فرهنگ چینی به فارسی

北京大学伊朗文化研究所
德黑兰大学德胡达大词典编纂所 合编

曾延生 主编

商务印书馆

汉语波斯语词典

封面设计：李淑敏

ISBN 7-100-01629-0

9 787100 016292 >

HANYU BOSIYU CIDIAN

ISBN 7-100-01629-0/H·490 定价：181.00 元

汉语波斯语词典

فرهنگ چینی به فارسی

北京大学伊朗文化研究所
德黑兰大学德胡达大词典编纂所 合编

曾延生 主编

商 务 印 书 馆

1997年·北京

封面设计：李淑敏

HANYŪ BŌSĪYŪ CÍ DIĂN
汉语波斯语词典
北京大学伊朗文化研究所
德黑兰大学德胡达大词典编纂所 合编
曾延生　主编

商　务　印　书　馆　出　版
（北京王府井大街36号　邮政编码100710）
新华书店总店北京发行所发行
中国科学院印刷厂印刷
ISBN 7-100-01629-0/H·490

1997年3月第1版　　开本787×1092 1/16
1997年3月北京第1次印刷　　字数3390千
印数2 000册　　印张94⅛　　插页1

定价：181.00元

前　言

《汉语波斯语词典》在北京大学伊朗文化研究所和德黑兰大学德胡达大词典编纂所的共同努力下，终于与读者见面了。

《汉语波斯语词典》的出版是中国和伊朗文化交流与合作的又一硕果，是两国学者亲密友谊与合作的生动体现。本词典的出版将有助于汉语—波斯语的翻译工作，有助于对汉语有兴趣的伊朗朋友学习汉语或对波斯语有兴趣的中国朋友学习波斯语。

本词典共收录汉语单字条目约七千个，多字条目七万余个，其中包括大量成语、俗语、谚语等。

编纂者对每个词条进行翻译时力求不用文学词语，而用现代波斯语中日常通用的词语。

这部词典的编纂工作是在德胡达大词典编纂所所长夏希迪博士教授的亲自指导和参加下完成的。北京大学伊朗文化研究所的学者和另外几位精通波斯语的中国学者负责资料整理和翻译，伊朗的几位学者对词典的译文进行了审校并对波斯语的词语和例句作了语义上的解释。

为了对他们的努力表示真诚的敬意，现将他们的姓名与承担的任务列表如下：

字母	编纂者	审　校	复　审	定　稿
A	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
B	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
C	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
D	高瑞英 滕慧珠	苏托德博士	苏托德博士	苏托德博士
E	滕慧珠	苏托德博士	苏托德博士	苏托德博士
F	刘保静	瑟德吉扬博士	苏托德博士	苏托德博士
G	白君鹤	瑟德吉扬博士	瑟德吉扬博士	苏托德博士
H	华黎明 曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
J	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
K	白君鹤	瑟德吉扬博士	瑟德吉扬博士	苏托德博士
L	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
M	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
N	蒋樨初	瑟德吉扬博士	瑟德吉扬博士	苏托德博士

O	曾延生	苏托德博士	苏托德博士	夏希迪博士
P	秦杏宽	瑟德吉扬博士	瑟德吉扬博士	苏托德博士
Q	曾延生	巴赫蒂亚尔博士	巴赫蒂亚尔博士	苏托德博士
R	曾延生	苏托德博士	苏托德博士	夏希迪博士
S	曾延生	苏托德博士	苏托德博士	夏希迪博士
T	曾延生	巴赫蒂亚尔博士	巴赫蒂亚尔博士	夏希迪博士
W	曾延生	苏托德博士	苏托德博士	夏希迪博士
X	曾延生	托拉比博士	托拉比博士	苏托德博士
Y	曾延生	托拉比博士 苏托德博士	苏托德博士	夏希迪博士
Z	曾延生	苏托德博士	苏托德博士	夏希迪博士

古尔邦尼博士在审校“D”和“E”两个字母中的医学术语和科技词汇方面，以及赫扎伊博士在审校“G”字母中的医学术语和科技词汇方面同本词典审校者进行了合作。

词典的全部整理工作由曾延生教授担任。

词典的全部附录由叶奕良教授撰写。

初次编写这样一部词典，错误与不足之处在所难免。敬祈广大读者，尤其是通晓汉语与波斯语的朋友不吝赐教，使这部词典在将来有机会再版时能进一步得到修改和完善。

北京大学伊朗文化研究所
德黑兰大学德胡达大词典编纂所
一九九六年十月

بنام خداوند بخشاینده‌ء مهربان

سپاس خدارا که فرهنگ چینی به فارسی باکوشش مؤسسه‌ء لغت نامه‌ء دهخدا وابسته به دانشگاه تهران و مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران در دانشگاه پکن به پایان رسید.

تألیف این فرهنگ ثمره‌ء تبادل فرهنگی دوکشور ایران و چین و نمونه‌ء بارز دوستی و همکاری نزدیك محققان دو ملت است.

این اثر مشترك که براساس قرار داد مورخ ۱۳۶۷/٤/۱۶ منعقد بین معاون دانشگاه پکن، مدیرکل انتشارات «شان وو» و رئیس مؤسسه‌ء لغتنامه‌ء دهخدا تألیف شده است اکنون با توجه به مفاد مواد ۹ و ۱۰ قرارداد مزبور منتشر می شود.

مترجمان چینی با مراجعه بدین فرهنگ می توانند معادل های واژه های چینی را در زبان فارسی و نیز شمار بسیاری از جمله ها، مثل ها و اصطلاح های رایج دراین زبان را در آن بیابند. این فرهنگ تقریبا هفت هزار واژه‌ء چینی و هفتاد هزار مدخل را دربر دارد.

مؤلفان کوشیده اند تا آنجا که ممکن است از واژه هائی که در گفتار روزانه‌ء فارسی زبانان متداول است استفاده کنند، بجز در برخی موارد که ناچار بوده‌اند معادل ادبی را بکار برند.

در گردآوری وترجمه‌ء مواد این فرهنگ گروهی از محققان مرکز پژوهش های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن وتنی چند ازفارسی دانان فرهیخته‌ء چینی همکاری داشته اند، نیز در ویراستاری متن های فارسی و توضیحات لغوی و تطبیق معنائی شاهدهای فارسی چند تن از استادان ایرانی ما را یاری کرده‌اند که به پاس ارج گذاری به کوشش آنان نام و میزان کار هر یك نوشته می شود:

حروف	تألیف	ویراستاری متن	بازبینی متن	ویراستاری نهائی متن
A	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمد ترابی	دکتر غلامرضاستوده
B	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمد ترابی	دکتر غلامرضاستوده
C	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمد ترابی	دکتر غلامرضاستوده
D	خانم گائو ژوی ئین وخانم تن هوی جو	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده
E	خانم تن هوی جو	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده
F	خانم لیو بائو زین	دکتر مهین صدیقیان	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده
G	دکتر غلامرضاستوده	دکتر مهین صدیقیان	دکتر مهین صدیقیان	مرحوم بائی جون خه
H	آقای هوا لی مین و پروفسور زین یان شن	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده
J	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمد ترابی	دکتر غلامرضاستوده
K	مرحوم بائی جون خه	دکتر مهین صدیقیان	دکتر مهین صدیقیان	دکتر غلامرضاستوده
L	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمد ترابی	دکتر غلامرضاستوده

M	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمد ترابی	دکتر غلامرضاستوده
N	آقای جیانگ شوی چو	دکتر مهین صدیقیان	دکتر مهین صدیقیان	دکتر غلامرضاستوده
O	پروفسور زین یان شن	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر سید جعفر شهیدی
P	آقای چین شین کوان	دکتر مهین صدیقیان	دکتر مهین صدیقیان	دکتر غلامرضاستوده
Q	پروفسور زین یان شن	دکتر مظفر بختیار	دکتر مظفر بختیار	دکتر غلامرضاستوده
R	پروفسور زین یان شن	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر سید جعفر شهیدی
S	پروفسور زین یان شن	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر سید جعفر شهیدی
T	پروفسور زین یان شن	دکتر مظفر بختیار	دکتر مظفر بختیار	دکتر سید جعفر شهیدی
W	پروفسور زین یان شن	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر سید جعفر شهیدی
X	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمد ترابی	دکتر سید محمدترابی	دکتر غلامرضاستوده
Y	پروفسور زین یان شن	دکتر سید محمدترابی و غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر سید جعفر شهیدی
Z	پروفسور زین یان شن	دکتر غلامرضاستوده	دکتر غلامرضاستوده	دکتر سید جعفر شهیدی

پروفسور زین یان شن کار تنظیم نهائی فرهنگ را انجام داده است.
پروفسور یه یی لیانگ ضمیمه های فرهنگ را تألیف کرده است.
آقای دکتر مهدی قربانی در ویرایش اصطلاحات پزشکی و علمی حرف D و E وآقای دکتر اسماعیل خزاعی در همین موارد در ویرایش حرف G با ویراستاران همکاری داشته اند.
چون تألیف این فرهنگ برای نخستین بار صورت می گیرد، طبیعی است که خطاهائی در آن دیده شود.از همهٔ مراجعه کنندگان خاصه علاقمندان بدین دو زبان خواهشمندیم باتذکر های خود ما را آگاه سازند تا نقصیه ها در چاپ بعد جبران گردد.

مؤسسهٔ لغت نامهٔ دهخدا وابسته به دانشگاه تهران
مرکز پژوهش های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن

مهر ماه سال ۱۳۷۵

用 法 说 明

راهنمایی به روش استعمال فرهنگ

一、条目安排

1.本词典所收的条目分单字条目和多字条目。前者用大型字体排印,后者加鱼尾号“【】”

2.单字条条目按汉语拼音顺序排列,同音异调的汉字按声调顺序阴平“-”、阳平“ˊ”、上声“ˇ”、去声“ˋ”、轻声(不标声调符号)排列。同音同调的汉字,按笔划多少排列。轻声字一般紧接在同形的非轻声字后面。如:“地道 didao” 排在“地道 dìdào” 之后。

3.多字条目按第一个字分列于单字条目之下。同一单字条目下的多字条目不止一条时,按第二个字的汉语拼音字母顺序和笔划多少排列。第二个字相同时,按第三个字排列,依此类推。

4.成语、俗语、谚语等均自立条目。

5.汉语的同形异音字均单独立条。如:“合”hé 和“合”gě;【温和】wēnhé 和【温和】wēnhuo

6.汉语的同形同音字或词,不考虑其词源均作为同一条目的不同义项处理。

7.在同一单字条目下的多字条目,如果仅在用字上略有差异而意义完全相同者,一般只收常用的形式。在该条目最后,加“又作…”。如“差之毫厘,谬以千里”…又作“差之毫厘,失之千里”;如果单字条目不同,仍分立条目,如上例仍单立“失之毫厘,差以千里”条目。

二、注音

1.条目用汉语拼音字母注音。

2.声调一般只注原调,不注变调。

3.轻声不加调号。如【摆布】bǎibu;【便宜】piányi。

4.儿化音只在基本形式后面加 R,不标出语音的实际变化。如:【冰棍儿】bīnggùnr;【刘海儿】liúhǎir。

5.多字条目的注音中,音节界限有可能混淆时,加隔音号“'”。如【海鸥】“hǎi'ōu”;【木耳】“mù'ěr”;【阴暗】“yīn'àn”。

6.专有名词和姓氏的注音,在独立条目中第一个字母大写。如:“鲁”Lǔ;【中国】Zhōngguó。根据国名、地名、人名等命名的普通事物名称,第一个字母小写。如【英尺】yīngchǐ;【京剧】jīngjù;【本生灯】běnshēngdēng。

三、释义和例证

1.单义项条目一般不作汉语解释。为分辨词义和查阅方便起见,对多义项条目分别作简要的汉语解释,放入圆括号内。如:

【吵闹】①(大声争吵)…②(声音杂乱)…

鞭 ①(鞭子)…②(古代兵器)…③(类似鞭子的东西)…④(鞭炮)…⑤(鞭打)…

2.专业条目和用语一般注明所属专业或学科名称。名称及其略语放在尖括号“〈〉”内。波斯语译文则放在圆括号“()”内。凡日常生活中习见或易于区别其专业或学科的名称,不加注明。

3.需要注明修辞特征的一般条目、六种虚词(副词、介词、连词、助词、叹词、象声词)和部分量词的词类,所用的略语也放在尖括号“〈〉”内。

4.有关语法特征、使用范围等方面的简略说明放在方括号“[ ]”内。如:

被 …①〈介〉[在被动式里引进主动者]:…②〈助〉[用在动词前,表示主语是被动者]:…

5.条目如系简称,一般注出全称。如:

【妇联】…〈简〉(妇女联合会)

【人大】…〈简〉(全国人民代表大会)

6.条目一般用对应的波斯语释义。一个条目有两个或两个以上的意义时,用①②③…等数码标出顺序。同一义项下有两个或两个以上的波斯语释义时,用逗号“،”隔开,略有区别时,则用分号“؛”隔开。如:

崩 …①(倒塌;崩裂) فروریختن، متلاشی شدن، اضمحلال ②(破裂) ترکیدن ③(被崩裂的东西击中) در اثر انفجار چیزی زخمی شدن ④〈口〉(枪毙) تیرباران کردن ⑤〈旧〉(帝王死亡) مردن (در مورد امپراطور)

7.某些条目在波斯语中无适当的对应词时,则用波斯语解释。必要时,在波斯语释义之后就有关背景、典故

或其他方面加补充性说明，放在圆括号“()”内。如：

璧 …در وسط که در چین باستان برای تشریفات بکار می رفت یك قطعه سنگ یشم گرد وپهن با سوراخی

【刺配】…جنایتکاری را خال کوبیدن واو را تبعید کردن(نوعی مجازات در چین فئودالی)

【春秋】…③(春秋时代) دوره• بهار وپائیز (٧٧٠-٤٧٦ق.م.)

8.某些表明中国特有名物的条目，在释义时先采取音译，再作波斯语解释，或采用两者结合的形式。如：

【工尺】…«گون چی» --کلید موسیقی ملی چین

鼎 …«دینگ» ــ نوعی ظرف قدیمی برای پختن غذا بادو دستگیره وسه یا چهار پایه

辞 …②(一种文体) نوعی ادبیات کلاسیك چینی ③(一种诗体) نوعی شعر سبك چینی

9.某些条目的波斯语对应词的词义范围同汉语不一致时，则用波斯语作限制性说明，放在圆括号“()”内。如：

【嫦娥】…الهه• ماه (در اساطیر چین زنیست که اکسیر حیات را از شوهرش دزدیده و بلعید وسپس به سوی ماه پرواز کرد)

10.某些动植物条目如果没有对应的波斯语名称，则直接采用英语对应词，放入括号()或引号“”内。如：

【海蜇】…〈动〉(Jelly fish) نوعی عروس دریایی

【海桐花】…“Tobira” نوعی گل بنام

11.条目释义后，根据需要，收入词、词组或句子作为例证。例证部分前面加冒号“:”。例证中与本条目相同的词语用代字号“～”表示。例证的波斯语译文在两个或两个以上时，词或词组用逗号“،”隔开；句子则用“或”字隔开。例证之间用斜线号“/”。如：

【闭幕】bìmù ①(落幕) افتادن پرده، پرده را پائین آوردن: 演出在观众的热烈掌声中～。 پرده• نمایش در حین کف زدنهای گرم افتاد. ②(结束) پایان دادن، خاتمه دادن 词～ نطق: پایان /～式 مراسم اختتام / 会议胜利～。 کنفرانس با موفقیت اختتام پایان یافت.

12.某些成语、谚语、习语及其他词语的条目释义或例证译文有必要作点明实质的补充性的说明时，用破折号“——”隔开。如：

【三个臭皮匠，合成一个诸葛亮】…جمع عقل سه پینه دوز بر روی هم مساوی است با عقل «زوگه لیانگ» استاد عقل چین ــ کنایه از اینکه عقل توده های مردم بر عقل عاقلترین فرد تنها می چربد.

四、合成词和习用短语

多字条目下的合成词和习用短语，分列在有关义项的释义或例证之后，数量在五个以上者不再另起一行，均直接列在释义之后，并按汉语拼音顺序排列。专业词语也酌情加专业或学科注释。如：

【玻璃】bōli ①(一种透明物体) شیشه:…/～板 صفحه• شیشه ای/～杯 لیوان شیشه ای/～版〈印〉 چاپ ژلاتینی/～刀 ابزار بریدن شیشه/～工厂 کارخانه• شیشه سازی/～布 پارچه• شیشه ای ②〈口〉(尼龙) نایلون، (透明塑料) پلا ستیك: ～纱〈纺〉 پارچه• ارگاندی /～纸 سلوفان شفاف

略 语 表
واژگانی که برای اختصار بکار برده شده

〈贬〉贬义
〈测〉测绘
〈地〉地质学；地理学
〈电〉电学；电工
〈动〉动物；动物学
〈法〉法律
〈方〉方言
〈纺〉纺织印染
〈讽〉讽刺语
〈副〉副词
〈工美〉工艺美术
〈化〉化学；化工
〈化纤〉化学纤维
〈环保〉环境保护
〈机〉机械
〈简〉简称
〈建〉建筑
〈交〉交通运输
〈教〉教育
〈介〉介词
〈经〉经济
〈敬〉敬辞
〈旧〉旧时用语
〈剧〉戏剧
〈军〉军事

〈口〉口语
〈矿〉矿物；矿业
〈连〉连词
〈量〉量词
〈林〉林业
〈逻〉逻辑学
〈牧〉畜牧业
〈农〉农业
〈气〉气象学
〈谦〉谦辞
〈商〉商业
〈摄〉摄影
〈生〉生物
〈生化〉生物化学
〈生理〉生理学；解剖学
〈史〉历史
〈书〉书面语言学
〈数〉数学
〈水〉水利
〈叹〉叹词
〈套〉套语
〈体〉体育
〈天〉天文学
〈外〉外交

〈婉〉婉辞
〈微〉微生学
〈无〉无线电
〈物〉物理学
〈象〉象声词
〈心〉心理学
〈讯〉电信
〈谚〉谚语
〈药〉药物；药物学
〈冶〉冶金
〈医〉医学
〈印〉印刷
〈邮〉邮政
〈宇航〉宇宙航行
〈语〉语言学
〈原〉原子能
〈乐〉音乐
〈哲〉哲学
〈植〉植物；植物学
〈纸〉造纸
〈助〉助词
〈自〉自动控制
〈宗〉宗教
〈尊〉尊称

说明：未经缩略者不收入本表，如〈铁道〉〈乒乓球〉〈伊斯兰教〉等

目　录
فهرست مطالب

部首检字

فهرست مخصوص پیداکردن واژگان بوسیلهء ریشه های لغت

(一) 部首目录

部首左边的号码表示部首的次序

一画		35	又	70	彐(⺕彑)	105	中	140	业	175	缶	209	金
1	丶	36	廴	71	弓	106	贝	141	目	176	耒	210	鱼
2	一	37	厶	72	己(巳)	107	见	142	田	177	舌	九画	
3	丨	38	凵	73	女	108	父	143	由	178	竹(⺮)	211	音
4	丿	39	匕	74	子(孑)	109	气	144	申	179	臼	212	革
5	乛	三画		75	马	110	牛(牜)	145	罒	180	自	213	是
6	𠃌	40	氵	76	幺	111	手	146	皿	181	血	214	骨
7	乙(⺄乚)	41	忄	77	纟(糸)	112	毛	147	钅	182	舟	215	香
二画		42	丬(爿)	78	巛	113	攵	148	矢	183	羽	216	鬼
8	冫	43	亡	79	小(⺌)	114	片	149	禾	184	艮(𫠠)	217	食
9	亠	44	广	四画		115	斤	150	白	七画		十画	
10	讠	45	宀	80	灬	116	爪(⺤)	151	瓜	185	言	218	高
11	二	46	门	81	心	117	尺	152	鸟	186	辛	219	鬲
12	十	47	辶	82	斗	118	月	153	皮	187	辰	220	髟
13	厂	48	工	83	火	119	殳	154	癶	188	麦	十一画	
14	ナ	49	土(士)	84	文	120	欠	155	矛	189	走	221	麻
15	匚	50	艹	85	方	121	风	165	疋	190	赤	222	鹿
16	卜(⺊)	51	廾	86	户	122	氏	六画		191	豆	十二画	
17	刂	52	大	87	礻	123	比	157	羊(⺶⺷)	192	束	223	黑
18	冖	53	尢	88	王	124	肀	158	龹	193	酉	十三画	
19	冂	54	寸	89	龶	125	水	159	米	194	豕	224	鼓
20	𠂉	55	扌	90	天(天)	五画		160	齐	195	里	225	鼠
21	亻	56	弋	91	韦	126	立	161	衣	196	足	十四画	
22	厂	57	巾	92	耂	127	疒	162	亣(亦)	197	采	226	鼻
23	人(入)	58	口	93	廿(龷)	128	穴	163	耳	198	豸	——	
24	八(丷)	59	囗	94	木	129	衤	164	臣	199	谷	227	余类
25	乂	60	山	95	不	130	𡗗	165	戋	200	身		
26	勹	61	屮	96	犬	131	玉	166	覀(西)	201	角		
27	刀(⺈)	62	彳	97	歹	132	示	167	束	八画			
28	力	63	彡	98	瓦	133	去	168	亚	202	青		
29	儿	64	夕	99	牙	134	龷	169	而	203	𠦝		
30	几(⺇)	65	夊	100	车	135	甘	170	页	204	雨		
31	龴	66	丸	101	戈	136	石	171	至	205	非		
32	卩	67	尸	102	止	137	龙	172	光	206	齿		
33	阝(在左)	68	饣	103	日	138	戊	173	虍	207	黾		
34	阝(在右)	69	犭	104	曰	139	⺍	174	虫	208	隹		

（二）检字表

字右边的号码指词典正文的页码

(78)
巛部

(79)
小(⺌)部

(80)
灬部

(81)
心部

(82)
斗部

(83)
火部

(84)
文部

(85)
方部

(86)
户部

(87)
礻部

(148) 矢部

(149) 禾部

(150) 白部

(151) 瓜部

(152) 鸟部

A

ā

阿 ā 〈方〉[用于小名、姓、排行或亲属名称前]：~宝 «بانو» آ / ~唐 «تان» آ / ~大 فرد بزرگترین / ~哥 برادر / ~婆 ننه / ~爹 بابا، باب / بزرگ

【阿昌族】Āchāngzú «آچان» ـ نام یکی از اقلیتهای ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می کنند

【阿的平】ādipíng 〈药〉 اتبرین (نوعی داروی ضد مالاریا)

【阿斗】Ā Dǒu ①(刘禅的小名) نام کودکی «لیوشان» (۲۰۷-۲۷۱م)، آخرین امپراطور چین از سلسلهٔ «شوهان» (蜀汉 ۲۲۱-۲۶۳م) که به بی قابلیتی وضعف شخصیت معروف است ②(无能的人) فرد ناتوان از نظر فکری، احمق، جاهل：扶不起的~ شخص ناامید کننده

【阿尔巴尼亚】Ā'ěrbāníyà آلبانی：~人 اهل آلبانی، آلبانیائی / ~语 زبان آلبانی

【阿尔卑斯山】Ā'ěrbēisīshān کوه های آلپ

【阿尔法】ā'ěrfǎ آلفا：~粒子〈物〉ذرهٔ آلفا / ~射线〈物〉اشعهٔ آلفا

【阿尔及利亚】Ā'ěrjílìyà الجزایر：~人 اهل الجزایر، الجزایری

【阿飞】āfēi جوان با رفتار خشن یا جلف و لباس عجیب و غریب

【阿伏伽德罗定律】Āfújiādéluó dìnglǜ 〈化〉 قانون (شیمی) آواگادرو

【阿富汗】Āfùhàn افغانستان：~人 اهل افغانستان، افغانی / ~尼 افغانی (واحد پول درافغانستان)

【阿哥】āgē 〈方〉①(哥哥) برادر ②(对跟自己年纪差不多的男子的称呼) خطاب به مرد تقریبا همسن خود

【阿根廷】Āgēntíng آرژانتین：~人 اهل آرژانتین، آرژانتینی

【阿訇】āhōng 〈伊斯兰教〉 آخوند، شیخ

【阿基米德原理】Ājīmǐdé yuánlǐ 〈物〉 قانون (فیزیك) ارشمیدس

【阿Q】Ā Kiū 或 Ā Qiū «آQ»، نام شخصیت اصلی «داستان واقعی آQ» 《阿Q正传》، اثر نویسندهٔ چینی «لوشیون» ـ کنایه از یك روستائی عقب مانده که عدم موفقیتش را پیروزی معنوی می پندارد

【阿拉】Ālā 〈伊斯兰教〉 الله

【阿拉伯】Ālābó عرب، اعرابی، عربی：~半岛 شبه جزیرهٔ عربستان / ~国家 کشورهای عربی / ~国家联盟 جامعهٔ کشورهای عربی، اتحادیهٔ دولتهای عربی / ~胶 صمغ عربی، سقز / ~数字 ارقام عربی، اعداد عربی / ~人 یك فرد عرب، اعرابی / ~语 زبان عربی / عربی

【阿妈】āmā 〈方〉①(母亲) مادر ②(尊称年长的妇女) لقب محترمانه برای زن مسن ③(女仆) کلفت

【阿曼】Āmàn عمان：~人 اهل عمان، عمانی

【阿芒拿】āmángná 〈化〉 آمونال (شیمی)

【阿门】āmén 〈宗〉 آمین (یعنی آرزو می کنم اینطور باشد)

【阿米巴】āmǐbā 〈动〉 آمیب：~痢疾 اسهال خونی ناشی از آمیب

【阿米妥】āmǐtuǒ 〈药〉 آمیتال

【阿摩尼亚】āmóníyà 〈化〉 امونیاك

【阿姆哈拉语】Āmǔhālāyǔ آمهری (زبان رسمی حبشه)

【阿尼林】ānílín 〈化〉 انیلین：~油 روغن انیلین

【阿片】āpiàn 〈药〉 افیون، تریاك：~制剂 داروی افیون، داروی مخدر

【阿婆】āpó 〈方〉①(丈夫的母亲) مادر شوهر ②(祖母) مادر بزرگ ③(对老年妇女的尊称) لقب محترمانه برای زن سالخورده

【阿朴吗啡】āpǔmǎfēi 〈药〉 آپومرفین

【阿是穴】āshìxué 〈中医〉 نقطهٔ «آشی» (یعنی هر نقطهٔ عصبی غیر مشخص در اندامهای بیمار بدن انسان که در طب سوزنی چین مورد استفاده قرار می گیرد)

【阿司匹林】āsīpǐlín 〈药〉 آسپیرین

【阿嚏】ātì 〈象〉 عطسه

【阿托品】ātuōpǐn 〈药〉 آتروپین

【阿伊马拉语】Āyīmǎlāyǔ زبان آی‌مارا (یکی از خانواده های زبان آمریکای جنوبی)

【阿姨】āyí ①〈方〉(姨母) خاله ②(称呼母亲辈的妇女) خطاب کودك به خانم همسن مادرش ③(保育员或保姆) مربی کودك، دایه

【阿扎尼亚】Āzāníyà آزانیا：~人 اهل آزانیا، آزانیایی

啊 ā 〈叹〉[表示惊异或赞叹]：~！庄稼长得真好哇！ آه، رشد محصولات واقعا خوب بوده است! / ~！黄河，你是中华民族的摇篮。 آه، رودخانهٔ زرد! توگهوارهٔ ملت چین هستی!

【啊哈】āhā ①[表示惊呀]：~，原来是你呀！ عجب، این تو هستی! ②[表示赞叹]：~，这活儿做得真不错呀！ به به، این کارورا چقدر خوب انجام دادند! ③[表示已经明白]：

～，你又在捉弄人，我才不上当呢！ آها، تو باز دیگران را اذیت می کنی، من هیچوقت فریب ترا نمی خورم! ④[表示得意]：～，这下你输了。 بله، تو بازی را باختی!

【啊呀】āyā ①[表示惊讶]：～，他跑得真快呀！ عجب، او چقدر سریع می‌دود! ②[表示不满，为难]：～，怎么弄了满地的水！ ببین، تو درهمه جاآب پاشیدی!

【啊哟】āyō [表示惊讶、痛苦等]：～，好大的雪呀！ عجبا، چه برف سنگینی است!

【啊唷】āyō 同'啊哟'

锕

ā 〈化〉(Ac) آکتینیوم

【锕系元素】ā xì yuánsù 〈化〉 عناصر رادیو آکتیو منسوب به آکتینیوم

腌

ā

另见 yān

【腌臜】āza 〈方〉 کثیف، ناپاك

á

啊

á 〈叹〉[表示追问或要求再说一遍]：～？你说什么？ آه، ببخشید چه گفتید؟ / ～你到底是去不去呀？ خوب، فردا می‌روید یانه؟

ǎ

啊

ǎ 〈叹〉[表示惊疑]：你还小哪！——～！还小哪？ ده! هنوز کوچکم؟ — تو هنوز کوچکی. / ～！这条铁路只用了两年就修成啦？ اوه، ساختن این راه آهن فقط دو سال طول کشید؟

à

啊

à 〈叹〉①[表示应诺，音较短]：～，好吧 بله، بسیار خوب. ②[表示明白过来，音较长]：～，是你呀！ آها، پس این شما بودید! / ～，书在这儿！ آها، کتاب در اینجا هست! / ～，原来如此！ آها، موضوع اینطور بوده است!

a

啊

a 〈助〉①[用于句末，表示赞叹、肯定、嘱咐等语气]：多好的天儿～！ آه، چه روز خوبی! / 这次参观收获不小～！ دراین دیدار، کم چیزهایی یاد نگرفتیم ها! / 你这话说得是～！ این گفته واقعا درست است.حق باشما ست. / 你可要小心～！ باید خیلی مراقب باشی ها! ②[用于句末，表示疑问的语气]：这消息是真的～？ این خبر واقعا درست است؟ ③[用于句中，稍作停顿，让人注意下面的话]：你～，老这样下去可不行！ ببین! تو نمی‌توانی همیشه اینطور ادامه بدهی! ④[用于列举的事项之后]：白菜～，胡萝卜～，黄瓜～，西红柿～，菜架上各种蔬菜应有尽有。 قفسه از هرنوع سبزیجات مانند کلم و زردك و خیار و گوجه فرنگی پر بود.

āi

哎

āi 〈叹〉[表示惊讶、提醒或不满意]：～！是老刘啊！ عجب، این «لائو لیو» است! / ～，大伙儿来喝水吧！ آهای، همگی بیائید و آب بنوشید! / ～，你怎么不早跟我说呢？ آخر، چرا زودتر ازاین بمن نگفتی؟

【哎呀】āiyā 〈叹〉[表示惊讶]：～！我把钥匙弄断了。 وای، کلید راشکستم. / ～，水真甜哪！ آه، این آب چقدر شیرین است. / ～！好不容易见面哪！ بالاخره ما همدیگر رادیدیم. / ～，好大的雨呀！ وای! چه باران سیل آسایی می بارد.

【哎哟】āiyō 〈叹〉[表示惊讶、痛苦等]：～，壶漏啦！ هی، کتری آب می دهد! / ～，真烫。 وای، چقدر داغ است.

哀

āi ①(悲伤，悲痛) اندوه، غصه، غم：喜怒～乐 غم و شادی و خشم و خوشوقتی ــ کنایه از تمام حوزه‌ء احساسات انسانی ②(悼念) عزاداری، سوگواری：～泣 ناله، شیون ③(怜悯) ترحم، دلسوزی، رقت：～志 سوگواری کردن برای مرده / ～乞 بطور رقت آمیز درخواست کردن، تضرع کردن / ～告怜

【哀兵必胜】āibīng bìshèng ارتشی که دراثر غیرت و حمیت بپا می‌خیزد با پیروزی همراه است.

【哀愁】āichóu غمگین، اندوهگین

【哀辞】āicí سوگواری کردن

【哀悼】āidào در مرگ کسی سوگواری کردن：向死者的家属表示深切～ ازصمیم قلب به خانواده‌ء مرده تسلیت گفتن

【哀的美敦书】āidìměidūnshū 〈旧〉 اتمام حجت

【哀告】āigào التماس کردن، بطور رقت انگیز درخواست کردن

【哀歌】āigē سرود عزا، سرود سوگواری، مرثیه

【哀号】āiháo شیون کردن، دردناك گریستن

【哀嚎】āiháo ①(悲哀地嚎叫) دردناك زوزه کشیدن：饿狼在野外～。 گرگهای گرسنه در بیابان دردناك زوزه می کشیدند. ②同'哀号'

【哀鸿遍野】āihóng biàn yě سرزمینی مملو از آوارگان گرسنه

【哀怜】āilián احساس رحم و شفقت داشتن، دلسوزی و ترحم کردن

【哀悯】āimǐn ترحم کردن

【哀鸣】āimíng ناله‌ء غم انگیز؛ ناله، شیون

【哀求】āiqiú التماس کردن ، به اصرار خواستن：苦苦～ درخواست التماس آمیز کردن

【哀劝】āiquàn به التماس متقاعد ساختن

【哀伤】āishāng غمگین، اندوهناك، پریشان خاطر

【哀思】āisī (از متوفی) خاطرات غم انگیز：寄托～ ابراز غم و اندوه کردن

【哀叹】āitàn سوگواری کردن، شیون کردن، ناله کردن: 西方报纸～世界金融危机重重。 مطبوعات غربی برای بروز بحران های متعدد مالی جهانی ناله و شیون سر می‌دهند.

【哀痛】āitòng اندوه عمیق، غم سنگین

【哀婉】āiwǎn (صدا)غم انگیز و ملایم

【哀怨】āiyuàn اندوهگین، غمناك

【哀乐】āiyuè موسیقی مخصوص سوگواری، مارش عزا

埃 āi ①(尘埃) گرد و غبار ② ذره، 〈物〉 واحد اندازه گیری طول موج کوتاه رادیو برابر یك میلیونیم سانتیمتر

【埃及】Āijí مصر: ～人 اهل مصر، مصری

【埃米尔】Āimǐ'ěr 〈伊斯兰教〉 امیر، فرمانروا، سلطان

【埃塞俄比亚】Āisài'ébǐyà اتیوپی: ～人 اهل اتیوپی، اتیوپیائی

挨 āi ①(靠近;紧接着) کنار چیزی بودن، نزدیك بودن: ～着窗口坐 کنار پنجره نشستن/那两家铺子紧～着。 آن دو مغازه کنار هم قرار دارند. ②(依次) بنوبت، یکی پس از دیگری: ～门～户给小孩打预防针 برای مایه کوبی بچه ها خانه به خانه رفتن/还没有～到我吧? هنوز نوبت من نرسیده، مگر نه؟/不要挤,一个～一个! شلوغ نکنید، یکی یکی!

【挨边】āibiān ①(靠着边缘) درکنار قرارگرفتن ②(靠近) به چگونگی حقیقت نزدیك بودن ③(接近事实) تقریبا، حدودا

【挨次】āicì یکی پس ازدیگری، به نوبت، یکی یکی: ～上车 بنوبت سوار اتوبوس شدن/～入场 به صف داخل سالن شدن

【挨个儿】āigèr 〈口〉 یکی یکی، به نوبت: ～检查身体 به نوبت مورد معاینه، پزشکی قرارگرفتن

【挨户】āihù خانه به خانه، در به در

【挨近】āijìn نزدیك شدن، نزدیك بودن: 我们村～火车站。 دهکده، ما نزدیك ایستگاه راه آهن است./侦察员悄悄地～敌人哨所。 دیده‌بانان مخفیانه به قرارگاه نگهبانی دشمن نزدیك شدند.

【挨门】āimén خانه به خانه: ～串户 خانه به خانه سر زدن

唉 āi 〈叹〉①[答应的声音]: 快开门去! ——～。 زود دررا باز کن — بله!/要多来信呀! ——～! بیشتر نامه بنویسید. — چشم! ②[叹息的声音] آه، افسوس

另见 ài

【唉声叹气】āishēng-tànqì آههای عمیق کشیدن، بایأس آه کشیدن، آه و ناله: 不要受了一点挫折就～。 بخاطر قدری سرخوردگی و عقب گرد آه و ناله مکن.

锿 āi 〈化〉(Es) آینشتینیم

ái

呆 ái

另见 dāi

【呆板】áibǎn خشك، سخت، انعطاف ناپذیر، قالبی: ～的公式 دستور و قاعده، خشك/动作～ حرکات خشك و بی لطافت/这篇文章写得太～。 این مقاله بسیار خشك و قالبی است.

挨 ái ①(遭受) رنج بردن، سختی را تحمل کردن: ～饿 ازگرسنگی رنج بردن/～冻 ازسرما رنج بردن/～骂 ناسزا شنیدن/～批评 مورد انتقاد قرار گرفتن ②(困难地度过) بسختی گذراندن: ～日子 روزگار را به سختی گذراندن ③(拖延) درنگ کردن، به تعویق انداختن، وقت کشی: 别～时间了,快走吧! وقت کشی بس است، زود حرکت کنید!/这部铣床明天必须修好,为什么非要～到下周不可? این دستگاه تراش باید تا فردا تعمیر شود. چرا باید تا هفته، آینده به تعویق بیفتد؟

另见 āi

【挨呲儿】áicīr مورد سرزنش و ملامت قرار گرفتن

【挨打】áidǎ کتك خوردن، مورد حمله قرار گرفتن: 处于被动～的地位 مورد حمله وهجوم قرار گرفتن/侵略者在世界上到处～。 تجاوزکاران درهمه جای دنیا مورد حمله وهجوم قرار می گیرند.

【挨剋】áikēi ①(被责骂) مورد سرزنش قرار گرفتن، ملامت کشیدن ②(被打) کتك خوردن، چوب خوردن

【挨受】áishòu درمعرض قرارگرفتن: ～虐待 درمعرض بد رفتاری قرار گرفتن

【挨整】áizhěng محکوم شدن، مورد انتقاد قرار گرفتن

騃 ái 〈书〉 کند ذهن، نفهم، سفیه: 痴～ سفیه واحمق

捱 ái 见"挨"ái

皑 ái 〈书〉 سفید سفید، سفید مانند برف

【皑皑】ái'ái 〈书〉[形容霜雪] سفید سفید: 白雪～ یك پارچه از برف سفید/～的雪山 کوه با قله، پوشیده ازبرف

【皑白】áibái سفید و تمیز

癌 ái 〈医〉 سرطان: 肝～ سرطان جگر/胃～ سرطان معده/致～物质 عنصر سرطان زا

【癌变】áibiàn ازسرطان خوش خیم به سرطان بد خیم تبدیل شدن

【癌扩散】áikuòsàn 〈医〉 پیشرفت سرطان

【癌细胞】áixìbāo 〈医〉 سلول سرطانی

【癌症】áizhèng 〈医〉 سرطان

【癌肿】áizhǒng 〈医〉 ورم سرطان

【癌转移】áizhuǎnyí 〈医〉 پیشرفت سرطان

ǎi

欸 ǎi

另见 ê̄;ế;ê̌;ề

【欸乃】ǎinǎi 〈书〉〈象〉 غژغژ، صدای پاروی روغن نخورده

矮 ǎi ①(身材短) کوتاه، کوتاه قد: 他比他哥哥～一头。 او از برادر بزرگش یك سرو گردن کوتاه تراست. ②(高度小的) کوتاه، پست، پائین: ～墙 دیوارکوتاه ③(级别、地位低) (از نظر رتبه یا مقام): 他比我～一级(工资级别)。 اوازنظر

他比我～一级(年级)。/حقوق از من یك رتبه پائین تر است.
او ازمن یك کلاس پائین تر است.
【矮矮实实】ǎiǎishíshí کوتاه قد و ستبر
【矮凳】ǎidèng چارپایهٔ کوتاه
【矮笃笃】ǎidūdū کوتاه قد
【矮墩墩】ǎidūndūn کوتاه وچاق، خپل
【矮秆品种】ǎigǎn pǐnzhǒng تنوع محصولات کوتاه ساقه
【矮个儿】ǎigèr آدم کوتاه قد، کوتوله
【矮林】ǎilín بیشه، بوته زار
【矮胖】ǎipàng کوتاه و چاق، خپل
【矮人】ǎirén آدم بسیار کوتاه قد (که قدش بطور متوسط کمتر از یك مترو نیم است)
【矮小】ǎixiǎo کوتاه قامت～身材؛کوتاه قد، کوچك، کوچولو
～的房屋/ خانهٔ کوچك وکم ارتفاع
【矮星】ǎixīng 〈天〉 (نجوم)ستارهٔ کوتوله
【矮壮素】ǎizhuàngsù 〈农〉 (نوعیدارو برای کشاورزی) CCC
【矮子】ǎizi آدم کوتاه قد، کوتوله : 言语的巨人，行动的～
در گفتار آدم غول پیکر، در کردار آدم کوتاه قامت ــ یعنی پرگو و کم کار ، درگفتار چون شیر و در عمل چون شغال
【矮子里拔将军】ǎizili bá jiāngjūn برگزیدن یك ژنرال از میان کوتاه قد ها ــ یعنی برگزیدن بهترین شخص موجود؛ پادشاهی یك چشم در شهر کوران

嗳 āi 〈叹〉[表示不同意或否定]：～，别客气了！ بیا! نه نه، توهمه آنقدر پای بند تشریفات نباش! /～，你搞混啦！ چیزرا قاطی کردی!
另见 ài
【嗳气】āiqì 〈医〉 آروغ زدن

蔼 ǎi دوستانه، بامهربانی
【蔼然可亲】ǎirán kěqīn مهربان، خوش خلق، دلجو

霭 ǎi 〈书〉 مه : 暮～ مه هنگام غروب

ài

艾 ài ①〈植〉 نوعی گیاه بنام برنجاسف چینی ②〈书〉(停止) متوقف شدن، پایان یافتن : 方兴未～ تازه آغاز شدن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین
另见 yì
【艾绒】àiróng ریزه های برگ خشك شدهٔ برنجاسف چینی که درطب سوزنی چین بکار می رود
【艾炷】àizhù 〈中药〉 برگ برنجاسف چینی (نوعی گیاه پزشکی در چین)

砹 ài 〈化〉(At) آستاتین

唉 ài 〈叹〉[表示伤感或惋惜]：～，要是老张在这儿该多好啊！ آخ، کاش «لائو جان» اینجا بود! /～，真可惜! چه حیف شد!
另见 āi

爱 ài ①(热爱) عشق ورزیدن،عاشق شدن،دوست داشتن : ～祖国 به میهن عشق ورزیدن /～母 عشق‌مادر /他们俩相～已经多年。سال هاست که آنها عاشق یکدیگر هستند. /她～上了大草原。 او عاشق این علفزارها شده است. ②(喜欢) علاقه‌مند بودن، دوست داشتن، مایل بودن : ～游泳 به شنا علاقه‌مند بودن / 只～听恭维话，不～听批评话，早晚要犯错误。 کسانی که تملق گویی را دوست دارندو ازپذیرش انتقاد روی می گردانند، سرانجام به بی راهه می افتند. ③(爱护，珍惜) مراقب بودن، گرامی داشتن، عزیز نگهداشتن : 军～民，民拥军。 ارتش مردم را گرامی می دارد و مردم از ارتش پشتیبانی می کنند. /～厂如家 کارخانه را مانند خانهٔ خود دوست داشتن ④(容易) به آسانی به حالتی درآمدن : ～发脾气 به آسانی عصبانی شدن /铁～生锈。 آهن به آسانی زنگ می زند. /这种纸～破。 این کاغذ به آسانی پاره می شود.
【爱…不…】ài…bù… [用于相同的动词前面，表示听便的意思]：爱信不信。 باور کردن یا باور نکردنش مربوط به خودتان است. /他爱去不去。 او برود یانرود برای من یکسان است. شماست.
【爱不释手】ài bù shìshǒu چیزی را بسیار پسندیدن، دلبستگی داشتن
【爱才如命】ài cái rú mìng افراد مستعد را همچون جان خود دوست داشتن
【爱称】àichēng اسم خود مانی
【爱宠】àichǒng نوازش، محبت
【爱戴】àidài مورد محبت و احترام قرار گرفتن : 受到人民的～ از محبت و احترام مردم برخوردار شدن
【爱尔兰】Ài'ěrlán ایرلند : ～人 اهل ایرلند، ایرلندی /～语 زبان ایرلندی
【爱抚】àifǔ نوازش کردن، دلجوئی کردن، مهربانی کردن
【爱国】àiguó میهن پرست بودن، به میهن عشق ورزیدن : ～一家，～不分先后。 میهن پرستان صرف نظر از اینکه دیر یا زود در راه امر مشترك متحد شوند متعلق به یك خانوادهٔ بزرگ هستند. /～华侨 چینی های میهن پرست مقیم خارج /～人士 شخصیت میهن پرست /～同胞 هم وطنان میهن پرست /～卫生运动 نهضت میهن پرستانهٔ بهداشت /～心 احساس میهن پرستی /～主义 میهن پرستی، وطن پرستی /～者 میهن پرست
【爱好】àihǎo دوست داشتن : 村里的人都和他很～。 اهالی ده اورا بسیار دوست دارند.
【爱好】àihào ①(有浓厚兴趣) علاقه‌مند دوست داشتن ، بودن : ～和平 صلح را دوست داشتن /～京剧 به اپرای پکن علاقه‌مند بودن /～集邮 به جمع آوری تمبر ها علاقه داشتن ②(喜爱) علاقه، سرگرمی، کار ذوقی : 他有什么业余～？ او در ساعتهای فراغت به چه سرگرمی علاقه دارد؟
【爱好者】àihàozhě علاقه‌مند، دوستدار، عاشق : 音乐～ دوستدار موزیك /业余～ آماتور /无线电～ آماتور رادیو /体育～ علاقه‌مندان ورزش
【爱河】àihé دریای عشق (اصطلاح مذهب بودا)
【爱护】àihù گرامی داشتن، مراقب بودن، دوست داشتن : 群～

公～/ گرامی داشتن نیروی ابتکار توده های مردم 众的积极性 / مراقب اطفال بودن 儿童～/ مراقب اموال عامهء مردم بودن 物 / باید ازهر درخت و هر علف کشور 要～祖国的一草一木。 مراقبت کرد.

【爱克斯光】àikèsīguāng اشعهء ایکس ～机 : دستگاه اشعهء ایکس / معاینهء پزشکی بوسیلهء اشعهء ایکس 透视～/ 检查 / عکس برداری بوسیلهء تابش اشعهء ایکس 照片～/ فلورسکوپی 诊断～ تشخیص بوسیلهء اشعه ایکس

【爱理不理】àilǐ bùlǐ سرد و بی تفاوت به نظر آمدن

【爱丽舍宫】Àilìshě Gōng کاخ الیزه

【爱怜】àilián ترحم کردن، رقت آوردن

【爱恋】àiliàn به ～ عشق ورزیدن، عاشق شدن : 对乡土的～ سرزمین خود عشق ورزیدن

【爱侣】àilǚ عشاق

【爱面子】ài miànzi نسبت به نام و آوازهء خود تعصب داشتن

【爱莫能助】ài mò néng zhù آمادهء کمك کردن ولی از آن عاجز بودن

【爱慕】àimù عشق ورزیدن، پرستیدن : 相互～ به یکدیگر عشق ورزیدن / 虚荣～ سبکسر بودن، خودبین بودن

【爱情】àiqíng عشق (بین زن و مرد)

【爱人】àiren ①(夫) شوهر (妻) زن ②(恋爱中的一方) عاشق

【爱神】àishén الههء عشق

【爱斯基摩人】Àisījīmórén اسکیمو

【爱屋及乌】ài wū jí wū عشق ورزیدن به کسی به حدی که حتی کلاغ روی بامش را نیز در گیرد.

【爱小】àixiǎo کسب سود کوچك را دوست داشتن

【爱惜】àixī گرامی داشتن، غنیمت شمردن : ～集体的荣誉 شهرت وافتخار جمعرا گرامی داشتن / ～人力物力 از نیروی انسانی و مادی تا حداکثر استفاده کردن / ～时间 وقت را غنیمت شمردن

【爱因斯坦方程】Àiyīnsītǎn fāngchéng 〈物〉 (فیزیك) معادلهء انشتاین

【爱憎】ài-zēng عشق و نفرت : ～分明 تصور روشنی از عشق و نفرت داشتن / 阶级立场不同，～也不同。 مردم در مواضع طبقاتی خود نسبت به عشق و نفرت معیار های مختلف دارند.

【爱重】àizhòng دوست داشتن و اهمیت قایل شدن

【爱滋病】àizībìng بیماری ایدز

隘 ài ①(狭窄) باریك، کم عرض : ～巷 کوچهء کم عرض ②(险要的地方) گذرگاه، گردنه : 要～ گذرگاه استراتژیك

【隘路】àilù گذرگاه تنگ، تنگه

【隘口】àikǒu گذرگاه، گردنه

碍 ài مانع، رادع، سد راه : 在这儿呆着吧，你～不着我。 شما در همینجا باشید، شما مانع من نیستید. / 你别管，这不～你的事！ به این دست نزنید. این به شما مربوط نمی شود. / 有～团结 مانع وحدت شدن / ～于情面 ترس از جریحه دار کردن احساسات کسی

【碍口】àikǒu از تذکر خجالت کشیدن : 这事有点～，不好说。 از تذکر این موضوع خجالت می کشم.

【碍面子】àimiànzi ترس داشتن از اینکه احساسات کس جریحه دار گردد

【碍难】ài'nán [旧时公文用语] غیر مقدور دانستن، غیر ممکن دانستن : 照准～ انجام کاری‌را غیر ممکن دانستن / 照办～ تصویب کاری را غیر ممکن دانستن

【碍事】àishì ①(妨碍) مانع شدن، جلوگیری کردن : 这桌子放在门口太～了。 این میز به در خیلی نزدیك است.سد راه می شود. ②(严重) جدی بودن، اهمیت داشتن : 这不～。 اهمیتی ندارد. / 受了点凉，不～。 این فقط یك سرماخوردگی ساده است، خیلی جدی نیست.

【碍手碍脚】àishǒu-àijiǎo مانع شدن، بازداشتن

【碍眼】àiyǎn در نگاه ناخوش آیند بودن، به چشم دل ناپسند آمدن : 破烂东西放在那里，挺～的。 این چیزهای کهنه و مندرس که درآنجا گذاشته شده بسیار ناخوش آیند است.

嗳 ài [表示悔恨、懊恼]: ～，早知道就好了。 آه، کاش زود تر از این می دانستم.
另见 ǎi

暧 ài 〈书〉 (درمورد روشنی روز)تاریك، تار، تیره

【暧昧】àimèi ①(不明确) مبهم، گنگ، تیره : 原则问题不能态度～。 با مسائل اصولی نباید مبهم برخورد کرد. ②(不光明) مشکوك، درتیرگی ابهام : 有～关系 با کسی مناسبات مشکوك داشتن

ān

安 ān ①(安定) آرام، آسوده، ساکت، بی سروصدا : 心神不～ بی قرار و ناراحت بودن / 睡～ باآرامش خاطر خوابیدن ②(使安定) آسودگی خاطر کسی را فراهم کردن، اسباب آرامش خاطر شدن : ～神 اعصاب راتسکین دادن ③(心安;满足于) ازآسودگی خاطر برخوردار شدن، راضی بودن : ～于现状 از وضعیت موجود راضی بودن ④(平安) ایمن، سالم، بی‌خطر : ～抵德里兰 سالم به تهران رسیدن / 不忘危 درزمان صلح در اندیشهء خطر احتمالی بودن / 转危为～ خطررا به ایمنی تبدیل کردن / 欠～ کسالت داشتن ⑤(使有合适的位置) کسی‌را در موقعیت مناسبی قرار دادن،برای کسی جائی پیداکردن : 把我～在哪儿都行。 از هر کاری که به من واگذار شود خوشحال خواهم شد. ⑥(安装) کار گذاشتن، نصب کردن، سوار کردن : ～电灯 چراغ برق‌را نصب کردن / ～自来水管 لولهء آب را کار گذاشتن / ～窗户玻璃 شیشهء پنجره را کارگذاشتن / 门上～锁 قفل دررا نصب کردن / 村里～了广播喇叭。 دردهکده بلند گوئی نصب شده است. ⑦(加上) به کسی را متهم کردن، به کسی اتهام زدن : ～罪名 کسی لقب دادن ⑧(怀着某种坏念头) قصد داشتن، فکر بدی در سر پروراندن : 他们到底～的什么心? بالاخره، معلوم نیست که آنها چه قصد سوئی دارند؟ ⑨〈书〉(哪里) کجا، کو : 昔日威风，而今～在? جلال و

：چگونه، چطور 〈书〉〈怎么〉⑩ شکوه گذشته اکنون کجاست؟ ～能袖手旁观？ چطور می توان کنار رفت و کاری نکرد؟ ⑪〈电〉 آمپر (واحد شدت جریان برق) ⑫〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【安安心心】ānānxīnxīn خیال راحت، آسودگی خاطر：我要～坐下来读点书。 می خواهم با خیال راحت بنشینم و قدری کتاب بخوانم.

【安邦定国】ānbāng dìngguó کشور را آرام ومستحکم گردانیدن

【安步当车】ān bù dàng chē باآسودگی خاطر قدم برداشتن بجای سوار شدن درشکه

【安瓿】ānbù 〈药〉 آمپول

【安插】ānchā کسی را در موقعیتی قرار دادن، کسی را به کاری گماشتن：新徒工就～在我们车间好吗？ آیا می توان به آن شاگرد تازه وارد در کارگاه ما کاری واگذار کرد؟/作者在这里～了一段倒叙。 نویسنده دراین نقطه از داستان کمی به عقب برگشته است. /～亲信 پیروان قابل اعتماد را در پست های کلیدی قرار دادن

【安道尔】Āndào'ěr اندورا：～人 اهل اندورا، اندورائی

【安的列斯群岛】Āndìlièsī Qúndǎo جزایر آنتیل

【安第斯山】Āndìsīshān کوه های آند

【安定】āndìng ①(平静) ثابت، بی حرکت، آرام، برقرار：～生活 زندگی آرام /～团结 ثبات و وحدت/～的生活 آرامش و ثبات در زندگی/～的职业 حرفه و شغل ثابت ②(使安定) ثابت کردن، آرام کردن، برقرار ساختن：～社会秩序 نظم رادر جامعه برقرار ساختن، به جامعه نظم دادن /～人心 آرامش خاطر مردم را فراهم آوردن

【安定】āndìng 〈药〉 نوعی داروی مسکن عصبی بفرمول $C_{16}H_{13}ClN_2O$

【安顿】āndùn ①(安置) برای کسی جائی پیدا کردن، به کسی در سروسامان گرفتن کمك کردن، ترتیب دادن：先把你的朋友～好。 اول به دوستان کمك کنید تا زندگیش سرو سامان بگیرد. /家里都～好了吗？ آیا همه چیز را در خانه سر و سامان داده اید؟ ②(安稳) آرام، آسوده، آسوده خاطر：病人吃了药，睡觉～多了。 بیمار پس از خوردن دوا بمراتب آرام تر خوابیده است.

【安放】ānfàng گذاشتن، جادادن، قراردادن：烈士墓前～着许多花圈。 بر آرامگاه شهیدان، حلقه های گل گذاشته شده بود. /把仪器～好。 دستگاه را در جای خود بگذارید.

【安分】ānfèn از حد خود تجاوز نکردن، پیرو قانون بودن

【安分守己】ānfèn-shǒujǐ جایگاه خود را شناختن، از قانون پیروی کردن، رفتار درست داشتن

【安抚】ānfǔ 〈书〉 کسی را نوازش کردن، دل کسی را آرام کردن، درد کسی را تسکین دادن

【安哥拉】Āngēlā انگولا：～人 اهل انگولا، انگولایی

【安哥拉兔】āngēlātù 〈动〉 خرگوش انگولایی

【安好】ānhǎo سالم و تندرست، تندرست و خوب：全家～，请勿挂念。 اعضای خانواده سالم و تندرستند. نگران نباشید!

【安徽】Ānhuī استان «آن هوی»

【安家】ānjiā ①(定居) خانه را درجائی مستقر ساختن：哪里艰苦哪里～。 مابه هر جائی که شرایط زندگیش سخت است می رویم و درآنجا خانهء خود را مستقر می سازیم. /～费 عوارض تشکیل خانواده دادن ②(组成家庭) برای مستقر ساختن خانه

【安家落户】ānjiā-luòhù خانهء خود را در جائی مستقر ساختن، در محل تازه نقل مکان کردن：他们已经在南京～。 آنها خانهء خود رادر نانکن مستقر ساخته اند.

【安静】ānjìng ①(没有声音) آرام، ساکت، بی سروصدا：这里环境很～。 محیط اینجا بسیار آرام است. /病人需要～。 بیمار به آرامش و سکوت نیازمند است. /保持～ سکوت را مراعات بفرمائید. ②(安稳) آسوده، آرام، با آسودگی خاطر：孩子们睡得很～。 بچه ها آسوده خوابیده اند.

【安居】ānjū درصلح و صفا زندگی کردن

【安居乐业】ānjū-lèyè زندگی و کار در صلح و صفا

【安康】ānkāng سلامتی، تندرستی：祝您～！ سلامتی تان را آرزومندم!

【安拉】Ānlā 〈伊斯兰教〉 الله

【安乐】ānlè صلح و خوشبختی：～土 سرزمین در صلح و صفا /～死 مرگ راحت و بی درد /～椅 صندلی راحت /～窝 آشیانهء راحت

【安理会】ānlǐhuì 〈简〉(安全理事会) شورای امنیت (سازمان ملل متحد)

【安谧】ānmì 〈书〉 آرام، ساکت

【安眠】ānmián آسوده خوابیدن：～药 قرص خواب

【安眠酮】ānmiántóng 〈药〉 متاکوالون، های مینال (نوعی دارو)

【安民告示】ānmín gàoshi ①(安定民心的布告) آگهی بمنظور تأمین اطمینان خاطر مردم ②(预告要谈或办的事) آگهی ازپیش زده شده (دربارهء موضوعی)

【安乃近】ānnǎijìn 〈药〉 آنالژین (نوعی دارو)

【安宁】ānníng ①(秩序正常) آرام، مسالمت آمیز：确保两国边境～ تأمین صلح و آرامش در مرز های دو کشور /超级大国争霸是世界不得～的根源。 رقابت ابرقدرت هادر استیلا جوئی سبب ناآرامی دنیاست. ②(心情安定) آسوده خاطر، آرام، خالی از نگرانی：心里不～ احساس نگرانی زیاد کردن

【安宁片】ānníngpiàn 〈药〉 نوعی قرص آرام بخش

【安排】ānpái ترتیب دادن، برنامه ریزی کردن، مقدمات (امری) را فراهم آوردن：为外宾～参观游览 بازدید و گردش هائی برای مهمانان خارجی ترتیب دادن /～本年度的生产 برای تولید سال جاری برنامه ریزی کردن /长计划，短～ برنامهء دراز مدت با اقدامات کوتاه مدت /给他～适当的工作 برای او کار مناسبی تدارك دیدن /每周～一个下午的业务学习。 درهر هفته، یك بعد از ظهر به مطالعهء تخصصی اختصاص داده می‌شود. /合理～人力 نیرو های انسانی نظم دادن معقول (یا منطقی) /～好青年工人的生活 مقدمات زندگی کارگران جوان‌را بنحو احسن فراهم آوردن /～食宿 مسئلهء خوراك و مسکن را حل کردن /双方将为进一步会谈作出具体～。

重新~/ طرفین برای مذاکرهٔ بیشتری ترتیبات مشخصی داده اند.
河山 تغییر شکل دادن رودخانه ها و کوه ها

【安培】 ānpéi آمپر: ~计 آمپر سنج / 小时~ آمپر در ساعت

【安寝】 ānqǐn آرام خوابیدن

【安全】 ānquán امنیت، ایمنی، اطمینان: 到达~ سالم رسیدن / 交通~ امنیت در آمد و شد / 第一~ امنیت ازهمه مهم تر / 行车~ ایمنی رانندگی / 生产~ ایمنی در تولید / 身~ امنیت جسمی / 玻璃~ شیشهٔ نشکن (یا بی خطر) / 操作~ عملیات بی خطر / 带~ کمربند ایمنی / 措施~ اقدامات برای جلوگیری از حادثه / 感~ ایمنی / 阀~ دریچهٔ اطمینان / 岛〈交〉~ سکوی ایمنی / 高度〈航空〉~ ارتفاع بی خطر / 规程~ احساس امنیت / 胶片〈电影〉~ فیلم نسوز / 角〈军〉~ زاویهٔ ایمنی / 门~ مقررات ایمنی / 帽~ کلاه ایمنی / 界〈军〉~ حد ایمنی / 锁~ قفل ایمنی / 设施~ وسایل ایمنی / 梯~ خروج اضطراری / 停车距离~ نردبان یا پله های ایمنی / 通行证~ فاصلهٔ لازم میان دو وسیلهٔ نقلیه درحال توقف / 网〈建〉~ جواز عبور / 系数~ ضریب ایمنی / 正点~ تور ایمنی (درساختمان سازی) سالم و به موقع رسیدن (قطار یا اتوبوس)

【安全灯】 ānquándēng ①〈矿〉 فانوس معدن، چراغ بی‌خطر ②〈摄〉 چراغ تاریکخانهٔ عکاسی ③ معدن زغال سنگ

【安然】 ānrán ①(平安) سالم، با سلامت: 脱险~ از خطر سالم و صحیح، صدمه ندیده / 无恙~ نجات یافتن ②(安心) با آسایش خاطر: 入睡~ با آسودگی خاطر، با آسایش خاطر خوابیدن

【安如磐石】 ān rú pánshí مانند سنگ خارا سخت و محکم بودن

【安如泰山】 ān rú Tàishān مانند «کوه تای شان» استوار بودن

【安山岩】 ānshānyán سنگ خاکستری تیره فلدسپات دار

【安设】 ānshè نصب کردن، برپا کردن، بنا کردن: 他们在山顶上~了一个气象观测站。 آنها در قلهٔ کوه یك ایستگاه هواشناسی برپا کرده‌اند.

【安身】 ānshēn برای خود سرپناه ساختن، پناه جستن: 无处~ / سرپناه نداشتن 地主霸占了他家的房子,寒冬腊月他只得在破庙里~。 مالك خانهٔ او را گرفته بود و او مجبور شد درروز های سرد زمستانی به معبد ویران شده ای پناه ببرد.

【安身立命】 ānshēn-lìmìng به زندگی سر و سامان دادن و به کار خود ادامه دادن

【安神】 ānshén ①(使心神安定) اعصاب را آرامش بخشیدن ②〈中医〉 ازمیان بردن ناراحتی جسم و روح: 镇静~药 داروی آرام بخش

【安生】 ānshēng ①(平静无事) آرام، پرآسایش، راحت: 叫敌人不得~ / محروم ساختن دشمن را از آرامش و آسایش 为了抢修机器,他几天没有吃过一顿~饭。 برای اینکه دستگاه زودتر تعمیر شود، چند روزاست که او یك وعده براحتی غذا نخورده است. ②(安静) آرام، ساکت: 这孩子一会儿也不~。 این بچه حتی برای یك لحظه هم آرام نمی گیرد.

【安适】 ānshì آرام، راحت: ~的生活 زندگی آرام و راحت

【安舒】 ānshū آرام و راحت

【安睡】 ānshuì آرام خوابیدن

【安泰】 āntài ایمن، سلامت، بی خطر

【安提瓜岛】 Āntíguādǎo جزیرهٔ آنتیگوا

【安替比林】 āntìbǐlín 〈药〉 آنتیپرین (نوعی دارو برای تسکین درد و تب و روماتیسم)

【安土重迁】 ān tǔ zhòng qiān از ترك کردن مسکن سابق خود بیزار بودن، به وطن خود عشق ورزیدن و ازترك کردن آن ناراضی بودن

【安妥】 āntuǒ 〈药〉 آنتو (نوعی داروی ضد موش)

【安危】 ān-wēi ایمنی و خطر، سلامتی، ایمنی: 不顾个人~ / نسبت به ایمنی شخصی خود بی اعتنا بودن 他把矿工们的~冷暖时刻挂在心上。 او همواره به فکر ایمنی و دل خوشی کارگران معدن است.

【安慰】 ānwèi تسلی دادن، دلداری دادن: 他几句~ با چند کلمه اورا تسلی دادن / 朋友们的关怀给了我很大的~。 توجه و دلجویی دوستان مایهٔ آسایش خاطر من بود. / 〈体〉~赛 مسابقهٔ تسلیتی

【安稳】 ānwěn آرام و ثابت: 船走得很~。 قایق بآرامی حرکت می کرد. / 睡得很~ آسوده خوابیدن

【安息】 ānxī ①(休息;入睡) استراحت کردن،به خواب رفتن: 夜已很深,大家都~了。 دردل شب همه به خواب رفته بودند. ②(长眠) به خواب ابدی رفتن، مردن: 烈士们,~吧! شهیدان انقلاب، آرام بخوابید! ③(Ānxī)〈史〉 اشکانیان، پارت ها

【安息日】 ānxīrì 〈宗〉 روز شنبه

【安息香】 ānxīxiāng 〈化〉 بنزوئین (نوعی ترکیب شیمیائی): ~酸 اسید بنزوئیك

【安闲】 ānxián فارغ و آسوده، فارغ البال: 自在~ آسوده‌خیال، / ~的心情 آسودگی خاطر، فراغت بال

【安详】 ānxiáng آرام، متین، خونسرد: 举止~ با متانت عمل کردن

【安歇】 ānxiē خوابیدن، استراحت کردن

【安心】 ānxīn ①(心情安定) آسوده(خاطر)،با خیال راحت: 春播还没完成,大家都安不下心来。 تا بذرافشانی بهاره به پایان نرسید، هیچ یك از ما خیال راحت نداشت. / 听到这个消息,她就~了。 وقتیکه خبر را شنید، خیالش راحت شد. / 希望你~养病。 با خیال راحت، بهبود خواهی یافت. / 工作~ نگران نباش، / 回乡~生产 به زاد گاه برگشتن و با آسودگی خاطر دست به کار تولیدی زدن / راحت کار کردن ②(存心)见"居心"jūxīn

【安逸】 ānyì آسوده و راحت: ~的生活 زندگی آسوده و راحت / 贪图~ راحت طلبی

【安营】 ānyíng چادر زدن

【安营扎寨】 ānyíng-zhāzhài چادر زدن: 工人们在工地上~。 کارگران در محل کار خود چادر زدند.

【安于】 ānyú راضی بودن، قانع بودن: 现状~ از وضعیت موجود راضی بودن

【安葬】 ānzàng (مرده)را به خاك سپردن، دفن کردن

【安之若素】 ān zhī ruò sù ①(面对困难处之坦然) با

(不闻不问,听之任之)② متانت تحمل کردن (سختی را) (نسبت به کار اشتباه آمیز)بی تفاوت بودن

【安置】ānzhì : برای کسی جا پیداکردن، ترتیب‌دادن، قراردادن 把行李~好/ چمدان هارا در جای خود قرار دادن 复员军人得到了适当的~。 ترتیبات مناسبی برای سربازان منقضی خدمت وجوهی که مخصوصا به سربازان ~费/ انجام پذیرفته است. منقضی خدمت پرداخته می شود

【安装】ānzhuāng : نصب کردن، کار گذاشتن، سوار کردن 电~话 نصب کردن تلفن ~机器/ نصب کردن دستگاه ~扩音器/ نصب کردن بلند گو

桉 ān درخت اوکالیپتوس

【桉树】ānshù 〈植〉 درخت اوکالیپتوس

氨 ān 〈化〉 آمونیاك :合成~ آمونیاك مصنوعی، آمونیاك ترکیبی

【氨苯磺胺】ānběn huáng'àn 〈药〉 سولفانیلامید (نوعی دارو)

【氨茶碱】āncháijiān 〈药〉 آمینوفیلین (نوعی دارو)

【氨化】ānhuà زیر تأثیر آمونیاك قراردادن، به آمونیاك تبدیل کردن

【氨基】ānjī 〈化〉 آمینه :~塑料 پلاستیك آمینه ~酸/ اسید آمینه

【氨基比林】ānjībīlín 〈药〉 آمینوپرین (نوعی دارو)

【氨硫脲】ānliúniào 〈药〉 نوعی دارو بنام"Thiacetazone"

【氨水】ānshuǐ 〈化〉 محلول آمونیاك

谙 ān 〈书〉 خوب بلد بودن، متبحر بودن :素~水性 شناگر ماهری بودن 他不~水性。/ او شنا بلد نیست. 他熟~针灸之术。/ او درطب سوزنی متبحراست.

【谙事】ānshì فهمیده :~的孩子 بچه‌ء فهمیده

【谙熟】ānshú بلد، آشنا

【谙练】ānliàn وارد، متبحر، ماهر

庵 ān ①〈书〉(小草屋) کلبه :草~ کلبه‌ء کاه پوش، ②(佛寺) صومعه‌ء زنان تارك دنیا آلونك حصیری

鹌 ān

【鹌鹑】ānchún بلدرچین

鮟 ān

【鮟鱇】ānkāng 〈动〉 نوعی ماهی کوسه

鞍 ān زین

【鞍部】ānbù گردنه‌ء کوهی که دوقله یا قسمت برآمده رابهم متصل می سازد

【鞍架】ānjià سبد و امثال آن برروی زین اسب برای حمل اشیاء

【鞍鞯】ānchàn نمد زین

【鞍马】ānmǎ ①〈体〉 خرك ②〈书〉(借指骑马或战斗生活) اسب و زین :~生活 زندگی روی پشت اسب ~劳顿/ خسته و کوفته از مسافرت

【鞍子】ānzi زین

ǎn

俺 ǎn 〈方〉 من، ما :~爹 پدرم ~村/ دهکده‌ء ما

【俺家】ǎn jiā 〈方〉①(我) من ②(我家) خانه‌ء من

铵 ǎn 〈化〉 آمونیوم :~矾 زاج آمونیوم

埯 ǎn ①(小坑) شکافی که درآن بذر می نهند ②(挖小坑点种) شکاف زمین را شکافتن و بذر نهادن :~豆 در شکاف زمین لوبیا کاشتن ③〈量〉[用于点种的作物] :一~花生 يك شکاف برای بذر های بادام زمینی

【埯子】ǎnzi شکافی که درآن تخم لوبیا وامثال آنرا می کارند

揞 ǎn پاشیدن (پودر طبی روی زخمی)

àn

岸 àn ①(水边的陆地) کرانه، ساحل، کنار :江~ کنار رودخانه ~海/ ساحل دریا ~上/ به ساحل آمدن ②〈书〉(高大;高傲) مغرور، متکبر ~傲: خود پسند، مغرور

按 àn ①(用手压) فشار وارد آوردن :~电钮 به دگمه فشار دادن ~门铃/ زنگ در خانه را فشار دادن ~手印/ اثر انگشت گذاشتن ②(搁下) به تعویق انداختن، کنار گذاشتن :~下此事不提 موضوع را کنار گذاشتن بطور موقت ③(抑制) جلو چیزی را گرفتن، مهار کردن، خودداری کردن :~不住心头怒火 از کنترل خشم عاجز شدن ④(用手压住不动) دست از چیزی برنداشتن، چیزی را محکم در دست نگهداشتن :~住操纵杆 اهرم کنترل را محکم در دست نگهداشتن ⑤(依照) برحسب، برطبق، مطابق :~政策办事 برطبق سیاست عمل کردن ~质/ برطبق کیفیت تعیین قیمت کردن ~定价/ برحسب ~比例发展 به تناسب پیشرفت دادن ~小时(日、月、年)计/ برحسب ساعت (روز، ماه، سال) حساب شدن ~人口平均/ سرانه ~字母(年代)顺序/ بترتیب الفبائی (تاریخی) ~姓氏笔划为序/ برحسب تعداد خط در نام خانوادگی چینی ~我的意思/ به عقیده‌ء من ⑥〈书〉(核对) با مراجعه به، مراجعه کردن :有原文可~。 میتوان به اصل مراجعه کرد. ⑦(按语) یادداشت، تبصره :编者~ یادداشت مدیر (روزنامه، مجله، کتاب و...)

【按兵不动】àn bīng bù dòng قشون را به نبرد نفرستادن، درانتظار فرصت ماندن، عمل نکردن :大家都动起来了,你怎么还~呢? همه شروع به کار کرده اند. چرا اینجا نشسته اید و کاری نمی کنید؟

【按部就班】ànbù-jiùbān از نظم و ترتیب مقرر شده پیروی کردن، از راههای مرسوم و قدیمی کار ها را انجام دادن

【按键】ànjiàn کلید مخصوص پیانو، ماشین تحریر و غیره

【按劳分配】àn láo fēnpèi به هر کس به اندازه‌ء کارش 参见"各尽所能,按劳分配"gè jìn suǒ néng, àn láo fēnpèi

【按理】ànlǐ برطبق معمول، قاعدتا، عقلا :~他可以休息,可

是他仍坚持工作。 برطبق معمول او می توانست استراحت کند ولی اصرار داشت کار کند. /这种病～不该有后遗症。 قاعدتا این نوع بیماری نباید عوارض بعدی داشته باشد.

【按例】ànlì طبق رسوم و عادات

【按脉】ànmài نبض گرفتن

【按摩】ànmó 〈医〉 ماساژ دادن، مشت و مال دادن: ماساژ؛ 保健～ ماساژ طبی /～疗法 معالجه بوسیلهٔ ماساژ

【按捺】ànnà جلو چیزی را گرفتن، مهار کردن، خودداری کردن: ～不住激动的心情 درجلوگیری از هیجان خود عاجز شدن

【按耐】ànnài مهار کردن، کنترل کردن

【按钮】ànniǔ دگمهٔ فشاری: 电话机～ دستگاه تلفن با دگمه های فشاری

【按期】ànqī به موقع، سروقت: ～交货 کالاها را به موقع تحویل دادن /～出版 به موقع از چاپ درآمدن

【按时】ànshí به موقع، سروقت: ～服药 سروقت دارو خوردن

【按说】ànshuō برطبق معمول، قاعدتا، معمول: ～这时候早该下雪了。 قاعدتا دراین وقت سال برف می آمد. /～现在是蔬菜的淡季，可是市场上供应很充分。 برطبق معمول حال فصل سبزی نیست، با اینهمه سبزیجات دربازار به اندازهٔ کافی پیدا می شود.

【按图索骥】àn tú suǒ jì جستجو کردن اسبی به کمك تصویرآن — یعنی بکمك قرینه و نشانه چیزی را پیدا کردن

【按蚊】ànwén پشهٔ مالاریا

【按下葫芦浮起瓢】ànxià húlu fúqǐ piáo مشکل است یك کدو قلیانی را زیر آب نگهداشت بی آنکه یك کدوی دیگر بالای آب بیاید — یعنی یك مسئله را حل کردن و بلافاصله یك مسئله دیگر مطرح شدن

【按需分配】àn xū fēnpèi به هر کس به اندازهٔ نیازش 参见"各尽所能，按需分配"gè jìn suǒ néng, àn xū fēnpèi

【按验】ànyàn 见"案验"ànyàn

【按语】ànyǔ تبصره ، یادداشت: 给文章加～ بر مقالهای یادداشت نوشتن

【按照】ànzhào به موجب، بر حسب، بر طبق، مطابق: ～党章规定 برطبق مقررات اساس نامهٔ حزب /～具体情况 برحسب شرایط مشخص /～实际情况决定工作方针 برحسب وضع موجود رهنمود کاررا تعیین کردن /～对方要求 برطبق درخواست طرف /～计划 برطبق برنامه

案 àn ①(长桌子) میز دراز: 条～ میز دراز باریك ②(案件) پرونده، دعوی: 办～ به پرونده ای رسیدگی کردن /破～ پروندهٔ جنائی راحل کردن ③(案卷) پرونده، پوشه: 备～ پرونده نوشتن /有～可查 در پرونده ثبت شدن /声明在～ بیانیه‌ای داشتن که در پرونده ثبت شده باشد ④(提议的文件) طرح، طرح پیشنهادی: 提～ طرح /决议草～ پیش‌نویس قطع نامه

【案板】ànbǎn تختهٔ قصابی، تخته ای که برای تکه تکه کردن گوشت بکار می‌رود، تختهٔ آشپزخانه

【案秤】ànchèng ترازوی روی پیشخوان

【案犯】ànfàn مجرم توقیف شده یا متهم شده

【案件】ànjiàn دعوی، قضیه، پرونده: 民事～ دعوی حقوقی، پروندهٔ حقوقی /刑事～ دعوی جنائی، پروندهٔ جنائی /反革命～ دعوی ضد انقلابی، پروندهٔ ضد انقلابی

【案卷】ànjuàn پرونده، پوشه

【案例】ànlì مثال هائی از پرونده

【案情】ànqíng جزئیات دعوی: 了解～ جزئیات‌دعوی را تحقیق و بررسی کردن /～严重。 پرونده جدی بود.

【案头】àntóu روی میز: ～放着一本《汉波词典》。 یك جلد «فرهنگ چینی به فارسی» روی میز است. /～剧 نمایشنامه ای که برای خواندن مناسب تر است /～日历 تقویم رومیزی

【案文】ànwén متن: 协商～ متنی که برای بحث و مذاکره تهیه می شود

【案验】ànyàn 〈书〉 سند پرونده را مورد تحقیق قرار دادن

【案由】ànyóu نکات عمدهٔ یك دعوی، خلاصه، مختصر

【案子】ànzi ①(长桌子) میز دراز، پیشخوان: 乒乓球～ میز پینگ پونگ /肉～ پیشخوان قصابی ②〈口〉(案件) پرونده، دعوی، قضیه

胺 àn 〈化〉 آمینه

【胺化】ànhuà 〈化〉 زیر تأثیر آمینه قرار دادن، به آمینه تبدیل کردن

【胺酸】ànsuān 〈化〉 اسید آمینه

【胺盐】ànyán 〈化〉 نمك آمینه

暗 àn ①(黑暗) تاریك، تار، تیره: 天色渐～。 هوا رفته رفته تاریك می شود. /灯光很～。 چراغ کم نور است. /～紫色 ارغوانی تیره /～绿 سبز تیره ②(秘密) مخفی، پنهان، پوشیده: 我们在明处，敌人在～处，要提高警惕。 ما درموقعیت علنی قرار داریم درحالیکه دشمن مخفی است. ما باید خود را هوشیار نگهداریم. /明人不做～事。 آدم درست‌کار حقه بازی نمی کند. ③〈书〉(不明白) ناروشن، نامعلوم، مبهم: 对情况若明若～ تصوری مبهم از وضعیت داشتن

【暗暗】àn'àn مخفی، پنهانی، درباطن: ～跟踪 پنهانی دنبال کسی گشتن /～自喜 درباطن از خود خوشنود بودن /～吃了一惊 ترس خودرا پنهان داشتن /他～发誓要为牺牲的兄弟报仇。 او پنهانی قسم خورده است که انتقام خون برادر شهید خود را بگیرد.

【暗堡】ànbǎo قلعهٔ مخفی، قلعهٔ زیر زمین

【暗藏】àncáng مخفی کردن، پنهان کردن، نهفتن: ～枪枝 سلاح گرم را پنهان کردن /～反革命分子 عنصر مخفی ضد انقلابی.

【暗娼】ànchāng فاحشهٔ مخفی، فاحشهٔ بدون پروانه

【暗潮】àncháo جریان مخفی (مبارزهٔ سیاسی یا نهضت اجتماعی)

【暗处】ànchù ①(黑暗的地方) جای تاریك ②(隐蔽的地方) جای مخفی

【暗袋】àndài 〈摄〉 جعبهٔ عکاسی (برای عوض کردن فیلم)

【暗淡】àndàn تار، تیره، کم رنگ، کم نور: ～的颜色 رنگ تیره /～的景象 منظرهٔ تیره وتار /屋里灯光～。 اطاق کم نور

است.
【暗道】àndào جادهٔ مخفی، راه مخفی
【暗地里】àndìlǐ مخفی، پنهانی، دزدکی، درباطن ؛ ~捣鬼 در واقع 我们~替他捏了一把汗。مخفیانه اشکال تراشیدن /بخاطر او نفس در سینه های ما حبس شده بود. 我们~替他高兴。ما درباطن بخاطر او شادمانی می کردیم.
【暗渡陈仓】àn dù Chéncāng 见"明修栈道，暗渡陈仓" míng xiū zhàndào, àn dù Chéncāng
【暗沟】àngōu آبراه مخفی
【暗害】ànhài ①(暗中杀害) مخفیانه کشتن ②(暗中陷害) از پشت خنجر زدن
【暗含着】ànhánzhe بطور ضمنی فهماندن یا مطلبی را رساندن ؛ 他的回答~对我们工作的批评。جواب او انتقاد بجائی را از کار ما دربرداشت.
【暗号】ànhào علامت مخفی
【暗合】ànhé موافقت داشتن بدون مشورت قبلی
【暗河】ànhé رودخانهٔ زیر زمینی
【暗盒】ànhé جعبهٔ کوچك پهنی که فیلم عکاسی را در آن می‌گذارند
【暗花儿】ànhuār یك طرح کم رنگ تراشیده شده روی ظروف چینی یا بافته شده روی پارچه
【暗话】ànhuà ①(暗语) سخن رمز ②(背地里议论别人的话) حرفی که پشت سر کسی زده شود
【暗火】ànhuǒ آتش بی شعله
【暗疾】ànjí مرض نا گفتنی، مرض شرم آور
【暗记儿】ànjìr نشانهٔ مخفی
【暗间儿】ànjiānr اطاق درونی
【暗箭】ànjiàn تیر غیب، حملهٔ دشمن مخفی، خنجر از پشت ؛ ~伤人 از پشت کسی را خنجر زدن، با حقه بازی به کسی ضرر رساندن / 明枪易躲，~难防。احتراز کردن از تفنگ آشکار آسان ولی پرهیز کردن از تیر غیب مشکل است.
【暗礁】ànjiāo صخرهٔ زیر آب، صخرهٔ دریائی مخفی
【暗井】ànjǐng 〈矿〉 چاه بن بست، تونل درمعدن
【暗里】ànlǐ بطور مخفی، پنهانی
【暗流】ànliú جریان ناآشکار حوادث
【暗枪】ànqiāng تیر غیب، گلولهٔ غیب
【暗渠】ànqú كانال زیر زمینی
【暗弱】ànruò ①(光线微弱) تاریك، کم نور ②〈书〉(愚昧软弱) نادان و ضعیف
【暗杀】ànshā سوء قصد کردن
【暗伤】ànshāng ①(内伤) زخم داخلی ②(物体上不显露的损伤) صدمهٔ داخلی
【暗哨】ànshào ①(隐蔽的岗哨) پاسگاه مخفی ②(秘密联络的口哨) سوت رمز
【暗示】ànshì ①(不明白讲而用含蓄语言或举动示意) تلویحا گفتن، فهماندن، اشاره کردن ؛ 他~要我走开。او به من فهماند که دلش می خواهد من بروم. /他没有懂我的~。او ایما و اشارهٔ مرا نفهمید. ②〈心〉(روان شناسی)تلقین
【暗室】ànshì 〈摄〉 تاریکخانهٔ عکاسی
【暗送秋波】àn sòng qiūbō (به محبوب خود)نگاه دزدانه و عاشقانه انداختن
【暗算】ànsuàn علیه کسی توطئه چیدن ؛ 遭人~ در دام توطئهٔ کسی افتادن
【暗锁】ànsuǒ قفل نصب شده در داخل چیزی، قفل غیر منقول
【暗滩】àntān پایاب پنهان (نقطهٔ کم عمق کنار رودخانه یا دریا)
【暗探】àntàn مأمور مخفی، کارآگاه
【暗无天日】àn wú tiānrì تاریکی محض، بی عدالتی کامل
【暗线光谱】ànxiàn guāngpǔ 〈物〉 (فیزیك)طیف تاریك خط
【暗箱】ànxiāng 〈摄〉 فانوس دوربین عکاسی
【暗笑】ànxiào زیر لب خندیدن، خندهٔ زیرلب، خندهٔ مخفی
【暗夜】ànyè شب تاریك
【暗影】ànyǐng ①(阴影) سایه، شبح ②〈天〉 سایهٔ مخروطی ستاره که درجهت مخالف آفتاب می افتد
【暗语】ànyǔ کلمهٔ رمز
【暗中】ànzhōng ①(黑暗中) درتاریکی ؛ ~摸索 درتاریکی کورمال کردن ②(背地里) مخفی، پنهانی، محرمانه ؛ ~操纵 از پشت پرده کنترل کردن / ~支持 پنهانی بشتیبانی کردن / ~串通 ساخت و پاخت کردن، گاوبندی کردن
【暗转】ànzhuǎn خاموش شدن چراغ های صحنهٔ تآتر
【暗自】ànzì نهانی، مخفی، در باطن ؛ ~庆幸 به خود شادباش گفتن، خود را خوش شانس دانستن

黯 àn

【黯黯】àn'àn تیره و تار، تاریك ؛ 天是~的，使人感到沉闷。هوا تیره و تار است و روح انسان را خفه می کند.
【黯淡】àndàn 见"暗淡"àndàn
【黯然】ànrán ①(阴暗) تار، تاریك، کم نور ؛ ~失色 تحت الشعاع قرار گرفتن، رنگ خود را باختن و بی اعتبار شدن ②(不乐) افسرده بودن، دلگیر بودن ؛ ~神伤 احساس افسردگی کردن، افسرده خاطر شدن

āng

肮 āng

【肮脏】āngzāng کثیف، ناپاك، چرك، پلید ؛ ~的阴沟 آبریز کثیف / ~的勾当 عمل زشت و کثیف / ~的政治交易 معاملهٔ سیاسی پلید

áng

昂 áng ①(仰着) (سر خود را)بالا نگهداشتن ؛ ~首挺胸 سر را بالا نگهداشتن و سینه را ستبر کردن ②(高涨) بلند، بالا ؛ 士气高~ روحیهٔ قوی و محکم
【昂昂】áng'áng باروحیهٔ قوی و محکم، با شجاعت و دلیری ؛ 雄纠纠，气~ نترس و مبارز

【昂奋】ángfèn با روحیه‌ء قوی و استوار، هیجان آور
【昂贵】ángguì گران، گرانبها، قیمتی
【昂然】ángrán بی‌باك و درستكار
【昂首阔步】ángshǒu-kuòbù با سربلندی به پیش گام برداشتن، با غرور پیش رفتن
【昂扬】ángyáng با روحیه‌ء قوی و استوار：斗志～ از روحیه‌ء قوی واستوار برخوردار شدن، مبارز بودن

àng

盎 àng یك ظرف قدیمی با شکمی بزرگ و دهانی کوچك
【盎格鲁撒克逊人】Ànggélǔ-Sākèxùnrén نژاد انگلوساکسن
【盎然】àngrán پر از ذوق و ～، فراوان، وافر، لبریز، پر：趣味 ～。春意～/ پر از نیرو و قدرت ～生机 / علاقه هوای بهاری حکم فرما است.
【盎司】àngsī انس (واحد وزن) 又作"盎斯"

āo

凹 āo مقعر، توگود، فرورفته：～凸不平的山路 جاده‌ء کوهستانی پر از پستی‌و بلندی
【凹岸】āo'àn 〈地〉 ساحل مقعر
【凹版】āobǎn 〈印〉 گراور 照相～ فوتو گراور /～印刷 چاپ گراور / 印刷机～ دستگاه چاپ گراور
【凹度】āodù حالت مقعر، توگودی، فرورفتگی
【凹镜】āojìng آیینه‌ء مقعر
【凹面镜】āomiànjìng آیینه‌ء مقعر
【凹透镜】āotòujìng عدسی مقعر
【凹凸轧花】āotū yàhuā 〈纺〉 (بافندگی) گل های برجسته روی پارچه دوختن، گل و بته انداختن
【凹凸印刷】āotū yìnshuā چاپ برجسته：～机 ماشین چاپ برجسته
【凹陷】āoxiàn گود، افتاده، تورفته، فرورفته：双颊～ گونه های فرورفته /地面～。 کف زمین گود شده بود.

熬 āo درآب پختن، آرام پختن، با حرارت کم جوشاندن：～白菜 کلم آب پز، کلم پخته
另见 áo

áo

敖 Áo یك نام خانوادگی در چین
遨 áo گردش کردن، پرسه زدن
【遨游】áoyóu گشتن، گردش کردن، سیر کردن：我国的人造卫星～太空。 ماهواره های ساخت چین درکیهان می گردند.
嗷 áo
【嗷嗷】áo'áo 〈象〉[表示动物或人的叫声]：疼得～叫 از دسته های غاز 。雁群～地飞过 / شدت درد جیغ کشیدن وحشی با سروصدا پرواز کردند و گذشتند.
【嗷嗷待哺】áo'áo dàibǔ (مردم گرسنه)برای غذا فریاد رقت انگیز کشیدن

熬 áo ①(煮) بتدریج پختن، آرام جوشاندن، ：～粥 آش برنج را آرام جوشاندن / ～药 گیاههای طبی را آرام جوشاندن / ～油 پیه و دنبه را آرام جوشاندن ②(忍受) تحمل کردن، بردبار بودن：～过苦难的岁月 سال های فقر و مشقت را پشت سر گذاردن / 直到解放,苦日子才算～出了头。 این آزادی بود که به آن سال های دراز رنج وعذاب پایان داد. / ～红了眼睛 شب زنده داری کردن تاحد سرخ شدن چشم
【熬煎】áojiān رنج، عذاب، زجر، شکنجه：受尽～ رنج های گوناگون کشیدن
【熬炼】áoliàn آبدیده کردن، مقاوم ساختن
【熬夜】áoyè تادیر وقت نشستن، شب زنده داری کردن
【熬刑】áoxíng (جنایتکار)شکنجه‌ء سخت را تحمل کردن و به جرم خود اقرار نکردن

獒 áo 〈动〉 بولدوگ (نوعی سگ بزرگ)
螯 áo چنگال خرچنگ
謷 áo 见"佶屈聱牙"jíqū áoyá
翱 áo 〈书〉 پرواز کردن
【翱翔】áoxiáng چرخ زنان پرواز کردن：海鸟在惊涛骇浪上～。 پرنده های دریایی روی امواج متلاطم چرخ زنان پرواز می کنند. / ～飞行 پرواز بلند چرخ زنان، پرواز /～机 هواپیمای بی موتور

鳌 áo لاك پشت بزرگ افسانه‌ای
【鳌头】áotóu کله‌ء لاك پشت بزرگ افسانه‌ای：独占～ مقام اول را احراز کردن

鏖 áo 〈书〉 درجنگی سخت شرکت داشتن
【鏖战】áozhàn 〈书〉 سخت جنگیدن، درنبردی سخت شرکت داشتن

ǎo

拗 ǎo 〈方〉 چیزی را خم کردن تا بشکند：把甘蔗～断 نی شکر را شکستن
另见 ào; niù

袄 ǎo کت یا نیم تنه‌ء کوتاه چینی：夹～ نیم تنه‌ء کوتاه آستردار / 棉～ کت آستر پنبه‌ای، کت پنبه دوزی شده / 皮～ پوستین

媪 ǎo 〈书〉 پیرزن، زن سالخورده

ào

坳 ào معبر، فرورفتگی دریك رشته‌ء کوه：珠峰北～ معبر

شمالی کوه «جومولانگما»

拗 ào

另见 ǎo;niù

【拗口】àokǒu دشوار در تلفظ کردن:~令 کلمه یا عبارت دارای تلفظ دشوار

【拗陷】àoxiàn 〈地〉 فرورفتگی

傲 ào ①(骄傲) مغرور، متکبر، خود پسند:心高气~ مغرور و متکبر ②(坚强不屈) تسلیم ناپذیر بودن، سرفرو نیاوردن:梅~雪凌霜开。 درخت های آلو با سرافرازی و استقامت و بی اعتنا به برف و قطره های ژاله منجمد شکوفه دارند.

【傲岸】ào'àn 〈书〉 مغرور، متکبر، خود پسند:~不群 متکبر وکناره جو / ~的青松 سرو سهی

【傲骨】àogǔ شخصیت بلند همت و تسلیم نشدنی

【傲慢】àomàn مغرور، متکبر، خود پسند:态度~ برخورد مغرورانه داشتن، باد در سر داشتن

【傲气】àoqì غرور، نخوت، خود بینی:~十足 بسیار مغرور و متکبر

【傲然】àorán با بلند همتی، با غرور و نخوت:~屹立的山峰 یك قلهٔ کوه مغرور وسربه آسمان کشیده

【傲视】àoshì برخورد مغرورانه داشتن، دماغ خود را بالا گرفتن، تحقیر کردن

奥 ào ①(深奥) ژرف، دارای معنی عمیق، دشوار برای فهم ②〈物〉(奥斯特) ارستد (واحد شدت میدان مغناطیسی)

【奥得河】Àodéhé رود خانهٔ ادر

【奥地利】Àodìlì اطریش:~人 اهل اطریش، اطریشی

【奥林匹克运动会】Àolínpǐkè Yùndònghuì بازی های المپیك

【奥秘】àomì رمز عمیق، سر عمیق:探索宇宙的~ در اسرار کیهان کاوش کردن

【奥妙】àomiào دشوار برای فهم، پوشیده، درپرده، رمز:神奇~ آمیز و دشوار برای فهم / 无穷~ در معنی بی نهایت عمیق / 不难明白其中的~。 درك کردن آنچه درپرده نهفته است مشکل نیست. / 其中定有~。 در حقیقت بیشتر ازآن هست که به نظر می آید.

【奥氏体】àoshìtǐ 〈冶〉 چدن (ترکیب آهن و کربن):~钢 فولاد چدنی

【奥斯曼帝国】Àosīmàn Dìguó امپراطوری عثمانی (۱۲۹۰-۱۹۲۲)

【奥斯特】àosītè 〈物〉 ارستد (واحد شدت میدان مغناطیسی)

【奥陶纪】Àotáojì 〈地〉 دورهٔ زمین شناسی اردوویسیان وابسته به دورهٔ سلوریان سفلی

【奥匈帝国】Ào-Xiōng Dìguó امپراطوری اتریش و مجار (۱۸٦۷-۱۹۱۸)

骜 ào 〈书〉①(骏马) اسب خوب ②见"桀骜不驯" jié'ào bù xún

澳 ào ①[多用于地名] خلیج کوچك:三都~ خلیج کوچك «ساندو» ②〈简〉(澳门) نام مخفف آمن (یعنی مکائو)

【澳大利亚】Àodàlìyà استرالیا:~人 اهل استرالیا، استرالیائی

【澳门】Àomén آمن (یعنی مکائو)

懊 ào ①(悔恨) پشیمان، متأسف، نادم ②(烦恼) آزرده (خاطر)، رنجیده

【懊恨】àohèn پشیمان، نادم

【懊悔】àohuǐ پشیمان شدن، تأسف خوردن، ندامت کشیدن:我~不该错怪了他。 ازاینکه بی جهت اورا ملامت کرده بودم پشیمان شدم.

【懊恼】àonǎo آزرده، رنجیده، دلتنگ:他工作没有做好,心里很~。 چون کار خود را خوب انجام نداده بود بسیار افسرده خاطر شد.

【懊丧】àosàng افسرده، دل شکسته، مأیوس

【懊糟】àozao 〈方〉 افسرده خاطر، ناراحت

鏊 ào

【鏊子】àozi کلوچه پز

B

bā

八 bā ①(数目) هشت : ~年 هشت سال / ~小时的 هشت ساعته ②(顺序) هشتم، هشتمین : 一月~日 هشتم ژانویه / 工会~大 هشتمین کنگره‌ء اتحادیه‌ء کارگری

【八宝】 bābāo هشت گنج (اشاره به بعضی خورش های «هشت گنجه»، ترشی های 菜~ : ترشی های مخصوص چینی) / 饭~ دسربرنجی رنگارنگ که با سوس سویا درست می شود «هشت گنجه» (نوعی برنج چسبنده پخته شده که درآن خمیر لوبیا، تخم نیلوفر، کنسرو میوه و غیره گذاشته می شود)

【八拜之交】 bābài zhījiāo برادران سوگند خورده

【八倍体】 bābèitǐ 〈生〉 هشت برابر کروموزوم اصلی

【八辈子】 bābèizi چند نسل پشت سرهم ــ کنایه از مدت طولانی

【八成】 bāchéng ①(十分之八) هشتاد در صد : 新~ هشتاد در صد جدید، تقریبا جدید / 事情有了~啦。 مسئله تقریبا حل است. ②(多半) خیلی احتمال دارد، بعید نیست که : 他不来~了。 خیلی احتمال دارد که او نیاید

【八重唱】 bāchóngchàng 〈乐〉 سرود دسته‌ء خوانند گان هشت نفری

【八重奏】 bāchóngzòu 〈乐〉 آهنگ دسته‌ء نوازندگان هشت نفری

【八带鱼】 bādàiyú 〈动〉 هشت پا، روده پا

【八度】 bādù 〈乐〉 هشت نت موسیقی، مجموعه‌ء نت های هشتگانه‌ء موسیقی بعلاوه‌ء تکرار نت اول، اکتاو

【八方】 bāfāng هشت جهت قطب نما، همه‌ء جهت ها : 一方有难, ~支援。 همینکه در یك جهت مشکلی پیش می آید، از همه‌ء جهت ها کمك می رسد.

【八分音符】 bāfēn yīnfú 〈乐〉 نت هشتم

【八纲】 bāgāng 〈中医〉 علائم هشت گانه‌ء عمده در تشخیص بیماری درطب سنتی چینی که شامل است از «مؤنث بودن» و «مذکر بودن» (阴阳)، «بیرون» و «درون» (表里)، «سرما» و «گرما» (寒热) و«عمل کمتر از حد اعضای بدن» و«عمل بیش از حد اعضای بدن» (虚实) : 辨证~ تجزیه و تشخیص شرایط پاتولوژیك برحسب عوامل و علائم هشتگانه‌ء عمده‌ء فوق الذکر

【八哥儿】 bāgēr 〈动〉 مرغ مینا

【八股】 bāgǔ ①(科举制度规定的文体) مقاله‌ء هشت بخش (نوعی انشاء قالبی و فاقد هر گونه مضمون برای امتحانات درباری که بمنظور انتخاب کردن مامورین عالی رتبه‌ء دولت انجام می گرفت) ②(空洞文字) نوشته های قالبی وتوخالی : 洋~ نوشته های قالبی و توخالی بیگانه / 党~ نوشته های قالبی و توخالی رایج در درون حزب

【八卦】 bāguà هشت شکل هندسی (یعنی هشت ترکیب از سه خط کامل یا شکسته که در قدیم درفال گیری بکارمی رفت)

【八卦阵】 bāguàzhèn آرایش نظامی برحسب هشت شکل هندسی ــ کنایه از اشیاء مبهم و نامعلوم

【八国联军】 Bāguó Liánjūn نیروی متفق هشت‌کشور که بمنظور سرکوب نهضت ضد امپریالیستی مردم چین، نهضت «یی هه توان» (义和团运动) از طرف انگلستان، ایالات متحده‌ء امریکا، المان، فرانسه، روسیه‌ء تزاری، ژاپن، ایتالیاو اطریش در سال ۱۹۰۰ اعزام شدند)

【八会穴】 bāhuìxué 〈中医〉 (طب چینی) هشت نقطه‌ء استراتژیك عصبی بدن انسان

【八极】 bājí جای بسیار دور دست

【八级风】 bājífēng 〈气〉 باد هشت درجه، تندباد

【八级工】 bājígōng کارگر رتبه‌ء هشت (بالاترین رتبه درسیستم هشت رتبه ای دستمزد)

【八级工资制】 bā jí gōngzīzhì سیستم هشت رتبه ای دستمزد

【八角】 bājiǎo ①〈植〉 بادیان رومی ②(八角形) هشت گوشه : 形~ هشت گوشه / 帽~ کلاه هشت گوشه

【八角枫】 bājiǎofēng 〈植〉(中药) نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Alangium"

【八九不离十】 bā jiǔ bù lí shí 〈口〉 تقریبا درست، بسیار نزدیك 他猜了个~。 او تقریبا درست حدس زد.

【八开】 bākāi قطع نیم وزیری : 本~ کتاب هشت قطعی، کتابی که قطع وزیری داشته باشد

【八路军】 Bālùjūn ارتش هشتم (ارتشی برهبری حزب کمونیست چین در جنگ مقاومت ضد ژاپنی)

【八面玲珑】 bāmiàn línglóng (درزمینه‌ء ایجاد روابط اجتماعی) دارای زبان چرب ونرم

【八面体】 bāmiàntǐ 〈数〉 جسم هشت سطحی

【八旗】 bāqí «هشت پرچم» (سازمان های نظامی ــ اداری ملیت «مان» درسلسله‌ء «چینگ»

【八抬大轿】 bātái-dàjiào تخت روانی که درزمان قدیم مامورین عالی رتبه‌ء دولت روی آن می نشستند و هشت نفرآنرا حمل می کردند

【八仙】 Bāxiān (در اساطیر چین) هشت جاویدان : ~过海, 各

显其能 مانند هشت جاویدان که‌از دریا عبور می کنند و هر کس لیاقت و توانائی خاص خود را نشان می دهد
【八仙桌】bāxiānzhuō میز هشت نفری چهار گوشه‌ء قدیمی، میز مربع از مد افتاده برای استفاده‌ء هشت نفر
【八小时工作制】bā xiǎoshí gōngzuòzhì سیستم کار هشت ساعته
【八一建军节】Bā Yī jiànjūnjié روز ارتش (اول اوت، سالگرد تأسیس ارتش آزادیبخش مردم چین)
【八一南昌起义】Bā Yī Nánchāng Qǐyì قیام «نان چان» اول اوت (۱۹۲۷) که درآن اولین گلوله علیه مرتجعین «گومین تان» شلیك شد
【八月】bāyuè ①(阳历) اوت ②(阴历) ماه هشتم سال قمری: 节～ جشن روزمیانه‌ء پائیز(پانزدهمین روز ماه هشتم قمری)
【八字】bāzi ①(字)"八" هیرو گلیف: ～还没见一撇儿。 هنوز از اولین نشانه‌ء هیروگلیف "八" خبری نیست ــ یعنی هنوز از چیزیکه اتفاق خواهد افتاد کوچکترین نشانه ای وجود ندارد. ②(算命用的生辰八字)(«هشت هیرو گلیف») درچهار جفت، نشان از سال، ماه، روز و ساعت تولد کسی وهر جفت شامل یك ساقه‌ء آسمانی ویك شاخه‌ء زمینی که در قدیم برای فال گیری بکار می رفته است
【八字脚】bāzijiāo پاهای انسان که هنگام راه رفتن متمایل به بیرون بوده و به شکل هیروگلیف "八" درمی آید
【八字宪法】bā zì xiànfǎ 见"农业八字宪法"

巴 bā ①(盼望) اشتیاق داشتن، با بی صبری انتظار داشتن: 朝～夜望 شب وروز با بی‌صبری انتظار داشتن ②(紧贴;粘住) چسبیدن، محکم چسبیدن: 长青藤～在墙上。 عشقه به دیوار چسبیده است. /米饭～锅了。 برنج به دیگ چسبیده است. ③(粘结着的东西) چیزی که چسبیده شده باشد: 泥～ گل / 锅～ ته دیگ ④(挨着) نزدیك بودن، پهلوی هم بودن: 前不～村,后不～店 نه در جلو دهکده‌ای و نه در عقب منزلگاهی ⑤(压强的单位)(واحد فشار) بار: 毫～ میلیبار/微～ میکروبار ⑥〈姓〉 یك نام خانواد گی در چین
【巴巴多斯】Bābāduōsī باربادوس: 人～ اهل باربادوس، باربادوسی
【巴比合金】bābǐ héjīn 〈冶〉 بابیت 又作"巴比特合金"
【巴比伦】Bābǐlún شهربابل
【巴比妥】bābǐtuǒ 〈药〉 باربیتال (داروی خواب آور)
【巴布亚新几内亚】Bābùyà Xīnjǐnèiyà پاپوا(و)گینه‌ء جدید: 人～ اهل پاپوا گینه‌ء جدید
【巴不得】bābude 〈口〉 آرزوی شدید داشتن: 他～立刻回到工作岗位。 او بسیار مشتاق بود که بلافاصله به سر کار خود باز گردد. /我～天快晴。 آرزو می کنم که هوا بزودی صاف شود.
【巴旦杏】bādànxìng ①(树) درخت بادام ②(果实) بادام
【巴豆】bādòu 〈植〉 کرچك هندی: 油～ روغن کرچك هندی / 霜～〈中药〉 پودر تخم کرچك هندی که چربیش گرفته شده باشد
【巴尔干】Bā'ěrgàn بالکان: 半岛～ شبه‌ء جزیره‌ء بالکان / 国家～ کشور های بالکان
【巴哈马】Bāhāmǎ باهاما: 人～ اهل باهاما، باهامایی
【巴基斯坦】Bājīsītǎn پاکستان: 人～ اهل پاکستان، پاکستانی
【巴结】bājie تملق گفتن، سبزی کسی راپاك کردن
【巴克夏猪】bākèxiàzhū خوك سیاه و سفید مرغوب و دارای تولید مثل زیاد
【巴枯宁主义】Bākūníngzhǔyì باکونینیسم
【巴拉圭】Bālāguī پاراگوئه: 人～ اهل پاراگوئه، پاراگوئه یی
【巴勒斯坦】Bālèsītǎn فلسطین: 人～ اهل فلسطین، فلسطینی
【巴黎公社】Bālí Gōngshè کمون پاریس
【巴黎绿】bālílǜ رنگ سبز پاریس
【巴林】Bālín بحرین: 人～ اهل بحرین، بحرینی
【巴龙霉素】bālóngméisù 〈药〉(داروی اسهال) پاروموميسين
【巴拿马】Bānámǎ پاناما: 人～ اهل پاناما، پانامایی / 运河～ کانال پاناما
【巴儿狗】bārgǒu ①(一种狗) نوعی سگ کوچك و دست آموز ②(拍马屁的人) چاپلوس، تملق گو
【巴士】bāshì 〈方〉 اتوبوس
【巴士底狱】Bāshìdǐyù باستیل (نام زندان قدیم در پاریس)
【巴松管】bāsōngguǎn 〈乐〉 نوعی قره‌نی (ساز بادی)
【巴望】bāwàng 〈方〉 انتظار چیزی را داشتن
【巴西】Bāxī برزیل: 人～ اهل برزیل، برزیلی
【巴颜喀拉山】Bāyánkālāshān کوه های با ین کالا (واقع در چین)
【巴眨】bāzha چشمك زدن
【巴掌】bāzhang کف دست: 拍～ دست زدن / 脸上挨了一～ سیلی خوردن / 一个～拍不响。 از یك دست صدا بلند نمی شود ــ یعنی دعوا و نزاع دونفر لازم دارد.

扒 bā ①(攀援) چسبیدن، خود را چسباندن: 在墙头上～ به سر دیوار چسبیدن / 孩子～着窗户往外看。 بچه ها خود را به لبه‌ء پنجره چسباندند و به بیرون نگاه کردند. ②(刨;挖;拆) زمین را کندن و چیزی را بیرون آوردن، خراب کردن: 土豆～ زمین را کندن و سیب زمینی را بیرون آوردن / 了旧房盖新房～ خانه‌ء کهنه را خراب کردن و خانه‌ء جدیدی را ساختن / 在城墙上～个豁口 در دیوار شهر شکافی ایجاد کردن ③(拨动) بادست عقب زدن: 侦察员～开芦苇观察湖面动静。 سربازان گروه اکتشافی نی ها را بادست عقب زدند و وضع روی دریاچه را پاییدند. ④(脱掉;剥) درآوردن، برهنه کردن: 他把棉袄一～就干起活来。 او کت پنبه دوزی شده را درآورد و بلافاصله به کار پرداخت / 兔皮～ پوست کندن خرگوش را / 大家都管那地主叫周～皮。 همه آن مالك را «جوئی پوست کن» نامیدند.
【扒车】bāchē بکمك دست سوار قطار یا اتوبوسی شدن که با سرعت کم حرکت می کند
【扒钉】bādīng 〈建〉 چنگك (دربنا سازی)
【扒拉】bāla آهسته بکنار گذاشتن، کنار زدن: 把人～开挤进去 جمعیت را کنار زدن و بزور راه خود را باز کردن / 把压在苗上的土～开 آهسته خاك را از روی نهال پس زدن / 算盘子儿～ مهره های چتکه را بسوی بالا و پایین بحرکت درآوردن

叭 bā 见“吧” bā

芭 bā

【芭蕉】bājiāo 〈植〉نوعی موز، موز «باجیاو»

【芭蕉扇】bājiāoshàn بادبزن از برگ درخت نخل

【芭蕾舞】bālěiwǔ رقص باله: ～演员 بازیگر باله، باله ای /～女演员 بازیگر زن باله /～设计 طرح رقص باله و ترتیب آن

吧 bā ①〈象〉: صدای: ～的一声，弦断了。 با یك صدای سیم ترق تروق! ترق تروق: ～～两声枪响。 دوتیر شلیك شد. ②〈口〉(抽烟) پیپ کشیدن، چپق کشیدن /ترق پاره شد.

另见 ba

【吧嗒】bādā 〈象〉: ～一声，门就关上了。 در با صدای یك تیك بسته شد.

【吧嗒】bāda ①(嘴唇开合作声) لب را باصدا گزیدن، لب را ملچ ملوچ کردن: 他～了一下嘴，一声也不言语。 او لبهای خود را ملچ ملوچ کرد ولی هیچ حرفی نزد. ②〈方〉(抽烟) چپق کشیدن: 他～着叶子烟打主意。 اودرحالیکه چپق می کشید به فکر فرو رفت.

【吧唧】bājī 〈象〉صدای قوتو: 他光着脚～～地在泥里走。 او با پای برهنه توی گل و لای قوتو راه می رفت.

【吧唧】bāji 见“吧嗒” bāda

疤 bā ①(伤口的疤) جای زخم، اثر زخم: 伤口结～了。 در صورت جای زخم باقی ماند. /脸上留下一个～。 زخم اثر گذاشت. ②(器物上的痕迹) لك درروی ظرفی: 碗上有个～。 کاسه لك دار است.

【疤痕】bāhén جای زخم، اثر زخم: 身上的～ جای زخم در بدن

【疤瘌】bāla〈口〉جای زخم، اثر زخم 又作“疤拉”

粑 bā کیك

捌 bā هشت (برای نوشتن عدد "八" در چك و غیره بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود

笆 bā زنبیل، سبد، امثال آنها

【笆斗】bādǒu زنبیل ته گرد

bá

拔 bá ①(抽出) بیرون کشیدن، بالاآوردن: ～草 علف هرزه را پاك کردن /～牙 دندان را بیرون /～麦子 گندم را درو کردن ②(吸出) بیرون آوردن، تهی کردن: ～毒 سم رابیرون /～火 کشیدن (بادود کش) آتش را شعله ور ساختن /آوردن ③(挑选) انتخاب کردن، برچیدن: 选～人材 افراد لایق را انتخاب کردن ④(向前提) بلند کردن، بالابردن: ～起嗓子直嚷 تا حد توان فریاد کشیدن ⑤(超过;高出) سبقت، برجسته تر بودن، در میان...برجسته بودن: 出类～萃 در میان همقطاران خود برجسته بودن /海～ ارتفاع از سطح دریا ⑥(攻下) تسخیر کردن،گرفتن،تصرف کردن: 连～敌人五个据点 بطور مسلسل پنج قلعهٔ نظامی دشمن را تسخیر کردن ⑦〈方〉(浸在凉水里) توی آب سرد خنك کردن: 把西瓜放在冰水里～一～ هندوانه را توی آب یخ خنك کردن ⑧〈机〉(拉拔) کشش، جلب: 冷～ کشش سرد /热～ کشش گرم

【拔步】bábù 见“拔腿”

【拔不出腿】bá bu chū tuǐ به کار های پیچیده و بغرنج گرفتار شدن

【拔除】báchú از ریشه کندن، از میان بردن: ～敌人哨所 قراول خانهٔ دشمن را از میان بردن

【拔钉锤】bádīngchuí چکش میخ کش، چکش دوشاخ

【拔萃】bácuì برجسته، ممتاز

【拔毒】bádú 〈中医〉بوسیلهٔ مرهم گذاری روی زخم سم را بیرون آوردن

【拔罐子】bá guànzi 〈中医〉بادکش کردن (نوعی معالجه در طبابت چینی)

【拔海】báhǎi ارتفاع از سطح دریا: ～五千米 ارتفاع پنج هزار متری از سطح دریا

【拔河】báhé 〈体〉مسابقهٔ طناب کشی

【拔火罐儿】báhuǒguànr دودکش بخاری جدا شدنی

【拔尖儿】bájiānr ①(出众) درجهٔ یك، بهترین درجه، اعلی: 这村的棉花质量是～的。 پنبهٔ این دهکده درجهٔ یك است. ②(个人突出) خود را از همه بر جسته تر ساختن

【拔脚】bájiǎo 见“拔腿” bátuǐ

【拔节】bájié 〈农〉(ساقه) قد کشیدن: ～期 دورهٔ قد کشیدن ساقه

【拔举】bájǔ برگزیدن و معرفی کردن: ～人才 افراد مستعد را برگزیدن و معرفی کردن

【拔锚】bámáo لنگر را بالاکشیدن

【拔苗助长】bá miáo zhù zhǎng بوسیلهٔ بالا کشیدن نشاء به رشد آن کمك کردن ــ کنایه از کارها را خراب کردن دراثر شور وشوق بیش از حد

【拔染】bárǎn 〈纺〉رنگ پارچه را گرفتن: ～剂 ماده ای برای گرفتن رنگ پارچه، رنگ بر

【拔丝】básī ①〈机〉(拉成丝状) سیم کشی: ～机 دستگاه سیم کشی ②(烹调方法) رشته های نازك قندی را درست کردن: ～山药 سیب زمینی هندی داغ با رشته های نازك قندی

【拔腿】bátuǐ [多用于]: ～就跑 بلافاصله پابه فرار گذاشتن /～就追 بلافاصله تعقیب کردن

【拔秧】báyāng 〈农〉(برای نشاء کاری) نشاء را کشیدن

【拔营】báyíng 〈军〉خیمه را کندن

菝 bá

【菝葜】báqiā 〈植〉گیاهی از خانوادهٔ عشبه

跋 bá ①(在山上行走) از کوه ها گذشتن، کوه هارا پشت سر گذاشتن: ～山涉水 کوهها و رودخانه هارا پشت سر گذاشتن ②(书后短文) ذیل نامه، یادداشت الحاقی آخر کتاب

【跋扈】báhù مستبد، ارباب منش

【跋涉】báshè راه پیمایی‌کردن، راه طولانی را طی کردن :我们经过长途～，终于到达了目的地。 ماپس از طی کردن راه دراز سرانجام به مقصد رسیدیم.

【跋文】báwén ذیل نامه، یادداشت الحاقی آخر کتاب

鼥 bá
见"鼧鼥"tuóbá

bǎ

把 bǎ ①(握住) بادست چیزی را گرفتن :～舵 سکان را گرفتن / ～住栏杆 نرده را در دست گرفتن / ～着手教 دست کسی را گرفتن وانجام دادن کاری را به او یاد دادن / ～犁 گاوآهن را بکار بردن ②(把尿,把屎) بادست بچه را از پشت سر نگه داشتن (هنگام ادرار یا خارج کردن‌مدفوع) ③(把持) کنترل کردن، به انحصار در آوردن :要充分发挥群众的积极性，不要什么都～着不放手。 باید قوهٔ ابتکار رادر توده های مردم بطور کامل به حرکت درآورید ونباید همه چیز را درانحصار خود نگه دارید. ④(把守) نگهبانی کردن : ～门 دربانی کردن ⑤〈口〉(紧靠) در نزدیکی محلی بودن :～着胡同口儿有一个小饭馆。 نزدیك به سرکوچه یك رستوران کوچکی هست. ⑥(把手) دسته، دستك، دستگیره :自行车～ دستهٔ دوچرخه ⑦(捆儿) دسته، بسته : 草～ یك دسته کاه ⑧(量) (a)(捧) مشت :一～米 یك مشت برنج (b)[用于有柄的器具]:一～刀 یك قبضه چاقو / 一～茶壶 یك دانه قوری / 一～椅子 یك عدد صندلی / 一～扇子 یك تا بادبزن (c)[用于某些抽象事件]:有一～年纪 مسن بودن، سالخورده بودن / 有～力气 زورمند بودن / 加～劲 کوشش بیشتری بکار بردن / 他在生产上真是一～手。 او درکار تولیدی واقعا ماهر است. (d)[用于手的动作]:你拉他一～! به او یك نیروی کمکی بدهید! ⑨〈介〉(a)[宾语是后面动词的受事者，整个格式有处置的意思]:一定要～淮河修好。 باید رود خانهٔ «هوی» را رام و مطیع کرد. / ～衣服洗洗! لباس خود را بشویید! / ～头一扭 سرخود را برگرداندن / ～方便让给别人，～困难留给自己 مشکلات را بر دوش خود گرفتن وتسهیلات را برای دیگران فراهم آوردن / ～水搅浑 آب را آلوده کردن (b)[宾语后面接"忙""累""急""气"等词，加上表示结果的补语，整个格式有致使的意思]:这一趟可～他累坏了。 این سفر واقعا او را خسته کرده است. ⑩(约数) قریب، درحدود :个～月 درحدود یك ماه / 百～人 قریب صد نفر
另见 bà

【把柄】bǎbǐng بهانه، دست آویز :给人以～ به دیگران بهانه دادن (علیه خود)

【把持】bǎchí کنترل کردن، تسلط داشتن، به انحصار درآوردن :～权力 قدرت را به انحصار درآوردن / ～一切 همه چیز را کنترل کردن

【把舵】bǎduò سکان رادر دست گرفتن، سکان داری کردن

【把风】bǎfēng (برای شریك خود در کار های نامشروع) پاییدن، مراقبت و دیدبانی کردن

【把关】bǎguān ①(守住关口) درگذرگاه نگهبانی دادن ②(监督检查) بازرسی کردن، رسیدگی کردن، کنترل کردن :层层～ در همه سطوح بازرسی کردن / 把好政策关 از لحاظ سیاسی بازرسی کردن / 把好质量关 کیفیت (فرآورده‌هاو امثال آن) تضمین کردن

【把酒】bǎjiǔ ①(端起酒杯) جام را بلند کردن ②(为某人斟酒) به جام دیگران ریختن، جام کسی را پرکردن

【把门】bǎmén ①(把守门户) دربانی کردن ②(把守球门) (فوتبال) دروازه را نگهبانی کردن

【把式】bǎshi ①(武术) (نوعی ژیمناستیك چینی) «ووشو» :练～ تمرین «ووشو» کردن ②(精通某种技术的人) صاحب فن :车～ ارابه چی / 花儿～ باغبان ③(技术) مهارت، فنون :学会木工的全套～ همهٔ فنون نجاری را آموختن 又作"把势"

【把守】bǎshǒu نگهبانی کردن، پاسداری کردن، کشیك دادن :～城门 دروازهٔ شهر را نگهبانی کردن / 分兵～ نیروهارا برای دفاع تقسیم کردن

【把手】bǎshǒu دسته، دستگیره

【把头】bǎtóu سرعمله، مباشر کارگران

【把稳】bǎwěn〈方〉قابل اطمینان، مورد اعتماد :他办事很～。 او در کار های خود مورد اعتماد است.

【把握】bǎwò ①(抓住) در دست گرفتن، دست یافتن :透过现象，～本质 پدیده را خوب تشخیص دادن و به ماهیتش دست یافتن / ～时机 فرصت را غنیمت شمردن ②(成功的可靠性) اطمینان، یقین :他很有～地回答了提出的问题。 او با اطمینان به همهٔ سؤالات پاسخ داد. / 没有成功的～ عدم اطمینان به پیروزی / 做这项工作，他很有～。 اودر انجام دادن این کار کاملا مطمئن بود.

【把晤】bǎwù〈书〉ملاقات کردن و دست دادن

【把戏】bǎxì ①(杂技) آکروباسی، شعبده بازی :耍～ آکروبات بازی کردن ②(花招) خدعه، نیرنگ :耍鬼～ دست به نیرنگ زدن

【把细】bǎxì〈方〉محتاط و دقیق

【把兄弟】bǎxiōngdì برادران سوگند خورده

【把斋】bǎzhāi〈伊斯兰教〉روزه گرفتن

钯 bǎ〈化〉(Pd) پلادیوم

靶 bǎ هدف، نشانه :打～ هدف گیری کردن

【靶标】bǎbiāo هدف، نشانه

【靶场】bǎchǎng میدان تیراندازی

【靶船】bǎchuán کشتی هدف

【靶机】bǎjī ماکت هواپیما برای هدف گیری

【靶心】bǎxīn نقطهٔ مرکزی هدف

【靶纸】bǎzhǐ صفحهٔ هدف

【靶子】bǎzi هدف، نشانه

bà

把 bà ①(把子) دسته، دستگیره :茶壶～儿 دستهٔ قوری /

枪～ ساقه، (برگ، گل (花、叶等的柄) ② ته قنداق تفنگ یامیوه)
另见 bǎ
【把子】bàzi دسته، کج بیل ～ 镢头：دسته / ～ 枪 ته قنداق تفنگ

坝 bà ①(拦水坝) سدی که برای سد، آب بند ②(土堤) سد ساحلی برای ～ 海岸防洪：جلوگیری از سیل ساخته می شود دیوار شنی ساحل، کران ③〈方〉(沙滩；沙洲) جلوگیری از سیل ④(平地；平原)[多用于地名] دشت ماسه
【坝基】bàjī پایه، سد
【坝址】bàzhǐ محل انتخاب شده برای سد سازی

爸 bà بابا، پدر
【爸爸】bàba بابا، پدر

耙 bà ①(平地的农具) مازو، چنگك زمین صاف کن ②(耙土) مازو کشیدن ～ 土：باچنگك زمین را صاف کردن
另见 pá

罢 bà ①(停止) متوقف شدن، باز ایستادن، بی حرکت ماندن：欲～不能 برای توقف کوشیدن اما موفق نشدن ②(免去) کسی را از مقامش معزول کردن：～官 کسی را معزول کردن ③(完毕) پایان دادن：说～，他就走了。 او پس از گفتن این کلمات آنجا را ترك کرد.
【罢笔】bàbǐ قلم را زمین گذاشتن
【罢斥】bàchì (کسی را از مقامش) معزول کردن
【罢黜】bàchù 〈书〉①(罢职) (کسی را) از مقامش معزول کردن ②(贬低；排斥) تحقیر کردن، رد کردن
【罢工】bàgōng اعتصاب کردن ، اعتصاب：举行～ دست به اعتصاب زدن
【罢教】bàjiào اعتصاب معلم
【罢课】bàkè اعتصاب دانشجو
【罢了】bàle 〈助〉[用在句末，有"仅此而已"的意思]：这没有什么，我不过做了我应该做的事～。 این چیزی نیست.من فقط کار خود را چنانکه شاید وباید انجام داده ام./你就是不想去～。 شما فقط نمی خواهید بروید و بس.
【罢了】bàliǎo [表示容忍，有勉强放过暂不深究的意思]：他不肯也～，连个回信也不给。 مهم نیست که او پیشنهاد مرا نپذیرفت اما او حتی جواب نامه ام را هم نداد.
【罢论】bàlùn فکر متروك شده：此事已作～。 این موضوع متروك شده است.
【罢免】bàmiǎn معزول کردن：常委会委员由代表大会选举或者～。 اعضای کمیته، دایمی از طرف کنگره انتخاب یا معزول می گردند./～权 حق معزول کردن
【罢市】bàshì اعتصاب مغازه‌داران
【罢手】bàshǒu دست کشیدن، صرف نظر کردن：不试验成功，我们决不～。 تاآزمایش به پیروزی نینجامد، ما دست از کار نخواهیم کشید.
【罢休】bàxiū [多用于否定句] دست کشیدن، موضوع را مسکوت گذاشتن：不达目的，决不～。 تا به هدف نرسیم، دست از کار نخواهیم کشید.
【罢职】bàzhí کسی را از پستش معزول کردن

鲅 bà
【鲅鱼】bàyú ماهی اسقومری اسپانیائی

霸 bà ①(古代诸侯联盟的首领) رئیس شاهزادگان فئودالی قدیمی، خداوندگار ②(欺压人的人) ستمگر، مستبد، ③(霸占) اشغال کردن، تسلط داشتن：恶～ ظالم مستبد محلی：辛亥革命后军阀割据，各～一方。 پس از انقلاب سال ۱۹۱۹چین توسط دیکتاتور های نظامی اشغال شده بود که هر کدام از آنها در ناحیه ای حکومت می کردند. ④ (霸权) استیلاء، برتری：反～斗争 مبارزه برعلیه استیلا طلبی
【霸道】bàdào ①(封建时代指以武力、权术施行统治的政策) سلطه، فئودالی بزور ②(专横) استبداد، زورگویی：他～到了极点。 استبدادش به منتها درجه رسیده است.
【霸道】bàdao 〈方〉 قوی (در مورد الکل، دارو وامثال آنها)
【霸蛮】bàmán ①(蛮横) مستبد، زورگو ②(勉强) بزحمت
【霸权】bàquán استیلا، برتری：～主义 استیلا طلبی / ～地位 موقعیت استیلا جویی
【霸王】bàwáng ①(项羽的尊号) «شانگ یو»، فاتح چین (۲۰۲-۲۳۲ق.م.) ②(极端蛮横的人) مستبد، زورگو، ارباب
【霸王鞭】bàwángbiān ①(彩色短棍) نوعی عصای کوچك که در رقص محلی بکار می رود و درموقع حرکت صدای تق تق دارد ②(民间舞蹈) نوعی رقص ملی که با عصای مخصوصی اجرا می شود
【霸占】bàzhàn اشغال کردن، ربودن، بازور بچنگ آوردن：～别国领土 سرزمین کشور دیگری را اشغال کردن
【霸主】bàzhǔ ①(诸侯首领) رئیس قدرتمند شاهزادگان دوره، بهاره وپائیزی چین (۴۷۶-۷۷۰ق.م.) ②(极端蛮横的人) خداوندگار، ارباب، مستبد، زورگو، ظالم：海上～ خداوندگار دریا

ba

吧 ba 〈助〉①[用在句末表示商量、提议、请求、命令]：咱们走～。 بفرمائید برویم./你好好儿想想～！ درباره، آن خوب فکر کنید. ②[用在句末表示同意或认可]：好～。 خوب، بسیار خوب./明天就明天～。 بگذاریدش برای فردا! ③[在句末表示疑问，带有揣测的意味]：他会来～？ آیا او خواهد آمد؟ ④[在句末表示不肯定]：他好像是这么说的～。 گویا اینطور گفته است. ⑤[在句中表示停顿，带假设的语气]：打～，打不下去，跑～，跑不了，敌人只好投降。 دشمن که نتوانست به نبرد ادامه دهد یا فرار کند مجبور شد خود را تسلیم کند.
另见 bā

bāi

掰 bāi ①(用手把东西分开或折断) با دست دو قسمت

کردن یا بریدن: ~成两半 بدو قسمت بریدن/ ~玉米 چوب
در خرج هر 。一分钱~成两半花 /ذرت را دو قسمت کردن
باانگشتان شمردن، با 着手指算 ~/ شاهی صرفه جویی کنید.
(دوستی) بریدن (分手)〈方〉② انگشتان حساب کردن
③〈方〉(分析) (موضوع را) تجزیه و تحلیل کردن
【掰腕子】bāi wànzi بادست کشتی گرفتن

bái

白 bái ①(白色) سفید، رنگ سفید: ~衬衫 پیراهن سفید / 皮肤~ پوست سفید داشتن / 几根~发 چند تاموی سفید ②(没加东西的) خالص، پاك: ~水 آب خالص ③(明白) روشن، واضح: 真相大~。حالا همه چیز واضح است. / 不~之冤 بی‌عدالتی تلافی نشده ④(无效果) به عبث، بی نتیجه، به هدر: 我~忙了半天。خیلی زحمت کشیدم ولی به نتیجه نرسیدم. / 烈士们的鲜血没有~流。خون شهیدان به هدر نرفت. ⑤(无代价) مفت، رایگان: ~送 به رایگان دادن / ~给我也不要。حتی آنرا به عنوان هدیه ای هم قبول نخواهم کرد. / ~看戏。 رایگان به تآتر رفتن ⑥(反动的) سفید (سمبول ارتجاع در زبان چینی): ~军 ارتش سفید ⑦(中国字形或字音错误) (درمورد پندارنگار های چینی) غلط نوشته شده یا تلفظ شده: 念~字 یك پندار نگار را غلط تلفظ کردن ⑧(道白) سخنرانی یك نفری (در اپرا): 独~ قسمت حرف زدن در اپرا / 对白 ⑨(说明;陈述) توضیح دادن، بیان کردن: 自~ گفتگو، مکالمه ⑩(方言) لهجه: 苏~ لهجهٔ «سوچیو» ⑪〈姓〉 اقرار، اعتراف ~ یك نام خانوادگی در چین

【白矮星】bái'ǎixīng〈天〉ستارهٔ کوتولهٔ سفید
【白白】báibái به عبث، بی نتیجه، به هدر: 不要让时光~过去。نگذارید وقت به هدر برود.
【白斑病】báibānbìng 见"白癜风"
【白班儿】báibānr〈口〉نوبت کار در روز
【白版】báibǎn ستون سفید در مجله یا روزنامه
【白报纸】báibàozhǐ کاغذ برای چاپ روزنامه
【白璧微瑕】báibì wēi xiá یك لکه در یشم ـ کنایه از یك عیب کوچك
【白璧无瑕】báibì wú xiá یشم سفید بی لکه ـ کنایه از اخلاق کامل و بی عیب
【白醭】báibú کپك (که برروی سرکه، سوس سویا و غیره پیدا می شود)
【白布】báibù پارچهٔ سفید
【白菜】báicài کلم چینی
【白茶】báichá چای سفید (نوعی چای مخمر نشدهٔ مخصوص چین)
【白痴】báichī ①(病) بیماری بلاهت ②(患白痴的人) ابله
【白炽】báichì نور سفید سیمایی: ~电灯 لامپ دارای نور سفید سیمایی، لامپ نئون
【白醋】báicù سرکهٔ کم رنگ
【白搭】báidā بی فایده، بی خود: 和他辩也是~。مشاجره کردن با او بی فایده است.
【白带】báidài〈医〉(طب) سیلان ابیض، جریان سفید
【白蛋白】báidànbái〈生化〉آلبومین، سفیدهٔ تخم مرغ
【白道】báidào〈天〉مسیر حرکت ماه
【白瞪】báidèng (به کسی) نگاه زل زل کردن
【白癜风】báidiànfēng〈医〉لك و پیس (بیماری پوستی)
【白垩】bái'è گل سفید، گل گیوه
【白垩纪】Bái'èjì〈地〉دورهٔ زمین شناسی کرتاسه
【白垩系】Bái'èxì〈地〉سیستم کرتاسه
【白发病】báifàbìng〈医〉بیماری سفید شدن مو
【白发苍苍】báifà cāngcāng دارای موهای سفید: 一位~的老人 پیر مردی با موهای سفید
【白矾】báifán زاج سفید
【白饭】báifàn برنج پخته ، برنجی که بدون خورش خورده می شود
【白匪】báifěi ارتش سفید، دزد های سفید (مربوط به تاریخ انقلاب چین)
【白费】báifèi تلف کردن، ضایع کردن: ~力气 انرژی خود را تلف کردن / ~唇舌 نفس خود را سوزاندن یا تلف کردن / ~心思 مغزرا به کار بیهوده مشغول داشتن
【白粉】báifěn ①(白色的化妆粉) پودر سفید برای آرایش صورت ②(白垩) گل سفید ③〈方〉(白面儿) هروئین
【白粉病】báifěnbìng〈农〉نوعی بیماری زنگ گیاهی
【白干儿】báigānr عرق سفید
【白宫】Bái Gōng کاخ سفید
【白姑鱼】báigūyú〈动〉نوعی ماهی سفید چینی
【白骨】báigǔ استخوان سفید: ~精 دیو استخوان سفید دررمانی بنام «زیارت مغرب»
【白骨顶】báigǔdǐng〈动〉آنقوت (نوعی پرنده)
【白鹳】báiguàn〈动〉لك لك سفید
【白果】báiguǒ〈植〉درخت ژنکو
【白鹤】báihè〈动〉درنای سفید، کلنگ سفید
【白喉】báihóu〈医〉بیماری دیفتری
【白糊糊】báihūhū رنگ متمایل به سفید 又作"白胡胡、白乎乎"
【白狐】báihú〈动〉روباه سفید
【白花】báihuā〈纺〉پنبهٔ بی فایده و ضایع
【白花花】báihuāhuā سفید و درخشان: ~的银子 سکهٔ نقره‌ای درخشان
【白花蛇】báihuāshé نوعی افعی بنام "Pitvipen"
【白化病】báihuàbìng بیماری سفیدی پوست: ~人 زال، آدم سفید مو
【白话】báihuà ①(现代汉语) زبان معاصر چینی: ~文 نوشته‌ها به زبان معاصر چینی ②(空话) سخن های پوچ و بیهوده: 空口说~ سخن های پوچ و بیهوده گفتن
【白桦】báihuà〈植〉درخت توس
【白晃晃】báihuānghuang خیره کننده: ~的照明弹 بمب فلاش خیره کننده

【白灰】báihuī يك نام عمومی برای گچ
【白货】báihuò①(未完税的货物)کالاهائی که مالیاتش پرداخته نشده باشد ②(海洛因)هروئین
【白芨】báijī 〈植〉"Tuber of hyacinth bletilla" نوعی داروی چینی بنام
【白金】báijīn پلاتین، طلای سفید
【白金汉宫】Báijīnhàn Gōng کاخ باکینگهام (درانگلستان)
【白晶晶】báijīngjīng سفید و درخشان
【白净】báijìng (درمورد پوست) سفید وتمیز
【白酒】báijiǔ عرق سفید، عرقی که معمولا از ذرت خوشه ای یا ارزن درست می شود
【白卷】báijuàn ورقهء امتحانی سفید: 交～ ورقهء امتحانی را سفید دادن
【白开水】báikāishuǐ آب جوشیدهء خالص
【白口铁】báikǒutiě آهن سفید
【白蜡】báilà موم سفید: ～虫〈动〉حشرهء موم سفید / ～树〈植〉درخت موم سفید
【白镴】báilà لحیم
【白兰地】báilándì براندی، کنیاك
【白楞】báileng (به کسی) نگاه زل زل کردن
【白痢】báilì ①〈中医〉اسهال خونی سفید، دیسانتری سفید ②〈牧〉نوعی شکم روش که حیوانات به آن مبتلا می شوند
【白鲢】báilián 〈动〉ماهی کپور نقره ای
【白莲教】Báiliánjiào يك فرقهء مخفی از مذهب بودا که در سلسله های «یوان»، «مینگ»، و«چینگ» درمیان عامهء مردم نفوذ داشت
【白脸】báiliǎn چهرهء سفید (چهره ای‌که دراپرای پکن با رنگ سفید ظاهر می شود وسمبول آدم شریر است): 唱～ نقش آدم شریر را ایفا کردن ؛ ظاهرا خشونت وسختگیری را نشان دادن
【白亮】báiliàng سفید ودرخشان
【白磷】báilín فسفر سفید
【白蛉】báilíng دوبالان شن زی: ～热〈医〉تب دوبالان شن زی
【白令海】Báilìnghǎi دریای برینگ: ～峡 تنگهء دریای برینگ
【白榴石】báiliúshí مادهء معدنی سفید یا خاکستری رنگی که بصورت بلور های ذوزنقه‌ای درسنگ های سوختنی و مواد مذاب آتشفشانی یافت می شود
【白鹭】báilù 〈动〉مرغ ماهیخوار سفید
【白露】báilù شبنم سفید (پانزدهمین موقعیت خورشید درمسیر خود)
【白茫茫】báimángmáng (用于云、雾、雪、大水等)(در مورد ابر، مه، برف، سیل وغیره) يك پارچه سفید: 下了一场大雪，放眼望去～的一片。 پس از باریدن برفی سنگین دشت يك پارچه سفید بنظر می‌آمد.
【白茅】báimáo 〈植〉"Cogongnass" نوعی علف بلند بنام: ～根〈中药〉"Cogongrass rhizome" ریشهء يك نوع علف بنام
【白煤】báiméi ①〈方〉(无烟煤) زغال سنگ خشك وخالص ②(水力) نیروی آب
【白米】báimǐ برنج (خالص): ～饭 برنج پخته
【白棉纸】báimiánzhǐ کاغذ لائی استنسیل
【白面】báimiàn آرد گندم
【白面儿】báimiànr 〈口〉هروئین
【白面书生】báimiàn shūshēng دانشمند جوان وکم تجربه با چهرهء رنگ پریده
【白描】báimiáo ①〈美术〉نوعی نقاشی سنتی که با قلم مو و جوهر کشیده می شود ②〈文学〉شیوهء راست وساده نوشتن
【白木耳】báimù'ěr 〈植〉نوعی گیاه قارچی سفید
【白内障】báinèizhàng 〈医〉(طب) آب مروارید، آب سفید: ～摘除术 معالجهء کشیدن آب مروارید
【白嫩】báinèn (پوست انسان) سفید ونازك
【白砒】báipī 〈化〉ارسنیك سفید
【白皮书】báipíshū «کتاب سفید» (یادداشتهای سیاسی که رسما توسط يك دولت اعلام می شود)
【白皮松】báipísōng 〈植〉کاج سفید
【白旗】báiqí ①(投降标志)پرچم سفید (سمبول تسلیم) ②(敌对双方派人联络用的旗子)پرچم سفیدی که افراد طرفین متخاصم در موقع تماس گرفتن با یکدیگر بکار می برند
【白鳍豚】baiqítún بال ماهی سفید مخصوص چین
【白铅】báiqiān فلز روی
【白区】báiqū ناحیهء سفید (ناحیه ای‌که دردومین جنگ داخلی چین (۱۹۲۷-۱۹۳۷) زیر کنترل «گومین تانگ» درآمد)
【白热】báirè نور سفید جیوه ای
【白热化】báirèhuà بی نهایت برافروخته شدن: 争论达到了～的程度。 آتش نزاع بی نهایت برافروخته شد.
【白人】báirén مرد یا زن سفید پوست
【白刃】báirèn شمشیر برهنه: ～战 ستیزه با سرنیزه
【白日见鬼】báirì jiànguǐ در روز دیو را دیدن — یعنی بد آوردن
【白日做梦】báirì zuòmèng در روز خواب دیدن — یعنی خیال باطل کردن، افکار پوچ و بیهوده داشتن
【白肉】báiròu گوشت خوك جوشیده شده درآب
【白润】báirùn (پوست انسان) سفیدو صاف و نازك
【白色】báisè ①(白颜色)رنگ سفید ②(反革命的)سفید (سمبول ارتجاع): ～据点 پایگاه سفید / ～恐怖 ترور سفید / ～政权 رژیم سفید
【白色人种】báisè rénzhǒng نژاد سفید پوست، سفید پوستان
【白色体】báisètǐ (植) لوکوپلاست، یاخته های سازندهء بیرنگ گیاهان
【白芍】báisháo 〈中药〉"Root of herbaceous peony" گیاه طبی چینی بنام
【白食】báishí خوراکی که مفت بدست می آید
【白事】báishì کارهایی مربوط به مراسم تشییع جنازه
【白首】báishǒu پیری؛ سر باموی سفید
【白手起家】báishǒu qǐjiā از هیچ شروع به ساختن کردن
【白薯】báishǔ سیب زمینی شیرین
【白水泥】báishuǐní سیمان سفید
【白苏】báisū 〈植〉"Common perilla" نوعی گیاه بنام

【白糖】báitáng شکر سفید خالص
【白陶】báitáo 〈考古〉سفال سفید(مربوط به سلسله«شانگ»، قرن ۱۱-۱٦ق.م.)
【白藤】báiténg خیزران هندی سفید
【白体】báitǐ [印](در مقابل حروف درشت) حروف معمولی
【白天】báitiān روز: ~黑夜地干 شبانه روز کار کردن
【白铁】báitiě آهن سفید
【白条】báitiáo رسید غیر رسمی
【白铜】báitóng آلیاژی مرکب از مس و نیکل
【白头】báitóu ①(头发白) سفیدی سر: 少~ سفیدی سر در جوانی ②(高龄) سن بالا، پیری: ~偕老 وفادار بودن زن و شوهر تا پایان عمرشان
【白头翁】báitóuwēng ①〈植〉 نوعی گیاه بنام "Root of Chinese pulsatilla" ②〈动〉 بلبل چینی
【白脱】báituō کره
【白文】báiwén ①(有注解的书的正文) متن کتاب باحاشیه نویسی، متن حاشیه نویسی شده کتاب ②(不录注解只印正文的本子) نسخه‌ بدون حاشیه نویسی از کتابی ③(印章上的阴文) هیروگلیف های فرو رفته‌ حکاکی شده (روی یك مهر)
【白钨矿】báiwūkuàng تنگستات کلسیم (نوعی مادهٔ معدنی)
【白皙】báixī (书) سفید وتمیز
【白细胞】báixìbāo 〈生理〉 یاختهٔ سفید
【白鹇】báixián قرقاول نقره ای
【白相】báixiàng 〈方〉 بازی کردن، تفریح کردن
【白相人】báixiàngrén 〈方〉 آدم هرزه و بیکار و خرابکار
【白熊】báixióng خرس سفید
【白癣】báixuǎn 〈医〉 نوعی بیماری کچلی
【白血病】báixuèbìng 〈医〉 سرطان خون، بیماری لوکیمی
【白血球】báixuèqiú 〈动〉 یاختهٔ سفید خون، گلبول سفید خون
【白鲟】báixún ماهی خاویار چینی
【白眼】báiyǎn نگاه اهانت آمیز: ~看人 به مردم نگاه اهانت آمیز کردن/ 遭人~ مورد اهانت قرار گرفتن
【白眼珠】báiyǎnzhū 〈口〉 سفیدی چشم
【白杨】báiyáng 〈植〉 درخت تبریزی 又作"毛白杨"
【白洋】báiyáng سکهٔ نقره
【白眼儿狼】báiyǎnrláng آدم بی‌وفا وظالم
【白药】báiyào 〈中药〉 «بایی یاو» (نوعی پودر پزشکی سفید رنگ برای معالجهٔ خونریزی، زخم، شکستگی و غیره)
【白夜】báiyè 〈地〉 شب سفید
【白衣战士】báiyī zhànshì کارگر پزشکی
【白蚁】báiyǐ موریانه
【白翳】báiyì 〈中医〉 لك چشم
【白银】báiyín نقره
【白鼬】báiyòu 〈动〉 راسوی سفید
【白玉】báiyù یشم سفید
【白云苍狗】báiyún-cānggǒu تبدیل شدن ابرهای سفید به سگ های خاکستری ــ یعنی تغییرات در کارهای بشر به نحو بوالهوسانه صورت می گیرد.
【白云母】báiyúnmǔ 〈矿〉 میکای سفید
【白云石】báiyúnshí 〈矿〉 دولومیت (مادهٔ معدنی)
【白芷】báizhǐ 〈植〉 نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Root of dahurian angelica"
【白纸】báizhǐ ①(白色纸) کاغذ سفید ②(未写字的纸) کاغذ سفیدی که روی آن چیزی نوشته نشده باشد
【白纸黑字】báizhǐ-hēizì (نوشته شده) روی کاغذ سفید با مرکب سیاه ــ کنایه از برهان قاطع
【白种】báizhǒng سفید پوستان 人~: نژاد سفید پوست
【白昼】báizhòu روز، هنگام روز
【白术】báizhú 〈植〉 نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Rhizome of large-headed atractylodes"
【白浊】báizhuó 〈中医〉 سوزاك
【白字】báizì هیروگلیفی که غلط نوشته یا تلفظ شده باشد: 连篇~ (درمورد نطق یا نوشته) پراز هیروگلیف هایی که غلط تلفظ یا نوشته شده باشد/ 念~ هیروگلیف ها را غلط تلفظ کردن
【白族】Báizú «بای» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می کنند

bǎi

百 bǎi ①(数目) صد ②(顺序) صدم ③(喻多) بیشمار، گوناگون: ~花盛开。 صد گل می شکفند. /~忙之中 درمیان مشغولیت های زیاد /~弊丛生。 عیب هاو نارسائی های بیشمار بوجود آمده است.
【百般】bǎibān بنحوهای گوناگون، به هر وسیله‌ای: ~抵赖 به هروسیله‌ای در انکار کردن کوشیدن /~刁难 به هروسیله ای ایراد گرفتن /~挑剔 اشکال تراشی کردن به هروسیله‌ای /~咒骂 فحش دادن /~奉承 به هروسیله‌ای تملق گویی کردن /~照顾 نسبت به کسی هرگونه ملاحظه بجا آوردن
【百倍】bǎibèi صد برابر: ~努力 بی نهایت کوشیدن /信心~ با اطمینان کامل /展望未来, 信心~ با اطمینان کامل به آینده نظر انداختن
【百弊】bǎibì عیوب و نواقص گوناگون
【百病】bǎibìng بیماریهای گوناگون
【百步穿杨】bǎi bù chuān yáng از فاصلهٔ صد قدمی تیری را رها کردن و برگ درخت تبریزی را سوراخ نمودن ــ یعنی با کمال دقت تیراندازی کردن
【百尺竿头,更进一步】bǎi chǐ gāntóu, gèng jìn yī bù بیشتر ترقی کردن، کار خود را دوباره بهبود بخشیدن
【百川归海】bǎi chuān guī hǎi همهٔ رود خانه ها به دریا می ریزد، متمایل بودن هر چیزی به جهتی
【百读不厌】bǎi dú bù yàn شایسته بودن برای صد بار خواندن: 这本书~。 این کتاب شایستهٔ صد بار خواندن است.
【百端待举】bǎi duān dài jǔ هزار کار انجام نشده باقی است، وظایف بیشماری می ماند که باید انجام داده شود
【百儿八十】bǎi'erbāshí حدودا یك صد، تقریبا یك‌صد
【百发百中】bǎifā-bǎizhòng صد تیر، صد بار اصابت ، هرتیری

به هدف اصابت می کند ، باکمال دقت تیراندازی کردن

【百方】bǎifāng ①(各方面)همه جهت ها :一人有难,~支援。همینکه دریك جهت مشکلی پیش می آید، از همه جهت ها کمك می رسد. ②(种种方法)شیوه های مختلف

【百废俱兴】bǎi fèi jù xīng آنچه انجام ناپذیر مانده بود دارد انجام پذیر می شود

【百分比】bǎifēnbǐ صدی چند، برحسب درصد :按~计算 برحسب درصد حساب کردن

【百分号】bǎifēnhào (%) علامت صدی چند

【百分率】bǎifēnlǜ 〈数〉صدی چند

【百分数】bǎifēnshù صدی چند

【百分之百】bǎifēn zhī bǎi صددرصد، کاملا، سرتاسر :~正确 صددرصد درست بودن /有~的把握 صددرصد مطمئن بودن /这是~的谎话! این دروغی تمام عیار است!

【百分制】bǎifēnzhì سیستم صد نمره ای

【百感交集】bǎi gǎn jiāojí احساسات گوناگون به کسی دست دادن

【百合】bǎihé 〈植〉سوسن

【百花齐放,百家争鸣】bǎihuā qífàng, bǎijiā zhēngmíng بگذارید صدگل شکفند وصد مکتب فکری رقابت کنند (سیاست ایجاد شکوفائی درهنر و دانش و پیشرفت فرهنگ)

【百花齐放,推陈出新】bǎihuā qífàng, tuīchén-chūxīn بگذارید صدگل شکفندو کهنه را از بین ببرید تا جدید به میدان بیاید (سیاست نوسازی وپیشرفت هنر تآتری)

【百花争艳】bǎi huā zhēngyàn رقابت کردن صدگل در زیبایی

【百喙莫辩】bǎi huì mò biàn حتی صد دهان هم نمی توانند موضوع را توجیه کنند.

【百货】bǎihuò اجناس مورد استفادهٔ عمومی :日用~ اجناس روزمره /~商店 فروشگاه عمومی /~俱全 فراهم بودن همهٔ اجناس

【百家争鸣】bǎijiā zhēngmíng ①(各个学派竞相发表自己的意见)رقابت کردن صد مکتب فکری ②(党的文艺政策)参见"百花齐放,百家争鸣"

【百脚】bǎijiǎo 〈方〉هزارپا

【百科全书】bǎikē quánshū دایرة المعارف، انسیکلپدی :~派 اصحاب دایرة المعارف

【百孔千疮】bǎikǒng-qiānchuāng (بدن وامثال آن) با زخم های باز سوراخ سوراخ شده

【百里挑一】bǎi lǐ tiāo yī یك درصد، گل سرسبد

【百炼成钢】bǎi liàn chéng gāng آبداده شدن و به فولاد بدل گشتن :在革命斗争中~ در کورهٔ مبارزهٔ انقلابی آبداده شدن

【百灵】bǎilíng 〈动〉مرغ چکاوك

【百伶百俐】bǎi líng bǎi lì بسیار زرنگ

【百米赛跑】bǎi mǐ sàipǎo 〈体〉(در ورزش) دو صد متر

【百慕大】Bǎimùdà جزایر برمودا

【百衲本】bǎinàběn مجموعه ای‌که درآن چاپ های مختلف کتابی فراهم شده باشد

【百乃定】bǎinǎidìng 〈药〉پانادین (نوعی دارو)

【百年】bǎinián ①(一百年)صد سال، یك قرن :~纪念 جشن صدمین سال /~不遇的大水灾 بزرگترین سیل در یك قرن ②(终身)عمر، زندگی، دورهٔ :~之后〈婉〉پس از مرگ کسی، موقعی که کسی درگذشته است

【百年大计】bǎinián dàjì پروژه ای که دارای اهمیت حیاتی و دیرپا می باشد :基本建设是~,要求质量第一。 ساختمان اساسی که چندین نسل باقی خواهد ماند باید از کیفیت بسیار عالی برخوردار باشد.

【百日咳】bǎirìké 〈医〉سیاه سرفه

【百十】bǎishí درحدود صد :~来人 درحدود صد نفر

【百事通】bǎishìtōng ①(什么事情都知道的人)آدم همه چیزدان، بسیاردان ②(无所不知)همه چیزدان، بسیاردان

【百思不解】bǎi sī bù jiě پس از صد بار تفکر کردن دربارهٔ چیزی، بازهم سردر گم بودن

【百听不厌】bǎi tīng bù yàn ارزش صد بار شنیدن را داشتن، شایسته بودن برای صد بار شنیدن :这个故事~。 این داستان به صدبار شنیدنش می ارزد.

【百万】bǎiwàn میلیون :~西藏农奴已经站起来了。 یك میلیون تبتی بپاخاسته اند. /~吨级 یك میلیون تن /~富翁 میلیونر /~雄师 یك میلیون جنگجویان نترس /~瓦特 یك میلیون وات /~ میلیون نفری

【百闻不如一见】bǎi wén bùrú yī jiàn یك بار دیدن بهتر ازصد بار شنیدن، شنیدن کی بود مانند دیدن

【百问不厌,百拿不烦】bǎi wèn bù yàn, bǎi ná bù fán (کارمند فروشگاه) باصبر وحوصله به سؤالات مشتری ها جواب دادن واجناس مورد نظر را به آنها نشان دادن

【百无禁忌】bǎi wú jìnjì همهٔ منهیات باید به حال تعلیق درآید.

【百无聊赖】bǎi wú liáolài (اغلب دراثر بیکاری) بسیار ملول و دلتنگ

【百无一失】bǎi wú yī shī وجود نداشتن هیچگونه لغزش احتمالی

【百物】bǎiwù اجناس گوناگون

【百姓】bǎixìng عامهٔ مردم

【百业凋敝】bǎi yè diāobì همهٔ شغل ها رو به زوال می‌گذارند.

【百叶窗】bǎiyèchuāng پردهٔ کرکره‌ای، پنجرهٔ کرکره‌ای

【百叶箱】bǎiyèxiāng (درهواشناسی) صندوق گرماسنج

【百依百顺】bǎiyī-bǎishùn مطیع وفرمان بردار

【百战百胜】bǎizhàn-bǎishèng صدبار نبرد کردن وصدبار پیروز شدن، همیشه پیروزمند بودن

【百折不挠】bǎi zhé bù náo باوجود همهٔ موانع به جنگ و نبرد ادامه دادن، از سرخوردگی ها و عقب گردهای مکرر نترسیدن 又作"百折不回"

【百足之虫,死而不僵】bǎi zú zhī chóng, sǐ ér bù jiāng هزارپا می میرد اما نمی افتد ــ یعنی رسوم کهنه بآسانی از بین نمی رود

伯 bǎi 见"大伯子"dàbǎizi

佰 bǎi صد(برای عدد"百"در نوشتن چك وغیره بکار می رود

تا از اشتباه یا تحریف جلو گیری شود)

柏 bǎi ①(植) درخت سرو ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 bó

【柏树】bǎishù 〈植〉 درخت سرو

【柏油】bǎiyóu قیر، اسفالت: ~防潮纸 کاغذ قیراندود ضد رطوبت / ~路 جاده، اسفالته / ~混凝土 سیمان مخلوط به قیر / ~喷洒器 قیرپاش

【柏子仁】bǎizǐrén 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Seed of oriental arbor vitac"

捭 bǎi 见"纵横捭阖"zònghéng-bǎihé

摆 bǎi ①(放置) گذاردن، قرار دادن، ترتیب دادن: 商店橱窗里~着许多新产品。 در ویترین های فروشگاه بسیاری از فرآورده های تازه گذارده شده است. / 把碗筷~好 سفره را چیدن / 各种植物标本~了一桌子。 روی میز انواع نمونه های گیاهان گذارده شده است. / ~在我们面前的任务 وظیفه‌ای که در مقابل ما قرار دارد / 把问题~到桌面上来 موضوع را روی میز مطرح کردن / 把你的看法~出来! نظر تان را روشن بیان کنید. / ~矛盾 تناقض هارا روشن کردن / ~正个人和群众的关系 خود را در ارتباط صحیح قرار درمیان جمع دادن / 水库工地~战场。 محل ساختمان مخزن آب مانند میدان نبرد پر از فعالیت است. ②(显示) وانمود بخود گرفتن، : ~威风 باد به خود گرفتن / ~出一副吓人的面孔 قیافه، ترسناکی به خود گرفتن / ~老资格 با سوابق طولانی کار کردن ③(摇摆) خویش، خود نمایی کردن تکان دادن، نوسان دادن: 他~手叫我走开。 اوبا تکان دادن دست فهماند که می روم. ④〈物〉 پاندول: 单~ پاندول ساده / 复~ پاندول مرکب

【摆布】bǎibu کسی را برای اجرای فرمان باین ور وآن ور فرستادن: 不要受人~。 نباید زیر فرمان دیگران کار کرد.

【摆荡】bǎidàng نوسان کردن

【摆荡吊环】bǎidàng diàohuán 〈体〉 حلقه، نوسانی

【摆动】bǎidòng در نوسان بودن، این سو وآن سوجنبیدن، تاب خوردن: 柳条迎风~。 نسیم شاخه های بید را به هرسو حرکت می داد. / 指针来回~。 عقربك در نوسان بود.

【摆渡】bǎidù ①(用船运载过河) با کشتی گذاره از رود خانه ②(渡船) کشتی گذاره عبور کردن

【摆放】bǎifàng گذاردن، قرار دادن

【摆古】bǎigǔ داستان تعریف کردن

【摆咕】bǎigu 〈方〉 ①(摆弄) (با چیزی) بازی کردن ②(修理) تعمیر کردن ③(医治) معالجه کردن

【摆架子】bǎi jiàzi قیافه، مغرورانه بخود گرفتن، نخوت داشتن، باد کردن: 摆官架子 قیافه، مأمور عالی رتبه به خود گرفتن

【摆阔】bǎikuò ثروت خود را به رخ دیگران کشیدن، خود نما و ولخرج بودن

【摆龙门阵】bǎi lóngménzhèn 〈方〉 گپ زدن، ازهر دری صحبت کردن

【摆轮】bǎilún چرخ رقاصك، رقاصك ساعت

【摆门面】bǎi ménmiàn ظاهرخود را حفظ کردن

【摆弄】bǎinòng ①(拨动或移动) به پس و پیش حرکت دادن: 那几盆花儿就放在那儿吧,别来回~了。 گلدان هارا همانجا بگذارید وآنها را پس و پیش نکنید! ②(玩弄) (باچیزی) بازی کردن: 别老~那收音机了。 باآن رادیو هی بازی نکنید. ③(摆布) کسی را دنبال‌کاری باین ور وآن ور فرستادن: 不任人~。 نباید زیر فرمان دیگران کار کرد.

【摆平】bǎipíng ①(公平处理) منصفانه عمل کردن ②(惩治) تنبیه کردن

【摆设】bǎishè (اطاق را) تزیین کردن: 屋里~很雅致。 اطاق باسلیقه تزیین شده است.

【摆设儿】bǎisher خرت وپرت تزیینی، آرایش: 小~ اشیاء تزیینی

【摆事实,讲道理】bǎi shìshí, jiǎng dàoli حقایق را نشان دادن و دلیل آوردن

【摆摊子】bǎi tānzi ①(摆小摊) بساط را پهن کردن ②(比喻铺张) حفظ ونگهداشتن پرسنل زیاد یا سازمان بزرگ

【摆脱】bǎituō رها کردن، خلاص کردن، آزاد کردن: ~殖民枷锁 یوغ استعمار را رها کردن / ~贫穷落后的状态 از فقر وعقب ماندگی خلاصی یافتن / ~困境 خود را از مضیقه نجات دادن / 有助于妇女~烦琐的家务活动 در کاستن بار سنگین خانه داری درکار های خانه به زنان کمك کردن

【摆样子】bǎi yàngzi تظاهر کردن، ظاهر سازی کردن: 他对音乐一窍不通,那架钢琴只是~的。 او اصلا موسیقی بلد نیست.آن پیانو صرفا برای ظاهر سازی است.

【摆置】bǎizhì قرار دادن، چیدن: 把砖~得整整齐齐 آجرها را مرتب وقشنگ چیدن

【摆钟】bǎizhōng ساعت لنگر دار، ساعت پاندول دار

【摆子】bǎizi 〈方〉 مالاریا: 打~ به بیماری مالاریا مبتلا بودن

bài

败 bài ①(失败) شکست خوردن، باختن: 兵~ سربازان شکست خورده / 军之将~ ژنرال شکست خورده / 主队以二比三~于客队。 تیم میزبان ۲به ۳ به تیم مهمان باخت. / 下阵来 در موقعیت شکست خوردن / 立于不~之地 درنبرد شکست ناپذیر قرار گرفتن ②(打败) شکست دادن، ضربه زدن: 大~侵略军 به ارتش تجاوزکار شکست فاحش دادن ③(事情不成功) موفق نشدن، ناکام شدن: 不计成~ پیروزی وعدم موفقیت را اصلا در نظر نگرفتن ④(搞坏) خراب کردن، تباه کردن: 成事不足,~事有余。 در ساختن چیزی عاجز بودن اما قدرت خراب کردن آنرا داشتن ⑤(消除) بی اثر کردن، خنثی کردن: ~毒 سم را بی اثر کردن ⑥(腐朽) فاسد شدن، پوسیده شدن: ~枝~叶 شاخه های خشك و برگ های پژمرده

【败北】bàiběi 〈书〉 متحمل شکست شدن، شکست خوردن

【败笔】bàibǐ ①(写字写得不好的笔划;绘画中画得不好的部分) یك خط ناقص در خطاطی یا نقاشی ②(文章中写得不好的词句) عبارت ناقص در نوشته

【败坏】bàihuài خراب کردن، فنا کردن، فاسد ساختن: 名誉~ انحطاط اخلاقی، انحطاط ~道德/ بد نام کردن، بی اعتبار کردن 风尚~/ رسوم وعادات را فاسد کردن~志气/ یافتن اخلاق روحیهٔ جنگی را ضعیف کردن

【败火】bàihuǒ 〈中医〉(طب چینی) از شدت التهاب یا گرمای درونی کاستن

【败绩】bàijī 〈书〉(درنبرد) شکست فاحش خوردن

【败家子】bàijiāzǐ آدم ولخرج ومتلف، آدم اسرافکار

【败局】bàijú بازی باخته شده، نبرد شکست خورده: 挽救~ باخت قطعی ~已定。/ برای بازی باخته شده چاره جویی کردن 或 نبرد مسلما به شکست منجر شده است. شده است.

【败军】bàijūn ①(使军队打败仗)ارتش را شکست دادن ②(打了败仗的军队)ارتش شکست خورده

【败类】bàilèi تفالهٔ جماعتی: تفالهٔ یك ملت ~民族

【败露】bàilù (توطئه) فاش شدن، برملا شدن: 流氓集团的阴谋终于~了。 سرانجام توطئهٔ آن دارودستهٔ اوباش برملا شد.

【败落】bàiluò (ثروت یا مقام) رو به زوال گذاردن، تنزل یافتن: 这部小说反映了一个封建家庭的~。 این رمان زوال یك خانوادهٔ فئودالی را منعکس می کند.

【败诉】bàisù دعوی را باختن

【败退】bàituì شکست خوردن وعقب نشینی کردن: 敌军节节~。 ارتش دشمن بطور مکرر شکست خورد وعقب نشینی کرد.

【败亡】bàiwáng شکست خوردن ومنهدم شدن

【败胃】bàiwèi اشتها را کور کردن

【败谢】bàixiè پژمرده شدن

【败兴】bàixìng مأیوس، نا امید: 而归~ مأیوس بر گشتن

【败血症】bàixuèzhèng 〈医〉 بیماری عفونت خون

【败叶】bàiyè برگ خشك یا پژمرده

【败仗】bàizhàng شکست، نبرد شکست خورده: 打~ درنبرد شکست خوردن، متحمل شکست شدن

【败阵】bàizhèn درمیدان جنگ شکست خوردن: ~而逃 درمیدان نبرد شکست خوردن و پابه فرار گذاردن

【败子回头】bàizǐ huítóu باز گشت یك پسر ولخرج ومتلف

拜 bài ①(一种旧礼节)تعظیم کردن، سجده کردن: ~佛 ادای احترام (祝贺)② در مقابل مجسمهٔ بودا بزانو درآمدن ~寿: کردن ادای احترام کردن در روز تولد ③(正式授与某种名义或结成某种关系)کسی را استاد، پدر تعمیدی، سرپرست وغیره دانستن: ~相 کسی را به نخست وزیری گماشتن/ ~老工人为师 کارگران سابقه دار را استاد خود دانستن ④(拜访)بازدید کردن ⑤〈敬〉[用于动词之前]: ~回 دیدن کردن، بازدید کردن/ ~领 دریافت فرمودن/ ~谢 اظهار تشکر کردن/ ~读大作 افتخار خواندن اثری را داشتن

【拜把子】bài bǎzi سوگند برادری خوردن

【拜别】bàibié 〈敬〉 مرخص شدن

【拜辞】bàicí 〈敬〉 مرخص شدن

【拜倒】bàidǎo برزمین زدن، بزانو در آمدن: ~在帝国主义脚下的买办文人 دانشمندان کمپرادورکه زیرپای امپریالیستها بزانو درمی آیند

【拜垫】bàidiàn تشك زیر زانوئی

【拜访】bàifǎng به دیدن کسی رفتن، به ملاقات کسی رفتن: 正式~ برای ملاقات کسی/ 专诚~ رسما با کسی ملاقات کردن سفر مخصوصی کردن

【拜贺】bàihè تبریك گفتن

【拜会】bàihuì [多用于外交场合] با کسی ملاقات رسمی به عمل آوردن: 礼节性~ ملاقات تشریفاتی/ 告别~ دیدار خداحافظی/ 私人~ ملاقات خصوصی

【拜火教】Bàihuǒjiào 〈宗〉 مذهب آتش پرستی، کیش زردشتی: ~徒 پیرو کیش زردشتی : آیین مزدیسنی

【拜见】bàijiàn ①(拜会)(با کسی) ملاقات رسمی داشتن ②〈旧〉(请安)به ملاقات بزرگتر یا بالاتر از خود رفتن

【拜金主义】bàijīnzhǔyì پول پرستی

【拜年】bàinián (به کسی) تبریك گفتن سال نو را: 给军属~ سال نو را به خانواده های نظامیان تبریك گفتن/ 大妈，我们给您~来啦! نه جان! ما آمده‌ایم تا سال نو را به شما تبریك بگوییم.

【拜师】bàishī استادی کسی را رسما پذیرفتن (گاهی همراه مراسم خاصی)

【拜识】bàishí ①(结识)آشنا شدن ②〈方〉(结拜的兄弟; 要好的朋友)برادر سوگند خورده، دوست صمیمی

【拜寿】bàishòu روز تولد را به بزرگتر از خود تبریك گفتن

【拜堂】bàitáng 〈旧〉 مراسم عروسی در چین قدیم

【拜托】bàituō درخواست کردن، خواهش کردن: ~你捎封信给他。 از شما درخواست می کنم که این نامه را باو برسانید./ 这件事就完全~您了! این کار را کاملا به شما سپرده‌ام./ 多~! از اینکه درخواست مرا پذیرفتید متشکرم.

【拜望】bàiwàng 〈敬〉 به دیدن کسی رفتن

【拜物教】bàiwùjiào ①〈宗〉 فتیشیسم، اعتقاد به وجود روح در اشیاء وحیوانات: ~徒 پیرو فتیشیسم ②(对某种事物的迷信)فتیشیسم درمورد شیء: 商品~ فتیشیسم درمورد کالا/ 金钱~ فتیشیسم در مورد پول

【拜谒】bàiyè ①(拜会)با کسی ملاقات رسمی داشتن ②(瞻仰)ادای احترام کردن: ~某人墓 در آرامگاه کسی ادای احترام کردن

【拜占庭帝国】Bàizhàntíng Dìguó امپراطوری بیزانس، امپراطوری روم شرقی(۱۴۵۳-۳۹۵)

稗 bài ①〈植〉 نوعی علف هرزه که برگش شبیه برنج ودانه‌اش مانند ارزن است ②〈书〉(非正式的)غیر رسمی، بی اهمیت

【稗草】bàicǎo 同"稗子"

【稗贩】bàifàn 〈书〉①(小商贩)تاجر خرده پا ②(别人的学说不加选择地搬用)فنون و علوم دیگران را بدون تشخیص بکار بستن

【稗官野史】bàiguān-yěshǐ کتاب هایی که شامل روایات، قصه ها وحکایات است

【稗子】bàizi نوعی علف هرزه که برگش شبیهٔ برنج و دانه‌اش

مانند ارزن است

bān

扳 bān به زير وارونه 倒~: بادست كشيدن، وارونه كردن / ~道岔 سوزن ~/ گلنگدن تفنگ را كشيدن ~枪栓 / كردن ~指头算 با انگشتان حساب / تعويض خط راه آهن را كشيدن ~成平局(球赛等) ركورد مسابقات را برابر كردن / كردن

【扳不倒儿】bānbùdǎor 〈口〉 نوعى اسباب بازى بشكل آدمك كه چون آنرا كج كنند دوباره به حال مستقيم مى ايستد

【扳道员】bāndàoyuán سوزنبان

【扳动】bāndòng بزور كشيدن يا گرداندن

【扳机】bānjī ماشهء تفنگ

【扳手】bānshou ①(扳子) آچار، مهرهء پيچ ②(把手) دستگيره

【扳头】bāntóu 〈方〉 آچار، مهرهء پيچ

【扳子】bānzi آچار، مهرهء پيچ: 活~ آچار فرانسه / 双头~ آچار دوسر

班 bān ①(班组) كلاس، تيم، كورس، دوره: 一年级乙~ كلاس ب سال اول / 作业~ تيم كار / 学习~ كلاس آموزش / 进修~ كلاس براى تكميل آموزش / 短训~ دورهء تربيتى / 速成~ دورهء فشرده ②(一段工作时间) نوبت، 上夜~ نوبت / درسه نوبت كار كردن 三~倒: مدتى از كار بنوبت از بيمار مواظبت كردن 轮~护理病人 / شب كار كردن ③(军队的基层单位) گروه (واحد ارتش) ④〈量〉(a)[用于人群]这~青年人真了不起。 آنها دستهء خوبى از جوانان هستند. (b)[用于车船班次]搭下一~火车 سوار قطار بعدى / 头~车 اولين اتوبوس (يا قطار وغيره) / 末~车 آخرين اتوبوس (يا قطار وغيره) شدن / 一路公共汽车每隔三分钟就有一~。 هرسه دقيقه يك اتوبوس خط ۱ مى آيد. ⑤(定时开行的) منظم، مرتب مطابق برنامه: ~轮 سرويس منظم كشتى ⑥(调动或调回军队) انتقال دادن يا پس خواندن نيروهاى ارتش: ~兵 نيروهاى تقويتى را انتقال دادن ⑦〈姓〉 يك نام خانوادگى درچين

【班巴拉语】Bānbālāyǔ زبان بامبارا(زبان افريقاى غربى)

【班车】bānchē سرويس منظم اتوبوس

【班次】bāncì ①(班级的次序) ترتيب كلاس ها در مدارس: 在学校时，他~比我高。 درمدرسه او در كلاس بالاتر از من بود. ②(车船开行班次) تعداد نوبت هاى حركت اتوبوس يا كشتى: 增加公共汽车的~ تعداد نوبت هاى اتوبوس را زياد كردن

【班底】bāndǐ 〈剧〉 اعضاى عمومى گروه نمايش

【班房】bānfáng 〈口〉 زندان: 坐~ در زندان بودن

【班机】bānjī هواپيما، سرويس منظم هواپيما: 北京——上海~ پرواز هاى منظم بين پكن وشانگهاى

【班级】bānjí (中小学班级) كلاس هاى مدرسه؛ (大学班级) كلاس هاى دانشگاه

【班轮】bānlún سرويس منظم كشتى مسافربرى يا باربرى

【班门弄斧】Bān mén nòng fǔ درحضور «لوبان»، استاد نجارى مهارت خود را در استفاده از تبر نشان دادن ــ يعنى درحضور يك كارشناس مهارت نا چيز خودرا نشان دادن

【班期】bānqī سرويس پرواز هواپيما ها يا حركت كشتى ها: ~表 فهرست وقت پروازها، حركت كشتى‌ها وغيره

【班师】bānshī نيروهاى ارتش را به پشت جبهه فرا خواندن، بازگشتن نيروهاى ارتش پس از پيروزى نبرد

【班图人】Bāntúrén بانتو(قبايل سياه پوست افريقاى جنوبى)

【班图语】Bāntúyǔ زبان بانتو

【班务会】bānwùhuì جلسهء منظم گروه ارتش، تيم كار يا كلاس مدرسه

【班长】bānzhǎng ①(学校的班长) ارشد كلاس، نمايندهء كلاس ②〈军〉 فرمانده گروه ③(工厂班组的负责人) مسئول تيم (دركارخانه)

【班主】bānzhǔ سرپرست گروه تآتر

【班主任】bānzhǔrèn معلم مسئول كلاس

【班子】bānzi ①〈旧〉(剧团) گروه تآتر، گروه نمايش ②(执行一定任务的组织) گروه براى انجام وظيفه اى: 领导~ گروه (يا دستگاه) رهبرى كننده / 专业~ گروه مخصوص تمام وقت

【班组】bān-zǔ تيم هاوگروه ها(دركارخانه وغيره)

般 bān نحو، طرز، نوع، قسم: 百~ به هر نحو كه باشد / 这~ اين نوع ~ اينقدر / 暴风雨~的掌声 كف زدنهاى شديد مانند طوفان / 兄弟~的情意 احساسات برادرانه

颁 bān انتشار دادن، صادر كردن، به آگاهى عموم رساندن

【颁布】bānbù صادر كردن، انتشار دادن، اعلام كردن: ~法令 حكمى را صادر كردن

【颁发】bānfā ①(发布) صادر كردن، انتشار دادن: ~命令 دستورى را صادر كردن ②(授予) اعطا كردن: ~奖(勋)章 مدال اعطا كردن

【颁行】bānxíng (سندى را) براى اجرا صادر كردن

斑 bān ①(斑点;斑纹) نقطه، خال، لك، خط راه راه: 油~ لكهء روغن / 黑~ خال سياه / 雀~ لك صورت ②(有斑点或斑纹的) خال دار، خطدار

【斑白】bānbái 〈书〉 خاكسترى، سياه وسفيد: 他两鬓~。 موى شقيقه‌هايش خاكسترى شده است.

【斑斑】bānbān پراز لكه ها، لكه لكه: 血迹~ خون آلود، داراى لكه هاى خونين

【斑驳】bānbó 〈书〉 خال دار، داراى خط وخال

【斑驳陆离】bānbó-lùlí رنگارنگ، الوان

【斑翅山鹑】bānchì shānchún كبك

【斑点】bāndiǎn نقطه، خال، لك، لكه

【斑鸠】bānjiū قمرى، كبوتر قمرى

【斑斓】bānlán درخشان ورنگارنگ، الوان: 五色~ رنگين والوان / ~猛虎 ببر درندهء رنگين

【斑羚】bānlíng بزكوهى رنگين

【斑马】bānmǎ گورخر

【斑马线】bānmǎxiàn محل خط كشى شدهء عرض خيابان

مخصوص عبور پیاده

【斑蝥】bānmáo 〈动〉نوعی سوسک، سوسك سبزرنگ اروپایی

【斑铜矿】bāntóngkuàng 〈矿〉نوعی سنگ معدنی که حاوی مقداری آهن و مقداری زیاد مس است

【斑秃】bāntū 〈医〉نوعی کچلی

【斑纹】bānwén خط، خط راه راه

【斑岩】bānyán 〈地〉سنگ سماق

【斑疹】bānzhěn 〈医〉لکه، خال

【斑疹伤寒】bānzhěn shānghán 〈医〉بیماری تیفوس، حصبهٔ مطبقه

【斑竹】bānzhú نوعی بامبو که ساقه اش دارای لکه هایی است

搬 bān ①(搬运)بردن، حرکت دادن، برداشتن:把桌子~走 میز را بردن/~掉绊脚石 مانع کار را برداشتن/把英雄人物的形象~上舞台 چهرهٔ قهرمان را روی صحنه آوردن/把小说~上银幕 رمانی را روی پردهٔ سینما آوردن/~救兵 نیروهای تقویتی را انتقال دادن ②(搬家)نقل، اسباب کشی کردن، مکان کردن، خانه را انتقال دادن:他早就~走了。او مدتها است که مکان کرده است./他把家~到上海去了。او به خانهٔ خود را انتقال داد.پیش ③(搬用)شانگهای نقل مکان کرده است. بدون تشخیص بکار بردن، بطور مکانیکی بکار بردن:~教条 دگما هارا بدون کم بکار بردن/~生硬套 بطور مکانیکی کپی کردن وبدون تشخیص بکار بستن

【搬动】bāndòng ①(移动)حرکت دادن:~桌子 میز را حرکت دادن ②(动用;出动)بکار انداختن

【搬家】bānjiā نقل مکان کردن، اسباب کشی کردن، خانه را عوض کردن:明天他~。فردا خانهٔ خود را عوض خواهد کرد./新楼建成后,我们就~。هروقت بنای جدید ساخته شد، ما اسباب‌کشی می کنیم.

【搬弄】bānnòng ①(翻动)حرکت دادن، قاطی کردن:别~桌上的东西! چیز های روی میز را قاطی نکنید! ②(卖弄)خود نمایی کردن، تظاهر کردن:~自己的一点儿知识 معلومات ناچیز خود را نمایش دادن

【搬弄是非】bānnòng shìfēi بذر نفاق پاشیدن، سخن چینی کردن

【搬起石头打自己的脚】bānqǐ shítou dǎ zìjǐ de jiǎo سنگی را برداشتن وعاقبت روی پای خود انداختن

【搬移】bānyí بردن، حرکت دادن

【搬用】bānyòng (شیوه‌ای را) بی ملاحظه به وضع موجود بطور مکانیکی بکار بستن

【搬运】bānyùn حمل کردن، حمل ونقل کردن:~货物 اجناس را حمل ونقل کردن

【搬运工人】bānyùn gōngrén (车站等)حمال، باربر،(码头) کارگر بار انداز

瘢 bān اثر زخم

【瘢痕】bānhén اثر زخم

瘕 bān لك های روی پوست

bǎn

阪 bǎn 〈书〉زمین شیب دار

板 bǎn ①(片状物体)تختهٔ چوبی، تخته:切菜~ تختهٔ آشپزخانه/玻璃~ شیشهٔ روی میز/混凝土~ تختهٔ سیمانی/黑~ تختهٔ سیاه/钢~ تختهٔ فولادی ②(商店门板)پردهٔ فروشگاه را تخته کردن، 上~儿:چوبی پنجره (برای فروشگاه) ③〈体〉راکت (تنیس روی میز، بدمینتن) پردهٔ چوبی را انداختن ④〈乐〉ضربه، (نوعی ساز چوبی) قاشقك ⑤(节拍) وغیره) ⑥(僵硬)سفت، سخت (تند)~(快)慢:ضربه کند زخمه زد.⑦(呆板)خشك، غیر طبیعی:在这张照片里就我一个人显得太~了。دراین عکس فقط من خشك وغیر طبیعی به نظر می آیم. ⑧(表情严肃)جدی بنظر آمدن، روی خندان نداشتن:~起面孔 قیافهٔ جدی‌بخود گرفتن

地~了,锄不动。زمین چنان سفت است که نمی توان آنرا بیل زد.

【板板六十四】bǎnbǎn liùshí sì نرمش ناپذیر، غیر قابل انعطاف

【板报】bǎnbào خبر هاومقاله هاکه روی تخته سیاه نوشته می شود

【板壁】bǎnbì دیوارهٔ چوبی

【板擦儿】bǎncār تخته پاك کن

【板车】bǎnchē ارابه

【板床】bǎnchuáng تختخوابی که از تخته های چوبی ساخته شده باشد

【板锉】bǎncuò سوهان چهار گوش

【板凳】bǎndèng نیمکت:小~ چهارپایه کوچك

【板斧】bǎnfǔ ①(一种工具)تبر پهن ②(一种兵器)تبر جنگی

【板鼓】bǎngǔ 〈乐〉طبل کوچکی که در اپرای پکن به کارمی رود

【板规】bǎnguī 〈机〉صفحهٔ اندازه گیری

【板胡】bǎnhú نوعی ساز سیمی با صدای بلند

【板级】bǎnjí 〈电〉قطب مثبت

【板结】bǎnjié 〈农〉سفت کردن:~的土壤 خاك سفت شده

【板栗】bǎnlì 〈植〉شاه بلوط چینی

【板梁桥】bǎnliángqiáo پل با تیر های حمال

【板流】bǎnliú 〈电〉جریان قطب مثبت

【板门】bǎnmén 〈方〉①(木板门)در ساده و از تختهٔ چوبی ②(商店门板)تختهٔ دکان ساخته شده

【板皮】bǎnpí 〈林〉تراشهٔ چوب

【板球】bǎnqiú (cricket) بازی کریکت

【板上钉钉】bǎnshàng dìng dīng این قطعی است ، دربارهٔ آن راه دیگری نیست.

【板书】bǎnshū نوشته روی تختهٔ سیاه

【板刷】bǎnshuā برس زبر

【板条】bǎntiáo توفال:~墙 دیوار توفالی/~箱 صندوق توفالی

【板鸭】bǎnyā اردك نمك زده

【板牙】bǎnyá ①〈方〉(门齿)دندان پیشین، ثنایا

②〈方〉(臼牙) دندان آسیاب ③〈机〉 آلتی که شیار بر جسته و ماریپچی درون پیچ را درست می کند

【板烟】 bǎnyān توتون قالبی یا لوله ای

【板岩】 bǎnyán 〈地〉 سنگ لوح

【板眼】 bǎnyǎn ①(节拍) ضربه، زخمه (در موسیقی چین) — دریك خط میزان یك ضربه باتکیه وسه ضربه بدون تکیه 板三眼 ②(比喻条理和层次) منظم ومرتب ومنطقی بودن:他说话总是有板有眼。 سخنان او همیشه منظم ومنطقی است./她做事很有~。 او بانظم وترتیب کار می کند.

【板硬】 bǎnyìng 〈方〉 ①(硬) سفت، سخت ②(生硬) خشن وغیر طبیعی

【板油】 bǎnyóu پیه خوك

【板障】 bǎnzhàng نوعی مانع که با تخته‌چوبی‌ساخته می شود

【板羽球】 bǎnyǔqiú 〈体〉 توپ بدمینتن

【板纸】 bǎnzhǐ مقوای کاهی ~草:مقوا، کاغذ مقوایی

【板滞】 bǎnzhì (درمورد نوشته، نقاشی وغیره) خشك، بی روح، مرده

【板桩】 bǎnzhuāng 〈建〉 ستون چوبی

【板子】 bǎnzi ①(木板) تخته‌ء چوبی ②〈旧〉(刑具) ترکه‌ء چوب یا بامبو برای تنبیه بدنی

版 bǎn ①(印刷用的底版) صفحه‌ء چاپ،صفحه‌ء کلیشه: 铅~ صفحه‌ء چاپ سربی/ 胶~ صفحه‌ء چاپ کاغذی 纸 ~ صفحه‌ء چاپ رنگی/ 彩色~ صفحه‌ء چاپ برگردان، افست 制 ②(版本) چاپ: 初~ چاپ اول/ 再~ چاپ دوم/ 绝~ از ~ صفحه‌ء چاپ را درست کردن 修订~ (چاپ) باتجدید نظر ③(版面) (روزنامه) صفحه: 人民日报第二~ صفحه‌ء دوم «روزنامه‌ء مردم»/ 头~新闻 خبر صفحه‌ء اول، خبر مهم

【版本】 bǎnběn چاپ

【版次】 bǎncì ترتیب چاپ ها

【版画】 bǎnhuà نوعی نقاشی چاپ شده از روی نقاشی کنـنده کاری روی چوب یا بوسیله‌ء تیزاب

【版籍】 bǎnjí 〈书〉 ①(登记户口、土地的簿册) دفتر ثبت اقامت مردم و زمین آنها ②(书籍) کتابها

【版刻】 bǎnkè کنده کاری، حکاکی

【版口】 bǎnkǒu 见"版心"② bǎnxīn

【版面】 bǎnmiàn ①(报刊每一页的编排形式) طرح صفحه آرایی (روزنامه یا مجله) ~设计: هرصفحه از روزنامه یا مجله ②(书籍报刊每一页的整面) فضای تمام صفحه (مجله)

【版权】 bǎnquán حق چاپ: ~所有 حق چاپ محفوظ / ~页 شناسنامه‌ء کتاب

【版式】 bǎnshì قطع، اندازه

【版税】 bǎnshuì حق التألیف

【版图】 bǎntú سرزمین، قلمرو: ~辽阔 سرزمین وسیع بودن

【版心】 bǎnxīn 〈印〉 ①(书刊每页文字图画部分) قسمت وسط فرم بندی ②(木版书框的中缝) مندرجات هر صفحه کتاب

钣 bǎn صفحه‌ء فلزی: 铝~ صفحه‌ء آلومینیومی / 铁~ صفحه‌ء آهنی / 钢~ صفحه‌ء فولادی

坂 bǎn 见"阪"bǎn

舨 bǎn 见"舢舨"shānbǎn

bàn

办 bàn ①(办理) انجام دادن، دست به کاری زدن، کاری را به پیش بردن: 群众发动起来,一切事情就好~了。 هر وقتی توده های مردم بسیج شوند، کارها بآسانی انجام خواهد یافت./ 谁来~这件事? چه کسی این کار را انجام خواهد داد؟/ 这些问题好~。 این مسایل بسهولت حل خواهد شد./ 大~农业 کشاورزی را بطور همه جانبه به پیش بردن / ~护照 برای گرفتن گذرنامه اقدام کردن/ 这可怎么~? چاره‌ء آن چیست؟ ②(创办;经营) تأسیس کردن، اداره کردن: ~好医院 بیمارستان را خوب اداره کردن / 县~工厂 کارخانه ای‌که توسط شهرستان اداره می شود / ~学习班 کلاس آموزش را تشکیل دادن / 勤俭~学 مدارس را باکوشش وصرفه جویی اداره کردن ③(置办) (چیزی) خریدن، آماده کردن: ~年货 برای عید بهاری خرید کردن / ~酒席 ترتیب دادن مهمانی ④(惩治) تنبیه کردن، مجازات کردن: 法~ طبق قانون مجازات کردن / 首恶必~。 جنایتکار اصلی رابابد طبق قانون مجازات کرد.

【办案】 bàn'àn ①(处理公事) دست به انجام مأموریتی زدن ②〈法〉(处理案件) دست به حل وفصل یـك پرونـده زدن ③(缉捕犯人) جنایتکار را دستگیر کردن

【办报】 bànbào روزنامه را اداره کردن

【办成】 bànchéng با موفقیت کاری را انجام دادن: 在世界上要~几件事,没有老实态度是根本不行的。 اگر بخواهیم چند کاررا در جهان با موفقیت انجام دهیم، باید واقع بین باشیم وگرنه به هیچ جا نمی‌رسیم.

【办到】 bàndào کاری را انجام دادن: 原来认为办不到的事,现在~了。 آنچه غیر ممکن تصور می شد، حالا انجام یافته است./ 你托的事我~了。 آن کاری را که به من سپردید انجام داده‌ام./ 我们保证~。 انجام این کاررا تضمین می کنیم./ 时代不同了,男女都一样,男同志能~的事,女同志也能~。 زمان تغییر کرده است و امروز زن ومرد مساوی هستند.آنچه مرد می تواند انجام دهد، زن هم قادر است انجامش دهد.

【办法】 bànfǎ روش، چاره، طریقه، راه: 找出克服困难的~ راه برطرف کردن مشکلات را پیدا کردن / 用切实的~来改进我们的工作 برای پیشرفت کار ما تدبیر مؤثری اتخاذ کردن / 其他的~是没有的。 چاره‌ء دیگری نیست./ 唯一的~ یگانه راه، یگانه علاج / 他这个人很有~。 او آدم مشکل گشایی است./ 对他真没~! درمورد او واقعا بی‌چاره شدیم.

【办稿】 bàngǎo طرح ریزی کردن (سندی)

【办公】 bàngōng کار اداری را انجام دادن: 星期二下午学习,不~。 سه شنبه ها بعد از ظهر بجای کار اداری کار آموزشی

ساختمان اداری 楼～/ هزینه های کار اداری 费～/ خواهد بود.
میز، 桌～/ لوازم تحریر 用品～/ ساعات کار اداری 时间～/
میز تحریر

【办公室】 bàngōngshì ①(办公房间) اطاق کار ②(行政部门) اداره، دفتر: 国务院～ اداره‌ٔ شورای دولتی / 外事～ اداره‌ٔ روابط خارجی / 主任～ رئیس اداره

【办公厅】 bàngōngtīng اداره‌ٔ امور عمومی: 中央～ اداره‌ٔ امور عمومی مرکزی / 外交部～ اداره‌ٔ امور عمومی وزارت خارجه

【办好】 bànhǎo کاری را خوب انجام دادن: 要把黄河的事情～。 باید کار هایی مربوط به رود خانه‌ٔزرد را بطور احسن انجام داد. / 努力～广播! باید در انجام خوب کار های مربوط به رادیو کوشید. / 签证～了吗? آیا ویزا گرفتید؟ / 报纸～ روزنامه را خوب اداره کردن

【办货】 bànhuò (برای شرکت، مؤسسه وغیره) اجناس را خریداری کردن

【办交涉】 bànjiāoshè مذاکره کردن ؛ موضوعی را در دست گرفتن و دست به حل آن زدن

【办理】 bànlǐ انجام دادن، اقدام کردن، از پیش بردن: 手续～ تشریفات را انجام دادن / 这件事你可以酌情～。 این کار را به هر طور که مصلحت می دانید انجام دهید. / 进出口业务～ امور وارداتی وصادراتی پرداختن

【办事】 bànshì کار کردن، کارها را انجام دادن: 公正～ درانجام کارها عادل و با انصاف بودن / 认真～ باجدیت کار کردن / 按原则～ برحسب اصول عمل کردن / 机构～ ارگان های اداری / 员～ کارمند دفتری / 组～ دبیرخانه

【办事处】 bànshìchù اداره، دفتر: 人民银行～ اداره‌ٔ بانك مردم

【办学】 bànxué مدرسه را اداره کردن: 方针～ رهنمود برای اداره کردن مدرسه

【办置】 bànzhì خریداری کردن: 年货～ برای عید نو روز اجناس را خریداری کردن

【办罪】 bànzuì تنبیه کردن، مجازات کردن

半 bàn ①(二分之一) نیم، نصف: 公斤～ نیم کیلو / 一个～小时 يك ساعت و نیم ②(在中间) درمیان، نیمه راه: 夜～ نصف شب / 路上～ درنیمه راه / 山腰～ در(میان) راه کوه ③(不完全) نیمه، تا اندازه ای، تاحدی: 机械化～ نیمه مکانیزه / 房门～掩着。 دراطاق نیمه باز بود. / 他吓得～死。 زهره اش ترکید. ④(比喻很少) بسیارکم، يك ذره: 他连～句话都不说。 او نمی خواست حتی حرفی برزبان بیاورد. / 我身上～分钱都没带。 من حتی يك شاهی هم همراه خود نیاورده‌ام. / ～点也不懂 هیچ چیز بلد نبودن

【半百】 bànbǎi پنجاه، نصف صد (درمورد سن): 他年近～。 او نزدیك به پنجاه سال دارد.

【半…半…】 bàn…bàn… [分别用在意义相反的两个词或词素前面,表示相对的两种性质或状态同时存在]: 半文半白 نیمه ادبی ونیمه محاوره ای / 半饥半饱 خوراك کافی نداشتن / 半推半就 باکمی بی میلی تن در دادن / 半心半意 هم باور وهم ناباوری / 半信半疑 دودل، مردد، بدون خلوص نیت / 半真半假 نیم حقیقی و نیم کاذب، نیم راست ونیم دروغ / 嗔半喜 نیم رنجیده ونیم خرسند

【半半拉拉】 bànbanlālā نیمه تمام، ناتمام: 这点儿活干完算了,别剩下～的。 بیااین کار را بپایان برسانیم وآنرا نیمه تمام نگذاریم.

【半辈子】 bànbèizi نصف عمر

【半壁江山】 bànbì jiāngshān نصف کشور (معمولا اشاره به آن بخش از کشور مورد تجاوز است که هنوز اشغال نشده است)

【半边】 bànbiān نصف چیزی، طرفی از چیزی

【半边莲】 bànbiānlián 〈中药〉 لوبلیای چینی (نوعی گیاه پزشکی چینی)

【半边人】 bànbiānrén 〈旧〉 زن بیوه

【半边天】 bànbiāntiān ①(一半的天空) نصف آسمان: 妇女能顶～。 زنان می‌توانند نصف آسمان را بلند نگهدارند. ②(指妇女) زنان جامعه‌ٔ جدید

【半病子】 bànbìngzi جسما ضعیف وفقط قادر به انجام کار های سبك بودن

【半…不…】 bàn…bù… [义同"半…半…"]: 半死不活 نیمه مرده و نیمه زنده / 半新不旧 نیمه جدید ونیمه قدیم

【半场】 bànchǎng 〈体〉①(球赛的一半时间) نصف بازی یا مسابقه: 上～的比分是二比二。 رکورد نصف اول بازی ۲به ۲بود. / 休息～ تنفس درمیان بازی ②(比赛场地的一半) نصف میدان بازی: 紧逼(篮球)～ فشار (دربازی بسکتبال) نصف میدان

【半成品】 bànchéngpǐn محصولات ناتمام

【半导体】 bàndǎotǐ جسم نیمه هادی: 存储器～ مخزن جسم نیمه هادی / 收音机～ رادیو ترانزیستوری / 集成电路～ مدار بهم پیوستگی اجسام نیمه هادی

【半岛】 bàndǎo شبه جزیره

【半道儿】 bàndàor 见"半路"bànlù

【半点】 bàndiǎn [多用于否定句] کوچکترین ذره: 他管理的帐目没有～错。 در محاسبه اش کوچکترین اشتباهی نبود. / 在原则问题上～也不能动摇。 هرگز نباید کسی در مسایل اصولی تزلزل داشته باشد. / 在科学问题上来不得～虚假。 ذره ای از دروغ نباید در مسایل علمی راه بیابد.

【半吊子】 bàndiàozi ①(知识浅薄的人) صاحب دانش سطحی ②(做事不彻底、不踏实的人) آدم بی دقت وسرسری

【半封建】 bànfēngjiàn نیمه فئودال: 半殖民地社会～ جامعه‌ٔ نیمه فئودال و نیمه مستعمره

【半复赛】 bànfùsài 〈体〉 مسابقه‌ٔ دوره‌ٔ نهایی هشتم

【半工半读】 bàngōng-bàndú نصف کار و نصف آموزش، سیستم تربیتی نصف کار ونصف آموزش: 教育制度～ برنامه‌ٔ کار و آموزش

【半公开】 bàngōngkāi نیم باز، نیمه باز

【半官方】 bànguānfāng نیمه رسمی: 消息～ خبر نیمه رسمی / 据～人士称 بر طبق منابع نیمه رسمی

【半规管】 bànguīguǎn 〈生理〉 مجرای حلزونی گوش

【半酣】 bànhān نیمه مست

【半价】bànjià نصف قیمت: ~出售 به نصف قیمت فروختن

【半截】bànjié نصف چیزی: ~烟卷儿 نصف سیگار/他的话就说了~儿。 او فقط نیمی از سخن خود را گفت.

【半斤八两】bànjīn-bāliǎng شش تا برای یکی ونصف دوجین برای دیگری — کنایه از دوفرد یا دو گروه کاملا مشابه وغیر قابل تمایز

【半径】bànjìng شعاع

【半决赛】bànjuésài مسابقهٔ دوره نیمه نهایی

【半空】bànkōng ①(空中) درهوا ②(瘪) خالی: ~着肚子 باشکم خالی ③(不饱满的花生) بادام زمینی توخالی و خشك

【半空中】bànkōngzhōng درهوا: 悬在~ درهوا معلق بودن

【半拉】bànlǎ〈口〉 نصف چیزی: ~苹果 نصف سیب

【半劳动力】bànláodònglì کسی که فقط می‌تواند کارهای جسمی سبك را انجام دهد 又作"半劳力"

【半老徐娘】bàn lǎo Xúniáng خانم مسنی که زیبائی خود را از دست داده است

【半流体】bànliútǐ نیم مایع، نیم آبکی

【半路】bànlù نیمه راه، نصف راه: 走到~天就黑了。 نصف راه را طی کرده بودیم که هوا تاریك شد./ ~上遇到熟人。 در راه به دوستی برخورد کردم.

【半路出家】bànlù chūjiā — درپایان عمر راهب یا راهبه شدن یعنی کسی به کاری که برای آن تربیت نیافته می پردازد

【半面之交】bàn miàn zhī jiāo آدمی که کسی فقط یك بار او را دیده و با او زیاد آشنائی نداشته باشد.

【半农半读】bànnóng bàndú نیمه کار کشاورزی ونیمه آموزش: ~学校 مدرسهٔ کشاورزی آموزشی و عملی

【半票】bànpiào بلیط نیم بها

【半瓶醋】bànpíngcù صاحب دانش سطحی

【半旗】bànqí پرچم نیم افراشته: 下~ پرچم را نیم افراشتن

【半球】bànqiú نیم کره، نصف گوی: 北~ نیم کرهٔ شمالی

【半人马座】bànrénmǎzuò〈天〉(نجوم) قنطورس

【半日制学校】bànrìzhì xuéxiào مدرسهٔ نیمه روز، مدرسهٔ دونوبتی

【半乳糖】bànrǔtáng قسمتی از قند شیر

【半晌】bànshǎng〈方〉①(半天) نصف روز: 前~ صبح، قبل از ظهر/后~ بعد از ظهر/晚~ هنگام غروب ②(许久) مدتی طولانی: 他想了~才想起来。 پس از اینکه مدتی فکر کرد، بیادش آمد.

【半身不遂】bànshēn bùsuí〈医〉 فلج نصف بدن، فلج ناقص

【半身像】bànshēnxiàng (肖像) تمثال نیم تنه، تمثال نیم قد؛ (照片) عکس نیم تنه، عکس نیم قد؛ (雕像) مجسمهٔ نیم تنه

【半生】bànshēng نصف عمر، نصف دوران زندگی: 前(后)~ نصف اول (دوم) عمر

【半生不熟】bànshēng bùshú ①(未成熟) نرسیده، نارس ②(未煮熟) ناپخته، خام ③(不太熟练) ناشی، ناپخته، خام

【半失业】bànshīyè (کارگر یا کارمند) نیمه وقت، نیمه بیکار

【半熟练】bànshúliàn نیمه متخصص، نیمه ماهر

【半数】bànshù نصف عدد: ~以上 بیش از نصف

【半衰期】bànshuāiqī〈物〉(فیزیك) نصف حیات

【半死】bànsǐ نزدیك به مرگ: ~不活 نیمه مرده ونیمه زنده/打个~ تانزدیك به مرگ کتك خوردن

【半天】bàntiān ①(白天的一半) نصف روز: 前~ صبح، قبل از ظهر/后~ بعد از ظهر ②(好久) مدتی طولانی: 他激动得~说不出话来。 دراثر هیجان برای مدتی طولانی زبانش بسته بود.

【半天空】bàntiānkōng درهوا

【半头】bàntóu ①(半个头的高度) بلندی نصف سر انسان ②(半个) نصف

【半透明】bàntòumíng نیمه شفاف: ~体 جسم نیمه شفاف / ~纸 کاغذ نازك نیمه شفاف

【半途】bàntú نیمه راه، نصف راه: ~拆伙 درنیمه راه رفیق خود را ترك کردن / ~换马 درنیمهٔ راه اسب را عوض کردن

【半途而废】bàntú ér fèi درنیمه راه از کاری صرف نظر کردن، کاری را ناتمام گذاردن: 我们要将革命进行到底，决不能~。 ماباید انقلاب را به سرانجام برسانیم و هرگز نباید آنرا ناتمام بگذاریم.

【半推半就】bàntuī-bànjiù خواه وناخواه به چیزی تن در دادن

【半脱产】bàntuōchǎn بطور نیمه وقت از کار تولیدی یا اداری مرخص شدن: ~学习 درس خواندن با استفاده از مرخصی پاره وقت/ ~干部 کادری که بطور پاره وقت از کار تولیدی یا اداری مرخص شده باشد

【半文盲】bànwénmáng نیمه با سواد

【半无产阶级】bànwúchǎnjiējí نیمه پرولتاریا

【半夏】bànxià〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Tuber of pinelia"

【半硝革】bànxiāogé پوست دباغی شده قبل از رنگ کردن

【半歇】bànxiē〈方〉 مدت طولانی

【半休】bànxiū نصف روز کار (کارگر یا کارمند به علت بیماری) و نصف روز مرخصی از کار

【半夜】bànyè ①(一夜的一半) نصف شب: 前~ نیمهٔ اول شب/后~ نیمهٔ دوم شب ②(深夜) پاسی از شب گذشته: 会议一直开到~。 جلسه تا پاسی از شب گذشته ادامه داشت.

【半夜三更】bànyè-sāngēng دردل شب، شب دیروقت: ~的，你起来干什么? برای چه دردل شب از خواب برمی خیزید؟

【半音】bànyīn〈乐〉(موسیقی) نیم پرده، نیم گام: ~音阶 مقیاس نیم پردهٔ موسیقی

【半影】bànyǐng〈物〉 نیم سایه، شبه سایه، سایه روشن: ~锥 مخروط نیم سایه

【半元音】bànyuányīn〈语〉 نیم مصوت

【半圆】bànyuán نیم دایره

【半月】bànyuè ①(半个月时间) نصف یك ماه، پانزده روز ②(月亮的一半) نصف کرهٔ ماه، نیم ماه

【半月瓣】bànyuèbàn〈生理〉 دریچهٔ ریوی وآئورت درقلب

【半月刊】bànyuèkān نشریه‌ای که هردو هفته یك بار چاپ می شود

【半载】bànzǎi نصف سال

【半载】bànzài〈交〉 تا نیمه بارگیری کردن

【半真半假】bànzhēn-bànjiǎ نیمه حقیقی و نیمه قلابی
【半支莲】bànzhīlián "Sun plant" نوعی گیاه بنام
【半殖民地】bànzhímíndì ~国家 : نیمه مستعمره کشور نیمه مستعمره
【半制浆】bànzhìjiāng 〈纸〉 حالت نیمه خمیری کاغذ
【半制品】bànzhìpǐn فرآورده های ناتمام، محصولات ناتمام
【半中间】bànzhōngjiān وسط چیزی : 他一气儿游到河的~。 او با یك نفس تا وسط رود خانه شنا کرد.
【半中腰】bànzhōngyāo 〈口〉 نیم راه، نصف راه : 纪念碑耸立在山的~。 بنای یاد بود درکمر کوه قرار داشت./他的话说到~就停住了。 او در وسط جمله مکث کرد.
【半自动】bànzìdòng نیمه خود کار : ~机床 دستگاه نیمه خود کار/~步枪 تفنگ نیمه خود کار
【半自耕农】bànzìgēngnóng دهقان نیمه مستأجر

扮 bàn ①(化装) خود را آراستن : 她女~男装。 او خود را بمثابهء مرد آراست. ②(扮演) رلی بازی کردن، نقشی ایفا کردن : 他在这部电影中~一位教师。 او دراین فیلم نقش معلم را ایفا کرد. ③(装样子) قیافه‌ای بخود گرفتن : ~鬼脸 ادا و اصول درآوردن/~滑稽相 قیافهء خنده آور بخود گرفتن
【扮相】bànxiàng سیمای بازیگران درلباس وآرایش تآتر : 她的~俊美。 او درلباس و آرایش تآتر بسیار خوش سیما بود.
【扮演】bànyǎn ①(演某个角色) رلی بازی کردن : 她在歌剧《白毛女》里~一个重要角色。 او در اپرای «دختر سفید موء» رل مهمی بازی کرد. ②(起作用) نقشی ایفا کردن : ~可耻的角色 نقش شرم آوری را ایفا کردن
【扮装】bànzhuāng (در تآتر) آرایش دادن، گریم کردن
【扮作】bànzuò رلی بازی کردن : 他搞地下工作中曾~医生。 او درکار محرمانه و زیر زمینی به مثابهء پزشك ظاهر شده بود.

伴 bàn ①(同伴) رفیق، همدم، همراه، شریك : 旅~ همسفر/我老~ شوهر(یازن) پیرمن/作~ (کسی را) همراهی کردن ②(伴同) همراهی ؛ به همراه آمدن : ~之而来的问题 مسایلی که به همراه می آیند/行政命令必须~之以说服教育。 دستورات و مقررات اداری باید با متقاعد ساختن و تعلیم و تربیت همراه باشد.
【伴唱】bànchàng آواز همراه ؛ (خواننده ای را) درآواز همراهی کردن
【伴读】bàndú مأمور دولتی که به شاهزادگان یافرزندان ثروتمند درس می داد
【伴侣】bànlǚ هم نشین، همدم، رفیق : 终身~ شریك تمام عمر (اشاره به زن یاشوهر)
【伴陪】bànpéi همدم کسی بودن
【伴生气】bànshēngqì 〈石油〉 گاز همراه
【伴生树】bànshēngshù 〈林〉 درخت همراه، درختی که بادرخت اصلی همزمان کاشته می شود
【伴送】bànsòng مشایعت کردن : 他~我到车站。 او مرا تا ایستگاه راه آهن مشایعت کرد.
【伴随】bànsuí به همراه، با : ~着经济建设高潮的到来，必将出现一个文化建设的高潮。 همراه رسیدن به اوج سازندگی اقتصادی، اوج سازندگی فرهنگی نیز مسلما پدید خواهد آمد.
【伴同】bàntóng باهم، به همراه
【伴舞】bànwǔ هم رقص (بودن)
【伴星】bànxīng 〈天〉 ستارهء کم رنگی که ملازم یا لنگهء ستارهء روشن تری باشد
【伴奏】bànzòu (با ساز موسیقی) همراهی کردن : 钢琴~ همراهی با پیانو/音乐~ همراهی با موسیقی/~者 همراهی کننده

拌 bàn آمیختن، مخلوط کردن، قاطی کردن : ~匀 خوب مخلوط کردن/~饲料 علوفه را مخلوط کردن/~凉菜 سالاد سبزی/~鸡丝 سالاد گوشت ریز ریز جوجه/~灰浆 ساروج قاطی شده
【拌和】bànhuo مخلوط کردن، قاطی کردن، بهم زدن
【拌种】bànzhǒng 〈农〉 لعاب زدن به بذر(برای ضد عفونی کردن) : ~机 دستگاه لعاب زنی به بذر
【拌嘴】bànzuǐ نزاع کردن، دعوا کردن، منازعه کردن

绊 bàn سکندری خوردن، لغزش خوردن : 天漆黑，他被大石头~了一交。 او در تاریکی شب روی سنگی بزرگ سکندری خورد./这块石头差点儿把我~倒。 نزدیك بود که این سنگ باعث لغزش پای من شود./~手~脚 مانع کار بودن/孩子生病把她给~住了。 بیماری پسرش دست و پایش را بسته است.
【绊脚石】bànjiǎoshí مانع، سنگ لغزش
【绊马索】bànmǎsuǒ طنابی که درجنگهای قدیم بکار می رفت تا اسب سرنگون شود
【绊子】bànzi ①(摔交着数) نوعی فن کشتی که انسان با استفاده از آن با پای خود طرف را برزمین می اندازد ②(系在牲畜腿上的短绳) طناب کوتاهی که به پای چهارپایان بسته می شود تا زیاد تند ندوند

瓣 bàn ①(花瓣) گلبرگ ②(植物种子、果实或球茎可以分开的小块) : 蒜~儿 پره های سیر/桔子~儿 پره های پرتقال/豆~儿 لپه های باقلا ③(瓣膜) دریچه، غشاء : 三尖~ دریچهء سه لختی/鳃~ غشاء گوشك ماهی ④(碎片) قطعه قطعه کردن، به چند پاره، خرده، ریزه، قطعه : 摔成几~儿 قطعه درآوردن ⑤〈量〉一~儿蒜 یك پره سیر/把苹果切成四~儿 سیب را به چهار بخش بریدن
【瓣膜】bànmó 〈生理〉 دریچه، غشاء
【瓣鳃类】bànsāilèi 〈动〉 جانوران از خانوادهء صدف

bāng

邦 bāng ملت، کشور، مملکت : 邻~ کشور همسایه/盟~ کشور هم پیمان/友~ کشور دوست
【邦国】bāngguó 〈书〉 کشور، مملکت
【邦家】bāngjiā 〈书〉 کشور، مملکت

【邦交】bāngjiāo مناسبات بین دو کشور: 建立(断绝、恢复)~ روابط سیاسی را برقرار کردن (قطع کردن، دوباره برقرار کردن)

【邦联】bānglián کنفدراسیون

帮 bāng ①(帮助) کمك کردن، یاری کردن، مساعدت: ~他搬行李 در بردن چمدان به او کمك کردن / 她~这位医生做手术。او درعمل جراحی به این پزشك کمك کرد. / 互~互学 به یکدیگر کمك کردن و از همدیگر یاد گرفتن ②(中空的物体四边直立的部分) قسمت کناری یك چیز توخالی (مانند قایق، کامیون و غیره): 桶~ قسمت کناری سطل ③(群;伙;集团) دسته، گروه، دار ودسته: 匪~ دار و دسته ④〈量〉[用于人] دسته: 来了一~孩子。 یك دسته اطفال دارند می آیند. ⑤(帮子) برگ بیرونی (کلم چینی)

【帮办】bāngbàn دستیار، معاون

【帮厨】bāngchú درکار آشپزخانه کمك کردن

【帮倒忙】bāng dàománg بیشتر ایجاد زحمت کردن تا کمك کردن

【帮扶】bāngfú کمك کردن، یاری کردن

【帮工】bānggōng ①(多指农业方面帮助工作) در کار زراعتی کمك کردن ②(帮工的人) کمك کننده در کار زراعتی

【帮会】bānghuì (در چین قدیم) انجمن مخفی دارودسته جنایتکاران

【帮教】bāngjiào کمك کردن و تعلیم دادن

【帮忙】bāngmáng کمك کردن، یاری کردن، احسان کردن: 帮大忙 کمك بزرگ کردن / 找人~ برای کسب کمك به کسی مراجعه کردن / 请你帮个忙! لطفا به من کمك کن.

【帮派】bāngpài شبکه، فرقه، دسته، گروه: ~体系 شبکه از یك فرقه / 拉~ فرقه ایجاد کردن

【帮腔】bāngqiāng ①(某些戏曲中的和唱) آواز همراه در بعضی اپرا های سنتی چین ②(比喻支持) هم صدا شدن، پشتیبانی شفاهی کردن: 为某人~ با کسی هم صدا شدن

【帮手】bāngshou کمك کننده، دستیار

【帮闲】bāngxián ①(为剥削者效劳) با استفاده از آثار نویسندگان مزدور به افراد ثروتمند و قدرتمند خدمت کردن (درچین قدیم) ②(帮闲文人) نویسنده مزدور

【帮凶】bāngxiōng شریك جرم، همدست

【帮佣】bāngyōng ①(为人作佣工) مزدوری کردن ②(做佣工的人) کارگر مزدور

【帮助】bāngzhù کمك کردن، یاری کردن، مساعدت کردن: 没有多大~。 (این) زیاد کمك نمی کند. / 互相~ به یکدیگر کمك کردن / 他~我学外语。 او در آموختن زبان های خارجی به من کمك می کند. / 希望你在各个方面多给我~。 امیدوارم که شما تاحد توان درهر زمینه ای به من کمك کنید. / 老运动员~新手取得新的成就。 ورزشکاران با سابقه در کسب پیروزی های جدید به تازه کاران کمك کردند.

【帮子】bāngzi ①(菜的外叶) برگ بیرونی کلم ②(鞋帮) قسمت بالایی کفش

浜 bāng 〈方〉 جویبار، نهر کوچك

梆 bāng ①(打更的梆子) نوعی قاشقك که پاسداران در شب می زدند ②〈象〉[敲打木头的声音] صدای ناشی از ضربات تند و متوالی روی چوب

【梆硬】bāngyìng بسیار سفت: ~土地 زمین بسیار سفت

【梆子】bāngzi ①(打更的响器) نوعی قاشقك که پاسداران درشب می زدند ②〈乐〉 ساز چوبی ضربتی که در اپرای سنتی چین بکار می رود ③见"梆子腔"bāngziqiāng

【梆子腔】bāngziqiāng ①(中原及北方几省的一种戏曲) یك نام عمومی برای اپرا های محلی در استان های «شان شی»، «شن سی»، «خه نان»، «خه بای»، «شان دون» و غیره که با همراهی ساز ضربی مخصوص بنام «بان زی» اجرامی شود ②(上述戏曲的声腔) موسیقی اپراهای محلی در استان های مذکور

bǎng

绑 bǎng ①(用绳捆扎) (با طناب) بستن، گره زدن: ~麦捆儿 بسته های گندم را گره زدن / ~裹腿 پاپیچ را بستن ②(捆绑某人) دست های کسی را از پشت بستن: 五花大~ دست های کسی را از پشت با طنابی که بدور گردنش حلقه می رود بستن

【绑带】bǎngdài ①(包扎伤口的带子) نوار زخم بندی، باند ②(绑腿) پاپیچ

【绑匪】bǎngfěi رباینده، کسی که بزور دیگران را برای اخذ پول و چیز دیگر می رباید

【绑架】bǎngjià (برای اخذ پول و چیز دیگری) کسی را بزور ربودن، آدم ربائی

【绑票】bǎngpiào کسی را بزور ربودن (برای کسب خون بها)

【绑腿】bǎngtuǐ پاپیچ

【绑扎】bǎngzā بستن، پانسمان کردن: ~行李 چمدان را بستن / ~伤口 جای زخم را پانسمان کردن

榜 bǎng ①(张贴的名单) فهرست نامهایی که اعلان می شود: 光荣~ فهرست نامهای افتخارآفرین / 选民~ لیست کاندیداها / 发~ لیست کاندیداهای موفق را اعلان کردن ②〈旧〉(古代的文告) (در قدیم) اعلان، آگهی

【榜示】bǎngshì (مطلبی) با استفاده از آگهی دولتی به اطلاع همگان رساندن

【榜首】bǎngshǒu مقام اول

【榜眼】bǎngyǎn لقبی برای کسی که در امتحانات عالی درباری سلسله های «مینگ» و«چینگ» مقام دوم را کسب می کرد

【榜样】bǎngyàng سرمشق، نمونه، مدل: 作~ کسی را سرمشق قرار دادن / 以他为~ اورا سرمشق دانستن / ~的力量是无穷的。 یك سرمشق خوب نیروی تشویقی بسیار دریر دارد.

膀 bǎng ①(臂) بازو، قسمت بالای دست ②(肩膀) شانه: ~大腰圆 پهن شانه و ستبر کمر، عظیم جثه، تنومند ③(鸟类的翅膀) بال (پرنده)

另见 pāng; páng

【膀臂】bǎngbì ①〈方〉(胳臂) بازو، قسمت بالای دست ②(得力的助手) کمك کنندهٔ معتمد

【膀子】bǎngzi ①(臂) بازو، قسمت بالای دست: 光着~ تاکمر برهنه بودن ②(鸟类的翅膀) بال (پرنده): 鸭~ بال های اردك

bàng

蚌 bàng صدف رود خانه‌ای
另见 Bèng

谤 bàng 〈书〉 تهمت زدن، افترا زدن، بد نام کردن: 毁~ تهمت زدن

傍 bàng ①(靠近) نزدیك بودن، قریب بودن: 船~了岸。 کشتی به ساحل نزدیك شد. / 依山~水 در دامنهٔ کوهی و نزدیك به نهری واقع بودن ②(时间临近) نزدیك به (زمانی): 黑儿~ نزدیك به تاریکی شب / 午~ نزدیك به ظهر

【傍近】bàngjìn نزدیك بودن، در کنار بودن

【傍亮儿】bàngliàngr هنگام طلوع، طلوع

【傍人门户】bàngrén ménhù بردیگران متکی بودن، غیر مستقل بودن

【傍晚】bàngwǎn هنگام غروب، غروب

棒 bàng ①(棍子) چماق، عصا، چوبدست: 木~ چوبدست / 垒球~ راکت بیس بال ②〈口〉(优良;强壮,好) خوب، عالی، نیرومند: 她字写得真~。 او بسیار خوش خط است. / 庄稼长得真~。 محصولات بسیار عالی است. / 太~了! بسیار عالی! / ~小伙子 یك جوان نیرومند / 你干得~极了。 شما کار بسیار عالی را انجام داده اید.

【棒操】bàngcāo نوعی ژیمناستیك هنری (بازیگران زن با چوبدست بازی می کنند)

【棒冰】bàngbīng 〈方〉 بستنی چوبی

【棒槌】bàngchui چماق چوبین (در موقع شستشوی لباس بکار می رود)

【棒客】bàngkè راهزن، دزد

【棒硫】bàngliú 〈化〉 گوگرد تصفیه شده بشکل چوبدست

【棒磨机】bàngmòjī 〈矿〉 دستگاه خرد کردن سنگ معدنی

【棒球】bàngqiú بیس بال: ~场 میدان بیس بال

【棒糖】bàngtáng آب نبات چوبی

【棒子】bàngzi ①(棍子) چوبدست، عصا، چماق، میل ②〈方〉(玉米) ذرت: ~面 آرد ذرت / ~面粥 آش ذرت

蒡 bàng 见"牛蒡"niúbàng

磅 bàng ①(重量单位) پوند (مقیاس وزن در انگلستان معادل ٤٥٣٫٦ گرم) ②(磅秤) ترازو ③(过磅) کشیدن (در ترازو)، وزن کردن: 体重~ خود یا کسی را روی ترازو وزن کردن ④〈印刷〉 پنت، پونت (واحد اندازه گیری حروف چاپی)

【磅秤】bàngchèng ترازوی دارای سطح صاف، قپان سکوب دار

镑 bàng پوند، لیره (واحد مسکوك طلای انگلیس)

bāo

包 bāo ①(裹起来) بستن، پیچیدن: 把东西~起来 چیزی را پیچیدن / 头上~着一条白毛巾 سررا با یك حولهٔ سفید پیچیدن / ~书 کتاب را پیچیدن / ~饺子 «جیائوزی» (نوعی غذای چین) را درست کردن / ~伤口 بستن، زخم را بانداژ کردن / 纸里~不住火。 شما نمی توانید آتش را توی کاغذ بپیچید. ②(包好的东西) بسته، بقچه: 邮~ امانت پستی ③(装东西的口袋) کیسه، جوال، پاکت: 书~ کیف مدرسه / 钱~ کیف چرمی / 麻~ گونی، کیف، ساك مخصوص پول ④〈量〉[用于成包的东西]: 一大~衣服 یك بسته بزرگ لباس / 一~香烟 یك بسته سیگار / 两~大米 دو کیسه برنج / 一~棉纱 یك عدل نخ پنبه ای ⑤(疙瘩) برآمدگی، تورم، برجستگی، قلنبه روی: 他头上碰了个~。 پیشانیش یك برآمدگی پیدا شد. / 腿上起了个~ برجستگی در ساق پا پیدا شدن ⑥(围绕;包围) حلقه زدن، محاصره کردن، دور چیزی را گرفتن: 骑兵分两路~过去。 سواران از دوجهت حلقه زدند. / 浓雾~住了群山。 مه غلیظی کوه ها را فرا گرفت. ⑦(容纳;包括) شامل شدن، دربر گرفتن: 这本手册有关木工的知识无所不~。 این جزوه شامل هرنوع اطلاع مربوط به نجاری است. ⑧(担保) اطمینان دادن، تضمین کردن: ~你满意。 مطمئن باشید، ازآن خوشتان می آید. ⑨(负责承担下来) به عهده گرفتن، مسئولیت را عهده دار شدن: 这项任务我们~了。 این وظیفه را مابه عهده خواهیم گرفت. ⑩(约定专用) اجاره کردن، دربست کرایه دادن: ~机 هواپیمای اجاره ای / ~一只船 قایقی را اجاره کردن ⑪〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【包办】bāobàn ①(一人把持) کاری را کاملا در دست داشتن: ~一切 همه را دردست داشتن / ~代替 بدون مشورت با دیگران همه چیز را به انحصار خود درآوردن / ~婚姻 ازدواج ترتیب داده شده ②(单独负责) به تنهایی عهده دار کاری شدن: 这件事你一个人~了吧。 بهتر است که این کار را خود تان انجام بدهید.

【包背装】bāobèizhuāng 〈印〉 نوعی صحافی کتاب

【包庇】bāobì پوشاندن، کار بد یا آدم بدکار را مخفی کردن: ~坏人坏事 به نابکار پناه دادن و کار بدش را مخفی کردن / 互相~ به یکدیگر پناه دادن نابکاران یا کار بد یکدیگر را مخفی کردن

【包藏】bāocáng دربرگرفتن، مخفی کردن: 大海~着许多秘密。 دریا اسرار زیادی را دردل دارد. / ~祸心 نیت های بد را محفوظ داشتن

【包产】bāochǎn قرار داد برای تولید: ~合同 بستن قرارداد تولید سهمیهٔ قید شده در قرارداد / ~指标 تولید مقدار معینی از محصول برای مقدار معینی از محصول

【包产到户】bāochǎn dàohù تعیین سهمیهٔ محصول کشاورزی برای هر خانوادهٔ روستایی

【包场】bāochǎng ①(预订一场演出的全部座位) رزرو کردن همهٔ بلیط های یك تآتر یا سینما ②(专场演出) نمایش

سفارشی تآتر یا سینما

【包抄】bāochāo از جناح بیرونی حمله کردن :从两翼～逃敌 از دو جناح دشمن فراری را مورد حمله قرار دادن

【包车】bāochē اتومبیل یا اتوبوس را برای مدت معینی کرایه کردن

【包乘】bāochéng هواپیما، کشتی یا امثال آنرا برای مدت معینی کرایه کردن

【包乘组】bāochéngzǔ 〈交〉کارکنان مسئول (هواپیما، کشتی یا امثال آن)

【包虫病】bāochóngbìng 〈医〉(طب) بیماری ناشی از کرم کدوی سگ

【包船】bāochuán ①(定期租用船)کشتی را برای مدت معینی کرایه کردن ②(定期租用的船)کشتی کرایه شده برای مدت معینی

【包打天下】bāo dǎ tiānxià مسئولیت سنگینی مانند تسخیر جهان را به عهده گرفتن ــ کنایه از همهٔ کارها را به انحصار خود یا افراد قلیلی درآوردن

【包饭】bāofàn غذاخوردن یا غذا دادن در مقابل پول معینی :吃～ غذا خوردن در مقابل پول معینی

【包袱】bāofu ①(包东西用的布)پارچهٔ باربیچ ②(布包)بقچه، بسته ③(负担；累赘)بار، بار خاطر :全组同志没有一个人甘愿落后，成为集体的～。هیچ یك از رفقای گروه ما دلش نمی خواهد عقب بماند و سربار گروه شود. /思想上的～ بار خاطر /放下～，轻装前进 خاطر را آسوده ساختن و سبك بار به پیش رفتن

【包干】bāogān تاآخرین مرحله مسئول انجام وظیفه ای بودن :分片～ کاری را تقسیم کردن و به هر نفر یا هر گروه واگذار کردن

【包干制】bāogānzhì نوعی سیستم پرداخت دستمزد یعنی بخشی از دستمزد را با جنس و بخشی را نقد پرداختن

【包工】bāogōng ①(按要求和期限承包工程)مقاطعه :مقاطعه کار، پیمان کار ②(旧时的包工商)کاری، پیمان کاری ～头 مسئول مقاطعه کاران

【包公】Bāo Gōng مأمور دولت و قاضی بسیار عادل معروف چین در سلسلهٔ «سون شمالی» که سمبول عدالت وانصاف شناخته می شود

【包谷】bāogǔ 〈方〉ذرت

【包管】bāoguǎn اطمینان دادن، تضمین کردن :这种药～顶用。مطمئن باش این دارو مؤثر است. /没问题～ مطمئن باش ما حتما /这件活我们～三天可以完成。مسئله ای نیست. /اگر این کار را در ظرف سه روز انجام خواهیم داد. /退换～。جنس ناقص باشد، عوض خواهد شد.

【包裹】bāoguǒ ①(包扎)بستن، پیچیدن ②(包儿)بسته، بقچه :邮政～ امانت پستی /～单 فرم برای امانت پستی

【包含】bāohán شامل بودن، دربر داشتن، متضمن بودن :没有什么事物是不～矛盾的，没有矛盾就没有世界。هیچ چیز نیست که تناقض را دربر نداشته باشد.بدون تناقض جهان وجود نخواهد داشت. /他的建议～不少合理的因素。پیشنهادش شامل بسیاری از چیزهای معقول ومنطقی است. /群众的意见往往～着许多深刻的道理。نظر توده های مردم اغلب متضمن واقعیت های عمیقی است.

【包涵】bāohan 〈套〉بخشیدن، معذرت خواستن، عفو کردن :我唱得不好，请多多～。از اینکه آواز خوبی نخواندم معذرت می خواهم.

【包伙】bāohuǒ 见"包饭"bāofàn

【包机】bāojī ①(定期租用飞机)هواپیما را برای مدت معینی کرایه کردن ②(包乘的飞机)هواپیمای کرایه شده برای مدت معینی

【包巾】bāojīn رو سری

【包金】bāojīn باورق طلا پوشاندن، طلا گرفتن

【包括】bāokuò شامل بودن، دربرداشتن، مرکب بودن :房租每月四十元，水电费～在内。کرایهٔ خانه چهل «یوان» است البته شامل آب وبرق را هم دربردارد. /你当然～在内。این شما هم می شود. /这个政策～联合和斗争两个方面。سیاست دوزمینهٔ اتحاد و مبارزه را دربردارد. /委员会～社会各界人士。این کمیته مرکب است از شخصیت های محافل گوناگون جامعه

【包揽】bāolǎn تمام کارها را به عهده گرفتن، تمام کار را در دست داشتن :这样多的事，一个人～不了。هیچ کس نمی‌تواند این همه کار را به عهده بگیرد. /～词讼〈旧〉عرضحال دادن

【包罗】bāoluó شامل بودن، دربر داشتن، متضمن بودن :民间艺术～甚广。هنر مردمی جنبه های وسیعی را دربر دارد.

【包罗万象】bāoluó wànxiàng شامل همه چیز، دربر گیرندهٔ همه چیز :宏观世界～。جهان بزرگ همه چیز را دربر می گیرد.

【包米】bāomǐ ذرت

【包赔】bāopéi جبران خسارت را تضمین کردن

【包皮】bāopí ①(包装的皮儿)باربیچ ②〈生理〉(阴茎前部的外皮)پوست ختنه‌گاه :～环切术 ختنه کردن

【包票】bāopiào ①〈旧〉(保单)تضمین نامه ②〈口〉(担保)ضمانت کردن، تضمین کردن :我敢打～。من جرأت دارم که تضمین کنم.

【包容】bāoróng ①(包涵)بخشیدن، از سر تقصیری درگذشتن :大度～ بخشنده و بزرگوار، جوانمرد ②(包含)شامل بودن، دربرداشتن

【包身工】bāoshēngōng 〈旧〉کارگر قراردادی

【包粟】bāosù ذرت

【包围】bāowéi محاصره کردن، احاطه کردن، حلقه زدن :以农村～城市，最后夺取城市 شهر ها را از مناطق روستایی محاصره کردن و بعد آنها را تصرف کردن /把敌人的据点～得水泄不通 پایگاه های دشمن را تنگ محاصره کردن /亭子被松林～着。کلاه فرنگی بوسیلهٔ جنگل کاج احاطه شده است. /～圈 حلقهٔ محاصره

【包厢】bāoxiāng (درنمایشگاه یا سینما) لژ، جای ویژه

【包销】bāoxiāo حق فروش انحصاری را داشتن، نمایندهٔ انحصاری یك واحد تولیدی یا بنگاه بودن

【包银】bāoyín دستمزدی که درچین قدیم مدیر تآتر به دستهٔ

نمایش دهندگان یا بازیگران عمده می پرداخت

【包圆儿】 bāoyuánr 〈口〉①(把剩下的货物全部买下) خریدن همهء اجناس باقی مانده برای فروش ②(剩下的部分全部担当) کار را به عهده گرفتن: بقیهء 剩下的活儿我一个人~了。 من کارباقی مانده را انجام خواهم داد.

【包蕴】 bāoyùn شامل بودن، دربر گرفتن

【包扎】 bāozā با باند و پارچه بستن، بانداژ کردن: ~伤口 زخم را بستن

【包治百病】 bāozhì bǎibìng تضمین معالجهء همه بیماریها را کردن: ~的药方 نسخهء طبی برای همه بیماری ها، نوشدارو، علاج عام

【包装】 bāozhuāng بسته بندی ؛ بسته بندی کردن: ~车间 کارگاه بسته بندی / ~箱 صندوق یا جعبهء بسته بندی / ~清单 لیست بسته بندی / ~纸 کاغذ بسته بندی

【包准】 bāozhǔn قول دادن، تضمین کردن: 我~完成这项任务。 قول می دهم که وظیفهء خودم را انجام دهم.

【包子】 bāozi «بائو زی» (نان با مغز گوشتی بابخار پخته شده)

【包租】 bāozū 〈旧〉①(为转租而租进房地产) اجاره کردن زمین یا خانه برای واگذار کردن اجاره به دیگری ②(佃进田地, 按规定数额交租) اجاره های معینی برای مزرعه (که به خوب یابد بودن محصول بستگی دارد)

苞 bāo ①(花苞) غنچه: 含~欲放 آماده بودن یك غنچه برای شکفتن ②〈书〉(繁茂) پررونق، پرپشت، فراوان، وافر: 竹~松茂 فراوان روییدن بامبوهاو کاج ها

【苞米】 bāomǐ ذرت

【苞笋】 bāosǔn جوانهء بامبو

孢 bāo

【孢子】 bāozǐ 〈植〉 هاگ: ~动物 هاگداران / ~生殖 هاگ گذاری، تولید مثل بوسیلهء هاگ / ~体 جسم موجد هاگ / ~植物 گیاه نهان زاد

炮 bāo ①(旺火急炒) باحرارت زیاد سریع پختن: ~羊肉 گوشت گوسفند سریع پخته شده با حرارت زیاد ②(烘焙) باحرارت خشك کردن: 湿衣服搁在热炕上,一会儿就~干了。 لباس های خیس را روی آن «کانگ» گرم بگذارید تا زود خشك شود.

另见 páo; pào

胞 bāo ①(胞衣) (طب چینی) جفت و غشای جنینی ②(嫡亲的) تنی، از یك پدرومادر: ~兄弟 برادران تنی

【胞衣】 bāoyī 〈中医〉 (طب چینی) جفت وغشاء جنینی

剥 bāo پوست کندن، مغز میوه را درآوردن: ~豌豆 نخود را پوست در آوردن / ~香蕉 پوست موز را کندن / ~兔皮 پوست خرگوش را کندن

另见 bō

龅 bāo

【龅牙】 bāoyá دندان گراز، دندان پیش آمده

褒 bāo تحسین کردن، تمجید کردن، بزرگ کردن

【褒贬】 bāo-biǎn قضاوت کردن، ارزیابی کردن: ~人物 قضاوت کردن دربارهء مردم / 不加~ نه تحسین ونه نکوهش کردن / 叙述之中,隐含~。 سخن او در لفافه هم تحسین بود وهم نکوهش.

【褒贬】 bāobian بدگویی کردن، از ارزش کسی کاستن: 别在背地里~人! پشت سر کسی بد گویی نکن!

【褒奖】 bāojiǎng تحسین کردن و پاداش دادن

【褒美】 bāoměi تحسین کردن

【褒扬】 bāoyáng تحسین کردن، تمجید کردن

【褒义】 bāoyì دارای معنی تحسین آمیز: ~词 واژهء تحسین آمیز

báo

雹 báo تگرگ

【雹暴】 báobào طوفان تگرگ

【雹灾】 báozāi بلای ناشی از تگرگ

【雹子】 báozi تگرگ، دانهء تگرگ

薄 báo ①(不厚) نازك: ~纸 کاغذ نازك / ~雾 مه رقیق ②(味淡;不浓) بی مزه، سبك: 酒味很~。 این شراب بسیار سبك است. ③(冷淡) سرد، خونسرد، بی تفاوت: 待~ باخونسردی رفتار کردن / 我们待他不~。 ما با او خوب رفتار کردیم. ④(贫瘠) کم حاصل، غیر حاصلخیز: ~地 زمین کم حاصل

另见 bó; bò

【薄板】 báobǎn 〈冶〉 صفحهء نازك: 不锈钢~ صفحهء نازك فولاد زنگ ناپذیر / ~轧机 دستگاه تولید صفحهء نازك آهن

【薄饼】 báobǐng کلوچهء نازك، نان ساجی نازك

【薄脆】 báocuì نان سرخ کردهء خشك وترد

【薄花呢】 báohuāní نوعی پارچهء پشمی نازك

【薄壳结构】 báoqiào jiégòu 〈建〉 (معماری) بنیاد و اسکلت صدفی

【薄纱织物】 báoshā zhīwù نوعی پارچهء پشت‌نما‌که از آن جامه های زنانه و پرده درست می کنند

【薄页纸】 báoyèzhǐ کاغذ زرورقی

【薄油层】 báoyóucéng 〈石油〉 لایهء نازك نفت

bǎo

宝 bǎo ①(珍宝) گنج: 粮食是~中之~。 غله وحبوبات گنجینهء گنجها است. ②(珍贵的) گرانبها، قیمتی، پرارزش: ~石 سنگ قیمتی ③(一种赌具) نوعی وسیلهء بازی قمار که از شاخ گاو ساخته می شود وروی آن علامت سمت نما کنده می شود: 压~ نوعی بازی قمار است که با انداختن تاس زیر کاسه صورت می گیرد ④〈敬〉[旧时用于称别人的家眷等]: ~眷 زن و فرزند شما، خانوادهء شما / ~号 دکان سرکار

【宝爱】 bǎo'ài دوست داشتن، عزیز دانستن

【宝宝】 bǎobǎo [对小孩的爱称] نور چشم، عزیز

【宝贝】 bǎobèi ①(珍奇的东西) چیز پارزش، گنج ②(对小孩的爱称) نور چشم، بچهٔ عزیز: ~疙瘩 نور چشم ③(贝类) صدف: 虎斑~ صدف ببری، نوعی صدف ④〈讽〉 آدم هیچ کاره، آدم عجیب و غریب: 这个人真是个~! این یارو چه آدم عجیب وغریبی است.

【宝刀】 bǎodāo شمشیر گرانبها: ~不老 اشاره به کسی که اگر چه سالخورده است ولی باز هم صاحب فن است

【宝地】 bǎodì ①(地势优越或物产丰富的地方) موقعیت جغرافیائی خوب، جای غنی ②〈敬〉(对方所在的地方) جای شما، جایگاه شما

【宝贵】 bǎoguì پرارزش، گرانبها، قیمتی: ~意见 پیشنهاد پرارزش / ~经验 تجربهٔ پرارزش

【宝货】 bǎohuò ①(古代称货币) پول ②(珍贵的物品) اشیاء گرانبها

【宝剑】 bǎojiàn شمشیر کم یاب، شمشیر دولبه

【宝库】 bǎokù گنجینه، خزانه: 中国医药学是一个伟大的~。 طب و داروشناسی چین گنجینهٔ بزرگی است.

【宝蓝】 bǎolán رنگ آبی کبود

【宝石】 bǎoshí سنگ قیمتی: 红~ یاقوت / 蓝~ یاقوت کبود

【宝塔】 bǎotǎ پاگودا، بتخانهٔ هندی یا چینی: ~菜〈植〉 گیاه انگنار / ~糖 آب نبات بشکل پاگودا

【宝物】 bǎowù گنج

【宝藏】 bǎozàng ذخیرهٔ معدنی گرانبها: 发掘地下~ گنج یا ذخیرهٔ معدنی را از زیر خاك درآوردن

【宝座】 bǎozuò تخت سلطنت

饱 bǎo ①(食量得到满足) سیر شدن، باندازهٔ کافی خوردن: 吃~了 سیر شدن / 我~了，一点也吃不下了。 سیر شدم ودیگر نمی توانم بخورم. / ~汉不知饿汉饥。 سیر از گرسنه خبر ندارد. ②(饱满) پر، پرمغز: 谷粒很~满。 دانه های غله خیلی پرمغز است. / 他眼眶里~含着幸福的热泪。 اشك شادی در چشمانش می غلطید. ③(充分) بتمامی، بطور کامل: ~尝旧社会的辛酸 مزهٔ سختی زندگی در جامعهٔ قدیم را بطور کامل چشیدن / 旧中国~经忧患。 چین باستان متحمل رنج هاو محنت های توصیف ناپذیر شده بود. / ~经世故 بسیار جهاندیده بودن / ~览海岛的美丽风光 بطور کامل از مناظر زیبای جزیرهٔ دریایی لذت بردن ④(满足) راضی کردن، قانع کردن، رفع حاجت کردن: ~~眼福 بطور کامل از دیدن یك منظره (یا نمایش وغیره) لذت بردن

【饱餐】 bǎocān سیر خوردن: ~了一顿 یك وعده سیر غذا خوردن

【饱尝】 bǎocháng ①(充分地品尝) بطور کامل چشیدن ②(长期经受或体验) برای مدت طولانی تحمل یا تجربه کردن

【饱嗝儿】 bǎogér آروغ: 打~ آروغ زدن

【饱和】 bǎohé اشباع: 达到~状态 به حد اشباع رسیدن / ~度 اندازهٔ اشباع / ~差〈气〉 کسر اشباع (هواشناسی) / ~点 نقطهٔ اشباع / ~轰炸 بمباران اشباع / ~剂〈化〉 مادهٔ مخصوص برای اشباع چیز دیگری / ~器 دستگاه اشباع کننده / ~溶液〈化〉 محلول اشباع شده / ~压力 فشار اشباع

【饱经沧桑】 bǎo jīng cāngsāng تجربهٔ دگرگونی های زندگی را داشتن، از دگرگونی های زندگی باخبر بودن

【饱经风霜】 bǎo jīng fēngshuāng سردی وگرمی روزگار را چشیده، دارای تجربهٔ سختی های زندگی: 一位在旧社会~的老渔民 یك ماهیگیر مسن که سختی های جامعهٔ قدیم را پشت سر گذاشته بود / ~的面容 قیافهٔ فرسوده در اثر باد وباران وهوا

【饱览】 bǎolǎn بطور کامل تماشا کردن

【饱满】 bǎomǎn پرمغز بودن (دانه): 颗粒~ دانه های پر مغز / ~度 پرمغز بودن (دانه ها) / 精神~ پر از نیرو و انرژی

【饱暖】 bǎonuǎn به اندازهٔ کافی خوراك و پوشاك داشتن

【饱食终日，无所用心】 bǎoshí zhōngrì, wú suǒ yòngxīn درروز سه وعده غذا خوردن و کار نکردن، خود را با غذا سیر کردن و بیکار نشستن

【饱受】 bǎoshòu بطور کامل متحمل شدن: ~虐待 بطور کامل متحمل بد رفتاری شدن

【饱私囊】 bǎo sīnáng جیب خودرا پرکردن: 侵吞公款，以~ از اموال عمومی اختلاس کردن و جیب خود را پر کردن

【饱学】 bǎoxué دانشمند، عالم، فاضل: ~之士 مرد دانشمند وفاضل

【饱以老拳】 bǎo yǐ lǎo quán با مشت خود سخت ضربه زدن

保 bǎo ①(保护；保卫) حفظ، حفاظت کردن، دفاع کردن: ~家卫国 از خانه‌ها حفاظت کردن و از کشور دفاع نمودن / 丢车~帅 (درشطرنج) بخاطر حفاظت از ژنرال از ارابهٔ جنگی صرف نظر کردن ②(保持) نگهداشتن، حفظ کردن: 你要注意~暖。 شما بایدبه حفظ گرمای بدن توجه بفرمایید! / 这种热水瓶能~暖二十四小时。 این نوع ترموس مدت ٢٤ساعت آب را گرم نگه می‌دارد. / ~水~肥 رطوبت و حاصلخیزی زمین را حفظ کردن / ~住竞赛红旗 پرچم سرخ رقابت را نگهداشتن ③(保证) تضمین کردن، ضمانت کردن: ~质~量 هم کیفیت وهم کمیت را تضمین کردن / 旱涝~收 باوجود خشکسالی یا سیلاب ثبات محصولات را تضمین کردن ④〈法〉(保人) ضامن: 作~，具~ ضامن کسی شدن / ~释放 به قید ضمانت آزاد شدن، باتضمین آزاد شدن / ~外执行 به قید ضمانت حکمی را اجرا کردن / ~外就医 به قید ضمانت برای معالجه آزاد شدن

【保安】 bǎo'ān ①(保卫社会治安) امنیت عمومی را حفظ کردن: ~措施 اقدامات امنیتی / ~队 دستهٔ محافظت صلح و نظام / ~人员 پرسنل امنیتی ②(劳动保护) ایمنی (کارگران) را تضمین کردن: ~规程 مقررات ایمنی / ~装置 وسایل امنیتی

【保安族】 Bǎo'ānzú «باٶآن» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «گنسو» زندگی می کنند

【保本】 bǎoběn از ضرر دیدن سرمایه یاوجوه جلوگیری کردن

【保镖】 bǎobiāo گارد مخصوص مستحفظ شخص

【保不住】 bǎobuzhù ①(不能保持) در نگهداری چیزی عاجز بودن: ~阵地 در حفظ موضع جبهه ای عاجز بودن / 连本钱都~ حتی در حفظ سرمایهٔ خود هم عاجز بودن ②(可能) احتمالا،

~会下雨。احتمالا باران می آید. /他~把这事儿全给忘
了。احتمال می رود که او این کار را کاملا فراموش کرده باشد.

【保藏】bǎocáng نگهداشتن، نگهداری کردن :她冒着生命危
险把革命文献~起来。او باوجود خطر جانی اسناد انقلاب را
نگهداری کرده بود. /食品~ نگهداری خوراك

【保持】bǎochí نگهداشتن، حفظ کردن : ~安静 سکوت را
清~/ (کشاورزی) نگهداری آب و خاك ~水土/ رعایت کردن
醒的头脑 خود را خونسرد نگهداشتن /跟群众~密切联系 با
توده های مردم ار تباط نزدیك داشتن / ~中立 بیطرف ماندن /
~外交关系 روابط سیاسی را حفظ کردن / ~警惕 هوشیاری
ثبات قیمت اجناس را حفظ کردن / ~物价稳定 خود را حفظ کردن
/ ~记录 رکورد را نگهداشتن / ~艰苦奋斗的作风 کردن
سبك زندگی ساده و مبارزهٔ سخت را دنبال کردن / ~劳动人
民的本色 رنگ اصلی مردم زحمتکش را حفظ کردن

【保存】bǎocún نگهداری کردن، نگهداشتن :他还~着长征时
戴的那顶帽子。او هنوز آن کلاه را که در موقع لشگر کشی
برسرداشت نزد خود نگهداشته است. / ~实力 نیروی خود را
نگهداشتن / ~自己消灭敌人的原则,是一切军事原则的
根据。نگهداری خود و ازبین بردن دشمن ـ این اصلی است که
پایه و اساس همهٔ اصول نظامی را تشکیل می دهد. /这批文物
~得很完好。از این همه آثار باستانی خوب نگهداری شده
است.

【保单】bǎodān ضمانت نامه

【保定】bǎodìng ①(保准) اطمینان دادن، قول دادن ②(把牲
口固定起来) در هنگام معالجه یا عمل جراحی چهارپایان را
ثابت نگهداشتن

【保管】bǎoguǎn ①(保藏和管理) نگهداری کردن، مواظبت
کردن : 机密文件要有专人~。اسناد محرمانه باید نزد شخص
خاص نگهداری شود. /请你们把护照交给我们~。لطفا
گذرنامه را به ما تحویل بدهید تا نگهداری کنیم. / ~费 حق انبار
داری، اجرت نگهداری / ~室 انبار نگهداری / ~员 انباردار
②(担保) بطور حتم، بقدر مسلم :这样安排,您~满意。بطور
مسلم از ترتیب کار راضی هستید. / ~你成功。بطور حتم پیروز
خواهید شد.

【保护】bǎohù حفظ کردن، محافظت کردن : ~眼睛 از چشم
خود مراقبت کردن / ~环境,防止污染 محیط زیست را حفظ
کردن و از آلودگی آن جلوگیری کردن / ~人民的利益 از منافع
مردم حراست کردن / ~现场 محل جرم یا حادثه رادست نخورده
نگهداشتن /我国政府非常重视文物~工作。دولت ما به
نگهداری آثار باستانی توجه بسزایی دارد. / ~地 سرزمین تحت
الحمایه / ~关税 تعرفهٔ گمرکی سنگین بر صنایع / ~国 کشور
تحت الحمایه / ~贸易政策 سیستم حمایت بازرگانی واقتصادی
/ ~伞 چتر حامی، پشتیبان / ~人 پرندگان مورد حمایت / ~鸟
حفاظ / ~色〈动〉 رنگ استتار (درحیوانات) / ~涂剂 مادهٔ
پوششی استتار / ~性拘留 بازداشت حفاظتی

【保户】bǎohù واحد، خانواده یا شخصی که دربیمه شرکت داشته
باشد

【保皇党】bǎohuángdǎng طرفداران رژیم سلطنتی

【保加利亚】Bǎojiālìyà بلغارستان : ~人 بلغاری، اهل بلغارستان
/ ~语 زبان بلغاری

【保甲】bǎojiǎ سیستم «باثو جیا» (یك سیستم اداری براساس
خانواده ها وهر «جیا» ازده خانواده تشکیل می شد و هر«باثو» ازده
«جیا» وحزب گومیندان بوسیلهٔ آن سیستم سلطهٔ خود رابر مردم
تحمیل می کرد) : ~长 سرپرست «باثو» یا سرپرست «جیا»

【保价信】bǎojiàxìn حوالهٔ پستی

【保驾】bǎojià ①(保卫皇帝) امپراطور را اسکورت کردن ②
〈谐〉(保护某人) از کسی محافظت کردن :放心吧,我给你
~。نگران نباشید. من از شما محافظت خواهم کردن

【保荐】bǎojiàn معرفی کردن

【保健】bǎojiàn بهداشت، حفظ الصحه :妇幼~ بهداشت زنان و
کودکان / ~按摩 ماساژ بهداشتی / ~操 ورزش ژیمناستیك
بهداشتی / ~费 هزینهٔ بهداشتی / ~事业 کاربهداشت / ~网
شبکهٔ بهداشت / ~箱 صندوق‌پزشکی / ~员 کارگر بهداشت /
~站 مرکز بهداشت / ~组织 سازمان بهداشت

【保教】bǎojiào (شیر خواران وکودکان را) مراقبت کردن و
پرورش دادن

【保洁箱】bǎojiéxiāng آشغالدان

【保量】bǎoliàng کمیت چیزی را تضمین کردن

【保龄球】bǎolíngqiú بازی بولینگ ، توپ بولینگ

【保留】bǎoliú ①(保存不变) (حالت سابق را) حفظ کردن،
نگهداری کردن : 鲁迅故居还~着当年的样子。خانهٔ
قدیمی نویسنده «لوسیون» همچنان به حالت سابق حفظ شده
است. /一大批两千年前的随葬品完整无损地~到今
天。تعداد زیادی از اشیایی که دوهزار سال پیش دفن شده بود تا
بحال بطوردست نخورده حفظ ونگهداری شده است. / ~地 تکهٔ
زمینی که قبایل بومی منحصرا درآن ساکن می شوند / ~剧目(节
目) فهرست نمایش های آمادهٔ اجرا ②(留下;不拿出来)
محفوظ نگهداشتن، خود داری کردن : 有意见就说嘛,什么也
别~! هرچه می خواهید بگویید، از هیچ چیز خودداری نکنید! /
~自己的意见 نظر خود را محفوظ نگهداشتن / 无~地同意 بلا شرط موافقت کردن /
~以后再答复的权利 حق پاسخ دادن را درزمان بعدی را محفوظ نگهداشتن
/车票最多给你~到明天中午。بلیط قطار را حد اکثر تا ظهر فردا برای شما رزرو خواهیم
کرد. / ~条款 شرط رزرو

【保媒】bǎoméi بمثابهٔ دلال ازدواج عمل کردن

【保密】bǎomì سر را پوشیده نگهداشتن :这事绝对~。این کار
را باید مطلقا مخفی نگهداشت. / ~级别 دسته بندی امنیتی /
~条例 مقررات امنیتی / ~文件 سند محرمانه

【保苗】bǎomiáo 〈农〉 وسائل رشد کامل نشاها را فراهم آوردن

【保命】bǎomìng جان خودرا حفظ کردن

【保姆】bǎomǔ ①(受雇照管儿童的妇女) پرستار، دایه،
مربی کودك ②(受雇从事家务劳动的妇女) زن خدمتکار،
کلفت

【保全】bǎoquán از خسارت جلوگیری کردن، نگهداری کردن :
多亏大夫们及时抢救才~了这孩子的生命。به سبب
آنکه پزشك هابموقع بفریادش رسیدند بچه از مرگ نجات یافت.

作战略撤退以～实力 بخاطر حفظ نیرو دست به عقب نشینی استراتژیك زدن / 他冒着生命危险～国家财产。او باوجود خطر جانی از اتلاف اموال دولتی جلوگیری کرد. / ～面子 حفظ آبرو / ～工 کارگر نگهداری

【保人】bǎorén 见"保证人"bǎozhèngrén

【保墒】bǎoshāng 〈农〉 حفظ رطوبت خاك

【保释】bǎoshì 〈法〉 به قید ضمانت آزاد کردن: 准予(不准)～ ضمانت را قبول (رد) کردن

【保收】bǎoshōu برداشت محصول را تضمین کردن

【保守】bǎoshǒu ①(保持使不失去) حفظ کردن، حراست کردن: ～党和国家机密 اسرار حزب ودولت را پوشیده داشتن ②(维持现状，不求改进) محافظه کار: ～观点 نقطه نظر محافظه کارانه / ～思想 افکار محافظه کارانه / ～党(英国) حزب محافظه کار (انگلستان) / ～疗法〈医〉 معالجهء پزشکی محافظه کارانه / ～主义 محافظه کاری / ～派 جناح محافظه کار

【保送】bǎosòng کسی را برای ورود به مدرسه معرفی کردن

【保泰松】bǎotàisōng 〈药〉 داروی روماتیسم مفاصل بنام "Betazen"

【保卫】bǎowèi دفاع کردن، حراست کردن: ～祖国 از میهن دفاع کردن / ～国家主权和领土完整 از حاکمیت کشور وتمامیت ارضی دفاع کردن / ～工作 کار امنیتی / ～机关 ارگان امنیتی / ～科 بخش امنیتی

【保温】bǎowēn حفظ گرما: ～材料 مواد حفظ کنندهء گرما / ～瓶 ترموس، فلاسك یا بطری مخصوص نگهداشتن مایعات گرم یا سرد / ～层 لایهء عایق دار

【保鲜】bǎoxiān تازگی (ماهی، میوه، گوشت و غیره را) تضمین کردن

【保险】bǎoxiǎn ①(保险事业) بیمه: 海上～ بیمهء دریایی / 航空运输～ بیمهء حمل ونقل هوایی / 货物～ بیمهء بار / 人寿～ بیمهء جان / 意外损害～ بیمهء خسارات غیر مترقبه / 单～ سند بیمه / ～费 عوارض بیمه / ～费率 درصد عوارض بیمه / ～凭证 بیمه نامه، کارت بیمه / ～公司 شرکت بیمه / ～人 صاحب بیمه نامه / ～索赔 درخواست پرداخت خسارت کردن / ～条款 مقررات بیمه ②(安全;稳妥) ایمن، سالم، بی خطر: 骑车太快可不～。تند دوچرخه راندن بی خطر نیست. / 可能不会下雨，不过你还是带上雨衣～点儿。شاید باران نبارد، ولی برای اطمینان خاطر بهتراست بارانی را باخود ببرید. / ～带 کمربند نجات / ～粉〈纺〉 هیدروسولفور سدیم / ～刀 تیغ خود تراش / ～杠(车辆前后) سپر اتومبیل / ～柜 صندوق نسوز / ～箱 صندوق نسوز ③(担保) مطمئن بودن، مسلم بودن: 他明天～会来。او بطور مسلم فردا می‌آید. / ～能行! بطور مسلم عملی می شود! / 我敢～，这台机器不会出故障。مطمئنم که این دستگاه نقص پیدانخواهد کرد.

【保险丝】bǎoxiǎnsī 〈电〉 فیوز، سیم اتصال جریان برق: 烧～断了。فیوز سوخت.

【保修】bǎoxiū تعمیر چیزی را تضمین کردن: 这只表～一年。خوبی این ساعت برای مدت یك سال تضمین می شود.

【保养】bǎoyǎng ①(保护调养) به سلامتی توجه داشتن: 此人很会～。این شخص به تندرستی خود توجه زیادی دارد. ②(保护修理) چیزی را درحالت خوبی نگهداشتن: ～机器 دستگاه را در وضعیت خوب نگهداشتن / 这条路～得很好。این جاده دایما تعمیر و خوب نگهداری می شود. / ～费 هزینهء نگهداری / ～工 کارگر سرویس و نگهداری وتعمیر

【保佑】bǎoyòu نگهداشتن، حفظ کردن: 真主～你。خدا نگهدارتان.

【保育】bǎoyù پرستاری کودك: ～员 پرستار کودکستان / ～院 کودکستان

【保障】bǎozhàng تأمین کردن، تضمین کردن، حراست کردن: 发展生产，～供给 تولید را گسترش دادن و نیازمندی را تأمین کردن / ～人民生命财产的安全 امنیت جانی و مالی مردم را تضمین کردن / 在旧中国职业没有～。درچین قدیم تضمین شغل نبود.

【保证】bǎozhèng تضمین کردن، ضمانت کردن، مطمئن ساختن: ～完成计划 انجام وظیفه ای را تضمین کردن / 我向你～不再发生类似事件 من به شما قول می دهم که... عدم تکرار چنین حادثه ای را تضمین کردن / 我们事业胜利的～ ضامن پیروزی امر ما / 要～妇女在产前产后有充分的休息。باید تضمین شود تازنان درمدت زایمان وپس ازآن استراحت کافی داشته باشند. / ～国 کشور تضمین کننده

【保证金】bǎozhèngjīn ①(为保证履行某种义务而缴纳的钱) پول تضمینی، پیش پرداخت ②〈法〉 بیعانه (حقوق)

【保证人】bǎozhèngrén 〈法〉 ضامن، تضمین کننده

【保证书】bǎozhèngshū ضمانت نامه

【保质】bǎozhì کیفیت چیزی را تضمین کردن

【保重】bǎozhòng [用于希望别人注意身体] به خود توجه کردن: 多多～! به خود خوب توجه کنید!

【保种】bǎozhòng کاشتن محصول را تضمین کردن

【保准】bǎozhǔn ①(可以信任) قابل اعتماد ②(担保做到) تضمین کردن، قول دادن

鸨 bǎo ①〈动〉(一种鸟类) پرندهء هوبره ②(开妓院的女人) دلاله (درفاحشه خانه)

葆 bǎo ①(草茂盛) پرپشتی (گیاه) ②(保持) نگهداشتن، حفظ کردن: 永～青春 جوانی را برای همیشه زنده نگهداشتن

堡 bǎo قلعه، دژ

【堡垒】bǎolěi قلعه، دژ، حصار: ～是最容易从内部攻破的。آسانترین راه برای فتح یك دژ گشودن آن ازدرون است. / 封建～ قلعهء سیستم فئودالی / 世界反动势力的主要～ مهم نیروهای ار تجاعی جهان / 战～ جنگ با استفاده از موضع مستحکم

褓 bǎo 见"襁褓"qiǎngbǎo

bào

报 bào ①(告知) گزارش دادن، اعلام کردن، به اطلاع

~上/如实上~ آتش سوزی را خبر دادن 火警~ ؛عمومی رساندن برای تصویب 上级批准~/ عینا به مقامات بالاتر گزارش دادن پاسخ دادن، (回答;报答) ② به درجات بالاتر گزارش دادن 热以~/ (درنامه) پاسخ به یك دوست 友人书~ ؛جبران کردن 烈的掌声/ باکف زدنهای گرم واکنش نشان دادن 无以为~/ مهربانی کسی را 德~怨以/ درجبران مهربانی کسی عاجز بودن روزنامهء روز~日 : روزنامه (报刊) ③ باحق ناشناسی پاسخ دادن از انتشارات~学/ روزنامهء هفتگی~周/ روزنامهء عصر~晚/ ارگان یك حزب، یك دولت~机关/ دانشگاه، مجلهء دانشگاه ؛آگهی، آگهی نامه، اعلان (通告) ④ مجلهء مصور~画/ وغیره اعلان نمایش~海/ آگهی نامهء حامل خبر خوش~喜 ⑤ (电报) : تلگراف تلگراف مخابره کردن~发

【报案】 bào'àn دعوی را به مقامات امنیتی گزارش دادن

【报靶】 bàobǎ نتیجهء تیراندازی را اعلام کردن

【报表】 bàobiǎo فرم های گزارش آمار ؛فرم های گزارش~作 آمار را آماده کردن

【报偿】 bàocháng جبران، تلافی، عوض

【报仇】 bàochóu انتقام گرفتن، کینه جویی کردن ؛انتقام 雪恨~ کین پدر را جستن، کینهء پدر را~为父/ خود را از کسی گرفتن هدف انقلاب انتقام 干革命不是为了个人~。/ خواستن انتقام خود را از کسی گرفتن 雪耻~/جویی شخصی نیست. وتوهین به خود را از بین بردن

【报酬】 bàochóu پاداش، تلافی، جبران ؛ بدون در نظر~不计 گرفتن پاداش

【报答】 bàodá پاداش دادن، (مهربانی را) جبران کردن ؛以实际行动~人民的关怀 باعمل های شایستهء خود مهربانی مردم را جبران کردن

【报单】 bàodān 〈经〉 فرم مالیاتی

【报导】 bàodǎo خبرهارا گزارش دادن

【报到】 bàodào حضور خود را اعلام کردن، نام نویسی کردن ؛向大会秘书处~ حضور خود را دردبیرخانهء کنفرانس اعلام کردن 新生已开始~。/ دانشجویان جدید شروع به نام نویسی کرده اند.

【报道】 bàodào (خبر هارا) گزارش دادن ؛ 新闻~ خبر ها را کشفیات جدید باستان شناسی را 考古新发现~/ گزارش دادن 会议~/گزارش می دهند که... 据~/ به اطلاع عمومی رساندن 消息/ خبر های مربوط به کنفرانس را گزارش دادن 各报都在第一版~了这条消息。 این خبر در صفحهء اول همه روزنامه ها چاپ شد. 据新华社三月二日自北京~/ طبق گزارش خبرگزاری «سین هوا» مورخ دوم مارس از پکن 比赛实况~/ مسابقه را از محل برگزاری گزارش دادن 新闻~/ گزارش خبرها

【报恩】 bào'ēn خوبی کسی را تلافی کردن، حق شناسی را جبران کردن

【报废】 bàofèi ① (作为废品上报) چیزی را بی ارزش وبی فایده اعلام کردن ② (不能使用了) چیزی را دورانداختن، متروك ؛ 这架机器太旧,快~了。 این دستگاه بسیار کهنه شده است، بزودی دور انداخته خواهد شد. 使~的矿井复生/ ساختن معدن متروکی را دوباره باز کردن 的武器~/ اسلحه متروك

【报分】 bàofēn 〈体〉 (ورزش) نتیجهء مسابقات را با صدای بلند خواندن

【报复】 bàofù انتقام گرفتن، کینه جویی کردن ؛进行~ دست به اقدام های انتقام جویانه را بعمل 采取~行动/ انتقام جویی زدن 性打击~/ خیال انتقام جویی رادرسر پروراندن 蓄意~/ آوردن 性袭击〈军〉~/ ضربهء انتقام جویانه 主义~/ عمل بمثل در حمله روش انتقام جویی

【报告】 bàogào گزارش دادن ؛~ گزارش ؛ 〈军〉 ! ~ (خطاب به فرمانده) گزارش! 工作~/ کار را گزارش دادن 作~/ نطقی ایراد کردن، سخنرانی کردن 动员~/ نطق بسیج 总结~/ نطق جمع بندی 政府工作~/ گزارش دربارهء کار دولت 现在~新闻。/اینك اخبار است. 国务院对全国人民代表大会和它的常务委员会负责并~工作。 شورای دولتی برای کنگرهء ملی نمایندگان خلق و کمیتهء دائمی آن مسئول است و به آنها گزارش کار می دهد. 会~/ جلسهء سخنرانی ها، سخنرانی عمومی 文学~/ رپرتاژ

【报功】 bàogōng خدمات شایستهء کسی را به اطلاع مقامات بالاتری یا خانوادهء آن شخص رساندن

【报关】 bàoguān اظهار نامهء گمرکی را پرکردن ؛你有什么东西要~吗? شما چیزی دارید که باید برای آن اظهار نامهء گمرکی پرکنید ؟ 表~/ اظهار نامهء گمرکی

【报馆】 bàoguǎn 〈旧〉 دفترروزنامه

【报国】 bàoguó خود راوقف خدمت به کشور کردن

【报户口】 bào hùkǒu درخواست اجازهء اقامت کردن ؛给刚出生的小孩~ ولادت نوزاد را ثبت کردن 报临时户口/ درخواست اجازهء اقامت موقت کردن 及时~/ بموقع درخواست اجازهء اقامت کردن

【报话机】 bàohuàjī 〈电〉 رادیو کوچك ترانزیستوری

【报价】 bàojià نرخ اعلام شده

【报捷】 bàojié پیروزی را اعلام کردن

【报界】 bàojiè مطبوعات، محافل مطبوعاتی

【报警】 bàojǐng ① (向警方报告) بـه (دربارهء حادثه ای) پلیس خبر دادن ② (报告紧急情况) اعلام خطر کردن، از خطر آگاه کردن ؛报火警 دربارهء آتش سوزی خبر دادن

【报刊】 bàokān روزنامه هاو مجله ها ؛地方~ روزنامه هاو مجله های محلی

【报考】 bàokǎo خود را وارد یك امتحان کردن

【报领】 bàolǐng برای اخذ چیزی به مقامات بالاتری گزارش دادن

【报名】 bàomíng نام نویسی کردن ؛参加比赛~ برای مسابقات نام نویسی کردن 参加训练班~/ برای شرکت دردورهء تربیتی نام نویسی کردن

【报幕】 bàomù برنامهء نمایش را اعلام کردن ؛员~ گوینده، اعلام کننده

【报批】 bàopī برای تصویب چیزی به مقامات بالاتری گزارش دادن

【报聘】 bàopìn 〈旧〉 به نمایندگی از طرف دولت از کشوری دوست بازدید کردن

【报丧】 bàosāng خبرمرگ کسی را به اطلاع خویشاوندان رساندن

【报社】bàoshè دفتر روزنامه

【报审】bàoshěn برای رسیدگی به چیزی به مقامات بالاتری گزارش دادن

【报失】bàoshī سرقت چیزی را به مقامات مربوط گزارش دادن

【报时】bàoshí وقت درست را اعلام کردن: ~器 دستگاه اعلام وقت/ ~台 سرویس اعلام وقت (بوسیلهٔ تلفن)

【报数】bàoshù عدد شمردن

【报税】bàoshuì کالا های مشمول عوارض کمرکی را اعلام کردن

【报摊】bàotān روزنامه فروشی، دکهٔ روزنامه فروش

【报亭】bàotíng دکهٔ روزنامه فروش

【报童】bàotóng〈旧〉پسرك روزنامه فروش

【报头】bàotóu سرصفحهٔ ثابت روزنامه

【报务员】bàowùyuán تلگرافچی

【报喜】bàoxǐ مژده دادن، خبر خوش را به اطلاع رساندن: 不~报忧 از دادن خبر بد خودداری کردن

【报系】bàoxì شبکهٔ روزنامه

【报销】bàoxiāo ①(核销领款或帐目) درخواست باز پرداخت هزینهٔ چیزی را کردن: 你们的旅费可以向财务科~。 شما می توانید هزینهٔ سفرتان را از دفتر خزانه دار درخواست کنید./ 医药费可以凭单据~。 هزینهٔ پزشکی بارائه کردن برگه ها، بازپرداخت خواهد شد. ②〈口〉(消灭) از بین بردن، نابود کردن: 一个连的敌军让我们给~了。 سربازان یك گروهان دشمن بدست ما نابود شدند./ 空战中~了三架敌机。 درنبرد هوائی سه فروند هواپیمای دشمن نابود شد.

【报晓】bàoxiǎo (خروس، زنگ وغیره) از دمیدن صبح خبر دادن: 晨鸡~。 خروس صبحگاهی طلوع صبح را اعلام می کند.

【报效】bàoxiào برای جبران مهربانی ومحبت کسی آمادهٔ خدمت شدن

【报信】bàoxìn خبر دادن، به اطلاع رساندن: 他一回来,你就给我报个信儿。 لطفا به مجرد برگشتنش به من خبر بدهید!

【报应】bàoyìng〈宗〉کیفر، مجازات، تلافی

【报忧】bàoyōu خبر بد دادن

【报怨】bàoyuàn نسبت به کسی منفور واکنش نشان دادن: 以德~ نیکی را با پاسخ بدی دادن

【报章】bàozhāng روزنامه ها: ~杂志 روزنامه هاو مجله ها

【报帐】bàozhàng صورت حساب را تسلیم کردن، باز پرداخت هزینهٔ چیزی را درخواست کردن: 修理费可以~。 هزینهٔ تعمیر بازپرداخت خواهد شد.

【报纸】bàozhǐ ①(日报、晚报等) روزنامه: ~夹 گیرهٔ روزنامه ②(白报纸) نوعی کاغذ مخصوص چاپ روزنامه و مجله

刨 bào ①(刨平) رنده زدن، بارنده صاف کردن، رندیدن: ~木板 تختهٔ چوبی را رنده زدن ②(刨子;刨床) رنده، دستگاه رنده زن: 大(长)~ رندهٔ بزرگ (دراز)/ 平~ رندهٔ روتراش/ 槽~ رندهٔ بغل تراش/ 龙门~ رندهٔ دوتیغه
另见 páo

【刨冰】bàobīng فالوده، یخ رنده شده (نوعی بستنی)

【刨程】bàochéng〈机〉فاصلهٔ رنده کاری

【刨齿机】bàochǐjī دستگاه رنده ساز

【刨床】bàochuáng ①(木刨的刨身) قسمت چوبی از یك رنده ②(刨金属的机床) دستگاه رندهٔ زن: 万能~ دستگاه رنده زن برای چندین استفاده

【刨刀】bàodāo تیغ رنده

【刨工】bàogōng ①(刨木、钢材的工种) رنده کاری، چوب تراشی ②(使用刨床的工人) رنده کار، چوب تراش

【刨花】bàohuā تراشهٔ چوب: ~板〈建〉تختهٔ تراشه ای

【刨刃儿】bàorènr 见"刨刀"bàodāo

【刨子】bàozi رنده

抱 bào ①(用手臂抱住) بغل کردن، درآغوش کشیدن: 他不费劲地把一大捆木柴~了起来。 او بآسانی یك بسته بزرگ هیزم را بغل کرد./ 母亲~着孩子。 مادر بچهٔ خود را بغل کرد. ②〈贬〉(抓住不放) محکم دردست گرفتن و رهانکردن: ~住错误观点不放 درعقاید نادرست خود پابرجا بودن/ 死~一团 محکم به یکدیگر چسبیدن ③〈口〉(得到儿子或孙子) دارای اولین بچه یانوه شدن: 这老太太快~孙子了。 این پیر زن بزودی نوه دار خواهد شد. ④(领养) به فرزندی پذیرفتن: 他的女儿是~的。 دخترش فرزند خواندهٔ او است./ ~来的孩子 بچهٔ فرزند خوانده ⑤(怀抱) دردل داشتن، درسر پروراندن: ~有必胜的信心 اطمینان به پیروزی داشتن/ ~很大希望 امید بزرگ داشتن/ ~有远大的革命理想 آرزو های عالی و انقلابی داشتن/ ~正确的态度 درست برخورد کردن/ 不~幻想 خیالات واهی را در سر نپروراندن ⑥〈量〉[表示两臂合围的量] یك بغل، یك بسته: 一~草 یك بغل کاه/ 这棵古树有五~粗。 این درخت کهن قطری به اندازهٔ پنج بغل دارد. ⑦(孵) روی تخم نشستن

【抱病】bàobìng بیمار بودن، حال بد داشتن: ~在床 درخانه بستری بودن/ ~工作 علیرغم بیمار بودن کار کردن

【抱不平】bào bùpíng دراثر بی انصافی وستمی که دیگران دیده اند از جا دررفتن: 打~ برعلیه بی انصافی وستم از کسی دفاع کردن

【抱残守缺】bàocán-shǒuquē چیز از مداقتاده را گرامی داشتن و از چیز کهنه وفرسوده نگهداری کردن — یعنی بسیار محافظه کار بودن

【抱成见】bàochéngjiàn تعصب داشتن، عقیدهٔ قبلی داشتن

【抱持】bàochí ①(用手臂围住) بغل کردن، درآغوش گرفتن ②心里存着(想法、意见等) دردل داشتن، درسرپروراندن

【抱粗腿】bào cūtuǐ خود رابه افراد ثروتمند و قدرتمند چسباندن

【抱佛脚】bào fójiǎo پای بودا را بغل کردن — یعنی وفاداری خود را فقط درموقع گرفتاری وسختی نشان دادن: 平时不烧香,急来~ وقتی که همه چیز روبراه است بخور نسوزاندن ولی درموقع گرفتاری و سختی پای بودا را دربغل گرفتن — یعنی تاآخرین لحظه کاری لازم را انجام ندادن

【抱负】bàofù آرزوی بلند، همت عالی: 有~ آرزوی بلند داشتن

【抱恨】bàohèn تأسف آزار دهنده داشتن: ~终天 تاپایان عمر

از كاری تأسف خوردن
【抱疚】 bàojiù وجدان كسی از اشتباه خود ناراحت بودن
【抱愧】 bàokuì شرمنده شدن
【抱歉】 bàoqiàn عذر خواستن، معذرت خواستن، طلب پوزش كردن:很～,这件事我无能为力。بسيار معذرت می خواهم. اين كار از دستم ساخته نيست.
【抱屈】 bàoqū احساس مظلوميت كردن
【抱头鼠窜】 bàotóu shǔcuàn بادست سررا پوشاندن و مانند موش وحشت زده گريختن
【抱头痛哭】 bàotóu tòngkū درآغوش يكديگر گريستن
【抱团儿】 bàotuánr بهم چسبيدن وتبانی كردن
【抱娃娃】 bàowáwa ①(生孩子)بچه زاييدن ②(看孩子)از بچه مواظبت كردن
【抱窝】 bàowō روی تخم نشستن:母鸡～了。مرغ روی تخم نشسته است.
【抱薪救火】 bào xīn jiù huǒ برای خاموش كردن آتش هيزم آوردن — يعنی برای حل مشكلی شيوهء نادرستی را بكار بردن و درنتيجه مشكل بزرگتری را بوجود آوردن
【抱养】 bàoyǎng (بچه ای را) به فرزندی پذيرفتن
【抱怨】 bàoyuàn شكايت كردن، گله داشتن، غرغر كردن:不要总～别人对你帮助不够。هميشه شكايت نكنيد كه ديگران به شما باندازهء كافی كمك نكرده‌اند.
【抱罪】 bàozuì از اشتباه يا لغزش خود شرمنده شدن

豹 bào پلنگ:美洲～پلنگ خالدار آمريكايی / 雪～ يوزپلنگ
【豹猫】 bàomāo گربه پلنگ
【豹死留皮】 bào sǐ liú pí وقتی كه پلنگ می ميرد، پوستش می ماند — يعنی وقتی كه انسان می‌ميرد، شهرتش می ماند.

鲍 Bào ①见"鲍鱼"②〈姓〉يك نام خانوادگی در چين
【鲍鱼】 bàoyú ①(一种软体动物)نوعی صدف مارپيچ دريايی ②〈书〉(咸鱼)ماهی نمك سود:入～之肆,久而不闻其臭 در بازار ماهی فروشی ماندن و به بوی بد عادت كردن — يعنی برای مدت طولانی در محيط بد قرار گرفتن و به كار های زشت عادت كردن

暴 bào ①(突然而且猛烈)ناگهان وشديد:～雷 غرش شديد رعد / ～饮～食 برای يك وعده بسيار خوردن و نوشيدن ②(凶残)بی رحم، ظالم، ستمكار، بی رحم:～残 ظالم و بی رحم ③(急躁)تندخوی، زود رنج:他脾气很～。او بسيار تندخوی است. ④(突出;鼓起)برجسته، بالاآمده:他急得头上的青筋都～出来了。او چنان پريشان ومضطرب گرديد كه رگ های پيشانيش برجسته شد.
【暴病】 bàobìng حملهء ناگهانی يك بيماری خطرناك:得～ ناگهان به يك بيماری شديد مبتلا شدن
【暴跌】 bàodiē (قيمت اجناس يا شهرت كسی) سريع تنزل كردن
【暴动】 bàodòng شورش، فتنه، طغيان، بلوا:举行～ طغيان كردن، شورش كردن
【暴发】 bàofā ①(突然冲出)يكباره و بانيروی زياد بيرون آمدن:山洪～。سيل شديدی از كوه سرازيرشد. ②(突然发财)نو كيسه شدن، يكباره ثروتمند شدن:～户 نو كيسه
【暴风】 bàofēng ①(猛烈的风)باد شديد، طوفان تند ②〈气〉(هواشناسی) طوفان (باد درجه ۱۱)
【暴风雪】 bàofēngxuě بوران، باد و برف شديد
【暴风雨】 bàofēngyǔ باد و باران شديد:一场～从天而降。باد و باران شديدی از آسمان فرود آمد. / 革命的～ طوفان انقلاب / ～般的掌声 صدای رعدآسای كف زدن
【暴风骤雨】 bàofēng-zhòuyǔ طوفان،تندباد،باد و باران شديد:其势如～,迅猛异常 با نيرويی مانند يك طوفان، فوق العاده سريع وقدرتمند
【暴富】 bàofù نو كيسه شدن، ناگهان ثروتمند شدن
【暴光】 bàoguāng 〈摄〉(عكاسی) نور دادن:～表 نور سنج / ～不足 كمتر از حد لازم نور دادن / ～宽容度 درجهء حداكثر نوردهی / ～过度 بيش از حد نور دادن
【暴喝】 bàohè ناگهان فرياد شديدی كشيدن
【暴横】 bàohèng ظالم ومستبد
【暴洪】 bàohóng سيل شديد و ناگهانی
【暴君】 bàojūn سلطان ظالم، امپراطور مستبد
【暴雷】 bàoléi غرش ناگهانی رعد
【暴力】 bàolì جبر، زور، قدرت:～革命 انقلاب اجباری
【暴利】 bàolì سود سرشار ناگهانی:牟取～ بدست آوردن سود سرشار و ناگهانی
【暴戾】 bàolì 〈书〉ظالم وبی رحم
【暴戾恣睢】 bàolì-zìsuī 〈书〉بسيار ظالم و مستبد بودن
【暴烈】 bàoliè شديد، تند:性情～ خوی تند داشتن
【暴露】 bàolù فاش كردن، افشاء كردن، برملا ساختن:阴谋～。توطئه افشاء شد. / ～无遗 كاملا برملا شدن / ～思想 افكار خود را آشكار كردن / 不要～目标! موقعيت خود را آشكار نكنيد! / ～在光天化日之下 زير روشنايی روز فاش شدن / 矛盾还没有充分～。تناقض‌ها هنوز كاملا آشكار نشده است. / ～文学 ادبيات بی پردهء حفاظ، ادبيات افشا گرانه
【暴乱】 bàoluàn آشوب، فتنه، بلوا:平定反革命～ سركوب كردن آشوب ضد انقلابی
【暴民】 bàomín شركت كنندگان درآشوب، شورشيان
【暴怒】 bàonù خشم وغضب شديد
【暴虐】 bàonüè بی رحم، ظالم، مستبد
【暴热】 bàorè يكمرتبه گرم شدن
【暴死】 bàosǐ ناگهان از بيماری سخت مردن
【暴殄天物】 bàotiǎn tiānwù اسراف زياد درمصرف غله و غيره
【暴跳如雷】 bàotiào rú léi از شدت خشم و غضب پابزمين كوبيدن، برافروخته شدن، از كوره دررفتن
【暴徒】 bàotú چاقوكش، گردن كلفت، لوطی
【暴行】 bàoxíng عمل ظالمانه، عمل وحشيانه
【暴刑】 bàoxíng شكنجهء ظالمانه
【暴雨】 bàoyǔ باران شديد، باد وباران
【暴躁】 bàozào تندمزاج، تند خوی، تند طبع
【暴涨】 bàozhǎng (قيمت اجناس، سيل وغيره) بلند شدن، بالا

～。河水～：رفتن، طغیان کردن／物价～ رودخانه طغیان کرد.。
قیمت اجناس یکباره بالا رفت.

【暴胀】bàozhàng ناگهان باد کردن

【暴政】bàozhèng سلطهٔ استبدادی، حکومت ستمگرانه

【暴卒】bàozú از بیماری ناگهان مردن، ناگهان مردن

爆 bào ①(迸发) منفجر شدن، ترکیدن：子弹打在石头上，～起许多火星。 گلوله به سنگ خورد و جرقه های متعددی از آن برخاست. ②(快炸；快煮) تند سرخ کردن، سریع سیرابی تند سرخ کرده ～肚儿：جوشاندن

【爆发】bàofā منفجر شدن، درگرفتن، ترکیدن：火山～ منفجر شدن کوه آتش فشان／战争～了。 جنگ در گرفت.／人群中～出一片欢呼声。 توده های مردم فریاد و هلهلهٔ شادی براه انداختند.

【爆管】bàoguǎn گیرانه (درمعدن)

【爆冷门】bàolěngmén ناگهان پدیدار شدن یك وضعیت غیر مترقبه

【爆裂】bàoliè ترکیدن، ترك خوردن：豆角熟透了就会～。 وقتی لوبیا خوب می رسد، می‌ترکد و باز می‌شود.

【爆满】bàomǎn (سالن تآتر یا سینما) کاملا پر شدن

【爆米花】bàomǐhuā ذرت یابرنج پف کرده

【爆破】bàopò منفجر کردن، با دینامیت ترکاندن، تخریب کردن؛ 定向～ (بادینامیت) درسمت معینی منفجر کردن／连续～ (بادینامیت) پی درپی تخریب کردن ؛ انفجار متوالی／～手 دینامیتر／～音〈语〉 صدای انفجاری／～筒 لولهٔ محتوی مواد منفجره／～英雄 قهرمان تخریب／～组 گروه تخریب

【爆音】bàoyīn 〈航空〉 صدای ناشی از انفجار سخت

【爆炸】bàozhà منفجر شدن، باصدا ترکیدن：炸弹～了。 بمب منفجر شد.／敌人的军火库～了。 مخزن اسلحهٔ دشمن منفجر شد.／～一个核装置 یك وسیلهٔ هسته یی را منفجر ساختن／～性的局势 یك وضعیت منفجر کننده

【爆仗】bàozhang ترقه

【爆竹】bàozhú ترقه：放～ ترقه را منفجر کردن／～没响。 ترقه منفجر نشد.／小～ ترقهٔ کوچك

bēi

杯 bēi ①(茶杯) پیاله، فنجان، گیلاس：茶～ جام، پیاله، فنجان／玻璃～ استکان／一～茶 یك فنجان چای／高脚酒～ گیلاس پایه دار شراب خوری／～酒言欢 (طرفین متخاصم) با شراب خوردن صلح کردن ②〈体〉(锦标) جام (جایزه)：银～ جام نقره ای

【杯弓蛇影】bēigōng-shéyǐng انعکاس کمانی را درپیاله با مار عوضی گرفتن ــ کنایه از بسار مشکوك بودن

【杯盘狼藉】bēi pán lángjí (پس از غذا خوردن) پیاله هاو بشقاب ها درهمه جا پراکنده بودن

【杯水车薪】bēishuǐ-chēxīn درخاموش کردن یك ارابهٔ پر از هیزم در حال سوختن، با یك پیاله آب کوشیدن ــ یعنی یك اقدام بسیار نا مناسب

【杯盏】bēizhǎn جام، فنجان، پیاله

【杯中物】bēizhōngwù شراب

【杯子】bēizi جام، پیاله، استکان

卑 bēi ①(位置低下) پست، پایین：地势～湿 دارای موقعیت پست و هوای مرطوب ②(品质低劣) پست، فرومایه، دون：～不足道 بدون ارزش یاد آوری، غیر قابل تذکر ③〈书〉(谦恭) فروتن، متواضع، افتاده：～辞厚礼 سخن های خاضعانه وهدیه های دلپذیر

【卑鄙】bēibǐ پست، دون، فرومایه، خوار：～行为 عمل پست／～手段 واسطهٔ پست و فرومایه／～勾当 معاملهٔ کثیف／～的政治阴谋 توطئهٔ کثیف سیاسی

【卑恭】bēigōng نوکر مآبانه احترام گذاشتن

【卑躬屈节】bēigōng-qūjié با چاپلوسی تعظیم کردن، نوکر مآبانه عمل کردن

【卑贱】bēijiàn ①(出身低下) پست (از لحاظ وضع اجتماعی) ②(卑鄙下贱) فرومایه، دون، پست، خوار

【卑劣】bēiliè فرومایه، پست، دون، خوار：～行径 عمل پست／～手法 حیلهٔ کثیف

【卑陋】bēilòu ①(矮小简陋) پست وکوچك (خانه) ②(品质低劣) دون، دون پایه، فرومایه

【卑怯】bēiqiè فرومایه وترسو：～行为 عمل فرومایه و پست

【卑视】bēishì تحقیر کردن، خوارشمردن

【卑微】bēiwēi دون رتبه وکوچك

【卑污】bēiwū فرومایه و کثیف

【卑下】bēixià پست، فرومایه، دون، دون رتبه

【卑职】bēizhí مقام پائین وکوچك اینجانب (خطاب مأمور مادون به مافوقش)

背 bēi ①(背驭) به پشت حمل کردن：～筐拾粪 سبدی به پشت حمل کردن و کثافت برداشتن ②(负担) بدوش گرفتن：我怕～不起这样的责任。 می ترسم نتوانم چنین مسئولیتی به عهده بگیرم.

【背包】bēibāo ①(背的袋子) کیسه‌ای‌که بر‌پشت حمل می شود ②〈军〉(背的行李) کوله پشتی، کوله بار

【背包袱】bēibāofu بار سنگین اقتصادی بر دوش داشتن ؛ بار خاطر داشتن：你不要因此～。 شما نباید برای آن موضوع بار خاطر داشته باشید (یا ناراحت باشید).

【背带】bēidài ①(裤子背带) بند شلوار ②(背包、枪的背带) تسمهٔ (تفنگ یا کوله پشتی)

【背负】bēifù به پشت حمل کردن، بدوش گرفتن：他们～着人民的希望。 آنها امید مردم را بر دوش دارند.

【背黑锅】bēi hēiguō 〈口〉 بز پیش آهنگ گله، سپربلا：由于没抓住真正的小偷，他背上了黑锅。 چون دزد واقعی دستگیر نشده بود، او سپربلا شد.

【背筐】bēikuāng زنبیلی که به پشت حمل می شود

【背篓】bēilǒu سبدی که به پشت حمل می شود

【背头】bēitóu موهائی که به عقب شانه می شود (برای مردها)

【背债】bēizhài بدهکار بودن

悲 bēi ①(悲伤) دلتنگ، محزون، اندوهگین، غمگین: ~不自胜 دریك وضع بی نهایت اندوهناك بودن / 处于可~的境地 ترحم آور، ~慈: ترحم، رقت ② (怜悯) رقت انگیز قرار گرفتن رقیق القلب، دلسوز

【悲哀】bēi'āi غمگین، اندوهگین

【悲惨】bēicǎn بدبخت، تیره بخت، مصیبت آور: ~的遭遇 / گذشتهٔ سخت ودشوار ~的过去 / تجربهٔ مصیبت بار 我们永远不会忘记在旧社会的~生活。 ما هرگز زندگی بد خود را درجامعهٔ قدیم فراموش نمی کنیم.

【悲沉】bēichén ①(悲哀沉痛) بسیار غمگین، بسیار اندوهگین ②(悲伤沉闷) (فضا) رقت انگیز وخفه کننده

【悲怆】bēichuàng 〈书〉 محزون، اندوهناك

【悲悼】bēidào عزاداری کردن

【悲愤】bēifèn پربودن سینه از اندوه و خشم: ~填膺 اندوه و خشم

【悲感】bēigǎn ①(悲痛地感怀) باغم و اندوه به یاد آوردن ②(悲伤的情感) احساسات غم انگیز

【悲歌】bēigē ①(哀痛的歌曲) سرود پر از غم واندوه ②〈乐〉 باغیرت و با وقار سرود خواندن ③(悲壮地歌唱) مرثیه

【悲观】bēiguān بدبین: ~情绪 بدبینی / 感到~失望 احساس بدبینی کردن / 持~看法 داشتن عقیدهٔ بدبینانه / ~主义 بدبینی، پسی‌میسم

【悲号】bēiháo باغم واندوه شیون کردن

【悲欢离合】bēi-huān-lí-hé ــ غم وشادی، جدائی و وصال کنایه از تغییرات زندگی

【悲剧】bēijù تراژدی

【悲苦】bēikǔ غم ومحنت

【悲凉】bēiliáng غم ودلشکستگی: ~的歌声 سرود محزون

【悲悯】bēimǐn ترحم کردن، دل سوختن

【悲鸣】bēimíng باغم و اندوه شیون کردن: 让帝国主义者~去吧! بگذار امپریالیستها با غم واندوه شیون کنند!

【悲泣】bēiqì باغم و اندوه گریه کردن

【悲秋】bēiqiū از دیدن مناظر پائیزی غمگین ومحزون شدن

【悲切】bēiqiè 〈书〉 غم وغصه

【悲伤】bēishāng غمگین، اندوهناك، غصه دار

【悲酸】bēisuān غمگین ودلشکسته

【悲叹】bēitàn باغم واندوه آه کشیدن

【悲天悯人】bēitiān-mǐnrén از دست روزگار اندوهگین بودن و بر سرنوشت انسان تأسف خوردن: 装出一副~的样子 قیافهٔ دلسوز و غمخوار بخود گرفتن

【悲恸】bēitòng بسیار غم انگیز و محزون بودن

【悲痛】bēitòng غمگین، اندوهگین، غصه دار: 感到深切的~ بی نهایت غمگین و اندوهگین بودن / 化~为力量 غم و غصه را به نیرو و قدرت تبدیل کردن

【悲喜交集】bēi-xǐ jiāojí غم و شادی توأم بودن، احساس غم وشادی باهم داشتن

【悲喜剧】bēi-xǐjù اثر تراژدی ــ کمدی

【悲吟】bēiyín باغم واندوه زمزمه کردن

【悲壮】bēizhuàng مؤثر و محزون: ~的歌曲 سرود مؤثر و محزون / ~的结局 عاقبت تأثر آور وغم انگیز

碑 bēi ستون سنگی: 人民英雄纪念~ بنای یاد بود قهرمانان خلق / ~林 جنگل ستون های سنگی / 墓~ سنگ قبر

【碑额】bēi'é قسمت بالایی‌یك ستون سنگی

【碑记】bēijì نگارش رویداد هایی که روی یك ستون سنگی حکاکی شده است

【碑碣】bēijié ستون سنگی

【碑林】bēilín جنگلی از ستون های سنگی

【碑身】bēishēn قسمت عمدهٔ یك ستون سنگی

【碑帖】bēitiè تصویری که با گذاردن کاغذ روی کتیبهٔ یك ستون سنگی بدست می‌آید (و معمولا بمثابهٔ نمونه برای خطاطی بکار می رود)

【碑亭】bēitíng کلاه فرنگی که بمنظور حفاظت یك ستون سنگی ساخته می شود

【碑文】bēiwén کتیبه روی یك ستون سنگی

【碑座】bēizuò پایهٔ ستون سنگی

鹎 bēi نوعی پرنده بنام "Bulbul"

běi

北 běi ①(北面) شمال: ~风 باد شمال / 珠峰~坳 معبر شمالی کوه «جومولانگما» / ~城 شمال شهر / ~华 چین شمالی / 苏~ قسمت شمالی استان «جیان سو» ②〈书〉(打败仗) شکست خوردن: 敌军连战皆~。 دشمن بدفعات شکست خورد.

【北半球】běibànqiú نیم کرهٔشمالی

【北冰洋】Běibīngyáng اقیانوس منجمد شمالی

【北朝】Běi Cháo دود مان های شمالی چین (٣٨٦-٥٨١) که عبارتند از دود مان «وی شمالی» (北魏, ٣٨٦-٥٣٤)، دودمان «وی شرقی» (东魏, ٥٣٤-٥٥٠)، دودمان «وی غربی» (西魏, ٥٣٥-٥٥٦)، دود مان «چی شمالی» (北齐, ٥٥٠-٥٧٧)، دود مان «ژئوی شمالی» (北周, ٥٥٧-٥٨١)

【北大荒】Běidàhuāng «بیابان بزرگ شمالی» (واقع درچین شمالی)

【北大西洋公约组织】 Běi Dàxīyáng Gōngyuē Zǔzhī سازمان پیمان آتلانتیك شمالی (NATO)

【北斗星】běidǒuxīng صورت فلکی دب اکبر

【北伐军】Běifájūn ارتش لشگر کشی به شمال چین

【北伐战争】Běifá zhànzhēng جنگ لشگر کشی به شمال چین (١٩٢٦-٢٧) 参见"第一次国内革命战争"Dìyī Cì Guónèi Gémìng Zhànzhēng

【北方】běifāng ①(北面) شمال ②(北部地区) قسمت شمالی چین (به ویژه اشاره به ناحیه ای واقع درشمال رود خانهٔ زرد): ~话 لهجهٔ شمالی / ~人 اهل شمال چین، شمالی ها

【北国】běiguó شمال چین، قسمت شمالی چین: ~风光 منظرهٔ

باشکوه شمال چین

【北海】Běihǎi ①(欧洲的北海) دریای شمال (دراروپا) ②(北京的北海公园) پارك «بی خه» درپکن

【北海道】Běihǎidào هاکیدو (درژاپن)

【北寒带】běihándài منطقهٔ منجمد شمالی

【北回归线】běihuíguīxiàn 〈地〉 مدار رأس‌السرطان

【北货】běihuò چیزهای خوردنی مخصوص شمال چین (مانند عناب وگردو)

【北极】běijí ①(地轴北端) قطب شمال: ～光〈地〉 شفق قطبی شمال، نور شمالی، فجر شمالی / ～狐 روباه قطب شمال / ～圈 دایرهٔ قطب شمال / ～星 ستارهٔ قطبی / ～熊 خرس قطبی ②(北磁极) قطب شمال مغناطیسی

【北京】Běijīng پکن (یا بی جین)

【北京人】Běijīngrén 〈考古〉 (باستان شناسی) انسان پکن

【北京鸭】Běijīngyā اردك پکن

【北美洲】Běi Měizhōu آمریکای شمالی

【北齐】Běi Qí دودمان «چی شمالی» (۵۵۰-۵۷۷) مربوط به دودمان های شمالی

【北上】běishàng به شمال (چین) رفتن

【北宋】Běi Sòng دودمان «سون شمالی» (۹۶۰-۱۱۲۷)

【北纬】běiwěi عرض شمالی

【北魏】Běi Wèi دودمان «وی شمالی» (۳۸۶-۵۳٤)

【北温带】běiwēndài 〈地〉 منطقهٔ معتدلهٔ شمالی

【北洋】Běiyáng اسمی که در اواخر سلسله «چینگ» اشاره به استان های ساحلی چین «لیائو نینگ»، «خه بای» و «شان دون» بوده است

【北洋军阀】Běiyáng Jūnfá دیکتاتور های نظامی (۱۹۱۲-۱۹۲۷)

【北周】Běi Zhōu دودمان «ژئوی شمالی» (۵۵۷-۵۸۱) مربوط به دودمان های شمالی

bèi

贝 bèi ①(腹足类和瓣腮类的总称) یك اسم عمومی برای حلزون صدفدار ②(古代用贝壳做的货币) پول صدفی درقدیم ③〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【贝雕】bèidiāo 〈工美〉 اشیاء هنر دستی باصدف: ～画 تصویر با صدف

【贝加尔湖】Bèijiā'ěrhú دریاچهٔ بالکال (در روسیه)

【贝壳】bèiké صدف: ～学 صدف شناسی

【贝类】bèilèi هرنوع جانور نرم تن مثل حلزون صدفدار، خرچنگ خوراکی و غیره

【贝母】bèimǔ 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Bulb of fritillary"

【贝宁】Bèiníng بنین: ～人 اهل بنین، بنینی

【贝丘】bèiqiū 〈考古〉 (باستان شناسی) خاك ریز صدفی، تپهٔ صدف ها

狈 bèi 见"狼狈"lángbèi

备 bèi ①(具备) داشتن، مجهز بودن: 德才兼～ هم توانایی داشتن و هم درستکاری از لحاظ سیاسی / 各种有利因素无一不～。 انواع عوامل مساعد درآن موجود است. ②(准备) آماده کردن، تدارك دیدن: 有～无患 تدبیر در کار از بروز خطر جلوگیری می کند. / 把工具和材料～齐 ابزار ها و مصالح را تدارك کردن / 以～不时之需 برای روز مبادا تدارك دیدن ③(设备) تجهیزات،سازوبرگ: 军～ تجهیزات نظامی ④(应有尽有) بطور کامل، به هر وسیله که: ～尝艰苦 از هر گونه رنج بهره بردن / ～受虐待 مورد هر گونه بد رفتاری قرار گرفتن / ～受欢迎 از محبوبیت عمومی برخوردار شدن، مورد اقبال همگانی قرار گرفتن

【备案】bèi'àn در سابقه ثبت کردن، رکورد گرفتن: 报上级～ برای ثبت در سوابق دربارهٔ پرونده ای به ماقوق خود گزارش دادن

【备办】bèibàn برای خرید اشیاء مورد نیاز تدارك دیدن

【备不住】bèi bu zhù 〈方〉见"保不住"bǎo bu zhù

【备查】bèichá برای مراجعهٔ بعدی، برای رجوع در آینده: 所有重要文件都要存档～。 برای مراجعه درآینده همهٔ اسناد مهم باید بایگانی شود.

【备而不用】bèi ér bù yòng برای روز مبادا چیزی را آماده کردن

【备耕】bèigēng تدارك دیدن کار شخم زنی و بذر افشانی

【备荒】bèihuāng برضد آفات طبیعی تدارك دیدن

【备件】bèijiàn لوازم یدکی، قطعات یدکی

【备考】bèikǎo ①(供参考) برای (ضمیمه، یادداشت و غیره) مراجعهٔ بعدی ②(供参考的附注) شرح و توضیح برای مراجعه

【备课】bèikè (معلم) درس ها را تدارك دیدن

【备料】bèiliào ①(准备材料) مصالح را آماده کردن ②(准备供应的材料) مصالح آماده ③(给牲口备料) علوفهٔ چهارپایان را آماده کردن

【备马】bèimǎ اسب را برای سواری زین کردن

【备品】bèipǐn قطعات و اسباب یدکی

【备勤】bèiqín برای انجام وظیفه آماده بودن

【备取】bèiqǔ (برای ورود به مدرسه) درلیست انتظار بودن: ～生 دانش‌آموزیکه احتمالا به مدرسه پذیرفته می شود

【备忘录】bèiwànglù ①(外交文书) (در دیپلماسی) تذکاریه، ②(帮助记忆的笔记本) کتابچهٔ یادداشت

【备细】bèixì ①(详细) بسیار مفصل ②(详情) جزئیات

【备用】bèiyòng یدکی، آماده برای استفادهٔ آینده: ～机场 فرودگاه آماده برای استفادهٔ آینده / ～机器 دستگاه یدکی / ～轮胎 لاستیك یدکی / ～款项 پول ذخیره / ～燃油箱 تانك سوخت یدکی

【备战】bèizhàn ①(准备发动侵略战争) جنگ را تدارك دیدن: 扩军～ اسلحه را توسعه دادن و جنگ را تدارك دیدن ②(准备对付战争) برضد جنگ آماده بودن

【备至】bèizhì تاحد اکثر، به هروسیله که باشد: 关怀～ تاحد امکان از کسی مواظبت کردن / 颂扬～ کسی را به حد اعلی ستودن

【备置】bèizhì خرید را تدارك دیدن

【备注】bèizhù ستون یادداشت، توضیح، پاورقی ~栏: یادداشت

背 bèi ①(脊背) پشت بدن: ~痛 درد پشت ②(某些物体的反面或后部) پشت یك چیز: 手~ پشت دست / 刀~儿 پشت چاقو / 椅~ پشت صندلی ③(用背部对着) درپشت چیزی، پشت به چیزی: ~着太阳坐 پشت به آفتاب نشستن / ~山面海 پشت به کوه و روبه دریا / 人心向~ آیا مردم موافق احساسات همگانی هستند یا مخالف آن؟ ④(转过去) روی را برگردانیدن: 把脸~过去 برگردانیدن ⑤(瞒;偷偷地) مخفیانه چیزی را از کسی مخفی کردن ؛ مخفیانه: ~着人干坏事 کار بد را انجام دادن / 没有什么~人的事 چیزی برای مخفی کردن از کسی نداشتن ⑥(背诵) از بر کردن، از حفظ خواندن: ~一首诗 شعری را از حفظ خواندن / 这我都能~出来了。 این همه را می‌توانم از حفظ بخوانم. / 死记硬~ بطور مکانیکی حفظ کردن / ~台词 کلمات و سطرهای نمایش نامه را از حفظ خواندن ⑦(违背) خلاف کردن، خلاف پیمان خود عمل کردن: ~约 پیمان شکستن، خلاف پیمان عمل کردن / 译文不~原文。 ترجمه با متن اصلی برابراست. ⑧(偏僻) دور، دورافتاده و خلوت: ~街 خیابان دور افتاده و خلوت ⑨(听觉不灵) سنگین بودن (گوش): 左耳有点~。 گوش چپ قدری سنگین است. ⑩〈口〉(不顺利) بدشانس بودن، دست بدآوردن: 手气~ شانس، بد بیار

另见 bēi

【背城借一】bèi chéng jiè yī در جلوی دیوار شهر آخرین سنگر را ساختن، تاآخرین سنگر جنگیدن

【背道而驰】bèi dào ér chí در جهت مخالف حرکت کردن: 他们的所作所为与广大人民的意愿是~的。 عمل آنها مخالف آرزوی توده های وسیع مردم است.

【背道儿】bèidàor جاده‌ء آرام و دورافتاده

【背地里】bèidìlǐ پشت سر، درخفا، مخفیانه

【背风】bèifēng پشت به باد، در پناه باد: ~处 محل درپناه باد

【背光】bèiguāng درنور ضعیف قرار گرفتن، درپشت نور کاری را انجام دادن

【背后】bèihòu ①(后面) درپشت، درعقب: 门~ درپشت در / 房子~ درپشت خانه / 从~袭击敌人 از عقب بردشمن یورش آوردن ②(不当面) پشت سر، درخفا، درغیبت: 当面不说，~乱说 در حضور کسی چیزی نگفتن ولی درغیبت او حرف مفت زدن / ~捣鬼 پشت پرده توطئه چیدن / ~下毒手 از پشت به کسی خنجر زدن

【背货】bèihuò اجناسی که مناسب فصل نباشد و فروش زیاد نداشته باشد

【背脊】bèijǐ پشت بدن انسان

【背剪】bèijiǎn (دستها) از پشت بسته یا بهم فشرده بودن

【背井离乡】bèijǐng-líxiāng (برخلاف میل) زادگاه را ترك گفتن

【背景】bèijǐng زمینه، شرایط زمانی: 历史~ زمینهء تاریخی / 舞台~ دکور صحنهء نمایش

【背静】bèijìng آرام و دور افتاده

【背靠背】bèi kào bèi ①(背部靠着背部) پشت به پشت ②(不当着有关人的面) در غیبت شخص ذینفع

【背离】bèilí منحرف شدن، برگشتن: ~革命的原则 از اصول انقلاب منحرف شدن

【背理】bèilǐ غیر منطقی، غیر معقول

【背面】bèimiàn پشت چیزی: 信封的~ پشت پاکت / 请阅~。 لطفا نوشتهء پشت کاغذ را بخوانید.

【背年】bèinián سالی که شاخه و برگ درخت میوه رویش کم دارد

【背叛】bèipàn خیانت کردن، نقض عهد کردن: ~原来的阶级 به طبقهء خود خیانت کردن

【背鳍】bèiqí 〈动〉 بال ماهی

【背弃】bèiqì ترك کردن، دست کشیدن، واگذاردن، ول کردن: ~原来的立场 موضع اصلی خود را ترك کردن / ~自己的诺言 عهد شکستن

【背人】bèirén ①(隐讳不愿使人知道) ناگفتنی، شرم آور: ~的病 بیماری ناگفتنی ②(没有人或人看不到) خالی از سکنه

【背时】bèishí 〈方〉①(不合时宜) نامناسب، خارج از دور، ازدور خارج شده ②(倒霉) بدشانس، بدبیار

【背书】bèishū ①(背诵所学课文) درس را از حفظ خواندن، درس را پس دادن ②〈经〉(票据背面的签字) امضاء پشت چك

【背熟】bèishú ازبر کردن، از حفظ خواندن

【背水一战】bèi shuǐ yī zhàn باپشت به دریا جنگیدن ــ یعنی برای پیروزی یا مرگ جنگیدن

【背诵】bèisòng ازبر کردن، از حفظ خواندن

【背向】bèixiàng پشتیبانی یا مخالفت

【背斜】bèixié 〈地〉 تاقدیس (زمین شناسی): ~穹状 تاقدیس گنبدی / ~层 لایهء تاقدیس

【背心】bèixīn زیر پوش بی آستین: 西服~ جلیقه / 汗~ عرق گیر بی آستین / 毛~ ژاکت پشمی بی آستین / 棉~ لباس پنبه دوزی شدهء بی آستین

【背信弃义】bèixìn-qìyì عهد شکستن، پیمان شکستن، خیانت کردن: ~的行为 عمل پیمان شکنانه / ~地撕毁协定和合同 با خیانت موافقت نامه ها و قرارداد ها را پاره کردن

【背阴】bèiyīn درسایه، سایه دار: ~处 محل سایه دار

【背影】bèiyǐng پشت پیکر کسی: 凝望着他逐渐消失的~ چشم دوختن بر پشت پیکری که آهسته آهسته ناپدید می شود

【背约】bèiyuē عهد شکستن، پیمان شکستن

【背着手】bèizhe shǒu بادست های از پشت بهم فشرده

钡 bèi 〈化〉(Ba) باریم

【钡餐】bèicān 〈医〉 غذای حامل سولفات باریم (بیمار برای عکس برداری باید آنرا بخورد): ~造影 نوعی عکس برداری که با خوردن سولفات باریم بعنوان مادهء حاجب و بوسیلهء اشعهء ایکس صورت می گیرد

悖 bèi 〈书〉①(违反;相反)برخلاف چیزی بودن، با موافق یکدیگر ~ 理 /并行不 ~ /مغایر با عمل ~ : چیزی مغایر بودن اشتباه آمیز، نادرست (错误的)② بودن نه مغایر هم

【悖谬】bèimiù 〈书〉مزخرف، پوچ و بی معنی

【悖入悖出】bèirù-bèichū باد آورده را باد می برد.

被 bèi ①(被子)لحاف پنبه دوزی شده ~ 棉 : لحاف ②〈介〉[在被动式里引进主动者]:他爸爸是 ~ 人害死的。پدرش بدست کسی کشته شد. ③〈助〉[用在动词前,表示主语是被动者]: ~ 捕 دستگیر شدن / 他 ~ 选为工会主席。او به ریاست اتحادیه کارگران انتخاب شد.

【被剥削阶级】bèibōxuējiējí طبقه استمار شده

【被乘数】bèichéngshù 〈数〉(ریاضی) مضروب

【被除数】bèichúshù 〈数〉(ریاضی) مقسوم

【被袋】bèidài کیسه خواب

【被单】bèidān ملافه

【被动】bèidòng انفعالی، غیر فعال، پاسیو: 陷于 ~ 地位 در موقعیت انفعالی قرار گرفتن / 变 ~ 为主动 ابتکار عمل را دوباره بدست آوردن / ~ 式〈语〉فعل مجهول / ~ 免疫〈医〉(طب) مصونیت انفعالی

【被服】bèifú لباس و لوازم تختخواب: ~ 厂 کارخانه تهیه لباس و لوازم تختخواب

【被俘】bèifú اسیر شدن: ~ 人员 پرسنل اسیر شده

【被覆】bèifù①(遮盖;蒙)پوشاندن، روپوش روی چیزی کشیدن ②(植被)پوششی از علف که روی زمین گسترده می شود

【被盖】bèigài 〈方〉لحاف

【被告】bèigào 〈法〉متهم، مدعی علیه: ~ 席 جای محکوم در محاکمه

【被格】bèigé صندوق چوبی برسر تختخواب که درآن لحاف گذاشته شود .

【被管制分子】bèiguǎnzhìfènzǐ عنصری که مردم کار های او را زیر نظر دارند

【被害人】bèihàirén 〈法〉مقتول

【被加数】bèijiāshù 〈数〉(ریاضی) عددی که عدد دیگر را برآن جمع می کنند، اضافه یاب

【被减数】bèijiǎnshù 〈数〉(ریاضی) کاهش یاب، مفروق منه

【被里】bèilǐ آستر لحاف

【被面】bèimiàn رویه لحاف: 绣花 ~ رویه گل دوزی شده لحاف

【被难】bèinàn (در بلیه یا رخداد های سیاسی) کشته شدن

【被迫】bèipò مجبور شدن، وادار شدن: 敌人 ~ 放下武装。دشمن مجبور شد سلاحش را بر زمین بگذارد.

【被铺】bèipu لوازم تختخواب

【被侵略者】bèiqīnlüèzhě قربانی تجاوز

【被褥】bèirù لحاف و تشک، لوازم تختخواب

【被上诉人】bèishàngsùrén 〈法〉مستأنف علیه، کسی که بر علیه او استیناف داده شده است

【被套】bèitào ①(装被褥之布袋)کیسه لوازم تختخواب ②(被子的外套)روپوش لحاف ③(被胎)لایی لحاف پنبه دوزی شده

【被天席地】bèi tiān xí dì آسمان لحاف است و زمین فرش حصیری است ــ کنایه از سختی زندگی در بیابان

【被统治者】bèitǒngzhìzhě طبقه محکوم (درمقابل طبقه حاکم)

【被窝儿】bèiwōr لحافی که طوری تا شده تا بتوانند در آن بخوابند

【被絮】bèixù لایی لحاف

【被选举权】bèixuǎnjǔquán حق انتخاب شدن

【被压迫民族】bèiyāpò mínzú ملت های ستم دیده

【被灾】bèizāi مصیبت زده: ~ 区 ناحیه مصیبت زده

【被子植物】bèizǐ zhíwù (گیاه) نهاندانه

【被子】bèizi لحاف

倍 bèi ①(原数的几倍)(یك عدد) چند برابر: 三 ~ سه برابر / 二的五 ~ 是十。ده مساوی است با پنج برابر دو. / 大一 ~ دو برابر / 增加到四 ~ تاپنج برابر افزایش یافتن / 增长了五 ~ شش برابر افزایش یافتن / 战胜了两 ~ 于我的敌人。ما بر دشمنی فایق آمدیم که تعدادش دوبرابر تعداد ما بود. / 产量成 ~ 增长。میزان تولید چندین برابر افزایش یافته است. ②(原数的加倍)دوبرابر (یك عدد)، دوبل: 加 ~ 努力 کوشش را مضاعف کردن / 事半功 ~ به نتیجه ای معادل دو برابر کوشش رسیدن

【倍加】bèijiā به نتیجه ای معادل دوبرابر کوشش رسیدن: 雨后的空气 ~ 清新。هوای بعد از باران بمراتب تمیز و لطیف تر است.

【倍频器】bèipínqì 〈电〉دستگاه تقویت تناوب وفرکانس

【倍数】bèishù 〈数〉(ریاضی) مضرب

【倍塔】bèitǎ بتا: ~ 粒子〈物〉ذره بتا / ~ 射线〈物〉اشعه بتا

【倍增】bèizēng چند برابر افزایش یافتن

【倍增器】bèizēngqì 〈电子〉دستگاه افزایش دهنده، دستگاه افزایش دهنده الکتریك: 电子 ~ / 光电 ~ دستگاه تقویت کننده فتوالکتریك

焙 bèi روی آتش خشك کردن: ~ 干 باحرارت کم خشك کردن / ~ 制 چیزی را با خشك کردن آن روی آتش نگهداری کردن

【焙烧】bèishāo 〈化〉با حرارت کم پختن یا خشك کردن: ~ 炉 کوره خشك کردن مواد معدنی

辈 bèi ①(某一类人)نوعی مردم: 我 ~ مردم ما / 无能之 ~ مردم بی لیاقت ②(行辈;辈分)نسل، ارشدیت: 长 ~ نسل افراد از ~ 革命老前 / هم نسل ~ 同 / نسل جوان ~ 晚 / پیر او از من یك ~ 。 一 (小)他比我长 / نسل سابقه‌دار انقلاب نسل بزرگتر (کوچکتر) است. ③(一生)دوران زندگی، مدت زندگی: 后半 ~ 子 نیمه دوم دوران زندگی

【辈出】bèichū به تعداد زیاد به میدان آمدن: 人材 ~ 。افراد مستعد به تعداد زیادی وارد میدان شده اند. / 英雄 ~ 的时代 دوران قهرمان پرور

【辈分】bèifen ارشدیت درمیان اعضای خانواده یا خویشاوندان: 她的～比我小。او از لحاظ ارشدیت از من کوچکتر است.

【辈行】bèiháng ارشدیت در میان اعضای خانواده یا خویشاوندان

【辈子】bèizi تمام عمر، تمام دوران زندگی: 她爷爷给地主扛了一～活。پدرش تمام عمر برای یك مالك کار می کرد. / 他家三～都当工人。همهٔ اعضای خانواده اش تا سه پشت کارگر بوده‌اند.

惫 bèi خسته، خسته و کوفته

【惫乏】bèifá 〈书〉 خسته و کوفته

【惫倦】bèijuàn 〈书〉 خسته و خواب آلود

【惫懒】bèilǎn خسته و سست و تنبل

蓓 bèi غنچه

【蓓蕾】bèilěi غنچه

褙 bèi تکه های پارچه یا کاغذ را روی هم چسباندن

鞴 bèi 见"鞲鞴"gōubèi

bei

呗 bei 〈助〉①[表示事实或道理明显,很容易了解]:不会种地,那你们就学～。اگر نمی توانید زراعت کنید، پس باید یاد بگیرید! ②[表示勉强同意的语气]:你非要去,就一起去～。اگر اصرار می کنید، بسیار خوب، باهم می رویم.

臂 bei 见"胳臂"gēbei

另见 bì

bēn

奔 bēn ①(急跑) بسرعت دویدن، سریع رفتن: 马～ یك اسب درحال چهار نعل رفتن ②(紧赶) شتاب کردن، شتافتن: ～赴前线 به سوی جبهه شتافتن ③(逃) فرار: عجله کردن، پابه فرار گذاشتن: 东～西窜 به هر سوی فرار کردن

另见 bèn

【奔北】bēnběi 〈书〉 شکست خوردن و فرار کردن

【奔波】bēnbō با شتاب دوندگی کردن، باشتاب این ور وآن ور رفتن: 两地～ درمیان دومحل با شتاب دوندگی کردن / 到处～ در همه جا با شتاب دوندگی کردن

【奔驰】bēnchí بسرعت دویدن، شتافتن، چهار نعل رفتن: 骏马在草原上～。 اسب های تازی درعلفزار چهار نعل می رفتند. / 火车向前～。 قطار با سرعت پیش می رفت.

【奔放】bēnfàng جسور وبی بند وبار: 不羁的风格～ سبك جسورانه و روان وسلیس / 热情～ دارای شوروشوق سرشار

【奔集】bēnjí از هر سوئی بسرعت جمع شدن

【奔劳】bēnláo با شتاب دوندگی کردن وخسته شدن

【奔雷】bēnléi رعد شدید و سریع

【奔流】bēnliú ①(急速地流) بسرعت روان شدن، ریختن: 铁水～。 آهن مذاب بسرعت بیرون ریخت / ～入海 سریع به دریا ریختن ②(奔腾的流水) جریان تند آب، آب جاری تند

【奔忙】bēnmáng باشتاب دوندگی کردن، با شتاب این ور وآن ور رفتن: 为群众利益日夜～ در راه مصلحت توده های مردم شبانه روز دوندگی کردن

【奔命】bēnmìng برای انجام کاری دوندگی کردن، در حال دوندگی بودن: 疲于～ در اثر دوندگی بیش از حد خسته و کوفته شدن ؛ دایما درحال دوندگی بودن

【奔跑】bēnpǎo دویدن

【奔丧】bēnsāng برای شرکت در مراسم تشییع جنازهٔ پدر یا مادر، پدر بزرگ یا مادر بزرگ به خانه شتافتن

【奔逝】bēnshì (زمان یا جریان آب) بسرعت گذشتن

【奔逃】bēntáo فرار کردن، پابه فرار گذاشتن، فرار را برقرار ترجیح دادن: 敌人四散～。 دشمن به هرسو فرار کرد.

【奔腾】bēnténg ①(马奔驰) چهارنعل رفتن،چهار نعل تاختن: 犹如万马～ مثل اینکه ده هزاراسب چهارنعل بجلو می تازند ②(奔流) جریان پیدا کردن، بشکل امواج غلتیدن: 革命的洪流～向前。 انقلاب با جریانی پرجوش وخروش به پیش می رود. / 浩浩长江,～不息。 جریان باشکوه آب رود خانهٔ «یانگ تسه» پی درپی و بدون انتها موج می زند.

【奔袭】bēnxí 〈军〉 غافلگیرانه به دشمنی که در فاصلهٔ دور قراردارد یورش آوردن

【奔泻】bēnxiè (آبشار) سرازیر شدن، پایین ریختن: 百丈瀑布～而下。 یك آبشار سیصد متری جوشان وخروشان از بالا سرازیر می شود. / ～千里 بفاصلهٔ هزار «لی» جریان یافتن

【奔涌】bēnyǒng (اشك، احساسات یا جریان آب) سریع بیرون ریختن

【奔走】bēnzǒu ①(急走) دویدن، سریع رفتن ②(为一定目的进行活动) برای رسیدن به هدفی دوندگی کردن: ～呼号 برای انجام کاری دوندگی وفعالیت کردن

【奔走相告】bēnzǒu xiānggào در اطراف دویدن وخبر ها را پخش کردن، باشتاب خبرها را به اطلاع یکدیگر رساندن

贲 bēn

另见 bì

【贲门】bēnmén 〈生理〉 قسمتی که لولهٔ هاضمه ومعده رابهم وصل می کند

锛 bēn ②(锛子) تیشهٔ نجاری ②(用锛子削木料) با تیشهٔ نجاری صاف کردن

【锛子】bēnzi تیشهٔ نجاری

běn

本 běn ①(根或茎) ریشه یا ساقهٔ یك گیاه: 水有源,木有～。 آب سرچشمه دارد ودرخت ریشه. ②(根本;根源)

اصل، اساس، شالوده: 兵民是胜利之~。 ارتش و مردم اساس پیروزی را تشکیل می دهد. ③(本金) سرمایه، رأس المال: 还~付息 سرمایه را باضافهٔ سود پس دادن / 小~微利 سرمایهٔ کوچك و سود ناچیز داشتن / 赔~儿 ضرر کردن ④(本来;原来) اصلی: ~意 منظور اصلی / 我~想不去。 در ابتدا می خواستم نروم. / 我~不该说的。 دراصل می بایست نگویم. ⑤(自己的) خودی، بومی، اهلی: ~职工作 کار خود / ~厂 این کارخانه / 还是给他留点面子吧，大家都是~乡~土的。 بهتراست که آبرویش را حفظ کنیم چون همهٔ ما به یك سرزمین ویك خاك تعلق داریم. ⑥(眼前的;现今的) این، کنونی، جاری: ~日 امروز، این روز / ~周 این هفته / ~书 این کتاب / ~决议 قطعنامهٔ کنونی ⑦(根据) برطبق، برحسب: ~着政策办事 برطبق سیاست عمل کردن / 每句话都有所~。 هر کلمه اساس و پایه ای دارد. ⑧(本子) کتابچه: 笔记~ کتابچهٔ یادداشت / 帐~儿 کتابچهٔ حساب / 日记~ کتابچهٔ یادداشت روزانه / 照相~ البوم ⑨(版本) چاپ کتاب، نسخهٔ کتاب: 普及~ چاپ همگانی / 简装~ نسخهٔ کتاب با جلد کاغذی ⑩〈量〉[用于书籍、簿册等]: 两~书 دوجلد کتاب / 这部电影有十二~。 این فیلم ۱۲ حلقه دارد.

【本本主义】bēnbĕnzhŭyì کتاب پرستی

【本部】bēnbù بخش عمده، بخش مرکزی

【本埠】bēnbù این شهر

【本草】bēncăo داروهای گیاهی: 《~纲目》 «خلاصهٔ داروهای گیاهی»

【本场】bēnchăng ①〈体〉(自己一方场地) زمین بازی متعلق به تیم میزبان ②(这一场演出) این نمایش

【本初子午线】bēnchū zĭwŭxiàn 〈地〉 اولین خط نصف النهار

【本底】bēndĭ 〈物〉 (فیزیك) زمینه، سابقه: 放射性~ زمینهٔ رادیو آکتیو / 噪声~ سروصدای زمینه ای

【本地】bēndì این محل، محل خاصی: ~人 اهل محل / ~口音 لهجهٔ محلی / ~特产 محصول محلی / 我是~人。 من اهل این محل هستم.

【本分】bēnfèn ①(责任;义务) تکلیف، مسئولیت، وظیفه: 尽~ وظیفهٔ خود را انجام دادن / 为人民服务是我们的~。 خدمت به خلق وظیفهٔ ماست. ②(守本分) وظیفه شناس، مسئولیت شناس: 这个人很~。 این شخص بسیار وظیفه شناس است.

【本固枝荣】bēn gù zhī róng وقتی که ریشه محکم است، شاخه هاهم خوب نشوو نما می کنند.

【本贯】bēnguàn زادگاه اصلی

【本国】bēnguó کشور خود: ~资源 منابع ملی / ~制造 ساخت کشور خود / ~语 زبان مادری ، زبان بومی

【本行】bēnháng حرفهٔ خود، شغل خود: 搞建筑是他的~。 تخصص او معماری است.

【本籍】bēnjí زادگاه اصلی

【本纪】bēnjì 〈史〉 شرح حال پادشاهان درکتاب های تاریخ

【本家】bēnjiā عضوی از خاندان ، یك خویشاوند دور دارای نام خانوادگی مشترك

【本届】bĕnjiè جاری، متعلق به امسال، اخیر: ~毕业生 فارغ التحصیلان امسال / ~联合国大会 اجلاسیهٔ اخیر مجمع عمومی سازمان ملل متحد

【本金】bĕnjīn سرمایه، رأس المال

【本科】bĕnkē دورهٔ لیسانس: ~学生 دانشجویان دورهٔ لیسانس (کارشناسی)

【本来】bĕnlái ①(原有的) اصلی، ذاتی: ~的意思 منظور اصلی، معنی اصلی / 事物~的辨证法 دیالکتیك ذاتی دراشیاء ②(先前;原先) دراصل، اصلا، درابتدا: 大会~定于星期五举行，现因故延期。 اصلا قرار بود جلسه در روز جمعه تشکیل شود ولی بعلتی به تعویق افتاد. / 这样的事~不应该发生。 دراصل چنین کاری هرگز نبایست اتفاق بیفتد. ③(表示理所当然) البته، بدون شك و تردید: ~嘛，就不应当这样办! البته، نباید اینطور دست به این کار زد! / 你~用不着着急嘛! درحقیقت لازم نبود که نگران باشی!

【本来面目】bĕnlái miànmù چهرهٔ واقعی، چهرهٔ اصلی: 认清骗子的~ چهرهٔ واقعی کلاه بردار را شناختن / 恢复历史的~ حقیقت تاریخ را احیا کردن / 按照历史的~ برحسب آنچه درتاریخ اتفاق افتاده است

【本垒】bĕnlĕi 〈棒、垒球〉 بیس خانه (بیس بال)

【本利】bĕnlì رأس‌المال و سود

【本领】bĕnlĭng مهارت، توانایی، قابلیت: 苦练杀敌~ برای بالا بردن کارآیی درنبرد تلاش و تمرین سخت کردن / 学习为人民服务的~ توانایی لازم برای خدمت به خلق را کسب کردن / 掌握好企业管理的~ توانایی در اداره کردن مؤسسه را کسب کردن

【本名】bĕnmíng ①(本来的名字) نام اصلی (درمقابل نام مستعار) ②(给本人起的名字) نام اصلی (درمقابل نام پدری یانام خانوادگی)

【本末】bĕn-mò جریان یك رویداد از ابتدا تا انتها: 事情的~ تمام جریان یك قضیه

【本末倒置】bĕn mò dàozhì فرع را براصل ترجیح دادن، پیش از اسب به فکر ارابه بودن

【本能】bĕnnéng غریزه: 阶级的~ غریزهٔ طبقاتی

【本年度】bĕnniándù امسال، سال جاری: ~计划 برنامهٔ سال جاری / 国家预算~ بودجهٔ ملی برای سال مالی جاری

【本票】bĕnpiào 〈经〉 چك تضمینی، چك نقدی، چکی که بانك برعهدهٔ خود بکشد

【本钱】bĕnqián سرمایه، رأس المال

【本人】bĕnrén ①(说话人指自已) من، خودم، بنده، اینجانب ②(当事人) خود شخص، شخص مورد نظر، شخصا: 我想见主席~。 می‌خواهم شخص رئیس را ببینم. / 必须你~来。 شما باید شخصا بیایید. / ~成分 موقعیت طبقاتی کسی / 不知道~是否同意。 معلوم نیست که خودش موافق است یاخیر.

【本嗓】bĕnsăng صدای خود گوینده یا خواننده

【本色】bĕnsè ماهیت، کیفیت واقعی: 保持劳动人民的~ ماهیت مردم زحمتکش را حفظ کردن

【本色】bĕnshăi رنگ طبیعی: ~布 پارچهٔ خاکستری رنگ

【本身】 bĕnshēn خود، خودی خود، فی نفسه :运动～就是矛盾。 /حرکت خود تناقض است. 条约/ قراردادبخودی خود～礼物～并不重，可是情意却很深。 هدیه بخودی خود چندان گرانبها نیست اما حامل مهر و محبت عمیق می باشد؛ لقمه شکم را سیرنمی کند اما محبت را زیاد می کند.

【本生】 bĕnshēng تنی، خونی

【本生灯】 bĕnshēngdēng 〈化〉 نوعی چراغ گازی کوچك که منسوب به رابرت بنس شیمی دان المانی بوده ودرلابراتوار بکار می رود

【本事】 bĕnshì 见"本领"bĕnlĭng

【本题】 bĕntí موضوع مورد بحث، موضوع اصلی :请不要离开～。 لطفا به موضوع اصلی برگردید. /这跟～无关。 این به موضوع اصلی ربطی ندارد.

【本体】 bĕntĭ 〈哲〉 (فلسفه) هستی، موجود :～论 هستی شناسی

【本钿】 bĕntián سرمایه، رأس المال

【本土】 bĕntŭ ①(乡土) زادگاه کسی، وطن کسی ②(殖民国家本国的领土) سرزمین کشور استعماری

【本位】 bĕnwèi ①(货币制度的基础) استاندارد، ارزش اداره• ②(本职;本单位) استاندارد طلا 金～ :عیاری مسکوك کار مربوط به بخش کسی، بخش کسی، واحد کسی ～工作: روش اداری خود خواهانه کسی /～主义 کسی

【本位号】 bĕnwèihào 〈乐〉 (موسیقی) صدای طبیعی (نه زیر و نه بم)

【本文】 bĕnwén ①(这一篇文章) این متن، این مقاله ②(正文) متن اصلی کتاب

【本务】 bĕnwù کار یاوظیفه• کسی

【本息】 bĕnxī سرمایه وسود

【本乡本土】 bĕnxiāng bĕntŭ زادگاه، محل تولد شخص

【本相】 bĕnxiàng چهره• واقعی

【本小利微】 bĕnxiăo-lìwēi سرمایه کم و سود اندك

【本性】 bĕnxìng ماهیت، غریزه• طبیعی، اخلاق طبیعی، طبیعت : ～难移 مشکل است اخلاق طبیعی کسی را تغییر دادن ؛ ترك عادت موجب مرض است. /帝国主义的～是不会改变的。 ماهیت امپریالیسم تغییر ناپذیر است.

【本业】 bĕnyè ①(本来的职业) شغل اصلی ②(农业) کشاورزی

【本义】 bĕnyì 〈语〉 معنی تحت اللفظی، معنی اصلی :"兵"字的～是武器。 معنی اصلی واژه "兵" سلاح است. /这个词不能按～去理解。 شمانمی توانید این لغت را طبق معنی اصلی آن درك کنید.

【本意】 bĕnyì قصد اصلی؛ ایده• اصلی

【本影】 bĕnyĭng 〈物〉 (فیزیك) سایه• کامل

【本源】 bĕnyuán اصل، سرچشمه

【本着】 bĕnzhe مطابق، برحسب، برطبق :～我们一贯的立场 بنابر موضع دائمی ما /～为人民服务的精神 مطابق روحیه• خدمت به خلق /～增进两国之间友好关系的愿望而采取步骤 باآرزومندیدر راه پیشرفت روابط دوستانه بین دو کشور گام برداشتن /～平等互利，互通有无的原则 برطبق اصول برابری، حفظ منافع دوطرف و کمك به برآورده ساختن نیاز های یکدیگر /办一切事业都要～节约的原则。 مابايد اصل صرفه جویی را در همه• امورخود رعایت کنیم.

【本职】 bĕnzhí کار یا وظیفه• کسی :做好～工作 کار خود را بطور احسن انجام دادن

【本旨】 bĕnzhĭ قصد اصلی، منظور اصلی

【本质】 bĕnzhì ماهیت، جوهر، اصل :～方面 هیأت اصلی، جنبه• ماهیتی /～非～方面 هیأت غیر اصلی، جنبه• غیر ماهیتی /～差别 اختلاف ماهیتی /透过现象看～ ماهیت چیزی را از پدیده اش تشخیص دادن /感觉只解决现象问题，理论才解决～问题。 احساس فقط می تواند ظواهر خارجی مسئله را حل کند در حالیکه تئوری به کنه و بطن آن می پردازد.

【本子】 bĕnzi ①(本册) کتابچه :笔记～ کتابچه• یادداشت / 改～ تکلیف های محصلان را صحیح کردن ②(版本) نسخه، چاپ

【本族语】 bĕnzúyŭ زبان بومی، زبان مادری

苯 bĕn 〈化〉 بنزن :～中毒 مسمومیت بنزنی

【苯胺】 bĕn'àn 〈化〉 انیلین :～革 چرم انیلین /～染料 رنگ انیلین /～紫 رنگ بنفش که از جوهر قیر بدست می آید /～印刷 چاپ انیلین /～癌 سرطان انیلین /～ زغال سنگ بدست می آید

【苯巴比妥】 bĕnbābĭtuŏ 〈药〉 نوعی داروی خواب آور بنام «فنوباربیتال»

【苯酚】 bĕnfēn 〈化〉 فنول (ماده• ضد عفونی)

【苯海拉明】 bĕnhăilāmíng 〈药〉 "Benadryl"نوعی داروبنام

【苯甲酸】 bĕnjiăsuān 〈化〉 اسید بنزوئیك

【苯妥英纳】 bĕntuŏyīngnà 〈药〉 نوعی دارو بنام «سدیم فنیتین»

【苯乙烯】 bĕnyĭxī 〈化〉 استیرین (نوعی ماده• شیمیایی که در ساختن لاستیك و پلاستیك بکار می رود) :聚～ پلی استیرین

畚 bĕn 〈方〉 با خاك انداز جمع کردن

【畚箕】 bĕnjī ①(簸粮食、盛粮食的器具) ظرفی است خاك‌انداز شکل که در بوجاری کردن و انباشتن غله بکار می رود ②(清除垃圾的器具) خاك انداز

bèn

奔 bèn ①(直向目的地走去) بطور مستقیم بسوی هدف رفتن، روانه شدن :直～车间 بطور مستقیم روانه• کارگاه شدن /这条路～天津。 این جاده بسوی شهر «تیان تسین» می رود. /沿着一条康庄大道～前方 درامتداد یك جاده• بزرگ روانه شدن ②(年纪接近) نزدیك بودن (سن و سال) :他是～六十的人了。 او نزدیك به شصت سال دارد.

另见 bēn

【奔命】 bènmìng 〈口〉 باتلاش مذبوحانه عجله کردن

【奔头儿】 bèntour دورنما، آینده :大有～ دورنمای درخشان داشتن

笨 bèn ①(不聪明) کندذهن، احمق، خرفت :～人 آدم

ناهنجار (درحرکت)، غیر (不灵巧) ② کندذهن، آدم احمق
حرکت دست وپای。他这个人~手~脚: چالاك، بی مهارت
او آدم چالاکی نیست. 或 این آدم کند و ناهمآهنگ است.
③(笨重): سنگین و گنده: 这把锄头太~了。 این کج بیل
بسیار سنگین و گنده است.

【笨笨磕磕】bènbenkēkē بریده بریده (سخن گفتن)

【笨伯】bènbó احمق

【笨蛋】bèndàn احمق، خرفت

【笨货】bènhuò احمق (فحش)

【笨口拙舌】bènkǒu-zhuōshé ناشی در سخن گفتن، بی مهارت در حرف زدن

【笨鸟先飞】bèn niǎo xiān fēi پرندگان غیرچالاك مجبورند زودتر شروع به پرواز کنند— یعنی آدم کنددست احتیاج دارد کارخود را زودتر از دیگران آغاز کند.

【笨重】bènzhòng سنگین و گنده، پرزحمت: ~家具 اثاثیه سنگین وگنده / 通过技术革新，工人摆脱了~的体力劳动。 باابداع و نوآوری های فنی، کارگران از کار بدنی سنگین خود خلاصی یافتند.

【笨拙】bènzhuō ناهنجار (درحرکت)، غیر چالاك، احمقانه: 动作~ حرکات ناهنجار / ~的伎俩 حیله های احمقانه / 说话~ در حرف زدن بی مهارت و ناشی بودن

bēng

崩 bēng ①(倒塌；崩裂) فروریختن، متلاشی شدن، ریزش برف، بهمن: 雪~ / ریزش کوه: 山~ مضمحل شدن ②(破裂) ترکیدن: 气球~了。 بالون ترکید. / 双方谈~了。 مذاکره طرفین بهم خورد. ③(被崩裂的东西击中) دراثر ترکیدن چیزی زخمی شدن: 炸起的石头把他~伤了。 دراثر انفجار سنگی پرید و او را زخمی کرد. / 放爆竹~了他手。 دراثر منفجر شدن ترقه دستش زخمی شد. ④〈口〉(枪毙) تیرباران کردن ⑤〈旧〉(帝王死亡) (امپراطور) به رحمت ایزدی پیوستن

【崩坏】bēnghuài متلاشی شدن، مضمحل شدن

【崩决】bēngjué فرو ریختن (سد)

【崩溃】bēngkuì از هم پاشیدن، مضمحل شدن، فنا شدن: 殖民主义的~ اضمحلال استعمار / 旧世界正在~。 جهان کهنه دارد از هم می پاشد. / 敌军全线~。 ارتش دشمن درتمام جبهه ها از هم پاشید.

【崩裂】bēngliè فروریختن،از هم پاشیدن، ترکیدن، ریز ریز شدن: 轰隆一声，山石~。 با صدای غرشی، سنگ های کوه از هم پاشید و تکه تکه شد.

【崩龙族】Bēnglóngzú «بن لونگ» — نام یکی از اقلیت های ملی که در استان «یون نان» زندگی می کنند

【崩漏】bēnglòu 〈中医〉 خونریزی زهدان، خونریزی (طب چینی) رحم

【崩落】bēngluò ریز ریز شدن و افتادن (سنگ)

【崩塌】bēngtā فروریختن، ریز ریز شدن، درهم شکستن: 屋顶~。 سقف خانه فروریخت.

【崩摊】bēngtán فروریختن، متلاشی شدن، ریزریز شدن: 山崖~。 سنگ های کوه فروریخت.

【崩陷】bēngxiàn فروریختن، از زیر سبب ریزش شدن

【崩坠】bēngzhuì فروریختن، افتادن

绷 bēng ①(拉紧) محکم کردن، محکم کشیدن: 弓弦~得很紧。 زه کمان محکم کشیده شده است. / 在绷子上~块绸子 کشیدن یك تکه ابریشم روی یك قاب گل دوزی ②(弹出来) جهیدن، جهش کردن: 弹簧~飞了。 فنر بیرون جهید. ③(缝纫方法) (نوعی طرز خیاطی) کوك زدن: 把被面~上 رویه لحاف را کوك زدن
另见 běng; bèng

【绷带】bēngdài باند، نوار زخم بندی، زخم بند: 扎(解、换)~ نوار زخم بندی را پیچیدن (باز کردن یاعوض کردن)

【绷簧】bēnghuáng 〈方〉 فنر

【绷子】bēngzi قاب، حلقه (برای گل دوزی)

嘣 bēng 〈象〉[东西跳动或爆裂的声音]: 我心里~~直跳。 قلبم می تپد. / 爆竹~地一响。 ترقه باصدای گوشخراشی منفجر شد.

【嘣豆儿】bēngdòur 〈方〉 باقلای بریان شده

béng

甭 béng 〈方〉 احتیاج نیست، لازم نیست: 这事就~再说了。 درباره این موضوع دیگر نگویید. / 有这样好的青年徒工，老师傅~提有多高兴。 احتیاج نیست گفته شود آن استاد کار سالمند از داشتن چنین شاگرد خوبی چقدر خوشحال بود.

běng

绷 běng 〈口〉①(板着)[多用于]: ~着脸 ناراحت و دلگیر به نظر آمدن ②(勉强支撑) فشار زیاد بر خود آوردن: 咬住牙~住劲 دندان های خود را برهم فشردن و فشار زیاد برعضلات خود آوردن
另见 bēng; bèng

bèng

迸 bèng بطور ناگهانی و تند خارج شدن، فوران کردن، جهش کردن: 火星乱~ جرقه هابه همه جهات پریدن / 他怎么突然~出这句话来？ چه چیزی سبب شد که ناگهان این جمله را برزبان بیاورد؟

【迸脆】bèngcuì بسیار ترد و شکننده

【迸发】bèngfā منفجر شدن، ترکیدن: 像火山一样~ مانند کوه آتش فشان منفجر شدن / 热烈的欢呼声犹如春雷~。 فریاد هلهله وشادی مانند غرش آسمان در بهار برخاست.

【迸飞】bèngfēi به اطراف پریدن

【迸溅】bèngjiàn به اطراف جهش کردن

【迸裂】bèngliè از هم جدا شدن،شکاف خوردن،متلاشی شدن: 山石~。متلاشی شدن ~脑浆/ سنگ های کوه شکاف خورد. مغز

【迸流】bèngliú (خون) سریع بیرون ریختن

【迸涌】bèngyǒng (اشك) ناگهان ریختن

泵 bèng تلمبه: 离心~ تلمبهٔ گریز از مرکز، تلمبهٔ سانتریفوژ/ 高扬程~ تلمبهٔ قوی، تلمبهٔ/ 多级~ تلمبهٔ چند درجه‌ای پرفشار

【泵房】bèngfáng تلمبه خانه

【泵排量】bèngpáiliàng ظرفیت تلمبه زنی

蚌 Bèng 〈简〉(蚌埠) مخفف نام شهر «بن بو»
另见 bàng

绷 bèng ①(裂开) شکاف برداشتن، از هم جدا شدن: 玻璃上~了一条缝。 شیشه شکافی برداشت. ②〈口〉[用于"硬"、"直"、"亮"等一类形容词前面表示程度深] بسیار، زیاد: ~脆 بسیار خشك وترد/ ~硬 بسیار سفت
另见 bēng; běng

镚 bèng سکهٔ کم ارزش، پشیز

【镚子】bèngzi 〈口〉 سکهٔ کوچك و کم ارزش: 他干了一年, 地主连个~也没有给。 او یك سال کار کرده بود ولی مالك حتی یك شاهی هم باو نداد.

蹦 bèng جهیدن، جهش کردن، پریدن: 他使劲一~就过了水沟。 او بایك پرش بلند از آبریز عبور کرد./ 这件事还没有处理完, 那件事又~出来了。 یك مسئله هنوز حل نشده بود که یك مسئلهٔ دیگر مطرح گردید.

【蹦蹦儿车】bèngbèngrchē نوعی موتور سیکلت باربری

【蹦蹦跳跳】bèngbèng-tiàotiào باجست وخیز و بانشاط

【蹦跳】bèngtiào جست و خیز کردن، پریدن

bī

屄 bī سوراخ فرج

逼 bī ①(强迫; 给人以威胁) مجبور ساختن، وادار کردن، واداشتن: 敌人~他招供, 他一句话也不说。 دشمن سعی کرده بود او را به حرف آورد ولی او هیچ نگفت./ 旧社会~得她沿门求乞。 او درجامعهٔ کهنه ناچار شده بود که درخیابان ها گدایی کند./ 形势~人。 اوضاع بر ما فشار می آورد./ 寒气~人。 سرمای هوا انسان را می گزد. ②(强迫索取) بزور گرفتن، وادار کردن: ~租 کسی را به پرداخت کرایهٔ زمین وادار کردن ③(逼近) نزدیك شدن: 直~城下 بزور به دیوار شهر بزور نزدیك شدن

【逼促】bīcù ①(紧紧地催促) فشارآوردن، بزور واداشتن ②(狭隘) تنگ، کم عرض

【逼宫】bīgōng (وزرا وغیره) پادشاه یا امپراطور را وادار به ترك سلطنت کردن

【逼供】bīgòng به اعتراف وادار کردن، به اقرار جرم مجبور کردن

【逼供信】bī-gòng-xìn به زور اقرار گرفتن و آنرا باور کردن

【逼和】bīhé (در شطرنج یا بازی های توپ) (طرف قوی را) به پذیرش تساوی وادار کردن

【逼近】bījìng بزور نزدیك شدن: 我军已~运河。 ارتش ما بزور به کانال نزدیك شد./ ~敌军主力 بزور به نیرو های عمدهٔ دشمن نزدیك شدن/ 天色~黄昏。 نزدیك بود که هوا تاریك شود.

【逼命】bīmìng ①(用暴力威胁人) با توسل به زور تهدید کردن ②(使人感到紧张) (اوضاع) برانسان سنگینی کردن

【逼迫】bīpò وادار کردن، واداشتن، مجبور ساختن: 敌军~老百姓迁移。 نیرو های دشمن ساکنین را به ترك خانه هایشان وادار کردند.

【逼上梁山】bī shàng Liángshān به پیوستن به شورش های کوه «لیانگ شان» وادار شدن، به شورش کردن وادار شدن

【逼使】bīshǐ وادار کردن، مجبور کردن، واداشتن: ~对方采取守势 طرف را به دفاع مجبور ساختن

【逼视】bīshì از نزدیك نگریستن، خیره خیره نگاه کردن: 光采夺目, 不可~ با درخشندگی خیره کننده تابیدن

【逼死】bīsǐ کسی را وادار به مرگ کردن

【逼问】bīwèn کسی را به پاسخ دادن وادار کردن

【逼肖】bīxiào 〈书〉 به چیزی یا شخصی بسیار شباهت داشتن

【逼仄】bīzè 〈书〉 تنگ، کم عرض

【逼窄】bīzhǎi تنگ، کم عرض

【逼债】bīzhài کسی را به پرداخت وام وادار کردن

【逼真】bīzhēn ①(极像真的) بسیار شبیه، واقعی وحقیقی: 齐白石的昆虫画得十分~。 حشره ها در نقاشی «چی بای شی» بسیار واقعی وحقیقی هستند. ②(真切) واضح، آشکار: 听得~ واضح شنیدن/ ~度〈电子〉 حساسیت و هماندهی (اصطلاح الکترونیك)

【逼租】bīzū کسی را وادار به پرداخت کرایه کردن

bí

荸 bí

【荸荠】bíqi شاه بلوط آبی

鼻 bí بینی، دماغ

【鼻窦】bídòu 〈生理〉 سینوس بینی: ~炎〈医〉 ورم سینوس بینی

【鼻骨】bígǔ 〈生理〉 استخوان بینی

【鼻尖】bíjiān نوك بینی

【鼻镜】bíjìng 〈医〉 رینوسکوپ (طب)

【鼻疽】bíjū 〈牧〉 قرحهٔ بینی

【鼻孔】bíkǒng سوراخ بینی

【鼻梁】bíliáng برآمدگی بینی

【鼻牛儿】bíniúr 〈方〉 آب بینی خشك شده درسوراخ بینی

【鼻衄】bínǜ 〈医〉 خون ریزی بینی (طب)

【鼻腔】bíqiāng 〈生理〉حفره‌ء بینی

【鼻青脸肿】bíqīng-liǎnzhǒng با بینی خون آلوده وصورت ورم کرده ؛ 打得～ از کتك خوردن کبود وسیاه شدن

【鼻儿】bír 〈方〉①(器物上能穿其他东西的小孔) سوراخ سوزن ؛ 针～ : سوراخی در ابزاری که چیزی از آن رد شود ②(像哨子的东西) چیزی شبیه سوت : 门～ سوراخ کلون در / 火车拉～了。لوکوموتیو دارد سوت می زند.

【鼻软骨】bíruǎngǔ غضروف بینی

【鼻塞】bísè بینی گرفته داشتن

【鼻饰】bíshì زینتهای روی بینی

【鼻饲法】bísìfǎ 〈医〉تغذیه از طریق بینی

【鼻涕】bítì آب بینی : 流～ ریزش آب بینی داشتن، مرتب آب از بینی ریختن

【鼻涕虫】bítìchóng (نوعی حشره) راب 又作"蛞蝓"kuòyú

【鼻息】bíxī دم، نفس : 仰人～ برده وار تابع دیگران بودن / ～如雷 مانند رعد بودن صدای نفس

【鼻咽】bíyān بینی و حلق

【鼻烟】bíyān انفیه : ～盒 انفیه دان / ～壶 شیشه‌ء انفیه

【鼻炎】bíyán 〈医〉ورم غشاء مخاطی بینی

【鼻翼】bíyì 〈生理〉پره‌ء بینی

【鼻音】bíyīn 〈语〉صدای تودماغی : 说话带～ تودماغی حرف زدن / ～化 روش ادا کردن حروف از بینی

【鼻渊】bíyuān 〈中医〉(طب چینی) بیماری ریزش آب بینی بسیار بدبو

【鼻韵母】bíyùnmǔ 〈语〉(تلفظ چینی) یك حرف صدادار بعد از یك صامت تودماغی

【鼻针疗法】bízhēn liáofǎ 〈中医〉معالجه‌ء طب سوزنی در بینی

【鼻痔】bízhì پلیپ یا تومور در بینی

【鼻中隔】bízhōnggé 〈生理〉دیواره‌ء بینی

【鼻子】bízi بینی، دماغ : 高～ بینی بلند / 塌～ بینی پهن / 鹰钩～ بینی کج، بینی منقاری / 他把这事说得有～有眼的。او داستان را طوری تعریف کرد که بسیار قانع کننده به گوش رسید. / 不要只顾～底下的小事。خود رابه کار های بی اهمیت مشغول نسازید! / 横挑～竖挑眼 بسیار ایرادگیر بودن / 牵着～走 افسار کسی را دردست داشتن، کسی را تابع میل خود کردن

【鼻祖】bízǔ 〈书〉کهن ترین جد ؛ مؤسس (یك سنت، یك مکتب اندیشه وغیره)

bǐ

匕 bǐ نوعی قایق قدیمی

【匕首】bǐshǒu خنجر

比 bǐ ①(比较) مقایسه کردن، قیاس کردن، مطابقت دادن : ～得上 قابل مقایسه بودن / ～起红军长征时的艰苦来，我们这点困难算不了什么。در مقایسه بارنج ومحنتی که ارتش سرخ در لشگرکشی برده بود، این مشکل کنونی ما واقعا چیز مهمی نیست. / 不～不知道，一～吓一跳。اگر مقایسه نکنید، بی خبرید؛ هروقت مقایسه کنید، وحشت خواهید کرد. ②(较量) باهم درشور و شوق رقابت کردن : 革命干劲～ چشمی کردن، رقابت کردن / 咱俩～～谁先跑到。انقلابی رقابت کردن بیایید باهم مسابقه‌ء دو بدهیم وببینیم که چه کسی زودتر به آنجا خواهد رسید. ③(打比方) تشبیه کردن : 波斯诗人喜欢把美女的眼睛～做水仙。شاعران فارسی زبان دوست دارند چشم زیارویان را به نرگس درموقع تشبیه کنند. ④(比划) ایماء و اشاره کردن : 连说带～ حرف زدن ایماء واشاره کردن / 他用手～了一下柜子的高低。او بادست به بلندی قفسه‌ء کتاب اشاره کرد. ⑤(仿照) کپی کردن، مطابق مدل معینی درآوردن : ～着旧衣裁新衣 مطابق مدل لباس کهنه لباس جدید را طرح کردن / ～着尺子划线 به کمك خط کش خط کشی کردن ⑥[用来比较性状和程度的差别] از، نسبت به : 今天天气～昨天还冷。هوای امروز از هوای دیروز حتی سرد تر است. / 她～你大三岁。او از شما سه سال بزرگ تراست. / 干这项工作许多同志都～我强。رفقای زیادی بهتر از من این کار را انجام داده اند. / 人民的生活一年～一年好。زندگی مردم سال به سال بهتر می شود. ⑦(比例) نسبت : 反～ نسبت معکوس / 这里小麦同水稻的年产量去年为一与四之～。درسال گذشته میزان تولید سالانه‌ء گندم و برنج نسبت یك به چهار داشت. ⑧〈体〉(得分的对比) (درمورد امتیاز بازی) به : 甲队以二～一胜乙队。تیم الف دو به یك تیم ب را شکست داد. / 现在几～几? اکنون امتیاز بازی چند به چند است؟ ⑨〈书〉(紧靠) بهم نزدیك : 一排排房屋，鳞次栉～。خانه ها ردیف به ردیف بهم نزدیك هستند. / ～肩而行 شانه به شانه رفتن

【比比皆是】bǐbǐ jiē shì در همه جا یافت شدن : 在新中国，好人好事～。درچین نو اشخاص صالح و کار های نیك را در همه جا می توان یافت.

【比对】bǐduì (دوچیزی را) مقایسه کردن و وارسی نمودن

【比方】bǐfāng ①(例子) مثال، تشبیه : 打～ مثال زدن / 拿盖房子作～ خانه سازی را مثال زدن / 这不过是个～。این یك مثال بیش نیست. ②(比如) مثلا، بطور مثال

【比分】bǐfēn 〈体〉امتیاز بازی : 场上～是三比二。امتیاز بازی ۳ به ۲ است. / 双方～十分接近。امتیازات بازی طرفین بسیار بهم نزدیك است. / 场上的～如何? امتیاز بازی حالا چند به چند است؟

【比号】bǐhào (:) علامت نسبت دوعدد

【比葫芦画瓢】bǐ húlu huà piáo تقلید کردن از روی چیزی

【比画】bǐhua ایماء واشاره کردن، باایماء واشاره به طرف فهماندن : 她边说边～。او درحین صحبت ایماء و اشاره کرد.

【比及】bǐjí 〈书〉تا، تازمانیکه

【比价】bǐjià نرخ مبادله، نرخ معاوضه، نرخ برابری، روابط بین نرخ ها : 工业品和农产品的～ نرخ برابری بین محصولات صنایع و محصولات کشاورزی / 英镑和美元的～ نرخ معاوضه پوند استرلینگ و دلار آمریکایی

【比肩】bǐjiān 〈书〉شانه به شانه، دوش به دوش : ～而行 دوش به دوش رفتن

【比肩继踵】bǐ jiān jì zhǒng در ازدحام به یکدیگر تنه زدن

【比较】bǐjiào ①(放在一起对比)مقابله کردن، مقایسه کردن، قیاس کردن، مطابقت دادن：拿译文和原文～ ترجمه را با اصل مقابله کردن /有～才有鉴别。تنها بوسیلهٔ مقایسه کردن تمیز دادن میسر خواهد بود. ②(与…相比)در مقایسه با...：人民的生活水平同去年～又有所提高。سطح زندگی مردم در مقایسه با سال گذشته بازهم قدری بالا رفته است. ③〈副〉(表示具有一定程度)نسبتا، بطور نسبی، بطور مقایسه ای：～简单 نسبتا ساده /两个都可以，可是这个～好一点儿。هردو قابل قبول است ولی این نسبتا بهتر است. /～级〈语〉درجهٔ نسبی

【比利时】Bǐlìshí بلژیک：～人 اهل بلژیک، بلژیکی

【比例】bǐlì ①(两数相比)نسبت، تناسب：正～ تناسب /反～ تناسب معکوس /不合～ خارج از تناسب /按～ بطور متناسب /适当提高积累的～ به نسبت تجمع را بالا بردن /按～发展 به نسبت توسعه دادن /(～中项〈数〉 جزء نسبت /导航～ هدایت متناسب هواپیما) /税～〈经〉مالیات متناسب /(کشتی) ②(比例尺)خط کش متناسب：这个飞机模型是按准确的～做的。این ماکت هواپیما درست به تناسب ساخته شده است.

【比例尺】bǐlìchǐ ①〈测〉(制图的比例)نسبت (در نقشه)، مقیاس：这张地图的～是四十万分之一。این نقشه ۱:۴۰۰٬۰۰۰ است. ②(有不同比例刻度的尺子)مقیاس (کشی)، مقیاس مهندسی، خط کش مهندسی

【比量】bǐliàng (با دست، عصا، طناب وغیره) بطور تقریبی اندازه گرفتن

【比邻】bǐlín ①(邻居)همسایه، همجوار ②(相邻)نزدیک، در همسایگی یکدیگر زندگی کردن：～而居 /～星 نزدیک به ستارهٔ همسایه

【比率】bǐlǜ نسبت：以每年百分之十的～增加 سالانه به نسبت ده درصد افزایش یافتن /出生人数和死亡人数的～ نسبت متولدین و متوفیات

【比美】bǐměi هم چشمی کردن، رقابت کردن

【比目鱼】bǐmùyú ماهی پهن

【比拟】bǐnǐ ①(比较)مقایسه کردن، قیاس کردن：无可～ غیر قابل مقایسه، مقایسه ناپذیر ②(比喻)استعاره، تشبیه：这种～是不恰当的。اینگونه تشبیه مناسب نیست.

【比热】bǐrè〈物〉گرمای ویژه

【比容】bǐróng〈物〉ظرفیت ویژه

【比如】bǐrú مثلا، بطور مثال

【比赛】bǐsài مسابقه، بازی：足球～ بازی فوتبال /自行车～ مسابقهٔ دوچرخه سواری /射击～ مسابقهٔ تیر اندازی /象棋～ بازی شطرنج /～规则 مقررات مسابقه /～项目 قسمتی از یك برنامهٔ ورزشی

【比色法】bǐsèfǎ〈化〉شیوهٔ رنگ سنجی

【比色分析】bǐsè fēnxī〈化〉تجزیه به شیوهٔ رنگ سنجی

【比色计】bǐsèjì〈化〉رنگ سنج

【比上不足，比下有余】bǐ shàng bù zú, bǐ xià yǒu yú به مرتبهٔ افراد بالا نرسیدن اما بالاتر از افراد پایین بودن ــ یعنی متوسط، نسبتا خوب، قابل قبول

【比湿】bǐshī〈气〉رطوبت ویژه

【比试】bǐshi ①(较量)رقابت کردن، برابری کردن، هم چشمی کردن：不信咱～～。اگرباور نداری، بیا تا رقابت کنیم وببین! ②(做出某种动作姿势)با ژست از خود حرکتی نشان دادن؛ با دست یا بازو اندازه گرفتن：两个演员拿长枪一～，就开始对打起来。آن دوبازیگر با یك حرکت نیزه شروع به مشت زنی کردند.

【比手画脚】bǐ shǒu huà jiǎo در حین صحبت ایماء واشاره کردن

【比武】bǐwǔ در مهارت «ووشو» مسابقه دادن

【比学赶帮】bǐ-xué-gǎn-bāng باهم رقابت کردن، از یکدیگر سبقت جستن و به یکدیگر کمك کردن

【比翼】bǐyì بال به بال پرواز کردن، هم سطح یکدیگر پرواز کردن：双飞 دوتادوتا پهلوی هم پرواز کردن /～鸟 یك جفت مرغ عشق (اشاره به زن وشوهر وفادار)

【比喻】bǐyù تشبیه، استعاره، تشبیه لفظی：这只是一个～的说法。این یك تشبیه لفظی بیش نیست. /人们常用常青的松柏来～坚贞不屈的革命者。معمولا انقلابیون ثابت قدم به سرو همیشه سبز تشبیه می شوند.

【比照】bǐzhào ①(参照)مطابق، برحسب...، در پرتو...：我们可以～其他厂的做法拟定计划。ما می توانیم درپرتو تجربیات کارخانه های دیگر برنامه بریزیم. ②(比较)مقایسه کردن، مقابله کردن：两相～ هردو را مقایسه کردن

【比值】bǐzhí ارزش نسبی

【比重】bǐzhòng ①(一种事物在整体中所占的分量)تناسب، نسبت：工业在整个国民经济中的～ نسبت صنعت در اقتصاد ملی بطور کلی ②〈物〉وزن مخصوص، وزن ویژه：～计〈物〉آلت سنجش وزن مخصوص مایعات /～选种〈农〉انتخاب بذر بوسیلهٔ وزن مخصوص

吡 bǐ

【吡啶】bǐdìng〈化〉نوعی داروی شیمیایی بنام «پیریدین»

【吡咯】bǐluò〈化〉نوعی مادهٔ شیمیایی بنام «پیرل»

妣 bǐ

〈书〉مادر درگذشته، مرحوم مادر：先～ مرحوم مادرم

彼 bǐ

①(那个)آن، آن یکی：～时 آن زمان /由此及～ از این یکی به آن یکی پرداختن ②(对方;他)جانب دیگر، او：知己知～，百战不殆。اگر شناخت درستی در خود تان و دشمنتان داشته باشید، صد بار نبرد خواهید کرد وشکست نخواهید خورد.

【彼岸】bǐ'àn ①(对岸)ساحل دیگر، ساحل آنطرف ②〈宗〉سرزمینی که به عقیدهٔ پیروان بودا در آن مرگ وزندگی راه ندارد

【彼此】bǐcǐ ①(那个和这个;双方)این وآن، یکدیگر، همدیگر：～呼应 باهم هماهنگ عمل کردن /不分～ بایك دیگر بهره ②〈套〉[常叠用做答话，表示大家一样]مثل بودن از همه چیز با هم：您辛苦啦！——～～！شما باید خیلی به زحمت افتاده باشید! ــ شما هم همینطور!

【彼一时，此一时】bǐ yīshí, cǐ yīshí آن یك وضعیت بود و این وضعیت دیگری است ــ یعنی زمان تغییر کرده است.

秕 bǐ (غله) نه پرمغز، کم مغز، لاغر
【秕糠】bǐkāng ①(秕子和糠) دانهٔ لاغر غله وسبوس ②(比喻废物) جنس بی ارزش
【秕子】bǐzi دانهٔ کم مغز غله، غلهٔ لاغر

笔 bǐ ①(写字画图的用具) قلم: 毛～ قلم مو/铅～ مداد/圆珠～ قلم خود کار/自来水～ قلم خود نویس/蘸水～ قلم/粉～ گچ ②(笔法) فن نگارش: 文～ سبك نگارش/伏～ اشاره در داستان ها، مقاله ها و غیره بر رویداد های بعدی سایه می افکند ③(书写) نوشتن؛ خطاطی: 代～ برای دیگران چیزی نوشتن ④(笔画) روی کاغذ سفید و سیاه نوشتن 之于书/～ نوشتن هیروگلیف "大"字有三～。"大" خطی که دونقطه را وصل می کند موقعی که "大" سه خط دارد. /你给他写信时,替我带一～ خواستید برای او نامه بنویسید، از طرف من هم سلام برسانید. ⑤〈量〉[用于款项、书画等]: 一～钱 مبلغی پول/三～帐 سه قرض، سه مبلغ بدهی/写得一～好字 خط خوب داشتن، خوشخط بودن
【笔触】bǐchù خط قلم مو در نقاشی یا خطاطی چینی ؛ سبك نگارش یا نقاشی: 他以锋利的～鞭挞了黑暗的旧社会。 او با شیوهٔ تند نگارش خود جامعهٔ کهنه و تاریك را تنبیه کرده‌است.
【笔床】bǐchuáng جا قلمی
【笔答】bǐdá پاسخ کتبی دادن
【笔底生花】bǐ dǐ shēng huā نوشته های زیبا
【笔底下】bǐdǐxia قدرت نگارش، توانایی نگارش: 他～不错。 او راحت می نویسد. /他～来得快。 او خوب می نویسد.
【笔调】bǐdiào (در مورد نوشته) لحن، سبك، شیوه: 讽刺的～ لحن طعنه آمیز /他用文艺～写了许多通俗科学读物。 او بسیاری از کتاب های علمی و عام پسند را بشیوهٔ ادبی و هنری نوشته است.
【笔法】bǐfǎ فن نگارش، خطاطی یا نقاشی
【笔锋】bǐfēng ①(毛笔尖) نوك قلم مو ②(笔势) نیرومندی خط قلم مو در نگارش یا نقاشی، شیوهٔ نگارش یا نقاشی: 苍劲的～ خط های پرقدرت قلم مو ③(文章的锋芒) لبهٔ برندهٔ مقاله ای: 犀利～ به سبك برنده و قاطع نوشتن
【笔杆】bǐgǎn ①(笔管) دستهٔ قلم یا قلم مو ②(笔) قلم: 耍～〈口〉 قلم گردانیدن
【笔杆子】bǐgǎnzi ①(笔) قلم ②(指文人) اهل قلم، نویسندهٔ ماهر
【笔管】bǐguǎn دستهٔ قلم مو
【笔管条直】bǐ guǎn tiáo zhí 〈口〉 راست و مستقیم
【笔画】bǐhuà خط های هیروگلیف چینی
【笔会】bǐhuì انجمن نویسندگان، انجمن اهل قلم
【笔迹】bǐjì دستخط: 对～ اصالت دستخط کسی را شناختن
【笔记】bǐjì ①(用笔记录) یادداشت کردن، ثبت کردن ②(做的记录) یادداشت ها، آنچه که ثبت شده، یادداشت: 记～ یادداشت ها را ثبت کردن /本～ دفترچهٔ یادداشت ③(随笔) نوعی فرم ادبی که بطور عمده بصورت یادداشت بیان می شود: 小说～ یادداشت های ادبی
【笔架】bǐjià جا قلمی
【笔尖】bǐjiān نوك قلم
【笔据】bǐjù سند کتبی
【笔力】bǐlì نیرومندی سبك در نگارش ادبی ؛ توان خطها در خطاطی یا نقاشی: 雄健～ خط های پر قدرت /这部作品没有表现出作者平素的～。 این اثر فاقد آن نیرومندی و قوهٔ حیاتی است که مخصوص سبك نگارش نویسنده است.
【笔立】bǐlì راست و مستقیم
【笔录】bǐlù ①(用笔记录) یادداشت کردن، ثبت کردن ②(记录下来的文字) یاد داشت ها
【笔帽】bǐmào کلاه قلم، مداد یا قلم مو
【笔名】bǐmíng نام مستعار
【笔墨】bǐmò قلم وجوهر، کلمه ها، نوشته: 我们激动的心情难以用～来形容。 برای ما مشکل است که با قلم وجوهر هیجان خود را بیان کنیم. /把不必要的字句删去,以免浪费～。 برای جلوگیری از سخن زاید، کلمه هاو جمله های غیر لازم باید حذف شوند. /玩弄～ با کلمه بازی کردن /～官司 بحث و جدل کتبی، نبرد با قلم
【笔峭】bǐqiào سربه بالا
【笔石】bǐshí 〈古生物〉 نوعی حیوان بسیار کوچك که در زمان های باستان زندگی می کرد بنام "Graptolite"
【笔试】bǐshì امتحان کتبی
【笔顺】bǐshùn ترتیب خط هیروگلیف چینی که در خطاطی رعایت می شود
【笔诉】bǐsù اتهام کتبی
【笔算】bǐsuàn حساب کتبی ؛ حساب کتبی کردن
【笔谈】bǐtán ①(书面交换意见) مکالمهٔ کتبی، تبادل نظر کتبی ②[多用于书名] یادداشت های ادبی
【笔套】bǐtào ①(笔帽) سر پوش قلم، مداد یاقلم مو ②(装笔的袋子) کیسهٔ قلم (معمولا از پارچهٔابریشم یا نخ ساخته می شود)
【笔体】bǐtǐ شکل هیروگلیف: 我认得出他的～。 من خطش را می شناسم.
【笔挺】bǐtǐng ①(直立) راست ومستقیم، عمودی: 地站着～ راست ایستادن ②(衣服烫得平) آراسته ؛ خوب اطو خورده: 穿得～ لباس آراسته و اطو شده را پوشیدن ؛ ومرتب
【笔筒】bǐtǒng قلم دان
【笔头】bǐtóu ①(笔尖) نوك قلم، سرقلم ②(写文章的能力) استعداد نگارش، مهارت نگارش: 他～快。 او استعداد نگارش دارد. ③(书面) کتبی، بفرم کتبی: 练习～ تکلیف کتبی
【笔误】bǐwù سهو قلم، لغزش قلم
【笔洗】bǐxǐ ظرف شستشوی قلم مو
【笔下】bǐxià ①(写文章的能力) استعداد نگارش، قدرت قلم ②(写文章时的措词和用意) عبارت پردازی و مفهوم مقالهٔ کسی: 对于反动派,鲁迅从来不～留情。 «لو سیون» در نوشته هایش هرگز از انتقاد کردن از افراد مرتجع کوتاهی نمی کرد.
【笔心】bǐxīn ①(铅笔芯) مغز مداد ②(圆珠笔芯) میلهٔ خودکار، مغز خود کار

【笔形】bǐxíng خط هیروگلیف چینی و شکل آن
【笔译】bǐyì ترجمهٔ کتبی
【笔战】bǐzhàn بحث وجدل کتبی
【笔者】bǐzhě [多用于作者自称] مؤلف، نویسنده
【笔直】bǐzhí راست، راست و مستقیم: ~的马路 جادهٔ راست راست / 身子挺得~ / مستقیم راه رفتن 走~ و مستقیم ایستادن

俾 bǐ 〈书〉تا، تااینکه: 对该项工程应予大力支持，~能按期完成。 ما باید بطور همه‌جانبه باین پروژه کمك کنیم تا اینکه به موقع به اتمام رسد. / 众周知~ برای اطلاع همه ؛ تااینکه به اطلاع همه برسد

鄙 bǐ ①(粗俗;低下) فرومایه، پست، دون، دون پایه: 粗~ پست، دون پایه / 卑~ بی ادب، مبتذل، پست ②〈谦〉: بنده ~意 عقیدهٔ بنده ③〈书〉(轻视) حقیر شمردن، تحقیر کردن: 可~ منفور،نفرت آور ④〈书〉(边远的地方) جای دور افتاده: 边~ مناطق دوردست

【鄙薄】bǐbó 〈书〉تحقیر کردن، کوچك شمردن: 不应~事务性工作。 نباید کار اداری را کوچك شمرد.
【鄙见】bǐjiàn عقیدهٔ بنده
【鄙贱】bǐjiàn 〈书〉①(卑贱) پست ومبتذل ②(轻视) حقیر شمردن، کوچك دانستن
【鄙俚】bǐlǐ 〈书〉پست، مبتذل
【鄙吝】bǐlìn 〈书〉①(鄙俗) پست، مبتذل ②(过分吝啬) بسیار خسیس، بسیار لئیم
【鄙陋】bǐlòu کم مایه، دارای دانش سطحی ونادان: ~无知 کم مایه
【鄙弃】bǐqì بد دانستن، ناشایسته دانستن، ناقابل دانستن: ~这种庸俗作风 این سبك مبتذل را بد دانستن
【鄙人】bǐrén 〈谦〉این حقیر، بندهٔ حقیر
【鄙视】bǐshì تحقیر کردن، حقیر شمردن، کوچك شمردن: ~体力劳动是剥削阶级思想的表现。 حقیر شمردن کار بدنی مظهر افکار طبقات استثمار کننده است.
【鄙俗】bǐsú پست ومبتذل
【鄙屑】bǐxiè تحقیر کردن، کوچك شمردن: ~的神情 نگاه تحقیر آمیز

bì

币 bì پول، پول رایج: 纸~ اسکناس / 硬~ سکه / 金~ سکهٔ طلا / 外~ پول خارجی
【币值】bìzhí ارزش پول: 人民币~稳定。 ارزش پول خلق ثابت است.
【币制】bìzhì سیستم پولی: ~改革 اصلاح سیستم پولی

必 bì ①(必然) مسلما، حتما، محققا: 你们这次访问~将增强两国人民之间的友谊。 بازدید شما مسلما موجب تحکیم دوستی دو ملت خواهد بود. / 骄兵~败。 ارتش مغرور مسلما شکست می خورد. ②(必须) لازم بودن، باید: 言~信，行~果。 در گفتار وفادار و در کردار پابرجا باش.

【必不得已】bì bùdéyǐ کاملا از روی جبر، اجبارا
【必不可免】bì bùkě miǎn مسلما اجتناب ناپذیر
【必不可少】bì bùkě shǎo مطلقا واجب
【必得】bìděi باید: 好歹你~去一趟。 بهر حال شما باید یکبار به آنجا تشریف ببرید.
【必定】bìdìng یقین بودن، مسلم بودن: 后天我~来接你。 پس فردا من حتما می‌آیم و شما را می برم.
【必读书目】bìdúshūmù فهرست کتاب هایی که باید خوانده شود
【必恭必敬】bìgōng-bìjìng باحرمت واحترام
【必然】bìrán ①(确定不移) مسلم، حتمی، اجتناب ناپذیر: ~结果 نتیجهٔ اجتناب ناپذیر / ~趋势 روند ناگزیر / 反动派~要作垂死的挣扎。 مرتجعین بطور اجتناب ناپذیر به تلاش های مذبوحانه ای دست خواهند زد. ② 〈哲〉(فلسفه) ضرورت: ~规律 قانون ناگزیر / ~王国 قلمرو ضرورت / ~性 ضرورت، اجتناب ناپذیر بودن
【必修课】bìxiūkè درسهای اجباری
【必须】bìxū بایسته بودن، لازم بودن، ضرورت داشتن: 我们~勇于批评和自我批评。 ما باید در انتقاد از خود و انتقاد از دیگران جرأت داشته باشیم. / ~厉行节约。 باید اکیدا صرفه جویی کنیم. / 学习~刻苦。 مطالعه وآموزش مستلزم پشت کار است.
【必需】bìxū ضروری، واجب، لازم: 发展工业所~的原料 مصالح اولیهٔ ضروری برای توسعهٔ صنایع / 应该把国家建设资金用在最~的地方。 وجوه ساختمان ملی ما باید در جایی که مصرف آن از همه واجب‌تراست به مصرف برسد.
【必需品】bìxūpǐn مایحتاج، لوازم ضروری
【必要】bìyào لازم، ضروری، واجب: 提供~的资金 سرمایهٔ لازم را تأمین کردن / 没有~再讨论了。 بحث و مذاکره دیگر ضروری نیست. / ~产品〈经〉 محصول لازم / ~劳动〈经〉 کار ضرور / ~条件 شرایط ضروری / ~前提 شرط قبلی / ~性 ضرورت
【必由之路】bì yóu zhī lù راهی که هرکس باید دنبال یا طی کند، یگانه راه

闭 bì ①(关;合) بستن، برهم نهادن: ~上眼 چشم را بستن / ~口不谈 از گفتن خودداری کردن / ~口无言 زبان بستن، ساکت ماندن / ~嘴! خفه شو! ②(堵塞) مسدود کردن، بستن: ~住气 نفس خود را حبس کردن؛ ایجاد مانع کردن
【闭关政策】bìguān zhèngcè سیاست «دربسته»
【闭关自守】bìguān zìshǒu کشور را از دادوستد بین‌المللی منع کردن، سیاست انحصار ملی را دنبال کردن
【闭合】bìhé اتصال دادن: ~电路 (برق) مدار بسته / ~生态〈宇航〉 عادات بسته و طرز زندگی بستهٔ موجودات و نسبت آنها با محیط / ~循环 گردش اتصالی
【闭会】bìhuì کنفرانس را خاتمه دادن: ~期间 درمدتی که

کنفرانس تشکیل جلسه نمی دهد

【闭经】bìjīng 〈医〉 وقفهٔ جریان قاعدگی بعلتی غیر از حاملگی

【闭口】bìkǒu دهان خود را بستن

【闭路电视】bìlù diànshì تصویر تلویزیونی که علائم آن بوسیلهٔ کابل مخصوص به چند گیرنده منتقل می شود

【闭市】bìshì تعطیل کردن (دکان)

【闭门羹】bìméngēng [多用于]:飨以～ دررا بروی کسی در را بروی خود بسته دیدن، ممنوع الورود شدن ～吃/ بستن

【闭门思过】bì mén sī guò خود را به چهار چوب دیوار بستن ودربارهٔ اشتباه خود تأمل کردن؛有错误要在实践中改正，不要～。 اگر اشتباهی کرده‌ایم، باید در عمل اصلاح کنیم نه آنکه در انزوا دربارهٔ آن تأمل کنیم.

【闭门造车】bì mén zào chē پشت در بسته ارابه را ساختن — یعنی خود را از توده های مردم و از واقعیت جدا کردن وکورکورانه عمل کردن

【闭目塞听】bì mù sè tīng چشم وگوش خود را بستن

【闭幕】bìmù ①(落幕) افتادن پرده، پرده را پایین آوردن: 演出在观众的热烈掌声中～。 پردهٔ صحنه درحین کف زدنهای گرم پایین آمد. ②(结束) پایان دادن، خاتمه دادن: ～词 نطق اختتام/ ～式 مراسم اختتام/ 会议胜利～。 کنفرانس با موفقیت پایان پذیرفت.

【闭气】bìqì ①(失去知觉) بی هوش شدن ②(屏住呼吸) نفس را حبس کردن

【闭塞】bìsè ①(堵塞) مسدود کردن، ممانعت کردن: 鼻孔～。 دماغ گرفته است. ②(偏僻) دور افتاده، دور دست، دور ③(不开通) تاریك اندیشه، غیر روشن فکر، ناآگاه: 以前这里人们思想很～。 در گذشته طرز فکر مردم اینجا بسیار محدود بود. / 消息～ بی اطلاع/ 耳目～ چشم و گوش بسته ④〈电〉 مانع شدن جریان برق: ～信号〈铁道〉 علامت توقف (در راه آهن)

【闭塞眼睛捉麻雀】bìsè yǎnjīng zhuō máquè باچشم بسته گنجشك را صید کردن — یعنی کورکورانه عمل کردن

【闭音节】bìyīnjié 〈语〉 هجای بسته

【闭元音】bìyuányīn 〈语〉 صدادار بسته

【闭月羞花】bì yuè xiū huā باعث گریز ماه وشرمندگی گل شدن — کنایه از زیبائی بی نهایت یك دختر

毕 bì ①(完毕) پایان دادن، تمام کردن، به اتمام رساندن: 阅～请放回原处！ لطفا پس از خواندن بسر جای خود بگذارید! ②〈书〉(完全) بطور کامل، بتمامی: 原形～露 قیافهٔ واقعی خود را نشان دادن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【毕恭毕敬】bìgōng-bìjìng 见"必恭必敬"bìgōng-bìjìng

【毕竟】bìjìng 〈副〉 باهمهٔ اینها، با اینهمه، روی هم رفته: 他的缺点同他的成绩相比，～是第二位的。 رویهمرفته نقایص او در مقایسه با موفقیتهایش در سطح پائین تری است.

【毕力】bìlì باتمام نیرو، با تمام کوشش

【毕命】bìmìng 〈书〉 در گذشتن

【毕其功于一役】bì qí gōng yú yī yì بایك تلاش تمام وظیفه را انجام دادن

【毕生】bìshēng تمام زندگی، تمام عمر: ～事业 کار یك عمر؛ او تمام عمر خود را 他～为人民的事业奋斗。/ یك عمر کار وقف کار های مردم کرده است.

【毕肖】bìxiào 〈书〉 بسیار شبیه بودن، کپی کسی بودن، نسخهٔ دوم چیزی یا کسی بودن: 画得神情～ تمثال زنده ومشابه از کسی را نقاشی کردن

【毕业】bìyè فارغ‌التحصیل شدن، دورهٔ آموزشگاهی را به پایان رساندن: ～班 کلاس فارغ التحصیلی آخرین سال تحصیلی/ ～分配 واگذاری کار در موقع فارغ التحصیلی/ ～典礼 جشن فارغ التحصیلی/ ～设计 پروژهٔ فارغ التحصیلی/ ～论文 تز فارغ التحصیل شدن/ ～生 فارغ التحصیل (از مدرسهٔ (小学) ابتدائی)؛ (از مدرسهٔ متوسطه)(中学)؛ فارغ التحصیل (大学) دانشجوی فارغ التحصیل/ ～证书 دیپلم، دانشنامه

庇 bì پناه دادن، حفاظت کردن، حمایت کردن

【庇护】bìhù پناه دادن، حفاظت کردن، تحت حمایت قرار دادن: ～权 حق پناه دادن/ ～所 پناهگاه

【庇荫】bìyìn ①(遮住阳光) (درخت) سایه افکندن ②(庇护) پناه دادن، حمایت کردن

【庇佑】bìyòu نگهداشتن، حفظ کردن

毖 bì احتیاط، توجه

哔 bì

【哔叽】bìjī 〈纺〉 سرژ (نوعی پارچهٔ پشمی)

陛 bì 〈书〉 پله های کاخ

【陛见】bìjiàn بار یافتن

【陛下】bìxià اعلیحضرت، علیاحضرت

贲 bì 〈书〉 قشنگ آراسته شده

另见 bēn

【贲临】bìlín 〈书〉 (خطاب به مهمان عالی رتبه) شما با حضور خود خانه (یا شرکت وغیره) مرا مزین فرمودید.

毙 bì ①(毙命) مردن، به قتل رسیدن ②〈口〉(枪毙) اعدام کردن، تیرباران کردن: 愤怒的群众要求～了这个反革命杀人犯。 توده های خشمگین مردم تقاضای اعدام این قاتل ضد انقلاب را کردند.

【毙命】bìmìng کشته شدن، به قتل رسیدن: 两名匪徒当场～。 دوتن از راهزنان در محل کشته شدند.

铋 bì 〈化〉(Bi) بیسموت

秘 bì 见"便秘"biànbì

另见 mì

【秘鲁】Bìlǔ پرو: ～人 اهل پرو، پرویی

敝 bì ①〈书〉(破旧) کهنه، ژنده، تاروپود گسسته: ～衣 لباس کهنه ②〈谦〉(我的) از من، از ما، این: ～乡 دهکدهٔ من/ ～校 مدرسهٔ من/ ～姓王。 اسم خانوادگی من «وان» است.

【敝旧】bìjiù کهنه، مندرس، ژنده

【敝俗】bìsú رسم کهنه

【敝屣】bìxǐ 〈书〉 کفش کهنه ، چیزی بی ارزش: 弃之如～

مانند یك جفت کفش کهنه بدور انداختن

【敝帚自珍】bìzhǒu zì zhēn جاروی کهنهٔ خود را با ارزش شمردن ــ یعنی چیزکم ارزش را صرفا بخطر اینکه متعلق به خود است با ارزش شمردن

婢 bì کنیز، دختر خدمتکار

【婢女】bìnǚ کنیز، دختر خدمتکار

愎 bì خود رأی، یك دنده

弼 bì 〈书〉 یاری کردن، دستگیری کردن

筚 bì حصار ساخته شده از بامبو یا بید سبدی: 蓬门～户 خانه با در حصیری ــ یعنی یك کلبه

【筚路蓝缕】bìlù-lánlǚ 〈书〉 برای گشودن راه جدید لباس کهنه را پوشیدن و گاری را راندن ــ یعنی درکار پیش‌آهنگی محنت ها و رنج های بزرگی را متحمل شدن

跸 bì 见"驻跸"zhùbì

痹 bì 〈中医〉 (به عقیدهٔ طب چینی) هر نوع درد یا کرختی ناشی از سرما، رطوبت وغیره، رماتیسم

裨 bì 〈书〉 سود، منفعت، فایده، مصلحت: 无～于事。 برای حل مسایل سودی ندارد.

另见 pí

【裨益】bìyì 〈书〉 سود، منفعت، فایده، مصلحت: 大有～ فایدهٔ زیاد داشتن

蓖 bì

【蓖麻】bìmá 〈植〉 کرچك: ～蚕 کرم ابریشم کرچك / ～油 روغن کرچك / ～子 دانهٔ کرچك

辟 bì ①〈书〉(君主) سلطان، پادشاه، امپراطور ②〈书〉(排除) دفع کردن، از بین بردن

另见 pì

【辟邪】bìxié روح خبیث را دور کردن

滗 bì مایع را از ظرفی خالی کردن (طوریکه ته نشین آن از ظرف بیرون نرود): 别把茶～干了。 قوری چای را خالی مکن!

碧 bì ①(青玉) یشم، یشم سبز ②(青绿色) رنگ آبی، رنگ یشمی: ～海 دریای آبی / ～空 آسمان آبی و صاف / 草如茵 بساطی از سبزه، فرشی از علف سبز

【碧澄】bìchéng (آب یا هوا) آبی و روشن وتمیز

【碧蓝】bìlán آبی پر رنگ

【碧绿】bìlǜ سبز پر رنگ

【碧落】bìluò 〈书〉 آسمان

【碧瓦】bìwǎ آجر لعابی سبز رنگ

【碧血】bìxuè خونی که در راه اجرای عدالت ریخته شود

【碧油油】bìyóuyóu سبز، سبزرنگ

【碧玉】bìyù یشم

箅 bì

【箅子】bìzi شبکه، دریچهٔ مشبك، دریچهٔ سوراخ سوراخ: 炉～ کفگیرهٔ مشبك بخاری / 竹～ سیخ (برای پختن نان بخار) / مشبك بامبو، کفگیرهٔ مشبك بامبو

蔽 bì پوشیدن، پناه دادن، پنهان کردن: ～风雨 از باد و باران پناه گرفتن / 衣不～体 ژنده پوش بودن

【蔽匿】bìnì 〈书〉 پنهان کردن، مخفی کردن

弊 bì ①(欺诈蒙骗) فریب، حیله، کلاه برداری، غبن: 舞～ فاسد کردن، کلاه برداری کردن، حیله گری کردن، اغفال کردن ②(害处;毛病) زیان، ضرر: 有利有～。 هم سود وجود دارد وهم زیان. / ～多利少。 زیان برسود می چربد. / 兴利除～ افزودن سود و از بین بردن زیان

【弊病】bìbìng ①(弊端) سوء عمل، بدی، بیماری (اجتماعی): 资本主义所固有的社会～ بیماری اجتماعی موروث در سرمایه داری ②(毛病) زیان، نقص، کوتاهی: 这种做法～不少。 این شیوه نقایصی دارد.

【弊端】bìduān سوء عمل، سوء استفاده، فساد عمل

【弊害】bìhài نقص، کوتاهی، زیان

【弊政】bìzhèng اقدامات سیاسی مضر

薜 bì

【薜荔】bìlì 〈植〉 نوعی انجیر

篦 bì نوعی شانهٔ دولبه با دندانه های ریز، شانهٔ دندانه ریز: ～头 باچنین شانه ای سر را شانه کردن

【篦子】bìzi نوعی شانهٔ دولبه با دندانه های ریز، شانهٔ دندانه ریز

避 bì ①(回避) احتراز کردن، اجتناب کردن، طفره رفتن، پناه گرفتن: ～而不谈 از موضوع احتراز کردن / ～而不答 از پاسخ دادن طفره رفتن / ～雨 پناه گرفتن از باران / ～开敌人岗哨 از دید سربازان دیده‌بان دشمن مخفی ماندن ②(防止) باز داشتن، جلوگیری کردن، دور انداختن: ～蚊剂 داروی ضد پشه، پشه کش

【避弹坑】bìdànkēng 〈军〉 سنگر بزانو

【避弹衣】bìdànyī لباس ضد گلوله

【避风】bìfēng ①(躲避风) پناه گرفتن از باد: ～港 بندرگاه، پناه گاه، جای امن ②(比喻避开不利的势头) از برخورد با رویداد های نا مساعد طفره رفتن

【避讳】bìhuì پرهیز کردن از بکار بردن اسم کوچك امپراطوران، برادران بزرگش و غیره

【避讳】bìhui ①(忌讳) کلمه یا ترکیبی که از بکار بردن آن اجتناب کنند،تابو ②(回避) احتراز کردن،گریز زدن، طفره رفتن: ～这个问题 از موضوع احتراز کردن

【避火梯】bìhuǒtī نردبان ضد آتش

【避坑落井】bì kēng luò jǐng از چاله گریختن و به چاه افتادن، گرگ را از جلو بیرون راندن وببر را از عقب وارد کردن

【避雷器】bìléiqì صاعقه گیر، برقگیر

【避雷针】bìléizhēn میلهٔ برقگیر، صاعقه گیر

【避免】bìmiǎn اجتناب کردن، احتراز کردن، خودداری کردن: ～错误 از اشتباه اجتناب کردن / ～轻率行动 از عمل تند و بی

از گرفتاری به نزاع وستیزه 卷入纠纷 ~ / ملاحظه احتراز کردن در اجتناب از حادثه ای 设法 ~ 了一场事故 / خودداری کردن از ریختن آب سرد برشور 挫伤群众的积极性 ~ / موفق شدن وشوق توده های مردم احتراز کردن

【避难就易】 bì nán jiù yì از کار های مشکل اجتناب ورزیدن وکار های آسان را انتخاب کردن

【避难】 bìnàn پناهندگی ~ 政治 : پناه خواستن، پناه جستن / حق پناهندگی 权 ~ / بندر آماده برای پناهندگی 港 ~ / سیاسی ~ 所 پناهگاه

【避其锐气，击其惰归】 bì qí ruìqì, jī qí duò guī از دشمن تازه نفس دوری کردن و به دشمن خسته و در حال عقب نشینی حمله‌ور شدن

【避让】 bìràng احتراز کردن، راه دادن

【避实就虚】 bì shí jiù xū از نیرو های عمده دشمن دوری کردن و به نیرو های ضعیف آن حمله آوردن

【避暑】 bìshǔ ①(消夏) در هوای گرم به تعطیلات رفتن، 胜地 ~ : گذراندن تعطیلات تابستانی در محلی خنك (ییلاق) ییلاق، محل خنك برای استراحت تابستانی ②(避免中暑) از داروی ضد گرمازدگی 药 ~ : گرمازدگی جلوگیری کردن

【避嫌】 bìxián از بروز بدگمانی وسوء ظن جلوگیری کردن

【避孕】 bìyùn قرص ضد 口服 ~ 药 : جلوگیری از آبستنی کاپوت، کیسه 套 ~ / شیاف ضد حاملگی 栓 ~ / حاملگی خمیر ضد حاملگی 药膏 ~ / پلاستیکی ضد حاملگی 用品 ~ / لوازم ضد حاملگی

【避重就轻】 bì zhòng jiù qīng از اصل اجتناب کردن و به فرع پرداختن ؛ در برابر اتهامات عمده ساکت ماندن و به اتهامات کوچك اقرار کردن

壁 bì ①(墙) دیوار ②(器物侧壁) دیواره (ظرفی) : 细胞 ~ دیواره سلول / 胃 ~ دیواره معده ③(峭壁) صخره سراشیب پرتگاه 峭 ~ : پرتگاه، پرتگاه ④(壁垒) بارو، باره، استحکامات : 作 ~ 上观 از بالای بارو نبرد را تماشا کردن — یعنی فقط ناظر و تماشاچی آن بودن

【壁报】 bìbào روزنامه دیواری

【壁橱】 bìchú اشکاف تودیواری

【壁灯】 bìdēng چراغ دیواری

【壁挂】 bìguà 〈工美〉 اشیاء هنری آویخته شده روی دیوار

【壁柜】 bìguì اشکاف تودیواری

【壁虎】 bìhǔ 〈动〉 مار مولك خانگی

【壁画】 bìhuà نقاشی دیواری، تصویر روی دیوار : 敦煌 ~ نقاشی دیواری «دن هوان»

【壁龛】 bìkān طاقچه، تورفتگی دیوار

【壁垒】 bìlěi بارو، باره، استحکامات : 关税 ~ دیوار تعرفه / 贸易 ~ سد بازرگانی / گمرکی 分明 ~ با یکدیگر مخالفت صریح کردن، بصراحت بایکدیگر مخالف بودن / 唯物主义和唯心主义是哲学中的两大 ~。 (یا ماتریالیسم) و معنویت (یا ایده‌آلیسم) دو اردوگاه مخالف در فلسفه هستند.

【壁垒森严】 bìlěi sēnyán ①(防守严密) محکم حفاظت شده، دارای استحکامات محکم ②(界限分明) حدو مرز روشن و واضح داشتن

【壁立】 bìlì (山崖等) مانند دیوار راست و (صخره پرتگاه) ~ 千尺 : مستقیم ایستادن / یك بلندی هزار متری باشیب تند ~ 的山峰 یك پرتگاه سراشیب

【壁炉】 bìlú بخاری تودیواری : 台 ~ نمای بخاری

【壁虱】 bìshī 〈动〉①(蜱) کنه ②〈方〉(臭虫) ساس

【壁饰】 bìshì زینت آلات روی دیوار

【壁毯】 bìtǎn قالیچه دیواری

【壁纸】 bìzhǐ کاغذ دیوار (برای زینت)

【壁钟】 bìzhōng ساعت دیوار

臂 bì ①(胳膊) بازو : 左 ~ بازوی چپ / 助一 ~ 之力 به کسی یاری کردن ②(上臂) قسمت بالای بازو
另见 bei

【臂膀】 bìbǎng بازو

【臂纱】 bìshā بازوبند (سیاه) : 戴 ~ بازوبند را بستن

【臂章】 bìzhāng بازوبند ؛ زره مخصوص دست

【臂助】 bìzhù 〈书〉①(帮助) کمك کردن، یاری کردن ②(助手) دستیار، معاون

髀 bì 〈书〉①(大腿) ران ②(大腿骨) استخوان ران

璧 bì یك قطعه سنگ یشم گرد و پهن با سوراخی در وسط که در چین باستان برای تشریفات بکار می رفت

【璧还】 bìhuán 〈敬〉①(归还原物) با اظهار تشکر (چیز عاریتی را) پس دادن ②(辞谢馈赠物) با اظهار تشکر (هدیه‌ای را) برگرداندن

【璧谢】 bìxiè 〈敬〉 با اظهار تشکر (هدیه ای را) برگرداندن

襞 bì ①〈书〉(衣褶) چین و چروك لباس ②〈生理〉(器官上的褶子) چین وچروك (معده، روده وغیره)

biān

边 biān ①(图形上夹成角的直线) ضلع : 三角形的一 ~ یك ضلع از سه گوشه / 直角 ~ ضلع زاویه قائمه / 斜 ~ وتر ②(边缘) مثلث حاشیه، کناره، لبه، کنار : 每页 ~ 上都有批注。 در حاشیه هر صفحه یادداشت هایی هست. / 湖 ~ 有座扬水站。 در کنار دریاچه یك تلمبه آب وجود دارد. / 田 ~ 地头 کناره های مزارع / 碗 ~ 儿 لبه کاسه / 宽 ~ 草帽 کلاه حصیری / 衬衣的 ~ لبه پیراهن ③(边境) سرحد، مرز : 戍 ~ / با لبه پهن حد، ④(界限) 城 ~ شهر مرزی / پادگان دریك ناحیه مرزی حصر : 无 ~ 的大海 دریای بی‌کران / 他这话可太没 ~ 儿了。 در حرف هایش بسیار مزخرف است. ⑤(靠近物体的地方) کنار (چیزی)، پهلوی (چیزی) : 老师傅身 ~ 有两个好徒弟。 آن کارگر با سابقه دوشاگرد دارد که در کنار دستش کار می کنند. / 老师的教导还在她耳 ~ 回响。 تعلیمات استاد هنوز در گوشش طنین انداز است. / 手 ~ 没有纸笔 دم دست قلم یا کاغذ نداشتن ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

边 bian ［方位词后缀］：这～ / سمت شرقی 东～ / اینجا 里～ / درون 前～ / در جلو 左～ / سمت چپ

【边岸】biān'àn خشکی در کنار آب

【边币】biānbì پول رایج در ناحیهء مرزی(اسکناسی که در دوران جنگ ضد ژاپنی و جنگ آزادی از طرف حکومت های ناحیهء مرزی انتشار یافته است)

【边…边…】biān…biān… ［分别用在动词前，表示动作同时进行］：边干边学 /آموختن در هنگام کار 边读边议 /چیزی را خواندن ودر ضمن در بارهء آن بحث کردن 边发展边巩固 توسعه دادن همزمان با مستحکم کردن/ 边生产边战斗 هم به کار تولیدی پرداختن و هم به نبرد

【边侧】biāncè در جنب، در کنار：校园～ در جنب باغ دانشگاه

【边城】biānchéng شهر مرزی

【边陲】biānchuí 〈书〉 ناحیهء مرزی، منطقهء سرحدی

【边地】biāndì سرزمین سرحدی

【边防】biānfáng دفاع مرزی：～部队 / مرزبانان، گارد مرزی ～检查站 / ایستگاه بازرسی مرزی ～检查条例 / مقررات بازرسی مرزی ～哨 / سرباز دیده‌بان مرزی ～战士 / پلیس مرزی ～警察 /مرزی ～站 / مرزبان، پاسدار مرزی پاسگاه مرزی

【边锋】biānfēng 〈足球〉 (فوتبال) جناح (بازیکن فوروارد در جناح)：左～ / جناح چپ 右～ / جناح راست

【边沟】biāngōu آبریز در کنار دوطرف جاده یا راه آهن

【边关】biānguān گذرگاه در سرحد

【边患】biānhuàn بلاهاو مصیبت های ناشی از تعرض و تجاوز در مرز ها

【边际】biānjì حد و حصر، حدود：漫无～ بی حد و حصر، حد و حصر، 不着～ / خارج از موضوع، بی ربط، نا مربوط / بی هدف

【边疆】biānjiāng ناحیهء مرزی، سرحد، سرزمین مرزی：支援～建设 / از کار ساختمانی در نواحی مرزی پشتیبانی کردن 保卫～ / سرحد دفاع کردن

【边角料】biānjiǎoliào ریزه هاو تکه های پس مانده (مصالح صنعتی)

【边界】biānjiè مرز، سرحد：划定～ / مرز ها را تعیین کردن 标定～ / در سرحد نشان گذاردن 越过～ / از مرز گذشتن 实际控制线 / خط کنترل واقعی در مرز ～事件 / رویداد سرحدی ～线 / خط مرزی 协定 / توافق ～现状 / حالت موجود در سرحد ～走向 / مسیر خط مرزی ～争端 / نزاع و ستیزه بر سرمرز / مرزی

【边境】biānjìng مرز، سرحد：封锁～ / مرزها را بستن ～冲突 / زدو خورد مرزی ～贸易 / بازرگانی مرزی ～市镇 / شهر مرزی

【边框】biānkuàng قاب：镜子的～ قاب آیینه

【边门】biānmén در پهلوی، در کوچك کناری

【边民】biānmín مرز نشین، سرحد نشین

【边卡】biānqiǎ محل بازرسی وسایل نقلیه در مرز

【边区】biānqū ناحیهء مرزی

【边塞】biānsài قلعهء مرزی

【边事】biānshì 〈书〉 امور مربوط به مرزها

【边头】biāntóu ①(沿边的部分) کناره ②〈书〉(边境) مرز ③〈方〉(指某一段时间) پاسی از وقت معینی

【边线】biānxiàn ①〈体〉 خط کنار زمین فوتبال، بسکتبال و غیره ②〈棒、垒球〉 خط خطا (دربازی بیسبال)

【边沿】biānyán کناره، حاشیه：森林～ کنارهء جنگل ～地带 / ناحیهء کناری

【边音】biānyīn 〈语〉 صدای پهلوی

【边缘】biānyuán ①(接近界限) مرز، حد، لبه، نزدیکی، 悬崖的～ / لبهء پرتگاه 战争～政策 سیاست لبهء جنگ ②(两方面有关的) حاشیه مربوط به دوجانب، ～地区 / ناحیهء مرزی ～科学 / علوم دوشاخه یا چند شاخه؛ نزدیك به حاشیه، نزدیك به مرز

【边远】biānyuǎn دور از مرکز، دوردست، دور افتاده：～省份 / نواحی دور افتاده ～地区 / استان های مرزی دور افتاده

砭 biān ①〈中医〉(石针) سوزن سنگی که درطب سوزنی (با سوزن) سوراخ کردن، (针砭) ② چین با ستان بکار می رفت 冷风～骨。 باد سرد به استخوان نفوذ می کند. سفتن

【砭骨】biāngǔ نفوذ کننده (به استخوان)

【砭石】biānshí سوزن سنگی برای استفادهء طبی

编 biān ①(编织) بافتن، بهم تابیدن：～柳条筐 با بید سبد را بافتن ～辫子 / مو را بهم تابیدن ②(组织) تشکیل دادن، دسته بندی کردن：～班 / گروه بندی کردن ～组 / دسته بندی کردن 把他～在我们组吧! / او را در گروه ما قرار بدهید! ③(编辑) ویراستاری کردن، تنظیم کردن، آمادهء چاپ کردن：～报纸 / روزنامه ای را ویراستاری کردن ～教材 / مواد درسی را تنظیم و آمادهء چاپ کردن ④(编写) نوشتن، تألیف کردن، تدوین کردن：～剧本 / نمایش نامه نوشتن ～个小曲儿 / ترانه ساختن ⑤(捏造) بافتن، جعل کردن، مشابه چیزی را ساختن：这事是他自己～出来的。 تمام داستان را او خودش بافته است. ⑥(分册) جلد، بخشی از کتاب، جلد：上～ / جلد ۱، بخش ۱

【编程】biānchéng برنامه های کامپیوتر را تهیه کردن

【编次】biāncì ترتیب نظم ؛ نظم را ترتیب دادن

【编凑】biāncòu بافتن و سرهم بندی کردن

【编导】biāndǎo ①(编剧和导演) (نمایش، فیلم وغیره) نوشتن وکارگردانی کردن：这个话剧是由两位工人～的。 این نمایش را دو کارگر نوشته و کارگردانی کرده اند. ②(编剧和导演的人)(戏剧) نویسنده وکارگردان نمایش ؛ (舞剧) طراح وکارگردان رقص یا باله ؛(电影) فیلم‌نامه نویس وکارگردان سینما

【编队】biānduì به شکل گروه یا ستون درآوردن، گروه بندی کردن：～飞行 / پرواز کردن باآرایش ～轰炸 / بمباران کردن باآرایش پرواز

【编发】biānfā ویراستاری کردن وانتشار دادن

【编号】biānhào ①(编号码) شماره گذاری کردن،نمره دادن：给展品～ روی کالای عرضه شده شماره گذاری کردن ②(号码) شمارهء ترتیبی

【编辑】biānjí ①(编书报) (کتاب یا روزنامه را) تنظیم وآمادهء چاپ کردن، ویراستاری کردن：～图书索引 / راهنمای موضوعات را تنظیم کردن ～部 / دفتر هیأت مدیره یا مطالب ～委员会

؛ مؤلف (کتاب)، مدیر(روزنامه) (编书报的人)② هیأت مدیره
总~ مدیر کل
【编结】biānjié (موها را) بهم تابیدن
【编剧】biānjù ①(编剧本) نوشتن نمایشنامه②(编剧者)(戏剧)؛ فیلم نامه نویس (电影)؛ نمایش نامه نویس (舞剧)
طراح رقص یاباله
【编练】biānliàn متشکل ساختن و تمرین دادن
【编码】biānmǎ نمره، رمزی دادن
【编目】biānmù ①(编制目录) فهرست را مرتب کردن، 部~ ؛ فهرست نویسی کردن
员~/ ریاست فهرست نویسی 新到的图书正在~。 کتاب های تازه رسیده / فهرست نویس
لیست، کاتالوگ، فهرست (目录)② را فهرست می کنند.
【编拟】biānnǐ نوشتن، تهیه کردن
【编年史】biānniánshǐ شرح وقایع به ترتیب تاریخ، تاریخچه، وقایع
【编年体】biānniántǐ سبك وقایع نگاری (درتاریخ نویسی)
【编排】biānpái تنظیم کردن، ترتیب دادن، مرتب کردن؛ 文字和图片的~ تصویر هاو مقاله هارا تنظیم کردن / 课文要按难易程度~。 متن ها باید بترتیب مشکل بودنش تنظیم گردد.
【编遣】biānqiǎn (نیروهای ارتش را) دوباره متشکل کردن وپرسنل زائد را مرخص کردن
【编审】biānshěn ①(编辑和审定) ویراستاری کردن وتنظیم نهائی نمودن ②(编审者职称) ویراستار، سردبیر؛ 副~ معاون سردبیر
【编算】biānsuàn برای ضرر رساندن به دیگران توطئه چیدن
【编外】biānwài خارج از گنجایش سازمانی (ارتش، ارگان یا مؤسسه)؛ 人员~ پرسنل خارج از گنجایش سازمانی
【编舞】biānwǔ ①(编舞蹈) رقص یا باله را طراحی کردن ②(编舞的人) طراح رقص یا باله
【编写】biānxiě ①(编纂) نوشتن، تألیف کردن، تدوین کردن؛ ~教科书 کتاب درسی را تألیف کردن ②(创作) نوشتن، نمایشنامه نوشتن 剧本~/ اپرا ساختن 歌剧~؛ ساختن
【编选】biānxuǎn انتخاب وتنظیم کردن ؛ تألیف کردن
【编演】biānyǎn (رقص یا اپرا را) طرح کردن و روی صحنه آوردن
【编译】biānyì ترجمه و تنظیم کردن
【编印】biānyìn تألیف وچاپ کردن
【编造】biānzào ①(制订) تألیف کردن،تهیه کردن،بیرون دادن؛ 预算~ بودجه تهیه کردن / 表册~ جدول های آماری را تهیه کردن ②(捏造) بافتن، جعل کردن، مشابه چیزی را ساختن ~؛ 情节~ جزئیات یك رویداد را بدروغ ساختن / 谎言~ دروغ بافتن ③(凭想象创造) براساس تصور خلق کردن؛ 古代人民~的神话 اساطیری که بدست مردم کهن ساخته شده است
【编者】biānzhě مؤلف (کتاب) ؛ مدیر(روزنامه) ؛ 按~ یادداشت های مدیر (روزنامه)
【编织】biānzhī بافتن، چیزی را بهم تابیدن؛ 地毯~ قالی بافتن / 毛衣~ ژاکت پشمی بافتن / 草席~ بافتن فرش حصیری /
【编制】biānzhì ①(编作) بافتن، ساختن، بهم تابیدن؛ 竹器~ با بامبو چیزهایی را بافتن ~؛ تنظیم کردن، تهیه کردن (制定)② 生产计划~ تنظیم کردن طرح تولید را / 教学大纲~ تنظیم کردن پروگرام تدریسی را ③(人员配备) گنجایش سازمانی پرسنل؛ 部队~ گنجایش سازمانی واحد های ارتش / 平时~ گنجایش سازمانی در زمان صلح / 战时~ سازمانی در زمان جنگ / 政府机关的~ گنجایش سازمانی ارگان های دولتی / 缩小~ تعداد پرسنل را کم کردن
【编钟】biānzhōng نوعی آلت موسیقی در چین باستانی که به زنگوله شباهت دارد
【编著】biānzhù نوشتن، تألیف کردن، تدوین کردن
【编组】biānzǔ ①(编成小组) دسته بندی کردن، گروه بندی کردن ②〈铁道〉 واگون های ترن، بخصوص واگون های باربری را دسته بندی کردن؛ 场~ میدان دسته بندی واگون های باربری
【编纂】biānzuǎn تألیف کردن، تدوین کردن، نوشتن؛ 词典~ تألیف کردن فرهنگ

煸 biān بریان کردن

蝙 biān

【蝙蝠】biānfú خفاش، شب پره

鳊 biān

【鳊鱼】biānyú ماهی سیم

鞭 biān ①(鞭子) شلاق، تازیانه، تسمه، چرمی ②(一种古代兵器) نوعی سلاح آهنی درزمان باستانی ③(类似鞭子的东西) چیزی شبیه شلاق؛ 教~ چوب الف، چوب تعلیم ④(鞭炮) یك رشته از ترقه های کوچك ⑤〈书〉(鞭打) تازیانه زدن، شلاق زدن؛ 马~ اسب را شلاق زدن
【鞭把势】biānbǎshi〈方〉 گاریچی، ارابه‌چی
【鞭策】biāncè تشویق کردن، کسی را بر آن داشتن که...؛ 要经常~自己,为别人做几件好事。 ما باید به خود تلقین کنیم که برای دیگران کارهای نیك انجام دهیم. / 群众的赞扬是对我们的~。 تحسین و ستودن توده های مردم مایه، تشویق ماست.
【鞭长莫及】biān cháng mò jí خارج بودن از حد توان کسی، از دست کسی ساخته نبودن
【鞭笞】biānchī 〈书〉 تازیانه، شلاق
【鞭虫】biānchóng نوعی کرم شلاق مانند
【鞭打】biāndǎ شلاق زدن، تازیانه زدن
【鞭痕】biānhén زخم شلاق
【鞭花】biānhuā صدای شلاق هنگام به حرکت در آوردن آن
【鞭毛】biānmáo 〈动〉 تاژك؛ 虫~ حشره، تاژکدار
【鞭炮】biānpào ①(爆竹的统称) نام عمومی برای ترقه ها؛ 放~ ترقه ها را منفجر کردن ②(成串的小爆竹) یك رشته از ترقه های کوچك
【鞭辟入里】biān pì rù lǐ نافذ، رسا، درگذرنده، تیز
【鞭挞】biāntà 〈书〉 تنبیه کردن، محکوم کردن؛ 这部电影无情地~了吃人的旧社会。 این فیلم شدیدا آن جامعه، کهنه، آدم‌خوار را محکوم می کند.
【鞭子】biānzi تازیانه، شلاق، تسمه، چرمی

biǎn

贬 biǎn ①(降职)تنزل مقام ورتبه دادن، رتبه را پایین آوردن ②(降低)کاستن، کم کردن، پایین آوردن : 出售价~ آوردن کم ارزش ③(贬低)به قیمت نازل فروختن، با تخفیف فروختن چیزی را : 一文不值~得 شمردن، تقبیح دانستن، بد دانستن محکوم کردن و کاملا بی ارزش شمردن

【贬斥】biǎnchì ①(降职)تنزل مقام دادن ②(贬低排斥)تقبیح و رد کردن

【贬词】biǎncí کلمه‌ای که معنی موهن دارد

【贬低】biǎndī بی ارزش شمردن، کوچك کردن، تنزل دادن : ~这一文件的意义 اهمیت سند را کم و کوچك کردن

【贬毁】biǎnhuǐ کوچك کردن و تهمت زدن

【贬义】biǎnyì کلمه ای که معنی موهن دارد : ~词 معنی موهن / 这个词常用于~。این کلمه معمولا به معنی موهنش بکار می رود.

【贬抑】biǎnyì کوچك کردن، بی ارزش شمردن

【贬谪】biǎnzhé تبعید کردن، نفی بلد کردن

【贬值】biǎnzhí کاهش ارزش ~ 货币 : ارزش پول را کم کردن پول

【贬职】biǎn zhí تنزل مقام و رتبه دادن

窆 biǎn 〈书〉تدفین کردن

扁 biǎn پهن، مسطح : 一只~盒子 یك جعبهٔ پهن / ~体字 خط خمیده / 纸盒子压~了。جعبهٔ مقوایی له شد. / 别把人看~了。مردم را بی ارزش بحساب نیاورید.
另见 piān

【扁柏】biǎnbǎi 〈植〉نوعی درخت سرو

【扁虫】biǎnchóng کرم پهن

【扁锉】biǎn cuò سوهان چهار گوش

【扁担】biǎndan چان (یعنی چوبی که روی دوش قرار می دهند و برای حمل بار از آن استفاده می کنند)

【扁豆】biǎndòu لوبیا

【扁骨】biǎngǔ 〈生理〉استخوان پهن

【扁率】biǎnlǜ 〈天〉(ریاضی) درجهٔ پهنای یك کره

【扁坯】biǎnpī 〈冶〉فلز ریختهٔ پهن

【扁平足】biǎnpíngzú 〈医〉پاپهن

【扁食】biǎnshi 〈方〉见"饺子"jiǎozi

【扁桃】biǎntáo ①〈植〉درخت بادام ②〈方〉(蟠桃)هلوی پهن، هلوی انجیری

【扁桃体】biǎntáotǐ 〈生理〉لوزه، بادامك : ~肥大〈医〉روییش زیاد لوزتین، افزایش اندازهٔ لوزه ها / ~切除术 عمل جراحی لوزتین ، درآوردن لوزه ها بوسیلهٔ عمل جراحی / ~炎 ورم لوزتین 又作"扁桃腺"

【扁形动物】biǎnxíng dòngwù جانوران پهن

【扁圆】biǎnyuán شلغمی شکل، دایره ای‌که در یك قطب پهن شده باشد

【扁嘴】biǎnzuǐ لب ولوچه آویزان کردن

【扁嘴】biǎnzuǐ 〈方〉اردك

匾 biǎn ①(扁额)لوحهٔ چوبی، تختهٔ چوبی افقی که روی آن چیزی نوشته شده باشد ②(锦旗)پرچم ابریشمی که روی آن کلمات تحسین آمیز دوخته شود ③(一种用具)سبد بزرگ و گرد وکم عمقی که بمنظور گذاشتن غله یا کرم ابریشم از بامبو ساخته می شود

【匾额】biǎn'é لوحهٔ چوبی، تختهٔ چوبی افقی که روی آن چیزی نوشته شده باشد

褊 biǎn 〈书〉باریك، کم عرض، تنگ

【褊急】biǎnjí 〈书〉کوتاه نظر و تندخوی

【褊狭】biǎnxiá 〈书〉باریك، کم عرض، تنگ : 居处~ در نقاط تنگ و باریك زندگی کردن / 气量~ فاقد وسعت نظر، کوتاه نظر

【褊小】biǎnxiǎo کم عرض، باریك

【褊窄】biǎnzhǎi ①(宽度小)کم عرض ②(心胸、见识等不宏大宽广)فاقد وسعت نظر

biàn

卞 biàn ①〈书〉(急躁)تند وشدید، تندخوی، عجول ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

弁 biàn ①(古时男人的帽子)کلاه مردانه در چین باستان ②(旧时低级武职)افسر جزء در چین باستان : 马~ گارد خصوصی (یك افسر)

【弁言】biànyán 〈书〉مقدمه، پیش‌گفتار

忭 biàn 〈书〉خوشحال، شاد : 不胜欣~ بی نهایت شاد بودن

汴 Biàn 〈别称〉(开封) نام دیگری برای شهر «کای فون»

苄 biàn 〈化〉(شیمی) بنزیل

【苄基】biànjī 〈化〉بنزیل

变 biàn ①(变化)تغییر کردن، عوض شدن : 情况~了。وضع تغییر کرده است. / 她完全~了个样。او کاملا عوض شده است. ②(变成)از حالی به حال دیگر تبدیل شدن : 后进班组~先进班组。یك گروه عقب مانده به یك گروه پیش رو تبدیل شده است. ③(使变化)تغییر دادن، عوض کردن، به چیزدیگری تبدیل کردن : ~农业国为工业国 یك کشور کشاورزی را به یك کشور صنعتی تبدیل کردن / ~废为宝 چیز بی ارزش را به چیز پارارزش تبدیل کردن / ~旱地为水田 مزرعهٔ خشك را بصورت شالیزار درآوردن ④(突然变化)یك تحول غیر منتظره (در رویداد ها) : "九一八"事~ حادثهٔ ۱۸ سپتامبر (۱۹۳۱) / 兵~ طغیان نظامی / 政~ کودتا

【变把戏】biàn bǎxi چشم بندی کردن

【变本加厉】biàn běn jiā lì بیش از پیش حدت یافتن، از اول

در 经济危机期间,资本家～地剥削工人。: بدتر شدن دوره‌ء بحران اقتصادی، سرمایه داران مساعی خود رادر استثمار کردن کارگران بیش از پیش شدت بخشیدند.

【变兵】biànbīng سربازان شورشی

【变成】biànchéng از حالی به حال دیگر تبدیل شدن: 物质可以～精神,精神可以～物质。 امر مادی می تواند به امر معنوی تبدیل شود وامر معنوی به نوبت خود می تواند به امر مادی بدل گردد./ 贫穷落后的旧中国已经～了初步繁荣昌盛的国家。 چین کهنه‌ء فقیر وعقب مانده به یك کشور دارای رفاه وشکوفایی آغازین تبدیل شده است./ 在一定的条件下,坏事能够～好事。 در شرایطی معین امر بد می تواند به امر خوب تبدیل شود.

【变电站】biàndiànzhàn ایستگاه فرعی تقویت برق، ایستگاه فرعی ترانسفورماتور

【变调】biàndiào ①〈语〉 آهنگ تغییر یافته ②〈音〉 تغییر آهنگ

【变动】biàndòng تغییر، تبدیل: 文字上作一些～ عبارت پردازی را تا اندازه ای تغییر دادن / 人事～ تغییرات درپرسنل / 计划已经～。 برنامه دستخوش تغییراتی شده است.

【变法】biànfǎ 〈史〉 رفورم سیاسی: 维新～ رفورم در برقراری مشروطیت ومدرنیزه شدن چین (۱۸۹۸)

【变法儿】biànfǎr شیوه های مختلف را بکار بردن: 炊事员总是～改善我们的伙食。 آشپز همواره برای بهترشدن غذای ما شیوه های مختلف را بکار می برد.

【变分法】biànfēnfǎ 〈数〉 رشته ای از ریاضیات که راجع به ماکزیمم و مینیمم تابع اولیه‌ء معادله‌ء منحنی بحث می کند

【变幅】biànfú میزان تغییرات

【变革】biàngé تحول دادن، تغییر دادن: 社会～ تحولات اجتماعی / 自然～ طبیعت را تحول دادن / 你要有知识,你就得参加～现实的实践。 اگر معلومات می خواهید، باید در عمل تغییر واقعیت شرکت کنید.

【变格】biàngé 〈语〉 (دستور زبان) تغییر دادن حالت (مثلا از حالت فاعلی به حالت مفعولی)

【变更】biàngēng عوض کردن، تغییر دادن: ～作息时间 برنامه‌ء ساعات کار را عوض کردن / 原计划稍有～。 برنامه‌ءاصلی کمی عوض شده است.

【变工】biàngōng کار را مبادله کردن: ～队 تیم مبادله‌ء کار (یك سازمان تعاون برای کشاورزی چین)

【变故】biàngù رویداد پیش بینی نشده، حادثه، بلا: 发生了～。 چیزی پیش‌بینی نشده رخ داد.

【变卦】biànguà قول خود را شکستن، عهد شکنی کردن، زیر قول خود زدن: 昨天说得好好的,怎么～了? دیروز شما موافق بودید. چه باعث شد که زیر قول خود بزنید؟

【变化】biànhuà تغییر، تحول: 化学～ تغییر شیمیایی / 周期～ تغییر دوره ای / 气候～ تغییر آب وهوا / 我们家乡有了极大的～。 در روستای ما تغییرات بزرگی رخ داده است. / 他发球～多端。 او دایما شیوه‌ء سرویس توپ را عوض می کند. / 高山天气～无常。 هوا در کوههای بلند متغیر است.

【变幻】biànhuàn تغییرات بی قاعده و نامرتب داشتن: ～莫测 متغیر، غیر قابل پیشگویی / 风云～ تغییر دائمی رویداد ها

【变换】biànhuàn عوض کردن، تغییر دادن: ～手法 تاکتیك ها را عوض کردن / ～位置 موضع یکدیگر را عوض کردن

【变计】biànjì ①(改变计划) برنامه یا شیوه را عوض کردن ②(应变的策略) تاکتیك به اقتضای وضعیت

【变价】biànjià قیمت رایج را تغییر دادن: ～出售 به قیمت رایج فروختن

【变焦距镜头】biànjiāojù jìngtóu 〈摄〉 عدسی دوربین عکاسی دارای کانون متغیر

【变节】biànjié تغییر رنگ سیاسی دادن، به دسته‌ء مخالف پیوستن: ～分子 کسی که تغییر رنگ سیاسی می دهد، عنصر مرتد

【变脸】biànliǎn ناگهانی خصمانه شدن

【变量】biànliàng 〈数〉 (ریاضی) مقدار تغییر پذیر

【变流器】biànliúqì 〈电〉 (برق) مبدل، اسبابی که برای تبدیل نیروی الکتریکی بکار می رود، تبدیلگر

【变率】biànlǜ در صد تغییرات

【变乱】biànluàn آشفتگی سیاسی

【变卖】biǎnmài (اموال کسی را) فروختن

【变频】biànpín 〈电子〉 تبدیل بسامد: ～管 لامپ تبدیل بسامد / ～器 اسباب تبدیل بسامد

【变迁】biànqiān تغییرات، دگرگونی ها، تحولات: 生活～ تغییرات در زندگی / 山村～ تغییرات در دهکده‌ء کوهستانی / 历史～ تغییرات در تاریخ

【变色】biànsè ①(改变颜色) تغییر رنگ دادن: 这种墨水不会～。 این نوع مرکب تغییر رنگ نمی دهد. / 脸不～心不跳 تغییر رنگ نیافتن چهره‌ء کسی وتند تر نزدن قلبش — یعنی بدون ذره‌ای ترس و وحشت / 要保证这个国家永不～。 باید تضمین شود که این کشور هرگز دستخوش تغییرات رنگ سیاسی نخواهد شد. ②(改变脸色) تغییر قیافه دادن، برافروختن، از کوره دررفتن: 勃然～ یکمرتبه از کوره دررفتن

【变色镜】biànsèjìng عینکی که رنگ عدسی آن برحسب کمی یا زیادی نور تغییر می کند

【变色龙】biànsèlóng حرباء، سوسمار هفت رنگ

【变声】biànshēng تغییر صدا درسن بلوغ

【变数】biànshù 〈数〉 عدد متغیر: 无规～ عدد متغیر نامنظم / 相似～ عدد متغیر مشابه

【变速】biànsù 〈机〉 تغییر سرعت، دسته‌ء دنده، دنده عوض کن: 运动〈物〉 حرکت متغیر، حرکت تغییر سرعت / ～器 جعبه‌ء دنده‌ء اتوموبیل

【变态】biàntài ①〈生〉 دگردیسی، تغییرات حاصله در ساختمان بدن جانور در اثر خروج از بدن یك میزبان و ورود به میزبان دیگر: 完全～ دگردیسی کامل ②(不正常的状态) غیر طبیعی، غیرعادی: 心理～ حالت روانی غیر عادی / ～心理学 مبحث روان شناسی غیر عادی

【变天】biàntiān ①(天气变化) تغییر هوا: 太闷热了,看来要～。 هوا بسیار گرفته وخفه کننده است مثل اینکه بزودی تغییر خواهد کرد. ②(复辟) احیاء سلطه‌ء ارتجاعی: 被推翻的剥削阶级妄想～。 طبقات استثمار کننده‌ء واژگون شده همیشه خیال

احیاء سلطهٔ پیشین را در سر می پرورانند.

【变天帐】biàntiānzhàng یادداشتهائی که طبقات از قدرت افتاده در مورد زمین یا پول مصادره شدهٔ خود می نوشتند و مخفیانه نزد خود نگاه می‌داشتند تا روزی عین آنرا با سود گزافش بدست بیاورند

【变通】biàntōng انعطاف پذیر بودن، نرمش پذیربودن، وفق دادن با وضعی / 根据不同的情况作适当~办法: مطابقت، تطابق برحسب شرایط مشخص مطابقت های مناسب دادن 。~

【变为】biànwéi تبدیل کردن: 把沙漠~良田 کویر را به مزرعهٔ مرغوب تبدیل کردن

【变位】biànwèi 〈语〉 (فعلی را) صرف کردن

【变味】biànwèi (مزهٔ غذا) تغییر کردن

【变温动物】biànwēn dòngwù جانوران خون سرد

【变文】biànwén فرمی از ادبیات رایج دردودمان «تانگ» (۶۱۸-۹۰۷) چین که بطور متناوب متشکل بود از نثر و نظم برای قرائت و خواندن واکثر آن دارای موضوعاتی مربوط به بودا بود

【变戏法】biàn xìfǎ شعبده بازی کردن، چشم بندی کردن

【变相】biànxiàng در لباس مبدل، بفرم نهان: 体罚 ~ تنبیه های بدنی در لباس مبدل / 的剥削行为 ~ عمل استثمار در لباس مبدل

【变心】biànxīn از وفاداری دست کشیدن

【变星】biànxīng 〈天〉 ستاره ای‌که نورش غیر ثابت و متغیر است

【变形】biànxíng تغییر شکل یافتن، بد شکل شدن: 这衣服压得~了。 این لباس مچاله شده و از ریخت افتاده است. 弹性~ تیرهٔ پشت 。~ بد شکلی کش دار / 病人的脊椎骨已经 بیمار تغییر شکل یافته است.

【变形虫】biànxíngchóng آمیب: 痢疾 〈医〉~ اسهال خونی ناشی از آمیب

【变性】biànxìng ①〈化〉 تقلیب، قلب ماهیت، دگرگون شدن: 酒精~ الکل تقلیبی، الکل سوخت / 蛋白~ پروتئین تقلیبی، پروتئین سوخت ②(改变性别) تغییر جنسیت دادن

【变压器】biànyāqì 〈电〉 ترانسفورموتور: 自耦~ ترانسفورموتور خودکار / 三相~ ترانسفورموتور سه فاز

【变样】biànyàng تغییر شکل یافتن

【变异】biànyì 〈生〉 اختلاف نوعی از یك جانور یا گیاه: 性~ اختلاف پذیری در نوع

【变质】biànzhì ①(变坏) فاسد شدن، خراب شدن: 这药~了。 این دارو خراب شده است. / 蜕化~ فاسد از نظر اخلاقی ② 〈地〉 دگرگونی، دگردیسی: 岩~ سنگ های دگرگونی

【变种】biànzhǒng ①〈生〉 (زیست شناسی) تغییر، دگرگونی ②(喻形异质同的错误思潮、流派等) (روند فکری وسبك تغییر، دگرگونی اشتباه آمیز): 机会主义的~ فرصت طلبی دگرگون شده

【变奏】biànzòu 〈乐〉 (اصطلاح موسیقی) تغییر شکل مایه "variation"

【变阻器】biànzǔqì 〈电〉 جعبهٔ مقاومت، دستگاه تنظیم جریان های متغیر برق

便 biàn ①(方便) بی زحمت،راحت، بی دردسر،دم دست: 日夜服务，顾客称~。 مشتری ها سرویس ۲۴ساعته را موجب راحتی خود می دانند. ②(方便的时候) هروقت راحت باشد، هروقت برای شما 。~ 悉听尊: هروقت فرصت مناسب باشد / 得~请来一趟。 لطفا درفرصت مناسب به اینجا تشریف بیاورید. / راحت باشد. ③(非正式的; 平常的) غیررسمی، معمولی، عادی: 装~ لباس معمولی / 宴~ مهمانی غیررسمی ④(大便; 小便) ادرار کردن، مدفوع را خارج کردن، خود را راحت کردن: ~小 به دستشوئی رفتن، شکم را تخلیه کردن ~大 / شاش کردن ⑤〈副〉[表示事情发生或结束得早及某种情况带来的结果等]: 天一亮她~下地去了。 بمجرد اینکه هوا روشن شد، او به مزرعه رفت. / 没有一个人民的军队，~没有人民的一切。 مردم بدون یك ارتش مردمی هیچ ندارند. ⑥〈连〉[表示假设的让步]: 即~剩下一个人，也要战斗下去。 حتی اگر تنها یك نفر زنده بماند، به نبرد ادامه خواهیم داد.

另见 pián

【便秘】biànbì 〈医〉 (طب) یبوست

【便步走】biànbùzǒu راه پیمایی با قدم آزاد: 〈口令〉 ~! (فرمان نظامی) قدم آزاد!

【便菜】biàncài غذای ساده، غذای معمولی

【便餐】biàncān ①(便饭) غذای معمولی ②(吃便饭) غذای معمولی خوردن

【便池】biànchí محل ادرار، مبال، آبریز

【便当】biàndang راحت، آسان، بی زحمت: 房子里家具不多，收拾起来很~。 اثاثیهٔ اطاق زیاد نیست. ما می توانیم بآسانی آنرا مرتب وتمیز کنیم.

【便道】biàndào ①(近便的小路) راه میان بر، راه نزدیك: 抄~走 از راه میان بر رفتن ②(人行道) پیاده رو: 行人走~。 عابرین در پیاده روها راه می روند. ③(临时使用的路) جادهٔ موقت

【便地】biàndì موقعیت استراتژیك مساعد

【便饭】biànfàn غذای ساده، غذای معمولی: 跟我们一块儿吃顿~吧。 بیایید با هم یك غذای ساده بخوریم.

【便服】biànfú ①(日常穿的服装) لباس روز مره، لباس معمولی ②(平民穿的服装) لباس غیر نظامی

【便函】biànhán نامهٔ غیررسمی که معمولا بوسیلهٔ واحدی فرستاده می شود

【便壶】biànhú ظرف ادرار (برای شب)

【便家】biànjiā خانوادهٔ ثروتمند

【便笺】biànjiān کاغذ یادداشت

【便坑】biànkēng چالهٔ مدفوع

【便览】biànlǎn کتابچهٔ راهنمای، کتابچهٔ راهنما: 交通~ کتابچهٔ راهنمای ترافیك / 旅游~ کتابچهٔ راهنمای مسافران .

【便利】biànlì ①(方便) بی زحمت، راحت، بی دردسر، دم دست: 交通~ حمل و نقل راحت وآسان داشتن ②(使方便) آسان کردن، تسهیل کردن، تسهیلات چیزی را فراهم آوردن: 水库建成后大大~了农田灌溉。 با پایان گرفتن ساختمان مخزن آب، آبیاری بمراتب آسان ترخواهد شد. / 为~居民新盖了一个副食商场。 برای آسان کردن کار ساکنان، یك بازار جدید

برای ~为双方建立使馆提供/ مواد غذایی افتتاح شده است. احداث سفارت خانه های طرفین تسهیلات لازم را فراهم آوردن

【便了】biànliǎo 〈助〉[用在句末,表示决定、允诺或让步的语气]:如有差池,由我担待~。 اگر کوتاهی شود، من مسئولیت آنرا برعهده خواهم گرفت.

【便路】biànlù راه نزدیك و راحت

【便帽】biànmào کلاه راحت

【便门】biànmén در کوچك، در پهلوی

【便民】biànmín کار مردم را آسان کردن: ~措施 اقداماتی برای آسان کردن کار مردم

【便盆】biànpén لگن بیمار بستری

【便器】biànqì ظرفی که برای ادرار یا مدفوع در اطاق خواب می گذارند

【便桥】biànqiáo پل ساده‌ء موقت

【便人】biànrén کسی که از روی اتفاق آماده‌ء پیغام بری است: 如有~,请把那本书捎来。 اگر کسی اتفاقا به این طرف آمد، لطفا کتاب را بدهید بیاورد.

【便士】biànshì سکه‌ء انگلیسی بارزش یك دوازدهم شیلینگ

【便条】biàntiáo یادداشت (غیررسمی)

【便桶】biàntǒng ظرفی که برای ادرار یا مدفوع در اطاق خواب می گذارند، پیشاب دان

【便鞋】biànxié کفش راحت، کفش پارچه ای

【便血】biànxiě 〈医〉ادرار خونی داشتن

【便宴】biànyàn مهمانی غیر رسمی: 设~招待 مهمانی غیر رسمی دادن

【便衣】biànyī ①(平常人的服装)لباس معمولی، لباس غیر نظامی: 公安人员~ پرسنل امنیت عمومی به لباس معمولی ②(身着便衣执行任务的军警)پلیس مخفی

【便宜行事】biànyí xíngshì باصلاحدید خود عمل کردن

【便于】biànyú آسان و راحت، آسان، بی زحمت: ~携带 راحت برای حمل از جائی به جائی

【便中】biànzhōng در موقع مناسب، در فرصت مناسب: 我替您捎来一双皮鞋,望~来取。 من یك جفت کفش برای شما آورده‌ام. لطفا در فرصت مناسب برای گرفتنش تشریف بیاورید.

【便酌】biànzhuó مهمانی غیررسمی

遍 biàn ①(全)همه جا، سرتاسر، همه‌ء نقاط: 走~全国 به سرتاسر کشور مسافرت کردن / 我们的朋友~天下。 ما در همه‌ء نقاط جهان دوستانی داریم. ②〈量〉[表示动作从开始到结束的整个过程]:这本书我从头到尾看过两~。 من این کتاب را از اول تاآخر دوبار خوانده ام. / 请再说一~。 لطفا یك بار دیگر بگویید.

【遍布】biànbù در همه جاپیدا شدن،در همه‌ء نقاط یافت شدن: 全国~ در سرتاسر کشور یافت شدن

【遍地开花】biàndì kāihuā در همه جا یافت شدن ، در همه‌ء نقاط گسترش یافتن: 合作医疗已在广大农村~。 سرویس کمك های پزشکی در نواحی وسیع روستایی گسترش یافته است.

【遍及】biànjí در همه جاگستردن

【遍历】biànlì همه جارا تماشا کردن

【遍体鳞伤】biàntǐ línshāng (بدن انسان) پوشیده شده از زخم، سیاه وسفید از کتك

【遍于】biànyú در همه جا یافت شدن

缏 biàn 见"草帽缏"cǎomàobiàn

辨 biàn فرق گذاشتن، تمیز دادن، تشخیص دادن: 不~真伪 حقیقت را از دروغ تمیز ندادن

【辨别】biànbié فرق گذاشتن، تمیز دادن، تشخیص دادن: ~真假钻石 الماس حقیقی را از الماس بدلی تمیز دادن / ~香花毒草 گل معطر را از علف سمی تشخیص دادن / ~方向 جهت خود را تشخیص دادن

【辨尝】biàncháng مزه‌ء غذا را چشیدن

【辨明】biànmíng تشخیص دادن: ~是非 حق را از کذب تشخیص دادن

【辨认】biànrèn هویت چیزی را تعیین کردن، شناختن: 他的笔迹很容易~。 شناختن خطش آسان است. / 相片已经模糊,不能~。 عکس آنقدر کم رنگ است که نمی شود شناخت.

【辨析】biànxī تمیز دادن وتحلیل کردن، تشخیص دادن: 同义词~ فرق گذاری در معنی مترادف ها

【辨证施治】biànzhèng shīzhì 〈中医〉تشخیص مرض ومعالجه‌ء آن براساس تحلیل همه جانبه‌ء بیماری وحال مزاجی بیمار

辩 biàn بحث کردن، منازعه کردن، مباحثه کردن، جدال کردن: 真理愈~愈明。 حقیقت هر قدر بیشتر مورد بحث قرار گیرد، روشن‌تر می‌شود.

【辩白】biànbái مدعی بی گناهی خود بودن، از خود دفاع کردن

【辩驳】biànbó تکذیب کردن، رد کردن ، منازعه کردن: 无可~ تکذیب ناپذیر، رد نشدنی

【辩才】biàncái 〈书〉فصاحت، سخنوری: 颇有~ بسیار سخنور بودن، بسیار فصیح بودن

【辩词】biàncí کلمات دفاع

【辩护】biànhù ①(辩解)در دفاع از چیزی یا کسی حرف زدن، دفاع کردن: 不要为错误行为~。 از عمل اشتباه‌آمیز دفاع نکنید. ②〈法〉(申辩)دفاع کردن، دلیل آوردن: ~权 حق دفاع / 为被告人~ از متهم دفاع کردن / (律师)出庭~ (وکیل) در دادگاه دفاع کردن

【辩护人】biànhùrén مدافع، وکیل مدافع

【辩护士】biànhùshì مدافع (بیشتر به معنی موهن)

【辩解】biànjiě توجیه کردن، از خود دفاع کردن: 错了就错了,不要~。 اشتباه اشتباه است، آنراتوجیه نکنید.

【辩论】biànlùn بحث کردن، مباحثه کردن، منازعه کردن: ~会 جلسه‌ء مباحثه / 个水落石出~ مباحثه کردن تا روشن شدن موضوع

【辩明】biànmíng بروشنی تشخیص دادن

【辩难】biànnàn 〈书〉به پرسش های اعتراض آمیز پاسخ متقابل دادن: 互相~ به یکدیگر پاسخ متقابل دادن

【辩诉】biànsù (متهم) در دادگاه از خود دفاع کردن

【辩争】biànzhēng منازعه کردن و از خود دفاع نمودن

【辩证】biànzhèng دیالکتیك: ~逻辑 منطق دیالکتیکی / ~的

به اشياء از ديدگاه 地看问题 ~ / وحدت ديالكتيكى 统一 / 矛盾不断地出现，又不断解决，就是 ديالكتيك نگريستن 事物发展的 ~ 规律。 تناقض همواره پديد مى‌آيد وحل مى شود، اين همان قانون ديالكتيكى رشدو تكامل اشياءاست.

【辩证法】biànzhèngfǎ ديالكتيك

【辩证唯物主义】biànzhèng wéiwùzhǔyì ماترياليسم ~ / تئورى ماترياليسم ديالكتيك شناخت 的认识论 ~ : ديالكتيك ماترياليست 者 ~ / نظريه (يا ديدگاه) ماترياليسم ديالكتيك 的观点 ديالكتيكى

辫 biàn گيسو

【辫子】biànzi گيسو : 梳 ~ گيسو بافتن / 把问题梳梳 ~ مسايل را تقسيم بندى كردن ②(把柄) اشتباه يا عيبى كه حريف از آن از اشتباه يا عيب ~ 揪 : سوء استفاده مى كند، بهانه، دست آويز كسى سوء استفاده كردن

biāo

标 biāo ①(标志;记号) علامت، نشانه : 商 ~ علامت تجارتى / 路 ~ نشانه راه / 音 ~ علائم رانندگى، نشانه آوانويسى ②(用文字等表明) علامت گذاشتن، برچسب چسباندن : 上 ~ درسرحد علامت گذاشتن 界 ~ / نمره گذاشتن 号码 / 商品都 ~ 了价格。 به هر جنس برچسب قيمت چسبيده است. ③(优胜者的奖品) جايزه : 夺 ~ براى گرفتن جايزه مقام اول رقابت كردن، درمسابقه قهرمان شدن ④(事物的枝节或表面) شاخ وبرگ چيزى، نشانه هاى ظاهرى چيزى : 治 ~ بطور موقت خلاصى يافتن ⑤〈商〉(投标价格) مناقصه : 招 ~ به مناقصه گذاردن، در مناقصه شركت كردن 投 ~ / مناقصه دعوت كردن

【标榜】biāobǎng ①(提出好听的名义加以宣扬) اسم پسنديده اى روى چيزى گذاشتن،بدروغ تبليغ كردن : 自由平等 ~ / آزادى و برابرى را بدروغ تبليغ كردن 资产阶级民主 ~ دموكراسى بورژوازى را بدروغ تبليغ كردن ②(吹嘘) لاف زدن،كسى را بطور اغراق آميزستودن : 互相 ~ بريكديگر باليدن، از خودستايى كردن 自我 ~ / يكديگر بيش از حد تعريف كردن

【标本】biāoběn ①(陈列标本) نمونه،مسطوره : (动物标本) نمونه جانوران ; (植物标本) نمونه گياهان ; (矿物标本) نمونه معدن ; (医学上用的化验标本) نمونه آزمايش ②〈中医〉(枝节和根本) عوارض بيمارى وعلت ريشه اى آن : 同治 ~ بيمارى را از روى شناخت عوارض وعلت ريشه اى آن معالجه كردن

【标本虫】biāoběnchóng سوسك عنكبوتى

【标兵】biāobīng ①(阅兵或游行时标志界线的人) گارد هاى رژه (معمولا در مسير رژه ايستاده) ②(模范) نمونه : 树立 ~ كسى را نمونه قرار دادن / 石油战线上的 ~ كارگر نمونه در جبهه نفت كشى

【标尺】biāochǐ ①〈测〉 چوب زمين پيمايى مساح ②〈水〉 پيمانه آب ③〈军〉 نشانه ياب (تفنگ)، شكاف درجه براى اندازه گرفتن

【标灯】biāodēng چراغ علامت، چراغ دريايى

【标点】biāodiǎn ①(标点符号) نقطه گذارى : 符号 ~ نقطه گذارى ②(加上标点符号) نقطه گذارى كردن

【标定】biāodìng تعيين حدود كردن، علامت گذاردن : 边界线 ~ با علامت گذارى سرحد دوكشور را تعيين كردن

【标度】biāodù 〈测〉 درجه، علامت درجه : 温度计上的 ~ درجه گرماسنج (يا دماسنج) / 值 ~ ارزش درجه

【标杆】biāogān 〈测〉 چوبى كه مساح براى اندازه گيرى بكار مى برد

【标高】biāogāo 〈测〉 بلندى، ارتفاع

【标号】biāohào درجه : 水泥的 ~ درجه سيمان / 高 ~ 水泥 سيمان درجه بالا، سيمان با كيفيت عالى

【标绘】biāohuì علامتى گذاردن كه بيانگر خصوصيات چيزى باشد

【标记】biāoji علامت، نشانه : 探清地雷，作出 ~ محل مين را تعيين كردن وآنرا با علامت مشخص كردن

【标价】biāojià ①(标出货价) قيمت گذارى كردن (اجناس) ②(价钱) قيمت تعيين شده اجناس

【标量】biāoliàng 〈物〉 (فيزيك) كميت عددى

【标明】biāomíng با چيزى علامت گذاردن، نشانه دار ساختن : 箱子上 ~ "小心轻放"。 روى صندوق نوشته شده است «بادقت حمل شود». / 在这幅地图上北京是用红星 ~ 的。 در اين نقشه جغرافيايى «پكن» با يك ستاره سرخ نشان داده شده است.

【标签】biāoqiān برچسب : 贴上 ~ نصب برچسب / 价目 ~ برچسب قيمت

【标枪】biāoqiāng 〈体〉 (ورزش) نيزه : 掷 ~ پرتاب نيزه

【标石】biāoshí سنگى كه موقعيت يك محل را نشان مى دهد و گاهى زير زمين و گاهى بخشى از آن روى زمين باشد

【标题】biāotí عنوان، سرصفحه (يك مقاله، اثروغيره) : 通栏大字 ~ عنوان با حروف بزرگ / 小 ~ عنوان كوچك / 副 ~ عنوان فرعى

【标题音乐】biāotí yīnyuè 〈音〉 (موسيقى) موسيقى عنوانى

【标图】biāotú (روى نقشه جغرافيائى، نقشه نظامى وغيره) علامت گذاردن

【标新立异】biāoxīn-lìyì چيز بديع بوجود آوردن، ابداع كردن، برخلاف سنت ها و رسم هاى اجتماع عمل كردن

【标样】biāoyàng نمونه استاندارد كالاها

【标语】biāoyǔ شعار، اعلان، آگهى : 张贴 ~ اعلان چسباندن / 牌 ~ آگهى يا اعلان نصب شده برچهار چوب

【标志】biāozhì ①(记号) نشان، علامت، سمبول : 兴旺发达的 ~ نشان نيرومندى وشكوفايى ②(表明) نشان دادن، نمونه دار ساختن، بيانگر بودن : 中华人民共和国的成立 ~ 着中国社会主义革命的开始。 تاسيس جمهورى خلق چين نشان دهنده آغاز انقلاب سوسياليستى در چين مى باشد.

【标致】biāozhi [多用于女子] قشنگ، (معمولا در مورد زن) مقبول، خوشگل

【标桩】biāozhuāng 〈测〉 ميخ چوبى براى علامت گذارى

【标准】biāozhǔn معيار، استاندارد : 工业 ~ استاندارد صنعتى /

按我们的～/ درخور استاندارد، داخل درحد استاندارد 合乎～/ در معیار های ما، از زاویهء معیار ما 用高～要求自己 来看/ برای خود معیار های بلند را معین کردن 检验真理的唯一～ ～/ عمل یگانه معیار برای سنجش حقیقت است. 是实践。 واحد استاندارد 大气压〈物〉～/ بستر کلیدی نفت 层〈石油〉 معیار 化～/ فاصلهء استاندارد بین دوریل 轨距〈交〉～/ فشار هوا منطقهء استاندارد ساعت 时区～/ ساعت استاندارد 时～/گیری زبان 语～/تلفظ استاندارد 音～/ طرح استاندارد 设计〈建〉～/ تمثال شخصی 像～/معیار

彪 biāo ①〈书〉(小虎) بچهء ببر ②(魁梧) غول پیکر، شخص تنومندو بلند قامت 形大汉～: تنومندو ستبر

【彪炳】biāobǐng 〈书〉باشکوه، براق، درخشان :～千古 در خدمات 显赫的历史功绩～/ طول سالیان دراز درخشان بودن شایسته و درخشان درتاریخ

【彪悍】biāohàn نیرومند و سلحشور

【彪壮】biāozhuàng بلندقامت و ستبر

膘 biāo [用于牲畜] (چهارپایان) چربی، روغنی : 长～ / چربی بهم رساندن، چاق شدن، پروار شدن 畜栏的牲口～肥 体壮。 حیوانات در حصار بسیار فربه وستبر هستند.

【膘壮】biāozhuàng چاق، فربه : 马群～ اسب های فربه

瘭 biāo

【瘭疽】biāojū 〈中医〉 التهاب تب آور نوك انگشت دست و پا

镖 biāo نوعی سلاح قدیمی مانند سرنیزه

【镖客】biāokè گارد مدافع مسلح (برای تأمین امنیت مسافران یا کاروان بازرگانان)

【镖头】biāotóu سرپرست گارد های مدافع مسلح

飙 biāo طوفان، گردباد 狂～: باد تندو شدید، گردباد

镳 biāo 〈书〉(马嚼子) دهنهء (اسب) ②见"镖"biāo

biǎo

表 biǎo ①(表面) ظاهر، خارج، بیرون، سطح: 由～及里 از بیرون به درون پرداختن ②(表示) اظهار کردن، بیان کردن: 深～同情 اظهار همدردی عمیق کردن / ～决心 اراده وعزم خود را ～/ ③(模范) نمونه، مدل ④〈中医〉(发散风寒) (طب چینی) برای رفع سرماخوردگی دارو دادن ⑤(表格;表册) جدول ساعت کار، برنامهء ～时间: صورت، جدول، فرم، لیست 价目～/ لیست قیمت 登记～/ صورت اسم نویسی / سرعت کار ⑥(仪器) ابزار، اسباب، لوازم: 温度～ حرارت سنج ⑦(计时的器具) ساعت: 手～/ ساعت مچی 怀～/ ساعت بغلی ⑧[称呼父系姐妹或母系兄弟姐妹生的子女,用来表示亲属关系]: ～姐妹 دختر دایی یا خاله / ～兄弟 پسر دایی یا عمو ～叔/ خاله ⑨(奏章) گزارش کتبی به یك امپراطور: 出师～ گزارش کتبی به امپراطور در پیرامون اعزام نیروهای ارتش به جبهه

【表白】biǎobái توضیح دادن،منظور خود را به دیگران فهماندن: 诚意～/ صداقت خود را اظهار کردن 我们看一个人,不是根据他的～,而是根据他的行动。 ما روی کردار شخص قضاوت می کنیم نه روی گفتارش

【表报】biǎobào صورت ها و گزارش های آماری

【表册】biǎocè فرم های آماری، کتابچهء جدول ها

【表层】biǎocéng لایهء سطحی

【表尺】biǎochǐ 〈军〉نشانه یاب (تفنگ)،شکاف درجه

【表达】biǎodá اظهار کردن، بیان کردن، بیانگر بودن : 我激动的心情难以用语言来～。 واژه ها نمی توانند بیانگر هیجان من باشند. 群众的感情～/ بیانگر احساسات توده های مردم بودن 了人民的坚强意志～/ ارادهء راسخ مردم را نشان دادن

【表带】biǎodài بند ساعت

【表格】biǎogé فرم، جدول : 填写～ فرم پرکردن

【表功】biǎogōng ①(表白自己的功劳) خدمات خود رابه رخ دیگران کشیدن ②(表扬功绩) خدمات کسی را تحسین کردن

【表观】biǎoguān 〈物〉ظاهر (فیزیك): ～运动 حرکت ظاهر / ～功率 حجم ظاهر

【表记】biǎojì 〈书〉چیزی که به رسم یاد گار به کسی داده می شود، یادگاری، تحفه

【表决】biǎojué رای دادن، با اخذ رای تصمیم گرفتن: 付～ به رای گذاشتن/ 举手～ بابالا بردن دست رای دادن / 投票～ رای دادن 起立～/ با نشست وبرخاست رای دادن 唱名～/ با نامیدن رای دادن 口头～/ اشخاص رای دادن 通过～/ با ادای صوت رای دادن 程序～/ موضوعی را با رای تصویب کردن تشریفات رای گیری 指示牌～/ ماشین اخذ رای 机器～/ تابلوی رای‌گیری، شاخص رای گیری

【表决权】biǎojuéquán حق رای: 行使～ حق رای را اعمال کردن/ 有～ حق رای داشتن / 无～ حق رای نداشتن

【表礼】biǎolǐ پول یا تحفه ای‌که هنگام اولین ملاقات به طرف داده می شود

【表里】biǎo-lǐ ①(外表和内心) ظاهر وباطن،بیرون ودرون: ～不一 یکی نبودن ظاهر وباطن، یك جور بودن پندار و جوردیگر بودن کردار 如一～/ یکی بودن پندار وکردار ②〈中医〉(طب چینی) ظاهرو باطن

【表链】biǎoliàn زنجیر ساعت بغلی

【表露】biǎolù نشان دادن، آشکار کردن، فاش کردن: 他很着急,但并没有～出来。 او بسیار نگران بود ولی نگرانی خود را آشکار نکرد.

【表蒙子】biǎoméngzi شیشهء ساعت

【表面】biǎomiàn سطح، رویه، بیرون، ظاهر: 地球的～ سطح کرهء زمین/ 不能只看事情的～。 شما نباید فقط به ظاهراشیاء توجه کنید. 他那番话不过是～文章。 گارش صرفا عبارت پردازی بود. 上气壮如牛,实际上胆小如鼠～/ در ظاهر مانند گاو نر شرزه بودن ودر باطن همچون موش ترسو بودن 处理～/ طرز سطحی عمل 光洁度〈机〉～/ درجهء صاف بودن در سطح 现象～/ پدیدهء ظاهری 价值～/ ارزش صوری 硬～/

كشش〈物〉张力 ~ / سخت پوست سازی (فولاد) 〈冶〉化 سطحی

【表面化】biǎomiànhuà به سطح رسیدن،آشكار و علنی شدن: 矛盾~了。 تناقض آشكار وعلنی شده است.

【表明】biǎomíng روشن ساختن، آشكار كردن: 立场 ~ موضع / خود را روشن ساختن ~ 态度 / برخورد خود را روشن ساختن 有 迹象 ~ 会谈即将恢复。 علایم نشان می دهد كه مذاكره مجددا از سر گرفته خواهد شد. 大量事实 ~ / حقایق بی شمار نشان می دهد...

【表盘】biǎopán صفحه ٔ مدرج ساعت

【表皮】biǎopí 〈生〉 پوسته ٔ خارجی، پوسته ٔ بیرونی

【表曝】biǎopù افشاء كردن

【表亲】biǎoqīn ①(中表亲戚) پسر عمه یادختر عمه، پسر دائی یا دختر دائی، پسر خاله یا دختر خاله ②(表亲关系) خویشاوندی در این زمینه

【表情】biǎoqíng ①(表达内心感情) احساسات خود را بیان كردن ②(面部表露出来的感情) احساسات (در چهره): 面部 ~ احساسات در چهره / 她脸上露出愉快的 ~。 آثار شادی چهره اش بیانگر 。/ 他 ~ 不自然。 در چهره اش نمایان شد. احساسات غیر طبیعی او بود.

【表示】biǎoshì نشان دادن، ابراز كردن، اظهار كردن: 关切 ~ (كسی را) مورد توجه و علاقه قرار دادن / 支持 ~ پشتیبانی خود را ابراز كردن / 愤慨 ~ اظهار خشم وغضب كردن / 热烈欢迎 ~ استقبال گرم نشان دادن / 我们谨向你们 ~ 衷心的祝贺。 تبریكات صمیمانه ٔ خود رابه شما تقدیم می داریم. / 这只不过 ~ 敌人的虚弱而已。 این فقط نمایانگر ضعف دشمن است. / 两国人民友好的 ~ نشانه ٔ دوستی دو ملت

【表述】biǎoshù بیان كردن، اظهار داشتن

【表率】biǎoshuài نمونه، مدل: 他是全心全意为人民服务的 ~。 او نمونه ای از خدمتگزاری صمیمانه به مردم است.

【表态】biǎotài موضع خود را آشكار كردن: 她没有 ~。 او نگفت كه كدام جانب را گرفته است. / 明确 ~ روشنی موضع / 作 ~ 性发言 درباره ٔ موضع خود سخن گفتن / خود را آشكار كردن

【表土】biǎotǔ 〈地〉 خاك سطحی

【表文】biǎo wén نامه ٔ وزیر به امپراطور مبنی بر بیان عقاید خود

【表现】biǎoxiàn ①(表示的特征) مظهر، بیانگر، نمایانگر، نشان دهنده: 经济是基础，政治则是经济的集中 ~。 اقتصاد اساس است و سیاست نشانه ٔ تمركز یافته ٔ اقتصاد است. / 反对霸权主义的各种 ~ مبارزه بانواع مظاهر استیلاجویی ②(表示出来) بیان كردن، ابراز كردن، آشكار كردن: ~ 出极大的勇敢和智慧 شجاعت و خرد فوق العاده نشان دادن / 他在工作中 ~ 很好。 او كارش را خوب انجام می دهد. / 他一贯 ~ 积极。 او همیشه ابتكار خود را نشان می دهد. / 革命 ~ 斗争的文学作品 آثار ادبی كه مظهر مبارزات انقلابی است / 手法 ~ تاكتیك بیان / 形式 ~ فرم بیان، شكل بیان ③(表现自己) خودنمایی كردن: 好 ~ به خودنمایی تمایل داشتن

【表现型】biǎoxiànxíng 〈生〉 (زیست شناسی) یك دسته از موجوداتی كه نوع معرف واحدی دارند

【表现主义】biǎoxiànzhǔyì 〈艺术〉 (هنر های زیبا) روش بیان كردن احساسات وحالات در یك اثر

【表象】biǎoxiàng 〈心〉 ایده (روان شناسی)

【表演】biǎoyǎn ①(演出) نمایش دادن،نمایش را اجرا كردن: 节目 ~ برنامه ٔ مخصوص / 相声 ~ نمایش را روی صحنه آوردن / 她 ~ 得很好。 او بخوبی بذله گویی را اجرا كردن، طنز پردازی نمایش داد. / 请你 ~ 一个节目。 لطفا یك نمایش اجرا كنید! ② (演出的节目) نمایش (در تماشا خانه)، بازی، نمایش: 杂技 ~ آكروباسی / 体育 ~ نمایش ورزشی / 航空模型 ~ نمایش ماكت های هواپیما / 反革命分子的丑恶 ~ نمایش زشت و مضحك ضد انقلابیون ③(示范) نشان دادن: 新操作方法 ~ شیوه ٔ اجرای جدید را نشان دادن

【表演唱】biǎoyǎnchàng 〈乐〉 سرود با حركات

【表演赛】biǎoyǎnsài 〈体〉 مسابقه بقصد نمایش

【表扬】biǎoyáng ستایش كردن، تمجید كردن، ستودن، تحسین كردن: 受 ~ مورد تحسین قرار گرفتن / 好人好事 ~ مردم صالح وكردار های نیك را مورد تحسین قرار دادن / 大会 ~ 了十个先进集体。 كنفرانس ده واحد پیشرفته را ستود. / 工人们的革命干劲得到了 ~。 شور وحرارت انقلابی كارگران مورد ستایش قرار گرفت. / 信 ~ نامه ٔ ستایش

【表意文字】biǎoyì wénzì 〈语〉 ایدیوگراف (آن زبان نوشتنی كه درآن افكار و عقاید باتصویر بیان می شود)

【表音文字】biǎoyīn wénzì 〈语〉 آن زبان نوشتنی كه تلفظ آن با حروف بیان می شود

【表语】biǎoyǔ 〈语〉 مسند (دستور)

【表彰】biǎozhāng تقدیر كردن، ستایش كردن، تحسین كردن: ~ 了某人的英雄行为 عمل قهرمانانه ٔ كسی را تقدیر كردن / 为了 ~ 某人生前的事迹 بمنظور تقدیر كردار های نیك كسی دردوره ٔ حیاتش

【表字】biǎozì نام دیگر كسی كه با نام اصلی او ارتباط معنی داشته باشد

婊 biǎo

【婊子】biǎozi فاحشه، زن بدكار، جنده: 又想当 ~，又想立牌坊 زندگی فاحشگی داشتن اما بنای یادبود پاكدامنی را آرزو كردن

裱 biǎo

[用于中国字画等] طومار كردن،به پشت چیزی (مانند خطاطی یا نقاشی چینی) پارچه یا كاغذ كلفت چسباندن: 把画拿去 ~ 一下。 این نقاشی را ببرید تا به پشتش كاغذ كلفت بچسبانند.

【裱褙】biǎobèi طومار كردن، به پشت نقاشی كاغذ كلفت چسباندن

【裱糊】biǎohú (به دیوار، سقف وغیره) كاغذ چسباندن

【裱装】biǎozhuāng (به پشت نقاشی یا خطاطی) كاغذ چسباندن

biào

摽 biào

①(摽紧) دوچیز را محكم بستن ②(用胳膊

钩住)گرفتن را چیزی دور بازو با ③(亲近)〈贬〉نزدیك شدن :
他俩老～在一块儿。 آنها همیشه بهم نزدیك هستند.
【摽劲儿】biàojìnr هم چشمی کردن، رقابت کردن
鳔 biào 〈动〉①(鱼鳔) کیسهء هوای ماهی ②(鳔胶) سریشم ماهی
【鳔胶】biàojiāo سریشم ماهی

biē

憋 biē ①(忍住;鼓足) مانع، جلوگیری کردن، حبس کردن / از ممانعت عاجز شدن، از جلوگیری عاجز بودن 不住～: شدن خشم وغضب 憋了一肚子火～/ نفس را حبس کردن 住气～ / مانع گریستن شدن، جلوی گریه را 住不哭～/ درونی داشتن / مانع خندیدن شدن، جلوی خنده را گرفتن 住不笑～/ گرفتن 足了劲儿～ از شدت نیروی انرژی ترکیدن ②(心里闷) 心里～: احساس خفگی کردن، خفه شدن، حالت خفقان داشتن 得慌 احساس خفگی زیاد کردن /屋里太闷,～得人透不过气来。 هوای اطاق بسیار خفه وگرفته بود بطوریکه همه بزحمت نفس می کشیدند.
【憋闷】biēmen احساس خفگی کردن، خفه شدن
【憋气】biēqì ①(感到窒息) حالت خفقان داشتن، خفه شدن ②(生闷气) آزرده خاطر و رنجیده شدن: 这事儿真～。 از این امر واقعا بسیار آزرده خاطر و رنجیده شدم.
【憋屈】biēqu از مظلومیت یا نگرانی آزرده خاطر و رنجیده شدن
瘪 biē
【瘪三】biēsān آدم آواره و بیچاره که با دزدی یا گدایی امرار معاش می کند، گدا
鳖 biē هر نوع لاك پشت آبی
【鳖甲】biējiǎ 〈中药〉 کاسهء استخوانی لاك پشت آبی
【鳖裙】biēqún قسمت بالای کاسهء لاك پشت که دارای مادهء چربی ژلاتینی سبز رنگی است

bié

别 bié ①(离开) جدا شدن، ترك کردن: 告～ خداحافظی / 离～故乡 زاد گاه خود را ترك کردن / 临～赠言 پس از جدایی طولانی 久～重逢 / نصیحت در موقع جدایی کردن ②(另外的) دیگر: 人～ یکدیگر را دیدن، به وصال رسیدن / ～处 جای دیگر ③(差别) تفاوت، اختلاف: 天渊之别 / دیگران ～ تفاوت از زمین تاآسمان / 性～ جنسیت، جنسی تفاوت ④(辨别) فرق گذاشتن، تمیز دادن، تشخیص دادن: 其真伪～ حقیقت را از دروغ تمیز دادن ⑤(用针别住) با سنجاق یا گیره وصل کردن: 把表格～在一起 با سنجاق فرم ها را وصل کردن /他胸前～着大红花。 او یك گل سرخ بزرگ جلوی سینهء او بود. ⑥(插住) لای چیزی گذاردن، فرو کردن: 腰里～着旱烟袋 با چپقی فرو کرده لای کمربند ⑦(不要) نکن، مکن: ～忘了。 فراموش نکن! / ～忙! عجله نکن! / ～管我,救火要紧! نگران من نباش، از همه مهمتر آتش را خاموش کن! ⑧[跟"是"字合用,表示揣测]: 约定的时间都过了,～是他不来了吧? چون از وقت معین گذشته است، شاید نیاید. ⑨(摔交时使绊) (هنگام کشتی) باپاحریف را به زمین انداختن ⑩(用车阻碍另一方车的车轮) مانع حرکت چرخ جلوئی بادوچرخه دوچرخهء کسی شدن
另见 biè
【别本】biéběn نسخهء دیگری از متن اصلی کتاب
【别称】biéchēng نام دیگر: 湘是湖南的～。 «شان» نام دیگری از استان «خونان» است.
【别出机杼】bié chū jīzhù ابتکار خود رادر طرح شعر وافکار شعر نشان دادن
【别出心裁】bié chū xīncái تدبیر مبتکرانه ای اتخاذ کردن
【别处】biéchù جای دیگر
【别动队】biédòngduì ①(执行特殊任务的部队) دستهء ای که به انجام وظیفهء ویژه ای گماشته شده باشد ②(武装特务组织) گروه جاسوسی مسلحانه
【别管】biéguǎn 〈连〉هر کس (یا هر چیز) که باشد: ～是谁,一律按原则办事。 هرکس که باشد، ما برحسب اصول عمل می کنیم.
【别号】biéhào نام مستعار
【别家】biéjiā خانه یا شرکت دیگر
【别价】biéjia نه،نه: ～,等等再说。 نه، نه، صبر کن تا ببینیم.
【别具匠心】bié jù jiàngxīn (در طرح آثار ادبی یا هنری) ابتکار از خود نشان دادن
【别具一格】bié jù yī gé سبك بی نظیری داشتن، سبك مشخصی داشتن: 这些舞蹈优美清新,～。 این رقص ها از لحاظ لطافت و نشاط انگیز بودن بی نظیر است.
【别具只眼】bié jù zhī yǎn نظر مبتکرانه ای داشتن
【别开生面】bié kāi shēngmiàn چیزی بدیع (یا مبتکرانه) را بوجود آوردن، ابداع کردن، نوآوری کردن
【别开蹊径】bié kāi xījìng (بیشتر در خلاقیت هنری) راه دیگری گشودن
【别来无恙】bié lái wúyàng گمان می کنم که از زمانیکه از هم جدا شدیم حال شما خوب شده باشد.
【别离】biélí ترك کردن (جایی را): ～家乡,踏上征途 خانه را ترك کردن وبه سفر طولانی پرداختن
【别流】biéliú جویبار دیگر
【别名】biémíng نام دیگر: "铁牛"是拖拉机的～。 «گاوآهنین» نام دیگری برای تراکتور است.
【别趣】biéqù علاقهء خاص
【别饶风致】bié ráo fēngzhì پر از سلیقه های خاص بودن
【别人】biéren دیگران، مردم دیگر: 认真考虑～的意见 پیشنهاد های دیگران را با جدیت در نظر گرفتن
【别树一帜】bié shù yī zhì پرچم جدیدی را برافراشتن، یك مکتب فکری را بوجود آوردن، صاحب سبك خود بودن
【别墅】biéshù خانهء ییلاقی، کوشك

【别提】biétí 〈口〉[表示程度之深不必细说]：他那个高兴劲儿就～了。شادیش وصف ناپذیر است! / 你爷爷小时候～有多苦了。برای شما قابل تصور نیست که پدر بزرگتان در کودکیش چقدر رنج کشیده است.
【别无长物】bié wú chángwù چیز دیگری نداشتن
【别无二致】bié wú èr zhì تفاوت نداشتن
【别绪】biéxù روحیه واحساسات هنگام جدائی
【别筵】biéyán مهمانی تودیعی
【别有洞天】bié yǒu dòngtiān حالت خاصی داشتن (در وصف مناظر زیبا)
【别有风味】bié yǒu fēngwèi لذت خاصی داشتن، سبك خاصی داشتن
【别有天地】bié yǒu tiān-dì یك جهان کاملا متفاوت، محلی که دارای زیبایی بی نظیر است
【别有用心】bié yǒu yòngxīn قصد پنهانی داشتن
【别余】biéyú بقیه(کارها)
【别针】biézhēn ①(别东西的针) سنجاق قفلی، سنجاق فرنگی ②(一种装饰品) سنجاق سینه، گل سینه
【别致】biézhi بی نظیر، برخلاف معمول：天坛的建筑结构非常～。معماری معبد آسمانی بی نظیر است.
【别字】biézì هیروگلیف چینی که غلط نوشته شده یا تلفظ شده：写～ هیروگلیف را غلط نوشتن / 读～ هیروگلیف را غلط تلفظ کردن
【别嘴】biézuǐ غیر روان (حرف زدن)

蹩 bié 〈方〉 پیچ خوردن، درد آوردن، رگ به رگ شدن (قوزك پا یا مچ)：他把脚～了。پایش پیچید و رگ برگ شد. / 她的手腕～伤了。مچش رگ به رگ شد.
【蹩脚】biéjiǎo نامرغوب، نالایق، ناقابل، بی کفایت،درجهٔ دوم：～的宣传家 مبلغ ناقابل / 演了一出～的滑稽戏 نمایش مضحك و ناهنجاری را اجرا کردن / ～货 کالای بنجل، جنس نامرغوب

biē

瘪 biē خشك شده،فرورفته：干～ خشك شده / 车带～了。لاستیك پنچر شد. / ～花生 بادام زمینی توخالی و خشك
另见 biě
【瘪螺痧】biěluóshā 〈中医〉 وبا، کلرا
【瘪瘦】biěshòu بسیار لاغر
【瘪塌塌】biětātā فرو رفته و لاغر
【瘪子】biězi ①(处境窘迫) وضع مشکل ونا مساعد ②〈方〉(秕子) دانهٔ کم مغز غله

biè

别 biè
另见 bié

【别扭】bièniu ①(古怪;难对付) عجیب وغریب، سخت：他这个人真～。این یارو رفتاری عجیب و غریب دارد. / 她初到国外,生活上感到有点～。درروز های اول مسافرت، زندگی در خارج از کشور برایش قدری مشکل بود. ②(意见不合) کدورت، اختلاف نظر：闹～ کدورت داشتن ③(语言文字不通顺) نارسا، غیر طبیعی (سخنرانی یا نوشته)：这个句子听起来有点～。این جمله سکته دارد.

bīn

宾 bīn مهمان، میهمان، مهمان رسمی：贵～ مهمان عالی رتبه / 国～ مهمان
【宾词】bīncí 〈逻〉 مسند (منطق)
【宾馆】bīnguǎn مهمان خانه، مهمانسرا
【宾客】bīnkè مهمان
【宾礼】bīnlǐ تشریفات برای پذیرش مهمانان
【宾朋】bīnpéng مهمان، دوست
【宾天】bīntiān در گذشتن امپراطور
【宾语】bīnyǔ 〈语〉 مفعول：直接～ مفعول بی واسطه / 间接～ مفعول بواسطه
【宾至如归】bīn zhì rú guī مهمانان احساس می کنند که مهمانخانه مانند خانهٔ خود آدم راحت است.

彬 bīn
【彬彬有礼】bīnbīn yǒu lǐ مهذب ومؤدب

斌 bīn 同"彬"

傧 bīn
【傧相】bīnxiàng 〈旧〉 ملازم عروس یا داماد در مراسم ازدواج：男～ ساقدوش داماد / 女～ ساقدوش عروس، ندیمهٔ عروس

滨 bīn ①(水边) ساحل، کرانه، کنار، لب، ساحل：海～ ساحل دریا / 湖～ کنار دریاچه / 湘水之～ درسواحل رودخانهٔ «شیان» ②(靠近水边) نزدیك بودن (به دریا، رود خانه وغیره)：～海地区 منطقهٔ ساحلی / ～江公园 پارك لب رود خانه / ～海 لب دریا

缤 bīn
【缤纷】bīnfēn 〈书〉 رنگارنگ، در فراوانی و پراکندگی：五彩～ الوان / 落英～。گلبرگ ها در حالت وفور و پراکندگی می ریزد.

槟 bīn
另见 bīng
【槟子】bīnzi 〈植〉 نوعی سیب کمی ترش وگس

镔 bīn
【镔铁】bīntiě آهن ساخته شده، آهن کار شده

濒 bīn ①(靠近水边) نزدیك بودن (به دریا، رودخانه وغیره)：东～大海 در مشرق با دریا مواجه بودن ②(临近) در：～死 موت درشرف / ～行 نزدیکی، نزدیك به، درشرف...

درشرف رفتن

【濒近】bīnjìn درکنار بودن، نزدیك بودن

【濒临】bīnlín نزدیك بودن، در شرف بودن، درکنار بودن：黄~海 در کنار رود خانه زرد قرار داشتن /春秋末期奴隶社会~瓦解。 جامعه بردگی درشرف اضمحلال بود. تاپایان دوره بهار و پاییز(٤٧٦- ٧٧٠ق.م.)

【濒危】bīnwēi ①(接近危险境地) درخطر فوری بودن ②(病重将死) در حالت احتضار بودن

【濒于】bīnyú در نزدیکی... بودن، درشرف بودن：~破产 با حالتی روبرو شدن که درآن 绝境~/ درشرف ورشکستگی بودن نزدیك به انهدام ونیستی 灭亡~/ رهایی نباشد

bìn

擯 bìn 〈书〉دورانداختن، رد کردن، خلاص کردن، کنار گذاشتن：~而不用 در را 诸门外~/ رد کردن، کنار گذاشتن بروی کسی بستن

【摈斥】bìnchì [多用于人] رد کردن، کنار گذاشتن، معزول کردن کسانی که عقاید مخالف دارند 异己~：معزول کردن

【摈除】bìnchú [多用于事物] رد کردن، دورانداختن، متروك：~繁文缛节 تشریفات مفصل وغیرلازم را کنار گذاشتن ساختن

【摈黜】bìnchù 〈书〉(مأمور دولت را) معزول وتبعید کردن

【摈弃】bìnqì ترك کردن، دورریختن، صرف نظر کردن، راندن：~剥削阶级的道德观念 عقاید اخلاقی طبقات استثمار کننده را دور ریختن

臏 bìn 见"髌"bìn

殯 bìn ①(停放灵柩) تابوت رادرسالن یادبود گذاشتن ②(出殡) در مراسم تدفین شرکت داشتن ~送：تشییع کردن

【殡车】bìnchē آمبولانس نعش کش، وسیله نعش کش

【殡殓】bìnliàn مرده رادرتابوت قرار دادن وبه گور بردن

【殡仪馆】bìnyíguǎn شرکتی که کفن و دفن مرده را بعهده می گیرد

【殡葬】bìnzàng کارکفن و دفن

髕 bìn ①(髌骨) کاسه زانو ②(一种刑罚) کاسه زانو را بریدن (نوعی مجازات درچین قدیم)

【髌骨】bìngǔ 〈生理〉کاسه زانو

鬢 bìn شقیقه، گیجگاه، موی روی شقیقه：两~斑白 سفید شدن موی روی شقیقه

【鬓发】bìnfà موی روی شقیقه：~灰白 سفیدشدن موی روی شقیقه

【鬓角】bìnjiǎo شقیقه، موی روی شقیقه

bīng

并 Bīng 〈别称〉(太原) نام دیگری برای شهر تای یوان؛

另见 bìng

冰 bīng ①(结成的冰) یخ ②(冰镇) روی یخ گذاشتن، خنك کردن：把啤酒~上 آب جو را خنك کردن ③(使感到寒冷) احساس سرما نمودن：这水~手。 آب بی اندازه سرد است.

【冰坝】bīngbà توده های یخ روی هم انباشته شده مانند سد در رود خانه

【冰雹】bīngbáo تگرگ

【冰场】bīngchǎng میدان یخ بازی

【冰碴儿】bīngchár 〈方〉ریزریز های یخ

【冰川】bīngchuān رود خانه یخ، توده یخ：~湖 دریاچه یخ /~学 یخ بندان شناسی، شناخت دوره یخبندان در زمین /~作用 یخبندان شدن / بندان شناسی

【冰醋酸】bīngcùsuān 〈化〉اسید سرکه بلوری

【冰镩】bīngcuān اسکنه یخ

【冰袋】bīngdài 〈医〉کیسه یخ

【冰蛋】bīngdàn تخم های یخ زده

【冰刀】bīngdāo تیغه یخ بازی، اسکیت

【冰岛】Bīngdǎo ایسلند：~人 ایسلندی، اهل ایسلند /~语 زبان ایسلندی

【冰道】bīngdào جاده ایکه در زمستان از یخ یابرف یخ زده ساخته شده

【冰灯】bīngdēng فانوس یخ

【冰点】bīngdiǎn 〈物〉نقطه یخ، نقطه انجماد：~测定器 انجماد سنج

【冰雕】bīngdiāo کنده کاری روی یخ

【冰冻】bīngdòng یخ بستن، یخ زدن، یخ：~三尺，非一日之寒。 سرمای یك روزه کافی نیست تارودخانه ای به عمق سه وجب یخ ببندد — یعنی این مسئله مدتی زمان می برد. فصل 季节~/ یخ بندان 食物~/ خوراك یخ زده 区~/ ناحیه یخ بندان / یخ بندان

【冰封】bīngfēng یخ زده، یخ بسته (رود خانه)

【冰盖】bīnggài 〈地〉تخته یخ

【冰糕】bīnggāo 〈方〉①(冰淇淋) بستنی ②(冰棍儿) بستنی چوبی

【冰镐】bīnggǎo اسکنه یخ

【冰棍儿】bīnggùnr بستنی چوبی

【冰海】bīnghǎi ناحیه دریائی پر از توده های شناور یخ

【冰河】bīnghé رودخانه یخ：~时代 دوره یخ بندان

【冰激凌】bīngjilíng بستنی

【冰窖】bīngjiào یخچال

【冰晶】bīngjīng 〈气〉بلوریخ

【冰晶石】bīngjīngshí فلورید سدیم وآلومینیوم

【冰冷】bīnglěng بسیار سرد

【冰凉】bīngliáng بسیار سرد

【冰凌】bīnglíng قندیل یخ، قله یخ

【冰轮】bīnglún در ادبیات کنایه از ماه

【冰蘑菇】bīngmógu 〈地〉قاچ یخ (زمین شناسی)

【冰凝器】bīngníngqì 〈物〉 اسباب یخ سازی
【冰排】bīngpái تخته‌ء یخ شناور
【冰片】bīngpiàn 〈中药〉 نوعی کافور که از درخت کافور اقیانوسیه بدست می آید
【冰期】bīngqī دوره‌ء یخبندان
【冰淇淋】bīngqílín بستنی
【冰碛】bīngqì 〈地〉 توده‌ء یخ وخاك وسنگ
【冰橇】bīngqiāo سورتمه
【冰球】bīngqiú ①〈体〉 هاکی روی یخ ②(指球) حلقه‌ء لاستیکی که دربازی های روی یخ به طرف پرتاب می کنند
【冰染染料】bīngrǎn rǎnliào رنگ آزوئیك
【冰山】bīngshān کوه یخ شناور
【冰上运动】bīngshàng yùndòng بازی های روی یخ : 〜会 مسابقات بازی های روی یخ
【冰释】bīngshì 〈书〉(喻怀疑、误会等消除) (بدگمانی، سوء تفاهم وغیره) از بین رفتن، محوشدن، برطرف شدن : 涣然〜 فورا برطرف شدن
【冰霜】bīngshuāng 〈书〉①(比喻有节操) کمال معنوی، سلامت اخلاقی ②(神色严厉) تندی و خشونت در نگاه : 凛若〜 دارای نگاه تندو خشونت آمیز
【冰塔】bīngtǎ 〈地〉 برآمدگی مخروطی توده‌ء یخ مانند برج
【冰坛】bīngtán محافل بازی های روی یخ
【冰炭不相容】bīng-tàn bù xiāngróng مانند آب وآتش ناسازگار بودن
【冰糖】bīngtáng نبات : 〜葫芦 ولیك (نوعی کدو) شکرآلود
【冰天雪地】bīngtiān-xuědì یك پارچه یخ و برف
【冰隙】bīngxì 〈地〉 (زمین شناسی) شکاف عمیق در کوه
【冰箱】bīngxiāng یخچال
【冰消瓦解】bīngxiāo-wǎjiě مانند یخ آب شدن ومانند کاشی خرد شدن، فروریختن، ازهم پاشیدن
【冰鞋】bīngxié کفش یخ بازی
【冰心】bīngxīn دل صاف وصمیمی
【冰雪聪明】bīngxuě cōngmíng بسیار باهوش
【冰镇】bīngzhèn یخ زده : 〜西瓜 هندوانه‌ء یخ زده
【冰洲石】bīngzhōushí کلیست شفاف دارای خاصیت انکسار مضاعف که در ایسلند یافت می شود
【冰柱】bīngzhù قطعه‌ء یخ، قندیل یخ
【冰砖】bīngzhuān بستنی آجری شکل

兵 bīng ①(武器) اسلحه، جنگ افزار : 坚甲利〜 جوشن محکم وسلاح تیز / 短〜相接 دست به نبردتن به تن زدن ②(军人) سرباز : 当〜 سربازی کردن / 新〜 سرباز جدید / 老〜 سرباز، نفرات،افراد ③(战士) سرباز شدن تمام ملت : 全民皆〜 / قدیمی ④(军队) ارتش، واحد های نظامی (بجز درجه داران) 〜 : 民是胜利之本。 ارتش ومردم اساس وشالوده‌ء پیروزی هستند. ⑤(军事的) نظامی، لشگری : 〜书 کتاب های نظامی ⑥〈棋〉 (شطرنج چین) سرباز
【兵败如山倒】bīngbài rú shāndǎo ارتش درحال فرار مانند ریزش کوه است
【兵变】bīngbiàn طغیان نظامی، شورش نظامی
【兵柄】bīngbǐng 〈书〉 رهبری نظامی
【兵不血刃】bīng bù xuè rèn به خون آغشته نبودن تیغه‌ء شمشیر ــ یعنی بدون تیراندازی پیروزی را بدست آوردن
【兵不厌诈】bīng bù yàn zhà جنگ از خدعه روی گردان نیست.
【兵部】Bīngbù وزارت جنگ (در چین فئودالی)
【兵车】bīngchē ارابه‌ء نظامی
【兵船】bīngchuán ناوگان، کشتی جنگی
【兵法】bīngfǎ هنر جنگ، استراتژی و تاکتیك جنگ
【兵符】bīngfú نشانه ای مرکب از دوجزء که درچین قدیم از بامبو، چوب، یشم یا مس ساخته می شد و در حکم فرمانی بود برای گسیل سپاه
【兵戈】bīnggē 〈书〉①(兵器) اسلحه، جنگ افزار : 不动〜 بدون توسل به نیروهای نظامی ②(战争) جنگ، نبرد : 〜扰攘 دراثر جنگ ازهم پاشیده شده
【兵工】bīnggōng صنعت جنگی
【兵工厂】bīnggōngchǎng کار خانه‌ء اسلحه ومهمات
【兵贵神速】bīng guì shénsù در جنگ سرعت عمل ارزشمند است.
【兵荒马乱】bīnghuāng-mǎluàn ناآرامی وهرج ومرج جنگ
【兵火】bīnghuǒ جنگ، شعله‌ء آتش جنگ : 〜连天 به آسمان رسیدن شعله‌ء آتش جنگ
【兵祸】bīnghuò بلای ناشی از جنگ
【兵机】bīngjī اسرار جنگی
【兵家】bīngjiā ①(军事家) متخصص فن لشگرکشی وتدابیر جنگی ②(用兵之人) فرمانده‌ء نظامی : 胜败乃〜常事。 برای فرمانده‌ء نظامی، پیروزی یا شکست امری عادی است. / 〜必争之地 محلی که دارای استراتژی نظامی است
【兵舰】bīngjiàn ناوگان، کشتی جنگی
【兵精粮足】bīngjīng-liángzú ارتش مجهز وآذوقه‌ء فراوان
【兵来将挡，水来土掩】bīng lái jiàng dǎng, shuǐ lái tǔ yǎn سربازان را با ژنرال ها مواجه ساختن و جلوی آب راباخاك گرفتن ــ یعنی مناسب با اوضاع تدبیری بکار بردن
【兵力】bīnglì قدرت نظامی،نیروهای مسلحانه،واحد های نظامی : 〜对比 نسبی بودن قدرت نظامی / 〜部署 ترتیب وتنظیم واحد های نظامی / 分散〜 واحد های ارتش را متفرق ساختن / 〜不足 کسر واحد های نظامی / 转移〜 انتقال واحد های نظامی
【兵连祸结】bīnglián-huòjié در اثر جنگ دستخوش یغماگری و ویرانی شده
【兵临城下】bīng lín chéngxià ارتش مهاجم به دروازه های شهر رسیده است. 或 شهر در حال سقوط است.
【兵马】bīngmǎ نیروهای ارتش و اسب ها، نیروهای نظامی : 〜未动，粮草先行。 خوراك وعلوفه باید قبل از نیروهای ارتش و اسب ها برسند ــ یعنی باید از پیش تدارك لازم را دید. / 〜俑〈考古〉 مجسمه های چوبی یا سفالی جنگجویان و اسب ها که همراه مرده دفن می شدند

【兵痞】bīngpǐ اوباش در لباس سرباز، سرباز لوطی منش
【兵器】bīngqì جنگ افزار، اسلحه
【兵强马壮】bīngqiáng-mǎzhuàng سربازان نیرومند و اسب های قوی — یعنی یك ارتش مقتدر و خوب تربیت یافته
【兵权】bīngquán رهبری نظامی، قدرت نظامی
【兵刃】bīngrèn سلاح دارای نوك تیز(مانند شمشیر.نیزه وغیره)
【兵戎】bīngróng جنگ افزار، اسلحه: ～相见 به اسلحه روی آوردن
【兵士】bīngshì سرباز ساده
【兵事】bīngshì امور جنگی
【兵势】bīngshì قدرت نظامی
【兵书】bīngshū کتاب های جنگ
【兵团】bīngtuán ①(军队的一级组织)یك واحد بزرگ ارتش، لشگر: ～司令 فرماندهٔ لشگر ②(泛指团以上的部队)واحد های بزرگ: 大～ واحد های نظامی از هنگ بالاتر/ 地方～ واحد های نظامی محلی ③(一种编制的名称)ارتش سپاه تولید و: 生产建设～ نوعی ارتش مخصوص، سپاه سازندگی
【兵燹】bīngxiǎn بلاو مصیبت ناشی از جنگ
【兵械】bīngxiè اسلحه: 毁于～ در اثر بلاو مصیبت ناشی از جنگ از بین رفتن
【兵蚁】bīngyǐ 〈动〉نوعی جانور، مورچهٔ سرباز
【兵役】bīngyì خدمت سربازی: 服～ در ارتش خدمت کردن / ～法 قانون خدمت سربازی / 义务～制 سیستم خدمت سربازی اجباری
【兵营】bīngyíng سربازخانه، اردوگاه
【兵员】bīngyuán سربازان، ارتش ها
【兵源】bīngyuán منابع نیروی انسانی (برای خدمت سربازی)
【兵灾】bīngzāi بلاومصیبت ناشی از جنگ
【兵站】bīngzhàn آمادگاه نظامی، ایستگاه خدمت نظامی
【兵种】bīngzhǒng بخشی از نیروهای نظامی: 各军～ بخش های مختلف نیروهای نظامی / 技术～ نیروهای نظامی فنی

槟 bīng
另见 bīn
【槟榔】bīnglang درخت فوفل: ～子〈中药〉تخم فوفل

bǐng

丙 bǐng ①(天干的第三位)مقام سوم از ساقه های آسمانی دهگانه ②(第三)سوم: ～等 درجهٔ سوم / ～种维生素C ویتامین C
【丙纶】bǐnglún 〈纺〉لیف پولی پروپیلن
【丙醛】bǐngquán 〈化〉پروپانال، الدئید پروپیلیك
【丙酮】bǐngtóng 〈化〉آستون: ～树脂 صمغ آستونی
【丙烷】bǐngwán 〈化〉آلکین
【丙烯】bǐngxī 〈化〉آکریلیك: ～酸 اسید آکریلیك
【丙夜】bǐngyè نصف شب، دل شب
【丙种射线】bǐngzhǒng shèxiàn 〈物〉اشعهٔ گاما

秉 bǐng 〈书〉①(拿着;握着)دردست داشتن، بادست نگهداشتن: ～烛夜游 درشب با فانوس گردش کردن ②(掌握;主持)ریاست کردن، کنترل داشتن: ～政 قدرت سیاسی را در دست داشتن
【秉承】bǐngchéng 〈书〉(فرمان هارا) بردن، (دستورها را) به اجرا درآوردن: ～其主子的旨意 بدستورات ارباب خود عمل کردن
【秉公】bǐnggōng بطور عادلانه، بدون جانبداری: ～办理 بدون جانبداری دست به کاری زدن
【秉直】bǐngzhí 〈书〉عادل، منصف

炳 bǐng 〈书〉روشن، درخشان، عالی، چشم گیر: 彪～ درخشان، عالی

柄 bǐng ①(把儿)دسته، قبضه: 刀～ دستهٔ کارد / 叉～ دستهٔ چنگال / 斧～ دستهٔ تبر ②(话把儿)بهانه، دست آویز، مستمسك (برای تمسخر): 话～ بهانهٔ تمسخر / 笑～ بهانهٔ خنده ③〈植〉ساقه: 花～ ساقهٔ گل / 叶～ ساقهٔ برگ ④〈书〉(权)قدرت، اقتدار: 授人以～ بهانهٔ تمسخر را برای دیگران فراهم آوردن
【柄臣】bǐngchén 〈书〉وزیری‌که زمام امور مملکت را بدست گرفته است
【柄权】bǐngquán ریاست کشور را در دست داشتن

饼 bǐng ①(扁而圆的面食)کیك، نان ساجی: 月～ کیك ماه که معمولا در جشن مهرگان چین خورده می شود / 烙～ نان ساجی ②(饼状物)چیزی که شکل کیك دارد: 豆～ کیك سویا / 铁～〈体〉دیسك
【饼铛】bǐngchēng ساج
【饼饵】bǐng'ěr نام عمومی برای انواع کیك ها
【饼肥】bǐngféi نام عمومی برای انواع کودها بشکل کیك مانند کیك سویا، کیك بادام زمینی وغیره
【饼干】bǐnggān بیسکویت
【饼子】bǐngzi نان ساجی که باذرت یا ارزن ساخته می شود

屏 bǐng ①(抑止)(نفس را در سینه) حبس کردن ②(除去;放弃)رد کردن، دور انداختن، از دست دادن
另见 píng
【屏除】bǐngchú دورانداختن، کنار گذاشتن، رد کردن: ～杂念 افکار هرزه را از ذهن دور کردن
【屏居】bǐngjū 〈书〉گوشه نشینی کردن، انزوا گزیدن
【屏气】bǐngqì نفس را در سینه حبس کردن
【屏弃】bǐngqì دورانداختن، کنار گذاشتن، رد کردن، ازدست دادن
【屏去】bǐngqù ①(除去,去掉)دورانداختن، ازبین بردن ②(使离去)کسی را از نزد خود دور کردن
【屏声】bǐngshēng نفس رادر سینه حبس کردن
【屏退】bǐngtuì ①(屏去)دورانداختن ②(退隐)گوشه نشینی کردن

【屏息】bīngxī نفس را در سینه حبس کردن

禀 bǐng ①(禀报)(به مقام بالاتری) گزارش دادن ②(禀报的文件) اسناد گزارش ③(禀承) (فرمان هارا) بردن، (دستورها را) به اجرا درآوردن

【禀呈】bǐngchéng تقدیم کردن

【禀承】bǐngchéng 见"秉承"bǐngchéng

【禀复】bǐngfù گزارش دادن

【禀赋】bǐngfù استعداد ذاتی، قریحه : ~聪明 ذاتا مستعد و هوشیار بودن

【禀告】bǐnggào (به مقام بالاتری) گزارش دادن

【禀性】bǐngxìng خو، مزاج : ~纯厚 ذاتا ساده و درستکار بودن

【禀奏】bǐngzòu (وزیر به امپراطور) دربارهٔ کاری گزارش دادن

bìng

并 bìng ①(合在一起) بهم (چند تارا) یکی کردن، پیوستن، متحد کردن : 把几个小厂~成一个大厂 چند کار خانهٔ کوچك را به یك کار خانهٔ بزرگ تبدیل کردن ②(同时存在或进行) همزمان، به موازات، پهلوی هم : 两者~重 به چیزی اهمیت مساوی دادن ③〈副〉[用于否定词之前以加强语气]: 所谓团结, ~非一团和气。 وقتی که از اتحاد صحبت می کنیم، منظور مان صلح بی اصول نیست. ④〈连〉و : 我完全同意~拥护这个报告。 من کاملا موافقم و از این گزارش پشتیبانی می کنم.
另见 Bīng

【并产】bìngchǎn ادغام ویکی شدن چند واحد یا شرکت و به تولید پرداختن

【并存】bìngcún همزیستی کردن

【并蒂莲】bìngdìlián دوگل نیلوفر روی یك ساقه (اشاره به زن وشوهر وفادار)

【并发】bìngfā همزمان بروز کردن،براثر چیزی به پیچیدگی افتادن : 麻疹~肺炎。 سرخك وسینه پهلو دریك زمان بروز کرد. / ~症〈医〉 عوارض ثانوی بیماری

【并激】bìngjī 〈电〉 جریان فرعی : ~电动机 موتور فرعی / ~绕组 سیم پیچ فرعی

【并驾齐驱】bìngjià-qíqū پهلو به پهلو به پیش رفتن، در گام زدن برابر بودن

【并肩】bìngjiān شانه به شانه، دوش به دوش : ~作战 دوش بدوش جنگیدن / ~而行 دوش بدوش راه رفتن / 互帮互学, ~前进 به یکدیگر کمك کردن و ازهم یاد گرفتن و باهم به پیش رفتن

【并举】bìngjǔ (چیزی را) همزمان توسعه دادن : 土洋~ هم شیوه بومی وهم روش بیگانه را بکار بردن

【并骨】bìnggǔ دفن شدن زن وشوهر دریك گور

【并立】bìnglì در کنار هم وجود داشتن، دریکزمان وجود داشتن

【并联】bìnglián 〈电〉 اتصال موازی، مدار موازی : ~电路 جریان موازی برق

【并列】bìngliè پهلو به پهلو قرار گرفتن، پهلوی هم ردیف شدن : ~第二名 هردو در مقام دوم مسابقه قرار گرفتن، هردو رتبهٔ دوم را حائز شدن / ~分句〈语〉 جملهٔ فرعی مرکب / ~句〈语〉 جملهٔ فرعی

【并排】bìngpái پهلوبه پهلو، در کنار هم : 不要~骑车。 پهلو به پهلو دوچرخه سواری نکن!

【并且】bìngqiě 〈连〉 و، بعلاوه، علاوه براین، وانگهی : 任务艰巨, ~时间紧迫。 وظیفه دشوار است، علاوه بر این وقت تنگ است. / 这本书内容丰富, ~写得很生动。 این کتاب از نظر محتوی غنی است وسبك نگارش آن هم زنده است.

【并日】bìngrì 〈书〉①(同一天) در همان روز ②(连日) چند روز پشت سرهم

【并日而食】bìngrì ér shí برای دوسه روز غذای یك روز را خوردن ــ کنایه از سختیو محنت زندگی

【并入】bìngrù یکی کردن، شامل کردن، بهم پیوستن

【并纱】bìngshā 〈纺〉 (نساجی) بهم تابیدن دونخ : ~机 ماشین نخ ریسی

【并世】bìngshì معاصر بودن

【并条】bìngtiáo 〈纺〉 (نساجی) کاستن از ضخامت پارچهٔ پشمی : ~机 دستگاهی که برای کاستن از ضخامت پارچهٔ پشمی بکار میرود

【并吞】bìngtūn بلعیدن، ضمیمه کردن، بهم پیوستن : 大垄断集团~中小企业。 گروه های انحصاری بزرگ مؤسسات متوسط وکوچك را بلعیدند.

【并网】bìngwǎng سیم تأمین برق را به شبکهٔ تأمین برق متصل کردن

【并行不悖】bìngxíng bù bèi بدون بروز تصادم قابل اجرا بودن، مغایر یکدیگر نبودن

【并用】bìngyòng همزمان از چیزی استفاده کردن : 手脚~ همزمان از دست و پا استفاده کردن

【并重】bìngzhòng اهمیت مساوی دادن : 两者~ به هردو اهمیت مساوی دادن

病 bìng ①(生病) ناخوش، بیمار، مریض : 生~ بیمار شدن / 他~了三天。 سه روز است که بیمار شده است. ②(疾病) بیماری، مرض،ناخوشی : 心脏~ مرض قلب / 流行~ بیماریواگیر(یا سرایت کننده) ③(缺点;错误) عیب، نقص،کوتاهی، اشتباه : 语~ عبارت ناقص / 这不足为~。 نمی شود این را بعنوان نقصی تلقی کرد.

【病案】bìng'àn پروندهٔ بیماری

【病包儿】bìngbāor 〈口〉 کسی که همیشه در معرض ابتلابه بیماری قرار دارد

【病变】bìngbiàn 〈医〉 تغییر های پاتولوژیك

【病病殃殃】bìngbìng yāngyāng دراثر بیماری ضعیف وفرسوده به نظر رسیدن

【病残】bìngcán بیماری و معلولی

【病程】bìngchéng جریان بیماری

【病虫害】bìngchónghài بیماری گیاهی وآسیب حشرات موذی

【病床】bìngchuáng تخت بيمار: 这所医院有三百张～。 اين بيمارستان سيصد تخت دارد.

【病从口入】bìng cóng kǒu rù بيماری توسط دهان راه خود را می يابد.

【病倒】bìngdǎo در اثر بيماری زمين گير شدن، بيمار و بستری شدن

【病毒】bìngdú 〈医〉ويروس: 麻疹～ ويروس سرخك / 感染 ～ ويروس / 病～ التهاب ناشی از ويروس / 学～ بيماری ويروسی شناسی

【病笃】bìngdǔ 〈书〉سخت بيمار بودن

【病房】bìngfáng اطاق بيمار: 隔离～ اطاق بيمار انفرادی / 内科～ اطاق بيمار مخصوص امراض داخلی

【病夫】bìngfū بيمار، مرد بيمار

【病根】bìnggēn ①(旧病) بيماری كهنه كه كاملا معالجه نشده است: ～不除，还会复发。 اگر بيماری كهنه معالجه نشود، باز هم عود می كند. ②(根由) علت اصلی: 他犯错误的～在于私心太重。 علت اصلی اشتباهش اينستكه او بسيار خود خواه است.

【病故】bìnggù براثر بيماری درگذشتن

【病害】bìnghài 〈农〉بيماری گياهی

【病号】bìnghào پرسنل بيمار؛ شخص بيمار، آدم مريض: 老～ كسی كه دائما مريض است / 饭～ غذای مخصوص بيماران

【病患】bìnghuàn بيماری

【病机】bìngjī 〈中医〉تفسير و تعبير علت بيماری؛ بروز وجريان يك بيماری

【病急乱投医】bìng jí luàn tóu yī در موقع ابتلا به بيماری سخت به هر دكتری مراجعه كردن ــ يعنی وقتيكه كارد به استخوان رسيد، به هر وسيله متوسل شدن

【病家】bìngjiā بيمار و خانواده اش

【病假】bìngjià مرخصی بخاطر بيماری،مرخصی استعلاجی: 请～ بخاطر بيماری به مرخصی رفتن / 休～ بخاطر بيماری مرخصی گرفتن / 大夫给她开了三天～。 پزشك بخاطر بيماريش باوسه روز مرخصی داد. / 条～ گواهی پزشكی برای مرخصی بيمار

【病句】bìngjù جمله‌ء ناقص (از لحاظ دستور يا منطق)

【病剧】bìngjù 〈书〉شديد شدن بيماری

【病菌】bìngjūn ميكروب بيماری (يا بيماری زا)

【病苦】bìngkǔ رنج ومحنت ناشی از بيماری

【病况】bìngkuàng وضع بيمار، حال بيمار

【病理】bìnglǐ پاتولوژی، مبحث مطالعه‌ء علت بيماری: 科～ بخش پاتولوژی / 学～ پاتولوژی

【病历】bìnglì پرونده‌ء بيمار، ورقه ای‌كه وضع بيمار درآن ثبت می شود: 室～ اطاق مخصوص پرونده‌ء بيمار

【病例】bìnglì يك مورد از بيماری: 流感～ يك مورد از زكام / 分析～ تجزيه وتحليل موارد بيماری

【病脉】bìngmài 〈中医〉نبض غير عادی

【病魔】bìngmó شيطان بيماری ــ كنايه از بيماری كهنه: 缠～身 به بيماری كهنه مبتلا شدن

【病情】bìngqíng وضع بيماری، حال بيمار: 好转～ بهتر شدن بولتن پزشكی / 公报～ حال بيمار

【病躯】bìngqū بدن بيمار

【病容】bìngróng نشانه های بيماری در نگاه كسی: 面带～ مريض وبيمار به نظر رسيدن

【病入膏肓】bìng rù gāohuāng بيماری به اعضای حياتیو مؤثر بدن (مثل قلب، ريه ومغز) حمله كرده است ــ كنايه از علاج ناپذير بودن بيماری

【病弱】bìngruò براثر بيماری ضعيف بودن

【病史】bìngshǐ سابقه‌ء بيماری

【病势】bìngshì درجه‌ء شدت بيماری، حال بيمار: 针灸之后，～略为减轻。 پس از معالجه با طب سوزنی، حال بيمار قدری بهتر شده است.

【病室】bìngshì اطاق بيمار

【病榻】bìngtà 〈书〉بستر بيمار

【病态】bìngtài حالت ناخوشی: 心理～ روان شناسی بيماران

【病痛】bìngtòng بيماری سبك، كسالت

【病退】bìngtuì از بيماری باز نشسته شدن

【病危】bìngwēi سخت بيمار بودن، در احتضار بودن: 通知书～ ورقه ای‌كه توسط بيمارستان برای خانواده‌ء بيمار صادر می شودو درآن چگونگی بيماری ثبت می گردد

【病象】bìngxiàng عوارض بيماری

【病休】bìngxiū بخاطر بيماری مرخصی گرفتن

【病因】bìngyīn علت بيماری

【病友】bìngyǒu دوست بيمارستانی: 他是我的～。 او دوست بيمارستانی من است.

【病愈】bìngyù بهبود يافتن

【病员】bìngyuán بيمار، پرسنل بيمار

【病原】bìngyuán پاتولوژی، علت بيماری: 体～ بيماری زا / 学～ مبحث مطالعه‌ء علت بيماری

【病源】bìngyuán علت بيماری

【病院】bìngyuàn بيمارستان مخصوص: 传染～ بيمارستان مخصوص بيماری های واگير دار / 精神～ بيمارستان مخصوص بيماری روانی

【病灾】bìngzāi بيماری و بلا

【病灶】bìngzào نقطه‌ء التهاب

【病征】bìngzhēng عوارض مرض

【病症】bìngzhèng بيماری، مرض

【病重】bìngzhòng 〈口〉سخت شدن بيماری

【病株】bìngzhū 〈农〉گياه ملتهب، گياه بيمار شده

【病状】bìngzhuàng علايم بيماری

摒 bìng رد كردن، خلاص كردن، دور انداختن، كنار گذاشتن

【摒挡】bìngdàng 〈书〉ترتيب دادن، مرتب كردن،آماده كردن: 行李～ چمدان را آماده كردن

【摒绝】bìngjué دور انداختن. كنار گذاشتن: 妄念～ خيالات واهی را دور انداختن

【摒弃】bìngqì متصرف شدن

bō

波 bō ①(波浪) موج: 微~ موج كوچك / 声~ موج صوتی / 电~ موج برقی / 纵~ موج طولی / 横~ موج عرضی ②(风波) بروز حوادث غیر مترقبه: 风~ آشوب، ناآرامی، طوفان

【波长】bōcháng طول موج: ~计 دستگاه سنجش طول موج

【波茨坦公告】Bōcítǎn Gōnggào بیانیهٔ پاسدام

【波荡】bōdàng بالا و پایین شدن موج، موجدار شدن، موج زدن: 海水~。 دریا متلاطم بود.

【波导】bōdǎo 〈物〉 (فیزیك) هادی موج: ~管 لولهٔ هادی موج / ~通信 نقل وانتقال بوسیلهٔ امواج مغناطیسی و الكتریكی چنین لوله ای

【波动】bōdòng ①(起伏不定) در نوسان بودن، به تموج درآمدن، مضطرب بودن: 物价~ نوسان قیمت اجناس / 情绪~ مضطرب بودن ②〈物〉 (فیزیك) حركت موج: ~说 نظریهٔ موج

【波段】bōduàn 〈无〉 باند موج، دستهٔ امواج رادیو: ~开关 سویچ باند موج

【波多黎各】Bōduōlígè پورتوریكو: ~人 اهل پورتوریكو، پورتوریكویی

【波尔多液】bō'ěrduōyè 〈农〉 داروی ضد قارچی كه از كات كبود وآب ساخته می شود

【波峰】bōfēng 〈物〉 (فیزیك) قلهٔ موج

【波幅】bōfú 〈物〉 میدان نوسان موج، دامنهٔ اغتشاش امواج: ~失真 بدنمایی میدان نوسان موج

【波谷】bōgǔ 〈物〉 (فیزیك) ته موج (در مقابل قلهٔ موج)

【波光】bōguāng نور منعكس شده از موج آب

【波及】bōjí گستردن، تأثیر گذاشتن، اثر كردن، دربر گرفتن: 该国经济危机~整个世界。 بحران اقتصادی آن كشور در تمامی جهان تأثیر منفی گذاشت.

【波兰】Bōlán لهستان: ~人 اهل لهستان، لهستانی / ~语 زبان لهستانی

【波澜】bōlán امواج بزرگ آب، خیزاب: 文章~起伏。 مقاله پی درپی به نقطه های اوج می رسد.

【波澜老成】bōlán lǎo chéng (مقاله یا شعر) نیرومندو با عظمت

【波澜壮阔】bōlán zhuàngkuò پیشرفت زورمندانهٔ امواج دریا، حركت سهمگین امواج غول پیكر دریا: 一首~、气势磅礴的史诗 یك حماسهٔ پرجنب وجوش با عظمت

【波浪】bōlàng موج: ~式前进 موج بر موج پیشرفت كردن

【波累】bōlěi (به مشكلی) گرفتار شدن

【波利尼西亚】Bōlìníxīyà جزایر پلینزی: ~人 اهل پلینزی / ~语 زبان پلینزی

【波罗的海】Bōluódìhǎi دریای بالتیك

【波美比重计】bōměibǐzhòngjì درجهٔ بومه كه در غلظت سنجی بكار می رود 又作"波美表"

【波美度】bōměidù 〈化〉 (شیمی) درجات بومه

【波能】bōnéng انرژی موج آب

【波谱】bōpǔ 〈物〉 طیف

【波俏】bōqiào زیباو خوشایند

【波束】bōshù 〈物〉 (فیزیك) پرتو، شعاع

【波速】bōsù سرعت موج

【波涛】bōtāo امواج بزرگ آب، خیزاب: ~汹涌 امواج جوشان وخروشان / ~滚滚的大海 دریای متلاطم

【波特】bōtè 〈讯〉 باد (واحد سرعت مخابرهٔ رادیویی)

【波纹】bōwén ①(水纹) موج سطح آب دراثر ریزش آب ②(波状) شكل موج، چین وچروك موج: ~管〈机〉 لولهٔ موج دار / ~纸板 مقوای موجی / ~铁 آهن موجی

【波音】bōyīn ①〈乐〉 تغییر لحن آهنگ به صدای پایین تر: 逆~ تغییر معكوس لحن آهنگ به صدای پایین تر ②(一种机型) بویینگ

【波折】bōzhé پیچ وخم ها، پستی و بلندی ها: 事情发生了~。 پیچ وخمی در قضایا رخ داده است.

【波状热】bōzhuàngrè 〈医〉 (طب) تب مواج، تب مالت، بروسلوز

【波状云】bōzhuàngyún 〈气〉 ابر موج دار

拨 bō ①(使东西移动) (بادست، پا، چوب وغیره) حركت دادن، برگرداندن، زیر و رو كردن، بهم زدن: ~火 آتش را باسیخ زیر و رو كردن، آتش را بهم زدن / ~钟 ساعت را كوك كردن / ~电话号码 شماره های تلفن را گرفتن / ~到北京电台 روی رادیو پكن میزان كردن / ~转马头 اسب را برگرداندن ②(分出) اختصاص دادن، واگذار كردن: ~粮 غله ها را اختصاص دادن / 给我们车间~了五名青年工人。 پنج كارگر جوان را در كارگاه ما به كار گماشتند. / 国家~出大量资金，发展支农工业。 دولت برای پیشبرد صنایعی كه به كشاورزی كمك می كند، وجوه هنگفتی اختصاص داده است. ③〈量〉[用于人的分组] دسته، گروه: 参观的人分成两~儿。 بازدید كنندگان به دو دسته تقسیم شدند. / 轮~儿休息 بنوبت استراحت كردن

【拨发】bōfā (چیزی را) اختصاص دادن و ارسال داشتن

【拨付】bōfù (مبلغی پول را) اختصاص دادن

【拨号盘】bōhàopán صفحهٔ تلفن

【拨火棍】bōhuǒgùn سیخ بخاری

【拨款】bōkuǎn ①(拨给款项) اختصاص دادن وجه برای مصرفی ②(指款项) وجوه اختصاصی: 财政~ وجوه اختصاصی مالی / 军事~ وجوه اختصاصی نظامی

【拨剌】bōlà 〈象〉[鱼在水中跳跃声] صدای پرش ماهی درآب

【拨浪鼓】bōlanggǔ طبل زنگوله دار

【拨乱反正】bō luàn fǎn zhèng هرج ومرج را به نظم وترتیب بدل كردن

【拨弄】bōnong ①(拨动) (بادست، پا، چوب وغیره) چیزی را این ور و آن ور حركت دادن، با چیزی بازی كردن: 不要~电视机开关! با سویچ تلویزیون بازی نكن! / ~火盆里的木炭 زغال را در آتشدان زیر و رو كردن / ~算盘子儿 مهره های چرتكه را برگرداندن / ~琴弦 (برای كوك كردن) سیم های

: به جوش آوردن، تحریك كردن ②(挑拨) كمانچه را كشیدن
~是非 تخم نفاق را پاشیدن

【拨冗】bōrǒng 〈套〉 در میان باوجود مشغله، زیاد فرصت یافتن، از صمیم قلب: 务希~出席。 مشاغل زیاد دنبال فرصت گشتن خواهشمندیم حضور بهم برسانید.

【拨弦乐器】bōxián yuèqì سازی كه باضربه، نوك انگشت یا مضراب نواخته می شود

【拨云见日】bō yún jiàn rì — ابر را كنار زدن وآفتاب را دیدن یعنی اعاده، دادرسی كردن

【拨正】bōzhèng صحیح كردن،تصحیح كردن،درست كردن: ~航向 مسیر حركت را تصحیح كردن

【拨转】bōzhuǎn برگرداندن: ~马头 اسب را برگرداندن

【拨子】bōzi 〈乐〉 مضراب

【拨奏】bōzòu 〈乐〉 باضربه، نوك انگشت یا مضراب ساز را نواختن

玻 bō

【玻利维亚】Bōlìwéiyà بولیوی: ~人 اهل بولیوی، بولیویایی

【玻璃】bōli ①(一种透明物体) شیشه: 雕花~ بلور كریستال / 彩色~ شیشه، الوان / 毛~ شیشه، تار / 泡沫~ شیشه، سلولی / 花格~ شیشه، مشبك / ~板 صفحه، شیشه ای / ~版〈印〉 چاپ ژلاتینی / ~杯 لیوان شیشه ای / ~布 پارچه، شیشه ای / ~厂 كار خانه، شیشه سازی / ~刀 ابزار بریدن شیشه، ابزار تراش / ~电极 قطب الكتریكی شیشه ای / ~粉 پودر شیشه / ~画 نقاشی شیشه ای / ~钢 پلاستیك سخت از الیاف شیشه / ~棉(绒) پشم شیشه / ~片 ورق شیشه / ~丝 ابریشم شیشه / ~纤维 الیاف شیشه / ~砖 آجر شیشه / ~陶瓷 سفال شیشه ای ②〈口〉(尼龙) نایلون (透明塑料)، پلاستیك شفاف: ~纸 سلوفان / ~纱〈纺〉 پارچه، ارگاندی

【玻璃体】bōlitǐ 〈生理〉 رطوبت زجاجیه، چشم: ~浑浊 بیماری كدر رطوبت زجاجیه، چشم

【玻意耳定律】Bōyì'ěrdìnglǜ 〈物〉 قانون بایل (فیزیك)

剥 bō

另见 bāo

【剥夺】bōduó (夺去) محروم كردن، سلب مالكیت كردن: ~政治权利 كسی را از حقوق سیاسی محروم كردن / ~权力 قدرتش محروم كردن / 被~的阶级 طبقاتی كه از آنها سلب مالكیت شده

【剥离】bōlí (بافته، پوست، پوشش وغیره) ورآمدن، بیرون آمدن، پوسته شدن: 表土~ ورآمدن خاك سطحی / 胎盘早期~ ورآمدن مشیمه درمرحله، اولیه

【剥落】bōluò ورآمدن، طبله كردن: 大门上的漆~了。 رنگ دروازه طبله كرده است. / 墙上的白灰都~了。 گچ دیوار همه طبله كرده است.

【剥蚀】bōshí كم كم فاسد شدن، تحلیل رفتن: 由于风雨~，碑文已无法辨认。 براثر فرسایش باد وباران سنگ نبشته روی قبر دیگر قابل خواندن نیست.

【剥削】bōxuē استثمار كردن: 消灭人~人的制度 از بین بردن نظام استثمار انسان ها / 在旧中国贫雇农受到地主的残酷~。 در چین قدیم دهقانان فقیر و مزدور بطور بیرحمانه مورد استثمار مالكان قرار می گرفتند. / ~阶级 طبقات استثمار كننده / ~者 استثمار كننده / ~收入 درآمد از راه استثمار كردن

【剥啄】bōzhuó 〈书〉〈象〉 صدای تپ تپ (صدای ضربت آهسته، در)

钵 bō

①(陶制器具) كاسه، سفالی ②(钵盂) كاسه، صدقه (برای راهب بودا): 沿门托~ كاسه، صدقه را در به در گردانیدن

【钵盂】bōyú كاسه، صدقه

饽 bō

【饽饽】bōbo 〈方〉①(糕点) كماچ وكلوچه ونظیر آنها ②(馒头或其他面食) نانی كه با بخار پخته می شود، كیك: 玉米~ كیك ذرتی

菠 bō

【菠菜】bōcài اسفناج

【菠萝】bōluó آناناس

【菠萝蜜】bōluómì میوه، درخت نان صحرایی

播 bō

①(播种) كاشتن، كشت كردن، بذرافشانی كردن: 满~ كشت راسته بذر افشانی كردن / 夏~ كشت تابستانی / ~条 پراكنده بذر افشانی كردن / ~撒 تنجیده / ~下革命的种子 افشاندن بذرانقلاب ②(播送) پخش كردن: ~出《歌唱祖国》乐曲 پخش كردن آهنگ «سرود میهن»

【播唱】bōchàng آواز كسی را از رادیو پخش كردن

【播放】bōfàng پخش كردن، نمایش دادن

【播讲】bōjiǎng (زبان آموزی یا داستان سرائی را) پخش كردن

【播弄】bōnong ①(摆布) كسی را برای اجرای فرمان این سو وآن سوفرستادن ②(挑拨) تحریك كردن: ~是非 پاشیدن تخم نفاق

【播撒】bōsǎ پاشیدن،پراكندن كردن

【播送】bōsòng پخش كردن: ~新闻 خبرها را پخش كردن / 向欧洲~电视节目 پخش كردن برنامه، تلویزیون برای اروپا / 全天节目~完了。 پخش برنامه، امروز به پایان رسید. / 刚才的新闻是由某某~的。 این خبرها توسط فلان كس پخش شده است.

【播音】bōyīn پخش كردن، سخن پراكنی كردن: 这次~到此结束。 برنامه، ما در همین ساعت پایان می یابد. / ~室 اطاق پخش / ~员 گوینده، رادیو / ~时间 ساعت های پخش برنامه

【播映】bōyìng (رادیو) برنامه را پخش كردن

【播种】bōzhǒng تخم پاشیدن، بذر افشانی كردن: 及时~ بذر افشانی بموقع / ~机 دستگاه بذرافشانی / ~量 مقدار بذر افشانی

【播种】bōzhòng كاشتن، كشت كردن: ~面积 مساحت كشت وكار / ~期 دوره، كشت و زرع

bó

伯 bó

①(伯父) عمو ②(排行最大) بزرگترین برادر

③(封建爵位的第三等)(در انگلستان) كنت
另见 bāi
【伯伯】bóbo برادر بزرگ پدر، عمو
【伯父】bófù برادر بزرگ پدر، عمو
【伯爵】bójué كنت (در انگلستان)؛ ~夫人 كنت خانم
【伯劳】bóláo 〈动〉 نوعی پرنده بنام آلاگزنه، حشره خوار
【伯乐】Bólè «بوله» نام اهل مملکت «چینگ» در دوره بهارو پائیز که در شناخت اسب متخصص بود (حالا کنایه از کسی که در شناخت مردم مستعد متخصص است)
【伯力】Bólì 见"哈巴罗夫斯克"Hābāluófūsīkè
【伯母】bómǔ زن برادر بزرگ پدر،عمه
【伯仲】bózhòng 〈书〉[多用于]:相~ بسیار شباهت داشتن / ~之间 تقریبا هم تراز
【伯仲叔季】bó-zhòng-shū-jì بزرگترین، کوچکتر، بازهم کوچکترو کوچك ترین برادران
驳 bó ①(批驳) رد کردن، تکذیب کردن، انکار کردن: 真理不怕人~。 حقیقت از تکذیب وانکار نمی ترسد. ②(驳船) دوبه، کرجی، قایق: 铁~ دوبه آهنی، کرجی آهنی / 油~ دوبه نفتی، کرجی نفتی ③(驳运) با دوبه حمل ونقل کردن: 卸~ با دوبه بار خالی کردن ④〈书〉(杂色的) دارای رنگ های الوان، دارای خط وخال: 斑~ گوناگون
【驳岸】bó'àn دیوار پست سنگی کشیده شده در امتداد کنار دریا برای حفاظت
【驳斥】bóchì رد کردن، تکذیب کردن، انکار کردن: 痛加~ بشدت تکذیب کردن
【驳船】bóchuán دوبه بزرگ
【驳词】bócí لفظ انکار، کلمات رد کننده
【驳倒】bódǎo دلیل کسی را رد و خنثی کردن
【驳复】bófù رد کردن، تکذیب کردن
【驳回】bóhuí رد کردن، برگرداندن: 上诉~ استیناف را رد کردن / 法院~了他的无理要求。 دادگاه ادعای بی منطقش را رد کرد.
【驳壳枪】bókéqiāng تپانچه موزر
【驳论】bólùn نظر های دیگران را رد و نظر های خود را بیان کردن
【驳面子】bómiànzi آبروی کسی را در نظر نگرفتن
【驳运】bóyùn با دوبه بزرگ حمل ونقل کردن: ~费 هزینه بارگیری و باراندازی بوسیله دوبه
【驳杂】bózá ناهمگون ومتباین، ناهمگون، متباین: 内容~ ناجور، ناهمگون از نظر محتوی
【驳正】bózhèng (نظر اشتباه آمیز را) تکذیب وتصحیح کردن
泊 bó در لنگرگاه متوقف شدن: 停~ بستن کشتی به لنگرگاه / ~岸 در ساحل لنگر انداختن
另见 pō
【泊位】bówèi 〈交〉 لنگرگاه، اسکله: 深水~ لنگرگاه عمیق، اسکله ژرف
帛 bó 〈书〉 نام عمومی برای پارچه ابریشمی: 布~ پارچه / 帛画 نقاشی روی پارچه ابریشمی / ~ های پنبه ای و ابریشمی / 帛书 کتاب باستانی که روی پارچه ابریشمی کپی شده است
勃 bó یکمرتبه، ناگاه، ناگهان
【勃勃】bóbó پرشور وشوق، نیرومند، پر از حرارت: 生气~ پراز حرارت / 野心~ جاه طلبی / 兴致~ سرحال، نیروی حیات، پراز حرارت بیش از اندازه (یا حد تصور)
【勃发】bófā ①(兴旺) خوب رشد کردن، نیرومند شدن ②(爆发) منفجر شدن: 游兴~ شورو شوق وافر به سفر داشتن
【勃然】bórán ①(怒容) برافروخته، با آشفتگی، با هیجان: ~大怒 از تغییر یافتن رنگ چهره در اثر خشم و غضب / 变色 ②(旺盛) جادررفتن، با جنب وجوش، با نیرومندی: 第三世界在反霸斗争中~兴起。 جهان سوم در مبارزه علیه استیلا طلبی، بمثابه یك نیروی جدید پرجنب وجوش به پاخاسته است.
【勃谿】bóxī 〈书〉 اختلاف خانوادگی، نزاع خانوادگی
【勃兴】bóxīng ناگهان برخاستن، با جهش رشد کردن: 一个工业城市的~ توسعه ورشد جهشی یك شهر صنعتی
柏 bó
另见 bǎi;bò
【柏林】Bólín شهر برلن
钹 bó 〈乐〉 سنج (موسیقی)
铂 bó 〈化〉(Pt) طلای سفید، پلاتین
舶 bó کشتی اقیانوس پیما
脖 bó گردن
【脖梗儿】bógěngr پس گردن، قفا
【脖领儿】bólǐngr یقه لباس
【脖子】bózi گردن
渤 bó
【渤海】Bóhǎi دریای «بوهای» واقع درچین
博 bó ①(多) غنی، فراوان، وافر، زیاد، وسیع: 地大物~ سرزمین وسیع ومنابع طبیعی غنی / 广采~谋 از تدابیر فراوان بهره برداری کردن / ~而不精 دانش گونه گون داشتن ولی در هیچیك تخصص نداشتن، همه کاره وهیچ کاره ②(博取) بدست آوردن، کسب کردن، حاصل کردن: 聊~一笑 فقط بابت سرگرمی شما
【博爱】bó'ài عشق عالم گیر، برادری عالم گیر
【博采】bócǎi بطور وسیع جمع آوری کردن یا پذیرفتن
【博茨瓦纳】Bócíwǎnà بوتسوانا: ~人 اهل بوتسوانا، بوتسوانایی
【博达】bódá فاضل وفهمیده
【博大精深】bó dà jīng shēn دانش وسیع ومعلومات عمیق داشتن
【博得】bódé بدست آوردن، کسب کردن، حاصل کردن: ~同情 همدردی یافتن، همدردی وغمخواری دیگران را جلب کردن / ~好评 مورد تقدیر قرار گرفتن / 全场热烈掌声 از کف زدن های گرم تماشاچیان برخوردار شدن
【博古通今】bógǔ-tōngjīn آگاه به قدیم وجدید، دانشمند بصیر

【博览】bólǎn اهل کتاب بودن ، زیاد و وسیع خواندن : ~群书
【博览会】bólǎnhuì نمایشگاه، بازار مکاره
【博取】bóqǔ جلب کردن، در کسب چیزی کوشیدن : ~同情 توجه ومحبوبیت جلب 欢心~ / همدردی کسی را جلب کردن
در کسب اعتماد کسی کوشیدن 信任~ / کردن
【博施济众】bó shī jì zhòng در همه جا نیکی کردن وبه توده های مردم کمك نمودن
【博识洽闻】bó shí qià wén فاضل و جهاندیده
【博士】bóshì دکتر : 哲学~ دکتر در فلسفه / 名誉~ دکتر افتخاری / 获得~学位 درجهء دکترا را بدست آوردن
【博闻强记】bówén-qiángjì صاحب دانش وسیع وقوهء حافظه خوب بودن
【博物】bówù علوم طبیعی : ~学家 کارشناس علوم طبیعی
【博物馆】bówùguǎn موزه، نمایشگاه آثار باستانی گرانبها : 历史~ / موزهء تاریخ 中国革命~ / موزهء انقلاب چین 学~ موزه شناسی
【博物院】bówùyuàn نمایشگاه آثار باستانی گرانبها : 故宫~ نمایشگاه قصر باستانی
【博学】bóxué شخص فاضل، دانشمند، متبحر، عالم : ~之士 اهل دانش
【博雅】bóyǎ دانشمند، متبحر، عالم : ~之士 اهل علم ودانش
【博引】bóyǐn بطور وسیع نقل قول کردن

鹁 bó

【鹁鸽】bógē 〈动〉 کبوتر اهلی
【鹁鸪】bógū کبك

搏 bó

①(搏斗) نبرد کردن، جنگیدن، مبارزه کردن، دست با پنجه حمله ②(袭击) نبرد تن به تن ~肉 : وپنجه نرم کردن گرگ درنده با چنگال بر 羊~恶狼 : کردن، با چنگال حمله بردن ③(搏动) طپیدن، زدن ~脉 : نبض گوسفندی حمله برد.
【搏动】bódòng (قلب یا نبض) ضربان موزون داشتن
【搏斗】bódòu نبرد کردن، جنگیدن، مبارزه کردن : 与敌人~ با دشمن نبرد کردن / 与风浪~ با طوفان و امواج مبارزه کردن / 生死~ مبارزه میان مرگ وزندگی
【搏杀】bóshā با اسلحه نبرد کردن
【搏战】bózhàn نبرد کردن، مبارزه کردن

魄 bó

见"落泊(魄)"luòbó
另见 pò; tuò

箔 bó

①(一种帘子) پرده ای که از نی، ساقهء ذرت ومانند آن ساخته می شود : 苇~ پردهء حصیری ②(养蚕器具) سینی بامبویی برای پرورش کرم ابریشم ③(金属薄片) ورق نازك : 金~ ورق طلا ، فلزی، فلز ورق شده ④(旧时祭祀用的锡箔) پولك کاغذی که بعنوان پیشکش برای مرده سوزانده می شد

膊 bó

بازو : 赤~ تا کمر برهنه

镈 bó

زنگولهء بزرگی که در زمان قدیم بکار می رفت

薄 bó

①(轻微) خفیف، اندك، کوچك، ناچیز : 〈谦〉技~ مهارت اندك بنده / 酬~ پاداش ناچیز ②(不厚道) نابخشنده، نامهربان، خسیس : 待人刻~ / برخورد سرد و خشك داشتن ③(不庄重) (رفتار) سبك، جلف ~ در برخورد با مردم نامهربان وخسیس بودن ④(轻视) تحقیر کردن،کوچك شمردن : 厚此~彼 به یکی اهمیت دادن وبه دیگری وقعی ننهادن ⑤〈书〉(迫近) نزدیك آمدن : 日~西山。 خورشید در پس تپه های غربی غروب می کند. ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 báo; bò
【薄暗】bó'àn (هوا) بتازگی قدری تاریك
【薄惩】bóchéng تنبیه سبك کردن
【薄待】bódài برخورد سرد وخشك داشتن
【薄地】bódì زمین کم حاصل
【薄技】bójì مهارت اندك بنده
【薄近】bójìn نزدیك بودن، نزدیك آمدن
【薄酒】bójiǔ شراب کم مایه
【薄礼】bólǐ تحفهء ناچیز
【薄利】bólì سود کم : ~多销 سود کم اما گردش سریع فروش
【薄面】bómiàn احساسات ناچیز بنده، حساسیت ناچیز بنده : 看在我的~上,原谅孩子这一次。 محظور بنده را در نظر بگیرید و این دفعه این بچه را ببخشید.
【薄命】bómìng 〈旧〉 بدبخت بدنیا (معمولا در مورد زن ها) آمده
【薄膜】bómó ①(薄皮组织) پردهء نازك، غشاء : 细胞~ غشاء سلول ②(膜状物) پردهء نازك، فیلم : 塑料~ پردهء نازك پلاستیکی / 电阻~ عایق الکتریسته بشکل پردهء نازك
【薄暮】bómù 〈书〉 هنگام غروب، تاریك و روشن، هوای گرگ ومیش
【薄片】bópiàn تکهء نازك، باریکه، بخش نازك : 〈地〉~分析 (زمین شناسی) تجزیه وتحلیل بخش نازك
【薄情】bóqíng در عشق بی وفا، ناپایدار، بی ثبات
【薄弱】bóruò ضعیف، سست، کم مایه : 技术力量~ کافی نبودن پرسنل فنی شایسته / 能力~ کم بود توانایی / 意志~ ضعیف الاراده / 环节~ حلقه های ضعیف
【薄胎瓷器】bótāi cíqì 〈工美〉 ظروف نازك چینی
【薄雾】bówù مه نازك
【薄行】bóxíng ①(轻浮的行为) عمل سبك سرانه ②(轻浮放荡) سبك، جلف، هرزه
【薄幸】bóxìng در عشق ناپایدار، بی ثبات، بی وفا
【薄油层】bóyóucéng 〈石油〉 (صنعت نفت) لایهء نازك نفت

礴 bó

见"磅礴"pángbó

bǒ

跛 bǒ

لنگ، چلاق : 一颠一~ لنگ لنگان راه رفتن / 了一只脚 لنگ از یك پا
【跛脚】bǒjiǎo پای لنگ
【跛子】bǒzi آدم لنگ، آدم چلاق

簸 bō غله 谷~: بوجاری کردن، باد افشان کردن، باد دادن
غله ها را از سبوس آن پاك کردن 糠~/ ها را بوجاری کردن
另见 bò

【簸荡】bōdàng ; تكان خوردن، جنبیدن، این سو وآن سو افتادن
船~得很厉害。 کشتی بشدت تکان می خورد.

【簸动】bōdòng تکان خوردن

【簸弄】bōnong ①(摆弄) کسی را به این سو وآن سو فرستادن
②(挑拨) تحریك کردن : ~是非 پاشیدن تخم نفاق

【簸扬】bōyáng با اسباب بوجاری بالا و پایین تکان دادن تا غله ها از سبوس آن جدا شود

bò

柏 bò 见"黄檗(柏)"huángbò
另见 bǎi;bó

薄 bò
另见 báo;bó

【薄荷】bòhe〈植〉 بوته‌ء نعناع : ~茶 چای نعناع /~醇〈化〉 جوهر نعناع خشك /~酮 کتون نعناعی /~糖 آب نبات نعناعی
/~油 روغن نعناع

檗 bò 见"黄檗(柏)"huángbò

擘 bò 〈书〉 ابهام، شست، انگشت بزرگ دست : 巨~ صاحب نظر در زمینه ای معین

【擘画】bòhuà 〈书〉 ترتیب دادن، تدارك دیدن: 此事尚待~。 این امر باید تدارك دیده شود.

【擘肌分理】bò jī fēn lǐ اشیاء را با دقت مورد تجزیه وتحلیل قرار دادن

簸 bò
另见 bō

【簸箕】bòji ①(簸粮食用的器具) اسباب بوجاری ②(清除垃圾用的器具) خاك اندازی که برای جاروکشی بکار می رود
③(簸箕形指纹) اثر انگشت بصورت حلقه های منظم وتودرتو

bo

卜 bo 见"萝卜" luóbo
另见 bǔ

bū

逋 bū 〈书〉 فرار کردن، گریختن : 逃~ فرار کردن، گریختن

【逋负】būfù پس افتادن (بدهی)

【逋逃】būtáo ①(逃亡) فرار کردن، گریختن ②(逃亡的罪人) مجرم فراری

【逋逃薮】būtáosǒu 〈书〉 پناهگاه برای افراد فراری

bú

醭 bú کپك (که بر روی سوس سویا، سرکه وغیره بوجود می آید)

bǔ

卜 bǔ ①(占卜) فال گیری : 卦~ : غیب گویی، فال گرفتن پیش (预见)〈书〉② بوسیله‌ء«هشت شکل هندسی» فال گرفتن
胜败可~。 : پیش بینی کردن، از پیش خبر دادن پیروزی یا شکست را
生死未~。 مشکل است پیش بینی کرد. / می توان پیش بینی کرد.
行期未~。 تاریخ حرکت را هنوز نمی توان پیش بینی کرد. / کرد که آن شخص زنده است یا خیر.
③(选择) انتخاب کردن، گزیدن : 居~ محلی را برای خانه‌ء خود انتخاب کردن ④
〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 bo

【卜辞】bǔcí 〈考古〉 نوشته های غیب گویان دودمان «شانگ» (قرن ۱۱-۱٦ق.م.) که روی کاسه های لاك پشت یا استخوان های حیوان حکاکی شده بود

【卜骨】bǔgǔ استخوان های حیوانی که روی آن نوشته های غیب گویان دودمان «شانگ» نوشته می شد

【卜邻】bǔlín با همسایگان خوب مجاورت اختیار کردن

【卜筮】bǔshì فال گیری، غیب گویی

吓 bǔ

【吓吩】bǔfēn 〈化〉 نوعی ماده‌ء شیمیائی بنام پورفین

补 bǔ ①(修补) وصله زدن، تعمیر کردن : ~衣服 لباس را وصله زدن /~鞋 کفش را تعمیر کردن /~袜子 جوراب را وصله زدن
/~车带 پنچر چرخ را گرفتن /~路 修桥 ساختن پلها و مرمت راهها ②(填补) جبران کردن، پر کردن : 弥~损失 ضرر را جبران کردن
/把漏了的字~上 واژه های از قلم افتاده را در جای خود آوردن
/我们还得~两个人。 ما باید جای دو نفر را پر کنیم.
/将功~过 با کار های نیك اشتباهات خود را جبران کردن ③(滋补) با تغذیه تقویت کردن : ~血 خون را غنی کردن
/~身体 مزاج را با خوراك مقوی یا داروی مقوی تقویت کردن
④〈书〉(利益) منفعت، سود، کمك : 不无小~ منفعت هایی داشتن، بی منفعت نبودن /无~于事 به حل مسئله کمك نکردن

【补白】bǔbái مقاله های کوتاه برای پر کردن جای خالی (در روزنامه یا مجله)

【补报】bǔbào ①(事后报告) گزارش حادثه پس از رخ دادن ②(报答) مهربانی را جبران کردن

【补差】bǔchā (برای کارگر باز نشسته ای‌که دوباره کار می کند) کسری بین حقوق اصلی وحقوق باز نشستگی را جبران کردن

【补偿】bǔcháng جبران کردن، تلافی کردن : ~所受的损失 خسارت کسی را تلافی کردن
/~差额 کسری را جبران کردن /~费 هزینه برای جبران /(برق) ~电容器 خازن تعادل وجبران

【补帖】bǔtiē كمك هزينه، مدد معاش: كمك هزينه براى ~粮食 مدد ~生活/ كمك هزينه براى صادرات ~出口/ خريد غلات 工~/ تأمين كمك هزينه از طرف دولت ~由国家给予/ معاش امتياز كار كه بعنوان كمك هزينه داده مى شود 分
【补习】bǔxí پس از مدرسه يا كاردرس خواندن: ~学校 كلاس عصروشب، مدرسهء ساعات فراغت
【补泻】bǔxiè 〈中医〉(طب سوزنى) شيوهء تقويت وتقليل
【补休】bǔxiū تعطيلات را جبران كردن
【补选】bǔxuǎn انتخابات ميان دوره‌اى، انتخابات فرعى: ~人民代表 براى انتخاب نمايندگان مردم انتخابات فرعى را برگزار كردن
【补血】bǔxuè خون را غنى كردن: ~剂 داروى مقوى براى خون
【补牙】bǔyá 〈医〉 دندان را پر كردن
【补养】bǔyǎng براى تقويت مزاج خوراك يا داروى مقوى خوردن
【补药】bǔyào داروى مقوى
【补液】bǔyè 〈医〉(طب) تزريق مايع
【补遗】bǔyí پيوست، ضميمه، ذيل
【补益】bǔyì 〈书〉 منفعت، سود، كمك: 有所~ تا اندازه اى سودمند بودن
【补语】bǔyǔ 〈语〉(دستور) متمم
【补针】bǔzhēn آمپول مقوى
【补种】bǔzhòng دوباره بذر افشانى كردن، دوباره كاشتن: ~树苗 دوباره نهال كارى كردن
【补助】bǔzhù كمك هزينه، مدد معاش: 煤火~ كمك هزينه براى خريد زغال سنگ ~金/ مدد معاش ~生活/ كمك هزينه براى افراد نيازمند
【补缀】bǔzhuì وصله زدن، وصله كردن: 缝连~ وصله و رفو ~成文/ مقاله اى را سرهم بندى كردن كردن
【补足】bǔzú محل خالى را پر كردن، كسرى را جبران كردن

捕 bǔ گرفتن، ربودن، دستگير كردن: 鱼捉蟹~ ماهى وخرچنگ گرفتن ~被/ دستگير شدن
【捕虫叶】bǔchóngyè 〈植〉 برگ حشره گير
【捕打】bǔdǎ (حشرهء موذى را) گرفتن وكشتن
【捕风捉影】bǔfēng-zhuōyǐng باد را تعقيب كردن و به سايهء خورشيد چنگ زدن ـ كنايه از اتهامات بى اساس بركسى وارد كردن، از روى مدارك مشكوك يا موهوم صحبت يا عمل كردن
【捕俘】bǔfú 〈军〉(براى كسب اطلاعات) پرسنل دشمن را دستگير كردن
【捕获】bǔhuò دستگير كردن، توقيف كردن، گرفتن: 当场~ كسى را در حين ارتكاب جنايت دستگير كردن ~量〈渔〉 حجم ماهى گيرى ~法〈法〉/ قانون غنايم جنگى
【捕鲸船】bǔjīngchuán قايق صيد بالن: ~队 تيم صيد بالن
【捕捞】bǔlāo (جانور دريائى يا گياه آبزى را) صيد كردن: ~能力 ظرفيت ماهى گيرى ~对虾/ ميگو صيد كردن
【捕猎】bǔliè (حيوانات وحشى را) صيد كردن و كشتن
【捕拿】bǔná دستگير كردن، توقيف كردن، گرفتن
【捕杀】bǔshā (حشرهء موذى را) گرفتن وكشتن
【捕食】bǔshí گرفتن وخوردن: 蜻蜓~蚊蝇。 سنجاقك با

داد و ستد جبران كننده ~贸易
【补充】bǔchōng ①(增添使之完整) دوباره پر كردن، تكميل كردن، افزودن: ~人力 بر نيروى انسانى افزودن ~兵员/ كمبود خواربار و ~给养和装备/ نفرات ارتش را جبران كردن ~库存/ بر ذخيرهء انبار افزودن ~两/ تجهيزات را تأمين كردن ② مكمل يكديگر كردن ~互相/ دونكته را اضافه كردن 点意见 (追加) اضافه، افزوده، مكمل، متمم: ~读物 خواندنى هاى ~说明/ توضيحات اضافى ~规定/ مقررات اضافى /اضافى
【补丁】bǔding وصله زدن، وصله كردن: ~打 وصله
【补发】bǔfā چيز گم شده وغيره را دوباره تأمين ياصادر كردن: 材料丢失，不予~。 اگر اسناد گم شود، دوباره صادر نخواهد شد. 上次没领到工作服的，现在~。/ كسانى كه بار گذشته لباس كار دريافت نكرده بودند،حالا دريافت خواهند كرد. 增~/ 加的工资 حقوق اضافى را تأمين كردن و پرداختن
【补法】bǔfǎ 〈中医〉①(用补药治疗) معالجه بااستفاده از داروى مقوى ②(针灸的手法) شيوهء تقويت كننده در طب سوزنى
【补付】bǔfù مهربانى كسى را جبران كردن
【补花】bǔhuā 〈工美〉 تكه دوزى(يعنى نقش هاو نمونهء بريده شده ازيك پارچه به پارچهء ديگر دوخته مى شود)
【补给】bǔjǐ 〈军〉(آذوقه وتجهيزات): تأمين (آذوقه وتجهيزات) ~品/ تأمينات ~站/ انبار، مخزن مهمات ~线 خطوط تأمين (آذوقه وتجهيزات)
【补假】bǔjià تعطيلات را جبران كردن
【补角】bǔjiǎo 〈数〉 زاويهء مكمل، گوشهء مكمل
【补酒】bǔjiǔ شراب مقوى
【补救】bǔjiù علاج، چاره، جبران: ~办法 وسيلهء جبران، ~无可/ جبران ناپذير، علاج ناپذير/ وسيلهء ترميم
【补考】bǔkǎo امتحان تجديدى
【补课】bǔkè درسهاى عقب افتاده را جبران كردن: 教师给学生~。 معلم درسهاى عقب افتادهء شاگردانش را جبران كرد.
【补炉】bǔlú 〈冶〉 شن يا كلوخه اى‌كه به ته كوره مى ريزند تاآنرا محافظت كنند، خاكستر ته كوره
【补苗】bǔmiáo 〈农〉(كشاورزى) جاهاى خالى را با كاشتن جوانه ها پر كردن
【补偏救弊】bǔpiān-jiùbì عيب ها را جبران كردن واشتباهات را تصحيح نمودن
【补票】bǔpiào (در اتوبوس يا قطار) بليط جبرانى خريدن
【补品】bǔpǐn داروى مقوى
【补缺】bǔquē محل خالى را پر كردن، كسرى را جبران كردن: ~选举 انتخابات فرعى، انتخاب چند نفر بين دوانتخاب مهمتر
【补色】bǔsè رنگ مكمل
【补税】bǔshuì ①(补交偷漏税款) پرداختن مالياتى كه كسى از پرداختنش طفره رفته است، ماليات نپرداخته را پرداختن ②(补交逾期税款) ماليات موعد رسيده را پرداختن
【补台】bǔtái به كسى كمك كردن تا كار هايش بطور احسن انجام پذيرد
【补体】bǔtǐ 〈医〉(در سرم خون) (طب) مكمل: ~结合试验 آزمايش هاى سرم شناسى براى ثبوت مكمل

خوردن پشه ومگس زیست می کند.

【捕鼠器】 bǔshǔqì تله، وسیله‌ء موش گرفتن

【捕鱼】 bǔyú ماهی گرفتن، ماهی گیری کردن: ~出海 برای ماهی گیری به دریا رفتن / ~船队 دسته‌ء قایق های ماهی‌گیری / ~区 ناحیه‌ء ماهی گیری / ~量 ظرفیت ماهی گیری

【捕捉】 bǔzhuō دستگیر کردن (فرصت را) غنیمت شمردن: ~镜头 برای عکس گرفتن از لحظه‌ء مناسبی استفاده کردن / ~害虫 حشره‌ء موذی را صید کردن / ~逃犯 جنایت کار فراری را دستگیر کردن / ~战机 فرصت نبرد را غنیمت شمردن

哺 bǔ 〈书〉①(喂)خوراندن، غذا دادن، پرستاری کردن ②(咀嚼着的食物)خوراك در دهان

【哺乳】 bǔrǔ شیر دادن، پروردن، پرستاری کردن: ~动物 پستانداران / ~动物学 شناخت پستانداران / ~类 مقوله‌ء پستانداران / ~室 شیرخوارگاه

【哺喂】 bǔwèi خوراندن، غذا دادن، تغذیه کردن

【哺养】 bǔyǎng 〈书〉خوراندن، غذا دادن

【哺育】 bǔyù ①(喂养)خوراندن، غذا دادن، تغذیه کردن: ~雏鸟 (پرندگان مادر) پرندگان کوچك را تغذیه کردن ②(教育)بارآوردن، پرورش دادن: 儿童们在老师们的辛勤~下茁壮成长。 اطفال در اثر پرورش ومراقبت معلمان زحمتکش، از حیث جسمانی نیز نیرومندو تندرست بار می آیند.

鵏 bǔ 见"地鵏"dìbǔ

bù

不 bù 〈副〉①[表示否定]: ~严重 نه جدی / ~正常 غیر عادی / ~合法 نامشروع / ~生锈的 زنگ ناپذیر / ~规则 غیر منظم / ~足 ناکافی / 漠~关心 خونسرد، بی تفاوت / ~成功 ناموفق / ~合比例 نامتناسب / 互~侵犯条约 قرار داد عدم تجاوز متقابل / 睡~好 خوب نخوابیدن ②[单用,表示否定对方的话]: 他知道吧? ——~,他~知道。 آیا او می داند؟ — نه، او نمی داند. ③[在"不"字前后,叠用相同的词,前面常加"什么"表示不在乎或不相干]: 什么困难~困难,保证完成任务。 وظیفه را هر قدر مشکل باشد، انجام خواهم داد. ④[跟"就"连用,表示选择]: 晚上他~是看书,就是看报。 او درشب یا کتاب می خواند یا روزنامه / 他这会儿~是在车间,就是在实验室。 او در این زمان یا در کارگاه هست یا در لابراتور. ⑤[用在句末表示疑问,跟反复问句的作用相等]: 他现在身体好~? آیا حالا حالش خوب است؟

【不安】 bù'ān ①(不安宁)بی قرار، بی آرام، بی‌ثبات، مضطرب: 坐立~ بی قرار، مضطرب، ناراحت / 世界局势动荡~。 ناآرامی و بی ثباتی بر اوضاع جهان حکمفرماست. ②〈套〉(过意不去)ناراحت: 老来麻烦您,真是~。 از اینکه اغلب بشما زحمت می دهم واقعا ناراحتم.

【不白之冤】 bù bái zhī yuān بی عدالتی یا مظلومیت غیر قابل تلافی

【不败之地】 bù bài zhī dì موقعیت شکست ناپذیر: 立于~ در موقعیت شکست ناپذیر قرار گرفتن

【不备】 bùbèi بی‌خبر، غافل، بی توجه: 乘其~ از غفلت کسی سوء استفاده کردن / 伺其~ بمنظور غافل کردن کسی در کمین نشستن

【不悖】 bùbèi غیر مغایر

【不比】 bùbǐ برخلاف، برعکس: 山区~平地,搞起农业机械化来困难要大些。 در نواحی کوهستانی، برخلاف دشت ها، کار مکانیزه کردن کشاورزی مشکل تراست. / 北方~南方,春天老刮风。 شمال چین، برعکس جنوب چین در بهار باد بسیار دارد.

【不必】 bùbì 〈副〉لازم نیست، لزومی ندارد: ~担心。 نگرانی لزومی ندارد. / 你~去了。 لازم نیست بروید.

【不避艰险】 bù bì jiānxiǎn از مشکل یا خطر عقب ننشستن

【不变价格】 bùbiàn jiàgé 〈经〉بهای ثابت

【不变资本】 bùbiàn zīběn 〈经〉سرمایه‌ء ثابت

【不便】 bùbiàn ①(不方便)مشکل، سخت، پرزحمت، پردردسر، نامناسب: 交通~ تسهیلات خوب حمل ونقل نداشتن، از لحاظ حمل ونقل در اشکال بودن / 这个问题~在这儿讨论。 بحث در باره‌ء این مسئله در اینجا مناسب نیست. / 给治疗带来~ مانع معالجه‌ء پزشکی شدن / 在场的人很多,~同他长谈。 چون حاضرین زیاد بودند، صحبت طولانی با او مناسب نبود. / 如果对你没有什么~的话,我想把时间提早一点。 اگر برای شما زحمت نباشد، می خواهم قدری زودتر باشد. ②〈口〉(缺钱用)در مضیقه‌ء مالی بودن: 手头~ دست تنگ بودن

【不辨菽麦】 bù biàn shū-mài در تشخیص گندم از جو عاجز بودن

【不…不…】 bù…bù… ①[用于意思相同的字之前,表示否定,稍强调]: 不慌不忙 آرام، بی عجله، بدون دستپاچگی / 不言不语 ساکت، بی حرف، بی سخن، زبان بسته / 不声不响 خاموش / 不理不睬 چشم پوشیدن، نادیده پنداشتن، توجه نداشتن / 不明不白 بی دلیل، بی جهت، بی سبب / 不尴不尬 در حالت بی تکلیفی قرار گرفتن ②[用于意思相对的字之前,表示"既不…又不…",表示适中,恰到好处或尴尬的中间状态]: 不大不小 نه بسیار بزرگ نه بسیار کوچك / 不多不少 نه زیاد نه کم / 不死不活 نه مرده نه زنده / 不上不下 معلق در هوا / 不战不和 نه جنگ نه صلح ③[用于意思相对的字之前,表示"如不…就不…"]: 不破不立,不塞不流,不止不行。 تا خراب کردن نباشد ساختن نیست، تاسد نباشد آب روان نمی شود وتا توقف نباشد حرکت نیست.

【不才】 bùcái 〈旧〉بنده‌ء ناشایسته، من ناقابل

【不测】 bùcè حادثه، رویداد ناگوار، اتفاق غیر مترقبه: 以防~ برای رویداد ناگوار آماده بودن / 如有~ اگر حادثه ای اتفاق افتد / 险遭~ جان مفت بدر بردن

【不曾】 bùcéng [曾经的否定]هرگز، هیچوقت: 我~到过那里。 من هرگز به آنجا نرفته ام.

【不差分毫】bù chā fēnháo كاملا دقيق

【不差累黍】bù chā lěi shǔ ذره‌ای تفاوت نداشتن

【不称】bùchèn غير مناسب

【不成】bùchéng ①(不可以)نبايد، نمی شود، نمی توان: 只说不做,那是～的。/ نمی شود تنهاحرف زد وعمل نکرد. 任凭这种错误思想泛滥是～的。نباید اجازه داده شود که این فکر غلط شیوع یابد. ②(不中用)اثر نبخشیدن، کار نکردن: 我记忆力可～。قوهء حافظهء من دیگر کار نمی کند. ③〈助〉[用在句末,表示揣度或反问的语气]:难道就这样算了～? چطور می توان گذاشت موضوع در چنین حالتی بماند؟/ 莫非说新机器不到,大家就坐等～? آیا ما می‌خواهیم تا رسیدن دستگاه جدید بیکار بنشینیم وکار نکنیم؟

【不成材】bùchéngcái هيچ كاره، بی ارزش، ناقابل 又作"不成器"

【不成人】bùchéngrén آدم معلول یا آدم زشت کردار

【不承认主义】bùchéngrènzhǔyì سیاست عدم شناسایی

【不成体统】bùchéng tǐtǒng (گفتار یا کردار) بسیار نامناسب، بسيار مزخرف

【不成文法】bùchéngwénfǎ 〈法〉قانون نوشته نشده، قانون غیر مدون

【不逞之徒】bùchěng zhī tú آدم دست از جان شسته

【不齿】bùchǐ 〈书〉تحقیر کردن، بچشم حقارت نگریستن، خوار شمردن: 这些腐朽的艺术为大家所～。این هنر های منحط مورد تحقیر و انزجار همگان قرار گرفته است./ ～于人类的狗屎堆 پلید و تحقیر آمیز مانند مدفوع سگ

【不耻下问】bù chǐ xià wèn از پرسیدن وآموختن از زیردستان خود احساس شرمندگی نکردن

【不啻】bùchì 〈书〉①(不止)نه کمتر از: ～百倍 کمتر از صد ②(如同)همچون، مانند، مثل: ～沧海一粟 مثل قطره ای دردریا برابر نبودن/ ～是当头一棒 مانند ضربه ای برسر/ 人民盼解放,～大旱之望云霓。آنچنان که کسی در خشکسالی مشتاق باران باشد، مردم مشتاق آزادی بودند.

【不出所料】bù chū suǒ liào بطوری‌که انتظار می رود...: ～,逃犯果然自投罗网。بطوری‌که انتظار می رفت، جنایتکار فراری خود به دام افتاد.

【不揣冒昧】bù chuǎi màomèi 〈套〉جسارت کردن، گستاخی داشتن

【不辞而别】bù cí érbié بدون خداحافظی مرخص شدن

【不辞辛苦】bù cí xīnkǔ سختی ها رابرخود هموار کردن: 感谢朋友们～来支援我们。ما از دوستان سپاس گزاریم که سختی ها را بر خود هموار کرده واز ما پشتیبانی نمودند.

【不错】bùcuò ①(对)درست، صحیح: 这个结论是～的。این نتیجه گیری درست است./ ～,他是这么说的。بله، او چنین گفت. ②〈口〉(不坏)خوب است، بدنیست: 庄稼长得挺～。محصولات خوب رشد می کنند./ 这本小说挺～。این رمان خوب است.

【不打不相识】bù dǎ bù xiāngshí 〈谚〉دوستی بدون زدو خورد بدست نمی آید، نه نفاق نه اتفاق، تا نفاق نباشد اتفاق بدست نمی آید.

【不打眼】bùdǎyǎn 〈方〉مورد توجه قرار نگرفته

【不打自招】bù dǎ zì zhāo بدون زور وفشار اقرار کردن

【不大】bùdà ①(不十分)نه چندان: ～好 نه چندان خوب / ～清楚 نه چندان روشن ②(不常)نه غالبا: 他最近～来。او در این اواخر زیاد به اینجا نمی‌آید

【不大离儿】bùdàlír 〈口〉①(差不多)تقریبا، بسیار نزدیك: 这两个战士,个子～。قد این دوسرباز تقریبا یکی است. ②(不坏)نه بد: 这块地的麦子长得～。گندم این مزرعه بد نیست.

【不待见】bùdài jian نفرت داشتن، دوست نداشتن: 他～这个孩子。او این بچه را دوست ندارد.

【不待说】bùdài shuō احتیاج به گفتن نیست.

【不丹】Bùdān بوتان: ～人 اهل بوتان، بوتانی/ ～语 زبان بوتانی

【不单】bùdān ①(不止)نه فقط: 超额完成任务的,～是这个工厂。این تنها کار خانه نیست که تولید آن از حد میزان بیشتر شده است. ②(不但)نه صرفا، نه تنها: 这支部队～是战斗队,也是工作队和生产队。این واحد ارتش يك نیروی رزمی محض نیست، بلکه يك دستهء کار و تولید هم هست.

【不但】bùdàn 〈连〉نه تنها: 我们～要敢于斗争,而且要善于斗争。ما نه تنها باید جرأت مبارزه داشته باشیم بلکه باید ماهرانه هم مبارزه کنیم.

【不惮】bùdàn 〈书〉نهراسیدن، ترس نداشتن: ～辛苦 از رنج و زحمت نترسیدن

【不当】bùdàng نامناسب، ناجور، بی مورد: 措词～ انتخاب واژه ها نامناسب/ 处理～ به نحو نامناسبی با چیزی سروکار داشتن، بی مورد دست به کاری زدن

【不倒翁】bùdǎowēng آدمکی که (نوعی اسباب بازی بچگانه) چون آنرا کج کنند، دوباره به حال مستقیم می ایستد

【不到黄河心不死】bù dào Huánghé xīn bù sǐ تا به رودخانهء زرد نرسیدن توقف نکردن ـــ کنایه از کسی که تا به هدف نرسد، دست از کوشش برنمی دارد.

【不道德】bùdàodé غیر اخلاقی

【不得】bùdé نباید، مجاز نیست، ممنوع است: ～有误。نباید اشتباه شود./ ～入内! ورود ممنوع است!

【不得】bude [用在动词后面,表示不可以或不能够]: 去～。نباید رفت./ 这种态度要～。نباید این گونه برخورد داشت./ 这种东西吃～。این نوع چیز را نباید خورد./ 这种电影小孩看～。بچه ها نباید این نوع فیلم ها را تماشا کنند.

【不得不】bùdébù مجبور بودن، ناگزیر بودن، ناچار بودن: 敌人～承认他们的失败。دشمن بناچار به شکست خود اقرار کرد./ 我们～尽最后的忠告。ما مجبوریم برای آخرین بار نصیحت کنیم.

【不得而知】bùdé ér zhī نامعلوم، مجهول، ناشناس: 作者是谁,～。نام نویسنده معلوم نیست./ 情况如何,～。چگونگی اوضاع معلوم نیست.

【不得劲】bù déjìn 〈口〉①(不顺手)زحمت افزا، پرزحمت، بزحمت قابل استفاده: 这把锹使起来～。این بیل بسهولت قابل

استفاده نيست. ②(不适) كسل، ناراحت: 我今天有点~。 من امروز كمى كسالت دارم.

【不得了】 bùdéliǎo ①(表示情况严重) مصيبت بسيار جدى، آور، بلاخيز: 这下可~,他闯下大祸了。 آنچه اين بار اتفاق افتاده براى او مصيبت آور است./ 没有什么~的事。 واقعا چيزى جدى نيست./ 坚持错误~。 اصرار در اشتباه مصيبت آور است. ②(非常)[用在"得"后作补语] بسيار، بى نهايت: 坏得~ از اين بدتر نبودن/ 高兴得~ بى نهايت خوشحال بودن: خيلى

【不得人心】 bù dé rénxīn از پشتيبانى عامهء مردم برخوردار نبودن، غير محبوب بودن

【不得要领】 bù dé yàolǐng برنكات عمدهء مطلبى مسلط نبودن: 他讲了半天,我还是~。 او مدت طولانى صحبت كرد ولى من به مقصودش پى نبردم./ 他有时讲话~。 او گاه گاهى درموقع صحبت از نكات عمدهء مطلب غافل مى شود.

【不得已】 bùdéyǐ برخلاف خواست كسى عمل كردن، مجبور شدن: ~而为之 برخلاف ميل دست به كارى زدن/ ~而求其次 از روى اجبار به درجه پائين تر قناعت كردن/ 实在~,你只能亲自去一趟。 اگر چاره اى ديگر نباشد شما مجبوريد شخصا به آنجا تشريف ببريد./ 非万~,不要服用这种药。 جز در وقت ضرورى، از خوردن اين دارو خوددارى كنيد.

【不登大雅之堂】 bù dēng dàyǎ zhī táng قابل عرضه نبودن، با سليقهء پاكيزه و لطيف سازگار نبودن

【不等】 bùděng مختلف بودن، متنوع بودن، تفاوت كردن: 数量~ در كميت مختلف بودن/ 大小~ در اندازه مختلف بودن/ 每包的重量从三公斤到十公斤~。 وزن هربسته از سه كيلو تا ده كيلو متفاوت است.

【不等边三角形】 bùděngbiān sānjiǎoxíng 〈数〉 مثلث مختلف الاضلاع

【不等号】 bùděnghào 〈数〉(≠) علامت نابرابرى

【不等价交换】 bùděngjià jiāohuàn 〈经〉 تبادل ارزش هاى نامساوى

【不等式】 bùděngshì 〈数〉 (رياضى) نشان عدم تساوى

【不抵抗主义】 bùdǐkàngzhǔyì سياست عدم مقاومت

【不抵事】 bùdǐshì بى فايده بودن، بى اثر بودن

【不第】 bùdì در امتحانات دربارى پذيرفته نشدن

【不迭】 bùdié [用于动词之后]①(来不及) بسيار دير شدن: 后悔~ براى پشيمانى بسيار دير بودن ②(不停) لاينقطع، پى درپى، متوالى: 叫苦~ بسيار زياد شدن پى درپى شكايت كردن/ 称赞~ پى درپى تحسين كردن

【不丁点儿】 bùdīngdiǎnr بسيار كم يا بسيار كوچك

【不顶事】 bùdǐngshì مؤثر نبودن، از عهده برنيامدن

【不定】 bùdìng 〈副〉[表示不肯定]: 一天他~来多少次。 نمى دانم دريك روز چند بار باينجا مى آيد./ 我明天还~去不去呢! معلوم نيست فردا بروم يا خير./ 事情还~怎样呢。 مشكل است پيش بينى شود كه اوضاع چگونه خواهد بود./ ~变异〈生〉 (زيست شناسى) دگرگونى نامعين/ ~方程〈数〉 (رياضى) معادلهء نامعين/ ~根〈植〉 ريشهء اكتسابى/ ~冠 (رياضى) تابع اوليهء/ ~积分〈数〉 (دستور) حرف نكره/ 词〈语〉 جوانهء اكتسابى/ ~芽〈植〉 نامعين

【不定式】 bùdìngshì 〈语〉 (دستور) مصدر

【不懂装懂】 bù dǒng zhuāng dǒng تظاهر به دانستن چيز كردن

【不动产】 bùdòngchǎn اموال غير منقول

【不动声色】 bù dòng shēngsè خم به ابرو نياوردن

【不冻港】 bùdònggǎng بندر يخ نبسته

【不独】 bùdú 见"不但"bùdàn

【不端】 bùduān ناشايسته، نامناسب: 品行~ كردار بد، رفتار ناشايسته

【不断】 bùduàn مداوم، پى درپى، دائمى، بى وقفه: 促进生产力的~发展 رشد نيروهاى توليد رابى وقفه افزايش دادن/ 人类社会总是~进步的。 جامعهء انسانى همواره بى وقفه در حال پيشرفت است./ 使针刺麻醉~完善 بطور مداوم بى حسى بوسيلهء طب سوزنى را كامل كردن

【不断革命论】 bùduàn gémìnglùn تئورى انقلاب مداوم

【不对】 bùduì ①(错误) نادرست، اشتباه آميز: 在这个问题上他没有什么~的地方。 او در مورد اين مسئله اشتباه نكرده است. ②[单用,表示否定对方的话] نه، خير: ~,我没有那么说。 نه، من اينطور نگفتم. ③(不正常) غيرعادى، غير طبيعى، عجيب وغريب: 这机器声音~。 صداى اين دستگاه عجيب وغريب است./ 她今天神色有点儿~。 او امروز غير عادى بنظر مى آيد. ④(不睦) عدم هماهنگى، نفاق: 他们俩素来~。 آنها دائم با هم اختلاف دارند.

【不对碴儿】 bùduìchár 〈口〉 نامناسب، بى مورد: 他的话~。 حرفش بى مورد است.

【不对头】 bù duìtóu نادرست، ناصحيح، غير عادى: 这做法~。 اين گونه عمل نادرست است. 参见"不对"①③

【不…而…】 bù…ér… [表示虽不具有某条件或原因而产生某结果]: 不约而同 بدون وعدهء ملاقات قبلى بهم رسيدن

【不二法门】 bù èr fǎmén تنهاو يگانه راه، تنها تدبير مناسب

【不乏】 bùfá 〈书〉 چيزى كم نبودن: ~先例。 سابقهء اين چيزها كم نيست./ ~其人。 چنين افرادى كم نيستند.

【不法】 bùfǎ نامشروع، غير قانونى، غير شرعى: ~行为 عمل غير قانونى/ ~之徒 فرد ضد قانون

【不凡】 bùfán فوق العاده، غير معمول: 自命~ خود را فوق العاده مستعد دانستن

【不妨】 bùfāng ضررى ندارد كه...: 你要看见他,~跟他谈谈。 اگر اورا ديديد، ضررى ندارد كه بااو صحبت كنيد./ 你~同他联系一下。 اگر با او تماس بگيريد، ضررى ندارد./ 一试。 يك بار امتحان كردن ضررى ندارد.

【不防】 bùfáng ①(没有料想到) غير مترقبه ②(没有防备) غافل، بدون آمادگى

【不费吹灰之力】 bù fèi chuī huī zhī lì آسان بودن مانند غبار روبيدن، همچون آب خوردن آسان بودن ـــ يعنى حتى به كمترين كوشش هم احتياج نداشتن

【不分彼此】 bù fēn bǐ-cǐ بين مال خود ومال ديگران فرق نگذاشتن، مشتركا از همه چيز استفاده كردن

【不分青红皂白】bù fēn qīng-hóng-zào-bái بدون هیچگونه تمیز دادن، از روی عدم تشخیص

【不分胜负】bù fēn shèng-fù برابر شدن، برابر از آب درآمدن: 两队比赛～。 دوتیم برابر از آب درآمدند. / مسابقه به تساوی منجر شد.

【不分轩轾】bù fēn xuān zhì همطراز، دریك تراز

【不分畛域】bù fēn zhěngyù تفاوت نداشتن

【不服】bù fú سرپیچی کردن، نتیجه را نپذیرفتن، زیر بار نتیجه‌ء کار نرفتن: ～裁判员的裁判 از پذیرش تصمیم داور سرپیچی کردن / ～罪 به جنایت خود اقرار نکردن / ～输 شکست خود را در بازی نپذیرفتن / ～老 به پیری و سالخوردگی خود تن در ندادن / ～气 تسلیم نشدن، به تسلیم تن در ندادن

【不孚众望】bùfúzhòngwàng عامه‌ء مردم را ناامید نکردن

【不服水土】bù fú shuǐtǔ (شخص تازه وارد) ناسازگار بودن باآب وهوای محل جدید

【不符】bùfú یکی نبودن، توافق نداشتن، منطبق نبودن، سازگار نبودن: 他说的话前后～。 آنچه گفت متضاد هم بود. / 与事实～ با حقایق توافق نداشتن / 言行～ منطبق نبودن گفتار با کردار / 名实～ آوازه‌ء ناشایسته داشتن

【不复】bùfù دیگر نه: ～存在 دیگر وجود نداشتن

【不改初衷】bù gǎi chū zhōng آرزوی اولیه‌ء خود را تغییر ندادن

【不干】bùgān ربطی نداشتن: 你甭插嘴，～你的事。 حرف نزن، با کار تو ربطی ندارد.

【不干不净】bùgān-bùjìng کثیف، پلید، ناپاك، چرکین: 嘴里～ بدزبان، بد دهان

【不干涉】bù gānshè عدم دخالت، عدم مداخله: ～政策 سیاست عدم دخالت

【不甘】bùgān تن در ندادن، تسلیم نشدن، مایل نبودن: ～后人 به عقب ماندگی تن در ندادن / ～寂寞 مایل به تنهایی نبودن / ～示弱 به جلو افتادن دیگران از خود تن در ندادن

【不甘心】bù gānxīn تن در ندادن، مایل نبودن: 敌人从～他们的失败。 دشمن هیچگاه به شکست خودتن در نمی دهد.

【不敢】bùgǎn ①(没有胆量) جرأت نداشتن ②见"不敢当"

【不敢当】bùgǎndāng 〈谦〉[表示承当不起对方的招待、夸奖等]: من شایسته‌ء آن نیستم؛ قابلی ندارد

【不敢越雷池一步】bùgǎn yuè Léichí yī bù جرأت برداشتن یك قدم را از حد معین به جلوتر نداشتن

【不更事】bùgēngshì کم تجربه، ناشی، جهان ندیده

【不公】bùgōng غیر عادل،غیر عادلانه، غیر منصف،غیر منصفانه: 办事～ بطور غیر عادلانه دست به کاری زدن

【不攻自破】bù gōng zì pò خود بخود از هم پاشیده شدن، خود بخود فروریختن، خود بخود متلاشی شدن: 这种谣言在事实面前将～。 این شایعات در مقابل حقایق خود بخود از بین می رود.

【不恭】bùgōng خارج از حد احترام، موهن، دور از ادب: 言词～ کلام موهن / 却之～。 عدم پذیرش این تحفه (یا دعوت) دور از ادب است.

【不共戴天】bù gòng dài tiān نمی توان زیر یك بام زندگی کرد: ～的敌人 دشمن سوگند خورده / ～之仇 دشمنی آشتی ناپذیر

【不苟】bùgǒu دور از سستی وبی حالی، بادقت، باآگاهی: 工作一丝～ با آگاهی تمام کار کردن / 言笑～ در گفتار و رفتار جدی بودن

【不够】bùgòu غیر کافی، دور از کفایت: 我做得很～。 من باندازه‌ء کافی کار نکرده ام. / 他们人力～。 آنها نیروی انسانی باندازه‌ء کافی ندارند. / 分析得～深入。 این تجزیه وتحلیل باندازه‌ء کافی عمیق نیست. / 思想准备～ آمادگی ذهنی کافی نداشتن

【不顾】bùgù باوجود...، علیرغم...، صرف نظر از، بی اعتنا به، بدون توجه به: ～后果 بی اعتنابه نتیجه‌ء عمل / ～事实 بی اعتنا به حقایق / ～大局 از منافع عمومی چشم پوشیدن / ～个人安危 به امنیت شخص خود توجه نداشتن / ～信义 به عهد و پیمان بی اعتنا ماندن

【不关痛痒】bù guān tòng-yǎng ناچیز، بی اهمیت، بی نتیجه: 我们不能把人民大众的利益看作～的事情。 ما نباید منافع توده های مردم رابی اهمیت بدانیم.

【不管】bùguǎn هرچه، هر قدر، علی رغم...: ～结果如何 نتیجه هرچه باشد / ～怎样 به هر حال / ～风吹浪打 علی رغم طوفان، علی رغم باد شدیدو امواج متلاطم / ～我们遇到什么困难 علی رغم اینکه با مشکلاتی فراوان مواجه شدیم... / ～发生什么事情 هرچه اتفاق می افتد...

【不管部部长】bùguǎnbù bùzhǎng وزیر مشاور

【不管三七二十一】bù guān sān qī èrshí yī به نتیجه‌ء عمل بی اعتنائی کردن، بی پروا و بی ملاحظه بودن

【不光】bùguāng 〈口〉①(不止) (در موردی) تنهاکس نبودن: 受表扬的～是他一个人。 اوتنهاکسی نبود که مورد تحسین قرار گرفت. ②(不但) نه تنها: 这里～出煤，而且出铁。 در اینجا نه تنها زغال سنگ بلکه آهن هم تولید می شود.

【不规则】bùguīzé بی قاعده: ～动词〈语〉 فعل بی قاعده

【不轨】bùguǐ علیه قانون یا نظام عمل کردن: 图谋～ به فعالیت های توطئه آمیز پرداختن

【不过】bùguò ①[用在形容词性的词组后面，表示程度最高]: 再好～！ از این بهتر نمی شود! / 乖巧～ بسیار با هوش ②〈副〉(只;仅仅) تنها، فقط، صرفا: 他参军的时候～十七岁。 وقتی که وارد ارتش شد، تنها هفده سال داشت. / ～尔尔 تنها متوسط ③〈连〉(然而) ولی، اما: 病人精神还不错，～胃口不大好。 بیمار احساس بهتری می کند، اما اشتهای خوبی ندارد.

【不过尔尔】bùguò ěr'ěr فقط همینطور بوده است و بس.

【不过意】bù guòyì ناراحت شدن، پوزش خواستن: 叫您受累了，真～。 من خیلی ناراحتم که به شما چنین زحمتی داده ام.

【不含糊】bù hánhu 〈口〉①(明确) غیر مبهم، روشن، واضح: 毫～地回答 جواب کاملا روشنی دادن / 在原则问题上绝～ در مسایل اصولی پابرجا ماندن / 人民叫干啥就干啥，她一点～！ آنچه را که مردم از او می خواهند انجام می دهد و در این مورد ابهامی از خود نشان نمی دهد. ②(好) واقعا خوب: 他打乒乓球可真～。 او واقعا بازیگر خوب پینگ پونگ است. / 他这

او این کار را واقعا خوب انجام داده است. 活儿做得真～。

【不寒而栗】bù hán ér lì باوجود نبودن سرما لرزیدن، ازترس و وحشت لرزه براندام افتادن

【不好惹】bù hǎorě جدی بودن وتحمل شوخی نداشتن

【不好意思】bù hǎoyìsi ①(害羞)خجالت کشیدن، خجل شدن، شرمنده شدن:她被大家夸得～了。از اینکه بسیار مورد تحسین قرار گرفته بود، شرمنده شد. ②(不便;不肯)(انجام کاری‌را) شرم آور دانستن / در رد وامتناع مشکل داشتن 推辞～ / در پرسیدن مجدد درنگ کردن ～再问

【不合】bùhé یکی نبودن، توافق نداشتن، منطبق نبودن:～规定 بامقررات توافق نداشتن / ～当前的需要 بانیازهای کنونی منطبق نبودن / ～客观情况 با وضع عینی مغایر بودن / ～标准 به استاندارد و معیار معین نرسیدن / ～脾气 ناسازگار بودن طبع وخوی / ～时宜 ازمد افتادن، کهنه شدن / ～意见 اختلاف نظر داشتن / ～她的口味 باسلیقهٔ او موافق نبودن

【不和】bùhé ①(争端)نفاق:制造～ پاشیدن تخم نفاق ②(关系不好)میانهٔ خوبی نداشتن، باهم بطور احسن رفتار نکردن

【不怀好意】bù huái hǎoyì خیالات شومی در سر پروراندن، قصد شومی داشتن

【不欢而散】bùhuān ér sàn میانه بهم خوردن و جدا شدن؛ جلسه به اختلاف نظر انجامیدن:会议～。(جلسه وغیره) به اختلاف نظر انجامید.

【不遑】bùhuáng 〈书〉وقت نداشتن، نرسیدن:～顾及 به آن نرسیدن

【不讳】bùhuì 〈书〉بدون اختفا، غیر پنهانی:供认～ بدون هیچگونه پرده پوشی اقرار کردن / 直言～ رك و راست سخن گفتن

【不会】bùhuì ①(不可能实现)بعید بودن، بطور غیر محتمل اتفاق افتادن یا عمل کردن:他～去的。بعید است که برود. / 人～多的。مردم زیادی نخواهند بود. ②(不通晓;不擅长,没能力)بلد نبودن، قادر نبودن، ماهر نبودن:我～俄文。من زبان روسی را بلد نیستم. / 我～抽烟。من سیگار نمی کشم. / 他～打字。او بلد نیست تایپ کند. ③[表示责备语气]:你就～打个电话问一问? مگر نمی توانستید تلفن کنید وبپرسید؟

【不惑】bùhuò به سن چهل سالگی رسیدن

【不羁】bùjī 〈书〉آزاد، بی بند وبار، بی قید وبند

【不及】bùjí ①(不如)کمتر(از) (کسی) نرسیدن، به پای(کسی) نرسیدن:在刻苦学习方面我～他。من باندازهٔ او در تحصیل کوشا نیستم. ②(来不及)بسیار دیر بودن:躲避～ فرصت فرار را از دست دادن / 后悔～ برای پشیمانی دیر بودن

【不及物动词】bùjíwù dòngcí 〈语〉فعل لازم

【不即不离】bùjí-bùlí نه خیلی آشنا نه خیلی بیگانه بودن، از کسی کمی دوری جستن

【不急之务】bù jí zhī wù امری‌که فوریت ندارد

【不计】bùjì بی اعتنا بودن، بی توجه بودن، بی ملاحظه بودن:～报酬 به مزد یاپاداش توجه نداشتن / 成败在所～ به پیروزی یا شکست اصلا توجه نداشتن / ～个人得失 به سودیا ضرر شخصی بی اعتنایی کردن

【不计其数】bù jì qí shù بیشمار، بی حساب، خیلی زیاد

【不记名投票】bùjìmíng tóupiào رأی دادن مخفی

【不济】bùjì 〈口〉خوب نبودن، بی فایده بودن:我眼力～了。چشمم دارد ضعیف می شود.

【不济事】bùjìshì خوب نبودن، بی فایده بودن، کمك نکردن:这项突击任务,人少了～。با کمبود نیروی انسانی این کار ضربتی به پیش نخواهد رفت.

【不假思索】bù jiǎ sīsuǒ بدون تأمل، بدون درنگ، باآمادگی ذهنی 又作"不加思索"

【不检】bù jiǎn بی بند و بار بودن

【不简单】bù jiǎndān ①(复杂)بغرنج، پیچیده:这事～,需要进一步调查。این امر بغرنج وپیچیده است وتحقیق وبررسی بیشتری را ایجاب می کند. ②(非常好的;惊人的)عالی، جالب توجه، چشم گیر، حیرت آور:几年内取得这么大的进步,真～。این واقعا قابل توجه است که درظرف چند سال چنین پیشرفت خوبی حاصل شده است. / 这个人可～。کار این مرد بسیار عالی است.

【不见】bùjiàn ندیدن، ملاقات نکردن:好久～了。مدتی است که شما را ندیده ام. / 咱们两点钟左右在车站见,～不散。چطور است ساعت دو در ایستگاه با هم ملاقات کنیم وبه هر حال تا یکدیگر را نبینیم از آنجا نرویم.

【不见得】bù jiànde نه لزوما، نه احتمالا:他～对。احتمال دارد که درست نباشد. / 他今晚～会来。او احتمالا امشب نمی آید. / ～吧? احتمال دارد اینطور نباشد!

【不见棺材不落泪】bù jiàn guāncai bù luò lèi تا تابوت ندیدن، اشك نریختن ــ یعنی تا با واقعیت تلخ روبرو نشدن، آن را نپذیرفتن

【不见经传】bù jiàn jīngzhuàn درآثار کلاسیك یافت نشدن ــ یعنی غیر معتبر، غیر مشهور:此人名～。او فرد مشهوری نیست.

【不见了】bùjiànle پیدا نشدن، گم شدن، ناپدید شدن:我的钢笔～。قلمم گم شد. / 他～。او ناپدید شد.

【不骄不躁】bùjiāo-bùzào عاری از خودبینی وتندخویی، نه خودبین ونه عجول

【不结盟】bùjiéméng غیر متعهد:～国家 کشورهای غیر متعهد / ～政策 سیاست عدم تعهد

【不解】bùjiě نفهمیدن، پی نبردن:～其意 به منظورش پی نبردن / 迷惑～ آشفتگی خاطر داشتن، سردرگم بودن / ～之谜 معماء حل نشده

【不解之缘】bùjiě zhīyuán قید و بند جدایی ناپذیر:他从小就和书籍结下了～。او از زمان طفولیت خود رابه کتاب مقید کرده است.

【不禁】bùjīn از جلوگیری چیزی عاجزبودن، چاره ای جز...نداشتن:～鼓起掌来 چاره ای جزکف زدن نداشتن / 哑然失笑～ چاره ای جز خنده نداشتن

【不仅】bùjǐn ①(不止)نه تنها چیزی یاکسی:～如此 تنها من تنهاکسی نیستم. / 这～是我一个人的看法。اینطور نبودن که چنین عقیده ای دارم. ②见"不但"bùdàn

【不尽】bùjìn ①(不完全)نه کاملا، نه کلا ②(没有尽头)

بی پایان، بی انتها

【不近人情】bù jìn rénqíng غیر منطقی، دور از عقل و منطق

【不进则退】bù jìn zé tuì پیشرفت نکردن در حکم عقب رفتن است.

【不经】bùjīng 〈书〉①(不合常理) غیر منطقی، بی اساس ②(不遵守常规) مقررات را رعایت نکردن

【不经一事，不长一智】bù jīng yī shì, bù zhǎng yī zhì شما بدون عمل نمی توانید به علم ودانش دست یابید، معرفت از تجربه بدست می آید

【不经意】bù jīngyì بی دقت، بی توجه：他～把茶杯碰倒了。 اوبرحسب اتفاق لیوان را واژگون کرد.

【不经之谈】bù jīng zhītán کلام مزخرف، کلام بی پایه، داستان ساختگی

【不景气】bùjǐngqì ①〈经〉(不繁荣) کساد، رکود：市场～。 بازار کساد است. ②(不兴旺) عدم رواج؛ از رونق افتادن：最近我们的工作很～。 در این اواخر کار ما از رونق افتاده است.

【不胫而走】bù jìng ér zǒu بسرعت به اطراف پخش شدن، بسرعت شیوع یافتن

【不久】bùjiǔ ①(不远的将来) بزودی، در آینده، نزدیك، طولی نخواهد کشید که...：水库～就能完工。 ساختمان مخزن آب بزودی به اتمام خواهد رسید. ②(时间相隔不长) بلافاصله، بلافاصله پس از اینکه، پس از...：插完秧～就下了一场喜雨。 نشاء برنج را جابجا کردیم، باران رحمت بارید.

【不咎既往】bù jiù jìwǎng از سابقه بد کسی چشم پوشیدن، کسی را بخاطر بدکرداری سابقش تنبیه نکردن

【不拘】bùjū ①(不拘泥，不计较) مقیدنبودن، محدود نبودن：～小节 به کارهای کوچك اهمیت ندادن / ～俗套 به آیین مورد قبول عام مقید نبودن / 字数～。 برای تعداد کلمه ها(یا بلندی مقاله) حدی معین نشده است. / ～一格 به یك سبك (یا قالب) محدود نبودن ②(不论) هرچه که باشد، تاجایی：～什么任务，只要对人民有益的，我都愿意接受。 هر وظیفه ای که باشد، تاجایی که به نفع مردم تمام شود، آماده‌ام که آنراپذیرم.

【不拘形迹】bùjū xíngjī بدون رودربایستی

【不拘形式】bùjū xíngshì به فرم مقید نبودن، غیررسمی بودن：请您给墙报写些东西，～，文章、诗歌，都行。 لطفا برای روزنامه دیواری چیزی بنویسید، هر فرمی از نظم ونثر مورد قبول است. / ～的讨论 بحث های غیر رسمی

【不具】bùjù 〈书〉①(不详尽) غیر مفصل ②(不完备) غیر کامل

【不倦】bùjuàn خستگی ناپذیر، خسته نشدنی：作～的努力 کوشش های خستگی ناپذیر بکار بردن / 诲人～ باشور وشوق وخستگی ناپذیر آموزش دادن

【不绝如缕】bù jué rú lǚ ①(形势危急如即将断绝的细线) بسیار خطر ناك (اوضاع)؛ آویزان ومعلق به یك نخ نازك ②(声音细微) (صدا) آهسته وطنین انداز

【不刊之论】bù kān zhī lùn کلام غیر قابل رد و غیر قابل تغییر 又作"不易之论"

【不堪】bùkān ①(承受不了) غیر قابل تحمل بودن، تحمل ناپذیر بودن：～入耳 غیر قابل تحمل در شنیدن / ～回首 غیر قابل تحمل در یادآوری / ～一击 بااولین ضربه فروریختن / ～设想 غیر قابل تصور / ～造就 غیر قابل تربیت ②(极度)[用在消极意义的词后面] کاملا، بسیار، بی نهایت：疲惫～ بسیار خسته / 狼狈～ در وضع بسیار دشوار قرار گرفتن / 穿得破烂～ لباس بسیار ژنده پوشیدن، ژنده پوش بودن / 痛苦～ بسیار دردناك وکوفته

【不亢不卑】bùkàng-bùbēi نه متکبر نه خاضع، نه ارباب منش نه نوکرمآب، نه خداوند رعیت نه غلام شهریار 又作"不卑不亢"

【不可】bùkě ①(不可以) نتوانستن، نبایستن، اجازه نداشتن：两者～偏废。 نمی شود از هیچ یك از این دوجنبه غفلت کرد. / ～企及 غیر قابل رسیدن یا سبقت جستن / ～剥夺的权利 حق سلب نشدنی / ～调和的矛盾 تناقض آشتی ناپذیر / ～推诿的义务 وظیفه ای که نمی توان از آن شانه خالی کرد / ～一概而论。 نباید همه چیز را تحت قانون کلی در آورد. / ～抗拒的历史潮流 روند مقاومت ناپذیر تاریخ ②[与"非"连用，表示必须或一定] باید：今天这个会很重要，我非去～。 جلسه امروز بسیار مهم است، من واقعا باید بروم.

【不可多得】bùkě duō dé نادر، کم یاب：～的佳作 یك اثر خوب کم یاب / 这样的机会～。 چنین فرصتی بندرت بدست می آید.

【不可告人】bùkě gào rén مخفی، فاش نشدنی：～的动机 انگیزه های باطنی / ～的目的 هدف های مخفی / ～的勾当 حقه بازی های پلید او / 他从没干过什么～的事情。 هیچوقت کار های بد و پنهانی انجام نداده است.

【不可估量】bùkě gūliàng غیر قابل تخمین، غیر قابل محاسبه：～的损失 ضررهای غیر قابل تخمین

【不可救药】bùkě jiù yào علاج ناپذیر، اصلاح ناپذیر، غیر قابل تأدیب：一个～的罪犯 جنایتکار اصلاح ناپذیر

【不可开交】bùkě kāijiāo [只作"得"后的补充，表示无法摆脱或结束]：忙得～ فوق‌العاده گرفتار بودن / 打得～ مستغرق نبرد های سخت بودن / 争得～ به مشاجره سختی مشغول بودن

【不可抗力】bùkěkànglì 〈法〉(حقوق) قوه قهریه، قدرت قاهره

【不可理喻】bùkě lǐyù بی منطق بودن، برای شنیدن منطق گوش شنوا نداشتن

【不可名状】bùkě míng zhuàng وصف ناپذیر، توصیف نشدنی 又作"不可言状"

【不可磨灭】bùkě mómiè محو نشدنی، ماندگار：～的印象 خاطرات ماندگار / ～的贡献 خدمات محونشدنی / ～的功绩 خدمات برجسته جاودان

【不可偏废】bùkě piānfèi نمی توان کاری را انجام دادو به کار دیگر بی اعتنائی کرد

【不可侵犯权】bùkě qīnfàn quán 〈外〉 حق غصب نشدنی

【不可入性】bùkěrùxìng 〈物〉(فیزیك) نفوذ ناپذیری

【不可胜数】bùkě shèngshǔ بی حساب، بیشمار، زیاد：缴获的武器装备～。 تجهیزات نظامی که به غنیمت گرفته شده بود

بیشمار بود. /这类例子多得~。 اینگونه مثال ها فراوان است.

【不可收拾】bùkě shōushi چاره ناپذیر، علاج ناپذیر، خارج از کنترل: 局势已~。 وضع چاره ناپذیر و خارج از کنترل است.

【不可思议】bùkě sīyì غیر قابل تصور، تصور نشدنی

【不可同日而语】bùkě tóngrì ér yǔ نمی شود (آنهارا) درریك ردیف ذکرکرد، آنها قابل مقایسه نیستند.

【不可为训】bùkě wéixùn نمی شود آنرا نمونه یا قانون عمومی قرار داد.

【不可限量】bùkě xiànliàng آیندهٔ درخشان داشتن

【不可言宣】bùkě yán xuān وصف ناپذیر بودن، توصیف ناپذیر بودن

【不可一世】bùkě yīshì خود را درجهان برتر از همه دانستن، فوق العاده متکبر بودن

【不可逾越】bùkě yúyuè غیر قابل عبور، صعب العبور، برطرف نشدنی: ~的障碍 مانع برطرف نشدنی / ~的鸿沟 ورطهٔ غیر قابل عبور

【不可知论】bùkězhīlùn 〈哲〉 نوعی عرفان که بغیر از احساسات یا پدیده ها، منکر وجود جهان وخدای باشد: ~者 کسی که طرفدار چنین عرفانی است

【不可终日】bùkě zhōng rì حتی یك روز هم قدرت تحمل امری را نداشتن: 惶惶然~ در حالت ترس ونگرانی دائمی بودن

【不克】bùkè ناتوان بودن، عاجز بودن: ~胜任 در انجام دادن کار عاجز بودن

【不客气】bù kèqi ①(不礼貌) دور از ادب، غیر مؤدب، خشن: 说句~的话，他没有全力以赴。 در یك بیان ناملایم، او از صرف تمام نیرو خودداری ورزیده است. / 你再这样，我可就要~了。 اگر اینطور ادامه دهید، برشماسخت خواهم گرفت. ②〈套〉[回答别人的感谢] خواهش می کنم، مهم نیست، عیبی ندارد. ③〈套〉[感谢别人的好意] به زحمت نیفتید، من خودم این کاررا می‌کنم.

【不快】bùkuài ①(心情不愉快) دلگیر، رنجیده، ناراحت ②(身体不舒服) کسل، ناخوش

【不愧】bùkuì لایق، سزاوار، شایسته، به حق: 他们~为中国人民的好儿女。 آنها به حق فرزندان شایستهٔ مردم چین هستند.

【不赖】bùlài 〈方〉 خوب، عالی، بدنیست: 今年的小麦可真~。 گندم امسال واقعا خوب است.

【不稂不莠】bùláng-bùyǒu هیچکاره، بی ارزش، بی فایده 又作"不郎不秀"

【不劳而获】bù láo ér huò بدون بذرافشانی برداشت کردن، از کاروزحمت دیگران سود جستن

【不老少】bùlǎoshǎo 〈方〉 زیاد، متعدد

【不冷不热】bù lěng bù rè ①(温度不高不低) نه گرم ونه سرد ②(不冷淡也不热情) نه بی تفاوت بودن و نه با حرارت

【不离儿】bùlír 〈方〉 نه بد، خوب

【不理】bùlǐ قهر کردن، نادیده گرفتن، توجه نداشتن: 他已经三天~我了。 سه روزاست که بامن قهر کرده است. / 他对你的建议理也~。 او پیشنهاد شمارا نادیده گرفته است. / 别~他，要帮助他。 اورا نادیده نگیریدو به او کمك کنید. / 我才~那些闲话呢。 من به این حرف های مفت و هرزه توجه ندارم.

【不力】bùlì تمام کوشش خود را بخرج ندادن، با تمام نیرو کار نکردن: 办事~ در کار سستی از خود نشان دادن / 领导~ بطور مؤثر رهبری نکردن

【不利】bùlì ①(没有好处;有害) نامساعد، زیان آور: 国际形势有利于各国人民，~于某些大国。 اوضاع بین المللی برای خلق های جهان مساعد است ولی برای بعضی قدرتها نامساعد. / 化~因素为有利因素 عوامل نامساعد رابه عوامل مساعد تبدیل کردن / 这样分工对及时完成任务~。 اینگونه تقسیم کار برای انجام وظیفه بموقع مساعد نیست. ②(不顺利;不能取胜) ناموفق، فایق نیامدنی

【不良】bùliáng ناسالم، بد، زیان آور: ~倾向 گرایش های ناسالم / ~影响 تأثیرات منفی / ~现象 پدیده های ناسالم / ~后果 نتایج بد / ~习惯 عادات ناپسند / 消化~ سوء هاضمه / 存心~ مقاصد شومی در سر پروراندن

【不了】bùliǎo [多用于动词加"个"之后] بی پایان، بدون توقف: 一天到晚忙个~ از صبح تاشب گرفتار بودن / 雨下个~。 باران بی وقفه می بارد.

【不了了之】bùliǎo liǎo zhī کاری را ناتمام فیصله دادن، امری را سامان نیافته رها کردن

【不料】bùliào بطور غیر منتظره، مایهٔ تعجب کسی بودن: 早上天气还好好的，~下午竟下起雹子来了。 صبح هوا بسیار صاف ولطیف بود اماچه کسی تصور می کرد که بعد از ظهر تگرگ ببارد؟

【不吝】bùlìn 〈套〉[用于征求意见时] مضایقه نکردن، دریغ نکردن، کوتاهی نکردن: 敬希读者~指教。 امید است که خوانندگان از اظهار نظرات انتقاد آمیز خود دریغ نکنند. / 尚希~赐教。 امیدواریم که از انتقاد مضایقه نکنید.

【不灵】bùlíng مؤثر نبودن، کار نکردن: 这机器~了。 این دستگاه کار نمی کند. / 老太太手脚有点~了。 این خانم مسن درحرکت دادن دست وپای خود اشکالی دارد. / 这种药治我的病~。 این دارو برای معالجهٔ بیماری من مؤثر نیست. / 他的话~了。 حرف های او کارگر نیست. / 指挥~ مؤثر نبودن کاررهبری

【不露锋芒】bù lù fēngmáng از نشان دادن استعداد خویش خودداری کردن، توانا اما متواضع بودن

【不露圭角】bù lù guījiǎo 同"不露锋芒"

【不露声色】bù lù shēngsè احساسات یا مقاصد خود را آشکار نکردن، خم به ابرو نیاوردن

【不伦不类】bùlún-bùlèi نه این نه آن، نه رومی روم، نه زنگی زنگ، غیر قابل طبقه بندی: 这种比喻~。 این یك تشبیه بعید است. / 这人~。 این یارو فردی ناجور است.

【不论】bùlùn 〈连〉[下文多用"都"、"总"等副词跟它呼应] صرف نظر از، چه...چه...: 国家~大小，都应一律平等。 کشور ها چه بزرگ چه کوچك باید از تساوی حقوق برخوردار شوند. / ~性别年龄 صرف نظر از جنسیت وسن / 全村~男女老幼，都参加了抗旱斗争。 اهالی ده چه مرد چه زن، چه پیر چه جوان همگان درمبارزه علیه خشکسالی شرکت کرده

بودند.

【不落窠臼】bù luò kējiù (مقاله یا اثر هنری) سبك بدیع وتازه داشتن

【不买帐】bù mǎizhàng تسلیم خود پسندی وغرور دیگران نشدن، نخریدن: 你摆架子,群众就不买你的帐。 اگر تکبر کنید، توده های مردم باد و بروت شمارا نمی خرند.

【不满】bùmǎn رضایت، ناراضی، ناخشنود، شکایت مند: 心怀~ ناخشنودی، نارضایتی، نداشتن / 情绪~ غم وغصه داشتن شکایت، گله

【不忙】bùmáng شتاب نکردن، عجله نکردن: 这件事你们在调查清楚之前先~表态。 قبل از بررسی همهٔ حقایق در اظهار نظر عجله نکنید.

【不毛之地】bù máo zhī dì زمین بی حاصل، کویر

【不免】bùmiǎn اجتناب ناپذیر، چاره ناپذیر، ناگزیر: 这段路太窄,交通有时~堵塞。 این قسمت جاده چنان کم عرض است که گاهی راه بندان می شود

【不妙】bùmiào (چرخش حوادث) نه آنقدر تشویق کننده، نه خوب: 情况有些~。 اوضاع آنقدر تشویق کننده نیست، نه اطمینان بخش کننده نیست.

【不名数】bùmíngshù 〈数〉 عدد مطلق، عدد مجرد

【不名一文】bù míng yī wén بی پول

【不名誉】bùmíngyù بی آبرو، بد نام، رسوا

【不明】bùmíng ①(不清楚) ناروشن، نامعلوم، غیر واضح: 失踪的渔船至今下落~。 محل قایق گم شده تابحال معلوم نیست. / 情况~ روشن نبودن اوضاع / 国籍~ تابعیت ناشناخته ②(不懂) نفهمیدن، پی نبردن: 事理~ عقل سلیم نداشتن / ~是非 حق را از ناحق تميز ندادن / ~真相 به حقیقت امری پی نبردن

【不摸头】bù mōtóu 〈口〉 با اوضاع آشنایی نداشتن، در اوضاع وارد نبودن

【不谋而合】bù móu ér hé بدون شور و مشورت قبلی با هم توافق داشتن، اتفاقا هم عقیده بودن: 我们的意见~。 اتفاقا عقیدهٔ ما یکی است.

【不睦】bùmù میانهٔ خوبی نداشتن

【不能】bùnéng نتوانستن، نبایستن: 他痛得~忍受。 درد آنقدر شدید بود که تحمل آن برایش مشکل شد. / 这~吧! (موضوع) نباید اینطور باشد. / 这种说法在理论上是~成立的。 چنین ادعایی از لحاظ نظری نمی تواند پایه واساسی داشته باشد. / 我们决~一见成绩就自满起来。 چنانچه به موفقیت هایی دست می یابیم، هرگز نباید دچار غرور شویم

【不能不】bùnéng bù چاره نداشتن به جز اینکه...، مجبور بودن: 我们对此~表示遗憾。 مامجبوریم نسبت به این امر اظهار تأسف کنیم. / 我们~指出这一点。 مامجبوریم این نکته را خاطر نشان سازیم. / 我们~提到某些历史事实。 مامجبوریم متذکر بعضی حقایق تاریخی شویم.

【不能自拔】bùnéng zì bá دررهاکردن خود (ازوضع ناجور) عاجز بودن

【不能自已】bùnéng zìyǐ در کنترل کردن احساسات خود عاجز بودن

【不念旧恶】bùniàn jiù è از کینه وغرض سابق درگذشتن

【不配】bùpèi ①(不相称) ناسازگار ②(资格、品级等够不上) ناشایسته، نالایق، غیردرخور

【不偏不倚】bùpiān-bùyǐ بی طرف، بدون جانبداری، عادل، منصف

【不平】bùpíng ①(不公平) بی عدالتی، بی انصافی، زور: 人间~ بی عدالتی های این جهان ②(愤怒) غضب ناك: 愤愤~ خشمگین، رنجیده / 消除心中~ بسیارغضب ناك ورنجیده بغض درونی خود را از بین بردن

【不平等条约】bùpíngděng tiáoyuē قرارداد نابرابر، معاهدهٔ غیر عادلانه

【不平衡】bùpínghéng عدم تعادل: 工农业发展~ عدم تعادل در پیشرفت صنایع وکشاورزی

【不平则鸣】bùpíng zé míng هرجا که بی عدالتی وجود دارد، داد وفریاد شنیده می شود.

【不破不立】bù pò bù lì تا خراب کردن نباشد، ساختن نیست.

【不欺暗室】bù qī àn shì در غیاب مردم هم کار های ناشایسته انجام ندادن

【不期而然】bù qī ér rán برخلاف توقع اتفاق افتادن، بطور غیر مترقبه رخ دادن 又作"不期然而然"

【不期而遇】bù qī ér yù از روی تصادف باهم ملاقات کردن

【不巧】bùqiǎo متأسفانه، بدبختانه: 我到那儿, ~他刚走。 وقتی که آنجا رسیدم، متأسفانه اوتازه رفته بود.

【不切实际】bùqiè shíjì غیرواقع بینانه، غیرعملی، عمل نشدنی: ~的计划 برنامهٔ غیر عملی / ~的幻想 اوهام باطل غیر واقع بینانه

【不情之请】bù qíng zhī qǐng 〈套〉 درخواست جسورانهٔ بنده: ~,诸希鉴谅。 از درخواست جسورانه‌ام معذرت می‌خواهم.

【不求甚解】bù qiú shèn jiě ازکوشش برای درك کامل مطلبی دست برداشتن، به درك سطحی مطلبی قناعت کردن

【不屈】bùqū تسلیم ناپذیر، خم نشو، سرکش: 坚强~ با ارادهٔ آهنین وتسلیم ناپذیر

【不屈不挠】bùqū-bùnáo تسلیم ناپذیر، راسخ واستوار: 坚持斗争,~ با ارادهٔ راسخ واستوار در مبارزه اصرار ورزیدن / 前赴后继,~ با ارادهٔ راسخ واستوار موج بر موج به پیش رفتن

【不然】bùrán ①(不如此) نه اینطور: 其实~。 در حقیقت موضوع اینطور نیست. ②[用在句子开头,表示否定]: ~, 事情没有那样简单。 نه، مسئله آنقدر ساده نیست. ③〈连〉(否则) اگرنه، درغیر اینصورت: 我得早点去, ~就赶不上火车了。 من باید زودتر بروم وگرنه به ترن نخواهم رسید. / 他每天晚上不是看书,就是写什么,再~就是跟同事们交谈。 او هرشب یا کتاب می خواند یاچیز می نویسد یا با همقطاران خود صحبت می کند.

【不人道】bùréndào غیر انسانی

【不仁】bùrén ①(残酷无情) ظالم، سنگ دل، بی رحم: 为富~ در جمع آوری ثروت بی‌رحمی از خود نشان دادن ②(失去知觉) بی حس، بی احساس، بی تفاوت: 麻木~ بی احساس، بی حس، بی تفاوت

عاطفه، خونسرد

【不忍】bùrěn قادر به تحمل نبودن: ~坐视 حوصلهٔ بیکار نشستن را نداشتن

【不日】bùrì 〈书〉چند روز دیگر

【不容】bùróng نگذاشتن، اجازه ندادن، جایز نشمردن: ~外国干涉 دخالت بیگانه را جایز نشمردن / ~耽搁 اجازهٔ تأخیر ندادن / ~讳言 جای انکار نبودن / ~抵赖 را پوشیدن حقیقت را جایز نشمردن

【不容置喙】bùróng zhì huì شك وتردید را بدل راه ندادن

【不如】bùrú ①(比不上) برابر نبودن، مساوی نبودن، به پای کسی نرسیدن: 论手巧,谁都~她。 کمتر کسی می تواند در مهارت دست با او برابری کند. ②(还是) بهتر، ترجیح دادن، بهتر دانستن: 与其跪着生,~站着死。 من مردن با سربلندی را بر زندگی درخواری ترجیح می دهم. / 你等他来,~你去找他。 اگر منتظرید او بیاید، بهتراست بروید و پیدایش کنید. / 你还~不说呢。 چه بهتراست که شمانگویید.

【不入虎穴,焉得虎子】bù rù hǔxué, yān dé hǔzǐ بدون اینکه داخل غار ببر شوید، چطور می توانید بچهٔ ببر را صید کنید؟

【不三不四】bùsān-bùsì ①(不正派) نانجیب، غیرشریف، غیر اصیل: ~的人 آدم غیر شریف / 说些~的话 حرف های پوچ زدن ②(不成样子) نه این نه آن، نه رومی روم نه زنگی زنگ

【不衫不履】bùshān-bùlǚ لباس کهنه پوشیدن

【不善】bùshàn ①(不好) بد، شوم، بدخواه: 来意~ با نیت شوم آمدن / 处理~ بانابلدی کاری را انجام دادن ②(不长于) ماهر نبودن، بلد نبودن، مهارت نداشتن: ~于管理 درمدیریت متخصص نبودن ③〈方〉(非同小可) قابل ملاحظه،قابل تعریف: 别看他身体不强,干起农活来可~。 اوگرچه قوی و نیرومند بنظر نمی آید، امادر کار زراعتی بسیار قابل تمجید است

【不上不下】bù shàng-bùxià درهوا معلق بودن

【不上高山,不显平地】bù shàng gāoshān, bù xiǎn píngdì اگر بالای کوه بلندی نروید، زمین هموار به نظر نمی آید.

【不设防城市】bùshèfáng chéngshì شهر باز، شهر بی دفاع

【不甚了了】bù shèn liǎoliǎo در بارهٔ چیزی زیاد روشن نبودن

【不声不响】bùshēng-bùxiǎng بی سروصدا

【不胜】bùshèng ①(承担不了) تحمل ناپذیر بودن، برابر نبودن: 体力~ ازلحاظ نیروی جسمی با کاری برابر نبودن / 其~烦 بیش از حد بی‌حوصله بودن ②[前后重复同一动词,表示不能做或做不完]: 防~防 در امکان ممانعت نداشتن، جلوگیری کردن کاری ناتوان بودن ③[用于表达感情] بی نهایت، بی اندازه، بسیار، فوق العاده: ~遗憾 بسیار متأسف بودن / ~感激 بی نهایت ممنون بودن

【不胜枚举】bùshèng méijǔ به علت کثرت، امکان یادآوری جداگانه نداشتن

【不失毫厘】bùshī háolí کاملا درست، بدون کوچکترین اشتباه

【不失时机】bùshī shíjī لحظهٔ مناسب را غنیمت شمردن، تلف نکردن وقت

【不失为】bùshīwéi باین همه می توان...تلقی کرد: 这~一个办法。 باین همه می توان اینرا چارهٔ کار تلقی کرد. / 本书虽有上述不足之外,但仍~一部较好的作品。 این کتاب گرچه دارای نقائصی است ولی باز هم می توان آنرا نثری نسبتا خوب بشمار آورد

【不识大体】bù shí dàtǐ مسایل بزرگتر را نشناختن، مصالح عمومی را نادیده پنداشتن

【不识时务】bù shí shíwù اهمیت زمان را درك نکردن، فاقد قضاوت بودن

【不识抬举】bù shí táijǔ از مهربانی ومحبت دیگران قدردانی نکردن

【不识之无】bù shí zhī wú بی سواد بودن

【不时】bùshí ①(时时) گاه گاه، گاهی، غالبا: 他~来看望我们。 او گاه گاه برای دیدن مامی آید. ②(随时,不是预定的时间) هروقت، هرزمان

【不时之需】bùshí zhī xū روز مبادا: 以备~ برای روز مبادا / 储备粮食,以应~ ذخیره غله‌ها را برای روز مبادا آماده کردن

【不是玩儿的】bùshì wánrde 〈口〉 ساده نیست،شوخی نیست: 休养期间,受寒也~。 در دورهٔ نقاهت سرماخوردگی هم بیماری ساده ای نیست.

【不是味儿】bùshì wèir 〈口〉①(味道不正) مزه ای که اصلی نباشد: 这个菜炒得~。 این خوراك مزهٔ اصلی اش را ندارد. / 他的民歌唱得~。 ترانه های مردمی که او می خواند حالت اصلی اش را ندارد. ②(不对头,不正常) نادرست: 他的作风我越看越~。 من روز بروز بیشتر احساس می کنم که سبك کارش چندان درست نیست. ③(不好受) ناراحت بودن، منقلب بودن: 听了他的话,我心里感到~。 از سخنان او ناراحت شدم.

【不是】bùshi تقصیر، گناه، خطا، سهو: 落个~ درآخر امر تقصیر باو دادن / 派他的~ نسبت ملامت شدن / 这就是你的~了。 این تقصیر شماست.

【不适】bùshì بدحال، ناخوش، کسل، ناجور: 胃部~ ناراحتی معده / 全身~ ناراحتی تمام بدن

【不受欢迎的人】bù shòu huānyíng de rén 〈外〉 نمایندهٔ سیاسی که مورد قبول کشور دیگر نباشد، آدم نامطبوع

【不受理】bù shòulǐ ①〈法〉 رد کردن عرضحال وشکایت ②〈外〉 از پذیرش (پیشنهادی) خودداری کردن

【不爽】bùshuǎng ①(不适) بی حال، کسل، ناخوش: 精神~ کسالت داشتن / 身体~ بی حال بودن ②(不差) بدون، دقیق، کاملا دقیق: 丝毫~ به اندازهٔ یك مو اختلاف نداشتن، اختلاف / 屡试~ هربار درست ازآب درآمدن

【不死心】bù sǐxīn مایل نبودن به صرف نظر کردن از کاری: 敌人失败了,还~。 دشمن به شکست خودتن درنمی دهد.

【不送】bùsòng 〈套〉 برای مشایعت کردن بنده به زحمت نیفتید.

【不送气】bù sòngqì 〈语〉 غیر ملفوظ از حلق: ~音 صدای غیر ملفوظ از حلق

【不速之客】bù sù zhī kè مهمان ناخوانده

【不随意肌】bùsuíyìjī 〈生理〉 عضلهٔ غیر ارادی

【不遂】bùsuì 〈书〉به کام نرسیدن، ناکام شدن، کامیاب نشدن؛ 谋事~ درجستجوی کاری ناکام شدن

【不碎玻璃】bùsuì bōli شیشه‌ٔ نشکن

【不特】bùtè 〈书〉نه تنها

【不通】bùtōng ①(堵塞) مسدود شدن، بندآمدن، قابل عبور نبودن؛ 管子~。 لوله مسدوداست./ 此路~。 این راه مسدود است./ 电话~。 تلفن مشغول است./ 想~ قانع نشدن، متقاعد نشدن/ 这个办法行~。 این شیوه عملی نخواهد بود. ②(不通顺) نشدن منطقی نبودن، معنی دار نبودن، مطابق قاعده‌ٔ دستور زبان نبودن؛ 文章写得~。 مقاله بد نوشته شده است.

【不同】bùtóng بی شباهت، مختلف، گوناگون، متمایز؛ 两个~的革命阶段 دومرحله‌ٔ متمایز ازانقلاب/ 在~的程度上 به درجات مختلف/ 情况各地~。 اوضاع درنقاط مختلف فرق می کند./ 这件事各人说法~。 درباره‌ٔ این موضوع سخن هرکس به گونه ای است.

【不同凡响】bùtóng fánxiǎng [多指文艺作品] (بیشتر درمورد آثار هنری) برجسته، سرآمد

【不痛不痒】bùtòng-bùyǎng صوری، سطحی، سرسری،ظاهری؛ ~的批评 انتقاد سرسری(یا سطحی)/ 讲些~的话 سخن های سطحی و تشریفاتی گفتن

【不透明】bù tòumíng کدر، تیره، مات، حاجب ماوراء؛ ~色 رنگ جسمی/ ~性 تیرگی، تاری، کدری

【不透气】bù tòuqì محفوظ از هوا، غیر قابل نفوذ بوسیله‌ٔ هوا

【不透水】bù tòushuǐ محفوظ از آب، رطوبت ناپذیر، دافع آب؛ ~层〈地〉 (زمین شناسی) طبقه‌ٔ نم ناپذیر

【不吐气】bù tǔqì 〈语〉غیر ملفوظ از حلق

【不妥】bùtuǒ نامناسب، بی مورد، بیجا؛ 没有调查研究就作决定是~的。 بدون تحقیق و بررسی تصمیم گرفتن مناسب نیست./ 这样处理, 恐怕~。 می ترسم چنین طرز برخوردی مناسب نباشد./ 我觉得有些~。 احساس می کنم بااین موضوع چیزی از آن نادرست است.

【不外】bùwài خارج از اندازه...نبودن، بیش تراز...نبودن؛ 两种可能。~ دو امکان بیشتر وجود ندارد./ 大家所谈论的~工作问题。 موضوع صحبت ما از برنامه‌ٔ کار تجاوز نکرد.

【不完全叶】bùwánquányè 〈植〉(گیاه شناسی) برگ ناقص

【不完全中立】bùwánquán zhōnglì 〈法〉(حقوق) بی طرفی ناقص

【不为已甚】bù wéi yǐ shèn 〈书〉زیاده روی نکردن، افراط نکردن

【不违农时】bùwéi nóngshí موقع مناسب برای کار زراعتی را ازدست ندادن، درموقع مناسب کار زراعتی را انجام دادن

【不惟】bùwéi 〈书〉نه تنها

【不韪】bùwěi سهو، لغزش، نادرستی

【不闻不问】bùwén-bùwèn از سئوال کردن یاگوش کردن به حرف دیگران خودداری کردن، بی تفاوت بودن؛ 同事们有困难, 我们不能~。 وقتی که همکاران ما با اشکالی روبرو هستند، مانباید بی تفاوت بمانیم.

【不稳平衡】bùwěn pínghéng 〈物〉(فیزیك) تعادل غیر استوار

【不问】bù wèn ①(不询问, 不管) توجه نکردن، بی اعتنا بودن، نادیده گرفتن، صرف نظر کردن؛ ~年龄大小 صرف نظر از سن وسال کسی/ ~事实真相 حقیقت امری را نادیده گرفتن/ ~是非曲直 حق را از ناحق تمیز ندادن ②(不审讯, 不追究) جنایتکار اصلی را بی مجازات رها کردن؛ 首恶必办, 胁从~。 باید مجازات شود ولی کسانی که با اکراه مرتکب جرمی شده اند بخشوده خواهند شد.

【不无小补】bùwú xiǎobǔ بی فایده نبودن، قدری سود داشتن

【不务正业】bù wù zhèngyè ①(游手好闲, 没有正当的职业) دست به کار نادرست زدن، شغل نادرست داشتن ②(不做好本职工作, 搞别的事) به کار اصلی خود بی اعتنا بودن، به انجام وظایف خود توجه نداشتن

【不惜】bùxī مضایقه نکردن، دریغ نداشتن، کوتاهی نکردن؛ ~工本 نه از نیروی کار و نه از پول دریغ نداشتن/ ~一切代价 به هرقیمت که باشد/ 为革命~牺牲自己的一切 بخاطر انقلاب از فدا کردن خود مضایقه نکردن

【不暇】bùxiá وقت نداشتن، بسیار گرفتار بودن؛ 来访者甚多, 我们应接~。 بازدیدکنندگان آنقدر زیادند که ماوقت نداریم به همه‌ٔ آنها برسیم./ 工作应接~。 ماآنقدر کار داریم که درست به ایشان برسیم. قادر نیستیم

【不下于】bùxiàyú ①(不亚于) نه بدتر از...، نه نامرغوب تر از...، بیك اندازه خوب؛ 这个小厂的产品, 质量~某些大厂。 کیفیت فرآورده های این کارخانه نامرغوب تراز کیفیت فرآورده های بعضی کارخانه های بزرگ نیست. ②(不少于) نه کمتر از، بیك اندازه زیاد؛ 展出的新产品~二百种。 تعداد فرآورده های جدیدی که درمعرض نمایش گذاشته شده بود کمتراز دویست نبود.

【不相干】bù xiānggān ربطی نداشتن، دخلی نداشتن؛ ~的话 سخن های نامربوط/ 和本题毫~ با موضوع ربطی نداشتن/ 那件事跟你~。 آن کار به شما ربطی ندارد.

【不相容】bù xiāngróng ناسازگاربودن، ناساز گار بودن؛ 水火~ آب وآتش

【不相上下】bù xiāng shàng-xià تقریبا مساوی، تقریبا برابر؛ 能力~ بطور مساوی توانابودن/ 这两种水稻的产量~。 میزان تولید این دونوع برنج باهم برابر است.

【不详】bùxiáng 〈书〉①(不详细) نه بتفصیل، غیر مفصل، بتفصیل عرض نکردن؛ 言之~ ②(不知道, 不清楚) چندان روشن نبودن، معلوم نبودن؛ 此人历史情况~。 سابقه‌ٔ این مرد چندان روشن نیست./ 这封信地址~, 无法投递。 چون آدرس این نامه چندان روشن نیست، نمی شود فرستاد.

【不祥】bùxiáng بدیمن، شوم، نامیمون، بدشگون؛ 之兆 یك~ نشانه‌ٔ شوم

【不像话】bù xiànghuà غیر معقول، بی منطق؛ 这太~。 این خیلی غیر معقول است./ 你简直~。 شما بسیار بی منطق هستید./ 要你们多付钱, 这可~。 اگرشما برای کار کم پول زیاد بپردازید، غیر معقول خواهد بود.

【不像样】bù xiàngyàng ①(不够一定标准) غیر قابل عرضه، غیر قابل ارائه، به معیار معین نرسیده؛ 这活儿~, 实在拿

این یك تكهء بنجل محصول كارتان است وواقعا قابل 不出手。
غیر قابل شناختن، غیر[用在"得"后作补语]② عرضه نیست.
لاغر و نحیف مانند سایه بودن ~ 瘦得: قابل تشخیص
【不孝】bùxiào اطاعت فرزندی از خود نشان ندادن
【不肖】bùxiào 〈书〉ناشایسته، ناقابل: ~子孙 اولاد ناشایسته
【不屑】bùxiè انجام كاری را ناقابل دانستن، انجام كاری را كسر شأن خود دانستن، از انجام كاری عار داشتن: ~隐瞒自己的观点, پنهان كردن عقیدهء خود را عار دانستن / ~回答 جواب دادن به كسی را عار دانستن / ~与之为伍 هم قطار شدن باكسی را كسر شأن خود دانستن / ~一顾 از توجه به مطلبی عار داشتن
【不谢】bùxiè 〈套〉قابلی ندارد، عیبی ندارد
【不懈】bùxiè خستگی ناپذیر، پشتكار دار: 作~的努力 بطور خستگی ناپذیر بكاربردن / 坚持~ كوشش های خستگی ناپذیر اصرار كردن
【不信任案】bùxìnrèn'àn پیشنهاد عدم اعتماد
【不信任投票】bùxìnrèn tóupiào رأی عدم اعتماد
【不兴】bùxīng ①(不流行) ازمد افتادن، غیر مرسوم شدن: 我们这儿~给小费。 دراینجا انعام دادن مرسوم نیست. / 现在有些地方~做寿了。 حالادر بعضی جاها مردم كمتر بمناسبت روز تولد مهمانی می دهند. ②(不许) غیر مجاز: ~这样做。 چنین كاری مجاز نیست. ③[用于反问句] نتوانستن: 你干吗这么嚷嚷, 就~小点儿声吗? چرا داد و بی داد می‌كنی؟ نمی توانی صدایت را كمی آهسته تركنی؟
【不行】bùxíng ①(不可以) نمی توان، نمی شود، باید: 干什么工作不发动群众都是~的。 برای انجام دادن كارها، نمی توان توده های مردم را بسیج نكرد. / 保留意见可以, 不执行决议~。 شما می توانید نظر خود را محفوظ نگهدارید ولی نمی توانید قطعنامه را به اجرا درنیاورید. ②(不中用, 不好) بی فایده، غیر مؤثر، غیر كارگر: 这个方法~。 این شیوه مؤثر نیست. / 他干这种艰苦工作身体~。 حالش با چنین كار سختی جور نمی‌آید. ③(非常)[用于"得"后作补语] بسیار، بی نهایت، بی اندازه: 高兴得~ بی نهایت خوشحال
【不行了】bùxíngle درحال نزع، درحالت احتضار، مردنی: 病人怕~。 می ترسم كه بیمار زیاد دوام نیاورد.
【不省人事】bù xǐng rénshì ①(失去知觉) مدهوش، بی هوش، هوش ازدست رفته ②(不懂人情世故) با روش برخورد با جهانیان را بلد نبودن
【不幸】bùxìng ①(灾祸) آفت، بدبختی، مصیبت، بلا: 遭到~ بامصیبتی مواجه شدن ②(不幸运) بد، بدبخت، مصیبت آور: ~的消息 خبربد / ~之幸 خوش شانسی درمیان بدبختی ها ③(不希望发生而发生) بدبختانه، متأسفانه: ~而言中。 بدبختانه، این پیشگویی بثبوت رسیده است. / 他~以身殉职。 مایهء تأسف عمیق است كه اودر حین كار در گذشت.
【不休】bùxiū [用做补语] پیوسته، بلاانقطاع، پی درپی، مداوم: 争论~ مشاجرهء مداوم داشتن
【不修边幅】bù xiū biānfú نامرتب وبدنما بودن، به صورت ظاهری خود توجه نداشتن
【不朽】bùxiǔ جاودان، پایدار، فناناپذیر، باقی ماندنی: ~的著作 اثر جاودان / ~的功勋 خدمات جاودان / 人民英雄永垂~! جاودان باد یاد قهرمانان مردم!
【不锈钢】bùxiùgāng فولاد زنگ نزن، استیل زنگ نزن
【不虚此行】bù xū cǐ xíng این مسافرت ارزنده است، این مسافرت به زحمتش می ارزد.
【不许】bùxǔ ①(不允许) اجازه ندادن، نبایستن، مجاز نبودن: ~说谎。 دروغ گفتن مجاز نیست. / 演出期间~大声说话。 درحین نمایش نباید بصدای بلند حرف زد. / ~动, 举起手来! بی حركت باش، دستت را بالابیر! ③(不能)[用于反问句] نتوانستن: 何必非等我, 你就~自己去吗? چرا منتظر من می شوید، مگرنمی توانید خودتان بروید؟
【不宣而战】bù xuān ér zhàn مخاصمهء علنی بدون اعلام جنگ، جنگ اعلام نشده ای راشروع كردن
【不学无术】bùxué-wúshù نه علم نه مهارت داشتن، بی سواد و بی مهارت بودن
【不逊】bùxùn 〈书〉خشن، بی احترام، بی ادب: 出言~ سخن های بی‌ادبانه گفتن
【不雅观】bù yǎguān زننده برای چشم، ناخوشایند
【不亚于】bùyàyú كمتر از...نبودن، نامرغوب تراز...نبودن
【不言而喻】bù yán ér yù این یك كار طبیعی است، این كار به شهادت احتیاج ندارد.
【不厌】bùyàn بی میل نبودن، خسته نبودن، سیرنبودن: 百读~ هیچوقت از خواندن سیر نبودن / ~其烦 حوصلهء كامل داشتن / ~其详 به جزئیات دقیق پرداختن
【不要】bùyào نكن، مكن: ~麻痹大意。 هوشیاری خود را از دست مده! / ~总是以为自己对。 فكر نكن كه همیشه حق باتواست. / ~浪费时间。 وقت را تلف نكن.
【不要紧】bù yàojǐn ①(无妨, 不重要, 不成问题) مهم نیست، عیبی ندارد، مسئله ای نیست: 她只是有点伤风, ~。 او فقط یك سرماخوردگی سبك دارد، مهم نیست. / 路远也~, 我们可以骑车去。 اگر راه طولانی باشد هم مهم نیست، مامی توانیم دوچرخه سوار شویم. ②[反语, 表示"似乎没有妨碍, 但是造成不良后果"]: 你这一嚷~, 把大家都吵醒了。 فكر می كنید كه این سروصدا چیزی نیست اما شما با این سرو صداهمهء مارابیدار كرده اید.
【不要脸】bù yàoliǎn 〈骂〉(فحش) بی شرم، بی حیا، پدر سوخته: ~! بی شرم!
【不一】bùyī فرق داشتن، اختلاف داشتن، مختلف بودن: 质量~ اختلاف كیفی داشتن / 长短~ اختلاف طولی داشتن
【不一而足】bùyī'érzú تنها مورد نبودن، بی شمار بودن: 凡此种种~。 موارد مشابهی فراوان است.
【不依】bùyī ①(不听从) مطیع نبودن، سرپیچی كردن، سركش بودن: 我们劝他休息, 他怎么也~。 مابه اونصیحت كردیم كه استراحت كند اما او گوش شنوا ندارد. / 这次我可~他们了。 این بار ما برخلاف میل ایشان عمل خواهیم كرد. ②(不容忍, 不答应) بآسانی كسی را رها نكردن، بسهولت كسی را ول نكردن: 你要是再这样, 我可~你。 اگر این كار را تكرار

کنید، بآسانی شمارا ول نخواهم کرد.

【不宜】bùyí نامناسب، دوراز مصلحت، ناروا: ~操之过急。 این نوع عجله کردن مصلحت نیست. /这种土壤~种花生。 خاك برای كاشتن بادام زمینی مناسب نیست. /这一点~过分强调。 مصلحت نیست که روی این نکته تأکید شود.

【不遗余力】bù yí yúlì از بکار بردن کوشش مضایقه نکردن

【不已】bùyǐ پیوسته، مداوم، بلاانقطاع: 赞叹~ پیوسته تحسین کردن

【不以为然】bù yǐ wéirán اعتراض داشتن، مخالف بودن، نظر مخالف داشتن، تصویب نکردن

【不以为意】bù yǐ wéiyì (موضوع را) بدل نگرفتن

【不义之财】bùyì zhīcái مال حرام، پول وثروت نامشروع

【不亦乐乎】bùyìlèhū [用在"得"后作补语,表示达到过甚的程度] فوق العاده، بی نهایت: 忙得~ فوق العاده گرفتار

【不意】bùyì ①(不料) بطور غیر مترقبه، بطور غیر منتظره: 出其~,攻其无备 کسی را غافلگیر کردن، بکسی حمله‌ء غافلگیرانه کردن ②(无准备) آمادگی نداشتن، غافل بودن: 利用敌人的错觉和~来争取自己的主动 برای کسب ابتکار عمل خود از تصور غلط وغفلت دشمن استفاده کردن

【不翼而飞】bù yì ér fēi ①(东西突然不见了) یکمرتبه ناپدید شدن، ناگهان گم شدن ②(传布迅速) بسرعت شیوع یافتن

【不阴不阳】bù yīn bù yáng (برخورد) مبهم

【不用】bùyòng لازم نبودن، احتیاج نداشتن: ~着急。 لازم نیست نگران شوید. /~说 احتیاج به گفتن نداشتن /~客气! تعارف نکنید. /~谢! قابلی ندارد!

【不由得】bùyóude ①(不容) ناچار بودن، چاره نداشتن، در جلوگیری ازچیزی عاجز بودن: 他说得这么透彻,~你不信服。 او آنقدر فصیح و بلیغ صحبت کرد که شماناچار متقاعد شدید. ②(不禁) بدون اینکه متوجه شود: 他~掉下眼泪来。 بدون اینکه متوجه شود اشك می ریخت.

【不由分说】bù yóu fēnshuō به توضیحات دیگران اجازه ندادن، به اعتراض دیگران گوش فرا ندادن

【不由自主】bù yóu zìzhǔ بی اختیار، غیرارادی، غیرعمدی: ~地流下了眼泪 بی اختیار اشك ریختن /~地鼓起掌来 بی اختیار شروع به کف زدن کردن

【不渝】bùyú 〈书〉 وفادار، پابرجا، ثابت

【不虞】bùyú 〈书〉①(意料不到) غیر مترقبه، غیر منتظره: ~之誉 تحسین و افتخار غیر منتظره ②(意外的事) امر غیر مترقبه: 以备~ برای روز مبادا تدارك دیدن ③(不忧虑) نگران نبودن، مضطرب نبودن: ~匮乏 از کمبود منابع مادی ترس نداشتن

【不予】bùyǔ اجازه ندادن، جایز نشمردن: ~批准 اجازه‌ء تصویب ندادن /~考虑 از ملاحظه و رسیدگی خودداری کردن

【不育性】bùyùxìng (农) (کشاورزی) نازایی، عقیمی 又作"不孕性"

【不育症】bùyùzhèng 〈医〉 بیماری عقیمی، نازایی

【不豫】bùyù 〈书〉①(不高兴) خوشحال نبودن ②(身体不适) کسالت داشتن

【不远千里】bù yuǎn qiān lǐ مسافت طولانی را طی کردن، هزار فرسنگ را زیرپا گذاشتن

【不约而同】bù yuē ér tóng بدون شور و مشورت قبلی عمل کردن، اتفاقا هم عقیده بودن: 他一讲完,大家~都鼓起掌来。 بمجرد اینکه نطقش را تمام کرد، همه دریك زمان شروع به کف زدن کردند. /他们都~地提出了这个问题。 همه‌ء آنها بدون شور و مشورت قبلی این مسئله را مطرح کردند.

【不在】bù zài دردرون نبودن، بیرون بودن: 你找王先生吗?他~。 شماآقای «وانگ» را جستجو می کنید؟ اوبیرون رفته است. /无所~ در همه جا یافت شدن

【不在乎】bùzàihu بی اعتنا بودن، توجه نداشتن، اهمیت ندادن: 满~ (به مطلبی) اصلا اهمیت ندادن /工作再累,他也毫~。 کار هرقدر سنگین باشد، او بآن اهمیت نمی دهد. /~他怎么说,要看他怎么做。 به گفتارش زیاد اهمیت ندهید، ببینیم اوچه کار می کند. /他根本~那几块钱,只要工作顺心就好。 تازمانی که کار برایش دلچسب باشد، اصلا به مزد ناچیز آن اهمیت نمی دهد.

【不在话下】bù zài huà xià اشکالی ندارد، چیزی نیست: 对我们来说,这~。 این کار برای ماکار آسانی است. /十天拿下这项任务,~。 اشکالی ندارد که در ظرف ده روز این وظیفه را انجام دهیم. /有这样大的决心,再大的困难也~。 چنانچه مردم چنین اراده‌ء راسخی دارند، هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

【不在了】bùzàile 〈婉〉 مردن، درگذشتن: 他爷爷早就~。 مدتی طولانی است که پدر بزرگش درگذشته است.

【不在意】bù zàiyì توجه نداشتن، بی‌اعتنابی کردن، اهمیت ندادن: 对这些小事他是~的。 به این کار های کوچك اهمیت نمی‌دهد. /你说话~,却伤害了她。 حرف های بی ملاحظه‌ء شما اورا رنجانیده است. /他对我的劝告毫~。 او به پندو اندرزم اصلا توجه ندارد. /人家托你的事,你别~。 وقتی که مردم به شما کاری می سپرند، باید آنرا جدی بگیرید.

【不赞一词】bù zàn yī cí 〈书〉 ساکت ماندن، سکوت اختیار کردن: 对此领域我不甚熟悉,只好~。 چون من در زمینه‌ء این علوم چندان آشنایی ندارم، مجبورم ساکت بمانم.

【不择手段】bù zé shǒuduàn به هروسیله ای که باشد، با کفش وکلاه

【不怎么】bù zěnme نه خیلی، نه بخصوص، نه بویژه: 那个鱼塘~大。 آن حوض ماهی چندان بزرگ نیست. /我~想去。 من بویژه مایل نیستم بروم.

【不怎么样】bù zěnmeyàng چندان تعریف نداشتن، چندان خوب نبودن: 这幅画儿画得~。 این نقاشی چندان تعریف ندارد. /这家伙~。 این یارو چندان خوب نیست.

【不折不扣】bùzhé-bùkòu ①(不打折扣) بدون کم وکاست، صد درصد، کاملا: ~地贯彻政府的政策 سیاست دولت را بدون کم وکاست پیاده کردن /~地执行命令 دستور را بدون کم وکاست اجرا کردن ②(完全) کامل، بحد کمال، تمام عیار: ~的机会主义分子 عنصر فرصت طلب تمام عیار

【不争气】bù zhēngqì مأیوس کننده بودن، ناامید کننده بودن: 他这个人真~。 این یارو واقعا مارا مأیوس کرده است. /我这

腿真～,走这么几步路就不行了。این پایم واقعا مرا مأیوس کرد، همینکه چند قدم راه رفتم، خسته شدم.

【不正之风】bù zhèng zhī fēng گرایش های ناسالم

【不知不觉】bùzhī-bùjué خودبخود، بی خبر، بی توجه، بی اطلاع بدون اینکه متوجه شویم: ～～一年又过去了。یك سال گذشت.

【不知凡几】bù zhī fán jǐ نمی توان گفت چقدر وجود دارد — یعنی موارد مشابهی فراوان است.

【不知分寸】bù zhī fēncùn بی نزاکت بودن، مفهوم مناسب بودن را ندانستن: 说话～ باعدم نزاکت سخن گفتن

【不知高低】bù zhī gāo-dī مفهوم مناسب بودن را ندانستن

【不知好歹】bù zhī hǎo-dǎi قوهٔ تشخیص خوبی از بدی را نداشتن

【不知死活】bù zhī sǐ-huó ①(生死不明) از زنده ماندن یا مردن کسی اطلاع نداشتن ②(鲁莽,冒失) بی پروا و بی ملاحظه عمل کردن

【不知所措】bù zhī suǒ cuò حیران وسرگردان بودن، سردرگم بودن

【不知所以】bù zhī suǒ yǐ چگونگی قضیه را ندانستن

【不知所云】bù zhī suǒ yún از منظور کسی اطلاعی نداشتن، مفهوم نبودن: 这篇文章写得太乱,使人看了～。این مقاله چنان قاتی پاتی است که در حقیقت قابل فهم نیست.

【不知天高地厚】bù zhī tiāngāo-dìhòu از ارتفاع آسمان یااعماق زمین اطلاعی نداشتن — یعنی دربارهٔ توانایی خود مبالغه کردن، فریب توانایی خود راخوردن

【不值】bùzhí نیرزیدن، ارزش نداشتن: ～一文 یك شاهی ارزش نداشتن (از فرط بی ارزشی) / ～一驳 ارزش‌تکذیب را نداشتن / ～识者一笑 حتی به نگاه تحقیرآمیز صاحب نظران هم نیرزیدن / 我看～那么多。به نظرم به آن قیمت نمی ارزد.

【不止】bùzhǐ ①(继续不停) پی درپی، پیوسته، مداوم، پایان ناپذیر: 大笑～ پی درپی قاه قاه خندیدن ②(超出某个数目或范围) بیش از...، متجاوزاز...، او احتمالا: 他恐怕～六十岁了。بیش از شصت سال دارد. / 这水库给这个县带来的好处～是在农业方面。فایده ای که این مخزن آب برای این شهرستان دارد محدود به کشاورزی نیست.

【不只】bùzhǐ نه تنها

【不至于】bùzhìyú بعید بودن، نمی‌شود به آن حد رسید: 他～连这一点道理也不明白。بعید است که او حتی مطلبی باین سادگی را هم نفهمد. / 如果你事先有准备,也～那么被动。اگر پیش از این تدارك می دیدید، به چنین موقعیت دشواری گرفتار نمی شدید.

【不治之症】bùzhì zhī zhèng بیماری علاج ناپذیر

【不置可否】bù zhì kě-fǒu از اظهار نظر خودداری کردن، از نظر دادن روگردان بودن: 她～。او از اظهار نظر خود داری کرد. / 这是个原则问题,你怎么能～呢? این یك مسئلهٔ اصولی است، چطور می توانید از آن طفره بروید؟

【不中用】bù zhōngyòng ①(不行) بی فایده،نامرغوب،ناباب: 这铁锹～,我去换一把吧。این بیل دیگر فایده ندارد. من

این را عوضش می کنیم. ②این مرد ناباب است. 这个人～。/ میروم و عوضش می کنیم.

〈方〉[多和"了"一起用] بی فایده

【不中意】bù zhòngyì نامرغوب، ناپسند، ناخواسته

【不准】bùzhǔn اجازه ندادن، قدغن کردن، منع کردن: 此处～吸烟。در اینجا سیگار کشیدن قدغن است. / ～停车! پارکینگ ممنوع است. / ～入内。ورود قدغن است.

【不着边际】bù zhuó biānjì نامربوط به موضوع، پرت از موضوع، بی ربط: 说话不要～。سخن نباید از موضوع پرت باشد. / ～的长篇大论 یك صحبت طولانی بی مورد / 他越讲越～。هرقدر بیشتر صحبت کرد، بیشتر از موضوع پرت شد.

【不着陆飞行】bùzhuólù fēixíng پرواز یکسره، پرواز بی توقف

【不赀】bùzī 〈书〉[多用于财物] بی اندازه، خیلی زیاد، بی حساب، غیر قابل تخمین: 工程浩大,所费～。این پروژه در چنان مقیاس عظیمی در نظر گرفته شده است که هزینه اش قابل تخمین نیست.

【不自量】bù zìliàng خود را درست نسنجیدن، توانایی خود را بیش از اندازهٔ واقعی ارزیابی کردن: 蚍蜉撼大树,可笑～ مانند مورچه‌ای که در تکان دادن درخت تنومندی می کوشد خود را بطور مسخره‌آمیز بیش از حد واقعی شمردن / ～力 توانایی خود را زیاد برآورد کردن

【不自在】bù zìzai محروم از آزادی، مقید، محدود

【不足】bùzú ①(不充足) غیر کافی، بی کفایت، نارسا: 资源～ منابع نارسا / 给养～ تأمینات نارسا / 人手～ بی کفایت بودن کم / 先天～ بطور ارثی کمبود داشتن / 信心～ بودن نیروی کار / 对困难估计～ مشکلات را کمتر از اندازهٔ کافی اطمینان نداشتن / ～之处 کمبود، نارسایی / ～一千 کمتر از یك هزار / 以引起人们的注意 کافی برای جلب توجه نبودن / پیش بینی کردن ②(不值得) ناچیز، بی ارزش، ارزش نداشتن: ～道 شایسته نبودن ③(不能) اهمیت، جزیی نتوانستن، نبایستن: 非团结～图存。بدون وحدت نمی توان به وجود و هستی دست یافت. / ～为外人道也。این باید مطلقا میان ما باشد.

【不足挂齿】bù zú guàchǐ غیر قابل تذکر، نه سزاوار یادآوری: 区区小事～。این کار کوچکی است ولازم به تذکرنیست.

【不足轻重】bù zú qīngzhòng بی ارزش

【不足为凭】bù zú wéi píng نمی شود به عنوان مدرك تلقی کرد: 没有签字的收条～。نمی توان یك قبض رسید بی امضارا مدرك دانست.

【不足为奇】bù zú wéi qí غیر تعجب آور، غیر شگفت آور

【不足为训】bù zú wéi xùn نمی شود چیزی را نمونه قرار داد: 书本上讲的也有～的。آنچه در کتاب آموخته می شود همیشه درست نیست.

【不做声】bù zuòshēng خاموشی گزیدن، ساکت ماندن، سخن نگفتن

布 bù ①(布匹) پارچه، پارچهٔ پنبه ای: 花～ چیت / ～鞋 کفش پارچه ای ②(宣告) اعلان کردن، آگهی دادن، خبر دادن، انتشار دادن: 公～于众 به اطلاع عموم رساندن ③(散布) پخش کردن، شیوع دادن، پراگنده کردن: 控制疾病传～ جلوی شیوع

مخزن های آب 。全县水库星罗棋~ /بیماری را گرفتن ترتیب دادن، (布置) ④ درنقاط مختلف شهرستان پراگنده اند.
好阵势~ :صف آرایی کردن برای جنگ، آرایش جنگی دادن
下天罗地网~ / آرایش جنگی دادن تور مانع از فرار را گستردن
⑤(古代钱币) سکهٔ مسی رایج درچین قدیم ⑥〈简〉(布尔什维克) مخفف «بلشویك»

【布帛】bùbó پارچه و ابریشم، پارچهٔ پنبه‌ای و پارچهٔ ابریشمی

【布帛菽粟】bù-bó-shū-sù پارچه، ابریشم، حبوبات وغلات، خوراك وپوشاك، لوازم روزمره

【布达拉宫】Bùdálā Gōng قصر پاتالا (در تبت)

【布道】bùdào 〈宗〉 موعظه کردن، وعظ کردن، سخنرانی مذهبی کردن

【布店】bùdiàn پارچه فروشی

【布丁】bùdīng 〈食品〉 پودینگ، دسر محتوی آرد برنج وتخم مرغ

【布尔什维克】Bù'ěrshíwéikè بلشویك

【布防】bùfáng پادگان گذاشتن

【布告】bùgào آگهی ~ 张贴: اعلان، آگهی، ابلاغ رسمی
栏~ / تابلوی اعلانات چسباندن

【布谷鸟】bùgǔniǎo 〈动〉 فاخته

【布鼓雷门】bùgǔ léi mén کنایه از اینکه در حضور یك کارشناس مهارت ناچیز خود را نشان دادن

【布景】bùjǐng ①(画的布局) ترتیب یك نقاشی ②〈剧〉(布景装置) دکور؛ ~设计师: دکوراتور

【布局】bùjú ①(全面安排) ترتیب همه جانبه، طرح؛ 新市区的~: طرح یك منطقهٔ جدید شهر
工业的合理~/ تقسیم معقول کار در صنایع ②(画和文章的安排) ترتیب های یك مقاله یا یك نقاشی ③(棋的布阵) موقعیت مهره ها روی صفحهٔ شطرنج

【布朗基主义】Bùlǎngjīzhǔyì بلانکیسم

【布朗运动】Bùlǎng yùndòng 〈物〉 (فیزیك) حرکت برونین در اجسام کلوئید

【布朗族】Bùlǎngzú «بلانگ» ـ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می کنند

【布雷】bùléi مین گذاری کردن؛ 在港口~: در بندرگاه مین گذاری کردن
艇~/ کشتی مین گذار 区~/ منطقهٔ مین گذاری کردن

【布隆迪】Bùlóngdí بروندی؛ 人~: اهل بروندی، بروندیایی

【布鲁氏菌病】bùlǔshìjūnbìng 〈医〉 (طب) تب مالت، تب مواج

【布面】bùmiàn جلد پارچه یی؛ 精装本~: نسخهٔ لوکس صحافی شده باپارچه

【布匹】bùpǐ پارچه، توپ های پارچه؛ 染色~: پارچه را رنگ کردن

【布票】bùpiào کوپن پارچه

【布施】bùshī 〈佛〉 صدقه دادن

【布头】bùtóu پارچهٔ دم قیچی، پس مانده از یك توپ پارچه

【布网船】bùwǎngchuán کشتی دام افکن

【布纹纸】bùwénzhǐ 〈摄〉 نوعی کاغذ عکاسی که درآن خطوط ریز مانند پارچه وجود دارد

【布线】bùxiàn 〈电〉 سیم کشی کردن؛ 图~: نقشهٔ سیم کشی

【布衣蔬食】bù yī shū shí زندگی ساده داشتن

【布依族】Bùyīzú «بویی» ـ نام یکی از اقلیت های ملی چین که دراستان «گوئی جو» زندگی می کنند

【布置】bùzhì ①(布置环境) مرتب کردن، زینت دادن، تزئین؛ 会场~: سالن جلسه را زینت دادن
展品~/ کالاهای عرضه شده را مرتب کردن
礼堂~得很漂亮。/ تالار کنفرانس را تزیین کردن بسیار زیبا تزیین یافته است.
房间~/ اطاق را تزیین کردن ②(安排) تدارك دیدن، ترتیبات کاری را فراهم آوردن، دربارهٔ کاری دستور دادن؛ 工作~: دربارهٔ کاری دستور دادن
政治学习~/ ترتیبات آموزش سیاسی را فراهم آوردن

步 bù ①(脚步) قدم، گام؛ 只有几~路了。: فقط چند قدم راه است.
走~快/ تندتند قدم برداشتن 走错一~棋/ دربازی شطرنج یك قدم نادرست برداشتن ②(阶段) مرحله، قدم؛
下一~怎么办? قدم بعدی چیست؟ 这只好一~一~地去做。/ مجبوریم دراین کار قدم بقدم به پیش برویم. ③(地步) حد، حالت، وضعیت؛ 事情怎么到了这一~? چگونه کار ها به این وضعیت درآمده است؟
不幸事情落到这~田地。/ متأسفانه اوضاع رو به چنین وخامتی رفته است. ④(用脚走) قدم زدن، راه رفتن، پیاده رفتن؛ 散~/ قدم زدن 学~: راه رفتن رایاد گرفتن ⑤〈书〉(踩) پاگذاشتن ⑥(旧制长度单位) واحد گردش کردن ⑦(用脚步量地) طول درقدیم؛ 测~: باقدم اندازه گرفتن 二十米的距离 باقدم یك فاصلهٔ بیست متری را اندازه گرفتن

【步兵】bùbīng 〈军〉①(指兵种) پیاده نظام، سرباز پیاده ②(指战士) فردی از پیاده نظام، (اشاره به نوعی نیروهای نظامی) سرباز پیاده

【步步】bùbù قدم بقدم، گام بگام؛ 进逼~: قدم بقدم بافشار به پیش رفتن

【步步为营】bùbù wéi yíng بتدریج پیشرفت کردن ودرهر قدم سنگر ساختن، درهر مرحله به کارهای تقویتی واستحکامی پرداختن

【步测】bùcè با قدم اندازه گرفتن

【步道】bùdào ①〈口〉(人行道) پیاده رو ②(小道) راه باریکی که فقط انسان یااسب وگاو می توانند از آن عبور کنند

【步调】bùdiào گام، قدم؛ ~一致: گام های همآهنگ و موزون
统一~/ عمل همآهنگ برداشتن

【步伐】bùfá قدم، گام؛ 加快~: قدم ها را سریع برداشتن
整齐~/ گام های منظم ومرتب برداشتن
跟上时代的~/ همآهنگ زمان بودن

【步法】bùfǎ 〈体〉〈舞蹈〉 کار پا (ورزش یا رقص)

【步话机】bùhuàjī رادیو ترانزیستوری کوچك 又作"步谈机"

【步进制】bùjìnzhì 〈邮〉 سیستم قدم بقدم، شیوهٔ گام به گام

【步犁】bùlí نوعی گاوآهن اصلاح شده

【步履维艰】bùlǚ wéi jiān 〈书〉 بزحمت راه رفتن، بزحمت گام برداشتن

【步辇】bùniǎn 〈方〉 پیاده رفتن

【步枪】bùqiāng تفنگ

【步趋】bùqū 〈书〉①(行走) راه رفتن ②(一味模仿别人)

بطور مكانيكى تقليد كردن

【步人后尘】bù rén hòuchén اثر پای دیگران را تعقیب کردن، به دنبال کسی رفتن

【步哨】bùshào قراول، كشيك

【步态】bùtài طرز راه رفتن

【步行】bùxíng قدم نهادن، پیاده رفتن: 今天我不想乘车，我愿意～。 امروز نمی خواهم از وسایل نقلیه استفاده کنم، مایلم پیاده بروم.

【步行虫】bùxíngchóng 〈动〉 سوسك زمينى

【步韵】bùyùn ازترتیب تقدم وتأخر قافیه‌ٔ شعرکسی استفاده کردن

【步骤】bùzhòu قدم، گام، حرکت، اقدام: 有计划有～地进行工作 طبق برنامه قدم بقدم به کار پرداختن / 采取适当的～ اقدام مناسبی بعمل آوردن / 这是增产的一个有效的～。 این یك قدم مثبت درجهت افزایش تولید محسوب می شود. / 恶化关系的严重～ يك اقدام جدىّ در راه تیره ساختن مناسبات

【步子】bùzi قدم، گام: 他～轻快。 باگام های سریع راه رفتن / 技术革新的～越迈越大。 نوآوری های فنی باگام های هرچه سریع تر صورت می گیرد.

【步卒】bùzú 〈书〉 پیاده نظام

怖 bù ترس و وحشت: 恐～ ترسیدن، وحشت کردن / 可～ ترسناك، وحشتناك

钚 bù 〈化〉(pu) پلوتونيوم: ～弹 بمب پلوتونيومى

部 bù ①(部分) بخش، قسمت، حصه، شعبه: 分为三～ به سه قسمت تقسیم کردن / 内～ قسمت درونی / 上～ قسمت بالایی / 南～ بخش جنوبی ②(机关或部门的名称) هیئت، واحد، وزارت، وزارت خانه: 外交～ وزارت خارجه / 编辑～ هیئت تحریریه / 门市～ بخش خرده فروشی / 解放军某～ واحدی از ارتش آزادیبخش چین ③〈军〉(领导机构) مرکز فرماندهی: 连～ ستاد، مرکز فرماندهی گروهان / 司令～ مرکز فرماندهی ارتش / 前沿指挥～ مرکز فرماندهی جبهه ④〈量〉: 一～电影 يك فيلم / 一～《鲁迅全集》 يك سرى كليات «لوسيون» / 两～词典 دو جلد فرهنگ / 一～汽车 یك عدد ماشین / 两～机器 دو دستگاه / 三～曲 گروه سه تایی از کتاب، نمایش نامه وغیره که هر کدام بخودی خود کامل باشد ⑤〈书〉(统辖) حکم رانی کردن، فرمان روایی کردن، فرماندهی: 所～ نیروهای نظامی زیر فرماندهی کسی

【部队】bùduì واحد های نظامی، نیروهای ارتش: 他一直在～工作。 او در واحدهای نظامی کار کرده وکار می کند. / 村子里驻着一支～。 يك دسته از واحد های نظامی در دهکده مستقراست.

【部分】bùfen بخش، قسمت، حصه، شعبه: 我们看问题，不但要看到～，而且要看到全体。 دربرخورد بامسئله ای، ما نه تنها باید کل آنرا ببینیم بلکه باید اجزای آنراهم زیر نظر قراردهیم. / 他完成了自己的那～工作以后，又去帮助别人。 اوپس ازاینکه سهم کار خود را تمام کرد، رفت به دیگران کمك کند. / 日程安排有～变动。 دربرنامه‌ٔ فعالیت های ما تغییراتی صورت گرفته است. / 我的想法有一～不符合实际。 افکار من تا اندازه ای باواقعیت مطابقت ندارد.

【部件】bùjiàn بخش ها، اجزاء ترکیب کننده: ～分解图 نقشه‌ٔ تشریح اجزاء ترکیب دهنده

【部类】bùlèi زمره، دسته، گروه.: 社会生产第一～和第二～ گروه اول ودوم تولیدات اجتماعی

【部落】bùluò قبيله، طايفه، ايل: ～社会 جامعه‌ٔ قبیله‌یی

【部门】bùmén بخش، دپارتمان: 政府各～ دپارتمان های دولت، بخش های مختلف دولت / 主管～ بخش مسئول، دپارتمان مسئول کار / 工业和农业是国民经济两个重要～。 صنعت وکشاورزی دوبخش مهم اقتصاد ملی محسوب می شود.

【部首】bùshǒu 〈语〉 ریشه های لغت که بوسیله‌ٔ آن پندارنگار ها درفرهنگ سنتی چینی مرتب می شود

【部属】bùshǔ ①见"部下"②(属于某部领导) وابسته به وزارت خانه: 各～高校 دانشگاه های وابسته به وزارت خانه ای ها

【部署】bùshǔ آراستن، ترتیب دادن، تدارك دیدن: ～兵力 نیروهای نظامی راآراستن، آرایش نظامی دیدن / 作战～ جنگ را تدارك دیدن

【部头】bùtóu ضخامت و بزرگی(يك كتاب)

【部委】bùwěi وزارت هاوکمیسیون ها: 国务院各～ وزارت هاوکمیسیون های وابسته به شورای دولت

【部位】bùwèi محل، موقعیت، جا: 发音时舌的～ محل زبان در هنگام تلفظ / 受伤～ جای زخم، جای صدمه

【部下】bùxià ①(被统率的军队) قشون تحت فرماندهی کسی ②(下级) زیردست ها

【部长】bùzhǎng وزیر، مسئول يك وزارت، مسئول يك بخش: 外贸部～ وزیر بازرگانی خارجی / 对外联络部～ مسئول بخش مناسبات بین المللی / 省委宣传部～ رئیس بخش تبلیغات از کمیته‌ٔ حزبی استانی / ～会议 اجلاس وزیران، شورای کابینه / ～级会议 کنفرانس وزراء / ～助理 معاون وزارت خانه

【部族】bùzú ①(氏族和部落) طوایف و قبایل ②(资本主义以前的民族) ملتی دردوره‌ٔ ماقبل سرمایه داری

埠 bù ①(码头) اسکله، لنگرگاه، ساحل رودخانه؛ (有码头的城镇) بندر، بندرگاه: 本～ این بندر / 外～ بندر های دیگر ②(商埠) بندر بازرگانی

瓿 bù 〈书〉 ظرف کوچك

簿 bù کتاب: 练习～ دفترچه / 帐～ دفتر حساب / 登记～ دفتر ثبت

【簿册】bùcè دفتر یادداشت یاحساب

【簿籍】bùjí ①(帐簿) دفتر حساب ②(名册) فهرست اسامی

【簿记】bùjì دفترداری: 复(单)式～ دفتر داری دوبل (ساده)

【簿子】bùzi دفترچه، دفترچه‌ٔ یادداشت

C

cā

拆 cā

另见 chāi

【拆烂污】 cā lànwū 〈方〉 کارهارا بدون احساس مسئولیت وبی نظم وترتیب انجام دادن، کارها را درهم وبرهم کردن، غیر مسئول بودن

擦 cā ①(摩擦) خراشیدن، مالش دادن: ～伤了膝盖 زانورا خراشیدن/没关系,就～破了一点皮。 عیب ندارد، یك خراش بیش نیست. ②(擦干净) پاك کردن، تمیز کردن: ～桌子 میز را پاك کردن/～眼泪 اشك را پاك کردن/～根火柴 کبریت زدن/～地板 کف اطاق راپاك وتمیز کردن (با مالش)/～背 پشت کسی را کیسه کشیدن/～汗 عرق را خشك کردن/～皮鞋 کفش چرمی را واکس زدن/～枪 تفنگ را پاك کردن ③(涂抹) مالیدن، چیزهای مالیدنی روی چیزی کشیدن: 给伤口～碘酒 روی زخم ید مالیدن/～粉 به صورت پودر زدن/～油 روغن زدن، روغن مالیدن، روغن کاری(ماشین) ④(从旁边紧贴而过) از روی چیزی یا کسی رد شدن: ～肩而过 از روی شانهء کسی رد شدن/子弹从他头上～过去。 گلوله از روی سرش رد شد. ⑤(把瓜果擦成细丝儿) ریز ریز کردن، نرم رنده کردن: 把萝卜～成丝儿 ترب را نرم رنده کردن

【擦棒球】 cābàngqiú 〈棒、垒球〉 (بازی بیس بال) توپی که کج زده شود

【擦边】 cābiān نزدیك به عدد معینی (بیشتر درمورد سن وسال کسی)

【擦边球】 cābiānqiú 〈乒乓球〉 (بازی پینگ پونگ) توپی که به لبهء میز بخورد

【擦布】 cābù کهنه، پارچهء کهنه

【擦干】 cāgān تمیز کردن: ～桌子 میز را تمیز کردن

【擦黑儿】 cāhēir 〈方〉 هنگام غروب، هوای گرگ ومیش: 他～就回来了。 او هنگام غروب برگشته است.

【擦痕】 cāhén اثرخراش، جای خراش

【擦亮眼睛】 cāliàng yǎnjīng چشم به چیزی باز کردن، هوشیاری خود را بالا بردن، هوشیارشدن

【擦屁股】 cāpìgu به کسی درپایان دادن کار های نامرتبش کمك کردن

【擦拳摩掌】 cā quán mó zhǎng مشت ها وکف دست های خود رابهم مالیدن (نشان آمادگی نبرد)

【擦伤】 cāshāng خراشیدن، (بوسیلهء مالش) زخمی کردن: 小孩把膝盖～了。 بچه زانوی خود را زخمی کرد.

【擦试】 cāshì پاك کردن، تمیز کردن: ～武器 اسلحه را تمیز کردن

【擦网球】 cāwǎngqiú 〈体〉 (بازی تنیس یا تنیس روی میز وغیره) توپی که به تور میخورد، نت

【擦洗】 cāxī باحولهء خیس یاالکل تمیز کردن

【擦音】 cāyīn 〈语〉 واك سایشی، واك صفیری، حرفی که با اصطکاك نفس تلفظ میشود

【擦澡】 cāzǎo باحولهء خیس (بوسیلهء مالش) بدن خود را تمیز کردن

嚓 cā 〈象〉: 汽车～的一声停住了。 اتومبیل با صدای گوش خراشی توقف کرد.

另见 chā

cǎ

礤 cǎ

【礤床儿】 cǎchuángr رنده (برای خرد کردن ترب وغیره)

cāi

猜 cāi ①(推测) حدس زدن، گمان بردن، حل کردن: 这个谜语真难～。 حل این معما بسیار مشکل است./你～谁来了? حدس بزنید چه کسی اینجاهست؟/他准～不着。 مطمئنم که نمی تواند درست حدس بزند./她的想法谁也～不透。 هیچکس قادر نیست به مقصود او پی ببرد./我～他已在北京。 گمان می‌کنم که او حالا درپکن است. ②(猜疑) سوء ظن داشتن، گمان بد بردن، شك وتردید داشتن: 我～他和这件事有牵连。 گمان میکنم او کم وبیش در این کار دست دارد./胡～乱想 خیالات پوچ و واهی

【猜测】 cāicè حدس، گمان: 那都是～。 همه اینهاحدس وگمان است.

【猜忖】 cāicǔn حدس زدن، گمان بردن

【猜断】 cāiduàn حدس زدن وقضاوت کردن

【猜度】 cāiduó 〈书〉 ظن بد بردن، گمان بد بردن: 别用自己的心思来～人家。 نباید از پیش خود به دیگران ظن بد برد./据

我～，他的意图不在于此。بگمان من، مقصودش غیر از اینست.

【猜忌】cāijì بدگمان و حسود بودن

【猜谜儿】cāimèir ①(猜谜底)معما را حل کردن، راه حل معما را حدس زدن ②(猜测)حدس زدن：快说吧，别让我们～了。زودتر بگو و ما را در حدس وگمان مگذار!

【猜摸】cāimo حدس زدن، تخمین زدن：我们大家正～着他不来的原因。ما همه داریم دربارهٔ علت نیامدنش حدس می زنیم.

【猜拳】cāiquán نوعی بازی در موقع شرابخوری (دونفر دریک زمان انگشتان خود را نشان می دهند وهر کدام سعی می کند تعداد انگشتان طرف مقابل را درست حدس بزند وبازی راببرد)

【猜透】cāitòu درست وکاملا حدس زدن：他～了我心里要说的话。او آنچه می خواستم بگویم درست وکاملا حدس زد.

【猜想】cāixiǎng خیال کردن، گمان کردن، حدس زدن：我～他又去图书馆了。گمان می کنم او دوباره به کتابخانه رفته است/我～他病了。به گمان من اومریض است.

【猜哑谜】cāi yǎmí دربارهٔ منظور واقعی کسی یا حقیقت امری حدس زدن

【猜疑】cāiyí سوء ظن داشتن، گمان بد بردن، شك داشتن：一直受到～همواره مورد سوء ظن قرار گرفتن / 她就是爱～。او خیلی زود به دیگران ظنین می شود.

【猜中】cāizhòng درست حدس زدن

cái

才 cái ①(才能)توانایی، استعداد：德～兼备 هم توانایی، هم درستکاری سیاسی داشتن/～高八斗 دارای استعداد فراوان بودن/多～多艺的人 دارای استعداد وذوق بودن، درزمینه های گوناگون استعداد داشتن ②(有才能的人)آدم توانا، آدم با استعداد：人～آدم همه فن حریف، آدم همه چیزدان/全～ مستعد ③(对某一类人的称呼)：奴～نوکر، آدم باقریحه ④〈副〉(a)[表示事情刚发生或发生得晚]تازه، بنده：比赛～开始。مسابقه تازه شروع شده است/你怎么～来就要走？چرا باین دیری آمده اید، چرا می خواهید بروید؟/我现在～懂得他的话。منظورش را تازه فهمیدم (b)[表示事情取决于某种条件]به شرط اینکه، درصورتیکه：我们只有依靠人民～有力量。ماتنها در صورتیکه به مردم تکیه کنیم، قدرتمند خواهیم شد/非要等起重机来了～能装运吗？آیا ما باید منتظر باشیم تا جرثقیل بیاید و بعد بارگیری کنیم؟/只有用功～能学到东西。تنها درصورتیکه با سعی وکوشش درس بخوانیم، می توانیم چیزی یاد بگیریم. (c)[表示对比之下数量小，次数少等]تنها، فقط：他参加长征的时候～十四岁。هنگامیکه او در راه پیمایی طولانی شرکت کرد، فقط چهارده سال داشت/解放前全国钢产量最高～九十万吨。قبل از آزادی چین بالاترین میزان تولید سالانهٔ فولاد فقط ۹۰۰ هزارتن بود. (d)[表示强调，句尾常用'呢'字]چه، 这里的麦子长得～好呢！اینجا گندم چقدر خوب می روید!/他要是不知道～怪呢！چقدر جای تعجب است اگر او از این موضوع بی خبر باشد!

【才分】cáifèn استعداد و خرد

【才赋】cáifù استعداد وخرد

【才干】cáigàn لیاقت، توانایی، قابلیت، شایستگی：在实践中增长～در عمل بر لیاقت وتوانایی خود افزودن

【才高八斗】cái gāo bādǒu سرشار از استعداد ادبی

【才华】cáihuá استعداد ادبی یاهنری：他是一位很有～的作家。او نویسندهٔ مستعدی است.

【才俊】cáijùn آدم فوق العاده مستعد، استعداد برجسته

【才力】cáilì استعداد، توانایی

【才路】cáilù طرق مختلف پرورش افراد مستعد

【才略】cáilüè توانایی و فراست (در امور سیاسی ونظامی)

【才貌】cáimào استعداد هنری و زیبائی صورت：他～过人 او در توانایی وبصیرت یك سروگردن از دیگران بلند تراست.

【才能】cáinéng توانایی، استعداد، صلاحیت：～是从实践中来，从群众中来的。توانایی وصلاحیت کسی از راه عمل یا در تماس با توده های مردم بدست می آید/有～的人 آدم توانا و مستعد

【才气】cáiqì استعداد ادبی：～横溢 سرشار از استعداد ادبی بودن

【才人】cáirén ①(才子)دانشمند شایسته ②(女官)مأمورین زن در دربار چین قدیم

【才识】cáishí توانایی و بصیرت

【才疏学浅】cáishū-xuéqiǎn 〈谦〉استعداد کم و دانش ناچیز داشتن

【才思】cáisī 〈书〉(در هنر و ادبیات) قوهٔ تخیل، نیروی ابتکار：他～敏捷。او قوهٔ تخیل سریع دارد.

【才学】cáixué استعداد و دانش، پیشرفت در مطالعات ادبی وهنری

【才艺】cáiyì توانایی ومهارت

【才智】cáizhì توانایی وخرد：充分发挥人民群众的聪明～ نیروی خرد و ابتکار مردم را بطور کامل براه انداختن

【才子】cáizǐ دانشمند شایسته، دانشمند با استعداد：～佳人 دانشمندان شایسته وخانم های زیبا(در داستان های عاشقانهٔ چین)

材 cái ①(木料)چوب، الوار：木～الوار ②(材料)مواد، ماده، مصالح، لازم برای هر چیز：教～مواد درسی/钢～فرآورده های فولاد/药～مواد دارویی/就地取～ از منابع محلی مواد لازم بدست آوردن ③(人的资质)توانایی، استعداد، شایستگی：因～施教 به دانش آموزان درخور توانایی وشایستگی آنها درس دادن/不成～بی استعداد وناتوان بودن ④(有用的人)آدم قابل：人～辈出。تعداد زیادی آدم مستعد وارد میدان شده است. ⑤(棺材)تابوت

【材积】cáijī 〈林〉حجم الوار

【材料】cáiliào ①(原料)مواد، ماده، مصالح：～科学 دانش مواد/原～مواد خام/建筑～مصالح ساختمانی/～力学 علم مکانیك مواد ②(资料)مواد، مفروضات، ماده شناسی：学习～مواد آموزشی، موضوعات آموزشی/档案～مدرك

فرضیه ها واطلاعات، ~调查/ اسناد ومطالب قابل بایگانی کردن
مدارك ومطالب را ~搜集/ آنچه پس از تحقیقات بدست میآید
熟/ اطلاعات مربوط به امور پرسنل ~人事/ جمع آوری کردن
悉一下~还不能/ خود را با مدارك آشنا کردن 根据现有
得出肯定的结论。ما هنوز نمی توانیم از اطلاعات ومفروضاتی
喻做③که در دسترس داریم یك نتیجهٔ قطعی بدست بیاوریم.
某事的人才)شخص درخور یك زمینهٔ کار: 她不是演戏的
~。او برای بازیگری ساخته نشده است.

财 cái پول، ثروت، مال، دارائی: 理~ امور مالی را اداره
کردن/ 地主老~ زمیندار ثروتمند

【财宝】cáibǎo پول وچیزهای قیمتی

【财帛】cáibó مال وثروت، پول

【财产】cáichǎn اموال: 公共~ اموال عام، بیت المال/ 国家~ اموال دولتی/ 权~ حق استفاده از اموال/ 税~ مالیات اموال
保护人民的生命~ از جان ومال مردم دفاع کردن

【财大气粗】cái dà qì cū با اتکاء به ثروت خود آقائی وتکبر کردن

【财东】cáidōng ①〈旧〉(商店和小企业所有者) صاحب فروشگاه و مؤسسهٔ کوچك ②(财主) توانگر

【财蠹】cáidù کسی یادستهٔ مردمی که مال دولت را می خورد

【财阀】cáifá ثروتمند بزرگ، توانگر بزرگ و با نفوذ

【财富】cáifù مال، ثروت: 自然~ ثروت، سرمایه های طبیعی/ 物质~ ثروت مادی، سرمایهٔ مادی/ 精神~ ثروت معنوی، سرمایه های معنوی/ 增加社会~ برسرمایهٔ جامعه افزودن، بر ثروت اجتماع افزودن

【财赋】cáifù 〈书〉①(财物和赋税) اموال ومالیات ②(金钱) پول

【财经】cáijīng مالیه و اقتصاد

【财会】cáikuài امور مالی وحسابداری: 科~ بخش امور مالی وحسابداری

【财礼】cáilǐ 见"彩礼"cǎilǐ

【财力】cáilì منابع مالی

【财路】cáilù منابع مالی جدید

【财贸】cáimào مالیه و بازرگانی

【财迷】cáimí پول پرست، خسیس: 心窍~ درپول پرستی غوطه خوردن

【财气】cáiqì خوش شانسی در کسب مال وثروت

【财权】cáiquán حق استفاده از اموال

【财神】cáishén خدای ثروت

【财势】cáishì ثروت وقدرت

【财税】cáishuì امور مالی ومالیاتی

【财团】cáituán گروه مالی: 国际~ گروه مالی بین المللی

【财务】cáiwù امور مالی: 报告~ گزارش دربارهٔ امور مالی/ 科~ بخش امور مالی/ 条例~ مقررات امور مالی/ 审核委员会~ کمیتهٔ بازرسی امور مالی/ 报表~ فرم گزارش آمار مالی

【财物】cáiwù اموال، دارایی: 个人~ دارایی شخصی

【财源】cáiyuán منابع مالی جدید: 发展经济,开辟~ گسترش اقتصاد وکاوش منابع مالی جدید

【财政】cáizhèng مالیه: 赤字~ کسر مالی/ 管理~ مدیریت مالی/ 机关~ ارگان مالی/ 寡头~ اولیگارش مالی/ 金融危机~ بحران مالی و پولی/ 年度~ سال مالی/ 收入~ درآمد مالی/ 收支平衡~ تعادل دخل وخرج/ 预算~ بودجهٔ مالی/ 支出~ مخارج/ 制度~ سیستم مالی/ 资本~ سرمایهٔ مالی

【财政部】cáizhèngbù وزارت دارایی

【财主】cáizhu توانگر، ثروتمند، آدم غنی

裁 cái ①(剪;割) بریدن (کاغذ، پارچه وغیره را): 开~ به دو نیم کردن/ 把一张纸~成条儿 یك ورق کاغذ را به چند قسمت بریدن/ 这块料子可以~两套衣服。 با این پارچه می توان دو دست لباس برید. ②(削减;除掉) کاستن، کم کردن، منفصل کردن: 他刚一有病,老板就把他~掉了。 بمحض اینکه بیمار شد، اربابش اورا مرخص کرد. ③(衡量;判断) سنجیدن، قضاوت کردن، تصمیم گرفتن ④(控制;抑止) جلوگیری کردن، کنترل کردن، تحریم کردن: 经济制~ تحریم اقتصادی/ 独~ دیکتاتوری ⑤(指文学艺术: 安排取舍;格式) برنامه ریزی فکری: 别出心~ اتخاذ کردن تدبیر مبتکرانه‌ای/ 体~ نوعی یا فرمی از ادبیات ⑥(开数) اندازه گیری ورق کاغذ، قطع کاغذ: 对~ کاغذ تا شده را در اندازهٔ معین بریدن

【裁并】cáibìng کاهش دادن ویکی کردن (سازمان ها یا ارگان ها را)

【裁撤】cáichè منحل کردن (سازمانی یا ارگانی را)

【裁处】cáichǔ سنجیدن وفیصل دادن (مطلبی)

【裁答】cáidá پاسخ دادن بوسیلهٔ نامه، شعروغیره

【裁刀】cáidāo 〈印〉 ماشین برش کاغذ، تیغ کاغذبری، دستگاه کاغذ بری

【裁定】cáidìng 〈法〉 طبق قانون حکم کردن

【裁断】cáiduàn سنجیدن وتصمیم گرفتن

【裁夺】cáiduó سنجیدن وتصمیم گرفتن

【裁度】cáiduó 〈书〉 تخمین زدن وتصمیم گرفتن

【裁缝】cáifeng خیاط، درزی، لباس دوز: 铺~ دکان خیاطی

【裁复】cáifù صدورحکم وجواب دادن

【裁革】cáigé ملغی کردن، لغو کردن

【裁减】cáijiǎn کاستن، کم کردن کاهش دادن: 机关工作人员~ از تعداد کارمندان یك ارگان کاستن/ 军备~ کاهش تسلیحات

【裁剪】cáijiǎn برش دادن: 衣服~ لباس بریدن، برش لباس

【裁决】cáijué حکم دادن (برطبق قانون): 依法~ برطبق قانون حکم دادن/ 会议主席作出了~。 رئیس جلسه حکمی داد.

【裁军】cáijūn خلع سلاح: 委员会~ کمیتهٔ خلع سلاح

【裁可】cáikě حکم و اجازه دادن

【裁判】cáipàn ①〈法〉(裁定;判决) داوری، (حقوق) داوری کردن، داوری در غیاب: 缺席~ در غیاب داوری کردن/ 权~ حق داوری، حق قضاوت ②〈体〉(评判) داوری، (ورزش) داوری ③〈体〉(评判员) داور، قاضی: 长~ داور مسئول قضاوت

【裁判员】cáipànyuán 〈体〉 داور، (ورزش): 国际~ داور بین

داور داخلی، داور مملکتی، داور ملی ~国家/ المللی
【裁片】 cáipiàn پارچهٔ بریده شده وآماده برای دوختن
【裁衣】 cáiyī باندازهٔبدن لباس بریدن ~量体:لباس بریدن
【裁员】 cáiyuán 〈旧〉 از تعداد کارمندان کاستن
【裁纸机】 cáizhǐjī ماشین برش کاغذ، دستگاه کاغذبری
【裁制】 cáizhì ①(制裁) تنبیه کردن، مجازات کردن ②(强力约束) مقید ساختن
【裁酌】 cáizhuó سنجیدن وتصمیم گرفتن

cǎi

采 cǎi ①(摘取) چیدن، جمع کردن: ~茶 برگ های چای را چیدن / ~了一把野菜 یك مشت سبزی صحرایی جمع کردن / ~药 گیاههای پزشکی را جمع کردن / ~珍珠 برای صید مروارید شیرجه رفتن ②(开采) استخراج کردن: 开~ استخراج کردن / ~煤 زغال سنگ استخراج کردن / ~油 نفت استخراج کردن ③(选取) اتخاذ کردن، برگزیدن: ~取一系列必要措施 یك چند از اقدام های لازم را به عمل آوردن ④(精神; 神色) (چهره) از سلامتی وشوق: 神~奕奕 روحیه، رنگ چهره ی بشاش گل انداختن / 兴高~烈 سر حال بودن / 无精打~ حال بودن ⑤同"彩"cǎi
另见 cài
【采办】 cǎibàn بمقیاس وسیع خریدن
【采捕】 cǎibǔ صید کردن، گرفتن
【采茶灯】 cǎichádēng نوعی رقص محلی در جنوب چین بنام «رقص چای چینی»
【采茶机】 cǎichájī دستگاه چای چینی
【采场】 cǎichǎng 〈矿〉 نقب وکانال زیر زمین برای استخراج سنگ معدن
【采伐】 cǎifá درخت انداختن، درخت قطع کردن: ~森林 در جنگل درخت انداختن / ~队 گروه درخت اندازان، تیم قطع درختان / ~工艺 فن درخت اندازی / ~迹地 میدانی که تمام درختان آن انداخته شده / ~量 حجم درخت درخت های فروختنی جنگل بریده شده باشد اندازی
【采访】 cǎifǎng (خبرنگار) مواد ومطالب جمع کردن، خبرها را جمع کردن: ~新闻 اطلاعات را جمع کردن، اخبار را جمع کردن / ~全国运动会消息 از بازیهای ملی را گزارش کردن، از بازیهای ملی گزارش دادن / 向一位名演员进行~ با یك بازیگر مشهور سینما مصاحبه کردن
【采风】 cǎifēng ترانه های محلی را جمع کردن، سرودهای محلی را جمع کردن
【采购】 cǎigòu برای سازمان یا مؤسسه ای خرید کردن: ~建筑材料 مصالح ساختمانی را خریداری کردن / ~员 مأمور خرید، نمایندهٔ خرید، عامل خرید
【采光】 cǎiguāng 〈建〉 از نور طبیعی استفاده کردن، از نور آفتاب استفاده کردن
【采集】 cǎijí جمع کردن، گرد آوردن، میوه چیدن: ~标本 نمونه ها را جمع کردن / ~民间歌谣 ترانه های محلی را جمع کردن / 原始群靠渔猎~为生。 قبیله های نخستین از راه ماهی گیری، شکاروجمع آوری میوهٔ درختان زندگی میکردند.
【采掘】 cǎijué 〈矿〉 حفر کردن، گود کردن: ~设备 تجهیزات حفاری، وسائل حفاری / ~工业 صنعت حفاری
【采矿】 cǎikuàng استخراج معدن: 露天~ استخراج معدن روباز، استخراج معدن سطحی / 地下~ استخراج معدن زیر زمینی وعمیق / ~工程 مهندس استخراج معدن / ~工业 صنعت استخراج معدن / ~方法 شیوهٔ استخراج معدن
【采捞】 cǎilāo (از زیر آب) جمع کردن، گرد آوردن
【采录】 cǎilù جمع آوری وضبط کردن: ~民歌 ترانه های محلی را جمع آوری وضبط کردن
【采买】 cǎimǎi خریدن، خریداری کردن
【采煤】 cǎiméi زغال سنگ را استخراج کردن: 水力~ زغال سنگ را با نیروی آب استخراج کردن / ~工 کارگر معدن زغال سنگ / ~回收率 درصد بازیافت زغال سنگ / ~工作面 نمای زغال سنگ
【采棉机】 cǎimiánjī دستگاه پنبه چینی
【采纳】 cǎinà پذیرفتن، قبول کردن، اتخاذ کردن: ~群众建议 پیشنهاد توده های مردم را پذیرفتن
【采暖】 cǎinuǎn 〈建〉 گرمادهی: 辐射(式)~ گرمادهی باتابش / 蒸气~ گرمادهی بوسیلهٔ بخار / 热水~ گرمادهی بوسیلهٔ آب گرم / ~设备 وسائل گرمادهی وانتقال هوای گرم
【采取】 cǎiqǔ اتخاذ کردن، گرفتن، اختیار کردن: ~紧急措施 اقدامات فوری انجام دادن / ~主动 ابتکار عمل بخرج دادن / ~一项新政策 سیاست جدیدی درپیش گرفتن / ~攻势 حمله آوردن / ~说服教育的办法 از شیوهٔ ترغیب وآموزش استفاده کردن، شیوهٔ تشویق وآموزش را بکار بردن / ~强制手段 به جبر و زور متوسل شدن / ~步骤 اقداماتی به عمل آوردن / ~立场 موضع اتخاذ کردن / ~谨慎态度 برخورد احتیاط آمیز داشتن
【采石场】 cǎishíchǎng محل استخراج سنگ
【采食】 cǎishí (جانور) جستجوی مواد غذائی کردن
【采收率】 cǎishōulǜ 〈石油〉 (نفت) درصد باز یافت
【采撷】 cǎixié 〈书〉 ①(采选) جمع کردن و برچیدن، جمع ②(采摘) چیدن وانتخاب کردن
【采写】 cǎixiě باکسی مصاحبه کردن ودربارهٔ او نوشتن
【采样】 cǎiyàng نمونه گیری
【采用】 cǎiyòng اتخاذ کردن، بکار بردن، استعمال کردن، استخدام کردن: ~新技术 فنون جدید را بکار بردن
【采油】 cǎiyóu 〈石油〉 استخراج نفت: ~队 گروه استخراج نفت
【采育】 cǎiyù درخت انداختن وپرورش دادن
【采择】 cǎizé برگزیدن واتخاذ کردن: 提出几种办法以供~ بمنظور دادن حق انتخاب، چند شیوه را پیشنهاد کردن
【采摘】 cǎizhāi چیدن: ~苹果 چیدن سیب
【采脂】 cǎizhī 〈林〉 صمغ گیری، صمغ گرفتن
【采制】 cǎizhì جمع کردن وتحت عملیات مخصوص قرار دادن: ~中草药 گیاههای پزشکی را جمع کردن وبرای استفاده آماده ساختن
【采种】 cǎizhǒng 〈农〉 جمع آوری بذر

【采擢】cǎizhuó برگزیدن: 贤能~ افراد لایق ومستعد را برگزیدن

彩 cǎi ①(颜色) رنگ، لون: 色~ رنگ / 五~ رنگارنگ، رنگی، رنگارنگ / 云~ ابرهای رنگین / ~色 الوان ②(彩色丝绸) ابریشم رنگی: 张灯结~ بافانوس‌ها و نوارهای رنگارنگ تزئین کردن / 剪~ (درمراسم افتتاح) نوار ابریشمی (یانوارسه رنگ) را قطع کردن ③(欢呼声) به به، آفرین، احسنت: 喝~ به به گفتن، آفرین گفتن / 声~ هلهله، آفرین، احسنت ④(花样) تنوع، رنگارنگ بودن: 丰富多~ غنی ومتنوع ⑤(赌博或游戏得的奖品) (درلاتاری وغیره) جایزه: 中~ برنده‌ء جایزه شدن ⑥(负伤) خون زخم: 挂~ در نبرد زخمی شدن

【彩蚌】cǎibàng 〈工美〉 نقاشی روی صدف

【彩笔】cǎibǐ مداد رنگی

【彩唱】cǎichàng به لباس تآتری اپرا خواندن

【彩车】cǎichē (دررژه) چرخ های متحرك وتزئین شده

【彩绸】cǎichóu ابریشم رنگی

【彩带】cǎidài نوار رنگی

【彩旦】cǎidàn رل دلقك زن در اپراهای سنتی چین

【彩蛋】cǎidàn 〈工美〉 نقاشی روی پوست تخم مرغ

【彩灯】cǎidēng فانوس رنگی

【彩电】cǎidiàn ①(彩色电视) تلویزیون رنگی ②(彩色电视机) دستگاه تلویزیون رنگی

【彩雕】cǎidiāo کنده کاری روی چوب رنگی

【彩调】cǎidiào 〈剧〉 نوعی اپرای محلی در منطقه‌ء خود مختار ملیت جوان استان «گوان شی»

【彩坊】cǎifāng طاق مزین رنگی

【彩号】cǎihào سرباز زخمی

【彩虹】cǎihóng رنگین کمان، قوس قزح

【彩画】cǎihuà نقاشی رنگی

【彩绘】cǎihuì نقاشی یا نقش ونگار رنگی: 瓷器~ ظروف چینی تزئین شده بانقاشی های رنگی / 乐俑群~ مجسمه های سفالی نوازندگان نقاشی های الوان تهیه شده بالاك / 金漆~ ورنگارنگ طلائی / 帛画~ نقاشی ابریشمی رنگی

【彩轿】cǎijiào تخت روان مخصوص عروس

【彩礼】cǎilǐ هدایای نامزدی، تحفه‌ء نامزدی (که ازطرف داماد به خانواده‌ء عروس داده میشود): 破除订婚受~的旧习 رسم کهنه‌ء پذیرش هدایای نامزدی را برانداختن

【彩练】cǎiliàn نوار ابریشمی

【彩门】cǎimén طاق مزین (که بمناسبت جشن ساخته میشود)

【彩排】cǎipái آخرین تمرین نمایش که در آن بازیگران با لباس کامل نمایش برروی صحنه می آیند

【彩牌】cǎipái 同"彩门"

【彩佩】cǎipèi تزئینات روی لباس زنانه در قدیم

【彩棚】cǎipéng خیمه‌ء مزین (که بمناسبت جشن زده میشود)

【彩票】cǎipiào بلیط لاتاری 也称"彩券"

【彩旗】cǎiqí پرچم رنگی

【彩球】cǎiqiú ①(彩色气球) بالون رنگی ②(彩绸扎的球状物) گوی ابریشمی رنگی

【彩色】cǎisè رنگ، لون، رنگین، رنگی: 胶卷~ فیلم رنگی / 影片~ فیلم رنگی برای فیلم برداری 电影胶片 / 铅笔~ مداد رنگی / 电视~ تلویزیون رنگی / 印刷~ چاپ رنگی سینمائی

【彩声】cǎishēng به به، آفرین، احسنت

【彩塑】cǎisù مجسمه سازی رنگی: 泥人~ مجسمه‌ء سفالین رنگی

【彩陶】cǎitáo ظروف سفالی نقاشی شده‌ء قدیمی

【彩陶文化】cǎitáo wénhuà 〈考古〉 «فرهنگ ظروف سفالین منقوش» 参见"仰韶文化"Yǎngsháo wénhuà

【彩头】cǎitóu علائم رسیدن احتمالی به سود یا پیروزی

【彩霞】cǎixiá ابرهای رنگارنگ

【彩印】cǎiyìn چاپ رنگی

【彩釉】cǎiyòu لعاب رنگی: 陶~ ظروف سفالینی که لعاب رنگی داده شده باشد

睬 cǎi توجه داشتن: 理~ توجه داشتن / 不理不~ بی اعتنا بودن / 人家跟他说话，他连~也不~。 مردم با او صحبت میکنند، اما او اصلا به آنهاتوجهی ندارد.

踩 cǎi ①(脚底接触地面或物体) روی چیزی پاگذاشتن، پایمال کردن، له کردن: 当心~坏了庄稼! مواظب باشید روی محصول پا نگذارید! / 小男孩~在哥哥的肩上摘枣儿。 پسر کوچولو روی شانه‌ء برادر بزرگش پاگذاشته بود وخرما می چید. ②(追踪，追查) دنبال کردن، تعقیب کردن

【踩捕】cǎibǔ به دنبال (مجرم) گشتن و توقیف کردن

【踩高跷】cǎigāoqiāo باچوب پا راه رفتن

【踩缉】cǎijī (دزد را) تعقیب و توقیف کردن

【踩水】cǎishuǐ 〈体〉 با حرکت دست ویا خود را ایستاده درآب نگهداشتن

【踩踏】cǎità روی چیزی پاگذاشتن، پایمال کردن

【踩线】cǎixiàn 〈体〉 (ورزش) روی خط پاگذاشتن

cài

采 cài

另见 cǎi

【采邑】càiyì املاك دوره‌ء ملوك الطوايفی

菜 cài ①(蔬菜) سبزی: 种~ سبزی کاشتن / 咸~ سبزی نمك سود / 野~ سبزی صحرائی ②(副食品) هر نوع مواد خوراکی: 上街买~ برای خرید مواد خوراکی به خیابان رفتن ③(饭菜) غذا، خورش: 荤~ خورش گوشت / 素~ خورش سبزی / 一道~ یك خورش / 川~ غذا بسبك «سی چوان» / 中~ غذای چینی / 西~ غذای اروپایی / 做~ خورش درست کردن، پخت وپز کردن

【菜板儿】càibǎnr تخته‌ء قصابی، تخته‌ء آشپزخانه

【菜帮儿】càibāngr برگ های بیرونی (کلم وغیره)

【菜场】càichǎng سبزی فروشی، بازار سبزی

【菜单】càidān صورت غذا
【菜刀】càidāo کارد آشپزخانه
【菜地】càidì مزرعهٔ سبزی
【菜豆】càidòu لوبیای سبز
【菜墩子】càidūnzi کندهٔ درخت که روی آن گوشت تکه تکه می کنند
【菜饭】càifàn برنجی که با سبزی پخته می شود
【菜粉蝶】càifěndié پروانهٔ آفت کلم
【菜瓜】càiguā نوعی کدو بنام "Snake melon"
【菜馆】càiguǎn 〈方〉 رستوران
【菜花】càihuā ①(花椰菜) گل کلم ②(油菜花) گل کلم روغنی
【菜货】càihuò 〈方〉 آدم بزدل وبی فایده
【菜窖】càijiào زیر زمین برای نگهداشتن سبزیجات
【菜枯】càikū تفالهٔ کلم روغنی که بجای کود مصرف میشود
【菜码儿】càimǎr 〈方〉 سبزیجاتی که بصورت ریز یا باریکه در می‌آید وهمراه رشته خورده میشود
【菜牛】càiniú گاوگوشتی، نوعی گاوکه برای تامین گوشت پرورش می یابد، گاو پرواری
【菜农】càinóng دهقان سبزی کار
【菜圃】càipǔ باغ سبزیجات
【菜谱】càipǔ ①(菜单) صورت یا فهرست غذا ②(介绍菜肴制作方法的书) کتاب تعلیم فن پخت و پز
【菜畦】càiqí کرت، قطعه های کوچك زمین برای سبزی کاری
【菜青】càiqīng (رنگ) سبز مایل به خاکستری تیره
【菜青虫】càiqīngchóng نوعی کرم آفت سبزیجات
【菜色】càisè نوعی رنگ چهره شبیه رنگ سبزی که دراثر خوردن زیاد سبزیجات در چهرهٔ مردم قحطی زده پدیدار می گردد: 面有~ در چهره رنگ سبزی داشتن
【菜市】càishì بازار سبزی، سبزی فروشی
【菜蔬】càishū ①(蔬菜) سبزی ②(饭菜) خورش روی سفره
【菜苔】càitái ساقهٔ گل سبزیجات (مانند کلم روغنی، خردل وغیره)
【菜摊】càitān بساط سبزی فروشی
【菜心儿】càixīnr مغز، میان، قسمت مرکزی(کلم وغیره)
【菜蚜】càiyá شتهٔ سبزی
【菜羊】càiyáng برهای‌که برای تامین گوشت پرورش می دهند
【菜肴】càiyáo 〈书〉 خوراك پخته (معمولا اشاره به خورش گوشت)
【菜油】càiyóu روغن تخم کلم روغنی 又作"菜子油"
【菜园】càiyuán باغ سبزیجات
【菜籽】càizǐ ①(种子) تخم سبزی ②(油菜籽) تخم کلم روغنی
【菜籽饼】càizǐbǐng تفالهٔ تخم کلم روغنی

蔡 Cài 〈姓〉 يك نام خانوادگی در چین

cān

参 cān ①(加入) شرکت کردن، ملحق شدن، وارد شدن: ~军 وارد ارتش شدن / ~战 در جنگ شرکت کردن ②(参考) رجوع کردن، مقایسه کردن: ~阅 رجوع کردن، مراجعه کردن / ~看 رجوع کردن، مراجعه کردن ③(谒见) ادای احترام کردن، به زیارت رفتن: ~谒烈士陵园 در آرامگاه شهیدان ادای احترام کردن ④(封建时代的弹劾) در حضور امپراطور علیه يك مأمور عالیرتبه اعلام جرم کردن
另见 cēn; shēn

【参拜】cānbài به زیارت کسی رفتن، (در آرامگاه یا جلوی تمثال مرده) ادای احترام کردن
【参半】cānbàn نصف، نیم...ونیم...، نصفانصف: 疑信~ نیم باور ونیم شك / 毁誉~ هم مورد تحسین وهم مورد سرزنش قرار گرفتن، نیم تحسین ونیم ملامت
【参禅】cānchán (پیرو بودا) تفکر وعبادت کردن
【参订】cāndìng در تصحیح وتجدید نظر شرکت داشتن
【参定】cāndìng در برنامه ریزی شرکت داشتن
【参观】cānguān بازدید کردن، دیدن کردن، زیارت کردن: ~名胜古迹 از جاهای خوش‌منظره وآثار قدیمی دیدن کردن / ~展览会 از نمایشگاه دیدن کردن / ~团 هیئت بازدید کننده / ~者 بازدید کنندگان / 欢迎~! بازدید کنندگان عزیز، خوش آمدید!
【参劾】cānhé 〈书〉 در حضور امپراطور علیه يك مأمور عالیرتبه اعلام جرم کردن
【参加】cānjiā ①(参预) شرکت کردن، ملحق شدن، وارد شدن، به صف‌های انقلابیون پیوستن: ~革命 در انقلاب شرکت کردن / ~党 به حزب پیوستن / ~讨论 دربحث ومذاکره شرکت کردن / 积极~国家建设 درسازندگی کشور شرکت فعال داشتن / ~会议 در جلسه شرکت کردن / ~会谈 درمذاکره وگفتگو شرکت کردن ②(提出意见) (نظر، نصیحت، پیشنهادو غیره) مطرح کردن: 请你也~意见。 لطفا شماهم نظر بدهید!
【参见】cānjiàn ①(参看) رجوع کردن، مراجعه کردن: ~第九章 به فصل نهم رجوع کردن ②(谒见) به زیارت کسی رفتن، به حضور کسی شرفیاب شدن
【参决】cānjué در تنظیم سیاست شرکت داشتن
【参军】cānjūn خدمت سربازی کردن، وارد ارتش شدن: 自愿~ برای سربازی داوطلب شدن
【参看】cānkàn ①(参见) رجوع کردن، مراجعه کردن: ~下面注释。 به یادداشت زیر رجوع بفرمائید. ②(参考) مراجعه کردن: 他~了不少有关书刊。 او به تعداد زیادی ازکتاب های مربوط مراجعه کرد. / 学习时事可以~这篇文章。 برای مطالعهٔ کار های جاری و روزانه می توانید به این مقاله مراجعه کنید.
【参考】cānkǎo ①(查阅资料) رجوع کردن، مراجعه کردن: ~历史文献 به اسناد تاریخی مراجعه کردن ②(帮助了解情况) مراجعه، رجوع، بازگشت، عطف: 仅供~ فقط برای مراجعه / 提出~意见 برای مراجعه نظر دادن / ~资料 اسناد و اطلاعات مرجع، مدارك
【参考书】cānkǎoshū کتاب مرجع، کتاب مخصوص مراجعات: ~目录 فهرست کتاب های مرجع
【参谋】cānmóu ①〈军〉 افسر ستاد: ~部 ستاد ارتش ②(出主意) نظر دادن، پیشنهاد دادن: 这事可以让阿里给你~一下。

شما می توانید از علی درباره‌ء این موضوع نظر بخواهید.

【参赛】cānsài درمسابقه‌ء ورزشی شرکت داشتن

【参事】cānshì رأیزن، مشاور

【参数】cānshù 〈数〉(ریاضی) پارامتر، مقداری ازیك مدار

【参天】cāntiān سربه آسمان کشیده: ~古树 درخت کهن و سربه آسمان برآورده

【参透】cāntòu کاملا پی بردن

【参谒】cānyè ①(谒见) (به حضور امپراطور) شرفیاب شدن، به ②(瞻仰遗像、陵墓) (درآرامگاه یا جلوی تمثال متوفی) زیارت کسی رفتن ادای احترام کردن 又作"参拜"

【参议员】cānyìyuán سناتور، عضو مجلس سنا

【参议院】cānyìyuàn مجلس سنا

【参与】cānyù شرکت داشتن، شاکی بودن، (درکاری) دست داشتن: ~其事 در کاری دست داشتن / ~制订规划 دربرنامه ریزی شرکت کردن 又作"参预"

【参杂】cānzá قاطی بودن، مخلوط بودن

【参赞】cānzàn (سفارت) رأیزن: 经济~ رأیزن اقتصادی / 文化~ رأیزن فرهنگی

【参战】cānzhàn وارد جنگ شدن، درجنگ شرکت کردن: ~国 کشور شرکت کننده در جنگ

【参照】cānzhào رجوع کردن، مراجعه کردن، مقایسه کردن: 我们~原文作了必要的修改。 مابه اصل مراجعه کردیم ودرجاهای لازم تجدیدنظر نمودیم. / ~具体情况作出适当安排 با در نظر گرفتن وضعیت مشخص ترتیبات درست دادن، در شرایط مشخص ترتیبات مناسی دادن

【参证】cānzhèng مراجعه کردن، رجوع کردن، مقایسه کردن

【参政】cānzhèng درامور دولتی وسیاسی شرکت کردن

【参酌】cānzhuó تحت شرایط واقعی (مطلبی را) سنجیدن

餐 cān ①(吃) خوردن، صرف کردن: 我们今天饱~了一顿。 ما امروزغذای حسابی خوردیم. / 聚~ باهم غذا خوردن / 野~ به پیك نیك رفتن ②(饭食) خوراك، غذا: 中~ غذای چینی / 西~ غذای اروپایی / 早~ صبحانه ③〈量〉 وعده (غذا): 一日三~ سه وعده در روز

【餐车】cānchē واگن رستوران (قطار)

【餐风宿露】cānfēng-sùlù در باد غذا خوردن و درشبنم خوابیدن ــ کنایه از متحمل رنج های فراوان سفر یاکار صحرایی بودن 又作"餐风饮露"

【餐馆】cānguǎn رستوران

【餐巾】cānjīn دستمال سفره: ~纸 دستمال کاغذی سفره

【餐具】cānjù سرویس غذاخوری، ظروف سفره

【餐室】cānshì اطاق غذاخوری

【餐厅】cāntīng ①(饭厅) اطاق یا سالن غذاخوری، ناهار خوری ②(饭店) رستوران

【餐桌】cānzhuō میز غذاخوری

cán

残 cán ①(不完整) ناتمام، ناکامل، ناقص: 稿~ نسخه‌ء خطی ناقص ②(剩余的) باقی، باقی مانده: 敌~ نیروهای باقی مانده‌ء دشمن / 冬~ آخرین روزهای زمستان ③(毁坏) صدمه زدن، آسیب رساندن، زخمی کردن: 身~志不~ جسما صدمه دیده اما نه روحا ④(凶恶) وحشی، بربری، بی‌رحم: 凶~ ظالم، بی رحم

【残暴】cánbào ظالم، بی رحم، ستمکار، سخت دل: ~的敌人 دشمن ظالم و بی رحم / ~的行为 رفتار بی رحمانه

【残本】cánběn نسخه‌ء خطی ناقص

【残兵败将】cánbīng-bàijiàng باقی مانده‌ء ارتش شکست خورده و فراری

【残喘】cánchuǎn (بیمار) آخرین نفس: 苟延~ آخرین نفس بیمار محتضر آخرین نفس ها را کشیدن، جان کندن

【残存】cáncún باقی، باقی مانده، زنده مانده: 大熊猫是一种~的古动物。 پاندای بزرگ یکی از حیوانات باقی مانده از دوران باستان است.

【残敌】cándí باقی مانده‌ء نیروهای دشمن

【残匪】cánfěi راهزنان باقی مانده

【残废】cánfèi ①(肢体残损) دارای نقص عضو، معلول: ~军人 نظامی معلول ②(残废者) شخص معلول، شخص ناقص: 一等~ شخص دارای نقیصه‌ء عضوی درجه‌ء یك / ~证 العضو گواهی معلول بودن

【残羹冷炙】cángēng-lěngzhì پس مانده‌ء غذا 又称"残杯冷炙"

【残羹剩饭】cángēng-shèngfàn پس مانده‌ء غذا

【残骸】cánhái ①(尸骨) جسد انسان یا حیوان ②(被毁物体的残留部分) اشیاء باقی مانده از چیزی خراب شده: 飞机~ لاشه‌ء هواپیما، باقی مانده های هواپیما

【残害】cánhài بی‌رحمانه آسیب رساندن یا کشتن: ~动物 بی رحمانه به حیوانات آسیب رساندن / 土匪到处~老百姓。 راهزنان هرجاکه رفتند، مردم محل را کشتند.

【残毁】cánhuǐ ناقص و ویران

【残货】cánhuò ①(顾客挑剩下的货) جنس های بنجل، کالا های پس مانده ②(残缺了的货) کالا های معیوب وناقص

【残迹】cánjì اثر، نشان وغیره که باقی می ماند

【残疾】cánjí نقص خلقت

【残烬】cánjìn باقی مانده‌ء چیزی پس از آتش سوزی

【残局】cánjú ①〈棋〉 آخرین صورت بازی شطرنج ②(破坏后的局面) وضعیت پس از نارسایی یك عمل یا ناآرامی اجتماعی: 收拾~ به وضع درهم و برهم سروسامان دادن

【残苛】cánkē 〈书〉 ستمکار و سخت گیر بودن

【残酷】cánkù بی رحم، ظالم، ستمکار، سخت دل: ~的剥削 استثمار ستمگرانه / ~的殖民统治 سلطه‌ء ظالمانه‌ء استعماری / ~斗争, 无情打击 مبارزه‌ء بی‌رحمانه وضربه های ظالمانه

【残留】cánliú باقی مانده، پس مانده: ~物 اشیاء باقی مانده

【残年】cánnián ①(岁末) آخرین روزهای سال ②(晚年) (سالخوردگان) مانند شمعی شامگاه زندگی، غروب عمر: 风烛~ که در برابر باد قرار می گیرد

【残虐】cánnüè ①(凶残暴虐) ظالم و بدرفتار ②(残酷

虐待) با کسی بی‌رحمانه بدرفتاری کردن

【残篇断简】 cánpiān-duànjiān اوراق پراکنده از متون کهن

【残品】 cánpǐn کالای ناقص، جنس بنجل

【残破】 cánpò شکسته، مندرس، ضایع: 出土的文物有些已经~。 بعضی از اشیاء مکشوفه وقتی که از زیر خاك درآورده شد در حال پوسیدگی بود.

【残缺】 cánquē ناکامل، شکسته وناقص: 一套~不全的茶具 یك سرویس ناقص چای خوری / 竹简~的部分仍未发现。 بخش هائی از باریکه‌های خیزران که مفقود شده وروی آنها نوشته های حکاکی شده بود هنوز کشف نشده است.

【残忍】 cánrěn ظالم، بی‌رحم، ستمکار

【残杀】 cánshā کشتن، به قتل رساندن، قتل عام کردن

【残山剩水】 cánshān shèngshuǐ اشاره به بخشی از یك کشور اشغالی

【残生】 cánshēng ①(晚年) شامگاه زندگی، آخرین سال های ②(侥幸保住的生命) عمر کسی جانی که ازمرگ نجات یافته باشد

【残剩】 cánshèng باقی مانده، پس مانده

【残损】 cánsǔn (کالا) ناقص ومعیوب

【残阳】 cányáng آفتاب لب بام، آفتاب در حال غروب

【残余】 cányú بقا، بقایا، باقی مانده: 封建~ بقایای فئودالیسم / 剥削阶级思想~ بقایای ایدئولوژی طبقات استثمار کننده

【残垣断壁】 cán yuán-duànbì دیوار های فرو ریخته وخانه های ویران شده ـ کنایه از وضع اسف‌آور پس از خرابکاری

【残渣余孽】 cánzhā-yúniè عناصر شریر جامعهٔ کهنه، فضولات جامعهٔ کهنه

【残照】 cánzhào آفتاب لب بام، آفتاب در حال غروب: 西风~ غروب خورشید در طوفان شدید مغرب

蚕 cán کرم ابریشم: 家~ کرم ابریشم چینی / 柞~ کرم ابریشم وحشی / 蓖麻~ کرم ابریشم کرچك / 养~ کرم ابریشم پرورش دادن

【蚕匾】 cánbiǎn 同"蚕箔"

【蚕箔】 cánbó سینی بزرگ برای پرورش کرم ابریشم

【蚕蔟】 cáncù یك رشتهٔ کوچك کاهی که کرم ابریشم روی آن پیله می بندد

【蚕豆】 cándòu باقلا

【蚕蛾】 cán'é پروانهٔ ابریشم

【蚕茧】 cánjiǎn پیلهٔ کرم ابریشم

【蚕眠】 cánmián حالت خواب وغیر فعال کرم ابریشم قبل از پوست انداختن

【蚕农】 cánnóng پرورش دهندهٔ کرم ابریشم

【蚕沙】 cánshā مدفوع کرم ابریشم

【蚕食】 cánshí (کرم ابریشم) اندك اندك خوردن، گاز گرفتن: ~政策 سیاست «اندك اندك خوردن سرزمین دیگری» / 鲸吞~ مانند کرم ابریشم اندك اندك خوردن ومانند نهنگ بلعیدن

【蚕室】 cánshì اطاق یامحل مخصوص پرورش کرم ابریشم

【蚕事】 cánshì کارهائی مربوط به پرورش کرم ابریشم

【蚕丝】 cánsī ابریشم، ابریشم طبیعی

【蚕蚁】 cányǐ کرم ابریشم تازه ازتخم درآمده

【蚕蛹】 cányǒng جنین و نوزاد کرم ابریشم: ~油 روغن نوزاد کرم ابریشم

【蚕纸】 cánzhǐ کاغذ باتخم های کرم ابریشم

【蚕种】 cánzhǒng ①(种类) نوع کرم ابریشم ②(蚕子) تخم کرم ابریشم

【蚕子】 cánzǐ تخم کرم ابریشم

惭 cán شرمنده شدن، خجالت کشیدن، خجل شدن: 大言不~ بی‌شرمانه لاف زدن وگزاف گفتن

【惭惶】 cánhuáng خجالت کشیدن وترسیدن

【惭愧】 cánkuì شرمنده شدن، خجالت کشیدن، خجل شدن: 我没有完成任务，感到很~。 ازاینکه وظیفهٔ خود را انجام نداده‌ام خجالت می کشم.

cǎn

惨 cǎn ①(悲惨) حزن، غم انگیز، رقت انگیز، مصیبت بار، انگیز: ~不忍闻 برای شنیدن بسیار دهشت آور بودن / ~不忍睹 برای دیدن بسیار وحشت آور بودن / 遭反动派杀害~ بی رحمانه به بی‌رحمانه بدست مرتجعین کشته شدن / 遭不幸~ بی رحم، ②(凶恶) ظالم، وحشی: ~无人道 بی رحم، قتل رسیدن ③(程度严重) بشدت، شدیدا: 股票价格~跌。 قیمت سهام شدیدا تنزل کرده است. وحشی، بربر، غیر انسانی

【惨案】 cǎn'àn ①(残酷屠杀事件) قتل عام بی رحمانه ②(凶杀案) مورد قتل، پروندهٔ آدم کشی

【惨白】 cǎnbái رنگ پریده: 脸色~ رنگ پریده به نظر رسیدن

【惨败】 cǎnbài شکست فاحش، شکست بزرگ: 敌人屡遭~。 دشمن بدفعات شکست فاحش خورد.

【惨惨】 cǎncǎn ①(忧愁烦恼) غمگین ورنجیده ②(阴森昏暗) وحشت آور و تیره وتار

【惨淡】 cǎndàn تیره، تاریك، کم نور، بی رنگ: 天色~。 هوا تاریك وتیره بود. / 在~的星光下 درنور ضعیف ستارگان

【惨淡经营】 cǎndàn jīngyíng با تحمل رنج ومشقت مؤسسه ای را فعال نگهداشتن؛ در شرایط سخت رنج کشیدن وکار خود را ادامه دادن

【惨毒】 cǎndú بسیار شریر و بی رحم

【惨祸】 cǎnhuò بلای ترسناك، مصیبت وحشت ناك

【惨景】 cǎnjǐng منظرهٔ مصیبت بار

【惨境】 cǎnjìng شرایط مصیبت بار

【惨剧】 cǎnjù مصیبت، بلاء، بدبختی

【惨绝人寰】 cǎn jué rénhuán بی نهایت مصیبت بار: ~的暴行 تراژدی جدی، تراژدی که دراین دنیا سابقه نداشته است

【惨刻】 cǎnkè 〈书〉 ظالم، بی رحم

【惨苦】 cǎnkǔ رقت انگیز و دردناك: 旧社会的~生活 زندگی رقت انگیز و دردناك در جامعهٔ کهنه

【惨酷】 cǎnkù بی نهایت ظالم

【惨况】 cǎnkuàng وضع رقت انگیز

【惨烈】cănliè صدای گریه‌ی ~ 哭声 : بی نهایت رقت انگیز بسیاررقت انگیز
【惨然】cănrán غمگین، محزون، اندوهگین : 他听到这个不幸消息，不禁感到~。 با شنیدن این خبر بد بسیار غمگین ومحزون شد.
【惨杀】cănshā بی‌رحمانه کشتن، به قتل رساندن
【惨死】cănsĭ بی‌رحمانه به قتل رسیدن
【惨痛】căntòng بسیار اندوهگین، پردرد، تلخ : ~的教训 درس عبرت تلخ
【惨无人道】căn wú réndào بی نهایت غیر انسانی بودن
【惨象】cănxiàng منظره‌ی مصیبت بار
【惨笑】cănxiào لبخند زورکی(بسبب درد درونی)
【惨遭不幸】căn zāo bùxìng بطوررقت انگیز با بدبختی مواجه شده
【惨重】cănzhòng سنگین، مصیبت بار، فاحش : 损失~ صدمه های سنگین دیدن / ~失败 شکست فاحش / 敌军伤亡~。 قشون دشمن متحمل تلفات سنگین شد.
【惨状】cănzhuàng حالت مصیبت آور، منظره‌ی رقت انگیز

穇 căn

【穇子】cănzi "Billion-dollar grass" نوعی گیاه بنام

càn

灿 càn

【灿烂】cànlàn شکوهمند، با جلال، درخشان : ~的阳光 نور درخشان / ~的民族文化 فرهنگ درخشان و با شکوه ملی / 祖国前途光辉~。 آینده‌ی میهن درخشان است.
【灿然】cànrán پرنور، درخشان، تابان

孱 càn
另见 chán

【孱头】càntou 〈方〉 شخص ضعیف دل وناقابل، فرد مرغدل

粲 càn 〈书〉①(光亮) درخشان، پرتوافکن، روشن ②(笑) لبخند : 以博~一 فقط برای سرگرمی شما

【粲然】cànrán ①(光亮) درخشان، پرتوافکن، روشن ②(笑的样子) باخوشی لبخند زدن : ~一笑 لبخند زنان

璨 càn 见"璀璨"cuĭcàn

cāng

仓 cāng ①(仓房;仓库) انبار، مخزن، محل نگهداری هر چیز : 米~ انبار برنج / 谷~ انبار غله، جو وغیره / 粮食满~。 انبار پر از غله است. / 货~ انبار کالا ②〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【仓储】cāngchǔ درانبار غله، کالا و غیره را نگهداشتن : 尽量避免商品在~过程中的损耗。 در موقع انبار کردن تا حد امکان از ضایع کردن اجناس اجتناب کنید.
【仓促】cāngcù باعجله، باشتاب، یکمرتبه : ~应战 باشتاب دعوت به نبرد راپذیرفتن / ~走得 باعجله ترك کردن / 不要~下结论。 نباید با شتاب نتیجه گرفت. 又作"仓猝""仓卒"
【仓房】cāngfáng انبار، مخزن
【仓庚】cānggēng 见"鸧鹒"cānggēng
【仓皇】cānghuáng درآشفتگی، در سراسیمگی، درهراس و آشفته : ~逃窜 وحشت زده وسراسیمه بودن / ~失措 وحشت زده وسراسیمه فرار کردن / ~退却 با عجله عقب نشینی کردن
【仓库】cāngkù انبار، مخزن، محل نگهداری هر چیز : 入~ انبار کردن / 清理~ به موجودی انبار رسیدگی کردن / ~保管员 نگهبان انبار
【仓廪】cānglĭn 〈书〉 انبار غله، جو وغیره : ~充盈。 انبار غله پر بود.
【仓鼠】cāngshŭ موش بزرگی که گونه‌هایی‌کیسه مانند برای دزدیدن دانه دارد
【仓租】cāngzū کرایه‌ی انبار

伧 cāng بی ادب، خشن
另见 chen

【伧俗】cāngsú پست ومبتذل

沧 cāng (دریا) آبی پررنگ

【沧海】cānghăi دریا، دریای آبی رنگ
【沧海桑田】cānghăi-sāngtián دریا ها به کشتزارها تبدیل میشود وکشتزارها به دریاها ـــ یعنی جهان باگذشت زمان همواره در حال تغییر است.
【沧海一粟】cānghăi yī sù قطره ای از دریا : 个人的力量和群众的力量相比，不过是~。 نیروی یك فرد در مقایسه با نیروی توده های مردم قطره ای از دریا بیش نیست.
【沧海遗珠】cānghăi yí zhū مروارید مفقود شده در دریای آبی رنگ ـــ کنایه از افراد لایقی که از آمدنشان به میدان فعالیت جلوگیری شده باشد
【沧桑】cāngsāng ["沧海桑田"的略语] : 饱经~ سردی و گرمی روزگار را چشیدن

苍 cāng ①(绿色) سبز پررنگ : ~松 کاج سبزرنگ ②(蓝色) آبی : ~天 آسمان آبی ③(灰白色) خاکستری : ~髯 ریش خاکستری، ریش جوگندمی ④〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【苍白】cāngbái ①(灰白) رنگ پریده، رنگ رفته، کم خون : 脸色~ رنگ پریده به نظر رسیدن ②(无生命的) بی جان، ضعیف : ~无力 رنگ پریده وضعیف
【苍苍】cāngcāng ①(灰白色) خاکستری ②(苍茫) وسیع و بی‌کران : 海山~。 دریاها و کوهها وسیع و بی کران است. / 天~，野茫茫。 آسمان وسیع است وبیابان بی کران.
【苍葱】cāngcōng سبز پررنگ
【苍翠】cāngcuì سبز پررنگ، سبز سیر : ~的山峦 تپه های سرسبز و با صفا
【苍耳】cāng'ěr 〈植〉"Achene of Siberian cocklebur" نوعی گیاه پزشکی چینی بنام

【苍古】cānggǔ قوی و زنده وکهن
【苍黄】cānghuáng ①(灰黄) زرد متمایل به سبز: 面色~ زرد ②(黑色或黄色) سیاه یا زرد (معمولا اشاره به تغییر پذیری اشیاء) ③见"仓皇"cānghuáng
【苍劲】cāngjìng ①(苍老挺拔) سالخورده ونیرومند: ~挺拔的青松 کاج نیرومند و سالخورده ②(挺拔有力)(خطاطی یا نقاشی) نیرومند، دارای خطوط درشت ودرشت (نوشتن یا نقاشی کردن): 笔力~ با خطوط زنده
【苍空】cāngkōng آسمان
【苍老】cānglǎo ①(老态) پیر، مسن، سالخورده: 他显得~了。 او مسن وسالخورده به نظر آمد. ②(笔力雄健)(خطاطی یا نقاشی) قوی و زنده
【苍凉】cāngliáng ویران، متروك، خالی از سکنه: 过去这一带满目~,现在却有了无数的工厂。 در این ناحیه که زمانی ویران ومتروك بود اکنون کارخانه های بیشماری احداث شده است.
【苍鹭】cānglù حواصل، ماهیخوار
【苍绿】cānglǜ سبز پررنگ
【苍茫】cāngmáng وسیع، بی کران، بی حدوحصر: ~大地 زمین وسیع و بی ~ / 暮色~ گستردگی تیرگی هنگام غروب / 海天~ وسیع کران بودن دریا و آسمان
【苍莽】cāngmǎng 见"苍茫"
【苍铅】cangqiān 见"铋"bì
【苍穹】cāngqióng 〈书〉گنبد آسمان
【苍生】cāngshēng 〈旧〉مردم عامه
【苍天】cāngtiān ①(蓝天) آسمان آبی یا لاجوری ②(神明) خدا، پروردگار
【苍哑】cāngyǎ (صدا) پیر وخرخری
【苍鹰】cāngyīng قوش، باز
【苍蝇】cāngying مگس: ~拍子 مگس کش / 吸~纸 کاغذ مگس کش
【苍郁】cāngyù 〈书〉سبز وخرم و باصفا
【苍术】cāngzhú 〈植〉"Rhizome of Chinese atractylodes" نوعی گیاه پزشکی چینی بنام

舱 cāng ①(船或飞机中载人或装东西的部分) کابین (کشتی یا هواپیما): 船~ کابین کشتی / 客~ کابین مسافر / 统~ (در کشتی مسافربری) اطاق زیر عرشه کشتی / 行李~ محل نگهداری چمدان زیر عرشه کشتی / 货~ انبار زیر عرشه کشتی / 煤~ زغال زیر عرشه کشتی ② محل ذخیره 〈航天〉 کابین (سفینه فضائی): 指令~ کابین فرمان
【舱壁】cāngbì دیواری از چوب که در کشتی دهلیزها را ازهم جدا می کند
【舱单】cāngdān 〈交〉بارنامه کشتی، صورت محموله کشتی که ناخدا به مامورین گمرك دهد
【舱口】cāngkǒu روزنه یا دریچه عرشه کشتی مخصوص پائین دریچه چنین روزنه ای: 盖~ فرستادن بار
【舱面】cāngmiàn عرشه کشتی: 货~ کالای عرشه کشتی / 提单~ بارنامه برای کالای عرشه کشتی
【舱内货】cāngnèihuò کالای زیر عرشه کشتی
【舱室】cāngshì کابین
【舱位】cāngwèi ①(舱内的座位) صندلی کابین هواپیما ②(舱内的铺位) خوابگاه کشتی

cáng

藏 cáng ①(隐藏) مخفی کردن، پنهان کردن، ناپدید کردن: 老大娘把伤员~在自己家里。 مادربزرگ سربازان زخمی رادر خانه خود پنهان کرد. / 肚子里~不住话 در مخفی نگهداشتن حرف خود ناتوان بودن ②(储藏) ذخیره کردن، ذخیره کردن: 收~ انباشتن
另见 zàng
【藏垢纳污】cánggòu-nàwū به افراد بدپناه دادن وکارهای زشت آنهارا مخفی نگهداشتن: ~之地 مرکز شرارت
【藏龙卧虎】cánglóng-wòhǔ لانه اژدها وکنام ببر ــ کنایه ازمحلی که مردم فوق العاده توانا در آنجا یافت می شوند
【藏猫儿】cángmāor 〈口〉قایم موشك بازی
【藏闷儿】cángmēnr 〈方〉قایم موشك بازی
【藏匿】cángnì مخفی کردن، پنهان ساختن، ناپدیدکردن
【藏品】cángpǐn اشیاء نگهداشته شده
【藏身】cángshēn خود را قایم کردن، خودرا پنهان کردن: 无处~ جایی برای پنهان شدن نیافتن / ~之处 محل اختفاء
【藏书】cángshū ①(收藏书籍) کتاب ها را جمع آوری کردن ②(收藏的书) کلکسیون کتاب ها
【藏私】cángsī اموال شخصی را پنهان کردن
【藏头露尾】cángtóu-lùwěi دم را نشان دادن اما سررا پنهان کردن ــ یعنی قسمتی از حقیقت راگفتن نه همه اش را
【藏蓄】cángxù (فکری در خاطر) پنهان کردن
【藏掖】cángyē در پنهان کردن (مطلبی) کوشیدن: ~躲闪 برای پنهان کردن (مطلبی) این سو وآن سو رفتن
【藏拙】cángzhuō با خاموشی گزیدن بی لیاقتی وناشایستگی خود را پنهان کردن

cāo

糙 cāo زبر، خشن، زمخت، درشت: ~纸 کاغذ زبر / 这活儿做得太~。 این کار بسیار بی ترتیب و بی ظرافت است.
【糙活儿】cāohuór ①(制作粗糙) بطور بی ظرافت ساختن ②(粗活儿) کار زمخت
【糙粮】cāoliáng 〈方〉غله زبر(مانند ذرت، ارزن وغیره)
【糙米】cāomǐ برنج پاك نشده، برنج تصفیه نشده
【糙皮病】cāopíbìng 〈医〉(طب) پلاگر (مرض ناشی از کمبود ویتامین های B)

操 cāo ①(拿) دردست داشتن، دردست نگهداشتن: ~刀 کارد وغیره را دردست داشتن / ~戈 شمشیر، نبرد کردن ②(从事)(کاری را) انجام دادن، (به کاری) دست زدن: 重~

旧业) ③ مجددا به شغل گذشتهء خود دست زدن (用某种语言) به زبان (به زبانی یا لهجه ای) تکلم کردن：~波斯语 فارسی تکلم کردن / ~本地口音 به لهجهء محلی خود حرف زدن ④ (操练) تمرین کردن، ورزش کردن：~上 مشق نظامی کردن، تمرین نظامی کردن / ~体 ژیمناستیك / 大家去做~吧! بروید همه در ژیمناستیك شرکت کنیم! ⑤ (品行) رفتار، سلوك：节~ اصول اخلاق یا سلوك (یك دانش‌آموز) / 行~ اخلاق، اخلاق کسی

【操办】cāobàn اداره کردن، دست به کاری زدن：~丧事 امور وابسته به مراسم تشییع جنازه را اداره کردن

【操必胜之券】cāo bìshèng zhī quàn پیروزی حتمی بدست آوردن

【操场】cāochǎng میدان ورزش، میدان تمرین

【操持】cāochí ① (料理) اداره کردن،دست زدن،ازپیش بردن：~家务 خانه داری کردن، امور خانه را اداره کردن / 这件事由你~。 من این کار را به اختیار شما خواهم گذاشت. ② (筹划) تدارك دیدن

【操典】cāodiǎn 〈军〉 مقررات تمرین نظامی

【操舵室】cāoduòshì اطاق دیده‌بانی کشتی، اطاق شراعبانی

【操法】cāofǎ اصول وشیوه های تمرین نظامی یا ورزش بدنی

【操课】cāokè 〈军〉 ① (训练) تمرین نظامی ② (训练课程) درس یا سخنرانی دربارهء تمرین نظامی：~时间 وقت اختصاص داده شده برای تمرین نظامی یا درس

【操劳】cāoláo ① (辛苦劳动) سخت کار کردن، بسیار زحمت کشیدن：~过度 بیش از حد کار کردن / 终年为集体~ تمام سال برای جمع زحمت کشیدن ② (费心料理) بادقت مراقب چیزی بودن، دقت کردن：这事请您多~。 لطفا مراقب این امر باشید!

【操练】cāoliàn ① 〈军〉 مشق کردن، تمرین نظامی کردن：民兵~了三个月。 چریکها مدت سه ماه تمرین نظامی کرده اند. ② (训练;练习) تربیت کردن، پرورش دادن

【操切】cāoqiè با عجله کردن، شتاب کردن：~从事 با عجله وشتاب دست به کاری زدن

【操神】cāoshén 见"劳神"láoshén

【操守】cāoshǒu 〈书〉 اخلاق وسلوك کسی

【操心】cāoxīn نگران بودن، رنج و زحمت به خود دادن، برمغز خود فشار زیاد وارد آوردن：这件事,你不必~了。 لازم نیست او نگران آن باشید. / 为了办好幼儿园,她可没少~。 او تمام وجود خود را فدای اداره کردن این کودکستان کرده است.

【操行】cāoxíng رفتار یا سلوك (یك دانش‌آموز)

【操演】cāoyǎn نمایش تمرین نظامی

【操之过急】cāozhī guòjí عمل شتابزده داشتن

【操置】cāozhì ① (置办) خریدن (برای جمع) ② (料理) مراقبت کردن، اداره کردن

【操舟】cāozhōu 〈书〉 کشتی راندن

【操纵】cāozòng ① (管理;运转) اداره کردن، بکار انداختن، گرداندن، کنترل کردن：~电子计算机 کامپیوتر را بکار انداختن / ~卫星飞行 پرواز ماهواره را کنترل کردن / 远距离~ از فاصلهء دور کنترل کردن / 无线电~ کنترل بوسیلهء رادیو / ~杆 میلهء کنترل، دستهء کنترل / ~台 صفحهء کنترل، تختهء کنترل ② (支配;控制) زیر نفوذ قرار دادن، کنترل کردن：~市场 بازار را کنترل کردن / ~表决机器 زیر نفوذ قرار دادن ماشین رأی گیری را کنترل کردن / ~选举 انتخابات را کنترل کردن / 幕后~ از پشت پرده کنترل کردن

【操作】cāozuò اداره کردن، بکار انداختن، گرداندن：避免~上的疏忽 از غفلت اجتناب ورزیدن در بکار اندازی (دستگاهی) / 这些徒工现在都能独立~了。 اکنون این شاگردان می توانند خود شان ماشین هارا بکار بیندازند. / ~方法 شیوهء بکار اندازی / ~程序 ترتیب بکار اندازی / ~程序图 نمودار جریان بکاراندازی / ~规程 مقررات بکاراندازی / ~说明书 دستورات بکاراندازی / ~性能〈机〉 قابلیت استفاده ازدستگاهی

cáo

曹 cáo ① 〈书〉 (等;类) افراد همنوع：尔~ شما، همهء شما / 两~ دوطرف دعوی، شاکی ومشتکی عنه، خواهان وخوانده ② 〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【曹白鱼】cáobáiyú شاه ماهی چینی

漕 cáo حمل ونقل (غله) از راه دریا، حمل ونقل (غله) برروی آب

【漕渡】cáodù در امور نظامی برای عبور از دریا از کشتی، کلك وغیره استفاده کردن

【漕运】cáoyùn حمل ونقل غله از راه دریا برای پایتخت (درزمان های فئودالی)

嘈 cáo سروصدا، قیل وقال، غوغا

【嘈杂】cáozá شلوغ، پراز سروصدا：大厅里人声~。 سالن شلوغ و پرازسر وصدا بود.

槽 cáo ① (容器) آبشخور، سنگاب：马~ آبشخور اسب / 猪~ آبشخور خوك / 水~ آبشخور ② (凹下去的地方) شیار، گودی：在木头上挖个~ چوب را شیاردار کردن، درچوب شیار درآوردن / 河~ شیار رودخانه، گودی رودخانه / 键~ شیار کلید، گودی کلید / 开~ شیار کردن، گود کردن

【槽刨】cáobào رنده ای که برای شیار درآوردن بکارمی رود

【槽车】cáochē کامیون مایع کش

【槽刀】cáodāo تیغه برای شیاردرآوردن

【槽坊】cáofang ① (酿酒作坊) کارگاه شراب سازی در قدیم ② (造纸作坊) کارگاه کاغذ سازی در قدیم

【槽钢】cáogāng 〈冶〉 فولاد بشکل "u"، باریکهء فولاد که بریدگی آن بشکل "u" باشد：大型~ باریکهء فولاد از نوع بزرگ / 小型~ باریکهء فولاد از نوع کوچك 又作"槽铁"

【槽谷】cáogǔ 〈地〉 (زمین شناسی) درهء شیار مانند، درهء باریك بشکل "u"

【槽距】cáojù 〈机〉 فاصله میان دوشیار

【槽口】cáokǒu 〈机〉 بریدگی شیار

【槽探】cáotàn 〈矿〉حفاری اکتشافی، شیارکنی برای کشف واستخراج معدن
【槽头】cáotóu آبشخور، علف دان
【槽牙】cáoyá دندان آسیا
螬 cáo 见"蛴螬"qícáo

cǎo

草 cǎo ①(茎部细软的植物)گیاه، علف، سبزه، کاه:青~ علف، سبزه/ 野~ طناب حصیری/ ~鞋 کفش حصیری/ ~绳 طناب حصیری/ 柴~ هیزم/ 粮~断绝 قطع شدن تامین غله/ علف هرزه ②(草率)بی دقت، سرسری، شتاب زده، شکسته، درهم وبرهم: 他字写得很~。خطش بسیار درهم وناخواناست. ③(起草)پیش نویس کردن، طرح کردن، طرح، ریختن: 起~文件 سند را ④(草书)خط شکسته ⑤〈口〉(雌性)(جنس) ماده (بعضی حیوانات): 驴~ خر ماده/ ~鸡 مرغ ماده الاغ، ماده
【草庵】cǎo'ān 〈方〉کلبهٔ حصیری، کلبهٔ کاهگلی
【草案】cǎo'àn پیش نویس یا طرح (یك برنامه، قانون وغیره): 决议~ پیش نویس قطعنامه
【草包】cǎobāo ①(草袋子)کیسهٔ حصیری، جوال حصیری ②(没有才能的人)آدم ناقابل، آدم ناتوان
【草被】cǎobèi علف هائی که روی زمین وسیع گسترده است
【草本】cǎoběn رستنی، علفی: ~植物 گیاهان رستنی
【草编织品】cǎobiānzhīpǐn سبدبافی، حصیربافی
【草草】cǎocǎo شتاب زده، بطور سرسری، باعجله: ~地看过一遍 بطور سرسری خواندن/ ~了事 بطور سرسری به امری خاتمه دادن/ ~收场 بطور سرسری به موضوعی سروسامان دادن
【草测】cǎocè بازدید و بررسی مقدماتی، مساحی اولیه
【草叉】cǎochā دوشاخه
【草场】cǎochǎng مرتع، علف زار: 人工~ مرتع پرورشی/ 天然~ مرتع طبیعی
【草虫】cǎochóng 〈美术〉نقاشی علف وحشرهٔ مخصوص چین
【草创】cǎochuàng تأسیس کردن (مؤسسه ای): ~时期 دورهٔ تأسیس
【草丛】cǎocóng علف های پرپشت دریك نقطه
【草底儿】cǎodǐr 〈口〉چرك نویس، پیش نویس
【草地】cǎodì ①(长野草、铺草皮的地方)چمن، چمن زار: ~网球 بازی تنیس روی چمن ②(草原)علفزار، مرغزار
【草甸子】cǎodiànzi 〈方〉باتلاقی که درآن علف های هرزه زیاد می روید
【草垫子】cǎodiànzi تشك حصیری
【草豆蔻】cǎodòukòu ①〈植〉گیاه هل چینی ②〈中药〉گیاه پزشکی هل چینی
【草垛】cǎoduò خرمن کاه
【草方】cǎofāng نسخهٔ طبی رایج در میان مردم
【草房】cǎofáng کلبهٔ حصیری، کلبهٔ کاهگلی
【草肥】cǎoféi کود گیاهی
【草稿】cǎogǎo پیش نویس، چرك نویس
【草菇】cǎogū قارچ کاهی (نوعی قارچ)
【草果】cǎoguǒ توت فرنگی یا نوعی گیاه بنام "Caoguo"
【草花】cǎohuā گل های علفی (بیشتر برای تماشا کردن)
【草荒】cǎohuāng چیره شدن علف هرزه برمحصول، مزارعی که به علفزار تبدیل میشود
【草灰】cǎohuī ①(草的灰)خاکستر علف ②(灰黄色)زرد متمایل به خاکستری
【草菅人命】cǎojiān rénmìng با جان انسان مانند کاه بی ارزش برخورد کردن، بدون کوچکترین اعتنابه جان انسان رفتار کردن
【草荐】cǎojiàn تشك کاهی
【草浆】cǎojiāng 〈纸〉خمیر کاغذ که از کاه درست می شود
【草芥】cǎojiè چیزی بی ارزش، شاهی بی ارزش: 视如~ چیزی را بمثابهٔ یك شاهی بی ارزش تلقی کردن
【草棵】cǎokē علف های پرپشت درمحلی
【草寇】cǎokòu ①(强盗)دزد در جنگل سبز ②(对起义军的蔑称)راهزن (عنوان اهانت آمیزی که حکم فرمایان فئودالی چین به یاغی های دهقان میدادند)
【草兰】cǎolán گیاهی از جنس ثعلب
【草隶】cǎolì نوعی خط شکسته بنام خط «لی»
【草帘子】cǎoliánzi پردهٔ حصیری
【草料】cǎoliào علوفه
【草履虫】cǎolǚchóng 〈动〉دسته ای از آغازیان مژه دار که در داخل مایع بصورت ذرات سفید رنگی دیده می شوند
【草绿】cǎolǜ رنگ سبز علفی
【草马】cǎomǎ اسب ماده
【草莽】cǎomǎng ①(草丛)علف های پرپشت دریك محل ②(草野)زمین کشت و زرع نشده، بیابان: ~英雄 قهرمان در جنگل سبز
【草帽】cǎomào کلاه حصیری
【草帽缏】cǎomàobiàn حصیرتابیده، حصیر بهم تابیده شده (برای درست کردن کلاه، سبد وغیره)
【草莓】cǎoméi ①〈植〉گیاه توت فرنگی ②(指果实)میوهٔ توت فرنگی
【草棉】cǎomián پنبه
【草茉莉】cǎomòlì 见"紫茉莉"zǐmòlì
【草木灰】cǎomùhuī خاکستر گیاه
【草木皆兵】cǎo mù jiē bīng هر بوته وهر درخت به یك دشمن می ماند ـ کنایه از یك حالت عصبی کامل
【草木犀】cǎomùxi 〈植〉گیاهی از خانوادهٔ شبدر
【草拟】cǎonǐ طرح کردن: ~一个计划 برنامه ای طرح کردن
【草棚】cǎopéng کلبهٔ حصیری
【草皮】cǎopí کلوخ چمنی برای چمن سازی
【草坪】cǎopíng چمن
【草圃】cǎopǔ باغ علف کاری
【草器】cǎoqì 〈工美〉اشیائی که با حصیر بافته شده باشد
【草签】cǎoqiān پاراف، امضای مختصر: ~协定 پاراف قراردادی کردن

【草苫子】cǎoshānzi پرده، حصیری
【草圣】cǎoshèng استادان بزرگ خط شکسته
【草石蚕】cǎoshícán 〈植〉"Chinese artichoke" نوعی گیاه بنام
【草食动物】cǎoshí dòngwù حیوانات علفخوار
【草市】cǎoshì بازار مکاره در دهات
【草书】cǎoshū (خطاطی چین) خط شکسته
【草率】cǎoshuài بی دقت، سرسری، شتاب زده: 不宜~从事 بطور سرسری قشون خود 收兵~/ نباید بطور سرسری عمل کرد. را فرا خواندن
【草酸】cǎosuān 〈化〉 اسید اکسلیك که برای سفید کردن پارچه وتمیز کردن چیزی بکار می‌رود
【草堂】cǎotáng کلبه، حصیری (بیشتر برای شاعران یا دانشمندان گوشه نشین در چین قدیم)
【草塘】cǎotáng آبگیری که درآن علف های آب‌زی می روید
【草体】cǎotǐ ①(草书) خط شکسته ②(拼音文字的手写体) دست خطی که دارای حروف بهم پیوسته باشد
【草田轮作】cǎotián lúnzuò بنوبت کاشتن در مزارع
【草头】cǎotóu "艹" (ریشه، کلمه چینی)
【草头王】cǎotóuwáng پادشاه بوته ها(حسن تعبیر برای رهبر یاغی ها)
【草图】cǎotú نقشه، ساده
【草席】cǎoxí بوریا، فرش حصیری
【草鞋】cǎoxié کفش حصیری: ~没样,边打边像。 کفش حصیری نیاز به قالب کفاشی ندارد زیرا همزمان بابافته شدن شکل می گیرد — یعنی همراه باپیشرفت کار، چیزها خود بخود شکل می‌گیرد.
【草写】cǎoxiě 见"草体"cǎotǐ
【草样】cǎoyàng طرح اولیه، طرح تقریبی چیزی
【草药】cǎoyào گیاههای پزشکی
【草医】cǎoyī پزشك به سبك چین
【草鱼】cǎoyú نوعی ماهی از جنس کپور
【草原】cǎoyuán زمین علفزار
【草约】cǎoyuē طرح قرارداد، طرح موافقت نامه
【草泽】cǎozé باتلاق علفزار
【草纸】cǎozhǐ ①(稻草制成的纸) کاغذ کاهی ②(手纸) کاغذ مستراح
【草子】cǎozǐ بذر چمن، تخم علف
【草字】cǎozì 见"草书"cǎoshū

cè

册 cè ①(册子) جلد، کتاب: 名~ دفتر اسامی / 画~ آلبوم نقاشی ها / 纪念~ آلبوم یادبود / 装订成~ کتاب راصحافی کردن ②〈量〉 نسخه، مجلد: 这本书已销售十万余~。 از این کتاب صد هزار نسخه فروخته شده است. / 这部书一共六~。 این کتاب شش مجلد است. / 这部词典分~出版。 این فرهنگ درچند جلد چاپ می‌شود.
【册封】cèfēng (امپراطور به زیردستانش) لقب دادن
【册页】cèyè 〈书法〉(图画) آلبوم خطاطی؛ آلبوم نقاشی
【册子】cèzi 小册子: کتاب، جلد جزوه

厕 cè ①(厕所) توالت، مستراح، دست شوئی: 公~ توالت عمومی ②〈书〉(夹杂;参与) آمیخته بودن، دخالت داشتن: 杂~ آمیخته بودن
【厕身】cèshēn 〈书〉〈谦〉 مشارکت داشتن، سهم داشتن: 教育界~ در مجامع تعلیم وتربیت نقش داشتن
【厕所】cèsuǒ توالت، مستراح، دست شوئی: 公共~ توالت عمومی / 男~ توالت مردانه / 女~ توالت زنانه

侧 cè ①(旁边) پهلو، جنب، طرف: 左右~ پهلوهای چپ و راست / 公路两~种着杨树。 در دوطرف شاهراه درخت های تبریزی کاشته شده است. ②(向旁歪斜) خم کردن، خم شدن، متمایل شدن: 耳细听~ سرخود را متمایل کردن و با دقت گوش دادن / 着身子睡~ به پهلو خوابیدن
【侧柏】cèbǎi 〈植〉 کاج خمره‌یی
【侧吹】cèchuī 〈冶〉 (فولاد سازی) دمیدن از پهلو، پهلو دم: ~转炉 مبدل پهلو دم، کوره، برگرداننده با دمیدن از پهلو
【侧耳】cè'ěr سرخود را برای شنیدن متمایل کردن
【侧根】cègēn 〈植〉 ریشه، پهلویی
【侧航】cèháng 〈航空〉 باپهلو حرکت کردن، از پهلو پرواز کردن
【侧击】cèjī حمله از پهلو
【侧记】cèjì اطلاعات ضمنی و فرعی: 大会~ اطلاعات ضمنی و فرعی درباره، کنگره
【侧近】cèjìn در اطراف
【侧门】cèmén در پهلوی، دروازه، پهلوی
【侧面】cèmiàn پهلو، طرف، جانب: 进攻~ از پهلو حمله کردن / 从~了解 از منابع غیر مستقیم دریافت کردن / 这部小说反映了农村新生活的一个~。 این رمان جنبه ای از زندگی جدید روستایی را منعکس میکند.
【侧面像】cèmiànxiàng 〈美术〉 عکس نیمرخ
【侧目】cèmù نگاه یك وری، نگاه کج: 而视~ از گوشه، چشم نگاه کردن
【侧射】cèshè از پهلو تیراندازی کردن
【侧身】cèshēn روی پهلو: 匍匐前进~ روی پهلوی خود خزیدن / 攻~ بابدن متمایل توپ زدن
【侧石】cèshí 〈交〉 سنگ جدول پیاده رو خیابان
【侧蚀力】cèshílì 〈地〉 (زمین شناسی) سایش پهلویی
【侧视图】cèshìtú 〈机〉 نمودار پهلویی
【侧手翻】cèshǒufān 〈体〉 نوعی حرکت ورزشی برروی دست بطوری‌که پا و دست کشیده شده باشد، مثل چرخیدن چرخ گاری
【侧卫】cèwèi 〈军〉 گارد پهلویی
【侧闻】cèwén از منابع غیر مستقیم خبردارشدن
【侧卧】cèwò ازپهلو خوابیدن
【侧线】cèxiàn ①〈铁路〉 خط پهلوی راه آهن، خط کناری ②〈动〉 خط جانبی دربدن ماهی
【侧旋】cèxuán 〈乒乓球〉 (توپ پینگ پونگ) چرخش به پهلو، چرخش به یك سو، چرخش انحرافی

【侧压力】cèyālì 〈物〉(فيزيك) فشار جانبي، فشار كناري

【侧芽】cèyá 〈植〉جوانهٔ پهلويي 又作"腋芽"

【侧翼】cèyì 〈军〉(نظامي) جناح قشون：包围～ از جناح محاصره كردن / 侦察～ از جناح حركت كردن 运动～ / از جناح عمليات اكتشافي كردن

【侧影】cèyǐng عكس نيمرخ

【侧泳】cèyǒng 〈体〉شناي قورباغه

【侧重】cèzhòng تأييد كردن：她～抓妇女工作。او توجه خاص خود رابه امور مربوط به زنان معطوف مي‌دارد. / 这篇文章～于理论上的探讨。اين مقاله بيشتر به تفحص نظري تاكيد خاص 面～ / مي‌پردازد.

测 cè ①(测量) مساحي كردن، اندازه گرفتن، زمين پيمايي كردن：深～ عمق پيمايي كردن / 雨量～ بارندگي را اندازه گرفتن / 体温～ حرارت بدن را اندازه گرفتن ②(测度) حدس، گمان، تخمين：变化莫～ دائما درحال تغيير، غير قابل پيشگويي / 高深莫～ داراي عمق غير قابل اندازه گيري

【测报】cèbào پيشگوئي كردن وگزارش دادن

【测产】cèchǎn ميزان توليد راتخمين زدن

【测程仪】cèchéngyí 〈航海〉دستگاه مسافت پيمائي

【测电笔】cèdiànbǐ ولتاژ سنج

【测定】cèdìng مشخص كردن：～船的方位 سمت كشتي را مشخص كردن / 放射性炭素～年代 بوسيله كربن راديواكتيوي قدمت چيزي را مشخص كردن / 光谱～仪 دستگاه مشخص كننده توسط طيف نور

【测度】cèdù برآورد كردن، تخمين زدن، حدس زدن، پيش بيني كردن：根据风向～，今天不会下雨。برحسب پيش بيني جهت باد، امروز باران نخواهد باريد.

【测风经纬仪】cèfēng jīngwěiyí تئودوليت با بالون اكتشافي

【测风气球】cèfēng qìqiú (هواشناسي) بالون اكتشافي

【测杆】cègān ميلهٔ اندازه گيري، ميلهٔ مساحي

【测候】cèhòu مشاهده ومطالعهٔ نجومي وهواشناختي

【测绘】cèhuì مساحي ونقشه برداري كردن：～板 اسبابي كه موقعيت هدف ثابت يا متحركي را نسبت به شيء ثاني نشان ميدهد / 员～ نقشه بردار، مساح / 部队～ گروههاي نقشه برداري / 仪器～ دستگاه نقشه برداري / 飞机～ هواپيماي نقشه برداري

【测角器】cèjiǎoqì زاويه سنج، نقاله

【测井】cèjǐng 〈石油〉عمق چاه نفت را اندازه گرفتن：电～ اندازه گيري الكتريكي عمق چاه نفت / 放射性～ راديو اكتيو عمق چاه نفت

【测距】cèjù مسافت سنج، مسافت ياب：～仪 مسافت سنجي / ～装置〈航天〉وسايل مسافت سنجي

【测控】cèkòng نظارت وكنترل كردن

【测雷器】cèléiqì برق سنج، رعد سنج

【测力计】cèlìjì 〈物〉نيروسنج

【测量】cèliáng مساحي كردن، اندازه گرفتن، پيمانه كردن：地形～ نقشه برداري، اوضاع طبيعي زمين را مساحي كردن / 大地～ زمين پيمايي درسطح كره، مساحي كرهٔ زمين / 重力～ اندازه گيري نيروي ثقل، قوهٔ ثقل سنجي / 航空摄影～ مساحي هوايي / 矿山～ مساحي معدن، كوه معدني / 从空中～ اندازه گيري زمين از هوا / 学～ علم زمين پيمائي / 队～ گروه زمين پيمايي / 仪器～ وسايل اندازه گيري پيمايي

【测漏】cèlòu جاي افت نيروي برق دزديدگي را جستجو كردن، برق را پيدا كردن وبستن

【测深仪】cèshēnyí عمق سنج، ژرفاسنج

【测算】cèsuàn حساب كردن وتخمين زدن

【测图摄影机】cètúshèyǐngjī دوربين نقشه برداري

【测图仪】cètúyí ابزار نقشه برداري

【测微仪】cèwēiyí ريزسنج

【测向计】cèxiàngjì جهت ياب

【测斜仪】cèxiéyí تراز، دستگاه سنجش ميل زمين نسبت به افق، مغناطيسي، شيب سنج

【测验】cèyàn تست كردن، آزمايش كردن：算术～ تست حساب / 耐久力～ آزمايش نيروي استقامت / 机械性能～ خاصيت يك ماشين را آزمايش كردن

【测云气球】cèyún qìqiú 〈气〉بالون ابرسنجي

【测云器】cèyúnqì 〈气〉ابرسنج

【测震表】cèzhènbiǎo زلزله نگار، زلزله سنج

【测震学】cèzhènxué زلزله شناسي

【测字】cèzì فالگيري با تحليل كردن اجزاء تركيب كنندهٔ يك هيروگليف چيني

恻 cè غمگين، محزون، اندوهگين، محزون：凄～ غمگين، محزون

【恻隐】cèyǐn همدردي، دلسوزي، ترحم：对凶残的敌人决不能有～之心。نسبت به دشمن ستمكار بهيچوجه نبايد احساس همدردي داشت.

策 cè ①(计谋；办法) تدبير، شيوه، استراتژي：决～ برنامه ريزي سياسي، تنظيم سياست، تصميم سياسي گرفتن، نظر سياسي دادن / 上～ بهترين تدبير / 中～ تدبير متوسط / 下～ تدبير غير عاقلانه ②(马刺) چوب خاردار(براي راندن اسب) ③(用策赶马) (اسب را) شلاق زدن：鞭～ كسي را تشويق كردن، كسي را برآن داشتن كه... / 马前进～ با شلاق اسب را به جلو راندن ④(写字用的竹片或木片) باريكهٔ خيزران يا چوب(كه براي نوشتن چيزي روي آن در چين باستان بكار مي‌رفت)：史～ يادداشت هاي تاريخي ⑤(古代考试的文体) نوعي مقاله بسبك مخصوص در امتحانات چين باستان：论～ گفتگو و مباحثه دربارهٔ سياست.

【策动】cèdòng برانگيختن، تحريك، تهييج كردن：～叛乱 افراد بد را به شورش برانگيختن / 坏人闹事～ شورش مسلحانه برانگيختن / 阴谋～政变 براي كودتا توطئه چيدن / تحريك كردن

【策反】cèfǎn شورش در درون اردوگاه دشمن برانگيختن

【策划】cèhuà نقشه كشيدن، توطئه چيدن：阴谋～ توطئه چيدن / 幕后～ دست به توطئهٔ پشت پرده زدن

【策励】cèlì تشويق كردن، دلگرمي دادن：时时刻刻～自己 همواره به خود دلگرمي دادن

【策略】cèlüè تاكتيك：对敌斗争要讲究～。در مبارزه عليه

اصول ~原则/دشمن باید به تاکتیك ها خوب توجه داشت.
تاکتیکی /这个提法不~。 دور از تاکتیك است که مطلب به
این شکل بیان شود.

【策勉】cèmiǎn برانگیختن وتشویق کردن

【策应】cèyìng 〈军〉 با عمل هماهنگ از کسی پشتیبانی کردن:
互相~ درنتیجهٔ هماهنگی از پشتیبانی یکدیگر برخوردار شدن

【策源地】cèyuándì سرچشمه، منبع، منشأ:北京是五四运动的~。 پکن منشأ «جنبش چهارم مه» بود./战争~ منشأ جنگ،
سرچشمهٔ جنگ

cēn

参 cēn
另见 cān;shēn

【参差】cēncī نامنظم، نامرتب، ناهماهنگ

【参差不齐】cēncī bùqí نابرابر، نامرتب (در سطح)

cén

岑 cén ①〈书〉(小而高的山) کوه بلند ولی کوچك
②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【岑岑】céncén ناراحت ومضطرب

【岑寂】cénjì 〈书〉 ساکت، خاموش، بی‌سروصدا

涔 cén 〈书〉 آب باران در چاله

【涔涔】céncén 〈书〉 (عرق، اشك، آب وغیره) ریزان، جاری:
汗水~ عرق ریزان

céng

层 céng ①(指重叠、积累的东西) طبقه، قشر، لایه:五~大楼 عمارت پنج طبقه/住在一~ در طبقهٔ اول زندگی کردن/云~ لایهٔ ابر/大气~ پوستهٔ جوی، لایهٔ جوی/两~玻璃窗 پنجرهٔ شیشه یی دولایه/社会阶~ قشرهای مختلف جامعه ②(覆盖在物体表面的东西) ورقه، لایه:一~油漆 یك لایه لاك/冰~ لایهٔ یخ/桌上布满一~灰。 روی میز یك لایه گرد و خاك نشسته است. ③(用于抽象事物) بخش:他这话还有一~意思 این گفتارش ترکیبی از یك چیز مسلسل است/去了一~顾虑 مقداری از نگرانی را از بین بردن دارای مفاهیم بیشتری می باشد.

【层层】céngcéng لایه به لایه، حلقه بر حلقه:~梯田 مزارع پله یی لایه به لایه/~包围 حلقه بر حلقه احاطه کردن، برحلقه محاصره کردن/~设防 استحکامات دفاعی همه جانبه در سطوح مختلف کنترل کردن/~把关 ایجاد کردن

【层出不穷】céng chū bù qióng پی درپی پدیدار شدن، بطور مسلسل ظهور کردن:新生事物~。 اشیاء بدیع وتازه یکی پس از دیگری پدیدار می شوند.

【层次】céngcì ①(机构的等级) سطوح اداری:减少~,精简人员 ساختار اداری را ساده کردن واز تعداد پرسنل کاستن ②(内容的次序) (در نوشته و نطق) نظم فکری، ارتباط مطالب با موضوع:这篇文章~不清。 این مقاله فاقد وحدت و ارتباط مطالب با موضوع است.

【层叠】céngdié لایه به لایه، حلقه بر حلقه

【层峰】céngfēng قله های برافراشتهٔ یکی بلند تر از دیگری

【层积云】céngjīyún ابرهای کم ارتفاع تیره ومتراکم زمستانی

【层见迭出】céngjiàn-diéchū بطور اغلب اتفاق افتادن، کرارا پدید آمدن

【层理】cénglǐ 〈地〉 (زمین شناسی) چینه بندی

【层林】cénglín جنگل انبوه لایه به لایه

【层峦迭嶂】céngluán-diézhàng قله های برافراشتهٔ یکی بلندتر ازدیگری، باقله های یکی از دیگری بلندتر و برافراشته تر

【层压】céngyā 〈化〉 ورقه ورقه:~玻璃 شیشه متورق، شیشهٔ پلاستیك ورقه ورقه/~塑料 پلاستیك متورق، ورقه ورقه

【层云】céngyún 〈气〉 ابرگسترده ونزدیك به زمین

【层子】céngzǐ 〈物〉 (فیزیك) استراتون

曾 céng 〈副〉[表示有过某些行为或情况]:几年前我~见过他一面。 چند سال پیش اورا یکبار دیدم./我未~听说这样的事。 هرگز چنین چیزی را نشنیده‌ام.
另见 zēng

【曾几何时】céng jǐ hé shí نه خیلی بعدازآن، خیلی طول نکشید که...:猖獗一时的反革命匪帮,~,遭到了彻底覆灭。 آن گروه ضد انقلاب مدتی مدید بیداد می کردند اما طولی نکشید که کاملا نیست ونابود شدند.

【曾经】céngjīng 〈副〉[表示有过某些行为或情况]:他~参加过石油大会战。 اودریك نبرد عمدهٔ نفتی شرکت داشته است./这顶军帽是他父亲过去~戴过的。 این کلاه نظامی همانست که پدرش در گذشته از آن استفاده کرده بود.

【曾经沧海】céng jīng cānghǎi جهان دیده، تجربهٔ فراوان اندوخته، هفت شهرعشق را گشته:~难为水。 برای یك فرد مجرب وجهاندیده دراین دنیا هیچ چیز تازگی ندارد.

cèng

蹭 cèng ①(摩擦) مالش دادن، مالیدن، سائیدن:拿刀在石头上~几下 کارد را روی سنگ مالش دادن/把手~破了 خراش برداشتن دست کسی ②(沾上) آلوده شدن:小心~油! به روغن آلوده نشوی! روغنی نشوی!/他衣服~上了油漆。 لباسش به رنگ آلوده شده است. ③(拖延) وقت تلف کردن، بیهوده وقت گذراندن:磨~ بیهوده وقت خود را بیهوده گذراندن/你走这么慢,得什么时候才能~到家呀? اگرشمااینطور آهسته راه بروید، کی به خانهٔ تان خواهید رسید؟/一点点往前~ آهسته آهسته خود رابه جلو رساندن ④(不出代价而得到某种利益) مفت غذا خوردن، در زندگی سود بی زحمت بردن:~了一顿饭 مفت غذا خوردن

【蹭蹬】cèngdèng 〈书〉باشکست وسرخوردگی مواجه شدن، بدآوردن

【蹭棱子】cènglèngzi 〈方〉درانجام کاری وقت خود رابیهوده گذراندن

chā

叉 chā ①(一端有齿，一端有柄的器具)چنگال：钢～ چنگال فولادی / 草～ چنگال چوبین، چنگك، پنجه‌ء چوبین / 餐～ چنگال سفره ②(用叉取东西)باچنگال برداشتن：～鱼 با نیزه ماهی گرفتن / ～草上垛 کاه رابا چنگك برداشتن و روی خرمن ریختن ③(叉形符号)علامت "×"：在每个错字上打个～。روی هر کلمه ای که غلط نوشته شده است، علامت "×" بگذارید.

另见 chá; chǎ

【叉车】chāchē ماشین مخصوص بلند کردن چیزهای سنگین، جرثقیل چنگك دار

【叉烧】chāshāo باسیخ مخصوص گوشت بی‌چربی خوك را کباب کردن：～肉 گوشت بی‌چربی خوك کباب شده

【叉腰】chāyāo با دو دست بکمر：双手～ دست به کمر زده، دست برکمر

【叉子】chāzi چنگال

杈 chā چنگال چوبین، چنگك بوجاری، دوشاخه

另见 chà

差 chā ①(不相同)اختلاف، تفاوت، فرق：时～ اختلاف ساعت ②(误差)اشتباه：偏～ انحراف ③〈数〉(差数)(ریاضی) تفاضل

另见 chà; chāi; cī

【差别】chābié اختلاف، تفاوت، عدم توافق：年龄～ اختلاف در سن وسال / 数(质)量上的～ اختلاف کمی(کیفی) / 该国贫富～悬殊。درآن کشور میان ثروتمندان ونیازمندان اختلاف از زمین تا آسمان است. / ～关税 عوارض گمرکی تغییر پذیر، مالیات گمرکی با ضریب متغیر

【差错】chācuò ①(错误)اشتباه، خطا، سهو：工作认真负责，就会少出～。اگرما باجدیت وآگاهی کار کنیم، کمتر اشتباه خواهیم کرد. / 这笔帐目里有～。دراین حساب اشتباهی هست. / 几个月来这机器一直运转正常，没有出过～。این دستگاه ماشین ماهها بدون وقفه کار کرده است. ②(意外)حادثه‌ء بد، رویداد ناگوار：万一这孩子出了～怎么办？ اگر چیزی برسر این بچه بیاید، چه باید کرد؟

【差动】chādòng 〈机〉دیفرنسیال：～齿轮 دنده‌ء عقب اتومبیل / ～滑轮 پولی دیفرنسیال، قرقره‌ء دیفرنسیال / ～电容器 خازن دیفرنسیال، چگالنده‌ء دیفرنسیال

【差讹】chā'é اشتباه، خطا

【差额】chā'é موازنه، مانده‌ء اختلاف، اختلاف：补足～ اختلاف را جبران کردن / 批发价格与零售价格的～ اختلاف بین نرخ عمده فروشی و خرده فروشی

【差价】chājià اختلاف قیمت：地区～ اختلاف قیمت درمحل های مختلف / 季节～ اختلاف قیمت در فصل های مختلف / ～税 مالیات متغیر واردات، مالیات ناپایدار واردات

【差距】chājù ①(后进与先进的差别)فاصله بین پیشرو وعقب مانده：比先进，找～。بیائیم خود را با پیشرو مقایسه کنیم وببینیم در کدام زمینه ها عقب هستیم. / 在成绩面前找～。وقتیکه پیروزی هایی بدست آورده اید، سعی کنید بدانید که درکجاعقب مانده اید. / 我们和先进单位比还有很大的～。در مقایسه با واحد های پیشرو، ما هنوز راهی طولانی درپیش داریم. ②〈机〉(مکانیکی) اختلاف：测定工件与设计标准之间的～ سنجیدن اختلاف بین هرقطعه‌ء ساخته شده از کار و معیار طرح ریزی شده

【差可】chākě بزحمت کاری را به اتمام رسانیدن

【差强人意】chā qiáng rényì درست در مرز قابل پذیرش، درست پذیرفتنی، درحد قابل قبول

【差三错四】chā sān cuò sì قاتی پاتی بودن، درهم و برهم بودن

【差数】chāshù 〈数〉(ریاضی) تتمه‌ء حساب

【差速器】chāsùqì 〈机〉(مکانیکی) تغییر دهنده‌ء سرعت

【差误】chāwù اشتباه، خطا

【差异】chāyì اختلاف، تفاوت، فرق：这两个地区气候～很大。اختلاف آب و هوای این دو منطقه فاحش است.

【差之毫厘，谬以千里】chā zhī háolí, miù yǐ qiānlǐ یك اشتباه به باریکی موی می‌تواند شما رابه فاصله‌ء فرسنگ ها گمراه کند. 又作"差之毫厘，失之千里"

插 chā ①(放进)درچیزی فروبردن، در میان چیزی قرار دادن：把插头～上 دوشاخه را به پریز برق وصل کردن / 把双手～在口袋里 دستها را توی جیب گذاشتن، دو دست را درجیب کردن / 把门～上 در را کلون کردن / 山峰高～入云。قله های کوه در میان ابرها فرو رفته است. / 以尖刀直～敌人心脏 مانند دشنه ای به قلب دشمن فرو رفتن ②(加进去)وارد کردن، اضافه کردن، داخل کردن：这本书再版时～入了新的一章。درتجدید چاپ این کتاب فصلی گنجانیده شده است. / 他说个没完，别人半句话也～不进。او پیاپی حرف زد وهیچکس نتوانست درلابلای صحبتش کلمه ای ایراد کند.

【插班】chābān درمیانه‌ء ترم به کلاس ملحق شدن

【插翅难飞】chā chì nán fēi حتی با داشتن بال هم قادر به فرار نبودن

【插床】chāchuáng 〈机〉دستگاه سوراخ کن (یا شیارکن)：齿轮～ دستگاه سوراخ کن دنده‌ای

【插刀】chādāo 〈机〉ابزار سوراخ (یاشیار) کردن

【插队】chāduì ①(下放劳动)(جوانان تحصیل کرده یا کادرهای دولت) در میان گروه تولیدی زندگی وکار کردن：～锻炼 برای ورزیده شدن در گروه تولیدی کار کردن / ～落户 به روستا رفتن و در آنجا ساکن شدن ②(插进队伍中去)خود را در میان صف داخل کردن

【插管】chāguān 〈医〉(طب) لوله فرو کردن (درگلو)：～法

شیوهٔ لوله گذاری

【插花】chāhuā گل های گوناگون زیبا را توی گلدان وسبد گل بطور هنرمندانه قرار دادن (نوعی هنر)

【插花地】chāhuādì زمینی که به یك واحد تولیدی تعلق دارد اما در میان زمین های واحد تولیدی دیگر قراردارد

【插话】chāhuà ①(插嘴)(حرفی را) داخل کردن، میان حرف کسی دویدن؛这时张先生插了话，补充了一些新例子。در این اثناآقای جان میان حرف دیگران دوید وچند مثال تازه آورد. ②(穿插的小故事)داستان فرعی، گریز از موضوع؛这一段~使他的报告生动多了。این داستان فرعی صحبتش را بسیار زنده تر کرده است.

【插架】chājià کتابها یا مجله هارادر قفسه گذاشتن

【插科打诨】chākē-dǎhùn (بازیگر) بداهتا ژست های خنده دار را تقلید کردن وحرف های خنده‌آور زدن

【插口】chākǒu 〈电〉پریز (برق)

【插屏】chāpíng 〈工美〉صفحهٔ مسطح وصاف فلزی، عاجی، لعابی وغیره که روی میز می گذارند و بعنوان زینت بکار می برند

【插曲】chāqǔ ①〈乐〉(间奏曲)موسیقی در میان دو پرده از نمایش ②(电影歌曲)سرود های فیلم ③(片断事情)رویداد ضمنی؛双方谈判中的一个~یك رویداد ضمنی در مذاکرات دوجانبه

【插入】chārù ①(插进去)فرو بردن، واردکردن، داخل کردن؛~دوشاخه رابه پریز برق وصل کردن ②〈电〉درمیان قرار دادن 部件 بخش های پریز

【插入语】chārùyǔ 〈语〉سخن معترضه

【插身】chāshēn ①(挤入)با زور راه خود را باز کردن؛很难~جمعیت آنقدر زیاد و انبوه بود که او نتوانست جائی برای خود بیابد. /他挤得无处~راه رابدشواری باز کردن ②(插手)دست داشتن، گرفتار شدن؛他不想~在这场纠纷中间。او نمی خواهد در این نزاع و مشاجره دستی داشته باشد.

【插手】chāshǒu ①(参加)شرکت کردن، سهم داشتن؛人够多了，您就不用~了。چون تعداد افرادی‌که مشغول کار هستند بیش از حد ضرور است، لازم نیست شماشرکت کنید. /他想帮忙又插不上手。او آماده است که کمك کند اما نمی داند چطور باید وارد کار شود. ②(干预)دخالت کردن، مداخله کردن، دست داشتن درامور داخلی کشور دیگر مداخله کردن؛~别国的内部事务 /据悉，某大国~了这一政变。برطبق گزارش مطبوعات، فلان کشور بزرگ دراین کودتا دست داشته است. /想不到他会插上一手。ما هرگز فکر نمی کردیم که او فضولی کند و در این امر دخالت نماید.

【插条】chātiáo 〈植〉①(把枝条插进土里)شاخهٔ بریده شده را جابجا کردن ②(插的枝条)شاخهٔ بریده شده

【插头】chātóu 〈电〉دوشاخه؛三脚~دوشاخهٔ سه پایه، دوشاخهٔ سه سر(سه شاخه)

【插图】chātú تصویر کتاب، صفحهٔ مصور؛书中有几幅彩色~。این کتاب چند صفحهٔ مصور رنگین دارد. /~本 کتاب مصور، نسخهٔ چاپ کتاب مصور

【插销】chāxiāo ①(门窗上的闩)چفت ②〈电〉(برق) دوشاخه

【插叙】chāxù داستان سرایی آمیخته با بازگشت به زمانهای گذشته

【插言】chāyán 同"插话"chāhuà

【插秧】chāyāng نشاء برنج را جابجا کردن؛~机 دستگاه جابجا کنندهٔ نشاء برنج

【插页】chāyè 〈印〉برگ اضافه ازیك کتاب

【插枝】chāzhī 见"插条"chātiáo

【插足】chāzú ①(放脚)پای خود را در جایی قرار دادن، پاگذاشتن؛这儿几乎没有~的地方。اینجا حتی جای سوزن هم نیست. ②(干预)دخالت کردن (دربعضی کارها) انداختن

【插嘴】chāzuǐ (حرفی را) وارد کردن، میان حرف دیگران دویدن؛插不上嘴 در وارد کردن حرفی ناتوان بودن /你别~，先听我说完。لطفا میان حرفم ندوید، قبل از هرچیز به حرفم گوش کنید.

【插座】chāzuò 〈电〉پریز؛弹簧~پریز فنردار

喳 chā
另见 zhā

【喳喳】chāchā صدای پچ پچ

【喳喳】chācha پچ پچ کردن؛她在她妈妈耳边~了两句。او بیخ گوش مادرش پچ پچ کرد. 或 او درگوش مادرش چند کلمه چند کلمه گفت.

馇 chā خوراك خوك را پختن و بهم زدن؛~猪食 پختن و بهم زدن

碴 chā 见"胡子拉碴"húzilāchā

锸 chā بیل

嚓 chā 见"喀嚓"kāchā；"啪嚓"pāchā
另见 cā

chá

叉 chá 〈方〉مسدود کردن، بستن، مانع شدن؛游行队伍把路口全都~住了。تظاهرکنندگان راه عبور ومرور راکاملا بستند.
另见 chā；chǎ

茬 chá ①(割剩的根)کاهبن، کلش، ته ساقهٔ گیاه پس از درو، سفالی؛麦~کلش گندم، سفالی گندم ②(种植的次数)دفعات کاشتن درسال؛二~韭菜 تره از برداشت دوم، برداست دوم تره /换~تغییر محصول دادن (برای کاشتن) /这块菜地一年能种四五~。از این قطعهٔ زمین سبزی کاری درسال چهار یا پنج بار برداشت میکنند. /又一~新干部成长起来了。یك نسل جدید از کادرها رشد یافته اند.

【茬口】chákǒu ①(轮作种类和次序)نوع محصولات برای بنوبت کاشتن؛选好~，实行合理轮作。محصول مناسب را انتخاب کردن و بطور معقول بنوبت کاشتن ②(作物收割后的土壤)خاکی که روی آن محصول کاشته وبرداشت شده باشد؛西

红柿～壮，种白菜很合适。 خاك را کاشتن گوجه فرنگی حاصلخیز میکند و این نوع خاك برای کاشتن کلم بسیار مناسب است.

茶 chá ①(饮料) چای: 沏～ چای را دم کردن / 浓(淡) چای پر(کم) رنگ / 红(绿)～ چای سیاه (سبز) ②(某些饮料的名称) اسم چند نوع نوشابه یا خوراك آبکی: 杏仁～ خمیر بادام (نوعی شیرینی مخلوط با روغن مغز بادام)

【茶杯】chábēi فنجان چای

【茶场】cháchǎng کشتزار چای

【茶匙】cháchí قاشق چای خوری

【茶炊】cháchuī سماور

【茶底儿】chádǐr نخاله‌ٔ چای، آشغال چای

【茶点】chádiǎn چای وشیرینی

【茶碟儿】chádiér نعلبکی

【茶房】cháfáng〈旧〉 پیشخدمت، گارسن

【茶缸子】chágāngzi لیوان

【茶馆】cháguǎn قهوه خانه، چای خانه

【茶褐色】cháhèsè قهوه ای پررنگ

【茶壶】cháhú قوری چای

【茶花】cháhuā گل کاملیا

【茶话会】cháhuàhuì مهمانی چای، عصرانه‌ٔ چای

【茶会】cháhuì مهمانی چای

【茶几】chájī میزچای

【茶鸡蛋】chájīdàn تخم مرغ پخته شده همراه باچای، سوس سویا وغیره

【茶碱】chájiǎn 〈化〉 تئوفیلین

【茶巾】chájīn دستمال چای

【茶晶】chájīng نوعی کریستال قهوه ای رنگ که ازآن شیشه‌ٔ عینك ساخته میشود

【茶具】chájù سرویس چای خوری، ظروف چای خوری

【茶客】chákè①(喝茶的顾客) مشتری چای خانه ②(茶商) بازرگان چای

【茶卤儿】chálǔr مایه‌ٔ قوری، مایه‌ٔ چای، چای پررنگ (قبل از خوردن آنرا رقیق می کنند)

【茶末】chámò خاکه‌ٔ چای، ریزه های چای

【茶农】chánóng دهقان چایکار

【茶盘】chápán سینی چای

【茶钱】cháqián ①(茶水费) پول چای (در قهوه خانه) ②〈旧〉(小费) انعام

【茶色】chásè قهوه ای پررنگ

【茶山】cháshān تپه های چای

【茶食】cháshi〈旧〉 کیك ها وشیرینی ها

【茶树】cháshù درخت چای

【茶水】cháshuǐ چای یا آب جوش (که برای روندگان ومسافران تأمین می شود): 茶水站 آبدارخانه، محل تأمین چای یاآب جوش

【茶肆】chásì (书) قهوه خانه، چای خانه

【茶摊】chátān بساط چای فروشی

【茶亭】chátíng آبدارخانه، اطاقك چای، کیوسك چای

【茶托】chátuō نعلبکی

【茶碗】cháwǎn فنجان چای

【茶味儿】cháwèir طعم چای، مزه‌ٔ چای: 这种茶冲两次～才出来。 طعم این نوع چای پس از دوبار آب بستن بآن بیرون می آید.

【茶锈】cháxiù زنگ چای

【茶叶】cháyè چای، برگ های چای: ～罐 قوطی چای

【茶叶蛋】cháyèdàn 同"茶鸡蛋"chájīdàn

【茶役】cháyì پیشخدمت، گارسن

【茶油】cháyóu روغن بذر چای

【茶余酒后】cháyú-jiǔhòu ساعت های فراغت پس از خوردن چای یا شراب

【茶园】cháyuán ①(种茶场) کشتزار چای، مزرعه‌ٔ چای ②(喝茶休息的地方) محل نوشیدن چای یا نوشابه، رستوران چای‌ونوشابه، باغ چایخوری

【茶砖】cházhuān چای بشکل آجر

【茶座】cházuò①(卖茶的地方) قهوه خانه، چایخانه ②(指座位) صندلی چایخانه یا باغ چایخوری

查 chá ①(检查) بازرسی کردن، معاینه کردن، تفتیش کردن: ～卫生 از بهداشت عمومی بازرسی کردن / ～血 آزمایش خون، خون راآزمایش کردن ②(调查) تحقیق کردن، رسیدگی کردن، بررسی کردن: ～～～事故的原因 به علت حادثه رسیدگی کردن / ～它个水落石出 به عمق موضوع رسیدن، چیزی راامورد تحقیق و بررسی کامل قرار دادن ③(查考) مراجعه کردن: ～字典 به فرهنگ مراجعه کردن / ～资料 به کتابهاو اسناد مراجعه کردن / ～档案 به اسناد بایگانی شده مراجعه کردن / مرجع مراجعه کردن 另见 zhā

【查办】chábàn تحقیق و وارسی کردن و برحسب نتیجه اقدام کردن: ～撤职 کسی را از کار عزل کردن و او راتحت پیگرد قرار دادن

【查抄】cháchāo فهرست دارائی شخص جنایتکار را تهیه کردن ومال وثروتش را ضبط کردن

【查处】cháchǔ (وضع را) تحقیق وبازرسی کردن وبرحسب نتیجه اقدام کردن

【查点】chádiǎn عدد افراد یا مقدار چیزی را رسیدگی کردن: ～人数 عدد افراد حاضر را رسیدگی کردن / ～存货 به موجودی رسیدگی کردن

【查对】cháduì بازرسی کردن وصحت امری را معلوم کردن: ～材料 مدارك را بازرسی کردن / ～原文 صحت متون اصلی را معلوم کردن / ～数字 عددهارا رسیدگی کردن / ～无误 صحت چیزی بازرسی وثابت شده

【查房】cháfáng (پزشك) بیماران بستری در اطاق عمومی بیمارستان را معاینه کردن

【查访】cháfǎng گشتن و رسیدگی کردن، تحقیق وجستجو کردن: 经过公安人员到处～，他终于和失散多年的亲人重新团聚了。 درنتیجه‌ٔ تحقیق وجستجوی مأموران امنیت سرانجام اودوباره به خانواده اش پیوست.

【查封】cháfēng مهر و موم كردن، بستن: ~伪政府大楼 بناى اموال دشمن را 敌产~ / دفتر دولت پوشالى را مهر وموم كردن مهر و موم كردن وضبط نمودن / 反动派常常以莫须有的罪名~进步报社。 مرتجعين اغلب به اتهامات ساختگى روزنامه هاى مترقى را تعطيل ميكنند.

【查岗】chágāng از كشيك هاى سربازان قراول بازديد كردن

【查号台】cháhàotái 〈讯〉دايره اطلاعات ونيازمنديها، دفتر تلفن

【查核】cháhé (به حساب ها) رسيدگى كردن

【查户口】chá hùkǒu كارت اقامت را بازرسى كردن، چگونگى وضع اعضاى خانواده رابازرسى كردن

【查获】cháhuò كشف وضبط كردن: ~一部敌人的秘密电台 يك دستگاه فرستنده دشمن راكشف وضبط كردن / 逃犯~ رد پاى يك جنايتكار فرارى راگرفتن و اورا دستگير كردن

【查缉】chájī ①(检查) بازرسى كردن، وارسى كردن ②(搜查捉拿) تعقيب ودستگير كردن

【查禁】chájìn منع كردن، تحريم كردن، ممنوع كردن: ~赌博 بازى قمار را ممنوع كردن

【查究】chájiū تحقيق كردن ومعلوم نمودن: ~责任 از راه تحقيق و بررسى مسئوليت كسى يا كارى را معلوم كردن

【查勘】chákān ناحيه اى را مساحى ونقشه بردارى كردن: ~地界 ناحيه 界 مرزهاى يك قطعه زمين را اندازه گرفتن / 矿产资源~ را براى اكتشاف واستخراج منابع معدنى مساحى ونقشه بردارى كردن

【查看】chákàn رسيدگى كردن، بررسى كردن: ~帐目 به حسابها رسيدگى كردن / 水情~ چگونگى جريان سيل را وارسى كردن، وضع سيلاب را مطالعه كردن / 机器运转的情况~ به طرز كار ماشين رسيدگى كردن

【查考】chákǎo مطالعه وبررسى كردن، تحقيق كردن: ~中国古时有关地震的文献 اسناد معتبر زلزله در چين باستان را مطالعه وبررسى كردن / 一批新出土文物的年代~ قدمت يك دسته آثار تازه از خاك درآورده شده را تعيين كردن

【查扣】chákòu بازرسى و ضبط كردن

【查明】chámíng ازطريق تحقيق وبررسى ثابت كردن، معلوم كردن ~某人罪行 با تحقيق وبررسى جنايت هاى كسى را ثابت كردن / ~事实真相 با تحقيق و بررسى حقايق را معلوم كردن / 现已~ بررسى ثابت شده است كه...

【查票】chápiào بليط هارا بازرسى كردن، بليط هارا ديدن

【查破】chápò تحقيق وبررسى كردن ونتيجه پرونده جنائى را معلوم نمودن

【查铺】chápù 〈军〉شب ها از خوابگاه سربازان بازديد كردن، بستر سربازان را بازرسى كردن

【查讫】cháqì بازرسى شده

【查勤】cháqín به چگونگى حاضر وغايب رسيدگى كردن

【查清】cháqīng تحقيق و وارسى كامل به عمل آوردن: ~某人的来历 سوابق كسى را بطور كامل تحقيق و وارسى كردن / 这件事的来龙去脉~ شروع وپيشرفت موضوعى را تحقيق و وارسى كردن

【查哨】cháshào 〈军〉از كشيك هاى سربازان قراول بازديد كردن

【查实】cháshí بررسى ونتيجه كار را معلوم كردن

【查收】cháshōu (در نامه ها) لطفا دريافت فرمائيد: 寄上样品两种,请~。 لطفا دونمونه را به ضميمه اين نامه دريافت فرمائيد.

【查税】cháshuì ارزيابى ماليات، بازرسى وتفتيش ماليات

【查私】chásī به فعاليت هاى قاچاقى رسيدگى كردن

【查问】cháwèn بازپرسى كردن، استنطاق كردن: ~证人 از شاهد استنطاق كردن / 口令~ اسم عبور شبانه را مطالبه كردن، اسم رمز شبانه را خواستار شدن

【查无实据】chá wú shíjù تحقيق و بازرسى شاهد ارائه نمى‌دهد(برعليه آدم مورد سوء ظن) تحقيق و جستجو شهادت 或 / 事出有因,~ اين امر بهيچوجه اتفاقى نيست اما با تحقيق وبازرسى نمى توان شاهد پيداكرد.

【查询】cháxún جستجو كردن: ~地址 آدرس كسى را جستجو كردن، دنبال آدرس كسى گشتن / 行李下落~ محل چمدان را جستجو كردن

【查验】cháyàn بازرسى كردن، بازديد كردن: ~护照 گذرنامه را بازديد كردن

【查夜】cháyè درشب گشت زدن، درشب پاسبانى كردن

【查阅】cháyuè مراجعه كردن، رجوع كردن: ~技术资料 به مدارك فنى مراجعه كردن

【查帐】cházhàng حسابها را رسيدگى كردن

【查找】cházhǎo جستجو كردن، گشتن

【查照】cházhào [旧时公文用语] لطفا توجه فرمائيد: 希~办理。 لطفا باين موضوع توجه فرمائيد واقدامات شايسته را بعمل آوريد.

【查证】cházhèng تحقيق كردن وثابت نمودن: ~属实 تحقيق شدن وصحت (آن) ثابت گرديدن

搽 chá (پودر، كرم وغيره) زدن: ~油 كرم ماليدن، كرم زدن / ~粉 پودر زدن / ~药 مرهم نهادن

楂 chá ①(短而硬的头发、胡子) موى يا ريش كوتاه وسفت: 胡子~ ريش سيخ سيخ ②见"茬"chá
另见 zhā

槎 chá ①(筏、木排) كلك الوار شناور روى آب، چوب و اشياء شناور بر روى آب ②见"茬"chá

察 chá مورد رسيدگى قراردادن، معاينه كردن: ~其言,观其行 گفتارش را مورد رسيدگى قرار دادن وكردارش را پائيدن

【察核】cháhé رسيدگى كردن وتصميم گرفتن

【察觉】chájué متوجه شدن، ملتفت شدن، خبردار شدن، شست...از چيزى خبردار شدن: ~到反革命分子的阴谋 از توطئه ضد انقلابيون خبردار شدن / 开始我没~到他的病情这么严重。 از ابتدا متوجه شدت بيماريش نشدم.

【察勘】chákān در محل تحقيقاتى به عمل آوردن

【察看】chákàn بادقت نگاه كردن،وارسى كردن، ملاحظه كردن: ~风向 جهت باد را پيداكردن / ~地形 عوارض زمين را مساحى كردن

اثر داروی حشره کش را مورد ~杀虫药的治虫效果 / کردن
老 / وضع اطراف را پائیدن ~四周的动静 / بررسی قرار دادن
农仔细~庄稼生长的情况。دهقان کار کشته چگونگی رشد
محصول را بادقت بررسی کرد.

【察言观色】cháyán-guānsè حرف های کسی را بادقت سنجیدن و احساساتش را در قیافه‌اش پائیدن

碴 chá 〈方〉 (بوسیلهٔ شیشه ویا چینی شکسته) بریده شدن:
小心别让碎玻璃~了手! مواظب باشید و نگذارید شیشه های شکسته دستتان راببرد.
另见 chā

【碴儿】chár ①(碎块) ریزه های شکسته، قطعه ها: 冰~ قطعه خرده شیشه، ریزه های شکستهٔ شیشه / 玻璃~ های کوچك یخ
علت ریشه (嫌隙)② قطعه های تیز یك کاسهٔ شکسته ~碗/
(话)③ با ایراد گرفتن نزاع راه انداختن ~找: ای يك نزاع، نزاع
头;刚谈过的事) آنچه گفته شد (رشتهٔ سخن دربارهٔ: 答~
دنبالهٔ سخن را نگرفتن ~接不上 / پاسخ دادن

檫 chá 〈植〉 گیاه ساسافراس

chǎ

叉 chǎ با دوپای به صورت چنگال در آوردن: 着腿站着~
باز ایستادن
另见 chā; chá

衩 chǎ 见"裤衩"kùchǎ
另见 chà

蹅 chǎ (در گل یابرف) راه رفتن: 我的鞋在雪地里~湿
了。چون در برف راه رفتم، کفشهایم خیس شد.

镲 chǎ 〈乐〉 سنج کوچك

chà

汊 chà شاخهٔ رود: 河~ شاخهٔ رود خانه

杈 chà شاخهٔ درخت
另见 chā

【杈子】chàzi شاخه: 树~ شاخهٔ درخت

岔 chà ①(分岔) شاخه شاخه شدن، منشعب شدن: 路~
جاده از 这条路过了桥就分~了。/ جادهٔ انشعابی، راه فرعی
تقاطع سه راه، سه 三~路口 / آن طرف پل منشعب شده است.
②(偏离原方向) منحرف شدن، پیچیدن، دور زدن: 自行
车下了公路~上了小道。 دوچرخه در جاده پیچید وداخل يك
راه فرعی شد. ③见"岔子"

【岔开】chàkāi ①(岔开) شاخه شاخه شدن، انشعاب یافتن: 线
路在这儿~了。خط در اینجا انشعاب می یابد. ②(离题) از
موضوع اصلی منحرف شدن: 两个人正在争吵, 我给~了。
بین آن دو داشت نزاعی درمی گرفت که من موضوع را عوض
کردم. ③(使互相让开)(تا بهم نخورد) طوری ترتیب دادن:
把这两个会的时间~ وقت تشکیل دوجلسه را ازهم جدا کردن
/把休假日~ روزهای تعطیل را ازهم جدا کردن

【岔口】chàkǒu (جاده) محل تلاقی: 他们把他送到~。اورا
تا محل تلاقی جاده بدرقه کردند.

【岔路】chàlù جادهٔ انشعابی، راه فرعی 又作"岔道儿"

【岔气】chàqì هنگام نفس کشیدن در سینه احساس درد کردن

【岔头】chàtóu حادثهٔ ناگوار، اشتباه

【岔子】chàzi ①(事故;错误) حادثهٔ ناگوار، اشتباه: 拖拉机
出了什么~? تراکتور چه عیبی پیدا کرده است؟ / 他开了好
几年卡车, 从没有出过~。او سالها کامیون رانده وهرگز
تصادف نداشته است. / 你放心吧, 出不了~。 نگران نباشید،
همه چیز درست خواهد شد. ②见"岔路"

诧 chà به شگفت آمدن، متعجب بودن

【诧愕】chà'è متعجب وحیرت زده شدن

【诧怪】chàguài متعجب شدن، حیران شدن

【诧异】chàyì حیران شدن، متعجب شدن: ~的神色 نگاه
تعجب آمیز / 听了这个突如其来的消息, 我们都十分~。
همهٔ ما از شنیدن این خبر غیر منتظره بسیار حیران شدیم.

衩 chà چاك لباس

刹 chà معبد بودایی
另见 shā

【刹帝利】Chàdìlì «چادیلی» (یکی از طبقات مختلف مردم هند
بنام "Kshatriya")

【刹那】chànà لحظه، ثانیه، آن: 一~ دریك لحظه، دریك چشم
برهم زدن

姹 chà 〈书〉 زیبا، قشنگ

【姹紫嫣红】chàzǐ-yānhóng — رنگ های زیبای ارغوانی وسرخ
کنایه از گل های زیبا: 公园里~, 十分绚丽。 باغ با گل های
زیبایی که همه جارافرا گرفته يك پارچه رنگ است.

差 chà ①(不相同) فرق داشتن، فرق کردن، کم آمدن
فرق آن از زمین تاآسمان 。得远~ : از...، کوتاه آمدن از...
است. 或 باندازهٔ زمین تاآسمان فرق دارد. / 我们虽然取得了
不小的成绩, 但离人民的要求还~得远。اگرچه موفقیت
های بزرگی را بدست آورده‌ایم، اما بازهم از حد توقعات مردم
شما در 。了~这你可说: اشتباه، غلط (错误)② عقب هستیم.
این نکته اشتباه می کنید. ③(缺乏) نرسیده، کم از...، مانده به...
دو روز مانده به يك ماه. 一个月~两天。: به، کم داشتن از...
/~七天不到一年。 هفت روز مانده به يك سال. / 十分~
四点。ده دقیقه به ساعت چهار مانده. / 我还~你五块钱。
هنوز پنج یوان به شما بدهکارم. / 还~一个人。 هنوز يك نفر کم
است. / 还~一道工序。 در جریان کار يك مرحلهٔ دیگر هم
لازم است. / 材料还~多少? —— ~不了多少了。 چه
مقدار دیگر الوار لازم است؟ — نه خیلی زیاد. ④(不好)
نامرغوب، کمتر از حد مطلوب: 成绩不算太~。 نتیجه چندان بد

اگرچه 这个小厂设备～, 可是产品并不～。/ نيست. تجهيزات اين كار خانهٔ كوچك در حد مطلوب نيست، اما فرآورده هايش بهيچوجه بد نيست.
另见 chā; chāi; cī

【差不点儿】chàbudiǎnr نزديك بودن: 他心里难过得～要哭出来。 آنقدر غمگين وناراحت شد كه نزديك بود به گريه بيفتد.

【差不多】chàbuduō ①(相差不大) مشابه، نزديك، تقريبا: 他们俩高矮～。/ آنها تقريبا همقد هستند. 这两种观点～ اين دوعقيده مشابه هستند. ②(将近; 几乎) بطور نزديك، حدودا: ～五点了。 ساعت نزديك به پنج يا نزديك به ساعت پنج است. 他离开延安～三十年了。/ از زمانى كه شهر «يان آن» را ترك گفت، تقريباسى سال مى گذرد. 这座大楼～快完工了。 تقريبا ساختمان اين بنا نزديك به پايان است. ③(不坏) كافى، نه بد: 我们应该力争上游, 而不应该有"～"的思想。 ما بايد براى دستيابى به يك هدف عالى تلاش كنيم ونبايد فكر كنيم «همه چيز خوب است و بس».

【差不多的】chàbuduōde مرد عادى، شخص معمولى: 这包大米二百斤重, ～还扛不起来。 اين گونى برنج دويست «جين» وزن دارد، آدم معمولى نمى تواند آنرا حمل كند.

【差不离】chàbulí 见"差不多"

【差等】chàděng درجهٔ نامرغوب، درجهٔ دوم

【差点儿】chàdiǎnr ①(稍次) قدرى حاكى از عدم رضايت، نه چندان مطلوب: 她的技术还～ اطلاعات فنى او هنوز چندان مطلوب نيست. 这块布质量挺好, 就是颜色～。 كيفيت اين پارچه بسيار خوب است اما رنگش چندان مطلوب نيست. ②〈副〉(几乎) تقريبا، حدودا، قريب به نزديك بود: 他～没赶上车。/ نزديك بود كه به اتوبوس نرسد. 他～(没)触电。/ نزديك بود كه برق اورا بگيرد. 这盘棋他～赢了。/ نزديك بود كه بازى شطرنج را ببرد.

【差劲】chàjìn غير مطلوب، نااميد كننده: 这大路坑坑洼洼, 太～了。 اين جاده كه بسيار تپه وچاله دارد، جادهٔ خوبى نيست. 真～, 麦子刚上场就下起雨来了! / خيلى بد شد! ما تازه گندم را به ميدان خرمن كوبى برده بوديم كه باران شروع به باريدن كرد. 这个人真～。/ اين شخص واقعا آدم را نااميد مى كند.

【差生】chàshēng دانش آموز يا دانشجوى ضعيف (از لحاظ آموزش)

chāi

拆 chāi ①(拆开) پاره كردن، باز كردن، پياده كردن، از هم جدا كردن: ～信 نامه را باز كردن / ～机器 ماشين آلات را پياده كردن / 把这个组～了 گروه را منحل كردن، گروه را از جايش در آوردن ②(拆除) ازهم پاشيدن، خراب كردن: ～房子 خانه را خراب كردن / ～帐篷 چادر را بركندن، خيمه را بركندن / ～桥 پل را خراب كردن / 把旧毛衣～了重新织一下 ژاكت كهنه را شكافتن وآنرا دوباره بافتن
另见 cā

【拆除】chāichú ويران كردن، خراب كردن، فروريختن: ～城墙 ديوار شهر را ويران كردن / ～障碍物 موانع را برداشتن / ～军事基地 پايگاه نظامى را برانداختن

【拆穿】chāichuān برملا ساختن، نقاب را از صورت برداشتن: ～骗局 حيله هاى كسى را برملا ساختن / ～西洋镜 فريبكارى را برملا ساختن آشكار كردن

【拆东墙, 补西墙】chāi dōngqiáng, bǔ xīqiáng براى تعمير ديوار غربى ديوار شرقى را خراب كردن ــ كنايه از گرفتار شدن به وضع مشكلى و متوسل شدن به راه حل موقتى

【拆封】chāifēng مهر و موم را برداشتن، مهر و موم را باز كردن

【拆毁】chāihuǐ خراب كردن، ويران كردن، فروريختن: 侵略军强行～民房。 قشون متجاوز خانه هاى مردم را خراب كردند.

【拆伙】chāihuǒ گروه را منحل كردن

【拆开】chāikāi پياده كردن، باز كردن، جدا كردن: 把机器～ ماشين آلات را پياده كردن / 这两个字构成一个词, 不能～。 از اين دو هيروگليف يك واژه ساخته مى شود و جدا شدنى نيستند. / 他能摸着黑儿把机枪～再装上。 او مى‌تواند در تاريكى يك مسلسل را پياده و دوباره سوار كند.

【拆模】chāimú 〈建〉 (معمارى) قطعات پيش ساخته را باز كردن

【拆迁】chāiqiān خانه هاى كهنه را خراب كردن و در جاهاى ديگر اقامت گزيدن

【拆墙脚】chāiqiángjiǎo تخريب كردن، تكيه گاه را خراب كردن

【拆散】chāisǎn (چيزهاى يكدست را) از هم جدا كردن: 这些家具是一整套, 别～了。 اين قطعات متعلق به يكدست اثاثيه است، آنها را ازهم جدانكنيد.

【拆散】chāisàn (ازدواج، خانواده وغيره را) برهم زدن، از هم پاشيدن: 奴隶主经常残忍地～奴隶的家庭。 برده داران اغلب بى‌رحمانه خانوادهٔ بردگان را از هم مى پاشيدند.

【拆梢】chāishāo (براى كسب پول) حيله بكار بردن

【拆台】chāitái گليم را از زير پاى كسى كشيدن، تكيه گاه كسى را خراب كردن: 工作要互相支持, 不要互相～。 كار ما به پشتيبانى از يكديگر نيازمند است، ما نبايد كوشش همديگررا بى اثر كنيم. 他们为了竞争, 互相～。/ آنها بمنظور رقابت وختى گليم را از زير پاى يكديگر مى‌كشند. 你一定来, 可别拆我的台。/ شما حتما بيائيد، مرا مأيوس نكنيد.

【拆息】chāixī نرخ بهرهٔ روزانهٔ وام ها يا سپرده ها

【拆洗】chāixǐ ①(拆开洗净) (لباس پنبه دوزى، لحاف وغيره را) باز كردن وشستن ②(拆开擦洗) پياده كردن وتميز نمودن: ～打字机 ماشين تحرير را پياده كردن و تميز نمودن

【拆线】chāixiàn 〈医〉 (طب) بخيه را برداشتن

【拆卸】chāixiè پياده كردن، ازهم جدا كردن

【拆字】chāizì 见"测字" cèzì

钗 chāi گل سر، سنجاق مو، گيره مو (كه خانم ها براى زينت برسر دارند)

差 chāi ①(派) (كسى را) اعزام كردن، فرستادن (براى انجام كارى): ～信使去送信 بوسيلهٔ پيك نامه فرستادن / 因公～某人去办件事 كسى را براى انجام مأموريتى اعزام كردن

～兼：کار، ماموریت ②(公务) به ماموریت رسمی رفتن ～出
همزمان بیش ازیك کار داشتن
另见 chā；chà；cī

【差遣】chāiqiǎn کسی را برای انجام کار یا ماموریت فرستادن：
خودرا در اختیار کسی قرار دادن، در خدمت کسی بودن ～听候

【差使】chāishǐ فرستادن، واگذار کردن، گماشتن

【差使】chāishi 〈旧〉 پست رسمی، ماموریت، تصدی

【差事】chāishi ①(被差遣去做的事情) ماموریت، کار：苦
کاری 。～给你们一件 / کار کم منفعت، ماموریت کم سود ～
پست رسمی، ماموریت ②(官职) برای شما آماده شده است.：
پست رسمی کم درآمد ～苦

【差役】chāiyì 〈旧〉①(无偿劳动) بیگاری ②(在衙门中当差的人) پادو یا مامور پائین رتبه در حکومت محلی چین فئودالی

chái

侪 chái 〈书〉 همقطار، ممنوع：吾～ ما، مردم مانند ما، ما مردم

柴 chái ①(柴火) هیزم ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【柴草】cháicǎo هیزم، دستهٔ هیزم

【柴刀】cháidāo کاردی که هنگام جمع کردن هیزم بکار می رود

【柴胡】cháihú نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of Chinese Thorowax"

【柴火】cháihuo هیزم

【柴米夫妻】cháimǐfūqī زن و مرد فقیری که در جامعهٔ کهنه صرفا برای گذراندن روزگار ازدواج می کردند

【柴米油盐】chái-mǐ-yóu-yán هیزم، برنج، روغن و نمك — کنایه از اشیاء ضروری روزانه

【柴油】cháiyóu دیزل (روغن)：～泵 تلمبهٔ دیزلی / ～机车 لوکوموتیو دیزلی

【柴油机】cháiyóujī موتور دیزلی：船用～ موتور دیزلی کشتی / 陆用～ موتور دیزلی ثابت

豺 chái شغال

【豺狼】cháiláng شغال و گرگ：残暴似～ مردم گرگ صفت، مردم ظالم و شریر

【豺狼成性】cháiláng chéng xìng گرگ صفت، درنده خو و بی‌رحم

【豺狼当道】cháiláng dāng dào شغال وگرگ حکمفرمایی می کنند — کنایه از بر مسند قدرت نشستن افراد ظالم و شریر

chǎi

踳 chǎi ذرت یا دیگر دانه های نرم شده

chài

虿 chài یك اسم قدیمی برای نوعی کژدم

瘥 chài 〈书〉 بهبود یافتن：久病初～ تازه از بیماری مزمن بهبود یافتن

chān

觇 chān 〈书〉 مشاهده کردن، بازرسی و ارزیابی کردن

【觇标】chānbiāo 〈测〉 ابزار ارزیاب و بازرسی کننده

搀 chān ①(扶) کمك کردن (باگرفتن بازوی کسی باو)：护士把病人～回病房。 پرستار زیر بازوی بیمار را گرفت و اورا به اطاق بیماران رساند. / ～着她点。 بازویش را بگیرید و کمکش کنید. ②(混合) مخلوط کردن، قاطی کردن：往水泥里～沙子 شن را با سیمان مخلوط کردن / 油和水～不到一块儿。 روغن وآب باهم مخلوط نمی‌شود.

【搀扶】chānfú بادست کسی را نگاه داشتن

【搀混】chānhùn مخلوط کردن، قاطی کردن

【搀和】chānhuo ①(搀杂) مخلوط کردن، قاطی کردن：把黄土、石灰、砂石～起来 خاك، آهك وشن را باهم مخلوط کردن / 大米白面～着吃 هم برنج وهم آرد گندم مصرف کردن ②(搅乱) وضع را برهم زدن، شلوغی ایجاد کردن

【搀假】chānjiǎ تقلب کردن، جا زدن

【搀杂】chānzá مخلوط کردن، قاطی کردن، آلودن：别把这两种菜籽～在一起。 این دو نوع بذر سبزی را باهم مخلوط نکنید.

chán

单 chán
另见 dān；Shàn

【单于】chányú پیشوای یك ملیت قدیمی چین بنام «سیون نو» (匈奴)

婵 chán

【婵娟】chánjuān 〈书〉①(美好) محبوب، دلپذیر، دوست داشتنی (کلمه ای که درنوشته های قدیمی چین برای تعریف خانم ها بکار میرفت) ②(月亮) ماه

谗 chán تهمت زدن، افترا زدن، بدنام کردن

【谗害】chánhài متهم کردن، کسی را بدنام کردن یا به اوتهمت زدن (که در نتیجه مورد تعقیب قانونی قرار گیرد)

【谗言】chányán سخن های افتراآمیز

馋 chán حریص، آزمند، طمع کار：嘴～ حریص (درخوردن)، شکمو، شکمباره / 看见下棋他就～得慌。 بمجرد دیدن بازی شطرنج انگشتهایش می‌خارد.

【馋痨】chánláo شکمو، شکمباره

【馋涎欲滴】chánxián yù dī باآز و طمع آب دهان فروبردن：使某人～ دهان کسی راآب انداختن، آب دهان کسی را جاری ساختن

【馋嘴】 chánzuǐ شکمو، شکمباره، حریص (در خوردن)

孱 chán سست، ضعیف، ناتوان
另见 càn

【孱弱】 chánruò سست، ضعیف، ناتوان

禅 chán ①〈宗〉(佛教静坐默念) تفکر وعبادت (در مذهب بودا) ② (佛教的) روحانی (در مذهب بودا)، بودایی: ~坐 برای تفکر وعبادت نشستن / ~堂 اطاقی که در معبد بودایی به تفکر وعبادت اختصاص داده شده باشد / ~杖 عصای راهب بودایی
另见 shàn

【禅机】 chánjī کلمهٔ رمز یا ژست راهب بودایی

【禅林】 chánlín معبد بودایی

【禅师】 chánshī لقب افتخارآمیزی برای راهب بودایی

【禅宗】 chánzōng درمذهب بودا فرقهٔ «چن» که طرفدار تفکر وعبادت است

缠 chán ①(绕) تابیدن، تاب دادن، پیچ دادن، پیچاندن: ~毛线 نخ پشمی را تابیدن / 用草绳把家具~好 اثاثیه را طناب پیچ کردن، اثاثیه را با طناب حصیری طناب پیچ کردن / 他手上~着绷带。 دستش زخم بندی شده است. ② (纠缠) درهم برهم کردن، باهم پیچیدن، باهم تابیدن: 这两股线~在一起了。 این دونخ باهم تابیده شده است. / 他被工作~住了,没能来。 چون گرفتار کار شد، نتوانست بیاید. / 你干吗老~着我? چرا مانند انگل هی به من می چسبید؟ ③〈方〉(应付) برخورد کردن: 这人真难~。 برخورد کردن با این یارو واقعا بسیار مشکل است.

【缠绑】 chánbǎng پانسمان کردن، زخم بندی کردن

【缠绵】 chánmián ①(不能解脱) رها نشدنی، مزمن، طولانی: ~病榻 دراثر بیماری مزمن وطولانی زمین گیر شدن / 乡思~ بسبب اشتیاق برای میهن زجر وآزار دیدن ② (婉转动人) رقت انگیز، تأثر آور

【缠绵悱恻】 chánmián-fěicè (نوشته ها) بی نهایت احساساتی

【缠绕】 chánrào ①(缚) پیچیدن، تابیدن، پیچاندن، تاب دادن: 大树上~着藤萝。 گیاهان تیرهٔ باقلا و لوبیا دور درخت بزرگ پیچیده است. / ~植物 پیچه، گیاه پیچنده، عشقه / ~茎(植) ساقهٔ پیچنده ② (纠缠) اذیت کردن، بستوه آوردن

【缠手】 chánshǒu پرزحمت، مشکل دربرخورد کردن: 这件事有些~。 این موضوع سختی است. / 这病真~ معالجهٔ این بیماری دشوار و پرزحمت است.

【缠足】 chánzú مچ پیچ، پاپیچ

蝉 chán جیرجیرك

【蝉联】 chánlián دراحراز واشغال مقام یا لقب دوام یافتن: ~世界冠军 یك بار دیگر حائز مقام قهرمانی جهان شدن

【蝉蜕】 chántuì 〈中药〉 پوست ریخته شدهٔ جیرجیرك (به عنوان داروی چینی)

【蝉衣】 chányī 同"蝉蜕"

【蝉翼】 chányì پرهای جیرجیرك: 薄如~的轻纱 کریشه وتوری که مانند پرهای جیرجیرك نازك باشد / ~纱〈纺〉 پارچهٔ ارگاندی

廛 chán اسم قدیمی برای قطعهٔ زمینی که به یك خانه اختصاص داده شده باشد

潺 chán

【潺潺】 chánchán 〈象〉 صدای شرشر، شرشر کردن: ~流水。 صدای شرشر آب شنیده می شود.

【潺湲】 chányuán 〈书〉 آهسته جاری شدن یا روان شدن: 秋水~。 نهرهای پائیزی آرام آرام جاری می شوند.

蟾 chán

【蟾蜍】 chánchú 〈书〉①(癞蛤蟆) وزغ ② (神话动物) وزغ افسانه ای در کرهٔ ماه ③(月亮) کرهٔ ماه

【蟾宫】 chángōng 〈书〉 کرهٔ ماه

【蟾酥】 chánsū 〈中药〉 زهرهٔ خشك شدهٔ وزغ که در طب چینی بکار می رود

巉 chán 〈书〉 دارای شیب تند وخطرناك

【巉岩】 chányán سنگ های بلند وسراشیب درکوه

chǎn

产 chǎn ①(生育) بچه زائیدن، وضع حمل کردن، فارغ شدن: 助~ قابلگی، مامایی / 初~ شکم اول / 熊猫每胎~仔一、二只。 پاندا درهر شکم یکی دو بچه می زاید. ② (出产) تولید کردن، حاصل دادن: 煤~ زغال سنگ تولید کردن، زغال خیز بودن / 棉区~ منطقه تولید پنبه / 水稻亩~超千斤。 میزان تولید برنج برای هر «مو» بیش ازیك هزار«جین» است. ③(产品) محصول، فرآورده: 土特~ محصول های ویژهٔ محلی ④ (产业) دارایی، ملك، مستغلات: 房地~ اموال، ملك، املاك / 家~ دارایی

【产程】 chǎnchéng جریان زایمان

【产床】 chǎnchuáng بستر مخصوص زن زائو

【产蛋鸡】 chǎndànjī مرغ تخم گذار

【产地】 chǎndì محل تولید، محل کاشتن: 甘蔗~ محل کاشت نیشکر / 原料~ منابع مواد خام / 长颈鹿~ محل تولید زرافه / 证明书〈商〉 (تجارت) پروانهٔ تأسیس

【产犊】 chǎndú 〈牧〉 تولد گوساله

【产儿】 chǎn'ér بچهٔ نوزاد، بچهٔ تازه‌بدنیاآمده

【产房】 chǎnfáng اطاق زایمان

【产妇】 chǎnfù زن زائو، زن در دورهٔ نقاهت بعداز زایمان: 初~ زن در اولین زایمان / 经~ زن در زایمان های بعدی، زن درشکم چندمین زایمان، زن در چندمین زایمان

【产羔】 chǎngāo 〈牧〉 تولد بره

【产后】 chǎnhòu پس از وضع حمل: ~感染 التهاب پس ازوضع حمل / ~出血〈医〉 خونریزی پس ازوضع حمل

【产假】 chǎnjià مرخصی دوران زایمان

【产驹】 chǎnjū 〈牧〉 تولد کرهٔ اسب

【产科】 chǎnkē ①(医院中的一科) بخش زایمان: ~病房 اطاق عمومی بیماران زایمان / ~医师 متخصص علم مامایی، پزشك متخصص زایمان / ~医院 زایشگاه ② (产科学) علم

علم مامایی 学~ :مامایی
【产量】chǎnliàng میزان تولید :平均~ میزان تولید متوسط/日~ میزان تولید روزانه
【产卵】chǎnluǎn (鸟类) (مرغ و پرنده) تخم گذاردن؛(昆虫,鱼蛙) تخم ریزی کردن
【产品】chǎnpǐn محصول، فرآورده :农~ محصول زراعتی/畜~ محصول دام پروری/工业~ فرآورده های صنعتی
【产前】chǎnqián قبل از وضع حمل :~检查 معاینه قبل از وضع حمل
【产钳】chǎnqián 〈医〉انبر قابلگی
【产权】chǎnquán حق استفاده از اموال :~要求 ادعای اموال
【产褥期】chǎnrùqī 〈医〉مرحله بین زایمان و بازگشت زهدان بحال اولیهٔ خود
【产褥热】chǎnrùrè 〈医〉(طب) تب نفاسی، حمای نفاسی
【产生】chǎnshēng تولید کردن، ایجاد کردن :~好的结果 نتایج مطلوب بدست آوردن/~很大的影响 تأثیر بزرگ گذاشتن، تأثیر عمیق بخشیدن/实践使我们的认识~了新的飞跃。 تمرین وکار درشناخت ما جهشی تازه بسمت جلو ایجاد می کند./在中华民族的几千年的历史中,~了很多的民族英雄。 در تاریخ چند هزار سالهٔ ملت چین، قهرمانان ملی بیشماری پابه عرصهٔ وجود گذشته اند.
【产物】chǎnwù نتیجه، محصول، حاصل :经济危机是资本主义制度的必然~。 بحران اقتصادی نتیجه اجتناب ناپذیر سرمایه داری است./这个方案是集体智慧的~。 این طرح نتیجهٔ خرد وعقل دسته‌جمعی است.
【产销】chǎn-xiāo تولید وعرضه به بازار :~平衡 تعادل بین تولید وعرضه به بازار/~两旺 هم تولید وهم عرضه به بازار در حال رونق است./~直接挂钩 تماس مستقیم بین بخش های تولید وعرضه به بازار
【产业】chǎnyè ①(财物) ملك، دارایی ②(工业生产的) صنعتی :~革命 انقلاب صنعتی/~工人 کارگر صنعتی/~后备军 نیروی صنعتی ذخیره شده
【产业军】chǎnyèjūn صفوف کارگرانی که متشکل و دارای انضباط بوده ودست به تولیدات مدرن می زنند
【产院】chǎnyuàn زایشگاه
【产值】chǎnzhí ارزش تولید
【产仔】chǎnzǐ 〈牧〉تولد بچهٔ خوك

谄 chǎn چاپلوسی کردن، تملق گفتن
【谄媚】chǎnmèi چاپلوسی کردن، تملق گفتن، سبزی کسی را پاك کردن
【谄佞】chǎnnìng پستی وچاپلوسی کردن
【谄上欺下】chǎnshàng-qīxià برای مافوق چاپلوسی کردن و به مادون ظلم نمودن
【谄笑】chǎnxiào لبخند تملق‌آمیز
【谄谀】chǎnyú چاپلوسی کردن، تملق گفتن

铲 chǎn ①(工具) بیل :煤~ بیل زغال سنگ/锅~ بیل کوچك آشپزخانه، خاك انداز ②(掘,挖) با بیل زدن :~土 با بیل زمین را هموار کردن/~平地 با بیل زمین را هموار کردن/ خاك برداشتن
【铲车】chǎnchē 〈机〉ماشین مخصوص بلند کردن چیزهای سنگین، جراثقال چنگکدار
【铲除】chǎnchú از ریشه کندن، نیست کردن، از بین بردن :~毒草 سبزه های هرزهٔ سمی را از ریشه کندن/~陋习 رسوم وعادات زشت را ازبین بردن
【铲运机】chǎnyùnjī جراثقال چنگکدار
【铲子】chǎnzi بیل

阐 chǎn توضیح دادن
【阐发】chǎnfā روشن ساختن، توضیح دادن
【阐明】chǎnmíng روشن ساختن، توضیح دادن، بیان کردن :精辟地~人类社会发展规律 بطور شایان توجه قوانین پیشرفت جامعهٔ بشری را بیان کردن/支持声明中所~的正义立场 از موضع عادلانه ای‌که در بیانیه توضیح داده شده، پشتیبانی کردن
【阐释】chǎnshì توضیح دادن، روشن کردن، تعبیر کردن :她对各项规定作了明确的~。 او دربارهٔ قواعد و مقررات توضیحات روشنی داد.
【阐述】chǎnshù بیان کردن، شرح دادن، توضیح دادن :各方~了自己对这一问题的立场。 پیرامون این مسئله هرکس موضع خود را بیان کرد./~人民群众在历史上的伟大作用 نقش بزرگ توده های مردم را درتاریخ شرح دادن
【阐扬】chǎnyáng بیان کردن وتبلیغ نمودن

蒇 chǎn 〈书〉تمام کردن، پایان دادن، خاتمه دادن :~事 به کار خاتمه دادن

chàn

忏 chàn ①(忏悔) توبه کردن، پشیمان شدن ②〈佛教〉(忏悔经文) متون کتاب مقدس که راهبان در موقع توبه می خوانند
【忏悔】chànhuǐ ①(认识错误而感痛心) توبه کردن، پشیمان شدن ②〈宗〉(به جرم های خود) اقرار کردن

颤 chàn لرزیدن، مرتعش شدن، به لرزش در آمدن :他激动得说话声音都发~了。 از فرط هیجان صدایش می لرزید.
另见 zhàn
【颤动】chàndòng مرتعش بودن، جنبیدن، لرزیدن :声带~ ارتعاش رباط صوتی/树叶在微风中~。 برگ های درخت در مسیر نسیم می جنبید.
【颤抖】chàndǒu تکان خوردن، لرزیدن، جنبیدن، به لرزش درآمدن :冻得全身~ تمام بدن از سرما لرزیدن/吓得两腿~ ازشدت ترس پاها به لرزش در آمدن
【颤忽】chànhu 〈方〉تکان خوردن، لرزیدن
【颤巍巍】chànwēiwēi لرزان لرزان
【颤音】chànyīn 〈语、乐〉لرزش صدا :逆~ لرزش معکوس صدا
【颤悠】chànyou تکان خوردن، لرزیدن، ارتعاش داشتن :~的灯光 نور مرتعش چراغ، شعله لرزان چراغ/这块桥板直~。 این

تخته‌ء روی پل بسیار لرزنده است.

韂 chàn 见"鞍韂"ānchàn

chāng

伥 chāng 见"为虎作伥"wèi hǔ zuò chāng

昌 chāng پررونق، شاداب، آباد

【昌隆】chānglóng پررونق، شکوفا، شاداب

【昌明】chāngmíng پررونق، شاداب، آباد، پیشرفته: 科学～。 علم رونق می‌یابد.

【昌盛】chāngshèng پررونق، شاداب، آباد: 把中国建设成一个繁荣～的国家 از چین کشوری سعادتمند ومرفه ساختن

菖 chāng

【菖蒲】chāngpú 〈植〉〈中药〉(گیاه) سوسن اصغر که درطب چینی بکار می رود

猖 chāng

【猖獗】chāngjué به غایت رسیدن، حکمفرما بودن، مسلط بودن، روان بودن: 风沙～。 طوفان شن روان بود. / 传染病～。 بیماری های سرایت کننده به غایت رسید. / 敌人～一时，终究逃脱不了覆灭的下场。 دشمنی که زمانی ستمش به غایت رسیده بود، بالاخره نتوانست از نابودی خود را نجات دهد.

【猖狂】chāngkuáng افسار گسیخته، بی‌محابا، دیوانه وار، شدید: ～的挑衅 تحریکات بی محابا / ～的攻击 حمله‌ء دیوانه‌وار / 打退敌人的～进攻 حمله‌ء دیوانه وار دشمن را خنثی کردن

娼 chāng زن فاحشه، زن بدکاره، جنده

【娼妇】chāngfù 〈旧〉[旧时多用于骂人] زن فاحشه، زن هرزه، جنده

【娼妓】chāngjì زن بدکاره، فاحشه، زن ولگرد

【娼寮】chāngliáo فاحشه خانه 又称"娼窑"

鲳 chāng

【鲳鱼】chāngyú ماهی حلوا

cháng

长 cháng ①(两端之间距离大) دراز، طولانی، بلند: 夏季昼～夜短。 در تابستان روزها بلند است وشب هاکوتاه. / ～距离 فاصله‌ء طولانی ②(长度) طول، درازا: 南京长江大桥全～六千七百多米。 درازای سرتاسر پل رودخانه‌ء یانگ تسه در شهر«نانکن» بیش از ۶۷۰۰ متر است. ③(永久) دائمی، دیرپا، ④(时间久) طولانی: 与世～辞 جهان را وداع گفتن: پایدار (درمدت): ～此以往，他是要犯错误的。 اگر همه چیز اینطور ادامه یابد، مرتکب اشتباه خواهد شد. ⑤(长处) نقاط قوت، صفات پسندیده: 取人之～，补己之短 با آموختن از نقاط قوت دیگران، نقاط ضعف خود را برطرف کردن / 她～于绘画。 او در نقاشی زبردست است.

另见 zhǎng

【长安】Cháng'ān «چان آن»، پایتخت چین در سلسله های«خان» و«تانگ»

【长鼻目】chángbímù 〈动〉 جانوران بینی دراز

【长臂猿】chángbìyuán میمون دراز دست

【长别】chángbié ①(长久离别) جدائی طولانی ②(永别) جدائی همیشگی

【长波】chángbō موج بلند: ～通信 ارتباط بوسیله‌ء موج بلند

【长策】chángcè استراتژی که درآینده‌ء دور اثرمی‌کند

【长城】chángchéng ①(古代建筑) دیوار بزرگ چین ②(比喻坚强雄厚的力量) سنگر یا قلعه‌ء تسخیر ناپذیر: 钢铁～ دیوار بزرگ فولادی

【长虫】chángchong 〈口〉 مار

【长抽短吊】chángchōu-duǎndiào 〈乒乓球〉(نوعی طرز بازی پینگ پونگ) هم جاخالی دادن وهم پاس بلند کوبیدن، آمیختن آبشار وجاخالی باهم

【长处】chángchu نقاط قوت، صفات پسندیده: 他有许多～。 او نقاط قوت بسیار دارد. / 有联系群众的～ خصلت نیك برقراری تماس های نزدیك با توده های مردم را داشتن / 国无论大小，都各有～和短处。 هر کشور چه بزرگ وچه کوچك هم نقاط قوت دارد وهم نقاط ضعف.

【长川】chángchuān 见"常川"chángchuān

【长春】Chángchūn شهر «چان چون»

【长此以往】cháng cǐ yǐ wǎng اگر وضع موجود بدین منوال ادامه یابد...

【长存】chángcún زندگی ابدی داشتن

【长笛】chángdí 〈乐〉 فلوت (آلت موسیقی نایی)

【长度】chángdù طول، درازا

【长短】chángduǎn ①(长度) طول، درازا: 这两条绳子～差不多。 طول این دوطناب تقریبا یکی است. / 这件上衣～不合适。 بلندی این کت باندازه نیست. ②(意外变故) حادثه‌ء بد، حادثه‌ء بدی برایش: 他万一有个～怎么办? رویداد ناگوار اگر حادثه‌ء بدی برایش اتفاق بیفتد، چه باید کرد؟ ③(是非) حق، درست ونادرست، وناحق: 背后说人～是不应该的。 پشت سرکسی حرف زدن کار درستی نیست.، نقاط قوت وضعف

【长短句】chángduǎnjù 见"词"cí③

【长吨】chángdūn تن انگلیسی معادل.۲۲٤ پوند

【长方体】chángfāngtǐ مکعب مستطیل

【长方形】chángfāngxíng مربع مستطیل

【长歌当哭】cháng gē dàng kū (نوعی طرز بیان احساسات) بجای گریه کردن با صدای بلند آواز خواندن

【长庚】chánggēng 〈天〉 اسم ستاره‌ء زهره در چین باستان

【长工】chánggōng کارگری که برای مدت مدیدی اجیر می شد

【长骨】chánggǔ 〈生理〉 استخوان دراز

【长鼓】chánggǔ 〈乐〉 طبل دراز با کمر باریك که اقلیت ملی کره‌ای چین ازآن استفاده می کنند

【长跪】chángguì با بدن راست ومستقیم به زانو درآمدن درچین

قديم

【长号】chánghào 〈乐〉ترومبون (شيپور داراى قسمت ميانى متحرك)

【长河】chánghé رود خانه دراز: 历史的～ جريان دراز تاريخ، مسير طولانى تاريخ

【长话短说】cháng huà duān shuō كلام هاى مفصل را خلاصه كردن

【长活】chánghuó كار درازمدت(براى كارگر مزد بگير زراعتى): 他给地主扛过～。 اودر گذشته براى يك زميندار كار درازمدت انجام ميداد.

【长技】chángjì مهارت، فن

【长江】Chángjiāng رودخانه «يانگ تسه»: ～后浪推前浪,一代更比一代强。 همانطور كه در رودخانه «يانگ تسه» امواج پسين امواج پيشين را پيش مى راند، نسل جوان برنسل پير تفوق مى يابد.

【长颈鹿】chángjǐnglù زرافه، شترگاو پلنگ

【长久】chángjiǔ براى مدت طولانى، بطور دائم: 他打算在这儿～住下去。 اودرنظر دارد براى هميشه در اينجا زندگى كند. / 不是～之计 يك تدبير موقتى، نه يك راه حل ريشه اى

【长距离】chángjùlí فاصله دور: ～赛跑 دو طولانى، دو صحرا نوردى

【长空】chángkōng آسمان وسيع

【长裤】chángkù شلوار

【长廊】chángláng دالان، دهليز سرپوشيده، كريدور، راهرو؛ دالان طولانى در قصر تابستانى چين

【长龄】chánglíng سن بالا، عمر طولانى

【长龙】chánglóng كنايه از صف دراز

【长毛绒】chángmáoróng مخمل خواب دار

【长眠】chángmián 〈婉〉خواب ابدى، مرگ: ～地下 مرده و به خاك سپرده شده

【长命百岁】cháng mìng bǎi suì عمرت طولانى باد، تا صد سال عمركن!

【长年】chángnián در تمام طول سال: 筑路工人～奋战在风雪高原。 كارگران راه سازى در تمام طول سال در زمينهاى مسطح وجلگه هاى مرتفع دليرانه با باد و برف مبارزه مى كنند.

【长年累月】chángnián-lěiyuè سال به سال، براى ساليان دراز، سال اندر سال: 勘探队员～过着艰苦的野外生活。 اعضاى گروه اكتشافى براى ساليان دراز در بيابان ها زندگى صحرائى سختى را مى گذرانند. / ～没修理,墙上的灰泥都剥落了。 به علت غفلت ساليان دراز در نگهدارى بنا گچ ديوار ورآمده (يا طبله كرده است).

【长袍】chángpáo قباى دراز، قباى بلند

【长跑】chángpǎo دوى طولانى، دوى صحرانوردى

【长篇大论】chángpiān-dàlùn نطق يا مقاله بزرگ وطولانى

【长篇小说】chángpiān xiǎoshuō رمان، داستان دراز

【长期】chángqī طولانى، براى مدت مديد، درازمدت: ～规划 نقشه درازمدت / ～天气预报 پيشگويى طويل المدت هوا / ～存在的问题 مسئله ديرپا / ～无息贷款 وام دراز مدت بدون بهره / ～战争 جنگ طولانى / ～观点 نظرگاه درازمدت / ～作打算 برنامه هاى درازمدت ريختن / ～到群众中去 براى مدت مديد به ميان توده هاى مردم رفتن / ～性 خصلت طولانى بودن

【长崎】Chángqí ناكازاكى، ناگاساكى(شهرژاپن)

【长枪】chángqiāng ①(旧式武器)نيزه ②(长枪筒火器)تفنگ دراز لول

【长球】chángqiú 〈乒乓球〉(پينگ پونگ) توپزنى از فاصله دور: 打～ توپ را از فاصله دور زدن

【长驱】chángqū (ارتش) خود رابه فاصله دور به جلو بردن: ～千里 به فاصله يك هزار لى پيشرفت كردن / ～直入 مستقيما وبدون هيچگونه مانعى خود رابه پيش بردن

【长沙】Chángshā «چان شا» (شهرچين)

【长衫】chángshān جامه بلند مردانه

【长舌】chángshé سخن چين: ～妇 زن سخن چين

【长蛇阵】chángshézhèn نوعى آرايش جنگى بشكل يك خط: 排成一字～ ارتش را بشكل يك خط طولانى آرايش دادن

【长蛇座】chángshézuò 〈天〉(درنجوم) برج مار

【长生果】chángshēngguǒ 〈方〉بادام زمينى

【长生库】chángshēngkù بنگاه رهنى درچين قديم

【长石】chángshí 〈地〉فلدسپار (نوعى سنگ معدنى متبلور)

【长时记忆】chángshí jìyì 〈心〉(روان شناسى) خاطره دراز مدت، يادبود دراز مدت

【长逝】chángshì در گذشتن، ازاين دنيا رفتن

【长寿】chángshòu عمر طولانى، درازى عمر: 祝您健康～。 سلامتى و عمر طولانى شما را آرزومندم.

【长丝】chángsī 〈纺〉تار ابريشمى بلند

【长叹】chángtàn آه عميق: ～一声 آه عميق كشيدن

【长天】chángtiān ①(天空)آسمان ②(白天)روز(در مقابل شب)

【长条校样】chángtiáo jiàoyàng 〈印〉نمونه ستونى مطالب چاپى كه هنوز صفحه بندى نشده

【长亭】chángtíng كلاه فرنگى واقع دربيرون شهر(در قديم محل استراحت عابرين يا محل خداحافظى با مسافرين)

【长统袜】chángtǒngwà جوراب زنانه ساق بلند

【长途】chángtú مسافت طويل، فاصله دور: ～跋涉 سفر طولانى و پرمشقت كردن / ～运输 حمل ونقل دور، حمل ونقل راه دور / ～电话 تلفن فاصله دور / ～奔袭 يورش از راه دور / ～飞行 پرواز طولانى، پرواز راه دور / ～电话局 اداره تلفن فاصله دور / ～汽车 اتوبوس بين شهرى، اتوبوس مسافرت راه دور

【长网】chángwǎng 〈纸〉سيم پيچ «فوردرينير»: ～造纸机 ماشين كاغذسازى «فوردرينير» (استاندارد سال ۱۸۰۰)

【长尾】chángwěi 〈动〉نوعى پرنده حشره خوار بادم دراز

【长尾雉】chángwěizhì 〈动〉نوعى قرقاول با دم دراز

【长物】chángwù اشياء قيمتى، چيز زيادى، مازاد: 身无～ اشياء قيمتى شخصى نداشتن

【长效磺胺】chángxiào huáng'àn 〈药〉نوعى قرص بنام "SMP" بااثر درازمدت

【长啸】chángxiào صداى بلند و دراز را ادا كردن

【长行】chángxíng سفر طولانی
【长性】chángxing حوصله، زیاد
【长吁短叹】chángxū-duǎntàn آه و ناله، شکایت و ناله
【长须鲸】chángxūjīng "finback" نوعی بالن بنام
【长阳人】Chángyángrén انسان «چان یان» (نوعی انسان اولیه، صد هزار سال پیش که باقی مانده های فسیلش در سال های ۱۹۵٦-۵۷در «چان یان» از استان «حوبای» بدست آمد)
【长夜】chángyè شب طولانی
【长揖】chángyī دست های خود رادر جلو سینه مشت کردن (برای ادای احترام)
【长元音】chángyuányīn 〈语〉حرف صدادار کشیده
【长远】chángyuǎn دراز مدت، طویل المدت: ~的利益 منافع درازمدت / ~规划 برنامه، دراز مدت / 从~的观点看问题 مسئله را با دور اندیشی بررسی کردن
【长斋】chángzhāi 〈佛教〉(مذهب بودایی) خودداری دائمی ازمصرف گوشت، ماهی وغیره
【长征】chángzhēng ①(长途跋涉) راهپیمایی طولانی ②〈史〉راه پیمایی طولانی ارتش سرخ کارگری ودهقانی چین در سالهای ۱۹۳٤-۳۵
【长至】chángzhì تحول تابستان (دهمین جایگاه و موقعیت خورشید در مسیر خود)
【长治久安】chángzhì-jiǔ'ān ثبات وآرامش بر جامعه برای همیشه حکم فرما است.
【长昼】chángzhòu روزهای بلند
【长足】chángzú 〈书〉زود زود، بسرعت: 取得~的进步 پیشرفت های سریع بدست آوردن / 两国之间的友好关系有了~的发展。 در روابط دوستی میان دوکشور پیشرفت های قابل ملاحظه ای حاصل شده است.

场 cháng ①(打谷场) خرمن گاه، میدان خرمن کوبی: 打~ خرمن کوبی ②〈方〉(市集) بازار در روستا: 赶~ به بازار رفتن ③〈量〉[用于事情的经过]: 一~大雨 یك بارش متوالی / 一~舌战 یك مشاجره، سخت / 大干一~ منتهای وسنگین / 害了一~病 کوشش خود را برای کار به خرج دادن برای مدتی بیمار بودن
另见 chǎng
【场圃】chángpǔ میدان خرمن کوبی و باغ
【场屋】chángwū ①(盖在场院内的小屋) کلبه، ساخته شده در میدان خرمن کوبی جهت استراحت یا گذاشتن ابزار زراعتی ②(科举时代指考试的场所) محل امتحانات درباری در چین فئودالی
【场院】chángyuàn میدان خرمن کوبی

肠 cháng ①〈生理〉روده ها، امعاء: 大~ روده، بزرگ / 小~ روده، باریك ②(香肠) سوسیس، روده، محتوی گوشت چرخ کرده: 肝~ روده، محتوی جگر چرخ کرده
【肠出血】chángchūxuè 〈医〉خونریزی روده
【肠肥脑满】cháng féi nǎo mǎn کنایه از آدم تنبل وناتوان اما پرخور وچاق
【肠梗阻】chánggěngzǔ 〈医〉(طب) انسداد روده
【肠激酶】chángjīméi 〈生化〉آنزیم ترشح شده از مخاط قسمت بالای روده که تریپسینوژن غیر فعال را به تریپسین فعال تبدیل میکند
【肠绞痛】chángjiǎotòng درد شدید روده ناشی از مسمومیت غذا یا مسدود شدن روده
【肠结核】chángjiéhé 〈医〉بیماری سل روده
【肠溃疡】chángkuìyáng 〈医〉زخم روده
【肠麻痹】chángmábì 〈医〉از کار افتادگی روده، فلج روده
【肠膜】chángmó غشاء روده
【肠扭转】chángniǔzhuǎn پیچ وتاب روده
【肠儿】chángr 〈食品〉سوسیس، روده، محتوی گوشت چرخ کرده
【肠绒毛】chángróngmáo 〈生理〉کرك روده، پرز روده
【肠套叠】chángtàodié (طب) پیچ خوردن روده
【肠胃】cháng-wèi روده ها و معده: ~不好 ازسوء هاضمه رنج بردن / ~病 بیماری امعاء / ~炎 ورم و التهاب روده ها و معده ومعده
【肠炎】chángyán التهاب و ورم روده
【肠衣】chángyī روده، خشك (برای سوسیس سازی)
【肠痈】chángyōng 〈中医〉ورم آپاندیس، آماس آپاندیس
【肠粘连】chángzhānlián بهم پیوستن روده ها
【肠子】chángzi روده، امعاء
【肠阻塞】chángzǔsè 见"肠梗阻"

尝 cháng ①(辨味) چشیدن، مزه مزه کردن: ~~咸淡 خوراك را برای آزمایش مزه چشیدن / 到甜头 از سودمندی چیزی آگاه شدن، به خوبی چیزی پی بردن / ~尽苦头 انواع رنج های گوناگون را تحمل کردن / 艰苦备~ واقسام رنج ها را تحمل کردن ②(曾经) پیوسته، تاکنون: 我未~见过此人。 هرگز این شخص را ندیده ام. / 何~不想去, 只是没有时间。 میخواستم بروم، منتهی وقت نداشتم.
【尝试】chángshì آزمودن، آزمایش کردن، امتحان کردن: ~各种方法 شیوه های مختلف را آزمایش کردن
【尝受】chángshòu شخصا تجربه کردن (مشقت، رنج وغیره را)
【尝味】chángwèi مزه، چیزی را برای آزمایش چشیدن
【尝鲜】chángxiān مزه، چیز نوبر را چشیدن، چشیدن مزه، محصول تازه به بازار آمده
【尝新】chángxīn 见"尝鲜"

常 cháng ①(平常) عادی، معمولی: 反~ غیر عادی، غیر معمول / 人之~情 آنچه که طبیعی و عادی است (در روابط انسانی) / 习以为~ به چیزی عادت کردن ②(不变的) دائمی، تغییر ناپذیر: 冬夏~青 در تمام سال سبز وخرم ماندن، همیشه سبز بودن ③(时常) غالبا، اغلب، بطور مکرر: ~来~往 بطور مکرر رفت وآمد کردن / 我们~见面。 ما اغلب یکدیگر را می بینیم. ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【常备不懈】cháng bèi bù xiè همواره هوشیار یا گوش به زنگ بودن، (برضد جنگ) آمادگی داشتن

【常备军】chángbèijūn ارتش دائمی

【常常】chángcháng غالبا، اغلب، بطور مکرر: 受到表扬~ ما غالبا مورد تحسین قرار گرفتن / 我们~加班加点。 اغلب ساعت های اضافی کار می کنیم.

【常川】chángchuān غالبا، اغلب، بطور مکرر، بطور دائم: 往来于京沪之间~ بطور مکرر بین شهر های پکن وشانگهای رفت وآمد کردن / 供给~ پیوسته چیزی را برای کسی تأمین کردن

【常春藤】chángchūnténg 〈植〉 گیاه لبلاب

【常度】chángdù ①(平时的态度) برخورد معمول ②〈书〉(固定的法则) قانون ثابت

【常俸】chángfèng حقوق و درآمد ثابت

【常规】chángguī ①(老规矩) رسوم وقواعد مورد توافق عام، آئین ها ورسم های معمول: 按照~办事 بدنبال آئین ورسوم عادی رفتن، به رسمهای معمول عمل کردن / 打破~ آئین ها ورسم های عادی را شکستن / ~武器 اسلحهء عادی وسنتی / ~战争 نبرد سنتی وعادی ②〈医〉(经常使用的处理方法) معمولی، عادی: 血~ آزمایش معمول خون، آزمون عادی خون / 尿~ آزمایش معمول ادرار / ~化验 آزمایش استاندارد در آزمایشگاه / ~疗法 معالجهء عادی پزشکی

【常轨】chángguǐ رسوم وعادات معمول

【常衡】chánghéng مقیاس وزن اجناس سنگین

【常会】chánghuì جلسهء منظم

【常见】chángjiàn معمول، عادی: 现在拖拉机就是在边远地区也是很~的了。 امروزه تراکتور حتی در نواحی دوردست هم یك پدیدهء عادیست. / ~病 بیماری معمول

【常景】chángjǐng منظرهء عادی

【常客】chángkè مهمان دائمی

【常理】chánglǐ رسم معمول: 按~,我应该去看他。 طبق رسم معمول باید اورا ببینم.

【常例】chánglì رسم معمول

【常量】chángliàng 〈数〉 (ریاضی) مقدار دائمی، مقدار ثابت

【常绿树】chánglǜshù درخت همیشه سبز

【常绿植物】chánglǜ zhíwù گیاهان همیشه سبز

【常年】chángnián ①(终年) در تمام سال، درسرتاسر سال: 他~坚持体育锻炼。 او در تمام سال روی ورزش پافشاری می‌کند. ②(年复一年) سال به سال: ~战斗在农业生产第一线 سال به سال در جبههء تولید کشاورزی بسختی کار کردن ③(平常的年份) سال معمولی، سال عادی: 这儿小麦~亩产六百斤。 در این ناحیه میانگین تولید گندم در سال معمولی برای هر «مو» ششصد «جین» است.

【常青】chángqīng همیشه سبز

【常情】chángqíng عقل، شعور: 按照~ باقتضای عقل وشعور / 人之~ روش معمول در دنیا، آنچه که طبیعی وعادی انسان است (در روابط انسانی)

【常人】chángrén فرد معمولی، فرد عادی

【常任】chángrèn دائمی، ثابت: 安理会~理事国 کشورعضو دائمی شورای امنیت / ~代表 نمایندهء دائمی

【常山】chángshān 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of antipyretic dichroa"

【常设】chángshè دائمی، ثابت: ~机构 ارگان دائمی وثابت / ~委员会 کمیتهء دائمی یا ثابت / ~秘书处 دبیرخانهء ثابت / ~国际法院 دادگاه دائمی بین المللی

【常时】chángshí ①(经常) غالبا، اغلب ②〈方〉(有时) گاه، گاه گاهی

【常识】chángshí ①(一般知识) معلومات عمومی، اطلاعات عمومی: 卫生~ معلومات عمومی دربارهء بهداشت / 一般~ معلومات عمومی / ~课 درس معلومات عمومی ②(正常认识) عقل سلیم: 天冷了要穿得暖一点儿,这是~。 عقل سلیم حکم می‌کند که در هوای سرد لباس گرمتر بپوشیم.

【常事】chángshì امر عادی، کار معمولی

【常数】chángshù 〈数〉 (ریاضی) مقدار ثابت

【常态】chángtài حالت عادی، رفتار عادی: 一反~ برخلاف رفتار عادی شخص / ~曲线〈统计〉 خط منحنی معمول، انحنای طبیعی وعادی

【常谈】chángtán سخن های معمولی: 老生~ سخن های بی‌مزه و بی لطافت

【常套】chángtào قالب، الگو

【常委】chángwěi 〈简〉(常务委员) عضو کمیتهء دائمی

【常温】chángwēn ①(正常气温) درجهء حرارت معمول هوا(بین ۱۵تا۲۵درجه) ②〈动〉(体温不变) حرارت ثابت بدن: ~动物 جانور خون گرم

【常务】chángwù کارهای روزمره، کارهای عادی: 主持~ کارهای روزمره را عهده‌دار شدن / ~委员 عضو کمیتهء دائمی / ~委员会 کمیتهء دائمی

【常性】chángxìng صبر و حوصله (در انجام کاری)

【常压塔】chángyātǎ 〈化〉 (شیمی) برج جوی

【常言】chángyán مثل مشهور، گفتار مشهور: ~道 همانطورکه مثل مشهور میگوید / ~说得好 چه خوب گفته شده است که...، مثل مشهور است که...

【常业犯】chángyèfàn مجرم با سابقه

【常用】chángyòng مورد استفادهء روزمره: ~词语 اصطلاحات مورد استفادهء روزمره / ~药材 گیاههای پزشکی مورد استفادهء روزمره

【常住】chángzhù اقامت دائمی: ~之地 محل اقامت دائمی

【常驻】chángzhù دائمی، مقیم: ~代表 نمایندهء دائمی / ~记者 خبرنگار دائمی / ~联合国代表 نمایندهء دائمی سازمان ملل متحد

偿 cháng ①(偿还) پس دادن، جبران کردن، تلافی کردن: 补~损失 ضررها را جبران کردن / 得不~失 افزونی زیان ②(满足) برسود، چربیدن ضرر برسود عملی ساختن، صورت پذیر: 得~夙愿 آرزوی دیرینهء خود را برآورده ساختن / 如愿以~ به آرزوهای خود رسیدن

【偿付】chángfù پس دادن، پرداختن: 延期~〈法〉(حقوق) مهلت قانونی برای پرداخت

【偿还】chánghuán پس دادن، پرداختن: 如数~ عین مبلغ را پس دادن / ~血债 ازکسی خون بهاپس گرفتن / ~债务 پرداختن وام

پرداختن

【偿命】chángmìng (بواسطهٔ آدم کشی) جان خود را به تلافی دادن، جان درمقابل جان

【偿清】chángqīng تسویهٔ حساب کردن: ~债务 وام را تسویه کردن

徜 cháng

【徜徉】chángyáng 〈书〉 با خیال راحت پرسه زدن

裳 cháng دامن (که درچین باستان پوشیده می‌شد)

另见 shang

嫦 cháng

【嫦娥】Cháng'é الههٔ ماه (در اساطیر چین زنیست که اکسیر حیات را از شوهرش دزدید و بلعید وسپس به سوی ماه پروازکرد)

chǎng

厂 chǎng ①(工厂) کارخانه: 鞋~ کارخانهٔ کفش سازی / 机床~ کارخانهٔ دستگاه / آسیاب، کارخانهٔ تهیه آرد ~面粉 / 钢铁~ کار خانه / کارخانهٔ تهیه آهن وفولاد ~ 制糖 / قندسازی / 造船~ کارخانهٔ کشتی سازی ②(有堆栈的商店) مخزن، محوطه یا میدان کار خانه: 煤~ مخزن زغال سنگ

【厂房】chǎngfáng ①(工厂的房屋) ساختمان بنای کار خانه، ②(车间) کارگاه

【厂规】chǎngguī مقررات کارخانه 又称"厂纪"

【厂籍】chǎngjí فهرست اسامی کارگران وکارمندان کارخانه

【厂家】cnǎngjiā کارخانه

【厂矿】chǎng-kuàng کارخانه ها ومعدن ها: 企业~ کارخانه ها و معدن هاو مؤسسه های دیگر، مؤسسات صنعتی

【厂礼拜】chǎnglǐbài روز تعطیل کارگران

【厂商】chǎngshāng کارخانه وفروشگاه خصوصی: 承包~ مقاطعه کار

【厂史】chǎngshǐ تاریخچهٔ یك کارخانه

【厂丝】chǎngsī 〈纺〉 ابریشم خامی که از کلاف کشی بدست می آید

【厂休】chǎngxiū روزهای تعطیل کار خانه

【厂长】chǎngzhǎng مدیر کارخانه

【厂址】chǎngzhǐ محلی برای ساختن کارخانه: 选择~ محل کارخانه انتخاب کردن

【厂主】chǎngzhǔ صاحب کارخانه

【厂子】chǎngzi ①〈口〉(工厂) کارخانه ②〈旧〉(有堆栈的商店) مخزن، محوطه یا میدان کارخانه

场 chǎng ①(场地) محل اجتماع، میدان تجمع: 会~ محل جلسه / 战~ میدان جنگ / 篮球~ میدان بازی بسکتبال / 运动员入~ ورود ورزشکاران به میدان / 凭票入~ ورود فقط با بلیط / 在~ در محل بودن / 现~ در محل حضور داشتن ②(农业企业) فرم زراعتی، پرورشگاه: 国营农~ فرم زراعتی دولتی / 养鸭~ پرورشگاه اردك ③(舞台) صحنه، سن: 上~ به صحنه آمدن، روی صحنه ظاهر شدن / 出~ از صحنه خارج شدن / 下~ ④〈剧〉(戏剧中较小的段落) صحنهٔ نمایش: 第二幕第三~ صحنهٔ سوم از پردهٔ دوم ⑤〈量〉[用于文娱活动]: 一~加 / یك مسابقهٔ توپ بازی 球赛 / 一~ نمایش یك فیلم 电影 / 演一~ یك نمایش اضافی دادن / 第二~四点正开始。 نمایش دوم در ساعت ٤ شروع می شود. ⑥〈物〉 میدان (فیزیك): 电(磁)~ میدان الکتریسیته (مغناطیسی)

另见 cháng

【场磁铁】chǎngcítiě 〈电〉 میدان مغناطیسی، میدان آهن ربایی

【场次】chǎngcì سآنس، دفعات نمایش یك فیلم، نمایشنامه وغیره

【场地】chǎngdì میدان، محل: 比赛~ میدان مسابقه / 施工~ محل ساختمان / 由于~有限,只展出了部分展品。 بسبب محدودیت میدان، فقط بخشی از کالا های نمایش دادنی در معرض نمایش قرار گرفت.

【场合】chǎnghé مورد، موقع، وضعیت: 在外交~ در وضعیت سیاسی / 在这种~下不应该说这种话。 در چنین موقعیتی این سخن را نباید گفت.

【场记】chǎngjì 〈剧〉〈电影〉①(记录摄影或排演情况的工作) گزارش روزانهٔ پیشرفت کار فیلم برداری، تمرین نمایش وغیره ②(指人) گزارش نویس

【场界灯】chǎngjièdēng 〈航空〉 چراغ های مرزی

【场量子】chǎngliàngzǐ 〈物〉 کوانتوم میدان (فیزیك)

【场论】chǎnglùn 〈物〉 تئوری میدان ها (فیزیك)

【场面】chǎngmiàn ①〈剧〉(舞台、电影场面) صحنه (در درام، فیلم وغیره) ②(情景) منظره: 感人的~ منظرهٔ متأثر کننده ③(场合) صحنه، مراسم: 盛大的~ مراسم با شکوه / 热烈友好的~ صحنهٔ دوستی با حرارت ④(排场) صورت ظاهری، نمای خارجی: 撑~ صورت ظاهری را حفظ کردن

【场面话】chǎngmiànhuà حرفی که صرفا جهت حفظ صورت ظاهر زده شده باشد

【场面人】chǎngmiànrén کسی که در معاشرت اجتماعی مهارت داشته باشد

【场所】chǎngsuǒ جا، محل، جایگاه: 公共~ اماکن عمومی / 娱乐~ تفریحگاه / 斗争~ میدان نبرد / 蚊蝇孳生的~ محل تولید مگس هاو پشه ها

【场子】chǎngzi محل اجتماع (مانند تآتر، سالن، میدان ورزش وغیره)

昶 chǎng 〈书〉 روز طولانی

敞 chǎng ①(宽敞) وسیع، جادار: 宽~ وسیع، جادار ②(敞开) باز، روباز، سرباز: ~着门 با در باز / ~胸露怀 باکت یا پیراهنی که دگمه اش باز شده باشد

【敞车】chǎngchē ①(没有篷的车) اتومبیل روباز ②〈铁路〉(没有顶的货车) واگون روباز

【敞开】chǎngkāi بطور کامل باز کردن: 把门~开 در را بتمامی باز کردن / 大学为我们~了大门。 دانشگاه درش را بروی ما باز کرده است. / 思想~ کاملا هرچه در فکر هست گفتن

【敞开儿】chǎngkāir نامحدود، نامحصور: 汽水有的是,大家

در اینجا لیموناد فراوان است وهرقدر می خواهید میل ～喝吧！
نامحدود تأمین کردن ～供应/ کنید.
【敞快】chǎngkuai رك گو، بی پرده
【敞阔】chǎngkuò وسیع وجادار
【敞亮】chǎngliàng ①(宽敞明亮)روشن و وسیع :这间屋子很～。این اطاق روشن و وسیع است. ②(心里明白)روشن (درفکر) :读了这篇社论,心里更～了。پس از خواندن این سرمقاله همه چیز روشن تر شد.
【敞篷车】chǎngpéngchē اتومبیل روباز
【敞着口儿】chǎngzhekǒur 〈方〉 پوشیده نشده، مهر وموم نشده، لاینحل مانده :生活好了,也不能～过日子。زندگی از گذشته خیلی بهتر شده است، اما بازهم نباید ولخرجی کنیم.

氅 chǎng پالتو～大:عبا، خرقه

chàng

怅 chàng مأیوس، متأسف :走访不遇为～。از اینکه موفق به ملاقات شما نشدم، متأسفم.
【怅恨】chànghèn مأیوس و رنجیده خاطر
【怅然】chàngrán مأیوس وآشفته خاطر :～而返 مأیوس برگشتن
【怅惋】chàngwǎn مأیوس ومتأسف
【怅惘】chàngwǎng پریشان وآشفته، بی قرار
【怅望】chàngwàng باکمال تأسف نگریستن

畅 chàng ①(无阻碍)بدون مانع، هموار :～行无阻 بدون هیچگونه مانع گذشتن ②روان وسلیس صحبت کردن/说话流～ ③(尽情)آزاد، بی قیدو بند :～饮 سیرنوشیدن، به مقدار کافی نوشیدن
【畅达】chàngdá فصیح، روان، سلیس :译文～。ترجمه روان وسلیس است./交通～ شبکهء عالی ترافیك داشتن
【畅怀】chànghuái سیر، به مقدار کافی :～痛饮 سیر نوشیدن
【畅快】chàngkuài بی قید وبند، خوشحال، فارغ البال :心情～ فارغ البال بودن، آسوده خاطر بودن
【畅茂】chàngmào 〈书〉(گیاهان) پرپشت، وافر، فراوان
【畅适】chàngshì فارغ البال، آسوده خاطر
【畅抒】chàngshū آزادانه و بدون خویشتن داری اظهار (نظر) کردن
【畅所欲言】chàng suǒ yù yán بابی بندوباری صحبت کردن، آزادانه صحبت کردن، هرچه درفکر است گفتن
【畅谈】chàngtán آزادانه و بدون خویشتن داری صحبت کردن، باشور وشوق سخن گفتن :～国内外大好形势 آزادانه وبدون خویشتن داری دربارهء اوضاع مساعد داخلی وبین المللی صحبت کردن/有时间咱们再～吧。اگروقت داری، بگذار باهم صحبت خودمانی داشته باشیم.
【畅通】chàngtōng بدون مانع، مسدود ناشده :电话线路～ بدون مانع کار کردن خط تلفن/～无阻 بدون مانع وغیر مسدود/过去这里是穷乡僻壤,现在铁路公路都～了。این محل که در گذشته فقیر ودور افتاده بود، حالا به راههای شوسه وآهن ارتباط یافته است.
【畅旺】chàngwàng پررونق، شکوفان
【畅销】chàngxiāo خوب مشتری داشتن، خوب فروختن، بخوبی به فروش رسیدن :中国丝绸～国外。پارچهء ابریشمی چین در بازار خارجی خوب به فروش میرسد./季节～ فصل پرفروش/～书 کتاب پرفروش
【畅叙】chàngxù باخوشحالی گپ زدن (معمولا دربارهء زمان های گذشته)
【畅游】chàngyóu ①(尽情游泳)بالذت شنا کردن :～长江 در رودخانهء یانگ تسه باکمال علاقه ولذت شنا کردن ②(尽情游玩)از گردش وتماشالذت بردن :～名山大川 از دیدار کوههای معروف و رودهای بزرگ لذت بردن

倡 chàng ابتکار داشتن، مبتکر بودن :首～ ابتکار بخرج دادن، شروع کردن
【倡导】chàngdǎo ابتکار داشتن، پیشنهاد کردن :～文字改革 در اصلاح نوشتهء زبان چینی ابتکار داشتن/～和平共处五项原则 مبتکر اصول پنجگانهء همزیستی مسالمت آمیز بودن
【倡始】chàngshǐ مبتکر بودن
【倡言】chàngyán 〈书〉 ابتکار داشتن، پیشنهاد کردن
【倡议】chàngyì پیشنهاد کردن :～开展劳动竞赛 برای گسترش مسابقهء پیش برد کار پیشنهاد دادن/在他的～下 به پیشنهاد او/～书 برگهء پیشنهاد، پیشنهاد مکتوب/～权〈外〉 ابتکار در عمل/～者 شخص مبتکر

唱 chàng ①(唱歌)خواندن :～歌 سرود خواندن/独～ تك خوانی، سلو/合～ سرود دسته جمعی/我先～,大家再跟着一齐～。من اول میخوانم، سپس همه بدنبال من بخوانند./二重～ دونفری خواندن/～支颂歌 سرود مدح آمیز خواندن، در تعریف وستایش خواندن/歌～农村新面貌 چهرهء جدید روستا خواندن ②(大声叫)فریاد زدن :～名 نامیدن/鸡～三遍。خروس برای بار سوم بانگ برآورد. ③(歌曲;唱词)(در اپرای چین) آواز، قسمت آواز خواندن :小～ ترانه وآواز کوتاه (در اپرای چین)/这个角色的～儿不多。این نقش زیاد آواز ندارد.
【唱白脸】chàng báiliǎn در صحنه نقاب سفید را بعنوان آدم بد بصورت خود زدن، نقش آدم بد را ایفا کردن؛ به ظاهر خشونت وسختگیری نشان دادن
【唱本】chàngběn کتاب اشعار اپرا، نمایشنامهء خوانندگان اپراهای چینی
【唱词】chàngcí کتاب اشعار اپرا، واژه های اپراهای چینی که خوانده میشود
【唱段】chàngduàn بخش موزیکال اپرا، آهنگ :京剧～ قسمت آواز از اپرای پکن
【唱对台戏】chàng duìtáixì در نمایش رقابت نشان دادن، رقابت کردن، همچشمی کردن
【唱反调】chàng fǎndiào آهنگ دیگری خواندن، عمدا برخلاف چیزی سخن گفتن یا عمل کردن
【唱付】chàngfù (کارمند فروشگاه هنگام پس دادن بقیهء پول

مبلغ پول را باآواز بلند خواندن

【唱高调】 chàng gāodiào واژه های قلمبه وسلمبه بکار بردن

【唱歌】 chànggē خواندن، آواز خواندن: 他很会~ اوخوانندهٔ خوبی است.

【唱工】 chànggōng 〈剧〉 هنر آواز خواندن، بخش آواز(در اپرای چینی ویژهٔ آواز خواندن (در مقابل اپرای ~戏 : چینی) مخصوص اکروباسی)

【唱和】 chànghè تقلید کردن از شعرکسی(معمولا از قافیهٔ شعر اصلی استفاده می‌شود) 又称"唱酬"

【唱红脸】 chàng hóngliǎn در صحنه نقاب سرخ را بعنوان آدم قهرمان بصورت خود زدن، نقش قهرمان راایفا کردن؛ ظاهرا سخاوت ومهربانی نشان دادن: 一个~，一个唱白脸 یکی نوازش کند ودیگری خشونت

【唱机】 chàngjī گرامافون، فونوگراف: 电~ گرامافون برقی

【唱空城计】 chàng kōng chéng jì ①(指某种战术) نوعی تاکتیك (با پوشاندن ضعف نیروهای خود حریف را فریب دادن ②(比喻某单位人员全部或大部不在) حضور نداشتن همه اعضا یا اکثریت اعضای یك ارگان یا یك واحد ③(肚子很饿) بسیار گرسنه بودن

【唱名】 chàngmíng ①(叫名字) صدا زدن، نامیدن افراد: ~表决 با نامیدن افراد رأی گرفتن (یا رأی دادن) ②〈乐〉 (موسیقی) سیلاب ها (مانند دو، ره، می، فا، سل، لا، سی)

【唱名法】 chàngmíngfǎ 〈乐〉 نت خوانی، سولفژ خوانی: 固定~ نت خوانی ثابت / 首调~ نت خوانی متحرك

【唱念做打】 chàng-niàn-zuò-dǎ 〈剧〉 آواز خواندن وقرائت کردن وبازی کردن وآکروباسی (قسمت های اساسی و مهم اپرای چینی)

【唱片】 chàngpiàn صفحهٔ گرامافون: 密纹慢转~ صفحهٔ گرامافون با دور زیاد / 放~ صفحهٔ گرامافون را بصدا در آوردن / 灌~ صفحهٔ گرامافون ساختن

【唱票】 chàngpiào در موقع رأی شماری اسامی نامزد ها را خواندن: ~人 رأی شمار

【唱腔】 chàngqiāng 〈剧〉 آهنگ برای آواز اپرای چینی

【唱诗班】 chàngshībān دستهٔ سرایندگان (کلیسا)

【唱双簧】 chàng shuānghuáng ①(表演双簧) نمایش کمدی دونفری نشان دادن (که درآن یکی درحالیکه پشت سردیگری پنهان شده است حرف می زند یا می خواند و دیگری بازی درمی آورد) ②(互相勾结) همدستی کردن، گاوبندی کردن

【唱头】 chàngtóu پیکاپ گرامافون

【唱戏】 chàngxì 〈口〉 در اپرا بازی کردن

【唱针】 chàngzhēn سوزن گرامافون

chāo

抄 chāo ①(抄写) کپی کردن، نسخه برداشتن، رونوشت برداشتن: ~稿件 از نسخهٔ خطی رونوشت برداشتن / 照~原文 از روی اصل نسخه برداشتن ②(抄袭) آثار ادبی یا هنری دیگران رابه سرقت بردن ③(搜查) تفتیش و مصادره کردن: 土匪的老窝~ کمینگاه راهزنان را ازبین بردن ④(拿走) چیزی را باخود بردن (در حین رفتن): 谁把我的字典~走了? چه کسی فرهنگ لغت مرا باخود برده است؟ ⑤(走侧面近道) از راه میان‌بر استفاده کردن: ~到敌人前面 بااستفاده از راه میان‌بر از دشمن پیش افتادن ⑥(双手交叉) دست های خود را روی سینه گذاشتن: ~着手站在一边 دست به سینه ایستادن ⑦(抓取) بسرعت برداشتن، گرفتن: ~起一把铁锹就干 یك بیل برداشتن ومشغول کار شدن

【抄本】 chāoběn نسخهٔ رونوشت، نسخهٔ رونویسی شده، نسخهٔ خطی: 〈王书〉~ نسخهٔ رونویسی شدهٔ «شاهنامه»

【抄查】 chāochá (اشیاء ممنوع را) تفتیش ومصادره کردن

【抄道】 chāodào ①(走近路) از راه میان براستفاده کردن ②〈口〉(近道) میان بر: 走~去要近二公里路。 اگر از راه میان بر بروید، دوکیلومتر نزدیك تر می‌شود.

【抄掇】 chāoduō 〈书〉 جمع آوری کردن ونسخه برداشتن

【抄后路】 chāo hòulù دور سپاه دشمن گشتن وبدان تاختن

【抄获】 chāohuò جستجو کردن وگرفتن

【抄家】 chāojiā ①(查抄家产) خانهٔ کسی را زیر و رو کردن واموالش را مصادره کردن ②(进行搜查) وارسی کردن

【抄件】 chāojiàn رونوشت، نسخهٔ دوم، کپی: 现将报告的~转发给你们。 بدین وسیله یك نسخه از گزارش برای شما ارسال میگردد.

【抄近道】 chāojìndào میان بر کردن، میان بر زدن

【抄录】 chāolù کپی کردن، نسخه برداشتن: 这段引文是从报上~来的。 این مطلب از روی یك مقالهٔ روزنامه نقل شده است.

【抄没】 chāomò (اموال کسی را) تفتیش ومصادره کردن

【抄身】 chāoshēn کسی را تفتیش بدنی کردن

【抄送】 chāosòng رونوشت رابه جایی فرستادن

【抄网】 chāowǎng 〈渔〉 تور ماهی گیری با دستهٔ بلند

【抄袭】 chāoxí ①(抄别人的作品) آثار ادبی یا هنری دیگران را به سرقت بردن: ~行为 دزدی ادبی، سرقت ادبی ②(盲目沿用) کورکورانه از تجربهٔ دیگران پیروی کردن ③(绕道袭击敌人) با دور زدن به دشمن حملهٔ غافلگیرانه کردن

【抄斩】 chāozhǎn (اموال کسی را) مصادره و(شخص را) اعدام کردن

【抄写】 chāoxiě کپی کردن، نسخه برداشتن، رونوشت برداشتن: ~员 استنساخ کننده، رونویس کننده، رونوشت بردار

吵 chāo
另见 chǎo

【吵吵】 chāochao قیل وقال کردن، داد وبی داد کردن، دعوا راه انداختن: 一个一个说，别~! یکی‌یکی حرف بزنید، داد وبی داد نکنید!

钞 chāo ①(钞票) اسکناس: 现~ پول نقد ②(作品选) منتخبات آثار: 诗~ منتخبات اشعار

【钞票】 chāopiào اسکناس: 五元一张的~ یك اسکناس پنج

كاغذ اسكناس 纸～/ «يواني»

绰 chāo طنابي 起一根绳子～: بسرعت برداشتن، گرفتن
بلافاصله مشغول كار شدن 起活儿就干～/ بسرعت برداشتن
另见 chuò

焯 chāo توىآب جوش ريختن و فورا برداشتن (نوعى طرز
پختن خوراك)

超 chāo ①(超过) :متجاوز بودن، بالغ شدن، سبقت جستن
赶先进, ～先进 جستن /به فرد پيشتاز رسيدن وبر اوسبقت 亩产
～千斤 تولید كردن 》درهر«مو» بیش از یك هزار«جین ②(超出
寻常的) ～高温 :مافوق، برتر / ～显微镜 گرمای فوق العاده
③(在某范围 ميكروسكوپ مخصوص اجسام فوق العاده ريز
以外) :مافوق بودن، تجاوز كردن 在阶级社会中, 没有～阶
级的文艺。 در جامعهء طبقاتي، هيچ هنر و ادبياتي نيست كه
مافوق طبقات باشد.

【超编】chāobiān از گنجايش سازماني پرسنل تجاوز كردن

【超标】chāobiāo از ميزان مقرر تجاوز كردن

【超产】chāochǎn بیش از میزان مقرر تولید كردن 粮～: غلاتي
كه بیش از میزان مقرر توليد شده است

【超车】chāochē از ماشين هاى ديگر سبقت گرفتن 不准～! :
سبقت گرفتن ممنوع است!

【超尘拔俗】chāo chén bá sú از لحاظ اخلاق وفطرت برجسته
ومافوق بودن

【超出】chāochū ازحد معين تجاوز كردن يا بيرون رفتن 范围～:
از چارچوب چيزى تجاوز كردن / 定额～/ از سهميه تجاوز كردن
预料～ از توقعات كسى تجاوز كردن

【超导】chāodǎo 〈物〉(فيزيك) هدايت برق بمقدار زياد 电～:
اشياء هادى برق به 体～/ قابليت هدايت برق بمقدار زياد 性
ميزان زياد

【超等】chāoděng دارای درجهء عالی 质量～: كيفيت بسيار
عالى

【超低空飞行】chāodīkōng fēixíng پرواز در كمترين ارتفاع

【超低温】chāodīwēn حرارت بسيار پائين

【超帝国主义论】chāodìguózhǔyìlùn تـئـورى دربـارهء ابـر
امپرياليسم ـــ يك نظريهء ارتجاعى مطرح شده از طرف ك.ج
كائتسكى

【超度】chāodù 〈宗〉(اصطلاح بودايى) روح هـا را از بـرزخ
نجات دادن، گناه هاى مرده را پاك كردن

【超短波】chāoduǎnbō 〈物〉 امواج بسيار كوتاه راديويى

【超短裙】chāoduǎnqún دامن بسيار كوتاه زنانه

【超额】chāo'é بالاى سهميه، بیش از میزان مقرر 完成生产～:
指标 سهميهء توليد را بيش از حد مقرر رسانيدن / 利润～ سود
زيادى ارزش اضافي، افزونى ارزشّ اضافي 剩余价值～/ برتر

【超凡入圣】chāo fán rù shèng از انسان عادى برتر بودن وبه
حالت معنوى آدم مقدس رسيدن

【超负荷】chāofùhè بار بسيار زياد

【超高】chāogāo 〈水〉 فاصله بين خط آب كشتى وعرشهء آن

【超高频】chāogāopín 〈电〉 بسامد بسيار زياد 变压器～:
ترانسفورماتور با بسامد بسيار زياد

【超高压】chāogāoyā ①〈物〉 (فيزيك) فـشـار بـسـيـار زيـاد
②〈电〉 ولتاژ بسيار بلند (برق) 输电线路～: كابل فشار قوى،
سيم هاى انتقال برق باولتاژ بسيار زياد 线路带电自由作业～/
باخيال راحت روى سيم هاى انتقال برق باولتاژ بسيار زياد كـار
كردن

【超高真空】chāogāo zhēnkōng خلاء بسيار زياد

【超光速】chāoguāngsù سرعـت مـا فـوق نـور 粒子～: ذره
باسرعت مافوق نور

【超过】chāoguò متجاوز بودن، بالغ شـدن، سـبـقـت جـسـتـن،
جلوزدن 规定的速度～: ازحد معين سرعت گذشتن / 限度～
از بالاترين سطح سابق 历史最高水平～/ ازحد تجاوز كردن
از سطح پيشرفتهء جهان گذشتن، 世界先进水平～/ جلو افتادن
از ركورد پيشرفته جهان گذشتن / 有利条件～困难条件。
شرايط مساعد برشرايط نامساعد مى چربد. / 到会的代表已～
百分之九十。 بیش از نود درصد نمايندگان در كنفرانس حضور
بهم رسانيده اند.

【超级】chāojí برتر، مافوق، ابر 大国～: ابرقدرت / 间谍～
جاسوس مافوق، جاسوس قوى / 市场～ سوپر ماركت / 油轮～
نفت كش غول پيكر و بزرگ

【超假】chāojià بیش از حد معين در مرخصى گذراندن

【超阶级】chāojiējí طبقهء برتر، طبقهء مافوق

【超经济剥削】chāojīngjì bōxuē 〈经〉 استثمار اقتصادى بیش
ازحد

【超经济强制】chāojīngjì qiángzhì فشار اقتصادى بیش ازحد
(كه توسط زمينداران در دوران فئوداليسم اعمال مى شد)

【超巨星】chāojùxīng 〈天〉 (نجوم) ستارهء فوق العاده درشت

【超绝】chāojué بى نظير، عالى، بسيار خوب 技艺～: مـهـارت
فوق العاده

【超龄】chāolíng غير مشمول (از نظر سنى) 团员～: عضوغير
مشمول سازمان جوانان

【超伦】chāolún از انسان عادى برتر بودن

【超迈】chāomài متجاوز بودن، ازحد معمول تجاوز كردن

【超期服役】chāoqī fúyì 〈军〉 خدمت سربازى بیش از دورهء
معين

【超前】chāoqián 〈电〉 (برق) كابل هـادى 电流～: جـريـان
زاويه پيش فاز، زاويهء پيش افتادگى فاز 角～/ وفشار كابل هادى

【超群】chāoqún يك سر وگردن برجسته تر از ديگران 武艺～:
برجسته وبى نظير 绝伦～/ در فن «ووشو» فوق العاده ماهر بودن
بودن

【超然】chāorán برکنار، كنارى، در فاصله اى محفوظ از... ～:
的态度 برخورد كنارى

【超然物外】chāorán wù wài از دنيا كناره گيرى كردن، خود
را از دنيا دور داشتن

【超人】chāorén ①(超过一般人) از مردم عادى برجسته تر
بودن 的记忆力～: قوهء حافظهء فوق العاده خوب ②〈哲〉
(فلسفه) انسان برتر (تعريف شده توسط فيلسوف معروف آلمانى)
Nietzsche

【超深井】chāoshēnjǐng 〈石油〉 چاه بسیار عمیق
【超生】chāoshēng ①〈宗〉(投生为人) (روح مرده) دوباره جوانمردی کردن، (宽容;开脱)② بازگشتن، دوباره زنده شدن در نوشته از گناه کسی ~ 笔下 : آمرزیدن، از گناه در گذشتن درگذشتن، کتبا کسی را عفو کردن
【超声波】chāoshēngbō امواج مافوق صوت،امواج سوپرسونیك: خدشه یاب مافوق صوت، عیب یاب مافوق صوت 探伤仪~ / ابزار 诊断器 ~ / معالجه باسرعت مافوق صوت 疗法~ تشخیص دهنده بیماری با سرعت مافوق صوت
【超声物理学】chāoshēng wùlǐxué فیزیك مافوق صوت
【超声学】chāoshēngxué مبحث امواج صوتی غیر مسموع
【超速】chāosù از سرعت معین تجاوز کردن
【超脱】chāotuō ①(不拘泥成规) آزاد از قید و رسم، خلاف آداب و رسوم جاری، بی تکلف: 他的字,信笔写来,十分~。 خط سرسری او زیبایی بی تکلف خاص خود دارد. ②(超出) کناره گیری کردن، خود را در فاصله‌ای محفوظ نگهداشتن: ~现实是不可能的。 از واقعیت دور شدن دشوار است.
【超外差】chāowàichā 〈电子〉 (رادیو) دارای دستگاه تقویت وصاف کننده ارتعاشات صوتی: 收音机~ رادیوی دارای دستگاه تقویت وصاف کننده ارتعاشات صوتی
【超细纤维】chāoxì xiānwéi الیاف بسیار نازك
【超现实主义】chāo xiànshízhǔyì سوررآلیسم
【超小型管】chāoxiǎoxíngguǎn 〈电子〉 لوله بسیار کوچك (الکترونی)
【超新星】chāoxīnxīng 〈天〉 (نجوم) ستاره دارای نور متغیری‌که روشنی اش صد میلیون برابر خورشید است
【超逸】chāoyì ساده و بی تکلف، آزاد و طبیعی: 笔意~ قلم حرکات لطیف وبی تکلف داشتن / 丰姿~ ساده وطبیعی داشتن
【超音速】chāoyīnsù سرعت مافوق صوت: 战斗机~ هواپیمای جت مافوق صوت / 喷气机~ شکاری مافوق صوت
【超铀元素】chāoyóu yuánsù 〈化〉 عنصر دارای اتم بیشتر از اورانیوم
【超越】chāoyuè برفراز چیزی رفتن، تجاوز کردن، مافوق بودن، پیش افتادن: 障碍~ / برفراز مانعی رفتن 职权范围~ از چهارچوب اختیار خود تجاوز کردن / 射击~ در بالای سرتیراندازی کردن
【超载】chāozài 〈交〉 زیاد بار کردن، گران بار کردن: 能力~ بیش از ظرفیت بار کردن
【超支】chāozhī زیاد خرج کردن: 从不~ هرگز بیش ازحد درآمد خود خرج نکردن
【超重】chāozhòng ①(超过载重限度) اضافه بار ②(超过规定重量) اضافه وزن: 信件~ نامه اضافه وزن / 行李~ چمدان اضافی، چمدان اضافه بر وزن مجاز / 货物附加费~ مخارج اضافه بار
【超重氢】chāozhòngqīng 〈化〉 ایزوتوپ رادیو اکتیو هیدروژن دارای اتم هایی مرکب ازسه برابر تکاثف اتم های سبك هیدروژن
【超轴】chāozhóu 〈铁道〉 (راه آهن) کشش بیش ازحد
【超卓】chāozhuō 〈书〉 برجسته، مافوق
【超子】chāozǐ 〈物〉 (فیزیك) هیپرون
【超自然】chāozìrán ماوراء طبیعی

剿 chāo 〈书〉 آثار ادبی یا هنری دیگران را به سرقت بردن
另见 jiǎo
【剿袭】chāoxí آثار ادبی یا هنری دیگران رابه سرقت بردن

cháo

晁 Cháo 〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین
巢 cháo لانه: 蜂~ لانه زنبور / 鸟~ لانه پرنده / 匪~ لانه راهزنان
【巢菜】cháocài 〈植〉 گیاهی از جنس باقلا، کرسنه
【巢础】cháochǔ موم زنبور عسل (که اساس لانه زنبور را تشکیل می‌دهد)
【巢蛾】cháo'é پروانه قاقمی: 苹果~ پروانه قاقمی سیب
【巢窟】cháokū لانه، کنام، کمینگاه، محل اختفاء
【巢脾】cháopí خانه زنبور، لانه زنبور
【巢鼠】cháoshǔ 〈动〉 موش خرمن، موش صحرایی
【巢穴】cháoxuè لانه، کنام، کمینگاه، محل اختفاء: 敌人的~ لانه دشمن / 反动政权的~ محل اختفای رژیم ارتجاعی
朝 cháo ①(朝廷) دربار، حکومت: 上~ به دربار رفتن ②(朝代) سلسله، دودمان: 唐~ سلسله «تانگ» / 改~换代 تغییرات سلسله ای سلطنت، ③(一个君主的统治时期) حکمرانی: 康熙~ در دوره سلطنت امپراطور «کان شی» ④(朝见) باریافتن ⑤(朝拜) سجده کردن ⑥(面对着;向) به سوی، رو به: 坐东~西 به سمت مغرب، روبه مغرب / 迈开大步~前走 باگام های بلند به پیش رفتن / 敌人开火~ به دشمن شلیك کردن، بروی دشمن آتش گشودن / 南走~ روبه جنوب رفتن / 这门~里还是~外开? این در به سمت داخل باز میشود یابه سمت بیرون؟ / 大轿车~门口开来。 اتوبوس به طرف دروازه می آید.
另见 zhāo
【朝拜】cháobài (در برابر امپراطور) سجده کردن، تعظیم کردن، پرستیدن
【朝臣】cháochén درباری، ندیم
【朝代】cháodài سلسله، دودمان
【朝房】cháofáng سالن انتظار وزیرانی که می خواستند بار بیابند
【朝服】cháofú لباسی‌که پادشاه یاوزیر در دربار می‌پوشد
【朝纲】cháogāng قوانین درباری
【朝贡】cháogòng باج وخراج دادن
【朝会】cháohuì باریافتن
【朝见】cháojiàn باریافتن: 进宫~ دردربار باریافتن
【朝觐】cháojìn ①〈书〉见"朝见" ②〈宗〉 به زیارت (محل مقدس) رفتن

【朝山】 cháoshān 〈佛教〉به زیارت معبدی واقع دریك كوه رفتن

【朝圣】 cháoshèng 〈宗〉به زیارت رفتن، به حج رفتن

【朝堂】 cháotáng سالن بحث ومذاکرهٔ سیاسی بین شاه و وزیرانش

【朝廷】 cháotíng ①(君主听政的地方)دربار سلطنتی یا حکومت امپراطوری ②(以君主为首的统治机构)امپراطوری

【朝鲜】 Cháoxiān کره: ~人 اهل کره، کره ای / ~语 زبان کره‌ای

【朝鲜族】 Cháoxiānzú ①(我国少数民族)نام ـ کره ای یکی از اقلیت های ملی چین که در استان های «جی لین»، «حی لون جیانگ» و«لیائو نینگ» بطور پراگنده زندگی می کنند ②(朝鲜民族)ملت کره

【朝香】 cháoxiāng به زیارت معبد یا جای مقدس بودائی معروف رفتن

【朝阳】 cháoyáng آفتاب رو، روبه آفتاب، آفتابی: 这间屋~。 این اطاق روبه آفتاب است.
另见 zhāoyáng

【朝野】 cháo-yě ①〈旧〉(朝廷和民间)دربار وتوده های مردم ②(政府和非政府方面)دولت و قاطبهٔ مردم

【朝仪】 cháoyí مراسم خاصی برای بار یافتن (وزیر)

【朝真】 cháozhēn (پیرو مکتب تائو) به تفکر نشستن

潮 cháo ①(潮水)مد (دریا)، جزر، جزر و مد: 早~ مد صبحگاهی / 涨~ بالا آمدن آب دریا / 落~ فرونشینی آب دریا / 歌声如~ مانند امواج دریا بالا وپائین آمدن صدای آواز ②(社会上的潮流;运动)سیر اجتماعی، جنبش، جریان: 工~ اعتصاب کارگری / 革命高~ اوج گیری انقلاب / 革命低~ فرونشینی انقلاب / 思~ روند فکری / 怒~ جریان خشم وغضب ③(潮湿)مرطوب: 火柴受~了。 کبریت خیس ومرطوب شده است. / 雨季里东西容易返~。 در فصل بارندگی اشیاء بآسانی رطوبت می کشد.

【潮锋】 cháofēng بالاترین نقطهٔ جزر و مد

【潮呼呼】 cháo hū hū مرطوب، خیس ومرطوب، نمناك

【潮解】 cháojiě 〈化〉(ازنم هوا) آب شدن

【潮流】 cháoliú ①(水流)جریان آب ②(趋势)روند، گرایش، جریان: 历史~不可阻挡。 نمی توان جلوی روند تاریخ را گرفت. / 顺应世界之~ خود را با روند جهان وفق دادن

【潮脑】 cháonǎo نفتالین

【潮气】 cháoqì نم، رطوبت: ~太大。 رطوبت هوا زیاد است.

【潮热】 cháorè 〈中医〉(طب چینی) تب لازم

【潮润】 cháorùn ①(潮湿)مرطوب، نم دار ②(含泪水)(چشم) پر از اشك

【潮湿】 cháoshī مرطوب، نمناك، خیس

【潮水】 cháoshuǐ آب که دراثر جزر ومد بخشکی می رسد: 人群像~般地涌向会场。 توده های مردم مانند سیل به سالن جلسه ریختند.

【潮位】 cháowèi موقعیت آب در هنگام جزر و مد

【潮汐】 cháoxī جزر و مد صبحگاهی وشامگاهی: ~波 امواج جزر و مد / ~测站 ایستگاه اندازه گیری جزر و مد / ~表 جدول جزر و مد / ~发电厂 کارخانهٔ تولید برق با جزر و مد

【潮信】 cháoxìn جزر و مد

【潮汛】 cháoxùn بزرگترین جزر و مد درسال، جزر و مد کامل

【潮涌】 cháoyǒng سیل آسا آمدن

嘲 cháo استهزاء کردن، ریشخند زدن، مسخره کردن: 解~ در موقع استهزاء کردن دیگران سعی در توجیه چیزها داشتن / 冷~热讽 طعنهٔ سرد وتمسخر سوزان

【嘲讽】 cháofěng ریشخند زدن، مورد استهزاء قرار دادن، پوزخند زدن

【嘲骂】 cháomà استهزاء کردن و فحش دادن

【嘲弄】 cháonòng مسخره کردن، استهزاء کردن: ~历史的人必将被历史所~ کسانی‌که تاریخ را بباد استهزاء می‌گیرند مسلما مورد استهزاء تاریخ قرار خواهند گرفت.

【嘲诮】 cháoqiào استهزاء کردن وایراد گرفتن

【嘲笑】 cháoxiào مسخره کردن، خندیدن، پوزخند زدن

chǎo

吵 chāo ①(闹)داد و بی‌داد کردن، سروصدا کردن، شلوغ کردن: 别~! سروصدا نکنید! / 真是~得慌。 چه سروصدای وحشتناکی است! / 孩子被~醒了。 بچه ها ازسروصدا بیدار شدند. / 别~他! حواسش را پرت نکنید! ②(吵架)دعوا کردن، نزاع کردن، جدال کردن: 不要为一点小事就~起来。 برسر چیز جزئی دعوا نکنید. / ~翻了天 دعوای شدید براه انداختن
另见 chāo

【吵架】 chǎojià دعوا کردن، نزاع کردن، جدال کردن

【吵骂】 chǎomà دعوا کردن وفحش دادن

【吵闹】 chǎonào ①(大声争吵)سروصدا کردن، داد و بیداد کردن ②(声音杂乱)پیوسته داد وبیداد کردن، قیل وقال کردن: ~不休 جنجال ، سروصدا ، هیاهو ، غوغا: 院子里一片~声。 در حیاط غوغا و هیاهو حکمفرما بود.

【吵嚷】 chǎorǎng هیاهو براه انداختن، سروصدا کردن

【吵扰】 chǎorǎo ①(吵闹使人不得安静)دراثر دادو بی داد آرامش خاطر کسی را برهم زدن ②〈方〉(争吵)نزاع کردن

【吵嘴】 chǎozuǐ دعوا کردن، نزاع کردن

炒 chǎo به سرعت در روغن سرخ کردن: ~肉丝 رشته های گوشت که سریع سرخ شده باشد / ~黄瓜 خیار سریع سرخ کرده / ~蛋饭 برنج سریع سرخ کرده باتخم مرغ / ~鸡蛋 تخم مرغ نیمرو / 糖~栗子 شاه بلوط در شن داغ بریان کرده باشکر / مرغ نیمرو سرخ

【炒菜】 chǎocài ①(烹调)به سرعت در روغن سرخ کردن ②(炒好的菜)خورش آماده وسرخ کرده

【炒锅】 chǎoguō دیگ برای سرخ کردن خورش

【炒货】 chǎohuò آجیل بوداده ، فندق و بادام بریان کرده ، خشکبار بریان کرده

【炒冷饭】chǎo lěngfàn برنج پس مانده را گرم کردن ـ یعنی همان چیز کهنه را گفتن یا انجام دادن

【炒买炒卖】chǎomǎi-chǎomài کالاها رادر محل بسرعت خریدن وفروختن واز آن سود بردن

【炒米】chǎomǐ ①(炒熟的米) برنج بریان کرده : ~花 برنج ارزن سرخ کرده ②(蒙族人民的食物) بوداده و پف کرده درکره (نوعی خوراك مليت مغولی)

【炒面】chǎomiàn ①(炒过的面条) رشته‌ء سرخ کرده ②(炒过的面粉) آرد گندم سرخ کرده

【炒勺】chǎosháo دیگ برای سرخ کردن خوراك

【炒鱿鱼】chǎoyóuyú 〈方〉 کسی را از کارش معزول کردن، کسی را بیکار کردن

chào

耖 chào ①(农具) ابزار کشاورزی مازو مانند که برای نرم کردن خاك بکار می‌رود ②(用耖整地) با این ابزار زمین را هموار کردن

chē

车 chē ①(车辆) وسیله‌ء نقلیه : 火~ قطار، ترن / 马~ کالسکه ②(能转动的工具) چرخ : 纺~ چرخ نخ ریسی / 滑~ قرقره / 水~ چرخ چاه ③(机器) ماشین، دستگاه : 开~ ماشین را به کار انداختن، دستگاه را خاموش / 停~ بکار انداختن دستگاه را از کار انداختن ④(切削) تراشیدن، تراش دادن : ~机器零件 یك قطعه ماشین را تراشیدن / 圆~ با چرخ تراش چیزی را گرد کردن / 光~ با چرخ تراش چیزی را صاف وهموار کردن ⑤(用水车取水) بوسیله‌ء چرخ چاه آب رابالا کشیدن : 把河里的水~到稻田里 آب را از رودخانه بالا کشیدن وبه مزارع برنج رساندن ⑥(姓) یك نام خانوادگی درچین
另见 jū

【车把】chēbǎ (自行车等车把) فرمان دوچرخه، موتورسیکلت وغیره

【车把式】chēbǎshi گاری چی، ارابه چی 又作"车把势"

【车厂】chēchǎng ①(租贷人力车或三轮车的处所) محل کارخانه‌ء ریکشا یاسه چرخه ②(制车工厂) کرایه دادن ریکشا یاسه چرخه یاسه چرخه سازی

【车场】chēchǎng (میدان)پارکینگ، توقفگاه

【车床】chēchuáng دستگاه تراش، چرخ تراش : 多刀~ دستگاه تراش با چندین تیغه / 六角~ چرخ تراش میزی / 台式~ چرخ مرغك پیچی دستگاه تراش، محور دوران / 顶尖~ تراش گردنده / 卡盘~ گیره ای که مته دستگاه را نگه می دارد / 拖板~ ماشین تراش نورد ماشین تراش

【车次】chēcì ①(列车编号) شماره‌ء قطار ②(长途汽车行车次第) شماره‌ء اتوبوس بین شهری

【车刀】chēdāo ابزار چرخ تراش، ابزار تراش، تیغه‌ء تراش : 沉割~ ابزار درشت کاری در چرخ تراش / 粗~ برای برش از زیر ماشین خراطی، ابزار چوب تراشی / 木工~

【车到山前必有路】chē dào shānqián bì yǒu lù وقتی که ارابه به دورتپه برسد، راه خود رامی یابد ـ یعنی سرانجام هر مشکل را می توان چاره کرد

【车道】chēdào مسیررفت وآمد که باخط کشی مشخص شود : 环形~ مسیررفت وآمد دایره شکل، میدان رفت وآمد / 快~ مسیررفت وآمد سریع، باند سرعت

【车灯】chēdēng چراغ جلوئی اتومبیل یا اتوبوس

【车队】chēduì ①(汽车队) کاروان موتوری ②(作为编制单位) دفتر تاکسی یك واحد

【车费】chēfèi کرایه، کرایه‌ء مسافر

【车夫】chēfū 〈旧〉 عنوان کلی برای ارابه چی، راننده وغیره در جامعه‌ء کهن

【车工】chēgōng ①(车床工作) تراشکاری : ~车间 کارگاه تراشکاری ②(车床工人) تراشکار

【车沟】chēgōu گودی جاده دراثر رد شدن چرخ ماشین

【车钩】chēgōu 〈铁道〉 آلت اتصالی دو واگون راه آهن

【车轱辘】chēgūlu 〈口〉 چرخ برای هروسیله‌ء نقلیه

【车轱辘话】chēgūluhuà 〈方〉 حرف های تکراری

【车祸】chēhuò تصادف جاده، حادثه‌ء ترافیك

【车技】chējì 〈杂技〉 بازی دوچرخه سواری (در آکروباسی)

【车架】chējià بدنه یا شاسی (اتومبیل، دوچرخه وغیره)

【车间】chējiān ①(工厂的一级组织) کارگاه (واحد اساسی کارخانه) : ~主任 مدیر کارگاه ②(劳动的厂房) محل کار، کارگاه : 装配~ کارگاه مونتاژ

【车捐】chējuān عوارض وسیله‌ء نقلیه

【车口】chēkǒu 〈方〉 محل پارکینگ در کنار جاده

【车库】chēkù گاراژ، توقفگاه اتومبیل

【车老板】chēlǎobǎn ارابه چی، گاری چی

【车辆】chēliàng خودرو، وسیله‌ء نقلیه، ماشین : 来往~ ترافیك، رفت وآمد / 铁路机车及~ لوکوموتیوها و واگون های راه آهن، کلیه‌ء خودروهای روی خط آهن / ~周转率〈铁路〉 درصد متوسط گردش گردونه های ریل دار

【车裂】chēliè بوسیله‌ء پنج ارابه بدن یك نفر را ازهم پاره کردن (یك نوع مجازات درچین باستان)

【车流】chēliú سیر وسایل نقلیه در جاده

【车轮】chēlún چرخ ماشین

【车轮战】chēlúnzhàn نوعی تاکتیك مبنی براینکه چند نفر بنوبت بایك نفر مخالف نبرد می‌کنند تا طرف خسته شود

【车马费】chēmǎfèi کمك هزینه‌ء مسافرت

【车门】chēmén در اتوبوس، اتومبیل وغیره

【车棚】chēpéng پوشش روی وسایل نقلیه (برای جلوگیری از باران یاتابش آفتاب)

【车皮】chēpí واگون باری راه آهن

【车票】chēpiào (火车) بلیط (اتوبوس، قطار راه آهن وغیره)

【车前草】chēqiáncǎo 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Asiatic plantain"

【车钱】chēqián پول بلیط (وسایل نقلیه)
【车圈】chēquān چرخ دوچرخه
【车身】chēshēn بدنهٔ اتومبیل
【车身】chēshēn 〈方〉خود را برگرداندن
【车水马龙】chēshuǐ-mǎlóng روانه شدن بی وقفه و پیوسته اسب ها ودرشکه ها ـ کنایه از ترافیک سنگین ~ 门前。حیاط پراز بازدید کننده است.
【车速】chēsù سرعت یک وسیلهٔ موتوری ~表: سرعت سنج
【车胎】chētāi لاستیک اتومبیل
【车头】chētóu ①(火车头) لوکوموتیو ②(车辆的头部) قسمت جلویی وسیلهٔ نقلیه
【车厢】chēxiāng واگون راه آهن، واگون اتوبوس
【车削】chēxiāo 〈机〉تراشکاری
【车辕子】chēyuánzi میلهٔ عمودی مخصوص ارابه
【车载斗量】chēzài-dǒuliáng برای پر کردن ارابه وشمرده شدن باددلو (واحد وزن خشک برای غله)بسنده بودن ـ یعنی معمولی وفراوان بودن
【车闸】chēzhá ترمز (اتومبیل، دوچرخه وغیره)
【车站】chēzhàn ایستگاه
【车照】chēzhào پروانهٔ (ماشین، دوچرخه وغیره)
【车辙】chēzhé اثر چرخ روی زمین
【车轴】chēzhóu محور یک چرخ
【车主】chēzhǔ صاحب وسیلهٔ نقلیه
【车资】chēzī پول بلیط (وسایل نقلیه)
【车子】chēzi وسیلهٔ نقلیهٔ کوچک (مانند ارابهٔ دستی)
【车座】chēzuò صندلی ماشین، زین دوچرخه وامثال آن

砗 chē

【砗磲】chēqú 〈动〉نوعی حلزون دوکپه ای با صدف خوراکی از جنس "Tridacna"

chě

尺 chě 〈乐〉یک نت از یک سلسله نت بنام « گون چی پو » (工尺谱) در موسیقی ملی چین که مساوی است با نت «ر» در موسیقی اروپائی
另见 chǐ

扯 chě ①(拉) کشیدن: ~住某人衣袖 آستین لباس کسی را کشیدن / ~着嗓子喊 با بلندترین صدا فریاد کشیدن / 这是两个问题,不能往一块儿~。 این دومسئله از هم جدا است ونباید آنها را یکی کرد. ②(撕开) پاره کردن: 把纸~下来! کاغذ را پاره کن! ③(升) برافراشتن، افراشتن: ~起帆 بادبان را برافراشتن / ~起一面破旗 پرچم پاره ای رابرافراشتن ④〈方〉(指买布) مقداری پارچه (پارچه، نخ وغیره) خریدن: ~点儿布 خریدن ⑤(闲谈) حرف زدن، گپ زدن: 我们好好~一~。 بگذار باهم خوب گپ بزنیم / ~家常 دربارهٔ امور روزمرهٔ خانواده گپ زدن / 别~远了! از موضوع پرت نشوید! / 胡~! مزخرف! / 东拉西~ ازهردری صحبت کردن

【扯淡】chědàn 〈方〉بیهوده حرف زدن
【扯后腿】chě hòutuǐ کسی را از عمل کردن بازداشتن، مانع کار کسی شدن
【扯后衣襟】chěhòuyījīn 同"扯后腿"
【扯谎】chěhuǎng دروغ گفتن
【扯伙】chěhuǒ 〈方〉دار و دسته‌ای را تشکیل دادن
【扯皮】chěpí برسر موضوع بی اهمیت نزاع کردن، مرتبا بحث کردن و به نتیجه نرسیدن
【扯谈】chětán صحبت کردن، گپ زدن

chè

彻 chè سرتا سری، نافذ، فراگیر: 响~云霄 (صدا) درآسمان پیچیدن / 透~的了解 تفاهم کامل / ~夜工作 تمام شب کار کردن

【彻查】chèchá چیزی را مورد تحقیق وبررسی قرار دادن
【彻底】chèdǐ کامل، تمام، تمام وکمال: ~性 (درجه)کامل بودن / ~革命精神 روحیهٔ کامل انقلابی / ~调查 تحقیق کامل / ~推翻反动阶级 طبقات ارتجاعی را بطور تمام وکمال واژگون کردن / ~地为人民的利益工作 کاملا در راه منفعت خلق کار کردن / 与旧传统观念~决裂 بطور کامل با افکار کهنه وسنتی بریدن
【彻头彻尾】chètóu-chèwěi تمام، سرتاسر، تمام عیار، محض، خالص: ~的骗局 فریبکاری محض / ~的殖民主义政策 سیاست استعماری تمام عیار / ~的谎言 دروغ محض
【彻骨】chègǔ تا استخوان نفوذ کننده، نفوذ کننده به استخوان: 寒风~。 باد سرد تا به استخوان نفوذ می‌کند.
【彻悟】chèwù کاملا پی بردن
【彻夜】chèyè تمام شب، سرتاسر شب: ~不眠 درتمام شب بیدار ماندن / 工地上灯火~通明。 در تمام شب در محل ساختمان چراغ ها ونورافکن ها روشن بود.

坼 chè 〈书〉ترکیدن، شکاف برداشتن

掣 chè ①(拉) کشیدن، با زور کشیدن ②(抽) عقب کشیدن، پس کشیدن: ~剑 شمشیر را عقب کشیدن / 他赶紧~回手去。 او بسرعت دست خود را پس کشید.

【掣肘】chèzhǒu بازوی کسی را به عقب کشیدن، بازداشتن، ممانعت کردن: 这件事办得很顺利,没有人~。 چون کسی نبود که اشکال بتراشد، این کار بآسانی انجام پذیرفت.

澈 chè صاف وروشن، شفاف: (آب)صاف وروشن: 池水清~见底。 آب حوض بقدری صاف وروشن است که ته حوض را می توان دید.

撤 chè ①(除去) (ازجا)برداشتن، بردن: 把障碍物~了 مانع عبور را از جابرداشتن / 把盘子、碗~了 بشقاب هاوکاسه ها را برچیدن ②(退) عقب نشستن، عقب نشینی کردن: 向后~ عقب نشینی کردن / 主动~出 به ابتکار خود عقب نشینی کردن / ~出伤员 مجروحین را تخلیه کردن / ~出城市 شهر را تخلیه کردن

【撤兵】chèbīng قشون را عقب نشانیدن، قشون را عقب راندن
【撤除】chèchú خراب کردن، از جابرداشتن: ~军事设施 تأسیسات نظامی را خراب کردن / ~军事基地 پایگاههای نظامی را برداشتن
【撤防】chèfáng از موضع دفاعی عقب نشینی کردن
【撤岗】chègāng سربازان کشیك را فراخواندن
【撤换】chèhuàn کسی را عزل کردن وکسی دیگری رابه جانشینی گماشتن: ~代表 نماینده را عوض کردن
【撤回】chèhuí ①(召回) فرا خواندن: ~大使 سفیر را فرا خواندن / ~步哨 گارد را فرا خواندن ②(收回) پس گرفتن، فسخ کردن، لغو کردن: ~起诉 اتهامات را پس گرفتن / ~声明 پس گرفتن بیانیه
【撤军】chèjūn نیروها را فرا خواندن
【撤空】chèkōng خالی کردن، تخلیه کردن: 敌军到来之前，村子已经~了。 قبل از آمدن قشون دشمن، دهکده را خالی کردند.
【撤离】chèlí از جایی عقب نشینی کردن، ترك کردن، تخلیه کردن: ~城市 از شهری عقب نشینی کردن / ~阵地 موضع خود را ترك کردن
【撤退】chètuì عقب نشینی کردن، ترك کردن: ~方向 جهت عقب نشینی
【撤围】chèwéi نیروی خود را فراخواندن واز محاصرهٔ دشمن منصرف شدن
【撤销】chèxiāo فسخ کردن، باطل کردن، لغو کردن، الغاء کردن: ~其职务 کسی را از ماموریتش عزل کردن / ~前议 توافق پیشین را فسخ کردن / ~处分 مجازات را لغو کردن / ~命令 فرمان را لغو کردن / ~原计划 برنامهٔ اصلی را باطل کردن / ~法令 قوانین و اوامر را لغو کردن / ~邀请 دعوت را پس گرفتن
【撤职】chèzhí کسی را از پستش عزل کردن، اخراج کردن: ~查办 کسی را از پستش عزل کردن واو را تحت تعقیب قرار دادن
【撤走】chèzǒu (نیروی خود را) فراخواندن

chēn

抻 chēn 〈口〉کشیدن، بسط دادن، کش دادن، چلاندن: 她把床单~一~再晾起来。 او قبل از اینکه ملافه را آویزان کند تا خشك شود، آنرا چلاند.
【抻面】chēnmiàn ①(用手抻面条) با کشیدن خمیر بادست رشته درست کردن ②(用手抻成的面条) رشته هایی که بادست کشیده شده است

琛 chēn 〈书〉گنج

嗔 chēn عصبانی شدن، عصبانی بودن، رنجیدن: ~怪 / 他~着我说错了话。 بدلیل اینکه حرف نامناسبی زدم از من رنجید.
【嗔斥】chēnchì سرزنش کردن، ملامت کردن
【嗔怪】chēnguài ملامت کردن، توبیخ کردن
【嗔怒】chēnnù خشمگین شدن، عصبانی شدن
【嗔色】chēnsè نگاه خشم آلود یا عبوسانه: 微露~ قدری نگاه خشم آلود داشتن
【嗔怨】chēnyuàn شکایت کردن، قرقر کردن
【嗔着】chēnzhe 〈口〉سرزنش کردن، ملامت کردن

瞋 chēn 〈书〉با خشم وغضب وخیره خیره نگاه کردن
【瞋目】chēnmù با خشم وغضب وخیره خیره نگاه کردن: ~而视 به کسی خیره نگاه کردن

chén

尘 chén ①(尘土) خاك، گرد و غبار: 灰~满面 صورت غبار آلود / 一~不染 به ذره ای غبار آلوده نبودن ②(尘世) این جهان فانی، جهان، دنیا، گیتی: ~俗
【尘埃】chén'āi خاك، غبار، گرد وغبار: ~传染〈医〉 سرایت بیماری از راه غبار
【尘暴】chénbào 〈气〉طوفان خاکی
【尘凡】chénfán ①(人间) این دنیا ②(凡人) انسان عادی
【尘肺】chénfèi 〈医〉بیماری ریوی در اثر استنشاق ذرات معدنی یا فلزی
【尘封】chénfēng از خاك پوشیده شده
【尘垢】chéngòu خاك وکثافت
【尘海】chénhǎi این دنیای فانی
【尘寰】chénhuán 见"尘世"
【尘秽】chénhuì خاك وکثافت
【尘世】chénshì 〈宗〉این دنیا، این دنیای فانی
【尘事】chénshì کارهای این دنیای فانی
【尘俗】chénsú ①(世俗) رسوم وعادات معمولی ②(人间) این دنیای فانی
【尘土】chéntǔ خاك، گرد وخاك، گرد وغبار
【尘网】chénwǎng کنایه ازاین دنیای فانی
【尘嚣】chénxiāo غوغا، هیاهو، جنجال
【尘烟】chényān خاك مخلوط با بخار

臣 chén (官吏) وزیر درباری، مامور عالی رتبه، زیردست: 君~ سلطان واتباعش / 称~ خود را وزیر یك حاکم فئودالی درباری پادشاه دانستن
【臣服】chénfú 〈书〉تسلیم قدرت کسی شدن، خود را به سلطهٔ کسی تسلیم کردن
【臣工】chéngōng 〈书〉وزیران امپراطور
【臣民】chénmín پیروان یك امپراطور، اتباع یك حاکم
【臣下】chénxià مامورین دولت در دوران امپراطوری
【臣子】chénzǐ درباری در دوران فئودالی

沉 chén ①(沉没) غرق شدن، زیرآب رفتن: 船~了。 کشتی غرق شد. / ~底儿 ته آب فرورفتن وغرق شدن / 月落星~。 ماه فرورفته وستارگان غروب کرده اند. ②(使降落)[多指抽象事物] پائین آوردن، تنزل دادن: ~下心来 حواس خود را جمع زجور کردن (برای کاری)، فکر را (روی کار، آموزش

وغیره) متمرکز کردن 气 ~ 住 / 把脸 ~ 一 قیافه خشم آلود گرفتن / ③(程度深) عمیق، سنگین: 睡得很 ~ صبر وحوصله داشتن ④(分量重) سنگین، وزن‌دار، وزین: 箱子很 ~ 。 صندوق بسیار سنگین است. / 头有点发 ~ سرم سنگینی می‌کند. / 胳膊 ~ بازوی سفت داشتن

【沉沉】 chénchén ①(重) سنگین: 稻穗 ~ 地垂下来。 خوشه های برنج از سنگینی روی ساقه ها آویخته شده بود. ②(深沉) بی جان، سست و بی ~ 气 / 暮 ~ 入睡 به خواب فرورفتن / ~ 暮霭 。 عمیق: هوا دارد تاریك می‌شود. / حال

【沉甸甸】 chéndiāndiān سنگین، وزین: ~ 的一箱子弹 يك صندوق سنگین پراز فشنگ / ~ 的稻穗 خوشه های سنگین برنج / 任务还没有完成，他心里老是 ~ 的。 انجام وظیفه نایافته درسرش سنگینی می‌کرد. فکر

【沉淀】 chéndiàn ①(沉淀过程) ته نشین شدن، رسوب کردن: 墨水 ~ 了。 جوهر رسوب کرده است. / 水太浑了，~ 一下再用。 آب بسیار گل آلود است، بگذار مدتی بماند ورسوب کند. / ~ 池〈环保〉 مخزن ته نشینی / ~ 槽 شیار رسوب دهی / ~ 剂 ماده رسوب دهی ②(沉淀物) ته نشین، رسوب: ~ 物 ته نشین، رسوب

【沉痼】 chéngù 〈书〉①(疾) بیماری مزمن ②(坏习惯) عادت ناپسند اصلاح ناپذیر

【沉酣】 chénhān (به چیزی) مستغرق شدن

【沉厚】 chénhòu ①(色彩浓重) (رنگ) سیر، پر ②(深沉稳重) (حرکات یا احساسات چهره ای) متین

【沉缓】 chénhuǎn ①(沉稳而缓慢) متین وکند ②(中医) (طب چینی) نبض ضعیف وکند

【沉积】 chénjī 〈地〉 (زمین شناسی) رسوب، ته نشین: 陆相 ~ رسوب بری، رسوب قاره ای / 近海 ~ رسوب لبه‌ای، ساحلی / 海相 ~ رسوب بحری / 泥沙 ~ 河底。 لجن در بستر رودخانه رسوب کرده است. / 旋回 ~ رسوب، ته نشین / ~ 物 رسوب، ته نشین / ~ 作用 رسوب سازی / ~ 岩 سنگ رسوبی / 旋回 ~ دوران رسوب سازی

【沉寂】 chénjì ①(十分静) آرام، ساکت، خاموش، بی سروصدا: 四周一片 ~ 。 خاموشی در اطراف حکمفرما بود. ②(没有消息) بی خبر: 消息 ~ 。 هیچ خبری نبوده است.

【沉降】 chénjiàng نشست کردن، فرو نشستن، پایین افتادن: 地面 ~ فرونشستن زمین / ~ 缝〈建〉 بند نشست

【沉浸】 chénjìn غرق کردن، فرو بردن، زیر آب کردن: ~ 在幸福的回忆中 درخاطرات خوش غوطه ور بودن / 首都 ~ 在节日的欢乐气氛中。 پایتخت کشور در فضایی از جشن وشادی غرق شده بود. / 他 ~ 在欢乐之中。 او غرق در خوشحالی وسرور مستغرق شد.

【沉井】 chénjǐng 〈建〉 (بناسازی) صندوق زیرآبی

【沉静】 chénjìng ①(寂静) خاموش، آرام، ساکت: 夜深了，村子里 ~ 下来。 شب دیروقت بود وخاموشی در دهکده حکمفرما بود. ②(性格等安静) آرام، ساکت، کم حرف: ~ 的神色 نگاه آرام

【沉疴】 chénkē 〈书〉 بیماری سخت وماندگار

【沉沦】 chénlún 〈书〉 غرق شدن (در گناه، انحطاط، محرومیت وغیره)

【沉落】 chénluò فرورفتن، غروب کردن

【沉埋】 chénmái ①(深埋) در زمین عمیق پنهان کردن ②(沉浸) غرق شدن

【沉脉】 chénmài 〈中医〉 (طب چینی) نبض عمیق ودور از دسترس (که فقط باسخت فشار دادن احساس می‌شود)

【沉闷】 chénmèn ①(沉重而烦闷) (هوا، فضا وغیره) خفه کننده، خفقان آور ②(不舒畅) دلتنگ، افسرده، پریشان: 心情 ~ احساس دلتنگی کردن ③(不爽朗) خوددار، گرفته خاطر: 这个人很 ~ 。 او آدم گرفته خاطری است.

【沉迷】 chénmí گرفتار بودن، مستغرق بودن: ~ 在幻想中 در خیالات واهی مستغرق بودن

【沉眠】 chénmián به خواب سنگین فرورفتن

【沉湎】 chénmiǎn 〈书〉 سرگرم بودن، غرق بودن: ~ 于酒 سرگرم شراب خوری بودن

【沉没】 chénmò غرق شدن، زیرآب رفتن: 敌舰被鱼雷击中，立即 ~ 。 کشتی جنگی دشمن اژدر خورد و فورا غرق شد.

【沉默】 chénmò ①(不爱说话) کم حرف، محتاط در سخن: ~ 寡言 کم حرف وساکت بودن ②(不说话) خاموش، ساکت: 保持 ~ خاموشی گزیدن / 他 ~ 了一会儿又继续说下去。 پس از لحظه ای خاموشی، به حرف زدن ادامه داد.

【沉溺】 chénnì غرق شدن، مستغرق شدن، مشغول شدن: ~ 声色 غرق در لذت های جنسی شدن

【沉实】 chénshí مطمئن ومحکم: ~ 脚步 گام های مطمئن ومحکم

【沉水植物】 chénshuǐ zhíwù 〈植〉 گیاهان آب‌زی

【沉睡】 chénshuì به خواب سنگین فرورفتن

【沉思】 chénsī تفکر کردن، تأمل کردن: 陷入 ~ به فکر فرو رفتن

【沉肃】 chénsù متفکر وجدی

【沉痛】 chéntòng ①(痛心) غم و اندوه بزرگ: 怀着 ~ 的心情 باغم واندوه زیاد / 表示 ~ 的哀悼 غم واندوه بزرگ داشتن / 他对自己的错误感到十分 ~ 。 او بخاطر اشتباه خود احساس اندوه عمیق می‌کرد. ②(严重;深刻) جدی، عمیق، تلخ: 应该接受这个 ~ 的教训。 باید از این تجربه تلخ درس عبرت گرفت.

【沉稳】 chénwěn ①(稳重) متین، استوار، پابرجا: 人人都说这个人很 ~ 。 همه میگویند که این آدم بسیار متین است. ②(安稳) آرام، بی حرکت: 这几天有点病，睡得不 ~ 。 چند روز است که کسالت دارد وآرام نمی خوابد.

【沉陷】 chénxiàn فرونشستن، فرورفتن، گود شدن: 路基开始 ~ 。 کف جاده شروع به فرونشستن کرد. / 不均匀 ~ بطور نابرابر نشست کردن

【沉香】 chénxiāng 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Agalloch eaglewood"

【沉箱】 chénxiāng صندوق زیرآبی

【沉抑】 chényì افسرده خاطر، گرفته

【沉吟】 chényín غرولند کردن، غرغر کردن، در تصمیم گرفتن ناتوان بودن

【沉勇】 chényǒng متین وشجاع

【沉淤】chényū رسوب کردن، ته نشستن

【沉鱼落雁】chényú-luòyàn (صورت دلکش یك خانم)مرغ را از طیران وآب را از جریان باز می دارد.

【沉郁】chényù افسرده، دلتنگ، گرفته

【沉冤】chényuān اجرای ~ 昭雪؛ بی عدالتی فاحش و بزرگ عدالت نسبت به آدم مظلوم، برای ستم دیده دادخواهی کردن

【沉冤莫白】chényuān mò bái از بی عدالتی غم انگیز رنج بردن

【沉渣】chénzhā رسوب، ته نشین

【沉挚】chénzhì صمیمی و ازته دل

【沉重】chénzhòng ①(重) سنگین: ~的脚步 قدم های سنگین / ~的打击 ضربه های سنگین / ~心情 بادل سنگین / 他两腿~。 در هردو پایش احساس سنگینی می کرد. ②(指病情严重) (بیماری) سخت، شدید: 病情~ سخت بیمار بودن

【沉重儿】chénzhòngr 〈口〉 مسئولیت، بار

【沉住气】chénzhuqì آرام ماندن، خونسرد ماندن، استوار ماندن: ~, 你的演奏会成功的。 آرام وخونسرد باش!اجرای موسیقی شما قرین موفقیت خواهد شد. / 战士们求战情绪很高, 有点沉不住气啦。 روحیهٔ جنگ طلبی سربازان بسیار قوی بود، مثل اینکه قدری خونسردی خود را از دست دادند. / 不要一听到不同意见就沉不住气。 تا نظر مخالفی به گوش تان رسید، به هیجان نیائید.

【沉浊】chénzhuó (صدا) بم و درشت

【沉着】chénzhuó خونسرد، آرام، متین، ثابت قدم: 勇敢~ شجاع وثابت قدم / ~应战 با خونسردی وآرامش به نبرد پرداختن

【沉子】chénzǐ 〈渔〉 وزنهٔ تور ماهی گیری، وزنهٔ قلاب ماهی گیری

【沉滓】chénzǐ رسوب، ته نشین

【沉醉】chénzuì مست شدن: ~在节日的欢乐里 مست جشن وشادمانی شدن

忱 chén 〈书〉 صمیمیت، احساسات واقعی: 谢~ سپاسگزاری / 热~ حرارت، دلگرمی

辰 chén ①(天体) اجرام سماوی: 星~ ستاره ها ②(地支的第五位) پنجمین بخش از بخش های دوازده گانهٔ زمینی ③(古代时间的划分单位) هریك از بخش های ستنی دوازده گانهٔ دوساعتهٔ روز 参见"时辰"shíchén ④(日子) روز، زمان: 诞~ روز تولد

【辰砂】chénshā 〈矿〉 شنگرف، شنجرف

【辰时】chénshí یك بخش از روز از ساعت ۷ تا ۹صبح

【辰星】chénxīng 〈天〉 (نجوم) ستارهٔ تیر

陈 chén ①(陈列) قرار دادن، در معرض نمایش قرار دادن: ~列品 اجناسی‌که در معرض نمایش قرار می‌گیرد ②(陈述) بیان کردن، توضیح دادن: 另函详~ در نامهٔ جداگانه ای به توضیح جزئیات پرداختن ③(时间久的) کهنه (دراثر ماندن): ~米 برنج کهنه ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین ⑤(南朝之一) سلسلهٔ چن (۵۵۷–۵۸۹) یکی از سلسله های جنوبی چین

【陈兵】chénbīng واحد های ارتش رادرجایی مستقر ساختن: ~边境 واحد های ارتش را درمرزها مستقر ساختن / ~百万 واحد های ارتش یك میلیونی را مستقر ساختن

【陈病】chénbìng بیماری مزمن

【陈陈相因】chén chén xiāng yīn بدنبال یك روش معین رفتن، همان روش کهنه وهمیشگی را درعمل پذیرفتن

【陈词】chéncí اظهار نظر یا دلیل کردن

【陈词滥调】chéncí-làndiào عبارت های کهنه و مبتذل و فاقد نبوغ و ابتکار

【陈醋】chéncù سرکهٔ ده ساله، سرکهٔ کهنه

【陈腐】chénfǔ کهنه وپوسیده، کهنه وفرسوده: ~的词句 عبارت های کهنه وکم استعمال / 批判任何~的观念 از هرگونه عقیدهٔ کهنه و پوسیده انتقاد کردن

【陈古】chéngǔ کهنه و قدیمی

【陈规】chénguī آئین ورسوم کهنه و ازمد افتاده: 打破~, 大胆创造 از آئین و رسوم کهنه و ازمد افتاده بریدن وبا شجاعت رسم های نو ابداع کردن

【陈规陋习】chénguī-lòuxí رسوم ازمد افتاده وعادات ناپسند

【陈货】chénhuò اجناس کهنه ورنگ رفته (دراثر ماندن)

【陈迹】chénjī مطلب کهنه

【陈酒】chénjiǔ شراب کهنه

【陈旧】chénjiù ازمد افتاده، کهنه، منسوخ، قدیمی: ~的观点 عقیدهٔ کهنه / ~的设备 تجهیزات قدیمی / ~的词话 لغت ها وعبارت های کهنه

【陈粮】chénliáng غله های کهنه (دراثر ماندن)

【陈列】chénliè نمایش دادن، در معرض نمایش گذاشتن: 玻璃柜里~着各种矿物标本。 در ویترین ها نمونه های سنگ معدنی در معرض نمایش گذاشته شده است. / ~馆 سالن نمایش، / ~室 اطاق نمایش، غرفه / ~柜 ویترین نمایش / ~ گالاری

【陈皮】chénpí 〈中药〉 پوست خشك شدهٔ نارنگی یا پرتقال

【陈皮梅】chénpíméi آلوی به عسل آغشته

【陈绍】chénshào نوعی شراب کهنه

【陈设】chénshè ①(摆设) قرار دادن، چیدن: 屋子里~着几件工艺品。 در اطاق چند اثر هنری چیده شده است. ②(摆设的东西) اشیاء تزئینی: 房间里的~朴素大方。 اطاق ساده وبا سلیقه تزئین شده است.

【陈胜吴广起义】Chén Shèng Wú Guǎng Qǐyì قیام «چن شن ـ ووگوان» (۲۰۹ ق.م.) ـ اولین قیام بزرگ دهقانی در تاریخ چین

【陈饰】chénshì اشیاء تزیینی

【陈述】chénshù اظهار کردن، بیان کردن: ~自己的意见 اظهار نظر کردن / ~句 جملهٔ بیانی

【陈说】chénshuō اظهار کردن، بیان کردن، توضیح دادن: ~利害 سود وزیان یك عمل را توضیح دادن

【陈诉】chénsù بیان کردن، نقل کردن: ~委屈 غم وغصه های خود را برشمردن

【陈套】chéntào الگو یاشیوهٔ کهنه

【陈言】chényán اظهار داشتن، بیان کردن

【陈言】chényán حرف های کهنه

晨 chén صبح، صباح:清~ صبح زود

【晨光】chénguāng نور خورشید در صبح زود: ~熹微 شعاع ضعیف سپیده دم

【晨露】chénlù شبنم صبحگاهی

【晨夕】chénxī صبح وشب

【晨曦】chénxī اولین شعاع خورشید صبحگاهی

【晨星】chénxīng ①(清晨稀疏的星) ستارگان هنگام سپیده ②〈天〉(نجوم)ستاره؛ همچون ستاره؛ صبح کم بودن: 寥若~ دم صبح، زهره

谌 Chén 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

橙 chén (میوه) پرتقال

另见 chéng

【橙子】chénzi (میوه) پرتقال

chèn

衬 chèn ①(在里面托上一层) آستر دادن: ~着驼绒的大衣 پالتویی که باپارچه؛ خوابدار آستر داده شده باشد / 上~一层纸 یك ورق کاغذ درزیر گذاشتن / 里面~一件背心 جلیقه در زیر پوشیدن ②(衬在里面的东西) آستر: 领~ آستر / 袖~ آستر آستین / 钢~ آستر فولادی ③(衬托) جلوه ورونق دادن، آرایش دادن: 白雪~着红梅,景色十分美丽。 آلوهای سرخ که از سفیدی برف جلوه ورونق یافته بود، منظره؛ زیبایی را بوجود می آورد. / 绿叶~红花。 برگ های سبز به گل های سرخ جلوه ورونق می بخشد.

【衬布】chènbù پارچه؛ آستری

【衬层】chèncéng 〈机〉(دستگاه)آستر: 炉壁~ آستری کوره

【衬垫】chèndiàn بوش سیلندر، آستر توئی

【衬裤】chènkù زیر شلواری

【衬里】chènlǐ آستر: 水泥~(机) آستر سیمانی

【衬领】chènlǐng یقه؛ آستری

【衬砌】chènqì لایه؛ سیمانی یا سنگی جهت محافظت در کنار رودخانه، جاده یا توی تونل

【衬裙】chènqún زیردامنی

【衬衫】chènshān (男用)پیراهن مردانه(女用) بلوز زنانه

【衬套】chèntào〈机〉 بوش، پوسته؛ داخلی، آستر برنجی یا فلز آستر داخلی که هادی را ~: 隔离 بابیت که در یاتاقان بکار میرود / 减震~ آستریکه از شدت تکان می کاهد عایق می کند

【衬托】chèntuō جلوه ورونق دادن

【衬衣】chènyī زیر جامه، پیراهن

【衬纸】chènzhǐ صفحه ایکه بین دوصفحه؛ دیگر قرار داده شده است

【衬字】chènzì کلمه ایکه برای خوش آهنگی دریك بیت شعر درج می شود

称 chèn جور بودن، اندازه بودن، بهم آمدن: 颜色相~。 رنگ ها بهم می آیند.

另见 chēng

【称钱】chènqián 〈口〉 پولدار، ثروتمند، مرفه

【称身】chènshēn جور بودن، اندازه بودن: 这件衣服你穿了挺~的。 این لباس اندازه؛ شما است.

【称心】chènxīn چیزی رضایت بخش پیدا کردن، خشنود و راضی بودن: 这辆自行车买得很~。 من از خرید این دوچرخه بسیار راضی هستم. / 他日子过得很~。 روزگارش در کمال رضایت می گذرد.

【称心如意】chènxīn-rúyì خشنود وراضی بودن 又称"称意"

【称愿】chènyuàn به آرزو رسیدن؛ خشنود و راضی بودن (مخصوصا از بدبختی رقیب خود)

【称职】chènzhí شایسته؛ کار بودن، با سرافرازی کاری را انجام دادن: 很不~ اصلا شایستگی کار نداشتن

龀 chèn 〈书〉 دارای دندانهای دائمی شدن، صاحب دندان های دایمی شدن

趁 chèn ①(利用) غنیمت شمردن، استفاده کردن، بهره مند شدن: ~机会 فرصت را غنیمت شمردن ②(当…的时候) موقعی که، حالاکه: ~他在这儿,咱们把这件事赶快商量一下。 حالا که او اینجاهست، بگذار باهم درباره؛ این موضوع شور ومشورت کنیم. / 这面~热吃吧! این رشته هارا تاگرم است بخورید. / 咱们~亮儿走吧。 حالاکه هوا روشن است، بگذار حرکت کنیم. / ~风起帆吧! حالا که باد مساعد است بادبان را بکشید. ③〈方〉(富有;拥有) ثروتمند بودن، پولدار، مرفه بودن: ~钱

【趁便】chènbiàn هروقت مقتضی باشد، هروقت فرصت مناسب باشد: 请~代我向他问好。 لطفا هروقت فرصت یافتید، سلام مرا به او برسانید. / 他~到南京去了一趟。 او فرصت را غنیمت شمرد وبه شهر(نانکن) رفت.

【趁火打劫】chèn huǒ dǎjié خانه؛ در حال سوختن را غارت کردن، ازبدبختی کسی سوء استفاده کردن وبه او زیان رساندن

【趁机】chènjī از موقعیت استفاده کردن، فرصت را غنیمت شمردن: ~捣乱 با استفاده از فرصت ایجاد زحمت کردن

【趁空】chènkòng ازساعات های فراغت استفاده کردن: ~你赶快把信发了吧! از این فراغت استفاده کنید ونامه را زود پست نمائید!

【趁亮儿】chènliàngr از روشنی هوا(قبل از غروب خورشید) استفاده کردن

【趁热打铁】chèn rè dǎtiě تا آهن را تا گرم است بکوب. 或 تا تنور گرم است نان بگیر.

【趁势】chènshì از وضع مساعد استفاده کردن: 他越过对方后卫,~把球踢入球门。 او توپ را تاپشت بازی‌کن دفاع طرف مقابل برد وگل زد.

【趁水和泥】chèn shuǐ huó ní فرصت را برای انجام کاری غنیمت شمردن

【趁愿】chènyuàn به آرزو رسیدن

【趁早】chènzǎo هرچه زودتر: 要下雨了,我们~把麦子苫

上吧。بزودی باران می‌آید. روی گندم را هرچه زودتر باچیزی بپوشانید./有病要～治。بیماری را باید هرچه زودتر معالجه کرد.

榇 chèn 〈书〉تابوت

谶 chèn 〈书〉پیشگویی، تفأل

【谶语】chènyǔ یك پیشگوئی که حکایت از انجام شدن عملی دارد

chen

伧 chen 见"寒伧"hánchen
另见 cāng

碜 chen 见"牙碜"yáchen

chēng

柽 chēng

【柽柳】chēngliǔ 〈植〉گیاه گز چینی

称 chēng ①(叫)صدا کردن، خطاب کردن، خواندن:自～ خود را...صدا کردن/我们都～他为阿克巴尔。ما همه اورا اکبر صدا می‌کنیم. ②(名称)نام، اسم:俗～ اسم عوام پسند/帕米尔高原有世界屋脊之～。فلات پامیر بام دنیا نام دارد. ③〈书〉(说)گفتن، بیان کردن:连声～好 پی درپی آفرین گفتن/据外交部发言人～ به گفتهٔ سخنگوی وزارت امور خارجه ④〈书〉(赞扬)تعریف کردن، تحسین کردن، تمجید کردن:这支部队以善于夜战著～。این واحد ارتش به مهارت در نبردهای شبانه معروف است. ⑤(测定重量)میزان کردن، وزن کردن:用秤～一～。آنرا با ترازو وزن کن!/给我～二斤梨。لطفا دوجین گلابی برایم بکشید!
另见 chèn

【称霸】chēngbà استیلا طلبیدن، برتری طلبیدن:超级大国妄图～世界。ابر قدرتها بیهوده تلاش می‌کنند که بر جهان استیلا یابند.

【称便】chēngbiàn چیزی را راحت وبی درد سر یافتن:商店日夜服务，群众无不～。فروشگاههایی که شبانه روزی کار می‌کنند برای عامهٔ مردم تسهیلات فراهم می‌آورند.

【称病】chēngbìng ادعای بیماری کردن

【称臣】chēngchén خود را وزیر کسی اعلام کردن وآمادگی برای اطاعت از او داشتن

【称道】chēngdào ستودن، تمجید کردن، به نفع کسی یا چیزی صحبت کردن:值得～ قابل ستایش بودن

【称得起】chēngdeqǐ شایستهٔ نامی بودن:他真～我们工厂的标兵。او واقعا شایستهٔ لقب کارگر نمونه کار خانهٔ ما است.

【称帝】chēngdì خود را پادشاه اعلام کردن

【称孤道寡】chēnggū-dàoguǎ خود راپادشاه قلمداد کردن

【称号】chēnghào عنوان، لقب، اسم، سمت:她获得了先进工作者的～。او عنوان کارگر پیشرو و ممتاز را یافته است.

【称呼】chēnghu ①(叫作)خطاب کردن، صدا کردن:我该怎么～她？من چگونه خطابش کنم؟ ②(名称)نام، اسم

【称斤掂两】chēng jīn diān liǎng بادقت حساب کردن

【称快】chēngkuài اظهار خشنودی ورضایت کردن:拍手～ با خشنودی ورضایت کف زدن

【称量】chēngliáng وزن کردن، کشیدن

【称美】chēngměi 〈书〉از نقاط قوت کسی تعریف کردن

【称奇】chēngqí تعجب کردن و به به گفتن

【称庆】chēngqìng تبریك گفتن

【称赏】chēngshǎng ستودن، ستایش کردن، تمجید کردن

【称颂】chēngsòng تعریف کردن، ستودن، ستایش کردن، تحسین کردن:人人～他的崇高品德。همه اخلاق نیك اورا ستایش می کنند.

【称王称霸】chēngwáng-chēngbà خود را مافوق دیگران دانستن، خدایی کردن، مانند ارباب عمل کردن، اربابی کردن:不容许超级大国在世界上～。ما اجازه نمی دهیم ابرقدرت هادر دنیا مانند ارباب عمل کنند.

【称为】chēngwéi نامیدن، نام گذاشتن

【称谓】chēngwèi نام، اسم، لقب، عنوان

【称羡】chēngxiàn تحسین کردن، تحسین خود را ابراز داشتن، غبطه خوردن، رشك بردن:～不已 بسیار غبطه خوردن

【称谢】chēngxiè تشکر کردن، سپاسگزاری کردن:～不止 پی در پی تشکر کردن

【称兄道弟】chēngxiōng-dàodì 〈贬〉یکدیگر را برادر خواندن، بسیار نزدیك وصمیمی بودن

【称雄】chēngxióng بریك منطقه حکم فرمایی داشتن، حکمرانی کردن:割据～ از حکومت مرکزی جدا شدن وقدرت محلی بوجود آوردن/～一时 برای مدتی دریك محل اعمال قدرت کردن

【称许】chēngxǔ ستایش، تمجید، تحسین:他的工作博得广大群众的～。کارش مورد ستایش وتمجید گروه های مردم قرار گرفت.

【称扬】chēngyáng ستایش کردن، تمجید کردن، ستودن

【称誉】chēngyù ستودن، تمجید کردن

【称赞】chēngzàn ستودن، تمجید کردن، تحسین کردن، تأئید کردن:我们都～她助人为乐的精神。همهٔ ما روحیهٔ یاری رساندن به دیگران ورضایت خاطر او را از این کار تمجید می کنیم./他们获得全国人民的～ آنها مورد ستایش وتمجید مردم سراسر کشور قرار گرفته اند.

蛏 chēng نوعی نرم تن دوکپه ای صدف باریك

【蛏干】chēnggān نرم تن خشك شدهٔ دوکپه ای صدف باریك

【蛏子】chēngzi نوعی نرم تن دوکپه ای صدف باریك

铛 chēng ساج (برای درست کردن نان)
另见 dāng

撑 chēng ①(抵住)تکیه دادن، نگهداری کردن:他一手～起身子，一手投弹。او روی یك دست تکیه کرد ویا دست

چانه اش را در 他两手~着下巴。/ دیگر نارنجك را انداخت.
با تیر چوبی به پیش (使船行进)② دست های خود نگهداشت.
قایق را با تیر چوبی حرکت دادن 船~: بردن یا حرکت دادن
نگهداری کردن، دوام آوردن، از سقوط جلوگیری (支持)③
他们连着打了两场球,再打恐怕~不住劲儿了。: کردن
او دوبار پشت سرهم بازی کرده است و می‌ترسم که نتواند یك بار
把/ چتر را باز کردن 伞~: باز کردن (张开)④ دیگر بازی کند.
袋子~开 گونی را باز کردن ⑤(充满到容不下的程度)
من خیلی 我肚子有点~。: تاحد شکافتن یا ترکیدن پر کردن
گونی را بسیار پر نکنید 别装得太多,把麻袋~破了。/ سیرم.
میلهٔ ماشین 〈机〉⑥ والا می‌شکافد.

【撑场面】chēng chǎngmiàn ظاهر (چیزی را) حفظ کردن 又作"撑门面"

【撑持】chēngchí تکیه دادن، نگهداشتن، ادامه دادن: 局面~ به زحمت وضع متزلزلی را حفظ کردن

【撑竿跳高】chēnggān tiàogāo پرش با نیزه

【撑篙】chēnggāo تیر خیزران یا چوب (که باآن قایق را به پیش می برند)

【撑条】chēngtiáo میلهٔ ماشین

【撑腰】chēngyāo پشتیبانی کردن، پشتی کردن، تشویق کردن: ~打气 پشتیبانی وتحریك کردن 又称"撑台"

瞠 chēng خیره نگاه کردن، خیره شدن

【瞠乎其后】chēng hū qí hòu با یاس و ناامیدی به پشت دوندهٔ جلویی که اثرش دارد محو می‌شود، نگاه کردن

【瞠目结舌】chēngmù-jiéshé با زبان بند آمده خیره خیره نگاه کردن (دراثر تعجب زیاد)

【瞠然】chēngrán متعجب وحیران

【瞠视】chēngshì خیره خیره نگریستن

chéng

丞 chéng ①〈书〉(辅助) معاون، دستیار ②(辅助的官吏) مامور دستیار (در چین باستان)

【丞相】chéngxiàng صدر اعظم، نخست وزیر (در چین باستان)

成 chéng ①(完成) انجام دادن، باتمام رسانـدن، تـمـام
کردن: 事~之后 پس از آنکه این کار انجام پذیرد ②(成为)
شدن، تبدیل شدن: 雪化~水。 برف آب می‌شود. / 磨~粉末
آسیاب کردن تا به پودر تبدیل شود. / 绿树~荫。 درخت ها
سایه می افکنند. / 他~了水稻专家了。 او متخصص برنـج
شده است. ③(成就;成果) دست آورد، موفقیت، نتیجه، کاری
怎能坐享其~? چگونه یك نفر می‌تواند بیکار بنشیند و از ثمرهٔ
کار دیگران بهره مند گردد؟ ④(生长到定形阶段) کاملا بزرگ
شده، کاملا پرورش یافته: 人~ شخص بالغ، بزرگسال ⑤(现成
的;已定的) آماده شده، مستقر شده: 品~ محصول آماده / ~
服装~现 لباس آماده / 既~事实 عمل انجام شده / 见~ تعصب
⑥(强调数量多或时间长) قابل توجه: 千上万~ به تعداد زیاد یا به مقدار
(نفر) هزاران / 年累月~ برای سالیان دراز /

~排的新房 ردیف های خانه های جدید / 产量~倍增长。
میزان تولید بطور مضاعف افزایش یافته است. ⑦(可以;行)
درست است!بسیار خوب!صحیح است! میشود! : ~! 就这么办
吧! بسیار خوب! بگذار آنطور رفتار کنیم. / 不~! نمی شود! ⑧
(有能力) لایق، توانا، قابل: 说起庄稼活,他可真~! تا
جایی که به کار زراعتی مربوط میشود، او واقعا کاردان است.
⑨(十分之一) یك دهم: 增产两~。 میزان تولید بیست در صد
افزایش یافته است. ⑩〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【成败】chéng-bài پیروزی یا شکست: ~在此一举。 این عمل
پیروزی یا شکست را تعیین می کند. / 利钝尚难逆料~。 هنوز
مشکل است که پیروزی یا شکست کار را پیش بینی کرد. / ~以论人
دربارهٔ کسی براساس پیروزی یا شکست کارش قضاوت کردن

【成本】chéngběn هزینه: 生产~ هزینهٔ تولید / 固定~ هزینهٔ
ثابت / 可变~ هزینهٔ غیر ثابت / 直接~ هزینهٔ مستقیم / 间接
~ هزینهٔ غیر مستقیم / 价格~ بهای تمام شدهٔ (کالا) / 核算~ محاسبهٔ هزینه / 会计~ مبحث مربوط به محاسبهٔ هزینه /
帐~ حساب های هزینه

【成材】chéngcái ①(可以成材料) به الوار مفید تبدیل شدن:
林~ درخت الواری ②(成为有用的人) به شخص مفید تبدیل
شدن: 孩子不教育怎么能~呢? اگر بچه ای را آموزش
ندهیم و تربیت نکنیم، چطور می‌تواند به یك آدم مفید تبدیل شود؟

【成虫】chéngchóng 〈动〉 حشرهٔ کامل و بالغ

【成都】Chéngdū شهر «چن دو»

【成堆】chéngduī بشکل توده در آمدن، رویهم انباشته شدن: 市
场上水果蔬菜~。 در بازار میوه ها وسبزی ها رویهم انباشته
شده است. / 不要等问题成了堆才去解决。 ما نباید انتظار
بکشیم تا مسائل رویهم انباشته شود ودر حل آنها بکوشیم.

【成法】chéngfǎ ①(已制定的法规) قوانین ومقررات تنظیم
شده ②(现成的方法) شیوهٔ آماده

【成方】chéngfāng 〈中医〉 نسخهٔ پزشکی آماده شده

【成分】chéngfèn ①(组成部分;因素) ترکیب، بخش تشکیل
دهنده، عنصر: 化学~ ترکیب شیمیایی / 肥料的~ ترکیب کود /
军队是国家政权的主要~。 ارتش بخش تشکیل دهندهٔ
اصلی قدرت دولت است. ②(阶级出身) موقعیت طبقاتی کسی
در اجتماع: 定~ موقعیت طبقاتی کسی را تعیین کردن / 改变~
موقعیت طبقاتی کسی را تغییر دادن / 好~ موقعیت طبقاتی خوب
又作"成份"

【成风】chéngfēng بصورت یك رسم معمول در آمدن: 勤俭
~。 صرف کوشش مداوم وصرفه جویی یك رسم معمول شده
است. / 在一些国家里,一些青年吸毒~。 رسم شده است
که بعضی جوانان در برخی کشورها از مواد مخدر استفاده می
کنند. / 小学生讲礼貌蔚然~。 این رسم است که شاگردان
مدرسهٔ ابتدایی به ادب و نزاکت توجه دارند.

【成服】chéngfú لباس حاضرو آماده (برای فروختن)

【成个儿】chénggèr ①(接近成熟) به اندازه بزرگ شدن، به
شکل خوبی در آمدن، بزودی رسیده شدن: 苹果已经~了。
سیب ها اندازهٔ خوبی پیدا کرده اند. ②(像样儿) شکل خوبی

خطش خوب نیست. 他的字写得不～。:داشتن

【成功】chénggōng موفقیت، موفق شدن: 大会开得很～。 کنگره با موفقیت کامل تشکیل شد. / 试验～了吗？ آیا این آزمایش موفقیت آمیز بود؟ / 这项革新一定能够～。 نوآوری مسلما قرین موفقیت خواهد شد. / 祝你们的访问圆满～! موفقیت کامل شما را در بازدیدتان آرزومندم!

【成规】chéngguī رسم جاری ویکنواخت، قواعد مقرر: 墨守～ به آئین ورسوم چسبیدن

【成果】chéngguǒ حاصل، دست‌آورد، ثمره، نتیجهٔ مثبت: 科研～ دست آوردها در تحقیقات علمی / 每一粒粮食都是辛勤劳动的～。 هر دانهٔ غله ثمرهٔ کار سخت است. / 会谈取得了一些～。 مذاکره به نتایج مثبتی رسیده است.

【成婚】chénghūn ازدواج کردن، عروسی کردن

【成活】chénghuó زنده ماندن، نجات یافتن: 新栽的树苗百分之九十五都已～。 نود وپنج در صد از نهال های نوکاشته زنده مانده است. / ～率 درصد زنده ماندن

【成绩】chéngjī نتیجه، موفقیت، پیروزی: 取得很大的～ به موفقیت های بزرگ نائل آمدن / 在比赛中取得良好的～ در مسابقه نتایج خوبی بدست آوردن / 学习～优异 در آموزش ومطالعه فوق العاده خوب کار کردن / 在我们的工作中,～是主要的。 بخش عمدهٔ کار ما قرین پیروزی وموفقیت است. / 他们的工作是有～的。 کارشان پرثمره بوده است. / ～单 کارنامهٔ دانشجو

【成家】chéngjiā ①(男子结婚) (مرد)زن گرفتن، ازدواج کردن: 他还没有～。 او هنوز زن نگرفته است. / ～立业 ازدواج کردن و پیشهٔ زندگی را شروع کردن ②(成为专家) کاردان شدن، متخصص شدن

【成见】chéngjiàn تعصب، عقیده ای‌که قبلا پیدا شده باشد: 对某人抱～ دربارهٔ کسی تعصب داشتن / 消除～ تعصب را کنار گذاشتن / 固执～ متعصب بودن

【成交】chéngjiāo معامله کردن، سودا کردن، داد و ستد کردن: ～额 حجم داد و ستد

【成就】chéngjiù ①(成绩) موفقیت، دست آورد، پیروزی، حاصل: 取得巨大的～ به موفقیت های بزرگ نائل آمدن / 他是一个很有～的农业科学家。 او یك دانشمند متخصص وکاردان در کشاورزی است. / 科学～ دست آورد های علمی / 小说的艺术～ ارزش های هنری یك رمان ②(完成) انجام دادن، به اتمام رساندن: ～革命大业 وظیفهٔ بزرگ انقلابی را به انجام رساندن

【成矿作用】chéngkuàng zuòyòng به حالت معدنی در آوردن

【成礼】chénglǐ مراسمی برگزار کردن

【成立】chénglì ①(建立) تأسیس کردن، برپا کردن، بنا کردن: 中华人民共和国～于一九四九年十月一日。 جمهوری خلق چین در روز اول اکتبر سال ۱۹۴۹ تأسیس شد. / ～一个语言协会 انجمن زبان شناسی را تأسیس کردن / 举行～大会 میتینگ افتتاحیه برپا کردن ②(站得住) قابل دفاع: 这个论点不能～。 این نظریه قابل دفاع نیست.

【成例】chénglì نمونهٔ پیشین، سابقه: 这件事没有～可援。 سابقه ای از این موضوع وجود ندارد.

【成粒器】chénglìqì 〈机〉 دستگاه تولید دانه های ریز

【成殓】chéngliàn در تابوت گذاشتن

【成林】chénglín جنگل شدن، به صورت جنگل در آمدن

【成龙配套】chénglóng-pèitào (تجهیزات، پروژه های ساختمانی وغیره)بخش های مختلف را وصل کردن وآنها را به یك سیستم واحدی تبدیل کردن: 使排灌设备～ شبکهٔ آب رسانی وآبیاری را تشکیل دادن / 大小沟渠～。 کانال ها ونهرها یك سیستم آبیاری را تشکیل داد.

【成眠】chéngmián 〈书〉 به خواب رفتن: 夜不～ تمام شب بیدار ماندن

【成名】chéngmíng معروف شدن، برای خود شهرت کسب کردن: 一举～ با عملی معروف شدن / 他一心想～成家。 او همواره آرزو دارد شهرتی بهم برساند.

【成命】chéngmìng فرمان صادر شده: 收回～ فرمان صادر شده را لغو کردن

【成年】chéngnián ①(长大成人) بزرگ شدن، به سن بلوغ رسیدن: 未～ زیرسن بلوغ بودن / 在我国,年满十八岁为～。 در چین کسی که به سن ۱۸سالگی می‌رسد شخص بالغ شناخته می شود. / ～人 شخص بالغ / ～树 درخت رشد یافته ②〈口〉 سال برای سال: ～在外 تمام سال بیرون از خانه بودن / ～累月 سالیان دراز

【成批】chéngpī دسته به دسته، گروه بگروه: ～的新钢材 دسته هایی از محصولات فولادی نوع جدید / ～生产 تولید عمده، سری سازی، تولید به مقیاس وسیع، تولید انبوه

【成品】chéngpǐn محصول آخر، محصول آمادهٔ عرضه به بازار

【成气候】chéng qìhou [多用于否定] به جایی رسیدن: 他成不了什么气候。 اوبه جایی نخواهد رسید.

【成器】chéngqì بزرگ شدن وآدم مفید گردیدن

【成千成万】chéng qiān chéng wàn دهها هزار

【成亲】chéngqīn ازدواج کردن، عروسی کردن

【成寝】chéngqǐn به خواب رفتن

【成全】chéngquán کمك کردن (به کسی در رسیدن به هدفش)

【成群】chéngqún گروه گروه، به تعداد زیاد: 三五～ در گروههای کوچك / ～结队 در جمعیت های انبوه / ～的牛羊 گله های گاو وگوسفند / ～的蜜蜂 دسته های زنبور / ～的对虾 دسته های میگو

【成人】chéngrén ①(发育成熟) بزرگ شدن، به سن بلوغ رسیدن: 长大～ بزرگ شدن وبه مردی رسیدن ②(成年人) بزرگ سال، شخص بالغ: ～教育 آموزش وپرورش بزرگ سالان

【成人之美】chéng rén zhī měi به کسی در رسیدن به آرزویش کمك کردن، به کسی در انجام کار نیك یاری کردن

【成仁】chéngrén 〈书〉 در راه کاری عادلانه شهید شدن

【成日】chéngrì 〈方〉 تمام روز

【成色】chéngsè ①(含金银量) عیار طلا یا نقره در سکه وچیز دیگر ②(质量) کیفیت: 看～定价钱 برطبق کیفیت تعیین بها کردن

【成式】chéngshì فرمول آماده

【成事】chéngshì کاری را انجام دادن :~不足，败事有余 توان انجام دادن هیچ کاری را نداشتن ولی آمادهٔ خراب کردن همهٔ کارها بودن

【成实】chéngshi پر (دانهٔ گیاه)

【成熟】chéngshú بالغ، رسیده، پخته :桃子~了。هلوها رسیده است./ 革命条件已经~。شرایط برای انقلاب آماده بود./ 时机~。مهلت سررسیده است./ 政治上~的党 حزب پخته/ ~的经验 تجربهٔ پخته/ ~的意见 ومجرب از لحاظ سیاسی/ 我的意见还不~。دربارهٔ این عقیده هنوز تأمل نکرده ام./ ~林 جنگل رشدیافته وکامل/ ~期〈农〉 دورهٔ رسیدگی

【成书】chéngshū ①(写成书) به رشتهٔ تحریر درآمدن ②(已流传的书) کتاب رایج شده

【成数】chéngshù ①(整数) عدد تام، عدد درست ②(比例) نسبت، تناسب

【成说】chéngshuō قاعده یا تئوری مورد قبول عام :进行科学研究，不能囿于~。در تحقیقات علمی نباید فقط به قاعده یا تئوری مورد قبول عام بسنده کرد.

【成讼】chéngsòng (در اثر اختلاف نظر)به دادگاه رفتن

【成诵】chéngsòng قادر به از بر کردن مطلبی بودن :熟读~ کرارا خواندن ودر نتیجه از بر کردن

【成算】chéngsuàn نقشه از پیش طراحی شده

【成套】chéngtào ①(成一套) به صورت یك سری یا یکدست کامل درآمدن :这些仪器是~的。این تجهیزات یکدست کامل است. ②(整套) یك سری کامل، یکدست کامل :~设备 یك قسمت کامل برای آوازخوانی (در 唱腔~/ سری تجهیزات مجموعهٔ کاملی از اپرای چین) /提供~项目和技术援助 ماشین آلات و کمك های فنی را تأمین کردن

【成体】chéngtǐ 〈动〉 حشرهٔ کامل و بالغ

【成天】chéngtiān 〈口〉 تمام روز، همه وقت :他~忙个不停。او تمام روز گرفتاری دارد.

【成为】chéngwéi شدن، بصورتی در آمدن :他已~一个出色的拖拉机手。او در تراکتور رانی به درجهٔ عالی رسیده است.

【成文】chéngwén ①(现成的文章) نوشته های موجود، الگو، قالب :抄袭~ نوشته های موجود را کپی کردن ②(写成文字的) نوشته شده :~法 قانون نوشته شده

【成问题】chéng wèntí به صورت مسئله درآمدن، مورد سئوال قرار گرفتن، در معرض تردید یا مخالفت قرار گرفتن :雨再不停，明天的比赛就要~了。اگر باران قطع نشود من شك دارم که فردا مسابقه برگزار شود./ 这活干得这样粗，真~。چون این کار با چنین عدم دقتی انجام یافته است، مسئله واقعا جدی شده است./ 提前完成生产指标不~。بی شك ما قبل از موعد مقرر به سطح میزان تولید خواهیم رسید.

【成物】chéngwù چیز آماده وحاضر

【成像】chéngxiàng 〈物〉 (فیزیك) تصویر سازی

【成效】chéngxiào اثر، نتیجه :显著~ اثر قابل ملاحظه ای/ 甚少~ بوجود آوردن، به موفقیت های قابل توجه نائل آمدن/ موفقیت اندك بدست آوردن/ 这种药连着吃下去一定会有~。اگر به خوردن این دارو ادامه دهید، مؤثر خواهد بود./ 几年来计划生育工作收到巨大的~。در سالهای اخیر در برنامهٔ تنظیم خانواده موفقیت های بزرگی بدست آورده‌ایم.

【成心】chéngxīn از روی عمد، عمدا، قصدا :他不是~使你难堪。او عمدا شما را در چنین محظوری قرار نداده است.

【成形】chéngxíng ①(有了形状) بشکلی در آمدن، سروصورت یافتن :我们的计划开始~了。برنامهٔ ما سروصورت می یابد. ②〈机〉 (ماشین)شکل یابی، فرم یابی :爆炸~ شکل گیری انفجار/ 冷~ شکل پذیری در سرما

【成性】chéngxìng از روی طبع وخصلت (چیزی) طبیعت ثانوی کسی شدن :这家伙盗窃~。دزدی طبیعت ثانوی آن رذل شده است./ 帝国主义侵略~。تجاوز کردن خصلت امپریالیسم است.

【成宿】chéngxiǔ شب را گذراندن

【成药】chéngyào داروی آماده در داروخانه

【成夜】chéngyè تمام شب، همهٔ شب

【成衣】chéngyī ①〈旧〉 خیاطی کردن :~铺 خیاطخانه ②(现成的衣服) لباس حاضر وآماده ③(裁缝) خیاط

【成议】chéngyì قرار دادی که مورد موافقت طرفین قرار گرفته باشد

【成因】chéngyīn علت مولد

【成荫】chéngyīn (درخت ها) سایه گستردن

【成鱼】chéngyú ماهی بالغ، ماهی بزرگ

【成语】chéngyǔ اصطلاح، ضرب المثل

【成员】chéngyuán عضو :领导小组~ عضو گروه رهبری/ ~国 کشور عضو

【成章】chéngzhāng ①(成文章) به صورت مقاله درآمدن ②(成条理) به نظم وترتیب در آمدن

【成灾】chéngzāi بلاآفریدن، سبب بلا شدن، باعث مصیبت شدن :暴雨~。باران شدید باعث جاری شدن سیل مصیبت باری شد.

【成长】chéngzhǎng ①(生长;成熟) رشد کردن، نمو کردن :果树正在茁壮~。درخت های میوه بخوبی رشد ونمو می‌کنند. ②(向成熟阶段发展) به حد رشد رسیدن، وارد مرحلهٔ پختگی شدن :关心年轻一代的健康~ به رشد سالم نسل جوان علاقهٔ زیاد نشان دادن/ 大批少数民族干部已经~起来。بسیاری از اعضای اقلیت های ملی چین به کادر های پخته ومجرب تبدیل شده اند.

【成竹在胸】chéngzhú zài xiōng صاحب یك نقشهٔ پخته وخوب بودن، دارای ایده وتصوری روشن دربارهٔ چیزی بودن

呈

呈 chéng ①(具有) بخود گرفتن (شکل، رنگ وغیره) :叶~椭圆形。برگ شکل بیضی دارد. ②(送上) تقدیم کردن، ارائه دادن ③(呈文) عرضحال، تذکاریه تحویل دادن

【呈报】chéngbào گزارش دادن، گزارشی تقدیم کردن :~上级机关备案 موضوعی برای ضبط وبایگانی به مقام بالاتر گزارش دادن

【呈递】chéngdì تسلیم کردن، ارائه دادن، عرضه داشتن :~国

استوارنامه را تسلیم کردن 书

【呈请】chéngqǐng (از مقامات بالاتر برای بررسی یا تصویب مطلبی) درخواست کردن

【呈文】chéngwén سندیکه به بالا دست تقدیم می‌شود، عرضحال، تذکاریه

【呈现】chéngxiàn پدیدار شدن، به نظر رسیدن، ظاهر شدن: 各条战线~一片大好形势。 یکپارچه وضع خوبی در جبهه های مختلف بچشم می خورد. / ~出生动活泼的政治局面。 یك وضع سیاسی زنده وبا نشاط پدیدار شده است. / ~出一派繁荣的景象。 یك چشم انداز وسیع از رفاه وشکوفائی پدیدار شده است.

【呈献】chéngxiàn با احترام تقدیم کردن

【呈祥】chéngxiáng نمودار شدن خوش یمنی

诚 chéng ①(真诚) صمیمی، صادق، باصداقت: 开~相见 با خلوص نیت روبرو شدن ②〈书〉(的确) واقعا، حقیقتا، بدرستی: ~有此事。 این امر در حقیقت آسان نبود. / ~非易事。 واقعا چنین چیزی بود.

【诚服】chéngfú صمیمانه متقاعد شدن یا اطاعت کردن

【诚惶诚恐】chénghuáng-chéngkǒng با حرمت و وحشت، باترس و نگرانی

【诚恳】chéngkěn صمیمی، ازته دل: 作~的自我批评 با خلوص نیت به انتقاد از خود انتقاد کردن / ~听取群众的意见 صمیمانه از خود انتقاد توده های مردم گوش فرا دادن

【诚朴】chéngpǔ صمیمی وساده، درستکار: 一个~的青年 جوانی صمیمی و ساده

【诚悫】chéngquè〈书〉با خلوص نیت، با صداقت

【诚然】chéngrán درست، واقعا، به یقین: 旱情~是严重的，但它吓不了我们。 درست است که خشکی و بی آبی شدید است ولی ما از آن نمی ترسیم.

【诚实】chéngshí صادق، درستکار، امین: ~的人 آدم درست / 办任何事都要采取~态度。 ما برای انجام دادن هر کار کاری باید روشی درست داشته باشیم.

【诚心】chéngxīn با خلوص نیت، با صداقت، با صمیمیت، بادل وجان: ~为人民服务 صادقانه به مردم خدمت کردن / 一片~ با خلوص نیت تمام

【诚心诚意】chéngxīn-chéngyì با خلوص نیت، با صمیمیت، صادقانه: ~地向他们学习 با خلوص نیت ازآنها آموختن

【诚意】chéngyì صمیمیت، خلوص نیت: 表明~ خلوص نیت خود را نشان دادن / 缺乏~ فاقد صمیمیت بودن

【诚挚】chéngzhì خالص، صمیمی، قلبی، دوستانه: ~友好的气氛 محیط صمیمانه ودوستانه / 坦率~的会谈 مذاکره بی پرده وصمیمانه / ~的谢意 تشکرات قلبی / ~的接待 پذیرائی صمیمانه ودوستانه

承 chéng ①(托着;接着) تحمل کردن، دردست داشتن، حمل کردن: 那木桥~得住这样重的卡车吗? آیا آن پل چوبی می تواند کامیون های باین سنگینی را تحمل کند؟ ②(承担) عهده دار شدن، تعهد کردن، متقبل شدن: ~印 عهده ما سفارش ها را برای لباس پنبه دوزی شده می پذیریم. / ~制棉衣。 دار کار چاپی بودن ③〈套〉(承蒙) (به کسی) مدیون بودن، ممنون بودن از: 昨~热情招待，十分感激。 از مهمان نوازی وپذیرائی گرم دیروزشما بسیار ممنونم. / ~您过奖。 بیش از حد مرا ستایش می‌کنید. ④(继续) ادامه دادن، به پیش بردن: 继~革命传统 سنت های انقلابی را به ارث بردن

【承办】chéngbàn تعهد کردن، تقبل کردن، به عهده گرفتن: ~土木工程 پروژه های مهندسی راه وساختمان را برعهده گرفتن

【承包】chéngbāo قرارداد بستن، مقاطعه کاری: ~桥梁工程 ساختمان یك پل رابه مقاطعه گرفتن / ~一万吨水泥的订货 سفارش ده هزار تن سیمان را به مقاطعه گرفتن / ~商 مقاطعه کار

【承保】chéngbǎo پذیرش بیمه، بیمه قبول کردن: ~范围 زیر بیمه / ~人 بیمه گر / ~通知书 بیمه نامه، برگهء بیمه، پوشش بیمه کارت بیمه

【承担】chéngdān متحمل شدن، به عهده گرفتن، تقبل کردن: ~一切费用 متحمل همه هزینه ها شدن / ~由此引起的一切后果 مسئولیت کلیهء عواقب ناشی از...رابه عهده گرفتن / ~不首先使用核武器的义务 برای عدم استفادهء یك جانبه از سلاح هستهء تعهد دادن / ~额外工作 انجام کار اضافه را برعهده گرفتن / 对一切损失~全部责任 تمام مسئولیت را برای همه ضررها برعهده گرفتن

【承当】chéngdāng عهده دار بودن، بر عهده گرفتن: ~责任 مسئولیت را عهده دار بودن

【承兑】chéngduì〈商〉تعهد پرداخت برات را کردن، تضمین کردن، قبولی نوشتن: ~旅行支票 قبولی چك سفری، تضمین چك مسافرتی / ~人 قبول کننده، تضمین کننده

【承恩】chéng'ēn از لطف ومهربانی امپراطور برخوردار بودن

【承付】chéngfù پرداخت پول کالا ها را تعهد کردن

【承管】chéngguǎn مسئولیت کار را عهده دار بودن

【承继】chéngjì ①(给叔伯做儿子) به فرزندی عمو یا دائی پذیرفته شدن ②(认兄弟之子为子) پسر برادر خود را به فرزندی پذیرفتن ③(继承) به ارث بردن

【承建】chéngjiàn یك پروژه رابه مقاطعه گرفتن

【承接】chéngjiē ①(用容器接液体) برای گرفتن مایع از ظرفی استفاده کردن ②(接续) ادامه دادن، به پیش بردن: ~上文 ادامهء پاراگراف قبلی

【承揽】chénglǎn برای انجام کاری قرارداد بستن

【承梁】chéngliáng〈机〉تیری که بطور عمودی زیر پایه گذارده می شود

【承蒙】chéngméng〈套〉(به کسی) مدیون بودن، (از کسی) ممنون بودن: ~大力协助，不胜感激。 از کمك وياری فراوان شما بسیار ممنونم.

【承诺】chéngnuò برای پذیرفتن کاری وعده دادن، انجام کاری را برعهده گرفتن: 双方~为进一步开展文化交流创造便利条件。 طرفین تعهد می کنند که برای مبادلهء فرهنگی بیش از پیش تسهیلاتی فراهم آورند.

【承盘】chéngpán سینی بزرگ

【承平】chéngpíng〈书〉مسالمت آمیز: ~年月 دوران صلح

ومسالمت
【承情】chéngqíng 〈套〉 مدیون بودن، ممنون بودن
【承认】chéngrèn ①(自认) اقرار کردن، اعتراف کردن، اذعان کردن:~错误 به اشتباه خود اعتراف کردن/应该~,这是我的过错。 باید اعتراف کرد که این تقصیر من است./~党的章程 اساس نامهٔ حزب را پذیرفتن ②〈外〉(در روابط سیاسی) شناختن، پذیرفتن:~中华人民共和国政府为中国的唯一合法政府 دولت جمهوری خلق چین را یگانه دولت قانونی ومشروع چین شناختن/法律上的~ قانونا شناختن/事实上的~ شناسائی دولتی بطور عملی و بالفعل
【承上启下】chéngshàng-qǐxià ایجاد حلقهٔ اتصال بین ماقبل ومابعد(مثلا در یك نوشته)
【承受】chéngshòu ①(承担;经受) قبول کردن، تحمل کردن، متحمل شدن:这桥能~十五吨的重量。 این پل می تواند وزن پانزده تن را تحمل کند./~种种考验 هرنوع آزمایش را تحمل کردن ②(继承)به ارث بردن (دارائی وغیره را) پذیرفتن
【承托】chéngtuō وزن چیزی از بالا را تحمل کردن
【承望】chéngwàng [多用于否定式] توقع داشتن
【承袭】chéngxí ①(沿袭) دنبال (سنت وغیره) رفتن، سنت را پذیرفتن ②(继承)به ارث بردن (مقام اشرافی وغیره)
【承先启后】chéngxiān-qǐhòu با استفاده از گذشته به استقبال آینده رفتن، مانند یك حلقهٔ اتصالی بین گذشته وآینده قرار گرفتن
【承修】chéngxiū تعمیر چیزی را تعهد کردن
【承续】chéngxù به ارث بردن
【承印】chéngyìn چاپ کردن چیزی را تعهد کردن
【承迎】chéngyíng 〈书〉①(迎接) استقبال کردن ②(逢迎) دل کسی را شاد کردن
【承允】chéngyǔn وعده دادن
【承运】chéngyùn باربری را تعهد کردن:~人 باربر
【承载】chéngzài وزن چیزی را تحمل کردن
【承制】chéngzhì ساختن چیزی را تعهد کردن
【承重】chéngzhòng ظرفیت بار گیری، بارگیری:~墙(建) دیوار بارگیری
【承转】chéngzhuǎn (سندی را به مافوق یا مادون) تحویل دادن
【承做】chéngzuò درست کردن چیزی (مثلا لباس) را تعهد کردن

城 chéng ①(城墙) دیوار، دیوار شهر:长~ دیوار بزرگ چین/砖~ دیوار آجری شهر/土~ دیوار گلی شهر ②(城区) شهر:内(外)~ درون (بیرون)شهر/东~ قسمت شرقی شهر ③(城市)(در مقابل روستا) شهر:~乡差别 تفاوت یا فاصله بین شهر وروستا
【城邦】chéngbāng دولت شهری
【城堡】chéngbǎo دژ، قلعه
【城标】chéngbiāo آرم یك شهر
【城池】chéngchí دیوار شهر وخندق؛ شهر
【城堞】chéngdié کنگرهٔ دیوار
【城垛口】chéngduǒkǒu کنگرهٔ دیوار
【城防】chéngfáng محافظت شهر، دفاع از شهر:巩固~ شبکهٔ حفاظت از شهر بسیار قوی واستوار است./~部队 پادگان شهر/~工事 استحکامات شهری
【城府】chéngfǔ 〈书〉 زیرکی، باریك بینی:~很深 بسیار زیرك/胸无~ بی تزویر، صاف وساده وباریك بین بودن
【城根】chénggēn بخش هایی از شهر که نزدیك به دیوار آن باشد
【城关】chéngguān منطقهٔ واقع در بیرون دروازهٔ شهر
【城郭】chéngguō دیوار های درونی وبیرونی شهر، دیوار های شهر
【城壕】chéngháo خندق
【城隍】chénghuáng خدای شهر (مذهب دائو) خدای شهر:~庙 معبد خدای شهر
【城建】chéngjiàn کار ساختمانی شهر
【城郊】chéngjiāo حومهٔ شهر
【城里】chénglǐ داخل شهر، درون شهر:~人 شهری، شهر نشین
【城楼】chénglóu برج روی دروازهٔ شهر
【城门】chéngmén دروازهٔ شهر
【城门失火,殃及池鱼】chéngmén shīhuǒ, yāng jí chí yú وقتی‌که دروازهٔ شهر آتش می‌گیرد، ماهی ها از بی‌آبی خندق رنج می‌برند — یعنی هنگام آشوب ونا‌آرامی تماشاگران معصوم هم بزحمت می افتند.
【城墙】chéngqiáng دیوار شهر
【城区】chéngqū محوطهٔ شهر وحومهٔ شهر:~和郊区 ناحیهٔ شهر
【城阙】chéngquè 〈书〉 برج دیدبانی در دوطرف دروازهٔ شهر
【城市】chéngshì شهر:~规划 برنامه ریزی شهر/~环境 محیط شهری، فضای شهری/~建设 کارساختمانی شهر/~居民 شهر نشین/~贫民 فقیران شهر
【城台】chéngtái سکوی برروی دیوار شهر(برای دیده بانی، دفاع و برج سازی)
【城头】chéngtóu برروی دیوار شهر:~飘扬着红旗。 برروی دیوار شهر پرچم های سرخ در اهتزازند.
【城下之盟】chéng xià zhī méng قراردادیکه هنگام رسیدن دشمن به پشت دیوار شهر بسته شده باشد، قراردادی‌که در شرایط بد و زیر فشار وتهدید بسته شده باشد
【城乡】chéngxiāng شهر وروستا
【城厢】chéngxiāng تمام شهر ونواحی بیرون دروازه های آن، نواحی داخل وبیرون دروازه های شهر
【城邑】chéngyì 〈书〉 شهرها وشهرك ها
【城垣】chéngyuán 〈书〉 دیوار شهر
【城镇】chéngzhèn شهرها وشهرك ها

乘 chéng ①(坐) سوار شدن:~公共汽车 سوار اتوبوس شدن/~出租汽车到火车站去 باتاکسی به ایستگاه راه آهن رفتن/~火车(飞机、海轮、船)旅行 با قطار (هواپیما، کشتی، قایق) مسافرت کردن/~车前往宾馆 با ماشین عازم مهمان سرا شدن ②(利用机会) ازفرصت استفاده کردن، فرصت را غنیمت شمردن:~夜出击 با استفاده از تاریکی شب حمله ورشدن/~敌不备 دشمن را غافل گیر کردن ③〈数〉 ضرب کردن:五~三

等于十五。 ۵ ضرب در ۳مساوی است با ۱۵.
另见 shèng

【乘便】chéngbiàn هروقت فرصت مناسب باشد، هروقت مقتضی هروقت فرصت مناسب بود، باشد:请你～把那本书带给我。 لطفا آن کتاب را برایم بیاورید. /请你～到我家来一趟! هروقت برای شما راحت است، لطفا به خانه ام سری بزنید!

【乘法】chéngfǎ 〈数〉ضرب (ریاضی):～表 جدول ضرب

【乘方】chéngfāng ①(自乘的运算)(ریاضی) توان، قوه ②(乘幂)(ریاضی) قوه:n的五次～ n^5 ان به توان پنج،

【乘风破浪】chéngfēng-pòlàng بر باد سوار شدن وامواج آب را شکافتن، شجاعانه با باد وامواج روبرو شدن: 巡逻在祖国的海疆。 ～舰艇 کشتی های جنگی که برباد سوارمی شوند وامواج را می‌شکافند در آب های ارضی میهن گشت میزنند.

【乘火打劫】chéng huǒ dǎ jié 见"趁火打劫"chèn huǒ dǎ jié

【乘机】chéngjī فرصت را غنیمت شمردن:～反攻 بمنظور حملهٔ متقابل فرصت را غنیمت شمردن

【乘积】chéngjī 〈数〉(ریاضی) حاصل ضرب

【乘间】chéngjiàn از فرصت سوء استفاده کردن

【乘警】chéngjǐng پلیس قطار

【乘客】chéngkè مسافر

【乘凉】chéngliáng در جای خنك استراحت کردن، از هوای خنك لذت بردن 又称"乘风凉"

【乘龙】chénglóng داماد خوب

【乘幂】chéngmì 〈数〉(ریاضی) قوه، توان

【乘骑】chéngqí ①(两腿跨坐)با دو پای باز سوار اسب سواری ②(骑的马)(چهارپایان)شدن

【乘人之危】chéng rén zhī wēi از وضعیت خطرناك کسی سوء استفاده کردن

【乘胜】chéngshèng از پیروزی بهره برداری کردن: ～追击 با پیروزمندانه دشمن را تعقیب کردن /～前进 بهره برداری از پیروزی به پیش رفتن

【乘时】chéngshí از فرصت استفاده کردن

【乘数】chéngshù〈数〉(ریاضی) مضروب فیه

【乘务】chéngwù امورمربوط به خدمت گزاری در وسایل نقلیه مانند قطار، اتوبوس

【乘务员】chéngwùyuán مامور واگون قطار، پیشخدمت قطار

【乘隙】chéngxì از مفر استفاده کردن، از اشتباه کسی بنفع خود استفاده کردن:乘敌之隙 از خطای دشمن بهره برداری کردن

【乘兴】chéngxìng در حالیکه کسی سر حال است...:～作了一首诗 در حالت خوشی بالبداهه شعر گفتن /他～而来,尽兴而返。 اوسرحال آمد وبا رضایتمندی برگشت. /～而来,败兴而归 باشادی آمدن و بایأس و ناامیدی برگشتن

【乘虚】chéngxū از نقطهٔ ضعف دشمن در دفاع از خود استفاده کردن:～而入 با استفاده از نقطهٔ ضعف دشمن وارد میدان نبرد شدن

【乘晕宁】chéngyùnníng 〈药〉نوعی داروی مسکن بنام "Dramamine"

盛 chéng ①(装入)پر کردن، باملاقه برداشتن، باملاقه خوراك را کشیدن:～饭 کاسه را با برنج پرکردن /～菜把出来 کشیدن /～汤(یا کشیدن) سوپ را باملاقه برداشتن /～در بشقاب ریختن گنجانیدن، ②(容纳) گنجایش داشتن: 缸里～满了酒。 خمره پراز شراب است. 这麻袋可以～一百多斤粮食。 این گونی صد «جین» 或 گنجایش بیش از صد «جین» غله را دارد. /这间屋子太小,～不了这么多东西。 این اطاق کوچك است وگنجایش همهٔ این چیزها را ندارد. /这个礼堂能～一千人。 این سالن گنجایش هزار نفر را دارد.
另见 shèng

【盛殓】chéngliàn مرده رادر تابوت گذاشتن

【盛器】chéngqì ظرف

程 chéng ①(规矩;法则) مقررات، قاعده، قواعد، ～章: برنامه، ～日: آئین، تشریفات /～规 قواعد ②(程序) آئین نامه /～议 دستور جلسه، برنامهٔ کار در جلسه / پروگرام، دستور روز ③(旅行的道路) توقفگاه ومنزل در یك سفر، مرحله ای از سفر، آخرین منزل ～启: عازم سفر شدن /旅途的最后一段行～ سفر /送他～ او را تابخشی از راه مشایعت کردن /送了一～又一～ یك سفر (کسی را) منزل به منزل مشایعت کردن ④(路程) مسافت، فاصله:～行三万公里 مسافت سی هزار کیلومتری راطی کردن /～射 تیررس ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【程度】chéngdù ①(水平) سطح، درجه: 觉悟～ سطح آگاهی /文化～ سطح سواد ②(状况;范围) اندازه، حد، سیاسی /在很大～上 به مقیاس زیاد، به مقیاس بزرگ، در اندازهٔ بزرگ /在一定～上 به مقیاس معین، در اندازهٔ معین، به درجات /在不同～上 مختلف، در اندازه های مختلف

【程控】chéngkòng (اصطلاح کامپیوتر) کنترل برنامه ای

【程式】chéngshì فرمول، طرح، قالب، فرم ها وقالب:公文～ فرم های اسناد رسمی

【程式化】chéngshìhuà 〈剧〉 پیروی از سبك معین، ایجاد سبك معین:～动作 حرکاتی که از روی سبك معین تقلید شده باشد (مانند حرکات در اپرای پکن)

【程序】chéngxù ①(先后次序) ترتیب، نظم، آئین، تشریفات، روش:工作～ ترتیب کار، رسم وآئین کار /法律～ تشریفات قانونی /会议～ آئین نامهٔ جلسه، ترتیب کار جلسه /事项～ مسئله مربوط /问题～ مسائل تشریفاتی، موضوعات آئین نامه ای /法〈法〉～ قانون طرز قانون چگونگی جریان امور، به ترتیب کار ②(自) برنامه:～教学 برنامه ای /～控 تحصیل وآموزش برنامه ای /控制机床～ دستگاه با کنترل برنامه ای /～制 کنترل برنامه ای /装置～ تجهیزات و وسایل برنامه ای /设计～ برنامه ریزی

惩 chéng مجازات کردن، تنبیه کردن، کیفر دادن:严～敢于来犯之敌 دشمنی را که جرئت فضولی کردن دارد سخت مجازات کردن /奖～制度 مقررات پاداش وکیفر

【惩办】chéngbàn مجازات کردن، تنبیه کردن:依法～反革命分子 برطبق قانون عناصرضد انقلاب را مجازات کردن /～和宽大相结合 مجازات را با بخشش توأم کردن

【惩处】chéngchǔ مجازات کردن، به کیفر رساندن: 依法～ طبق قانون به کیفر رساندن

【惩罚】chéngfá مجازات کردن، تنبیه کردن، کیفر دادن: 侵略者受到了应得的～。 تجاوزکاران به کیفر رسیدند. / 受到了一次严厉的～ بسختی مجازات شدن

【惩戒】chéngjiè با مجازات به کسی درس عبرت دادن: 吊销执照, 以示～ جواز شغل کسی را بعنوان مجازات لغو کردن

【惩前毖后,治病救人】chéngqián-bìhòu, zhìbìng-jiùrén از اشتباه گذشته درس آموختن و از اشتباه احتمالی آینده اجتناب ورزیدن، معالجه کردن بیماری ونجات دادن بیمار

【惩劝】chéngquàn افراد بد کار را مجازات کردن وافراد نیکوکار را تشویق نمودن

【惩一儆百】chéng yī jǐng bǎi یك نفر را برای عبرت صد نفر تنبیه کردن، تنبیه یك نفر را وسیله ای برای عبرت صد نفر قرار دادن

塍 chéng 〈方〉 راه میان مزارع

酲 chéng 〈书〉 دراثر مستی مدهوش بودن

澄 chéng روشن، شفاف: ～空 آسمان روشن و بی ابر
另见 dèng

【澄碧】chéngbì (آسمان) آبی و روشن

【澄净】chéngjìng (هوا) روشن وتمیز

【澄清】chéngqīng ①(清亮) روشن، شفاف: 湖水碧绿～。 آب دریاچه سبز و شفاف است. ②(弄清楚;消除) روشن کردن، واضح کردن، از بین بردن: ～误会 سوء تفاهم را از بین بردن، توضیح خواستن / ～事实 حقایق را روشن کردن / ～要求 درخواست توضیح کردن

橙 chéng ①(果实) پرتقال ②(橙色) (رنگ) پرتقالی، نارنجی: ～黄 (رنگ)پرتقالی، نارنجی
另见 chén

chěng

逞 chěng ①(显示;炫耀) خود نمایی کردن، جلوه دادن: ～英雄 از خود زور ～威风 / خود را قهرمان قلمداد کردن و قدرت نشان دادن، باد کردن، تکبر کردن ②(达到目的) به مقاصد شوم رسیدن، (به نقشهٔ شومی) جامهٔ عمل پوشاندن: 敌人的阴谋是决不会得～的。 دسیسهٔ دشمن هرگز نمی تواندبه جامهٔ عمل بپوشاند. ③(纵容;放任) لگام گسیختن، جلوگیری نکردن، آزادگذاردن، افسار را رها کردن: ～性子 خودسر بودن، خودرأی بودن، نافرمان بودن

【逞能】chěngnéng با مهارت وتوانایی جلوه کردن، از خود توانایی نشان دادن: 他的缺点是好～。 نقطهٔ ضعفش اینست که دوست دارد خود نمایی کند.

【逞强】chěngqiáng برتری وتفوق خود را بردیگران نشان دادن: 他～好胜。 او همواره برتری خود را بردیگران نشان می دهد وسعی می کند از آنها پیشی بگیرد.

【逞性妄为】chěng xìng wàng wéi خودسری کردن و بی ملاحظه عمل نمودن

【逞凶】chěngxiōng با قهر و خشونت عمل کردن، با نیت بد عمل کردن

骋 chěng ①(马跑) جولان دادن، چهار نعل رفتن: 驰～ چهار نعل رفتن ②(放开) لگام گسیختن

【骋怀】chěnghuái 〈书〉 لگام افکار یا احساسات خود را رها کردن

【骋目】chěngmù 〈书〉 به فاصله دور نگریستن: ～远眺 به افق دور چشم دوختن

chèng

秤 chèng ترازو، قپان، هروسیلهٔ سنجش: ～杆 ترازوی اهرم میزان کفه دار / ～台 دار، قپان میله دار

【秤锤】chèngchuí وزنهٔ ترازو، سنگ ترازو

【秤杆】chènggǎn شاهین ترازو

【秤钩】chènggōu قلاب ترازو

【秤纽】chèngniǔ بند ترازو که برای بلند کردن بار بکار می رود
又作"秤毫"

【秤盘】chèngpán کفهٔ ترازو

【秤砣】chèngtuó وزنهٔ ترازو

【秤星】chèngxīng درجه روی شاهین ترازو

chī

吃 chī ①(吃东西) خوردن، میل کردن، صرف کردن: ～一片面包 یك تکه نان خوردن / ～早饭 صبحانه خوردن / 吃午(晚)饭 ناهار (شام) خوردن / ～药 دارو خوردن / 请～菜! لطفا از این خورش ها میل کنید! ②(吃饭) غذا خوردن: ～馆子 در رستوران غذا خوردن / ～食堂 در ناهارخوری غذا خوردن ③(依靠其事物为生) به چیزی متکی بودن، برای زندگی به چیزی امید زندگی کردن: 靠山～山, 靠水～水。 کسی که بالای کوه زندگی می کند به کوه متکی است وکسی که در نزدیکی آب زندگی می کند به آب ـ یعنی از منابع طبیعی استفاده کردن ④(消灭) از بین بردن، نابود کردن: ～掉敌人一个师 یك لشگر دشمن را از بین بردن / ～一个子儿 یك مهرهٔ شطرنج را از بین بردن ⑤(耗费) خسته کردن، فرسوده کردن: 感到～力 در برداشتن کار احساس فشار کردن، کار را مشکل تشخیص دادن ⑥(吸收) جذب کردن: 这种纸不～墨。 این نوع کاغذ جوهر را بخود نمی گیرد. ⑦(挨;受) رنج بردن، خسارت کشیدن: ～惊 وحشت زده شدن / 他腿上～了一枪。 پایش تیر خورد. / 连～败仗 پی درپی شکست خوردن

【吃白饭】chībáifàn 〈方〉 ①(不就着菜吃主食) بدون خورش برنج یا نان خوردن ②(吃饭不付钱) مفت غذا خوردن ③(只吃饭而不干活) در خانهٔ کس دیگر فقط غذا خوردن اما

کار نکردن

【吃白眼】chībáiyǎn مورد تحقیر قرار گرفتن

【吃瘪】chībiē 〈方〉 به شکست خود تن در دادن

【吃不服】chībufú به خوردن چیزی عادت نداشتن: 生冷的东西我总～。 خوراك های سرد وخام هرگز بامن سازگار نیست.

【吃不开】chībukāi مورد قبول عام نبودن: 这种作风到哪儿都～。 چنین شیوهٔ کار در هیچ جا مورد قبول عام نیست. / 现在这套可～了。 چنین رسم کهنه ای دیگر کارگر نیست.

【吃不来】chībulái خوراك معینی را دوست نداشتن: 芥末我～。 خردل را دوست ندارم. / 他～生蒜。 اوسیر خام نمی خورد.

【吃不了兜着走】chībuliǎo dōuzhe zǒu تمام مسئولیت کار را خود برعهده گرفتن، خود را بطور جدی به زحمت انداختن

【吃不上】chībushàng ①(无饭可吃) در پیدا کردن مواد غذایی ناتوان بودن: 解放前他爷爷～一顿饱饭。 پیش از آزادی کشور پدربزرگش حتی یك وعده غذای سیر نخورده بود. ②(耽误吃饭) به غذا نرسیدن: 他忙得饭都～。 او آنقدر گرفتار است که حتی به غذا هم نمیرسد. / 快走吧，再晚了就～饭了。 عجله کنید وگرنه برای رسیدن به غذا خیلی دیر خواهد بود.

【吃不下】chībuxià میل به خوردن نداشتن، اشتها نداشتن، قادر به بیش خوردن نبودن: 他不太舒服，～。 او کسالت دارد ومیل به خوردن ندارد. / 谢谢，我实在～了。 متشکرم. من واقعا از این بیشتر نمی توانم بخورم.

【吃不消】chībuxiāo از تحمل (اعمال زور، خستگی وغیره) ناتوان بودن: 走这么多的路，恐怕你～。 پیاده رفتن این همه راه برای شما بسیار زیاد است. / 这文章写得又长又难懂，真让看的人～。 چنین مقالهٔ بزرگ ومشکلی برای خوانندگان تحمل ناپذیر است.

【吃不住】chībuzhù از تحمل وزن چیزی ناتوان بودن: 机器太沉，这个架子～。 این پایه آنقدر محکم نیست که بتواند این ماشین سنگین را تحمل کند. / 在我军强大攻势下，敌人～了。 در برابر حملهٔ شدید نیروهای ما، دشمن تاب مقاومت ندارد.

【吃穿】chī-chuān خوراك وپوشاك: ～不愁 درغم خوراك وپوشاك نبودن

【吃醋】chīcù حسود بودن، حسد بردن (معمولا درمورد رقیب عشق گفته میشود)

【吃大锅饭】chīdàguōfàn از دیگ بزرگ غذا خوردن ــ کنایه از مزد و پاداش یکسان گرفتن

【吃大户】chī dàhù (دهقانان قحطی زده در چین باستان) غله گرفتن از زمینداران یا غذاخوردن در خانهٔ آنها

【吃得开】chīdekāi بازار چیزی گرم بودن، مردم پسند بودن: 这种自行车在农村很～。 این نوع دوچرخه در روستا خواهان دارد.

【吃得来】chīdelái توان خوردن چیزی را داشتن، قادر به خوردن چیزی بودن: 辣椒你～吗？ می توانی فلفل سرخ بخوری؟

【吃得上】chīdeshàng ①(吃得起) قادربه تهیه ومصرف چیزی بودن: 咱们工人解放前吃糠咽菜，现在大家都～大米白面了。 ما کارگران قبل از آزادی کشور برای زندگی به سبوس گندم و گیاهان وحشی متکی بودیم ولی حالا می‌توانیم از برنج وآرد گندم استفاده کنیم. ②(吃得到) توانائی دسترسی به غذا داشتن، دسترسی به غذا داشتن: 工人们不管什么时候到食堂去都～热饭。 کارگران هروقت به ناهارخوری می‌روند می‌توانند از غذای گرم هم استفاده کنند. / 十二点半以前赶回去还～饭。 اگر قبل از ساعت دوازده و نیم برگردیم، هنوز برای غذا دیر نخواهد بود.

【吃得下】chīdexià قادر به خوردن بودن: 你～这么多饭吗？ می‌توانی اینقدر برنج بخوری؟ / 他身体好多了，饭也～了。 حالش خیلی بهتر شده است و حالا اشتهای خوبی دارد.

【吃得消】chīdexiāo در تحمل (زور، خستگی وغیره) توانا بودن: 再干一个夜班，我也完全～。 من می توانم بآسانی یك شیفت شبانهٔ دیگر بایستم. / 高空飞行，要身体结实才～。 هرکس برای پرواز در ارتفاعات زیاد به بنیهٔ قوی نیازمند است.

【吃得住】chīdezhù قادر به تحمل وزن چیزی بودن: 放心吧，我～。 نگران نباش، من می توانم تحمل کنم.

【吃豆腐】chīdòufu 〈方〉 ①(调戏妇女) لاس زدن ②(开玩笑) شوخی کردن، ملاعبه کردن ③(到丧家吊唁) به خانهٔ غمدیده تسلیت گفتن

【吃耳光】chī'ěrguāng سیلی خوردن

【吃饭】chīfàn ①(进餐) غذا خوردن: 吃了饭再走吧！ برای غذا بمانید! ②(生存) زندگی کردن، زندگانی را بسر بردن، نروید! زیستن: 靠自己劳动～ در زندگی به خود متکی بودن، روی پای خود ایستادن / 解决了老百姓的～问题 مسئلهٔ تأمین مواد غذایی عامهٔ مردم را حل کردن

【吃功夫】chīgōngfu زحمت زیاد خواستن

【吃官司】chīguānsi 〈旧〉 به زندان افتادن

【吃馆子】chīguǎnzi 〈口〉 در رستوران غذا خوردن

【吃喝玩乐】chī-hē-wán-lè خوردن، نوشیدن وشادی کردن ــ یعنی وقت خود را درعیش ونوش گذراندن

【吃喝儿】chīher خوردنی وآشامیدنی، خوراك ونوشابه: 不能把钱都花在～上。 نباید همه پول را برای خوردنی وآشامیدنی داد.

【吃后悔药】chīhòuhuǐyào پشیمانی خوردن

【吃回扣】chīhuíkòu حق دلالی گرفتن، کمیسیون گرفتن

【吃紧】chījǐn ①(紧张) در بحران بودن، سخت تحت فشار قرار گرفتن: 形势～。 موقعیت بسیار بحرانی است. / 前后方都～ هم جبهه وهم پشت جبهه سخت تحت فشار بودن ②(重要) مهم، با اهمیت

【吃劲】chījìn ①(吃力) زور زیاد بکار بردن، زور زدن، به خود فشار آوردن: 他扛一百斤一点也不～。 او می تواند بدون اینکه زور زیادی بزند، باری به وزن صد «جین» را حمل کند. ②(感觉重要)［多用于否定式］ اهمیت داشتن

【吃惊】chījīng وحشت زده شدن، متحیر شدن، متعجب شدن، مبهوت شدن: 大吃一惊 / 他那坚强的毅力使人～ ارادهٔ راسخ و استوارش مایهٔ تعجب است.

【吃苦】chīkǔ رنج بردن، سختی ها را تحمل کردن: 耐劳～ رنج کشیدن و متحمل کار دشوار بودن / ～在前，享乐在后 اولین نفر برای رنج کشیدن وآخرین نفر برای برخورداری از آسایش

【吃苦头】chī kǔtou رنج بردن: 蛮干是要～的。 اگر تند و بی ملاحظه عمل کنید، بزحمت خواهید افتاد. / 要给敌人吃点苦头。 ما باید طوری عمل کنیم که دشمن بزحمت بیفتد.

【吃亏】chīkuī ①(受损失) آسیب دیدن، ضرر دیدن، ضرر کردن: 有备才能无患，无备必定～。 اگر کسی آمادگی دارد، از خطر مصون خواهد ماند واگر نه ضرر خواهد دید. / 有的人～，就在于不老实。 بعضی از مردم به علت نداشتن درستی وعدم صداقت ضرر می‌بینند. / 损人利己的人最终要吃大亏的。 کسی که برای جلب منافع خود به دیگران آسیب می‌رساند سرانجام خود ضرر فاحش خواهد دید. / 吃哑巴亏 از بیان غم رنج زودگذر را برای رسیدن به آسایش دراز مدت پذیرفتن / 不吃眼前亏 وغصه عاجز ماندن ②(在某些方面不利) در موقعیت نامساعد قرار گرفتن: 他跑得不快，踢足球～。 او نمی تواند سریع بدود و این عیب باعث میشود که اورا بعنوان یك بازیکن فوتبال در موقعیت نامساعدی قرار دهد.

【吃劳保】chīláobǎo 〈口〉(کارگر یا کارمند) به علت بیماری طولانی یا معلولیت ناشی از کار از بیمهٔ کار استفاده کردن

【吃老本】chī lǎoběn با دست آورد های گذشتهٔ خود زندگی کردن، برای زندگی متکی به دست آورد های گذشتهٔ خود بودن

【吃累】chīlèi ①(费力;劳累) زحمت زیاد خواستن ②(拖累) بار سنگین زندگی را تحمل کردن

【吃里扒外】chīlǐ-páwài برای زندگی به کسی وابسته بودن ودر عین حال به کسی دیگر کمك کردن

【吃力】chīlì کوشش زیاد بکار بردن، زحمت داشتن: 爬山很～ کوه نوردی کار پرزحمتی است. / 学习上感到～ در تحصیل به کوشش وزحمت نیرزیدن / ～不讨好 وآموزش اشکال داشتن

【吃零嘴】chī língzuǐ بین وعده های غذا چیزهای خرد وریز (تنقلات) خوردن

【吃码头】chīmǎtou برای زندگی در بندر به کار وشغلی مشغول بودن

【吃奶】chīnǎi پستان مادر را مکیدن، از مادر شیر خوردن: 妈妈给孩子～。 مادربه بچه اش شیر می دهد. / ～的孩子 طفل شیری / 用尽～的力气 آخرین زور خود را بکار بردن

【吃排头】chī páitou 〈方〉 مورد انتقاد یا سرزنش قرار گرفتن

【吃偏食】chī piānshí در زندگی مشترك از دیگران بهتر غذا خوردن

【吃枪子】chī qiāngzǐ تیرباران شدن

【吃请】chīqǐng دعوت به مهمانی را پذیرفتن (این نوع دعوت رشوه خوانده می شود)

【吃软不吃硬】chīruǎn bù chīyìng قانع ساختن اما نه زور گفتن؛ قانع شدن اما نه زور شنیدن

【吃生活】chī shēnghuó 〈方〉 کتك خوردن

【吃十方】chīshífāng (راهب بودائی) از صدقهٔ هر محلی استفاده کردن

【吃食】chīshí خوردن خوراك: 母鸡生病了，不～了。 جوجه مریض است و خوراك نمی خورد.

【吃食】chīshí خوردن: 这种鸟专～树上的果子。 این نوع پرنده مخصوصا میوه های درخت را می خورد.

【吃食】chīshi خوراك، غذا: 餐桌上摆满～。 سفره پر از غذاست.

【吃水】chīshuǐ ①(供饮用的水) آب خوردن: 过去这里～很困难。 در گذشته یافتن آب آشامیدنی درین محل بسیار مشکل بود. ②(吸收水分) آب جذب کردن: 这块地不～。 این قطعه زمین آب کم بخود جذب می‌کند. ③〈航海〉(船身入水的深度) آب نشین، آب خور، آب خور کشتی با بار: 满(空)载～ (بدون بار) / 这船～三米。 خط آب این کشتی سه متر است. / ～线 خط آب کشتی

【吃私】chīsī 〈方〉 رشوه خوردن

【吃素】chīsù از خوردن گوشت خودداری کردن، گیاه خوار بودن

【吃透】chītòu از مطلبی درك کامل داشتن: ～文件精神 از روح سندی درك کامل داشتن

【吃席】chīxí در مهمانی غذا خوردن

【吃闲饭】chī xiánfàn بی کار وتنبل زندگی کردن، مانند انگل به کسی متکی بودن

【吃香】chīxiāng 〈口〉 مردم پسند بودن، مورد رغبت عام قرار گرفتن: 这种花布在农村中很～。 در روستا به این نوع چیت رغبت فراوان دارند.

【吃鸭蛋】chī yādàn در امتحان نمرهٔ صفر گرفتن

【吃哑巴亏】chī yǎba kuī ضرر خوردن اما جای اعتراض یا جرئت اعتراض نداشتن

【吃一堑，长一智】chī yī qiàn, zhǎng yī zhì انسان از خسارت دیدن خرد می آموزد، هر زیانی عقلی را زیاد می کند، هر خسارتی تجربه ای به دنبال دارد.

【吃赃】chīzāng اموال سرقتی را پذیرفتن

【吃斋】chīzhāi از خوردن گوشت خودداری کردن (نوعی ریاضت مذهبی)

【吃重】chīzhòng ①(吃力) دشوار، سخت، پرزحمت: 这个任务很～。 این وظیفه بسیار دشوار وسنگین بود. ②(载重) مقاومت حمل بار: 这座桥梁～二十吨。 این پل مقاومت حمل بیست تن بار را دارد.

【吃准】chīzhǔn مطمئن بودن

哧 chī 〈象〉(صدای پاره کردن چیزی): ～的一声撕下一块布来 یك تکه پارچه را با صدا پاره کردن / ～～地笑 خندهٔ خود را فرو خوردن

蚩 chī 〈书〉 نادان، احمق

鸱 chī

【鸱鸺】chīxiū 〈动〉 جغد، بوم

【鸱张】chīzhāng 〈书〉 دیوانه وار و بی ملاحظه عمل کردن

眵 chī 见"眼眵"yǎnchī

笞 chī 〈书〉 شلاق زدن، چوب وغیره زدن: 鞭～ شلاق زدن

【笞刑】chīxíng 〈旧〉 مجازات باشلاق زدن

痴 chī ①(傻) نادان، ابله، سفیه واحمق: 白～ آدم سفیه واحمق ②(极度迷恋) فوق العاده آشفته، دیوانه: 书～ کرم

آدم ~子: دیوانه، مجنون، بی عقل (精神失常)〈方〉③ کتاب دیوانه

【痴呆】chīdāi ①(发傻) نادان، کند ذهن، کودن ②(医) جنون پیری ~老年性: (طب) جنون

【痴钝】chīdùn نادان، احمق، سفیه

【痴肥】chīféi بطور غیر طبیعی چاق

【痴愣】chīlèng خیره شدن

【痴迷】chīmí شیفته وشیدا

【痴念】chīniàn افکار پوچ و واهی

【痴情】chīqíng احساسات شدید، شیفتگی، شیدایی

【痴人说梦】chīrén shuō mèng حرف های مهمل، حرف های بیهوده، هرزه گویی

【痴想】chīxiǎng افکار پوچ و واهی

【痴笑】chīxiào خندهٔ احمقانه

【痴心】chīxīn شیفتگی، شیدایی 一片~: شیفتگی محض / 妄~想 افکار پوچ و واهی، خیال واهی

【痴滞】chīzhì (نگاه) کند، راکد

嗤 chī 〈书〉 ریشخند

【嗤嗤】chīchī صدای خنده، انفجار یا پاره شدن چیزی

【嗤笑】chīxiào ریشخند زدن، استهزاء کردن

【嗤之以鼻】chī zhī yǐ bí از روی نفرت وحقارت پیف کردن

媸 chī 〈书〉 زشت، بدریخت

魑 chī

【魑魅魍魉】chīmèi-wǎngliǎng روح های خبیث، دیوها وشیطان ها

chí

池 chí ①(池塘) حوض، خوضچه 游泳~: حوض شنا، استخر شنا / 养鱼~ حوض ماهی ②(边高中洼之处) محوطه ای با اطراف برآمده 花~: بسترگل ها / 乐~ جایگاه مخصوص ارکستر / 舞~ سن رقص ③(剧场正厅前部) جایگاه ویژه در تآتر 座~: صندلی های جلوئی در تآتر ④〈书〉(护城河) خندق 城~ دیوار شهر وخندق؛ شهر ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【池汤】chítāng حوض بزرگ در حمام عمومی

【池塘】chítáng حوض، حوضچه

【池盐】chíyán نمك دریا، نمك دریاچهٔ شور

【池浴】chíyù در حوض حمام عمومی حمام کردن

【池沼】chízhǎo حوض، آبگیر بزرگ

【池子】chízi 〈口〉①(池塘) حوض ②(浴池) حوض بزرگ در حمام عمومی ③〈旧〉(舞池) سن رقص

弛 chí سست کردن، شل کردن، آهسته کردن 一张一~: کشش وسستی به تناوب

【弛缓】chíhuǎn سست کردن، شل کردن، آرام کردن: 他紧张的心情渐渐~下来。 او که مشوش و بی قرار شده بود آهسته آهسته آرام گرفت.

【弛禁】chíjìn 〈书〉 لغو ممنوعیت کردن

【弛懈】chíxiè سست کردن، از شدت چیزی کاستن

【弛张热】chízhāngrè 〈医〉 تب (طب) تب سبك وخفیف، تب موقت

驰 chí ①(飞驰) بسرعت گذشتن، چهار نعل رفتن: 一辆汽车飞~而过. یك ماشین بسرعت گذشت. ②(传播) پخش کردن، گستردن، شایع کردن: 名~ نامدار ③〈书〉 مشتاقانه به سوی گرائیدن 神往~心: جای گرایش یافتن، مشتاقانه به سوی گرائیدن، پرواز کردن دل (به جائی)، مشتاقانه به سوئی گرائیدن؛ برای چیزی آرزوی شدید داشتن

【驰骋】chíchěng 〈书〉 اسب را چهار نعل بردن: 在草原上~ اسب را در علفزار به چهارنعل بردن /文坛~ در جهان ادب نقش برجسته ای را ایفاء کردن

【驰名】chímíng معروف، مشهور، نامدار: 中外~ در داخل وخارج کشور مشهور بودن

【驰驱】chíqū ①(骑马快跑) اسب را چهار نعل بردن، اسب راتاختن ②(为之奔走) به منتهای کوشش خود را برای خدمت به کسی بکار بردن

【驰行】chíxíng (قطار یا اتوبوس) به سرعت گذشتن

【驰援】chíyuán به یاری شتافتن

【驰逐】chízhú①(驰骋追逐) اسب را چهار نعل بردن وهمدیگر را تعقیب کردن ②(赛马) مسابقهٔ اسب دوانی

迟 chí ①(迟缓) آهسته، کند: ~复,歉甚。 از اینکه دیر بشما جواب دادم، معذرت میخواهم. ②(晚) دیر، دیروقت: 对不起,来~了。 ببخشید که دیر آمدم. ③〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【迟笨】chíbèn کند، آهسته

【迟迟】chíchí کند، آهسته: ~不表态 پس از مدتی تعلل بازهم موضع خود را روشن نساختن / 为什么~不来? چرا در آمدن آنقدر تأخیر کرد؟

【迟到】chídào دیر رسیدن (یا دیر آمدن، دیرشدن): 五分钟~ پنج دقیقه دیر آمدن / 上班从不~ هرگز برای کار دیر نبودن

【迟钝】chídùn کند(در فکر یا عمل)، کودن: 反应~ بکندی بازتاب نشان دادن، بکندی عکس العمل نشان دادن

【迟缓】chíhuǎn آهسته، کند، بطیء: 进展~ بکندی پیشرفت کردن / 行动~ آهسته عمل کردن / 这件事要赶快办,不能~。 این کار باید زود انجام داده شود و بهیچوجه نباید به تأخیر افتد.

【迟留】chíliú توقف کردن

【迟脉】chímài 〈中医〉 (طب چینی) نبض کند (کمتر از ٦٠ ضربه در یك دقیقه)

【迟慢】chímàn بطیء، کند، آهسته

【迟暮】chímù ①(暮年) شامگاه زندگی، سال های آخر عمر کسی، سال های پیری ②(傍晚) هنگام غروب

【迟误】chíwù تأخیر کردن، معوق گذاردن: 不得~ اجازهٔ تأخیر نداشتن

【迟效肥料】chíxiào féiliào 〈农〉 کود دیر اثر

【迟延】chíyán به تأخیر کردن، به تأخیر انداختن، معوق گذاردن: 毫不～地执行命令 بدون تأخیر اوامر را اجرا کردن

【迟疑】chíyí درنگ کردن، تأمل کردن، دودل بودن: ～不决 در درنگ / 毫不～地接受任务 بی درنگ تصمیم گرفتن وظیفه را پذیرفتن

【迟早】chízǎo دیر یا زود

【迟滞】chízhì ①(缓慢) کندرو، آهسته رو، دیرجنب: 河道淤塞，水流～。 رود لجن گرفته وآب درآن بکندی جریان می یابد. ②(使延迟) به تأخیر انداختن

【迟重】chízhòng کند و به زحمت: 脚步～ کند و بزحمت گام برداشتن

持 chí ①(拿着) دردست داشتن، دارا بودن: ～枪 تفنگ دردست داشتن / ～保留态度 نظر خود را حفظ کردن / ～有不同意见 نظر مخالف داشتن / ～不同政见者 افراد دارای عقیده‌ٔ مخالف سیاسی، افراد ناراضی ②(维持;保持) حمایت کردن، حفظ کردن: 维～秩序 نظم وترتیب را حفظ کردن ③(主管) متصدی کاری کردن، مدیریت کردن، اداره کردن: 主～工作 کاری را اداره کردن / 操～家务 امور خانوادگی را اداره کردن ④(对抗) مخالفت کردن، مقابله کردن: 双方相～不下。 هیچیك از طرفین آماده‌ٔ تسلیم نبود.

【持法】chífǎ قانون را به موقع اجرا گذاردن

【持家】chíjiā خانه‌داری کردن: 勤俭～ در خانه داری کوشا وصرفه جو بودن

【持久】chíjiǔ با دوام، دیرپا، طولانی، دائمی: ～作打算 برنامه‌ٔ دراز مدت ریختن / 没有正确的领导，群众的积极性就不可能～。 بدون رهبری درست، حرارت وابتکار توده های مردم نمی تواند دوام بیابد. / 只要帝国主义存在，就不可能有～和平。 تا امپریالیسم هست، صلح دایمی میسر نیست. / ～力 استقامت، طاقت / ～战 جنگ طولانی

【持论】chílùn دلیل آوردن، اظهار نظر کردن: ～公平 از روی انصاف دلیل آوردن / ～有据 دلیل محکم آوردن

【持平】chípíng ①(公平) بی طرف، بانصاف: ～之论 یك نظر منصفانه ②(相等) برابر، مساوی

【持枪】chíqiāng ①(握枪) تفنگ در دست داشتن ②(军) حمایل فنگ!

【持球】chíqiú 〈排球〉(والیبال) تماس توپ بیش از حد مجاز با دست بازیکن

【持续】chíxù مداوم، پیگیر، پشت سرهم: 工业生产～跃进 تولید صنعتی بطور پیوسته بسوی پیش جهش داشتن / 原油产量～稳定上升。 میزان تولید نفت خام مستمرا افزایش یافته است. / 两国文化交流已经～了一千多年。 مبادله فرهنگی بین دو کشور بیش از یك هزار سال ادامه داشته است. / ～射击 تیراندازی مداوم

【持议】chíyì دلیل آوردن، اظهار نظر کردن

【持有】chíyǒu دارا بودن: ～护照 دارنده‌ٔ گذرنامه بودن / ～不同意见 دارای عقاید مخالف بودن

【持之以恒】chí zhī yǐ héng پیگیری کردن، پافشاری کردن، با کوشش و پیگیری آموختن ～,刻苦学习: ایستادگی کردن

【持之有故】chí zhī yǒu gù برای عقاید خود دلایل وحجت های قوی داشتن

【持重】chízhòng محتاط، باحزم، بااحتیاط: 老成～ مجرب ومحتاط

匙 chí قاشق: 汤～ قاشق آش خوری / 茶～ قاشق چای خوری

另见 shi

【匙子】chízi قاشق

踟 chí

【踟蹰】chíchú درنگ کردن، مردد بودن: ～不前 در رفتن به پیش مردد بودن

又作“踟躇”

chǐ

尺 chǐ ①(长度单位) «چی» — واحد طول درچین که مساوی است با ۱/۳ متر ②(量具) خط کش: 卷～ خط کش ③(尺形器具) خط کش مخصوص ترسیم خطوط موازی: 丁字～ تاشو / 镇～ وزنه برنزی روی کاغذ: هر ابزاری بشکل خط کش / 计算～ خط کش ریاضی

另见 chě

【尺寸】chǐcùn ①(少量) اندك، کم ②(短小或狭小) کوتاه وکوچك، باریك وکوچك: ～之兵 سلاح کوتاه وکوچك

【尺寸】chǐcun اندازه، سایز، قد: 衣服的～ اندازه‌ٔ لباس / 量～ اندازه‌ٔ کسی را گرفتن / 比例尺〈机〉 مقیاس اندازه گیری / 这块木板～正好。 اندازه‌ٔ این تخته کاملا درست است.

【尺动脉】chǐdòngmài 〈生理〉 سرخرگ زیرین

【尺牍】chǐdú ①(书信格式) نمونه ای از هنر نامه نگاری (یك نویسنده‌ٔ بزرگ) ②(书信) نامه نگاری: ～往来 مبادله‌ٔ نامه، مکاتبه

【尺度】chǐdù معیار سنجش، میزان، مقیاس

【尺短寸长】chǐ duǎn cùn cháng «چی» ممکن است کوتاه از آب درآید درجالیکه «چون» ممکن است دراز باشد — یعنی هرکس هم نقاط قوت دارد وهم نقاط ضعف. 又作“尺有所短，寸有所长”

【尺幅千里】chǐfú qiānlǐ دورنمای یك هزار «لی» روی طوماری باندازه‌ٔ یك «چی» — یعنی محتوای زیاد وغنی دریك حوزه‌ٔ کوچك

【尺骨】chǐgǔ 〈生理〉 زند زیرین، زند اسفل

【尺蠖】chǐhuò 〈动〉 نوعی کرمی که در موقع خزیدن وسط بدنش را حلقه می‌کند

【尺码】chǐmǎ اندازه، قد، مقیاس: 你穿多大～的鞋子? اندازه‌ٔ کفش شما چند است؟

【尺头】chǐtou 〈方〉 پارچه‌ٔ نخی

【尺子】chǐzi خط کش

齿 chǐ ①(牙) دندان ②(齿状物) چیزی بشکل دندان: 梳

~儿 شانه دندانه‌ / 锯~儿 اره دندانه‌ ③〈书〉(年龄) سن قابل ~ 挂 何足 :ذکر کردن (提到)〈书〉④ مسن 迈~ :وسال ذکر نبودن

【齿冷】 chīlěng 〈书〉 ریشخند کردن، استهزاء کردن :令人~ استهزاء دیگران را برانگیختن

【齿轮】 chīlún دنده، چرخ دنده :转动~ گردش چرخ دنده / 组~ / جعبه‌ دنده 箱~ / فاصله‌ آزاد چرخ دنده ها 间隙~ چرخ دنده‌ مارپیچ 斜~ / چرخ دنده دار 正~ / دسته‌ چرخ دنده چرخ دنده‌ مخروطی 伞~ /

【齿耙】 chǐpá 〈农〉 چنگك دنده دار

【齿数】 chǐshǔ ذکر کردن

【齿条】 chǐtiáo 〈机〉 صفحه‌ دندانه دار

【齿龈】 chǐyín 〈生理〉 لثه‌ دندان

侈 chǐ 〈书〉①(浪费) ولخرج، مسرف، افراطکار، زیاده رو ②(夸大) مبالغه کردن، بزرگ کردن، اغراق گفتن (درخرج)

【侈谈】 chǐtán لاف زدن، گزاف گفتن، وراجی کردن، یاوه گویی کردن :永久和平~ درباره صلح دائمی وراجی کردن

耻 chǐ احساس شرم وحیا 知~ :شرم، حیا، رسوایی، ننگ رسوایی 大辱~奇 / چیزی را ننگ دانستن ~为 经以 / داشتن بزرگ

【耻骨】 chǐgǔ 〈生理〉 استخوان شرمگاه

【耻骂】 chǐmà فحش دادن

【耻辱】 chǐrǔ شرم، حیا، رسوایی، ننگ، عار

【耻笑】 chǐxiào ریشخند زدن، مسخره کردن، استهزاء کردن

豉 chǐ 见"豆豉"dòuchǐ

褫 chǐ 〈书〉 عزل کردن، محروم کردن، غارت کردن :职~ کسی را از پستش عزل کردن

【褫夺】 chǐduó محروم کردن، غارت کردن :公权~ کسی راز حقوق اجتماعی کشور محروم کردن

【褫革】 chǐgé معزول کردن

chì

彳 chì

【彳亍】 chìchù 〈书〉 آهسته راه رفتن :独自在河边~ در امتداد رود خانه به تنهایی گردش کردن

叱 chì 〈书〉 باصدای بلند ملامت کردن، پرخاش کردن :怒~ باخشم وغضب به کسی پرخاش کردن

【叱喝】 chìhè پرخاش کردن، فریاد زدن

【叱呼】 chìhū فریاد کشیدن

【叱骂】 chìmà با صدای بلند فحش دادن، با صدای بلند ناسزا گفتن

【叱问】 chìwèn با سرزنش سئوال کردن

【叱责】 chìzé سرزنش کردن، ملامت کردن

【叱咤风云】 chìzhà fēngyún به باد وابرها فرمان دادن، آسمان روحیه‌ قهرمانانه‌ 的英雄气概~ :وزمین را تکان دادن تکان دهنده‌ زمین

斥 chì ①(责备) دفع کردن، سرزنش کردن، ملامت کردن، ②(使离开) بیرون 痛~ :رد کردن باخشم وغضب رد کردن 同电相~ :انداختن، خارج کردن، دور کردن دوبار الکتریکی 。③〈书〉(扩展) مشابه یکدیگر را دفع می‌کنند. وسیع گردانیدن، ④〈书〉(侦察) سرزمین را وسعت بخشیدن 地~ :وسعت دادن عملیات اکتشافی انجام دادن

【斥候】 chìhòu ①(侦察) عملیات اکتشافی انجام دادن ②(侦察兵) سرباز اکتشافی، سربازگشتی

【斥力】 chìlì 〈物〉 (فیزیك) نیروی دافعه‌اجسام

【斥骂】 chìmà سرزنش کردن، توبیخ کردن، ملامت کردن

【斥退】 chìtuì ①〈旧〉(免职) کسی راز مقامش عزل کردن ②(喝令退走) به کسی فرمان خارج شدن دادن

【斥责】 chìzé کسی را بخاطر اشتباه یا تخلف توبیخ کردن :厉声~ کسی را شدیدا بخاطر اشتباه یا تخلف توبیخ کردن

【斥资】 chìzī هزینه‌ چیزی را پرداختن

赤 chì ①(红色) سرخ، قرمز :面红耳~ سرخ شدن رنگ چهره (بواسطه‌ هیجان، رسوایی یا خجالت) ②(忠诚) وفادار، صمیمیت کامل 诚~ :صمیمی، صادق ③(光着) برهنه، لخت، عریان :身露体~ برهنه وعریان .

【赤背】 chìbèi تاکمر برهنه

【赤膊】 chìbó تاکمر برهنه :打~ تاکمر برهنه بودن

【赤膊上阵】 chìbó shàngzhèn تاکمر برهنه وارد میدان شدن، تظاهر و ریا را کنار گذاشتن

【赤诚】 chìchéng با خلوص نیت تام وتمام :待人~ خلوص نیت تام وتمام با مردم رفتار کردن

【赤胆忠心】 chìdǎn-zhōngxīn فداکاری محض، وفاداری کامل

【赤道】 chìdào 〈地〉 خط استوا ؛〈天〉 دایره‌ بزرگ بین قطبین :面~ اجرام سماوی منطقه‌ 无风带~ / سطح ناحیه‌ استوایی آرام و بی باد استوا 仪~ / تلسکوپ خط استوا 坐标~ / مختصات خط استوا

【赤道几内亚】 Chìdào Jīnèiyà گینه‌ استوایی :人~ اهل گینه‌ استوایی

【赤地千里】 chìdì qiānlǐ یك هزارلی‌ زمین بی حاصل ــ کنایه از یك دورنمای ویران (پس از خشکی یا آسیب حشرات موذی).

【赤豆】 chìdòu لوبیای سرخ

【赤褐色】 chìhèsè زنگ خرمایی مایل به قرمز

【赤红】 chìhóng قرمز سیر

【赤脚】 chìjiǎo پابرهنه :姑娘们赤着脚在稻田里干活。 دختران پابرهنه در مزارع برنج کار می کردند. / 医生~ پزشك پابرهنه (اشاره به پزشك محلی در روستا)

【赤金】 chìjīn طلای خالص

【赤经】 chìjīng 〈天〉 قوس استوایی مابین اعتدال ربیعی ونقطه‌ تقاطع استوا که برحسب درجه وثانیه مشخص می‌گردد

【赤口白舌】 chì kǒu bái shé مزخرف گفتن

【赤佬】 chìlǎo شیطان (فحش)

【赤痢】chìlì 〈中医〉 اسهال خونی
【赤磷】chìlín 〈化〉 فسفر قرمز
【赤露】chìlù برهنه:～着胸口 با سینهٔ برهنه
【赤裸】chìluǒ ①(裸露) برهنه، لخت، عریان ②(毫无遮盖掩饰) سرگشوده وبدون هیچگونه پوشش
【赤裸裸】chìluǒluǒ ①(光着身子) برهنه، عریان، بی لباس ②(不加掩饰) بدون لباس مبدل، لخت، بدون هیچگونه پوشش:～的强盗行径 دزدی محض /～的侵略 تجاوز علنی /～地宣布 بی پرده اعلام کردن
【赤眉】chìméi سرخ ابروها(اشاره به قشون قیام دهقانان چین در اواخر سلسلهٔ«هان» غربی)
【赤霉素】chìméisù 〈生化〉 مادهٔ تنظیم کنندهٔ نموگیاهی که از بعضی قارچ ها بدست می آید
【赤贫】chìpín در نهایت فقر ونیاز مندی، کاملا بی چیز
【赤芍】chìsháo نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of herbaceous"
【赤身】chìshēn ①(光着身子) برهنه، عریان، لخت ②(一无所有) بی چیز، ندار، فقیر
【赤手空拳】chìshǒu-kōngquán با دست خالی، بی سلاح
【赤手起家】chìshǒu-qǐjiā 〈方〉 از هیچ شروع به ساختن کردن
【赤松】chìsōng 〈植〉 کاج قرمز ژاپنی
【赤陶】chìtáo سفالینه
【赤条条】chìtiáotiáo کاملا عریان و برهنه
【赤铁矿】chìtiěkuàng هماتیت (نوعی سنگ آهن سرخ رنگ)
【赤铜矿】chìtóngkuàng اکسید معدنی مس
【赤纬】chìwěi (نجوم) میل، انحراف از محور مرکزی، فاصلهٔ ستاره از استوای آسمان
【赤卫队】chìwèiduì ①(人民武装队伍) گاردهای سرخ (واحدهای مسلحانهٔ توده های مردم در مناطق پایگاه انقلابی در دومین جنگ داخلی انقلابی چین، سال های ۳۷-۱۹۲۷) ②(赤卫队员) عضو چنین گارد هایی
【赤血盐】chìxuèyán نوعی مادهٔ شیمیایی بنام "Potassium ferricyanide"
【赤眼蜂】chìyǎnfēng نوعی زنبور انگلیسی بنام "Trichogramma"
【赤子】chìzǐ بچهٔ نوزاد:～之心 دل پاك یك بچه • نوزاد — کنایه از معصومیت محض کسی
【赤字】chìzì کسر:～开支 کسر خرج /～预算 کسر بودجه /财政～ کسرمالی، کمبود مالی /贸易～ کسر بازرگانی /弥补～ کسری را جبران کردن
【赤足】chìzú پابرهنه

饬 chì 〈书〉①(整饬) تحت نظم وقاعده در آوردن، نظم منظم ②(严整) انضباط را تقویت کردن:～纪律 وترتیب دادن ③〈旧〉(饬令) هوشیار وخوش رفتار:谨～ ومرتب، خوش رفتار دستور های اکید صادر کردن:严～ فرمان دادن

炽 chì شعله‌ور، سوزان، فروزان
【炽烈】chìliè شعله ور، سوزان، فروزان، برافروخته:炉火～。 یك فضای گرم:～的气氛 /آتش منقل شعله می‌کشد.
【炽热】chìrè ①(温度很高) آتشی، پرحرارت:～的钢水 فلز گداختهٔ پرحرارت ②(火一样热情) گرم، سوزان، شیدا:～的情感 احساسات گرم وشیدا
【炽盛】chìshèng شعله ور، سوزان، فروزان، درحال رشد ونمو:火势～。 آتش شعله می کشد.
【炽灼】chìzhuó ①(火旺盛) (آتش) شعله ور بودن ②(比喻权威很盛) بسیار قدرت نمائی کردن ③(烧灼) سوزاندن

翅 chì ①(翅膀) بال، پر ②(鱼翅) پرهٔ کوسه ماهی
【翅膀】chìbǎng بال، پر
【翅果】chìguǒ 〈植〉 میوهٔ خشك وناشکوفای یك تخم وجناح دار مانند میوهٔ افرا
【翅脉】chìmài 〈动〉 رگ (در بال حشرات)
【翅席】chìxí مهمانی مخصوص غذاهائی که فقط بابال کوسه ماهی درست شده باشد
【翅翼】chìyì بال و پر

敕 chì فرمان پادشاه
【敕令】chìlìng ①(皇帝下达命令) (امپراطور) فرمان صادر کردن ②(皇帝下达的命令) فرمان امپراطور

啻 chì 〈书〉 فقط، تنها

chōng

冲 chōng ①(用开水浇) آب جوش روی چیزی ریختن، آب جوش به چیزی بستن:～茶 چای را دم کردن ②(冲洗;冲击) باآب شستن، با آب تمیز کردن:把酒杯用水～一～! لیوان های شراب خوری را با آب بشوئید! /便后～水! پس از استفاده از توالت آنرا باآب تمیز کنید! /海水把木船残骸～到岸边 آب دریا قایق شکسته رابه ساحل برد. /秧苗给大水～走了。 سیل نشاء های برنج را با خود برد. ③(直闯) یورش بردن، تاختن، شتافتن:向敌人～去 به دشمن حمله کردن /他～进着火的房子,救出了两个小孩。 او به سرعت خود رادر آن خانهٔ مشتعل پرتاب کرد ودوکودك را نجات داد. /哪里有困难就～向哪里。 هرجا مشکلی هست، به آنجابشتابید. ④(猛烈地撞击) بشدت برهم خوردن، بشدت تصادف کردن:～突 کشمکش زد وخورد، ⑤(通行的大道) شاهراه، شارع عام، راه عبور:要～ مرکز فعالیت ⑥〈摄〉 (عکاسی) ظاهر کردن:～胶卷 حلقه فیلم عکاسی را ظاهر کردن ⑦〈天〉 (نجوم) تقارن، مقارنه ⑧〈方〉(山区的平地) زمین هموار در ناحیهٔ کوهستانی
另见 chòng
【冲程】chōngchéng 〈机〉 ضربه، بازی پیستون:四～发动机 موتور با چهاررفت پیستون، موتور چهار ضربه ای
【冲冲】chōngchōng دریك حالت هیجانی:怒气～ با خشم وغضب فراوان /兴～ باشور وشوق، سرحال
【冲刺】chōngcì 〈体〉 با سرعت دویدن در مسافت کوتاهی:最后～ آخرین دوی سرعت /向终点线～ باسرعت بسوی نوار

دویدن

【冲淡】chōngdàn ①(使变淡) رقیق کردن، آبکی کردن: 把溶液~ محلول را رقیق کردن ②(削弱) تضعیف کردن، کوچك کردن، تنزل دادن: 语气~ آهنگ صدا راپائین آوردن / 讲话的效果~ اثرسخن را ضعیف کردن / 不要因次要问题而~了中心任务。 بجای وظیفهء عمده برمسائل کم اهمیت تاکید نکنید.

【冲荡】chōngdàng (آب) ضربه زدن، پراکنده ساختن

【冲动】chōngdòng ①(神经兴奋) قوهء محرك آنی: 出于一时~ به قوهء محرك آنی عمل کردن ②(情感激动) از روی هیجان آمدن: 他很容易~。 او به آسانی به هیجان می‌آید.

【冲断层】chōngduàncéng 〈地〉 (زمین شناسی) تودهء بهم فشردهء طبقات زمین

【冲犯】chōngfàn رنجانیدن، متغیر کردن

【冲锋】chōngfēng یورش آوردن، حمله کردن: 向敌人阵地发起~ برمواضع دشمن یورش آوردن / 打退敌人的~ وحملهء دشمن را خنثی کردن / ~号 شیپور حمله، شیپور یورش / ~枪 مسلسل سبك دستی

【冲锋陷阵】chōngfēng-xiànzhèn برمواضع دشمن یورش آوردن وآنها را درهم شکستن

【冲服】chōngfú (دارو را) باآب، شراب وغیره مخلوط کردن و خوردن

【冲昏头脑】chōnghūn tóunǎo کسی رابه سرگیجه وپریشانی انداختن، کسی را گیج کردن: 胜利~ به سبب پیروزی سرگیجه پیدا کردن

【冲击】chōngjī ①(水流撞击) پی درپی ضربه زدن: 海浪~着堤岸。 امواج دریا پی درپی برسدها سیلی می‌زند. ②(比喻在斗争或竞赛中发动攻势) یورش، حمله: 向敌人发起~ بردشمن یورش آوردن ③(打击;摧毁) درهم کوبیدن،فروریختن: 各国人民的革命斗争猛烈~着旧世界。 مبارزات انقلابی مردم کشورهای مختلف دنیای کهنه را ازهم فرو می‌پاشد. / ~波 (فیزیك) موج فشردهء صوتی ④(使某种事物受到影响) چیزی را تحت تأثیر قرار دادن

【冲积】chōngjī ته نشین حاصل از فرسایش ساحل دریا: ~层 خاك رسوبی / ~土 نشین، رسوب / ~平原 دشت رسوبی

【冲剂】chōngjì 〈中药〉 داروی حل کردنی، دارویی که پس از حل کردن آن در آب جوش، شراب وغیره خورده می شود

【冲决】chōngjué فروریختن، خرد کردن: ~堤防 سدها را شکستن، آب بندها را فروریختن / 他们奋起~一切束缚自己的罗网。 آنهابرخاستند وهمهء تورهایی که دست وپایشان را بسته بود، پاره کردند.

【冲口而出】chōng kǒu ér chū بی اندیشه سخنی برزبان آوردن، بی تأمل چیزی گفتن

【冲垮】chōngkuǎ درهم شکستن، خرد کردن: ~敌军防线 خطوط دفاعی دشمن رادر هم شکستن / 大水~了许多桥梁。 سیل پل های متعددی را خراب کرد وبا خود برد.

【冲浪】chōnglàng (نوعی ورزش) روی امواج دریا سر خوردن، اسکی روی آب

【冲力】chōnglì نیروی حرکت آنی

【冲量】chōngliàng 〈物〉 (فیزیك) ضربه، ضربهء جریان یا ولتاژ

【冲破】chōngpò درهم شکستن، شکافتن، خرد کردن: 重重障碍~ موانع را یکی پس از دیگری از بین بردن / 重围~ محاصرهء سنگین را درهم شکستن / 旧传统观念的束缚~ یوغ های سنت کهن را خرد کردن

【冲散】chōngsàn پراگنده ساختن، پخش کردن: 人群~ جمعیت را پراگنده ساختن / 敌人,分割围歼~ دشمن را پراگنده، محاصره ونابود کردن

【冲杀】chōngshā یورش آوردن، بشدت به جلو روی آوردن: 在历次战斗中,他总是~在前。 او در همهء نبرد های گذشته در یورش آوردن بردشمن پیشقدم بود.

【冲沙闸】chōngshāzhá 〈水〉 بند شن گیر

【冲晒】chōngshài 〈摄〉 ظاهر کردن وچاپ نمودن، ظهور وچاپ فیلم

【冲绳】Chōngshéng جزیرهء اوکیناوا در ژاپن

【冲刷】chōngshuā سائیدن، فرسایش دادن، باآب شستن: 把卫生间的地面~一下! کف زمین توالت را باآب تمیز کنید! / 垒起石坝,防止雨水~梯田。 برای جلوگیری از فرسایش مزارع پله ای دیواره های سنگی ساخته شد.

【冲塌】chōngtā فروریختن، ریزش کردن: 堤坝~ (سیلاب) سدها وآب بندها را درهم شکستن / 房屋~ خانه ها را کندن وبا خود بردن

【冲腾】chōngténg (بخار یا آب) از درون به بیرون سریع آمدن، فوران کردن

【冲天】chōngtiān به آسمان قد کشیده، به اوج رسیده: 干劲~ حرارت و انرژی بیکران / 怒气~ خشم غالب

【冲田】chōngtián شالی زار پست در منطقهء کوهستانی

【冲突】chōngtū تصادم، کشمکش، زد وخورد: 武装~ زد وخورد مسلحانه / 利害~ برخورد منافع / 边境~ زد و خورد مرزی / 这两个会的时间~了。 زمان این دو جلسه باهم برخورد دارد.

【冲洗】chōngxǐ ①(用水冲净) باآب شستن، باآب تمیز کردن: 用消毒药水~伤口 زخم را با مایهء ضدعفونی تمیز کردن ②(摄) (عکاسی) ظاهر کردن

【冲泻】chōngxiè (آب) به جای پست فرو ریختن

【冲要】chōngyào (محل) مهم از لحاظ استراتژی

【冲帐】chōngzhàng 〈会计〉 ①(收支帐目互相抵销) وجوه را بشکل موازنه درآوردن ②(两户应支付款项互相抵销) پرداختی دوطرف را موازنه کردن

【冲撞】chōngzhuàng ①(撞击) تصادم کردن، بهم خوردن، مصادف شدن: 渔船遭到敌舰的~。 قایق ماهی گیری بایك کشتی جنگی دشمن تصادف کرد. ②(冲犯) رنجانیدن، رنجش دادن، متغیر کردن: 我没想到这句话竟~了他。 تصور نمی کردم که او از این حرف برنجد.

充 chōng ①(满;足) پر، کافی، باندازهء کافی: 供应~分 تأمین کردن ②(装满;塞住) پر کردن، مسدود کردن: ~电 باطری را شارژ کردن ③(担任) خدمت کردن، مانند یك...خدمت کردن، بعنوان...ایفای نقش کردن: ~向导 بعنوان راهنمای مسافر خدمت کردن

کردن ④(冒充) وانمود کردن، به خود بستن، تظاهر کردن: 内～行 خود را بعنوان کارشناس جازدن /～好汉 خود را قهرمان قلمداد کردن

【充斥】 chōngchì پر کردن، لبریز کردن، انبوه ساختن: 解放前,上海市场上～着外国商品。 قبل از آزادی چین، بازار شانگهای پراز اجناس بیگانه بود./ 全篇文章～着各种陈词滥调。 این مقاله پراز عبارت های کهنه ومبتذل بود.

【充当】 chōngdāng به عنوان...خدمت کردن، نقش...را ایفاء کردن: 他多年在联合国～译员。 سال ها است که او درسازمان ملل متحد به عنوان مترجم خدمت کرده است./ 为新殖民主义～辩护士 بعنوان مدافع استعمار نوعمل کردن /～炮灰 نقش علوفه چی توپخانه را ایفاء کردن

【充电】 chōngdiàn 〈电〉 باطری را شارژ کردن: ～器 (دستگاه) شارژ

【充耳不闻】 chōng ěr bù wén گوش شنوا نداشتن

【充分】 chōngfèn کامل، کافی، زیاد، فراوان: ～协商 شور ومشورت کامل /～证据 مدرك وگواه فراوان، برهان قاطع /～利用现有资源 از منابع موجودتا حداکثر استفاده کردن /～发动群众 توده های مردم را یکپارچه تحریك کردن /我们有～理由拒绝他的要求。 برای رد کردن درخواستش دلایل کافی داریم.

【充公】 chōnggōng مصادره کردن

【充饥】 chōngjī رفع گرسنگی کردن: 解放前穷人常靠野菜～。 قبل از آزادی چین فقرا با خوردن گیاههای وحشی رفع گرسنگی می کردند.

【充军】 chōngjūn 〈旧〉 تبعید کردن، نفی بلد کردن

【充满】 chōngmǎn پراز، مملو از، لبریز از، سرشار از: 屋子里～了阳光。 اطاق پراز نور آفتاب است./ 大厅里～了欢乐的气氛。 فضای سالن مملو از شادی وخوشی است./ ～热情的讲话 سخن های پرشور وحرارت آمیز

【充沛】 chōngpèi فراوان، زیاد، پراز، سرشار از: 雨量～ بارندگی فراوان /精力～ پراز نیرو و انرژی

【充其量】 chōngqíliàng حد اعلی، حد اکثر: ～十天就可完成这项任务。 این کار حد اکثر در ظرف ده روز بپایان خواهد رسید./ 这点粮食～只够吃半年。 این غله حد اکثر برای شش ماه کفایت خواهد کرد. 又称"充其极"

【充任】 chōngrèn مقامی رابرعهده گرفتن: 聘请老工人～顾问 کارگران باسابقه را بعنوان مشاور استخدام کردن

【充塞】 chōngsè پر کردن، انباشتن

【充实】 chōngshí ①(充足) حسابی، پرمغز، غنی: 内容～ در محتوا غنی بودن ②(使充足) غنی کردن، محکم واستوار کردن: ～论据 دلایل خود را محکم واستوار کردن /～库存 برموجودی انبار افزودن /下放干部,～基层 بمنظور تحکیم سازمان ها در سطوح پایین کادرها را فرستادن

【充数】 chōngshù ازنظر تعداد جبران کردن، فقط جای خالی را پر کردن

【充填】 chōngtián (فضائی را) پر کردن

【充血】 chōngxuè 〈医〉 (طب) جمع شدگی خون، احتقان

【充溢】 chōngyì پراز، لبریز از، سرشار از، مملواز: 孩子们的脸上～着幸福的笑容。 چهرهٔ کودکان سرشار از خندهٔ خوشبختی است./ 祖国大地～着春意。 در همهٔ نقاط کشور هوای بهاری حکم فرما ست.

【充盈】 chōngyíng فراوان، زیاد، پر: 仓廪～。 انبار های غله پر است.

【充裕】 chōngyù فراوان، وافر، زیاد، غنی: 时间～ وقت فراوان داشتن /经济～ مرفه بودن

【充足】 chōngzú کافی، فراوان، وافر: 给养～ آذوقهٔ فراوان داشتن /经费～ وجوه کافی داشتن /阳光～ پر از نور آفتاب بودن /理由～ دلایل محکم داشتن

【充足理由律】 chōngzúlǐyóulǜ 〈逻辑〉 (منطق) قانون دلیل معتبر

忡 chōng

【忡忡】 chōngchōng مضطرب، نگران: 忧心～ بسیار مضطرب ونگران بودن

茺 chōng

【茺蔚】 chōngwèi 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Motherwort"

舂 chōng

در هاون کوبیدن: ～米 برنج در هاون کوبیدن /～药 گیاههای پزشکی را در هاون کوبیدن

憧 chōng

【憧憧】 chōngchōng دارای حرکت لرزان، جنبان: 树影～ سایه های لرزان درخت /人影～ سایه های مردم در حال حرکت

【憧憬】 chōngjǐng اشتیاق داشتن، انتظار داشتن: ～新生活 اشتیاق به زندگی نو داشتن /对未来的～ آرزوی عمیق به آینده

chóng

虫 chóng

حشره، کرم

【虫草】 chóngcǎo 〈中药〉 نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Chinese caterpillar fungus"

【虫害】 chónghài آسیب حشره

【虫积】 chóngjī 〈中医〉 بیماری انگلی (بطور عمده در معده یا در روده)

【虫胶】 chóngjiāo لاك شیشه، لاك الکل: ～清漆 روغن جلا که از لاك الکل ساخته می شود

【虫媒花】 chóngméihuā 〈植〉 گلی که بوسیلهٔ حشره گرده افشانی می‌شود

【虫情】 chóngqíng موقعیت ووضعیت آسیب رسانی حشرهٔ موذی: ～测报站 واحد پیشگویی آسیب حشرات موذی

【虫蚀】 chóngshí کرم خوردگی: 防止商品～ از کرم خوردگی کالا ها جلوگیری کردن

【虫牙】 chóngyá دندان کرم خورده

【虫瘿】 chóngyǐng 〈植〉 آماس بافتهای گیاهی دراثرآفت و انگل

【虫灾】 chóngzāi آفت حشرهٔ موذی

【虫豸】 chóngzhì 〈书〉 حشرات، حشره ها

【虫子】 chóngzi حشره، کرم

重 chóng ①(重复) تكرار كردن، دوبرابر كردن: 这两个例子～了。 این دو مثال تكرار شده است. / 书买～了 باشتباه یك بار دیگر، دونسخه ازیك كتاب خریداری شد. ②(重新) مجددا: ～启战端 خصومت را تجدید كردن / ～访延安 مجددا ازشهر «یان آن» دیدن كردن ③(层) لایه: 越过万～山 برکوههای بیشمار بالا رفتن / 双～领导 رهبری دوگانه / 新旧社会两～天。 بین جامعه جدید وجامعه كهنه اختلافی از زمین تاآسمان وجود دارد.

另见 zhòng

【重版】chóngbǎn تجدید چاپ

【重播】chóngbō ①(重新播放节目) (برنامه رادیوئی یا تلویزیونی را) دوباره پخش كردن ②(重新播上种子) مجددا بذر افشانی كردن

【重操旧业】chóngcāojiùyè شغل كهنه خود را مجددا شروع كردن

【重唱】chóngchàng 〈乐〉 آواز دسته جمعی بادو خواننده یا بیش: 二～ آواز دو نفری، از آن كه هر كدام یك قسمتش را می خواند / 四～ آواز چهار نفری

【重重】chóngchóng لایه روی لایه، حلقه در حلقه: 包围～ محاصره حلقه در حلقه / 克服～困难 بر مشكلات یكی پس از دیگری فایق آمدن / 受到～剥削 ازچپ وراست مورد استثمار قرار گرفتن / 顾虑～ نگرانی های متعدد

【重蹈覆辙】chóng dǎo fùzhé مسیر ارابه واژگون شده را دنبال كردن ــ یعنی همان راه قدیمی ورشكستگی را طی كردن

【重迭】chóngdié یكی روی سر دیگری، روی هم انباشته شده، از تراكم: 山峦～ سلسله كوهها / 精简～的行政机构 سازمانهای اداری كاستن، سازمان های اداری روی هم انباشته شده را ساده كردن

【重发球】chóngfāqiú توپ را مجددا سرو كردن

【重返】chóngfǎn برگشتن، باز گشتن، مراجعه كردن: ～前线 به جبهه برگشتن / ～大气层运载工具〈宇航〉 وسیله نقلیه بازگشت مجدد به فضا

【重犯】chóngfàn مجددا مرتكب شدن (اشتباه یا گناه): 避免～错误 از ارتكاب مجدد اشتباه خودداری كردن

【重逢】chóngféng مجددا ملاقات كردن، به وصال رسیدن: 久别～ پس از جدایی طولانی دوباره ملاقات كردن / 旧友～ تجدید دیدار دوستان

【重复】chóngfù تكرار كردن، دوبرابر كردن: 请你把这句话再～一遍! لطفا این جمله را برای بار دیگر تكرار كنید. / 不必要的～ تكرار نابجا

【重合】chónghé 〈数〉 (ریاضی) تطابق، همزمانی

【重婚】chónghūn 〈法〉 دوزنی، دوشوهری: ～罪 جرم دوزنی یا دوشوهری

【重见天日】chóng jiàn tiānrì مجددا روشنایی روز را دیدن ــ یعنی از ظلم یا تعقیب نجات یافتن

【重建】chóngjiàn باز سازی كردن: 战后的～工作 بازسازی پس از جنگ / ～家园 زاد گاه خود را باز سازی كردن

【重九】chóngjiǔ 另见"重阳"

【重聚】chóngjù دوباره باهم جمع شدن

【重峦叠嶂】chóng luán dié zhàng قله های كوهی كه یكی از دیگری بلند ترمی شود 又称"重岩叠嶂"

【重名儿】chóngmíngr هم اسم بودن

【重起炉灶】chóng qǐ lúzào مجددا از نو شروع كردن، مجددا آغاز كردن

【重申】chóngshēn دوباره تأیید كردن، تنفیذ كردن: ～前令 فرمان جاری را دوباره تأیید كردن / ～党的纪律 انضباط حزب را دوباره تأیید كردن / ～本国政府一贯立场 موضع دوام و بقای دولت را دوباره تأیید كردن

【重审】chóngshěn (پرونده ای را) دوباره بررسی كردن

【重生】chóngshēng ①(死而复生) دوباره زنده شدن ②(器官受损后重新生长) (بافت یا عضو بدن) دوباره رویش پیدا كردن

【重生父母】chóngshēng fùmǔ كسی كه حق احسان ونیكی به گردن داشته باشد

【重施故技】chóng shī gùjì همان حیله كهنه را بكار بردن

【重适】chóngshì 〈书〉 دوباره شوهر گرفتن

【重孙】chóngsūn پسر نوه

【重孙女】chóngsūnnǚ دختر نوه

【重弹老调】chóng tán lǎodiào به همان ریسمان كهنه چنگ زدن، همان آواز كهنه را خواندن

【重提】chóngtí دوباره مطرح كردن: ～旧事 همان مطلب كهنه را مطرح كردن، حوادث گذشته را بیاد آوردن

【重围】chóngwéi محاصره فشرده: 敌特陷入民兵的～之中。 جاسوسان دشمن در محاصره تنگ چریك ها افتادند. / 杀出～ محاصره تنگ را درهم شكستن

【重温】chóngwēn دوره كردن، مرور كردن: ～某人教导 تعلیمات كسی را دوره كردن / ～第二次世界大战的历史 تاریخ جنگ جهانی دوم را مرور كردن / ～经验教训 تجربه ها ودرس عبرت ها را مرور كردن

【重温旧梦】chóng wēn jiù mèng خواب كهنه را دیدن، تجربه قدیمی را زنده كردن

【重现】chóngxiàn مجددا ظاهر شدن، دوباره مجسم شدن: 当年的战斗情景又～在他的眼前。 منظره نبرد آن سال ها دوباره در جلو چشمش مجسم شد.

【重新】chóngxīn 〈副〉 دوباره، مجددا: ～做人 زندگی جدیدی را شروع كردن / ～考虑 مجددا در نظر گرفتن / ～部署 مجددا دست به صف آرایی زدن / ～发起进攻 حمله تازه آوردن / ～瓜分世界 دوباره جهان را تقسیم كردن

【重行】chóngxíng (كار یا عملی را) دوباره شروع كردن: ～卧床 دوباره بستری شدن

【重修】chóngxiū ①(重新翻修) (بنا وغیره را) دوباره تعمیر كردن ②(重新修订) دوباره تألیف كردن یا تجدید نظر كردن

【重修旧好】chóng xiū jiùhǎo روابط دوستانه را تجدید كردن، آشتی كردن

【重檐】chóngyán 〈建〉 لبه بامیكه دارای دو پیش آمدگی باشد

【重演】chóngyǎn ①(再次上演) (نمایش كهنه وغیره را)

دو باره رخ دادن، تكرار (重复) ② دوباره به صحنه آوردن تاريخ تكرار شدنی نيست. 历史是不会～的。: كردن

【重阳】Chóngyáng دو عيد نهم كه بر يكديگر منطبق شود (روز نهم از ماه نهم سال قمری چين)

【重洋】chóngyáng توسط درياها و اقيانوس ها : درياها 远隔～ به ماوراء اقيانوس ها سفر كردن 远涉～ / واقيانوس ها جدا شدن

【重译】chóngyì ①(重新翻译) دوباره ترجمه كردن ②(从译文翻译) متن ترجمه را ترجمه كردن

【重印】chóngyìn نسخهء تجديد ～本 : تجديد چاپ كردن چاپ

【重映】chóngyìng (فيلم كهنه ای را) دوباره نمايش دادن

【重圆】chóngyuán (زن وشوهر) به وصال رسيدن

【重振军威】chóng zhèn jūn wēi دوباره به ارتش نيرو وقدرت بخشيدن، حيثيت يك ارتش را احياء كردن

【重整旗鼓】chóng zhěng qí gǔ واحدهای نظامی خود را دوباره جمع آوری كردن (پس از يك شكست)

【重奏】chóngzòu〈乐〉 مجموعهء دوآلت موسيقی يا بيش از آن قطعهء موسيقی ～四 : كه هر كدام يك بخش از آهنگ را می نوازد مخصوص چهار نوازنده

崇 chóng ①(高) رفيع، مرتفع، بلند : ～山峻岭 سلسلهء كوههای مرتفع ②(重视；尊敬) حرمت داشتن، احترام گذاشتن، ③〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين ③ پرستيدن

【崇拜】chóngbài عبادت كردن، پرستيدن، پرستش كردن، عشق ورزيدن : 偶像～ بت پرستی

【崇奉】chóngfèng (به مذهبی) معتقد بودن، پرستيدن : 佛教～ به مذهب بودا معتقد بودن

【崇高】chónggāo رفيع، بلند، بزرگ، والا : 的理想～ ايده‌آل والا / 的威望～ حيثيت بلند، قدرو منزلت رفيع / 顺致～的敬意。 فرصت را غنيمت می شمارم و احترامات خود را تقديم می‌دارم.

【崇敬】chóngjìng حرمت داشتن،احترام گذاشتن،محترم شمردن : 怀着十分～的心情 احساس احترام زياد داشتن / 革命英雄永远受到人民的～。 قهرمانان انقلاب برای هميشه مورد احترام هستند.

【崇尚】chóngshàng طرفداری كردن، حمايت كردن : 勤俭～ از كوشش وصرفه جويی طرفداری كردن

【崇洋迷外】chóngyáng míwài اشياء بيگانه را پرستيدن وبه آنها اعتقاد كوركورانه داشتن

【崇仰】chóngyǎng پرستيدن، اعتقاد داشتن : 真理～ حقيقت را پرستيدن

chǒng

宠 chǒng محبت كردن، احسان كردن، التفات كردن : 得～ از محبت واحسان ～ مورد محبت واحسان كسی قرار گرفتن / 失～ كسی محروم شدن / 别把孩子～坏了。 بچه را لوس نكنيد.

【宠爱】chǒng'ài عزيز كردن، نوازش كردن، بناز پروردن : 老两口非常～孙子。 آن زن وشوهر سالخورده نوهء خود را ناز پرورده بار می آورند.

【宠儿】chǒng'ér شخص عزيز، شخص مورد محبت

【宠惯】chǒngguàn (فرزندخود را) لوس كردن

【宠容】chǒngróng لوس كردن وتحريك نمودن

【宠辱不惊】chǒng-rǔ bù jīng نسبت به محبت يا اهانت بی تفاوت ماندن

【宠信】chǒngxìn (به زيردستی) محبت خاصی نشان دادن وبی جهت اعتقاد داشتن

【宠幸】chǒngxìng (زيردست خود را) نواختن، عزيز داشتن، نوازش كردن : 奸佞～ / افراد بد ومكار را عزيز داشتن ونواختن 某贵妃 نوازش كردن فلان سوگلی زيبا و محبوب را / 得到君王的～ مورد محبت ودلجويی امپراطور قرار گرفتن

【宠用】chǒngyòng (كسی را) بيجا مورد محبت قرار دادن وبه او اعتماد داشتن

chòng

冲 chòng 〈口〉①(劲头足) پرشور وشوق، پر جنب وجوش، پر انرژی : 这小伙子干活儿真～。 اين جوان با شور وشوق كار می‌كند. / 水流得很～。 آب بشدت جريان دارد. / 他说话很～。 او با گستاخی ودرشتی سخن می گويد. ②(气味强烈) زننده (در مورد بو) : 这药味很～。 اين دارو بوی زننده ای دارد. ③(对着) بروی، بسوی : 窗户～南开。 پنجره بروی جنوب باز است. / 这话是～他说的。 اين حرف متوجه او بود. ④(凭；根据) به اتكاء...، براساس...، بواسطهء... : 他们这股子干劲儿，任务一定能提前完成。～ با اين شور وشوقی كه در كار خود نشان ميدهند، بی شك پيش از پايان وقت مقرر آنرا بانجام خواهند رساند. ⑤〈机〉(冲压) منگنه كردن

另见 chōng

【冲床】chòngchuáng دستگاه منگنهء فلزات

【冲剪两用机】chòng jiǎn liǎngyòngjī 〈机〉 دستگاه برش ومنگنهء فلزات

【冲劲儿】chòngjìnr ①(劲头足) شوروشوق، جرئت عمل كردن ②(强烈的刺激性) (شراب) اثر شديد

【冲孔】chòngkǒng ①(在金属板上冲眼) سوراخ ومنگنه كردن ②(冲出的孔) سوراخ منگنه شده

【冲模】chòngmú 〈机〉 قالب دستگاه منگنه

【冲头】chòngtóu 〈机〉 سوراخ كن دستگاه منگنه

【冲压】chòngyā 〈机〉 منگنه كردن، كوبيدن وشكل دادن : ～机 دستگاه منگنهء فلزات

【冲子】chòngzi سوراخ كن فلزی

铳 chòng نوعی تفنگ قديمی

【铳子】chòngzi 见"冲子"chòngzi

chōu

抽 chōu ①(把夹在中间的东西取出) (از ميان چيزی

كاغذ را از پاكت در آوردن 从信封里～出信纸: در آوردن ②(分出) در آوردن (جزء را از كل): ～出一部分劳力去抗旱 بخشی از نیروهای كار را از كار های دیگر خلاص كردن بمنظور مبارزه با خشكی و بی آبی / 把他～出来管仓库 او را از كارش معاف كردن وبه نگهداری انبار گماشتن / 请～时间把文件看一下。 لطفا وقتی را برای مرور كردن اسناد درنظر بگیرید ③〈植〉(长出) جوانه (بعضی گیاهان) وبآن اختصاص دهید. ～枝 شاخه در آوردن / 小树～出了嫩芽。 زدن، سر درآوردن: نهال ها جوانه زده اند. ④(吸) بوسیلهٔ كشیدن بدست آوردن: ～水 باتلمبه آب را بالا كشیدن / ～血 خون كشیدن، خون ⑤(收缩) گرفتن (برای آزمایش یا انتقال) (پارچه) جمع شدن: 这种布一洗就～。 این پارچه پس از شستشو جمع میشود. ⑥(打) شلاق زدن: ～陀螺 با بند یا شلاق قرقره را به گردش در آوردن (نوعی بازی) / ～牲口 به حیوان باركش شلاق زدن

【抽查】chōuchá امتحان یاتست ازروی حسن انتخاب

【抽成】chōuchéng (از یك مبلغ پول) درصدی گرفتن

【抽搐】chōuchù (طب) انقباض غیر ارادی عضلات، گرفتگی عضلات

【抽打】chōudǎ شلاق زدن، تازیانه زدن، كوبیدن: 狠毒的农奴主用皮鞭～农奴。 برده دار ظالم برده را با شلاق زد.

【抽搭】chōuda 〈口〉 باهق هق گریه كردن: 他抽抽搭搭地哭了起来。 او هق هق كنان گریه میكرد.

【抽调】chōudiào (پرسنل یا مصالح را) جابجا كردن، انتقال دادن: ～部分兵力向北增援 بخشی از واحد های نظامی را بعنوان نیروی امدادی به شمال انتقال دادن / ～干部支援农业 بمنظور تحكیم جبههٔ كشاورزی كادرها را جابه جا كردن

【抽丁】chōudīng بزور به خدمت نظام جلب كردن

【抽动】chōudòng تشنج موضعی، انقباض دردناك و غیر ارادی عضلات

【抽斗】chōudǒu 〈方〉 كشو

【抽肥补瘦】chōuféi-būshòu از فربه گرفتن وبه لاغر دادن، از كسانی كه زیاد دارند گرفتن وبه كسانی كه كم دارند دادن

【抽风】chōufēng 〈医〉 (طب) تشنج

【抽换】chōuhuàn بخشی از جمع را در آوردن وبابخش دیگر جای خالی را پر كردن

【抽筋】chōujīn ①(抽掉筋) زردپی بدن را بیرون كشیدن ②〈口〉(股肉痉挛) گرفتگی عضلات، انقباض عضلات: 腿～ گرفتگی عضلات ماهیچه

【抽考】chōukǎo از انتخاب شده ها امتحان گرفتن

【抽空】chōukòng وقت آزاد یافتن: 他工作很忙，可是还～学习。 با وجود گرفتاری های زیاد كار، بازهم توانست برای آموزش وقت آزاد پیدا كند. / 抽不出空来 از یافتن وقت آزاد ناتوان بودن

【抽冷子】chōu lěngzi از عدم هوشیاری دیگران استفاده كردن وكاری را انجام دادن: 医生让他在医院里再呆几天，他却～跑回了工地。 پزشك از او خواسته بود تا برای چند روز دیگر در بیمارستان بستری بماند، ولی او از آنجا گریخت وبه محل كار ساختمانی برگشت. / 他～给对手一拳。 او با استفاده از فرصت به رقیب خود مشتی زد.

【抽搦】chōunuò 〈医〉 (طب) انقباض غیر ارادی عضلات

【抽气机】chōuqìjī تلمبهٔ هوا

【抽泣】chōuqì باهق هق گریه كردن

【抽签】chōuqiān قرعه كشیدن

【抽青】chōuqīng (گیاه یادرخت) سبز شدن وجوانه زدن

【抽球】chōuqiú 〈体〉(乒乓球等) توپ را بصورت تهاجمی به طرف زدن (مثلادر تنیس روی میز)

【抽纱】chōushā نوعی گل دوزی روی پارچهٔ كتانی یا نخی؛ رومیزی، پردهٔ پنجره و دستمال با این نوع گل دوزی

【抽梢】chōushāo (درخت) جوانه زدن

【抽身】chōushēn (كار خود را) ترك كردن و رفتن: 我七点钟以前抽不出身来。 من تاساعت هفت گرفتار كار خواهم بود. / 及早～ در گسستن ارتباط خود با یك دارودستهٔ فاسد شتافتن

【抽水】chōushuǐ با تلمبه آب را خالی كردن: ～机 تلمبهٔ آب / ～站 ایستگاه تلمبهٔ آب / ～马桶 توالت سیفون دار

【抽税】chōushuì مالیات بستن، مالیات وضع كردن

【抽丝】chōusī ابریشم پیله را بصورت نخ دور ماسوره پیچیدن

【抽穗】chōusuì خوشه بستن: 小麦正在～。 گندم دارد خوشه می‌بندد. / ～期 دوران خوشه بستن

【抽缩】chōusuō (پارچه) جمع شدن

【抽薹】chōutái تخم دادن: 油菜～了。 تـرب روغنی قبل از موقع تخم داده است.

【抽逃】chōutáo درامور مربوط به تجارت یا صنایع سرمایه را بطور نامشروع بیرون كشیدن

【抽提】chōutí 〈化〉 استخراج كردن: 蒸馏～ با تقطیر استخراج كردن

【抽屉】chōuti كشو

【抽头】chōutóu ①[用于赌博] شتل لارفتن ②(电) (برق) اتصال وسط

【抽闲】chōuxián واسط: ～变压器 ترانسفورماتور واسط / ～电路 مدار واسط

【抽象】chōuxiàng مجرد، انتزاعی: ～的概念 مفهوم مجرد، مفهوم انتزاعی / 科学的～ انتزاع علمی، تجرد علمی / 不要这样～地谈问题。 با چنین واژه ها واصطلاحات انتزاعی و مجرد صحبت نكنید! / ～劳动 (اقتصاد) كار مجرد / ～名词 اسم معنی / ～数〈数〉 عدد مجرد / ～思维 تفكر مجرد / 从客观事物～出正确的结论 از حقایق عینی نتیجهٔ صحیح گرفتن

【抽象化】chōuxiànghuà انتزاع كردن، مجرد كردن، تجرید كردن: 将具体事物～ اشیاء مشخص را انتزاع كردن

【抽象派】chōuxiàngpài 〈艺〉 مكتبی كه از كیفیت های واقعی دور باشد، هنر "Abstractionism": ～芭蕾舞 بالهٔ متعلق به چنین مكتبی / ～歌剧 اپرای متعلق به چنین مكتبی

【抽薪止沸】chōuxīn-zhǐfèi بمنظور جلوگیری از جوشیدن دیگ هیزم را بیرون كشیدن ـ كنایه از برای پایان دادن به چیزی اقدامات قطعی به عمل آوردن

【抽选】chōuxuǎn از میان جمع عده ای انتخاب كردن

【抽芽】chōuyá جوانه زدن: 柳树开始～了。 درخت های بید

شروع به جوانه زدن کرده است.

【抽烟】chōuyān سیگار کشیدن، استعمال دخانیات :你～吗? شما سیگار می‌کشید؟/请～。یك سیگار بفرمائید!

【抽验】chōuyàn برخی از جمع را انتخاب کردن ومورد آزمایش قرار دادن

【抽样】chōuyàng 〈统计〉 نمونه، نمونه آوردن :随机～ بطور اتفاقی نمونه یا مثال آوردن

【抽噎】chōuyē هق هق کردن، با هق هق گریه کردن

【抽液】chōuyè 〈医〉 (طب) مایع گرفتن :脊椎～ از ستون فقرات مایع گرفتن

【抽印】chōuyìn مقاله ای را از روزنامه یا مجله ای برداشتن و چاپ کردن :～本 نسخه‌ء کتاب شامل مقاله های نقل شده از روزنامه یا مجله ای

【抽壮丁】chōu zhuàngdīng بزور به خدمت نظام بردن

chóu

仇 chóu ①(仇敌) دشمن، خصم، عدو :亲痛～快 دوستان خود را غمگین کردن ودشمنان خود را خرسند نمودن ②(仇恨) دشمنی، خصومت، عداوت :阶级～ دشمنی طبقاتی / 报～ انتقام گرفتن / 记～ عقده به دل گرفتن / 有～ دشمنی وکینه داشتن

【仇敌】chóudí دشمن، خصم، عدو

【仇恨】chóuhèn کینه، نفرت، دشمنی، خصومت :刻骨～ دیگ کینه به جوش آمدن /满腔～ دشمنی خونی

【仇人】chóurén دشمن شخصی، دشمن خصوصی :～相见，分外眼红 وقتی‌که دشمنان یکدیگر را می بینند، چشمانشان از نفرت برافروخته می‌شود.

【仇杀】chóushā کین توزانه کشتن

【仇视】chóushì کسی را دشمن دانستن یا تلقی کردن

【仇外】chóuwài نسبت به کشور خارجی دشمنی ورزیدن

【仇隙】chóuxì 〈书〉 دشمنی، عداوت

俦 chóu 〈书〉 همدم، همنشین، همنفس

【俦类】chóulèi 〈书〉 شخص هم نسل، هم نوع

惆 chóu

【惆怅】chóuchàng دل شکسته، تسلی ناپذیر، افسرده، دلتنگ

绸 chóu پارچه‌ء ابریشمی، حریر :～伞 چتر ابریشمی /纺～ پوپلین /府～ نوعی پارچه‌ء ابریشمی نرم

【绸缎】chóuduàn حریرها واطلس ها

【绸缪】chóumóu ①(缠绵) احساساتی، پرعاطفه :情意～ در عشق مستغرق بودن ②(缠捆)见"未雨绸缪"wèi yǔ chóumóu

【绸子】chóuzi پارچه‌ء ابریشمی، حریر

畴 chóu 〈书〉①(田地) کشتزار :平～千里 یك پهنای وسیع از زمین زیر کشت ②(种类) نوع، بخش :范～ مقوله

【畴辈】chóubèi 〈书〉 هم نسل بودن

【畴昔】chóuxī 〈书〉 در زمان های قدیم 又称"畴日"

愁 chóu نگران بودن، مضطرب بودن :不～吃，不～穿 غم خوراك وپوشاك نداشتن / 你别～，病人很快会好的。 نگران نباش، بیمار بزودی شفا خواهد یافت. /只要依靠群众，不～完不成任务。 تا زمانیکه به توده های مردم تکیه می‌کنیم، مسلما وظیفه‌ء خود را انجام خواهیم داد.

【愁惨】chóucǎn غمگین و اسف آور

【愁肠】chóucháng احساس غم و اندوه در سینه مانده وحبس شده :百结～ احساس سنگینی غم و اندوه داشتن

【愁楚】chóuchǔ نگرانی ومحنت

【愁苦】chóukǔ نگرانی، اضطراب، دلتنگی

【愁虑】chóulǜ نگران، مضطرب

【愁眉】chóuméi ابروهای درهم کشیده، نگاه پر از نگرانی :～不展 با ابروهای درهم کشیده / 苦脸～ با ترشرویی، قیافه‌ء گرفته وعبوس داشتن، نگران ومضطرب به نظر رسیدن

【愁闷】chóumèn دلتنگ، افسرده، ملول

【愁戚】chóuqī غمگین وغصه دار

【愁容】chóuróng قیافه‌ء غمگین، نگاه غصه دار :～满面 بسیار نگران و مضطرب به نظر رسیدن

【愁绪】chóuxù 〈书〉 حالت غم واندوه :～全消 از بین رفتن حالت غم واندوه

【愁郁】chóuyù نگران، مضطرب

【愁云】chóuyún نگاه پراز نگرانی، منظره‌ء اسف آور

稠 chóu ①(浓厚) غلیظ :～粥 آش غلیظ ②(稠密) انبوه، متراکم :地窄人～ کم مساحت ولی پرجمعیت

【稠密】chóumì انبوه، متراکم :人烟～ دارای جمعیت انبوه، /交通网～ شبکه‌ء متراکم ترافیك پرجمعیت

【稠人广众】chóurén-guǎngzhòng انبوه مردم، جمعیت زیاد : 在～面前说话，她还是第一回呢。 این اولین بار بود که در برابر چنین جمعیت انبوهی حرف می‌زد.

酬 chóu ①〈书〉(敬酒) بسلامتی کسی نوشیدن ②(报酬) پاداش، عوض :稿～ حق التألیف ③(交际往来) رفت وآمد های دوستانه، معاشرت ④(实现) تحقق بخشیدن، :壮志未～ با آرزوهای بلند دست نیافته، با عملی ساختن آرزوهای بزرگ برآورده نشده

【酬报】chóubào پاداش دادن، عوض دادن

【酬宾】chóubīn اجناس رابه قیمت امتیاز بندی شده به مشتری فروختن

【酬答】chóudá ①(酬谢) با دادن تحفه ای از کسی سپاسگزاری کردن ②(用言语或诗文应答) با نطقی یا شعری پاسخ دادن

【酬和】chóuhè با شعری (به شعر کسی) پاسخ دادن

【酬金】chóujīn پاداش پولی

【酬劳】chóuláo پاداش دادن، عوض دادن

【酬谢】chóuxiè با دادن تحفه ای از کسی سپاسگزاری کردن

【酬应】chóuyìng برای معاشرت :不善～ معاشرت اجتماعی نامناسب بودن

【酬庸】chóuyōng پاداش برای کسی که زحمت کشیده است

【酬载】chóuzài 〈航空〉 اجناس مقرون به صرفه برای حمل و نقل

【酬酢】chóuzuò ①〈书〉(宾主互相敬酒) (میزبان و مهمان) آمیزش های دوستانه ②(应酬) نوشیدن بسلامتی یکدیگر

筹 chóu ①(计数筹码) هرنوع وسیلهٔ شمارش مانند قطعهٔ چوب ②(筹划) قطعهٔ خیزران (نوعی وسیلهٔ شمارش) ~竹: برنامه ریزی همه جانبه ~统: تدارك دیدن، برنامه ریختن ~款/ اعانه جمع کردن

【筹办】chóubàn ①(筹划举办) تدارك دیدن، ترتیب دادن: مسئول تدارکات مسابقهٔ پینگ پونگ 负责~乒乓球比赛 ②(筹措;筹划置办) برای تهیه چیزی پول جمع کردن بودن: برای تهیهٔ جهیزیه 嫁妆~/ مقداری پول جمع کردن ~款项 پول جمع کردن

【筹备】chóubèi تدارك دیدن، ترتیب دادن: ~建校事宜 برای تأسیس یك مدرسه تدارك دیدن ~工作/ کار تدارکاتی ~会 议/ جلسهٔ تدارکاتی ~委员会/ کمیتهٔ تدارکات ~会谈 مذاکرهٔ تدارکاتی

【筹策】chóucè ①(计算用具) هرنوع وسیلهٔ شمارش مانند قطعهٔ چوب یا خیزران ②〈书〉(计策) حیلهٔ تاکتیك

【筹措】chóucuò پول جمع کردن: ~旅费 برای هزینه های سفر پول جمع کردن

【筹划】chóuhuà برنامه ریختن و تدارك دیدن: ~举办中国工艺品展览 برای برپاکردن یك نمایشگاه از هنر های دستی چین برنامه ریختن وتدارك دیدن

【筹集】chóují (پول) جمع کردن: ~基金 وجوه جمع کردن

【筹建】chóujiàn برای ساختن یا تأسیس چیزی تدارك دیدن: ~大使馆 برای تأسیس سفارتخانه تدارك دیدن

【筹借】chóujiè برای قرض گرفتن کوشیدن

【筹码】chóumǎ هرنوع وسیلهٔ شمارش: 政治交易的~ وسیلهٔ شمارش در معامله های سیاسی

【筹募】chóumù (وجوه) جمع کردن

【筹拍】chóupāi برای فیلم برداری تدارك دیدن

【筹商】chóushāng بحث کردن، شور ومشورت کردن: 他们在~对策。 آنها دربارهٔ اینکه چه اقدام متقابلی باید بعمل آورده شود بحث کردند.

踌 chóu

【踌躇】chóuchú درنگ کردن، دودل بودن، تردید داشتن: ~不前 درپیش رفتن درنگ کردن

【踌躇满志】chóuchú mǎnzhì به سبب پیروزی خود مغرور وخود پسند بودن

chǒu

丑 chǒu ①(难看) زشت، بدریخت، کریه، بدنما: 长得不~ زشت وبدنما نبودن ②(叫人厌恶或瞧不起) نفرت انگیز، رسوایی آور، خفت آور، شرم آور: 出~ آبروریزی کردن ③(丑角) دلقك در اپرای های چین ④(地支) دومین بخش از بخش های دوازده گانهٔ زمین

【丑八怪】chǒubāguài 〈口〉 آدم بسیار زشت رو

【丑表功】chǒubiǎogōng بابی شرمی به کار های خود بالیدن

【丑旦】chǒudàn دلقك زن در اپرای های چین

【丑恶】chǒu'è زشت، زننده، وقیح، شنیع: ~灵魂 روح زشت / ~面目 قیافهٔ زشت / ~表演 نمایش نفرت انگیز / ~嘴脸 سیمای زشت

【丑怪】chǒuguài زشت، بدریخت

【丑化】chǒuhuà زشت کردن، لکه‌دار کردن، خوار و پست کردن: 这本小说~了劳动人民的形象。 این رمان چهرهٔ مردم زحمتکش را زشت جلوه داده است.

【丑话】chǒuhuà ①(粗俗难听的话) حرف های خشن ودرشت ②(不加掩饰的话) حرف های پوست کنده و بی پرده

【丑剧】chǒujù نمایش مضحك

【丑角】chǒujué دلقك

【丑劣】chǒuliè زشت و کریه

【丑陋】chǒulòu بدریخت، زشت رو

【丑时】chǒushí یك بخش از روز از ساعت یك تا ساعت سه شب

【丑史】chǒushǐ سابقهٔ زشت شخصی

【丑事】chǒushì کار زشت و افتضاح آور

【丑态】chǒutài نمایش زشت، مسخرگی: ~百出 مانند دلقك عمل کردن، مسخرگی کردن

【丑闻】chǒuwén کار زشت وافتضاح آور

【丑相】chǒuxiàng چهرهٔ زشت

【丑行】chǒuxíng کردار زشت و ناپسند

瞅 chǒu 〈方〉 نگاه کردن: 让我~~。 بگذار نگاهی کنم / ~了一眼 نگاهی انداختن

【瞅见】chǒujiàn 〈方〉 دیدن

【瞅空儿】chǒukòngr دنبال فرصت گشتن، مترصد فرصت بودن

chòu

臭 chòu ①(难闻) بدبو، متعفن، بودار: ~鸡蛋 تخم مرغ بدبو / ~不可闻 بوی بسیار بد و زننده دادن / 逆风十里~。 بوی بد باوجود باد مخالف تاپنج کیلومتر آنسوتر می رود. ②(惹人讨厌的) نفرت انگیز، رسوایی آور: 摆~架子 قیافهٔ نفرت انگیزی بخود گرفتن / 他的名声早就~了。 مد تها است که آبرویش ریخته است.

另见 xiù

【臭虫】chòuchóng ساس

【臭椿】chòuchūn 〈植〉 نوعی درخت بنام "Tree of heaven"

【臭豆腐】chòudòufu کشك لوبیای بدبو (یکی از خوراك های مخصوص چین)

【臭烘烘】chòuhōnghōng بدبو، بودار، متعفن 又称"臭熏熏"

【臭骂】chòumà حسابی فحش دادن، با غضب وناسزا کسی را سرزنش کردن: 挨了一顿~ زخم زبان خوردن

【臭美】chòuměi استهزاء کردن کسی که به زیبائی یا لیاقت خود
می بالد

【臭名远扬】chòumíng yuǎn yáng بسیار بد نام، انگشت نما،
رسوا در نزد خاص و عام

【臭名昭著】chòumíng zhāozhù مفتضح، بد نام، رسوا در نزد
خاص و عام

【臭皮囊】chòupínáng 〈佛教〉 (مذهب بودا) تن انسان، این
لاشهٔ فانی

【臭棋】chòuqí مهارت کم در شطرنج بازی

【臭气】chòuqì بوی بد، بوی زننده، عفن: 熏天～ تا آسمان را
بدبو کردن

【臭味】chòuwèi بوی بد، بوی زننده، عفن: 相投～ سلیقه ها و
عادت های ناپسند مشابه داشتن

【臭氧】chòuyǎng 〈化〉 (شیمی) ازن: 层～ دایرهٔ ازن

【臭鼬】chòuyòu 〈动〉 راسوی متعفن

chū

出 chū ①(从里到外) بیرون رفتن یا بیرون آمدن: 城～ از
شهر بیرون رفتن / 国～ به یك کشور خارجی رفتن / 狱～ از
زندان آزاد شدن ②(来到) حضور داشتن: 席会议～ در جلسه
حاضر شدن ③(越过;超出) از حد گذشتن، تجاوز کردن:
不～三月 کمتر ازسه ماه / 轨 از خط خارج شدن (برای قطار)
④(往外拿) انتشار دادن، صادر کردن، بیرون دادن: 证明～
گواهی نامه را صادر کردن / 考题～ سئوالات امتحان را تهیه
کردن / 布告～ آگهی کردن / 主意～ نصیحت کردن / 今晚比
赛, 你们～谁? در مسابقهٔ امشب از تیم شما چه کسانی در
بازی شرکت خواهند کرد؟ / 有钱～钱, 有力～力。 کسیکه
پولدار است پول می دهد و کسیکه نیرومند است نیروی خود رابکار
می اندازد. ⑤(出产;产生) تولید کردن، به وجود آوردن: 这
里～白金。 در اینجا طلای سفید تولید می شود. / 活儿 پر
کار بودن / 多～煤, ～好煤。 هم زغال سنگ بیشتر تولید کنید و
هم زغال خوب / 实践～真知。 دانش واقعی از کار و عمل
در کار بدست می آید. / 我们厂里～了不少劳动模范。
کارخانهٔ ما بسیاری از کارگران نمونه به میدان آمده اند. ⑥(发生)
رخ دادن، اتفاق افتادن: 事了! ～ اتفاق بدی افتاد! / 问题～
خطایی رخ داد. 了。⑦(发出;发泄) بیرون دادن،
رها کردن، بیرون ریختن: 芽儿～ جوانه زدن / 汗～ عرق کردن / 血～ خون
افتادن / 麻疹～ سرخك داشتن / 拿某人～气 خشم وغضب
بیرون ریختن ⑧(显露) آشکار کردن: 色～ خود را برسر کسی ریختن
⑨(显得量多) رسوا شدن 丑～ / برجسته، عالی (پس از
زیاد و پف کرده به نظر رسیدن: 早稻米做饭～饭。 (پختن این
برنج زور رس وقتی پخته می‌شود، زیاد و پف کرده به نظر می رسد.
/这面蒸馒头～数儿。 وقتی نان از این آرد گندم با بخار
بپزیم، زیاد و پف کرده به نظر می رسد. ⑩(支出) خرج کردن:
量入为～。 پارا باندازهٔ گلیم دراز باید کرد. / 入不敷～ در
گذران زندگی عاجز بودن ⑪〈量〉(一个独立剧目): 一～戏
یك اپرا، یك نمایش

出 chū [用于动词之后,表示向外、显露或完成]: 从
大厅里走～ از سالن بیرون آمدن / 拿～证件 شناسنامه
نشان دادن / 派～代表团参加会议 هیئتی اعزام کردن
برای شرکت در کنفرانس / 选～新的中央委员会 کمیتهٔ مرکزی
جدید را انتخاب کردن / 看～问题 چگونگی مسئله را در یافتن
/做～成绩 درکار به نتایج خوب رسیدن

【出版】chūbǎn از چاپ در آمدن: 这本书什么时候～? این
کتاب کی چاپ می شود؟ / 社～ ادارهٔ نشریات، مؤسسهٔ
انتشاراتی / 自由～ آزادی طبع ونشر / 物～ انتشارات

【出榜】chūbǎng ①(公布名单) فهرست کاندیدا های موفق را
آگهی کردن ②(出布告) اعلام کردن

【出殡】chūbìn تشییع جنازه کردن

【出兵】chūbīng سپاه را گسیل کردن، قشون را گسیل داشتن

【出彩】chūcǎi کسی را رسوا کردن، آبروی کسی را ریختن

【出操】chūcāo تمرین نظامی کردن یا ورزش کردن: 民兵今天
下午～。 چریك ها امروز بعدازظهر تمرین نظامی خواهند داشت.

【出岔子】chū chàzi اشکال پیدا شدن: 希望别～。 امیدوارم
اشکالی پیش نیاید.

【出差】chūchāi برای انجام مأموریت سفر کردن، به مأموریت
رفتن: 费～ کمك هزینه برای سفر مأموریتی

【出产】chūchǎn تولید کردن محصول، ساختن، تهیه کردن: 江
西景德镇以～瓷器闻名。 «جین ده زین» واقع در استان
«جیان سی» در ساختن ظروف چینی معروف است. / 山西～煤。
در استان «شان شی» زغال سنگ تولید می شود. / 广东不～棉
花。 در استان «گوان دون» پنبه دیده نمی شود.

【出厂】chūchǎng (فرآورده ها) از کارخانه خارج شدن: 价～
格 قیمت خارج از کار خانه / 日期～ تاریخ تولید

【出场】chūchǎng ①(登台) روی صحنه ظاهر شدن، روی سن
آمدن: 今晚～的演员 بازیگران روی صحنهٔ نمایش امشب
②(上场) وارد میدان شدن: 的运动员名单～ فهرست اسامی
ورزشکاران مسابقه / 顺序～ ترتیب ورود به میدان یا صحنه

【出超】chūchāo (تجارت) موازنهٔ مطلوب: 贸易～ موازنهٔ
مطلوب بازرگانی

【出车】chūchē ①(司机开车出去) برای انجام وظیفهٔ
رانندگی بیرون بودن (یا ماندن) ②(开出车辆) وسیلهٔ نقلیه را
فرستادن

【出尘】chūchén ①(超出世俗) خارج از رسوم پیش پا
افتادهٔ دنیوی بودن ②(脱离尘世) از این دنیای فانی بیرون
آمدن

【出丑】chūchǒu خود را دست انداختن، رسوا شدن: 当场～ در
حضور دیگران آبروی خود را ریختن

【出处】chūchù مأخذ ومرجع: 注明～ مأخذ ومرجع را نشان
دادن

【出错】chūcuò اشتباه کردن: 他管帐很少～。 او بندرت در
محاسبهٔ خود اشتباه می کند.

【出典】chūdiǎn 见"出处"

【出点子】chū diǎnzi پند واندرز دادن، نصیحت کردن، پیشنهاد کردن: 这个问题怎么解决，你给出个点子。 در مورد این مسئله چه باید کرد؟ شماچه پیشنهاد می‌کنید. / 有人在背后出坏点子。 یکی دست کسی در نهان دراین کار دخالت دارد. 或 از پشت پرده نمایش را کارگردانی می کند.

【出动】chūdòng ①(队伍出发) شروع به حرکت کردن: 连队提前～了。 گروهان قبل از موعد مقرر آغاز به حرکت کرد. / 全组～扫雪。 تمام گروه برای برف روبی به حرکت در آمد. / 待命～ منتظر فرمان حرکت بودن ②(派出) فرستادن، گسیل داشتن، اعزام داشتن: ～军舰 کشتی های جنگی را گسیل داشتن / 反动当局～警察镇压罢工。 مقامات ارتجاعی افراد پلیس را فرستادند تا اعتصابات را سرکوب کنند. / ～飞机二百架次 هواپیماها را در دویست نوبت به پرواز در آوردن

【出尔反尔】chū ěr fǎn ěr عهد خود را شکستن، به عهد خود وفا نکردن

【出发】chūfā ①(起程) حرکت کردن، عازم شدن: 巡回医疗队今晚～。 گروه پزشکی سیار امشب حرکت خواهد کرد. / ～！(口令) (فرمان) حرکت! ②(着眼) چیزی را اصل ومبداء قرار دادن: 一切从人民的利益～。 مصالح مردم را اصل همه چیز قرار بدهید. / 从长远的观点～ از نقطهٔ نظر دراز مدت / ～点 نقطهٔ آغاز، نقطهٔ حرکت، مبداء / ～港 بندر حرکت

【出风头】chū fēngtou در جلب توجهٔ مردم تلاش کردن: 他喜欢～。 او دوست دارد کوشش کند تا توجه مردم را بخود جلب نماید.

【出份子】chūfènzi ①(合钱买礼物) بطور دسته‌جمعی هدیه خریدن ②(送礼品参加庆贺或吊唁) در مراسم عروسی یاعزاداری هدیه کردن یا تبریك یا تسلیت گفتن

【出伏】chūfú پایان چلهٔ تابستان

【出钢】chūgāng 〈冶〉 (فولاد گداخته را) از کوره بارگیری کردن

【出港】chūgǎng بندر را ترك کردن

【出阁】chūgé 〈旧〉 (زن) شوهر کردن، ازدواج کردن

【出格】chūgé 〈方〉 ازحد مجاز گذشتن: 你这话有点～了。 حرف شما تا اندازه ای از حد مناسب گذشته است.

【出工】chūgōng سرکار رفتن، برای انجام کار حاضر شدن: 大忙季节，他们天不亮就～了。 آنها در فصل پرکار کشاورزی قبل از دمیدن خورشید به سر کار می روند.

【出恭】chūgōng 〈旧〉 به مستراح رفتن

【出乖露丑】chūguāi-lùchǒu خود را دست انداختن 又称"出乖弄丑"

【出轨】chūguǐ ①(车辆脱离轨道) (برای قطار) ازخط خارج شدن ②(违反常规) پا ازخط بیرون نهادن: ～行为 رفتار ناشایسته

【出国】chūguó به یك کشور خارجی رفتن

【出海】chūhǎi به دریا رفتن: ～捕鱼 در دریا ماهیگیری کردن

【出汗】chūhàn عرق کردن: 出一身汗 تمام بدن از عرق خیس شدن

【出航】chūháng (船只) سفر دریا را آغاز کردن؛ (飞机) پرواز کردن (برای هواپیما): ～航线 (船只) مسیر حرکت کشتی؛ (飞机) مسیر پرواز هواپیما

【出乎意料】chūhū yìliào برخلاف توقع کسی،بطور غیر منتظره: 试验结果～地好。 نتیجهٔ آزمایش برخلاف توقع همه بسیار خوب از آب در آمد.

【出花儿】chūhuār آبله درآوردن

【出活】chūhuó کار به ثمر رسیدن، کار آیی داشتن: 最后这两个钟头真～。 در این دوساعت آخر نتایج کار واقعا خوب بود. / 这样干，真～。 واقعا روش مؤثر کار همین است. / 新式农具既轻巧，又～。 این ابزار های پیشرفتهٔ کشاورزی هم در عمل آسان هستند وهم در کار مؤثرند.

【出伙】chūhuǒ برجسته، ممتاز

【出家】chūjiā راهب(راهبه)شدن: ～人 (指和尚) راهب؛ (指尼姑) راهبه

【出价】chūjià قیمت دادن، پیشنهاد قیمت کردن

【出嫁】chūjià (زن) شوهر کردن، ازدواج کردن

【出尖】chūjiān ①(超出一般) برجسته ②(装满而且稍高出容器) لبریز

【出街】chūjiē به خیابان رفتن

【出界】chūjiè 〈体〉 (توپ بازی) بیرون، خارج، اوت

【出借】chūjiè عاریه دادن، قرض دادن، وام دادن

【出境】chūjìng کشور را ترك کردن: 递解～ کسی را تحت الحفظ از کشور خارج کردن / 驱逐～ اخراج کردن / 办理～手续 تشریفات خروج را طی کردن / ～登记 خروج را ثبت کردن، ثبت خروج / ～签证 ویزای خروج / ～许可证 اجازه نامهٔ خروج

【出九】chūjiǔ خارج از چلهٔ زمستان

【出局】chūjú 〈棒、垒球〉 (بازی بیس بال) اوت! خارج!

【出口】chūkǒu ①(说话) حرف زدن، ادا کردن: ～伤人 زخم زبان زدن ②(出口处) خروجی: 会场的～ در خروجی سالن کنفرانس ③(输出) صادر کردن: ～农产品 محصولات کشاورزی را صادر کردن / ～补贴 سوبسید صادرات، کمك هزینهٔ صادرات / ～货 اجناس صادراتی / ～检疫 قرنطینهٔ صادرات / ～商品 کالا های صادراتی / ～贸易 تجارت صادراتی / ～信贷担保 تضمین اعتبار صادرات / ～许可证 پروانهٔ صادرات / ～税 گمرك صادرات

【出口成章】chū kǒu chéng zhāng واژه ها همانطور که برقلم یك استاد روان می شوند برزبان جاری می گردند.

【出来】chūlai بر آمدن، طلوع کردن: 太阳～了。 آفتاب برآمد.

【出来】chulai [用在动词后面] ①[表示动作由里向外朝着说话的人]: 从屋里走出一个人来。 یکی از اطاق خارج شد. ②[表示动作完成或实现]: 他们终于把一种特种钢炼～了。 آنها سرانجام در تهیه یك نوع ویژه از فولاد موفق شدند. ③[表示由隐蔽到显露]: 有什么困难说～，大家帮助解决。 اگر شما مشکلی داشتید، فقط به ما خبر بدهید، در حل آن به شما کمك خواهیم کرد. / 我一眼就认出他来了。 همان لحظه که اورا دیدم شناختمش.

【出栏】chūlán (خوك یا گوسفند) بقدری فربه و بزرگ شدن که

قابل کشتار شدن

【出蓝】chūlán (شاگرد) از استاد خود لایق تر و برجسته ترشدن

【出类拔萃】chūlèi-bácuì درمیان همقطاران خود برجسته بودن، گل سرسبد بودن

【出力】chūlì نیروی خود را بکار بردن، کوشش کردن: 他为教育事业出过不少力。او برای امر آموزش وپرورش کار های زیادی کرده است. / 每人多出把力，任务就可以提前完成。اگر هرکس قدری بیشتر کوشش کند، این کار مسلما در موعد مقرر به پایان خواهد رسید.

【出列】chūliè 〈军〉 خارج از ردیف، (یاصف) خود ایستادن

【出猎】chūliè به شکار رفتن

【出溜】chūliu 〈方〉 لغزیدن، سر خوردن: 他脚底下一～，摔了一交。پایش لغزید و به زمین افتاد.

【出笼】chūlóng ①(出蒸笼) از دیگ بخار بیرون آمدن: 刚～的包子 کلوچهء گوشتی که تازه از دیگ بخار درآمده باشد ②(坏事物的出现) (چیز بد) ظاهر شدن، به منصهء ظهور رسیدن، رخ دادن: 这本书一～，立即受到了读者的批判。بمجرد اینکه این کتاب از چاپ بیرون آمد، خوانندگان آنرا محکوم کردند.

【出路】chūlù راه خروج، راه گریز: 给以生活～ معاش کسی را تامین کردن / 农业的根本～在于机械化。راه اساسی برای پیشرفت کشاورزی مکانیزه کردن آن است.

【出露】chūlù روی آب یا زمین پدیدار شدن

【出乱子】chū luànzi اشکال پیدا کردن، بزحمت افتادن: 这样干下去会～的。اگر اینطور ادامه دهید، بزحمت خواهید افتاد.

【出落】chūluò (زیباتر وغیره) شدن: 小妞儿～得更漂亮。این دخترك خیلی زیباتر از سابق شده است.

【出马】chūmǎ وارد میدان شدن، عمل کردن: 亲自～ شخصا وارد میدان شدن، شخصا موضوع را برعهده گرفتن

【出卖】chūmài ①(卖) پیشنهاد فروش دادن، فروختن، بفروش رساندن ②(背叛) خیانت کردن: ～革命原则 به اصول انقلاب خیانت کردن / 机会主义者～工人阶级的利益。فرصت طلبان به منافع طبقهء کارگر خیانت می کنند. / ～良心 کار را مخالف وجدان انجام دادن ومورد ملامت وجدان قرار گرفتن / 祖国的叛徒 خائن میهن فروش

【出毛病】chūmáobing از کار افتادن، عیب پیدا کردن: 汽车～了。اتومبیل از کار افتاد. / 路上没出什么毛病。در میان راه اشکالی پیش نیامد.

【出门】chūmén ①(外出) از خانه بیرون رفتن، به مسافرت رفتن: 他刚～，一会儿就回来。او تازه بیرون رفته است وبزودی برمی گردد. ②(离家远行) به سفر دراز وطولانی رفتن: 出远门 سفر طولانی کردن

【出门子】chū ménzi 〈口〉 (زن) شوهر کردن، ازدواج کردن

【出面】chūmiàn ازطرف خود یا یك سازمان عمل کردن، شخصا حاضر شدن: 调停～ به عنوان میانجی عمل کردن / 部长亲自～向大使们说明情况。وزیر شخصا چگونگی وضع را برای سفیران توضیح داد. / 双方由民间团体～商谈贸易。گفتگوهای تجاری بین نمایندگان غیر دولتی دوطرف صورت خواهد گرفت.

چرا خودتان به این موضوع 为什么你自己不～？ نپرداختید؟

【出苗】chūmiáo 〈农〉 (نشاء) از خاك سردر آوردن: 率～ نسبت پدیدار شدن، نسبت بیرون آمدن

【出名】chūmíng ①(有名) معروف، مشهور، نامدار: 这儿是抗日时期～的游击区。این یك منطقهء معروف پارتیزانی در دوران جنگ ضد ژاپنی بود. ②(出面) از نام...استفاده کردن: 由社会团体～邀请 بنام یك سازمان اجتماعی دعوت کردن

【出没】chūmò پی درپی پدیدار وناپدید شدن، بطور غیر منتظره پدیدار و ناپدید شدن: ～无常 رفت و آمد کردن بطور غیر منتظره / 游击队常常在这一带～。پارتیزان ها گاه وبیگاه در این اطراف دیده می شدند. / 这里是大熊猫～的地方。اینجا محل رفت وآمد غیر منتظرهء پاندای بزرگ است.

【出谋划策】chūmóu-huàcè چاره اندیشیدن، نقشه طرح کردن: 幕后～ درپشت پرده نقشه طرح کردن

【出纳】chūnà ①(收支款项) دریافت وپرداخت کردن حسابها وپولها بصورت ②(出纳员) تحویلدار، صندوق دار ③(收发) (کتاب ها وغیره را) امانت دادن و پس گرفتن: ～台 میز امانت دادن وتوزیع کتاب ها

【出票】chūpiào 〈经〉 برات کشیدن، مبادلهء برات

【出票人】chūpiàorén 〈经〉 برات گیر، برات کشنده

【出票日】chūpiàorì 〈经〉 سررسید برات

【出品】chūpǐn تولید کردن، ساختن، تهیه کردن: 中国～ ساخت چین

【出聘】chūpìn ①(出嫁) (زن) شوهر کردن ②〈书〉(出使) به عنوان نماینده در کشور بیگانه ای خدمت کردن

【出其不意】chū qí bù yì کسی را غافل کردن

【出奇】chūqí غیر معمول، فوق العاده: 今年夏天热得～。تابستان امسال فوق العاده گرم بود. / 大海～地宁静。دریا فوق العاده آرام بود.

【出奇制胜】chū qí zhì shèng با عملیات غافلگیرانه دشمن را شکست دادن

【出气】chūqì ①(呼气) نفس کشیدن: ～不匀 بطور نامنظم نفس کشیدن / 他们吓得不敢～。آنها از ترس جرأت نفس کشیدن را نداشتند. ②(泄愤) خشم و غضب خودرا بیرون ریختن

【出气口】chūqìkǒu دریچهء گاز، دریچهء هوا

【出气筒】chūqìtǒng 〈方〉 کسی که بی خود مورد خشم وغضب دیگران قرار می گیرد

【出勤】chūqín ①(上班) سر کار رفتن، برای کار حاضر شدن: 全体～ حاضر شدن همگان / ～率 درصد حضور در کار ②(外出工作) برای انجام مأموریت بیرون رفتن

【出去】chūqu خارج شدن، بیرون رفتن: ～走走 برای گردش بیرون رفتن / 门口太拥挤，一时出不去。بسبب ازدحام جمعیت در جلوی در خروجی نمی توانیم خارج شویم.

【出去】chuqu [用在动词后，表示动作由里向外离开说话的人]: 走～向人民群众征求意见。میان توده های مردم بروید ونظر آنها را جلب کنید. / 把侵略者赶～ تجاوز کاران را بیرون راندن

【出圈儿】chūquānr 〈方〉 پا از حد بیرون نهادن: 说话出了圈儿 در حرف زدن ازحد مجاز گذشتن

【出缺】chūquē (یك پست عالی) خالی ماندن، خالی شدن

【出让】chūràng (اموال خود را) فروختن: 将电视机减价～ تلویزیون خود را با تخفیف فروختن

【出人命】chū rénmìng حادثه ای‌که باعث تلفات جانی شود رخ دادن

【出人头地】chū rén tóu dì یك سر وگردن برجسته تر از دیگران بودن

【出人意料】chū rén yì liào بیش از حد انتظار بودن: 疗效之佳～。 اثر درمانی این دارو بیش ازحد انتظاراست.

【出任】chūrèn 〈书〉 شغلی را پذیرفتن، مقامی را برعهده گرفتن

【出入】chūrù ①(进出) آمد وشد کردن: 自行车～请下车。 خواهشمند است دوچرخه سواران دم دروازه پیاده شوند. ②(差别) اختلاف، تفاوت: 他说的和你说的有～。 بین حرف های او وشما اختلاف هست./ 现款跟帐上的数目没有～。 میان وجوه نقدی و ارقام دفتر حساب اختلافی نیست./ ～证 پروانه‌ء عبور

【出赛】chūsài (بازی کن) در مسابقه‌ء ورزشی شرکت کردن

【出色】chūsè برجسته، خوب، عالی: 干得很～ کار عالی انجام دادن

【出身】chūshēn ①(家庭出身) منشأ طبقاتی،زمینه‌ء خانوادگی: 好～ منشأ طبقاتی خوب داشتن/ 贫农～的干部 کادری از منشأ طبقاتی دهقانان فقیر/ 咱们都是苦～。 ما همه از خانواده‌ء فقیری هستیم./ 剥削阶级家庭～ دارای زمینه‌ء خانوادگی از طبقه‌ء استثمار کننده بودن ②(过去的职业) تجربه یا شغل گذشته‌ء کسی: 工人～的技术员 تکنیسینی که در میان کارگران ارتقاء می یابد

【出神】chūshén مفتون شدن، مجذوب شدن، در افکار خود غرق شدن: 听得～ غرق شنیدن شدن/ 他坐在那里～。 او آنجا نشست و غرق در تفکر خود شد.

【出神入化】chūshén-rùhuà به نقطه‌ء کمال رسیدن، عالی بودن: ～的表演艺术 نمایشی که به نقطه‌ء اوج خود رسیده باشد

【出生】chūshēng به دنیا آمدن، زاده شدن: 在一个教师家庭里～ در خانواده‌ء معلمی به دنیا آمدن/ 登记～ ثبت موالید/ ～率 میزان موالید/ ～地 محل تولد، زاد گاه/ ～ 证 ثبت ولادت / شناسنامه/ ～日期 تاریخ تولد/ ～ تعداد موالید

【出生入死】chūshēng-rùsǐ در میان آب وآتش رفتن، شجاعانه با خطر های بیشمار روبرو شدن

【出声】chūshēng به صدا درآمدن

【出师】chūshī ①(出兵) برای نبرد نیرو گسیل داشتن ②(满师) به دوره‌ء شاگردی خود پایان دادن

【出使】chūshǐ بعنوان نماینده در کشور بیگانه ای خدمت کردن، به مأموریت سیاسی اعزام شدن

【出示】chūshì ①(拿出给人看) نشان دادن: ～证件 شناسنامه‌ء خود را نشان دادن ②(贴出布告) آگهی کردن

【出世】chūshì ①(出生) به دنیا آمدن، زاده شدن ②(超脱人世) از دنیا چشم پوشیدن، از دنیا کناره گیری کردن

【出事】chūshì با رویداد ناگواری روبروشدن، حادثه دیدن: 出了什么事? چه شده است؟/ 放心吧,出不了事。 نگران نباشید، حادثه ای رخ نخواهد داد./ ～地点 محل حادثه

【出手】chūshǒu ①(卖出) (اجناس احتکاری را) فروختن: 货物已经～了。 اجناس فروخته شد. ②(一下子拿出来) بسرعت بیرون آوردن: 她一下～就给她父亲五百块钱。 او بسرعت ۵۰۰ «یوان» بیرون آورد وبه پدرش داد. ③(显出的本领) مهارتی که در اول کار کسی نشان داده می شود: ～不凡 (در «ووشو»، شطرنج وغیره) حرکات اولیه‌ء ماهرانه‌ء خود را نشان دادن ④(指袖子的长短) طول آستین

【出首】chūshǒu خود را تسلیم کردن

【出售】chūshòu فروختن، به فروش رساندن: 本店～各种著名香水。 این فروشگاه انواع عطر های مشهور را می فروشد.

【出水】chūshuǐ ①(露出水面) روی آب پدیدار شدن ②(冒出水来) بیرون آمدن آب (از چاه خشك شده)

【出数儿】chūshùr 〈口〉 (برنج) پس از پختن پف کردن وزیاد به نظر رسیدن

【出死入生】chūsǐ-rùshēng 见"出生入死"chūshēng-rùsǐ

【出题】chūtí سئوالات را تهیه یا اعلام کردن

【出粜】chūtiào فروختن (غله)

【出挑】chūtiao (در یافتن مهارت وغیره) پیشرفت کردن، ترقی نمودن: 不满一年,他就～成一个好司机。 او در مدت کم تر از یك سال راننده خوبی شد.

【出铁】chūtiě 〈冶〉 بارگیری کوره‌ء بلند آهن: 出一炉铁 آهن گداخته را از کوره بیرون ریختن، بارگیری آهن گداخته از کوره / ～口 فاق آهن، شکاف آهن / ～槽 باریکه‌ء آهن گداخته

【出庭】chūtíng در دادگاه حاضر شدن: ～作证 بعنوان شاهد در داد گاه حاضر شدن

【出头】chūtóu ①(翻身) سربلند کردن، (از بدبختی، تعقیب وغیره) نجات یافتن: 解放后劳动人民才有了～的日子。 فقط پس از آزادی کشور بود که مردم زحمتکش توانستند سربلند کنند. ②(出面) در ملاء عام حاضر شدن: 他不愿～办这件事。 او نمی خواست در ملاء عام این کار را انجام دهد./ 他自己不～,却教唆孩子们去干坏事。 او بچه ها را به کار های ناپسند تحریك می کند در حالیکه خودش در کمین می نشیند. ③(挂零) کمی بیش از: 他三十刚～ او کمی بیش ازسی سال دارد./ 三百～ سیصد واندی

【出头露面】chūtóu-lùmiàn ①(公开出现) در ملاء عام حاضر شدن: ～的人物 شخصیتی که غالبا در ملاء عام حاضر می شود. ②(爱出风头) توجه مردم را بخود جلب کردن: 他喜欢～。 اودوست دارد توجه مردم را به خود جلب کند.

【出徒】chūtú پایان پذیرفتن دوره‌ء شاگردی

【出土】chūtǔ ①(被发掘) از خاك در آورده شدن،حفر شدن: ～文物展览 نمایشگاه اکتشافات باستان شناسی ②(长出地面) از خاك در آوردن سر: 小苗刚～。 نهال ها تازه سراز خاك در آورده اند./ 杂草刚一～,就应该尽快拔除。 هروقت

علف های هرزه سراز خاك در می آورند، باید آنها را از ریشه برکند.

【出脱】chūtuō ①(卖出) فروختـن، به فـروش رسـانـدن ②(出落) تبرئه کردن، رو سفید کردن ③(开脱) (زیباتر) شدن: 在旧社会, 只要有钱, 天大的罪名也~得了。 در جامعه کهن، هرکسی که پول داشت می توانست از مجازات گناه سنگین خود بگریزد.

【出亡】chūwáng فرار کردن، گریختن

【出席】chūxí حاضر بودن، حضور بهم رسـانـدن: ~会议 در جلسه حضور داشتن / ~宴会 در مهمانی حاضر بودن / ~人数 تعداد حاضران

【出息】chūxi ①(发展前途) آینده، آتیه: 只要对人民有利, 干什么工作都有~。 هرکاری‌که به نفع مردم باشد آینده دارد. / 这孩子将来一定有~。 این بچه آتیهء درخشـانـی خواهد داشت. / 这是个有~的姑娘。 این دختری است که آیندهء خوبی دارد. / 生搬硬套外国的经验, 是最没~的。 تجربه های بیگانه را کورکورانه بکار بستن کاری بی اساس است. ②(志气) آرزوی بلند، همت: 你真没~! تو واقعا هیچکاره هستی!

【出险】chūxiǎn ①(脱险) از خطر نجات یافتن: 掩护游击队员~ در گریز از خطر به پارتیزان ها کمك کردن ②(发生危险) به خطر افتادن: 河堤~, 全村上堤抢修。 وقتیکه سد در خطر ریزش بود، همهء اهالی دهکده برای تعمیر آن شتافتند.

【出现】chūxiàn پیداگشتن، نمایان شدن، به چشم خوردن: 在运动场上~了激动人心的场面。 در میدان ورزش منظرهء هیجان انگیزی نمایان شد. / 矛盾~ بوجود آمدن تناقض / 傍晚, 天空~了彩虹。 هنگام غروب در آسمان رنگین کـمـان پدیدار شد. / 在远处~村落。 در فاصلهء دور یك دهکده به چشم می خورد.

【出线】chūxiàn (تیم ورزش یا ورزش کار) شایستگی شرکـت دربازی های مرحلهء بعدی داشتن

【出项】chūxiàng رقم خرج، مورد خرج، قلم خرج

【出心】chūxīn فکری درسر پروراندن

【出血】chūxuè 〈医〉(طب) خونریزی: 大~ خونریزی بزرگ / 内~ خونریزی داخلی / 胃~ خونریزی معده

【出巡】chūxún 〈旧〉 سفررسمی، سفر شاهانه، سفر بازرسی

【出言不逊】chūyán bù xùn فحش دادن، ناسزا گفتن

【出演】chūyǎn نمایش دادن

【出洋】chūyáng 〈旧〉 به خارج از کشور رفتـن: ~留学 در خارج از کشور تحصیل کردن

【出洋相】chū yángxiàng ①(出丑) خود را دست انداختن ②(给别人逗乐) اسباب سرگرمی وتفریح دیگران شدن

【出以公心】chū yǐ gōngxīn منافع عام را مدنظـر قـرار دادن، بدون ملاحظات شخصی عمل کردن

【出迎】chūyíng به ملاقات کسی رفتن (یا آمدن)

【出油井】chūyóujǐng 〈石油〉 چاه نفت خیز

【出游】chūyóu برای دیدار از مناظر جالب سفر کردن

【出于】chūyú به سبب (یا از روی) چیزی دست به کاری زدن

از روی احساس ~对工作的责任感: یا شروع به کاری کردن از روی مواظبت وتوجه به ~对同志的关怀 / مسئولیت در کار بوسیلهء انگیزه های درونی ~不可告人的目的 / رفقای خود داوطلبانه ~自愿 / از روی بیچارگی ~无奈 / تحریك شده

【出渔】chūyú برای ماهی گیری به دریا رفتن

【出院】chūyuàn از بیمارستان مرخص شـدن: 病愈~ پس از بهبودی از بیمارستان مرخص شدن / ~证明 برگهء مرخصی از بیمارستان

【出月子】chūyuèzi (زن) از ماه زایمان گذشتن

【出渣口】chūzhākǒu 〈冶〉 شکاف یا سوراخ خروج تـفـالـهء فلزات

【出战】chūzhàn با دشمن نبرد کردن

【出帐】chūzhàng ①(将支出登帐) یك قلم هزیـنـه را در اقلام هزینه، رقم های خرج ②(开支) حسابها وارد کردن

【出诊】chūzhěn (پزشك) بیمار را در خانه اش معاینه کردن

【出阵】chūzhèn ①(上战场打仗) برای نبرد به جبهه رفتن ②(参加某种活动) در فعالیتی شرکت داشتن

【出征】chūzhēng لشگرکشی کردن، به نبرد دشمن رفتن: ~的战士 سربازانی که برای لشگرکشی اعزام شده باشد

【出证】chūzhèng در دادگاه گواهی دادن

【出众】chūzhòng برجسته بودن، بالاتر ازحد معمول بودن: 人品~ شخص فوق العاده خوش اخلاق / 人才~ فردی دارای توانائی فوق العاده

【出资】chūzī سرمایه گذاردن

【出自】chūzì از جایی رسیدن یاآمدن: 消息~可靠的来源。 این خبر از منبع قابل اعتمادی رسیده است. / ~肺腑之言 حرفی که از صمیم قلب زده شده باشد

【出走】chūzǒu ترك کردن، فرار کردن، گریختن: 仓卒~ با عجله گریختن

【出租】chūzū کرایه دادن، اجاره دادن: 房屋~ خانه اجاره دادن / ~连环画 کتاب های مصور را به امانت دادن / ~汽车 تاکسی

初 chū ①(开始) در اول، در اوائل، در قسمت اول: 年~ در اوائل سال / 八月~ در اوائل ماه اوت / ~夏 اول تابستان ②(第一个) اولین، نخستین: ~一 اولین روز ماه قمری / ~雪 اولین برف / ~战 اولین نبرد ③(刚开始) برای اولین بار: 感冒~起 با شروع به شکل گیری کردن اولین علایم سرماخوردگی / ~具规模 اولیه / 大病~愈 تازه از بیماری شدید بهبود یافتن / 上阵的战士 سربازانی که برای اولین بار به نبرد می روند ④(原来的) اولیه، اصلی: ~愿 نیت اولیه / 和好如~ آشتی کردن، از در آشتی درآمدن ⑤(最低的等级) ابتدایی: ~级班 کـلاس ابتدایی ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【初版】chūbǎn چاپ اول

【初步】chūbù اولیه، مقدماتی، ابتکاری، آغازین: ~设想 تصور اولیه، ایدهء آغازین، فکر نخستین / ~方案 طرح اولیه / ~繁荣昌盛的国家 کشوری با رفاه وشکوفایی نخستین / ~估计 تخمین های مقدماتی / 获得~成果 نتایج اولیه را بدست آوردن

بطور مقدماتی تبادل نظر کردن 交换意见~/

【初潮】 chūcháo قاعدگی برای اولین بار

【初出茅庐】 chū chū máolú تازه از کلبهٔ حصیری بیرون آمدن — یعنی در مرحله های آغازین شغل خود بودن، جوان وبی تجربه بودن: 的作家~ نویسندهٔ ناآزموده

【初创】 chūchuàng تازه چاپ شده: 阶段~ مرحلهٔ نخستین

【初次】 chūcì اولین بار: 见面~ کسی را برای اولین بار دیدن / 登台~ برای اولین بار روی صحنه ظاهرشدن

【初等】 chūděng ابتدایی، اولیه: 数学~ ریاضی ابتدایی / 教育~ آموزش و پرورش ابتدایی

【初犯】 chūfàn ①〈法〉(初次犯罪的人) مجرم تازه کار ②(初次犯的错误) گناه نخستین

【初伏】 chūfú اولین دوره از سه دورهٔ ده روزهٔ فصل گرما

【初稿】 chūgǎo اولین پیش نویس

【初会】 chūhuì 又称"初见"

【初婚】 chūhūn ①(第一次结婚) ازدواج اول، اولین ازدواج ②(新婚) تازه عروسی کرده

【初级】 chūjí ابتدایی، اولیه، مقدماتی: 产品~ محصولات اولیه / 读本~ کتاب الفبا، کتاب ابتدایی / 线圈〈电〉~ (برق) سیم پیچ اولیه / 小学~ دورهٔ ابتدایی، مدرسهٔ ابتدایی / 中学~ دورهٔ متوسطه، دبیرستان مقدماتی

【初级农业生产合作社】 chūjí nóngyè shēngchǎn hézuòshè نخستین تعاونی های تولیدی کشاورزی در چین (که در آن توزیع بهره برحسب حجم کاریکه هر عضو انجام می داد ومقدار زمینی که واگذار می کرد، محاسبه می شد)

【初级社】 chūjíshè 〈简〉见"初级农业生产合作社"

【初交】 chūjiāo آشنایی جدید

【初几儿】 chūjǐr (多用于询问) روز چندم دههٔ اول ماه قمری: 今天~啦? امروز روز چندم ماه است؟ چین

【初亏】 chūkuī 〈天〉(کسوف یا خسوف) نخستین گرفتگی

【初恋】 chūliàn نخستین عشق، عشق اول

【初馏塔】 chūliútǎ 〈石油〉 (نفت) برج تقطیر اولیه

【初露锋芒】 chū lù fēngmáng برای اولین بار استعداد خود را نشان دادن

【初露头角】 chū lù tóujiǎo برای اولین بار توانائی و قابلیت خود را نشان دادن

【初期】 chūqī مرحلهٔ نخستین، روز های نخستین: 抗战~ در روز های نخستین جنگ ضد ژاپنی / 解放~ در دورهٔ آغازین پس از آزادی چین

【初年】 chūnián ①(历史时期的最初一段) مرحلهٔ نخستین یك دوران تاریخ ②〈书〉(初春) اولین ماه فصل بهار

【初日】 chūrì آفتاب تازه طلوع کرده

【初审】 chūshěn 〈法〉①(第一审) محاکمهٔ اولیه: 案件~ داوری / 法院~ دادگاه بدویه / 判决~ پروندهٔ محاکمهٔ اولیه ②(第一次开庭) برای اولین بار محاکمه کردن، محاکمهٔ اولیه

【初生之犊】 chū shēng zhī dú گوسالهٔ تازه زاد: 不畏虎~ گوساله های تازه زاد از ببرنمی ترسند — یعنی جوانان ترس وهراس ندارند.

【初始】 chūshǐ اولیه، ابتدائی: 速度~ سرعت اولیه

【初试】 chūshì ①(初次试验) برای اولین بار آزمایش کردن ②(初次考试) نخستین امتحان

【初速度】 chūsùdù (فیزیك) سرعت اولیه

【初小】 chūxiǎo 〈简〉(初级小学) دورهٔ ابتدایی، مدرسهٔ ابتدایی

【初心】 chūxīn آرزوی اولیه

【初选】 chūxuǎn انتخابات اولیه

【初学】 chūxué شروع به آموختن کردن: 我是~, 还不会拉曲子。 من مبتدی هستم وهنوز نمی توانم بنوازم.

【初叶】 chūyè نخستین سال های یك قرن: 二十世纪~ اوائل قرن بیستم

【初月】 chūyuè هلال

【初绽】 chūzhàn (گل) شکوفه کردن

【初诊】 chūzhěn اولین ویزیت (پزشك یا بیمارستان)

【初值】 chūzhí 〈数〉 (ریاضی) ارزش اولیه

【初中】 chūzhōng 〈简〉(初级中学) دبیرستان مقدماتی، دورهٔ متوسطه

【初衷】 chūzhōng نیت اصلی: 不改~ نیت اصلی خود را عوض نکردن

chú

刍 chú 〈书〉①(喂牲口用的草) علف خشك، علوفه، علیق: 反~ / علوفه، علیق نشخوار کردن / 秣~ تغذیهٔ حیوانات ②(割草) علف تراشیدن، علف چیدن

【刍荛】 chúráo 〈书〉①(割草打柴) علف چیدن وهیزم جمع کردن ②(割草打柴之人) کسی که علف وهیزم را جمع می کند ③〈谦〉(自比草野鄙陋之人) (از روی شکسته نفسی) آدم نادان، آدم کودن، آدم بی تربیت: 之言~ (از روی شکسته نفسی) حرف های سطحی و بی ارزش بنده

【刍议】 chúyì 〈谦〉 (از روی شکسته نفسی) نظر بی ارزش بنده

除 chú ①(去掉) از بین بردن، نابود کردن، نیست کردن، از میان برداشتن: 为民~害 مردم را از شر چیزی رهانیدن / 害灭~ مردم شریر را از بین بردن / 暴安良~ بلا و بیماری را از بین بردن و برای مردم نیك خیر وصلاح پیش آوردن / 恶务尽。~ هرکس باید در از بین بردن آدم شریر قاطعیت نشان دهد. ②(不计算在内) به غیر از: 此而外~ به غیر از این ③(此外还有) گذشته از این، علاوه براین: 水稻外, 我们还种棉花和小麦。~ علاوه بربرنج، ما پنبه وگندم هم می کاریم. ④〈数〉 (ریاضی) تقسیم کردن: 八~四得二。 هشت تقسیم بر چهار مساوی است با دو. / 六~二得三。 شش تقسیم بردو مساوی است با سه. / 十能被五~尽。 ده برپنج تقسیم قابل قسمت است. 或 ⑤〈书〉(台阶) پلکان جلوی در: 洒扫庭~ حیاط را جاروب کردن

【除草】 chúcǎo وجین کردن، علف هرزه را کشیدن: 机~ دستگاه علف چینی / 剂~ علف کش، داروی ضد علف هرزه

【除尘器】chúchénqì غبار پاك كن

【除虫菊】chúchóngjú 〈植〉"Dalmatian chrysanthemum" نوعی گیاه‌بنام

【除法】chúfǎ 〈数〉تقسیم (ریاضی)

【除非】chúfēi 〈连〉①[常跟"才"、"否则""不然"等合用,表示唯一的条件]~在这里修个水库,才能解决灌溉问题。فقط در صورتیکه در اینجا مخزن آبی احداث شود، می توانیم مشکل آبیاری را حل کنیم./若要人不知,~己莫为。اگر نخواهید دیگران بدانند، بهتر است که کار ناپسند را خود انجام ندهید. ②(不计算在内)مگراینکه:他不会不来,~病了。او حتما می آید مگر اینکه بیمار شود.

【除根】chúgēn ریشه کن کردن، از ریشه کندن، ریشه ای معالجه کردن:斩草要~。وقتی وجین می کنید، باید از ریشه بر کنید./ 这病很难~。از ریشه برکندن این بیماری مشکل است.

【除籍】chújí 〈书〉نام کسی را از فهرست اسامی حذف کردن

【除旧布新】chújiù-bùxīn کهنه را از بین بردن ونورا جایگزین کردن

【除了】chúle ①(不算在内)بغیر از:那条山路,~他谁也不熟悉。بغیر از او هیچکس دیگر آن راه کوهستانی را بلد نیست. ②(此外还有)گذشته از این، علاوه بر این:他~教课,还负责学校学生的工作。او گذشته از تدریس، امور دانشجویی راهم برعهده‌ء خود گرفته است.

【除名】chúmíng نام کسی را از لیست حذف کردن، نام کسی را از کتاب برداشتن

【除却】chúquè به غیر از، بجز

【除日】chúrì 〈书〉آخرین روز سال قمری

【除数】chúshù 〈数〉مقسوم علیه (ریاضی)

【除四害】chú sì hài چهار حشره‌ء موذی (موش، ساس، مگس ویشه) را نابود کردن

【除外】chúwài بغیراز...، به استثنای...، بجز...:展览会每天开放,星期一~。نمایشگاه هرروز به استثنای دوشنبه ها باز است./一共五件行李,药箱~。بجزآن جعبه‌ء پزشکی در مجموع پنج تا چمدان است./除阿里外,今天我们都去了颐和园。امروز همه‌ء ما بغیراز علی به قصر تابستانی رفتیم.

【除夕】chúxī ①(一年的最后一天)آخرین روز سال ②(除夕之夜)شب عید، شب آخر سال

【除莠剂】chúyǒujì 〈农〉علف کش

鸰 chú 见"雏"chú

厨 chú آشپزخانه

【厨房】chúfáng آشپزخانه:~用具 ظروف پخت و پز

【厨行】chúháng شغل آشپز، آشپزی

【厨娘】chúniáng آشپززن

【厨师】chúshī آشپز

【厨子】chúzi 〈旧〉آشپز

锄 chú ①(农具)کج بیل، بیل باغبانی ②(松土除草)علف هرزه را از مزارع ذرت باکج بیل کار کردن:~玉米地 باکج بیل کار کردن نیست ③(铲除)باکج بیل وجین کردن:~草/ریشه کن کردن ونابود کردن، از ریشه برکندن

【锄地】chúdì باکج بیل خاك زمین را شل کردن و وجین نمودن

【锄奸】chújiān خائن ها را از بین بردن، جاسوسان را نابود کردن:~工作 مبارزه با خائنان، مبارزه‌ء ضد جاسوسی

【锄头】chútou کج بیل، بیل باغبانی

蜍 chú

见"蟾蜍"chánchú

雏 chú (مرغ) جوجه‌ء:燕~ جوجه‌ء پرستو / 鸡~ جوجه‌ء مرغ

【雏鸟】chúniǎo جوجه ای که قادر به پرواز نیست، جوجه‌ء تازه پروبال در آورده

【雏儿】chúr 〈口〉شخص جوان وبی تجربه

【雏形】chúxíng شکل جنینی، صورت اولیه:看到这座建筑物的~,就可想见它的规模之大。با مشاهده‌ء شکل اولیه‌ء این ساختمان، می توانیم بزرگی آنرا مجسم کنیم.

橱 chú قفسه، اشکاف وامثال آن:壁~ قفسه‌ء درون دیوار / 书~ قفسه‌ء کتاب / 衣~ اشکاف، کمد، جالباسی / 碗~ گنجه‌ء ظروف غذا وغیره

【橱窗】chúchuāng ①(商品展览玻璃窗)ویترین (فروشگاه) ②(图片展览玻璃窗)ویترین (برای نشان دادن عکس ها)

【橱柜】chúguì ①(食具橱)گنجه‌ء ظروف غذا وغیره ②(可做桌子用的矮立柜)گنجه ای که بجای میز قابل استفاده است

蹰 chú

见"踌躇"chóuchú

躕 chú

见"踟躕"chíchú

chǔ

处 chǔ ①(相处)باکسی همنشین بودن، مصاحبت کردن:~得很好 با کسی خوب همنشین بودن / 容易~ قابل همنشینی / 这个人不好~。همنشینی کردن با این شخص مشکل است. ②(处于,位于)واقع بودن، قرار داشتن:这个县地~山区。این شهرستان در یك ناحیه‌ء کوهستانی واقع است./我们正~在一个伟大的历史时代。ما در دوره‌ء تاریخی بزرگی زندگی می کنیم. ③(处置)اداره کردن، برخورد کردن:~事 امور را اداره کردن ④(处罚)مجازات کردن، تنبیه کردن، محکوم کردن:~以两年徒刑 (کسی را) به دوسال حبس محکوم کردن ⑤〈书〉(居住)اقامت داشتن، زندگی کردن:穴居野~ در بیابان ها وغار ها زندگی کردن

另见 chù

【处罚】chǔfá مجازات کردن، جریمه کردن

【处方】chǔfāng ①(开药方)نسخه‌ء طبی نوشتن ②(药方)نسخه‌ء طبی

【处分】chǔfèn مجازات کردن، اقدام انضباطی به عمل آوردن:

(کسی ~ 免于 / از مجازات معاف بودن 按情节轻重予以 ~ به ~ 告 予以警 / (را) برحسب شدت قضیه اش مجازات کردن 党内 ~ در درون / کسی اخطار انضباطی کردن عمل انضباطی اقدام انضباطی اداری ~ 行政 / حزب

【处境】chǔjìng وضعیت نامساعد، وضع دشوار: 困难 ~ در وضع دشوار قرار داشتن / 狼狈 ~ در حیص و بیص گیر افتادن / 危险 ~ در وضع خطرناکی قرار داشتن

【处决】chǔjué اعدام کردن، کشتن: 依法 ~ برطبق قانون اعدام کردن

【处理】chǔlǐ ①(解决) حل کردن، برخورد کردن، برطرف کردن: 正确 ~ 人民内部矛盾 تناقض میان مردم را بطور صحیح حل کردن / 日常事务 ~ کار های روزانه را رتق و فتق کردن / 事件 ~ با حوادث برخورد کردن / 这事请大会秘书处 ~。 خواهشمند است این موضوع رابه دبیر خانهٔ کنگره ارجاع کنید. ②(技术处置) با عملیات مخصوص از کار در آوردن: 用硫酸 ~ با اسید سولفوریك از کار در آوردن / 热 ~ با گرما از کار در آوردن ③(削价出售) باتخفیف فروختن: 积压商品 ~ اجناس کهنه وبنجل را با تخفیف فروختن / 品 ~ اجناسیکه با تخفیف فروخته می شود، اجناس کهنه (درانر ماندن) / 价格 ~ قیمت تخفیف یافته قیمت فروختن

【处女】chǔnǚ ①(未婚女子) دختر بکر، زن شوهر نکرده: 老 ~ دختر بکر سالخورده / 膜 ~ پردهٔ بکارت ②(指第一次) برای اولین بار: 地 ~ زمین بکر / 航 ~ نخستین سفر کشتی یا هواپیما / 作 ~ نخستین اثر ادبی

【处身】chǔshēn در وضعیتی قرار داشتن

【处世】chǔshì رفتار اجتماعی یك شخص، سلوك در جامعه: 资产阶级的 ~ 哲学 فلسفهٔ بورژوازی دربارهٔ زندگی

【处暑】Chǔshǔ محدودیت گرما (چهارد همین موقعیت خورشید در مسیر خود)

【处死】chǔsǐ اعدام کردن، کشتن

【处心积虑】chǔxīn-jīlǜ عمدا (برای رسیدن به یك نیت پلید) برنامه ریزی کردن، پیوسته نقشه طرح کردن: 地破坏革命队伍的团结 ~ پیوسته به از بین بردن همبستگی صفوف انقلاب سرگرم بودن

【处刑】chǔxíng 〈法〉 محکوم کردن

【处于】chǔyú (در وضعیت ثابتی) قرارداشتن: 有利的地位 ~ در موقعیت مساعدی قرار داشتن / 平等的地位 ~ بر پایهٔ برابری / 优势 ~ رجحان داشتن، در موقعیتی برابر قرار داشتن، استوار بودن / 高潮 ~ در نقطهٔ اوج قرار داشتن / 水深火热之中 ~ در رنج و بدبختی غوطه ور بودن

【处之泰然】chǔ zhī tàirán با آرامی بااشیاء برخورد کردن، آرام ماندن

【处治】chǔzhì مجازات کردن، تنبیه کردن

【处置】chǔzhì ①(处理) برخورد کردن، سروکار داشتن، اداره کردن: 妥善地 ~ 各种复杂情况 بطور شایسته با وضعیت های بغرنج برخورد کردن / 失当 ~ بد اداره کردن، با نابلدی برخورد کردن ②(惩治) مجازات کردن: 依法 ~ طبق قانون مجازات کردن

杵 chǔ ①(臼杵) هاون ودستهٔ هاون: 臼 ~ دستهٔ هاون ② (戳) سوراخ کردن، فرو کردن: 用手指头 ~ 他一下 با انگشت سوراخ کردن / 把纸 ~ 了个窟窿 کاغذ را سوراخ کردن / در بدن او فرو کردن

【杵臼时代】chǔjiù shídài عصر هاون ودستهٔ هاون

【杵乐】chǔyuè نوعی رقص وآواز با کوبیدن هاون رایج در استان «تایوان»

【杵状指】chǔzhuàngzhǐ 〈医〉 انگشت بشکل دستهٔ هاون (نوعی انگشت غیر عادی)

础 chǔ ته ستون، پایهٔ ستون: 石 ~ پایهٔ ستون

楮 chǔ درخت توت کاغذی ② 〈书〉(纸) کاغذ

【楮实】chǔshí 〈中药〉 میوهٔ توت کاغذی

储 chǔ ①(储藏) ذخیره کردن، انبار کردن، پر کردن: 粮 ~ 备荒 برای مبارزه با قحطی غله ذخیره کردن / 冬 ~ 白菜 کلم های ذخیره شده برای مصرف زمستانی ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【储备】chǔbèi ①(储存) برای استفادهٔ آینده ذخیره کردن، مهمات را انبار کردن، برای روز مبادا انبار کردن: 作战物资 ~ تجهیزات جنگی راذخیره کردن / 粮食 ~ غله ذخیره کردن ②(储备物) ذخیره، پس انداز، اندوخته: 黄金 ~ پس انداز طلا / 外汇 ~ پس انداز ارز خارجی / 基金 ~ وجوه پس انداز / 粮 ~ ذخیرهٔ غله

【储藏】chǔcáng ①(保藏) ذخیره کردن، ذخیره و نگهداری کردن: 鲜果 ~ ذخیره ونگهداری میوه های تازه ②(蕴藏) ذخیره: 我国有丰富的石油 ~。 چین ذخایر غنی نفت دارد. / 量 〈矿〉 ~ حجم ذخیره مواد معدنی / 室 ~ انبار کالا

【储存】chǔcún ذخیره کردن، انبار کردن، انباشتن: 余粮 ~ غلهٔ مازاد را ذخیره کردن / 战略物资 ~ مواد جنگی استراتژیك / 器 ~ مخزن / 数据 ~ ذخیرهٔ مفروضات / ذخیره کردن

【储放】chǔfàng به امانت سپردن: 行李 ~ چمدان ها رابه امانت سپردن

【储户】chǔhù صاحب سپردهٔ بانکی

【储积】chǔjī ①(储存) ذخیره کردن، انباشتن ②(积蓄的财物) اموال ذخیره شده

【储集层】chǔjícéng 〈石油〉 بستر نفت، مخزن نفت، صخرهٔ متخلخل که در آن نفت جمع شود

【储君】chǔjūn ولیعهد، نایب السلطنه

【储量】chǔliàng 〈矿〉 حجم ذخیره ها: 远景 ~ حجم آتی / 可采 ~ حجم ذخیرهٔ / 探明 ~ حجم ثابت ذخیره ها / ذخیره ها قابل استخراج / 等级 ~ طبقه بندی حجم ذخیره ها

【储气】chǔqì ذخیرهٔ گاز: 构造 ~ طبقه یا چین خوردگی گازخیز / 罐 ~ تانك گاز، مخزن گاز / زمین

【储青】chǔqīng ذخیره کردن علوفه

【储蓄】chǔxù پس انداز کردن، بامانت سپردن: 活期 ~ سپردهٔ غیر ثابت / 定期 ~ سپردهٔ ثابت / 提倡 ~ به پس انداز تشویق / 城乡 ~ 迅速增加。 پس انداز های بانکی چه در شهر وچه درروستا بسرعت افزایش می یابد. / 存款 ~ سپردهٔ بانکی / کردن

صندوق پس انداز 所~/ مجموعهٔ سپردهٔ بانکی 总额~
【储油】chǔyóu 〈石油〉ذخیرهٔ نفت: 构造~ طبقه یا چین خوردگی نفت خیز زمین
【储油罐】chǔyóuguàn 〈石油〉تانك ذخیرهٔ نفت: 浮顶~ تانك ذخیرهٔ نفت با سقف شناور/ 球形~ تانك کروی شکل ذخیرهٔ نفت

褚 Chǔ 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

楚 chǔ ①(显明) مرتب، واضح، روشن: 一清二~ کاملا روشن ②〈书〉(痛苦) درد، رنج: 苦~ رنج، درد، محنت، زجر ③(指湖南、湖北地区) نامی برای استان های «خونان» و «خوبای» ④〈姓〉یك نام خانوادگی درچین

【楚楚】chǔchǔ ①(鲜明;整洁) روشن، واضح، منظم، مرتب: 衣冠~ با لباس شیك لباس تمیز ومرتب پوشیده ②(娇柔) لطیف وضعیف
【楚剧】chǔjù اپرای «چو» (رایج در استان «خوبای» و قسمتی از استان «جیان سی»)
【楚囚】chǔqiú کنایه از کسی که دروضع دشواری قرار گرفته باشد

chù

亍 chù 见"彳亍"chìchù

处 chù ①(场所) جا، جایگاه، محل، مکان: 住~ اقامتگاه / 别~ جای دیگر / 停车~ پارکینگ ②(地方;点) نقطه، جنبه: 有相同之~ جنبه های مشابه داشتن / 长~ نقطهٔ قوت ③〈量〉(个;户): 几~人家 چند خانواده / 发现两~印刷错误 دوغلط چاپی پیدا کردن ④(机关部门) دفتر، اداره، دپارتمان: 人事~ ادارهٔ امور پرسنل / 总务~ ادارهٔ امور عمومی / 联络~ دفتر ارتباطات
另见 chǔ

【处处】chùchù در همه جا، در همه زمینه ها: ~严格要求自己 در همه زمینه نسبت به خود سختگیر بودن / ~以革命利益为重 همیشه منافع انقلاب را برتر شمردن / 祖国~有亲人。 در سرتاسر کشور می توان دوستان وعزیزانی پیدا کرد.
【处所】chùsuǒ محل، مکان، جا
【处长】chùzhǎng رئیس اداره، مدیر اداره

怵 chù ترسیدن: ~惧 هراسیدن / ~惕 احساس بیم وترس داشتن

绌 chù 〈书〉ناکافی، نارسا: 相形见~ چیزی را صد در صد نامرغوب و ناقابل اثبات کردن، دراثر مقایسه رنگ و رونق خود را از دست دادن

畜 chù حیوانات اهلی، چهار پایان اهلی: ~群 یك رمهٔ حیوانات اهلی
另见 xù

【畜肥】chùféi کود حیوانی
【畜圈】chùjuàn آغل سرپوشیده
【畜类】chùlèi حیوانات اهلی
【畜力】chùlì قوهٔ حیوانی: ~车 گاری، ارابهٔ اسبی / ~农具 ابزار زراعتی اسبی
【畜生】chùsheng ①(禽兽) حیوان اهلی ②(骂人话) حیوان یاخر(فحش)
【畜疫】chùyì بیماری واگیردار برای حیوانات اهلی

搐 chù 见"抽搐"chōuchù

触 chù ①(碰到) لمس کردن، دست زدن: 请勿~摸展品。 لطفا به اجناس نمایشگاهی دست نزنید! / ~到痛处 به زخم دست زدن / ~雷 به مین خوردن ②(打动) احساسات کسی را برانگیختن

【触电】chùdiàn برق گرفتن، برق گرفتگی: 小心! 电! خطر برق!
【触动】chùdòng ①(碰到;碰撞) به چیزی دست زدن، چیزی را لمس کردن: 他在暗中摸索着,忽然~了什么东西。 در حین کورمال کردن در تاریکی یکمرتبه دستش به چیزی خورد. / 敌人的诽谤~不了我们一根毫毛。 افترا وتهمت دشمن نمی تواند کوچکترین ضرری به ما برساند. ②(感动;打动) در کسی تا حدی متأثر شدن، اثر گذاشتن، احساسات کسی را برانگیختن: 有所~ / 这句话~了他的心事。 این حرف عقده ای در دلش بوجود آورد. / 群众的批评对我们~很大。 انتقاد توده های مردم مارا سخت تکان داد.
【触发】chùfā در اثر اتصال ترکیدن یا منفجر شدن، برانگیختن؛ انگشت روی نقطهٔ حساس گذاشتن: ~乡思 درد وطن را برانگیختن / ~热核聚变 دراثر حرارت اتحاد وترکیب هسته های اتمی را ایجاد کردن / ~地雷 با فشار دادن ماشه مین را منفجر کردن / ~电路 بافشار دادن ماشه اتصال برق ایجاد کردن / ~器 دستگاه منفجر کننده، ماشهٔ انفجار
【触犯】chùfàn تخلف کردن، تخطی کردن، مرتکب خلاف شدن: ~法律 از قانون تخلف کردن / 我什么地方~了你? من در چه موردی ترا رنجانیدم؟
【触感】chùgǎn 〈生理〉احساس لمسی، اثر لمسی، حس لامسه
【触击】chùjī ①(棒、垒球) توپ زدن (بیس بال) ②(撞击) بشدت بهم خوردن
【触及】chùjí لمس کردن: ~到事物的本质 به ماهیت موضوعی رسیدن / 没有~问题的要害 به نکتهٔ حیاتی موضوع اشاره نکردن
【触礁】chùjiāo (کشتی) به صخره خوردن
【触角】chùjiǎo 〈动〉شاخك
【触景生情】chù jǐng shēng qíng برانگیخته شدن عواطف از مشاهدهٔ چیزی یا منظره ای، دیدن چشم باعث لرزش دل شدن
【触觉】chùjué 〈生理〉حس لامسه: ~器官 عضو های لامسهٔ بدن
【触类旁通】chù lèi páng tōng با فهمیدن یك مثال بر تمام مقوله تسلط یافتن
【触媒】chùméi 〈化〉(شیمی) عامل فعل و انفعال شیمیایی دراثر مجاورت

【触霉头】chù méitóu نحس بودن، بدبخت بودن، بدبیاری داشتن
【触摸】chùmō آهسته لمس کردن
【触目】chùmù بچشم خوردن: 这种现象～皆是。 این نوع پدیده در همه جا بچشم می خورد.
【触目惊心】chùmù-jīngxīn وحشت آور، تکان دهنده
【触怒】chùnù به خشم آوردن، عصبانی کردن، خشمگین ساختن
【触碰】chùpèng به چیزی دست زدن
【触气】chùqi 〈方〉خشم آور، نفرت انگیز
【触杀剂】chùshājì 〈农〉حشره کش (دراثر تماس)
【触手】chùshǒu 〈动〉شاخك حساس
【触痛】chùtòng ①(碰痛) به جای حساس یا جای زخم دست زدن ②〈医〉(طب) حساسیت
【触网】chùwǎng 〈体〉به تور خوردن
【触须】chùxū 〈动〉ریش، تاژك: 鱼类～ ریش ماهی / 无脊椎动物～ دو زائده شبیه برگ در دوطرف دهان نرم تنان
【触眼】chùyǎn چشم گیر
【触诊】chùzhěn 〈医〉معالجه بوسیلهٔ لمس

憷 chù ترسیدن، عقب کشیدن، عقب نشستن: 这孩子～见生人。 این بچه از دیدن بیگانه می ترسد.
【憷场】chùchǎng 〈方〉در مقابل جمعیت زیاد دستپاچه شدن
【憷头】chùtóu 〈方〉از مشکلات عقب نشستن، ترسو بودن

黜 chù 〈书〉کسی را از پستش عزل کردن، کسی را بیکار کردن
【黜免】chùmiǎn 〈书〉کسی را از پست دولتی عزل کردن
【黜逐】chùzhú 〈书〉کسی را از مقامش معزول کردن و بعد تبعید نمودن

矗 chù 〈书〉استوار و راست ایستادن
【矗立】chùlì استوار و راست ایستادن: 人民英雄纪念碑～在天安门广场上。 بنای یادبود قهرمانان خلق در میدان «تیان ان من» استوار و راست ایستاده است.
【矗入】chùrù سربه آسمان کشیده

chuā

欻 chuā 〈象〉صدای پا، صدای راه رفتن: 一队队民兵～～地走过去。 دسته های چریك با صدای کوبیدن پا برزمین گذشتند.
【欻拉】chuālā 〈象〉صدای جیز کردن: ～一声，把鱼放进了滚油锅里。 ماهی توی روغن داغ انداخته شد وجیزی صدا کرد.

chuāi

揣 chuāi در لباس خود پنهان کردن یا بردن: ～在怀里 در سینه پنهان کردن / 这封信一直～在我口袋里。 این نامه همه وقت در جیبم بوده است.
另见 chuǎi; chuài
【揣手儿】chuāishǒur هر کدام از دستها را توی آستین مقابلش گذاشتن

搋 chuāi مالش دادن، مشت و مال دادن: ～面 خمیر مالش داده شده / ～衣服 لباس را مالش دادن

chuǎi

揣 chuǎi 〈书〉تخمین زدن، گمان بردن، حدس زدن
另见 chuāi; chuài
【揣测】chuǎicè حدس زدن، گمان بردن: 据我～，他已经离开中国了。 گمان می برم که او چین را ترك کرده است.
【揣度】chuǎiduó برآورد کردن، ارزیابی کردن، حدس زدن: ～敌情 وضع دشمن را ارزیابی کردن
【揣摩】chuǎimó پی بردن، سنجیدن، به عمق چیزی رسیدن: 我始终～不透他的用意。 من واقعا نتوانستم به نیتش پی ببرم.
【揣想】chuǎixiǎng حدس زدن، گمان بردن

chuài

揣 chuài 见"挣揣"zhèngchuài
另见 chuāi; chuǎi

踹 chuài ①(脚底向外踢) لگد زدن: 一脚把门～开 با یک لگد در را باز کردن ②(踩) پا گذاشتن، پابرزمین کوبیدن: 一脚～空 پا توی چالهٔ فاضل آب گذاشتن / ～在水坑里 پا در جای خالی گذاشتن / 把火～灭 با پا آتش را خاموش کردن
【踹腿儿】chuàituǐr لگد زدن (کنایه از مردن)

chuān

川 chuān ①(河流) رود خانه: 高山大～ کوههای مرتفع و رودخانه های بزرگ ②(平坦的陆地) جلگه، دشت، زمین: 一马平～ یك پهنای وسیع از زمین هموار: مسطح و هموار ③〈简〉(四川) اسم مخفف استان «سی چوان»
【川贝】chuānbèi 〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Tendril-leaved fritillary bulb"
【川菜】chuāncài غذا بسبك «سی چوان»
【川地】chuāndì زمین مسطح وهموار بین کوه یا دوطرف رودخانه
【川剧】chuānjù اپرای «سی چوان»
【川流不息】chuān liú bù xī پیوسته جاری وگذران بودن: 参观者～地涌向展览厅。 بازدید کنندگان پی درپی وارد سالن نمایشگاه شدند.
【川芎】chuānxiōng 〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Rhizome of chuanxiong"
【川资】chuānzī هزینه های سفر

氚 chuān 〈化〉(H_3 或 T) تریتیوم (درشیمی)

【氚核】chuānhé 〈物〉 (فیزیك) تریتون

穿 chuān ①(破;透) فرورفتن، نفوذ کردن، بداخل سرایت کردن، سوراخ کردن، سفتن: ~个窟窿 سوراخ کردن / 看~ خوب تشخیص دادن / 揭~ فاش کردن، آشکار کردن ②(通过) عبور کردن، گذشتن، رد شدن: ~过地道 از تونل عبور کردن / ~山越岭 از تپه ها و کوهها گذشتن / ~过马路 از خیابان عبور کردن / 从操场~过去 از وسط میدان ورزش گذشتن / 从人群中~过去 راه خود را از میان جمعیت باز کردن / 飞机~云下降。 هواپیما از میان ابرها فرود آمد. ③(穿戴) پوشیدن، به تن کردن: ~上工作服 لباس کار پوشیدن / ~灰大衣的那位同事 همقطار با پالتوی خاکستری رنگ / 衣服~旧了。 لباس کهنه شده است. / 今天很冷,请您~暖点儿。 امروز هواسرد است. لطفا لباس گرمتری بپوشید! / 这种鞋小点不要紧,~~就大了。 اگر این کفش ها قدری تنگ است، مهم نیست زیرا دراثر پوشیدن قدری باز خواهد شد.

【穿插】chuānchā ①(交替) بنوبت انجام دادن: 施肥和除草~进行 بنوبت کود دادن و وجین کردن ②(安排情节) درج کردن، در میان قرار دادن درآن: 书中~了不少感人的情节。 کتاب بسیاری از مطالب تکان دهنده درج شده است. / 他在报告中~了一些生动的例子。 او در گزارش خود پاره ای از نمونه های زنده را وارد کرده است. ③(插入的片断;一段插曲) موضوع فرعی زمان، سازی درمیان دو پرده ④〈军〉 نبرد همراه با تاخت وتاز عمیق: ~打 عمیقا بر نیروهای دشمن تاختن / ~分割敌人 نفوذ کردن و نیرو های دشمن را از هم جدا ساختن / ~营 گردان تاخت وتاز

【穿刺】chuāncì 〈医〉 (طب) عمل سوزن زدن: 腰椎~ عمل سوزن زدن درمهره کمر

【穿戴】chuāndài لباس پوشیدن: ~整齐 لباس منظم ومرتب پوشیدن / 不讲究~ زیاد به لباس مقید نبودن

【穿耳】chuān'ěr گوش ها را سوراخ کردن (برای آویزان کردن گوشواره)

【穿甲弹】chuānjiǎdàn 〈军〉 گلوله زره شکاف، موشك زره شکاف توپ یا تفنگ

【穿孔】chuānkǒng ①(打洞) سوراخ کردن، سفتن: ~机 دستگاه سوراخ کن / 卡片~ کارت سوراخ شده / 纸带~ نوار کاغذی سوراخ شده ②〈医〉 (طب) ایجاد سوراخ: 胃~ ایجاد سوراخ در معده / 子宫~ سوراخ در زهدان

【穿廊】chuānláng دالان در میان دو در

【穿连裆裤】chuān liándāngkù 〈方〉 کنایه از باهم تبانی کردن، گاو بندی کردن

【穿山甲】chuānshānjiǎ 〈动〉 مورچه خوار فلس دار

【穿梭】chuānsuō دائما بین دو نقطه رفت و آمد کردن: ~轰炸 بمباران منظم بارفت و آمد دایمی هواپیما / ~外交 فعالیت های دیپلماتیك بارفت و آمد دایمی

【穿堂】chuāntáng کریدوری‌که دو حیاط را بهم وصل می کند: ~风 کوران

【穿透】chuāntòu (چیزی با نوك تیز) فرو رفتن

【穿小鞋】chuān xiǎoxié کفش تنگ پوشیدن: 给某人~ به کسی کفش تنگ پوشانیدن ــ یعنی برای او درنهان اشکال تراشی کردن

【穿孝】chuānxiào لباس عزاداری پوشیدن

【穿心莲】chuānxīnlián 〈植〉 نوعی داروی چینی بنام "Creat"

【穿行】chuānxíng (از سوراخ، شکاف یا فضا) عبور کردن، گذشتن

【穿靴戴帽】chuān xuē dài mào در مقاله یا سخنرانی بطور تحمیلی کلام های سیاسی وتوخالی را اضافه کردن

【穿衣镜】chuānyījìng آیینه تمام قد

【穿窬】chuānyú 〈书〉 دیوار را سوراخ کردن یا بالای آن رفتن (برای دزدی): ~之盗 دزد شبانه / 口谈道德,而志在~ از تقوا صحبت کردن ولی درباره دزدی اندیشیدن

【穿越】chuānyuè عبور کردن،گذشتن: 铁路~原始森林。 راه آهن از وسط جنگل باستانی کشیده شده است.

【穿针】chuānzhēn به سوزن نخ کشیدن

【穿针引线】chuānzhēn-yǐnxiàn مانند دلال عمل کردن

【穿着】chuānzhuó لباس پوشیدن: ~朴素整洁 لباس ساده ولی تمیز ومرتب پوشیدن

【穿凿】chuānzuò تعبیر بعید کردن: ~附会 تعبیر بعید کردن و نتیجه غیر ممکن گرفتن

chuán

传 chuán ①(转给) پاس دادن، رساندن: ~球 توپ را پاس دادن / 此件请按名单顺序速~ لطفا این سند را بدون تأخیر و به ترتیب فهرست اسامی به همگان برسانید. ②(由上一代交给下一代) به ارث رسیدن: 家~秘方 نسخه طی سری که از یك نسل به نسل دیگر به ارث رسیده باشد / 革命传统代代~ سنت های انقلاب از یك نسل به نسل دیگر بـه ارث خواهد رسید. ③(传授) یاد دادن، آموختن، (دانش، مهارت): 师傅把手艺~给徒弟 استاد مهارت و فن خود را به شاگردش آموخت. ④(传播) پخش کردن، رساندن: 消息很快~开了。 خبر زود به همه جا پخش شد. / 捷报频~。 خبر های خوش پی در پی می رسد. / 喜讯~来,欢声雷动。 خبرخوش که رسید، فریاد های شادی بآسمان برخاست. ⑤(传导) انتقال دادن: ~热 گرما انتقال دادن / ~电 برق انتقال دادن ⑥(表达) بیان کردن، حامل بودن: 眉目~情 نگاههای عاشقانه انداختن ⑦(叫) فرا خواندن، احضار کردن: ~证人 شاهد فرا خواندن / ~被告出庭 متهم را به دادگاه احضار کردن ⑧(传染) سرایت کردن، واگیر بودن: 他把流感~给我了。 او بیماری انفلوآنزا را به من انتقال داده است.

另见 zhuàn

【传帮带】chuán-bāng-dài (درتربیت افراد تازه کار) تجربه ها را انتقال دادن، کمك کردن ونمونه ای بوجود آوردن

【传播】chuánbō ①(广泛散布) پخش کردن، نشر کردن، تبلیغ کردن، پروپاگاند کردن: ~知识 علم ودانش را نشر دادن / ~经验 تجربه پخش کردن / ~革命真理 حقایق انقلاب را تبلیغ کردن

از سرایت میکروب جلوگیری کردن ~ 制止病菌的 / کردن 散射 / پخش در خطوط مستقیم ~ 直线 :(فیزیك) پخش 〈物〉② پخش پراگنده ~

【传布】chuánbù پخش کردن، منتشر کردن

【传抄】chuánchāo (از کتاب خطی، سند وغیره که دست بدست می گردد) نسخه برداری کردن

【传出神经】chuánchū shénjīng 〈生理〉 عصب بیرون بر 又作"运动神经"

【传达】chuándá ①(转达) (اطلاعات وغیره) ابلاغ کردن، دستور مقام دست دوم گوش 报告 ~ 听 / بالاتر را ابلاغ کردن 上级指示 ~ / فرمان بردن 命令 ~ :انتقال دادن به گزارش دست دوم گوش ~ 听报告 / بالاتر را ابلاغ کردن پذیرفتن وثبت کردن نام مراجعه کننده گان (门卫通报)② دادن کارمند دفتر (传达室工作人员)③ در یك سازمان عمومی نگهبانی، دفتر پذیرفتن 室 ~ : کنترل رفت وآمد، دربان، نگهبان وثبت کردن نام مراجعه کنندگان

【传代】chuándài نسل اندر نسل زنده ماندن

【传单】chuándān آگهی دستی

【传导】chuándǎo 〈物〉(فیزیك) انتقال 性 ~ : خاصیت انتقال

【传道】chuándào ①〈宗〉(传教) وعظ کردن، سخنرانی مذهبی ②〈旧〉(传授古代圣人之道) عقیده فرزانگان باستان را کردن تبلیغ کردن

【传递】chuándì تحویل دادن، انتقال دادن، ابلاغ کردن 信 ~ : اطلاعات را ابلاغ کردن 信息 ~ / نامه ها را تحویل دادن 件

【传动】chuándòng 〈机〉 نقل وانتقال 变速 ~ : نقل وانتقال با تغییر سرعت 齿轮 ~ / نقل وانتقال بوسیلهٔ چرخ دنده 齿轮 ~ / چرخ دندهٔ نقل و انتقال 带 ~ / تسمهٔ نقل و انتقال 箱 ~ / جعبهٔ نقل و انتقال 轴 ~ / محور نقل و انتقال 装置 ~ / اسباب نقل و انتقال

【传粉】chuánfěn 〈植〉 گرده افشانی 媒介 ~ : واسطهٔ گرده افشانی

【传感器】chuángǎnqì 〈电〉 دستگاه گیرندهٔ نیرو از یك دستگاه و دهندهٔ نیرو بدستگاه دیگر، کلید اتوماتیك حساس 激光 ~ : دستگاه گیرندهٔ لیزری، کلید اتوماتیك لیزری

【传告】chuángào (خبر یا پیامی) به کسی رساندن

【传呼】chuánhū بوسیلهٔ تلفن پیامی را ابلاغ کردن 电话 ~ : سرویس تلفن برای همسایگان یك در ودیوار

【传话】chuánhuà پیامی را ابلاغ کردن

【传唤】chuánhuàn 〈法〉 به دادگاه احضار کردن

【传家宝】chuánjiābǎo سنت یا میراثی که بامحبت نزد عام حفظ می شود

【传见】chuánjiàn فراخواندن، احضار کردن

【传教】chuánjiào 〈宗〉 به کار تبلیغ مذهبی پرداختن 士 ~ : مبلغ مذهبی

【传经送宝】chuánjīng-sòngbǎo تجربه های گرانبهای خود را انتقال دادن

【传令】chuánlìng فرمان بردن، فرمان فرستادن 嘉奖 ~ : کسی را (سرباز) فرمان بر 兵 ~ / در پیامی تقدیر کردن

【传名】chuánmíng شهرت خود را به همه جا رساندن

【传票】chuánpiào ①〈法〉 احضاریه 发出 ~ : برگ احضاریه صادر کردن ②〈会计〉 سند هزینه

【传奇】chuánqí ①〈文〉(唐宋的短篇小说) داستان های کوتاه از سلسله های «تانگ» و «سونگ» (۶۱۸-۱۲۷۹) ②〈文〉(明清的长篇戏曲) درام های منظوم از سلسله های «مینگ» و «چینگ» (۱۳۶۸-۱۹۱۱) ③(离奇故事) داستان های افسانه‌ای : 式的人物 ~ شخصیت افسانه‌ای

【传球】chuánqiú توپ را پاس دادن

【传染】chuánrǎn سرایت کردن، آلوده کردن، واگیر بودن 接触 ~ : سرایت یا واگیری در اثر مجاورت 空气 ~ / سرایت از راه هوا 水 ~ / سرایت از راه آب 这病不 ~ 。 این بیماری سرایت کننده نیست. 病院 ~ / بیمارستان مخصوص امراض واگیر 病 ~ / مرض واگیر 性肝炎 ~ / ورم واگیر جگر

【传人】chuánrén کسی که فن یا مهارت را به ارث می برد، میراث بر

【传入神经】chuánrù shénjīng 〈生理〉 عصب درون بر، عصب انتقال دهنده به درون 又作"感觉神经"

【传舌头】chuánshétou سخن چینی کردن

【传神】chuánshén زنده، سرزنده، بانشاط 之笔 ~ : یك خط زنده وحیات بخش (در نوشته ها یا نقاشی ها)

【传声器】chuánshēngqì بلندگو، میکروفن

【传声清晰度】chuánshēng qīngxīdù 〈无〉 (رادیو) درجهٔ روشنی صدا

【传声筒】chuánshēngtǒng ①(喊话筒) مگافون، صدا ②(照搬别人的话) کسی که حرف دیگران را طوطی وار تکرار می کند

【传世】chuánshì از زمان های قدیم به ارث رسیدن 珍宝 ~ : گنجینه ای که از زمان های قدیم به ارث رسیده باشد

【传授】chuánshòu (دانش، مهارت وغیره را) آموختن، آموزاندن، تعلیم دادن 技术 ~ : مهارت فنی رابه دیگران آموختن 经验 ~ / تجربه ها را به دیگران انتقال دادن

【传输】chuánshū 〈电〉 نقل و انتقال 损耗 ~ : زیان در اثرنقل وانتقال، آنچه در نقل و انتقال از بین می رود 线 ~ / خط نقل و انتقال

【传说】chuánshuō ①(辗转述说) گفته شده است که...، آورده اند که... 如此 ~ : داستان چنین است. 这只不过是 ~ 而已。 این جزشایعه ای بیش نیست. ②(口头流传的故事) داستان های عامه، داستان افسانه ای، اسطوره 民间 ~ : افسانه های قومی و اجدادی

【传诵】chuánsòng زبانزد خاص و عام بودن 人们 ~ 着他的英雄事迹。 کار های قهرمانانهٔ او زبانزد عامهٔ مردم شده است.

【传送】chuánsòng انتقال دادن، مخابره کردن 带 ~ 〈机〉: تسمهٔ نقل و انتقال

【传颂】chuánsòng به همه جا رساندن و تحسین کردن

【传统】chuántǒng سنت، میراث 革命 ~ : سنت انقلابی 友谊 ~ / دوستی سنتی 观念 ~ / عقاید سنتی 剧目 ~ / اپرا های سنتی

【传闻】chuánwén ①(辗转传说) گفته می شود که، آورده اند که، حکایت شده است که ②(流传的事情) آوازه، شایعه

گفتگو
【传信】chuánxìn رساندن پیغام
【传讯】chuánxùn 〈法〉 برای استنطاق یا محاکمه احضار کردن 又称"传审"
【传言】chuányán ①(传说) آوازه، شایعه: ~非虚。این تنها یك شایعه نیست. ②(传话) پیامی را رساندن
【传扬】chuányáng (دهان به دهان) پخش کردن: ~四方 به همه جا پخش کردن
【传译】chuányì ترجمهٔ شفاهی کردن: 同声~ ترجمهٔ شفاهی همزمان
【传阅】chuányuè برای مرور ومطالعه دست بدست گرداندن: 这篇稿子请大家~并提出意见。لطفا این پیش نویس را دست بدست بگردانید وپیشنهاد ها راطرح کنید. / 大会文件正在主席团成员中~。اسناد کنگره در میان اعضای هیئت رئیسه دست بدست می گردد.
【传真】chuánzhēn ①(画像) صورتگری کردن، پیکرنگاری ②〈讯〉 تلگراف تصویری، ارسال پیام تصویری، فاکس کردن: 无线电~ رادیو فوتوگرافی / ~照片 فوتو تلگرافی / ~电报 فاکس (مخابره)کردن / 发~ فوتو
【传旨】chuánzhǐ فرمان شاه را رساندن
【传种】chuánzhǒng تولید مثل کردن، زاد و ولد کردن
【传宗接代】chuánzōng-jiēdài به فرزندان منتقل کردن

船 chuán قایق، کشتی: 上~ سوار قایق یا کشتی شدن / 下~ از قایق یا کشتی پیاده شدن / 乘~去大连 با کشتی به شهر «دا لیان» رفتن
【船帮】chuánbāng ①(船身侧面) پهلوی کشتی، دوطرف بدنهٔ کشتی ②(船队) یك گروه از کشتی های بازرگانی
【船边交货】chuánbiān jiāo huò 〈商〉 تحویل در کنار کشتی
【船舶】chuánbó قایق ها، کشتی ها: ~登记证书 گواهی نامهٔ ثبت کشتی / ~证书 کاغذ های کشتی
【船埠】chuánbù اسکله
【船舱】chuáncāng قسمت داخل کشتی که در زیر عرشه واقع است (محل مسافران یا بارها): ~交货〈商〉 تحویل بار های کشتی در محل
【船到江心补漏迟】chuán dào jiāngxīn bǔ lòu chí وقتی که قایق به وسط آب می رسد، مشکل می توان سوراخش را گرفت.
【船东】chuándōng 〈旧〉 کشتی دار، صاحب کشتی
【船队】chuánduì یك گروه کشتی، یك دسته کشتی
【船方】chuánfāng 〈商〉 جانب کشتی: ~不负担装货费用 معاف از پرداخت هزینه بار گیری (F·I) / ~不负担卸货费用 معاف از پرداخت هزینهٔ تخلیه بار (F·O) / ~不负担装、卸、理仓费用 معاف از پرداخت هزینهٔ بارگیری و تخلیه بار وچیدن کالا درکشتی (F·I·O·S)
【船夫】chuánfū 〈旧〉 قایق ران: ~曲 نغمهٔ قایق ران، سرود قایق ران
【船工】chuángōng ①(船夫) قایق ران ②(造船工人) کارگر قایق یاکشتی ساز
【船棺葬】chuánguānzàng 〈考古〉 در تابوتی بشکل قایق دفن کردن
【船户】chuánhù ①(见"船家") ②〈方〉(水上住户) قایق سوار
【船级】chuánjí درجه بندی کشتی: ~证书 گواهی‌نامهٔ درجه بندی کشتی
【船级社】chuánjíshè مؤسسه یا انجمن درجه بندی کشتی
【船籍】chuánjí تابعیت کشتی
【船籍港】chuánjígǎng بندر ثبت تابعیت کشتی
【船家】chuánjia 〈旧〉 کسی که صاحب قایق چوبی باشد ودر آن کار کند، قایق ران
【船脚】chuánjiǎo ①(脚夫) قایق ران ②(水运的费用) هزینهٔ حمل و نقل بوسیلهٔ کشتی
【船壳】chuánké بدنهٔ کشتی: ~保险 بیمهٔ بدنهٔ کشتی
【船老大】chuánlǎodà 〈方〉①(木船上的主要船夫) سرپرست کارکنان قایق چوبی ②见"船夫"
【船龄】chuánlíng عمر کشتی
【船模】chuánmó مدل کشتی
【船篷】chuánpéng ①(篷帐) حصیر یا سقف چوبی قایق ②(帆) بادبان، شراع
【船票】chuánpiào بلیط کشتی بخاری: 预定~ بلیط کشتی بخاری را سفارش دادن
【船期】chuánqī تاریخ حرکت کشتی: ~表 برنامهٔ حرکت کشتی
【船桥】chuánqiáo سکوی عرشهٔ کشتی
【船蛆】chuánqū 〈动〉 کرم کشتی، کرم کشتی سوراخ کن
【船身】chuánshēn تمام کشتی
【船首】chuánshǒu دماغهٔ کشتی: ~楼 قسمت جلوی عرشهٔ کشتی که بشکل قلعه و محل فرماندهی است
【船台】chuántái کارگاه کشتی سازی در لنگرگاه: 干式~ کارگاه کشتی سازی در خشکی / ~周期 دورهٔ کار در کارگاه کشتی سازی
【船体】chuántǐ بدنهٔ کشتی
【船尾】chuánwěi عقب کشتی: ~部 قسمت عقب کشتی / ~轴 محور عقب کشتی / ~楼 قسمت بلند عقب کشتی
【船位】chuánwèi ①(在船上的座位) جای کشتی: 订~ رزرو جا درکشتی ②(船在海上的位置) موقعیت کشتی (در دریا): 测定~ موقعیت کشتی را معین کردن / ~推算法 تخمین مسافتی که کشتی پیموده است (بوسیلهٔ قطب نما وغیره و بدون اتکاء به اطلاعات نجومی)
【船坞】chuánwù تعمیرگاه کشتی: 浮~ تعمیرگاه شناور کشتی / 干~ تعمیر گاه کشتی در خشکی / ~费 هزینهٔ استفاده از تعمیر گاه کشتی
【船舷】chuánxián پهلوی کشتی یا قایق
【船用油】chuányòngyóu سوخت مصرفی کشتی
【船员】chuányuán کارکنان کشتی: ~舱室 خوابگاه کارکنان کشتی
【船闸】chuánzhá دیوار کانال یا رود خانه های مرتبط که دریچه دارد ووقتی دریچه باز شود، قایق یا کشتی را به سطح پائین ترآب

می رساند

【船长】 chuánzhǎng کاپیتان، ناخدا

【船只】 chuánzhī کشتی، قایق: 往来～ ترافیك کشتی / 载货～ کشتی باری / ～失事 کشتی شکستگی، غرق شدن کشتی

【船主】 chuánzhǔ ①(船长) کاپیتان ②(船的主人) صاحب کشتی

遄 chuán 〈书〉 بسرعت، سریع: ～返 بسرعت برگشتن

椽 chuán چوب بست سقف که روی آن تخته های بام و کاشی ها چیده می شود

【椽条】 chuántiáo چوب بست زیر شیروانی 又作"椽子"

chuǎn

舛 chuǎn 〈书〉 ①(差错) اشتباه، غلط، لغزش: 命途多～ در زندگی بسیار بدشانس بودن ②(违背) تخلف، تخطی کردن

【舛误】 chuǎnwù 〈书〉 لغزش، غلط، اشتباه

喘 chuǎn ①(急促呼吸) تند نفس کشیدن، بادهان باز نفس کشیدن ②〈医〉(哮喘) تنگی نفس

【喘咳】 chuǎnké تند نفس کشیدن و سرفه کردن

【喘气】 chuǎnqì ①(呼吸) نفس نفس زدن، تند نفس کشیدن: 喘粗气 نفس نفس زدن / 喘不过气来 پف کردن، باد کردن ② (喘息) نفس کشیدن: 喘口气儿再干。 بگذارید قبل از آنکه ادامه دهیم، نفس مختصری بکشیم.

【喘息】 chuǎnxī ①(急促呼吸) نفس نفس زدن، تند نفس کشیدن: ～未定 پیش از فرصت نفس کشیدن یافتن ②(喘口气) نفس کشیدن: 不让敌人有～的机会 ما نباید به دشمن فرصت نفس کشیدن بدهیم.

【喘哮】 chuǎnxiāo تنگی نفس

【喘吁吁】 chuǎnxūxū از خستگی نفس نفس زدن، نفس زنان

【喘症】 chuǎnzhèng 〈中医〉 تنگی نفس

chuàn

串 chuàn ①(连贯起来) به رشته کردن، به نخ کردن، به نخ کشیدن: 把鱼～起来 ماهی ها را به نخ کشیدن / ～珍珠 مروارید ها را به رشته کشیدن ②(串通) هم دست شدن، هم دست شدن و کلاه سرکسی گذاشتن / ～骗 گاوبندی کردن: ～通作弊 همه چیز را قاطی در تقلب همدست شدن ③(接错) خط روی خط افتادن: 电话～线 تلفن ها کردن / (收音机)～台 در یك زمان دو یا بیش از دو ایستگاه رادیو را گرفتن / 字印得太小，很容易看～行。 چون واژه ها خیلی ریز چاپ شده است، به آسانی ممکن است که سطری از نظر شما بیفتد. ④(走动) از یك جابه جای دیگر رفتن، گشتن: 走村～寨 از یك دهکده به دهکدهٔ دیگر رفتن / ～亲戚 به دیدن خویشاوندان رفتن ⑤(演戏) در نمایش نقشی ایفاء کردن: ～客 بازیگر مهمان بودن ⑥〈量〉[用于连贯起来的东西] رشته: 一～珠子 یك رشته مروارید / 一～钥匙 یك دسته کلید / 一～葡萄 یك خوشهٔ انگور

【串并联】 chuàn-bìnglián 〈电〉 (برق) اتصال زنجیری موازی

【串供】 chuàngòng همدست شدن و بدروغ اقرار کردن

【串话】 chuànhuà 〈讯〉 روی هم افتادن صداها در تلفن

【串激】 chuànjī 〈电〉 (برق) القاء سری، القاء زنجیری: ～电动机 موتور سری، موتور زنجیری / ～发电机 ماشین سری تولید برق

【串讲】 chuànjiǎng یك نوع شیوهٔ دوره کردن دروس — یعنی مطالب پراگنده را بهم متصل کردن و خلاصهٔ آنها را بیان کردن

【串联】 chuànlián ①(联系) تماس گرفتن، روابط برقرار کردن ②〈电〉 (برق) اتصال زنجیری: ～蓄电池 باتری های سری یا زنجیری / ～电阻 عایق سری یا زنجیری

【串门子】 chuànménzi 〈口〉 به کسی سرزدن، به خانهٔ کسی سرزدن: 有空来～。 هروقت بیکارید، به خانهٔ من سری بزنید. 又作"串门儿"

【串皮】 chuànpí (دارو یا شراب) به بدن انسان نفوذ کردن

【串骗】 chuànpiàn در فریب دادن همدست شدن

【串通】 chuàntōng همدست شدن، گاوبندی کردن: ～一气 همدستی کردن / ～作弊 در تقلب همدست شدن

【串痛】 chuàntòng (درد بدن) از محلی به محل دیگر منتقل شدن

【串味】 chuànwèi (بوی خوراك ها) باهم قاطی شدن

【串烟】 chuànyān (برنج پخته) بوی دود هیزم پیدا کردن

【串演】 chuànyǎn رلی بازی کردن، نقشی ایفا کردن

【串秧儿】 chuànyāngr 〈口〉 دوجنس مختلف را به هم پیوند زدن

【串珠】 chuànzhū یك رشته تسبیح

钏 chuàn النگو

chuāng

创 chuāng زخم: ～巨痛深 سخت زخمی و دردناك بودن / 予以重～ خسارات سنگین وارد کردن

另见 chuàng

【创痕】 chuānghén جای زخم

【创口】 chuāngkǒu زخم، جای بریدگی

【创伤】 chuāngshāng زخم، آسیب: 精神上的～ فشار یا آسیب روانی، ضربهٔ روحی / 医治战争～ زخم های ناشی از جنگ را التیام دادن / ～面积 مساحت زخم، وسعت زخم

【创伤外科】 chuāngshāng wàikē بخش جراحی مربوط به زخم

【创痛】 chuāngtòng درد زخم

疮 chuāng ①(脓肿) زخم، قرحه، دمل: 褥～ زخمی که دراثر خوابیدن متوالی بیمار در رختخواب پیدا می شود ②(外伤) زخم: 刀～ زخم شمشیر، زخم ناشی از برخورد بافلز

【疮疤】 chuāngbā جای زخم: 脸上的～ جای زخم در صورت / 揭某人的～ پوست از زخم کسی برداشتن — یعنی بر جای

我们不能好了～忘了痛。/ ما نباید پس از دردش فشارآوردن التیام یافتن زخم درد های گذشته را فراموش کنیم.

【疮痂】chuāngjiā 〈医〉 پوست زخم

【疮口】chuāngkǒu قسمت باز زخم

【疮痍满目】chuāngyí mǎnmù در همه جا صحنه‌ٔ تاراج وغارتگری بچشم خوردن

窗

窗 chuāng پنجره:花格～ پنجره‌ٔ مشبك / 气～ پنجره با پرده‌ٔ توری / 纱～ بالای در پنجره

【窗玻璃】chuāngbōli یك قطعه بزرگ از شیشه‌ٔ پنجره

【窗洞】chuāngdòng نورگیر در دیوار، منفذی در دیوار (برای گرفتن نور وهوا)

【窗扉】chuāngfēi پنجره‌ٔ لولادار

【窗格子】chuānggézi شبکه بندی پنجره

【窗户】chuānghu پنجره:一扇～ یك قاب پنجره

【窗花】chuānghuā برش کاغذ برای زینت پنجره

【窗口】chuāngkǒu ①(窗户)پنجره:坐在～ در کنار پنجره نشستن ②(窗形的开口)دریچه‌ٔ باجه:在三号～可以买到车票 شما می توانید از دریچه‌ٔ باجه‌ٔ شماره‌ٔ ۳ بلیط قطار بخرید. ③(展示精神上、物质上各种现象或水平的地方)محلی که نشان دهنده‌ٔ سطح یا پدیده های مالی و معنوی یك کشور باشد

【窗框】chuāngkuàng قاب پنجره

【窗帘】chuānglián پرده‌ٔ پنجره

【窗棂】chuānglíng شبکه بندی پنجره

【窗櫺子】chuānglíngzi قاب پنجره

【窗幔】chuāngmàn پرده‌ٔ بزرگ و وسیع

【窗明几净】chuāngmíng-jījìng با پنجره های درخشان و میزهای تمیز، درخشان و تمیز

【窗纱】chuāngshā پرده‌ٔ توری پنجره

【窗扇】chuāngshàn پنجره‌ٔ لولادار

【窗台】chuāngtái جلو آمدگی لبه‌ٔ پنجره، پیش آمدگی لبه‌ٔ پنجره

【窗友】chuāngyōu اشاره به هم کلاسی در قدیم

【窗子】chuāngzi پنجره

chuáng

床

床 chuáng ①(睡觉用具)بستر، تختخواب:单人～ بستر یك نفری / 双人～ بستر دو نفری / 小孩～ تختخواب بچه / 帆布～ تختخواب سفری / 折叠～ تختخواب تاشو / 病～ بستر بیمار / 卧病在～ بستری شدن ②(像床一样的东西)چیزی مانند تختخواب:车～ هر نوع دستگاه / 河～ بستر رود خانه ③〈量〉:两～被 دولحاف / 两～铺盖 دو دست رختخواب

【床单】chuángdān ملافه

【床垫】chuángdiàn تشك

【床架】chuángjià چهارچوب تختخواب

【床铺】chuángpù تختخواب

【床蓐】chuángrù رختخواب

【床上用品】chuáng shàng yòng pǐn رختخواب، لوازم تختخواب

【床身】chuángshēn 〈机〉 بدنه‌ٔ دستگاه

【床榻】chuángtà بستر، تختخواب

【床头】chuángtóu سرتختخواب، بالای تختخواب:～灯 چراغ کنار بستر

【床头柜】chuángtóuguì میز کنار تختخواب

【床头箱】chuángtóuxiāng 〈机〉 قسمتی از ماشین که پایه‌ٔ گردان روی آن قرار می گیرد

【床位】chuángwèi جا، بستر

【床沿】chuángyán کنار بستر

【床罩】chuángzhào روتختی، پوشش تختخواب

幢

幢 chuáng ①(旗)پرچم، بیرقی که در چین قدیم بکار می رفت ②(石柱)ستون سنگی که روی آن اسم بودا یا کتاب مقدس بودا حکاکی شده باشد

另见 zhuàng

【幢幢】chuáng chuáng دارای حرکت لرزان:人影～ شبح انسان های در حال حرکت

chuǎng

闯

闯 chuǎng ① بسرعت از وسط چیزی عبور کردن، بسرعت با دلیری و بزور داخل شدن:～进来 خود را بجلو انداختن / ～路 دیوانه وار خود را به اطراف زور از راهی عبور کردن / 横冲直～ ②(闯练)خود را ورزیده و مجرب ساختن:他这几年～出来了。 او در این چند سال اخیر کار آزموده و مجرب شده است. / ～出一条新路子 راه جدیدی را گشودن ③(惹起)موجب شدن، باعث شدن

【闯关东】chuǎng Guāndōng شجاعانه به شمال شرقی چین سفر کردن (برای امرار معاش در جامعه‌ٔ سنتی)

【闯祸】chuǎnghuò گرفتار مشکلات شدن، به درد سرافتادن:你～了! ببین چه کردی! / 你开车要小心，千万别～。 با احتیاط برانید و متوجه باشید که تصادف نکنید.

【闯江湖】chuǎng jiānghu 〈旧〉 با سرگردانی در اینجا وآنجا امرار معاش کردن (مانند فال گیر، شعبده باز، پزشك قلابی سیار و غیره)

【闯将】chuǎngjiàng ①(勇猛的将领)فرمانده شجاع و نترس ②(勇于创新的人)شخص راه گشا، شخص مخترع:技术革新的～ پیش‌آهنگ در نوآوری های فنی

【闯劲】chuǎngjìn روحیه‌ٔ راه گشایی، روحیه‌ٔ پیش آهنگی

【闯练】chuǎngliàn برای کسب تجربه خانه را ترك کردن، خود را با سیاحت در جهان ورزیده و مجرب ساختن

【闯路】chuǎnglù شجاعانه راه خود را گشودن

chuàng

创

创 chuàng (انجام کاری را) شروع کردن، (برای اولین بار به

/ به میزان تولید بیشتری رسیدن 高产~ :انجام کاری) نائل آمدن
~纪录 رکوردی را ایجاد کردن / 该厂钢产量~历史最高
水平。 میزان تولید فولاد در آن کار خانه به بالاترین سطح رسید.
另见 chuāng

【创办】chuàngbàn تأسیس کردن، به وجود آوردن: 北京大学~于 1898 年。 دانشگاه پکن در سال ۱۸۹۸ تأسیس شد. /~期刊 مجله ای را تأسیس و اداره کردن /~人 مؤسس

【创编】chuàngbiān با ابتکار خود تألیف کردن: ~剧本 با ابتکار خود نمایش نامه ای را تألیف کردن

【创见】chuàngjiàn فکر بکر: 有~的思想家 متفکر با ابتکار

【创建】chuàngjiàn تأسیس کردن، بنیاد نهادن، برپا کردن: ~政党 احزاب سیاسی را تأسیس کردن /~军队 ارتش را بنیاد نهادن

【创举】chuàngjǔ کار بدیع و تازه، کار بی سابقه: 伟大的~ یك آغاز بزرگ

【创刊】chuàngkān شروع به طبع و نشر کردن: 《人民日报》于一九四八年六月十五日~。 طبع ونشر روزنامه «ژن مین ژه باؤ» درروز ۱۵ ژوئن ۱۹۴۸ شروع شد. /~号 اولین نشریه

【创立】chuànglì ایجاد کردن، تأسیس کردن: ~新学派 یك مکتب آکادمیك را تأسیس کردن

【创牌子】chuàngpáizi برای (کار خانه، کارگاه یا رستوران) خود شهرت به وجود آوردن

【创设】chuàngshè تأسیس کردن، به وجود آوردن: ~一个新的研究所 مؤسسهء تحقیقاتی جدیدی را تأسیس کردن

【创始】chuàngshǐ به وجود آوردن، پدید آوردن،تأسیس کردن: 处在~阶段 در مرحلهء آغازین / 中国是联合国的~国之一。 چین یکی از اعضای تأسیس کنندهء سازمان ملل متحد است. /~人 بانی، مؤسس، بنیان گذار

【创世纪】Chuàngshìjì 〈宗〉 سفر تکوین، سفر پیدایش (نخستین کتاب تورات)

【创新】chuàngxīn ابداع کردن، افکار بدیع آوردن: 在艺术上不断~ پیوسته در هنر دست به ابداع زدن / 勇于实践，大胆~。 در به اجرا درآوردن کارها و نوآوری و ابداع شجاع باش!

【创演】chuàngyǎn برای اولین بار نمایش دادن

【创业】chuàngyè کاری راشروع کردن، کاری سابقه ای را انجام دادن: 青年人要懂得~的艰难。 جوانان باید به سختی کار ابداعی و نو پی ببرند.

【创造】chuàngzào ایجاد کردن، فراهم آوردن، آفریدن، به وجود آوردن: ~有利条件 شرایط مساعدی فراهم آوردن / ~奇迹 معجزه کردن / ~优异成绩 نتایج عالی به وجود آوردن / ~性 خلقت، ابداع، آفرینش /~力 قوهء ابتکار، قوهء آفرینش

【创制】chuàngzhì اختراع کردن، تنظیم کردن، خلق کردن: ~拼音文字 سیستم الفبایی نگارش را اختراع کردن

【创作】chuàngzuò خلق کردن، ایجاد کردن، نوشتن: ~艺术作品 آثار هنری خلق کردن / 文艺~ خلق آثار ادبی و هنری / ~经验 تجربهء خلاقه / 划时代的~ کار خلاقهء دوران ساز / 这个剧本是集体~的。 این نمایش نامه بطور گروهی خلق شده است. / ~技巧 هنر خلق کردن / ~思想 افکاری‌که خلق آثار ادبی و هنری را هدایت می کند

怆 chuàng 〈书〉 غمگین، اندوهناك: ~然泪下 باغم و اندوه گریستن

chuī

吹 chuī ①(吹气) دمیدن، فوت کردن، پف کردن: ~火 در آتش دمیدن / 一口气~掉 با پوف چراغ را خاموش کردن / ~书上的灰尘 غبار روی کتاب را با پوف پاك کردن / ~气球 بالون را باد کردن / 风把门~开了。 باد در را باز کرد. / 什么风把你~来了? (نوعی تعارف) باد آمد و بوی عنبر آورد. ②(吹奏) نواختن (ساز های بادی را): ~号 شیپور زدن / ~笛子 فلوت زدن، فلوت نواختن / ~口哨 سوت زدن یا کشیدن ③〈口〉(吹牛) لاف زدن، بالیدن: 先别~，重要的是干。 لاف نزنید، مهم کار کردن است! / 自~自擂 به خود بالیدن، در شیپور خود دمیدن / ~得天花乱坠 با عبارات عجیب و غریب لاف زدن ④(破裂;不成功) بهم خوردن، برباد رفتن، ناکام شدن: 他们俩~了。 میانهء آنها بهم خورد. / 原来的计划~了。 برنامهء اصلی بهم خورد.

【吹吹打打】chuīchuī-dǎdǎ طبل ها را زدن و شیپور ها را نواختن

【吹吹拍拍】chuīchuī-pāipāi لاف زدن و تملق گفتن: ~，拉拉扯扯 به لاف زنی، تملق گویی و چاپلوسی متوسل شدن

【吹打】chuīdǎ ①(演奏乐器) (ساز های بادی یا ضربی را) نواختن ②(袭击) (باد و باران) حمله کردن

【吹打】chuīda ①(用嘴吹掉) با پوف پاك کردن ②〈方〉(刺激别人) کسی را با زبان تحریك کردن ③〈方〉(吹牛) بالیدن، لاف زدن

【吹打乐】chuīdǎyuè 〈乐〉 آهنگ دسته جمعی چین با نواختن ساز های بادی و ضربی

【吹灯】chuīdēng ①(把灯火吹灭) با پوف چراغ یا آتش را خاموش کردن ②(比喻人死亡) کنایه از مردن کسی ③(比喻失败) کنایه از شکست خوردن یا فروریختن

【吹灯拔蜡】chuī dēng bá là 〈方〉 کنایه از مردن یا از بین رفتن کسی

【吹动】chuīdòng (باد) نوازش کردن، گذشتن و چیزی را تکان دادن

【吹风】chuīfēng ①(被风吹而受寒) در کوران ایستادن و سرما خوردن: 你病还没有好，不要~。 حالت هنوز خوب نشده است، در کوران نایستی. ②(理发吹风) با ماشین خشك کن (مو ها را) خشك کردن: ~机 ماشین خشك کن سلمانی؛ سشوار، ماشین مخصوص دمیدن ③(透露意见) از پیش کسی را از مطلبی مطلع کردن: 有什么新指示，先给我们吹吹风。 اگر دستورات جدیدی آمده است، ما را زود تر مطلع کنید. / ~会 جلسه ای که در آن خبر های داخلی عمدا به اطلاع عموم رسانیده شود

【吹拂】chuīfú ①(微风掠过) نوازش کردن: 晨风~着垂

柳。نسیم صبحگاهی بید های مجنون را نوازش می کند. ②(推荐、赞扬) معرفی کردن، تحسین کردن

【吹歌】chuīgē ساز های بادی رایج در روستای چین (مثلا سرنا)

【吹鼓手】chuīgǔshǒu شیپورچی، مبلغ، ابلاغ کننده٭ دستورات: 帝国主义扩张政策的~ مبلغ سیاست توسطه طلبی امپریالیستی

【吹管】chuīguǎn 〈机〉 فوتك، بوری، لوله ای برای دمیدن هوا وگاز در آتش تا حرارات بیشتر ایجاد شود: 氢氧~ فوتك اکسیون / 氧乙炔~ فوتك هوای ترکیبی اکسیژن و مخلوط با هیدروژن آستیلن

【吹胡子瞪眼】chuī hú zi dèng yǎn کف برلب آوردن و با خشم وغضب خیره نگاه کردن

【吹呼】chuīhu 〈方〉①(吹嘘) بالیدن، لاف زدن ②(训斥) ملامت کردن، سرزنش کردن

【吹灰之力】chuī huī zhī lì کوششی‌که فقط برای فوت کردن مانند پف: 不费~ یك ذره غبار بکار رود، یك کوشش ناچیز کردن در گرد و غبار آسان بودن، بدون کوچك ترین زحمت و کوشش

【吹糠见米】chuī kāng jiàn mǐ کنایه از اثر فوری بخشیدن

【吹喇叭】chuī lǎba (کسی یا یك دسته مردم را) بیش از حد ستایش کردن

【吹冷风】chuī lěngfēng بر روی چیزی باد سرد دمیدن، بر چیزی آب سرد پاشیدن

【吹炼】chuīliàn 〈冶〉 (فلزسازی) دمیدن: 法~ شیوه٭ دمیدن

【吹毛求疵】chuī máo qiú cī ایراد گرفتن، خرده گیری کردن، عیب جستن

【吹牛】chuīniú بالیدن، لاف زدن، گزاف گویی کردن: 不能靠~过日子。 نباید با توسل به لاف زنی گذران کرد. / 拍马~ لاف زدن و چاپلوسی کردن

【吹捧】chuīpěng بیش از حد ستایش کردن: 互相~ از یکدیگر زیاده از حد تمجید کردن

【吹蚀】chuīshí 〈地〉 (زمین شناسی) خالی شدن چیزی در اثر وزش باد

【吹手】chuīshǒu نوازنده٭ ساز بادی

【吹台】chuītái 〈口〉 برهم خوردن، برباد رفتن، به نتیجه نرسیدن

【吹袭】chuīxí (باد) بشدت وزیدن و یورش آوردن

【吹嘘】chuīxū خود یا دیگران را بیش از حد ستایش کـردن، بر خود بالیدن: 自我~ بالیدن

【吹奏】chuīzòu (ساز های بادی را) نواختن: 乐~ آهنگ با ساز های بادی

炊 chuī آشپزی کردن، غذا پختن

【炊具】chuījù اسباب و وسایل آشپزی، ظروف پخت و پز

【炊事】chuīshì کار آشپزی، کار پخت و پز: 班~ گروه آشپزی / 员~ آشپز یا کار کنان / 用具~ اسباب و وسایل آشپزی آشپزخانه

【炊烟】chuīyān دود از دود کش آشپزخانه

【炊帚】chuīzhou برس یا فرچه٭ تمیز کردن دیگ و امثال آن

chuí

垂 chuí ①(下垂) آویزان بودن، خمیدن، پائین افتادن، آویزان بودن: ~手站着 با دست های آویزان ایستادن / 泪~ اشك ریـختـن ②〈书〉(流传) (به آیندگان) رساندن، سپردن، به ارث گذاشتن: 法后世~ خود را سرمشق آیند گان قرار دادن / 功~竹帛 با حروف زرین در تاریخ ثبت شدن ③〈书〉(将近) نزدیك به، قریب: ~老 نزدیك به شامگاه زندگی ④〈书〉〈敬〉[多用于称长辈、上级对自己的行动] سرفرود آوردن، فروتنی کردن: 询~ با کمال فروتنی استفسار کردن / 念~ با کمال مهربانی (به بنده) لطف و توجه نشان دادن

【垂爱】chuí'ài 〈书〉〈敬〉 با کمال مهربانی (به بنده) لطف و توجه نشان دادن

【垂成】chuíchéng نزدیك به پیروزی بودن

【垂钓】chuídiào با قلاب ماهی گرفتن

【垂挂】chuíguà سر به زیر انداختن

【垂老】chuílǎo نزدیك به پیری بودن

【垂泪】chuílèi (از چشم) اشك ریختن

【垂怜】chuílián نسبت به آدم بدبخت همدردی خود را نشان دادن

【垂帘听政】chuí lián tīng zhèng (ملکه یا بیـوه٭ پـادشـاه) ازپشت پرده بار دادن

【垂柳】chuíliǔ 〈植〉 بید مجنون

【垂落】chuíluò سر به زیر افتادن

【垂暮】chuímù 〈书〉 هنگام غروب، هوای تاریك و روشن: 之~年 در شامگاه زندگی

【垂盼】chuípàn. با کمال مهربانی (به بنده) مواظبت و توجه نشان دادن

【垂盆草】chuípéncǎo 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Stringy stonecrop"

【垂泣】chuíqì اشك ریختن

【垂青】chuíqīng از کسی تقدیر کردن، نسبت به کسی قدردانی کردن: 承蒙~，不胜感激。 از اینکه مورد تقدیر و تحسـین سرکار قرار گرفته ام، بسیار سپاسگزارم.

【垂手而得】chuí shǒu ér dé بی زحمت بدست آوردن

【垂首】chuíshǒu سربه زیر، سرافکنده

【垂首帖耳】chuíshǒu-tiē'ěr بسیار مطیع و فرمان بردار بودن

【垂死】chuísǐ در حال احتضار یا نزع، درحال جان دادن: 挣扎~ تلاش مذبوحانه (یا نومیدانه) کردن / 帝国主义无法挽救其~的命运。 امپریالیسم نمی تواند از نابودی حتمی خودرا نجات دهد.

【垂体】chuítǐ 〈生理〉 غده٭ هیپوفیز، غده٭ صنوبری: 后叶~素〈药〉 عصاره ای که از عضو صنوبری احشام گرفته می شود

【垂髫】chuítiáo 〈书〉 کودکی اولیه

【垂头丧气】chuítóu-sàngqì افسرده دل، دل شکسته، سرافگنده

【垂危】chuíwēi (مملکت یا ملت) در خطر افتادن، در حال جان کندن یا مردن

【垂涎】chuíxián بزاق از دهان ترشح کردن، آب ازدهان تراوش کردن: ~三尺 — آب دهان خود را بطول سه فوت روان ساختن / ~欲滴 کنایه از بسیار طمع داشتن دراثر رشك و حسد دهان کسی آب افتادن

【垂直】chuízhí عمودی، ستونی: 两线~相交。 این دوخط بطور عمودی بهم می رسند. / ~发射 پرتاب عمودی / ~俯冲 شیرجه رفتن بطور عمودی / ~起飞 پرواز عمودی / ~贸易 بازرگانی عمودی / ~平面 سطح عمودی / ~起落飞机 هواپیما با پرواز و نشست عمودی / ~天线 آنتن عمودی / ~线 خط عمودی

【垂注】chuízhù 〈书〉①(向下看) از بالا به زیر نگاه کردن ②(永远记载) برای ابد ثبت کردن

陲 chuí سرحدات، مرزها

捶 chuí (با چوب یا مشت) زدن، کوبیدن: ~背 با مشت برپشت کسی زدن / ~鼓 طبل زدن / ~门 به در کوبیدن

【捶打】chuídǎ کوبیدن، ضربه زدن: ~衣服 (درموقع شستن) لباس را کوبیدن

【捶打】chuída ①(轻轻地敲打) آهسته بامشت یا چیز دیگر کوبیدن ②(通过劳动等使政治觉悟、工作能力提高) (از لحاظ شعور سیاسی و قدرت کار) کسی را پخته و ورزیده ساختن

【捶胸顿足】chuíxiōng-dùnzú برسر و سینه زدن و پا برزمین کوبیدن (برای نشان دادن غم شدید)، سینه زنی و پاکوبی

棰 chuí کلوخ کوب: 碾~ دسته هاون / 鼓~儿 چوب کوس، چوب طبل

锤 chuí ①(锤子) چکش: 铁~ چکش آهنی ②(古兵器) گرز، چماق ③(用锤敲) چکش زدن ④(秤锤) وزنه: 秤~ وزنه قپان

【锤骨】chuígǔ 〈生理〉 استخوان چکشی

【锤光】chuíguāng 〈机〉 هموار کردن، صاف کردن

【锤炼】chuíliàn ①(捶打) چکش زدن وشکل دادن ②(磨炼) (فلز را) آب دادن، آبداده ساختن ③(推敲) ویرایش کردن: ~词句 جمله ها و عبارت ها را ویرایش کردن

【锤头】chuítou چکش

【锤子】chuízi چکش

箠 chuí ①(鞭子) تسمه، شلاق ②(鞭打) شلاق زدن

chūn

春 chūn ①(春季) فصل بهار: 温暖如~ مانند بهار گرم بودن ②(春心) عشق، شهوت: ~情 احساسات تکان دهنده عشق، هیجان های عشق ③(生机) نیروی حیات، قوه زندگی: 妙手回~。 در معالجه معجزه کردن و به بیمار در حال مرگ زندگی دوباره بخشیدن / 枯木逢~。 درخت پژمرده ای دوباره جان می گیرد. ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【春饼】chūnbǐng نوعی نان ساجی که در روز آغاز بهار خورده می شود

【春播】chūnbō کاشت بهاره، بذر افشانی بهاره: ~作物 محصولی که بذرش در بهار پاشیده شود

【春茶】chūnchá برگ چائی که در بهار چیده شود، چای دم کرده با این نوع برگ

【春分】chūnfēn اعتدال بهاری (چهارمین موقعیت خورشید در مسیر خود)

【春分点】chūnfēndiǎn نقطه اعتدال بهاری

【春风】chūnfēng نسیم بهاری: 满面~ چهره پراز نشاط

【春风得意】chūnfēng déyì از انجام موفقیت آمیز مأموریت یا کسب پیروزی در کار خوشنود و راضی بودن

【春风化雨】chūnfēng huà yǔ نسیم و باران جان بخش بهاری — کنایه از تاثیر مطلوب آموزش و پرورش

【春耕】chūngēng شخم بهاره: ~大忙季节 فصل پرفعالیت شخم زنی بهاره

【春灌】chūnguàn 〈农〉 شخم بهاره

【春光】chūnguāng منظره بهار: ~明媚 منظره دلربا و پراز فروغ آفتاب بهاری

【春寒】chūnhán سرمای شدید دربهار

【春寒料峭】chūnhán liàoqiào در هوای آغاز بهار خنکی احساس می شود

【春旱】chūnhàn خشکی و بی‌آبی در فصل بهار

【春洪】chūnhóng سیل دربهار

【春化】chūnhuà 〈农〉 جلو انداختن رشد ونمو گیاه و دانه

【春画儿】chūnhuàr تصویر شهورت انگیز

【春荒】chūnhuāng کمبود غذا دربهار

【春季】chūnjì فصل بهار

【春假】chūnjià تعطیلات بهاری

【春节】Chūnjié عید بهاری چین

【春景】chūnjǐng منظره بهار

【春卷】chūnjuǎn پیرآشکی، دست پیچ

【春雷】chūnléi رعد بهاری، تندر بهاری

【春雷霉素】chūnléiméisù 〈药〉 نوعی دارو بنام "Kasugarnycin"

【春联】chūnlián شعر دومصراعی عید بهاری (معمولا به دروازه خانه چسبیده می‌شود)

【春令】chūnlìng ①(春季) بهار ②(春季的气候) آب و هوای بهاری: 冬行~ زمستان بهارمانند، زمستان گرم

【春梦】chūnmèng خواب بهاری، شادی گذرا، شادی زودگذر

【春秋】chūnqiū ①(春季和秋季) بهار وپائیز ②(年龄) سال وسن: ~已高 مسن، سالخورده / ~鼎盛 در اوج زندگانی و عمر ③(春秋时代) دوره بهار و پائیز (۷۷۰-۴۷۶ق.م.) ④(编年史) (وقایع سالیانه بهار و پائیز) «چون چیو» 参见"五经" wǔjīng ⑤(史书) وقایع سالیان

【春日】chūnrì ①(春天) بهار ②〈书〉(春天的太阳) آفتاب در بهار

【春色】chūnsè منظره بهار: 水乡~ بهار در دهکده کنار آب، بهار در دهکده ساحلی / 满园~ باغچه ای پراز زیبایی بهاری

【春上】chūnshang 〈口〉 در فصل بهار، در بهار: 今年~雨水

بهار امسال بارندگی زیاد دارد. 多

【春笋】chūnsǔn جوانه های خیزران درفصل بهار

【春天】chūntiān بهار، وقت بهار

【春小麦】chūnxiǎomài گندم بهاره

【春汛】chūnxùn ①〈水〉سیل بهاری ②〈渔〉فصل ماهیگیری بهاره

【春阳】chūnyáng فروغ گرم آفتاب بهاری

【春药】chūnyào داروئی که شهوت انسان را برمی انگیزد

【春意】chūnyì ①(春天气象)هوای بهاره، بهار در هوا، آغاز هوای بهاری حکمفرما است. ~盎然。: یا بیداری بهار ②(春心)افکار عشق

【春游】chūnyóu گردش بیرون شهر در بهار

【春装】chūnzhuāng لباس های بهاری

椿 chūn 〈植〉①(香椿)"Chinese toon" نوعی گیاه بنام ②(臭椿)"Tree of heaven" نوعی درخت بنام

【椿象】chūnxiàng 〈动〉نوعی حشرهٔ بدبو، خرچسانك

蝽 chūn 〈动〉نوعی حشرهٔ بدبو، خرچسانك

chún

纯 chún ①(无杂质)خالص، ناب: ~毛 پشم خالص/ ~黑 سیاه سیاه/ ~白 سفید خالص/ ~金 زر تمام عیار، زر ناب/ ~酒精 الکل خالص ②(单纯)محض: ~属捏造 دروغ محض، جعل محض ③(纯熟)ماهر، استاد کار: 功夫不~ باندازه کافی ماهر نبودن

【纯粹】chúncuì خالص، بدون مواد خارجی: ~的人 یك آدم مخلص و صمیمی/ 这~是浪费时间。 این کار صرفا تلف کردن وقت است./ ~胡说 محض حرف پوچ و بیهودهٔ محض

【纯度】chúndù خالص بودن

【纯厚】chúnhòu مخلص و درستکار

【纯化】chúnhuà خالص سازی

【纯碱】chúnjiǎn 〈化〉سدیم خالص، قلیای خالص

【纯洁】chúnjié خالص، تمیز و درستکار: ~党的队伍 سازمان حزبی را تصفیه کردن/ ~心地 تمیز و درستکار بودن

【纯谨】chúnjǐn مخلص و محتاط

【纯净】chúnjìng خالص، پاك و تمیز

【纯利】chúnlì سود ویژه، سود خالص

【纯良】chúnliáng مخلص و مهربان

【纯朴】chúnpǔ ساده و درستکار، خالص: ~敦厚 ساده و درستکار/ ~爽朗 راست و درست، درستکار و صریح/ 文风~ سادگی سبك نگارش

【纯然】chúnrán فقط، صرفا

【纯收入】chúnshōurù درآمد ویژه، درآمد خالص

【纯熟】chúnshú ماهر، استاد کار: 技术~ بسیار ماهر

【纯损】chúnsǔn ضرر محض، ضرر خالص

【纯一】chúnyī یگانه، ساده: 目标~ یگانگی هدف

【纯音】chúnyīn 〈物〉آهنگ ساده (فیزیك)

【纯贞】chúnzhēn خالص و باوفا

【纯真】chúnzhēn خالص، صمیمی، پاك: ~无邪 پاك و معصوم

【纯正】chúnzhèng خالص، پاك، بدون مواد خارجی: 动机~ انگیزهٔ خالص داشتن/ 思想~ افکار پاك و خالص داشتن

【纯稚】chúnzhì خالص و ساده لوح

【纯种】chúnzhǒng اصیل، پاك نژاد، نژاده: 牛~ گاو اصیل، گاو نژاده/ 马~ اسب اصیل

唇 chún لب: 上~ لب بالا/ 下~ لب پایین

【唇齿相依】chún-chǐ xiāngyī مانند لب و دندان بهم نزدیك بودن، بهم مربوط و وابسته بودن: 两国~。 این دوکشور مانند لب و دندان بهم مربوط و وابسته هستند.

【唇齿音】chúnchǐyīn 〈语〉حرف ادا شده از میان لب و دندان

【唇膏】chúngāo روژلب، ماتیك لب 又称"唇脂"

【唇裂】chúnliè 〈医〉لب خرگوشی، لب شکری

【唇枪舌剑】chúnqiāng-shéjiàn تیغ زبان برکشیدن، به نبرد های لفظی پرداختن

【唇舌】chúnshé حرف ها، بحث ها: 费一番~ توضیحات یا بحث های زیادی را لازم داشتن/ 徒费~ دم ونفس سوزاندن، نفس را به هدر دادن

【唇亡齿寒】chúnwáng-chǐhán اگر لب ها از بین برود، دندان ها سرد خواهد شد، اگریکی (از دوچیز وابسته بهم) بمیرد، دیگری به خطر خواهد افتاد، سرنوشت مشترك داشتن

【唇纹】chúnwén رگ های پوست روی لب

【唇音】chúnyīn 〈语〉حرف ادا شده از میان لب ها

莼 chún

【莼菜】chúncài 〈植〉"Water shield" نوعی گیاه بنام

淳 chún 〈书〉خالص، پاك، درستکار

【淳厚】chúnhòu پاك و درستکار، ساده ومهربان

【淳良】chúnliáng خالص و مهربان

【淳美】chúnměi خالص و زیبا

【淳朴】chúnpǔ درستکار، خالص، پاك: ~的阶级感情 عواطف طبقاتی ساده و محض/ ~的庄稼人 یك دهقان درستکار 又称"醇朴"

【淳于】Chúnyú 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

鹑 chún 〈动〉(مرغ) بلدر چین

【鹑衣】chúnyī 〈书〉لباس های ژولیده و وصله دار: 百结~ با لباس های وصله دار

醇 chún ①〈书〉(浓烈的酒)شراب قوی، شراب پخته ②〈书〉(纯粹)خالص، بی آمیغ ③〈化〉الکل (شیمی): ~酶 آنزیم الکلی/ ~醛 آلدئید الکلی

【醇厚】chúnhòu ①(浓厚)قوی، پرمایه، پخته: 酒味~。 این شراب پرمایه است. ②(淳朴)خالص و درستکار، ساده ومهربان

【醇化】chúnhuà ①(使更纯粹)تصفیه کردن، خالص کردن ②〈化〉الکل سازی: ~物 مادهٔ الکلی

【醇解】chúnjiě 〈化〉تحلیل الکلی (شیمی)

【醇酒】chúnjiǔ شراب خالص

【醇美】chúnměi خالص و زیبا
【醇酸】chúnsuān 〈化〉اسید الکلی：~ 树脂 صمغی که از حرارت دادن پولی‌هیدروکسی الکل بدست می آید
【醇香】chúnxiāng (بو یا مزه) خالص و معطر

chǔn

蠢 chǔn ①(愚蠢) ابله، بی‌عقل، نادان، احمق ②(笨拙) ناهنجار (در حرکات) ③〈书〉(蠢动) لولیدن، مانند کرم رفتن، خزیدن

【蠢笨】chǔnbèn ناهنجار، بی لطافت (در حرکات)؛ احمق
【蠢材】chǔncái آدم سفیه و احمق، ابله
【蠢蠢欲动】chǔnchǔn yù dòng — برای لولیدن آماده بودن：敌人又在 ~ یعنی برای ایجاد مزاحمت آماده بودن دشمن می خواهد دوباره شروع به ایجاد مزاحمت کند.
【蠢动】chǔndòng ①(爬动) لولیدن، مانند کرم رفتن، خزیدن ②(坏人进行活动) ایجاد ناآرامی کردن：敌人又开始 ~ دشمن دوباره شروع به ایجاد ناآرامی کرده است.
【蠢话】chǔnhuà حرف های احمقانه، حرف های دور از عقل سلیم
【蠢货】chǔnhuò آدم خرف وبی هوش، آدم کودن، آدم کم عقل، آدم بی کله
【蠢驴】chǔnlǘ آدم سفیه و احمق، خر (فحش)
【蠢人】chǔnrén آدم خرف، آدم احمق
【蠢事】chǔnshì کار های احمقانه
【蠢俗】chǔnsú سفیه و مبتذل
【蠢头蠢脑】chǔn tóu chǔn nǎo (نگاه یا سیما) احمقانه و فاقد عقل
【蠢猪】chǔnzhū آدم احمق، ابله، خوك بی کله، خر (فحش)

chuō

戳 chuō ①(用尖端捅) با چیز نوك تیز سیخ زدن، آزردن، فرو کردن：小心！别 ~ 了他眼睛！ مراقب باش! سیخ را در چشمش فرو نکن. / 在纸上 ~ 了一个洞 کاغذ را سوراخ کردن / 一 ~ 就破 با کوچکترین فشار پاره شدن ②〈方〉(因猛戳他物而本身受伤) رگ به رگ شدن، کند شدن：打球 ~ 了手 رگ برگ شدن مچ موقع بازی باتوپ / 钢笔尖儿 ~ 了。 نوك قلم کند شده است. ③〈方〉(竖立) چیزی را راست کردن：把秫秸 ~ 起来 یك دسته از ساقه های ذرت خوشه ای را راست کردن

【戳壁脚】chuōbìjiǎo 〈方〉پشت سر کسی حرف زدن، از کسی بدگفتن
【戳穿】chuōchuān فاش کردن، آشکار کردن، برملا ساختن：~ 敌人的谣言 دروغ های دشمن را فاش ساختن
【戳得住】chuō dé zhù (در برخورد با حوادث) پابرجا و استوار بودن
【戳份儿】chuōfènr برتری و تفوق خود را بر دیگران نشان دادن
【戳个儿】chuōgèr 〈方〉اندام
【戳祸】chuōhuò به زحمت یا درد سرافتادن
【戳记】chuōjì مهر
【戳脊梁骨】chuō jǐliangǔ کسی را در نهان محکوم کردن، پشت سر کسی حرف زدن
【戳破】chuōpò سوراخ کردن
【戳子】chuōzi 〈口〉مهر：在文件上盖个 ~ سند را مهر کردن / 橡皮 ~ مهر لاستیکی

chuò

啜 chuò 〈书〉①(喝) نوشیدنی را مزه مزه کردن：~ 茗 چای را مزه مزه کردن ②(抽噎) گریه بغض‌آلود کردن، هق هق گریه کردن

【啜泣】chuòqì گریه بغض‌آلود کردن، هق هق گریه کردن

绰 chuò 〈书〉فراخ، وسیع، پهناور، غنی：~ 有余裕 کافی وغنی بودن
另见 chāo

【绰绰有余】chuòchuò yǒu yú بیش از حد کفایت کردن، کافی و غنی بودن
【绰号】chuòhào نام مستعار
【绰约】chuòyuē 〈书〉(خانم) با لطافت و ظرافت، لطیف و لطیف و ظریف بودن، با لطافت و ظرافت بودن：风姿 ~ ظریف

辍 chuò 〈书〉متوقف ساختن، جلوی چیزی را گرفتن：~ 工 کار را متوقف ساختن / 时作时 ~ گاه به حرکت در آمدن و گاه توقف کردن

【辍笔】chuòbǐ در حین نوشتن یا نقاشی کردن متوقف شدن
【辍学】chuòxué از ادامه تحصیل باز ماندن، به تحصیل ادامه ندادن
【辍演】chuòyǎn نمایش را قطع کردن
【辍止】chuòzhǐ متوقف ساختن

龊 chuò 见"龌龊"wòchuò

cī

刺 cī 〈象〉：花炮点着了，~ ~ 地直冒火星。 وقتیکه ترقه روشن شد، جرقه های صدادار از آن بر می خاست.
另见 cì

【刺啦】cīlā صدای پاره کردن لباس یا کبریت زدن
【刺棱】cīlēng 〈象〉[动作迅速的声音]：猫 ~ 一下跑了。 گربه بسرعت گریخت.
【刺溜】cīliū 〈象〉[脚底下滑动或东西迅速滑过的声音]：~ 一下滑倒了 سرخوردن و بزمین افتادن / 子弹 ~ ~ 地从他耳边擦过去。 گلوله ها صفیر کشان از کنار گوشش رد شد.

差 cī 见"参差"cēncī
另见 chā;chà;chāi

呲 cī 〈口〉سرزنش کردن، توبیخ کردن : 挨了一顿～儿 مورد سرزنش شدید قرار گرفتن

疵 cī عیب، نقص، نقیصه : 小～عیب جزئی /无～بی عیب، بی نقص

【疵病】cībìng عیب، نارسائی، نقص
【疵布】cībù پارچهٔ ناقص
【疵点】cīdiǎn عیب، نقص، نقیصه
【疵毛】cīmáo پشم معیوب
【疵品】cīpīn فرآورده های ناقص

cí

词 cí ①〈语〉اصطلاح ؛ کلمه، واژه : 贬义～ کلمه ای که معنی موهن دارد /同义～ مترادف /反义～ کلمهٔ متضاد ②(讲话,意见) نطق، سخنرانی، بیان، گفته : 开幕～ نطق افتتاحیه /台～ نوشته ها وسطر های یك اپرا یا نمایشنامه 。各执一～ هرکس از حرف خودش دفاع می کند. 或 هرکس حرف خودش را می زند. ③(一种韵文形式) «تسی» (نوعی شعر در چین قدیم که برای بعضی آهنگ ها سروده می شد و دارای قالب های موزون ومقفی با تعداد معینی از واژه ها و بیت ها بود)

【词不达意】cí bù dá yì کلمات دررساندن مفهوم ناتوانند.
【词典】cídiǎn لغتنامه، فرهنگ لغت، قاموس : 学～ لغت نویسی، واژه نگاری، فرهنگ نویسی
【词调】cídiào قالب های موزون و مقفای شعر «تسی»
【词法】cífǎ 〈语〉تاریخ تحولات شکلی کلمات
【词干】cígàn 〈语〉اصل کلمه، تنه و ساقهٔ کلمه
【词根】cígēn 〈语〉اصل کلمه، ریشهٔ کلمه
【词华】cíhuá واژه ها و اصطلاحات ظریف در شعر
【词话】cíhuà ①(评论词的书) یادداشت ها و تفسیر ها درباره شعر «تسی» ②(一种说唱文学形式) نوعی داستان سرایی آمیخته با سرودها وترانه ها که در دوران حکومت سلسلهٔ «سونگ» (۹۶۰-۱۲۷۹) رواج یافته بود ③(夹有词曲的章回小说) داستان های آمیخته با بخش های منظوم که در دوران حکومت سلسلهٔ «مینگ» (۱۳۶۸-۱۶۴۴) رایج بود
【词汇】cíhuì مجموع لغات یك زبان، لغات و اصطلاحات : 基本～ لغات اساسی /一般～ لغات معمولی /常用～ لغات روزمره /～学 لغت شناسی /～表 واژه نامه
【词句】cíjù لغات و اصطلاحات : 空洞的～ پوچ و توخالی
【词类】cílèi 〈语〉اجزاء سخن
【词牌】cípái نام آهنگ هایی که اشعار «تسی» منطبق برآنها سروده می شود
【词谱】cípǔ کلکسیون آهنگ برای اشعار «تسی»
【词曲】cíqǔ یك اصطلاح کلی برای شعر «تسی» و شعر «چو»
【词讼】císòng پرونده های قانونی
【词素】císù 〈语〉واحد لغوی معنی دار
【词条】cítiáo 〈语〉مدخل لغوی در یك فرهنگ
【词头】cítóu 〈语〉پیشاوند، پیشوند
【词尾】cíwěi 〈语〉پسوند، پساوند
【词形】cíxíng 〈语〉تغییر در شکل کلمات : ～变化 مورفولوژی
【词性】cíxìng 〈语〉ویژگی های صرفی و نحوی که اجزاء سخن را تعیین می کند
【词序】cíxù 〈语〉ترتیب واژه ها
【词严义正】cí yán yì zhèng 见"义正词严"yì zhèng cí yán
【词义】cíyì 〈语〉معنی یك لغت
【词语】cíyǔ کلمات و ترکیبات، اصطلاحات
【词源】cíyuán 〈语〉منشاء یك لغت : 学～ علم اشتقاق
【词韵】cíyùn ①(填词所根据的韵) قافیهٔ اشعار «تسی» ②(填词用的韵书) فرهنگ قافیه (برای اشعار «تسی»)
【词缀】cízhuì 〈语〉ضمیمه های لغوی، پیشاوند وپساوند
【词组】cízǔ 〈语〉عبارت، گروه واژه ها، ترکیبات لغوی

祠 cí عبادتگاه اجدادی : 宗～ سالن خانوادگی و قبیله ای
【祠庙】címiào عبادتگاه، معبد
【祠墓】címù عبادتگاه و قبر
【祠堂】cítáng سالن یا عبادتگاه اجدادی، معبدیادبود

茨 cí ①(用茅或苇盖房子) باحصیر کلبه ساختن ②(植) نوعی گیاه بنام "Puncture vine"
【茨冈人】Cígāngrén طایفهٔ کولی

瓷 cí چینی (ظرف) چینی : 细～ چینی ظریف و نازك
【瓷雕】cídiāo 〈工美〉حکاکی روی چینی
【瓷公鸡】cígōngjī کنایه از آدم بسیار خسیس
【瓷漆】cíqī رنگ لعابی
【瓷器】cíqì ظروف چینی : 薄胎～ ظروف نازك چینی /彩绘～ ظروف چینی با نقاشی رنگی /青花～ ظروف چینی باگل آبی /～厂 کارخانهٔ ساخت ظروف چینی
【瓷实】císhi 〈方〉محکم، استوار : 这孩子长得挺～。 این بچه محکم وقوی بار آمده است. /路基夯～了。 پایهٔ جاده پس از تحمل ضربه های متوالی از بالا و پایین محکم شده است.
【瓷土】cítǔ خاك چینی
【瓷窑】cíyáo کوره برای تهیهٔ ظروف چینی
【瓷砖】cízhuān آجر کاشی، آجر لعابی

辞 cí ①(表达方法) طرز بیان، عبارت پردازی : 修～ علم بدیع ②(一种文体) نوعی ادبیات کلاسیك چینی : 《楚～》 ③(一种诗体) نوعی شعر کلاسیك چینی : 《木兰～》 «آهنگ مولان» «سرود های چو» ④(告别) مرخص شدن : 告～ مرخص شدن /不～而别 بدون خداحافظی مرخص شدن ⑤(推辞) با استواری امتناع ورزیدن : 固～ امتناع ورزیدن، روگرداندن ⑥(辞掉) عزل کردن : 公司经理～了十名雇员。 مدیر شرکت ده نفر از کارمندان را عزل کرده است. /～去领导职务 خود را از

شانه خالی کردن، از زیر کار(躲避)⑦ پست رهبری معاف کردن در صرف کوشش کوتاهی نکردن 不~劳苦:در رفتن

【辞别】cíbié مرخص شدن، خداحافظی کردن

【辞呈】cíchéng استعفانامه را تقدیم یا تسلیم ~提出:استعفانامه کردن

【辞典】cídiǎn لغت، فرهنگ لغت:لغتنامه،单语~ لغتنامه• یك زبانی / 双语~ لغتنامه• دو زبانی

【辞工】cígōng کسی را از کارش معزول کردن یا استعفا کردن

【辞令】cílìng زبان تخصصی، زبانی که برای موردی خاص مناسب باشد: 外交~ زبان دیپلوماتیك / 善于~ بسیار فصیح سخن گفتن، در فصاحت استاد بودن

【辞让】círàng مؤدبانه امتناع ورزیدن:他~了一番，才在前排就座。پس از آنکه در ابتدا مؤدبانه امتناع ورزید، سرانجام در ردیف جلو جای گرفت.

【辞色】císè 〈书〉 شکل و نحوه• ایراد کلام و بیان احساسات: ~严厉 در شکل و نحوه• ایراد کلام و بیان احساسات سختگیر بودن / 假以~ با تشویق به کسی نگاه کردن / 他欣喜之情，形于~。 شادی هم در سخن و هم در سیمایش آشکار بود.

【辞世】císhì در گذشتن

【辞书】císhū لغت نامه، فرهنگ لغت

【辞岁】císuì با آخرین شب سال خداحافظی کردن، شب عید را جشن گرفتن 又称"辞年"

【辞退】cítuì عزل کردن

【辞谢】cíxiè مؤدبانه امتناع ورزیدن

【辞行】cíxíng قبل از مسافرت (با دوستان وغیره) خداحافظی کردن

【辞藻】cízǎo لغات و عبارات زیبا، زبان آراسته به لغات و عبارات: 堆砌~ لغات و عبارات آراسته و مزین را پشت سرهم آوردن

【辞章】cízhāng ①(韵文和散文) نظم و نثر ②(修辞) هنر نگارش، علم بدیع، فن سخنوری

【辞职】cízhí استعفا کردن، استعفانامه• خود را تسلیم یا تقدیم کردن، استعفا خواستن:提出~ استعفا کردن

慈 cí ①(仁慈) مهربان، بامحبت، شفقت آمیز:~心 مهربان، ②〈书〉(母亲) مادر:家~ مادرم رقیق القلب

【慈蔼】cí'ǎi مهربان، با محبت، شفقت آمیز

【慈爱】cí'ài عشق، مهربانی، شفقت:祖父~地摩挲着他的小孙子。 پدر بزرگ نوه• کوچکش را با مهربانی نوازش می کرد.

【慈悲】cíbēi رحم، دلسوزی، نیك خواهی، ترحم:发~ رحم کردن، دل سوزاندن / 对敌人的~就是对人民的残忍。 ترحم بردشمن ستم برمردم است؛ دلسوزی برای گرگ ستم بر گوسفند است؛ ترحم برپلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسپندان

【慈姑】cígu 〈植〉 "Arrowhead" نوعی گیاه بنام

【慈和】cíhé مهربان ودلپذیر

【慈怜】cílián مهربان و بارحم

【慈眉善目】cí méi shàn mù قیافه• مهربان داشتن

【慈命】címìng دستور مادر

【慈母】címǔ مادر مهربان

【慈善】císhàn خیرخواه، نیك خواه، مهربان، بامحبت: ~机关 مؤسسه• خیریه / ~家 آدم خیر / 事业~ آدم بشردوست، امور خیریه

【慈祥】cíxiáng مهربان:~的面容 قیافه• مهربان

【慈心】cíxīn محبت، مهربانی

磁 cí ①〈物〉 آهن ربا، مغناطیس:起~ مغناطیسی کردن / 地~ مغناطیس زمین / 波~ موج مغناطیسی ②(瓷器)(ظروف) چینی

【磁暴】cíbào 〈物〉 طوفان مغناطیسی:~记录器 دستگاه ثبت طوفان مغناطیسی

【磁北】cíběi 〈地〉 قطب شمال آهن ربا

【磁场】cíchǎng 〈物〉 حوزه• مغناطیسی، میدان مغناطیسی:强~度 درجه• شدت میدان مغناطیسی

【磁畴】cíchóu دایره• مغناطیسی

【磁带】cídài نوار باریك کاغذی یاپلاستیکی مخصوص ثبت اثرات مغناطیسی:~录音机 دستگاه ضبط صوت / ~记录器 نوار ضبط صوت، دستگاه ثبت و ضبط با نوار مغناطیسی / 盒式~ کاست (Cassette)

【磁感应】cígǎnyìng 〈物〉 القاء مغناطیسی

【磁钢】cígāng 〈冶〉 فولاد آهن ربا

【磁化】cíhuà عمل مغناطیس کردن:~率 استعداد آهن ربا شدن، استعداد جذب نیروی کهربایی

【磁极】cíjí 〈物〉 قطب مغناطیسی:~强度 قدرت قطب مغناطیسی

【磁力】cílì 〈物〉 نیروی مغناطیسی، شدت میدان مغناطیسی:~测定 مغناطیس سنجی / ~勘探 اکتشاف مغناطیسی / ~起动器 دستگاه شروع کننده• مغناطیسی / ~探矿仪 معدن یاب مغناطیسی / ~线 خط نیروی مغناطیسی / ~探伤器 نقص یاب مغناطیسی / ~仪 مغناطیس سنج / ~选矿 سنگ شویی مغناطیسی / مغناطیس

【磁流体】cíliútǐ 〈物〉 مغناطیس سیال، مایع مغناطیسی:~力学 علم قوای مایع مغناطیسی

【磁盘】cípán صفحه• مغناطیسی: ~存储器〈计算机〉(کامپیوتر) حافظه بادیسك مغناطیسی

【磁偏角】cípiānjiǎo 〈物〉 زاویه• انحراف مغناطیسی: 地区~ ناحیه ای‌که درزاویه• انحراف مغناطیسی قرار دارد

【磁石】císhí ①〈矿〉 سنگ آهن مغناطیسی، ماگنتیت ②〈电〉 ماگنت:~发电机 ماگنتو

【磁体】cítǐ 〈物〉 جسم مغناطیسی

【磁铁】cítiě 〈物〉 آهن ربا، مغناطیس:马蹄形~ آهن ربای نعل / 电~ آهن ربای الکتریکی / 永久~ آهن ربای دائمی / 矿~ شکل سنگ آهن مغناطیسی، ماگنتیت

【磁通量】cítōngliàng 〈物〉 جریان مغناطیسی، شار مغناطیسی

【磁头】cítóu (درضبط صوت) هد مغناطیسی

【磁心】cíxīn 〈物〉 هسته• مغناطیسی:~储存器 حافظه• هسته• مغناطیسی

【磁性】cíxìng 〈物〉 مغناطیس:顺~ پارامغناطیس / 抗~ دیا مغناطیس / 铁~ موادی‌که دارای خواص مغناطیسی آهن هستند / ~材料 اسباب ولوازم مغناطیسی / ~检波器 موج یاب

~水雷 مین مغناطیسی / ~天线 آنتن مغناطیسی / ~炸弹 بمب آهن ربایی مغناطیسی

【磁选】cíxuǎn 〈矿〉 سنگ شویی مغناطیسی، تغلیظ مواد معدنی با مغناطیس: 湿式~机 دستگاه سنگ شویی مغناطیسی خیس / ~厂 کارخانهٔ سنگ شویی مغناطیسی

【磁元件】cíyuánjiàn پیل مغناطیسی

【磁针】cízhēn سوزن مغناطیسی

【磁子】cízǐ 〈物〉 واحد طبیعی قدرت مغناطیسی ذره یا اتم

雌 cí جنس ماده، مؤنث

【雌儿】cí'ér اشارهٔ تحقیر آمیز به زن

【雌花】cíhuā 〈植〉 گل مادگی دار، گل ماده

【雌黄】cíhuáng ①〈矿〉 آرسنیك زرد ② 见"信口雌黄" xìnkǒu cíhuáng

【雌蕊】círuǐ 〈植〉 مادگی

【雌性】cíxìng جنس ماده، مؤنث

【雌雄】cíxióng ①(雌性和雄性) نر و ماده: ~同体〈动〉 دارای دوحالت جنسی نر و ماده در یك تن بودن / ~同株〈植〉 دارای عضو جنسی نر و ماده دریك درخت بودن / ~异体 دارای دوحالت جنسی نر و ماده در دوتن بودن / ~异株〈植〉 دارای عضو جنسی نر و ماده در دو درخت بودن ②(胜负) پیروزی وشکست: 决一~ مرحلهٔ نهایی نبرد را طی کردن

鹚 cí 见"鸬鹚" lúcí

糍 cí

【糍粑】cíbā نوعی کیك که با برنج لعاب دار وچسبنده درست می شود.

cǐ

此 cǐ این: ~处 اینجا، این محل / ~等 این نوع، مانند اینها / 由~往南 از اینجا به جنوب

【此岸】cǐ'àn 〈佛教〉 (اصطلاح مذهب بودا) این ساحل جهان، فانی وگذرا بودن جهان

【此辈】cǐbèi این نوع مردم، چنین افرادی: 勿与~来往。 با چنین افرادی معاشرت نکنید.

【此地】cǐdì اینجا، این محل: ~人 مردم محلی

【此地无银三百两】cǐdì wú yín sānbǎi liǎng در اینجا سیصد «لیان» (واحد پول نقرهٔ چینی معادل با ۶۰ سنت آمریکا) نقره دفن نشده است (طبق یك افسانهٔ قومی چینی، این نشان و علامت توسط مردی داده شد که مقداری پول را در آنجا پنهان کرده بود) ـــ یعنی آدم جنایت کار در اثر پافشاری بر بی گناهی خویش خود را لومی دهد.

【此后】cǐhòu بعد (یا آن) از این: 他1958年到农村去, ~一直在那儿工作。 او در سال ۱۹۵۸ به روستارفت واز آن زمان به بعد در آنجا کار کرد.

【此呼彼应】cǐ hū bǐ yìng هم صدا بودن، هم آهنگ بودن

【此间】cǐjiān اینجا، دراطراف اینجا: ~已有传闻。 در اینجا اینطور شایع بوده است.

【此刻】cǐkè در این لحظه، حالا، الآن: 直到~ تا بحال

【此路不通】cǐ lù bù tōng کوچهٔ بن بست

【此起彼伏】cǐqǐ-bǐfú همین که یکی نشست دیگری به پا می خیزد، یکی پس از دیگری بپا خاستن: ~的农民起义 قیام های دهقانی یکی پس از دیگری 又作"此伏彼起"

【此时】cǐshí در این اثنا، همین حالا، الآن: 此刻 در همین لحظه / ~此地 در همین جا و همین موقع

【此外】cǐwài به غیر از این، گذشته از این، علاوه بر این: 还要讨论一些双方共同关心的问题。 به علاوه ما در مسایل مورد علاقهٔ طرفین بحث خواهیم کرد. / 他买了一件大衣, ~还买了一副手套。 اویك پالتو خرید وعلاوه برآن، یك جفت دستکش هم خرید.

【此一时,彼一时】cǐ yīshí, bǐ yīshí امروز وضعیت اینطور است و آن روز آنطور بود ـــ یعنی زمان و مکان تغییر کرده است.

【此致】cǐzhì [信末套语]: ~敬礼 با تقدیم احترام، با تقدیم احترامات فائقه

cì

次 cì ①(顺序) ترتیب، توالی، ترادف: 依~ به ترتیب / 席~ ترتیب جاها / 车~ شمارهٔ قطار / 二十一~列车 قطار شمارهٔ ۲۱ ②(第二) دوم، بعدی: ~日 روز بعد، فردای آنروز ③(质量较差的) درجهٔ دو، نامرغوب، بنجل: ~棉 پنبهٔ درجهٔ دو، پنبهٔ نامرغوب / 真~! واقعا خوب نیست / 我的字写得可~了。 خط من بد است. ④〈化〉 هیپو (= فرو، زیر): ~氯酸盐 (شیمی)هیپو اسید هیپوکلرو ⑤〈量〉: 三~ سه بار، سه دفعه / 首~ اولین بار، نخستین بار / 进行几~会谈 چندبار مذاکره به عمل آوردن ⑥〈书〉 توقفگاه بیـن راه: 旅~ مسافرخانه، توقفگاه، در مسافرخانه، در هتل ⑦(品质差) اخلاقا بد

【次大陆】cìdàlù شبه قاره

【次等】cìděng درجهٔ دو، نامرغوب، بنجل

【次第】cìdì ①(次序) ترتیب، توالی، ترادف ②(挨个儿) یکی پس از دیگری: ~入座 یکی پس از دیگری جا گرفتن

【次货】cìhuò اجناس بنجل

【次级线圈】cìjí xiànquān 〈电〉 حلقهٔ سیمی فرعی، حلقه دوم

【次品】cìpǐn کالا های معیوب وخراب، تولیدات نامرغوب

【次日】cìrì روز بعد

【次生】cìshēng 〈物〉 فرعی، کمکی: ~矿床 ذخیرهٔ فرعی مواد معدنی / ~林 جنگل فرعی

【次声】cìshēng 〈物〉 صدایی که دارای امواج مادون صوت باشد

【次数】cìshù دفعات: ~不多 نه خیلی، نه بطور اغلب، نه غالبا / 上月边境冲突~有所减少。 از اوقات در ماه گذشته دفعات زد و خورد مرزی تا اندازه ای کاهش یافت. / 练习的~越多, 熟练的程度越高。 هرقدر بیشتر تمرین کنید، ماهرتر خواهید شد.

【次序】cìxù ترتیب، توالی، ترادف: ~颠倒了。 درست مرتب نشده است. نظم درستی ندارد. / 要按农、轻、重~安排国

民经济。: در اقتصاد ملی ترتیب تقدم باید اینطور باشد : کشاورزی، صنایع سبك و صنایع سنگین.
【次要】cìyào　فرعی، تابع، کم اهمیت: ~问题 / مسئلهٔ فرعی ~矛盾 / تناقض فرعی /使这个问题退居~地位 مسئله را در موقعیت کم اهمیت تری قرار دادن
【次之】cìzhī　حائز مقام دوم بودن: 该省矿藏,以煤最多,铜锡~。 از میان ذخیره های مواد معدنی آن استان، زغال سنگ حائز مقام اول است و مس و قلع مقام دوم و سوم را دارد.
【次中音号】cìzhōngyīnhào 〈乐〉 شیپور دارای صدای زیر مردانه

伺 cì
另见 sì
【伺服】cìfú 〈机〉(servo) کمك، کمکی، سرو(ماشین): ~电动机 موتور کمکی، موتور کمپرسی، سرو موتور/ ~机构 سازمان کمك ترمز، ترمز کمکی/ ~控制 کنترل کمکی/ ~制动 کمکی
【伺候】cìhou　خدمت گزاری کردن، خدمت رسیدن: 这个人难~。 خیلی مشکل پسند است.

刺 cì　①(刺儿) خار، تیغ: 他手指上扎了个~。 خاری در انگشتش فرورفته است. / 拔~ خار را درآوردن / 他说话总带~。 او همواره حرفهای نیشدار می زند. ②(扎) خراش دادن، خراش دادن و مجروح کردن ③(暗杀) سؤقصد: 伤~ زخم زدن مورد سؤقصد قرار/ 被~ سؤقصد کردن، بقتل رساندن ~行: کردن ④(刺激) تحریك کردن، تهییج کردن: 鼻~ بینی را گرفتن ⑤(指摘) انتقاد کردن، سرزنش کردن: 讽~ تحریك کردن ⑥〈书〉(名片) کارت ویزیت، هجوکردن، مسخره کردن
另见 cī
【刺柴】cìchái　هیزم خاردار
【刺刺不休】cìcì bù xiū　پرچانگی کردن، دائما سخن گفتن
【刺丛】cìcóng　بوتهٔ خاردار
【刺刀】cìdāo　سر نیزه: 上~! سر نیزه را به تفنگ سوارکنید! / 拚~ نبرد با سرنیزه
【刺耳】cì'ěr　①(声音尖锐难听) گوش خراش: 这声音太~ این صدا بسیار گوش خراش است. ②(言语刻薄) خشن، زننده، درشت: ~的话 حرف های زننده، حرف های درشت
【刺骨】cìgū　تیز، نافذ، نفوذ کننده: ~的严寒 سرمای نفوذ کننده / 寒风~。 باد سرد تا مغز استخوان نفوذ می کند.
【刺槐】cìhuái 〈植〉 نوعی اقاقیا
【刺激】cìjī　①(激发;鼓励) تحریك کردن، تهییج کردن، برانگیختن: 物质~ تحریك مادی / 强~ تحریك شدید ②(使人激动;精神受打击) روحا تحریك کردن، حال کسی را بهم زدن: 这坏消息给她很大的~。 دراثر این خبر بد حالش بهم خورد. / ~物 محرك / ~性毒剂 مواد سمی تحریك کننده
【刺客】cìkè 〈旧〉 کسی که کس دیگر را مورد سؤقصد قرار می دهد، قاتل، آدمکش
【刺挠】cìnao 〈口〉 خارش دار، خارنده، خارش کننده، خاریدنی
【刺配】cìpèi　جنایتکاری را خال کوبیدن واورا تبعید کردن (نوعی مجازات در دوران فئودالی چین)
【刺儿话】cìrhuà　حرف های هجو آمیز، حرف های مسخره کننده
【刺儿头】cìrtóu 〈方〉 آدم سخت گیر ومشکل پسند
【刺杀】cìshā　①(用武器暗杀) با سلاح به قتل رساندن ②〈军〉(用刺刀拚杀) نبرد با سرنیزه: 练~ یورش با سرنیزه را تمرین کردن / 表演~ نبرد با سرنیزه را نمایش دادن
【刺参】cìshēn　خیار دریایی خاردار
【刺史】cìshǐ　حاکم استان یا شهرستان در دوران فئودالی چینی
【刺探】cìtàn　جاسوسی کردن: ~军情 بمنظور جاسوسی اطلاعات نظامی را جمع آوری کردن
【刺铁丝】cìtiěsī　سیم خاردار 又作"刺丝"
【刺网】cìwǎng 〈渔〉 یك نوع تور ماهی گیری که چون ماهی بخواهد فرار کند گوشش در آن گیر می کند: 三层~ نوعی تور ماهی گیری دارای سوراخ های بسیار ریز
【刺猬】cìwei　خار پشت
【刺绣】cìxiù　گل دوزی کردن، پارچهٔ گل دوزی: ~品 پارچهٔ گل دوزی
【刺眼】cìyǎn　خیره کننده، زنندهٔ چشم، آسیب رساننده به چشم: 灯光亮得~。 این چراغ نور خیره کننده ای دارد. / 她那身奇装异服看着很~。 لباس عجیب و غریبش بسیار زننده جلوه می کند.
【刺痒】cìyang 〈口〉 خارش دار: 穿了这件毛衣他感到脖子上很~。 با پوشیدن این لباس پشمی گردنش می خارد.
【刺鱼】cìyú 〈动〉 ماهی آبنوس
【刺字】cìzì　(مجرم را) خال کوبیدن
【刺字】cìzì　کارت ویزیت

赐 cì　بخشیدن، عطا کردن، ارزانی داشتن: 赏~ پاداش / 请即~复。 لطفا پاسخ فوری مرحمت کنید. / 厚~ بخشیدن / 受之有愧。 شایستهٔ هدیهٔ گرانبهایی که به من مرحمت فرمودید نیستم.
【赐教】cìjiào 〈敬〉 تعلیمات یا دستورات دادن: 不吝~ لطفا با ابلاغ دستوراتتان بنده را مورد عنایت قرار دهید.
【赐死】cìsǐ　(امپراطور به وزیر جنایتکار) دستور خود کشی را فرمودن
【赐予】cìyǔ　هدیه دادن، بخشیدن، عطا کردن

cōng

从 cōng
另见 cóng
【从容】cōngróng　①(不慌不忙) آرام، بی عجله، با تأنی: ~不迫 آرام و بی عجله / ~就义 با آرامش خاطر به استقبال مرگ رفتن، مانند قهرمان مرگ راپذیرفتن ②(宽裕) زیاد، فراوان: 时间很~。 هنوز وقت زیاد است.

匆 cōng
【匆匆】cōngcōng　با عجله، باشتاب: 他~吃了一顿饭。 او با عجله غذا خورد. / ~离去 با عجله و شتاب رفتن / 行色~ در

تدارك ديدن يك سفر عجله كردن، وقت كافى براى تدارك سفر نداشتن

【匆促】cōngcù با عجله براه افتادن ~起程: با عجله، با شتاب / وقت كافى نداشتن، تنگ بودن وقت ~时间

【匆忙】cōngmáng با عجله ~做出决定: با عجله، با شتاب / آنقدر با شتاب اينجارا 临行~未能向你告别。 تصميم گرفتن ترك كردم كه وقت خداحافظى با شما را نيافتم.

囱 cōng 见"烟囱"yāncōng

苁 cōng

【苁蓉】cōngróng 〈植〉〈中药〉 نوعى گياه پزشكى در چين بنام " Desert cistanche "

枞 cōng 〈植〉 درخت صنوبر

锹 cōng خشت، زوبين، نيزهٔ كوتاه (سلاح قديمى در چين)

葱 cōng ①〈植〉 پياز: 大~ موسير، پياز ~ 小/ پياز سبز چينى ~ 洋/ پياز كوچك ②(青色) سبز

【葱白】cōngbái آبى بسيار كم رنگ

【葱白儿】cōngbáir ساقهٔ پياز كوچك

【葱翠】cōngcuì سبز و خرم: ~的竹林 خيزران زار سبز وخرم

【葱花】cōnghuā پياز سبز ريزريز شده: ~饼 نان ساجى باپياز سبز

【葱茏】cōnglóng سبز وخرم وپرپشت: 草木~ گياههاى سبز وخرم و پرپشت

【葱绿】cōnglǜ سبزكم رنگ مايل به زرد: ~的田野 مزارع سبز وخرم / 麦苗一片~。 جوانه هاى گندم يك پارچه سبز است.

【葱头】cōngtóu پياز

【葱郁】cōngyù سبز وخرم وپرپشت: ~的松林 كاجستان سبزوخرم

聪 cōng ①〈书〉(听觉) حس سامعه، حس شنوايى: 左耳失~ از گوش چپ كر بودن ②(听觉灵敏) داراى حس شنوايى قوى: 耳~目明 چشم روشن و گوش تيز داشتن

【聪慧】cōnghuì باهوش، هوشمند، زيرك، عاقل

【聪明】cōngming باهوش، هوشمند، زيرك، عاقل: ~能干 باهوش وتوانا / ~才智 هوش وعقل / ~反被~误。 مردم با هوش احتمالا قربانى هوش خود مى شوند. / ~一世，糊涂一时 آدم هميشه عاقل ولى يك لحظه احمق؛ در همه عمر خردمند ولى درين لحظه نادان

【聪睿】cōngruì باهوش، عاقل، زيرك

【聪颖】cōngyǐng باهوش، عاقل، زيرك

cóng

从 cóng ①〈介〉(起于) از: ~现在起 از حالا ببعد / ~这儿往西 از اينجا به طرف غرب / ~群众中来，到群众中去 از توده هابه توده ها / ~全局出发 برمبناى كل اقدام كردن، / ~战争中学习战争 از طريق جنگ جنگ را آموختن / ~根本上说 از اساس، / موقعيت كل را مبداء قرار دادن ②〈介〉(经过) از طريق: ~窗子里往外望 از پنجره به بيرون نگاه كردن / ~他们面前经过 از جلوى آنهاگذشتن / ~桥上过 از روى پل رد شدن ③〈副〉[用在否定词前面，表示"从来"] هرگز، هيچگاه، هيچوقت: ~不骄傲 هيچگاه مغرور نبودن / ~不计较个人的名誉地位 هرگزملاحظهٔ شهرت ومقام خود را نكردن ④(跟随) بدنبال چيزى رفتن، از چيزى پيروى كردن: ~命 از فرمان / ~俗 بدنبال رسوم وآداب عام رفتن ⑤(参加) به لشكركشى مبادرت ورزيدن: ~征 اطاعت كردن / ~军 به ارتش پيوستن، زيرپرچم ارتش شركت كردن، پرداختن ⑥(根据某种方式或原则) برطبق شيوه اى يا اصلى رفتن: 批判~严，处理~宽 سخت انتقاد كردن ولى با مدارا عمل نمودن / 训练要~难，~严。 تمرين نظامى بايد سخت و اكيد باشد. ⑦(跟随的人) دنباله رو، همراه، ملازم: 随~ همراهان ~者如云 ⑧(次要的) فرعى، تابع: 主~ اصلى و فرعى / 分别首~ اصلى را از فرعى تميز دادن ⑨(堂房) زياد داشتن نسبت وارتباط ميان: ~叔 عمو پسر عمو ودختر عمو، پسردايى ودختردايى

另见 cōng

【从长计议】cóng cháng jìyì بيشتر به موضوع عميق شدن و سپس دربارهٔ آن بحث كردن

【从此】cóngcǐ از اين ببعد، از حالا ببعد

【从…到…】cóng…dào… از...به...، از...تا...: 从上到下 از بالا تاپائين / 从早到晚 از صبح تا شام / 从古到今 از قديم تا امروز / 从无到有 از نيستى به هستى آمدن / 从弱到强 از ضعيف تا نيرومند / 从小到大 از كوچك تا بزرگ

【从动】cóngdòng 〈机〉 (ماشين) گردنده، متحرك، به حركت در آورده شده: ~齿轮 دندهٔ متحرك / ~构件 (از يك دستگاه) بخش متحرك و گردان

【从而】cóng'ér 〈连〉 از اين قرار، بدين ترتيب، بدين گونه: 农业迅速发展，~为轻工业提供了充足的原料。 كشاورزى بسرعت پيشرفت كرده بدين ترتيب براى صنايع سبك مواد خام كافى فراهم آسده است.

【从犯】cóngfàn 〈法〉 شريك جرم، جنايتكار فرعى

【从父】cóngfù 〈书〉 عمو يا دائى

【从价税】cóngjiàshuì 〈经〉 ماليات از روى قيمت

【从简】cóngjiǎn با اصل سادگى مطابقت داشتن: 一切~ از همهٔ تشريفات غير لازم معاف بودن / 婚事~ مراسم ازدواج را ساده برگزار كردن

【从谏如流】cóng jiàn rú liú (پادشاه) نصيحت وزير را پذيرفتن

【从句】cóngjù 〈语〉 جملهٔ فرعى

【从军】cóngjūn در ارتش شركت كردن، براى خدمت سربازى نام نويسى كردن

【从来】cónglái هميشه، همواره، در همه زمان ها: 我~没有见过他。 من هرگز او را نديده ام. / 世界各国人民的革命斗争~都是互相支持的。 خلق هاى كشور هاى مختلف در مبارزات انقلابى همواره از يكديگر پشتيبانى كرده اند.

【从量税】cóngliàngshuì 〈经〉 ماليات از روى حجم، وزن و غيره

【从略】cónglüè حذف شدن: 此处引文~。 نقل قول در اينجا

حذف شده است.

【从命】cóngmìng از دستور یا فرمان اطاعت کردن

【从母】cóngmǔ خاله

【从前】cóngqián قبلا، سابقا، در زمان گذشته: 他跟～大不一样了。 او با گذشته‌ء خود بسیار فرق کرده است.

【从权】cóngquán به تدبیر موقت توسل جستن: ～处理 به اقتضای تدبیر موقت کار ها را انجام دادن

【从戎】cóngróng 〈书〉 به خدمت نظام رفتن، در ارتش شرکت کردن، برای خدمت سربازی نام نویسی کردن: 投笔～ قلم مو را زمین گذاشتن و در جنگ شرکت کردن ـ یعنی برای شمشیر از قلم صرف نظر کردن

【从善如流】cóng shàn rú liú همچنان که جریان رود خانه مسیر خود را دنبال می کند، نصیحت خوب دیگران را پذیرفتن و دنبال کردن، کاملا آماده‌ء پذیرش نصیحت بودن

【从事】cóngshì ①(致力于) به کاری پرداختن، مشغول بودن، مبادرت ورزیدن: ～波斯语研究工作 به تحقیقات درباره‌ء زبان فارسی پرداختن / ～文学创作 به کار ادبیات مشغول بودن / ～群众工作 به کار های مربوط به توده های مردم پرداختن / ～技术革新 در راه نوآوری های فنی کار کردن ② (处理) برخورد کردن، معامله کردن، سروکار داشتن: 慎重～ با احتیاط برخورد کردن / 军法～ برطبق قانون نظامی عمل کردن

【从属】cóngshǔ تابع قراردادن، فرعی دانستن: ～地位 موقعیت فرعی

【从速】cóngsù هرچه زودتر، بدون تأخیر: ～处理 هرچه زودتر با موضوع سروکار داشتن / 存书不多, 欲购～。 از این کتاب نسخه های زیادی باقی نمانده است، تا هست بخرید.

【从头】cóngtóu ①(从最初) از اول، از ابتدا، ازبدو: ～儿做起 از اول شروع کردن، از سرگرفتن ②(重新) دوباره، مجددا: ～儿再来 دوباره شروع کردن

【从违】cóngwéi پیروی یا تخلف کردن

【从小】cóngxiǎo از کودکی، از طفولیت: 要教育孩子～热爱祖国。 باید از کودکی عشق به میهن را به اطفال آموخت.

【从刑】cóngxíng 〈法〉 مجازات فرعی

【从业】cóngyè 〈法〉 شغل و حرفه گرفتن

【从优】cóngyōu اولویت دادن

【从中】cóngzhōng از میان، از وسط: ～渔利 از میان سود بردن / ～调解 بین دو طرف میانجی گری کردن / ～吸取有益的教训 (ازآن) درس عبرت مفیدی آموختن / ～作梗 اشکال تراشی کردن

从 cóng

①(聚集) بطور فشرده جمع شدن: ～集 بطور فشرده جمع شدن / ～生 بطور پرپشت روئیدن ②(聚生的草木) انبوه گیاهان: 草～ جای پوشیده از گیاهان، علفزار / 树～ جای پوشیده از درختان انبوه، درختزار ③(聚集在一起的人或物) جمعیت، ازدحام، مجموعه: 人～ انبوه مردم / 论～ مجموعه از مقالات، منتخب مقالات ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【丛簇】cóngcù بطور فشرده جمع شدن

【丛集】cóngjí بطور فشرده جمع شدن، روی هم انباشته شدن: 百感～ انواع احساسات به کسی دست دادن / 债务～ قرض های روی هم انباشته شده

【丛刊】cóngkān سری های کتاب، کلکسیون کتاب

【丛林】cónglín ① (树林子) جنگل، بیشه‌ء انبوه: ～战 جنگ در جنگل / ～热 تب جنگل، کشمکش وستیز در جنگل ② (寺院) معبد بودایی

【丛莽】cóngmǎng علف هائی که بطور پرپشت می رویند

【丛密】cóngmì (گیاهان) انبوه و پرپشت

【丛山】cóngshān کوههای مسلسل

【丛生】cóngshēng ①(聚集在一处生长) (گیاهها) بطور پرپشت روئیدن: 园内杂草～。 در باغچه علف های هرزه‌ء انبوه روئیده است. / 道路荆棘～。 بوته های خار جاده را پوشانیده است. ②(同时发生) (بلا، بیماری، بدبختی وغیره) همزمان روی نمودن، رخ دادن: 百病～。 انواع بیماری ها شیوع یافته است.

【丛书】cóngshū مجموعه‌ء کتاب ها، کلکسیون کتاب: 历史知识～ مجموعه‌ء اطلاعات تاریخ

【丛杂】cóngzá متعدد و مخلوط

【丛葬】cóngzàng بطور گروهی دفن کردن، جسد های متعدد را یکجا دفن کردن

【丛冢】cóngzhǒng 〈书〉 قبر های پراگنده در یك محل

淙 cóng

【淙淙】cóngcóng 〈象〉 صدای شرشر آب روان: 溪水～。 آب در جوی باریك شرشر روان است.

琮 cóng

یشم مستطیل شکل با سوراخی در وسط آن

còu

凑 còu

①(聚集) جمع کردن، گرد آوردن، وصول کردن: ～钱 پول جمع کردن / ～足人数 مردم را به تعداد کافی گردهم آوردن / ～情况 اطلاعات جمع کردن ②(凑巧;趁) بطور اتفاقی رخ دادن، از وقت استفاده کردن: 正～上是星期日。 اتفاقا یك شنبه بود. / ～空儿 (برای انجام کاری) وقت پیدا کردن ③(接近) نزدیك شدن: ～近点儿。 لطفا نزدیك تر بیائید!

【凑份子】còu fènzi (برای تهیه‌ء هدیه ای) دانگ خود را دادن

【凑合】còuhe ①(聚集) جمع شدن، گردهم آمدن: 休息时大伙～在一起聊天。 در موقع استراحت ما همه برای گپ زدن گردهم آمدیم. ②(拼凑) بداهتا کاری انجام دادن: 发言要认真准备, 不要临时～。 نطق خود را باید از پیش با جدیت آماده کنید، بداهتا سرهم بندی نکنید. ③(将就) با چیزی ساختن: 这件大衣还能～着穿一冬。 من می توانم برای یك زمستان دیگر با این پالتو بسازم. / 他没有学过会计, 但还能～着打打算盘, 记记帐。 او حسابداری نخوانده است، ولی می تواند چرتکه بیندازد وکار های ساده‌ء حسابداری را انجام دهد. ④(还可以) قابل قبول است، بد نیست: 这本小说怎么样? ——还～。 به نظر تان این رمان چطور است؟ ـ بد نیست. / 你好吗? ——还～。 حال تان چطور است؟ ـ بد نیست.

【凑乎】còuhu ①(拼凑) سرهم بندی کردن ②(将就) با وضعی

ساختن

【凑集】còují جمع کردن، جمع شدن：～图书以建立暑期阅览室 برای تأسیس کتابخانه در تعطیلات تابستانی کتاب جمع کردن / 明天大家～在一块儿再把这件事议一议。فردا ما در اینجا جمع می شویم و مجددا در بارهٔ آن کار بحث می کنیم.

【凑近】còujìn (به چیزی) نزدیك شدن

【凑钱】còuqián (برای انجام کاری) پول جمع کردن

【凑巧】còuqiǎo اتفاقا، تصادفا، همانطور که شانس می آورد：我们搬家那天，～天下雨。روزی‌که ما اسباب کشی کردیم، اتفاقا باران بارید. / 真不～！他出去了。متأسفانه او بیرون رفت.

【凑趣儿】còuqùr ①(使人高兴) برای خوشایند کسی ②(取乐) دست انداختن، شوخی کردن：别拿我～。مرا دست نیندازید!

【凑热闹】còu rènào ①(一起玩) باهم شوخی کردن ②(添麻烦) بیشتر زحمت دادن：我们够忙的，别再来～了。ما خیلی گرفتاریم، بیشتر از این مزاحم ما نشوید.

【凑手】còushǒu دم دست، در دسترس، در نزدیکی：我眼下不～，拿不出那么多钱来。من فعلا دم دست آنقدر پول ندارم.

【凑数】còushù عدد یا مقدار معینی را جبران کردن

【凑整儿】còuzhěngr عدد معینی را کامل کردن：我有九十八元，你再给我两元；凑个整儿吧。من ۹۸ «یوان» دارم، تودو «یوان» دیگر بده تا عدد پول کامل شود.

辏 còu 见"辐辏"fúcòu

cū

粗 cū ①(粗大) درشت، کلفت：～绳 طناب درشت / 这棵树很～。این درخت تنهٔ کلفتی دارد. / ～眉大眼 ابرو های پرپشت و چشمان درشت ②(颗粒大；粗糙) دارای دانه های درشت：～沙 شن های درشت / ～盐 نمك درشت، زمخت، زبر (در مقابل نرم) / ～壮的手 دست زمخت وقوی ③(声音大而低) بلند و بم：～嗓子 صدای بلند وبم / ～声大气 صدای بی دقت، بی توجه، سهل انگار (粗心) ④ ناصاف وخشن：他～中有细。او غالبا بی دقت وسهل انگار است ولی گاهی هم دقیق است. ⑤(粗俗) بی ادب، بی تربیت، مبتذل：说话很～ بی ادبانه صحبت کردن ⑥(粗略) تقریبا، حدودا：～知一二 کمی دانستن، / ～具规模 شکل اجمالی یافتن / ～ تصور اجمالی داشتن

【粗暴】cūbào خشن، بی ادبانه، باخشونت：态度～ برخورد خشن / ～行为 عمل بی ادبانه / ～违反国际惯例 تخلف خشونت آمیز از روش بین المللی / ～干涉别国内政 با خشونت در امور داخلی کشور های دیگر مداخله کردن / ～践踏别国主权 وحشیانه حاکمیت کشور های دیگر را پایمال کردن

【粗笨】cūbèn ناهنجار، سنگین：动作～ حرکات ناهنجار / ～家具 اثاثیهٔ سنگین خانه

【粗鄙】cūbǐ مبتذل، خشن：言语～ مبتذل در سخن

【粗布】cūbù پارچهٔ زبر

【粗糙】cūcāo زمخت، خشن：皮肤～ پوست زمخت / 手工～ زبر ساخته شده، با زبری ساخته شده

【粗茶淡饭】cūchá-dànfàn چای و غذای بی تکلف، چای خالی و غذای ساده

【粗粗咧咧】cūculiēliē بی دقت، بی توجه، سهل انگار

【粗大】cūdà ①(粗而大) کلفت، درشت：～的树干 تنهٔ کلفت درخت ②(声音粗) بلند وبم：～的嗓门 صدای بلندوبم / ～的鼾声 خرناس بلند، خرناس رعد آسا

【粗墩墩】cūdūndūn ستبر وکوتاه قد

【粗放】cūfàng ①〈农〉(زراعت) گسترده و وسیع：耕作～ زراعت گسترده و وسیع ②(粗率而豪放) بی دقت و گستاخ و بی توجه، سهل انگار ③(粗疏；不细致) بی بندوبار

【粗浮】cūfú خشن و سبك سر

【粗犷】cūguǎng ①(粗野) زمخت، خشن، با خشونت ②(豪放) گستاخ و بی بند و بار

【粗豪】cūháo رك وپوست کنده، راست

【粗忽】cūhū غفلت کار، سهل انگار

【粗花呢】cūhuāní 〈纺〉 پارچهٔ پشمی راه راه مردانه

【粗话】cūhuà زبان کثیف، زبان زشت، زبان مبتذل

【粗活】cūhuó کار بدنی سنگین

【粗货】cūhuò کالا هائی که با زبری ساخته شده باشد

【粗加工】cūjiāgōng زبرکاری

【粗厉】cūlì ①(声音粗重严厉) (صدا) خشونت آمیز وجدی ②(态度粗暴严厉) (برخورد) خشن و جدی

【粗粮】cūliáng غلهٔ زبر (مانند ذرت، ذرت خوشه ای، ارزن و غیره)

【粗劣】cūliè نامرغوب، ارزان، بنجل：～的赝品 بدلی ارزان و بی ارزش

【粗陋】cūlòu زمخت، درشت، زشت：这个器皿很～。این ظرف زمخت وزشت ساخته شده است.

【粗鲁】cūlǔ بی ادب، خشن، باخشونت：态度～ برخورد بی ادبانه

【粗略】cūlüè تقریبا، حدودا：～估计 تخمین تقریبی / ～一看 با رسیدگی تقریبی، باوارسی سرسری وشتاب زده

【粗麻布】cūmábù گونی، کرباس، پارچهٔ کیسه ای

【粗毛羊】cūmáoyáng گوسفند دارای پشم های زبر

【粗浅】cūqiǎn سطحی، صوری، ظاهری：～的看法 نظر سطحی / ～的道理 حقیقت ساده

【粗人】cūrén آدم بی تربیت، آدم خشن، آدم تند و بی ادب

【粗鞣革】cūróugé پوست دباغی شده قبل از رنگ کردن

【粗涩】cūsè ①(粗糙) زمخت، زبر ②(低而不圆润) (صدا) بم و خشن

【粗纱机】cūshājī 〈纺〉 ماشین شانه درشت

【粗手笨脚】cū shǒu bèn jiǎo ناهنجار (حرکات دست وپا)

【粗梳毛纺】cūshū máofǎng 〈纺〉 پشم رشتن، پشم ریسیدن

【粗梳棉纱】cūshū miánshā 〈纺〉 نخ بافندگی پرزگیری شده با شانهٔ ماشینی

【粗疏】cūshū بی دقت، بی توجه، مسامحه کار

【粗率】cūshuài سرسری و از روی بی دقتی، نسنجیده: ~的决定 تصمیم نسنجیده و نادرست

【粗饲料】cūsìliào علوفهٔ زبر 又称"粗料"

【粗俗】cūsú خشن، زشت، مبتذل: 说话~ زبان زشت ومبتذل بکار بردن

【粗细】cūxì ①(大小)ستبری، قطر، ضخامت: 碗口~的钢管 لوله های فولادی به قطر دهانهٔ کاسه / 这样~的沙子最合适。 شن باین درشتی مناسب است. ②(粗糙和细致的程度) درشتی یا نرمی کار، کیفیت کار: 庄稼长得好坏，也要看活的~。 خوبی یا بدی رشد محصولات به چگونگی کار روی آنها بستگی دارد.

【粗线条】cūxiàntiáo ①(粗的笔道) خطوط درشت، خطوط ②(粗率的性格或作风) سرسری و بی پروا، خشن، سریع العمل: ~的描写 طرح کلی

【粗心】cūxīn بی مبالات، بی دقت، بی توجه، سرسری: ~大意 بی مبالات، سرسری مسامحه کار

【粗哑】cūyǎ (صدا) کلفت و گرفته

【粗野】cūyě خشن، بی تربیت، بی ادب: 举止~ باخشونت رفتار کردن / 比赛中动作~ حرکات خشن و بی ادبانه در بازی ها

【粗硬】cūyìng ①(又粗又硬) کلفت و سفت ②(声音大而生硬) (صدا) بلند وخشن

【粗轧】cūzhá 〈冶〉 پرسکاری اولیه، نورد کردن اولیه: ~机 دستگاه پرس کردن اولیه، دستگاه نورد اولیه

【粗支纱】cūzhīshā 〈纺〉 نخ بافندگی زبر

【粗枝大叶】cūzhī-dàyè بی مبالات، بی دقت، مسامحه کار، سرسری

【粗制滥造】cūzhì-lànzào تهیه و تولید از روی عدم دقت و بی مبالاتی

【粗制品】cūzhìpǐn محصول نیمه تمام

【粗重】cūzhòng ①(声音粗) (صدا) بلند وخشن: ~的嗓音 صدای خشن ②(笨重) کلفت و سنگین: ~的钢管 لوله های فولادی کلفت وسنگین ③(粗而浓) کلفت و پرپشت: 眉毛浓黑~ ابرو های سیاه و پرپشت ④(繁重) پرزحمت وسنگین: ~的活计 کار سنگین، کار بدنی سنگین

【粗壮】cūzhuàng ①(粗而强壮) ستبر، قوی هیکل، نیرومند: ~的小伙子 جوان قوی و نیرومند / ~的胳臂 بازوی نیرومند ②(粗大) کلفت و محکم: ~的缆绳 کابل کلفت و محکم ③(声音大) بلند، کلفت، بم: ~的声音 صدای بم و کلفت

cú

殂 cú مرگ

【殂谢】cúxiè 〈书〉 مردن

cù

促 cù ①(时间短) (وقت) کوتاه، فوری: 气~ نفس نفس زدن، تندتند نفس کشیدن ②(推动) به پیش راندن، سوق دادن ③(靠近) نزدیك به: ~膝 نزدیك به یکدیگر نشستن

~工作 کار را به پیش بردن: پیش بردن

【促成】cùchéng در سبب واقع شدن امری مؤثر بودن: 双方~取得协议 در به توافق رسیدن دو جانب کمك کردن

【促进】cùjìn به جلو انداختن یا سوق دادن، به پیش راندن، پیش بردن: 互相~ همدیگر را به پیش راندن / 两国关系的正常化~ کار عادی شدن روابط دوکشور را به جلو سوق دادن / ~科学技术的飞速发展 برای پیشرفت سریع علوم و فنون تسهیلاتی فراهم کردن / ~文化交流 مبادلهٔ فرهنگی را توسعه بخشیدن / ~工农业生产大发展 پیشرفت بزرگی را در تولید صنایع و کشاورزی باعث شدن / ~血液循环 گردش خون را سرعت بخشیدن / ~剂〈化〉 (شیمی) ماده ای برای افزودن فعالیت / ~派 دستهٔ توسعه دهنده / کاتالیزور

【促迫】cùpò ①(紧迫) تنگ، فشارآورنده: 时间~。 وقت تنگ است. ②(促使) وادار کردن، برآن داشتن

【促请】cùqǐng (از مافوق) به اصرار و ابرام خواستن

【促染剂】cùrǎnjì 〈纺〉 مادهٔ تسریع کننده در رنگ کاری

【促使】cùshǐ برآن داشتن، وادار کردن، باعث شدن: 是什么~你这样做? چه چیزی شما را برآن داشت که دست به چنین اقدامی بزنید. / 生产的发展~我们不断地钻研新技术。 پیشرفت در تولید ما را وادار می کند که پیوسته تکنولوژی جدید را توسعه دهیم.

【促膝谈心】cù xī tánxīn پهلوی هم نشستن و درد دل کردن

【促狭】cùxiá 〈方〉 موذی: ~鬼 آدم موذی

【促织】cùzhī 〈动〉 جیرجیرك

【促装】cùzhuāng 〈书〉 با عجله لوازم سفر را آماده کردن

猝 cù 〈书〉 ناگهان، غیر مترقبه، بی خبر: ~不及防 غافلگیر شدن

【猝倒病】cùdǎobìng 〈农〉 نوعی آفت بذر که دراثر قارچ ایجاد می شود وسبب پوسیدگی آن می گردد: 松苗~ آفت بذر برای نهال های کاج

【猝然】cùrán ناگهان، یکمرتبه، بطور غیر مترقبه: ~决定 تصمیم ناگهان گرفتن

【猝死】cùsǐ مرگ ناگهانی (ناشی از بیماری در درون بدن)

酢 cù

另见 zuò

【酢浆草】cùjiāngcǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Creeping oxalis"

蔟 cù 见"蚕蔟"cáncù

醋 cù ①(调味品) سرکه ②(嫉妒) حسادت، حسد (احساس) (درعشقبازی): 吃~ حسد بردن / ~意 حسد

【醋罐子】cùguànzi آدم بسیار حسود (در عشقبازی) 又称"醋坛子"

【醋精】cùjīng 〈食品〉 سرکهٔ قوی و غلیظ، سرکهٔ جوشانیده و غلیظ

【醋栗】cùlì 〈植〉 انگور فرنگی

【醋酸】cùsuān 〈化〉 اكسيد ～酐 : جوهر سركه، اسيد استيك
نمك جوهر سركه، استات ～盐/ استيك

【醋酯纤维】cùzhī xiānwéi الياف استات

簇 cù ①〈书〉(聚集成团) بصورت خوشه درآوردن، روى
دسته هاى گل و توده هاى پارچه• ～花团锦: هم انباشتن
ابريشمى گل برجسته ــ كنايه از تزئين هاى بسيار رنگارنگ
②〈量〉دسته، بوته، خوشه: 一～翠竹 يك بوته خيزران سبزرنگ
خوشه هايى از آتش بازى درخشان و 一～～灿烂的礼花/
تابناك

【簇居】cùjū بطور متراكم سكونت گزيدن

【簇聚】cùjù بطور فشرده جمع شدن

【簇射】cùshè 〈物〉(فيزيك) رگبار : 宇宙线～ رگبار اشعه•
رگبار قوى، رگبار پرانرژى ～高能/ كيهانى

【簇新】cùxīn تر و تازه، كاملا نو

【簇拥】cùyōng دور چيزى گرد آمدن (يا جمع شدن): 前后～
着一大群人 توسط جمعيت هاى انبوه از جلو وعقب اسكورت
شده /工人们～着新选的代表,热烈地鼓掌。كارگران دور
نمايندگان تازه انتخاب شده را گرفتند وبگرمى كف زدند.

蹙 cù 〈书〉①(紧迫) در مضيقه، زير بار فشار: 穷～ در
②(皱) درهم كشيدن (ابرو): ～额 پيشانى درهم مضيقه بودن
گره بر ابرو انداختن ～眉/ كشيدن

【蹙缩】cùsuō ①(收缩) خشك و جمع شدن ②(退缩) عقب
نشستن

蹴 cù 〈书〉①(踢) لگد زدن ②(踏) پايمال كردن: 一～
而就 با برداشتن يك گام به مقصد رسيدن

cuān

氽 cuān سريع جوشاندن: ～丸子 كوفته هاى گوشت
جوشانيده شده در سوپ

【氽子】cuānzi يك كترى فلزى استوانه شكل كه مى توان در
آتش گذاشت تا آب آن بزودى بجوش آيد

撺 cuān 〈方〉①(抛掷) انداختن، پرتاب كردن ②(匆忙
地做) آنا چيزى ساختن: 临时现～ با عجله كارى را انجام دادن
③(发怒) از جا در رفتن: 他～儿了。او از جا دررفت.

【撺掇】cuānduo 〈口〉 تحريك كردن، برانگيختن، وادار كردن

镩 cuān با چكش يخ شكن (يخ را) شكستن يا خرد كردن

【镩子】cuānzi چكش يخ شكن، يخ خردكن

蹿 cuān به بالا پريدن: 他往上一～,把球接住。او بالا
پريد و توپ را گرفت.

【蹿蹦】cuānbèng به بالا پريدن

【蹿稀】cuānxī 〈口〉 اسهال گرفتن

cuán

攒 cuán جمع كردن، سوار كردن، مونتاژ كردن: ～钱 پول
بدست خود قطعات دوچرخه 自己～一辆自行车/ جمع كردن
را سوار كردن
另见 zǎn

【攒聚】cuánjù بطور فشرده گرد هم آمدن يا دور هم جمع شدن

【攒三聚五】cuánsān-jùwǔ (مردم) در دسته هاى سه نفرى يا
پنج نفرى جمع شدن

cuàn

窜 cuàn ①(乱跑) فرار كردن، گريختن، باسراسيمگى حركت
كردن: 东逃西～ به اطراف گريختن / 鼠～ مانند موش وحشت
زده فرار كردن ②〈书〉(放逐) تبعيد كردن، نفى بلد كردن
③(改动) (واژه ها و عبارت ها را در يك متن، نسخه• خطى و
(درعبارت هاى نوشته) تغييراتى بوجود ～点: غيره) عوض كردن
آوردن

【窜犯】cuànfàn محلى را مورد تاخت و تاز قرار دادن: ～边境
ناحيه• مرزى را مورد تاخت و تاز قرار دادن

【窜改】cuàngǎi تغيير دادن، دست بردن، تحريف كردن: ～原
文 متن اصلى را تغيير دادن /～会谈记录 در صورت جلسه•
مذاكره دست بردن /～帐目 در حساب ها دست بردن

【窜踞】cuànjù فرار كردن و محلى را به تصرف خود درآوردن

【窜扰】cuànrǎo ～活动: پى درپى حمله كردن حملات پى
درپى

【窜逃】cuàntáo باآشفتگى فرار كردن

篡 cuàn غصب كردن، بناحق تصرف كردن: ～权 قدرت
سياسى را غصب كردن

【篡党】cuàndǎng بالاترين قدرت حزب را غصب كردن

【篡夺】cuànduó غصب كردن، بناحق تصرف كردن، بزور گرفتن:
～领导权 رهبرى را غصب كردن

【篡改】cuàngǎi تحريف كردن، در چيزى دست بردن: ～历史
تاريخ را تحريف كردن /～理论 در اصول نظرى دست بردن
事实不容～,谎言必须戳穿。حقايق را نمى توان تحريف كرد
ولى بايد دروغ ها آشكار گردد.

【篡国】cuànguó قدرت دولت را غصب كردن

【篡位】cuànwèi سلطنت را غصب كردن

爨 cuàn 〈书〉①(烧火煮饭) پختن: 分～ آشپزخانه هاى
جداگانه داشتن ــ يعنى لوازم واثاثيه• منزل را بين برادران تقسيم
كردن ②(灶) اجاق سفالين براى پختن غذا

cuī

崔 Cuī 〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

【崔巍】cuīwēi 〈书〉 بلند، مرتفع، سربه آسمان كشيده: 山势
～。كوهها بلند ومشرف هستند.

【崔嵬】cuīwéi 〈书〉①(有石头的土山) خاكريز سنگلاخ
②(高大) بلند، مرتفع

催 cuī ①(催足) اصرار کردن، به شتاب واداشتن، وادار کسی را باصرار وادار به انجام 亦~:کردن، تحت فشار قرار دادن 去~/ با شلاق اسب را به پیش بردن 马~扬鞭/ کاری کردن 他一下。سرعت باو بگو بشتابد! ②(促使赶快出现或变化) نسیم بهاری 春风~绿。بخشیدن، پیش انداختن، پیش بردن رشد گیاهان را سریعتر می کند.

【催逼】cuībī (برای پرداخت وام ها) فشار آوردن

【催产】cuīchǎn وقت زایمان را جلو انداختن، به زایمان سرعت بخشیدن 又作"催生"

【催促】cuīcù اصرار کردن، به شتاب واداشتن، وادار کردن، تحت فشار قرار دادن: 他赶快动身。~ باصرار اورا وادار کنید که هرچه زودتر براه بیفتد.

【催肥】cuīféi 〈牧〉 فربه کردن، چاق کردن

【催化】cuīhuà 〈化〉 کارتالیز، اثر مجاورت جسمی در یك فعل و انفعال شیمیایی: 促进剂~ ماده ای برای افزودن فعالیت کاتالیزور 反应~/ عکس العمل کاتالیست 剂~/ کاتالیزور 裂化~/石油〈 شکستن هیدروکربور های تشکیل دهنده نفت خام در مجاورت کاتالیزور و تبدیل آن به هیدروکربور های سبك تر

【催泪弹】cuīlèidàn بمب اشك آور

【催眠】cuīmián بطور مصنوعی خواب کردن، هیپنوتیزم: 术~ علم هیپنوتیزم، طریقه خواب کردن مصنوعی 曲~/ لالایی (برای خواب کردن بچه)

【催奶】cuīnǎi ترشح شیر را سرعت بخشیدن: 剂~ ماده ای که به عمل ترشح شیر سرعت می بخشد

【催迫】cuīpò (برای پرداخت وام ها) فشار آوردن

【催青】cuīqīng 〈农〉 زمان از تخم در آوردن کرم ابریشم را پیش انداختن (بوسیله تعدیل درجه حرارت و رطوبت)

【催情】cuīqíng (حیوان ماده را) بطور مصنوعی به حالت مستی در آوردن

【催熟】cuīshú 〈农〉 رسیدن میوه را جلو انداختن

【催讨】cuītǎo بر کسی فشار آوردن (برای پرداخت وام یا پس دادن اشیاء)

【催吐剂】cuītùjì 〈药〉 داروی قی‌آور، داروی مهوع

【催醒剂】cuīxǐngjì 〈药〉 داروی محرك روح: 中药~ داروی گیاهی محرك روح

【催芽】cuīyá 〈农〉 وقت جوانه زدن را جلو انداختن

缞 cuī لباس عزاداری در قدیم

摧 cuī شکستن، تکه تکه کردن 折~:شکستن، خراب کردن 无坚不~/ تسخیر ناپذیر قادر به خراب کردن هرنوع قلعه نظامی

【摧残】cuīcán خراب کردن، خسارت سنگین وارد آوردن، خرد کردن: 身体~/ به سلامتی خود ضرر رساندن 文化~/ به فرهنگ خسارات سنگین وارد آوردن

【摧毁】cuīhuǐ خراب کردن، منهدم کردن، معدوم ساختن: 敌人据点~ قلعه های نظامی دشمن را منهدم کردن 旧的国家机器~/ ماشین دولتی کهنه را خرد کردن

【摧枯拉朽】cuīkū-lāxiǔ (بآسانی) برکندن علف های خشك و خرد کردن چوب های پوسیده

【摧陷】cuīxiàn منهدم ساختن و درهم شکستن

cuǐ

璀 cuǐ

【璀璨】cuǐcàn 〈书〉 درخشان، پرجلوه، تابناك: 夺目~ درخشان و خیره کننده، تابناك

cuì

脆 cuì ①(易碎) ترد، شکننده: 这纸太~。این کاغذ بسیار بآسانی شکننده است. 金属~/ فلز شکننده وترد ②(一咬就裂) خرد شونده: 这种梨又甜又~。این گلابی هاهم شیرین است وهم ترد. ③(声音清脆) (صدا) صاف و دلپذیر: 听她的嗓音多~! چه صدای صاف ودلپذیری دارد! ④〈方〉(干脆;利落) مرتب، منظم: 这件事办得很~。این کار بطور منظم انجام پذیرفت.

【脆骨】cuìgǔ (برای خوراك) نرمه استخوان

【脆亮】cuìliàng (صدا) صاف و دلپذیر و بلند

【脆美】cuìměi ①(食物酥脆好吃) (خوراك) ترد و خوشمزه ②(声音清脆优美) (صدا) صاف و دلپذیر

【脆嫩】cuìnèn (خوراك) ترد و نرم

【脆弱】cuìruò (روحیه) ترد، نازك، ضعیف: 感情~ بآسانی بهم خوردن وبرآشفتن

【脆生】cuìsheng ①(松脆) ترد، شکننده ②(清脆) (صدا) صاف وبلند

【脆性】cuìxìng 〈冶〉 شکنندگی

淬 cuì آب دادن، روغن دادن (برای سخت کردن فلزات)

【淬火】cuìhuǒ آب دادن، روغن دادن: 剂~ ماده یا مایه بوسیله حرارت و آب دادن فلزات 硬化~/ سخت کننده فلزات را سخت ومقاوم ساختن

【淬砺】cuìlì 〈书〉 ازطریق آزمایش های سخت خود را ورزیده کردن

悴 cuì 见"憔悴"qiáocuì

萃 cuì 〈书〉①(聚集) جمع شدن، گرد هم آمدن: 荟~ اجتماع ②(聚在一起的人或物) جمع شدن، گردهم آمدن 出类拔~: برجسته، ممتاز، گل سرسبد مردم یا مجموعه اشیاء بودن

【萃集】cuìjí جمع شدن، گرد هم آمدن

【萃取】cuìqǔ 〈化〉 (شیمی) استخراج کردن

啐 cuì تف انداختن، آب دهان انداختن: 他一口~ بر او تف انداختن

毳 cuì 〈书〉 کرك حیوان

瘁 cuì 〈书〉 خسته وکوفته: 心力交~ روحا وجسما خسته و

کوفته بودن

粹 cuì ①(纯粹) خالص: ~白 سفید خالص / ~而不杂 خالص وبی آمیغ ②(精华) عصاره، شیره، جوهر: 精~ عصاره، جوهر، ذات

翠 cuì ①(翠绿) سبز زمردی، سبز: ~竹 خیزران سبزرنگ ②(翠鸟) نوعی مرغ ماهیخوار: 点~ کار هنری دستی که در آن از پرهای مرغ ماهیخوار بعنوان زینت استفاده می‌شود ③(翡翠) جواهر، گوهر و یشم: 珠~ یشم سبز

【翠碧】cuìbì سبزرنگ

【翠菊】cuìjú 〈植〉 نوعی گیاه بنام "China aster"

【翠蓝】cuìlán آبی روشن

【翠绿】cuìlǜ سبز زمردی، سبز

【翠鸟】cuìniǎo نوعی مرغ ماهیخوار

【翠生生】cuìshēngshēng (گیاه) سبزو تازه ونرم

【翠微】cuìwēi 〈书〉 جای ساکت وآرام سایه دار بر فراز تپه‌ٔ سبزرنگ

cūn

村 cūn ①村庄 ده، دهکده: 山~ دهکدهٔ کوهستانی / 工人新~ اقامتگاه جدید کارگران ②(粗俗) دهاتی، خشن، زمخت: ~野 دهاتی وخشن

【村坊】cūnfāng 〈方〉 ده، دهکده

【村姑】cūngū زن جوان دهکده

【村话】cūnhuà سخن های خشن، فحش

【村口】cūnkǒu محل ورود وخروج از دهکده 又称"村头"

【村醪】cūnláo شرابی که باشیوهٔ محلی ساخته می شود

【村落】cūnluò ده، دهکده

【村民】cūnmín اهالی دهکده

【村舍】cūnshè خانه های دهکده

【村史】cūnshǐ تاریخچهٔ دهکده

【村市】cūnshì بازار مکاره در دهکده

【村学】cūnxué مدرسهٔ دهکده

【村妪】cūnyù پیر زن دهکده

【村长】cūnzhǎng رئیس دهکده

【村镇】cūnzhèn دهکده ها وشهرك ها

【村庄】cūnzhuāng ده، دهکده

【村子】cūnzi ده، دهکده

皴 cūn ①(干裂) ترك خورده (از سرما): 孩子的手~了。 پوست دست های بچه از سرما ترك خورده است. ②〈美术〉 شیوهٔ نشان دادن سایه ها ورگه های صخره با خطوط جوهری کمرنگ در مناظر طبیعی نقاشی سنتی چین

cún

存 cún ①(生存) وجود داشتن، زنده بودن: 父母俱~ پدر و مادر هردو زنده هستند. ②(储存) ذخیره کردن، نگهداشتن: ~粮 غله ذخیره کردن / ~钱 پول پس انداز کردن / 水库~了不少水。 مقدار زیادی آب در مخزن ذخیره شده است. / 天气热, 西红柿~不住。 در هوای گرم گوجه فرنگی نمی ماند. ③(蓄积) جمع کردن، گرد هم آوردن: 一下雨, 洼地里就~了好些水。 وقتی‌که باران می بارد، در زمین های پست مقدار زیادی آب جمع می شود. ④(储蓄) پس انداز کردن: 把钱~在银行里 پول را در بانگ پس انداز کردن ⑤(存放) به امانت گذاشتن: ~行李 چمدان را به امانت گذاشتن / ~自行车 دوچرخه را در پارکینگ گذاشتن ⑥(保留) حفظ کردن، محفوظ نگهداشتن: 求同~异 جستجوی وجوه مشترك وکناره گیری از اختلاف نظرها / 他肚子里~不住话。 نمی تواند جلوی زبان خود را بگیرد. 或 هرچه فکر می کندبر زبان می آورد. ⑦(结存) در حالت موازنه باقی ماندن: 收支相抵, 净~两千元。 حساب ها مازاد دو هزار «یوان» را نشان می دهد. ⑧(心里怀着) در دل خود پرورش دادن: ~着很大的希望 امید های عالی بستن / 不~幻想 خیال های باطل را درسر نپروراندن

【存案】cún'àn نزد مقامات مربوط ثبت نام کردن

【存查】cúnchá برای ارجاع بایگانی کردن: 发票交会计科~。 فاکتورها در پروندهٔ بخش حسابداری نگهداری می شود.

【存车处】cúnchēchù پارکینگ (ماشین)

【存储】cúnchǔ 〈电子〉 حافظه (الکترونیکی): ~器 حافظهٔ کامپیوتر / ~容量 قابلیت حافظه

【存单】cúndān رسید سپردهٔ بانك: 定期~ رسید مدت دار سپرده

【存档】cúndàng در بایگانی نگهداشتن

【存底儿】cúndǐr نسخهٔ اصلی را نگهداشتن

【存而不论】cún ér bù lùn مسئله را برای بحث بعدی نگهداشتن

【存放】cúnfàng ①(寄放) به امانت گذاشتن، امانت سپردن: 把箱子~在朋友家里 چمدان را در خانهٔ دوست به امانت گذاشتن ②(储蓄) پس انداز کردن، ذخیره کردن: 把钱~在银行里 پول را در بانگ پس انداز کردن

【存根】cúngēn ته قبض: 支票~ ته چك

【存户】cúnhù صاحب سپرده، سپرده دهنده

【存活】cúnhuó زنده ماندن

【存货】cúnhuò موجودی انبار

【存据】cúnjù رسید هائی که برای ارجاع بایگانی شده باشد

【存款】cúnkuǎn پس انداز بانکی، سپرده: 个人~ سپردهٔ شخصی / 活期~ سپردهٔ غیر ثابت / 定期~ سپردهٔ ثابت / ~人 صاحب سپرده، سپرده دهنده / ~利率 نرخ سود سپرده

【存栏】cúnlán تعداد چارپایان اهلی در طویله: 牲畜~总头数比前一年增加了一倍。 تعداد چارپایان اهلی در طویله نسبت به سال گذشته يك برابر افزایش یافته است.

【存粮】cúnliáng ①(储存粮食) غله ذخیره کردن ②(储存的粮食) غلهٔ ذخیره شده

【存留】cúnliú باقی ماندن

【存身】cúnshēn پناه یافتن، پناه گرفتن: 无处~ جای برای پناه

گرفتن نداشتن

【存食】cúnshí از سؤهضم رنج بردن

【存亡】cún-wáng زنده ماندن یا مردن:关系民族生死~的战争 جنگی که به مرگ و زندگی یك ملت وابسته باشد/与阵地共~ تاآخرین قطره، خون از موضع دفاع كردن/~绝续的关头 يك لحظه، بسيار بحرانی

【存息】cúnxī سود سپرده

【存项】cúnxiàng مانده، موازنه

【存心】cúnxīn ①(怀有某种念头)نیت هایی در سر داشتن: ~不良 نیت های بد درسر داشتن/他说这番话,不知存什么心。 مشکل است که به مفهوم حرف هایش پی ببریم. ②(故意)عمدا، قصدا، دانسته:我不是~这么做的。 من عمدا اینکار را نکردم.

【存休】cúnxiū (برای کارگران یا کارمندان) روز های تعطیل را ذخیره کردن (تادر موقع مناسب از آن استفاده شود)

【存蓄】cúnxù پول واشیاء ذخیره شده

【存疑】cúnyí مسئله ای را از نظر بحث باز گذاشتن:这件事暂时~吧! بیایید این موضوع را معلق بگذاریم.

【存在】cúnzài وجود داشتن، موجود بودن:人们的社会~决定人们的思想。 حیات اجتماعی انسان تعیین کننده، طرز فکر اوست./矛盾~于一切事物的发展过程中。 تناقض در جریان تکامل همه اشیاء وجود دارد.

【存折】cúnzhé دفترچه، بانکی

【存执】cúnzhí ته قبض

【存贮器】cúnzhùqì حافظه، كامپيوتر

cǔn

忖 cǔn تأمل كردن، سنجيدن، بادقت فكر كردن

【忖度】cǔnduó از روی دلایل استنتاج کردن، سنجیدن، تخمین زدن

【忖量】cǔnliàng ①(思量)تأمل كردن، انديشيدن:她~了半天,还拿不定主意。 او برای یك مدت طولانی در باره، این موضوع تأمل كرد ولی بازهم نتوانست تصمیم بگیرد. ②(揣度)درباره، چیزی فكر كردن، گمان بردن، حدس زدن:我一边走,一边~着他说的那番话的意思。 همانطور که راه می رفتم، درباره، مقصود واقعی سخن او به فكر فرورفتم.

cùn

寸 cùn ①〈量〉«چون» ــ واحد طول در چین که مساویست با ۱/۳ دسیمتر ②(极短;极小)بسيار كوتاه، بسیار کوچك، ~功 سهمی ناچیز/~进 پیشرفت اندك/~草不留 بسیار كم:~ حتی یك برگ علف را هم باقی نگذاشتن/~土必争 برای هر وجب زمین جنگیدن

【寸步】cùnbù یك گام كوتاه، يك گام كوچك:~不离 از نزدیك کسی را دنبال کردن، نزدیك به کسی دربی او رفتن/不~

در~难行 از تسلیم کمترین مقدار هم خودداری کردن 让 برداشتن یك قدم هم ناتوان بودن

【寸草】cùncǎo علف کوچك

【寸长】chùncháng نقطه، قوت كم

【寸功】cùngōng خدمات ناشایسته

【寸关尺】cùn-guān-chǐ 〈中医〉(طب چینی) «چون» و «گوان» و «چی» ــ سه محل درمچ دست انسان که نبض از آنجا گرفته می شود

【寸金难买寸光阴】cùn jīn nán mǎi cùn guāngyīn 〈谚〉وقت از طلا پرارزش تراست. 或 باطلا نمی توان وقت را خرید.

【寸刻】cùnkè يك لحظه، كوتاه

【寸铁】cùntiě سلاح كوتاه وكوچك

【寸头】cùntóu موی بسیار کوتاه بطول یك سوم دسیمتر (نوعی شکل موی مردانه)

【寸土】cùntǔ يك وجب زمين

【寸心】cùnxīn احساسات:聊表~ باتقدیم یك تحفه، ناچیز احساسات خود را بیان کردن

【寸阴】cùnyīn 〈书〉ــ باندازه یك «چون» حرکت سایه، آفتاب کنایه از فاصله، زمانی بسار کوتاه

【寸衷】cùnzhōng 〈书〉见"寸心"

cuō

搓 cuō بادست مالیدن:~手取暖 دست ها را برای گرم کردن بهم مالیدن/~麻绳 با تابیدن الیاف کنفی بوسیله، کف دست طناب درست کردن/~纸捻 طومار های کاغذی را (بوسیله، مالش) پیچیدن/~洗衣服 لباس را تمیز کردن

【搓板】cuōbǎn تخته، لباس شويي

【搓摩】cuōmó مالش دادن

【搓弄】cuōnòng بادست چیزی را بهم مالیدن

【搓球】cuōqiú 〈体〉توپ را با یك ضربه، كات زدن (تا اینکه چرخشی در توپ ایجاد گردد)

【搓手顿脚】cuōshǒu-dùnjiǎo دست ها را بهم مالیدن و پابرزمین کوبیدن ــ کنایه از مضطرب و بی حوصله بودن

【搓澡】cuōzǎo (در حمام عمومی) با حوله، مرطوب کسی را کیسه کشیدن و تمیزکردن

磋 cuō مشورت كردن

【磋切】cuōqiē مشورت وتبادل نظر كردن:~技艺 درباره، فن وتکنیك مشورت وتبادل نظر كردن

【磋商】cuōshāng شور ومشورت کردن، تبادل نظر کردن:与各有关部门进行~ باهمه، بخش های ذیربط شورومشورت کردن

撮 cuō ①〈书〉(聚拢)جمع كردن، گرد آوردن ②(用簸箕等把东西聚在一起)(با خاك انداز یا بیل) چیزی را جمع کردن:~走一簸箕脏土 يك خاك انداز چیزیرا خالی کردن ③〈方〉(用手指捏)با انگشت آشغال و كثافت را خالی كردن:~一点儿盐 با انگشت یك ذره نمك برداشتن ④(摘出)تلخیص كردن، اقتباس كردن، برگردانیدن و جدا كردن:

要～ تلخیص، قسمت اقتباس شده، خلاصه ⑤ (一市升的千分之一) ⑥ واحد ظرفیت در چین که مساوی است با یك هزارم لیتر (量) ：ذره، مشت ناچیز 一～盐 یك ذره نمك / 一小～匪徒 تعداد اندکی از راهزنان، یك مشت ناچیزی از راهزنان
另见 zuō

【撮合】cuōhe همچون دلال ازدواج عمل کردن

【撮弄】cuōnòng ①(戏弄) مسخره کردن، اذیت کردن ②(教唆) تحریك کردن، برانگیختن

【撮要】cuōyào ①(摘取要点) تلخیص کردن، اقتباس کردن ： 把工作内容～报告 تلخیص گزارش کار را تسلیم کردن ②(要点) خلاصه، تلخیص، قسمت اقتباس شده ： 论文～ خلاصهٔ یك تز

蹉 cuō

【蹉跎】cuōtuó وقت را بیهوده تلف کردن، وقت سوزاندن، وقت تلف کردن ： 岁月～ وقت خود را بیهوده تلف کردن / 一再～ فرصت ها را یکی پس از دیگری از دست دادن، گذرانیدن

cuó

痤 cuó

【痤疮】cuóchuāng 〈医〉 جوش صورت وپوست، جوش ناشی از غرور جوانی

矬 cuó

〈方〉 کوتاه قد ： 个儿～ آدم کوتاه قد

【矬子】cuózi 〈方〉 کوتوله، آدم کوتاه قد

cuò

挫 cuò

①(挫折) شکست دادن، خنثی کردن ： 受～ شکست خوردن، عقب زده شدن ②(压下去) فرو نشاندن ： 敌人的锐气，长自己的威风 و خودپسندی وتکبر دشمن را فرونشاندن و روحیهٔ خود را تقویت کردن / 其锋芒～ مانع پیشرفت سریع کسی شدن، گردش چرخ پیشرفت کسی را کند کردن

【挫败】cuòbài شکست دادن، خنثی کردن، دفع کردن ： 遭到严重的～ شکست فاحش خوردن / ～新、老殖民主义者的阴谋 دسایس استعمار گران نو وکهنه را خنثی کردن

【挫磨】cuòmo 〈方〉 اذیت کردن، بدرفتاری کردن

【挫伤】cuòshāng ①〈医〉 (طب) کوفتگی ②(压低) پائین آوردن، سرد کردن، کم کردن ： 不要～群众的积极性。 برشور وحرارت توده های مردم آب سرد نریزید.

【挫折】cuòzhé عقب ماندگی، سرخوردگی ： 遭受～ متحمل سرخوردگی شدن، بار عقب ماندگی را بردوش کشیدن

厝 cuò

①(放置) قرار دادن، گذاردن ②(把棺材停放待葬) تابوت را قبل از تدفین در یك محل موقتی گذاردن

【厝火积薪】cuò huǒ jī xīn آتشی را زیر یك توده از هیزم گذاشتن ــ کنایه از یك خطر پنهان

措 cuò

①(安排；处置) ترتیب دادن، مدیریت داشتن، اداره کردن ： 惊慌失～ سراسیمه شدن، وحشت زده شدن / 不知所～ دستپاچه شدن، حیران وسرگردان شدن ②(筹划) برنامه ریختن ： 筹～款项 پول جمع آوری کردن، وجوه بهم رساندن

【措辞】cuòcí لغت پردازی، عبارت پردازی، حسن انتخاب لغت ： 措辞严厉 با اصطلاحات خشن / ～不当 عبارت پردازی نامناسب / ～强硬 لغت پردازی کردن، عبارت پردازی کردن با لحن شدید / ادا شده با لحن شدید همراه با پردازی

【措施】cuòshī تدابیر، اقدام ： 采取重大～ اتخاذ تدابیر مهم / 安全～ اقدامات ایمنی

【措手不及】cuò shǒu bù jí غافلگیر شدن ： 打他个～ بر او غافلگیرانه حمله کردن / 早作准备，以免～。 برای آنکه غافلگیر نشوید باید هرچه زودتر کار ها را تدارك ببینید.

【措置】cuòzhì سروکار داشتن، مدیریت داشتن، ترتیب دادن ： ～得当 بطور مناسب سروکار داشتن

锉 cuò

①(锉磨工具) سوهان ： 方～ سوهان چهارگوش / 圆～ سوهان گرد / 木～ سوهان چوب ساب ②(用锉锉磨) با سوهان صاف کردن، سوهان کشیدن، سوهان زدن

【锉刀】cuòdāo سوهان

【锉屑】cuòxiè سوهان ریز

错 cuò

①(交叉着) آمیخته، توی هم رفته، بهم پیوسته، متصل کننده ： 犬牙交～ اره مانند، متصل کننده شده ②(相互摩擦) سائیدن، (درخواب) دندان های خودرا سائیدن ： 牙～ آسیاب کردن، نرم کردن ③(岔开) بهم سائیدن، بنوبت انجام دادن، بتناوب کار کردن ： 这两个会不能同时开，得～一下。 ما نمی توانیم این دو جلسه را در یك زمان تشکیل دهیم، ما باید آنها را بنوبت داشته باشیم. ④(不正确) نادرست، غلط، اشتباه آمیز ： 听～ غلط شنیدن / 说～ غلط گفتن / 你弄～了。 شما اشتباه کردید. / 拿～东西 چیزی را عوضی گرفتن / 弄～日子 تاریخ را قاطی کردن / 他总没～儿。 همیشه حق با اوست. / 挑～儿 ایراد گرفتن / 这是他的～，不怨你。 این تقصیر شما نیست. او مقصر است، ⑤(坏) بد، نامرغوب ： 他的成绩不～。 نتیجهٔ امتحان او بد نیست. / 今年的收成～不了。 محصول امسال مسلما خوب خواهد بود. / 他们相处得不～。 میانهٔ آنها خوب است. ⑥〈书〉(在凹下去的文字、花纹中镶金等) (باطلا یانقره) در چیزی در نشاندن ⑦〈书〉(磨玉之石或打磨玉石) یا چیزی را روکش گرفتن سنگ آسیاب برای صیقل دادن یشم، یشم را صیقل دادن ： 他山之石，可以为～。 سنگ هایی از تپه های دیگر ممکن است بتواند یشم این تپه را صیقل دهد ــ یعنی پند و اندرز دیگران احتمالا می تواند در برطرف کردن نقائص خود کمك کند.

【错爱】cuò'ài 〈谦〉 مهربانی بیجا

【错案】cuò'àn پرونده ای که روی آن نادرست قضاوت شده باشد

【错别字】cuòbiézì هیروگلیف چینی که غلط نوشته یا تلفظ شده است

【错车】cuòchē (یك وسیلهٔ نقلیه) به وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر راه دادن

【错处】cuòchu عیب، تقصیر، لغزش، خطا

【错怪】cuòguài بغلط کسی را ملامت کردن
【错过】cuòguò ①(丧失)از دست دادن، گم کردن: ~机会 فرصت را از دست دادن ②(过错)خطا، اشتباه
【错角】cuòjiǎo 〈数〉زاویهٔ متناوب: 内~ زاویهٔ متناوب درونی /外~ زاویهٔ متناوب بیرونی
【错金】cuòjīn منبت کاری باطلا: ~器皿 ظروفی که روی آن با طلا منبت کاری شده باشد
【错觉】cuòjué تصور غلط، پندار نادرست: 造成~ تصور غلط ایجاد کردن
【错开】cuòkāi بنوبت انجام دادن، بتناوب کار کردن: 把公休日子~ روز های تعطیل را بنوبت آوردن
【错漏】cuòlòu خطا ها و افتادگی ها
【错乱】cuòluàn آشفتگی، اختلال، بی نظمی: 颠倒~ در هم وبرهم، آشفته، وارونه /精神~ دارای اختلال مشاعر، دیوانه
【错落】cuòluò ریخته، ازهم پاشیده، پراگنده: ~不齐 دراینجا وآنجا پراگنده بودن /苍松翠柏, ~其间 مزین شده با کاج ها و سرو های سبز وخرم و پراگنده ازهم
【错失】cuòshī خطا، اشتباه
【错误】cuòwù ①(不正确)نادرست، غلط، اشتباه آمیز: ~思想 افکار نادرست /~的结论 نتیجهٔ نادرست /~路线 خط مشی اشتباه آمیز ②(过错)خطا، اشتباه، لغزش: 犯~ مرتکب اشتباه شدن /~百出 پراز غلط
【错银】cuòyín منبت کاری با نقره
【错杂】cuòzá درهم آمیخته شده، ناهمگون، مخلوط، دارای محتوای قاطی
【错字】cuòzì هیروگلیف چینی که غلط نوشته شده؛ غلط چاپی
【错综复杂】cuòzōng-fùzá درهم وبرهم، پیچیده، بغرنج: 这部小说的情节~, 引人入胜。 داستان این رمان بسیار پیچیده و دلرباست.

D

dā

哒 dā [吆喝牲口前进的声音] هی، هین، هون (که در
موقع راندن اسب یا گاو ادا می شود)

耷 dā 〈书〉 دارای گوش بزرگ

【耷拉】dāla سر به زیر افکندن، پائین انداختن: ～着脑袋 سر به
زیر انداختن

搭 dā ①(架设) ساختن، بنا کردن، درست کردن: ～一个
帐～/ پل ساختن 桥～/ یك صحنهٔ موقتی ساختن 临时舞台
篷 برپا کردن چادر ②(挂) آویختن، آویزان کردن: 把衣服～
在绳上 رخت را روی بند آویزان کردن /肩膀上～着一块毛
巾 حوله ای بر دوش داشتن ③(接连) متصل ساختن، پیوستن:
上～/ آن دو سیم برق بهم متصل شد. 那两根电线～上了。
关系 ارتباط برقرار ساختن / 前言不～后语 نامربوط‌ها گفتن،
حرف های بی ربط زدن ④(加上) اضافه کردن، افزودن: 把这些
钱都～上, 也不够偿还他的债。اگر این پول ها را روی هم
بریزیم، باز هم برای پرداخت بدهی‌او کافی نخواهد بود. ⑤(共同
抬起) باهم چیزی را بلند کردن: 把机器～上卡车。این
دستگاه را باهم بلند کنیم و در کامیون بگذاریم. /咱们俩把这筐
土～走。بیائید این سبد خاك را باهم ببریم. ⑥(乘坐) سوار
شدن: ～轮船 با کشتی سفر کردن /～长途汽车 با اتوبوس بین
شهری سفر کردن /～他们的车走 با ماشین آنها رفتن /中途
～便车 در بین راه سوار ماشین شدن /～下一趟班机去上海
با پرواز بعدی به «شانگهای» رفتن

【搭伴】dābàn همسفرشدن، باتفاق هم مسافرت کردن: 他也去
南京, 你们搭个伴儿走吧。او هم به «نان کن» می رود، شما
می توانید با یکدیگر همسفر شوید.

【搭帮】dābāng کمك کردن

【搭便】dābiàn از فرصت استفاده کردن

【搭乘】dāchéng (باهواپیما، کشتی، اتوبوس و...) سفر کردن

【搭档】dādàng 〈方〉①(协作) همکاری کردن، مشارکت
داشتن: 咱俩～吧! بیائید مادو نفر همکاری کنیم. ②(协作
的人) همکار، شریك، همدست، دستیار: 老～ همکار دیرین،
دستیار قدیمی

【搭盖】dāgài (خانهٔ محقری را) ساختن

【搭话】dāhuà ①(交谈) صحبت کردن، گفتگو کردن ②(捎
带口信) پیغام آوردن

【搭伙】dāhuǒ ①(搭伴) شریك شدن برای همکاری: 和某人
～做买卖 با کسی در معامله ای شریك بودن /他们明天去长
城, 我也想～去。فردا آنها به دیدن دیوار چین می روند، من هم
می خواهم همراه آنها بروم. ②(加入伙食组织) همیشه در
ناهارخوری غذا خوردن: 我们都在厂里食堂～。همهٔ ما
درناهارخوری کارخانه غذا می خوریم.

【搭架子】dā jiàzi ①(使略具规模) برای انجام کاری طرح
ریزی کردن: 工程指挥部的架子搭起来了。برای کار ستاد
فرماندهی مهندسی بطور اساسی برنامه ریزی شده است. /先搭好
架子, 再充实内容。اول خطوط کلی کار را رسم می کنیم
وسپس به تکمیل آن می پردازیم. ③〈方〉(摆架子) افاده فروشی
کردن، تکبر کردن

【搭救】dājiù نجات دادن

【搭客】dākè 〈方〉 مسافر گرفتن

【搭配】dāpèi ترتیب دادن، ترتیب بندی: 合理～ ترتیب بندی
معقول /颜色～得很好。رنگها ترتیب بندی مناسب را دارند. /
这种肥料要～着用。این کود را باید به نسبت دقیق ودرست
بکار برد. /她和我～参加了混合双打。من و او در بازی
های مختلط شرکت داشتیم. /这两个词～不当。این دو کلمه
باهم خوب جور نمی آید.

【搭腔】dāqiāng ①(接话) پاسخ دادن: 我问了半天, 没人
～。مدتی سئوالم را تکرار کردم اما کسی پاسخ نداد. ②(交谈)
باهم صحبت کردن: 他俩合不来, 彼此不～。آنها با هم
خوب نیستند واز حرف زدن با یکدیگر خودداری می کنند.

【搭讪】dāshàn ①(为接近某人而找话说) برای نزدیك
شدن سر رشتهٔ صحبت رابا کسی باز کردن ②(为摆脱窘境而
找话说) برای نجات خود از یك وضع مشکل سر رشتهٔ صحبت
را باز کردن: 他感到不快, ～着走了。او بسیار ناراحت شد و
زیرلب چیزی گفت و رفت.

【搭售】dāshòu کالا های کم فروش را با کالا های پرفروش
یکجا باهم فروختن

嗒 dā 〈象〉: ～～的马蹄声 راپ راپ (صدای پای
اسب)

答 dā 〈专用于"答理、答应"等词〉
另见 dá

【答白】dābái جواب دادن

【答碴儿】dāchár صحبت کس دیگری را ادامه دادن: 这个问

题我还没仔细考虑，没法～。در بارهٔ این مسئله هنوز خوب فکر نکرده‌ام ونمی‌توانم در مورد آن حرفی بزنم.

【答理】dāli [多用于否定句] (به حرف یا عمل) پاسخ دادن: 我跟他打招呼，他却没～我。به او سلام کردم اما بمن بسیار کم حرف بودن／不爱～ جواب نداد.

【答声】dāshēng پاسخ دادن

【答言】dāyán صحبت دیگران رادنبال کردن

【答应】dāying ①(应声同意) جواب دادن: 敲了半天门，没人～。مدتی در زدم اما کسی جواب نداد. ②(允许；同意) موافقت کردن، موافق بودن، وعده دادن: 他～参加我们的讨论。او موافقت کرد که دربحث ما شرکت کند. 他～了我们的要求。او با تقاضای ما موافق شد. 他～八点半到。او وعده داد ساعت ۸ و نیم بیاید./ 我们坚决不～。ما هرگز موافق نیستیم.

【答允】dāyǔn با تقاضای کسی موافقت کردن

褡 dā کمربند پهن و بزرگی که معمولا از پارچهٔ نخی یا ابریشمی ساخته می شود

【褡包】dābao کمربند پهن و بزرگ نخی یا ابریشمی

【褡膊】dābo 同“褡包”

【褡裢】dālian ①(搭在肩上的口袋) خورجین دوشی ②(摔跤运动员的上衣) نوعی ژاکت برای کشتی گیران

dá

打 dá 〈量〉 دوجین: 一～铅笔 یك دوجین مداد／论～出售 دوجین دوجین به فروش رسیدن

另见 dǎ

达 dá ①(通) طول دادن، بسط دادن، توسعه دادن: 铁路四通八～。راه آهن از اینجا به همه طرف امتداد می یابد. 直～北京的火车 قطار مستقیم پکن ②(达到) رسیدن: 全县粮食平均亩产～千斤。محصول غله در شهرستان بطور متوسط به ۵۰۰کیلو در هر «مو» رسیده است. 我们不～目的决不罢休。تابه هدف نرسیم، از پای نخواهیم نشست. 听众掌声～两分钟之久。تماشاچیان مدت دو دقیقه کف زدند. ③(懂得透彻) کاملا پی بردن، فهمیده ومنطقی بودن: 通情～理 ④(表达；转达) فهماندن، رساندن، به اطلاع رساندن: 上级的重要指示要立即下～。دستور مهم مافوق باید فورا به اطلاع مردم رسانده شود./ 传～报告 گزارش راجع به دستورالعمل های مقامات مسئول／词不～意。عبارت معنی رسا نیست. ⑤(显达) بلند، رفیع، عالی‌مقام: ～官 مأمور عالی رتبه

【达标】dábiāo به معیار مقرر رسیدن

【达卜】dábǔ نوعی دایره که ملیت اویغور از آن استفاده می کنند

【达成】dáchéng به توافق نظر رسیدن: ～协议 به توافق نظر رسیدن، هم عقیده شدن／～协议如下 به توافق نظر به شرح زیر رسیدن／～交易 معامله ای را انجام دادن

【达旦】dádàn تا دمیدن صبح، تا طلوع آفتاب: 通宵～ در تمام شب، همه شب

【达到】dádào رسیدن، نائل آمدن: ～这个目的 به این هدف رسیدن／～世界先进水平 به سطح پیشرفتهٔ جهانی رسیدن／～高潮 به اوج رسیدن／货物运输量将～四千万吨。حجم حمل ونقل کالا به چهل میلیون تن خواهد رسید.

【达尔文主义】Dá'ěrwénzhǔyì داروینیسم

【达甫】dáfǔ تنبك

【达观】dáguān فیلسوفانه با اشیاء و مسائل برخورد کردن، بـا دیدهٔ باز نگریستن

【达官贵人】dáguān-guìrén مأمورین عالی رتبه ولردهای نجیب

【达姆弹】dámǔdàn 〈军〉 گلولهٔ «دمدم»

【达人】dárén آدم باعقل سلیم

【达斡尔族】Dáwò'ěrzú «تهور» ــ نام یکی از ملیت های اقلیتی چین که بطور پراکنده در استان «هی لون جیان» و منطقهٔ خود مختار اویغور «سین جیان» زندگی می کنند

【达意】dáyì منظور خود را رساندن: 抒情～ اندیشه و احساس خود را بیان کردن

【达因】dáyīn 〈物〉 (فیزیك) دین (واحد نیرو)

沓 dá (باتعداد نامعلوم) دسته: 一～报纸 یك دسته روزنامه／一～信纸 یك دسته کاغذ نامه نویسی／一～钞票 یك دسته اسکناس

另见 tà

答 dá ①(回答) جواب دادن، پاسخ دادن: 有问必～ جواب دادن به هرسؤال مطرح شده ②(还报) (به دیدار و...) جواب دادن، عمل متقابل کردن: ～礼 سلام را جواب دادن، پاسخ دادن، تعارف کردن

另见 dā

【答案】dá'àn پاسخ و راه حل مسئله: 找不到问题的～ راه پاسخ و راه حل مسئله را پیدا نکردن／练习的～ حل تمرین ها

【答报】bábào به محبت و نیکی‌کسی پاسخ دادن

【答辩】dábiàn (به اتهام، تحقیق یا بازجوئی) پاسخ دادن: 保留公开～的权利 حق دفاع علنی را برای خود محفوظ نگهداشتن／对博士论文进行公开～ در جلسهٔ عمومی از رسالهٔ دکترای خود دفاع کردن

【答词】dácí سپاس‌گوئی

【答对】dáduì [多用于否定句] به سئوال کسی پاسخ دادن: 没法～ در جواب دادن عاجز ماندن، بی جواب ماندن

【答访】dáfǎng بازدید کردن

【答非所问】dá fēi suǒ wèn جواب‌بی ربط و بی مورد دادن

【答复】dáfù پاسخ دادن، جواب دادن

【答话】dáhuà [多用于否定] پاسخ دادن، جواب دادن: 你怎么不～？ چرا جواب نمی دهید؟

【答记者问】dá jìzhě wèn به سؤالات خبرنگاران جواب دادن

【答卷】dájuàn جواب سؤالات امتحان، بـه سـؤالات امـتحـان جواب دادن

【答数】dáshù 〈数〉 (ریاضی) نتیجه

【答谢】dáxiè (از مهربانی یا مهمان نوازی کسی) قدردانی کردن: 举行～宴会 برگزاری مهمانی برای سپاسگزاری از کسی／～酒会 ضیافت کوکتل سپاسگزاری

【答疑】dáyí به سؤالات دانش آموزان پاسخ دادن

瘩 dá
另见 da
【瘩背】dábèi 〈中医〉(طب چینی) کفگیرك، زخم هزار چشمه، دمل بزرگ که روی پشت انسان ایجاد می شود

靼 dá 见"鞑靼"Dádá

鞑 dá
【鞑靼】Dádá تاتار

dǎ

打 dǎ ①(敲打) کوبیدن، زدن: ~门 درزدن / ~稻子 کوبیدن شلتوك، جدا کردن دانهٔ برنج / ~鼓 طبل زدن / ~拍子 موسیقی زدن / 趁热~铁 آهن را هنگامی که گرم است کوبیدن ②(打碎) شکستن: 碗~了。کاسه شکست. / 窗玻璃~破了。شیشهٔ پنجره شکست. ③(殴打;攻打) زدن، کتك زدن، همه چیز را خرد کردن: ~人 کتك زدن کسی را / ~砸抢 حمله کردن، شکستن و به غارت بردن / ~嘴巴 سیلی زدن / ~ وخمیر کردن، شکستن / ~硬仗 به جنگ سخت ودشوار پرداختن / 你们~得好。 شما خوب جنگیدید. / ~他个措手不及 کسی را غافلگیر کردن ④(建造) ساختن، بنا کردن، احداث کردن: ~坝 سد سازی، احداث سد / ~田埂 کرت بندی کردن / ~墙 دیوار ساختن ⑤(制造) تهیه کردن، آماده ساختن: ~农具 ابزار کشاورزی را آماده ساختن / ~金银首饰 زیور آلات طلا ونقره ساختن ⑥(搅拌) بهم زدن: ~蛋 تخم مرغ بهم زدن / ~烧饼 کلوچه پختن / ~卤 سوس غلیظی برای رشته تهیه کردن / ~浆糊 چسب ⑦(捆) بستن، بسته بندی کردن: ~背包 کوله بار خود را بستن / ~行李 بار و بنهٔ سفر را بستن / ~捆 بسته ای را بستن / ~裹腿 پاتاوه بستن ⑧(编结) بافتن: ~毛衣 بلوز بافتن / ~草鞋 کفش حصیری بافتن / ~辫子 بافتن گیسو ⑨(画;印) کشیدن، علامت گذاشتن: ~记号 علامت گذاری کردن / ~个问号 علامت سؤال گذاشتن / ~手印 انگشت گذاشتن / ~墨线 کشیدن خط رنگی / ~格子 خط‌های عمودی یا افقی کشیدن / ~方格 کاغذ را چهارخانه (یا شطرنجی) کردن / ~图样 طرح کردن ⑩(喷射;涂抹) پاشیدن، سمپاشی کردن: 往果树上~药 سمپاشی کردن درختان میوه / 在地板上~蜡 کف چوبی را واکس زدن ⑪(揭;凿开) باز کردن، کندن: ~开窗子 باز کردن پنجره / ~开盖子 باز کردن سر بطری / ~洞 حفر سوراخی / ~炮眼 سوراخ انفجار را حفر کردن / ~井 کندن چاه ⑫(举;提起) بلند کردن، بلند نگهداشتن: ~旗子 پرچم را بلند نگهداشتن / ~伞 چتر را بلند نگهداشتن / ~起精神 روحیهٔ خود را قوی کردن ⑬(发出) فرستادن، مخابره کردن: ~雷 رعد زدن / ~闪 برق زدن / ~炮 توپ را آتش کردن / ~信号 علامت دادن / ~旗语 با پرچم علامت دادن / ~电报 تلگراف فرستادن / ~电话 تلفن زدن، زنگ زدن / ~手电 چراغ قوه را روشن کردن ⑭(付给) دادن، پرداختن ⑮(领取) دریافت کردن: ~介绍信 برای کسی معرفی‌نامه نوشتن، از واحد خود معرفی نامه گرفتن / ~收条 رسید نوشتن و دادن ⑯(除去) از بین بردن، نابود کردن: ~旁杈 هرس کردن / ~蛔虫 داروی ضد انگل خوردن ⑰(舀取;割取) کشیدن، برداشتن: 从井里~水 از چاه آب کشیدن / ~饭 ناهار یا شام آوردن / ~柴 هیزم جمع کردن / ~了八百斤麦子 چهار صد کیلو گندم محصول برداشتن ⑱(买) خریدن: ~油 روغن خریدن / ~车票 بلیط ترن خریدن ⑲(捕捉) صید کردن، شکار کردن: ~鸟 شکار کردن پرندگان / ~猎 شکار کردن ⑳(定出;计算) حساب کردن، برآورد کردن: ~鱼 صید کردن ماهی / ~草稿 طرح اولیه را تهیه کردن / 精~细算 حساب وکتاب دقیق داشتن / 把损失~进去 برآورد کردن / ~成本—二百块钱 بهای تمام شده را دویست یوان برآورد کردن ㉑(作;从事) سرگرم بودن، مشغول بودن، پرداختن به: ~短工 به کار فصلی یا موقتی پرداختن / ~夜班 در شیفت شبانه کار کردن ㉒(玩) بازی کردن، تفریح کردن: ~球 توپ بازی کردن / ~扑克 پوکر بازی کردن / ~秋千 تاب بازی کردن ㉓[表示身体的动作]: ~手势 ایماء و اشاره کردن / ~个跟斗 پشتك زدن / ~呼哨 سوت زدن / ~喷嚏 عطسه زدن ㉔(引用) مثال زدن: ~个比方 یك مثال زدن ㉕(从) از: 你~哪儿来? از کجا آمدید؟ / ~那以后 از آن ببعد / ~老远的地方我就看见他来了。او را از فاصلهٔ دور دیدم. / ~心眼里喜欢某人 از ته دل به کسی علاقه داشتن
另见 dá

【打熬】dǎ'áo ①(忍受) متحمل شدن ②(磨难) رنج ومشقت
【打靶】dǎbǎ آماج گرفتن، نشانه گرفتن: ~场 آماجگاه
【打摆子】dǎ bǎizi 〈方〉از مالاریا رنج بردن
【打败】dǎbài ①(战胜) پیروز شدن، غلبه کردن ②(打败仗) شکست خوردن
【打板子】dǎ bǎnzi تازیانه زدن، شلاق زدن
【打扮】dǎban آرایش کردن، آراستن، بزك کردن: 节日的天安门~得格外壮观。 در روز های جشن میدان «تیان من» را با عظمت و شکوه خاصی تزیین کردند. / 她的~很朴素。 لباس او بسیار ساده وبی پیرایه است. / 不要把自己~成英雄。 خود را چون قهرمان جلوه ندهید. / 瞧他的~, 像个演员 از طرز آرایش او برمی آید که او هنر پیشه است.
【打包】dǎbāo ①(包装) بسته بندی کردن: ~费 هزینهٔ بسته بندی / ~机〈纺〉 ماشین بسته بندی ②(把包打开) بسته ای را باز کردن
【打包票】dǎ bāopiào تضمین کردن، ضمانت کردن: 我敢~, 机器一定准时送到。 تضمین می کنم که ماشین حتما بموقع تحویل داده شود.
【打苞】dǎbāo 〈方〉خوشه بستن
【打保】dǎbǎo قول دادن، تضمین کردن
【打抱不平】dǎ bàobùpíng از شخص مظلوم دفاع کردن
【打笔墨官司】dǎ bǐ mò guānsī مرافعهٔ کتبی کردن
【打不平】dǎbùpíng از شخص مظلوم دفاع کردن
【打不住】dǎbùzhù ①(不止) بیش از عدد معینی بودن ②(不够) ناکافی

【打草】dǎcǎo (با داس) بریدن علف

【打草】dǎcǎo طرح اولیه ریختن

【打草惊蛇】dǎ cǎo jīng shé علف را تکان دادن و مار را ترساندن ــ کنایه از بی‌ملاحظه عمل کردن و دشمن را هوشیار نمودن

【打喳喳】dǎchācha 〈方〉 پچ پچ کردن، بیخ گوشی حرف زدن

【打杈】dǎchà سرشاخه زدن: 给棉花～ سرشاخهٔ پنبه را زدن

【打岔】dǎchà توی حرف کسی دویدن یا بریدن: 别～, 听我说下去。 حرفهای مرا قطع نکنید و به سخن من گوش بدهید.

【打禅】dǎchán 见"打坐" dǎzuò

【打场】dǎcháng خرمن کوبی

【打长工】dǎchánggōng (برای زمیندار) مزدوری کردن

【打趁语】dǎchènyū توی حرف کسی دویدن

【打成一片】dǎchéng yīpiàn (باتوده های مردم) در آمیختن: 和群众～ با توده های مردم در آمیختن

【打迟】dǎchí 〈方〉 (در حرف زدن) مکث کردن

【打赤膊】cǎchìbó 〈方〉 تا کمر برهنه بودن

【打赤脚】dǎchìjiǎo پابرهنه بودن

【打冲锋】dǎ chōngfēng ①(率先前进冲击敌人) در حمله به قشون دشمن پیشقدم بودن ②(行动抢在别人前面) در انجام کاری بر دیگران سبقت جستن

【打憷】cǎchù ترسیدن، ترسو بودن

【打春】dǎchūn 〈口〉 فرارسیدن فصل بهار

【打从】dǎcóng ①(自从) از: ～春上起, 就没有下过雨。 از آغاز بهار باران هنوز نباریده است. ②(介词) از: ～公园门口经过 از جلو پارك عمومی رد شدن

【打倒】dǎdǎo برانداختن، واژگون ساختن: 打倒帝国主义! مرگ برامپریالیسم!/ 反动政权已被～。 رژیم ارتجاعی واژگون شد.

【打得火热】dǎde huǒrè با هم صمیمی بودن، بسیار نزدیك بودن

【打底】dǎdǐ 〈纺〉 (نساجی) ته انداختن

【打底子】dǎdǐzi ①(起草稿) (برای برنامه، فیلم نامه و غیره) پیش نویس تهیه کردن، طرح ریزی کردن ②(奠定基础) شالوده سازی، پایه ریزی

【打点】dǎdian آماده کردن: ～礼物 هدیه آماده کردن /～行装 بار و بنهٔ سفر را آماده کردن

【打掉】dǎdiào ①(打下来) برانداختن، از پا در آوردن: ～牙齿 دندان ها را شکستن /～敌人手中的武器 دشمن را از اسلحه اش محروم کردن ②(革除) از بین بردن، نابود کردن: ～官气 سبك بوروکراتیك کار را از بین بردن

【打动】dǎdòng تحت تأثیر قرار دادن: 这番话～了他的心。 این حرفها او را تحت تأثیر قرار داد.

【打赌】dǎdǔ شرط بستن، شرطبندی کردن: 我敢～他明天准来。 شرط می بندم که فردا حتما می آید./ 咱们来打个赌。 بیایید شرط ببندیم.

【打短工】dǎduǎngōng (برای زمیندار) برای مدت کوتاهی مزدوری کردن

【打短儿】dǎduǎnr 〈口〉 ①بطور موقتی کار کردن، مزدوری کردن؛ ② لباس کوتاه پوشیدن

【打断】dǎduàn ①(使折断) شکستن: 爸爸的腿是被他～的。 او پای پدر مرا شکسته است. ②(使中断) قطع کردن: 别～他, 让他说完。 سخنش را قطع نکنید تا حرفش را تمام کند. /～思路 رشتهٔ فکر کسی را قطع کردن

【打对面】dǎ duìmiàn درمقابل هم قرارگرفتن؛ روبرو شدن

【打盹儿】dǎdǔnr 〈口〉 چرت زدن

【打顿】dǎdùn مکث کردن

【打哆嗦】dǎduōsuo لرزیدن

【打耳光】dǎ ěrguāng سیلی زدن

【打发】dǎfa ①(派) فرستادن، اعزام کردن: 赶快～人去请大夫。 زود باش کسی را دنبال دکتر بفرست. ②(使离去) بیرون فرستادن، مرخص کردن: 他把孩子们～走了。 او بچه ها را بیرون فرستاد. / 三言两语把他～走了。 با گفتن چند جملهٔ کوتاه او را مرخص کردند. ③(消磨) تلف کردن، ضایع کردن: 不要把时间白白地～过去。 وقت را بیهوده تلف نکنید.

【打翻】dǎfān سرنگون کردن، واژگون کردن: 一个大浪把小船～了。 موج بلندی قایق را واژگون ساخت. /～在地 کسی را نقش بر زمین ساختن

【打翻身】dǎfānshēn از پهلو به پهلو غلتیدن

【打翻身仗】dǎ fānshēn zhàng برای تغییر وضع عقب مانده یا شرایط نامساعد کوشش بخرج دادن

【打飞脚】dǎ fēijiǎo سریع راه رفتن

【打榧子】dǎ fēizi 〈方〉 با انگشت صدا درآوردن، تلنگر زدن

【打伏击】dǎ fújī بمنظور حمله به دشمن کمین نشستن

【打稿】dǎgǎo طرح اولیه ریختن

【打跟头】dǎgēntou معلق زدن

【打更】dǎgēng (شب‌گرد) اعلام کردن پاس های شب

【打哽】dǎgěng 〈方〉 گلوی کسی را گرفتن بغض

【打埂】dǎgěng کرت بندی کردن

【打嗝儿】dǎgér 〈口〉①(呃逆) آروغ ②(嗳气) آروغ زدن

【打工】dǎgōng (برای امرار معاش) کار کردن

【打躬作揖】dǎgōng-zuōyī (برای ادای احترام) دستها را جلو سینه بهم مشت کردن و تعظیم کردن

【打谷场】dǎgǔcháng 〈农〉 جای خرمن، میدان خرمن کوبی

【打鼓】dǎgǔ ①(敲打鼓) طبل زدن ②(感到不安) بی قرار بودن، نگران بودن، غیر مطمئن بودن: 心里直～ به عدم اعتماد نفس، مشکوك بودن

【打卦】dǎguà فال گرفتن

【打官腔】dǎ guānqiāng خیلی رسمی حرف زدن

【打官司】dǎ guānsi ①(进行诉讼) مرافعه ای را به دادگاه کشاندن ②(争吵) دعوا و نزاع کردن، مشاجره کردن: 打不完的官司 ستیزه و داد و بی داد بی پایان

【打光棍】dǎ guāng gùn (مرد سالمند) زندگی مجرد داشتن

【打鬼】dǎguǐ 〈宗〉①(驱鬼) جن راندن، جن‌گیری ②(跳布札) مراسم راندن جن در مذهب لاما

【打滚】dǎgǔn غلت زدن، چرخاندن: 疼得直～ از شدت درد بخود پیچیدن

【打棍子】dā gùnzi کسی را با چماق زدن؛ مجازا به کسی اتهام بی مورد زدن
【打哈哈】dā hāha شوخی کردن، دست انداختن: 这是正经事，可别～。این کار جدی است، شوخی نکن. / 别拿我～。مرا دست نیندازید.
【打哈欠】dā hāqian خمیازه کشیدن، دهن دره کردن 又同"打呵欠"
【打鼾】dǎhān خرویف کردن، خرناس کشیدن، خرخر کردن
【打寒】dǎhán 〈方〉 مبتلا به مالاریا شدن
【打寒噤】dǎ hánjìn (از سرما یا ترس) لرزیدن
【打夯】dǎhāng زمین را کوبیدن و سفت کردن: 机～ زمین کوب، زمین سفت کن
【打滑】dǎhuá لیز شدن (جاده)
【打谎】dǎhuǎng دروغ گفتن
【打呼噜】dǎ hūlu خرناس کشیدن
【打花胡哨】dǎ huāhúshào 〈方〉①(敷衍) بطور سرسری عمل کردن ②(说玩笑话) شوخی کردن
【打话】dǎhuà 〈方〉 صحبت کردن. سخن گفتن
【打回票】dǎ huípiào 〈方〉 (چیزی را) برگرداندن
【打回头】dǎhuítóu به عقب برگشتن
【打诨】dǎhùn (بازیگر) در نمایش تآتر گاهی با بدیهه گوئی (خارج از نمایشنامه) تماشاچیان را به خنده در آوردن
【打火】dǎhuǒ از سنگ چخماق و... آتش گرفتن: 机～ فندك
【打击】dǎjī ①(敲打) زدن، ضربه زدن: 乐器～ آلت موسیقی ضربی ②(攻击) کوبیدن، حمله کردن، سرکوب کردن: 狠狠～侵略者 تجاوزکاران را بشدت در هم کوبیدن / ～投机倒把活动 احتکارگری را مورد حمله قرار دادن
【打击报复】dǎjī-bàofù تلافی کردن، انتقاد کردن، عمل به مثل کردن، معامله متقابل کردن
【打家劫舍】dǎjiā-jiéshè غارت کردن، چپاول کردن، تاراج کردن، بزور گرفتن
【打价】dǎjià 〈口〉 چانه زدن
【打架】dǎjià زد و خورد کردن، یکدیگر را زدن، کتك کاری کردن
【打尖】dǎjiān ①(休息下来吃东西) هنگام سفر برای صرف خوراك توقف کردن ②(掐去植物的头) سرشاخه زدن، عمل هرس کردن
【打浆】dǎjiāng 〈纸〉 خمیر کاغذ را ورز دادن: 机～ ماشین بهم زنی خمیر کاغذ
【打交道】dǎ jiāodao سر وکار داشتن، تماس داشتن: 她整天和孩子们～。او تمام روز با بچه ها سروکار دارد. / 两个厂经常～。این دو کار خانه از جهت تولید ارتباط نزدیك دارند.
【打搅】dǎjiǎo مزاحم شدن، زحمت دادن: 人家正在工作，别去～他了。آنها سرگرم کارند، مزاحم آنها نشوید. / 对不起，～您了！ ببخشید، مزاحم شما شدم.
【打劫】dǎjié غارت کردن، تاراج کردن، چپاول کردن: 趁火～ خانه آتش گرفته را غارت کردن
【打结】dǎjié گره زدن: 器～〈化纤〉 ماشین گره زنی
【打近乎】dǎ jìnhu عمدا به کسی نزدیك شدن
【打救】dǎjiù نجات دادن
【打开】dǎkāi ①(揭开；拉开) باز کردن، آشکار کردن: 把门～。در را باز کن. / 盖子～ سر بطری را باز کردن ②(接通电源) روشن کردن، باز کردن: 收音机～ رادیو را روشن کردن / 请～电灯! لطفا چراغ را روشن کن! ③(使展开) گسترش دادن، دگرگون شدن: 局面～了。 وضع دگرگون شد.
【打开天窗说亮话】dǎkāi tiānchuāng shuō liànghuà رك و راست گفتن
【打瞌睡】dǎ kēchòng 〈方〉 چرت زدن
【打瞌睡】dǎ kēshuì چرت زدن
【打垮】dǎkuǎ حمله کردن وشکست دادن
【打诳】dǎkuáng 〈方〉 دروغ گفتن
【打赖】dǎlài 〈方〉 اشتباه یا مسئولیت کار خود را انکار کردن
【打捞】dǎlāo از زیر آب درآوردن: 沉船～ کشتی غرق شده را از زیر آب در آوردن / 尸体～ جسد را از زیر آب در آوردن / 公司～ شرکت نجات جان ومال مسافران کشتی
【打雷】dǎléi (آسمان) غرش کردن
【打擂】dǎlèi کنایه از مسابقه دادن
【打冷噤】dǎ lěngjìn (از سرما) لرزیدن
【打里】dǎlǐ کارهای داخلی را انجام دادن
【打量】dǎliang ①(观察) ورانداز کردن: 上下～着那个陌生人 آدم ناآشنا راسر تاپا ورانداز کردن ②(以为) فکر کردن، تصور کردن: 你～她这点事都干不了吗? آیا به نظر شما او از عهده این کار بر نمی آید؟
【打猎】dǎliè شکار کردن
【打零杂】dǎ língzá کارهای متفرقه را انجام دادن
【打乱】dǎluàn بهم زدن، آشفتن، منقلب کردن: 部署～ آرایش دشمن را بهم زدن / 了敌人的阵脚～ (واحدهای نظامی را) آشفته ساختن
【打骡子惊马】dǎ luózi jīng mǎ با مجازات کردن یکی، دیگران را ترساندن
【打落水狗】dǎ luòshuǐgǒu بر سگ غریق ضربه زدن ــ کنایه از دشمن مغلوب را کاملا نابود کردن
【打麻烦】dǎ máfan اشکال تراشی کردن
【打马虎眼】dǎ mǎhuyǎn 〈方〉 جهت فریفتن دیگران خود را به تجاهل زدن: 你不要～。شما نباید خود را دراین باره به ندانستن بزنید.
【打埋伏】dǎ máifu ①(隐藏起来，待机行动) کمین کردن، کمین نشستن، مترصد فرصت بودن ②(隐蔽人力、物资) نیروی انسانی یا مادی را مخفی نگهداشتن
【打闷棍】dǎ mèngùn ①(指拦路抢劫) (راهزن) کسی را با چوب زدن و او را بیهوش کردن (برای غارت) ②(乘人不备给人以沉重打击) به کسی ضربه سنگینی وارد کردن
【打磨】dǎmo صیقل دادن
【打磨磨】dǎmòmo (در اثر نگرانی یا پریشانی خاطر) خود را دور زدن
【打闹】dǎnào (برای شوخی کردن) باهم دعوا و کتك کاری

کردن

【打拍子】dǎ pāizi (در موسیقی) ضرب یا فاصلهٔ ضربی گرفتن

【打牌】dǎpái ورق بازی کردن

【打派仗】dǎ pài zhàng برای دفاع از منفعت فرقه یی به نبرد پرداختن

【打喷嚏】dǎ pēntì عطسه زدن

【打棚】dǎpéng 〈方〉شوخی کردن

【打屁股】dǎ pìgu نشیمن‌گاه کسی را زدن؛ سرزنش کردن، تنبیه کردن

【打平伙】dǎ pínghuǒ بصورت دانگی غذا خوردن

【打平手】dǎ píngshǒu در مسابقهٔ ورزشی مساوی بودن

【打破】dǎpò شکستن، از بین بردن: ～僵局 حالت راکد را برهم زدن / ～常规 طبق قواعد معمول عمل نکردن / ～记录 رکورد شکستن / ～平衡 تعادل را برهم زدن

【打破沙锅问到底】dǎpò shāguō wèn dàodǐ ته و توی موضوعی را درآوردن

【打破碗花花】dǎpòwǎnhuāhuā 〈植〉شقایق نعمان «هوبه» (واقع در جنوب چین)

【打气】dǎqì ①(把气压入)باد کردن، پرباد کردن: 给车胎～ چرخ لاستیك را باد کردن / ～筒 تلمبهٔ باد ②(鼓动)ترغیب کردن، تشجیع کردن

【打钎】dǎqiān با چکش یا میلهٔ حفاری سوراخ انفجار را روی سنگ حفر کردن

【打前站】dǎ qiánzhàn به عنوان پیش‌آهنگ گروه عمل کردن، در پیشاپیش به آرایش کار پرداختن

【打怯】dǎqiè ترسیدن، ترسو بودن

【打情骂俏】dǎ qíng mà qiào (زن و مرد) با زبان عاشقانه یکدیگر را برانگیختن

【打趣】dǎqù شوخی کردن، مسخرگی کردن، بذله‌گویی کردن

【打圈子】dǎ quānzi حلقه زدن، دور زدن: 飞机在机场上空～。 هواپیما روی فضای فرودگاه دور می زد. / 不要在枝节问题上～。 گرفتار مسایل فرعی نشوید.

【打拳】dǎquán مشت زنی کردن: 打太极拳 به ورزش «تای جی چوآن» پرداختن

【打群架】dǎ qúnjià به زد وخورد گروهی مشغول بودن

【打扰】dǎrǎo 见"打搅"dǎjiǎo

【打入】dǎrù ①(赶进;逼迫进入)داخل کردن، راندن، رخنه کردن: 被～地下 به زیر زمین رانده شدن / ～十八层地狱 به پائین ترین طبقه جهنم راندن ②(潜入;打进)نفوذ کردن، رخنه کردن: ～匪巢 به کمینگاه راهزنان رخنه کردن

【打入冷宫】dǎrù lěnggōng کنار گذاشتن، بی مصرف ماندن: 被～ کنار گذاشته شدن / 这些材料早已被～。 این مدارك دیر زمانی است که بی مصرف مانده است.

【打散】dǎsǎn خرد کردن، از هم پاشیدن: 把原来的组～重编 گروههای سابق را منحل کردن و دوباره گروه بندی کردن

【打扫】dǎsǎo جاروب کردن، تمیز کردن: ～房间 اطاق را تمیز کردن / 把院子～干净 حیاط را خوب جاروب کردن / ～战场 میدان نبرد را تصفیه کردن

【打杀】dǎshā کشتن، به قتل رساندن

【打山】dǎshān در مناطق کوهستانی شکار کردن

【打闪】dǎshǎn ①(一种放电现象)برق زدن ②(呈现某种闪念)فکری به خاطر خطور کردن

【打闪】dǎshǎn زمین خوردن

【打扇】dǎshàn باد دیگران را زدن، با استفاده از بادبزن دیگران را خنك کردن

【打失】dǎshī گم کردن

【打食】dǎshí (پرنده یا جانور) به دنبال دانه گشتن

【打食】dǎshí با خوردن مسهل به هضم غذا کمك کردن

【打手】dǎshou گردن کلفت‌های مزدور: 充当反动派的～ به عنوان گردن کلفت مزدور ارتجاع کار کردن

【打舒展】dǎ shūzhǎn تمدد اعصاب کردن

【打拴】dǎshuān پانسمان کردن

【打死】dǎsǐ کشتار کردن، کشتن: ～打伤敌军五十余名 پنجاه نفر از سربازان دشمن را کشتن و زخمی کردن / 活活～ کسی را تا مرگ کتك زدن

【打死老虎】dǎsǐlǎohǔ کسی را که قدرت و اعتبار خود را از دست داده است به باد انتقاد و محکومیت گرفتن

【打算】dǎsuàn قصد داشتن، خواستن: 他～当医生。 او می خواهد پزشك شود. / 各有各的～。 هر کس نیتی دارد.

【打算盘】dǎ suànpán ①(用算盘计算)چرتکه انداختن، چرتکه زدن ②(合计;盘算)پیش بینی کردن، گمان بردن: 打小算盘 به دنبال منفعت شخصی خود رفتن / 打错算盘 غلط حسابگری کردن، گمان نادرست بردن / 算盘打得精 خوب چرتکه زدن، بسیار حسابگر بودن

【打碎】dǎsuì شکستن، درهم شکستن، خرد کردن: 玻璃杯～了。 لیوان آب خوری شکست. / ～旧的国家机器 دستگاه دولتی سابق را درهم شکستن

【打胎】dǎtāi سقط جنین کردن

【打嚏喷】dǎ tìpen عطسه زدن

【打天下】dǎ tiānxià ①(夺取政权)قدرت سیاسی را بدست آوردن ②(创立事业)کار یا شغل خود را پر رونق کردن

【打铁】dǎtiě آهن کوبیدن، آهنگری کردن: 趁热～。 آهن را هنگامی که گرم است ضربه بزن.

【打听】dǎting سراغ گرفتن، جویا شدن، پرسیدن: 跟您～一件事。 اجازه بدهید در بارهٔ کاری از شما بپرسم. / ～朋友的下落 سراغ دوستان خود را گرفتن

【打通】dǎtōng باز کردن، متصل کردن: 把两个房间～ دو اطاق را متصل کردن / 电话打不通。 خط تلفن مشغول است.

【打通宵】dǎ tōngxiāo تمام شب کار کردن

【打头】dǎtóu ①(带头)نقش نمونه را ایفاء کردن: 老师傅～,青年人跟着上。 استاد نقش نمونه را ایفاء کرد و جوانان از او پیروی نمودند. ②〈方〉(从头)از نو، از آغاز، از سر: 咱们再～儿来。 بیایید کار را دوباره انجام دهیم.

【打头炮】dǎ tóupào اولین گلوله را شلیك کردن ــ کنایه از اولین نفر برای انجام کاری بودن

【打头阵】dǎ tóuzhèn در نبرد پیشقراول بودن

【打退】dǎtuì دفع كردن، خنثی كردن:~敌人的进攻 حملات دشمن را خنثی كردن

【打退堂鼓】dǎ tuìtánggǔ عقب زدن، به عقب رفتن، عقب نشینی كردن

【打外】dǎwài كارهای بیرونی را انجام دادن

【打碗花】dǎwǎnhuā 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه پزشكی در چین بنام "Ivy glorybind"

【打围】dǎwéi (حیوانات را) محاصره و شكار كردن

【打下手】dǎ xiàshǒu به عنوان دستیار عمل كردن

【打先锋】dǎ xiānfēng در نبرد یا جنگ پیشقراول بودن

【打闲】dǎxián 〈方〉 بیكار نشستن

【打相打】dǎxiāngdǎ كتك كاری كردن

【打响】dǎxiǎng ①(开火) شروع به تیراندازی كردن:先头部队~了。 واحد های پیشقراول با دشمن درگیر شدند. ②(比喻初步成功) به موفقیت اولیه رسیدن:这一炮~了,下一步就好办了。 اگر این كار موفق شود، كارهای بعدی آسانتر خواهد شد.

【打消】dǎxiāo منصرف شدن، برطرف كردن:她~了这个念头。 او از این ایده منصرف شد. /~顾虑 بیم و شبهه را برطرف كردن

【打小报告】dǎ xiǎo bàogào مخفیانه دربارهٔ كسی گزارش دادن

【打小算盘】dǎ xiǎo suànpan برای كسب منفعت شخصی حسابگری كردن

【打歇】dǎxiē استراحت كردن

【打斜】dǎxié بطور اریب متمایل به یك طرف بودن

【打信】dǎxìn 〈方〉 نامه فرستادن

【打旋】dǎxuán چرخیدن

【打雪仗】dǎ xuězhàng گلوله‌ برفی بازی كردن

【打鸭子上架】dǎ yāzi shàng jià اردك را بسوی چوب داخل قفسش راندن ـ یعنی كسی را به انجام كاری كه خارج از حد تواناٸی‌اوست مجبور كردن 又作"赶鸭子上架"

【打牙】dǎyá دندانها به هم مالیدن

【打牙祭】dǎ yájì 〈方〉 به مناسبتی غذای مخصوص خوردن

【打哑迷】dǎ yǎmí حرف‌های مبهم زدن

【打哑语】dǎ yǎ yǔ با ایماء و اشاره یكدیگر را فهماندن

【打眼】dǎyǎn سوراخی حفر كردن، توجه مردم را به خود جلب كردن

【打掩护】dǎ yǎnhù ①(掩护) برای كسی پوشش تأمین كردن:为主力部队~ برای نیروی عمده پوشش تأمین كردن ②(包庇) بوسیلهٔ سپر حفظ كردن

【打烊】dǎyàng 〈方〉 دررا بستن:商店什么时候~? فروشگاه كی می بندد؟

【打样】dǎyàng ①(画出设计图样) طرح اولیه را كشیدن ②〈印〉 نمونه چاپی برای غلطگیری تهیه كردن:~机 ماشین مخصوص تهیه نمونه چاپی برای غلطگیری

【打药】dǎyào داروی گیاهی خریدن

【打噎】dǎyē ①(打嗝儿) آروغ زدن ②(咽头给食物堵住) چیزی در گلوی كسی گیر كردن

【打野话】dǎ yěhuà 〈方〉 حرف‌های زشت و ناپسند زدن

【打野眼】dǎ yěyǎn 〈方〉 متوجهٔ هدف خود نبودن

【打印】dǎyìn ①(盖图章) مهر زدن ②(打字油印) استنسیل و چاپ كردن

【打油】dǎyóu قاشق به قاشق روغن خریدن یا روغن گرفتن (از چیزی)

【打油诗】dǎyóushī شعر بی‌مایه، شعر بند تنبانی

【打游击】dǎ yóujī ①(从事游击活动) مثل پارتیزان نبرد كردن، به جنگ پارتیزانی پرداختن ②〈口〉(无固定地点的活动) در جای نامعین كار كردن، غذاخوردن یا خوابیدن

【打圆场】dǎ yuánchǎng ①(使双方和解) برای رفع نزاع میانجیگری كردن، آشتی دادن ②(帮某人下台阶) عیب یا تقصیر كسی را پوشاندن و اشكال او را بر طرف كردن

【打援】dǎyuán به نیرو های امدادی دشمن حمله كردن:围点~ قلعهٔ نظامی دشمن را جهت حمله بر نیروی‌های امدادیش محاصره كردن

【打杂儿】dǎzár كارهای متفرقه را انجام دادن، كار های جزئی را انجام دادن

【打战】dǎzhàn لرزیدن:浑身~ لرزه بر اندام افتادن

【打仗】dǎzhàng جنگ كردن، نبرد كردن:不打无把握之仗。 به جنگ غیر مطمئن دست نزدن

【打帐】dǎzhàng ①〈方〉(核算帐目) تسویهٔ حساب كردن ②〈方〉(记在心里) (چیزی را) بدل گرفتن ③(打算) در نظر داشتن

【打招呼】dǎ zhāohu ①(问好) سلام كردن، احوالپرسی كردن ②(预先告知) اطلاع دادن، به آگاهی رساندن، خبر دادن:你什么时候去苏州,给我打个招呼。 هر وقت به شهر «سوجو» می روید، مرا با خبر كنید.

【打照面儿】dǎ zhàomiànr ①(面对面地不期而遇) برحسب تصادف با كسی رو برو شدن ②(露面) ظاهر شدن

【打折扣】dǎ zhékòu ①(降低商品价格) با تخفیف فروختن، تخفیف دادن ②(不按所规定的去做) نقض قرار یا وعدهٔ كاست عملی كردن:说到做到,不~ وعده های خود را بدون كم و كاست عملی كردن

【打针】dǎzhēn آمپول زدن، تزریق كردن

【打制石器】dǎzhì shíqì 〈考古〉 ابزار سنگی تراشیده

【打肿脸充胖子】dǎzhǒng liǎn chōng pàngzi با سیلی صورت خود را سرخ نگهداشتن

【打中】dǎzhòng به هدف اصابت كردن:~靶 به مركز آماج اصابت كردن /~要害 به نقطهٔ حساس و حیاتی اصابت كردن /~痛处 به محل درد اصابت كردن

【打主意】dǎ zhǔyi ①(计划) نقشه چیدن، نظری در سر پروراندن:打定主意 تصمیم گرفتن /打错主意 تصمیم غلط گرفتن ②(打算) در نظر داشتن، در صدد برآمدن:他们正在打你的主意要你帮忙呢。 آنها در نظر دارند از شما تقاضای كمك كنند.

【打住】dǎzhù مكث كردن، ایستادن، توقف كردن

【打转】dǎzhuàn چرخیدن، دور زدن：卡车轮子在烂泥里直~。چرخ کامیون در لجن زار دور خود می چرخید.

【打桩】dǎzhuāng ستون گذاشتن، تیر کوبیدن：~机 ماشین تیر کوبی / ~船 کشتی تیر کوب

【打字】dǎzì ماشین زدن، تایپ کردن：~带 نوار ماشین تحریر / ~员 ماشین نویس، تایپیست / ~稿 نسخهٔ ماشین زده / ~纸 کاغذ ماشین تحریر

【打字机】dǎzìjī ماشین تحریر：中文~ ماشین تحریر زبان چینی / 手提式~ ماشین تحریر دستی

【打自】dǎzì از (زمانی) بعد

【打坐】dǎzuò 〈佛教〉〈道教〉(بودائیست یا تائوئیست) به تفکر نشستن

dà

大 dà ①(与小相对) بزرگ، عظیم：~城市 شهر بزرگ / ~风 باد شدید / ~扫除 نظافت عمومی / ~声说话 به صدای بلند حرف زدن / 很~名声 شهرت زیاد داشتن ②(大小) اندازه：你穿多~的鞋？اندازهٔ کفش شما چند است؟/ 那间屋子有这间两个~。آن اطاق دو برابر این اطاق وسعت دارد. ③(年纪) سن و سال：你的孩子现在多~了？بچهٔ شما چند سال دارد؟/ 他比他弟弟~三岁。او سه سال از برادرش بزرگتر است. ④(程度深) عمیق، زیاد، شدید：~红 سرخ سیر، سرخ پر رنگ / 天已经~亮了。هوا کاملا روشن شده است. ⑤(跟'不'连用, 表示程度浅) نه زیاد، نه چندان：不~爱说话 زیاد حرف نزدن / 不~出门 کمتر از خانه بیرون رفتن ⑥(排行第一) ارشد：~哥 برادر ارشد / 老~ ارشد ⑦〈敬〉 محترم، جناب عالی：~作 شاهکار جناب عالی / 请问尊姓~名？اسم شریف تان چیست؟ ⑧[用在时间、时令或节日前表示强调]：~白天 روز روشن / ~热天 روز گرم تابستانی / ~年初一 روز اول سال نو قمری
另见 dài

【大把】dàbǎ ①(对赶车人的尊称) خطاب محترمانه به ارابه چی ②(数量多) به تعداد زیاد

【大白】dàbái ①(原委暴露) آشکار شدن، عیان شدن：~于天下。حقیقت برای جهانیان آشکار شد. ②〈方〉(白垩) مایعی که برای سفیدکاری بکار می رود ~浆〈建〉 دوغاب، آب گچ

【大白话】dàbáihuà حرف‌های معمول و عام پسند

【大白菜】dàbáicài کلم چینی

【大白天】dàbáitiān روز، روز روشن (برای تأکید)：~说梦话 کنایه از حرف‌های بی اساس و غیرعملی

【大伯子】dàbǎizi 〈口〉 برادر ارشد شوهر

【大败】dàbài ①(打败) سخت شکست دادن：~敌军 قشون دشمن را سخت شکست دادن ②(吃败仗) شکست فاحش：敌军~。قشون دشمن شکست فاحش خورد.

【大班】dàbān ①(幼儿园的班级) بالاترین کلاس کودکستان ②〈方〉(旧时洋行的经理) مدیر کل شرکت تجارتی در قدیم

【大阪】Dàbǎn اوساکا (شهر ژاپن)

【大板车】dàbǎnchē ارابهٔ بزرگ

【大办】dàbàn بطور وسیع به کاری پرداختن：~农业 کوشش زیادی برای توسعه کشاورزی بکار بردن

【大半】dàbàn ①(过半数) بیش از نصف، بیشتر：他的著作~已译成汉语。بیشتر آثارش به زبان چینی ترجمه شد. ②(很可能) به احتمال قوی：他~不来了。به احتمال قوی او نخواهد آمد.

【大棒】dàbàng چوب کلفت، عصای بزرگ：帝国主义的"~加胡萝卜政策" سیاست امپریالیستی «عصای بزرگ و هویج»

【大宝】dàbǎo ①(指极贵重的宝物) گنج بسیار گرانبها ②(帝位) مسند سلطنت ③(佛法) نیروی اعجاب‌آور بودا ④(重五十两的银元宝) شمش نقره بوزن ۵۰ «لیانگ»

【大报】dàbào روزنامه با صفحهٔ بزرگ

【大本营】dàběnyíng پایگاه اصلی، ستاد فرماندهی عالی：登山队~ پایگاه اصلی کوه نوردان

【大笔】dàbǐ ①(笔) قلم، قلم مو：~一挥 با یك حرکت قلم ②〈敬〉(别人的书法或文章) دستخط یا مقالهٔ کسی：这是您的~吧？آیا این دست خط شما است؟

【大便】dàbiàn ①(拉屎) اجابت مزاج کردن：保持~畅通 حالت یبوست نداشتن / ~不通 ناراحتی یبوست داشتن ②(屎) مدفوع، کثافت：~化验 آزمایش مدفوع کردن

【大兵】dàbīng 〈旧〉 سرباز

【大兵团】dàbīngtuán واحد بزرگ جنگی：~作战 عملیات جنگی با شرکت واحد های بزرگ

【大饼】dàbǐng نوعی نان پهن و بزرگ

【大伯】dàbó ①(伯父) عمو، برادر بزرگ پدر ②(年长的男人) عمو (خطاب محترمانه به مرد مسن)

【大不列颠】Dàbùlièdiān بریتانیا

【大不了】dàbuliǎo ①(至多) در بدترین صورت، حد اکثر：~我们走着回去。بدترین صورت ممکن اینستکه پیاده بر گردیم. ②(了不得)[多用于否定式] مهم، جدی：有点感冒，没有什么~的。کمی سرما خوردم، چیز مهمی نیست.

【大步流星】dàbù liúxīng با گام‌های بلند و بالا

【大部】dàbù قسمت اعظم، قسمت عمده：歼敌~ قسمت اعظم دشمن را نابود کردن

【大材小用】dàcái xiǎo yòng چوب عالی را برای مصرف ناچیز بکار بردن، شخص مستعد را به کار ناقابلی گماشتن

【大餐】dàcān غذای عالی، غذای سبك اروپایی

【大肠】dàcháng 〈生理〉 رودهٔ بزرگ، رودهٔ فراخ：~杆菌 باکتری میله شکل در رودهٔ بزرگ

【大氅】dàchǎng پالتو

【大潮】dàcháo جزر و مد بهاری

【大车】dàchē ①(牲口拉的两轮车) ارابه：~店 کاروانسرا (برای ارابه چی) ②(轮船上管机器的人) متصدی ماشین های کشتی ③(火车司机) رانندهٔ قطار

【大臣】dàchén وزیر (برای یك کشور شاهی)

【大吃大喝】dà chī dà hē زیاده روی در غذا خوردن 也说"大

吃八喝"

【大吃一惊】dà chī yī jīng بشدت تعجب کردن

【大冲】dàchōng 〈天〉 (نجوم) اشاره به زمانی است که مریخ نزدیك ترین فاصله را با زمین دارد (که هر پانزده یا هفده سال یکبار اتفاق می افتد و در این زمان درخشانتر از همیشه است)

【大虫】dàchóng 〈方〉 ببر

【大出血】dàchūxuè 〈医〉 خونریزی زیاد

【大处落墨】dà chù luò mò توجه را عطف نقطه های مهم کردن

【大处着眼,小处着手】dàchù zhuó yǎn, xiǎochù zhuó shǒu هدف کل را در مد نظر داشتن و وظایف روزانه را هم خوب انجام دادن

【大吹大擂】dàchuī-dàlèi لاف و گزاف کردن، جار و جنجال راه انداختن

【大锤】dàchuí پتك

【大醇小疵】dàchún-xiǎocī از نظر کل خوب و کامل بودن گرچه در جزئیات ناقص

【大词】dàcí 〈逻〉 (منطق) محمول نتیجه، منطقی

【大慈大悲】dàcí-dàbēi [佛教用语,现多用于讽刺] ارحم الراحمین، بی نهایت کریم و بخشنده

【大葱】dàcōng پیاز سبز چینی

【大打出手】dà dǎ chūshǒu سخت زد وخورد کردن، بی رحمانه یکدیگر را زدن

【大大】dàdà بسی، بسیار، بمراتب زیاد: 生产效率～提高。بازده تولید افزایش چشمگیری یافته است. / 今年的棉花生产～超过了去年。امسال محصول پنبه به مراتب از سال گذشته بیشتر افزایش یافته است.

【大…大…】dà…dà… [用在名词、动词或形容词的前面,表示规模大,程度深]: 大鱼大肉 ماهی زیاد و گوشت فراوان/ 大红大绿 سرخ سیر و سبز پررنگ/ 大吵大闹 جار و جنجال زیاد، هیاهوی بسیار

【大大咧咧】dàdaliēliē 〈方〉 سهل انگار، بی دقت، مسامحه‌کار

【大袋鼠】dàdàishǔ کانگورو

【大胆】dàdǎn جسور، باجرات: 一项～的革新 نوآوری جسورانه‌ای

【大刀】dàdāo شمشیر بزرگ، ساطور بزرگ

【大刀阔斧】dàdāo-kuòfǔ جسور و مصمم

【大道】dàdào ①(宽阔的道路) جاده، وسیع ②(常理) عقل سلیم

【大道理】dàdàolǐ اصول اصلی، حقیقت بزرگ: 小道理要服从～。 حرفهای فرعی باید تابع اصول اصلی باشد. / ～一套 خشك و قالبی

【大灯】dàdēng 〈汽车〉 چراغ جلو ماشین

【大敌】dàdí دشمن نیرومند و مهیب: 当前～ با دشمن نیرومند و مهیب روبروشدن / 如临～ چنانکه گویا بادشمن نیرومند دست به گریبان باشد

【大抵】dàdǐ بطور کلی، روی هم رفته

【大地】dàdì زمین، سرزمین: 阳光普照～。 نور آفتاب هر گوشه در سراسر زمین و کناری را روشن کرده است. / 走遍祖国～ میهن سفر کردن / ～回春。 بهار دوباره به دنیا آمده است. / ～构造学 مبحث ساختمان و تشکیلات صخره های کره، زمین / ～测量学 علم زمین پیمائی

【大典】dàdiǎn ①(隆重的典礼) مراسم پرشکوه و جلال: 开国～ مراسم باشکوه اعلام تأسیس یك جمهوری ②(辞典) لغتنامه، نوشته های باستانی: 《永乐～》 (دایرة المعارف سلسله، مینگ) «قانون یون لو»

【大殿】dàdiàn ①(皇宫的大殿) سالن بزرگ کاخ سلطنتی ②(寺庙的大殿) سالن بزرگ معبد بودائی

【大调】dàdiào 〈乐〉 "Major" نوعی آهنگ بزرگ بنام: C～奏鸣曲 "C" قطعه، موسیقی رقص با آهنگ بزرگ

【大动脉】dàdòngmài ①〈生理〉(主动脉) سرخ رگ، آئورت، شاهرگ ②(命脉) شریان حیاتی: 南北交通的～ شریان حیاتی ترافیك بین شمال و جنوب

【大豆】dàdòu لوبیای سویا

【大都】dàdū قسمت عمده: 这些诗歌～是工人写的。 قسمت عمده، این اشعار بدست کارگران نوشته شده است.

【大肚子】dàdùzi 〈口〉①(指怀孕) باردار، حامله، آبستن ②(指饭量大的人) آدم پرخور ③(指肚子大的人) آدم گنده شکم، ارباب

【大度】dàdù 〈书〉 بزرگمنش، آزادمنش: 包容～ بزرگمنش و بردبار

【大端】dàduān 〈书〉 جنبه‌های اصلی: 仅举其～ صرفا به ذکر جنبه‌های اصلیش اکتفا کردن

【大队】dàduì ①〈军〉 گردان (واحد نظامی) ②〈空军〉 گردان: 飞行～ گردان نیروی هوایی ③(人民公社的组织) گروه تولیدی (در کمون توده ای چین) ④(队伍) صفوف وسیع: 人马～ صفوف وسیع نظامیان، تظاهر کنندگان و...

【大多】dàduō قسمت عمده، اکثریت: 大会代表～是先进工作者。 اکثریت نماینده گان کنفرانس را کارگران پیشرو تشکیل می دهند

【大多数】dàduōshù قسمت عمده، اکثریت: 团结～ با اکثریت متحد شدن / 人口的～ اکثریت جمعیت

【大而化之】dà ér huà zhī اهمال کار و سرسری

【大而无当】dà ér wú dàng جامع ولی غیر عملی: ～的计划 نقشه، جامع ولی غیر عملی

【大发雷霆】dà fā léitíng خشمگین شدن، از جا در رفتن

【大凡】dàfán بطور کلی، عموما: ～坚持锻炼的,身体抵抗力都比较强。 بطور کلی آنهایی که مرتبا ورزش می کنند قوه، مقاومت بیشتر دارند.

【大方】dàfāng 〈书〉 عالم، دانشمند: 贻笑～ مورد مسخره، دانشمندان قرار گرفتن

【大方】dàfang ①(不吝啬) سخی، بزرگوار، بخشنده ②(自然) طبیعی، بی پیرایه: 举止～ روش طبیعی و بی پیرایه ③(不俗气) خوش سلیقه، حسن ذوق داشتن: 这种料子的颜色和花样很～。 این پارچه خوش نقش و نگار و خوش رنگ است.

【大放厥词】dà fàng jué cí مزخرف گفتن، حرف های پوچ و بی معنی زدن

【大分子】dàfēnzǐ 〈化〉(شیمی) مولکول بزرگ، ذرهٔ بزرگ

【大粪】dàfèn مدفوع انسان

【大风】dàfēng ①(强大的风) باد تند و شدید: 外面刮着~。 در بیرون باد تند و شدیدی می وزد. ②〈气〉 تندباد، طوفان

【大风大浪】dàfēng-dàlàng طوفان (کنایه از حوادث یا تحولات بزرگ در جامعه): ~也不可怕，人类社会就是从~中发展起来的。 جامعهٔ بشری در میان طوفان ها رشد یافته است. حتی طوفان هم سهمناك نیست.

【大风子】dàfēngzǐ 〈植〉 نوعی درخت بنام پترکورا: ~油〈药〉 روغن پترکورا

【大夫】dàfū مأمور عالی رتبه در چین فئودالی
另见 dàifu

【大副】dàfù افسر ارشد کشتی که مقامش پائین تر از ناخدا است

【大腹贾】dàfùgǔ تاجر مرفه، تاجر پولدار

【大腹皮】dàfùpí 〈中药〉 پوست فوفل که در طب چینی بعنوان دارو بکار می رود

【大腹便便】dàfù piánpián دارای شکم بزرگ، گنده شکم

【大概】dàgài ①(大致的内容) خلاصه، خطوط کلی موضوع: 我只知道个~。 من فقط خطوط کلی آنرا می دانم. ②(不十分精确) غیر دقیق، کلی، تقریبی: 作一个~的分析 یك تجزیه و تحلیل عمومی به عمل آوردن / 只有个~的印象 فقط مفهومی کلی از چیزی در ذهن داشتن / ~的数字 ارقام و اعداد تقریبی ③(很可能) احتمالا، شاید، ممکن است: 会议~要延期。 احتمالا جلسه به تأخیر خواهد افتاد.

【大干】dàgàn با تمام نیرو به کاری پرداختن: ~快上 با تمام نیرو کاری را راه انداختن و آنرا به انجام رساندن

【大纲】dàgāng شرح مختصر، خطوط کلی، خلاصه: 世界史~ شرح مختصری در بارهٔ تاریخ جهان / 教学~ برنامهٔ کلی مربوط به کار تدریس / 《土地法~》 «خلاصهٔ قانون زمین»

【大搞】dàgǎo در دامنهٔ وسیعی به کاری پرداختن: ~农业 در دامنهٔ وسیعی به کار کشاورزی پرداختن

【大哥】dàgē ①(长兄) برادر ارشد ②(对男子尊称) برادر بزرگ (خطاب محترمانه به کسی همسن خود)

【大革命】dàgémìng ①(大规模的革命) انقلاب بزرگ: 法国~ انقلاب کبیر فرانسه ②(特指第一次国内革命战争) نخستین جنگ انقلابی داخلی چین (۱۹۲۱-۲۷)

【大公】dàgōng قلمرو دوك، دوك نشین: ~国 دوك

【大公无私】dàgōng-wúsī عاری از هر گونه خودخواهی

【大功】dàgōng خدمت عالی و برجسته: 记~一次 خدمت عالی و برجسته برای کسی ثبت کردن

【大功告成】dàgōng gàochéng (پروژه، کار و...) قرین موفقیت شدن، با موفقیت به اتمام رسیدن

【大功率】dàgōnglǜ 〈电〉 (برق) با قدرت زیاد

【大恭】dàgōng 〈书〉 مدفوع

【大估摸】dàgūmo 〈方〉 تقریبا

【大姑子】dàgūzi خواهر ارشد شوهر

【大骨节病】dàgǔjiébìng 〈医〉 نوعی بیماری محلی چین بنام "Kaschin-Beck disease"

【大鼓】dàgǔ ①〈乐〉 طبل بزرگ، کوس ②〈曲艺〉 «داگو» ـ نوعی داستان سرایی با آواز همراه با طبل کوچك و سایر ساز ها

【大褂】dàguà نوعی جامهٔ بلند چینی

【大关】dàguān ①(重要关口) گذرگاه مهم و استراتژیك ②(在较大的数量后表示明显的界限) مرز مشخص (پس از یك عدد نسبتا بزرگ) ③(古代的一种刑具) نوعی وسیلهٔ شکنجه در قدیم

【大观】dàguān منظرهٔ با شکوه و جلال، چشم انداز جالب: 洋洋~ منظرهٔ پرشکوهی جلوه دادن

【大管】dàguǎn 〈乐〉 قره نی (نوعی آلت موسیقی بادی)

【大规模】dàguīmó پردامنه، دامنه دار، وسیع: ~兴修水利 بطوروسیع پروژه های دامنه دار آبیاری را اجرا کردن / ~生产 تولید کردن / ~进攻 حملات پردامنه را شروع کردن / ~举行罢工 دست به اعتصاب بزرگ و توده ای زدن / ~毁灭性武器 سلاح های بزرگ و نابود کننده

【大锅饭】dàguōfàn خوراکی که در دیگ بزرگ عمومی تهیه شود: 吃~ از دیگ بزرگ غذا خوردن ـ کنایه از دریافتن غیر منصفانهٔ دستمزد

【大国沙文主义】dàguó shāwénzhǔyì شوینیسم عظمت طلبانه

【大过】dàguò گناه یا تقصیر فاحش: 记~一次 گناه یا تقصیر فاحش برای کسی ثبت کردن

【大海捞针】dàhǎi lāo zhēn در دریا سوزنی را جستجو کردن ـ کنایه از کار غیر ممکن

【大寒】Dàhán سرمای بزرگ (بیست وچهارمین موقعیت خورشید در مسیر خود)

【大喊大叫】dàhǎn-dàjiào جار و جنجال بزرگ راه انداختن، هیاهو برپا کردن

【大汉】dàhàn مرد قوی هیکل

【大汉族主义】dà-Hànzúzhǔyì شوینیسم عظمت طلبانهٔ ملیت «هان»

【大旱望云霓】dàhàn wàng yúnní در خشکسالی مشتاق دیدار ابر بارانی بودن ـ مجازا در انتظار رهایی از بلا بودن

【大好】dàhǎo بسیار خوب، عالی: 形势~。 اوضاع بسیار خوب و مساعد است. / ~河山 رودخانه‌ها و کوههای خوب یك کشور / ~时机 فرصت مناسب، فرصت طلایی

【大号】dàhào ①(衣、帽、鞋的号码) اندازهٔ بزرگ: ~的鞋 کفش اندازهٔ بزرگ ②〈乐〉 «توبا» (نوعی آلت موسیقی بادی که سه تا پنج دریچه دارد) ③〈敬〉 نام جناب عالی

【大合唱】dàhéchàng آواز دستجمعی، سرود جمعی

【大河】dàhé ①(大的河流) رود بزرگ ②(专指黄河) رود زرد در چین

【大亨】dàhēng آدم کله گنده، شخص مهم و برجسته

【大轰大嗡】dàhōng-dàwēng جار و جنجال راه انداختن

【大红】dàhóng سرخ سیر، سرخ پر رنگ

【大后方】dàhòufāng ①(后方地区) منطقهٔ پشت جبهه ②(抗日战争时的国统区) منطقهٔ تحت کنترل گومیندان در

جنگ مقاومت ضدژاپنی
【大后年】dàhòunián سه سال بعد
【大后天】dàhòutiān سه روز بعد
【大户】dàhù ①(有钱有势的人家) خانوادهٔ مرفه و متنفذ ② (大家庭) خانوادهٔ بزرگ
【大话】dàhuà گزافه گوئی، لاف و گزاف: 说～ لاف زدن
【大荒】dàhuāng ①(严重的饥荒) قحطی شدید ②(大片的荒地) یك پارچه زمین بایر
【大黄蜂】dàhuángfēng زنبور درشت
【大黄鱼】dàhuángyú نوعی ماهی بزرگ بنام "Yellow croaker"
【大茴香】dàhuíxiāng 〈植〉 بادیان
【大会】dàhuì ①(机关团体的大会) جلسه، جلسهٔ عمومی: 党支部～ جلسهٔ عمومی حوزهٔ حزبی ②(群众性集会) میتینگ
【大伙儿】dàhuǒr 〈口〉 همگان 又称"大家伙儿"
【大惑不解】dà huò bù jiě از چیزی سر در نیاوردن، سر در گم بودن
【大吉】dàjí بسیارخوش یمن
【大戟】dàjǐ 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of Beijing euphorbia"
【大计】dàjì برنامهٔ اساسی و پر اهمیت: 百年～ برنامهٔ اصلی و مهمی که برصد سال آینده اثر می گذارد / 共商～ دربارهٔ مسایل اساسی و مهم بحث کردن
【大蓟】dàjì 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Setose thistle"
【大家】dàjiā ①(专家) صاحب بزرگ، کارشناس: 书法～ خوش نویس بزرگ ②(所有的人) همگان: ～知道，中国是一个发展中国家。 بر همگان معلوم است که چین یك کشور در حال رشد است. / ～的事～管。 کار همگانی را باید همگان انجام دهند. ③(世家望族) خانوادهٔ مرفه و با نفوذ: ～闺秀 دوشیزهٔ خانوادهٔ مرفه
【大家庭】dàjiātíng خانوادهٔ بزرگ: 革命～ خانوادهٔ بزرگ انقلابی
【大驾】dàjià ①〈敬〉(称对方) سرکار، جناب عالی ②(古代帝王乘坐的一种车子) نوعی ارابه که امپراطور در قدیم آنرا بکار می برد ③(帝王的代称) خطابی به امپراطور
【大建】dàjiàn ماه قمری دارای سی روز
【大江】dàjiāng ①(大的河流) رود بزرگ ②(专指长江) رود «یان تسه» در چین
【大将】dàjiàng ①〈军〉 ژنرال، فرماندهٔ ارتش ②(泛指高级将领) افسران عالی رتبه ③(手下得力的人) زیر دست کاربر
【大轿车】dàjiàochē اتوبوس بزرگ
【大教堂】dàjiàotáng 〈宗〉 کلیسای جامع
【大街】dàjiē خیابان، خیابان اصلی: 逛～ در خیابان ها گردش کردن / ～小巷 خیابان ها و کوچه ها
【大节】dàjié اصل عالی اخلاقی یا روحیهٔ نترس (که کسی در امور مهم کشور از خود نشان می دهد)
【大劫】dàjié بلای بزرگ
【大捷】dàjié پیروزی بزرگ
【大姐】dàjiě ①(长姐) خواهر بزرگ ②(对女性的尊称) خواهر بزرگ (خطاب محترمانه به کسی همسن خود)
【大解】dàjiě اجابت مزاج کردن، مدفوع را خارج کردن
【大襟】dàjīn قسمت جلویی لباس چینی که از طرف راست باز می شود و دکمه داشته باشد
【大尽】dàjìn 见"大建"
【大惊小怪】dàjīng-xiǎoguài از چیز های عادی تعجب یا وحشت کردن، برسر چیز های جزیی داد و بیداد راه انداختن: 有什么值得～的？ چه جای تعجب است؟ / 你别～嘛！ داد و بیداد براه نیندازی!
【大净】dàjìng 〈伊斯兰教〉 غسل کردن
【大静脉】dàjìngmài 〈生理〉 بزرگ سیاهرگ
【大舅子】dàjiùzi 〈口〉 برادر بزرگ زن
【大局】dàjú وضع عمومی، وضع کلی: 事关～。 این مسئله ایست که به وضع کلی مربوط است. / 顾全～ وضع کلی را در مد نظر گرفتن / ～已定。 نتیجهٔ کار قطعی است.
【大举】dàjǔ (عملیات جنگی را) بطور وسیع برپا کردن: ～进攻 حملات پردامنه را شروع کردن
【大军】dàjūn ①〈军〉 ارتش، نیروی عمده: ～过处，秋毫无犯。 ارتش‌ها وقتی عبور کردند هیچ خسارتی به مردم وارد نکردند. ②(人数众多) تعداد زیادی از افراد: 失业～ خیل بیکاران
【大卡】dàkǎ 〈物〉 کالری بزرگ، کیلوکالری (فیزیك)
【大开方便之门】dà kāi fāngbiàn zhī mén تسهیلات فراوان برای کسی فراهم آوردن
【大楷】dàkǎi ①(楷书大字) کلمات تصویری دستنویس ②(字母的大写印刷法) حروف درشت چاپی
【大考】dàkǎo امتحان نهایی، امتحان آخر سال تحصیلی
【大客车】dàkèchē اتوبوس بزرگ
【大课】dàkè درس عمومی، کلاس عمومی
【大跨径桥】dàkuàjìngqiáo پل عریض
【大快人心】dà kuài rénxīn مسرت بخش، رضایت بخش (پس از مجازات تبه‌کار گفته می شود)
【大牢】dàláo 〈口〉 زندان، محبس
【大老】dàlǎo شخص مسن و با حیثیت
【大老粗】dàlǎocū شخص بیسواد و تربیت ندیده
【大老爷儿们】dàlǎo yérmen سالمندان
【大礼拜】dàlǐbài روز تعطیل که در دو هفته یك بار می آید: 明日休～。 فردا روز تعطیل دو هفته ای است.
【大理石】dàlǐshí سنگ مرمر
【大力】dàlì با تمام نیرو: ～支援农业 با تمام نیرو از امور کشاورزی حمایت کردن
【大力士】dàlìshì آدم زورمند، پهلوان
【大丽花】dàlìhuā 〈植〉 گل کوکب
【大殓】dàliàn مراسم گذاشتن جسد در تابوت
【大梁】dàliáng کار مهم و تعیین کننده
【大量】dàliàng ①(数量大) مقدار زیاد، حجم زیاد: ～招收新工人 استخدام کردن کارگر جدید به تعداد زیاد / ～生产 به مقدار زیاد تولید کردن / ～杀伤敌人 دشمن را به تعداد زیاد

مدارك زیاد علمی را 科学资料 ~ 收集/ کشتار و زخمی کردن
حقایق یی 事实 ~/ ثروت هنگفت 财富 ~/ جمع آوری کردن
سخاوتمند، (气量大) ② ذخایر فراوان انبار 库存 ~/ شمار
بخشنده و سخاوتمند ~ 宽宏: بزرگمنش

【大料】dàliào 〈方〉 تخم بادیان رومی

【大楼】dàlóu بنا، عمارت، خانهٔ آپارتمان

【大陆】dàlù قاره: ~ 架 / فلات قاره ~ 性气候 آب و هوای
قاره ای / 漂移说 ~ تئوری شناوری قاره

【大路】dàlù جادهٔ پهن و وسیع

【大路货】dàlùhuò کالاهای معمولی، اجناس نامرغوب

【大略】dàlüè ①(概况) خلاصه، نظر کلی: 我只知道个~。
من تنها خلاصهٔ آنرا می دانم. ②(大致) تقریبا، حدودا: ~ 相
同 / تقریبا یکی 时间不多了, 你 ~ 说说吧。 وقت زیادی
نمانده است، می توانید خلاصه‌اش را تعریف کنید. ③(韬略)
استراتژی و استعداد برجسته داشتن ~ 雄才: حیله، نیرنگ

【大锣】dàluó 〈乐〉 زنگ پهن بزرگ

【大妈】dàmā ①(伯母) زن برادر بزرگ پدر ②(称年长的妇
女)(خطاب محترمانه به زن سالمند) عمه

【大麻】dàmá ①〈植〉 کنف ②(毒品) حشیش (مادهٔ مخدر)

【大麻哈鱼】dàmáhāyú 又作"大马哈鱼" نوعی ماهی قزل آلا (Dog salmon)

【大麦】dàmài جو

【大忙】dàmáng بسیار گرفتار، بسیار مشغول: ~ 季节 فصل
پرکار

【大猫熊】dàmāoxióng پاندای بزرگ

【大毛】dàmáo کالاهای پوستی دارای پشم بلند

【大帽子】dàmàozi برچسب سیاسی: 别拿~压人。 مردم را با
برچسب سیاسی مرعوب نکنید.

【大媒】dàméi دلال ازدواج

【大门】dàmén دروازه

【大米】dàmǐ برنج

【大面儿】dàmiànr 〈方〉 ظاهر، صورت ظاهری: ~ 上还过得
去。 ظاهرا بد نیست.

【大民族主义】dàmínzúzhǔyì شوینیسم ملت بزرگ

【大名】dàmíng ①(名字) اسم رسمی کسی ②〈敬〉 اسم
شریف تان، اسم جناب عالی ③(名望) حیثیت و اعتبار: ~ 鼎鼎
با شهرت، بسیار مشهور

【大鸣大放】dàmíng-dàfàng ابراز آزادانهٔ عقاید

【大明大摆】dàmíng dà bǎi بطور علنی کاری را انجام دادن

【大螟】dàmíng نوعی حشرهٔ برنج

【大谬不然】dà miù bùrán از ریشه غلط، کاملا نادرست

【大模大样】dàmú-dàyàng خودنما، خودفروش، متکبر، باد
کردن

【大拇指】dàmǔzhǐ 〈口〉 انگشت شست: 竖起 ~ 叫好 شست
خود را بلند کردن و آفرین گفتن

【大拿】dàná 〈口〉 صاحب قدرت، کارفرما، ارباب

【大难】dànàn بلای بزرگ، مصیبت عظیم: ~ 临头 با بلای
بزرگ روبرو شدن

【大脑】dànǎo 〈生理〉 مغز، مخ: ~ 皮层 قشر مغز ~ 半球 /
نیم‌کرهٔ مغز ~ 脚 / ساقهٔ مغز

【大鲵】dàní 〈动〉 سمندر بزرگ

【大逆不道】dà nì bù dào تخطی بزرگ، بزرگترین بی‌حرمتی

【大年】dànián ①(丰收年) سال پرحاصل، سال بارور: 今年
的梨是~。 امسال سال پر حاصل گلابی است. ②(夏历十二
月有三十天的年) آن سال قمری که آخرین ماه آن سی روز
است

【大年初一】dànián chūyī 〈口〉 اولین روز سال قمری

【大年夜】dàniányè 〈方〉 شب عید بهاری

【大娘】dàniáng 〈口〉 ①(伯母) زن برادر بزرگ پدر ②(尊称
年长的妇人) عمه (خطاب محترمانه به زن سالمند)

【大排行】dàpáiháng ارشدیت کلی

【大炮】dàpào ①(口径大的炮) توپ کالیبر بزرگ
②〈口〉(好发表激烈意见的人) لاف زن یا کسی که خیلی
داغ حرف می زند

【大批】dàpī ①(大量) تعداد زیاد، مقدار زیاد: ~ 轻工业品
运往农村。 مقدار زیاد فرآورده های صنایع سبک به روستاها
منقل شده است. ~ 干部深入基层。 / تعداد زیادی از کادرها
به درجات مادون می روند ②(大批判) انتقادات توده ای

【大辟】dàpì گردن زنی، سر بری 参见"五刑" wǔxíng

【大薸】dàpiáo 〈植〉 کاهوی آبی

【大谱表】dàpǔbiǎo 〈乐〉 حامل بزرگ (موسیقی)

【大谱儿】dàpǔr عقیدهٔ کلی: 究竟怎么做, 心里应该先有
个~。 پیش از اینکه اقدام کنید باید ایدهٔ کلی داشته باشید.

【大气】dàqì ①〈气〉 هوا، جو زمین: ~ 电 برق جوی ~ 干扰 /
پارازیت جوی ~ 环流 / گردش هوا، دوران هوا ~ 折射 /
انعکاس هوا ~ 压 / فشار هوا ~ 圈 / دائرهٔ هوا ~ 污染 /
آلودگی هوا ~ 地球物理 / ژئوفیزیك هواشناسی ②(粗重的
气息) نفس سنگین: 跑得直喘~ از دویدن نفس نفس زدن

【大气层】dàqìcéng 〈气〉 لایهٔ هوایی: ~ 核试验 آزمایش های
هسته ای جوی

【大气候】dàqìhòu 〈气〉 آب و هوای دیرپا

【大气磅礴】dàqì pángbó با شکوه و جلال، با هیبت

【大器晚成】dàqì wǎn chéng مغز های بزرگ دیر به پختگی
خود می رسند

【大千世界】dàqiān shìjiè 〈佛教〉 دنیای (اصطلاح بودیسم)
بی‌کران

【大前年】dàqiánnián سه سال پیش

【大前提】dàqiántí 〈逻〉 کبرای قضیه

【大前天】dàqiántiān پریروز، سه روز پیش

【大青年】dàqīngnián جوانی که درحدود سی سال داشته باشد

【大庆】dàqìng ①(大庆祝) جشن بزرگ (برای رویداد مهمی):
十年~ جشن بمناسبت دهمین سالگرد ②〈敬〉(寿辰)[用于
老年人]: روز تولد سالخوردگان: 七十~ تولد هفتاد مین سال ③
(大庆油田) میدان نفت خیز بنام «دا چین»

【大秋】dàqiū ①(季节) فصل برداشت محصول در پائیز ②(指
收成) محصول پائیزی: ~ 作物 برداشت محصول پائیزی

【大曲】dàqū ①(酿酒的曲) خمیر مایه برای الکل قوی ②(酒) نوعی مشروب قوی

【大权】dàquán قدرت روی مسایل اصلی: 独揽~ قدرت را در دست خود متمرکز ساختن / 独揽,小权分散 قدرت اصلی را در دست خود متمرکز ساختن و قدرت فرعی را به دست دیگران دادن / 旁落~ قدرت به دست دیگران افتادن / 在握~ چنگ داشتن قدرت سپردن در

【大犬座】dàquǎnzuò 〈天〉(نجوم) دب اکبر

【大人】dàrén 〈敬〉[旧时多用于书信,称长辈]: 父亲~ پدر محترم

【大人】dàren ①(成人) بزرگسالان ②〈旧〉(称高级官长) جناب عالی، جناب عالی شما

【大人物】dàrénwù شخصیت با اهمیت

【大肉】dàròu گوشت خرك

【大扫除】dàsǎochú نظافت عمومی، خانه تکانی عمومی: 春季~ نظافت عمومی در بهار / 节日~ نظافت عمومی پیش از عید

【大嫂】dàsǎo ①(大哥的妻子) زن برادر بزرگ ②(称已婚妇女) خواهر بزرگ (خطاب محترمانه به زن ازدواج کرده)

【大杀风景】dà shā fēngjǐng مایه‌ٔ یأس و ناامیدی شدن

【大厦】dàshà ساختمان بزرگ، عمارت بزرگ

【大少爷】dàshàoyé ①(富家的大儿子) پسر بزرگ (از خانواده‌ٔ ثروتمندی) ②(任性挥霍的富家子弟) پسر ولخرج از خانواده‌ٔ ثروتمند: 作风~ سبك رفتار مانند یك پسر ولخرج از خانواده‌ٔ ثروتمند ــ کنایه از افراط در عیاشی وولخرجی

【大舌头】dàshétou 〈口〉①(说话大舌头) لکنت زبان داشتن ②(大舌头的人) آدمی که زبانش گیر می کند

【大赦】dàshè عفو عمومی

【大婶儿】dàshěnr 〈口〉 عمه (خطاب محترمانه به زن همسن مادر خود)

【大声疾呼】dàshēng jíhū برای اخطار فریاد کشیدن

【大牲口】dàshēngkou اغنام واحشام 又称"大牲畜"

【大乘】dàshèng 〈佛教〉(اصطلاح بودیسم) ماهایانا (یعنی گردونه‌ٔ بزرگ)

【大失所望】dà shī suǒ wàng بسیار ناامید، فوق العاده مأیوس

【大师】dàshī ①(名家) استاد، استاد بزرگ: 艺术~ استاد هنر ②(称和尚) خطاب محترمانه به راهب بودایی

【大师傅】dàshīfu 〈口〉 سرآشپز

【大使】dàshǐ سفیر: 特命全权~ سفیر کبیر تام الاختیار / 馆~ سفارت خانه / 衔~ مقام سفیری / 级会谈~ مذاکره در سطح سفیر

【大士】dàshì ①(有德行的人) خطابی به مرد با اخلاق در قدیم ②(菩萨) بودا

【大事】dàshì ①(重大事件) امر خطیر، حادثه‌ٔ مهم: 头等~ امری با اهمیت فوق العاده / 关心国家~ به امور کشور توجه / 党委要抓~。 کمیته‌ٔ حزبی باید کارهای عمده را به عهده‌ٔ خود بگیرد. / 当前国际政治中的一件~ رویداد مهمی در سیاست کنونی بین‌المللی / 完成了一桩~ وظیفه‌ٔ بزرگی را انجام دادن ②(大局) وضع کلی وعمومی: ~不好! بلایی برسر! ③(竭力) با کوشش وتقلا، تا حد زیادی: 渲~ ما خواهد آمد! با تمام نیرو (مطلبی را) مبالغه کردن 染

【大事化小,小事化了】dàshì huà xiǎo, xiǎoshì huà liǎo مسایل بزرگ را به مسایل کوچك و مسایل کوچك را به هیچ مسئله تبدیل کردن

【大事记】dà shìjì دفترچه‌ٔ ثبت وقایع عمده

【大势】dàshì (در سیاست) روند حوادث: ~所趋,人心所向 روند زمان ودرخواست مردم / 已去~ بازی را تقریبا باختن، چیزی از دست برنیامدن

【大是大非】dàshì-dàfēi مسایل عمده و اصولی، درستی ونادرستی: 分清~ خط فاصل روشنی بین درستی ونادرستی یك امر امری کشیدن

【大手大脚】dàshǒu-dàjiǎo ولخرج، مسرف، افراطکار، زیاده رو در خرج

【大寿】dàshòu 〈敬〉 روز بزرگ تولد پیران

【大叔】dàshū ①(父亲的大弟) برادر کوچك پدر خود، عمو ②(对成年男子的称呼) عمو (خطاب محترمانه به مرد همسن پدر خود)

【大暑】Dàshǔ گرمای بزرگ (دوازدهمین موقعیت خورشید در مسیر خود)

【大数】dàshù 〈书〉①(寿数) عمر انسان ②(大计) تدبیر بزرگ

【大帅】dàshuài خطاب محترمانه به ژنرال ارتش

【大肆】dàsì بطور گستاخانه، بطور پردامنه: 攻击~ حمله‌ٔ گستاخانه کردن / 鼓吹~ (از مطلبی) جانبداری کردن باسروصدا / 宣扬~ با سر و صدا تبلیغ کردن

【大苏打】dàsūdá 〈化〉(شیمی) هیپوسولفیت سدیم

【大蒜】dàsuàn سیر: 一头~ یك دانه سیر / 一瓣~ یك پره سیر

【大踏步】dàtàbù باگامهای بلند: ~前进 با گام های بلند به پیش رفتن

【大…特…】dà…tè… [分别用在同一个词前面,表示规模大,程度深]: 大错特错 مرتکب اشتباه فاحشی شدن / 大书特书 مفصلا نوشتن (درباره‌ٔ مطلبی)

【大提琴】dàtíqín 〈乐〉 ویولن سل

【大体】dàtǐ ①(道理) اصول کلی، مصلحت های عمومی: 不识~ اصول کلی را در نظر نگرفتن ②(大致) بطور کلی، تقریبا، اساسا: 看法~相同。 بطور کلی به توافق نظر رسیدند. / 收支~平衡。 تعادل کلی میان در آمد و هزینه بوجود آمده است. / 我~上同意你的看法。 روی هم رفته با نظر شما موافقم.

【大天白日】dàtiān-báirì 〈口〉 در روز روشن

【大田】dàtián مزرعه، مزرعه‌ٔ دیمه: 作物~ محصولات دیمه / 作业~ کار کشاورزی روی مزارع دیمه

【大厅】dàtīng سالن، سالن بزرگ

【大庭广众】dàtíng-guǎngzhòng در برابر انبوهی از مردم

【大同】dàtóng هماهنگی بزرگ (اشاره به جامعه‌ٔ ایده‌آل یا کامل)

【大同小异】dàtóng-xiǎoyì شباهت کلی با اختلاف جزیی: 两个方案~。 هر دو طرح با وجود شباهت کلی اختلافاتی جزئی با

هم دارند.
【大头菜】dàtóucài 〈植〉شلغم
【大头针】dàtóuzhēn سنجاق
【大团圆】dàtuányuán تجدید وصال؛ پایان شادی بخش
【大腿】dàtuǐ ران
【大王】dàwáng ①(垄断者) مالك، انحصارگر: 煤油~ انحصار نفت / 钢铁~ انحصار آهن و فولاد ②(能手) توانا، خال آتو ③(王牌): 足球~ فوتبالیست عالی: بالادست
【大为】dàwéi عمیق یا پردامنه
【大尉】dàwèi 〈旧〉افسر عالیرتبه، سرهنگ
【大无畏】dàwúwèi بی باك، نترس، شجاع: 的英雄气概~ قهرمانی بی‌باکانه
【大西洋】Dàxīyáng اقیانوس آتلانتیك: 宪章~ پیمان آتلانتیك
【大喜】dàxǐ شادی بزرگ
【大喜过望】dàxǐ guò wàng بیش از حد شاد شدن؛ خوشحال بودن از اینکه نتیجهٔ کار بهتر از انتظار از آب درمی آید
【大戏】dàxì اپرای پکن
【大虾】dàxiā میگو
【大显身手】dà xiǎn shēnshǒu استادی یا توانایی خود را به منصهٔ ظهور رساندن
【大显神通】dà xiǎn shéntōng استادی یا توانایی خود را کاملا نشان دادن
【大限】dàxiàn روزهای آخر عمر
【大相径庭】dà xiāng jìngtíng کاملا متفاوت بودن، بسیار توفیر کردن
【大小】dàxiǎo ①(大或小) بزرگ یا کوچك: 水库十座~ ده مخزن آب بزرگ یا کوچك / 国家不分~，一律平等。کلیهٔ کشور ها، چه بزرگ و چه کوچك، باید ازحق مساوی برخوردار شوند. ②(大小的程度) اندازه: 这双鞋我穿上~正合适。این کفش درست اندازهٔ من است. ③(辈分的高低) درجهٔ ارشدیت: 说话没个~ بی ادبانه با بزرگسالان صحبت کردن ④(大人小孩) بزرگسالان و کودکان: 全家~五口。این خانواده پنج نفر است.
【大校】dàxiào تیمسار
【大协作】dàxiézuò همکاری به مقیاس وسیع
【大写】dàxiě ①[用于汉语数目字] یکنوع نوشتن اعداد چینی (که در صورت حساب ها یا مقالات بکار می رود): 金额~ ارقام پولی که با حروف درشت نوشته می شود ②[用于拉丁字母] حروف درشت لاتین: 字母~ نوشتن با حروف درشت لاتین
【大兴】dàxīng بطور پردامنه به کاری پرداختن: 土木~ کار ساختمانی پردامنه ای را آغاز کردن
【大猩猩】dàxīngxīng گوریل، نسناس، بزرگترین میمون شبیه انسان
【大行星】dàxíngxīng 〈天〉(نجوم) ستارهٔ سیار بزرگ
【大型】dàxíng بزرگ: 企业~ مجتمع بزرگ صنعتی / 运输机~ هواپیمای بزرگ باری / 记录片~ فیلم بزرگ مستند
【大幸】dàxìng ①(很大的幸运) شانس بسیار خوب ②(非常宠爱) برای چیزی ارزش زیاد قایل شدن
【大熊猫】dàxióngmāo پاندای بزرگ
【大熊座】dàxióngzuò 〈天〉(نجوم) دب اکبر
【大休】dàxiū تعطیلی که در میان هردو هفته یك بار صورت می گیرد
【大修】dàxiū تعمیر اساسی
【大学】dàxué ①(高等学校) دانشگاه، مدرسهٔ عالی: 生~ دانشجو ②("四书"之一) یکی از چهار کتاب «دانش بزرگ» — 参见"四书"sìshū کلاسیك چین
【大雪】dàxuě ①(大的雪) برف سنگین: 漫天~ سرتاسر برف سنگین. آسمان برفی بود. ②(节气) (بیست و یکمین موقعیت خورشید در مسیر خود)
【大循环】dàxúnhuán 〈生理〉دوران سیستماتیك
【大牙】dàyá ①(槽牙) دندان آسیاب ②(门牙) دندان جلو: 笑掉了人的~ مایهٔ خندهٔ دیگران شدن
【大雅】dàyǎ 〈书〉زیبایی، لطافت، ظرافت: 不登~之堂 عاری از حسن سلیقه بودن
【大烟】dàyān تریاك: 鬼~ تریاکی، تریاك کش
【大言不惭】dàyán bù cán با بی‌شرمی گزافه گوئی کردن
【大盐】dàyán نمك خام
【大雁】dàyàn غاز وحشی
【大洋】dàyáng ①(海洋) اقیانوس ②(银元) سکهٔ نقره
【大洋洲】Dàyángzhōu اقیانوسیه
【大样】dàyàng ①〈印〉نمونهٔ چاپی تمام صفحهٔ روزنامه ②〈建〉نقشهٔ جزییات
【大摇大摆】dàyáo-dàbǎi با خودنمائی و برازندگی راه رفتن، خرامیدن
【大要】dàyào خلاصه، نکات عمده: 文章的~ خلاصهٔ مقاله
【大爷】dàyé 〈贬〉آقامنش: 作风~ سبك کار آقامنشانه / 脾气~ خوی آقامنشانه
【大爷】dàye 〈口〉①(伯父) برادر بزرگ پدر ②(尊称年长的男子) عمو (خطاب محترمانه به مرد سالمند)
【大业】dàyè امر خطیر: 创~ در امر خطیر پیشاهنگ شدن / 革命~ امر بزرگ انقلاب / 祖国的统一~ امر خطیر وحدت میهن
【大衣】dàyī پالتو: 呢~ نوعی پارچهٔ پشمی کلفت ولی نرم وگرم و مخصوص پالتو
【大姨】dàyí 〈口〉بزرگترین خواهر مادر، خالهٔ بزرگ
【大姨子】dàyízi 〈口〉خواهر بزرگ زن
【大义】dàyì اصول اساسی برای درستکاری: 深明~ عمیقا به درستی امری پی بردن
【大义凛然】dàyì lǐnrán هیبت و روحیهٔ تشویق کننده‌ای که در اثر حفظ عدالت بوجود می آید
【大义灭亲】dàyì miè qīn حفظ عدالت را بالاتر از وفاداری به خانوادهٔ خود دانستن
【大意】dàyì مضمون کلی، نکات اصلی: 段落~ مضمون کلی پاراگراف / 归纳全文的~ مضمون کلی مقاله را خلاصه کردن / 记下讲话的~ نکات اصلی سخنرانی را یادداشت کردن
【大意】dàyi بی دقت، بی توجه، سهل انگار: 他太~了。او

هرگز 。~千万不可粗心/ بسیار بی دقت و سهل انگار است. نباید عدم دقت و سهل‌انگاری از خود نشان داد.
【大音阶】dàyīnjiē 〈乐〉(موسیقی) سلسلهٔ بزرگ نت
【大印】dàyìn مهر بزرگ ـ کنایه از مهر قدرت
【大油】dàyóu 〈口〉پیه خوك
【大有可为】dà yǒu kě wéi دورنمای درخشانی داشتن
【大有人在】dà yǒu rén zài چنین افراد زیاد یافت می شوند.
【大有文章】dà yǒu wénzhāng چیزی در لفافهٔ همهٔ اینها بیشتر از آنستکه نشان می دهند. 或 وجود دارد.
【大有作为】dà yǒu zuòwéi برای نمایاندن استعدادها میدان وسیعی وجود دارد
【大鱼吃小鱼】dà yú chī xiǎo yú ماهی بزرگ ماهی کوچك را می بلعد ـ کنایه از رقابت بی رحمانه
【大雨】dàyǔ باران سنگین :~如注 باران سیل‌آسا بارید.
【大元帅】dàyuánshuài سپهسالار اعظم
【大员】dàyuán 〈旧〉مامورین بلند پایه :委派~ مامور بلند پایه را فرستادن
【大院】dàyuàn حیاط بزرگ، محوطهٔ محصور :居民~ حیاط بزرگ مسکونی
【大约】dàyuē ①(约略) حدودا، تقریبا :~二小时的路程。 تقریبا دوساعت راه است. ②(很可能) احتمالا، به احتمال قوی: 他~是到车间去了。 او به احتمال قوی به کارگاه رفته است.
【大月】dàyuè ①(指阳历) ماه شمسی با ۳۱روز ②(指阴历) ماه قمری با ۳۰ روز
【大跃进】dàyuèjìn جهش بزرگ به پیش
【大运河】Dàyùnhé کانال بزرگ
【大杂烩】dàzáhuì آش شله قلمکار، آش درهم و برهم
【大杂院儿】dàzáyuànr محوطه ای که خانواده های زیادی در آن زندگی می کنند
【大灶】dàzào صرف غذا بصورت دستجمعی
【大藏经】dàzàngjīng مجموعهٔ کتب مقدس مذهب بودا به زبان چینی
【大早】dàzǎo صبح بسیار زود
【大札】dàzhá 〈敬〉نامهٔ سرکار
【大战】dàzhàn جنگ شدید، جنگ بزرگ
【大张旗鼓】dà zhāng qí gǔ بطور پردامنه، بطور دامنه دار :~地宣传计划生育 در مورد تنظیم خانواده تبلیغات دامنه دار براه انداختن
【大张挞伐】dà zhāng tàfá (برای تنبیه کسی) بطور پردامنه لشگرکشی کردن
【大丈夫】dàzhàngfu 〈旧〉مرد، مرد واقعی، جوانمرد
【大政】dàzhèng امور مهم سیاسی؛ سیاست خطیر
【大旨】dàzhǐ اصل منظور کسی
【大指】dàzhǐ شست
【大志】dàzhì هدف بزرگ، همت بزرگ، آرزوی بزرگ
【大治】dàzhì نظم و ترتیب بزرگ و کامل :~之年 سال برقراری نظم و ترتیب بزرگ و کامل
【大致】dàzhì حدودا، تقریبا :~相同 تقریبا یکی بودن /这项工程~两年可完工。 این پروژه حدودا در عرض دو سال انجام خواهد یافت.
【大智若愚】dàzhì ruò yú آدم عاقل و دانشمند گاه خود را ابله نشان می دهد.
【大众】dàzhòng توده ها :人民~ توده‌های مردم /~读物 خواندنیهای عام پسند
【大众化】dàzhònghuà معمول، بسبك توده ای :~的饭菜 غذای معمول و ارزان قیمت /~语言 زبان مردم عامی را بکار بردن
【大洲】dàzhōu قاره
【大主教】dàzhǔjiào 〈宗〉اسقف اعظم، مطران
【大著】dàzhù 〈敬〉اثر سرکار
【大专院校】dà-zhuān yuàn-xiào دانشگاه‌ها و انستیتیوها، مدارس عالی
【大篆】dàzhuàn نوعی سبك باستان خطاطی چین که در سلسلهٔ «زویی» (قرن ۱۱تا ۲۵٦ق. م.) رواج داشت
【大资产阶级】dàzīchǎnjiējí بورژوای بزرگ
【大字】dàzì هیروگلیف‌های درشتی‌که با قلم مو نوشته می شود
【大字报】dàzìbào روزنامهٔ دیواری با هیروگلیف‌های درشت
【大字本】dàzìběn ①〈印〉(用大型铅字印的书) نسخهٔ کتاب که با هیروگلیف‌های درشت چاپ می شود ②(学写毛笔字的练习本) دفترچهٔ مشق خط
【大自然】dàzìrán طبیعت :征服~ طبیعت را رام کردن
【大宗】dàzōng ①(大批) مقدار زیاد، رقم زیاد :~款项 مقدار زیاد پول ②(主要产品) محصول عمده :本地出产以棉花为~。 محصول عمدهٔ این محل پنبه است.
【大作】dàzuò ①(敬称对方的著作) اثر سرکار ②(猛然发作) بشدت برخاستن :狂风~。 بادبشدت برخاست.

da

垯 da 见"圪垯"gēda

瘩 da 见"疙瘩"gēda
另见 dá

dāi

呆 dāi ①(头脑迟钝) کند فهم، کند ذهن، کودن :~头~脑 کند ذهن، کودن ②(发愣) خیره :~~地望着 خیره نگاه کردن /吓得发~ از ترس گنگ و مبهوت شدن ③(停留) ماندن، توقف کردن :~在家里 در خانه ماندن
另见 ái
【呆笨】dāibèn کم عقل، کودن، کند ذهن
【呆痴】dāichī کودك، غیر چابك
【呆钝】dāidùn کند ذهن، کند فهم
【呆愣】dāilèng مات و مبهوت شدن
【呆气】dāiqi کودن، کند فهم

【呆若木鸡】dāi ruò mùjī مانند جوجه، چوبین لال و گنگ شدن، (از ترس یا تعجب) در جای خود میخکوب شدن

【呆傻】dāishǎ احمق، کند ذهن

【呆小症】dāixiǎozhèng 〈医〉کریتینیسم (نوعی بیماری مادرزادی که در نتیجه، عدم ترشح غده، درقی بوجود می آید و رشد و نمو بدن و فکر متوقف می شود)

【呆性物质】dāixìng wùzhì 〈化〉(شیمی) ماده، بی اثر

【呆帐】dāizhàng وام پرداخت نشدنی

【呆滞】dāizhì ①(不灵活)با گرفته، بی حرکت:两眼～无神 چشم دوخته و بی روح ②(不流通)راکد، کند، بی استفاده:避免资金～ از راکد شدن سرمایه جلوگیری کردن /～物资 کالا های بی استفاده

【呆子】dāizi آدم خرف، آدم سفیه، احمق

待 dāi 〈口〉ماندن، توقف کردن:他在广州～了三天。او در شهر «گان جو» سه روز توقف کرد.
另见 dài

dǎi

歹 dǎi بد، زیان آور، مضر، شریر:为非作～ بدکاری کردن /不分好～ نیك را از بد تشخیص ندادن

【歹毒】dǎidú 〈方〉بد، زیان آور، مضر، شریر

【歹话】dǎihuà 〈方〉حرف‌های زشت و ناپسند

【歹徒】dǎitú آدم رذل، آدم ارقه، آدم بدکار

【歹意】dǎiyì بدخواهی، خبث طینت

逮 dǎi گرفتن، دستگیر کردن، صید کردن:猫～老鼠。گربه موش را صید می کند.
另见 dài

傣 Dǎi

【傣族】Dǎizú «دای» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در استان «یون‌نان» زندگی می کنند

dài

大 dài
另见 dà

【大夫】dàifu 〈口〉دکتر، پزشك، طبیب

【大黄】dàihuáng 〈植〉〈中药〉نوعی گیاه پزشکی چینی بنام «ریوند چینی»

【大王】dàiwang ①(对国王的称呼)شاه، پادشاه ②(对强盗首领的称呼)سرکرده، راهزنان و دزدان

代 dài ①(代替)جای کسی یاچیزی را گرفتن:～人受过 بخاطر گناه دیگران مورد سرزنش قرار گرفتن /请～我向他问候。از طرف من به ایشان سلام برسانید. ②(代理)وکیل شدن، نماینده شدن:～部长 نائب وزیر ③(历史分期)دوره، تاریخی، زمان های:现～ زمان‌های جدید /近～ زمان‌های باستان /古～ دوره، سلسله، «هان» /汉～ زمان حال /当～ معاصر ④〈地〉دوره، زمین شناسی:古生～ دوره، پالئوزوئیك ⑤(辈分)نسل:～～相传 نسل به نسل رساندن /一～新人在成长。نسل جدیدی در حال رشد است.

【代办】dàibàn ①(代为办理)بجای کسی کاری را انجام دادن:这件事请你～吧! خواهش می کنم که این کار را برای من انجام دهید. ②〈外〉کاردار، نائب سفارت:～处 دفتر کاردار /临时～ کاردار موقت

【代办所】dàibànsuǒ اداره، دفتر نمایندگی:储蓄～ اداره، سپرده های بانکی /邮政～ اداره، پست

【代笔】dàibǐ بجای کسی نوشتن

【代表】dàibiǎo ①(委派或推选的代表)نماینده:全国人民～大会 نماینده، کنگره، نمایندگان خلق سراسر کشور /双方～ نمایندگان طرفین /常驻～ نماینده، دائمی ②(表示某种意义或概念)نماینده، چیزی بودن، نمود دادن:这三个人～三种不同性格。این سه نفر نماینده، سه نوع شخصیت متمایز هستند. /～时代精神 روحیه، دوران را منعکس کردن /作～ آثار برجسته وممتاز ③(代替表达意见或办事)از طرف، به نمایندگی:～我国政府表示衷心感谢 از طرف دولت چین سپاسگزاری صمیمانه، خود را ابراز داشتن

【代表大会】dàibiǎo dàhuì کنگره، کنفرانس:中国共产党全国～ کنگره، ملی حزب کمونیست چین /工人～ کنفرانس نمایندگان کارگر

【代表队】dàibiǎoduì دسته، نمایندگی

【代表人物】dàibiǎo rénwù شخصیت نمایندگی:资产阶级～ شخصیت نمایندگی بورژوازی

【代表团】dàibiǎotuán هیئت نمایندگی، هیئت اعزامی

【代表资格】dàibiǎo zīgé صلاحیت نمایندگی:～审查委员会 کمیته، رسیدگی صلاحیت نمایندگی

【代表作】dàibiǎozuò اثر ادبی یا هنری نمونه وار نویسنده

【代步】dàibù 〈书〉بجای پیاده رفتن سوار وسیله‌ای شدن

【代称】dàichēng اسم دیگر برای اسم رسمی چیزی

【代词】dàicí 〈语〉ضمیر

【代沟】dàigōu اختلاف نظر بین دونسل در مورد جهان بینی، رسوم و عادات وغیره

【代购】dàigòu از طرف کسی خرید کردن:代销点～ اداره، خرید و فروش

【代号】dàihào اسم رمزی

【代价】dàijià قیمت، بها:不惜一切～ به هر قیمت که باشد

【代课】dàikè بجای معلم غایب درس دادن

【代劳】dàiláo از طرف کسی قبول زحمت کردن:这件事就请您～了! لطفا این کار را برای ما انجام دهید!

【代理】dàilǐ ①(代行职务)کفیل کسی شدن:～厂长 کفیل رئیس کارخانه ②(代表某人活动)کفالت کردن

【代理人】dàilǐrén ①(代理职务的人)نماینده، وکیل، عامل ②〈法〉وکیل مدافع ② مباشر

【代脉】dàimài 〈中医〉 نبض آهسته و متناوب
【代名词】dàimíngcí ①〈语〉ضمیر ②(同义词) مترادف: 诸葛亮在民间传说中成了智慧的~。 در افسانه های مردمی چین «جوگه لیان» مترادف هوش و خرد است.
【代庖】dàipáo کار کسی را بجای او انجام دادن، وکالت کردن
【代乳粉】dàirǔfěn جایگزین شیر خشك
【代售】dàishòu مأمور فروش شدن
【代书】dàishū از طرف کسی نوشتن (نامه، عرضحال و غیره)
【代数】dàishù 〈数〉 جبر، جبر و مقابله: ~方程 معادلهٔ جبر / ~根 ریشهٔ جبر / ~式 عبارت جبر / ~数论 تئوری جبر در بارهٔ اعداد
【代替】dàitì جایگزین کردن، جای کسی یا چیزی را گرفتن: 有些外科手术可用针麻~药麻。 در بعضی عمل‌های جراحی بیهوشی سوزنی میتواند جایگزین بیهوشی داروئی شود.
【代为】dàiwéi جای کسی یا چیزی را گرفتن
【代销】dàixiāo نمایندهٔ فروش بودن، بطور حق‌العمل کاری یا وکالتا فروختن: ~店 نمایندگی فروش / ~商 تاجر دلال
【代谢】dàixiè ①(交替) جانشینی، لغوسازی: 新旧事物的~ جانشینی اشیاء کهنه بوسیلهٔ اشیاء نوین ②〈生〉 متابولیك کردن: ~作用 متابولیسم / ~期 مرحلهٔ متابولیك / ~物 متابولیت
【代行】dàixíng از طرف کسی عمل کردن
【代序】dàixù مقاله ای که به عنوان مقدمه در اول کتاب چاپ می شود، پیشگفتار
【代言人】dàiyánrén سخنگو
【代议制】dàiyìzhì [资本主义国家] سیستم نمایندگی، پارلمانتازیسم: ~机构 ارگانهای نمایندگی
【代营食堂】dàiyíng shítáng ناهارخوری در همسایگی
【代用】dàiyòng تعویض کردن، جانشین کردن: ~品 اشیاء علی البدل / ~材料 مواد علی البدل / ~食物 خوراك علی البدل
【代职】dàizhí ازطرف کسی پستی را به عهده گرفتن
【代字号】dàizìhào علامت باین شکل "~"

岱 Dài نام دیگری برای کوه «تای»

迨 dài 〈书〉①(等到) انتظار کشیدن، منتظر بودن ②(趁着) قبل از اینکه کاری اتفاق بیفتد

甙 dài 〈化〉 (شیمی) گلوکزید (ماده ای که از قند و مواد دیگر ترکیب شده باشد)

玳 dài

【玳瑁】dàimào 〈动〉 نوعی لاك پشت دریائی مناطق گرمسیری

带 dài ①(狭长的条状物) بند، کمربند، تسمه، نوار: 皮~ کمربند چرمی / 丝~ نوار ابریشمی / 腰~ کمربند / 录音~ نوار ضبط صوت / 鞋~ بند کفش ②(轮胎) لاستیك: 自行车~ لاستیك دوچرخه / 内~ لاستیك توی چرخ / 外~ لاستیك بیرونی ③(区域) منطقه، ناحیه: 热~ منطقهٔ گرمسیر / 绿化地~ منطقهٔ کمربندی سبز / 中国沿海一~人口稠密。 منطقهٔ ساحلی چین پرجمعیت است. ④(携带) همراه داشتن، همراه بردن: 我可以~多少行李? چقدر بار می توانم همراه ببرم؟ / 我身上没~着钱。 من پولی همراه ندارم. / 我给你~来一封信。 من نامه ای برای شما آورده ام. ⑤(捎带) کاری را ضمنا انجام دادن: 你出去请把门~上。 وقتی بیرون بروی، لطفا در را ببند. ⑥(带有) دارای... بودن: ~有时代的特点 شاهد ویژگی‌های عصر بودن / 面~笑容 لبخندی روی چهره آوردن ⑦(附带) ضمیمهٔ چیزی: 说话别~刺儿。 حرفهای نیشدار نزن. / ~家具的房间。 اطاق با اثاثیهٔ خانه ⑧ داشتن: 他连说~笑地走进来。 او خندان و صحبت کنان وارد اطاق شد. ⑧(传授技能;培训) تعلیم دادن، تربیت کردن: ~徒弟 شاگرد داشتن ⑨(带领) رهبری کردن: ~队 سرپرست گروهی از مردم بودن / 厂长亲自~班。 رئیس کارخانه شخصا ریاست شیفت کار را برعهده داشت. ⑩(带动) تحریك کردن، به حرکت در آوردن: 这位劳模以自己的行动将全组同志~起来了。 این کارگر نمونه با عمل خود تمام رفقای گروه را به حرکت در آورده است. ⑪(照管) مراقبت کردن: 在家~孩子 در خانه بچه داری کردن / 他是他姑母~大的。 او را عمه‌اش بزرگ کرده است.
【带班】dàibān دستهٔ گشت اکتشافی یا شیفت کار را رهبری کردن
【带便】dàibiàn 〈方〉 از فرصت استفاده کردن
【带兵】dàibīng سربازان را رهبری کردن
【带病】dàibìng باوجود بیماری: 他一直~工作。 او با وجود بیماری همچنان کار می کند.
【带材】dàicái 〈冶〉 تنگهٔ فلزی، قطعهٔ باریك فلزی
【带彩】dàicǎi زخمی شدن وخون ریختن
【带操】dàicāo ژیمناستیك با نوار ابریشمی
【带刺儿】dàicìr (حرف) نیشدار
【带答不理】dài dā bù lǐ با بی تفاوتی با کسی رفتار کردن
【带电】dàidiàn برق دار، حامل برق: ~导线 سیم حامل برق / ~作业 عملیات روی سیم برق‌دار / ~体 جسم برق‌دار / ~粒子〈物〉 ذره‌های برق‌دار
【带动】dàidòng به حرکت در آوردن، جلو راندن: 用电或蒸汽~机器 با برق یا بخار دستگاه را به حرکت در آوردن / 先进~后进。 عقب مانده را جلو افتاده به پیشروی تحریك می‌کند. / 抓好典型, ~全局 واحدهای نمونه را در دست گرفتن و بدینوسیله تمام قسمت ها را به پیش راندن
【带钢】dàigāng 〈冶〉 فولاد نواری، باریکهٔ فولاد
【带劲】dàijìn ①(有劲头儿) پرانرژی، باقدرت، نیرومند: 他干起活来可~了。 او مثل خر کار می‌کند. ②(能引起兴致) جالب، دلچسب، بامزه، گیرنده: 这场比赛真~。 مسابقه واقعا دلچسب است. / 下棋不~, 咱们游泳去吧。 شطرنج بازی جالب نیست. بیایم شناکنیم.
【带锯】dàijù 〈机〉 ارهٔ نواری
【带菌者】dàijūnzhě 〈医〉 حامل میکروب
【带累】dàilěi اسباب زحمت را برای کسی فراهم آوردن، کسی را گرفتار کردن
【带领】dàilǐng رهبری کردن، ریاست کردن: ~一支队伍 ریاست یك واحد نظامی را برعهده داشتن / ~群众前进 توده ها را در پیشروی شان رهبری کردن

【带路】dàilù راهنما بودن، هادی بودن：他给我们～。او راهنمای ما است.

【带路人】dàilùrén ①(领路的人) راهنما، هادی ②(领袖人物) پیشواز، رهبر، لیدر

【带身子】dàishēnzi باردار شدن

【带头】dàitóu رل رهبری در کاری اولین کسی بودن：起～作用 رل رهبری را بازی کردن / ～发言 اولین کسی در صحبت شدن / ～闹事的人 کسانی که سردستهٔ ناآرامی هستند باید مورد کیفر قرار گیرند / 惩办～ مبتکر، جلودار / 各项工作干部都要～。در هرکاری کادرها باید رل رهبری کننده را بازی کنند.

【带头羊】dàitóuyáng گوسفند پیش‌آهنگ

【带下】dàixià 〈中医〉(طب چینی) ترشح مایع سفید رنگی از رحم زنان

【带孝】dàixiào برای بستگان خود جامهٔ سوگواری پوشیدن، عزاداری کردن

【带音】dàiyīn 〈语〉حروفی که هنگام ادای آن حنجره مرتعش می شود

【带鱼】dàiyú "Hairtail" نوعی ماهی نقره رنگ با دم نازك بنام

【带子】dàizi بند، نوار، تسمه

【带座】dàizuò راهنمای مهمان (در رستوران)

殆 dài 〈书〉①(危险) خطر：危～ در خطر بزرگ قرار گرفتن ②(几乎) نزدیك به اتفاق، بطور عموم：敌人伤亡～尽。 دشمن بطور عموم از بین برده شد.

待 dài ①(对待) رفتار کردن، برخورد کردن：～朋友真诚 صمیمانه با دوستان رفتار کردن / 你～他不公平。رفتار شما با او منصفانه نیست. / 优～ امتیاز دادن / 虐～ بدرفتاری کردن ②(招待) پذیرایی کردن：～客 از مهمان پذیرایی کردن ③(等待) در انتظار بودن، صبر کردن：请稍～片刻！ لطفا کمی صبر کن! / ～机 مترصد فرصت بودن / 尚～解决的问题 مسائل لاینحل مانده / 许多工作还有～改进。 در بسیاری از کارهای‌ما نیاز به اصلاح هست. ④(需要) لازم بودن، احتیاج：自不～言。 لازم به تذکر نیست. ⑤(打算) قصد داشتن، داشتن، خواستن：我正～出门，有人来了。 می خواستم بیرون بروم که کسی سراغم آمد.

另见 dāi

【待答不理】dài dā bù lǐ با بی تفاوتی با کسی رفتار کردن

【待到】dàidào تا، تا زمانی که

【待价而估】dài jià ér gū ①(等待高价出售) در انتظار بهای بهتر جهت فروش بودن ②(等待时机作官) مترصد فرصت برای اخذ مقام دولتی بودن

【待见】dàijian 〈方〉دوست داشتن

【待考】dàikǎo نیاز به آزمایش یا امتحان داشتن

【待客】dàikè از مهمان پذیرائی کردن

【待令】dàilìng در انتظار فرمان بودن

【待命】dàimìng در انتظار فرمان بودن：～出发 در انتظار فرمان حرکت بودن / 原地～ در همان محل انتظار فرمان بودن

【待人】dàirén با کسی رفتار کردن：诚心实意～ با صمیمیت و خلوص نیت با کسی رفتار کردن

【待人接物】dàirén-jiēwù طرز رفتار و برخورد با مردم

【待时】dàishí مترصد فرصت بودن

【待续】dàixù ادامه دارد (که در آخر مقاله نوشته می شود)

【待业】dàiyè در انتظار فرصت کار بودن

【待遇】dàiyù ①(对待) رفتار، برخورد، سلوك：受到非人～ با برخورد غیر انسانی روبرو شدن ②(指对人的态度、方式) روش، برخورد، طرز رفتار：最惠国～ امتیاز برای معتبر ترین کشور ③(指权力、地位) قدرت، موقعیت：享受平等的政治～ از موقعیت سیاسی مساوی برخوردار بودن ④(报酬) حقوق، دستمزد، پاداش：不计较～ بدون توجه به پاداش یا حقوق / 优厚～ پاداش یا حقوق سرشار

贷 dài ①(贷款) وام، قرض، اعتبار：农～ وامهای کشاورزی ②(借出；借入) وام دادن یا گرفتن：向银行～款 از بانك وام گرفتن ③(推卸) از مسئولیت شانه خالی کردن：责无旁～ مسئولیتی رابرعهده داشتن که نمی توان از آن شانه خالی کرد ④(饶恕) بخشیدن، عفو کردن：严惩不～ بی‌رحمانه مورد تنبیه قرار دادن

【贷方】dàifāng 〈簿记〉اعتبار دهنده، طلبکار

【贷款】dàikuǎn ①(借给款项) وام دادن، اعتبار دادن ②(借给的款项) وام، قرض، اعتبار：活期～ وام آزاد / 定期～ وام مدت دار / 无息～ وام فاقد بهره / 未偿～ قرض تسویه نشده

怠 dài شل، بیحال، سست، بی حال، تن لش：懈～ شل، سست

【怠惰】dàiduò بیکار، تنبل، تن آسا

【怠工】dàigōng کند کاری کردن：消极～ عدم فعالیت و کند کاری

【怠忽】dàihū اهمال کردن

【怠慢】dàimàn ①(慢待) باسردی استقبال کردن：不要～了客人。 مواظب باش که هیچ مهمانی مورد استقبال سرد قرار نگیرد. ②〈套〉[表示招待不周]：～了！ ببخشید، خوب پذیرایی نکردم. (جزو تعارفات)

袋 dài ①(口袋) کیسه، کیف، جوال：旅行～ ساك سفری / 工具～ کیسهٔ ابزار کار / 邮～ کیسهٔ نامه‌های پستی / 网～ کیسهٔ ریسمانی / 工资～ پاکت حقوق / 烟～ چپق ②〈量〉— مدت زمان به اندازهٔ یك چپق کشیدن：一～烟工夫 یك کیسه‌آرد / 一～面粉

【袋兽】dàishòu جانور کیسه‌دار

【袋鼠】dàishǔ کانگورو

【袋装】dàizhuāng به کیسه‌ها، کیسه ای：～奶粉 شیر خشك کیسه ای

【袋子】dàizi کیسه

紩 dài 〈纺〉مقیاس سنجش ظرافت ابریشم

逮 dài 〈书〉①(及；到) رسیدن：力有未～ به دسترس کسی نرسیدن ②(逮捕) دستگیر کردن، توقیف کردن

另见 dǎi

【逮捕】dàibǔ دستگیر کردن، بازداشت کردن: ～法办 دستگیر کردن و به کیفر رساندن / ～证 حکم جلب

戴 dài ①(戴上) پوشیدن، زدن: ～眼镜 عینك زدن / ～上帽子 کلاه بر سر گذاشتن / ～上手套 دستکش را بدست کردن / 给某人～上手铐 مچ دست کسی را دستبند زدن ②(尊敬) محترم شمردن، حرمت داشتن: 爱～ دوست داشتن و احترام کردن / 拥～ پشتیبانی کردن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【戴高帽子】dài gāomàozi چاپلوسی کردن، تملق گفتن

【戴绿帽】dài lǜmào دیوث شدن

【戴胜】dàishèng 〈动〉 هدهد، مرغ سلیمان

【戴盆望天】dài pén wàng tiān کنایه از به آرزوی خود نرسیدن

【戴孝】dàixiào برای بستگان خود جامهٔ سوگواری پوشیدن، عزاداری کردن

【戴罪立功】dàizuì lìgōng جرم و گناه خود را با انجام کار نیك جبران کردن

黛 dài مادهٔ سیاه رنگی که زنان در قدیم به چشم می مالیدند، سرمه: 粉～ گرد سیاه خوشرنگی مایل به سبز

【黛绿】dàilǜ 〈书〉 رنگ سیاه مایل به سبز

dān

丹 dān ①(红色) سرخ، قرمز ②〈中药〉 قرص یا پودر داروی اثربخش و معجزه‌آسا: 灵～妙药 محتوی دارو

【丹顶鹤】dāndǐnghè لك‌لك دارای تارك سرخ

【丹毒】dāndú 〈医〉 (طب) باد سرخ، حمرت

【丹方】dānfāng نسخهٔ پزشکی رایج در میان مردم

【丹桂】dānguì 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Orange osmanthus"

【丹麦】Dānmài دانمارك: ～人 اهل دانمارك، دانمارکی / ～语 زبان دانمارکی

【丹皮】dānpí 〈中药〉 پوست ریشهٔ درخت صد تومانی که در طب چینی بکار می رود

【丹青】dānqīng 〈书〉 نقاشی: 妙笔～ هنر بسیار عالی نقاشی

【丹砂】dānshā شنگرف

【丹参】dānshēn 〈植〉〈中药〉 ریشهٔ سلوی (یا مریم گلی) سرخ ریشه که در طب چینی بکار می رود

【丹田】dāntián ①(人体部位名) چهار انگشت زیر ناف ②(针灸穴位名) یکی از نقاط طب سوزنی ③(男子精室、女子子宫) (از نظر تائوئیسم) خزینهٔ منی در مردان، محل رحم در زنان

【丹心】dānxīn دل باوفا، وفاداری

单 dān ①(一个) یك، تنها: ～只短袜 یك لنگه جوراب / ～扇门 یك لنگه در / ～色布 پارچهٔ یك رنگ / 丝不成线，独木不成林。 از یك پیلهٔ ابریشمی تنها نخ درست نمی شود و از درختی تنها جنگل بوجود نمی آید. ②(奇数) طاق، ③(单独) تك، فرد: ～日 روز های طاق / ～数 اعداد طاق / 人独马～ تك، تنها، جداگانه اسب تنها و سوارکار تنها / 请把这几件行李～放在一起! این چندچمدان را در جاهای جداگانه بگذارید! / 做好工作～凭热情是不够的。 برای انجام دادن کار به نحواحسن تنها داشتن شور و هیجان کافی نیست. ⑤(简便) ساده، آسان: 简～ ساده ⑥(薄弱) ضعیف، ناتوان: 兵力太～薄。 نیروی ارتش بیش از حد ضعیف است. / 他穿得太～了。 او بسیار کم لباس پوشیده است. ⑦(只有一层的) یك لایی، بی آستر: ～衣 لباس بی آستر ⑧(记载事物的纸片) کارت، صورت، لیست، کارت: 菜～ صورت غذا / 名～ ⑨(大幅的布片) پارچهٔ عریض: 床～ ملافه ویزیت

另见 chán; shàn

【单摆】dānbǎi 〈物〉 (فیزیك) آونگ ساده، پاندول ساده

【单板】dānbǎn لایهٔ نازك چوب

【单帮】dānbāng 〈旧〉 کسی که به تنهایی به کار تجارت سیار دست می زند: 跑～ به تنهایی به مثابهٔ تاجر سیار عمل کردن

【单倍体】dānbèitǐ 〈生〉 هپلوئید (دارای نیمه از تعداد کروموزوم هائی که بطور اختصاصی در یاخته های سوماتیك یك موجود زنده یافت می شود): ～植物 گیاهان دارای نیمه از تعداد کروموزوم های اصلی

【单本位制】dānběnwèizhì 〈经〉 (اقتصاد) مونومیتالیسم

【单边】dānbiān 〈经〉 یك جانبه: ～进(出)口 صدور (یا ورود) یك جانبه

【单兵教练】dānbīng jiàoliàn 〈军〉 تمرین نظامی انفرادی

【单兵装备】dānbīng zhuāngbèi 〈军〉 تجهیزات فردی

【单薄】dānbó ①(穿得少) (لباس) نازك: 穿得～ لباس کم ونازك پوشیدن ②(瘦弱) لاغر و ضعیف: 身体～ مزاج ضعیف داشتن ③(不充实) ناااستوار، سست، غیرموجه: 论据～ دلیل سست و غیر موجه

【单产】dānchǎn میزان محصول برحسب واحد زمین در یك فصل یا یك سال

【单车】dānchē 〈方〉 دوچرخه

【单程】dānchéng یکسره: ～车票 بلیط یکسره

【单纯】dānchún ①(简单纯一) ساده، غیرپیچیده: 问题不像我们当初想象的那样～。 مسئله هرگز آنقدر ساده نیست که اول فکر می‌کردیم. ②(唯一) یگانه، تنها: ～技术观点 عقیده ای که فن و تکنیك از همه بالاتر است / ～追求数量 تنها به کمیت توجه داشتن / ～词〈语〉 کلمه دارای یك واحد معنی‌دار

【单词】dāncí 〈语〉 کلمه، واژه

【单打】dāndǎ 〈体〉 بازی های انفرادی: 男子～ بازی های انفرادی مرد / 女子～ بازی های انفرادی زن / 少年男子～ بازی های انفرادی پسر / 少年女子～ بازی های انفرادی دختر

【单打一】dāndǎyī فکر یا نیروی خود را متمرکز کردن (فقط برای انجام کاری)

【单单】dāndān تنها: ～他没来过这儿。 او تنها کسی است که به اینجا نیامده است.

【单刀】dāndāo ①(短柄长刀) قداره با دستهٔ کوتاه ②〈武术〉 بازی با قداره در «ووشو»

【单刀直入】dāndāo zhí rù در صحبت مستقیما به نکتهٔ مورد نظر رسیدن

【单调】dāndiào آهنگ یك نواخت / 声音~ : یك نواخت / 色彩~ رنگ یك نواخت / 故事情节~ داستان خشك یك نواخت

【单独】dāndú تنها، یکنفره، یك تنه ~ : 一个人干不了这个活儿。 تنها یك نفر نمی تواند این کار را انجام دهد. / 采取~行动 یك تنه وارد عمل شدن / 他~住一间房。 او اطاق انفرادی دارد.

【单发】dānfā 〈军〉تك تیری ~ : 射击 تیراندازی تك تیری

【单方】dānfāng نسخهٔ پزشکی رایج در میان مردم

【单方面】dānfāngmiàn یکطرفه، یك جانبه ~ : 撕毁协定 بطور یکجانبه قرار داد را پاره کردن

【单飞】dānfēi 〈航空〉بطور انفرادی پرواز کردن

【单峰驼】dānfēngtuó 〈动〉شتر یك کوهانه

【单幅】dānfú 〈纺〉(پارچه) عرض کم

【单干】dāngàn بطور انفرادی کار کشاورزی را انجام دادن ~ : 户 خانوار دهقان که پس از جنبش تعاونی کشاورزی همچنان بطور انفرادی به کار کشاورزی می پردازد

【单杠】dāngàng ①〈体〉ورزش بارفیکس ②(体操器械) بارفیکس

【单根独苗】dān gēn dú miáo یگانه فرزند

【单个儿】dāngèr ①(单独) تنها، بطور انفرادی : 最好集体去，不要~去。 بهتر است که بطور دستجمعی بروید نه انفرادی. ②(成套或一对中一个) تك، طاق : 瓷瓶成对儿卖，~不卖。 گلدان های چینی جفت فروخته می شود، نه تك.

【单轨】dānguǐ ریل یك طرفه

【单过】dānguò تك و تنها زندگی کردن

【单号】dānhào اعداد طاق

【单簧管】dānhuángguǎn 〈乐〉قره نی، کلارینت

【单级火箭】dānjí huǒjiàn موشك یك مرحله ای

【单季稻】dānjìdào برنجی که در سال یکبار می رسد

【单价】dānjià ①〈经〉قیمت دانه ای ②〈生〉〈化〉دارای یك ظرفیت، یك ظرفیتی

【单间儿】dānjiānr اطاق جداگانه (در هتل، رستوران و...)

【单键】dānjiàn 〈化〉(شیمی) پیوند منفرد

【单交】dānjiāo 〈农〉یك شاخه را قلمه زدن

【单脚跳】dānjiǎotiào 〈体〉لی لی کردن، بر یك پا جستن

【单晶硅】dānjīngguī 〈电子〉سیلیکون یك بلوری

【单晶体】dānjīngtǐ 〈物〉(شیمی) منوکریستال

【单居】dānjū تك و تنها زندگی کردن

【单句】dānjù 〈语〉جملهٔ ساده

【单据】dānjù مدارك حاکی از تحویل دادن یا گرفتن پول کالا و... مانند قبض رسید، فاکتور، بارنامه و بیمانه

【单孔目】dānkǒngmù 〈动〉پستانداران پست (مانند جوجهء تیغی) : ~动物 پستاندار پست

【单口相声】dānkǒu xiàng sheng طنزگویی یك نفری، گفتگوی خنده آور یکنفری

【单利】dānlì 〈经〉بهرهٔ تنها، ربح تنها (یعنی سودی که فقط برحسب اصل پول حساب می شود)

【单恋】dānliàn عشق یك طرفه

【单轮射箭】dānlún shèjiàn 〈体〉تیراندازی تك دوره : 女子三十米~ تیراندازی سی متری تك دوره برای زنان

【单宁酸】dānníngsuān 〈化〉اسید تانیك، جوهر مازو

【单片眼镜】dānpiàn yǎnjìng عینك یك چشمی

【单枪匹马】dānqiāng-pǐmǎ یك تنه، دست تنها، به تنهایی

【单人床】dānrénchuáng تختخواب یك نفری

【单人独马】dān rén dú mǎ یك نفره عمل کردن

【单人舞】dānrénwǔ رقص یکنفری : 跳~ رقص یکنفری را اجرا کردن

【单日】dānrì روزهای طاق (ماه)

【单弱】dānruò لاغر و ضعیف

【单色】dānsè تك رنگ، تنها رنگ : ~光〈物〉نور تك رنگ / ~胶印机〈印〉دستگاه افست تك رنگ / ~画 نقاشی با یك رنگ / ~性 یك رنگ بینی / رنگ

【单身】dānshēn ①(未婚) مجرد، غیر متأهل : ~汉 مرد مجرد / ~宿舍 خوابگاه برای مردان یا زنان مجرد ②(只身) تك و تنها : ~在外 دور از خانواده تنها زندگی کردن

【单生花】dānshēnghuā 〈植〉گل تك و منزوی بدون خاصیت تجمعی (مانند گل صد تومانی)

【单式】dānshì 〈簿记〉حسابداری فردی، حسابداری ساده (بدون دوبل)

【单瘦】dānshòu لاغر و نحیف

【单数】dānshù ①〈数〉اعداد طاق ②〈语〉مفرد (در مقابل جمع)

【单丝】dānsī 〈纺〉تار یا رشتهٔ واحد تاب نخورده

【单瘫】dāntān 〈医〉(طب) فلج یك دست یا یك پا، تك فلجی

【单糖】dāntáng 〈化〉(بیوشیمی) منوساکارید، قند ساده

【单体】dāntǐ 〈化〉(شیمی) ترکیبی ساده که وزن ملکولی آن خیلی کم است

【单位】dānwèi ①(度量单位) واحد، اندازه : 长度~ واحد طول / 货币~ واحد پول / 面积产量~ میزان تولید برحسب واحد زمین / 以秒为~计算时间 وقت را با ثانیه حساب کردن، ثانیه شماری کردن ②(组织) واحد (اداره، سازمان، بخش و...) : 行政~ واحد اداری / 核算~ واحد حسابداری / 基层~ واحد اساسی / 您在哪个~工作？ شما در کدام واحد کار می کنید؟ / 圆〈数〉(ریاضی) دایرهٔ واحدی / ~制 سیستم واحد

【单细】dānxì 〈方〉کوچك و نازك

【单细胞】dānxìbāo تك سلول : ~动物 جانور تك سلولی

【单弦儿】dānxiánr «دان شیان» ـ داستان سرایی همراه با موسیقی

【单线】dānxiàn ①(单独的线条) خط تنها ②(交) (خیابان) یك طرفه ③(单方面) رابطهٔ تنها : 做地下工作时，他和我~联系。 وقتی به کار مخفی زیر زمینی اشتغال داشتم، او تنها با من رابطه داشت.

【单相思】dānxiāngsī عشق یکطرفه

【单向】dānxiàng یکطرفه، یك رو : ~街道 خیابان یك طرفه /

جریان یك طرفه؛ ~电路 برق یك طرفه / ~交通 ترافیك یك طرفه

【单项】dānxiàng 〈体〉 قسمت جداگانه ای از یك برنامه، ورزشی: ~比赛 مسابقه برای قسمتهای جداگانه از یك برنامه ورزشی

【单相】dānxiàng یك فازی: ~变压器 ترانسفورموتور یك فازی / ~电流 جریان برق یك فازی / ~电动机 موتور یك فازی

【单斜】dānxié 〈地〉 یك شیب: ~层 قشر زمینی که فقط دارای یك شیب باشد

【单行本】dānxíngběn چاپ جداگانه برای مقاله، درج شده در روزنامه یا کتاب

【单行法规】dānxíng fǎguī مقررات مخصوص

【单行条例】dānxíng tiáolì مقررات ویژه و مشخص

【单行线】dānxíngxiàn راه یك طرفه

【单姓】dānxìng نام خانوادگی در چین که دارای یك کلمه باشد

【单性花】dānxìnghuā 〈植〉 گل یك جنسی

【单性生殖】dānxìng shēngzhí 〈生〉 رشد و نمو هاگ یا سلول جنسی گیاهی بدون لقاح

【单眼】dānyǎn 〈动〉 دارای یك چشم

【单眼皮】dānyǎnpí لبه، پلك بالایی چشم بدون چین و چروك

【单叶】dānyè 〈植〉 تك برگ، یك برگ

【单一】dānyī ①(统一的) واحد، یگانه: ~的生产资料全民所有制 سیستم واحد مالکیت عموم خلق بر وسایل تولیدی ②(唯一的) تنها، یگانه: ~经济 اقتصاد تك محصولی / ~种植 کشت تك محصولی

【单衣】dānyī جامه، بی آستر

【单翼机】dānyìjī هواپیمای یك باله

【单音词】dānyīncí 〈语〉 کلمه، یك هجایی

【单元】dānyuán واحد: 运算~ واحد محاسبه / 三号楼丁~五号 ساختمان ۳، درب ٤، شماره ٥

【单只】dānzhǐ فقط، تنها

【单质】dānzhì 〈化〉 (شیمی) عنصر اصلی

【单子】dānzǐ 〈哲〉 (فلسفه) جوهر فرد، جوهر الهی

【单子叶植物】dānzǐyè zhíwù گیاه تك لپه

【单字】dānzì ①(单个的汉字) کلمه، تصویری چینی، هیروگلیف ②(外语单词) کلمه، واژه

【单子】dānzi ①(床单) ملافه ②(分项记载事物的纸片) فهرست، فرم، صورت: 开个~ فهرست تهیه کردن / 填写~ فرم پر کردن / 菜~ صورت غذا

【单座飞机】dānzuò fēijī هواپیمای یك نفری

担 dān ①(挑) با چانچو حمل کردن: ~水 با چانچو و سطل آب بردن ②(担负) به عهده گرفتن: 把任务~起来 وظیفه را به عهده گرفتن / 不怕~风险 از ریسك کردن واهمه نداشتن

另见 dàn

【担保】dānbǎo ضمانت کردن، تعهد کردن، تضمین کردن: 这事~错不了。 قول می دهم این کار خوب انجام خواهد شد. / ~人 ضامن، ضمانت کننده / 出口信贷~ ضمانت اعتبار صادراتی

【担不是】dān bùshi تقصیر یا گناه کسی را به گردن خود گرفتن

【担承】dānchéng تعهد کردن

【担待】dāndài 〈口〉 ①(原谅) بخشیدن، چشم پوشیدن ②(承担责任) به عهده گرفتن، عهده دار شدن: 您放心吧, 一切由我~! خاطر جمع باش، همه، مسئولیت بر گردن من است.

【担当】dāndāng تعهد کردن، به عهده گرفتن: ~重任 وظیفه، سنگین را تعهد کردن / 无论多么艰巨的工作, 他都敢于~。 کار هر قدر سنگین باشد او شهامت پذیرش آن را دارد.

【担负】dānfù تعهد کردن، به عهده گرفتن: ~责任 مسئولیت بردوش گرفتن / ~费用 تعهد هزینه کردن / ~领导工作 پست رهبری را تقبل کردن

【担架】dānjià برانکار، تخت روان: ~队 گروه برانکار / ~员 حامل برانکار

【担肩胛】dānjiānjiǎ 〈方〉 مسؤلیت کار را بر دوش گرفتن

【担惊受怕】dānjīng-shòupà متوحش بودن، مضطرب بودن: 过着~的日子 در ترس و وحشت زندگی کردن

【担任】dānrèn به عهده گرفتن، تقبل کردن: ~工会主席 ریاست اتحادیه، کارگری را به عهده گرفتن

【担受】dānshòu عهده دار بودن، تعهد کردن

【担心】dānxīn نگران بودن، مضطرب بودن: ~某人的健康 برای سلامتی کسی نگران بودن

【担险】dānxiǎn خطر کردن، ریسك کردن

【担忧】dānyōu نگران بودن، مضطرب بودن: 他的健康状况令人十分~。 وضع مزاجی او همه، ما را مضطرب ساخته است.

眈 dān 见"虎视眈眈"hǔ shì dāndān

耽 dān ①(迟延) تأخیر کردن، به تأخیر انداختن ②〈书〉(沉溺) غرق شدن، مستغرق شدن: ~乐 غرق در عیش و نوش بودن

【耽搁】dānge ①(停留) توقف کردن، ماندن: 去北京途中在上海~一下 در سفر به پکن توقفی در شانگهای کردن / 我不打算在这里~多久。 من زیاد در اینجا نمی مانم. ②(拖延) تأخیر کردن، طولانی کردن: 毫不~ بدون تأخیر / 一分钟也不能~。 حتی یك دقیقه هم نباید تأخیر کرد.

【耽误】dānwù تأخیر کردن، به تأخیر انداختن: ~了整个工程 تمام پروژه را به تأخیر انداختن / 把~的时间夺回来 وقت تلف شده را جبران کردن / 她从不为个人事情~生产。 او هرگز اجازه نمی دهد که کار شخصی‌اش در امر تولید دخالت کند.

殚 dān 〈书〉 تمام نیروی خود را صرف کردن: ~思极虑 فشار فوق العاده زیاد برمغز خود وارد آوردن

箪 dān 〈书〉 ظرف خیزرانی در قدیم برای گذاشتن برنج پخته

【箪食壶浆】dānsì-hújiāng با نان و نمك (از ارتش) استقبال کردن

dǎn

胆 dǎn ①(胆囊) زهره دان، کیسه، صفرا ②(胆量)

ازدیاد ~ 壮壮/ جسور ولی محتاط 大心细 ~ :جرأت، شجاعت
کیسه ای که در داخل آن (装在里面的容器)③ جرأت کسی
شیشه‌ء ~ 热水瓶 :یك وسیله قرار گرفته و از مایع یا هوا پرمی شود
لاستیك توپی توپ ~ 球 / فلاسك

【胆憷】dānchù ترسیدن، ترسو بودن

【胆大包天】dǎn dà bāo tiān بی‌باك، بی‌پروا، گستاخ

【胆大妄为】dǎn dà wàng wéi بی‌اعتنا، بی ملاحظه

【胆大心细】dǎndà-xīnxì جسور اما محتاط

【胆矾】dǎnfán 〈化〉 کات کبود، زاج کبود

【胆敢】dǎngǎn جرأت به خود دادن :敌人~来侵犯, 就坚决消灭它。 اگر دشمن جرأت کند بما حمله کند، قاطعانه نابودش خواهیم کرد.

【胆固醇】dǎngùchún 〈生化〉 کلسترول (بیوشیمی)

【胆管】dǎnguǎn 〈生理〉 مجرای صفرا : ~炎〈医〉 التهاب مجرای صفرا

【胆寒】dǎnhán وحشت زده بودن

【胆红素】dǎnhóngsù 〈生化〉 (بیوشیمی) بیلی‌روبین (نوعی رنگدانه که بطور طبیعی در صفرای انسان موجود است)

【胆碱】dǎnjiǎn 〈生化〉 کولین (بیوشیمی)

【胆量】dǎnliàng جرأت، شجاعت :很有~ پر جرات بودن، بسیار شجاع بودن

【胆略】dǎnlüè پرشجاعت و با تدبیر بودن : ~过人 جرات و تدبیر غیر عادی داشتن / 有~的指挥员 فرمانده‌ء پر جرات و با تدبیر

【胆囊】dǎnnáng 〈生理〉 زهره دان، کیسه‌ء صفرا :~炎 التهاب زهره دان

【胆瓶】dǎnpíng گلدان با گردن دراز و شکم برجسته

【胆破心惊】dǎn pò xīn jīng ترکیدن زهره (در اثر ترس)

【胆魄】dǎnpò شجاعت و شهامت

【胆怯】dǎnqiè ترسو، بزدل

【胆石】dǎnshí 〈医〉 سنگ کیسه‌ء صفرا : ~病 التهاب کیسه‌ء صفرا

【胆识】dǎnshí دلیری و بصیرت

【胆酸】dǎnsuān 〈生化〉 اسید صفراوی

【胆小鬼】dǎnxiǎoguǐ آدم بزدل، آدم ترسو، نامرد

【胆小如鼠】dǎn xiǎo rú shǔ مانند موش ترس داشتن

【胆虚】dǎnxū ترسیدن، ترسو بودن

【胆战心惊】dǎnzhàn-xīnjīng از ترس لرزه بر اندام افتادن

【胆汁】dǎnzhī 〈生理〉 زرداب، صفرا، زهره

【胆壮】dǎnzhuàng شجاع

【胆子】dǎnzi جرات، شجاعت :放开~ جرات به خود راه دادن / 好大的~! چه شجاعتی! 或 چه زهره ای!

疸 dǎn 见“黄疸”huáng dǎn

掸 dǎn آهسته پاك کردن :用手~掉他身上的雪 برف را از روی بدن با دست پاك کردن / ~~衣服 گرد و غبار را از لباس پاك کردن

【掸帚】dǎnzhou 〈方〉 گردگیر

【掸子】dǎnzi گردگیر :鸡毛~ گردگیر پردار

dàn

石 dàn واحد اندازه‌گیری برنج خشك (برابر یك هکتولیتر)
另见 shí

旦 dàn ①〈书〉(天亮) سپیده دم :坐以待~ نشستن و انتظار صبح را کشیدن / 通宵达~ تمام شب ②(某一天) روز: 元~ روز اول سال نو ③(戏曲角色) رل خانم در اپرای پکن ④ دنیر (مقیاس سنجش ظرافت ابریشم، ریون و ... که معادل وزن یك گرم نخ در هر ۹۰۰۰ متر می باشد) 〈纺〉

【旦夕】dànxī 〈书〉 صبح امروز یا امشب — یعنی در زمان کوتاهی :危在~ در خطر فوری بودن / ~之间 در یك شبانه روز

但 dàn ①(但是) اما، ولی؛ منتها :他早已年过六十, ~毫不见老。 او بیش از شصت سال دارد اما بهیچوجه پیر به نظر نمی رسد. ②(只) تنها، فقط :在辽阔的原野上, ~见麦浪随风起伏。 در دشتهای وسیع تنها تموج ساقه های گندم بوسیله‌ء باد دیده می شود.

【但凡】dànfán بدون استثناء :~同事们有困难, 他都帮助。 هر وقت همکاری با مشکلات روبروشود، او بکمکش می شتابد.

【但是】dànshì 〈连〉 اما، ولی؛ منتها

【但书】dànshū 〈法〉 ماده‌ء حاوی قید و شرط در یك سند یا قانون

【但愿】dànyuàn آرزو می کنم، انشاء الله : ~天气好。 انشاءالله هوای صافی داشته باشیم. / ~如此。 انشاءالله. 或 امیدوارم اینطور باشد.

担 dàn ①(担子) بار، کوله بار؛ چان :货郎~ باری از کالاهاکه بوسیله‌ء دوره‌گرد با چان حمل شود / 为革命挑重~ وظیفه‌ء سنگینی برای انقلاب بدوش گرفتن ②[重量单位] واحد وزن مساوی با ۵۰ کیلوگرم ③〈量〉[用于成担的东西]:六~水 شش سطل آب / 十~柴 ده بسته هیزم
另见 dān

【担担面】dàndànmiàn رشته با فلفل تند مخصوص استان «سی چیوان» در چین

【担子】dànzi چانچو و بار روی آن؛ بار : ~拣重的挑 برای بدوش گرفتن بار سنگین آماده بودن

诞 dàn ①(出生) تولد یافتن، به دنیا آمدن ②(生日) روز تولد ③(荒唐) مزخرف، پوچ و بی معنی، بیهوده :怪~ عجیب و غریب، خارق العاده / 荒~ فانتزی آمیز

【诞辰】dànchén روز تولد

【诞生】dànshēng متولد شدن، به دنیاآمدن :新中国的~ تولد چین نوین / 在斗争烈火中~ در میان شعله های انقلاب به وجود آمدن

淡 dàn ①(稀薄) رقیق، کمرنگ :~茶 چای کم رنگ / ~酒 شراب رقیق و کم الکل / 云~风轻。 ابرها کمرنگ است

～。这道菜太～：بی مزه (味道不浓) ② ونسیم لطیفی می‌وزد.
این آبجو 这啤酒～而无味。/ این خوراك نمك کم دارد.
زرد 黄～：کم رنگ (颜色浅) ③ کمرنگ و بی مزه است.
(冷淡) ④ بنفش کمرنگ 紫～/ سبز کمرنگ 绿～/ کمرنگ
با بی‌تفاوتی و خونسردی 之处然～：بی‌تفاوت، بی‌اعتنا، خونسرد
(营业不 ⑤ برخورد سرد داشتن 态度冷～/ برخورد کردن
旺盛) بی رونق：生意清～。معامله کساد است. ⑥ 〈方〉
مزخرف گفتن 扯～：مزخرف

【淡泊】dànbó به شهرت و ثروت بی‌علاقه بودن

【淡薄】dànbó ①(稀薄) رقیق：朝雾渐渐地～了。مه صبحگاهی بتدریج رقیق شد. ②(程度轻) سست بودن، خوابیدن：他对象棋的兴趣～了。علاقه‌ٔ او به شطرنج بازی سست شد. ③(印象模糊) مبهم، کم نور：时间隔得太久，印象也就～了。باگذشت زمان این اثرها کمرنگ و مبهم شده است.

【淡菜】dàncài نوعی صدف دوکپه

【淡出】dànchū 〈电影〉(تصویر سینما) کم کم ناپدید شدن، بتدریج محو شدن

【淡饭】dànfàn غذای ساده

【淡化】dànhuà نمك گیری کردن：海水～ از آب دریا نمك گیری کردن، آب دریا را شیرین کردن

【淡积云】dànjīyún 〈气〉 ابرهای کومولوس، ابرهای متراکم

【淡季】dànjì فصل کساد، فصل کم حاصل：争取做到蔬菜～不淡，旺季不烂。باید تلاش شود که سبزیجات در فصل کساد کم نیاید و در فصل فراوانی نگندد.

【淡漠】dànmò ①(冷淡) بی‌تفاوت، بی احساس：他态度～。او برخورد بی‌تفاوت دارد. ②(淡薄) مبهم، کم نور：这件事我记忆中已～了。در این امر خاطرات من چندان روشن نیست.

【淡青】dànqīng آبی کمرنگ مایل به سبز

【淡入】dànrù 〈电影〉(تصویر سینما) با کمرنگی وارد شدن

【淡弱】dànruò ①(指光线微弱) ضعیف (نور) ②(指情感、兴趣等) (عواطف یا علاقه) کم، ضعیف

【淡食】dànshí ①(没放盐的饭菜) غذای بی نمك ②(吃没放盐的饭菜) خوردن غذای بی نمك

【淡事】dànshì 〈方〉 کار غیر مهم و بی اهمیت

【淡水】dànshuǐ آب شیرین：～湖 دریاچه‌ٔ آب شیرین / 养～鱼 ماهی آب شیرین / ～鱼 پرورش ماهی آب شیرین

【淡素】dànsù (رنگ) ساده

【淡退】dàntuì (رنگ) بتدریج کم شدن

【淡忘】dànwàng از خاطرات کسی محو و ناپدید شدن

【淡雅】dànyǎ ساده و لطیف：刺绣品中有的色彩鲜艳，有的～清秀。بعضی گلدوزی ها خوش آب ورنگ است و بعضی دیگر ساده ولطیف.

【淡远】dànyuǎn (چشم انداز یا نقاشی) ساده و لطیف و عمیق نما

【淡竹】dànzhú 〈植〉 "Henon bamboo" نوعی بامبو بنام

【淡妆】dànzhuāng (لباس و آرایش زن) ساده و لطیف

啖 dàn 〈书〉①(吃) خوردن ②(喂食) خوراك دادن، باسود 以重利～：تحریك کردن، برانگیختن (引诱) ③ خوراندن هنگفت کسی را تحریك کردن

蛋 dàn ①(鸟、龟、蛇等的卵) تخم ②(球形物) چیزی بشکل تخم：泥～儿 گلوله‌ٔ گلی

【蛋白】dànbái ①(蛋内透明胶状物) سفیدی تخم ②(蛋白质) پروتئین：～酶〈生化〉 آنزیمی که پروتئین را تجزیه می کند / ～尿〈医〉 (طب) آلبومینوری (وجود پرتئین در ادرار)

【蛋白石】dànbáishí 〈地〉 نوعی سنگ سیلیسی که نرمتر و سبکتر از در کوهی است

【蛋白质】dànbáizhì پروتئین：～塑料 پلاستیك پروتئین

【蛋粉】dànfěn پودر تخم مرغ

【蛋糕】dàngāo کیك：圆形大～ کیك گرد و بزرگ

【蛋黄】dànhuáng زرده‌ٔ تخم مرغ

【蛋壳】dànké پوست تخم مرغ

【蛋品】dànpǐn محصولات تخم مرغ

【蛋清】dànqīng سفیدی تخم مرغ

【蛋用鸡】dànyòngjī مرغ تخم‌گذار 又称"蛋鸡"

弹 dàn ①(小球) گوی کوچك ②(爆炸物) گلوله، بمب：燃烧～ بمب آتش زا / 尽粮绝～ از تأمینات خوراك و مهمات خارج شدن

另见 tán

【弹袋】dàndài کیسه‌ٔ پارچه ای باریك برای گذاردن فشنگ

【弹道】dàndào 〈物〉 خط سیر، مسیر، گذرگاه：导弹～ موشك / 火箭～ راکت بالیستیك / 弧线～ قوسی که جسم بالیستیك پرتاب شونده در هوا ایجاد می کند.

【弹道学】dàndàoxué علم حرکت اجسام پرتاب شونده

【弹弓】dàngōng قلاب سنگ، سنگ انداز، فلاخن

【弹痕】dànhén سوراخ جای گلوله

【弹夹】dànjiā فشنگ دان، جعبه‌ٔ فشنگ، شانه‌ٔ فشنگ

【弹尖】dànjiān نوك فشنگ

【弹壳】dànké جلد فشنگ

【弹坑】dànkēng دهانه یا حفره ایجاد شده در اثر بمباران

【弹幕】dànmù 〈军〉 سد تشکیل شده از آتش تیر

【弹盘】dànpán فشنگ دان، جعبه‌ٔ فشنگ

【弹片】dànpiàn قطعات متلاشی شده‌ٔ فشنگ

【弹膛】dàntáng خان فشنگ

【弹头】dàntóu سر گلوله‌ٔ تفنگ، قسمتی از گلوله ای که حاوی مواد منفجره می باشد

【弹丸】dànwán ①(弹弓所用的丸) گلوله‌ٔ فلاخن؛ گلوله‌ٔ تفنگ ②〈书〉(地方狭小) کوچك، تنگ：～之地 ناحیه‌ٔ تنگ، قطعه کوچکی از زمین

【弹匣】dànxiá 〈军〉 خزانه‌ٔ فشنگ

【弹药】dànyào مهمات：～箱 صندوق مهمات / ～库 انبار مهمات / ～手 حمال مهمات

【弹雨】dànyǔ فشنگ‌های شلیك شده مانند قطرات باران

【弹着】dànzhuó (گلوله) اصابت：～观察 هدف یابی / 观～察兵 هدف یاب، کسی که موضع دشمن را با دوربین دیده و

دستور هدفگیری را می دهد / ~点〈军〉 محل اصابت / ~角〈军〉 زاویهٔ اصابت

【弹子】dànzi ①(弹丸) گلولهٔ فلاخن ②〈方〉 بیلیارد: ~房 اطاق بیلیارد

【弹子锁】dànzisuǒ قفل فنری

惮 dàn 〈书〉 ترسیدن، واهمه داشتن: 不~辛劳 بدون احساس خستگی

氮 dàn 〈化〉(N) ازت، نیتروژن

【氮肥】dànféi کود ازتی

dāng

当 dāng ①(相称) مساوی، برابر: 实力相~ از لحاظ قدرت باهم برابر بودن / 门~户对 از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی همطراز بودن (برای ازدواج) ②(应当) باید: 能省的就省, ~用的就用。 تا آنجاکه ممکن باشد، صرفه جوئی کنید و آنچه می بایست استفاده شود مصرف کنید. ③(面对着) در مقابل، در برابر: ~着大家的面把意见说出来。 نظر های تانرا در مقابل همگان اظهار بدارید. ④(正在那时候; 那地方) در آن زمان یا این محل: ~今 اکنون، در حال حاضر / ~时 آن زمان / ~场 در محل، فی المجلس، موقع ⑤(担任) عهده دار مقامی بودن: ~教员 معلمی کردن / 选他~组长 او را به سرپرستی گروه انتحاب کردن ⑥(承当) سزاوار بودن: 我敢做敢~。 هر آنچه می کنم خود جوابگوی سئوالات هم هستم. / 我可~不起这样的夸奖。 من سزاوار چنین تحسینی نیستم. ⑦(掌管) اداره کردن، گرداندن: ~家 خانه داری کردن / ~政 بر سر قدرت بودن ⑧〈象〉(金属器物撞击声) صدای بهم خوردن فلزات: ~~的钟声 صدای دنگ دنگ ناقوس

另见 dàng

【当班】dāngbān در شیفت کار بودن

【当兵】dāngbīng سربازی کردن

【当场】dāngchǎng در محل، فی المجلس: 他~表演了新的操作方法。 او فی المجلس تکنیك نوین را نشان داد. / ~捕获 (کسی را) در حین ارتکاب جرم دستگیر کردن

【当场出彩】dāngchǎng chūcǎi هویدا شدن همه اسرار یا رسوا گردیدن در حضور همگان

【当承】dāngchéng برعهده گرفتن

【当初】dāngchū در ابتداء، اصلا: ~这儿是一片荒野, 如今工厂林立。 اینجا که در ابتدا زمین بایری بود اکنون جنگلی از کارخانه بپا خاسته است. / ~打算在这里盖一座大楼。 در ابتدا احداث یك عمارت در اینجا در نظر گرفته شده بود. / 我~怎么对你讲的? من قبلا به تو چه تذکری دادم؟ / 你就不该这么做。 شما در اول نمی بایستی چنین کاری را انجام دهید. / 早知今日, 何必~? اگر می دانستم که چنین نتیجه ای به بار می آید، طور دیگری رفتار می کردم.

【当代】dāngdài عصرکنونی

【当道】dāngdào ①(路中间) بر سر راه، وسط راه: 别在~站着! وسط راه نایستید! ②〈贬〉(掌握政权) بر سر قدرت بودن: 坏人~, 好人受气。 وقتی که بدکاران برسر قدرتند، مردم صالح رنج می برند.

【当地】dāngdì محلی: ~人民 مردم محلی / ~时间 وقت محلی

【当东】dāngdōng میزبانی کردن

【当断不断】dāng duàn bù duàn (در تصمیم گرفتن) مترددد بودن، دودل بودن

【当归】dāngguī 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام «سنبل خطائی چینی»

【当国】dāngguó زمام امور کشور را در دست داشتن

【当行】dāngháng (در امری یا کاری) وارد بودن

【当行出色】dāngháng chūsè آدم حرفه ای نتیجهٔ کارش خوب است.

【当机立断】dāng jī lì duàn تصمیم بموقع و قاطع گرفتن

【当即】dāngjí فورا، بلافاصله: ~表示同意 موافقت خود را فورا ابراز داشتن

【当家】dāngjiā اداره کردن، سروصورت دادن: 她是系里的好~。 او امور دانشکده را بنحواحسن سروصورت می دهد.

【当家的】dāngjiāde ①〈口〉 سرپرست خانواده ②〈方〉 شوهر ③〈口〉 راهب

【当家作主】dāngjiā zuòzhǔ صاحب خانه یا امور خود بودن: 在我们国家里, 劳动人民~。 در کشور ما مردم زحمتکش صاحب مملکت شان هستند.

【当街】dāngjiē ①(靠近街道) روبه خیابان ②〈方〉(街上) در خیابان

【当今】dāngjīn حالا، اکنون، در حال حاضر: ~之世 در جهان امروزی، در حال حاضر

【当局】dāngjú مقامات، اولیا: 政府~ مقامات دولتی / 学校~ اولیای مدرسه

【当局者迷, 旁观者清】dāngjúzhě mí, pángguāngzhě qīng آنکه در میدان بازی است سردرگم و آنکه بالای گود است روشن است. 或 نظاره گر بازی بهتر از بازی کن آن بر شطرنج واقف است.

【当空】dāngkōng در بالای آسمان: 明月~。 ماه پرنور در آسمان می درخشد.

【当口儿】dāngkour 〈口〉 در همان موقع: 就在这~ درست در آن زمان

【当啷】dānglāng 〈象〉 صدای بهم خوردن فلزات، صدای جرنگ جرنگ

【当量】dāngliàng 〈化〉 (شیمی) اکووالانت، وزن برابر: ~定律 قانون اکووالانت / ~浓度 غلظت هم قدر مایع / 电化~ اکووالانت الکتروشیمیائی

【当令】dānglìng مناسب برای فصل: 现在是伏天, 西瓜正~。 حالا که چلهٔ تابستان است درست فصل هندوانه است.

【当路】dānglù ①(路中间) در وسط راه ②(掌握政权) قدرت سیاسی را در دست داشتن

【当面】dāngmiàn در حضور کسی: ~说 تو روی کسی گفتن /

~撒谎 دروغ بی شرم گفتن / 信是我~交给他的。 نامه را شخصا باو تحویل دادم. / ~说好话，背后下毒手。 در محضر نیك گفتن اما از پشت حنجر زدن

【当年】dāngnián ①(过去某一时间) در آن سالها (یا روزها)：他的精力不减~。 او مثل سابق پرانرژی است. ②(身强力壮时期) در عنفوان جوانی، عنفوان عمر، بهار عمر：他正~。 او در عنفوان جوانی بسر می برد.
另见 dàngnián

【当前】dāngqián ①(在面前) در مقابل، در برابر：大敌~。 دشمن سهمگین در مقابل ما قرار دارد. / 不要一事~先替自己打算。 وقتی که کاری پیش آید، در برابر آن نباید ابتدا منافع شخصی خود را در مد نظر بگیریم. ②(目前) کنونی، جاری：~的中心任务 وظیفهٔ مرکزی کنونی / ~国际形势 اوضاع کنونی بین المللی / ~的主要倾向 گرایش عمدهٔ کنونی / ~利益 منافع کنونی

【当枪使】dāngqiāngshǐ کنایه از کسی که بمثابهٔ وسیله ای برای افترا زدن به دیگران مورد استفاده قرار گیرد

【当权】dāngquán برسرقدرت بودن：~派 کسی برسرقدرت

【当然】dāngrán ①(理所应当) طبیعتا، طبیعی است که...：理所~。 طبیعی است که اینطور باشد. ②(毫无疑问) البته، بی شك و تردید：他~会同意。 موافقت او حتمی است. / 这~不如此简单。 البته کار بدین سادگی نیست.

【当仁不让】dāng rén bù ràng کار واجب را به دیگران نسپردن، از مسئولیت کار شانه خالی نکردن

【当时】dāngshí در آن زمان：文章是1936年写的，~并未发表。 مقاله در سال ۱۹۳۶ نوشته شده ولی در آن زمان منتشر نگردید.
另见 dàngshí

【当事国】dāngshìguó کشور ذیربط

【当事人】dāngshìrén ①〈法〉 طرف دعوا، مرافعه کننده، خواهان ②(有关的人) شخص (یا طرف) ذینفع

【当天】dāngtiān در آسمان

【当头】dāngtóu ①(迎头) درست برسر：烈日~。 آفتاب گرم برسر می تابد. / ~一棒 ضربه ای توسری ②(临头) قریب الوقوع، مشرف، متوجه：国难~。 مملکت با خطر قریب الوقوع مواجه شد.
另见 dàngtou

【当头棒喝】dāngtóu bànghè برسر کسی فریاد زدن یا با عصا کوبیدن ـ کنایه از اخطار جدی دادن برای روشن شدن مطلبی

【当午】dāngwǔ ظهر

【当务之急】dāng wù zhī jí کار مهم وفوری، وظیفهٔ فوری

【当下】dāngxià بلافاصله، فورا، آنا：我一听这话~就楞了。 بلافاصله پس از شنیدن این حرف مات و مبهوت شدم.

【当先】dāngxiān درجلو، در صفوف مقدم：一马~ چهار نعل در جلو رفتن / 奋勇~ دلیرانه در جلویه جنگ پرداختن

【当心】dāngxīn مواظب بودن، توجه کردن：~！汽车来了。 مواظب باش، ماشین می آید! / ~别踩了庄稼！ توجه بفرمائید که مزرعه را لگدمال نکنید!

【当墟】dāngxū 〈方〉 روز بازار روستایی

【当选】dāngxuǎn انتخاب شدن：他~为全国人大代表。 او به عنوان نمایندهٔ کنگرهٔ ملی چین انتخاب شد.

【当央】dāngyāng 〈方〉 در وسط، در میان

【当腰】dāngyāo وسط (برای اشیاء دراز)：两头细，~粗 دو طرف نازك و وسط آن کلفت

【当一天和尚撞一天钟】dāng yītiān hé shàng zhuàng yītiān zhōng در روز راهب بودن همان روز ناقوس را به صدا درآوردن ـ کنایه از برخورد غیر فعال در قبال کار خود داشتن

【当政】dāngzhèng بر سر قدرت بودن

【当之无愧】dāng zhī wúkui سزاوار (لقب، افتخار و...) بودن، شایسته بودن

【当中】dāngzhōng ①(正中) میان، در وسط، در میان：坐在~ در وسط نشستن ②(中间；之内) در میان：在我们~ در میان ما / 三天~ در مدت سه روز / 在群众~进行宣传 در میان توده های مردم به تبلیغات دست زدن

【当众】dāngzhòng علنا، در حضور عامهٔ مردم، علنا：~认错 علنا به اشتباه خود اقرار کردن / ~出丑 علنا خود را رسوا کردن

珰 dāng 见"玎珰"dīngdāng

裆 dāng ①(两条裤腿相连的部分) خشتك شلوار ②〈生理〉 محل انشعاب بدن انسان به دوپا

铛 dāng 〈象〉 صدای بهم خوردن فلزات، صدای جرنگ جرنگ
另见 chēng

dǎng

挡 dǎng ①(挡住；抵挡) دفع کردن، از خود دور کردن، مانع：~风 مانع وزش باد شدن / ~雨 کسی را از باران پناه دادن، از باران پناه گرفتن / 兵来将~，水来土掩 اگر سرباز آید بافرستادن ژنرال دفع کردن و اگرآب آید سد کردن ـ کنایه از اتخاذ تدبیر درست در برابر هر پیش آمدی / ~路 راه را مسدود کردن / 防护林~住了流沙。 کمربند محافظ جنگل مانع حرکت شن شد. ②(遮蔽) مانع شدن：山高~不住太阳。 کوههای بلند نمی‌توانند مانع تابش آفتاب شوند. ③(挡子) حائل：炉~ آهن حائل پیش بخاری ④〈汽车〉 دنده：前进~ دندهٔ پیشرو / 倒车~ دندهٔ عقب / 开四~ از دندهٔ چهار استفاده کردن
另见 dàng

【挡车】dǎngchē برماشین های بافندگی نظارت کردن：~工 کارگر ناظر بر ماشین های بافندگی

【挡饥】dǎngjī رفع گرسنگی کردن

【挡驾】dǎngjià 〈婉〉 با بهانه‌ای مهمان را برگرداندن

【挡箭牌】dǎngjiànpái ①(盾牌) سپر ②(推托的借口) بهانه، عذر：你别把缺乏经验当作~，以此拒绝人家的批评。 برای رد کردن انتقاد دیگران فقدان تجربه را بهانه قرار ندهید.

【挡泥板】dǎngníbǎn 〈自行车〉 گلگیر دوچرخه 〈汽车〉 گلگیر

ماشین

【挡头阵】dǎngtóuzhèn رفتن به پیشاپیش جبهه و در برابر دشمن ایستادگی کردن

【挡土墙】dǎngtǔqiáng 〈建〉 دیوار حائل

【挡住】dǎngzhù ①(阻拦) مسدود کردن، جلوگیری کردن: ~去路 راه را مسدود کردن / 防护林带~了风沙。 کمربند محافظ جنگل مانع باد و ریزش شن شد. ②(遮蔽) مانع شدن: ~视线 مانع دید کسی شدن / 绝不能让狭隘的私利~眼睛。 هرگز نباید اجازه داد که سود شخصی چشم مانرا کور سازد.

党 dǎng ①(政党) حزب، حزب سیاسی: ~的生活 زندگی حزبی ②(集团) گروه، دسته: 死~ دنباله روهای سوگند خورده ③〈书〉(偏袒) جانبدار بودن، طرفدار بودن ④〈书〉(旧时指亲族) قوم و خویشان، بستگان: 父~ قوم وخویشان پدری ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【党八股】dǎngbāgǔ الگوسازی در حزب

【党报】dǎngbào روزنامه‌ٔ حزب، ارگان حزب

【党代表】dǎngdàibiǎo نماینده‌ٔ حزب (در زمان ارتش سرخ): ~制度 سیستم نماینده‌ٔ حزب

【党代表大会】dǎngdàibiǎo dàhuì کنگره‌ٔ حزب

【党法】dǎngfǎ قوانین حزب

【党费】dǎngfèi حق عضویت حزبی

【党风】dǎngfēng سبك حزب

【党纲】dǎnggāng برنامه‌ٔ حزب

【党规】dǎngguī مقررات حزب

【党籍】dǎngjí عضویت حزب: 开除~ (کسی را) از حزب بیرون کردن

【党纪】dǎngjì انضباط حزب

【党刊】dǎngkān مجله‌ٔ حزب

【党课】dǎngkè درس حزبی: 讲~ درباره‌ٔ حزب کنفرانس دادن / 听~ در درس حزبی شرکت داشتن / 今天上~。 امروز درس حزبی دارم.

【党魁】dǎngkuí 〈贬〉 سرکرده‌ٔ حزب

【党龄】dǎnglíng سابقه‌ٔ عضویت حزب: 多年~的老党员 اعضای حزب با سابقه‌ٔ عضویت آنها

【党内】dǎngnèi درون حزب: ~刊物 انتشارات درون حزبی / ~民主 دموکراسی درون حزبی

【党派】dǎngpài احزاب و گروههای سیاسی

【党旗】dǎngqí پرچم حزب

【党人】dǎngrén عضو حزب سیاسی

【党参】dǎngshēn 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام «دانشن»

【党同伐异】dǎng tóng fá yì تعصب در فرقه‌ٔ خود داشتن، از آنهایی که متعلق به یك فرقه اند دفاع کردن و بر افراد غیر خودی حمله کردن

【党徒】dǎngtú ①〈贬〉(属于某一党派的人) عضوی از گروه یا حزب ضد انقلابی ②(党羽；追随者) پیرو، دنباله رو

【党团】dǎng-tuán ①(共产党和青年团) حزب کمونیست چین و سازمان جوانان چین: ~活动 فعالیت های حزبی وبا سازمان جوانان ②(某一政党在国会的代表的组织) گروه پارلمانی متعلق به یك حزب سیاسی: 议会~ گروه پارلمانی متعلق به یك حزب سیاسی

【党外】dǎngwài بیرون حزب، خارج از حزب: ~人士 شخصیت های خارج از حزب

【党委】dǎngwěi کمیته‌ٔ حزبی: ~制 سیستم کمیته‌ٔ حزبی

【党务】dǎngwù کارهای حزبی، امور حزبی

【党小组】dǎng-xiǎozǔ گروه حزبی تحت رهبری حوزه‌ٔ حزبی

【党校】dǎngxiào مدرسه‌ٔ حزبی: 高级~ مدرسه‌ٔ عالی حزبی

【党性】dǎngxìng روحیه‌ٔ حزبی: ~不纯表现 نشانه‌ای از ناخالص بودن روحیه‌ٔ حزبی / ~很强 روحیه‌ٔ حزبی قوی داشتن

【党羽】dǎngyǔ 〈贬〉 پیروان یك دارودسته

【党员】dǎngyuán عضوحزب: ~大会 میتینگ تمام اعضای یك سازمان حزبی

【党章】dǎngzhāng اساسنامه‌ٔ حزب

【党争】dǎngzhēng مبارزه و کشمکش بین احزاب سیاسی

【党证】dǎngzhèng کارت حزبی

【党支部】dǎng-zhībù حوزه‌ٔ حزبی: ~书记 دبیر حوزه‌ٔ حزبی

【党中央】dǎng-zhōngyāng کمیته‌ٔ مرکزی حزب

【党总支】dǎng-zǒngzhī حوزه‌ٔ کل حزبی

【党组】dǎngzǔ گروه رهبری حزب (در ارگان دولتی یا سازمان توده ای)

谠 dǎng (نصیحت یا تفسیر) راست و درست

【谠辞】dǎngcí 〈书〉 حرف راست و پوست کنده

dàng

当 dàng ①(合适) صحیح، مناسب، شایسته: 用词不~。 انتخاب واژه نامناسب است. ②(抵得上) مساوی بودن، به پای کسی رسیدن: 他一个人能~两个人用。 او می تواند کار دو نفر را انجام دهد. / 以一~十 یك نفر می تواند در مقابل ده نفر ایستادگی کند. ③(当作) تلقی کردن، خواندن، نگریستن: 不要把支流~主流。 جنبه‌های فرعی را بعنوان جنبه های اصلی تلقی نکنید. ④(以为) فکر کردن: 我~你不知道。 فکر می کردم که بی خبرید. ⑤(就那时) همان (روز و...): ~月 همان ماه ⑥(典当) گروگذاشتن، رهن دادن: ~衣服 لباس را گروگذاشتن / 解放前他经常靠典~度日。 او قبل از آزادی کشور برای امرار معاش اغلب وسائل زندگی اش را گرومی گذاشت. ⑦(抵押品) گرو، رهن، وثیقه: 赎~ از گرو درآوردن ⑧(当铺) بنگاه رهنی، بنگاه گروستانی، مؤسسه‌ٔاستقراضی

另见 dāng

【当户】dànghù کسی که در قدیم برای گروگذاشتن چیزی به بنگاه رهنی می رفت

【当卖】dàngmài چیزی را گرو گذاشتن

【当年】dàngnián همان سال: 这个水库~修成，~受益。 این مخزن آب در همان سالی که ساخته شد مورد بهره برداری

قرار گرفت.
另见 dāngnián

【当票】 dàngpiào ورقهٔ گرو، سفته

【当铺】 dàngpù بنگاه رهنی، بنگاه گرو ستانی：～老板 گروگیر، وام ده، مرتهن

【当日】 dàngrì همان روز：～有效 فقط در همان روز انتشار دارای اعتبار بودن

【当时】 dàngshí همان موقع، فورا، بلافاصله：他接到通知，～就赶来了。 او به محض اینکه ابلاغیه را دریافت کرد، به اینجا شتافت.
另见 dāngshí

【当是】 dàngshi خیال کردن، تصور کردن

【当天】 dàngtiān همان روز：他上星期六来的，～就走了。 وی شنبهٔ گذشته آمد و همان روز اینجا را ترك کرد.

【当头】 dàngtou چیزی که به گروگذاشته شده باشد
另见 dāngtóu

【当晚】 dàngwǎn همان شب

【当真】 dàngzhēn ①(信以为真) جدی گرفتن：开个玩笑，不必～。 من فقط شوخی کردم، جدی نگیرید. ②(确实) راستی، حقیقتا، واقعا：这话～？ آیا این حرف واقعا درست است؟ / 他答应给我一张油画，过了几天，～送来了。 او وعده داد که نقاشی رنگ و روغنی کار خود را بمن هدیه کند •چند روز نگذشته بود که واقعا آورد.

【当做】 dàngzuò دانستن، تلقی کردن، نگریستن：我们把他～自己学习的榜样。 ما او را سرمشق خود قرار می دهیم. 又作"当成"

宕 dàng 〈书〉 به تأخیر انداختن، معوق گذاردن：延～ به تأخیر انداختن

荡 dàng ①(摇动) جنباندن، تاب دادن：～桨 پارو زدن / 孩子们喜欢～秋千。 بچه ها دوست دارند تاب بازی کنند. ②(走来走去) ولگردی کردن：游～ وقت را به بطالت گذراندن ③(洗) شستشو دادن：冲～ با آب شستن ④(清除；弄光) وนابود کردن، از بین بردن：扫～ از وجود دشمن پاك کردن؛ 倾家～产 کاملا ورشکست شدن / عملیات نظامی بدین منظور ⑤(行为不检点) بی نیست و نابود کردن، از میان بردن：～平 هرزه، فاجر：放～ قیدی، از لحاظ اخلاق افسار گسیخته بودن / 淫～ فاسد، بداخلاق، شهوانی، بداخلاق ⑥(湖沼) مانداب، مرداب، سیاه آب：芦苇～ نیزار

【荡除】 dàngchú از بین رفتن

【荡船】 dàngchuán قایق نوسان (نوعی بازیچه)

【荡涤】 dàngdí از بین بردن، پاك شستن

【荡妇】 dàngfù جنده، زن فاحشه

【荡然无存】 dàngrán wú cún 〈书〉 همه از بین رفته، هیچ باقی نمانده، بر باد رفته

【荡漾】 dàngyàng بطور موجی حرکت کردن：湖水～。 آب دریاچه مواج شد. / 歌声～。 صدای آواز طنین انداز بود.

挡 dàng 见"摒挡"bìngdàng
另见 dǎng

档 dàng ①(带格子的架子或橱) طاقچه، قفسه：把文件归～ اسناد را بایگانی کردن ②(档案) پرونده های بایگانی، آرشیوها：查～ به بایگانی مراجعه کردن ③(木条) تیر عرضی (میز)：横～ تیر عرضی چوبی ④(质量级别) درجه، ردیف：高(低)～商品 کالاهای درجهٔ عالی (پائین)

【档案】 dàng'àn پرونده های بایگانی، آرشیوها：～馆 سالن آرشیوها / ～柜 قفسهٔ آرشیوها، بایگانی ها، سالن آرشیوها

【档次】 dàngcì درجه، ردیف

砻 dàng 见"莨砻"làngdàng

dāo

刀 dāo ①(切、割的工具) کارد، چاقو：菜～ کارد آشپزی / 镰～ داس / 铣～ تیغهٔ آسیاب / 铡～ ساطور / 卷笔～ مداد تراش ②(指兵器) شمشیر ③(刀状的东西) چیزی بشکل کارد：冰～ کفش یخ بازی ④〈量〉(纸) يك صد ورقه (کاغذ) ⑤〈姓〉 يك نام خانوادگی در چین

【刀把子】 dāobàzi ①(刀柄) دسته، قبضه (شمشیر) ②(权柄) قدرت، قدرت نظامی：为劳动人民掌握～，印把子 اسلحه وقدرت را برای مردم زحمتکش در دست نگهداشتن ③(把柄) بهانه، دستآویز

【刀背】 dāobèi پشت تیغهٔ کارد

【刀笔】 dāobǐ 〈旧〉 تنظیم ادعانامه، نوشتن اعلام جرم：～吏 مأمورین پایین رتبه در نوشتن اعلام جرم وتنظیم ادعانامه / ～纯熟 در تنظیم ادعانامه ماهر بودن

【刀兵】 dāobīng ①(武器) اسلحه ②(战事) جنگ، نبرد：动～ به زور متوسل شدن

【刀叉】 dāo-chā ①(刀子和叉子) کارد و چنگال ②(食具) ظروف غذاخوری

【刀豆】 dāodòu 〈植〉 لوبیای هندی

【刀法】 dāofǎ فن استفاده از شمشیر، کارد یا چاقو

【刀锋】 dāofēng ①(刀尖) نوك کارد ②(刀刃) تیغهٔ کارد

【刀斧手】 dāofǔshǒu جلاد

【刀耕火种】 dāogēng-huǒzhòng سوزاندن علف و شکاف دادن زمین برای زراعت ـــ کنایه از کشاورزی بصورت ابتدایی

【刀光剑影】 dāoguāng-jiànyǐng زرق و برق اسلحهٔ سرد

【刀架】 dāojià 〈机〉 جای گذاردن ابزار کار

【刀具】 dāojù 〈机〉 ابزار تراشکاری

【刀口】 dāokǒu ①(刀锋) تیغهٔ کارد ②(比喻最能发挥作用的地方) جایی که درآن می توان از چیزی به بهترین وجه استفاده کرد：把劲使在～上 تلاش خود را در جایش بکار بردن ③(外科手术的开刀处) محل برش یا قطع (در عمل جراحی)

【刀片】 dāopiàn ①(刮脸用具) تیغ خود تراش ②〈机〉 تیغه (وسایل کار)

【刀枪】 dāo-qiāng شمشیر و نیزه، اسلحه：刀枪入库，马放南山 گذاردن شمشیر در انبار و چراندن اسب در کوه جنوبی ـــ کنایه

از در مقابل دشمن هوشیاری خود را از دست دادن

【刀鞘】dāoqiào غلاف

【刀刃】dāorèn ①(刀锋)تیغهٔ کارد ②(比喻最能发挥作用的地方)جایی که نقش چیزی را می توان به بهترین وجه ایفاء کرد:好钢用在～上 بهترین فولاد را برای ساختن تیغه بکار بردن /钱要花在～上 پول را در لازم ترین مورد صرف کردن /把有限的人力物力用在～上 نیروی محدود انسانی و مادی را در بهترین موارد بکار بردن

【刀山火海】dāoshān-huǒhǎi کوهی از شمشیر ها و دریائی از شعله‌های آتش ـ کنایه از محل خطرناك یا آزمایش جدی

【刀山剑林】dāoshān-jiànlín کوهی از کارد ها و جنگلی از شمشیر ها ـ کنایه از محل خطرناك

【刀伤】dāoshāng زخم شمشیر یا کارد

【刀子】dāozi 〈口〉 کارد، چاقو

【刀子嘴】dāozizuǐ کنایه از کسی که حرف های نیشدار می زند

【刀俎】dāozǔ 〈书〉 کارد قصابی وچوب قصابی

叨 dāo

另见 tāo

【叨扯】dāoche 〈方〉 از هردری صحبت کردن

【叨叨】dāodao 见"叨唠"dāolao

【叨唠】dāolao پرحرفی کردن، یاوه سرایی کردن، روده درازی کردن:他一个人～了半天,人们都不爱听。 او مدتی طولانی پرحرفی کرده، هیچکس علاقه ای به گوش کردن ندارد.

氘 dāo 〈化〉(H^2 或 D) هیدرژن سنگین

【氘核】dāohé 〈化〉 (شیمی) هستهٔ اعظم هیدرژن سنگین

dǎo

导 dǎo ①(引导)رهبری کردن، هدایت کردن:～淮入海 رود خانه «هوهه» را به در یا سوق دادن ②(传导)هادی بودن:～电 هادی برق بودن /半～体 جسم نیمه هادی ③(开导)آموزش دادن، تربیت کردن:教～ آموزش دادن

【导弹】dǎodàn موشك هدایت شونده:弹道～ موشك بالیستیك /地对空(空对地,空对空)～ موشك زمین به هوا (هوا به زمین، هوا به هوا) /多级～ موشك چند مرحله ای /多核弹头～ موشك دارای چند پیكان اتمی /反～～ موشك ضد موشك /机载～ موشك حمل شده بوسیلهٔ هواپیما /截击～ موشك را قطع کردن /近(中、远)程～ موشك نزدیك برد (متوسط برد، دور برد) /洲际～ موشك قاره پیما /～发射场 مکان پرتاب موشك /～发射器 موشك انداز /～发射井 سیلوی پرتاب موشك /～基地 پایگاه پرتاب موشك /～核潜艇 زیردریائی هسته ای با موشك

【导电】dǎodiàn 〈电〉 هدایت الکتریسته:～性 قابلیت هدایت الکتریسته /超～性 ماورای قابلیت هدایت الکتریسته

【导管】dǎoguǎn ①〈机〉(输送管)مجرا، لوله:冷却～ مجرای سرد کننده /金属～ مجرای فلزی، لولهٔ فلزی ②〈生〉 مجرا، سوند، کاتتر:～法 سوند زدن

【导轨】dǎoguǐ 〈机〉 میلهٔ راهنما:刀架～ میلهٔ راهنمای وسایل کار

【导航】dǎoháng هدایت هوائی یا دریائی کردن:无线电(雷达)～ هدایت کردن هواپیما بوسیلهٔ رادیو (رادار) /天文～ دریانوری و پیدا کردن جهات اربعه از روی ستارگان /卫星～ ماهوارهٔ هدایت کننده /行星～ ستارگان سیار هدایت کننده

【导火索】dǎohuǒsuǒ 〈军〉 فیوز انفجار

【导火线】dǎohuǒxiàn ①(爆炸物引线)فیوز یا سیم انفجار ②(引起事变爆发的事件)حادثهٔ کوچکی که مسبب حادثهٔ بزرگ شود:战争的～ حادثه ای که به بروز جنگ منجر شود

【导流】dǎoliú 〈水〉 انحراف:～隧洞 تونل انحرافی

【导轮】dǎolún 〈机〉 چرخ هدایت

【导尿】dǎoniào 〈医〉 عمل سوند زدن به مجرای بول:～管 کاتتر مجرای ادرار

【导热】dǎorè 〈物〉 هدایت حرارت:～性 قابلیت هدایت حرارت /～系数 ضریب هدایت حرارت

【导师】dǎoshī ①(教育者;教师)آموزگار:革命～ آموزگار انقلاب ②(指导教师)معلم، آموزگار:博士论文～ معلم رسالهٔ دکترا

【导数】dǎoshù 〈数〉 عدد مشتق

【导体】dǎotǐ 〈物〉 جسم هادی:半～ جسم نیمه هادی /非～ جسم غیر هادی /超～ جسم ماورای هادی

【导线】dǎoxiàn 〈电〉 سیم هادی:～损耗 خسارت از سیم هادی /玻璃纤维～ سیم هادی الیاف شیشه /～管 مجرای آب، آبگذر، معبر

【导向】dǎoxiàng منجر شدن، جهت حرکت چیزی را هدایت کردن

【导言】dǎoyán مقدمه، پیش‌گفتار

【导演】dǎoyǎn ①(指导演剧)کارگردانی کردن:～一部电影 کارگردان فیلمی بودن /～了一出丑剧 یك نمایش زشت را کارگردانی کردن ②(指人)کارگردان

【导引】dǎoyǐn راهنمایی کردن

【导游】dǎoyóu ①(向导)راهنمای مسافر ②(指南)کتاب راهنما:～图 نقشهٔ راهنما

【导源】dǎoyuán منشاء داشتن، منشاء گرفتن:黄河～于青海。 سرچشمهٔ رود زرد در استان «چین های» است. /认识～于实践。 شناخت از عمل منشاء می‌گیرد.

【导致】dǎozhì منجر شدن:工作上一时的疏忽～了这场悲剧。 یك آن غفلت درکار به این مصیبت و فاجعه منجر شد.

岛 dǎo جزیره:半～ شبه جزیره /群～ جزایر

【岛国】dǎoguó کشور متشکل از یك یا چند جزیره، کشور جزیره ای، مجمع الجزایر

【岛屿】dǎoyǔ جزایر

【岛子】dǎozi 〈方〉 جزیره

倒 dǎo ①(躺下;翻倒)افتادن، واژگون شدن:摔～ زمین افتادن /一个英雄～下去,千百个英雄站起来。 وقتی قهرمانی زمین می افتد، هزاران قهرمان بپا می خیزند. /花瓶～了。

گلدان واژگون شد./ 我～在床上就睡了。همینکه روی رختخواب افتادم خوابم برد./ 大风把树刮～了。باد شدید درخت را ساقط کرد./ 一边～ گرایش یکطرفه ②(被推翻) سرنگون شدن، واژگون شدن: 内阁刚成立几天就～了。چند روز از تشکیل کابینه نگذشته بود که سقوط کرد./ 真理是驳不～的。حقیقت انکارناپذیر است. ③(垮台；失败) ورشکست شدن، شکست خوردن ④(倒嗓)(صدا) گرفته شدن: 他的嗓子～了。صدایش گرفته شد. ⑤(掉换) تعویض کردن، عوض کردن: 请你俩～一下位子。آیا می توانید جاهای تانرا باهم عوض کنید؟/ ～肩 بار را از شانه ای به شانهء دیگر گذاشتن/ ～车 وسایل عمومی را عوض کردن ⑥(腾；挪) در اطراف خود تغییر جا و مکان دادن: 地方窄得～不开身儿。اینجا آنقدر تنگ است که نمی توانم تکان بخورم.

另见 dào

【倒把】dǎobǎ احتکار کردن، سفته بازی کردن

【倒班】dǎobān به نوبت کار کردن، شیفت های کار را تعویض کردن: 昼夜～ به نوبه کار شبانه روزی را انجام دادن/ 倒着班看护伤员 به نوبه از مجروحین پرستاری کردن

【倒闭】dǎobì (工厂、企业等) ورشکست شدن، بستن: 大量工厂企业～ ورشکست شدن کارخانه ها ومؤسسات متعدد

【倒毙】dǎobì بزمین افتادن ومردن

【倒仓】dǎocāng ①(把粮食取出来晾、晒) غلات را از انبار برای آفتاب خوری بیرون آوردن ②(转入另一谷仓) غلات را از انباری به انبار دیگر منتقل کردن ③〈剧〉[仅用于戏曲演员] (بازیگران اپرای چینی) گرفته شدن صدا در سن بلوغ

【倒茬】dǎochá 〈农〉 به نوبه محصول کاشتن

【倒动】dǎodòng ①(移动) حرکت دادن ②(贩卖) خرید و فروش کردن

【倒伏】dǎofú 〈农〉 (ساقهء محصول) خمیده یا نقش بر زمین شدن: 抗～力强的稻种 بذر برنج با مقاومت بیشتر در برابر خمیده شدگی

【倒戈】dǎogē در جنگ طرف گیری خود را تغییر دادن، اسلحه را برگرداندن

【倒换】dǎohuàn ①(轮流替换) به نوبه بجای هم عوض کردن: 几种作物～着种 چند محصول را به نوبه کاشتن ②(掉换) باهم عوض کردن، تعویض کردن

【倒嚼】dǎojiáo نشخوار کردن

【倒卖】dǎomài برای کسب سود دو باره فروختن، احتکار کردن

【倒霉】dǎoméi بدشانس بودن، نگون بخت بودن: 真～！ چه شانس بدی داشتم! 又作"倒楣"

【倒嗓】dǎosǎng (بازیگران اپرای چینی) در جوانی صدای خود را از دست دادن

【倒手】dǎoshǒu (کالا ها را) دست به دست فروختن

【倒塌】dǎotā فرو ریختن، سرنگون شدن 又作"倒坍"

【倒台】dǎotái از قدرت برکنارشدن، بی قدرت شدن

【倒胃口】dǎo wèikou اشتهای کسی را کور کردن

【倒卧】dǎowò بر روی زمین دراز کشیدن

【倒卧】dǎowo کسی که در اثر گرسنگی یا سرما بزمین می افتد ومی میرد

【倒休】dǎoxiū (کارمندان دولت) تعطیلات خود را به روزهای دیگر موکول کردن

【倒牙】dǎoyá 〈方〉 دندان را کند کردن

【倒运】dǎoyùn ①〈方〉(倒霉) نگون بخت شدن، بدبخت شدن ②(把货物私运他地出售) بوسیلهء انتقال کالاها از محلی به محل دیگر کسب سود کردن

捣 dǎo ①(舂) کوبیدن، آرد کردن، به صورت گرد در آوردن: ～米 برنج را کوبیدن، خرمن کوبی کردن/ ～药 مواد دارویی را درهاون کوبیدن و بصورت پودر درآوردن/ 直～匪巢 یورش مستقیم بر کمینگاه راهزنان بردن ②(捶打) با ضربات متوالی با چوب یا امثال آن بر لباس ضربه زدن (هنگام شستن): ～衣 کوبیدن ③(搅扰) آشوب کردن، مغشوش کردن

【捣蛋】dǎodàn ایجاد زحمت کردن، خرابکاری کردن: 调皮～ موذی، شیطان

【捣动】dǎodòng ①(翻动) زیر و روکردن ②(挑动) برانگیختن، تحریك کردن

【捣固】dǎogù سفت کردن، محکم کردن، کوبیدن و سفت کردن

【捣鬼】dǎoguǐ حیله و نیرنگ بازی کردن

【捣毁】dǎohuǐ تار و مار کردن، درهم شکستن، برانداختن: ～敌军据点 پایگاه دشمن را برانداختن

【捣乱】dǎoluàn ایجاد زحمت کردن، آشوب کردن، مغشوش کردن: 叔叔忙着呢，你别～。عمو حالا سرگرم کار است. مزاحم او نشوید!/ ～分子 آدم مزاحم، عناصر آشوبگر

【捣碎】dǎosuì خرد کردن

祷 dǎo ①(祷告) دعا کردن، نماز خواندن ②[旧时书信用语](盼望) مشتاق دیدار بودن: 盼～ صمیمانه مشتاق دیدار بودن

【祷告】dǎogào نماز خواندن، بدرگاه خدا استغاثه کردن

【祷念】dǎoniàn نماز خواندن

【祷求】dǎoqiú نماز خواندن و دعا کردن

蹈 dǎo ①(践踏)〈书〉 پایمال کردن، زیر پا کردن: 赴汤～火 خود را به آب وآتش زدن ــ کنایه از برطرف کردن کلیهء موانع ومشکلات/ 循规～矩 با رسوم وآداب مورد توافق مردم منطبق بودن ②(跳动) جست و خیز کردن: 舞～ رقص

【蹈常袭故】dǎocháng-xígù الگوی سابق را رعایت کردن، گامی فراتر از حدود برنداشتن

【蹈海】dǎohǎi 〈书〉 خود را به دریا انداختن: ～自尽 برای خود کشی خود را به دریا انداختن

【蹈袭】dǎoxí برده وار پیروی کردن: ～前人 برده وار از اجداد خود پیروی کردن

dào

到 dào ①(达到) رسیدن، وارد شدن: 火车～站了。قطار

نامهٔ تو دیروز 你的信件是昨天才～北京的。/ رسیده است.
/ چند نفر حاضر بودند؟ ～了多少人？/ به پکن رسید.
حاضر! (در موقع حاضر وغایب گفته می (点名时的回答) ～！
به شانگهای 上海去 ～: بمقصد...عزیمت کردن (往) ② شود)
تا، تا (至) ③ به میان توده‌ها رفتن 群众中去 ～/ عزیمت کردن
直～现在 تاکنون / ～目前为止 تا بحال / 从早～晚: زمانیکه
تا آخرین نفر نبرد کردن 战斗～最后一个人 / از صبح تا شب
他乘飞机～广州。/ او با هواپیما به «گوانجو» رفت. / 他工作
～深夜。او شب تا دیروقت کار کرد. ④ [用作动词的补语,
表示动作有结果]: 说～做～ به قول خود عمل کردن / 办得
～。 توقع نداشتم که 想不～你来了。/ می شود انجام داد.
请原谅。 ⑤ (周到) باملاحظه، متوجه کلیهٔ جهات امر: 不～之处 بیایی.
مارا ببخشید اگر در کارمان غفلت و نارسایی دیده شده
باشد

【到岸价格】dào'àn jiàgé قیمت کالا و بیمه و کرایهٔ کشتی تا بندر مقصد (C.I.F.)

【到场】dàochǎng حضور داشتن

【到处】dàochù در همه جا: 侵略者～挨打。 تجاوزگران در همه جا مورد حمله قرار می گیرند. / 烟头不要～乱扔。 ته سیگار را اینجا و آنجا نیندازید.

【到达】dàodá رسیدن، وارد شدن: 代表团于今晨～北京。/ هیئت نمایندگی صبح امروز وارد پکن شد. / ～港 بندر مقصد / ～站 ایستگاه مقصد

【到底】dàodǐ ① (到尽头) تاسرانجام، تا آخر: 将革命进行～ انقلاب را به سرانجام رساندن / 打～ تاسرانجام نبرد کردن / 奉陪～ تاآخر کار آماده بودن ② (终于) بالاخره، سرانجام: 试验～成功了。 سرانجام آزمایش قرین موفقیت شد. ③ (究竟) [用于问句, 加强语气]: 你～是什么意思? آخر مقصودت چیست؟ ④ (毕竟) به هر حال، در آخرین تحلیل: 他～是新手, 干活还不熟练。 به هر حال او تازه کار است و در کار خویش هنوز ماهر نیست. / ～还是他对。 بالاخره حق با او است.

【到点】dàodiǎn رسیدن وقت مقرر

【到顶】dàodǐng به اوج خود رسیدن

【到会】dàohuì حضور داشتن در جلسه: ～人数很多。 حضار جلسه زیاد بودند.

【到家】dàojiā ① (回到家) به خانه برگشتن ② (达到很高水平) به سطح عالی رسیدن: 把思想工作做～ کار ایدئولوژیك را بنحو احسن انجام دادن / 这个活儿做得很～。 این کار با مهارت و استادی کامل انجام شد. / 坏～了。 از این بدتر نمی شود.

【到来】dàolái آمدن، فرارسیدن: 迎接革命新高潮～ به پیشواز اوج جدید انقلاب رفتن / 一个建设高潮正在～。 یك اوج گیری سازندگی دارد فرا می رسد.

【到临】dàolín فرارسیدن

【到期】dàoqī به موعد مقرر رسیدن: 借的书已经～了。 موعد برگرداندن کتاب امانتی رسیده است. / 这张票据什么时候～? موعد این برات کی می رسد؟ / 签证下月～。 روادید در ماه روز موعد مقرر 日～/ آینده به پایان خواهد رسید.

【到任】dàorèn (مأمور دولت) به پست خود رسیدن

【到手】dàoshǒu در دست مالکیت بودن: 眼看就要～的粮食, 决不让洪水冲走。 ما نباید بگذاریم که غله ای که بزودی گرد آوردن ～弄 / بدست می آید سیل آنرا با خود ببرد.

【到庭】dàotíng در دادگاه حضور داشتن

【到头】dàotóu درانتها، سرانجام: 这条街走～就是邮局。 در انتهای این خیابان پستخانه ای هست. / 苦难的日子总算熬～了。 روزگار سخت بالاخره پایان یافت.

【到头来】dàotóulai بالاخره، در آخر: 不老实的人～总是要栽跟头的。 آدم نادرست سرانجام ناکام خواهد شد.

【到职】dàozhí سر پست خود آمدن

倒 dào ① (颠倒) وارونه، معکوس، مقلوب: 次序～了。 ترتیب آن پس و پیش شد. / 小孩把画挂～了。 بچه عکس را وارونه آویزان کرد. ② (向后移动) به عقب حرکت کردن: 把车从车库～出来 اتومبیل را به سمت عقب راندن و با دندهٔ عقب از گاراژ بیرون آوردن / 火车～回去了。 قطار به عقب رفت. ③ (灌注) پر کردن، ریختن: ～一杯茶 یك لیوان چای پر کردن / 把小麦从口袋里～出来 گندم را از گونی بیرون ریختن / ～垃圾 آشغال ریختن ④ 〈副〉 (a) [表示跟意料相反]: 本想省点事, 没想～费事了。 در ابتدا می خواستم کار را کمتر کنم، فکر نمی کردم برعکس بیشتر شود. (b) [表示事情不是那样]: 你说得～容易, 做起来可不容易。 گفتن برای شما آسان است اما عمل کردن آنقدر آسان نیست. (c) [表示让步]: 我跟他～是认识, 就是不太熟。 با او آشنا هستم ولی خوب نمی شناسمش. (d) [表示催促或追问]: 你～去不去呀? آخر مایلید بروید یا خیر؟
另见 dǎo

【倒背如流】dàobèirúliú حتی می توان از آخر از بر خواند

【倒背手】dàobèishǒu با دو دست در پشت

【倒彩】dàocǎi صدای هو یا ها (برای نشان دادن عدم رضایت از نمایش یا برنامهٔ ورزشی): 喝～ هو کردن، هری گفتن

【倒插笔】dàochābǐ 见"倒叙"dàoxù

【倒车】dàochē با دندهٔ عقب رفتن: 开～ اتومبیل را به عقب بردن، چرخ تاریخ را به عقب برگرداندن 历史～

【倒垂】dàochuí سر به زیر بودن

【倒春寒】dàochūnhán برگشت سرما پس از گرم شدن هوا در بهار (یك پدیدهٔ غیر عادی)

【倒刺】dàocì رشتهٔ باریکی که از پوست گوشهٔ ناخن آویزان می شود

【倒打一耙】dào dǎ yī pá اتهامات بی اساس زدن: 他自己错了不承认, 反而～。 او نه تنها به اشتباه خود اعتراف نکرد بلکه انتقاد کننده را به باد اعتراض گرفت.

【倒带】dàodài نوار ضبط صوت یا ویدیو را برگرداندن

【倒挡】dàodǎng دندهٔ عقب

【倒反】dàofǎn 〈方〉 برعکس

【倒飞】dàofēi 〈航空〉 پرواز وارونه

【倒粪】dàofèn ①(来回翻动粪堆)توده ای از کود انسانی را زیرو رو وخرد کردن ②〈方〉کنایه از حرفی را پشت سرهم تکرار کردن

【倒挂金钟】dàoguàjīnzhōng 〈植〉گل آویز، گل فوکیه

【倒果为因】dào guǒ wéi yīn علت و معلول را وارونه نشان دادن

【倒海翻江】dào hǎi fān jiāng رودها و دریاها را سرنگون کردن ـــ کنایه از برانگیختن شور وشوق

【倒好儿】dàohǎor صدای هو یا ها (برای نشان دادن نارضایتی از نمایش یا برنامهٔ ورزشی):叫~ هو کردن، هری گفتن

【倒睫】dàojié 〈医〉(طب) کجی مژه‌ها و اثر آن برچشم

【倒苦水】dàokǔshuǐ رنج و مشقت متحمل شده را برای دیگران بیان کردن

【倒立】dàolì ①(顶端朝下)سرازیر، وارونه، واژگون:宝塔的影子~在水里。سایهٔ برج وارونه در آب انعکاس می یابد. ②〈体〉معلق با دستها بزمین و پاها درهوا:肩~ معلق روی شانه/手~ معلق روی دست/头手~ معلق روی سر و دست

【倒流】dàoliú وارونه جاری شدن:防止商品运输上的~现象 از حمل و انتقال کالاها به محل اصلیش جلوگیری کردن

【倒轮闸】dàolúnzhá ترمز پائی دوچرخه

【倒赔】dàopéi نه تنها سودی نبردن بلکه ضرر هم دیدن

【倒片】dàopiàn 〈电影〉به عقب پیچیدن:~机 چرخ عقب پیچی (برگردان) (فیلم سینما)

【倒摄遗忘】dàoshèyíwàng 〈心〉(روان شناسی) فراموشی قهقرایی

【倒收付息】dàoshōufùxī 〈经〉(اقتصاد) ربح منفی، سود منفی

【倒数】dàoshǔ از آخر:~第三行 سطر سوم از آخر صفحه

【倒数】dàoshù عدد متقابل

【倒算】dàosuàn اموال مصادره شده را دوباره به چنگ آوردن:反攻~ دست به حملهٔ متقابل زدن (برای تصفیه حساب)

【倒锁】dàosuǒ در را از بیرون قفل کردن

【倒退】dàotuì به قهقرا رفتن:坚持进步,反对~ روی پیشرفت پافشاری کردن و با حرکت قهقرائی مخالفت نمودن/经济~ افول اقتصاد

【倒行逆施】dàoxíng-nìshī بر خلاف مسیر زمان پیش رفتن یا عمل کردن

【倒叙】dàoxù وقفهٔ زمانی (در داستان نویسی)

【倒悬】dàoxuán 〈书〉به پا آویزان شدن ـــ کنایه از در مضیقه و تنگنا بودن

【倒烟】dàoyān (دود) بجای دودکش از دهانهٔ اجاق بیرون رفتن

【倒因为果】dào yīn wéi guǒ علت و معلول را وارونه جلوه دادن

【倒影】dàoyǐng سایهٔ معکوس روی آب

【倒映】dàoyìng (چیزی) سایهٔ معکوس خود را بر چیز دیگری افکندن

【倒栽葱】dàozāicōng با سر افتادن، سقوط کردن:敌机被击中,一个~掉到海里去了。هواپیمای دشمن مورد هدف قرار گرفت و با سر به دریا افتاد.

【倒置】dàozhì وارونه کردن، معکوس کردن:轻重~ غیر مهم را بالا تراز مهم قرار دادن

【倒转】dàozhuǎn 〈方〉وارونه جلوه دادن، معکوس کردن:你把事情做坏了,~来怪我。خود شما کار را مغشوش کردید و حال مرا مقصر می دانید.

【倒装】dàozhuāng 〈语〉پس و پیش کردن:~句 جملهٔ پس و پیش شده/词序~ ترتیب پس و پیش شده واژه ها

悼 dào سوگواری کردن:哀~某人 در مرگ کسی سوگواری کردن

【悼词】dàocí نطق سوگواری:致~ نطق سوگواری ایراد کردن 又作"悼辞"

【悼念】dàoniàn سوگواری کردن، عزاداری کردن:表示深切的~ تسلیت عمیق خود را ابراز کردن

【悼亡】dàowáng سوگواری کردن، عزاداری کردن، ماتم گرفتن

【悼唁】dàoyàn تسلیت گفتن

盗 dào ①(偷盗)دزدی کردن، دزدیدن، سرقت کردن ②(盗贼)دزدان، راهزنان

【盗匪】dàofěi دزدان، راهزنان:肃清~ دزدان و راهزنان را نیست و نابود کردن

【盗汗】dàohàn 〈医〉عرق سردی که مریض در موقع خواب می ریزد

【盗劫】dàojié ربودن، غارت کردن، دزدی کردن، سرقت کردن

【盗掘】dàojué دزدکی کندن یا از زیر خاك در آوردن

【盗寇】dàokòu راهزن

【盗魁】dàokuí سرکردهٔ راهزنان

【盗卖】dàomài (اموال عمومی را) دزدیدن و فروختن

【盗名欺世】dào míng qī shì شهرت را بسرقت بدست آوردن و جهانیان را فریفتن

【盗墓】dàomù چیزهای داخل آرامگاه یا مقبره را بسرقت بردن:~人 دزد مقبره

【盗骗】dàopiàn با فریفتن چیزی را بدست آوردن

【盗窃】dàoqiè دزدیدن، سرقت کردن:~国家机密 اسرار دولت را دزدیدن/~经济情报 اطلاعات اقتصادی را بسرقت بردن/~罪〈法〉جرم سرقت، جرم دزدی/~犯 دزد

【盗取】dàoqǔ کش رفتن، اختلاس کردن

【盗用】dàoyòng دستبرد زدن، دزدی کردن:~公款 دستبرد به وجوه عمومی زدن/~名义 نام و عنوان کسی را غصب کردن

【盗运】dàoyùn بسرقت حمل و نقل کردن

【盗贼】dàozéi دزدان، راهزنان

道 dào ①(路)راه، جاده، معبر:康庄大~ شاهراه بزرگ/羊肠小~ راه پرپیچ و خم/~旁 کنار جاده/走近~ میان بر زدن ②(水道)کانال، مسیر آب:黄河曾多次改~。رود خانهٔ زرد بارها مسیر خود را تغییر داده است. ③(方法;途径)راه، روش، متد، شیوه:养生之~ شیوهٔ حفظ سلامتی/以其人之~还治其人之身。باهرکس آنچنان رفتار کن که او با تو رفتار می کند. ④(道理)اصول، دکترین:他说得头头是~。آنچه او گفت صریح و منطقی بود. ⑤(学术、宗教的思想)

دكترين علمى يا دينى: 孔孟之~ دكترين كنفوسيوس و منفوسيوس ⑥(道教) تائوئيسم، مذهب دائو: ~观 معبد تائوئيستى / 老~ راهب تائوئيستى ⑦(宗教团体) فرقهٔ مذهبى: 反动会~门 فرقه‌هاى مذهبى و انجمن‌هاى مخفى ارتجاعى ⑧(线条) خط: 斜~儿 خط كج / 画一~横儿 يك خط افقى كشيدن ⑨〈量〉(a)[用于某些长条的东西]: 一~河 يك رودخانه / 一~缝 يك درز / 几~皱纹 چند خط چين و چروك / 万~霞光 اشعهٔ بيشمار خورشيد (b)[用于门、墙等]: 两~门 دو لنگه در / 三~防线 سه رديف خط دفاعى / 两~铁丝网 دو رديف سيم خاردار (c)[用于命令、题目等]: 一~命令 يك دستور / 五~算术题 پنج سؤال حساب (d)[表示次数]: 上四~菜 براى چهار نوع خوراك آوردن / 第二~菜上什么? خورش دوم چه مى آورند؟ / 几~工序 چند مرحله از كار / 省一~手续 مرحله اى از كار را حذف كردن ⑩(说) گفتن، بيان: 能说会~ چرب زبان بودن / 常言~ همانطور كه مردم مى گويند ⑪(说出) اظهار كردن، ابراز داشتن: ~谢 اظهار تشكر كردن ⑫(以为;认为) فكر كردن، انديشيدن: 我~是老周呢，原来是你。 پس اين شما هستيد، فكر مى كردم كه «لائوجو» است.

【道白】dàobái قسمت‌هاى گفتار در يك نمايش اپرا

【道班】dàobān گروه محافظ راه آهن يا شاهراه

【道别】dàobié خداحافظى كردن

【道不是】dàobùshi پوزش خواستن

【道不拾遗】dàobù shíyí 〈书〉 هيچكس چيزى را از روى زمين افتاده كش نمى رود ــ كنايه از حكم فرما بودن راستى و درستى در جامعه

【道岔】dàochà 〈铁路〉 سوزن دو راهى: 扳~ تغيير خط دادن (بوسيلهٔ سوزن بان) / ~工人 سوزن بان راه آهن

【道场】dàochǎng ①〈法事〉 مراسم مذهبى بودائى يا تائوئيستى (كه براى نجات روح مرده انجام مى گيرد): 做~ انجام مراسم ②(做法事的场所) محل برگزارى مراسم مذهبى بودائى و تائوئيستى

【道床】dàochuáng 〈铁道〉 بستر جاده، زيرسازى راه: 整体~ زير سازى يكپارچهٔ جاده

【道道儿】dàodaor 〈方〉 شيوه، روش، متد: 找到增产的新~ براى افزايش توليد روش جديدى پيدا كردن / 说出个~来 توضيحات قانع كننده دادن

【道德】dàodé اخلاق، اصول اخلاق: ~标准 معيارهاى رعايت اصول اخلاق / ~观念 نظريه ها و ايده هاى اخلاقى / ~品质 صفت اخلاقى / 共产主义~ اصول اخلاق كمونيستى / 体育~ مردانگى در ورزش / ~败坏 فساد اخلاقى / 不~的行为 اعمال غير اخلاقى / ~高尚的人 آدم بسيار خوش اخلاق / 有~的人 شخص خوش اخلاق

【道德经】Dàodéjīng «كتاب دائو ده جينگ» يا «قانون اخلاق» نوشتهٔ لائو تسى، پيشواى تائوئيسم كه بيش از ۲۵۰۰ سال پيش نوشته شده است

【道地】dàodì 〈方〉见"地道" dìdao ①

【道钉】dàodīng 〈铁道〉 ميخ (راه آهن)

【道乏】dàofá سپاسگزارى كردن، تشكر كردن

【道法】dàofǎ نيروى اعجاب آميز تائوئيسم

【道高一尺，魔高一丈】dào gāo yī chǐ, mó gāo yīzhàng چون نيروى اخلاق يك وجب از زمين برمى خيزد، فساد اخلاقى ده وجب ــ يعنى هرقدر روشن ضميرى بيشتر، وسوسهٔ نفس هم بيشتر

【道姑】dàogū راهبهٔ تائوئيست

【道冠】dàoguān كلاه مخصوص راهب تائوئيست

【道观】dàoguàn معبد تائوئيستى

【道贺】dàohè تبريك گفتن

【道行】dàohéng 〈方〉①(修行的功夫) حد رياضت ②(本领) استعداد، توانايى، كنايه از توانايى: 他~可不小。 او توانايى عجيبى دارد.

【道家】Dàojiā ①(中国古代的一种思想流派) تائوئيسم (مكتب فكرى قديم چين) ②(指人) تائوئيست، پيروتائوئيسم

【道教】Dàojiào 〈宗〉 تائوئيسم، مذهب دائو: ~士 راهب تائوئيست

【道经】dàojīng كتاب مقدس تائوئيسم

【道具】dàojù 〈剧〉 اموال روى صحنه: ~管理员 متصدى اموال روى صحنه

【道口】dàokǒu ①〈铁道〉 محل اتصال راه آهن ②(路口) چهار راه

【道劳】dàoláo سپاسگزارى كردن، تشكر كردن

【道理】dàolǐ ①(事物的规律;真理;原理) قانون، حقيقت، اصول: 懂得革命的~ حقيقت انقلاب را فهميدن / 言语不多~深。 سخن مشروح نيست اما مفهوم عميق در بر دارد. / 讲解深耕细作的~ چگونگى شخم عميق و كشت وزرع دقيق را شرح دادن ②(理由;情理;根据) دليل، حجت، چون وچرا، استدلال: 摆事实，讲~ با ذكر واقعيات استدلال كردن / 讲不出一点~ در آوردن دليل قانع كننده اى عاجز بودن / 这是什么~? اين چه منطقى است؟ / 他的话很有~。 حرف او با دليل و منطقى است. / 你的怀疑不是没有~。 سوظن تو بى دليل نيست. / 这简直没有~。 اين واقعا بى دليل است. / 毫无~ بدون هيچ دليلى / 他是有~的。 حق با او است. / 反正他有~。 بهر حال حق با او است.

【道力】dàolì درجهٔ رياضت راهب تائوئيست

【道林纸】dàolínzhǐ كاغذ عالى و براق چاپ

【道流】dàoliú فرقهٔ تائوئيسم

【道路】dàolù راه، جاده، معبر: ~泥泞。 راه گل آلود است. / 平坦的~ راه صاف و هموار / 光明的~ راه درخشان و تابناك / 发展~ راه توسعه / 走上革命的~ راه انقلاب را در پيش گرفتن / 使他走上正确的~ او را به راه راست هدايت كردن

【道貌岸然】dàomào ànrán خود را آدم خوش اخلاق جلوه دادن، زاهدنما بودن

【道门】dàomén اشاره به آن سازمانهاى مذهبى جامعهٔ كهنه كه افكار خرافاتى را به مردم القاء مى كردند

【道木】dàomù 〈铁道〉 تراورس، حمال ريل

【道袍】dàopáo جامهٔ گشاد راهب تائوئيست

【道破】dàopò رك و راست گفتن، فاش كردن: ~了一条真理

با ذکر 其中奥秘～语—/ رك و راست حقیقتی را آشکار کردن
يك عبارت اسرارش را فاش کردن

【道歉】dàoqiàn عذر خواستن، پوزش خواستن

【道情】dàoqíng 〈曲艺〉 نقل داستان های مردمی همراه با ساز های ساده• مضرابی

【道人】dàoren خطاب محترمانه به راهب تائوئیست

【道士】dàoshi راهب تائوئیست

【道听途说】dàotīng-túshuō شایعات بی اساس، حرف های بی سروته

【道统】dàotǒng ارتدکسی کنفوسیوس

【道徒】dàotú مرید تائوئیسم، پیرو تائوئیسم

【道喜】dàoxǐ تبریك گفتن

【道谢】dàoxiè سپاسگزاری کردن، تشکر کردن

【道叙】dàoxù صحبت کردن، گپ زدن

【道学】dàoxué ①〈哲〉 مکتب فلسفه• کنفوسیوس در سلسله• «سون» (۹۶۰-۱۲۷۹ میلادی) دورو، سالوس، ②(矜持;迂腐) دانشمند علم اخلاق و پیرو کنفوسیوس ، آدم ～先生: ریاکار ریاکار

【道义】dàoyì معنویت و عدالت: ～上的责任 مسئولیت معنوی /给予～上的支持 پشتیبانی معنوی کردن

【道院】dàoyuàn منزل راهب تائوئیست، معبد

【道藏】dàozàng کتب مقدس تائوئیسم

【道砟】dàozhǎ 〈铁道〉 شن یا خرده سنگی که در بستر سازی خط آهن بکار می رود

【道子】dàozi خط

稻 dào برنج، برنج سبوس دار: 早～ برنج زود رس /双季～ برنجی که سالی دو دفعه کشت و برداشت می شود

【稻白叶枯病】dàobáiyèkūbìng 〈农〉 زنگ زدگی گیاهی باکتری برنج

【稻苞虫】dàobāochóng 〈农〉 نوعی حشره•موذی برای برنج 又作"稻弄蝶"

【稻草】dàocǎo کاه برنج، پوشال

【稻草人】dào cǎo rén مترسك، لولو، آدمك سرخرمن

【稻恶苗病】dào'èmiáobìng 〈农〉 نوعی بیماری برنج

【稻谷】dàogǔ برنج آسیاب نکرده، برنج سبوسدار

【稻糠】dàokāng سبوس برنج

【稻壳】dàoké پوست برنج، سبوس برنج

【稻烂秧】dàolànyāng زنگ زدگی گیاهی نشاء برنج

【稻螟虫】dàomíngchóng 〈农〉 نوعی حشره• موذی برنج خوار

【稻穗】dàosuì خوشه• برنج

【稻田】dàotián شالیزار، مزرعه• شالیکاری: ～皮炎〈医〉 آماس پوست شالیزار

【稻瘟病】dàowēnbìng 〈农〉 نوعی بیماری قارچی برنج 又作"稻热病"

【稻象虫】dàoxiàngchóng 〈动〉 نوعی حشره• موذی برای برنج 又作"稻象甲"

【稻秧】dàoyāng نشاء برنج

【稻种】dàozhǒng بذر برنج

【稻子】dàozi برنج، برنج سبوسدار

【稻纵卷叶螟】dàozòngjuǎnyèmíng نوعی حشره• موذی برای برنج (Riceleaf roller)

【稻作】dàozuò 〈农〉 شالیکاری

纛 dào پرچم بزرگ ارتش در زمان باستان

dé

得 dé ①(取得;受到) بدست آوردن، کسب کردن، احراز: ～到一件礼物 هدیه‌ای دریافت کردن /～解放 آزادی بدست آوردن /～了肺炎 مبتلا به ذات الریه شدن /取～信任 مورد اعتماد قرار گرفتن /今天的幸福生活～来不易。 زندگی سعادتمندانه• امروز بآسانی بدست نمی آمد. ②(演算结果) مساوی بودن: 二三～六。 دو در سه مساوی است با شش. /十二除以三～四。 دوازده تقسیم برسه مساوی است با چهار. ③(适合) مناسب، درخور، سزاوار: ～用 دم دست قابل استفاده؛ ④〈书〉(得意;满意) راضی، خشنود: 颇为自～ از خود راضی ⑤〈口〉(完成) انجام یافتن، آماده‌بودن: 饭～了。 غذاآماده است. /衣服还没做～。 لباس هنوز دوخته نشده بودن ⑥〈口〉[表示同意或制止]: ～, 就这么办。 بسیار خوب، ما همینطور ادامه می دهیم. /～了, 别胡扯了。 بس است، دیگر مزخرف نگو. ⑦〈口〉[表示无可奈何]: ～, 一下雨演出又吹了! ببین، با این باران برنامه• ما نقش برآب شد. ⑧(可以;准许) اجازه داشتن: 任何人不～挪用公款。 هیچکس نباید به وجوه عمومی دستبرد بزند.
另见 de, děi

【得标】débiāo پذیرفته شدن بهای پیشنهادی مقاطعه‌کار

【得便】débiàn بی زحمت، راحت، بی دردسر: 我～去看你。 در وقت مناسب به دیدن تو می آیم. /这几样东西, 请你～捎给他。 اگر زحمت نباشد، لطفا این چیزها را به او برسانید.

【得病】débìng مبتلا به بیماری شدن

【得不偿失】dé bù cháng shī چربیدن ضرر بر سود: 不打～的消耗战。 از نبرد فرسایشی که ضرر ما در آن بیش از سود است اجتناب بورزید.

【得偿宿愿】dé cháng sùyuàn به آرزوی دیرینه• خود رسیدن

【得逞】déchěng 〈贬〉 غالب شدن، دست یافتن، موفق شدن: 敌人的侵略阴谋未能～。 توطئه• تجاوز دشمن نقش بر آب شد.

【得宠】déchǒng 〈贬〉 مورد عنایت قرار گرفتن

【得出】déchū نتیجه گرفتن، به نتیجه رسیدن: ～正确的结论 به نتیجه• صحیح نایل آمدن

【得寸进尺】dé cùn jìn chǐ پس از دریافت بند انگشت یك وجب خواستن، طمعکار بودن 又作"得步进步"

【得当】dédàng مناسب، شایسته، درخور: 问题处理～。 مسئله بنحو مناسبی حل شد.

【得到】dédào بدست آوردن، برخوردار شدن، نائل آمدن: ～答复 پاسخ یافتن /～支持 مورد پشتیبانی قرار گرفتن /～好处

病人～及时的治疗。سود به چنگ آوردن/ بیمار بموقع تحت معالجه قرار گرفت.

【得道多助,失道寡助】dé dào duō zhù, shī dào guǎ zhù امر عادلانه از کمك وسیع برخوردار است در حالیکه امر غیر عادلانه از کمك کم.

【得法】défǎ بنحو شایان انجام دادن، رمز کاری را دانستن: 伤口包扎～ بنحو صحیح زخمها را پانسمان کردن / 讲授不甚～。درس بطور مناسب داده نشده است.

【得分】défēn 〈体〉(دربازی) امتیاز بدست آوردن: 连得四分 بطور متوالی چهار امتیاز بدست آوردن / 发球～ (والیبال یا پینگ پونگ) با سرویس زدن امتیاز بدست آوردن

【得过且过】dé guò qiě guò زندگی کسی دستخوش پیش‌آمد بودن، بی مقصد زندگی کردن

【得计】déjì خود را زرنگ دانستن: 自以为～ در نیرنگ‌بازی موفق شدن

【得济】déjì منفعتی بدست آوردن (بویژه از بستگان نسل بعدی)

【得奖】déjiǎng جایزه گرفتن: ～人 برندهٔ جایزه

【得劲】déjìn ①(舒服) حال کسی خوب بودن: 他身体不大～。حالش چندان خوب نیست. ②(方便;顺利) سود مند، قابل استفاده، درخور: 这把斧头用着～。این تبر خوب کار می کند.

【得救】déjiù نجات یافتن

【得空】dékòng آزاد بودن، فراغت داشتن، بیکار بودن: 早想来看你,总不～。دیر زمانی بود که می خواستم پیش شما بیایم، اما فرصت نمی یافتم. / 他暑假～读了两本小说。او در تعطیلات تابستانی فراغتی یافت و دو رمان خواند.

【得力】délì ①(得到帮助) بهره‌مند شدن، کمك یافتن، نفع بردن: 我得他的力很不小。از کمکهای او زیاد بهره مند شدم. / ～于勤学苦练 از مطالعات پر زحمت و تمرین های مکرر سود بردن ②(能力强) با استعداد، توانا: ～助手 یاور توانا / 那里的领导很不～。رهبری آنجا خیلی سست و ضعیف است.

【得陇望蜀】dé Lǒng wàng Shǔ پس از تصرف استان «گانسو» چشم طمع به استان «سی چوان» بستن ــ کنایه از حرص و طمع اقناع نشدنی داشتن

【得名】démíng ①(获得某名称) نام یافتن ②(得到名誉) شهرت را بدست آوردن

【得气】déqì 〈医〉(در معالجه با طب سوزنی) اثر مطلوبی ایجاد کردن

【得人心】dé rénxīn دل مردم را بدست آوردن

【得人意儿】dérényìr مورد پسند مردم قرار گرفتن

【得胜】déshèng به پیروزی رسیدن، موفق شدن، کامیاب شدن: ～归来 پیروزمندانه باز گشتن

【得失】dé-shī ①(所得和所失) سود و زیان: ～相当 سود و زیان برابر بودن / 他从不计较个人～。او هرگز به سود و زیان شخصی توجهی نداشت. ②(利弊) سود و زیان، فایده و ضرر، مزیت و کمبود: 两种办法各有～。هردو روش مزیت وکمبود خود را دارد.

【得势】déshì برسر قدرت بودن، دست بالا را یافتن، دست بالا شدن

【得手】déshǒu با موفقیت انجام دادن، موفق شدن، بر وفق مراد بودن: 进攻～。پیروزمندانه حمله ور شدند. / 工作进行得很～。کار را با موفقیت به پیش بردند.

【得数】déshù 〈数〉 نتیجه، عدد بدست آمده

【得体】détǐ مناسب، شایسته، بجا: 他讲话～。نطق او بجا و شایسته بود. / 这样做不～。کار بدین منوال بهیچوجه شایسته و بمورد نیست.

【得天独厚】dé tiān dú hòu از شرایط برتر و استثنائی برخوردار بودن، محیط پیرامون بسیار مساعد بودن

【得悉】déxī مطلع شدن، خبر یافتن: ～病体康复,不胜欣慰。با کمال مسرت اطلاع یافتم که شفا یافته اید.

【得闲】déxián فراغت داشتن، آزاد شدن، بی کار شدن: 不～ فراغت نداشتن

【得心应手】déxīn-yìngshǒu ①(心手相应) هرچه دل خواست به دست انجام دادن، بسهولت انجام دادن: 他写起文章来总是那么～。او مقاله ها را بسهولت به رشتهٔ تحریر درمی آورد. ②(好用) آمادهٔ خدمت، قابل استفاده، درخور: 这种工具用起来～。این ابزار کار بخوبی مورد استفاده قرار می گیرد.

【得行】déxíng 〈方〉 بسیار خوب، عالی، به به

【得幸】déxìng مورد توجه وعنایت شاه قرار گرفتن

【得宜】déyí مناسب، شایسته، درخور: 措置～ تدابیر مناسب را اتخاذ کردن

【得以】déyǐ تا..... بتوان: ～深造 تا بتوان به باز آموزی پرداخت / 要创造条件,让群众的意见～充分发表出来。باید تسهیلاتی فراهم آورد تا توده ها بتوانند همه نظرهای خود را بیان کنند.

【得益】déyì نفع بردن، سود بردن، منفعت داشتن: 您的指教使我～不少。از آموزش شما بسیار بهره مند شدم. / 工厂当年投产,当年～。کارخانه در همان سالی که به تولید افتاد سود داد.

【得意】déyì از خود راضی، خشنود: ～门生 شاگرد ممتاز / ～杰作 شاهکار / ～扬扬 از خود را سر از پا نشناختن، از خود راضی بودن / 自鸣～ بسیار مغرور بودن / 瞧他那～的样子! ببین، او چقدر تکبر می کند.

【得意忘形】déyì wàngxíng از شادی از پیروزی مست شدن، در پوست خود نگنجیدن، خود را سر از پا نشناختن

【得鱼忘筌】dé yú wàng quán بلافاصله پس از صید ماهی قلاب را فراموش کردن ــ کنایه از پس از رسیدن به هدف وسایل یا شرایط رسیدن آنرا از یاد بردن

【得知】dézhī خبر داشتن، مطلع شدن

【得志】dézhì به جاه و مقام رسیدن، در شغل خود موفق شدن: 少年～ در دورهٔ جوانی در کار و شغل خود موفق شدن / 不～ در کار و شغل خود موفق نشدن / 小人～ افراد ناکس به قدرت رسیدن / به موفقیت رسیدن

【得中】dézhōng مناسب، درخور
另见 dézhòng

【得中】dézhòng ①(科举时代被录取) در امتحانات درباری پذیرفته شدن ②(买奖券中奖) در لاتاری برنده شدن

【得罪】dézuì رنجاندن، آزار دادن، دلگیر کردن: 不怕～人 از

رنجاندن دیگران نترسیدن

锝 dé 〈化〉(Te) تکنسیم

德 dé ①(道德;品德) اخلاق، صفت اخلاقی:公~ اخلاق / 智体全面发展 ~ پیشرفت‌های همه جانبهٔ اخلاقی، اجتماعی با دل و جان ② (心意) جان، دل:一心一~ عقلانی و جسمی ③(恩惠) نیکی، محبت، مهربانی، لطف:感恩戴~ از محبت / 以~报怨 نیکی را با پاسخ بدی / کسی عمیقا سپاسگزاری کردن ④〈简〉(德国) آلمان مخفف اسم کشور آلمان دادن

【德才兼备】dé-cái jiānbèi هم توانایی و هم درستی سیاسی داشتن

【德操】décāo اخلاق و رفتار کسی

【德高望重】dégāo-wàngzhòng از حیثیت بالا و احترام عمومی برخوردار بودن

【德国】Déguó آلمان:~人 آلمانی، اهل آلمان

【德望】déwàng اخلاق و حیثیت

【德行】déxíng درستی اخلاقی، عمل اخلاقی

【德性】déxìng ①(道德的品性) صفت اخلاقی ②同"德行""déxing"

【德行】déxing 〈方〉[讥讽人的话] بی شرم و حیا، منفور:这家伙真~。 آن یارو بسیار منفور است. / 瞧他那个~! نگاه کنید، قیافهٔ او چقدر نفرت‌انگیز است!

【德意志联邦共和国】 Déyìzhì Liánbāng Gònghéguó جمهوری فدرال آلمان

【德语】Déyǔ زبان آلمانی، آلمانی

【德育】déyù آموزش و پرورش اخلاقی

【德泽】dézé 〈书〉 لطف، مهربانی، التفات، توجه

【德政】dézhèng فرمانروایی خیرخواهانه

【德治】dézhì فرمانروایی با تقوا

de

地 de [表示它前面的词或词组是状语]:实事求是~处理问题 واقع بینانه با مسئله برخورد کردن / 天渐渐~冷了。 هوا رفته رفته سرد می شود.
另见 dì

底 de 〈旧〉同"的"②
另见 dǐ

的 de ①[用在定语的后面,表示修饰关系]:铁~纪律 انضباط آهنین / 幸福~生活 زندگی سعادتمند / 带枪~人 مرد تفنگ دار / 已经站起来~中国人民 خلق چینی که به پا خاسته است / 这是一个有几万职工~大厂。 این کارخانهٔ بزرگی است که دارای چند ده هزار کارگر می باشد. ②[在定语后面,表示领属关系]:我~母亲 مادرم / 工人阶级~政党 حزب سیاسی طبقهٔ کارگر / 办公室~钥匙 کلید دفتر ③[在定语之后,表示职务或身份]:明天开会是你~主席。 تو ریاست جلسهٔ فردا را عهده دار خواهی شد. ④[在定语之后,表示动作的受事者]:你得请我~客。 تو باید به من ... / 你不要找我~麻烦! تو نباید برایم اسباب زحمت فراهم کنی. / 你不要找我~麻烦! مهمانی بدهی. ⑤[表示人或事物]:送信~ نامه رسان / 赶大车~ ارابه چی / 南方人爱吃甜~。 اهالی جنوب چین به خوراکهای شیرین علاقه دارند. / 菊花开了,有红~,有黄~。 گل‌های داوودی شکفته است، بعضی از آنها سرخ رنگ است و بعضی دیگر زردرنگ. ⑥[表示某种情况]:大星期天~,你们怎么不出去玩玩? امروز یکشنبه است. چرا برای گردش به بیرون نمی روید؟ ⑦[表示与别的无关]:我干我~,你不用管。 من به کار خود ادامه می دهم. تو با من کاری نداری. ⑧[表示人或事物有这样的,有那样的]:来~来,走~走。 بعضی‌ها می آیند و بعضی‌ها می‌روند. / 写字~写字,看报~看报。 بعضی ها می‌نویسند و برخی دیگر روزنامه می خوانند. ⑨[表示强调动作的施事者或时间、地点、方式等]:这个瓶子是谁打碎~? این بطری را چه کسی شکست؟ / 我打~画稿,他上~色。 من طراحی کردم و او آنرا رنگ نمود. ⑩[表示肯定语气]:这事儿我是知道~。 موضوع را می‌دانم. ⑪[列举时表示同类事物]:阅览室里书报杂志~陈列了不少。 در قرائت خانه کتاب ها و مجله های زیادی به معرض نمایش گذاشته شده است. ⑫〈口〉[表示相乘]:这间屋子是五米~三米,合十五平方米。 این اطاق ۵ متر در ۳ متر و جمعا ۱۵ متر مربع است. ⑬〈方〉[表示相加]:两个~三个,一共五个。 دوتا و سه تا روی هم پنج تا می شود.
另见 dí;dì

【的话】dehuà 〈助〉[用在表示假设的分句后面,引起下文]:如果你有事~,就不要来了。 چنانچه کار داشته باشی، دیگر لازم نیست بیائی.

得 de ①[用在动词后面,表示可以或能够]:他去~,我也去~。 اگر او بتواند برود من هم می توانم بروم. / 这万万使不~! هرگز نباید اینطور عمل کنید! / 这种蘑菇吃~吃不~? آیا این قارچ خوردنی است یا خیر؟ ②[在动词和补语中间,表示可能]:这么远的路,您走~动? این راه دور را می توانی پیاده بروی؟ / 这点活我们今天还做~完。 این کار ناچیز را همین امروز تمام می کنیم. ③[用在动词或形容词后面,连接表示结果或程度的补语]:小说写~很生动。 این رمان بسیار جالب و زنده نوشته شده است. / 冷~打哆嗦 از سرما به خود لرزیدن / 笑~肚子痛 از خنده روده بر شدن
另见 dé;děi

děi

得 děi 〈口〉①(需要) احتیاج داشتن، محتاج بودن:修这条公路~几台压路机? برای ساختن این راه شوسه چند غلتک لازم داریم؟ / 这项工程还~三个月才能完成。 سه ماه دیگر لازم است تا این پروژه به اتمام برسد. ②(必须;一定要) باید، لازم بودن:要取得好成绩,就~努力学习。 چنانچه بخواهید نتیجهٔ خوبی بدست بیاورید باید با جدیت درس بخوانید. / 有错

误就～批评。هر جا كه اشتباهی روی دهد باید از آن انتقاد كرد./～马上动身，不然就耽误火车了。همین حالا باید حركت كنیم، وگرنه به قطار نمی رسیم.
另见 dé;de

dèn

扽 dèn بشدت كشیدن:帮我把床单～一～。كمك كن كه این ملافه را بهم بكشیم./把绳子～紧。طناب را محكم بكشید.

dēng

灯 dēng ①(照明用具) لامپ، چراغ، فانوس:电～ چراغ برق/探照～ نورافكن/霓虹～ چراغ نئون/～笼 فانوس ②(加热器具) سوزاننده، وسیله گرم كن:本生～ چراغ «بنسن»/酒精～ چراغ الكل ③(电子管) لامپ:五～收音机 رادیوی پنج لامپ
【灯彩】dēngcǎi ①(制造花灯的工艺) ساختن فانوس‌های رنگی ②(花灯) فانوس های رنگی
【灯草】dēngcǎo مغز ساقه لویی (بمثابه فتیله چراغ پیه سوز بكار می رود)
【灯船】dēngchuán كشتی چراغانی
【灯光】dēngguāng ①(灯的光) نور چراغ:～太弱伤眼睛。مطالعه در نور ضعیف برای چشم مضر است. ②(照明设备) چراغ ها:舞台～ چراغ های صحنه/球场～ میدان ورزش منور/～渐暗。چراغ‌ها رو به خاموشی می رود./ با چراغ ها
【灯红酒绿】dēnghóng-jiǔlǜ چراغهای سرخ و مشروب سبز — كنایه از منظره عیش ونوش
【灯花】dēnghuā سوخته فتیله
【灯会】dēnghuì جشن فانوس
【灯火】dēnghuǒ چراغ‌ها:～辉煌 منور با چراغها، تابان/万家～ چراغ‌های متعدد چشمك زن (از یك شهر)/房间里～通明。اطاق با چراغ‌ها منور و تابان بود.
【灯火管制】dēnghuǒ guǎnzhì خاموشی شهر (در حمله هوایی)
【灯架】dēngjià چراغدان
【灯节】dēngjié جشن فانوس در روز پانزدهم ماه اول قمری چین
【灯具】dēngjù چراغ‌ها و فانوس‌ها
【灯口】dēngkǒu ته چراغ
【灯亮儿】dēngliàngr نور چراغ
【灯笼】dēnglong فانوس
【灯笼椒】dēnglongjiāo فلفل سبز
【灯笼裤】dēnglongkù نوعی شلوار ورزشی پاچه پهن
【灯谜】dēngmí معماهایی‌كه روی فانوس‌ها نوشته می شود
【灯苗】dēngmiáo سوخته فتیله
【灯捻】dēng niǎn فتیله چراغ
【灯泡】dēngpào 〈口〉 حباب چراغ برق، لامپ:螺口～ لامپ/卡口～ لامپ سنجاقی/乳白～ لامپ شیری رنگ/磨砂～ لامپ با شیشه تار سرپیچی
【灯市】dēngshì جشن فانوس ها در شب پانزدهم ماه اول سال قمری چین
【灯丝】dēngsī رشته (در حباب چراغ)
【灯塔】dēngtǎ فانوس دریایی
【灯台】dēngtái محل نصب چراغ، زیر چراغی
【灯头】dēngtóu ①[用于电灯] جای لامپ:带开关～ جای لامپ با كلید/螺口～ جای لامپ سرپیچی/卡口～ جای لامپ سنجاقی ②[用于煤油灯] جای فتیله و حباب لامپا ③(灯的盏数) واحد شمارش برای لامپ:屋里有五个～。این اطاق پنج چراغ دارد.
【灯夕】dēngxī شب جشن فانوس
【灯心】dēngxīn فتیله چراغ
【灯心草】dēngxīncǎo 〈植〉 لویی (نوعی نی نازك بلند كه در زمین های مرطوب می روید و از مغز ساقه آن به عنوان فتیله چراغ استفاده می شود)
【灯心绒】dēngxīnróng 〈纺〉 مخمل نخی راه راه
【灯影】dēngyǐng ①(灯的光亮) نور چراغ ②(物体挡住灯光时形成的影子) سایه چیزی
【灯油】dēngyóu نفت چراغ
【灯语】dēngyǔ علامتی كه با چراغ نشان داده می شود
【灯罩】dēngzhào (电灯的) پرده چراغ (煤油灯的) حباب لامپا
【灯炷】dēngzhù فتیله چراغ
【灯座】dēngzuò چراغدان، زیر چراغی، پایه چراغ

登 dēng ①(由低处走到高处) صعود كردن، بالا رفتن:～高 بالا رفتن، صعود كردن/～岸 به ساحل رسیدن/～上峰顶 بالای قله كوه رفتن/难于～天 مشكل تر از صعود به آسمان بودن ②(刊登) درج كردن، منتشر كردن:～广告 آگهی را درج كردن ③(记载) ثبت كردن، وارد كردن:～帐 قلمی در حساب وارد كردن/他的名字～上了光荣榜。اسم او در لوحه افتخار ثبت شد. ④(谷物登场) برداشت شدن و به میدان خرمن كوبی آورده شدن:五谷丰～ برداشت كردن محصول خوبی از غله ⑤(用力踏) پا زدن، ركاب زدن، با پا راندن:～缝纫机 چرخ خیاطی را با پا زدن/他一脚～开了房门。او در اطاق را با لگدی باز كرد./他用力一～，就跳过去了。او با پا محكم برزمین كوبید و با جست و خیزی رد شد. ⑥(用脚站稳) روی چیزی محكم ایستادن:他～在窗台上擦玻璃。او روی لبه پنجره قرار گرفت تا شیشه را پاك كند. ⑦〈方〉(穿鞋) پا كردن:～上鞋 كفش به پا كردن/脚～长统皮靴 چكمه به پا داشتن
【登岸】dēng'àn به ساحل آمدن
【登报】dēngbào در روزنامه منتشر كردن:～声明 اعلامیه ای در روزنامه منتشر كردن
【登场】dēngcháng برداشت شدن و به میدان خرمن كوبی آورده

گندم به میدان خرمن کوبی آورده شده 。小麦已经～:شدن
وقتی لوبیا به میدان خرمن /大豆～之后,要马上晒。است.
کوبی آورده شد باید فورا زیر آفتاب خشك کرد.

【登场】dēngchǎng 〈剧〉 روی صحنه آمدن: ～人物 شخصیت
با آرایش روی صحنه آمدن ～粉墨/ های نمایش

【登程】dēngchéng عزیمت کردن، حرکت کردن

【登峰造极】dēngfēng-zàojí به اوج و کمال رسیدن، به سطح
بسیار عالی رسیدن:这个国家的杂技艺术几乎达到～的地
步。/ هنر آکروباسی این کشور تقریبا به کمال خود رسیده است.
匪徒的暴行达到了～的程度。 عمل ظالمانهء راهزنان بی
نهایت قبیح بود.

【登革热】dēnggérè 〈医〉 نوعی تب که ایجاد سر درد و درد
های مفصلی و بثورات جلدی می کند

【登基】dēngjī به تخت و تاج رسیدن، تاجگذاری کردن

【登记】dēngjì ثبت کردن، در دفتر وارد کردن: 文件收发～
专/ نام نویسی برای ازدواج ～结婚/ سندی را به ثبت رساندن
ثبت ～户口/ ثبت مارك تجارتی ～商标/ ثبت حق امتیاز ～利
(星期二的)～/ پیش خرید بلیط قطار ～车票/ اقامت کسی
飞机票 ～/ پیش خرید بلیط هواپیما (برای روز سه شنبه) ～处
吨～/ تن های ثبت شده (برای کشتی) 吨～/ ادارهء دفتر ثبت
位 گواهی ثبت ～证/ ورقهء ثبت ～卡/ تن های ثبت شدهء بار

【登记簿】dēngjìbù دفتر ثبت، دفتر یادداشت: 旅客～ دفتر ثبت
دفتر نام نویسی مهمانان ～来宾/ مسافران

【登科】dēngkē در امتحانات سلطنتی قبول شدن

【登临】dēnglín برای تماشای چشم انداز بالای کوه یا ساختمان
بلندی رفتن

【登龙门】dēnglóngmén کنایه از کسی که از پشتیبانی و معرفی
حامی قوی برخوردار می شود و به اوج شهرت خود می رسد و
همچنین کنایه از کسی که در امتحانات درباری پذیرفته شده باشد

【登陆】dēnglù به خشکی آمدن: 台风～ طوفان شدید به خشکی
آمدن ～/ تمرین نظامی برای رسیدن به خشکی 演习～ 部队
/ نبرد برای رسیدن به خشکی ～作战/ واحد های پیاده شونده
场～ (واحد های نظامی) نقطهء پیاده شدن ～地点/ محل پیاده کردن
کشتی پیاده کننده ～艇/ کردن

【登录】dēnglù ثبت کردن

【登门】dēngmén به خانهء کسی رفتن: ～拜访 برای ملاقات به
ملاقات کسی رفتن

【登山】dēngshān 〈体〉 کوهنوردی: ～队 تیم کوهنوردان /～
运动 کوهنورد، کوهپیما ～运动员/ ورزش کوهنوردی

【登上】dēngshàng صعود کردن، بالا رفتن: ～飞机 سوار
هواپیما شدن ～珠穆朗玛峰/ از قلهء جومولانما صعود کردن
～政治舞台 وارد صحنهء سیاسی شدن

【登时】dēngshí بلافاصله، فورا، بیدرنگ

【登市】dēngshì (کالاهای فصلی) در بازار عرضه شدن

【登台】dēngtái وارد صحنه شدن، به صحنه رسیدن: ～表演
وارد صحنه شدن و نمایش دادن

【登堂入室】dēngtáng rùshì از سالن عبور کردن و به اطاق
درونی رسیدن ــ یعنی به سطح بلندی از علم و دانش رسیدن

【登样】dēngyàng 〈方〉 زیبا و برازنده به نظر رسیدن

【登载】dēngzǎi درج کردن، چاپ کردن: 各报在显著位置
～了这条消息。 این خبر را در ستون اول روزنامه‌ها درج کردند.

噔 dēng 〈象〉 صدای پا، دنگ دنگ: ～的一声落在地
上 چیزی با صدای دنگ روی زمین افتادن /他～地给了我一
拳。 او مشت محکمی به من زد. /听见～～的脚步声 صدای
پای سنگینی به گوش رسیدن

蹬 dēng 见"登"dēng⑤⑥⑦
另见 dèng

【蹬技】dēngjì 〈杂技〉 تردستی با پا در آکروباسی

【蹬腿】dēngtuǐ ①(伸出腿) دراز کردن پا ②(死亡) مردن

děng

等 děng ①(等级) درجه، رتبه، زمره: 商品按～定价。
اجناس طبق درجه بندی آنها قیمت گذاری می‌شود. /货～一
～三/ خوابگاه درجهء دوم کشتی 舱～二/ کالای درجهء یك
功 خدمت افتخاری درجهء سوم ②(相等) مساوی، برابر، هم
(等待)③ در بزرگی یا کوچکی تفاوت داشتن 大小不～: طراز
/ در انتظار قطار یا اتوبوس بودن 车～: انتظار کشیدن، صبر کردن
～一下! یك لحظه صبر کنید. /我让您久～了。 بیخشید، شما
ساعت پنج 我五点钟在门口～你。/ را خیلی منتظر گذاشتم.
برای شام منتظر من 吃晚饭别～我。/ دم در منتظر شما می‌شوم.
نشوید. ④(等到) تا، تازمانیکه، وقتی که: ～我有空儿去看
你。/ هر وقت بیکار شوم، به سراغتان می‌آیم. 天黑他那活
儿也干不完。/ کارش را تا عصرهم نخواهد توانست تمام کند.
你不～吃了饭再走? صبر نمی کنید تا غذا بخورید و بعد
بروید؟ ⑤〈助〉[用在人称代词或指人的名词后面,表示
复数] ها: 我～ ماها / 你～ شماها / 彼～ آنان، آنها، ایشان
⑥〈助〉[表示列举未尽] وغیره: 北京、上海、南京～地
/ شهرهای پکن، شانگهای، نانکن و غیره 毛笔、钢笔、圆珠笔、
铅笔～ قلم مو، قلم خودنویس، خود کار، مداد و سایر ابزار
نوشتن /菜市场上黄瓜、西红柿、青椒～,品种齐全。 در
بازار همه‌گونه سبزیجات یافت می شود از قبیل گوجه فرنگی، خیار،
فلفل سبز و غیره ⑦[列举后煞尾]: 熊猫、麝牛、黑猩猩～
珍贵动物 حیوانات کمیاب از قبیل پاندا، گاومیش، شمپانزه وغیره
/长江、黄河、黑龙江、珠江～四大河流 چهار رودخانهء
بزرگ ــ رود «یانگ تسه»، رود زرد، رود «هه لون جیان» و رود
مروارید

【等边】děngbiān 〈数〉 متساوی الاضلاع: ～三角形 مثلث
متساوی الاضلاع

【等次】děngcì درجه بندی کردن، طبقه بندی کردن: 按质量划
分产品～。 کالاها طبق کیفیت شان طبقه بندی می شود.

【等待】děngdài انتظار کشیدن، صبر کردن: ～命令 در انتظار
فرمان بودن ～时机/ منترصد فرصت بودن ～消息/ انتظار خبر را
کشیدن /抓紧时间,不要～。 فرصت را غنیمت بشمارید و
وقت را تلف نکنید. /许多工作～我们去做。 کارهای زیادی

در انتظار ماهست که باید آنها را انجام دهیم.

【等到】dĕngdào وقتی‌که، تازمانی‌که:～我们赶到机场,飞机已经起飞了。وقتی به فرودگاه رسیدیم، هواپیما پرواز کرده بود. /～那时候就太晚了。اگر تا آنموقع انتظار بکشیم، بسیار دیر خواهد بود.

【等等】dĕngdĕng وغیره، و امثال آن

【等等】dĕngdeng یك لحظه صبر کردن

【等第】dĕngdì رتبه، طبقه (برای انسان)

【等而下之】dĕng ér xià zhī درجه پائین ترازآن:最好的尚且如此,～,就更不用提了。حتی بهترین آنهاهم بکار نمی آید چه رسد به بدتر شان.

【等风速线】dĕngfēngsùxiàn 〈气〉 (هواشناسی) خط هم سرعت باد، ایزوتاچ

【等高线】dĕnggāoxiàn 〈地〉 منحنی تراز:～地图 نقشهٔ منحنی تراز

【等号】dĕnghào 〈数〉 (=) علامت تساوی، نشان برابری

【等候】dĕnghòu انتظار کشیدن، صبر کردن:～上级指示 در انتظار فرمان مافوق بودن /～客人到来 منتظر مهمان بودن /～佳音 در انتظار خبر خوش بودن /～回信 منتظر جواب نامه بودن

【等级】dĕngjí ①(指质量或程度) درجه، رتبه، زمره:工资的～ درجات حقوق /商品的～ درجه بندی های کالا /外交官的～ رتبهٔ دیپلماتیك /确定产品的～ درجه بندی های کالا را تعیین کردن /～运动员 ورزشکار درجه دار ⑥(指社会地位) مقام اجتماعی:封建社会～森严。در جامعهٔ فئودالی مردم سخت طبقه بندی می شدند.

【等级表】dĕngjíbiăo صورت درجات، لیست درجات:工资～ صورت درجات حقوق

【等级制度】dĕngjí zhìdù سیستم شان و رتبهٔ جامعه، سلسلهٔ مراتب:封建社会的～ سیستم شان و رتبهٔ جامعهٔ فئودالی

【等加速运动】dĕngjiāsù yùndòng 〈物〉 (فیزیك) جنبش شتاب مساوی

【等价】dĕngjià مساوی در ارزش:～交换 مبادله برسر ارزش معادل چیزی، چیز هم بها /～物 مساوی

【等距离】dĕngjùlí هم مسافت، هم فاصله، متساوی البعد:～外交 دیپلماسی هم مسافت

【等离子体】dĕnglízĭtĭ 〈物〉 (فیزیك) پلاسما:～激光器 لیزر پلاسما /～加速器 دستگاه شتاب پلاسما /～物理 فیزیك پلاسمایی

【等量齐观】dĕngliàng-qíguān برابر شمردن، مساوی پنداشتن، برابر دانستن:这两部小说差得太远,怎么能～呢。بین این دو رمان تفاوت از زمین تا آسمان است، چطور می توانید آنها را برابر بدانید؟

【等日照线】dĕngrìzhàoxiàn 〈气〉 (هوا شناسی) خط همشید

【等深线】dĕngshēnxiàn 〈地〉 (زمین شناسی) خط هم ژرفا

【等时性】dĕngshíxìng 〈物〉 (فیزیك) هم زمان بودن

【等式】dĕngshì 〈数〉 (ریاضی) برابری، هم ارزی، تساوی

【等速运动】dĕngsù yùndòng 〈物〉 (فیزیك) جنبش هم سرعت

【等同】dĕngtóng برابر بودن، مساوی بودن:不能把两个概念～起来。نباید این دو مفهوم را برابر شمرد. /～语〈语〉 مترادف

【等外】dĕngwài زیر استاندارد:～品 کالاهای زیر استاندارد

【等温线】dĕngwēnxiàn 〈气〉 (هوا شناسی) خط هم گرما

【等闲】dĕngxián 〈书〉①(平常) معمولی، عادی، متداول، کم ارزش دادن، پیش پا افتاده /～视之 پیش پا افتاده دانستن:红军不怕远征难,万水千山只～。ارتش سرخ از راه پیمایی دور بیم و هراس نداشت و ده هزار کوه و دریا را زیر پا گذاشت. ②(无为;无益) بی مقصد، بی اراده:大好时光,不可～度过。وقت پر ارزش تانرا نباید بهدر بدهید.

【等效】dĕngxiào 〈电〉 هم نیرو، هم قدرت، هم قوه:～电抗 واکنش هم قوهٔ برق /～定理 قانون هم قوه /～天线 آنتن هم قوه

【等压面】dĕnyāmiàn 〈气〉 (هوا شناسی) منطح هم فشار

【等压线】dĕngyāxiàn 〈气〉 خط هم فشار:临界～ خط هم فشار مرزی /～图 نمودار خط هم فشار

【等腰】dĕngyāo 〈数〉 (ریاضی) متساوی الساقین، دو پهلو برابر:～三角形 سه گوشهٔ متساوی الساقین

【等因奉此】dĕngyīn-fèngcĭ ①[旧时公文用语] نظر به نکات مذکور در فوق ما ازین رو... ②(官样文章) فورمالیتهٔ اداری

【等音】dĕngyīn 〈音〉 (موسیقی) مربوط به فواصل کم تر از نیم پرده

【等于】dĕngyú ①(相等) مساوی، برابر:八加二～十。هشت به اضافهٔ دو مساوی با ده است. /一公里～二华里。یك کیلومتر مساوی با دو «لی» است. ②(就是) به عبارت دیگر، یعنی، در حکم:这～拒绝命令。این در حکم سرپیچی از اجرای فرمان است.

【等雨量线】dĕngyŭliàngxiàn 〈气〉 (هوا شناسی) خط شاخص نقاط هم باران

【等震线】dĕngzhènxiàn 〈地〉 (زمین شناسی) خط شاخص نقاط هم تکان

【等值线】dĕngzhíxiàn 〈气〉 (هواشناسی) خط هم چند:～图 نموداری که نقاط هم پدیده (از لحاظ حرارت، فشار و غیره) را نشان دهد

戥 dĕng با قبان بسیار کوچك وزن کردن

【戥子】dĕngzi قبان بسیار ظریف و کوچك برای وزن کردن دارو

dèng

邓 Dèng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

凳 dèng صندلی، چهارپایه:长～ نیمکت /小～ چهارپایهٔ کوچك /方～ چهار پایهٔ چهار گوش /竹～儿 چهارپایهٔ خیزرانی

【凳子】dèngzi صندلی، چهارپایه

澄 dèng ته نشین کردن، صاف کردن:这水太浑,得～一

این آب بسیار گل‌آلود است. باید گذاشت تا ته نشین شود. 。~
另见 chéng

【澄清】dèngqīng صاف کردن، ته نشین کردن：把浑水~ آب گل‌آلود را ته نشین کردن
另见 chéngqīng

【澄沙】dèngshā خمیر لوبیای غربال شدهٔ شیرین

磴 dèng ①(石阶) پلهٔ سنگی ②〈量〉 واحد شمارش برای پله ها：他费力地一~一~往上爬。 او بزحمت پله پله بالا می رفت.

【磴道】dèngdào جادهٔ پله دار در تپه

瞪 dèng ①(用力睁大眼) خیره نگاه کردن، خیره شدن：她吓得~大了眼睛。 او از ترس و وحشت خیره خیره نگاه می کرد./孩子们~大眼睛看那些新奇的玩具。 بچه ها با نگاههای مشتاق به اسباب بازی های نو وعجیب خیره شده بودند. ②(怒视) با نگاه خشم آلود خیره شدن：父亲生气地~了孩子一眼。 پدر با نگاه خشم آلود به پسرش خیره شد.

【瞪视】dèngshì خیره شدن

【瞪眼】dèngyǎn ① چشم خود را درشت کردن، خیره خیره نگاه کردن：干~ ناامیدانه نگاه کردن/别瞪着眼叫敌人溜了。 نگذارید دشمن از زیر بینی تان فرار کند. ②(耍态度) خشمگین شدن، ترشرویی کردن：吹胡子~ عصبانی شدن، خشمگین شدن/你怎么老爱跟人~？ چرا اغلب از مردم عصبانی می شوید؟

镫 dèng استخوان رکابی

【镫骨】dènggǔ〈生理〉 استخوان رکابی

【镫子】dèngzi رکاب

蹬 dèng 见"蹭蹬"cèngdèng
另见 dēng

dī

氐 Dī ①(古代民族) «دی» ــ نام یکی از ملیت های قدیمی چین که در شمال غربی چین زندگی می کردند ②(二十八宿之一) یکی از ۲۸ گروه ستارگان قابل مشاهده در ستاره شناسی باستان چین

低 dī ①(离地面近) پایین، پست، کم عمق：~水位 سطح کم عمق آب/处于~水平 در سطح پایین قرار گرفتن/声音~ صدای پایین/~年级学生 شاگردان کلاس های پایین/飞机~飞。 هواپیما به ارتفاع کم پرواز می کرد./我比他~一年级。 یك کلاس از او پایین ترم. ②(向下垂) خم کردن، بزیر افکندن：~头 سر بزیر افکندن/~下眼睛 چشم بزیر افکندن

【低矮】dī'ǎi پست، کم عمق

【低产】dīchǎn حاصل کم، محصول کم：~田 زمین کم حاصل/~作物 محصولات کم حاصل/~井〈石油〉 چاه کم حاصل نفت

【低潮】dīcháo فرو کشی، فرونشینی：达到~ به مرحلهٔ فرونشینی رسیدن/处于~ در موقعیت فرو کش قرار گرفتن

【低沉】dīchén ①(天色阴暗) تیره، ابردار، گرفته：~的天空 آسمان پوشیده از ابر ②(声音低) پایین، بم：~的声音 صدای بم، صدای آهسته ③(情绪低落) افسرده، دارای روحیهٔ گرفته، دلتنگ

【低垂】dīchuí پایین انداختن، بزیرافکندن：~着头 سر بزیر افکندن/稻穗~。 خوشه های برنج از سنگینی خود سر خم کرده اند./柳枝~水面。 شاخه های بید مجنون تا سطح آب آویزان است./乌云~。 ابرهای تیره پایین آمد.

【低地】dīdì زمین پست

【低调】dīdiào (لحن) نرم و غیر شدید

【低估】dīgū کم ارزش دادن، کمتر تخمین زدن

【低合金钢】dīhéjīngāng〈冶〉 آلیاژ فولاد دارای نقطهٔ جوش کم

【低级】dījí ①(初步的) ابتدایی، مقدماتی：~动物 حیوانات پست و ابتدایی ②(庸俗的) پست، فرومایه، مبتذل：~趣味 سلیقه های پست و مبتذل/~趣味的小说 رمان پست و مبتذل

【低贱】dījiàn پست، فرومایه، خوار، ذلیل، مادون

【低空】dīkōng ارتفاع کم：~飞行 پرواز در ارتفاع کم/~轰炸 بمباران از ارتفاع کم/~扫射 از ارتفاع کم زیر آتش مسلسل یا توپ گرفتن

【低栏】dīlán〈体〉 (ورزش) مانع پست

【低利】dīlì سود کم

【低廉】dīlián ارزان، کم بها، تخفیف داده شده：物价~。 قیمت اجناس بسیار ارزان است./我们这里生活~。 هزینهٔ زندگی ما در اینجا کم است.

【低劣】dīliè نامرغوب، پست، پایین رتبه：质量~。 کیفیت اجناس پست و نامرغوب است.

【低落】dīluò گرفته، افسرده، دلتنگ：情绪~ روحیهٔ گرفته داشتن/士气~。 روحیهٔ سربازان ضعیف است.

【低能】dīnéng نقصان عقل، توانائی پائین：~儿 کودك ناقص العقل

【低频】dīpín〈电〉 فرکانس کم：~变压器 ترانسفورموتور کم فرکانس/~放大器 دستگاه بزرگ کنندهٔ کم فرکانس

【低气】dīqì (مقام) پست،پائین

【低气压】dīqìyā〈气〉 فشار هوای کم：~带〈气〉 (هوا شناسی) نوار فشار هوای کم

【低人一等】dī rén yī děng پایین رتبه، پست تر از دیگران：在我们的社会里没有~的工作。 در جامعهٔ ما کار وشغل پست وجود ندارد.

【低弱】dīruò (صدا) بم و ضعیف

【低三下四】dīsān-xiàsì ①(低下的) پست، فرومایه ②(卑躬屈膝) چاپلوس، مطیع، فرومایه

【低烧】dīshāo تب خفیف 又称"低热"

【低声】dīshēng به صدای پایین، بیخ گوشی

【低声波】dīshēngbō〈物〉 (فیزیك) امواج کم ارتعاش صوت

【低声下气】dīshēng-xiàqì چاپلوس، متملق، مطیع：我真看不惯他那~的样子。 از چاپلوسی وتملق او بدم می آید.

【低首下心】 dīshǒu-xiàxīn مطیع، حلیم، فروتن، خاضع
【低俗】 dīsú فرومایه و مبتذل
【低头】 dītóu ①(垂下头来) سر بزیر افکندن، سرفرودآوردن: 认罪 ~ 默哀 / سر بزیر فرود آوردن در مقابل جرم خود ~ تن در دادن، تسلیم ②(屈服) افکندن و آرام سوگواری کردن هرگز در برابر مشکلات به زانو در نیامدن ~ 决不向困难:شدن
【低洼】 dīwā پست: ~ 地 زمین پستی / ~ 易涝地 زمین پست که بآسانی در معرض سیل و پرآبی قرار گرفته باشد
【低微】 dīwēi ①(声音细小) (صدا) پائین، خفیف: ~ 的呻吟 ناله های خفیف ②(身分地位低) پست، فرومایه، پایین رتبه
【低温】 dīwēn ①〈物〉 (فیزیك) حرارت کم ②〈气〉 (هواشناسی) حرارت کم آب و هوای کم حرارت 气候 ~ ③〈医〉 (طب) هیپوترمی، کم بودن غیر طبیعی حرارت بدن: ~ 恒温器 کریوستات (دستگاهی جهت نگهداری حرارت در درجات خیلی پایین) / ~ 计 دستگاه سنجش حرارت پائین / ~ 麻醉 بیهوشی در حرارت پائین / ~ 学 کریوژنیك (علمی که در بارهء حرارت پائین گفتگو می کند) / ~ 生物学 تبدیلات و اثرات در حرارت پائین بیولوژی در حرارت پائین
【低息】 dīxī سودکم
【低下】 dīxià پست، پایین رتبه: 经济地位 ~ در موقعیت پست اقتصادی قرار گرفتن
【低陷】 dīxiàn پست و فرورفته
【低消耗】 dīxiāohào مصرف کم، خرج کم: 保持高产、优质、~ رکورد تولید فراوان، کیفیت عالی و مصرف کم را حفظ کردن
【低血糖】 dīxuètáng 〈医〉 کاهش قند خون، کمی قند خون
【低压】 dīyā ①〈物〉 فشار کم: ~ 水银蒸气灯 چراغ کم فشار بخار سیماب ②〈电〉 ولتاژ کم ③〈气〉 (هواشناسی) فشار کم ~ 槽 / باریکهء هوای کم فشار بین دو طبقهء هوای پرفشار: ~ 气流 جریان کم فشار هوا ④〈医〉 فشار پایین خون
【低哑】 dīyǎ (صدا) بم و ناصاف
【低音】 dīyīn 〈乐〉 صدای بم: 男 ~ صدای بم مردانه / 女 ~ صدای بم زنانه / ~ 提琴 کنترباس
【低吟】 dīyín زمزمه کردن
【低语】 dīyǔ بصدای آهسته صحبت کردن
【低云】 dīyún 〈气〉 (هواشناسی) ابر پایین

堤 dī
سد، خاکریز
【堤岸】 dī'àn خاکریز سنگچین
【堤坝】 dībà سد، آب بند، بند
【堤防】 dīfáng سد، خاکریز، آب بند: 培修 ~ خاکریز را تقویت و محکم کردن / ~ 工程 پروژهء خاکریز سازی

提 dī
另见 tí
【提防】 dīfang اقدامات احتیاطی به عمل آوردن: 坏人破坏 ~ در برابر خرابکاری احتمالی تبه کاران اقدامات احتیاطی به عمل آوردن

滴 dī
①(向下滴) چکیدن، چکه کردن، فرو ریختن، چکاندن: 他脸上的汗水直往下 ~ 。 عرق از صورتش چکید. / ~ 点润滑油。给机器 به ماشین قدری روغن بزنید. / ~ 眼药 دارو را در چشم چکاندن ②(量词) چکه، قطره: 一 ~ 水 یك قطره آب
【滴虫】 dīchóng تریکومونا (نوعی انگل یك یاختهء تاژکدار): 阴道毛 ~ انگلی که در ترشحات مهبل وجود دارد / ~ 病〈医〉 بیماری تریکوموناس واژینالیس، آلودگی با تریکومونا
【滴翠】 dīcuì سبز وخرم
【滴答】 dīdā 〈象〉 تیك تیك، تیك تاك: 钟摆 ~ ~ 地响。 پاندول ساعت تیك تاك کنان نوسان می کند. / 雨 ~ ~ 地下个不停。 باران با صدای چك چك بلاانقطاع می بارید.
【滴答】 dīda چکیدن، چکه کردن: 屋顶上的雪化了, ~ 着水。 برف روی بام آب شده و می چکد.
【滴滴涕】 dīdītì 〈化〉 "DDT" نوعی داروی حشره کش بنام
【滴定】 dīdìng 〈化〉 (شیمی) تعیین عیار، عیار گیری، تیتراسیون: 电导 ~ عیارگیری الکتریکی / 碘量 ~ تعیین عیار ید / ~ 度 درجهء عیار موجود در محلول / ~ 管 لولهء شیشهء مدرج / ~ 值 ارزش عیار
【滴管】 dīguǎn قطره چکان، چکاننده
【滴灌】 dīguàn 〈农〉 آبیاری با ریزش چکه چکهء آب، آبیاری قطره ای
【滴里耷拉】 dīlidāla سر به زیر افکندن، پائین انداختن
【滴溜】 dīliu 〈方〉 قطره قطره چکیدن
【滴漏】 dīlòu ساعت آبی، ساعت پنگان
【滴水不漏】 dī shuǐ bù lòu ①(形容说话严密) (گفتهء کسی) بسیار منطقی و بدون هیچگونه عیب و نقص ②(形容十分拥挤或包围得非常严密) بسیار شلوغ بودن یا تنگ حلقه زدن
【滴水成冰】 dī shuǐ chéng bīng آب در حال چکیدن یخ زدن — کنایه از بسیار سرد بودن هوا: ~ 的天气 هوای یخ بندان
【滴水穿石】 dī shuǐ chuān shí چکه های پیوستهء آب سنگ را سوراخ می کند — یعنی کار پیوسته به نتیجه می رسد
【滴水石】 dīshuǐshí کربنات کلسیمی که بشکل استالاکتیت و استالاگمیت در آمده باشد

嘀 dī
另见 dí
【嘀嗒】 dīda تیك تیك، تیك تاك (صدای قطره های باران یا حرکت پاندول ساعت)
【嘀里嘟噜】 dīlidūlū کنایه از تند تند حرف زدن

镝 dī
〈化〉 (Dy) دیسپروزیم
另见 dí

dí

狄 Dí
〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

的 dí

另见 de;dì

【的确】díquè آره راستی، براستی، درحقیقت، فی‌الواقع: 我～不知道。 واقعا که خبری از آن ندارم.

【的确良】díquèliáng 〈纺〉 پارچهٔ داکرون

籴 dí خریدن (غلات)

迪 dí 〈书〉 آگاهی دادن، راهنمایی کردن

【迪斯科】dísikē نوعی آهنگ رقص بنام دیسکو

荻 dí نوعی نی

敌 dí ①(敌人) دشمن، خصم: 劲～ دشمن سهمگین ②(敌对) حریف، مخالف، ضد، متخاصم: ～军 ارتش دشمن، ③(对抗;抵挡) مبارزه کردن، مقابله کردن، مقاومت کردن: 以寡～众 با نیروی کم در برابر دشمن قوی نیروی متخاصم / 所向无～ ایستادن غلبه ناپذیر، پیروزمند ④(力量相等) مساوی بودن، برابر بودن

【敌百虫】díbǎichóng 〈农〉 حشره‌کش، داروی ضد دوبالان (از قبیل مگس، پشه و غیره)

【敌稗】díbài 〈农〉"STAM F34" نوعی داروی حشره‌کش بنام

【敌敌畏】dídíwèi "DDVP" نوعی داروی حشره‌کش بنام

【敌对】díduì مخالف، مغایر، مخاصم، خصومت آمیز: ～阶级 طبقات متخاصم / ～行为 عمل متخاصم / ～分子 عنصر متخاصم / ～情绪 خصومت، دشمنی / ～双方 طرفین متخاصم

【敌方】dífāng طرف دشمن

【敌国】díguó کشور دشمن، کشور متخاصم

【敌后】díhòu پشت جبههٔ دشمن: 深入～ به مناطق پشت جبههٔ دشمن نفوذ کردن / 建立～根据地 در پشت جبههٔ دشمن پایگاه را برقرار ساختن

【敌机】díjī هواپیمای دشمن

【敌军】díjūn واحد های دشمن، ارتش دشمن

【敌忾】díkài 〈书〉 دشمنی و عداوت علیه دشمن: 同仇～ دشمنی و عداوت مشترك علیه دشمن

【敌寇】díkòu دشمن متجاوز و مسلح

【敌情】díqíng وضع دشمن: 侦察～ برای کسب وضع دشمن به عملیات اکتشافی پرداختن / ～严重。 دشمن تهدید جدی بوجود آورد. / ～的变化 تغییرات در طرف دشمن / ～不明。 وضع دشمن مبهم وناروشن است. / ～判断 قضاوت دربارهٔ تهدیدات دشمن

【敌情观念】díqíng guānniàn هوشیاری در برابر دشمن: 强～ هوشیاری زیاد در برابر خطر دشمن / 我们要有～。 در مقابل دشمن باید هوشیاری داشته باشیم.

【敌区】díqū نواحی اشغال شدهٔ دشمن

【敌人】dírén دشمن، خصم

【敌视】díshì دشمنی ورزیدن، متخاصم بودن

【敌手】díshǒu ①(敌人) دشمن، خصم ②(敌人的手心) دست دشمن: 落入～ بدست دشمن گرفتار شدن

【敌台】dítái ①(敌人的电台) رادیوی دشمن ②(敌楼) دیدبان گاه روی دیوار شهر

【敌探】dítàn جاسوس دشمن، کارآگاه دشمن

【敌特】dítè جاسوس دشمن، کارآگاه دشمن

【敌伪】díwěi دشمن و حکومت دست نشاندهٔ او

【敌我矛盾】dí-wǒ máodùn تناقض بین ما و دشمن

【敌穴】díxué لانهٔ دشمن

【敌意】díyì دشمنی، خصومت

涤 dí 〈书〉 شستشو دادن، شستن، پاك کردن

【涤除】díchú از بین بردن، از میان بردن، رفع کردن: ～旧习 رسوم و آداب کهنه را از بین بردن

【涤荡】dídàng از میان بردن، رفع کردن، برطرف کردن: ～旧社会留下来的污泥浊水 آلودگی های بجا مانده از جامعهٔ کهنه را از میان بردن

【涤纶】dílún 〈纺〉 پارچهٔ دیگلون

【涤瑕荡秽】díxiá-dàng huì از بین بردن لکه ــ کنایه از ترك رسوم و آداب کهنه

笛 dí (横吹的管乐器)① فلوت خیزرانی مخصوص چین: 竹～ فلوت خیزرانی / 长～ فلوت / 短～ نی‌لبك ②(响声尖锐的发音器) سوت: 汽～ سوت بخاری

【笛子】dízi فلوت خیزرانی، نی لبك

觌 dí 〈书〉 ملاقات کردن: 似曾～面。 مثل اینکه همدیگر را ملاقات کرده بودیم.

嘀 dí

另见 dì

【嘀咕】dígu ①(小声说私话) پچ پچ کردن، نجوا کردن، بیخ گوشی حرف زدن: 他们嘀嘀咕咕地不知谈些什么。 نمی دانستم بیخ گوشی چه به همدیگر می گفتند. ②(猜疑;犹疑) شك و تردید داشتن، غیر مطمئن بودن: 我心里一直～这件事。 همیشه به این موضوع مشکوك بودم.

嫡 dí ①(宗法制度下指家庭的正支) متعلق به زن اول (در مقابل زن دوم تحت سیستم پدرشاهی چین گفته می شود): ～长子 پسر ارشد زن اول ②(家族中血统近的) از یك خویشاوندان همخون: ～亲 شجرةالنسب، دارای خویشاوندی خونی

【嫡传】díchuán مستقیما از استاد به ارث رسیده

【嫡派】dípài ①见"嫡系" ②(真传的一派,多指武艺、技术) شاگردانی که از خود استاد تعلیم گرفته باشند

【嫡亲】díqīn روابط هم خون، خویشاوندی هم خون: ～弟兄 برادر هم خون

【嫡堂】dítáng خویشاوندی نسبتا همخون

【嫡系】díxì ①(正支) تعلق مستقیم به شجرة النسب ②(自己人) دارودسته متعلق به خود شخص: ～军队 واحدهایی تحت کنترل مستقیم خود

【嫡子】dízǐ پسر زن اول (در مقابل زن دوم)

镝 dí 〈书〉 پیکان، سرتیر: 鸣～ تیر صدادار

另见 dī

dǐ

诋 dǐ افتراء زدن، تهمت زدن، بدنام کردن

【诋毁】dǐhuǐ افتراء زدن، تهمت زدن، بد نام کردن

邸 dǐ ①(高级官员的住所) منزلگاه، اقامتگاه مأمورین عالیرتبه ~官:منزلگاه مأمورین عالیرتبه ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

底 dǐ ①(最下部分) ته، بن، پایه: 井~ ته چاه / ~价 قیمت پایه‌ای ②(事情的根源或内情) درون، کنه مطلب: 这一下就露了~儿了。 بدین ترتیب کنه مطلب فاش شد / 心里没~ درباره کاری یا چیزی اطمینان نداشتن / 刨根问~ در رسیدن به کنه مطلب تلاش کردن ③(底稿) پیش نویس، چرك نویس ④(可做依据的东西) نسخه ای که برای ثبت نگهداشته می شود: 留个~儿 نسخه ای بایگانی کردن ⑤(年月的末尾) آخر، پایان: 年~ آخر سال ⑥(底色) زمینه: 白~红花 گل سرخ بر زمینهٔ سفید ⑦〈书〉(达到) به پایان رسیدن: 终~于成 سرانجام موفق شدن

【底版】dǐbǎn 〈摄〉 کلیشهٔ عکس، شیشهٔ منفی عکاسی

【底本】dǐběn ①(留底用的稿本) نسخه‌ٔاصلی که برای ثبت یا تکثیر بکار می رود ②(抄本或刊印本所依据的本子) نسخه‌ٔاصلی که طبق آن چاپ یا نوشته می شود ③(校勘时用的依据本) متن اصلی که در موقع غلط گیری بکار می رود

【底边】dǐbiān 〈数〉 (ریاضی) ضلع پایه ای: 三角形的~ ضلع پایه ای سه گوشه

【底财】dǐcái اموال غیرمنقول (مانند ملك، خانه)

【底册】dǐcè نسخه ای از سند که برای بایگانی نگهداشته می شود

【底层】dǐcéng ①〈建〉(楼房的第一层) طبقهٔ اول ساختمان ②(最下层) ته، پایین ترین طبقه: 旧中国劳动妇女被压在社会的最~。 در چین کهنه زنان زحمتکش در پایین ترین طبقهٔ جامعه نگهداشته می شدند.

【底肥】dǐféi 〈农〉 کود اساسی

【底稿】dǐgǎo پیش نویس، چرك نویس

【底火】dǐhuǒ ①(炉灶中原有的火) آتش باقی مانده در اجاق پیش از اضافه کردن سوخت دیگر ②〈军〉 اسباب مخصوص آتش کردن تفنگ، دنگ فشنگ

【底极】dǐjí 〈书〉 انتها، ته

【底架】dǐjià 〈机〉 شاسی، چوب بندی، قاب

【底孔】dǐkǒng 〈水〉 دریچهٔ ته چیزی

【底牌】dǐpái (در بازی ورق) دست، ورق ها در دست: 亮~ (در بازی ورق) ورق های دست را نشان دادن

【底盘】dǐpán 〈汽车〉 شاسی (بدون اطاق)، تنهٔ اتومبیل

【底片】dǐpiàn 〈摄〉 کلیشهٔ عکس، شیشهٔ منفی عکاسی

【底栖生物】dǐqī shēngwù جانوران در عمق دریا

【底漆】dǐqī رنگ اول، رنگ اساسی

【底气】dǐqì زوری که در هنگام حرف زدن یا آواز خواندن بخرج داده می شود

【底情】dǐqíng حقیقت، کنه مطلب

【底色】dǐsè 〈纺〉 رنگ اصلی پارچه

【底墒】dǐshāng 〈农〉 رطوبت خاك (پیش از شخم زدن و کاشتن)

【底视图】dǐ shìtú 〈机〉 نمودار از زاویهٔ ته

【底数】dǐshù ①(仔细内情) کنه مطلب، چگونگی امر: 这事儿你有~没有? آیا از کنه مطلب مطلع هستید؟ ②〈数〉 (ریاضی) عدد ریشه ای

【底图】dǐtú 〈地〉 (زمین شناسی) نقشهٔاساسی

【底细】dǐxi جزئیات دقیق امری: 我们不了解这件事的~。 ما از جزئیات دقیق امر اطلاعی نداریم.

【底下】dǐxia ①(下面) زیر، تحت: 树~ زیر درخت / 我手~工作多。 دستم بند است. / 笔~不错 خوب نوشتن ②(以后) بعد، بعدی، بعدا: 他们~说的话我就听不清了。 آنچه بعدا گفتند نشنیدم. / ~再交换意见吧。 می توانیم بعد از جلسه تبادل نظر کنیم.

【底下人】dǐxiarén پیشخدمت، چاکر

【底限】dǐxiàn حد اقل مقدار یا زمان

【底线】dǐxiàn کنایه از کسی که در درون دشمن جاسوسی می کند

【底蕴】dǐyùn 〈书〉 اطلاعات درونی، جزئیات

【底止】dǐzhǐ 〈书〉 انتها، پایان

【底子】dǐzi ①(最下部分) قسمت پائینی، ته، اساس: 鞋~ تخت کفش ②(底细) جزئیات: 把~摸清楚了。 جزئیات امر را روشن کردن ③(基础) پایه، بنیاد، اساس: 他的波斯文~好。 پایهٔ فارسی او محکم است. ④(草稿) طرح، نقشهٔ ساده: 画画儿要先打个~。 قبل از اینکه نقاشی بکشیم باید طرحی بریزیم. ⑤(副本) رو نوشت: 发出的文件要留个~。 برای هر سند صادر شده باید رونوشت از آن داشته باشیم. ⑥(剩下的东西) باقی مانده ها

【底座】dǐzuò پایهٔ ستون، پایهٔ مجسمه یا سنگ

抵 dǐ ①(支撑) تکیه دادن، نگاه داشتن: 用手~着下巴。 چانهٔ خود را در دست نگاه داشتن / ~住门别让风刮开。 در را با چیزی نگه دارید تا باد آنرا باز نکند. ②(抵挡) مقابله کردن، مقاومت کردن: ~住来自外面的压力 در برابر فشار از خارج ایستادگی کردن ③(抵偿) جبران کردن، تلافی کردن: ~命 جان خود را (برای آدم کشی و...) تلافی کردن ④(抵押) گروگذاشتن، رهن دادن: 用房屋做~ خانه را گروگذاشتن ⑤(抵消) موازنه کردن، به حالت موازنه درآوردن: 收支相~ موازنهٔ دخل و خرج ⑥(相当) مساوی بودن: 他干活一个~两个。 او به تنهایی می تواند کار دو نفر را انجام دهد. ⑦(到达) رسیدن، وارد شدن: 平安~京 به سلامت به پکن رسیدن

【抵岸价格】dǐ'àn jiàgé 〈经〉 قیمت کالا و بیمه و کرایهٔ کشتی تا بندر مقصد (C.I.F.)

【抵偿】dǐcháng جبران کردن، تلافی کردن

【抵触】dǐchù مغایرت داشتن، اختلاف داشتن: 与法律相~ با

قانون مغایرت داشتن / ~情绪 رنجش، اکراه

【抵达】dǐdá وارد شدن، رسیدن

【抵挡】dǐdǎng مقابله کردن، مقاومت کردن، ایستادگی کردن: ~洪水 سیلاب را کنترل کردن / ~风寒 باد وسرما را دفع کردن

【抵当】dǐdàng گروگذاشتن

【抵换】dǐhuàn جانشین کردن، جای چیزی را گرفتن

【抵近射击】dǐjìn shèjī تیراندازی روبه نشان، تیراندازی به سوی هدف

【抵拒】dǐjù مقاومت کردن، ایستادگی کردن

【抵抗】dǐkàng مقاومت کردن، مقابله کردن، ایستادگی کردن: 奋起~ به مقاومت برخاستن / 增强对疾病的~力 نیروی بدن را در برابر مرض تقویت کردن

【抵赖】dǐlài انکار کردن، نفی کردن، رد کردن: 不容~ انکار ناپذیر بودن / 事实是~不了的。 حقیقت انکار ناپذیر است.

【抵命】dǐmìng جان خود را تلافی کردن، قصاص جانی: 杀人~，欠债还钱。 جان خود را باید برای آدم کشی تلافی کرد و بدهی را باید با پرداخت پول تصفیه نمود.

【抵消】dǐxiāo خنثی کردن، بی اثر کردن: ~影响 نفوذ را خنثی کردن / ~药物的作用 اثر های دارو را خنثی کردن

【抵押】dǐyā گروگذاشتن، رهن دادن: 以某物作~ چیزی را به رهن دادن / ~品 رهن / ~贷款 وام رهنی

【抵用】dǐyòng به درد خوردن

【抵御】dǐyù مقاومت کردن، ایستادگی کردن، استقامت ورزیدن: ~侵略 در برابر تجاوز مقاومت کردن / ~自然灾害 در برابر آفات طبیعی ایستادگی کردن / 建立防风林带~风沙的侵袭 برای جلوگیری از باد و ریزش شن در جنگل کمربند محافظ ایجاد کردن

【抵债】dǐzhài با انجام کاری وام را پرداختن

【抵制】dǐzhì بایکوت کردن، ایستادگی کردن: ~错误思想的侵蚀 در برابر نفوذ فاسد کننده‌ءافکار اشتباه آمیز ایستادگی کردن

【抵罪】dǐzuì برای جرمی‌به مجازات رسیدن

砥 dǐ 〈书〉 سنگ چاقو تیزکن

【砥砺】dǐlì ①(磨炼) صیقل دادن و آبداده کردن: ~革命意志 اراده‌ء انقلابی را صیقل دادن و آبداده کردن ②(勉励) تشویق کردن، الهام بخشیدن: 互相~ یکدیگر را تشویق کردن

【砥柱中流】dǐzhù zhōngliú رکن یا ستون فقرات یك واحد

骶 dǐ

【骶骨】dǐgǔ 〈生理〉 استخوان خاجی، عظم عجز

【骶椎】dǐzhuī 〈生理〉 استخوان خاجی، عظم عجز

dì

地 dì ①(地球) کره‌ء زمین ②(陆地) خشکی، زمین: 高~ فلات / 山~ زمین کوهستانی / 天寒~冻 سرمای آسمان و یخ بندان زمین ـ کنایه از هوای بسیار سرد ③(土地;田地) زمین، مزرعه: 盐碱~ زمین نمکی و قلیائی / 下~干活儿 به مزرعه رفتن و در آنجا کار کردن ④〈建〉 کف زمین: 水泥~ کف سیمانی زمین ⑤(地区;地点) منطقه، ناحیه، محل: 每到一~ به هر جا که کسی می رسد / 各~党组织 سازمان های حزبی در محل ها ⑥(地位) موقعیت: 处山区~ در ناحیه‌ء کوهستانی واقع بودن / 立于不败之~ در موقعیت غلبه ناپذیر قرار گرفتن ⑦(底色) زمینه: 白~黑字的木牌 نوشته های سیاه بر زمینه‌ء سفید تخته‌ء چوبی ⑧(路程)[用于里数后] مسافت، فاصله: 二十里~ به فاصله‌ء بیست «لی» / 学校离村子有一里~。 از مدرسه تا دهکده یك «لی» راه است.

另见 de

【地巴唑】dìbāzuò 〈药〉 نوعی دارو بنام "Dibazol"

【地板】dìbǎn کف زمین: 水泥~ کف سیمانی زمین

【地堡】dìbǎo 〈军〉 قرارگاه توپ یا مسلسل

【地标】dìbiāo علامت مشخص روی زمین

【地表】dìbiǎo سطح زمین: ~水 آب سطح زمین

【地鳖虫】dìbiēchóng نوعی سوسك زمینی که در طب چینی بعنوان دارو بکار می رود (Ground beetle)

【地鵏】dìbǔ 〈动〉 هوبر

【地步】dìbù ①(处境) وضع، حالت: 你怎么闹到这样的~？ چطور شد که تو بدین وضع آشفته گرفتار شدی؟ / 事情到了不可收拾的~。 اوضاع خارج از کنترل شد. ②(达到的程度) حد، اندازه: 发展到公开对抗的~ به کشمکش آشکار منجر شدن / 兴奋到不能入睡的~ از فرط هیجان از خواب محروم شدن ③(回旋的地方) میدان باز برای عملی: 留~ میدان باز برای عملی نگهداشتن، دست و بال باز برای کسی گذاشتن

【地财】dìcái 〈方〉 اموال پنهان شده در زیر زمین

【地蚕】dìcán کرمی که گیاهان کوچك را هنگام رسیدن به کف زمین می خورد

【地槽】dìcáo 〈地〉 تقعر، خمیدگی پوسته‌ء زمین: ~学说 تئوری در باره‌ء تقعر

【地层】dìcéng 〈地〉 قشر زمین، طبقه‌ء زمین، چینه‌ء زمین: ~图 نقشه‌ء قشر زمین / ~学 علم طبقات الارضی

【地产】dìchǎn اموال غیر منقول

【地场】dìchang میدان فعالیت

【地秤】dìchèng قپان زمینی، قپانی که کامیون و بارش را باهم وزن می کند، باسکول

【地处】dìchù 〈方〉 جای خالی

【地磁】dìcí 〈物〉 مغناطیس زمین: ~场 میدان مغناطیس زمین / ~异常 بی قاعده شدن مغناطیس زمین / ~极 قطب قوه‌ء مغناطیس زمین / ~记录仪 دستگاه نگارش مغناطیس زمین

【地大物博】dìdà-wùbó سرزمین وسیع و منابع غنی

【地带】dìdài ناحیه، منطقه، محل: 沙漠~ ناحیه‌ء کویری / 森林~ ناحیه‌ء جنگلی / 危险~ ناحیه‌ء خطرناك / 无人~ زمین بی انسان

【地蛋】dìdàn سیب زمینی

【地道】dìdào تونل: ~战 نبرد تونل

【地道】dìdao ①(有名产地出产的) اصیل: ~的吉林人参 جنسان اصیل «جی لین» ②(真正的;纯洁的) خالص، واقعی، مخصوص: 她的北京话说得真~。 او به لهجه‌ء خالص پکن

به فارسی اصیل حرف 讲一口～的波斯语 حرف می زند. ③(实在好) ریاکار تمام عیار 地地道道的伪君子/ زدن او کار خود را به نحو احسن 他干的活儿真～。:بسیار عالی انجام می دهد.

【地点】dìdiǎn جا، مکان، محل: 开会～ محل جلسه

【地电】dìdiàn جریان برق زمین: ～流 برق زمین

【地动】dìdòng 〈动〉 زمین لرزه، زلزله

【地动山摇】dìdòng-shānyáo زمین و کوه در حال تکان خوردن بودن

【地动仪】dìdòngyí 〈天〉 زلزله نگاری که در سال ۱۳۲ میلادی توسط دانشمند چینی بنام «جان هن» (张衡) اختراع گردید

【地洞】dìdòng سوراخ زیر زمین

【地段】dìduàn قسمتی از یك محل

【地对地导弹】dì duì dì dǎodàn موشك زمین به زمین

【地对空导弹】dì duì kōng dǎodàn موشك زمین به هوا

【地方】dìfāng ①(各级行政区划的统称) محل (در مقابل ②(当) سازمان های محلی حزبی 党的～组织: مدیریت مرکزی) 地) :محلی 武装～/ نیروهای مسلح محلی 病～/ مرض بومی ～时间 /وقت محلی 税～/ مالیات محلی

【地方】dìfang ①(地区) ناحیه، منطقه، جا: 你是什么～人? تو اهل کجا هستی؟ /这个～有点疼。 اینجاکمی درد می کند. ②(部分) قسمت، بخش: 这话有对的～。 بخشی از این حرف صحیح است.

【地方国营】dìfāng guóyíng با مالکیت دولتی اما اداره شده از طرف بخش محلی: 企业～ مؤسسات دولتی تحت نظر بخش محلی/ 农场～ فرم کشاورزی دولتی زیر نظر بخش محلی

【地方主义】dì fāng zhǔyì محلی گری

【地方志】dìfāngzhì تاریخچهٔ یك محل

【地肤】dìfū 〈植〉 بوتهٔ کوچیا: 子～〈中药〉 میوهٔ بوتهٔ کوچیا که در طب سنتی چین بکار می رود

【地府】dìfǔ عالم برزخ

【地富反坏】dì fù fǎn huài مالکین ارضی، دهقانان مرفه، ضد انقلابیون وعناصر شریر

【地高辛】dìgāoxīn 〈药〉"Digoxin" نوعی دارو بنام

【地根儿】dìgēnr 〈方〉 اصلا، ابدا [多用于否定]: 我～不认识他。 من اصلا او را نمی شناسم.

【地埂】dìgěng کرت

【地骨皮】dìgǔpí 〈中药〉 نوعی داروی چینی بنام "Root bark of Chinese wolfberry"

【地瓜】dìguā 〈方〉①(番薯) سیب زمینی شیرین ②(豆薯) نوعی گیاه شبیه سیب زمینی که خام خورده می شود

【地光】dìguāng نورهایی که پیش از وقوع زلزله دیده می شود

【地广人稀】dìguǎng-rénxī زمین وسیع و جمعیت کم

【地核】dìhé 〈地〉 هستهٔ کرهٔ زمین

【地黄】dìhuáng 〈植〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Glutinous rehmannia"

【地积】dìjī مساحت زمین

【地基】dìjī ①(建筑用地面) زمین اختصاصی برای بناسازی ② شالودهٔ ساختمان، اساس ساختمان (建筑物的基础)

【地极】dìjí 〈地〉 قطب زمین

【地价】dìjià قیمت زمین

【地脚】dìjiǎo قسمت پائینی یك صفحه

【地脚螺栓】dìjiǎo luóshuān 〈机〉 پیچ ومهرهٔ زمینی

【地窖】dìjiào سرداب مخصوص انبار کردن سبزیجات، سیب زمینی وامثال آنها، انبار زیر زمین

【地界】dìjiè مرز زمین، سرحد زمین

【地锦】dìjǐn 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Humid euphorbia"

【地窟】dìkū سرداب

【地蜡】dìlà 〈矿〉 موم زمینی (معدن): 纯～ موم زمینی خالص

【地缆】dìlǎn کابل زمینی

【地牢】dìláo سیاه چال

【地老虎】dìlǎohǔ نوعی کرم که گیا هان کوچك را هنگام رسیدن به کف زمین می خورد

【地老天荒】dìlǎo-tiānhuāng پس از یك دورهٔ طولانی زمان

【地雷】dìléi مین: 埋～ مین گذاشتن / 触发～ مین را منفجر کردن / 战～ نبرد مین

【地垒】dìlěi 〈地〉 (زمین شناسی) پوسته یا توده ای از قشر زمین که بوسیلهٔ شکاف و جابجا شدگی قطعات زمین مجاور (که نسبتا پایین تر قرار گرفته) جدا شده است

【地里】dìlǐ مسافت، فاصله

【地理】dìlǐ ①(地理情况) خصوصیات جغرافیایی یك محل: 熟悉～民情 بامحل و اهالی آن آشنا بودن ②(地理学) جغرافیا: 位置～/ موقعیت جغرافیائی 环境～/ محیط جغرافیائی 自然～/ جغرافیای طبیعی 学～/ جغرافیا 学家～/ جغرافیا دان

【地理先生】dìlǐ xiānsheng غیب گو از روی خاك

【地力】dìlì حاصلخیزی زمین

【地利】dìlì ①(地理的优势) موقعیت جغرافیائی مساعد: 人～和 موقعیت جغرافیائی مساعد وپشتیبانی مردم ②(有利于植物生长的土地条件) حاصل خیزی زمین

【地沥青】dìlìqīng اسفالت، قیر معدنی

【地裂】dìliè شکاف یافتن زمین در اثر زلزله یا سرمای شدید

【地龙】dìlóng 〈中药〉 کرم خاکی که در طب چینی بکار می رود (Earthworm)

【地垄】dìlǒng ردیف های کرت روی مزارع

【地漏】dìlòu 〈建〉 زهکشی کف زمین

【地炉】dìlú اجاقی که روی زمین کنده و ساخته می‌شود

【地幔】dìmàn 〈地〉 پوشش زمین، روپوش زمین

【地貌】dìmào برجستگی های عمومی سطح زمین: 图～ نقشهٔ برجستگی های سطح زمین / 学～ علمی که دربارهٔ برجستگی های سطح زمین و علل پیدایش آنهابحث می کند، ژئومورفولوژی / 学家～ ژئومورفولوژیست

【地霉素】dìméisù 〈药〉见"土霉素"tǔméisù

【地面】dìmiàn ①(地的表面) زمین، سطح زمین: 高出～两米 دو متر بالاتر از سطح زمین / 遥测装置～ تجهیزات مسافت سنج زمینی / 部队～ واحد های زمینی / 沉降～〈地〉 رسوب سطح زمین / 辐射～〈气〉 پرتوافشانی سطح زمین / 灌溉～ سطح زمین

آبیاری سطح زمین / 卫星站~ ایستگاه زمینی ماهواره ②〈建〉 کف زمین: 瓷砖~ کف زمین با آجرهای لعابی ③〈口〉(地区) قلمرو، منطقه، سرزمین: 这里已进入山东~。 ما وارد سرزمین استان «شاندون» شدیم.

【地名】dìmíng نام محل: ~辞典 فرهنگ اسامی محلات و نقاط مختلف / ~学 مطالعهٔ وجه تسمیهٔ اسامی شهرها

【地亩】dìmǔ زمین، خاك

【地盘】dìpán خطهٔ تحت نظارت کسی: 军阀互相争夺~。 دیکتاتورهای نظامی برای کسب مناطق نفوذ با هم رقابت می کردند.

【地皮】dìpí ①(供建筑用的土地) زمین اختصاصی برای ساختمان ②(地的表面) کف زمین: 雨停了, ~还没有干。 کف زمین پس از باران هنوز خیس است.

【地痞】dìpǐ لات محل

【地平】dìpíng افق: 人造~ افق مصنوعی / 天然~ افق طبیعی / 自然~ افق طبیعی / 物理~ افق فیزیکی / ~面 سطح افقی / ~坐标 مختصات افقی / ~折光 انکسار افقی نور / ~线 خط افقی

【地平经度】dìpíng jīngdù 〈天〉 (نجوم) یك قوس افقی در جهت گردش عقربهٔ ساعت واقع بین نقطهٔ ثابتی

【地平经纬仪】dìpíng jīngwěiyí 〈天〉 (نجوم) لوحه ای که ارتفاعات مختلف را نشان می دهد

【地平纬度】dìpíngwěidù 〈天〉 (نجوم) بلندی، ارتفاع، فراز

【地坪】dìpíng زمین صاف و هموار دور خانه

【地铺】dìpù بستر موقت زمینی

【地气】dìqì بخار یا درجهٔ حرارت روی سطح زمین

【地契】dìqì قباله و سند مالکیت بر زمین

【地堑】dìqiàn 〈地〉 فرورفتگی در پوستهٔ زمین

【地壳】dìqiào 〈地〉 پوستهٔ زمین: ~运动 جنبش پوستهٔ زمین / ~均衡 تعادل پوستهٔ زمین / ~结构 ترکیبات پوستهٔ زمین /

【地勤】dìqín 〈航空〉 خدمت زمینی: ~人员 پرسنل خدمت زمینی

【地球】dìqiú کرهٔ ارضی، کرهٔ زمین: ~公转 گردش کرهٔ زمین بدور خورشید / ~自转 چرخش کرهٔ زمین بدور خود / ~化学 شیمی کرهٔ زمین / ~物理学 ژئوفیزیك / ~卫星 ماهوارهٔ زمین / ~仪 کرهٔ جغرافیایی

【地区】dìqū ①(较大范围的地方) ناحیه، منطقه: 多山~ ناحیهٔ کوهستانی ②(行政区) ناحیهٔ اداری، حوزهٔ اداری: 河北省保定~ ناحیهٔ اداری «بائودین» از استان «حه به»

【地权】dìquán حق مالکیت بر زمین: 平均~ تساوی حق مالکیت برزمین

【地券】dìquàn قباله و سند مالکیت بر زمین

【地热】dìrè 〈地〉 حرارت زمین: ~能源 انرژی حرارت زمین / ~学 علم حرارت زمین

【地上茎】dìshàngjīng 〈植〉 ساق روی زمین

【地声】dìshēng صدای زلزله

【地史学】dìshǐxué زمین شناسی تاریخی

【地势】dìshì عوارض زمینی یك محل: ~险要。 این زمین موقعیت استراتژیك دارد و عبور از آن دشوار است.

【地刷】dìshuā برس مخصوص تمیز کردن زمین یا عرشهٔ کشتی

【地税】dìshuì عوارض و مالیات بر زمین

【地台】dìtái 〈地〉 (زمین شناسی) سکو یا قسمت سطح زمین

【地摊】dìtān بساط

【地毯】dìtǎn فرش، قالی

【地头】dìtóu ①(田地的边上) کنار مزرعه: 开个~会 جلسه در کنار مزرعه تشکیل دادن ②〈方〉(目的地) مقصد: 快到~了, 你准备下车吧。 بزودی به مقصد می رسیم. برای پیاده شدن آماده شوید. ③〈方〉(当地) محل: 你~熟悉, 爱上哪儿就上哪儿。 تو که با این محل آشنا هستی می توانی بآسانی هر جا می‌خواهی بروی.

【地头蛇】dìtóushé مار در لانه خود ــ کنایه از لوطی محلی

【地图】dìtú نقشهٔ جغرافی: ~比例尺 خط کش مهندسی نقشهٔ جغرافی / ~学 علم نقشه کشی / ~集 اطلس / ~位置 موقعیت در نقشهٔ جغرافی

【地土】dìtǔ زمین، خاك

【地望】dìwàng جاه و مقام

【地委】dìwěi کمیتهٔ حزبی وابستهٔ حوزهٔ اداری استان

【地位】dìwèi ①(在社会关系中所处的位置) موقعیت، وضع، وضعیت: 政治~ موقعیت سیاسی / 国际~ موقعیت بین المللی / 经济~ موقعیت اقتصادی / 社会~ موقعیت اجتماعی / ~平等 برابری موقعیت ②(所占的地方) جای اشغال شده

【地温】dìwēn 〈气〉 درجهٔ حرارت زمین: ~表 گرما سنج زمینی

【地文学】dìwénxué جغرافیای طبیعی

【地物】dìwù سیمای ظاهری روی زمین: 地形~ سیمای ظاهری جغرافیائی

【地峡】dìxiá تنگه: 巴拿马~ تنگهٔ پاناما

【地下】dìxià زیر زمینی، محرمانه، مخفی: ~仓库 انبار زیر زمین / ~宫殿 کاخ زیر زمینی / ~党 حزب محرمانه و زیر زمینی / ~核试验 آزمایش های هسته ای زیر زمینی / ~河流 رود زیر زمین / ~火 آتش زیر زمین / ~渗流 تراوش زیر زمینی / ~室 طبقهٔ زیر، انبار، اطاق زیر زمینی / ~水 آب زیر زمینی / ~水封油库 انبار نفت زیر زمینی و روپوش بوسیلهٔ آب / ~水位 سطح آب زیر زمینی / ~铁道 مترو، راه آهن زیر زمینی

【地下】dìxia روی زمین: 掉在~ به زمین افتادن / 从~拣起 از زمین برداشتن

【地线】dìxiàn 〈电〉 (برق) سیم اتصال زمین

【地心】dìxīn 〈地〉 هستهٔ زمین، درون زمین: ~引力 قوهٔ جاذبهٔ زمین

【地形】dìxíng عوارض زمین: ~测量 نقشه برداری از عوارض زمین / ~学 علم عوارض زمین / ~图 نقشهٔ عوارض زمین / ~侦察 عملیات اکتشافی برای عوارض زمین

【地衣】dìyī 〈植〉 گیاه گلسنگ

【地应力】dìyìnglì 〈地〉 (زمین شناسی) قوهٔ قشری: ~场 میدان قوهٔ قشری

【地榆】dìyú 〈植〉 گیاه رشگك

【地舆图】dìyútú 〈旧〉 کتاب نقشهٔ جهان، اطلس

【地狱】dìyù جهنم، دوزخ، عالم اسفل

【地域】dìyù ناحیه، منطقه، قلمرو، ناحیه گرایی：~观念 / ناحیه گرایی 辽阔 / وسیع و پهناور بودن سرزمین ~分工 / تقسیم کار برای هر ناحیه

【地缘政治学】dìyuán zhèngzhìxué مطالعه نفوذ عوامل فیزیکی (چون جغرافیا و علم اقتصاد وآمار) درمشی سیاسی وسیاست خارجی کشور 又作"地理政治学"

【地震】dìzhèn زلزله، زمین لرزه：国家~局 اداره دولتی زمین لرزه / ~波 موج زلزله / ~波曲线 منحنی های ترسیم شده زلزله / ~带 کمربند زلزله / ~工作者 زلزله شناس / ~计 بوسیله زلزله نگار / 海啸~ زلزله زیر دریائی / ~观测 مشاهده و سنجش زلزله / ~活动 فعالیت های زلزله / ~检波器 ژئوفون / ~烈度 شدت زلزله / ~台站 ایستگاه زلزله / ~中心 مرکز زلزله / ~区 ناحیه زلزله / ~学 زلزله شناسی / ~仪 زلزله نگار / ~预报 پیشگوئی زلزله / ~震级 درجه زلزله سنج

【地支】dìzhī دوازده بخش زمینی (که معمولا برای نشان دادن سال، ماه، روز و ساعت با ده ساقه آسمانی ترکیب می یابد)

【地址】dìzhǐ آدرس، نشانی：回信~ آدرس فرستنده نامه

【地志学】dìzhìxué 〈地〉 علم قیاس از روی وضعیت جغرافیائی

【地质】dìzhì زمین شناسی：~博物馆 موزه زمین شناسی / ~构造 ترکیبات زمین شناسی / ~调查 مطالعه و بررسی مربوط به زمین شناسی / ~勘探 اکتشافات زمین شناسی / ~勘探队 گروه اکتشافی زمین شناسی / ~力学 ژئو مکانیك / ~年代学 شرح وقایع تاریخی گذشته برمبنای اطلاعات زمین شناسی / ~时代 عصر زمین شناسی / ~图 نقشه زمین شناسی / ~学 علم زمین شناسی، ژئولوژی / ~学家 زمین شناس

【地中海】Dìzhōnghǎi دریای مدیترانه

【地轴】dìzhóu محور زمین

【地主】dìzhǔ ①(占有土地的剥削者) مالك زمین، زمیندار：~阶级 طبقه مالکین / 逃亡~ مالك فراری ②(主人) میزبان：尽~之谊 وظیفه میزبان را انجام دادن

【地啄木】dìzhuómù 〈动〉 نوعی دارکوب که می تواند سرخود را دور شانه بگرداند

【地租】dìzū بهره مالکانه، اجاره زمین：~剥削 استثمار بوسیله بهره مالکانه / 级差~ بهره مالکانه تصاعدی / 劳役~ اجاره زمین بصورت عمله بیگار / 实物~ بهره مالکانه جنسی

弟 dì ①(弟弟) برادر کوچك：令~ برادر کوچك شما ②[男性朋友相互间的谦称，多用于旧时书信中] من

【弟弟】dìdi برادر کوچك

【弟妇】dìfù زن برادر کوچك

【弟妹】dìmèi ①(弟弟妹妹) برادر کوچك و خواهر کوچك ② 〈口〉(弟妇) زن برادر کوچك

【弟兄】dìxiong برادران：亲~ برادران تنی / 阶级~ برادران طبقاتی / 他就一个~。او تنها پسر خانواده است.

【弟子】dìzǐ شاگرد، پیرو، مرید

的 dì هدف، آماج：有~放矢 بسوی هدف تیر انداختن ـ یعنی هدف معینی را در نظر گرفتن

另见 de; dí

帝 dì ①〈宗〉(天帝) خدای تعالی：玉皇大~ امپراطور یشم ~上 / خدا، ایزد، یزدان (فرمانروای متعالی آسمانی در تائوئیسم) ②(皇帝) امپراطور：称~ خود را امپراطور اعلام کردن ③〈简〉(帝国主义) مخفف کلمه امپریالیسم

【帝都】dìdū پایتخت سلطنتی

【帝俄】Dì'É روسیه تزاری

【帝国】dìguó امپراطوری：大英~ امپراطوری بریتانیا

【帝国主义】dìguózhǔyì امپریالیسم：~就是战争。امپریالیسم به معنی جنگ است. / ~分子 عنصر امپریالیست / ~者 امپریالیست، امپریالیست

【帝王】dìwáng امپراطور، سلطان مستبد

【帝制】dìzhì سلطنت مطلقه

递 dì ①(传送) دادن، تحویل دادن، تسلیم کردن：把报~给我 لطفا روزنامه را به من بدهید. / ~眼色 با چشمك فهماندن / 给他~个口信 پیغامی باو رساندن ②(顺次) یا اشاره کردن / به ترتیب شایسته، بطور مسلسل، پی در پی：~升 ترفیع یافتن

【递补】dìbǔ به ترتیب شایسته جای خالی را پر کردن：依次~ به ترتیب شایسته جاهای خالی را پر کردن

【递加】dìjiā افزایش تصاعدی یافتن

【递减】dìjiǎn کاهش تصاعدی یافتن：产品的成本随着生产率提高而~。بهای تمام شده فرآورده ها با افزایش تولید بطور تصاعدی کاهش می یابد.

【递交】dìjiāo تسلیم کردن، تقدیم کردن، ارائه دادن：~国书 استوارنامه را تقدیم کردن / ~一份声明 اعلامیه ای تسلیم کردن

【递解】dìjiè 〈旧〉 (جنایتکار را) از جائی به جای دیگر اسکورت کردن：~回籍 (مجرم را) به زادگاهش تبعید کردن

【递送】dìsòng فرستادن، ارسال داشتن：~情报 اطلاعات را فرستادن / ~信件 نامه رساندن

【递推公式】dìtuī gōngshì 〈数〉 (ریاضی) فرمول باز گشت

【递增】dìzēng افزایش تصاعدی یافتن：产量平均每年~百分之十五。میزان تولید بطور متوسط سالانه ۱۵ در صد افزایش یافت.

谛 dì 〈书〉①(仔细看或听) با توجه، با دقت：~听 با دقت گوش کردن / ~视 با دقت رسیدگی کردن ②(道理) معنی، مفهوم، مفاد، حقیقت：真~ معنی حقیقی، حقیقت

第 dì ①[用在数词前面，表示次序]：~一 اول، نخست / 党章~三条 ماده سوم اساسنامه حزب ②〈书〉(科第) درجاتی که کاندیدا های موفق در امتحانات سلطنتی در آن قرار می گرفتند：落~ در امتحانات سلطنتی موفق نشدن / 及~ در امتحانات سلطنتی موفق شدن ③(封建社会官僚、贵族的大宅子) اقامتگاه مأمورین عالیرتبه در جامعه فئودالی ④〈书〉(但是) ولی، اما

【第二产业】dì'èr chǎnyè صنعت دوم (اشاره به صنایع و معماری)

【第二次国内革命战争】Dì'èr Cì Guónèi Gémìng Zhànzhēng دومین جنگ داخلی انقلابی چین (۱۹۲۷-۱۹۳۷)

【第二次世界大战】Dì'èr Cì Shìjiè Dàzhàn جنگ جهانی دوم

【第二次鸦片战争】Dì'èr Cì Yāpiàn Zhànzhēng جنگ تریاك دوم (۱۸۹۰-۱۸۵۹)

【第二国际】Dì'èr Guójì (۱۹۱٤-۱۸۸۹) بین‌الملل دوم

【第二审】dì'èrshěn 〈法〉 دومین رسیدگی قضائی : ～法院 دادگاه دومین رسیدگی قضائی

【第二声】dì'èrshēng 〈语〉 آهنگ صدای بالارونده، آهنگ دوم از آهنگ های چهارگانه در تلفظ چینی استاندارد معاصر

【第二世界】dì'èr shìjiè جهان دوم

【第二信号系统】dì'èr xìnhào xìtǒng 〈生理〉 دومین سیستم علامت (کلمات و جملات گفتاری یا نوشتاری که در مغز به عنوان علامت دریافت می شود)

【第二性】dì'èrxìng 〈哲〉 (فلسفه) فرعی، ثانوی

【第三产业】dìsān chǎnyè صنعت سوم (اشاره به تجارت، کار های خدماتی و غیره)

【第三次国内革命战争】 Dìsān Cì Guónèi Gémìng Zhànzhēng سومین جنگ داخلی انقلابی چین (۱۹٤۹-۱۹٤۵)

【第三等级】dìsān děngjí 〈史〉 طبقهٔ درجهٔ سوم (که قبل از انقلاب بورژوازی قرن هجدهم فرانسه شامل دهقانان، بازرگانان، صنعتگران و بورژوا بوده و موظف بود مالیات بپردازد ولی از حقوق سیاسی محروم بود)

【第三国际】Dìsān Guójì (۱۹٤۳-۱۹۱۹) بین‌الملل سوم

【第三纪】Dìsānjì 〈地〉 عهد سوم در دورهٔ زمین شناسی

【第三声】dìsānshēng 〈语〉 آهنگ صدای پایین رونده و بالا رونده، آهنگ سوم از آهنگ های چهارگانه در تلفظ چینی استاندارد معاصر

【第三世界】dìsān shìjiè جهان سوم

【第三者】dìsānzhě طرف سوم (در نزاع) یا رقیب عاشقانه

【第四纪】dìsìjì 〈地〉 عهد چهارم در دورهٔ زمین شناسی

【第四声】dìsìshēng 〈语〉 آهنگ صدای پایین رونده، آهنگ چهارم از آهنگ های چهارگانه در تلفظ چینی استاندارد معاصر

【第五纵队】dìwǔ zòngduì ستون پنجم

【第一】dìyī اول، اولین، نخستین : 党委～书记 دبیر اول کمیتهٔ حزبی / ～号种子选手 بازیگر بذرپاش شماره یك / 获得～名 مقام اول را احراز کردن / 把劳动看作生活的～需要 کار را نیاز مبرم زندگی تلقی کردن

【第一把手】dìyī bǎ shǒu شخص اول، شخص با مسئولیت اصلی

【第一产业】dìyī chǎnyè صنعت اول (اشاره به کشاورزی، جنگل کاری، ماهیگیری وغیره)

【第一次国内革命战争】 Dìyī Cì Guónèi Gémìng Zhànzhēng اولین جنگ داخلی انقلابی چین (۱۹۲۷-۱۹۲٤)

【第一次世界大战】Dìyī Cì Shìjiè Dàzhàn جنگ جهانی اول

【第一国际】Dìyī Guójì (۱۸۷٦-۱۸٦٤) بین الملل اول

【第一流】dìyīliú درجهٔ یك

【第一审】dìyīshěn 〈法〉 اولین رسیدگی قضائی : ～法院 دادگاه اولین رسیدگی قضائی

【第一声】dìyīshēng 〈语〉 آهنگ صدای بلند و هموار، آهنگ اول از آهنگ های چهارگانه در تلفظ چینی استاندارد معاصر

【第一世界】dìyī shìjiè جهان اول

【第一手】dìyīshǒu اصلی، مستقیم، دست اول : ～材料 مدارك دست اول

【第一线】dìyīxiàn خط اول، خط جبهه ای، مقدم صفوف : 战斗在工业生产的～ در صفوف مقدم تولید صنعتی کار کردن / ～飞机 هواپیما در مقدم صفوف

【第一信号系统】dìyī xìnhào xìtǒng 〈生理〉 اولین سیستم علامت

【第一性】dìyīxìng 〈哲〉 اصلی، عمده : 物质是～的，意识是第二性的。 ماده اصلی است و آگاهی و شعور فرعی.

【第宅】dìzhái منزلگاه اشخاص بلندپایه

棣 dì 〈书〉 برادر کوچکتر

【棣棠】dìtáng 〈植〉"Kerria" نوعی گیاه بنام «کریا»

蒂 dì قسمتی که میوه و شاخهٔ درخت را بهم وصل کند

缔 dì عهد بستن، قرار داد بستن؛ دوستی کردن

【缔交】dìjiāo ①(缔结邦交) برقرار کردن روابط سیاسی ②(朋友订交) دوستی کردن

【缔结】dìjié بستن، منعقد کردن، بستن : ～条约 پیمان بستن / ～邦交 روابط سیاسی را برقرار کردن

【缔盟】dìméng پیمان بستن

【缔姻】dìyīn از راه نامزدی خویشاوند شدن

【缔约】dìyuē قرار داد بستن : ～双方 طرفین قرار داد / ～国 کشور امضا کنندهٔ (قرار داد)

【缔造】dìzào بنیاد گذاردن، برپاکردن، تأسیس کردن

睇 dì 〈书〉 چپ چپ نگاه کردن، از روی سوء ظن نگریستن، با گوشهٔ چشم نگاه انداختن

碲 dì 〈化〉(Te) تلوریوم

diān

掂 diān وزن چیزی را با دست تخمین زدن، با دست سبك سنگین کردن : ～～这有多重。 اینرا با دست بگیر وببین که چقدر وزن دارد.

【掂掇】diānduo ①(斟酌) سنجیدن : 你～着办吧 هرچه صلاح می بینی انجام بده. ②(估计) تخمین زدن

【掂斤播两】diānjīn-bōliǎng بسیار حسابگر بودن، در مسایل بی اهمیت حسابگری کردن 又作"掂斤簸两"

【掂量】diānliang 〈方〉①(掂) وزن چیزی را با دست تخمین زدن ②(斟酌) سنجیدن، کلیهٔ جهات امر را در نظر گرفتن : 您～着办得了。 هر طور که صلاح می دانید عمل کنید.

【掂算】diānsuàn برآورد کردن، حساب کردن، وزن کردن

滇 Diān 〈别称〉(云南)؛ نام دیگری برای استان؛یون نان؛
~红 چای سیاه مخصوص استان ؛یون نان؛

颠 diān ①(头顶) فرق سر ②(高而直立物的顶)، قله،
تکان (颠簸) ③ قله، بتخانه، سرمنار ~塔/ قله کوه ~山 : نوك
چون راه 路不平，车~得厉害。: خوردن، بالا و پایین آمدن
(跌落) ④ صاف و هموار نبود، کامیون بشدت تکان می خورد.
تمام ~~ 整天跑跑 : دویدن (跳起来跑;跑) 〈方〉⑤ افتادن
روز در حال دویدن و بی قراری بودن/ 对不起，我得~儿了。
ببخشید، باید بروم.

【颠簸】 diānbǒ تکان خوردن، بالاو پایین آمدن: 卡车在山路上~着前进。 کامیون در راه کوهستانی تکان می خورد و به پیش می رفت. / 风更大了，船身~起来。 چون باد شدید تر شد، قایق دستخوش امواج گردید.

【颠达】 diānda ①(上下颤动) تکان خوردن ②(奔波) دوندگی کردن

【颠荡】 diāndàng تکان خوردن

【颠倒】 diāndǎo ①(反置) وارونه کردن، واژگون کردن: 这~头朝上，别放~了。 این قسمت طرف بالا می باشد و آنرا وارونه نگذارید. / ~历史 تاریخ را وارونه کردن / ~敌我关系 دشمن را خودی تلقی کردن وخودی را دشمن / ~主次 مهم را غیر مهم جلوه دادن ②(错乱) آشفته، درهم برهم، مغشوش: 神魂~ مغشوش بودن حواس کسی

【颠倒黑白】 diāndǎo hēi-bái سیاه را سفید جلوه دادن

【颠倒是非】 diāndǎo shì-fēi حق را ناحق جلوه دادن، اشیاء را درهم برهم کردن

【颠覆】 diānfù واژگون کردن، برانداختن: ~活动 عملیات واژگون کننده

【颠来倒去】 diānlái-dǎoqù مکرر در مکرر

【颠连】 diānlián دشواری، سختی، محنت، مشقت

【颠沛流离】 diānpèi-liúlí آواره شدن، بی خانمان شدن، در بدرشدن، سرگردان بودن

【颠扑不破】 diānpū bù pò تکذیب ناپذیر، غیر قابل انکار، رد نشدنی: ~的真理 حقیقت تکذیب ناپذیر

【颠茄】 diānqié 〈药〉 نوعی دارو بنام بلادن

【颠三倒四】 diānsān-dǎosì بی ربط، نامربوط، درهم برهم، بی نظم و ترتیب، آشفته

巅 diān قله کوه، نوك کوه: 泰山之~ قله کوه ؛تای شان؛

癫 diān دیوانه، مجنون، بی عقل

【癫狂】 diānkuáng ①(发疯) دیوانه، مجنون، بی عقل ②(轻佻) سبك، سبکسر، سبك مغز

【癫痫】 diānxián 〈医〉 (طب) بیماری صرع، حمله صرع

【癫子】 diānzi 〈方〉 آدم دیوانه

diǎn

典 diǎn ①(标准;法则) معیار، استاندارد، قانون، حکم ②(典范书籍) کتب دانش بعنوان معیار / لغتنامه، فرهنگ ~词: کتاب دستور دارو سازی ~药 ③(典故) نقل قول ادبی: 用~ از نقل قول ادبی استفاده کردن ④(典礼) مراسم: 盛~ مراسم پرشکوه ⑤〈书〉(主持) عهده دار بودن، تصدی کردن: ~狱 سرپرست زندان ⑥(典当) گروگذاشتن، رهن گذاشتن: 他把房子~出去了。 او خانه خود را گروگذاشت.

【典当】 diǎndàng گروگذاشتن، رهن گذاشتن

【典范】 diǎnfàn نمونه، سرمشق، مدل

【典故】 diǎngù نقل قول ادبی

【典籍】 diǎnjí قانوننامه‌های باستان، کتب قدیمی

【典礼】 diǎnlǐ مراسم: 毕业~ مراسم فارغ التحصیلی

【典丽】 diǎnlì زیبا و لطیف

【典铺】 diǎnpù بنگاه رهنی

【典刑】 diǎnxíng مجازات عادی

【典型】 diǎnxíng ①(有代表性的人或事) نمونه تیپیك: 抓~ کسی یا چیزی را نمونه تیپیك را محکم در دست گرفتن / 理论与实践相结合的~ نمونه‌ای از تلفیق تئوری با عمل / 通过~试验取得经验 کسب کردن تجربه از راه آزمایش‌های نمونه ②(有代表性的) نمونه ای،تیپیك: ~人物 شخصیت نمونه ای / ~事例 مورد نمونه ای / ~的中国村庄 نمونه شاخص دهکده چین / ~性 نمونه ای بودن، تیپیك بودن

【典押】 diǎnyā 见"典当"

【典雅】 diǎnyǎ [多指文词] مهذب، لطیف، ظریف

【典要】 diǎnyào ①(典雅简要) لطیف و مختصر ②(准则) معیار

【典章】 diǎnzhāng کتب مبادی و اصول، آئین نامه ها، حکم ها و مقررات

点 diǎn ①(小滴) قطره، چکه: 雨~ قطره باران ②(痕迹) لکه: 墨~ لکه مرکب / 污~ لکه ننگ ③(汉字的点) نقطه (در هیروگلیف‌های چینی) ④〈几何学〉 نقطه (در هندسه): 基准~ علامت مأخذ قضاوت / 两线的交~ نقطه تقاطع دوخط ⑤(小数点) ممیز اعشاری: 三~五 سه ممیز پنج ⑥〈量〉(表示少量) قدری، اندکی، ذره ای: 给我一~茶。 قدری چای بمن بدهید. / 他今天好一~了。 امروز حالش قدری بهتر شده است. / 人的认识一~也不能离开实践。 شناخت انسان بهیچوجه نمی تواند از عملش جدا باشد. ⑦〈量〉[用于事项]: 我有几~不成熟的想法。 من چند پیشنهاد آزمایشی دارم. / 五~建议 پیشنهاد پنج ماده ای ⑧(一定地点或程度) محل، نقطه: 突破~ رسوخ مظفرانه در صفوف دشمن / 居民~ نقطه مسکونی / 沸~ نقطه جوش ⑨(方面) جنبه، وجه، زمینه، دیدگاه: 从这~上来看 از این دیدگاه، از این جنبه ⑩(用笔加点子) نقطه گذاشتن: 六个点表示省略 ملاحظه شش نقطه گذاشتن به منظور نشان دادن اینکه چیزی حذف شده باشد ⑪(一触即离) تماس مختصر ایجاد کردن: 蜻蜓~水。 سنجاقك ها با آب تماس مختصری ایجاد می کنند. / 她发言时~了这件事。 او در نطق خود به این قضیه اشاره کرد. ⑫(点头) تکان دادن سر ⑬(滴下) چکاندن: ~眼药

: بذرافشاندن در سوراخ ها (点播) ⑭ دارو را در چشم چکاندن
بازرسی کردن، (查对) ⑮ لوبیا را در سوراخها کاشتن 豆子~
请你把钱~一~。 : چك کردن، شمردن لطفا پول را بشمارید و
⑯ کالا ها را بازرسی کردن 货~/ ببینید که درست است یا نه.
(指定) انتخاب کردن، سفارش دادن : ~个歌儿请他唱。 ترانه
اشاره کردن، (指点;启发) ⑰ ای انتخاب کنید تا او بخواند.
او زود به اشاره پی برد. 他~~就明白了。 : تلویحا گفتن
(点燃) ⑱ روشن کردن، برافروختن : ~灯 چراغ را روشن کردن
: ساعت (时间单位) ⑲ چراغ نفتی را برافروختن 煤油灯~/
حالا ساعت 现在几~了? / ساعت نه قبل از ظهر 上午九~
دیر شده، ~误 : وقت معین (规定的钟点) ⑳ چند است؟
: شیرینی ها (点心) ㉑ وقت رسیده است. 到~了。/ تاخیرشده
茶~ چای و کیك / 早~ صبحانه ㉒ 〈印〉(计算活字及字模
大小的单位) پونت (واحد اندازه‌گیری برای حروف چاپی)

【点兵】diǎnbīng در قدیم سرباران را فراخواندن و سان دیدن

【点播】diǎnbō ①〈农〉(点种) بذر در سوراخ ها افشاندن
②(指定节目请求播送) : پخش برنامه ای را درخواست کردن
听众~节目。 شنوندگان رادیو پخش برنامهٔ مورد پسند خود را درخواست می کنند.

【点补】diǎnbu برای رفع گرسنگی غذای مختصر خوردن : 这里有点吃的，谁饿了可以先~~。 اینجا غذای مختصری هست. کسی که گرسنه است می تواند از آن استفاده کند.

【点菜】diǎncài غذا سفارش دادن

【点穿】diǎnchuān آشکار کردن

【点窜】diǎncuàn کلمه ها و جمله ها را عوض کردن (برای ویرایش)

【点滴】diǎndī ①(一点一滴) اندك، کم : 重视别人的~经验 به تجربیات اندك دیگران اهمیت دادن / 这些资料是点点滴滴积累起来的。 این مدارك اندك اندك جمع آوری شده است. ②〈医〉 تزریق آهسته و قطره قطرهٔ مایع به داخل ورید، چکاندن دارو در سیاهرگ یا ورید

【点定】diǎndìng اصلاح و ویراستاری کردن

【点焊】diǎnhàn جوش دادن نقطه ای (نوعی جوش دادن)

【点火】diǎnhuǒ ①(点燃) روشن کردن، برافروختن : 点革命之火 آتش انقلاب را برافروختن ②(挑起是非) آشوب ایجاد کردن ③〈汽车〉 استارت کردن (ماشین را) : ~线圈 سیم پیچ استارت

【点饥】diǎnjī برای رفع گرسنگی غذای مختصر خوردن

【点将】diǎnjiàng ①(旧时主帅对将官点名分配任务) (در اپرای سنتی چین) افسران را فراخواندن و به‌آنها وظایف جنگی دادن ②(叫出人名要他去作某事) کسی را برای انجام وظیفه ای مخصوص معرفی کردن

【点交】diǎnjiāo قلم به قلم تحویل دادن

【点金成铁】diǎn jīn chéng tiě طلا را به آهن تبدیل کردن ـ کنایه از مقالهٔ کسی را بد اصلاح کردن

【点卯】diǎnmǎo ①(旧时官厅里在卯时点名) (در ادارات دولتی قدیم چین) در ساعت ۵ تا ۷ صبح حاضر و غایب کردن ②(为到场而来) حضور بهم رساندن

【点名】diǎnmíng ①(查点人数) حاضر وغایب کردن : 晚~ حضور و غیاب عصرانه / ~册 دفتر حضور وغیاب ②(指名) نام او را با ذکر نام : 他~要你去。 کسی را ذکر کردن شما را خواست. / ~批判 کسی را با ذکر نامش به باد انتقاد گرفتن

【点明】diǎnmíng روشن کردن، خاطر نشان ساختن : ~问题所在 عامل دشواری را مشخص کردن

【点派】diǎnpài (کسی را) معین کردن و به کاری گماشتن

【点破】diǎnpò آشکار کردن، واضح نشان دادن : ~某人的真实意图 نیت واقعی کسی را آشکار کردن

【点球】diǎnqiú ضربهٔ پنالتی (در فوتبال)

【点燃】diǎnrán روشن کردن، برافروختن : ~火把 مشعل را روشن کردن / ~革命之火 آتش انقلاب را برافروختن

【点染】diǎnrǎn ①(绘画时点缀景物和着色) حواشی برنقاشی افزودن ②(修饰文字) نوشته ای را اصلاح و ویرایش کردن

【点射】diǎnshè 〈军〉 تیراندازی متوالی

【点石成金】diǎn shí chéng jīn سنگ را لمس کردن و آنرا به طلا تبدیل کردن ـ کنایه از نوشتهٔ خام و ناپخته را به نوشتهٔ ادبی تبدیل کردن

【点收】diǎnshōu بازرسی و قبول کردن : 按清单~货物 پس از بازرسی کالا ها فهرست آنها را تصدیق کردن

【点首】diǎnshǒu تکان دادن سر

【点数】diǎnshù تعداد (کالا ها را) برشمردن

【点题】diǎntí مطلب یا موضوع را نشان دادن

【点头】diǎntóu سر تکان دادن، با سر اشاره کردن : ~同意 با تکان سر موافقت کردن / ~示意 با تکان سر فهماندن یا اشاره کردن / ~之交 آشنائی سطحی، آشنائی با تکان سر

【点头哈腰】diǎntóu-hāyāo 〈口〉 خم شدن، دو لا شدن، تعظیم کردن

【点污】diǎnwū کثیف کردن

【点心】diǎnxin شیرینی

【点醒】diǎnxǐng 〈方〉 تذکر دادن

【点验】diǎnyàn قلم به قلم آزمایش کردن

【点阵】diǎnzhèn 〈物〉 شبکه بندی (فیزیك)

【点种】diǎnzhǒng دانه دانه بذر کاشتن، بذر در سوراخ ها و گودال کاشتن

【点种】diǎnzhòng بذرکاری در سوراخ ها و گودالها

【点缀】diǎnzhui ①(装饰) آرایش دادن، زینت دادن : 几株红梅把雪后的园林~得格外美丽。 با آرایش چند گل سرخ یخ باغچه پس از بارش برف زیباتر به نظر می آید. ②(应景) چیزی را صرفا برای زینت بکار بردن

【点字】diǎnzì خط برجستهٔ مخصوص نابینایان

【点子】diǎnzi ①(小滴) قطره، چکه : 雨~ قطرهٔ باران ②(小的痕迹) لکه : 油~ لکهٔ چربی ③(节拍) ضربهٔ موسیقی : 鼓~ ضربهٔ طبل، صدای کوس یا طبل ④(重点) نکتهٔ کلیدی : 工作抓到~上 در کار خود به نکتهٔ کلیدی رسیدن / 这话说到~上了。 گوینده به کنه مطلب رسید. ⑤(主意) ایده، نظر : 出~ مطرح کردن پیشنهاد / 他~多。 او ایده های زیادی دارد.

鬼 ~ ایده‌ء شرارت آمیز ⑥〈方〉 یك کم، یك کمی: 这点小病 بیماری مهمی نیست. اگر کمی دارو بگیرید 抓~药吃就好了。 وبخورید خوب خواهید شد.

碘 diǎn 〈化〉(I) ید

【碘酊】diǎndīng 〈药〉 تنتور ید

【碘仿】diǎnfǎng 〈化〉 یدفرم

【碘酒】diǎnjiǔ 〈药〉 تنتور ید، تعفن ید

【碘钨灯】diǎnwūdēng نوعی لامپ تئون

踮 diǎn با نوك پا ایستادن: 护士~着脚走到伤员床边。 پرستار با نوك پا آهسته به کنار تختخواب سرباز مجروح آمد.

diàn

电 diàn ①(电流) الکتریسته، برق ②(触电) برق گرفتن: 电门有毛病,差点~了我一下。 چون کلید برق خراب بود نزدیك بود مرا برق بگیرد. ③(电报) تلگراف، تلگرام: 急~ تلگراف فوری ④(打电报) تلگراف مخابره کردن: 上级请示 ~ برای کسب دستور به مافوق تلگراف مخابره کردن / 复~ بوسیله‌ء تلگراف جواب دادن / 贺~ تلگراف تهنیت آمیز مخابره کردن

【电棒】diànbàng 〈方〉 چراغ قوه

【电报】diànbào تلگراف، تلگرام: 打~ تلگراف مخابره کردن، / 打~让某人回来 برای باز گشت کسی به او تلگراف کردن / 有线~ تلگراف سیم دار / 无线~ تلگراف بی سیم / 加急~ تلگراف بسیار فوری / 海底~ تلگراف زیر دریائی / 密码~ تلگراف با کد محرمانه / 明码~ تلگراف با کد عادی / 传真~ فوتوگراف / ~服务台 سرویس تلگراف / 挂号~ سفارش تلگرافی / ~机 دستگاه تلگراف / ~音响器 دستگاه ضبط مخابرات تلگرافی

【电表】diànbiǎo ①(各种计电仪表) هرگونه متر برای اندازه گیری برق (مانند آمپر متر یا ولت متر) ②(瓦特小时计) کیلوات ساعت

【电冰箱】diànbīngxiāng یخچال برقی

【电波】diànbō موج الکتریکی

【电铲】diànchǎn بیل الکتریکی

【电场】diànchǎng میدان برق، میدان الکتریکی: ~强度 شدت میدان برق

【电唱机】diànchàngjī گرامافون برقی

【电唱头】diànchàngtóu پیکاپ گرامافون

【电唱针】diànchàngzhēn سوزن گرامافون

【电车】diànchē (有轨) تراموای برقی، (无轨) اتوبوس برقی، واگن برقی شهری

【电掣风驰】diànchè-fēngchí بسرعت باد و برق

【电池】diànchí باتری، قوه: ~组 باتری های متصل بهم / 干~ باتری خشك / 太阳能~ باتری آفتابی

【电传打字电报机】diànchuán dǎzì diànbàojī تله پرینتر، ماشین تحریر تلگرافی

【电磁】diàncí 〈物〉 الکترو مغناطیس: ~波 موج الکترو مغناطیسی / ~感应 القاء الکترو مغناطیسی / ~场 میدان الکترو مغناطیس / ~学 علم الکترو مغناطیس / ~铁 آهن ربای الکتریکی / الکترومغناطیس

【电大】diàndà نام مخفف دانشگاه تلویزیونی

【电导】diàndǎo 〈电〉 ضریب هدایت: ~仪 آلت ضریب هدایت

【电灯】diàndēng چراغ برقی: ~泡 حباب چراغ برقی

【电动】diàndòng بوسیله‌ء برق بکار انداخته شده: ~泵 تلمبه‌ء برقی / ~发电机 ژنراتور موتوری / ~葫芦〈机〉 جرثقیل الکتریکی / ~回转罗盘 نوعی قطب نمای الکتریکی که همواره شمال حقیقی را نشان می دهد / ~记分牌 تابلوی ثبت امتیازات الکتریکی / ~势 (EMF) قوه‌ء تولید جریان برق / ~玩具 بازی بوسیله‌ء برق، اسباب بازی الکتریکی

【电动机】diàndòngjī موتور الکتریکی

【电动力学】diàndònglìxué الکترودینامیك (شاخه ای از علم فیزیك که درباره‌ء اثرات جریان برق برمغناطیس یا روی جریانهای الکتریکی دیگر یا روی خود شان بحث می کند)

【电度表】diàndùbiǎo متر کیلوات ساعت، متر الکتریکی

【电镀】diàndù آب فلزی دادن، آب برقی دادن: ~槽 شیار آب فلزی دادن

【电法勘探】diànfǎ kāntàn 〈矿〉 اکتشافات برقی

【电风扇】diànfēngshàn پنکه‌ء برقی

【电复】diànfù با تلگراف جواب دادن

【电杆】diàngān تیر برق

【电感】diàngǎn 〈电〉 اندوکتانس، ظرفیت القاء مغناطیسی: ~电桥 پل اندوکتانس در جریان برق

【电工】diàngōng ①(电工学) مهندسی برقی: ~学 علم مهندسی برقی / ~技术 تکنیك الکتریکی / ~器材 اسباب برقی ②(电工工人) مکانیك برق

【电功率】diàngōnglǜ قدرت الکتریکی: ~计 دستگاه اندازه گیری نیروی محرکه‌ء الکتریکی

【电灌站】diànguànzhàn مرکز تلمبه‌ء برقی

【电光】diànguāng روشنائی برق

【电焊】diànhàn جوشکاری برقی: ~工 جوشگر / ~机 دستگاه جوشکاری / ~条 میله‌ء مخصوص جوش کاری

【电荷】diànhè 〈电〉 بار الکتریکی: 正(负)~ بار مثبت (منفی) الکتریکی

【电弧】diànhú قوس الکتریکی: ~焊接 جوشکاری بوسیله‌ء قوس الکتریکی / ~切割机 ماشین برش قوس الکتریکی / ~炉〈冶〉 کوره‌ء قوس الکتریکی

【电化当量】diànhuà dāngliàng 〈物〉 (فیزیك) معادل الکترو شیمی

【电化教育】diànhuà jiàoyù آموزش بکمك ضبط صوت، تلویزیون وغیره

【电化学】diànhuàxué علم الکتروشیمی، شیمی الکترولیزه

【电话】diànhuà تلفن: 打~ تلفن زدن، تلفن کردن / 他正在打~。 او مشغول تلفن است. / 有你的~。 شما را پای تلفن می

请别把～挂上。لطفا گوشی تلفن را داشته باشید. / 他把～挂了。او گوشی تلفن را بجای خود گذاشت. / 公用～ تلفن عمومی / 有线～ تلفن سیم دار / 无线～ تلفن بی سیم / 自动～ تلفن اتوماتیك، تلفن خود کار / 市内～ تلفن داخلی شهر / 长途～ تلفن مسافت دور / 投币～ تلفن با سکهٔ پول / ～簿 دفترچهٔ تلفن / 分机～ تلفن فرعی / ～号码拨盘 صفحهٔ شماره های تلفن / ～间(亭) اطاقك تلفن، کیوسك عمومی تلفن / ～局 ادارهٔ تلفن / ～交换机 صفحهٔ کلید تلفن / ～用户 مشتری تلفن

【电汇】diànhuì حوالهٔ تلگرافی : ～汇率 مظنهٔ ارز برای حوالهٔ تلگرافی، نرخ حوالهٔ تلگرافی

【电火花】diànhuǒhuā جرقهٔ برق : ～加工 با جرقهٔ برق به عملیات مخصوص پرداختن

【电击】diànjī ضربهٔ برق

【电机】diànjī ماشین برقی : ～厂 کارخانهٔ تهیهٔ ماشین برقی / ～工程 مهندسی برقی

【电机车】diànjīchē لوکوموتیو برقی

【电积】diànjī 〈冶〉 رسوبی که در تجزیهٔ الکتریکی در قطب الکتریکی ایجاد می شود

【电极】diànjí 〈电〉 قطب الکتریکی : 正～ قطب الکتریکی مثبت / 负～ قطب الکتریکی منفی

【电价】diànjià 〈化〉 ظرفیت الکتریکی : ～化合物 مادهٔ ترکیبی شیمیائی ظرفیت الکتریکی

【电键】diànjiàn کلید الکتریکی

【电教】diànjiào 见"电化教育"

【电解】diànjiě 〈电〉 تجزیهٔ جسمی بوسیلهٔ جریان برق : ～液 الکترولیت / ～质 مایهٔ تجزیهٔ الکتریکی

【电介质】diànjièzhì نگهدارندهٔ برق، مانع عبور برق

【电锯】diànjù ارهٔ برقی

【电抗】diànkàng واکنش برق، تأخیر و مکث جریان برق : ～器 آلت تأخیر و مکث جریان برق

【电缆】diànlǎn کابل الکتریکی : 电源～ کابل منبع برق / 同轴～ کابل هم محوری / 铅包～ کابل سرب پوش / ～端 انتهای کابل / ～接头 اتصال کابل / ～电视 تلویزیون کابلی

【电烙铁】diànlàotiě ①(熨衣服用) اطوی الکتریکی ②(焊接用) اطوی الکتریکی مخصوص لحیم کاری

【电离】diànlí ایونیزاسیون : ～层〈气〉 قسمتی از فضای جو زمین که از ارتفاع ۲۵ میل شروع می شود و تا بیشتر از ۲۵۰ میل ادامه دارد و بوسیلهٔ محیط الکتریکی خود امواج رادیو را باطراف زمین می فرستد

【电力】diànlì نیروی برق : ～工程 صنعت نیروی برق، پروژهٔ نیروی برق / ～网 شبکهٔ برق / ～供应 تأمین برق / ～系统 سیستم نیروی برق / ～消耗 مصرف نیروی برق

【电力线】diànlìxiàn ①(输电导线) سیم برق ②(电场力线) سیم نیرو در میدان برق : ～密度 انبوهی سیم برق

【电疗】diànliáo 〈医〉 الکتروترافی، درمان و معالجه امراض با برق : 短波～ معالجه با موج کوتاه / 超短波～ معالجه با موج مافوق کوتاه

【电料】diànliào اسباب و لوازم برقی

【电铃】diànlíng زنگ الکتریکی

【电令】diànlìng با تلگراف فرمان دادن

【电流】diànliú جریان برق : 无功～ جریان بی اثر برق / 反向～ جریان معکوس برق / ～计 آلت سنجش جریان برق / 强度～ شدت جریان برق / ～衰减 کاهش جریان برق / 增长～ افزایش جریان برق

【电溜子】diànliùzi 〈矿〉 (معدن) دستگاه انتقال جریان برق

【电炉】diànlú ①(家用) اجاق برقی ②(工业用) کورهٔ برقی : ～炼钢法 روش مخصوص فولاد سازی با کورهٔ الکتریکی / ～钢 فولاد الکتریکی

【电路】diànlù جریان برق : ～图 نمودار جریان برق

【电码】diànmǎ کد تلگرافیك : ～本 دفترچهٔ کد / 明～ کد تلگرافیك عادی / 密～ کد تلگرافیك محرمانه / 莫尔斯～ کد تلگرافیك «مورس» / 把～译成 به کد تلگرافیك برگرداندن / 翻成电文 کد را به متن تلگراف ترجمه کردن

【电鳗】diànmán 〈动〉 (برق دار) مارماهی الکتریکی

【电门】diànmén سویچ برق

【电木】diànmù 〈化〉 (شیمی) باکلیت : ～粉 پودر باکلیت

【电脑】diànnǎo مغز الکتریکی، کامپیوتر

【电能】diànnéng انرژی برق

【电钮】diànniǔ دکمهٔ برق : 按～ به دکمه برق فشار دادن

【电耙】diànpá 〈矿〉 (معدن) خراشندهٔ الکتریکی

【电瓶】diànpíng باتری آکومولاتور : ～车 ماشین باتری آکومولاتور، الکتروموبیل

【电气】diànqì الکتریکی : ～机车 لوکوموتیو الکتریکی / ～设备 تجهیزات الکتریکی

【电气化】diànqìhuà الکتریفیکاسیون : 农业～ الکتریفیکاسیون کشاورزی / 铁路～ الکتریفیکاسیون راه آهن

【电气石】diànqìshí 〈矿〉 (معدن) کهربای اصل

【电器】diànqì لوازم برقی : ～制造厂 کارخانهٔ تهیهٔ لوازم برقی

【电热】diànrè حرارت الکتریکی : ～器具 وسایل ایجاد حرارت توسط برق / ～丝 سیم حرارت الکتریکی

【电容】diànróng ظرفیت الکتریکی : ～率 واحد اندازه گیری الکتریسیته برحسب فارادی

【电容器】diànróngqì ذخیره کنندهٔ برق : 固定～ ذخیره کنندهٔ ثابت برق / 可变～ ذخیره کنندهٔ تغییر پذیر برق

【电熔炼】diànrónglián 〈冶〉 گدازگری الکتریکی

【电扇】diànshàn پنکه، بادبزن برقی

【电渗析】diànshènxī 〈化〉 (شیمی) تجزیهٔ الکتریکی

【电石】diànshí 〈化〉 (CaC_2) جسم متبلور و بیرنگی بفرمول ～ : 气 استیلین

【电示】diànshì با تلگراف دستور دادن

【电势】diànshì 见"电位"

【电视】diànshì تلویزیون : 看～ تلویزیون تماشا کردن / 彩色～ تلویزیون رنگی / 黑白～ تلویزیون سیاه و سفید / 立体～ تلویزیون برجسته بین / 电话～ ویدئو فون / ～发射机 دستگاه فرستندهٔ تلویزیون / ～机 دستگاه تلویزیون / 广播～ پخش تلویزیونی / تلویزیون

ادوات تلویزیونی / 雷达导航仪 ~ درام تلویزیونی / ~剧 برنامه تلویزیونی / ~节目 دستگاه هدایت هواپیما بوسیله تلویزیون و رادار / ~连续剧 سریال تلویزیونی / ~屏幕 پرده تلویزیون / ~摄影机 دوربین تلویزیونی / ~台 ایستگاه تلویزیون / ~塔 برج تلویزیونی / ~网 شبکه تلویزیون / ~系列片 سریال تلویزیونی / ~影片 فیلم تلویزیونی / ~转播 پخش تلویزیون بوسیله دستگاه تقویت / ~转播卫星 ماهواره انتقال امواج تلویزیون / ~讲座 بحث و نشست تلویزیونی

【电枢】diànshū آرمیچر

【电刷】diànshuā 〈机〉 برس الکتریکی : 发电机 ~ برس الکتریکی ژنراتور

【电台】diàntái ①(广播电台) رادیو ②(无线电台) دستگاه فرستنده یا گیرنده

【电烫】diàntàng فر ششماهه

【电梯】diàntī (升降机) آسانسور (阶梯式) آسانسور پله ای ؛ ~司机 آسانسور چی

【电筒】diàntǒng چراغ قوه

【电网】diànwǎng تور برقی یا شبکه تأمین برق

【电位】diànwèi عامل بالقوه الکتریکی : ~差 تفاوت عامل بالقوه الکتریکی

【电文】diànwén متن تلگراف

【电线】diànxiàn سیم برق : ~杆子 تیر برق

【电信】diànxìn مخابرات تلفنی، تلگرافی، تلکس، بی سیم و امثال آن : ~局 اداره مخابرات / ~业务 سرویس مخابرات

【电刑】diànxíng با برق شکنجه دادن یا اعدام کردن

【电学】diànxué علم الکتریسیته

【电讯】diànxùn ①(消息) اخبار منتشره توسط تلکس، تلگراف و امثال آن ②(无线电信号) ارتباطات تلفنی، تلگرافی و غیره

【电压】diànyā ولتاژ : 终端 ~ انتهای ولتاژ / 极限 ~ حد اکثر ولتاژ / ~表 ولت متر

【电眼】diànyǎn ①(光电管) چشم الکتریکی ②(指示调谐程度的电子管) لامپ الکترونی

【电唁】diànyàn مخابره کردن تلگراف تسلیت آمیز

【电邀】diànyāo با فرستادن تلگراف دعوت کردن

【电冶金】diànyějīn ذوب فلزات بوسیله برق

【电椅】diànyǐ صندلی برقی

【电影】diànyǐng فیلم، فیلم سینمائی : 有声 ~ فیلم صدادار / 无声 ~ فیلم صامت / 彩色 ~ فیلم رنگی / 黑白 ~ فیلم سیاه و سفید / 立体 ~ سینمای سه بعدی / ~发行公司 شرکت پخش فیلم / ~放映机 پروژکتور فیلم / ~放映队 دسته نمایش فیلم / ~放映网 شبکه نمایش فیلم / ~剪辑机 دستگاه ایدیت فیلم / ~节 جشنواره سینما / ~剧 فیلم مخصوص فیلم برداری / ~胶片 دوربین / ~摄影机 فیلم سینمایی / ~片子 سناریو، فیلمنامه / ~剧本 خلاصه ای / ~说明书 فیلم بردار / ~摄影师 فیلم برداری / ~演员 هنرمند فیلم، بازیگر فیلم / ~院 سینما / ~招待会 مجلس پذیرائی فیلم / ~译制厂 کارخانه دوبله فیلم / ~制片厂 کارخانه فیلم سازی / ~周 هفته فیلم / ~字幕 زیرنویس فیلم سینمائی

【电泳】diànyǒng 〈物〉 (فیزیك) حرکت ذرات معلق مایعی بوسیله نیروی برق

【电谕】diànyù با تلگراف دستور دادن

【电源】diànyuán منبع نیروی برق : 接上 ~ به منبع نیروی برق متصل کردن / ~变压器 ترانسفورماتور نیروی برق

【电熨斗】diànyùndǒu اطوی برقی

【电灶】diànzào اجاق برقی

【电渣焊】diànzhāhàn جوشکاری با تفاله برقی

【电渣炉】diànzhālú 〈冶〉 کوره تفاله برقی

【电闸】diànzhá دریچه برقی سد

【电针疗法】diànzhēn liáofǎ 〈中医〉 معالجه با سوزن الکتریکی، طب سوزنی بوسیله برق

【电针麻醉】diànzhēn mázuì 〈中医〉 بیهوشی با سوزن الکتریکی

【电钟】diànzhōng ساعت برقی

【电铸版】diànzhùbǎn 〈印〉 چاپ برقی

【电子】diànzǐ الکترون : 热 ~ الکترون گرمائی / 光 ~ فوتو الکترون / 价 ~ الکترون والانسی / 负 ~ الکترون منفی / 正 ~ الکترون مثبت / ~工业 صنعت الکترون / ~伏特 ولت الکترون / 游离 ~ الکترون آزاد / ~轨迹 مسیر الکترون / ~光学 علم بینائی الکترون / ~音乐 موسیقی الکترون / ~手表 ساعت الکترونی / ~琴 پیانو الکترونی / ~加速器 شتاب الکترونی / ~计算机 کامپیوتر الکترونی / ~减速 کاهش سرعت الکترون / ~壳层 دهنده الکترونی / ~刻版机 〈印〉 دستگاه گراور سازی الکترونی / ~束 پوسته الکترون / ~枪 پرتوی الکترونی / ~流 تفنگ الکترونی / ~物理学 جریان الکترون / ~图像 تصویر الکترونی / ~学 فیزیك الکترون / ~望远镜 علم الکترون / ~振荡 تلسکوپ الکترونی / بسامد الکترون

【电子管】diànzǐguǎn لامپ الکترونی : ~收音机 رادیو بالامپ الکترونی

【电子显微镜】diànzǐ xiǎnwēijìng میکروسکوپ الکترونی، ذره بین الکترونی : 二十万倍 ~ میکروسکوپ الکترونی با بزرگ سازی ۲۰۰ هزار برابر

【电阻】diànzǔ عایق مقاومت، عایق الکتریسیته : ~表 عایق متر / ~率 استعداد مقاومت / ~炉 〈冶〉 کوره عایق دار

【电钻】diànzuàn مته برقی

佃 diàn زمین کرایه، زمین اجاره ای

【佃东】diàndōng خطاب دهقان کرایه دار به زمیندار درقدیم

【佃户】diànhù دهقان کرایه دار

【佃农】diànnóng کشاورز اجاره دار، دهقان کرایه نشین

【佃契】diànqì قرارداد اجاره داری

【佃权】diànquán حق کرایه نشین

【佃租】diànzū اجاره زمین

甸 diàn [多用于地名] مرتع، چراگاه

店 diàn ①(商店) فروشگاه، مغازه، دکان : 服装 ~ دکان لباس / 文具 ~ فروشی / 古玩 ~ عتیقه فروشی / 书 ~ کتابفروشی

～住: مسافرخانه، مهمانخانه، کاروانسرا ②(客店) لوازم التحریر در مسافرخانه توقف کردن

【店倌】diànguān فروشندهٔ مغازه

【店伙】diànhuǒ فروشندهٔ مغازه

【店家】diànjiā 〈旧〉 صاحب مسافرخانه

【店面】diànmiàn نمای مغازه

【店铺】diànpù فروشگاه، مغازه، دکان

【店小二】diànxiǎo'èr 〈旧〉 مستخدم مسافرخانه

【店员】diànyuán فروشندهٔ مغازه، کارمند مغازه

【店主】diànzhǔ صاحب مغازه

玷 diàn ①(玉上斑点) لکه روی یشم سبز ②(使有污点) لکه دار ساختن، بدنام کردن، بی اعتبار کردن

【玷辱】diànrǔ رسوا کردن، بدنام کردن، خفیف کردن

【玷污】diànwū لکه دار کردن، بدنام کردن: 他这种行为～了这个组织的光荣称号。 با رفتار زشت خود حیثیت این سازمان را لکه دار کرده است.

垫 diàn ①(放在、铺在下面) چیزی را زیر چیز دیگر گذاشتن: 把桌子～高 چیزی را زیر پا های میز گذاشتن تا میز بالاتر آید ②(垫子) تشک: 椅～ تشک صندلی / 轴～ تشک محور / 鞋～ کفی کفش / 床～ تشک رختخواب ③(暂时替人付钱) برای کسی پول پرداختن: 我先给你～上以后还我就是。 من حساب شما را می پردازم و بعدا آنرا بمن پس بدهید وبس.

【垫背】diànbèi 〈方〉 محکوم شدن به جای مجرم واقعی: 他是个～的。 او بجای مجرم واقعی مورد محکومیت قرار گرفت.

【垫底儿】diàndǐr اساس گذاشتن یا ته بندی کردن

【垫付】diànfù برای کسیپول پرداختن

【垫肩】diànjiān ①(衣服肩部的衬垫物) لائی شانه ②(扛东西时放在肩上的垫子) تشک روی شانه (که در موقع حمل چیزی بکار میرود)

【垫脚石】diànjiǎoshí سنگ پله

【垫圈】diànjuàn خاک را در آغل خوک یا گاو ریختن و گستردن
另见 diànquān

【垫款】diànkuǎn پولی که برای سفارش کسی پرداخت می شود تا بعدا مسترد گردد

【垫路】diànlù راه را هموار ساختن، راه را صاف کردن

【垫密片】diànmìpiàn 〈机〉 واشر، درز بند: 气缸～ واشر سیلندر

【垫片】diànpiàn 〈机〉①(间距垫片) فاصله‌گیر: 轴承～ فاصله گیر محور ②(密封垫片) فاصله پرکن

【垫平】diànpíng هموارساختن، صاف کردن، برابر کردن: 把篮球场～ میدان بسکتبال را هموار ساختن

【垫圈】diànquān 〈机〉 واشر
另见 diànjuàn

【垫上运动】diànshàng yùndòng 〈体〉 ورزش روی تشک

【垫用】diànyòng موقتا ازمقدار پول استفاده کردن تا بعدا مسترد گردد

【垫支】diànzhī موقتا برای کسی پول پرداختن

【垫子】diànzi تشک: 体操～ حصیر یا فرش جلو در / 蹭鞋～ تشک ژیمناستیک / 沙发～ تشک مبل / 弹簧～ تشک فنری / 茶杯～ زیر فنجانی

钿 diàn 见"螺钿"luódiàn
另见 tián

淀 diàn ①(沉淀) رسوب، ته نشستن ②(浅的湖泊)[多用于地名] دریاچهٔ کم عمق: 白洋～ دریاچهٔ «بای‌یان دیان» در استان «هه به»

【淀粉】diànfěn نشاسته: ～酶〈生理〉 ماده ای که باعث هیدرولیز نشاسته می شود

【淀积作用】diànjī zuòyòng 〈地〉 (زمین شناسی) رسوب شدن خاک در اثر نقل مکان از محلی به محل دیگری

惦 diàn دائما به فکرچیزی یا کسی بودن: 我一直～着这件事。 من همواره در بارهٔ این موضوع فکر کرده ام.

【惦记】diànjì دائما به فکر چیزی یا کسی بودن: 他时刻～着工作。 او در هر لحظه بفکر کارش است.

【惦念】diànniàn نگران بودن، مضطراب بودن: 我一切都好, 请您不要～。 همه چیز برای من خوب است. لطفا نگران من نباشید.

奠 diàn ①(奠定) تأسیس کردن، بنیاد نهادن، بنا نهادن ②(祭奠) به روح و روان مرده پیشکشی تقدیم کردن

【奠定】diàndìng تأسیس کردن، بنیاد نهادن، بنا کردن: ～基础 پایه گذاشتن، شالوده ریختن

【奠都】diàndū بنیاد گذاشتن پایتخت: 太平天国～南京。 پادشاهی آسمانی «تای پین» شهر نانکن را به عنوان پایتخت خود بنیاد گذاشت.

【奠基】diànjī بنیاد گذاشتن، شالوده ریختن: ～礼 مراسم بنیاد گذاری / ～石 سنگ بنیاد گذاری

【奠基人】diànjīrén بنیاد گذار: 鲁迅是中国新文学的～。 لوسیون بنیادگذار ادبیات جدید چین است.

【奠祭】diànjì به روح و روان مرده پیشکش تقدیم کردن

【奠仪】diànyí هدیهٔ پول به مرده در مراسم تدفین

殿 diàn ①(宫殿或佛殿) تالار، قصر، معبد: 太和～ تالار همآهنگی متعالی ②(最后) در عقب

【殿后】diànhòu در موقع لشگرکشی در عقب قرار گرفتن

【殿军】diànjūn ①(行军时走在最后的部队) عقب دار ارتش، پس قراول ارتش ②(比赛入选最后一名) آخرین برنده در مسابقهٔ ورزشی، آخرین کاندیدای موفق در امتحانات درباری

【殿试】diànshì آخرین امتحان درباری (با حضور امپراطور)

【殿堂】diàntáng قصر یا سالن قصر

【殿下】diànxià (直接称呼) والاحضرتا ; (间接称呼) والاحضرت

【殿宇】diànyǔ قصر یا معبد

靛 diàn ①(靛蓝) نیل، رنگ نیل: ～类染料 از رنگ

آبی نیلی ②(深蓝色) های نیل

【靛蓝】 diànlán آبی نیلی 色~ : نیل، رنگ نیل

【靛青】 diànqīng ①(深蓝色) آبی نیلی، آبی پررنگ ②〈方〉(靛蓝) نیل، رنگ نیل

癜 diàn 〈医〉 لکه های ارغوانی یا سفید روی پوست انسان : 紫~ (لکه های ارغوانی روی پوست انسان) پورپورا/ 白~风 لك و پیس سفید

diāo

刁 diāo ①(狡猾) مکار، حقه باز، نیرنگ باز، گول زن ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【刁恶】 diāo'è مکار وشریر

【刁怪】 diāoguài حیله‌گر و عجیب و غریب

【刁棍】 diāogùn لات مکار

【刁悍】 diāohàn حیله‌گر و درنده خو

【刁横】 diāohèng حیله‌گر و مستبد

【刁滑】 diāohuá مکار، حقه باز، نیرنگ باز، گول زن

【刁赖】 diāolài مکار وغیر منطقی

【刁难】 diāonàn اشکال تراشیدن، مانع تراشی کردن : 故意~ عمدا اشکال تراشیدن/ 百般~ به نحو های گوناگون مانع تراشی کردن

【刁羊】 diāoyáng بزکشی (نوعی ورزش)

【刁钻】 diāozuān مکار، پرحیله، حیله‌گر، آب زیرکاه : 发球~ زیرکانه توپ را سرویس کردن

【刁钻古怪】 diāozuān gǔguài حیله‌گر و دمدمی مزاج

叼 diāo سیگاری را در دهان نگهداشتن : 嘴里~着烟卷/ 狼~走一只羊羔。 گرگ در حالی که بره ای را به دندان گرفته بود فرار کرد.

凋 diāo پژمرده شدن، خشك شدن : 苍松翠柏，常绿不~。 درختهای کاج و سرو در تمام سال سبز و خرم می‌ماند.

【凋敝】 diāobì ①(困苦) (زندگی) سخت و دشوار : 民生~。 مردم بسختی زندگی خود را می گذرانیدند. ②(衰败) در حال کساد : 解放前，百业~。 قبل از آزادی بازار معاملات کساد بود.

【凋零】 diāolíng پژمرده، افتاده و پراکنده

【凋落】 diāoluò پژمرده شدن و افتادن

【凋谢】 diāoxiè ①(花叶脱落) پژمرده شدن و افتادن ②(指老年人死) از پیری مردن : 老成~ درگذشتن مردم مسن وشایسته

貂 diāo سمور

【貂皮】 diāopí پوست سمور

【貂裘】 diāoqiú کت پوست سمور

【貂熊】 diāoxióng نوعی حیوان پستاندار بنام «سگ گرگی» "Glutton"

碉 diāo

【碉堡】 diāobǎo قرارگاه توپ ومسلسل که با آجر، سنگ یا بتون مسلح ساخته شده باشد

【碉楼】 diāolóu برج دیده بانی

雕 diāo ①(雕刻) حجاری کردن، حکاکی کردن، ظروف چینی حکاکی 瓷~ / کنده‌کاری سنگی 石~ : کنده‌کاری ②(猛禽) کرکس، لاشخوار / 浮~ حکاکی برجسته نما شده

【雕虫小技】 diāo chóng xiǎojì [多指文字技巧] مهارت ناچیز و بی اهمیت (بخصوص در نوشتن)

【雕花】 diāohuā ①(雕刻花纹) نقش و نگار را روی چوب حکاکی کردن ②(雕成的花纹) نقش و نگار حکاکی شده : ~的八仙桌 میز مربع با نقش و نگار حکاکی شده برای استفاده هشت نفر

【雕画】 diāohuà نقاشی حکاکی شده

【雕刻】 diāokè حکاکی کردن، حجاری کردن : ~精致的象牙盒 جعبه ظریف عاجی با نقش ونگار حکاکی شده است/ 这个模型是用象牙~成的。 این ماکت با عاج کنده‌کاری شده است. / 玉石~ حکاکی یشم سبز / ~品 اثر کنده‌کاری / ~工艺 صنعت کنده‌کاری

【雕刻刀】 diāokèdāo قلم حکاکی، اسکنه حجاری

【雕刻家】 diāokèjiā کنده‌کار، حجار، سنگ تراش

【雕梁画栋】 diāoliáng-huàdòng تیرهای کنده‌کاری شده و طاق های نقاشی شده ــ کنایه از بنای بسیار تزئین یافته

【雕镂】 diāolòu 〈书〉 صنعت کنده‌کاری

【雕漆】 diāoqī 〈工美〉 کنده‌کاری روی لاك و الکل

【雕砌】 diāoqì به سبك آراسته با صنایع بدیعه نوشتن

【雕青】 diāoqīng خال کوبیدن

【雕饰】 diāoshì ①(雕刻并装饰) حکاکی کردن و مزین نمودن ②(雕刻了的花纹、图形装饰) تزئینات با نقش و نگار حکاکی شده ③(过分地刻画修饰) بیش از حد مزین کردن

【雕塑】 diāosù مجسمه سازی، کالبدگری، هیکل تراشی : ~家 مجسمه ساز، کالبدگر

【雕像】 diāoxiàng مجسمه، پیکر : 半身~ مجسمه نیمه تنه / 大理石~ مجسمه مرمری / 小~ مجسمه کوچك

【雕琢】 diāozhuó ①(雕刻玉石) (یشم سبز را) بریدن و صیقل زدن ②(过分地修饰文字) به سبك آراسته با صنایع بدیعه نوشتن

鲷 diāo "Porgy" نوعی ماهی بنام

diào

吊 diào ①(悬挂) آویزان کردن، معلق کردن : 门前~着两盏灯笼。 دو فانوس جلو دروازه آویزان بود. / 打~ کسی را با طناب بالا آویزان کردن وکتك زدن ②(向上提或向下放) کشیدن یا پایین گذاشتن : 把和好的水泥~上去。 سیمان مخلوط شده را بالا بکشید. ③(吊丧) سوگواری کردن، ماتم گرفتن، تسلیت گفتن یا دادن ④(绱) آستر کردن : ~皮袄 کت را با پوستین آستر کردن ⑤(收回) پس گرفتن، لغو کردن، الغا کردن

: جرثقیل (起重机) ⑥ (پروانه وغیره را) لغو کردن 销~ : گرفتن واحد پول در قدیم (旧时钱币单位) ⑦ جرثقیل برج مانند 塔~ (یك رشته هزار سكه)
【吊钹】diàobó 〈乐〉 سنج معلق
【吊车】diàochē جرثقیل با ریل های حامل آن 龙门~ : جرثقیل
【吊床】diàochuáng ننو یا تختخوابی که از کرباس یا تور درست شده باشد
【吊蛋】diàodàn ایجاد مزاحمت کردن، بی بند و بار عمل کردن
【吊灯】diàodēng چراغ آویزان
【吊斗】diàodǒu سطلی که بوسیلهٔ سیم نقاله بکار می رود
【吊儿郎当】diào'erlángdāng سست وبی دقت و تنبل، لاابالی
【吊杆】diàogān 〈机〉 بازوی (جرثقیل) : 起重机~ بازوی جرثقیل
【吊钩】diàogōu 〈机〉 (برای بالا کشیدن چیزی) قلاب، چنگك
【吊杠】diàogàng 〈体〉 ذوزنقهٔ ورزشی
【吊古】diàogǔ به یاد گذشته افتادن
【吊环】diàohuán 〈体〉 حلقهٔ ژیمناستیك : 摆荡~ حلقهٔ ژیمنا حلقهٔ ژیمناستیك ثابت 静止~ / ستیك نوساندار
【吊货网】diàohuòwǎng تورمخصوص بالا کشیدن کالاها
【吊架】diàojià 〈机〉 اسکلت یا چهارچوبه ای‌که از سقف آویخته و دارای بلبرینگ برای حرکت دادن ماشین باشد
【吊颈】diàojǐng خودرا بدار آویختن
【吊景】diàojǐng 〈剧〉 دکور آویخته از سقف
【吊卡】diàokǎ 〈石油〉 آلت بالا برنده : 油管~ آلت بالا برندهٔ لولهٔ نفت
【吊扣】diàokòu پس گرفتن و نگهداشتن (مثلا پروانهٔ رانندگی)
【吊雷】diàoléi 〈军〉 مین آویزان
【吊链】diàoliàn زنجیر مخصوص بالا کشیدن چیزی
【吊楼】diàolóu 〈方〉 خانه ای که قسمت عقب آن بر روی آب ساخته می شود
【吊眉】diàoméi ابروی برگشته
【吊铺】diàopù ننو، تختخواب آویزان
【吊桥】diàoqiáo ①(悬索桥) پل معلق ②(能起落的桥) پل متحرك
【吊丧】diàosāng به خانهٔ فقید رفتن و ابراز تسلیت کردن
【吊嗓子】diào sǎngzi صدای خود را تمرین کردن
【吊扇】diàoshàn پنکه ٔ نصب شده زیرسقف خانه
【吊死】diàosǐ ①(把别人吊死) دیگران را بدار آویختن ②(自己上吊而死) خود را بدار آویختن
【吊索】diàosuǒ زنجیر مخصوص کشیدن چیزی : 钢丝~ زنجیر سیمی فولادی / 绳~ زنجیر طنابی
【吊梯】diàotī نردبان طنابی
【吊桶】diàotǒng سطل
【吊袜带】diàowàdài کش جوراب
【吊慰】diàowèi تسلیت گفتن
【吊线】diàoxiàn 〈建〉 شاغول
【吊销】diàoxiāo لغو کردن، الغا کردن، پس گرفتن : 驾驶执照~ پروانهٔ رانندگی را لغو کردن
【吊唁】diàoyàn تسلیت دادن، تسلیت گفتن : 函电~ تلگراف تسلیت آمیز
【吊影】diàoyǐng تك وتنها
【吊运】diàoyùn (کالای سنگین) با جرثقیل بلند کردن و بعد حمل نمودن
【吊装】diàozhuāng 〈建〉 بالابردن و نصب کردن

钓 diào با قلاب ماهی گرفتن

【钓饵】diào'ěr طعمهٔ ماهی
【钓竿】diàogān میلهٔ ماهیگیری
【钓钩】diàogōu قلاب ماهیگیری
【钓具】diàojù وسایل ماهیگیری
【钓鱼】diàoyú با قلاب ماهی گرفتن
【钓鱼岛】Diàoyúdǎo جزیره «دیایودأو»

调 diào

①(调动) انتقال دادن،منتقل کردن،تعویض کردن : 调~ پروندهٔ کسی را خواستن 档~ / کادرها را انتقال دادن 干部~ / واحدهای نظامی را تغییر مکان دادن 军队~ / 北粮南~ غله های جنوب را به شمال چین رساندن / 她~到这个小组来了。 او به این گروه انتقال یافته است. ②(腔调) لهجه، آکسانت : 这人说话带山东~儿。 این شخص به لهجهٔ «شان دون» حرف می زند. ③〈乐〉 دانگ صدا ④(曲调) آهنگ، آواز : 沁园春》寄~ 《 آهنگ «شین یوان چون» ⑤〈语〉(声调) آهنگ سخن : 升~ آهنگ بالا رونده / 降~ آهنگ پایین آمده

【调包】diàobāo مخفیانه عوض کردن
【调兵遣将】diàobīng-qiǎnjiàng گسیل واحد های نظامی و صف آرائی نیروی مسلح برای جنگ
【调拨】diàobō (کالاها یا وجوه را) اختصاص و انتقال دادن : 款项~ وجوه را اختصاص و انتقال دادن / 物资~ تخصیص دادن کالاها ومواد را اختصاص و انتقال دادن
【调查】diàochá تحقیق و بررسی کردن : 做社会~ به تحقیقات اجتماعی پرداختن / 原因~ علت کار را تحقیق و بررسی کردن / 报告~ گزارش دربارهٔ نتیجهٔ تحقیقات / 农村~ تحقیقات روستائی / 户口~ کارت های اقامت را / 表~ پرسش نامه تحقیقات / 会~ جلسه ای جهت جستجوی حقایق / 提纲~ بازرسی کردن خلاصه برای کارتحقیقاتی
【调车场】diàochēchǎng 〈铁道〉 محل اتصال یا تعویض واگنهای راه آهن
【调车员】diàochēyuán 〈铁道〉 متصدی اتصال یا تعویض واگنهای راه آهن
【调动】diàodòng ①(更动位置、用途) انتقال دادن و منتقل کردن : 工作~ کسی را به پست دیگری منتقل کردن / 部队~频繁。 واحد های نظامی دائما در حال حرکت بود. ②(调集动员) بسیج کردن، به حرکت درآوردن : 一切积极因素~ همهٔ عوامل مثبت را بکار انداختن / 群众的积极性~ شور و شوق توده های مردم را برانگیختن
【调度】diàodù ①(安排) ترتیب دادن، منظم کردن ②(安排者) ترتیب دهنده، منظم کننده : 他是电车公司的~。 او ترتیب دهندهٔ کار شرکت اتوبوس برقی است. ③(管理) اداره

~/ کار تولیدی را اداره کردن ~生产 : کردن، مدیریت داشتن
室(管工厂生产的) دفتر مدیریت کارخانه (管车辆调度的)
دفتر مدیریت (机场的) دفتر مدیریت شرکت اتوبوس ها یا ترن ها
متصدی تنظیم وکنترل اتوبوس یا ترن 员 ~/ فرودگاه

【调防】diàofáng 〈军〉 پادگان را تعویض کردن

【调赴】diàofù منتقل شدن

【调干学员】diàogàn xuéyuán دانشجوی انتخاب شده در میان کادرها

【调号】diàohào ①〈语〉(表示字调的符号) علامت آهنگ (موسیقی) علامت ②〈乐〉 صدا در تلفظ هیروگلیف‌های چینی دانگ صدا

【调虎离山】diào hǔ lí shān بوسیلهٔ تطمیع بیر را از کوهها بیرون کردن ــ مجازا دشمن را بوسیلهٔ تطمیع از پایگاهش بیرون کردن

【调换】diàohuàn رد و بدل کردن،مبادله کردن، تعویض کردن، معاوضه کردن

【调回】diàohuí فراخواندن، احضار کردن، بازگرداندن

【调集】diàojí نیروهای 兵力 ~ : گردآوردن، جمع آوری کردن بیست لشگر را جمع آوری 二十个师 ~/ مسلح را گردآوردن کردن

【调类】diàolèi 〈语〉 دسته های آهنگ صدا در تلفظ کلمات چینی

【调离】diàolí به جای دیگر منتقل شدن

【调令】diàolìng دستور انتقال : 她的 ~ 已到。 دستور برای انتقال او رسیده است.

【调门儿】diàoménr 〈口〉 دانگ صدا : 请把 ~ 定低点儿。 لطفا دانگ صدا را کمی پایین تر بیآورید. / 他说话 ~ 高。 او بصدای بلند حرف می زند.

【调派】diàopài فرستادن، گسیل داشتن، اعزام کردن : 大批 ~
干部下乡支援农业。 تعداد زیادی از کادرها جهت پشتیبانی از کار کشاورزی به روستاها اعزام شدند.

【调配】diàopèi اختصاص دادن، توزیع کردن : 原材料 ~ مواد خام را توزیع کردن / 合理 ~ 劳动力 نیروی کار را بطور مناسب توزیع کردن
另见 tiáopèi

【调遣】diàoqiǎn گسیل داشتن، اعزام کردن، روانه کردن، فرستادن : 军队 ~ واحدهای نظامی را گسیل داشتن / 听从 ~ برای پذیرش وظیفه آماده بودن

【调任】diàorèn به پست دیگری انتقال یافتن : 他已 ~ 教育部长。 او به وزارت آموزش وپرورش منتقل و وزیر آن شد.

【调式】diàoshì 〈乐〉 (موسیقی) مقام، مد

【调头】diàotou لحن، آهنگ : 空洞的 ~ لحن توخالی

【调研】diàoyán تحقیق وبررسی کردن

【调演】diàoyǎn برنامه‌های هنری مناطق مختلف را جمع آوری کردن و در یك محل به اجرا در آوردن

【调用】diàoyòng انتقال دادن (طبق برنامهٔ واحد) : 车辆 ~ از وسایل نقلیهٔ عمومی استفادهٔ اختصاصی کردن / 干部 ~ کادرها را منتقل کردن (به پست خاصی)

【调运】diàoyùn اختصاص و انتقال دادن : 大批工业品到农村 ~ فرآورده های زیاد صنعتی را به مناطق روستائی اختصاص و انتقال دادن

【调值】diàozhí 〈语〉 آهنگ تلفظ کلمات

【调职】diàozhí به پست دیگری انتقال یافتن

【调转】diàozhuǎn انتقال و تعویض (پست کسی)

【调子】diàozi ①(音调) آهنگ : 这个 ~ 倒挺熟的。 این آهنگ بسیار آشنا است. / 他俩唱的是一个 ~ 。 آنها به یك آهنگ آواز می خوانند. ②(说话时带的情绪) لحن (صحبت) لحن (صحبت) را تعیین کردن ~ 定 : (دوستانه، خصمانه...)

掉 diào ①(落下) افتادن، سقوط کردن، پایین آمدن : ~
下几滴眼泪 چند قطره اشك را ریختن / 镐头 ~ 了。 سر کلنگ از جا افتاد. ②(落在后面) به عقب افتادن : 队 ~ از صفوف عقب افتادن ③(遗失;遗漏) گم کردن، از دست دادن، از قلم افتادن : 他 ~ 了一支圆珠笔。 او قلمش را گم کرد. / 这篇作文中 ~ 了几个字。 چند کلمه از این انشاء جا افتاده است. ④(减少,降低) کاهش دادن، کاستن، تنزل دادن : 他害了一场大病,体重 ~ 了十多斤。 در اثر بیماری سخت بیش از پنج کیلو از وزنش را ازدست داد. / 价儿 ~ 。 قیمت اجناس پایین آمد. ⑤(转) به عقب برگرداندن : 把车头 ~ 过来 ماشین را به عقب برگرداندن ⑥(互换) عوض کردن، جابجا کردن : 座位 ~ جای یکدیگر را عوض کردن ⑦[用在某些动词后,表示动作的完成] : 吃 ~ خوردن / 扔 ~ بدور انداختن / 擦 ~ زدودن، پاك و تمیز کردن / 改 ~ 坏习气 عادت بد را ترك کردن

【掉包】diàobāo دزدکی چیزی را جانشین چیز دیگری کردن

【掉点儿】diàodiǎnr 〈口〉 نم نم باریدن،شروع به باریدن کردن : ~ 了。 باران شروع به باریدن کرد.

【掉队】diàoduì از صفوف عقب افتادن : 在三天的急行军中,没有一个 ~ 的。 در مارش اجباری سه روزه هیچکس از صفوف عقب نیفتاد.

【掉换】diàohuàn عوض کردن، تعویض کردن : 工作 ~ کار را عوض کردن / 咱们俩的上班时间 ~ 一下好吗? آیا مایلید شیفت کار را با من عوض کنید؟

【掉色】diàoshǎi رنگ خود را باختن : 这种料子不 ~ 。 این نوع پارچه رنگ خود را نمی بازد.

【掉头】diàotóu دور صد و هشتاد درجه زدن : 这地方太窄,汽车不好 ~ 。 این محل خیلی تنگ است. ماشین نمی تواند دور بزند.

【掉以轻心】diào yǐ qīngxīn برای چیزی اهمیت کم قایل شدن

【掉转】diàozhuǎn برگرداندن : 身子 ~ خود را برگرداندن / ~ 枪口 تفنگ را (علیه مافوق یا رفیق قدیمی خود) برگرداندن

铞 diào 见"钌铞儿"liàodiàor

diē

爹 diē 〈口〉 پدر، بابا : 娘 ~ پدر و مادر، بابا و ماما

【爹爹】diēdie 〈口〉 پدر، بابا

跌 diē ①(摔)او زمین 。افتادن، زمین خوردن: 他～伤了 مواظب باش که بچه به 当心小孩～倒。خورد و زخمی شد. زمین نیفتد. /～进泥坑 به لجن زار افتادن ②(跌价) پایین آمدن، نازل شدن: 物价下～。نرخ اجناس پائین آمد.

【跌打损伤】diē-dā sūnshāng زخم در اثر زمین خوردن و داروی مخصوص رفع زخم، 药～: کوفتگی ورگ برگ شدگی کوفتگی و شکستگی

【跌宕】diēdàng ①(性格洒脱)آزادمنش و سهل‌گیر، جسور و ②(音调;行文) دارای قافیه، روان، پر از فراز و نشیب بی قید

【跌倒】diēdǎo افتادن، زمین خوردن: 在哪儿～就从哪儿爬起来。هرجا که می افتید از همان جا بلند شوید ـ مجازا در همان جا که اشتباه کردید اشتباه خود را تصحیح کنید.

【跌跌撞撞】diēdiēzhuàngzhuàng تلوتلو خوردن، خیزان و افتان راه رفتن

【跌风】diēfēng گرایش تنزل نرخ های اجناس

【跌价】diējià پائین آمدن نرخ ها: 粮食～。نرخ غله پایین آمد.

【跌交】diējiāo ①(摔跟头)افتادن، زمین خوردن: 跌了一交 یك بار زمین خوردن ②(比喻犯错误或受挫折)اشتباه کردن، باسرخوردگی مواجه شدن

【跌落】diēluò افتادن

【跌水】diēshuǐ 〈水〉سقوط ناگهانی جریان آب

【跌销】diēxiāo تنزل حجم فروش اجناس

【跌足】diēzú 〈书〉(در اثر پشیمانی، غم و اندوه یا ناامیدی) پا بر زمین کوفتن

dié

迭 dié ①(轮流替换)متناوب کردن، بنوبت انجام دادن: 柔刚～用 بطور متناوب از شیوه های سخت و نرم استفاده کردن ②(屡次) مکررا، بارها، چندین دفعه: 季节更～ تغییر فصل/ ～挫强敌 چندین بار دشمن سهمگین را شکست دادن /～有发现 به کشف‌های متعدد نائل آمدن

【迭次】diécì بارها، چندین دفعه، مکررا: ～磋商 مکررا مشورت کردن

【迭起】diéqǐ مکررا اتفاق افتادن

【迭连】diélián چندین بار به بطورمسلسل، پشت سرهم: 高潮～ اوج رسیدن

【迭忙】diémáng فورا

谍 dié ①(谍报活动)فعالیت جاسوسی ②(进行谍报活动的人)جاسوس: 防～ ضد جاسوسی/ 间～ جاسوس

【谍报】diébào اطلاعات بدست آمده از راه جاسوسی: ～员 جاسوس

堞 dié کنگره های دیوار

喋 dié

【喋喋不休】diédié bù xiū وراجی کردن، حرف مفت زدن

【喋血】diéxuè خونریزی

牒 dié سند یا یادداشت رسمی: 最后通～ اتمام حجت، اولتیماتوم

叠 dié ①(一层复加一层)یك لا روی لای دیگر قرار دادن: 层峦～嶂 قله های کوهی که یکی از دیگری بلند تر سر به آسمان می کشد ②(折叠) تاکردن: 把信～好装在信封里。نامه را تا کنید و توی پاکت بگذارید. / ～被子 لحاف را تا کردن

【叠床架屋】diéchuáng-jiàwū تختخوابی روی تختخواب دیگر نهادن یا خانه ای روی بام خانه دیگر ساختن ـ کنایه از تکرار و افزایش بی مورد: 这样～,文章就太罗嗦,平淡无味了。این چنین تکرار و افزایش بی مورد موجب درازی و بیمزگی مقاله می شود

【叠翠】diécuì (کوه) سبز و خرم و مسلسل

【叠句】diéjù ①〈语〉(重句) جمله تکراری ②〈乐〉(重叠句) آهنگی که دوباره می خوانند یا می نوازند

【叠罗汉】dié luóhàn 〈体〉شکل هرمی یا پیرامید در ورزش آکروبات

【叠印】diéyìn 〈电影〉(فیلم برداری) روی هم انداختن دو یا چند تصویر در یك فیلم

【叠影】diéyǐng تصویرهای روی هم انداخته شده

【叠韵】diéyùn 〈语〉در یك کلمه مرکب دو یا چند هیروگلیف که هم قافیه باشند مانند "阑干"(lángān) ، قافیه وزنی یا آهنگین

【叠字】diézì 〈语〉واژه‌های مکرر (مثلا 坛坛罐罐 (tántánguànguàn

碟 dié پیشدستی، بشقاب کوچك، دیس کوچك: 一～儿花生米 یك بشقاب کوچك بادام زمینی

【碟子】diézi بشقاب کوچك

蝶 dié پروانه

【蝶骨】diégǔ 〈生理〉استخوان پروانه ای

【蝶形花】diéxínghuā گل پروانه شکل

【蝶泳】diéyǒng شنای پروانه

【蝶装】diézhuāng نوعی صحافی (پروانه مانند)

鲽 dié نوعی ماهی پهن

dīng

丁 dīng ①(成年男子)مرد بالغ: 壮～ مرد جوان و قوی / 未成～ مرد نابالغ ②(人口) جمعیت، اعضای یك خانواده: 添～ زادن افزایش جمعیت خانواده با فرزند / 口～ جمعیت خانواده ③(从事某种职业的人) کسی که برای شغل معینی نامزدشده باشد: 园～ باغبان ④(天干的第四位) مقام چهارم از یافتن چهارمین، نمره D، رتبه ⑤(第四) ساقه های آسمانی دهگانه درجه چهار: 等～ / 种维生素～ D ویتامین D، مرتبه چهارم

⑥(小块) برش های کوچك گوشت يا سبزيجات، قطعه های
دچار شدن، (遭逢) ⑦(书) برش خيار؛ 黄瓜～ مكعب شكل
در روزگار خوشی وشادی بسر بردن ～: 兹盛世 مواجه شدن
⑧(姓) يك نام خانوادگی درچين
另见 zhēng

【丁坝】dīngbà (水) سد به شكل T

【丁苯橡胶】dīngběn xiàngjiāo (化) نوعی لا ستيك تركيبی

【丁册】dīngcè دفترچهء ثبت اقامت

【丁村人】Dīngcūnrén نمونه ای از انسان اوليه كه در حدود ۱۰۰،۰۰۰ سال پيش زندگی می‌كرد و سنگواره‌اش در سال ۱۹۵٤ دردهكدهء دين« از استان «شن شی» كشف شد

【丁当】dīngdāng (象) تق تق، جرنگ جرنگ: 碟子碗碰得丁丁当当的。 بشقاب‌ها و كاسه‌ها به هم می خورند و صدای تق تق در می آيد.

【丁点儿】dīngdiǎnr (方) بسيار كوچك و كم، يك ذره: 这～事不必放在心上。 برای چيزی به اين كوچكی خودت را ناراحت مكن و آنرا به دل نگير. 或 چيز مهمی نيست و آنرا به دل نگير./这套茶具连一～毛病都没有。 در اين سرويس چايخوری هيچ عيبی نيست.

【丁丁】dīngdīng تيك تيك (صدای آب)

【丁东】dīngdōng (象) صدای دنگ دنگ، صدای تق تق، صدای جرنگ جرنگ 又作"丁冬"

【丁方】dīngfāng مربع

【丁赋】dīngfù (书)见"丁税"

【丁基橡胶】dīngjī xiàngjiāo (化) نوعی لاستيك

【丁腈橡胶】dīngjīng xiàngjiāo (化) نوعی لاستيك

【丁零】dīnglíng (象) صدای زنگ دوچرخه، صدای جرنگ، صدای زنگ: 风一吹,塔上铜铃～～地直响。 وقتی باد می وزد، زنگ مسی روی برج جرنگ جرنگ صدا می كند.

【丁零当郎】dīnglingdānglāng صدای بهم خوردن ظروف چينی يافلزی

【丁宁】dīngníng كرارا در خواست كردن، بطور مكرر سفارش كردن

【丁是丁,卯是卯】dīng shì dīng, mǎo shì mǎo «دينگ» (يك ساقهء آسمانی) را از «مائو» (يك بخش زمينی) تشخيص دادن — مجازا در كار دقت كردن، سرسری نگرفتن، جدی و دقيق كار كردن

【丁税】dīngshuì ماليات بر اعضای خانواده در عصر قديم چين

【丁酸】dīngsuān (化) نوعی اسيد چرب بفرمول C_3H_7COOH

【丁糖】dīngtáng (化) "Tetrose" نوعی قند شيميائی بنام

【丁烷】dīngwán (化) بوتان: ～气 گاز بوتان

【丁烯】dīngxī (化) بوتين (هريك از سه ايزومر هيدر كربن بفرمول C_4H_8

【丁香】dīngxiāng ①(植) (گياه) ياس كبود، ياس بنفش ②(植) گل ميخك: ～油 روغن ميخك

【丁役】dīngyì در قديم از هر خانواده بزور گرفتن جوان برای مزدوری در خانهء مأمور دولت

【丁忧】dīngyōu (书) عزادار پدر يا مادر بودن، بامرگ پدر يا مادر روبرو شدن

【丁字】dīngzì به شكل T: ～钢 فولاد به شكل T / ～尺 شكل T / ～形 گونيابه شكل T / ～街 تقاطع سه راهی به شكل T

仃 dīng 见"伶仃"língdīng

叮 dīng ①(蚊子等)用口咬 نيش زدن، گاز گرفتن: 我腿上叫蚊子～了一下。 پشه پايم را نيش زد. ②(追问;嘱咐) برای اطمينان خاطر مجددا پرسيدن، با اصرار پرسيدن: 我～了他一句,他才把话说了出来 با اصرار از او پرسيدم تا بالاخره حقيقت را گفت.

【叮当】dīngdāng 见"丁当"dīngdāng

【叮咛】dīngníng 见"丁宁"dīngníng

【叮嘱】dīngzhǔ توجه دادن، پيوسته سفارش كردن، بطورجدی پيشنهاد كردن

玎 dīng

【玎珰】dīngdāng 见"丁当"dīngdāng

【玎玲】dīnglíng (象)[多形容玉石撞击声] صدای جرنگ جرنگ، صدای بهم خوردن سنگهای قيمتی

疔 dīng دمل، كورك

盯 dīng به جايی چشم دوختن، به چيزی خيره شدن، خيره نگريستن: ～住这个坏蛋。 اين آدم رذل را زير نظر داشته باش. /他两眼～着雷达荧光屏。 چشمان او به صفحهء مهتابی رادار دوخته شده بود.

【盯梢】dīngshāo مانند سايه كسی را تعقيب كردن، دنبال كسی رفتن، كسی را پائيدن

【盯视】dīngshì خيره شدن

钉 dīng ①(钉子) ميخ ②(紧跟着) دنبال كردن، تعقيب كردن: 紧紧～住敌机 هواپيمای دشمن را سخت تعقيب كردن ③(催促) اصرار داشتن، يادآوری كردن، تذكر دادن: 你要～着他吃药,免得他忘了。 شما بايد به او يادآوری كنيد تا خوردن دارو را فراموش نكند. ④见"盯"dīng
另见 dìng

【钉齿耙】dīngchǐbà زمين صاف كن دارای دندانه های افقی، چنگك دارای دندانه های افقی

【钉锤】dīngchuí چكش ميخ كوبی، چكش

【钉螺】dīngluó (动) اونكملانی (نوعی حلزون كه كرم شيستوزوم به عنوان انگل در آن رشد و نمو می كند)

【钉帽】dīngmào سر ميخ، گل ميخ

【钉耙】dīngpá شن كش با دندانه‌های آهنی

【钉人】dīngrén (体) در مسابقه مراقب حريف بودن، مواظب بودن در بازی، حريف را تعقيب كردن

【钉梢】dīngshāo مانند سايه كسی را تعقيب كردن، كسی را پائيدن، دنبال كردن، كسی را مراقب كسی گذاشتن: 防守～ يكی مراقب ديگری بودن (برای دفاع در مسابقات)

【钉问】dīngwèn به اصرار پرسيدن

【钉鞋】dīngxié كفش ميخدار

【钉子】dīngzi ①(钉儿) میخ ②(障碍物) مانع، گیر : 碰~ بامانع مواجه شدن، گیر افتادن

【钉子户】dīngzi hù کسی یا خانواده ای که در نقل مکان از محلی که برای توسعه یا بازسازی در نظر گرفته شده سماجت ورزد

耵 dīng

【耵聍】dīngníng 〈生理〉 چرك گوش، جرم گوش

酊 dīng تنتور

另见 dǐng

【酊剂】dīngjì 〈药〉 تنتور

dǐng

顶 dǐng ①(最高部分) بلندترین جائی، نوك چیزی، بالا : 头/ بام خانه ~屋/ قله‌کوه، سرکوه ~山 : ترین قسمت، فرق سر ②(用) به سررسیدن، به اوج رسیدن ~到/فرق سر، بالای سر ~ 头支承 چیزی را باسر نگه داشتن، چیزی را روی سر حمل کردن: 头上 ~ 着一罐水 يك كوزهٔ آب را روی سر حمل کردن/ 农民们 ~ 着月亮抢收稻子。 دهقانان در روشنی مهتاب برنج ها را باشتاب درومی‌کردند. ③(从下面拱起) سردرآوردن، از زیر فشار سر برآوردن : 芽把土 ~ 起来了。 جوانه از خاك سر برآورد. ④(用头撞击) شاخ زدن، با سر به : 这头牛爱 ~ 人。 این گاو دائم به مردم شاخ می زند. ⑤(支撑) چیزی زدن به چیزی فشار آوردن، ایستادگی کردن، مقاومت کردن : 拿杠子 ~ 上门 بايك چوب پهن در را محکم نگه داشتن، باچوب پهن به در فشار آوردن ⑥(对面迎着) با چیزی روبرو شدن، رویا روی قرار گرفتن، باچیزی مواجه شدن : ~ 风 روبروی باد قرار گرفتن ⑦(顶撞) سخن را برگرداندن، پاسخ متقابل دادن : 我 ~ 了他几句。 با گفتن چند کلمه متقابلا به او جواب دادم./ 把抗议 ~ 回去 اعتراض را رد کردن ⑧(担当,支持) تحمل کردن، از عهده برآمدن، مقاومت کردن : 这活儿太重, 两个人 ~ 不下来。 این کار آنقدر سنگین است که دو نفر نمی توانند آنرا بر عهده بگیرند. ⑨(相当) برابر بودن، مساوی بودن : 他干活一个 ~ 俩。 او به تنهائی باندازهٔ دو نفر کار می کند./ 一台收割机能 ~ 几十个人。 يك ماشين درو می تواند بجای دهها نفر کار کند. ⑩(顶替) جای کسی یا چیزی را گرفتن، چیزی را جایگزین چیزی کردن : ~ 名儿 اسم دیگران را به خود بستن/ 拿次货 ~ 好货 جنس بد را جایگزین جنس خوب کردن ⑪(转让或取得企业经营权或房屋租赁权) گرفتن یا انتقال دادن حق مدیریت مؤسسات یا اجارهٔ خانه ⑫〈量〉[用于某些有顶的东西] : 一 ~ 帽子 يك كلاه/ 一 ~ 帐子 يك پشه بند ⑬(最) بسیار، خیلی، بی نهایت : ~ 难 بی‌نهایت دشوار و سخت،خیلی مشکل/ ~ 小的那个孩子 کوچك ترين فرزند، جوان ترين بچه

【顶班】dǐngbān ①(替班) بجای دیگران کار کردن، بجای (کادر کار خانه) ②(干部到车间劳动) دیگران به سرکار رفتن در نوبت ها وشیفت های مرتب کار کردن، در شیفت های روزانه کار کردن

【顶板】dǐngbǎn 〈矿〉 سقف، پوشش

【顶承】dǐngchéng ①(承担) قبول مسؤلیت کردن ②(继承) به ارث بردن

【顶吹】dǐngchuī 〈冶〉 از بالا هوا دادن : 转 ~ 炉 کورهٔ تهویهٔ فوقانی، تهویهٔ فوقانی

【顶挡】dǐngdǎng ①(抵挡) ایستادگی کردن ②(承担) قبول مسئولیت کردن

【顶灯】dǐngdēng 〈汽车〉 چراغ سقف، چراغ گنبد

【顶点】dǐngdiǎn ①(最高点) بلندترین نقطه، بالاترین جا، قله ②〈数〉 (ریاضی) اوج، رأس زاویه، نوك

【顶丁】dǐngdīng مال وثروت خود را به دولت دادن تا از مزدوری معاف شود

【顶端】dǐngduān تارك، نوك، اوج

【顶多】dǐngduō زیادترین، بیشترین، حداکثر

【顶风】dǐngfēng ①(对面迎着风) با باد روبرو بودن، رو به باد رفتن : ~ 骑车 رو به باد دوچرخه سواری کردن/ ~ 冒雨 با باد و باران مواجه شدن ②(逆风) باد مخالف

【顶峰】dǐngfēng ①(山的最高处) فراز کوه، قلهٔ کوه، تارك کوه، ستیغ کوه ②(事物发展的最高点) اوج، بالاترین درجه

【顶缸】dǐnggāng مسئولیت دیگری را به گردن گرفتن

【顶杠】dǐnggàng ①(争辩) مجادله کردن ②(替罪) سپر بلا شدن

【顶骨】dǐnggǔ 〈生理〉 استخوان آهیانه، استخوان جمجمه، استخوان کاسهٔ سر

【顶呱呱】dǐngguāguā بسیار خوب، بسیار عالی، فوق العاده خوب

【顶花坛】dǐng huātán 〈杂技〉 خمره را روی سر به حالت تعادل در آوردن

【顶换】dǐnghuàn تعویض کردن

【顶价】dǐngjià بالاترین قیمت

【顶尖】dǐngjiān ①(最高点) نوك ②〈机〉 نقطهٔ مرکزی : 死 ~ مرکزسکون و بی حرکتی (درماشین)، مرکزی که باچرخش بازو های پیستون درجای خود ثابت است

【顶交】dǐngjiāo 〈牧〉 در آمیختن نسل در جانوران، نسلی که از آمیزش جنس عالیتر از جنس پستتر بوجودآید

【顶角】dǐngjiǎo 〈数〉 زاویهٔ رأس

【顶礼】dǐnglǐ 〈佛教〉 در مقابل کسی سجده کردن و سرخود را به پای او رسانیدن و فشار دادن (بالاترین درجهٔ تعظیم و احترام در آیین بودائی)

【顶礼膜拜】dǐnglǐ-móbài روی زمین زانو زدن و دو دست را به حالت تعظیم در آوردن، مانند حالت عبادت به خاك افتادن، بسیار احترام گذاشتن

【顶梁柱】dǐngliángzhù مهرهٔ پشت، ستون فقرات

【顶名】dǐngmíng ①(冒名) زیر نام دیگری عمل کردن ②(挂某种虚名) اسما

【顶命】dǐngmìng جان خود را تلافی کردن

【顶牛儿】dǐngniúr مانند گاو شاخ زدن ــ کنایه از اختلاف و دعوای شدید روی دادن، زدوخورد یا مشاجره کردن : 他们两人

دوتای از آنها همینکه شروع به صحبت کردند، داد 。~一谈就 و بیداد راه انداختند ومشاجره کردند.

【顶棚】dǐngpéng سقف اطاق

【顶碰】dǐngpèng ①(水势撞击) (دو جریان آب) بهم با کسی مخالفت کردن ②(顶撞) خوردن

【顶球】dǐngqiú 〈足球〉 توپ را با سر زدن

【顶少】dǐngshǎo دست کم، حداقل، کمترین

【顶视图】dǐngshìtú طراحی از چشم رس بالا

【顶事】dǐngshì فایده داشتن، مؤثر بودن، سودمند بودن، به درد خوردن: 这孩子可~啦。 این پسر خیلی به درد ما می خورد. / 这药~。 این دارو بسیار مؤثر است.

【顶替】dǐngtì جای کسی را گرفتن، جانشین کسی شدن: 他走了谁来~他? بعد از رفتن او چه کسی جایش را خواهد گرفت؟ / 冒名顶替 نام دیگران را به خود بستن

【顶天】dǐngtiān به حداکثر رسیدن، به منتهای درجه رسیدن

【顶天立地】dǐngtiān-lìdì دارای روح سرکش و رام نشدنی، بزرگ قامت وغول پیکر

【顶头】dǐngtóu ①(迎面) با کسی مستقیما روبروشدن، مستقیما روبرو: ~风 باد مخالف، باد روبرو ②(尽头) روبروی کسی قرار گرفتن در انتهای، انتها، آخر، پایان: 这条胡同的~有公用电话。 این کوچه تلفن عمومی وجود دارد.

【顶头上司】dǐngtóu shàngsi سرپرست یا رئیس مستقیم و بلاواسطهء کسی، مافوق خود

【顶拖】dǐngtuō (بامطلبی) مخالفت کردن و به تأخیر انداختن

【顶碗】dǐngwǎn 〈杂技〉 کاسه ها را در حالت تعادل روی سر نگاه داشتن، کاسه ها را بشکل چند طبقه در آوردن و روی سر نگاه داشتن

【顶凶】dǐngxiōng استخدام شدن و برای آدم کشی مسؤلیت کار را قبول کردن

【顶芽】dǐngyá 〈植〉 جوانهء سر درخت یا گیاه

【顶用】dǐngyòng فایده داشتن، مؤثر بودن، به درد خوردن: 我去也不~。 حتی اگر منهم بروم نمی توانم کمکی بکنم. / 你干着急顶什么用? برای تو تنها نگران بودن ولی کاری انجام ندادن چه فایده دارد؟ / 这个旧马达还~。 این موتور کهنه بازهم به درد می خورد.

【顶真】dǐngzhēn 〈口〉 جدی: 大事小事他都很~。 او در هر کاری چه کوچك و چه بزرگ جدی است.

【顶针】dǐngzhen انگشتانه

【顶证】dǐngzhèng 〈方〉 شهادت دادن

【顶住】dǐngzhù پافشاری کردن، ایستادگی کردن،پایداری کردن: ~压力 در مقابل فشار ایستادگی کردن / ~逆流 در برابر جریان مخالف پایداری کردن

【顶撞】dǐngzhuàng (با بزرگتر یا مقام برتر از خود) مخالفت کردن، ناسازگار بودن، مخالف بودن

【顶租】dǐngzū باجنس یا صرف نیروی کار بهرهء مالکانه را پرداختن

【顶嘴】dǐngzuǐ جسورانه جواب دادن، با کسی بگومگو کردن

【顶罪】dǐngzuì مسؤلیت جرم کسی را به گردن خود گرفتن

酊 dǐng 见"酩酊大醉"mǐngdǐng dàzuì
另见 dīng

鼎 dǐng «دینگ» ــ نوعی ظرف قدیمی برای پختن غذا با دو دستگیره و سه یا چهار پایه: 三足~ ظرف سه پایه / 四足~ ظرف چهار پایه

【鼎鼎大名】dǐngdǐng dàmíng شهرت بزرگ

【鼎沸】dǐngfèi 〈书〉 ــ مانند جوشیدن آب در دیگ یا کتری هیاهو و جنجال مردم، 人声~: یعنی پرهیاهو و با سر و صدا بودن سر وصدای زیاد مردم

【鼎鑵】dǐngguàn نوعی ظرف گلی قدیمی برای پختن غذا

【鼎力】dǐnglì 〈药〉 باتمام نیرو، با کوشش بسیار: 多蒙~协助，无任感谢。 به خاطر زحمتی‌که کشیدید بی‌نهایت از شما تشکر می کنیم.

【鼎立】dǐnglì (نیرو های متخاصم سه گانه) مانند پایه های یك سه پایه ایستادگی کردن

【鼎盛】dǐngshèng درعهد قدرت و شکوه: 春秋~ در دوران شباب، در دوران بلوغ و مردی

【鼎助】dǐngzhù 〈书〉〈敬〉 كمك بزرگ

【鼎足】dǐngzú پایه‌های یك سه پایه ــ کنایه از نیرو های سه گانهء متخاصم: ~之势 وضعیت رویاروئی نیروهای سه گانه، موقعیت مقابله و رقابت سه نیرو

dìng

订 dìng ①(订立) بستن، منعقد ساختن، موافقت کردن، امضا کردن: ~条约 پیمان بستن، عهدنامه امضا کردن / ~合同 قرارداد بستن / ~计划 طرح ریختن، برنامه ریزی کردن / ~日期 تاریخ را مشخص کردن / ~生产指标 برنامهء تولیدی را مشخص کردن، یك هدف تولیدی را در نظر گرفتن ②(预先约定) سفارش دادن، رزرو کردن: ~报 آبونه شدن روزنامه / ~飞机票 رزرو کردن بلیط هواپیما / ~船票 رزرو کردن بلیط کشتی ③(改正) اصلاح کردن: 修~ ویراستن، تصحیح کردن، تجدید نظر کردن، اصلاح کردن، ویراستاری کردن ④(装订) چیزی را ته دوزی کردن

【订单】dìngdān برگهء سفارش کالا، فرم سفارش

【订费】dìngfèi پول آبونه، وجه اشتراك

【订购】dìnggòu سفارش دادن کالاها و اجناس

【订户】dìnghù ①(报刊订阅者) مشترك روزنامه یا فصلنامه ②(订购者) سفارش دهنده و آبونه شوندهء (شیر و هر چیز دیگر)

【订婚】dìnghūn عقد شدن، (برای ازدواج) نامزد شدن

【订货】dìnghuò سفارش دادن کالا ها و اجناس: 确认书 ~ سفارش‌نامه، فرم سفارش

【订立】dìnglì (قرارداد) بستن، (موافقت نامه) امضاء کردن: ~和约 پیمان صلح بستن، صلح نامه امضاء کردن / ~规章

مقررات را تنظیم کردن / ~贸易协定 قرارداد بازرگانی بستن، قرارداد بازرگانی به امضا رسانیدن

【订书机】 dìngshūjī ماشین ته دوزی، ماشین مفتول زنی

【订约】 dìngyuē قرارداد یا پیمان بستن

【订阅】 dìngyuè مشترك شدن و سفارش دادن (روزنامه و مجله)

【订正】 dìngzhèng تصحیح کردن، اصلاح کردن، غلط گیری کردن: ~了第一版中的错误 اشتباهات چاپ اول را اصلاح کردن

【订座】 dìngzuò جا رزرو کردن (برای هواپیما یا قطار)

钉 dìng ①(把钉或楔子打入他物) گوه یا میخ کوبیدن: ~钉子 میخ کوبیدن، میخ زدن / ~马掌 نعل زدن، نعل بستن / 把窗子~死 پنجره را میخ کوبیدن و محکم کردن ②(缝住) دوختن: ~扣子 دگمه دوختن
另见 dīng

定 dìng ①(平静;稳定) آرام، استوار، ثابت، باثبات: 心神不~ پریشان خاطر، بی قرار، بی آرامش و ... / 天下大~。 ثبات عمومی در سراسر کشور حکمفرماست. ②(决定;使确定) تصمیم گرفتن، قرار بودن، مشخص کردن، مقرر کردن: 开会时间~在明天上午。 قرار ست فردا صبح جلسه تشکیل شود. / 代表团~于今日离京赴沪。 هیئت قرار است امروز پکن را به قصد شانگهای ترك کند. / ~方针 خط مشی سیاسی را تعیین کردن / ~计划 برنامه ریزی کردن، برنامه تنظیم کردن / ~调子 لحن (سخن) را تعیین کردن (مثلا شدید یا نرم) ③(已经确定的) معین، ثابت، مقرر شده، مشخص شده، عقیده مشخص: ~评 عقیده پذیرفته شده ④(预定) سفارش دادن، مشترك شدن، آبونه شدن، رزرو کردن ⑤〈书〉(必定) مسلما، حتما، قطعا، بطور یقین: 他在比赛中~能取胜。 او در مسابقه مسلما پیروز خواهد شد.

【定案】 dìng'àn ①(对案件或方案做最后决定) درباره یك پرونده یا طرح به نتیجه رسیدن، نتیجه گیری کردن، تصمیم نهائی گرفتن ②(最后结论) رأی نهائی، تصمیم نهائی

【定板】 dìngbǎn (مسؤل کار) تصمیم نهایی گرفتن

【定本】 dìngběn نسخه با ویرایش نهائی، نسخه با تصحیح نهائی وقطعی

【定比定律】 dìngbǐ dìnglǜ 〈化〉 (شیمی) قانون و قاعده تناسب معین و ثابت

【定产】 dìngchǎn سیستم سهمیه معین و ثابت برای تولید غله ها 参见"三定"sāndìng

【定场诗】 dìngchǎngshī دو بیت شعری که بازیگر اصلی اپرای پکن در لحظه اول نمایش می خواند

【定单】 dìngdān ورقه سفارش دادن اجناس و کالاها، برگه سفارش، فرم سفارش

【定定心心】 dìngdìngxīnxīn 〈方〉 خاطر جمع بودن

【定都】 dìngdū جایی را پایتخت قرار دادن: ~北京 پکن را پایتخت قرار دادن

【定夺】 dìngduó تصمیم قطعی گرفتن، تصمیم نهائی گرفتن: 讨论后再行~。 بعداز بحث و مشورت تصمیم نهائی را خواهیم گرفت.

【定额】 dìng'é سهمیه، میزان: 生产~ سهمیه تولید

【定稿】 dìnggǎo ①(确定草稿) مقاله یا متن را بطور نهائی اصلاح و ویراستاری کردن ②(定好的稿件) مقاله یامتن نهائی اصلاح و ویراستاری شده

【定购】 dìnggòu ①(订购) کالائی را برای خرید رزرو کردن، برای خرید کالاسفارش دادن، ②(一项农业政策) سیاست خریداری سهمیه تولید کشاورزان بوسیله دولت 参见"三定" sāndìng

【定冠词】 dìngguàncí 〈语〉 حرف تعریف معین

【定规】 dìngguī ①(一定的规矩;成规) رسم، مقررات، عادت، قانون، قاعده ②〈方〉(一定) حتما، بطور قطع: 他~要去,劝不动。 او حتما خواهد رفت، هرچه به او توصیه می کنیم، بی فایده است.

【定户】 dìnghù ①(报刊订阅者) مشترك روزنامه یا مجله شدن ②(订购者) سفارش دهنده یا آبونه شونده (شیر وهر چیز دیگر)

【定滑轮】 dìnghuálún 〈物〉 (فیزیك) چرخ قرقره ثابت

【定婚】 dìnghūn (برای ازدواج) نامزد شدن (یا کردن)

【定货】 dìnghuò کالاها و اجناس را سفارش دادن

【定计】 dìngjì تدبیر جنگی اتخاذ کردن، نیرنگ زدن

【定价】 dìngjià ①(规定价格) قیمت اجناس را تعیین کردن ②(规定的价格) قیمت تعیین شده

【定见】 dìngjiàn نظر معین، عقیده پذیرفته شده

【定金】 dìngjīn بیعانه، پیش بها

【定睛】 dìngjīng چشم دوختن، به چیزی خیره شدن: ~细看 بادقت به چیزی نگریستن

【定居】 dìngjū در جایی ساکن شدن: 牧民~点 نقطه مسکونی رمه‌داران

【定局】 dìngjú ①(确定的形势) عاقبت اجتناب ناپذیر، نتیجه مسلم، امر محقق: 今年丰收已成~。 یقینا امسال محصول فراوانی درو خواهیم کرد. / 这场比赛谁胜谁负,未成~。 برد و باخت در مسابقه هنوز معلوم نیست. ②(最后决定) به نتیجه نهائی رسیدن، تصمیم قطعی گرفتن: 事情还没有~,明天可以再议。 کار هنوز به نتیجه نهائی نرسیده است. ما می توانیم فردا دوباره در پیرامون آن بحث کنیم.

【定理】 dìnglǐ 〈数〉 (ریاضی) قضیه

【定例】 dìnglì رسم، قاعده، عمل همیشگی: 工间做操已成我厂~。 نرمش در وسط کار درکار خانه ما رسم شده است.

【定量】 dìngliàng ①(规定的数量) جیره، میزان معین، مقدار معین: 实行~供应 جیره بندی کردن / 个人粮食~ جیره غله هر شخص ②(测定物质各种成分的数量) ترکیبات یك جسم را اندازه گیری کردن: ~分析〈化〉 (شیمی) تجزیه کمی

【定律】 dìnglǜ قانون: 万有引力~ قانون قوه جاذبه

【定论】 dìnglùn نتیجه نهائی، قضاوت قطعی: 这个问题尚无~。 این مسئله هنوز به نتیجه نهائی نرسیده است.

【定苗】 dìngmiáo 〈农〉 بطور نهائی نشاهای تازه رابه فواصل معین قرار دادن

【定名】 dìngmíng نامیدن، نام نهادن، نام گذاری کردن: 这个

«کارخانهٔ کشتی سازی دالیان» نامیدند. 造船厂～为"大连造船厂"。 این کارخانهٔ کشتی سازی را

【定盘星】dìngpánxīng ستاره بعنوان نشانهٔ صفر روی ترازو های دستی

【定期】dìngqī ①(定下日期) زمانی را قرار گذاشتن، تاریخی را ②(有一定期限的) منظم، در فواصل زمانی معین؛ معین کردن ～检查 / معاینهٔ پزشکی در دوره های منظم 体格检查～ / کار ها باید در فواصل زمانی معینی مورد بررسی قرار بگیرد。工作要～检查 / در فواصل زمانی معینی گزارش کار دادن ～汇报工作 / مجلات و روزنامه‌هائی که در فواصل زمانی معینی چاپ و منتشر می شود ～刊物 / مجلات و روزنامه‌هائی که چاپ وانتشار آن غیر ثابت باشد 不～刊物 / سپردهٔ بانکی مدت دار ～存款 / حساب سپردهٔ بانکی مدت دار ～存款帐户 / اجاره کردن کشتی یا قایق باقید زمان معینی در بست ～租船

【定钱】dìngqian بیعانه، پیش بها

【定亲】dìngqīn نامزدی (که اغلب از طرف پدر و مادر ترتیب داده می شود)

【定情】dìngqíng (زن ومرد) عاشق شدن و با دادن کادو به یکدیگر تمایل خود را به زناشوئی اظهار کردن

【定然】dìngrán مسلما، حتما، قطعا

【定神】dìngshén ①(使心神安定) خود را جمع و جور کردن، به خود آرامش دادن ②(集中注意力) توجه خود را متمرکز کردن: 听见有人叫我，～一看原来是阿里。 شنیدم کسی مرا صدا می کند. دقت کردم و دیدم که او علی است.

【定时炸弹】dìngshí zhàdàn بمب ساعتی

【定时钟】dìngshízhōng ساعت تعیین زمان

【定数】dìngshù ①(规定的数额) حجم معین، سهمیهٔ معین ②(天数，天命) قسمت، سرنوشت

【定位】dìngwèi ①(确定的位置) محلی که سنجیده شده، موقعیت معین شده ②(定方位) جهت یافتن، موقعیت را تعیین کردن: ～仪 / جهت یاب، آلت تعیین موقعیت ～调节器 جهت سنج

【定息】dìngxī سود معین (که از طرف دولت به سرمایه داران ملی چین برحسب ارزش پولی سرمایهٔ آنها برای مدت معینی پرداخته می شدو این پیش آمد از سال ۱۹۵۶ بیعد در تسعیر صنعت و بازرگانی سرمایه داری به مؤسسات دولتی ـ خصوصی صورت گرفت)

【定弦】dìngxián آلت موسیقی سیمی را کوك کردن

【定线】dìngxiàn 〈交〉 خط مسیر ثابت (برای اتوبوس یا قطار)

【定向】dìngxiàng جهتی، جهت دار (بمنظور خاص): ～爆破 / انفجار جهتی ～地雷 / مین جهتی ～广播 پخش جهتی برنامهٔ ～培育〈农〉 / ترویج و پرورش جهتی گیاهان یا دام ～天线 / رادیوئی آنتن جهتی ～仪〈气〉 / جهت سنج ～钻井 استخراج جهتی چاه نفت

【定销】dìngxiāo سیستم سهمیه‌های معین برای بازار یابی 参见"三定"sāndìng

【定心】dìngxīn 〈机〉 مرکز یابی: ～装置 مرکز یاب

【定心】dìngxīn خاطر جمع بودن

【定心丸】dìngxīnwán حرفی یا عملی که قادر باشد خاطر کسی را جمع کند: 吃了～ آرامش خاطر یافتن

【定形】dìngxíng (الیاف شیمیائی را) محکم بستن، سفت کردن

【定型】dìngxíng به آخرین شکل یا مدل در آوردن: 这种插秧机正在试制，尚未～。 این دستگاه نشاء کاری در حال آزمایش است و هنوز به شکل نهائی در نیامده است.

【定性】dìngxìng ①(确定罪行的性质) ماهیت (تخلف یا پروندهٔ قضائی را) تعیین کردن ②〈技〉 ترکیبات شیمیائی یك جسم را تعیین کردن ～分析〈化〉: تجزیهٔ کیفی (شیمی)

【定义】dìngyì تعریف (واژه): ～下 واژه را تعریف کردن

【定音鼓】dìngyīngǔ نقاره، دهل

【定影】dìngyǐng 〈摄〉 ثبوت (عکاسی): ～剂 / محلول ثبوت ～液 / مایع ثبوت ～罐 تانك ثبوت

【定语】dìngyǔ 〈语〉 تعیین مضاف‌الیه، (دستور): ～从句 جملهٔ فرعی تعیینی

【定员】dìngyuán عدهٔ معین کارکنان یا مسافران: 这节车厢～一百二十人。 این واگن گنجایش صد وبیست نفر را دارد.

【定则】dìngzé 〈物〉 قاعده (فیزیك): 左手～ قاعدهٔ دست چپ / 右手～ قاعدهٔ دست راست

【定章】dìngzhāng اساس‌نامهٔ معین شده

【定植】dìngzhí 〈植〉 نهال‌ها را بفواصل معین جابجا کردن

【定址】dìngzhǐ آدرس معین کسی

【定制】dìngzhì سفارش دادن تا چیزی تهیه شود: 家具～ / سفارش دادن تا اثاثیه خانه تهیه شود 欢迎选购和～。 هرگونه انتخاب وخرید اجناس آماده یا تهیهٔ سفارش مورد استقبال قرار می گیرد.

【定制】dìngzhì مقررات معین

【定置网】dìngzhìwǎng 〈渔〉 تور ثابت ماهیگیری

【定子】dìngzǐ 〈电〉 قسمت ثابت موتور یا ژنراتور

【定罪】dìngzuì جنایت کسی را اعلام کردن، گناه و تقصیر کسی را ثابت کردن

【定做】dìngzuò سفارش انجام کاری را دادن، سفارش دادن تا چیزی تهیه شود ～的衣服 لباس سفارشی تهیه شده

啶 dìng 见"吡啶"bǐdìng

腚 dìng 〈方〉 سرین، لنبر، نشیمن

碇 dìng سنگ سنگینی که به مثابهٔ لنگر بکار انداخته شود

【碇泊】dìngbó لنگر انداختن

锭 dìng ①(金属块) شمش فلزی: 铅～ / شمش سرب 金～ شمش طلا ②(块状的中药锭剂) داروی گیاهی چینی تهیه شده در قالب ترکیبی از چند داروی گیاهی به صورت: 万应～ شمش که قادر به معالجهٔ چندین بیماری باشد ③〈量〉[用于成锭的东西]: 一～墨 یك شمش مرکب چینی ④〈纺〉(锭子) دوك (بافندگی)

【锭剂】dìngjì 〈药〉 پاستیل (قرصی که فشرده از ترکیب چند دارو باشد)

【锭模】dìngmú 〈冶〉 قالب شمش شکل

【锭速】dìngsù سرعت پیچیدن دوك بافندگی
【锭子】dìngzi 〈纺〉دوك (بافندگی)
【锭子油】dìngziyóu روغن دوك

diū

丢 diū ①(遗失)گم کردن، از دست دادن: 我的钥匙~了。کلیدم گم شد. ②(扔)دور انداختن، پرت کردن: 把菜叶子~给小兔吃 برگ های بیرونی کلم را به خرگوش دادن / 劳动人民的本色不能~。ما نباید صفات پسندیدهٔ مردم زحمت کش را از دست بدهیم. ③(搁置)جا گذاشتن، کنار گذاشتن؛ فراموش کردن: 我把钳子~哪儿了? گیره را کجا جا گذاشتم؟ / 我学的英语~了好几年,都忘得差不多了。سال هاست که زبان انگلیسی را بکار نبرده ام وتقریبا همه اش را فراموش کرده ام. / ~在脑后 (چیزی را) کاملا فراموش کردن؛ بکلی بی توجهی کردن / 只有这件事~不开。این یگانه کاری است که پیوسته مرا نگران می کند.
【丢丑】diūchǒu آبرو ریختن، رسوا شدن: 简直是~! این واقعا افتضاحی است!
【丢掉】diūdiào ①(遗失)گم کردن: 我~了一本书。کتابم را گم کردم. ②(抛弃)دورانداختن، پرت کردن: ~幻想,准备斗争 خیالات واهی را دور انداختن و خود را برای مبارزه آماده کردن / ~错误观点 نظرهای اشتباه آمیز را ترك کردن / ~官气 غرورهای بوروکراتیك را متروك ساختن
【丢份儿】diūfènr 〈方〉باعث آبروریزی شدن، رسوا شدن
【丢魂落魄】diūhún luò pò بی قرار و وحشت زده شدن
【丢开】diūkāi کنار گذاشتن
【丢盔卸甲】diūkuī-xièjiǎ کلاه خود و زره جامهٔ خویش را دور انداختن، در حین فرار تند و شتاب زده همه چیز را ول کردن
【丢脸】diūliǎn آبرو ریختن، رسوا شدن: 这不是~的事。این کار شرمساری نیست.
【丢面子】diū miànzi آبرو ریختن، رسوا شدن: 有了错误要作自我批评,不要怕~。وقتی که اشتباه کردید، از خود انتقاد کنید و از شرمساری نترسید.
【丢弃】diūqì ترك کردن، دور انداختن، صرف نظر کردن
【丢人】diūrén آبرو ریختن، شرمسار شدن، رسوا شدن
【丢三落四】diūsān-làsì فراموش‌کار، حواس پرت، پریشان حواس، گیج و بی فکر
【丢失】diūshī گم کردن
【丢手】diūshǒu از کاری دست کشیدن، منصرف شدن، ول کردن: 抓住绳子别~。طناب را محکم در دست نگهدارید و ولش نکنید. / 他~不管了。او از آن کار دست کشید.
【丢眼色】diū yǎnsè با چشم اشاره کردن، به کسی چشمك زدن
【丢置】diūzhì کنار گذاشتن
【丢卒保车】diū zú bǎo jū (در بازی شطرنج) برای نجات ارابه از پیاده منصرف شدن — یعنی برای تأمین چیزهای مهم و عمده از چیز های کوچك و بی اهمیت صرف نظر کردن

铥 diū 〈化〉(Tm) تولیم

dōng

东 dōng ①(方向)خاور، شرق، مشرق: 城~ در سمت مشرق شهر / 城~ قسمت شرقی شهر / ~郊 حومهٔ شرقی شهر ②(主人)صاحب، ارباب، میزبان: 房~ صاحبخانه ③(东道)میزبانی کردن، مهمانداری کردن: 做~ مهماندار، میزبان
【东半球】dōngbànqiú نیم کرهٔ شرقی
【东北】dōngběi ①(方向)سمت شمال شرقی ②(地区名)شمال شرقی چین
【东北抗日联军】Dōngběi Kàng Rì Liánjūn سپاه متحد شمال شرقی ضد ژاپنی (که پس از حادثهٔ ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۳۱ برهبری حزب کمونیست چین سازمان یافت)
【东奔西跑】dōngbēn-xīpǎo به این سو و آن سو رفتن، دوندگی کردن
【东不拉】dōngbùlā 见"冬不拉"dōngbùlā
【东厕】dōngcè 〈方〉دستشویی، توالت
【东窗事发】dōng chuāng shì fā کنایه از آشکار و برملا شدن جنایت یا دسیسهٔ کسی
【东道】dōngdào میزبان، مهماندار: 做~ میزبانی کردن، مهمانداری کردن / ~主 میزبان / ~国 کشور میزبان
【东方】dōngfāng ①(方向)خاور، شرق، مشرق: ~欲晓。خاور سرخ شد. / ~红 آفتاب طلوع می کند. ②(指亚洲)شرق (اشاره به آسیا): ~国家 کشورهای شرقی ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【东风】dōngfēng باد خاوری، باد شرقی، باد مشرق: ~压倒西风。باد خاوری بر باد باختری چیره است. / 极地~带 ناحیهٔ باد شرقی در قطب
【东风吹马耳】dōngfēng chuī mǎ'ěr گویا باد شرقی به گوش اسب می خورد — کنایه از «به یك گوش می گیرد از گوش دیگر در می کند»
【东郭先生】Dōngguō Xiānsheng آقای «دون گو»، دانشمند نادان و نرم دلی که روزی به گرگی کمك کرد تا از دید شکارچی پنهان گردد اما خودش نزدیك بود که بدست همان گرگ دریده شود — کنایه از آدم ساده لوحی که در اثر نرم دلی بدست آدم شریر بزحمت می افتد
【东海】Dōnghǎi دریای شرقی چین
【东汉】Dōng Hàn سلسلهٔ «هان» شرقی (۲۵-۲۲۰)
【东家】dōngjia ارباب (خطاب قدیمی چین از طرف مستخدم به کارفرما یا زارع اجاره‌دار به مالك زمین)
【东晋】Dōng Jìn سلسلهٔ «جین» شرقی (۳۱۷-۴۲۰)
【东经】dōngjīng 〈地〉طول جغرافیائی شرقی: 北京位于~116度,北纬40度。پکن در ۱۱۶ درجهٔ طول شرقی و ۴۰ درجهٔ عرض شمالی واقع است.
【东拉西扯】dōnglā-xīchě از هر دری صحبت کردن
【东鳞西爪】dōnglín-xīzhǎo خرده ریز ها، خرت وپرت ها

【东面】dōngmiàn رو به شرق یا سمت مشرق
【东南】dōngnán ①(方向) سمت جنوب شرقی ②(地区名) جنوب شرقی چین
【东南亚】Dōngnán Yà آسیای جنوب شرقی : ~国家联盟 سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (پیمان سیتو)
【东欧】Dōng Ōu اروپای شرقی
【东拼西凑】dōngpīn-xīcòu سرهم بندی کردن : ~起来的傀儡集团 دارودسته دست نشانده سرهم بندی شده /那篇文章是~的。 آن مقاله یك كار سرهم بندی بیشتر نیست.
【东沙群岛】Dōngshā Qúndǎo جزایر «دون شا» (واقع در جنوب چین)
【东山再起】Dōngshān zài qǐ کنایه از مقام خویش را دوباره بدست آوردن
【东施效颦】Dōngshī xiào pín «دون سی»، زن بدریخت به تقلید «شی سی»، زن زیبا ابرو بهم می کشد اما در نتیجه این کار زشت تر به نظر می آید ــ کنایه از اینکه تقلید ناپخته اثرهای خنده آور دارد.
【东魏】Dōng Wèi سلسله «وی» شرقی (٥٥٠-٥٣٤) ، یکی از سلسله های شمالی چین
【东西】dōng-xī ①(东边和西边) شرق وغرب، خاور وباختر ②(从东到西) از خاور تا باختر، از شرق تاغرب: 这地方~三里,南北五里。 این ناحیه از شرق تاغرب سه «لی» واز جنوب تا شمال پنج «لی» فاصله دارد.
【东西】dōngxi ①(事或物) چیز، شیئی : 他收拾好~就走了。 او وسایل خود را بسته بندی کرد و رفت. /一成不变的~是没有的。 هیچ چیز تغییر ناپذیر نیست. /他买~去了。 او برای خرید بیرون رفت. /病人吃~了没有? بیمار چیزی خورده است یا خیر؟ ②[指人或动物, 多含太厌恶或喜爱的感情] چیز، وجود (اغلب اشاره به انسان یا حیوان) : 这小~真可爱! چه چیز دوست داشتنی وظریفی است! /真不是~! او واقعا، آدم به حساب نمی آید!
【东…西…】dōng…xī… اینجا...آنجا... : 东张西望 به این سو وآن سو نگریستن /东一句,西一句 حرف های نامربوط زدن /东一榔头,西一棒子 اینجا چکش زدن وآنجا با چوب کوبیدن ــ کنایه از بدون مقصود معین عمل کردن یا حرف زدن / 东一个,西一个 (اشیاء) پراکنده بودن
【东乡族】Dōngxiāngzú «دون شیان» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «گانسو» زندگی می کنند
【东亚】Dōng Yà آسیای شرقی
【东洋】Dōngyáng (旧称日本) نام قدیمی ژاپن : ~人 اهل ژاپن، ژاپنی /~货 کالا های ژاپنی /~车 گاری که در زمانهای قدیم با نیروی انسانی حمل می شد
【东瀛】dōngyíng 〈书〉①(东海) دریای شرقی چین ②(日本) ژاپن
【东正教】Dōngzhèngjiào 〈宗〉 کلیسای شرقی ارتدکس
【东周】Dōng Zhōu سلسله «جوی» شرقی (۷۷۰-۲۵٦ ق٠م٠)

冬 dōng ①(冬季) زمستان : 隆~ چله زمستان /变~闲为~忙 فصل بیکاری زمستان را به فصل پرکاری زمستان تبدیل کردن ②〈象〉دام دام (صدای کوس یا کوبیدن در)
【冬不拉】dōngbùlā 〈乐〉 نوعی ساز سیمی که با ضربه نوك انگشت یا مضراب نواخته می شود و مورد استفاده ملیت قزاق چین است
【冬菜】dōngcài کلم یا خردل سبز خشك شده ونمك زده
【冬虫夏草】dōngchóng-xiàcǎo 〈中药〉 نوعی قارچ پزشکی در چین بنام "Chinese caterpillar Fungus"
【冬储】dōngchǔ در زمستان چیزی را ذخیره کردن
【冬耕】dōnggēng شخم زنی زمستانی
【冬菇】dōnggū قارچ خشك شده (که معمولا در زمستان چیده می شود)
【冬瓜】dōngguā کدوی سفید : ~子〈中药〉 تخمه کدوی سفید که در طب چینی بکار می رود
【冬灌】dōngguàn 〈农〉 آبیاری زمستانی
【冬寒】dōnghán هوای سرد زمستان
【冬烘】dōnghōng سطحی وکم مایه اما فضل فروش : ~先生 آدم کم مایه اما فضل فروش
【冬候鸟】dōnghòuniǎo پرنده مهاجر زمستانی
【冬季】dōngjì فصل زمستان : ~体育运动 ورزش های زمستانی /~施工 کار ساختمانی در زمستان /~作物 محصولات زمستانی
【冬眠】dōngmián 〈生〉 خواب زمستانی (گیاهان یا جانوران)
【冬青】dōngqīng 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Chinese ilex"
【冬日】dōngrì ①(冬天) زمستان ②〈书〉(冬天的太阳) آفتاب زمستانی
【冬笋】dōngsǔn جوانه زمستانی بامبو
【冬天】dōngtiān زمستان
【冬闲】dōngxián بیکاری فصلی در زمستان
【冬小麦】dōngxiǎomài گندم زمستانی
【冬汛】dōngxùn 〈渔〉 فصل ماهیگیری در زمستان
【冬衣】dōngyī لباس‌های زمستانی
【冬泳】dōngyǒng در زمستان در رودخانه‌ها شنا کردن
【冬蛰】dōngzhé خواب زمستانی (گیاهان یا جانوران)
【冬至】Dōngzhì تحول زمستانی (بیست و دومین موقعیت خورشید در مسیر خود)
【冬装】dōngzhuāng لباس‌های زمستانی

咚 dōng 见"冬"dōng②

氡 dōng 〈化〉(Rn) رادن

dǒng

董 dǒng ①〈书〉(监督; 管理) سرپرستی کردن، اداره کردن، نظارت کردن، رسیدگی کردن : ~其成 بر پروژه ای تا اتمام آن نظارت کردن ②(董事) مدیر، ناظر ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【董事】dǒngshì مدیر، ناظر، مدیر عامل : ~会 هیئت مدیره /~长 رئیس هیئت مدیره

懂 dǒng درك كردن، فهميدن، پی بردن، دانستن : ~波斯语 زبان فارسی را دانستن / 不要不~装~。 وقتیکه شما نمی دانید خود را به دانستن نزنید. / 干部必须~政策。 كادرها باید بر سیاست تسلط داشته باشند. / ~礼貌 ادب را رعایت كردن، با ادب بودن

【懂得】dǒngde درك كردن، فهميدن، دانستن؛ تسلط داشتن : ~革命道理 به اصول انقلاب پی بردن / 用群众所熟悉和~的词句 كلمات و جملاتی را كه برای توده های مردم آشنا و قابل فهم باشد بكار بردن

【懂行】dǒngháng وارد بودن، كاردان بودن

【懂局】dǒngjú وارد بودن، اطلاعات داخلی داشتن

【懂门儿】dǒngménr 〈方〉 وارد بودن، كاردان بودن

【懂事】dǒngshi فهميده، آگاه؛ باهوش، زيرك : ~的孩子 بچهء فهميده / 你怎么这样不~? تو چرا اینقدر بی فكر هستی؟

dòng

动 dòng ①(事物改变原来位置) جنبيدن، حركت كردن، تكان خوردن : 他扭了腰，~不了。 چون كمرش رگ برگ شده نمی تواند تكان بخورد. / 你~一~，我就开枪。 اگر يك قدم حركت كنيد شليك می كنم. ②(行动) به حركت درآمدن، عمل كردن : 一举一~ هر عمل و هر حركتی / 动员大会后，群众普遍地~起来了。 پس از میتینگ بسیج، توده های مردم به حركت درآمدند. ③(改变事物原来的位置或样子) تغيير دادن، عوض كردن : 搬~ جابجا كردن، نقل مكان دادن / 这句话只要~一两个字就顺了。 این جمله با عوض كردن یكی دو كلمه سلیس و روان می شود. ④(使用) بكار بردن : ~脑筋 مغز را بكار انداختن / ~干戈 به زور متوسل شدن، اسلحه را بكار بردن ⑤(触动；感动) اثر گذاشتن، برانگیختن : ~了公愤 خشم و غضب عامهء مردم را برانگیختن / ~感情 احساساتی شدن / ~肝火 عصبانی شدن، از جا در رفتن / 不为甜言蜜语所~ تحت تاثیر چرب زبانی كسی قرار نگرفتن ⑥〈方〉(吃；喝)[多用于否定式] خوردن یا نوشیدن : 他向来不~酒。 او هرگز شراب نمی خورد. / 不~荤腥 هرگز گوشت یا ماهی نخوردن، سبزی خوار بودن ⑦(动不动) اغلب، اكثر اوقات : 影片一经上演，观众~以万计。 همینكه آن فیلم را نمایش می دهند، تعداد تماشاچیان اغلب به ده هزار نفر می رسد.

【动笔】dòngbǐ قلم برداشتن، به نوشتن پرداختن : 我最近很少~。 در این اواخر بندرت چیزی می نویسم. / 想清楚了再~。 قبل از اینكه چیزی بنویسید، خوب فكركنید.

【动宾词组】dòng-bīn cízǔ 〈语〉 تركیب فعل ــ مفعول

【动兵】dòngbīng ارتش را گسیل داشتن

【动不动】dòngbudòng به‌آسانی، اغلب، غالبا : 他~就感冒。 او مستعد سرماخوردگی است. / ~就发脾气 به‌آسانی از جا در رفتن

【动产】dòngchǎn اموال منقول

【动词】dòngcí 〈语〉 فعل : ~不定式 مصدر فعل

【动粗】dòngcū 〈方〉 كسی را كتك زدن

【动荡】dòngdàng ناآرامی، اغتشاش، آشفتگی : ~的局势 وضع ناآرام و آشفته / 世界在~中前进。 دنیا در حال ناآرامی وآشفتگی به پیش می رود.

【动电学】dòngdiànxué شاخه‌ای از علم فیزیك كه در بارهء حركت الكتریسیته وذرات الكتریكی در میدان های الكتریكی ومغناطیسی بحث می كند

【动肝火】dòng gānhuǒ عصبانی شدن، از جا در رفتن

【动工】dònggōng شروع به كار كردن، شروع به ساختمان كردن

【动滑轮】dònghuálún چرخ قرقرهء متحرك

【动画片】dònghuàpiàn فیلم كارتون

【动火】dònghuǒ 〈口〉 خشمگین شدن؛ از جا دررفتن

【动机】dòngjī انگیزه، غرض، قصد، نیت : 出于自私的~ از روی انگیزهء خودخواهانه / ~不纯 انگیزه‌های ناخالص داشتن / 他的~是好的。 او انگیزه‌های خوبی دارد.

【动静】dòngjing ①(声音) صدای چیزی : 屋子里静悄悄的，一点~也没有。 در اطاق سكوت حكمفرمابود و هیچ جنب و جنبشی نبود. ②(打听、侦察的情况) حركت، فعالیت : 发现可疑~ حركت چیز مشكوك را كشف كردن / 一有~就报告。 به محض اینكه چیزی اتفاق بیفتد گزارش بدهید.

【动觉】dòngjué 〈心〉 احساسات محرك (روان شناسی)

【动口】dòngkǒu حرف زدن

【动力】dònglì ①(推动力) نیروی محرك مكانیكی : ~机械 نیروی محرك / ~学 مكانیك، علم مكانیك مبحث حركت اجسام ②(原动力) قوهء محركه : 社会发展的~ قوهء محركهء حركت توسعهء جامعه

【动量】dòngliàng 〈物〉 نیروی حركت اجسام (فیزیك) : ~矩 گشتاور نیروی حركت اجسام / ~守恒定律 قانون حفظ نیروی حركت اجسام

【动令】dònglìng 〈军〉 فرمان اجرا

【动乱】dòngluàn ناآرامی، اغتشاش، آشفتگی : ~时期 دورهء ناآرامی / ~年代 سالهای ناآرامی / 社会~ ناآرامی اجتماعی

【动脉】dòngmài 〈生理〉 شریان، سرخرگ : ~脉搏 نبض شریان / ~炎 ورم شریان، آماس شریان / ~血压 فشار خون شریان / ~硬化 تصلب شرائین، سخت شدن شرائین / ~输血 انتقال خون به شرائین

【动名词】dòngmíngcí 〈语〉 اسم مصدر

【动目】dòngmù جاذب، چشمگیر

【动能】dòngnéng 〈物〉 نیروی ناشی از حركت (فیزیك)

【动怒】dòngnù عصبانی شدن، از جا در رفتن

【动气】dòngqì 〈口〉 رنجیده شدن، عصبانی شدن

【动情】dòngqíng ①(情绪激动) احساساتی شدن، به هیجان آمدن ②(产生爱情) شیفته شدن، عاشق شدن

【动人】dòngrén هیجان آور : ~的情景 صحنهء هیجان آور / ~的事迹 كار های هیجان آور / ~心弦 هیجان آورنده

【动容】dòngróng 〈书〉 (چهرهء كسی) شگفت زده یا هیجان زده شده

【动身】dòngshēn راهی شدن، عازم شدن، راهسپارشدن

【动手】dòngshǒu ①(开始做) شروع به انجام کاری کردن، به کاری پرداختن: 早~,早完成。زود هرچه زود تر شروع کنیم، زود تر تمام می کنیم./ 修建一座高炉~ دست به احداث کورهء ذوب آهن زدن / 大家一齐~。همه دست به دست هم دادند و کار کردند ②(触动) دست زدن، لمس کردن: 爱护展品,请勿~。برای حفظ کالاهای عرضه شده، لطفا دست نزنید! ③(指打人) کسی را کتك زدن: 谁先动的手? چه کسی اول مشت زد؟

【动手术】dòng shǒushù ①(做外科手术) عمل جراحی کردن، دست به عمل جراحی زدن ②(接受外科手术) عمل جراحی داشتن، تحت عمل جراحی قرار گرفتن

【动态】dòngtài ①(动向) پیشرفت ها، روندها، گرایش ها: 科技新~ پیشرفت های جدید در علوم و فنون / 了解敌军的~ چگونگی حرکات ارتش دشمن را کشف کردن ②(活动状态) حالت دینامیك / ~平衡〈物〉 تعادل دینامیك / ~电阻 عایق دینامیك / ~特性〈电〉 خصوصیات دینامیك

【动态度】dòngtàidù در اثر خشم وغضب بطورغیرعادی عمل کردن

【动弹】dòngtan حرکت کردن، تکان خوردن، به حرکت درآمدن: 车里太挤,~不得。اتوبوس آنقدر شلوغ بود که هیچکس قادر نبود تکان بخورد. / 机器不~了。ماشین از حرکت ایستاد.

【动听】dòngtīng گوش نواز، دلنشین: 她唱得很~。او قشنگ می خواند. / 他能把极平常的事儿说得很~。او چیزهای معمولی را چنان بیان می کند که جالب به گوش می رسد.

【动土】dòngtǔ خاك کندن، شروع به بناسازی کردن

【动窝儿】dòngwōr 〈方〉 تکان خوردن، جنبیدن، شروع به حرکت کردن: 不管你说什么,他就是不~。هرچه می خواهید بگویید، تکانی نمی خورد.

【动武】dòngwǔ به جبرو زور متوسل شدن، نبرد را شروع کردن

【动物】dòngwù حیوان، جانور: ~界 دنیای حیوانات / ~生态学 بوم شناسی حیوانات / ~胶〈化〉 سریش حیوانی / ~油 روغن حیوانی / ~园 باغ وحش / ~志 جانور نامه

【动物学】dòngwùxué حیوان شناسی: ~家 حیوان شناس

【动响】dòngxiǎng تکان خوردن

【动向】dòngxiàng روند، گرایش: 新~ گرایشهای جدید / 要密切注意敌人~。باید دقیقا مراقب حرکات دشمن باشید.

【动心】dòngxīn تحریك شدن آرزو، شوق یا علاقهء کسی

【动刑】dòngxíng شکنجه دادن، عذاب کردن

【动凶】dòngxiōng شریرانه و بی‌رحمانه عمل کردن

【动眼神经】dòngyǎn shénjīng 〈生理〉 عصب حرکتی چشم

【动摇】dòngyáo متزلزل ساختن، تکان دادن، جنباندن: 他的革命意志决不~。عزم و ارادهء انقلابی او هرگز سست نمی شود. / ~分子 عنصر متزلزل، عنصر دو دل

【动议】dòngyì پیشنهاد، طرح پیشنهادی: 紧急~ پیشنهاد فوری / 提出一项~ پیشنهادی مطرح کردن: 该项~通过了。آن طرح پیشنهادی بتصویب رسید.

【动用】dòngyòng بکار انداختن، مورد استفاده قرار دادن: 大量人力 بخش عظیمی از نیروی انسانی را بکار انداختن / ~库存 موجودی انبار را مورد استفاده قرار دادن

【动员】dòngyuán بسیج کردن: 总~ بسیج عمومی / 一切力量 همه نیروها را بسیج کردن / 作一番~ در پیرامون بسیج صحبت کردن / ~报告 گزارش بسیج / ~大会 میتینگ بسیج / ~令 فرمان بسیج

【动辄】dòngzhé 〈书〉 به آسانی، غالبا، در هر فرصت: ~得咎 (کسی) بخاطر هرکاری که انجام می پذیرد مورد سرزنش قرار گرفتن

【动支】dòngzhī (مبلغ پول را) خرج کردن

【动嘴】dòngzuǐ حرف زدن

【动作】dòngzuò ①(肢体活动) حرکت، عمل: ~敏捷(缓慢) در حرکات سریع (کند) بودن / 优美的舞蹈~ حرکات زیبای رقص ②(行动) اقدام کردن، عمل کردن: 且看他下一步如何~。ببینیم که عمل بعدی او چیست.

冻 dòng ①(结冰) یخ بستن،منجمد شدن،یخ بندان شدن: 水~了。آب یخ بست. / ~肉 گوشت یخ زده / 不能让这些白菜~坏。ما نباید بگذاریم که این کلم ها از شدت سرما خراب شود. ②(凝结体) ژله: 肉~ ژلهء گوشت ③(感到冷) احساس سرما کردن، سرد شدن: 多穿一些,别~着了。لباس بیشتری بپوشید تا سرما نخورید. / ~得红肿的手 دستهای ورم کرده از سرما / 真~得够呛! وای، واقعا یخ کرده‌ام!

【冻冰】dòngbīng منجمد شدن، یخ بستن، یخ بندان شدن: 河上~了。رودخانه یخ بست.

【冻藏】dòngcáng (چیزی را) با استفاده ازیخ ذخیره کردن

【冻疮】dòngchuāng زخم ناشی از سرما زدگی، سرما سوزك: 生~ سرماسوزك داشتن

【冻点】dòngdiǎn 〈化〉 نقطهء انجماد

【冻豆腐】dòngdòufu «دوفو» یخ زده («دوفو» نوعی غذای مخصوص چین که از شیرهء سویا درست می شود)

【冻害】dònghài 〈农〉 آسیب ناشی از سرمازدگی

【冻僵】dònjiāng در اثر سرماسخت وسفت شدن، از شدت سرما بی حس وکرخت بودن

【冻结】dòngjié ①(液体遇冷凝结) یخ بستن، منجمد شدن، یخ بندان بودن ②(阻止变动) مسدود کردن، از جریان یافتن یا حرکت کردن چیزی جلوگیری کردن: 工资~ حقوق یا دستمزد را تامدتی ثابت نگهداشتن / ~个人或公司的银行帐户 حساب کسی یا شرکتی را در بانك مسدود کردن / 人员~ منجمد شدن سهمیهء پرسنل

【冻凌】dònglíng 〈方〉 یخ

【冻馁】dòngněi سرد وگرسنه

【冻凝】dòngníng یخ بستن، منجمد شدن: ~点 نقطهء انجماد

【冻肉】dòngròu گوشت یخ زده

【冻伤】dòngshāng سرمازدگی، یخزدگی

【冻死】dòngsǐ از سرمازدگی مردن

【冻土】dòngtǔ خاك یخ زده: ~学 مبحث خاك یخ زده

【冻雨】dòngyǔ 〈气〉 (sleet) بوران

侗 Dòng

【侗族】Dòngzú «دونگ» ـ نام یکی از اقلیت های ملی چین که پراکنده در استان های «گوی جو» و «هونان» ومنطقهٔ خود مختار ملیت جوان گوان شی·زندگی می کنند

洞 dòng ①(窟窿) سوراخ، روزنه : 衣服破了一个~ سوراخی در لباس پیدا شدن / 山~ غار / 城门~儿 گذرگاه دروازهٔ شهر ②(透彻;清楚) روشن، با قوهٔ تداخل و نفوذ : ~见症结 گرهٔ مسئله را بروشنی دیدن

【洞察】dòngchá بروشنی دیدن، قوهٔ تداخل و نفوذ داشتن : ~一切是非 در مسائل گوناگون حق را از ناحق تميز دادن / ~力 بصیرت، قوهٔ تمیز / چشم بصیرت داشتن

【洞彻】dòngchè کاملا درك كردن؛ بروشنی دیدن

【洞穿】dòngchuān ①(穿透) نفوذ کردن ②(透彻了解) عمیقا درك کردن

【洞达】dòngdá منطقی بودن ~事理 کاملا درك کردن

【洞房】dòngfáng مراسم ازدواج ~花烛 : حجلهٔ عروسی

【洞黑】dònghēi تاريك و سياه

【洞鉴】dòngjiàn 〈书〉(موضوعی را) کاملا درك كردن

【洞究】dòngjiū 〈书〉بطور عمیق وکامل به پژوهش ها پرداختن

【洞开】dòngkāi (در یا پنجره) کاملا باز بودن

【洞窟】dòngkū غار

【洞库】dòngkù غاری که در کوه برای ذخیره کردن اشیاء کنده می شود

【洞明】dòngmíng کاملا پی بردن

【洞启】dòngqǐ (دریا پنجره) باز بودن

【洞若观火】dòng ruò guān huǒ چیزی را مانند آتش سوزان بروشنی دیدن

【洞识】dòngshí کاملا درك کردن، بروشنی پی بردن

【洞视】dòngshì بروشنی دیدن

【洞天】dòngtiān ①(神仙居住的地方)(در تائوئیسم) منزلگاه خدا ②(引人入胜的地方) جای خوش منظره وجالب

【洞悉】dòngxī واضح دانستن، کاملا درك کردن

【洞箫】dòngxiāo «دون شیائو» ـ فلوت خیزرانی عمودی مخصوص چین که ته آن باز است

【洞晓】dòngxiǎo از چیز اطلاع خوبی داشتن : ~其中利弊 از سود و زیان کاری اطلاع خوبی داشتن

【洞穴】dòngxué غار

【洞眼】dòngyǎn سوراخ کوچك

【洞烛其奸】dòng zhú qí jiān حیله های کسی را خوب تشخیص دادن

恫 dòng ترس، واهمه

【恫吓】dònghè بصدای بلند ~虚声 : ترساندن، تهدید کردن ترساندن

峒 dòng [多用于地名] غار، مغار، دخمه

栋 dòng ①〈书〉(房屋的大梁) شاه تیر روی سقف اطاق ②〈量〉一~楼房 يك ساختمان

【栋梁】dòngliáng تیرهای خانه ـ کنایه از ستون فقرات دولت

胨 dòng 〈生化〉پپتون (مادهٔ پروتئین غذا پس از تأثیر پپسین برآن)

dōu

都 dōu 〈副〉①(全) همه، کلیه، تمام :大家~到了吗? همه آمدند؟/我们的干部~是人民的勤务员。 کادر های ما همگی خدمتگزار مردمند. /不管做什么,~应该考虑到人民的利益。 هر کاری که انجام می دهیم باید منافع مردم را در نظر بگیریم. ②[跟"是"字合用,说明理由]:~是你老磨蹭,害得我们迟到了。 درست بخاطر اهمال شما همه دیرمان شد. /~是因为大家艰苦奋斗,我们才有今天的幸福生活。 در نتیجهٔ مبارزهٔ سرسختانه‌ای که داشته‌ایم، امروز از زندگی سعادتمندانه ای بهره می بریم. ③(甚至) حتی:今天天气真怪,中午比早晨~冷。 امروز چه هوای عجیب و غریبی داریم. هوای ظهر حتی از صبح هم سردتر است. /你待我比亲姐姐~好。 تو نسبت بمن حتی از خواهرم هم بهتری. ④(已经) دیگر:他~八十岁了,身子骨还那么硬朗。 او دیگر هشتاد سال دارد اما باز هم بسیار قوی است.

另见 dū

兜 dōu ①(口袋) کیسه، کیف، جیب: 裤~儿 جیب شلوار /网~儿 کیسهٔ طنابی ②(拢住) چیزی را با پارچه و امثال آن پیچیدن: 用毛巾~着几个鸡蛋 با حوله چند تخم مرغ را پیچیدن ③(绕) دور زدن: 我们乘车在城里~了一圈。 ما با ماشین شهر را يك بار دور زدیم. ④(招揽) برای جلب توجه جار زدن و جنس فروختن ~售 : مشتری کوشش کردن ⑤(承担) کاری را به عهده گرفتن: 你尽管试验,出了问题我~着。 شما همچنان به آزمایش ادامه دهید. اگر چیزی اتفاق بیفتد، مسئولیت کار را به عهده خواهم گرفت.

【兜捕】dōubǔ محاصره و توقيف كردن

【兜抄】dōuchāo از عقب و دو جناح (به دشمن) حمله ور شدن

【兜搭】dōuda ①(攀谈) از هردری صحبت کردن ②(答理) توجه داشتن

【兜的】dōude ناگهان، یکمرتبه

【兜底】dōudǐ پروندهٔ کسی را رو کردن، جزئیات محرمانهٔ کسی را فاش کردن

【兜兜】dōudou 〈口〉见"兜肚"dōudu

【兜兜裤儿】dōudoukùr لباس مخصوص هوای آفتابی بچگانه

【兜肚】dōudu زیر جامه ای که سینه وشکم را می پوشاند 又作"兜兜嘴儿"

【兜风】dōufēng ①(挡风) جلوی باد را گرفتن: 破帆兜不住风。 بادبان پاره جلوی باد را نمی گیرد. ②〈方〉(坐车、船游逛) با اتومبيل يا قايق به گردش رفتن

【兜剿】dōujiǎo محاصره و نابود کردن

【兜揽】dōulǎn ①(招揽) برای جلب توجه مشتری کوشش کردن، جذب مشتری کردن ~生意 : در جذب مشتری برای

(کار دیگران را) به(把事情往身上拉)② معامله تلاش کردن عهده‌ء خود گرفتن
【兜拢】dōulǒng با هم موافق شدن
【兜圈子】dōu quānzi ①(绕圈儿) حلقه دور زدن، دور گشتن، ②هواپیما بر فراز جنگل دور می زد. 飞机在森林上空～。:زدن (说话不直截了当) رك و حاشیه رفتن، غیر مستقیم حرف زدن، دیگر 别～了,直截了当地说吧。: پوست کنده حرف نزدن حاشیه نروید و رك و پوست کنده حرف بزنید.
【兜售】dōushòu با جار زدن و جنس فروختن: 破烂货～ جار زدن اجناس بنجل را فروختن
【兜头盖脸】dōu tóu gài liǎn توسری زدن
【兜子】dōuzi کیسه، کیف، جیب
【兜嘴】dōuzuǐ پیش بند بچه

dǒu

斗 dǒu ①(容量单位) (که «دو» ـــ واحد اندازه گیری غله پیمانه اندازه گیری غله بنام (量器)② مساوی است با ده لیتر) «دو» ③(像斗的东西) «دو»: چیزی بشکل 烟～ چپق /漏～ قیف ④(圆形指纹) (اثر انگشت) حلقه ⑤〈天〉(南斗) صورت فلکی جنوبی که مرکب از شش ستاره می باشد ⑥〈天〉(北斗的简称) دسته‌ء 柄～: اسم مخفف برای صورت فلکی دب اکبر صورت فلکی دب اکبر
另见 dòu
【斗车】dǒuchē اتومبیل بار کش کوتاه (در معدن یا در محل ساختمانی)، ترام
【斗胆】dǒudǎn 〈谦〉 جسارت کردن: 我～说一句,这件事情您做错了。 جسارتا بعرض تان می رسانم که شما در انجام این کار اشتباه کرده اید.
【斗店】dǒudiàn مغازه ای که در قدیم غله را خرید و فروش می کرد
【斗拱】dǒugǒng 〈建〉 «دوگون» ـــ نوعی ترکیب مخصوص معماری چین بشکل کمان که از چوب ساخته شده و در وسط ستون و تیر عرضی قرار دارد و نقش آن تحمل کردن بار است
【斗箕】dǒuji اثر انگشت
【斗笠】dǒulì نوعی کلاه بامبوئی برای جلوگیری از آفتاب یا باران
【斗篷】dǒupeng ①(一种衣服) لباسی بشکل رداء یا عباء ②〈口〉 نوعی کلاه حصیری برای جلوگیری از باد و باران
【斗渠】dǒuqú 〈水〉 کانال فرعی آبیاری
【斗式提升机】dǒushì tíshēngjī 〈机〉 دستگاه بالا برنده بشکل سطل
【斗室】dǒushì 〈书〉 اطاق محقر
【斗烟丝】dǒuyānsī توتون چپق
【斗转参横】dǒu zhuǎn shēn héng کنایه از بزودی روشن شدن هوا

抖 dǒu ①(颤动) لرزیدن، به لرزش درآمدن: 浑身直～ لرزه براندام کسی افتادن ②(甩动) تکان سریع دادن: 把衣服上的雪～掉 برف را از روی لباس سریعا تکاندن ～～～/ 马缰绳 یك بار افسار اسب را به حرکت در آوردن 开棉被～/ لحاف را با یك تکان گستردن ③(全部倒出来) کاملا بیرون ④(鼓起) برانگیختن، تحریك کردن: 起精神～ روحیه‌ء ⑤〈贬〉(得意) مغرور خود را تقویت کردن ریختن از ثروت یا مقام خودْ و خوشنود بودن
【抖颤】dǒuchàn مرتعش شدن، لرزیدن
【抖动】dǒudòng لرزیدن، به لرزه درآمدن، مرتعش شدن
【抖翻】dǒufān (پرونده‌ء کسی را) رو کردن
【抖搂】dǒulou 〈方〉①(振落) با تکان چیزی را بیرون بردن: 把包里的东西～出来 کیف را با تکان خالی کردن ②(揭露) فاش کردن، آشکار کردن: 我们把他干的那些坏事给大伙～～。 آن کار های بد اورا در حضور همه‌ء شما فاش خواهیم کرد. ③(乱花钱) پول را تلف وضایع کردن، ولخرجی کردن: 别把钱～光了。 همه پول ها را بی خود خرج نکنید.
【抖露】dǒulou ①(振落) با تکان چیزی را بیرون بردن ②(揭露) فاش کردن،آشکار کردن
【抖落】dǒuluo 见"抖搂"
【抖擞】dǒusǒu به خود روح دادن؛ تحریك کردن: 精神～ روح دادن پر از انرژی ～/ 精神 تاره دمیدن
【抖索】dǒusuo لرزیدن
【抖威风】dǒu wēifēng از خود غرور و نخوت نشان دادن

陡 dǒu ①(坡度很大) سرازیر، سراشیب، شیب دار، دارای شیب تپه تند است و بالا رفتن آن پر از 山～路险。: نشیب تند خطر. ②(陡然) ناگاه، ناگهان، یکمرتبه: 天气～变。 هوا یکمرتبه تغییر کرد.
【陡隘】dǒu'ài شیب دار و کم عرض
【陡壁】dǒubì تخته‌ء سنگ راست و سراشیب و دیوار مانند
【陡变】dǒubiàn ناگهان تغییر کردن
【陡槽】dǒucáo 〈水〉 ناودان یا مجرای سرازیر شدن آب
【陡地】dǒudì ناگهان، یکمرتبه
【陡度】dǒudù 〈物〉 (فیزیك) شیب، سرازیری
【陡绝】dǒujué سرازیر، سراشیب، شیب دار
【陡峻】dǒujùn بلند و سراشیب
【陡立】dǒulì (کوه، عمارت وغیره) راست ایستادن
【陡坡】dǒupō زمین شیب دار
【陡起】dǒuqǐ ناگهان اتفاق افتادن
【陡峭】dǒuqiào سرازیر، سراشیب، شیب دار
【陡然】dǒurán یکمرتبه، ناگهان، ناگاه: 下降～ یکمرتبه تنزل کردن
【陡直】dǒuzhí سرازیر، سراشیب، شیب دار

蚪 dǒu 见"蝌蚪"kēdǒu

dòu

斗 dòu ①(对打) جنگ کردن، زد وخورد کردن، کشمکش مبارزه کردن، محکوم ②(清算斗争) مشت زنی 拳～: کردن

علیه زمیندار مبارزه کردن، با زمیندار تصفیه حساب ~ 地主 : کردن ③(比赛争胜) کردن مسابقه دادن، رقابت کردن : 我怎么~得过他呢？ من چگونه می توانم در مسابقه بر او پیروز شوم؟ ④(使动物相斗) : حیوانات را به جنگ وادار کردن (به عنوان بازی) ⑤(往一块儿凑) باهم جفت ~ 蛐蛐 کریکت بازی کردن بگذارید ~ 棒 کلم و زبانه کردن / 大家~一~情况。 دادن: همه اطلاعات را جمع و جور کنیم و وضع را برآورد نمائیم.
另见 dōu

【斗份子】dòufènzi 〈方〉 به صورت دانگی هدیه کردن یا کاری را انجام دادن

【斗鸡】dòujī ①(会斗的鸡) خروس جنگی ②(使鸡相斗) خروس بازی کردن

【斗架】dòujià 〈方〉 کتك کاری کردن

【斗脚】dòujiǎo طوری راه رفتن که نوك پا به درون متمایل باشد

【斗劲】dòujìn مسابقهٔ زور دادن

【斗口】dòukǒu ستیزه کردن، نزاع کردن

【斗闷子】dòu mènzi 〈方〉 مزاح کردن، شوخی کردن

【斗牛】dòuniú گاوبازی کردن

【斗弄】dòunong به خنده انداختن

【斗殴】dòu'ōu کتك‌کاری کردن

【斗气】dòuqì از روی غرض شخصی با کسی نزاع یا هم چشمی کردن

【斗巧】dòuqiǎo ①(凑巧) بموقع، بجا ②(比赛巧妙) در زیرکی با کسی مسابقه دادن

【斗趣儿】dòuqùr (با گفتار یا حرکات) کسی را به خنده انداختن

【斗杀】dòushā در اثر کتك‌کاری کسی را کشتن

【斗士】dòushì مبارز، سلحشور

【斗妍】dòuyán در زیبائی با کسی هم چشمی کردن

【斗眼】dòuyǎn لوچ، احول، دوبین 又作"斗鸡眼"

【斗争】dòuzhēng ①(互相冲突) مبارزه کردن، جنگیدن، نبرد : 跟霸权主义作坚决的~ قاطعانه با توسعه طلبی مبارزه کردن / 同一切不正确的思想和行为作不疲倦的~ بطور خستگی ناپذیر با همه افکار و رفتارهای نادرست مبارزه کردن / 新与旧的~ نبرد بین نو و کهنه ②(打击;清算) در میتینگ کسی را متهم ساختن و محکوم کردن : ~地主 علنا زمیندار مستبدی را متهم ساختن و محکوم کردن / ~会 میتینگ اعلام محکومیت ③(努力奋斗) تلاش کردن، کوشش کردن : 为完成五年计划而~ برای بانجام رساندن برنامهٔ پنج ساله تلاش کردن

【斗争性】dòuzhēngxìng روحیهٔ مبارز : 强~ روحیهٔ مبارز سرشار داشتن / 较差~ روحیهٔ مبارز نسبتا ضعیف داشتن

【斗志】dòuzhì روحیهٔ جنگی، ارادهٔ رزمندگی : 鼓舞群众的~ روحیهٔ جنگی و ارادهٔ رزمندگی توده های مردم را برانگیختن / 昂扬~ روحیهٔ جنگی سرشار داشتن

【斗智】dòuzhì نبرد عقل

【斗嘴】dòuzuǐ ①(争吵) دعوا کردن، ستیزه کردن، نزاع کردن ②(耍嘴皮子) چرب زبان بودن

豆 dòu ①〈植〉 اسم عمومی برای بقولات : 大~ لوبیای سویا / 蚕~ باقلا / 豌~ نخود ②〈考古〉(古代盛食物用的器具) نوعی ظرف برای جا دادن خوراك در قدیم

【豆瓣酱】dòubànjiàng سوس غلیظ باقلا یا سویای تخمیر شده

【豆包】dòubāo نانی که با بخار پخته می شود و در وسط آن خمیر شیرین لوبیا می گذارند

【豆饼】dòubǐng 〈农〉 تفالهٔ سویا که پس از روغن گرفتن بعنوان کود از آن استفاده می شود

【豆豉】dòuchǐ لوبیای مخمرشده که بعنوان ادویه استفاده می شود

【豆粉】dòufěn پودر لوبیای سویا

【豆腐】dòufu «دوفو» نوعی غذای مخصوص چین که از شیرهٔ سویا درست می شود : ~房 کارگاه تهیهٔ «دوفو» / 干~ «دوفو» خشك شده / 乳~ «دوفو» مخمر / 脑儿~ «دوفو» ژله مانند

【豆腐皮】dòufupí ①(豆浆表面上的薄皮) سرشیرهٔ لوبیای سویا ②〈方〉(千张) ورق های بسیار نازك «دوفو»

【豆荚】dòujiá غلاف بقولات

【豆浆】dòujiāng شیرهٔ لوبیای سویا

【豆角儿】dòujiǎor 〈口〉 لوبیای تازه

【豆秸】dòujiē ساقهٔ خشك شدهٔ بقولات

【豆科】dòukē 〈植〉 خانوادهٔ بقولات : ~植物 گیاه بقولات

【豆蔻】dòukòu 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه بنام «هل» که میوه آن برای رفع درد شکم و سینه و استفراغ در داروهای چینی بکار می رود

【豆蔻年华】dòukòu niánhuá کنایه از دختری که به سن سیزده یا چهارده سالگی رسیده باشد

【豆绿】dòulǜ رنگ سبز مانند نخود، سبز نخودی

【豆面】dòumiàn آرد لوبیا

【豆娘】dòuniáng 〈动〉 نوعی حشرهٔ سنجاقك مانند

【豆萁】dòuqí 〈方〉 ساقهٔ لوبیا

【豆青】dòuqīng رنگ سبز مانند نخود، سبز نخودی

【豆蓉】dòuróng آرد بقولات که در وسط کیك ها گذاشته می شود

【豆沙】dòushā خمیر شیرین لوبیا

【豆薯】dòushǔ نوعی سیب زمینی که خام خورده می شود و هستهٔ آن سمی است

【豆象】dòuxiàng 〈动〉 سوس، شپشه : 豌~ شپشهٔ نخود

【豆芽儿】dòuyár لوبیای سویا یا ماش جوانه زده

【豆雁】dòuyàn 〈动〉 نوعی غاز وحشی

【豆油】dòuyóu روغن سویا

【豆渣】dòuzhā تفالهٔ سویا پس از درست کردن شیرهٔ سویا

【豆汁】dòuzhī نوعی نوشابهٔ ترش مزه که از نخود سبز درست می شود؛ شیرهٔ لوبیای سویا

【豆纸】dòuzhǐ کاغذ توالت از جنس پائین تر

【豆制品】dòuzhìpǐn انواع غذاهائی که از شیرهٔ لوبیای سویا درست می شود

【豆子】dòuzi لوبیا یا نخود

逗 dòu ①(逗引) بازی (بچه را) به بازی سرگرم کردن؛ با اسباب بازی بچه ای را به بازی : 拿玩具~孩子玩 کردن

به (خنده و غیره) انداختن ②(招引) سرگرم کردن:这小女孩~人喜欢。این دخترك بسیار ملیح و نازنین است. ③〈方〉(使人发笑) خنده آور، مضحك:这话真~! چه حرف خنده آوری است! ④(停留) توقف کردن ⑤(句中小停处) مکث مختصری در خواندن

【逗动】dòudòng تحریك کردن، برانگیختن

【逗哈哈】dòuhāha 〈方〉 شوخی کردن

【逗号】dòuhào (،) ویرگول

【逗留】dòuliú توقف کردن، ماندن:我在家乡~了三天。من در زادگاه خود سه روز توقف کردم. /他们中途在西安~了几天。آنها در راه سفر خود در شهر «شی آن» چند روز ماندند. /禁止~! توقف ممنوع!

【逗闹】dòunào باهم شوخی کردن

【逗弄】dòunong اذیت کردن، دست انداختن:他~你呢。او دارد ترا اذیت می کند.(或) او دارد ترا دست می اندازد.

【逗情】dòuqíng (زن و مرد) عاشقانه باهم شوخی کردن

【逗趣儿】dòuqùr 〈方〉 (بوسیلهء حرف های خنده آور) مردم را به خنده انداختن، سرگرم کردن:他真会~! او واقعا آدم بذله گو و بامزه ایست.

【逗人】dòurén برانگیختن:~发笑 کسی را به خنده انداختن

【逗笑儿】dòuxiàor 〈方〉见"逗趣儿"

【逗引】dòuyǐn به خنده آوردن، سرگرم کردن

【逗嘴】dòuzuǐ باهم شوخی کردن

痘 dòu 〈医〉①(天花) آبله ②(豆状疱疹) جوش چرك دار، کورك

【痘痂】dòujiā جای زخم آبله

【痘苗】dòumiáo 〈医〉 مایهءآبله، واکسین آبله

读 dòu مکث مختصری در جمله

另见 dú

窦 dòu ①(洞) سوراخ ②(生理) سینوس:鼻旁~ سینوس بینی ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

dū

都 dū ①(首都) پایتخت:建~北京 پکن را پایتخت قرار دادن ②(大城市) شهر بزرگ:通~大邑 شهر بزرگ /鞍山是我国的钢~。«آن شان» شهر فولادسازی چین است.

另见 dōu

【都城】dūchéng پایتخت

【都督】dūdu فرماندهء نظامی شهر در قدیم

【都凡】dūfán مجموعا

【都会】dūhuì پایتخت

【都丽】dūlì 〈书〉 (لباس) زیبا، فاخر

【都门】dūmén دروازهء دیوار پایتخت، پایتخت

【都市】dūshì شهر، شهر بزرگ

督 dū نظارت و اداره کردن:~战 بر عملیات جنگی نظارت کردن

【督办】dūbàn بر انجام کاری نظارت کردن

【督察】dūchá نظارت کردن، بازرسی کردن، زیر نظر قرار دادن

【督促】dūcù نظارت کردن و باصرار و ابرام خواستن:我们将~大家及时归还工具。مصرانه خواهانیم که همه ابزار کار را بموقع پس دهند. /已经布置了的工作,应当认真~检查。ما باید با جدیت در وظایف تعیین شده نظارت کنیم و انجام آنها را تسریع نمائیم.

【督导】dūdǎo نظارت و راهنمایی کردن

【督教】dūjiào برکار آموزشی نظارت کردن

【督军】dūjūn بالاترین فرماندهء نظامی استان

【督理】dūlǐ بر انجام کاری نظارت کردن

【督励】dūlì نظارت کردن و تشویق نمودن

【督师】dūshī (در هنگام جنگ) بر قشون خود نظارت کردن

【督学】dūxué 〈旧〉 بازرس در امور آموزشی و پرورشی

【督造】dūzào بر ساختن چیزی نظارت کردن

【督战】dūzhàn بر عملیات جنگی تظارت کردن

【督阵】dūzhèn در جبهه بر عملیات جنگی نظارت کردن

嘟 dū ①〈象〉 صدای بوق ماشین:汽车喇叭~~响。بوق ماشین صدا می کرد. ②〈方〉(撅着) لب و لوچه را جمع کردن، لبها را کلفت کردن:他~起了嘴。او لبهای خود را کلفت کرد.

【嘟噜】dūlu 〈口〉①〈量〉 خوشه:一~葡萄 یك خوشه انگور ②(颤动舌发音) با تحریر یا لرزش زبان صدا ادا کردن:打~儿 با لرزش زبان صدا تلفظ کردن

【嘟囔】dūnang غرغر کردن، با صدای آهسته بیان داشتن 又作"嘟哝"

【嘟嚷】dūrāng با صدای بلند غرغر کردن

dú

毒 dú ①(毒物) سم، زهر:服~ زهر خوردن /投~ داخل چیزی زهر گذاشتن ②(毒品) داروی مخدر، مواد مخدر:吸~ از داروی مخدر استفاده کردن /贩~ داروی مخدر را خرید و فروش کردن ③(有毒的) زهر دار، سمی:~箭 تیر سمی /有~气体 گاز سمی ④(毒死) با زهر کشتن:~老鼠 موش را با زهر کشتن ⑤(毒辣;猛烈) بی رحم، درنده خوی، ظالم، شریر:他心肠真~! او واقعا سنگدل و بی رحم می باشد! /~打 بشدت کتك زدن /那时太阳正~,晒得他汗珠直往下滚。در آن موقع گرمای خورشید به اوج رسید و قطره های عرق از روی صورت او سرازیر شد.

【毒扁豆】dúbiǎndòu 〈植〉 لوبیای سمی کالابار (شهری در جنوب نیجریه):~硷〈药〉 قلیای لوبیای سمی کالابار

【毒草】dúcǎo علف های سمی ـ کنایه از سخن رانی ها یا نوشته های مضر

【毒刺】dúcì خار زهر دار جانداران یا گیاهان

【毒蛾】dú'é پروانهء سمی بید دارای جنس مؤنث بی بال

【毒饵】dú'ěr طعمهء زهردار

【毒谷】dúgǔ دانه های سمی غله (که برای کشتن حشره های مضر همراه بذرها کاشته می شود)
【毒害】dúhài افکار کسی را مسموم کردن
【毒狠】dúhěn بی رحم، ظالم
【毒化】dúhuà مسموم کردن، برهم زدن: ~会谈的气氛 فضای مذاکره را مسموم کردن
【毒计】dújì نقشهٔ شریرانه، دام کشنده
【毒剂】dújì داروی سمی، سم، زهر
【毒箭】dújiàn تیری که نوك آن سمی باشد
【毒辣】dúlà شریر، بدخواه، دارای خبث طینت
【毒瘤】dúliú تومور بد خیم، سرطان
【毒骂】dúmà بدخواهانه فحش دادن
【毒品】dúpǐn مواد مخدر (مانند مرفین، هروئین یا تریاك)
【毒气】dúqì گاز سمی: ~弹 گلولهٔ گاز/ ~室 اطاق گاز
【毒区】dúqū منطقهٔ آلوده، ناحیهٔ گاز زده (در جنگ شیمیائی)
【毒热】dúrè (نور آفتاب) داغ و سوزان
【毒杀】dúshā با زهر کشتن
【毒杀芬】dúshāfēn 〈农〉 نوعی حشره کش که از کلرورین و کافور بدست می آید
【毒砂】dúshā 〈矿〉 ترکیب سخت و سفید یا خاکستری از گوگرد وآرسنیك و آهن
【毒舌】dúshé حرف‌های کینه توزانه
【毒蛇】dúshé مار زهر دار، مار سمی
【毒手】dúshǒu نقشهٔ آدم کشی: 下~ نقشهٔ قتل کسی را ریختن
【毒死】dúsǐ با زهر کشتن، مسموم کردن
【毒素】dúsù ①〈生〉(有机体产生的有毒的物质) توکسین، زهرابه، ترکیب زهردار: 破伤风~ زهرابهٔ کزاز ②(对思想意识有腐蚀作用的成分) زهر و سم(برای ایده‌ئولوژی): 清除封建~ زهر و سم جامعهٔ فئودالی را خنثی کردن
【毒瓦斯】dúwǎsī گاز سمی
【毒物】dúwù مواد سمی، مادهٔ سمی
【毒腺】dúxiàn 〈动〉 غدهٔ سم
【毒刑】dúxíng تنبیه بدنی ظالمانه، شکنجهٔ بی رحمانه: 施~ شکنجهٔ بی رحمانه دادن
【毒性】dúxìng مسمومیت، زهرداری
【毒血症】dúxuèzhèng بیماری مسمومیت خون
【毒蕈】dúxùn قارچ سمی
【毒牙】dúyá دندان زهر دار
【毒药】dúyào داروی سمی، داروی زهردار
【毒液】dúyè مایع زهر آگین
【毒汁】dúzhī مایع زهر آگین

独 dú ①(一个) تنها، یگانه، تك: ~子 پسر یگانه ②(独自) تك و تنها، به تنهائی، جداگانه: ~居 به تنهائی زندگی کردن/ ~坐 تنها نشستن ③(年老无子女) پیران بی فرزند: 鳏寡孤~ مردان زن مرده، زنان بیوه، یتیم ها و پیران بی فرزند ④(唯独) تنها، فقط: 大家都到了，~有他没来。 همه رسیده‌اند و فقط او نیامده است.

【独霸】dúbà تسلط انحصاری داشتن، به انحصار خود درآوردن: ~一方 در ناحیه ای حکمفرمائی کردن، مستبد محلی بودن
【独白】dúbái گفتگو با خود، صحبت یکنفری (در درام یا فیلم سینمائی)
【独步】dúbù (سطح ادبی کسی) بالاتراز همقطاران خود
【独裁】dúcái دیکتاتوری، سلطهٔ استبدادی: ~专断 دیکتاتوری کردن، استبداد کردن/ ~者 دیکتاتور، مستبد/ ~政治 سیاست استبدادی
【独唱】dúchàng تك خوانی، سولو: ~会 نمایش تك خوانی
【独出心裁】dú chū xīncái ابتکار خود را نشان دادن، مبتکر بودن
【独创】dúchuàng خلاقیت مبتکرانه: ~性 خلاقیت، ابتکار اولیه/ ~精神 روحیهٔ ابتکار/ ~一格 سبك مخصوص خود را خلق کردن
【独词句】dúcíjù 〈语〉 جمله ای‌که از یك کلمه درست می شود
【独当一面】dú dāng yī miàn مسئولیت کار یك بخش یا یك محل را به عهده گرفتن: 他成长很快，已经可以~了。 او زود بالغ و پخته شده است و قادر است مسئولیت کار تمام محل را به عهده بگیرد.
【独到】dúdào مبتکرانه: ~的见解 نظرهای مبتکرانه/ ~之处 ابتکار اولیه
【独断】dúduàn مستبد، دیکتاتور، دلخواه
【独断独行】dúduàn-dúxíng مستبدانه عمل کردن
【独夫】dúfū حاکم بد ومنفور همه: ~民贼 حاکم مستبد و خائن به ملت
【独个】dúgè تك و تنها
【独根】dúgēn یگانه جانشین یك خانواده یا یك خاندان
【独孤】Dúgū 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【独家】dújiā فقط متعلق به یك واحد
【独角戏】dújiǎoxì نمایش یك نفری (کنایه از انجام دادن یك نفرهٔ کاری که معمولا بوسیلهٔ چند نفر باید انجام پذیرد): 唱~ نمایش یك نفری را روی صحنه آوردن، به تنهائی عمل کردن
【独居石】dújūshí 〈矿〉 مادهٔ معدنی که غالبا در ته نشست شن ریزه یافت می شود
【独具匠心】dú jù jiàngxīn قوهٔ ابتکار خود را نشان دادن
【独具只眼】dú jù zhī yǎn بصیرت فوق العاده داشتن
【独揽】dúlǎn به انحصار خود درآوردن: ~大权 همه قدرت ها را به انحصار خود درآوردن
【独力】dúlì به همت و کوشش خود: ~经营 امور را به همت و کوشش خود اداره کردن
【独立】dúlì ①(单独站立) تنها ایستادن: ~山巅的劲松 یك درخت کاج که تنها روی قلهٔ کوه ایستاده است ②(不受统治) استقلال: 宣布~ اعلام استقلال کردن/ 一个国家的政治~和经济~是不可分的。 استقلال سیاسی یك کشور از استقلال اقتصادی آن تفکیك ناپذیر است. ③(不依靠他人) مستقل، متکی به نیروی خود: ~营 گردان مستقل/ ~分析问题和解决问题的能力 قدرت تحلیل و حل مسایل بطور مستقل/

واحد مستقل ~核算单位 / (دستور) عنصر مستقل 〈语〉成分~
حسابداری

【独立国】dúlìguó كشور مستقل

【独立王国】dúlì wángguó قلمرو مستقل

【独立性】dúlìxìng استقلال؛ خصلت مستقل: 闹~ از دستور و فرمان رهبری سرپیچیدن

【独立自主】dúlì-zìzhǔ استقلال را حفظ كردن و ابتكار عمل را در دست نگهداشتن

【独联体】Dúliántǐ جامعهٔ مشترك المنافع كشور های مستقل

【独龙族】Dúlóngzú «دو لونگ» ــ نام یكی از اقلیت های ملی چین كه در استان «یون نان» زندگی می كنند

【独轮车】dúlúnchē چرخ خاك كشی، چرخ دستی

【独门儿】dúménr مهارت خاص (متعلق به یك نفر یا یك خانواده)

【独苗】dúmiáo 见"独根"

【独木不成林】dú mù bù chéng lín از یك درخت جنگل بوجود نمی آید ــ كنایه از اینكه نیروی یك نفر محدود است و كار های بزرگ از دست او ساخته نیست

【独木难支】dú mù nán zhī یك چوب به تنهائی نمی تواند یك بنای متزلزل را راست نگهدارد ــ یعنی یك نفر به تنهائی نمی تواند بار سنگینی را تحمل كند

【独木桥】dúmùqiáo ①(一根木头搭成的桥) پلی كه از یك قطعه چوب درست می شود ②(艰难的途径) راه مشكل

【独木舟】dúmùzhōu كرجی كه از تنهٔ درخت ساخته می شود

【独幕剧】dúmùjù درام یك پرده

【独女】dúnǚ یگانه دختر

【独辟蹊径】dú pì xījìng راه جدیدی را برای خود گشودن؛ سبك جدید یا شیوهٔ مخصوص خود را اختراع كردن

【独善其身】dú shàn qí shēn توجه خود را تنها به بهبود اخلاقی خویش مبذول داشتن

【独擅】dúshàn منحصر به فرد

【独身】dúshēn ①(单身) دور از خانوادهٔ خود: 在外~ جدا از خانواده ② (不结婚的) مجرد، ازدواج نكرده: 主义~ امتناع از ازدواج، طرفداری از عزوبت از خانه یا خانوادهٔ خود بودن

【独生女】dúshēngnǚ یگانه دختر

【独生子】dúshēngzǐ یگانه پسر

【独树一帜】dú shù yī zhì سبك مخصوص خود را خلق كردن، مكتب مخصوص خود را به وجود آوردن

【独特】dútè ویژه، خاص: 的风格~ سبك خاص

【独头】dútóu①(单独) یك دانه: 蒜~ یك دانه سیر كامل ②〈方〉(孤独的人) آدم تك وتنها

【独吞】dútūn به انحصار خود درآوردن

【独舞】dúwǔ رقص یك نفری

【独行】dúxíng ①(独自走路) به تنهایی راه رفتن ②〈书〉(独特的行为、操行) عمل یا سلوك ویژهٔ خود

【独眼龙】dúyǎnlóng آدمی كه یك چشمش كور باشد، آدم یك چشم

【独一无二】dúyī-wú'èr یگانه، یكتا، بی نظیر، بی مانند

【独异】dúyì ویژه، خاص

【独占】dúzhàn چیزی را به تنهائی تصاحب كردن، چیزی را به انحصار خود درآوردن

【独占鳌头】dú zhàn áotóu ①(状元) در امتحانات سلطنتی اول شدن، قهرمان شدن ②(第一名) مقام اول را حائز شدن

【独占资本】dúzhàn zīběn 〈经〉 سرمایهٔ انحصاری

【独资】dúzī با سرمایهٔ انحصاری یك نفر یا یك ارگان (برای تأسیس یك كارخانه یا یك مؤسسه)

【独自】dúzì تنها، به تنهائی، یك نفره

【独奏】dúzòu تك نوازی: 钢琴~ تك نوازی پیانو / 会~ رسیتال، نمایش یا كنسرت تك نوازی

读 dú ①(朗读) بصدای بلند خواندن، قرائت كردن ②(阅读) خواندن: 这部小说值得一~。 این رمان قابل خواندن است. ③(上学) درس خواندن، به مدرسه رفتن: 他~完了高中。 او دورهٔ دیپلم را تمام كرد.
另见 dòu

【读本】dúběn كتاب درسی، كتاب قرائتی: 汉语~ كتاب درسی زبان چینی

【读后感】dúhòugǎn خاطرات كسی پس از خواندن یك كتاب

【读破句】dú pòjù در هنگام قرائت چند جمله در جای غلط توقف كردن

【读书】dúshū ①(看着书读) كتاب خواندن، مطالعه كردن: ~笔记 یادداشت هایی كه درحین كتاب خواندن برداشته می شود ②(学习功课) درس خواندن، به مدرسه رفتن: 他~很用功。 او با كوشش فراوان درس می خواند. / 人~ دانشمند، روشنفكر

【读数】dúshù عدد (روی شیشهٔ مدرج): 温度计~ عدد روی درجهٔ حرارت / 标度~ عدد روی ترازو

【读图】dútú مضمون نقاشی یا چاپ اوزالید را تعبیر كردن

【读物】dúwù خواندنی‌ها: 儿童~ خواندنی‌های كودكانه / 通俗~ نوشته‌های عامه پسند

【读音】dúyīn تلفظ

【读者】dúzhě خواننده: 来信~ نامه های خواننده (به مدیر روزنامه یا مجله)

渎 dú 〈书〉①(轻慢) بی‌احترامی كردن، تحقیر كردن: 亵~ به مقدسات بی احترامی كردن، كفر گفتن ②(沟渠) خندق، راه آب، نهر آب

【渎犯】dúfàn رنجاندن

【渎职】dúzhí اهمال‌كاری در انجام وظیفه؛ تخلف اداری

椟 dú 〈书〉 جعبه، صندوق،قوطی

犊 dú گوساله

牍 dú ①(木简) باریكه‌های چوبی برای نوشتن (در قدیم) ②(文件) اسناد، مدارك، آرشیوها

黩 dú ①(玷污) سیاه كردن، آلوده كردن، چركین كردن ②(轻举妄动) از روی بی فكری عمل كردن

【黩武】dúwǔ میلیتاریست، جنگ طلب: 穷兵~ دست به عملیات

جنگی غیر عادلانه زدن / ~主义 میلیتاریسم / ~主义者 میلیتاریست

髑 dú

【髑髅】dúlóu 〈书〉(مرده) جمجمه، کاسه سر

dǔ

肚 dǔ سیرابی، شکمبه: 拌~丝儿 رشته‌های سیرابی و خیار در سوس سویا
另见 dù

【肚子】dǔzi سیرابی، شکمبه
另见 dùzi

笃 dǔ ①(忠实) صمیمی، بی‌ریا، مخلص، صادق ②(病重) (بیماری) سخت، شدید، وخیم: 病~ سخت بیمار بودن

【笃厚】dǔhòu صمیمی و صادق

【笃实】dǔshí ①(忠诚老实) درستکار وصمیمی: ~敦厚 صادق و صمیمی ②(实在) پربار، محکم، استوار، توپر: 他学问~。 علم او عمیق و پربار است.

【笃信】dǔxìn صمیمانه معتقد بودن، دین دار و مؤمن بودن، پارسا بودن

【笃学】dǔxué ساعی و کوشا در تحصیل

堵 dǔ ①(堵塞) بستن، مسدود کردن، پر کردن سوراخ: ~老鼠洞 سوراخ موش را گرفتن / 别~着门! جلوی در نایستید! ②(闷) خفه، افسرده: 胸口~得慌 در سینه احساس خفگی کردن / 心里~得难受 بار خاطر سنگین داشتن ③〈书〉(墙) دیوار: 观者如~。 تماشاچیان چون دیوار ایستاده بودند. ④〈量〉 یك دیوار: 一~墙 ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【堵挡】dǔdǎng مسدود کردن، جلوی کسی را گرفتن

【堵击】dǔjī جلوی کسی را گرفتن و حمله آوردن: ~逃敌 جلوی دشمن فراری را گرفتن و بر او حمله آوردن

【堵截】dǔjié جلوی کسی را گرفتن

【堵口】dǔkǒu دهان کسی را بستن

【堵塞】dǔsè بستن، مسدود کردن، بستن، مانع شدن: 交通~ راه بند / ~漏洞 سوراخ را بستن؛ راه گریز را مسدود کردن / ترافیك

【堵心】dǔxīn ناراحت کننده، اذیت کننده

【堵嘴】dǔzuǐ دهان کسی را بستن، کسی را ساکت کردن

赌 dǔ ①(赌钱) قمار کردن، قمار بازی کردن: 禁~ قمار بازی را ممنوع کردن ②(争输赢) شرط بستن: 打~ شرط بستن

【赌本】dǔběn پول قماربازی

【赌博】dǔbó قماربازی

【赌场】dǔchǎng قمارخانه

【赌风】dǔfēng گرایش قماربازی

【赌棍】dǔgùn قمارباز حرفه ای

【赌局】dǔjú ①(赌场) قمارخانه ②(赌博性集会) مجلس قمار

【赌具】dǔjù وسایل قماربازی

【赌窟】dǔkū جای دنج برای قماربازی

【赌气】dǔqì احساس بی‌عدالتی کردن و بی ملاحظه عمل نمودن: 他觉得受了委屈，一~就走了。 چون او احساس کرد که به او ظلم شده با رنجش خاطر رفت.

【赌钱】dǔqián قمار کردن، قماربازی کردن

【赌誓】dǔshì قسم خوردن

【赌徒】dǔtú قمارباز

【赌咒】dǔzhòu قسم خوردن، سوگند خوردن

【赌注】dǔzhù گرو قماربازی

【赌资】dǔzī پول قماربازی

睹 dǔ دیدن: 目~ با چشم خود دیدن، شاهد بودن

【睹物思人】dǔ wù sī rén از دیدن چیزی به یاد صاحب آن افتادن

dù

杜 dù ①〈植〉 نوعی درخت گلابی بنام "Birch-leaf pear" ②(阻塞) مسدود کردن، بستن، مانع شدن: ~门谢客 در را بروی مهمان خود بستن / 以~流弊 به رسوم وعادات بد وفاسد خاتمه دادن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【杜衡】dùhéng 〈植〉 گیاه زنجبیل وحشی

【杜渐防微】dùjiàn-fángwēi شر و فساد را از همان آغاز ریشه کن کردن

【杜鹃】dùjuān ①〈动〉 مرغ فاخته، کوکو ②〈植〉 گیاه ازالیه

【杜绝】dùjué جلوی چیزی را گرفتن، خاتمه دادن: ~弊端 به رسوم بد و فاسد خاتمه دادن / ~浪费 به اسراف و ولخرجی پایان دادن

【杜梨】dùlí نوعی درخت گلابی بنام "Birch-leaf pear"

【杜灭芬】dùmièfēn 〈药〉 نوعی دارو بنام "Domiphen"

【杜塞】dùsāi مسدود کردن

【杜宇】dùyǔ 〈动〉 مرغ فاخته، کوکو

【杜仲】dùzhòng 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Balk of eucommia"

【杜撰】dùzhuàn تقلید و جعل کردن، شبیه چیزی را ساختن: 他讲的是真有其事，不是~的。 داستانی که او گفت واقعی است و ساخته و پرداخته خود او نیست.

肚 dù شکم، معده
另见 dǔ

【肚才】dùcái 〈方〉 استعداد و توانایی ناآشکار

【肚肠】dùcháng ①(肠胃) روده ومعده ②(心肠) قلب، نیت: 热心热~ دلگرم و دلسوز بودن

【肚带】dùdài تنگ اسب

【肚皮】dùpí 〈方〉 شکم

【肚脐】dùqí ناف، سره

【肚子】dùzi شكم؛ معده :~痛 دل درد داشتن /~—~气 مطلقا از خنده روده برشدن /笑得~痛 عصبانی شدن

另见 dūzi

妒 dù حسد بردن، حسادت ورزيدن، رشك بردن

【妒恨】dùhèn حسد بردن، حسادت ورزيدن، رشك ورزيدن

【妒火】dùhuǒ آتش غضب ناشی از حسادت

【妒嫉】dùjí حسد بردن، حسادت ورزيدن، رشك بردن

【妒忌】dùjì حسد بردن، حسادت ورزيدن، رشك بردن

【妒羡】dùxiàn هم حسد بردن و هم غبطه خوردن

度 dù ①(计量长短) مقياس طولی ②(物质的强度和密度) درجهٔ شدت يا سختی چيزی: 硬~ سختی، سفتی /热~ گرما /浓~ غلظت /湿~ رطوبت /密~ تراكم ③(计算单位) واحد اندازه گيری برای زاويه، درجهٔ حرارت و...: 厚~ كلفتی /宽~ پهنا /长~ طول /直角为九十~。 زاويهٔ قائمه ۹۰ درجه است. /北纬三十八~ ۳۸ درجه عرض شمالی جغرافيائی /零下三~ سه درجه زير صفر /这种酒五十~。 اين شراب ۵۰ درصد الكل دارد. /您的眼镜多少~? درجهٔ عينك شما چند است؟ ④〈电〉 كيلووات ساعت ⑤(程度;限度) اندازه، حد، درجه: 劳累过~ بيش از حد كار كردن /将玻璃管加热,以能弯曲为~。 لولهٔ شيشه ای را تا حدی كه بتوان خم كرد گرم كنيد. /长短适~ طول چيزی اندازه بودن /高~的政治觉悟 درجهٔ عالی آگاهی سياسی /这个体操动作难~很大。 اين حركت ژيمناستيكی بسيار مشكل است. ⑥(度量) تحمل، بردباری، بزرگواری: 大~包容 با مهربانی و بردباری تلقی كردن، بزرگوار بودن ⑦(打算;计较) ملاحظه، توجه: 把生死置之~外 به ايمنی و امنيت شخصی خود توجه نداشتن ⑧〈量〉(次) بار، مناسبت: 再~ باردیگر، مجددا /一年一~ هر سال يك بار ⑨(度过) گذراندن: 在革命斗争中~过了青年时期 دوران جوانی را در مبارزات انقلابی گذراندن /欢~节日 خوشحالی عيد را جشن گرفتن /~假 تعطيلات را گذراندن /虚~年华 روزگار را به بطالت گذراندن

另见 duó

【度牒】dùdié 〈宗〉 سندی مانند شناس‌نامه كه بوسيلهٔ دولت برای راهب يا راهبه صادر می شود

【度荒】dùhuāng سال بی‌حاصل را گذراندن

【度假】dùjià تعطيلات را گذراندن

【度冷丁】dùlěngdīng "Dolantin" نوعی داروی مسكن بنام

【度量】dùliàng بردباری، تحمل، بزرگواری، بزرگمنشی: 大~ بزرگوار، بزرگمنش، دارای سعهٔ صدر /小~ كوتاه نظر، تنگ نظر، بدون سعهٔ صدر

【度量衡】dùliànghéng اوزان و مقادير: ~学 علم اوزان و مقادير

【度命】dùmìng خود را زنده نگهداشتن، زندگی فقيرانه داشتن: 靠糠菜~ با سبوس گندم و گياهان وحشی خود را زنده نگهداشتن

【度日】dùrì (بسختی) امرار معاش كردن

【度日如年】dù rì rú nián روزها مانند سال ها می گذرد

【度宿】dùsù شب را گذراندن

【度数】dùshu تعداد درجات

【度越】dùyuè سبقت جستن (بر ديگران)

渡 dù ①(从此岸到彼岸) عبور (از رودخانه، دريا وغيره) كردن، رد شدن: 横~ از رودخانه عبور كردن /飞~太平洋 با هواپيما از اقيانوس آرام عبور كردن /红军强~大渡河。 ارتش سرخ بزور از رودخانه «دادو» رد شد. ②(载运过河) (مردم، اجناس و غيره را) عبور دادن ③(通过) از بين بردن، برطرف كردن: 过难关 ~ مشكلی را برطرف كردن ④[多用于地名] گذرگاه

【渡槽】dùcáo پلی روی دره، جاده يا رودخانه

【渡场】dùchǎng 〈军〉 (نظامی) محل عبور، محل گذر

【渡船】dùchuán كشتی گذاره، قايق گذاره

【渡河点】dùhédiǎn نقطهٔ عبور از رودخانه

【渡口】dùkǒu عبورگاه، گذرگاه

【渡轮】dùlún كشتی گذاره

【渡桥】dùqiáo پلی كه بطور موقت زده شده باشد

【渡头】dùtóu عبورگاه، گذرگاه

【渡鸦】dùyā 〈动〉 نوعی كلاغ سياه

【渡越】dùyuè گذشتن، رد شدن

镀 dù فلزی را آبكاری كردن، روكش كردن: 电~ با الكتريسيته روكش كردن /~镍 با نيكل روكش كردن /~铬钢 فولاد با روكش آلومينيوم

【镀金】dùjīn ①(镀上金子) آب زراندود كردن، مطلا كردن، طلا دادن: ~手镯 النگوی زراندود ②(骗取虚名) زراندود شدن (فقط در مورد آن دانشجويان گفته می شود كه بمنظور بالا بردن موقعيت اجتماعی خود جهت تحصيلات به خارج از كشور می روند)

【镀锡】dùxī با قلع روكش كردن، سفيد كردن: ~铁皮 ورق قلع اندود

【镀锌】dùxīn با فلز روی روكش كردن: ~铁皮 ورق حلبی

【镀银】dùyín با نقره روكش كردن

蠹 dù ①(蛀虫) بيد، حشرهٔ موذی: 木~ بيد چوب /书~ بيد كتاب، كرم كتاب ②(蛀) بيد زده، بيد خورده: 虫~ بيد زده و... 。流水不腐,户枢不~ آب جاری هرگز بونمی‌گيرد و لولای در را هيچوقت كرم نمی خورد.

【蠹虫】dùchóng ①见"蠹"①②(败类) شخص مضر و پست: 人类的~ افراد پست و مضر برای بشر، فطرت

【蠹害】dùhài به خطر انداختن، زيان وارد آوردن

【蠹鱼】dùyú نوعی بيد لباس

【蠹蛀】dùzhù بيد خوردن

duān

端 duān ①(东西的一头) سر، نوك، انتها، حد نهائی: 两~ دوسر (چيزی) /岛的南~ انتهای جنوبی جزيره ②(事情的

~其举: نكته، قلم ③(项目) آغاز ~开: آغاز (كارى)(开头)
تغييرهاى ~多变化/ فقط نمونه اى از آن را ذكر كردن ~
بى دليل، بى جهت ~无: علت، دليل، سبب (缘故) ④ گوناگون
بدون كژى، راست، ⑤(端正) چيزى را بهانه قرار دادن ~借/
⑥ رفتار بد، سوء رفتار 品行不~/ راست نشستن ~坐: مناسب
(平举着拿): با دو دست چيزى را هموار نگهداشتن ~盘子
~进两杯茶/ غذا روى سفره نهادن ~饭上菜/ بشقاب بردن
来 دو فنجان چاى را خدمت كسى آوردن/ 有什么想法都~
出来。 هر چه فكر مى كنيد عرضه كنيد. ⑦〈姓〉 يك نام
خانوادگى در چين

【端的】 duāndì [多见于早期白话] ①(果然): واقعا، حقيقتا
~好看 واقعا زيبا بودن ②(究竟) آخر، در آخر: 这人~是
谁? آخر آن شخص كيست؟ ③(底细) شرح (كارى)، جزئيات
واقعه: 我一问起, 才知~。 پس از پرسيدن تازه شرح واقعى را
دانستم.

【端静】 duānjìng باوقار وآرام

【端楷】 duānkǎi (در خطاطى) خط مرتب و منظم

【端丽】 duānlì (خط) منظم و زيبا

【端量】 duānliáng كسى يا چيزى را برانداز كردن

【端木】 Duānmù 〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

【端倪】 duānní سررشته، چيزى، اثرچيزى، سراغ چيزى: 略有~
از سررشتهٔ موضوع اطلاع داشتن

【端凝】 duānníng سنگين و باوقار

【端视】 duānshì بادقت نگاه كردن

【端午节】 Duānwǔjié عيد قايق اژدها (روزپنجم ماه پنجم قمرى
چين)

【端线】 duānxiàn 〈体〉 خط انتها

【端详】 duānxiáng ①(详情)(كارى) جزئيات: 细说~ كليهٔ
جزئيات را تعريف كردن ②(端庄安详) مؤقر و متين: 举止~ با
وقار و متانت عمل كردن

【端详】 duānxiang كسى را برانداز كردن: 我~半天, 也没认
出他是谁。 پس از برانداز كردن زياد باز هم نتوانستم تشخيص
دهم كه او كيست.

【端绪】 duānxù سررشته، اثر، نشان: 我们谈了半天, 仍然毫
无~。 ما دربارهٔ موضوع مدتى طولانى صحبت كرديم اما
همچنان بجائى نرسيديم.

【端砚】 duānyàn نوعى مركب دان عالى كه در محلى بنام «دوان
شى» (端溪) واقع در استان «گوان دون» ساخته مى شود

【端阳】 Duānyáng 见"端午节"Duānwǔjié

【端月】 duānyuè 〈书〉 ماه اول سال قمرى

【端正】 duānzhèng ①(物体不歪斜) بدون كژى، راست، نه
كج: 五官~ صورت مناسبى داشتن/ 把画像端端正正地挂
起来 تمثال را درست و راست آويزان كردن ②(正派) شايسته،
درست، صحيح: 品行~ درست در رفتار ③(使端正) اصلاح
كردن، درست كردن: 思想~ افكار خود را اصلاح كردن/ 学~
习态度 نسبت به آموزش روش صحيحى اتخاذ كردن

【端重】 duānzhòng مؤقر، متين

【端庄】 duānzhuāng مؤقر، متين

【端坐】 duānzuò راست نشستن

duǎn

短 duǎn ①(长度小) كوتاه، مختصر: 距离~ فاصلهٔ
در فصل زمستان روز ها كوتاه است و 冬季日~夜长。 كوتاه
شب ها بلند. / 请说得简~些。 لطفا مختصرش را بگوئيد./ 我
要给他写封~信。 مى خواهم نامهٔ مختصرى باو بنويسم.
②(缺少;欠) كم داشتن، كم بودن، مقروض شدن: 理~ فاقد
دليل موجه بودن/ 缺斤~两 كم فروشى كردن/ 一个月~两
天 يك ماه دو روز كمتر/ 别人都来了, 就~他一个。 همه
اينجا هستند، فقط او غايب است. / 你三块钱~ سه «يوان» به
تو بدهكارم. ③(缺点) نقطهٔ ضعف، عيب: 取长补~ بمنظور
جبران كردن نقاط ضعف خود از نقاط قوت ديگران ياد گرفتن/ 说
长道~ درى ورى گفتن/ 揭人的~儿 نقاط ضعف ديگران را
فاش كردن

【短兵相接】 duǎnbīng xiāngjiē به نبرد تن به تن پرداختن

【短波】 duǎnbō موج كوتاه

【短不了】 duǎnbuliǎo ①(不能缺少) نمى شود محروم ماند:
人~水。 انسان نمى تواند آب نداشته باشد. ②(免不了) ناچار
بودن: 以后~还要你帮忙。 به احتمال قوى ناچار خواهم شد
بار ديگر از شما كمك بگيرم.

【短长】 duǎncháng ①(长处和短处) نقطهٔ قوت ونقطهٔ
ضعف ②(是非) حق و ناحق ③(意外的变故) پيشآمد غير
مترقبه

【短程】 duǎnchéng مسافت كوتاه، فاصلهٔ كوتاه

【短绌】 duǎnchù ناكافى

【短处】 duǎnchu عيب، نقص، نقطهٔ ضعف

【短传】 duǎnchuán 〈体〉 (در بسكتبال) پاس كوتاه

【短粗】 duǎncū ①(又短又粗) كوتاه قد وكلفت ②(短促而
粗重) (نفس) تند و بريده

【短促】 duǎncù تند و مختصر: 呼吸~ نفس بريده وتند

【短打】 duǎndǎ ①(剧) نوعى نبرد تن به تن با پيراهن و شلوار
چينى در تن در نمايش اپرا ②见"短装"

【短大衣】 duǎndàyī پالتوى كوتاه

【短笛】 duǎndí 〈乐〉 فلوت داراى صداى زير

【短吨】 duǎndūn تن كوتاه (واحد وزن آمريكائى كه برابر ۲۰۰۰
پوند است)

【短发】 duǎnfà موى كوتاه

【短工】 duǎngōng كارگر كشاورز فصلى: 打~ به كار كشاورزى
فصلى پرداختن

【短骨】 duǎngǔ 〈生理〉 استخوان كوتاه

【短号】 duǎnhào 〈乐〉 نوعى ساز بادى بنام «كارنت»

【短简】 duǎnjiǎn كوتاه و مختصر

【短见】 duǎnjiàn ①(短浅的见解) نظر سطحى، عقيدهٔ كوتاه
نظرانه ②(自杀) خودكشى: 寻~ خود كشى كردن

【短角牛】 duǎnjiǎoniú گاو شاخ كوتاه شمال انگليس

【短距离】duǎnjùlí فاصلهٔ کوتاه، مسافت کوتاه：~赛跑 دو فاصلهٔ کوتاه
【短裤】duǎnkù زیر شلوار یا زیر شلواری
【短路】duǎnlù 〈电〉(Short circuit) ایجاد جریان برق کوتاه و کم دوام
【短命】duǎnmìng در جوانی مردن، کوتاه عمر بودن：~的军阀政权 رژیم کوتاه عمر دیکتاتورهای نظامی
【短命鬼儿】duǎnmìngguǐr [骂人的话] (فحش) مردك کم عمر
【短跑】duǎnpǎo 〈体〉دوسرعت：~运动员 ورزشکار دوسرعت
【短篇小说】duǎnpiān xiǎoshuō داستان کوتاه
【短片】duǎnpiàn 〈电影〉فیلم سینمائی کوتاه
【短评】duǎnpíng تفسیر مختصر
【短期】duǎnqī کوتاه مدت：在~内 درمدت کوتاهی /~贷款 وام کوتاه مدت /~票据 برات کوتاه مدت /~轮训 دورهٔ تربیتی کوتاه مدت و نوبت دار
【短浅】duǎnqiǎn تنگ نظر و سطحی：目光~ کوتاه (یا تنگ) نظر بودن /见识~ فاقد دانش و تجربه بودن، سطحی بودن
【短欠】duǎnqiàn ①(欠) مقروض بودن، بدهکار بودن ②(缺少) کم داشتن، فاقد بودن
【短枪】duǎnqiāng سلاح لوله کوتاه
【短球】duǎnqiú 〈乒乓球〉(در پینگ پونگ) توپ کوتاه
【短缺】duǎnquē کمبود، فقدان
【短衫】duǎnshān ژاکت کوتاه
【短少】duǎnshǎo [多指少于定额] کم، فاقد：~一页 يك صفحه کم داشتن /你们需要的钢材我们保证供应，一吨也不~。 ما تضمین می کنیم که آن مقدار فولادی که نیاز دارید تأمین کنیم و يك تن هم کم نخواهیم آورد.
【短时记忆】duǎnshí jìyì 〈心〉(روان شناسی) حافظهٔ کوتاه مدت
【短视】duǎnshì ①(近视) نزدیك بین ②(目光短浅) تنگ نظر، کوتاه نظر
【短寿】duǎnshòu عمرکوتاه
【短统靴】duǎntǒngxuē نیم چکمه، نیم پوتین
【短途】duǎntú فاصلهٔ کوتاه، مسافت کوتاه：~运输 حمل و نقل در مسافت کوتاه
【短袜】duǎnwà جوراب ساقه کوتاه
【短尾猴】duǎnwěihóu میمون کوتاه دم
【短文】duǎnwén رسالهٔ کوتاه، مقالهٔ کوتاه
【短纤维】duǎnxiānwéi ①(纤维短的) کوتاه الیاف：~棉花 پنبهٔ کوتاه الیاف ②〈纺〉الیاف (پشم، پنبه و غیره)
【短小】duǎnxiǎo کوچك و کوتاه قد：身材~ کوتاه قامت
【短小精焊】duǎnxiǎo jīnghàn ①(身材短小而精明强干) کوتاه قد اما قوی و با استعداد ②(作品短小有力) (نوشته) مختصر ولی مفید، کوتاه اما قوی
【短讯】duǎnxùn رپورتاژ کوتاه ومختصر
【短训班】duǎnxùnbān دورهٔ تربیتی کوتاه مدت
【短语】duǎnyǔ 〈语〉عبارت، ترکیب
【短元音】duǎnyuányīn 〈语〉صدادار کوتاه
【短暂】duǎnzàn کوتاه، زودگذر، کم مدت، فانی
【短装】duǎnzhuāng پوشیدن ژاکت وشلوار به سبك چینی 又作"短打扮儿"

duàn

段 duàn ①〈量〉قسمت، بخش، قطعه، بند：一~铁路 يك قطعه از راه آهن /这~ يك قطعه از پارچهٔ لباس ~衣料 /一~ مدتی، يك دورهٔ وقت /一~时间 تاریخ این دوره 历史 ②قسمتی از يك صحبت ~话 /边界东~ قسمت شرقی سرحد ③(姓) يك نام خانوادگی در چین ③ بند، پاراگراف (段落)
【段落】duànluò ①(文章的大段) بند، پاراگراف：这篇文章~清楚。 پاراگراف های این مقاله مشخص است. ②(阶段) مرحله：第一期工程已经告一~。 اولین مرحلهٔ پروژه به پایان رسید.

断 duàn ①(分成两段) بریدن، قطع کردن، پاره کردن، دوتا کردن：竹竿~了。 تیر خیزرانی شکست. /绳子~了。 طناب پاره شد. /他给小提琴调弦的时候，E弦~了。 موقعی که ویولون را کوك می کرد، سیم "E" پاره شد. ②(中断) بستن، قطع کردن：~水 آب را قطع کردن /~敌退路 راه گریز دشمن را بستن /与指挥部的联系~了 تماس با ستاد فرماندهی را از دست دادن ③(戒除) ترك کردن، از کاری دست کشیدن، از چیزی خود داری کردن：~烟 سیگار را ترك کردن ④(断定) قضاوت کردن، تصمیم گرفتن：当机立~ تصمیم فوری وبموقع گرفتن /独~独行 مستبدانه تصمیم گرفتن و عمل کردن ⑤〈书〉〈副〉[只用于否定式] مطلقا، اصلا، قطعا：~不可信 مطلقا باور نشدنی /~无此理 مطلقا غیر منطقی
【断案】duàn'àn ①(审判案件) در بارهٔ پروندهٔ قضائی حکم کردن ②〈逻〉(قضیهٔ منطقی) نتیجه گیری
【断壁】duànbì ①(倒塌的墙壁) دیوار فروریخته ②(峭壁) پرتگاه
【断编残简】duànbiān-cánjiǎn قسمت های بریده بریده از يك متن 又作"断简残编"
【断层】duàncéng 〈地〉گسله، شکست زمین، چینه：倾向~ گسلهٔ سرازیر /~带 حوزهٔ گسله /~地震 زلزله ناشی از گسله /~面 برش گسله /~作用 رخ دادن گسله
【断肠】duàncháng دل شکسته، محنت زده، بسیار دردناك
【断炊】duànchuī سوخت وآذوقه نداشتن، گرسنگی کشیدن
【断代】duàndài تقسیم تاریخ به دوره ها：~史 تاریخ دودمانی، تاریخ سلسله ای
【断档】duàndàng (کالاها) کم یاب شدن
【断道】duàndào 〈方〉①(拦路抢劫) راهزنی کردن ②(阻塞道路) راه را مسدود کردن
【断定】duàndìng به نتیجه رسیدن، نتیجه گرفتن، قضاوت کردن، تصمیم گرفتن：他~机器出了毛病。 او به این نتیجه رسید که ماشین عیب پیدا کرده است. /我们有理由可以~，会议推

迟了。ما بادلایل می توانیم به این نتیجه برسیم که جلسه به تأخیر افتاده است.

【断断】duànduàn [只用于否定式] مطلقا: ~使不得。این کار مطلقا عملی نخواهد شد.

【断断续续】duànduànxùxù منقطع، مقطع، بریده بریده: ~读过四年书 مدت چهار سال بطور منقطع درس خواندن / ~地说 بریده بریده حرف زدن

【断顿】duàndùn در تهیه وعدهٔ بعدی غذا عاجز بودن، گرسنه بودن

【断发文身】duànfà wén shēn (نوعی مجازات) موی سر را کوتاه کردن وخال کوبیدن

【断根】duàngēn ①(彻底治疗) کاملا معالجه شدن ②(断了后嗣) اجاق کسی سرد بودن

【断黑】duànhēi تاریك شدن هوا پس از غروب آفتاب

【断后】duànhòu ①〈军〉 (در موقع عقب نشینی) پس قراول را ②(断绝后嗣) گسیل داشتن اولاد نداشتن، اجاق کسی کور بودن

【断乎】duànhū [只用于否定式] مطلقا: ~不可 مطلقا غیر ممکن

【断交】duànjiāo ①(断绝友谊) دوستی با کسی را بریدن ②(断绝邦交) روابط سیاسی را قطع کردن

【断句】duànjù در موقع خواندن نوشته های قدیمی بی نقطه گذاری مکث کردن؛ نقطه گذاری کردن

【断绝】duànjué قطع کردن، بریدن، تیره کردن: ~外交关系 روابط سیاسی را قطع کردن / ~交通 ترافیك را قطع کردن

【断井颓垣】duàn jǐng tuí yuán فروریختن دیوارها و بناها

【断粮】duànliáng به ته رسیدن غله

【断流】duànliú قطع شدن جریان آب

【断流器】duànliúqì 〈电〉 آلت قطع کنندهٔ جریان برق: 安全~ قطع کنندهٔ ایمنی جریان برق

【断路】duànlù 〈电〉 قطع برق در مواقع غیر عادی: ~器 فیوز برق که بطور خودکار جریان برق را در مواقع غیر عادی قطع می کند

【断路】duànlù راهزنی کردن

【断面】duànmiàn 〈测〉 برش، مقطع: ~图 نمودار برش

【断命】duànmìng جان کسی را گرفتن

【断奶】duànnǎi شیر مادر را قطع کردن، از شیر مادر گرفتن 又作"断乳"

【断念】duànniàn امید بریدن، ناامید شدن

【断气】duànqì آخرین نفس خود را کشیدن، مردن

【断然】duànrán ①(绝对) بطور قطعی، مطلقا: ~拒绝 قطعی رد کردن / ~否认 مطلقا تکذیب کردن ②(坚决;果断) قاطعانه، استوار، قاطع، راسخ: 采取~措施 تدبیری اتخاذ کردن

【断送】duànsòng (آینده یا زندگی خود را) به هدر دادن: ~革命事业 امر انقلاب را به هدر دادن

【断头】duàntóu 〈纺〉 ①(断了的纱线头) سر قطع شدهٔ نخ ②(遇疵点纱线断了) قطع شدگی سر نخ: ~率 نسبت قطع شدگی سر نخ ③(割下头颅) گردن زدن

【断头台】duàntóutái ماشین گردن زنی، گیوتین

【断尾】duànwěi 〈牧〉 (دام پروری) بریدن دم

【断线风筝】duànxiàn fēngzhēng بادبادك با نخ گسسته — کنایه از کسی یا چیزی که برای همیشه از بین رفته باشد

【断想】duànxiǎng خاطرات بریده

【断续】duànxù بریده بریده

【断言】duànyán با قاطعیت بیان کردن، اظهار قطعی کردن

【断语】duànyǔ نتیجه، قضاوت: 不要遽下~。 در نتیجه گیری عجله نکنید.

【断缘】duànyuán قطع رابطه کردن

【断垣残壁】duànyuán-cánbì (یك منظرهٔ اندوهآور) دیوار های فرو ریخته، خرابه ها

【断章取义】duàn zhāng qǔ yì بدون ملاحظه به مطلب اصلی نقل قول کردن

【断折】duànzhé قطع و بریده شدن

【断肢再植】duànzhī zàizhí پیوند دادن دست یا پای قطع شده

【断种】duànzhǒng بی فرزند شدن، خلف نداشتن

【断子绝孙】duànzǐ-juésūn (فحش) بی فرزند بمیرا!

【断奏】duànzòu 〈乐〉 (موسیقی) بطور منقطع نواختن

缎 duàn اطلس، ساتین

【缎纹】duànwén بافت اطلس

【缎子】duànzi اطلس، ساتین

煅 duàn ①(中药制法,放在火里烧) در آتش پختن: ~石膏 آهك پزی کردن ②(煅造) آهنگری کردن، آهن کوبیدن: ~铁 آهن کوبیدن

【煅烧】duànshāo آهکی کردن

椴 duàn 〈植〉 درخت زیزفون

锻 duàn آهنگری کردن، آهن کوبیدن

【锻锤】duànchuí چکش آهنگری

【锻打】duàndǎ ①(用锤子不断地敲打) مداوم با چکش کوبیدن ②(锻炼) آبداده کردن

【锻工】duàngōng ①(锻造工作) آهنگری، آهن کوبی: ~车间 کارگاه آهنگری / ~钳 انبر آهنگری ②(指工人) آهنگر، آهن کوب

【锻件】duànjiàn ریختههای کوبیده شده

【锻接】duànjiē جوش دادن بوسیلهٔ آهن کوبی

【锻炼】duànliàn ①(增强体质) ورزش کردن، تمرین بدنی کردن: 每天~半小时 هر روز سی دقیقه ورزش کردن / ~身体 ورزش کردن / 在大江大海中游泳,既可以~身体,又可以~意志。 شنا کردن در رودخانه ها و دریاهای بزرگ می تواند هم بدن را قوی کند و هم اراده را. ②(使觉悟、能力提高) آبداده و ورزیده کردن: 在实际工作中~自己 خود را در کار عملی آبداده و ورزیده کردن

【锻炉】duànlú کورهٔ آهنگری

【锻模】duànmú قالب آهنگری

【锻坯】duànpī ریخته های کوبیده شده

【锻铁】duàntiě آهن کوبیده شده

【锻压机】duànyājī منگنهٔ فشاری آهنگری

【锻冶】duànyě ①(锻造熔炼) آهنگری، آهن‌کوبی: ~厂 کارخانهٔ آهن‌کوبی ②(锻炼) آبداده کردن

【锻造】duànzào آهنگری، آهن کوبی: 压力~ آهنگری بوسیلهٔ فشار

簖 duàn تیرهای خیزرانی که در رودخانه می کوبند تا حرکت ماهی وخرچنگ و غیره را مسدود کنند و می گیرند

duī

堆 duī ①(堆积) تل کردن، توده کردن، روی هم انباشتن: 把麦捆~在场上 بسته های گندم را روی میدان خرمن‌کوبی تل کردن / 桌上~满了书。 کتاب‌ها روی میز انباشته شد. / 粮食~满仓。 انبار پر از غله بود. ②(成堆的东西) توده، کپه، تل: 柴火~ تودهٔ هیزم / 土~ خاك ریز / 粪~ تودهٔ مدفوع / 草~ تودهٔ علف خشك ③〈量〉(واحد شمارش) توده، جماعت: 一~人 جماعتی از مردم / 一~垃圾 یك توده آشغال ④[多用于地名] تپهٔ کوچك

【堆场】duīchǎng انبار موقت روباز

【堆存】duīcún انبار کردن، ذخیره کردن، اندوختن

【堆垛机】duīduòjī ماشین توده کننده

【堆放】duīfàng روی هم انباشتن، توده کردن: 库房里~着许多农具。 در انبار ابزار های کشاورزی زیادی روی هم انباشته شد.

【堆肥】duīféi 〈农〉 نوعی کود مخلوط تقطیر شده

【堆积】duījī ①(聚集成堆) توده کردن، انبار کردن، ذخیره کردن: 工地上建筑材料~如山。 در محل ساختمانی مصالح ساختمانی مانند تپه ای روی هم انباشته شد. ②〈地〉(زمین شناسی) انباشتگی

【堆集】duījí توده کردن وجمع نمودن

【堆金积玉】duī jīn jī yù کنایه از بسیار ثروتمند بودن

【堆垒数论】duīlěishùlùn 〈数〉(ریاضی) تئوری افزونی در بارهٔ عدد

【堆摞】duīluò روی هم انباشتن 又作"堆叠"

【堆码】duīmǎ بطور منظم چیدن، بطور منظم روی هم انباشتن

【堆漆】duīqī 〈工美〉 لاك و الکل اندوده شده

【堆砌】duīqì نوشتهٔ خود را با عبارات فانتزی آراستن

【堆笑】duīxiào لبخند زدن

【堆栈】duīzhàn انبار، مخزن

【堆子】duīzi توده، تل، کپه

duì

队 duì ①(行列) صف، ردیف: 站~ به صف ایستادن، صف کشیدن / 排成两~ به دو ردیف صف کشیدن ②(有组织的一群) تیم، گروه، دسته: 篮球~ تیم بسکتبال / 军乐~ دستهٔ نوازندگان نظامی / 游击~ چریك ها / 担架~ دستهٔ برانکار / 钻井~ گروه استخراج چاه نفت ③〈量〉(واحد شمارش) دسته: 一~人马 یك دسته سربازان

【队部】duìbù دفتر ستاد فرماندهی یك گروه: 生产队~ دفتر گروه تولیدی

【队礼】duìlǐ سلام دادن مخصوص سازمان پیش آهنگان چین

【队列】duìliè صف آرائی

【队旗】duìqí ①〈体〉 پرچم تیم: 互赠~ پرچم های تیم را رد و بدل کردن ②(少先队队旗) پرچم مخصوص سازمان پیش آهنگان چین

【队日】duìrì روز فعالیت های سازمان پیش آهنگان چین

【队商】duìshāng تاجر قافله

【队伍】duìwu ①(军队) قشون، ارتش ②(有组织的群众行列) صفوف: 革命~ صفوف انقلاب / 游行~ صفوف تظاهر کنندگان

【队形】duìxíng صف آرائی: 成战斗~ به صورت صف آرائی جنگی درآمدن / 以密集~前进 به صف های فشرده پیشروی کردن / 变换~ تغییر صف آرائی

【队友】duìyǒu خطاب یکی به دیگری در میان اعضای یك تیم

【队员】duìyuán عضوتیم

【队长】duìzhǎng ①〈体〉 کاپیتان، سرپرست ②(队的领导人) سرپرست تیم: 生产队~ رئیس تیم تولیدی

对 duì ①(回答) جواب، پاسخ: 无言以~ چیزی برای پاسخ دادن نداشتن ②(对待;对付) برخورد، سر و کار داشتن: 刀~刀,枪~枪 شمشیر در مقابل شمشیر ونیزه در مقابل نیزه / ~事不~人 با حقایق سر و کار داشتن نه با افراد / 上海队~北京队 تیم شانگهای در برابر تیم پکن ③(朝着) متوجه شدن، روبرو شدن: ~坐 در مقابل هم نشستن / 枪口~着敌人 تفنگ را به سوی دشمن گرفتن / 她的话不是~着你的。 حرفهایش متوجهٔ شما نیست. ④(两者相对) در مقابل هم، روبرو: ~饮 باهم شراب نوشیدن / ~骂 روبرو فحش دادن ⑤(对面的;敌对的) مقابل، مخالف: ~岸 ساحل مقابل، آنطرف رودخانه / 作~ مخالفت کردن ⑥(配合或接触) (دو چیز را) بهم پیوند یا تماس دادن: ~个火儿 لطفا آتش بدهید تا سیگارم را روشن کنم. / 这个榫头~不上。 این زبانهٔ چوب جور درنمی آید. / ~暗号 حرفهای رمزی را زدن ⑦(投合;适合) مناسب بودن، موافق بودن: ~心眼儿 به دلخواه کسی بودن / ~胃口 باب دندان کسی بودن، بذائقهٔ کسی خوش آمدن / ~劲儿 درخور بودن، مناسب بودن ⑧(核对) رسیدگی کردن، بازرسی کردن، چك کردن: ~笔迹 خط کسی را تشخیص دادن ⑨(调整) تنظیم کردن، میزان کردن: ~表 ساعت خود را میزان کردن / ~好望远镜的距离 فاصلهٔ کانونی تلسکوپ را اصلاح کردن ⑩(正确) درست، صحیح: 猜~了 درست حدس زدن / 你的话很~。 حرف شما بسیار درست بود. / ~,就这么办。 خوب، ما همینطور عمل می کنیم. / 他今天神色不~。 او امروز مانند روزهای معمول به نظر نمی آید. ⑪(搀合) آمیختن، اضافه کردن: 茶太浓了,给我~点儿水。 چای بسیار پررنگ است، لطفا کمی آب به آن اضافه کنید. ⑫(均分两份) دو نصف

بیت یا مصراعی که ⑬(对子) دو نصف کردن 劈股~ :کردن
بیت قرینه ای (از ~喜 :برای زینت بصورت قرینه نوشته می شود
花~一 :جفت، زوج (双)〈量〉⑭ دو مصرع) مخصوص ازدواج
瓶 یك جفت گلدان /一~夫妇 زوج، زن وشوهر ⑮〈介〉[引
进对人或事物的关系]:~敌狠, ~己和 بی رحم به دشمن
نظر های 这个问题的不同意见~/ و مهربان به دوست
کار 青少年的教育工作~/ مختلف در ارتباط با این مسئله
革命事业的必胜信念~/ آموزشی میان جوانان و نو جوانان
اعتقاد راسخ به امر انقلاب

【对氨水杨酸钠】 duì'ān shuǐyáng suānnà 〈药〉 نوعی دارو
"Sodium paraaminosalicylate" بنام

【对岸】 duì'àn آنطرف ساحل

【对案】 duì'àn 〈外〉 پیشنهاد در برابر پیشنهاد، پیشنهاد متقابل

【对白】 duìbái مکالمهٔ دو نفری در درام یا سینما

【对半】 duìbàn ①(各半) نصفا نصف: 一~儿分 نصفا نصف
تقسیم کردن، دو نصف کردن ②(一倍) برابر: 儿利~ سود یك
برابر

【对杯】 duìbēi باهم جام یکدیگر را بلند کردن

【对比】 duìbǐ ①(比较) مقابله کردن، مقایسه کردن، مقابله،
مقایسه، کنتراست، تعادل: 新旧社会~ جامعهٔ نو را با جامعهٔ
کهنه مقایسه کردن / 构成鲜明的~ مقابلهٔ مشخص را بوجود
آوردن / 阶级力量的~ تعادل نیروهای طبقاتی / 敌我力量的
~ قدرت نسبتی بین ارتش دشمن و ارتش ما ②(比例) تناسب،
نسبت: 人数~是一对四。 تناسب نفرات طرفین یك به چهار
است. / 度~ تناسب سایه و روشن روی پردهٔ تلویزیون

【对不起】 duìbuqǐ ①〈套〉 مرا ببخشید، معذرت می خواهم: ~,
给你添麻烦了。 ببخشید، باعث زحمت شما شدم. / ~,是我
的错 معذرت می خواهم، این تقصیر بنده است. / ~,请你再讲
一遍好吗? ببخشید، ممکن است حرفتان را تکرار کنید؟ ②(有
愧于) کسی را نا امید کردن، ناشایسته بودن 又作"对不住"

【对策】 duìcè تدبیر متقابل

【对唱】 duìchàng 〈乐〉 سرود دو نفر یا دو گروه بصورت سؤال
وجواب

【对茬儿】 duìchár 〈方〉 بهم خوردن، جور درآمدن: 这事情很
不~,应该对证一下。 این موضوع اصلا جور در نمی آید،
باید به حقیقت آن رسیدگی کرد. / 他们两人说的话对不上
茬儿。 آن دو نفر حرفهایشان بهم نمی خورد.

【对称】 duìchèn قرینه، تقارن

【对答】 duìdá پاسخ دادن، جواب دادن: 如流~ روان و رسا
پاسخ دادن، بی درنگ جواب دادن

【对待】 duìdài برخورد کردن، رفتار کردن، روبرو شدن: 同志~
像春天般的温暖 مانند گرمای بهاره با رفقای خود رفتار کردن /
正确地~批评 اتخاذ روش صحیح در برخورد با انتقاد

【对得起】 duìdeqǐ کسی را مأیوس نکردن، با کسی رفتار منصفانه
کردن، شایسته بودن 又作"对得住"

【对等】 duìděng برابری، تساوی: 在~的基础上 بر اساس
برابری

【对敌】 duìdí بادشمن مقابله کردن

【对调】 duìdiào مبادله کردن، رد و بدل کردن: 工作~ کارها را
مبادله کردن / 座位~ جاها را با هم عوض کردن

【对顶角】 duìdǐngjiǎo 〈数〉 زاویهٔ متقابله

【对方】 duìfāng طرف مقابل، جانب دیگر

【对付】 duìfu ①(应付) مقابله کردن، سر وکار داشتن، رفتار
کردن: 沉着机智地~敌人 با دشمن با آرامش خاطر و زرنگی
مقابله کردن / 用人民战争~侵略战争 در جنگ توده ای در
برابر دشمن متجاوز ایستادن / 他终于能~着跟上班了。 او
بالاخره موفق شد که به سطح کلاس برسد. ②(将就) موقتا
استفاده کردن. موقتا بکار بردن: 这把锹你先~着用吧! سعی
کنید از این بیل موقتا استفاده کنید.

【对歌】 duìgē سرود بصورت سؤال و جواب

【对工】 duìgōng مناسب، درخور

【对光】 duìguāng 〈摄〉 عدسی دوربین را میزان کردن

【对过】 duìguò مقابل، روبرو، طرف مقابل: 他就住在~。 او
درخانهٔ رو بروی ما زندگی می کند. / 他家~就是邮局。
پستخانه مقابل خانه او است.

【对焊】 duìhàn 〈机〉 لب بلب جوش دادن

【对号】 duìhào ①(对号数) شماره را بازرسی کردن: 入座~
طبق شماره روی بلیط جا گرفتن ②(指符合) منطبق کردن، منطبق
بودن. جور درآمدن: 这张图纸有几个数据对不上号。 روی
این نقشه چند ارقامی هستند که مطابق در نمی آیند. / 说的和做
的不~。 کردارش با گفتارش یکی نیست. ③(表示正确的
符号) نشانی بدین شکل "√" که پهلوی ارقام می گذارند

【对话】 duìhuà گفتگو: 两国已开始~。 مذاکرهٔ این دو کشور
آغازشد.

【对换】 duìhuàn مبادله کردن، رد و بدل کردن

【对家】 duìjiā طرف، حریف

【对角线】 duìjiǎoxiàn 〈数〉 خط دو گوشه، خط دیاگنال

【对接】 duìjiē 〈航天〉 بهم پیوند دادن، بهم وصل کردن: 实现
两艘宇宙飞船的~ اتصال دو فروند سفینهٔ کیهان نورد را
عملی ساختن

【对接焊】 duìjiēhàn 〈机〉 لب بلب جوش دادن

【对襟】 duìjīn نوعی ژاکت سبك چینی با دکمه ها در جلوی سینه

【对劲儿】 duìjìnr ①(称心合意) مناسب بودن، سازگار بودن،
جور کردن: 这把锄我使着很~。 این کج بیل برای من مناسب
و راحت است. ②(正常) درست، عادی، نرمال: 这件事我越
想越觉得不~。 هر قدر بیشتر دربارهٔ این موضوع فکر می کنم،
بیشتر به آن مشکوك می شوم. ③(情意投合) باهم موافق بودن،
باهم جور درآمدن: 他们俩一向很~。 هردوی آنها همواره باهم
جور درمی آیند.

【对进突击】 duìjìn tūjī 〈军〉 حمله و یورش دو طرفه از جهت
های مخالف

【对局】 duìjú شطرنج بازی کردن یا با توپ بازی کردن

【对开】 duìkāi ①(车、船等由两地相向开行) (ترن، اتوبوس
یا کشتی) از جهت های متقابل حرکت کردن ②(平均分) دو
نیمه کردن، به دو پاره تقسیم کردن ③〈印〉(整张纸的二分之
一) قطع کاغذ دو برگی: 本~ کتاب بقطع کاغذ دو برگی

【对抗】duìkàng ①(对立) مقابله کردن، مخالفت کردن ضدیت کردن: 阶级～ ضدیت طبقاتی، آنتاگونیسم / 两国之间的～ روبرو شدن دو کشور با یکدیگر ②(抵抗) مقاومت کردن، ایستادگی کردن، مقابله کردن

【对抗赛】duìkàngsài 〈体〉 مسابقهٔ ورزشی دو بدو

【对抗性】duìkàngxìng ضدیت، آنتاگونیسم: ～矛盾 تناقض آنتاگونیستی

【对空监视哨】duìkōng jiānshìshào دیدگاه ضد هوائی

【对空射击】duìkōng shèjī 〈军〉 تیر اندازی ضد هوائی

【对口】duìkǒu ①(两人交替说或唱) (دو بازیگر) بطور آواز محلی بصورت: 山歌～ متناوب حرف زدن یا سرود خواندن ②(与职业上要求相符) با تخصص یاتربیت سؤال و جواب کاری‌که با تربیت خاص خود: 专业～ حرفه‌ای مطابقت داشتن / 训练～ تربیتی که با نیاز کار موافق باشد / منطبق باشد

【对口疮】duìkǒuchuāng 〈中医〉 دمل روی پشت گردن

【对口会谈】duìkǒu huìtán 〈外〉 مذاکره بین نمایندگان سازمان های مشابه دو کشور

【对口相声】duìkǒu xiàngsheng گفتگوی خنده آور

【对垒】duìlěi در برابر هم ایستادن وآمادهٔنبرد بودن: 两军～ دو ارتشی که جهت جنگ در برابر هم می‌ایستند / 这场篮球赛，双方势均力敌。 در مسابقهٔ بسکتبال دو طرف از لحاظ قدرت برابر بودند.

【对立】duìlì مخالفت کردن، ضدیت کردن، در ضدیت بودن، در مقابل هم ایستادگی کردن: 两条～的路线 دو خط مشی متضاد / 不要把工作和学习～起来。 آموزش را در مقابل کار قرار ندهید. / ～情绪 آنتاگونیسم، دشمنی / ～物 شیئی ضد ونقیض

【对立面】duìlìmiàn 〈哲〉 جهت مخالف، شیئی ضد و نقیض: 矛盾着的～ اضداد در یك تضاد

【对立统一】duìlì tǒngyī 〈哲〉 (فلسفه) یگانگی اضداد: ～规律是宇宙的根本规律。 قانون یگانگی اضداد قانون اساسی گیتی است.

【对联】duìlián بیت قرینه ای (که روی طومار یا چوب نوشته می شود)

【对脸】duìliǎn درمقابل هم

【对流】duìliú 〈物〉 حرکت هوا بطرف بالاو پائین در اثر حرارت یا عوامل طبیعی دیگر

【对流层】duìliúcéng 〈气〉 (هواشناسی) محل تشکیل ابرها

【对流雨】duìliúyǔ 〈气〉 باران ناشی از حرکت هوا بطرف بالا و پایین

【对硫磷】duìliúlín 〈农〉 پاراتیون (مادهٔ حشره کش و سمی قوی)

【对路】duìlù ①(合于需要) نیاز ها را برآورده ساختن: 这种货到农村正～。 این کالاها همان چیزی است که روستا بدان نیاز دارد. ②(对劲) مناسب بودن، سازگار بودن

【对门】duìmén ①(大门相对) (دو خانه) روبرو ②(大门相对的房子) کارخانه یا اطاق روبرو: 农具厂～是会计室。 بنا تهیهٔ ابزار کشاورزی روبروی دفتر حسابداری است.

【对面】duìmiàn ①(对过) مقابل، روبرو: 他家就在我家～。 خانه اش درست روبروی خانهٔ ما است. ②(正前方) درست در جلو: ～来了一位解放军。 سربازی دارد به طرف ما می آید. ③(面对面) روبرو، مقابل هم: 这事儿得他们本人～儿谈。 آنها باید روبروی هم در بارهٔ این موضوع صحبت کنند. / 他俩～坐着。 آنها در مقابل هم نشسته بودند.

【对命】duìmìng ①(拚命) جان خودرا به خطرانداختن ②(抵命) جان خودرا دیه قرار دادن

【对内】duìnèi داخلی، درونی، کشوری

【对年】duìnián 〈方〉 یك سال تمام

【对牛弹琴】duì niú tánqín برای گاو عود زدن ـ کنایه از سخن گفتن با کسی که اهل نباشد

【对偶】duì'ǒu ①〈语〉 آوردن دو مفهوم متقارن با یکدیگر بطوریکه یکی از آنها حقیقتی را بیان کند و دیگری با آن قیاس شود ②〈数〉 (ریاضی) دوئل، جفت: ～原理 اصل دوئل / ～运算 عمل دوئل در ریاضی

【对瓶】duìpíng 〈工美〉 گلدان‌های جفتی

【对撇子】duì piězi 〈方〉 جور درآمدن

【对亲】duìqīn از راه ازدواج رابطهٔ خویشاوندی را بر قرار ساختن

【对日照】duìrìzhào 〈天〉 (نجوم) مقابل اشعهٔ آفتاب بودن

【对生】duìshēng 〈植〉 (گیاه شناسی) بطور قرینه روبرو روئیدن: ～叶 برگهای قرینه‌ای

【对手】duìshǒu ①(竞赛对方) طرف مقابل در بازی ②(劲敌) حریف، رقیب: 他不是你的～。 او حریف شما نمی شود.

【对数】duìshù 〈数〉 (ریاضی) لگاریتم: ～表 جدول لگاریتم / ～函数 فنکسیون لوگاریتم

【对台戏】duìtáixì نمایش رقابتی: 唱～ نمایش رقابتی را نشان دادن

【对头】duìtóu ①(正确) درست، صحیح، در مسیر صحیح: 方法～，效率就高。 وقتی که روش درست باشد، بهرهٔ کار افزایش می یابد. / 你的思想不～。 فکر شما در مسیر صحیح نیست. ②[多用于否定](正常) عادی، نرمال، درست: 他的脸色不～，恐怕是病了。 رنگ چهره اش درست نیست، او شاید مریض شده باشد. ③[多用于否定](合得来) جور درآمدن، باهم سازگار بودن: 过去他俩不大～，现在合得来了。 هر دوی آنها در گذشته باهم زیاد سازگار نبودند اما حالا جور در می آیند.

【对头】duìtou ①(仇敌) دشمن، خصم، حریف: 死～ دشمن سوگند خورده ②(对手) رقیب، حریف، همتا

【对外】duìwài خارجی، بیگانه: ～关系 روابط خارجی / ～援助 کمك به کشورهای خارجی / ～政策 سیاست خارجی / ～扩张 توسعه طلبی خارجی

【对外贸易】duìwài màoyì بازرگانی خارجی، دادوستد خارجی: ～顺差 مازاد بازرگانی خارجی، موازنهٔ مساعد بازرگانی / 逆差 کسری بازرگانی خارجی، موازنهٔ غیر مساعد بازرگانی

【对胃口】duìwèikou ①(饭菜可口) باب دندان بودن ②(对某种事物感兴趣) به چیزی علاقمند بودن

【对味儿】duìwèir ①(合胃口)باب دندان، خوشمزه ②[多用于否定](对头)مناسب به نظر آمدن: 他的发言不大~。گفته هایش چندان مناسب به نظر نمی رسد.

【对席】duìxí جای مقابل

【对虾】duìxiā میگوی بزرگ

【对象】duìxiàng ①(目标)هدف، آماج، نشان: 革命~ آماج انقلاب/研究~ هدف پژوهش ها/党的发展~ شخص مورد نظر برای عضویت حزب در آینده/这本书的~是中学生。 دانش آموزان برای استفاده از این کتاب در نظر بوده اند. / 讲话或写文章要看~。 کسی نباید بدون ملاحظهٔ مستمع و خوانندهٔ خود حرف بزند یا مقاله بنویسد. ②(恋爱对象)دوست برای ازدواج دوست پسر یا دختر پیدا کردن: 找~ پسر یا دختر عاشق

【对消】duìxiāo دو مقدار مساوی را از دو طرف معادله حذف کردن، اثر یکدیگر را خنثی کردن

【对心】duìxīn دلخواه

【对眼】duìyǎn ①〈口〉(合乎自己的眼光;满意)مورد نظر قرار گرفتن، راضی بودن ②〈医〉(~儿)لوچ، احول، دو بین

【对奕】duìyì شطرنج بازی کردن

【对应】duìyìng همانند، برابر، متشابه، متجانس: ~词 مترادف / ~物 اشیای متشابه

【对应原理】duìyìng yuánlǐ 〈物〉(فیزیك)اصل مطابقت

【对于】duìyú 〈介〉[引进对象或事物的关系者]: ~每个具体问题要进行具体分析。ما باید از هر مسئلهٔ مشخص تجزیه و حلیل مشخص به عمل بیاوریم. / ~公共财产,我们应该爱惜。ما باید از اموال عمومی حفاظت کنیم.

【对仗】duìzhàng (律诗、骈文等)(در شعر یا نثر مسجع) آوردن دو مفهوم با یکدیگر بطوری که یکی از آنها حقیقتی را بیان کند و دیگری با آن قیاس شود

【对照】duìzhào مقایسه کردن، مقابله کردن: 新旧社会的鲜明~ مقابلهٔ مشخص بین جامعهٔ نوو جامعهٔ کهنه / 原文看译文 با مقابله با متن اصلی متن ترجمه را خواندن / 波汉~读本 کتاب درسی دو زبانی فارسی — چینی

【对折】duìzhé تخفیف پنجاه در صد

【对着干】duìzhegàn با اتخاذ تدبیر مخالف با طرف مبارزه کردن

【对阵】duìzhèn (دو جانب متخاصم) فشون خودرا برای نبرد آرایش دادن

【对证】duìzhèng رسیدگی کردن، صحت و سقم امری را معلوم کردن: ~事实 به حقایق رسیدگی کردن / ~笔迹 به دستخط کسی رسیدگی کردن

【对症下药】duì zhèng xià yào طبق وضع بیمار داروی درخور دادن، برحسب چگونگی امری چاره جستن

【对质】duìzhì روبرو شدن (در دادگاه): 让被告与原告~ متهم را در برابر مدعی قرار دادن

【对峙】duìzhì روبرو ایستادن، روبرو شدن با یکدیگر: 两山~ دو کوه متقابل / 武装~ مواجههٔ نظامی

【对准】duìzhǔn هدف گرفتن: 把枪口~敌人 دشمن را هدف گلوله قرار دادن

【对酌】duìzhuó باهم شراب خوردن

【对子】duìzi ①(对偶的词句)یك جفت عبارت های قرینه برای عبارت معینی عبارت قرینه ای دیگری آوردن: 对~ ②(对联)بیت قرینه ای

兑 duì ①(换)تبدیل کردن، (برای پول، طلا، ارز وغیره) عوض کار را بعهده گرفتن: 承~ تسعیر کردن، عوض کردن ②(搀)اضافه کردن (آب و...را): 这酒是~了水的。این شراب آمیخته با آب شده است.

【兑付】duìfù نقد کردن (چك و غیره را)

【兑换】duìhuàn تسعیر کردن، تبدیل کردن، عوض کردن: 可~黄金 پول می توان به طلا تبدیل کرد / 把外币~成人民币 را به پول خلقی تبدیل کردن / 率 نرخ تبدیل

【兑现】duìxiàn ①(换取现款)نقد کردن (چك و غیره را): 这张支票不能~。این چك را نمی توان نقد کرد. ②(实现诺言)وفا کردن (به قول خود): 他们的声明是不准备~的。آنها قصد ندارند آنچه را که علنا به عهده گرفته اند عملی بسازند. / 说话不~ به قول خود وفا نکردن

怼 duì بغض، رنجش، کینه

敦 duì 〈考古〉ظرفی برای جا دادن غلات
另见 dūn

碓 duì نوعی چکش برای پوست کندن برنج

dūn

吨 dūn تن (واحد وزن): ~税 مالیات تنی

【吨公里】dūngōnglǐ تن در کیلومتر (واحدی در صنعت حمل و نقل)

【吨海里】dūnhǎilǐ تن در میل دریائی (واحدی در صنعت حمل و نقل)

【吨时】dūnshí تن در ساعت (واحدی در صنعت حمل و نقل)

【吨位】dūnwèi حد اکثر میزان ظرفیت ماشین یا کشتی

敦 dūn درستکار، صمیمی، خالص، مخلص: ~请 صمیمانه دعوت کردن
另见 duì

【敦促】dūncù با اصرار یا فشار خواستن، اصرار کردن، فشار آوردن: ~早日启程 با اصرار از کسی آغاز سفر هرچه زودترش را خواستن / ~敌人投降 با پافشاری دشمن را به تسلیم واداشتن

【敦厚】dūnhòu درستکار وصمیمی، پاك و بی ریا: 温柔~ (بیشتر برای زنان) پاك و صمیمی و مهربان

【敦煌石窟】Dūnhuáng Shíkū غار های «دون هونگ» (که در استان «گان سو» واقع است و در سال ۳۶۶ شروع شده و مجسمه های بودائی، نقاشی های دیواری و نسخه های خطی پربها در آن دیده می شود)

【敦睦】dūnmù روابط دوستانه را به پیش بردن: ~邦交 روابط دوستانهٔ خود را با کشور های همجوار به پیش بردن

【敦朴】dūnpǔ 〈书〉 درستکار و صمیمی
【敦劝】dūnquàn صمیمانه نصیحت کردن
【敦实】dūnshi 〈方〉 (جسم) ضخیم و توپر، قوی و ستبر

墩 dūn ①(土堆)تل، توده ؛ 土~ تل خاك ②(墩子) کنده؛ چوب یا سنگ بزرگ ؛ 树~ کنده درخت/ 桥~ پایه پل ③〈量〉 (واحد شمارش) خوشه ؛ 栽稻秧三万~ جابجا کردن سی هزار خوشه نشاء برنج
【墩布】dūnbù چوب گرد گیری
【墩墩个儿】dūndūngèr کوتاه قد وستبر
【墩子】dūnzi کنده چوب یا سنگ بزرگ ؛ 菜~ کنده قصابی

蹲 dūn ①(屈腿像坐的样子) چمباتمه زدن ؛ 两人~着谈话。 دو نفر چمباتمه زنان شروع به صحبت کردند. ②(呆着;闲居) توقف کردن، ماندن ؛ 不能~在家里吃闲饭。 ما نباید در خانه بمانیم و کاری انجام ندهیم.
【蹲班】dūnbān در کلاس سابق ماندن
【蹲班房】dūn bānfáng 〈口〉 زندانی بودن
【蹲膘】dūnbiāo (چهار پایان) در آغل پروار شدن
【蹲点】dūndiǎn (کادرها) رفتن به یکی از واحد های پائین‌تر و شرکت در کار عملی برای تحقیق و کسب تجربه
【蹲坑】dūnkēng رفع اجابت کردن
【蹲苗】dūnmiáo 〈农〉 از رشد جوانه محصول جلو گیری کردن (برای رشد و نمو بهتر ریشه آن)

dǔn

盹 dǔn چرت، خواب مختصر ؛ 打~儿 چرت زدن
【盹睡】dǔnshuì چرت زدن

趸 dǔn ①(整批) عمده خری، عمده فروشی ②(整批地买进) بطور یکجا و در بست خریدن ؛ ~货 بطور یکجا و در بست خرید و فروش کردن/ 现~现卖 جنس خریدن و ...
【趸船】dǔnchuán نوعی کرجی ته پهن و ثابت ساحلی مانند اسکله برای عبور دادن اموال و مسافران
【趸批】dǔnpī عمده فروشی ؛ ~买进(卖出) بطور یکجا و دربست خریدن (فروختن)
【趸售】dǔnshòu عمده فروشی کردن

dùn

沌 dùn 见"混沌"hùndùn

囤 dùn نوعی ظرف حصیری برای گذاشتن غله
另见 tún

炖 dùn ①(烧煮) با حرارت کم و آرام پختن ؛ ~鸡 چیزی را در سوپ خودش پختن/ 清~ جوجه آرام پخته شده با آب داغ چیزی را در(加热) ②(بدون استفاده از سوس سویا) شراب را گرم کردن ؛ ~酒 ظرفی گرم کردن

盾 dùn ①(盾牌) سپر ②(盾形的东西) چیزی بشکل سپر ③(货币单位) (واحد پول) دن
【盾牌】dùnpái ①(盾牌) سپر ②(借口;托词) بهانه، عذر، دستاویز

钝 dùn ①(不锋利) کند، نه تیز ؛ 刀~了。 چاقو کند است. ②(笨拙) کند ذهن، کند فهم، کم عقل، کم مغز ؛ 迟~ کند ذهن، کند فهم
【钝化】dùnhuà 〈化〉 (شیمی) غیر فعال بودن، رکود ؛ ~剂 محلول غیر فعال کننده
【钝角】dùnjiǎo 〈数〉 زاویه منفرجه ؛ ~三角形 سه گوشه منفرجه
【钝性物质】dùnxìng wùzhì 〈化〉 ماده شیمیائی غیر فعال
【钝重】dùnzhòng (صدا) خشن و بلند

顿 dùn ①(稍停) ایست، مکث، توقف، درنگ ؛ 他~了一下,又接着往下说。 او کمی مکث کرد و سپس به حرف خود ادامه داد. ②(处理;安置) سر و سروصورت دادن، ترتیب دادن، سروسامان دادن ؛ 整~ سامان دادن، منظم و مرتب کردن/ 安~ در سرو سامان دادن زندگی کسی کمك کردن ③(头叩地;脚跺地) سر به زمین زدن؛ پا به زمین زدن ؛ ~足 پا به زمین زدن / ~首 سر به زمین زدن ④(立刻;忽然) فورا، ناگهان، یکمرتبه ؛ ~悟 فورا ملتفت شدن ⑤〈书法〉 در (خطاطی چینی) ناگاه نوشتن مکث کردن (تا اول یا پایان یك خط قوت پیداکند) ⑥(困顿) خسته، کوفته، فرسوده ؛ 劳~ خسته و کوفته ⑦〈量〉: 一天三~饭 در روز سه وعده غذا/ 说了他一~ او را تادیب کردن / 挨了一~打 یك کتك حسابی خوردن ⑧〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【顿挫】dùncuò مکث و تغییر از یك حالت به حالت دیگری در زیر و بم بودن صدا یا مکث و تغییر یك وزن یا آهنگ ؛ 抑扬~ حالت به حالت دیگری در وزن یا آهنگ
【顿宕】dùndàng (داستان) پراز فراز و نشیب ها بودن
【顿号】dùnhào نشانی بدین شکل "、" که برای جدا کردن کلمات یا عبارات یك جمله بکار می رود
【顿河】Dùnhé رودخانه «دن» در اروپا
【顿即】dùnjí فورا، یکمرتبه
【顿开茅塞】dùn kāi máo sè یکمرتبه بر کسی روشن شدن
【顿然】dùnrán ناگهان
【顿时】dùnshí [只用于叙述过去的事情] فورا، بلافاصله، بی درنگ ؛ 喜讯传来,人们~欢呼起来。 مردم به شنیدن آن خبرخوش فریاد شادی کشیدند.
【顿悟】dùnwù (مذهب بودا) ناگهان به حقیقت پی بردن
【顿歇】dùnxiē موقتا ایستادن، مکث کردن
【顿足不前】dùn zú bù qián ایستادن و به جلو نرفتن
【顿足捶胸】dùn zú chuí xiōng پا به زمین کوبیدن و دست به سینه زدن
【顿钻钻井】dùnzuàn zuànjǐng حفر چاه بوسیله ابزار کابلی

遁 dùn 逃~ فرار کردن / گریختن 走~: فرار کردن، گریختن
隐~ / مخفیانه گریختن

【遁北】dùnběi شکست خوردن و فرار کردن

【遁藏】dùncáng 〈书〉 فرار کردن و پنهان شدن

【遁词】dùncí سخن هائی که برای طفره زدن از مطلب اصلی گفته می شود

【遁迹】dùnjì 〈书〉 تارك دنیا شدن

【遁逃】dùntáo فرار کردن

【遁形】dùnxíng خود را پنهان و ناپدید کردن

duō

多 duō ①(数量大) بسیار، زیاد، بیشتر: 要办的事情很~。 کارهای زیادی هست که باید انجام داد. / 请你~~帮助。 لطفا تا می توانید کمك کنید. / 南方~水, 利于灌溉。 آبیاری در جنوب چین بخاطر زیادی آب آسان است. / 他知道的比我~。 او از من بیشتر می داند. ②(比原有的或应有的多) بیش از حد زیاد، زیادی: 这句话~了一个字。 این جمله یك کلمهٔ زاید دارد. / 我们村比原计划~打了十口井。 دهکدهٔ ما از برنامهٔ مقرر ده چاه بیشتر زده است. / 他们留我~住了几天。 آنها مرا چند روز بیشتر نگهداشتند. ③(过度的) بیش از حد، مفرط، زیاده: 疑~ فوق العاده حساس، بیش از حد ④(挂零) ...و اند: 三个~月 سه ماه و اند / 六十~岁 شصت سال و اند / 五十~种蔬菜 پنجاه و اند رقم سبزی / 全书一千~页。 کتاب یك هزار و اند صفحه دارد. ⑤(表示相差的程度大) خیلی بیشتر: 病人今天好~了。 امروز بیمار خیلی بهتر شده است. ⑥〈副〉[表示程度]: 他~大年纪? او چقدر سال دارد؟ / 看他~精神! ببین او چقدر پرانرژی است! / 给我一根绳子, ~长都行。 طنابی به من بدهید و طولش هر قدر باشد مهم نیست. / 有~大劲使~大劲。 هر چقدر نیرو دارید بکار بیندازید.

【多半】duōbàn ①(多数) قسمت بیشتر، بیشتر از نصف: 学生~打球去了。 اکثر دانشجویان به توپ بازی رفته اند. ②(大概) به احتمال قوی: 县委书记这会儿~是到地里去了。 دبیر کمیتهٔ حزبی شهرستان به احتمال قوی در این موقع سر مزارع رفته است.

【多倍体】duōbèitǐ 〈生〉 فرد یا سلولی که دارای خاصیت پولی پلوئیدی باشد: ~植物 گیاهان دارای خاصیت پولی پلوئیدی

【多臂机】duōbìjī 〈纺〉 نوعی دستگاه نساجی بنام "Dobby"

【多边】duōbiān چند جانبه: ~会谈 مذاکرهٔ چند جانبه / ~贸易 بازرگانی چند جانبه / ~条约 قرارداد چند جانبه

【多边形】duōbiānxíng 〈数〉 (ریاضی) کثیرالاضلاع

【多变】duōbiàn تغییرپذیر، متغیر: ~的气候 هوای متغیر / 性情~ دمدمی‌مزاج / ~的战术 تاکتیك های تغییر پذیر

【多才多艺】duōcái-duōyì مستعد در زمینه های زیاد

【多吃多占】duōchī-duōzhàn از سهم خود بیشتر خوردن یا گرفتن

【多重国籍】duōchóng guójí دارای چندین تبعیت بودن

【多愁善感】duōchóu-shàngǎn احساساتی

【多此一举】duō cǐ yī jǔ حرکت غیر لازمی کردن: 何必~? برای انجام یك کار بیهوده چرا اینقدر به خود زحمت می دهید؟

【多次】duōcì چند بار، بارها، مکررا: 他曾~访问中国。 او بارها از چین دیدن کرده است. / 他在部队里~立功。 او مکررا در ارتش خدمات شایسته ای انجام داده بود.

【多弹头】duōdàntóu دارای چندین کلاهك: ~导弹 موشك دارای چندین کلاهك / ~分导导弹 موشك دارای چندین کلاهك که جداگانه به هدفها اصابت کند

【多刀车床】duōdāo chēchuáng 〈机〉 دستگاه تراش با چندین تیغه

【多端】duōduān رنگارنگ، گوناگون

【多多益善】duōduō yìshàn هرچه بیشتر بهتر

【多发病】duōfābìng بیماری که غالبا پیش می آید

【多方】duōfāng به گونه های بسیار، به جهات مختلف: ~设法 به هر وسیله که باشد کوشیدن / ~协助 به هر وسیله کمك کردن / ~支援 به هر نحوی پشتیبانی کردن

【多方面】duōfāngmiàn در زمینه های بسیاری؛ به انواع و اقسام: 他有~的才能。 او در زمینه های بسیاری استعداد دارد. / 这条水渠给我们村带来的好处是~的。 این نهر آب برای دهکدهٔ ما به گونه های بسیاری فایده آورده است.

【多哥】Duōgē توگو: ~人 اهل توگو، توگوئی

【多寡】duō-guǎ تعداد، مقدار: ~不等。 تعداد یا مقدارش یکی نیست.

【多管】duōguǎn 〈军〉 دارای چندین لوله: ~炮 توپخانهٔ دارای چندین لوله / ~火箭 راکت دارای چندین لوله / ~高射机关炮 مسلسل خودکار ۲۰ تا ۴۰ میلیمتری

【多国部队】duōguó bùduì نیروی چند ملیتی

【多国公司】duōguó gōngsī شرکت چند ملیتی

【多核苷酸】duōhégānsuān 〈生化〉 پلی نوکلئوزید

【多铧犁】duōhuálí گاوآهن دارای چندین تیغهٔ خیش

【多会儿】duōhuir 〈口〉①(几时) کی، چه وقت: 你是~来的? کی آمدید؟ ②(任何时间) هر وقت: 我~有空~去。 هر وقت که وقت داشته باشم خواهم رفت.

【多级火箭】duōjí huǒjiàn موشك چند مرحله ای

【多极】duōjí 〈电〉 چند قطبی: ~发电机 ژنراتور چند قطبی

【多晶硅】duōjīngguī 〈电子〉 سیلیکون پلی کریستالین

【多晶体】duōjīngtǐ 〈物〉 پلی کریستال

【多孔】duōkǒng پر منفذ، پر سوراخ، متخلخل: ~砖 آجر پر منفذ

【多孔动物】duōkǒngdòngwù اسفنج

【多口相声】duōkǒu xiàngsheng گفتگوی خنده آور چند نفری (بصورت نمایشی)

【多跨】duōkuà 〈建〉 (بین دو طرف پل) دارای چندین فاصله: ~桥 پل با چندین فاصله / ~结构 ترکیب با چندین فاصله

【多快好省】duō-kuài-hǎo-shěng به نتایج بیشتر، سریع تر، بهتر و با صرفه تر دست یافتن

【多亏】duōkuī در سایه، در نتیجه، خوشبختانه: ～你的关照 خوشبختانه شما。～你给我们带路 / در سایهء توجهات شما راهنمای ما هستید.

【多虑】duōlǜ بیش از حد نگران بودن

【多么】duōme 〈副〉[表示程度] چه، چقدر: ～新鲜的水果啊! این چه میوه های تازه ای! / 这是～高尚的精神! روحیهء شرافتمندانه‌ای است! / 不管天～冷, 他都坚持户外锻炼。 هوا هر قدر سرد باشد او هرگز از ورزش کردن در هوای آزاد خودداری نمی کند.

【多米尼加】Duōmǐníjiā دومینیکن: ～人 اهل دومینیکن، دومینیکنی

【多米诺骨牌】duōmǐnuò gǔpái مهره های بازی دومینو: ～理论 تئوری دومینو

【多面手】duōmiànshǒu آدم همه کاره

【多面体】duōmiàntǐ 〈数〉 (ریاضی) جسم چند وجهی

【多民族国家】duōmínzú guójiā مملکت دارای چندین ملیت، مملکت کثیرالملة

【多明我会】Duōmíngwǒhuì 〈天主教〉 دمینیك مقدس

【多谋善断】duōmóu-shànduàn زرنگ و قاطع

【多幕剧】duōmùjù درام چند پرده ای

【多难兴邦】duō nàn xīng bāng یك ملت از محنت های متعدد روح تازه می یابد.

【多瑙河】Duōnǎohé رودخانهء «دانوب» در اروپا

【多年】duōnián سال های متعدد

【多年生】duōniánshēng (گیاه) چند ساله، بادوام، پایا: ～植物 گیاه بادوام، گیاهی که بیش از دو سال پایداری کند

【多尿症】duōniàozhèng (بیماری) دفع ادرار زیاد، افزایش مقدار ادرار

【多普勒效应】Duōpǔlè xiàoyìng 〈物〉 اثر دوپلر (منسوب به فیزیك دان ایتالیائی بدین نام)، تغییر تناوب امواج(صوتی یا نوری) در حالی که منبع فرستنده و گیرنده نسبت بهم در حرکتند و تناوب امواج برحسب سرعت حرکت و فاصله مابین آنها کم و زیاد می شود

【多情】duōqíng پر از عواطف واحساسات، احساساتی

【多儿】duōr 〈方〉①(不定数量) مقدار نامعین ②(几时) چه وقت

【多刃刀具】duōrèn dāojù 〈机〉 ابزار با چندین تیغه

【多日】duōrì مدت طولانی

【多色】duōsè دارای چند رنگ، رنگارنگ: ～印刷 چاپ رنگارنگ

【多少】duōshǎo ①(数量大小) تعداد، مقدار: ～不等 تعداد مقدارش یکی نیست. ②(或多或少) تا حدی، کم و بیش: ～感到失望 کم و بیش مأیوس شدن / 他讲的～有点道理。 آنچه گفته تا حدودی حقیقت دارد.

【多少】duōshao ①[问数量] چند نفر، چقدر: 这一班有～学生? این کلاس چندنفر دانشجو دارد؟ / 这药我每次吃～? هر روز از این دارو چقدر باید بخورم؟ / 这里的粮食亩产量是～? میزان غلهء اینجا برای هر «مو» چقدر است؟ ②[表示不定的数量]: 我跟你说过不知～次了。 من بارها این نکته را به شما تذکر دادم. / 我知道～说～。 هرچه می دانم خواهم گفت. / 不论有～困难, 都不能阻止我们前进。 مهم نیست که چقدر مشکل باشد، هیچ چیز نمی تواند ما را از پیشرفت باز دارد.

【多神教】duōshénjiào مذهب چند خدائی

【多时】duōshí دورهء طولانی، مدت طولانی: 等候～ برای مدت طولانی انتظار داشتن

【多事】duōshì ①(作多余的事) فضولی، مداخله: 怪我～ من نباید در این مسئله فضولی می کردم. ②(事变多) پرحادثه: ～之秋 دوره یا سال پرحادثه

【多数】duōshù اکثر، اکثریت: 绝大～ اکثریت قاطع / 微弱的～ اکثریت بسیار ضعیف / 必要的～ اکثریت ضروری / 三分之二的～ اکثریت دو سوم / 表决～ تصمیم گیری با اکثریت / 我们是～。 ما اکثریت هستیم. / 少数服从～。 رأی اکثریت 票 اقلیت تابع اکثریت است.

【多肽】duōtài 〈生化〉 پلی پپتید، ترکیب غیر پروتئینی حاوی ذرات آمینواسید: ～酶 آنزیم پلی پپتید

【多糖】duōtáng 〈化〉 (شیمی) کاربوهیدراتهای قابل تجزیه به یك یا دو ذره قند ساده مخصوصا امیلوز

【多头】duōtóu (دربورس سهام) کسی که با خرید و احتکار سهام می خواهد قیمت آنها را بالا ببرد

【多闻】duōwén جهاندیده، دارای معلومات وسیع

【多细胞生物】duōxìbāo shēngwù موجود زندهء چند سلولی

【多相】duōxiàng ①〈电〉 دارای چندین فاز: ～变压器 ترانسفورماتور دارای چندین فاز ②〈化〉 (شیمی) غیر متجانس، ناهمگن: ～催化 کاتالیزیس غیر متجانس / ～聚合 باهم ترکیب و جمع شدن غیر متجانس / ～性 خاصیت غیر متجانس

【多项式】duōxiàngshì 〈数〉 (ریاضی) کثیرالجمله، چند جمله ای

【多谢】duōxiè 〈套〉 مرحمت شما زیاد، تشکر زیاد، یك دنیا تشکر

【多心】duōxīn فوق العاده حساس، بیش ازحد مشکوك

【多芯电缆】duōxìn diànlǎn کابل چند هسته ای

【多样化】duōyànghuà گوناگون ساختن، متنوع کردن، جوربجور کردن: 使农作物～ محصولات را متنوع کردن / ～的艺术风格 تنوع سبك های هنری

【多疑】duōyí بسیار مشکوك

【多义词】duōyìcí 〈语〉 کلمهء دارای تعدد معانی

【多音节词】duōyīnjiécí 〈语〉 کلمهء چند هجائی

【多余】duōyú زیادی، غیر ضروری، مازاد، زاید: 删掉～的词语 کلمات و عبارات زاید را حذف کردن / 事实证明我们的担心是～的。 حقایق نشان می دهد که نگرانی و اضطراب ما بیجا بود.

【多元论】duōyuánlùn 〈哲〉 پلورالیسم (اعتقاد به تشکیل جهان از چند حقیقت مستقل): ～历史观 دیدگاه تاریخی پلورالیستی

【多元酸】duōyuánsuān 〈化〉 (شیمی) اسید دارای بیش از یك دسته هیدروکسیل بنیانی

【多云】duōyún 〈气〉 ابری

【多咱】duōzan 〈方〉 کی، چه وقت：کی از اینجا 咱们～走？
می رویم؟/ 这是～的事？ کی اتفاق افتاد؟

【多种多样】duōzhǒng-duōyàng رنگارنگ،گوناگون، جوربجور：
满足人民群众～的需要 نیازهای گوناگون مردم را برآورده ساختن

【多种汇价】duōzhǒng huìjià تعدد نرخ ارز

【多种经营】duōzhǒng jīngyíng اقتصادیات متنوع

【多助】duōzhù از کمك های وسیع برخوردار بودن

【多足动物】duōzú dòngwù هزارپا

【多嘴】duōzuǐ مزخرف گو و فضول، زبان درازی کردن：多舌～
شما حقایق را نمی دانید، 你不了解情况，别～！ زبان دراز
پس دهانتان را ببندید!

咄 duō دد، اوه، اه (نشانی بی صبری یا تصغیر است)

【咄咄逼人】duōduō bī rén تهدید کننده، تحمیل کننده

【咄咄怪事】duōduō guàishì عجب، امر مزخرف و شگفت انگیزی

【咄嗟立办】duōjiē lì bàn 〈书〉 بی درنگ فرمان یا دستور کسی را اجرا کردن، فورا کاری را انجام دادن

【咄呐】duōnè 〈方〉 وراجی کردن، پرحرفی کردن

哆 duō

【哆嗦】duōsuo مرتعش شدن، لرزیدن، به لرزه درآمدن：气得直
～ از خشم و غضب لرزیدن / 冷得打～ از سرما لرزه براندام افتادن

掇 duō مرتب کردن، منظم کردن، چیدن، برداشتن：拾～

duó

夺 duó ①(强取) ربودن، بزور گرفتن، غارت کردن：从流
氓手上～下刀子 کارد را از دست اوباش ربودن / ～印 مهر را
غصب کردن ـ کنایه از قدرت سیاسی راغصب کردن / 战天斗
地～高产 با آسمان و زمین نبرد کردن و بدینوسیله محصولات
فراوان بدست آوردن ②(冲出) راه خود را بزور باز کردن：～门
而出 در را بزور باز کردن و با شتاب بیرون رفتن / 眼泪～眶而
出 اشك‌ها از چشم کسی جاری شدن ③(争先拿到) رقابت
کردن، هم چشمی کردن：～红旗 برای نیل به پرچم سرخ رقابت
کردن / ～得冠军 حائز مقام اول شدن / ～奖杯 برای کسب
جام پیروزی باهم رقابت کردن ④(使失去) محروم کردن：剥～
محروم کردن ⑤(失去) ضایع کردن، از دست دادن：勿～天
时。 فرصت را از دست ندهید. ⑥〈书〉(做决定) تصمیم گرفتن：
定～ تصمیم نهائی گرفتن ⑦〈书〉(文字脱漏) حذف(در متن)：
讹～ غلط ها و حذف ها (درمتن)

【夺标】duóbiāo در مقاطعه پذیرفته شدن

【夺佃】duódiàn دهقانان را از زمین اجاره ای آنها محروم کردن (توسط زمینداران یا دهقانان مرفه)

【夺冠】duóguàn حائز مقام اول شدن

【夺回】duóhuí دوباره گرفتن، پس گرفتن، دوباره تسخیر کردن：
～一局 یك بار در بازی / ～阵地 موضع را دوباره تسخیر کردن
پیروز شدن (پس از یك بار یا بیشتر شکست خوردن) / ～权力
قدرت سیاسی را پس گرفتن / ～失去的时间 وقت از دست
داده را دوباره بدست آوردن

【夺魁】duókuí حائز مقام اول شدن

【夺目】duómù چشم ها را خیره کردن：光彩～ خیره کننده،
درخشان، تابان

【夺取】duóqǔ ①(用武力强取) ربودن، بزور گرفتن، تصرف
کردن：～敌人的据点 استحکامات دشمن را تسخیر کردن / ～
主动权 قوه‌ٔابتکار را بدست آوردن / 武装～政权 با نیروی
مسلح قدرت سیاسی را تصرف کردن ②(努力争取) با تلاش
بدست آوردن، با تقلا به چنگ آوردن：～建设工作中的新胜
利 با تلاش، پیروزی های جدید در راه سازندگی بدست آوردن

【夺权】duóquán قدرت سیاسی را تصرف کردن

【夺神】duóshén پرت شدن حواس کسی

度 duó 〈书〉 گمان کردن، حدس زدن، تخمین زدن، برآورد کردن：揣～ تخمین کردن، حدس زدن
另见 dù

【度德量力】duódé-liànglì قدرت و نیروی اخلاقی و مادی خود را ارزیابی کردن

铎 duó 〈考古〉 نوعی زنگ بزرگ که در قدیم برای اعلام قانون کشور یا جنگ بکار می رفت

踱 duó قدم زدن، پرسه زدن：～来～去 جلو و عقب پرسه
زدن، بالا و پائین کردن / ～方步 با قدم‌های شمرده راه رفتن

duǒ

朵 duǒ 〈量〉：一～花 یك گل / 一～云 یك تکه ابر

【朵儿】duǒr ①(花朵) گل ②〈量〉一～花 یك گل

垛 duǒ ①(墙上突出的部分) شمع پشتیبان دیوار
②(女墙) دیوار کوتاه کنگره دار
另见 duò

【垛堞】duǒdié کنگره‌ٔ دیوار

【垛口】duǒkǒu کنگره‌ٔ دیوار

【垛子】duǒzi ①(墙上突出部分) شمع پشتیبان دیوار
②(女墙) دیوار کوتاه کنگره دار：城～ دیوار کوتاه کنگره دار
روی دیوار شهر

躲 duǒ ①(躲藏) پنهان شدن، مخفی شدن، قایم شدن：～
进深山老林 در جنگل کوهستانی پنهان شدن ②(躲避) اجتناب
کردن، دوری کردن، طفره زدن：您怎么老～着他？ چرا همواره
از او دوری می کنید؟ / ～雨 از باران پناه گرفتن / ～车 از ماشین
کناره گرفتن

【躲避】duǒbì ①(隐蔽) پنهان شدن، مخفی شدن، قایم شدن：
游击队～在芦苇荡里。 پارتیزان ها در نی‌زار پنهان شدند.
②(回避) اجتناب کردن، دوری کردن، کناره گرفتن：～暗礁 از

صخره های دریائی پرهیز کردن
【躲藏】duǒcáng خود را مخفی کردن
【躲开】duǒkāi کناره جستن، دوری کردن؛ شانه خالی کردن:车来了，快～。مواظب باش، یك کامیون می آید، زود کنار برو.
【躲懒】duǒlǎn از کار شانه خالی کردن
【躲难】duǒnàn در اثر بدبختی فرار کردن
【躲年】duǒnián در آخر سال از دیدار طلبکار گریختن
【躲闪】duǒshǎn از جای خود به یکسو رفتن، به کنار رفتن، طفره زدن
【躲债】duǒzhài از دیدار طلبکار گریختن

duò

驮 duò
另见 tuó
【驮架】duòjià چوبی که بر پشت حیوانات بارکش بوده و بار بر آن گذاشته می شود
【驮子】duòzi بار بر پشت حیوانات بارکش

剁 duò بریدن، خرد کردن، قیمه کردن، ریزریز کردن:～肉馅 گوشت را قیمه کردن/把柳条～成三段 شاخهء بید مجنون را به سه قسمت بریدن

垛 duò ①(整齐地堆)توده کردن، روی هم انباشتن:把木头～起来 کنده های چوب را روی هم انباشتن ②(堆成的堆)توده، تل، کپه:柴火～ تودهء هیزم/麦～ تودهء گندم، خرمن گندم
另见 duǒ

舵 duò سکان
【舵工】duògōng سکان دار
【舵轮】duòlún چرخ سکان 又作"舵盘"
【舵师】duòshī خطاب محترمانه به سکان دار
【舵手】duòshǒu سکان دار
【舵位】duòwèi محل کار سکان دار

堕 duò افتادن، سقوط کردن:～地 به زمین افتادن
【堕落】duòluò انحطاط یافتن، منحط شدن:走上～犯罪的道路 در راه انحطاط و جنایت قدم برداشتن/政治上～ انحطاط سیاسی
【堕入】duòrù افتادن، گرفتار شدن، فرود آمدن:～陷阱 به دام افتادن
【堕胎】duòtāi سقط جنین کردن

惰 duò تنبل، کاهل، سست:懒～ تنبل، کاهل
【惰性】duòxìng ①〈化〉(شیمی) خاصیت تنبلی، خاصیت عدم میل به ترکیب و غیر فعال بودن شیمیائی:～气体 گاز تنبل/～元素 عنصر شیمیائی تنبل ②(不想改变生活和工作习惯的倾向)عدم میل به تغییر سنن و عادات کار و زندگی

跺 duò پا زدن، پا کوبیدن:气得直～脚 از فرط غضب پا به زمین کوبیدن
【跺跶】duòda بشدت پا به زمین کوبیدن

E

ē

阿 ē 好其所~: برآوردن (هوی و هوس) ؛ تملق گفتن هوی و هوس کسی را برآورده ساختن
另见 ā

【阿附】ēfù 〈书〉تملق گفتن و هوی وهوس را برآورده ساختن

【阿胶】ējiāo 〈中药〉ژلاتین درست شده از پوست الاغ برای تقویت خون

【阿弥陀佛】Ēmítuófó ①〈佛教〉بزرگترین بودای دنیای "Amitabha" ای بودا ما را ②[迷信用语]خوشبختی غرب بنام حفظ کن یا سپاس از او

【阿魏】ēwèi ①〈植〉گیاه انقوزه ②〈药〉صمغ ریشهء گیاه انقوزه که پس از خشك شدن برای رفع خلط و براه انداختن حیض بکار می رود

【阿谀】ēyú تملق گفتن، چاپلوسی کردن، سبزی پاك کردن: 逢~迎 تملق گفتن ~/奉承 چاپلوسی کردن

屙 ē 〈方〉(مدفوع یا ادرار را) دفع کردن

婀 ē

【婀娜】ēnuó (رفتار یا حرکات زنان) مطبوع، دلپذیر

é

讹 é ①(错误)غلط، اشتباه آمیز: ~字 (در واژه های غلط متن) ~以/传~ چیز غلط یا سخن دروغ را به همه جا پخش کردن ②(讹诈) شانتاژ کردن، تهدید کردن، با تهدید از کسی چیزی طلبیدن: ~人 کسی را شانتاژ کردن

【讹传】échuán شایعات، دروغ

【讹赖】élài 〈方〉تهدید کردن، شانتاژ کردن

【讹谬】émiù اشتباه، خطا

【讹脱】étuō اشتباهات و حذف ها (درمتن)

【讹误】éwù غلط (در متن)

【讹言】éyán شایعه یا یاوه

【讹诈】ézhà شانتاژ کردن، تهدید کردن، با تهدید از کسی چیزی باج سبیل خواستن، به بهانهء دروغ بزور از کسی طلبیدن: ~钱财 / ~核 شانتاژ هسته ای پول درآوردن

俄 é ①(突然间)ناگهان، یکمرتبه، بسیار زود: ~而日出。 خورشید ناگهان بر آمد. ②(俄国)روسیه: ~帝 روسیهء تزاری

【俄尔】é'ěr زود، بلافاصله 又作"俄而"

【俄罗斯族】Éluósīzú ①(我国少数民族) نام «اروسی» ــ یکی از اقلیت‌های ملی چین که در ناحیهء خود مختار اویغور سین جیانگ واستان «هی لونگ جیانگ» زندگی می‌کنند ②(欧洲的俄罗斯族) روس ها (در اروپا)

【俄顷】éqǐng 〈书〉در یك لحظهء کوتاه، ناگهان

【俄然】é'rán ناگهان

【俄延】éyán تانی کردن

【俄语】Éyǔ زبان روسی

哦 é 〈书〉(شعری را) آهسته خواندن
另见 ó;ò

峨 é 〈书〉بلند، مرتفع: 巍~ مرتفع، به آسمان قدکشیده

【峨峨】é'é ①(高峻)بلند، مرتفع ②(庄严)باشکوه

娥 é ①(细而弯的眉毛)ابروهای باریك وکج ②(美女) خانم زیبا و جوان: 宫~ ندیمهء درباری

【娥眉】éméi ①(细而弯的眉毛) ابروهای نازك و کمانی ②(美人) اشاره به زن زیبا و جوان

【娥眉月】éméiyuè هلال ماه

鹅 é غاز

【鹅蛋脸】édànliǎn صورت کشیده

【鹅黄】éhuáng زرد کم رنگ

【鹅颈管】éjǐngguǎn 〈机〉لوله شبیه گردن غاز

【鹅口疮】ékǒuchuāng 〈医〉برفك (بیماری آماسی و چرکی پای بعضی از حیوانات)

【鹅卵石】éluǎnshí قلوه سنگ

【鹅毛】émáo پر غاز: 下了一场~大雪。 برف همچون پر غاز بارید. /千里送~，礼轻情意重。 هدیهء پرغازی که از راه دور برسد، هرچند سبك ولی حامل مهر و دوستی عمیق است؛ برگ سبزی است تحفهء درویش.

【鹅绒】éróng کرك غاز

【鹅行鸭步】é xíng yā bù با تانی راه رفتن

【鹅掌风】ézhǎngfēng بیماری آماسی قارچی دست

【鹅掌楸】ézhǎngqiū 〈植〉لالهء درختی چینی

锇 é 〈化〉(Os) اسمیم

蛾 é 〈动〉 پروانه
【蛾眉】éméi 见"娥眉"éméi
【蛾子】ézi پروانه
额 é ①(前额) پیشانی ②(牌匾) تابلوی افقی، لوحهٔ افقی ③(定额) سهمیه بندی ؛ تعداد یا مقدار معین، سهمیه ：贸易～ بالاتر از سهمیه ～超/ به سهمیهٔ مقرر رسیدن 满～/ بازرگانی
【额定】édìng معین شده، مقرر شده ：～的人数 منتهای تعداد مردم /～功率 قوهٔ معین شده /～马力 قوهٔ اسب معین شده
【额骨】égǔ 〈生理〉 استخوان پیشانی
【额角】éjiǎo برجستگی دو طرف پیشانی
【额门】émén پیشانی
【额面】émiàn 见"票面" piàomiàn
【额手称庆】éshǒu chēng qìng از فرط شادمانی دست خود را روی پیشانی گذاشتن، بیش از حد شاد بودن
【额外】éwài زیادی ، اضافی ، بیش از حد معمول ：～开支 هزینه‌های اضافی /～收入 در آمد اضافی /～负担 بار اضافی

ě

恶 ě
另见 è; wù
【恶心】ěxin ①(要呕吐之感) احساس قی کردن، حالت تهوع ②(厌恶之感) بیزار، متنفر داشتن

è

厄 è 〈书〉①(险要的地方) نقطهٔ استراتژیك ：险～ گذرگاه استراتژیك ②(灾难) بدبختی، محنت، مصیبت، بلا ：遭～ با مصیبت مواجه شدن ③(受困) در تنگی بودن، در مضیقه بودن ：渔船～于风涛。 قایق ماهیگیری گرفتار طوفان شد.
【厄瓜多尔】Èguāduō'ěr اکوادور ：～人 اهل اکوادور، اکوادوری
【厄运】èyùn بدبختی، فلاکت، روز بد، مصیبت
扼 è 〈书〉①(用手掐住) چنگ زدن، دست به جائی بند کردن ：～住他的咽喉 گلویش را چنگ زدن ②(控制；把守) حفاظت کردن، کنترل کردن
【扼流圈】èliúquān 〈电〉 حلقهٔ مسدود کنندهٔ جریان برق
【扼杀】èshā خفه کردن، گلوی کسی را فشردن ：～在萌芽状态中 چیزی را در حالت جوانه زنی خفه کردن /～在摇篮里 چیزی را در گهواره خفه کردن
【扼守】èshǒu (از یك نقطهٔ استراتژیك) پاسداری کردن
【扼死】èsǐ خفه کردن، ایجاد خفگی کردن
【扼腕】èwàn ①(表示振奋) با دست مچ دست دیگرخود را گرفتن (نشانی هیجان، یأس یا تأسف) ②(表示惋惜) تأسف ：～叹息 تأسف خوردن و آه کشیدن خوردن
【扼要】èyào (سخنرانی یا مقاله) مختصر، نکات اصلی ：简明～ مختصر و مفید /请～说明。 لطفا نکات اصلی را بطور مختصر توضیح دهید.
【扼制】èzhì جلوی چیزی را نگهداشتن، کنترل کردن
呃 è
【呃逆】ènì آروغ زدن، هکهك کردن
苊 è 〈化〉 نوعی ترکیب شیمیائی بنام "Acenaphthene"
轭 è یوغ
垩 è ①(白垩) گچ، گل سفید ②〈书〉 گچ مالی کردن
恶 è ①(罪行；恶行) جنایت، گناه، بدی، شر، شرارت ：无～不作 از انجام هر نوع کار بدی خودداری نکردن /弃～从善 از کار بد دست کشیدن و به کار نیك دست زدن /罪大～极 مرتکب گناههای فاحش شدن ②(凶恶) بسیار شریر، درنده خو، بیرحم، ستمکار ：～战一场 یك نبرد سخت و شدید /～骂 فحش رکیك /～狗 سگ سبع، سگ درنده، فحش آب نکشیده ③(恶劣) بد، شریر، زشت ：～行 کردار زشت /～势力 نیروی شریر و زیان‌آور
另见 ě; wù
【恶霸】èbà مستبد محلی ：～地主 زمیندار مستبد
【恶报】èbào مکافات عمل بد و زشت
【恶变】èbiàn (طب) تبدیل تومور خوش‌خیم به بدخیم
【恶病质】èbìngzhì 〈医〉 ضعف بنیه و عوارض ناشی از سرطان
【恶臭】èchòu بوی بسیار بد و زننده
【恶德】èdé اخلاق بد
【恶斗】èdòu مبارزهٔ شدید و بی‌رحمانه
【恶毒】èdú بداندیش، بد خواه، شریر، کینه جو ：～攻击 حمله شریرانه /～污蔑 تهمت بدخواهانه
【恶感】ègǎn احساسات کینه توزانه، بدخواهی ：我对他并无～。 من نسبت به او احساسات کینه توزانه ندارم.
【恶贯满盈】èguàn mǎnyíng مرتکب جنایت‌های بیشمار شدن و سزاوار کیفر بودن
【恶棍】ègùn آدم قلدر، گردن کلفت، اوباش، چاقوکش
【恶果】èguǒ نتیجهٔ بد، عاقبت شوم
【恶狠狠】èhěnhěn بدخواهانه، شریرانه ：～地瞪了他一眼 نگاه بدخواهانه‌ای باو انداختن
【恶化】èhuà بدتر، شدیدتر، وخیم تر، تیره تر ：患者病情～了。 حال بیمار وخیم ترشده است. /两国关系不断～。 روابط سیاسی دو کشور رو به تیرگی رفته است.
【恶迹】èjī کارهای بد، کردار بد
【恶疾】èjí بیماری نفرت انگیز و غیر قابل درمان
【恶口】èkǒu زخم زبان
【恶辣】èlà بدخواهانه و بی‌رحمانه
【恶劣】èliè مکروه، زشت، ناپسند، منفور ：～行径 کردار زشت /～品质 پست و پلید /～环境 محیط مضر /～气候 هوای بد وناسازگار /～影响 تاثیر بسیار بد گذاشتن
【恶露】èlù 〈中医〉 خونریزی پس از زایمان
【恶骂】èmà فحش‌های رکیك دادن

【恶梦】èmèng خواب پریشان، خواب آشفته، بختك
【恶名】èmíng نام بد
【恶魔】èmó ①(恶神) روح خبیث، شیطان، دیو، اهریمن ②(比喻十分凶恶的人) آدم بسیار شریر و پلید و خبیث
【恶癖】èpǐ عادت بد
【恶气】èqì ①(难闻的气味) بوی بد ②(怨恨) رنجش خاطر ③(欺凌) ظلم و ستم ④(怒气) خشم و غضب
【恶人】èrén آدم شریر، آدم بد طینت، آدم فرومایه: ~先告状。 آدم بد طینت قبل از همه مرافعه می‌کند.
【恶少】èshào 〈旧〉 جوان قلدر، جوان اوباش، جوان چاقوکش
【恶声】èshēng ①(漫骂的声音) صدای فحش ②(低级趣味的乐曲) آهنگ مبتذل ③(坏名声) نام بد
【恶俗】èsú ①(不好的风俗) رسوم وعادات ناپسند ②(粗俗) مبتذل و بد سلیقه
【恶岁】èsuì 〈书〉 سال بی‌حاصل
【恶习】èxí عادت ناپسند: 染上抽大烟的~ معتاد به تریاك شدن
【恶行】èxíng کردار بد
【恶性】èxìng بدخیم، خطرناك: ~贫血 کم خونی خطرناك / ~通货膨胀 تورم لجام گسیخته / ~循环 سیکل بد / ~肿瘤 تومور بدخیم
【恶言】èyán حرف‌های زشت و ناپسند
【恶意】èyì سؤ قصد، سؤنیت، بدخواهی: ~攻击 حمله بدخواهانه / 并无~ سؤقصد نداشتن
【恶因】èyīn علتی که باعث نتیجه بد شود
【恶语伤人】èyǔ shāngrén شریرانه تهمت زدن، افترا زدن، بهتان زدن
【恶语中伤】èyǔ zhòngshāng شریرانه کسی را بدنام کردن، بدگوئی کردن
【恶运】èyùn شانس بد
【恶兆】èzhào فال بد، شگون بد
【恶浊】èzhuó ناپاك، چرك، کثیف، پلید، آلوده: 空气~ هوای کثیف وآلوده
【恶阻】èzǔ 〈中医〉 استفراغ کردن در دوره اولیه بارداری
【恶作剧】èzuòjù شوخی آزار دهنده، شوخی اذیت کننده

饿 è ①(饥饿) گرسنه: 挨~ گرسنگی کشیدن، گرسنگی خوردن ②(使受饿) گرسنگی دادن: 别~着孩子! بچه را گرسنگی ندهید!
【饿饭】èfàn 〈方〉 گرسنگی کشیدن، غذا نداشتن
【饿虎扑食】èhǔ pū shí همچون ببر گرسنه‌ای بر شکار یا صید پریدن
【饿殍】èpiǎo کسانی که از گرسنگی مرده اند: ~遍野 سرزمینی مملو از مردمی که از گرسنگی تلف شده باشند

鄂 È ①〈别称〉(湖北) نام دیگری برای استان «هوبی» ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【鄂伦春族】Èlúnchūnzú «او لون چون» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «هی لون جیانگ» زندگی می کنند
【鄂温克族】Èwēnkèzú «او ونك» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «هی لون جیانگ» زندگی می کنند

愕 è حیرت زده، شگفت زده، متعجب
【愕然】èrán حیرت زده، شگفت زده، متعجب: 消息传来,大家为之~。 همه از این خبر حیرت زده گشتند.
【愕视】èshì با تعجب نگاه کردن

萼 è 〈植〉 کاسه گل، غلاف گل، حقه گل
【萼片】èpiàn 〈植〉 کاسبرگ

遏 è جلوگیری کردن، نگهداشتن، بازداشتن: 怒不可~ کاسه خشم به جوش آمدن، بسیار عصبانی شدن
【遏止】èzhǐ جلوگیری کردن، باز داشتن، مانع شدن: 不可~的革命洪流 جریان عظیم و مقاومت ناپذیر انقلاب
【遏制】èzhì حد چیزی را نگهداشتن، بازداشتن، جلوگیری کردن: ~愤怒的情绪 جلوی خشم خود را گرفتن / ~政策 سیاست جلوگیری، سیاست بازدارنده

腭 è 〈生理〉 کام، سقف دهان: 硬(软)~ کام سفت (نرم)
【腭裂】èliè 〈医〉 (طب) شکاف یا باز بودن سقف دهان

鹗 è عقاب دریائی

锷 è تیغه شمشیر

颚 è ①(颌) آرواره، فك: 上~ آرواره بالا (یا زبرین) / 下~ آرواره پایین (یا زیرین) ②(腭) کام، سقف دهان
【颚骨】ègǔ 〈生理〉 استخوان آرواره
【颚针鱼】èzhēnyú ماهی سوزن

噩 è تکان دهنده، بسیار بد، منقلب کننده
【噩耗】èhào خبر غم انگیز مرگ عزیزان کسی: ~传来,犹如晴天霹雳。 خبر غم انگیز مانند غرش آسمانی فرا رسید.
【噩梦】èmèng بختك، خواب پریشان

鳄 è تمساح، نهنگ
【鳄鱼】èyú : 流出~的眼泪 اشك تمساح ریختن، اشك دروغین ریختن

ē

欸 ē 〈叹〉[表示招呼]: ~,你快来! های، زود بیا!
另见 āi; é; ě; è

é

欸 é或éi 〈叹〉[表示诧异]: ~,他怎么走了! عجب، پس او چرا رفته است؟
另见 āi; ē; ě; è

ě

欸 ě 或 ěi 〈叹〉[表示不以为然]:~,你这话可不对呀!|هی، شما نباید این حرف را بزنید!
另见 āi;ē;é;è

è

欸 è 或 èi 〈叹〉[表示答应或同意]:~,我这就来! بسیار خوب، همین الآن می‌آیم!/~,就这么办! باشد، همینطور باشد!
另见 āi;ē;é;ě

ēn

恩 ēn لطف، مهربانی، محبت، فیض:施~ فیض بخشیدن / 报~ محبت و مهربانی کسی را جبران کردن
【恩爱】ēn'ài عشق بین زن و شوهر:~夫妻 زن و شوهر پرعاطفه / 小两口儿十分~ این زن و شوهر جوان بسیار پر عاطفه هستند.
【恩仇】ēnchóu محبت و دشمنی
【恩赐】ēncì (احسان، صدقه و غیره را) بخشیدن، ارزانی داشتن: 民族独立是人民争来的,不是什么人~的。استقلال ملی چیزی نیست که به عنوان احسان اعطاء شود بلکه در نتیجهٔ مبارزات مردم بدست می‌آید.
【恩德】ēndé احسان، نیکی، مهربانی، محبت
【恩典】ēndiǎn احسان، نیکی، محبت
【恩惠】ēnhuì احسان، نیکی، مهربانی، لطف
【恩将仇报】ēn jiāng chóu bào با دشمنی جواب مهربانی را دادن
【恩情】ēnqíng لطف، مهربانی، سپاس‌گزاری:朋友的~ سپاس گزاری از دوست
【恩人】ēnrén بانی خیر، صاحب احسان، آدم نیکوکار:救命~ نجات دهنده، ناجی
【恩义】ēnyì محبت و جوانمردی
【恩怨】ēn-yuàn ①(恩和仇) نیکی و دشمنی ②(偏指仇恨) رنجش، کینه، خصومت:不计较个人~ احساسات شخصی را در نظر نگرفتن
【恩泽】ēnzé 〈旧〉 احسانی که توسط پادشاه یا مأمور عالیرتبه در حق کسی صورت گیرد

蒽 ēn 〈化〉 نوعی هیدرو کربور حلقوی

èn

摁 èn (با دست یا انگشت) فشار دادن:~电钮 به دگمه فشار دادن /~电铃 زدن زنگ برقی /~住不放 چیزی را با فشار پائین آوردن و در آنجا نگهداشتن
【摁钉儿】èndīngr 〈口〉 پونز
【摁扣儿】ènkòur 〈口〉 دگمهٔ قابله، دگمهٔ فشاری

ér

儿 ér ①(小孩) بچه، کودک:婴~ نوزاد / 幼~ طفل، ②(年轻人,尤指青年男子) جوان،مرد جوان:健~ جوان قوی، پسر قوی ③(儿子) پسر:他有一~一女。او صاحب یك پسر و یك دختر است. / 男~ پسر، مرد جوان / 中华民族的英雄~女 فرزندان قهرمان ملت چین ④〈口〉(雄性的,特指马) نر، مذکر:~马 اسب نر ⑤[后缀]:小猫~ بچه گربه / 屋里有亮~。اطاق نور دارد. / 有门~。امید برای انجام کارها هست. 或 فرصتی هست. / 他火~了。او عصبانی شد.
参见"儿化"
【儿茶】érchá 〈中药〉 نوعی درخت بنام "Catechu" که از چوب آن برای بند آوردن خونریزی استفاده می شود
【儿夫】érfū خطاب زن جوان به شوهر خود در قدیم
【儿歌】érgē آواز کودکی
【儿化】érhuà 〈语〉 یك پدیدهٔ زبانی مخصوص تلفظ زبان استاندارد چینی و بعضی لهجه‌های آن باین معنی است که صدای "r" به اسامی و گاهی به افعال اضافه می شود و در نتیجه مصوت ماقبل آن با برگشتن زبان ادا می شود 参见"儿"⑤
【儿皇帝】érhuángdì امپراطور دست نشانده
【儿科】érkē 〈医〉 بخش اطفال:~学 علم بیماری اطفال / ~医生 پزشك اطفال
【儿男】érnán مرد یا پسر
【儿女】ér-nǚ ①(子女) پسران و دختران، فرزندان:中国人民的优秀~ فرزندان برجستهٔ مردم چین / ~都已长大成人。فرزندان همه بزرگ شدند. ②(青年男女) پسران و دختران، جوانان:~情长 گرفتار عشق مفرط شدن / ~亲家 والدین عروس یا داماد؛ خویشاوندان سببی
【儿时】érshí کودکی، طفلیت
【儿孙】ér-sūn فرزندان و نوه‌ها، اولاد، نسل آینده
【儿童】értóng کودکان، خردسالان:~保育事业 امور پرستاری کودکان / ~读物 خواندنی‌های کودکان / ~节 روز بین المللی کودك / ~文学 ادبیات کودکان / ~医院 بیمارستان کودکان / ~影片 فیلم کودکان
【儿童团】értóngtuán سپاه کودکان
【儿媳妇儿】érxífur خانم پسر خود، عروس
【儿戏】érxì کاربچه بازی (کنایه از ناچیز و بی‌اهمیت شمردن کاری و عدم جدیت در انجام آن):不能把这样重要的工作当~。شما نباید چنین کار مهمی را ناچیز و بی‌اهمیت بدانید.
【儿韵】éryùn 〈语〉 صوت "r" که بابرگشتن زبان ادا می‌شود و در آخر جمله ختم می‌شود
【儿子】érzi پسر

而 ér ①[连接语意相承的成分]:勇敢～顽强地战斗 شجاعانه و سرسختانه نبرد کردن / 伟大～艰巨的任务 نبرد کردن و دشمن را / 战～胜之 وظیفهٔ عظیم و دشوار شکست دادن ②[连接肯定和否定互相补充的成分]:华～不实 پر زرق و برق ولی فاقد مضمون / 有其名～无其实 اسما به صنعتی مشهور ولی در واقع فاقد آن ③[连接语意相反的成分,表示转折]:大～无当 بزرگ اما غیر عملی / 视～不见,听～不闻 دیدن اما نادیده گرفتن، شنیدن اما ناشنیده ④[连接事理上前后相因的成分]:为人民～创作 در راه مردم خلاقیت کردن / 疗效因人～异。 اثر معالجه روی افراد مختلف فرق می کند. ⑤[表示"到"的意思]:由南～北 از جنوب به شمال / 自远～近 از فاصله های دور نزدیك آمدن ⑥[把表示时间或方式的成分连接到动词上面]:匆匆～来 به عجله آمدن / 一～再,再～三 بارها، مکررا / 半途～废 کار نیمه تمام ماندن / 盘旋～上 بطور مارپیچ بالا رفتن ⑦[插在主、谓语之间,有"如果"的意思]作家～不深入群众,就写不出好的作品。 اگر نویسنده‌ای به میان توده ها نرود، قادر نسیت آثار خوبی عرضه کند.

【而后】érhòu سپس، بعد، بعد از این، بعدا:先酝酿好了腹稿～下笔。 اول طرح ذهنی را آماده کنید و سپس شروع به نوشتن نمائید.

【而今】érjīn امروزه، حالا، اکنون

【而立】érlì کنایه از سن سی سالگی

【而且】érqiě 〈连〉①[表示平列]:这屋子很宽敞,～光线充足。 این اطاق بزرگ است و هم پرنور. ②[表示进一层]:我们不但战胜了灾害,～获得了丰收。 ما نه تنها بر آفات طبیعی غالب آمدیم بلکه محصولات فراوانی را هم بدست آوردیم.

【而外】érwài گذشته از این

【而已】éryǐ 〈助〉همین طور است، از این بیشتر نیست:如此～,岂有他哉! همینطور است و بس! / 他不过说说～。 او فقط همینطور حرف زد.

鸸 ér

【鸸鹋】érmiáo 〈动〉شتر مرغ استرالیائی

ěr

尔 ěr 〈书〉①(你) تو، شما ②(这样) چنین، مانند این:不过～～ نه خوب و نه بد، متوسط ③(那;其) آن:～日 آن روز / ～时 در آن زمان ④[形容词后缀]:率～ بی‌فکر / 莞～而笑 لبخند زدن / 相对 جواب دادن

【尔曹】ěrcáo 〈书〉شما و نوع شما:～身与名俱灭,不废江河万古流。 بدن و اسم شما از بین خواهد رفت اما این رودخانه برای همیشه جاری خواهد ماند — یعنی اسم‌های نویسندگان معمولی فراموش خواهد شد اما اسم‌های بزرگان جاوید خواهد ماند.

【尔格】ěrgé 〈物〉ارگ (واحد کار) (فیزیك)

【尔后】ěrhòu 〈书〉بعد، بعد از آن، پس از آن:～的战斗 نبردهای بعدی

【尔虞我诈】ěryú-wǒzhà نسبت به همدیگر را فریب دادن، یکدیگر حیله بکار بردن

耳 ěr ①(耳朵) گوش ②(耳状物) چیزی بشکل گوش:银～ نوعی قارچ سفید بشکل گوش / 鼎～ گوشه های سه پایه ③(两旁的) در دو طرف، در دو پهلو:～房 اطاقهای پهلوئی / ～门 درهای پهلوئی ④〈书〉〈助〉فقط، تنها:想当然～ فقط خیالی بودن

【耳巴】ěrbā 〈方〉سیلی

【耳杯】ěrbēi 〈考古〉نوعی جام قدیمی بشکل گوش

【耳背】ěrbèi سنگین بودن گوش

【耳鼻喉科】ěr-bí-hóukē بخش گوش و گلو و بینی:～学 رشتهٔ بیماری‌های گوش و گلو و بینی / ～医生 پزشك گوش وگلو و بینی

【耳边风】ěrbiānfēng بادی که از کنار گوش رد می‌شود — کنایه از نصیحتی که مورد توجه قرار نگرفته باشد:当作～ به چیزی گوش شنوا ندادن، از یك گوش شنیدن و از یکی دیگر بدر کردن 又作"耳旁风"

【耳沉】ěrchén 〈方〉سنگین بودن گوش

【耳垂】ěrchuí نرمهٔ گوش، قسمت آویزان گوش

【耳唇】ěrchún 〈方〉نرمهٔ گوش

【耳聪目明】ěrcōng-mùmíng (مردم سالخورده) گوش تیز و چشم روشن داشتن

【耳朵】ěrduo گوش:～尖 گوش‌های تیز داشتن / ～软 زودباور، به آسانی تحت تأثیر دیگران قرار گرفته

【耳垢】ěrgòu چرك گوش 又作"耳粪"

【耳鼓】ěrgǔ 〈生理〉پردهٔ صماخ گوش

【耳光】ěrguāng سیلی:打～ سیلی زدن، بیخ گوش کسی خواباندن

【耳环】ěrhuán گوشواره

【耳机】ěrjī بلند گوی گوشی، سمعك

【耳际】ěrjì کنار گوش

【耳镜】ěrjìng 〈医〉گوش بین، آیینهٔ گوش

【耳科】ěrkē بخش گوش:～学 رشتهٔ بیماری گوش / ～医生 پزشك گوش

【耳孔】ěrkǒng سوراخ گوش

【耳廓】ěrkuò 〈生理〉لالهٔ گوش 又作"耳郭"

【耳力】ěrlì قوهٔ سامعه

【耳轮】ěrlún 〈生理〉قسمت حلزونی گوش

【耳鸣】ěrmíng 〈医〉وزوز گوش، صدای داخلی گوش

【耳膜】ěrmó پردهٔ گوش

【耳目】ěrmù ①(眼睛和耳朵) چشم وگوش؛ هرچه شنیده و دیده؛ دانش، اطلاعات:掩人～ عامهٔ مردم را فریب دادن / ～所及 از آنچه کسی می بیند و می شنود، از آنچه کسی میداند / ～闭塞 غیر آگاه و مطلع ②(刺探消息者) کسی که برای دیگران جاسوسی می‌کند:充当别人的～ برای دیگران جاسوسی کردن / ～众多 همه جا چشم ها و گوش ها بودن — یعنی در دور

و بر خود خلوت نبودن

【耳目一新】ěr-mù yī xīn همه چیز را تازه و جدید یافتن:归国侨胞一到广州就感到～。چینی‌های مقیم خارج در لحظه ایکه وارد «گوان جو» شدند، خود را در جهان تازه‌ای یافتند.

【耳屏】ěrpíng 〈生理〉 زبانهٔ گوش، غضروف جلو گوش

【耳濡目染】ěrrú-mùrǎn بطور غیر مرئی تحت تأثیر دیدنی ها و شنیدنی های خود قرار گرفتن

【耳软】ěrruǎn زود باور

【耳软心活】ěrruǎn-xīnhuó زودباور و نظر تغییر پذیر

【耳塞】ěrsāi ①(防水、噪音耳塞) توپی گوش ②(微型耳机) بلندگوی ریز گوشی

【耳生】ěrshēng ناآشنا به گوش رسیدن:外面说话的声音听着～。صدای بیرون به گوشم ناآشنا می آید.

【耳食之谈】ěr shí zhī tán سخن افواهی، شایعات

【耳屎】ěrshǐ 〈口〉 چرك گوش

【耳饰】ěrshì تزئینات گوش

【耳熟】ěrshú آشنا به گوش رسیدن:这声音听起来～。این صدا آشنا به گوش می‌آید./～能详。می‌توان آنچه بارها شنیده می‌شود بتفصیل تکرار کرد.

【耳提面命】ěrtí-miànmìng در گوش کسی نصیحت صمیمانه‌ای گفتن

【耳挖子】ěrwāzi گوش پاك کن

【耳闻】ěrwén (چیزی را) شنیدن:这事曾经～,详细情况不很清楚。چنین چیزی را شنیده‌ام اما جزئیات آنرا نمی دانم./～不如目见。شنیدن کی بود مانند دیدن.

【耳闻目睹】ěrwén-mùdǔ به گوش خود شنیدن و به چشم خود دیدن

【耳蜗】ěrwō 〈生理〉 صدف گوش، حلزون گوش

【耳咽管】ěryānguǎn 〈生理〉 لولهٔ استاش که گوش میانی را به قسمت بینی حلقی وصل می‌کند و باعث فشار در دو طرف پردهٔ صماخ می گردد

【耳音】ěryīn قوهٔ سامعه

【耳语】ěryǔ پچ پچ کردن، بیخ گوشی حرف زدن، نجوا کردن

【耳针疗法】ěrzhēn liáofǎ 〈中医〉 طب سوزنی در گوش

【耳坠子】ěrzhuìzi گوشآویز، گوشواره

迩 ěr 〈书〉 نزدیك:名闻遐～ چه در دور و چه در نزدیك مشهور بودن/～来 در این اواخر

饵 ěr ①(糕饼) شیرینی ها و کیك ها، شیرینی ها:果～ ②(钓饵) طعمه ③〈书〉(引诱) اغوا کردن، تطمیع کردن:以重利～ با سود های احتمالی زیاد کسی را اغوا کردن

【饵敌】ěrdí دشمن را تطمیع کردن

【饵料】ěrliào طعمهٔ ماهی

洱 ěr 见"普洱茶"pǔ'ěrchá

珥 ěr گوشوارهٔ یشم سبز یا مروارید

铒 ěr 〈化〉(Er) اربیم

èr

二 èr ①(数目) دو:～两茶叶 دو «لیانگ» چای/～～得四。دو ضرب در دو مساوی است با چهار./～百 دو صد/一～ یا این یا آن، یا این یکی یا آن یکی/～者必居其一 وبیست ②(顺序) دوم:～路公共汽车 اتوبوس شماره ۲/第～卷第～页 صفحهٔ ۲ از جلد دوم/～嫂 زن برادر دوم/～层楼 طبقهٔ دوم ③(两样;不同) متفاوت، مختلف:不～价 یکی بودن قیمت

【二把刀】èrbǎdāo 〈方〉①(对某项工作知识不足,技术不高) دانش سطحی داشتن، اطلاعات ناقص داشتن ②(对某项工作知识不足,技术不高的人) صاحب دانش سطحی، صاحب اطلاعات ناقص

【二百二】èrbǎi'èr 〈口〉〈药〉 مرکورکروم (داروی ضد عفونی قرمز رنگ)

【二百五】èrbǎiwǔ 〈口〉①(有些傻气、做事莽撞的人) آدم احمق و کم عقل:你真是个～! تو واقعا آدم کم عقلی هستی! ②〈方〉(半瓶醋) شکسته و پا شکسته، صاحب معلومات دست و پا شکسته

【二倍体】èrbèitǐ 〈生〉 دارای کروموسوم زوج:～植物 گیاهان دارای کروموسوم زوج

【二部制】èrbùzhì 〈教〉 سیستم دو وقتی (یا شیفتی) برای مدارس و مؤسسات آموزشی

【二重唱】èrchóngchàng 〈乐〉 آواز دو نفره:男女声～ آواز دو نفرهٔ مرد و زن/女声～ آواز دو نفره زنانه

【二重性】èrchóngxìng دوگانگی، خصلت دوگانه

【二重奏】èrchóngzòu نوازندگی دو نفری

【二次方程】èrcì fāngchéng 〈数〉 معادلهٔ درجهٔ دو (ریاضی)

【二道贩子】èr dào fànzi دلال (در خرید و فروش)

【二等】èrděng درجهٔ دو:～残废军人 سرباز معلول درجهٔ دو/～功 خدمات درجهٔ دو/～舱 کابین درجهٔ دو کشتی مسافر بری/～奖 جایزهٔ درجهٔ دو/～秘书 دبیر دوم (سفارت)/～品 برجستهٔ درجهٔ دو، اجناس درجهٔ دوم

【二地主】èrdìzhǔ زمیندار دست دوم، زمیندار فرعی

【二叠纪】Èrdiéjì 〈地〉 دورهٔ زمین شناسی «پرمیان»

【二房东】èrfángdōng موجر دست دوم و فرعی

【二分点】èrfēndiǎn 〈天〉 نقطهٔ اعتدالین (نجوم)

【二分裂】èrfēnliè 〈生〉 شکافتن دوتائی (بیولوژی)

【二分音符】èrfēn yīnfú 〈乐〉 نیم گرد (موسیقی)

【二副】èrfù 〈航海〉 افسر دوم کشتی

【二杆子】èrgǎnzi آدم عجول و بدخوی

【二锅头】èrguōtóu نوعی عرق دو آتشه که از ذرت خوشه‌ای درست می‌شود

【二胡】èrhú ساز دوتار (یا سیم) چینی که صدای زیر دارد

【二化螟】èrhuàmíng نوعی حشرهٔ مضر برای برنج

【二话】èrhuà [多用于否定] تردید، ایراد، اعتراض:不说～ بدون تردید، بدون ایراد/革命需要他干什么,他就干什么,从来没有～。او هر کاری مربوط به انقلاب را با آمادگی کامل

انجام می دهد.

【二黄】èrhuáng 〈剧〉 «ار هوانگ» ـ یکی از دو آهنگ اصلی اپرای پکن و اپراهای سنتی دیگر چین 又作"二簧"

【二混子】èrhùnzi آدم تنبل و وقت گذران

【二级风】èrjífēng 〈气〉 باد درجهٔ دو، نسیم ملایم

【二极管】èrjíguǎn 〈电子〉 لولهٔ دیود (که برای تنظیم شدت جریان برق بکار می رود)

【二尖瓣】èrjiānbàn 〈生理〉 دریچهٔ دو لختی میترال در طرف چپ قلب :~狭窄 تنگی دریچهٔ دو لختی میترال

【二进制】èrjìnzhì 〈数〉 (ریاضی) سیستم دوتائی :~数 عدد دوتائی

【二赖子】èrlàizi 〈方〉 آدم عاطل و باطل

【二郎腿】èrlángtuǐ [多用于]:跷起~ پا روی پا انداخته نشستن

【二老】èrlǎo پدر و مادر

【二愣子】èrlèngzi آدم عجول و بی‌پروا

【二硫化物】èrliúhuàwù 〈化〉 ترکیبی که دارای دو ریشهٔ سولفور یا گوگرد باشد

【二流子】èrliúzi آدم تنبل و وقت گذران، آدم مهمل و لات، آدم عاطل و باطل

【二米饭】èrmǐfàn برنج پخته و مخلوط با ارزن

【二面角】èrmiànjiǎo 〈数〉 (ریاضی) زاویهٔ دو سطحی

【二名法】èrmíngfǎ 〈生〉 نوعی نامگذاری که هر حیوان یا جانور دارای دو نام است و یکی نام جنس حیوان و نام دوم گونهٔ آن است

【二年生】èrniánshēng 〈植〉 دوساله :~树木 درخت دوساله

【二全音符】èrquán yīnfú 〈乐〉 نت موسیقی که برابر چهار نیم نت باشد، دو لاگرد

【二人台】èrréntái قطعهٔ رقص و آواز دو نفری رایج در مغولستان داخلی

【二人转】èrrénzhuàn قطعهٔ رقص و آواز دو نفره رایج در شمال شرقی چین

【二十八宿】èrshí bā xiù 〈天〉 (نجوم) بیست و هشت خانهٔ استرلاب شمسی

【二十四节气】èrshí sì jiéqì بیست و چهار بخش سال شمسی در تقویم سنتی چین، بیست و چهار موقعیت خورشید در مسیر خود

【二十四史】èrshí sì shǐ ①(二十四部史书) تاریخ بیست و چهار گانه (تاریخ‌های دودمانی از عهد باستانی بسیار قدیمی تا دودمان «مینگ») ②(复杂的事) یك داستان پیچیدهٔ طولانی: 一部~，真不知从何说起。 این یك داستان پیچیده و طولانی است، من واقعا نمی‌دانم از کجا باید شروع کنم.

【二手】èrshǒu ①(助手) دستیار ②(间接的) غیرمستقیم، دست دوم

【二四滴】èrsìdī 〈农〉 نوعی مادهٔ شیمیائی کشاورزی بنام "2,4D"

【二踢脚】èrtījiǎo 〈方〉 ترقه با دو صدای انفجار 又作"二起角"

【二头肌】èrtóujī 〈生理〉 عضلهٔ دو سر

【二五眼】èrwuyǎn 〈方〉 ①(能力差;质量差) نالایق و کم توان، غیر مرغوب ②(能力差的人) آدم نالایق و ناکافی

【二项式】èrxiàngshì 〈数〉 (ریاضی) جملهٔ دارای دو عدد یا علامت مثبت و منفی، دو جمله ای

【二象性】èrxiàngxìng 〈物〉 (فیزیك) خصلت دوگانه

【二心】èrxīn بی‌وفائی، خیانت، عدم خلوص نیت :有了~ بی‌وفا شدن، خائن شدن

【二形人】èrxíngrén انسان دو جنسی

【二性土】èrxìngtǔ خاك رس و شن که باگیاه پوسیده آمیخته باشد

【二氧化物】èryǎnghuàwù 〈化〉 ترکیب شیمیائی دارای دو اکسید :二氧化碳 دو اکسید کاربن /二氧化锰 دو اکسید منگنز (گاز بی رنگی)

【二一添作五】èr yī tiān zuò wǔ دو نیم کردن، نصفا نصف تقسیم کردن

【二意】èryì دودل، مردد

【二元】èryuán ①〈数〉 (ریاضی) دو مجهول :~方程式 معادله دو مجهول ②〈化〉 (شیمی) دو تائی (با) :~酸 اسید دوتائی

【二元论】èryuánlùn 〈哲〉 دو جسم و روح اینکه به اعتقاد هستی جداگانه هستند

【二月】èryuè ①(阳历) ماه فوریه ②(阴历) ماه دوم سال قمری چین

【二致】èrzhì متفاوت

【二至点】èrzhìdiǎn 〈天〉 (نجوم) نقطهٔ انقلاب

贰 èr دو (برای عدد "二" در نوشتن چك و غیره بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)

【贰臣】èrchén مأمور دولت که پس از تسلیم به سلسلهٔ جدید مقام خود را حفظ کرده است، مأمور دولت گراینده به دستهٔ مخالف خود

【贰心】èrxīn 见"二心"èrxīn

F

fā

发 fā ①(送出)، فرستادن، ارسال داشتن، تسلیم کردن،
货~/ تلگراف مخابره کردن 电报~ :تحویل دادن، صادر کردن
حقوق 工资~/ علامت دادن 信号~/ حمل و تحویل کالا ها
ادا کردن، اظهار داشتن، بیان کردن، به زبان (表达)② پرداختن
شلیك (发射)③ در جلسه صحبت کردن 在会上~言: آوردن
در یك زمان 。万箭齐~ :کردن، پخش کردن، پرتاب کردن
扩)④ پخش نور و حرارت 热~光~/ هزاران تیر شلیك شد.
توسعه 扬~ :توسعه دادن، گسترش دادن، بسط دادن (大;发展
(مواد غذائی در اثر (食物因发酵或水浸而膨胀)⑤ دادن
خمیر 。面~起来了 :تخمیر یا خیساندن در آب) ورآمدن
;产生)⑥ لوبیارا سبز کردن تا جوانه بزند 豆芽~/ ورآمد.
旧病复/ تولید برق کردن 电~ :به وجود آمدن یا آوردن (发作
揭露;)⑦ مبتلا به مالاریا شدن 疟子~/ عود بیماری کهنه ~
揭~/ کشف کردن 现~ :کشف کردن، آشکار کردن (打开
به (显出;显得)⑧ افشاء کردن، آشکار کردن، برملا کردن
برگهای درخت 。黄~树叶开始 :حالتی درآمدن، به نظر رسیدن
肉~/ رنگش پریده است. 。白~她脸色/ دارد زرد می شود.
احساسات خود را (流露)⑨ گوشت بوی بد می دهد. 。臭了
خندیدن 笑~/ خشمگین شدن، عصبانی شدن 怒~ :نشان دادن
قدری احساس سرما کردن، 冷~有点 :احساس کردن (感到)⑩
احساس تلخی در دهان کردن 苦~嘴里/ از سرما مورمور شدن
احساس خارش کردن 痒~/ احساس سوزش کردن 麻~/
رهسپار شدن، به 出~ :عزیمت کردن، حرکت کردن (起程)⑪
کامیونها و کشتی ها 。车船齐~，赶运春耕物资/ راه افتادن
برای حمل و نقل کالاها جهت شخم بهاره در یك زمان حرکت
کردند. / 朝~夕至 بامداد راهی سفر شدن و غروب به مقصد
رسیدن ⑫〈量〉: 炮弹~一 یك گلوله توپ / 子弹~两百
دویست تیر فشنگ

另见 fà

【发案】fā'àn رخ دادن قضیهٔ جنائی

【发榜】fābǎng صورت اسامی پذیرفته شدگان را به اطلاع عموم رساندن

【发报】fābào مخابرهٔ رادیوئی یا تلگرافی کردن

【发背】fābèi 〈中医〉 دمل بزرگ بر روی پشت

【发表】fābiǎo منتشر کردن، اظهار داشتن، صادر کردن: 文章~
مقاله منتشر کردن / 声明~ اعلامیه صادر کردن / 意见~ اظهار
نظر کردن / 演说~ سخنرانی کردن / 社论~ سرمقاله منتشر
کردن

【发兵】fābīng ارتش را گسیل داشتن

【发病】fābìng 〈医〉 (بیماری) عود کردن

【发病率】fābìnglǜ میزان در صد شیوع بیماری همه گیر: 这种
病的~大大降低了。 میزان درصد شیوع این بیماری بسیار
کاهش یافته است.

【发布】fābù صادر کردن، منتشر کردن: 命令~ فرمان صادر
کردن / 新闻~ خبر دادن / 施政纲领~ برنامهٔ اداری دولت را
انتشار دادن

【发财】fācái ثروتمند شدن، ثروت هنگفت به دست آوردن

【发颤】fāchàn (صدا) به ارتعاش درآمدن

【发潮】fācháo مرطوب شدن، تر شدن: 衣服有点~。 لباسها
قدری مرطوب است.

【发车场】fāchēchǎng 〈铁道〉 محل عزیمت قطار های راه آهن

【发愁】fāchóu غصه خوردن، نگران و مضطرب شدن: 不要为
这事~。 از این موضوع نگران نباش. / 他从不知道~。 او
هیچوقت غصه نمی خورد.

【发出】fāchū صادرکردن، فرستادن، خارج کردن، پخش کردن:
指示~ دستور صادر کردن / 警告~ اعلام خطر کردن / 阵~
阵清香 بوی عطر را پیوسته در هوا پراکنده ساختن / 警报~
آژیر را به صدا درآوردن / 原子反应堆~大量的热能。
رآکتور اتمی مقدار زیادی انرژی حرارتی را خارج می‌کند.

【发憷】fāchù 〈方〉 ترسو بودن، احساس جبن وترس داشتن

【发喘】fāchuǎn تنگی نفس داشتن

【发达】fādá پیشرفته، توسعه یافته، ورزیده: 肌肉~ عضلات
ورزیده داشتن / 工商业很~。 بازار صنایع و بازرگانی پر رونق
است. / 国家~ کشور پیشرفته / 地区~不 مناطق در حال
پیشرفت

【发呆】fādāi به فاصلهٔ دور خیره نگاه کردن، مات ومبهوت
شدن: 他话也不说，坐在那里~。 او هیچ حرفی نزد اما در
آنجا نشسته بود و خیره خیره به فاصلهٔ دور نگاه می کرد.

【发嗲】fādiǎ ناز کردن، ناز فروختن

【发电】fādiàn تولید نیروی برق: 量~ میزان تولید برق / 能力~
ظرفیت تولید برق

【发电厂】fādiànchǎng کارخانهٔ برق: 水力~ کارخانهٔ برق
که با نیروی آب کار می کند / 火力~ کارخانهٔ برق که با
نیروی زغال سنگ کار می کند / 地热~

نیرویش را از حرارت مرکزی زمین کسب می کند / 潮汐～ کارخانه برق که نیرویش را از جزرو مد تأمین می کند / 原子能～ کارخانه برق که با نیروی اتمی کار می کند

【发电机】fādiànjī ژنراتور: 汽轮～ توربین ژنراتور / 永磁～ ژنراتور مغناطیسی / ～组 گروه ژنراتور / ～容量 ظرفیت ژنراتور

【发电站】fādiànzhàn نیرو گاه، کارخانه برق: ～供煤系统 شبکه تأمین زغال سنگ برای تولید برق

【发动】fādòng ①(使开始) شروع کردن، به راه انداختن: ～战争 برپاکردن جنگ / ～攻势 دست به حمله زدن ②(使行动起来) بسیج کردن، به حرکت درآوردن: ～群众 توده های مردم را بسیج کردن

【发动机】fādòngjī موتور

【发抖】fādǒu لرزیدن، به لرزه درآمدن: 冷得～ از سرما لرزیدن / 吓得～ از ترس لرزیدن

【发堵】fādǔ احساس خفگی در سینه داشتن

【发端】fāduān شروع کردن، آغاز کردن

【发凡】fāfán مقدمه، دیباچه، پیشگفتار

【发烦】fāfán بی حوصله و بی قرار شدن

【发放】fāfàng فراهم کردن، دادن، بخشیدن، واگذار کردن: ～农业贷款 اعتبار کشاورزی را واگذار کردن (پرداختن) / 救灾物资很快～到灾区人民手里。 کالا های امدادی به سرعت به مردم نواحی مصیبت زده رسانده شد.

【发粉】fāfěn گرد خمیر مایه، پودر خمیر مایه

【发奋】fāfèn ①(振作) از حالت سستی و رخوت درآمدن و با حرارت تمام کار کردن ②见"发愤"fāfèn

【发愤】fāfèn عزم راسخ داشتن، بطور قطعی کوشیدن: ～工作 برای انجام کاری تمام انرژی خود را بکار بردن / ～图强 در راه نیرومند کردن کشور کوشیدن

【发疯】fāfēng دیوانه شدن، از حالت طبیعی خارج شدن، بی عقل شدن، آشفته و شیدا شدن

【发福】fāfú بالا رفتن وزن، چاق شدن

【发绀】fāgàn 〈医〉 (طب) کبودی رنگ پوست بدن به علت کم شدن اکسیژن در بافت ها

【发糕】fāgāo نوعی کیك پف کرده واسفنج مانند

【发稿】fāgǎo ①(发电讯) خبرها را مخابره وپخش کردن ②(将稿件送印刷厂付印) نوشته های دستخطی را برای چاپ به چاپخانه تحویل دادن

【发给】fāgěi صادر کردن، دادن، عطا کردن: ～护照 گذرنامه صادر کردن / ～复员费 پرداختن وجوه مخصوص سربازان منقضی خدمت / ～孩子们一些小礼物 به بچه ها هدیه های مختصری دادن

【发光】fāguāng ①(发出光亮) نور افکندن، تابیدن، درخشیدن: 群星闪闪～。 ستارگان چشمك می زدند. / ～度 میزان نورافکنی / ～漆 رنگ شب نما / ～体 جسم نورانی ②〈物〉 (فیزیك) پدیده نورافشانی جسمی پس ازقرار گرفتن در معرض تابش اشعه

【发汗】fāhàn عرق زیاد ایجاد کردن (بوسیله دارو): ～解表药 〈中医〉 داروی عرق زا

【发号施令】fāhào-shīlìng دستور دادن، امر صادر کردن، فرمان دادن: 干部要深入群众，不要只是坐在办公室里～。 کادر ها باید به میان توده ها بروند ونباید فقط در دفتر خود بنشینند و دستور صادر کنند.

【发狠】fāhěn ①(发愤，下决心) کوشش قطعی خود را بکار بردن: 他们一～，三天的任务一天就完成了。 آنها باکوشش نهائی خود وظیفه سه روزه را در ظرف یك روز انجام دادند. ②(发怒) عصبانی شدن

【发花】fāhuā (چشم ها) تار شدن، ضعیف شدن

【发坏】fāhuài حیله کثیفی بکار بردن

【发还】fāhuán پس دادن، برگرداندن: 把作业～给学生 تکلیف خانه رابه شاگردان پس دادن / 把计划～原单位去修改 برنامه را برای بحث و تجدید نظر به واحد اصلی پس دادن

【发慌】fāhuāng دستپاچه شدن: 她第一次上台讲话，却一点都不～。 او گرچه برای اولین بار برای سخنرانی پشت تریبون آمده بود اما بهیچوجه دستپاچه نشد.

【发挥】fāhuī ①(表现出内在能力) نیروی بالقوه را به عمل درآوردن: 充分～群众的积极性 شوروشوق توده ها رابه حد اکثر تشویق وتحریك کردن / ～先进工人的模范作用 نقش نمونه وار کارگر پیشرفته را ایفاء کردن / ～专长 معلومات حرفه ای را کاملا به عمل آوردن / ～主力军作用 نقش نیروی عمده را عهده دار شدن / ～集体智慧 از عقل و دانش گروهی استفاده کردن ②(充分阐明) بطور کامل بیان کردن: 这一论点有待进一步～。 این فرضیه باید بیشتر توضیح داده شود.

【发昏】fāhūn ①(头晕) سر گیجه: 我的头有点儿～。 سرم کمی گیج می رود. ②(丧失理智) عقل و شعور خود را از دست دادن: 你～啦?! آیا عقلت را از دست داده ای؟

【发火】fāhuǒ ①(开始燃烧) آتش گرفتن، مشتعل شدن: ～点 نقطه آتش گیری ②(子弹打响) تیرانداختن، تیر گشودن، شلیك کردن: 他打了一枪，没有～。 او ماشه تفنگ را فشار داد اما فشنگ شلیك نشد. ③〈方〉(炉灶火旺) (کوره یا منقل) شعله‌ور شدن ④(发脾气) خشمگین شدن، عصبانی شدن

【发货】fāhuò کالا ها را تحویل دادن: ～单 بارنامه / ～人 فرستنده کالا

【发迹】fājī (آدم فقیر) به مقام وثروت رسیدن

【发急】fājí صبروحوصله را از کف دادن، بی قرار شدن: 等得～ از انتظار زیاد حوصله خود را از دست دادن

【发悸】fājì 〈方〉 ترسیدن، وحشت زده شدن

【发家】fājiā برای خانواده خود مال وثروت اندوختن

【发奖】fājiǎng جایزه اعطا کردن: ～仪式 مراسم اعطای جایزه

【发酵】fājiào تخمیر، ورآمدن: ～饲料 علوفه تخمیر شده

【发紧】fājǐn احساس خفگی کردن، دستپاچه شدن

【发酒疯】fā jiǔfēng در اثرمستی احمقانه عمل کردن

【发觉】fājué پیدا کردن، کشف کردن، متوجه شدن: 错误一经～，就应该改正。 به محض آگاهی از اشتباه باید آنرا فورا اصلاح کرد.

【发掘】fājué از خاك درآوردن، حفاری کردن، کشف کردن: ～古墓 یك گور قدیمی را از خاك درآوردن / ～文物 آثار باستانی

~祖国的医药学遗产 / میراث طب و دارو را کشف کردن ~潜力 / نیروی ذخیره را باز شناسی سنتی چینی را کشف کردن یافتن

【发刊词】 fākāncí دیباچه یا سرمقاله برای یك نشریه ای که برای اولین باره چاپ برسد: 《中国青年》~ دیباچهٔ مجلهٔ «جوانان چین»

【发狂】 fākuáng دیوانه شدن، مجنون شدن، هار شدن

【发困】 fākùn 〈口〉 خواب آلود شدن

【发懒】 fālǎn احساس تنبلی کردن، بیحال شدن

【发冷】 fālěng احساس سرما کردن، از سرما مورمور شدن

【发愣】 fālèng 〈口〉 مات و مبهوت شدن، بفاصلهٔ دور خیره نگاه کردن: 他坐在那里~。 او درآنجامات ومبهوت نشسته بود.

【发亮】 fāliàng درخشیدن، نور افشاندن، برق زدن، روشن شدن: 把机器擦得~ دستگاه راصیقل دادن تا برق بزند / 东方~了。 نور و روشنائی در خاور دیده شد.

【发令】 fālìng فرمان یا دستور دادن

【发令枪】 fālìngqiāng 〈体〉 طپانچهٔ شروع مسابقهٔ دو یا شنا

【发聋振聩】 fālóng-zhènkuì 见"振聋发聩" zhènlóng-fākuì

【发落】 fāluò (با تخلف کننده) رفتار کردن، رفتار با تخلف کننده: 从轻~ با گذشت وملایمت با کسی رفتار کردن

【发毛】 fāmáo ①〈口〉(害怕;惊慌) ترسیدن، متحیر شدن ②〈方〉(发脾气) از جا در رفتن

【发霉】 fāméi کپك زدن

【发闷】 fāmēn ①(感到闷气) (هوا) خفه کننده، دم کرده ②(声音不响亮) (صدا) بم و خفه

【发蒙】 fāmēng 〈口〉 مغشوش شدن، آشفته شدن، پرت شدن حواس

【发蒙】 fāméng 〈旧〉 خواندن و نوشتن را به بچه ها آموختن، سواد آموختن

【发面】 fāmiàn ①(使面发酵) خمیر مایه زدن، ور آوردن ②(发过的面) خمیر ورآمده: ~饼 نان ورآمده

【发明】 fāmíng ①(创造) اختراع کردن، ابتکار کردن: 印刷术是中国首先~的。 صنعت چاپ قبل از همه توسط چینی ها اختراع شد. ②(所发明的事物) چیزهای اختراع شده: 最新~ آخرین اختراع / ~权 حق امتیاز مخترع

【发木】 fāmù احساس سوزش کردن

【发奶】 fānǎi (بوسیلهٔ غذا یا دارو) شیر مادر را زیاد کردن

【发难】 fānàn شورش برپا کردن، حمله کردن

【发腻】 fānì نفرت انگیز

【发怒】 fānù عصبانی شدن، از جادررفتن

【发排】 fāpái نوشتهٔ دستخطی را برای چاپ به چاپخانه دادن

【发胖】 fāpàng چاق شدن، فربه شدن

【发泡剂】 fāpàojì 〈化〉 (شیمی) عامل کف کننده

【发脾气】 fā píqi خشمگین شدن، از جادررفتن: 你不要冲我~。 برمن خشم مگیر.

【发票】 fāpiào فاکتور، قبض رسید، رسید: 开~ فاکتور نوشتن

【发起】 fāqǐ ①(倡议) ابتکار به خرج دادن، نخستین قدم را برداشتن: 这次会议是由十四国~的。 این جلسه به ابتکار چهارده کشور تشکیل شد. / ~国 کشور مبتکر / ~人 مبتکر ②(发动) آغاز کردن، به راه انداختن: ~反攻 حملهٔ متقابل را آغاز کردن

【发情】 fāqíng 〈动〉 (جانوران) مستی: ~期 دورهٔ مستی

【发球】 fāqiú 〈体〉(篮球) توپ را به طرف حریف پرتاب کردن؛(网球、羽毛球、乒乓球、排球等) سروزدن، توپ سرو را: 该谁~? کی باید سرو بزند؟ / 换~! سرویس کردن / 得分 ~ کسب امتیاز در سرو / 巧妙的~ سرو حیله گرانه / عوض کن! ~区 ناحیهٔ سرویس / ~失误 خطای سرویس / ~员 سرویس سرو زن

【发热】 fārè ①(产生热量) حرارت بیرون دادن ②(发烧) تب داشتن: 我好像有点儿~。 مثل اینکه قدری تب دارم. ③(不冷静) خونسردی خود را از دست دادن: 头脑~ مغز به جوش آمدن، شتاب کار شدن

【发热量】 fārèliàng 〈化〉 (شیمی) ظرفیت گرما زا

【发人深省】 fā rén shēn xǐng انسان را به فکر واندیشه برانگیختن 又称"发人深思"

【发轫】 fārèn 〈书〉 کاری را آغاز کردن، کاری را به راه انداختن، تدارك مقدمات انجام کاری

【发散】 fāsàn ①(光线等向四周散开) (شعاع) انشعاب یافتن: ~度〈物〉 میزان انشعاب / ~透镜 عدسی انشعاب پذیر ②〈中医〉 بیکمك داروی عرق زا گرمای درونی را دفع کردن: 吃点退烧药~一下。 قدری داروی تب بر بخورید تا گرمای درونی کاهش یابد.

【发色团】 fāsètuán 〈纺〉 (نساجی) گروه رنگی ملکول، عامل رنگی ملکول

【发痧】 fāshā 〈方〉 گرمازدگی داشتن، در اثر گرمازدگی غش کردن

【发烧】 fāshāo تب داشتن

【发射】 fāshè ①(射出) پرتاب کردن: ~导弹 موشك پرتاب کردن / ~人造卫星 قمر مصنوعی پرتاب کردن / ~炮弹 گلوله توپ پرتاب کردن / ~场 محل پرتاب / ~井 سیلوی پرتاب / ~台 سکوی پرتاب ②〈物〉 (فیزیك) منتقل کردن: ~光谱 طیف نور را منتقل کردن

【发身】 fāshēn بلوغ، رسیدن به سن رشد

【发神经】 fā shénjīng دیوانه شدن، از دست دادن عقل

【发瘆】 fāshèn احساس ترس و وحشت کردن

【发生】 fāshēng روی دادن، رخ دادن، به وقوع پیوستن، اتفاق افتادن، پیش آمدن: 昨晚~意外。 دیشب حادثهٔ غیر مترقبه ای اتفاق افتاد. / 那里~了强烈地震。 در آنجا زلزلهٔ شدیدی رخ داد. / 这里~了巨大的变化。 در اینجا تغییرات بزرگی پیش آمده است. / 机器~故障。 ماشین از کار افتاده است.

【发生器】 fāshēngqì 〈化〉 (شیمی) ژنراتور: 氨~ ژنراتور آمونیاك

【发声】 fāshēng ایجاد صدا کردن

【发事】 fāshì اتفاق افتادن (حادثه)

【发誓】 fāshì سوگند خوردن، قسم خوردن

【发售】fāshòu فروختن، فروش کردن، به فروش رساندن: 新的纪念邮票将于下星期～。تمبرهای یادبود جدید در هفته‌ٔ آینده به معرض فروش گذاشته خواهد شد.

【发抒】fāshū اظهار داشتن، بیان کردن، توضیح دادن: ～己见 عقاید خود را بیان کردن/～革命豪情 احساسات عالی انقلابی را بیان کردن

【发水】fāshuǐ جاری شدن سیل، طغیان کردن: 这个县今年又～了。امسال این شهرستان را باز سیل گرفت.

【发送】fāsòng مخابره‌ٔ رادیوئی: ～密码电报 تلگراف رمزی را مخابره کردن

【发酸】fāsuān ①(有酸味) ترش شدن: 牛奶～了。شیرترش شد. ②(酸痛) کمی درد کردن: 我的腰有点～。کمرم کمی درد می کند. ③(无力) سست وبی نیرو شدن: 两腿直～ سست شدن دو پا

【发条】fātiáo 〈机〉فنر: 钟表～ فنر ساعت

【发旺】fāwàng ①(旺盛) خوب روئیدن ②〈方〉(发胖) چاق شدن

【发文】fāwén پیام فرستاده شده به خارج از واحد خود: ～簿 دفترثبت پیام های فرستاده شده به خارج

【发问】fāwèn سئوال کردن، پرسیدن

【发现】fāxiàn پیدا کردن، یافتن، آگاه شدن، کشف کردن: ～一些线索 سررشته هائی یافتن/～敌军炮艇一艘 یك فروند کشتی توپدار دشمن را دیدن/～敌情，立即报告。به محض آگاه شدن از وضعیت دشمن، گزارش بدهید.

【发祥地】fāxiángdì منشاء، مبداء، سرچشمه، زادگاه: 黄河流域是中国古代文化的～。حوضه‌ٔ رودخانه‌ٔ زرد منشاء فرهنگ باستانی چین است.

【发饷】fāxiǎng 〈旧〉(مخصوصا به سربازان) حقوق پرداختن

【发笑】fāxiào خندیدن: 令人～ خنده آور بودن، کسی را به خنده انداختن

【发泄】fāxiè بیرون ریختن، بیرون دادن، خالی کردن: ～个人情绪 احساسات خود را آشکار کردن/～不满 نارضایتی های خود را ابراز داشتن

【发薪】fāxīn حقوق پرداختن

【发信】fāxìn نامه پست کردن: ～人 فرستنده‌ٔ نامه

【发行】fāxíng ①(发出货币或有价证卷) (اسکناس یا اوراق بهادار را) صادر کردن، نشر کردن: ～货币 اسکناس نشر کردن/～国库券 اوراق قرضه‌ٔ دولتی را نشروصادر کردن/～银行 بانك طبع و نشر (اسکناس)/～额 میزان طبع ونشر (اسکناس) ②(发售出版物) انتشارات را منتشر کردن: ～图书 کتابها را نشر کردن/～影片 فیلمی برای اولین بار به بازار عرضه داشتن/由新华书店～ نشرشده توسط کتابفروشی «سین هوا»/～量 میزان فروش ③(出版) طبع ونشر کردن: ～辞书 لغتنامه طبع و نشر کردن/～人 ناشر

【发虚】fāxū ①(感到心虚) به انجام کاری مطمئن نبودن ②(虚弱) احساس ضعف کردن

【发芽】fāyá جوانه زدن، سبز شدن: 种子还没有～。دانه ها هنوز جوانه نزده است./～率 درصد سبز شدن/～试验 آزمایش جوانه زنی

【发言】fāyán سخنرانی کردن، ایراد نطق کردن، صحبت کردن: 他在会上～了吗？آیا او در جلسه صحبت کرد؟/没有～的人下次还有机会。کسانی که هنوزصحبت نکرده اند، دفعه‌ٔ دیگر فرصت صحبت کردن خواهند داشت./要求～ درخواست صحبت کردن/他的～很精彩。او سخنرانی بسیار جالبی ایراد کرد./～稿 متن سخنرانی

【发言权】fāyánquán حق بیان، حق اظهار نظر: 没有调查就没有～。کسی بدون تحقیق و بررسی حق بیان را ندارد./我们对这件事当然有～。البته ما در این امر حق اظهار نظر داریم./他们对这个问题最有～。آنها در این مسئله از همه بیشتر صلاحیت اظهار نظر دارند.

【发言人】fāyánrén سخنگو: 政府～ سخنگوی دولت

【发炎】fāyán آماس، التهاب، ورم: 伤口～了。زخم ملتهب شده است.

【发扬】fāyáng گسترش دادن، رشد دادن، شکوفا ساختن، روبه تکامل گذاردن: ～民主作风 سبك دموکراتیك در کار را گسترش دادن/～优良传统 سنن شایسته‌ٔ گذشته را رواج دادن/～正气，打击歪风 گرایش های سالم را تشویق کردن و با گرایش های نا سالم مبارزه کردن

【发扬光大】fāyáng guāngdà گسترش دادن، رواج دادن، به پیش بردن

【发疟子】fā yàozi مبتلابه مالاریا شدن

【发音】fāyīn تلفظ، ادای سخن، تلفظ کردن: ～部位 محل تلفظ در دهان/～器官 ارگان های صوتی/他～不清楚。او روشن تلفظ نمی کند.

【发育】fāyù نشونما کردن، رشد ونمو کردن: ～健全 عضوی خوب رشد و نمو یافته/～不全〈医〉(طب) از نظر رشد ونمو ناقص عضوی/～异常〈医〉(طب) اختلال و تکثیر غیر عادی سلولهای عضو یا قسمتی که تحت تأثیر این نوع تکثیر قرار دارد

【发源】fāyuán سرچشمه گرفتن، منشاء گرفتن: 长江～于青海。رودخانه‌ٔ «یان تسه» از استان «تسین های» سرچشمه می گیرد./～地 سرچشمه، منشاء، مبداء

【发晕】fāyūn احساس سرگیجه کردن، دچار سرگیجه شدن، گیج شدن

【发运】fāyùn (کالاها را) بار قطار یا کامیون کردن

【发躁】fāzào نگران و بی قرار شدن

【发乍】fāzhà (از شدت ترس ووحشت) باز شدن سوراخ موی بدن

【发展】fāzhǎn ①(由小到大、由低级到高级的变化，扩大) گسترش دادن، بسط و توسعه دادن، تکامل بخشیدن: ～革命力量 نیروهای انقلابی را توسعه دادن/～生产 تولیدات را افزایش دادن/祖国建设事业蓬勃～。امر سازندگی کشور جوشان وخروشان به پیش می رود./～大好形势 اوضاع بسیار مساعد را به پیش بردن ②(接纳) عضو تازه گرفتن، پذیرفتن: ～新党员 عضو جدیدی را در حزب پذیرفتن

【发展中国家】fāzhǎnzhōng guójiā کشور در حال رشد: 中国和其他～同属第三世界。چین و سایر کشورهای در حال

رشدهمه به جهان سوم متعلق هستند.

【发颤】fāzhàn لرزیدن، به ارتعاش در آمدن

【发胀】fāzhàng ①(膨大) باد کردن، بالا آمدن: 肚子~ احساس نفخ شکم داشتن ②〈针灸〉(طب سوزنی) احساس نفخ داشتن / 这里吵得我脑子~。سرم از سرو صدای زیاد اینجا باد کرد.

【发作】fāzuò ①(突然暴发) ناگهان از حالت طبیعی خارج شدن: 他的心脏病又~了。ناگهان حمله‌ٔ قلبی به او دست داد. ②(发脾气) عصبانی شدن، به خشم آمدن، از جادررفتن: 他有些生气，但当着大家的面不好~。او اوقاتش تلخ شد ولی در برابر دیگران سعی کرد براعصاب خود مسلط شود. / 歇斯底里大~ دچار حمله‌ٔ عصبی شدن

fá

乏 fá ①(缺少) فاقد بودن، کم بودن: 不~其人。اینگونه اشخاص کم یافت نمی شوند. / 回天~术 از اصلاح وضع ناتوان ②(疲乏) خسته، کوفته: 走~了 از راه رفتن خسته شدن ③〈方〉(不起作用;无力量) از چیزی حد اکثر استفاده به عمل آمده: ~地 زمین کم حاصل / ~走狗 سگ زنجیری سالخورده وفرتوت

【乏货】fáhuò آدم بی فایده، آدم بدرد نخور

【乏倦】fájuàn خسته، کوفته

【乏困】fákùn خسته، کوفته

【乏累】fálèi خسته، کوفته

【乏气】fáqì بخاری که از حداکثر نیروی آن استفاده شده

【乏人】fárén آدم بی فایده یا ناتوان

【乏味】fáwèi خشك وبی روح: 语言~ زبان خشك وبی روح

伐 fá ①(砍) بریدن، قطع کردن، انداختن: ~树 درخت انداختن ②(攻打) لشگرکشی کردن، حمله کردن: 讨~ برای تنبیه کسی لشگرکشی کردن

【伐木】fámù چوب‌بری، درخت اندازی، قطع درخت: ~场 میدان چوب‌بری / ~工 کارگر چوب‌بر / ~业 صنعت چوب بری

【伐区】fáqū 〈林〉 ناحیه‌ٔ درخت اندازی

垡 fá ①(耕地翻土) زمین را شخم زدن ②(翻耕过的土块) خاك وارونه شده (یا بیل زده، برگردانده شده)

罚 fá تنبیه کردن، مجازات کردن، کیفر دادن، جریمه دادن: 赏~分明 در تشویق و تنبیه منصف بودن / ~不当罪 به ناحق مجازات شدن / ~某人喝一杯 برای تنبیه کسی را وادار به نوشیدن یك جام شراب کردن

【罚出场】fá chūchǎng 〈体〉(足球) (فوتبال) به سبب فول از میدان بازی اخراج شدن

【罚金】fájīn جریمه، غرامت: 处以~ بر کسی جریمه تحمیل کردن

【罚酒】fájiǔ کسی را به عنوان جریمه به خوردن شراب وادار کردن

【罚款】fákuǎn ①(处以罚金) جریمه کردن، جریمه تحمیل کردن ②(罚金) جریمه، غرامت، تاوان: ~条款 ماده‌ٔ مخصوص جریمه (در قرار داد)

【罚球】fáqiú 〈体〉 شوت پنالتی، شوت جریمه (در فوتبال یا بسکتبال)

【罚下场】fá xiàchǎng 〈体〉(篮球) به سبب فول از میدان بازی اخراج شدن (در بسکتبال)

阀 fá ①(有支配势力的人物或集团) فرد یا گروه قدرتمند: 军~ دیکتاتور نظامی / 财~ شخص با نفوذ ومتمول / 学~ آدم خودرای در محافل علمی و دانشگاهی ②〈机〉 دریچه، سرپوش

【阀门】fámén 〈机〉 دریچه، سرپوش

筏 fá کلك، دسته‌ٔ الوار شناور بر آب: 橡皮~ کلك لاستیکی

【筏道】fádào مسیری که درختان اره شده وبهم بسته را در آن حمل می کنند

【筏子】fázi کلك، قایق ساده و ابتدائی

fǎ

法 fǎ ①(法律) قانون: 守~ قانون را رعایت کردن / 违~ قانون را نقض کردن ②(方法) شیوه، متد، روش، طرز، طریقه: 教~ شیوه‌ٔ تدریس / 表达~ طرز بیان ③(仿效) پیروی کردن، تقلید کردن، دنبال کردن: 效~ پیروی کردن، دنبال کردن ④(标准) استاندارد، معیار، نمونه: 书~ مشق خط ⑤(法家) قانون، مکتب قانون‌پرست، قانون‌پرست ها طرفداران ⑥(佛教的道理) دکترین دین بودا، اصول عقاید دین بودا ⑦(法术) جادوگری: 戏~ تردستی، شعبده بازی، جادوگری هنر

【法案】fǎ'àn طرح قانون

【法办】fǎbàn برحسب قانون با کسی رفتار کردن، طبق قانون به مجازات رساندن

【法宝】fǎbǎo سلاح معجزآمیز

【法场】fǎchǎng محل ومیدان اعدام، محل اجرای حکم اعدام

【法典】fǎdiǎn قانون نامه، مجموعه‌ٔ قوانین

【法定】fǎdìng قانونی، مشروع، شرعی: ~代理人 وکیل قانونی / ~期限 مهلت قانونی / ~货币 اسکناس رسمی / ~汇率 نرخ رسمی ارز

【法定人数】fǎdìng rénshù حد نصاب، اکثریت لازم برای تشکیل جلسه یا گذراندن طرح: ~已足。ما به حد نصاب لازم رسیدیم.

【法度】fǎdù ①(法律) قانون ②(行为准则) معیار اخلاق، موازین اخلاق

【法官】fǎguān قاضی، داور، دادگر

【法规】fǎguī قوانین ومقررات

【法国】Fǎguó فرانسه: ~人 فرانسوی، اهل فرانسه

【法国大革命】Fǎguó Dàgémìng انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)

【法国梧桐】Fǎguó wútóng درخت چنار

【法纪】fǎjì قانون و انضباط :目无～ بی اعتنا به قانون وانضباط عمل کردن

【法家】Fǎjiā ①(中国古代的一个思想流派) قانون پرستها (یك مکتب فکری در دوران ممالك جنگنده، بهار وپائیز ۷۷۰-۲۲۱ق م) ②(指人) قانون پرست

【法警】fǎjǐng پلیس دادگاه

【法拉】fǎlā 〈物〉 (فیزیك) فاراد :微～ میکروفاراد / 微微～ میکرومیکرو فاراد

【法拉第定律】Fǎlādì dìnglǜ 〈物〉 (فیزیك) قانون فاراد

【法兰】fǎlán لبه، بیرون آمده، چرخ :～盘 قطعات یدکی بشکل لبه یا لوله برای وصل یا نصب لوله های فلزی

【法兰绒】fǎlánróng فلانل (نوعی پارچه، پشمی عالی)

【法郎】fǎláng فرانك (واحد پول در فرانسه، سویس و بلژیك)

【法老】fǎlǎo فرعون (لقبی برای امپراطوران در مصر قدیمی)

【法理】fǎlǐ قانون شناسی، اصول قانون، تئوری قانون :～学 قانون شناسی

【法力】fǎlì نیروی ماورای طبیعی

【法令】fǎlìng قوانین و فرامین و احکام :政府～ احکام دولتی

【法律】fǎlǜ قانون، حقوق :～保护 حمایت قانونی، محافظت قانونی / ～地位 موقعیت قانونی / ～承认 شناسائی رسمی قانونی / ～顾问 مشاور حقوقی / ～系 دانشکده، حقوق / ～手续 تشریفات حقوقی / ～制裁 مجازات حقوقی / ～效力 قوه، قانونی / حقوقی

【法罗群岛】Fǎluó Qúndǎo مجمع الجزایر فارو

【法螺】fǎluó ①〈动〉 صدف حلزونی ②(一种乐器) صدفی از نوع «تریتون» که صدف آن برای شیپور مورد استفاده قرار می گیرد :自吹～ شیپور خود را به صدا در آوردن، خودستائی کردن

【法盲】fǎmáng کسی که فاقد معلومات قانون باشد

【法器】fǎqì 〈宗〉 آلات موسیقی که در مراسم مذهبی روحانیان بودائی یا تائوئیست مورد استفاده قرار می گیرد

【法人】fǎrén 〈法〉 شخص حقوقی

【法身】fǎshēn بودا

【法绳】fǎshéng طنابی که باآن مجرم را می بندند

【法师】fǎshī استاد (عنوان محترمانه برای روحانیون بودائی یا تائوئیست)

【法式】fǎshì قاعده، دستور، متد، مدل، نمونه :《营造～》 «قواعد معماری»

【法书】fǎshū ①(书法典范) نمونه، هنر نمونه، خوش‌خطی، خطاطی ②〈敬〉(对方写的字) خطاطی شما

【法术】fǎshù هنر جادوگری

【法坛】fǎtán محل انجام امور مذهبی برای روحانیون تائوئیست

【法堂】fǎtáng محل بررسی پرونده، جنائی توسط مأمورین دولت

【法庭】fǎtíng دادگاه، محاکمه، دیوانخانه :军事～ دادگاه نظامی

【法统】fǎtǒng پایه و اساس قوانین و احکام کشور

【法王】fǎwáng ①(对释迦牟尼的尊称) لقب محترمانه برای ساکیامونی (مؤسس دین بودا) ②(对喇嘛教首领的尊称) لقب محترمانه برای پیشوای دین لاما

【法网】fǎwǎng دام عدالت، دست قانون :～难逃。 فرار از دست قانون غیر ممکن است.

【法物】fǎwù آلات موسیقی که مورد استفاده، گارد افتخار در بار یا معبد بودائی قرار می گرفت

【法西斯】fǎxīsī فاشیست :～化 فاشیست گردانیدن

【法线】fǎxiàn 〈数〉 (ریاضی) خط قائم، خط عمود

【法像】fǎxiàng مجسمه، بودا

【法学】fǎxué علم قانون، قانون :～家 قانوندان، حقوق دان

【法眼】fǎyǎn چشم بصیرت

【法衣】fǎyī ردای روحانیون بودا یا تائویسم در مراسم مذهبی

【法医】fǎyī پزشك دادگاه :～学 علم پزشکی دادگاهی

【法语】Fǎyǔ زبان فرانسه

【法院】fǎyuàn دیوان عدالت، دادگاه، محاکمه :最高人民～ دیوان عالی خلق، دادگاه کل خلق / 高级～ دادگاه عالی / 中级～ دادگاه تجدید نظر / 院长～ رئیس دادگاه / 初级～ دادگاه بدایت

【法则】fǎzé قاعده، قانون :自然～ قانون طبیعت

【法治】fǎzhì بر طبق قانون حکمرانی کردن

【法制】fǎzhì نظام قانونی، ضوابط حقوقی :加强～ نظام قانونی را تقویت کردن

【法子】fǎzi طرز، راه، طریقه :我们得想～解决这个问题。 ما باید راه حلی برای این مسأله پیدا کنیم.

砝 fǎ

【砝码】fǎmǎ وزنه (که در ترازو به کار می رود)

fà

发 fà موی سر :脱～ ریزش مو / 假～ موی مصنوعی / 去理～ برای اصلاح مو به آرایشگاه رفتن

另见 fā

【发辫】fàbiàn گیسو

【发鬓】fàbìn موی روی شقیقه

【发短心长】fàduǎn-xīncháng کنایه از مسن و دوراندیش بودن

【发箍】fàgū نوعی حلقه، فلزی یا پلاستیکی که دور مو قرار داده می شود

【发髻】fàjì موئی که به شکل های مختلف روی سر یا پشت سر بهم بافته می شود

【发夹】fàjiā سنجاق مو، گیره، موی سر

【发卡】fàqiǎ گیره، موی سر برای زنان

【发蜡】fàlà روغن موی سر

【发乳】fàrǔ خمیر موی سر

【发刷】fàshuā بروس موی سر

【发网】fàwǎng تور موی سر

【发型】fàxíng تیپ موی سر 又称"发式"

【发癣】fàxuǎn 〈医〉 (طب) عفونت قارچی پوست سر

【发油】fàyóu روغن مو

【发指】fàzhǐ از خشم به جوش آمدن :敌人的暴行令人～。 عملیات بی رحمانه، دشمن موجب شد که هرکس از خشم به جوش بیاید.

【发指眦裂】fàzhǐ-zìliè راست ایستادن موی وپاره شدن گوشهٔ چشم ـ کنایه از بسیار خشمگین شدن

珐 fà

【珐琅】fàláng مینا، لعاب

【珐琅质】fàlángzhì 〈生理〉 مینای دندان

fān

帆 fān بادبان: ~樯林立 جنگلی از دگل های کشتی

【帆板运动】fānbǎn yùndòng ورزش سوار شدن بر روی تخته مجهز به بادبان بر روی آب دریا (Windsurfing)

【帆布】fānbù کرباس: ~包 کیسهٔ کرباسی / ~床 تختخواب کرباسی، کفش کتانی ~鞋 / سایبان کرباسی ~篷 / سفری

【帆船】fānchuán کشتی بادی، کشتی شراعی: ~运动 ورزش با کشتی بادی

【帆篷】fānpéng سایبان کشتی

【帆樯】fānqiáng دگل کشتی

番 fān 〈量〉[表示"种"、"回"、"次"]: 别有一~天地 گویا وارد سرزمین پریان شدن، یك دنیای کاملا متفاوت / 三~五次 بارها، به دفعات، چندین بار / 粮食产量翻了一~。 میزان تولید غلات دو برابر شده است. / 费了一~心思 تأمل و اندیشه بسیار کردن، جد و جهد کردن، سعی بسیار نمودن

【番邦】fānbāng کشور یا ملت بیگانه

【番瓜】fānguā 〈方〉 کدو، کدو تنبل

【番号】fānhào علامت یا شمارهٔ مخصوص هر واحد ارتش

【番客】fānkè آدم خارجی، آدم بیگانه

【番木鳖硷】fānmùbiējiǎn 〈药〉 نوعی دارو بنام استراکنین

【番木瓜】fānmùguā 〈植〉①(指植物) پاپایان، درخت عنبیه ②(指果实) میوهٔ پاپایان هندی

【番茄】fānqié گوجه فرنگی: ~酱 رب گوجه فرنگی / ~汁(调料) سوس گوجه فرنگی، کچ آپ

【番薯】fānshǔ 〈方〉 سیب زمینی شیرین

幡 fān

【幡然】fānrán 见"翻然"fānrán

藩 fān

【藩国】fānguó مملکت وابسته در دوران فئودالی

【藩篱】fānlí حصار، پر چین

【藩属】fānshǔ کشور یا ناحیهٔ وابسته در دوران فئودالی

【藩镇】fānzhèn فرمانده نظامی در سلسلهٔ «تانگ» (جهت نظارت برنواحی دوردست مرزی)

翻 fān ①(上下翻转) زیر و رو کردن: ~谷子 حبوبات را زیرو رو کردن (برای خشك شدن) / 地已~过三遍了。 زمین را باضربه ~ سه بار شخم زدند. / 车~了。 ارابه سرنگون شد. / ~碰 سرنگون کردن ②(越过) گذشتن، عبور کردن: ~过山头 از قلهٔ کوه عبور کردن / ~墙 روی دیوار پریدن ③(找寻) جستجو کردن، عقب چیزی گشتن: 抽屉我都~遍了，还是找不到。 کشو را زیر و رو کردم ولی باز هم پیدا نکردم. ④(翻译) ترجمه کردن، برگرداندن: 把英文~成波斯文 از انگلیسی به فارسی برگرداندن / ~电报 تلگراف رمزی را کشف کردن ⑤(推翻) به زمین انداختن، سرنگون کردن، واژگون کردن: 打~在地 ⑥(成倍增加) دو برابر کردن، مضاعف کردن: 使炼油能力~了一番 نیروی تصفیهٔ نفت را دو برابر کردن ⑦(翻脸) قهر کردن: 他们闹~了。 آنها دعوا کردند وقهر نمودند.

【翻案】fān'àn حکمی (صحیح) را وارونه کردن

【翻白眼】fān báiyǎn چشم برگرداندن، سفیدی چشم را نشان دادن (از روی احساسات یا بیماری)

【翻版】fānbǎn تجدید چاپ کردن، طبع مجدد کردن

【翻茬】fānchá مزرعهٔ درو شده و دارای ته ساقه های باز مانده را شخم زدن

【翻场】fāncháng غله ها را در میدان خرمن کوبی زیرو رو کردن

【翻车】fānchē ①(车辆翻覆) وارونه شدن وسیلهٔ نقلیه ②(工作受挫或失败) (کار) با مشکلات یا شکست روبروشدن ③(改变原来的决定) تصمیم قبلی را تغییر دادن ④〈方〉(争吵) نزاع کردن، دعوا کردن

【翻车机】fānchējī 〈矿〉 وسیلهٔ تخلیهٔ بار، ماشین خالی کردن بار (در معدن)

【翻车鱼】fānchēyú نوعی ماهی بزرگ و پهن و عظیم الجثهٔ دریائی بنام "Ocean sunfish"

【翻地】fāndì زمین را زیر و رو کردن

【翻斗】fāndǒu سطل واژگون شونده: ~车 وسیلهٔ نقلیه دارای سطل واژگون شونده / ~卡车 دیوارهٔ متحرك برای تخلیهٔ بار کامیون تخلیه بار دارای

【翻覆】fānfù ①(反复；翻悔) عهد وپیمان شکستن، زیر قول خود زدن ②(病情反复加重) (بیماری) عودت کردن وسختتر شدن

【翻改】fāngǎi (لباس کهنه را) باز کردن و آنرا نو کردن

【翻盖】fāngài (خانه را) تجدید ساختمان کردن

【翻杠子】fān gàngzi 〈体〉 حرکات ژیمناستیك را روی میلهٔ افقی یا پارالل انجام دادن

【翻跟头】fān gēntou معلق زدن، پشتك زدن: 飞机连翻了三个跟头。 هواپیما سه بار پشت سرهم معلق زد.

【翻个儿】fāngèr وارونه کردن، واژگون کردن

【翻供】fāngòng از اقرار خود صرف نظر کردن، شهادت خود راپس گرفتن

【翻滚】fāngǔn تلاطم داشتن، موج زدن، غلتان وخروشان بودن: 白浪~。 امواج متلاطم شد وکف می کرد.

【翻悔】fānhuǐ عهد وپیمان شکستن، زیرقول خود زدن، به قول خود وفا نکردن

【翻建】fānjiàn تجدید ساختمان کردن

【翻江倒海】fānjiāng-dǎohǎi رودخانه هاو دریاها را وارونه کردن ـ کنایه از قدرت فوق العاده عظیم: 以~之势 با نیروی حرکت بهمن وار

【翻浆】fānjiāng 〈交〉 برآمدگی وترك خوردگی زمین و یا

سنگفرش که در اثریخ زدن ایجاد می گردد

【翻来复去】fānlái-fùqù ①(来回翻动身体)از پهلو به پهلو ②(一次又一次)غلتیدن مکررا، بارها، بدفعات

【翻老帐】fān lǎozhàng دوباره حساب های گذشته را یادآور شدن 又称"翻旧帐"

【翻脸】fānliǎn ناگهان با کسی بد شدن، با دوست خود چپ افتادن

【翻领】fānlǐng یقهٔ برگشته

【翻录】fānlù (نوار غیر اصلی را) دوباره ضبط کردن

【翻然】fānrán (تغییر کردن) زود و بطور کامل ~悔悟: زود به اشتباه خود پی بردن

【翻砂】fānshā 〈冶〉ریخته گری، چدن ریزی ~间: کارگاه ریخته گری / ~工 ریخته گر

【翻晒】fānshài غله ها را در میدان خرمن کوبی زیر و رو کردن

【翻山越岭】fānshān-yuèlǐng کوه ها را یکی پس از دیگری پشت سر نهادن

【翻身】fānshēn ①(翻动身子)غلت زدن:他翻了个身又睡着了。او غلتی زد و دوباره به خواب رفت. /~一从床上爬起来 غلتی زدن و از رختخواب برخاستن ②(解放)آزاد شدن، ازظلم وستم رهائی یافتن:~农奴 بردهٔ آزاد شده /大打~仗 برای تحصیل پیشرفت قابل ملاحظه ای در کار سخت کار کردن

【翻绳儿】fānshéngr نوعی بازی دو نفره که یکی با انگشتهای خود با نخ اشکالی درست می کند ودیگری آنها را به طرز دیگری درمی آورد

【翻腾】fānténg 〈跳水〉با بدن خمیده و تاشده شیرجه رفتن:向前(内)~两周半 با دو ونیم پشتك به جلو (عقب) شیرجه رفتن

【翻腾】fānteng ①(上下滚动)زیرو متلاطم شدن ②(翻动)رو کردن:几个箱子都~遍了也没有找到。همه چمدان ها را زیر و رو کردم و باز هم پیدا نکردم.

【翻天】fāntiān چرخ فلك را وارونه کردن، آسمان را تکان دادن

【翻天覆地】fāntiān-fùdì — زمین و آسمان را تکان دادن ~的变化:کنایه از تغییرات بنیادی به وجود آوردن یك تغییر /~的时代 عصری با تحولات عظیم و ریشه ای تکان دهنده

【翻蔓儿】fānwànr آهسته ساقه های (سیب زمینی وغیره را) را تکان دادن

【翻胃】fānwèi برهم خوردگی حال معده، تهوع

【翻箱倒柜】fānxiāng-dǎoguì چمدان ها و کمد ها را زیر و رو کردن (برای جستجو کردن چیزی)

【翻新】fānxīn نو کاری کردن، قسمت های فرسوده را تعویض یا تعمیر کردن:旧大衣可以~。پالتوهای کهنه را می توان نو کرد. /~车胎 لاستیك اتوموبیل را روکش کردن /花样~(همان چیز کهنه) بشکل نو در آوردن

【翻修】fānxiū تجدید ساختمان کردن، تعمیر کردن ~房屋: خانه را تجدید ساختمان کردن /~地板 کف چوبی اطاق را تعمیر کردن /~屋顶 بام خانه را تعمیر کردن /~马路 خیابان ها را بازسازی کردن

【翻译】fānyì ①(译成另一种语言文字)ترجمه کردن، برگرداندن:请把这一段~成中文。لطفا این قسمت را به زبان چینی ترجمه کنید. /请你帮我~一下好吗?خواهش می کنم به من ترجمه کنید. /逐字逐句的~ ترجمهٔ تحت اللفظی /~电码 کشف رمز کردن ②(译员)مترجم

【翻译片】fānyìpiàn (电影)فیلم دوبله شده، فیلم به زبان دیگر برگردانده شده

【翻印】fānyìn کپی و افست کردن ~本:نسخهٔ کپی و افست شده

【翻阅】fānyuè مرور کردن، جسته گریخته عباراتی از کتاب خواندن، ورق زدن:~报章杂志 روزنامه ها ومجلات را مرور کردن /~目录 به کاتالوگ نظر اجمالی انداختن

【翻云覆雨】fānyún-fùyǔ با حرکت یك دست ابر و با حرکت دست دیگر باران ایجاد کردن ـــ کنایه از حقه باز بودن یا دمدمی مزاج بودن

【翻造】fānzào تجدید ساختمان کردن

【翻嘴】fānzuǐ ①(改口)زیر قول خود زدن ②(吵嘴)نزاع کردن

fán

凡 fán ①(平凡)معمولی، عادی، پیش پا افتاده ~非: غیر معمولی ②(宗教和神话中指人间)این جهان، دنیا، دنیای فانی:天仙下~。فرشتهٔ زیبائی به دنیا آمد. ③(凡是)هر، همه، همگی:~年满十八岁的公民,都有选举权和被选举权。هر کسی که به سن هجده سالگی برسد حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را داراست. /~属我国文化遗产中有用的东西,都应当批判地继承。هر چیز مفیدی در میراث فرهنگی کشور باید با نظر انتقادی به عنوان ارث مورد استفاده قرار گیرد. ④〈书〉(总共)در مجموع، مجموعا، کلا:全书~二十卷。این سری کتاب در مجموع دارای بیست جلد است. ⑤〈书〉(大概;要略)خطوط کلی، طرح کلی، رئوس مطالب:发~ مقدمهٔ یك موضوع یا یك کتاب ⑥〈乐〉یك نت از یك سلسله نت بنام «گون چی پو» (工尺谱) در موسیقی ملی چین که مساوی است بانت «فا» در موسیقی اروپائی

【凡尘】fánchén دنیای فانی

【凡夫】fánfū انسان معمولی

【凡立丁呢】fánlìdīngní 〈纺〉نوعی قماش بنام "Valitin"

【凡立水】fánlìshuǐ روغن جلا

【凡例】fánlì یادداشت هائی دربارهٔ طرز استفاده از کتاب، راهنمای کتاب

【凡人】fánrén ①〈书〉(平常的人)انسان معمولی ②(宗教或神话中称尘世的人)آدمی زاد، انسان فانی

【凡士林】fánshìlín وازلین

【凡世】fánshì دنیای فانی

【凡事】fánshì هرچیز، هر کار:~都应该用脑筋好好想一想。ما باید مغز خود را بکار ببریم و در بارهٔ هر چیزی خوب فکر کنیم.

【凡是】fánshì هر، همه:~正义的事业都是不可战胜的。هر امر عادلانه شکست ناپذیر است. /~正确的东西我们都

应该支持。ما باید از هر کار درست پشتیبانی کنیم.

【凡俗】fánsú معمولی، عادی، از پیش پا افتاده

【凡庸】fányōng معمولی، عادی (بیشتر در مورد انسان)

矾 fán 〈化〉زاج: 明～ زاج سفید / 胆～ زاج آبی / 绿～ زاج سبز

【矾土】fántǔ 〈矿〉آلومینیوم: ～水泥 سیمان آلومینیوم

钒 fán 〈化〉(V) وانادیم

烦 fán ①(烦闷) آزرده بودن، ملول بودن، رنجیده بودن: 心～ آزرده خاطر بودن، ملول بودن / 真～人! چقدر ناراحت کننده است! / 你～什么? چه چیز ترا اینهمه ناراحت کرده است؟ ②(厌烦) بیزار بودن، خسته بودن: 厌～ بیزار بودن ③(又多又乱) زیادی و نامنظم: 要言不～ به زبان ساده اصل مطلب را گفتن ④(烦劳) زحمت دادن: ～交某人。زحمت کشیده این را به فلانی برسانید. / ～您给她捎个信儿。زحمت کشیده این پیغام را باو برسانید.

【烦愁】fánchóu آزرده خاطر وملول بودن

【烦劳】fánláo 〈敬〉زحمت دادن: ～您带几本书给他。زحمت کشیده این چند کتاب را به او برسانید.

【烦忙】fánmáng گرفتار بودن

【烦闷】fánmèn آزرده بودن، ناراحت بودن، ملول بودن

【烦恼】fánnǎo آزرده بودن، ناراحت بودن، رنجیده بودن: 自寻～ بی جهت خود را ناراحت کردن، برای هیچ وپوچ ناراحت شدن

【烦扰】fánrǎo ①(搅扰) پریشان، درد سر دادن، مشوب کردن، حواس کردن، مغشوش کردن ②(心烦) ناراحت، ملول بودن، احساس دلواپسی کردن

【烦人】fánrén اذیت کننده

【烦冗】fánrǒng ①(繁杂) (کار کسی) گوناگون و بغرنج ②(烦琐冗长) (صحبت یا نوشته کسی) طولانی و خشك و بی‌مزه

【烦碎】fánsuì متعدد و ریزریز

【烦琐】fánsuǒ گرفتار امور جزئی و بی‌اهمیت بودن: ～的手续 تشریفات مفصل و زیادی / ～的考证 تحقیق وکاوش بسیار در جزئیات بی اهمیت و غیر لازم

【烦琐哲学】fánsuǒ zhéxué ①〈哲〉نهضت فلسفی ومذهبی قرون وسطی ②〈口〉(繁杂琐碎) موشکافی و باریك بینی بیش از حد

【烦恶】fánwù 〈方〉متنفر بودن

【烦嚣】fánxiāo پرسرو صدا و اذیت‌کننده: ～的嘈声 غوغای اذیت‌کننده

【烦厌】fányàn 〈书〉متنفر بودن

【烦忧】fányōu آزرده خاطر و ملول بودن

【烦躁】fánzào بی قرار بودن، ناراحت بودن، آشفته بودن: 病人感到～。بیمار احساس بی قراری و ناراحتی کرد.

蕃 fán ①(茂盛) وافر، پرپشت، پربرکت، فراوان: 茂～ وافر، پرپشت ②(繁殖) تکثیر کردن، زاد و ولد کردن، زیاد کردن: 蕃衍 ～ تکثیر کردن، بتدریج در کمیت یا تعداد زیاد شدن

樊 fán ①〈书〉(篱笆) حصار، پرچین ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【樊篱】fánlí ①(篱笆) حصار، پرچین ②(障碍) موانع، محدودیت: 冲破～ موانع را از میان برداشتن

【樊笼】fánlóng ①(鸟笼) قفس پرنده ②(不自由的境地) محل یا شرایط غیر آزاد

繁 fán ①(繁多,复杂) متعدد، کثیر، فراوان، به تعداد زیاد: ～星满天 آسمان پرستاره / 头绪纷～ سررشته کارهای زیادی / 删～就简 قسمت های زیادی وسرسام آور را دردست داشتن ②(繁殖) تکثیر کردن، (به وسیله تولید مثل) را کاهش دادن زیاد کردن: 农户自～自养的牲畜 دامهای پرورده شده بوسیله خانواده های دهقانی

【繁多】fánduō گوناگون، متعدد، جور به جور: 花样～ بشکل ها و رنگ های گوناگون / 苛捐杂税,名目～ مالیات سنگین وعوارض کمرشکن به عناوین گوناگون

【繁分数】fánfēnshù 〈数〉کسر مرکب (ریاضی)

【繁复】fánfù گزاف و سنگین و بغرنج

【繁富】fánfù ①(繁多) متعدد ومفصل ②(繁荣富庶) پررونق وشاداب

【繁花】fánhuā گل های گوناگون

【繁华】fánhuá شاداب، پرجنب وجوش، شلوغ: 城里最～的地区 شلوغ ترین ناحیه شهر، ناحیه مرکزی شهر

【繁乱】fánluàn (کارها) متعدد و بی‌نظم و ترتیب

【繁忙】fánmáng مشغول، پر کار، گرفتار: ～的收获季节 فصل پرکار برداشت محصول / 工作～ در کار گرفتاری زیاد داشتن

【繁茂】fánmào پرپشت، انبوه، شاداب: 草木～ رویش شاداب / 枝叶～ درختان وسبزه ها با شاخ وبرگ پرپشت

【繁密】fánmì انبوه، متراکم، آکنده: 林木～ دارای درختـان انبوه

【繁难】fánnán سخت، دشوار، دردسر دهنده

【繁荣】fánróng ①(蓬勃发展) شکوفا، شاداب، پررشد ونمو: ～的文化 فرهنگ شاداب / ～富强 ثروتمند و قوی و شکوفا / 物价稳定,市场～。قیمتها ثابت وبازار پررونق است. ②(使繁荣) شاداب کردن، شکوفا کردن: ～经济 اقتصاد را شکوفان بوجود آوردن

【繁荣昌盛】fánróng-chāngshèng شکوفا و پرفاه: 祖国日益～。کشور ما روزبروز شکوفاتر می شود وبا رفاه بیشتر. / 祝贵国～,人民幸福。شکوفائی کشور و سعادت مردم شما را آرزومندیم.

【繁冗】fánrǒng 见"烦冗"fánrǒng

【繁缛】fánrù مفصل وغیر ضروری: ～的礼节 فرمالیته های مفصل و غیر ضروری

【繁盛】fánshèng شاداب، شکوفا، پررشد ونمو: 这个城市越来越～。این شهر بطور روزافزون پررونق‌تر می‌گردد.

【繁庶】fánshù فراوان، وافر

【繁琐】fánsuǒ 见"烦琐"fánsuǒ

【繁体字】fántǐzì 〈语〉هیروگلیفهای پیچیده که شکل ساده تر

جایگزین آن شده است
【繁文缛节】fánwén-rùjié فرمالیته اداری پیچیده وغیر ضروری
【繁芜】fánwú پر از کلمه، پرلغت، دارای واژه های غیر ضروری
【繁细】fánxì مفصل وغیر ضروری
【繁嚣】fánxiāo پر سروصدا و اذیت‌کننده
【繁星】fánxīng ستارگان متعدد وفشرده
【繁衍】fányǎn 〈书〉 بطور تدریجی در تعداد یا کمیت افزایش یافتن
【繁育】fányù پروردن، بار آوردن، پرورش دادن：~优良品种 نوع یا جنس مرغوب را پرورش دادن
【繁杂】fánzá متعدد وگوناگون：~的日常事务 انواع واقسام کارهای روزانه
【繁征博引】fánzhēng-bóyǐn در موقع استدلال به مدارك متعدد وفراوان متوسل شدن
【繁殖】fánzhí 〈生〉 تولید مثل کردن، تکثیر کردن، زادوولد：~牲畜 دامها را تکثیر کردن / 动植物的~ زادوولد حیوانات وتکثیر نباتات / 靠种子~的植物 نباتاتی که بوسیله دانه تکثیر می شود / ~力 نیروی تکثیر، قوه توالد و تناسل / ~率 درصد توالد وتناسل
【繁重】fánzhòng سنگین، دارای فشار زیاد：~任务 وظیفه سنگین / ~的劳动 کار بدنی سنگین

fǎn

反 fǎn ①（对立面转换）برگرداندن：易如~掌 آسان مثل برگرداندن دست بودن / ~败为胜 شکست را به پیروزی تبدیل کردن ②（方向相背）به سمت مخالف：~面 طرف مقابل / ~绑着手 با دست های بسته شده از پشت / ~其道而行之 درست بر خلاف آن عمل کردن / 适得其~ نتیجه کار درست بر عکس است. / 穿~了袜子 جوراب را پشت ورو پوشیدن ③（反面；相反）بر عکس، بر خلاف：~科学 بر خلاف علم / 这样~会把事情弄得更糟。 بجای... اینگونه عمل برعکس کار را بدتر خواهد کرد. ④（回；还）برگشتن، مقابله کردن：~问 سئوال متقابل کردن / ~击 حمله متقابل ⑤（反叛）شورش کردن، طغیان کردن ⑥（反对）مبارزه کردن، ضدیت کردن：~法西斯斗争 مبارزه ضد فاشیستی / 颠覆与~颠覆 واژگونی وضد واژگونی / ~间谍 مبارزه ضد جاسوسی ⑦（反革命）ضد انقلابیون：肃~ نابودی ضد انقلابیون
【反霸】fǎnbà ①（反对恶霸）مبارزه علیه مستبدین محلی：~锄奸 از بین بردن جاسوسان ومبارزه علیه مستبدین محلی ②（反对霸权主义）علیه استیلاء طلبی مبارزه کردن：~斗争 مبارزه با استیلاء طلبی
【反比】fǎnbǐ ①（相反的变化）تغییر معکوس ②〈简〉（反比例）تناسب معکوس
【反比例】fǎnbǐlì 〈数〉（ریاضی）تناسب معکوس：分母值与分数值成~。 ارزش کسر با ارزش مخرج تناسب معکوس دارد.
【反驳】fǎnbó تکذیب کردن، رد کردن：对荒谬的言论必须~。 سخنان پوچ وبیمعنی را باید تکذیب کرد.
【反侧】fǎncè ①（睡卧不安）از پهلوبه پهلو غلتیدن ②（不顺从）سرکش، غیر مطیع
【反差】fǎnchā 〈摄〉（فیلم برداری）کنتراست（اختلاف شدید در رنگ）
【反常】fǎncháng غیر معمول، غیر عادی، غیر متعارف، عجیب：天气有点儿~。 هوا قدری غیر عادی شده است. / 他的表现有点儿~。 عملکرد او قدری عجیب است.
【反衬】fǎnchèn بوسیله تقابل دو چیز متفاوت ومغایر با یکدیگر، آنها را قیاس کردن
【反冲】fǎnchōng 〈物〉（فیزیك）پس نشستن، عقب برگشت：~原子 اتم های برگشت
【反刍】fǎnchú نشخوار کردن：~动物 جانور پستاندار نشخوار کننده / ~胃 معده نشخوار کننده
【反唇相讥】fǎn chún xiāng jī جواب طعنه آمیز پس دادن
【反党】fǎndǎng ضد حزبی：~集团 دارودسته ضد حزبی / ~分子 عنصر ضد حزبی
【反导弹导弹】fǎndǎodàn dǎodàn 〈军〉 موشك ضد موشك
【反倒】fǎndào بر عکس، بعوض، بجای：他自己不认错，~怪别人。 او به اشتباه خود اعتراف نکرد بلکه بر عکس دیگران را مقصر شمرد.
【反帝】fǎndì ضد امپریالیستی：~斗争 مبارزه ضد امپریالیستی / ~统一战线 جبهه واحد ضد امپریالیستی
【反动】fǎndòng ①（反革命）ضد انقلاب، ارتجاعی：~势力 نیرو های ارتجاعی / ~分子 عناصر مرتجع / ~会道门 انجمن های سری ارتجاعی / ~派 مرتجعین، واپس گرایان ②（反作用）عکس العمل، واکنش
【反对】fǎnduì مخالفت کردن، مقاومت کردن، ضدیت کردن：~贪污浪费 با فساد و اسراف مخالفت کردن / ~官僚主义 با بوروکراسی مقابله کردن / 有~意见吗？ نظر مخالف دارید؟ / 权衡一下赞成还是~。 خوب بسنجید و ببینید که موافقید یا مخالف؟ / ~党 حزب مخالف / ~派 مخالفان / ~票 رای مخالف
【反而】fǎn'ér 〈连〉 برعکس، بعوض، بجای：威胁吓不倒我们，~激起我们的愤怒。 تهدید ما را مرعوب نمی کند، بر عکس خشم وانزجار ما را بر می انگیزد.
【反封建】fǎn fēngjiàn ضد فئودال، مخالف فئودال
【反复】fǎnfù ①（重复）مکررا، بارها، بدفعات：~解释 مکررا توضیح دادن / ~思考 بسیار اندیشیدن درباره چیزی / ~辩论 بارها مباحثه کردن ②（疾病复发）عودت کردن：你的病虽然好了，可要防止~。 با وجود اینکه حالت خوب شده است اما مواظب باش که بیماری تو عودنکند. / 思想上有~ برگشت های فکری داشتن / 斗争出现了~ درمبارزه با عوامل بازدارنده مواجه شدن
【反复记号】fǎnfù jìhào 〈乐〉（موسیقی）علامت تکرار
【反复无常】fǎnfù wú cháng دمدمی‌مزاج، متلون المزاج، تغییر پذیر، بی ثبات：这个人~，很不可靠。 این شخص متلون المزاج است وقابل اطمینان نیست.
【反感】fǎngǎn متنفر بودن، بیزار بودن، انزجار داشتن：我对他

از ～ 对这种人极其 / من از حرفهای او متنفرم. 的话很～。
اینگونه مردم بسیار نفرت داشتن

【反戈一击】fǎn gē yī jī سلاح خود را برگرداندن وبه خودی ضربت زدن

【反革命】fǎngémìng ضد انقلاب؛ 镇压～ ضد انقلابیون را سرکوب کردن /～分子 عنصر ضد انقلابی

【反攻】fǎngōng حمله، متقابل، ضد حمله

【反攻倒算】fǎngōng-dàosuàn جهت تصفیه، حسابهای گذشته دست به حمله، متقابل زدن

【反躬自问】fǎngōng zìwèn از وجدان خود بازجوئی کردن

【反顾】fǎngù 〈书〉به گذشته، خود نظر افکندن؛ 义无～。 عدالت اجازه، عقب گرد نمی دهد.

【反光】fǎnguāng ①(光线反射) نور را منعکس کردن؛ 灯～ چراغ منعکس کننده، نور / 镜～ آیینه، منعکس کننده، نور ②(反射的光线) نور بازتاب یافته

【反过来】fǎnguòlái ①(相反) بطور معکوس، بطور وارونه، برعکس؛～也是一样。 برعکس آن هم اینطور است. / 这话～说就不一定对。 این سخن اگر برعکس گفته شود شاید درست نباشد. ②(反之) بنوبت خود؛ 经济基础决定上层建筑，～上层建筑又作用于经济基础。 زیربنای اقتصادی رو بنا را تعیین و مشخص می کند و نیز روبنا بنوبت خود در زیر بنای اقتصادی تأثیر می گذارد.

【反函数】fǎnhánshù 〈数〉(ریاضی) فنکسیون معکوس

【反汗】fǎnhàn پشیمان شدن یا زیر قول خود زدن

【反话】fǎnhuà طعنه، گوشه وکنایه 又称"反语"

【反悔】fǎnhuǐ عهد و پیمان شکستن، زیر قول خود زدن؛ 一言为定，决不～。 به تو قول می‌دهم و هرگز از قول خود برنمی گردم.

【反击】fǎnjī حمله، متقابل کردن، دست به حمله، متقابل زدن؛ 自卫～ جهت دفاع از خود دست به حمله، متقابل زدن / 对敌人的挑衅给予有力的～ با ضربه، متقابل نیرومند، جواب تحریکات دشمن را دادن

【反剪】fǎnjiǎn ①(双手交叉地放在背后) با دو دست نهاده بر پشت خود ②(双手交叉地绑在背后) با دو دست بسته شده از پشت

【反间】fǎnjiàn (بوسیله، شایعه پراکنی وغیره) میان دشمنان خود تخم سوء ظن یا نفاق پاشیدن؛ ～计 تاکتیك پاشیدن تخم نفاق پاشیدن میان دشمنان خود

【反建议】fǎnjiànyì پیشنهاد متقابله

【反骄破满】fǎnjiāo-pòmǎn با غرور و تکبر مقابله کردن وخودپسندی را از میان برداشتن

【反接】fǎnjiē 〈书〉با دو دست بسته شده از پشت

【反诘】fǎnjie متقابلا سؤال کردن

【反经行权】fǎn jīng xíng quán بشیوه، غیر عادی و نرمش پذیر عمل کردن

【反抗】fǎnkàng مقاومت کردن، ایستادگی کردن، سر کشی کردن؛ ～精神 روحیه، سر کشی / 哪里有压迫，哪里就有～。 هر جا ظلم و ستم هست، مقاومت هم خواهد بود.

【反客为主】fǎn kè wéi zhǔ جای میزبان و مهمان را وارونه کردن

【反空降】fǎnkōngjiàng 〈军〉دفاع ضد هوائی، دفاع ضد نیروهائی که بوسیله هوا حمل و نقل می یابند

【反口】fǎnkǒu وعده، خود را شکستن

【反馈】fǎnkuì 〈电子〉فیدباك (یك اصطلاح الکترونی به انگلیسی "Feedback")؛ 正(负)～ فیدباك مثبت (منفی) / ～电路 جریان فیدباك برق

【反粒子】fǎnlìzǐ 〈物〉(فیزیك) ضد ذره

【反乱】fǎnluàn ناآرامی، آشوب، شورش

【反面】fǎnmiàn ①(背面) پشت (پارچه، کاغذ وغیره)؛ 唱片的～ پشت صفحه، گرامافون / 料子的～ پشت پارچه ②(相反) طرف مخالف، جهت مخالف؛ 走向～ به جهت مخالف خود تبدیل شدن ③(消极的一面) جهت منفی، جنبه، منفی؛ ～的教训 درس عبرتی که از تجربیات منفی خود گرفته شده باشد / ～教材 نمونه، منفی که می توان آنرا درس عبرت خود تلقی کرد / ～教员 معلم منفی / ～人物 شخصیت منفی، رل منفی (در اپراو...)

【反目】fǎnmù ناسازگاری داشتن، مشاجره داشتن؛ 夫妻～ مشاجره داشتن زن وشوهر

【反派】fǎnpài (در نمایش) کسی که رل آدم بدجنس را بازی می کند، شخصیت منفی

【反叛】fǎnpàn شورش کردن، طغیان کردن، سر کشی کردن

【反批评】fǎnpīpíng ضد انتقاد

【反扑】fǎnpū جهت پس گرفتن سر زمین از دست داده، دست به حمله، متقابل زدن؛ 打退敌人一次又一次的～ حملات متقابل مکرر دشمن را در هم شکستن

【反气旋】fǎnqìxuán 〈气〉گردباد هوائی

【反潜机】fǎnqiánjī هواپیمای ضد زیردریائی

【反潜舰艇】fǎnqián jiàntǐng کشتی ضد زیردریائی

【反切】fǎnqiè 〈语〉نوعی شیوه، سنتی نشان دادن تلفظ یك هیروگلیف چینی بوسیله، دو هیروگلیف دیگر، بدین معنی که اولی آن دارای همان صامت هیروگلیف مورد نظر می باشد و دومی آن دارای همان مصوت وآهنگ هیروگلیف مورد نظر (مثلا تلفظ هیروگلیف "同" tóng توسط "徒红切" نشان داده می شود، بدین معنی که ترکیبی از صامت t از "徒" ومصوت باضافه، حرف منخرین óng از "红" hóng بوجود می‌آید)

【反求诸己】fǎn qiú zhū jǐ مسئولیت کار را در وجود خود جستجو کردن (نه در وجود دیگران)

【反射】fǎnshè ①〈生〉انعکاس، واکنش؛ 条件(非条件)～ انعکاس شرطی (غیر شرطی) / 膝腱～ واکنش انقباض ماهیچه، زانو / ～弧〈生理〉قوس مسیر واکنش عصب ②〈物〉(فیزیك) انعکاس؛ ～比〈物〉(فیزیك) بازتاب / ～计 انعکاس سنج نور / ～炉〈冶〉کوره، منعکس کننده / ～镜 آیینه، انعکاس / ～望远镜 تلسکوپ دارای دستگاه انعکاس نور

【反身】fǎnshēn رو گرداندن

【反诗】fǎnshī شعر شورش‌انگیز

【反手】fǎnshǒu 〈体〉با پشت دست؛ ～抽球 با پشت دست به

توپ ضربه زدن
【反水】fānshuǐ 〈口〉خیانت کردن
【反诉】fānsù 〈法〉دعوای متقابل، ادعای متقابل
【反锁】fānsuō در را از بیرون قفل کردن (اگر انسان تو اطاق باشد)؛ در را از درون قفل کردن (اگر انسان در بیرون اطاق باشد)
【反坦克炮】fāntǎnkèpào 〈军〉توپخانهٔ ضد تانك
【反特】fāntè ضد جاسوسی: ~影片 فیلم ضد جاسوسی
【反题】fāntí 〈哲〉(فلسفه) ضد قضیه
【反铁磁性】fāntiěcíxìng 〈物〉(فیزیك) مغناطیس ضدآهن
【反胃】fānwèi برهم خوردگی حال معده، تهوع
【反问】fānwèn ①(对提问者发问) در جواب دادن سؤال کردن ②〈语〉(含反义的发问) سؤالی که برای تسجیل موضوعی بشود
【反响】fānxiǎng انعکاس، واکنش، عکس‌العمل: 在世界上引起广泛的~ در جهان عکس‌العمل وسیعی ایجاد کردن / 在很多人心中引起~ در قلوب بسیاری از مردم انعکاس یافتن
【反向】fānxiàng سمت معکوس، جهت معکوس: ~电流 جریان معکوس برق
【反斜面】fānxiémiàn 〈军〉(نظامی) سراشیبی معکوس
【反信风】fānxìnfēng 〈气〉باد غیر دائمی (در اطراف استواء)
【反省】fānxǐng معاینهٔ نفس کردن، خویشتن بینی کردن، به باطن خود نگریستن
【反宣传】fānxuānchuán ①(相反的宣传) ضد تبلیغات ②(诽谤性宣传) تبلیغات افتراآمیز
【反咬一口】fānyǎo yī kǒu علیه متهم خود اتهام متقابل زدن، اتهام متقابل دروغین وارد کردن
【反义词】fānyìcí کلمهٔ متضاد
【反应】fānyìng ①(因刺激而引起的相应活动) واکنش، عکس‌العمل: 碱(酸、中)性~〈化〉(شیمی) واکنش قلیائی (اسیدی، خنثی) / 链式~〈化〉 واکنش زنجیری / ~率 درصد واکنش / 过敏~〈医〉 واکنش حساسیت / 阳(阴)性~ مثبت (منفی) / 您打了针以后有什么~? پس از آمپول زدن چه واکنش پیدا کرده اید؟ / 本领~ ظرفیت واکنش ②(反响) عکس‌العمل: ~不一。 عکس‌العمل گوناگون است. / 作出~ عکس‌العمل نشان دادن / ~冷淡。 عکس‌العمل بهیچوجه گرم نبود.
【反应堆】fānyìngduī رآکتور: 高温~ رآکتور با حرارت زیاد / 浓缩铀~ رآکتور اورانیوم فشرده / 核~ رآکتور هسته ای / 原子~ رآکتور اتمی / 热中子~ رآکتور گرمائی / 重水~ رآکتور آب سنگین
【反映】fānyìng ①(表现出来) منعکس کردن، نشان دادن، نمودن: 一定的文化是一定社会的政治经济的~。 فرهنگی معین بازتابی از سیاست و اقتصاد جامعهٔ معینی می باشد. / 这部小说~了那个时代的政治斗争。 این رمان مبارزه سیاسی آن عصر را منعکس می کند. / 这部影片生动地~了部队的生活。 این فیلم بطور زنده زندگی واحد های ارتش را نشان می دهد. / 用国画的传统手法~祖国的新面貌。 با شیوهٔ سنتی نقاشی چین سیمای نوین میهن را نشان می دهند. / 宪法~了我国人民的共同愿望。 قانون اساسی بیانگر آرزوی مشترك مردم کشور ماست. ②(向上级报告) گزارش دادن، اطلاع دادن: 向上级~ به مافوق گزارش دادن / 向领导及时~情况 بموقع به مقامات رهبری وضع را گزارش کردن / 向他~同事们的意见 نظریات همکاران را به اطلاع او رساندن
【反映论】fānyìnglùn 〈哲〉تئوری انعکاس: 唯物论的~ تئوری انعکاس ماتریالیستی
【反语】fānyǔ 〈语〉طعنه، گوشه وکنایه
【反掌】fānzhǎng دست خود را برگرداندن ـ کنایه از آسان بودن امری
【反照】fānzhào انعکاس نور
【反照镜】fānzhàojìng 〈汽车〉(اتومبیل) آئینهٔ عقب دید
【反正】fānzhèng از جانب دشمن به صفوف خودی پیوستن
【反正】fānzheng 〈副〉به هر حال: ~得去一个人，就让我去吧! چون به هرحال کسی باید برود، بگذار من بروم. / 不管怎么样，~工作不能停。 در هر صورت کار را نباید تعطیل کرد.
【反证】fānzhèng دلیل رد آوردن
【反证法】fānzhèngfǎ 〈逻〉(منطق) تعلیق به امر محال
【反之】fānzhī برعکس، در غیر این صورت: ~亦然。 از جهت دیگر هم اینطور است.
【反殖】fānzhí ضد استعمار
【反质子】fānzhìzǐ 〈物〉(فیزیك) ضد پروتون
【反治】fānzhì 〈中医〉نوعی درمان بیماری با روش معکوس (مثلا استفاده از داروی گرمی برای معالجهٔ بیماری سردی)
【反中子】fānzhōngzǐ 〈物〉(فیزیك) ضد نیوترون
【反转】fānzhuǎn وارونه کردن، برگرداندن، معکوس کردن
【反嘴】fānzuǐ 〈方〉①(回嘴) پاسخ متقابل دادن ②(反口) زیر قول خود زدن
【反坐】fānzuò تهمت زننده را به همان مجازات رساندن که می بایست به تهمت زده برسد
【反作用】fānzuòyòng عمل معکوس، واکنش: 上层建筑对经济基础的~ واکنش روبنا براساس زیر بنای اقتصادی

返 fān باز گشتن، برگشتن، مراجعت کردن: ~京 به پکن بر گشتن / 流连忘~ در اثر سرگرمی ولذت زیاد برگشتن به خانه را فراموش کردن / 一去不复~ برای همیشه رفتن
【返场】fānchǎng (بازیگر) بدرخواست تماشاچیان دوباره به صحنه برگشتن
【返潮】fāncháo مرطوب شدن، رطوبت کشیدن: 每年到这时候就爱~。 در این وقت سال همه چیز بآسانی رطوبت می کشد.
【返程】fānchéng راه برگشت، سفربرگشت
【返防】fānfáng 〈军〉به پادگان خود برگشتن
【返工】fāngōng کار بد انجام شده را دوباره انجام دادن: 这项工作必须~。 این کار را باید دوباره انجام داد.
【返航】fānháng (船、舰) (کشتی) به بندر برگشتن؛ (飞机) (هواپیما) به پایگاه برگشتن: 在~途中(船、舰) (کشتی) در راه (飞机) (هواپیما) در راه پرواز؛ سفر دریائی خود بسوی خانه رفتن

خود به سوی خانه رفتن
【返还】fānhuán پس دادن، برگرداندن
【返回】fǎnhuí باز گشتن، برگشتن، مراجعت کردن؛ ~原地 به مبداء برگشتن / 使人造卫星~地面 قمر مصنوعی را به زمین بازگرداندن
【返魂】fǎnhún برگشتن روح مرده، دوباره زنده شدن
【返碱】fǎnjiǎn 〈农〉 پیدایش نمك بر روی زمین های نمکزار
【返老还童】fǎnlǎo-huántóng شور وشوق جوانی خود را باز یافتن، جوانی از سر گرفتن
【返里】fǎnlǐ به زادگاه خود برگشتن
【返青】fǎnqīng 〈农〉 (محصولات زمستانی یا نشاء های جابجا شده) سبز گشتن، روئیدن
【返任】fǎnrèn به سرپست خود برگشتن
【返销】fǎnxiāo (غله وغیره) دوباره به محلی فروخته شدن که قبلا از آنجا خریداری شده (در مواردی مانند بروز آفات طبیعی)
【返校】fǎnxiào ①(假期完毕后上学) بعد از تعطیلات به مدرسه برگشتن ②(假期内回到学校) برای تصحیح تکالیف خود یا شرکت در فعالیتهای مدرسه در ایام تعطیلات به مدرسه برگشتن ③(回到母校) به مدرسهء قبلی خود برگشتن
【返盐】fǎnyán 〈农〉 جمع شدن نمك در سطح زمین
【返照】fǎnzhào 见"反照"fǎnzhào
【返祖现象】fǎnzǔ xiànxiàng فرضیه برگشت به خوی نیاکان (مثلا پیدایش دم وپستان های متعدد وانبوهی موی بدن)

fàn

犯 fàn ①(违犯) نقض کردن، تخلف کردن، برهم زدن، حساسیت ~忌讳 / انضباط را برهم زدن ~纪律: تخطی کردن ②(侵犯) کسی را برانگیختن؛ حمله کردن: 人不~我, 我不~人；人若~我，我必~人。 اگر دیگران به ما حمله نکنند، ما به آنها حمله نمی کنیم؛ اگر ما مورد حملهء دیگران قرار بگیریم، مسلما دست به حملهء متقابل خواهیم زد. ③(罪犯) جنایتکار؛ 战~ جنایتکار جنگی / 在押~ جنایتکار تحت نظر ④(发生, 发作) عود کردن، مرتکب شدن، از جا ~脾气: عصبانی شدن، ~官僚主义 مرتکب اشتباه شدن ~错误 / مرتکب بوروکراسی شدن / دررفتن 他的老毛病又~了。 بیماری مزمن او عود کرده است.
【犯案】fàn'àn 〈旧〉 از قانون تخطی کردن و کشف شدن
【犯病】fànbìng عود کردن بیماری
【犯不着】fànbuzháo نا شایسته، نالایق: 在枝节问题上~花这么多时间。 شایسته نیست برای مسائل جزئی اینهمه وقت صرف شود.
【犯愁】fànchóu نگران بودن، مضطرب بودن
【犯憷】fànchù 〈方〉 ترسو بودن
【犯刺儿】fàncìr عمدا ایراد گرفتن
【犯得着】fàndezháo [多用于反问] آیا شایسته است: 为这点小事~和他吵架吗? آیا شایسته است بخاطر این کار کوچك با او دعوا کنید؟
【犯嘀咕】fàndígu مشکوك شدن، شك وتردید داشتن
【犯法】fànfǎ تخلف از قانون تخلف کردن ~行为: از قانون تخلف کردن
【犯规】fànguī ①(违反规则) قواعد را برهم زدن ②〈体〉 (ورزش) فول، خطا: 侵人~ خطای شخصی، فول شخصی / 技术~ خطای فنی، فول فنی / 双方~ فول طرفین / ~者 خطاکننده، فول کننده
【犯浑】fànhún حرف های خود را خوب نسنجیدن
【犯急】fànjí نگران ومضطرب شدن
【犯忌】fànjì تابو شکستن، شکستن حرمتی
【犯犟】fànjiàng خودسر، خود رأی، مستبد
【犯节气】fàn jiéqi مورد حملهء یك بیماری مزمن فصلی قرار گرفتن
【犯禁】fànjìn حکم تحریم را نقض کردن
【犯境】fànjìng به مرزها تجاوز کردن
【犯困】fànkùn خواب آلود شدن
【犯人】fànrén زندانی، محبوس، مجرم تحت نظر
【犯傻】fànshǎ 〈方〉 ①(装糊涂) خود را به ندانستن مطلب زدن ②(做傻事) کار احمقانه ای را انجام دادن ③(发呆) به فاصلهء دور خیره نگریستن
【犯上】fànshàng برخلاف مافوق خود عمل کردن
【犯神经】fàn shénjīng 〈方〉 دیوانه وار عمل کردن
【犯嫌疑】fàn xiányí مورد سوءظن قرار گرفتن، مظنون بودن، مشکوك شدن: 犯盗窃嫌疑 مشکوك به دزدی شدن
【犯心】fànxīn 〈方〉 قهر کردن
【犯性】fànxìng از جا دررفتن، خشمگین شدن
【犯颜】fànyán 〈书〉 نسبت به حیثیت و هیبت شاه یا بزرگان بی اعتنائی کردن
【犯疑】fànyí بد گمان شدن، سؤظن داشتن، شك و تردید داشتن
【犯由】fànyóu علت ارتکاب جرم
【犯罪】fànzuì مرتکب جرم شدن، مرتکب جنایت شدن ~分子: عمل جنایت آمیز ~行为 / مجرم، جنایتکار، جانی

泛 fàn ①〈书〉(漂浮) روی آب شناور بودن؛ ~舟西湖 روی دریاچهء غربی قایقرانی کردن ②(透出) نمایان شدن، رویت شدن: 她脸上~出红晕。 صورتش سرخ شد. / 他的脸色黑里~红。 صورتش از سیاهی به سرخی می زند. ③(泛滥) زیر سیل واقع شدن، سیل گرفتن؛ 黄~区 نواحی که در گذشته زیر سیل رودخانهء زرد پوشانده می شد ④(一般) عمومی، وسیع، غیر مشخص؛ ~泛 وسیع، پهناور / ~空 فقط شامل اظهارات عمومی
【泛称】fànchēng اصطلاح عمومی، اصطلاح همگانی
【泛读】fàndú بطور وسیع کتاب خواندن
【泛泛】fànfàn عمومی، کلی، سطحی: ~而谈 صحبت کلی سطحی / ~之交 آشنائی سطحی، سلام وعلیك داشتن، اظهار عمومی کردن
【泛光灯】fànguāngdēng نورافکن
【泛函分析】fànhán fēnxī 〈数〉 (ریاضی) تجزیهء فنکسیونال
【泛览】fànlǎn بطوروسیع مطالعه وبررسی کردن
【泛滥】fànlàn ①(河水溢出) طغیان کردن، لبریز شدن: 湖水

—。 河水/ دریاچه لبریزشد～。 رودخانه طغیان کرد ②(无约束地传播) بی بندوبار شیوع یافتن، لگام گسیخته گسترش یافتن: 成灾～ بی بندوبار به همه جا رسیدن سیلاب/不能让错误思想自由～。 نباید به افکار نادرست امکان داد تا لگام گسیخته در همه جا گسترش یابد.

【泛论】fànlùn بطور وسیع اظهار نظر کردن

【泛美主义】fàn-Měizhǔyì پان امریکائی

【泛神论】fànshénlùn 〈哲〉 فرضیه ایکه خدا را مرکب از کلیهٔ نیروها وپدیده های طبیعی می داند

【泛水】fànshuǐ 〈建〉 قطعهٔ فلز مخصوص جلوگیری از نفوذ باران

【泛酸】fànsuān 〈化〉 ویتامین محرك رشد و نمو از گروه ویتامین های B به فرمول $C_9H_{17}O_5N$ موجود در جگر و خمیر مایه و ملاس

【泛溢】fànyì ①(漫溢) لبریز شدن ②(散发) پخش کردن، (احساسات) کاملا نمودار شدن ③(充分流露) پراکنده ساختن

【泛音】fànyīn 〈乐〉 صدای فرعی یك پرده که بالاتر از صدای اصلی آن به گوش رسد

【泛指】fànzhǐ بطور کلی اشاره کردن، به مفهوم عمومی آن به کار رفتن: 他的发言是～一般情况，不是针对某一个人的。 بیانات وی به مردم بطور کلی اشاره می کند، نه به فرد مشخصی

饭 fàn ①(米饭) برنج یا حبوبات پختهٔ دیگر: 米～ برنج پخته /小米～ ارزن پخته ②(食品) خوراك، غذا: 解决人民的吃～问题 مسئلهٔ غذای مردم را حل کردن ③(每天定时吃的食物) وعده های غذا در روز: 一天三顿饱～ سه وعده غذای حسابی در روز /～前洗手 شستن دست قبل از غذا /请你明天中午来我家吃～。 خواهش می کنم فردا ظهر به منزل ما بیائید باهم ناهار بخوریم.

【饭菜】fàncài غذا، خوراك: ～可口，服务周到 غذای خوش طعم و پذیرائی خوب

【饭单】fàndān ①(餐巾) دستمال سفره ②(菜单) صورت غذا ③(围裙) پیش بند

【饭店】fàndiàn ①(大旅馆) هتل: 北京～ هتل پکن ②〈方〉(饭馆) رستوران

【饭馆】fànguǎn رستوران

【饭锅】fànguō دیگ برای پختن برنج

【饭盒】fànhé قابلمه برای بردن غذا، جعبهٔ غذا

【饭来张口，衣来伸手】fàn lái zhāngkǒu, yī lái shēnshǒu برای خوراك فقط دهان خود را باز کردن وبرای پوشاك فقط دست خود را دراز کردن ـــ کنایه از داشتن زندگی راحت

【饭粒】fànlì دانه های برنج

【饭量】fànliàng اشتها، میل به غذا: ～很大 اشتهای زیاد داشتن /她的～比你小多了。 او از شما خیلی کمتر غذا می خورد.

【饭票】fànpiào کوپن غذا

【饭铺】fànpù رستوران (کوچك)

【饭食】fànshi غذا، خوراك (مخصوصا کیفیت آن را مورد نظر داشتن): 那儿的～挺不错。 غذای آنجا بسیار خوب است.

【饭摊】fàntān بساط فروش غذا

【饭堂】fàntáng ناهارخوری، رستوران

【饭厅】fàntīng (اطاق) نهارخوری، سالن نهارخوری: 学生～ سالن نهارخوری دانش آموزان

【饭桶】fàntǒng ①(盛饭的桶) سطل برنج ②(饭量大的人) آدم پرخور ③(傻瓜) آدم هیچکاره

【饭碗】fànwǎn ①(盛饭的碗) کاسهٔ برنج ②〈旧〉(职业) کار، شغل، یك لقمه نان: 丢～ کار خود را از دست دادن /铁～ کار همیشگی وتضمین شده

【饭庄】fànzhuāng رستوران بزرگ و مجلل

【饭桌】fànzhuō میز غذا خوری

【饭座儿】fànzuòr مشتری رستوران

范 fàn ①〈书〉(模子) قالب: 铁～ قالب آهنی ②(模范) نمونه، سرمشق، مدل: 典～ نمونه /示～ نشان دادن، نمایش دادن ③(范围) چهارچوب، مقیاس، محوطه: 就～ تسلیم شدن ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【范本】fànběn نمونهٔ خطاطی یانقاشی

【范畴】fànchóu مقوله

【范例】fànlì نمونه، مثال، سرمشق: 一个出色的～ یك نمونهٔ برجسته

【范围】fànwéi چهارچوب، مقیاس، حدود: ～狭小 در مقیاس محدود بودن /在法律许可～内 در چهارچوب مجوز قانونی /在协定规定的～内 در محدودهٔ قیدشده در موافقتنامه /实际控制～ محدودهٔ زیر کنترل عملی /势力～ منطقهٔ نفوذ /这不属于我们研究的～。 این امر جزو حوزهٔ تحقیقات ما نیست. /作业～ حوزهٔ عملیات، میدان کار

【范文】fànwén نمونهٔ مقاله نویسی

【范性】fànxìng 〈物〉 (فیزیك) خاصیت شکل پذیری: ～材料 مواد دارای خاصیت شکل پذیری

贩 fàn ①〈旧〉(商人买货) خرید وفروش، دادو ستد کردن: ～牲口 خرید وفروش دام پرداختن به /～毒 خرید وفروش مواد مخدر کردن ②(贩子) فروشنده، دلال، بازرگان: 小～ فروشندهٔ دوره گرد

【贩卖】fànmài خرید وفروش کردن، دوره گری کردن، جارزدن: ～皮货 خز را خرید وفروش کردن /～军火 وجنس فروختن کالای /～新殖民主义货色 خرید وفروش کردن مهمات استعمار نوین را آب کردن

【贩私】fànsī خرید وفروش کردن اشیاء نامشروع

【贩运】fànyùn حمل و نقل کالا برای فروش

【贩子】fànzi فروشنده، قاچاقچی، دلال: 马～ فروشنده یا دلال اسب /战争～ آدم جنگ افروز

畈 fàn 〈方〉〈量〉[用于大片土地]: 一～田 مساحت وسیعی از زمین زراعتی

梵 fàn بودائی: ～宫 معبد بودائی

【梵蒂冈】Fàndìgāng واتیکان

【梵文】Fànwén زبان سانسکریت

【梵宇】fànyǔ معبد بودائی 又称"梵刹"

fāng

方 fāng ①(四角都是90°的四边形)چهارگوش، چهارگوشه، چهارسو، مربع: 桌~ میز چهارگوشی، میز مربع / 五米见~ پنج متر مربع ②〈数〉قوه (ریاضی): 二的三次~是八。 دو به قوه‌ٔ سه مساوی است باهشت. ③〈量〉مخفف متر مربع یا متر مکعب: 一~木材 یك متر مکعب الوار / 土石~ متر مکعب خاك یا سنگ برداری ④(正直)درست، درستکار: 品行~正 خلق وخوی درستکاری داشتن ⑤(方向)طرف، سو: 东~ شرق، طرف شرقی / 四面八~ به جهت های مختلف ⑥(方面)طرف، جانب: 我~ طرف ما / 双~ دو طرف، طرفین ⑦(地方)جا، محل، منطقه: 远~ جای دوردست ⑧(方法)راه، طرز، شیوه: 千~百计 با توسل به هزار ویك راه / 多~ از جوانب مختلف / 领导有~ خوب اعمال رهبری کردن ⑨(配药的单子)نسخه‌ٔ دوا: 处~ نسخه نوشتن ⑩〈副〉(正当)تازه، درحال...: 年~二十 تازه ۲۰ سال داشتن / 今~ در حال حاضر ⑪〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【方案】fāng'àn طرح، پیشنهاد: 汉语拼音~ طرح آوانویسی زبان چینی / 提出初步~ طرح اولیه را ارائه دادن

【方便】fāngbiàn ①(便利)راحت، بی دردسر، بی زحمت: 为了~起见 برای تسهیلات کار / 交通~ سرویس ترافیك / 什么时候~什么时候来。 هروقت برای شما مناسب باشد، بیائید. ②〈口〉(上厕所)به دستشوئی رفتن: 你要不要~一下? آیا شما می خواهید به دستشوئی بروید ③〈婉〉(有钱)پول با خود داشتن: 手头不~ دست تنگ بودن

【方便面】fāngbiànmiàn رشته‌ٔ زودپز

【方步】fāngbù گام های بلند وشمرده: 迈~ با گام های بلند وشمرده راه رفتن

【方才】fāngcái تازه، همین الآن: 我就在那里。~ همین الآن من آنجا بودم. / 她~还在这儿。 او همین الآن اینجا بود.

【方材】fāngcái برش الوار به شکل چهار گوش یا مستطیل

【方策】fāngcè 〈书〉تدبیر، تاکتیك

【方程】fāngchéng 〈数〉معادله (ریاضی): 三次~ معادله‌ٔ درجه سوم / 高次~ معادله‌ٔ درجه‌ٔ بالا / 线性~ معادله‌ٔ خطی

【方程式】fāngchéngshì ①〈数〉معادله (ریاضی) ②〈化〉معادله (شیمی): 化学~ معادله‌ٔ شیمیائی

【方尺】fāngchǐ «چی» مربع («چی» یك سوم متر)

【方寸】fāngcùn ①(平方寸)«تسون» مربع («تسون» یك سوم دسیمتر) ②〈书〉(指人的心)دل: ~已乱 آشفته خاطر بودن، پریشان خاطر بودن، مختل بودن حواس

【方单】fāngdān ①(地契)قباله یا سند مالکیت ملك ②(单方)نسخه‌ٔ طبی

【方法】fāngfǎ اسلوب، روش، متد، طریق، طرز، شیوه: 学习~ شیوه‌ٔ آموزش / 用各种~ با توسل به طرق گوناگون / 用某种~ به طریقی، به این طریق یا آن طریق

【方法论】fāngfǎlùn 〈哲〉مبحث در روش و اسلوب، اسلوب شناسی، متدولوژی

【方钢】fānggāng 〈冶〉فولاد چهار گوش

【方格】fānggé چهار خانه: 桌布~ سفره‌ٔ چهار خانه، سفره‌ٔ شطرنجی / ~纹 طرح شطرنجی / ~纸(绘图用)کاغذ شطرنجی; (作图表用)کاغذ گرافیکی

【方根】fānggēn 〈数〉ریشه، جذر (ریاضی): 平~ جذر مربع / 立~ جذر مکعب

【方剂】fāngjì 〈中医〉نسخه‌ٔ دارو

【方济各会】Fāngjìgèhuì 〈天主教〉انجمن وابسته به راهبان یا درویش های فرقه‌ٔ فرانسیس مقدس که در سال ۱۲۰۹ میلادی تأسیس شد

【方尖碑】fāngjiānbēi ستون هرمی شکل سنگی

【方解石】fāngjiěshí 〈矿〉کربنات آهك بفرمول $CaCO_3$

【方今】fāngjīn امروزه

【方近】fāngjìn در اطراف

【方块字】fāngkuàizì هیروگلیف های چینی

【方括号】fāngkuòhào پرانتز چهار گوش به علامت ([])

【方略】fānglüè برنامه‌ٔ عمومی، نقشه‌ٔ کلی

【方面】fāngmiàn جانب، طرف، جهت، زمینه: 在这~ در این زمینه / 站在革命人民~ در کنار مردم انقلابی ایستادن / 在国际事务的许多~ در بسیاری از جنبه های مربوط به امور بین المللی

【方面军】fāngmiànjūn ارتش جبهه‌ای: 中国工农红军第一~ ارتش جبهه‌ای اول از ارتش کارگری و دهقانی چین

【方坯】fāngpī 〈冶〉فلز ریخته‌ٔ چهار گوشه

【方铅矿】fāngqiānkuàng گالن (معدن سرب)

【方枘圆凿】fāngruì-yuánzuò مانند کام گرد برای زبانه‌ٔ چهار گوشه ــ کنایه از ناجوری دو چیز

【方士】fāngshì ①(古代求仙的人)غیبگو بوسیله‌ٔ مراوده با عالم ارواح ②(古代炼丹的人)کیمیاگر، کیمیاساز

【方式】fāngshì روش، نحوه، طریق، طرز: 生活~ طرز زندگی، روش زندگی / 斗争~ طرز مبارزه / 领导~ روش رهبری

【方书】fāngshū ①(医书)کتاب پزشکی ②(方士炼丹的书)کتاب کمیاگری

【方糖】fāngtáng قند ماشینی، قند خشتی

【方头不劣】fāng tóu bù liè سرکش، غیر مطیع

【方外】fāngwài ①(尘世之外)خارج از دنیای فانی ②(异域)سرزمین بیگانه

【方位】fāngwèi جهت، سمت، موقعیت: ~词〈语〉(دستور) اسم موقعیت / ~角 زاویه‌ٔ موقعیت / ~罗盘〈测〉قطب نمای موقعیت / ~天文学 علم نجوم موقعیت / ~物〈军〉نشان اختصاصی جهت

【方向】fāngxiàng طرف، جهت، سمت: 朝这个~ بدین طرف / ~舵〈航空〉سکان هواپیما / ~盘〈汽车〉چرخ فرمان اتومبیل

【方兴未艾】fāngxīng-wèi'ài در مرحله رشد و نمو پی درپی

بودن

【方形】fāngxíng مربع، چهار گوش، چهار گوشه

【方言】fāngyán 〈语〉لهجه، گویش: ~词 واژه گویش /~学 گویش شناسی

【方圆】fāngyuán ①(周围长度) پیرامون، دور، محیط دایره: 那个湖~八百里。 پیرامون دریاچه چهارصد کیلو متر است. ②(周围) اطراف، نزدیکی ها: ~左近的人谁不知道他? چه کسی در این همسایگی او را نمی شناسد؟

【方丈】fāngzhàng «جانگ» مربع («جانگ» واحد طول در چین)

【方丈】fāngzhang ①(寺院的住持) رئیس راهبان بودائی ②(寺院住持住的房间) اطاق رئیس راهبان بودائی

【方针】fāngzhēn سیاست، راهنمود، اصول هدایت کننده: 基本~ اصول هدایت کننده / سیاست اساسی، راهنمود سیاسی 文艺~ راهنمود برای ادبیات و هنر / 作战~ برای عملیات جنگی

【方正】fāngzhèng ①(成正方形) راست و چهار گوش: 练字时要把字写得~。 هنگام تمرین خطاطی باید سعی کرد که هیروگلیف ها بطور راست نوشته شود. ②(正直) درست، درستکار، امین: 他为人~。 او آدم درستکاری است.

【方志】fāngzhì تاریخچه یك محل

【方舟】fāngzhōu کشتی نوح

【方子】fāngzi ①(药方) نسخه دارو: 开~ نسخه دارو نوشتن ②(配方的通称) دستورات برای قاطی کردن دارو ها ③同"方材"

坊 fāng ①[多用于街巷名] کوچه (معمولا به عنوان بخشی از اسم یك کوچه): 白纸~ «کوچه کاغذ سفید» ② 见"牌坊"páifāng

另见 fáng

【坊本】fāngběn 〈旧〉نسخه کتاب چاپ چوبی که در زمان قدیم از طرف کتابفروشی تهیه می شد

【坊间】fāngjiān ①(在街市上) در بساط های کنار خیابان ②(在书坊上) در کتابفروشی ها

【坊巷】fāngxiàng خیابان، کوچه

芳 fāng ①(香) خوشبو، معطر: ~草 علف معطر ②(美好的名声) نام نیك، شهرت خوب: 流~百世 نام خوبی برای همیشه از خود باقی گذاشتن

【芳醇】fāngchún خوشبو

【芳馥】fāngfù خوشبو، معطر

【芳邻】fānglín همسایه نیك

【芳龄】fānglíng سن و سال دختر خانم

【芳年】fāngnián روزگار خوش

【芳烃】fāngtīng 〈化〉(شیمی) هیدروکربن خوشبو

【芳香】fāngxiāng خوشبو، معطر: ~剂 ماده معطر کننده

【芳心】fāngxīn دل و احساسات دختر جوان

【芳馨】fāngxīn بوی خوش

【芳族】fāngzú 〈化〉ماده های شیمیایی خوشبو: 化合~ ترکیبات خوشبو / ~酸 اسید خوشبو

妨 fāng [多用于否定与疑问] ضرر، مانع: 试试又何~? اگر آزمایش کنیم، چه ضرری خواهد بود؟ / 早点动身。不~ اگر زودتر حرکت کنیم، ضرری نخواهد داشت. / 不~同他再谈一次。 اشکالی ندارد که بار دیگر باوی صحبت کنیم.

另见 fáng

钫 fāng ①〈化〉(Fr) فرانسیوم ②(考古) نوعی ظرف شراب خوری یا دیگ در قدیم

fáng

防 fáng ①(预先准备;避免) پیشگیری کردن، کارهای تدارکی را انجام دادن، جلوگیری کردن از اتفاق افتادن امری: 预~ پیشگیری کردن / ~病 جلو گیری کردن از امراض / 特~ علیه جاسوسان دشمن در حالت آماه باش بودن / 以~万一 در برابر هر اتفاق احتمالی آماده بودن ②(防守) دفاع کردن: 国~ دفاع ملی / 边~ دفاع مرزی ③(堤) خاکریز، سد

【防暴】fángbào مبارزه علیه زور یا آشوب

【防爆】fángbào 〈矿〉ضد انفجار: ~型电动机 موتور نوع ضد انفجار

【防备】fángbèi در برابر هر اتفاق احتمالی آماده بودن: ~敌人突然袭击 در برابر هجوم ناگهانی دشمن آماده بودن / 采取措施~发生事故 برای جلوگیری از وقوع حادثه احتمالی تدابیری اتخاذ کردن

【防波堤】fángbōdī موج شکن

【防不胜防】fáng bùshèng fáng غیر قابل پیشگیری، غیر قابل دفاع مؤثر

【防潮】fángcháo ①(防止潮湿) ضد رطوبت: ~纸 کاغذ ضد رطوبت / ~火药 باروت ضدرطوبت / ~砖 آجر عایق رطوبت / ~层〈建〉 لایه ضد رطوبت ②(防备潮水) جلوگیری از طغیان آب ناشی از جزر و مد

【防尘】fángchén ضد گرد و غبار: ~圈〈机〉 حلقه ضد گرد و غبار / ~罩 پوشش ضد گرد و غبار

【防除】fángchú جلوگیری و محو کردن: ~害虫 جلوگیری و محو کردن حشرات موذی

【防磁】fángcí 〈物〉ضد مغناطیسی

【防弹】fángdàn ضد گلوله: ~背心 جلیقه ضد گلوله / ~玻璃 شیشه ضد گلوله

【防盗】fángdào از سرقت پیشگیری کردن

【防地】fángdì 〈军〉منطقه دفاعی، ایستگاه دفاعی

【防冻】fángdòng از سرمازدگی پیشگیری کردن: ~剂 ماده ضدسرمازدگی / ~药品 داروی ضد سرمازدگی

【防毒】fángdú ضد گاز سمی: ~面具 ماسك ضد گاز / ~器材 وسایل ضد گاز / ~衣服 لباس ضد گاز

【防范】fángfàn در برابر وقوع هر حادثه احتمالی آماده بودن

【防风】fángfēng 〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of fangfeng"

【防风林】fángfēnglín (جنگل) باد شکن: ~带 کمربند باد شکن

【防风障】 fáng fēngzhàng پرچین باد شکن

【防辐射】 fáng fúshè جلوگیری از نیروی تشعشعی

【防腐】 fángfǔ ضد عفونی: ~材料 مواد ضد عفونی / ~剂 مادهٔ ضد عفونی

【防旱】 fánghàn جلوگیری از خشکی و بی‌آبی

【防洪】 fánghóng از سیل جلوگیری کردن، سیل را کنترل کردن: ~工程 تأسیسات برای جلوگیری از سیل / ~措施 اقداماتی برای مبارزه با سیل

【防护】 fánghù دفاع کردن، محافظت کردن، حفاظت کردن: 人体~ حفاظت بدنی / 放射~ حفاظت از نیروی تشعشعی / ~堤 سد، خاکریز

【防护林】 fánghùlín جنگل محافظ: ~带 کمربند جنگل محافظ

【防滑链】 fánghuáliàn 〈汽车〉 زنجیر چرخ اتومبیل

【防化学兵】 fánghuàxuébīng واحد های نظامی ضد شیمیائی 又作"防化兵"

【防患未然】 fáng huàn wèi rán اقدامات احتیاطی به عمل آوردن، تدابیر احتیاطی برای جلوگیری از بلای احتمالی اتخاذ کردن

【防火】 fánghuǒ پیشگیری از آتش سوزی، ضد آتش سوزی: ~墙 دیوار ضد آتش سوزی / ~隔离线〈林〉 خط فاصله ضد آتش سوزی در جنگل

【防空】 fángkōng دفاع هوائی، ضد هوائی: ~部队 نیروهای دفاع هوائی / ~警报 آژیر دفاع هوائی / ~导弹 موشك ضد هوائی / ~演习 تمرینات ضد هوائی / ~壕 پناهگاه ضد هوائی

【防空洞】 fángkōngdòng ①(躲避空袭的洞) پناهگاه ضد هوائی ②(隐藏处) پوششی برای افکار نادرست

【防涝】 fánglào پیشگیری از سیلاب

【防凌】 fánglíng از تهدید حرکت سریع یخ کاستن

【防区】 fángqū منطقهٔ دفاع، منطقهٔ پادگان

【防染剂】 fángrǎnjì 〈纺〉 مادهٔ مقاوم در برابر رنگهای دیگر (برای رنگرزی پارچه)

【防身】 fángshēn محافظت بدن از هر نوع صدمهٔ احتمالی

【防守】 fángshǒu دفاع کردن، محافظت کردن

【防暑】 fángshǔ پیشگیری از گرمازدگی: ~药 داروی ضد گرمازدگی

【防水】 fángshuǐ عایق آب، دافع آب، رطوبت ناپذیر: ~表 ساعت ضد آب، ساعت دافع آب / ~布 پارچهٔ عایق آب / ~层〈建〉 لایهٔ عایق آب

【防缩】 fángsuō 〈纺〉 ضد چروك خوردگی

【防坦克】 fángtǎnkè دفاع ضد تانك: ~地雷 مین ضد تانك / ~炮 توپ ضد تانك / ~火箭 موشك ضد تانك / ~壕 خندق ضد تانك / ~阵地 موضع ضد تانك

【防特】 fángtè در برابر جاسوسان دشمن در حال آماده باش بودن

【防头】 fángtóu مواظب بودن، مراقب بودن

【防微杜渐】 fángwēi-dùjiàn شر و فساد را از همان آغازش ریشه‌کن کردن

【防卫】 fángwèi دفاع کردن، محافظت کردن

【防务】 fángwù امور مربوط به دفاع، دفاع

【防线】 fángxiàn خط دفاعی

【防锈】 fángxiù ضد زنگ

【防汛】 fángxùn پیشگیری و کنترل سیلاب، مبارزه با طغیان آب: 组成~大军 سپاه مبارزه با طغیان آب را سازمان دادن / ~指挥部 ستاد فرماندهی کنترل سیلاب

【防疫】 fángyì پیشگیری از شیوع بیماریهای واگیردار: ~站 مرکز پیشگیری از شیوع بیماریهای واگیردار / ~针 آمپول پیشگیری از بروز بیماری

【防雨布】 fángyǔbù (پارچهٔ) برزنت

【防御】 fángyù دفاع کردن، مدافعه کردن: 纵深~ دفاع در اعماق سرزمین / ~工事 استحکامات تدافعی / ~部队 واحدهای تدافعی / ~阵地 موضع تدافعی

【防灾】 fángzāi از آفات طبیعی پیشگیری کردن

【防震】 fángzhèn ①(防止地震灾害) از زلزله پیشگیری کردن: ~措施 تدابیر لازم برای مقابله با زلزله ②(免受震动) ضد لرزه: ~手表 ساعت ضد ضربه

【防止】 fángzhǐ جلوگیری کردن، پرهیز کردن، اجتناب کردن: ~核扩散条约 قرار داد بمنظور جلوگیری از توسعهٔ هسته ای / ~污染 از آلودگی هوا جلوگیری کردن / ~煤气中毒 جلوگیری از مسمومیت ناشی از گاز

【防治】 fángzhì پیشگیری و معالجهٔ بیماری: ~血吸虫病 پیشگیری و معالجهٔ بیماری شیستوزومیاز / ~病虫害 کنترل بیماری های نباتی و حشرات موذی

坊

fáng کارگاه، کارخانه: 染~ کارگاه رنگرزی / 油~ کارگاه روغن کشی
另见 fāng

妨

fáng مانع شدن، باز داشتن، ممانعت کردن، سد کردن

【妨碍】 fáng'ài مانع شدن، باز داشتن، ممانعت کردن، سد کردن: ~团结 مانع وحدت وهمبستگی شدن / ~生产的发展 مانع پیشرفت کار شدن / ~工作 مانع کار شدن / ~交通 ترافیك را مسدود کردن

【妨害】 fánghài ضرر وارد آوردن، زیان رساندن، صدمه زدن: ~健康 به سلامتی زیان رساندن

房

fáng ①(房屋) خانه، بنا، عمارت: 平~ خانهٔ یك طبقه / 楼~ خانهٔ چند طبقه / 瓦~ خانهٔ آجری / 洗衣~ کارگاه رخت شوئی ②(房间) اطاق: 客~ مهمان سرا / 书~ اطاق مطالعه / 病~ اطاق مخصوص بیمار ③(像房子的东西) ساختمان خانه مانند: 蜂~ کندو / 莲~ تخمدان نیلوفر ④(家族的一支) شاخه‌ای از خانواده ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【房舱】 fángcāng کابین مسافر در کشتی

【房产】 fángchǎn دارائی خانه

【房地产】 fángdìchǎn ملك، اموال غیر منقول

【房顶】 fángdǐng بام

【房东】 fángdōng صاحب خانه

【房荒】 fánghuāng کمبود شدید خانه ها

【房基】fángjī پایه‌ٔ خانه، شالوده‌ٔ خانه
【房脊】fángjǐ پشته‌ٔ بام خانه
【房间】fángjiān اطاق: 一套~ یك آپارتمان، یك سوئیت
【房客】fángkè مستأجر، کرایه نشین، اجاره نشین
【房契】fángqì قباله یا سند مالکیت خانه
【房舍】fángshè خانه
【房事】fángshì عمل مقاربتی (بین زن و شوهر)
【房室】fángshì اطاق خانه
【房屋】fángwū خانه ها، عمارت ها
【房牙】fángyá دلال خانه
【房檐】fángyán پیش‌آمدگی لبه‌ٔ بام
【房院】fángyuàn خانه‌ٔ حیاط دار
【房主】fángzhǔ صاحب خانه
【房子】fángzi ①(房屋) خانه، بنا، ساختمان ②(房间) اطاق
【房租】fángzū کرایه‌ٔ خانه، اجاره‌ٔ خانه

肪 fáng 见"脂肪"zhī fáng

鲂 fáng نوعی ماهی شبیه ماهی سیم
【鲂鮄】fángfú نوعی ماهی که دارای باله های خاردار وسرزره دار و خاردار است وسه زوج عضو شبیه به انگشت نیز دارد

fǎng

访 fǎng ①(探问;看望) به دیدن کسی رفتن، به ملاقات کسی رفتن، زیارت کردن: 友~ به دیدن دوست رفتن / 互~ دیدوبازدید کردن ②(调查;寻求) بوسیله‌ٔ تحقیق یا جستجـو بدنبال چیزی گشتن: ~求民间丹方 داروی شفابخش مردمی را جستجو کردن
【访查】fǎngchá در همه جا گشتن و به رسیدگی پرداختن
【访古】fǎnggǔ جستجوی آثار قدیمی کردن
【访客】fǎngkè مهمان
【访贫问苦】fǎng pín wèn kǔ به خانه های مردم فقیر سر زدن و به آنها دلداری دادن
【访视】fǎngshì دیدار ومراقبت کردن
【访问】fǎngwèn دیدن کردن.مصاحبه کردن: 正式(非正式)~ دیدار رسمی (غیر رسمی) / 亲友~ به دیدن دوستان و بستگان رفتن / ~北京 از پکن دیدن کردن / 国事~ دیدار رسمی از یك کشور
【访寻】fǎngxún سراغ گرفتن و جستجو کردن

仿 fǎng ①(模仿) تقلید کردن، کپی کردن: ~造 تقلیـد کردن ②(相似) شبیه بودن، مانند بودن: 相~ بسیار شبیه بودن ③(摹写的字) کلمه ای که طبق مشق خط نوشته شده باشد
【仿单】fǎngdān دستورهائی برای چگونگی استفـاده از کـالای فروخته شده
【仿佛】fǎngfú ①(似乎) چنین به نظر آمدن، گویا، مثل اینکه: 这事他~已经知道了。 مثل اینکه او از این امر مطلع است. ②(类似) شبیه بودن: 这两个人的年纪相~。 این دو نفر تقریبا همسن وسال هستند.
【仿古】fǎnggǔ به شکل یك عتیقه ساخته شده: ~青铜器 تقلیدی از برنز قدیمی
【仿冒】fǎngmào از راه تقلید تقلب کردن
【仿生学】fǎngshēngxué علم بیونیك
【仿宋】fǎngsòng 〈印〉 تـقـلـیـدی از حـروف چـاپ بـسـبـك سلسله‌ٔ «سون»
【仿效】fǎngxiào تقلید کردن، سرمشق گرفتن: 我们应该~他。 ما باید از او سرمشق بگیریم.
【仿形】fǎngxíng 〈机〉 مدل تقلید شده
【仿造】fǎngzào کپی کردن، مطابق مدل معینی درآوردن: 这卡车是照"解放牌"~的。 این کامیون به تقلیـد مـدل مـارك «آزادی» ساخته شده است.
【仿照】fǎngzhào تقلید کردن، رعایت کردن: 这个办法很好, 各地可以~办理。 این روش خوبی است و می تواند در جاهای دیگر مورد پذیرش قرار بگیرد.
【仿制】fǎngzhì تقلید کردن، مطابق مدل معینی درآوردن: ~品 چیز تقلیدی

纺 fǎng (把纤维做成纱或线) رشتن، ریسیدن، تنیدن: 把棉花~成纱 پنبه را ریسیدن و به نخ تابیده تبدیل کـردن ②(质薄平纹绸) پارچه‌ٔ ابریشم بسیار ظریف
【纺车】fǎngchē چرخ ریسندگی
【纺绸】fǎngchóu پارچه‌ٔابریشم نرم و ساده بافته شده
【纺锤】fǎngchuí دوك ریسندگی
【纺纱】fǎngshā نخ ریسی کردن: ~工人 نخ ریس / ~机 دستگاه نخ ریسی
【纺丝】fǎngsī 〈化纤〉 نخ ریسی: ~泵 تلمبه‌ٔ نخ ریسی / ~机 ماشین نخ ریسی / ~浴 محل شستشوی نخ تابیده
【纺液染色】fǎngyè rǎnsè 〈化纤〉 رنگرزی با روغن جلا: ~纤维 الیاف رنگرزی شده با روغن جلا
【纺织】fǎngzhī ریسندگی وبافندگی، نساجی: ~厂 کـارخـانـه‌ٔ نساجی / ~工人 نساج / ~工业 صنعت نساجی / ~品 منسوجات
【纺织娘】fǎngzhīniáng 〈动〉 نوعی حشره‌ٔ راست بال درختی بنام "Katydid"

舫 fǎng قایق تفریحی نقاشی شده، کشتی کوچك، قایق: 画~ قایق سنگ مرمر (در قصر تابستانی پکن) / 石~

fàng

放 fàng ①(使自由) آزاد کردن، رها کردن، ول کردن: 他们不~他走。 آنها ولش نمی کنند. / 把俘虏~了 اسرای جنگی را آزاد کردن ②(结束;完了) پایان یافتن، تمام شدن: ~工 کار به پایان رسیدن / ~学 تمام شدن درس مدرسه ③(发出;射出) رها کردن، پرتاب کردن، انداختن: ~枪 تیرانـدازی کردن، تیرخالی کردن / ~焰火 آتش بازی کردن / ~风筝 بادبادك هوا کردن ④(放牧) چراندن: ~牛 گاوچراندن ⑤(放

(任;纵情) خود را بی‌بندوبار رها کردن: ~声歌唱 با ذوق وشور آواز خواندن / ~声大哭 با صدای بلند گریه سر دادن ⑥(借钱给人,收取利息) برای گرفتن سود قرض دادن: ~债 برای گرفتن سود پول قرض دادن / ~高利贷 رباخواری ⑦(扩展) دراز کردن، گشاد کردن: 把上衣~长一点 قدکت را کمی بلند کردن / 把裤腰~半寸 کمر شلوار را یك چهارم سانتیمتر گشاد کردن ⑧(开放) باز شدن، شکفتن: 心花怒~ از شادی در پوست خود نگنجیدن / 百花齐~。 صدگل می‌شکفند. ⑨(加进去) اضافه کردن، ریختن: 菜里多~点酱油。 کمی بیشتر سوس سویا در غذا بریزید. ⑩(使处于一定位置) قرار دادن،گذاشتن: 把书~在桌上。 کتاب را روی میز بگذار. / 把人民利益~在个人利益之上 منافع خلق را مافوق منافع شخصی قرار دادن / 把计划生育的工作重点~到农村去。 در امر تنظیم خانواده باید روی روستا تأکید کرد. ⑪(搁置) کنار گذاشتن: 这事不急,先~一~。 این کار فوریت ندارد، بیائیم آنرا موقتا بکنار بگذاریم. ⑫(驱逐) بیرون راندن، تبعید کردن: 流~ تبعید کردن / 黜~〈书〉 کسی را از کار کنار گذاشتن ⑬(使行为、态度有分寸) تعدیل کردن (روش یا برخورد را) تا اندازه‌ای: ~老实点儿! درست رفتار کن! / ~明白些! فهمیده باش! / 脚步~轻些。 آهسته تر راه برو. / 把速度~慢点儿。 سرعت را کمی کم کن. ⑭(砍伐) درخت بریدن: 上山~树 برای بریدن درخت بالای کوه رفتن ⑮(放映;播送) نشان دادن، در معرض نمایش گذاردن: ~电影 فیلم نشان دادن / ~幻灯 اسلاید نشان دادن / ~电视 تلویزیون را روشن کردن

【放长线,钓大鱼】 fàng chángxiàn, diào dàyú برای گرفتن ماهی بزرگ سیم درازی توی آب انداختن ــ کنایه از برای تأمین چیز بزرگ برنامهٔ درازمدت ریختن

【放出】 fàngchū بیرون دادن، خارج کردن: ~光和热 نور وحرارت دادن / ~阵阵清香 عطری دلپذیر افشاندن، بوی خوش دادن / ~烟幕 پردهٔ دود ایجاد کردن

【放存】 fàngcún امانت گذاشتن

【放大】 fàngdà بزرگ کردن، (چند) برابر کردن: 把照片~ عکس را بزرگ کردن / ~机 دستگاه بزرگ کردن عکس / ~镜 ذره بین / ~纸 کاغذ مخصوص بزرگ کردن عکس / ~率 درصد بزرگ کردن

【放大炮】 fàng dàpào بالیدن یا اظهار نظر تند و داغ کردن

【放大器】 fàngdàqì 〈电子〉 ابزار تقویت کنندهٔ برق

【放贷】 fàngdài اعتبار دادن

【放胆】 fàngdǎn دلیرانه و با اطمینان عمل کردن

【放诞】 fàngdàn 〈书〉 در صحبت و رفتار خود لگام گسیخته و بی‌بندوبار بودن

【放荡】 fàngdàng ①(放纵) فاجر، بد اخلاق، هرزه ②(不受拘束) آزاد از قید و رسوم، بی بندوبار، لگام گسیخته: ~不羁 آزاد از قید و رسوم و بی بندوبار

【放电】 fàngdiàn 〈物〉 (فیزیك) خروج و تراوش برق: 火花~ خروج وتراوش برق از جرقه / 尖端~ خروج وتراوش برق از نوك

【放刁】 fàngdiāo برای کسی اشکال تراشی کردن، با پستی و فرومایگی عمل کردن

【放毒】 fàngdú ①(加入毒药) (در غذا، آب و غیره) سم دادن، مسموم کردن ②(散布毒素) حرف های بدخواهانه زدن، پخش کردن افکار زهرآگین

【放飞】 fàngfēi ①(准许起飞) اجازهٔ پرواز هواپیما را دادن ②(把鸟撒出去使高飞) (پرنده را) رها کردن (برای بلند پروازی)

【放风】 fàngfēng ①(通风) به هوای تازه راه دادن ②(犯人到户外活动) بردن زندانیان به هوای آزاد برای هواخوری ③(透露消息) درز کردن خبرها، شایعه پراکندن ④〈方〉(把风) به عنوان دیده بان عمل کردن

【放工】 fànggōng (کارگران) از کار فارغ شدن

【放过】 fàngguò از دست دادن، گریز چیزی را راه دادن: 不要~这个好机会。 این فرصت خوب را از دست ندهید.

【放虎归山】 fàng hǔ guī shān 见"纵虎归山"zòng hǔ guī shān

【放火】 fànghuǒ ①(引火烧毁) آتش زدن، سوزاندن: 游击队~烧了敌人的仓库。 چریك ها انبار دشمن را آتش زدند و سوزاندند. / ~犯 مجرم ایجاد حریق عمدی ②(煽动) ناآرامی را تحریك کردن، بلوا بر پا کردن

【放假】 fàngjià مرخصی داشتن، تعطیل کردن: 你们什么时候放暑假? تعطیلات تابستانی شما کی شروع می شود؟ / 元旦~一天。 روز اول ژانویه تعطیل است.

【放空炮】 fàng kōngpào حرف های توخالی زدن وعمل نکردن: 不要~,拿出行动来。 حالا از این سخنان پوچ و بی معنی دست بردار. ما می‌خواهیم عملت را ببینیم.

【放空气】 fàng kōngqì عمدا اشاره‌ای کردن، محیطی ایجاد کردن: 放出和谈空气 محیط مناسبی برای مذاکرهٔ صلح ایجاد کردن

【放宽】 fàngkuān از شدت چیزی کاستن، محدودیت ها را شل کردن: ~期限 تمدید مهلت / ~尺度 از شدت مقررات کاستن

【放款】 fàngkuǎn قرض دادن، وام دادن، اعتبار دادن

【放浪】 fànglàng بی بندوبار، لگام گسیخته، گستاخ

【放浪形骸】 fànglàng xínghái بی بندوبار وآزاد از رسوم و عادات اجتماعی عمل کردن

【放冷箭】 fàng lěngjiàn از نهان به کسی ضرر رساندن

【放亮】 fàngliàng (هوا) روشن شدن

【放量】 fàngliàng به قدر ظرفیت خود (خوردن یا نوشیدن)

【放疗】 fàngliáo معالجه با استفاده از اشعهٔ رادیوآکتیو

【放牧】 fàngmù چراندن، به علفگاه بردن: ~期 فصل چراندن

【放牛娃】 fàngniúwá گاوچران

【放排】 fàngpái 〈林〉 الوار را روی کلك حمل و نقل کردن

【放盘】 fàngpán 〈旧〉 با تخفیف فروختن

【放炮】 fàngpào ①(发射炮弹) توپ انداختن، به توپ بستن ②(爆裂) (لاستیك) پنچر شدن: 车胎~了。 لاستیك پنچر شد. ③(爆破) منفجر کردن: 危险,正在~! خطر! انفجار در جریان است. ④(猛烈抨击) شماتت کردن، شدیدا انتقاد کردن: 不了解情况不要乱~。 اگر حقیقت را نمی دانی، شماتت نکن.

【放屁】 fàngpì ①(一种生理现象) تیز دادن، گوزیدن، گوز دادن ②(瞎说) باد ول کردن، حرف های بیهوده، مزخرف گفتن

مزخرف نگو! ~!زدن، یاوه گفتن

【放弃】fàngqì صرف نظر کردن، منصرف شدن، دست برداشتن: ~原则 از اصول ~ / 不~表决权 از حق رأی دهی منصرف شدن / ~原计划 از برنامهٔ قبلی منصرف شدن، خود دست برنداشتن

【放钱】fàngqián 〈方〉 قرض دادن

【放青】fàngqīng دامها را به چراگاه بردن

【放青苗】fàng qīngmiáo (زمینداران یا بازرگانان) محصولات هنوز درو نشده را (از دهقانان) به قیمت ارزان خریدن

【放晴】fàngqíng (پس از باران) روشن شدن، صاف شدن هوا: 天一~咱们就开镰收麦子。هروقت هوا صاف شد، به درو کردن گندم خواهیم پرداخت.

【放热】fàngrè 〈化〉 (شیمی) حرارت زا: ~反应 واکنش حرارت زا

【放任】fàngrèn اغماض کردن، چشم پوشی کردن، دخالت نکردن: ~自流 اشیاء را بصورت طبیعی مجال رشد دادن / 采取~态度 روش «هرچه پیش آید، خوش آید» را اتخاذ کردن

【放散】fàngsàn (دود، عطر وغیره) پخش شدن

【放哨】fàngshào کشیك دادن، در کشیك بودن، سر کشیك ایستادن: 在村口~ دم دروازهٔ دهکده سر کشیك ایستادن

【放射】fàngshè پرتو افکندن، شعاع افکندن: ~病 بیماری در اثر اشعهٔ رادیواکتیو / ~治疗 معالجه بوسیلهٔ اشعهٔ رادیواکتیو / ~现象〈物〉 (فیزیك) پدیدهٔ پرتوافشانی، رادیواکتیویته

【放射线】fàngshèxiàn 〈物〉 اشعهٔ رادیواکتیو

【放射性】fàngshèxìng 〈物〉 رادیواکتیویته: ~尘埃 غبار رادیواکتیوی / ~污染 آلودگی رادیواکتیوی / ~元素 عنصر رادیواکتیو

【放射性同位素】fàngshèxìng tóngwèisù ایزوتوپ رادیواکتیو: 人造~ جسم مصنوعی ایزوتوپ رادیواکتیو

【放生】fàngshēng ①(把捉住的小动物放掉) جانوران اسیر کوچك را رها کردن ②(佛教) (بودائی ها) ماهی ها یا پرندگان اسیر را خریدن و آنها را آزاد کردن

【放声】fàngshēng با صدای بلند: ~大哭 با صدای بلند گریه کردن / ~歌唱 با صدای بلند آواز خواندن، سردادن

【放手】fàngshǒu ①(松开手) رها کردن دست: 你抓紧，我要~了。 تو محکم بگیر، من رها میکنم. ②(解除束缚) قید وبند را از بین بردن: 让年轻人~工作 به جوانان آزادی کار را دادن / ~发动群众 با تمام نیرو توده های مردم را بسیج کردن

【放水】fàngshuǐ ①(打开水龙头) شیر آب را باز کردن ②(排水) (از مخزن آب) آب خارج کردن

【放肆】fàngsì بی بند و بار، لجام گسیخته، گستاخ، جسور: ~的行为 عملکرد جسورانه / 胆敢如此~! چقدر جسارت کردی! / 极为~ بی نهایت جسورو گستاخ / ~诬蔑 تهمت گستاخانه زدن بودن

【放松】fàngsōng شل کردن، سست کردن، تقلیل دادن، تخفیف دادن: ~肌肉 عضلات خود را شل کردن / ~警惕 از هوشیاری خود کاستن

【放送】fàngsòng (از بلندگو) پخش کردن: ~一篇录音报导 رپورتاژ ضبط شده ای را پخش کردن / 大喇叭在~音乐。 بلندگو دارد موسیقی پخش می کند.

【放下】fàngxià زمین گذاشتن، پایین گذاشتن: ~手头的工作 از کار فعلی خود دست کشیدن / 我们命令敌军~武器。 ما به ارتش دشمن دستور دادیم که اسلحه شان را زمین بگذارند. / ~架子，拜群众为师。 کبر وغرور را کنار بگذارید و از توده های مردم بیاموزید.

【放下屠刀，立地成佛】fàngxià túdāo, lì dì chéng fó قصاب همینکه ساطور خودرا زمین می گذارد، بوداصفت می شود ــ کنایه از اینکه خطاکار هروقت از کار بد دست بکشد، رستگاری می یابد.

【放线菌】fàngxiànjūn 〈微〉 دسته‌ای از باکتریهای رشته ای شامل ساپروفیت های خاکی و انگل ‌های مولد بیماریهای نباتی و جانوری: ~病 بیماری ناشی از این نوع باکتریهای رشته‌ای

【放心】fàngxīn خاطر جمع شدن، راحت شدن، تسلی یافتن: 昨天她来了电报，我们才~。 دیروز تا تلگرافش نرسیده بود، خیال ما ناراحت بود. / 对某人不大~ چندان به کسی اعتماد نداشتن / ~不下 نگران و مضطرب بودن

【放行】fàngxíng اجازهٔ عبور را دادن

【放学】fàngxué ①(学校结束半天或一天的学习) تمام شدن درس ها: 他们学校下午五点~。 مدرسهٔ آنها ساعت پنج بعد از ظهر تعطیل است. ②〈旧〉(放假) تعطیلات تابستانی یا زمستانی داشتن

【放血】fàngxuè خون‌گیری، حجامت

【放眼】fàngyǎn نگاه دور و دراز انداختن: 胸怀祖国，~世界 میهن خود را در دل داشتن و دنیا را در مدنظر داشتن / ~远望 به فاصلهٔ دور نظر انداختن

【放养】fàngyǎng (ماهی وغیره را) برای پرورش در جای مناسبی نگهداری کردن: 水库里~了许多种鱼。 در مخزن آب انواع و اقسام ماهی ها پرورش می یابند.

【放音机】fàngyīnjī دستگاهی فقط برای پخش صدا (نه ضبط صوت)

【放鹰】fàngyīng ①(打猎时放出鹰) هنگام شکار عقاب پرورشی را رها کردن (جهت صید کردن پرندگان یا جانوران کوچك) ②(利用女子骗钱) از دختران سؤاستفاده کردن بمنظور کسب پول غیر مشروع

【放映】fàngyìng نشان دادن، در معرض نمایش گذاردن: ~电影 فیلم نشان دادن / ~队 گروه نمایش دادن فیلم / ~机 پروژکتور فیلم / ~室 اطاق نمایش دادن فیلم / ~员 کارگر نمایش دهندهٔ فیلم

【放淤】fàngyū با مواد رسوبی کود دادن: ~造田 با مواد رسوبی به زمین کود دادن و مزارع را درست کردن

【放赈】fàngzhèn اشیاء مورد نیاز را به مصیبت دیدگان یا فقرا رساندن

【放之四海而皆准】fàng zhī sìhǎi ér jiē zhǔn جهان شمول، معتبر در همه جا

【放置】fàngzhì کنار گذاشتن: ~不用 (ماشین آلات وغیره را) کنار گذاشتن و از آن استفاده نکردن

【放逐】fàngzhú تبعید کردن، بیرون راندن

【放纵】fàngzòng ①(纵容) کسی را به حال خود رها کردن، لوس کردن: 你太～你的孩子了。 شما بچه‌های خود را بسیار لوس کرده اید. ②(不守规矩) بی‌انضباط، بی‌قیدوبند

fēi

飞 fēi ①(飞行) پرواز کردن، پریدن، طیران کردن: 鹰～得高。 عقاب بسیار بلند پرواز می کند. / 乘专机～往乌鲁木齐 با هواپیمای اختصاصی به «اورومچی» پرواز کردن / 从广州直～北京 از «گوان جو» به پکن بدون توقف پرواز کردن / 蝴蝶在花丛中～来～去。 پروانه‌ها در میان گلها پرواز می کنند. ②(飘动) در هوا اینسو وآنسو پریدن: 鸢～ غلیواج پرنده / 大雪纷～。 تکه های درشت برف سریع می بارید. ③(极快) سریع: ～奔 سریع دویدن / 物价～涨。 قیمت اجناس بطور سرسام آور بالا می رود. ④(突然,意外) ناگهانی، غیرمترقبه: ～来横祸 مصیبت ناگهانی ⑤(凭空而来) بی‌اساس، بی‌پایه: 流言～语 شایعات و تهمت و افترا ⑥〈口〉(挥发) تبخیر ازبین رفتن: 樟脑放久了,都～净了。 کافور چون مدت زیادی مانده بود، کاملا تبخیر شده است. در نتیجهء تبخیر ⑦〈方〉(飞轮) چرخ دنده دار (دوچرخه)

【飞白】fēibái نوعی سبك خطاطی چین که ویژگی آن اینستکه دروسط خط ها سفیدی دیده می شود و گویا با قلم‌موی نیم‌خشك نوشته می شود

【飞迸】fēibèng به هر طرف پریدن

【飞笔】fēibǐ سریع نوشتن

【飞播】fēibō بوسیلهء هواپیما بذرافشانی کردن

【飞车走壁】fēi chē zǒu bì 〈杂技〉 موتورسیکلت سواری روی سطح داخلی دیوار سیلندر مانند در آکروباسی

【飞驰】fēichí بسرعت حرکت کردن: 火车～而过。 قطار بسرعت گذشت.

【飞虫】fēichóng حشرهء پردار

【飞船】fēichuán سفینهء هوائی، بالون

【飞弹】fēidàn ①〈军〉 موشك ②(流弹) گلولهء منحرف شده

【飞地】fēidì زمین یك استان یا یك شهرستان که در زمین استان یا شهرستان دیگری محصور شده باشد

【飞短流长】fēiduǎn-liúcháng به مطلبی شاخ و برگ دادن و دربارهء دیگران بدگوئی کردن

【飞蛾投火】fēi'é tóu huǒ پروانه به آتش شمع می پرد — یعنی انسان خود را بدست خود از بین می برد.

【飞航】fēiháng پرواز کردن

【飞红】fēihóng سرخ شدن

【飞花】fēihuā 〈纺〉 کرك، پر، ضایعات پنبه

【飞黄腾达】fēihuáng téngdá در کار و پیشهء خود به پیشرفت‌های سریع نائل آمدن

【飞蝗】fēihuáng ملخهای مهاجر

【飞机】fēijī هواپیما، طیاره: 垂直起落～ هواپیما با پرواز و فرود عمودی / 短距起落～ هواپیما با پرواز و فرود کوتاه / ～场 فرودگاه / ～库 آشیانهء هواپیما / ～制造业 صنعت هواپیماسازی

【飞架】fēijià (پل) در هوای بلند زده شدن

【飞溅】fēijiàn ترشح کردن، چلپ چلوپ کردن: 岸边浪花～。 امواج دریا در ساحل کف می کرد. / 钢花～ جرقه ها از فولاد ذوب شده در همه جا پخش می شد.

【飞快】fēikuài ①(非常迅速) بسیار سریع، به سرعت برق: 以～的速度前进 به سرعت زیاد به پیش رفتن ②(非常锋利) بسیار تیز و برنده: 把镰刀磨得～ داس را بسیار تیز کردن

【飞掠】fēilüè بسرعت گذشتن

【飞轮】fēilún ①〈机〉 چرخ معدل، چرخ طیار، چرخ لنگر ②(自行车的飞轮) چرخ دنده‌دار (دوچرخه)

【飞毛腿】fēimáotuǐ ①(跑得飞快的腿) پای تندرو ②(跑得飞快的人) آدم تندرو

【飞沫传染】fēimò chuánrǎn 〈医〉 سرایت بیماری بوسیلهء سرفه یاتف بیمار

【飞跑】fēipǎo سریع دویدن

【飞蓬】fēipéng 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Bitten fleabane"

【飞瀑】fēipù آبشاری که از جای مرتفع به پائین می ریزد

【飞潜动植】fēi qián dòng zhí دنیای حیوانات ونباتات

【飞禽走兽】fēiqín-zǒushòu پرندگان و حیوانات درنده

【飞泉】fēiquán آبشار از صخرهء کوه

【飞绕】fēirào دور محل مرتفعی پیچ خوردن: 一条水渠～山梁,宛如长龙。 کانالی مانند اژدهائی دور پشتهء کوه پیچ می خورد.

【飞沙走石】fēi shā-zǒushí شن در حال پرواز وسنگ در حال غلتیدن — کنایه از باد شدید

【飞驶】fēishǐ (قطار و غیره) سریع حرکت کردن

【飞逝】fēishì (وقت) سریع سپری شدن

【飞鼠】fēishǔ سنجاب پرنده

【飞速】fēisù به سرعت زیاد: 列车～驶过。 قطار به سرعت زیاد گذشت. / 这个县轻重工业都在～发展。 صنایع سبك و سنگین این شهرستان به سرعت زیاد پیشرفت می کند.

【飞腾】fēiténg بسرعت صعود کردن: 黑烟～。 دودهای سیاه سریع بلند شد.

【飞天】fēitiān 〈美术〉 خدایان پرنده در مذهب بودا (که در نقاشی های دیواری غار «دون هونگ» یافت می شود)

【飞艇】fēitǐng سفینهء هوائی

【飞舞】fēiwǔ در هوا رقصیدن: 雪花～ تکه های برف در هوا به رقص در می آید. / 蝴蝶在花丛中～。 پروانه ها در میان گل ها پرپر می زنند.

【飞翔】fēixiáng در هوا چرخیدن: 雄鹰在空中～。 عقاب در هوا می چرخید.

【飞行】fēixíng پرواز: 特技～ عملیات اکروباتی با هواپیما / ～半径 شعاع دایرهء پرواز / ～表演 پرواز نمایشی / ～服 لباس مخصوص پرواز / ～帽 کلاه مخصوص پرواز / ～速度 سرعت پرواز / ～员 خلبان

【飞行集会】fēixíng jíhuì تظاهراتی که شرکت کنند گان آن سریع جمع می شوند و سریع پراگنده می گردند

【飞行器】fēixíngqì هرنوع وسیلهء پرواز (مانند بالون، هواپیما،

موشك و غيره)
【飞旋】fēixuán باچرخش پرواز كردن
【飞檐】fēiyán 〈建〉پيش آمدگى تمايل به بالاى سقف
【飞檐走壁】fēiyán-zǒubì (شمشير بازان در داستان هاى قديمى چين) بر روى بام پريدن و از ديوار بالا رفتن
【飞眼】fēiyǎn غمزه كردن، نگاه عاشقانه انداختن
【飞扬】fēiyáng بلند شدن، به هوا برخاستن، بلند شدن ~尘土: گرد و غبار
【飞扬跋扈】fēiyáng-báhù متكبر، پرنخوت، خود سر
【飞鱼】fēiyú 〈动〉نوعى ماهى پرنده در آبهاى چين
【飞跃】fēiyuè ①(突飞猛进) جهش، پرش: 科学正在~发展。 علم با جهش هاى سريع به پيش مى رود. ②〈哲〉(فلسفه) جهش: 认识过程的一次~ جهشى در جريان شناخت
【飞灾】fēizāi مصيبت غير مترقبه
【飞贼】fēizéi ①(能登墙上房的贼) دزد شبانه كه بتواند از روى ديوار و بام به خانه برسد ②(空中强盗) سربازان نيروى هوائى دشمن متجاوز
【飞涨】fēizhǎng (قيمت اجناس) با سرعت سرسام آور افزايش يافتن، بالا رفتن: 物价~。 قيمت اجناس با سرعت سرسام آور بالا مى رود.
【飞针走线】fēizhēn-zǒuxiàn سريع كار دوخت و دوز را انجام دادن
【飞转】fēizhuàn (چرخ) سريع دور زدن

妃 fēi ①(皇帝的妾) سوگلى امپراطور ②(王侯的妻子) همسر شاهزاده
【妃色】fēisè رنگ صورتى كم رنگ
【妃子】fēizi سوگلى امپراطور

非 fēi ①(错误;恶劣的行为) اشتباه، غلط، كار بد: 分清是~ حق را از ناحق تشخيص دادن / 为~作歹 كارند كردن / 痛改前~ قاطعانه اشتباه گذشته را تصحيح كردن ②(不合于) متجاوز از حد خود، خود سر، مطابقت نداشتن: ~分 ③(反对;责备) ايرادگيرى كردن، مخالفت كردن، سرزنش كردن: 未可厚~ عذرى نه كاملا غيرقابل قبول ④(不是) نه، خير: 答~所问 جواب نا مربوط دادن / ~笔墨所能形容。 كلمه اى نيست كه بتوان آنرا توصيف كرد. / ~比寻常 غير عادى، غير معمول / ~党干部 كادر غير حزبى ⑤[跟"不"呼应,表示"必须"]: 应该好好学习汉语,~如此不能掌握一门外语。 بايد زبان چينى را خوب ياد گرفت و در غير اين صورت تسلط بر يك زبان خارجى غير ممكن خواهد بود. / 难道~你去处理这件事不成? مگر توتنها كسى هستى كه بتواند اين موضوع را حل و فصل كند؟ ⑥〈口〉(一定) حتما بايد: 不行,我~去! نه، من حتما بايد بروم! ⑦〈简〉(非洲) مخفف قاره، آفريقا
【非病原菌】fēi-bìngyuánjūn باكتريهاى غير بيمارى زا
【非…不可】fēi…bùkě ①(必须) بايد، مجبور بودن: 我非参加这次会议不可。 من حتما بايد در جلسه شركت كنم. ②(必定) محكوم بودن، اجتناب ناپذير بودن: 要学好波斯语,非下苦功不可。 بدون كوشش سخت و مداوم شما نمى توانيد برزبان فارسى تسلط داشته باشيد.
【非常】fēicháng ①(特殊) فوق العاده، غير عادى، ويژه: ~会议 جلسه، فوق العاده / ~措施 اقدامات فورى / ~时期 دوران بى نهايت ②(十分) بى نهايت، بسيار، خيلى: ~必要 غير عادى بسيار لازم و ضرورى / ~重要 بسيار مهم / ~精彩 بسيار جالب و عالى
【非常任理事国】fēi-chángrèn lǐshìguó كشور عضو غير دائمى شوراى امنيت سازمان ملل متحد
【非但】fēidàn نه تنها: 他~自己干得好,还肯帮助别人。 او نه تنها كار خودش را خوب انجام مى دهد، بلكه آماده است به ديگران هم كمك كند.
【非导体】fēidǎotǐ 〈电〉عايق
【非得】fēiděi بايد، مجبور بودن: 这病~马上开刀不可。 اين بيمار نياز فورى به عمل جراحى دارد.
【非独】fēidú 〈书〉نه تنها، نه فقط: 这事~无益,而且有害。 اين كار نه تنها مفيد نيست بلكه مضر هم هست.
【非对抗性】fēiduìkàngxìng غير خصومت آميز، غير آنتاگونيستى: ~矛盾 تناقض غير خصومت آميز
【非法】fēifǎ غير قانونى، نامشروع، غير مجاز، ممنوع: ~活动 فعاليتهاى غير قانونى / ~收入 درآمد نامشروع / 被宣布为~ غيرقانونى اعلام شدن
【非凡】fēifán فوق العاده، خارق العاده، برجسته، غير معمول: ~成就 دست آوردهاى فوق العاده / ~的革命英雄气概 دليرى وشجاعت برجسته، انقلابى / 热闹~ پر رونق وپرجنب وجوش
【非…非…】fēi…fēi… نه…نه: ~亲~故 نه خويشاوند ونه دوست
【非分】fēifèn متجاوز از حد خود، خودسر: ~的要求 درخواست جسورانه / ~之想 جاه طلبى زياد
【非公莫入】fēi gōng mò rù ورود ممنوع، مگر كار داشته باشيد
【非官方】fēiguānfāng غير رسمى
【非婚生子女】fēihūnshēng zǐnǚ حرامزادگان
【非…即…】fēi…jí… يا…يا…: 非此即彼 يا اين و يا آن
【非交战国】fēijiāozhànguó كشور غير متخاصم
【非金属】fēijīnshǔ 〈化〉غير فلزى: ~材料 مواد غير فلزى / ~元素 عنصر غير فلزى
【非晶质】fēijīngzhì 〈矿〉غير متبلور، غير شفاف: ~体 جسم غير متبلور
【非军事化】fēijūnshìhuà از حالت غير نظامى در آوردن، غير نظامى كردن
【非军事区】fēijūnshìqū ناحيه، غير نظامى
【非军事人员】fēijūnshì rényuán پرسنل غير نظامى، افراد غيرنظامى
【非礼】fēilǐ ناشايسته، بى ادبانه، خارج از نزاكت، ركيك
【非驴非马】fēilǘ-fēimǎ نه رومى روم نه زنگى زنگ، نه آب سرد نه آتش سوزان
【非卖品】fēimàipǐn (كالا ها) نه براى فروش
【非命】fēimìng [多用于]: 死于~ به مرگ غير طبيعى مردن

【非难】fēinàn [多用于否定式] سرزنش کردن، ملامت کردن، انتقاد کردن، توبیخ کردن: 无可~ سرزنش ناپذیر، انتقاد ناپذیر، نکوهش
【非人】fēirén ①〈书〉(不合适的人) آدم نامناسب: 所用~ آدم نامناسبی برای کار انتخاب کردن ②(不是人类的) غیرانسانی: ~待遇 رفتار غیر انسانی / 解放前劳动人民过着~的生活。 قبل از آزادی کشور با مردم زحمتکش بطور غیر انسانی رفتار می شد.
【非生产部门】fēishēngchǎn bùmén ادارات غیر تولیدی
【非生产劳动】fēishēngchǎn láodòng کار غیر تولیدی
【非生产性】fēishēngchǎnxìng غیر تولیدی: ~开支 هزینهٔ غیر تولیدی
【非生物体】fēishēngwùtǐ چیز بی‌جان (مانند سنگ)
【非条件反射】fēitiáojiànfǎnshè 〈生理〉 رفلکس غیر شرطی، انعکاس غیر شرطی
【非同小可】fēi tóng xiǎokě موضوعی نه کوچك ونه جزئی
【非刑】fēixíng شکنجهٔ بیرحمانه، عذاب وحشیانه: 拷打 ~ بی‌رحمانه کسی را مورد شکنجه قرار دادن
【非议】fēiyì [多用于否定式] سرزنش کردن، تقبیح کردن، مذمت کردن، بد گفتن: 无可~ غیر قابل سرزنش، سرزنش ناپذیر، ملامت ناپذیر
【非约束性条款】fēi-yuēshùxìng tiáokuǎn مادهٔ آزاد و غیر مقید (در قرار داد)
【非战斗人员】fēi-zhàndòu rényuán افراد غیر رزمنده
【非正规军】fēizhèngguījūn ارتش غیر منظم، سربازان چریك
【非正式】fēizhèngshì غیر رسمی: ~访问 دیدار غیر رسمی / ~会议 جلسهٔ غیر رسمی / ~人员 افراد غیر رسمی / ~译文 متن ترجمهٔ غیر رسمی
【非正统】fēizhèngtǒng غیر ارتدکس
【非正义战争】fēizhèngyì zhànzhēng جنگ غیر عادلانه
【非洲】Fēizhōu آفریقا
【非洲统一组织】Fēizhōu Tǒngyī Zǔzhī سازمان وحدت آفریقا
【非主要矛盾】fēizhǔyào máodùn تناقض غیر اصلی

菲 fēi ①(花草芳香) معطر، خوشبو، (گل و گیاه) ②〈化〉 هیدروکارین متبلور و معطری بفرمول $C_{14}H_{10}$ که از زغال کك بدست می آید
另见 fěi
【菲菲】fēifēi 〈书〉①(茂盛) پرپشت و زیبا (گیاه) ②(有浓香味) بسیار معطر
【菲林】fēilín فیلم
【菲律宾】Fēilǜbīn فیلیپین: ~人 اهل فیلیپین، فیلیپینی

啡 fēi 见"咖啡"kāfēi; "吗啡"mǎfēi

绯 fēi سرخ، قرمز
【绯红】fēihóng گلگون، سرخ روشن: 脸色羞得~ (صورت) از خجالت سرخ شدن / ~的晚霞 شفق گلگون

扉 fēi لنگهٔ در
【扉页】fēiyè 〈印〉 صفحهٔ عنوان کتاب

蜚 fēi
另见 fěi
【蜚短流长】fēiduǎn-liúcháng 见"飞短流长" fēiduǎn-liúcháng
【蜚声】fēishēng 〈书〉 شهرت داشتن، مشهور بودن: 中国的工艺美术品~海外。 کارهای هنری و دستی چین در خارج از کشور از شهرت بسزائی برخوردار است.
【蜚语】fēiyǔ شایعات بی اساس، شایعات بی پروپا: 散布流言~ پراکندن شایعات

霏 fēi
【霏霏】fēifēi 〈书〉 غلیظ و سریع باریدن: 雨雪~。 برف و باران بشدت می بارید.

鲱 fēi شاه ماهی اقیانوس آرام

féi

肥 féi ①(脂肪多的) چاق، فربه: ~羊 گوسفند فربه / 这肉太~了。 این گوشت بسیار چربی دارد. ②(土质好) حاصلخیز: 这里的地~极了。 زمین اینجا خیلی حاصلخیز است. ③(使肥沃) کود دادن: ~田 به خاك کود دادن ④(肥料) کود: 化~ کود شیمیائی / 农家~ کود حیوانی ⑤(宽大的) گشاد، بزرگ: 这裤子太~了。 این شلوار خیلی گشاد است.
【肥肠】féicháng روده های بزرگ خوك
【肥吃海喝】féi chī hǎi hē بیش از حد نوشیدن و خوردن
【肥大】féidà ①(宽大) گشاد، بزرگ: ~的衣服 لباس گشاد ②(粗壮) چاق، تنومند، هیکل دار: 一只~的鹅 یك غاز چاق / 体形~ بزرگ اندام، بزرگ هیکل ③〈医〉 بزرگ شدگی (طب) بزرگ شدگی (عضوی): 心脏~ بزرگ شدگی قلب / 扁桃体~ بزرگ شدگی لوزتین
【肥分】féifèn 〈农〉 تغذیه در کود
【肥甘】féigān خوراك لذیذ
【肥厚】féihòu گوشتالو، چاق، گوشتی: 果肉~。 این میوه بسیار گوشتالو است.
【肥力】féilì 〈农〉 (خاك) حاصلخیزی
【肥料】féiliào کود: 颗粒~ کود دانه‌ای شکل / 细菌~ کود باکتری دار / 有机~ کود آلی
【肥溜溜】féiliūliū ①(肥实而光滑) چاق و صاف ②(富裕) مرفه
【肥煤】féiméi نوعی زغال سنگ مخصوص تهیهٔ زغال کك
【肥美】féiměi ①(肥沃) حاصلخیز: ~土地 زمین حاصلخیز ②(肥壮; 丰美) چاق، فربه، تنومند، وافر: 水草~牛羊壮 آب و علف فراوان و گاو و گوسفند فربه
【肥胖】féipàng چاق، فربه، تنومند
【肥胖病】féipàngbìng 〈医〉 بیماری چاقی
【肥缺】féiquē 〈旧〉 پست پر درآمد، مقام پرمنفعت، مقام پول

درآور

【肥实】féishi چاق، قوی، تنومند، ستبر: ～的辕马 اسب چاق و بسته شده به میله

【肥瘦儿】féishòur ①(衣服的宽窄)(لباس) اندازه ②(肥瘦的比例) تناسب چربی و گوشت لخم: 这块肉～正好。 تناسب چربی این تکه گوشت خوب است.

【肥硕】féishuò ①(大而饱满)(میوه) درشت و گوشتی ②(大而肥胖)(دست و پا و اندام) درشت و چاق

【肥田】féitián ①(使土地肥沃) حاصلخیز کردن: 杂草锄了可以～。 علف های هرزه وجین شده می تواند زمین راحاصلخیز کند. ②(肥沃的土地) زمین حاصلخیز

【肥田粉】féitiánfěn نوعی کود بنام سولفات آمونیوم

【肥头大耳】féi tóu dà ěr چاق و بزرگ اندام

【肥沃】féiwò حاصلخیز

【肥效】féixiào 〈农〉 اثر کود

【肥腴】féiyú ①(肥沃) حاصلخیز ②(肥胖) فربه، چاق

【肥育】féiyù 〈牧〉 پروار کردن، فربه کردن، چاق کردن: ～期 دوره پروار کردن

【肥源】féiyuán 〈农〉 منبع کود

【肥皂】féizào صابون: ～粉 پودر رختشوئی / ～片 صابون تکه / ～水 آب صابون تکه

【肥壮】féizhuàng چاق و تنومند: 牛羊～ گاو وگوسفند چاق و تنومند

淝 Féi نام رودخانه ای در استان «آن هوی»

腓 féi ماهیچه ساق پا، نرمه ساق پا

【腓骨】féigū 〈生理〉 استخوان نازك نی

fěi

诽 fěi تهمت زدن، افترا زدن، بهتان زدن، بد نام کردن

【诽谤】fěibàng تهمت زدن، افترا زدن، بهتان زدن، بد نام کردن

匪 fěi ①(强盗) راهزن، سارق مسلح ②〈书〉(非) نه: 获益～浅 سود کم نبردن (کنایه از بسیاری سود)

【匪帮】fěibāng باند راهزنان، دسته راهزنان

【匪巢】fěicháo محل اختفای راهزنان، کمینگاه راهزنان

【匪患】fěihuàn بلا ومصیبت ناشی از دزدی و راهزنی: 当年这个地区～不断。 در آن زمان مردم این ناحیه همواره در معرض حمله دزدان وراهزنان قرار داشتند.

【匪军】fěijūn ارتش راهزن

【匪窟】fěikū مخفیگاه دزدان وراهزنان

【匪首】fěishǒu سرکرده دزدان وراهزنان

【匪徒】fěitú گانگستر، راهزن، تبهکار، غارتگر

【匪穴】fěixué مخفیگاه دزدان وراهزنان

【匪夷所思】fěi yí suǒ sī بطور غیر قابل تصور عجیب بودن

悱 fěi 〈书〉 برای جستجوی کلمه سردرگم بودن

【悱恻】fěicè 〈书〉 غصه دار، غمگین، اندوهگین: 缠绵～ بسیار احساساتی، بی نهایت غمگین

菲 fěi 〈书〉[多用作谦词] ناچیز، بی ارزش، ناقابل: ～酌 هدیه ناقابل / ～材 استعداد ناچیز بنده / ～仪 ناقابل من
另见 fēi

【菲薄】fěibó ①(微薄) ساده، ناقابل، ناچیز، بی ارزش: ～的礼物 هدیه ناقابل ②(瞧不起) کوچك شمردن، تحقیر کردن: 妄自～ به خود کم اهمیت دادن، خود را خوار شمردن

【菲敬】fěijìng 〈敬〉 تحفه ناقابل

【菲酌】fěizhuó 〈敬〉 مهمانی ناقابل

斐 fěi

【斐济】Fěijì فیجی: ～人 اهل فیجی

【斐然】fěirán 〈书〉 درخشان، برجسته، ممتاز: ～成章 لیاقت به موفقیت های ادبی برجسته خود را نشان دادن / 成绩～ درخشانی (نائل آمدن)

蜚 fěi
另见 fēi

【蜚蠊】fěilián 〈动〉 سوسك

翡 fěi

【翡翠】fěicuì ①〈矿〉 یشم اعلی که دربرمه یافت می شود، یشم سبز ②〈动〉"Halcyon" نوعی ماهی به نام

榧 fěi 〈植〉 ①(榧子树) نوعی درخت بنام "Chinese torreya" ②(榧子树的种子) میوه این درخت

fèi

吠 fèi عوعو کردن، واق واق کردن، پارس کردن

【吠叫】fèijiào عوعو کردن، واق واق کردن، پارس کردن

【吠舍】Fèishè طبقه سوم مردم هند (بازرگانان ودهقانان)

【吠形吠声】fèixíng-fèishēng وقتی سگی سایه ای را ببیند وبه عوعو کردن شروع کند، دیگرسگ ها همان کار را می کنند — کنایه از طوطی وار از دیگران تقلید کردن 又作"吠影吠声"

沸 fèi جوشیدن، به جوش آمدن: ～水 آب جوشیده

【沸点】fèidiǎn 〈物〉 (فیزیك) نقطه غلیان، درجه جوش

【沸沸扬扬】fèifèiyángyáng پرسروصدا، پرهیاهو، پرجنب و جوش، شلوغ: 大家～地嚷起来。 همه جار وجنجال راه انداختند. / 消息～地传开了。 آن خبر با هیاهوی زیاد پخش شد.

【沸滚】fèigǔn به جوش آمدن

【沸泉】fèiquán 〈地〉 چشمه آب غلیان

【沸石】fèishí 〈矿〉 زئولیت، هرنوع سیلیکات آبدار

【沸腾】fèiténg ①〈物〉 (فیزیك) جوشش ②(高涨) به جوش آمدن، به هیجان آمدن: 他热血～。 خونش به جوش آمد. / 工地上一片～。 محل ساختمانی غرق به تحریك وجنب و جوش بود.

【沸涌】fèiyǒng جوشان وخروشان بودن، متلاطم بودن

废 fèi ①(取消;停止)دست ول کردن، ترك کردن، در نیمه راه کاری را ترك کردن ~ 半途而:کشیدن، فسخ کردن ②(经过使用的)استعمال شده، بی فایده، متروك، وازده ~热 : حرارت استفاده شده / ~棉 پنبهٔ مستعمل / ~油 روغن وازده ③(残废)معلول، از کار افتاده ~疾 :معلولیت

【废弛】fèichí (قانون، سنت و...) بی اعتبار شدن؛ (انضباط) شل وضعیف شدن

【废除】fèichú لغو کردن، نسخ کردن، فسخ کردن، از درجهٔ اعتبار انداختن، حذف کردن ~一切不平等条约 : همه قراردادهای نابرابر وغیرعادلانه را لغو کردن

【废黜】fèichù کسی را از پادشاهی معزول کردن، کسی را از سلطنت خلع کردن

【废帝】fèidì پادشاهی که از سلطنت خلع شده باشد

【废耕】fèigēng مزرعه را بایر کردن

【废话】fèihuà مزخرف، حرف مفت، سخن پوچ وبی معنی، چرند: ~! 我还不知道? مگر تو داری حرف بیهوده می زنی، نمی دانم؟ / 少~! از این حرف های بیهوده بس است! / 连篇~ مشتی سخنان پوچ وبی معنی

【废旧】fèijiù متروك وکهنه

【废料】fèiliào قراضه : ~堆 توده های قراضه

【废票】fèipiào ①(失效的凭证)بلیط بی اعتبار ②(无效的选票)ورقهٔ رأی بی اعتبار

【废品】fèipǐn ①(不合格的产品)فرآوردهٔ محصول معیوب، ~率 : درصد محصولات معیوب، درصد ضایعات ②(破旧物品)وازده وقراضه ~回收 : اشیاء بی مصرف وقابل بازیافت / ~回收站 مرکز باز یافت اشیاء بی مصرف وقراضه / کردن اشیاء وازده وقراضه

【废气】fèiqì گاز یا بخار بی‌فایده

【废弃】fèiqì دور انداختن، ول کردن، ترك کردن، کنار گذاشتن: ~陈规旧习 عادات و رسوم کهنه را متروك ساختن

【废汽】fèiqì بخار زائد

【废寝忘食】fèiqǐn-wàngshí (آنقدر مستغرق یا گرفتار شدن که) خوراك وخواب را فراموش کردن

【废人】fèirén ①(失去劳动能力的人)آدم معلول ②(无用的人)آدم هیچ کاره

【废水】fèishuǐ فاضلاب، گند آب : ~处理池 استخر تصفیهٔ فاضلاب / ~处理工厂 کارخانهٔ تصفیهٔ فاضلاب / ~渗透 نفوذ فاضلاب

【废丝】fèisī 〈纺〉ابریشم بی مصرف

【废铁】fèitiě قراضهٔ آهن، آهن پاره

【废物】fèiwù ①(破旧物品)اشیاء مهمل، آشغال، اشیاء بی مصرف ~利用 : از اشیاء بی مصرف استفاده کردن ②(无用的人)آدم هیچ کاره

【废墟】fèixū ویرانه، خرابه

【废学】fèixué در درس خواندن متوقف ماندن

【废液】fèiyè مایع بی فایده

【废渣】fèizhā تفاله، مواد رسوب کننده کارخانه

【废止】fèizhǐ لغو کردن، الغا کردن، منسوخ کردن : ~注入式教学法 شیوهٔ بزور فرو کردن دروس در ذهن شاگردان را لغو کردن

【废纸】fèizhǐ کاغذ باطله : 不要乱扔~。 لطفا کاغذ باطله نریزید.

【废置】fèizhì کنار گذاشتن، بی فایده کردن

狒 fèi

【狒狒】fèifèi 〈动〉"Baboon" نوعی میمون بنام

肺 fèi ریه، شش

【肺癌】fèi'ái سرطان ریه

【肺病】fèibìng سل ریوی

【肺动脉】fèidòngmài 〈生理〉شریان ریه

【肺腑】fèifǔ از ته دل، از اعماق قلب، اعماق قلب : ~出自 از ته دل، از اعماق قلب / ~之言 سخنانی از صمیم قلب / 感人~ بر اعماق روح کسی اثر کردن

【肺活量】fèihuóliàng گنجایش هوای لازم در ریه

【肺结核】fèijiéhé سل ریوی

【肺静脉】fèijìngmài 〈生理〉سیاهرگ ریوی

【肺痨】fèiláo سل ریوی

【肺脓肿】fèinóngzhǒng 〈生理〉آبسهٔ ریوی

【肺泡】fèipào 〈生理〉سلول های هوائی ریه

【肺气肿】fèiqìzhǒng نفخ ریوی

【肺切除术】fèiqiēchúshù قطع و برداشتن ریه یا قسمتی از آن

【肺水肿】fèishuǐzhǒng برآمدگی وورم ریه در اثرآب آوردگی

【肺吸虫】fèixīchóng کرم ریه : ~病 بیماری کرم ریه

【肺循环】fèixúnhuán (生理)گردش خون در ریه

【肺炎】fèiyán 〈生理〉ذات الریه، سینه پهلو، آماس شش

【肺叶】fèiyè 〈生理〉یك پره ریه : 切除~ قطع و برداشتن یك پره ریه

【肺鱼】fèiyú نوعی ماهی ریه دار

【肺脏】fèizàng ریه، شش

费 fèi ①(费用;款项)مصارف، مخارج، خرج، هزینه : 学~ هزینهٔ تحصیلی / 会~ حق عضویت / 水电~ پول آب وبرق / 免~ مجانی، رایگان ②(花费)مصرف کردن، خرج کردن، صرف کردن : 买这部电影机~了我不少钱。 خرید این پروژکتور برای من گران تمام شده است. / 他为了改革钻头~了不少时间。 وی برای اصلاح متهٔ دستی وقت زیادی صرف کرد. ③(耗损)مصرف کننده، از بین برنده : 这种锅炉~煤。 مصرف زغال سنگ این نوع کوره‌ها زیاد است. / 男孩子穿鞋很~。 پسران کفششان را خیلی زود کهنه و فرسوده می کنند. ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【费边主义】Fèibiānzhǔyì فابیانیسم (اشاره به دسته ای از سوسیالیستها که در سال ۱۸۸٤ بوجود آمدند و طرفدار تحقق سوسیالیسم از طریق همکاری پرولتاریا وبورژوا بودند)

【费唇舌】fèi chúnshé بیش از حد حرف زدن (برای قانع کردن طرف)

【费工】fèigōng زحمت زیاد لازم داشتن
【费工夫】fèi gōngfu وقت ونیروی زیاد لازم داشتن:教育青少
年要不怕～。در تعلیم و تربیت جوانان ونوجوانان از صرف وقت
این نوع 。～这种牙雕很/ ونیروی زیاد نباید هراسی داشت.
کنده کاری روی دندان فیل وقت ونیروی زیاد می خواهد.
【费解】fèijiě مشکل برای فهم، قابض، پیچیده، غیر صریح:这文
章实在～。این مقاله واقعا غیر قابل فهم است.
【费尽心机】fèijìn xīnjī در طرح نقشه بی نهایت بر مغز خود
فشار آوردن
【费劲】fèijìn به سعی وکوشش وافر احتیاج داشتن، سعی وکوشش
زیاد بکار بردن، پرزحمت بودن:安装这台机器真～。نصب و
سوار کردن این دستگاه پرزحمت بود.
【费力】fèilì به سعی و کوشش وافر احتیاج داشتن، پرزحمت
بودن:～不讨好 انجام دادن کارسخت ولی بی مزد وسپاس/有
了这种机器，插秧就不～了。با این نوع ماشین، جابجا
کردن نشای برنج زحمت زیادی ندارد.
【费钱】fèiqián گران تمام شدن، پر خرج بودن:修这样的水
电站很～。احداث چنین نیروگاه آبی بسیار گران تمام می شود.
【费神】fèishén ①〈套〉ممکن است زحمت کشیده (این کار را
انجام دهید):这篇稿子您～看看。ممکن است زحمت
کشیده به این مقاله نگاهی بکنید؟ ②(花费精力) نیروی زیاد
خواستن:看这样的稿子很～。برای خواندن چنین مقاله ای
باید نیروی زیاد صرف کرد.
【费时】fèishí وقت گرفتن، زمان خواستن
【费事】fèishì زحمت زیاد دادن یا کشیدن:他费了不少事才
把材料找齐。او برای جمع آوری همه مواد لازم زحمت زیادی
کشیده است.
【费唾沫】fèi tuòmo بیش از حد حرف زدن (برای قانع کردن
طرف)
【费心】fèixīn ①(耗费心思) توجه زیاد داشتن، زحمت زیاد
کشیدن:她为了这些孩子可费了不少心。او بخاطر این بچه
ها خیلی زحمت کشیده است. ②〈套〉ممکن است زحمت کشیده
(این کار را انجام دهید):请～把这封信交给他。ممکن
است لطف کنید این نامه را به او برسانید.
【费用】fèiyòng مصارف، مخارج، هزینه، خرج:生产～ مصارف
تولید/生活～ هزینهٔ زندگی
【费嘴皮子】fèi zuǐpí zi مزخرف گفتن، یاوه سرائی کردن

剕 fèi بریدن پا (نوعی مجازات در چین قدیم) 参见"五刑"
wǔxíng

痱 fèi

【痱子】fèizi 〈医〉عرق سوز:～粉 پودر مخصوص درمان عرق
سوز

镄 fèi 〈化〉(Fm) فرمیم

fēn

分 fēn ①(分开) جدا کردن، تقسیم کردن، قسمت کردن،
بخش کردن:难舍难～ در جدائی از هم بسیار مشکل بودن/一
年～四季。یك سال به چهار فصل تقسیم می شود./～阶段
实行 مرحله به مرجله اجرا کردن ②(分配) توزیع کردن، تقسیم
کردن، واگذار کردن:音乐会的票已经～完了。بلیط های
کنسرت همه توزیع شده است./把这个任务～给我们吧!
این وظیفه را به ما واگذار کنید. ③(辨别) تشخیص دادن، تمیز
دادن، توفیر گذاشتن:是非不～ حق را از ناحق تشخیص ندادن
④(分支) شعبه، بخش، قسمت (یك سازمان):～店 شعبهٔ
فروشگاه/新华社上海～社 شعبهٔ خبرگزاری «سین هوا» در
شانگهای ⑤(表示分数) برخه (ریاضی):三～之二 دو سوم/
七～:یك دهم، ده درصد(十分之一) ⑥ یك دوم 二～之一
成绩，三～错误 هفتاد در صد موفقیتها و سی در صد اشتباهها/
有十～把握 اطمینان صددرصد داشتن/十～指标，十二～
措施 دوازده تدبیر برای رسیدن به ده سهمیه (کنایه از کوشش
برای انجام حتمی کاری) ⑦(长度单位) واحد طول ــ «فن»
برابر یك سوم سانتیمتر:三尺零五～ یك مترو چهل وپنج سانتیمتر
⑧(地积单位) واحد مساحت زمین برابر ٦٦/٦٦٦ متر «فن» ــ
مربع:两亩四～地 ٢/٤ «مو» زمین ⑨(重量单位) ــ «فن»
واحد وزن برابر نیم گرام:三两五钱一～ ١/٥٣ «لیانگ» ⑩(货
币单位) واحد پول خرد چین برابر یك صدم «یوان» ــ «فن»：六
元三角五～ شش یوان وسی وپنج فن ⑪(时间单位) دقیقه:
这个电影要演两小时十～钟。این فیلم دو ساعت وده دقیقه
طول می کشد./六点十～起床 از خواب بلند شدن
ساعت شش وده دقیقه ⑫〈数〉(弧或角的计算单位) دقیقه (برابر
یك شصتم درجه):东经129度15～ در ١٢٩ درجه و١٥ دقیقه
طول شرقی/成36度30～角 زاویهٔ ٣٦ درجه و٣٠ دقیقه را
تشکیل دادن ⑬(评分计算单位) نمره، امتیاز:考试得了五～
در امتحان نمره ٥ گرفتن/甲队罚球连得二～。تیم A با پرتاب
آزاد بطور متوالی دو امتیاز گرفت. ⑭(利率单位):月利一～
یك درصد بهرهٔ ماهانه/年利十～ ده در صد بهرهٔ سالانه
另见 fèn

【分贝】fēnbèi 〈物〉(db) دسیبل (فیزیك)
【分崩离析】fēnbēng-líxī از هم پاشیدن، فرو ریختن، از هم
جداشدن
【分辨】fēnbiàn ①(辨别) تشخیص دادن، تمیز دادن، فرق
گذاشتن:～真假 حقیقت را از کذب تشخیص دادن ②〈物〉
تحلیل (فیزیك)
【分辩】fēnbiàn خود را تبرئه کردن، از (در مقابل یك اتهام)
خود دفاع کردن:不容～ اجازهٔ توضیح ودفاع از خود را ندادن
【分别】fēnbié ①(离别) از هم جدا شدن، همدیگر را ترك
کردن:他们～不久又见面了。آنها بعد از جدائی کوتاهی
دوباره یکدیگر را ملاقات کردند. ②(辨别) تشخیص دادن، تمیز
دادن، فرق گذاشتن:～善恶 خیر را از شر تشخیص دادن/轻
重缓急 کارها را به ترتیب اهمیت وفوریت آنها انجام دادن
③(不同) فرق، تفاوت، توفیر:两者之间没有任何～。بین
این دو هیچ فرقی وجود ندارد. ④(各自；分头) بطور جداگانه،
بطورعلیحده:他们～代表本国政府在协定上签字。آنها
هریك جداگانه به نمایندگی دولت خود زیر قرار داد را امضا کردند.

/你还是～跟他们谈谈的好。بهتر است که تو با هر یك از آنها بطور جداگانه صحبتی کنی.

【分兵】fēnbīng نیروها را تقسیم کردن: ～把守 برای دفاع / ～而进 نیروهای خود را تقسیم کردن برای رسیدن به هدف های دور از دسترس نیروهای خود را تقسیم کردن

【分布】fēnbù پخش، پراکنده بودن (در نقاط مختلف یك ناحیه) بودن، گسترده بودن: 彝族主要～在云南、四川、贵州三省。 ملیت «ای» بطور عمده درسه استان چین «یون نان» «سی چوان» وگوی جو» پراکنده زندگی می کنند. / 气象站～在广阔的平原和山区。 مراکز هواشناسی در دشتهای وسیع و مناطق کوهستانی متفرق و پراکنده است. / 我国石油资源～范围很广。 منابع نفت ما در سراسر کشور گسترده است.

【分拨】fēnbō ①(划拨) اختصاص دادن ②(分派) (نیروی کار را) اعزام داشتن

【分册】fēncè قسمتی از کتاب که بطور جداگانه به چاپ برسد، جلد: 第二～ جلد دوم

【分杈】fēnchà 〈农〉①(植物分枝) شاخه شاخه شدن ②(长出的分枝) شاخه

【分成】fēnchéng طبق تناسب معین تقسیم کردن (اموال یا سود یا اشیاء)

【分词】fēncí 〈语〉 وجه وصفی: 现在～ وجه وصفی معلوم / 过去～ وجه وصفی مجهول / ～短语 عبارت وجه وصفی

【分寸】fēncùn آداب نزاکت و طرز گفتار: 他说话很有～。 او قواعد متداول رفتار را می‌داند / 不知～ نمی‌داند چه بگوید وچه نگوید. وآداب سخن را رعایت نکردن

【分担】fēndān سهیم مسئولیت بودن: 费用～ در خرج سهیم بودن / ～额 مبلغ سهیم / 提倡男女～家务劳动。 شرکت زن ومرد در کار های خانه داری تشویق می شود.

【分导式多弹头导弹】fēndǎoshì duōdàntóu dǎodàn موشك MIRV چند کلاهکی و دارای چند هدف معین، موشك

【分道】fēndào 〈体〉 (در دو و میدانی) مسیر هر یك از دوندگان که با خط کشی مشخص شده است: 第一～ مسیر اول

【分道扬镳】fēndào yángbiāo از هم جدا شدن وبه راههای گوناگون خود رفتن، هریك به راهی رفتن

【分等】fēnděng درجه بندی کردن، دسته بندی کردن، طبقه بندی کردن: 产品按质～ فرآورده ها را براساس کیفیت درجه بندی کردن / 商品～论价 طبق درجه بندی کالاها قیمت گذاری کردن

【分度】fēndù درجه، پیمانه

【分队】fēnduì دسته، گروه، واحد جزء

【分而治之】fēn ér zhì zhī سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»

【分发】fēnfā توزیع کردن، تقسیم کردن، دادن: 把教科书～给大家 کتابهای درسی را در میان همگان توزیع کردن / 给优胜者～奖品 به برندگان جایزه دادن / ～证件 گواهینامه ها را بطور انفرادی صادر کردن

【分肥】fēnféi سودهای حرام ونامشروع را تقسیم کردن

【分封制】fēnfēngzhì نظام واگذاری تیول (رایج در سلسلهٔ «جوی غربی»، از قرن یازدهم تا سال ۷۷۱ ق.م. وبرحسب آن به اشراف لقب های ارثی، زمین ها و غلام ها بخشیده می شد)

【分赴】fēnfù به مقصدهای گوناگون رفتن: ～各个战场 به جبهه های مختلف جنگی رفتن / ～不同的岗位 رفتن و پست های مختلف را برعهده گرفتن

【分付】fēnfu 见"吩咐"fēnfu

【分割】fēngē از هم جدا کردن، در هم شکستن: ～围歼入侵之敌 نیروهای متجاوز دشمن را از هم جدا کردن و آنها را یکایك از بین بردن

【分隔】fēngé جدا کردن، مجزا کردن: 把一间房～成两间 یك اطاق را به دو اطاق مجزا کردن

【分工】fēngōng تقسیم کار: ～合作 کارها را تقسیم کردن و با همدیگر همکاری نمودن / ～负责 تقسیم کار با مسئولیت فردی / 咱们怎么～? ما چگونه کارها را تقسیم کنیم؟ / 社会～ تقسیم اجتماعی کار

【分管】fēnguǎn به مسئولیت شخصی کاری را تقبل کردن: 党委成员中有专人～妇女工作。 یکی از اعضای کمیتهٔ حزب مسئول کارهای مربوط به زنان است.

【分光计】fēnguāngjì 〈物〉 (فیزیك) طیف نما، طیف سنج

【分光镜】fēnguāngjìng 〈物〉 (فیزیك) طیف بین، طیف نما

【分行】fēnháng (یك بانك) شعبه، بخش: 国内～ شعبهٔ داخلی / 国外～ شعبهٔ خارجی

【分毫】fēnháo ذره: 不差～ بدون کوچکترین اشتباه، کاملا درست

【分号】fēnhào ①(标点符号) [؛] نقطه وویرگول ②(分店) شعبهٔ (یك مؤسسهٔ بازرگانی)

【分红】fēnhóng از سود قرضه برخوردار بودن

【分洪】fēnhóng انحراف مسیر طغیان آب: ～工程 پروژه بمنظور انحراف مسیر طغیان آب / ～区 ناحیه در معرض انحراف مسیر طغیان آب / ～闸 دریچهٔ انحراف مسیر طغیان آب

【分户帐】fēnhùzhàng دفتر کل حساب

【分化】fēnhuà ①(分裂) منقسم شدن، متفرق شدن، متلاشی شدن: 两极～ ایجاد دو قطب، دو نیم شدن ②(使分裂) منقسم کردن، متفرق کردن، متلاشی کردن: 把一部分人从敌人营垒中间～出来。 مردم را از اردوگاه دشمن متفرق کردن ③〈生〉 (بیولوژی) تفریق، تفکیك

【分会】fēnhui شعبهٔ (یك انجمن، کمیته، شرکت وغیره)

【分机】fēnjī تلفن فرعی: ～号码 شمارهٔ تلفن فرعی

【分级】fēnjí ①(分成等次) درجه بندی کردن: 这几筐苹果还没有～。 این چند زنبیل سیب هنوز درجه بندی نشده است. ②(按照等级层次) برحسب درجات اداری: ～管理 اداره و مدیریت برحسب درجات اداری / ～核算 حسابداری برحسب درجات اداری

【分家】fēnjiā اموال خانواده را تقسیم کردن و جداگانه زندگی کردن

【分解】fēnjiě ①(分开;解体) تجزیه کردن، تحلیل کردن، خرد کردن: 水可以～为氢和氧。 آب می تواند به اکسیژن وهیدروژن تجزیه شود. / 力的～ تجزیهٔ نیرو / ～动作〈体〉

反应〈化〉~ واكنش تجزيه در / حركات تجزيه و تحليل در ورزش بيان كردن، تعريف كردن، [章回小说用语] ②(解说) شيمى اگر 欲知后事如何，且听下回~。 شرح دادن، آشكار كردن بخواهيد دنباله آنرا بدانيد، در فصل ديگر بيان خواهد شد.

【分解代谢】fēnjiědàixiè 〈生〉(زيست شناسى) كاتابوليسم

【分界】fēnjiè ①(划分界线) خط فاصل قايل شدن، تعيين مرز كردن: 这两个县以河~。 مرز اين دو شهرستان را رودخانه تعيين مى كند. ②(分界线) خط مرز بندى، خط مرزى

【分界线】fēnjièxiàn خط مرزى، خط مرزبندى: 军事~ خط مرزبندى نظامى

【分进合击】fēnjìn-héjī 〈军〉 از چند جناح به حمله مشترك پرداختن

【分居】fēnjū (اعضاى خانواده) جدا زندگى كردن: 他们俩~两处。 آنها در دو محل جدا زندگى مى كنند.

【分句】fēnjù جمله فرعى

【分开】fēnkāi از هم جدا كردن، سوا كردن، تفكيك كردن، مجزا كردن: 把好的和坏的~ خوب ها را از بد ها جدا كردن / 弟兄两人~已经三年了。 سه سال است كه اين دو برادر از هم جدا زندگى مى كنند. / 动机和效果是分不开的。 انگيزه و تأثير (كار) تفكيك ناپذير است.

【分类】fēnlèi طبقه بندى كردن، دسته بندى كردن، رده بندى كردن: ~法 سيستم دسته بندى / ~索引 كاتالوگ دسته بندى شده

【分类学】fēnlèixué علم رده بندى: 植物(动物)~ علم رده‌بندى نباتات (حيوانات)

【分类帐】fēilèizhàng دفتر كل حساب

【分厘】fēnlí مقدار بسيار اندك

【分离】fēnlí جدا كردن، سوا كردن، مجزا كردن، تفكيك كردن: 从空气中把氮~出来 نيتروژن را از هوا جدا كردن

【分离器】fēnlíqì دستگاه جدا كننده

【分理处】fēnlǐchù 〈经〉 شعبه كوچك محلى (يك بانك)

【分力】fēnlì 〈物〉(فيزيك) جزيى از نيرو

【分列式】fēnlièshì 〈军〉 سان، رژه، مارش

【分裂】fēnliè ①(分开) شكافتن، نفاق انداختن، جدا كردن، دو نيم كردن ②〈生〉〈物〉 شكستن، تقسيم سلولى از راه شكافتن: 核~ شكستن هسته اتمى / 细胞~ تقسيم سلولى

【分裂生殖】fēnliè shēngzhí تكثير از راه تقسيم سلولى

【分裂主义】fēnlièzhǔyì تجزيه طلبى: ~分子 تجزيه طلب / ~路线 خط مشى تجزيه طلبانه

【分馏】fēnliú 〈化〉(شيمى) بوسيله تقطير تجزيه كردن، تجزيه از راه تقطير: ~塔 برج تقطير، ستون تقطير

【分路】fēnlù ①(分几路) از چند جهت: ~前进 از چند جهت حمله ور شدن / ~出击 جهت به پيش رفتن ②〈电〉 شاخه جريان برق: ~电流 تغيير جهت دادن

【分袂】fēnmèi [书] از هم جدا شدن

【分门别类】fēnmén-biélèi طبقه بندى كردن، در كاتگورى هاى مختلف قرار دادن

【分米】fēnmǐ دسيمتر، يكدهم متر

【分泌】fēnmì ترشح كردن، تراوش كردن: 胃液~ ترشح شيره معده / ~物 تراوش، ترشح

【分娩】fēnmiǎn وضع حمل، زايمان: ~期 دوره زايمان

【分秒必争】fēn-miǎo bì zhēng هر دقيقه اى را غنيمت شمردن، استفاده مؤثر بردن از هر دقيقه وثانيه

【分明】fēnmíng ①(界限清楚) دارای بسيار روشن و واضح، داراى خط فاصل مرزبندى دقيق: 这事是非~，不容争辩。 در اين كار بين حق و با طل مرزبندى دقيقى وجود دارد و جاى چون و چرا نيست. / 爱憎~ روشن بودن قوه تشخيص دادن اينكه چه چيز را بايد دوست داشت و از چه چيز بايد نفرت داشت ②(显然) آشكارا، بروشنى، بطور واضح، بطور روشن: 这~是句谎话。 واضح است كه اين حرف دروغى بيش نيست.

【分母】fēnmǔ 〈数〉(رياضى) مخرج كسر

【分蘖】fēnniè 〈农〉 از ته ساقه اصلى جوانه زدن: ~期 دوره جوانه زدن از ته ساقه اصلى

【分派】fēnpài تعيين كردن، مقرر داشتن، واگذار كردن: 队长给各个组~了任务。 رهبر تيم وظايف گروه هاى مختلف را تعيين كرد.

【分配】fēnpèi ①(分给) توزيع كردن، تقسيم كردن: ~住房 منازل مسكونى را توزيع كردن / ~土地 اراضى را توزيع كردن ②(安排) تعيين كردن، گماشتن، گردن نهادن به كارى: 服从组织~ كه از طرف سازمان تعين مى شود / 她被~到县医院工作。 او به كار در بيمارستان شهرستان گماشته شد. ③〈经〉 توزيع: ~原则 اصول توزيع / ~律〈数〉(رياضى) قانون توزيعى / ~制度 نظام توزيع

【分批】fēnpī دسته به دسته، گروه به گروه، به نوبت: 轮参加~训 به نوبت در دوره تربيتى شركت داشتن / 交稿~ مقالات را دسته به دسته (به ناشر) تحويل دادن

【分片包干】fēn piàn bāogān تقسيم كار كردن و بخش معينى از كار را به هر يك از افراد يا گروهها واگذار كردن

【分期】fēnqī به مراحل گوناگون: ~实行 به مراحل گوناگون ودسته به دسته اجرا كردن / 分批~ به مراحل گوناگون ودسته به دسته / 付款~ به اقساط پول پرداختن

【分歧】fēnqí اختلاف نظر، عدم توافق: 意见~ اختلاف نظر / 原则~ اختلاف اصولى / 制造~ نفاق انداختن، ايجاد اختلاف كردن / 消除~ اختلاف نظرها را از بين بردن

【分清】fēnqīng تشخيص دادن، فرق گذاشتن، خط فاصل قايل شدن، تميز دادن: 是非~ حق را از باطل تشخيص دادن / 敌我~ بين دشمن و دوست خط فاصل كشيدن

【分权】fēnquán قدرت سياسى را (ميان ارگان مركزى و ارگانهاى محلى) تقسيم كردن

【分群】fēnqún (زنبور عسل) كندوى اصلى را ترك كردن و در كندوى جديدى لانه كردن

【分散】fēnsàn پراكنده كردن، متفرق ساختن، پخش كردن: ~的落后的个体经济 اقتصاد فردى در هم ريخته وعقب مانده / ~活动 فعاليتهاى پراكنده / ~注意力 حواس كسى را پرت كردن

【分散剂】fēnsànjì 〈农〉〈纺〉(شيمى) عامل پراكنده كننده

【分散主义】fēnsànzhǔyì تجزيه طلبى

【分身】fēnshēn براى پرداختن به كار هاى ديگر فرصت پيدا كردن:他实在太忙,无法～。او واقعا آنقدر گرفتار است كه فرصتى پيدا نمى كند به كارهاى ديگر بپردازد.

【分神】fēnshén توجه داشتن، مراقب بودن:请～照顾一下这孩子。لطفا كمى مراقب اين بچه باشيد.

【分手】fēnshǒu ازهم جداشدن، با يكديگر خداحافظى كردن:我们是在车站～的。ما در ايستگاه باهم خدا حافظى كرديم.

【分数】fēnshù ①〈数〉(رياضى) كسر، عدد كسرى ②(学习成绩) نمره، امتياز

【分水岭】fēnshuǐlǐng ①〈地〉آب پخشان، منطقه ايكه آب دريا يا رودخانه را پخش وتقسيم مى كند ②(主要差别) خط فاصل:革命和反革命的～ خط فاصل بين انقلاب وضد انقلاب

【分水线】fēnshuǐxiàn خط آب پخشان

【分水闸门】fēnshuǐzhámén 〈水〉دريچهء تقسيم آب به دو شاخه

【分说】fēnshuō [多用于"不容"、"不由"等否定语之后] (در مقابل يك اتهام) از خود دفاع كردن، خود را تبرئه كردن:不容～ به كسى اجازهء اداى توضيح ندادن

【分送】fēnsòng فرستادن، ارسال داشتن؛ توزيع كردن:把文件～给各组 اسناد را در ميان گروهها توزيع كردن

【分诉】fēnsù از خود دفاع كردن

【分摊】fēntān در تقبل هزينه ها سهيم بودن

【分庭抗礼】fēntíng-kànglǐ بطور برابر ومساوى در مقابل كسى ايستادن

【分头】fēntóu ①(分开) بطور جداگانه، عليحده:这事咱们～去做吧。خوب است اين كار را هر يك از ما جداگانه انجام دهيم. ②(头发式样) موى باخط فرق سر، موى فرق دار:梳～ موى خود را از فرق سر شانه كردن

【分文】fēnwén يك شاهى (پول):～不取 مفت، رايگان، يك شاهى هم نگرفتن/～不值 يك شاهى ارزش نداشتن

【分析】fēnxī تجزيه و تحليل كردن، رسيدگى كردن، تحقيق وبررسى كردن:～事物的矛盾 تضاد هاى اشياء وپديده ها را مورد تجزيه و تحليل قرار دادن/善于～形势 در تجزيه وتحليل اوضاع ماهر بودن/～化学〈化〉شيمى تحليلى/～试剂〈化〉(شيمى) مادهء آزمايشى تحليلى

【分线规】fēnxiànguī پرگار مخصوص تقسيم خطوط

【分享】fēnxiǎng (در شادى، حقوق و...) برخوردار بودن، سهيم بودن، بهره داشتن:～胜利的喜悦 در سرور و شادى ناشى از پيروزى شريك بودن

【分相】fēnxiàng 〈电〉(برق) فاز انشعابى:～电动机 موتور فاز انشعابى

【分销店】fēnxiāodiàn دكان خرده فروشى

【分晓】fēnxiǎo ①(事情结果) نتيجه، سرانجام:究竟谁是冠军,明天就见～。نتيجه اينكه چه كسى بالاخره قهرمان است فردا معلوم مى شود. ②(弄明白) بروشنى پى بردن يا درك كردن:问个～ پى سؤال كردن وبه كنه مطلب رسيدن/且看附图,便可～。پس از مراجعه به نقشهء ضميمهاى به مطلب پى خواهيد برد. ③(道理)[多用于否定式] دليل:没～的话 سخنان بى دليل

【分心】fēnxīn حواس كسى را پرت كردن، توجه كسى را منحرف كردن:他工作起来,什么事也不能使他～。وقتى كه او شروع به كار مى كند، هيچ چيز نمى تواند حواسش را پرت كند.

【分压器】fēnyāqì 〈电〉(برق) اسباب تعديل وتقسيم ولتاژ

【分野】fēnyě حد، مرز، خطالرأس:政治～ مرز سياسى

【分一杯羹】fēn yī bēi gēng از منفعت يا سود باد آورده سهمى داشتن

【分益】fènyì منفعتى كه نصيب شده

【分忧】fēnyōu در غم و اندوه كسى شريك بودن

【分赃】fēnzāng مال غارتى را تقسيم كردن

【分帐】fēnzhàng طبق تناسب معين (اموال را) تقسيم كردن

【分针】fēnzhēn عقربهء دقيقه شمار

【分争】fēnzhēng منازعه كردن، دعوا كردن

【分支】fēnzhī شعبه، بخش، قسمت:银行的～机构 شعبهء بانك

【分值】fēnzhí ارزش واحد كار يا دستمزد

【分子】fēnzǐ ①〈数〉(رياضى) صورت كسر ②〈化〉(شيمى) مولكول:克～ مولكول گرم/～导电率 درصد انتقال برق مولكولى/～放大器 دستگاه بزرگ مولكولى/～仿生学 بيونيك مولكولى/～病 بيمارى مولكولى/～结构 ساختمان مولكولى/～筛 الك مولكولى/～量 جرم مولكولى/～生物学 زيست شناسى مولكولى/～式 فرمول مولكولى/～遗传学 ژنتيك مولكولى/～钟 ساعت مولكولى/～运动 جنبش مولكولى

另见 fènzǐ

【分组】fēnzǔ به گروه ها تقسيم كردن، گروه بندى كردن:～讨论 در گروهها بحث كردن، بحث گروهى

芬 fēn بوى خوش، عطر

【芬芳】fēnfāng ①(有香味) معطر، خوشبو ②(香味) بوى خوش، عطر، ريحان

【芬兰】Fēnlán فنلاند:～人 اهل فنلاند، فنلاندى/～语 زبان فنلاندى

【芬香】fēnxiāng خوشبو، معطر

吩 fēn

【吩咐】fēnfu گفتن، سپردن، دستور دادن، سفارش كردن:父亲～大哥在五月底前回来。پدر به برادر بزرگم سفارش كرد كه قبل از پايان ماه مه به خانه برگردد.

纷 fēn ①(杂乱) مختلف، درهم وبرهم، بى نظم وترتيب ②(很多) بسيار و گوناگون:大雪～飞。برف سنگينى مى باريد.

【纷繁】fēnfán متعدد وبغرنج:头绪～ سر رشته هاى زيادى داشتن، بسيار بغرنج بودن

【纷飞】fēnfēi (دانه هاى برف ياگل) بطور متعدد وپراكنده در حال پرواز بودن

【纷纷】fēnfēn ①(接二连三) يكى پس از ديگرى ، پشت

جوانان برای پیوستن به ارتش یکی 青年～报名参军。سرهم متعدد و درهم ②(多而乱) پس از دیگری نام نویسی کردند. 落叶～。ویرهم: برگ های زیادی در اینجا وآنجامی ریزد. /敌军～逃窜。نیرو های دشمن سراسیمه پابه فرار گذاشتند.

【纷乱】fēnluàn متعددو بی نظم و ترتیب: ～的脚步声 صدای پای شتابزده /～的局面 حالت هرج و مرج

【纷忙】fēnmáng گرفتار بودن، مشغول بودن

【纷扰】fēnrǎo شلوغی، بی نظمی، اغتشاش: 内心的～使他无法入睡。حواسش آنقدر مغشوش شد که نتوانست بخوابد.

【纷纭】fēnyún گوناگون و درهم وبرهم: 众说～, 莫衷一是。نظرها آنقدر متفاوت است که نمی توان قضاوت کرد که کدام یکی درست است.

【纷杂】fēnzá متعددو بی نظم وترتیب

【纷争】fēnzhēng نزاع کردن، دعوا کردن، مشاجره کردن: 帝国主义集团内部～不已。در درون بلوك امپریالیسم دعوا و نزاع بی پایان است.

【纷至沓来】fēnzhì-tàlái یکی پس از دیگری آمدن، پشت سرهم بجائی ریختن

氛 fēn فضا، محیط، آتمسفر

【氛围】fēnwéi فضا، محیط، آتمسفر

酚 fēn 〈化〉"C_6H_5OH" (شیمی) فنل بفرمول

【酚磺酞】fēnhuángtài 〈药〉نوعی دارو بنام «فنـل سـولفـن فتالئین»

【酚醛】fēnquán 〈化〉آلدئید فنلیك: ～树脂 صمغ فنلیك /～塑料 پلاستیك فنلیك

【酚酞】fēntài 〈化〉(شیمی) فنل فتالئین: ～试纸 کاغذ آزمون فنل فتالئین

fén

汾 Fén نام رودخانه ای در استان «شان سی»

【汾酒】fénjiǔ (汾阳) نوعی عرق ساخت «فن یانگ»

坟 fén گور، قبر، آرامگاه

【坟场】fénchǎng گورستان، قبرستان

【坟地】féndì گورستان، قبرستان

【坟堆】fénduī تودهٔ خاك روی قبر

【坟墓】fénmù گور، قبر

【坟起】fénqǐ برآمده، برجسته

【坟头】féntóu تودهٔ خاك روی قبر 又称"坟包"

【坟茔】fényíng ①(坟墓) گور، قبر، آرامگاه ②(坟地) قبرستان، گورستان

焚 fén سوزاندن: ～香 بخور سوزاندن /玩火者必自～。کسی که با آتش بازی می کند بی تردید خود رامی سوزاند.

【焚风】fénfēng 〈气〉باد خشك وگرم دامنهٔ کوه

【焚膏继晷】féngāo-jìguǐ از صبح تاشب مشغول کـار بـودن، شب زنده داری کردن

【焚化】fénhuà (با آتش) سوزاندن، خاکستر کردن

【焚掠】fénlüè سوزاندن و غارت کردن

【焚烧】fénshāo آتش زدن، سوزاندن

【焚尸扬灰】fénshī-yánghuī جسد را سوزاندن وخاکسترش را پراکندن تا اثری نماند

【焚书坑儒】fénshū-kēngrú کتاب ها را سوزاندن و دانشمندان پیرو کنفوسیوس را زنده به گور کردن (توسط امپراطور اول سلسلهٔ چینگ)

【焚香】fénxiāng سوزاندن بخور

棼 fén 〈书〉شلوغ، درهم وبرهم

鼢 fén

【鼢鼠】fénshǔ "Zokor" نوعی موش بنام

fěn

粉 fěn ①(粉末) پودر، گـرد: 磨成～ خـرد کـردن، آرد کردن، ساییدن، آسیاب کردن /～面 آرد گندم /奶～ شیر خشك /～白 پـودر سـفـیـد کـنـنـده /爽身～ (یاتالك) پودر طلق ②(粉条) رشته یا ورمیشل ساخته شده از نشاستهٔ لوبیا یا سیب زمینی شیرین ③(白色) سفید: ～墙 دیوار سفید ④(粉红色) صورتی: ～色 رنگ صورتی ⑤〈方〉(粉刷) سفید کاری کردن: 墙刚～过。دیوار تازه سفید کاری شده است

【粉白】fěnbái رنگ سفید مانند گچ

【粉本】fěnběn طرح اولیه برای نقاشی

【粉笔】fěnbǐ گچ، گچ قلمی: ～槽 لبهٔ تخـتـهٔ سـیـاه بـرای گذاردن گچ

【粉笔画】fěnbǐhuà نقاشی گچ ورنگی

【粉彩】fěncǎi 〈工美〉نوعی پودر رنگی که آنرا روی مجسمهٔ گلی می مالند بنام "Famillenose"

【粉刺】fěncì 〈医〉جوش (صورت)

【粉翠】fěncuì 〈工美〉یشم سبز مخصوص پکن

【粉黛】fěndài ①(化妆品) پودر سفید وسرمهٔ چینی (برای بزك کردن) ②(妇女) (مجازا) زنان

【粉蝶】fěndié 〈动〉نوعی پروانهٔ سفید رنگ: 菜～ پروانهٔ آفت کلم

【粉红】fěnhóng (رنگ) صورتی

【粉剂】fěnjì ①〈药〉پودر داروئی ②〈农〉گردهٔ گل

【粉瘤】fěnliú 〈医〉(طب) غدهٔ چربی دار

【粉末】fěnmò پودر، گرد: ～冶金 ذوب فلز با پودر مخصوص

【粉墨登场】fěnmò dēngchǎng خود را بـزك کـردن و روی صحنه ظاهر شدن ــ کنایه از وارد میدان سیاست شدن

【粉嫩】fěnnèn (صورت) سفید ونازك

【粉皮】fěnpí نوعی خوراك شبیه ژلهٔ ورقه مانند که از نشاستهٔ لوبیا یا سیب زمینی شیرین ساخته می شود

【粉墙】fěnqiáng ①(粉刷墙壁) دیوار را سفید کاری کردن ②(白墙) دیوار سفید کاری شده

【粉身碎骨】fěnshēn-suìgǔ (بدن انسان) خرد وشکسته شدن؛

قتل به بی‌رحمانه ترین طرز
【粉饰】fěnshì جلوهٔ ظاهری دادن، ماست مالی کردن، خوش نما کردن: 太平～/ اشتباهات خود را ماست مالی کردن 错误～ منظرهٔ کاذبی از صلح و سعادت را جلوه دادن
【粉刷】fěnshuā سفیدکاری کردن
【粉丝】fěnsī ورمیشل ساخته شده از نشاستهٔ لوبیا
【粉碎】fěnsuì ①(使彻底失败) در هم شکستن، خرد کردن، خنثی کردن: 敌人的经济封锁～ محاصرهٔ اقتصادی دشمن را درهم شکستن/ 敌人的军事进攻～ حملات نظامی دشمن را خرد وخمیر شدن، ریز ②(粉碎得像粉末似的) خنثی کردن شدن، تکه تکه شدن: 茶杯摔得～。 فنجان خرد وتکه تکه شد.
【粉碎机】fěnsuìjī دستگاه خرد کننده، دستگاه پودر ساز
【粉条】fěntiáo رشته هائی که از نشاستهٔ لوبیا یا سیب زمینی شیرین ساخته می شود
【粉头】fěntóu زن فاحشه
【粉线】fěnxiàn نخ آلوده شده با پودر های رنگارنگ مخصوص خیاط برای نشان گذاری روی پارچه
【粉装玉琢】fěnzhuāng-yùzhuó کنایه از منظرهٔ برف یا پوست سفید

fèn

分 fèn ①(成分) مقدار، اجزاء ترکیب کننده، مقدار: 盐～ مقدار وظیفهٔ خود / 本～: حدود حق ووظیفه هرکس ②(本分) نمك فکر نادرست / 非～之想 متجاوز از حق، مفرط، زیاده رو 过～
另见 fēn
【分量】fènliang وزن: 给足～ کم فروشی نکردن / 他说的话很有～。 حرفهای او وزن دارد.
【分内】fènnèi وظیفهٔ خود: 关心学生是教师～事。 توجه داشتن به شاگردان از وظایف معلم است.
【分外】fènwài ①(特别) بخصوص، بویژه، فوق العاده: 高兴 ～ فوق العاده خوشحال بودن / 香～ فوق العاده معطر بودن ②(本分之外) خارج از وظیفهٔ خود: 革命工作不分分内～。 در کار انقلابی، گفتن اینکه این کار بمن مربوط نیست بی مورد است.
【分子】fènzǐ عضو، عنصر: 工人阶级～ عضوی از طبقهٔ کارگر / 积极～ فرد فعال / 知识～ روشنفکر / 动摇～ عنصر متزلزل / 反动～ عنصر مرتجع
另见 fēnzǐ

份 fèn ①(部分) جزء، بخش، سهم، حصه، شعبه: 股～ سهم / 为建设新农村出～力 در امر سازندگی روستاهای نوین سهم خود را ادا کردن ②(量) 一～儿礼 يك هديه / 一～儿饭 يك پرس خوراك / 一～《人民日报》 يك شماره روزنامه / 复写三～ سه نسخهٔ کپیه درست کردن «خلق» / 本条约共两～，每～都用中文和波斯文写成，两种文本具有同等效力。 این قرارداد در دو نسخه نوشته شده به زبان چینی و فارسی و هر دو نسخه دارای اعتبار یکسان است.

【份额】fèn'é سهم، بهره، نصیب، حصه
【份礼】fènlǐ پول نقد برای خرید کادو
【份儿】fènr ①(搭配成整体的东西) سهم، بهره، نصیب، حصه ②(地位) مقام، جا، جایگاه ③(达到的程度) به حدی عالی، برازنده ④〈方〉(捧；有派头) رسیده، به اندازه ای رسیده
【份儿菜】fènrcài غذائی که پرس به پرس فروخته می شود
【份儿饭】fènrfàn برنج پخته همراه با خورش که پرس به پرس فروخته می شود
【份子】fènzi ①(分摊的礼金) پول دانگی برای خرید هدیه بمنظور خرید هدیه برای يك دوست دانگی: 凑～ برای يك دوست پول جمع کردن ②(礼金) پول نقد بعنوان هدیه برای يك دوست

奋 fèn ①(鼓起劲来) زور زدن، تقلا کردن: 振～ از خواب غفلت بیدار شدن، به غیرت آمدن / 兴～ به هیجان آمدن ②(举起) بلند کردن: 臂高呼～ دست خود را بلند کردن و بانگ برآوردن
【奋不顾身】fèn bù gù shēn بی توجه به امنیت خود به جلو افتادن: ～的斗志 ارادهٔ رزمنده وبی باك
【奋斗】fèndòu مبارزه کردن، تلاش کردن، تقلا کردن: 目标～ هدف تلاش ومبارزه کسی / 为祖国建设事业～终身 زندگی خود را وقف امر سازندگی میهن کردن / 生命不息，～不止。 تا جان هست به تلاش وتقلای خود ادامه دادن
【奋发】fènfā از خواب غفلت بیدار شدن، به غیرت آمدن: ～图强 به خاطر نیرومندی کشور سخت کار کردن
【奋飞】fènfēi (پرنده) بال زدن و پرواز کردن
【奋击】fènjī شجاعانه حمله کردن
【奋激】fènjī به هیجان آمدن به غیرت آمدن
【奋力】fènlì از سعی وکوشش خود دریغ نورزیدن: ～抢救 با تمام نیرو به نجات فوری پرداختن
【奋励】fènlì به غیرت آمدن، تلاش زیاد بخرج دادن
【奋勉】fènmiǎn کوشش مصممانهٔ خود را بخرج دادن
【奋乃静】fènnǎijìng 〈药〉 "Perphenazine" نوعی دارو بنام
【奋起】fènqǐ بپا خاستن، به غیرت آمدن: 抗战～ در برابر دشمن بپا خاستن / 自卫～ برای دفاع از خود به پا خاستن / 直追～ برای سبقت جستن بر کسی کار را با همه توان خود انجام دادن
【奋勇】fènyǒng شجاعت و نیروی خود را بتمامی نشان دادن: 当先～ دلیرانه به جلو افتادن / 前进～ دلیرانه به پیش رفتن
【奋战】fènzhàn شجاعانه جنگ کردن: 到底～ تا به آخر جنگ کردن / 七天七夜～ هفت شبانه روز سرسختانه جنگ کردن

忿 fèn 见"愤"fèn

粪 fèn ①(屎) مدفوع، کثافت، نجاست، سرگین ②〈书〉(施肥) کود دادن: 田～ به زمین کود دادن
【粪便】fènbiàn مدفوع، نجاست: 检查～ آزمایش مدفوع
【粪车】fènchē ارابهٔ حمل کود انسانی
【粪池】fènchí چالهٔ کود انسانی
【粪堆】fènduī تودهٔ مدفوع

【粪肥】fènféi كود انسانى، سرگين
【粪夫】fènfū كسى كه شغلش حمل مدفوعات در قديم بود
【粪箕子】fènjīzi زنبيل يا سبد براى حمل مدفوعات
【粪坑】fènkēng ①(粪池)گودال مدفوعات ②(大便坑) گودالى كه براى خالى كردن شكم بكار مى رود
【粪筐】fènkuāng زنبيل يا سبد براى حمل مدفوعات
【粪桶】fèntǒng سطل مدفوعات
【粪土】fèntǔ كثافت وخاك ـ كنايه از چيز بى ارزش: 视如～ چيزى يا كسى را به مشابهء خاك و كثافت تلقى كردن

愤 fèn خشم و انزجار، خشم، انزجار، قهر، تغير: 激起公～ خشم و انزجار عمومى را برانگيختن /～然离去 با خشم و انزجارترك كردن /～然不语 به علت تغير وقهر ساكت ماندن
【愤愤不平】fènfèn bùpíng آزرده و رنجيده بودن، احساس محروميت از حق خود داشتن
【愤恨】fènhèn خشمگين و متنفر
【愤火】fènhuǒ آتش خشم وغضب
【愤激】fènjī خشمگين و هيجان زده
【愤慨】fènkǎi خشم و انزجار (ذيحق)
【愤懑】fènmèn خشمگين و افسرده خاطر
【愤怒】fènnù خشم، غضب، تغير، انزجار، قهر: 激起广大人民群众的极大～ منتهاى درجهء خشم وغضب توده هاى مردم را برانگيختن /～的烈火在他胸中燃烧。 آتش خشم در دلش شعله‌ور شد.
【愤世嫉俗】fènshì-jísú از اين دنياى فانى و رسوم و عادات آن بيزار بودن

fēng

丰 fēng ①(丰富)وافر، فراوان، غنى: ～收 محصول فراوان ②(大)بزرگ، عظيم: ～功伟绩 خدمات برجسته و عظيم ③(美好的容貌)خوش سيما، خوشگل، خوش چهره: ～采 برخورد خوش و دلپذير ④〈姓〉يك نام خانوادگى در چين
【丰碑】fēngbēi ①(碑)بناى ياد بود، سنگ يا ستون يادگارى: 革命烈士的光辉业绩在人民心中立下了不朽的～。 خدمات درخشان شهيدان انقلاب همانند بناى يادبود جاودانى در قلوب مردم است. ②(不朽的杰作)شاهكار جاودانه: 这部著作不愧为中国新文化运动的～。 اين كتاب اثرجاودانه وشايانى در نهضت فرهنگ جديد چين بشمار مى آيد.
【丰采】fēngcǎi 见"风采"fēngcǎi
【丰产】fēngchǎn محصول فراوان: ～田 مزرعهء حاصلخيز /～经验 تجربهء برداشت محصول فراوان
【丰登】fēngdēng محصول بسيار فراوان: 五谷～ محصول فراوان غله
【丰度】fēngdù ①〈物〉وفور (فيزيك) فراوانى ②(风度)طرز رفتار خوش
【丰富】fēngfù ①(充足富裕)فراوان، وافر، غنى: 资源～ در منابع طبيعى غنى بودن /积累～的资料 مدارك فراوانى را انباشتن ②(使充足)غنى كردن، سرشار كردن، زياد كردن: ～自己的生活经验 برتجربيات زندگى خود افزودن
【丰富多彩】fēngfù duōcǎi غنى و متنوع، غنى و گوناگون: ～的节日活动 فعاليتهاى متنوع و رنگارنگ جشن /～的传统出口商品 كالا هاى صادراتى سنتى فراوان و متنوع /晚会上演出了～的文艺节目。 در شب نشينى برنامه هاى هنرى متنوع و گوناگونى اجرا شد.
【丰功伟绩】fēnggōng-wěijī خدمات برجسته و عظيم: 他为祖国的建设事业建立了～。 او براى امر سازندگى ميهن خدمات برجسته و عظيمى انجام داده است.
【丰厚】fēnghòu ①(多而厚实)كلفت و پرمو: 这种皮子绒毛～。 اين نوع خز كلفت و پرمو است. ②(丰富)غنى و گران‌قيمت: ～的礼品 هديهء گران قيمت
【丰满】fēngmǎn ①(充足)فراوان، پر: 粮仓～。 انبار غله پر است. ②(匀称;丰腴)گرد و كاملا بال و پر درآورده /羽毛～ وى خوش قد است. ③ پر، خوب رشد يافته، خوش قد: 她体态～。
【丰茂】fēngmào پرپشت، وافر، فراوان: 山麓植物～。 گياهان در دامنهء كوه فراوان وپرپشت و انبوه است.
【丰美】fēngměi پرپشت، شاداب، فراوان: 水草～ مرتع شاداب /菜肴～ غذاى لذيذ و فراوان
【丰年】fēngnián سال پر حاصل، سال فراوانى
【丰沛】fēngpèi زياد، وافر، فراوان، پرنعمت: ～的雨水 بارندگى زياد داشتن
【丰饶】fēngráo غنى و حاصلخيز: ～的草原 علف زار حاصلخيز
【丰润】fēngrùn گوشتالو و با پوست لطيف و نازك
【丰盛】fēngshèng فراوان، زياد، وافر: ～的酒席 مهمانى با شكوه
【丰收】fēngshōu محصول فراوان: 连年～ محصولات فراوان /～在望。 محصول فراوانى در انتظار است. / براى سال هاى متوالى /生产科研双～ دست آورد هاى درخشان در توليدات و تحقيقات علمى
【丰硕】fēngshuò فراوان وغنى: 取得～的成果 به دست آورد هاى بزرگ و مهم دست يافتن
【丰沃】fēngwò حاصلخيز
【丰衣足食】fēngyī-zúshí خوراك و پوشاك فراوان داشتن: 过着～的生活 در سعادت و رفاه زيستن
【丰盈】fēngyíng ①(丰满)اندام خوش داشتن ②(富裕)غنى و ثروتمند
【丰腴】fēngyú 见"丰盈"
【丰裕】fēngyù دولتمند، مرفه، دارا: 生活～ زندگى مرفه و راحت داشتن
【丰韵】fēngyùn 见"风韵"fēngyùn
【丰姿】fēngzī 见"风姿"fēngzī
【丰足】fēngzú فراوان، وافر، زياد، غنى: 衣食～ خوراك و پوشاك فراوان داشتن، در نعمت زندگى كردن

风 fēng ①(流动的空气)باد، شمال: ～里来，雨里去 در باد و باران رفت و آمد كردن ②(吹干)در هواى آزاد خشك كردن: ～肉 گوشت خشك شده در هواى آزاد ③(风气;

صرفه جوئی رسم 。~ 节约成 :رسوم و آداب، رسم عام (风俗
تمایلات نادرست را اصلاح ~ 之正不正纠 / عام شده است.
منظره، چشم انداز 景 ~ :منظره، چشم انداز (景象) ④ کردن
مواظب باش که خبر ! ~ 小心走 :خبر ها، اطلاعات (风声) ⑤
به محض اطلاع یافتن وارد عمل شدن 而动 ~ 闻 / فاش نشود!
قسمتی از «کتاب سرودها» که تصنیف های (诗经的一类) ⑥
تصنیف های محلی ~ 采 :محلی قدیمی چین را تشکیل می دهد
در طب چینی اشاره به بعضی 〈中医〉 ⑦ قدیمی را جمع کردن
سکته، مغزی ~ 中 / صرع ~ 羊痫 :بیماریها

【风暴】fēngbào طوفان، کولاك، بوران :طوفان 海上 ~ / طوفان در دریا
革命 ~ طوفان انقلاب

【风泵】fēngbèng ①(抽气机) تلمبه، هوائی ②(气筒;空气压缩机) کمپرسور هوائی

【风痹】fēngbì 〈中医〉 ورم مفاصل (طب چینی)

【风标】fēngbiāo آلت باد نما، بادسنج

【风波】fēngbō آشوب، فتنه، اغتشاش :~ 迭起。 آشوب ها ناگهان طوفان آشوب 。~ 平地起 / پشت سرهم برخاست.
برخاست.

【风伯】fēngbó خدای باد در افسانه های چین

【风采】fēngcǎi رفتار و برخورد مطلوب :皆欲一睹其 ~。 همه می‌خواهند رفتار وبرخورد مطبوعش را ببینند.

【风餐露宿】fēngcān-lùsù در باد غذا خوردن و در شبنم خوابیدن ــ یعنی متحمل رنج های فراوان سفر یا کار صحرایی بودن

【风潮】fēngcháo آشفتگی، آشوب، نا‌آرامی، اغتشاش :闹 ~ (برای اعتراض و...) آشوب برپا کردن

【风车】fēngchē ①(动力装置) آسیای بادی ②(扇车) چرخ گردنده (اسباب بازی) ③(玩具) ماشین بوجاری

【风尘】fēngchén ①(旅途劳顿) خستگی سفر :满面 ~ آلوده از سفر خسته و به گرد و غبار 仆仆 ~ / شدن صورت به گرد وغبار سختی ها و (纷乱的社会;漂泊江湖的情况) ② آلوده بودن به فحشاء گرفتار شدن 沦落 ~ :هنگامه ها و نامعلومی های ناسوتی

【风驰电掣】fēngchí-diànchè بسرعت باد وبرق

【风传】fēngchuán ①(传闻) شایعه، آوازه، سخن افواهی ②(流传) شایعه پراکندن

【风吹草动】fēngchuī-cǎodòng خش خش برگها در باد ــ صرفا 。不要一有 ~ 就惊慌失措 :کنایه از نشان آشوب و فتنه به صدای خش خش برگها در باد وحشت زده نشوید.

【风吹雨打】fēngchuī-yǔdǎ ①(风雨侵害) مورد حمله، باد و باران قرار گرفتن ②(比喻打击、摧残) ضربه و حمله

【风挡】fēngdǎng 〈汽车〉 شیشه، جلو اتومبیل

【风灯】fēngdēng چراغ بادی

【风动】fēngdòng 〈机〉 کار کننده با هوای فشرده :~ 传动装置 وسیله، انتقال با هوای فشرده / ~ 工具 ابزار کار با هوای فشرده

【风洞】fēngdòng 〈航空〉 تونل باد

【风斗】fēngdǒu باد گیر

【风度】fēngdù طرز رفتار و برخورد :这人有 ~。 این شخص خوش برخورد یا خوش 大方 ~ / طرز رفتار وبرخورد خوبی دارد.
翩翩 ~ / طرز رفتار دل‌نشین داشتن رفتار بودن

【风发】fēngfā پر انرژی، فعال :意气 ~ متهور وپر انرژی

【风帆】fēngfān ①(帆篷) بادبان ②(帆船) کشتی بادبانی

【风范】fēngfàn طرز رفتار، طرز برخورد

【风干】fēnggān خشك کردن در هوای آزاد

【风镐】fēnggǎo 〈矿〉 کلنگ بادی

【风格】fēnggé سبك، روش، اسلوب :发扬良好 ~ در کار سبك نگارش نویسنده ~ 鲁迅文章的 / سبکی شایسته بکار بستن 许多运动 / سبك ویژه، اپرای پکن ~ 京剧的独特 / «لو سیون» 员赛出了 ~，赛出了水平。 بسیاری از ورزشکاران در مسابقات رفتارو اخلاق انسانی خوب از خود نشان دادند و به سطح بالائی رسیدند.

【风骨】fēnggǔ ①(骨气) نیروی اخلاق، تزلزل ناپذیری، استواری، ثبات قدم ②(雄健的风格) سبك محکم

【风光】fēngguāng منظره، دورنما، چشم انداز :北国 ~ منظره، مخصوص شمال چین / 好 ~ منظره، زیبا

【风害】fēnghài بلا وآفت ناشی از طوفان باد

【风寒】fēnghán سرماخوردگی، چایدگی :只是受了点儿 ~。 چیزی جز سرماخوردگی نیست. / 经常洗冷水澡可以抵御 ~。 مرتبا حمام سرد گرفتن می تواند مقاومت شخص را در برابر سرما زیاد کند.

【风和日丽】fēnghé-rìlì هوای صاف ولطیف (بیشتر در مورد فصل بهار گفته می شود)

【风和日暖】fēnghé-rìnuǎn هوای صاف وباد ملایم، هوای گرم و آفتابی

【风花雪月】fēng-huā-xuě-yuè باد، گل، برف و ماه ــ اصلا اشاره به سوژه، عمده آثار ادبی فئودالی و بعدا اشاره به نوشته های توخالی و احساساتی طبقه های بالا

【风华】fēnghuá لطافت و استعداد :正茂 ~ در عنفوان جوانی

【风化】fēnghuà ①(风俗教化) اخلاق و طرق رفتار، رسوم و آداب :有伤 ~ تخلف از رسوم و آداب ②〈地〉 (زمین شناسی) ③〈化〉 (شیمی) در اثر هوا ومرور زمان فرسوده و هوا خورده شدن تبدیل ماده، متبلور به گرد

【风火墙】fēnghuǒqiáng دیوار ضد باد و آتش

【风火事儿】fēnghuǒshìr 〈方〉 امر فوری

【风机】fēngjī دم آهنگری

【风级】fēngjí 〈气〉 درجه، باد :表 ~ نمودار درجه، باد

【风纪】fēngjì رفتار و انضباط، دیسیپلین

【风纪扣】fēngjìkòu سگك :扣上 ~ سگك انداختن

【风井】fēngjǐng 〈矿〉 چاه تهویه در معدن

【风景】fēngjǐng منظره، چشم انداز، دورنما :欣赏 ~ از منظره لذت بردن / 以 ~ 优美而出名 به مناظر زیبای خود شهرت داشتن / 西湖 ~ 如画。 دریاچه، «سی هو» به زیبائی یك نقاشی است. / 昆明是一座 ~ 美丽的城市。 شهر «کون مینگ» شهری است که دارای مناظر زیبا می باشد. / 画 ~ نقاشی منظره
林 ~ جنگل دارای مناظر ومرایا

【风镜】fēngjìng عینك استحفاظی از باد و خاك

【风卷残云】fēng juǎn cányún باد شدید آخرین تکه های ابر

را پرا کنده می کند ــ یعنی چیزی را تام و تمام از بین بردن

【风口】fēngkǒu ①(当风的地方) کوران، جائی که کوران : 别站在～上,小心着凉。در کوران نمائید، ممکن است سرما بخورید. ②〈冶〉دهانهٔ دم آهنگری وجود دارد

【风口浪尖】fēngkǒu-làngjiān جائی که باد و موج به نهایت می‌رسد ــ کنایه از حدت زدو خورد و کشمکش اجتماعی

【风快】fēngkuài سریع

【风浪】fēnglàng امواج متلاطم، طوفان : ～很大,船颠簸得很利害。دریا پرتلاطم بود وکشتی بشدت تکان می خورد. / 久经～ از بوتهٔ آزمایش سربلند بیرون آمدن

【风雷】fēngléi باد و رعد، طوفان : 革命斗志,～激荡。مبارزات انقلابی چون طوفانی باشدت گسترش می یابد.

【风力】fēnglì ①(风的力量) نیروی باد، قدرت باد : ～发电机 ژنراتور بادی / ～发电站 نیروگاه بادی / ～发动机 موتور بادی / ～提水机 تلمبهٔ بادی / ～涡轮机 توربین بادی ②(风的强弱) شدت باد

【风凉】fēngliáng خنك، سرد

【风凉话】fēngliánghuà گفته های طعنه‌آمیز و بی‌مسئولیت

【风铃】fēnglíng ناقوس بادی (که آویخته شده از پیشآمدگی بام بتکده یا ساختمان معبد)

【风流】fēngliú ①(杰出的) برجسته، ممتاز و شایان تحسین : ～人物 افراد واقعا بزرگوار ②(旧时指有才学而不拘礼法) بااستعداد ادبی و آزاد از قیود ورسوم زندگی جاری : ～才子 ادیبان آزاد از قیدوبند های سنتی ③(放荡) هرزه، فاسد، بی بندو بار

【风流云散】fēngliú-yúnsàn در اثر وزش باد پراکنده و رانده شدن ــ کنایه از جدا و پراکنده شدن دوستان قدیمی

【风炉】fēnglú ①(炉子) اجاق، منقل ②(旧时烹茶的器具) وسیلهٔ دم کردن چای در قدیم

【风马牛不相及】fēng mǎ-niú bù xiāng jí باهم هیچ ارتباطی نداشتن، اصلا به هم مربوط نبودن

【风帽】fēngmào ①(缝在衣领上的风帽) کلاهی که به یقهٔ لباس دوخته شده باشد ②(抵御寒风的帽子) کلاه زمستانی

【风貌】fēngmào ①(风格特征) سبك وویژگی ها : 民间艺术的～ سبك وویژگی های هنر مردمی ②(面貌) سیما، قیافه، چهره : 中国农村的新～ سیمای نوین روستای چین

【风媒传粉】fēngméi chuánfěn گرده افشانی توسط باد

【风媒花】fēngméihuā 〈植〉گل لقاح شده در اثر باد

【风门】fēngmén 〈矿〉در بادگیر، در تهویه، در هوا کش

【风门子】fēngménzi دری که برای جلوگیری از نفوذ باد جلوی در اصلی می گذارند

【风靡】fēngmǐ باب روز، متداول، مد : ～一时 مدتی متداول بودن / 这种时装～欧美。این نوع لباس در اروپا و آمریکا مد شده است.

【风磨】fēngmò آسیای بادی

【风鸟】fēngniǎo 〈动〉پرندهٔ بهشت

【风派】fēngpài کسانی که فرصت طلب هستند و مطابق جهت باد عمل می کنند

【风平浪静】fēngpíng-làngjìng باد فرو نشسته است و امواج آرام گرفته است.

【风起云涌】fēngqǐ-yúnyǒng مانند باد و طوفان بپاخاسته و در حال حرکت تندوسریع : 民族解放运动～。جنبش آزادیبخش ملی جوشان و خروشان به پیش می رود.

【风气】fēngqì حالت روحی عام، رسم عمومی : 全厂出现了大搞技术革新的～。در کار خانه رسم عمومی شده است که همه به نوآوری فنی می پردازند.

【风琴】fēngqín ارگ (ساز موسیقی) : 管～ ارگ بادی / 簧～ ارغنون

【风情】fēngqíng لاس، عشوه، غمزه، کرشمه : 卖弄～ لاس زدن، عشوه کردن

【风趣】fēngqù شوخ طبعی، با نمکی، خوشمزگی، هزل : 他是一个很～的人。او آدمی شوخ طبع است. / 他说话很～。او شوخ طبع و لطیفه گو است.

【风圈】fēngquān هالهٔ خورشید یا ماه

【风人】fēngrén 〈书〉شاعر

【风骚】fēngsāo ①(泛指文学) ادب، ادبیات : ～之士 اهل ادب ②(指妇女举止轻佻) عشوه گر، غماز، پر کرشمه

【风色】fēngsè چگونگی وزش باد، جهت وقدرت باد : 看～ چگونگی وزش باد را مشاهده کردن، چگونگی تکامل اشیاء را زیر نظر قرار دادن

【风沙】fēngshā ریگ های پراکنده شده در اثر باد : 这里春天～很大。هوای اینجا در بهار بسیار بادی و پر از گرد وغبار است.

【风扇】fēngshàn پنکه، باد بزن برقی : 散热～ پنکهٔ رادیوتور / 通风～ پنکهٔ تهویه

【风尚】fēngshàng رسوم وعادات رایج : 勤俭节约的新～ رسم جدید پشتکار وصرفه جوئی / 提倡新的道德～ رسوم اخلاقی جدید را تشویق کردن

【风声】fēngshēng شایعه، خبر، اطلاع : 听到～ به گوش رسیدن / ～很紧。اوضاع تشنج پیدا می کند. / 防止走漏～ از درز کردن اطلاعات جلوگیری کردن

【风声鹤唳】fēngshēng-hèlì صدای باد وفریاد درنا ــ کنایه از اینکه یك ارتش فراری احتمالا به کوچکترین صدا از وجود خطر بدگمان می شود.

【风湿】fēngshī رماتیسم، ورم مفاصل : ～性关节炎 رماتیسم مفاصل / ～性心脏病 رماتیسم قلبی

【风师】fēngshī خدای باد در افسانه های چین

【风蚀】fēngshí 〈地〉فرسایش در اثر وزش باد

【风势】fēngshì ①(风的势头) شدت باد ②(情势) وضع، حالت

【风霜】fēngshuāng باد وشبنم یخ زده ــ کنایه از مشقت سرد وگرم چشیده : 饱经～ وسختی سفر یا زندگی یك فرد

【风水】fēngshui موقعیت جغرافیائی یك خانه یا یك قبر که می گویند در بخت و اقبال خانواده اثر می کند : 看～ به غیب گوئی از روی خاك پرداختن / ～先生 غیب گو از روی خاك

【风说】fēngshuō شایعه ها

【风丝】fēngsī باد بسیار خفیف

【风俗】fēngsú رسوم
【风速】fēngsù سرعت باد：~表 وسیلهٔ سنجش سرعت باد / باد نگار 计
【风瘫】fēngtān بیماری فلج، رعشه
【风调雨顺】fēngtiáo-yǔshùn هوای مساعد برای رشد محصولات
【风头】fēngtóu جهت وزش باد：船老大仔细观察~和水势。قایقران با دقت جهت وزش باد و جریان آب را زیر نظر قرار می دهد.
【风头】fēngtou ①(情势)(که در کسی مسیر تکامل حوادث روی پنهان کردن، خود راز معرض ~避避：تأثیر می گذارد) ②(出头露面)معروفیتی که کسی از آن تحقیق دور نگه داشتن، 出~:برخوردار می شود / 主~ توجه مردم را به خود جلب کردن 义 طرفداری از کسب معروفیت
【风土】fēngtǔ شرایط طبیعی وآداب و رسوم اجتماعی یك محل
【风土驯化】fēngtǔ xúnhuà 〈农〉خوگرفتن به آب وهوای تازه، با آب و هوای جدید وفق یافتن
【风味】fēngwèi سلیقهٔ خاص، خصوصیات مخصوص：别有~ ذائقهٔ غذائی مخصوص ~ 家乡 / ذوق و سلیقهٔ خاص داشتن غذای مخصوص محلی 菜~ / زادگاه کسی
【风闻】fēngwén از شایعات خبردار شدن
【风物】fēngwù منظرهٔ مخصوص یك محل
【风匣】fēngxiá 〈方〉دم آهنگری
【风险】fēngxiǎn ریسك، خطر،مخاطره：冒~ ریسك کردن / 不怕担~ از خطر هراس نداشتن
【风箱】fēngxiāng دم آهنگری
【风向】fēngxiàng جهت وزش باد：~标 باد نما / ~计 وسیلهٔ سنجش جهت باد / ~图 نمودار وضع هوا ومیزان وزش باد / ~仪 دستگاه باد سنج
【风心病】fēngxīnbìng رماتیسم قلبی
【风信】fēngxìn ①(风声)خبر، اطلاع ②(季节风)باد فصلی
【风信子】fēngxìnzǐ 〈植〉سنبل
【风行】fēngxíng متداول بودن، مد بودن، عوام پسند بودن：~一时 برای زمانی متداول بودن
【风选】fēngxuǎn 〈农〉جدا کردن بوسیلهٔ باد：~机 دستگاه بوجاری
【风压】fēngyā 〈气〉فشار باد
【风雅】fēngyǎ ①(诗文方面的事)نظم ونثر ادبی ②(文雅) مهذب، پالوده، ظریف：举止~ رفتار مهذب داشتن
【风言风语】fēngyán-fēngyǔ سخنان گوشه دار بی پایه، شایعات بی اساس
【风衣】fēngyī پالتوی مخصوص جلوگیری از سوز باد
【风仪】fēngyí روش یا برخورد خوش کسی
【风雨】fēngyǔ باد و باران، سختی ها و مشقت ها：经~,见世面 جهان را دیدن و دلیرانه با طوفان روبرو شدن
【风雨飘摇】fēng-yǔ piāoyáo در میان طوفان شدید نوسان کردن، متزلزل بودن
【风雨如晦】fēng-yǔ rú huì باد و باران بسرعت از آسمان تیره و تار می گذرد ــ کنایه از اوضاع وخیم
【风雨同舟】fēng-yǔ tóng zhōu زیر باد وباران در یك قایق بودن ــ یعنی باهم روزگار سخت را گذراندن
【风雨无阻】fēng-yǔ wú zǔ چه باران و چه باد جلو کار را نمی‌گیرد، چه باران باشد چه آفتاب
【风雨衣】fēngyǔyī پالتوی مخصوص جلوگیری از سوزش باد و باران
【风云】fēngyún باد و ابر ــ کنایه از اوضاع طوفانی یا ناثابت：~突变。اوضاع دستخوش تغییر ناگهانی شده است. / 变幻~ اوضاع تغییر پذیر
【风云人物】fēngyún rénwù شخصیت روز
【风韵】fēngyùn جذابیت (در مورد خانم)
【风灾】fēngzāi فلاکت طبیعی ناشی از تند باد：遭受~ مورد ضربهٔ تند باد قرار گرفتن
【风闸】fēngzhá 〈机〉ترمز بادی
【风障】fēngzhàng 〈农〉پرچین باد شکن
【风疹块】fēngzhěnkuài 〈医〉(طب) کهیر، خارش
【风筝】fēngzheng بادبادك：放~ بادبادك هوا کردن
【风烛残年】fēngzhú cánnián پیر و فرسوده بودن بطوریکه شمع در باد لرزان لرزان خاموش می شود، در خزان عمر بسر بردن
【风姿】fēngzī جذابیت، دلربائی (یك خانم)
【风钻】fēngzuàn متهٔ بادی

枫 fēng ①(槭)درخت صمغ مطبوع چینی ②(枫香树) درخت افرا، آچ
【枫香树】fēngxiāngshù درخت افرا

疯 fēng ①(神经错乱)دیوانه، مجنون، مختل الشعور ②(猛长而不结果)(گیاه یا محصول غله ای) دراز و باریك اما بی حاصل شدن
【疯癫】fēngdiān دیوانه، مجنون، بی شعور
【疯疯癫癫】fēngfengdiāndiān مختل الشعور بودن، مانند دیوانه عمل کردن
【疯狗】fēnggǒu سگ هار
【疯话】fēnghuà حرف های بی عقلانه، هذیان
【疯狂】fēngkuáng ①(发疯)دیوانه، مجنون ②(猖狂) بی‌بندوبار، افسار گسیخته：~咒骂 دشنام دیوانه وار / ~反扑 حملهٔ متقابل مذبوحانه / ~掠夺 غارت وحشیانه / ~叫嚣 جارو جنجال شوریده
【疯人】fēngrén آدم دیوانه
【疯人院】fēngrényuàn دیوانه خانه، تیمارستان، دارالمجانین
【疯瘫】fēngtān بیماری فلج، رعشه
【疯长】fēngzhǎng رویش بیش از حد شاخه ها：防止~ از رویش بیش از حد جلو گیری کردن
【疯子】fēngzi دیوانه، مجنون، ناقص‌العقل

砜 fēng 〈化〉نوعی ترکیب شیمیائی بنام «سولفون»

封 fēng ①(封闭)مهر زدن، یخ بستن：把信~上 نامه را مهر زدن / 门~ در را مهر زدن / 大雪纷飞,江河冰~。 برف

سنگین می بارد و رودخانه و نهرها یخ بسته است. ②(封火) آتش (بخاری را) موقتا خواباندن: 炉子~了吗? آیا آتش (بخاری را) خوابانده اید؟ ③(封套) پاکت: 信~ پاکت ④〈量〉 یك: 一~信 یك نامه ⑤(分封爵位) لقب و سرزمین و.. را به اشراف بخشیدن: 分~诸侯 لقب ها و سرزمین ها را به اشراف بخشیدن / ~王 کسی را شاهزاده کردن ⑥〈简〉(封建主义) فئودالیسم: ~资修 فئودالیسم، سرمایه داری و تجدید نظر طلبی

【封闭】 fēngbì ①(密封) مهر زدن: 用蜡~瓶口 دهانه بطری را مهر و موم کردن ②(关闭) بستن: ~机场 فرودگاه را بستن ③〈医〉(طب) مانع نقل و انتقال تأثیرات عصبی شدن (بوسیله داروی بیهوشی): ~疗法 معالجه بدین وسیله

【封存】 fēngcún لاك و مهر كردن به منظور محافظت چیزی از دستبرد

【封底】 fēngdǐ پشت جلد

【封地】 fēngdì ملکی که در اختیار و تصرف شخص باشد، تیول

【封冻期】 fēngdòngqī موسم یخ بندان

【封二】 fēng'èr آستر روی جلد

【封港】 fēnggǎng بندر را بستن

【封官许愿】 fēngguān xǔyuàn 〈贬〉 مقام های عالی و دیگر امتیازات را وعده دادن

【封建】 fēngjiàn ①(分封制度) نظام واگذاری تیول ②(封建主义) دارای افکار فئودالی: 反~ ضد فئودالی / ~头脑 افکار فئودالی / ~割据 اقتطاعات فئودالی / ~把头 سرکرده فئودالی / ~余孽 بازمانده هااز جامعه فئودالی / ~主 فئودال / ~主义 فئودالیسم

【封禁】 fēngjìn ①(封闭) لاك و مهر کردن (انبارو...را) ②(禁止) قدغن کردن

【封口】 fēngkǒu ①(封闭) مهر زدن: 这封信还没~。 نامه هنوز مهر نخورده است. ②(愈合) التیام یافتن: 腿上的伤已经~了。 زخم پا التیام یافته است. ③(询问或审讯时矢口否认某事) (در هنگام باز پرسی) کاملا انکار کردن

【封蜡】 fēnglà لاك مخصوص، لاك ومهر

【封里】 fēnglǐ ①(封二) آستر روی جلد ②(封三) آستر پشت جلد

【封面】 fēngmiàn ①(线装书指书皮里印着书名的一页) صفحه عنوانی کتابی که با نخ صحافی شده باشد ②(书籍封面)(مقوائی یا کاغذی) روی جلد و پشت جلد کتاب ③(封面第一页) روی جلد کتاب

【封泥】 fēngní ①〈冶〉 گل یا سیمان مخصوص درز گیری ②(盖有印章的泥块) لاك و مهر

【封皮】 fēngpí 〈方〉①见"封条" ②见"封面" ③(纸包装) کاغذ بار پیچ ④(信封) پاکت

【封妻荫子】 fēngqī-yìnzǐ در دوران امپراطوری به زن مأمورین عالیرتبه لقب دادن و به پسرانشان مقام بخشیدن

【封三】 fēngsān آستر پشت جلد

【封山】 fēngshān گذرگاه کوهستان را مسدود کردن: 大雪~ برف سنگین گذرگاه کوهستان را مسدود کرده است. / ~育林 برای اینکه کار جنگلکاری آسان شود دامنه های کوه را قرق کردن

【封四】 fēngsì پشت جلد

【封锁】 fēngsuǒ بستن، ایجاد مانع کردن، محاصره کردن: ~港口 بندر رابستن / ~边境 مرز ها را بستن / ~消息 از پخش اخبار جلوگیری کردن / 经济~ محاصره اقتصادی / ~线 خط مانع، خط محاصره

【封套】 fēngtào پاکت بزرگ کاغذی (برای گذاشتن اسناد، کتابها و غیره)

【封条】 fēngtiáo نوار کاغذی برای مهر کردن (در، کشووغیره)

【封网】 fēngwǎng 〈排球〉 (در والیبال) عمل متوقف کردن حمله یا ضربه مشت یا توپ پاس داده شده حریف، نوعی دفاع دربرابر آبشار

【封一】 fēngyī روی جلد کتاب

【封印】 fēngyìn 〈邮〉 مهر و موم کردن

【封斋】 fēngzhāi 〈伊斯兰教〉 روزه گرفتن

【封装】 fēngzhuāng لاك و مهر کردن و بسته بندی نمودن

【封嘴】 fēngzuǐ ①(闭口不谈) خاموشی گزیدن ②(使别人不说话) دهان کسی را بستن

峰 fēng ①(山峰) قله کوه: 攀登科学高~ پله به پله بالای قله علم رفتن / 浪~ قله موج ②(像山峰状的事物) کوهان: 驼~ کوهان شتر، قوز

【峰立】 fēnglì مانند قله کوه سر به آسمان کشیده

【峰峦】 fēngluán پشته ها و قله های کوه

【峰态】 fēngtài 〈数〉 اوج یا پهنه نمودار شدت چیزی

【峰值】 fēngzhí 〈电〉(برق) بالاترین ارزش، قله ارزشها

烽 fēng آتش خبررسانی (وسیله اعلام خبر در قدیم)

【烽火】 fēnghuǒ ①(边防报警的烟火) آتش خبررسانی (که در قدیم در مرزها برای هشدار دادن می افروختند): ~台 برج ②(战火) شعله های جنگ: ~连天。 شعله های آتش خبررسانی جنگ به همه جا سرایت می کند.

【烽烟】 fēngyān آتش خبر رسانی

锋 fēng ①(刀刃) تیغه کارد یا شمشیر ②(带头人) پیشقدم، پیشرو: 先~ پیشآهنگ / 中~ در خط حمله بازی کن ③〈气〉(هواشناسی) جبهه هوا: 冷~ جبهه هوای سرد / 暖~ جبهه هوای گرم

【锋钢】 fēnggāng فولاد سریع (در صنعت)

【锋快】 fēngkuài ①(锋利) برنده ②(尖锐) نیشدار

【锋利】 fēnglì ①(头尖刃薄) تیز، برنده، برا: ~的钢刀 چاقوی فولادی تیز ②(尖锐;尖刻) تند، نیشدار، زننده: ~泼辣的笔调 سبك نگارش تند و نیشدار

【锋芒】 fēngmáng ①(刀剑的尖端) نوك، تیغه، لبه تیز: 斗争的~ لبه تیز مبارزه / ~逼人 استعداد خود را بطرز تهدید کننده‌ای نشان دادن / ~所向 هدف حمله ②(显露出来的才干) قریحه، استعداد: ~不露 امتناع از نشان دادن قابلیت و استعداد خود / ~毕露 قابلیت و استعداد خود را کاملا آشکار کردن

【锋面】 fēngmiàn 〈气〉 سطح جبهه ای هوا: 暖~ سطح جبهه

ای گرم

【锋刃】fēngrèn تیغه‌ٔ کارد یا شمشیر

蜂 fēng ①(胡蜂) زنبور ②(蜜蜂) زنبور عسل: 蜜~ زنبور عسل/ 养~场 پرورشگاه زنبور عسل ③(比喻成群地) گروه مثل زنبور اجتماع کردن 聚~: گروه

【蜂巢】fēngcháo شانه‌ٔ زنبور عسل

【蜂刺】fēngcì نیش زنبور یا زنبور عسل

【蜂毒】fēngdú زهر زنبور

【蜂房】fēngfáng هر خانه‌ٔ شش زاویه در شانه‌ٔ عسل

【蜂糕】fēnggāo کیك اسفنجی (کیکی که با آرد گندم یا آرد برنج درست می شود و با بخار می پزند)

【蜂虎】fēnghǔ 〈动〉(زنبور خوار) قرك (نوعی پرنده‌ٔ

【蜂皇精】fēnghuángjīng 〈药〉 غدد گلوی زنبور عسل که برای تغذیه‌ٔ بچه‌ٔ زنبور ها بکار می رود

【蜂集】fēngjí مانند زنبور جمع شدن

【蜂聚】fēngjù مانند زنبور جمع شدن

【蜂蜡】fēnglà موم زنبور عسل

【蜂蜜】fēngmì عسل، شهد

【蜂鸣器】fēngmíngqì سوت بخار، صدای زنگ اخبار

【蜂农】fēngnóng پرورش دهنده‌ٔ زنبور عسل

【蜂群】fēngqún گروه انبوه زنبور

【蜂乳】fēngrǔ 〈药〉 غدد گلوی زنبور عسل که برای تغذیه‌ٔ بچه‌ٔ زنبور بکار می رود

【蜂王】fēngwáng ①(蜜蜂王) ملکه‌ٔ زنبور عسل ②(胡蜂王) ملکه‌ٔ زنبور

【蜂窝】fēngwō ①(蜂巢) شانه‌ٔ عسل، خانه‌ٔ زنبور ②(样子像蜂窝的) چیز شبیه خانه‌ٔ زنبور: ~炉 بخاری بریکت سوراخ سوراخ/ ~煤 بریکت سوراخ سوراخ/ ~胃 شیردان جانور/ ~织炎 ورم بافت همبندی مخصوصا زیر جلد/ نشخوار کننده

【蜂箱】fēngxiāng کندو، خانه‌ٔ زنبور عسل

【蜂拥】fēngyōng مانند زنبور اجتماع کردن: ~而来 مانند زنبور هجوم کردن

【蜂子】fēngzi 〈方〉 زنبور

酆 Fēng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

féng

冯 Féng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

逢 féng ملاقات کردن، برخورد کردن: 久别重~ پس از جدائی دراز مدت دوباره ملاقات کردن/ 每~佳节倍思亲。 در ایام عید دل کسی برای خویشاوندان خود دو چندان تنگ می شود./ 人便问 از هر کسی که به طرف خود می آید پرسیدن/ ~山开路，遇水搭桥。 در میان کوهها راه گشودن و روی رودخانه ها پل ساختن/ ~双(单)日开放 در روز های جفت (طاق) ماه بروی عامه‌ٔ مردم باز بودن جائی

【逢场作戏】féng chǎng zuò xì احیانا در بازی و تفریح شریك بودن

【逢集】féngjí روز بازار: 我们进村的那天正好~。 روزی که به دهکده رسیدیم اتفاقا روز بازار بود.

【逢年过节】féng nián guò jié در ایام عید، هنگام جشن سال نو یاجشن های دیگر

【逢凶化吉】féng xiōng huà jí بد شانسی را به خوش شانسی تبدیل کردن

【逢迎】féngyíng خوش آمد گفتن، دل کسی را شاد کردن؛ چاپلوسی کردن، تملق گفتن ~ 阿谀: چاپلوسی کردن

缝 féng دوختن، بخیه زدن، کوك زدن: ~衣服 لباس دوختن/ ~扣子 دگمه دوختن/ ~被子 لحاف را بخیه زدن/ ~伤口 زخم را بخیه زدن

另见 fèng

【缝补】féngbǔ دوختن ومرمت کردن

【缝缝连连】féngfengliánlián دوختن و مرمت کردن

【缝合】fénghé 〈医〉 بخیه زدن: ~伤口 زخم را بخیه زدن/ ~线 بخیه

【缝连】féngliián (لباس، لحاف و...) دوختن

【缝穷】féngqióng از راه خیاطی یك لقمه‌ٔ نان بدست آوردن

【缝纫】féngrèn دوزندگی، خیاطی: ~车间 کارگاه دوزندگی/ ~机 چرخ خیاطی/ ~针 سوزن خیاطی

【缝线】féngxiàn 〈医〉 بخیه: 吸收性~ بخیه‌ٔ جذب کننده/ 羊肠~ روده‌ٔ تابیده (که برای بخیه زدن در جراحی بکار می رود)

【缝叶莺】féngyèyīng چکاوك آسیائی وآفریقائی

【缝制】féngzhì دوختن

fěng

讽 fěng ①(讥讽) طعنه زدن، استهزاء کردن، تمسخر کردن: 冷嘲热~ تمسخر سوزان و طعنه‌ٔ سرد ②〈书〉(诵读) با آهنگ قرائت کردن

【讽刺】fěngcì طعنه زدن، تمسخر کردن، استهزاء کردن: 这是一部~小说。 این رمان هجوآمیزی است./ ~画 کاریکاتور/ ~诗 شعر هجوآمیز/ ~小品 مقاله‌ٔ هجوآمیز

【讽诵】fěngsòng با آهنگ و احساسات قرائت کردن

【讽喻】fěngyù کنایه‌ٔ هجوآمیز

fèng

凤 fèng نوعی پرنده‌ٔ افسانه ای چین مانند سیمرغ بنام "Pheonix"

【凤冠】fèngguān تاج ملکه بشکل سیمرغ

【凤凰】fènghuáng نوعی پرنده‌ٔ افسانه ای مانند سیمرغ بنام "Phoenix"

【凤梨】fènglí آناناس

【凤毛麟角】fèngmáo-línjiǎo (پرقیمت و نایاب مانند) پرهای سیمرغ و شاخ های یونیکان (جانور افسانه ای دارای یك شاخ در

پیشانی)
【风体】fèngtǐ وضع مزاجی ملك یا ملكه
【凤尾鱼】fèngwěiyú ماهی کولی
【凤尾竹】fèngwěizhú نوعی بامبوی نازك و نرم که میتوان از آن پرچین ساخت
【凤仙花】fèngxiānhuā "Garden balsam" نوعی گل بنام

奉 fèng ①(献给)تقدیم کردن، پیشکش کردن، عرضه داشتن:双手～上 با دودست تقدیم کردن /～上新书一册。کتاب جدیدی به شما تقدیم می کنم. ②(接受)دریافت کردن، گرفتن:～上级指示,暂停开放。بنابدستور مقام بالاتر، موقتا باز نمی شود. ③(尊重)محترم شمردن، لایق دانستن:～为典范 نمونه قرار دادن / ～为上宾 کسی را مهمان عالیقدر دانستن ④(信奉)ایمان داشتن:信～佛教 به مذهب بودا ایمان داشتن ⑤(侍候)توجه داشتن، مواظبت کردن:侍～老人 از والدین سالخورده مواظبت کردن ⑥〈敬〉[用于自己的举动涉及对方时]:～访未晤,怅甚。مایهٔ تأسف است که موقعیکه آمدم شما در خانه تشریف نداشتید.
【奉承】fèngcheng چاپلوسی کردن، تملق گفتن، چرب زبانی کردن:～的话 خوش آمدگوئی، تملق گوئی
【奉告】fènggào 〈敬〉اطلاع دادن، مطلع ساختن، خبر دادن:详情容后～。جزئیات را بعدا به اطلاع شماخواهم رسانید. /无可～。چیزی ندارم که عرض کنم.
【奉公守法】fènggōng-shǒufǎ مطیع قانون بودن
【奉还】fènghuán باتشکر وسپاسگزاری پس دادن
【奉敬】fèngjìng 〈敬〉تقدیم کردن
【奉令】fènglìng دستور گرفتن، طبق دستور عمل کردن
【奉命】fèngmìng دستور گرفتن، طبق دستور عمل کردن:出～发 طبق دستور به راه افتادن
【奉陪】fèngpéi 〈敬〉همراه کسی بودن، در معیت کسی بودن:恕不～。متأسفم که نمی توانم در معیت شما باشم.
【奉劝】fèngquàn ممکن است به شما نصیحتی بکنم؟:～你还是听听群众的意见为好。توصیه می کنم که بهتر است بیشتر به عقاید مردم گوش فرا دهید.
【奉若神明】fèng ruò shénmíng کسی یا چیزی را مانند بت مورد پرستش قرار دادن
【奉侍】fèngshì مواظبت کردن، مراقبت نمودن
【奉送】fèngsòng 〈敬〉تقدیم کردن، پیشکش کردن، به ارمغان آوردن
【奉为圭臬】fèng wéi guīniè چیزی را معیار قرار دادن
【奉为楷模】fèng wéi kǎimó چیزی را سرمشق خود قرار دادن
【奉献】fèngxiàn 〈敬〉با احترام تقدیم کردن، فداکاری کردن:～精神 روحیهٔ فداکاری
【奉行】fèngxíng (از سیاست و...) پیروی کردن:～不结盟政策 از سیاست عدم تعهد پیروی کردن
【奉行故事】fèngxíng gùshì رسم مقرر شده را دنبال کردن
【奉养】fèngyǎng زندگی (والدین و...را) تأمین کردن و از آنها مواظبت نمودن
【奉迎】fèngyíng ①(奉承)چاپلوسی کردن، تملق گفتن ②(迎接)〈敬〉استقبال کردن
【奉旨】fèngzhǐ فرمان شاه را پذیرفتن یا از آن اطاعت کردن

俸 fèng حقوق، مواجب
【俸禄】fènglù 〈旧〉حقوق مأمورین دولت در قدیم

缝 fèng ①(接合的地方)درز:无～钢管 لولهٔ فولادی بی‌درز ②(缝隙)شکاف کوچك، ترك، درز:院墙上裂了一道～儿。دیوار حیاط ترك برداشته است. /瓷瓶上有一道～儿。گلدان چینی ترك خورده است.
另见 féng
【缝隙】fèngxì درز، شکاف، ترك
【缝子】fèngzi 〈口〉درز، شکاف، ترك

fó

佛 fó ①(佛陀)بودا ②(佛教)مذهب بودا، بودیسم:信～به مذهب بودا ایمان داشتن ③(佛像)مجسمهٔ بودا:铜～مجسمهٔ برنز بودا
另见 fú
【佛得角】Fódéjiǎo (نام کشور) کاب ورد:～人 اهل کاب ورد
【佛灯】fódēng پیه سوز در جلو مجسمهٔ بودا
【佛法】fófǎ 〈宗〉①(佛教教义)دکترین بودائی ②(法力)نیروی اعجاب آور بودا
【佛教】Fójiào مذهب بودا، بودیسم:～徒 پیرو مذهب بودا، بودائی
【佛经】Fójīng کتب مقدس بودائی
【佛龛】fókān طاقچه برای مجسمهٔ بودا
【佛兰芒语】Fólánmángyǔ زبان فلمنکی
【佛门】fómén مذهب بودا، بودیسم:～弟子 پیروان بودیسم
【佛事】fóshì مراسم مذهبی بودائی
【佛手】fóshǒu 〈植〉دست بودا (نوعی میوهٔ زردرنگ و خوشبو شبیه انگشت های باز انسان)
【佛寺】fósì معبد بودائی
【佛堂】fótáng تالار مخصوص عبادت بودا درخانه
【佛陀】Fótuó بودا
【佛像】fóxiàng مجسمهٔ بودا
【佛学】Fóxué بودیسم
【佛牙】Fóyá دندانهای بودا(که بعد از سوزاندن بودا باقی ماند)
【佛爷】Fóye بودا
【佛眼相看】fóyán xiāng kàn به چشم بودا نگریستن
【佛珠】fózhū دانه های تسبیح
【佛子】fózǐ ①(菩萨)بودا ②(信佛者)کسی که به مذهب بودا ایمان داشته باشد

fǒu

缶 fǒu ①〈书〉(瓦罐)نوعی کوزه دارای شکم بزرگ و

نوعی آلت موسیقی گلی 〈考古〉② دهانه‌ء کوچك

否 fǒu ①(否定)انکار کردن،نفی کردن،تکذیب کردن: ~ 认 انکار کردن،تکذیب کردن ②〈书〉(不) نه،نه خیر،خیر: 这是妥当的办法吗? ~。خیر. آیا این شیوه‌ء درستی است؟ ③[用在问句尾,表示询问]: 君知其事~? آیا شما در این باره چیزی می دانید؟ ④(是否) آیا: 明日能~出发需视天气而定。اینکه آیا فردا می شود حرکت کرد یاخیر به هوا بستگی دارد.
另见 pǐ

【否定】fǒudìng ①(否认) انکار کردن،نفی کردن،تکذیب کردن،منکر بودن: 这位学者的成就不容~。نباید دستاوردهای این دانشمند را انکار کرد./他的建议被我们~了。پیشنهاد او از طرف ما رد شد. / ~之~ نفی اندر نفی ②(反面的) منفی: ~的答复 جواب منفی

【否决】fǒujué رد کردن،وتو کردن،ملغی کردن: 提案被~了。طرح پیشنهادی رد شد./~权 حق وتو

【否认】fǒurèn انکار کردن،تکذیب کردن،نفی کردن: 我们断然~了这一指责。ما با قاطعیت این اتهام بی اساس را تکذیب کردیم.

【否则】fǒuzé 〈连〉 وگرنه،در غیر این صورت: 快点走,~我们要迟到了。عجله کن وگرنه دیر خواهد شد.

fū

夫 fū ①(丈夫) شوهر، شوی، همسر (مرد) ②(成年男子) مرد: 匹~ مرد معمولی / 一~当关,万~莫开。اگر یك مرد گذرگاه را نگهبانی کند، هزار نفرقادر به عبور از ان نیستند. ③〈旧〉(干体力活的人) کسی که به کار بدنی دست می زند: 船~ قایقران / 樵~ هیزم شکن
另见 fú

【夫唱妇随】fū chàng fù suí ①(对丈夫的话随声附和) همصدای شوهر خود بودن، از شوهر خود اطاعت کردن ②〈旧〉(夫妻恩爱) زندگی زناشوئی سعادتمندانه داشتن

【夫妇】fū-fù زن وشوهر، زوج وزوجه: 新婚~ تازه عروس وتازه داماد

【夫君】fūjūn 〈书〉①(丈夫) خطاب محترمانه به شوهر خود ②(友人) دوست

【夫妻】fū-qī زن وشوهر، زوج وزوجه

【夫妻店】fūqīdiàn دکان کوچکی که از طرف زن وشوهر اداره می شود

【夫权】fūquán اقتدار شوهر، اختیارداری شوهر: ~思想 احساس امتیاز شوهر بر زن

【夫人】fūren خانم، بانو، مادام: 各国使节和~ نمایندگان دیپلماتیك خارجی وخانمهایشان / 某某~ خانم فلان

【夫子】fūzǐ ①(对学者、老师的尊称) خطاب محترمانه به دانشمند یا معلم خود ②(思想陈腐的人) آدم فضل فروش کهنه پرست

【夫子自道】fūzǐ zì dào ارباب می خواهد دیگران را لودهد اما در نتیجه خود را لو می دهد

呋 fū

【呋喃】fūnán 〈化〉فران(نوعی مایع قابل اشتعال بفرمول C_4H_4O): ~坦啶〈药〉 نوعی دارو بنام «نیترو فرانتئین» / ~西林(药) نوعی دارو بنام «فراسین»

肤 fū ①(皮肤) پوست، جلد ②(大) بزرگ

【肤泛】fūfàn سطحی، ظاهری، سبك مایه: ~之论 نظریه های سطحی وسبك مایه

【肤功】fūgōng خدمات بزرگ

【肤觉】fūjué 〈生理〉 حس جلدی

【肤皮潦草】fūpí liáocǎo سرسری، شتابزده، بی مبالات، بی دقت

【肤浅】fūqiǎn سطحی، ساده، بی مایه، سبك: 我对这个问题的认识很~。اطلاع بنده در مورد این مسئله خیلی سطحی است.

【肤色】fūsè رنگ پوست: 不同国家不同~的运动员欢聚一堂。ورزشکاران از سرزمین های مختلف وبا رنگ های مختلف پوست شان در همین سالن گرد هم آمدند.

麸 fū

【麸皮】fūpí سبوس (گندم)

【麸子】fūzi سبوس (گندم)

跗 fū پشت پا

【跗骨】fūgǔ 〈生理〉 استخوان مچ پا

【跗面】fūmiàn پشت پا

孵 fū (مرغ) روی تخم خوابیدن، از تخم (جوجه) درآوردن: ~小鸡 (مرغ) روی تخم خوابیدن وجوجه از آن درآوردن

【孵化】fūhuà جوجه کشی: 人工~ جوجه کشی مصنوعی / ~场 محل جوجه کشی / ~期 دوره‌ء جوجه کشی

【孵卵】fūluǎn (مرغ) روی تخم نشستن: ~鸡 مرغ کرچ / ~器 ماشین جوجه کشی

【孵育】fūyù جوجه کشی

敷 fū ①(搽上,涂上) مالیدن (پودر، مرهم...): ~药 دارو مالیدن / 外~ برای استعمال بیرونی ②(铺开;摆开) گستردن: ~设 کشیدن (لوله و...) ③(足;够) کافی بودن، کفایت کردن: 入不~出 در گذران کردن معاش ناتوان بودن

【敷料】fūliào 〈医〉 مرهم (طب)

【敷设】fūshè گذاشتن، کشیدن: ~管道 لوله کشیدن / ~铁轨 ریل گذاشتن

【敷贴】fūtiē (مرهم وغیره را) برقسمتی از بدن گذاشتن

【敷衍】fūyǎn به تفصیل بیان کردن 又作"敷演"

【敷衍】fūyan سرسری بودن،مسامحه کردن،سهل انگاری کردن: ~了事 کار خود را سرسری انجام دادن / 两面~ بطور سطحی وسرسری با هردو طرف برخورد کردن / 他~了几句就走了。او بطور سرسری چند کلمه گفت ورفت. / ~塞责 بطور سرسری

وظیفهٔ خود را انجام دادن

【敷余】fūyu مازاد (پول)

fú

夫 fú 〈书〉〈助〉①[用于议论的开端]：～人必自侮而后人侮之。هر کس باید قبل از آنکه دیگران او را حقیر بشمارند خود را حقیر بشمارد. ②[用于句尾，表示感叹]：逝者如斯～！آه، کارهای دنیا اینطور می گذرد!
另见 fū

弗 fú 〈书〉نه：自愧～如 از ناشایستگی خود شرمنده بودن

伏 fú ①(身体向前靠) روی چیزی خم شدن：～案读书 روی میز خم شدن وکتاب مطالعه کردن ②(趴) روی زمین پهن شدن：～地不动 بدون هیچ تکانی خود را روی زمین خواباندن ③(低下去) فرو رفتن：此起彼～ اینجا بالا آمدن وآنجا فرورفتن ④(隐藏) پنهان شدن، مخفی شدن：昼～夜出 روزها مخفی شدن وشب ها بیرون آمدن / 设～ کمین نشستن / 祸兮福所倚，福兮祸所～。 در حالیکه بدبختی در کمین خوشبختی است در بدبختی امید خوشبختی هست. ⑤(伏天) روزهای فصل گرما، روزهای چلهٔ تابستان ⑥(屈服；低头承认) (به شکست یا جرم خود) اقرار کردن：～输 به شکست خود تن در دادن / ～罪 به جرم خود اقرار کردن ⑦〈电〉ولت

【伏安】fú'ān 〈电〉اندازه گیری نیروی برق برحسب ولتاژو آمپر

【伏笔】fúbǐ اشاره ایکه از پیش بر حوادث بعدی یك داستان یا یك مقاله سایه می افکند

【伏兵】fúbīng سربازانی که در کمین نشسته اند

【伏打】fúdá (برق) ولتی：～电池 باطری ولتی / ～电炉 اجاق برقی ولتی / ～效应 تأثیر ولتی

【伏尔加河】Fú'ěrjiāhé رود ولگا

【伏法】fúfǎ اعدام شدن

【伏击】fújī در کمین نشستن وحمله کردن：遭到～ مورد حملهٔ دشمنی که در کمین نشسته است قرار گرفتن / ～圈 حلقهٔ کمین

【伏流】fúliú 〈地〉آبگذر زیر زمینی

【伏侍】fúshi 见"服侍"fúshi

【伏输】fúshū 见"服输"fúshū

【伏暑】fúshǔ فصل گرما، روزهای چلهٔ تابستان

【伏特】fútè 〈电〉ولت：～计 ولت سنج، ولت متر

【伏特加】fútèjiā عرق ودکا

【伏天】fútiān روزهای گرم تابستانی، روز های چلهٔ تابستان

【伏贴】fútiē (لباس) درست اندازه بودن：这身衣服穿着很～。این کت وشلوار درست اندازه است.

【伏帖】fútiē 见"服帖"fútiē

【伏卧】fúwò روی زمین پهن شدن

【伏线】fúxiàn 同"伏笔"fúbǐ

【伏汛】fúxùn طغیان آب در تابستان

【伏诛】fúzhū 〈书〉اعدام شدن

【伏罪】fúzuì 见"服罪"fúzuì

凫 fú ①(野鸭) اردك وحشی ②(游泳) شنا کردن：～水 شنا کردن

扶 fú ①(用手支持) با کمك دست برچیزی متکی بودن، دست روی چیزی گذاشتن：～着栏杆上楼 با تکیهٔ دست روی نردهٔ پلکان به طبقهٔ بالاتر رفتن / 你～着点梯子，我上去。تو نردبان را نگهدار تا من بالا بروم. ②(使之直立) راست کردن، بلند کردن：～苗 نشاء ها را راست کردن / 护士～起伤员，给他换药。پرستار سرباز مجروح را بلند کرد وپانسمانش را عوض نمود. ③(帮助) کمك کردن：救死～伤 زخمی ها را مداوا کردن ومردنی ها را نجات دادن

【扶病】fúbìng با وجود کسالت خود، بدون توجه به بیماری خود：～出席 با وجود بیماری حضور بهم رساندن

【扶持】fúchí یاری رساندن، به کسی در ایستادن یا راه رفتن کمك کردن：伤员们互相～着练习走路。سربازان مجروح با تکیه به یکدیگر راه رفتن را تمرین کردند. / 荷花虽好，也要绿叶～。با وجود اینکه گل نیلوفر زیبا است، ولی به برگهای سبز نیاز دارد تا آراسته تر گردد.

【扶乩】fújī نوشتن روی تختهٔ احضار ارواح (نوعی فعالیت خرافاتی) 又作"扶鸾"

【扶老携幼】fúlǎo-xiéyòu ①(帮助老人及幼儿) به عنوان کمك بازوی پیران و دست خردسالان را گرفتن ②(全家老小出动) شرکت تمام اعضای خانواده در کاری

【扶犁】fúlí دست خود را روی خیش گذاشتن، شخم زدن، بدنبال خیش رفتن

【扶贫】fúpín به خانه های فقیر در پیشرفت کار تولیدی کمك کردن

【扶弱抑强】fúruò-yìqiáng برای مبارزه علیه مقتدران از مستضعفان پشتیبانی کردن

【扶手】fúshou ①(扶手栏杆) نرده ②(椅子扶手) دسته، دستگیره：～椅 صندلی دسته دار

【扶疏】fúshū 〈书〉پرپشت و دارای فواصل مناسب：枝叶～。شاخه ها وبرگها پرپشت است اما فواصل مناسبی دارد.

【扶梯】fútī پلکان نرده دار

【扶危济困】fúwēi-jìkùn به کسانی که در مضیقهٔ مالی هستند کمك کردن وبه کسانی که در معرض خطرند یاری رساندن

【扶养】fúyǎng تأمین زندگی کردن، پرورش دادن، بار آوردن：～成人 کسی را بار آوردن

【扶摇直上】fúyáo zhí shàng سریع صعود کردن

【扶掖】fúyè 〈书〉دست کسی را گرفتن، کمك کردن، پشتیبانی کردن：～后进 دست عقب ماندگان را گرفتن و بجلو بردن

【扶植】fúzhí پروردن، نگهداشتن، حمایت کردن：帝国主义～起来的傀儡政权 حکومت پوشالی تحت حمایت امپریالیسم

【扶助】fúzhù یاری رساندن، کمك کردن، پشتیبانی کردن：～老弱 به پیران و ناتوانان یاری رساندن

芙 fú

【芙蕖】fúqú 〈书〉گل نیلوفر

【芙蓉】fúróng 〈植〉①(木芙蓉) گل سرخ پارچه ای، گل

گل نیلوفر(荷花)② سرخ پنبه ای

孚 fú از حیثیت واعتبار 深~众望:به کسی اطمینان بخشیدن زیاد برخوردار بودن، مورد اعتماد عمیق همگان قرار گرفتن

佛 fú 见"仿佛"fǎngfú
另见 fó

拂 fú ①(轻轻擦过)دست کشیدن :لمس کردن، 春风~面。 تمیز کردن، (掸)② باد بهاری صورت را نوازش می کند. گرد وغبار را از روی میز پاك 去桌上的尘土~:گردگیری کردن ③(违背) کردن :برخلاف آرزوی کسی عمل کردن 不忍~其意 دل وجرات ردکردن کسی را نداشتن

【拂尘】fúchén گردگیری که تنهء آن با موی دم اسب درست می شود

【拂动】fúdòng آهسته تکان دادن

【拂逆】fúnì سرکشی کردن، مطیع نبودن

【拂拭】fúshì تمیز کردن، پاك کردن، گرد گیری کردن

【拂晓】fúxiǎo سپیده دم، سحر، صبحگاه: ~前发起总进攻 قبل از سپیدهء صبح دست به حملهء همه جانبه زدن /~出发 سپیده دم حرکت کردن

【拂袖而去】fú xiù ér qù با تکان دادن آستین خود جائی را ترك کردن ــ یعنی به خشم و عصبانیت رفتن

【拂意】fúyì مطابق میل خود نبودن

绋 fú 〈书〉طناب دراز وکلفت

服 fú ①(衣服)پوشاك، جامه، لباس: 工作~ لباس کار ②(服用)خوردن (دوا): 日~三次,每次三片 روزی سه بار و هربار سه قرص ③(承当)خدمت کردن: 兵役~ در ارتش خدمت کردن، وظیفهء نظامی را انجام دادن 刑~/ در زندان بسر بردن 劳役~/ به بیگاری مشغول بودن ④(信服) قانع شدن، متقاعد شدن: 你说得有道理,我~了。 آنچه که گفتید معقول است ومتقاعد شدم. 心~口~/ کاملا و صمیمانه متقاعد شدن ⑤(使信服) قانع کردن، متقاعد کردن: 以理~人 با ذکر دلایل مردم را قانع کردن 不~指导 از اجرای دستورات سرپیچیدن ⑥(适应) سازگار شدن، خو گرفتن، عادت کردن: 不~水土 به آب و هوا عادت نکردن، بومی نشدن
另见 fù

【服从】fúcóng اطاعت کردن، فرمان بردن، تابع شدن، مطیع و منقاد شدن: ~命令 فرمانبرداری کردن /个人利益必须~革命利益。 منافع شخصی باید تابع منافع انقلاب باشد. /少数~多数。 اقلیت باید به رأی اکثریت تسلیم شود.

【服毒】fúdú زهر خوردن، مسموم شدن

【服法】fúfǎ از قانون اطاعت کردن

【服气】fúqì قانع شدن، متقاعد شدن، تن در دادن: 他批评得对,你别不~。 انتقاد او درست است. شما نباید آنرا بی مورد تلقی کنید.

【服劝】fúquàn به نصیحت دیگران گوش شنوا داشتن

【服软】fúruǎn به شکست خود تن در دادن

【服丧】fúsāng سوگوار بودن، عزادار بودن

【服色】fúsè شکل و رنگ لباس

【服饰】fúshì لباس و زیورآلات شخصی

【服侍】fúshi پرستاری کردن، مواظبت کردن، مراقبت کردن: ~病人 از بیمار پرستاری کردن

【服输】fúshū اقرار به شکست کردن، تسلیم شدن

【服帖】fútiē رام، سر براه، تعلیم بردار، مطیع: 服服帖帖地忍受剥削和压迫 مطیع و چشم بسته ستم و استثمار را تحمل کردن

【服务】fúwù خدمت کردن، در خدمت بودن: 为人民~ به خلق خدمت کردن /科研工作应~于人类。 پژوهشهای علمی باید به بشر خدمت کنند. /提高~质量 کیفیت سرویس را بالا بردن /~行业 شغل های خدماتی /周到~ خوش خدمتی بجا آوردن /~台 دفتر سرویس /~站 مرکز سرویس خدماتی

【服务员】fúwùyuán مستخدم، پیشخدمت، گارسن

【服刑】fúxíng درزندان بسر بردن، زندانی بودن: 期满~ انقضاء یافتن مدت زندانی

【服药】fúyào دارو مصرف کردن

【服役】fúyì ①(服兵役)خدمت نظام کردن، به نظام رفتن، زیر پرچم خدمت کردن: ~期满 دورهء خدمت نظام به انقضاء رسیدن /超期~ سربازی بعد از انقضاء دورهء خدمت نظام ②(服劳役) مشغول بیگاری بودن

【服膺】fúyīng 〈书〉①(记住)همیشه به یاد داشتن، پیوسته در خاطر داشتن ②(钦佩) عمیقا قانع شدن :به چیزی اعتماد 拳拳~ خالصانه داشتن

【服用】fúyòng ①(穿衣用物)لباس و اشیاء روزمرهء دیگر را مورد استفاده قرار دادن: 甚俭~ زندگی بسیار ساده داشتن /~ ②(服药) خوردن (دارو) 奢华 زندگی لوکس وتجملی داشتن

【服装】fúzhuāng لباس، پوشاك، رخت، جامه: 整齐~ لباس تمیز ومرتب پوشیدن /民族~ لباس ملی /她负责保管这出戏的~。 او مسئول نگهداری لباس تآتری این اپرا است. /厂~ کارخانهء لباس دوزی /商店~ فروشگاه لباس /设计~ طرح لباس /设计师~ طراح لباس

茯 fú

【茯苓】fúlíng 〈中药〉 نوعی داروی چینی بنام «فولین»

氟 fú 〈化〉(F) فلوار

【氟化氢】fúhuàqīng 〈化〉 هیدروژن فلورید

【氟化物】fúhuàwù 〈化〉 فلورید (ترکیب فلوار با عنصر دیگری)

【氟利昂】fúli'áng 〈化〉 نام تجارتی انواع هیدروکربن های مایع یا گازی فلورین‌دار و غیر قابل اشتعال که در صنعت بعنوان سردکننده و برنده بکار می رود (Freon)

俘 fú ①(俘获)اسیر کردن، به اسارت درآوردن: 敌军长被~。 فرماندهء سپاه دشمن اسیر شد. ②(俘虏) اسیر جنگی: 遣~ بازگرداندن اسیران جنگی

【俘获】fúhuò ①(俘虏和缴获)اسیر کردن، به اسارت درآوردن: 敌军一千多人~ بیش از هزار نفر از افراد ارتش دشمن را اسیر کردن ②〈物〉 (فیزیك) اسیر کننده: 中子~ اسیر کنندهء نیترون /裂变~ کنندهء اتم

【俘虏】fúlǔ ①(打仗时捉住)اسیر کردن، به اسارت درآوردن ②(打仗时捉住的敌人)اسیر جنگی：执行宽待~的政策 سیاست مدارا با اسرای جنگی را بکار بردن

浮 fú ①(漂)شناور بودن، روی آب ایستادن، در سطح آب：潜水员~上来了。غواص از درون آب بیرون آمد. / نمودار بودن：她嘴边~起了笑容。لبخندی روی گوشهٔ لبش نقش بست. ②〈方〉(在水里游)شنا کردن：他一口气~到对岸。او یك نفس وبدون توقف به آنسوی دریا شنا کرد. ③(在表面上的)در سطح، سطحی：~尘 گرد و غبار در سطح ④(暂时的)موقتی، آنی، زودگذر：~支 هزینهٔ خارج از برنامه ⑤(不踏实)سطحی، بی‌ثبات، متلون：他这个人太~，办事不踏实。این آدم آنقدر سطحی است که نمی تواند کارها را اساسی انجام دهد. ⑥(空虚，不切实)پوك، میان خالی، اجوف：~名 شهرت توخالی ⑦(超出；多余)بیش از حد لزوم، مفرط، زیادی：~额 عدد زیادی / 人~于事 دارای پرسنل بیش از حد لزوم بودن

【浮报】fúbào در گزارش ارقام مبالغه‌آمیز دادن

【浮标】fúbiāo رهنمای شناور، روآبی

【浮冰】fúbīng یخ های روان در سطح آب

【浮薄】fúbó (رفتار) سبك، سبك سر

【浮财】fúcái اموال منقول متعلق به زمینداران و دهقانان مرفه در زمان اصلاح ارضی چین (مانند پول، غلات، پوشاك وغیره)

【浮尘】fúchén گرد وغبار شناور در هوا یا نشسته روی ظروف

【浮尘子】fúchénzǐ 〈动〉نوعی حشرهٔ مضر از راستهٔ نیم بالان که از شیرهٔ درختان استفاده می کند

【浮沉】fúchén گاه در آب بالا آمدن وگاه فرو رفتن؛ در اثر آب برده شدن：与世~ در جهت جریان حوادث عمل کردن / 宦海~ ترفیع یا تنزل مقام در محافل مأمورین دولت

【浮船坞】fúchuánwù لنگرگاه شناور

【浮词】fúcí کلمات بی اساس و بی پایه

【浮袋】fúdài لاستیك نجات غریق

【浮荡】fúdàng در هوا شناور بودن：歌声在空中~。صدای آواز در هوا طنین می افکند.

【浮雕】fúdiāo حجاری برجسته：~群像 یك حجاری برجسته گروه مردم

【浮吊】fúdiào 〈机〉جرثقیل شناور

【浮动】fúdòng ①(漂浮)شناور بودن، بالا و پایین آمدن：树叶在水面上~。برگهای درخت بر روی آب شناور بود. ②(不安)بی قرار بودن، مضطرب بودن ③〈经〉(اقتصاد) شناور：共同~ شناوری مشترك پول رایج / 汇率~ نرخ شناور ارز

【浮动轴】fúdòngzhóu 〈机〉محور شناور

【浮泛】fúfàn ①〈书〉(浮动)اینور وآنور شناور بودن：湖面轻舟~。قایق سبکی روی دریاچه آهسته می گذشت. ②(流露)پدیدار شدن، نمودار شدن، ظاهر شدن：她的脸上~着愉快的神情。در چهره اش پرتو شادی می تابید. ③(表面的)سطحی، بسیار مجرد：他的发言内容~。نطق او سطحی و پراز مطالب کلی بود.

【浮光掠影】fúguāng-lüèyǐng گذران از سطح، زود گذر، بطور سطحی و ناپایدار：~的印象 خاطرات سطحی و ناپایدار / ~地观察 شتابزده بررسی و ملاحظه کردن

【浮华】fúhuá پرجلوه، زرق وبرق دار، تظاهرآمیز：~文辞 سبك نگارش مزین و آراسته، زبان غلنبه / ~的生活 زندگی پرجلوه تجملی

【浮记】fújì یادداشتهای موقتی نوشتن

【浮家泛宅】fújiā-fànzhái زندگی طولانی و ناآرام روی قایق

【浮夸】fúkuā لاف و گزاف گو بودن، مبالغه کردن：~作风 تمایل به اغراق گوئی و گزافه گوئی

【浮雷】fúléi 〈军〉مین شناور بر آب

【浮力】fúlì 〈物〉(فیزیك) خاصیت نگهداری (در گفتگو از آب)

【浮露】fúlù ①(露在表面上)پدید آمدن، ظاهر شدن ②(浅露)سطحی

【浮码头】fúmǎtou بندر شناور

【浮脉】fúmài 〈中医〉(طب چین) نبض سطحی که آنرا با اندك تماسی می توان حس کرد

【浮面】fúmiàn روی، سطح：把~的一层泥铲掉 قشر سطحی گل را با بیل کندن

【浮皮蹭痒】fúpí cèngyǎng خراش سطحی برداشتن؛ سطحی بودن

【浮皮儿】fúpír ①(表皮)پوست رویین ②(物体的表面)سطح هر چیز

【浮萍】fúpíng 〈植〉(گیاه) سیزاب

【浮签】fúqiān برچسب کاغذی که به حاشیهٔ صفحه چسبیده باشد

【浮浅】fúqiǎn صوری، سطحی، ظاهری

【浮桥】fúqiáo پل موقت نظامی

【浮生】fúshēng ①(虚幻短暂的人生)زندگی فانی و زودگذر ②(浮在水面上生长)بر روی آب زیستن

【浮石】fúshí 〈矿〉سنگ خارای اسفنج مانند

【浮水】fúshuǐ 〈方〉شنا کردن

【浮说】fúshuō ادعای بی پایه

【浮筒】fútǒng گوی شناور، راهنمای شناور

【浮头儿】fútóur 〈方〉سطح چیزی

【浮屠】fútú 〈佛教〉①(佛陀)بودا ②(和尚)راهب بودائی ③(塔)پاگودا، برج

【浮土】fútǔ ①(附在衣物表面上的尘土)گرد وخاك، غبار (بر روی مبل و غیره) ②(地面松散的土)قشری از خاك نرم

【浮文】fúwén دراز نویسی، استعمال لغات زیاد وبی مورد، حشو وزوائد

【浮现】fúxiàn جلوی چشم مجسم شدن، از جلوی چشم گذشتن：往事又~在我眼前。گذشته ها دوباره در جلو چشمم مجسم شد.

【浮想】fúxiǎng افکار یا خاطرات به خاطر کسی خطور کردن：~联翩 افکاری به خاطر کسی خطور کردن

【浮选】fúxuǎn 〈矿〉(مواد معدنی) سنگشوئی：~池 استخر سنگشوئی / ~剂 عامل سنگشوئی

【浮游生物】fúyóu shēngwù موجودات ریز وشناور آزاد بر

سطح دریا
【浮语虚辞】fúyǔ-xūcí حرف های سلمبه و قلمبه
【浮云】fúyún ابرهای متحرك و شبنم ~朝露: ابرهای متحرك های صبحگاهی ــ کنایه از چیز زودگذر
【浮躁】fúzào سبکسر و شتابزده
【浮渣】fúzhā 〈冶〉 تفاله روی سطح فلزات مذاب
【浮肿】fúzhǒng (طب) تجمع آب در بافتهای همبندی آب
【浮舟】fúzhōu جسر متحرك، کرجی ته پهن که از روی آن عبور می کنند
【浮子】fúzi چوب پنبه هائی که بتور ماهیگیری بسته شده وآنرا روی سطح آب نگه می دارند

袱 fú 见"包袱"bāofu

菔 fú 见"莱菔"láifú

符 fú ①(符节) نشان مخصوص دو تکه ای که در چین قدیم حاکم کشور به ژنرال ها یا فرستاده کشور به مثابه اعتبار 音 ;علامت، نشانه ②(符号) نامه به کشور دیگر تسلیم می گردید ③(符合) توافق داشتن، مطابقت داشتن، نت های موسیقی ~ ④(符咒) با حقیقت توافق نداشتن 与事实不~: منطبق بودن ⑤〈姓〉 طلسم ~护身: طلسم یك نام خانوادگی در چین
【符号】fúhào ①(记号) علامت، نشانه، سمبل: 注音~ علامت ②(识别 علامت جبری 代数~/ نقطه گذاری 标点~/ صوتی 符号) علامت ونشان مشخص کننده شغل یا مقام کسی
【符合】fúhé مطابق بودن، منطبق بودن، موافق بودن: 要求~ با ~/ با حقیقت وفق داشتن 实际情况~/ مقتضیات منطبق بودن 各国人民的愿望 پاسخگوی آرزوی مردمان کشور های مختلف بودن
【符拉迪沃斯托克(海参崴)】Fúlādíwòsītuōkè(Hǎishēnwǎi) بندر ولادیوستوك (بندر «های شن وای»)
【符箓】fúlù طلسم
【符咒】fúzhòu طلسم

匐 fú 见"匍匐"púfú

幅 fú ①(布匹的宽度) پهنای پارچه: 单(双)~床单 ملافه یك پهنا (دو پهنا) ②(大小) اندازه: 大~照片 عکس به اندازه بزرگ ③〈量〉[用于布帛、呢绒、图画等]: 一~画 یك نقاشی
【幅度】fúdù مقیاس، میزان، دامنه: 粮食产量大~增长。میزان تولید غلات بطور دامنه دار افزایش یافته است. 病人血压变化的~不大。دامنه نوسان فشار خون بیمار چندان مشخص نبود.
【幅面】fúmiàn پهنای پارچه
【幅员】fúyuán مساحت یك کشور: 广大~/ مساحت پهناور 辽阔的国家~ یك کشور با سرزمین وسیع

福 fú بخت خوب، اقبال خوش، نعمت، برکت، خوشبختی، سعادت: 身在~中不知~。 کسی که در نعمت زندگی می‌کند قدر آنرا نمی داند. 造~人类 سعادت بشر را توسعه بخشیدن
【福尔马林】fú'ěrmǎlín 〈化〉 فرمالین (شیمی)
【福分】fúfen 〈口〉见"福气"
【福建】Fújiàn استان «فوجیان»
【福克兰群岛】Fúkèlán Qúndǎo مجمع الجزایر فالکلند
【福利】fúlì رفاه، آسایش، مصالح مادی: 为人民谋~ در راه مصالح مردم کار کردن 事~/ وجوه مخصوص امور خیریه 费~/ صندوق عام المنفعه 基金~/ امور خیریه 业 国家~ کشور دارای تشکیلات رفاه اجتماعی و دستگیری از بینوایان
【福气】fúqì بخت خوب، اقبال خوش، شانس خوش
【福人】fúrén آدم خوشبخت، آدم خوش شانس
【福星】fúxīng اختر سعد: 高照~ اختر سعد بالای سر کسی درخشیدن
【福相】fúxiàng سیمای نشاندهنده خوشبختی کسی
【福音】fúyīn ①(基督教) انجیل (انجیل متی،انجیل مرقس وانجیل لوقا) یوحنا، ②(好消息) خبر خوش، بشارت، مژده، نوید
【福州】Fúzhōu شهر «فوجو»

辐 fú پره چرخ، میله چرخ، اسپوك: 轮~ پره چرخ
【辐辏】fúcòu 〈书〉 دریك نقطه جمع شدن
【辐散】fúsàn 〈气〉 انشعاب (هواشناسی)
【辐射】fúshè 〈物〉 تشعشع، پرتوافکنی، نورافشانی: 地球~ تشعشع کره ارض 热~/ تشعشع الکترو مغناطیسی 电磁~/ تشعشع حرارت 自发~/ تشعشع خود بخود 带〈天〉~ مدار 能~/ مقدار تشعشع 剂量~/ رادیومتر 计~/ تشعشع انرژی 学~/ مبحث رادیولوژی، 体~/ وجود جسمانی تشعشع / تشعشع 源~/ رادیواکتیو واشعه مجهول سرچشمه تشعشع
【辐条】fútiáo 〈口〉 پره چرخ، اسپوك
【辐照】fúzhào نورافکنی، تشعشع

蜉 fú
【蜉蝣】fúyóu 〈动〉 "Mayfly" نوعی حشره ریز وشناور بنام

𫚉 fú 见"魴𫚉"fángfú

蝠 fú 〈动〉 خفاش، شب پره

fǔ

父 fǔ لقب محترمانه ای برای مرد سالخورده در چین قدیم
另见 fù

甫 fǔ ①〈书〉(刚刚) همین حالا، تازه، فقط: 年~二十 تازه بسن ۲۰ سالگی رسیدن ②(人的表字) اسم دیگری که با اسم اصلی شخص ارتباط معنائی داشته باشد

抚 fǔ ①(安慰) دلداری دادن، تسلی بخشیدن، دلگرم کردن، آرام کردن: 安~ دل کسی را آرام کردن درد کسی را ②(抚养) بزرگ کردن، پرورش دادن، تغذیه کردن تسکین دادن ③(轻轻地按着) آهسته دست کشیدن، نوازش کردن: ~琴〈书〉 چنگ نواختن
【抚爱】fǔ'ài نوازش کردن، دلجوئی کردن، مهربانی کردن

【抚躬自问】fǔgōng zìwèn 见"反躬自问"fǎngōng zìwèn

【抚古思今】fǔgǔ-sījīn گذشته رابه یاد آوردن و به امروز فکر کردن

【抚今追昔】fǔjīn-zhuīxī گذشته را به یاد آوردن وآنرا با امروز مقایسه کردن

【抚摸】fǔmō نوازش کردن، دست کشیدن

【抚摩】fǔmó نوازش کردن، دست کشیدن: 老汉～着孩子的头发。 مرد سالخورده روی موی بچه آهسته دست می کشید.

【抚弄】fǔnòng نوازش کردن، دلجوئی کردن، مهربانی کردن

【抚慰】fǔwèi دلجوئی کردن، دلداری دادن، تسلی دادن: ～灾区人民 مردم مناطق مصیبت زده را دلداری دادن

【抚恤】fǔxù به خانواده‌ٔ داغدیده همدردی عمیق ابراز داشتن وبه آنها کمك مادی کردن: ～伤亡将士 به خانواده های افسران وسربازان مجروح ومقتول کمك مادی کردن / ～死难工人 کمك مادی را در اختیار خانواده‌ٔ کارگر جان باخته گذاشتن / ～金 پانسیون برای معلولین یا خانواده‌ٔ داغ دیده

【抚养】fǔyǎng بزرگ کردن، پرورش دادن، تغذیه کردن، نگهداری کردن: 是舅舅把他～大的。 او را عمویش بزرگ کرده است.

【抚育】fǔyù پرورش دادن، تغذیه کردن، بارآوردن، بزرگ کردن: ～烈士子女 فرزندان شهیدان را تربیت کردن / ～森林 پرورش ونگهداری جنگل

府 fǔ ①(政府所在地) مقر حکومت، دفتر دولت: 首～ پایتخت / 政～ دولت ②(大官的住宅) اقامتگاه مأمور عالیرتبه‌ٔ دولت: 相～ مقر نخست وزیر / 总统～ کاخ رئیس جمهور ③〈敬〉 منزل شما: 贵～ منزل شما ④(行政区划) حوزه‌ٔ اداری: مخصوص (رایج از سلسله‌ٔ «تانگ» تا سلسله‌ٔ «چینگ»): 济南～ حوزه‌ٔ اداری «جی نان»

【府绸】fǔchóu پارچه‌ٔ پوپلین

【府邸】fǔdǐ مقر، اقامتگاه، کاخ

【府第】fǔdì مقر، اقامت گاه، کاخ

【府库】fǔkù 〈旧〉 انبار اسناد واموال دولت

【府上】fǔshàng 〈敬〉①(对方家庭) منزل شما، خانواده‌ٔ شما: ～都好? حال خانواده‌ٔ شما خوب است؟ ②(对方籍贯) زادگاه شما: ～是哪儿? اهل کجا هستید؟

斧 fǔ تبر، تیشه

【斧柯】fǔkē 〈书〉①(斧子的柄) دسته‌ٔ تبر ②(政权) قدرت سیاسی

【斧头】fǔtou تبر، تیشه

【斧正】fǔzhèng 〈敬〉 لطفا غلط ها راتصحیح کنید.

【斧锧】fǔzhì ساطور قدیم (برای سر بریدن)

【斧子】fǔzi تبر، تیشه

拊 fǔ 〈书〉 دست زدن

【拊手】fǔshǒu 〈书〉 دست زدن

【拊掌】fǔzhǎng 〈书〉 دست زدن، کف زدن

釜 fǔ نوعی دیگ غذاپزی در قدیم

【釜底抽薪】fǔ dǐ chōu xīn هیزم را از زیر دیگ در آوردن ــ کنایه از اقدامات قطعی وفوری را بمنظور برخورد با اوضاع به عمل آوردن

【釜底游鱼】fǔ dǐ yóuyú مانند ماهی که در ته دیگ شنا می کند ــ کنایه از کسی که به مخاطره‌ٔ بزرگی افتاده است

俯 fǔ ①(向下) خم کردن (سرخود را): ～身 خم شدن / ～视 به پایین نگاه کردن ～察 بررسی و بازدید کردن / 尚祈～允为幸。 تقاضا می شود که به پذیرش این مقام رضایت بدهید.

【俯冲】fǔchōng 〈航空〉 از بالا پایین آمدن (هوا پیما): ～轰炸 از بالا به زمین متوجه شدن وهدف را بمباران کردن / ～角 زاویه‌ٔ پایین آمدن هواپیما از بالا

【俯伏】fǔfú دمر خوابیدن

【俯角】fǔjiǎo زاویه‌ٔ دپیرسیون

【俯瞰】fǔkàn به پایین نگاه کردن: 从飞机上～海面 از هواپیمابه سطح دریا نگاه کردن / ～摄影 عکسبرداری از بالابه پایین

【俯临】fǔlín مشرف بودن (بر چیزی)

【俯念】fǔniàn 〈敬〉 توجه فرمودن (طرف یا مافوق)

【俯拍】fǔpāi 同"俯摄"

【俯射】fǔshè از بالا به پائین تیراندازی کردن

【俯摄】fǔshè از بالا به پایین فیلم برداری کردن

【俯身】fǔshēn خم شدن (بدن)

【俯拾即是】fǔ shí jí shì در همه جا یافت شدن، بسیار پیش پا افتاده بودن: 这类事例～。 چنین مواردی در همه جا یافت می شود.

【俯视】fǔshì از بالا به پایین نگاه کردن: ～图〈机〉 نقشه‌ٔ عمودی

【俯首】fǔshǒu سر تسلیم فرود آوردن: ～就范 بدون تلاش مذبوحانه‌ای تسلیم شدن / ～贴耳 کاملا مطیع وفرمانبردار بودن / ～听命 با سربزیر اطاعت کردن

【俯卧撑】fǔwòchēng تمرین شنا روی زمین جهت تقویت عضلات شانه و بازو

【俯仰】fǔ-yǎng بلند وپایین کردن سرخود ــ کنایه از هرحرکت یا عمل ساده‌ٔانسان: 随人～ تابع و وابسته‌ٔ کسی بودن / ～角 زاویه‌ٔ استقرار خیش

【俯仰无愧】fǔyǎng wú kuì در انجام کار خیانت نکردن، نسبت به هیچکس احساس شرمندگی نداشتن

【俯仰由人】fǔ-yǎng yóu rén گوش بفرمان بودن، آماده‌ٔ خدمت بودن

【俯仰之间】fǔ-yǎng zhījiān در یك چشم برهم زدن، در یك لحظه، آنا

脯 fǔ ①(肉干) گوشت خشك شده: 兔～ گوشت خرگوش خشك شده ②(蜜饯干果) میوه‌ٔ شکر پرورده: 桃～ هلوی شکرپرورده

另见 pú

辅 fǔ یاری کردن، مکمل کردن: 相～相成 مکمل یکدیگر بودن / 自力更生为主,争取外援为～ بطور عمده به نیروی

خود اتكاء كردن در حاليكه بطور فرعى كمك هاى خارجى را جلب كردن

【辅币】fǔbì پول خرد

【辅导】fǔdǎo در مطالعه يا تمرين راهنمائى كردن:~孩子们练武术/ براى تمرين «ووشو» درس خصوصى به بچه ها دادن 个别~/ بطور خصوصى راهنمائى كردن ~报告 (مثلا سخنرانى راهنما) / ~材料 درباره زمينهٔ مطلبى، شيوهٔ آموزش وغيره) مرجع هاى راهنما

【辅导员】fǔdǎoyuán مربى (سياسى يا ايدئولوژيك): 少先队~/ مربى سازمان پيش آهنگان 政治~/ مربى سياسى 校外~/ مربى براى فعاليت هاى غير درسى (大学)专业课~/ مربى براى كلاس تخصصى دانشگاه

【辅课】fǔkè درسى فرعى، كورس فرعى

【辅料】fǔliào مواد خام فرعى (براى ساختن چيزى)

【辅食】fǔshí مواد غذائى فرعى (كه براى رشد كودكان مفيد باشد)

【辅音】fǔyīn 〈语〉صامت، بى صدا

【辅助】fǔzhù ①(从旁帮助)يارى كردن، كمك كردن، مساعدت كردن ②(非主要的)مكمل، فرعى، تكميلى:~材料/ مرجع هاى تكميلى ~劳动/ كار فرعى ~人员/ افراد امدادى

【辅佐】fǔzuǒ در ادارهٔ امور كشور به امپراطور يا حكمران يارى رساندن

腑 fǔ 见"脏腑"zàngfǔ

腐 fǔ ①(腐烂变坏)پوسيده، فاسد، گنديده، خراب:流水不~。 آب جارى هرگز نمى گندد. / 肉~ گوشت فاسد / 防~剂 مادهٔ ضد عفونى ②(豆腐)«دئو فو» (خوراك معمولى چين درست شده از شيرهٔ لوبياى سويا)

【腐败】fǔbài ①(腐烂)پوسيده، فاسد، خراب، گنديده:~的食物 خوراك فاسد / ~的落叶 برگهاى ريخته پوسيده ②(堕落;败坏)فاسد شدن، تباه شدن:~无能 فاسد وناتوان

【腐臭】fǔchòu فاسد و بدبو

【腐化】fǔhuà ①(思想行为变坏)فاسد شدن، رويه انحطاط اخلاقا رو به 堕落 رفتن:生活~/ زندگى منحط وهرزه داشتن ~分子/ عنصر منحط، عنصر فاسد انحطاط رفتن ②(使腐化堕落)فاسد كردن، اخلاق كسى را خراب كردن

【腐旧】fǔjiù فاسد و كهنه

【腐烂】fǔlàn ①(烂)پوسيده، گنديده، خراب شده، عفونى شده ②(腐败)فاسد شدن، تباه شدن، منحط شدن

【腐泥煤】fǔníméi زغال سنگى كه برروى مواد گنديدهٔ گياهى توليد مى شود

【腐儒】fǔrú آدم فضل فروش و كهنه پرست

【腐乳】fǔrǔ «فوژو» (خوراك معمولى چين درست شده از شيرهٔ لوبياى سويا)

【腐生】fǔshēng 〈生〉رشد كننده برروى مواد گنديدهٔ گياهى يا حيوانى:~细菌 باكتريهاى رشد كننده برروى مواد گنديدهٔ گياهى يا حيوانى / ~植物 گياه رشد كننده در ميان گياه يا جانور گنديده

【腐蚀】fǔshí ①(因化学作用而破坏)(در اثر عمل شيميائى) خوردن، تحليل بردن:~版(印)كليشهٔ خورده شده / ~机(印)ماشين خورنده (در صنعت چاپ) / ~剂(化)مادهٔ اكاله ②(使堕落)خورندگى، فاسد كردن، تباه كردن، فساد:警惕不良思想的~ در برابر تأثيرات فاسد كنندهٔ افكار بد هوشيار بودن / 拒~,永不沾 عليه فساد مبارزه كردن و از آلودگى به آن پرهيز كردن

【腐熟】fǔshú 〈农〉(جسم مركب آلى) كاملا پوسيده و فاسد شدن و تبديل به كود شدن

【腐心】fǔxīn 〈书〉①(非常痛恨)بسيار متنفر ②(十分着急)بسيار نگران

【腐朽】fǔxiǔ ①(腐烂)گنديده، پوسيده، فاسد، خراب:这些木材已经~了。 اين الوار پوسيده شده است. ②(堕落;败坏)رويه انحطاط، منحط:~没落的社会制度 نظام اجتماعى منحط / 反对~庸俗的作风 با سبك هاى منحط پوسيده ودر حال نزع ومبتذل مخالفت كردن

【腐殖煤】fǔzhíméi زغال سنگ داراى خاك گياهدار

【腐殖酸】fǔzhísuān 〈农〉هرنوع اسيد آلى كه از خاكهاى گياهدار گرفته مى شود

【腐殖土】fǔzhítǔ 〈农〉خاك گياهدار

【腐殖岩】fǔzhíyán سنگ خارا داراى خاك گياهدار

【腐殖质】fǔzhízhì 〈地〉خاك گياه دار و داراى مواد آلى

【腐竹】fǔzhú شيرهٔ لوبياى سوياى خشك شدهٔ لوله شكل

簠 fǔ 〈考古〉ظرفى مربع شكل مخصوص انباشتن حبوبات كه در مراسم قربانى در چين قديم بكار مى رفته است

fù

父 fù ①(爸爸)پدر، بابا ②(长辈男子)خويشاوند مذكر:伯~ پدر ~ برادر بزرگ تر پدر، عمو/ 祖~ پدربزرگ:نسل گذشته

【父辈】fùbèi نسل پدرى

【父本】fùběn 〈植〉والد مذكر گياهان:~植株 گياه پدرى

【父老】fùlǎo بزرگ تر هاى (كشور يا منطقه):~兄弟 بزرگتر ها وبرادران

【父母】fù-mǔ پدر ومادر، والدين:~官 خطاب محترمانه به مامورين عاليرتبه در سطح شهرستان در چين قديم

【父亲】fùqin پدر، بابا، اب

【父权制】fùquánzhì پدرشاهى، پدرسالارى

【父系】fùxì شجرهٔ پدرى، جانب پدرى:~亲属 بستگان پدرى / ~氏族公社 كمون قبيله اى پدرى

【父兄】fù-xiōng ①(父与兄)پدر و برادران بزرگتر ②(泛指家长)رئيس خانواده

【父执】fùzhí 〈书〉دوستان پدر

讣 fù مرگ كسى را خبر دادن؛ نامه اى كه خبر مرگ كسى را مى دهد

【讣告】fùgào ①(报丧)مرگ كسى را خبر دادن ②(报丧的通知)آگهى فوت كسى

【讣闻】fùwén آگهى فوت كسى (گاهى همراه با شرح حال

مختصر متوفی)

付 fù ①(交给) تحویل دادن، محول کردن، در اختیار گذاشتن: 交~审讯 به محاکمه تحویل دادن / ~诸实施 به مرحله‌ء اجرا رساندن ②(付款) پرداختن، تأدیه کردن: ~税 مالیات پرداختن / ~息 ربح دادن

【付出】 fùchū بهای چیزی را پرداختن: ~高昂的代价 قیمت سنگینی پرداختن / ~辛勤劳动 کارهای دشوار را برخود هموار کردن

【付方】 fùfāng (در دفتر داری) ستون بستانکار، ستون داین

【付款】 fùkuǎn مبلغی پرداختن: 分期~ به اقساط پرداختن / 凭单~ در برابر اسناد پول پرداختن / 货到~ در هنگام تحویل کالا پول پرداختن / ~办法 شیوه‌ء پرداخت پول / ~凭证 سند پرداخت / ~人 پرداخت کننده‌ء وجه، برات گیر

【付排】 fùpái 〈印〉 برای چاپ به حروفچین فرستادن

【付讫】 fùqì (صورت حساب) پرداخته شد

【付清】 fùqīng کاملا پرداختن، تسویه‌ء حساب کردن: 一次~ یکباره بطور دربست پرداختن

【付托】 fùtuō سپردن، واگذار کردن، محول کردن: ~得人 کاری را به آدم مطمئن سپردن / ~重任 مسئولیت سنگینی بردوش کسی نهادن

【付息】 fùxī پرداخت سود

【付现】 fùxiàn به نقد پرداختن

【付印】 fùyìn ①(稿件交付印厂) به چاپخانه فرستادن ②(稿件经排校后付印) (پس از غلط گیری) به چاپخانه تحویل دادن

【付邮】 fùyóu به پستخانه بردن، پست کردن

【付帐】 fùzhàng قبضی را پرداخت کردن

【付之一炬】 fù zhī yī jù سوزاندن، طعمه‌ء آتش کردن

【付之一笑】 fù zhī yī xiào موضوع را با لبخندی کنار گذاشتن

【付诸东流】 fù zhū dōngliú همه چیز را در جویباری که بطرف مشرق جریان پیدا می کند انداختن ــ کنایه از برباد رفتن همه زحمات

【付诸实施】 fù zhū shíshī به موقع اجرا گذاشتن

负 fù ①(背) برپشت یا شانه حمل کردن: ~薪 هیزم آوردن / 如释重~ احساس رهائی از بار سنگینی داشتن / 身~重任 مسئولیت سنگینی به عهده گرفتن / ~主要责任 مسئولیت عمده را تقبل کردن ②(依仗,依靠) تکیه، متکی بودن: ~险固守 با تکیه بر موقعیت استراتژیك خود به دفاع سرسختانه پرداختن ③(遭受) رنج بردن: 身~重伤 سخت مجروح شدن / ~屈 از ظلم و بی عدالتی رنج کشیدن ④(享有) برخوردار شدن: 久~盛名 مدتی از شهرت نیك برخوردار شدن ⑤(亏欠) بدهکار بودن: ~债 مقروض بودن، وام گرفتن ⑥(背弃;违背) خیانت کردن، نقض کردن، زیر قول خود زدن: ~约 قول خود را نقض کردن / 忘恩~义 ناسپاس بودن، حق ناشناس بودن ⑦(失败) باختن (در نبرد، بازی و...): 一比二~于对方 با نتیجه‌ء یك به دو بازی را باختن / 该队以二胜一~的成绩取得小组第二名。 این تیم با دو برد ویك باخت به مقام دوم در گروه رسید. / 不分胜~ به مساوی بودن امتیازات دو تیم منتهی شدن ⑧(数)(小于零的) منفی، منها: ~一点五 منهای یك ممیز پنج (-۱٫۵) / ~乘~得正。 منفی در ضرب منفی مثبت می شود. ⑨(电) منفی (برق): ~极 قطب منفی

【负担】 fùdān ①(承当) (باری را) تحمل کردن، بعهده گرفتن، مسئولیت: 全部旅费由东道国~。 تمام مخارج سفر برعهده‌ء کشور میزبان خواهد بود. ②(担子) اسباب، بار کار، فشار کار، زحمت: 败政~ بار مالی / 家庭~ فشار مالی خانواده / 工作~ فشار کار / 思想~ بار خاطر، پریشانی خاطر / 减轻学生~ از بار تکالیف دانشجویان کاستن / 解除思想~ رفع بار خاطر کسی کردن

【负电】 fùdiàn الکتریسته‌ء منفی: ~荷 شارژ منفی / ~极 قطب الکتریکی منفی

【负号】 fùhào علامت منها، علامت منفی

【负荷】 fùhè 见“负载”

【负极】 fùjí 〈电〉 قطب منفی

【负加速度】 fù-jiāsùdù 〈物〉 (فیزیك) شتاب منفی

【负荆请罪】 fùjīng qǐngzuì ترکه‌ء درخت توس را برسرنهادن وتقدیم کردن وتنبیه خود را باآن ترکه درخواست نمودن ــ (کنایه از فروتنانه پوزش طلبیدن، رسمی در چین کهن)

【负疚】 fùjiù 〈书〉 وجدان ناراحت داشتن

【负累】 fùlěi بار سنگین (خانواده)

【负离子】 fùlízǐ 〈物〉 (فیزیك) ایون منفی

【负片】 fùpiàn 〈摄〉 شیشه‌ء منفی عکاسی

【负气】 fùqì کاری را به رنجش وانزجار انجام دادن: ~出走 به خشم وغضب بیرون رفتن / 他这话是~说的。 اوبه عنوان اعتراض این حرف را زد.

【负情】 fùqíng بی‌وفائی کردن (در عشق): ~的人 آدم بی‌وفا

【负伤】 fùshāng زخمی شدن، مجروح شدن: 光荣~ مجروح شدن ومایه‌ء افتخار گردیدن

【负数】 fùshù 〈数〉 (ریاضی) عدد منفی

【负像】 fùxiàng 〈物〉 (فیزیك) تصویر منفی

【负心】 fùxīn به دوستی یاعشق خیانت کردن، بی وفائی کردن: ~汉 مرد بی‌وفا (در عشق)

【负暄】 fùxuān آفتاب خوردن در زمستان

【负隅顽抗】 fùyú wánkàng (دشمن یا راهزن) لجوجانه و یك دنده مقاومت کردن، تلاش مذبوحانه ای به خرج دادن

【负约】 fùyuē عهد شکن بودن، قول خود را نقض کردن، زیر قول خود زدن

【负载】 fùzǎi 〈电〉 بار الکتریکی: 高峰~ قله‌ء بار الکتریکی / 极限~ حد اکثر بار الکتریکی / 工作~ بار الکتریکی در جریان کار / ~图 نمودار بار الکتریکی / 调整~ تنظیم بار الکتریکی

【负责】 fùzé ①(担负责任) مسئول کاری بودن، متصدی کاری بودن: 由此产生的一切后果由你方~。 جانب شما مسئول همه‌ء عواقب ناشی از آن خواهد بود. / 他~保卫工作。 وی مسئول کارهای امنیتی است. / ~干部 کادر مسئول / ~人 مسئول ②(认真踏实) وظیفه شناس وآگاه، متصدی کار: 他对工作很~。 او در کار بسیار آگاه است.

【负债】 fùzhài بدهکار بودن، مقروض بودن، بدهی داشتن: 累~

تاگلو مقروض بودن 累

【负重致远】fù zhòng zhì yuǎn بار سنگین را درپشت داشتن وراه طولانی را طی کردن ــ کنایه از مسئولیت سنگینی را بر عهده داشتن

妇 fù ①(妇女) زن، خانم: ~孺 زنان و کودکان ②(已婚女子) زن، زن شوهر دار: 少~ زن جوان شوهردار ③(妻子) همسر: 夫~ زن وشوهر

【妇产科】fùchǎnkē بخش مامائی وامراض زنانه

【妇产医院】fùchǎn yīyuàn زایشگاه، بیمارستان مخصوص زایمان وامراض زنانه

【妇科】fùkē بخش امراض زنانه: ~医生 متخصص امراض زنانه

【妇联】fùlián 〈简〉(妇女联合会) فدراسیون زنان: 全国~ فدراسیون زنان چین

【妇女】fùnǚ زن، خانم: ~病 امراض زنانه / ~节 روز بین المللی زنان

【妇人】fùrén زن شوهردار

【妇婴】fùyīng زنان وکودکان

【妇幼】fùyòu زنان و کودکان: ~保健 بهداشت زنان و کودکان / ~保健站 مرکز بهداشت زنان و کودکان / ~卫生 بهداشت زنان و کودکان

附 fù ①(附带) ضمیمه کردن، در جوف چیزی گذاشتن، پیوست کردن: ~寄一张照片 عکسی به پیوست ارسال داشتن / ~表 فهرست یا جدول پیوسته ②(靠近) نزدیك بودن، نزدیك شدن: ~在他的耳边低声说话 در گوش او پچ پچ کردن، بیخ گوش او گفتن ③(依从) موافقت کردن، تأیید کردن: ~议 پیشنهادی را تأیید کردن

【附从】fùcóng هم صدا شدن واطاعت کردن

【附带】fùdài ①(顺便) در ضمن، ضمناً، در عین حال ②(附加) اضافه کردن، پیوست کردن، ضمیمه کردن: 我们提供的援助不~任何条件。 کمکهائی که ما تأمین می کنیم مشروط به هیچ شرطی نیست. / ~劳动 کار فرعی، کار کمکی

【附点】fùdiǎn 〈乐〉 نقطه (موسیقی): ~音符 نت نقطه ای

【附耳】fù'ěr سر در بیخ گوش کسی نهادن: 他俩~谈了几句。 آنها بیخ گوش یکدیگر چند کلمه گفتند. / ~过来! سر در بیخ گوشم بنه!

【附凤攀龙】fù fèng pān lóng برشخص قدرتمند ویا نفوذ متکی بودن

【附睾】fùgāo 〈生理〉 ضمیمه بیضه: ~炎 ورم ضمیمه بیضه

【附和】fùhè همصدا شدن، همآهنگ شدن: ~别人的意见 با دیگران هم آهنگ شدن، نظرهای دیگران موافق شدن / 随声~

【附会】fùhuì در اثر قیاس کاذب نتیجه غلط گرفتن، تعبیر بعید کردن: 穿凿~ تعبیر بعید کردن ونتیجه غیر ممکن گرفتن

【附加】fùjiā ①(额外加上) اضافه کردن، علاوه کردن، ضمیمه کردن، پیوست کردن: 文件后面~两项说明。 در آخر سند دو یادداشت توضیحی ضمیمه شده است. ②(附带的) پیوسته، اضافی، الحاقی: ~税 مالیات اضافی / ~费 هزینه های اضافی / ~条款 ماده الحاقی / ~文件〈外〉 سند پیوسته / ~议定书〈外〉 ضمیمه پروتکل

【附件】fùjiàn ①(所附文件或文本) ضمیمه، پیوست ②〈机〉(零件；部件) لوازم یدکی، اسباب، ابزار: 车床~ لوازم یدکی دستگاه

【附近】fùjìn نزدیکی، همسایگی، مجاورت، اطراف: ~地区 نواحی مجاور / 住在工厂的~ در نزدیکی کارخانه زندگی کردن / ~的城市 شهر نزدیك / ~有没有邮局? آیا در این اطراف پستخانه هست؟

【附捐邮票】fùjuān yóupiào تمبر یادبود که با پرداخت پول اضافی تهیه می شود (بیشتر جهت کمك به مورد خاصی مانند زلزله‌زدگان، اطفال وغیره)

【附款】fùkuǎn پولی که در جوف‌نامه گذاشته شده باشد

【附录】fùlù ضمیمه، پیوست

【附上】fùshàng به پیوست فرستاده شده: 随信~商品目录一份。 به پیوست این نامه کاتالوگ کالا ها ارسال می شود. / ~样稿一份，请查收。 لطفا توجه بفرمایید که به پیوست این نامه یك دسته اوراق چاپی ارسال شده است

【附设】fùshè مؤسسه یا بنگاه وابسته‌ای داشتن: 这学院~一所中学。 این انستیتو دبیرستان وابسته ای دارد. / 本店~早晚服务部。 فروشگاه ما یك مرکز سرویس شبانه‌روزی وابسته‌ای دارد.

【附生植物】fùshēng zhíwù گیاهی که بر روی گیاه دیگری می‌روید ولی از آن تغذیه نمی کند، گیاه هوائی

【附属】fùshǔ وابسته، فرعی، تابع: 医学院~医院 بیمارستان وابسته دانشگاه پزشکی / ~国 کشور وابسته / ~机构 ارگان فرعی / ~品 اشیاء زائده

【附体】fùtǐ (جن یا روح مرده) به بدن انسان چسبیدن (نظر خرافاتی)

【附图】fùtú نقشه پیوسته، نقشه ضمیمه: 见~! رجوع شود به نقشه ضمیمه!

【附小】fùxiǎo 〈简〉(附属小学) دبستان وابسته به...

【附言】fùyán ذیل نامه، یادداشت های الحاقی

【附议】fùyì پیشنهادی را تأیید کردن

【附庸】fùyōng تابعیت، وابستگی، عدم استقلال، کشور وابسته: 帝国主义的~ کشور وابسته به امپریالیسم

【附庸风雅】fùyōng fēngyǎ (زمینداران، تاجران و...) با اهل ادب آمیختن وخود را به مثابه علاقه مند به فرهنگ جلوه دادن

【附则】fùzé ماده های تکمیلی (الحاق شده به پیمان، حکم وغیره)

【附肢】fùzhī 〈动〉 عضو غیر اصلی بدن

【附中】fùzhōng 〈简〉(附属中学) دبیرستان وابسته به...

【附注】fùzhù یادداشتها در حاشیه کتاب

【附着】fùzhuó چسبیدن: 这种病菌~在病人使用过的东西上。 این نوع میکروب در وسایل استعمال شده توسط بیماران یافت می شود. / 水珠儿~在窗子的玻璃上。 شیشه عرق کرده است.

【附子】fùzǐ 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی چین بنام «گل تاج الملوك»

阜 fù 〈书〉①(土山) خاکریز ②(物资多) وافر، فراوان،

زياد: 物～民丰。 محصولات فراوان است وزندگی مردم در رفاه.

服 fù 〈量〉[用于中药] (واحد شمارش) خوراك : 一～药 يك خوراك دارو
另见 fú

驸 fù
【驸马】fùmǎ داماد امپراطور

赴 fù رفتن، عازم شدن : ～约 به قرار ملاقات وفادار ماندن / ～京 عازم پكن شدن / 离京～沪 پكن را به سمت «شانگهای» ترك كردن / ～宴 به مهمانی رفتن
【赴难】fùnàn برای نجات كشور از خطر عزيمت كردن، به ياری كشور خود شتافتن : 共赴国难 مشتركا برای نجات كشور بپا خاستن
【赴任】fùrèn عازم محل مأموريت خود شدن
【赴汤蹈火】fùtāng-dǎohuǒ خود را به آب وآتش زدن — كنايه از آماده برای قبول هر مشكل بودن
【赴约】fùyuē به ملاقات با كسی رفتن

复 fù ①(双) دوتائی، دو جزئی، دو نسخه ای : ～本 نسخهٔ دوم، رو نوشت ②(复合的) مركب : ～姓 اسم خانوادگی مركب / ～光谱〈物〉 طيف مركب ③(转过去或转回来) برگرداندن، چرخاندن : 翻来～去睡不着 از اين پهلو به آن پهلو غلتيدن ④(答复) پاسخ دادن : 请即电～。 خواهشمند است فورا پاسخ تلگرافی بدهيد. ⑤(恢复) باز يافتن، دوباره گرفتن : 收～失地 سرزمينهای از دست داده را مسترد كردن / ～职 مقام خود را دوباره احراز كردن / 祝早日康～。 بهبودی هرچه زود تر شما را آرزومندم. ⑥(报复) انتقام گرفتن، كينه ورزيدن : 报～ انتقام گرفتن ⑦(再;又) دوباره، مجددا، از نو : 周而～始 گرديدن و دوباره از سرگرفتن / 一去不～返 برای هميشه سپری شدن / 日～一日 از روز به روز / 年～一年 از سال به سال
【复摆】fùbǎi 〈物〉 (فيزيك) پاندول فيزيك
【复本】fùběn نسخهٔ دوم، رونوشت
【复本位制】fùběnwèizhì 〈经〉 دارای دو نوع پول رايج بودن (مثل پول طلا و پول نقره)
【复辟】fùbì استقرار مجدد حكومت سلطنتی يا نظام قبلی : ～活动 فعاليت ها جهت استقرار مجدد حكومت سلطنتی
【复波】fùbō 〈物〉 (فيزيك) موج مركب
【复查】fùchá دوباره معاينه (يا بازرسی) كردن : 到医院～ برای معاينهٔ مجدد به بيمارستان رفتن
【复仇】fùchóu انتقام گرفتن، كينه كشيدن : ～心理 خواست انتقامجوئی
【复仇主义】fùchóuzhǔyì انتقامجوئی : ～者 انتقامجو
【复电】fùdiàn ①(答复来电) به تلگراف پاسخ دادن ②(答复的电报) تلگراف جوابيه
【复调音乐】fùdiào yīnyuè (موسيقی) قطعهٔ موسيقی يا آواز مختلف الالحان
【复发】fùfā عود كردن، تكرار شدن، بازگشتن : 旧病～ عود كردن يك بيماری كهنه / 他的关节炎～了。 رماتيسم مفاصل او عود كرده است.
【复返】fùfǎn [多用于否定式] دوباره برگشتن
【复方】fùfāng 〈药〉 داروی ساخته شده از چند جزء تركيبی : ～阿斯匹林 (APC) اسپيرين مركب / ～甘草合剂 داروئی بنام "Brownmixture"
【复分解反应】fùfēnjiě fǎnyìng 〈化〉 عكس العمل تجزيهٔ دوبل (دوگانه)
【复根】fùgēn 〈化〉 (شيمی) ريشهٔ مركب
【复工】fùgōng كار را از نوشروع كردن (پس از يك فصل كم كاری يا اعتصاب)
【复古】fùgǔ شيوه های قديمی را احيا كردن، به قديم بازگشتن : ～主义 دكترين «بازگشت به قديم»
【复合】fùhé مركب، چند جزئی، تركيبی : ～词〈语〉 كلمهٔ مركب / ～肥料 كود مركب / ～电路 جريان مركب برق / ～量词〈语〉 حرف شمارش مركب / ～元音〈语〉 مصوت مركب
【复合句】fùhéjù 〈语〉 جملهٔ مركب : 并列～ جملهٔ مركب هم‌پايه / 主从～ جملهٔ مركب پايه و پيرو
【复核】fùhé ①(审查核对) چك كردن، بازرسی كردن : 把数字～一下。 اين رقمها راچك كنيد. ②〈法〉(法院复审死刑案件) (دادگاه عالی كشور) به پرونده ای رسيدگی كردن كه در آن حكم اعدام توسط دادگاه درجهٔ پائين‌تری صادر شده باشد
【复会】fùhuì جلسه را دو باره شروع كردن
【复婚】fùhūn (زن وشوهر جداشده) تجديد روابط زناشوئی كردن
【复活】fùhuó ①(死而复生) احيا كردن، زنده كردن، دوباره جان گرفتن : 防止法西斯主义～ از احياء فاشيسم جلوگيری كردن ②〈基督教〉 رستاخيز، قيامت : ～节 روز رستاخيز، روز قيامت
【复激】fùjī 〈电〉 القای مركب : ～发电机 ژنراتور مركب
【复交】fùjiāo 〈外〉 روابط سياسی را مجددا برقرار كردن
【复旧】fùjiù باز گشت به گذشته، باز گشت به سبك وسياق كهنه
【复句】fùjù 〈语〉 جملهٔ مركب از دو يا چند جملهٔ فرعی
【复卷机】fùjuǎnjī 〈纸〉 (صنعت كاغذ) دستگاهی كه برای پيچيدن مجدد كاغذ بكار می رود
【复刊】fùkān طبع ونشر را دوباره آغاز كردن
【复课】fùkè كلاس را از نو شروع كردن
【复利】fùlì ربح مركب
【复捻】fùniǎn 〈纺〉 (بافندگی) پيچ‌خوردگی ثانی
【复赛】fùsài 〈体〉 مسابقه ماقبل فينال، نيمه‌نهائی
【复审】fùshěn ①(再一次审核) مجددا در مورد خاصی رسيدگی كردن ②〈法〉(复查一个案件) پروندهٔ دادگاه را مجددا بررسی كردن
【复生】fùshēng دوباره زنده شدن
【复式】fùshì 〈簿记〉 دفتر داری مضاعف، سيستم دفترداری دوبل
【复式车床】fùshì chēchuáng 〈机〉 دستگاه خراطی دوبل
【复述】fùshù ①(重说一遍) تكرار كردن ②(把看到或听到的东西说出来) نقل كردن، بازگو كردن، حكايت كردن : 把故事～一遍 داستان را بازگو كردن
【复数】fùshù ①〈语〉 جمع (عدد) ②〈数〉 عدد مركب

【复丝】fùsī 〈化纤〉مجموعه ای از سیم یانخ نازك (مثل سیم داخل لامپ یا تار عنکبوت)
【复苏】fùsū ①(清醒过来)به خود آمدن، به هوش آمدن ②(从经济危机中恢复)برگشت به حال طبیعی (از بحران اقتصادی)
【复位术】fùwèishù 〈医〉(جراحی) در جای خود قرار دادن
【复胃】fùwèi معده‌ٔ جانور نشخوارکننده
【复习】fùxí دوره کردن، تکرار کردن، مرور کردن: ~功课 درس‌های خود را دوره کردن
【复线】fùxiàn 〈交〉ریل دوخطی، راه‌آهن دوخطی
【复现】fùxiàn (کارهای گذشته) در جلو چشم مجسم شدن
【复向斜】fùxiàngxié 〈地〉(زمین شناسی) ناودیس مرکب
【复写】fùxiě نسخه‌ای کاربن درست کردن، تکثیر کردن
【复写纸】fùxiězhǐ کاغذ کپی، کاغذ کاربن
【复信】fùxìn ①(答复来信)به نامه پاسخ دادن ②(答复的信)نامه‌ٔ جوابیه، مرسلهٔ جوابیه
【复兴】fùxīng رستاخیز، احیاء، تجدید حیات، رستاخیز: 民族~ رستاخیز ملی/ 文艺~ رنسانس
【复姓】fùxìng نام خانوادگی مرکب از دو جزء
【复学】fùxué به مدرسه باز گشتن (پس از یك غیبت طولانی بدلیل بیماری وغیره)
【复盐】fùyán 〈化〉(شیمی) نمك دوبل
【复眼】fùyǎn 〈动〉(برای بعضی حشرات) چشم مرکب
【复叶】fùyè 〈植〉برگ مرکب
【复议】fùyì (در تصمیمی) تجدید نظر کردن
【复音】fùyīn 〈物〉(فیزیك) صدای چندتائی
【复音词】fùyīncí 〈语〉کلمهٔ چند هجائی
【复印】fùyìn 〈印〉فتوکپی کردن، زیراکس کردن: ~机 دستگاه فتوکپی/ ~纸 کاغذ فتوکپی
【复员】fùyuán دموبیلیزه کردن، مرخص کردن سرباز از خدمت: ~费 وجوهی که به سرباز منقضی خدمت پرداخته شود/ ~军人 سرباز منقضی خدمت/ ~令 فرمان ترخیص سربازان از خدمت
【复原】fùyuán ①(恢复健康)بهبود یافتن، شفا یافتن، خوب شدن، درمان یافتن: 他身体已经~了。او شفا یافته‌است. ②(恢复原状)به حال اول برگرداندن، به صورت قبلی در آوردن
【复圆】fùyuán 〈天〉(کسوف یا خسوف) پایان یافتن
【复杂】fùzá پیچیده، بغرنج، غامض، مشکل: 情况~。وضع بسیار بغرنج و پیچیده است. / 故事情节~ داستان پیچیده/ ~的心情 احساسات بغرنج ومخلوط/ 使问题~化 موضوع را بغرنج کردن/ ~劳动 کار پیچیده (در مقابل کار ساده)/ ~性 بغرنج بودن
【复照】fùzhào 〈外〉یادداشت جوابیه
【复诊】fùzhěn مشورت مجدد (با پزشك)، ویزیت مجدد
【复职】fùzhí مقام خود را مجددا احراز کردن
【复制】fùzhì تقلید کردن، کپی کردن، رونوشت برداشتن: ~模型 ماکت تقلید شده/ ~品 بدل/ ~片〈电影〉کپی فیلم
【复种】fùzhòng 〈农〉بذر افشانی مجدد، کشت مجدد: ~面积 مساحت بذرافشانی مجدد/ ~指数 شاخص کشت مجدد
【复壮】fùzhuàng 〈农〉(بذر) نیروی جوانی را باز یافتن

副 fù ①(辅助的)معاون، یاور، دستیار، کمك: ~部长 معاون وزیر/ ~教授 دانشیار/ ~驾驶员 (飞机) کمك خلبان/ ~司令 معاون کنسول/ ~领事 معاون دبیر کل/ ~秘书长 معاون کنسول/ ~书记 معاون دبیر/ ~主任 معاون رئیس/ ~员 معاون فرمانده/ ~总理 معاون نخست وزیر/ 国家~主席 معاون رئیس جمهور ②(附带的)فرعی، امدادی: ~泵 تلمبهٔ فرعی ③(符合)برابر بودن، منطبق بودن، مطابقت داشتن: 名不~实 نام با واقعیت منطبق نیست. ④〈量〉[用于成套的东西或用于面部表情上]: 一~手套 یك جفت دستکش/ 一~担架 دو عدد برانکارد/ 装出一~笑脸 خندهٔ دروغی کردن
【副本】fùběn کپی، نسخهٔ دوم، رونوشت
【副标题】fùbiāotí عنوان فرعی
【副产品】fùchǎnpǐn محصولات فرعی
【副词】fùcí 〈语〉قید، کلمهٔ قیدی
【副歌】fùgē 〈乐〉بند گردان در شعر یا سرود
【副官】fùguān آجودان
【副虹】fùhóng 〈气〉رنگین کمان ثانی، قوس قزح ثانی
【副交感神经】fùjiāogǎn shénjīng 〈生理〉عصب پاراسمپاتیك
【副井】fùjǐng 〈矿〉چاه فرعی
【副刊】fùkān صفحهٔ مکمل (روزنامه): 文学~ صفحهٔ مکمل ادبی
【副品】fùpǐn فرآورده های درجهٔ دو
【副热带】fùrèdài نواحی زیر ناحیهٔ گرمسیری
【副伤寒】fùshānghán 〈医〉شبه حصبه، شبه تیفوئید
【副神经】fùshénjīng 〈生理〉عصب فرعی
【副肾】fùshèn 〈生理〉کلیهٔ فرعی
【副食】fùshí مواد غذائی فرعی (اشاره به گوشت وماهی وسبزیجات)
【副食商店】fùshíshāngdiàn مغازهٔ خواربار فروشی
【副手】fùshǒu آسیستان، یاور، دستیار، کمك
【副署】fùshǔ امضای ثانوی بر روی سند
【副线圈】fùxiànquān 〈电〉سیم پیچ فرعی
【副业】fùyè کار فرعی، شغل فرعی، امور فرعی: ~生产 تولیدات فرعی/ 家庭~ تولیدات فرعی خانه، تولیدات تکمیلی
【副翼】fùyì 〈航空〉قسمت متحرك بال هواپیما که برای کنترل حرکت بکار می رود
【副油箱】fùyóuxiāng 〈航空〉①(辅助油箱)تانك بنزین فرعی ②(可投油箱)آن تانك بنزین که بعد از خالی شدن آن می‌توان آنرا رها کرد(مثلا در هواپیما)
【副职】fùzhí معاونت، یاوری: 他担任~。او معاون است.
【副轴】fùzhóu 〈机〉میل لنگ، میله‌ای که قدرت محرکه را به قسمت متحرك منتقل می کند
【副作用】fùzuòyòng 〈医〉تأثیر جانبی، تأثیر منفی، تأثیر بد: 这药没有~。این دارو تأثیر جانبی ندارد. ②〈机〉(副效应) عمل ثانی

富 fù ①(富裕)غنی، ثروتمند، پولدار، مستغنی: 贫~不

均。②بعضی ها ثروتمند و بعضی ها فقیرند وهمه برابر نیستند. (丰富;多)فراوان، زیاد، غنی : ~于养分 مقوی بودن / ~于自我批评精神 روحیهٔ انتقاد از خود را زیاد داشتن / ~于创造性 سرشار از خلاقیت بودن ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【富富有余】fùfùyǒuyú (از چیزی) بسیار زیاد بودن، مازاد زیاد هم داشتن

【富贵】fùguì ثروت ومقام : ~不能淫。 نه ثروت ونه مقام نباید مقام بالاو ثروت بزرگ / ~荣华 ارادهٔ کسی را سست کند.

【富国强兵】fù guó qiáng bīng کشور خود را شکوفا ساختن وارتش نیرومند آنرا تأسیس کردن

【富豪】fùháo مردم ثروتمند و مقتدر

【富矿】fùkuàng معدن غنی، معدن درجه یك

【富丽堂皇】fùlì tánghuáng شکوهمند، مجلل،با شکوه

【富农】fùnóng دهقان مرفه

【富强】fùqiáng شکوفا ومقتدر بودن : 繁荣~ شکوفا ومقتدر

【富饶】fùráo غنی، وافر، فراوان : ~的长江流域 حوضهٔ غنی و حاصلخیز رودخانه «یان تسه»

【富人】fùrén آدم بسیار ثروتمند

【富士山】Fùshìshān کوه «فوجییاما» (در ژاپن)

【富庶】fùshù غنی و پرجمعیت

【富岁】fùsuì سال وفور

【富翁】fùwēng مرد ثروتمند : 百万~ میلیونر

【富有】fùyǒu ①(拥有大量财产) پولدار، ثروتمند، مرفه ②(大量具有) فراوان، دارا : ~经验 بسیار مجرب بودن / ~战斗性 بسیار مبارز / ~代表性 تیپیك، نمونه وار / ~生命力 پراز نیروی حیاتی

【富裕】fùyù شکوفا، غنی، دارا، مرفه

【富余】fùyu بیش از نیاز داشتن : 粮食有~ مازاد غله داشتن / 我们还~两张票。 ما دو تا بلیط اضافی داریم.

【富源】fùyuán منابع طبیعی

【富足】fùzú وافر، فراوان، زیاد

赋 fù ①(赋予) بخشیدن، ارزانی داشتن، اعطا کردن : 这是历史~予我们的使命。 این وظیفه را تاریخ بر دوش ما گذاشته است. ②(田地税) مالیات زمین ③(一种古代文体,盛行于汉、魏六朝,是韵文和散文的综合体) مخلوطی از نظم و نثر در ادبیات چین بنام «فو» ④(作诗) سرودن، سرائیدن، گفتن : ~诗一首 شعر سرودن

【赋格曲】fùgéqǔ 〈乐〉 (موسیقی) قطعهٔ موسیقی که در آن چندتن پشت سرهم دنبالهٔ آواز را می گیرند

【赋税】fùshuì مالیات

【赋闲】fùxián (مامور دولت و...) بیکار بودن

【赋形剂】fùxíngjì 〈药〉 مادهٔ بی‌اثر و بی‌خاصیتی که در داروسازی برای درآوردن قرص بشکل خاصی بکار می رود (مانند نشاسته)

【赋性】fùxìng طبع فطری : ~刚强 طبعا پا برجا وتسلیم‌ناپذیر بودن

【赋役】fùyì مالیات و بیگاری

傅 fù ①(教导) آموختن، دستور دادن ②(师傅,教师) معلم، مربی ③(加上;附着) گذاشتن، مالیدن، زدن : ~彩 روی چیزی رنگ زدن / ~粉 پودر زدن (به صورت) ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【傅会】fùhuì 见"附会"

腹 fù شکم، معده، دل

【腹背受敌】fù-bèi shòu dí هم از جلو وهم از عقب مورد حمله قرار گرفتن

【腹地】fùdì اعماق سرزمین یك کشور

【腹诽】fùfěi 〈书〉 انتقاد نهانی

【腹稿】fùgǎo طرحی که در اندیشهٔ کسی آماده باشد، یادداشتهای فکری

【腹股沟】fùgǔgōu کشالهٔ ران، بیخ ران، کش ران

【腹疾】fùjí اسهال

【腹膜】fùmó 〈生理〉 صفاق، پردهٔ صفاق : ~炎 التهاب صفاق، پریتونیت

【腹鳍】fùqí 〈动〉 پرهٔ ماهی بر روی شکم

【腹腔】fùqiāng 〈生理〉 حفرهٔ شکم : ~镜〈医〉 پریتونیسکوپ

【腹水】fùshuǐ 〈医〉 جمع شدن مایع در شکم، آب آوردن (شکم)، استسقاء شکم

【腹痛】fùtòng درد شکم

【腹泻】fùxiè اسهال

【腹心】fùxīn ①(要害) جای حساس، جای مرکزی ②(心腹) زیردست قابل‌اعتماد ③(真诚) افکار واحساسات واقعی

【腹议】fùyì باطنا در بارهٔ کسی نظر داشتن اما علنا بیان نکردن

【腹胀】fùzhàng بادکردگی در شکم، نفخ شکم

【腹足】fùzú 〈动〉 پای گوشتالوی زیر شکم بعضی حشرات

缚 fù بستن : 束~手足 دست و پا را بستن / 手无~鸡之力 زور بستن یك جوجه را نداشتن ــ کنایه از بسیار ضعیف و کم زور بودن

鲋 fù نوعی ماهی بنام "Crucian carp"

赙 fù

【赙仪】fùyí 〈书〉 تحفه ای که به خانواده داغ دیده اهدا شده باشد

【赙赠】fùzèng 〈书〉 به خانواده داغ دیده هدیه دادن

蝮 fù

【蝮蛇】fùshé نوعی مار سمی بنام "Pallas pit viper"

覆 fù 〈书〉①(盖住) پوشاندن، جلد کردن : ~以拱顶 با گنبد پوشاندن ②(颠倒) واژگون کردن، وارونه کردن : ~巢无完卵。 وقتیکه لانه وارونه شد، هیچ تخمی سالم نمی ماند ــ یعنی در مصیبتی بزرگ هیچکس قادر نیست جان بسلامت ببرد. / 前车之~,后车之鉴。 ارابهٔ وارونهٔ جلوئی برای ارابه های عقبی درس عبرتی است.

【覆败】fù bài سرنگون شدن، شکست خوردن

【覆盖】fùgài ①(遮盖) پوشاندن : 积雪~地面。 سطح زمین از

مواد واجسام واقع بر روى 〈地〉层~/ برف پوشيده شده است. ②(地面上保护土壤的植物) يك طبقهٔ مواد معدنى قابل استفادهٔ زمين پوششى از گياهان كه خاك را محافظت مى‌كند

【覆灭】 fùmiè نابودى، انهدام، هلاكت، تباهى: 逃脱不掉最后~的下场 در فرار از سرنوشت فناى حتمى عاجز بودن

【覆没】 fùmò ①〈书〉(翻而沉没) وارونه وغرق شدن ②(全部被消灭) انهدام، نابود شدن: 敌人全军~。 تمام ارتش دشمن منهدم شد.

【覆盆之冤】 fù pén zhī yuān محروميت از حق كه غير قابل جبران باشد: 惨遭~ بناحق مورد اتهام قرار گرفتن

【覆盆子】 fùpénzǐ 〈中药〉 نوعى گياه پزشكى بنام «تمشك»

【覆水难收】 fù shuǐ nán shōu آب رفته به جوى باز نمى گردد.

【覆土】 fùtǔ روى چيزى خاك ريختن

【覆亡】 fùwáng زوال (يك امپراطورى، ملت وغيره)

【覆辙】 fùzhé رد ارابهٔ واژگون شده: 重蹈~ همان راه نابودى را در پيش گرفتن

馥 fù 〈书〉 بوى خوش، عطر

【馥郁】 fùyù 〈书〉 بوى بسيار خوش، عطر سنگين: 花朵散发着~的香气。 گل ها بوى بسيار خوش را پراكنده مى سازند.

fu

咐 fu 见"吩咐"fēnfu;"嘱咐"zhǔfu

G

gā

夹 gā
另见 jiā;jiá
【夹肢窝】gāzhiwō بغل، زیر بغل

旮 gā
【旮旯儿】gālár ①(所有的角落)هر کنار وگوشه، تمام زوایا: 旮旮旯旯儿都打扫干净了。هر گوشه و کناری را تمیز کرده اند. ②(狭窄偏僻的地方)سرزمین های دور دست: 山~ اعماق کوهستان، دل کوه

伽 gā
另见 jiā
【伽马】gāmǎ (γ) گاما (فیزیك): ~射线 (γ) اشعه‌ء گاما (پرتوی که خود به خود از اجسام رادیو اکتیو ساطع می گردد)

咖 gā
另见 kā
【咖喱】gālí کاری (ادویه‌ء تند وتیز هندی): ~牛肉 گوشت گاو پخته شده با پودر کاری /~粉 پودر کاری

嘎 gā
【嘎巴】gābā 〈象〉(树枝等折断声) صدای ترق وتروق، صدای شکستن شاخه های درختان و...: 树枝~一声断了。شاخه درخت ترق وتروق کنان در هم شکست.
【嘎巴】gāba 〈方〉①(黏结)چسبیدن، پوشاندن: 瞧,浆糊都~在你袖子上了。نگاه کن، چسب روی آستین لباست چسبیده است./靴子上~了一层泥。یك لایه گل روی کفشت نشسته است. ②(结皮的东西)چیزی که به شکل لایه وپوسته در آید: 粥~儿 آش رویه بسته ازلعاب
【嘎嘣脆】gābengcuì 〈方〉①(很脆)بسیار ترد وشکننده ②(直截了当)روشن، واضح، صریح
【嘎嘎】gāgā 〈象〉(鸭叫声)كواك كواك (صدای اردك)
【嘎吱】gāzhī غژغژ کردن، غژغژ صدا کردن: 扁担压得~~直响。چان زیر بار سنگین غژغژ صدا می کند.

gá

轧 gá 〈方〉①(挤)ازدحام کردن، به هم فشار آوردن ②(结交)باکسی دوست شدن، با کسی دوست شدن: ~朋友 دوست یافتن ③(核算;查对)بازرسی کردن، تحقیق کردن: ~帐 به حساب رسیدن، حساب رسی
【轧轧】gágá 〈象〉صدای حرکت ماشین یا چرخ اتومبیل: ~头寸 رسیدگی به دخل وپرداخت حساب
【轧姘头】gápīntou 〈方〉زنای محصنه
另见 yà;zhá

钆 gá 〈化〉(Gd) گادولینیم

gà

尬 gà
见"尴尬"gāngà

gāi

该 gāi ①(应当)باید، بایستی، می بایست: 这事你早就~办了。این کار را شما می بایست زودتر انجام می دادید/现在~走了。حالا دیگروقت رفتن است. ②(应轮到)نوبت کار کسی بودن، نوبت کار کسی رسیدن: 这回~我了吧! حالا نوبت من است، این طور نیست؟/下一个~谁发言? سخنگوی بعدی کیست؟ ③(理应如此)مناسب، شایسته، سزاوار، منطقی، طبیعی: 他~受到表扬。او سزاوار تحسین است. ④(必然会)حتما، مطمئنا، به احتمال بسیار: 再走十分钟我们~到了。ما تا ده دقیقه دیگر حتما به آنجا خواهیم رسید. ⑤[在感叹句中加强语气]: 她的责任~有多重啊! چه مسئولیت سنگینی بر عهده دارد! ⑥(欠)بدهکار بودن، به کسی مقروض بودن: 我不~他钱。من پولی به او بدهکار نیستم. ⑦(上述的)مزبور، فوق الذکر، مذکور، یادشده: ~校 مدرسه‌ء مذکور در فوق /~项工作 کار یا شغل ذکر شده /~犯 جنایتکار مذکور /~条约 پیمان یادشده
【该班儿】gāibānr بنوبت سر کشیك بودن
【该当】gāidāng ①(应该)شایسته، سزاوار، لایق: ~何罪? به نظر تان سزاوار چه مجازاتی هستید؟ ②(应当)عهده دار بودن، بایستی، باید: 集体的事,我~出力。در یك کار گروهی من باید سهم خود را به بهترین وجه ادا کنیم.
【该欠】gāiqiàn مقروض بودن
【该死】gāisǐ 〈口〉[表示厌恶或愤恨的话]: ~的天气!

چه هوای بدی!

【该帐】gāizhàng مقروض بودن، بدهکار بودن، مدیون بودن

【该着】gāizháo قسمت بودن، اجتناب ناپذیر بودن

赅 gāi 〈书〉کامل، تمام: 言简意～ مختصر اما مفید

【赅备】gaibèi 〈书〉کامل، تمام

gǎi

改 gǎi ①(改变) تغییر دادن، عوض کردن، تبدیل وتعویض کردن: 你几年没来,这儿完全～样了。 چندین سال است که نیامده اید، این محل کاملا تغییر شکل یافته است./ ～洼地为稻田 زمینهای پست وآبگیر را به شالیزار تبدیل کردن ②(修改) تعمیر کردن، اصلاح کردن، تغییر دادن: ～灶节煤 تعمیر اجاق برای صرفه جوئی در مصرف زغال سنگ/ 这部小说已经～了好多次了。 این رمان چندین مرتبه تصحیح شده است. ③(改正) تصحیح کردن: ～作业 تکالیف شاگردان را تصحیح کردن ④[后接动词] به کاری دیگری مبادرت ورزیدن: ～种水稻 کاشتن برنج بجای محصولات دیگر/ 他们～用良种。 به کاشت بذرهای اصلاح شده اقدام کردند.

【改版】gǎibǎn 〈印〉غلط گرفتن، درست کردن، تصحیح کردن

【改扮】gǎibàn تغییر قیافه ولباس دادن

【改编】gǎibiān ①(根据原著重写) تصحیح مجدد کردن، تجدید نظر کردن، اصلاح کردن: 这支歌已～成小提琴曲。 این آهنگ پس از اصلاح به صورت یك قطعه برای اجرا با ویولن در آمده است./ 根据小说～剧本 نمایشنامه ای بر اساس رمان تهیه کردن/ ～者 اصلاح کننده، تجدید نظر کننده ②(改变编制) تجدید سازمان کردن، سازماندهی کردن: 把十个师～为六个师 ده لشگر را به شش لشگر تغییر سازمان دادن/ 抗日战争时期红军～为八路军、新四军。 در جنگ مقاومت علیه ژاپن، ارتش سرخ به ارتش هشتم وارتش چهارم جدید تجدید سازمان یافت.

【改变】gǎibiàn تغییر دادن، عوض کردن، تبدیل کردن: ～主意 تغییر عقیده ونظریه/ ～颜色 تغییر رنگ/ ～信念 تغییر ایمان وعقاید سیاسی

【改产】gǎichǎn تولیدات را تغییر دادن

【改常】gǎicháng روش معمولی را تغییر دادن

【改朝换代】gǎicháo-huàndài تغییر رژیم، تغییر سلسله های پادشاهی

【改称】gǎichēng تغییر نام دادن

【改道】gǎidào ①(改变路线) تغییر مسیر دادن: 他们决定～先去延安。 آنها تصمیم گرفتند که مسیر قبلی خود را عوض کرده وراه «ین ان» را در پیش گیرند. ②(改变河道) رودخانه را تغییر دادن: 历史上,黄河曾多次～。 در تاریخ رودخانهٔ زرد (خوان خه) بارها مسیر خود را تغییر داده است.

【改点】gǎidiǎn برنامهٔ کار یا ساعات حرکت قطار یا اتوبوس را تغییر دادن

【改掉】gǎidiào دست کشیدن، از خود دور کردن، به دور انداختن: ～坏习惯 از آداب ورسوم بد دوری جستن

【改订】gǎidìng حك واصلاح کردن، از نو وضع کردن: ～税则 اصلاح اصول مالیات/ ～章程 اصلاح اساسنامه

【改动】gǎidòng حك واصلاح کردن، تغییر دادن: 作少许文字上的～ در عبارت پردازی تغییراتی دادن

【改恶从善】gǎi'è-cóngshàn صفحهٔ نوینی در زندگی خود باز کردن، نیکی را به جای بدی برگزیدن

【改革】gǎigé رفرم به وجود آوردن، اصلاح کردن، بهبود بخشیدن، تغییر دادن: ～土地 اصلاحات ارضی/ ～文字 اصلاح شیوهٔ نگارش، اصلاح الفبای زبان/ ～不合理的规章制度 اصلاح قواعد ومقررات غیر معقول/ ～币制 تغییر نظام پولی/ ～开放政策 سیاست رفرم ودر باز

【改观】gǎiguān تغییر در نمای قدیمی وایجا نمای جدید: 第二次世界大战后,世界的面貌大大～了。 پس از جنگ دوم جهانی چهرهٔ جهانی تغییر به سزائی یافت./ 昔日荒山已经完全～了。 نواحی بایر کوهستانی اکنون کاملا دگرگون شده است

【改过】gǎiguò اشتباهات خود را اصلاح کردن: 勇于～ در تصحیح اشتباهات و خطاهای خود جسارت نشان دادن/ ～自新 اصلاح اشتباهات و شروع زندگی جدید

【改行】gǎiháng شغل گذشتهٔ خود را رها کردن وبه دنبال حرفهٔ جدیدی رفتن

【改换】gǎihuàn عوض کردن، تغییر دادن: ～住所 از جایی به جایی انتقال یافتن/ ～表达方法 طرز بیان جدیدی را برگزیدن

【改悔】gǎihuǐ پشیمان شدن، توبه کردن: 毫无～之意 اصلا اظهار پشیمانی نکردن

【改嫁】gǎijià دو باره همسر گرفتن، تجدید فراش کردن

【改建】gǎijiàn از نو ساختن، تجدید بنا کردن، نوسازی کردن

【改进】gǎijìn اصلاح کردن، بهبود بخشیدن، ترقی دادن، بهتر کردن: ～工作作风 بهبود در سبك کار یا رفتار/ ～服务态度 برخورد باخریدار یا مهمان را بهتر کردن

【改口】gǎikǒu گفتهٔ خود را انکار کردن، حرف خود راپس گرفتن، زیر قول خود زدن: 他发现自己说错了,连忙～。 چون فهمید حرفش غلط از آب در آمد، فورا آنرا تصحیح کرد.

【改良】gǎiliáng ①(改进) اصلاح کردن، بهبود بخشیدن: ～土壤 بهبود واصلاح خاك/ ～家畜品种 اصلاح نژاد حیوانات اهلی/ ～种子 اصلاح بذر گیاهان ②(改革) رفرم به وجود آوردن، اصلاح کردن: ～派 اصلاح طلب، رفرمیست/ ～主义 رفرمیسم، اصلاح طلبی

【改名】gǎimíng تغییر اسم دادن، اسم خود را عوض کردن

【改抹】gǎimǒ (به متن) دست بردن

【改判】gǎipàn 〈法〉تجدید نظر در حکم اولیه: 由死刑～无期徒刑 پس از تجدید نظر تخفیف حکم اعدام به حبس ابدی

【改期】gǎiqī به تعویق انداختن، موکول کردن: 会议～举行。 جلسه به تعویق افتاد.

【改任】gǎirèn عهده‌دار منصب نوینی شدن، پست تازه‌ای یافتن: 他从前年起～车间主任。 او دو سال پیش مقام ریاست کارگاه را برعهده گرفته است.

【改日】gǎirì فرصت دیگر، وقت دیگر، روز دیگر: 咱们～再商

量吧! اجازه دهید در فرصتی دیگربه این موضوع بپردازیم! 又作"改天"

【改色】gǎisè ①(改变原有的颜色) تغییر رنگ دادن ②(改变脸上的神气) رنگ قیافهٔ خود را تغییر دادن

【改善】gǎishàn بهبود بخشیدن: ~劳动条件 بهبود شرایط کار /两国关系有所~。 نشانه های بهبودی در روابط دو کشور دیده می شود.

【改天换地】gǎitiān-huàndì جهان وطبیعت را دگرگون ساختن، به نوسازی طبیعت پرداختن، زمین وآسمان را تغییر دادن: 以~的气概重新安排河山 با الهام گرفتن از روحیهٔ تغییر زمین وآسمان، مسیر رودخانه وکوهها را برگردانیدن

【改头换面】gǎitóu-huànmiàn شکل و قیافهٔ مبدل به خود گرفتن، ظاهر سازی کردن

【改途】gǎitú طریق یا شیوهٔ خود را تغییر دادن

【改土】gǎitǔ اصلاح خاك، اصلاح زمین

【改弦更张】gǎixián-gēngzhāng طریق جدیدی در پیش گرفتن، صفحهٔ نوینی در زندگی باز کردن، شروع تازه داشتن

【改弦易辙】gǎixián-yìzhé مسیر زندگی خویش را تغییر دادن، در راه زندگی گام جدیدی برداشتن

【改线】gǎixiàn مسیر حرکت (جاده، تلفن یا اتوبوس) را تغییر دادن

【改邪归正】gǎixié-guīzhèng صفحهٔ نوینی گشودن، بدی را رها کردن وبه سوی‌نیکی باز گشتن

【改写】gǎixiě ویراستن، اصلاح کردن، تجدید نظر کردن: 经过~,文章就生动多了。 این مقاله پس از ویراستاری زنده‌تر وجالب‌ترشده است. 本~/ تجدید چاپ، چاپ جدید وتجدید نظر شده

【改性】gǎixìng (ماهیت چیزی را) تغییر دادن، اصلاح کردن: ~剂 محلول تغییر دهنده، مادهٔ اصلاح کننده /~树脂 صمغ کاج اصلاح شده

【改修】gǎixiū تجدید ساختمان کردن

【改选】gǎixuǎn دوباره انتخاب کردن، مجددا برگزیدن: 班长每年~一次。 انتخاب نمایندهٔ کلاس هر سال یکبار صورت می‌گیرد.

【改样】gǎiyàng تغییر سیما یا شکل یافتن

【改业】gǎiyè شغل خود را تغییر دادن

【改用】gǎiyòng چیزی را جانشین چیز دیگری کردن

【改元】gǎiyuán تغییر عنوان سلسلهٔ پادشاهان

【改造】gǎizào تغییر دادن، تجدید کردن، اصلاح کردن، به نوسازی چیزی پرداختن: ~盐碱地 اصلاح زمین های نمکی وقلیائی /~自然 نوسازی طبیعت /~思想 نوسازی ایده‌ئولوژی

【改正】gǎizhèng اصلاح کردن، تصحیح کردن، از بدی دست کشیدن: ~错误 اشتباه خود را اصلاح کردن /~缺点 معایب خود را اصلاح کردن

【改装】gǎizhuāng ①(改扮) لباس را عوض کردن ②(改变包装) دوباره دسته بندی کردن، پوشال گذاری مجدد ③(改变机器装置) باز سازی، تغییر در تجهیزات ماشین: ~一辆卡车 باز سازی یك کامیون

【改锥】gǎizhuī آچار پیچ گوشتی

【改组】gǎizǔ ترمیم کردن، دو باره سازمان دادن: ~管理机构 هیأت مدیره را دو باره سازمان دادن /~内阁 ترمیم کابینه

gài

丐 gài 〈书〉①(乞求) گدایی کردن ②(乞丐) گدا

芥 gài
另见 jiè

【芥菜】gàicài 〈植〉 برگ خردل
另见 jiècài

【芥蓝】gàilán 〈植〉 (پیچ) کلم

钙 gài 〈化〉 (Ca) کلسیم

【钙化】gàihuà 〈医〉 (طب) آهك سازی

【钙镁磷肥】gàiměilínféi کود کلسیم ومنیزیم و فسفردار

盖 gài ①(盖子) در، سرپوش، درپوش: 茶壶~ در قوری / 轴承~〈机〉 پوشش یاطاقان / 引擎~ درپوش موتور ②(甲壳) جلد، پوست، رویه ③(伞) چتر: 华~ سایبان / 亭亭如~ سایبان ④(遮盖) پوشاندن، روپوش روی چیزی کشیدن، در پرده کردن: 用塑料薄膜~住秧苗 پوشش پلاستیکی روی نشاء های برنج کشیدن / 箱子没~严。 در چمدان (صندوق) خوب بسته نشده است. / 他昨晚上没~好,着凉了。 او دیشب لحاف روی خود خوب نکشید وسرما خورد. ⑤(掩盖) پرده پوشی کردن، پنهان ساختن، در پرده کردن، پوشانیدن: 丑事想~也~不住。 اعمال بد و زشت را برای همیشه نمی‌توان پنهان نگاهداشت. / 欲~弥彰。 هرچه بیشتر مخفی کردن، بیشتر آشکار شدن ⑥(打上) مهر زدن ⑦(超过) سبقت گرفتن، تفوق جستن، ممتاز شدن، پیشی گرفتن: 他技艺~过别人。 هنرمندی او بالا تر از دیگران است. ⑧(建筑) ساختن، خانه سازی کردن، بنا کردن: ~新房 خانهٔ جدید بنا کردن ⑨〈书〉(大概) حدودا، تقریبا، بطور تقریب: 与会者~一千人。 تقریبا هزار نفر در جلسه شرکت کردند. ⑩〈书〉(说明原因) به سبب، به علت، برای اینکه: 彼之辍学,~有难言之苦。 ترك تحصیل او دلیلی دارد و مایل نیست آنرا بازگو نماید. ⑪〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【盖杯】gàibēi فنجان سرپوش دار

【盖菜】gàicài 〈植〉 برگ خردل

【盖层】gàicéng 〈石油〉 (نفت) لایه

【盖饭】gàifàn برنج پخته ای که روی، آن گوشت وسبزیجات قرار داده باشند 又作"盖浇饭"

【盖棺论定】gài guān lùn dìng قضاوت نهائی دربارهٔ کسی آنگاه میسر است که در گور نهاده می شود

【盖火】gàihuo یك تکهٔ آهن بشکل گرد که باآن آتش بخاری را می خوابانند

【盖然性】gàiránxìng 〈逻〉 (منطق) احتمال، امکان

【盖世】gàishì بی همتا، بی نظیر، بی مانند، بی سابقه: ~英雄 قهرمان بی نظیر /~无双 در جهان بی همتا بودن

【盖世太保】Gàishitàibāo گشتاپو (سازمان پلیس مخفی کشور آلمان هیتلری)

【盖头】gàitou یك تکهٔ ابریشم سرخ رنگ که روی سر عروس می نهند

【盖章】gàizhāng مهر زدن، مهر کردن: 必须要由本人签字 ~。باید با مهر وامضاء شخص دریافت کننده یا درخواست کننده باشد.

【盖子】gàizi ①(器物的盖子) در، سرپوش، درپوش: 水壶~ در کتری یا قوری / 瓶~ در بطری / 揭~ آشکار کردن، افشاء نمودن، نمایان ساختن / 捂~ پنهان، مخفی نگاه داشتن، پوشاندن ②(甲壳) پوست، جلد ساختن

溉 gài 见"灌溉"guàngài

概 gài ①(大略) به طور کلی، تقریبا، به طور تقریب، همگی، ②(一律) بطور کلی اگرگفته شود... 而论之~: درحدود هیچ استثنائی مجاز نبودن 莫能外~: بدون استثناء، بی قید وشرط / 不追究~ هیچ اقدامی (علیه کسی بخاطر تخلفاتش) به عمل نیاوردن / 药品售出, ~不退换。 داروهای فروخته شده پس گرفته نمی شود. ③(神气) روحیه، غیرت، حمیت: 气~ حمیت، غیرت، شرف، روحیه

【概而不论】gài ér bù lùn کاملا بی اعتنائی کردن، بی تفاوت ماندن

【概观】gàiguān نظر اجمالی، بررسی کلی، مطالعهٔ مجمل

【概见】gàijiàn 〈书〉 وضع کلی را میتوان مشاهده کرد

【概况】gàikuàng موقعیت کلی، وضعیت عمومی: 《各国~》 «نظر اجمالی در مورد کشورهای جهان» / 国内政治经济~ وضع کلی کشور از لحاظ سیاسی واقتصادی / 介绍工厂的~ توضیحات مختصر در مورد وضعیت کارخانه

【概括】gàikuò ①(总括) خلاصه کردن، به طور مختصر بیان کردن، نتیجه کلی گرفتن: 他的论点可以~成以下几点。 عقاید او را در چند مورد می توان به شرح زیر خلاصه کرد. / 高度~的艺术 به چکیدهٔ جمع بندی از دیدگاه هنر ②(扼要) به طور خلاصه، مختصرا، به صورت اجمال: 地说~ اگر به طور خلاصه گفته شود... / 分析~ تحلیل اجمالی

【概括性】gàikuòxìng عمومیت، کلیت: 您最后这段话~很强。 بخش آخر سخنان شما بیشتر جنبهٔ عمومیت وکلیت داشت و دربر گیرندهٔ همگان بود.

【概率】gàilǜ 〈数〉 (ریاضی) احتمال، پیش بینی احتمالات: 论~ پیش بینی احتمالات / 条件~ احتمالات قیاسی / 计算~ فرضیهٔ احتمالات شرایط احتمالی

【概略】gàilüè خلاصه: 故事的~ خلاصهٔ داستان

【概论】gàilùn [多用于书名] مقدمه، خطوط کلی: 《地质学~》 «مقدمهٔ علم زمین شناسی»

【概貌】gàimào وضع کلی، تصویر عمومی: 反映人民生活的~ بازتابی از وضع کلی زندگی مردم

【概莫能外】gài mò néng wài از چهار چوب معین خارج نشدن

【概念】gàiniàn مفهوم، ایده، فکر: 抽象~ مفهوم مجرد / 基本~ ایدهٔ اصلی / 一点~也没有 هیچ ایده‌ای نداشتن / 玩弄~游戏 بازی با مفاهیم

【概念化】gàiniànhuà برخورد کلی کردن، کلیت دادن، در گفتن یا نوشتن اصطلاحات مجرد وانتزاعی بکار بردن: 公式化、~的作品 آثار و نوشته‌های ادبی که فقط به اصول فرمالیستی، کلی وعمومی می پردازد

【概念论】gàiniànlùn (فلسفه) ایده‌گرایی، تصورگرایی

【概述】gàishù بطور مختصر بیان کردن

【概数】gàishù مقدار (اعداد) تقریبی وتخمینی

【概算】gàisuàn 〈经〉 تخمین زدن، برآورد کردن

【概要】gàiyào [多用于书名] خلاصه: 《汉语语法~》 «خلاصهٔ دستور زبان چینی»

gān

干 gān ①〈古〉(盾) سپر، پوشش محافظ ②〈书〉(冒犯) خطا کردن، لغزش داشتن، تخلف کردن، تخطی کردن: 犯~ تخلف کردن ③(牵连) سر وکار داشتن، ارتباط داشتن، مربوط بودن: 与你何~? به توچه ربطی دارد؟ / 这事与我无~。 این کار به من مربوط نیست. ④(没有水分) خشك، بی رطوبت: 这天气洗衣服~得慢。 در چنین هوایی لباس های شسته دیر خشك خواهد شد. / 池塘快~了。 چیزی نمانده که حوض خشك و بی‌آب شود. / 口~ تشنه / 油漆未~! رنگ خشك نشده! ⑤(加工制成的干的食品) غذاهای خشك شده: 豆腐~儿 خشك شده خوراکی بنام «دوفو» / 牛肉~ گوشت گاو خشك شده ⑥(空虚;只具形式的) توخالی، تهی، پوچ: 外强中~ به ظاهر نیرومند جلوه دادن اما در باطن ضعیف وناتوان بودن / ~号 نالهٔ بسیار بلند واشك اندك، گریهٔ دروغین ⑦(拜认的亲属关系) رابطهٔ خویشاوندی غیر واقعی (یا اسمی): ~儿子 فرزند خوانده ⑧(徒然) بیهوده، به عبث (کاری را انجام دادن) ⑨〈方〉(冷淡) کسی را با خونسردی و بی‌اعتنایی ترك کردن: 主人走了, 把他们~在这儿了。 صاحبخانه رفت وآنها را تنها رها کرد. ⑩〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

另见 gàn

【干巴】gānba 〈口〉①(失去水分) خشك شده، چین وچروك خورده: 枣儿都晒~了。 خرما زیر تابش آفتاب خشك شده است. / 人老了, 皮肤都变得~了。 در پیری پوست انسان پرچین وچروك می شود. ②(风干的肉) گوشت خشك شده در باد

【干巴呲咧】gānbacīliē ①(失去水分变硬) آب از بین رفته ②(空洞无味) خشك وبی‌مزه وغیر جالب (در مورد زبان) وخشك شده

【干巴巴】gānbābā ①(干燥) خشك و بی‌آب: ~的土地 زمین خشك وبی‌آب ②(枯燥) خسته‌کننده، ملال‌آور، بی‌مزه: 小说写得~的。 این رمان بی محتوا وخسته‌کننده است.

【干板】gānbǎn 〈摄〉 صفحهٔ خشك (عکاسی)

【干杯】gānbēi به سلامتی یابه دوستکامی نوشیدن: 为两国人民的友谊~! به دوستی مردم دو کشور! / 为朋友们的健康~!

به سلامتی دوستان!
【干贝】gānbèi 〈食品〉حلزونهای دو کفهای خشك شده
【干瘪】gānbiě خشك شدن وچروك برداشتن: 辣椒～了。فلفل خشك وچروکیده شده است.
【干冰】gānbīng 〈化〉(شیمی) یخ خشك
【干菜】gāncài سبزیجات خشك شده
【干草】gāncǎo کاه خشك، علف خشك: ～垛 تودهٔ علف یا یونجهٔ خشك
【干柴烈火】gānchái lièhuǒ هیزم خشك وآتش شعله ور — کنایه از به هرلحظه احتمال بروز کردن وضع ناگواری؛ اشاره به زن ومردی که شهوت برآنها مستولی شده باشد
【干城】gānchéng〈书〉سپر و دیوار — کنایه از ژنرالها وسربازانی که از کشور خود دفاع می کنند
【干脆】gāncuì ①(直截了当) روشن، واضح، صریح: 他回答得很～。 جواب او خیلی ساده وصریح بود. ②(痛快) به سادگی، به اختصار، فقط: 你～说"行"还是"不行"。 فقط بگو بله یانه.
【干打雷,不下雨】gān dǎléi bù xiàyǔ 或 حرف بدون عمل رعد وبرق بدون باران — کنایه از سرو صدای بسیار برای هیچ
【干打垒】gāndǎlěi خانه با دیواری که از خشت درست شده باشد
【干瞪眼】gāndèngyǎn 〈口〉با دل واپسی ایستادن وچاره نداشتن، با ناامیدی نگریستن
【干电池】gāndiànchí پیل خشك، باطری، باطری خشك: ～组 پیلهای الکتریکی
【干电钟】gāndiànzhōng ساعت باتری خشك
【干犯】gānfàn تخطی کردن، تخلف کردن، خلاف کردن، قانون را نقض کردن و بی‌انضباطی: 法纪～ مرتکب خلاف شدن نمودن
【干饭】gānfàn برنج پخته، پلو
【干纺】gānfǎng خشك فر دادن، خشك ریسیدن، خشك تابیدن
【干戈】gāngē سلاح برداشتن، جنگ، اسلحهٔ جنگی: 动～ به جنگ رفتن
【干果】gānguǒ ①(果实的一大类) آجیل، خشکبار ②(晒干的水果) میوهٔ خشك شده، خشکبار
【干寒】gānhán سرد و خشك
【干旱】gānhàn قحطی، خشکسالی: ～地区 مناطق خشك وکم آب
【干号】gānháo بدون ریختن اشك با صدای بلند گریه کردن
【干涸】gānhé خشکی و بی‌آبی، خشك و بی‌آب شدن: 河道～。 رودخانه خشك وبی‌آب شد.
【干货】gānhuò میوجات خشکبار
【干季】gānjì فصل خشکی
【干结】gānjié خشك وسفت: 大便～ یبس شدن، یبوست داشتن
【干净】gānjìng ①(清洁的;清白的) تمیز، پاکیزه، پاك: 把院子扫～ حیاط را تمیز جارو کردن / 干干净净过春节 خانه تکانی برای جشن نو روز / 他手脚不～。 دست و پایش کثیف (一点) ② وآلوده است (یعنی عادت‌های بد و ناپسند دارد.)
غذا را به طور 把饭菜吃～: کاملا، پاك، بی‌کم وکاست (不剩) 把谷子扬～ غله ها را / کامل خوردن وچیزی به جا نگذاشتن پاك فراموش کردن 忘得干干净净 / بطور کامل بوجاری کردن
【干净利落】gānjìng-lìluo ①(指穿着) تمیز، مرتب ومنظم ②(指动作) پاك ومنزه: 他办事～。 تندکار، سریع العمل، کار آمد، او خیلی کار آمد وفعال است.
【干咳】gānké سرفهٔ خشك
【干渴】gānkě تشنه بودن
【干枯】gānkū ①(草木枯萎) پژمرده، خشك، پلاسیده: ～的树木 درخت خشك وپژمرده ②(皮肤干燥) (پوست) چروکیده، چروك برداشته: ～的皮肤 پوست چروکیده ③(干涸) خشك: 溪流～。 جویبار خشك و بی‌آب شده است. / 一眼～的井 چاه خشك وته کشیده
【干哭】gānkū گریهٔ خشك
【干酪】gānlào پنیر: ～素 مادهٔ پنیری، پروتئین شیر
【干冷】gānlěng (هوا) سرد وخشك
【干粮】gānliang زاد راه، توشه یا مواد خوراکی که در هنگام سفر باخود برمی دارند: 明天郊游,请自带～。 فردا به پیك نیك می رویم.لطفا مواد خوراکی باخود بیاورید. / 袋～ خورجین، کیسه پارچه ای برای حمل خواربار
【干裂】gānliè در اثرخشکی ترك برداشتن
【干馏】gānliú 〈化〉(شیمی) تقطیر خشك
【干妹子】gānmèizi 〈方〉خطاب مهربانانه به زن جوان هم نسل
【干没】gānmò خوردن مال دیگران
【干呕】gān'ǒu 〈医〉(طب) اوغ زدن، استفراغ کردن
【干亲】gānqīn خویشاوندی غیر سببی ونسبی، نسبت خویشاوندی اسمی
【干扰】gānrǎo ①(扰乱别人) مزاحم شدن، مانع شدن، موی دماغ شدن، وارد معرکه شدن: 别～人家! مزاحم دیگران نشوید! / 排除～. موانع راز میان برداشتن ②〈电〉پارازیت: 大气～ پارازیت هوایی، پارازیت جوی / ～台 ایستگاه پارازیت
【干鞣法】gānróufǎ 〈皮革〉دباغی خشك، چرم سازی خشك
【干涉】gānshè ①(干预) دخالت کردن، پادر میانی کردن، مداخله کردن: 外来～ دخالت بیگانه / 武装～ دخالت مسلحانه / 互不～内政 عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر ②〈物〉(فیزیك) تداخل، تداخل امواج: 相长(相消)～ تداخل سازنده (ویران کننده ومخرب) ومفید / ～仪 (Interferometer) انترفرومتر
【干尸】gānshī مومیا
【干湿表】gānshībiǎo 〈气〉رطوبت سنج، دستگاه بخار سنج هوا
【干瘦】gānshòu استخوانی، لاغر
【干嗽】gānsòu سرفهٔ خشك
【干洗】gānxǐ خشکشویی
【干系】gānxi مسئولیت، جوابگویی: 逃脱不了～ نمی‌توان از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد / 他同这桩案子有～。 او در این پرونده ذیربط است.
【干舷】gānxián فاصله بین خط آب کشتی وعرشهٔ آن
【干笑】gānxiào خندهٔ ساختگی و دروغین
【干薪】gānxīn حقوق ماهانه‌ای که در اذای کار اندکی گرفته

در برابر کار کم حقوق مستمری دریافت کردن ~领:شود
【干性油】gānxìngyóu روغن جامد
【干选】gānxuǎn 〈矿〉(معدن) تفکیك سنگها از هم بدون استفاده از آب، تفکیك خشك
【干血浆】gānxuèjiāng 〈药〉پلاسمای خشك
【干血痨】gānxuèláo 〈中医〉(طب چینی) نوعی مرض سل مخصوص زنان که عوارض آن عبارت است از بند آمدن قاعدگی، تب خفیف وخشکی غیر عادی پوست
【干眼症】gānyǎnzhèng 〈医〉(طب) خشکی غیر عادی پردهٔ ملتحمهٔ چشم
【干咽】gānyè گریهٔ خشك
【干印术】gānyìnshù 〈印〉شیوهٔ چاپ خشك
【干预】gānyù دخالت کردن، مداخله کردن
【干云蔽日】gānyún bìrì سر به آسمان کشیده ومانع تابش نور آفتاب شده ــ کنایه از درخت بلند وبالا
【干燥】gānzào ①(水分少)خشك، کم رطوبت:气候~ هوای خشك/大便~ یبوست ②(枯燥) خشك، بی‌مزه:无味~ خشك وبی‌مزه (کلام) ③(去掉水分) بی آب خشك کردن، ساختن، آب گرفتن:~剂 پودر خشك کننده، محلول خشك کننده/~设备 لوازم خشك کن/~器 خشك کننده/~室 اطاق خشك کننده/~箱 صندوق خشك کن/蒸气~ خشك کن بوسیلهٔ هوا/空气~器 کردن بوسیلهٔ بخار
【干燥病】gānzàobìng 〈医〉(طب) خشکی غیر عادی پوست یا چشم
【干着急】gānzháojí مشتاق انجام کاری بودن اما امکان انجام آن را نداشتن
【干证】gānzhèng شاهد پرونده
【干支】gānzhī طبق تقویم کشاورزی چین «گانزی» به معنی ساقه‌های آسمانی وشاخه های زمینی است و با ده ساقهٔ آسمانی همراه با دوازده شاخهٔ زمینی یك دورهٔ شصت جفت «گانزی» را بوجود می آورندو با هر کدام از آنها اسم سال ها (قبلا اسم ماهها وروزها هم) را مشخص می‌کنند
【干皱】gānzhòu (پوست) چین وچروك شده

甘 gān ①(使人满意;甜)شیرین، خوشایند، دلپذیر، آب:~泉 چشمهٔ شیرین/~雨 باران رحمت، باران خوب وبه موقع ②(自愿;乐意)راضی بودن، مایل بودن:不~ ناراضی:不~落后 نارضایتی از عقب ماندگی ③〈简〉(甘肃) نام اختصاری استان «گان سو» ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【甘拜下风】gān bài xiàfēng (در مسابقهٔ ورزشی دوستانه یا امثال آن) با کمال میل به شکست خود تن در دادن
【甘草】gāncǎo 〈中药〉(طب چینی) ریشهٔ شیرین بیان
【甘脆】gāncuì ①(甜而脆生) شیرین وترد ②〈书〉(美味的食物) غذای لذیذ
【甘当】gāndāng ①(情愿接受某种处罚) (به پذیرش نوعی مجازات) با کمال میل خواستن ②(情愿做某人) مایل بودن (کاری را انجام دهد)
【甘服】gānfú با کمال میل اطاعت کردن
【甘汞】gāngǒng 〈化〉جیوهٔ سفید:~电池 پیل کالومل
【甘贵】gānguì 〈方〉بسیار پرارزش
【甘居】gānjū (به داشتن یك وضع دون پایه) مایل بودن
【甘苦】gānkǔ ①(美好的和艰苦的处境) غم و شادی، موفقیت و ناکامی، خوشبختی و بدبختی:同甘共苦 در غم و شادی شریك یکدیگر بودن/与群众共~ درغم و شادی مردم شریك بودن ②(滋味和感受,多偏指苦的一面) رنج، سختی، دشواری:没有搞过这种工作,就不知道其中的~。 شما به سختی این کار پی نمی برید مگراینکه خودتان چنین کاری را انجام داده باشید.
【甘蓝】gānlán 〈植〉(گیاه) کلم وحشی
【甘霖】gānlín بارش مفید وسودمند بعد ازیك خشکسالی طولانی، بارندگی به موقع
【甘露】gānlù ①(露水) شبنم شیرین ②〈医〉(طب) ترنجبین، ترانگبین
【甘露子】gānlùzǐ 〈植〉(گیاه) آرتیشوی چینی، کنگر فرنگی
【甘美】gānměi شیرین وخوشمزه
【甘泉】gānquán (آب) شیرین وخنك
【甘受】gānshòu (به تحمل سرزنش، درد وغیره) مایل بودن
【甘薯】gānshǔ سیب زمینی شیرین:~黑斑病 پوسیدن وسیاه شدن سیب زمینی شیرین/~软腐病 فاسد شدن سیب زمینی شیرین
【甘肃】Gānsù استان «گان سو»
【甘遂】gānsuì 〈中药〉ریشهٔ گان سوی (نوعی داروی گیاهی در چین)
【甘心】gānxīn ①(愿意) با کمال میل، با آمادگی، مشتاقانه:~情愿 با کمال شادی واشتیاق، با کمال میل ②(称心满意) راضی، متمایل:不~失败 به شکست تن در ندادن
【甘休】gānxiū صرف نظر کردن، دست کشیدن، ول کردن، منصرف شدن:试验不成功,决不~。 تا زمانی که این آزمایش به موفقیت نینجامد دست از آن نخواهیم کشید.
【甘言】gānyán حرف‌های چاپلوسانه
【甘油】gānyóu 〈化〉(شیمی) گلیسرین (Grycerine)
【甘于】gānyú راضی بودن، حاضر بودن، خوشحال بودن:~牺牲个人利益 آمادهٔ چشم پوشیدن از منافع شخصی بودن
【甘雨】gānyǔ باران به موقع ومفید، باران رحمت
【甘愿】gānyuàn راضی بودن، حاضر بودن، آماده بودن
【甘蔗】gānzhe نیشکر:~没有两头甜。 ساقهٔ نیشکر نمی‌تواند از هردو طرف شیرین باشد ــ یعنی هم خدا را خواستن وهم خرما را امکان ناپذیر است./~板〈建〉 ورقهٔ الیاف نیشکر/~渣 تفالهٔ نیشکر/~渣浆厂 کارگاه تهیهٔ شیرهٔ تفالهٔ نیشکر
【甘之如饴】gān zhī rú yí پس از تحمل سختی ومشکلات احساس شادمانی داشتن

杆 gān تیر، دگل:旗~ دگل پرچم/电线~ تیر تلگراف
另见 gǎn
【杆塔】gāntǎ 〈电〉دگل سیم برق
【杆子】gānzi تیر، دگل

肝 gān کبد، جگر

【肝癌】gān'ái 〈医〉سرطان کبد

【肝肠寸断】gān cháng cùn duàn — پاره شدن کبد و روده کنایه از بسیار غمگین واندوهگین بودن کسی

【肝胆】gāndǎn ①(肝和胆) کبدوکیسهٔ صفرا: ～俱裂 غرق در غم واندوه یا ترس، دل شکسته، غم زده ②(比喻真诚的心) صداقت، خلوص نیت، صمیمیت، بی ریایی (به: ～相照 دوستان و...) حد اعلای وفاداری وصمیمیت را نشان دادن ③(勇气) دلیری وجرأت، جسارت: ～过人 در دلیری بیمانند بودن

【肝功能】gāngōngnéng فونکسیون کبد، کار کبد

【肝火】gānhuǒ خشم، غضب، برآشفتگی: 动～ خشمگین شدن، آتشی مزاج، زودرنج، 旺 ～/ غضبناك شدن، برآشفته شدن خشمناك/我今天～旺。امروز زود از جا در می‌روم.

【肝脑涂地】gān nǎo tú dì (در راه امری) تمام جان خود را فدا کردن

【肝气】gānqì ①〈中医〉(طب چینی) بیماریهائی‌که با عوارض استفراغ، احساس درد در پهلوها، اسهال وغیره همراه می باشد ②(容易发怒的心理状态) زودرنجی، تندمزاجی، بیحوصلگی

【肝素】gānsù 〈药〉هپارین (مادهٔ چند قندی که در کبد ساخته می شود ومانع انعقاد خود می گردد)

【肝泰乐】gāntàilè 〈药〉"Glucurolactone" نوعی دارو بنام

【肝糖】gāntáng 〈化〉(شیمی) گلیکوژن (Glycogen) قندکبد

【肝痛】gāntòng 〈医〉درد کبد، درد جگر

【肝吸虫】gānxīchóng 〈动〉کرم کبد

【肝炎】gānyán 〈医〉التهاب کبد، هپاتیت

【肝硬变】gānyìngbiàn 〈医〉(طب) سیروز کبدی

【肝脏】gānzàng جگر، کبد، جگر سیاه: ～功能试验 آزمایش فونکسیون کبد

【肝蛭】gānzhì کرم کبد

【肝肿大】gānzhǒngdà 〈医〉(طب) بزرگی کبد

泔 gān

【泔脚】gānjiǎo 〈方〉پساب یاگنداب آشپزخانه

【泔水】gānshuǐ گندآب آشپزخانه که به عنوان خوراك به خوك می دهند

矸 gān

【矸石】gānshí 〈矿〉مواد معدنی جامد از زغال سنگ که شبیه تختهٔ سنگ باشد

坩 gān

【坩埚】gānguō بوتـه، ظرف مخصوص ذوب فلزات: 石墨～ سرب سیاه، بوتهٔ گرافیت/～炉 نوعی کوره

苷 gān 〈化〉(Glucoside) (شیمی) گلوکزید

柑 gān پرتقال، نارنج

【柑橘】gānjú پرتقال و نارنگی

【柑橘酱】gānjújiàng مربای پرتقال، مربای نارنج

【柑子】gānzi پرتقال، نارنج

竿 gān تیر(فلزی یا چوبی)، دیرك، میل: 竹～ تیر خیزران/钓鱼～ میل ماهیگیری/百尺～头,更进一步 کارخود را دوباره بهبود بخشیدن

【竿子】gānzi تیر خیزران: 一～插到底 تا پائین‌ترین واحد (وظیفه یا فرمان را) اجرا کردن

疳 gān 〈中医〉(طب چینی) سؤتغذیهٔ کودکان ناشی از کرم انگلی در رودهٔ آنها

酐 gān 〈化〉(Anhydride) (شیمی) انیدرید: 醋酸～ انیدرید استیك/碱～ انیدرید قلیایی

尴 gān

【尴尬】gāngà در محظور قرار گرفته: 处境～ در محظـور قـرار گرفتن/他样子十分～。او بسیار مشوش به نظر رسید.

gǎn

杆 gǎn ①(器物的细长部分) میله، ساقه، دسته، تیر: 秤～ دستهٔ ترازو، شاهین ترازو/钢笔～ دستهٔ قلم/枪～ لولـهٔ تفنگ/保险～〈机〉 میلهٔ ایمنی/调整～〈机〉 میلهٔ تنظیـم کننده/变速～〈机〉 دستـهٔ تـغـیـیـر سرعـت، دستـهٔ دنـده ②〈量〉[用于有杆的器物]: 一～秤 یك عدد ترازو/一～枪 یك عدد تفنگ/一～红旗 یك عدد پرچم سرخ

另见 gān

【杆秤】gǎnchèng ترازوی شاهین دار، ترازوی اهرمی، قپان

【杆菌】gǎnjūn باسیل، باکتریهای میله‌ای شکل: 大肠～ باسیل رودهٔ بزرگ، باکتری میله‌ای شکل در رودهٔ بزرگ/结核～ باسیل سل/～载体 حامل باسیل سل

秆 gǎn ساقه: 高粱～ ساقهٔ ذرت خوشه‌ای/麻～ ساقـهٔ کنف

【秆锈病】gǎnxiùbìng (نوعی بیماری) پوسیدگی‌ساقهٔ گیاهان

赶 gǎn ①(追) سبقت، پیش افتادن، به پای کسی رسیدن: ～先进 به پای افراد پیشرو رسیدن/后进的也～上来了。کسانی هم که عقب مانده بودند، به ما رسیدند. ②(及时追上) به موقع رسیدن: ～头班车 به موقع به نخستین اتوبوس رساندن ③(加快行动) عجله، شتاب کردن، فشار آوردن، خودرا: ～任务 وظیفهٔ خود را باعجله انجام دادن/他连夜～写了一份报告。او در تمام شب گزارشی نوشت. ④(驾驶) راندن، پیش بردن: ～大车 ارابه را پیش بردن ⑤(驱逐) دفع کردن، دور کردن، بیرون راندن: 把敌人～走 دشمن را بیرون راندن/～苍蝇 مگس را ازخود دفع کردن/～鸟 پرنده را راندن، پرنده را دور کردن، کیش کردن ⑥(遇到某种情况,趁着某个时机) در موقعیتی قرار گرفتن، اتفاق افتادن، فرصت پیدا کردن: 我去了两趟,正～上他下厂去了。من دو بار به آنجا رفتم، اما برحسب اتفاق اوبه کارخانه رفته بود./得～好天气把场打完。در حالیکه هوا صاف و روشن است مـابـایـد کـار خرمن‌کوبی را تمام کنیم. ⑦〈介〉[用于时间词前,表示等到某个时候]: 咱俩的婚事～年下再办吧。برای برگزاری

جشن عروسی ما فعلا تاعید نو روز صبر می‌کنیم.

【赶不及】gǎnbùjí به انجام کاری نرسیدن: 船七点开，去晚了就～。 کشتی ساعت هفت حرکت می‌کند، اگر دیرکنیم، نمی‌رسیم.

【赶不上】gǎnbùshàng ①(追不上) به...نرسیدن: 他已经走远了，～了。 او دیگر دور شده است، به او نمی رسیم. / 我的功课～他。 او خیلی بهتر از من درس می خواند. ②(来不及) وقت تنگ بودن، دیر شدن، وقت کافی نداشتن: 离开车只有十分钟，恐怕～了。 تا حرکت ترن فقط ده دقیقه دیگر مانده است، می ترسم به آن نرسیم. ③(遇不着) مواجه نشدن، روبرو نشدن: 这两个星期日总～好天气。 در این دو هفته روزهای یکشنبه هوای خوبی نداشتیم.

【赶不上趟】gǎnbùshàngtàng ①(落在后面) عقب ماندن ②(遇不上机会) به فرصت نرسیدن

【赶场】gǎncháng 〈方〉 به بازار رفتن

【赶程】gǎnchéng با عجله راه رفتن

【赶到】gǎndào رسیدن: 七点前尽量～。 سعی‌کن پیش از ساعت هفت به آنجا برسی. / 在开演前～戏院 قبل از آغاز نمایش به تآتر رسیدن / 必须准时～会场。 باید به موقع به محل کنفرانس رسید.

【赶道】gǎndào با عجله راه رفتن

【赶得及】gǎndejí وقت کافی داشتن: 别忙，还～。 عجله نکنید، وقت کافی داریم.

【赶得上】gǎndeshàng ①(追得上) به پای کسی رسیدن: 你先走吧，我～你。 شما بروید، من به پای شما خواهم رسید. ②(来得及) وقت داشتن: 车还没开，你还～跟他们告别。 قطار هنوز حرکت نکرده، وقت داری باآنها خداحافظی کنی.

【赶点】gǎndiǎn (کشتی یا اتوبوس را) سرعت بخشیدن (تا به موقع به مقصد برسد)

【赶工】gǎngōng (برنامه‌ پروژه یا کار تولیدی را) سرعت بخشیدن

【赶急】gǎnjí عجله کردن

【赶集】gǎnjí (برای خرید وفروش اجناس) به بازار رفتن

【赶紧】gǎnjǐn فرصت را ازدست ندادن، وقت را مغتنم شمردن، عجله کردن: ～刹车 فوری ترمز گرفتن، ترمز اضطراری کردن / 发现情况，～报告。 اگر اتفاقی بیفتد، فورا گزارش بدهید.

【赶尽杀绝】gǎnjìn-shājué همه را از دم تیغ گذراندن، همه را بی‌رحمانه کشتن، همه را قتل عام کردن

【赶考】gǎnkǎo در امتحانات درباری شرکت داشتن

【赶快】gǎnkuài سریع، به سرعت، زود، فورا، شتابان: ～跟我走! فورا دنبال من بیآیید! / ～把麦子收完! باید هرچه زودتر برداشت گندم را تمام کنیم. / ～! زودباش!

【赶浪头】gǎn làngtou ازخط مشی پیروی کردن، مسیری را دنبال کردن، از راه و روشی پیروی کردن

【赶路】gǎnlù سریع حرکت کردن، باعجله راه رفتن: 尽快休息吧，明天一早还要～呢。 هرچه زودتر بخوابیم، چون فردا صبح زود باید راه بیفتیم.

【赶忙】gǎnmáng وقت را مغتنم شمردن، عجله کردن، شتاب کردن: 趁还没熄灯，他～把最后两页书看完。 او قبل از خاموشی، باعجله دو صفحه‌ آخر کتاب را خواند

【赶庙会】gǎn miàohuì (برای خرید وفروش اجناس یاتفریح کردن) به بازار معبدی رفتن

【赶明儿】gǎnmíngr 〈方〉 روز دیگر: ～我来看你。 روز دیگر به دیدن تو می‌آیم.

【赶巧】gǎnqiǎo اتفاقا، برحسب تصادف، تصادفا: 这次进城，～跟我的老师同车。 هنگام رفتن به شهر، برحسب تصادف من ومعلمم سوار یك اتوبوس شدیم.

【赶上】gǎnshàng ①(追上) به پای چیزی یا کسی رسیدن، ارتقاء یافتن: ～和超过先进水平 به سطحی از ترقی وپیشرفت رسیدن وازآن سبقت گرفتن / ～人民前进的步伐 همگام بودن بامردم درجهت پیشرفت و ترقی / ～时代的发展 همگام بودن با پیشرفت زمانه ②(遇到；趁着) روبرو شدن، برخورد کردن، تصادفا حاضربودن: 我到北京那天正～过国庆节。 روزی که من وارد پکن شدم، روزجشن ملی بود. ③(来得及) وقت داشتن: 没～这班车 به اتوبوس (یاترن) نرسیدن

【赶时髦】gǎn shímáo از مد پیروی کردن، دنبال مد رفتن

【赶趟儿】gǎntàngr 〈口〉 به موقع رسیدن: 我们要不快点儿走，就赶不上趟儿了。 اگرعجله نکنیم، دیرمی‌شود.

【赶早】gǎnzǎo هرچه زودتر

【赶鸭子上架】gǎn yāzi shàng jià اردك رابه سوی چوب داخل قفسش راندن — یعنی کسی رابه انجام کاری که خارج از حد توانائی اوست مجبور کردن

【赶着】gǎnzhe ①(加快行动) عمل را سرعت بخشیدن ②(趁着某个时机) (از موقع) استفاده کردن ③(一个接一个地) یکی پس از دیگری ④(赶上) به پای کسی رسیدن ⑤(在后面驱赶) از عقب راندن

敢 gǎn ①(有勇气) شجاع، متهور، دلیر، بیباك: 果～ باجرأت ②(有胆量做某事) جرأت داشتن، شهامت نشان دادن، دلیری کردن، دل داشتن: 青年人要～想，～说，～干。 جوانان باید درفکر، گفتاروعمل شجاع و بیباك باشند. / ～作～当 جسارت در کار و قبول مسئولیت داشتن ③(有把握) اطمینان داشتن، مطمئن بودن: 我不～说他究竟哪一天来。 مطمئن نیستم بطور دقیق چه روزی خواهد آمد. ④〈书〉(表示冒昧地请求别人) (جسارتا) انجام کاری را از کسی درخواست کردن: ～问 جسارتا می‌پرسم...، ممکن است بپرسم

【敢保】gǎnbǎo اطمینان داشتن

【敢当】gǎndāng (多用于否定式) جسارت تعهد کاری را داشتن

【敢怒而不敢言】gǎn nù ér bùgǎn yán خشمناك بودن اما جرأت اظهار نظر نداشتن

【敢情】gǎnqing 〈方〉〈副〉①[表示发现原来没有发现的情况] آها، بله، درست است: ～这屋子都笼上火啦! آها، بخاری توی اطاق روشن است. ②[表示情理明显] البته، براستی، واقعا: 去敦煌石窟参观？那～好! آیا می‌خواهیم از غارهای «دون خوان» دیدن کنیم؟ واقعا کار خوبی است!

【敢死队】gǎnsǐduì گروه پیش مرگان، گروه فدائیان

【敢许】gǎnxǔ ممکن، شاید

【敢于】gǎnyú جرأت داشتن، جسارت داشتن: ～斗争，～胜利 جرأت مبارزه وكسب پيروزى را داشتن

感 gǎn ①(觉得) احساس كردن، حس كردن، فهميدن: 身体略～不适 احساس بى‌حالى وكسالت كردن / 他～到自己错了。 او فهميد كه خودش اشتباه كرده است. / 她对草原上的一切都～到新鲜。 او همه چيز را در مراتع، تازه وجذاب يافت. ②(感动) متأثر كردن، به هيجان آوردن، اثر كردن: ～人至深 تحت تأثير عميق قرار گرفتن ③(谢意) متشكربودن، ممنون بودن: 请早日寄下为～。 خيلى ممنون خواهم بود اگرآنرا هرچه زودتر براى من بفرستيد. ④〈中医〉(感受风寒) (طب چينى) (بدن) سرما خوردن ⑤(感觉;感想) حس، احساس: 外～风寒 تحت تأثير بادسرد قرار گرفتن / 责任～ حس وظيفه شناسى، احساس مسئوليت / 自卑～ خود كم بينى، عقدهٔ حقارت / 民族自豪～ حس افتخار ملى، غرور ملى / 读后～ احساسى بعد از مطالعه داشتن

【感触】gǎnchù افكار و انديشه‌ها، احساسات: 他深有～地说 وى با احساسات عميقى مى‌گويد...

【感戴】gǎndài (用于对上级) (در مورد مافوق خود) سپاسگزار بودن، متشكر بودن، ممنون بودن

【感德】gǎndé سپاسگزار بودن

【感动】gǎndòng اثر كردن، به هيجان آوردن، تأثير كردن، متأثر ساختن: ～得流下眼泪 تاحد گريستن تحت تأثير قرار گرفتن

【感恩】gǎn'ēn احساس حق شناسى داشتن، سپاسگزار بودن: ～不尽 با كمال سپاس / ～戴德 بسيار سپاسگزار بودن / ～图报 از كسى سپاسگزار بودن و راهى براى پاسخ به مهربانى ومحبت او يافتن

【感发】gǎnfā هيجان و الهام

【感奋】gǎnfèn به هيجان آمدن و الهام گرفتن: 这个报告令人～。 اين گزارش الهام بخش است.

【感官】gǎnguān ارگانهاى حسى

【感光】gǎnguāng 〈摄〉 (عكاسى) حساسيت: ～度 ميزان حساسيت / ～计 دستگاهى كه براى اندازه گيرى درجهٔ حساسيت كاغذ حساس / ～纸 چشم به كار مى‌رود، حساس سنج

【感化】gǎnhuà (با پند و نصيحت و يا نشان دادن نمونه‌هاى خوب) گمراهان را يارى كردن و به راه راست آوردن

【感怀】gǎnhuái ①(有感情地怀念) چيزى يا كسى را با هيجان و احساسات به ياد آوردن، ياد آوردن خاطرات هيجان ② گذشته ها را با احساسات عميق به خاطر آوردن: ～往事 آور زنده نگهداشتن (感想) افكار، انديشه ها، خاطرات: 新春～ خاطرات بهار نو

【感激】gǎnjī ممنون بودن، متشكربودن، سپاسگزاربودن: 对朋友们的帮助表示～ از كمكهاى دوستان قدردانى كردن / 不胜～ با كمال تشكروسپاسگزارى از كسى منت داشتن، رهين منت كسى بودن / ～涕零 تاحد ريزش اشك احساس سپاسگزارى كردن

【感觉】gǎnjué ①(对客观事物的反映) احساس، حس، قوهٔ تشخيص: 概念同～的区别 فرق ميان مفهوم كلى‌وقوهٔ ادراك / 这只是我个人的～。 اين تنها احساس شخصى من است. / ～器官 ارگانهاى حسى / ～神经 اعصاب حسى ②(发生感觉) احساس كردن، دريافتن، ملتفت شدن، پى بردن: 你～怎么样? حالا/ حال شماچطور است؟ / 他～到了问题的严重性。 او به وخامت امر پى برد.

【感觉论】gǎnjuélùn 〈哲〉 حس گرائى، سانسوليسم (Sensualism)

【感觉阈限】gǎnjuéyùxiàn 〈心〉 (روان شناسى) كمترين تحريك عصبى كه براى ايجاد احساس لازم است، آستانهٔ احساس

【感慨】gǎnkǎi انديشه توأم با احساسات آه كشيدن: ～系之 با احساسات / ～万端 پديدار شدن خيالات گوناگون درمغز انسان

【感抗】gǎnkàng 〈电〉 ظرفيت القاء مغناطيسى، خود القاء قسمتى از مدار جريان متناوب كه شامل خازن يا خود القاء باشد

【感愧】gǎnkuì هيجان توأم با شرمندگى

【感冒】gǎnmào سرما خوردن، به سرما خوردگى: 患～ سرما خوردگى مبتلا شدن

【感念】gǎnniàn با سپاسگزارى يا احساسات ياد كردن: ～不忘 يادآورى كردن

【感佩】gǎnpèi به هيجان آمدن وتحسين كردن

【感情】gǎnqíng ①(对事物的心理反应) هيجان، احساس، تأثر: 动～ غرق در احساسات شدن / 伤～ احساسات كسى را جريحه دار كردن / 冲动 احساساتى شدن ②(对人或事关切、喜爱的心情) محبت، دلبستگى، عشق: 对祖国有深厚的～ عشق عميق به ميهن داشتن / 他们～很好。 آنهابه يكديگر علاقه‌مند هستند.

【感情用事】gǎnqíng yòngshì تحت تأثير احساسات عمل كردن

【感染】gǎnrǎn ①(受到传染) آلوده شدن، عفونى شدن: 细菌～ عفونت ميكروبى / 手术后～ عفونت بعد از عمل جراحى ②(引起同样的思想感情) نفوذ كردن، تحت نفوذ خود قرار دادن: 他的革命乐观主义～了周围的人。 خوش بينى انقلابى او به افراد اطراف او نيز سرايت كرد. / 艺术～力 قدرت هنرى

【感人肺腑】gǎn rén fèifǔ كسى را عميقا تحت تأثير قرار دادن، در اعماق روح كسى اثر گذاشتن

【感伤】gǎnshāng محزون، غمگين، دلتنگ، احساساتى: ～主义 حالت احساساتى، پيروى از عواطف يا چيزى كه ناشى از احساسات افراطى باشد

【感生】gǎnshēng 〈电〉 القاء كردن: ～电流 جريان برق القايى

【感受】gǎnshòu ①(受到影响) تحت تأثير قرار گرفتن، متأثر شدن: ～风寒 سرما خوردن ②(体会) تجربه، احساس كردن: ～到革命集体的温暖 محبت وگرمى جمع انقلابى را تجربه كردن / 我这次去参观～很深。 سفر اخير خاطرات عميقى در من بجا گذاشت.

【感叹】gǎntàn با احساسات آه كشيدن: ～词 صوت، حرف ندا / ～号 علامت تعجب (!) / ～句 جملهٔ تعجبى

【感同身受】gǎn tóng shēn shòu من اين كار را لطفى از شما در حق خود مى دانم. (اين در زمانى گفته مى شود كه كسى براى دوستى از دوست ديگر درخواستى مطرح مى كند)

【感想】gǎnxiǎng اندیشه ها، افکار، خاطرات، اندیشه: 谈～ / 把～当政策 وخاطره• خود را درباره• چیزی بیان کردن / احساسات شخصی را جایگزین سیاست کردن

【感谢】gǎnxiè تشکر کردن، سپاسگزار بودن، قدردانی کردن، متشکر بودن: 我表示衷心的～。از صمیم قلب متشکرم. / 非常～你的帮助。از مساعدت شما بسیار سپاسگزارم. / ～信 نامه• تشکرآمیز

【感性】gǎnxìng حسی، تجربی: ～阶段 مرحله• حسی / ～知识 معرفت حسی، دانش حسی / ～世界 جهان حسی / ～知觉〈心〉 ادراك حسی، تأثیرات حسی

【感言】gǎnyán حرف‌های حامل اندیشه وخاطره• کسی

【感应】gǎnyìng ①(因受外界影响引起的感情或动作) حساسیت، قابلیت تحرك، حرکت متقابل، واکنش حسی ②〈生〉 ③〈电〉 القاء، هدایت: 电磁～ القاء الکترو مغناطیسی، القاء جریان مغناطیسی / 静电～ القاء الکتریسیته• ساکن / ～干扰 تداخل میکروفن دارای ～式话筒 / ضریب خودالقایی ～率 / القایی ～线圈 / واسطه• القایی ماریپچ القایی

【感召】gǎnzhào تأثیر و تشویق کردن: 在党的政策～下 در تحت تأثیر سیاست حزب

【感知】gǎnzhī〈哲〉 (فلسفه) ادراك، واکنش مستقیم مغز در هنگام عبور مسایلی از ارگانهای حسی انسان (Perception)

橄 gǎn

【橄榄】gǎnlǎn〈植〉①(青果) میوه• زیتون ②(油橄榄) زیتون روغنی: ～绿 سبز زیتونی / ～球〈体〉 راگبی(نوعی بازی توپی) / ～石〈矿〉 زبرجد / ～岩〈地〉 صخره‌های خارا (رایج در امریکا) / محتوی زبرجد و املاح معدنی آهن ومنیزیوم / ～油 روغن زیتون / ～枝 شاخه• زیتون

擀 gǎn

①(用棍棒来回碾) با وردنه (یا غلتك) ورز دادن، خمیر «جیازه» (نوعی‌غذا) با وردنه ورز دادن: ～饺子皮 / ～面条 رشته• آردی را با وردنه ورز دادن ②(擦) مالش دادن، پاك کردن: 用干布～一～ چیزی را با پارچه• خشك پاك کردن

【擀面杖】gǎnmiànzhàng وردنه: ～吹火,一窍不通 کنایه از بی‌استعداد بودن

gàn

干 gàn

①(事物的主体) قسمت عمده، نیروی عمده: 树～ تنه• درخت، بدنه، تنه / 骨～ ستون فقرات؛ نیروی عمده ② 〈简〉(干部) کادر: 高～ کادرهای درجات بالا / ～群关系 روابط میان کادرها و توده‌ها ③(做) مشغول شدن، پرداختن، اقدام، انجام کردن: 叫我～什么都行。 هرکاری به من واگذار شود، انجام می‌دهم. / 说～就～! حالا که موافقید، پس فورا اقدام کنید! / ～革命 دست به انقلاب زدن ④(争斗) دعوا کردن، نزاع کردن، ستیزه کردن: ～到底 کار را به پایان رساندن / 他们又～上了。 دو باره دعوایشان شد. ⑤(能干) با استعداد، توانا، قادر: ～员 مأمور با استعداد

另见 gān

【干不过】gànbuguò به پای کسی نرسیدن

【干部】gànbù کادر: 各级领导～ کادرهای رهبری در تمام سطوح / ～政策 سیاست مربوط به کادرها

【干才】gàncái ①(办事的才能) لیاقت، توانایی، استعداد ②(有办事才能的人) افراد پرکار و توانا

【干道】gàndào جاده• اصلی

【干得过儿】gàndeguòr به انجام کاری ارزیدن

【干掉】gàndiào کشتن، از بین بردن، پاك کردن، سر کسی را زیرآب کردن: 先～敌人的哨兵。 ابتدا باید از شرنگهبان دشمن آسوده شویم.

【干活】gànhuó کار کردن، زحمت کشیدن، وظیفه• محوله را انجام دادن: 他们都在～呢。 آنها همه سرگرم کارند. / 去～吧! بگذار کارمان را شروع کنیم. / 今天你干什么活儿啊? امروز کارت چیست؟

【干架】gànjià〈方〉①(吵架) جنگ، نزاع و دعوا کردن ②(打架) کتك‌کاری کردن، زدوخورد کردن، ستیزه کردن

【干将】gànjiàng آدم لایق، آدم با استعداد

【干劲】gànjìn نیرو، شور و شوق، انرژی: 鼓～ شورو شوق کسی را برانگیختن / ～十足 پرانرژی، پرقدرت / 冲天的革命～ شوروشوق وافر انقلابی

【干警】gànjǐng کارمندان و پلیس‌های ادارات امنیتی

【干了】gànle〈方〉 خیلی بد، چه شلوغ کاری، چه در هم و برهمی: ～,车闸不灵。 بدجوری شد، ترمز از کار افتاد! / ～,我们把这儿弄得这么脏! خیلی بد شد، این محوطه را خیلی کثیف وآلوده ساختیم!

【干练】gànliàn پرکار و پرتجربه، مستعد و مجرب

【干流】gànliú جریان اصلی

【干路】gànlù جاده• اصلی برای وسایل نقلیه

【干吗】gànmá〈口〉①(询问原因) چرا؟سبب چیست؟علت چیست؟: ～这么大规矩? چرا اینطور رسمی‌شده؟ ②(询问工作) چه کاری باید کرد؟: 今儿下午～? بعد از ظهر چه کار کنیم؟ / 你想～? قصد شما چیست؟ یا 或 چه کاری می‌خواهی بکنی؟

【干渠】gànqú〈水〉 کانال اصلی، کانال عمده

【干什么】gàn shénme 见"干吗"

【干事】gànshi منشی، کارمند دفتری (که مسئول کاری باشد): 文娱～ مسئول تفریحات وسرگرمیها

【干线】gànxiàn (مواصلاتی) خط عمده: 公路～ شاهراه، اتوبان / 铁路～ راه آهن، بزرگراه / 交通～ خطوط عمده• مواصلاتی

【干校】gànxiào〈简〉(干部学校) مدرسه• تربیت کادرها

【干仗】gànzhàng〈方〉 نزاع کردن، دعوا کردن

绀 gàn

رنگ ارغوانی تیره

【绀青】gànqīng رنگ بنفش تیره، رنگ ارغوانی تیره

赣 Gàn

〈别称〉(江西) نام دیگری برای استان «جیان سی»

【赣语】Gànyǔ نوعی لهجه• چین رایج در استان «جیان سی»

gāng

冈 gāng تپه: 景阳～ «جین یان» تپه

【冈比亚】Gāngbǐyà گامبیا: ～人 اهل گامبیا، گامبیایی

扛 gāng ①(两手举) بلند کردن، بالا بردن، افراشتن (با دو دست) ②〈方〉(抬东西) (دو نفر یا بیشتر) چیزی را حمل کردن
另见 káng

刚 gāng ①(硬;坚强) پابرجا، ثابت قدم، استوار، راسخ، متین، محکم، سرسخت: 她的舞蹈柔中有～。 در رقص او ظرافت ونرمش توأم با قدرت و وقار است. ②〈副〉(恰好) درست، کاملا، عینا، بکلی: 这双鞋大小对我～合适。 این جفت کفش درست به اندازهٔ من است. ③(仅仅) فقط، تنها: 我参军时～跟枪一般高。 وقتی وارد ارتش شدم، قد من فقط به یك تفنگ می رسید. ④〈副〉(刚才) همین الآن، تازه، الساعة، چند دقیقه پیش: 她～走。 او تازه رفته است. /他～来，情况不熟悉。 او تازه به اینجاآمده است وهنوز به اوضاع وارد نیست.

【刚愎自用】gāngbì zìyòng خودسر، خودرأی، لجباز، لجوج

【刚才】gāngcái تازه، چند دقیقه پیش، الساعة: 别把～跟您说的事忘了。 مسأله‌ای را که تازه با شما در میان گذاشتم، فراموش نکنید. /他～还说要一块去。 او چند دقیقه پیش گفت که می‌خواهد با ما بیاید.

【刚刚】gānggāng ①(只;仅) درست، عینا، فقط، تازه: 上次讨论到现在～一个月。 از آخرین مذاکره فقط یك ماه گذشته است. /那时候天～亮。 هوا تازه روشن شده بود. ②(刚才) همین، چند دقیقه پیش، درست همین حالا: 报纸～到。 روزنامه الآن رسید.

【刚果】Gāngguǒ کنگو: ～河 رود کنگو/ ～红 رنگ قهوه‌ای متمایل به قرمز/ ～人 اهل کنگو، کنگویی

【刚好】gānghǎo ①(正合适) درست، عینا، کاملا: 我们～赶上末班车。 درست به موقع سوار آخرین اتوبوس شدیم. /你们来得～。 شما درست سروقت رسیدید. /这件上衣我穿着～。 این کت کاملا اندازهٔ من است. ②(恰好) اتفاقا، تصادفا: 他们两人～编在一个组里。 آن دو نفر اتفاقا دریك گروه قرار گرفتند. /～书记在这儿，你就跟他谈谈吧。 اتفاقا دبیر حزب اینجاست، بهتر است این موضوع را با او مطرح کنید.

【刚架】gāngjià 〈建〉 اسکلت ساختمانی سفت ومحکم

【刚健】gāngjiàn پرقدرت، نیرومند، پرزور: ～的舞姿 حرکات پرقدرت یك رقاص

【刚劲】gāngjìng پرزور، پرنیرو، سفت وسخت: 他笔力～。 قلم او پرقدرت است. /～的松枝 شاخه‌های سخت وستبر کاج

【刚…就…】gāng…jiù… [表示两件事紧接] به محض اینکه، همینکه، تا، بلافاصله پس از...، فورا: 他刚回来，就开始工作了。 بلافاصله پس از باز گشت، دست به کار شد.

【刚决】gāngjué 〈书〉 پابرجاوقاطع

【刚口】gāngkou 〈方〉 در چرب زبانی توانا بودن

【刚毛】gāngmáo 〈生〉 موی زبر، موی کوتاه و زبر، موی وز کرده

【刚强】gāngqiáng استوار، ثابت، محکم، پابرجا، ثابت قدم، راسخ

【刚巧】gāngqiǎo 见"刚好"②

【刚韧】gāngrèn استوار وتسلیم ناپذیر

【刚柔相济】gāng róu xiāng jì (در رفتار با مردم) سختگیری را با عطوفت ومهربانی توأم کردن

【刚石】gāngshí 〈矿〉 سنگ سنباده

【刚体】gāngtǐ 〈物〉 (فیزیك) جسم سخت، بدنهٔ سفت ومحکم

【刚性】gāngxìng 〈物〉 (فیزیك) سختی، سفتی، استحکام، عدم انعطاف: ～结构 اسکلت ساختمانی سفت ومحکم

【刚性】gāngxìng استواری وثبات قدم

【刚毅】gāngyì استواری، ثبات، ثبات قدم، استحکام: 在斗争中表现出～和机智 در مبارزه هم ثبات قدم وهم زیرکی از خود نشان دادن

【刚硬】gāngyìng ①(刚强) محکم و استوار ②(强硬) (لحن) شدید

【刚勇】gāngyǒng محکم و شُجاع

【刚玉】gāngyù 〈矿〉 سنگ سمباده

【刚正】gāngzhèng راست، درست، درستکار، نیکوکار، عادل، درستکار و ثابت قدم در مقابل چاپلوسان وتملق: ～不阿 اصولی گویان

【刚直】gāngzhí درستکار و رك‌گو

纲 gāng ①(提网的总绳) طناب اصلی تور ماهیگیری ②(事物的主要部分) حلقهٔ کلیدی؛ اصل هدایت کننده: 要紧紧抓住这个～。 باید این حلقهٔ کلیدی را محکم در دست گرفت. ③(纲领) مرامنامه، اساسنامه، برنامه: 党章总～ اصول کلی اساسنامهٔ حزب ④(生物学上分类的一个层次) طبقه، دسته، رده: 哺乳动物～ ردهٔ پستانداران/ 亚～ شعبهٔ فرعی، رده فرعی، بخش فرعی، بخش تابعه ⑤(旧时成批运输货物的组织) کاروان حمل ونقل اجناس (در چین فئودالی): 盐～ کاروان حمل ونقل نمك

【纲常】gāngcháng 见"三纲五常"sāngāng wǔcháng

【纲举目张】gāngjǔ-mùzhāng هرگاه طناب اصلی یك تور ماهیگیری بالا کشیده شود، همهٔ سوراخهای تور باز می شود — یعنی هرگاه حلقهٔ کلیدی کار را محکم در دست بگیریم، همه چیز در جای خود قرار خواهد گرفت.

【纲领】gānglǐng برنامه، مرامنامه، اساسنامه: 最低～ برنامهٔ حداقل/ 最高～ برنامهٔ بلندمدت/ ～性文件 سندی که کوتاه مدت براساس آن برنامه‌ای تنظیم شود، سند برنامه‌ای

【纲目】gāngmù [多用于书名] نکات عمدهٔ یك موضوع

【纲要】gāngyào ①(提纲) خطوط کلی، طرح عمده، خلاصه ②(概要) جزئیات کلی، جزئیات طرح: 《汉语语法～》 «خلاصهٔ دستور زبان چینی»

肛 gāng مقعد، سوراخ انتهای راست روده

【肛表】gāngbiǎo درجهٔ تب‌گیری که در مقعد بکار می رود

【肛裂】gāngliè 〈医〉ترك مقعد (طب)
【肛瘘】gānglòu 〈医〉فیستول مقعدی (طب)
【肛门】gāngmén مقعد

缸 gāng خمره، خم، کوزه، سبو: 水～ خمره آب/ ～～ کوزه، پرورش / 金鱼～ یك خمره سبزیجات نمك زده 咸菜 ماهی طلایی
【缸管】gāngguǎn لوله‌های سفالی
【缸盆】gāngpén لگن سفالی، لگن سفالی لعابدار
【缸瓦】gāngwǎ ترکیبی از شن وخاك وماسه برای ساختن ظروف سفالین
【缸砖】gāngzhuān کاشی لعابدار
【缸子】gāngzi فنجان، لیوان، قدح، پیاله: 茶～ فنجان چای / 糖～ قندان

钢 gāng فولاد: 炼～ فولادسازی، ذوب فولاد /不锈～ فولاد ضد زنگ
另见 gàng
【钢板】gāngbǎn ①(板状钢材) ورق فولاد، صفحه فولاد: 钢 ورق فولاد / 造船～ ورق فولاد مخصوص ساختن دیگ بخار 炉 مخصوص ساختن کشتی ②(片状弹簧) فنر ③〈简〉(誊写钢板) صفحه فولاد استنسیل
【钢镚儿】gāngbèngr سکه پول فرعی یك کشور
【钢笔】gāngbǐ قلم، خودنویس: 画 ～ تابلوی قلمی / 素描 ～ طرح ساده با قلم / 水～ جوهرهای رنگارنگ قلم
【钢鞭】gāngbiān شلاق فولادی(نوعی سلاح در قدیم)
【钢材】gāngcái قطعات فولادی
【钢尺】gāngchǐ خطکش فولادی
【钢刀】gāngdāo کارد فولادی برنده
【钢锭】gāngdìng 〈冶〉شمش فولاد
【钢骨水泥】gānggǔ shuǐní بتون مسلح، بتون آرمه
【钢管】gāngguǎn لوله فولادی: 无缝～ لوله فولادی بی درز / 焊接～ لوله فولادی جوش داده شده / 冷拔机～ ماشین غلتك‌دار داغ لوله / 热轧机～ کشش سرد لوله فولادی / 厂～ کارخانه تهیه لوله فولادی
【钢轨】gāngguǐ خط آهن، ریل: 探伤仪～ دستگاه یابنده ترك و درز ریل
【钢号】gānghào 〈冶〉نوع یا درجه فولاد
【钢花】gānghuā جرقه فولاد ذوب شده
【钢化玻璃】gānghuà bōli شیشه سخت ومتراکم شده
【钢结构】gāngjiégòu 〈建〉ترکیب بندی‌فولادی، قالب فولاد، ساختمان فولادی
【钢筋】gāngjīn بتون آرمه، بتون مسلح: 混凝土～ سیمان بتون مسلح، سیمان بتون آرمه
【钢精】gāngjīng آلومینیوم (که برای ساختن ظروف بکار می‌رود): 锅～ دیگ آلومینیوم
【钢锯】gāngjù اره آهن‌بر: 架～ قالب اره آهن‌بر / 条～ تیغه کمان اره
【钢口】gāngkou کیفیت تیغه کارد یا شمشیر
【钢筘】gāngkòu 〈纺〉ماسوره
【钢盔】gāngkuī کلاه آهنی، کلاه خود
【钢炮】gāngpào توپخانه‌های مدرن
【钢坯】gāngpī 〈冶〉شمش فولاد: 大～ شمش بزرگ فولاد
【钢片琴】gāngpiànqín 〈乐〉نوعی آلت موسیقی شبیه پیانو
【钢钎】gāngqiān 〈冶〉میله مته
【钢枪】gāngqiāng تفنگ
【钢琴】gāngqín پیانو: 弹～ پیانو زدن، پیانو نواختن / 大～ پیانوی بزرگ / 竖式～ پیانوی عمودی / 家～ پیانوی افقی نوازنده پیانو، پیانیست، پیانوزن
【钢水】gāngshuǐ 〈冶〉فولاد گداخته ومذاب: 包～ فولاد مذاب ودیگر فلزات گداخته
【钢丝】gāngsī سیم فولادی: 走～〈杂技〉عملیات متعادل وهماهنگ روی سیم آکروبات / 布～ سیم بافته فلزی / 床～ تشك فنری، تختخواب فنری / 录音机～ ضبط صوت با سیم / 钳～ انبردست / 锯～ اره نازك / 绳～ کابل فولادی
【钢条】gāngtiáo فولاد رشته شکل
【钢铁】gāngtiě ①(钢和铁; 钢) فولاد وآهن، فولاد: 厂～ کارخانه فولاد سازی / 工业～ صنایع فولاد و ذوب آهن / 联～ شرکت فولاد / 公司～ شرکت مجتمع آهن و فولاد 合企业 ②(比喻坚强) قطعی، راسخ، استوار: 意志～ اراده وآهن پولادین / 中国军队是保卫祖国的～长城。 ارتش چین در حفظ سرزمین ما همانند دیوار بزرگ ثابت قدم واستوار است. / 运输线～ خطوط مواصلاتی نفوذ ناپذیر
【钢印】gāngyìn ①(硬印) مهر فولادی، مهر بانقش برجسته، ②(印文) مهر بانشانی که برجسته چاپ شده باشد مهر برجسته
【钢渣】gāngzhā 〈冶〉قراضه، بازمانده فولاد
【钢珠】gāngzhū ساچمه فولادین، یاطاقان ساچمه‌ای

gǎng

岗 gǎng ①(土坡) تپه کوچك، پشته، گریوه، دامنه تپه: 峦起伏～ تپه های به هم پیوسته، تپه های مسلسل ②(凸起的一长道) خط برآمدگی ③(岗位; 岗哨) پاس، پست نگهبانی، کشیك دادن: 站～ محل نگهبانی؛ نگهبان، کشیك، سرباز دیده‌بان به نگهبانی گماشتن، / 布～ در کشیك ایستادن، پاسداری کردن / 下～ از پست نگهبانی، کشیك دادن پایان یافتن پست نگهبانی / 换～ تعویض مأمور جابجایی مأموران کشیك، خارج شدن نگهبانی
【岗警】gǎngjǐng پلیس سر پست
【岗楼】gǎnglóu برج دیده‌بانی، دیدگاه
【岗坡】gǎngpō دامنه تپه
【岗卡】gǎngqiǎ محل نگهبانی برای گرفتن مالیات یا پاسداری کردن
【岗哨】gǎngshào ①(站岗放哨的处所) محل دیده‌بانی، نگهبان، محل نگهبانی، پست نگهبانی ②(站岗放哨的人) پاسبان، مأمور کشیك، پاسدار: 设置～ کشیك، نگهبان معین کردن

دادن

【岗台】gāngtái ساختمان کم ارتفاع برای دیده‌بانی پلیس نظامی

【岗亭】gāngtíng پاسدارخانه، قرارگاه، اطاقك نگهبانی، سایبان چوبی نگهبان، توقفگاه نظامیان

【岗位】gāngwèi پست، محل کاروشغل، قرارگاه : 战斗的 ~ محل رزم، محل جنگ / 坚守 ~ وظیفه‌ء خود را با قاطعیت انجام دادن / 走上新的 ~ کار وشغل جدید یافتن، به مقام تازه‌ای رسیدن

【岗位责任制】gāngwèi zérènzhì سیستم مسئولیتهای اشخاص در هربخش یا پست

【岗子】gāngzi ①(山岗) تپه‌ء کوچك، پشته، دامنه‌ء تپه، سرازیری تپه ②(凸起的一长道) خط برجسته

港 gǎng ①(港湾) بندر، لنگرگاه، بندرگاه : 天然 ~ بندر طبیعی / 自由 ~ بندر آزاد / 停靠 ~ بندری که در مسیر کشتی قرار گرفته است ②〈简〉(香港) هنگ کنگ

【港币】gǎngbì «گانبی» (پول رایج هنگ کنگ)

【港汊】gǎngchà انشعاب نهر، انشعاب جوی آب، جوی

【港警】gǎngjǐng پلیس سرکشیك در بندر

【港口】gǎngkǒu بندر، لنگرگاه، بندرگاه : 沿海 ~ بندر ساحلی / 税 ~ عوارض بندری، مالیات بندری / 规章 ~ آئین نامه‌ء بندرگاه / 吞吐量 ~ حجم بارگیری وباراندازی در بندر

【港湾】gǎngwān بندر، لنگرگاه

【港务费】gǎngwùfèi عوارض بندری

【港务监督】gǎngwù jiāndū اداره‌ء نظارت وسرپرستی بندر

【港务局】gǎngwùjú اداره‌ء بندر

gàng

杠 gàng ①(粗棍子;抬东西用的工具) چوب کلفت، میل، میله، چوب ضخیم باربری ②〈体〉(锻炼身体的器械) میله‌ء ورزش : 单 ~ بار فیکس / 双 ~ پارالل / 高低 ~ پارالل بلند و پائین ③(改错时划的粗线) خط بطلان، خط، خط درشت ④(用直线划去或标出) خط (برای مشخص کردن غلط‌ها) : زدن، قلم کشیدن، خط بطلان کشیدن : 他 ~ 掉草稿中不必要的词句。 او تمام کلمات وجملات زائد پیش نویس خود را خط زد.

【杠棒】gàngbàng میله‌ء ضخیم باربری

【杠荡】gàngdang 〈方〉①(反复摇荡) مدام تکان دادن ②(犹豫不决) مترددد، دودل

【杠杆】gànggǎn اهرم، دیلم : 原理 ~ اصل اهرم، برهان اهرم / 作用 ~ نقش اهرم

【杠铃】gànglíng 〈体〉(Barbell) دامبلا، هالتر(وسیله‌ء ورزش)

【杠人】gàngrén باربر

【杠子】gàngzi ①(粗棍子) چوب کلفت، میله‌ء ضخیم باربری ②〈体〉(锻炼身体的器械) میله‌ء ورزش ③见"杠"③

钢 gàng ①(磨) صیقل دادن، تیز کردن، جلا دادن : 把菜刀 ~ 一 ~ کاردآشپزخانه را تیز کردن ②(在刀口上加钢) لبه‌ء کارد را با افزودن فولاد تقویت کردن

另见 gāng

【钢刀布】gàngdāobù چرم تیغ تیزکن

戆 gàng احمق، کم عقل

gāo

高 gāo ①(从下向上距离大) بلند، بالا، مرتفع : 山 ~ کوههای بلند وسر به آسمان کشیده / 长 ~ بلند شدن / 她比我 ~ 一头。 قد، اویك سروگردن از من بلندتر است. ②(高度) قد، قامت، بلندی طول بدن انسان : 身 ~ بلندی قامت / 他多 ~ ? قد او چند سانتیمتر است؟ 或 قد او چقدر است ؟ / 坝 ~ 四十米。 ارتفاع سد رودخانه چهل متر است. ③(超过一般标准) بیشتر از سطح استاندارد، بالا تراز سطح متوسط : 质量 ~ کیفیت عالی، کیفیت بالا / 年级 ~ کلاس‌های بالاتر / 招 ~ هنر شاهکار / 风格 ~ سبك عالی / 醋 ~ سرکه‌ء بسیار مرغوب / 标准 ~ نمای عالی / 难度动作 ~ معیار عالی / 情绪 ~ عملیات و حرکات بسیار دشوار ④(声音大) بلند (صدا) : 嗓 ~ شور وشوق زیاد، اشتیاق فراوان / 喊 ~ آوازوصدای بلند / 门 ~ با صدای بلند فریاد کشیدن ⑤〈敬〉 نظر وعقیده‌ء جناب : 见 ~ جناب عالی(در مورد احترام وتحسین) ⑥〈姓〉 عالی یك نام خانوادگی در چین

【高矮】gāo'ǎi ارتفاع، بلندی : 他俩差不多一样 ~。 قد و قامت آنها تقریبا برابر است. / 不等的树 ~ درختهای کوتاه وبلند

【高昂】gāo'áng ①(高高地扬起) برافراشتن، بلند کردن، بلند : 着头 ~ سر برافراشتن ②(声音、情绪向上高起) بلند شده، به هیجان آمده، سرمست شده از شور وشوق : 情绪 ~ نگاه داشتن / 士气 ~ بسیار به هیجان آمدن، اشتیاق فراوان داشتن بالا بودن / 大会在 ~ 的国歌声中结束。 روحیه‌ء رزمندگی مجلس در میان آواز الهام بخش سرود ملی پایان یافت. ③(昂贵) گران، گرانقیمت : 价格 ~ گرانقیمت

【高傲】gāo'ào مغرور، خود خواه، خودرأی

【高标号】gāobiāohào درجه‌ء یك : 水泥 ~ سیمان درجه‌ء یك

【高不成低不就】gāo bù chéng, dī bù jiù شایسته‌ء مقام بالا نبودن اما حاضربه قبول مقام پائینتر هم نشدن

【高不可攀】gāo bùkě pān بسیار بلند وغیر قابل رسیدن، دست نیافتنی

【高才】gāocái ①(优异的才能) استعداد فوق‌العاده ②(才能优异的人) شخص بسیار مستعد

【高才捷足】gāo cái jié zú فوق‌العاده ممتاز و چابك

【高才生】gāocáishēng شاگرد ممتاز و برجسته

【高参】gāocān مشاور عالیرتبه

【高层云】gāocéngyún 〈气〉 ابر گسترده و وسیعی که در ارتفاع بسیار بالا حرکت می کند

【高产】gāochǎn محصولات فراوان، تولیدات زیاد، بازده وحاصل فراوان : 田 ~ مزارع حاصلخیز / 品种 ~ بذرهای پرحاصل / 作物 ~ محصول پرحاصل / 油井 ~ زمینهای پرحاصل / چاه نفت

پرحاصل، چاه نفت خیز

【高敞】gāochǎng مرتفع وجادار

【高唱】gāochàng ①(高声唱)با صدای بلند آواز خواندن، سرودهای رزمی‌وانقلابی 革命战歌~ :باشوروشوق خواندن ②(唱高调)چربزبانی کردن، مبالغه‌گویی کردن 和平~ :خواندن با چربزبانی از صلح دم زدن

【高唱入云】gāo chàng rù yún (صدای سرود) بلند و به آسمان صعود کرده

【高超】gāochāo عالی، بسیار خوب، ممتاز :技艺~ مهارت واستادی عالی، هنرعالی

【高超音速】gāo-chāoyīnsù 〈物〉(فیزیك) سرعت ماورای صوت، سرعت هیپرسونیك :火箭~ موشك ماورای صوت

【高潮】gāocháo ①(高的潮水)مد، بالا آمدن آب دریا ②(发展的高度阶段)اوج، قله، منتهای درجه :迎接建设的新~ به پیشواز اوج جدید سازندگی رفتن/辩论已经达到~。 مباحثات به اوج رسید./全剧的~ اوج درام

【高矗】gāochù بلند وراست ایستاده

【高次方程】gāocì fāngchéng (ریاضی) معادلهٔ جبری بیشتر

【高醋】gāocù سرکهٔ درجه یك

【高大】gāodà بلند، بلند قد، بلند بالا، بزرگ وبلند :身材~ بلند قد/ دارای قد وقامت بلند، 建筑物~ بناهای بلند ومرتفع/ 革命英雄的~形象 چهرهٔ بلند پایهٔ قهرمان انقلابی

【高蛋白】gāodànbái پروتئین زیاد

【高档】gāodàng جنس خوب، کیفیت خوب، درجه عالی :~商品 اجناس درجهٔ یك

【高等】gāoděng بلند پایه، عالی :~哺乳动物 حیوانات پستاندار عالی، پستانداران عالی/~数学 ریاضیات عالی/~院校 مدارس ودانشگاههای عالی/~教育 آموزش وپرورش عالی

【高低】gāodī ①(高低的程度)بلندی، ارتفاع، رفعت، اندازه :山崖的~ بلندی صخره/ 声调的~ زیر و بم صدا/ پستی وبلندی ②(优劣)رجحان، برتری، تفوق، پستی، زبونی :要争个~。 باید در رقابت معلوم شود چه کسی از دیگری بهتر است./ 难分~。 مشکل است که بتوان گفت کدام یك بهتر است. ③(分寸)حس تمیز وتشخیص :不知~ فاقدحس تمیزوتشخیص بودن ④〈方〉(无论如何)به هیچوجه، صرفا :不管大家怎么劝他休息，他~不听。 هرچه دربارهٔ استراحت به او توصیه می‌کردند، بهیچوجه گوشش بدهکار نبود. ⑤〈方〉(终究)بالاخره :经过几天的苦战，~把涵洞修好了。 پس از چند روز کار دشوار، بالاخره عملیات ساختمانی طاقهای پل تکمیل شد.

【高低杠】gāodīgàng 〈体〉پارالل بلندوپائین

【高地】gāodì ①(高原)فلات، زمین بلند، زمین مرتفع :~田 مزرعهٔ واقع شده در ارتفاعات بالا ②〈军〉ارتفاع :拿下三〇一~ تسخیر ارتفاع ۳۰۱

【高调】gāodiào کلمات پرسروصدا، صدای بلند :唱~ با صدای گوشخراش به ایراد سخنرانی پرداختن؛ حرف های سلمبه وقلمبه زدن

【高度】gāodù ①(向上的距离)بلندی، ارتفاع، جای مرتفع :飞行~ ارتفاع پرواز/ 山的~ بلندی کوه/ 绝对~ ارتفاع مطلق/ 计~ ارتفاع سنج، فرازیاب، اوج نما/ 有效~ ارتفاع قابل صعود ②(程度高)درجهٔ عالی، رتبهٔ بلند، خیلی زیاد، بسیار :~赞扬 بسیار ستایش کردن، تجلیل کردن/ 政治觉悟~ سطح بالایی از آگاهیهای سیاسی/ 给予~重视 اهمیت فراوان دادن، ارج نهادن/~机械化 مکانیزاسیون کامل/~精密的设备 لوازم بسیار دقیق/~灵敏的仪器 ابزار و ادوات بسیار حساس وظریف/~的原则性 اصولی/~的劳动热情 شور وشوق بسیار در کار/~概括 بودن به درجهٔ عالی/ خلاصهٔ بسیار فشرده/~发展的工业 صنایع بسیار پیشرفته/ 人口的~集中 تمرکز بسیار جمعیت

【高额】gāo'é مبلغ هنگفت :~利润 بهره به مبلغ هنگفت/ 出~ آمادهٔ پرداخت قیمت گران بودن/~货物 کالاهای گران قیمت

【高尔夫球】gāo'ěrfūqiú 〈体〉بازی چوگان یا گلف :~球场 میدان بازی گلف، میدان گلف

【高尔基体】gāo'ěrjītǐ 〈生〉(بیولوژی) جسمی بنام «گلژی»

【高分子】gāofēnzǐ 〈化〉(شیمی) پلی مر بزرگ :~化合物 مرکب مولکولی بزرگ/~化学 شیمی پلی مر(بزرگ)

【高风亮节】gāo fēng liàng jié خوش اخلاق و درست کار وثابت قدم بودن

【高峰】gāofēng ①(高的山峰)بلندی، قله، قلهٔ کوه :珠穆朗玛峰是世界第一~。 قلهٔ کوه جومولاما بلندترین قلهٔ جهان است. ②(顶点)قله، نوك، اوج، اعلی درجه :攀登科学的~ به قله‌های علم صعود کردن/ 时间~ ساعت‌های شلوغی ترافیك/ ~负载 حد اکثر بار

【高干】gāogàn کادر عالیرتبه

【高高在上】gāogāo zài shàng بر دوش توده‌ها ایستادن، از توده‌های مردم و واقعیتهای موجود دور ماندن

【高歌猛进】gāogē měngjìn در حال خواندن سرود رزم با گامهای بلند به پیش رفتن، پیروزمندانه پیش رفتن

【高个儿】gāogèr آدم قد بلند، آدم بلند قامت 又作"高个子"

【高根】gāogēn 〈植〉بوتهٔ گیاه کوکائین

【高跟鞋】gāogēnxié کفش پاشنهٔ بلند

【高官厚禄】gāoguān hòulù مقام بالا با درآمد سرشار، پست مهم با حقوق قابل توجه

【高贵】gāoguì ①(高尚)بلندپایه، آزاده، نجیب، شریف :~品质 خصلت شرافت مندانه ②(旧时指身分地位高)شریف :~出身 نسب، اصیل نژاده، دارندهٔ امتیاز شرافت نسب

【高合金钢】gāohéjīngāng فلزات پرآلیاژ

【高积云】gāojīyún 〈气〉(هواشناسی) دسته‌ای از ابرهاکه دارای قطعات سفید و دودی است

【高级】gāojí ①(阶段、级别高)بلندپایه، دارای مقام بالاتر و بزرگتر، عالی :~官员 مأمورین عالیرتبه/~参谋 افسر ستاد عالی/~读本 کتاب قرائت/~会议 جلسهٔ سران/ 最~ مقامات عالیرتبه/~人民法院 دادگاه عالی خلق/~中学 در سطح عالی/ سیکل دوم دبیرستان/~小学 دورهٔ دوم دبستان، دورهٔ راهنمائی/~知识分子 روشنفکر عالی/~顾问 مشاور عالی/~职员 کارمند عالی ②(质量高)کیفیت عالی، درجهٔ عالی :~商品 جنس

مواد رنگی و 染料~/كالا های مصرفی عالی 消费品~/اعلا فلزات پرآلیاژ عالی 优质合金钢~/ رنگرزی عالی
【高级党校】gāojí dǎngxiào مدرسهٔ حزب در سطح بالاتر
【高级神经活动】gāojí shénjīng huódòng 〈生理〉 فعالیت کامل اعصاب
【高加索山脉】Gāojiāsuǒ Shānmài جبال قفقاز
【高价】gāojià باقیمت گران چیزی خریدن؛ ~收买:قیمت گران (کسی‌را) بوسیلهٔ رشوهٔ فراوان خریدن
【高架桥】gāojiàqiáo پل بتون آرمه بر فراز دره
【高架铁道】gāojià tiědào راه آهن هوائی
【高见】gāojiàn 〈敬〉 نظرشما در این 有何~? :نظر روشن شما باره چیست؟
【高脚杯】gāojiǎobēi ساغر
【高洁】gāojié شریف، نجیب، پاك، غیرآلوده
【高精尖】gāo-jīng-jiān عالی درجه، دقیق وپیشرفته (برای فرآورده‌های صنعتی)
【高就】gāojiù به شغل 另有~:به مقام بالاتر منصوب شدن عالی‌تر رسیدن
【高举】gāojǔ ~团:برافراشتن، بلند کردن، به اهتزاز در آوردن 结胜利的旗帜 پرچم همبستگی‌وپیروزی را به اهتزاز در آوردن
【高踞】gāojù ایستادن در بالا، خود را در بالا قرار دادن، خود را گرفتن، اعیان منش بودن 我们切不可~于群众之上。: ماهرگز نباید خود را مافوق توده ها قرار دهیم.
【高聚物】gāojùwù 〈化〉 (شیمی) پلی مر بلند
【高峻】gāojùn بلندوسرازیر
【高亢】gāokàng ~:با صدای بلند، صدادار، طنین دار، مطنطن 的歌声 آواز پرطنین
【高考】gāokǎo امتحانات کنکور
【高空】gāokōng ~:ارتفاع بلند، بلندی، فراز بلند، هوای بالاتر 病 气~/پرواز در ارتفاع بالا 飞行~/ بیماری ناشی از ارتفاع 象学 ~/سازگاری با ارتفاع بلند 适应~/هواشناسی، جوشناسی 作业 کار در فضا، کار در هوای بالا، کار فضایی
【高旷】gāokuàng ①(高而广阔) مرتفع و وسیع ②(超逸开阔) بلند نظر، بلند پرواز
【高栏】gāolán 〈体〉 پرش از روی مانع بلند
【高朗】gāolǎng ①(高超开朗)بلند نظر، بلند پرواز ②(高而响亮) (صدای) بلند ③(高而爽朗) (آسمان) بلندوصاف
【高丽】Gāoli کشور کره 参~:درخت جنسه یا جنسان که در کره یافت می شود
【高利贷】gāolìdài 放~:ربا، سود گزاف / رباخواری کردن 借~ / ربا گرفتن 者~/رباخوار، سودخوار 利息~ بهرهٔ ربا، بهرهٔ وام
【高良姜】gāoliángjiāng 〈植〉 گیاه سولنجان، خولیجان
【高粱】gāoliang 米~:ذرت خوشه‌ای پوست ذرت خوشه‌ای 饴~/نوعی شیرینی درست شده با شربت ذرت خوشه‌ای ~/دار 酒 شراب درست شده با ذرت خوشه‌ای
【高龄】gāolíng 年已八十~:سن پیری، پیری، کهولت هشتاد ساله بودن
【高岭石】gāolǐngshí 〈矿〉 سنگ معدنی به فرمول $(OH)_4Al_2Si_2O_5$ که از سیلیکات مرطوب آلومینیوم به وجود می‌آید
【高岭土】gāolǐngtǔ 〈矿〉 خاك چینی، گل چینی
【高楼大厦】gāolóu-dàshà بناهای بلند وساختمانهای مجلل
【高炉】gāolú 利用系数~:کوره، کورهٔ مرتفع، کوره بلند عمر کوره 寿命~/ گاز کوره 煤气~/ عامل ظرفیت کوره
【高氯酸】gāolǜsuān 〈化〉 (شیمی) پرمنگنات پتاسیم
【高论】gāolùn 〈敬〉 نظریهٔ خوب، تذکر مفید، اظهارات روشنفکرانه
【高迈】gāomài ①(年迈) پیر، سالخورده ②(超逸) بلند پرواز، بلند نظر
【高帽子】gāomàozi ①(高的纸帽子) کلاه کاغذی دراز 游街~戴: با کلاه بلند کاغذی دور گشتن (نشانهٔ تحقیر) ②(比喻恭维) تملق گفتن 爱戴~: چاپلوسی کردن، احساس رضایت خاطر از چاپلوسی‌وتملق دیگران، چاپلوسی را دوست داشتن 给人戴~/ با چاپلوسی کسی را به انجام کاری واداشتن، دلخوشی بی اساس به کسی دادن
【高门】gāomén دروازهٔ بلند و بزرگ ـ اشاره به خانه‌های بزرگ و بلند پایه
【高锰酸钾】gāoměngsuānjiǎ 〈化〉 (شیمی) پرومنگنات پتاسیم
【高棉】Gāomián 人民~: خمر(مردم کامبوج) مردم خمر
【高妙】gāomiào 手艺~ : استادانه، ماهرانه، با مهارت صنعت‌گری استادانه
【高名】gāomíng شهرت بسزا
【高明】gāomíng 群众比:عاقل، با استعداد، درخشان، شایان 我们~。توده‌ها از ما داناترند. 他这一手并不~。این روش /او عاقلانه نیست. 另请~。 شخص شایسته‌ای بهتر از من را بیابید.
【高难】gāonán (از لحاظ فنی) مشکل
【高能燃料】gāonéng ránliào سوخت انرژی زیاد
【高能物理学】gāonéng wùlǐxué فیزیك انرژی زیاد
【高浓度】gāonóngdù غلظت زیاد
【高攀】gāopān ایجاد یك دوستی یا وابستگی با کسی که در موقعیت اجتماعی بالاتر قرار دارد
【高朋满座】gāopéng mǎn zuò گرد هم جمع شدن دوستان عالیرتبه، پاتوق مقامات عالی بودن
【高频】gāopín 超~:فرکانس زیاد، بسامد زیاد بسامد فوق العاده 甚~/بسامد بسیار زیاد ~/زیاد 感应电炉〈冶〉 کورهٔ برق فلزات رابا فرکانس زیاد آب 淬火〈机〉~/القایی با فرکانس زیاد 扬声器~/ دادن بلندگو با صدای ناهنجار و گوشخراش
【高气压】gāoqìyā (جوی) 区~ : فشار زیاد بخشی از هوا با فشار زیاد
【高强】gāoqiáng 武艺:برتری داشتن، بهتر بودن، تفوق داشتن ~ برتری بیشتر دریك مهارت ورزشی
【高强度】gāoqiángdù :قدرت بسیار، مقاومت زیاد، نیروی زیاد 钢~ فولاد مقاوم
【高跷】gāoqiāo 踩~:عصای زیر بغل، چوب پا با چوب پا راه رفتن

【高峭】gāoqiào بلند وسراشیب

【高球】gāoqiú هرنوع توپی که بصورت قوسی وبلند زده شود: 放~ توپ را چنان ضربه زدن که بطور ملایم در مسیری قوسی‌وبلند بالا می رود

【高情】gāoqíng مهمان نوازی زیاد

【高人一等】gāo rén yī děng خود را بالاتر از دیگران پنداشتن: 他老以为自己~。 او همیشه خود را برتر از دیگران می‌پندارد.

【高僧】gāosēng راهب ممتاز

【高山病】gāoshānbìng بیماری خاص کوه، کوه گرفتگی

【高山植物】gāoshān zhíwù گیاهان مخصوص کوههای بلند

【高山族】Gāoshānzú «گائوشان» ــ نام یکی از اقلیتهای ملی چین که در استان «تایوان» زندگی می کنند

【高尚】gāoshàng اصیل، شریف، نجیب، اعیان، بلندپایه: ~的人 آدم شریف، آدم نجیب / ~的理想 آرمان عالی، آرزوی بلند / ~的品质 اخلاق بلند پایه /بلندانسانی

【高烧】gāoshāo تب شدید: 发~ تب شدید داشتن

【高射机关枪】gāoshè jīguānqiāng مسلسل ضد هوایی، سلاح ضد هوایی

【高射炮】gāoshèpào توپخانهٔ ضد هوایی

【高深】gāoshēn پیشرفته وعمیق: ~的学问 معلومات پیشرفته و عمیق / 他的学问~。 او صاحب معلومات پیشرفته وعمیق است. / 莫测~ غیر قابل درك، غیر قابل ارزیابی

【高升】gāoshēng ①(提升)(یا دادن) ترفیع یافتن: 步步~ قدم به قدم ترفیع یافتن ②(起火) آتش گرفتن

【高士】gāoshì شخص خوش‌سلیقه وخوش‌اخلاق

【高视阔步】gāoshì-kuòbù با تکبر راه رفتن، با تبختر راه رفتن، خود را گرفتن

【高手】gāoshǒu آدم پیروز، فاتح، کسی که بر حریف خود پیروز شود، قهرمان: 棋坛~ بازیکن ممتاز شطرنج، بازیکن فاتح شطرنج

【高寿】gāoshòu ①(长寿) طول عمر، درازی عمر ②〈敬〉[用于问年纪较大的人的年龄] عمر طولانی شما: 老大爷, 你今年~? باباجان، می‌توانم بپرسم چند سال دارید؟

【高爽】gāoshuǎng بلند و وسیع و دارای هوای خنك

【高斯】gāosī〈电〉 واحد شدت جریان القاء مغناطیسی

【高耸】gāosǒng بلند و راست ایستادن، سر به آسمان کشیدن: ~入云 سربه فلك کشیدن، آسمانخراش بودن / ~的纪念碑 بنای یادبود بسیار مرتفع

【高速】gāosù سرعت سرسام‌آور: ~公路 اتوبان، بزرگراه، شاهراه / ~飞机 هواپیما با سرعت مافوق صوت / ~发展 رشد و توسعهٔ سریع / ~前进 پیشرفت سریع / ~工具钢 فولاد عالی، نوعی آلیاژ فولاد که مخصوص تهیه ابزار برنده ماشین است / ~钢 برای تهیه ابزارهای برنده به کار می رود / ~切削〈机〉 تراش با سرعت سریع

【高台定车】gāotái dìngchē〈杂技〉 روی سکوی بلند با دوچرخه بالانس زدن (عملیات آکروباتی)

【高抬贵手】gāo tái guì shǒu درخواست معذرت و لطف کردن

【高谈阔论】gāotán-kuòlùn سخنان یاوه گفتن، گزاف‌گوئی کردن، لاف زدن

【高碳钢】gāotàngāng〈冶〉 فولاد ترکیب شده با کربن زیاد

【高汤】gāotāng ①(煮肉、鸡等的清汤) سوپ کم مایه، سوپ ساده ②(一般的清汤) سوپ معمولی، سوپ گوشت یا جوجه

【高堂】gāotáng ①(高大的厅堂) سالن بزرگ ②〈书〉(父母) والدین، پدر و مادر(در مراسلات)

【高头大马】gāotóudàmǎ اسب بلند پیکر

【高徒】gāotú شاگرد ممتاز

【高位】gāowèi ①(显贵的地位) مقام والا و برجسته ②(肢体靠上的部位) قسمت بالایی بدن یا دست وپای کسی

【高温】gāowēn درجه حرارت زیاد، درجه گرمای زیاد: ~处理 شکل دادن به چیزی به وسیلهٔ حرارت زیاد / ~气候 هوای بسیار گرم / ~计〈仪表〉 ابزار سنجش گرمای زیاد، گرماسنج

【高屋建瓴】gāowū jiàn líng ریختن آب از بام سراشیب خانه‌ای ــ کنایه از انجام دادن عملیات جنگی با تسلط بر مواضع مساعد استراتژیك

【高下】gāoxià 见"高低"②

【高小】gāoxiǎo〈简〉(高级小学) دورهٔ دوم دبستان، دورهٔ راهنمائی

【高薪】gāoxīn حقوق گزاف

【高兴】gāoxìng ①(愉快而兴奋) خوشوقت، خوشحال، شاد، مسرور: 孩子们高高兴兴地上学去了。 کودکان با شادی ومسرت به مدرسه رفتند. / 认识您我很~。 از آشنایی با شما خیلی خوشوقتم. ②(乐意) مایل بودن، راضی بودن: 你不~去就甭去了。 اگر تمایلی به رفتن ندارید نروید.

【高血压】gāoxuèyā〈医〉 فشار خون بالا

【高压】gāoyā ①〈物〉 فشار، فشار قوی: ~泵〈机〉 پمپ فشار قوی / ~锅 دیگ فشار، دیگ زودپز / ~锅炉 دیگ بخار فشار قوی / ~灭菌器 دستگاه فولادی که ابزار پزشکی رادر آن قرار می‌دهند و با حرارتی که فشار زیاد تولید می کند، آنها را ضد عفونی می‌کنند ②〈电〉 فشار قوی برق: ~电力网 شبکهٔ فشار زیاد / ~线 سیم فشار قوی برق، الکتریکی فشار قوی ③〈气〉(هوا شناسی) فشار قوی: ~脊〈气〉 پشتهٔ فشار قوی ④〈医〉 ماکزیمم، فشار، بالاترین درجهٔ فشار ⑤(压制) فشار، سرکوبی: 反动政府的~政策 سیاست سرکوبی دولت ارتجاعی

【高雅】gāoyǎ ظریف، لطیف، باذوق، خوش‌سلیقه، غیر مبتذل

【高研】gāoyán اسم مخفف برای محققان بلند پایه

【高眼】gāoyǎn دوراندیش

【高眼鲽】gāoyǎndié〈动〉 ماهی دیل، ماهی پیچ، ماهی پهن

【高谊】gāoyì ①(崇高的情谊) دوستی‌ومحبت عالیقدر ②(崇高的正义行为) عمل بزرگوارانه ومنصفانه

【高音喇叭】gāoyīn lǎba بلندگوی دارای صدای ناهنجار وگوشخراش

【高音谱号】gāoyīn pǔhào〈音〉 علامت کلیدGموسیقی

【高原】gāoyuán فلات، جلگهٔ مرتفع

【高云】gāoyún〈气〉 ابر بالایی

【高瞻远瞩】gāozhān-yuǎnzhǔ بربلندی ایستادن ودوردست را نظاره کردن، دوراندیش بودن، بصیرت زیاد داشتن

【高涨】gāozhǎng اوج گرفتن، ترقی‌کردن، بالا رفتن: 物价~。

سطح 。~水位迅速/قیمتها بطور سرسام‌آوری بالا رفته است.
آب رودخانه به سرعت بالا می آید./群众热情~。 شور وشوق
توده‌ها بالا می رود.

【高着儿】gāozhāor 〈口〉 تدبیر عاقلانه، ایدهٔ درخشان : 我看他也没有什么~。 فکر نمی‌کنم که او جز این عمل راه حل عاقلانهٔ دیگری داشته باشد. 又作"高招"

【高枕无忧】gāo zhěn wúyōu با خیال راحت به خواب خرگوشی فرورفتن، راحت نشستن وتمدد اعصاب کردن

【高知】gāozhī 〈简〉(高级知识分子) اسم مخفف برای روشنفکران عالیرتبه

【高中】gāozhōng 〈简〉(高级中学) دورهٔ دوم دبیرستان

【高姿态】gāozītài رفتار بزرگوارانه ناشی شده از علو طبع : 对这个问题我们要采取~。 با این مسئله می‌بایست بزرگوارانه برخورد کنیم.

【高足】gāozú 〈敬〉 شاگرد، مرید، پیرو

【高祖】gāozǔ نیا، پدرجد، جد اعلی

【高祖母】gāozǔmǔ مادر جد، مادر پدر بزرگ

羔 gāo ①(小羊) بره، بزغاله ②(小动物) بچهٔ کوچك حیوانات : 鹿~ آهو بره

【羔皮】gāopí پوست بره، چرم بزغاله

【羔羊】gāoyáng بره، بره گوسفند، بزغاله

【羔子】gāozi ①(小羊) بره، بزغاله ②(小动物) بچهٔ کوچك حیوانات

膏 gāo ①(脂肪) چربی، روغن، سرشیر، خامه : 春雨如~ باران بهاری چون روغن گرانبها است. ②(糊状物) خمیر، کرم : 牙~ خمیر دندان/ 雪花~ نوعی کرم که بر پوست می‌مالند/ 软~ روغن، مرهم

另见 gào

【膏肓】gāohuāng 见"病入膏肓"bìngrù gāohuāng

【膏剂】gāojì 〈药〉 خمیر دارو، داروی خمیر شکل

【膏粱】gāoliáng گوشت چرب وغلهٔ عالی، غذای پرانرژی، خوراك پرقوت : ~子弟 پسران تنبل وهیچکاره از خانواده های ثروتمند و مفت خور

【膏沃】gāowò زمین حاصلخیز

【膏药】gāoyao مرهم، ضماد، پماد : 贴~ مرهم گذاشتن

【膏腴】gāoyú 〈书〉 حاصلخیز، پرثمر، پربرکت، بارور : ~之地 زمین حاصلخیز

睾 gāo بیضه، خایه، خصیه

【睾丸】gāowán 〈生理〉 بیضه، خایه، خصیه : ~炎 ورم بیضه، آماس بیضه

糕 gāo کیك، کماج، کلوچه : 年~ کیك سال نوکه بابرنج چسبنده درست می شود/ 蛋~ کیك

【糕点】gāodiǎn کماج، کلوچه، شیرینی 又称"糕饼"

【糕干】gāogan نوعی آرد برنج مخلوط با شکر (که گاهی به عنوان جانشین شیر خشك به بچه های شیرخوار داده می شود)

篙 gāo پاروی تیرمانند بلند مخصوص راندن قایق که به وسیلهٔ آن به ته رودخانه فشار واردشده و قایق رابه جلومی‌برد

【篙工】gāogōng قایق‌رانی که از این نوع پاروی تیر استفاده می کند

gǎo

杲 gǎo 〈书〉 روشن، واضح

搞 gǎo ①(做;从事) کار کردن، عمل کردن، پرداختن، انجام دادن، مشغول شدن : ~理论工作 به کار نظری پرداختن/ ~革命 انقلابی به امر تحقیق و پژوهش پرداختن/ ~调查研究 به راه انداختن جنبشی(سیاسی) برپا کردن/ ~运动 به ~生产 تولید کردن، ②(生产;制订;准备) کار تولیدی اشتغال ورزیدن نقشه‌ای ~个计划 : درست کردن، تهیه کردن، آماده ساختن تنظیم کردن/ 我们这个月已经~了两期墙报。 در ماه جاری دو بار روزنامهٔ دیواری منتشر کرده‌ایم. ③(办;建立) بنیان گذاشتن، به وجود آوردن، ایجاد کردن، تأسیس کردن : 我们打算在这里~一个发电站。 در نظر داریم یك کارخانهٔ برق در این محل احداث کنیم ④(弄到) به دست آوردن، فراهم آوردن، پیداکردن، جمع‌آوری کردن : ~点资料 مقداری از مدارك را/ 我饿了，要~点饼干来吃。 گرسنه ام، لطفا برای من چند بیسکویت بیاورید. ⑤[后面接补语] موجبات امری را فراهم آوردن، سبب شدن، باعث شدن : 把事情~糟 کاری را خراب کردن/ 把某人~臭 کسی را بدنام ساختن/ 把问题~清楚 مسئله را روشن کردن

【搞法】gǎofǎ طرز برخورد کردن با اشیاء

【搞好】gǎohǎo کار نیکو کردن، کاری را به نحو احسن انجام دادن : ~团结 اتحاد و یگانگی را مستحکم کردن/ ~军民关系 روابط حسنه میان ارتش ومردم برقرار کردن

【搞活】gǎohuó فعال و پرجنب و جوش گردانیدن

【搞鬼】gǎoguǐ نیرنگ زدن، توطئه چیدن، کلك وحقه زدن : 提防敌人暗中~。 باید هوشیارانه از توطئه‌چینی دشمن جلوگیری کرد.

缟 gǎo نوعی پارچهٔ ابریشم سفید بسیار ظریف در چین باستان

【缟素】gǎosù لباس سفید سوگواری

槁 gǎo پژمرده

【槁木死灰】gǎomù-sǐhuī درختهای خشك وخاکسترهای سرد شده ــ کنایه از خون سردی، بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی

稿 gǎo ①〈书〉(茎) ساقهٔ گیاه، کاه ②(草稿) طرح، پیش نویس، طرح اولیه : 初~ پیش نویس، چرکنویس/ 先打个~儿再画。 اول طرحی بکشید، بعد نقاشی بکنید. ③(原稿) اصل متن‌های به جا مانده پس از مرگ : 遗~ یك اثر، نسخهٔ خطی متن اصلی وآماده شده برای چاپ؛ 定~ متن را برای چاپ آماده کردن/ 来~ مقالهٔ تهیه شده از نویسنده‌ای/ نویسنده

【稿本】gǎoběn دستنوشته، نسخهٔ خطی کتاب، دستنویس

【稿酬】gǎochóu حق تألیف

【稿底】 gǎodǐ طرح اولیهٔ شعر یا نقاشی
【稿费】 gǎofèi 见"稿酬"gǎochóu
【稿件】 gǎojiàn مقالهٔ تهیه شده از نویسنده‌ای
【稿荐】 gǎojiàn تشك پرشده از کاه، تشك کاهی
【稿约】 gǎoyuē یادداشت ناشر مجلات برای تهیه کنندگان مقاله
【稿葬】 gǎozàng به طرز ساده دفن کردن
【稿纸】 gǎozhǐ کاغذ شطرنجی یا خطدار برای نوشتن پیش نویس
【稿子】 gǎozi ①(草稿) پیش نویس، طرح اولیه: 起个～ پیش نویس نوشتن، تهیهٔ طرح کردن ②(写成的诗文) نوشته‌ای که به صورت مقاله یا شعر در آمده است: 给黑板报写篇～。 مطلبی برای روزنامهٔ دیواری بنویسید. ③(心里的计划) طرح، نقشه، فکر، اندیشه: 我心里还没个准～。 هنوز ایدهٔ مشخصی ندارم.

镐 gǎo کلنگ: 十字～ کلنگ دوسر، کلنگه روسی / 冰～ کلنگ مخصوص کوهنوردی
【镐头】 gǎotou کلنگ

gào

告 gào ①(告知) خبر دادن، اطلاع دادن، آگاه کردن: 何时启程，盼～。 خواهش می‌کنم تاریخ عزیمت خود را به ما اطلاع بدهید. / ～全国各族人民公开信 نامهٔ سرگشاده به ملیت های قومی چین ②(告状) متهم ساختن، شکایت کردن: 到法院～某人 در دادگاه کسی را متهم ساختن، علیه کسی دادخواهی کردن ③(请求) تقاضا کردن، خواستن: ～假 درخواست مرخصی کردن، مرخصی گرفتن: 不～而别 بدون اجازه بیرون رفتن، بدون خداحافظی رفتن ④(表明) اعلان کردن، اعلام داشتن، آگاهی دادن: 自～奋勇 داوطلبانه کاری رابه عهده گرفتن، داوطلبانه خدمت کردن ⑤(宣布或表示某种情况的实现): ～一段落 به مرحله‌ای از کار رسیدن، موقتا به پایان کاری رسیدن
【告别】 gàobié ①(离别) ازهم جدا شدن: خداحافظی کردن، 他挥手向我们～。 او به عنوان خداحافظی دستی تکان داد و مارا ترك کرد. / ～词 پیام خداحافظی / ～宴会 میهمانی تودیعی ②(辞行) خداحافظی کردن، وداع کردن / ～仪式 مراسم تودیعی: 我向您～来了。 برای خداحافظی نزد شماآمده ام. / 向遗体～ بجاآوردن آخرین احترامات به جسد شخص
【告哀】 gào'āi غم وغصهٔ خود را برای دیگران ابرازکردن
【告帮】 gàobāng درخواست کمك وياری کردن
【告禀】 gàobǐng به اطلاع رساندن
【告病】 gàobìng بخاطر بیماری درخواست مرخصی‌کردن
【告成】 gàochéng به انجام رساندن، پایان دادن، توفیق یافتن: 我们终于大功～。 سرانجام وظیفه خطیر خود را انجام دادیم.
【告吹】 gàochuī ناکام شدن، موفق نشدن، به نتیجه نرسیدن
【告辞】 gàocí مرخص شدن، با اجازهٔ میزبان رفتن
【告贷】 gàodài درخواست وام کردن، قرض گرفتن
【告倒】 gàodǎo در دادخواهی پیروز شدن
【告发】 gàofā کسی را متهم ساختن، جرم وجنایت کسی را برملا ساختن، علیه فردی شیاد اطلاعاتی (به دادگاه) تسلیم کردن
【告官】 gàoguān مأمورین دولت را متهم ساختن
【告急】 gàojí ①(紧急求援) دربارهٔ ضرورت اقدام فوری در یك گزارش دادن، تقاضای کمك فوری‌کردن ②(情况危急) به دلیل بالا موقعیت اضطراری قرار گرفتن: 洪水猛涨，大坝～。 آمدن سیلاب، سد رودخانه در موقعیت خطرناکی قرار گرفته است.
【告假】 gàojià درخواست مرخصی کردن، مرخصی گرفتن: 告病假 به علت بیماری مرخصی گرفتن
【告捷】 gàojié ①(得胜) پیروز شدن، موفق شدن، فاتح شدن: 首战～ در نخستین نبرد یا مسابقه به پیروزی دست یافتن ②(报告胜利消息) اعلام خبر پیروزی کردن
【告竭】 gàojié به ته کشیدن (اموال یا ذخیره‌های معدنی)
【告诫】 gàojiè گوشزد کردن، اخطار کردن، هوشیار کردن: 厂长一再～我们要防止工伤事故。 رئیس کارخانه بارها به ما گوشزد می‌کرد که باید از وقوع حادثه ضمن کار جلوگیری کرد.
【告借】 gàojiè از دیگران وام خواستن
【告警】 gàojǐng اعلان وضعیت اضطراری کردن، خطر یا حالت فوق‌العاده اعلام کردن
【告竣】 gàojùn انجام دادن، تمام کردن، تکمیل کردن: 治河工程全部～。 پروژهٔ مهار کردن رودخانه به طور کامل انجام گرفته است.
【告老】 gàolǎo به دلیل پیری باز نشسته شدن: ～还乡 به دلیل سالخوردگی باز نشسته شدن و به زادگاه خود باز گشتن
【告密】 gàomì لو دادن: 他因叛徒～而被捕。 لو دادن یك خائن باعث دستگیری این مرد شد. / ～者 لو دهنده
【告罄】 gàoqìng مصرف کردن، تمام کردن، ته کشیدن: 弹药～。 مهمات به ته کشیده است.
【告饶】 gàoráo معذرت خواستن، پوزش و بخشش طلبیدن، عفو طلبیدن
【告示】 gàoshi آگهی دولتی، ابلاغیهٔ رسمی، بولتن
【告诉】 gàosù (مظلوم) دادخواهی کردن
【告诉】 gàosu گفتن، اطلاع دادن، خبر رساندن: ～他们别等了。 به آنها بگوئید که دیگر منتظر نشوند. / 有什么消息，～我一声。 اگر اطلاعی بدست آوردید، به من هم خبر بدهید.
【告退】 gàotuì ①(集会中要求提前离开) برای ترك یك جلسه درخواست اجازه کردن ②〈旧〉(辞职) برای ترك مقام درخواست اجازه کردن
【告慰】 gàowèi ①(安慰) تسلی دادن، دلداری دادن ②(感到安慰) تسلی یافتن
【告谕】 gàoyù (مافوق به مادون یا بالادست به زیر دست) اطلاع دادن
【告知】 gàozhī خبر دادن، به اطلاع رساندن، آگاهی دادن
【告终】 gàozhōng به پایان رسیدن، پایان یافتن: 以失败而～ سرانجام به شکست منتهی شدن / 以损人开始，以害己～ به قصد زیان رساندن به دیگران اقدام به کاری کردن ودر نهایت به شخص خود ضرر زدن

【告状】gàozhuàng ①(起诉) دادخواهی کردن، مرافعه کردن ②(诉说别人的不是) بدی کسی را به مافوقش گفتن، از کسی نزد مافوقش شکایت کردن

【告罪】gàozuì پوزش خواستن

郜 Gào 〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

诰 gào فرمان امپراطور، حکم ودستور پادشاهی: ~封 اعطاء نام افتخاری به کسی توسط امپراطور

【诰诫】gàojiè نصیحت دادن

【诰命】gàomìng ①(帝王对臣子的命令) فرمان امپراطور ②(受过帝王封号的妇女) خانمی که لقب افتخاری از امپراطور گرفته است

锆 gào 〈化〉 (Zr) ژیرکینوم

【锆鞣】gàoróu دباغی‌با ژیرکینوم

【锆石】gàoshí 〈矿〉 ژیرکینوم یا سیلیکات ژیرکینوم که به صورت هرم مربع القاعده یافت می شود

膏 gào ①(加润滑油) روغن زدن، چرب کردن، لیز کردن: 在轴上~点儿油 به محور چرخ قدری روغن زدن ②(毛笔蘸上墨后掭匀) قلم مورا پیش از نوشتن به مرکب زدن وآنرا در مرکب‌دان صاف کردن

另见 gāo

gē

戈 gē ①(古代兵器) تبرجنگی، تبرزین (نوعی وسیلهٔ جنگی قدیمی) ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【戈壁】gēbì 〈地〉 صحرای«گبی»، کویر«گبی»

仡 gē

【仡佬族】Gēlǎozú «گه لائو» ـــ نام یکی از اقلیتهای ملی چین که در استان «گوی جو» زندگی می‌کنند

圪 gē

【圪垯】gēda ①见"疙瘩"gēda ②(小土丘) تودهٔ خاك، گریوه، تل، پشته، تپه

疙 gē

【疙疤】gēba 〈方〉 جای زخم یا سوختگی

【疙瘩】gēda ①(皮肤上的硬块) برآمدگی، جوش، کورك: 鸡皮~ کورك، جوش/ 孩子头上碰了个~。 در اثر خوردن به زمین در سر بچه یك برآمدگی پیدا شد. ②(块状物;结) تودهٔ گل، تودهٔ گل ~土: ترکیدگی پوست در اثر سرما یاترس 面~/ خمیرآرد گندم که به تکه های کوچك بریده می شود ولای‌آن گوشت ولپهٔ نخود می‌گذارند 汤~/ جوش برهٔ آردی/ رس 咸菜~/ کپهٔ سبزی شور/ 线结成~了。 نخ گره خورده/ می پزند ③(想不通的问题) گره، عقدهٔ دل، کدورت، سوءتفاهم است: 他的一番安慰的话解开了他心上的~。 سخنان تسلی آمیز او عقدهٔ دلش را باز کرد.

【疙疙瘩瘩】gēgedādā ناهموار، زمخت، برآمده، گره دار

咯 gē

另见 kǎ; lo; luò

【咯噔】gēdēng 〈象〉 صدای چکمه روی زمین: ~~的皮靴声 صدای چکمه در تماس با زمین

【咯咯】gēgē 〈象〉 ①(母鸡叫声) غد غد، غد غدا(صدای مرغ) ②(笑声) صدای خندهٔ نخودی

【咯吱】gēzhī 〈象〉 غژغژ کردن، خش خش کردن: 扁担压得~~的直响。 چان (چوب مخصوص حمل بار) زیر بار سنگین غژغژ صدا می‌کند.

哥 gē برادر

【哥瓷】gēcí ظرف چینی غیر ظریف که بدنهٔ آن صاف نیست

【哥德巴赫猜想】Gēdébāhè cāixiǎng 〈数〉 حدس «گلد باخ» (مربوط به ریاضی‌دان آلمان)

【哥哥】gēge برادر (بزرگ)

【哥老会】Gēlǎohuì انجمن برادران، انجمن «گلا» (سازمانی مخفی در سلسلهٔ چینگ)

【哥罗仿】gēluófāng 〈化〉 (شیمی) کلروفرم (داروی بیهوشی)

【哥儿】gēr برادران، پسران: 你们~几个? در خانوادهٔ شما مجموعا چند پسر وجود دارد؟/ 他们~仨都是运动员。 این سه برادر همگی ورزشکار هستند.

【哥儿们】gērmen 〈口〉 ①(弟兄们) برادران ②(朋友们) دوستان: 穷~ برادران فقیر/ ~义气 حس وفاداری ودوستی میان برادران، برادری

【哥萨克】Gēsàkè قزاق (قومی در روسیه)

【哥斯达黎加】Gēsīdálíjiā کاستاریکا(کشوری در آمریکای جنوبی) : ~人 اهل کاستاریکا، کاستاریکائی

【哥特式】gētèshì 〈建〉 سبك معماری گوتیك: ~教堂 کلیسای با سبك معماری گوتیك

【哥特体】gētètǐ 〈印〉 حروف سیاه

【哥子】gēzi 〈方〉 برادر(خطاب یك مرد به مرد دیگر یا شخص آشنا)

胳 gē

另见 gé

【胳臂】gēbei بازو

【胳膊】gēbo بازو: ~腕子 مچ، بند دست / ~肘儿 آرنج

袼 gē

【袼褙】gēbei پارچه‌های کهنه و بی‌مصرف که به هم می‌چسبانند و در ساختن کفش‌های پارچه‌ای از آن استفاده می‌کنند

鸽 gē کبوتر: 家~ کبوتر خانگی یا اهلی/ 通信~ کبوتر قاصد، کبوتر نامه‌رسان/ 野~ کبوتر کوهی

【鸽子】gēzi کبوتر: ~笼 قفس کبوتر

割 gē درو کردن، چیدن: ~麦子 درو کردن گندم / ~草 چیدن علف

【割爱】gē'ài از اشیاء گرانبهای خود صرف نظر کردن: 对那些

华丽的词藻,他总舍不得忍痛～。او هنگام نوشتن هیچوقت از استعمال واژه های پزرق وبرق دست برنمی‌دارد.

【割草机】gēcǎojī ماشین چمنزنی، علف‌چین

【割除】gēchú بریدن: ～扁桃腺 لوزه در آوردن

【割地】gēdì سرزمین خود را (به دولت دیگر) واگذار کردن: 帝国主义列强多次强迫清廷～赔款。قدرتهای امپریالیستی بارها دولت منچوری را به واگذاری زمین وپرداخت غرامت مجبور ساخته‌اند.

【割肚牵肠】gēdù-qiāncháng بسیار دلتنگ ونگران بودن

【割断】gēduàn بریدن، قطع کردن: ～联系 قطع روابط کردن / ～敌人的电话线 سیم تلفن دشمن را قطع کردن / 我们不能～历史看问题。ما نمی‌بایست مساله ای را جدا از جنبه های تاریخی آن مطالعه کنیم.

【割鸡焉用牛刀】gējī yān yòng niúdāo چه ضرورتی دارد که برای بریدن سر یك جوجه از ساطور گاوکشی استفاده شود

【割胶】gējiāo گرفتن شیرهء کائوچو از درخت آن

【割接法】gējiēfǎ 〈植〉 پیوند اسکنه

【割炬】gējù 〈机〉 وسیله‌ای که به یاری جرقهء گاز به عنوان منبع آتش با اکسیژن فلزات را می برد

【割据】gējù حکومت مستقل محلی را با زور ونیروی نظامی مستقر کردن: 封建～ حکومت مستقل فئودالی / 军阀～ تجزیه‌طلب دیکتاتورهای نظامی

【割捆机】gēkǔnjī 〈农〉 ماشین بافه بندی غلات، ماشین کشاورزی که هم درو کندوهم بافه را ببندد، ماشین درو و دسته بند

【割礼】gēlǐ 〈宗〉 ختنه کردن، رسم ختنه

【割裂】gēliè جدا کردن، سواء کردن، تفکیك کردن: 这两点是互相联系的,不能～开来。این دو نقطه که به همدیگر پیوند خورده است، جداشدنی است.

【割煤机】gēméijī ماشین بریدن زغال سنگ

【割漆】gēqī بریدن پوست درخت کائوچو

【割弃】gēqì منصرف شدن، صرف نظر کردن

【割让】gēràng واگذار کردن: ～领土 واگذار کردن زمین

【割晒机】gēshàijī 〈农〉 ماشین دسته بندی علف

【割舍】gēshě جداشدن (از کسی)، جدا شدن، صرف نظر کردن: 难以～ مشکل بودن

【割线】gēxiàn 〈数〉 (ریاضی) خط قاطع

【割治】gēzhì نوعی معالجهء جراحی بوسیلهء بریدن یا برداشتن (مانند بواسیر)

搁 gē ①(放) گذاشتن، جا دادن: 把箱子～在行李架上 چمدان را روی قفسه بگذارید. / 汤里～点盐。به سوپ کمی نمك بزنید. / 把东西～在这儿吧! وسایل خودت را همین جا بگذار. ②(搁置) کنار گذاشتن، ناتمام گذاردن، باقی گذاردن، ول کردن، رها کردن: 这件事得～一～再办。ما مجبوریم فعلا این کار را کنار بگذاریم ودر فرصتی دیگر به آن بپردازیم.

另见 gé

【搁放】gēfàng (در جائی) قرار دادن

【搁浅】gēqiǎn به گل یا شن نشستن: 船～了。کشتی به گل نشست. / 谈判～了。مذاکره به بن بست رسید.

【搁置】gēzhì کنار گذاردن، مسکوت گذاردن، به تأخیر انداختن: ～一项动议 لایحه‌ای را مسکوت گذاردن

歌 gē ①(歌曲) آواز، سرود، نغمه، ترانه ②(歌唱) آواز به صدای بلند و پی‌بند و بار خواندن، سرود خواندن: 纵情高～ سرود خواندن

【歌本】gēběn کتاب سرود

【歌唱】gēchàng سرودن، سرایدن، خواندن، آواز خواندن: 高声～ بصدای بلند آواز خواندن / ～祖国 در سرود از میهن تحسین کردن / ～家 خواننده، آوازه خوان، نغمه سرا، سراینده

【歌词】gēcí کلمات یك سرود

【歌功颂德】gēgōng-sòngdé محاسن و دستآوردهای کسی را تمجید کردن، در نیکیهاو مناقب کسی شعر سرودن

【歌会】gēhuì مجلس آواز خوانی

【歌喉】gēhóu صدای خواننده: ～婉转 با صدای زیبا وخوش آواز خواندن

【歌姬】gējī دختر آواز خوان حرفه‌ای

【歌剧】gējù اپرا: 小～ اپرای کوچك / ～团 دستهء بازیگران اپرا / ～院 تماشاخانهء اپرا

【歌诀】gējué دستور کاری که به نظم در آمده باشد، دستور کار ترانه‌ای که به جهت سهولت فراگیری سازندگان منظوم: 汤头～ داروهای چینی، با نام همان گیاهان ساخته می شود ودر موقع کار خوانده می شود (مثل قالیبافی در ایران)

【歌迷】gēmí شخص علاقه مند به آواز خوانی

【歌女】gēnǚ دختر آوازخوان حرفه‌ای

【歌片儿】gēpiānr ورقهء کاغذی که شعر آواز وسرود بر آن نوشته است

【歌谱】gēpǔ آهنگ، نغمهء یك آواز

【歌鸲】gēqú 〈动〉 نوعی پرنده شبیه گنجشك که زیر نوك آنها نقطه‌ای به رنگ آبی یا رنگ سرخ وجود دارد

【歌曲】gēqǔ سرود، نغمه، آواز، تصنیف

【歌声】gēshēng صدای ترانه

【歌手】gēshǒu خواننده، سرود خوان، آواز خوان

【歌颂】gēsòng مدح کردن، تحسین وتمجید کردن، بزرگ شمردن، ستودن، تجلیل کردن، حمد گفتن: ～劳动人民中的英雄人物 در ستایش قهرمانان مردم زحمتکش آواز خواندن

【歌台舞榭】gētái-wǔxiè محل نمایش دادن رقص وآواز

【歌舞】gēwǔ رقص و آواز: ～剧 نمایش رقص وآواز / ～团 گروه رقص و آواز

【歌舞升平】gēwǔ shēngpíng در ستایش روزگاران خوب رقص کردن وآواز خواندن ــ یعنی نمایش صلح وصفائی به صحنه آوردن

【歌星】gēxīng ستارهء آوازخوانی

【歌谣】gēyáo نغمه، سرود مردمی

【歌咏】gēyǒng آواز خواندن، سرود خواندن، سرودن: ～比赛 مسابقهء آوازخوانی / ～队 گروه آواز خوانی

【歌赞】gēzàn با آواز خوانی تحسین کردن

【歌子】gēzi آواز، سرود، نغمه

gé

革 gé ①(皮革)چرم: ~制品 محصولات چرمی/~履 کفش چرمی/制~厂 کارخانهٔ چرم سازی ②(改变) تغییر دادن، دگرگون ساختن: 洗心~面 صفحهٔ نوینی در زندگی خود گشودن/~变 تغییرات، دگرگونیها ③(开除) برکنار، عزل کردن، برکنار کردن، بیکارکردن، معزول ساختن ④〈姓〉یك نام خانوادگی درچین

【革翅目】géchìmù 〈动〉نوعی دستهٔ حشرات بنام "Dermaptera"

【革出】géchū بیرون کردن: ~教门〈宗〉کسی را ازفرقهٔ مذهبش بیرون کردن

【革除】géchú ①(去掉) محو و نابود کردن، از خود دور ساختن: ~陈规陋习 رسوم وعادات از مد افتاده را کنار گذاشتن ②(开除) برکنار کردن، عزل کردن، معزول ساختن

【革命】gémìng انقلاب: ~到底 انقلاب را به سرانجام رساندن/~传统教育 تربیت مردم بر اساس سنتهای انقلابی/~动力 محرکهٔ انقلاب/~对象 هدف انقلاب/~军人 نظامیان انقلابی/~烈士 شهید انقلاب/~浪漫主义 رمانتیسم انقلابی/~者 انقلابی، پیرو انقلاب/~家 پیشوای انقلاب

【革命化】gémìnghuà انقلابی کردن، با شیوهٔ انقلابی به کاری پرداختن: 实现机关~ ارگانهای دولتی را سرشار از روحیهٔ انقلابی کردن/过一个~的节日 جشنی را به سبك انقلابی برگزار کردن

【革命性】gémìngxìng خصلت انقلابی: 无产阶级的~ خصلت انقلابی پرولتاریا/~与科学性相结合 روحیهٔ علمی را با خصلت انقلابی توأم کردن

【革新】géxīn نوسازی، اصلاح: 技术~ نوسازی تکنولوژی

【革职】gézhí از کار برکنار کردن، بیکار کردن، معزول ساختن

阁 gé ①(楼阁) ساختمانی مجزا از ساختمان اصلی که به شکل مربع، شش گوش ویا هشت گوش و(غالبا دو طبقه) در ارتفاعات برای تماشای مناظر ساخته می شده است، کلاه فرنگی ②〈旧〉(女子住屋) اطاق مسکونی زنان: 出~ شوهر کردن ③(内阁) کابینه: 组~ تشکیل دادن کابینه/倒~ سقوط کابینه

【阁楼】gélóu اطاق کوچك زیر سقف

【阁下】géxià 〈敬〉(直接称呼)جناب عالی شما(间接称呼) جناب ایشان، جناب عالی: 大使~ جناب عالی سفیر کبیر

【阁员】géyuán عضو کابینه

格 gé ①(格子) مربع، چهار گوشه: 方~ جدول مربع/打方~子 با خطوط افقی وعمودی جدول های مربع را ترسیم کردن ②(分划) تقسیم کردن، بخش کردن: 横~纸 کاغذ خطدار/每服一小~ هر دفعه به اندازهٔ یك درجه از جدول شربت خوردن/四~儿的书架 قفسهٔ چهار طبقهٔ کتاب ③(标准) درجه، مقیاس، معیار میزان: 合~ مورد قبول واقع شدن/及~ در امتحان قبول شدن، موفق شدن/别具一~ سبك ویژه خود را داشتن ④〈语〉(دستور) حالت: 主~ حالت فاعلی/宾~ حالت مفعولی/第一~ حالت اول شخص/第二~ حالت دوم شخص/第三~ حالت سوم شخص

【格调】gédiào ①(风格) سبك، روش، طرز: 豪放~ سبك خصلت معنوی و روش کار کسی ②(人品) آزاد و پرقدرت

【格斗】gédòu دست به گریبان شدن، گلاویز شدن، کشتی گرفتن

【格格不入】gégé bù rù ناسازگار، ناموافق، ناجور، نامناسب

【格局】géjú شکل، طرح، ترکیب‌بندی، ترکیب، وضع: 这几个菜市场的~都差不多。 شکل وترکیب بندی ساختمان این چند بازار تره بار تقریبا یکی است./在这场足球比赛中我队始终保持"四二四"的~。 در این مسابقهٔ فوتبال تیم ما ترکیب «۴-۲-۴» را حفظ کرده است.

【格楞】géleng 〈方〉مکث، توقف کوتاه (در سخن گفتن)

【格林纳达】Gélínnàdá گرانادا: ~人 اهل گرانادا

【格里历】gélǐlì تقویم یا گاهنامهٔ گرگوری، گاهنامه ایکه گرگوری سیزدهم درست کردو امروزه هم معمول است

【格林威治时间】Gélínwēizhì shíjiān ساعت یا زمان گرینویچ که معیار ساعت ووقت بیشتر کشورهاست

【格陵兰】Gélínglán گرین‌لند

【格律】gélǜ قواعد و اشکال ساختمان شعر قدیم

【格杀】géshā جنگیدن وکشتن

【格杀勿论】géshā wùlùn بر اساس وظیفهٔ قانونی کسی را حین ارتکاب جرم کشتن

【格式】géshi شکل، فرم، الگو: 公文~ نامه های رسمی و اداری

【格套】gétào قالب، الگو

【格外】géwài 〈副〉ویژه، مخصوص، خاص: 雪地上骑车要~小心。 در روی برف، هنگام سوار شدن بردوچرخه، باید احتیاط بسیار کرد.

【格言】géyán پند، مثل، گفتهٔ اخلاقی، حکمت

【格正】gézheng 〈方〉(لباس) تمیز و مرتب و شیك

【格子】gézi خانهٔ شطرنج: ~布 پیچازی نخی، پارچهٔ شطرنجی/~花呢 نوعی پارچهٔ پیچازی، پارچهٔ پشمی با خطوط شطرنجی/~窗 پنجرهٔ مشبك

胳 gé
另见 gē

【胳肢】gézhi 〈方〉خاراندن، غلغلك دادن

葛 gé 〈植〉"Kudzu vine" نوعی تاك آسیائی بنام
另见 gě

【葛根】gégēn 〈中药〉ریشهٔ چنین تاکی

蛤 gé صدف خوراکی از انواع نرم تنان
另见 há

【蛤蜊】géli صدف خوراکی، حلزون دو کپه‌ای

搁 gé طاقت داشتن، دوام آوردن، تاب آوردن، تحمل کردن: ~不住压 تحمل سنگینی را نداشتن
另见 gē

隔 gé ①(遮断;阻隔) جدا کردن، قسمت کردن، تقسیم

اطاق را به دو قسمت کردن، بخش کردن: 把一间屋～成两间/龟蛇二山～江相望。 کوههای«سنگ پشت» و«مار» یعنی کوههای«گوِ» و«شی» در دو طرف رودخانه یکدیگر را نظاره می‌کنند./～一座山就是水库。 آن کوه پشت آب مخزن ②(间隔) در فاصله، در مسافت: 两地相～很远。 بین این دو محل، فاصله زیادی است./每棵树苗要～开五米。 بین هر دو نهال، پنج متر فاصله بگذارید./你～两天再来吧。 خواهش می‌کنم دو روز دیگر تشریف بیاورید.

【隔岸观火】gé àn guān huǒ از آن سوی رودخانه آتش سوزی را تماشا کردن ـ کنایه از ناظر بودن بر جنگ وکشتار دیگران ودخالت نکردن

【隔壁】gébì همسایه، همسایه دیوار به دیوار: 他住在～。 او در همسایه دیوار به دیوار/～邻居 همسایگی ما زندگی می کند./～第二间 خانه‌ای که در جنب خانه همسایه ما قرار دارد

【隔别】gébié جدا شدن، جدائی

【隔断】géduàn جدا کردن، سوا کردن، تفکیك کردن ، مجزا کردن: 洪水把村子同县城的交通～了。 طغیان آب رودخانه ارتباط دهکده را با مرکز شهرستان قطع کرده است.

【隔断】géduan 〈建〉 وسیله یا اسباب تفکیك (مانند دیوار، تیغه وغیره)

【隔房】géfáng متعلق به شعبه دیگری از خانواده: ～兄弟 برادری که به شعبه دیگری از خانواده متعلق باشد

【隔阂】géhé ①(彼此情意不通;有意见) کدورت، سوء تفاهم: 制造～ کدورت به وجود آوردن ②(障碍) مانع، سد: 语言上的～ مانع زبانی

【隔火墙】géhuǒqiáng دیوار جهت جلوگیری از آتش‌سوزی

【隔绝】géjué منفرد، جدا، منزوی: 与外界～ از دنیای خارجی جدا ومنفرد بودن

【隔离】gélí جدا کردن، منفرد کردن، تفکیك قایل شدن، تبعیض قایل شدن: ～病房 بخش بیماریهای واگیر، محله مجزای بیمارستان/种族～ تبعیضات نژادی، جدایی نژادی/病人已～一周了。 این مریض را یك هفته است که از دیگران جدا کرده اند.

【隔凉】géliáng گرمای چیزی را حفظ کردن

【隔邻】gélín همسایه دیوار به دیوار

【隔膜】gémó ①(隔阂) کدورت، سوء تفاهم: 他们之间产生了～。 بین آنها کدورت افتاده است. ②(不通晓) ناآشنا، غیرآشنا، بی‌اطلاع، بی‌خبر از وضع: 我对那儿的情况很～。 آنجا بی‌خبرم.

【隔年黄历】gé nián huánglì تقویم سال پیش ـ کنایه از چیزهای از کار افتاده وغیر مستعمل

【隔片】gépiàn 〈机〉 ورقه‌های فلزی یا پلاستیکی مخصوص فاصله گذاری

【隔墙】géqiáng 〈建〉 دیوار جدا کننده، حد فاصل

【隔墙有耳】gé qiáng yǒu ěr دیوار موش دارد، موش گوش دارد.

【隔热】gérè 〈建〉 ضد گرما، عایق گرما، مانع نفوذ گرما

【隔日】gérì پس فردا

【隔三差五】gé sān chà wǔ اغلب، در میان فاصله کم

【隔扇】géshan تخته جدا کننده

【隔声】géshēng 〈建〉 ضد صدا، عایق صدا: ～板 تخته ضد صدا/～材料 مواد جدا کننده صدا، مواد عایق صدا، تخته یا مقوایی که عایق صداست

【隔靴搔痒】gé xuē sāoyǎng دستی از دور بر آتش داشتن، خاراندن پا از بیرون کفش ـ کنایه از تلاش بی ثمر کردن برای یافتن یك راه حل، کار بیهوده کردن

【隔夜】géyè از شب گذشته: 把～的饭菜热一热。 خوراك دیشب را گرم کنید. پس مانده

【隔心】géxīn کدورت، سوء تفاهم

【隔音】géyīn ①(隔绝声音) ضد صدا، عایق صدا، مانع نفوذ صدا: ～室 اطاق ضد صدا، اطاق عایق صدا ②(隔离音节) مقطع هجا: ～符号 علامت مقطع هجا، علامت هجایی

【隔远】géyuǎn ①(距离远) فاصله دور ②(疏远) دوری جستن

嗝 gé ①(饱嗝) آروغ (در نتیجه پرخوری): 打饱～ آروغ زدن ②(冷嗝) سیری (در نتیجه سردی کردن): 打～儿 آروغ زدن

膈 gé دیافراگم، حجاب حاجز

【膈膜】gémó حجاب حاجز، دیافراگم

镉 gé 〈化〉 (Cd) کادمیوم

骼 gé 见"骨骼"gǔgé

gě

个 gě 见"自个儿"zìgěr
另见 gè

合 gě واحد وزن برای غله (یکدهم لیتر)
另见 hé

舸 gě کرجی، قایق

盖 Gě 〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

葛 Gě 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 gé

【葛仙米】gěxiānmǐ 〈植〉 نوعی جلبك ریز آبی رنگ بنام "Nostoc"

gè

个 gè ①〈量〉(a)[多用于没有专用量词的名词]: 三～苹果 سه عدد سیب/两～星期 دو هفته/一～故事 یك داستان/第三～年头 سومین سال (b)[用于约数的前面]: 这点活儿有～两三天就干完了。 این کار کوچك را به آسانی می توان در دو سه روز تمام کرد./他一天走～百儿八十里也不觉得累。 او می‌تواند بدون احساس خستگی در یك

(c)[用于带宾语的动词后面]:洗～澡吧! روز حدود پانزده فرسنگ پیاده راه برود. 或 يك حمام بكنيم! 睡～好觉。دوشى بگيريم/ يك خواب راحت بكن! (d)[用于动词和补语之间]:砸～稀巴烂 / تكه تكه كردن 吃～饱 غذاى كافى خوردن، سير شدن 他笑～不停。/ او مدام مى خندد. 忙～不停。آن قدر سخت مشغول كار است كه وقت استراحت ندارد. ②(单独的) تك، تنها، تكنوازى

另见 gě

【个把】gèbǎ 〈口〉(نفر) يكى دو (نفر)، يك يا دو: 不～人少 اگريكى دو نفر كم داشته باشيم، اشكالى ندارد.. 要紧。

【个把】gèbǎ حدودا يكى: 他们谈了～钟头。 آنها حدودا يك ساعت صحبت كردند.

【个别】gèbié ①(单个;个人) فردى، انفرادى، تكى: 从～到一般 / از جزء به كل 差异〈心〉 تفاوتهاى فردى/ 辅导～ كمكهاى فردى 同某人～谈话 / با كسى صحبت خصوصى داشتن ②(少数;少有) بسيار كم، نادر، كمياب، استثنائى: 这种情况是极其～的。/ چنين مواردى نادر وكمياب است. 情况～ وضع استثنائى

【个个】gègè هر يك ، همه: 这些战士～都是好样儿的。 اين سربازان همه مردانى با غيرت وشجاع هستند.

【个儿】gèr ①(身材、物体的大小) قد، اندازه: 他～小,劲儿可不小。/ با اينكه تنومند نيست ولى خيلى قوى است. 瞧这梨的～! نگاه كن، چه گلابى بزرگى! ②(一个个的人或物) يكى يكى، يكايك: 论～卖 / دانه دانه فروختن 挨～问好 از يكايك آنها احوالپرسى كردن

【个人】gèrén ①(一个人;私人) شخص خود،شخصى،فردى: 项目～ / رشته‌هاى انفرادى(در ورزش) 迷信～ / فرد پرستى 主义～ / خود پسندى، خود 英雄主义 / قهرمان بازى فردى ②(我) شخصا، من: ～认为没有必要。/ من شخصا بر آنم كه اين كار لزومى ندارد. پرستى، فردگرايى

【个体】gètǐ فردى، انفرادى، شخصى: 户～ كاسب كار / 经济～ اقتصاد خصوصى، توليد كننده يا بازرگان خصوصى / 经营～ شخصى، اقتصاد خصوصى توليد يا بازرگانى فردى / 劳动者～ وخصوصى توليد كنندگان خصوصى / 农民～ كشاورزان انفرادى / 小生产者～ خرده مالك / 所有制～ مالكيت خصوصى

【个条】gètiáo 〈方〉 قد انسان

【个头儿】gètóur 〈方〉 قد، اندازه، بزرگى: 这种西瓜～大。/ بزرگى اين نوع هندوانه واقعا قابل توجه است. 这个人～不小。 اين آدم واقعا قد بلندى دارد.

【个性】gèxìng خصلت فردى، فرديت: 矛盾的共性和～ / جنبهء مشترك وجنبهء اختصاصى تضاد 这孩子～很强。 اين بچه خصلت فردى متمايزى دارد.

【个中】gèzhōng در آن: 人～ / شخص مطلع 奥妙～ داستان درونى آن، راز آن، رمز آن

【个子】gèzi قد، قامت، بلندى اندام: 高～ بلند، بلند قد، بلند قامت

各

各 gè هر، مختلف، گوناگون: 阶层知名人士～ شخصيتهاى گوناگون از طبقات مختلف / 种～ محافل گوناگون 业～行～ / سرشناس 派政治力量～ نيروهاى سياسى احزاب گوناگون، مختلف / 样～ گوناگون 不相同～ / با هم هيچ جنبهء مشتركى نداشتن 就～位! 〈体〉 مختلف / بجاى خود! حاضر!

【各半】gèbàn نصفانصف، پنجاه در صد: 成败的可能性～。/ امكان موفقيت و امكان شكست تقريبا مساوى است. 我们车间男女工人～。 در كارگاه ما نيمى از كارگران مرد هستند ونصف ديگر زنان.

【各奔前程】gè bèn qiánchéng هر كس راه خود را دنبال مى‌كند.

【各别】gèbié ①(各个不同) متفاوت، جور واجور: 对待～ (با افراد يا اشياء) به طرق مشخص رفتار كردن ②(特别)〈方〉 غيرعادى، عجيب وغريب: 这个人真～。 چه آدم عجيبى! 或 آدم مضحكى! 这只闹钟样式～。/ اين ساعت شماطه اى بسيار عجيب وغريب به نظر مى‌رسد.

【各持己见】gè chí jǐjiàn هر كس بر عقيدهء خود پافشارى مى‌كند.

【各打五十大板】gè dǎ wǔshí dàbǎn هر دو طرف را بدون تميز و تشخيص ملامت كردن، هم بى گناه را وهم گناه كار را تنبيه كردن، همه را با يك چوب راندن، تر و خشك را با هم سوزاندن

【各得其所】gè dé qí suǒ هر فردى موقعيت مناسب خود را داراست، هر كس مى‌تواند نقش خود را به خوبى ايفاء كند.

【各…各…】gè…gè… ①(各人自己) هر كس...خودش...: 分好了工,就各干各的去吧。 حالا كه كار هر كس معلوم شد مى‌توانيم كار خود را شروع كنيم. 就～位! 〈军〉 (شعار نظامى) به جاى خود!هر كس سردرآخور خود دارد! 各吹各的号,各唱各的调。 هر كس به شيپور خود مى دمد ونغمهء خود را سر مى‌دهد ــ يعنى هر كس بروش خود كارها را انجام مى‌دهد. ②(各种) جور واجور، گوناگون: 各式各样的农机 ماشين‌آلات مختلف كشاورزى

【各个】gège ①(所有的) گوناگون، مختلف، هر كدام: 革命～发展阶段 مراحل گوناگون تحولات انقلاب / 社会上的～阶级 طبقات گوناگون جامعه ②(逐个) يكى پس از ديگرى، يكى‌يكى، جداگانه: 击破～ يكى را پس از ديگرى نابود ساختن

【各个儿】gègěr 〈方〉 خود، خودم

【各级】gèjí درجات ومراتب مختلف: 领导机关～ ارگانهاى رهبرى در درجات متفاوت / 人民代表大会～ كنفرانس نمايندگان خلق در درجات متفاوت

【各界】gèjiè محافل گوناگون: 人民～ / مردم محافل گوناگون 人士～ شخصيتهاى محافل گوناگون

【各尽所能,按劳分配】gè jìn suǒ néng, àn láo fēnpèi از هر كس برحسب استعدادش، به هر كس بر حسب كارش

【各尽所能,按需分配】gè jìn suǒ néng, àn xū fēnpèi از هر كس بر حسب استعدادش، به هر كس برحسب احتياجش

【各取所需】gè qǔ suǒ xū هر كس به قدر نياز خود بر مى دارد.

【各人】gèrén هر كس: 自扫门前雪,不管他人瓦上霜。 هر كس برف جلو در خود را جاروب مى كند وكارى به شبنم يخ زده روى بام همسايهء خود ندارد ــ يعنى هر كس فقط به كار

خودش توجه دارد.

【各色】 gèsè همه‌گونه، گوناگون، انواع واقسام: ~货物一应俱全。همه‌گونه کالا در این فروشگاه یافت می شود.

【各抒己见】 gè shū jǐjiàn هر کس نظرات خود را ابراز می‌کند.

【各位】 gèwèi ①(诸位) هر کس، حضار، حاضران: ~请注意! حاضران، توجه بفرمایند! ②(所有的) همه، کلیه: ~代表 نمایندگان

【各向同性】 gè xiàng tóngxìng 〈物〉 (فیزیك) دارا بودن خواص فیزیکی مشابه در جهات مختلف

【各向异性】 gè xiàng yìxìng 〈物〉 (فیزیك) دارا بودن خواص فیزیکی مختلف در جهات مختلف

【各行其是】 gè xíng qí shì هر کس کاری را صحیح می‌داند انجام می‌دهد، هر کس راه خود را دنبال می‌کند.

【各有千秋】 gè yǒu qiānqiū هر کس نقاط قوتی دارد، هر موجودی جنبه‌های قابل ستایشی دارد.

【各有所长】 gè yǒu suǒ cháng هر فردی امتیازات خاص خود را دارد

【各有所好】 gè yǒu suǒ hào هر کس به چیزهائی علاقه‌مند است و برعکس به چیزهائی علاقه‌مند نیست.

【各执一词】 gè zhí yī cí هر کس برای خود دلایلی دارد.

【各自】 gèzì هر کس، هر کدام، هر یك، به ترتیب مخصوص خود

【各自为政】 gè zì wéi zhèng هر کسی کارها را به سلیقهٔ خود انجام می‌دهد، هر فردی کارها را به نحوی که خود می‌پسندد، اداره می‌کند.

虼 gè

【虼蚤】 gèzao 〈口〉 کیك، کك

铬 gè 〈化〉 (Cr) کرومیوم

【铬矾】 gèfán 〈化〉 آلومینیوم کرومیوم

【铬钢】 gègāng 〈冶〉 فولاد کرومیوم

【铬镍钢】 gèniègāng فولاد کرومیوم ـ نیکل

【铬鞣】 gèróu 〈皮革〉 دباغی کرومیوم، چرم کرومیوم

【铬铁】 gètiě کرومیوم آهن‌دار: ~矿 سنگ معدنی کرومیت

硌 gè 〈口〉 (چیز سخت یا برآمده) فشار آوردن یا تحریك کردن: 褥子没有铺平,躺在上面~得难受。تشك خوب پهن نشده که هنگام خوابیدن بدن را معذب می‌کند. / 鞋里有砂子,~脚。سنگریزه به کفش من رفته وپایم را اذیت می‌کند.

gěi

给 gěi ①(使得到) دادن، بخشیدن، سپردن، عطا کردن: 他~了我们勇气和力量。او به ما شجاعت ونیرو بخشیده است. / 这个城市~我们的印象很好。از این شهر خاطرات خوبی در ذهن ما بجا مانده است. / 这本书是~你的。این کتاب خدمت شما تقدیم می شود. ②[用在动词后面,表示交付]: 交~他那封信了。نامه را به دستش دادند. / 我把房门钥匙留~了他。کلید اطاق را برای او گذاشتم. ③[表示行为的对象或有关事物] به خاطر، برای: 她~孤寡老人洗衣。او برای سالمندان بی‌فرزند رختشوئی می‌کند. / 我来~你当翻译。من شفاها برای شما ترجمه می‌کنم. / 我~孩子们讲了个故事。داستانی برای بچه‌ها نقل کردم. ④(叫;让) اجازه دادن، گذاشتن: ~我看看。اجازه به دهید آنرا ببینم. ⑤[表示被动,相当于"被"]: 这些敌人全~游击队歼灭了。واحدهای دشمن را کاملا از پای در آوردند. پارتیزانی، / 我们的衣服~雨水淋湿了。باران لباس ما را خیس کرد. ⑥〈助〉[常与前面"叫"、"让"、"把"相呼应,以加强语气]: 我差点把这事~忘了。نزدیك بود که این کار را فراموش کنم. / 你把那本字典也~带来吧! لطفا آن فرهنگ را نیز همراه بیاورید.

另见 jǐ

【给水】 gěishuǐ ①〈机〉 تأمین آب: 锅炉~ تأمین آب برای دیگ بخار ②〈建〉 تأمین آب

【给以】 gěiyǐ [多用于抽象事物] دادن، در اختیار گذاشتن، بخشیدن، مبذول داشتن: ~充分的重视 توجه کامل مبذول داشتن / ~适当照顾 توجه شایانی به...مبذول داشتن / 给敌人以迎头痛击 ضربهٔ توسری بردشمن زدن

gēn

根 gēn ①(植物的根部) ریشه، بیخ، بن: 连~拔掉 از ریشه در آوردن / 扎~ ریشه کندن، ریشه کن کردن، از ریشه در آوردن ②〈数〉 ریشهٔ عدد، جذر: 平方~ جذر مربع / 8的立方~是2。جذر مکعب ۸مساوی است با۲. / 求~ دوانیدن ریشه یا بنیان از عددی ③〈化〉 بنیان، رادیکال (شیمی): 酸~ رادیکال اسیدی ④(下部) ته، بن، آخر: 舌~ ته زبان، جذر گرفتن / 墙~ بن دیوار، بخش پائینی دیوار ⑤(本源) بنیاد، اساس، موجب، سبب، انگیز: 祸~ منتهالیهٔ زبان / سبب وموجب بدبختی / 穷~ موجبات فقر / 刨~问底 اسباب ⑥(彻底) از ریشه، کاملا، از بنیاد: ~除 ریشه کن کردن، از ریشه در آوردن، قلع و قمع کردن ⑦〈量〉[用于细长的东西]: 一~针 یك عدد سوزن / 一~火柴 یك عدد کبریت

【根本】 gēnběn ①(最重要部分) اصلی، اساسی، عمده: ~原因 علت اصلی / ~矛盾 تضاد عمده / ~错误 اشتباه عمده یا کار خطیری که اهمیت اساسی / 一件带~性的大事 اصلی داشته باشد / 从~上 از ریشه، از اساس / 两种~对立的世界观 دو جهان بینی کاملا متضاد / 千头万绪抓~。هنگام برخورد با مسایل متعدد ما باید نیروی خود را بر مسایل مهم و اساسی متمرکز کنیم. ②(从来) هرگز، هیچگاه، به هیچوجه، اصلا: 这话我~没说过。من به هیچوجه این حرف را نگفته ام. ③(完全)[多用于否定] ابدا، اصلا: 我~不知道。من اصلا از این موضوع اطلاعی نداشتم. / 我~不赞成你的意见。کاملا با نظر شما مخالفم. ④(彻底) کامل، نهایی، اساسی: 问题已得到~解决。حالا قضیه به طور کامل حل شد.

【根本法】 gēnběnfǎ قانون اساسی

【根除】gēnchú ريشه كن كردن، از بيخ كندن، كاملا نابود كردن، قلع وقمع كردن: ~水患 صدمات وارده از رودخانه را ~ كردن/ 要~一切形式的殖民主义。 به‌طور نهايي برطرف كردن استعمار به هر شكلي كه باشد بايد ريشه كن شود.

【根底】gēndǐ ①پايه، اساس، بنياد: 他的德文~好。 او در زبان آلماني پايه‌ء محكمي دارد./ 墙上芦苇,头重脚轻~浅。 نی روييده بر سر ديوار گرانسر، ناتوان ساقه ونازك ريشه ــ كنايه از مردم بی دانش ولي پرادعا ②(底细) بنياد، اصل، علت: 摸清~ از زمينه‌ء علت امری را معلوم كردن/ 我不了解他的~。 تجربيات او بی‌خبرم.

【根雕】gēndiāo كنده‌كاری روی ريشه‌ء درخت

【根腐病】gēnfǔbìng 〈农〉 زنگ گياهی، زنگ زدگی ريشه

【根荄】gēngāi ريشه‌ء درخت وگياه (اشاره به اساس وپايه‌ء اشياء)

【根痼】gēngù 〈书〉 بيماری مزمن

【根冠】gēnguān 〈植〉 سلول های محافظ انتهای ريشه

【根号】gēnhào 〈数〉 علامت راديكال، نشان راديكال

【根基】gēnjī شالوده، بنياد، پايه: 打好~ شالوده‌ء محكمی ريختن

【根茎】gēnjīng 〈植〉 ساقه‌ء زير زمينی ريشه مانند

【根究】gēnjiū از ريشه جستجو كردن، ريشه وعلت امری را معلوم كردن: 真相~ حقيقت امری را جستجو كردن

【根据】gēnjù ①(按照) بر طبق، بر اساس، به موجب، بر حسب: 天气预报~ بر اساس پيشگويی هوا/ 具体情况~ مطابق وضعيت مشخص/ 公报的精神~ طبق روح اعلاميه ②(作为依据的事物) پايه، اساس، شالوده، زمينه: 说话要有~。 در صحبت كردن از ادعای بی‌پايه بايد پرهيز كرد./ 毫无~ بی اساس، بی‌پايه

【根据地】gēnjùdì پايگاه

【根绝】gēnjué ريشه كن كردن، نابود ساختن، قلع وقمع كردن: 血吸虫病~ بيماری شيستوزومياز را كاملا از بين بردن/ 工伤事故~ از وقوع حوادث در حين كاركاملا جلوگيری كردن

【根瘤】gēnliú 〈植〉 برآمدگی و غده‌ء روی ريشه‌ء گياه: 菌~ باكتريهای غده‌ء ريشه‌ء گياه

【根毛】gēnmáo 〈植〉 مويچه‌های جاذب آب و مواد معدنی در ريشه

【根苗】gēnmiáo ①(根和苗) ريشه و جوانه ②(根由) ريشه، سبب، علت

【根深蒂固】gēnshēn-dìgù ريشه دوانده، ديرينه، عميق: ~的偏见 تعصب ديرينه

【根深叶茂】gēnshēn-yèmào ريشه‌های عميق و برگهای پرپشت داشتن

【根生土长】gēnshēng-tǔzhǎng در زادگاه خود به دنيا آمدن و بار آمدن

【根式】gēnshì 〈数〉 (رياضی) ريشه، راديكال

【根外追肥】gēnwài zhuīféi 〈农〉 محلول يا پودر كود را بر برگهای گياه پاشيدن

【根问】gēnwèn بازپرسی كردن، باز جوئی كردن

【根性】gēnxìng سبب، علت

【根由】gēnyóu سبب، منشاء، سرچشمه

【根源】gēnyuán منشاء، سرچشمه، ريشه: 战争的~ منشاء جنگ/ 分析犯错误的思想~ ريشه‌های ايدئولوژيك اشتباهات را مورد تحليل وتجزيه قرار دادن

【根植】gēnzhí ريشه دوانيدن

【根治】gēnzhì از ريشه معالجه كردن، از ريشه درمان كردن: 疾病~ بيماری را از ريشه معالجه كردن/ 手术〈医〉~ عمل جراحی كامل/ 海河~ مهار كردن قطعی رودهای هه‌ء

【根轴系】gēnzhóuxì 〈植〉 نظام ريشه (گياه شناسی)

【根子】gēnzi 〈口〉 ريشه، منشاء، سرچشمه: 这件案件的~很深。 رسيدن به عمق اين پرونده بسيار مشكل است.

跟 gēn ①(后跟) پاشنه: 脚~ پاشنه‌ء پا/ 鞋后~ پاشنه‌ء كفش ②(跟随) دنبال آمدن، تعقيب كردن: 我来~! به دنبال من بيائيد!/ 他说得太快,我~不上。 او بسيار تند حرف می‌زند و من نمی‌توانم صحبت او را دنبال كنم./ 请~我念! لطفا با من بخوانيد!/ 形势~紧 با اوضاع پهلو به پهلو همگام بودن، اوضاع را مد نظر قرار دادن ③〈介〉[表示"和"、"同"]: 有事~群众商量 اگر مساله ای پيش آمد، با مردم مشورت كنيد./ 农民~一起劳动 به اتفاق دهقانان به كار زراعتی پرداختن ④〈介〉[表示"向"、"对"]: 快~大伙说说。 اين مطلب را زود به اطلاع همه برسانيد./ 错误思想作斗争~ عليه نظرات نادرست مبارزه كردن ⑤〈介〉[引出比较的对象]: 今天的工作~往常一样。 كار امروز با كار روزهای ديگر فرقی ندارد./ 她待我~待亲儿子一样。 او با من همچون فرزند خود رفتار می كند. ⑥〈连〉 و: 他的臂膀~腿都受伤了。 هم بازو وهم پايش زخم برداشت.

【跟班】gēnbān ①(跟随工作班次) بطور منظم در شيفت كار (كادرهای رهبری) برای دوره‌ء ~劳动 يا كلاس شركت داشتن ②〈旧〉(官员身边的仆人) فراش، معينی در كارگاه كار كردن پادو، نوكر، پيشكار

【跟不上】gēnbushàng عقب ماندن، به پای كسی نرسيدن

【跟差】gēnchāi فراش، پادو، نوكر، پيشكار

【跟从】gēncóng ①(依从;随从) اطاعت كردن، ملتزم بودن ②(女子嫁人) (زن) شوهر گرفتن ③(旧指随从人员) ملتزمين

【跟得上】gēndeshàng عقب نماندن، به پای كسی رسيدن

【跟丁】gēndīng فراش، پادو، نوكر، پيشكار

【跟斗】gēndou پشتك

【跟脚】gēnjiǎo 〈口〉①(鞋子大小合适) اندازه‌ء پا بودن: 鞋~。 اين كفش درست اندازه‌ء پای من است. ②(随即) بلافاصله، بسيار نزديك: 你刚走,他~就来找你。 همينكه شما اين جا را ترك كرديد، او برای ديدن شما آمد.

【跟进】gēnjìn 〈军〉 تعقيب كردن

【跟屁虫】gēnpìchóng 〈方〉 دنباله‌رو(بيشتر اشاره به بچه ها)

【跟前】gēnqián جلو، نزديك، پيش: 请到台子~来! بفرماييد جلوی ميز./ 他把我叫到~又讲了几句。 او مرا پيش خود خواند وچند جمله‌ء ديگر به من گفت.

【跟前】gēnqian با، نزد، پيش، دور و بر: 他~只有一个子

فقط يك فرزند با او زندگى مى كند.女。'

【跟人】gēnrén ①〈口〉(妇女嫁人)(زن) شوهر گرفتن ②〈方〉(给人当仆人)نوكرى كردن

【跟上】gēnshang همگام بودن، به پاى كسى رسيدن: 亿万~人民前进的步伐 همگام شدن با پيشرفت ميليونها نفر/快~! با مقتضيات زمان همگام/زودباش، جلوبيا!跟不上形势的需要 نبودن

【跟随】gēnsuí به اتفاق رفتن:这个连队曾经~领袖们长征过。 اين گروهان در راهپيمايى طولانى در كنار رهبران بودند.

【跟趟儿】gēntàngr 〈口〉①(赶上一般人的水平)به پاى كس معمولى رسيدن ②(来得及)وقت كافى داشتن

【跟头】gēntou ①(摔倒)زمين خوردن، افتادن: 摔~ زمين خوردن، افتادن ②(翻转动作)پشتك، شيرجه، معلق: 翻~ پشتك زدن، معلق زدن، شيرجه رفتن

【跟头虫】gēntouchóng نوزاد پشه، شفيره

【跟着】gēnzhe بلافاصله پس از، در تعقيب:听完报告,我们~就讨论。 بلافاصله پس از استماع گزارش، ما به بحث پرداختيم./革命形势变了,革命的策略也必须~改变。 تاكتيك انقلاب بايد با تغييرات اوضاع همآهنگ باشد.

【跟踪】gēnzōng تعقيب كردن، از پى...رفتن، دنبال...را گرفتن: ~追击 تعقيب كردن/~雪地 رد پاى كسى را در برف تعقيب كردن/~敌舰 ناو (كشتى) دشمن را تعقيب كردن وحمله آوردن

gén

哏 gén 〈方〉①(滑稽;有趣)مضحك،خنده‌آور، خنده‌دار ②(滑稽有趣的语言或动作)سخن ويا حركت خنده آور

gěn

艮 gěn ①(直性子;生硬)رك وپوست كنده؛ بى‌تعارف، بى ملاحظه:这个人真~。 اين آدم بسيار خشن وبى‌ملاحظه/تند، بى ملاحظه/他说的话太~。 او حرفهاى بسيار تند مى‌زند. ايست. ②(食物坚韧)سفت وسخت (در مورد خوراك)

gèn

亘 gèn بسط دادن، امتداد دادن، كشيدن، منبسط كردن: 横~ دراز كردن، طول دادن، ادامه دادن، تمديد كردن/群山绵~数百里。 اين سلسله كوه تاصدها كيلومتر ادامه دارد./~古以来 از قديم الايام تابحال

茛 gèn 见"毛茛"máogèn

gēng

更 gēng ①(改变;改换)تغيير دادن، دگرگون ساختن، عوض كردن، جانشين كردن: ~新 除旧 تغيير دادن 改 ~ جانشين كردن/改弦~张 راه جوان جانشين كردن چيزهاى نو به جاى اشياى كهنه/少不~事 تجربه، سابقه ②〈书〉تازه‌اى در پيش گرفتن و كم تجربه ③(指时间)هر يك از دو ساعت از ده ساعت شب: 打~ كشيك شبانه را اعلام كردن(هر دو ساعت يك بار)/三~ در دل شب، در نيمه‌هاى شب/五~寒 سردى هوا در 半夜 سپيده دم

另见 gèng

【更变】gēngbiàn تغيير دادن

【更次】gēngcì كشيك شبانه (برابر دو ساعت)

【更迭】gēngdié بطور متناوب تغيير دادن، تغيير دادن: 内阁~ تغيير در كابينه

【更动】gēngdòng تغيير، تعويض، دگرگونى: 人事~ تغييرات پرسنل، تعويض افراد/图案已有所~。 طرح نقاشى تغيير يافته است.

【更番】gēngfān به نوبت، به نوبه، پشت سر هم: ~出差 به نوبت به مأموريت رفتن

【更夫】gēngfū 〈旧〉اعلام كننده وقت وساعت شب

【更改】gēnggǎi تغيير دادن، عوض كردن: 由于天气恶劣,飞机不得不~航线。 به علت بدى هوا، هواپيما ناچار شد مسير خود را تغيير دهد./不可~的决定 تصميمات غير قابل تغيير

【更倌】gēngguān 〈方〉اعلام كننده وقت وساعت شب

【更换】gēnghuàn عوض كردن، تعويض كردن، تغيير دادن، جانشين ساختن: ~位置 تغيير مكان دادن/农展馆的展品常有~。 اشيايى كه در موزه كشاورزى به نمايش گذارده مى شود، اغلب عوض مى شود.

【更名】gēngmíng اسم خود را تغيير دادن

【更年期】gēngniánqī يائسگى

【更深人静】gēngshēn-rénjìng دل شب است و خاموشى در خاموشى نيمه شب، در دل شب: 在~的时候 حكمفرماست.

【更生】gēngshēng ①(复兴)تجديد حيات دادن، جان بخشيدن، زندگى تازه دادن: 自力~ اتكاء به نيروى خود، با اتكاء به نيروى خود زندگى تازه يافتن ②(再生)نو كردن، تجديد كردن: 可~和不可~的海洋资源 منابع دريايى تجديد شدنى وتجديد نشدنى

【更生霉素】gēngshēngméisù 〈药〉نوعى دارو بنام "Actinomycin D"

【更替】gēngtì تحويل، تعويض، جانشينى: 生产方式的~ جانشينى يك شيوه توليدى توسط شيوه توليدى ديگر/季节~ تحويل فصل

【更新】gēngxīn تجديد، تبديل، تعويض، تازگى يافتن: 万象~。 همه چيز سيماى نوينى يافته است./设备~ تجديد تجهيزات

【更新换代】gēngxīn-huàndài جانشين كهنه شدن نو

【更新世】Gēngxīnshì 〈地〉پليستوسن(عهد چهارم زمين‌شناسى)

【更衣】gēngyī عوض كردن لباس: ~室 اطاق رخت كن

【更正】gēngzhèng (غلطهائى در بيانات يا مقالات روزنامه را) تصحيح كردن

庚 gēng ①(天干的第七位)مقام هفتم از ساقه هاى

آسمانی دهگانه در تقویم کشاورزی چینی ②(年龄) سن وسال: 同~ همسن وسال

【庚齿】gēngchǐ 〈书〉 سن وسال

鹒 gēng 见"鸧鹒"cānggēng

耕 gēng شخم زدن؛ کاشتن، کشت وکار کردن: ~田 زمین شخم زدن / ~春 شخم بهاری / ~者有其田。 زمین متعلق به زارع است. / 深~细作 شخم عمیق و زراعت دقیق

【耕畜】gēngchù حیواناتی که در کار زراعتی از آنها استفاده می‌شود

【耕地】gēngdì ①(用犁耕田) شخم کردن زمین ②(种植作物的土地) زمین قابل کشت و زرع: ~面积 مساحت زمین زیر کشت

【耕具】gēngjù وسایل واسباب زراعت وکشاورزی

【耕牛】gēngniú گاو زراعتی

【耕耘】gēngyún شخم زدن و وجین کردن؛ کشت و زرع کردن: 一分~，一分收获。 هر چه بیشتر شخم می زنی و وجین می‌کنی بیشتر برداشت می‌کنی.

【耕种】gēngzhòng کشت وکار کردن، زراعت کردن

【耕作】gēngzuò کشاورزی، زراعت، کشت و زرع: ~方法 شیوه و روش کشاورزی / ~机械 ماشین آلات کشاورزی / ~技术 تکنیك زراعتی / 园田化~ کشتکاری مزارع به روش باغداری / ~制度 سیستم کشت و زرع

羹 gēng سوپ بسیار غلیظ (معمولا شور): 鸡蛋~ فرنی تخم مرغ / 鱼~ سوپ بسیار غلیظ ماهی

【羹匙】gēngchí قاشق سوپ

【羹汤】gēngtāng سوپی که با گوشت وسبزیجات درست می شود

gěng

埂 gěng ①(田埂) کرت ②(土埂) خاکریز طویل وکم عرض ③(土堤) سد، بند، حصار خاکی

耿 gěng ①〈书〉(光明) تابان، درخشان ②(正直) درست، درستکار، باوفا، وفادار ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【耿耿】gěnggěng ①(忠诚) وفادار، باوفا؛ وقف عموم شده: 忠心~为革命 نشان دادن خلوص نیت و وفاداری نسبت به انقلاب ②(有心思) اندیشمند، متفکر: ~不寐 بی‌خوابی کشیدن در نتیجهٔ فکر زیاد دربارهٔ چیزی / ~于怀 چیزی به دل گرفتن وفراموش نکردن

【耿直】gěngzhí درستکار، صدیق، راست، عادل: 秉性~ فطرتا درستکار و عادل بودن

哽 gěng ①(声气阻塞) بغض گلوی کسی را گرفتن، احساس عقده ای در گلو داشتن ②(喉咙被食物堵住) چیزی در گلو گیر کردن

【哽塞】gěngsè بغض گلوی کسی را گرفتن

【哽噎】gěngyē چیزی در گلو گیر کردن؛ بغض گلوی کسی را گرفتن

【哽咽】gěngyè گریه در گلو گرفتن، بغض کردن

梗 gěng ①(枝;茎) ساقه، شاخه: 花~ ساقهٔ گل / 菜~ ساقهٔ سبزیجات ②(挺直) راست کردن، بی‌پیچ وخم نگاه داشتن: ~着脖子 گردن خود را راست نگه داشتن ③(直爽) راستگو، درستکار، عادل، صادق: 直~ راست، صادق، راستگو ④〈书〉(顽固) سرسخت، لجوج ⑤(妨碍;阻塞) مسدود شدن، مانع شدن: 从中作~ مانع تراشی کردن، ایجاد زحمت کردن

【梗概】gěnggài خلاصه، خطوط کلی چیزی، گزیدهٔ مطلبی: 故事的~ خلاصهٔ داستان / 了解事情的~ پی بردن به خلاصهٔ موضوع

【梗塞】gěngsè ①(阻塞) مسدود کردن، مانع شدن: 交通~ راه بندان ترافیك ②〈医〉 (طب) ناحیه ای که در اثر وقفهٔ گردش خون در رگ بافت‌های آن مرده باشد، انفاکسیون: 心肌~ انفاکسیون عضلات قلب، سکتهٔ قلبی

【梗直】gěngzhí راست ودرست، درستکار، عادل وصدیق

【梗滞】gěngzhì مسدود شدن

【梗阻】gěngzǔ ①(阻塞) مانع شدن، مسدود شدن، سد شدن: 横加~ بی‌جهت ایجاد مانع کردن، بی‌جهت اشکال تراشی کردن / 山川~ به وسیلهٔ کوهها و رودها از هم جدا افتادن، از همدیگر فاصلهٔ زیاد داشتن ②〈医〉 بسته شدن، مسدود شدن: 肠~ انسداد روده

颈 gěng 见"脖颈儿"bógěngr
另见 jǐng

鲠 gěng ①〈书〉(鱼骨) استخوان ماهی ②(鱼骨卡在喉咙里) گیر کردن استخوان ماهی در گلو

【鲠直】gěngzhí راست، درست، درستکار، راستگو، عادل

gèng

更 gèng 〈副〉①(越发;愈加) بیشتر، بیش از پیش: 今天的北京~美丽了。 امروز شهر پکن از هر زمان دیگر زیباتر است. ②(再;又) به علاوه، مجدد، از این گذشته: 不能压制批评，~不能打击报复。 نباید مانع انتقاد شد و از این گذشته در این امر نباید به فکر تلافی بود. / ~有甚者 بدتر از این، از این بیشتر / ~上一层楼 به طبقهٔ بالاتری آمدن ـ کنایه از رسیدن به هدف بالاتر
另见 gēng

【更加】gèngjiā 〈副〉 بیشتر، بیش از پیش، باز هم: 公共财产，应该~爱护。 در حفاظت از اموال دولتی دقت بیشتری باید داشت. / 她学习比过去~勤奋了。 او در تحصیل کوشش وپشتکار بیشتری نشان داد. 又作"更其"

【更为】gèngwéi بیشتر، زیادتر

gōng

工 gōng ①(工人;工人阶级) کارگر، طبقهٔ کارگر: 女~

矿~ کارگر معدن، معدنچی ~/ کارگر زن 欲善其事,必先利其器。 هر کس باید وسایل کار خود را مجهز کند تا بتواند کار. سر کار رفتن، در محل ~ 上 : کار ② (工作) بهتری انجام دهد. در مواد خام ودر مصرف ~ 又省 ,既省料 / کار حاضر شدن ~ 动 : طرح، پروژه ③ (工程) نیروی کار صرفه جویی کردن کامل شدن یك پروژه، شروع به ~ 竣 / پروژه‌ای را آغاز کردن 交战 ~ / صنایع شیمی ~ 化 : صنعت ④ (工业) بهره برداری کردن سهمیه کار در ⑤ (工作定额) رشته‌های صنایع وحمل ونقل 线 برای انجام این پروژه 。~ 这项工程需五千个 : روز، روزکار پیشه‌وری، تکنیك، ⑥ (技术修养) پنج هزار روزکار لازم است. (擅长于) ⑦ هنر آوازه خوانی ~ 唱 : مهارت، هنرمندی، استادی در سرودن شعر 诗善画 ~ : ماهر بودن، استاد بودن، هنرمند بودن 巧 ~ : ظریف‌کاری، هنرمندی (精细) ⑧ ونقاشی مهارت داشتن یك نت از یك سلسله نت بنام 〈乐〉 ⑨ ظریف‌کاری و هنرمندی «گون چی پو» (工尺谱) در موسیقی ملی که مساوی است با نت «می» در موسیقی اروپائی

【工班】 gōngbān دسته کار

【工本】 gōngběn خرج، هزینه تولید 不惜 ~ : در تأمین هزینه تولید مضایقه نکردن

【工笔】 gōngbǐ 〈美术〉 نقاشی ریزه‌کاری به سبك چینی، میناتور به سبك چینی

【工兵】 gōngbīng سرباز نقب زن 部队 ~ : واحدهای مهندسی، سرباز کلنگ دار و نقب زن تونل 坑道 ~ / واحدهای نقب زن 轻 / سرباز در رشته مهندسی سبك (重) ~ (سنگین)

【工部】 Gōngbù دیوان صنایع، وزارت صنایع در چین باستان

【工厂】 gōngchǎng کارخانه 铁 ~ : کارخانه آهن، کارخانه ذوب آهن / ~ 区 منطقه کارخانه

【工场】 gōngchǎng کارگاه

【工潮】 gōngcháo جنبش اعتراض‌آمیز کارگران، اعتصاب کارگری

【工尺】 gōngchě کلید موسیقی ملی چین — «گون چی» : ~ 谱 یك سلسله نت موسیقی سنتی چین

【工程】 gōngchéng مهندسی ساختمان، پروژه 土木 ~ : مهندسی کشوری 水利 ~ / پروژه آبیاری، راه وساختمان 队 ~ / بریگارد یا گروه ساختمانی

【工程兵】 gōngchéngbīng سرباز مهندسی، نقب زن 部队 ~ : واحدهای مهندسی

【工程地质学】 gōngchéngdìzhìxué علم زمین شناسی مهندسی

【工程师】 gōngchéngshī مهندس 总 ~ : سر مهندس، مهندس کل / 主任 ~ سر مهندس / 助理 ~ مهندس کمکی

【工党】 gōngdǎng حزب کار، حزب کارگر

【工地】 gōngdì محل ساختمان

【工读】 gōngdú تحصیل ضمن کار 生 ~ : دانشجویی که ضمن کار تحصیل می‌کند

【工读学校】 gōngdúxuéxiào مدرسه جوانان بزهکار، مدرسه‌ای که برنامه درسی آن همراه با کار عملی است

【工段】 gōngduàn ① (施工组织) بخشی از یك پروژه ② (基层生产组织) قسمتی از یك کارگاه

【工房】 gōngfáng 〈方〉 ① (工人宿舍) خوابگاه کارگر ② (厂房) کارگاه

【工分】 gōngfēn واحد کار(واحدی که نشان‌دهنده کمیت وکیفیت کار انجام شده ومزد پرداختی در کمون توده ای بود) : واحدهای کار را در دفترچه ~ 记 / ارزش پولی یك واحد کار 值 ~ ثبت کردن

【工蜂】 gōngfēng زنبور کارگر، زنبور عمله

【工服】 gōngfú لباس کار

【工夫】 gōngfu ① (时间) وقت، زمان : 他三天 ~ 就学会了游泳。 او در ظرف سه روز شنا کردن را یاد گرفت. 明天有 ~ 再来吧! اگر وقت دارید فردا دو باره تشریف بیاورید. ② (花费的力气) کار، زحمت، کوشش، سعی : 他在这幅画上下了不少 ~。 او برای کشیدن این تصویر زحمت بسیار کشید. / 花了好大 ~ کار زیاد کردن، زحمت بسیار کشیدن ③ (技能;本领) هنر، هنرمندی، استادی، مهارت : 这位杂技演员真有 ~。 این بازیگر آکروبات استادی وهنرمندی بسیار از خود نشان داد.

【工会】 gōnghuì اتحادیه کارگری، اتحادیه کار

【工间操】 gōngjiāncāo نرمش در بین ساعات کار

【工件】 gōngjiàn قطعات ماشین، قطعات کار 夹具 ~ : جای نگهداری قطعات کار

【工匠】 gōngjiàng استاد کار، صنعتکر، کارگر ماهر

【工具】 gōngjù وسایل کار، اسباب کار، ابزار 木工 ~ : وسایل نجاری / 生产 ~ ابزار تولیدی / 运输 ~ وسایل حمل ونقل / 改革 ~ پیشرفت و اصلاح در وسایل کار

【工具钢】 gōngjùgāng فولاد جهت ساختن ابزار کار

【工具书】 gōngjùshū کتاب مرجع، فرهنگ

【工绝】 gōngjué 〈书〉 بسیار ظریف

【工竣】 gōngjùn 〈书〉 به پایان رسیدن پروژه

【工科】 gōngkē رشته‌های صنعتی ومهندسی 大学 ~ : دانشگاه صنعتی ومهندسی

【工力】 gōnglì استادی، هنرمندی، مهارت، حذاقت، زبردستی : ~ 深厚 مهارت واستادی قابل توجه از خود نشان دادن / 颇见 ~ مهارت بسیار از خود نشان دادن

【工丽】 gōnglì ظریف و زیبا

【工联主义】 gōngliánzhǔyì اصول تشکیلات اتحادیه، اتحادیه گرایی، طرفداری از وحدت و اتحاد (unionism)

【工龄】 gōnglíng سابقه کار وخدمت : 一个有三十年 ~ 的老工人 کارگر مسنی با سی سال سابقه کار

【工帽】 gōngmào کلاه مخصوص کار

【工农】 gōngnóng کارگران و دهقانان 差别 ~ : تفاوت میان کارگران و دهقانان / 联盟 ~ اتحادیه کارگری و دهقانی / 子弟 ~ صنعت وکشاورزی / 子弟兵 ~ فرزندان خانواده کارگری یا دهقانی ارتش متشکل از کارگران و دهقانان

【工棚】 gōngpéng ① (住宿的简陋房屋) آلونك، بنای ساده ② (工作用的库棚) آلونك برای کار

【工期】 gōngqī محدودیت زمانی یك پروژه

【工钱】 gōngqián ① (零活的报酬) پاداش، اجرت، کار مزد، دستمزد : 做这套衣服要多少 ~ ? برای دوختن یك دست لباس مثل این، چقدر اجرت باید بدهم؟ ② 〈口〉 (工资) مزد حقوق،

دستمزد
【工巧】gōngqiǎo [多用于工艺品或诗文、书画] ظریف، زیبا، قشنگ، عالی
【工区】gōngqū محل کار، زمین زیر ساختمان
【工人】gōngrén کارگر: 产业~ کارگر صنعتی/ ~村 محله‌ٔ مسکونی کارگران/ ~居住区 محله‌ٔ مسکونی کارگران/ ~贵族 کارگر اشرافی
【工人阶级】gōngrénjiējí طبقه‌ٔ کارگر
【工人运动】gōngrén yùndòng جنبش کارگری 简称"工运"
【工日】gōngrì روز کار(واحد حساب کار یکروزه)
【工善】gōngshàn (در زمینه ای) متخصص بودن
【工伤】gōngshāng آسیب وصدمه ضمن کار
【工商界】gōngshāngjiè محافل صنعتی و بازرگانی
【工商联】gōngshānglián 〈简〉(工商业联合会) فدراسیون (یا انجمن) صنعتی و بازرگانی
【工商业】gōngshāngyè صنایع و بازرگانی: 私营~ صنایع و صنعتگران وبازرگانان 者~/بازرگانی شخصی
【工舍】gōngshè خوابگاه کارگر
【工时】gōngshí ساعت کار، روزکار
【工事】gōngshì استحکامات، حصار دفاعی
【工钿】gōngtián 〈方〉 دستمزد کارگر
【工头】gōngtóu سرکارگر، سر عمله، کارگر مباشر
【工徒】gōngtú ①(徒工) شاگرد کارگاه ②〈书〉(工匠) صنعتگر
【工团主义】gōngtuánzhǔyì پیروی از اصول اتحادیه‌ٔ صنفی، سندیکاگرائی
【工委】gōngwěi 〈简〉(工作委员会) کمیته‌ٔ کار
【工效】gōngxiào نتیجه‌ٔ کار، اثر بخشی کار، سودمندی کار
【工休日】gōngxiūrì روز تعطیل
【工序】gōngxù پروسه‌ٔ کار، ترتیب کار
【工业】gōngyè صنعت، صنایع: 轻~ صنایع سبك/ 重~ صنایع سنگین/ ~国 کشور صنعتی/ ~革命 انقلاب صنعتی/ ~酒精 الکل صنعتی/ ~基地 پایگاههای صنعتی/ ~化 صنعتی شدن/ ~品 مصنوعات صنعتی، فرآورده های صنعتی/ ~企业 مؤسسات صنعتی/ ~无产阶级 پرولتاریای صنعتی/ ~体系 سیستم صنعتی/ ~总产值 ارزش کل تولیدات صنعتی
【工衣】gōngyī لباس کار
【工蚁】gōngyǐ مورچه‌ٔ کارگر
【工艺】gōngyì ①(加工技术) تکنولوژی: ~流程 پروسه‌ٔ تکنولوژی/ ~规程 ملزومات و نیازهای تکنولوژی/ ~水平 سطح تکنولوژی/ ~要求 مقتضیات تکنولوژی ②(手工艺) صنایع وهنرهای دستی، هنر دستی: ~美术 وهنرهای دستی/ ~品 تولیدات صنایع وهنرهای دستی/هنرهای صنعتی
【工友】gōngyǒu 〈旧〉①[多用于工人之间的称呼] همکار، همقطار ②(勤杂人员) کارگران کارهای خدماتی نظیر فراش، سرایدار، دربان وغیره
【工于】gōngyú (در زمینه ای) متخصص بودن
【工余】gōngyú فراغت کار

【工贼】gōngzéi خائن به کارگران، اعتصاب شکن
【工长】gōngzhǎng سرکارگر، سرعمله، کارگر مباشر
【工整】gōngzhěng تمیز و مرتب: 字迹~ خط تمیز و مرتب داشتن
【工种】gōngzhǒng نوع کار در جریان تولید صنعتی
【工装】gōngzhuāng لباس کار
【工资】gōngzī حقوق، دستمزد، کارمزد: ~表 لیست حقوق/ 基本~ حقوق اصلی/ 附加~ ترمیم حقوق/ 袋 صورت پرداخت حقوق/ 级别~ کیسه‌ٔ حاوی حقوق/ 改革~ درجه‌بندی حقوق/ 率~ میزان حقوق/ 制~ اصلاح در سیستم حقوق/ سیستم حقوق
【工字钢】gōngzìgāng فولاد به شکل (I)
【工字梁】gōngzìliáng 〈冶〉 تیر به شکل (I)
【工字形】gōngzìxíng شکل (I)
【工作】gōngzuò کار، پیشه، شغل: 努力~ در کار کوشا بودن/ 他父亲在铁路上~。 پدرش در راه آهن کار می‌کند./ 他是做消防~的。 او آتش نشان است./ ~单位 جای کار، واحد کار/ ~量 مقدار کار/ ~服 لباس کار/ ~会议 جلسه در باره‌ٔ کار/ ~证 برگه‌ٔ استخدام، پروانه‌ٔ کار/ ~日 روزکار، یك روز کاری/ ~母机 ابزار ماشینی/ ~样片〈电影〉 کار، شناسنامه‌ٔ کار فیلم/ ~午餐 نهاری که ضمن کار/ تازه ایکه برای آزمایش نشان داده شود/ ~效率 بازدهی کار/ ~语言 آن از کار بحث می‌شود زبان ویژه‌ٔ کار
【工作面】gōngzuòmiàn ①〈矿〉 محل کار برای استخراج سنگ ② محل کار برای استخراج زغال سنگ: 采煤~ معدنی یا صخره 〈机〉 سطح کار روی قطعات
【工作者】gōngzuòzhě کارمندان: 美术~ هنرمند، کارگر هنری/ 文艺~ کارمندان بخش ادبی وهنری، نویسندگان وهنرمندان/ 音乐~ موسیقی دان/ 新闻~ کارمندان مطبوعاتی، خبرنگاران/ 教育~ معلم، کارمندان آموزش وپرورش/ 医务~ روزنامه نگاران پزشك و پرستار، کادر پزشکی

弓 gōng ①(射箭器械) کمان، قوس: ~箭 تیر وکمان/ 弹~ نوعی اسباب بازی ②(弓状器物) هر چیز کمان شکل، قوس ③(丈量地亩的器具) دار وسیله ای چوبی برای اندازه گیری ④〈量〉 (یك «چی») واحد قدیمی طول در حدود پنج «چی» زمین ⑤(弯曲) خم کردن، کج کردن، دولا (مساوی با یك سوم متر) کردن: ~着背 پشت خود را خم کردن، خمیده پشت بودن
【弓背】gōngbèi خمیده شدن پشت
【弓箭步】gōngjiànbù یك پا در هوا و پای دیگر ثابت در زمین، قدم بلند به جلو یا به پهلو(در ژیمناستیك چینی)
【弓弩】gōngnǔ تیر و کمان
【弓弦】gōngxián ①(弓上的弦) زه کمان، چله‌ٔ کمان ②(直的路线) راه مستقیم
【弓形】gōngxíng ①〈数〉 علامت پرانتز در حساب: ~乐器〈乐〉 ساز زهی ②(形状像弓的) کمان شکل، قوس شکل
【弓腰】gōngyāo خمیده شدن پشت
【弓子】gōngzi ①(弓状工具)(ساز زهی) آرشه ②(弓形物)

هرچه بشکل کمان

【弓钻】gōngzuàn متهء کمان شکل

公 gōng ①(国家或集体的) جمعی، عمومی، اجتماعی، دولتی: 正确处理～与私的关系 بطور صحیح با مناسبات میان مقامات ～交/ منافع عمومی و منافع خصوصی برخورد کردن 一心为～ با دل وجان برای منافع عمومی ～/ دولتی تحویل دادن ②(共同的) مشترك، عمومی، همگانی: ～分母 مخرج مشترك ③(公制的) واحد بین‌المللی برای وزن، طول ④(公开) آشکار ساختن، ～斤 کیلوگرم ～里 /کیلومتر وغیره: ～之于世 برای جهانیان آشکار ساختن، عیان کردن، عیان نمودن ⑤(公平) منصفانه، عادلانه: 秉～办理 منصفانه مسایل را حل کردن ⑥(公事) کارهای اداری، امور اداری: ～余 هنگام فراغت ورود ممنوع！非～莫入/ به مأموریت رفتن 因～外出/ از کار ⑦(公爵) دوك (عالیترین لقب موروثی اعیان) مگر برای کارا انگلیس بعد از لقب شاهزاده) ⑧(旧时对中年以上男子的尊称): 张～ آقای محترم «جان» ⑨(丈夫的父亲) پدر شوهر: ～说～有理,婆说婆有理。 هر کس می گوید که حق با اوست. ⑩(雄性) نر، مذکر(برای حیوان): ～牛 گاو نر /～鸡 خروس ⑪〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【公安】gōng'ān امنیت عمومی: ～部 /وزارت امنیت ملی ～部队 /قوای انتظامی، واحدهای امنیتی ～机关 سازمانهای امنیت ملی ～局 /اداره یا دفتر امنیت ملی ～人员 /کارمندان امنیت ملی، مأمورین انتظامی

【公案】gōng'àn 〈旧〉 پروندهء پیچیدهء قضائی: 无头～ پروندهء پیچیده وسر درگم

【公报】gōngbào اطلاعیه، بولتن، اعلامیه: 联合～ اطلاعیهء مشترك /新闻～ /اطلاعیهء مطبوعاتی 政府～ اطلاعیهء دولتی

【公报私仇】gōng bào sīchóu به نام حفظ منافع عمومی انتقام شخصی گرفتن

【公倍数】gōngbèishù 〈数〉 (ریاضی) حاصل ضرب مشترك: 最小～ کوچکترین حاصل ضرب مشترك

【公表】gōngbiǎo علنا منتشر کردن

【公布】gōngbù منتشر ساختن، اعلان کردن، آشکار ساختن: ～法令 قوانین دولتی را اعلام کردن ～罪状 / جرائم را آشکار ساختن ～名单 / لیست اسامی را اعلان کردن

【公厕】gōngcè دستشوئی عمومی، توالت

【公差】gōngchā ①〈数〉 (ریاضی) تفاوت مشترك، تفاضل ②〈机〉 تفاوت، تفاوت مجاز: 制造～ تفاوت مجاز در تولید وتهیه ماشین آلات مشترك

【公差】gōngchāi ①(临时公务) مأموریت موقتی، وظیفهء غیرنظامی: 出～ به مأموریت موقتی رفتن ②(临时办公事的人) کسی که به انجام مأموریت موقتی یا وظیفهء غیرنظامی می‌پردازد ③〈旧〉(差役) خدمتکار، خدمتگذار، فرمانبردار، چاکر

【公产】gōngchǎn اموال عمومی

【公娼】gōngchāng زن فاحشه‌ای که در قدیم از دولت اجازهء کار را گرفته بود

【公呈】gōngchéng عرضحال گروهی

【公尺】gōngchǐ 〈旧〉 متر

【公畜】gōngchù حیوان نر، نرینه

【公寸】gōngcùn 〈旧〉 یك دهم متر

【公担】gōngdàn کنتال، واحد وزنی معادل ۱۰۰ کیلوگرم تا ۲۲۰/۴۶ رطل پوند(مقیاس وزن برای غلات)

【公道】gōngdào انصاف، عدالت، قسط: 主持～ از عدالت طرفداری کردن

【公道】gōngdao منصف، عادلانه، منصفانه: 说句～话 اگر از روی انصاف بگوییم... /价钱～。 قیمت عادلانه است. 他办事～。 او در کار خود با انصاف وعادل است.

【公德】gōngdé اخلاق اجتماعی، اصول اخلاقی: 社会～ اصول اخلاقی جامعه /有～心 اصول اخلاقی جامعه را رعایت کردن، طبق اصول اخلاقی رفتار کردن

【公敌】gōngdí دشمن ملت: 人民～ دشمن خلق ویا ملت

【公断】gōngduàn داوری کردن، از روی عدالت داوری کردن

【公吨】gōngdūn (MT) تن متریك یا تن هزار کیلوئی

【公而忘私】gōng ér wàng sī آنقدر به خدمت خلق وفادار بودن که نفع شخصی خود را از یاد بردن

【公法】gōngfǎ 〈法〉 قانون عمومی، قانون ملی

【公方】gōngfāng جانب دولت (در مقابل جانب خصوصی) در مؤسسهء دولتی ــ خصوصی

【公费】gōngfèi با خرج دولت، با هزینهء دولت: ～医疗 بیمهء پزشکی(یعنی با هزینهء دولت)

【公分】gōngfēn 〈旧〉①(厘米) (cm) سانتیمتر ②(克) گرم، گرام(g)

【公愤】gōngfèn خشم عمومی، نفرت همگانی: 引起～ خشم و انزجار عمومی را برانگیختن

【公服】gōngfú لباس مأمور دولت

【公干】gōnggàn مأموریت، کار، معامله: 有何～？ چه امر خطیری واقع شده که شما به اینجا آمده اید؟

【公告】gōnggào اعلان، آگهی

【公共】gōnggòng عمومی، همگانی، غیر اختصاصی: ～财产 اموال عمومی ～场所 / اماکن عمومی ～厕所 / توالت عمومی ～积累 / پس‌اندازهای عمومی ～建筑 / ساختمانهای عمومی ～食堂 / نهارخوری عمومی، رستوران ～卫生 / بهداشت همگانی ～秩序 / نظم وترتیب همگانی

【公共汽车】gōnggòng qìchē اتوبوس: ～线路 خط مسیر اتوبوس ～站 / ایستگاه اتوبوس، محل توقف اتوبوس

【公公】gōnggong ①(丈夫的父亲) پدر شوهر ②〈方〉(祖父) پدر بزرگ ③〈尊〉(对老年人的称呼) خطاب محترمانه به سالمندان

【公股】gōnggǔ سهم دولتی در شرکتهای مشترك دولتی وخصوصی

【公馆】gōngguǎn 〈旧〉 اقامت‌گاه باشکوه ومجلل، منزل ویژهء ثروتمندان ودولتمندان

【公国】gōngguó دوك نشین، قلمرو دوك

【公海】gōnghǎi دریای آزاد: ～自由 /آزادی دریای آزاد ～公约 پیمان دریای آزاد

【公害】gōnghài تاثیرات اجتماعی آلودگی، آلودگی محیط زیست

【公函】gōnghán نامه رسمی و اداری

【公会】gōnghuì اتحادیه صنفی (یاکارگری)

【公积金】gōngjījīn وجوه ذخیره، صندوق ذخیره (برای واحد دستجمعی اقتصادی سوسیالیستی)

【公祭】gōngjì مراسم همگانی سوگواری و ادای احترام برای مرده

【公家】gōngjia 〈口〉دولت، سازمان عمومی، سازمان همگانی: 咱们宁可受损失，也决不让～吃亏。ما ترجیح میدهیم خودمان متضرر شویم ولی به دولت ضرری نرسد.

【公检法】gōng jiǎn fǎ 〈简〉(公安机关、检察院、法院) نام اختصاری شامل سازمانهای امنیت ملی‌وعمومی، دادگستریها و دادگاهها

【公教人员】gōngjiào rényuán 〈旧〉کارمندان دولت ومعلمان

【公斤】gōngjīn (kg) کیلوگرم، کیلو

【公举】gōngjǔ مشترکا معرفی کردن

【公决】gōngjué مشترکا تصمیم گرفتن

【公爵】gōngjué دوك(لقب): ～夫人 دوشس، بانوی دوك

【公开】gōngkāi ①(不加隐蔽的) آشکار، علنی، نمایان، ظاهر، پدیدار: ～的秘密 راز آشکار شده /～的斗争 مبارزه علنی، مبارزه غیر مخفی /～的和暗藏的敌人 دشمنان عیان ونهان، خصمان علنی ومخفی /～论战 مجادله علنی /～审判 محاکمه آشکار /～信 نامه سرگشاده /～选举 انتخابات علنی /在～的场合 در موارد عمومی /～指名攻击 علنا کسی را با ذکر نامش مورد حمله قرار دادن ②(让大家知道) آشکار وعلنی کردن: 把事情～出去 موضوع را برای همه آشکار و علنی کردن /～化 برای همگان آشکار شدن

【公款】gōngkuǎn پول دولت، وجوه همگانی

【公厘】gōnglí 〈旧〉(mm.) میلیمتر

【公里】gōnglǐ (km.) کیلومتر

【公理】gōnglǐ ①(社会公认的道理) حقیقت مورد قبول همگان ②〈数〉(ریاضی) قضیه عمومی

【公理宗】Gōnglǐzōng 〈宗〉سازمان مذهبی کلیسا، جلسه عبادت

【公历】gōnglì ①(国际通用的历法) تقویم یا گاهنامه گریگوری، گاهنامه‌ای که گریگوری سیزدهم درست کرد و امروز هم معمول است ②见"公元"

【公例】gōnglì قانون عمومی

【公廉】gōnglián عادل ودرستکار

【公粮】gōngliáng مالیات یا باجی که به صورت غله پرداخت می‌شد، غلاتی که به سازمانهای دولتی تحویل می شد: 交～ تحویل دادن غلات به سازمان‌های دولتی

【公量】gōngliàng 〈纺〉واحد میزان رطوبت پنبه یا پشم یا ابریشم (در نساجی)

【公路】gōnglù بزرگراه، شاهراه، راه شوسه: 高速～ بزرگراه، ～交通 ترافیك بزرگراه /～工程 پروژه راه سازی /～网 شبکه بزرگراهها /～桥 پل شاهراه، پل بزرگراه

【公论】gōnglùn نظریه عمومی، نظریه مورد قبول همگان: 是非自有～。 نظر عمومی مردم بهترین داور است.

【公买公卖】gōng mǎi-gōng mài طبق قیمت بازار منصفانه خرید و فروش کردن

【公民】gōngmín تبعه، تبعه یك کشور: ～权 حقوق مدنی /～投票 رفراندوم

【公亩】gōngmǔ آر(واحد اندازه‌گیری زمین، معادل با صد متر مربع یا یك صدم هکتار)

【公墓】gōngmù قبرستان، گورستان

【公评】gōngpíng قضاوت وتفسیر عمومی؛ تفسیر وقضاوت منصفانه

【公平】gōngping منصف، عادل، بی‌غرض، بی‌طرف: ～合理 عادلانه و معقول /～交易 داد وستد عادلانه /～买卖 خرید وفروش عادلانه /～的协议 موافقتنامه عادلانه /这太不～了。این امر بسیار غیر منصفانه است.

【公婆】gōng-pó پدر و مادر شوهر

【公仆】gōngpú مستخدم دولت: 人民的～ خادم مردم

【公切线】gōngqiēxiàn 〈数〉(ریاضی) خط مماس بر دایره

【公勤人员】gōng qín rényuán خدمتگزاران در دفتر اداری

【公顷】gōngqǐng هکتار

【公请】gōngqǐng ①(大家聘请或邀请) مشترکا معرفی کردن یا مهمانی دادن ②(大家凑钱宴请) با پول دانگی مهمانی دادن

【公然】gōngrán 〈贬〉علنی، آشکار، به طور علنی: ～撕毁协议 بطور علنی موافقتنامه را زیر پا گذاشتن /对革命的～背叛 بطور علنی به انقلاب خیانت کردن

【公认】gōngrèn مورد قبول همگانی قرار گرفته، شناخته شده: ～的领袖 رهبر شناخته شده /～的国际法准则 موازین شناخته شده در روابط بین المللی

【公人】gōngren پادو در دادگاه قدیمی

【公伤】gōngshāng آسیب وصدمه در حین کار

【公设】gōngshè 〈数〉(ریاضی) قیاس منطقی کردن

【公社】gōngshè ①(一种组织形式) کمون ابتدایی وساده: 巴黎～ کمون پاریس ②(人民公社) کمون توده‌ای (در چین) /～化 عمومی شدن کمون‌های توده‌ای

【公审】gōngshěn 〈法〉محاکمه علنی: ～大会 محاکمه علنی بصورت میتینگ

【公升】gōngshēng واحد وزنی برای غلات و مساوی با یك کیلو

【公使】gōngshǐ وزیر مختار: ～馆 اداره وزیر مختار، وزارت مختار /～衔参赞 رایزن با درجه‌ای معادل وزیر مختار

【公式】gōngshì فرمول، قاعده

【公式化】gōngshìhuà ①〈文艺、文学〉رعایت کامل فرمول یا قاعده، فرمول‌سازی (در هنر و ادبیات) ②(指死板地处理问题) بصورت فرمول یا الگو در آمده (اشاره به حل مسایل بطور یکنواخت و مکانیکی بدون ابتکار و نبوغ فردی)

【公事】gōngshì امور همگانی، کارها یا وظایف رسمی: 还是～要紧。 باید اول به وظایف رسمی رسیدگی کرد. /我还有很多～要办。 هنوز مقدار زیادی از کارهای اداری مانده که باید به آنها برسم. /～包 کیف چرمی بزرگ

【公事公办】gōngshì gōng bàn کارهای اداری را بر اساس قوانین اداری باید انجام داد واحساسات وعقاید شخصی نباید در آن دخالت داشته باشد.

【公司】gōngsī شرکت، مؤسسه : 钢铁～ شرکت آهن و فولاد/ 进出口～ شرکت وارداتی و صادراتی

【公私合营】gōng sī héyíng مالکیت مشترك بخش دولتی وخصوصی(شکل اساسی مالکیت سرمایه‌داری دولتی در چین در مؤسساتی که بخش 企业～ : بدو ایجاد جمهوری خلق چین) دولتی و خصوصی به طور اشتراکی در آن سهیم هستند.

【公诉】gōngsù 〈法〉تعقیب قانونی : 对罪犯提起～ مجرم را دادستان، مدعی العموم 人～/ تحت تعقیب قانونی قرار دادن

【公孙】Gōngsūn 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【公摊】gōngtān (هزینه یا مخارج را) بطور مساوی تقسیم کردن

【公堂】gōngtáng دادگاه، محکمه، دادگاه : 私设～ تشکیل غیرقانونی دادگاه

【公庭】gōngtíng دادگاه

【公推】gōngtuī توسط رأی عمومی معرفی شده

【公文】gōngwén سند ومدرك اداری : 程式～ فرمها و فرمولهای کاغذ 纸～/ پاکت مخصوص اسناد ومدارك 袋～/اسناد اداری مخصوص اسناد ومدارك

【公务】gōngwù خدمت، کار، مأموریت : 护照～ گذرنامه ویژه‌ 活～/نامه‌ رسمی، نامه‌ اداری 函件～/ کار، پاسپورت خدمت خدمتکار 员～/ کارمندان دولت 人员～/فعالیتهای خدمتی 动

【公物】gōngwù اموال دولتی، دارائی های غیر شخصی : 爱护～ از اموال دولتی حفاظت کردن

【公休】gōngxiū تعطیل عمومی، روز تعطیل

【公选】gōngxuǎn مشترکا معرفی و انتخاب کردن

【公演】gōngyǎn به معرض نمایش گذاردن : 首次～ برای نخستین بار چیزی را به معرض نمایش گذاردن

【公羊】Gōngyáng یك نام خانوادگی در چین

【公议】gōngyì بحث وقضاوت مردم در امری : 自报～ مطرح کردن مطلبی توسط خود شخص وبحث وقضاوت از طرف مردم / 交由群众～ (چیزی را) برای بحث به مردم واگذار کردن

【公益】gōngyì رفاه اجتماعی، خدمات عمومی : 热心～ به خدمات عمومی وعام‌المنفعه پرداختن

【公益金】gōngyìjīn بودجه‌ رفاه اجتماعی، وجوه عام‌المنفعه

【公役】gōngyì پادو در دفترهای اداری در قدیم

【公意】gōngyì خواسته‌های عامه‌ مردم

【公因数】gōngyīnshù (ریاضی) مقسوم علیه مشترك

【公因子】gōngyīnzǐ 〈数〉(ریاضی) فاکتور مشترك، عامل مشترك : 最大～ بزرگترین فاکتور مشترك

【公营】gōngyíng دارنده‌ مالکیت دولتی : 经济～ بخش دولتی 企业～/اقتصاد مؤسسه‌ دولتی

【公映】gōngyìng (فیلم را) علنا نشان دادن

【公用】gōngyòng برای استفاده‌ عموم : 电话～ تلفن عمومی/ 事业～/آشپزخانه‌ عمومی 厨房～ خدمات عمومی وعام‌المنفعه

【公有化】gōngyǒuhuà به مالکیت دولتی در آوردن

【公有制】gōngyǒuzhì مالکیت دولتی

【公余】gōngyú اوقات فراغت از کار

【公寓】gōngyù ①(楼房单元住宅) آپارتمان، خانه‌ ②〈旧〉(租期较长的旅馆) نوعی مهمانخانه برای آپارتمانی اجاره‌های دراز مدت

【公元】gōngyuán سال مسیحی، سال میلادی : 一～二〇〇年 سال ۱۲۰۰ میلادی/ 前二二一年～ سال ۲۲۱قبل از میلاد

【公园】gōngyuán پارك، باغ عمومی

【公约】gōngyuē ①(国际条约) پیمان، موافقتنامه : 北大西洋～ پیمان آتلانتیك شمالی ②(共同遵守的章程) تعهدنامه : 爱国卫生～ تعهدنامه‌ بهداشت همگانی میهن‌پرستانه / 服务～ تعهدنامه‌ سرویس(که مورد قبول کارگران سازمانهای صنفی سرویس قرار گرفته باشد)

【公约数】gōngyuēshù 〈数〉(ریاضی) مقسوم علیه مشترك

【公允】gōngyǔn منصف، عادل، راست، درست : 持论～。 در بحث ومجادله جانب عدل وراستی را برگزیدن / 貌似～ به تظاهر انصاف وعدل کردن، از روی تظاهر اظهار بیطرفی کردن

【公债】gōngzhài سهام قرضه : 经济建设～ سهام قرضه برای بنیادهای اقتصادی/ 券～ اوراق قرضه‌ دولتی

【公展】gōngzhǎn علنا نمایش دادن

【公章】gōngzhāng مهر رسمی

【公帐】gōngzhàng حسابهای دولتی یاگروهی

【公正】gōngzhèng بی‌غرض، عادل،راست،بی‌طرف، با انصاف : 的舆论～ افکار بیغرضانه‌ عمومی/ 历史会作出最～的判断。 تاریخ منصفانه ترین داور است.

【公证】gōngzhèng محضرداری کردن : 处～ دفتر محضر/ 人～ صاحب محضر/ 书～ سند محضری

【公直】gōngzhí عادل و درستکار

【公职】gōngzhí مقام دولتی، مقام رسمی، مشاغل غیرخصوصی : 担任～ به مشاغل عمومی وغیر شخصی اشتغال داشتن/ 开除～ از کار وخدمت دولتی اخراج کردن

【公制】gōngzhì سیستم مربوط به متر : 螺纹〈机〉 پیچ ومهره‌ای اندازه‌ متری/ 尺寸～ مطابق با استاندارد یا معیار متری

【公忠体国】gōng zhōng tǐ guó وفاداری و فداکاری در راه مملکت

【公众】gōngzhòng عموم، عامه‌ مردم : 舆论～ افکار عمومی

【公诸同好】gōng zhū tónghào با افراد هم سلیقه در لذت بردن از چیزی شریك بودن

【公诸于世】gōng zhū yú shì آشکارا به جهانیان اعلام کردن

【公主】gōngzhǔ شاهدخت، دختر شاه

【公助】gōngzhù کمك هزینه‌ عمومی

【公转】gōngzhuàn 〈天〉گردش زمین یا سیاره‌ دیگر به دور خورشید

【公子】gōngzǐ پسر شاهزاده‌ فئودالی یا مأمور بلندپایه

【公子哥儿】gōngzǐgēr پسر ناز پرورده‌ خانواده‌های متمول ومتنفذ

功 gōng ①(功劳) خدمات شایسته، سهمهای برجسته : 立大～ خدمات برجسته ای انجام دادن / 二等～ خدمات شایسته‌ درجه‌ دوم / 大于过～ چربیدن خدمات شایسته‌ کسی بر اشتباهاتش ②(成效) دستیابی، نتیجه‌ کار : 事半～倍 با نصف زحمت به سود دو برابر دست یافتن / 劳而无～ سخت کار کردن

؛استادی، مهارت، حذاقت (技术修养) ③ اما به جائی نرسیدن
(در ژیمناستیك، اکروباسی وغیره) تمرین مهارت کردن ~ 练
کار یا عمل مکانیکی ~ 机械：(فیزیك) کار، عمل 〈物〉④

【功败垂成】 gōng bài chuí chéng در لحظهٔ نزدیك به پیروزی
در انجام کار عظیمی موفق نشدن

【功碑】 gōngbēi سنگ یاد بودی که روی آن خدمات کسی
نوشته شده باشد

【功臣】 gōngchén کسی که خدمت فوق‌العاده‌ای انجام داده
است：治淮 ~ کارگران برجسته و شایسته‌ای که در مهار کردن
رودهوای حه، نقش عمده‌ای داشتند / 不要以 ~ 自居 ژست
وحالت قهرمان را به خود نگیرید.

【功成不居】 gōng chéng bù jū خدماتی انجام دادن ولی آنها را
به خود نسبت ندادن

【功到自然成】 gōng dào zìránchéng کوشش مداوم مسلما
موفقیت به بار می‌آورد.

【功德】 gōngdé ①(功劳恩德) خدمات وفضایل ② 〈佛教〉
نیکی ~ 无量：کارهای نیك وخیر، کارهائی از روی خیر خواهی
کامل بودن خدمات وفضایل 圆满 ~ / وخوبی‌های بی کران

【功夫】 gōngfu 见"工夫"gōngfu

【功绩】 gōngjī خدمات شایسته، سهم‌های برجسته：为革命事业
建立不朽的 ~ در راه انقلاب خدمات بسزا وجاویدان انجام
دادن

【功课】 gōngkè ①(课程) درس، رشتهٔ درس：这学期里的
~很重。 در این ترم درسهای بسیاری داریم. ②(作业) تکالیف،
تکالیف خانه را انجام دادن ~ 做：تکالیف‌خانه

【功亏一篑】 gōng kuī yī kuì در اثر نبودن آخرین زنبیل خاك
لازم، ایجاد خاکریز ناتمام ماند ــ کنایه از شکست خوردن در اثر
کوتاهی در آخرین قدم

【功劳】 gōngláo خدمت، سهم：她的 ~ 可不小啊! او سهم
بزرگی در این کار دارد.

【功劳簿】 gōngláobù سابقهٔ خدمت：不要躺在自己的 ~
上。 به خدمات وپیروزی‌های خود نباید نازید.

【功利】 gōnglì بهره، منفعت، سود：~ 主义 نفع‌طلبی، سودجویی/
~ 主义者 سودجو، نفع‌طلب

【功率】 gōnglǜ 〈物〉 قدرت، نیرو (فیزیك)：~ 计 نیروسنج

【功名】 gōngmíng افتخار علمی ودانشگاهی یا رتبهٔ اداری یك
مامور(در زمانهای فئودالی)

【功能】 gōngnéng کار، عمل، عملکرد：锻炼 ~ تمرین وممارست
برای بالا بردن قدرتهای عملی / ~ 性障碍 آشفتگی در عمل
(ارگان) / 肝 ~ 正常。 عمل کبد طبیعی است.

【功效】 gōngxiào اثر، تاثیر، نتیجه：使用这种镇静剂可立见
~。 تاثیر این داروی مسکن فورا ظاهر می شود.

【功勋】 gōngxūn خدمات، کارهای برجسته، افتخارات：建立不
朽的 ~ خدمات فراموش نشدنی (فناناپذیر) را انجام دادن / ~ 艺
术家 هنرمندان افتخاری

【功业】 gōngyè کارهای برجسته، موفقیت‌ها، دست‌یابی‌ها

【功用】 gōngyòng کار، عمل؛ استفاده

红 gōng 见"女红"nǚgōng

另见 hóng

攻 gōng ①(进攻) حمله، یورش، هجوم، تعرض：以 ~ 为
守 از حمله بعنوان وسیلهٔ دفاع استفاده کردن / ~ 入敌阵 بر
مواضع دشمن یورش آوردن / 主 ~ 方向 سمت اصلی تعرض / 全
~ 型选手 (ورزش) بازیکن حمله کننده از تمام جهات
هر کس اتهامی 群起而 ~ 之。 ②(指责) انتقاد، سرزنش، حمله：
باو نسبت می‌دهد. ③(研究) متخصص بودن، بررسی کردن：他专
~ 遗传工程。 تخصص او در مهندسی نسل شناسی است.

【攻城略地】 gōngchéng-lüèdì شهرها را تسخیر کردن و اراضی
را به اشغال خود درآوردن

【攻打】 gōngdǎ حمله کردن، یورش بردن، هجوم آوردن

【攻读】 gōngdú ①(努力学习) با جدیت درس خواندن یا
آموختن ②(钻研) بررسی کردن، تحقیق کردن

【攻防】 gōngfáng حمله ودفاع کردن

【攻关】 gōngguān تسخیر گذرگاههای استراتژیك؛ حل مسایل
کلیدی：~ 小组 یك گروه کوچك برای حل مسایل اصلی

【攻击】 gōngjī ①(攻打) حمله کردن، یورش بردن، هجوم
آوردن：发起总 ~ حملهٔ عمومی را آغاز کردن / ~ 点 نقاط
ومواضع مورد حمله ②(恶意指责) حمله کردن، تهمت زدن،
متهم کردن：恶毒 ~ حملهٔ کینه‌توزانه / 无端的 ~ 某人 بی‌جهت
به کسی حمله کردن / 人身 ~ حملهٔ شخصی، حمله برای رسوا
کردن شخص / 大肆 ~ حملهٔ گستاخانه کردن

【攻坚】 gōngjiān یورش وحمله کردن بر استحکامات：~ 部队
واحدهای مخصوص تسخیر مواضع مستحکم دشمن / ~ 战 نبرد
جهت تسخیر مواضع مستحکم / ~ 战术 تاکتیك یورش وحمله بر
استحکامات

【攻讦】 gōngjié 〈书〉 فاش کردن پیشینهٔ رفتار بد یا سوء عمل کسی را
نمودن وبه او حمله کردن：互相 ~ بدیها وگناهان گذشتهٔ همدیگر
را به رخ کشیدن وبه یکدیگر حمله کردن

【攻克】 gōngkè تسخیر کردن، اشغال کردن، گرفتن：~ 敌军据
点 مواضع مستحکم دشمن را به تصرف در آوردن / ~ 技术难
关 مشکلات فنی را برطرف کردن

【攻掠】 gōnglüè حمله وغارت کردن

【攻难】 gōngnàn سرزنش کردن

【攻破】 gōngpò در هم شکستن، نفوذ کردن، شکستن：~ 敌军
防线 خط دفاعی دشمن را در هم شکستن

【攻其不备】 gōng qí bù bèi دشمن را غافلگیر کردن، هنگامیکه
دشمن در آماده باش نیست باو حمله بردن

【攻其一点，不及其余】 gōng qí yī diǎn, bù jí qí yú به کسی
بخاطر یك عیبش حمله کردن و زمینه‌های مثبت دیگر او را از نظر
دور داشتن

【攻取】 gōngqǔ حمله بردن وتصرف کردن، یورش بردن‌واشغال
کردن

【攻势】 gōngshì تعرض، حمله، تهاجم：采取 ~ به تهاجم وحمله
پرداختن / 转入 ~ به تغییر موقعیت تدافعی به / 政治 ~ حملهٔ سیاسی /
客队 ~ 凌厉。 حملهٔ تیم مهمان کوبنده وپرقدرت بود. / تهاجمی
~ 作战 / عملیات تهاجمی ~ 防御 دفاع تعرضی

【攻守】gōngshǒu حمله ودفاع
【攻守同盟】gōng-shǒu tóngméng ①(古代的一种军事盟约)(بين دول در قديم) نوعي پيمان تهاجم وتدافع ②(相互勾结隐瞒罪行) توافق بين شركاء جرم مبنى بر لو ندادن يكديگر
【攻书】gōngshū با جديت درس خواندن، با جديت دانش آموختن
【攻无不克】gōng wú bù kè هميشه فاتح، پيوسته پيروز وغالب
【攻袭】gōngxí حملهٔ غافلگيرانه كردن
【攻下】gōngxià تسخير كردن،گرفتن، برطرف كردن، غلبه كردن: ～科学堡垒 بر قلهٔ علم و دانش غلبه كردن
【攻陷】gōngxiàn متصرف شدن، گرفتن، به دست آوردن، تسخير كردن، اشغال كردن: 夺回了被敌军～的城镇。 شهرهايى كه به دست دشمن افتاده بود، باز پس گرفته شد.
【攻心】gōngxīn ①(心理上的进攻) حملهٔ روانى كردن، (دل) از متخلف را به اقرار گناه خود وادار كردن ②(往心上顶) اثر: ～怒气 به خشم وغضب در آمدن / ～毒气 چيزى پر بودن سم به قلب كسى رسيدن
【攻研】gōngyán درتحقيق و بررسى صرف مساعى كردن
【攻占】gōngzhàn يورش بردن واشغال كردن، تهاجم وتصرف كردن

供 gōng ①(供应) تأمين كردن، تهيه كردن، عرضه داشتن: ～不上 كافى نبودن، باندازهٔ كافى تأمين نشدن / ～过于求 عرضه بيش از تقاضا بودن ②(提供) براى، جهت: 仅～参考 فقط براى مرجع شما / ～批判用 براى انتقاد وتكذيب / 这个饭厅可～五百人同时用饭。 اين سالن نهارخورى گنجايش پانصد نفر مهمان دارد.
另见 gòng
【供不应求】gōng bù yìng qiú تقاضا بيشتر از عرضه بودن
【供电】gōngdiàn تأمين نيروى برق، برقرسانى: ～干线 خط اصلى برق رسانى / ～系统 شبكهٔ تأمين برق
【供给】gōngjǐ تأمين كردن، تهيه كردن، آماده كردن، عرضه داشتن: 原料由国家～。 تأمين مواد خام به عهدهٔ دولت است. / ～膳宿 تأمين شدن هزينهٔ غذا واقامت
【供给制】gōngjǐzhì سيستم تأمين ــ نوعى سيستم تأمين نياز هاى اوليه (كه در چين در زمان جنگ انقلابى وبدو تأسيس جمهورى خلق چين اجرا مى شد)
【供暖】gōngnuǎn گرمارسانى، حرارت‌رسانى: ～系统 شبكهٔ گرمارسانى / ～热水 گرمارسانى بوسيلهٔ آب گرم / ～蒸气 گرمارسانى بوسيلهٔ بخار
【供求】gōngqiú عرضه وتقاضا: ～关系 رابطهٔ ميان عرضه وتقاضا / ～平衡 تعادل ميان عرضه وتقاضا
【供销】gōngxiāo عرضه و بازاريابى: ～(合作)社 تعاونى عرضه و بازاريابى
【供养】gōngyǎng رفع نيازمنديها، تأمين مايحتاج زندگى: ～家庭 نيازمنديهاى خانواده را رفع كردن / ～父母 تأمين كردن معيشت پدر ومادر
另见 gòngyǎng
【供应】gōngyìng تأمين كردن، عرضه داشتن، تهيه كردن، حاضر كردن: ～计划 روش تأمين نيازمنديها همراه با برنامه‌ريزى / ～医药品 تأمين نيازهاى دارويى / ～市场 تأمين كالاهاى ضرورى در بازار / ～线 خط عرضه وتأمين / ～点 مركز عرضه وتأمين / ～基地 پايگاههاى تأمينات

肱 gōng 〈书〉 بازو، عضد
【肱骨】gōnggǔ 〈生理〉 استخوان بازو يا عضد

宫 gōng ①(帝王的住所) كاخ سلطنتى، قصر امپراطورى ②(庙宇的名称) معبد، عبادتگاه: 雍和～ معبد لامائى «يون خه» (در پكن) ③(文化娱乐用的房屋) محل تفريح وسرگرمى، تفريحگاه: 工人文化～ كاخ فرهنگى كارگران / 少年～ كاخ كودكان ونوجوانان ④〈生理〉(子宫) رحم، زهدان بچه‌دان: ～颈炎 آماس گردن رحم ⑤[乐] يك نت از يك سلسله نت پنج آهنگ سنتى چينى كه مساوى است با نت «دو» موسيقى اروپائى 见"五音"wǔyīn ⑥〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين
【宫城】gōngchéng ديوارى كه دور كاخ سلطنتى كشيده شده باشد
【宫灯】gōngdēng قنديل، فانوس، چراغهاى كاخ سلطنتى
【宫殿】gōngdiàn كاخ شاهى، قصر امپراطورى: ～式建筑 ساختمان به سبك كاخهاى سلطنتى، بناهاى كاخ مانند،
【宫调】gōngdiào 〈乐〉 آهنگ‌هاى موسيقى باستانى چين
【宫颈】gōngjǐng گردن رحم
【宫内节育器】gōngnèi jiéyùqì آيودى (IUD) (وسيله‌اى كه براى جلوگيرى از باردارى داخل رحم قرار مى دهند)
【宫女】gōngnǚ نديم، كلفت يا خدمتكار زن در كاخ سلطنتى
【宫阙】gōngquè 〈书〉 كاخ دربارى، قصر سلطنتى
【宫人】gōngrén نديم
【宫廷】gōngtíng ①(帝王的住所) كاخ شاهى، قصر سلطنتى ②(帝王统治集团) دربار، دربار سلطنتى: ～政变 كودتاى دربارى
【宫外孕】gōngwàiyùn 〈医〉 آبستنى خارج از رحم
【宫闱】gōngwéi 〈书〉 تالارهاى دربارى
【宫刑】gōngxíng اخته كردن، بيضه بيرون كشيدن (نوعى مجازات در چين باستانى) 参见"五刑" wǔxíng
【宫苑】gōngyuàn باغچه در كاخ سلطنتى
【宫妆】gōngzhuāng لباس نديم

恭 gōng محترمانه، با ادب، مؤدب، متواضع
【恭贺】gōnghè تبريك گفتن، مبارك گفتن، مباركباد گفتن: ～新禧 سال نو به شما مبارك باد، عيد شما مبارك، سال نو مبارك
【恭候】gōnghòu 〈敬〉 با احترام منتظر تشريف‌فرمائى كسى بودن، انتظار كشيدن: ～光临。 محترمانه تشريف‌فرمائى شما را انتظار داريم. / 我们～多时了。 ساعتها است كه انتظار تشريف فرمايى جناب عالى را داشتيم.
【恭谨】gōngjǐn با احترام ومحتاط
【恭敬】gōngjìng با احترام: 表示～ احترامات خود را تقديم كردن / 恭恭敬敬地向群众学习 با احترام از توده هاى مردم آموختن / ～待人 محترمانه با كسى رفتار كردن

【恭请】gōngqǐng محترمانه دعوت كردن
【恭顺】gōngshùn با احترام ومتواضع
【恭肃】gōngsù 〈书〉با احترام و با جديت
【恭桶】gōngtǒng كاسهٔ توالت، نشيمن توالت
【恭维】gōngwei تملق گفتن، چاپلوسی كردن: ~话 سخنان چاپلوسانه و تملق آميز 又作"恭惟"
【恭喜】gōngxǐ 〈套〉تبريكات: ~! ~! مبارك، مبارك!
【恭正】gōngzhèng ①(恭谨端正)با كمال احترام ②(工整) منظم ومرتب
【恭祝】gōngzhù محترمانه تبريك گفتن

蚣 gōng 见"蜈蚣"wúgōng

躬 gōng ①(亲自;自身)شخصی، خودی، فردی: ~行实践。انسان بايد ابتدا به آنچه به ديگران می گويد عمل كند./反~自问 وجود خود را قاضی قرار دادن ②(弯下)پشت راخم كردن، خم شدن، دو لا شدن: ~身下拜 برای ادای احترام زانو زدن، برای ادای احترام پيشانی بر زمين نهادن
【躬逢其盛】gōng féng qí shèng شخصا در جشن باشكوه و مجلل شركت كردن
【躬亲】gōngqīn شخصا شركت داشتن، حضور داشتن، حضور به هم رساندن: 事必~ شخصا به همهٔ كارها رسيدگی كردن

龚 Gōng 〈姓〉يك نام خانوادگی در چين

觥 gōng 〈考古〉جام قديمی ساخته شده از شاخ حيوانات
【觥筹交错】gōng chóu jiāocuò در ضيافت جامها را بلند كردن و به سلامتی يكديگر نوشيدن

gǒng

巩 gǒng ①(巩固)محكم، سفت كردن، مستحكم كردن ②〈姓〉يك نام خانوادگی در چين
【巩固】gǒnggù ①(使坚固)محكم، سفت كردن، تقويت كردن: ~军事阵地 مواضع نظامی را محكم كردن / ~工农联盟 به اتحاد كارگری ــ دهقانی استحكام بخشيدن ②(坚固)محكم، سفت، مستحكم: 建立~的革命根据地 پايگاههای‌محكم انقلابی را برقرار كردن / ~的国防 دفاع ملی مستحكم
【巩膜】gǒngmó 〈生理〉صلبيه يا سپيدهٔ چشم: ~炎〈医〉آماس صلبيه، تصلب جلد

汞 gǒng 〈化〉(Hg) جيوه، سيماب، زيبق
【汞弧灯】gǒnghúdēng 〈电〉نوعی چراغ نئون برقی ــ جيوه‌ای كه نوری شبيه چراغ گاز دارد
【汞化】gǒnghuà 〈化〉جيوه زدن، با سيماب يا جيوه تركيب كردن: ~物 جسم جيوه‌دار
【汞溴红】gǒngxiùhóng 〈药〉مركوركروم (داروی ضد عفونی قرمز رنگ)

拱 gǒng ①(拱手)دو دست را برای ادای احترام در جلو سينه قرار دادن ②(环绕)دور و بر چيزی را گرفتن: 众星~月。ستارگان بيشماری ماه را در ميان گرفته اند. ③(弯曲)خم شدن، دولا شدن: 猫~了~腰。گربه پشت خود را خم كرد. / 冷得~肩缩背 از سردی خم يا قوس برداشتن / 桌面~起来了。صفحهٔ ميز خم بر داشته است. ④〈建〉(孤形)طاق، قوس: ~道 گذرگاه طاقدار، دروازهٔ طاقدار / ~式涵洞 غار قوس‌شكل ⑤(用身体撞动)تنه زدن: 他用身子把门~开。او تنه ای به در زد ودر باز شد. ⑥(慢慢推挤或顶起)بيرون آمدن، بيرون زدن: 小孩吃力地从人丛里~了出来。بچه به زحمت از ميان شلوغی جمعيت بيرون آمد. / 猪用嘴~地。خوك پوزهٔ خود را به زمين می زند. ⑦(植物生长)بيرون جستن، سر زدن، جوانه زدن: 苗儿~出土了。جوانه از خاك سر زد.
【拱坝】gǒngbà 〈水〉سد يا بند دارای طاق قوسی
【拱抱】gǒngbào احاطه كردن، فرا گرفتن، گرداگرد چيزی را گرفتن، محاصره كردن: 群峰~的山坞 زمين‌های صاف كوهستانی كه دور و بر آنرا قلل كوهها فرا گرفته است
【拱别】gǒngbié 〈书〉خداحافظی كردن با قرار دادن دو دست در جلو سينه
【拱点】gǒngdiǎn 〈天〉(نجوم) اوج، حضيض
【拱顶】gǒngdǐng 〈建〉طاق، گنبد، هلال طاق، هر نوع ساختمان گنبدی وهلالی
【拱服】gǒngfú 〈书〉محترمانه قدردانی كردن ياتحسين كردن
【拱火】gǒnghuǒ بوسيله سخن يا عمل آتش خشم كسی را شعله‌ورتر ساختن
【拱肩缩背】gǒng jiān suō bèi شانه‌ها را بالا انداختن وخميده شدن پشت ــ در توصيف پير مرد يا كسی كه از ترس يا سرما به خود می پيچد)
【拱门】gǒngmén 〈建〉دروازهٔ طاقدار
【拱桥】gǒngqiáo 〈建〉پل قوسی، پلی كه دارای طاق باشد: 双曲~ پل قوس شكل با دو دهانه
【拱手】gǒngshǒu ①(两手相抱)تعظيم كردن با قرار دادن دو دست در جلوی سينه ②(屈服的)در حالت اطاعت يا سرافكندگی، با اطاعت وفروتنی: ~让人 با فروتنی چيزی را به كسی تعارف كردن، مؤدبانه چيزی را به كسی دادن
【拱卫】gǒngwèi احاطه و محافظت كردن
【拱券】gǒngxuàn 〈建〉طاق، قوس، كمان

珙 gǒng 〈书〉نوعی سنگ يشم
【珙桐】gǒngtóng 〈植〉نوعی درخت بنام "Dove tree"

gòng

共 gòng ①(共同)مشترك، كلی، عمومی: ~性 جنبهٔ مشترك، جنبهٔ كلی ②(共同承受)در چيزی شريك سهيم بودن، مشترك بودن: ~命运 در سرنوشت مشترك سهيم بودن / 同呼吸 ③(一齐)هم، باهم، به اتفاق هم: 和平~处 همزيستی مسالمت‌آميز / 各族人民的代表~聚一堂,商讨国家大事。نمايندگان مليتهای مختلف در يك سالن اجتماع می‌كنند وبه بحث

ما مردم دو 两国人民～饮一江水。 کشور از یك رودخانه آب می نوشیم. ④(总共) جمعا، کلا: 这个乡今年～收粮食四十万公斤。 امسال این دهستان جمعا ٤٠٠ هزار کیلو غله برداشت کرد. ⑤〈简〉(共产党) حزب کمونیست: 中～ حزب کمونیست چین

【共餐】gòngcān باهم غذا خوردن

【共产党】gòngchǎndǎng حزب کمونیست: ～人 کمونیست / ～员 عضو حزب کمونیست / 《～宣言》«مانیفست حزب کمونیست»

【共产国际】Gòngchǎn Guójì انترناسیونال کمونیستی

【共产主义】gòngchǎnzhǔyì کمونیسم: 原始～ کمونیسم اولیه / 战时～ کمونیسم زمان جنگ / 国际～运动 جنبش بین‌المللی کمونیستی / 欧洲～ کمونیسم اروپا / ～道德 اصول یا ابتدای اخلاقی کمونیستی / ～风格 سبك کمونیستی / ～精神 روحیهٔ کمونیستی / ～人生观 جهان‌بینی کمونیستی / ～觉悟 آگاهی کمونیستی / ～者 کمونیست

【共产主义青年团】gòngchǎnzhǔyì qīngniántuán سازمان کمونیستی جوانان

【共处】gòngchǔ همزیستی: 和平～五项原则 اصول پنجگانهٔ همزیستی مسالمت آمیز

【共存】gòngcún همزیستی

【共电制】gòngdiànzhì 〈讯〉 سیستم قوهٔ مشترك: ～电话 تلفنهایی که در آن از قوهٔ مشترك استفاده می شود / ～电话局 مرکز تلفنها با قوهٔ مشترك

【共度】gòngdù باهم گذراندن

【共轭】gòng'è (فیزیك) همریشه، دارای یك اشتقاق: 〈物〉～点 نکات اشتقاق / 〈数〉～角 زوایای اشتقاق

【共犯】gòngfàn 〈法〉①(共同犯罪) همدستی، شرکت در جرم ②(共同犯罪中的罪犯) همدست، شریك جرم

【共管】gòngguǎn 〈外〉 حکومت مشترك، مالکیت مشاع ومشترك: ～地 اراضی تحت حکومت مشترك، حق حکومت مشترك

【共和】gònghé جمهوری، جمهوریخواهی، سیستم جمهوری: ～国 جمهوری

【共计】gòngjì در مجموع، جمعا، در کل، کلا: 两项开支～三十元。 این دو قلم خرج مجموعا سی یوان می شود. / 市内人口～一百万。 جمعیت داخل شهر جمعا یك میلیون نفر است.

【共价】gòngjià 〈化〉 (شیمی) تعداد الکترون‌هائی که می توانند در ترکیب اتصال دو اتم باهم مشترك باشند: ～键 (شیمی) عمل اتصال غیر الکتریکی دو اتم بوسیلهٔ اشتراك الکترون

【共聚】gòngjù 〈化〉 (شیمی) ترکیب ذرات متشابه برای تشکیل واحد بزرگتری که توسط ذرات متشابه ترکیب شده باشد: ～物 واحد بزرگتر

【共聚作用】gòng jù zuòyòng 〈化〉 (شیمی) فعل وانفعالات شیمیایی که در آن دو یا چند ذرهٔ کوچك برای واحد بزرگتر باهم ترکیب می شوند

【共勉】gòngmiǎn همدیگر را تشویق کردن، مشوق یکدیگر بودن: 愿～之。 بیائید در زندگی مشوق یکدیگر باشیم.

【共鸣】gòngmíng ①〈物〉 (فیزیك) پیچش صدا، تموج صدا، ارتعاش صدا: ～器 وسیلهٔ تقویت کنندهٔ صدا ②(同感) همدردی، همفکری، همسوئی، همنوائی: 引起～ باعث همدردی وهمفکری شدن

【共栖】gòngqī 〈生〉 زندگی اشتراکی بین دو موجود بطوریکه یکی غذا واحتیاجات خویش را از دیگری تأمین می نماید بدون اینکه ضرر یا منفعتی برای میزبان داشته باشد

【共青团】gòngqīngtuán 〈简〉(共产主义青年团) سازمان کمونیستی جوانان: ～员 عضو سازمان کمونیستی جوانان

【共生】gòngshēng ①〈地〉 (زمین شناسی) رشد باهم، رویش و پیدایش همزمان دو معدن: ～矿 توأم ②〈生〉 زندگی تعاونی، همزیستی وتجانس دو موجود مختلف یا دو گروه مختلف: ～细菌 همزیستی و تجانس باکتریهای مختلف باهم

【共事】gòngshì یار و رفیق وهمکار بودن(در یك ادارهٔ واحد): ～多年 سالهای متمادی با یکدیگر همکار بودن

【共通】gòngtōng قابل اجرا یا اطلاق در هر دو مورد یا بیشتر: 这两者之间有～的道理。 این استدلال را در هر دو مورد می‌توان به کار برد.

【共同】gòngtóng ①(属于大家的) مشترك: ～的语言 زبان مشترك / ～敌人 دشمن مشترك / ～点 وجه مشترك، جنبهٔ مشترك / ～关心的问题 مسایل مشترك مورد توجه طرفین ②(大家一起) باهم، به اتفاق یکدیگر: ～战斗 باهم به میدان جنگ رفتن / ～对敌 در برابر دشمن به اتفاق هم در امری کوشیدن / ～努力 به عمل مشترك دست زدن / ～行动 سیاست واحدی پیش گرفتن / ～纲领 برنامهٔ مشترك

【共同海损】gòngtóng hǎisǔn 〈经〉 از بین رفتن تمام یا قسمتی از کالا در اثر حوادث دریایی، خسارت قابل پرداخت از سوانح دریایی

【共同市场】gòngtóng shìchǎng بازار مشترك

【共同体】gòngtóngtǐ جامعهٔ مشترك: 欧洲经济～ جامعهٔ مشترك اقتصادی اروپا / 加勒比～ جامعهٔ مشترك دریای کارائیب

【共析】gòngxī 〈冶〉 زودگداز(مربوط به آلیاژ یا مخلوطی که نقطهٔ ذوب آن کمتر از آلیاژ های مشابه باشد): ～钢 فولاد زودگداز

【共享】gòngxiǎng در چیزی شریك بودن، باهم از چیزی لذت بردن: ～胜利的喜悦 با یکدیگر از شادی پیروزی محظوظ شدن

【共性】gòngxìng عمومیت، جنبهٔ مشترك، اصل کلی، نکتهٔ کلی

【共议】gòngyì 〈书〉 باهم مشورت کردن

【共振】gòngzhèn 〈物〉 (فیزیك) رزنانس، طنین، پیچش صدا، تموج صدا: ～器 دستگاه تقویت کننده صدا / اسباب تقویت صدا ～腔 حجرهٔ طنین‌دار، جوف صدای پیچیده

【共轴】gòngzhóu 〈机〉 هم محور بودن، دارای محورهای منطبق بر یکدیگر بودن

贡 gòng ①(贡品) باج، خراج، پیشکشی، تقدیمی: 进～ خراج دادن، خراج گذاری ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【贡品】gòngpǐn باج، خراج، پیشکشی، تقدیمی

【贡税】gòngshuì خراج ومالیات

【贡献】gòngxiàn سهم ادا کردن، وقف کردن، تقدیم کردن: 我

们应当对于人类有较大的~。ما باید خدمات بیشتری برای بشریت انجام دهیم./为革命~一份力量 سهم خود را در راه انقلاب ادا کردن

供 gòng ①(供奉)قربانی دادن، پیشکش کردن، صدقه ②(供品)قربانی، صدقه ③(招供)اقرار کردن، اعتراف کردن، فاش کردن، آشکار ساختن:据该犯~称 بنابه گفتهٔ شخص جنایتکار، بر اساس اعترافات شخص جانی/他~出全部罪行。او به تمام جنایات خود اعتراف کرد. ②(供词)اعتراف، اعترافات شفاهی یك محکوم به جنایت خود:口~ اعترافنامه
另见 gōng

【供词】gòngcí اعتراف کتبی، اعتراف نامه به جنایت خود:书面~ اعتراف کتبی
【供奉】gòngfèng عبادت کردن، پرستش کردن
【供具】gòngjù ظروف و وسایل مربوط به قربانی در عبادتگاه
【供品】gòngpǐn هر چیزی که در راه خدا یا نیاکان نثار شود، هدیه یا پیشکش که در راه خدا یا نیاکان تقدیم می شود
【供认】gòngrèn اقرار کردن، اعتراف کردن، اعتراف داشتن:~不讳 به تمام جنایات خود اقرار کردن
【供事】gòngshì پستی را تعهد کردن
【供献】gòngxiàn ①(献给)تقدیم کردن ②同"供品"
【供养】gòngyāng پیشکش‌ها را در راه خدا یا نیاکان تقدیم کردن
另见 gōngyǎng
【供职】gòngzhí شغل و منصب داشتن، در اداره‌ای کار کردن
【供状】gòngzhuàng اعترافات کتبی جنایتکار، اعترافنامه
【供桌】gòngzhuō سکو یا کرسی عبادتگاه، سکو یا کرسی برای گذاشتن قربانی‌ها 又称"供案"

gōu

勾 gōu ①(标出;删除)علامت گذاشتن، خط بطلان زیر کشیدن، لغو کردن، باطل کردن:把重要的项目~出来。اقلام مهم خط بکشید./把他的名字~掉。نام او را حذف 或 اسم او را خط بزنید./~了这笔帐 این بدهی را باطل کنید. ②(描画)نقاشی کردن، ترسیم کردن، طرح ریختن، طرح کلی چیزی را کشیدن:~脸儿 صورت کسی را کشیدن/~一个轮廓 طرح کلی چیزی را کشیدن ③(涂抹砖缝)درزهای آجر را گرفتن:~墙缝 درز دیوار را با گل وآهك پر کردن ④(调和使粘)ریختن غلیظ کردن، از حالت رقیقی در آوردن:~芡 سوپ را غلیظ کردن/~卤 سوس یا آبگوشت را غلیظ کردن ⑤(引起)به یاد چیزی آوردن، به یاد چیزی انداختن:这件事~起了我对儿事的回忆。این کار مرا به یاد زمان کودکی ام انداخت. ⑥(串通)تبانی کردن، ساخت وپاخت کردن، گاوبندی کردن:这两个家伙怎么~上了?چه شد این دو نفر باهم تبانی کردند؟ ⑦[用于中国古代数学](ریاضی چینی) ضلع کوتاه زاویهٔ قائمه ⑧〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
另见 gòu

【勾除】gōuchú برطرف کردن، باطل کردن
【勾串】gōuchuàn تبانی کردن
【勾搭】gōuda ①(互相串通)تبانی کردن، زد وبند کردن، ساخت و پاخت کردن، گاوبندی کردن:这两个坏家伙~上了。این دو نفر تبهکار با هم تبانی کرده اند./无耻的~ ساخت و پاخت بیشرمانه/勾勾搭搭 با یکدیگر ساخت و پاخت کردن، همدست شدن ②(引诱)گمراه کردن، از راه به در بردن، منحرف کردن، فریب دادن
【勾动】gōudòng تحریك کردن
【勾股定理】gōugǔ dìnglǐ 〈数〉(ریاضی) قضیهٔ فیثاغورث
【勾股形】gōugǔxíng [中国古代数学] زاویهٔ قائمه
【勾挂】gōuguà گرفتار کردن، مربوط کردن
【勾画】gōuhuà نقاشی کردن، شکل چیزی یا کسی را کشیدن:寥寥数笔，就把一个高利贷者贪婪的嘴脸~出来了。فقط با چند کلمه کافی است طمع وحرص یك رباخوار را ترسیم کرد.
【勾魂】gōuhún روح کسی راکشیدن
【勾结】gōujié تبانی کردن، زد وبند کردن، ساخت و پاخت کردن، گاوبندی کردن:互相~ با یکدیگر تبانی کردن/暗中~ محرمانه ساخت وپاخت کردن/~敌人 با دشمن همدست شدن، با دشمن زد و بند کردن
【勾勒】gōulè ①(画出轮廓)خطوط طرح چیزی را ریختن، کلی یك نقشه را رسم کردن، طرح کردن ②(用简单的笔墨描写)توضیح مختصر دادن
【勾留】gōuliú توقف کردن:他回京途中，在保定小作~。در راه باز گشت به پکن توقف کوتاهی در شهر«بادین» داشت.
【勾描】gōumiáo با خط‌های ریز طراحی کردن
【勾通】gōutōng تبانی کردن، ساخت و پاخت کردن، زد و بند کردن
【勾销】gōuxiāo محو کردن، خط بطلان بر چیزی کشیدن، باطل کردن، حذف کردن:把帐~ حساب را باطل کردن/一笔~ (روی چیزی) خط بطلان کشیدن/~过去的一切 خوبی و بدی گذشته را به دست فراموشی سپردن
【勾心斗角】gōuxīn-dòujiǎo 见"钩心斗角"gōuxīn-dòujiǎo
【勾引】gōuyǐn به بدی رهنمون شدن، گمراه کردن، از راه به در کردن، به راه بد کشیدن

沟 gōu ①(人工水道或工事)راه آب، نهر، گودال، خندق یا سنگری که در زمان جنگ برای ارتباطات ساخته می شود:排水~ کانال، نهر زهکش/交通~ خندق یا سنگری که در زمان جنگ برای ارتباطات ساخته می شود ②(浅槽)شیار، شکاف، خراش:坦克在地面上轧出两道~。تراکتور در پشت سر خود دو شیار روی زمین ایجاد کرد./开~播种 برای بذرافشانی شیارها را ایجاد کردن ③(沟壑)گودال، درهٔ تنگ وعمیق و سراشیب:乱石~ گودال پر از سنگ/七~八梁 (محل) ناهموار و پر از گودال‌ها و پستی وبلندی‌ها

【沟灌】gōuguàn 〈农〉آبیاری زراعت به وسیلهٔ ایجاد شیار
【沟壕】gōuháo سنگر، خندق
【沟壑】gōuhè گودال، درهٔ تنگ وعمیق وسراشیب

【沟坎】gōukǎn نهرهٔ خندق
【沟堑】gōuqiàn خندق، سنگر
【沟渠】gōuqú کانال‌ها و نهرهای آبیاری：田野上～纵横。 مزارع توسط کانال ها ونهرهای آبیاری متقاطع شد.
【沟通】gōutōng مرتبط کردن، ربط دادن، مربوط ساختن：～南方各省的新铁路 خطوط جدید راه آهن که استانهای جنوب را به هم مرتبط می کند/～两大洋的运河 کانالی که دو اقیانوس را به هم مربوط می کند/～两国文化 فرهنگ دو کشور را به هم مرتبط کردن
【沟沿儿】gōuyànr 〈方〉 کناره‌های کانال یا گودال

佝 gōu

【佝偻病】gōulóubìng (طب) بیماری نرمی استخوان، استخوان نرمی

钩 gōu ①(钩子) قلاب، چنگک：钓鱼～ قلاب ماهیگیری/挂衣～ رخت‌آویز، وسیلهٔ آویختن لباس ②(汉字的笔画) قلاب (یکی از عناصر متشکلهٔ خط هیروگلیف چینی) ③(钩形符号) علامتی به شکل قلاب «√» ④(用钩子拉住) به قلاب گرفتن، با چنگک کشیدن：用钩子～住 با قلاب محکم نگهداشتن، به قلاب محکم کردن/他的袖子给钉子～住了。 آستین لباس او به میخ گیرکرد. ⑤(用针粗缝) کوك زدن، با بخیهٔ درشت دوختن：～贴边 حاشیهٔ لباس را بخیه زدن ⑥(用钩针编织) با میل قلاب بافتن، قلابدوزی کردن، قلاب زدن：～花边 حاشیه زدن
【钩虫】gōuchóng کرم قلابدار (نوعی کرم روده که در پیرامون دهان خود قلاب یا خارهایی دارد)：～病〈医〉 بیماری کرم قلابدار
【钩端螺旋体病】gōuduān luóxuántǐbìng بیماری ناشی از انگلهای لپتوسپیرا
【钩心斗角】gōuxīn-dòujiǎo علیه یکدیگر نیرنگ و حیله زدن، برای کسب مقام سر همدیگر کلاه گذاردن
【钩针】gōuzhēn میل قلاب بافی، میل سرکج بافندگی：～编织品 قلابدوزی، کارهای قلابدوزی شده
【钩子】gōuzi قلاب، چنگک

篝 gōu 〈书〉 قفس، هر چیز شبیه قفس
【篝火】gōuhuǒ تودهٔ آتش، خرمن آتش (که در دشتها برافروخته می شود)

鞲 gōu

【鞲鞴】gōubèi 〈机〉 پیستون، سنبه

gǒu

苟 gǒu ①(随便) بی‌دقت، بی‌احتیاط، بی‌اعتنا، بی‌تفاوت (در برابر حق و ناحق)：他一笔不～。 او در نوشتن به هیچوجه بی‌دقتی نمی‌کند./一丝不～ در مورد هر مطلب جزئی دقیق بودن، کوچکترین بی دقتی و غفلت از خود نشان ندادن ②〈书〉(如果) اگر، چنانچه：～不努力,必将落后。 اگر کوشش نکنید از قافله عقب خواهید افتاد.
【苟安】gǒu'ān به تن آسایی وخوشگذرانی آنی قانع بودن، آرامش موقت را طلب کردن
【苟存】gǒucún با ذلت و پستی زندگی کردن
【苟得】gǒudé راحت و بدون زحمت بدست آوردن
【苟合】gǒuhé روابط نامشروع جنسی
【苟活】gǒuhuó در خفت و پستی زندگی کردن، به زندگی پست تن در دادن
【苟且】gǒuqiě ①(只顾眼前) کارها را به قضا و قدر واگذار کردن، به هر چه پیش آید خوش‌آید گفتن، خود را به سرنوشت و از خود سلب اراده کردن، به حوادث تن در دادن：～一时 قضا و قدر سپردن/～偷生 در خفت و پستی زندگی کردن، به زندگی پست تن در دادن ②(敷衍了事) سرسری کار کردن، با بی‌مبالاتی کلك چیزی را کندن：做翻译一字也不能～。 هنگام ترجمه در کاربرد هر واژه نباید وسواس داشت./～了事 سرسری کار کردن، با سهل‌انگاری کاری انجام دادن ③(多指男女关系不正当) نامشروع، نامناسب(در مورد روابط جنسی)
【苟且偷安】gǒuqiě-tōu'ān به تن آسایی وخوشگذرانی موقتی رضایت دادن، در پستی وفرومایگی به سر بردن
【苟全】gǒuquán جان خود را به هرقیمتی حفظ کردن：～性命 جان خود را با قیمت زیاد حفظ کردن
【苟同】gǒutóng [用于否定句] بدون فکر جدی موافقت کردن：我未敢～。 چنین جسارتی ندارم که با شما موافق باشم.
【苟延】gǒuyán بزحمت فراوان تمدید دادن
【苟延残喘】gǒuyán cánchuǎn آخرین نفس را کشیدن، در حال احتضار بودن

狗 gǒu سگ：母～ سگ ماده/卷毛～ سگ موفرفری
【狗宝】gǒubǎo 〈中药〉 سنگ کیسهٔ صفرای سگ (که در طب چینی به مثابه دوا از آن استفاده می شود)
【狗胆包天】gǒudǎn bāo tiān جسارت فوق‌العاده، گستاخی بسیار، بیباکی غیر عادی، ریسك زیاد：你竟敢～,太岁头上动土。 حالا تو چنین گستاخ شده ای که جسارت می‌کنی به من حاجیت حمله کنی (لحنی عامیانه)
【狗獾】gǒuhuān گور کن، خرسك، شغاره
【狗急跳墙】gǒu jí tiào qiáng چون حیوان به تنگنا افتد، از روی ناامیدی به تلاشی جنون آمیز دست می‌زند
【狗脊蕨】gǒujǐjué 〈植〉 سرخس زنجیری، جماز زنجیری
【狗拿耗子,多管闲事】gǒu ná hàozi, duō guǎn xiánshì سگی که برای گرفتن موش تلاش می کند— کنایه از دخالت کردن در کاری که به او مربوط نیست：你不要～。 در امر نامربوط، نخود در هر آش نشو، دخالت نکن.
【狗皮膏药】gǒupí gāoyào ①〈中药〉 مرهم پوست سگ (نوعی پماد برای رفع رماتیسم، رگ برگ شدگی وغیره که در سابق روی پوست سگ درست می‌کردند) ②[多用于]：卖～ دوای تقلبی فروختن
【狗屁】gǒupì (骂人话,指话和文章) حرف‌ها یا مقالات مهملات：～不通 مزخرف، مهملات، هرچیز بی‌معنی وبی‌ارزش/～不如 بی‌معنی به مفت هم نمی‌ارزد ــ کنایه از اینکه به پای

مزخرف هم نمی‌رسد.

【狗屎堆】gǒushǐduī توده‌ای از مدفوع سگ،چیزی هرزه و پلید: 不齿于人类的～ چیزی هرزه و پلید وشایسته هرگونه تحقیر همانند مدفوع سگ

【狗头军师】gǒutóu jūnshī ①(为别人出主意而不高明的人) راهنمای گمراه کننده، رایزن ناشایسته ②(为他人出谋划策的人) راهنما وناصح نالایق وپست

【狗腿子】gǒutuǐzi 〈口〉 نوکر، پادو، مزدور، نوکر مزدبگیر

【狗尾草】gǒuwěicǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام " Green bristleglass"

【狗尾续貂】gǒuwěi xù diāo دم سگ به سمور متصل بودن — کنایه از دنبالهٔ بد و نکبت باری را به کار نیك اضافه کردن

【狗窝】gǒuwō لانهٔ سگ

【狗熊】gǒuxióng ①〈动〉 خرس سیاه ②(软弱的人) آدم ترسو، شخص جبون

【狗血喷头】gǒuxuè pēn tóu [多用于]:骂得～ کسی را به باد ناسزا وطعنه گرفتن، یك سری فحش‌های زشت بار کسی کردن

【狗眼看人低】gǒuyǎn kàn rén dī مانند عوام الناس رفتار کردن

【狗咬狗】gǒu yǎo gǒu دو فرد خبیث که به جان هم بیفتند، سگی که سگ دیگر را گاز می‌گیرد — کنایه از مبارزهٔ درونی: 傀儡集团内部～的斗争 مبارزه در درون یك دارودستهٔ دست نشانده جهت تفوق فردی

【狗咬吕洞宾】gǒu yǎo lǚ dòngbīn ملامت و سرزنش کردن «لو دون بین» (یکی از هشت موجود جاودانی اساطیر چین) — کنایه از اشتباه کردن در تشخیص آدم خوب از آدم بد

【狗蝇】gǒuyíng نوعی شپش بالدار که خون سگ را می مکد

【狗蚤】gǒuzǎo کیك سگ

【狗仗人势】gǒu zhàng rén shì همچون سگی که در پناه ارباب قدرتمندی است مردم را آزار رساندن — یعنی به پشتیبانی مرد قدرتمندی قلدری کردن و زورگوئی نمودن: 他们～欺压百姓。 آنها مانند سگی هستند که در پناه صاحبشان مردم را اذیت می‌کنند و برآنها ستم روا می دارند.

【狗彘不如】gǒu zhì bù rú حتی از سگ یا خوك هم بدتر بودن

【狗子】gǒuzi 〈方〉①(狗) سگ ②(憎称) سگ (خطاب نفرت انگیز به پلیس نظامی ارتجاع چین)

【狗嘴里吐不出象牙】gǒuzuǐli tǔbuchū xiàngyá در دهان سگ دنبال عاج فیل نگردید — یعنی انتظار آن نباید داشت که از دهان آدمی وقیح سخنان دلنشین بیرون آید. 或 از عوعو سگ چه چیزی را می‌توان انتظار داشت!

枸 gǒu

另见 jǔ

【枸骨】gǒugǔ 〈植〉 راج چینی، درخت راج چینی

【枸杞】gǒuqǐ 〈植〉 نوعی درخت بنام اقطی چینی: ～子〈中药〉 میوهٔ اقطی چینی

gòu

勾 gòu

另见 gōu

【勾当】gòudang 〈贬〉 کار زشت، عمل معامله، زدوبند: 罪恶～ اعمال کثیف جنایت‌آمیز/肮脏～ اعمال زشت و ناپسند/不可告人的～ زد و بند محرمانه

构 gòu ①(构造) تشکیل دادن، ساختن، به شکل چیزی در آوردن، قالب کردن ②(结成) ساختن واژه، واژه‌سازی: ～词 [用于抽象事物] بافتن، ساختن، درست کردن، جعل کردن: 虚～ جعل وتقلید/～怨 موجبات نارضایتی را فراهم نمودن ③(文艺作品) اثر ادبی عالی، نوشتهٔ ممتاز: 佳～ آثار ادبی

【构兵】gòubīng برای جنگ با مملکت دیگر قشون خود را گسیل داشتن

【构成】gòuchéng ساختن، ایجاد کردن، ترکیب کردن، درست کردن، شکل دادن: ～威胁 تهدیدی به وجودآوردن/西沙群岛是由珊瑚礁～的。 مجمع الجزایر«سی شائو» از سنگهای مرجانی تشکیل شده است.

【构词法】gòucífǎ 〈语〉 روش واژه سازی

【构件】gòujiàn ①〈机〉 جزء ترکیب دهنده (در ماشین آلات) ②〈建〉 بخشهای ترکیب دهنده (ساختمانی)

【构思】gòusī ①(运用心思) (نویسنده یا هنرمند) داستان یك اثر ادبی ویا طرح یك اثر نقاشی را در ذهن بوجود آوردن: 凝神～ در اندیشهٔ ایجاد یك اثر ادبی یا نقاشی غرق شدن ②(设想,见解) تصور، تخیل، خیال: 大胆的～ تصور جسورانه

【构图】gòutú 〈美术〉 ترکیب، ساخت، شکل

【构陷】gòuxiàn علیه کسی توطئه چیدن

【构想】gòuxiǎng ①同"构思"②(形成的想法) ایدهٔ حاضر در ذهن کسی

【构怨】gòuyuàn تخم دشمنی پاشیدن

【构造】gòuzào ساخت، ساختمان، ترکیب، تشکیلات: 人体～ ساختمان بدن انسان/～地震 زمین لرزه مربوط به ساختمان زمین/～要素 عوامل یا عناصر ساختمانی/～地质学 زمین شناسی ساختمانی

【构筑】gòuzhù ساختن، بنا کردن: ～工事 ساختن استحکامات/～掩体 ایجاد پناهگاهها کردن، ساختن مواضع دفاعی

购 gòu خریدن، خریداری کردن، ابتیاع کردن: 赊～ نسیه خریدن/收～ برای یك سازمان یا مؤسسه خریداری کردن/采～ خریداری کردن، خریدن

【购办】gòubàn (اشیاء با دوام را) خریدن

【购备】gòubèi از پیش خریدن

【购货合同】gòuhuò hétóng کنترات یا توافق در خرید

【购买】gòumǎi خریدن، ابتیاع کردن: ～力 قوهٔ خرید

【购销】gòu-xiāo خرید وفروش: ～两旺 خرید وفروش پررونق، رواج بازار، بازار پررونق/～合同 کنترات یا توافقنامهٔ داد وستد

【购置】gòuzhì (اشیاء با دوام را) خریدن: ～农具 ابزار کشاورزی را خریدن

诟 gòu 〈书〉①(耻辱) شرم وحیا، تحقیر، بی‌احترامی ②(怒骂) سرزنش کردن، ناسزا گفتن، دشنام دادن، فحش دادن

【诟病】gòubìng 〈书〉 تقبیح، سرزنش کردن، ملامت کردن

为世～：مورد سرزنش مردم عوام قرار گرفتن کردن، نکوهش کردن

【诟骂】gòumà فحش دادن، ناسزا گفتن：当众～ در حضور عامهٔ مردم فحش دادن

垢 gòu ①〈书〉(肮脏) آلودگی، چرك، کثافت، چرکی، پلیدی：蓬头～面 با موی آشفته وصورت کثیف ②(脏东西) چرك، لکهٔ روغن، زنگ روغن：油～ چرك دندان/牙～ ③〈书〉(耻辱) ننگ، بد نامی：含～忍辱 لکهٔ ننگ، تحقیر و اهانت دیگران را تحمل کردن

【垢腻】gòuni ①(污垢) چرك، کثافت ②(脏) کثیف، چرکین

够 gòu ①(数量足) کافی، بس، بسنده：这点钱～不～? آیا این مقدار پول کافی است؟/我觉得时间不～。گمان نمی‌کنم وقت کافی داشته باشم./这里只举一个例子就～了。یك مثل برای روشن کردن موضوع کافی است. ②(达到某种程度) (به حدی) رسیدن：太高，我～不着。آنقدر بالاست که دست من به آن نمی رسد. ③(很；相当) بسیار، خیلی، واقعا：这儿的土～肥的。زمین اینجا بسیار حاصلخیز است./今天你们可～辛苦了。امروز واقعا خیلی زحمت کشیدید.

【够本】gòuběn پول کافی بدست آوردن تا خرج جبران شود：刚好～ آنقدر پول به دست آوردن که خرج جبران شود، موازنهٔ دخل وخرج

【够不上】gòubushàng به معیار معین نرسیدن، شایستگی چیزی را نداشتن

【够不着】gòubuzháo (دست) به چیزی نرسیدن

【够得上】gòudeshàng به معیار معین رسیدن، شایستگی چیزی را داشتن

【够得着】gòudezháo (دست) به چیزی رسیدن

【够格】gòugé شایسته بودن، سزاوار بودن، در خور بودن：当代表，他满～。او شایستگی نمایندگی مجلس را کاملا داراست.

【够交情】gòujiāoqing دوست حقیقی بودن، دوست صمیمی همدیگر بودن، دوستی عمیق داشتن

【够劲儿】gòujìnr〈口〉①(担负极重) (کار سخت وسنگین) بیش از حد زیاد：他一人担任那么多工作，真～。او که واقعا کار سنگینی به عهده دارد باید به همهٔ امور رسیدگی کند. ②(程度极高) (طعم وغیره) بسیار تند، سوزنده：这辣椒真～。چه فلفل تندی است!/这种香水真～。این عطر واقعا پرمایه است.

【够朋友】gòu péngyou شایستهٔ نام دوست بودن، دوست واقعی بودن：他真～。او واقعا دوست خوبی است

【够戗】gòuqiàng〈方〉غیرقابل تحمل، طاقت فرسا، وحشتناك：天气热得真～。گرمای هوا وحشتناك است./疼得～ درد غیرقابل تحمل داشتن 又作"够呛"

【够瞧的】gòuqiáode واقعا بد، بسیار بد، بسیار شدید：他的脚冻得～。پایش را بد جوری سرما زده است.

【够受的】gòushòude شدید،سخت،غیرقابل تحمل، طاقت‌فرسا：他这一跤摔得真～。او سخت به زمین خورد./累得他～。خستگی زیاد او را از پای در آورد.

【够数】gòushù کافی، بس (در کمیت)：你领的书好像不～。مثل اینکه تعداد کتابهایی که گرفته ای کم است.

【够损的】gòusǔnde (زبان) تیز وتند، (عمل) ضرر رسان

【够味儿】gòuwèir〈口〉فوق‌العاده خوب، بسیار عالی، بسیار خوشایند：这两句你唱得真～！تو این دو بیت را بسیار خوب خواندی!/感到不～。مثل اینکه چندان خوب وجالب نیست.

【够意思】gòu yìsi ①(漂亮；出色) بسیار خوب،عالی،جالب：这场足球踢得真～。این مسابقهٔ فوتبال واقعا یك مسابقهٔ جالب بود. ②(义气；大方) واقعا دوستانه، جوانمرد، بزرگوار：不～ غیر دوستانه، ناسپاس، نمك نشناس

媾 gòu〈书〉①(结为婚姻) ازدواج کردن، عروسی کردن：婚～ مراسم عروسی را به جا آوردن ②(交好) صلح کردن، آشتی کردن：和～ زناشویی با کسی صلح بر قرار کردن، صلح کردن و آشتی کردن ③(交配) مقاربت جنسی، جفت‌گیری

【媾合】gòuhé مقاربت جنسی داشتن، جفت‌گیری کردن

【媾和】gòuhé صلح وآشتی کردن：单独～ علیحده با متحدان خود صلح کردن، صلح جداگانه برقرار کردن

彀 gòu کمان کشیده تا آخر

【彀中】gòuzhōng〈书〉(کنایه از زندان یا دام) تیر رس：入我～ به تیر رس ما رسیدن، به دام ما افتادن

觏 gòu〈书〉برخورد کردن، مواجه شدن، روبرو شدن：罕～ بندرت یافت شدن

gū

估 gū ارزیابی کردن، برآورد کردن، تخمین زدن، سنجیدن، تعین قیمت کردن：不要低～群众的力量 قدرت توده‌ها را نباید دست کم گرفت./你～一～这堆西红柿有几斤。می توانید برآورد کنید این کپه گوجه فرنگی چند کیلو است؟/楼的造价～低了。هزینهٔ ساختمان این بنا را کمتر از مبلغ واقعی آن ارزیابی کرده اند./～产品的成本 بهای تمام شده فر آورده‌ها را برآورد کردن

【估产】gūchǎn ①(估计产量) میزان محصولی را برآورد کردن：每亩地～六百斤。میزان محصول این قطعه زمین را برحسب هر «مو» حدود سیصد کیلو برآورد کرده اند. ②(对产业的估价) تعین قیمت کردن(در مورد کارخانه وامثال آن)

【估划】gūhua حدس زدن، تخمین زدن

【估计】gūjì برآورد کردن، تخمین زدن، ارزیابی کردن：过高～ ارزش بیشتر گذاشتن، بیشتر تخمین زدن/过低～ کمتر از قیمت واقعی ارزیابی کردن، ارزش کمتر گذاشتن/错误～ غلط ارزیابی کردن، نادرست تخمین زدن

【估价】gūjià ①(评价) ارزیابی کردن، قضاوت کردن، اظهار نظر کردن：对历史人物的～ ارزیابی شخصیتهای تاریخی/对自己要有正确的～ هر فردی می باید خود را به درستی ارزیابی کند. ②〈经〉برآورد کردن، تخمین زدن، تعیین قیمت کردن، قیمت گذاری کردن

【估量】gūliang ارزیابی کردن، قضاوت کردن：不可～的损失

خسارات غير قابل تخمين

【估摸】gūmo 〈口〉 حدس زدن، گمان كردن، فرض كردن، حدس مى زنم كه تا :我～着他月底就能回来。محاسبه كردن آخر ماه برمى‌گردد.

【估算】gūsuàn تخمين زدن، برآورد كردن، ارزيابى

沽 gū ①(买酒) خريدن: ～酒 خريدن شراب ②(卖) فروختن: 待价而～ در انتظار فروش با قيمت بيشتر بودن، در معرض فروش گذاشتن

【沽名钓誉】gūmíng-diàoyù در دنبال شهرت ومعروفيت خود گشتن

咕 gū 〈象〉(斑鸠、鸽子等的叫声) صداى بغبغو (قمرى، كبوتر وغيره)

【咕哧】gūchī ①〈象〉(脚踩在泥水里声音) غش غش (صداى پا در گل وآب) ②〈方〉(咕唧) پچ پچ كردن

【咕嗒】gūda قلپ قلپ (صداى سركشيدن آب يا شراب)

【咕叨】gūdao پيش خود غرغر كردن

【咕咚】gūdōng 〈象〉 صداى شلپ: 大石头～一声掉到水里去了。 سنگ بزرگ با صداى شلپى در آب افتاد.

【咕嘟】gūdū 〈象〉 قلپ قلپ، غلغل، قورت قورت: 泉水～～往外冒。 آب چشمه شرشر كنان به بيرون زمين جارى مى‌شد.

【咕嘟】gūdu ①(长时间煮) براى مدت طولانى پختن: 白菜早就～烂了。 كلم از بس پخته شده خرد و له گرديده است. ②〈方〉(撅着) لبها را غنچه كردن: 不高兴地～着嘴 به سبب نارضايتى لبها را غنچه كردن

【咕咕】gūgū 〈象〉 بغبغو (صداى كبوتر)

【咕唧】gūjī 〈象〉 شلپ و شلوپ كردن: 在泥里踩得～～直响 (پا) در زمين گل‌آلود شلپ وشلوپ صدا كردن، شلپ وشلوپ كنان در باتلاق راه رفتن

【咕唧】gūji پچ پچ كردن، با صداى آهسته صحبت كردن: 他俩～了半天。 آنها مدت زيادى با يكديگر پچ پچ مى‌كردند.

【咕隆】gūlōng 〈象〉 غرغر كردن، غريدن، تغ تغ كردن: 远处雷声～～地作响。 صداى غرش رعد از دور به گوش مى رسد.

【咕噜】gūlū قرقر كردن، غر غر كردن: 我的肚子～～直响。 شكم من قرقر صدا مى‌كند. / 石头～～地从山坡上滚下来。 سنگى غرش‌كنان از بالاى تپه به زير افتاد.

【咕噜】gūlu بيخ گوشى حرف زدن، نجوا كردن، پچ پچ كردن

【咕哝】gūnong پچ پچ كردن، زير لب غرغر ولند لند كردن: 他在～些什么? چرا غرغر زير لب قرقركنان چه مى گويد؟ مى‌كند؟

【咕容】gūrong 〈方〉 لوليدن (مار)

呱 gū

另见 guā

【呱呱】gūgū 〈书〉 فرياد، ناله، گريهٔ بچهٔ نوزاد (بچهٔ نوزاد): ～坠地 گريه كنان به دنيا آمدن / ～而泣 زارزار گريه كردن

另见 guāguā

孤 gū ①(丧失父母的) يتيم، پدر مرده يا مادر مرده ②(孤单) تنها، يكه وتنها، يكتا، يگانه، منفرد: ～雁 غاز وحشى تنها / 岛～ جزيرهٔ منفرد ③(封建王侯的自称) اينجانب (خطاب شاه يا شاهزاده به خود)

【孤傲】gū'ào مغرور وكناره جو: 去掉～习气 بر عادات خود پسندى وگوشه نشينى غلبه كردن

【孤拔】gūbá ①(形容山势) بلند و راست ايستاده ②(不合群) منزوى، كناره جو

【孤本】gūběn تنها نسخهٔ اصيل موجود

【孤雏腐鼠】gū chú fǔ shǔ تك وتنها، منزوى، يك نفر به تنهايى

【孤雌生殖】gū cí shēngzhí 〈生〉 بدون تلقيح رشد يافتن وشكل گرفتن

【孤单】gūdān يكه وتنها، يكتا، منفرد، گوشه نشين، منزوى: 孤孤单单一个人 تك وتنها، منزوى، يك نفربه تنهايى

【孤胆】gūdǎn دلير، جسور، شجاع، دلاور: ～英雄 قهرمان پردل

【孤岛】gūdǎo جزيرهٔ تك وتنها ودور از خشكى يا جزيرهٔ ديگر

【孤丁】gūdīng تك وتنها

【孤独】gūdú گوشه گير، گوشه نشين، منزوى، تنها: 过着～的生活 در انزوا زندگى كردن / 感到～ احساس تنهايى كردن

【孤儿】gū'ér يتيم، پدر مرده، مادر مرده: ～寡妇 كودكان يتيم و زنان بيوه، يتيمان و بيوه زنان / ～院 يتيمخانه

【孤芳自赏】gūfāng zìshǎng يك گل تك وتنها از رايحه وعطر خود لذت مى برد ـ كنايه از خود پسندى وخود بينى

【孤愤】gūfèn 〈书〉 خشم وغضب درونى ناشى از نارضايتى از زمان‌هاى خود

【孤寡】gūguǎ ①(孤儿和寡妇) يتيمان و زنان بيوه ②(孤独) تك وتنها

【孤寒】gūhán فقير، ندار، بى‌كس: ～之家 خانوادهٔ فقيرانه

【孤寂】gūjì تك وتنها، بيكس، تنها

【孤家寡人】gūjiā-guǎrén كسى كه كاملا در انزوا باشد

【孤孑】gūjié تك وتنها

【孤介】gūjiè درستكار وعارى از آلودگى جامعه

【孤军】gūjūn ارتش منفرد و بى پشتيبان: ～深入 نفوذ كردن تك و تنها و بى‌پشتيبان در عمق نواحى دشمن / ～作战 نيروى منفرد و بى پشتيبان نبرد كردن

【孤苦伶仃】gūkǔ-língdīng بى پدر ومادر و بى‌چاره، تنها و بيكس وبى‌نوا

【孤立】gūlì ①(不相连系) جدا، مجزا، بى‌ربط: ～的现象 پديدهٔ استثنايى / 不能～地看问题。 مسايل را نبايد مجزا وجدا از مسايل ديگر در نظر گرفت. ②(无援) منفرد و بى‌پشتيبان: 处境～ منفرد و بى‌پشتيبان / 陷入～无援状态 در موقعيت منفرد قرار گرفتن دچار انفراد شدن ③(使孤立) منفرد، منزوى كردن، منفرد ساختن: ～敌人 دشمن را منفرد ساختن

【孤立主义】gūlìzhǔyì انزوا گرائى: ～政策 سياست انزوا / ～者 پيرو سياست انزوا

【孤零零】gūlínglíng تك وتنها: ～的一所房子 خانه‌اى دور افتاده وتنها

【孤陋寡闻】gūlòu-guǎwén نادان و بى‌اطلاع

【孤女】gūnǚ دختر بى‌پدر و بى‌مادر

【孤僻】gūpì خصلتا～性情：گوشه نشین ، کناره جو ، منزوی گریزان وگوشه نشین بودن

【孤凄】gūqī بی‌کسی وتنهائی

【孤弱】gūruò 〈书〉①(势孤力弱) کم نفوذ وضعیف ②(自幼失去父母的人) کسی که از کودکی پدر ومادر خود را از دست داده است

【孤身】gūshēn تك وتنها، بی‌کس

【孤孀】gūshuāng بیوه زن

【孤掌难鸣】gūzhǎng nán míng يك دست صدا ندارد.

【孤注一掷】gūzhù yī zhì (در قمار بازی) تمام پول‌های خود را روی يك كارت گذاشتن، ریسك کردن، پیه‌ٔ چیزی را به تن خود مالیدن

姑 gū ①(姑母) عمه، خواهر پدر، خاله ②(丈夫的姊妹) خواهر شوهر ③〈书〉(丈夫的母亲) مادر شوهر ④(出家修行的女子) راهبه‌ٔ بودایی～尼：راهبه، زن دیرنشین، زن تارك دنیا/道～ راهبه‌ٔ تائویستی ⑤〈书〉(姑且) فعلا، مدت زمانی، به هر حال، به هرصورت ～置勿论。فعلا آنرا کنار بگذاریم.

【姑表】gūbiǎo رابطه‌ٔ خویشاوندی میان فرزندان يك برادر و يك خواهر، عموزادگان و عمه زادگان، فرزندان عمو و عمه ～兄弟：پسر عمو و پسر عمه /～姊妹 دختر عمو و دختر عمه

【姑夫】gūfu شوهر عمه، شوهر خواهر پدر 又作"姑父"或"姑爹"

【姑姑】gūgu 〈口〉عمه، خواهر پدر

【姑母】gūmǔ عمه، خواهر پدر(ازدواج کرده) 又作"姑妈"

【姑奶奶】gūnǎinai ①(娘家称已经出嫁的女儿) دختر شوهر کرده (عنوان محترمانه برای دختر عروسی کرده) ②(祖父的姐妹) خواهر پدر بزرگ، عمه بزرگ

【姑娘】gūniang ①(未婚女子) دختر، دوشیزه، دخت ②〈口〉(女儿) دختر، فرزند مادینه

【姑婆】gūpó 〈方〉①(丈夫的姑母) عمه‌ٔ شوهر خود ②(父亲的姑母) عمه‌ٔ پدر خود

【姑且】gūqiě 〈副〉فعلا، به هر حال، فعلا بگذاریم ～不谈。：فعلا بگذاریم /这点最好～不提。 بهتر است که 或 کنارا! فعلا ولش کن /你～试一试。 به هر حال آزمایشی /حالا از آن حرفی نزنید. بکن.

【姑嫂】gū-sǎo زنی و زن برادرش

【姑妄听之】gū wàng tīng zhī گوش کردن به نصایح دیگران ضرری ندارد.

【姑妄言之】gū wàng yán zhī فعلا هرچه صلاح است بر زبان آوردن

【姑息】gūxī چشم پوشیدن، اغماض کردن، نادیده گرفتن：不应该～自己的错误。/ما نباید اشتباهات خود را نادیده بگیریم. 在父母的～下 در اثر چشم پوشی والدین در برابر گناه فرزندانشان/～态度 برخورد اغماض‌آمیز/～政策 سیاست اغماض‌آمیز

【姑息疗法】gūxī liáofǎ 〈医〉معالجه با داروی مسکن

【姑息养奸】gūxī yǎngjiān تحمل بدی در حکم تشویق وترغیب آن است.

【姑爷】gūye 〈口〉خطاب محترمانه به داماد

【姑丈】gūzhàng شوهر عمه، شوهر خواهر پدر

【姑子】gūzi 〈口〉راهبه

轱 gū

【轱辘】gūlu 〈口〉چرخ：～鞋 کفش چرخ دار، کفش اسکت

骨 gū

另见 gú;gǔ

【骨朵儿】gūduor 〈口〉غنچه، گل نشکفته

【骨碌】gūlu غلت زدن، غلتیدن، چرخ زدن：他从床上一～便起来。او غلتی زد و از تخت برخاست.

鸪 gū 见"鹁鸪"bógū

菇 gū قارچ، سماروغ

蛄 gū 见"蟪蛄"huìgū;"蝼蛄"lóugū

另见 gǔ

菰 gū 〈植〉نوعی گیاه بنام «برنج وحشی»

辜 gū گناه، بزه، جرم، تقصیر، خطا：无～ بیگناه / 他死有余～。 حتی مرگ نمی‌تواند کفاره‌ٔ گناه او باشد.

【辜负】gūfù ناشایسته بودن، مأیوس کردن：我们决不～人民的期望。ما هرگز مردم را مأیوس نخواهیم کرد./～群众的信任 شایسته‌ٔ اعتماد مردم نبودن

觚 gū 〈考古〉①(古代酒具) ساغر، جام می، قدح، پیاله‌ٔ شرابخوری ②(写字的木板) لوح، تخته‌ٔ چوبی برای نوشتن

菁 gū

【菁葖】gūtū 〈植〉①(果实的一种) فولیکول ②(花苞) غنچه، گل ناشکفته

箍 gū ①(圈儿) حلقه، دایره، چنبره، طوق：铁～ حلقه یا طوق آهنی ②(用竹篾、金属等束紧) حلقه زدن، دور زدن، طوق بستن：头上～一条毛巾 حوله ای دور سر بستن /～木桶 حلقه ای دور بشکه‌ٔ چوبی کار گذاشتن

【箍桶匠】gūtǒngjiàng حلقه انداز

gú

骨 gú استخوان

另见 gū;gǔ

【骨头】gútou ①(骨) استخوان ②(品质) خصلت، طبیعت، سرشت، خاصیت：懒～ آدم تنبل/软～ آدم سست، آدم بی‌مهره/硬～ آدم سخت استخوان ③〈方〉(含蓄的讽刺话) حرف تمسخرآمیز و دارای نکته‌ٔ باریك /وی جرات

【骨头架子】gútoujiàzi 〈口〉اسکلت، استخوانبندی، کالبد：瘦得只剩个～ بی‌نهایت لاغر واستخوانی بودن

【骨力】gúli 〈方〉قوی، محکم، با دوام

gǔ

古 gǔ ①(古代;古老) باستانی، قدیم، دیرینه، کهنه، کهن: ~时候 در روزگار پیش، در زمان باستان، در قدیم الایام/~画 نقاشیهای باستانی/~瓷 ظرف چینی قدیمی ②(太古代) قدیمترین دوره زمین‌شناسی، عهد پلیوسن: ~植物学 گیاه‌شناسی عهد قدیم/~气候学 علم هواشناسی عهد قدیم ③见"古体诗" ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【古奥】gǔ'ào قدیمی وغامض، کهنه وغیر قابل فهم

【古巴】Gǔbā کوبا: ~人 اهل کوبا، کوبایی

【古板】gǔbǎn کهنه‌پرست و تغییرناپذیر، محافظه‌کار ونرمش‌ناپذیر

【古刹】gǔchà معبد بودائی باستانی

【古代】gǔdài روزگار قدیم، عصر باستان: ~文化 فرهنگ باستانی/~史 تاریخ باستان

【古典】gǔdiǎn ①(典故) ضرب المثل ②(历史上被认为典范的) کلاسیك، قدیمی، سنتی: ~文学 ادبیات کلاسیك/~音乐 موسیقی کلاسیك/~政治经济学 اقتصاد سیاسی کلاسیك/~主义〈文〉 سبك باستانی(در ادبیات وهنر)/~作品 آثار کلاسیك

【古董】gǔdǒng ①(古玩) اثر باستانی، عتیقه، کارهای هنری قدیم: ~鉴赏家 عتیقه شناس ②(守旧的人) آدم کهنه پرست، آدم محافظه‌کار، آدم عقب‌مانده

【古动物学】gǔdòngwùxué رشته‌ای از دیرین‌شناسی که با سنگواره‌ها و جانوران فسیل شده سر وکار دارد

【古都】gǔdū پایتخت قدیم

【古尔邦节】Gǔ'ěrbāngjié 〈伊斯兰教〉 عید قربان

【古风】gǔfēng ①(古代风气) عادات و رسوم قدیم، آیینهای باستانی ②见"古体诗"

【古怪】gǔguài عجیب وغریب، خارق العاده، غیرعادی، غیرمعمول: ~脾气 اخلاق عجیب وغریب وغیرمعمول داشتن/~样子 عجیب‌نما

【古国】gǔguó مملکت قدیمی

【古话】gǔhuà ضرب المثل قدیمی، مثل مشهور: ~说:有志者,事竟成。 از قدیم گفته اند: خواستن توانستن است.

【古画】gǔhuà نقاشی باستانی

【古迹】gǔjī آثار باستانی، آثار تاریخی

【古籍】gǔjí کتابهای کهن و قدیمی

【古今中外】gǔ-jīn Zhōng-wài قدیمی و معاصر، چینی وخارجی، زمانهای مختلف وکشورهای گوناگون: ~,概莫能外。 استثنایی وجود ندارد چه در دوره‌های باستانی وچه در زمان معاصر، چه در چین وچه در کشورهای بیگانه.

【古井无波】gǔ jǐng wú bō کنایه از بی‌تفاوت بودن، آرام و بی‌احساسات بودن

【古旧】gǔjiù غیرمعمول، غیرمتعارف، قدیمی، دیرینه، کهنه: ~的瓷器 ظروف چینی باستانی وقدیمی/~词语 کلمات و عبارات غیرمتعارف

【古柯】gǔkē 〈植〉 کوکا، بوتهٔ کوکائین: ~碱〈药〉 کوکائین

【古来】gǔlái از زمان‌های بسیار قدیمی، از روزگار باستانی

【古兰经】Gǔlánjīng 〈伊斯兰教〉 قرآن مجید

【古老】gǔlǎo باستانی، قدیمی، دیرینه، کهن: ~的传说 افسانه، داستانی که سینه به سینه منتقل می شود

【古历】gǔlì تقویم باستانی

【古朴】gǔpǔ (هنر، معماری وغیره) ساده و بی‌پیرایه: 这只瓷瓶样式~。 شکل این گلدان چینی ساده و بی‌آلایش است. /此处民风~。 در این نواحی مردم رسمهای ساده و ابتدایی خود را حفظ کرده‌اند.

【古气】gǔqì سبك یا شکل ساده وبی‌پیرایه

【古钱】gǔqián سکهٔ قدیمی

【古琴】gǔqín نوعی آلت موسیقی با هفت سیم که در قدیم با مضراب نواخته می شد

【古人】gǔrén ①〈考古〉(介于猿人与新人之间的人类) انسانهای روزگار باستانی، ②(古时的人) نیاکان، اجداد، اسلاف پیشینیان، گذشتگان

【古人类学】gǔrénlèixué علم انسان شناسی قدیم، انسان شناسی ماقبل تاریخ: ~家 انسان شناس ماقبل تاریخ

【古色古香】gǔsè gǔxiāng قدیمی و ظریف

【古生代】Gǔshēngdài 〈地〉 یکی از دوره‌های دیرین‌شناسی بنام «عصر پلیوزوئیك»

【古生物学】gǔshēngwùxué علم زیست شناسی قدیم

【古尸】gǔshī مومیا

【古诗】gǔshī ①(古代的诗歌) شعر قدیم، شعر باستان ②见"古体诗"

【古时】gǔshí زمان‌های قدیم

【古书】gǔshū کتاب باستانی وقدیمی

【古塔胶】gǔtǎjiāo 〈化〉 نوعی صمغ بنام گوتا پرکا

【古体诗】gǔtǐshī نوعی شعر که پیش از سلسلهٔ تانگ (۹۰۷-۶۱۸) معمول بود که هر مصرع آن از پنج یا هفت هیروگلیف تشکیل می شد و فاقد وزن وقافیهٔ دقیق و اکید بود

【古铜色】gǔtóngsè رنگ مفرغ، رنگ برنز

【古玩】gǔwán اثر باستانی، عتیقه، کار های هنری قدیم: ~商 عتیقه فروش

【古往今来】gǔwǎng-jīnlái از زمانهای قدیم تا بحال، در طول زمان، از زمانهای بسیار دور تا بحال

【古为今用】gǔ wéi jīn yòng گذشته را به خدمت حال در آوردن

【古文】gǔwén ①(用文言文写的文章) نثری که به سبك کلاسیك نوشته شده باشد ②(秦以前的字体) نسخهٔ خطی چینی متعلق به دورهٔ پیش از سلسلهٔ چینگ (۲۰۶-۲۱۱ق.م.)

【古文字】gǔwénzì خط قدیمی پیش از سلسلهٔ چینگ (۲۰۶-۲۱۱ ق.م.): ~学 مطالعه در نحوهٔ کتابت ونگارش خط قدیمی

【古物】gǔwù عتیقه، اثر باستانی: ~陈列馆 موزهٔ آثار باستانی

【古稀】gǔxī هفتاد سالگی(در مورد سن): 年近~ نزدیك به سن هفتاد سالگی رسیدن

【古先】 gŭxiān در قدیم
【古雅】 gŭyă دارای زیبائی کلاسیك وظرافت طبع
【古语】 gŭyŭ ①(古代语辞)گفتار یا اصطلاح قدیمی②(古代的熟谚语)مثل قدیمی
【古猿】 gŭyuán میمون آدم نما
【古远】 gŭyuǎn در زمان‌های بسیار قدیم
【古执】 gŭzhí محافظه‌کار ویك دنده، لجوج
【古植物学】 gŭzhíwùxué علم گیاه‌شناسی قدیم
【古装】 gŭzhuāng لباس قدیمی

汩 gŭ
【汩汩】 gŭgŭ شرشر کردن، غلغل زدن: 渠水～地流入稻田。 آب غلغل‌زنان از نهر آبیاری به مزارع برنج جاری شد.

诂 gŭ کلمه‌های قدیمی یا لهجه ای را به زبان جاری روز توضیح دادن

谷 gŭ ①(山谷)دره: 深～ درهٔ عمیق ②(谷类植物)حبوبات، گیاهان گندمی ③(小米)ارزن: ～穗 خوشهٔ ارزن ④〈方〉(稻或稻谷)برنج، شلتوك ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【谷氨酸】 gŭ'ānsuān 〈药〉 اسید گلوتایمك
【谷仓】 gŭcāng انبار غله
【谷草】 gŭcǎo ①(谷子脱粒后的秆)کاه غلات ②〈方〉(稻草)کاه برنج
【谷蛾】 gŭ'é 〈动〉 نوعی پروانهٔ موذی برای غلات
【谷贱伤农】 gŭ jiàn shāng nóng ارزان بودن غله ودر نتیجه ضرر دیدن دهقانان
【谷壳】 gŭké پوست برنج، سبوس
【谷米】 gŭmĭ 〈方〉 ارزن وبرنج
【谷神星】 gŭshénxīng 〈天〉 (نجوم) بزرگترین ونخستین ستارهٔ صغیر مکشوف
【谷物】 gŭwù حبوبات، غلات
【谷雨】 Gŭyŭ باران حبوبات (ششمین موقعیت خورشید در مسیر خود)
【谷子】 gŭzi ①(小米)ارزن ②〈方〉(带壳的稻粒)شالی، برنج پوست دار
【谷租】 gŭzū بهرهٔ مالکانهٔ جنسی بصورت غله

股 gŭ ①(大腿)ران، سرین، کفل ②(组织单位)شعبه، قسمت امور پرسنلی ～人事/سر گروه ～长: بخش، قسمت، گروه ③(绳线的组成部分)رشته، لا، تاب: 三～的缆索 کابل سه لا/三～的毛线 نخ پشمی سه لا/四～的线绳 ریسمان نخی چهار لا ④(集合资金或财产的一份)سهم، بهره، بخش، سهیم کردن، بخش کردن، قسمت کردن ～分: حصه/优先～ سهام امتیازی ⑤[用于中国古代数学]در آن خط طولانی‌تر قضیه 勾～定理: مثلث راست گوشه (در هندسهٔ قدیمی چینی) (قاعدهٔ) فیثاغورث ⑥〈量〉(a)[用于成条的东西]: 一～线 یك کلاف نخ/一～泉水 نهری از آب چشمه/两～道 دو مسیر راه (b)[用于气体、气味、力气]: 一～香味 یك بوی خوش/一～热气 یك جریان هوای گرم/一～劲 ظهور ناگهانی نیرو (c)〈贬〉(用于成批的人): 两～土匪 دو گروه از راهزنان/一～敌军 دسته‌ای از نیروی دشمن
【股本】 gŭběn سهام اصلی
【股东】 gŭdōng سهامدار، صاحب سهم
【股额】 gŭ'é قیمت سهام
【股匪】 gŭfěi دستهٔ راهزنان
【股份】 gŭfèn سهام: ～公司 شرکت سهامی/～有限公司 شرکت سهامی با مسئولیت محدود/～资本 سرمایهٔ سهام
【股肱】 gŭgōng 〈书〉 دستیار نیرومند
【股骨】 gŭgŭ 〈生理〉 استخوان ران
【股金】 gŭjīn مبلغی که برای خرید سهام پرداخته می شود
【股票】 gŭpiào اوراق بهادار، سهام: ～交易 خرید وفروش سهام و اوراق بهادار/～行市 قیمت روز سهام/～交易所 بورس، محل انجام معاملات سهام/～经纪人 دلال سهام/～市场 بازار خرید وفروش سهام
【股息】 gŭxī سود سهام
【股线】 gŭxiàn 〈纺〉 نخ چند لا
【股子】 gŭzi ①(部分)بخش، قسمت، بهره، سهم، حصه ②〈量〉[用于力量、气味等]: 他有一～使不完的劲。 او نیروی پایان ناپذیری دارد ونمی‌داند خستگی یعنی چه.

牯 gŭ گاو نر
【牯牛】 gŭniú گاو نر

骨 gŭ ①(骨头)استخوان: 软～ استخوان نرم، غضروف ②(骨架)استخوانبندی، اسکلت: 钢～水泥 سیمان مسلح ③(品质;气概)خوی، خصلت، صفت: 傲～ دارای خوی سرکش و بلند پرواز بودن/媚～ چاپلوسی، تملق، خضوع وخشوع
另见 gū;gú
【骨刺】 gŭcì 〈医〉 زایدهٔ نوك تیز وغیرطبیعی استخوان
【骨雕】 gŭdiāo کنده‌کاری روی استخوان حیوان
【骨顶鸡】 gŭdĭngjī (Coot) نوعی پرنده بنام «آنقوت»
【骨董】 gŭdǒng 见"古董"gŭdǒng
【骨粉】 gŭfěn پودر استخوان، استخوان گرد شده
【骨干】 gŭgàn ①〈生理〉تنهٔ استخوانهای دراز ②(中坚)ستون فقرات، عضو اصلی، تکیه گاه عمده: 起～作用 نقش اصلی را بر عهده داشتن، بازیگر اصلی بودن/～力量 نقطهٔ عضو اصلی، نیروی عمده/民兵～ چریك عمده توده‌ای/治淮的～工程 پروژهٔ اصلی برای کنترل رودخانهٔ «هواهه»/～分子 عضو اصلی
【骨骼】 gŭgé 〈生理〉 استخوانبندی، اسکلت، کالبد: ～肌 عضلهٔ اسکلتی
【骨鲠在喉】 gŭ gěng zài hóu استخوان گیر کردن، گلوگیر شدن استخوان در گلو: 如～，不吐不快 گوئی از استخوان گیر کرده در گلو را بیرون نیاوردن آسوده نشدن، نظر وعقیده‌ای داشتن واز اظهار آن خودداری نتوان کردن
【骨骺】 gŭhóu 〈生理〉 برجستگی پایانی استخوان، شاخ استخوان
【骨化】 gŭhuà 〈生理〉 استخوانی شدن

【骨灰】gǔhuī ①(动物骨头烧成的灰) خاکستر استخوان، بقایای استخوان حیوانات پس از سوخته شدن ②(人火葬后骨骼烧成的灰) خاکستر مردگان، بقایای جسد انسان پس از سوخته شدن: ~盒 جعبهٔ خاکستر مردگان

【骨架】gǔjià ①(骨骼) استخوانبندی، اسکلت، کالبد، پیکره ②(架子) چهار چوب، چوب بست: 房屋的~ اسکلت خانه، استخوانبندی خانه/小说的~已经有了。 طرح اولیهٔ داستان تقریبا آماده شده است.

【骨胶】gǔjiāo 〈化〉 سریشم ساخته شده از استخوان

【骨节】gǔjié 〈生理〉 بند، پیوندگاه، مفصل: ~炎〈医〉 ورم مفصل

【骨结核】gǔjiéhé سل استخوانی

【骨疽】gǔjū پوسیدگی استخوان

【骨科】gǔkē 〈医〉 استخوان شناسی؛ بخش بیماریهای استخوان: ~医生 متخصص بیماریهای استخوان وشکسته‌بندی

【骨刻】gǔkè 〈工美〉 منبت کاری و حکاکی روی استخوان

【骨痨】gǔláo 〈中医〉 سل استخوانی، سل استخوان و بند، مرض سل استخوان و بند

【骨立】gǔlì لاغر، نحیف

【骨料】gǔliào 〈建〉 مجموعهٔ مواد ترکیبی سیمان: 轻~ مجموعهٔ مواد ترکیبی سبك وزن سیمان

【骨瘤】gǔliú 〈医〉 غدهٔ استخوانی

【骨膜】gǔmó 〈生理〉 پوشش استخوان، ضریع استخوان: ~炎〈医〉 آماس پوشش یا ضریع استخوان

【骨牌】gǔpái یکی از مهره‌های بازی دومینو

【骨盆】gǔpén 〈生理〉 لگن خاصره

【骨气】gǔqì نیروی استقامت، شخصیت درستکار ومنزه، مناعت طبع: 我们是有~的。 ما دارای نیروی استقامت هستیم./没有~的人 انسان بی‌شخصیت

【骨器】gǔqì وسایل و ابزارآلات ساخته شده از استخوان

【骨肉】gǔròu گوشت واستخوان؛ پیوند خویشاوندی، خویشی: 亲生~ اعضای تنی خانواده / ~兄弟 برادر تنی / ~之亲 احساسات وعواطف خویشاوندی/~情谊 خویشاوندان، بستگان/~团聚 تجدید دیدار اعضای خانواده

【骨软化】gǔruǎnhuà 〈医〉 مرض نرمی استخوان وتغییر شکل آن در اثر سوء تغذیه

【骨殖】gǔshi استخوان جسد

【骨瘦如柴】gǔ shòu rú chái چون نی قلیان لاغر بودن، بسیار لاغر ونحیف بودن

【骨髓】gǔsuǐ 〈生理〉 مغز استخوان: ~炎〈医〉 آماس مغز استخوان

【骨碎补】gǔsuìbǔ 〈植〉〈中药〉 نوعی داروی چینی شبیه ریشه وساقه زیر زمینی گیاهان که در مورد ضرب دیدگی وشکستگی استخوان به کار می رود

【骨炭】gǔtàn زغال حیوانی

【骨萎缩】gǔwěisuō مرض نرمی استخوان وتغییر شکل آن بر اثر سوء تغذیه، ضعف بنیهٔ استخوان

【骨学】gǔxué 〈医〉 علم استخوان شناسی

【骨折】gǔzhé 〈医〉 شکستگی استخوان: 外伤性~ شکستگی استخوان همراه با زخم/粉碎性~ شکستن وخرد شدن استخوان/复杂性~ شکستگی مرکب استخوان/闭合~ شکستگی استخوان بدون زخم/开放~ شکستگی استخوان همراه با زخم/病理性~ شکستگی استخوان پاتولوژیك/疲劳性~ شکستگی استخوان ناشی از کوفتگی

【骨质】gǔzhì مادهٔ اصلی استخوان

【骨子】gǔzi قالب، قاب، دنده: 伞~ میله‌های چتر/扇~ میله‌های بادبزن

【骨子里】gǔzilǐ از ته دل: 这家伙从~仇恨革命。 آن شخص از ته دل نسبت به انقلاب کینه می ورزد.

【骨组织】gǔzǔzhī استخوان، استخوانبندی

贾

gǔ ①(商人) بازرگان، تاجر، سوداگر: 大腹~ تاجر ②(经商) تجارت کردن، بازرگانی کردن، معامله کردن ③〈书〉(卖) فروختن، دادن: 余勇可~ هنوز همهٔ نیروی خود را بکار نبستن

另见 jiǎ

【贾祸】gǔhuò 〈书〉 مصیبت آوردن

【贾怨】gǔyuàn 〈书〉 باعث دشمنی‌ونفرت شدن

钴

gǔ 〈化〉(Co) کبالت

蛄

gū 见"蝲蝲蛄"làlàgū;"蝲蛄"làgū

另见 gū

蛊

gǔ نوعی حشرهٔ زیانمند و زهردار افسانه‌ای

【蛊惑】gǔhuò مسموم وآشفته کردن: ~人心 فکر انسان را مسموم و آشفته کردن، مردم را پریشان خاطر ساختن

鹄

gǔ 〈书〉(در تیراندازی) هدف، نشان، آماج: 中~ به هدف زدن، به نشانه خوردن

另见 hú

鼓

gǔ ①(乐器) کوس، دهل، طبل: 打~ طبل زدن، کوس زدن/~手 طبل زن، طبال/~声 صدای دهل، صدای طبل ②(使发出声音) به صدا در آوردن، کوبیدن، زدن، نواختن: ~瑟 نواختن «سه» (نوعی ساز زهی در چین قدیم) / ~掌 دست زدن، کف زدن/~其如簧之舌 با چرب زبانی حرف زدن ③(扇风) باد کردن، دمیدن: ~风 باد دمیدن، مزاح‌گوئی کردن ④(鼓起) ترغیب کردن، برانگیختن، تحریك کردن: 大~革命干劲 شور وشوق انقلابی کسی را تا حد اعلی برانگیختن/~起勇气 جسارت کردن، دل وجرأت پیدا کردن ⑤(凸起) بزرگ شدن، متورم شدن، برآمدن: 把口袋装得~~的 چیزی را توی کیسه چپاندن وآنرا گنده کردن / ~着嘴 لب ولوچه را آویزان کردن

【鼓板】gǔbǎn 〈乐〉 چوب یا استخوانی که نوازنده به هم می‌زند، قاشقك

【鼓包】gǔbāo برآمدگی

【鼓绷绷】gǔbēngbēng برآمده، باد کرده

【鼓吹】gǔchuī ①(宣传) تبلیغ کردن: ~革命 انقلاب را تبلیغ کردن ②(吹嘘) دم از چیزی زدن، وعظ کردن، موعظه کردن: ~

缓和 دم از تشنج زدائی زدن

【鼓槌】gǔchuí چوبك برای نواختن طبل

【鼓捣】gǔdao 〈方〉①(反复摆弄)(با چیزی) بازی کردن، (با چیزی) ور رفتن: 他最爱~收音机。او همیشه با رادیو ور می‌رود. ②(挑拨) برانگیختن، تحریك کردن، وادار ساختن کسی را به کاری بد وادار ساختن: 背后~别人去干坏事/مخفیانه فتنه انگیزی کردن

【鼓点子】gǔdiǎnzi ①(打鼓时的音响节奏) صدای طبل، ضربه‌های طبل وقاشقکی ②(戏曲中鼓板的节拍) ضربهٔ طبل که نوازندگان را در اپراهای سنتی چین راهنمائی می کند

【鼓动】gǔdòng ①(激励) ترغیب کردن، تشویق کردن، تهییج کردن، برانگیختن: 做宣传~工作 /به کار تبلیغ وتهییج پرداختن ②(唆使) تحریك کردن، برانگیختن: 群众 ~ توده‌ها را برانگیختن وتهییج کردن /这坏事是谁~你干的? چه کسی ترا به این کار بد وا داشته است؟ کردن، برانگیختن، وا داشتن

【鼓风】gǔfēng 〈冶〉دمیدن، باد کردن: ~机 ماشین مخصوص دم (آهنگری) ~炉/لولهٔ دم ~管/دمیدن

【鼓鼓囊囊】gǔgunāngnāng باد کرده، برآمده: 背包里装满了东西, ~的。کیسه از بس انباشته شده باد کرده است.

【鼓劲】gǔjìn احساسات کسی را برانگیختن، شور و شوق کسی را برانگیختن

【鼓浪】gǔlàng امواج آب را بوجود آوردن

【鼓励】gǔlì تشویق کردن، دلگرم کردن، تشجیع کردن: 精神~和物质~相结合的方针 سیاست تشویق معنوی توأم با پاداش مادی/给予适当的~ به طرز شایسته ومناسب تشویق کردن

【鼓溜溜】gǔliūliū پر و برامده

【鼓楼】gǔlóu نقاره خانه

【鼓膜】gǔmó 〈生理〉پردهٔ صماخ گوش، پردهٔ گوش: 穿~孔〈医〉سوراخ کردن پردهٔ صماخ

【鼓气】gǔqì قهر کردن، خشمگین شدن

【鼓秋】gǔqiu ①(摆弄)(با چیزی) بازی کردن ②(煽动) تحریك کردن

【鼓室】gǔshì 〈生理〉طبلهٔ گوش، گوش میانی

【鼓手】gǔshǒu طبل‌زن، طبال، چوبك‌زن

【鼓腾腾】gǔtēngtēng پر و برآمده

【鼓舞】gǔwǔ الهام بخشیدن، تهییج کردن، روحیه دادن: 在大好形势~下/از اوضاع بسیار مساعد الهام گرفتن ~人心的消息 خبرهای تشویق کننده

【鼓乐】gǔyuè صدای موسیقی همراه با صدای طبل: ~齐鸣, 万众欢腾。جوش وخروش مردم با اوج صدای موسیقی آمیخته بود.

【鼓噪】gǔzào غوغا بر پا کردن، سروصدا کردن، داد و فریاد کشیدن: ~一时 در مورد چیزی غوغا بر پا کردن

【鼓掌】gǔzhǎng کف زدن، دست زدن: ~通过大会主席团名单。صورت اسامی هیأت رئیسهٔ کنفرانس با کف زدن تصویب شد./观众热烈~。تماشاچیان به گرمی دست زدند.

【鼓棹】gǔzhào پارو زدن

【鼓足干劲】gǔzú gànjìn صرف مساعی تام وتمام، تمام کوشش خود را بکار بردن

毂 gǔ محور(قسمت مرکزی چرخ که دارای سوراخ برای گذراندن میله ها است)

臌 gǔ ورم یا برآمدگی ~气/برآمدگی شکم ~水: برآمدگی شکم به دلیل نفخ

【臌胀】gǔzhàng 〈中医〉نفخ شکم

瞽 gǔ 〈书〉کور، نابینا، کور چشم: ~者 نابینا

gù

固 gù ①(牢固) استوار، محکم: ~加 محکمتر، استوار کردن، محکم کردن/本~枝荣。هنگامی که ریشهٔ درخت محکم است، شاخه‌هایش خوب رشد ونمو می کند. ②(坚决) با قطعیت، با قاطعیت، مصرانه، قاطعانه: ~辞 با قاطعیت رد کردن، مصرانه امتناع ورزیدن/~请 با اصرار فرا خواندن یا دعوت کردن، قاطعانه سرباز زدن ③(使坚固) مستحکم کردن، استحکام بخشیدن: ~堤 سد را مستحکم کردن/~ رودخانه را مستحکم کردن ④〈书〉(本来) از اصل، اصلا: ~当如此。این درست همان است که شاید وباید. ⑤〈书〉(固然) البته، بدون شك، مسلما، البته: 坐车~可, 坐船亦无不可。ما می توانیم با ترن سفر کنیم ولی با کشتی هم ضرری ندارد.

【固步自封】gù bù zì fēng 见"故步自封"gù bù zì fēng

【固辞】gùcí با قاطعیت از کاری امتناع ورزیدن

【固氮菌】gùdànjūn 〈微〉نوعی باکتریهای غیر همزیست به شکل گوی یا میله که در خاك و فاضلاب موجود است ونیتروژن هوا به صورت کار بوهیدرات در آورده و باعث ایجاد رویش نباتات می‌شود

【固氮作用】gùdàn zuòyòng 〈农〉تبدیل ازت هوا به شوره به وسیله میکروبهای موجود در خاك

【固定】gùdìng ①(不变动) ثابت، معین، محکم، همیشگی: 电台的~节目 برنامهٔ معین وهمیشگی رادیو/~工资制 سیستم ثابت وهمیشگی حقوق/~汇率 نرخ ثابت ارز/~基金 صندوق ثابت/~价格 نرخ ثابت/~职业 اشتغال دایمی/~资本 سرمایهٔ ثابت، سرمایهٔ غیر منقول/~资产 دارایی ثابت ②(使固定) محکم کردن، جا دادن، ثابت کردن: 把灯座~在车床上 پایهٔ چراغ را روی دستگاه خراطی ثابت کردن/把业务进修时间~下来 وقت بازآموزی را معین کردن

【固化】gùhuà 〈化〉جامد کردن، به حالت جمود در آوردن: ~剂 مایهٔ منجمدکننده/~过程 پروسهٔ انجماد

【固件】gùjiàn 〈计算机〉افزار ثابت(در کامپیوتر)/~曲线 خط منحنی در حال انجماد

【固井】gùjǐng 〈石油〉سیمانکاری برای چاه نفت

【固然】gùrán 〈副〉①[表示承认某个事实, 引起下文转折] بی‌تردید، بدون شك، راستی، در حقیقت، درست است که: 这里条件~艰苦, 但给我们提供了锻炼的好机会。درست است که شرایط اینجا سخت است اما فرصت مناسبی برای تجربه وآزمودگی ما فراهم است. ②[表示承认甲事实, 也不

否认乙事实] البته، مسلما :他能来～很好,不来也没关系。 اگر او بتواند بیاید، البته بهتراست واما اگر نتواند بیاید چندان اشکالی هم ندارد.

【固若金汤】gù ruò jīn tāng دارای استحکامات محکم، غیرقابل تسخیر

【固涩】gùsè 〈中医〉 (طب چینی) داروی قابض یا طرز معالجهٔ قابض برای رفع بیماری‌هائی مانند ریزش عرق سرد، دفع بی‌موقع منی، اسهال مزمن، پایین افتادگی مقعد، خونریزی ادرار و غیره

【固沙林】gùshālín جنگل مخصوص تثبیت کردن شن وماسه

【固守】gùshǒu سخت دفاع کردن :～阵地 از مواضع جنگی خود سخت دفاع کردن/～老一套的办法 شیوهٔ دیرین وکهنه را رها نکردن

【固态】gùtài 〈物〉 حالت جامد :～电子学 علم الکترونیک جامد/～组件 قطعات یدکی جامد

【固体】gùtǐ جامد، جسم جامد :～激光器 وسیلهٔ لیزر به حالت جامد/～集成电路 جریان الکتریکی انتگرالی به حالت جامد/～燃料 سوخت جامد/～酱油 سوس سویای جامد

【固相】gùxiàng حالت جمود ماده

【固有】gùyǒu ذاتی، اصلی، باطنی :～的属性 صفات ذاتی/资本主义制度～的矛盾 تضادهای ذاتی در نظام سرمایه داری

【固执】gùzhí خودرأی، لجوج، لجباز، یك دنده :～己见 لجوجانه روی عقاید خود ایستادگی کردن

【固着】gùzhuó چسبیدن

故 gù ①(事故) حادثه، واقعه :事～ حادثه/变～ حادثهٔ غیر مترقبه، واقعهٔ غیر قابل پیش بینی ②(原因) سبب، علت :无～缺勤 غیبت غیر موجه/托～离开 برای ترك جائی عذری تراشیدن/他迟迟未来,不知何～。 چرا تا دیر وقت پیدایش نشد؟ ③(故意) قصدا، عمدا، از روی عمد :明知～犯 متعمدا قانون را نقض کردن/～作镇静 خود را آرام نشان دادن، تظاهر به آرامش کردن/～作惊讶 تظاهر به تعجب کردن، خود را متعجب نشان دادن ④〈书〉(故而) بنابر این، از این رو، در نتیجه، به این دلیل، به این جهت :无私～能无畏。 رشادت و بیباکی از اندیشه‌ای که عاری از خودخواهی باشد، سرچشمه می‌گیرد. ⑤(原来的) پیشین، سابق، قدیمی، کهنه :～址 محل قدیمی/黄河～道 مسیر قدیمی رود زرد/～都 بنای تاریخی و... ⑥(朋友; 友情) دوست، آشنائی :非亲非～ نه خویشاوند ونه دوست ⑦(死亡) درگذشتن، مردن، فوت کردن :病～ از بیماری در گذشتن

【故步自封】gù bù zì fēng بی‌حرکت ماندن واز پیشروی امتناع ورزیدن، از خود راضی ومحافظه‌کار بودن

【故城】gùchéng شهر قدیمی

【故此】gùcǐ به این جهت، به این سبب، بدین علت

【故道】gùdào ①(从前走过的道路) راه گذشته ②(旧河道) مسیر قدیمی رودخانه

【故地】gùdì پاتوق قدیمی، وعده‌گاه دوستان

【故都】gùdū پایتخت قدیمی

【故而】gù'ér پس، بدین جهت، در نتیجه

【故宫】Gùgōng کاخ امپراطوری، شهر ممنوع (در چین) :～博物院 موزهٔ شهر ممنوع

【故国】gùguó 〈书〉①(历史悠久的国家) مملکت قدیمی ②(祖国) میهن ③(故乡) زادگاه

【故迹】gùjī خاطرات گذشته

【故伎】gùjì حقهٔ قدیمی، نیرنگ کهنه :他又～重演。 همان حقهٔ قدیمی! 或 همان کلك گذشته را سوار کرده است!

【故交】gùjiāo دوست دیرین، دوست قدیمی

【故旧】gùjiù دوستان وآشنایان قدیمی :亲朋～ خویشاوندان ودوستان قدیمی

【故居】gùjū محل سکونت قدیمی، خانهٔ پدری :宋庆龄～ محل اقامت قدیمی خانم سون یات سن

【故里】gùlǐ زادگاه، زادبوم، محل تولد

【故庐】gùlú خانهٔ قدیمی

【故弄玄虚】gù nòng xuánxū چیز بسیار ساده ای را عمدا سحرآمیز جلوه دادن

【故去】gùqù [多指长辈] درگذشتن، مردن، وفات یافتن (بزرگان)

【故人】gùrén دوست دیرین

【故杀】gùshā 〈法〉 قتل عمدی

【故世】gùshì مردن، درگذشتن

【故事】gùshì رسم و روش قدیمی، کارهای عادی ومعمولی :奉行～ از رسم و روش قدیمی پیروی کردن

【故事】gùshi ①(可以讲述的有情节的事情) قصه، داستان، حکایت :红军长征的～ داستانهایی در بارهٔ راهپیمایی طولانی ارتش سرخ/民间～ داستان بومی/～诗 شعر داستانی ②(情节) طرح، نقشه (داستان)، موضوع اصلی (داستان) :这部小说～性很强。 موضوع این رمان بسیار جالب است. 或 این رمان طرح جالبی دارد.

【故事片】gùshipiàn فیلم داستانی

【故态复萌】gùtài fù méng به راه و روش زندگی قدیمی خود باز گشتن، راه و روش دیرینهٔ خود را دو باره در پیش گرفتن

【故土】gùtǔ زادگاه، محل تولد، وطن، زادبوم :～难离。 ترك زادگاه برای مردم گران تمام می شود./怀念～ به یاد وطن بودن

【故乡】gùxiāng زادگاه، محل تولد

【故意】gùyì قصدا، عمدا، از روی عمد، تعمدا :～刁难 از روی عمد مانع تراشی کردن/对不起,我不是～的。 ببخشید، این کار را عمدا انجام ندادم.

【故友】gùyǒu دوست دیرین :～重逢 دیدار مجدد دوستان قدیمی

【故宅】gùzhái اقامتگاه گذشته

【故障】gùzhàng از کار افتادگی، زحمت، مانع :汽车～ از کار افتادگی ماشین/发动机出了～。 موتور از کار افتاد./排除～ برطرف کردن موانع

【故辙】gùzhé 〈书〉 روش قدیمی، شیوه کهنه

【故知】gùzhī دوست قدیمی :他乡遇～ در محل دور از زادگاه خود با دوستی قدیمی برخورد کردن

【故址】gùzhǐ آدرس گذشته

【故纸堆】gùzhǐduī تلنباری، توده‌ای از کتابها وکاغذهای کهنه

غرق شدن در مطالعهٔ کتابهای کهنه ~钻

顾 gù ①(转过头看) به پشت سر نگاه کردن، روی بـر
相 ~ 一笑/به دور و بر خود نگاه کردن 四周 ~ 环: گردانیدن
مواظبـت (照顾; 注意) ② بطور ضمنی به یکدیگر لبخند زدن
个人 ~ 不/به هر دو طرف توجه داشتن ~ 兼: کردن، توجه کردن
زیارت کردن، به (拜访) ③ به امنیت شخصی توجه نداشتن 安危
يك 〈姓〉 ④ مشرف شدن، تشریف آوردن ~ 光: دیدن کسی رفتن
نام خانوادگی در چین

【顾此失彼】gùcǐ-shībǐ به کاری رسیدگی کردن اما از کار دیگری غافل بودن، در يك زمان عهده‌دار کارهای زیادی بودن

【顾及】gùjí در نظر گرفتن، به کاری رسیدگی کردن، توجه
事前应/وقت رسیدگی به این موضوع را نداشتن ~ 无暇: داشتن
该 ~ 事后的效果。 پیش از اقدام به هر کاری نتایج آنرا باید
در نظر گرفت.

【顾忌】gùjì (در انجام ~ 毫无: باك، بیم، واهمه، تردید، وسواس
对这件事他不能不有所 ~ 。/کاری) هیچ باکی نداشتن او در
این مورد مجبور شد قبل از اقدام دوباره فکر کند.

【顾家】gùjiā خانه‌داری کردن، از اعضای خانواده مواظبت کردن

【顾客】gùkè مشتری، خریدار

【顾脸】gùliǎn آبروی خود را حفظ کردن

【顾恋】gùliàn توجه داشتن، مراقبت کردن

【顾虑】gùlǜ اندیشه و نگرانی ~ 打消: ترس، واهمه، بیم، شبهه
/اضطراب‌ها ونگرانی‌های زیادی داشتن 重重 ~/را بر طرف کردن
你不必有任何 ~ 。 شما هیچگونه بیم وشبهه‌ای به خود راه
ندهید.

【顾眄】gùmiàn روی برگردانیدن، سر برگردانیدن

【顾名思义】gù míng sī yì از اسم چیزی می‌توان مفهوم آن چیز
را دریافت: 人民公仆, ~ 是要为人民服务的。 خدمتگزار
خلق، همانطور که این اصطلاح اشاره می‌کند، کسی است که
پیوسته در خدمت خلق باشد.

【顾命】gùmìng به حفظ جان خود توجه داشتن

【顾盼】gùpàn 〈书〉 به دور وبر خود نگاه کردن، اطراف را
پاییدن: 左顾右盼 به چپ و راست نگاه کردن / ~ 自雄 از سر
کبر وغرور به اطراف نگریستن، خود را برتر از دیگران پنداشتن

【顾前不顾后】gù qián bù gù hòu با شتاب به میدان عمل وارد شدن، بدون در نظر گرفتن نتایج کار پیشروی کردن

【顾全】gùquán توجه به چیزی داشتن و برای حفظ اعتبار آن
اقدام کردن: 大局 ~ منافع عمومی را در نظر گرفتن / 面子 ~
حیثیت وآبروی کسی را حفظ کردن

【顾赡】gùshàn مواظبت کردن، یاری رساندن

【顾问】gùwèn رایزن، مستشار، مشاور: 委员会 ~ کمیسیون
مستشاران (یا مشاوران)

【顾影自怜】gù yǐng zì lián به سایهٔ خود نگاه کردن واز فال وبخت خود تأسف خوردن؛ به عکس خود نظر افکندن ولذت بردن

【顾瞻】gùzhān به روزهای گذشته نظر انداختن

【顾主】gùzhǔ 〈旧〉 مشتری، خریدار همیشگی

梏 gù قید، پایبند، زنجیر، کلاف دستبند ~ 桎: یوغ چوبین

雇 gù ①(出钱使别人用车、船等为自己服务) کرایه
毛 头 ~ /کرایه کردن قایق 船 ~ : کردن، اجیر کردن، اجاره کردن
驴 کرایه کردن الاغ ②(出钱让人给自己做事) استخدام
کردن

【雇工】gùgōng ①(雇用劳动力) به مزدوری گرفتن، اجیـر
مزدور، (受雇的工人) ② استثمار از راه مزدوری 剥削 ~ : کردن
کارگر مزدور

【雇脚】gùjiǎo باربر مزدور

【雇农】gùnóng مزدور روستائی، دهقان اجاره دار

【雇佣】gùyōng مزدور کردن ~ 兵役制: سیستم ارتش مزدوری/
عقیدهٔ شخص مزدور به این معنی که کسی بیش از آنچه 观点 ~
سپاه مزدور، ارتش 军 ~ /باو پرداخته می شود کار نمی کند
غلام، بنده، بردهٔ مزدبگیر 奴隶 ~ /مزدبگیر

【雇佣劳动】gùyōng láodòng کار مزدی، کار مزدور / ~ 者
مزدبگیر، مزدور

【雇员】gùyuán مستخدم، کارگر

【雇主】gùzhǔ استخدام کننده، کارفرما، صاحبکار

痼 gù مزمن، کهنه، خو گرفته، ریشه کرده

【痼疾】gùjí بیماری مزمن، مرض صعب العلاج

【痼习】gùxí عادت دیرینه، عادت ریشه‌دار 又称"痼癖"

锢 gù ①(熔化金属堵塞) ریختن فلز ذوب شـده روی
شکاف یا ترك، مسدود کردن شکاف با فلز مذاب
②〈书〉(禁锢) زندانی کردن، حبس کردن، محبوس کردن

【锢囚】gùqiú 〈气〉 (هواشناسی)صعود هوای گرم به بالای زمین:
气旋 ~ گردبادی که می پیچد وصعود می‌کند

guā

瓜 guā کدو، خربزه، هندوانه ~ 冬: کدوی سفید / 丝 ~ نوعی
خیار ~ 黄/هندوانه ~ 西/کدو ~ 南/کدو قلیائی

【瓜德罗普岛】Guādéluópǔdǎo جزیرهٔ گوادلوپ (در امریکای لاتین)

【瓜分】guāfēn تقسیم کردن، بخش کردن، قاچ قاچ کردن: ~
世界 ~ 重新/مناطق نفوذ را میان خود تقسیم کردن 势力范围
جهان را دوباره تقسیم کردن / ~ 别国领土 سرزمینهای دیگر را
میان خود تقسیم کردن

【瓜葛】guāgé رابطه، ارتباط، پیوند اجتماعی: 他跟这一事件
有 ~ 。 او با این اتفاق در این حادثه دستی داشته است. 或
بی‌ارتباط نبوده است.

【瓜连】guālián〈方〉 (به کار ناپسندی) گرفتار بودن

【瓜农】guānóng دهقانی که کدو، هندوانه، خربوزه وغیره را می‌کارد

【瓜皮帽】guāpímào نوعی عرقچین یا شبکلاه که به نیمه هندوانه شباهت دارد، کلاه بره

【瓜片】guāpiàn نوعی چای سبز چین

【瓜剖豆分】guā pōu dòu fēn کنایه از قطعه قطعه شدن سرزمین

يك كشور

【瓜仁】 guārén مغز تخمهٔ هندوانه

【瓜熟蒂落】 guāshú-dìluò وقتی که هندوانه برسد ازساقهٔ خود جدا می‌شود ــ یعنی وقتی شرایط لازم فراهم شود، هر کاری به آسانی انجام می پذیرد.

【瓜田李下】 guātián-lǐxià در مزرعهٔ هندوانه یا زیر درخت آلو ــ کنایه از در موقعیت مشکوك ومظنون (قرار گرفتن) 瓜田不纳履，李下不整冠。 در مزرعهٔ هندوانه خم نشو تا کفشت را بالا بکشی ودر زیر درخت آلو کلاه حود را مرتب نساز ــ کنایه از اینکه کاری نکن که سوء ظن برانگیخته شود.

【瓜蔓】 guāwàn ساقهٔ کدو، هندوانه وغیره

【瓜子】 guāzǐ تخمهٔ هندوانه: ～脸 صورت بیضی

呱 guā
另见 gū

【呱嗒】 guādā 〈象〉 صدای غواك غواك، غواك غواك 又作"呱哒"

【呱嗒】 guāda 〈方〉①(板起)[多用于]: ～着脸 برافروختن چهره 又作"呱哒" ②(唠叨) پرگوئی کردن، گزاف گوئی کردن

【呱嗒板儿】 guādabǎnr ①(乐器) قاشقك خیزرانی(نوعی ساز موسیقی) ②〈方〉(木拖鞋) دمپائی چوبین

【呱呱】 guāguā 〈象〉 غواك غواك (صدای اردك)
另见 gūgū

【呱呱叫】 guāguājiào 〈口〉 به به، بسیار عالی، آفرین، بارك الله

【呱唧】 guāji 〈象〉 کف زدن، صدای دست زدن، ترق تروق

刮 guā ①(用刀去除) تراشیدن، خراشیدن، زدودن، پاك کردن: ～锅 تراشیدن ته دیك را / ～鱼鳞 ماهی را از پولك در آوردن / ～胡子 تراشیدن ریش / 就～破一点皮。 فقط یك خراش جزئی برداشته است. ②(涂抹) اندودن، مالیدن، آلودن: ～糨子 قیراندود کردن پارچه را با اندودن چسب بر آن سخت وسفت کردن، آهار دادن ③(搜刮) چاپیدن، غارت کردن، به یغما بردن، غصب کردن: 这个人的财产都是从农民身上～来的。 دارایی این مرد از چپاول وغارت دهقانان به وجود آمده است. ④(吹) وزیدن: ～大风了。 باد شدیدی می وزد.

【刮刀】 guādāo ①(刮削工具) ابزار تراش، وسیلهٔ خراش دادن ②〈医〉(刮宫器械) وسیله ای برای تراش رحم (زهدان زن) ③〈口〉(匕首) تیغ، خنجر: 三棱～ خنجر سه طرفه

【刮地皮】 guādìpí اخاذی کردن و سود به هم رسانیدن، به زور وعنف اخذ کردن ونفع بردن

【刮宫】 guāgōng 〈医〉 کورتاژ، عمل تراش رحم

【刮脸】 guāliǎn تراشیدن صورت: ～刀 تیغ ریش تراش

【刮脸皮】 guā liǎnpí 〈方〉 انگشت سبابه را روی صورت خود مالیدن (نشانهٔ تحقیر کسی)

【刮目相看】 guāmù xiāng kàn با احترام بیشتر با کسی رفتار کردن، با نظر جدید یا با احترام بیشتر به کسی نگاه کردن

【刮痧】 guāshā 〈中医〉 معالجهٔ عامیانه برای درمان آفتابزدگی به طریقهٔ تراشیدن گردن، سینه و یا پشت بیمار

【刮削】 guāxiāo تراشیدن: ～器 ابزار تراش

胍 guā 〈化〉 گوانیدین (ماده قلیائی است بسیار جاذب‌الرطوبه و متبلور که در بافت های حیوان یافت می شود و در داروسازی بکار می رود)

栝 guā

【栝楼】 guālóu 〈植〉 «گوالو» (گیاهی که در طب چینی از آن استفاده می شود): ～皮〈中药〉 پوست «گوالو»

鸹 guā 见"老鸹"lǎoguā

guǎ

剐 guǎ ①(凌迟) (نوعی تکه تکه کردن، قطعه قطعه کردن مجازات بدنی در زمانهای قدیم): 千刀万～ تکه تکه شدن، قطعه قطعه شدن ②(刺破) بریدن، تراشیدن، خراشیدن: 手上～了个口子 دست خود را بریدن

寡 guǎ ①(少) اندك، بسیار کم: 沉默～言 کم‌حرف، ساکت / 以～敌众 با نیروی اندك در مقابل دشمنان زیاد ایستادگی کردن / 失道～助。 امر غیرعادلانه از حمایت اندك برخوردار است. ②(淡而无味) بی‌طعم، بی‌مزه: 清汤～水 سوپ آبکی، چیز بی‌مزه ③(死去丈夫) بیوه، شوهر مرده، بی‌شوهر: 鳏～ بیوه مرد و بیوه زن / 守～ در بیوگی زندگی کردن، بیوه ماندن

【寡白】 guǎbái 〈方〉 (صورت) رنگ پریده

【寡不敌众】 guǎ bù dí zhòng با تعداد کم بر دشمنان زیاد چیره نشدن

【寡淡】 guǎdàn کم علاقه، بی‌مزه

【寡恩】 guǎ'ēn بی‌لطف، غیرمهربان

【寡妇】 guǎfù زن بیوه، بیوه زن

【寡合】 guǎhé 〈书〉 کم معاشرت، گریزان وگوشه نشین

【寡居】 guǎjū در بیوگی زندگی کردن

【寡廉鲜耻】 guǎlián-xiǎnchǐ بی‌شرم وحیا، بی‌آزرم، بی‌آبرو

【寡陋】 guǎlòu کم اطلاع، کم دانش

【寡默】 guǎmò 〈书〉 کم حرف، ساکت

【寡母】 guǎmǔ مادری که در بیوگی زندگی می‌کند

【寡妻】 guǎqī ①(寡妇) بیوه زن ②(旧指大老婆) زن اول شوهر

【寡趣】 guǎqù بی‌علاقه

【寡人】 guǎrén 〈旧〉①(君王自称) ما(که شاهان در موقع خطاب به خود بجای«من» بکار می بردند) ②(孤身的人) آدم بی‌کس، آدم تك وتنها

【寡头】 guǎtóu الیگارش، حکومت عدهٔ قلیل: 金融～ الیگارش مالی / ～垄断 انحصارات الیگارشی / ～政治 سیاست الیگارشی

【寡言】 guǎyán کم حرف، ساکت

【寡助】 guǎzhù از حمایت کم برخوردار بودن

guà

卦 guà فال، غیب گوئی، پیشگوئی، فالگیری: 占～ فال گرفتن

غیب گوئی کردن، پیشگوئی کردن

挂 guà ①(悬挂)آویختن، آویزان کردن، معلق کردن، (把地图～在墙上:نقشهٔ جغرافی را به دیوار وصل کردن/屋檐下～着一盏风灯。چراغ بادی زیر سقف خانه آویختن/把拖车～上 آویزان است. یدك را به اتومبیل وصل کردن ②(钩住)گیر کردن:她的衣服被荆棘～住了。لباسش به خاری گیر کرد. ③(挂耳机)گوشی را گذاشتن:他已经把电话～了。او گوشی تلفن را گذاشته است. /你先别～,等我查一下。گوشی را نگهدارید تا پیدایش کنم. ④〈方〉(接通电话)(تلفن) زدن، گرفتن، وصل کردن:明儿下午给我～个电话。فردا بعد از ظهر به من زنگ بزنید. ⑤(挂念)بخاطر داشتن، به فکر بودن، به یاد چیزی بودن:他时刻把群众的利益～在心上。او منافع توده‌ها را پیوسته به خاطر داشت. ⑥〈方〉(蒙上;糊着)پوشیده بودن، آستر شدن:瓦盆里面～一层釉子。داخل خمره قشری از لعاب آستر شده است. ⑦(挂号)ثبت نام کردن(در بیمارستان):我要～外科。می‌خواهم برای بخش جراحی ثبت نام کنم. /你～的是几号?شمارهٔ ثبت شما چند است؟ ⑧〈量〉[用于成套或成串的东西]:一～大车 یك اسب و یك ارابه/十多～鞭炮 یك دوجین سهم ترقه

【挂包】guàbāo کیف بنددار

【挂彩】guàcǎi ①(挂彩绸)با هلال‌های ابریشمی رنگارنگ آراستن ②(负伤)زخمی شدن

【挂车】guàchē یدك، یدك‌کش، واگن

【挂齿】guàchǐ 〈套〉ذکر کردن، به زبان آوردن:区区小事,何足～。چنین کار کوچکی قابل بازگو نمودن نیست.

【挂锄】guàchú بیل را کنار گذاشتن(در فصل زمستان)، کار مزرعه به پایان رسیدن

【挂橱】guàchú اشکاف دیواری

【挂挡】guàdǎng دنده زدن:挂高速挡 با دنده چهار راندن

【挂灯】guàdēng فانوس معلق

【挂钩】guàgōu ①〈交〉آلت اتصالی دو واگن راه آهن ②(联系)مربوط کردن، ارتباط بر قرار کردن، رابطه بر قرار کردن:高等学校应与其它科研单位～。ساختن ارتباط نزدیك دانشگاهها با مؤسسات تحقیقات علمی امری ضروری است.

【挂果】guàguǒ میوه دادن

【挂号】guàhào ①(看病登记)ثبت نام کردن، نوبت گرفتن(در بیمار ستان):请按次序～。لطفابه نوبت ثبت نام بکنید. /～处 دفتر ثبت نام/～费 حق ثبت نام ②(邮件登记)امانت پستی را ثبت کردن:你这封信要不要～?می خواهید نامه را سفارشی بکنید؟/～信 نامهٔ سفارشی

【挂花】guàhuā جراحت برداشتن، مجروح شدن

【挂怀】guàhuái نگران بودن، دلواپس بودن، به یاد کسی بودن، در فکر چیزی بودن

【挂记】guàji به یاد کسی بودن، در فکر چیزی بودن

【挂驹】guàjū اسب یا خر مادهٔ حامله

【挂历】guàlì تقویم دیواری

【挂镰】guàlián 〈农〉کنار گذاشتن داس، آویزان کردن داس ـ کنایه از به پایان آمدن یك سال کشاورزی و تمام شدن برداشت محصول

【挂零】guàlíng به بالا، اندی، کسردار:这个人看样子四十～。این آدم چهل سال به بالا به نظر می رسد.

【挂虑】guàlǜ مضطرب بودن، نگران بودن

【挂面】guàmiàn رشته‌های خشك(آردی)

【挂名】guàmíng اسمی، لقبی، عنوانی، افتخاری

【挂念】guàniàn در اندیشه بودن، نگران بودن، دلتنگ بودن:十分～ از کسی بسیار دلتنگ بودن

【挂牌】guàpái (پزشك، وکیل وامثال آن) تابلوی شغل خود را در بیرون آویزان کردن

【挂屏】guàpíng 〈工美〉طومار در قالب

【挂伤】guàshāng مجروح شدن

【挂失】guàshī در بارهٔ مفقود شدن برگه‌هایی مانند چك، حواله، شناسنامه وامثال آن گزارش دادن

【挂帅】guàshuài سرپرستی کردن، ریاست در دست داشتن، تصدی کردن، فرمانده بودن:厂长～ با سرپرستی رئیس کارخانه/奖金～ صرفا به پرداخت جایزه رجحان دادن (در شیوهٔ مدیریت)

【挂锁】guàsuǒ قفل، قفل مستقل

【挂毯】guàtǎn قالیچهٔ دیواری

【挂图】guàtú ①(地图)نقشهٔ جغرافیای دیواری ②(悬挂的图表)نمودار معلق

【挂线疗法】guàxiàn liáofǎ 〈中医〉درمان بواسیر(بجز سوزاندن) با روش مسدود کردن شریان به وسیلهٔ نخ داروئی

【挂相】guàxiàng ظاهر شدن احساسات روی قیافه

【挂笑】guàxiào متبسم بودن

【挂心】guàxīn 见"挂念"

【挂羊头,卖狗肉】guà yángtóu, mài gǒuròu کلهٔ گوسفند را آویزان کردن و گوشت سگ را فروختن؛ گندم نمودن و جو فروختن

【挂一漏万】guà yī lòu wàn در بیان یك امر، هزار جنبه دیگر مربوط به آنرا از یاد بردن ـ کنایه از خیلی کامل نبودن یك لیست

【挂衣钩】guàyīgōu قلاب، قلاب لباس

【挂掌】guàzhǎng نعل زدن

【挂钟】guàzhōng ساعت دیواری

【挂轴】guàzhóu طومار(نقاشی یا خطاطی) معلق

褂 guà جامهٔ کوتاه، نیم تنه، جامهٔ بلند، قبا:小～儿 جامه، جامهٔ بلند، ردا/大～儿 جامهٔ کوتاه/短～儿 تنه

【褂子】guàzi جامهٔ بلند

guāi

乖 guāi ①(听话)خوش رفتار، خوب حرف شنو:～孩子 بچهٔ خوب، بچهٔ حرف شنو، عاقل، باهوش، باخرد، خردمند ②(机灵)上回当,学回～。انسان وقتی که فریب وگول

有：مخالف عقل، مخالف (违背)〈书〉③ بخورد عاقلتر می شود.
常理～ برخلاف عقل سلیم بودن

【乖乖】guāiguāi ①(顺从) مطیع، حرف شنو، فرمانبردار：孩子们都～儿地坐着听故事。 بچه‌ها ساکت نشستند وبه قصه گوش کردند. ②(对小孩的爱称) بچه جان، جانم، عزیزم

【乖乖】guāiguai 〈叹〉 عجب، شگفتا، واخ، سبحان الله

【乖哄】guāihǒng با گفتار یا کردار کسی را خوشحال کردن

【乖觉】guāijué باهوش، چابك، زیرك

【乖戾】guāilì (اخلاق، رفتار و زبان) ناپسند، ناموافق، ناهنجار، ناخوشایند

【乖谬】guāimiù نامعقول، ناپسند، غیرطبیعی، غیرعادی

【乖僻】guāipì غیرمتعارف، غیرمعمول، عجیب وغریب، غیرعادی

【乖巧】guāiqiǎo ①(合人心意, 讨人喜欢) دوست داشتنی، عزیز، محبوب، گرامی ②(机灵) زیرك، باهوش

【乖顺】guāishùn مطیع بودن

【乖误】guāiwù غلط، اشتباه

【乖张】guāizhāng عجیب و غریب وغیرمنطقی

掴 guāi سیلی زدن، بیخ گوش کسی سیلی خواباندن：～耳光 به صورت کسی سیلی زدن
另见 guó

guǎi

拐 guǎi ①(拐弯) پیچیدن：～过墙脚 از گوشهٔ خانه‌ای پیچیدن / ～进一条胡同 به کوچه‌ای پیچیدن (برای رسیدن به جائی) پیچیدن و واردآن شدن / 往左～! گردش به چپ! / ～了三道弯儿 سه پیچ خوردن ②(瘸) لنگ، لنگیدن، شلیدن، لنگ ③(拐棍) عصای زیر بغل، چوب زیر بغل：～一～地走 لنگ لنگان راه رفتن، لنگان حرکت کردن / 架着～走 با عصای زیر بغل راه رفتن ④(拐骗) گوش‌بری کردن، کلاه بر سر کسی گذاشتن، ربودن：～款潜逃 همراه با سرمایه وپول فرار کردن

【拐脖儿】guǎibór زانوئی(لولهٔ بخاری)

【拐带】guǎidài ربودن، به زور بردن

【拐棍】guǎigùn چوب زیر بغل، عصای زیر بغل

【拐角】guǎijiǎo گوشه، پیچ：胡同～有个邮筒。 در گوشهٔ کوچه یك صندوق پستی هست.

【拐拉】guǎila لنگ لنگان

【拐卖】guǎimài آدم فروشی از راه گوش‌بری کردن

【拐骗】guǎipiàn ①(哄骗财物) گوش‌بری کردن، کلاه برسرکسی گذاشتن، ربودن：～钱财 پول کسی را خوردن یا بالا کشیدن ②(拐带人口) آدم دزدیدن، آدم ربودن

【拐弯】guǎiwān ①(转变方向) پیچ خوردن، پیچیدن：～要慢行。 هنگام پیچیدن باید سرعت ماشین را کم کرد. / 往前走向左一～就到了。 به جلو بروید وبه دست چپ بپیچید وبه آنجا خواهید رسید. ②(思想转变) (افکار را) برگرداندن، از مسیر جدیدی پیروی کردن：他思想一时还拐不过弯来。 او هنوز از عقیدهٔ خود دست برنداشته است.

【拐弯抹角】guǎiwān mòjiǎo ①(沿着弯曲的路走) در راه پر پیچ و خم گام برداشتن ②(不直截了当) به طور صریح حرف نزدن، رك وپوست‌کنده نبودن：说话不要～! سخن خود را صریح و ساده حرف بزنید. 或 نپیچانید.

【拐杖】guǎizhàng عصا، چوب زیر بغل

【拐子】guǎizi 〈口〉①(瘸子) آدم لنگ ②(拐带人口的人) آدم دزد، آدم ربا ③(骗子) کلاهبردار، گوش‌بر، قاچاقچی ④(缠线工具) ماسورهٔ نخ، قرقره بشکل "I"

guài

怪 guài ①(奇怪) عجیب، غریب، غیر عادی، مشکوك، غیرمعمول：你说～不～? آیا این عجیب نیست؟ / 奇谈～论 سخنان عجیب وغریب، حرف‌های شگفت‌انگیز / ～现象 چیز عجیب وغریب وغیرمعمول / 出～题 (در امتحان) سئوالات عجیب وغریب را مطرح کردن ②(觉得奇怪) تعجب کردن：那有什么可～的? چه جای تعجب وشگفتی هست؟ ③(非常) بسیار، زیاد، خیلی：瞧, 这些葡萄～水灵的。 نگاه کن، این انگورها چقدر تازه وآبدار است. / 箱子～沉的。 این چمدان خیلی سنگین است. ④(妖怪) هیولا، شیطان، عفریت ⑤(责备) سرزنش کردن، مقصر دانستن، توبیخ کردن：不能～他们。 تقصیر آنها نیست. / ～我没讲清楚。 تقصیر من بودکه موضوع را روشن نکردم. / 他俩谁也～不了谁。 هر دوی آنها نمی‌توانند یکدیگر را سرزنش کنند.

【怪不得】guàibude ①(表示原因) تعجب نیست که...، بی‌شك و تردید، طبق：天气预报说今晚有雨, ～这么闷热。 پیشگوئی هواشناسی امشب باران می‌بارد، پس تعجب ندارد که هوا اینقدر گرم وخفه کننده است. ②(不能责备) (کسی) تقصیر نبودن：这事～他。 در این باره او را نمی‌توان ملامت کرد. 或 در این مورد تقصیر او نیست.

【怪诞】guàidàn عجیب وغریب، غیرطبیعی، خارق‌العاده：不经～ خارق‌العاده، شگفت‌انگیز، عجیب وغریب

【怪话】guàihuà حرفهائی از روی نارضائی، گله، شکایت، قرقر

【怪里怪气】guàiliguàiqì عجیب به نظر رسیده، عجیب وغریب

【怪模怪样】guàimú-guàiyàng عجیب وغریب نما

【怪僻】guàipì عجیب وغریب، منحرف از سیر عادی：性情～ اخلاق غیرعادی داشتن

【怪气】guàiqi عجیب

【怪声怪气】guàishēng-guàiqì صدای عجیب وغریب

【怪胎】guàitāi جنین عجیب شکل در رحم مادر

【怪物】guàiwu ①(妖怪) عفریت، جانور شگفت‌انگیز، هیولا، کابوس ②(性情古怪的人) شخص عجیب وغریب

【怪异】guàiyì عظیم الجثه، هیولا مانند، ترسناك؛ عجیب و غریب، غیر عادی

【怪怨】guàiyuàn شکایت داشتن ودیگران را مقصر دانستن

guān

关 guān ①(关闭) بستن، تعطیل کردن：请随手～门!

این در بسته 。这扇门～不上/لطفا در را پشت سر تان ببندید!
收音机～: خاموش کردن، بستن (使管、线断路)②نمی‌شود.
/خاموش کردن چراغ 电灯～/رادیو را ببندید یا خاموش کنید.
暖气～: زندانی کردن، حبس کردن (禁闭)③ شوفاژ را بستن
进监狱 /کسی را زندانی کردن 别把孩子们整天～在屋里。
تعطیل (倒闭)④بچه ها را نباید تمام روز در اطاق نگاه داشت.
در سالهای 四十年代镇上～了好几家店铺。: کردن، بستن
; گذرگاه (关口)⑤چهل در این قصبه چند مغازه بسته شده بود.
娄山～ از گذرگاه دفاع کردن ～守/ گذرگاه «لوشان»
⑥ (海关) اداره گمرك، گمرکخانه ⑦ (转折点; 重要的
时机) مشکلات ～ 技术难: نقطه حساس، نقطه عطف، مانع
这: ربط، بستگی (关系)⑧ پایان سال ～年/تکنیکی، موانع فنی
不～他的事。 این امر با 事～大局/این به او مربوط نیست.
يك (姓)⑨ فوق العاده مهم 至～重要/وضع کلی ارتباطی دارد.
نام خانوادگی در چین

【关爱】 guān'ài توجه داشتن ومراقبت کردن

【关隘】 guān'ài 〈书〉 گذرگاه مهم و استراتژیك

【关闭】 guānbì ①(关): بستن 门窗～ درها وپنجره‌ها را بستن ②(歇业) (مغازه یا کارخانه) کار خود را تعطیل کردن، بستن

【关东】 Guāndōng شمال خاوری کشور چین

【关东糖】 guāndōngtáng نوعی شیرینی مالت شبیه گز

【关防】 guānfáng 〈旧〉 نوعی چاپ‌نامه در دولت و ارتش دوران قدیم؛ پیشگیری از علنی شدن اسرار

【关服】 guānfú لباس مخصوص کارمندان گمرك

【关顾】 guāngù توجه داشتن ومواظبت کردن

【关乎】 guānhū مربوط بودن، بستگی داشتن: 这是～国计民生的大事。 این مسأله به امر خطیر مردم و کشور ارتباط دارد.

【关怀】 guānhuái توجه داشتن، علاقه نشان دادن، دقت کردن: 备至～ /توجه زیادی به چیزی مبذول داشتن. 在老一辈的亲切～下 /تحت توجه صمیمانه نسل گذشته 国家特别～少年儿童的健康成长。 دولت به سلامتی و رشد سالم کودکان و نوجوانان توجه خاصی مبذول می دارد./ 祖国人民对海外侨胞深为～。 مردم میهن توجه بسیار به چینی‌های مقیم خارج مبذول می دارند.

【关徽】 guānhuī آرم گمرك

【关键】 guānjiàn نکته بسیار مهم، نقطه قطعی، کلید: 问题的～ /کلید مسأله ～的一年 /سال مهم وسرنوشت ساز 时刻～ لحظات حساس وکلیدی

【关节】 guānjié ①〈生理〉 بند، مفصل، پیوندگاه: 痛～ درد مفاصل 炎～/ورم مفاصل ②(关键性环节) حلقه کلیدی

【关禁】 guānjìn حبس کردن

【关口】 guānkǒu ①(必经的处所) گذرگاه سوق‌الجیشی، معبر ②(关头) موقع حساس، مهم

【关里】 Guānlǐ 同"关内"

【关联】 guānlián مربوط بودن، متصل بودن، وابسته بودن: 数学和天文学是互相～的科学。 ریاضی وعلم نجوم به یکدیگر ارتباط دارند.

【关门】 guānmén ①(停业) تعطیل شدن، بستن: 商店几点～? فروشگاه چه ساعتی تعطیل می شود؟ ②(把话说死) در را بروی چیزی بستن، از مذاکره یا ملاحظه امتناع ورزیدن: 对方在谈判中还没有～。 طرف مقابل هنوز در را بروی مذاکره بعدی نبسته است. ③(不接触实际) پشت در بسته (قرار گرفتن): 不应～办报。 ما نباید پشت در بسته روزنامه اداره کنیم. (اشاره به اینکه روزنامه باید با مردم در ارتباط باشد)

【关门打狗】 guānmén dǎ gǒu در را بستن وسگ را کتك زدن ـ کنایه از مسدود کردن راه عقب نشینی دشمن وسپس او را از بین بردن

【关门大吉】 guānmén dà jí در را تخته کردن

【关门主义】 guānménzhǔyì پیروی از سیاست در بسته

【关内】 Guānnèi ①(山海关以西地区) نواحی غربی دروازه «شان های» ②(嘉峪关以东地区) نواحی شرقی دروازه «جایو»

【关念】 guānniàn به یاد کسی بودن

【关卡】 guānqiǎ 〈旧〉 باجگاه بین راه

【关切】 guānqiè توجه مبذول داشتن، علاقه نشان دادن، مواظبت کردن: 表示严重～ /توجه جدی به چیزی یا کسی مبذول داشتن 获悉贵国北方遭受地震, 我们极为～。 مطلع شدیم که در شمال کشور شما زلزله رخ داده است.ما نسبت به مناطق آسیب زده توجه بسیار مبذول می داریم.

【关市】 guānshì بازار در مرزهای دو کشور

【关税】 guānshuì عوارض گمرکی، تعرفه گمرکی، گمرك: 保护～ عوارض گمرکی 特惠～ /تعرفه گمرکی سنگین بر صنایع 同盟～ /سنگر تعرفه گمرکی 壁垒～ /امتیازی اتحادیه عوارض 自主～ /امتیازات عوارض گمرکی 优惠～ /گمرکی خود مختاری عوارض گمرکی

【关头】 guāntóu لحظات حساس وسرنوشت ساز: 在革命的重要～ /در لحظات حساس انقلاب 紧要～ در لحظات کلیدی

【关外】 Guānwài ①(山海关以东地区) نواحی شرقی دروازه «شان های» ②(嘉峪关以西地区) نواحی باختری دروازه «جایو»

【关系】 guānxì ①(人或事物之间的关系) مناسبات، رابطه، ارتباط، ربط: 外交～ مناسبات سیاسی، مناسبات دیپلماتیك 社会～ /مناسبات 各阶级的相互～ /روابط متقابل طبقات مختلف جامعه 搞好群众～ روابط حسنه با توده ها بر قرار کردن 军民～ /روابط میان ارتش ومردم 两国的友好合作～ /روابط دوستی وهمکاری میان دو کشور ②(影响; 重要性) اثر، تأثیر، اهمیت، قدر: 这一点对今后工作～重大。 این نکته برای آینده کار ما اهمیت بسیار دارد./ 你上午去还是下午去, ～不大。 رفتن شما قبل از ظهر یا بعد از ظهر چندان فرقی ندارد./ 工作条件艰苦些, 又有什么～? اگر شرایط کار سخت باشد، چه اهمیتی دارد؟ ③[泛指原因、条件, 多与"由于"、"因为"连用]: 由于时间～, 就谈到这里吧。 از آنجاکه وقت محدود است، صحبتم را همین جا قطع می کنم. ④(关连; 牵涉) ربط داشتن، مربوط بودن، سر و کار داشتن: 农业是～到国计民生的大事。 کشاورزی برای اقتصاد ملی و زندگی مردم دارای اهمیت حیاتی است./ 交通运输直接～到工农业生产的发展。 حمل ونقل و ارتباطات در تولیدات صنایع وکشاورزی نقش مهمی به عهده دارد. ⑤(组织关系) گواهی‌نامه‌ای که نشان دهنده عضویت یا وابستگی به یك

党员调动工作时要转党的~。 وقتیکه یکی از اعضای حزب برای کار به محلی دیگر منتقل می شود، گواهی‌نامهٔ حزبی او به آنجا ارسال می گردد./组织~带来了吗？ آیا شما سازمان باشد گواهی نامهٔ عضویت حزب را همراه خود آورده‌اید؟

【关系户】guānxìhù واحد یا شخص رابطه (از آن منفعت شخصی کسب می شود)

【关厢】guānxiāng خیابان‌ها و نواحی خارج از دروازهٔ شهر

【关心】guānxīn توجه داشتن، علاقه نشان دادن، درفکر بودن: 互相~,互相爱护 به یکدیگر توجه مبذول داشتن واز همدیگر مواظبت کردن/青年人要~国家大事。جوانان باید به امور کشور توجه کنند./双方共同~的问题 مسایل مورد علاقهٔ طرفین

【关押】guānyā حبس کردن، محبوس کردن، زندانی کردن: 这就是过去农奴主~农奴的地牢。 این سیاه چالی است که در گذشته برده‌داران، بردگان خود را در آن زندانی می‌کردند.

【关于】guānyú 〈介〉 راجع به، در باره، در مورد: ~修改党章的具体建议 پیشنهادات مشخص در بارهٔ اصلاح اساسنامهٔ حزب/~保护森林的若干规定 مقررات مربوط به حفاظت جنگل‌ها

【关张】guānzhāng 〈方〉 کار خود را تعطیل کردن

【关照】guānzhào ①(照顾) توجه داشتن، مراقب بودن، مواظب بودن: 我走后,这里的工作就靠你多~了。 پس از رفتن من از تو باید به کارهای اینجا توجه بیشتری کنید./感谢您的~。 از مواظبت شما سپاسگزارم. ②(通知) شفاها خبر دادن: 你走的时候请~一声。 وقتیکه برای رفتن آماده شدی، لطفا بمن خبر بده.

【关中】Guānzhōng جلگهٔ مرکزی استان «شان سی»

【关注】guānzhù توجه بسیار داشتن، علاقهٔ فراوان نشان دادن، با علاقه چیزی را دنبال کردن: 我们对这个地区的事态发展十分~。 ما با علاقه پیشرفت اوضاع را در این منطقه دنبال می‌کنیم.

观 guān ①(观看) نگاه کردن، نگریستن، تماشا کردن، ملاحظه کردن، توجه کردن: 登泰山,~日出 بالا رفتن به کوه «تای» برای تماشای طلوع آفتاب/~以后效 طرز سلوك کسی را در آینده در نظر گرفتن ②(景象) چشم انداز، منظره، منظرهٔ صورت ظاهری، نمای: 奇~ منظرهٔ شگفت انگیز، تماشائی/外~ نمای خارجی ③(看法) نظر، عقیده، دید، مفهوم: 世界~ جهان بینی/审美~ زیبایی شناسی

另见 guàn

【观测】guāncè مشاهده کردن، ملاحظه کردن: ~气象 وضع هوا را مشاهده وملاحظه کردن/气球~ مشاهده بوسیلهٔ بالون

【观察】guānchá مشاهده کردن، ملاحظه کردن، با دقت نگاه کردن، نظارت کردن، مواظبت کردن: ~地形 از عوارض زمین نقشه برداری کردن/~动静 مراقب رویدادهای آتی بودن/仔细~~,事情完全是另一个样子。 پس از بررسی دقیق معلوم شد قضیه کاملا شکل دیگری بوده است./这个病人需要住院~。 این بیمار باید بستری شود وتحت مراقبت قرار گیرد./~机 هواپیمای ویژهٔ نظارت

~员 ناظر/~所 دیدگاه/~家 ناظر

【观场】guānchǎng مراقب رفتار دیگران بودن

【观潮派】guāncháopài شخصی که در کنار ایستاده ونظارت می‌کند، آدم ناظر

【观点】guāndiǎn نقطه نظر، عقیده، نظریه، دید، دیدگاه: 阶级~ نظریهٔ طبقاتی/单纯军事~ نظریهٔ ناب نظامی/阐明~ نظریهٔ خود را شرح دادن

【观风】guānfēng پائیدن، مراقب بودن، ناظر جریان بودن

【观感】guāngǎn تأثیر، اثر، خاطره: 对新中国的~ خاطرات در بارهٔ چین نوین

【观光】guānguāng سیر وسیاحت کردن، به تماشای مناظر رفتن، سفر کردن: ~事业 امور مسافرت وجهانگردی/~团 هیئت بازدیدکنندگان/~者 سیاحت‌کننده، جهانگرد

【观看】guānkàn دیدن، تماشا کردن: ~演出 نمایش‌ها را تماشا کردن/~比赛 مسابقات را تماشا کردن

【观客】guānkè 〈方〉 تماشاچی

【观览】guānlǎn دیدن، تماشا کردن

【观礼】guānlǐ در برگزاری جشن وتشریفات حضور داشتن: 参加国庆~ در برگزاری جشن ملی وتشریفات آن شرکت کردن/~台 جایگاه سان و رژه

【观摩】guānmó بازرسی کردن ودر ضمن از کار دیگران یاد گرفتن: ~教学 تدریس کردن در حضور همقطاران خود بقصد هم شغل خود بقصد بحث ورقابت/~演出 اجرای نمایش در حضور هنرمندان آموختن از همدیگر

【观念】guānniàn ایده، عقیده، مفهوم، نظر، اندیشه: 组织~ حس سازمانی/私有~ مالکیت خصوصی/阶级斗争~ نظریهٔ مبارزهٔ طبقاتی

【观其友,知其人】guān qí yǒu, zhī qí rén آدم را از رفتار دوستانش می‌شناسند.

【观赏】guānshǎng تماشا کردن و لذت بردن: ~鱼 ماهی تزیینی (برای تماشا)/~植物 نباتات تزیینی

【观通站】guāntōngzhàn 〈军〉 محل پاسداری و ارتباطات (وابسته به نیروی دریایی)

【观望】guānwàng منتظر بودن و تماشا کردن، ناظر امری بودن: 采取~态度 روش «نظاره» را در پیش گرفتن

【观象台】guānxiàngtái 〈天〉 رصدگاه، رصدخانه

【观音】Guānyīn 〈佛教〉 بودای «گوان ئین» ـ بودای رحمت

【观音土】guānyīntǔ نوعی خاك سفید وچسبنده که بلادیدگان در جامعهٔ کهن برای رفع گرسنگی آنرا می خوردند

【观音竹】guānyīnzhú 〈植〉 نوعی خیزران بنام "Fernleaf hedgebamboo"

【观瞻】guānzhān منظرهٔ یك محل وتأثیرات ناشی از آن: 有碍~ برای چشم ناخوشایند بودن، بد منظر بودن

【观阵】guānzhèn (صحنهٔ نبرد، کتك‌کاری یا بازی را) تماشا کردن

【观众】guānzhòng تماشاچی، بیننده

纶 guān نخ ابریشمی سیاه رنگ که در قدیم مأموران دولتی مهر خود را با آن می بستند، نخ کلفت ابریشمی

另见 lún
【纶巾】guānjīn نوعی روسری که در قدیم با نخ ابریشمی درست می شد
官 guān ①(官吏) مقام، صاحب مقام: مأمور دولتی، 大~ مقام ②(军官) افسر: 兵一致~ همبستگی بین افسران و سربازان ③〈旧〉(公家的) متعلق به دولت، دولتی، همگانی: ~办 اداره شده از طرف دولت ④(器官) ارگان: 感~ ارگان حس ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【官办】guānbàn تأسیس یا اداره شده از طرف دولت
【官报】guānbào روزنامه‌های ارگان‌های دولت
【官报私仇】guān bào sī chóu 见"公报私仇"
【官逼民反】guān bī mín fǎn قد علم کردن مردم در اثر فشار مأمورین دولت
【官兵】guānbīng ①(军官和士兵) افسران وسربازان ②(旧指政府的军队) لشگر دولت
【官称】guānchēng لقب رسمی مأمور دولت
【官场】guānchǎng 〈旧〉 محافل مأمورین، مجموعهٔ مأمورین
【官邸】guāndǐ اقامتگاه مأمورین عالیرتبه: 大使~ اقامتگاه سفیر کبیر
【官方】guānfāng متعلق به دولت یا مقامات حاکمه: ~人士 شخصیتهای دولتی/ ~消息 اخبار از منابع دولتی/ ~语言 زبان رسمی/以~身分 به سمت مأمور دولتی
【官费】guānfèi هزینهٔ تأمین شده از دولت
【官服】guānfú لباس رسمی مأمور دولت
【官府】guānfǔ 〈旧〉 مقام ملوك الطوایفی؛ مقامات محلی در قدیم
【官复原职】guān fù yuán zhí مأمور را از نو به مقام اولیه اش رساندن، دوباره گماشتن
【官官相护】guān guan xiāng hù بوروکرات‌ها از یکدیگر حمایت می‌کنند.
【官价】guānjià 〈旧〉 نرخ دولتی، قیمت رسمی
【官架子】guānjiàzi باد و بروت بوروکرات‌ها
【官阶】guānjiē مقام، پایه، رتبه، درجه
【官款】guānkuǎn پول دولت
【官吏】guānlì 〈旧〉 مأموران دولتی، مقامات رسمی
【官僚】guānliáo بوروکرات: 封建~ بوروکرات فئودالی/清除~习气 از بین بردن عادات بوروکراتی/~机构 سازمانهای اداری با قوانین دست و پاگیر/~垄断资本 سرمایهٔ انحصاری بوروکرات/~资本 سرمایهٔ بوروکراتیك/~资本主义 سرمایه‌داری بوروکراتیك/~资产阶级 طبقهٔ بورژوای بوروکراتیك
【官僚主义】guānliáozhǔyì بوروکراتیسم: ~作风 سبك بوروکراتیك/~者 بوروکرات/بوروکراتیك کار
【官迷】guānmí کسی که به کسب مقام مأمور دولت بسیار علاقه‌مند باشد
【官能】guānnéng عمل ارگانیك، حس: 视、听、嗅、味、触五种~ حواس پنجگانه (باصره، سامعه، شامه، ذائقه ولامسه)/~症 مرض عضوی
【官能团】guānnéngtuán 〈化〉 (شیمی) گروه عضوی
【官派】guānpài باد و بروت بوروکراتیك
【官气】guānqì باد و بروت بوروکراتیك: 劳动的汗水冲掉了他身上的~。 عرق کار، باد و بروت بوروکراتیك او را خواباند.
【官亲】guānqīn خویشاوندان مأمورین دولت
【官腔】guānqiāng لحن بوروکراتیك: 打~ به لحن بوروکراتیك سخن گفتن
【官商】guānshāng ①(公家经营的商业) تجارتی که از طرف دولت اداره شده باشد ②(指缺乏为顾客服务的人) کسی که در فروشگاههای دولت کار می‌کند ولی فاقد روحیهٔ خدمت به مشتری است ③(官府和私商) دولت و بازرگان خصوصی
【官身】guānshēn کسی که مأموریت دولتی را بر عهده دارد
【官司】guānsi 〈口〉 مرافعه، دعوی، دادخواهی: 吃~ در زندان/和人打~ علیه کسی دادخواهی کردن/به سر بردن
【官衔】guānxián لقب رسمی، عنوان رسمی
【官样文章】guānyàng wénzhāng فرمالیتهٔ اداری: 这不过是~。 این بجز فرمالیتهٔ اداری چیز دیگری نیست.
【官瘾】guānyǐn علاقه به کسب مقام دولتی
【官印】guānyìn مهر مأمور دولت
【官员】guānyuán مقام، مأمور: 外交~ دیپلمات، مأمور دیپلماتیك،مقام سیاسی
【官运】guānyùn شانس در کسب مقام دولتی
【官职】guānzhí مقام دولتی، پست دولتی
冠 guān ①(帽子) کلاه: 免~照片 عکس بدون کلاه/衣~整齐 لباس مرتب وتمیز پوشیدن ②(顶部帽状物) حلقه، روپوش یا ~牙/ حلقهٔ گل، تاج گل/花~ تاج درخت/树~ تاج ③(鸡冠) کاکل، تاج: 公鸡~ تاج خروس، کاکل خروس/تاج دندان
另见 guàn
【冠冕】guānmiǎn ①(皇冠;王冠) تاج سلطنتی ②(古代官员戴的帽子) کلاه مأمور دولتی در قدیم
【冠冕堂皇】guānmiǎn tánghuáng پرطمطراق، غلمبه، پر زرق و برق ولی توخالی: ~的理由 بهانهٔ پرطمطراق
【冠心病】guānxīnbìng 〈医〉 (طب) انسداد شرائین اکلیلی قلب
【冠周炎】guānzhōuyán 〈医〉 نوعی بیماری قلبی بنام "Pericoronitis"
【冠状动脉】guānzhuàng dòngmài 〈生理〉 سرخرگ اکلیلی، سرخرگ تاجی قلب: ~硬化 تصلب سرخرگ اکلیلی قلب
【冠子】guānzi کاکل، تاج
倌 guān ①(专管饲养家畜的人) نگهدار حیوانات اهلی: 猪~儿 خوك چران، چرانندهٔ خوك/羊~儿 چوپان، شبان ②(某些行业的雇工): 堂~儿 پیشخدمت، گارسون مهمانخانه/小磨~儿 آسیابان
棺 guān تابوت
【棺材】guāncai تابوت
【棺床】guānchuáng 〈考古〉 سکوی تابوت
【棺椁】guānguǒ 〈考古〉 تابوت‌های دوجداره (داخلی وخارجی)
【棺架】guānjià جای گذاردن تابوت در قبر

鳏 guān بی‌زن، زن مرده، بیوه

【鳏夫】guānfū مرد بیوه، مرد بی‌زن، مرد زن مرده

【鳏寡孤独】guān-guǎ-gū-dú مردان زن مرده،زنهای بیوه،یتیمها وافراد بی‌فرزند ــ کنایه از مردم بی‌کس و بی‌کار و بدون وسیلهٔ معاش

guǎn

馆 guǎn ①(旅馆)مهمانخانه، مسافرخانه :هتل، 旅~ /هتل، مهمانسرا 宾~ ②(使馆)سفارتخانه : 使~ /سفارتخانه 领事~ /کنسولگری 办理建~事宜 مقدمات برای احداث یك سفارتخانه فراهم آوردن/ ~区不可侵犯权 حق مصونیت یك سفارتخانه ③(服务性商店)فروشگاه : 理发~ دکان سلمانی، آرایشگاه/ 茶~ قهوه خانه، چایخانه/ 饭~ رستوران/ 照相~ استودیو عکاسی ④(文化活动场所)محل فعالیتهای فرهنگی : 博物~ موزه/ 展览~ سالن نمایشگاه/ 美术~ گالاری/ 天文~ رصدخانه/ 体育~ ورزشگاه/ 图书~ کتابخانه/ 文化~ مرکز امور فرهنگی، کاخ فرهنگی/ 国际博览会中国~ غرفهٔ چین در نمایشگاه بین المللی

【馆藏】guǎncáng ①(收藏)نگهداشته شده از کتابخانه یا موزه ②(收藏的图书)کتابهای نگهداشته شده در کتابخانه یاموزه

【馆子】guǎnzi رستوران، سالن نهارخوری : 下~ غذا خوردن در رستوران

管 guǎn ①(管子)لوله : 钢~ لولهٔ فولادی/ 水~ لولهٔ آب/ 血~ رگ خون، مجرای خون/ 输油~ لولهٔ نفت ②(吹奏的乐器)آلت بادی(موسیقی) : 单簧~ قره نی/ 铜~乐器 ساز بادی برنجی ③〈量〉[用于细长圆筒形的东西] : 一~毛笔 یك قلم مو/ 一~牙膏 یك لوله خمیر دندان ④〈电子〉لامپ، 电子~ لولهٔ الکترون ⑤(管理)اداره کردن، سر و سامان دادن، صورت دادن، سر وسامان دادن : 伙食~ مسئول امور مربوط به غذا بودن/ ~家务 خانه‌داری کردن ⑥(管教)زیر نظر قرار دادن، تأدیب کردن، تربیت کردن، به انضباط در آوردن : 请家长们把孩子~好。 لطفا والدین محترم مواظب بچه‌های خود باشند که شلوغ نکنند. ⑦(干预;过问)دخالت کردن، فضولی کردن : 别~我! در هر کاری دخالت کردن، نخود هرآش شدن/ 得宽 مرا دردسر ندهید. 或 مزاحم من نشوید! ⑧(保证)تأمین کردن، تضمین کردن : ~吃~住 خوراك ومسکن را تأمین کردن/ 商品质量不好~换。 اگر کیفیت کالا خوب نباشد، می شود آنرا عوض کرد. ⑨〈介〉[专用于"管…叫…"] : 大家~这小男孩叫小淘气。 مردم این بچه را بچهٔ شیطان می نامند. ⑩〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【管保】guǎnbǎo ①(保证)قول دادن، ضمانت کردن، تضمین کردن : 我~你吃了这药很快就好。 من تضمین می کنم اگر تو این دارو را بخوری، حالت زود خوب می شود. ②(肯定;无疑)حتما، مطمئنا، مسلما، بدون شك : 他~不知道。 مطمئنم که او از آن خبر ندارد.

【管待】guǎndài مراقبت وپذیرائی کردن

【管道】guǎndào لوله، خط لوله : 煤气~ لولهٔ گاز/ 安装~ لوله‌کشی کردن

【管定】guǎndìng 〈方〉مسلما

【管风琴】guǎnfēngqín 〈乐〉ارغنون، ارگ

【管护】guǎnhù مراقبت ومحافظت کردن

【管家】guǎnjiā ①〈旧〉(男仆)پیشکار، مباشر ②(为集体管理财物的人)مدیر، گردانندهٔ امور، خانه دار : 生产小组的好~ متصدی شایستهٔ گروه تولیدی

【管见】guǎnjiàn 〈谦〉عقیدهٔ این حقیر، دانستنیهای محدود : 容陈~。 بنده بگذار حقیر نظریهٔ خود را توضیح دهم.

【管教】guǎnjiào 〈方〉حتما، مطمئنا، بدون شك وتردید : 敌人胆敢来侵犯, ~他有来无回。 چنانچه دشمن جسارت تعرض داشته باشد، حتما او را از پای در می‌آوریم. 听他的话, ~没错。 اگر نصیحت او را به کار ببری، مسلما به خطا نخواهی رفت.

【管教】guǎnjiao زیر نظر قرار دادن، تربیت دادن، ادب کردن، با انضباط بار آوردن

【管井】guǎnjǐng 〈水〉چاه حفاری شده و لوله گذاری شده

【管窥】guǎnkuī از میان لولهٔ خیزرانی نگاه کردن، دید محدود داشتن : ~所及 به عقیدهٔ این حقیر

【管窥蠡测】guǎnkuī-lícè نگاه کردن آسمان با لولهٔ خیزرانی و اندازه گرفتن در یا با کدوی غلیانی ــ کنایه از محدود بودن دید وکوتاهی نظر

【管理】guǎnlǐ اداره کردن، گرداندن، سر و سامان دادن، نگهداری کردن : 生产~ امور تولیدی را اداره کردن/ 群众生活~ به زندگی توده‌ها بذل توجه کردن/ 华侨事务~ امور مهاجرین چینی را اداره کردن/ 改革企业~ اصلاح مدیریت مؤسسات را/ 费~ هزینه‌های اداری/ 区~ ناحیهٔ اداری/ 人员~ پرسنل اداری/ 委员会~ هیات مدیره

【管理处】guǎnlǐchù دفتر امور اداری : 公园~ دفتر امور مدیریت پارك

【管理员】guǎnlǐyuán مسئول بخشی از کار روزانه در یك سازمان : 伙食~ مسئول امور خوراك/ 仓库~ تصدی انبار/ 图书~ کتابدار(کتابخانه)

【管路】guǎnlù 〈机〉خط لوله، لوله : 铺设~ لوله کشی کردن/ ~输送能力 ظرفیت لولهٔ گازرسانی

【管内】guǎnnèi در قلمرو حکومت واداره بودن

【管钳子】guǎnqiánzi 〈机〉انبردست، گاز انبر

【管取】guǎnqǔ مسلما، حتما

【管纱】guǎnshā 〈纺〉نخی که مخروطوار به دوك می‌پیچد

【管事】guǎnshì ①(负责管理事务)مسئول امور اداری بودن : 这里谁~? چه کسی مسئول اینجاست؟ ②(起作用)مؤثر، مفید، سودمند : 这药很~儿。 این دارو بسیار مؤثر است./ 找他不~。 پرسیدن از او فایده ندارد. ③〈旧〉(管总务的人)پیشکار، مباشر، مدیر، گردانندهٔ امور

【管束】guǎnshù جلوگیری کردن، عقب کشیدن، محدود کردن، باز داشتن : 严加~ کسی را سخت تحت کنترل قرار دادن

【管辖】guǎnxiá قلمرو حکومت داشتن ، اداره کردن : 在~范围之内 به قلمرو حکومت در آمدن/ 这个市由中央直接~。 این شهر مستقیما تابع دولت مرکزی است./ ~范围 محدودهٔ

تحت کنترل
【管辖权】guǎnxiáquán حق حکومت
【管弦乐】guǎnxiányuè موسیقی بادی و زهی، موسیقی ارکسترسازی، تهیهٔ ~法/گروه ارکستر ~队: مخصوص ارکستر آهنگ ارکستر
【管押】guǎnyā کسی را تحت نظر قرار دادن، کسی را توقیف کردن
【管用】guǎnyòng 见"管事"②
【管乐队】guǎnyuèduì گروه نوازندگان سازهای بادی
【管乐器】guǎnyuèqì آلت موسیقی بادی
【管制】guǎnzhì ①(强制管理) کنترل کردن، زیر نظر داشتن، کنترل ~ 外汇/کنترل نظامی، نظارت نظامی ~ 军事: نظارت کردن (مجرم را) تحت نظارت قرار ② (对犯人强制管束) ارزی دادن: ~ 劳动 تحت نظارت به کار بدنی دست زدن
【管中窥豹】guǎnzhōng kuī bào نگاه کردن پلنگ از میان لولهٔ خیزرانی ــ کنایه از فقط قسمتی از اشیاء را دیدن
【管中窥豹,可见一斑】guǎnzhōng kuī bào, kě jiàn yī bān فقط با دیدن خالی از بدن پلنگ می‌توانید در فکر خود تمام حیوان را مجسم کنید ــ کنایه از کل یك شیئی را از دیدن جزئی از آن مجسم کردن؛ مشت نمونهٔ خروار است.
【管状花】guǎnzhuànghuā 〈植〉 گل لوله شکل
【管子】guǎnzi لوله: ~工 لوله کش

guàn

观 guàn معبد تائوئیستی
另见 guān

贯 guàn ①(穿通) از میان...گذشتن: 纵~两省的铁路 راه آهنی که از میان دو استان از شمال به جنوب می گذرد/ ~学古今 مسلط بودن بر دانشهای گذشته وحال ② (连贯) بهم پیوسته بودن، وصل بودن، پشت سرهم بودن: 鱼~而入 پشت سر هم وارد شدن ③ (出生地) محل تولد، زادگاه، زادبوم: 籍~ محل ④ (旧) یك رشته سکه‌ها در قدیم که تعداد آن تولد یا اصل کسی یك هزار باشد ⑤ 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【贯彻】guànchè اجرا کردن، به، مرحلهٔ اجرا گذرانـدن، پیاده کردن: ~党的路线 مشی حزب را اجرا کردن/ ~决议 مواد قطعنامه را به اجرا در آوردن/ 始终~艰苦奋斗的精神 روحیهٔ مبارزهٔ سرسختانه را همواره به اجرا در آوردن
【贯穿】guànchuān گذشتن، نفوذ کردن: 这条高速公路至少~十几个县。 این بزرگراه دست کم از ده شهرستان می‌گذرد./ 作者的思想~在全书各章节中。 افکار نویسنده در تمام فصل‌های کتاب نمایان است.
【贯穿辐射】guànchuān fúshè 〈物〉 (فیزیك) پرتوافکنی نافذ
【贯串】guànchuàn از میان چیزی گذشتن، گذشتن، نفوذ کردن: 这个主题像一根红线~全书。 در تمام کتاب این موضوع مانند یك خط مشخص به چشم می‌خورد./ 谈判始终~着互谅互让的精神。 مذاکرات از آغاز تا پایان در پرتو روحیهٔ تفاهم

وگذشت طرفین انجام گرفت.
【贯通】guàntōng ①(透彻了解) مسلط، اطلاع کامل داشتن، کاملا وارد بودن: 中西医学~ اطلاع کامل از علم پزشکی غرب وعلم پزشکی سنتی چین داشتن/ 豁然~ ناگهان روشن شدن ②(连接) وصل کردن، متصل ساختن، بهم پیوستن، به بنـد کشیدن: 大运河~五大河流。 این کانال بـزرگ به پـنج رودخانهٔ بزرگ متصل شده است./ 这条铁路全线已经~。 خطوط این راه آهن تماما به هم پیوسته است.
【贯众】guànzhòng 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بـنام "Rhizome of cyrtomium"
【贯注】guànzhù ①(集中) جمع کردن، متمرکز کردن، تمرکز دادن: 把精力~在工作上 نیرو و انرژی خود را در کار متمرکز کردن/ 全神~ تمام توجه را به چیزی یا کسی مبذول داشـتـن ②(连贯;贯穿) مـربـوط کردن، پیوستن، وصل کردن، متصل کردن: 这两句是一气~下来的。 این دو جمله به یکدیگر مربوط است.

冠 guàn ①〈书〉(把帽子戴在头上) کلاه را برسر نهادن ②(前面加上) بر بالای چیزی قرار دادن: 市属企业的名字一般都~以该市的名称。 نام یك مؤسسهٔ وابسته به شهر معمولا نام آن شهر را در جلو دارد. ③(居首位) مقام اول، درجهٔ اول، ردیف اول: 这里的棉花产量为全国之~。 میزان تولید پنبهٔ اینجا در سراسر کشور مقام اول را داراست. ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 guān
【冠词】guàncí 〈语〉 (دستور) حرف تعریف
【冠军】guànjūn قهرمان، پهلوان: 单项~ قهرمان یك رشته/ 世界~ قهرمان جهانی/ 全国~ قهرمان سراسر کشور/ 团体~ قهرمان گروهی/ ~赛 مسابقهٔ قهرمانی

惯 guàn ①(习以为常) خو گرفتن، عادت داشتن: 我劳动~了。 من عادت به کار بدنی دارم./ 这里空气比较稀薄，~了就好了。 هوای اینجا نسبتا رقیق است ولی شما با مرور زمان به حال خود وا گذاردن، لوس (放任) ② عادت خواهید کرد. کردن: 别把孩子~坏了。 بچه را لوس نکنید.
【惯常】guàncháng ①(习以为然的) عادت شده ②(经常) اغلب ③(平常) معمول
【惯盗】guàndào دزد حرفه‌ای
【惯犯】guànfàn تکرار کنندهٔ جرم، بازگشت کننده به جرائم اولیه، جنایتکاران حرفه‌ای، مجرم با سابقه
【惯匪】guànfěi راهزن حرفه‌ای
【惯技】guànjì حیلهٔ قدیمی، نیرنگ قدیمی
【惯例】guànlì رسم مورد توافق عموم، قاعده و رسـم: 国际~ قاعده و رسم بین‌المللی/ 打破~ را در هم شکستن
【惯量】guànliàng 〈物〉 (فیزیك) جبر، خاصیت جبر، قوهٔ جبر
【惯骗】guànpiàn کسی که اغلب اموال مردم را بالا می‌کشد
【惯熟】guànshú 〈方〉 آشنا
【惯偷】guàntōu دزد حرفه‌ای
【惯习】guànxí خوی، عادت

【惯性】guànxìng 〈物〉 (فیزیك) جبر، خاصیت جبر، قوهٔ جبر: ~定律 قانون قوهٔ جبر/ ~飞行 پرواز جبری/ ~矩 جنبش جبر/ ~速度 سرعت جبر/ ~领航 علم هدایت جبری/ ~جبری

【惯用】guànyòng ①(经常使用) (چیزی را) اغلب مورد استفاده قرار دادن ②(惯常的) همیشگی، دائمی، مرسوم: ~伎俩 مانور همیشگی وکهنه/ ~手法 نیرنگ همیشگی

掼 guàn 〈方〉①(掷;扔) افکندن، پرت کردن، پرتاب کردن ②(摔;跌) سقوط کردن، تنزل کردن، افتادن، انداختن زمین خوردن

【掼纱帽】guàn shāmào 〈方〉 از خشم کلاه رسمی خود را به دور انداختن ــ کنایه از استعفا دادن با رنجش وآزردگی

盥 guàn 〈书〉 (دست وصورت خود را) شستشو کردن

【盥漱】guànshù با آب دست ودهان خود را شستن

【盥洗】guànxǐ دست وصورت خود را شستن: ~室 دستشویی، توالت/ ~台 رف دستشویی/ ~用具 وسایل و لوازم توالت

灌 guàn ①(浇水) آبیاری کردن، آب دادن، مشروب کردن، سیراب کردن: 冬~ آبیاری زمستانی/ 喷~ آبیاری با سیستم لوله کشی/ 引水~田 منتقل کردن آب برای آبیاری مزارع ②(倒入;装进) پر کردن، روان کردن، جاری ساختن: 水壶都~满了。 قمقمه‌ها پر از آب است./ 药~ دارو به دهان کسی ریختن/ 冷风往屋里~。 هوای سرد به اطاق جریان پیدا کرد./ 满堂~ درس خود را در ذهن دانشجویان بزور فرو کردن/ 醉~ کسی را مست کردن

【灌肠】guàncháng 〈医〉 (طب) تنقیه کردن، اماله کردن

【灌肠】guànchang سوسیس، رودهٔ پر شده از نوعی گوشت

【灌唱片】guàn chàngpiàn صدای کسی را در صفحهٔ گرامافون ضبط کردن

【灌溉】guàngài مشروب کردن، سیراب کردن، آبیاری کردن: 提水~ با اعمال قوهٔ جاذبهٔ زمین/ 自流~ با تلمبه آبیاری کردن/ 渠~ کانال آبیاری/ ~面积 مساحت آبیاری شده/ ~系统 سیستم آبیاری/ ~网 شبکهٔ آبیاری/ ~آبیاری

【灌浆】guànjiāng ①〈建〉 ملاط رقیق ریختن، دوغاب ریختن(بین آجرها) ②〈农〉 (خوشهٔ گندم) شیره پیدا کردن ③〈医〉 (طب) (در موقع ابتلاء به آبله یا پس از کوبیدن آبله) تاول زدن

【灌莽】guànmǎng بوته یا علف‌زار پرپشت

【灌米汤】guàn mǐtang افسون کردن، فریب دادن از طریق چاپلوسی وتملق

【灌木】guànmù بوته

【灌渠】guànqú کانال آبیاری

【灌输】guànshū تزریق کردن، تلقین کردن، فروکردن، جایگیر کردن: 向农民~科学种田思想 میل به رعایت شیوه های علمی کشت را در هقانان ایجاد کردن/ ~科学知识 معلومات علمی را تلقین کردن

【灌音】guànyīn صدای کسی را در صفحهٔ گرامافون ضبط کردن

【灌注】guànzhù ریختن، روان ساختن، جاری کردن: 把铁水~到砂型里 آهن گداخته را توی قالب شن ریختن

鹳 guàn لك لك

罐 guàn ①(罐子) قوطی، کوزه، سبو: 一~苹果酱 یك کوزهٔ مربای سیب/ 茶叶~ قوطی چای/ 水~ کوزهٔ آب ②〈矿〉(装煤的斗车) سطل مخصوص بالا کشیدن زغال

【罐车】guànchē تانکر، تانك مخصوص حمل ونقل گاز یا مایعات

【罐笼】guànlóng 〈矿〉 آسانسور در چاه معدنی

【罐头】guàntou قوطی کنسرو، کنسرو: 水果~ کنسرو میوه/ ~厂 کار خانهٔ کنسروسازی/ ~食品 غذاهای کنسرو شده

【罐子】guànzi کوزه، سبو، قوطی

guāng

光 guāng ①〈物〉 نور، پرتو، اشعه، روشنائی، فروغ: 日~ روشنی، روشنی خورشید/ X~ اشعهٔ ایکس/ 爱克斯~ ②(明亮;光泽) درخشندگی، زرق و برق: 满面红~ صورت شاداب(در اثر افتخار، عزت، سلامتی وغیره)/ 两眼无~ تیره چشم ③(荣誉) کسب عزت وافتخار کردن: 为祖国争~ در راه میهن سرافرازی/ 脸上无~ احساس شرم وخجالت کردن ④〈景色〉 منظره، چشم‌انداز: 春~明媚 منظرهٔ زیبای بهار ⑤(平滑) صاف، هموار، نرم: 这种纸两面~。 هر دو طرف این کاغذ هموار وصاف است. ⑥(完;尽) به ته کشیده، تمام شده: 墨水用~了。 جوهر تمام شد./ 把敌人消灭~ دشمن را بطور کامل قلع وقمع کردن ⑦(裸露) لخت، برهنه، عریان: ~着头 سر برهنه، سرلخت/ ~着膀子 تا کمر برهنه بودن ⑧(单;只) فقط، تنها، صرفا، در انجام: 干革命工作~凭一股子热情是不够的。 یك کار انقلابی تنها تکیه کردن بر شور وشوق کافی نیست. ⑨〈姓〉 نام خانوادگی در چین

【光斑】guāngbān 〈天〉 (نجوم) نقطه یا تشعشعی بر روی سطح خورشید که درخشان‌تر از اطراف خود باشد

【光板儿】guāngbǎnr پوستین فرسوده شده

【光泵】guāngbèng تلمبهٔ روشنایی

【光波】guāngbō 〈物〉 (فیزیك) موج نور

【光彩】guāngcǎi ①(颜色和光泽) درخشندگی، تشعشع، جلاء، جلال وشکوه: ~夺目 به طور خیره کننده درخشان بودن/ ~绚丽的贝雕画 نقاشی کنده‌کاری شده صدفی درخشان/ 革命烈士的精神放~。 روحیهٔ شهیدان انقلاب بر همه جا ②(光荣) افتخار آمیز، لایق احترام، سزاوار حکمفرماست. قدردانی: 谁说当修鞋工不~? چه کسی می‌گوید یك پینه دوز ننگین‌ترین محترم وآبرومند نیست؟/ 扮演一个极不~的角色 نقش را ایفاء کردن

【光灿灿】guāngcàncàn پرنور و درخشان

【光电】guāngdiàn (فیزیك) فتوالکتریسته: ~管 لولهٔ فتوالکتریك/ ~发射 پخش فوتوالکتریك/ ~导体 هادی نور و برق/ ~钟 ساعت فوتوالکتریك

【光电池】guāngdiànchí 〈电〉(برق) باتری فتوالکتریك

【光电子】guāngdiànzǐ 〈物〉(فیزیك) فتوالکترون

【光度】guāngdù 〈物〉(فیزیك) پرتوافکنی، نور افکنی: ~计 نورسنج، فتومتر

【光辐射】guāngfúshè پرتوافکنی، نور افشانی: ~伤害 زیان پرتوافکنی

【光复】guāngfù دو باره به دست آوردن، باز یافتن: ~旧物 سرزمین از دست رفته را دو باره متصرف شدن

【光杆儿】guānggǎnr ①(无叶枝茎) تنه یا ساقهء بی‌برگ ②(孤独无亲的人) مردی که خانوادهء خود را از دست داده است ③(完全失去群众的人) وشاخ درخت کسی که پیرو ندارد: 司令~ فرماندهء بدون لشکر

【光顾】guānggù [旧时商家用的敬辞] تشویق کردن، نگهداری کردن، عنایت داشتن، تحت توجهات عالیه قرار دادن: 如蒙~，无任欢迎。 اگر شما را به پشتیبانی از خود فرا می‌خوانیم. 或 حمایت و پشتیبانی شما را صمیمانه خواهانیم

【光怪陆离】guāngguài-lùlí از نظر شکل مضحك وعجیب وغریب واز نظر رنگ پر زرق و برق: ~的广告 آگهی عجیب وغریب وپر زوق و برق

【光棍】guānggùn لوطی محله، اوباش، گردن کلفت

【光棍儿】guānggùnr مرد مجرد، عزب بی‌زن

【光合作用】guānghé zuòyòng 〈植〉ایجاد وتشکیل مواد آلی در گیاهان به کمك نور

【光华】guānghuá تابش، درخشندگی، شکوه وجلال، زرق وبرق

【光滑】guānghuá صاف، هموار، نرم

【光化】guānghuà ①〈化〉دارای خاصیت شیمیائی: ~射线 تشعشعی که دارای خاصیت شیمیائی است ②(光化作用的) فتوشیمیائی: ~作用 عمل فتوشیمیائی

【光环】guānghuán ①〈天〉(نجوم) حلقهء نور: 土星~ حلقهء ستارهء کیوان ②〈宗〉هالهء نورگرداگرد سرمقدسین

【光辉】guānghuī ①(闪烁耀目的光) تشعشع، درخشندگی، نورتابان ②(光明;灿烂) درخشان، تابان، ممتاز، با عظمت: ~的历史 تاریخ با عظمت/~的榜样 یك نمونهء ممتاز/~的一生 یك زندگی درخشان/~形象 پرسناژ برجسته

【光火】guānghuǒ 〈方〉به خشم و غضب آمدن، خشمگین شدن، عصبانی شدن

【光洁】guāngjié روشن و پاك

【光洁度】guāngjiédù 〈机〉درجهء صاف وهموار بودن(قطعات ماشین)

【光介子】guāngjièzǐ 〈物〉(فیزیك) فتو مزون

【光景】guāngjǐng ①(情景) منظره، چشم انداز، صحنه: 我们初次见面的~，我还记得很清楚。 صحنهء اولین دیدارمان به روشنی در خاطرم مانده است. ②(境况) چگونگی وضعیت، شرایط زندگی: 过上了好~ زندگی سعادتمند داشتن ③(大约) نزدیك، در حدود: 离这儿有十几里~。 از اینجا در حدود ده «لی» فاصله دارد. /半夜~起了风。 نزدیك به نیمه شب باد شروع به وزیدن کرد. ④(有可能) قریب به یقین، به احتمال قوی

【光刻】guāngkè 〈物〉بوسیلهء نور روی صفحهء فلزی چیزی حك کردن

【光缆】guānglǎn کابل انتقال نور

【光亮】guāngliàng روشن، نورانی، شفاف، درخشان

【光疗】guāngliáo 〈医〉(طب) نور درمانی، معالجهء امراض پوست به وسیلهء نور

【光临】guānglín 〈敬〉(یك مهمان) حضور، تشریف فرمایی: 敬请~。 لطفا حضور بهم برسانید. /欢迎你们~指导。 به حضورتان خوش‌آمد می‌گوئیم واز رهنمودهای شما قدردانی خواهیم کرد.

【光溜溜】guāngliūliū ①(光滑) صاف، هموار، لیز، لغزنده: ~的大理石地面 کف زمین صاف ومرمری/走在~的冰上 بر روی یخ لغزنده راه رفتن ②(没有遮盖) لخت، برهنه، عریان، آشکار: 山坡上~的，没有一棵树。 تپهء کوه صاف وهموار است وحتی یك درخت هم به چشم نمی‌خورد.

【光流】guāngliú شار روشنائی

【光溜】guāngliu 〈口〉صاف، هموار، لیز، لغزنده

【光芒】guāngmáng تشعشعات نور، اشعهء درخشان: 旭日东升，~四射。 خورشید صبحگاهی از شرق طلوع می کند وشعاع خود را به همه جا می‌افکند. /这种精神将永放~。 آن همه جا را روشن می سازد. چنین روحیه ای برای همیشه خواهد درخشید. /万丈~ شعاع بیکران

【光敏】guāngmǐn 〈物〉(فیزیك) دارای حساسیت نسبت به نور: ~电阻 مقاومت برقی که نسبت به نور حساسیت دارد/~二极管 لولهء فتودیود

【光明】guāngmíng ①(亮光) نور، فروغ، روشنایی: 黑暗中一线~ یك خط نور در تاریکی/黑暗即将过去，~就在前头。 تاریکی بزودی سپری می گردد و روشنایی در پیش است. ②(有希望的) روشن، درخشان: 世界的前途是~的。 آیندهء جهان روشن و درخشان است. /革命的~大道 راه درخشان انقلاب ③(坦白;正直) ساده، بی‌غل وغش: 心地~ رك و راست، صریح و بی‌پرده

【光明磊落】guāngmíng-lěiluò بی‌پرده و درستکار

【光明正大】guāngmíng-zhèngdà رك و راست

【光年】guāngnián 〈天〉سال نوری

【光谱】guāngpǔ 〈物〉(فیزیك) طیف نور، طیف: 明线~ طیف خط روشن/暗线~ طیف خط تاریك/太阳~ طیف نور خورشید/~分析 تجزیهء طیف/~比较仪 دستگاه سنجش و اندازه‌گیری طیف/~仪 دستگاه سنجش طیف، طیف نگار/~学 طیف سنجی/~学家 طیف شناس

【光气】guāngqì 〈化〉گاز بیرنگ به فرمول $CoCl_2$ که بوی نامطبوع دارد ودر جنگ اول جهانی در بمبها وحملات شیمیائی به کار می رفت

【光前裕后】guāng qián yù hòu روی پیشنیان را سفید کردن و برای آیندگان سعادت تأمین کردن

【光球】guāngqiú 〈天〉(نجوم) کرهء نور(در آفتاب)

【光圈】guāngquān 〈摄〉دیافراگم، دهنهء دوربین عکاسی

【光荣】guāngróng افتخار، شرف، عزت: ~榜 فهرست افتخار/~军属 اعضای خانوادهء محترم نظامیان/~称号 لقب افتخاری/~花 گل ~/~的一页 صفحهء پرافتخار/~传统 سنتهای پر افتخار

افتخار

【光润】guāngrùn (پوست) نرم ولطیف

【光栅】guāngshān 〈物〉(فیزیك) دسته‌ای از خطوط یا میله‌های موازی و با فاصلهٔ مساوی که در روی سطح صافی قرار داشته و برای ایجاد طیف به وسیلهٔ انکسار به کار می رود

【光闪闪】guāngshānshān براق ودرخشان

【光身】guāngshēn 〈方〉①(单身)مجرد②(独自一个人) تك وتنها

【光身汉】guāngshēnhàn آدم مجرد

【光渗】guāngshèn 〈物〉(فیزیك) درخشندگی، روشنائی، پرتوافکنی

【光束】guāngshù 〈物〉(فیزیك) اشعهٔ نور

【光速】guāngsù 〈物〉(فیزیك) سرعت نور

【光天化日】guāngtiān-huàrì روشنائی محض نور:把敌人的阴谋暴露在～之下 توطئهٔ دشمن را زیر روشنایی محض روز افشاء کردن

【光通量】guāngtōngliàng 〈物〉(فیزیك) جریان تشعشع در طول موج مرئی، شار روشنائی

【光头】guāngtóu ①(不戴帽子) بی‌کلاه، سر برهنه②(剃光的头) سر تراشیده

【光秃秃】guāngtūtū برهنه، لخت، عریان، طاس:～的山坡 دامنهٔ عریان کوه/～的树枝 شاخه‌های بی‌برگ

【光鲜】guāngxiān (لباس) پر زرق و برق، زیبا

【光线】guāngxiàn نور، روشنائی:别在～不好的地方看书。 زیر نور ضعیف مطالعه نکنید.

【光行差】guāngxíngchā 〈天〉(نجوم) انحراف

【光学】guāngxué 〈物〉 علم روشنائی، علم بینائی:几何～ علم روشنائی هندسی/非线性～ علم روشنائی بی‌خط/～玻璃 شیشهٔ بصری/～录音机 دستگاه ضبط صدا ممد بینایی/～录音 ضبط صدا ممد بینایی/～仪器 ادوات علم روشنائی/～影像 تصویر ممد بینایی/صوت ممد بینایی علم روشنائی

【光学纤维】guāngxué xiānwéi الیاف ممد بینائی

【光艳】guāngyàn (لباس) روشن و پر زرق و برق

【光焰】guāngyàn تشعشع، روشنائی خیره‌کننده

【光耀】guāngyào ①(光辉) تشعشع، نور درخشان:～夺目 خیره کننده②(荣耀) شریف، محترم، ستوده، سرفراز

【光阴】guāngyīn وقت، زمان، ایام:～似箭。 وقت مانند برق می‌گذرد./一寸～一寸金,寸金难买寸～。 وقت طلا است.

【光源】guāngyuán 〈物〉(فیزیك) منبع نور، منشاء نور

【光泽】guāngzé درخشندگی، زرق وبرق، جلاء، رونق

【光照】guāngzhào 〈植〉(برای نباتات) تابش نور، نور رسانی:～阶段 مرحلهٔ تابش نور، مرحلهٔ نور رسانی

【光制】guāngzhì 〈机〉 پرداخت کردن

【光质子】guāngzhìzǐ 〈物〉(فیزیك) فوتوپروتون

【光柱】guāngzhù 〈物〉(فیزیك) اشعهٔ نور

【光子】guāngzǐ 〈物〉(فیزیك) پروتون:～火箭 موشك پروتون

【光宗耀祖】guāngzōng-yàozǔ موجب افتخار نیاکان خود شدن

桄 guāng

另见 guàng

【桄榔】guāngláng 〈植〉 نوعی درخت نخل بنام "Gomuti palm"

胱 guāng 见"膀胱"pángguāng

guǎng

广 guǎng ①(宽阔) وسیع، گشاد، فراخ، بیکران:地～人稀 منطقهٔ مسکونی وسیع وکم جمعیت/见多识～ تجربهٔ فراوان و معلومات زیاد داشتن/～积粮 در همه جا غله انبار کردن②(数目多) متعدد، کثیرالعده:在大庭～众之中 در حضور حاضرین بسیار③(扩大) بسط دادن، توسعه دادن، گسترش دادن:以～流传 ...تا به نواحی دور دست توسعه یابد④〈简〉(广州) نام اختصاری شهر «گوان جو»:～交会 نمایشگاه بازار مکاره در «گوان جو»⑤〈简〉(广东) نام اختصاری استان «گوان دون» شهر «گوان جو»

【广板】guǎngbǎn 〈乐〉(موسیقی) حرکت آهسته وآزاد

【广播】guǎngbō پخش کردن(از رادیو):实况～ پخش زنده/开始(停止)～ پخش (برنامهٔ رادیو) را آغاز کردن (پایان دادن) (از رادیو)/～电台 رادیو/～稿 متن برنامهٔ رادیو/～讲话 نطق رادیوی/～节目 برنامهٔ رادیویی/～剧 نمایش رادیویی/～网 شبکهٔ رادیو/～体操 ورزش رادیویی/～喇叭 بلندگوی رادیو/～站 ایستگاه رادیو(کارخانه، مدرسه وغیره)/～员 گوینده

【广博】guǎngbó (دانش شخص) گسترده، وسیع، زیاد، بسیار:知识～ دانش وسیع داشتن، دانشمند بودن

【广场】guǎngchǎng میدان، میدان عمومی:天安门～ میدان «تیان ان من»

【广大】guǎngdà ①(面积宽阔) پهناور، وسیع، بزرگ:幅员～ وسعت خاك/～地区 مناطق پهناور/～农村 مناطق روستایی وسیع②(范围大) وسیع، گسترده، به مقیاس وسیع:电子工业已经有了～的发展。 صنایع الکترون پیشرفت وسیعی یافته است./～而深远的影响 نفوذ وسیع وعمیق ودیرپای③(为数众多) متعدد، بیشمار، بسیار، فراوان:～人民群众 توده های وسیع مردم/～干部 کادرهای وسیع/～青年学生 توده های وسیع دانشجویان جوان/～读者 عموم خوانندگان

【广东】Guǎngdōng استان «گوان دون»

【广度】guǎngdù حدود، وسعت، حوزه، دامنه:人类利用自然资源的～将日益扩大。 دامنهٔ استفادهٔ بشر از منابع طبیعی به‌طور روز افزون وسعت می یابد.

【广而言之】guǎng ér yán zhī به طور کلی، به طور عمومی

【广泛】guǎngfàn گسترده، وسیع، همه جانبه:～的兴趣 علاقه‌های وسیع/～的统一战线 جبههٔ وسیع واحد/～征求意见 به طور همه جانبه نظر خواهی کردن/～宣传计划生育的好处 به طور وسیع وگسترده منافع برنامهٔ تنظیم خانواده را تبلیغ کردن

【广柑】guǎnggān پرتقال، نارنج

【广告】guǎnggào اعلان، آگهی:登～ اعلان کردن، آگهی دادن/作电视～ از طریق تلویزیون اعلان کردن/～画 پوستر/～色 تابلوی اعلانات وآگهی‌ها/～牌 ستون اعلانات، آگهیها/～栏

رنگ پوستر

【广寒宫】 Guǎnghán Gōng کاخ ماه (کاخ اسطوره ای در ماه)

【广开才路】 guǎng kāi cáilù راه های مختلف برای مردم مستعد گشودن

【广开言路】 guǎng kāi yánlù مردم را به اظهار آزادانهٔ نظرهای خود تشویق کردن

【广阔】 guǎngkuò باز، گسترده، پهناور، فراخ، بیکران: ～的国土 کشوری پهناور/～的前景 دورنمای بیکران/交游～ دوستان فراوان داشتن/～的天地 جهان پهناور

【广角镜头】 guǎngjiǎo-jìngtóu لنز با زاویهٔ دید وسیع

【广袤】 guǎng-mào 〈书〉 مساحت وطول وعرض زمین: ～千里的黄土高原 پهنای وسیعی حدود ده هزار«لی» از فلات خاك‌رس

【广漠】 guǎngmò پهناور: 在～的沙漠上 در صحرای پهناور وبی‌آب وعلف

【广谋从众】 guǎng móu cóng zhòng با همه مشورت کردن وبه نظرهای اکثریت گوش شنوا داشتن

【广木香】 guǎngmùxiāng 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Costusroot"

【广求】 guǎngqiú 〈书〉 بطور وسیع جستجو کردن

【广西】 Guǎngxī ناحیهٔ خود مختار «جوان» گوان سی

【广西壮族自治区】 Guǎngxī Zhuàngzú Zìzhìqū ناحیهٔ خود مختار ملیت جوان گوان سی

【广延】 guǎngyán 〈物〉 (فیزیك) قسمتی از جسم که فضا را اشغال کرده باشد: ～量 کمیت وسیع

【广义】 guǎngyì ①(范围较广的定义) معنی ومفهوم وسیع: ～地说 به معنای وسیع ②〈物〉 (فیزیك) کلی وعمومی: ～空间 فضای کلی وعمومی/～坐标 مختص کلی وعمومی

【广众】 guǎngzhòng مردم زیاد

【广种薄收】 guǎng zhòng bó shōu کشت و زرع در سطح وسیع اما کم حاصل

【广州】 Guǎngzhōu شهر «گوان جو»

【广州起义】 Guǎngzhōu Qǐyì قیام «گوان جو» در دسامبر سال ۱۹۲۷(که توسط سربازان انقلابی وکارگران تحت رهبری حزب کمونیست چین صورت گرفت ویکی از سه قیام اصلی نظامی آن دوره محسوب شد)

犷 guǎng 〈书〉 خشن، ناهنجار، زشت

【犷悍】 guǎnghàn خشن ومتهور

guàng

桄 guàng ①(把线绕在桄上) چرخیدن نخ روی دستگاه ②(绕在桄子上的线) چوبی گردنده قرقره: 一～线 نخ پیچیده بدور قرقره یك قرقره نخ

另见 guāng

【桄子】 guàngzi قرقره

逛 guàng گردش کردن، پرسه زدن، بی‌مقصد راه رفتن: 逛大街 در خیابانها گردش کردن/他到杭州～了一趟。 او به شهر «هان جو» سفری کرد.

【逛荡】 guàngdang وقت را بیهوده گذراندن، ول گشتن

【逛灯】 guàngdēng از جشن فانوس(روز پانزدهم ماه اول سال قمری) لذت بردن

【逛街】 guàngjiē در خیابان‌ها گردش کردن

guī

归 guī ①(返回) برگشتن، مراجعت کردن، باز گشتن: ～期 تاریخ باز گشت/无家可～ بی آواره بودن، خانمان بودن/出访～来 پس از دیدار یك کشور خارجی به مراجعت ②(归还) پس دادن، برگرداندن، عودت دادن: 物～原主 مملکت باز گشتن چیزی را به صاحبش پس دادن ③(向一处聚拢) در یك نقطه جمع شدن، به هم رسیدن: 千条江河～大海。 هزار رود بهم رسیده وبه دریا می‌ریزند. ④(由;属于) در تحویل دادن، مسئولیت کسی قرار دادن: 行政事务～办公室管。 امور اداری مربوط به دفتراست. ⑤[用在重叠动、名词之间,表示不相干或无结果]: 交情～交情,公事～公事。 با اینکه دوست همدیگر هستیم، در کار دولتی باید حساب دقیق داشت. ⑥〈数〉 (ریاضی) تقسیم با چرتکهٔ حساب با یك مقسوم علیه یك ⑦〈姓〉 نام خانوادگی در چین

【归案】 guī'àn به دادگاه ارجاع کردن، به محاکمه کشانیدن: 缉拿～ دستگیر کردن وبه محاکمه کشانیدن

【归并】 guībìng ①(并入) یکی کردن، متحد کردن، به هم پیوستن، تلفیق کردن: 把两组～成一组 دو گروه را به هم پیوستن ②(合在一起) یا یکی کردن، جمع کردن، روی هم انباشتن، به هم افزودن: 把三笔帐～起来,一共是一千五百元。 این سه صورتحساب جمعا ۱۵۰۰ یوان می شود.

【归程】 guīchéng راه باز گشت

【归除】 guīchú 〈数〉 (ریاضی) تقسیم با چرتکهٔ حساب با دو مقسوم علیه یا بیش از آن

【归档】 guīdàng بایگانی کردن، در پرونده نگاه داشتن

【归队】 guīduì ①(回到原来的队伍) دو باره ملحق شدن، دو باره به واحد خود پیوستن: 一旦伤愈,立即～。 همینکه زخمتان التیام یابد، فورا به واحد خود برگردید. ②(重干本行) به شغل ویا حرفهٔ پیشین باز گشتن: 他本来是学冶金的,后来改了行。现在又～了。 او اول علم فلزکاری را آموخت اما بعدا به پیشهٔ دیگری پرداخت ولی اکنون دو باره به حرفهٔ قبلی خود باز گشته است.

【归服】 guīfú اطاعت کردن

【归附】 guīfù خود را تابع دیگران کردن: ～国法 از قوانین دولتی اطاعت کردن

【归根结底】 guīgēn jiédǐ در آخرین تحلیل، در نهایت، بالاخره، سرانجام: 人类社会的发展,～,是由生产力的发展决定的。 رشد جوامع بشری در نهایت وابسته به گسترش نیروی تولید است.

【归功】 guīgōng مدیون بودن، مرهون بودن، موفقیت را به کسی نسبت دادن: 我们的一切成就都应～于人民的努力。

کلیهء موفقیت های ما مدیون کوشش مردم است.

【归国】guīguó مراجعت کردن به کشور خود: 观光～ برای دیدار مناظر جالب به میهن خود مراجعت کردن/华侨～ مهاجرین چینی که به میهن برگشته اند

【归航】guīháng 〈航空〉به طرف خانه حرکت کردن: 飞行～ پرواز به طرف خانه

【归还】guīhuán پس دادن، برگرداندن، اعاده دادن: 借阅图书要按时～。 کتابهای امانتی را باید در موعد مقرر به کتابخانه پس داد./债务～ وام پس دادن

【归回】guīhuí برگشتن

【归结】guījié ①(概括为) خلاصه کردن، در چند کلمه بیان کردن، جمع بندی کردن: ～起来,原因有下列几点。 بطور خلاصه، دلایل به قرار زیر است. ②(结局) پایان، انتها، آخر، فرجام: 小说是以上海解放为～的。 داستان با آزاد شدن شهرشانگهای، خاتمه یافت.

【归咎】guījiù گناه را به کسی نسبت دادن، کسی را مقصر دانستن: ～于人 به کسی نسبت دادن/把一切过失～于疏忽 تمام لغزش‌های خود را سهل‌انگاری دانستن

【归聚】guījù جمع کردن

【归口】guīkǒu به رشتهء معین مدیریت در آمدن

【归来】guīlái به محل اصلی خود برگشتن

【归类】guīlèi دسته بندی کردن، طبقه بندی کردن

【归拢】guīlǒng جمع وجور کردن، جمع‌آوری کردن: 你把工具～一下。 لطفا وسایل خود را جمع وجور کن.

【归谬法】guīmiùfǎ 〈数〉(ریاضی) تعلیق به امر محال

【归纳】guīnà ①(总括) خلاصه کردن، نتیجه گرفتن، استنتاج کردن: 请你把这篇文章的大意～一下。 لطفا موضوع اصلی این مقاله را خلاصه کنید. ②〈逻〉استنتاجی: ～推理 روش قیاسی یا استنتاجی قیاس کردن، استنتاج کردن

【归纳法】guīnàfǎ روش قیاسی، شیوهء استنتاجی

【归期】guīqī تاریخ برگشت

【归侨】guīqiáo 〈简〉(归国华侨) مهاجرین چینی باز گشته به میهن

【归入】guīrù دسته بندی کردن، شامل بودن: 这些问题可～一类。 این مسایل را می‌توان در یك گروه مشابه جای داد.

【归山】guīshān 〈书〉①(太阳下山) غروب کردن (خورشید) ②(指人死) مردن

【归属】guīshǔ تعلق داشتن، بصورت قانونی در آمدن: 该岛的～早已确定无疑。 حق مالکیت بر این جزیره مدتها پیش بدون چون وچرا تصدیق شد.

【归顺】guīshùn به حریف خود ملحق شدن واعلام قبول اطاعت کردن

【归思】guīsī 〈书〉فکربرگشت به زادگاه خود

【归宿】guīsù خانه ایکه کسی بدان برگردد: 他在海外漂泊半生,最后还是在祖国找到了～。 او که نیمی از عمرش را در خارج از میهن گذرانده بود سرانجام در میهن خود صاحب خانه‌ای شد.

【归天】guītiān 〈旧〉چشم از جهان فرو بستن، مردن، درگذشتن، وفات کردن

【归田】guītián 〈书〉به زادگاه برگشتن: 解甲～ از سر کار به زادگاه باز گشتن (یا از سر کار) مأموریت نظامی

【归途】guītú در راه خانه، در راه برگشت به سوی منزل

【归降】guīxiáng تسلیم شدن

【归向】guīxiàng (به سوی حق) متمایل بودن: 人心～ تمایلات مردم، آرزوهای مردم

【归心似箭】guīxīn sì jiàn اشتیاق فراوانی به باز گشت به خانه داشتن

【归于】guīyú ①(属于) تعلق داشتن، مال کسی بودن: 光荣～伟大的人民。 افتخار بر خلق کبیر! ②(最后趋向) منجر شدن، به نتیجه رسیدن، نتیجه دادن: 经过讨论,大家的意见～一致。 پس از مذاکرات به توافق نظر رسیدند.

【归葬】guīzàng مرده را برای تدفین در زادگاهش بردن

【归着】guīzhe 〈口〉تمیز کردن، منظم کردن، آراستن، مرتب کردن: ～屋子 اطاق را تمیز ومرتب کردن/行李～好了吗? آیا باربندی تمام شد؟ 或 اسبابهایتان را جمع کردید؟

【归真反璞】guīzhēn-fǎnpú همگان ظاهر سازی را رها کردن وبه خلوص و سادگی برگشتن

【归置】guīzhi 见"归着"

【归总】guīzǒng خلاصه کردن، نتیجه گرفتن، جمع آوری کردن: ～一句话 خلاصه کلام

【归罪】guīzuì نسبت دادن، اسناد کردن، مورد ملامت قرار دادن، مقصر دانستن

圭 guī یشم سبزی که به شکل دستبند در مراسم رسمی مورد استفاده قرار می گرفت

【圭表】guībiǎo 〈天〉یك دستگاه قدیمی شاخص آفتاب که در چین باستان برای اندازه گیری طول سال و۲٤ دورهء خورشیدی از آن استفاده می شد

【圭臬】guīniè 〈书〉وسیله سنجش، میزان، معیار، استاندارد: 奉为～ چیزی را معیار قرار دادن

【圭亚那】Guīyànà گویان: ～人 اهل گویان، گویانی

龟 guī سنگ پشت، لاك پشت

另见 jūn

【龟板】guībǎn 〈中药〉پوشش استخوانی و شاخی پشت لاك پشت (به عنوان داروی چینی)

【龟背】guībèi 〈中医〉(طب چینی) خمیدگی ستون فقرات

【龟鹤】guīhè لاك پشت و درنا ــ کنایه از عمر طولانی

【龟甲】guījiǎ کاسهء لاك پشت

【龟缩】guīsuō همانند لاك پشت که سر وپای خود را زیر کاسه پنهان کرده باشد به خود جمع شدن، برای دفاع غیر فعال عقب‌نشینی کردن

【龟头】guītóu 〈生理〉سر مخروطی آلت مردی

规 guī ①(画圆形的仪器) پرگار: 圆～ پرگار قطرپیما ②(成例;规则) آئین‌نامه، مقررات، قوانین: 校～ مقررات مدرسه/循～蹈矩 مقررات را رعایت کردن ③(劝告) نصیحت کردن، پند و اندرز دادن، توصیه و سفارش کردن: 劝～ نصیحت کردن

划～：طرح ریختن، نقشه کشیدن (打算；设法) ④ پند دادن ～线：مقیاس، پیمانه، وسیلهٔ آزمایش 〈机〉 ⑤ نقشه، بر نامه مقیاس اندازه گیری ضخامت سیم یا ورق فلزی

【规避】guībì دوری کردن، اجتناب کردن، طفره رفتن، شانه‌خالی کردن：～问题的实质 از ماهیت موضوع طفره رفتن/应尽的义务 از وظیفهٔ خود شانه خالی کردن/这个问题是无法～的。 در این مورد نمی‌شود طفره رفت.

【规程】guīchéng قاعده، دستور، آئین‌نامه، مقررات：操作～ مقررات کار

【规定】guīdìng ①(做出决定) قید کردن، تصریح کردن، مقرر：～的指标 سهمیهٔ مقرر، شاخص مقرر/～的表格 فرم‌های مقرر داشتن/在～的时间内 در ظرف مدت مقرر/在～的地点集合 تجمع در محل معین/～动作〈体〉 تمرینهای اجباری/～数额〈经〉 سهمیهٔ مقرر ②(做出的决定) تصمیم گرفتن، قرار؛ گذاشتن، به شکل قاعده در آوردن مقررات：遵守党章的～ رعایت اساس‌نامهٔ حزب/合同的各项～ مقررات کنترات مورد

【规范】guīfàn استاندارد، معیار، مأخوذ قانونی：合乎～ با استاندارد مطابقت داشتن/这个词的用法不～。 این طریق معمول استفاده از این کلمه نیست.

【规范化】guīfànhuà بصورت استاندارد یا قاعده در آوردن

【规格】guīgé استاندارد، مشخصات، معیار، استاندارد：统一的～ استاندارد واحد/不合～ به استاندارد نرسیدن/～化 استاندارد شدن، بصورت استاندارد در آوردن

【规划】guīhuà برنامه‌ای را تهیه کردن، برنامه‌ریزی کردن؛ برنامه، نقشه：长远～ برنامهٔ درازمدت/生产～ برنامهٔ تولید

【规谏】guījiàn 〈书〉 نصیحت کردن

【规诫】guījiè 〈书〉 نصیحت کردن

【规矩】guīju ①(准则；习惯) قاعده، عادات، روش، رسم، سنت：希望你按老～办事。 امید است طبق روشهای جاری عمل کنید. ②(老实；端正) خوش رفتار، با انضباط، مؤدب：守～ قاعده‌ها یا انضباط را مراعات کردن/放～点！ مؤدب باش！/他的字写得很～。 دستخط او دقت در تمرینش را نشان می‌دهد.

【规律】guīlǜ قانون، الگوی منظم：客观～ قانون عینی/历史发展的～ قانون رشد تاریخ/生活有～ زندگی منظم ومرتب داشتن/～性 قانون مندی

【规勉】guīmiǎn نصیحت و تشویق کردن

【规模】guīmó میزان، مقیاس، دامنه：～宏大 دامنه‌دار و وسیع/空前的盛会～ اجتماع دامنه‌دار وبی‌سابقه

【规那树】guīnàshù 〈植〉 درخت گنه گنه 又作"金鸡纳树"

【规劝】guīquàn نصیحت کردن،پند و اندرز دادن،توصیه کردن：好意～ با حسن نیت نصیحت کردن

【规行矩步】guīxíng-jǔbù ①(举止谨慎) درست وبا احتیاط رفتار کردن ②(墨守成规) به رسوم وآداب گذشته پابند بودن، از رد پای دیگران پیروی کردن

【规约】guīyuē مقررات قرار داد

【规则】guīzé ①(规定的办法) قواعد، آئین‌نامه، مقررات：交通～ مقررات ترافیك/工厂管理～ آئین‌نامهٔ مدیریت کارخانه/语法～ دستور زبان ②(合乎一定的方式) با نظم وترتیب：故宫建筑布局很有～。 معماری شهر ممنوع (قصر باستانی) بسیار منظم ومرتب است./四边形～ مربع چهار در چهار

【规章】guīzhāng قواعد، موازین، آئین‌نامه، مقررات：遵守～制度 از قواعد ومقررات اطاعت کردن/按～办事 طبق قواعد ومقررات عمل کردن

【规整】guīzhěng ①(合乎一定的规格) منطبق با معیار معین ②(收拾) منظم ومرتب کردن

【规制】guīzhì مقررات قانونی

皈 guī

【皈依】guīyī 〈宗〉 ①(入佛教仪式) مراسم رسمی بودایی ②(信奉宗教) به دین بودایی یا دین دیگری در آمدن کسی شدن

闺 guī

①〈书〉(门) در کوچك که قسمت بالائی آن گرد است وقسمت پائینی آن مربع ②(闺房) اطاق مخصوص زن عروسی نکرده

【闺范】guīfàn قوانین ومقرراتی که زن باید از آن اطاعت کند

【闺房】guīfáng اطاق مخصوص زن عروسی نکرده

【闺阁】guīgé 见"闺房"

【闺女】guīnü ①(少女) دوشیزه، دختر شوهرنکرده ②〈口〉(女儿) دختر، فرزند دختر

【闺秀】guīxiù 〈旧〉 لقبی برای دختران خانواده‌های ثروتمند در زمان قدیم：大家～ لقب محترمانه برای دختران خانواده‌های ثروتمند

硅 guī

〈化〉(Si) سیلیکون، سیلیسیم

【硅肺】guīfèi 〈医〉 (طب) سیلیکوز(تنگی نفس در اثر تنفس مداوم ذرات سنگ چخماق که در کارگران معادن سنگ و امثال آن ایجاد می گردد)

【硅钢】guīgāng 〈冶〉 فولاد سیلیکون

【硅华】guīhuá 〈地〉 رسوب آب چشمهٔ سیلیکا، رسوب چشمه‌های آب گرم

【硅胶】guījiāo 〈化〉 مادهٔ ژلاتینی چسبناك سیلیس

【硅可控整流器】guīkěkòng zhěngliúqì 〈电〉 (برق) دستگاه پالایش کنترل شده با سیلیکون

【硅铝带】guīlǚdài 〈地〉"Sial" (زمین شناسی) لایهٔ زمین بنام

【硅锰钢】guīměnggāng 〈冶〉 فولاد منگنز سیلیس

【硅石】guīshí سیلیس، سیلیکا

【硅酸】guīsuān 〈化〉 (شیمی) انواع مواد اسیدی ضعیفی که بواسطهٔ سیلیس محلول در اسید یا نمك به شکل تودهٔ ژلاتینی در می آیند：～钠 نمك اسید سیلیسیك سدیم

【硅酸盐】guīsuānyán 〈化〉 نمك اسید سیلیسیك：～工业 صنایع نمك اسید سیلیسیك

【硅铁】guītiě 〈冶〉 سیلیکون آهن دار

【硅藻】guīzǎo دیاتم ها (جلبك های تك سلولی که دارای پوستهٔ سیلیسی است وبصورت دسته جمعی در ته دریاها زیست می‌کنند)：～土 خاك دارای جدار سیلیسی

【硅砖】guīzhuān آجر سیلیکا

瑰 guī 〈书〉 کمیاب، نادر، عالی

【瑰宝】 guībǎo کمیابی، بندرت؛گنجینه،چیز نفیس،سنگ قیمتی؛ 敦煌壁画是我国艺术中的～ نقاشی‌های دیواری «دون خوان» گنجینهٔ هنر کشور ماست.

【瑰丽】 guīlì با شکوه، عالی، مجلل، با عظمت، بزرگ، درخشان؛ 多彩～ با شکوه وعظمت و رنگارنگ

【瑰奇】 guīqí عجیب وباشکوه

【瑰玮】 guīwěi 〈书〉①(品质奇特) فوق العاده، قابل توجه، قابل ملاحظه، برجسته ②(文辞华丽) (زبان یا شیوهٔ نگارش) آراسته با صنایع بدیعی، مزین

鲑 guī ماهی آزاد

鬶 guī 〈考古〉 ظرف سفالین سه پایه (برای پختن غذا)

guǐ

宄 guǐ 见"奸宄"jiānguǐ

轨 guǐ ①(路轨) ریل، خط راه آهن؛ 钢～ ریل فولادی/单～ ریل تکی/宽～ ریل گشاده/窄～ ریل نازك/出～ خارج شدن ②(比喻规矩、秩序) مسیر، روش، راه، رسم؛ 常～ رسم معمول/走上正～ روی غلتك افتادن/越～行为 عمل خارج از راه معمول

【轨道】 guǐdào ①(行车的路轨) ریل راه آهن؛ 地铁～ ریل قطار زیر زمینی، ریل مترو ②(运行的路线) مدار، مسیر، دور؛ 人造卫星已进入预定～。 ماهواره در مدار پیش بینی شده قرار گرفت. /～变换(宇航) تعویض مدار/火箭～ موشك مداری/～空间站〈宇航〉 ایستگاه فضائی مدار/～平面〈宇航〉 سطح مدار/～速度 سرعت مدار/～运动〈天〉 جنبش مدار ③(行动的规则) مسیر، راه، نظم وترتیب؛ 工作已走上了～。 کار وارد مدار صحیح شده است./纳入～ به داخل مدار در آوردن

【轨范】 guǐfàn استاندارد، معیار، نمونهٔ قبول شده

【轨迹】 guǐjì ①〈数〉 مکان هندسی (ریاضی) ②〈天〉 (نجوم) مدار

【轨距】 guǐjù 〈铁道〉 فاصله بین ریل‌های راه آهن؛ 标准～ فاصلهٔ استاندارد بین ریل‌های راه آهن

【轨枕】 guǐzhěn 〈铁道〉 تراورس، حمال ریل، تراورس مدار؛ 板～ تختهٔ تراورس/纵向～ تراورس طولی راه آهن/سیمانی تراورس

庋 guǐ 〈书〉①(放东西的架子) رف، طاقچه ②(放置;保存) نگهداری کردن، حفظ کردن، نگهداشتن؛ 藏～ در انبار گذاشتن، انبار کردن، انباشتن

诡 guǐ ①(奸诈;狡猾) حیله‌گر، مکار، کلاهبردار، حقه باز، زرنگ ②〈书〉(怪异) عجیب وغریب، غیر طبیعی، خارق العاده

【诡变】 guǐbiàn حیله‌گر ومتلون

【诡辩】 guǐbiàn سفسطه، مغلطه، زبانبازی؛ 进行～ به سفسطه پرداختن/～是改变不了事实的。 سفسطه بازی ومغلطه کاری قادر به تغییر واقعیت نیست./～术 سفسطه بازی، زبان بازی/～家 سفسطه باز، مغلطه‌گر

【诡称】 guǐchēng به دروغ وانمود کردن، ادعای چیزی را کردن، چیزی را به دروغ به خود بستن؛ 间谍～自己是商人。 جاسوس وانمود می‌کرد که بازرگان است.

【诡计】 guǐjì توطئه، حیله، نیرنگ، خدعه؛ 多端～ توطئهٔ حیله‌گرانه؛ توطئه‌ها ودسایس بسیار داشتن

【诡谲】 guǐjué 〈书〉①(奇异多变) عجیب ومتلون مزاج ②(诡诈) حیله‌گر، حقه باز، نیرنگ باز؛ 言语～ زبان‌پراز حقه/行动～ عمل پرتلون/وحیله

【诡雷】 guǐléi 〈军〉 تلهٔ انفجاری، دام یا تله‌ای که ظاهر فریبنده دارد

【诡秘】 guǐmì نهانی، مخفی، زیر جلی، محرمانه؛ 行踪～ مخفی ونهانی در حرکات کسی

【诡笑】 guǐxiào خندهٔ دروغین داشتن

【诡异】 guǐyì عجیب، مرموز

【诡诈】 guǐzhà حیله‌گر، حقه‌باز، زرنگ

匦 guǐ صندوق، جعبه، قوطی؛ 票～ صندوق رأی

癸 guǐ (نجوم قدیم) مقام آخر از ساقه‌های آسمانی دهگانه

鬼 guǐ ①(魂灵) دیو، روح، روان، شیطان، کابوس؛ 不信～ به وجود دیو اعتقاد نداشتن ②〈骂〉; 胆小～ ترسو، جبون/酒～ آدم مست، شخص دائم الخمر/懒～ آدم تنبل/烟～ نامرد سیگارکش/赌～ قمار باز/调皮～ شیطان/吸血～ زالو، مکندهٔ خون ③(不光明;阴险;狡诈) دزدکی، نهانی، زیر جلی ④(不可告人的打算) توطئهٔ بدخواهانه، حیلهٔ زشت وکثیف؛ 心里有～ وجدان گنهکار داشتن/这里边有～。 در اینجا آب زیر کاه است. ⑤(恶劣;很坏) بسیار بد، لعنتی؛ ～东西 چیز بسیار بد/～地方 جای لعنتی/～天气 هوای لعنتی، هوای بسیار بد ⑥〈口〉(机灵) زیرك، باهوش، زرنگ؛ 这家伙真～。 این یارو بسیار زرنگ است.

【鬼把戏】 guǐbǎxì حقهٔ کثیف، توطئهٔ بدخواهانه؛ 耍～ دست به توطئه بدخواهانه زدن

【鬼吹灯】 guǐchuīdēng ①(鬼把戏) حیلهٔ کثیف ②(瞎话) حرف‌های دروغین ③(垮台) فرو ریختن

【鬼点子】 guǐdiǎnzi 〈方〉 نظر بدخواهانه، حیله، حقه؛ 出～ نظر بدخواهانه دادن/他～多。 او نظرهای بدخواهانهٔ زیادی دارد.

【鬼斧神工】 guǐfǔ-shéngōng مهارت خارق العاده، هنر عالی وجادوگرانه (در معماری، کنده‌کاری وغیره)

【鬼怪】 guǐguài دیوها وشیطان ها، عفریت های گوناگون، نیروهای شوم

【鬼鬼祟祟】 guǐguǐsuìsuì یواشکی، دزدکی، زیرجلی؛ 这家伙～的，想干什么？ این یارو که دزدکی در اطراف گشت می‌زند چه قصدی دارد؟

【鬼话】 guǐhuà دروغ، کذب؛ ～连篇 یك مشت دروغ/这都是骗人的～。 اینها همه حرفهائی فریبنده است./当面说人话，背后说～ در حضور مردم حرف های ظاهرا درست زدن اما در غیاب آنها دروغ گفتن

【鬼画符】 guǐhuàfú ①(拙劣的书法) خط کج وکوله، خط

حرف رياكارانه، سخن مزورانه (虚伪的话)② نامرتب

【鬼魂】guǐhún دیو، روح، روان، شیطان، کابوس

【鬼混】guǐhùn ①(糊里糊涂地生活) یك زندگی بی هدف یا ول گشتن و وقت را (过不正当的生活)② غير منظم داشتن با آدم رذل و بی‌شرف ~ 和不三不四的人: ببطالت گذراندن وقت را به بطالت گذراندن

【鬼火】guǐhuǒ نور یا روشنایی که بعضی اوقات از زمینهای مردابی در شب ظاهر می‌شود واغلب مربوط به صعود گاز های مردابی است

【鬼机灵】guǐjīling 〈口〉 بسيار زرنگ

【鬼哭狼嚎】guǐkū-lángháo جیغ کشیدن و زوزه بر آوردن مانند دیو وگرگ، وحشی‌گرانه زوزه و فریاد کشیدن مانند گرگ

【鬼脸】guǐliǎn ①(假面具) ماسك بمثابهٔ اسباب بازی ②(面部表情) شکلك درآوردن ~ 做: شکلك، صورت مضحك

【鬼灵精】guǐlíngjīng 〈方〉①(特别机灵) بسيار زرنگ ②(特别机灵的人) آدم زرنگ

【鬼魅】guǐmèi 〈书〉 دیوها وجن‌ها، نیروهای شریر

【鬼门关】guǐménguān دروازهٔ دوزخ، دروازهٔ جهنم؛ محل خطرناك

【鬼迷心窍】guǐ mí xīnqiào (نیروهای شریر) بر کسی مستولی شدن

【鬼魔】guǐmó جن، شیطان

【鬼神】guǐshén دیوها و رب النوعها، موجودات افسانه ای

【鬼使神差】guǐshǐ-shénchāi افعال وکردار های دیوها وخدایان ــ کنایه از اتفاقات غیر منتظره، یك تصادف عجیب

【鬼胎】guǐtāi طرح بدخواهانه، نیت بد، غرض و انگیزهٔ بد 心: نقشهٔ بدخواهانه کشیدن ~ 怀

【鬼剃头】guǐtìtóu طاس، کچل، بی‌مو

【鬼头鬼脑】guǐtóu-guǐnǎo زیرجلکی، دزدکی، مخفیانه ~ 地: دزدانه ومخفیانه به این طرف وآن طرف نگاه کردن 东张西望

【鬼头】guǐtou ①(机灵可爱) زرنگ و دوست داشتنی ②(机灵可爱的儿童) کودك زرنگ ودوست داشتنی

【鬼物】guǐwù دیو، جن، روح، روان، شیطان

【鬼黠】guǐxiá حیله‌گر، حقه‌باز

【鬼鲉】guǐyóu "Devil stinger" نوعی ماهی بنام

【鬼蜮】guǐyù اهریمن، روح خبیث، روح پلید، دیو، شیطان ~: تاکتیك‌های شریرانه، نیرنگ‌های شیطانی 伎俩

【鬼针草】guǐzhēncǎo 〈植〉 گل همیشه بهار

【鬼主意】guǐzhǔyi نقشهٔ بدخواهانه، ایدهٔ بد

【鬼子】guǐzi شیطان، دیو(فحشی برای تجاوزکاران خارجی) 洋: شیطان بیگانه ~/سرباز خارجی 兵 ~

晷 guǐ ①〈书〉(日影) سایهٔ آفتاب: سایهٔ کج ~ 斜 ②〈书〉(时光) زمان، وقت، ایام: بقیهٔ عمر ~ 余 ③(日影测时仪) شاخص آفتاب

簋 guǐ 〈考古〉 نوعی ظرف غذا با دهانهٔ دایره شکل با دو یا چهار دسته حلقه دار

guì

刽 guì بریدن، جدا کردن(مثلا سر از بدن)

【刽子手】guìzishǒu ①(执行死刑的人) جلاد، میرغضب، کشتار کننده، قتل ②(屠杀人民的人) دژخیم، مأمور اعدام عام‌کننده

刿 guì زخم زدن، جریحه‌دار کردن، خنجر زدن

柜 guì ①(指家具) گنجه، قفسه: کتاب، گنجهٔ کتاب ~ 书 / 衣 ~ گنجهٔ مخصوص ظروف آشپزخانه ~ 碗/قفسهٔ کتاب صندوق نسوز، گاو صندوق ~ 保险: اشکاف لباس، جامه خانه ②(帐房) مخصوص نگاهداری پول دفتر حسابدار فروشگاه

【柜房】guìfáng دکان، مغازه، فروشگاه

【柜台】guìtái پیشخوان، سکوی مغازه

【柜子】guìzi اشکاف، قفسه، گنجه

贵 guì ①(价格高;价值大) پرخرج، پرارزش، گران، گران 这本书不 ~ 。 این کتاب گران نیست. ②(可贵;值得珍视) قیمت: گرانبها، باارزش، نفیس، قیمتی 人 ~ 有自知之明。 برای انسان خود شناسی قابل تقدیر است./春雨 ~ 如油。 باران بهاری ارزش سرباز به 兵 ~ 精，不 ~ 多。 مانند روغن پرارزش است./ کیفیت است نه به کمیت/兵 ~ 神速。 برای سربازان سرعت عمل قابل ستایش، شایان ~ 难能可/از هر چیز باارزش‌تر است. ③(旧时指地位高) تعریف، قابل تقدیر: مقام عالی، درجهٔ بالا 达官 ~ 人 مأمورین عالیرتبه و اشراف نجیب/妇人 ~ خانم گرامی ④(敬) شما: 姓? ~ اسم شریف شما چیست؟ 国 ~ /کشور شما ⑤(简)(贵州) نام اختصاری استان «گوئی جو»

【贵宾】guìbīn مهمان گرامی، مهمان محترم 席 ~: جایگاه برای مهمانان گرامی

【贵耳贱目】guì ěr jiàn mù به آنچه گوش شنیده اهمیت دادن و به آنچه چشم دیده کم بها دادن ــ یعنی شایعات را بر حقایق ترجیح دادن

【贵妃】guìfēi والامقام ترین سوگلی امپراطور

【贵干】guìgàn 〈敬〉: 有何 ~? چه کاری را می خواهید انجام دهید؟

【贵金属】guìjīnshǔ فلزات نجیب وگرانبها

【贵客】guìkè مهمان محترم

【贵姓】guìxìng اسم شریف

【贵阳】Guìyáng شهر«گوئی یان» در جنوب چین

【贵重】guìzhòng 〈书〉 نفیس، گرانبها، با ارزش، قیمتی

【贵族】guìzú نجیب زاده، آریستوکرات، عضو دستهٔ اشراف 封: 建 ~ اشراف فئودالی/精神 ~ روشنفکر/工人 ~ نجیب زادگان کارگر/老爷式的态度 ~ رفتار وطرز بر خورد اشرافی

桂 guì ①(肉桂) درخت فلوس ②(月桂) درخت غار و ③(木犀) "Osmanthus" نوعی درخت خوشبوی بنام ④ دانهٔ آن ⑤〈别称〉(广西) اسم دیگر استان «گوان سی» چین ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【桂冠】guìguān برگ غار که نشان افتخار بوده وبه شعراء و فاتحان جنگی اعطاء می‌شده است.
【桂花】guìhuā〈植〉"Osmanthus" نوعی درخت خوشبوی بنام
【桂皮】guìpí پوست درخت فلوس، دارچین چینی
【桂鱼】guìyú "Mandarin fish" نوعی ماهی بنام
【桂圆】guìyuán "Longan" میوهٔ نوعی درخت بنام ：～肉 گوشت خشك شدهٔ این میوه
【桂枝】guìzhī〈中药〉شاخهٔ کوچك درخت فلوس

桧 guì〈植〉درخت پیرو از نوع چینی

跪 guì زانو زدن، به زانو در آمدن：她～着擦地板。او زانو زنان کف زمین را پاك می‌کند.
【跪拜】guìbài پوزه به خاك مالیدن، زانو زنان عبادت کردن، به سجده افتادن
【跪倒】guìdǎo به زانو در آمدن، زانو بر زمین زدن：～在她面前 پیش او به زانو افتادن/～在敌人的脚下 جلوی پای دشمن به زانو در آمدن
【跪叩】guìkòu زانو بر زمین زدن
【跪射】guìshè〈军〉روی زانو تیراندازی کردن
【跪姿】guìzī حالت زانو زدن：～射击 روی زانو تیراندازی کردن

鲹 guì "Minnow" نوعی ماهی بنام

鳜 guì "Mandarin fish" نوعی ماهی بنام

gǔn

衮 gǔn لباس رسمی پاد شاه
【衮衮】gǔngǔn〈书〉①(继续不断) مدام، پیوسته ②(众多) بیشمار، بسیار، زیاد
【衮衮诸公】gǔngǔn zhūgōng〈讽〉مقام های عالیرتبه که قادر به هیچ کاری نیستند

绲 gǔn〈书〉①(带子) نوار، بند ②(绳) طناب، ریسمان

辊 gǔn〈机〉غلتك
【辊筒印花】gǔntǒng yìnhuā〈纺〉چاپ کردن پارچه با غلتك

滚 gǔn ①(翻转；滚动) غلتاندن، غلت دادن، غل دادن؛ غلتیدن：一块巨石从山上～下来。سنگی از بالای کوه به پائین غلتیده است. /他～鞍下马 از اسب فرو افتادن/他痛得在地上翻～。در اثر شدت درد روی زمین به خود می‌غلتید./江水滔滔，～～入海。آب رود موج آسا به دریا فرو می‌ریزد. ②(走开) گریختن، دور شدن، فرار کردن：～出去！از اینجا گم شو! ③〈方〉(达到沸点) به جوش آمدن：水～了。آب به جوش آمد. ④(一种缝纫方法) در امتداد حاشیهٔ لباس نوار دوختن：袖口上～一条边 سر آستین دوختن/裙子～上花边 دامن را حاشیه‌دار کردن/～边女衫 پیراهن حاشیه‌دار زنانه
【滚槽机】gǔncáojī〈机〉ماشین شیارکنی
【滚齿机】gǔnchǐjī〈机〉ماشین بری با چرخ دنده ای
【滚蛋】gǔndàn〈骂〉(فحش) گورت را گم کن، گم شو
【滚荡】gǔndàng متلاطم بودن
【滚刀】gǔndāo〈机〉آلت تراش
【滚动】gǔndòng غلتیدن：～磨擦〈物〉اصطكاك ناشی از غلتیدن /～轴承〈机〉یاطاقان غلتان
【滚翻】gǔnfān〈体〉(ورزش) غلت
【滚肥】gǔnféi فربه، چاق
【滚沸】gǔnfèi به جوش آمدن
【滚瓜烂熟】gǔnguā lànshú روان وفصیح(چیزی را از بر کردن)
【滚滚】gǔngǔn پرجوش وخروش بودن، غلطیدن، موج زدن：～的浓烟 موج دود/历史车轮～向前。چرخ تاریخ، دوار به پیش می رود. /江水～东去。آب رود موج زنان وپرخروش به طرف شرق جریان می‌یابد./天空乌云～。ابرها در آسمان موج می‌زند.
【滚开】gǔnkāi (فحش) بزو! گم شو!
【滚雷】gǔnléi〈军〉مین غلتان
【滚轮】gǔnlún〈体〉(ورزش) چرخ گردان
【滚水坝】gǔnshuǐbà〈水〉سد آب
【滚淌】gǔntǎng (عرق، اشك و غیره) غلتیدن
【滚烫】gǔntàng گرم وسوزان 又作"滚热"
【滚筒】gǔntǒng استوانه، سیلندر：～印刷机 ماشین چاپ استوانه‌ای
【滚雪球】gǔn xuěqiú (نوعی بازی) در روزهای برفی برف روی زمین را مداوم می غلتانند تا تودهٔ برف بزرگ تر شود
【滚圆】gǔnyuán گرد مانند یك توپ
【滚轧】gǔnzhá〈机〉غلتك زدن：～机 ماشین غلتك‌دار
【滚针轴承】gǔnzhēn zhóuchéng〈机〉یاطاقان سوزن
【滚珠】gǔnzhū〈机〉ساچمه، گلوله：～轴承 یاطاقان ساچمه ای یا گلوله ای
【滚柱轴承】gǔnzhù zhóuchéng〈机〉یاطاقان میله‌ای
【滚子链】gǔnziliàn زنجیر نورد، زنجیر غلتك

磙 gǔn ①(磙子) غلتك：石～ سنگ غلتك ②(用磙子压平) با غلتك هموار کردن：～地 زمین را با سنگ غلتك هموار کردن
【磙子】gǔnzi ①(碾轧器具) سنگ غلتك ②(碌碡) غلطك

gùn

棍 gùn ①(棒) چوب، میله، میل، ترکه：木～ میلهٔ چوب، چوبی/一根铁～ یك میلهٔ آهنین/挨了几～ چوب خوردن ②(对某些人的贬称) لات، اوباش، آدم رذل：恶～ آدم رذل/赌～ قمار باز/讼～ وکیل پست و فرومایه، اوباش، آدم بی‌شرف، چاقوکش
【棍棒】gùnbàng ①(指武术器械) چماق، چوب ②〈体〉میل ورزش
【棍子】gùnzi میل، میله، ترکه، چوب

guō

过 guō ①〈口〉(超越) از حد تجاوز کرده، بیش از حد 费~: معمول، مفرط اسراف کردن، تبذیر کردن، ولخرجی کردن ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 guò;guo

郭 guō ①(城外加造的土墙) دیوار بیرونی شهر ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

埚 guō 见"坩埚"gānguō

聒 guō پر سر و صدا

【聒耳】 guō'ěr (صدای خشن) گوش کسی را اذیت کردن

【聒噪】 guōzào 〈方〉 پر سر و صدا، پرهیاهو، شلوغ

锅 guō ①(烹饪用具) ظرف مخصوص غذا پختن مانند تابه، ماهی ~ 砂: دیگ، قابلمه وغیره ~ دیزی، دیگ سفالی/ 炒菜 ~ ②(液体加热器具) ظرف مخصوص جوشاندن مایعات: 热 水~ تابه ~ 炉 دیگ آب گرم کن/ 汽~ دیگ بخار ③(像锅样的 容器) ظرف به شکل دیگ: 烟袋~ 儿 سرچپق

【锅巴】 guōbā ته دیگ

【锅炉】 guōlú دیگ بخار: 火管~ دیگ بخار با لوله آتش/ 水 管~ دیگ بخار با لوله آب/ 防垢剂 ~ ترکیب داروئی جرم‌گیر(از دیگ بخار)/ 房~ محل نصب دیگ بخار/ 给水~ آب‌رسانی توسط دیگ بخار

【锅台】 guōtái سکوی آشپزخانه برای نهادن دیگ: 围着~转 گرفتار کارهای آشپزخانه شدن

【锅贴儿】 guōtiēr پیراشکی نیمه برشته

【锅驼机】 guōtuójī موتور بخار چرخ‌دار، لوکوموبیل

【锅烟子】 guōyānzi سیاهی ته ماهی تابه

【锅灶】 guōzào دیگ و اجاق

【锅子】 guōzi ①(像锅样的容器) ظرف به شکل دیگ: 烟袋 ~ سرچپق ②(火锅) نوعی دیگ برای پختن گوشت نازك بریده شده، دیگ آتش: 涮~ پختن گوشت نازك بریده شده گوسفند (با دیگ مخصوص)

蝈 guō

【蝈蝈儿】 guōguor نوعی حشره درختی راست بال

guó

国 guó ①(国家) ملت، مملکت، کشور: 全~ 各地 نواحی مختلف کشور/ 收归~有 ملی شدن/ 营~ اداره شده از طرف دولت دولتی، ملی، ②(代表国家的) به تابعیت دولت در آمدن ③(特指 宴~ ضیافت دولتی/ 旗~ پرچم ملی: وابسته به دولت 中国的) وابسته به کشور چین: 药~ داروی چینی/ 产~ ساخت چین ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【国宝】 guóbǎo گنجینه ملی

【国变】 guóbiàn رویدادهای خطیر کشور

【国宾】 guóbīn مهمان دولتی

【国宾馆】 guóbīnguǎn مهمانسرای دولتی

【国步】 guóbù 〈书〉 سرنوشت کشور

【国策】 guócè سیاست اساسی یك کشور، سیاست ملی

【国产】 guóchǎn ساخت کشور ما: 汽车~ اتوموبیل ساخت کشور ما

【国耻】 guóchǐ ننگ ملی

【国粹】 guócuì 〈旧〉 جوهر و عصاره فرهنگ چین

【国都】 guódū پایتخت کشور

【国度】 guódù کشور، مملکت، دولت

【国法】 guófǎ قانون کشور، قانون ملی، قانون

【国防】 guófáng دفاع ملی: 部~ وزارت دفاع ملی/ 建设~ قابلیت دفاعی، سازندگی دفاع ملی/ 军~ ارتش دفاعی/ 力量~ نیروی دفاعی/ 委员会~ کمیته دفاع ملی/ 能力~ قدرت دفاعی/ 生产~ تولید دفاعی/ 线~ مرز دفاع ملی/ 支出~ هزینه‌های دفاع ملی

【国歌】 guógē سرود ملی

【国格】 guógé آبرو و حیثیت یك کشور

【国故】 guógù فرهنگ اصیل کشور(اشاره به زبان، ادبیات وتاریخ)

【国光】 guóguāng 〈书〉 افتخار مملکت

【国号】 guóhào اسم یك سلسله

【国画】 guóhuà نقاشی ملی

【国徽】 guóhuī نشان ملی، آرم ملی(دولتی)

【国会】 guóhuì کنگره، پارلمان، مجلس

【国魂】 guóhún روحیه ویژه مملکت

【国货】 guóhuò 〈旧〉 کالای ساخت کشور

【国籍】 guójí (指人的) تابعیت: 双重~ تابعیت دوگانه، دو ملیتی/ 双重~人 شخصی که دارای تابعیت دوگانه باشد/ 不明的飞机~ هواپیمای ناشناس/ 选择~ انتخاب تابعیت/ 保留中国~ تابعیت چین را حفظ کردن/ 符号~ علامت تابعیت/ 证书~ گواهی‌نامه تابعیت/ 法~ قانون تابعیت

【国计民生】 guójì mínshēng اقتصاد ملی و زندگی مردم

【国际】 guójì بین‌المللی: 地位~ موقعیت بین‌المللی/ 形势~ اوضاع بین‌المللی/ 影响~ نفوذ یا تأثیر بین‌المللی/ 带有~性 دارای جنبه بین‌المللی/ 奥林匹克委员会~ کمیته بین‌المللی المپیك/ 博览会~ نمایشگاه بین‌المللی/ 儿童节~ جشن بین‌المللی کودکان/ 法院~ دادگاه بین‌المللی/ 法~ قانون بین‌المللی/ 公法~ قانون بین‌المللی/ 公制~ سیستم متریك بین‌المللی/ 共管~ نظارت مشترك بین‌المللی/ 关系~ روابط بین‌المللی/ 惯例~ عادات و رسوم بین‌المللی/ 航道~ مسیر کشتیرانی بین‌المللی/ 化~ بین‌المللی شدن/ 货币~ پول بین‌المللی/ 劳动妇女节~ روز بین‌المللی زنان/ 劳动节~ بین‌المللی کارگر، روز اول ماه مه/ 联盟~ اتحاد بین‌المللی/ 列车~ ترن بین‌المللی/ 贸易~ تجارت بین‌المللی/ 事务~ امور بین‌المللی/ 市场~ بازار بین‌المللی/ 水平~ سطح بین‌المللی/ 私法~ قانون بین‌المللی خصوصی/ 威望~ حیثیت و اعتبار بین‌المللی/ 象棋~ شطرنج بین‌المللی/ 音标~

افكار بين‌المللی ~舆论 / دوستان بين‌المللی ~友人 / آوانويسی بين‌المللی ~罪行 / جنايت بين‌المللی ~争端 / مناقشات بين‌المللی / عمومی بين‌المللی

【国际歌】Guójìgē سرود بين‌المللی

【国际收支】guójì shōuzhī دخل و خرج بين‌المللی: ~不平衡 بيلان منفی دخل وخرج بين‌المللی / ~逆差 عدم تعادل دخل وخرج بين‌المللی / ~顺差 بيلان مثبت دخل وخرج بين‌المللی / ~危机 بحران در آمد وپرداخت بين‌المللی

【国际主义】guójìzhǔyì انترناسيوناليسم: ~者 انترناسيوناليست

【国家】guójiā كشور، مملكت: ~大事 امور دولتی / ~典礼 مراسم دولتی / ~队 تيم ملی / ~法 قانون كشور / ~机器 ارگان‌های دولتی / ~决算 ترازنامهٔ دولتی / ~集团 بلوك دولتی / ~垄断资本主义 سرمايه‌داری انحصاری (دارودسته) دولتی / ~所有制 مالكيت دولتی / ~权力机关 ارگان‌های قدرت دولتی / ~学说 تئوری در بارهٔ دولت / ~银行 بانك ملی / ~预算 بودجهٔ دولت / ~政权 قدرت دولت / ~资本主义 سرمايه‌داری دولتی

【国家机关】guójiā jīguān ادارات دولتی: ~工作人员 كارمندان دولتی

【国脚】guójiǎo بازيگر فوتبال برجستهٔ يك كشور

【国教】guójiào دين ملی

【国界】guójiè مرزهای كشور

【国境】guójìng سرزمين كشور: ~侵入 به سرزمين كشور تجاوز كردن / ~偷越 بطور غيرقانونی از مرز كشور عبور كردن / ~线 خط مرزی كشور / ~站 ايستگاه قطار هم مرز با يك كشور ديگر

【国舅】guójiù برادر مادر ملك يا ملكه

【国君】guójūn سلطان، پادشاه

【国库】guókù گنجينهٔ ملی، خزانهٔ ملی: ~券 اوراق قرضهٔ دولتی

【国力】guólì قدرت كشور، نيروی كشور: ~雄厚 نيروی ملی قوی داشتن

【国立】guólì 〈旧〉 اداره شده از طرف دولت: ~大学 دانشگاه ملی(دولتی)

【国脉】guómài شريان حياتی مملكت

【国民】guómín ملی: ~生产总值 ارزش كل توليد ملی / ~收入 درآمد ملی

【国民党】Guómíndǎng گوامين دانگ(حزب ملی چين): ~革命委员会 كميتهٔ انقلابی گوامين دانگ / ~反动派 مرتجعين گوامين دانگ

【国民经济】guómín jīngjì اقتصاد ملی: ~计划 برنامهٔ اقتصاد ملی

【国难】guónàn بلا و گرفتاری(ناشی از تجاوز بيگانه): ~发财 با سوء استفاده از گرفتاری و بلای كشور ثروتمند شدن

【国内】guónèi داخلی، كشور: ~法 قانون داخلی / ~革命战争 جنگ انقلاب داخلی / ~贸易 بازرگانی داخلی / ~市场 بازار داخلی / ~新闻 اخبار كشور

【国鸟】guóniǎo پرنده‌ای كه به عنوان سمبول كشور شناخته می‌شود

【国戚】guóqī بستگان امپراطور

【国旗】guóqí پرچم ملی

【国情】guóqíng وضع كشور: ~咨文(美) گزارش كشوری (ايالات متحدهٔ آمريكا)

【国庆节】guóqìngjié روز ملی، جشن ملی

【国人】guórén 〈书〉 اهالی كشور، هم‌وطنان

【国丧】guósāng مراسم تشييع جنازهٔ دولتی

【国色】guósè زيباترين زن كشور

【国色天香】guósè-tiānxiāng 〈喻〉 گل صد تومانی ـ كنايه از زن زيبا

【国殇】guóshāng 〈书〉 شهيدان ملی

【国士】guóshì شخصيت‌های برجستهٔ مملكت

【国事】guóshì امور دولتی: ~访问 ديدار رسمی

【国手】guóshǒu قهرمان ملی

【国书】guóshū استوارنامه: 递交~ استوارنامه را تسليم كردن

【国术】guóshù ورزش ملی چين بنام «وو شو»

【国泰民安】guó tài mín ān مملكت در صلح وآرامش است ومردم در رفاه وسعادت هستند.

【国体】guótǐ ①(国家体制) نظام دولتی ②(国家的体面) آبرو و حيثيت كشور

【国土】guótǔ خاك، خطه، زمين، سرزمين: 神圣~ سرزمين مقدس / 捍卫每一寸~ از هر وجب خاك كشور دفاع كردن

【国外】guówài خارج از كشور: ~事务 امور خارجه / ~来信 نامه از خارج از كشور / ~市场 بازار خارجی، بازار بين‌المللی / ~投资 سرمايه‌گذاری در خارج از كشور / ~借款 قرض خارجی، وام خارجی

【国王】guówáng پادشاه، شاه: ~加冕 تاجگذاری كردن

【国威】guówēi قدرت ونيرومندی مملكت

【国文】guówén 〈旧〉 زبان ملی، زبان چينی

【国务会议】guówù huìyì اجلاس شورای دولتی: 最高~ اجلاس عالی شورای دولتی

【国务秘书】guówù mìshū دبير شورای دولتی

【国务卿】guówùqīng 〈美〉 (آمريكا) وزير امور خارجه

【国务委员】guówùwěiyuán عضو شورای دولتی

【国务院】guówùyuàn (中国) (چين) شورای دولتی چين، (美国) (آمريكا) وزارت امور خارجه

【国宴】guóyàn مهمانی دولتی

【国药】guóyào داروی سنتی چين

【国音】guóyīn 〈旧〉 تلفظ استاندارد ملی

【国营】guóyíng متعلق به مالكيت ملی: ~工商业 مؤسسات صنايع وبازرگانی دولتی / ~经济 اقتصاد دولتی / ~农场 فرم دولتی / ~企业 مؤسسهٔ دولتی / بخش كشاورزی دولتی

【国优】guóyōu (فرآورده، موفقيت وغيره) بهترين در كشور

【国有】guóyǒu ملی شدن: 收归~ بصورت ملی در آوردن / ~化 ملی شدن، ناسيوناليسم / 土地~ ملی شدن زمين

【国语】guóyǔ ①(本国人民的共同语) زبان مشترك مردم كشور ②〈旧〉(汉语课) درس زبان چينی

【国乐】guóyuè موسيقی سنتی چين

【国运】guóyùn سرنوشت کشور
【国葬】guózàng مراسم تشییع جنازهٔ ملی
【国贼】guózéi دزد کشور
【国债】guózhài قرض ملی
【国子监】guózǐjiàn کالج امپراطوری (اشاره به ادارهٔ کل آموزش و پرورش در چین قدیمی)

掴 guó 见"掴"guāi

帼 guó 见"巾帼"jīnguó

腘 guó 〈生理〉پشت زانو

【腘窝】guówō 〈生理〉گودی زانو

guǒ

果 guǒ ①(植物的果实)میوه، بار، بر، ثمر:开花结~ گل کردن ومیوه دادن ②(事情的结局)نتیجه،عاقبت،سرانجام:前因后~ علت وعاقبت امر/نتیجهٔ بد، فرجام مصیبت بار ~恶 ③(果断)قطعی، مصمم:行必~ در عمل مصمم بودن ④(果然)واقعا، حقیقتا، یقینا:不出所料~ درست در انتظار آن بودن ⑤(倘若)اگر، چنانچه:~能如此 چنانچه واقعا این طور باشد

【果冻】guǒdòng ژلهٔ میوه
【果断】guǒduàn قطعی، مسلم، استوار، مصمم:办事~ در انجام کارها مصمم بودن/~地作出决定 قطعا تصمیمی اتخاذ کردن
【果脯】guǒfǔ میوهٔ شیرین شده، میوهٔ عسل‌زده
【果腹】guǒfù 〈书〉پر کردن شکم، رفع گرسنگی کردن، سدجوع کردن:过着衣不蔽体,食不~的生活 بسر بردن با لباس ژنده وپاره برتن وغذای اندك در شکم
【果干】guǒgān آجیل
【果敢】guǒgǎn دلیر و قطعی، شجاع و مصمم:她~地跳入水中,救起溺水的孩子。 او بدون ذره‌ای تردید وبا جسارت به آب پرید و بچه‌ای را که در آب افتاده بود، نجات داد.
【果酱】guǒjiàng مربا
【果料儿】guǒliàor مغز(پسته، فندق، گردو...) وکشمش (برای درست کردن شیرینی‌ها وکیك ها)
【果绿】guǒlǜ سبز کم رنگ
【果木】guǒmù درخت میوه:~园 باغ میوه
【果农】guǒnóng دهقان میوه‌کار
【果皮】guǒpí خلال میوه، پوست میوه
【果品】guǒpǐn میوه:干鲜~ میوهٔ تازه وخشك شده
【果然】guǒrán ①〈副〉واقعا، در حقیقت، در واقع، البته:他~名不虚传。 او واقعا شهرت شایسته دارد./敌人~中了我们的埋伏。 درست همانطور که انتظار می‌رفت دشمن در دام ما افتاد.②〈连〉اگر واقعا:你~爱她,你就应该帮助她。 اگر تو او را واقعا دوست داری، باید به او کمك کنی.
【果仁儿】guǒrénr مغز، هسته، تخم
【果肉】guǒròu مغز میوه، گوشت میوه
【果实】guǒshí ①(植物的果)میوه، بر، ثمر، بار:~累累 پربار ②(收获;成果)ثمرات، دست‌آوردها، ثمرات شدن:劳动~ دست‌آوردهای انقلاب/革命~ کار
【果树】guǒshù درخت میوه:栽培~ کاشتن درخت میوه
【果酸】guǒsuān اسید میوه
【果糖】guǒtáng 〈化〉شهد میوه، مادهٔ قندی میوه
【果毅】guǒyì 〈书〉شجاع ومصمم
【果园】guǒyuán باغ میوه
【果真】guǒzhēn ①〈副〉见"果然"②〈连〉اگر واقعا:~如此,我就放心了。 اگر این موضوع حقیقت داشته باشد، خاطر من آسوده خواهد شد.
【果汁】guǒzhī عصارهٔ میوه، آب میوه، شیرهٔ میوه، شربت
【果枝】guǒzhī ①(果树的)شاخهٔ پرمیوهٔ درخت ②(棉株的)شاخهٔ قوزهٔ پنبه
【果子】guǒzi میوه
【果子酒】guǒzijiǔ شراب میوه
【果子狸】guǒzilí نوعی روباه بنام "Masked civet"
【果子露】guǒzilù شربت، محلول غلیظ قندی میوه

椁 guǒ بخش بیرونی تابوت

裹 guǒ بستن، پیچیدن، پوشاندن:把小孩用浴巾~起来 بچه را به حولهٔ حمام پیچیدن/头上~着毛巾 سر را به حوله پیچیدن، عمامهٔ حوله‌ای بر سر داشتن/把伤口~好 زخم را خوب بستن

【裹脚】guǒjiǎo پیچیدن پای دختران با نوار جهت رشد نکردن وکوچك ماندن پا برای زیبایی(در دوران فئودالی چین)
【裹脚】guǒjiao نواری برای پیچیدن پای دختران جهت رشد نکردن پا برای زیبائی(در دوران فئودالی چین)
【裹乱】guǒluàn مزاحم شدن، مغشوش کردن
【裹腿】guǒtui پاپیچ، مچ‌پیچ
【裹胁】guǒxié بزور وادار کردن، به اکراه واجبار بکاری واداشتن:把敌军中被~的人争取过来 دل کسانی را که از روی اکراه واجبار به ارتش دشمن پیوسته‌اند به دست آوردن
【裹扎】guǒzā پانسمان کردن
【裹足不前】guǒ zú bù qián در پیشروی تامل کردن، درنگ کردن، تردید کردن

guò

过 guò ①(经过;越过)گذشتن، عبور کردن، گذر کردن، رد شدن:~马路 از خیابان گذشتن/~河 از رود عبور کردن/长征途中,红军爬雪山,~草地。 در راهپیمایی دور ارتش سرخ از کوههای پوشیده از برف بالا رفته و از علف‌زارها عبور کرد. ②(转移)انتقال یافتن:这笔帐还没~。 این حساب هنوز انتقال نیافته است./接~火炬 مشعل را در دست گرفتن ③(度过;生活)گذراندن، بسر بردن:假期~得怎样? تعطیلات را چطور گذراندید؟/我们在农村~的春节。 ما عید بهار را در ده گذراندیم./地质工作者在野外~了将近三个月。 زمین‌شناسان قریب سه ماه در صحرا بودند. ④(消逝;过去)

光阴～得真快。وقت به سرعت :گذشتن، سپری شدن
می‌گذرد. ⑤(以后;之后) پس از، بعد از: ～了夏至,天就开
始变短。پس از تحویل تابستانی روزها کوتاهتر می‌شود. 我～
十分钟就来。پس از ده دقیقه می‌آیم. 已时～午夜。/ شب
از نیمه گذشت. ⑥(经过处理) مرحله‌ای طی کردن، مرور کردن:
～了筛子又～罗 مکرر در مکرر الك کردن یا بیختن
⑦(超越) متجاوز شدن، تجاوز کردن، بالغ شدن: 亩产～千斤。
میزان تولید هر «مو» از ۵۰۰ کیلو تجاوز کرد. / 雪深～膝。 برف از
زانو تجاوز کرد. / 小心别坐～了站。 توجه کنید از ایستگاه رد
نشوید. ⑧(过分) زیاد، به حد افراط: 雨水～多 بارندگی بیش از
حد / 早～ خیلی زود، نابهنگام / ～长 خیلی طولانی ⑨〈化〉
(شیمی) دارای اجزاء ترکیبی زیادتر از اندازه: ～氧化物 اکسیدی
که مقدار زیادی اکسیژن داشته باشد / ～熔 ذوب بیش از حد
⑩(过失;错误) تقصیر، گناه، عیب، نقص، اشتباه: 勇于改～
جسارت اصلاح اشتباهات خود را داشتن ⑪[用在动词后,
跟"得"或"不"连用,表示胜利通过]: 论工作效率谁也
比不～他。 در زمینه کارآئی هیچکس به پای او نمی رسد. / 我
们完全信得～他。 ما به او اطمینان کامل داریم. ⑫〈量〉 بار،
دفعه: 衣服要多漂几～。 لباس‌ها را باید چند بار بیشتر با آب
شست.
另见 guō, guo

过 guo ①[用在动词后,表示完毕]: 我吃～午饭就
去。 پس از ناهار خواهم رفت. / 桃花都已经开～了。 گل هلو
شکفته بود. ②[用在动词后面,表示行为曾经发生,但并
未继续到现在]: 您去～瑞士吗? شما به سویس رفته اید؟
另见 guō, guò

【过半数】 guòbànshù بیش از نصف: 这个工厂～的职工是
妇女。 بیش از نصف کار گران این کارخانه زن هستند.

【过磅】 guòbàng چیزی را روی ترازو وزن کردن: 行李～没有?
آیا چمدان وزن شده است؟

【过饱和】 guòbǎohé 〈化〉 (شیمی) مافوق اشباع: ～溶液
محلول اشباع شده بیش از حد

【过不去】 guòbuqù ①(不能通行) قابل عبور نبودن: 前面正
在修路,～。 چون جاده در جلو در دست تعمیر است، شما
از آنجا نمی‌توانید از آن عبور کنید. / 边界已封锁,哪儿都～。
که مرزها بسته شده، از هیچ جا نمی‌توان عبور کرد. ②(为难)
دشوار کردن، سختگیری کردن، ناراحت کردن: 群众批评你,并
不是跟你～。 هنگامیکه توده‌ها از شما انتقاد می‌کنند، قصد
ندارند باعث ناراحتی شما بشوند. / 你不要总跟我～! تو نباید
همیشه نسبت به من سختگیر باشی. ③(过意不去) احساس
تأسف کردن: 费了你这么多时间,我心里真～。 متأسفم که
اینهمه وقت شما را گرفتم. / 你使我很～。 تو مرا شرمنده کردی.

【过场】 guòchǎng ①〈剧〉(穿过舞台) عبور از صحنه نمایش
②〈剧〉(贯串前后情节的表演) نمایش کوتاهی در میان دو
پرده از نمایش ③(敷衍场面)[多用于]: 走～ کاری را صرفا
از روی فرمالیته وتشریفاتی انجام دادن

【过程】 guòchéng جریان، پرسه، دوره عمل، مرحله: 在讨论～
中 در جریان بحث / 缩短制作～ پرسه تولید محصول را کوتاه
کردن

【过秤】 guòchèng (روی قپان) وزن کردن، کشیدن

【过从】 guòcóng 〈书〉 با کسی روابط دوستانه داشتن، در رابطه نزدیك با
کسی بودن: 甚密～ با یکدیگر معاشرت نزدیك داشتن،
خیلی نزدیك بودن

【过错】 guòcuò خطا، اشتباه، غلط، گناه، تقصیر: 这不是你的
～。 این تقصیر تو نیست.

【过当】 guòdàng بیش از حد لازم، مفرط

【过道】 guòdào ①(由住宅门通向各房间的走道) راهرو،
②(连接大门作通道用的屋子) دهلیز، دالان، کریدر اطاق
راهرو

【过得去】 guòdeqù ①(可以通行) قابل عبور، امکان عبور داشتن،
گذر بودن: 卡车从这儿～吗? آیا این کامیون می‌تواند از اینجا
عبور کند؟ / 桥修好了。现在～了。 پل تعمیر شد، اکنون قابل
عبور است. ②(勉强可以) قابل تحمل، نه خیلی بد، متوسط: 我
身体还～。 وضع سلامتی من چندان بد نیست. / 他生活还能
～。 زندگی او نسبتا خوب است. ③(过意得去)[多用于反
问句] راحت بودن: 让你一次又一次地帮助我,心里怎么
～呢? از یاری‌های مکرر شما شرمنده‌ام وخیلی معذرت می‌خواهم.

【过电影】 guòdiànyǐng خاطرات گذشته را در جلو چشم مجسم
کردن

【过冬】 guòdōng زمستان را گذراندن: 眼看就要～了。 به
زودی زمستان فرا می‌رسد. / 把羊群赶到山坳里去～ گله گوسفند در دره‌ها در مدت زمستان
چراندن / 这种鸟在哪儿～? این پرندگان زمستان را کجا می‌گذرانند؟

【过度】 guòdù زیاد، بیش از حد معمول، مفرط: 饮酒～对身体
有害。 افراط در نوشیدن الکل برای سلامت انسان زیان‌آور
است. / 兴奋～ بیش از اندازه به هیجان آمدن / 疲劳～ بی‌نهایت
خسته بودن / 谦虚～ بیش از حد فروتن ومتواضع بودن

【过渡】 guòdù انتقال، گذر، تغییر از یك حالت به حالت دیگر: 从
封建主义～到资本主义 گذر از فئودالیسم تا سرمایه‌داری /
～时期 دوره انتقال / ～方式 راه و روش انتقال / ～措施 تدابیر موقتی
انتقال

【过犯】 guòfàn 〈方〉 اشتباه، لغزش

【过分】 guòfèn زیاد، بیش از حد معمول، مفرط: ～的要求
تقاضای بیش از حد، تقاضای بیجا / ～强调 بیش از حد معمول
تأکید کردن / 这做得太～了。 چنین رفتاری به حد افراط رسیده
است.

【过风儿】 guòfēngr تهویه هوا

【过关】 guòguān ①(通过关口) از گذرگاه عبور کردن ②(经
受考验通过) گذراندن یك امتحان: 过好艰苦的生活关 در
زندگی سخت از بوته آزمایش سر بلند بیرون آمدن / 他企图蒙
混～。 او قصد داشت با تقلب از بوته آزمایش سر بلند بیرون
بیاید. ③(达到规定的要求) به معیار معین رسیدن: 这项新产
品的质量已经～。 کیفیت این فرآورده جدید به حد استاندارد
رسیده است.

【过过风儿】 guòguofēngr هوای خنك خوردن

【过河拆桥】guò hé chāi qiáo پل را پس از عبور از آن از جا برداشتن ــ یعنی کنار گذاردن کسی که ما را یاری داده است وبه یاریش دیگر نیازی نیست

【过后】guòhòu از آن پس، پس از آن، بعد از آن، بعدها：他起初同意，～又翻悔了。ابتدا موافق بود ولی کمی بعد تغییر عقیده داد./我先通知了他，～才来通知你的。من اول به او اطلاع دادم، پس از آن ترا با خبر کردم.

【过户】guòhù 〈法〉تعویض حق مالکیت، تغییر نام مالك در سندی

【过话】guòhuà 〈方〉①(交谈) باهم صحبت کردن، کلمات را رد و بدل کردن ②(传话) خبر رساندن، ابلاغ کردن، پیغام دادن：请你替我过个话，说我明天不去找他了。لطفا به او پیغام بدهید که فردا من پیش او نخواهم رفت.

【过活】guòhuó زندگی کردن، زیستن：靠自己劳动～ با اتکاء به کار خود زندگی کردن

【过火】guòhuǒ کاری را بیش از حد انجام دادن، زیاده روی کردن، به حد افراط رسیدن：～的行动 عمل افراط‌آمیز/这话说得太～了。این گفتار به حد افراط رسیده است./牛肉烧～了。گوشت گاو بیش از حد پخته شده است.

【过激】guòjī افراطی، افراط‌آمیز، به نهایت رسیده：～的言论 عقیدهء افراطی، نظریهء افراطی

【过继】guòjì ①(认亲戚的孩子为自己的孩子) پسری را از خویشاوند به فرزندی پذیرفتن：他～了一个儿子。او جوانی را به فرزندی پذیرفته است. ②(把自己的孩子给亲戚作孩子) فرزند خود را به کسی برای فرزندی دادن：他家老二～给他哥哥了。او پسر دوم خود را به برادر بزرگش برای فرزندی داده است.

【过奖】guòjiǎng 〈谦〉کسی را بیش از حد لزوم تشویق وتحسین کردن، تمجید ناشایسته：您～了。شما مرا زیاد تشویق کردید.

【过街老鼠】guò jiē lǎoshǔ کنایه از آدم منفور

【过街楼】guòjiēlóu بنای بالائی که در زیر آن کوچه قرار دارد و می‌توان از آن عبور کرد

【过节】guòjié جشن گرفتن، عید گرفتن

【过劲】guòjìn 〈方〉(کیفیت) خوب، (نیرو) قوی، زورمند

【过劲】guòjìn بیش از حد

【过境】guòjìng از خاك کشوری عبور کردن：～贸易 تجارت ترانزیت/～权 حق العبور/～签证 ویزای ترانزیت/～物品 اجناس در انتظار عبور از مرز/～税 عوارض گمرك ترانزیت/～许可证 جواز خروج از کشور

【过客】guòkè مسافر یا مهمان زودگذر

【过来】guòlái [用在动词后，多跟"得"或"不"连用，表示时间、能力、数量充足或不足]：孩子多了照顾不～。اگر شما بچه‌های زیادی داشته باشید، نمی‌توانید از آنها خوب مواظبت کنید./你一个人忙得～吗？آیا شما به تنهائی می‌توانید از عهدهء کار برآئید؟

【过来】guòlai پیش آمدن، جلو آمدن، عبور کردن：快～！زود به این طرف بیائید!/一个人～向我打听去火车站的路。کسی جلو آمد واز من پرسید ایستگاه راه آهن کجاست.

【过来】guòlai ①[用在动词后，表示来到自己所在的地方]：孩子们朝参观的外宾跑～。بچه‌ها به سوی مهمانان خارجی که از اینجا دیدن می‌کنند، می‌دوند. ②[用在动词后，表示使正面对着自己]：把大衣翻～晒晒。پالتو را وارونه کنید تا آفتاب بخورد./请您转～让我量量胸围。لطفا برگردید تا دور سینهء شما را اندازه بگیرم. ③[用在动词后，表示回到原来的、正常的状态]：醒～ بیدار شدن، به هوش آمدن/喘不过气来 از نفس افتادن/他终于觉悟～了。او سرانجام از قضیه آگاه شد.

【过来人】guòláirén شخص با تجربه وکار آزموده：作为～，我可以给你讲讲我的体会。به عنوان یك شخص با تجربه بگذارید به شما بگویم در این باره چه احساسی دارم./要知水深浅，须问～。کسی از عمق آب اطلاع دارد که از آب گذشته است.

【过冷】guòlěng 〈物〉(فیزیك) به انجماد زیر صفر رسیدن

【过梁】guòliáng 〈建〉تیر سر در

【过量】guòliàng زیادی، بیش از حد معمول، مفرط：饮食～ زیاد خوردن، پرخوری کردن/服药～会引起严重的后果。استعمال بیش از حد دارو عواقب خطرناکی همراه دارد.

【过磷酸钙】guòlínsuāngài فسفات عالی کلسیم

【过路】guòlù گذرنده، شخص عبورکننده، رهگذر، عابر：～人 رهگذر، عابر

【过路财神】guòlù cáishén خدای رهگذر ثروت ــ کنایه از کسی که در واقع ثروتمند نیست وتنها پول از دستش رد می‌شود

【过虑】guòlǜ بیش از اندازه دلواپس بودن، خیلی مضطرب بودن، بسیار نگران بودن：对此事请不必～。لازم نیست که شما در بارهء این موضوع زیاد نگران باشید.

【过滤】guòlǜ پالودن، صاف کردن، تصفیه کردن، از صافی گذراندن：～器 پالونه، آب‌صاف‌کن/～嘴 فیلتر سیگار

【过卖】guòmài پیشخدمت (در رستوران، قهوه‌خانه وغیره)

【过门】guòmén (زن) نقل مکان کردن به خانهء شوهر پس از ازدواج

【过门儿】guòménr 〈剧〉سازی که میان ابیات یك آواز ویا بندهای یك ترانه وسرود نواخته می شود

【过敏】guòmǐn 〈医〉حساسیت (طب)：～反应 واکنش حساسیت

【过目】guòmù مرور کردن، از نظر گذراندن：名单已经排好，请您～。فهرست اسامی تهیه شده است.لطفا آنرا مرور کنید./把起草的文件送给领导～ پیش‌نویس اسناد را جهت مرور و بررسی به مقامات رهبری تقدیم کردن

【过目成诵】guò mù chéng sòng پس از خواندن چیزی یك بار قادر به حفظ کردن آن بودن، حافظهء بسیار خوبی داشتن

【过年】guònián (新年) عید بهار یا سال نو را جشن گرفتن：他打算回家～。او قصد دارد برای گذراندن تعطیلات عید بهار به خانه برود./快～了。عید بهار به زودی فرا می‌رسد.

【过年】guònian سال آینده، سال دیگر：这孩子～该上学了。این پسر بچه سال آینده باید به مدرسه برود.

【过期】guòqī از وقت معین شده تجاوز کردن：你借的书早已

~了。کتابي که به امانت گرفتید مدتی است از مهلت آن گذشته
است./~作废 به دلیل گذشتن زمان باطل شدن/您的月票已
经~了。تاریخ اعتبار بلیط ماهانهٔ شما گذشته است./~胶卷
نسخهٔ~杂志/بارنامهٔ کهنه 提单~/فیلم عکاسی کهنه شده
کهنهٔ مجله

【过谦】guòqiān بسیار فروتن، ومتواضع:这件事你办最合适,不必~了。شما برای این کار بهترین آدم هستید.اینهمه تواضع نکنید.

【过钱】guòqián پرداختن پول

【过去】guòqù گذشته، گذشته‌ها؛ در گذشته، سابقا:不了解~的苦,就不知道今天的甜。اگر شما تلخی گذشته را ندانید، سعادت امروز را درك نخواهید کرد./~的荒山坡如今成了果园。دره‌های بایر گذشته اکنون به باغ میوه تبدیل شده است./他比~胖多了。او از گذشته چاق‌تر شده است.

【过去】guòqu به آن سو رفتن؛ گذشتن:你在这里等着,我~看看。شما اینجا منتظر باشید، من به آن سو می روم ونگاه می‌کنم./一辆公共汽车刚~。یك اتوبوس الآن رد شد./夏天一~,学校就要开学了。تابستان که می‌گذرد، مدرسه شروع می‌شود./~的事不必提了。گذشته‌ها گذشته است.

【过去】guòqu ①[用在动词后,表示离开或经过自己所在的地方]:孩子朝妈妈跑~。بچه به سوی مادر خود دوید./一只燕子飞了~。پرستوئی به آن طرف پرواز کرد. ②[用在动词后,表示使反面对着自己]:先别把这页翻~。این صفحه را ورق نزنید. ③[用在动词后,表示失去原来的、正常的状态]:病人晕~了。بیمار بیهوش شد. ④[用在动词后,表示通过]:他企图蒙混~。او تلاش داشت به بهانه‌ای به موضوع خاتمه دهد./他休想骗~。او نخواهد توانست دیگران را فریب دهد.

【过去了】guòqùle 〈婉〉در گذشتن، مردن، فوت کردن:医生赶来时,人已经~。موقعیکه پزشك آمد او مرده بود.

【过人】guòrén سبقت گرفتن، پیش افتادن، جلو زدن:精力~ از لحاظ انرژی بر دیگران تفوق داشتن/勇气~ در شجاعت و دلیری بر دیگران سبقت جستن/~的记忆力 قدرت حافظهٔ فوق‌العاده/~之处 چیزی که فردی در آن بر دیگران برتری دارد

【过日子】guò rìzi زیستن، زندگی کردن، زندگانی کردن:勤俭~ با پشتکار وصرفه جویی زندگی کردن/他挺会~。او می‌تواند زندگی خود را خوب اداره کند./靠自己劳动~ با اتکاء به نیروی خود زندگی کردن

【过筛】guòshāi الك کردن، بیختن، غربال کردن ــ کنایه از با دقت انتخاب کردن

【过身】guòshēn 〈方〉①(由某地经过) گذشتن، رد شدن ②(去世) در گذشتن

【过甚】guòshèn اغراق گفتن، بیش از حد واقع بزرگ کردن، مبالغه کردن:~其词 شرح اغراق‌آمیز گفتن، بیش از میزان لزوم اظهار داشتن

【过生日】guòshēngri روز تولد کسی را جشن گرفتن

【过剩】guòshèng بیش از میزان احتیاج، مازاد، زیادتی:生产~ مازاد تولید، به مقدار زیاد تولید کردن/资本~ مازاد سرمایه/商品~ زیادی کالا، عرضهٔ بیش از تقاضا

【过失】guòshī ①(错误) خطا، اشتباه، گناه، تقصیر ②〈法〉 قتل غیرعمد، آدم کشی بدون قصد قبلی:~杀人 قانون شکنی

【过时】guòshí ①(陈旧) از مد افتاده، کهنه، قدیمی:~设备 تجهیزات کهنه، لوازم کهنه/~的观念 ایدهٔ کهنه/这种服装已经~了。این نوع لباس از مد افتاده است. ②(错过规定的时刻) از موعد مقرر رد شدن:~不候。بعد از موعد مقرر منتظر نماندن

【过世】guòshì درگذشتن

【过事】guòshì عروسی کردن

【过手】guòshǒu پول را دریافت کردن وآنرا توزیع کردن:银钱~,当面点清。پول را در محل بشمارید./他~信件千千万万,但没有错过一件。او بدون یك اشتباه به هزاران هزار نامه رسیدگی کرد

【过寿】guòshòu روز تولد را جشن گرفتن

【过熟林】guòshúlín 〈林〉 جنگل بیش از حد توسعه یافته

【过数】guòshù شمردن، حساب کردن، شماره کردن

【过税】guòshuì 〈方〉 پرداختن مالیات

【过宿】guòsù گذراندن شب

【过堂】guòtáng 〈旧〉 حاضر شدن در دادگاه

【过堂风】guòtángfēng جریان هوا، کوران:请把门关上! 有~。لطفا در را ببندید، کوران هست.

【过厅】guòtīng هال، محل ورودی

【过头】guòtóu بیش از، بیشتر، بیش از حد:菜煮~了。غذا بیش از حد پخته شده است.

【过屠门而大嚼】guò túmén ér dà jué هنگام گذشتن از قصابخانه شروع به جویدن کردن ــ کنایه از با خیال‌بافی غذا خوردن

【过往】guòwǎng ①(来去) رفت وآمد کردن، گشت وگذر کردن:~行人 عابرین/~车辆 وسایل نقلیه در حال رفت وآمد ②(交往) با کسی معاشرت داشتن

【过望】guòwàng آرزوی بالاتری یافتن، آرزوی بالاتری داشتن:大喜~ فوق‌العاده شادمان بودن

【过问】guòwèn علاقه نشان دادن، توجه داشتن، برای امری اهمیت قایل شدن:亲自~ شخصا به کاری توجه داشتن/此事无人~。این کار مورد توجه هیچکس نیست./这事你不必~了。دیگر لازم نیست در این مورد به خود زحمت بدهید

【过误】guòwù لغزش، اشتباه

【过细】guòxì 〈方〉 خیلی دقیق، باریك بین:~地做工作 با دقت تمام کار کردن/~地检查安全设备 با دقت تمام وسایل امنیتی را بازرسی کردن

【过夏】guòxià گذراندن تابستان (گرما درمورد نظر)

【过眼云烟】guò yǎn yúnyān مانند ابر زودگذر ناپایدار و فانی بودن

【过夜】guòyè شب را در مکانی بسر بردن، بیتوته کردن، شب را گذراندن

【过意不去】guòyì bùqù احساس عذرخواهی داشتن، پوزش طلبیدن:这事给您添了不少麻烦,真~。من خیلی عذر

اندازه‌ء کافی کار نکردن قابل تحسین نیست.

【过于】guòyú 〈副〉زیاد، بیش از حد لزوم، به حد افراط: ~劳累 بی‌نهایت خسته شدن/你不必~为我们担心。 شما لازم نیست زیاد از ما نگران باشید.

【过载】guòzài ①(转载) به کشتی یا وسیله‌ء نقلیه‌ء دیگری انتقال دادن ②(超载) زیاد بار کردن، گران بار کردن

【过帐】guòzhàng اقلام را از یك دفتر حساب به دفتر دیگری انتقال دادن

【过重】guòzhòng وزن زیادی، اضافه‌ء وزن: ~加费〈邮〉پولی که بابت اضافه‌ء وزن مطالبه می شود

می‌خواهم با این کار باعث زحمت شما شدم.

【过瘾】guòyǐn آرزوئی را برآورده ساختن، تا حد اکثر از چیزی لذت بردن: 大热天喝上一杯冰镇饮料真~。 در روزهای گرم اگر نوشابه‌ء سردی را سر بکشید، چقدر لذت بخش خواهد بود./我这一觉睡得真~。 چه خیلی خوب خوابیدم من که لذتی بردم.

【过硬】guòyìng مهارت کامل داشتن: ~的操作技术 مهارت فن کامل/~的工夫 واستادی کامل در فن بکار اندازی ماشین/~的本领 استادی کامل

【过犹不及】guò yóu bù jí بیش از حد کار کردن همانند به

H

hā

哈 hā ①(哈气)(بادهان باز) دم برآرودن، دميدن：~一口气暖暖手。با نفس بدست تان بدميد تا گرم شود. ②〈象〉[形容笑声,大多叠用]：~~大笑 قاه قاه خنديدن، قهقهه زدن ③〈叹〉[表示得意或满意,大多叠用]：~~,我猜着了! آها، يافتم! /~~,小鬼,这下小子你可跑不了啦。آها، اى بچهء شيطان، اين دفعه ديگر نمى توانى از دستم فرار كنى.
另见 hǎ;hà

【哈巴罗夫斯克(伯力)】Hābāluófūsīkè(Bólì) خاباروسك (بولى) (شهرى خاور دور آسيا)

【哈尔滨】Hā'ěrbīn هاربين (شهرى واقع در شمال شرقى چين)

【哈哈镜】hāhājìng آئينهء دق

【哈吉】hājí〈伊斯兰教〉حاجى

【哈喇子】hālázi〈方〉 آب دهان، بزاق

【哈喇】hāla بو گرفته：点心~了。اين شيرينى فاسد شده وبو گرفته است.

【哈雷彗星】Hāléi Huìxīng〈天〉ستارهء دنباله دار بنام «هالى»

【哈里发】hālīfā〈伊斯兰教〉خليفه

【哈密瓜】hāmìguā خربزه

【哈乃斐派】Hānǎifěipài〈伊斯兰教〉مكتب حنفى

【哈尼族】Hānízú هانى ــ اسم يكى از اقليت هاى ملى چين كه در استان «يون نان» زندگى مى كنند

【哈欠】hāqian خميازه كشيدن، دهان دره：打~ خميازه، دهان دره كردن 又称"哈失"

【哈萨克族】Hāsàkèzú قزاق ــ نام يكى از اقليت هاى ملى چين كه پراكنده در ناحيهء خود مختار ايغورى«سين جيان»، استان هاى «گانسو» و«چين هاى» زندگى ميكنند

【哈腰】hāyāo〈口〉①(弯腰)خم شدن، دو لا شدن：我一~把钢笔掉地上了。هنگامى كه خم شدم، خودنويسم روى زمين افتاد. ②(稍微弯腰表示礼貌)قدرى خم شدن، تعظيم كردن：点头~ با ذلت تعظيم كردن

铪 hā〈化〉(Hf) هافنيم

há

虾 há
另见 xiā

【虾蟆】háma 见"蛤蟆"háma

蛤 há
另见 xiā

【蛤蟆】háma ①(青蛙)قورباغه ②(蟾蜍)وزغ

hǎ

哈 hǎ
另见 hā;hà

【哈巴狗】hǎbagǒu ①〈动〉سگ كوچك پا كوتاه وبينى پهن چينى ②(拍马屁者)آدم چاپلوس، آدم متملق

【哈达】hǎdá «هادا» (تكهء پارچهء ابريشمى كه تبتى ها ومغولها هنگام اداى‌احترام يا تبريك گفتن از آن استفاده مى كنند.)：献~ تقديم كردن «هادا»

hà

哈 hà
另见 hā;hǎ

【哈撒】hàsa〈方〉تكان دادن

【哈什蚂】hàshimā〈动〉نوعى قورباغهء صحرائى درچين：~油〈中药〉چربى خشك شدهء در لولهء رحمى اين نوع قور باغه كه در طب چينى بكار مى رود

hāi

咳 hāi〈叹〉[表示伤感、后悔或惊异]：~,我怎么这么糊涂! واى، چقدر احمق بودم! /~真有这种怪事儿! عجب، چه كارى است!
另见 ké

【咳声叹气】hāi shēng tàn qì با يأس وناامیدى آه كشيدن

嗨 hāi

【嗨哟】hāiyō〈叹〉[多用于集体做重体力劳动时]：بكش! يا على! يا الله!

hái

还 hái〈副〉①(仍旧)هنوز：夜深了,他~在学习。

~有一些具体问题要解决。/شب دیروقت بود واو هنوز مشغول مطالعه بود. هنوز مسایلی باقی مانده است که باید حل شود. ②(更加):بازهم، حتی بهتر 今年的收成甚至比去年~要好。محصولات کشاورزی امسال حتی از سال گذشته بهتر است. ③(而且):بلکه 我们不但参观了工厂,~参观了学校。ما نه تنها از کارخانه، بلکه از مدرسه هم دیدن کردیم. ④(勉强过得去):قابل تحمل 屋子不大,收拾得倒~干净。اطاق کوچك است، اما تمیز نگهداری شده است. ⑤(尚且):حتی 你~搬不动,何况我呢?حتی شما قادر به بردن آن نیستید، تاچه رسد به من! ⑥[用以加强语气]:这~了得! این نهایت شرارت است! / 那~用说! نیاز به گفتن ندارد! ⑦[表示居然]:他~真有办法。او واقعا کاردان است.

另见 huán

【还好】háihǎo ①(还可以):بد نیست 您今天感觉怎么样?——~。امروز حال تان چطور است؟بد نیست. ②(幸而):خوشبختانه ~,这场大水没有把堤坝冲坏。خوشبختانه سیلاب سد را نشکست.

【还是】háishi ①(仍):بازهم، با اینحال 尽管大雨倾盆,我们~准时出发了。با آنکه باران شدیدی بارید، ماباز هم بموقع براه افتادیم. ②(最好):بهتر است که... 天冷了,你~多穿点儿吧。هوا سرد است، بهتر است که لباس بیشتری بپوشید. ③(或者):یا 你去,~他去?تو می روی یا او؟/我们上午去,~下午去?صبح می رویم یا بعداز ظهر؟ ④[表示居然]:我没想到这事儿~真难办。تصور نمی کردم که کار بدین مشکلی باشد.

孩 hái بچه:小女~儿 دختر بچه

【孩儿参】hái'érshēn 〈中药〉 نوعی جنسان بنام "Caryophyllaceous ginseng"

【孩提】háití 〈书〉 بچگی، طفولیت

【孩子】háizi ①(儿童):بچه، طفل، کودك 男~ پسر بچه / 女~ دختر بچه ②(子女):فرزند 她有两个~。او دو فرزند دارد.

【孩子气】háiziqì حالت بچگی:别要~! بچه گانه رفتار نکن!

骸 hái ①(骸骨):استخوان های بدن، کالبد 四肢百~ همه دست وپاها واستخوان ها ②(身体):بدن، تن 形~ بدن انسان / 遗~ جسم مرده، جسد، نعش / 敌机的残~ لاشه هواپیمای دشمن

【骸骨】háigǔ استخوان های انسان مرده، اسکلت

hǎi

海 hǎi ①(海洋):دریا 出~ به دریا رفتن، رهسپار دریا شدن ②(大湖):دریاچه بزرگ 洱~ دریاچه ارهای (واقع در استان «یون نان») / 黄~ دریای زرد ③(数量很多):تعداد زیادی از مردم 人~ انبوه مردم / 林~ سرزمین وسیع پوشیده از جنگلهای ④(容量大):دارای ظرفیت بزرگ، بسیار بزرگ 碗 ~ کاسه بسیار بزرگ ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【海岸】hǎi'àn ساحل، کرانه دریا:~炮 توپ ساحلی / ~炮兵 آتشبار ساحلی / ~线 خط ساحلی / ~炮台 نیروی توپخانه ساحلی

【海拔】hǎibá ارتفاع از سطح دریا:~八千米 بالا تر ۸۰۰۰ متر از سطح دریا

【海百合】hǎibǎihé 〈动〉 نوعی جانوران دریائی که دارای پوسته خاردار می باشد، جانوران سوسنی

【海报】hǎibào آگهی نمایش، اعلان نمایش

【海豹】hǎibào خوك آبی

【海滨】hǎibīn کنار دریا، ساحل دریا:~疗养院 آسایشگاه کنار دریا

【海波】hǎibō 〈化〉 (شیمی) هیپو

【海菜】hǎicài جلبك دریایی خوردنی

【海产】hǎichǎn محصولات دریایی

【海昌蓝】hǎichānglán 〈纺〉 نوعی ماده رنگ آمیزی بنام "Hydron blue"

【海潮】hǎicháo جزر و مد دریا

【海程】hǎichéng فواصلی که در دریانوردی حساب می شود

【海船】hǎichuán کشتی دریانورد

【海带】hǎidài 〈植〉 نوعی گیاه دریایی بنام «اشنه دریائی»

【海胆】hǎidǎn 〈动〉 نوعی حیوان خارپوست دریائی

【海岛】hǎidǎo جزیره در دریا

【海盗】hǎidào دزد دریائی:~船 کشتی دزدان دریائی / ~行为 دزدی دریائی، غارتگری دریائی

【海堤】hǎidī سد دریائی

【海笛】hǎidí نوعی سرنای کوچك

【海底】hǎidǐ ته دریا، بستر دریا:~采矿 استخراج معدن در بستر دریا / ~电报 تلگراف بوسیله سیم زیر دریائی / ~电缆 کابل، سیم زیر دریائی / ~水雷 مین زیر دریائی / ~矿 معادن زیر دریائی / ~资源 منابع زیر دریائی / ~油田 معدن نفت زیر دریائی

【海底捞月】hǎidǐ lāo yuè از ته دریا صید ماه کردن ــ کنایه از جهت کسب چیز محال یا خیالی تلاش کردن:~——一场空 همچون صیدماه از ته دریا پوچ وبیهوده بودن

【海底捞针】hǎidǐ lāo zhēn در دریا سوزنی را جستجو کردن

【海地】Hǎidì هایتی:~人 اهل هایتی

【海防】hǎifáng دفاع ساحلی:~部队 نیروی دفاع ساحلی / ~前哨 پایگاه ساحلی / ~前线 جبهه ساحلی / ~艇 قایق دفاع ساحلی

【海防林】hǎifánglín جنگلی که در کنار در یا احداث گردد

【海匪】hǎifěi راهزنان دریایی

【海风】hǎifēng باد دریائی، نسیم دریائی

【海港】hǎigǎng بندر:~设备 تأسیسات بندر

【海沟】hǎigōu دره دریائی

【海狗】hǎigǒu سگ آبی

【海关】hǎiguān گمرك:~人员 مامورین گمرك / ~手续 تشریفات گمرکی / ~税则 مقررات بستن عوارض گمرکی

【海关检查】hǎiguān jiǎnchá بازرسی گمرکی:通过~ از بازرسی گمرکی گذشتن / ~站 پست بازرسی گمرکی

【海龟】hǎiguī لاك پشت دریائی

【海国】hǎiguó کشور جزیره ای یانزدیك به دریا

【海涵】hǎihán 〈敬〉در چشم پوشی یا تحمل (اشتباهات یا نقاط ضعف کسی) بزرگوار بودن: 招待不周，还望～。اگر در پذیرائی کمبودی دیدید، از روی بزرگواری ما را ببخشید.

【海魂衫】hǎihúnshān عرق گیر یا پیراهن ملوانان

【海货】hǎihuò محصولات دریائی

【海疆】hǎijiāng قلمرو دریائی

【海角】hǎijiǎo دماغه

【海角天涯】hǎi jiǎo tiān yá دوردست ترین گوشه های دنیا

【海禁】hǎijìn ممنوعیت تجارت خارجی یا رفت وآمد با کشور های خارجی(در زمان سلسله های«مین» و«چینگ»)

【海景】hǎijǐng چشم انداز دریائی، منظرهٔ دریائی

【海鸠】hǎijiū 〈动〉نوعی پنگوئن منقار باریك دریائی

【海军】hǎijūn نیروی دریائی: ～航空兵/نیروی هوا دریا ～基地/پایگاه دریائی ～陆战队/سربازان کشتی جنگی ～武官/وابستهٔ نظامی از نیروی دریائی ～学校/آکادمی نیروی دریائی ～旗/پرچمی که نشاندهندهٔ تابعیت کشتی باشد ～演习/مانور دریائی ～呢/پارچهٔ پشمی مخصوص لباس نیروی دریائی ～制服

【海口】hǎikǒu ①(海湾内港口)بندرساحلی دریا ②[多用于]: 夸～ لاف زدن

【海枯石烂】hǎikū-shílàn (حتی اگر) دریا ها خشك شود و سنگ ها پوسد، دل ما همچنان وفادار خواهد ماند. ～，心不变。حتی اگر دریا خشك شود وسنگ ها پوسد...

【海葵】hǎikuí شقایق دریائی

【海阔天空】hǎikuò-tiānkōng مانند دریا وآسمان بی حد وحصر، آزاد وبی قید وبند: ～地聊个没完 از هر دری صحبت کردن، راجع به همه چیز دنیا گپ زدن

【海蓝】hǎilán رنگ آبی(مانند دریا)

【海蓝宝石】hǎilán bǎoshí 〈矿〉زمرد دریائی، زمرد کبود فام

【海狸】hǎilí سگ آبی

【海狸鼠】hǎilíshǔ سگ آبی آمریکای جنوبی

【海里】hǎilǐ میل دریائی

【海力司粗呢】hǎilìsī cūní 〈纺〉نوعی پارچهٔ پشم ونخ راه راه مردانه بنام «هاریس»

【海量】hǎiliàng ①〈敬〉(宽宏大量)بزرگوار، بلند طبع: 不周到的地方，请您～包涵。اگر کمبودی در کار پذیرائی دیدید، خواهش می‌کنم که ازروی بزرگواری مارا ببخشید. ②(酒量大)ظرفیت زیاد برای شراب

【海流】hǎiliú جریان آب دریا

【海龙】hǎilóng ①〈口〉(海獭)گربهٔ آبی ②(一种海鱼)نوعی ماهی دراز وباریك ودهان کوچك دریائی

【海路】hǎilù راه دریائی: 走～ از راه دریائی سفر کردن

【海轮】hǎilún کشتی دریانورد

【海螺】hǎiluó صدف حلزونی

【海洛因】hǎiluòyīn هیروئین

【海绿石】hǎilǜshí 〈矿〉سیلیکات آبدار آهن وپتاسیم خالص که سنگ سبز نامیده می شود

【海马】hǎimǎ گراز ماهی

【海鳗】hǎimán مارماهی بزرگ دریائی

【海米】hǎimǐ میگوی خشك شده

【海绵】hǎimián ①〈动〉اسفنج ②(多孔橡胶或塑料)لاستیك یا پلاستیك اسفنج مانند: ～垫/تشك اسفنجی ～球拍/راکت پینگ پونگ که با لاستیك اسفنجی پوشیده شده باشد

【海绵体】hǎimiántǐ 〈生理〉جسم اسفنجی

【海面】hǎimiàn سطح دریا

【海难】hǎinàn سانحه های دریائی

【海内】hǎinèi سراسر کشور: ～存知己，天涯若比邻。صمیمیت یك دوست که در نقطهٔ دوری زندگی می کند، فاصله‌ها را از میان بر می‌دارد.

【海鲇】hǎinián گربه ماهی دریائی: 中华～ گربه ماهی دریائی چین

【海牛】hǎiniú گاو دریائی

【海鸥】hǎi'ōu یاغو

【海盘车】hǎipánchē 〈动〉نوعی جانور دریائی بنام «ستارهٔ دریائی»

【海泡石】hǎipàoshí 〈矿〉هیدرو سیلیکات منیزیم که بصورت توده های کلوخ یافته می شود

【海盆】hǎipén 〈地〉لگن دریائی

【海螵蛸】hǎipiāoxiāo 〈中药〉استخوان نرم سپیداج که در طب چینی بکار می رود

【海平面】hǎipíngmiàn سطح دریائی

【海区】hǎiqū ناحیهٔ دریائی

【海群生】hǎiqúnshēng 〈药〉نوعی دارو بنام "Hetrazan"

【海鳃】hǎisāi 〈动〉قلم دریائی، پر دریائی

【海商法】hǎishāngfǎ قانون مربوط به بازرگانی دریائی

【海上】hǎishàng در دریا: ～霸权/سلطهٔ دریائی ～保险/بیمهٔ دریائی ～风暴/طوفان دریائی ～封锁/بستن راههای دریائی ～航线/راه های کشتی رانی ～遇险信号/رمز تلگرافی برای استمداد در حین خطر ～运输/حمل ونقل دریائی ～钻井/چاه کنی روی بستر دریا ～作业/انجام کار در دریا

【海蛇】hǎishé مار دریائی

【海参】hǎishēn خیار دریائی

【海参崴】Hǎishēnwǎi 见"符拉迪沃斯托克" Fúlādíwòsītuōkè

【海狮】hǎishī شیر دریائی

【海蚀】hǎishí افساد تدریجی بوسیلهٔ آب دریا

【海市蜃楼】hǎishì shènlóu سراب

【海事】hǎishì امور دریائی یا سانحهٔ دریائی: ～法庭 دادگاه برای رسیدگی امور دریائی یا سانحهٔ دریائی

【海誓山盟】hǎishì-shānméng سوگند جدی عشق (دادن)

【海兽】hǎishòu جانوران پستاندار دریایی(مانند دلفین)

【海水】hǎishuǐ آب دریا: ～工业/صنایع مربوط به آب دریا ～浴 حمام در آب دریا

【海水不可斗量】hǎishuǐ bùkě dǒuliáng آب دریا را نمی‌توان به کیل پیمود ــ کنایه از اینکه ذکاوت افراد بزرگ را نمی توان اندازه گرفت.

【海损】hǎisǔn 〈商〉خسارت کشتی: 共同(单独)～ خسارات

تسویهٔ دعاوی خسارات کشتی 理算~/ کشتی عمومی(خاص)
【海獭】hǎitǎ سمور آبی
【海滩】hǎitān کنار دریا
【海棠】hǎitáng (植) گل سیب صحرائی چینی
【海塘】hǎitáng سد دریائی
【海桐花】hǎitónghuā "Tobira"نوعی گل بنام
【海图】hǎitú (برای کشتی رانی) نقشهٔ دریا: ~室 اطاق مخصوص نقشهٔ دریا
【海退】hǎituì 〈地〉برگشت آب به دریا
【海豚】hǎitún 〈动〉حیوان دریائی دلفین
【海豚泳】hǎitúnyǒng 〈体〉طرز شنای پروانهٔ دلفین
【海外】hǎiwài در کشورهای بیگانه: ~同胞 هموطنان مقیم چینی های مقیم کشور های بیگانه 华侨~/ کشور های بیگانه
【海外奇谈】hǎiwài qítán داستان های عجیب وغریب از کشور های بیگانه، داستان های افسانه ای
【海湾】hǎiwān خلیج
【海王星】hǎiwángxīng 〈天〉ستارهٔ نپتون
【海味】hǎiwèi غذا های دریائی
【海屋添筹】hǎi wū tiān chóu کنایه از آرزوی عمر طولانی کسی کردن
【海峡】hǎixiá تنگه: 台湾~ تنگهٔ تایوان / 英吉利~ تنگهٔ انگلیس
【海峡群岛】Hǎixiá Qúndǎo جزایر تنگه
【海鲜】hǎixiān غذا های دریائی
【海相】hǎixiàng 〈地〉(زمین شناسی) صورت های دریا
【海相沉积】hǎixiàng chénjī 〈地〉رسوب بحری
【海象】hǎixiàng شیر ماهی
【海啸】hǎixiào امواج سهمگین ناشی از زلزله یا آتش فشان
【海蟹】hǎixiè خرچنگ دریائی
【海星】hǎixīng 〈动〉نوعی حیوان دریائی بنام «ستارهٔ دریائی»
【海熊】hǎixióng خوك آبی خرس مانند
【海寻】hǎixún قلاچ(واحد عمق پیمائی دریائی برابر شش فوت)
【海牙】Hǎiyá شهر لاهه
【海盐】hǎiyán نمك دریائی
【海蜒】hǎiyán 〈动〉ماهی کولی
【海燕】hǎiyàn مرغ طوفان
【海洋】hǎiyáng دریاها و اقیانوس ها، اقیانوس: ~霸权 سلطهٔ دریائی/~大国 قدرت بزرگ دریائی/~动物 جانوران دریائی/~法 قانون دریاها/~公约 پیمان نامه (یا کنوانسیون) دریا ها/~污染 آلودگی دریا ها/~渔业 ماهی گیری در دریا/~主权 حق حاکمیت دریائی/~资源 منابع دریائی/~气象学 هواشناسی دریائی/~权 حقوق دریائی/~性气候 آب وهوای دریائی/~学 علم دریا شناسی
【海隅】hǎiyú نواحی دریائی
【海域】hǎiyù قلمرو آبی یك کشور: 南海~ قلمروآبی «نان های»
【海员】hǎiyuán دریا نورد، ملوان: ~俱乐部 باشگاه ملوان / ~用语 اصطلاحات ملوان
【海运】hǎiyùn حمل ونقل دریائی، کشتی رانی
【海葬】hǎizàng تدفین دریائی
【海枣】hǎizǎo 〈植〉①(指树)درخت خرما ②(指果实)خرما
【海藻】hǎizǎo 〈植〉جلبك دریائی، خزهٔ دریائی
【海战】hǎizhàn جنگ دریائی
【海蜇】hǎizhé 〈动〉(Jellyfish) نوعی عروس دریائی
【海震】hǎizhèn زلزلهٔ دریائی
【海子】hǎizi 〈方〉دریاچه

胲 hǎi 〈化〉ترکیب قلیائی بیرنگ و بی‌بوی ازت بنام "Hydroxylamine"

hài

亥 hài آخرین بخش از بخش های دوازده گانهٔ زمینی
【亥时】hàishí مدت زمان بین ساعت ۹ تا ۱۱ شب

骇 hài متحیر، وحشت زده: 惊涛~浪 امواج هولناك
【骇怪】hàiguài متحیر، وحشت زده
【骇惧】hàijù ترسیدن، وحشت زده شدن
【骇然】hàirán حیران، متحیر، مات ومبهوت
【骇人听闻】hài rén tīngwén تکان دهنده، وحشتناك، هولناك: ~的暴行 اعمال شریرانهٔ وحشتناك / ~的剥削 استثمار حیران کننده
【骇异】hàiyì وحشت زده، متحیر

害 hài ①(祸害;坏处) بلاء، آفت، بدبختی، زیان، ضرر: 灾~ آفات طبیعی/虫~ آفت نباتی/为民除~ مردم را از شرارت کسی نجات دادن/多利少~ چربیدن زیان ها بر سود ها ②(有害的) زیان آور، آسیب رسان، مضر: ~鸟 پرندهٔ آسیب رسان ③(使受损害) زیان وارد آوردن، آسیب رساندن، صدمه زدن: ~人非浅 به مردم صدمهٔ بزرگ رساندن/危~国家 به کشور زیان وارد آوردن/你把地址搞错了，~得我白跑了一趟。شما نشانی غلط بمن دادید ومن بی جهت این همه راه رفتم وچیزی نیافتم./这几个蚊子~得我一夜没睡着觉。این چند پشه تمام شب آنقدر مرا اذیت کردند که نتوانستم بخوابم. ④(杀害) کشتن، به قتل رساندن: 遇~ کشته شدن، به قتل رسیدن ⑤(生病) مبتلا به بیماری شدن: ~了一场大病 سخت بیمار شدن ⑥(发生不安的情绪) احساس (شرمندگی، ترس و...) داشتن: ~羞 شرمنده شدن، خجالت کشیدن
【害病】hàibìng بیمار شدن
【害虫】hàichóng حشرات موذی
【害处】hàichu زیان، ضرر: 吸烟对身体有~。 سیگار کشیدن برای سلامتی انسان زیان آور است.
【害肚子】hàidùzi 〈方〉اسهال گرفتن
【害命】hàimìng کسی را کشتن
【害鸟】hàiniǎo پرندگان موذی
【害怕】hàipà ترسیدن، هراسیدن، وحشت کردن: 没什么可~的。چیزی ندارد که بترسد./~得要命 سخت ترسیدن/她~走夜路。او از راه رفتن در شب تاریك می ترسد.

【害群之马】hài qún zhī mǎ رأس شرير در رمه، کسی که باعث رسوائی وسیه روئی جماعتش می گردد
【害人虫】hàirénchóng جانور موذی، آدم پست وموذی: 扫除一切~。 باید همه جانوران موذی را نیست ونابود کرد.
【害人精】hàirénjīng آدم شیطان صفت
【害臊】hàisào 〈口〉شرمنده شدن، خجالت کشیدن: 真不~! مگر شرمت نیست!/我替他~。 بجای او خجالت می کشم.
【害兽】hàishòu حیوان موذی
【害羞】hàixiū خجل شدن، شرمنده شدن، خجالت کشیدن: 这孩子见了生人~。 این بچه از دیدن مردم ناآشنا خیلی خجالت می کشد.
【害眼】hàiyǎn ناراحتی چشم داشتن
【害月子】hàiyuèzi به علت باردار شدن عوارض مانند قی کردن یا کم بودن اشتها 又称"害喜"或"害口"

氦 hài 〈化〉(He) هلیوم

嗐 hài 〈叹〉[表示伤感或惋惜]: ~，想不到他病得这么重。 وای، هیچ تصور نمی‌کردم که او بدین شدت بیمار است.

hān

犴 hān 〈动〉گوزن شمالی

顸 hān 〈方〉کلفت، ضخیم: 这线太~了，有细的吗? این نخ کلفت است، نخ نازك دارید؟
【顸实】hānshi 〈方〉کلفت ومحکم

蚶 hān 〈动〉نوعی صدف خوراکی
【蚶田】hāntián مزارع مخصوص پرورش این نوع صدف خوراکی در نواحی ساحلی چین
【蚶子】hānzi 〈动〉نوعی صدف خوراکی

酣 hān تا حد شادی دل(نوشیدن و...): 酒~耳热 از مشروب خوری قرمز و گرم شدن/ 半~ نیم مست/ 歌~ تاحد شادی دل آواز خواندن
【酣畅】hānchàng ①(畅快;痛快)شادو (از مشروب خوری) ②(流畅)مفرح بطور کامل، سلیس، باذوق و روانی: 这首诗~淋漓地抒发了作者的革命豪情。 این شعر احساسات انقلابی شاعر را بطور کامل بیان کرده است.
【酣眠】hānmián خواب شیرین داشتن
【酣梦】hānmèng خواب شیرین داشتن، رؤیای شیرین
【酣适】hānshì (خواب) شیرین وراحت
【酣睡】hānshuì خواب سنگین داشتن
【酣熟】hānshú (خواب) بسیار شیرین
【酣饮】hānyǐn تاحد شادی دل میگساری کردن
【酣战】hānzhàn نبرد سخت وشدید: 两军~。 دوقشون سخت درگیر شدند.
【酣醉】hānzuì بد مست بودن

憨 hān ①(傻)نادان، ابله، احمق: ~痴 سفیه واحمق ②(朴实;天真)ساده لوح، راست وبی پرده: ~态可掬 دارای ساده لوحی دوست داشتنی
【憨痴】hānchī احمق، نادان
【憨厚】hānhòu ساده ودرستکار
【憨乎乎】hānhūhū ساده ودرستکار
【憨实】hānshi ساده ودرستکار
【憨态】hāntài ساده لوح وقدری نادان
【憨头憨脑】hāntóu-hānnǎo ساده لوح
【憨笑】hānxiào با ساده لوحی خندیدن
【憨直】hānzhí درستکار وراستگو

鼾 hān خرخر، خرناس: 打~ خرخر کردن، خرناس کردن
【鼾声】hānshēng صدای خرخر، خرناس: ~如雷 رعدآسا خرخر کردن
【鼾睡】hānshuì خواب سنگین باصدای خرخر

hán

汗 hán 见"可汗"kèhán
另见 hàn

含 hán ①(放在嘴里不咽)چیزی را در دهان نگهداشتن: 嘴里~着一块糖 یك دانه شیرینی در دهان خود داشتن/此丸宜~服。 این قرص را باید در دهان نگهداشت ونباید فروبرد. ②(包含)در برداشتن، متضمن بودن، شامل بودن: 空气中~有氧气。 هوا متضمن اکسیژن می باشد./这种梨~的水分很多。 این گلابی بسیار آبدار است./ ~泪 با اشك در چشم/ ~硫污水 فاضلاب آلوده با گوگرد ③(怀有)در دل پروراندن: ~怒 در دل خشم وغضب داشتن/ ~恨 در دل دشمنی داشتن
【含苞】hánbāo (گل) در غنچه: ~待放 در غنچه بودن
【含悲】hánbēi غمگین، اندوهگین
【含愤】hánfèn خشمگین
【含垢忍辱】hángòu-rěnrǔ حقارت وتوهین را تحمل کردن
【含恨】hánhèn دشمنی ورزیدن: ~离开了人世 با دشمنی وغم واندوه این دنیا را ترك کردن
【含糊】hánhu ①(不明确)مبهم، ناروشن، دوپهلو: ~不清 مبهم وناروشن/ ~其词 بطور مبهم صحبت کردن/ 在原则问题上不能~。 روی مسایل اصولی راهی نباید به ابهام داد. ②(马虎)بی دقت، بی مبالات: 这事一点儿也不能~。 ما باید با کمال دقت با این کار برخورد کنیم. 参见"不含糊"bùhánhu
【含混】hánhùn مبهم، ناروشن، دوپهلو: 他言词~，令人不解。 سخن او آنقدر مبهم ودوپهلو بود که قابل فهم نشد.
【含量】hánliàng محتوی: 乳糖~ محتوی قند شیر
【含怒】hánnù خشم آلود
【含情脉脉】hánqíng mòmò (چشم لطیف) لطافت وعشق را رساندن
【含热量】hánrèliàng کالری(واحد سنجش گرما)
【含忍】hánrěn تحمل کردن

【含沙射影】hán shā shè yǐng تلویحا حمله کردن، به کنایه بد گفتن: ~的卑劣手法 شیوه پست وپلید کنایه گفتن /~,恶语中伤 به کنایه از کسی بد گفتن وافتراء زدن

【含漱剂】hánshùjì 〈药〉 داروی غرغره، داروی گلوشوئی

【含水层】hánshuǐcéng 〈地〉 طبقه آبدار

【含水量】hánshuǐliàng محتوی آب در چیزی

【含笑】hánxiào روی صورت لبخند داشتن: ~点头 بالبخند سر خود را تکان دادن

【含辛茹苦】hánxīn-rúkǔ انواع مشقت ها وسختی ها را تحمل کردن، باسختی ها ساختن

【含羞】hánxiū بانگاه شرم آلود، با خجالت وکمروئی

【含羞草】hánxiūcǎo 〈植〉 گیاه حساس

【含蓄】hánxù ①(包含) در برداشتن، شامل بودن، متضمن بودن ②(意义含而不露) ضمنی، غیر صریح: ~的批评 انتقاد ضمنی ③(思想感情不轻易流露) خویشتن دار، خود دار، محفوظ 又作"涵蓄"

【含血喷人】hán xuè pēn rén اتهامات افترا آمیز زدن

【含义】hányì معنی، مفهوم: 这个词在不同的场合有不同的~。 این کلمه در موارد مختلف دارای معانی گوناگونی می باشد./这句话~深刻。 این جمله تعبیر های عمیق دارد. 又作"涵义"

【含油层】hányóucéng 〈石油〉 طبقه نفت دار

【含冤】hányuān از بی عدالتی وظلم رنج بردن: ~死去 مردن کسی بدون اینکه اتهام دروغین علیه او برطرف شود

【含怨】hányuàn غم وغصه داشتن

【含蕴】hányùn (فکر، احساسات، حکمت وغیره را) در بر داشتن

函 hán ①〈书〉(匣) جعبه، پاکت: جعبه: 镜~ جعبه آیینه ②(信件) نامه: 公~ نامه اداری، نامه رسمی/来~ نامه رسیده/复~ پاسخ نامه دادن/~告 بانامه اطلاع دادن

【函电】hándiàn نامه ها وتلگراف ها

【函牍】hándú 〈书〉 نامه ها

【函购】hángòu باسفارش پستی خریدن: ~部 قسمت سفارش پستی

【函件】hánjiàn نامه ها، مکاتبه ها

【函聘】hánpìn بوسیله نامه کسی را استخدام کردن

【函授】hánshòu بامکاتبه تدریس کردن: ~生 دانشجویانی که از راه مکاتبه درس می خوانند/~教育 آموزش وپرورش مکاتبه ای/~部 بخش تدریس مکاتبه ای/~学校 مدرسه مکاتبه ای

【函数】hánshù 〈数〉 (ریاضی) فکسیون

【函索】hánsuǒ با مکاتبه در خواست چیزی کردن

涵 hán ①(包含) در برداشتن، متضمن بودن، شامل بودن ②(涵洞) آبگذر: 桥~ پل ها وآبگذر ها

【涵洞】hándòng آبگذر

【涵蓄】hánxù 见"含蓄"hánxù

【涵管】hánguǎn لوله آبگذر

【涵养】hányǎng ①(修养功夫) خویشتن داری: 有~ خویشتن دار بودن ②(保持水分) (آب) ذخیره کردن: 用造林来~水源 ذخیره کردن آب از راه جنگل کاری

【涵义】hányì 见"含义"hányì

【涵闸】hánzhá در آبگذر

焓 hán 〈物〉 (فیزیك) مقدار نیروی درونی جسم وحاصل حجم آن ضرب در فشار آن

琀 hán 〈考古〉 آن تکه یشمی که هنگام تدفین در دهان مرده گذاشته می شد

寒 hán ①(冷) سرد: 天~地冻。 هوا سرد است وزمین یخ بندان./受了一点~ کمی سرما خوردن ②(害怕) (از شدت سرما) لرزیدن ③(穷困) فقیر، تنگدست، وحشت زده بودن ~胆: ترس) ④〈谦〉 فقیر وتهیدست ~贫: نادار: 舍~ محقر: خانه محقر

【寒痹】hánbì 〈中医〉 (از شدت سرما) آماس مفصل

【寒蝉】hánchán ①(天冷时不再叫的蝉) جیرجیرکی که در زمستان صدائی از آن در نمی آید: 噤若~ چون جیر جیرك زمستانی ساکت وخاموش بودن ②(蝉的一种) نوعی جیر جیرك

【寒潮】háncháo 〈气〉 موج سرما، جریان هوای سرد

【寒碜】hánchen 〈口〉①(丑陋) زشت، بدریخت: 长得不~ زشت به نظر نرسیدن ②(丢脸) شرم آور، بی آبرو: 这有什么~? اینکه خجالت ندارد!/这么大个子才挑这么点儿,多~! تو که با این قد و اندام قوی خجالت نمی کشی که فقط این بار کوچك را حمل کنی! ③(讥笑) مسخره کردن: 叫人~一顿 مورد استهزاء دیگران قرار گرفتن 又作"寒伧"

【寒窗】hánchuāng شرایط ومحیط سخت آموزشی

【寒带】hándài 〈地〉 منطقه سردسیر

【寒冬腊月】hándōng-làyuè سردترین روز های زمستان، چله زمستان

【寒风】hánfēng باد سرد: ~刺骨。 باد سرد تا استخوان انسان نفوذ می کرد.

【寒光】hánguāng نوری که باعث احساس سرما شود(مانند نور ماه یا نور شمشیر)

【寒极】hánjí سردترین قسمتی از دنیا یا منطقه ای

【寒悸】hánjì (از ترس یا سرما) لرزیدن

【寒家】hánjiā خانواده فقیرانه

【寒假】hánjià تعطیلات زمستانی

【寒贱】hánjiàn فقیر و کوچك

【寒噤】hánjìn (از سرما یا ترس) لرزیدن: 他打了个~。 لرزه براندامش افتاد

【寒苦】hánkǔ نیازمند، فقیر، تهیدست

【寒来暑往】hánlái-shǔwǎng همین طور که تابستان می آید و زمستان می رود، با مرور زمان

【寒冷】hánlěng سرد، یخ بندان: ~的气候 هوای سرد

【寒栗】hánlì (از سرما یا ترس) لرزیدن

【寒冽】hánliè 〈书〉 سرد

【寒流】hánliú 〈气〉 جریان هوای سرد

【寒露】Hánlù شبنم سرد(هفدهمین موقعیت خورشید در مسیر خود)

【寒毛】hánmáo موهای ریز روی بدن انسان
【寒气】hánqì در هوا سوز سردی وجود ~ 逼人。هوای سرد: دارد.
【寒热】hánrè 〈中医〉 تب
【寒森森】hánsēnsēn دارای سوز سرد بودن
【寒舍】hánshè 〈谦〉 خانه، فقیرانه، بنده
【寒暑】hánshǔ سرما وگرمای سال: 经历了十八个 ~ ۱۸ سرما و گرمای سال را از سر گذراندن
【寒暑表】hánshǔbiǎo حرارت سنج
【寒丝丝】hánsīsī قدری سرد بودن
【寒酸】hánsuān (دانشمند فقیر در چین قدیم) تیره بخت و ژنده‌پوش
【寒腿】hántuǐ 〈口〉 رماتیسم پا
【寒威】hánwēi یورش سرما
【寒微】hánwei 〈书〉 اصلا پست وفقیر
【寒武纪】Hánwǔjì 〈地〉 (زمین شناسی) دوره، کامبرین
【寒武系】Hánwǔxì طبقه، زمینی که در دوره، کامبرین تشکیل می شد
【寒心】hánxīn ①(失望而痛心) ناامید ودل شکسته: 令人 ~ ②(害怕) ترسیدن ② بطور دل شکسته وناامید کننده
【寒暄】hánxuān مبادله، تعارفات: 他同客人~了几句。او با مهمان های خود چند کلمه، سلام وتعارف کرد.
【寒鸦】hányā 〈动〉 زاغچه
【寒衣】hányī لباس زمستانی
【寒意】hányì سرمای سوزدار در هوا: 初春季节仍有 ~。اول بهار است، اما سرمای سوزدار هوا هنوز هم احساس می شود.
【寒战】hánzhàn لرزیدن (از سرما یا ترس): 打 ~ لرزیدن 又作"寒颤"
【寒症】hánzhèng 〈中医〉 (طب چینی) عوارض بیماری ناشی از عامل های سرما(مانند احساس سرما، نبض بطن و...)

韩 Hán 〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

邯 Hán

【邯郸】Hándān اسم شهری یا شهرستانی در استان «خه بای»
【邯郸学步】Hándān xué bù در تقلید دیگران موفق نشدن، اما برعکس مهارت اصلی خود را از دست دادن

hǎn

罕 hǎn بسیار کم، بندرت: ~ 闻 بندرت شنیده شده / 人迹 ~ 至 جائی که در آن تقریبا اثری از وجود انسان نیست
【罕百里派】Hǎnbǎilǐpài 〈伊斯兰教〉 مکتب حنبلی در اسلام
【罕见】hǎnjiàn بندرت، کم سابقه: 一场 ~ 的洪水 سیلاب شدید کم سابقه
【罕有】hǎnyǒu 见"罕见"

喊 hǎn ①(大声叫) فریاد زدن، داد زدن: ~ 口号 بافریاد شعار دادن / 他把嗓子 ~ 哑了。او در اثر دادو فریاد زیاد ②(叫) «کمك»، «کمك» فریاد زدن 救命 ~ /صدایش گرفته شد. صدا کردن (کسی را): 你走以前 ~ 他一声。قبل از اینکه بروید، صدایش کنید.
【喊话】hǎnhuà ①(前沿阵地对敌宣传) تبلیغات بطرف دشمن در جبهه: 对敌人 ~ در جبهه با صدای بلند بطرف نیروی دشمن تبلیغ کردن ②(用无线电呼叫) با دستگاه بی سیم تماس گرفتن: 向团部 ~ با دستگاه بی سیم با ستاد هنگ تماس گرفتن
【喊叫】hǎnjiào فریاد زدن، داد وبی داد راه انداختن
【喊冤叫屈】hǎnyuān-jiàoqū با صدای بلند از مظلومیت خود شکایت کردن

锌 hǎn 〈化〉 (Ha) هانیوم

hàn

汉 Hàn ①(汉朝) سلسله، «هان» چین(۲۲۰ م.-۲۰۶ ق.م.) ②(汉族) ملیت «هان» ③(汉语) زبان چینی ④(hàn)(男子) مرد: 老 ~ پیر مرد / 好 ~ جوانمرد / 彪形大 ~ شخص گردن کلفت
【汉白玉】hànbáiyù مرمر سفید
【汉堡包】hànbāobāo هامبورگر(ساندویچ گوشت گاو سرخ کرده)
【汉奸】hànjiān خائن(به چین): ~ 卖国贼 خائن ومیهن فروش
【汉剧】hànjù اپرای«هان» (یکی از اپرا های سنتی چین)
【汉人】Hànrén مردم ملیت «هان»
【汉学】Hànxué ①(研究经史、考据之学) مکتب «هان» در فلسفه، کلاسیك ②(中国学) چین شناسی: ~ 家 چین شناس
【汉语】Hànyǔ زبان چینی: ~ 拼音 آوانویسی زبان چینی / ~ 拼音字母 الفبای صوتی زبان چینی
【汉字】Hànzì هیروگلیف چینی، کلمه، چینی: 改革 ~ اصلاح هیروگلیف های چینی / 简化方案 ~ طرح برای ساده کردن هیروگلیف های چینی / 注音 ~ علامات صوتی هیروگلیف های چینی
【汉子】hànzi ①(男子) مرد ②〈方〉(丈夫) شوهر
【汉族】Hànzú ملیت«هان»

汗 hàn عرق: 出 ~ عرق ریختن، عرق کردن / ~ 如雨下 مانند باران عرق ریختن
另见 hán
【汗斑】hànbān ①(汗迹) لکه های عرق ②〈医〉 نوعی بیماری قارچی پوست
【汗背心】hànbèixīn زیر پیراهنی بی آستین، عرق گیر
【汗碱】hànjiǎn لکه، عرق
【汗脚】hànjiǎo پائی که زود خیس عرق می شود
【汗津津】hànjīnjīn 〈方〉 عرق آلود
【汗孔】hànkǒng 〈生理〉 منفذ عرق
【汗淋淋】hànlīnlīn عرق ریزان
【汗流浃背】hàn liú jiā bèi غرق عرق (از ترس یا خستگی) شدن
【汗漉漉】hànlūlū عرق ریزان

【汗马功劳】hàn mǎ gōngláo ①(战功) فتح های جنگی ②(贡献) خدمات برجسته کسی(در کاری)

【汗毛】hànmáo موی ریز روی بدن انسان

【汗牛充栋】hàn niú chōng dòng (زیاد بودن کتابها آنقدر که) گاو آنها را عرق ریزان ببرد یا تا تیرعرضی اطاق پرشود — کنایه از تعداد زیادی از کتاب

【汗青】hànqīng کتابهای تاریخ، صفحات تاریخ : 人生自古谁无死,留取丹心照~。 تا بحال چه کسی از مرگ مصون بوده است؟ بگذار دل وفادارم همچنان بر صفحات تاریخ بدرخشد.

【汗衫】hànshān زیر پیراهن، عرق گیر

【汗腺】hànxiàn 〈生理〉 غدهٔ عرق

【汗颜】hànyán 〈书〉 از شرم سرخ شدن، شرمنده شدن

【汗珠子】hànzhūzi قطره های عرق

【汗渍】hànzì لکهٔ عرق

旱 hàn ①(干旱) خشکی، بی آبی : 防~ از بروز خشکی وبی آبی جلو گیری کردن / 抗~ با خشکی وبی آبی مبارزه کردن / 久~的禾苗逢甘雨。 باران رحمت روی نشاء های سوخته از آفتاب بارید. ②(与水无关的) غیر آبی : ~伞 چتر آفتابی / ~稻 برنجی که روی زمین های بی آب می روید ③(陆地上的) زمینی : ~路 راه زمینی

【旱冰】hànbīng بازی سرخوردن بر روی زمین کاملا صاف با کفش های چرخ دار

【旱船】hànchuán نوعی قایق تزیینی که در رقص های ملی چین بکار می رود

【旱稻】hàndào برنجی که روی زمین بی آب می روید

【旱地】hàndì زمین های کشاورزی بی آب

【旱季】hànjì فصل خشکی

【旱金莲】hànjīnlián 〈植〉 گل لادن

【旱井】hànjǐng ①(积蓄雨水的井) چاهی که برای ذخیره کردن آب باران کنده می شود ②(没水的井) چاه بی آب (که برای ذخیره کردن سبزیجات بکار می رود)

【旱涝保收】hàn-lào bǎo shōu علیرغم خشکی یا سیلاب : 高产稳产田~ مزارعی که محصولات عادی را تأمین کردن علیرغم خشکی یا سیلاب از آن محصولات فراوان وثابت بر می دارند

【旱柳】hànliǔ درخت بید زمین خشك

【旱路】hànlù از راه زمینی سفر کردن : 走~ راه زمینی

【旱年】hànnián خشك سالی

【旱桥】hànqiáo پل بتون آرمه روی دره

【旱情】hànqíng خشکی، بی آبی، خشکسالی : 严重~ خشکی شدید / ~缓和了。 از شدت خشکی وبی آبی کاسته شد. و بی آبی شدید حکمفرما بود.

【旱伞】hànsǎn 〈方〉 چتر آفتابی

【旱生动物】hànshēng dòngwù حیوان خشکی زی

【旱生植物】hànshēng zhíwù گیاه خشکی زی

【旱獭】hàntǎ 〈动〉 موش خرمای کوهی : 藏~ موش خرمای کوهی هیمالیائی

【旱田】hàntián مزرعهٔ خشك وبی آب(در مقابل شالی زار)

【旱象】hànxiàng علائم خشکی وبی آبی : ~环生。 علائم خشکی وبی آبی زیاد بچشم می خورد.

【旱鸭子】hànyāzi اشاره به کسی که شنا بلد نباشد

【旱烟】hànyān توتونی که در چپق های دراز چینی بکار می رود : ~袋 چپق دراز چینی

【旱灾】hànzāi خشکی، بی آبی

悍 hàn ①(勇猛) دلیر، شجاع، سلحشور : 一员~将 فرد سلحشور وشجاع ②(凶狠) درنده خو : 凶~ خشن، درنده خو، با خشونت ودرنده خوئی

【悍妇】hànfù زن بدخوی وخشن

【悍然】hànrán بطور جسارت آمیز، گستاخانه، باوقاحت آشکار : ~入侵 بطور جسارت آمیز تجاوز کردن / ~撕毁协议 باوقاحت آشکار موافقتنامه را پایمال کردن / ~不顾 با بی اعتنائی گستاخانه به...

【悍勇】hànyǒng شجاع وسلحشور

捍 hàn دفاع کردن، پا سداری کردن

【捍拒】hànjù دفاع و ایستادگی کردن

【捍卫】hànwèi دفاع کردن، پا سداری کردن، نگهبانی کردن : ~国家主权 از حق حاکمیت کشور دفاع کردن / ~革命成果 از دستآوردهای انقلاب محافظت کردن / ~民族经济权益 حقوق ومنافع اقتصاد ملی را حفظ کردن

【捍御】hànyù 〈书〉 پاسداری کردن، دفاع کردن

焊 hàn لحیم کردن، جوش دادن، جوشکاری کردن : 气~ باگاز جوش دادن

【焊缝】hànfèng درز جوش خوری

【焊工】hàngōng ①(焊接工人) کارگر جوشکار ②(焊接工作) جوشکاری

【焊花】hànhuā جرقه هائی که در هنگام جوش کاری به هر طرف می جهد

【焊剂】hànjì لحیم

【焊接】hànjiē جوشکاری، لحیم کاری : 电弧~ جوشکاری برقی / ~钢管 لولهٔ فولادی جوش خورده

【焊料】hànliào لحیم

【焊枪】hànqiāng تفنگ جوشکاری(که در جوش کاری بکار می رود)

【焊丝】hànsī سیم نازك فلزی مخصوص جوش کاری

【焊条】hàntiáo میلهٔ جوشکاری

【焊锡】hànxī قلع جوشکاری

【焊液】hànyè مایعی که در جوشکاری بکارمی رود

【焊油】hànyóu خمیر جوشکاری

菡 hàn

【菡萏】hàndàn 〈书〉 گل نیلوفر

頷 hàn 〈书〉 ①(下巴) چانه، زنخدان ②(点头) سر خود را تکان دادن

【頷首】hànshǒu 〈书〉 سر خود را تکان دادن : ~微笑 با لبخند سر خود را تکان دادن

憾 hàn تأسف، افسوس：引以为～ چیزی را مایهٔ تأسف خواندن / 我们为革命而死，死而无～。 مرگ در راه انقلاب برای ما تأسف ندارد.

【憾事】hànshì امر تأسف آور：终生～ امر تأسف آور برای بقیهٔ عمر کسی

撼 hàn تکان دادن：震～天地 زمین وآسمان را به لرزه در آوردن / 蚍蜉～树 کوشیدن مورچه ای برای تکان دادن درختی ــ کنایه از مسخره وار خود را بیش از ارزش واقعی ارزیابی کردن یا کار را خارج از توان خود انجام دادن

【撼动】hàndòng تکان دادن، به لرزه در آوردن

【撼天动地】hàn tiān dòng dì زمین و آسمان را به لرزه در آرودن ــ کنایه از پرصدا بودن یا قدرتمند بودن چیزی

翰 hàn 〈书〉①(羽毛；毛笔) پر مرغ، قلم مو：挥～ با قلم مو نوشتن ②(书信) نامه：华～ نامهٔ جناب عالی

【翰林】hànlín عضو آکادمی امپراطوری در چین قدیم：～书院 آکادمی امپراطوری در چین فئودالی

【翰墨】hànmò قلم مو و جوهر ــ کنایه از نوشته، نقاشی یا خطاطی

瀚 hàn پهناور، وسیع، بی‌کران：浩～无涯 پهناور وبی کران

【瀚海】hànhǎi بیابان بزرگ

hāng

夯 hāng ①(砸地基的工具) آلتی که بوسیلهٔ آن وبا ضربات متوالی بالا وپائین زمین را سفت می کنند، زمین کوب ②(打夯) زمین را کوبیدن وسفت کردن：把土～实 خاك را کوبیدن و سفت کردن

【夯歌】hānggē آهنگ هائی که کارگران ضمن زمین کوبی زمزمه می کنند

【夯具】hāngjù زمین کوب، زمین سفت کن

【夯土机】hāngtǔjī 〈建〉 دستگاه زمین کوب، دستگاه زمین سفت کن

háng

行 háng ①(行列) ردیف：排成两～ در دو ردیف صف کشیدن / 杨柳成～。 درخت های بید را در ردیف ها کاشتند. ②(排行) ارشدیت برادران و خواهران：你～几？ میان برادران وخواهرانتان شما چندمی هستید؟ / 我～三。 من سومی هستم. ③(行业) صنف شغلی：各～各业 اصناف ومشاغل / ～～俱全 هرنوع صنف و شغل / 改～ شغل خود را عوض کردن / 他干哪～？ شغلش چیست؟ / 他干一～爱一～。 هرکاری که اوبه دست می زند، شیفتهٔ آن می شود. ④(商号) تجارتخانه：银～ بانك / 商～ شرکت، تجارتخانه / 拍卖～ حراج خانه ⑤〈量〉：一～树 یك ردیف درخت / 四～诗句 دو بیت شعر

另见 xíng

【行帮】hángbāng 〈旧〉 اصناف

【行当】hángdang ①〈口〉(行业) صنف، شغل، کار ②〈剧〉 نوعی نقش نمایی که در اپرای سنتی چینی ایفاء می کنند

【行道】hángdao 〈方〉 صنف، کار، شغل

【行贩】hángfàn دوره گرد، دست فروش، خرده فروش

【行规】hángguī 〈旧〉 مقررات صنفی

【行行出状元】hángháng chū zhuàngyuan درهر شغل و صنف قهرمانی به عرصهٔ میدان می آید.

【行话】hánghuà زبان حرفه ای، اصطلاحات مخصوص یك صنف

【行会】hánghuì 〈旧〉 اصناف：～师傅 استادان صنفی / ～制度 سیستم اصناف

【行纪】hángjì بنگاه تجارتی دلال یا دلال

【行家】hángjiā کار شناس، استاد

【行距】hángjù فاصله بین ردیف ها

【行列】hángliè صفوف：排成整齐的～ در صفوف منظم صف کشیدن / 参加革命～ به صفوف انقلاب پیوستن

【行频】hángpín 〈电视〉 بسامد ردیفی

【行情】hángqíng نرخ روز بازار：～表 صورت نرخ روز بازار

【行市】hángshi نرخ روز بازار

【行手】hángshǒu 〈方〉 کار دان، اهل خبره، آدم وارد

【行伍】hángwǔ 〈旧〉 ارتش، صفوف ارتش：～出身 از ارتش برخاستن

【行业】hángyè صنف، کار شغل：服务～ اصناف خدماتی

【行业语】hángyèyǔ زبان حرفه ای، اصطلاحات مخصوص یك صنف

【行栈】hángzhàn انبار دلالان یا خرده فروشان

吭 háng گلو：引～高歌 با صدای بلند سرودن

另见 kēng

杭 Háng ①〈简〉(杭州) نام مخفف شهرهان چوء ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【杭纺】hángfǎng منسوجات مخصوص هان چوء

【杭剧】hángjù نوعی اپرای رایج در شهرهان چوء

【杭育】hángyō 〈叹〉 یا علی! یا هوا! بکش!

【杭州】Hángzhōu شهرهان چوء واقع در شرق چین

绗 háng بخیه های بزرگ زدن، دوختن با بخیه های بلند：～被子 دوختن لحاف با بخیه های بلند

航 háng ①(船) کشتی، قایق ②(航行)(指船只) کشتی رانی؛(指飞机) پرواز：夜～(指船只) کشتی رانی در شب；(指飞机) پرواز شب / 民～ هواپیمائی کشوری / 首～(指船只) اولین سفر دریائی；(指飞机) اولین پرواز

【航班】hángbān ①(定期航行) پرواز طبق جدول ساعات ②(航次) شمارهٔ پرواز

【航标】hángbiāo 〈航海〉 علامت راهنمائی دریانوردی：～灯 چراغ راهنمائی، دریا نوردی

【航测】hángcè 〈简〉(航空测量) مساحی یا نقشه برداری هوائی

【航程】hángchéng مسافت کشتی رانی: ~记录器 مسافت سنج

【航船】hángchuán ①(内河近程班船) کشتی هایی که در رود خانه ها بین شهر های داخلی رفت وآمد می‌کنند ②(轮船) کشتی

【航次】hángcì ①(出航编号) شماره پرواز هواپیمائی یا کشتی ②(出航次数) تعداد پرواز یا حرکت کشتی ②شماره کشتی رانی

【航道】hángdào مسیر کشتی رانی: 主~ مسیر اصلی کشتی رانی/重要的国际~ خط مسیر های مهم جهانی کشتی رانی

【航海】hánghǎi دریانوردی: ~法规 قوانین دریانوردی/~罗盘 قطب نمای دریانوردی/~日志 (دفتر) روزنامه دریانوردی/~天文学 نجوم دریانوردی/~天文历 تقویم نجومی دریانوردی/~用语 اصطلاحات دریانوردی/~仪器 آلات ووسایل دریانوردی

【航迹】hángjì 〈航空〉 مسیر پرواز، رد پرواز

【航空】hángkōng هواپیمائی: 民用~ هواپیمائی کشوری/农业~ هواپیمائی کشاورزی/~版 چاپ هوائی/~保险 بیمه هواپیمائی/~病 بیماری ناشی از پرواز در هوا/~标塔 برج راهنمای هواپیمائی/~磁测 مساحی یا نقشه برداری مغناطیسی هوائی/~地图 نقشه هوایی/~发动机 موتور هواپیما/~法 قانون هواپیمائی/~港 بندر هوائی(مربوط به هواپیما)/~工程 مهندسی هواپیمائی/~公司 شرکت هواپیمائی/~工业 صنایع هواپیمائی/~货运 باربری هواپیمائی/~机械员 مکانیك هواپیما/~俱乐部 باشگاه ورزش های هوائی/~力学 مکانیك هوائی/~联运 حمل ونقل هوائی/~煤油 نفت سفید هواپیما/~模型 ماکت هواپیما/~母舰 کشتی هواپیمابر/~器 وسایل پرواز(مانند هواپیما، بالون وغیره)/~气象台 ایستگاه هواشناسی هواپیمائی/~气象学 هواشناسی هواپیمائی/~汽油 بنزین هواپیما/~器材 وسایل هواپیمائی/~燃料 سوخت هواپیما/~日志 (دفتر) روزنامه هواپیمائی/~摄影 عکس برداری هوائی/~天文历 تقویم نجومی هواپیمائی/~通信 مکاتبات هوائی/~体育运动 ورزش های هوائی/~线 خط هواپیمائی/~协定 موافقت نامه هواپیمائی/~信 نامه یا پست هوائی/~学 علم هواپیمائی/~学校 مدرسه هواپیمائی/~学院 انستیتوی مهندسی هواپیمائی/~医药 علم پزشکی وداروسازی هواپیمائی/~邮件 پست هوائی/~运输 حمل ونقل هوائی

【航空兵】hángkōngbīng 〈军〉 سرباز نیروی هوائی: ~部队 واحد های نیروی هوائی

【航路】hánglù مسیر هواپیمائی یا دریانوردی: ~标志 علامت های مسیر هواپیمائی یا دریانوردی

【航摄仪】hángshèyí 〈航空〉 دور بین عکاسی هوائی 又作"航空照相机"

【航速】hángsù سرعت هواپیما یا کشتی

【航天】hángtiān فضا نوردی: ~舱 کابین فضانوردی/~飞机 هواپیمای فضا پیما/~技术 فن فضانوردی/~通信 مخابرات فضانوردی/~器 وسایل فضاپیما/~学 علم فضانوردی/~医学 پزشکی فضانوردی/~员 فضانورد/~站 ایستگاه فضانوردی

【航图】hángtú نقشه دریانوردی

【航务】hángwù امور دریانوردی

【航线】hángxiàn خطوط کشتی رانی یا هواپیمائی: 国际~ خطوط بین المللی کشتی رانی یا هواپیمائی/内河~ خطوط کشتی رانی رودخانه ای

【航向】hángxiàng خط مسیر کشتی یا هواپیما: 改变~ خط مسیر را تغییر دادن/~指示器 دستگاه نشان دهنده مسیر

【航行】hángxíng ①(在水里行驶) کشتی رانی: 内河~ کشتی رانی رودخانه ای/~期 مدت کشتی رانی ②(飞行) پرواز: 空中~ پرواز هواپیما/~半径 شعاع پرواز هواپیما

【航行灯】hángxíngdēng چراغ کشتی رانی یا هوا پیمائی

【航运】hángyùn کشتی رانی: ~保险 بیمه کشتی رانی/~公司 شرکت کشتی رانی

hàng

沆 hàng 〈书〉

【沆瀣】hàngxiè مه وغبار در عصر

【沆瀣一气】hàng-xiè yī qì تبانی کردن، گاوبندی کردن

巷 hàng

另见 xiàng

【巷道】hàngdào 〈矿〉 تونل: ~掘进机 بولدوزر تونل زنی

hāo

蒿 hāo

【蒿莱】hāolái 〈书〉 کنایه از علف های هرزه پرپشت

【蒿目】hāomù به فاصله دور نگریستن

【蒿子】hāozi 〈植〉 گیاه خاراگوش

【蒿子杆儿】hāozigānr 〈植〉 "Crown daisy chrysanthemum" نوعی سبزی بنام

薅 hāo (علف هرزه و...را) کشیدن

【薅草】hāocǎo وجین کردن

嚆 hāo

【嚆矢】hāoshǐ 〈书〉 ①(带响声的箭) تیر با صفیر، تیر با صدای مخصوص ②(先行者) پیش قدم، پیش آهنگ ③(开端) ابتدای امر

háo

号 háo ①(大声叫唤) فریاد، داد وبی داد راه انداختن: 呼~ فریاد کشیدن/北风怒~。باد شمال زوزه کشان بطور رقت انگیز می وزید. ②(大声哭) شیون کردن: 哀~ کشیدن گریستن، شیون کردن

另见 hào

【号呼】háohū با صدای بلند فریاد کشیدن
【号叫】háojiào فریاد زدن، زوزه کشیدن
【号哭】háokū زارزار گریستن، شیون کردن
【号丧】háosāng در مراسم عزاداری شیون کردن
【号啕】háotáo با صدای بلند شیون کردن، زارزار گریستن :~大哭 بلند شیون کردن

蚝 háo (Oyster) نوعی صدف خوراکی
【蚝油】háoyóu سوسی که از اینگونه صدف خوراکی درست می‌شود

毫 háo ①(细长的毛) موی لطیف ودراز : 狼~笔 قلم مو که باموی گرگ ساخته می شود ②(毛笔) قلم مو: 挥~ با قلم مو نوشتن یا نقاشی کردن ③(一点儿)[用于否定式]: هیچ؛ بسیار اندك ~不足怪 بهیچوجه تعجب نداشتن /~不动摇 یك ذره هم متزلزل نبودن /~无道理 هیچ دلیل نداشتن /~无顾虑 عاری از هرگونه واهمه (از چیزی یا کسی) /~不怀疑 هیچ شکی نداشتن /~不利己,专门利人 فدا کاری کامل برای دیگران بدون هرگونه اندیشه به خود /~不踌躇 هیچ تردید و دودلی نداشتن ④[长度或重量单位] (واحد طول یا وزن) : میلی ⑤[中国长度单位] = (واحد طول چینی) «هاو» ~米 میلی متر ⑥[中国重量单位] (واحد وزن چینی) «هاو» ۱/۳ دسی میلی متر = ۰،۰۰۵ گرام
【毫安】háo'ān 〈电〉 میلی آمپر :~表 میلی آمپر سنج
【毫巴】háobā 〈气〉 واحد فشار جو برابر یك هزارم «بار»
【毫发】háofà 〈书〉[多用于否定式] مولی، ذره ای :~不爽 بدون کوچکترین تفاوت، بسیار دقیق
【毫伏】háofú یك هزارم ولت، میلی ولت :~计 میلی ولت سنج
【毫克】háokè یك هزارم گرام، میلی گرام
【毫厘】háolí ذره ای :~不差 بدون کوچکترین اشتباه، کاملا صحیح
【毫毛】háomáo موی لطیف بدن انسان :敌人的诬蔑无损于我们一根~。 تهمت های دشمن نمی تواند حتی به موئی از بدن ما صدمه بر ساند.
【毫米】háomǐ یك هزارم متر، میلی متر :~波〈电〉 موج میلی متر
【毫秒】háomiǎo یك هزارم ثانیه، میلی ثانیه
【毫升】háoshēng یك هزارم لیتر، میلی لیتر
【毫微法】háowēifǎ 〈电〉 یك هزارم میکرون فاراد
【毫微米】háowēimǐ یك هزارم میکرون
【毫微秒】háowēimiǎo یك هزارم میکرون ثانیه
【毫无二致】háo wú èr zhì بدون کوچکترین تفاوت، درست همین چیز
【毫针】háozhēn 〈中医〉 سوزن کوچکی که در طب سوزنی بکار می رود
【毫子】háozi 〈方〉 سکهٔ نقره (پول خرد در زمان قدیم چین)

嗥 háo زوزهٔ شغال یاگرگ

貉 háo
另见 hé
【貉绒】háoróng پوستین راکون
【貉子】háozi راکون

豪 háo ①(才能超众之人) شخص بسیار با نفوذ یا با استعداد :文~ شخصیت بزرگ در رشتهٔ ادبیات ②(气魄大) دلیر و بی‌باك، آزاد وبی قید وبند :~饮 بی بند وبار باده نوشیدن / ③(强横) مستبد، ظالم :巧取~夺 به حیله ~雨 باران سیل آسا / یا به زور به چنگ آوردن ~土 مستبد محلی
【豪侈】háochǐ بیش از حد ولخرج
【豪夺】háoduó (اموال را) به زور وقدرت ربودن
【豪放】háofàng با شهامت وآزاد وبی بند وبار :~的性格 طبع آزاد وبی بند وبار
【豪富】háofù ①(有钱有势) بانفوذ وثروتمند ②(有财势的人) شخص با نفوذ وثروتمند
【豪贵】háoguì ①(指有钱有势) پولدارو متنفذ ②(有钱有势的人) آدم پولدار ومتنفذ
【豪横】háohèng مستبد، ظالم، زورگو
【豪华】háohuá مجلل، لوکس، با شکوه :~的饭店 هتل مجلل
【豪杰】háojié قهرمان، صاحب توانائی فوق العاده
【豪举】háojǔ حرکت دلیرانه، عمل کریمانه
【豪迈】háomài با شهامت وبخشنده، قهرمانانه : ~的气概 روحیهٔ قهرمانانه، شهامت /~的誓言 قسم شهامت آمیز /~地说 باغرور وافتخار اظهار داشتن /以~的步伐跨入新的一年 باغرور واطمینان به سال نوینی پا گذاشتن
【豪门】háomén خانوادهٔ ثروتمندو بانفوذ :~大族 خانوادهٔ بزرگ ثروتمندو بانفوذ
【豪奴】háonú نوکری که با اتکاء به صاحب پولدار ومتنفذش ظلم می‌کرد
【豪气】háoqì روحیهٔ قهرمانانه
【豪强】háoqiáng ①(强横) مستبد و ظالم، زورگو ②(强横的人) شخص مستبد الرأی وظالم
【豪情】háoqíng احساسات بلند وعالی :~满怀 پراز غرور وحرارت /~壮志 احساسات عالی وآرزوهای بزرگ
【豪商】háoshāng تاجر ثروتمند و متنفذ
【豪奢】háoshē بسیار عیاش و ولخرج
【豪绅】háoshēn اعیان مستبد
【豪士】háoshì شخص برجسته و ممتاز
【豪爽】háoshuǎng سرراست وبا صراحت
【豪侠】háoxiá 〈旧〉①(勇敢而有义气) دلاور وجوانمرد ②(指人) آدم دلاور وجوانمرد
【豪兴】háoxìng شادمانی، علاقهٔ شدید
【豪言壮语】háoyán-zhuàngyǔ اظهارات پراز غرور وافتخار
【豪雨】háoyǔ باران شدید
【豪猪】háozhū خارپشت کوهی
【豪壮】háozhuàng با شکوه وقهرمانانه :~的事业 امر با شکوه وقهرمانانه /~的声音 صدای محکم وقوی
【豪纵】háozòng بی بند وبار عمل کردن
【豪族】háozú خانوادهٔ مرفه و متنفذ

壕 háo ①(护城河) خندق ②(壕沟) سنگر : 掘 ~ سنگر کندن/防空 ~ پناهگاه ضد هوائی

【壕沟】háogōu ①〈军〉سنگر ②(沟渠) نهر، راه آب

【壕堑】háoqiàn سنگر

【壕堑战】háoqiànzhàn 〈军〉جنگ سنگری

嚎 háo زوزه کشیدن، شیون کردن : 狼 ~ زوزهٔ گرگ

【嚎叫】háojiào فریاد زدن، زوزه کشیدن

【嚎哭】háokū زارزار گریستن

【嚎丧】háosāng در مراسم عزاداری شیون کردن

【嚎啕】háotáo زارزار گریستن، شیون کردن

hǎo

好 hǎo ①(优良的) خوب، نیك، نیکو، پسندیده : 看 ~ او خوب فارسی 。/他的波斯语说得很 ~ زیبا، قشنگ، دیدنی/这支歌很 ~ 听。این آهنگ بسیار شنیدنی است./这个菜很 ~ 吃。این غذا بسیار خوشمزه است. ②(友好的) دوستانه، محبت آمیز : ~ 朋友 دوست صمیمی/他们对我真 ~。آنها به من خیلی محبت کردند./这两个孩子又 ~ 了。این دو بچه دو باره باهم دوست شدند. ③(健康；痊愈) سلامت بودن، بهبود یافتن : 您 ~ ! سلام!/我的病 ~ 了。حالم خوب شد. ④[用在动词后，表示完成或达到完善]: 工具都准备 ~ 了。وسایل کار آماده است./坐 ~ 吧，要开会了。سرجای تان بنشینید، جلسه شروع می شود./把工作做 ~ کار را بنحواحسن انجام دادن ⑤[表示赞许、同意、结束、不满等语气]: ~，就这么办。بسیار خوب، همینطور باشد./~，不要再说了。بس است، دیگر حرف نزنید./~，这下可麻烦了。ببین، ماحالا به زحمت افتاده ایم. ⑥(容易) آسان بودن : 这个问题 ~ 回答。جواب این سؤال آسان است./这本书可不 ~ 买。این کتاب حالا کم یاب است./暖瓶放在这儿 ~ 拿。راحتتر است که ترموس را از اینجا برداریم. ⑦(以便) تااینکه : 今天早点儿睡，明儿 ~ 早起赶火车。امشب زود بخوابیم تا فردا صبح زود برخیزیم وبه قطار برسیم./告诉我她的地址，我 ~ 找她。آدرس او را بمن بگوئید تا او را پیدا کنم. ⑧[表示程度数量等]: 今天 ~ 冷啊! هوای امروز چقدر سرد است!/~ 大的工程! چه پروژهٔ بزرگی است!/~ 几个月 چندین ماه/~ 半天 مدت طولانی ⑨[用在形容词前面，问数量或程度]: 火车站离这儿 ~ 远? از اینجا تا ایستگاه راه آهن چقدر راه است؟ ⑩〈方〉(应该；可以) باید، ممکن است : 我 ~ 进来吗? اجازه هست که داخل شوم؟/时间不早了，你 ~ 走了。دیروقت است. تو باید بروی. ⑪〈套〉~ 走! خدا حافظ!
另见 hào

【好办】hǎobàn برای انجام دادن آسان بودن : 这事 ~。این کار آسان است./这事不 ~。این کار آسان نیست. این کار پر دردسری است.

【好比】hǎobǐ شبیه بودن، مانند بودن : 军民关系 ~ 鱼水关系。ارتباط بین ارتش ومردم درست مانند ارتباط بین ماهی وآب است.

【好不】hǎobù 〈副〉[表示程度深，并带感叹语气]: 人来人往，~ 热闹! با این انبوه مردمی که می آیند ومی روند، اینجا چه جای شلوغی است!/他们见了面，~ 欢喜。آنها وقتی یکدیگر را دیدند، چقدر خوشحال شدند!

【好吃】hǎochī خوشمزه، لذیذ

【好丑】hǎochǒu 〈方〉①(好坏) خوب وبد ②(无论如何) به هر حال، در هر صورت

【好处】hǎochù فایده، سود، مزایا : 对革命事业有 ~ برای انقلاب فایده داشتن/计划生育 ~ 多。برنامهٔ تنظیم خانواده فواید زیادی دارد./您每天做点户外运动会有 ~。هرروز کمی ورزش در هوای آزاد برای شما مفید خواهد بود.

【好歹】hǎodǎi ①(好坏) خوب وبد : 不知 ~ در تشخیص خوب از بد عاجز بودن، حق شناس نبودن ②(危险；不幸) خطر، مصیبت : 万一她有个 ~，这可怎么办。اگر خدا نکرده حادثه ای برای او پیش آید چه کنم؟ ③(无论如何) به هر حال، هرچه باشد : ~ 试试看。هرچه باشد، امتحان کنیم./他要是在这里，~ 也能拿个主意。اگر او اینجابود، پندی به ما می داد. ④(将就): 别做菜了，~ 吃点就得了。شما غذای دیگری تهیه نکنید، ما هرچه هست می خوریم.

【好端端】hǎoduānduān در حالت کاملا خوب، موقعی که همه چیز روبراه است : ~ 的，怎么生起气来了? همه چیزش که روبراه بود، پس چرا اوقاتش تلخ شد؟/~ 的一座花园被弄得不成样子了。یك باغ خوب وآباد را کاملا خراب کرده اند.

【好多】hǎoduō ①(许多) بسیار زیاد، تعداد زیاد : ~ 人 جمعیت بزرگ/~ 东西 اشیای زیاد ②〈方〉(多少) چند، چقدر : 今天到会的有 ~ 人? چند نفر در جلسهٔ امروز حضور داشتند؟

【好感】hǎogǎn نظر مساعد، خاطرهٔ خوب : 对他有 ~ نسبت به او نظر مساعد داشتن/给人 ~ خاطرات خوب از خود باقی گذاشتن

【好过】hǎoguò ①(日子容易过) زندگی راحت داشتن، مرفه بودن : 她家的日子这几年越来越 ~ 了。خانواده اش در این چند سال اخیر روز بروز مرفه تر شده است./反动政权内外交困，日子很不 ~。این رژیم ار تجاعی با مشکلات داخلی وخارجی روزگار سختی رادر پیش دارد. ②(好受) احساس راحتی داشتن : 他吃了药，觉得 ~ 一点儿了。او دارو خورد وکمی احساس راحتی کرد.

【好汉】hǎohàn قهرمان، مرد، مرد شجاع : 不到长城非 ~。کسی که دیوار چین را ندیده، قهرمان نیست./~ 做事 ~ 当。مرد واقعی شجاعت آنرا دارد که عواقب کردهٔ خود را بپذیرد.

【好好儿】hǎohǎor ①(情况正常) در حالت کاملا عادی : 电话刚才还是 ~ 的，怎么就坏了? این تلفن تا لحظه ای پیش خوب بود، چه شد که حالا کار نمی کند؟ ②(尽力) با تمام سعی وکوشش : ~ 想一想。بادقت فکر کنید./把这房间 ~ 打扫一下。این اطاق را خوب تمیز کنید./我得 ~ 谢谢您。من واقعا از شما سپاسگزارم./咱俩 ~ 聊一聊。بیا مفصلا باهم صحبت کنیم.

【好好先生】hǎohǎo xiānshēng کسی که سعی می کند

هیچکس را نرنجاند

【好话】hǎohuà ①(表扬的话)تمجید، کلمهٔ تحسین آمیز: 给他说句~。/به نفع او حرفی بزنید! 不要听了一些~就沾沾自喜。وقتی که حرف های تحسین آمیز را شنیدید، نباید از خود راضی شوید. ②(好听的话)حرفهای خوش: ~说尽，坏事做绝 هرنوع حرف خوش زدن وهرنوع کار پست وپلید را انجام دادن

【好几】hǎojǐ ①[表示零数]اند، اندی: 三十~ سی سال واندی ②[表示多]چند، چندین: ~倍 چند برابر

【好久】hǎojiǔ ①(很久)مدت زیاد، مدت طولانی ②〈方〉(多久)چه مدتی: 这要学~才学得会? چه مدتی لازم است تا یاد بگیرم؟

【好家伙】hǎojiāhuo 〈叹〉[表示惊讶或赞叹]خدایا، عجب: ~，真快! عجب، چه سرعتی! /~他们一天足足走了一百里地。عجب! آنها روزی صد «لی» راه رفتند.

【好景不长】hǎojǐng bù cháng روزگار خوش زیاد طول نمی‌کشد.

【好看】hǎokàn ①(美观)زیبا، قشنگ، دیدنی، شیك: 您的帽子真~! کلاه شما بسیار شیك است. ②(有趣)جالب: 这本小说很~。این رمان بسیار جالب است. ③(脸上有光彩)آبرومند، افتخارآمیز: 为这点小事吵架，多不~。دعوا برسر چنین چیز ناقابلی باعث آبروریزی شما خواهد شد. /儿子立了功，我这作母亲的脸上也~。چون پسرم خدمات شایسته ای انجام داده است، من که مادرش هستم، در افتخارات او شریك هستم. ④(难堪)در محظور قرار گرفتن: 等着吧! 有他~的。مطمئن باش که او بزودی در محظور قرار خواهد گرفت. /让我也上台表演，这不是要我的~吗? چی! من هم بروم روی صحنه، می‌خواهی خودم را دست بیندازم؟

【好赖】hǎo-lài 见"好歹"①②③

【好了疮疤忘了痛】hǎole chuāngbā wàngle tòng پس از التیام جراحت درد اولی را از یاد بردن

【好脸】hǎoliǎn 〈口〉قیافهٔ خندان

【好孬】hǎonāo 〈方〉①(好坏)خوب وبد ②(无论如何)در هر صورت

【好评】hǎopíng تفسیر مساعد، نظر مساعد: 博得读者~ نظر مساعد خوانندگان را به خود جلب کردن /对他颇有~ نسبت به او نظر مساعد داشتن

【好球】hǎoqiú خوب بازی کردند، شوت خوب، براوو، مرحبا، به‌به

【好儿】hǎor ①(恩惠)لطف ومهربانی ②(好处)سودو منفعت

【好人】hǎorén ①(品行好的人)آدم خوش سیرت، آدم صالح، خوش اخلاق: ~好事 مردم خوش اخلاق وکار های نیك ②(没病的人)آدم سالم ③(老好人)کسیکه می کوشد با دیگران جور درآید: ~主义 با همه روابط حسنه داشتن به بهای فدا کردن اصول

【好人家】hǎorénjiā ①(清白的人家)خانوادهٔ شرافتمندانه ②(良家妇女)خانم ها از خانوادهٔ اشراف ③(富有的人家)خانوادهٔ مرفه

【好日子】hǎorìzi ①(吉利的日子)روز های فرخنده وخجسته ②(办喜事的日子)روز ازدواج ③(美好的生活)روزگار خوب، زندگی خوش: 过~ زندگی خوش داشتن، با خوشبختی وسعادت زندگی کردن

【好容易】hǎoróngyì با زحمات زیاد، مشکلات زیاد داشتن: 我~才找到您。من بزحمت زیاد شما را پیدا کردم. /~才把他叫醒。به زحمت توانستم او را بیدار کنم. 又作"好不容易"

【好生】hǎoshēng ①(很)بسیار، بی نهایت: ~奇怪! عجب، چه کاری است! /这个人~面熟。این آدم بسیار آشنا به نظر می آید. ②〈方〉(好好儿地)بخوبی، بادقت: ~拿着。با دقت آنرا ببرید. 或 مواظب چگونگی حمل آن باش. /~想一想。با دقت خوب فکر کنید.

【好声好气】hǎoshēng-hǎoqì 〈口〉با مهربانی

【好使】hǎoshǐ خوب کار کردن، آسان بودن در بکاربرد چیزی: 这把锁很~。این قفل خوب کار می کند. /这支笔挺~。این قلم خوب می نویسد(یا خوش دست است). /这架录音机很~。این دستگاه ضبط صوت خوب کار می کند.

【好事】hǎoshì ①(好事情)کار نیك: 为群众做~ برای مردم کار های نیك انجام دادن ②〈旧〉(慈善的事情)کارخیریه ③(喜庆的事)کار هائی مربوط به ازدواج، تجلیل روز تولد... 另见 hàoshì

【好事多磨】hǎoshì duō mó راه خوشبختی همیشه پراز دشواری ها است.

【好手】hǎoshǒu دست ماهر، کاردان: 做针线活儿，她可是把~。او در سوزن دوزی مهارت دارد.

【好受】hǎoshòu حال(کسی) بهتر شدن، بهتر احساس کردن: 病人~多了。حال بیمار خیلی بهتر شد. /白天太热，夜里还~点儿。روز خیلی گرم است، اما شب کمی بهتر است. /你别说了，他心里正不~呢! دیگر حرف نزن، ایشان خیلی ناراحت است!

【好说】hǎoshuō ①〈套〉[用在别人向自己致谢或恭维自己时，表示不敢当]: 给您添麻烦了。——~，~。مزاحم شما شدم. ـ خواهش می کنم. ②〈套〉[表示应允]: 晚饭后帮我修修自行车行吗? ——~~。آیا می توانید بمن کمك کنید که پس از شام دوچرخه ام را تعمیر کنید؟ ـ با کمال میل

【好说歹说】hǎoshuō-dǎishuō برای قانع کردن کسی به هر وسیله‌ای متوسل شدن

【好说话儿】hǎoshuōhuàr مهربان، حاضر به خدمت: 王大爷~，求求他准行。عمو«وانگ» بسیار مهربان است، اگر از ایشان کمك بخواهید، حتما به شما کمك خواهد کرد.

【好似】hǎosì مانند...بودن، شبیه...بودن: 大坝~铜墙铁壁，拦住了洪水。این سد همچون دیواری آهنین جلوی سیلاب را می گیرد.

【好天儿】hǎotiānr هوای آفتابی: 这些衣服~要拿出去晒晒。وقتی که هوا آفتابی شد، باید این لباس ها را بیرون ببرید تا آفتاب بخورد.

【好听】hǎotīng دل نشین، شیرین، شنیدنی: ~的话 حرف های شیرین /这支歌很~。این آواز بسیار دل نشین است. /他说得

比唱得还~。چرب زبانی اش از آوازش خوشتر است.
【好玩儿】hǎowánr جالب، سر گرم کننده :颐和园~极了。قصر تا بستان بسیار جالب است./这小孩挺~。این بچه بسیار بانمك است./这不是~的! این شوخی که نیست!
【好闻】hǎowén (بوی) خوش، معطر
【好戏】hǎoxì ①(好看的戏)نمایش دیدنی ②〈讽〉مسخره های حسابی:这回可有~看了! ما مسخره های حسابی تماشا خواهیم کرد!(حالتی کنایه آمیز)
【好像】hǎoxiàng مثل اینکه...:他们~是多年的老朋友。مثل اینکه آنها سالهاست باهم آشنائی دارند./~要下雨。مثل اینکه باران می خواهد ببارد./她们俩相处得~亲姐妹一样。این دو همچون دو خواهرتنی باهم صمیمی اند.
【好笑】hǎoxiào خنده دار، مضحك، مسخره آمیز:有什么~的?این که خنده ندارد./又好气又~ دریك زمان هم آزار دهنده وهم مضحك بودن
【好些】hǎoxiē تعداد زیاد:他买了~东西。او چیز های زیادی خرید.
【好心】hǎoxīn نیت خوب، خیر خواهی:她是一片~。نیت او خیرخواهانه بود./我决不辜负您的一片~。من خیر خواهی های شما را مسلما پاسخ می دارم وارج می نهم./~当作驴肝肺 خیر خواهی کسی را بدخواهی تعبیر کردن
【好样儿的】hǎoyàngrde〈口〉آدم (مرد یا زن) نمونهٔ خوب، عالی:你们个个抢重活干,真是~的。همهٔ شما ما یلید سنگین ترین کار رابعهده بگیرید، این واقعا قابل تحسین است./是~,就站出来说吧。اگرتو مردی، بیا جلو حرفت را بزن!
【好一个】hǎoyīge چه...!:~正人君子! چه آدم باشرفی!(عبارت کنایه آمیز)/~英雄! چه قهرمانی!
【好意】hǎoyì خیر خواهی، لطف ومحبت:不怀~ سوء نیت داشتن/谢谢您的~。از لطف شما متشکرم./~相劝 بانیت خوب نصیحت کردن
【好意思】hǎoyìsi [多用于反诘句中] جسارت داشتن، پررویی کردن:做了这种事,亏他~说呢! چه آدم پررونی است که بدون پروا از چنین کار بدی صحبت می کند.
【好在】hǎozài خوشبختانه:~他伤势不重。خوشبختانه زخم او عمیق نبود./~没有出事故。خوشبختانه حادثه ای پیش نیامد./下雨不要紧,~我有伞。اگر باران بیاید، اشکالی ندارد، همراه خود چتر دارم.
【好转】hǎozhuǎn بهبود یافتن:形势~。اوضاع بهبود یافت./他的病情~。حال او بهتر شد.

郝 Hǎo 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

hào

号 hào ①(名称)نام:绰~ نام مستعار، نام خودمانی/国~ نام سلسله ای امپراطوری/年~ نام سال های سلطنتی امپراطوران ②(别名)اسم دیگری:孔明是诸葛亮的~。«کونگ مینگ» اسم دیگر«جوگه لیانگ» است. ③(商店)تجارتخانه:分~ شعبه تجارتخانه/商~ تجار تخانه/银~ بانك ④(标志)علامت(از شرکتی)/ای:问~ علامت سؤال/加~ علامت اضافه/暗~ رمز/举火为~ بعنوان علامت آتش روشن کردن ⑤(排定的次序)شماره:三~楼 عمارت شمارهٔ ۳/编~ عدد سلسله ای ⑥(等级)اندازه،:这鞋小了一~。این کفش یك شماره کوچکتر است./头~战犯 جنایتکار جنگی شمارهٔ یك ⑦(日子)روز:今天几~? امروز چندم ماه است؟ —— 十三~。— سیزدهم. ⑧(命令)امر، فرمان:发~施令 فرمان صادر کردن ⑨(喇叭)نوعی شیپور صدفی/螺~ شیپور/小~ شیپور ارتشی/军~ شیپور/吹熄灯~ شیپور خاموشی ⑩(号声)صدای شیپور:熄灯~ صدای شیپور خاموشی/吹起床~ شیپور بیداری زدن ⑪(标上记号)علامت گذاشتن:~房子 بر خانه ها علامت گذاشتن ⑫(诊脉)نبض گرفتن:~脉 نبض گرفتن ⑬〈量〉[用于人数]:آدم، فرد:一百多~人 بیش از صد نفر ⑭(指人员)بیمار:病~ شخص بیمار ⑮(种,类)نوع، رقم:这~人甭理他。با این نوع شخص سر وکار نداشته باش.
另见 háo
【号兵】hàobīng〈军〉شیپورچی در ارتش
【号称】hàochēng ①(名义上是)ادعائی، اسمی:敌军~一万二千人,实际上只有七千人。تعداد ادعائی افراد نیروی دشمن ۱۲ هزار نفر بود، در حالیکه بیش از ۸ هزارنفر نبودند./—切~强大的反动派都只不过是纸老虎。تمام مرتجعینی که دم از قدرت می زنند ببرهای کاغذی بیش نیستند. ②(以某名著称)به...مشهور بودن:四川~天府之国。استان «سی چوان» به سرزمین وفور مشهور است.
【号灯】hàodēng چراغ علامت در کشتی
【号角】hàojiǎo ①(能吹出声音的角)شیپور، شاخ حیوان بعنوان شیپور ②(号角的声音)صدای شیپور:吹响进军的~ شیپور لشگر کشی زدن
【号令】hàolìng امر، دستور شفاهی
【号码】hàomǎ شماره:电话~ شمارهٔ تلفن/~机 ماشین شماره گذاری
【号脉】hàomài〈中医〉نبض گرفتن
【号牌】hàopái پلاك یا تابلوئی که روی آن عدد نوشته شده باشد
【号旗】hàoqí پرچم علامت در کشتی
【号手】hàoshǒu شیپورچی
【号数】hàoshù شماره
【号外】hàowài شمارهٔ فوق العادهٔ روزنامه
【号型】hàoxíng (برای کلاه، کفش ولباس) مدل، نوع، اندازه
【号衣】hàoyī〈旧〉لباس نوکری یا ارتشی شماره دار در قدیم
【号召】hàozhào دعوت به...کردن:响应~ به دعوت کسی پاسخ مثبت دادن/~书 بیانیهٔ دعوت
【号子】hàozi نوعی آواز که کارگران هنگام انجام کار سنگین و دسته جمعی با رهبری یك نفر می خوانند

好 hào ①(喜爱)دوست داشتن، علاقه داشتن:虚心~学 متواضع ومشتاق به آموزش بودن/~管闲事 فضولی کردن/各

有所～。علاقه به خودنمائی 表现～/هرکس ذوق خاصی دارد.
②(常容易)مستعد بودن：～晕船 مستعد ناخوشی دریائی داشتن
～伤风/مستعد سرماخوردگی بودن
另见 hǎo

【好吃懒做】hàochī-lǎnzuò علاقه به خوردن داشتن واز انجام کار امتناع ورزیدن، شکمو و تنبل بودن

【好大喜功】hàodà-xǐgōng عاشق جلالت وپیروزی بودن

【好高务远】hàogāo-wùyuǎn در آموزش خیال کسب چیزی داشتن که در دسترس نباشد 又作"好高骛远"

【好客】hàokè مهمان نواز بودن

【好奇】hàoqí کنجکاو بودن：～心 کنجکاوی

【好强】hàoqiáng مشتاق انجام کاربه بهترین نحو بودن

【好色】hàosè (مرد) شهوت پرست

【好胜】hàoshèng کوشش کردن برای پیشی گرفتن بر دیگران

【好事】hàoshi فضول، مداخله：～之徒 آدم فضول، نخود هر آش
另见 hǎoshì

【好为人师】hào wéi rén shī علاقه‌مندی به درس عبرت به دیگران آموختن

【好恶】hào-wù تمایل و تنفر، میل و بی میلی، سلیقه：翻译时不可根据自己的～改变原文意思。هنگام ترجمه مترجمان نباید اصل متن را بر حسب سلیقهٔ خود تغییر دهند.

【好逸恶劳】hàoyì-wùláo تن پروری و از کار تنفر داشتن

【好战】hàozhàn جنگجو، جنگ طلب：～分子 عناصر جنگجو

【好整以暇】hào zhěng yǐ xiá در حین رو برو شدن با کار های فوری خود را آرام وخونسرد نگهداشتن

耗 hào ①(减损)مصرف کردن：～了不少粮食 مقدار زیادی از غله را مصرف کردن/～资百万 یك میلیون «یوان» را مصرف کردن/锅里的水快～干了。آب به سبب جوشیدن دیگ بزودی خشك می شود. ②(磨蹭)بیهوده وقت تلف کردن：别～了，快走吧！بیهوده وقت تلف نکنید، زود بروید! ③(坏消息)خبر بد：噩～ خبر غم انگیز وفات نزدیکان یا دوستان/死～ خبر وفات کسی

【耗电量】hàodiànliàng اندازهٔ مصرف برق

【耗费】hàofèi مصرف کردن، تلف کردن：～大量时间和金钱 وقت وپول زیادی به مصرف رساندن

【耗竭】hàojié تماما مصرف کردن یا تلف کردن：兵力～ تلف شدن نیروی ارتش

【耗尽】hàojìn تماما مصرف کردن یا تلف کردن：～心血 انرژی خود را تماما مصرف کردن/～体力 نیروی جسمی خود را به ته کشاندن

【耗散】hàosǎn بتدریج فرسودن یا مصرف کردن

【耗散】hàosàn 〈物〉(فیزیك) اتلاف

【耗损】hàosǔn تلف کردن، ضایع کردن، خسارت وارد کردن：减少粮食在运输中的～ کاستن از ضایعات غله در راه حمل ونقل بار/～精神 تلف کردن نیروی کاری کسی را آن کاستن

【耗资】hàozī پول وسرمایه را مصرف کردن

【耗子】hàozi 〈方〉موش：～药 مرگ موش

浩 hào بزرگ، وسیع، باشکوه

【浩博】hàobó زیاد، وافر، غنی

【浩大】hàodà بسیار بزرگ، عظیم، باشکوه：声势～的游行 تظاهرات با شکوه/工程～ پروژهٔ عظیم

【浩荡】hàodàng پهناور و باعظمت：～的长江 رودخانهٔ پهناور «یان تسه»/东风～。باد شرقی با تمام نیروی خود می وزد.

【浩繁】hàofán وسیع ومتعدد：～的开支 خرج هنگفت/卷帙～ اثر عظیم با جلد های متعدد، مجموعه ای بزرگ از کتاب ها

【浩瀚】hàohàn ①(辽阔)پهناور، وسیع：～的沙漠 کویر پهناور ②(繁多)زیاد، متعدد：～典籍 گردآوری انبوهی از ادبیات باستانی

【浩浩】hàohào ①(广大)(آسمان) وسیع وبیکران ②(水势浩大)(آب) متلاطم ودارای جریان تند

【浩浩荡荡】hào hào dàng dàng انبوه و پرعظمت：～的革命大军 جمعیت با عظمت سپاهیان انقلاب

【浩劫】hàojié مصیبت بزرگ، فاجعه

【浩茫】hàománg وسیع و پهناور

【浩淼】hàomiǎo (سطح آب) امتداد یافته تا فاصله ای دور：湖上烟波～。مه و امواج وسیعی روی دریاچه را فرا گرفته است.
又作"浩渺"

【浩气】hàoqì شرف وشرافت：～长存 شرافت جاوید

【浩如烟海】hào rú yānhǎi (مفروضات و...) همانند دریا وسیع بودن، بسیار زیاد، دارای جلدهای متعدد

【浩叹】hàotàn آه عمیق کشیدن

【浩特】hàotè دهکدهٔ مسکونی برای ملیت مغول؛ شهر

皓 hào ①(白) سفید：～齿 دندان سفید ②(明亮)تابناك، درخشان：～月当空。ماه تابناك در آسمان معلق است.

【皓白】hàobái سفید

【皓矾】hàofán 〈化〉سولفیت روی

【皓首】hàoshǒu 〈书〉سر سفید مو

hē

诃 hē ①(呵斥)سخت سرزنش کردن ②见"诃子"

【诃子】hēzǐ 〈植〉"Myrobalan" نوعی گیاه بنام

呵 hē ①(呼气)(با دهان باز) دم بر آوردن، دمیدن، نفس کشیدن：～手 نفس خود را به دستها دمیدن (برای گرم کردن آنها)/～一口气 پف کردن ②(斥责)سرزنش کردن：～责 سخت سرزنش کردن ③见"嗬"hē
另见 ā;á;ǎ;à;a'啊';kē

【呵斥】hēchì سرزنش کردن 又作"呵叱"

【呵呵】hēhē 〈象〉قهقهه：～大笑 به قهقهه خندیدن

【呵欠】hēqiàn دهن دره کردن، خمیازه کشیدن

喝 hē ①(把液体咽下去)نوشیدن، سر کشیدن：～茶 چای نوشیدن/～汤 سوپ نوشیدن، سوپ سر کشیدن

②(喝酒)مشروب خوردن：爱～两盅 مشروب خور/～醉 مست شدن

【喝叱】hēchì سرزنش کردن 又称"喝斥"

【喝墨水】hē mòshuǐ کنایه از مدرسه رفتن ودرس خواندن

【喝西北风】hē xīběifēng باد شمال غربی خوردن ـــ کنایه از چیزی برای خوردن نداشتن

嗬 hē 〈叹〉[表示惊讶]عجب：～，这小伙子真棒! عجب، چه جوانك خوبی است!

hé

禾 hé غله یا حبوبات درو نشده

【禾本科】héběnkē 〈植〉گیاهانی که از خانواده علف باشند：～植物 علف

【禾草】hécǎo گیاهان از خانواده علف

【禾场】hécháng میدان خرمن کوبی

【禾苗】hémiáo نشای غله یا حبوبات

合 hé ①(关)بستن：～上眼 چشم بستن/他笑得～不上嘴。از بس که می خندد، دهانش دایم باز می ماند. ②(结合)همدل وهمگام：同心～力 پیوند دادن، متحد ساختن(在一起)باهم جمع شدن اعضای：～家团聚 ③(全)همه، کلیه شدن با ذایقه：～口胃 ④(符合)سازگار بودن، موافق بودن：～情～理 منطقی بودن/这菜～不～您的口味? کسی سازگار بودن/آیا این غذا به مذا قتان خوش می آید؟/正～我意。این مطابق میل من است. ⑤(折合)مساوی بودن، برابر بودن：一公顷～十五市亩/یك هكتار برابر است با ۱۵ «مو». 十元人民币～多少土曼? ده «یوان» با چند تومان (ایران) برابر می شود؟/这部打字机～150美元。قیمت این ماشین تحریر ۱۵۰ دلار می باشد. ⑥(共计)جمعا، کلا：这件衣服连工带料～多少钱? این کت با مزد خیاطی وقیمت پارچه‌اش جمعا چقدر می ارزد؟ ⑦〈书〉(应该)مناسب：～理～声明。مناسب می دانم که بیانیه ای صادر شود. ⑧〈乐〉یك نت از یك سلسله نت بنام «گون چی‌پو» (工尺谱) در موسیقی ملی چین که مساوی است با نت «سو» در موسیقی اروپائی ⑨〈量〉(交战的回合)دور جنگ ⑩〈天〉(نجوم) قران (ستارگان سعد ونحس) (در ادبیات قدیمی چین)
另见 gě

【合办】hébàn (کارخانه، مدرسه یا بیمارستان را) مشترکا تأسیس واداره کردن

【合瓣花类】hébàn huālèi 〈植〉پیوستگی گلبرگ

【合抱】hébào (درخت) قطور به اندازه قوس دو دست یك نفر：～之木，生于毫末。یك درخت تنومند از جوانه کوچك بزرگ می شود.

【合璧】hébì (دوچیز مختلف) هماهنگ شدن، جور درآمدن：中西～ ترکیب خوبی از عوامل چینی وغربی

【合编】hébiān (واحدهای ارتش را)یکیج یا تجدید سازمان کردن

【合并】hébìng یکی شدن：两家商店～了。دو مغازه باهم یکی شدند./三个提议～起来讨论。این سه تا پیشنهاد باهم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

【合不来】hébùlái ناسازگار بودن، جور در نیامدن

【合唱】héchàng سرود دستجمعی：男声～ سرود دستجمعی مردان/混声～ سرود دستجمعی مردان وزنان/童声～ سرود دستجمعی خردسالان/～曲 آهنگ برای سرود دستجمعی/～团 دسته خوانندگان دسته‌جمعی

【合成】héchéng ①(由部分组成整体)ترکیب کردن، مرکب：由两部分～ مرکب از دو بخش/～力的 ساختن〈物〉(فیزیك) ترکیب قوه/～词〈语〉واژه مرکب ②〈化〉(شیمی) ترکیب：～氨〈化〉کردن، بصورت ترکیبی در آوردن/～氨 آمونیاك ترکیبی/～树脂 (شیمی) صمغ ترکیبی/～结晶牛胰岛素 انسولین گاوی بلورین ترکیبی/～塔〈化〉(شیمی) برج ترکیب/～洗涤剂 داروی پاك کننده ترکیبی/～洗衣粉 پودر رخت شوی ترکیبی/～纤维 الیاف ترکیبی/～羊毛 پشم ترکیبی/～染料〈化〉رنگ ترکیبی/～橡胶 لاستیك ترکیبی

【合当】hédāng باید

【合得来】hédelái از لحاظ اخلاق باهم سازگار بودن

【合订本】hédìngběn (书籍的) مجلد(کتاب)؛ (杂志的) مجلد(مجله)：《毛泽东选集》～ مجلد«منتخبات آثار مائو تسه دون»/《人民日报》～ مجلد«روزنامه مردم»

【合二而一】hé èr ér yī 〈哲〉یگانه شدن دو گانه، وحدت دو عامل دریکی

【合法】héfǎ قانونی：唯一～政府 تنها دولت قانونی/～斗争 مبارزه قانونی/～化 قانونی کردن/～席位 کرسی قانونی/～地位 موقعیت قانونی، مقام قانونی/～财产继承人 وارث قانونی

【合肥】Héféi شهر«هه فی» واقع در چین

【合该】hégāi باید

【合格】hégé واجد شرایط، شایسته، قابل：～的司机 راننده شایسته/～产品 تولیدات واجد شرایط است./保证质量～ تولیدات را تأمین کردن/～证 گواهی‌نامه واجد شرایط تولیدات/～证书 گواهی‌نامه شایستگی کالاها/بازرسی

【合股】hégǔ ①(几个人聚集资本)مشترکا سرمایه گذاری کردن ②〈纺〉چندلائی کردن：～线 نخ چندلائی

【合乎】héhū وفق داشتن، مطابق بودن：～人民利益 مطابق منافع مردم بودن/～历史发展规律 مطابق قوانین رشد تاریخ بودن/～情理 منطقی بودن، معقول بودن/～规格 واجد شرایط بودن/～逻辑 منطقی بودن/～实际 با وضع عملی وفق داشتن/～事实 با حقیقت وفق داشتن/～广大群众的需要 جوابگوی نیاز مندی های توده های مردم بودن

【合欢】héhuān 〈植〉نوعی درخت بنام "Silktree"：～皮〈中药〉پوست چنین درختی

【合伙】héhuǒ شریك شدن：～经营 در یك کار معامله ای شریك شدن

【合击】héjī حمله مشترك آوردن：分进～ در ستون های متقارن حمله مشترك آوردن

【合计】héjì جمعا، کلا، روی هم رفته：这两项开支～一千元。این دو قلم خرج مجموعا یك هزار یوان است./把这些数

字～一下！این ارقام را جمع بزنید!

【合计】héjì ①(盘算) بادقت فکر کردن: 他心头老～这件事。او همچنان درفکر این موضوع بود. ②(商量) شور ومشورت کردن: 大家～一下, 这事该怎么办? باهم مشورت کنیم که چه باید کرد.

【合剂】héjì 〈药〉 ترکیب داروئی

【合家】héjiā تمام خانواده

【合脚】héjiǎo (جوراب یا کفش) درست اندازه بودن

【合金】héjīn آلیاژ: 二元～ آلیاژ دوتائی/～元素 عنصر شیمیائی آلیاژی

【合金钢】héjīngāng فولاد آلیاژی: 高～ فولاد آلیاژی زیاد/低～ فولاد آلیاژی کم

【合刊】hékān چند شماره باهم (مجلات)

【合口】hékǒu ①(伤口长好) (زخم) التیام یافتن ②(适口) به مزاق (کسی) خوش آمدن

【合理】hélǐ معقول، عادلانه، منصفانه: 分工～ تقسیم منصفانه کار/～的价格 قیمت عادلانه/～使用 استفاده منطقی/～解决两国争端 حل عادلانه مناقشه بین دو کشور/～密植 کشت نزدیك مناسب/～轮作 کشت دوره ای مناسب/～施肥 استفاده مناسب ازکود

【合理化】hélǐhuà منطقی ساختن: ～建议 پیشنهاد منطقی

【合力】hélì ①(一起出力) تشریك مساعی کردن: 同心～ همدل وهمگام بودن ②〈物〉 (فیزیك) حاصل قوه‌ها

【合流】hélíú ①(河流汇合) تلاقی رودخانه‌ها: 永定河和大清河在天津附近～。 رودخانه «یونگ دینگ» ورودخانه «داچینگ» در نزدیکی شهر«تیان جین» تلاقی می‌کنند. ②〈贬〉(思想行动上趋于一致) باکسی همدست شدن، تبانی کردن

【合龙】hélóng ①(堤坝两端连接) (سد) بستن ②(桥梁两头连接) دو بخش پل را وصل کردن

【合霉素】héméisù 〈药〉 نوعی مادهٔ آنتی بیوتیك بنام "Syntomycin"

【合谋】hémóu ①(共同策划) همدست شدن، باهم توطئه ساخت و پاخت، تبانی ②〈法〉 چیدن

【合拍】hépāi ①(符合节奏) (موسیقی) همآهنگ بودن: 唱得～ با همآهنگی سرود خواندن ②(协调) همآهنگ بودن: 同时代～ با روند روزگار همآهنگ بودن

【合拍】hépāi ①(合作拍摄) مشترکا فیلم برداری کردن ②(在一起拍照) باهم عکس گرفتن

【合情合理】héqíng-hélǐ منصفانه و عادلانه، منطقی: 这个建议～。 این پیشنهاد منصفانه وعادلانه است.

【合群】héqún اجتماعی بودن، با دیگران جور در آمدن، خوش مشرب بودن: 他孤僻不～。 اوگوشه نشین ومنزوی است.

【合身】héshēn (لباس) اندازه بودن: 这件衣服你穿着很～。 این لباس اندازهٔ شما است.

【合十】héshí کف دو دست را بهم چسباندن(علامت سلام بودائیان) 又称"合掌"

【合时】héshí منطبق با حال و زمان

【合适】héshì مناسب، درخور، درست: 这双鞋很～。 این وقت را آیا این وقت را 吗～这时间您觉得 کفش اندازهٔ من است./～吗 آیا این وقت را مناسب می دانید؟/他干这工作～。 او شایستهٔ این کار است./你这样说不～。 این حرف های شما مناسب نیست./这个词用在这里不～。 بکار بردن این لغت در اینجا درست نیست.

【合手】héshǒu ①(合作) همکاری کردن، همآهنگ بودن ②〈敬〉(合掌) کف دو دست خود را بهم چسباندن(برای ادای احترام)

【合算】hésuàn ①(上算) ارزنده، اقتصادی تمام شده، مقرون بصرفه ②(算计) محاسبه کردن

【合题】hétí 〈哲〉 (فلسفه) قیاس کلی از روی ترکیب مطالب با یکدیگر

【合体】hétǐ (لباس) درست اندازه بودن

【合体】hétǐ ساختمان ترکیبی هیروگلیف‌های چینی از دو بخش یا بیشتر از آن (مانند هیروگلیف "解" ترکیبی است از "刀"و"牛" و"角")

【合同】hétong قرار داد: 医院～ (برای بیمارستان اختصاصی مردم اداره ای یا حوزه ای)/签订～ قرار داد امضا کردن/撕毁～ قرارداد را زیر پا گذاشتن/～工 کارگر قرار دادی

【合围】héwéi ①(围住) احاطه کردن، محاصره کردن ②〈书〉 见"合抱"

【合心】héxīn مطابق میل کسی

【合眼】héyǎn چشم بهم زدن

【合页】héyè لولا، بند، مفصل 又作"合叶"

【合一】héyī به صورت واحدی در آمدن

【合宜】héyí مناسب، درخور

【合意】héyì مورد پسند، مطابق میل کسی

【合议庭】héyìtíng 〈法〉 دادگاه مشترك(که تشکیل شده توسط قاضی‌ها یا قاضی ومشاوران قاضی توده ای)

【合议制】héyìzhì 〈法〉 سیستم دادگاه مشترك (نوعی سیستم قضائی که مطابق آن قاضی ومشاوران قاضی مردم باهم به پرونده بررسی می کنند)

【合营】héyíng بامالکیت مشترك، بامدیریت مشترك: ～企业 مؤسسهٔ بامالکیت مشترك 参见"公私合营"gōngsī héyíng

【合影】héyǐng عکس دستجمعی(گرفتن): ～留念 به عنوان یادگار عکس دسته جمعی گرفتن

【合于】héyú منطبق، درخور

【合葬】hézàng 〈方〉 زن ومرد را پس از مرگ شان دریك گور دفن کردن

【合辙】hézhé ①(押韵) هم قافیه بودن ②(协调一致) همآهنگ بودن: 两人一说就～。 این دو نفر به محض اینکه گفتگورا شروع کردند، یکدیگر را کاملا موافق هم یافتند.

【合著】hézhù مشترکا تألیف کردن، همکاری در تالیف

【合资】hézī مشترکا سرمایه‌گذاری کردن

【合资经营】hézī jīngyíng باسرمایهٔ مشترك مدیریت داشتن

【合子】hézǐ 〈生〉 یاخته ایکه از ترکیب دو سلول جنسی بوجود آید

【合奏】hézòu 〈乐〉 گروه نوازی(یعنی نواختن آلات موسیقی توسط جمعی از مردم)

【合作】hézuò همکاری ~技术 /همکاری فنی~ 互相 همکاری /این تابلوی نقاشی توسط آنها 这幅画是他们~的。/ متقابل /مشترکا کشیده شده است. 经济~ /اقتصاد تعاونی 商店~ /فروشگاه تعاونی 医疗~ /بیمهٔ پزشکی تعاونی 医疗站~ /مطب تعاونی

【合作化】hézuòhuà تعاونی کردن: 农业~ کشاورزی را تعاونی کردن

【合作社】hézuòshè شرکت تعاونی، واحد تعاونی: 消费~ شرکت تعاونی 供销~ /بانك تعاونی 信贷~ /فروشگاه تعاونی 手工业生产~ /عرضه و فروش واحد تعاونی کاردستی

纥 hé 见"回纥"Huíhé

何 hé 〈书〉①[表示疑问]: ~人 /چه کسی ~时 /چه وقت ~处 /کجا 从~而来 /از کجا آمدن 往~ /به کجا رفتن ②[表示反问]: 有~不可? /چرا نه؟ ~济于事? /چه فایده دارد؟ ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【何必】hébì لازم نیست، چرا: ~去那么早。 لازم نیست باین زودی بروی. 开个玩笑嘛, ~当真呢? /من فقط شوخی کردم. چرا جدی گرفتید؟

【何不】hébù چرا نه: ~早说? چرا زودتر نگفتید؟

【何尝】hécháng [用于反问, 表示未曾或并不]: 我~不想去城里, 只是没有功夫罢了。 چنین نیست که نخواهم به شهر بروم، بلکه وقت آنرا پیدا نمی کنم.

【何等】héděng ①(什么样的) چه نوع، چه قسم: 你知道他是~人物? آیا شما می دانید که او چه جور آدمی است؟ ②[用于感叹语气, 表示不寻常]: 他这篇文章写得~好啊! چه مقالهٔ خوبی نوشته است!

【何妨】héfáng چرا نه

【何干】hégān ارتباط نداشتن: 这事与我~? این امر به من چه ربطی دارد؟

【何苦】hékǔ چرا به خود زحمت می دهید؟ اینکه ارزش اینهمه زحمات ندارد: 你~在这些小事上伤脑筋? چرا برای این کار های جزئی به خود زحمت می دهید؟

【何况】hékuàng 〈连〉 تا چه رسد به: 这块石头连小伙子都抬不动, ~老人呢 این سنگ را حتی جوانان نمی توانند بردارند تا چه رسد به پیران؟

【何乐而不为】hé lè ér bù wéi چه اشکالی دارد؟چه بدی دارد؟: 发展畜牧业对国家、集体、个人都有利, ~? توسعهٔ دامداری هم به نفع کشور وهم به نفع افراد تمام می شود، چرا این کار را به پیش نمی بریم؟

【何其】héqí چه، چقدر: ~荒谬! /چقدر مزخرف! ~相似乃尔! چه شباهتی!

【何去何从】héqù-hécóng چه راهی باید در پیش گرفت؟: ~, 速作抉择。 چه راهی باید در پیش بگیرید ــ این مسئله ای است که خود شما باید زود در بارهٔ آن تصمیم بگیرید.

【何如】hérú ①(怎么样) نظر شما چیست؟ موافق هستید؟: 你先试一下, ~? /شما اول امتحان کنید، موافق هستید؟ 尊意~? نظر شما چیست؟ ②(不如) مگر بهتر نیست که...: 与其求人, ~自己动手 مگر بهتر نیست که خودتان بجنبید تااینکه برای کمك گرفتن از دیگران دست دراز کنید؟

【何首乌】héshǒuwū 〈中药〉 نوعی داروی چینی بنام "Tuber of multiflower knotweed"

【何谓】héwèi چه معنی دارد، یعنی چه

【何消】héxiāo نبودن نیاز

【何许】héxǔ چه نوع، چه رقم: 他是~人也? او چه جور آدمی است؟

【何以】héyǐ چرا، چطور، از کجا: ~见得 چرا اینطور فکر می کنید؟ ~自解? /چطور توجیه می کنید؟

【何在】hézài 〈书〉 کجا: 困难~? /مشکلات در کجا است؟ 原因~? دلیلش چیست؟

【何止】hézhǐ به مراتب بیشتر از این: 例子~这些。 امثال آن بمراتب بیشتر از این است.

【何足挂齿】hé zú guà chǐ ناقابل

河 hé ①(水道) رودخانه، نهر: 护城~ نهر جلوی دیوار شهر، خندق ②(黄河) رود خانهٔ زرد چین

【河岸】hé'àn کنار رودخانه

【河北】Héběi استان «حه به» چین

【河汊子】héchàzi شعبه‌ای رودخانه

【河川】héchuān رودخانه

【河床】héchuáng بستر رودخانه

【河道】hédào مسیر رودخانه

【河段】héduàn قستمی از رودخانه

【河防】héfáng سد برای جلوگیری از طغیان

【河港】hégǎng بندر در کنار رودخانه

【河沟】hégōu جوی

【河谷】hégǔ درهٔ رودخانه

【河口】hékǒu دهانهٔ رودخانه: ~湾 دهانهٔ رودخانه بزرگ که خلیج کوچکی تشکیل می‌دهد

【河狸】hélí سگ آبی

【河流】héliú رود خانه ها: ~沉积 رسوب رود خانه ای/ ~袭夺〈地〉 مسیر نهری را تغییر دادن وآنرا در رود اصلی جاری کردن

【河卵石】héluǎnshí قلوه سنگ های صاف در رود خانه

【河马】hémǎ اسب آبی

【河鳗】hémán مار ماهی رود خانه ای

【河南】Hénán استان «حه نان» چین

【河泥】héní لایه یا گل ته رود خانه

【河曲】héqū پیچ وخم رود خانه

【河渠】héqú رود خانه ها وکانال ها: 纵横~ متقاطع بودن رودخانه‌ها وکانال ها

【河山】héshān رودخانه ها وکوهها، سرزمین: 锦绣~ سرزمین بسیار زیبا

【河滩地】hétāndì زمین شنی که در اثر سیل زدگی در کنار رودخانه بوجود می آید

【河套】hétào ①(围成大半圈的河道) پیچ بزرگ رودخانه ②(Hétào)(特指黄河河套) مخصوصا اشاره به پیچ بزرگ

منطقهء «حه تائو» واقع در بالای 地区 ~ :رودخانهء زرد در چین پیچ بزرگ رود خانهء زرد در منطقهء خود مختار مغولستان داخلی

【河豚】hétún نوعی ماهی کوچك با سرگرد، دهان کوچك، پشت سبزوسینهء سفید که گوشت آن بسیار لذیذ اما تخم دان وجگر آن سمی می باشد (Globefish)

【河外星系】héwài xīngxì 〈天〉(نجوم) سحاب خارج کهکشانی

【河网】héwǎng شبکهء آبراهها: ~化 ساختن شبکهء آبراهها

【河系】héxì شبکهء رود خانه ها

【河鲜】héxiān غذای تازهء رودخانه ای(مانند ماهی، میگو وغیره)

【河蟹】héxiè خرچنگ رود خانه ای

【河源】héyuán سرچشمهء رود خانه، منبع رود خانه

【河运】héyùn حمل ونقل رود خانه ای

和 hé ①(平和)ملایم، مهربان: 风~日暖 هوای آفتابی ونسیم ملایم / 对敌狠, 对己~ ستم بر دشمن، رحم به دوست ②(和谐)هماهنگ سازگار: 兄弟不~ خوب نبودن میانهء برادران ③(结束争执)آشتی، صلح: 讲~ صلح کردن، آشتی کردن ④〈比赛无胜负〉(در مسابقه) مساوی شدن: 最后一盘棋~了。آخرین بازی شطرنج به تساوی منجرشد. ⑤(连带)همراه، با: ~衣而睡 با لباس خوابیدن ⑥〈介〉[表示相关、比较等]: ~这件事没有关系 باین مسئله ربطی ندا شتن / 他~我一样高。قد او با قد من یکسان و مساوی است. ⑦〈连〉(跟;与)و: 党~群众的关系 مناسبات بین حزب و مردم / 只有我~他知道。این خبر را فقط من و او می دانیم. ⑧〈数〉(和数) جمع (ریاضی): 两数之~ جمع دو عدد ⑨〈姓〉 یك نام خانوادگی چینی

另见 hè; huó; huò

【和蔼】hé'ǎi مهربان و صمیمی: ~可亲 دلجو، مهربان، دوستانه، مهربان / 态度~ دلجو

【和畅】héchàng ملایم و دلگشا: (نسیم) 惠风~ نسیم ملایم و دلگشا

【和道】hédao 〈方〉با محبت، مهربان

【和风】héfēng ①(温和的风)نسیم ملایم: ~拂面。نسیم ملایم صورت انسان را می نوازد. / ~丽日 نسیم ملایم وهوای آفتابی ②〈气〉باد معتدل

【和风细雨】héfēng-xìyǔ — چون نسیم ملایم وباران لطیف کنایه از با مهربانی وملایمت(با کسی برخورد کردن)

【和服】héfú کیمونی(لباس ملی ژاپن)

【和好】héhǎo آشتی کردن: 他们刚才吵了一架, 现在又~了。 آنها که اخیرا باهم دعوا کرده بودند، حالا آشتی کرده اند. / ~如初 مثل اول با هم دوست شدن

【和缓】héhuǎn ①(平和)ملایم و معتدل: 水流~ جریان ملایم / 态度~ روش ملایم اتخاذ کردن ②(使和缓)تشنج آب: ~了一下气氛 (اوضاع) را تخفیف دادن تشنج محیط را کمی تخفیف دادن

【和会】héhuì کنفرانس صلح

【和奸】héjiān زناء کردن

【和解】héjiě آشتی کردن، صلح کردن: 采取~的态度 اتخاذ روش مسالمت آمیز

【和局】héjú بازی ایکه به تساوی منجر می شود، تساوی

【和美】héměi هماهنگ و خوشبخت

【和睦】hémù صلح وصفا، هماهنگی: ~相处 باهم در صلح وصفا بسر بردن / 民族~ صلح ودوستی بین ملیت ها / 家庭~ صلح وصفای خانواده / 友好~关系 مناسبات دوستانه ومسالمت آمیز

【和暖】hénuǎn با گرمای ملایم: 天气~ هوای معتدل ولطیف

【和盘托出】hé pán tuōchū فاش کردن همهء دانستنی های خود

【和平】hépíng ①(没有战争的状态)مسالمت، صلح: ~倡议 پیشنهاد های صلح / ~谈判 مذاکرات صلح / ~麻痹思想 احساس کاذب صلح و امنیت / ~骗局 صحنه سازی صلح / ~利用原子能 استفادهء صلح آمیز از نیروی اتومی / ~攻势 فریبکارانه / ~解决边界争端 حل مسالمت آمیز مناقشات مرزی / ~过渡 حملهء تبلیغاتی با ادعای صلح / ~انتقال مسالمت آمیز / 中立政策 سیاست صلح و بی‌طرفی / ~竞赛 رقابت مسالمت آمیز ②(温和)معتدل: 药性~。 دارو معتدل است.(در مقابل داروی سرد یا گرم)

【和平共处】hépíng gòngchǔ همزیستی مسالمت آمیز: ~五项原则 اصول پنجگانهء مسالمت آمیز(یعنی احترام متقابل به تمامیت ارضی وحق حاکمیت، عدم تعرض بیکدیگر، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، تساوی حقوق ومنافع متقابل وهمزیستی مسالمت آمیز)

【和平演变】hépíng yǎnbiàn تکامل تدریجی مسالمت آمیز (رجعت از سوسیالیسم به سرمایه داری)

【和平主义】hépíngzhǔyì صلح طلبی: ~者 صلح طلب

【和棋】héqí تساوی در بازی شطرنج یا بازی های دیگر

【和气】héqi مؤدبانه، دوستانه، مهربان: 说话~ صحبت مؤدبانه / 待人~ بالطف ومهربانی با دیگران رفتار کردن / 伤了~ احساسات کسی را جریحه دار کردن / 和和气气 مؤدب ودوستانه / 反对无原则的一团~ با قربانی کردن اصول بخاطر صلح ودوستی مخالفت کردن

【和洽】héqià صلح وصفا، هماهنگی

【和亲】héqīn 〈旧〉(بعضی سلسله های امپراطوری چین) فرستادن دختران خانوادهء سلطنتی برای ازدواج با امرای اقلیت های ملی به منظور تحکیم روابط با آنها

【和软】héruǎn (روش، زبان وغیره) نرم وبا لطافت

【和善】héshàn مهربان و دوستانه

【和尚】héshang راهب بودائی

【和尚头】héshangtóu 〈口〉سرکسی که مویش از ته اصلاح شده باشد

【和声】héshēng 〈乐〉هماهنگی در موسیقی

【和事老】héshìlǎo مسالمت جو، آشتی جو(بخصوص اشاره به کسی که خاموش کردن دعوا را بر حل مسئله ترجیح می دهد)

【和数】héshù (ریاضی) حاصل جمع

【和顺】héshùn مهربان و مطیع

【和谈】hétán مذاکرهٔ صلح
【和弦】héxián 〈乐〉(موسیقی) هم آهنگ و توازن آهنگ های موسیقی
【和祥】héxiáng مهربان ودلجو
【和谐】héxié هماهنگ: ~的气氛 /محیط سرشار از هماهنگی/ 音调~ در کمال هماهنگی، خوش آهنگ
【和煦】héxù معتدل، ملایم: ~的阳光 نورملایم آفتاب
【和颜悦色】héyán-yuèsè با قیافهٔ مهربان ودوستانه
【和约】héyuē پیمان صلح
【和衷共济】hézhōng-gòngjì (در روزگار سخت) با همدلی وهمگامی کار کردن

劾 hé کار های بد یا جرم های کسی را فاش کردن: 弹~ استیضاح کردن

饸 hé
【饸饹】héle نوعی رشته که با آرد گندم سیاه یا ذرت خوشه‌ای تهیه می شود

曷 hé 〈书〉①(怎么) چطور، چگونه ②(为什么) چرا ③(何时) چه وقت

阂 hé بریده از چیزی، بدون ارتباط با...: 隔~ کدورت

荷 hé نیلوفر
另见 hè
【荷包】hébao کیسهٔ کوچك پول، جیب لباس: 钱~ کیسهٔ کوچك پول
【荷包蛋】hébaodàn نیمرو
【荷尔蒙】hé'ěrméng 〈生理〉هورمون
【荷花】héhuā گل نیلوفر
【荷兰】Hélán هلند: ~人 اهل هلند، هلندی/ ~语 زبان هلندی
【荷兰牛】hélánniú گاو هلندی
【荷兰猪】hélánzhū خوك هلندی
【荷叶】héyè برگ نیلوفر: ~饼 نوعی نان بشکل برگ نیلوفر

核 hé ①(果实的中心) هستهٔ میوه: 桃~ هستهٔ هلو/ 无~葡萄干 کشمش بی هسته ②(核状物) چیزی شبیه هسته: 细胞~ هستهٔ سلول / 原子~ هستهٔ اتم / ~大国 قدرت بزرگ هسته ای/ 无~区 منطقهٔ عاری از صلاح هسته ای/ ~打击力量 قدرت ضربتی هسته ای ③(对照考察) بررسی کردن، رسیدگی کردن: ~准 پس از رسیدگی تصدیق کردن
另见 hú
【核保护伞】hébǎohùsǎn چتر هسته‌ای
【核爆炸】hébàozhà انفجار هسته‌ای
【核查】héchá رسیدگی ومقابله کردن، بازرسی کردن
【核蛋白】hédànbái 〈生化〉پروتئین هسته‌ای
【核弹头】hédàntóu کلاهك هسته‌ای
【核导弹】hédǎodàn موشك هسته‌ای
【核定】hédìng پس از رسیدگی تصدیق کردن
【核电站】hédiànzhàn نیروگاه اتمی
【核动力】hédònglì نیروی هسته‌ای: ~潜艇 زیردریائی اتمی
【核对】héduì بررسی کردن، رسیدگی کردن: ~事实 درحقایق رسیدگی کردن / ~帐单 در صورت حساب رسیدگی کردن / ~数字 در ارقام رسیدگی کردن
【核讹诈】hé'ézhà شانتاژ هسته‌ای
【核发】héfā صادر کردن پس از بررسی و تصویب
【核反应】héfǎnyìng واکنش اتمی: ~堆 رآکتور اتمی
【核辐射】héfúshè اشعهٔ هسته ای
【核苷】hégān 〈生化〉هرنوع گلوکوزیدی که از تجزیهٔ املاح فسفردار حاصل می شود: ~酸 اسیدهای هسته‌ای نوکلوزیدها
【核果】héguǒ 〈植〉میوهٔ آلوئی(مانند گوجه وگیلاس وغیره)
【核黄素】héhuángsù 〈药〉ایبوفلاوین، ویتامین B2 که برای التهاب گوشهٔ لب وغیره تجویز می شود
【核计】héjì حساب کردن، محاسبه کردن: ~成本 قیمت تمام شده را حساب کردن
【核聚变】héjùbiàn اتحاد و ترکیب هسته های اتمی برای تشکیل هسته های سنگین تر وآزاد ساختن نیروی فوق العاده در اثر اتحاد با بعضی عناصر دیگر
【核扩散】hékuòsàn تکثیر سلاح اتمی
【核裂变】hélièbiàn شکستن هستهٔ اتم
【核垄断】hélǒngduàn انحصار نیروی هسته‌ای
【核能】hénéng انرژی هسته‌ای
【核燃料】héránliào سوخت هسته‌ای
【核仁】hérén ①〈生〉هستك گرد میان هستهٔ سلول ②(果仁) مغز میوه
【核审】héshěn مطالعه وبررسی کردن
【核实】héshí رسیدگی کردن، بررسی کردن: ~产量 در تولیدات رسیدگی کردن / ~材料 در مدارك رسیدگی کردن، مدارك رسیدگی شده /请把这些数字核实一下! لطفا این ارقام را رسیدگی کنید!
【核试验】héshìyàn آزمایش هسته‌ای: 高空~ آزمایش هسته‌ای در ارتفاعات زیاد/ 大气层~ آزمایش هسته ای جوی/ 地下~ آزمایش هسته ای زیر زمینی
【核素】hésù ①〈化〉(شیمی) نوکلئین ②〈物〉(فیزیك) انواع اتمهائی که حاوی پروتون ونوترون ومقداری نیرو می باشند
【核酸】hésuān 〈化〉اسید هسته ای: ~酶〈生化〉هرگونه آنزیمی که در گیاهان وجانوران یافت می شود وموجب تسریع تجزیهٔ نوکلئین و اسید نوکلئیك می شود
【核算】hésuàn محاسبه کردن: 成本~ قیمت تمام شده را محاسبه کردن
【核算单位】hésuàn dānwèi واحد محاسبه: 基本~ واحد اصلی محاسبه / 独立~ واحد مستقل محاسبه
【核桃】hétao گردو
【核糖】hétáng 〈生化〉(Ribose) ریبوز (شیمی)
【核糖核酸】hétáng hésuān 〈生化〉اسید ریبونوکلیك که از آن ریبوز بدست می‌آید
【核威慑力量】héwēishè lìliàng قدرت ترسانندهٔ هسته ای

【核威胁】héwēixié تهدیدات هسته ای
【核微粒沾染】héwēilì zhānrǎn آلودگی ذرات هسته ای
【核武器】héwǔqì اسلحهٔ هسته ای گرم ~热: اسلحهٔ هسته ای ~储备 / ذخیرهٔ اسلحهٔ هسته ای
【核心】héxīn هسته: 领导 ~ هستهٔ رهبری/ 辨证法的 ~ روح دیالکتیك / 抓住问题的 ~ که مطلب را گرفتن / ~人物 شخصیت کلیدی(که حوزهٔ نفوذ واختیار او وسیع است) / ~力量 نیروی مرکزی
【核议】héyì بررسی ومشورت کردن
【核战争】hézhànzhēng جنگ هسته‌ای
【核装置】hézhuāngzhì تأسیسات هسته‌ای
【核准】hézhǔn بعد از رسیدگی تصویب کردن
【核资】hézī در سرمایه واجناس رسیدگی کردن
【核子】hézǐ 〈物〉نئوکلون، هسته؛ ~学 هسته شناسی

涸 hé 〈书〉خشك شدن
【涸竭】héjié خشك وبی‌آب شدن
【涸辙之鲋】hé zhé zhī fù ماهی گرفته شده در رد بی‌آب ارابه ــ کنایه از در یأس و نا امیدی بودن

盒 hé جعبه: 火柴 ~ جعبهٔ کبریت / 铅笔 ~ جعبهٔ مداد / 首饰 ~ جعبهٔ جواهرات / 饭 ~ جعبهٔ غذا
【盒带】hédài (Cassette) کاست
【盒饭】héfàn غذایی که در جعبه فروخته می‌شود
【盒子】hézi جعبه
【盒子枪】héziqiāng 〈方〉نوعی تپانچه بنام ماوسر

颌 hé 〈书〉فك: 上 ~ فك بالا / 下 ~ فك پائین

阖 hé ①(全部) همه، کلیه: ~家 همهٔ اعضای خانواده ②(关闭) بستن: ~户 بستن در
【阖府】héfǔ 〈敬〉همه اعضای خانواده
【阖眼】héyǎn چشم بهم زدن

貉 hé سگراکون

翮 hé ①(羽毛茎) ساقهٔ پر ②(翅膀) بال (پرنده): 振 ~ 高飞 بال زدن ودرآسمان بلند پرواز کردن

hè

吓 hè ①(恐吓) ترساندن، تهدید کردن ②(叹)[表示不满] اوه: ~, 瞧你又干了什么事! ببین باردیگر چه‌کاری کردی!
另见 xià

和 hè ①(跟着唱) درآواز خوانی شرکت کردن: 一唱百 ~ وقتی که یکی شروع به آوازخوانی کرد، همهٔ مردم درآن شرکت می‌کنند. ②(和诗) در پاسخ کسی شعر سرائیدن: 奉 ~ درپاسخ کسی شعری سرائیدن (معمولا درهمان وزن و قافیهٔ شعر اول)

贺 hè ①(祝贺) تهنیت گفتن، تبریك گفتن ②〈姓〉یك نام خانواد گی در چین
【贺匾】hèbiǎn لوحه‌ای که درهنگام تبریك گفتن تقدیم می‌شود
【贺词】hècí پیام تهنیت آمیز، تبریکات
【贺电】hèdiàn پیام تبریك، تلگرام تبریك
【贺礼】hèlǐ هدیه (به عنوان سوغات تهنیت آمیز) 又称"贺仪"
【贺年】hènián سال نو را تبریك گفتن: ~片 کارت سال نو
【贺喜】hèxǐ به مناسبات خجسته (مانند عروسی، تولد فرزند) به کسی تبریك گفتن
【贺信】hèxìn نامهٔ تبریك

荷 hè ①(背; 扛) بدوش یا پشت بردن: ~锄 چیزی بدوش بردن / 枪实弹 ~ تفنگ فشنگ گذاری شده را بدوش بردن / ~ بیل بدوش بردن ②(负担) بار، مسؤلیت: 肩负重 ~ به مسؤلیت سنگینی بردن ③[多用于书信, 表示客气] ممنون، سپاسگزار؛ عهده داشتن 无任感 ~。 بسیار سپاسگزارم. / 请早日示复为 ~。 لطفا با پاسخ هر چه زودتر اینجانب را قرین امتنان فرمائید.
另见 hé
【荷负】hèfù بار، مسؤلیت
【荷载】hèzài ظرفیت بار، ظرفیت جریان برق

喝 hè بصدای بلند فریاد زدن: 大 ~ 一声 بصدای بلند فریاد زدن / ~问 بصدای بلند سؤال کردن
另见 hē
【喝彩】hècǎi آفرین گفتن، به به گفتن: 齐声 ~ به یك صدا تحسین وآفرین گوئی / 博得全场 ~ تمام حضار را به آفرین گفتن برانگیختن
【喝倒彩】hè dàocǎi هو کردن (نشانهٔ نارضایتی تماشاچیان از بازی یا نمایش)
【喝令】hèlìng با صدای بلند فرمان دادن
【喝问】hèwèn با صدای بلند پرسیدن

褐 hè ①〈书〉(粗布; 粗布衣) پارچه یا لباس زبر ②(颜色) قهوه‌ای رنگ یا خرمائی رنگ
【褐斑病】hèbānbìng نوعی بیماری گیاهی از میکروب‌ها
【褐煤】hèméi زغال سنگ چوب نما
【褐色土】hèsètǔ خاك خرمائی رنگ
【褐铁矿】hètiěkuàng لیمونیت
【褐藻】hèzǎo خزهٔ دریائی خرمائی رنگ

赫 hè ①(显著) برجسته، باشکوه: 显 ~ برجسته و با نفوذ، مشهور و درخشان ②〈电〉هرتز (برق): 千 ~ کیلوهرتز / 兆 ~ مگاهرتز ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【赫赫】hèhè برجسته و مشهور: ~战功 خدمات برجسته جنگ / ~有名 بسیار مشهور و نامی
【赫然】hèrán ①(猛然) هیبت‌انگیز و ناگهان ظاهر شدن: 一只猛虎 ~ 出现在山坡上。 ببر درنده‌ای بطور ناگهانی و با تمام هیبتش در دامنهٔ کوه پدیدار شد. ②(发怒的样子) سخت (خشمگین): ~ 震怒 سخت خشمگین شدن، از جا در رفتن
【赫哲族】Hèzhézú (حه زه) ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی در

چین که در استان «حه لونگ جیانگ» زندگی می‌کنند

【赫兹】hèzī 〈电〉هرتز (برق)

鹤 hè درنا

【鹤发鸡皮】hèfà-jīpí (پیر مرد) سفید شدن مو و چین افتادن و چروك شدن پوست

【鹤发童颜】hèfà-tóngyán موی سفید وصورت سرخ؛ تندرست درسن پیری؛ قوی و سالم

【鹤立鸡群】hè lì jīqún — مثل درنای ایستاده درمیان مرغـان کنایه از یك گردن بلند تر از دیگران ایستادن

【鹤嘴锄】hèzuǐchú کلنگ دوسر

壑 hè دره یا حوض بزرگ : 千山万～ کوهها ودره‌هـای بیشمار/欲～难填。چاله‌ٔ حرص و طمع را هرگز نمی‌شود پر کرد.

hēi

黑 hēi ①(黑色)(رنـگ) سـیـاه : ～发 مـوی سیاه ②(黑暗)تیره و تاریك :天～了。هوا تاریك شد. ③(秘密;违法)سری، غیر مشروع :～会 جلسه‌ٔ سری /～交易 دادوستد غیر مشروع ④(坏;狠毒)شریر، بدکار :～后台 تبهکار پشت صحنه /～势力 نیروی شریر ⑤〈简〉(黑龙江) اسم مخفف استان «حه لونگ جیانگ»

【黑暗】hēi'àn تار، تاریك، سیاه :～的角落 گوشه‌ٔ تاریك /～面 جنبه‌ٔ نامطلوب، وجه سیاه/～统治 سلطه‌ٔ سیاه، سلطه‌ٔ ارتجاعی /～势力 نیروهای ارتجاعی تاریك

【黑白】hēibái سیاه وسفید، حق وناحق :～分明 سیاه وسفید بطور مشخص ازهم متمایز بودن /颠倒～ سیاه وسفید را وارونه جلوه دادن، حق راازناحق تشخیص ندادن /～电视 تلویزیون سیاه وسفید /～片〈电影〉 فیلم (سینمائی) سیاه وسفید

【黑斑病】hēibānbìng 〈植〉نوعی بیماری گیاهی(با عـوارض لك‌های سیاه روی سیب زمینی)

【黑斑蚊】hēibānwén نوعی پشه‌ٔ حاصل انگل تب زرد

【黑板】hēibǎn تخته سیاه :～报 روزنامه‌ٔ تخته سیاه /～擦子 تخته پاك کن

【黑不溜秋】hēibuliūqiū 〈方〉گندم گون

【黑黪黪】hēicǎncǎn سیاه، گندم گون (پوست)

【黑道日子】hēidào rìzi روز نامیمون

【黑灯瞎火】hēidēng-xiāhuǒ 〈口〉تاریك، بی نور :～的,我送你回家吧。هوا تاریك است، ترا به خانه می رسانم.

【黑点】hēidiǎn لکه‌ٔ ننگ

【黑店】hēidiàn مهمانخانه ای که بوسیله‌ٔ راهزنان اداره می شود

【黑貂】hēidiāo سمور یا خز سیاه :～皮 پوستین سمور

【黑鲷】hēidiāo نوعی ماهی سیاه رنگ خوراکی دندان دار سواحل اقیانوس اطلس و اروپا وآمریکا و مدیترانه

【黑洞洞】hēidōngdōng خیلی سیاه، مطلقا تاریك

【黑豆】hēidòu لوبیای سویای سیاه

【黑非洲】Hēi Fēizhōu آفریقای سیاه

【黑钙土】hēigàitǔ 〈农〉خاك سیاه وحاصلخیز

【黑更半夜】hēigēng-bànyè 〈口〉در دل شب

【黑咕隆咚】hēigulōngdōng 〈口〉بسیار تاریك وسیاه :天还～的,他就起来了。هنوزهوا تاریك بود که او از خواب برخاست.

【黑管】hēiguǎn 〈乐〉قره نی، کلارینت

【黑光】hēiguāng اشعه‌ٔ ماورای بنفش، نور سیاه

【黑海】Hēihǎi دریای سیاه

【黑黑实实】hēihēishíshí گندم گون ومحکم

【黑糊糊】hēihūhū ①(发黑)سیاه شده :墙熏得～的。دیوار از بس که دود خورده، سیاه شده است. ②(昏暗):屋子里～的。درون اطاق تاریك است. ③(模糊不清)مبهم وغیر قابل تشخیص در فاصله‌ٔ دور :远处是一片～的树林。در فاصله‌ٔ دور جنگلی مبهم و نامشخص بچشم می خورد.

【黑户】hēihù خانواده ای که اقامت آن بطور رسمی ثبت نشده باشد

【黑话】hēihuà ①(秘密的话)زبان ویژه‌ٔ دزدان :土匪～ زبان مخصوص راهزنان ②(恶意的话)سخنی از روی بد خواهی

【黑鲩】hēihuàn ماهی کارپ سیاه

【黑货】hēihuò کالا های قاچاقی یا غیر مشروع

【黑间】hēijian 〈方〉شب

【黑胶布】hēijiāobù 〈电〉نوارسیاه، عایق پارچه‌ای

【黑晶晶】hēijīngjīng سیاه اما براق

【黑牢】hēiláo زندان سیاه و بی‌نور و ترسناك

【黑里康大号】hēilǐkāng dàhào 〈乐〉شیپور برنجی مارپیچی و بزرگی که در دسته‌ٔ ارکستر ارتش مورد استفاده است

【黑溜溜】hēiliūliū سیاه اما براق

【黑瘤】hēiliú 〈医〉تومورسیاه رنگ قشر عمیق پوست

【黑龙江】Hēilóngjiāng ①(河名)رود خـانـه «حـه لـونـگ جیانگ» ②(省名)استان «حه لونگ جیانگ»

【黑茫茫】hēimāngmāng یك پارچه سیاه

【黑麦】hēimài گندم سیاه

【黑蒙蒙】hēiméngméng سیاه ومبهم

【黑面】hēimiàn گندم سیاه

【黑面包】hēimiànbāo نان گندم سیاه

【黑名】hēimíng شهرت بد

【黑名单】hēimíngdān لیست سیاه

【黑幕】hēimù داستان پشت پرده‌ٔ یك توطئه یا یك معـامـلـه‌ٔ کثیف :揭穿～ داستان پشت پرده‌ٔ توطئه را بازگو کردن توطئه بد خواهانه ای را افشا کردن،

【黑啤酒】hēipíjiǔ آبجوی سیاه

【黑漆漆】hēiqīqī بسیار تاریك

【黑热病】hēirèbìng نوعی تب ناشی از دوبالان شن زی

【黑人】hēirén سیاه پوست :美国～ سیاه پوستان آمریکا

【黑色】hēisè سیاه رنگ :～火药 باروت سیاه رنگ /～金属 فلزات آهنی/～素〈生化〉 رنگ سیاه ولکه های سیاه روی پوست

【黑色人种】hēisè rénzhǒng نژاد سیاه پوست

【黑森森】hēisēnsēn سیاه وترسناك، سیاه وپرپشت

【黑社会】hēishèhuì دسته‌ٔ تبهکاران ودزدان(در جامعه)

【黑市】hēishì بازار سیاه
【黑手】hēishǒu فردی یا نیروئی که در پشت پرده کار بدی را رهبری می کند
【黑死病】hēisǐbìng بیماری طاعون
【黑穗病】hēisuìbìng 〈农〉نوعی بیماری غله که در اثر آن خوشهٔ گندم وجو سیاه می شود
【黑陶】hēitáo 〈考古〉سفالینهٔ سیاه：~文化 فرهنگ سفالینهٔ سیاه
【黑腾腾】hēitēngtēng (دود) تاریك یا سیاه
【黑体】hēitǐ ①〈物〉جسمی که تمام نیروی و اشعهٔ تابنده را جذب می کند وهیچیك را منعکس نمی‌سازد ②〈印〉سیاه برجسته：~字 حروف سیاه برجسته
【黑天】hēitiān شب
【黑天白日】hēitiān báirì شب وروز
【黑土】hēitǔ خاك سیاه وحاصلخیز
【黑钨矿】hēiwūkuàng ولفرامایت (فلزی مرکب از تنگستن ومنگنز وآهن)
【黑匣子】hēixiázi جعبهٔ مخصوص نگارش چگونگی پرواز هواپیما، جعبهٔ سیاه
【黑心】hēixīn ①(坏心) بد اندیش، دل سیاه：起了~ به دل سیاه ②(心肠恶毒) اندیشهٔ بد افتادن شریر، ظالم：~的地主 زمیندار شریر
【黑信】hēixìn 〈口〉نامهٔ بی امضا وتوهین آمیز
【黑猩猩】hēixīngxīng شمپانزه — میمون آدم وار
【黑熊】hēixióng خرس سیاه 又作"狗熊"。
【黑压压】hēiyāyā انبوه：广场上~地挤满了人。میدان از انبوه جمعیت سیاه می زد./远处~的一片，看不清是什么东西。 تودهٔ سیاهی که از دور بچشم می خورد، قابل تشخیص نبود.
【黑眼镜】hēiyǎnjìng عینك آفتابی
【黑曜岩】hēiyàoyán 〈矿〉شیشهٔ آتشفشانی که معمولا سیاه و شبیه ریولیت ولی آبدارتر از آن است
【黑夜】hēiyè شب
【黑油油】hēiyōuyōu سیاه و براق：~的头发 موی سیاه و براق
【黑黝黝】hēiyōuyōu ①(黑亮) سیاه و براق ②(光线昏暗) تیره وتاریك：四周~的。 اطراف تیره وتار است.
【黑鱼】hēiyú نوعی ماهی بنام "Snakeheaded fish"
【黑云母】hēiyúnmǔ میکای سیاه
【黑运】hēiyùn شانس بد
【黑早】hēizǎo با مداد، هوای میش وگرگ
【黑枣】hēizǎo خرمای سیاه
【黑帐】hēizhàng حساب های مخفی وغیر علنی
【黑子】hēizǐ ①〈书〉(黑色的痣) خال ②〈天〉(太阳黑子) لکهٔ روی خورشید

嘿 hēi 〈叹〉①(表示招呼) هی：~，快走吧！ یاالله، زودباش!/~，屋里有人吗？ یاالله، کسی توی اطاق هست؟ ②(表示惊异) وای：~，下雪了！ وای، برف می آید. ③(表示得意) ببین：~，咱们生产的机器可真不错呀！ ببین، ماشین‌آلاتی که ما ساخته‌ایم واقعا بد نیست.

hén

痕 hén اثر، رد：泪~ اثر اشك/伤~ اثر زخم/刀~ اثر چاقو خوردگی
【痕迹】hénjì رد：轮子的~ رد چرخ/旧社会的~ آثار باقی مانده از جامعهٔ کهن
【痕量】hénliàng 〈化〉(شیمی) مقدار بسیار کم：~元素 عنصر شیمیائی بافت جانور وگیاه که در اعمال فیزیولوژیك آنها مؤثر است

hěn

很 hěn 〈副〉بسیار، خیلی، کاملا：好得~ خیلی خوب/~满意 بسیار راضی/~有道理 کاملا باحق
狠 hěn ①(凶恶) بی‌رحم، سنگدل：凶~ بی‌رحم و درنده/比豺狼还~ از گرگ درنده‌تر و بی رحم تر ②(控制住感情；下决心) جلوی احساسات خود را گرفتن؛ تصمیم گرفتن：他~着心，把泪止住。 وی با کنترل احساسات خود، جلوی گریه را گرفت. ③(坚决) با قاطعیت：~~打击歪风邪气 برای مقابله باروندهای بد و زیان‌آور اقدامات قاطعانه به عمل آوردن/这项工作必须~抓。 باید باقاطعیت در این کار پیگیری کرد.
【狠巴巴】hěnbābā (نگاه) شریرانه، بدخواهانه
【狠毒】hěndú شریر، کینه دار：用心~ بانیت شریرانه
【狠辣】hěnlà بی رحم، سنگدل
【狠心】hěnxīn ①(心肠残忍) بی‌رحم، سنگدل، سخت دل：~的地主 زمیندار سنگدل ②(下决心不顾一切) مصمم وبا قاطعیت：他~干到底。 او مصممانه این کار رابه سرانجام رساند.

hèn

恨 hèn ①(仇恨) کینه، دشمنی：~之入骨 تامغز استخوان کینه ورزیدن/怀~在心 کینه در دل پروراندن/ به کسی 得~ 咬牙切齿 از شدت کینه‌توزی دندان بهم سائیدن/阶级仇，民族~ کینهٔ طبقاتی و ملی ②(悔恨) پشیمانی：遗~ پشیمانی ابدی
【恨不得】hènbude کاش که：我~马上把工作做完。 کاش که کار را همین حالا تمام می کردم./他~马上投入战斗。 کاش که همین حالا به جنگ می پرداخت.
【恨人】hènrén 〈方〉خشم آور، نفرت انگیز
【恨事】hènshì امری که موجب پشیمانی شود
【恨铁不成钢】hèn tiě bù chéng gāng امید داشتن به اینکه آهن بتواند در همان لحظه به فولاد تبدیل شود — یعنی از کسی توقع زیادی داشتن به امید اینکه او خود را اصلاح خواهد کرد
【恨恶】hènwù 〈方〉نفرت انگیز

hēng

亨 hēng ①(顺利) بدون مشکل پیش رفتن

②〈电〉(亨利) واحد جريان القائي برق ـــ «هنري»
【亨利】 hēnglì 〈电〉 واحد جريان القائي برق ـــ «هنري»: 微～ میکرو«هنری»
【亨通】 hēngtōng قرین توفیق بودن، کامیاب بودن: 万事～。 همه چیز بدون اشکال پیش می رود.

哼 hēng ①(鼻子里发出的声音) ناله کردن، نالیدن: 痛得直～ از شدت درد ناله کردن/ 轻蔑地～了一声 با حماقت پوزخند زدن ②(低声唱) زمزمه کردن: 他一边走,一边～着曲儿。 او درحالیکه راه می‌رفت، آهنگی هم زمزمه می کرد./ ～着歌子哄孩子睡觉 برای خواباندن بچه آهنگی زمزمه کردن
另见 hng
【哼唱】 hēngchàng زمزمه کردن
【哼哧】 hēngchī 〈象〉 نفس نفس زدن: 他跑得～～地直喘。 در اثر دویدن نفس نفس می زد.
【哼儿哈儿】 hēngrhār 〈象〉 هام وهوم کردن بجای سخن گفتن، در سخن گفتن دنباله‌ء هر کلمه را کش دادن ومطلب را به تمامی ادا نکردن: 他总是～的,不给一个明确的回答。 او همیشه در صحبت خود هام وهوم می کند وهرگز جواب قطعی نمی دهد.
【哼声】 hēngshēng 〈电子〉 صدای وزوز
【哼唷】 hēngyō 〈叹〉 یاالله، یاعلی، یاعلی مدد

脝 hēng 见"膨脝"pénghēng

héng

恒 héng ①(永久) جاوید، پایدار، ابدی، دائمی: 永～ دائمی، پایدار ②(恒心) پشتکار، پایداری، استقامت: 持之以～ در انجام کاری پشتکار داشتن ③(平常) معمولی،عمومی،دائمی: ～言 زبان عمومی/ ～态 حالت معمولی
【恒齿】 héngchǐ 〈生理〉 دندان دائمی(در مقابل دندان شیری)
【恒等】 héngděng 〈数〉 (ریاضی) مساوی، یکسان: ～式 فرمول مساوی
【恒河沙数】 Hénghé shā shù مانند شن های رود خانه گنگ بی‌شمار بودن
【恒量】 héngliàng 〈物〉 (فیزیك) مقدار ثابت
【恒湿】 héngshī رطوبت ثابت
【恒温】 héngwēn حرارت ثابت: ～动物 جانور خون گرم/ ～器 دستگاه تثبیت گرما
【恒心】 héngxīn پشتکار، پایداری، استقامت: 你要是没有～可学不好。 تا پشتکار نداشته باشید، نمی توانید چیزی یاد بگیرید.
【恒星】 héngxīng 〈天〉 ستاره‌ء ثابت: ～年 سال نجومی/ ～月 ماه نجومی/ ～日 روز نجومی/ ～时 ساعت نجومی/ ～天文学 علم شناخت ستاره‌ء ثابت/ ～物理学 فیزیك مربوط به ثوابت/ ～系 کهکشان/ ～云 ابر ستاره ای
【恒性】 héngxìng اراده‌ء غیر متزلزل، ثبات قدم، استقامت
【恒压器】 héngyāqì دستگاه تثبیت فشار

珩 héng بالاترین گوهر در کمربند معلق (که اشراف و مأموران عالی رتبه‌ء چین از آن استفاده می کردند)
【珩床】 héngchuáng 〈机〉 دستگاه تیزکن
【珩磨】 héngmó 〈机〉 تیز کردن

桁 héng 〈建〉 قسمت افقی روی شاه تیر یا ستون ها
【桁架】 héngjià 〈建〉 اسکلت آهنی: ～桥 پل دارای اسکلت آهنی
【桁条】 héngtiáo قسمت افقی روی شاه تیر یا ستونها

鸻 héng 〈动〉 مرغ باران، آبچلیك: 金～ مرغ باران طلائی

横 héng ①(和地面平行的) افقی، عرضی: 纵～ عمودی و افقی/ ～梁 شاه‌تیر افقی/ 人行～道 قسمت عبور پیاده رو در جاده/ 车间里～挂着一条标语。 در کار شعاری بطور افقی آویزان بود. ②(地理上东西向的) گاه گذشتن، پیمودن، طی کردن: ～渡太平洋 از اقیانوس آرام گذشتن/ 这条铁路～贯五省。 این راه آهن پنج استان را طی می کند. ③(从左向右或从右向左) ازچپ به راست یا از راست به چپ نوشتن: ～写 چان را بطور افقی بطور افقی نوشتن/ 把扁担～过来换一下肩 بی‌بند، بار را باشانه‌ء دیگر حمل کردن برگرداندن ④(纵横杂乱) طغیان کردن رودخانه های سرکش و بار، آشکوبگرانه: 江河～溢/ 他老泪～流。 اشك‌ها از چشم های سالخورده‌اش فرو ریخت. ⑤(蛮横) مستبدانه، بازورگوئی: ～加阻挠 مستبدانه مانع شدن/ ～加干涉 بزور مداخله کردن ⑥(汉字的笔划) خط افقی(در هیروگلیف های چینی)
另见 hèng
【横匾】 héngbiǎn تابلوئی که هیروگلیف های چینی روی آن بطور افقی نوشته می شود
【横波】 héngbō ①〈物〉 موج افقی ②(眼神流动) نگاه عاشقانه‌ای انداختن
【横陈】 héngchén روی زمین دراز کشیده
【横冲直撞】 héngchōng-zhízhuàng با هل دادن یا تنه زدن خود را به جلو رساندن، هر طرف بشدت تنه زدن
【横穿】 héngchuān (از این طرف خیابان به آن طرف خیابان) عبور کردن
【横倒竖歪】 héngdǎo-shùwāi (اشیاء) در این طرف وآن طرف پراکنده و پرت بودن
【横断面】 héngduànmiàn برش متقاطع
【横队】 héngduì ردیف: 排成三列～ به سه ردیف صف کشیدن
【横幅】 héngfú ①(横的字画) طومار عرضی نقاشی یا خطاطی ②(横的标语) پرچم شعاری عرضی: 举着～标语 شعاری عرضی را باخود بردن
【横格纸】 hénggézhǐ کاغذ خطدار
【横膈膜】 hénggémó 〈生理〉 حجاب حاجز
【横亘】 hénggèn در وسط قرار گرفتن: 一座大山～于两省之间。 کوه مرتفعی در وسط دو استان قرار دارد./ 一座雄伟的大桥～在江上。 پل با شکوهی در وسط رودخانه قرار گرفته است.

【横巷】hénghàng 〈矿〉 میان بر در داخل معدن
【横结肠】héngjiécháng 〈生理〉 قولون عرضی
【横空】héngkōng در وسط آسمان قرار گرفتن
【横跨】héngkuà گستردن، قوس زدن: 一道彩虹～天际。 رنگین کمانی در آسمان قوس زد.
【横梁】héngliáng ①〈建〉 تیر افقی ②〈汽车〉 تیر افقی اتومبیل (شاسی)
【横眉】héngméi با ابرو در هم کشیدن، اخم کردن: ～怒目 با ابرو های در هم کشیده وبا نگاه های خشم آلود /～冷对千夫指, 俯首甘为孺子牛。 من با ابروهای درهم کشیده وچهره‌ای خونسرد یك هزار انگشت سرزنش کننده را به مبارزه می طلبم در حالیکه در خدمت به کودکان همچون گاوی سر خمیده و مطیعم.
【横楣】héngméi تیر افقی روی قسمت بالائی در یا پنجره
【横拍握法】héngpāi wòfǎ 〈乒乓球〉 راکت پینگ پونگ را بطور افقی در دست گرفتن
【横批】héngpī طومار افقی حامل نوشته‌ء خطی(که معمولا همراه با شعر دو مصراعی در کنارش بالای دروازه آویزان می شود)
【横披】héngpī طومار افقی حامل نوشته‌ء خطی که روی دیوار آویزان می شود
【横剖面】héngpōumiàn برش متقاطع: 地层～ برش متقاطع طبقات زمین
【横七竖八】héngqī shùbā بی نظم وترتیب، آشفته، مختل شده: 院子里～地堆放着许多东西。 در حیاط اشیاء زیادی بدون نظم وترتیب روی هم انباشته شده است.
【横切】héngqiē اریب بر، کج بر: ～锯 اره‌ء اریب بر/～面 برش متقاطع
【横肉】héngròu [多用于]: 一脸～ زشت وبی رحم بنظم رسیدن
【横扫】héngsǎo از میان بردن، زدودن: ～千军如卷席 مانند طومار کردن بوریا طومار دشمن را در هم پیچیدن
【横生】héngshēng ①(杂乱地生长) رویش وحشی: 蔓草～ رویش وحشی علفهای هرزه ②(层出不穷) پراز... بودن، ③(意外发生) پر از بذله گوئی وخوشمزگی～妙趣: سرشاراز... بودن پیش آمدن موانعی بطور غیر مترقبه رخ دادن ～: بطور غیر مترقبه 枝节
【横说竖说】héng shuō shù shuō مکررا توضیح دادن
【横竖】héngshù 〈口〉 به هرحال، به هرصورت: ～我要去的。 به هرصورت آنجا می روم. /～今天不行了。 به هرحال کار را امروز نمی‌شود انجام داد.
【横躺竖卧】héng tǎng shù wò این طرف وآن طرف دراز کشیده بودن
【横挑鼻子竖挑眼】héng tiāo bízi shù tiāo yǎn از کاری خرده گیری کردن
【横尾翼】héngwěiyì 〈航空〉 دم افقی هواپیما
【横纹肌】héngwénjī 〈生理〉 عضله دارای خطهای مشخص عرضی
【横向】héngxiàng از عرض: ～进刀〈机〉 ازعرض بریدن
【横心】héngxīn بی ملاحظه تصمیم گرفتن
【横行】héngxíng با وحشیگری رفتار کردن، داد وبی داد کردن، در همه جا ظلم خود را به غایت رساندن: ～到处 دیوانگی کردن /～一时 برای مدتی از زمان وحشیانه رفتار کردن
【横行霸道】héngxīng-bàdào مستبدانه حکومت کردن، ظالمانه رفتار کردن
【横许】héngxǔ شاید، احتمالا
【横溢】héngyì ①(江河泛滥) طغیان کردن (رود خانه) ②(才华、情绪流露) (استعداد یا احساسات کسی) کاملا آشکار شدن
【横越】héngyuè (از سمت مشرق به سمت مغرب یا بر عکس) عبور کردن
【横征暴敛】héngzhēng-bàoliǎn مالیات وعوارض کمرشکن و سنگین را از مردم گرفتن
【横轴】héngzhóu 〈机〉 محور عرضی
【横坐标】héngzuòbiāo 〈数〉 (ریاضی) مختص عرضی

衡 héng ①(秤杆) ترازو ②(衡器) شاهین ترازو ③(衡量) شرایط را سنجیدن وباعقل قضاوت کردن: ～情度理 سنجیدن، قضاوت کردن سلیم قضاوت کردن
【衡量】héngliang سنجیدن، قضاوت کردن: ～得失 سود وزیان را سنجیدن /请你～一下这件事该怎么办。 لطفا فکر کنید در بارهء آن چگونه باید کرد.
【衡器】héngqì ترازو

蘅 héng 见"杜蘅"dùhéng

hèng

横 hèng ①(强横; 凶暴) خشن وغیر منطقی، مستبد: ～话 حرف های خشن وغیر منطقی /～发 مستبدانه رفتار کردن ②(意外的) غیر مترقبه: ～事 حادثهء غیر مترقبه
另见 héng
【横暴】hèngbào خودسر وجابر
【横财】hèngcái مال حرام: 发～ ثروتمند شدن از راه نادرست، ثروت نامشروع بدست آوردن
【横祸】hènghuò مصیبت غیر مترقبه
【横死】hèngsǐ مردن ناشی از کشته شدن؛ مردن به مرگ نا گهانی
【横议】hèngyì جسورانه و بی‌ملاحظه تفسیر کردن
【横恣】hèngzì بی بند و بار عمل کردن

hng

哼 hng 〈叹〉[表示不满或怀疑] پیف، اه: ～, 谁信你的! اه، چه کسی حرف ترا باور می کند!
另见 hēng

hōng

轰 hōng ①〈象〉 بم (صدای انفجار): ～的一声, 敌人的

碉堡给炸飞了。/دژ دشمن با صدائی مهیب منفجر شد. ～! ～! ～! 一连串爆破声震撼山谷。بم، بم، بم، یك سری انفجارات دره رابه تكان در آورد. ②(雷鸣)غرش کردن: 雷～电闪。رعد غرید وبرق درخشید. ③(轰击)به توپ بستن: 万炮齐～。ده هزارتوپ به کارگرفته شد. ④(驱逐)کیش کردن، باکیش فرار دادن: ～麻雀 گنجشك هارا کیش کردن / ～下台 کسی را از صحنه بیرون راندن، کسی را از مقامش برکنار کردن / ～牲口 حیوانات بار کش رابه جلو راندن

【轰动】hōngdòng ایجاد سروصدا وهیجان کردن، به جنب وجوش در آوردن: ～全国 در سراسر کشور ایجاد سروصدا و هیجان کردن / ～一时 برای مدتی ایجاد هیجان کردن / ～全场 همه تماشا چیان را به هیجان آوردن

【轰赶】hōnggǎn پیش راندن، از پیش خود دفع کردن

【轰轰】hōnghōng 〈象〉صدای غرش رعد، انفجار یا حرکت دستگاه

【轰轰烈烈】hōnghōnglièliè با جنب وجوش، با شکوه وجلال، با سروصدا وهیجان: ～的农民运动 نهضت دهقانی پرجنب وجوش

【轰击】hōngjī بتوپ بستن: ～敌人阵地 مواضع دشمن رابه توپ بستن / 中子～〈物〉(فیزیك) بمباران نیوترون

【轰隆】hōnglōng 〈象〉غریدن، غرش کردن: 雷声～～地响。رعد غرید. / 机器声～的 صدای غرش ماشین

【轰鸣】hōngmíng به غرش در آمدن: 马达～。موتورها به غرش در آمد. / 雷声～。صدای غرش رعد به گوش رسید.

【轰然】hōngrán با یك صدای بلند

【轰嚷】hōngrǎng (در مورد مطلبی) غوغا برپا کردن

【轰响】hōngxiǎng به غرش در آمدن

【轰炸】hōngzhà بمباران کردن: 俯冲～ شیرجه وار بمباران کردن / 超低空～ از ارتفاع بسیارکم بمباران کردن / 进行地毯式～ بمباران فرش وار کردن / ～机 بمب افکن / ～瞄准具 اسباب بصری برای هدایت بمب / ～误差 خطای بمباران

哄 hōng ①〈象〉(许多人的大笑声)قاه قاه خنده، ②(嘈杂的声音) هیاهو، قیل وقال، سر و صدا ②خنده پر سر وصدا

另见 hǒng; hòng

【哄传】hōngchuán (شایعه ها) به همه جا رسیدن: 这个消息不久就～开了。این خبر به زودی به همه جا رسید.

【哄动】hōngdòng ایجاد هیجان کردن

【哄闹】hōngnào (افراد زیاد) در یك زمان دعوا و نزاع کردن

【哄抢】hōngqiǎng برای خریدن چیزی یا ربودن اموال دیگران شلوغی کردن

【哄然】hōngrán قاه قاه وپر صدا، پر صدا، پرغوغا: ～大笑 خندیدن

【哄抬】hōngtái (قیمت اجناس را) بالا بردن: 投机商人乘机～物价。تاجران محتکر از فرصت سوء استفاده کرده وقیمت اجناس را بالا بردند.

【哄堂大笑】hōngtáng dàxiào به خنده افتادن تمام سالن

【哄笑】hōngxiào در یك زمان خنده پرصدا کردن

訇 hōng ①〈书〉(形容大声)صدای بلند ②见"阿訇" āhōng

烘 hōng ①(烘热;烘干)خشك کردن، بوسیله آتش گرم کردن: ～手 روی آتش دست خود را گرم کردن / 把湿衣服～ لباس خیس را روی آتش خشك کردن / ～面包 بریان کردن ②(衬托)جلوه دادن: ～衬 چیزی را در تضاد جلوه دادن

【烘焙】hōngbèi (چای یا برگ تنباکورا) باآتش خشکانیدن

【烘房】hōngfáng کارگاه خشك کاری

【烘干】hōnggān خشك کردن

【烘烤】hōngkǎo بریان کردن

【烘染】hōngrǎn (مطلبی را) جلوه وشاخ وبرگ دادن

【烘热】hōngrè (در اثر هیجان یا خجالت) گرم شدن دل یا سرخ شدن صورت

【烘托】hōngtuō ①〈书〉(一种画法)(در نقاشی) در اطراف نقشی سایه اضافه کردن تا برجسته شود ②(陪衬)با تقابل وتضاد جلوه دادن: ～音乐的主题 توسط تضاد موضوع اصلی چیزی را جلوه دادن تکراری یك آهنگ را جلوه دادن

【烘箱】hōngxiāng فر، اجاق

【烘相器】hōngxiàngqì 〈摄〉خشك کن عکاسی

【烘云托月】hōngyún-tuōyuè برای جلوه ورونق دادن ماه، ابر ها را نقاشی کردن، برای جلوه ورونق دادن یك قهرمان یا یك حادثه در اثر ادبی، زمینه ای تأمین کردن: 收到了～的艺术效果。با تقابل وتضاد به تأثیر هنری دست یافتن

【烘炙】hōngzhì بریان کردن

薨 hōng (لرد های فئودالی یا مأمورین عالیرتبه) در گذشتن

hóng

弘 hóng ①(大)بزرگ، باشکوه، مجلل ②(扩充;光大) بزرگ کردن، توسعه دادن

【弘大】hóngdà بزرگ، باشکوه

红 hóng ①(红颜色)سرخ، قرمز: ～布 پارچه سرخ / ～颜料 رنگ سرخ / 眼都熬～了 چشم از بی خوابی سرخ شدن / 脸上一阵～一阵白 رنگ پریده وسرخ شدن، بتناوب رنگ / 染～ (چیزی را) سرخ کردن / ～ برنگ سرخ شدن ②(象征喜庆的红布、绸等)پارچه سرخ، ابریشم سرخ بعنوان نشان خوشبختی: 披～ پارچه سرخ را بعنوان نشان افتخار، خوشبختی و...پوشیدن / 挂～ باهلال های سرخ گل آراستن ③(象征成功)سمبل پیروزی: 开门～ آغاز خوب داشتن ④(受欢迎)مورد استقبال قرار گرفتن: ～极一时 برای مدتی مورد استقبال قرار گرفتن ⑤(象征革命)انقلابی: ～五月 ماه مه انقلابی / ～心 با حرارت انقلابی / 志坚 واراده راسخ ⑥(红利)سود سهام: 分～ سود سهام را تقسیم کردن

另见 gōng

【红白事】hóngbáishì عروسی ها وتدفین ها
【红斑】hóngbān 〈医〉تورم پوست وایجاد لکه های قرمزرنگ: ~狼疮 قرحهٔ آکله
【红榜】hóngbǎng لوحهٔ افتخار، طومار افتخار
【红包】hóngbāo نوعی پاکت سرخ رنگ که در آن مقداری پول گذاشته می شود (که در گذشته هنگام پایان سال به عنوان فوق العادهٔ غیر رسمی به کارمندان فروشگاه داده می شد و امروز هم به کارمندان مؤسسات داده می شود)
【红宝石】hóngbǎoshí یاقوت سرخ، لعل
【红菜头】hóngcàitóu ریشهٔ چغندر
【红茶】hóngchá چای سیاه
【红潮】hóngcháo سرخی گونه در اثر شرم یا غضب
【红尘】hóngchén دنیای فانی، جامعهٔ بشری: 看破~ از شیفتگی های این دنیای فانی رهائی یافتن
【红赤赤】hóngchīchī (چشم یا صورت) بسیار سرخ
【红电气石】hóngdiànqìshí 〈矿〉سنگ سیلیکات معدنی برنگ قرمز روشن وسیر
【红定】hóngdìng جهیزیه
【红豆树】hóngdòushù "Ormosia" نوعی درخت بنام
【红矾】hóngfán 〈方〉زاج قرمز
【红粉】hóngfěn سرخاب (اشاره به زن درقدیم)
【红汞】hónggǒng 〈药〉مرکورکروم (داروی ضد عفونی قرمز رنگ)
【红光满面】hóngguāng mǎnmiàn تابیدن صورت (نشان سلامتی)
【红果】hóngguǒ 〈方〉نوعی میوهٔ بومی سرخ رنگ چینی بنام «ولیك»، زالزالك وحشی
【红海】Hónghǎi دریای سرخ، بحر احمر
【红鹳】hóngguàn لك لك گرمسیری
【红红绿绿】hónghónglǜlǜ رنگارنگ، الوان
【红狐】hónghú روباه قرمز
【红花】hónghuā 〈中药〉گل کافیشه: ~油 روغن کافیشه
【红火】hónghuo 〈方〉پررونق: 这个企业越办越~。 این مجتمع صنعتی بارونق هرچه بیشتر اداره می شود.
【红脚鹬】hóngjiǎoyù نوعی مرغ پا قرمز کرانه زی آسیائی واروپائی
【红军】hóngjūn ①(指军队) ارتش سرخ (چین) ②(指战士) سرباز ارتش سرخ
【红利】hónglì سود سهام
【红脸】hóngliǎn ①(害羞) سرخ شدن در اثر شرم: 这个小孩跟生人说话爱~。 این بچه وقتی که با افراد نا آشنا صحبت می کند، اغلب سرخ می شود. ②(发怒) سرخ شدن در اثر غضب: 他俩从来没有红过脸。 آنها هرگز نسبت به یکدیگر خشمگین نشده اند
【红粮】hóngliáng ذرت خوشه‌ای
【红磷】hónglín فسفر قرمز
【红铃虫】hónglíngchóng نوزاد قرمزرنگ پروانهٔ بید
【红领巾】hónglǐngjīn ①(红色领巾) شال گردن سرخ (که پیش آهنگ ها از آن استفاده می کنند) ②(少先队员) پیش آهنگ
【红领章】hónglǐngzhāng باریکهٔ سرخ روی یقهٔ یونیفورم (ارتش آزادیبخش چین)
【红绿灯】hónglǜdēng چراغ راهنمای ترافیك
【红麻】hóngmá 〈植〉نوعی گیاه از خانوادهٔ کتان بنام "Bluish dogbane"
【红媒】hóngméi دلال ازدواج
【红霉素】hóngméisù 〈药〉نوعی مادهٔ آنتی بیوتیك بنام "Erythromooin"
【红焖】hóngmèn باسوس سویا و با آتش ملایم پختن: 鸡~ جوجهٔ با آتش ملایم پخته شده در سوس سویا
【红米】hóngmǐ برنج قرمزرنگ
【红模子】hóngmúzi ورقهٔ کاغذ که روی آن هیروگلیف های چینی برنگ قرمز چاپ شده است(برای تمرین خطاطی)
【红木】hóngmù نوعی چوب سخت ومناسب برای ساختن اثاثیه بنام "Padauk"
【红娘】hóngniáng دلال زن عروسی
【红娘鱼】hóngniángyú "Red gurnard" نوعی ماهی بنام
【红牌】hóngpái کارت قرمزی‌که در مسابقات رسمی برای اخراج یك بازیکن از زمین بوسیلهٔ داور نشان داده می شود
【红旗】hóngqí پرچم سرخ: ~单位 واحد پرچم سرخ، واحد پرچم دار، کارگر نمونه ~手/ پیشرفته
【红铅】hóngqiān 〈化〉(شیمی) روی قرمز
【红人】hóngrén محبوب کسی که قدرت داشته باشد: 他是经理的~。 او محبوب مدیر است.
【红润】hóngrùn سرخ گونه: 他脸色~。 او گونه های سرخ دارد.
【红三叶草】hóngsānyècǎo شبدر قرمز
【红色】hóngsè ①(红颜色的) قرمز، سرخ ②(象征革命) انقلابی، سرخ: ~政权 قدرت سیاسی سرخ
【红杉】hóngshān کاج چینی
【红伤】hóngshāng زخم کارد یا شمشیر
【红烧】hóngshāo باسوس سویا پختن: ~牛肉 گوشت گاو پخته شده با سوس سویا
【红苕】hóngsháo 〈方〉سیب زمینی شیرین
【红绳系足】hóng shéng xì zú کنایه از روابط ازدواج
【红十字会】Hóngshízìhuì انجمن صلیب سرخ
【红事】hóngshì کار های مربوط به ازدواج
【红薯】hóngshǔ سیب زمینی شیرین
【红树】hóngshù نوعی درخت از خانوادهٔ شاه پسند
【红松】hóngsōng کاج کره ای
【红糖】hóngtáng شکر قهوه ای
【红陶】hóngtáo سفالینهٔ قرمز
【红藤】hóngténg "Sargent gloryvine" نوعی گیاه بنام
【红通通】hóngtōngtōng سرخ و درخشان: ~的火苗 زبانه های سرخ آتش /~的晚霞 ابر های سرخ شامگاهی /他脸儿又晒得~的。 صورتش از تابش نور آفتاب برافروخته شد.

作"红彤彤"
【红铜】hóngtóng برنز سرخ
【红土】hóngtǔ خاك سرخ
【红外激射】hóngwài jīshè 〈物〉(فیزیك) نوعی پرتو افشانی بنام "Iraser"
【红外线】hóngwàixiàn 〈物〉اشعهٔ ماورای قرمز: ~辐射 پرتو افشانی ماورای قرمز/ ~光谱仪 طیف بین ماورای قرمز/ ~加热 با استفاده از اشعهٔ ماورای قرمز گرم کردن/ ~扫描装置 اسکنر با استفاده از اشعهٔ ماورای قرمز/ ~探测器 کشف کنندهٔ ماورای قرمز/ ~照相 عکس برداری ماورای قرمز
【红卫兵】Hóngwèibīng ①(指组织) سازمان گارد سرخ ②(指个人) گارد سرخ
【红细胞】hóngxìbāo سلول قرمزخون: ~计数 شمارش سلول قرمز
【红线】hóngxiàn نخ قرمز: 像一条~贯穿全书 مانند نخ قرمزی که در سراسر کتاب گسترده می شود
【红小豆】hóngxiǎodòu لوبیای سرخ
【红新月会】Hóngxīnyuèhuì انجمن هلال احمر
【红星】hóngxīng ستارهٔ سرخ: ~帽徽 نشان ستارهٔ سرخ کلاه
【红血球】hóngxuèqiú سلول قرمز خون
【红殷殷】hóngyānyān (ابر های شامگاهی) بسیار قرمز
【红眼】hóngyǎn ①(眼病) ورم ملتحمهٔ حاد انسان ②(发怒) عصبانی شدن ③〈方〉(眼红) حسد بردن 又称"红眼病"
【红艳艳】hóngyànyàn قرمز و درخشان
【红药水】hóngyàoshuǐ مرکورکروم (داروی ضد عفونی قرمز رنگ)
【红叶】hóngyè برگ های سرخ شدهٔ درخت افرا در پائیز
【红衣主教】hóngyī zhǔjiào 〈天主教〉 کاردینال
【红缨枪】hóngyīngqiāng نیزه با منگوله های سرخ
【红鱼】hóngyú نوعی ماهی بنام "Snapper"
【红运】hóngyùn شانس خوب، بخت نیك
【红晕】hóngyùn سرخی گونه: 脸上泛出~ سرخ شدن گونه‌های کسی
【红枣】hóngzǎo خرمای سرخ
【红藻】hóngzǎo خزهٔ سرخ
【红涨】hóngzhàng (صورت) قرمز شدن
【红蜘蛛】hóngzhīzhū عنکبوت سرخ
【红肿】hóngzhǒng سرخ و ورم کرده
【红柱石】hóngzhùshí 〈地〉 یك نوع بلورلوزی شکل سیلیکات آلومینیوم
【红专】hóngzhuān انقلابی وکار شناس
【红装】hóngzhuāng 〈书〉①(妇女的艳丽服装) لباس پررنگ زنانه ②(青年妇女) زنان جوان

宏 hóng بزرگ، با شکوه، با جلال
【宏博】hóngbó وسیع وفراوان
【宏敞】hóngchǎng (خانه وغیره) بزرگ وجادار
【宏大】hóngdà بزرگ، با شکوه: 规模~ به مقیاس بزرگ/ 立下~的志愿 همت بلند گماشتن
【宏放】hóngfàng 〈书〉 دارای سعهٔ صدر
【宏富】hóngfù غنی و وافر
【宏观】hóngguān 〈物〉(فیزیك) بزرگ نما، ماکروسکوپیك: ~世界 کیهان بزرگ (در مقابل جهان انسان)/ ~结构 ساختمان بزرگ نما/ ~经济学 علم اقتصاد ماکروسکوپیك
【宏阔】hóngkuò (آسمان) وسیع و بی‌کران
【宏朗】hónglǎng (صدا) بلند
【宏丽】hónglì با شکوه، با جلال
【宏亮】hóngliàng بلند، پر صدا
【宏论】hónglùn نظر عاقلانه: 大发~ اظهار نظر های همه جانبه و عاقلانه کردن
【宏图】hóngtú برنامه ریزی بزرگ: 发展国民经济的~ برنامه ریزی بزرگ برای توسعهٔ اقتصاد ملی
【宏伟】hóngwěi باشکوه، با جلال: ~的前景 دورنمای باشکوه/ 为实现~目标而奋斗 تلاش کردن در راه رسیدن به هدف با شکوه
【宏愿】hóngyuàn آرزو های بزرگ
【宏旨】hóngzhǐ موضوع اصلی، سوژهٔ اصلی: 无关~ بی اهمیت
【宏壮】hóngzhuàng با شکوه، با جلال

泓 hóng ①(水深) عمیق (آب) ②〈量〉: 一~清泉 یك چشمهٔ زلال/ 一~秋水 یك جریان آب زلال در پائیز

洪 hóng ①(大) بزرگ، وسیع: ~涛 موج های بزرگ ②(洪水) سیلاب: 防~ جلوی سیلاب را گرفتن، سیلاب را کنترل کردن/ 分~ سیلاب را سوق دادن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【洪波】hóngbō موج بزرگ آب
【洪大】hóngdà بلند، پر صدا: ~的回声 انعکاس صدای بلند
【洪都拉斯】Hóngdūlāsī هندوراس: ~人 اهل هندوراس
【洪恩】hóng'ēn لطف ومهربانی زیاد
【洪泛区】hóngfànqū ناحیهٔ سیل زده
【洪峰】hóngfēng قلهٔ سیلاب
【洪福】hóngfú شانس بزرگ، خوشبختی بزرگ
【洪荒】hónghuāng حالت بی شکل ونامنظم جهان: ~时代 دورهٔ بی شکلی و نامنظمی وجهل جهان
【洪亮】hóngliàng بلند و روشن: 嗓音~ صدای بلند و روشن
【洪量】hóngliàng ①(气量大) بزرگواری، مردانگی، سخاوت ②(酒量大) ظرفیت برای نوشیدن شراب زیاد ③(洪水量) حجم سیلاب
【洪流】hóngliú جریان بزرگ، جریان پر قدرت: 时代的~ جریان نیروئی عظیم در عصری/ 反对霸权主义的~汹涌澎湃。 یك جریان بزرگ موج وار علیه سلطه جوئی به پیش می رود.
【洪炉】hónglú کورهٔ بزرگ: 在革命的~里锻炼成长 در کورهٔ بزرگ انقلاب آبداده شدن
【洪水】hóngshuǐ سیلاب

【洪水猛兽】hóngshuǐ-měngshòu سیلاب وحیوانات وحشی: ترس داشتن از چیزی یا کسی همچون ترس از سیلاب ~ 畏之如 یا حیوانات وحشی

【洪涛】hóngtāo موج بزرگ آب

【洪钟】hóngzhōng 〈书〉 ناقوس بزرگ: 声若 ~ صدای پر طنین داشتن

虹 hóng رنگین کمال، قوس قزح

【虹膜】hóngmó 〈生理〉 عنبیه (چشم): ~ 炎 آماس یا ورم عنبیه

【虹吸管】hóngxīguǎn سیفون

【虹吸现象】hóngxī xiànxiàng پدیدهٔ سیفونی

魟 hóng نوعی ماهی چهار گوش ودارای خار های نوك تیز ودم شلاق مانند

鸿 hóng ①(鸿雁) نوعی غاز وحشی ②(书信) نامه: 远方来 ~ نامه از جای دور دست ③(大) بزرگ: ~ 图 برنامهٔ بزرگ، دورنمای بزرگ

【鸿博】hóngbó دارای دانش وسیع

【鸿沟】hónggōu شکاف بزرگ، فضای بسیار خالی بین دو چیز

【鸿鹄之志】hónghú zhī zhì آرزو های بزرگ، همت بلند

【鸿毛】hóngmáo 〈书〉 پر قو یا غاز وحشی ـ کنایه از چیز بسیار مانند پر غاز سبك و بی‌اهمیت بودن ~ 轻于: سبك یا بی اهمیت

【鸿门宴】hóngményàn کنایه از ضیافتی که در آن علیه کسی توطئه می چینند

【鸿篇巨制】hóng piān jù zhì انبوهی از آثار بزرگ

【鸿雁】hóngyàn غاز وحشی، قو

hǒng

哄 hǒng ①(哄骗) فریب دادن، گول زدن، خالی بستن، دست انداختن: 你这是 ~ 我，我不信。 شما مرا دست انداخته‌اید، من آنرا باور نمی کنم. ②(引人高兴) کسی را خوشحال کردن و او را به کاری وادار کردن: ~ 孩子吃药 بچه را خوشحال کردن و اورا به خوردن دوا وادار کردن / 她很会 ~ 孩子。 او می داند چگونه با بچه ها رفتار کند.

另见 hōng; hòng

【哄逗】hǒngdòu کسی را با حرف یا عمل خوشحال کردن

【哄骗】hǒngpiàn فریب دادن، گول زدن، خالی بستن، دست انداختن

hòng

讧 hòng 见"内讧"nèihòng

哄 hòng غوغا برپا کردن: غریو، غوغا، شوخی خرکی / 起 ~ 一 ~ 而散 با یك نهیب متفرق شدن

另见 hōng; hǒng

【哄场】hòngchǎng هو کردن(نشانهٔ نارضایتی تماشا چیان از بازی یا نمایش)

hōu

齁 hōu ①(齁声) خرناس، خرویف ②(太甜或太咸的感觉) بطور زننده شیرین یا شور: 这菜咸得 ~ 人。 این غذا بسیار شور و زننده است. ③〈方〉(非常) خیلی: ~ 苦 خیلی تلخ / 天气 ~ 热。 هوا خیلی گرم است.

【齁齁】hōuhōu صدای خرناس

【齁声】hōushēng خرناس، خرویف

hóu

侯 hóu ①(侯爵) مقام مارکیز که کمتر از دوك و بالاتر از کنت می باشد ②(达官贵人) نجیب زاده یا مامور عالی رتبه: ~ 门似海。 خانه های بزرگ ومجلل نجیب زادگان در دسترس عامهٔ مردم نیست. ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【侯爵】hóujué مارکیز(لقب محترمانه در انگلیس)

喉 hóu گلو، حلق، حنجره

【喉擦音】hóucāyīn 〈语〉 حرفی که با اصطکاك نفس از گلو تلفظ می شود

【喉风】hóufēng 〈中医〉 ورم گلو

【喉管】hóuguǎn نوعی آلت موسیقی بادی رایج در جنوب چین

【喉结】hóujié 〈生理〉 سیب آدم، بر آمدگی حنجره در جلوی گردن

【喉镜】hóujìng 〈医〉 دستگاه مخصوص معاینهٔ حنجره

【喉咙】hóulóng گلو، حلق

【喉塞音】hóusèyīn 〈语〉 حرفی که تلفظش باعث بسته شدن دهانهٔ حنجره می گردد

【喉痧】hóushā 〈中医〉 (طب چینی) تب سرخ، تب مخملك

【喉舌】hóushé گلو وزبان ـ کنایه از کسی که برای دیگران سخن می گوید: 人民的 ~ کسی یا چیزی که برای مردم سخن می گوید

【喉头】hóutóu گلو، حلق، حنجره

【喉炎】hóuyán ورم یا آماس گلو

猴 hóu میمون، بچهٔ زرنگ

【猴急】hóují شتابزده، با عجله 又称"喉急"

【猴面包树】hóumiànbāoshù 〈植〉 بائوباب (درختی باساقهٔ کلفت که در مناطق حاره می روید و از پوست آن در طناب سازی وپارچه بافی استفاده می شود)

【猴年马月】hóunián-mǎyuè کنایه از تاریخ نامعلوم (برای پایان انجام کاری)

【猴皮筋儿】hóupíjīnr 〈口〉 کش لاستیکی

【猴拳】hóuquán نوعی مشت زنی مانند حرکات میمون

【猴儿精】hóurjīng 〈方〉 بسیار زرنگ

【猴手猴脚】hóu shǒu hóu jiǎo بی ملاحظه عمل کردن، خونسرد نبودن

【猴头】hóutóu 〈植〉"Hedgehog hydnum" نوعی گیاه بنام

【猴戏】hóuxì نمایش اپرای پکن که در آن میمون رل اصلی را بازی می کند؛ نمایش میمون بازی

【猴子】hóuzi میمون

瘊 hóu زگیل

【瘊子】hóuzi زگیل

篌 hóu 见"箜篌"kōnghóu

骺 hóu شاخ استخوان

hǒu

吼 hǒu غریدن، غرش کردن، غریدن：狮～ غرش شیر/北风怒～。 باد شمالی می غرید/汽笛长～了一声。 سوت با صدای طولانی به غرش در آمد.

hòu

后 hòu ①(后面) پشت، عقب：屋～ عقب خانه/排～ ردیف عقب/敌～ پشت جبهه دشمن/～五名 پنج نفر از آخر ②(以后) پس از، بعد از：课～ پس از کلاس/不久以～ طولی نکشید که... ③(后代) فرزند، اولاد：无～ بی فرزند نر ④(皇后；王后) ملکه، شاه خانم

【后半】hòubàn نیمه دوم：～场球赛 نیمه دوم بازی توپ/～夜 نصف دوم شب/天～ بعداز ظهر/生～ نیمه دوم زندگی

【后背】hòubèi ①(躯干的一部分) پشت انسان (در مقابل سینه وشکم) ②(后面) پشت چیزی

【后备】hòubèi نگهداشتن، اختصاص دادن برای：留有～ استفاده آینده چیزی را نگهداشتن/～部队 واحد های ذخیره/～力量 نیروهای ذخیره/～基金 وجوه احتیاطی

【后备军】hòubèijūn ①(预备军人) سربازان ذخیره ②(职业队伍的补充力量) ارتش ذخیره：产业～ نیرو های ذخیره صنعتی

【后辈】hòubèi ①(后代) خلف، نسل جوانتر ②(资历浅的人) همکاران جوان یا کم سابقه

【后步】hòubù موقعیت مناسب برای مانور：留～ از موقعیت مناسب وکافی برای مانور برخوردار بودن

【后尘】hòuchén 〈书〉[多用于]：步人～ بدنبال کسی رفتن، پیرو کسی شدن

【后代】hòudài ①(后世) زمان های بعدی، دوران های بعدی ②(子孙；后代的人) نسل های جوانتر، فرزندان آینده：为～着想 منافع فرزندان آینده را درنظر گرفتن/革命的～ نسل های جوانتر انقلاب ③〈生〉 زاد و ولد

【后灯】hòudēng 〈汽车〉 چراغ عقبی اتومبیل

【后爹】hòudiē 〈口〉 ناپدری، پدراندر

【后盾】hòudùn حمایت، نیروی حمایتی：坚强的～ حمایت قوی

【后发制人】hòu fā zhì rén پس از حمله دشمن با تعرض ابتکار عمل را بدست آوردن

【后方】hòufāng پشت جبهه：～勤务 سرویس مربوط به پشت جبهه/～医院 بیمار ستان پشت جبهه/～留守处 ستاد پشت جبهه

【后防】hòufáng کار دفاعی از پشت جبهه

【后妃】hòufēi ملکه و سوگلی ها

【后夫】hòufū شوهر بعدی(در مقابل شوهر قبلی)

【后父】hòufù پدر خوانده

【后跟】hòugēn پاشنه(کفش یا جوراب)：鞋～ پاشنه کفش

【后宫】hòugōng ①(妃嫔住的宫室) حرم سرا، حرمخانه ②(妃嫔) سوگلی های امپراطور

【后顾】hòugù ①(回过头来照顾) به عقب برگرداندن(برای توجه به چیزی) برای مراقبت از چیز های باقی مانده：无暇～ وقت نداشتن/～之忧 ترس و واهمه از فتنه وناآرامی از عقب، مزاحمت ها در خانه خود ②(指回忆) گذشته را بیاد آوردن：～与前瞻 به گذشته نگاه کردن و به آینده نظر انداختن

【后滚翻】hòugǔnfān 〈体〉 غلتك عقبی

【后果】hòuguǒ نتیجه، عاقبت، اثر：承担一切～ همه نتایج را به عهده گرفتن/产生严重～ عواقب وخیم ببار آوردن/不堪设想。 عواقب آن قابل تصور نبود

【后汉】Hòu Hàn 〈史〉①(东汉)(۲۵-۲۲۰) سلسله هان شرقی ②(五代之一)(یکی از (۹۴۷-۹۵۰) سلسله «هان بعدی» سلسله های پنجگانه چین)

【后患】hòuhuàn مشکلات آینده، مزاحمت آینده：根除～ ریشه مشکلات آینده را از بیخ کندن/～无穷 مزاحمت بی پایان در آینده

【后话】hòuhuà (در موقع بیان کردن) امری که باید بعدا ذکرشود

【后悔】hòuhuǐ پشیمان شدن، ندامت کشیدن：～不已 بسیار پشیمان شدن/～莫及。 پشیمانی سودی ندارد./～不迭 بسیار پشیمان شدن

【后会有期】hòuhuì yǒu qī ماروزی یکدیگر را دوباره خواهیم دید.

【后记】hòujì ذیل نامه، یاد داشت های الحاقی آخر کتاب

【后继】hòujì جانشین شدن، به پیش بردن：～有人 جانشین داشتن/～无人 متصدی کاری را داشتن از جانشین متصدی کاری محروم بودن

【后脚】hòujiǎo ①(迈步时后面的一只脚) پای عقبی(در راه رفتن)：他前脚一滑，～也站不稳，便跌倒在地。 چون پائی که جلو گذاشته بود لغزید، تعادل پای دیگرش هم بهم خورد و بزمین خورد. ②(紧跟在后面) بلافاصله، بدون وقفه：我前脚进车站，他～就赶到了。 پس از اینکه وارد ایستگاه شدم، او هم بلافاصله سررسید

【后襟】hòujīn قسمت عقبی لباس بلندو گشاد چینی

【后进】hòujìn ①(资历较浅的人) افراد کم سابقه ②(落后的) عقب مانده، کمتر پیشرفته：见～就帮 برای کمك کردن به

赶先进。سعی افراد کمتر پیشرفته ~/ عقب مانده ها آماده بودن می کنند بر افراد جلو افتاده سبقت جویند.

【后劲】hòujìn ①(显露较慢的作用)اثر بعدی، اثر ثانوی ②(后一阶段的力量)قدرت ذخیره: 他干活有~。او در موقع کار از قدرت ذخیره بر خوردار است.

【后晋】Hòu Jìn سلسلهٔ «جین بعدی» (۹۳۶-۹۴۶) (یکی از سلسله های پنجگانهٔ چین)

【后景】hòujǐng 〈美〉زمینه

【后空翻】hòukōngfān 〈体〉معلق به عقب (زدن)

【后昆】hòukūn 〈书〉خلف، فرزندان

【后来】hòulái ①〈副〉بعدا: ~怎么样? بعدا چه شده؟ / ~的情况好多了。بعدا وضع خیلی بهتر شد. ②(后到的,后成长起来的)بعدا رسیده، بعدا رشد یافته: ~人 جانشین ها

【后来居上】hòu lái jū shàng آیندگان بر پیشینیان سبقت می جویند.

【后浪推前浪】hòu làng tuī qián làng موج عقبی موج جلوئی را به پیش می برد: 长江~,世上新人换旧人。همانطور که در رود خانه «یان تسه» امواج عقبی امواج جلوئی را به پیش می برند، درجهان تازه واردها جانشین پیشینیان می شوند.

【后梁】Hòu Liáng سلسله «لیانگ بعدی» (۹۰۷-۹۲۳) (یکی از سلسله های پنجگانهٔ چین)

【后路】hòulù ①(退路)مسیر عقب نشینی، خطوط ارتباطی به پشت جبهه: 抄敌人~ از پشت جبهه به دشمن تعرض کردن / 切断敌人~ مسیر عقب نشینی دشمن را قطع کردن ②(转圜的余地)موقعیت مناسب برای مانور، راه گریز: 留条~ برای خود راه گریز تأمین کردن

【后掠角】hòulüèjiǎo 〈航空〉زاویهٔ کج به عقب

【后掠翼】hòulüèyì 〈航空〉بال کج به عقب هواپیما

【后轮】hòulún چرخ عقبی: ~驱动 چرخ عقبی رابه حرکت در آوردن / ~闸 ترمز چرخ عقبی

【后妈】hòumā 〈口〉زن پدر، نامادری، مادراندر

【后门】hòumén ①(后面的出入口)(دروازه) عقبی: 大院的~ دروازهٔ عقبی حیاط ②(舞弊的途径)پارتی بازی: 走~ پارتی بازی کردن / 走~是不正之风。پارتی بازی از روند های ناسالم شناخته می شود. / 他善于走~。او در پارتی بازی ماهر است.

【后面】hòumian ①(位置在后的部分)در عقب، در پشت: ~还有座位。در عقب صندلی های خالی هست. / 屋子~ در عقب خانه / 远远落在~ خیلی عقب ماندن ②(次序在后)بعدا: 这个问题我~还要讲。بعدا در بارهٔ این مسئله صحبت خواهم کرد.

【后母】hòumǔ زن پدر، نامادری، مادر اندر

【后脑】hòunǎo 〈生理〉قسمت خلفی مغز مهره داران، مغز سوم

【后脑勺子】hòunǎosháozi 〈方〉قفا

【后年】hòunián دو سال دیگر

【后娘】hòuniáng 〈口〉زن پدر، نامادری، مادراندر

【后怕】hòupà ترس پس از حادثه: 事过之后,我倒真有些~呢! پس از اینکه همه چیز گذشت، من واقعا ترسیدم.

【后排】hòupái ردیف عقب: ~的座位 جایگاههای ردیف عقب

【后妻】hòuqī زن بعدی (در مقابل زن قبلی)

【后期】hòuqī مرحلهٔ بعدی، دورهٔ بعدی: 解放战争的~ دورهٔ بعدی جنگ آزادیبخش / 十九世纪~ اواخر قرن نوزدهم / 封建社会~ دورهٔ بعدی جامعهٔ فئودالی / 作家~的作品 آثار دورهٔ بعدی حیات نویسنده / 癌症~ مربوط به دورهٔ بعدی پیشرفت سرطان

【后起】hòuqǐ (از مردم مستعد) از تازه رسیدگان، از نسل جوانتر: ~的乒坛好手 بازیکنان برجستهٔ پینگ پونگ از نسل جوانتر / ~的青年作家 نویسندگان جوان تازه رسیده / ~之秀 جوان دارای آتیهٔ درخشان

【后桥】hòuqiáo 〈汽车〉محور عقبی(اتومبیل): ~壳 جعبهٔ محور عقبی

【后勤】hòuqín خدمات پشتیبانی، آمایش: ~机关 ادارات آمایش / ~人员 گروهان تدارکات، پرسنل آمایش، آمایشگران / ~部队 واحدهای سرویس پشت جبهه / ~基地 پایگاههای آمایش(تدارکاتی)

【后勤部】hòuqínbù دپارتمان آمایش، واحد تدارکات: 中国人民解放军总~ دپارتمان عمومی آمایش ارتش آزادیبخش مردم چین

【后人】hòurén ①(后代的人)نسل های بعدی ②(子孙)خلف، اولاد، فرزند

【后任】hòurèn جانشین

【后日】hòurì پس فردا

【后三角队形】hòusānjiǎo duìxíng 〈军〉صف آرائی به شکل "V"

【后晌】hòushǎng 〈方〉بعد از ظهر

【后晌】hòushang 〈方〉عصر: ~饭 شام

【后身】hòushēn ①(身体后部)پشت کسی: 我只看见个~,认不清是谁。من فقط پشت کسی را دیدم نتوانستم تشخیص دهم که او کیست. ②(衣服背后部分)قسمت عقبی لباس: 这件衬衫~太长了。پشت این پیراهن بسیار دراز است.

【后生可畏】hòushēng kě wèi باید مرد جوان را محترم شمرد ـ کنایه از اینکه نسل جوان مسلما بر نسل پیر سبقت می جوید.

【后生】hòusheng 〈方〉①(青年男子)مرد جوان ②(相貌年轻)دارای صورت جوان: 他长得~,看不出是四十多岁的人。او چهل سال دارد ولی بسیار جوانتر از سنش بنظر می آید.

【后世】hòushì ایام بعدی، نسل های آینده

【后事】hòushì ①(以后的事)آنچه در آینده اتفاق می افتد: 欲知~如何,且听下回分解。اگر بخواهید بدانید بعدا چه اتفاق افتاد، فصل بعدی را بخوانید. ②(丧事)امور مربوط به تدفین: 料理~ کار های مربوط به تدفین را ترتیب دادن

【后视镜】hòushìjìng 〈汽车〉آئینهٔ دید عقب

【后视图】hòushìtú 〈机〉نمای خلفی

【后手】hòushǒu ①(下棋时被动的形势)(در بازی شطرنج) موقعیت دفاعی ②见"后路②"

【后台】hòutái ①(舞台后面的部分)پشت صحنه: 走进~ وارد پشت صحنه شدن ②(幕后操纵者)حامی پشت صحنه: ~

很硬 ارباب پشت صحنه ~老板/ پشتیبان بسیار قوی داشتن
【后唐】HòuTáng (یکی از سلسلهٔ «تانگ بعدی» (۹۲۳-۹۳۶) سلسلهٔ پنجگانه چین)
【后天】hòutiān ①(明天的明天) پس فردا: 大~ سه روز ②〈生〉 اکتسابی: 人的知识都是~获得的,不是先天就有的。 دانش انسان اکتسابی است، نه ذاتی. ~性免疫/ مصونیت اکتسابی
【后头】hòutou 见"后面"
【后图】hòutú 〈书〉 نقشهٔ آینده، برنامهٔ آینده
【后退】hòutuì عقب نشستن، عقب نشینی کردن: ~一步 یك قدم عقب نشستن/ 遇到困难决不~ هرگز از مشکلات عقب نشینی نکردن
【后卫】hòuwèi ①〈军〉 پس قراول، گارد عقبی: ~战 عملیات جنگی گارد عقبی ②〈体〉 گارد (بسکتبال) بك، (فوتبال): 左(右)~ بك چپ (راست)
【后项】hòuxiàng 〈数〉 (ریاضی) جملهٔ عقبی
【后续部队】hòuxù bùduì 〈军〉 واحد های تعقیبی
【后续会议】hòuxù huìyì (برای ادامهٔ مذاکره) جلسهٔ تعقیبی
【后遗症】hòuyízhèng اثر بعدی بیماری: 脑震荡~ اثر بعدی صدمه و تکان مغز
【后裔】hòuyì فرزندان، اولاد، زادگان
【后影】hòuyǐng شکل کسی یا چیزی که از پشت دیده می شود
【后援】hòuyuán واحد های امدادی
【后院】hòuyuàn ①(正房后面的院子) حیاط عقبی ②(比喻后方) کنایه از پشت جبهه
【后者】hòuzhě دیگری، دومی، آن یك
【后肢】hòuzhī 〈动〉 دوپای عقبی از حشرات یا چار پایان
【后周】Hòu Zhōu (یکی از سلسلهٔ «زوئی بعدی» (۹۵۱-۹۶۰) سلسله های پنجگانهٔ چین)
【后轴】hòuzhóu محور عقبی
【后缀】hòuzhuì 〈语〉 پساوند، پسوند
【后坐力】hòuzuòlì 〈军〉 (تفنگ) پس زنی: 无~炮 توپ بی پس زنی
【后座议员】hòuzuò yìyuán عضو هیئت قانون گذاری

厚 hòu ①(不薄) کلفت، ضخیم: ~木板 تختهٔ کلفت/ 积雪二公尺~。 برف به ضخامت دومتری رسید. ~嘴唇/ لب های کلفت ②(感情深) عمیق: 深情~谊 دوستی عمیق ③(不刻薄) مهربان، بزرگوار: 忠~ درستکار ومهربان ④(分量重) بزرگ، گرانبها: ~利 سود بزرگ، سود هنگفت ⑤(味道浓) پرمایه، قوی ⑥(重视) اهمیت دادن: ~此薄彼 به این اهمیت دادن وعلیه آن تعصب داشتن
【厚爱】hòu'ài محبت ومراقبت سر کار(نسبت به بنده)
【厚薄】hòubó ضخامت، کلفتی: ~合适 ضخامت مناسب داشتن/ ~规〈机〉 وسیلهٔ اندازه گیری ضخامت ورق فلزی
【厚待】hòudài با محبت زیاد رفتار کردن
【厚道】hòudao درستکار ومهربان
【厚度】hòudù ضخامت، کلفتی
【厚墩墩】hòudūndūn بسیار ضخیم: ~的棉大衣 پالتوی کلفت پنبه دوزی شده
【厚恩】hòu'ēn لطف ومهربانی سرکار
【厚非】hòufēi کسی رابیش از حد سرزنش کردن
【厚古薄今】hòu gǔ bó jīn برگذشته تأکید کردن نه بر امروز
【厚今薄古】hòu jīn bó gǔ بر امروز تأکید کردن نه بر گذشته
【厚金】hòujīn هدیهٔ گرانبها
【厚礼】hòulǐ هدیهٔ گرانبها
【厚脸皮】hòuliǎnpí پررو، بی شرم: 厚着脸皮说 با پررویی گفتن
【厚禄】hòulù حقوق سرشار(برای مأمورین عالیرتبه)
【厚朴】hòupò 〈植〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Bark of official magnolia"
【厚实】hòushi ①〈口〉(厚) کلفت، ضخیم: 这布挺~。 این پارچه بسیار کلفت وبا دوام است. ~的被褥/ لحاف وتشك ②〈方〉(丰富) زیاد، غنی، وافر: 储备~ ذخیره‌های وافر ② کلفت وسنگین
【厚望】hòuwàng آرزوهای بزرگ: 不负~ (کسی را) مأیوس نکردن/ 父亲对他寄以~。 پدرش در بارهٔ او آرزوهای بزرگ دارد.
【厚味】hòuwèi مزهٔ غلیظ
【厚谢】hòuxiè با اهدای کادوی گرانبها اظهار سپاسگزاری کردن
【厚颜无耻】hòuyán-wúchǐ بی شرم، بی‌حیا، پررو
【厚意】hòuyì لطف، فکر مهربان، مهربانی: 多谢您的一番~。 از لطف ومهربانی شما سپاسگزارم.
【厚遇】hòuyù پاداش مادی خوب

逅 hòu 见"邂逅"xièhòu

候 hòu ①(等候) در انتظار بودن، منتظر بودن: 请稍~一会儿。 لطفا قدری منتظر باش. 静~佳音。 خواهشمند است که با خیال راحت منتظر خبرخوش باشید. ②(问候) احوال پرسی کردن: 致~ درود فرستادن ③(时节) وقت، زمان، فصل: 时~ زمان، وقت/ 季~ فصل/ ~物 رابطهٔ بین آب وهوا و تغییراتی که در پدیده‌های زیست شناسی رخ می‌دهد ④(情况) حالت، شرایط: 症~ عوارض بیماری
【候补】hòubǔ کاندیدا بودن، نامزد بودن: 中央~委员 نامزد عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب
【候车室】hòuchēshì سالن انتظار (در ایستگاه راه آهن یا اتوبوس)
【候虫】hòuchóng حشرهٔ فصلی(مانند جیرجیرك تابستانی)
【候光】hòuguāng 〈书〉〈敬〉 در انتظار افتخار حضور جناب عالی بودن(برای مهمانی و...)
【候机室】hòujīshì سالن انتظار در فرودگاه
【候教】hòujiào 〈敬〉 در انتظار راهنمائی های شما بودن
【候鸟】hòuniǎo پرندگان مهاجر
【候缺】hòuquē برای پر کردن پست خالی بدست مافوق خود انتظار کشیدن
【候审】hòushěn 〈法〉 در انتظار محاکمه بودن

【候选人】hòuxuǎnrén كانديدا: 提出~ كانديدا ها را ناميدن / شايستگی‌های لازم برای 资格 ~ / ليست كانديدا ها ~名单 كانديدا

【候帐】hòuzhàng تسويهٔ حساب كردن

【候诊】hòuzhěn در انتظار ديدار پزشك بودن: ~室 اطاق انتظار(در بيمارستان)

鲎 hòu نوعی خرچنگ بزرگ خوردنی بشكل نعل اسب

【鲎虫】hòuchóng نوعی حشره بنام "Apus"

hū

乎 hū ①〈书〉〈助〉[在句末表示疑问或揣度]:一之为甚,其可再~? حتی يك بارهم زياد است، چگونه می توانيد آن كار راتكراركنيد؟/成败之机,其在斯~? مگر پيروزی يا شكست بسته به اين نيست؟ ②[动词后缀]:合~客观规律 با قوانين عينی مطابقت داشتن/出~意料 خارج از توقع كسی بودن ③[形容词或副词的后缀]:确~重要 واقعا بسيار مهم/超~寻常 خارج از چيزی عادی بودن/巍巍~ مشرف، مرتفع، رفيع

戏 hū 〈方〉پوشاندن: 小苗都快让草~住了,赶快锄吧。نشاء ها بزودی از علف های هرزه خفه می شود.بيا فورا وجين كنيم.

呼 hū ①(吐气)دم بيرون دادن، دم بر آوردن: ~出二氧化碳 گاز كربنيك بيرون دادن ②(喊)فرياد زدن، داد زدن: ~口号 شعار هارا فرياد زدن/欢~ هلهله كردن ③(呼唤)خطاب كردن: 直~其名 كسی را به نام خطاب كردن/~之即来,挥之即去 با تكان سر يا دست كسی را احضار كردن يا مرخص نمودن ④〈象〉صدای پت پت: 机车~~地喷着烟雾。لوكوموتيو با فواره ای از دود وبخار بلند بود./~~地窜着火苗。آتش گل گل زبانه می كشد./北风~~地吹。باد شمالی صفير می كشد.

【呼哧】hūchī 〈象〉: ~~直喘 با صدای پف پف نفس نفس زدن

【呼叱】hūchì سرزنش كردن 又称"呼斥"

【呼风唤雨】hūfēng-huànyǔ — باد وباران را احضار كردن؛ كنايه از قدرت طبيعت را كنترل كردن؛ ايجاد مزاحمت كردن: 今天,借助科学技术我们也像神仙一样能够~了。امروز ما با استفاده از علوم و فنون نيز می‌توانيم مانند جن باد و باران را احضار كنيم.

【呼喊】hūhǎn فرياد زدن، دادوبی داد كردن

【呼号】hūháo ①(哭叫)شيون كردن، با درد ومحنت فرياد ②(呼吁)تقاضای كمك كردن: 仰天~ روبه آسمان شيون كردن/奔走~ به همه جا رفتن وتقاضای كمك كردن

【呼号】hūhào 〈讯〉(无线电代号)نشان مخابراتی، نشان راديوئی ②(某些组织专用的口号)شعار مخصوص (يك سازمان)

【呼和浩特】Hūhéhàotè هوهههات (مركز ناحيهٔ خود مختار مغولستان داخلی)

【呼喝】hūhè با صدای بلند فرياد زدن

【呼吼】hūhǒu (باد) صفير كشيدن

【呼唤】hūhuàn خواندن، دعوت كردن: 祖国在~(我们)! ميهن، مارا می خواند!

【呼饥号寒】hū jī háo hán به علت نبودن خوراك وپوشاك فرياد زدن

【呼叫】hūjiào صدا كردن (برای مخابرهٔ راديوئی): 蓝鹰! 蓝鹰! 我在~! عقاب آبی، عقاب آبی، ما صدا می كنيم./~信号 اعلام خطر (برای استمداد)/~灯 چراغ علامت خطر (برای استمداد) راديوئی(برای استمداد)

【呼救】hūjiù برای استمداد در حين خطر صدا كردن: ~信号 اعلام خطر (برای استمداد)

【呼啦】hūlā 〈象〉صدای اهتزاز: 红旗被风吹得~~地响。پرچم های سرخ در باد به گوش رسيد.

【呼噜】hūlū 〈象〉خرخر، خس خس: 他喉咙里~~地响。گلويش صدای خس خس دارد.

【呼噜】hūlu 〈口〉خرناس: 打~ خرناس كشيدن

【呼朋引类】hūpéng-yǐnlèi برای انجام كار بد دسته وجمعيت تشكيل دادن

【呼扇】hūshān 〈口〉①(颤动)به لرزش (يا نوسان) در آمدن: 跳板太长,走到上面直~。تختهٔ شيرجه آنقدر دراز است كه وقتی كه انسان روی آن می رود، به نوسان در می آيد. ②(扇风): 他满头大汗,摘下草帽不停地~。چون سرش عرق كرده بود، كلاه حصيری خود را برداشت ودائم سر وصورتش را باد زد.

【呼哨】hūxiāo سوت: 打~ سوت زدن

【呼声】hūshēng صدا، ندا: 群众的~ صدای توده های مردم/被压迫人民的正义~ در خواست عادلانهٔ مردم ستمديده

【呼天抢地】hūtiān-qiāngdì روبه آسمان شيون كردن وسر خود را روی زمين كوبيدن ـ كنايه از بصدای بلند اظهار درد ومحنت كردن

【呼吸】hūxī تنفس كردن: ~急促 بطور كوتاه وسريع تنفس كردن/~困难 بزحمت تنفس كردن/~新鲜空气 هوای تازه استنشاق كردن/屏住~ نفس خود را حبس كردن/人工~ تنفس مصنوعی/~道 مجرای تنفس(نای)/~器 دستگاه تنفس/~系统 سيستم تنفس/~器官 جهاز تنفسی

【呼啸】hūxiào فيش كردن: 子弹~而过。فشنگی با صدای فيش گذشت./室外寒风~。باد سردی در بيرون صفير می كشد.

【呼延】Hūyán 〈姓〉يك نام خانوادگی در چين

【呼应】hūyìng عكس‌العمل نشان دادن، با هم‌آهنگی كار كردن: 遥相~ از فاصلهٔ دور هم‌آهنگی كردن/这文章前后缺乏~。اول اين مقاله با آخرش فاقد هم‌آهنگی و ربط درونی می‌باشد.

【呼吁】hūyù در خواست كردن: ~团结 در خواست وحدت كردن/向世界人民~ از مردم جهان در خواست ويكپارچگی كردن

【呼之欲出】hū zhī yù chū گويا بدعوت كسی برای بيرون

آمدن آمادگی داشتن (در مورد پیکر های زنده در تابلوی نقاشی یا قهرمانان در رمان گفته می شود) ــ کنایه از بطور زنده ترسیم شدن

忽 hū ①(不注意) غفلت کردن، کم اهمیت دادن ;玩~ ~: نا گهان، یکمرتبه ②(忽然) غفلت کردن، سهل انگاری کردن 发奇想 ~/پیدایش شدن ناگهانی یك فکر عجیب در سر کسی 地 نا گهان، یکمرتبه

【忽搭】hūdā صدای پت پت کاغذ یا پارچه ناشی از وزش باد

【忽而】hū'ér گاه گریه کردن، گاه خندیدن ~哭~笑: گاه...گاه /~主张这个, ~主张那个 امروز طرفدار یك چیز بودن وفردا طرفدار چیزی دیگر

【忽…忽…】hū…hū… یك لحظه...یك لحظه دیگر :天气~冷~热。/هوا یك لحظه سرد است ویك لحظه دیگر گرم. 情绪~高~低 /زمانی روحیهٔ قوی داشتن وزمان دیگرروحیهٔ ضعیف 镜头~远~近。گاهی از شات بلند استفاده می کنند وگاهی از شات کوتاه (در فیلم برداری) /灯光~明~暗。چراغ سوسو می زد.

【忽忽】hūhū با یك چشم برهم زدن :我离开北京, ~又是一年。از زمانی که پکن را ترك کردم بایك چشم برهم زدن یك سال می گذرد.

【忽略】hūlüè سهل انگاری کردن، غفلت کردن، نادیده گرفتن ; 不要~出现障碍的可能性。ما نباید از احتمال بروز موانع کار غفلت کنیم.

【忽然】hūrán نا گهان، یکمرتبه، دفعتا

【忽闪】hūshǎn روشنائی دادن، تابیدن، پرتوافکندن ;闪光灯~一亮, 又~一亮。فلاش عکاسی بفواصل کوتاه نور برق می زد.

【忽闪】hūshan برق زدن :她的大眼睛~着。چشم های درشت او برق می زند.

【忽视】hūshì غفلت کردن، نادیده گرفتن، سهل انگاری کردن ; 不可~的力量 نیروئی که نباید آنرا نادیده گرفت /不应~困难。ما نباید در برابر مشکلات سهل انگاری کنیم. /不要强调一面而~另一面。 بریك جنبهٔ مسئله چندان تأکید نکنید تا جنبهٔ دیگر مسئله نادیده بماند.

【忽微】hūwēi 〈书〉 عدد بسیار کوچك

【忽悠】hūyou ①(晃动) نوسان کردن ②(闪动) سوسو زدن ; 渔船上的灯火~~的。چراغ ها در قایق های ماهیگیری سو سو می زند.

烀 hū چیزی را با آب کم آهسته پختن

惚 hū 见"恍惚"huǎnghū

糊 hū گچ زدن، گچ مالیدن :用灰把墙缝~上 ترك‌های دیوار را گچ مالیدن /~一层泥 یك لایه گچ مالیدن

另见 hú; hù

hú

囫 hú

【囫囵】húlún تماما ;~吞下 چیزی را تماما بلعیدن

【囫囵个儿】húlungèr 〈方〉①(完整) کامل ②(不脱衣服) بدون کندن لباس (خوابیدن)

【囫囵吞枣】húlún tūn zǎo خرما ها را تماما بلعیدن ــ کنا یه از معلومات را بدون هضم کردن آن پذیرفتن، خواندن بدون درك کردن

狐 hú روباه

【狐臭】húchòu بوی بد از بغل یا شرمگاه انسان

【狐蝠】húfú نوعی خفاش بشکل روباه

【狐假虎威】hú jiǎ hǔ wēi روباه هیبت ببر را عاریه می‌گیرد (بوسیلهٔ همقدم بودن با او) ــ کنایه از بوسیلهٔ جلوه دادن پیوند های مؤثر خویشاوندی خود مردم را ترسانیدن

【狐狸】húli روح روباه ــ کنایه از زن اغوا کننده ~精: روباه

【狐狸尾巴】húli wěiba دم روباه ــ کنایه از چیزی که اخلاق واقعی کسی یا نیت شومش را برملا وآشکار کند ; ~总是要露出来的。/روباه نمی تواند دمش را قایم کند. 抓住阴谋家的~ از دست ندادن مدارکی که توطئه چین را لو می دهد

【狐埋狐搰】húmái-húhú کنایه از کسی که بیش از اندازه شك وتردید داشته وقادر به هیچ کاری نباشد

【狐媚】húmèi با چاپلوسی وتعلق کسی را فریفتن

【狐朋狗友】húpéng-gǒuyǒu 同"狐群狗党"

【狐裘】húqiú جبهٔ پوستین روباه

【狐群狗党】húqún gǒudǎng یك گروه افراد پست وکثیف، یك دسته اوباشان ولگرد

【狐疑】húyí بسیار مشکوك بودن، شبهه، شك وتردید ;满腹~ بسیار شبهه آمیز بودن

【狐疑不决】húyí bù jué مترددد، دودل، غیر مصمم

弧 hú 〈数〉 قوس (ریاضی)

【弧度】húdù 〈数〉 رادیان (واحد اندازه‌گیری سطح زاویه دار)

【弧光】húguāng نور قوسی ;~灯 چراغ قوسی

【弧菌】hújūn ویبریو(باکتری‌هایی شبیه حرف «واو» و«یای»)

【弧圈球】húquānqiú 〈乒乓球〉 (پینگ پونگ) توپی که در هوا بشکل حلقه حرکت می کند

【弧形】húxíng شکل قوس

【弧线】húxiàn خط قوس

胡 hú ①〈史〉 ملیت های غیر«هان» چین که در شمال وغرب چین قدیم زندگی می‌کردند ②(古时指来自外族的) از ملیت های شمالی یاغربی چین معرفی شده، بیگانه ;~萝卜 /هویج 桃 گردو ③(乱来) بی‌ملاحظه، بدخواه ;~吹 بی‌بندو بار، بی ملاحظه سرهم بندی کردن ;~编 /بندوبار لاف زدن ④〈书〉(为什么) چرا ;~不归? چرا برنمی گردد؟ ⑤(胡须) ریش، سبیل ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【胡缠】húchán با ارائهٔ در خواست های بی جا کسی را اذیت کردن

【胡扯】húchě مزخرف گفتن، یاوه سرائی کردن، چرند گفتن ;~! مزخرف /纯粹是~。این صرفا حرفی مزخرف و دروغ است.

【胡吹】húchuī لاف زدن، گزاف گوئی کردن

【胡达】Húdá خدا

【胡蜂】 húfēng زنبور

【胡搞】 húgǎo ①(乱搞) کار ها را بهم زدن، شلوغ کاری کردن ②(指不正当的男女关系) بدون مراعات قواعد ازدواج مقاربت کردن

【胡话】 húhuà حرف های بیهوده، مزخرف، چرند

【胡笳】 hújiā 〈乐〉 نوعی ساز موسیقی مانند نی که قبایل شمالی چین قدیمی آنرا بکار می بردند

【胡椒】 hújiāo فلفل

【胡搅】 hújiǎo ①(捣乱) اذیت کردن، شیطانی کردن ②(狡辩) سفسطه کردن

【胡搅蛮缠】 hújiǎo-mánchán ①(纠缠) با ارائهٔ درخواست های بی جا کسی را اذیت کردن ②(无理狡辩) سفسطه کردن، دلایل بی جا آوردن

【胡来】 húlái (任意乱做) کار ها را بهم زدن، بی ملاحظه شلوغ کاری کردن، ایجاد ②(胡闹) اگربلد نیستی ها را انجام دادن: 你要是不会修就别~。 تعمیرش کنی، ضایعش نکن. مزاحمت کردن

【胡噜】 húlu 〈方〉①(抚摩) مالش دادن، مالیدن: 孩子的头碰疼了，你给他~~。 سر بچه به چیزی برخورد کرد، سرش را مالش دهید. ②(拂拭掉或拢在一起) بادست جارو کردن، پوست های تخمهٔ هندوانه را بادست جارو کردن و با خاك انداز جمع نمودن: 把瓜子壳~到簸箕里 بادست اندك اندك جمع کردن

【胡乱】 húluàn ①(马虎;草率) بی دقت، به عجله، بدون توجه، سرسری: ~吃了点饭 / به عجله قدری غذا خوردن 写了几行 / سرسری چند خط نوشتن ②(任意;没有道理) الله بختی، بی دلیل: ~猜测 الله بختی حدس زدن

【胡抡】 húlūn 〈方〉 بی ملاحظه عمل کردن، بی بندوبار عمل کردن

【胡萝卜】 húluóbo هویج: ~素〈生化〉 رنگ دانه های نارنجی یا قرمز که قابل تعدیل به ویتامین «آ» است

【胡麻】 húmá ①(油用亚麻) بزرك ②(芝麻) کنجد

【胡闹】 húnào ایجاد بی نظمی کردن، شیطانی کردن

【胡吣】 húqìn 〈口〉 بی دلیل وبی منطق سخن گفتن

【胡琴】 húqin «هوچین» اسم عمومی برای کمانچه های چینی دارای دو سیم مانند «ارهو»، «جین هو» وغیره

【胡说】 húshuō مزخرف گفتن، چرند گفتن: 别~了! مزخرف نگو!

【胡说八道】 húshuō-bādào مزخرف گفتن، چرند گفتن: 真是~! مزخرف محض!

【胡思乱想】 húsī-luànxiǎng خیال بافی کردن

【胡同儿】 hútòngr کوچه

【胡颓子】 hútuízǐ 〈植〉"Thorny elaeagnus" نوعی گیاه بنام

【胡须】 húxū ریش، سبیل یاموی آویخته اطراف گونه وچانه

【胡言乱语】 húyán-luànyǔ مزخرف گفتن، چرند گفتن، پریشان گفتن

【胡杨】 húyáng 〈植〉"Diversiform-leaved poplar" نوعی درخت شمشاد بنام

【胡支】 húzhī غلط دستور دادن، غلط راهنمائی کردن

【胡枝子】 húzhīzǐ 〈植〉"Shrub lespedeza" نوعی گیاه بنام

【胡诌】 húzhōu داستان بافتن، دلیل باطل آوردن: ~了一大堆理由 بهانه های زیادی تراشیدن

【胡子】 húzi ①(胡须) ریش، سبیل یا موی آویخته و اطراف گونه وچانه ②〈方〉(土匪) دزدان

【胡子拉碴】 húzi lāchā ریش‌های پر پرز نتراشیده، چانه با موهای آویختهٔ اطراف آن

【胡走游飞】 hú zǒu yóu fēi ولگردی کردن

【胡作非为】 húzuò-fēiwéi برخلاف قانون یا افکار عمومی بی بند وبار عمل کردن

壶 hú

①(有把有嘴的液体容器) کتری، کوزه: 水~ کتری/ 茶~ قوری/ 酒~ تنگ شراب، کوزهٔ شراب ②(指某些瓶状容器) شیشه، فلاسك: 行军~ قمقمه / 暖~ ترموس

核 hú

另见 hé

【核儿】 húr 〈口〉(果实中心的坚硬部分) هسته، مغز: 杏~ هستهٔ زرد آلو/ 梨~ هستهٔ گلابی ②(像核的东西) چیزی مانند هستهٔ میوه: 煤~ زغال نیم سوز

斛 hú

وسیلهٔ اندازه گیری برای غله یا حبوبات که در قدیم بکار می رفت

湖 hú

①(湖泊) دریاچه ②Hú〈简〉(湖北和湖南) اسم مخفف استان های «خوبای» و«خونان»

【湖北】 Húběi استان «خوبای»

【湖笔】 húbǐ قلم موئی که در شهر«خوچو»(湖州)تولید می شود

【湖滨】 húbīn کنار دریاچه

【湖荡】 húdàng دریاچه

【湖光山色】 húguāng-shānsè منظرهٔ دریاچه وکوه

【湖蓝】 húlán آبی کم رنگ

【湖绿】 húlǜ سبز کم رنگ

【湖南】 Húnán استان «خونان»

【湖泊】 húpō دریاچه ها

【湖色】 húsè سبزکم رنگ

【湖滩】 hútān کنار دریاچه

【湖田】 hútián (人造的) زمین خشك شده از دریاچه؛ (自然的) زمینی که در موقع فرونشینی جزر ومد پدیدار می گردد

【湖心亭】 húxīntíng کلاه فرنگی در وسط دریاچه

【湖沼学】 húzhǎoxué بخشی از زیست شناسی که در بارهٔ موجودات آب شیرین بحث می کند.

葫 hú

【葫芦】 húlu نوعی کدوی غلیانی: 他的~里到底卖的是什么药? اوچه تیری در ترکش دارد؟ / 酒~ کدوی غلیانی مخصوص برای ریختن شراب

猢 hú

【猢狲】 húsūn میمون: 树倒~散。 وقتیکه درخت بزمین می‌افتد،

میمون ها به هر سمت پراکنده می شوند ـ کنایه از اینکه وقتیکه ارباب از قدرت ساقط می شود، زیردستان او متفرق می شوند.

猢 hú

【猢口】 húkōu نان بخور و نمیر داشتن

鹄 hú قو

【鹄候】 húhòu 〈书〉با احترام در انتظار بودن: ~回音。من در انتظار جواب شما هستم.

【鹄望】 húwàng مشتاقانه انتظار چیزی را داشتن

【鹄形鸠面】 húxíng-jiūmiàn کنایه از کسی که بسیار لاغر واستخوانی باشد

煳 hú (غذا) سوخته: 饭~了。برنج سوخته است./菜有点~味。غذا قدری بوی سوختگی دارد./屋里有~味。در اطاق بوی سوختگی به مشام رسید.

瑚 hú 见"珊瑚"shānhú

鹕 hú 见"鹈鹕"tíhú

糊 hú ①(浆糊)خمیر: 将面粉加水调成~状 آرد وآب را آمیختن وتبدیل به خمیر کردن ②(用粘性物粘)چسباندن: ~窗户 با روی پنجرهٔ مشبك يك ورق كاغذ چسباندن/~风筝 با چسب باد بادك درست كردن/~信封 با چسب پاکت درست کردن ③(煳)کاغذ دیواری را روی دیوار چسباندن ~墙/ کردن سوخته

另见 hū; hù

【糊糊】 húhu 〈方〉①(一种粥)آش درست شده از آرد ذرت یا گندم ②(乱子)مزاحمت

【糊精】 hújīng 〈化〉صمغ نشاسته

【糊口】 húkōu 见"猢口"húkōu

【糊料】 húliào مواد غليظ كننده

【糊涂】 hútu مغشوش، خرف، آشفته خاطر، گیج: ~观念 ایدهٔ آشفته ونادرست/装~ خود رابه نا دانی زدن/他越想越~。هر قدر بیشتر فکر می کرد، بیشتر آشفته خاطر می شد./~虫 آدم سرهم بند، آدم سمبل کار

【糊涂帐】 hútuzhàng حساب های شلوغ ودرهم برهم

槲 hú 〈植〉بلوط مغولی

【槲寄生】 hújìshēng 〈植〉گیاه داروش

【槲栎】 húlì 〈植〉بلوط سفید شرقی

蝴 hú پروانه

【蝴蝶】 húdié پروانه

【蝴蝶阀】 húdiéfá 〈水〉دریچهٔ چرخان، دریچهٔ دو طرفه

【蝴蝶花】 húdiéhuā گل بنفشهٔ فرنگی

【蝴蝶结】 húdiéjié حلقه بشکل پروانه

【蝴蝶鱼】 húdiéyú ماهی پروانه

醐 hú 见"醍醐"tíhú

hǔ

虎 hǔ ①(老虎)ببر: 小~ بچهٔ ببر ②(勇猛威武)شجاع، دلاور، سلحشور: ~将 ژنرال شجاع/~~有生气 پر از نیرو وحرارت

【虎背熊腰】 hǔbèi-xióngyāo دارای پشت ببر وکمر خرس ـ کنایه از ستبر ونیرومند بودن

【虎贲】 hǔbēn 〈书〉سرباز شجاع، سرباز سلحشور

【虎步】 hǔbù ①(矫健威武的脚步)قدم های محکم وقدرتمند ②(称雄于一方)در ناحیه ای قدرت نشان دادن یا حکومت کردن

【虎毒不食子】 hǔ dú bù shí zǐ ببر درنده بچهٔ خود را نمی خورد ـ کنایه از اینکه هم نوعان یکدیگر را نمی کشند.

【虎耳草】 hǔ'ěrcǎo 〈植〉سفرس (گیاهی که روی سنگ می روید)

【虎伏】 hǔfú 〈体〉چرخ گردش(نوعی وسیلهٔ ورزش)

【虎符】 hǔfú نشان مخصوص دو تکه ای که در چین قدیم از طرف مقامات امپراطوری برای گسیل قشون به ژنرال ها تسلیم می گردید

【虎父无犬子】 hǔfù wú quǎnzǐ اگر پدر ببر باشد، بچه اش سگ نخواهد بود ـ کنایه از اینکه شجاعت ودلیری پدر مسلما به فرزندانش می رسد، از کوزه همان برون تراود که در او ست.

【虎骨酒】 hǔgǔjiǔ نوعی عرق پزشکی که در آن استخوان ببر خیسانده می شود

【虎劲】 hǔjìn روحیهٔ نترس وشهامت: 有一股子~ دارای روحیهٔ نترس بودن

【虎踞龙盘】 hǔjù-lóngpán مانند اژدها به دورخود پیچیدن ومانند ببر چمباتمه زدن ـ اشاره به موقعیت وجای استراتژیك تهدید آمیز

【虎口】 hǔkǒu ①(虎嘴)دهان ببر ②(险地)دهانهٔ مرگ، جای خطرناك: 救出~ کسی را از دهانهٔ مرگ نجات دادن/~拔牙 از دهان ببر دندان کشیدن ـ کنایه از بابزرگترین خطر مواجه شدن/才离~又入狼窝 گرگ را از در جلو بیرون راندن وببر را از در عقب وارد کردن ③(大姆指与食指相连的部分)فاصلهٔ دست بین شست وانگشت نشان

【虎口余生】 hǔkǒu yúshēng از دهان ببر نجات یافتن ـ یعنی ازمرگ حتمی نجات یافتن

【虎里虎气】 hǔlihǔqì زورمند، قدرتمند

【虎落平原被犬欺】 hǔ luò píngyuán bèi quǎn qī ببر بیچاره در بیابان حتی مورد تضییق سگ قرار می گیرد ـ کنایه از اینکه شخص از قدرت ساقط شده حتی مورد حقارت زیرد ستانش قرار می گیرد.

【虎气】 hǔqì قدرتمند، با شهامت

【虎钳】 hǔqián (手用)انبر دستی; (台式)انبر میزی: 万能~ انبر دارای چندین استفاده/~口 دهانهٔ باریك انبر

【虎鲨】 hǔshā نوعی کوسه دارای سر بزرگ

【虎生生】 hǔshēngshēng قدرتمند وپر انرژی

【虎视眈眈】hǔ shì dāndān مانند ببری که به شکار خود نگاه می کند خیره خیره نگریستن، با آز و طمع نگاه کردن

【虎头虎脑】hǔtóu-hǔnǎo (بچه) قوی بنیه وساده لوح

【虎头牢房】hǔtóu láofáng زندان برای زندانیان محکوم به مرگ در قدیم

【虎头蛇尾】hǔtóu- shéwěi آغاز خوب وپایان ضعیف، شروع عالی وختم از روی بی‌حالی، خوش استقبال وبدبدرقه

【虎穴】hǔxué ①(老虎洞)کنام ببر ②(险地)جای خطرناك: ببر راتا کنامش تعقیب کردن 追踪～

【虎跃龙腾】hǔyuè-lóngténg پریدن ببر ها وبرخاستن اژدها — کنایه از صحنه‌ء فعالیت پرشور وشوق

浒 hǔ کنار آب

唬 hǔ 〈口〉ترساندن: 你别～人。دیگران را نترسانید. 他没被～住。او مرعوب نشد.

琥 hǔ

【琥珀】hǔpò کهربا، عنبر زرد

hù

户 hù ①(门)در، باب: 足不出～ خود را در چهار چوب در ها محبوس کردن / 外活动 فعالیتها در هوای آزاد ②(人家)خانوار، فامیل: 全村共三十～。این روستا سی خانوار دارد. / 家家～～ هرخانواده / 由缺粮户变为余粮～。از خانواده بدون غله‌ء کافی به خانواده‌ء دارای غله‌ء مازاد تغییر کردن ③(户头)(بانك) حساب: 开个～ دربانك حساب باز کردن / 存～ صاحب سپرده‌ء بانکی

【户部】Hùbù وزارت در آمد در چین فئودالی

【户籍】hùjí ①(居民登记册)دفتر ثبت خانواده: 警～ پلیس مسؤل ثبت خانواده ②(居住的身份)اقامت دایمی ثبت شده

【户均】hùjūn بطور متو سط برای هر خانوار

【户口】hùkǒu ①(住户和人口)تعداد خانواده ها وتمام جمعیت ②(户籍)اقامت دایمی ثبت شده: 查～ بازرسی کارت اقامت / 迁～ گزارش در باره‌ء تغییر محل اقامت به مقامات محلی / 报～ اقامت را ثبت کردن یا تقاضای آن نمودن / 销～ اقامت کسی را لغو کردن / 临时～ اقامت موقت / 簿～ پروانه‌ء اقامت / 清册～ کتاب ثبت اقامت (دایمی)

【户枢不蠹】hùshū bù dù لولای چوبی در هرگز کرم نمی خورد (ضرب المثل)

【户庭】hùtíng 〈书〉دروازه وحیاط(کنایه از چهار چوب خانه)

【户头】hùtóu حساب (بانك)

【户限】hùxiàn 〈书〉آستانه‌ء در: 为穿～ آستانه‌ء در توسط مهمانان ساییده شدن ـ کنایه از آمدوشد بی پایان مهمانان

【户主】hùzhǔ سرپرست خانواده

【户子】hùzi 〈方〉خانواده

互 hù همدیگر، یکدیگر، متقابل: 不干涉内政～ عدم دخالت در امور یکدیگر / 为条件～ وابسته بهم، مربوط بهم / 通情报～ مبادله‌ء اطلاعات / 换大使～ سفیر مبادله کردن

【互不侵犯条约】hù bù qīnfàn tiáoyuē پیمان عدم تعرض به یکدیگر

【互导】hùdǎo 〈电〉(برق) ضریب هدایت متقابل

【互访】hùfǎng دید وبازدید، مبادله‌ء دیدارها: 两国体育代表团的～ مبادله‌ء هیئت های ورزشی بین دو کشور

【互感】hùgǎn 〈电〉(برق) ضریب القای متقابل

【互…互…】hù…hù… یکدیگر، متقابل: 教～学～ به یکدیگر آموختن واز همدیگر یاد گرفتن / 谅～让～ تفاهم وگذشت متقابل

【互换】hùhuàn مبادله کردن: 批准书～ تصدیق نامه هارا مبادله کردن / 货币协定～ موافقت نامه های پولی مبادله کردن / 记者～ مبادله‌ء خبرنگار / 留学生～ مبادله‌ء دانشجو

【互惠】hùhuì دارای منافع مشترك، متقابلا سودمند: 在～的基础上 براساس منافع مشترك / 贸易～ منافع مشترك در بازرگانی / 关税～ تعرفه‌ء گمرکی بنفع یکدیگر / 条约～ قرار داد ذینفع برای طرفین

【互见】hùjiàn ①(相互说明补充)مراجعه به یکدیگر ②(同·时存在)در يك زمان موجود بودن دو چیز

【互利】hùlì دارای منافع مشترك: 按照平等～的原则 طبق اصول تساوی حقوق ومنافع مشترك

【互市】hùshì در مرزها یا بندرهای مهم با کشور های بیگانه یا ملت های دیگر تجارت کردن

【互通有无】hù tōng yǒu wú نیاز مندی های یکدیگر را تأمین کردن

【互相】hùxiāng یکدیگر، همدیگر، متقابل: 依存～ بر یکدیگر متکی بودن، وابسته بهم بودن / 排斥～ دافع یکدیگر بودن / 配合～ با همدیگر هماهنگی کردن / 彼此～利用 از همدیگر برای منافع خود استفاده کردن / 勾结～ تبانی کردن / 掣肘～ پشت یکدیگر را گرفتن / 尊重主权和领土完整～ به حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر احترام گذاشتن

【互训】hùxùn (دو یاد داشت یا بیشتر از آن) یکدیگر را توضیح دادن

【互助】hùzhù کمك وهمکاری: 合作～ به یکدیگر کمك کردن / 组～ تیم همکاری، گروه کمك متقابل

沪 Hù 〈简〉(上海) نام دیگری برای شهر«شانگهای»: 宁～铁路 خط راه آهن بین شهر «شانگهای» و«نانکن»

【沪剧】hùjù اپرای «شانگهای»

护 hù ①(保护)حفاظت کردن، حراست کردن، پاسداری ②(袒护)جانبدار بودن، طرفدار: 林～ حفاظت جنگلها کردن: 别～着自己的孩子。جانب بچه‌ء خود را نگیرید.

【护岸】hù'àn 〈水〉سنگ چینی در کنار دریا یا رود خانه: 林～ جنگل حفاظت در کنار نهر یا رود خانه

【护臂】hùbì بازوبند مخصوص محافظت بازو در موقع تیر اندازی

【护庇】hùbì 〈口〉به کسی پناه دادن

【护城河】hùchénghé خندق شهر

【护持】hùchí حفاظت ونگهداری کردن

【护短】hùduǎn از نقطه‌ء ضعف یا عیب کسی دفاع کردن

【护耳】hù'ěr گوش پوش
【护封】hùfēng جلد کتاب
【护航】hùháng اسکورت کردن:由五艘军舰～ توسط پنج کشتی اسکورت شدن / ～部队 واحد های اسکورت / ～舰 فروند کشتی اسکورت / ～飞机 هواپیمای اسکورت
【护驾】hùjià از پادشاه پاسداری کردن
【护具】hùjù وسایل واسباب محافظت بدن در موقع شمشیر بازی
【护理】hùlǐ ①〈医〉پرستاری کردن، مواظبت کردن، مراقبت کردن:～伤病员 از سربازان بیمار و زخمی مراقبت کردن / 重病～组 گروه مراقبت برای بیماران سخت / ～人员 پرسنل مراقبت ②(保护管理)مواظبت کردن، وپرستاری:精心～小麦越冬 با کمال دقت از گندم جهت گذراندن زمستان مواظبت کردن
【护林】hùlín محافظت جنگل
【护路】hùlù ①(保护公路或铁路)از جاده، شوسه یا خط راه آهن پاسبانی کردن ②〈交〉نگهبانی راه:～工 نگهبان راه / ～林 کمربند محافظ (از درخت) در امتداد راه
【护面】hùmiàn ماسك، روپوش، روبند
【护目镜】hùmùjìng عینك محافظ
【护坡】hùpō 〈水〉〈交〉سنگ چینی سراشیب در کنار رود خانه یا راه
【护秋】hùqiū مراقب محصولات رسیده، پائیزی بودن
【护身符】hùshēnfú ①(符箓)طلسم ②(保护自己的人或事)کسی یا چیزیکه خود را از مجازات یا نکوهش مصون نگهدارد
【护士】hùshi پرستار:～学校 مدرسه، تربیت پرستار / ～长 سر پرستار / 男～ پرستار مرد
【护手盘】hùshǒupán 〈击剑〉اسباب محافظ (در شمشیربازی) دست
【护守】hùshǒu پاسبانی کردن
【护送】hùsòng اسکورت کردن، بدرقه کردن:～伤员去后方医院 سربازان زخمی رابه بیمار ستان پشت جبهه اسکورت کردن / ～救灾物资 وسایل نقلیه، حامل مواد غذائی وغیره برای مناطق آسیب دیده را اسکورت کردن / ～代表团去机场 هیئت نمایندگی را تا فرود گاه بدرقه کردن
【护腿】hùtuǐ 〈体〉ساق پوش
【护腕】hùwàn 〈体〉مچ پیچ
【护卫】hùwèi ①(捍卫)پاسبانی کردن، دفاع کردن ②〈旧〉(卫队)گارد مخصوص، مستحفظ شخصی
【护卫艇】hùwèitǐng ناو اسکورت
【护膝】hùxī 〈体〉زانو بند
【护胸】hùxiōng اسباب مخصوص محافظت سینه در موقع تیراندازی
【护养】hùyǎng ①(护理养育)مواظبت کردن، پرورش دادن:～秧苗 از نشاها مواظبت کردن / ～牛犊 گوساله ها را پرورش دادن ②(养护)نگهبانی کردن:～公路 راه شوسه‌را نگهبانی کردن
【护佑】hùyòu پا سداری کردن، نگهداشتن
【护院】hùyuàn پا سبانی کردن خانه، مرفه ومتنفذ در قدیم
【护照】hùzhào پاسپورت، گذرنامه، پاسپورت:外交～ پاسپورت دیپلماسی / 公务～ پاسپورت ماموریت / 延期～ تمدید پاسپورت / ～有效期 مدت اعتبار پاسپورت

怙 hù

متکی بودن:失～ پدر خود را از دست دادن
【怙恶不悛】hù è bù quān در تبه کاری اصرار ورزیدن وازاصلاح خود امتناع ورزیدن
【怙恃】hùshì 〈书〉①(依靠;依仗)متکی بودن ②(指父母)پدر و مادر، والدین:幼失～ از کودکی پدر ومادر خود را از دست دادن

戽 hù

①(戽斗)سطل برای بالا کشیدن آب از نهر ②(汲)برای آبیاری بالا کشیدن آب از جویبار، نهروغیره:～水灌田 آب را از نهر، جویبار و...بالا کشیدن
【戽斗】hùdǒu سطل برای بالاکشیدن آب از نهر، جویبارو...

祜 hù

〈书〉برکت، نعمت خداداد

笏 hù

〈史〉باریکه، یشمی، عاجی یا خیزرانی که مأمورین عالیرتبه در موقع بار دیدن آنرا روی سینه، شان نگه می‌داشتند

扈 hù

〈书〉①(扈从)ملتزمین، همراهان، خدم وحشم ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【扈从】hùcóng 〈书〉ملتزمین، همراهان، خدم وحشم

瓠 hù

【瓠子】hùzi نوعی کدو 又作"瓠瓜"

糊 hù

خمیر:辣椒～ خمیر فلفل / 玉米～ خمیر ذرت
另见 hū;hú
【糊弄】hùnong 〈方〉①(欺骗)فریفتن، دست انداختن، گول زدن:拿次品～人 بازرنگی اجناس بنجل را به کسی فروختن ②(将就)کار را سرسری گرفتن:这可是细活,不能瞎～。 این کار ظریفی است، نباید آنرا بی‌دقت انجام داد.

huā

化 huā

خرج کردن، به هزینه آوردن:～钱 پول خرج کردن / ～很多功夫 وقت خواستن، وقت گرفتن
另见 huà

花 huā

①(花朵)گل، شکوفه:种～儿 گل کاشتن / 桃～ شکوفه، هلو / 献～ گل تقدیم کردن ②(花状物)هرچیز شبیه گل:火～ جرقه / 雪～ دانه، برف / 浪～ قطرات ریزموج ③(烟火)آتش بازی:放～ آتش بازی کردن ④(图案)نقش ونگار، طرح:她织的～儿真好看。 طرح ونقش ونگاری که او بافت واقعا زیباست. / 这被面的～儿很大方。 در طرح ونقش ونگار روی لحاف ظرافت وحسن سلیقه بکار رفته است. ⑤(有花纹的;各色的)گلدار، دارای چندین رنگ:～衣服 لباس های گلدار / 小～狗 سگ خال خال / 布染～了。 پارچه ناجور رنگ آمیزی شده است.

⑥(眼睛模糊) تیره، تار، مبهم: 耳不聋眼不~ گوش وتیره وضعیف نشدن چشم سنگین نشدن / 展出的新产品让人眼睛都看~了。 محصولات جدیدی که در معرض نمایش گذا شته برای چشم مانرا خیره کرد. / 看了半天书,眼睛都~了。 مدت طولانی کتاب خواندم تا چشمم سیاهی رفت. / 你别挑~了眼。 کالا ها را آنقدر انتخاب نکنید تا خودتان مرددگردید.
⑦(棉花) پنبه: 轧~ پنبه را از پنبه دانه جدا کردن ⑧(浮华) فانتزی، هوسانه، تجملی: 你的字太~了。 خط شما بسیار فانتزی است. / 要练好基本功,别尽学~架子。 شما بایدوقت خود را برای تمرین های اساسی بگذرانید، نه برای ریزه کاری های تزیینی.
⑨(痘) آبله: 出~儿 آبله در آوردن / 种~儿 آبله کوبیدن ⑩(受伤) زخم: 他战争中挂了两次~。 او در جنگ دو بار زخمی شد. ⑪(耗费) خرج کردن، مصرف کردن: ~钱 خرج کردن پول / 很~时间 وقت زیاد خواستن، وقت زیاد گرفتن ⑫〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【花把势】 huābǎshi باغبان مجرب

【花白】 huābái سفید (موی سر): 头发~ سفید مو بودن

【花斑】 huābān ابلق: ~马 اسب ابلق

【花斑癣】 huābānxuǎn 〈医〉 نوعی بیماری قارچی پوست

【花瓣】 huābàn گلبرگ

【花被】 huābèi 〈植〉 پوشش گل

【花边】 huābiān ①(边缘装饰) حاشیه‌ء تزیینی: 瓶口上有一道~。 دور دهانه‌ء گلدان حاشیه‌ء تزیینی وجود دارد. ②(编织物) حاشیه‌ء توری: ~装饰 زینت های حاشیه ای توری / 在衣服上镶~ لباس را با حاشیه های توری آراستن ③〈印〉 حاشیه های فانتزی در چاپ

【花柄】 huābǐng شاخه‌ء باریکی که گل روی آن قرار دارد

【花布】 huābù پارچه‌ء باسمه، قلمکار

【花草】 huācǎo گل هاو گیاهان

【花茶】 huāchá چای خوشبو، چای معطر: 茉莉~ چای یاسمن

【花车】 huāchē هروسیله‌ء نقلیه بازینت گل آراسته شده

【花池子】 huāchízi بستر گل

【花丛】 huācóng بوته های گل: ~中蜂蝶飞舞。 زنبور ها و پروانه‌ها در میان بوته های گل پرواز می کنند.

【花簇】 huācù انبوهی از گل‌ها

【花大姐】 huādàjiě 〈动〉 نوعی‌سوسك بنام "Potato ladybird"

【花搭着】 huādazhe متنوع شده، جوربجور شده: 细粮粗粮~吃 مواد غذائی را با مصرف هم غله‌ء نرم وهم غله‌ء زبر متنوع کردن

【花旦】 huādàn نقش زن جوان در اپرای سنتی چین

【花灯】 huādēng فانوس تزیینی جشن (که در جشن فانوس چین در معرض نمایش گذاشته می شود)

【花雕】 huādiāo شراب درجه‌ء اول ساخت شهر«شائوشین»

【花点子】 huādiǎnzi 〈口〉 حیله، مکر، تدبیر فریبنده

【花缎】 huāduàn دیبت ابریشمی گلدار

【花朵】 huāduǒ گل

【花萼】 huā'è کاسه‌ء گل، غلاف گل

【花房】 huāfáng گرم خانه

【花肥】 huāféi کودی که برای تقویت پنبه، تخم ترب یا گل بکار می رود

【花费】 huāfèi خرج کردن، به هزینه آوردن، مصرف کردن: ~金钱 خرج کردن پول / ~时间 وقت خواستن / ~心血 زحمت کشیدن

【花费】 huāfei هزینه، خرج، مخارج

【花粉】 huāfěn 〈植〉 گرده: ~管 لوله‌ء گرده

【花岗岩】 huāgāngyán سنگ خارا، گرانیت: ~脑袋 کله‌ء مانند سنگ خارا، تفکر خشك ومنجمد / ~化〈地〉(زمین شناسی) سنگ خارا شدن

【花梗】 huāgěng ساقه‌ء گل

【花鼓】 huāgǔ طبل گل (یعنی نوعی رقص مردمی رایج در جنوب چین): ~戏 اپرای طبل گل رایج در استان های «خونان»، «خوبای»، «جیان سی» و «آن هوی»

【花冠】 huāguān جام گل: 合瓣~ جام گل پیوسته / 离瓣~ جام گل جدا

【花好月圆】 huāhǎo-yuèyuán [旧时作新婚的颂词] گل در شکوفه وماه کامل ـ کنایه از خوشی وسعادت کامل

【花红】 huāhóng ①〈植〉 نوعی سیب صحرائی درچین ②〈旧〉(红利) سود قرضه، سود سهام ③〈旧〉(喜庆礼物) هدیه‌ء عروسی

【花红柳绿】 huāhóng-liǔlǜ گل سرخ وبید مجنون سبز ـ کنایه از منظره‌ء زیبای گل ها ودرخت ها

【花候】 huāhòu 〈植〉 فصل شکوفه دادن

【花花肠子】 huāhuā chángzi 〈方〉 آدم حیله گر، آدم مکار

【花花公子】 huāhuā gōngzǐ آدم جلف وسبکسر وعیاش

【花花绿绿】 huāhuālǜlǜ رنگین، پررنگ، دارای رنگ های روشن: 穿得~的 لباس های پررنگ پوشیدن / ~的招贴画 اعلان های رنگین

【花花世界】 huāhuā shìjiè 〈贬〉 این دنیای فانی

【花环】 huāhuán حلقه‌ء گل

【花卉】 huāhuì ①(花草) گل ها وگیاهان ②〈美术〉 تابلوی نقاشی گل وگیاهان به سبك سنتی چین

【花鸡】 huājī 〈动〉 نوعی سهره

【花甲】 huājiǎ دوره‌ء کامل شصت سال: 年逾~ بیش از شصت سال داشتن

【花架子】 huājiàzi حرکات چشمگیر اما غیر عملی«ووشو» ـ کنایه از چیزی ظاهرا زیبا ولی فاقد ارزش عملی

【花剑】 huājiàn 〈体〉 شمشیر بازی با شمشیر کند

【花匠】 huājiàng با غبان

【花椒】 huājiāo نوعی ادویه‌ء مخصوص چین بنام "Chinese prickly ash"

【花轿】 huājiào صندلی تخت روان برای عروس

【花街柳巷】 huājiē-liǔxiàng فاحشه خانه ها

【花镜】 huājìng عینك مخصوص شخص پیر چشم

【花卷】 huājuǎn نان پیچیده شده که با بخار پخته می شود

【花篮】 huālán ①(献花用的花篮) سبد گل ②(装饰美丽的篮子) سبدی که زیبا تزیین شده باشد

【花蕾】huālěi غنچه، گل
【花里胡哨】huālihúshào ①(颜色繁杂)پر زرق و برق، 穿得～的 :لباس های پرزرق وبرق پوشیدن/房间布置得～的。اطاق بطور جلوه‌گر تزیین شد. ②(浮华)درخشان، زننده خوش‌نما، خودنما، پرجلوه، بدون ارزش واقعی: 这篇文章写得有点～。این مقاله ظاهرا آراسته بود، اما فاقد ارزش واقعی.
【花鲢】huālián نوعی ماهی کپور
【花柳病】huāliǔbìng بیماری مقاربتی
【花令】huālìng فصل گل‌کردن گیاهان
【花露】huālù نوعی مایع تقطیر شده از گل پلاخور یا برگ نیلوفر
【花露水】huālùshuǐ نوعی ادوکلن مخصوص بعداز استحمام
【花蜜】huāmì 〈植〉شهد
【花名册】huāmíngcè فهرست اسامی
【花明柳暗】huāmíng-liǔ'àn کنایه از نور امیـد را دیـدن در وضع مشکل
【花木】huāmù گلها ودرختها(در باغ ها یا پارك ها)
【花呢】huāní نوعی پارچه، پشمی لباسی
【花鸟】huāniǎo 〈美术〉تابلوی نقاشی گل‌ها و پرندگان به سبك سنتی چینی
【花农】huānóng پرورش دهنده، گل
【花盘】huāpán ①〈植〉دیسك گل، کاسه، گل ②〈机〉صفحه، فلزی متصل به چرخ تراش
【花炮】huāpào آتش بازی ها وترقه ها
【花盆】huāpén گلدان کوزه ای، گلدان گلی
【花瓶】huāpíng گلدان
【花圃】huāpǔ محل پرورش ونگهداری گل
【花枪】huāqiāng ①(古代兵器)نیزه، کوتاهی که در زمان های قدیم بکار می رفت ②(花招儿)نیرنگ: 耍～نیرنگ بکار بردن
【花腔】huāqiāng ①〈音〉(موسیقی) کولوراتور: 女高音～سوپرانوی کولوراتور ②(油嘴滑舌)صحبت پر از حیله ومکر
【花青】huāqīng 〈化〉(Cyanine) (شیمی) سیانین: 染料～نوعی ماده، شیمیائی بنام سیانین/ 素～ماده، رنگ آمیزی "Anthocyanidin"
【花圈】huāquān حلقه، گل
【花容月貌】huāróng-yuèmào صورت زیبای خانم 又作"花容玉貌"
【花蕊】huāruǐ 〈植〉پرچم یا مادگی گل
【花色】huāsè ①(花纹颜色)نقش ونگار و رنگ: 这布的～很好看。نقش ونگار و رنگ این پارچه بسـیـار زیبـا سـت. ②(品种)انواع نقش ونگارها، اندازه ها ورنگ ها: 新的～نقش ونگار های نو/～繁多 تنوع زیاد
【花纱布】huāshābù نام عمومی برای پنبه، الیاف پنبه ای وپارچه
【花哨】huāshao ①(颜色鲜艳)پرزرق وبرق، مزین وآراسته ②(花样多;变化多)پر از تنوع، پر از تغییر
【花舌子】huāshézi حرف‌های دروغین ولی خوش؛ کـسـی کـه چربزبانی می‌کند
【花生】huāshēng بادام زمینـی: 饼〈农〉～کـیـك بـادام زمینی / 酱～خمیر بادام زمینی / 壳～پوست بـادام زمینی(نوعی کود) / 米～مغز بادام زمینی / 油～روغن بادام زمینی
【花市】huāshì بازار گل فروشی
【花饰】huāshì نقش ونگار تزیینی
【花事】huāshì وضع گل دهی
【花鼠】huāshǔ موش خرمای زمینی
【花束】huāshù دسته، گل
【花丝】huāsī ①〈植〉قسمت پایینی پرچم گل به شکل رشته ②〈工美〉ملیله
【花坛】huātán بستر برجسته، گل کاری 又作"花台"
【花天酒地】huātiān-jiǔdì عیاشی‌کردن، عیش ونوش کردن
【花团锦簇】huātuán-jǐncù دسته های گل وتوده های ابریشم ـــ کنایه از تزئینات رنگین
【花托】huātuō 〈植〉شاخه یا حفره ای که هاگ گیاه روی آن قرار دارد
【花纹】huāwén نقش ونگار تزیینی: 各种～的地毯 فرش های دارای نقش ونگار های تزیینی وطرحهای گوناگون/ 这些贝壳的～很别致。نقش ونگار این صدف ها بی نظیر است.
【花线】huāxiàn ①(带色的线)نخ های رنگ آمیزی شده ②〈电〉سیم روپوش دار خم شو و نرم
【花香鸟语】huāxiāng-niǎoyǔ خوشبو بودن گل وجیك جیـك کردن پرنده ـــ کنایه از صحنه، زیبا وملیح بهار
【花消】huāxiao 〈口〉①(花费)هـزیـنـه، خـرج، مـخـارج ②(杂费)هزینه های گوناگون، مخارج متفرقه ③(税捐)مالیات، عوارض 又作"花销"
【花鞋】huāxié کفش گلدوزی
【花序】huāxù 〈植〉آرایش گل، وضع گل
【花絮】huāxù اطلاعات ضمنی وفرعی: 运动会～اطـلاعـات ضمنی وفرعی مسابقات ورزشی
【花薰】huāxūn 〈工美〉ظرف یشمی برای عطر، عـطـردان از سنگ جید
【花押】huāyā امضای روی سند رسمی درزمان های قدیم: 画～سندرسمی را امضا کردن
【花芽】huāyá غنچه، گل
【花言巧语】huāyán-qiǎoyǔ حرف های شیرین، چرب زبانی
【花眼】huāyǎn شخص پیر چشم
【花样】huāyàng ①(式样)شکل، نوع: 繁多～تنوع زیاد / 滑冰～یخ بـازی / 翻新～همان چیز کهنه به لباس مبدل نو ②(花招)نمایشی، رقص روی یخ حیله، مکر: 玩～حیله بکار بردن
【花样刀】huāyàngdāo نوع کفش یخ بازی
【花药】huāyào 〈植〉بساك پرچم
【花椰菜】huāyēcài گل کلم
【花叶病】huāyèbìng 〈植〉نوعی بیماری ویروسی کـه سـبـب لکه‌دار شدن برگ وشاخ می گردد: 甜菜～بیماری ویروسی چغندر
【花用】huāyòng خرج کردن (پول)
【花园】huāyuán باغ، گلستان
【花帐】huāzhàng حساب های پوشالی و دروغین: 开～حساب

های پوشالی و دروغین درست کردن
【花招】huāzhāo ①(好看的动作)حرکت نمایشی در «ووشو» ②(狡猾手段)حیله، مکر، (نوعی ورزش مخصوص چین) :别要~!حیله ومکرتان را بکار نبرید. /识别敌人的~ خدعه حیله ومکر دشمن را تشخیص دادن
【花朝月夕】huā zhāo-yuèxī زمان خوب، زمان نیك
【花枝招展】huāzhī zhāozhǎn (زنان) لباس های زرق وبرق دار ومجلل پوشیدن
【花轴】huāzhóu 〈植〉ساقهٔ گل
【花烛】huāzhú شمع مخصوص عروسی:洞房~ مراسم عروسی
【花柱】huāzhù 〈植〉ساقهٔ تخمدان گیاه
【花砖】huāzhuān آجر گلدار:~地 کف زمینی که از آجرهای گلدار درست شده باشد
【花子】huāzi 〈旧〉گدا

哗 huā 〈象〉صدای چرنگ چرنگ، صدای غژو غژ:铁栅门~地一声拉上了。دروازهٔ آهنی بایك صدای چرنگ چرنگ برای بستن کشیده شد. /山涧~~地流。جویبار کوهستانی شرشر جاری بود.
另见 huá
【哗啦】huālā 〈象〉:风吹得树叶~~地响。برگ هادر باد خش خش می کرد. /墙~一声倒了。دیوار با صدای مهیبی فرو ریخت. /雨~~地下个不停。باران بدون وقفه شرشر می بارید.
【哗啦啦】huālālā 〈象〉:彩旗在风中~地飘。پرچم های رنگین با صدای خش خش در باد به اهتزاز در آمد.

huá

划 huá ①(拨水前进)پارو زدن:~船 به کشتی پارو زدن ②(合算)ارزیدن:~不来 نیرزیدن ③(割)(سطح چیزی را) بریدن:他手~破了。دستش بریده شد. /~玻璃 شیشه بریدن /~火柴 کبریت زدن /几道闪电~破长空。چند روشنائی صاعقه در آسمان بصورت چند خط نمودار شد.
另见 huà
【划船运动】huáchuán yùndòng ورزش قایق رانی
【划拉】huála 〈方〉①(拂去)پاك کردن، زدودن ②(乱写)بد نوشتن، خرچنگ قورباغه ای نوشتن
【划拳】huáquán بازی با نشان دادن انگشت ها وحدس زدن تعداد آن (در موقع شراب خوری)
【划算】huásuàn ①(计算)حساب کردن، سنجیدن:~来~去 با دقت سود وزیان چیزی را سنجیدن ②(划得来)ارزیدن:生产这种产品不~。تولید این محصول مقرون به صرفه نیست. /~不~,不能只从本单位利益考虑。هیچکس نباید صرفا از نقطهٔ نظر واحد خود قضاوت کند که به انجام کاری می ارزد یانه.
【划艇】huátǐng نوعی قایق مخصوص ورزش قایق رانی
【划子】huázi قایق کوچك

华 huá ①(华丽)با شکوه، با جلال، باعظمت:~屋 خانهٔ با شکوه وعظمت ②(繁盛)آباد، پررونق، شاداب:繁~ شاداب، پررونق ③(精华)بهترین قسمت چیزی، شیره، عصاره:精~ شیره، عصاره ④(奢侈)ولخرج، مسرف، افراطی درخرج:奢~ ولخرج وخوش گذران /朴实无~ ساده وبی پیرایه ⑤(花白)سفید:~发 موی سفید ⑥〈敬〉شما:~翰 نامهٔ پرارج شما ⑦〈气〉حلقهٔ نور دور خورشید ⑧〈简〉(中国)اسم مخفف برای کشور چین:来~访问 برای دیدن چین آمدن /~北 شمال چین ⑨〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
另见 huà
【华表】huábiǎo ستون تزئینی که در جلوی کاخ، آرامگاه و...قرار گرفته باشد
【华彩】huácǎi ①(华丽的色彩)رنگ سیرو زیبا ②(华丽)پرزرق وبرق، رنگارنگ
【华达呢】huádání پارچهٔ گاباردین
【华灯】huádēng فانوسی که بطور رنگین تزئین شده باشد، چراغ:~初上 وقتی که چراغ های شب روشن می شود
【华而不实】huá ér bù shí پرزرق و برق اما فاقد مضمون:这篇文章写得~。این مقاله خوش ظاهر بود اما فاقد مضمون. /~的作风要不得。سبك ظاهر سازی بدون داشتن معنی کار شایسته نیست.
【华尔街】Huá'ěrjiē وال استریت (خیابان مرکز بانك ها و سرمایه داران در نیور یورك)
【华尔兹】huá'ěrzī رقص والس
【华盖】huágài ①〈书〉سایبان روی درشکهٔ امپراطور ②〈气〉هالهٔ نورانی اطراف خورشید یا سایر ستارگان ③〈天〉نام قدیم یك ستاره:命交~ بد شانس بودن
【华贵】huáguì لوکس، مجلل، گرانبها:~的地毯 فرش های لوکس /~雍容 با لطافت وباوقار
【华翰】huáhàn 〈敬〉نامهٔ سرکار
【华居】huájū 〈敬〉منزل سرکار
【华里】huálǐ «لی» ــ واحد مسافت چین (برابر نصف کیلومتر)
【华丽】huálì با شکوه، باجلال، باعظمت:~的宫殿 کاخ باشکوه وعظمت /服饰~ لباس ها وتزئینات رنگین داشتن /~的词藻 واژه های زیبا وپر جلوه
【华美】huáměi مجلل و زیبا
【华年】huánián دورهٔ جوانی
【华侨】Huáqiáo چینی های مقیم خارج از کشور:爱国~ چینی‌های میهن پرست مقیم خارج /~事务委员会 کمیسیون امور وابسته به چینی های مقیم خارج از کشور
【华人】Huárén ①(中国人)چینی ها ②(中国血统的外国公民)اتباع خارجی چینی تبار
【华沙条约】Huáshā tiáoyuē پیمان ورشو
【华氏温度计】Huáshìwēndùjì درجهٔ حرارت «فار نهایت»
【华夏】Huáxià نام قدیمی چین
【华裔】Huáyì اتباع خارجی چینی تبار
【华章】huázhāng 〈敬〉نوشتهٔ زیبای شما، اثر پرارج شما

哗 huá سرو صدا، دادوبی داد:寂静无~ بسیار ساکت

另见 huā
【哗变】huábiàn سرکشی، نافرمانی (در ارتش)
【哗然】huárán با همهمه، با سر وصدا: 举座~。تمام حضار به داد و فریاد همگان برخاست. 舆论~。/همهمه افتادند.
【哗笑】huáxiào خنده‌ء پرسر و صدا
【哗噪】huázào شلوغی کردن، غوغا بر پا کردن
【哗众取宠】huá zhòng qǔ chǒng با سخن یاعمل تحریك آمیز دیگران را خوشحال کردن یا وادار به آفرین گوئی کردن

铧 huá تیغه‌ء گاو آهن: 双~犁 گاو آهن دوتیغه

滑 huá ①(光滑) لیز، لغزنده: 路~。راه لیز بود./ 又圆又~的小石子 پاره سنگ های گرد وهموار ②(滑动) لغزیدن، سر خوردن: ~了一跤 سر خوردن وافتادن/ 在错误的道路上越~越远 در راه اشتباه آمیز همچنان سر خوردن ③(油滑) مکار، فریب دادن، گم: 又奸又~ فرومایه ومکار ④(蒙混过关) حیله‌باز راه کردن: 不让隐藏的敌人~过去。نباید اجازه داد تا دشمن مخفی باظاهر سازی خود بی مجازات فرار کند.
【滑板】huábǎn 〈机〉 تخته‌ء لغزنده
【滑冰】huábīng یخ بازی: ~场 میدان یخ بازی/ ~运动员 یخ‌بازی/ 花样~ یخبازی سریع/ 速度~ ورزش کار یخبازی نمایشی/ 单人~ یخبازی یك نفره/ 双人~ یخبازی دو نفره
【滑车】huáchē 〈机〉 قرقره
【滑车神经】huáchē shénjīng 〈生理〉 اعصاب وابسته به قرقره‌ء استخوان کره‌ء چشم وعضلات آن
【滑道】huádào مجرای سرازیر
【滑动】huádòng سرخوردن، لغزش‌خوردن، لغزیدن: ~轴承〈机〉 یاطاقان لغزان/ ~摩擦 سایش لغزان
【滑竿】huágān نوعی تخت روان
【滑旱冰】huáhànbīng بازی سرخوردن بر روی زمین کاملا صاف باکفش های چرخ دار
【滑稽】huájī ①(言语引人发笑) خنده‌دار، خنده‌آور، مضحك: 滑天下之大稽 بزرگ ترین جك (لطیفه) در دنیا ②(一种流行江浙一带的曲艺) گفتگوی خنده آور (رایج در جنوب شرقی چین): ~戏 نمایش مضحك
【滑精】huájīng 〈中医〉 دفع بی موقع منی، انزال بی اختیار
【滑降】huájiàng (هواپیما) سر خوردن و بر زمین نشستن
【滑溜】huáliū (نوعی پختن غذا) باسوس نشاسته‌ای در روغن سرخ کردن: ~里脊 فیله‌ء سرخ کرده با آبگوشت غلیظ
【滑溜】huáliu 〈口〉 هموار، نرم وصاف
【滑轮】huálún قرقره: ~组 دسته‌ء قره قره ها
【滑脉】huámài 〈中医〉 (طب چینی) نبض نرم وصاف
【滑面】huámiàn 〈机〉 سطح لغزان
【滑腻】huánì (پوست انسان) نرم، صاف، لطیف
【滑坡】huápō 〈地〉 ریزش خاك کوه در کنار جاده
【滑润】huárùn هموار، خوب روغن زده شده: ~油 روغن ماشین
【滑石】huáshí طلق، تالك: ~粉 پودر طلق، پودر تالك
【滑爽】huáshuǎng (منسوجات) نرم ولطیف وهموار
【滑膛枪】huátángqiāng تفنگ فتیله ای
【滑梯】huátī (اسباب بازی اطفال) تخته‌ء لغزان
【滑头】huátóu ①(油滑的人) آدم آب زیرکاه، آدم تودار ②(油滑) نیرنگ باز، آب زیرکاه، تودار: ~滑脑 حیله گر، نیرنگ باز
【滑翔】huáxiáng سریدن، سرخوردن، نرم رفتن: ~机 هواپیمای بی موتور
【滑行】huáxíng ①(滑动) سریدن، سر خوردن، نرم رفتن: 冰上~ روی یخ سر خوردن/ 飞机在跑道上~。هواپیما در باند سر می‌خورد. ②(靠惯性行驶) به کمك قوه‌ء جبری حرکت کردن
【滑雪】huáxuě اسکی بازی: ~板 اسکی/ ~杖 چوب اسکی/ ~鞋 کفش اسکی بازی
【滑音】huáyīn ①〈语〉 تغییر تدریجی صدا ②〈乐〉 (موسیقی) انتقال از یك پرده به پرده‌ء دیگر بی آنکه صدا محسوس شود
【滑泽】huázé هموار، خوب روغن زده شده
【滑脂枪】huázhīqiāng 〈机〉 اسباب روغن زنی

猾 huá حیله گر، مکار، نیرنگ باز

huà

化 huà ①(变) تبدیل کردن، تغییر شکل دادن: 千变万~ تغییرات متعدد صورت گرفتن/ ~为灰烬 طعمه‌ء حریق شدن/ ~公为私 اموال عمومی را برای خود بر داشتن/ ~为泡影 نقش بر آب شدن/ ~悲痛为力量 غم وغصه را در خود به نیرو تبدیل کردن ②(融化) آب شدن: 雪~了。برف آب شد./ 用水~开 در آب حل کردن/ 冻~了。یخ آب شد. ③(感化) روی اخلاق یا فکر کسی تاثیر کردن، نفوذ کردن: 潜移默~ تأثیرات تدریجی گذاشتن ④(消化) هضم کردن: ~食 به هضم غذا کمك کردن/ ~痰止渴 کاهش خلط ورفع تشنگی ⑤〈简〉(化学) اسم مخفف برای شیمی ⑥(烧) سوزاندن: 火~ سوزاندن/ 焚~ مرده ها را سوزاندن ⑦[后缀加在名词或形容词之后构成动词]: 美~ زیبا کردن، آراستن/ 工业~ صنعتی کردن/ 电气~ الکتریکی کردن/ 机械~ مکانیکی کردن/ 简~ ساده کردن/ 合作~ تعاونی کردن/ 提倡民族~ طرفداری از ملی کردن/ 科学~ علمی کردن/ 大众~ ومردمی کردن ⑧(和尚道士向人求布施) (راهبان بودائی یا روحانیان تائوئیستی) غذا را از دیگران خواستن، صدقه خواستن: ~斋 (راهب) ⑨〈宗〉(僧道死) (راهب بودائی) در گذشتن: 坐~ درحالت نشستن در گذشتن/ 羽~ به بهشت صعود کردن وبه موجود جاوید بدل شدن، گذشتن
另见 huā
【化冻】huàdòng (رودخانه یا زمین یخ زده) آب شدن، نرم شدن
【化肥】huàféi 〈简〉(化学肥料) کود شیمیائی
【化粪池】huàfènchí گودال فاضلاب گندیده
【化工】huàgōng 〈简〉(化学工业) صنعت شیمیائی: ~厂 کارخانه‌ء شیمیائی/ ~原料 موادهای شیمیائی
【化合】huàhé ترکیب شیمیائی: 氢氧~成水。آب از ترکیب

价～/واكنش تركيبی 反应～/هيدروژن واكسيژن بوجود می آيد.
جسم مركب شيميائی 物～/ظرفيت شيميائی
【化境】huàjìng علومقام، كمال：这幅山水画已臻～。 اين تابلوی نقاشی منظرهٔ طبيعی به حد كمال هنر رسيده است.
【化疗】huàliáo معالجهٔ سرطان با اشعهٔ شيمی درمانی
【化名】huàmíng ①(用假名)بكار بردن اسم جعلی ②(假名) اسم جعلی
【化脓】huànóng چرك كردن：伤口～了。 زخم چرك كرد.
【化身】huàshēn ①〈宗〉مجسم：魔鬼的～ ابليس مجسم ②(体现)بازتاب：智慧和勇敢的～ بازتابی از خرد وشجاعت
【化石】huàshí فسيل، سنگواره：整理～ فسيل ها را صيقل دادن /标准～ فسيل شاخص طبقات زمين شناسی /指相～ فسيل شاخص طبقات هم عمر زمين /微体～ ميكر وفسيل /作用～ فسيل شدن
【化痰】huàtán كاهش خلط
【化铁炉】huàtiělú 〈冶〉كورهٔ ذوب آهن
【化为乌有】huà wéi wūyǒu هيچ شدن، محو شدن، به صفر رسيدن
【化纤】huàxiān 〈简〉(化学纤维) الياف شيميائی
【化险为夷】huà xiǎn wéi yí خطر را به ايمنی تبديل كردن
【化学】huàxué شيمی：应用～ شيمی عملی /理论～ شيمی نظری /电～ شيمی الكتريكی /光～ شيمی نوری /变化～ تغيير شيميائی /当量～ هم ظرفيت شيميائی /成分～ تركيبات شيميائی /反应～ واكنش شيميائی /地雷～ مين شيميائی /方程式～ معادلهٔ شيميائی /合成～ تركيب شيميائی /符号～ سمبل شيميائی /试剂～ معرف شيميائی /疗法～ معالجهٔ شيميائی /性质～ كيفيت شيميائی /武器～ اسلحهٔ شيميائی /纤维～ الياف شيميائی /需氧量〈环保〉～ اكسيژن مورد نياز شيميائی /药品～ داروی شيميائی /元素～ عنصر شيميائی /战争～ جنگ شيميائی /作用～ عمل شيميائی
【化验】huàyàn آزمايش شيميائی：～单 گزارش آزمايش /～员 تكنيسين لابراتوار /～室 لابراتوار
【化油器】huàyóuqì 〈机〉كاربوراتور(وسيله ای كه هوا يا گاز را با سوخت تركيب می كند)
【化淤】huàyū (طب چينی) از بين بردن خونی كه بداخل انساج وبافتهای بدن نشست كند
【化缘】huàyuán (راهبان بودائی يا روحانيان تائويستی) صدقه خواستن
【化整为零】huà zhěng wéi líng كل را به اجزا تقسيم كردن
【化妆】huàzhuāng گريم كردن، آرايش دادن：～品 وسايل آرايش صورت ومو وغيره /～室 اطاق مخصوص گريم كردن
【化装】huàzhuāng ①〈剧〉گريم كردن، آرايش دادن：～室 اطاق ويژهٔ آرايش /～师 آرايشگر ②(乔装打扮) تغيير قيافه وجامهٔ مبدل دادن، جامهٔ مبدل پوشيدن：～成女人 با تغيير قيافه وجامهٔ مبدل خود را بمثابهٔ زن وانمود كردن /～侦察 با جامهٔ مبدل به عمليات اكتشافی پرداختن

划

huà ①(划分) حدود(چيزی را) معين كردن، حدفاصل تعيين كردن：～界 مرز تعيين كردن /～成分 موقعيت طبقاتی را تعيين كردن ②(划拨) اختصاص دادن：～款 وجوه را اختصاص دادن /专家们～出一块地作试验田。 كارشناسان قطعهٔ زمينی را به عنوان مزرعهٔ آزمايشی اختصاص دادند. ③(计划) برنامه ريزی كردن：～筹 برنامه ريزی كردن وتدارك ديدن ④(划线) (خط) كشيدن：～线 خط كشيدن /～十字 روی يك كلمه را خط زدن ⑤(笔划) خط (در هيروگليف چينی)：～掉一个字 يك كلمه را خط زدن /～ چيزی چليپا كشيدن
另见 huá
【划拨】huàbō ①〈会〉انتقال دادن：由银行～的金额 وجوه انتقال داده شده توسط بانك ②(拨给) اختصاص دادن：这一部分～给其它厂 بخشی را به كار خانه های ديگر اختصاص دادن
【划定】huàdìng حدود(چيزی را) معين كردن：～捕鱼区 نواحی ماهيگيری را تعين كردن /～边界 خط مرزی را تعيين كردن /在～的区域内游泳 در نواحی معين شنا كردن
【划分】huàfēn ①(划成部分) تقسيم كردن：～小组 (افراد را) به گروهها تقسيم كردن /～势力范围 (بين) مناطق نفوذ را تقسيم كردن ②(区别) فرق گذاشتن، تشخيص دادن：～阶级成分 موقعيت طبقاتی را تعيين كردن
【划归】huàguī قسمتی را زير نظر ادارهٔ قسمت ديگری قرار دادن، يكی كردن：这个企业已～地方管理。 اين مجتمع صنعتی زير نظر ادارهٔ محلی قرار گرفته است. /这个县已～另一个省了。 اين شهرستان جزو استان ديگری شده است.
【划价】huàjià (كارمند داروخانه) مبلغ پول را روی نسخهٔ طبی تعيين ونوشتن (تا بيمار به صندوقدار بپردازد)
【划框框】huàkuāngkuang محدوديت قائل شدن
【划清】huàqīng خط فاصل مشخص كشيدن：～是非界限 بين حق وناحق خط فاصل مشخصی كشيدن /～政策界限 برحسب سياست حزب خط فاصل مشخصی كشيدن
【划然】huàrán 〈书〉روشن، مشخص
【划时代】huàshídài دوران ساز：具有～的意义 دارای اهميت دوران‌ساز بودن
【划一】huàyī ①(一致) يكسان، دارای يك معيار：整齐～ يكسان و دارای يك معيار ②(使一致) يكسان كردن：～度量衡 اوزان ومقادير را يكسان كردن
【划一不二】huà yī bù èr معين، ثابت، مقطوع：价钱～ قيمت مقطوع /写文章没有～的公式。 برای نوشتن يك مقاله، قاعدهٔ معين وثابت وجود ندارد.

华

Huà ①(华山) كوه «هواشان» واقع در استان «شانسی» ②〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين
另见 huá

话

huà ①(言语) كلمه، صحبت：说几句～ چند كلمه گفتن /蠢～ كلمه های احمقانه /在嘴边～ كلمهٔ نگفته روی لب ②(谈) صحبت كردن، حرف زدن：～家常 صحبت خودمانی كردن، گپ زدن /不投机半句多。 وقتی كه گفتگو زمينهٔ موافقت‌آميز نداشته باشد، گفتن يك كلمه هم زايد است.
【话本】huàběn متن داستان سرائی(در ادبيات مردمی سلسله‌های

«سونگ» و «یوان»)

【话别】huàbié 握手~：بعنوان خدا حافظی چند کلمه گفتن دست دادن و چند کلمه بعنوان خدا حافظی گفتن

【话柄】huàbǐng دست آویز برای مسخرگی 又作"话把儿"

【话不投机】huà bù tóujī زمینهٔ موافقت آمیز نداشتن در گفتگو، توافق نظر نداشتن

【话碴儿】huàchár 〈方〉①(话头)رشتهٔ صحبت، رشتهٔ صحبت را بدست گرفتن 接上~:گفتگو ②(口风)لحن از لحن صحبت او چنین 听他的~，这事好办。صحبت کسی برمی آید که این کار به آسانی انجام پذیر خواهد بود.

【话锋】huàfēng رشتهٔ صحبت، موضوع گفتگو：把~一转 صحبت خود رابه موضوع دیگری بر گرداندن

【话旧】huàjiù در بارهٔ گذشته صحبت کردن، ایام گذشته را بیاد آوردن

【话剧】huàjù درام معاصر

【话里有话】huàlǐ yǒu huà کلمات بیش از آنچه گفته می شود معنی می دهد.

【话料】huàliào 〈口〉موضوع صحبت

【话篓子】huàlǒuzi 〈方〉آدم پرحرف وياوه گو، آدم روده دراز

【话频】huàpín 〈电〉(برق) بسامد کلمه

【话题】huàtí موضوع صحبت، سوژهٔ گفتگو：转~ موضوع صحبت راعوض کردن

【话亭】huàtíng کیوسك (تلفن)

【话筒】huàtǒng ①〈电〉میکروفن ②(电话微音器)فرستندهٔ میگافون، بلندگو(喇叭筒)③ تلفن

【话头】huàtóu رشتهٔ صحبت：打断~،میان حرف کسی دویدن، رشتهٔ صحبت کسی را قطع کردن / 拾起~ رشتهٔ صحبت را ادامه دادن

【话务员】huàwùyuán تلفن چی

【话匣子】huàxiázi 〈方〉①(留声机)گرمافون ②(收音机) دستگاه گیرندهٔ رادیو③(爱说话的人)آدم پرحرف وياوه گو، 这个人真是个~。این یارو واقعا آدم پر حرفی است/آدم روده دراز 他打开~就没个完。دهانش که به صحبت باز می شود، حرفش تمام شدنی نیست.

【话绪】huàxù حال صحبت کردن

【话言话语】huà yán huà yǔ حرف هائی که زده شده باشد： 从他~中知道，这件事似乎难以办成。از لفافهٔ حرفهای او معلوم شد که گویا انجام این کار امکان پذیر نیست.

【话音】huàyīn ①(声音)صدای صحبت کسی：~未落 وقتی که کسی هنوز حرف های خود را تمام نکرده است... ②〈口〉(言外之意)لحن، معنی پنهان کلمه：听他的~，他是反对的。 لحن صحبت اومی رساند که او با آن مخالف است.

画 huà ①(绘画)تصویر کشیدن، نقاشی کردن：~画儿 نقاشی کشیدن / ~圈儿 دایره کشیدن / ~一张草图 تابلوی نقاشی کشیدن ②(艺术品)تابلوی نقاشی، نقاشی：年~ طرحی ریختن به نقاشی ها/سال نو/ 油~ نقاشی رنگ وروغنی ③(用画装饰的) ستون های نقاشی شده وتیرهای کنده：~栋雕梁 مزین بودن کاری شده (از یك بنای مجلل) ④(笔划)خط (در هیرو گلیف

هیروگلیف "人" دوخط دارد. "人"字两~。: چینی)

【画板】huàbǎn تختهٔ نقاشی

【画报】huàbào مجلهٔ مصور

【画笔】huàbǐ قلم مو نقاشی

【画饼】huàbǐng امر باطل وبه نتیجه نرسیده

【画饼充饥】huà bǐng chōngjī برای رفع گرسنگی کیك ها کشیدن ـ کنایه از خود را با خیال بافی تسلی دادن

【画布】huàbù کرباس(برای نقاشی)

【画册】huàcè آلبوم نقاشی ها

【画船】huàchuán قایق تفریحی بسیار خوب تزیین شده 又称"画舸"

【画地为牢】huà dì wéi láo روی زمین دایره ای را بعنوان زندان کشیدن ـ کنایه از فعالیت های کسی را در حوزهٔ معینی محدود کردن

【画栋雕梁】huàdòng-diāoliáng طاق های نقاشی شده وتیر های کنده کاری شده ـ کنایه از بنای بسیار تزئین یافته

【画法】huàfǎ فن نقاشی：新颖~ فن جدید نقاشی

【画舫】huàfǎng قایق تفریحی تزیین شده

【画符】huàfú طلسم کشیدن

【画幅】huàfú ①(图画)تصویر، نقاشی ②(画尺寸)اندازهٔ نقاشی：~虽不大，所表现的天地却十分广阔。نقاشی گرچه بزرگ نیست، اما منظرهٔ ذهنی وسیعی دارد.

【画稿】huàgǎo طرح مقدماتی، طرح پیش نویس(برای یك نقاشی)

【画工】huàgōng نقاش حرفه ای

【画供】huàgòng (زندانی) زیر اقرار نامهٔ خود امضا کردن

【画虎类狗】huà hǔ lèi gǒu برای کشیدن ببر کوشیدن اما در آخر چیزی شبیه سگ کشیدن ـ کنایه از بد تقلید کردن 又作"画虎不成反类犬"

【画家】huàjiā نقاش

【画架】huàjià سه پایهٔ نقاشی

【画匠】huàjiàng ①(绘画的工匠)صنعتگر نقاشی، کارگر نقاشی ②〈旧〉(蹩脚的画家)نقاش کم مایه

【画境】huàjìng منظرهٔ نقاشی، چشم اندازنقاشی：如入~ احساس قرار داشتن در متن یك نقاشی از طبیعت

【画具】huàjù لوازم نقاشی

【画卷】huàjuàn طومار نقاشی

【画绢】huàjuàn پارچهٔ ابریشمی مخصوص نقاشی

【画刊】huàkān ①(报上的画页)صفحهٔ مصور روزنامه ②(画报)مجلهٔ مصور

【画廊】huàláng ①(有彩画的走廊)دالان نقاشی شده ②(陈列馆)گالاری، نگار خانه، اطاق نقاشی

【画龙点睛】huà lóng diǎn jīng اژد های نقاشی شده را بوسیلهٔ اضافه کردن مردمك آن به حیات در آوردن ـ کنایه از با آخرین دستکاری یك اثر هنری را بکمال رساندن

【画眉】huàméi 〈动〉"Thrush" نوعی پرنده بنام

【画面】huàmiàn ①(画幅上呈现的形象)نمای عمومی یك تصویر(فیلم سینمائی)〈电影〉②نقاشی

【画诺】 huànuò (مأمور دولت) امضاء كردن وصحه گذاشتن
【画皮】 huàpí (تبه كار) لباس مبدل يا ماسك: 剥下某人的～ ماسك را از چهرهٔ كسى برداشتن
【画片】 huàpiàn نقاشى تكثير شده
【画屏】 huàpíng 〈工美〉 پاراوان نقاشى شده
【画谱】 huàpǔ ①见"画帖" ②(评论画法的书) كتابى دربارهٔ هنر نقاشى و رسم
【画蛇添足】 huà shé tiān zú مار را نقاشى كردن وبر آن پا افزودن ـ كنايه از بواسطهٔ اضافه كردن چيز زايد اثر كارى را از بين بردن
【画师】 huàshī نقاش
【画室】 huàshì كار گاه نقاشى، اطاق نقاشى
【画坛】 huàtán محفل نقاشى
【画帖】 huàtiè كتاب نقاشى هاى نمونه
【画图】 huàtú ①(绘图) طرح ريزى كردن، نقشه كشيدن ②(图画) نقاشى
【画外音】 huàwàiyīn 〈电影〉 صداى خارج از پردهٔ سينما
【画像】 huàxiàng ①(画人像) تمثال كشيدن: 给孩子画个像 نشستن تا تمثال خود را كشيدن / 让人～ تمثال بچه خود را كشيدن / 自～ تمثال / 巨幅～ تمثال بزرگ ②(人像) تمثال: كشيده شود خود
【画押】 huàyā (روى سندى) چليپا كشيدن، امضا كردن
【画页】 huàyè صفحهٔ مصور(در كتاب يا مجله)
【画苑】 huàyuàn ①(绘画艺术荟萃的地方) گالرى ②(美术界) محفل هنرهاى زيبا
【画院】 huàyuàn آكادمى هنر امپراطورى(كه مشهورترين آن در سلسلهٔ «سونگ» بود وريزه كارى از خصوصات اين مكتب نقاشى بشمار مى آمد)
【画展】 huàzhǎn نمايشگاه نقاشى
【画脂镂冰】 huà zhī lòu bīng روى روغن منجمد يا يخ نقاشى كردن ـ كنايه از كار بيهوده وبى نتيجه را انجام دادن
【画轴】 huàzhóu طومار نقاشى

桦 huà 〈植〉 درخت توس

huái

怀 huái ①(胸部) سينه، آغوش، بغل: 小孩在妈妈的～里睡着了。 بچه در آغوش مادرش بخواب رفت. / 塞在～里 بچه (چيزى را) توى آغوش گذاشتن / 把小孩紧紧抱在～里 بچه را محكم در آغوش گرفتن ②(心怀) خاطر، فكر: 襟～坦白 كاملا با آرزوهاى كسى مطابقت داشتن / 正中下～ گو و بى پرده ③(心中存有) در دل داشتن، در سر پروراندن: ～着真诚的愿望 آرزوهاى صميمانه داشتن / ～着极大的兴趣 با علاقهٔ شديد / 满～信心 اطمينان كامل داشتن / 胸～祖国, 放眼世界 ميهن خود را در دل نگهداشتن وبا نگاه وسيع به جهان نگريستن ④(怀念) ياد چيزى يا كسى بودن: ～乡 براى خانهٔ خود دلتنگ شدن / ～友 بياد دوست خود بودن ⑤(怀孕) باردار شدن، آبستن شدن: ～了孩子 شدن

【怀抱】 huáibào ①(胸前) آغوش: 回到祖国的～ به آغوش خود رابه آغوش مادر مهربان / 投入慈母的～ ميهن برگشتن ②(怀着) در سرپروراندن: ～着崇高的理想 آرزو هاى عالى وارزشمند را در سر پروراندن انداختن
【怀表】 huáibiǎo ساعت بغلى
【怀才不遇】 huái cái bù yù استعداد وقابليت داشتن اما فرصت بكار بردنش را نداشتن
【怀古】 huáigǔ در مورد زمان هاى گذشته تأمل كردن
【怀恨】 huáihèn دشمنى ورزيدن، خشم ورنجش داشتن
【怀旧】 huáijiù دوستان قديمى يا حوادث گذشته را بياد آوردن
【怀恋】 huáiliàn با محبت ومهربانى به ياد(زمانهاى گذشته يا دوستان قديمى) افتادن
【怀念】 huáiniàn ياد كردن: ～革命先烈 شهيدان انقلاب رایاد كردن / ～祖国 ميهن خود را ياد كردن / ～大学的生活 زندگى دانشگاهى را بياد آوردن
【怀妊】 huáirèn باردار شدن، حامله شدن، آبستن شدن
【怀柔】 huáiróu (حكمران فئودالى) ابراز تمايل به آشتى ومصالحه: ～政策 سياست ومصالحه بمنظور سلطه بر ملیتها ودولتهاى ديگر كنترل از طريق آشتى ومصالحه
【怀胎】 huáitāi باردار شدن، آبستن شدن
【怀想】 huáixiǎng با عاطفه بياد (شخص يا محل دوردست) افتادن
【怀疑】 huáiyí ①(疑惑) شك و ترديد به خود راه دادن: 引起～ شك و ترديد را برطرف / 消除～ شك وترديد را برانگيختن / 受到～ مشكوك شدن / 某人的动机～ نسبت به انگيزه كردن / 有埋伏～ از وجود كمين دشمن بد ظن داشتن / 我～他别有用心。 من شك دارم كه او انگيزه اى هاى كسى سوء / گمان بودن / 持～态度 برخورد بدبينانه اتخاذ كردن /داشته باشد. / 论～ پيروى از فلسفهٔ بدبينى ②(猜测) گمان كردن: 我～他今天不来了。 گمان مى كنم كه او امروز نيايد.
【怀怨】 huáiyuàn شكايت داشتن، گله داشتن؛ كينه ورزيدن
【怀孕】 huáiyùn بار دار بودن، آبستن بودن: ～五个月了 پنج ماهه باردار شدن / ～期 دورهٔ باردارى

徊 huái 见"徘徊"páihuái

淮 Huái رود خانه «هواى هه»
【淮海战役】 Huái-Hǎi Zhànyì عمليات جنگى «هواى هه» (١٠ ژانويه ١٩٤٩- ٦ نوامبر ١٩٤٨) كه دو مين عمليات از سه عمليات تعيين كننده در جنگ آزاديبخش مردم چين شناخته مى شود)
【淮剧】 huáijù اپراى«هواى» رايج در استان «جيان سو»

槐 huái درخت اقاقياى چينى
【槐花】 huáihuā 〈中药〉 گل اقاقياى چينى كه در طب چينى بكار مى رود
【槐角】 huáijiǎo 〈中药〉 پوست بيرونى تخمدان اقاقياى چينى كه در طب چينى بكار مى رود
【槐米】 huáimǐ غنچهٔ گل اقاقياى چينى كه در طب چينى بكار مى رود

踝 huái 　قوزك پا: ~骨 استخوان قوزك پا

huài

坏 huài ①(不好) بد، نا پسند: ~习惯 عادت بد/ ~书 کتاب بد (یا مضر)/ ~透了 مطلقا بد/ ~天气 هوای بد/ 记性很~ قوه‌ء حافظه‌ء بسیار ضعیف داشتن/ 作最~的打算 برای خراب شدن، بدترین پیش آمد آماده گی ذهنی داشتن ②(变坏) فاسد شدن: 机器~了。ماشین خراب شد./ 他身体~了。وضع مزاجی او خراب شد./ 他胃口变~了。او اشتهای خود را از دست داد./ 鱼~了。ماهی فاسد شد. ③(程度深) بسیار، فوق العاده: 吓~了 بسیار وحشت زده شدن/ 气~了 بسیار خشمگین شدن/ 乐~了 از شادی در پوست خود نگنجیدن/ 累~了 شدیدا خسته شدن ④(坏主意) نظر بد، حیله‌ء کثیف: 使~ حیله‌ء کثیف بکار بردن/ 他一肚子~水。او پر از مکرو حیله بود.

【坏包儿】huàibāor 〈口〉 آدم پست فطرت، آدم رذل

【坏处】huàichu ضرر وزیان: 一点~也没有。این کار هیچ ضرری ندارد./ 从~着想,往好处努力。ذهنا برای بدترین پیش آمد آماده باش ودر راه کسب بهترین نتیجه‌ء کار بکوش.

【坏蛋】huàidàn 〈口〉 آدم پست، آدم فرومایه

【坏东西】huàidōngxi حرامزاده، دورگه، آدم رذل

【坏分子】huàifènzǐ 〈法〉 عنصر بد، تبه کار

【坏话】huàihuà ①(不好的话) حرفهای بد خواهانه: 讲别人的~ از دیگران بد گفتن ②(不中听的话) حر فهای ناپسند

【坏疽】huàijū 〈医〉 (طب) قانقاریا، فساد عضو

【坏人】huàirén آدم بد، تبه کار، آدم خبیث

【坏事】huàishì ①(坏的事情) کاربد، عمل بد: 同~作斗争 با کار های بد مبارزه کردن ②(把事搞坏) کار هارا خراب کردن، کار هارا بهم زدن: ~了! کار وحشت ناکی اتفاق افتاده است!/ 急躁只能~。شتابزگی فقط کار ها را برهم می زند.

【坏水】huàishuǐ حیله، مکر، ایده‌ء بدخواهانه

【坏死】huàisǐ 〈医〉 (طب) مرگ بافت های زنده: 局部~ قانقاریای موضعی/ 牙~ قانقاریای دندان

【坏心眼儿】huàixīnyǎnr نیت شوم، بد خواهی

【坏血病】huàixuèbìng 〈医〉 بیماری اسکربوت

【坏帐】huàizhàng حساب هائی که بطور قطعی نمی توان آنها را پس گرفت

huān

欢 huān ①(欢喜) با نشاط، شاد، مسرور، خوشحال: ~跃 از شادی پریدن/ ~唱 با شادی آواز خواندن/ ~度春节 با شادی عید بهاری را گذراندن/ ~庆这个日子 با شادی این روز را جشن گرفتن ②〈方〉(活跃) با حرارت، با شور وشوق: 春耕闹得正~。شخم زنی بهاری با شور وشوق جریان داشت./ 雨越下越~。باران بشدت هرچه بیشتری بارید./ 火着得很~。آتش به شدت شعله‌ور است.

【欢蹦乱跳】huānbèng-luàntiào شادی کنان ودر حال رقص، سالم وسرزنده و بانشاط: 孩子们~地簇拥着客人们进了村。بچه ها سالم وسرزنده و بانشاط شادی کنان و در حال رقص بدنبال مهمانانشان وارد روستا شدند.

【欢畅】huānchàng بسیار مسرور، سرمست

【欢唱】huānchàng با شادی دل آواز خواندن

【欢度】huāndù با شادی و خوشحالی گذراندن

【欢歌】huāngē ①(欢乐地歌唱) با شادی دل آواز خواندن ②(欢乐的歌声) آواز مسرت بخش

【欢呼】huānhū هلهله کردن، فریاد شادی سر دادن: 长时间的~ فریاد های ممتد شادی

【欢聚】huānjù با خوشحالی دو رهم جمع شدن، گردهم آئی: ~一堂 با شادی تمام گردهم آمدن نشاط انگیز

【欢快】huānkuài شادی آور، دل نشین: 随着音乐~地跳舞 با موسیقی با شادی و خوشحالی رقصیدن/ ~的曲调 آهنگ دل نشین

【欢乐】huānlè با نشاط، شاد، مسرور، خوشحال: ~的人群 جمعیت های بانشاط/ ~的景象 منظره‌ء شادی وسرور/ 给节日增添~的气氛 بر محیط جشن شادی افزودن

【欢眉喜眼】huān méi xǐ yǎn شادمان بودن، متبسم بودن

【欢洽】huānqià خوشحال وهمآهنگ بودن

【欢庆】huānqìng با شادی وخوشحالی جشن گرفتن: ~五一 با شادی اول ماه مه را جشن گرفتن

【欢声雷动】huānshēng léidòng طنین انداختن فریاد های شادی همچون غرش رعد: 全场~。فریاد های شادی در تمام سالن طنین‌انداز بود.

【欢声笑语】huānshēng-xiàoyǔ فریادها وخنده های شادی

【欢送】huānsòng با خوشحالی بدرقه کردن: 设宴~代表团 به افتخار هیئت نمایندگی میهمانی تودیعی دادن/ ~会 مجلس تودیع/ ~仪式 مراسم تودیع

【欢腾】huānténg شادی بزرگ، وجد بزرگ: 举国~。وجد و شادی بزرگ در تمام کشور حکمفرما بود./ 万众~。میلیون ها مردم غرق سرور وشادی شدند./ 广场上一片~。میدان پراز جمعیت های شاد ومسرور بود.

【欢天喜地】huāntiān-xǐdì با شادی تمام: ~地迎接国庆 با شادی تمام روز ملی را جشن گرفتن

【欢慰】huānwèi خوشنود وراضی

【欢喜】huānxǐ ①(快乐) با نشاط، شاد، مسرور، خوشحال: 满心~ پراز نشاط وشادی بودن/ 欢欢喜喜过春节 عید بهاری نشاط انگیز را گذراندن ②(喜欢) دوست داشتن، علاقه داشتن: 他~打乒乓球。او بازی پینگ پونگ را دوست دارد.

【欢笑】huānxiào با نشاط هرچه تمام تر خندیدن، خنده‌ء شادی سر دادن

【欢心】huānxīn التفات، توجه، عنایت، لطف: 想博取~ در راه جلب توجه کسی کوشیدن

【欢欣鼓舞】huānxīn-gǔwǔ شاد شدن وبه هیجان آمدن

【欢宴】huānyàn با شادی ومسرت مهمانی دادن

【欢迎】huānyíng ①(迎接)استقبال كردن، به پيشواز رفتن: 夹道~/ براى خوش آمد گفتن در خيابان هاصف كشيدن ~词/ نطق خير مقدم ~会/ مجلس خير مقدم ②(乐于接受) با خوشحالى پذيرفتن: ~大家批评。 انتقادات مورد پسند واقع مى شود./这部电影深受群众~。 اين فيلم مورد استقبال گرم توده هاى مردم قرار گرفت.

【欢愉】huānyú شادمان، خوشحال

【欢悦】huānyuè خوشنود، شاد

獾 huān 〈动〉 جانور گوركن

【獾油】huānyóu 〈药〉 روغن گوركن (براى معالجهٔ سوختگى)

huán

还 huán ①(返回原处) بر گشتن، مراجعت كردن: ~家 به خانه برگشتن ②(偿还) پس دادن: 这几本是到期要~的书。 اين كتابها بايد سرموقع پس داده شود./我下个月~你钱。 من ماه آينده پولتان را پس مى دهم./限期~款 مهلت پرداخت ③(回报) چيزى را به ازاى چيز ديگر دادن يا عمل كردن: ~礼 پول را دادن جواب هديه (يا سلام)/以眼~眼,以牙~牙 چشم در ازاى يك چشم ويك دندان در ازاى يك دندان — كنايه از عمل بمثل (يا مقابله به مثل)/讨价~价 چانه زدن
另见 hái

【还本】huánběn سرمايه را پس دادن: ~付息 سرمايه را همراه با سود پس دادن

【还魂】huánhún ①(死而复活) دو باره زنده شدن ②〈方〉(重新加工) طى مجدد مراحل مخصوص: ~棉 پنبه پس از طى مراحل مخصوص (در كار خانه)

【还击】huánjī ①(回击) حملهٔ متقابل كردن: 进行自卫~ براى دفاع از خود به حملهٔ متقابل پرداختن/~敌人 بر دشمن حملهٔ متقابل آوردن ②〈击剑〉 ضربت سريع (شمشيربازى)

【还价】huánjià متقابلا قيمت چيزى را پيشنهاد كردن، چانه زدن

【还口】huánkǒu جواب مقابل دادن

【还礼】huánlǐ ①(回答别人的敬礼) جواب سلام دادن ②(回赠礼品) جواب هديه دادن

【还清】huánqīng پاك پرداختن، پرداختن تمام بدهى: ~债务 بدهى ها را پاك پرداختن

【还手】huánshǒu ضربهٔ متقابل زدن

【还俗】huánsú (راهب بودائى يا روحانى تائوئيستى) زندگى غير مذهبى را از سر گرفتن، از كسوت روحانى بيرون آمدن

【还乡】huánxiāng به زادگاه خود بر گشتن

【还醒】huánxǐng به هوش آمدن

【还言】huányán پاسخ دادن، جواب مقابل دادن

【还原】huányuán ①(恢复原状) به شكل اصلى يا شرايط اصلى در آمدن ②〈化〉(شيمى) احياء: ~剂 عامل احيا كننده

【还愿】huányuàn ①(旧时指酬神) نذر و نيازرا عملى كردن ②(履行诺言) به قول خود وفا كردن: 说话要算数,不能光许愿不~。 شما بايدبه وعدهٔ خود عمل كنيد، شما نمى‌توانيد پشت سر هم وعده بدهيد و به وعدهٔ خود وفانكنيد.

【还债】huánzhài بدهى خود را پس دادن

【还嘴】huánzuǐ 〈口〉 جواب متقابل دادن

环 huán ①(环子) حلقه: 耳~ حلقهٔ گوش ②(环节) حلقه: 一~套一~ حلقه ~ وسيلهٔ ارتباط و اتصال (براى اشياء)/薄弱的~节 حلقهٔ ضعيف ~ به حلقه بهم متصل شدن ③(围绕) دورگرفتن، احاطه كردن: ~城铁路 راه آهن دور شهر/四面~山 توسط كوهها احاطه شده/~球飞行 پرواز دور كرهٔ زمين ④〈体〉 حلقه (در تيراندازى): 九~中命 به حلقهٔ (۹) امتيازى اصابت كردن

【环靶】huánbǎ 〈体〉 هدف تير اندازى بشكل دايره

【环保】huánbǎo 〈简〉(环境保护) حفاظت محيط زيست

【环抱】huánbào دور گرفتن، احاطه كردن، محاصره كردن: 一座群山~的村庄 روستائى كه تپه ها اطرافش را گرفته باشد

【环剥】huánbō كندن يك لايهٔ پوست از تنهٔ درخت تا ميوه بيشترى بدهد

【环城】huánchéng دور شهر: ~赛跑 مسابقهٔ دو دور شهر

【环带】huándài ①〈动〉 حلقهٔ توليد مثل (براى بعضى جانوران) ②(光环) حلقهٔ نور

【环顾】huángù 〈书〉 به اطراف خود نگاه كردن: ~四周 به دور و بر خود نگريستن/~国际形势 اوضاع جهان را برانداز كردن

【环海】huánhǎi احاطه شده بوسيلهٔ دريا

【环合】huánhé احاطه كردن

【环礁】huánjiāo 〈地〉 جزيره يا جزاير مرجانى كه اطراف درياچه را مثل كمربندى احاطه كرده باشد

【环节】huánjié ①(部分) حلقهٔ وسيلهٔ ارتباط واتصال اشياء: 主要~ حلقهٔ كليدى/生产~ حلقه هاى زنجيرهٔ توليدات ②〈动〉 حلقهٔ بدن: ~动物 كرم هاى حلقوى

【环颈雉】huánjǐngzhì 〈动〉 قرقاول طوقى

【环境】huánjìng ①(周围的地方) محيط، محيط زيست، اطراف: 保护~ حفاظت محيط زيست/~监测系统 سيستم نظارت كننده بر محيط زيست/~科学 علم محيط (زيست)/~卫生 نظافت محيط/~污染 آلودگى محيط/~噪音 سرو صداى محيط ②(周围的情况) وضع، شرايط: 和平(战争)~ شرايط صلح (جنگ)/适应~ خود را باوضع وفق دادن/新的工作~ وضع جديد كار

【环列】huánliè (سربازان) دور گرفتن و صف كشيدن

【环流】huánliú 〈气〉 دوران، گردش (هوا شناسى): 大气~ دوران جوى، گردش جوى

【环球】huánqiú ①(围绕地球) گرد جهان، دور جهان: ~旅行 مسافرت دور جهان ②(全地球) كرهٔ زمين

【环绕】huánrào دور گرفتن، احاطه كردن، محاصره كردن: 地球~太阳运行。 كرهٔ زمين دور خورشيد مى گردد./大院的四周绿树~。 درختان دور حياط خانه را گرفته است./~着中心任务 دور وظيفهٔ اصلى متمركز كردن

【环山】huánshān ①(环绕着山) كوه را احاطه كردن ②(被山围着) احاطه شده بوسيلهٔ كوه

【环生】 huánshēng یکی‌پس از دیگری اتفاق افتادن
【环食】 huánshí 〈天〉 خسوف جزئی، خسوف ناقص
【环视】 huánshì به اطراف نگاه کردن، به دور و بر خود نگریستن
【环眺】 huántiào به دور و بر چیزی نگریستن
【环烃】 huántīng 〈化〉 (شیمی) هیدرو کربن حلقوی
【环烷】 huánwán 〈化〉 هیدروکربور حلقوی اشباع شده
【环卫】 huánwèi ①(环境卫生的简称) نظافت محیط زیست ②〈书〉(禁卫) نگهبانان امپراطور
【环线】 huánxiàn خط کمربندی
【环行】 huánxíng بدور چیزی گشتن: ~一周 یك دور گشتن / ~铁路 جادهٔ شوسهٔ کمر بندی / ~公路 راه آهن کمر بندی / ~公共汽车 اتوبوس در مسیر کمر بندی
【环形】 huánxíng حلقه مانند: ~山〈天〉 دهانهٔ کوههای ماه / ~天线 آنتن حلقوی
【环氧树脂】 huányǎng shùzhī 〈化〉 (شیمی) صمغ دارای ترکیبات حلقوی سه بازوئی که یکی اکسیژن بوده و دو اتم دیگرش کربن باشد
【环游】 huányóu دور چیزی گشتن
【环宇】 huányǔ تمام کرهٔ زمین
【环子】 huánzi حلقه: 门~ حلقهٔ دروازه

桓 Huán 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

锾 huán (两) واحد وزن در چین قدیم (برابر شش «لیانگ»

寰 huán ناحیهٔ وسیع: 人~ جهان بشری / 惨绝人~ بی نهایت مصیبت بار

【寰球】 huánqiú کرهٔ زمین، سراسر جهان 又作"寰宇"

圜 huán 见"转圜"zhuǎnhuán

鹮 huán 〈动〉 لکلك گرمسیری

鬟 huán 〈书〉 طرهٔ گیسو

huǎn

缓 huǎn ①(缓慢) آهسته، کند، بدون عجله: 缓~流 بکندی جریان یافتن / ~步而行 آهسته و بی عجله راه رفتن / ~不济急。 با اهمال نمی توان از بحران نجات یافت. ②(推迟) به تأخیر انداختن، موکول کردن: 刻不容~ توجه فوری ایجاب کردن / 这事~几天再说吧! بیا این موضوع را به چند روز دیگر موکول کنیم. / ~限 حدود زمان رابه عقب انداختن برای مدت / ~口气 کوتاهی از انجام کاری دست کشیدن / ~办 انجام کاری را به تأخیر انداختن ③(缓和) راحت، غیر متشنج: 急~ راحت وتمدد ④(恢复常态) به خود آمدن، به حال آمدن: 他昏过去了，又~过来。 او بیهوش شده بود اما دو باره بحال آمد. / 蔫了的花，浇上水又~过来了。 گل های پژمرده پس از آب پاشی جلوه تازه یافت. / ~过劲儿来 پس از حملهٔ تنگی نفس احساس راحتی کردن

【缓兵之计】 huǎn bīng zhī jì تاکتیك مهلت یابی
【缓步】 huǎnbù باقدم های کند وآهسته
【缓冲】 huǎnchōng ①(缓和冲突) از شدت ضرب کاسته نقش ضرب را ایفا کردن: ~的作用 / ~起 ضرب قابل ارتجاع / ~弹性 ناحیهٔ ضرب خور / ~地带 میدان مانور / ~的余地 ضرب ②〈化〉〈机〉 کشور هم مرز با دو کشور در حال نزاع: ~国 / 〈化〉 ~剂 مواد در شیمی بنام "Buffer" / ~器〈机〉 ضرب خور: (ماشین) ضرب خور، سپر
【缓和】 huǎnhé ①(使和缓) تخفیف دادن، ملایم کردن، ازشدت چیزی کاستن: ~矛盾 ازشدت تناقض کاستن / 紧张的气氛得到了~。 محیط متشنج کمی آرام شد. / 风势渐趋~。 باد بتدریج فرو کش کرد. ②(缓和紧张局势) تشنج اوضاع را کم کردن
【缓和剂】 huǎnhéjì 〈物〉 مواد ملایم کننده
【缓急】 huǎnjí ①(缓和急迫) کندی یا شتاب، فوریت کم یا زیاد: 分别轻重~ کار هارا برحسب فوریت آنها انجام دادن ②(急迫之事) فوریت کار: 相助~ به اقتضای فوریت کار بهم کمك کردن
【缓颊】 huǎnjiá 〈书〉 برای کسی شفاعت کردن
【缓解】 huǎnjiě از درجهٔ شدت یا تشنج کاسته شدن: 病情~ ازشدت بیماری کاسته شدن
【缓慢】 huǎnmàn کند، یواش، آهسته: 行动~ کند در حرکت / 进展~ بکندی پیشرفت کردن
【缓辔】 huǎnpèi لگام ودهانهٔ اسب را سست کردن (یعنی اسب را آهسته به پیش راندن)
【缓坡】 huǎnpō شیب ملایم
【缓期】 huǎnqī ضرب الاجل را به تأخیر انداختن، موقتا موکول کردن: 付款~ پرداخت پول را به تأخیر انداختن / 判处死刑，~二年执行 به مرگ محکوم شدن با تعلیق مجازات دوساله
【缓气】 huǎnqì نفس راحتی کشیدن
【缓限】 huǎnxiàn ضرب الاجل را به تأخیر انداختن
【缓泻】 huǎnxiè مقداری مسهل را بکار بردن(برای رفع یبوست)
【缓刑】 huǎnxíng 〈法〉 تعلیق مجازات زندانیان بقید التزام حسن رفتار: ~二年 تعلیق مجازات دوساله
【缓行】 huǎnxíng ①(慢慢地走或行驶) آهسته راه رفتن یا حرکت کردن ②(暂缓实行) اجرای (برنامه ای را) به تاریخ دیگری موکول کردن
【缓役】 huǎnyì 〈军〉 تعلل در انجام وظیفهٔ سربازی
【缓悠悠】 huǎnyōuyōu آهسته، بکندی
【缓征】 huǎnzhēng وضع مالیات یا سرباز گیری را به تأخیر انداختن

huàn

幻 huàn ①(不真实) غیر واقعی، خیالی، واهی: 虚~的安全感 احساس واهی ایمنی / ~象 خیال واهی ②(奇异) متغیر، غیر قابل پیشگوئی، شگفت‌انگیز، سحر آمیز: 变~莫测
【幻灯】 huàndēng ①(放幻灯活动) نمایش اسلاید: 放~ اسلاید نشان دادن / 看~ اسلاید تماشا کردن / ~片 فیلم اسلاید

②(幻灯机)~机：پروژکتور اسلاید پروژکتور اسلاید

【幻景】huànjǐng وهم، منظرهٔ وهمی وغیر عملی

【幻境】huànjìng دنیای خواب وخیال، عالم رؤیا

【幻觉】huànjué 〈心〉(روان شناسی) اوهام باطل

【幻梦】huànmèng خواب وخیال، خیال بافی

【幻灭】huànmiè نقش بر آب شدن：他的希望~了。امیدش نقش بر آب شد.

【幻视】huànshì 〈医〉"Photism" نوعی بیماری بنام

【幻术】huànshù جادو، سحر

【幻听】huàntīng 〈医〉"Phonism" نوعی بیماری بنام

【幻想】huànxiǎng تصوروامی، خیال باطل، او هام، فانتزی：抱有~ خیال باطل را از سر~丢掉 / خیال باطل در سر پروراندن خیال بافی کردن، در هواو هوس غوطه‌ور~沉湎于 / بیرون کردن فانتزی آهنگ خیال که در قرون ۱۶و۱۷متداول 〈乐〉~曲 / شدن بود

【幻象】huànxiàng حاصل خیال و وهم، صورت خیالی، تصور خام

【幻影】huànyǐng منظرهٔ خیالی

宦 huàn ①(官吏) مأمور دولتی ②(宦官) خواجه، خواجهٔ حرمسرا ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【宦场】huànchǎng محافل مأمورین عالیرتبه

【宦官】huànguān خواجه، خواجهٔ حرمسرا

【宦海】huànhǎi 〈旧〉 مجموعهٔ مأمورین وصاحب منصبان، محافل مأمورین

【宦途】huàntú 〈旧〉 حرفهٔ سیاسی مأمورین

【宦门】huànmén خانوادهٔ مأمورین دولت

浣 huàn 〈书〉①(洗) شستن، شستشو دادن ~衣：شستن لباس ②(旬) دوره ده روزه ماه ~上：هریك از سه دورهٔ ده روزهٔ ماه اولین دورهٔ ده روزهٔ ماه

【浣熊】huànxióng جانور راكون

涣 huàn آب شدن، ناپدید شدن

【涣然】huànrán آب شدن، ناپدید شدن، محو شدن：~冰释 ناپدید شدن، غیب شدن

【涣散】huànsàn شل، سست：纪律~ از لحاظ انضباط شل وسست بودن / 斗志~ تضعیف روحیهٔ جنگی

换 huàn ①(交换) مبادله کردن：用米~布 پارچه را با برنج مبادله کردن / 用鲜血~来的教训 درس عبرتی که ببهای خون بدست می آید ②(兑换) تبدیل کردن：把外币~成人民币 ارز را به پول خلقی تبدیل کردن ③(更换) عوض کردن، تعویض کردن：带一些~洗的衣服 مقداری لباس برای تعویض همراه خود بردن / ~乘火车 سوار قطاری شدن / ~句话说 به عبارت دیگر / 出去走走，~一~脑筋！ بد نیست کمی گردش کنید وبه مغز تان استراحتی بدهید.

【换班】huànbān ①(工作人员按时轮换) نوبت های کار را عوض کردن ②(替换某人工作) کسی را از انجام وظیفه اش تعویض نگهبان ③〈军〉 خلاص کردن

【换边】huànbiān 〈体〉 جانب های بازی را عوض کردن

【换步】huànbù 〈军〉 گام ها را عوض کردن

【换茬】huànchá 〈农〉 تغییر کشت، عوض محصول کاری

【换车】huànchē قطار یا اتوبوس را عوض کردن (برای مسیر دیگر)

【换代】huàndài (از لحاظ ساختمان یا کیفیت) به اصلاح وپیشرفت چشمگیر فرآورده های صنعتی نایل آمدن

【换挡】huàndǎng 〈机〉 دنده هارا عوض کردن

【换发球】huànfāqiú 〈体〉 عوض شدن نوبت سرویس توپ

【换防】huànfáng 〈军〉 پادگانها را عوض کردن، تعویض پادگان

【换俘协定】huànfú xiédìng موافقت نامه در بارهٔ مبادلهٔ اسیران جنگی

【换岗】huàngǎng سرباز کشیك راعوض کردن

【换工】huàngōng مبادلهٔ کار کردن

【换汇】huànhuì به ارز تبدیل کردن

【换货】huànhuò مبادلهٔ کالا：~协定 موافقت نامه در بارهٔ مبادلهٔ کالا / ~和付款协定 موافقت نامه در بارهٔ مبادلهٔ کالا وپرداخت پول

【换机放映】huàn jī fàngyìng 〈电影〉 نشان دادن فیلم با تغییر پروژکتور های فیلم

【换季】huànjì بر حسب فصل لباس عوض کردن

【换肩】huànjiān بار را از یك شانه برداشتن وبر روی شانهٔ دیگرگذاشتن

【换马】huànmǎ شخصی را برای تعهد پستی تعویض کردن

【换能器】huànnéngqì 〈物〉(فیزیك) دستگاه گیرندهٔ نیرو ازیك دستگاه دهندهٔ نیروبه دستگاه دیگری

【换气】huànqì (در حین شنا کردن) نفس تازه کردن

【换气扇】huànqìshàn دستگاه تهویهٔ هوا

【换钱】huànqián ①(兑换) مبادلهٔ پول کردن ②(卖钱) فروختن

【换取】huànqǔ مبادله کردن：用工业品~农产品 محصولات کشاورزی را با فرآورده های صنعتی مبادله کردن / ~外汇 ارز های خارجی را کسب کردن

【换人】huànrén 〈体〉 تعویض بازیگران

【换算】huànsuàn جرح وتبدیل：~表 جدول جرح وتبدیل

【换汤不换药】huàn tāng bù huàn yào همان جنس کهنه بایك بر چسب جدید، تغییر در شکل اما نه در محتوی

【换文】huànwén یاد داشت ها(یا نامه ها) را مبادله کردن：建立外交关系的~ یاد داشت هارا در مورد تأسیس روابط سیاسی مبادله کردن

【换洗】huànxǐ (لباس، ملافه وغیره را) عوض کردن وشستن

【换牙】huànyá (کودك) روئیدن(یا در آمدن) دندانهای دائمی

【换样】huànyàng شکل، مدل یا شیوه را عوض کردن

【换羽】huànyǔ پر ریختن

【换装站】huànzhuāngzhàn 〈铁道〉 ایستگاه انتقال به کشتی یا وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر

唤 huàn به صدا در آمدن، فریاد ~：呼 به صدا در آمدن کشیدن

【唤起】huànqǐ ①(号召)تحریك كردن، بر انگیختن، دعوت: ~民众 توده های مردم را بر انگیختن ②(引起) به یاد آوردن، جلب كردن: ~回忆 یاد آوری كردن / ~感情 احساسات را زنده كردن / 有必要~人们注意这一事实。 لازم است كه توجه مردم را به این حقیقت جلب كرد.

【唤醒】huànxǐng بیدار كردن: 明晨早一点~我! فردا زودتر مرا بیدار كنید! / ~人民 مردم را بیدار كردن /از وقت معمول مرا بیدار كنید!

焕 huàn درخشان، تابان

【焕发】huànfā درخشیدن، تابیدن، نور دادن: 青春~ ظاهر شدن جلوه• جوانی / 容光~ از صورت كسی نور سلامت وشادابی تابیدن / ~精神, 加倍努力 همه• نیروی خود را بكار بردن وكوشش خویش را مضاعف كردن

【焕然一新】huànrán yī xīn قیافه• كاملا جدیدی به خود گرفتن: 这个老港经过改造和建设, 面貌~。 این بندر قدیمی پس از نوسازی و سازندگی قیافه• كاملا جدیدی به خود گرفته است.

患 huàn ①(祸害) بلا، مصیبت، بدبختی: 水~ بلای سیل / 防~于未然 اقدامات احتیاطی بعمل آوردن / 有备无~。 آمادگی در كار از بروز خطر های احتمالی جلو گیری كردن ②(忧虑) نگرانی، اضطراب: 何~之有。 نگرانی لزومی ندارد. ③(害病) مبتلا شدن، رنج بردن: ~病 مبتلابه مرض شدن / ~肝炎 از آماس جگر رنج بردن

【患处】huànchù جای ابتلابه بیماری(در بدن بیمار)

【患得患失】huàndé-huànshī نگران سود و زیان شخص خود بودن

【患难】huànnàn رنج، بدبختی، فلاكت: 同甘苦, 共~ در همه حال باهم بسر بردن / 与共~ شریك در سود و زیان شریك بودن، غم وشادی بودن / ~之交 دوست امتحان پس داده

【患者】huànzhě بیمار، مریض: 肺结核~ بیمار مبتلا به سل

痪 huàn 见"瘫痪"tānhuàn

豢 huàn

【豢养】huànyǎng خوراندن، پروراندن: 人工~的鹿群 گله• گوزن پرورشی / 帝国主义所~的走狗 سگ زنجیری پرورده• امپریالیسم

鲩 huàn نوعی ماهی كپور

huāng

肓 huāng 见"病入膏肓"bìng rù gāohuāng

荒 huāng ①(荒芜) بایر، ویران، باطل: 地~了。 زمین بایر افتاده است. ②(荒地) زمین بایر: 垦~ زمین بایر را آباد كردن ③(荒凉) ویران، واگذارده، متروك: ~村 روستای متروك / ~岛 جزیره• غیر مسكونی / ~山 تپه• لم یزرع ④(歉收) قحطی، بی حاصلی: 储粮备~ برای مقابله با قحطی غله ذخیره كردن ⑤(荒疏) غفلت كردن، اهمال كردن، مسامحه كردن: 别把功课~了。 در درس خواندن مسامحه نكنید. / 好久不下棋, ~了。 مدتی است كه شطرنج بازی نكرده ام، دیگر وارد این كار نیستم. / 他的波斯语丢~了。 فارسی او ضعیف شده است. ⑥(严重缺乏) كمبود شدید: 房~ كمبود خانه / 水~ كمبود آب ⑦(未曾精细加工的) درشت، خشن: ~子〈机〉 فلز ریخته• زبر ⑧(不确定的) غیر معین: ~信 نامه• بی صاحب / ~数儿 عدد غیر معین

【荒草】huāngcǎo علف های بیابانی

【荒村】huāngcūn دهكده• دور افتاده در بیابان

【荒诞】huāngdàn پوچ و بی معنی، مزخرف، مضحك: ~的想法 فكر پوچ وبی معنی / ~的情节 داستان مضحك وغیر قابل قبول / ~无稽之谈 داستان مزخرف، حرف پوچ وبی معنی

【荒诞不经】huāngdàn bù jīng پوچ وبی معنی وبی منطق بودن زبان

【荒地】huāngdì زمین لم یزرع، زمین بایر

【荒废】huāngfèi ①(不耕种) زمین را بی كشت و زرع گذاشتن: 我们这儿没有一块地是~的。 در اینجا هیچ زمینی بی كشت و زرع نمانده است. ②(荒疏) مسامحه كردن، اهمال كردن، غفلت كردن: ~学业 در تحصیل مسامحه كردن ③(不利用) مورد استفاده قرار نگرفتن: ~了的水渠又利用起来了。 كانال های آبیاری كه مورد استفاده قرار نگرفته بود، حالا دو باره مورد استفاده است.

【荒寒】huānghán (منطقه) متروك وغیر آباد وسرد

【荒旱】huānghàn بی حاصلی در اثر خشكسالی

【荒秽】huānghuì بایر ماندن، بی كشت وزرع ماندن

【荒火】huānghuǒ آتش سوزی در بیابان

【荒瘠】huāngjí بایر ومتروك وغیر آباد

【荒寂】huāngjì متروك وغیر آباد و ساكت

【荒郊】huāngjiāo بیابان، حومه های متروك شهر

【荒凉】huāngliáng متروك و غیر آباد: 一片~景象 یك پارچه ویرانی / 过去这儿是一个~的山村。 در گذشته اینجا یك دهكده• كوهستانی ویران وغیر آباد بود.

【荒乱】huāngluàn بسیار بی نظم وترتیب، درهم وبرهم

【荒谬】huāngmiù پوچ و بی معنی، مضحك، مزخرف: ~的说法 ادعای پوچ و بی معنی / ~绝伦 مطلقا مزخرف

【荒漠】huāngmò كویر، بیابان

【荒年】huāngnián سال قحطی

【荒僻】huāngpì متروك و دور دست

【荒弃】huāngqì (زمین) بایر ماندن، بی كشت وزرع ماندن

【荒歉】huāngqiàn قحطی، بی حا صلی

【荒时暴月】huāngshí-bàoyuè سال بی حاصل، سال قحطی

【荒疏】huāngshū مهارت خود را از دست دادن

【荒滩】huāngtān زمین بایر در كنار دریا یا رودخانه

【荒唐】huāngtáng ①(荒谬) پوچ و بی‌معنی، مضحك، خنده آور: 可笑 ~ خنده‌آور، مزخرف / ~透顶 مطلقا مضحك، مزخرف ②(放荡) هرزه، بد اخلاق، بی بند وبار

【荒无人烟】huāng wú rényān متروك وغیر مسكونی

【荒芜】huāngwú با یرماندن، بی كشت وزرع ماندن

【荒墟】huāngxū زمین بایر، بیابان
【荒野】huāngyě بیابان
【荒淫】huāngyín بداخلاق، شهوت ران، هرزه: ～无耻 شهوت ران وبی شرم
【荒原】huāngyuán بیابان، زمین بایر
【荒置】huāngzhì کنار گذاشتن و بی‌استفاده ماندن

慌 huāng آشفته خاطر، دست پاچه، سراسیمه: 沉住气，别～！ آرام با شید، دست پاچه نشوید. /～了手脚 سر اسیمه شدن /～了神 از شدت ترس عقل خود را از دست دادن /～作一团 کاملا آشفته خاطر شدن

慌 huang 〈口〉[用作补语，前面加"得"] بسیار، غیر قابل تحمل: 饿得～ احساس گرسنگی شدید کردن /累得～ خسته وکوفته بودن /心里闷得～ ملالت و دلتنگی فوق العاده داشتن

【慌促】huāngcù سراسیمه، شتابزده
【慌慌】huānghuang سر اسیمه، دست پاچه
【慌乱】huāngluàn آشفته خاطر، دست پاچه، سر اسیمه: 作好充分准备，免得临时～ با ندازه‌ء کافی تدارك ببینید تا در آخرین لحظه گیج وسراسیمه نشوید.
【慌忙】huāngmáng به عجله‌ء زیاد: ～赶往现场 به عجله‌ء زیاد به محل شتافتن
【慌手慌脚】huāng shǒu huāng jiǎo سراسیمه، آشفته خاطر، دست پاچه، با عجله /不慌不忙 بی عجله، آرام
【慌张】huāngzhāng دست‌پاچه، سراسیمه، دست‌پاچه: 神色～ وسراسیمه بنظر رسیدن /为什么这样慌慌张张的？ چرا شما اینقدر گیج وآشفته ودست پاچه شده اید؟

huáng

皇 huáng امپراطور: 女～ امپرا تریس، زن امپراطور، ملکه /～亲国戚 وابستگان امپراطور

【皇恩】huáng'ēn لطف وعنایت امپراطور
【皇帝】huángdì امپراطور
【皇甫】Huángfǔ 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【皇宫】huánggōng قصر امپراطوری، کاخ سلطنتی
【皇冠】huángguān تاج امپراطوری
【皇后】huánghòu امپراتریس، زن امپراطور، ملکه
【皇家】huángjiā خانواده‌ء سلطنتی
【皇历】huángli 〈旧〉 تقویم سالیانه
【皇亲】huángqīn قوم وخویشان امپراطور
【皇权】huángquán قدرت امپراطوری
【皇上】huángshang ①(皇帝) امپراطور، پادشاه ②(直接称呼) اعلیحضرت (间接称呼) اعلیحضرتا، علیاحضرتا
【皇室】huángshì خانواده‌ء امپراطوری
【皇太后】huángtàihòu مادر امپراطور
【皇太子】huángtàizǐ ولیعهد، نایب السلطنه
【皇天】huángtiān خطاب قدیمیان به آسمان
【皇位】huángwèi مسند سلطنت، سلطنت
【皇子】huángzǐ شاهزاده
【皇族】huángzú خویشاوندان نزدیك امپراطور

黄 huáng ①(黄色) زرد: 脸色发～ چهره‌ء زرد داشتن ②〈简〉(黄河) اسم مخفف رود خانه‌ء زرد: ～泛区 ناحیه‌ء سیل رود خانه‌ء زرد /治～ رود خانه‌ء زرد را مهار کردن ③〈口〉(未成功) نا کام شدن، به نتیجه نرسیدن: 买卖～了。 معامله نا کام شد. ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【黄巴巴】huángbābā زردرنگ و ناسالم
【黄斑】huángbān 〈生理〉 لکه‌ء زرد چشم
【黄檗】huángbò 〈中药〉 پوست چوب پنبه (که در طب چینی بکار می رود)
【黄灿灿】huángcàncàn زرد روشن، طلائی: ～的稻穗 خوشه‌های طلائی برنج
【黄丹】huángdān 〈化〉 سرب زرد (شیمی)
【黄疸】huángdǎn 〈医〉 (طب) زردی یرقان: 肝原性～ (طب) زردی ناشی از آماس کبدی /阻塞性～ زردی در اثر مسدود شدن مجرای صفرا /～指数 شاخص زردی 又作"黄病"
【黄道】huángdào منطقه البروج: ～带 بروج /～光 شفق بین الطلوعین /～十二宫 ۱۲ صورت فلکی منطقه البروج /～星座 برج /～座标 مختصه‌ء بروج
【黄道吉日】huángdào jírì روز میمون و خجسته
【黄澄澄】huángdēngdēng زرد براق، طلائی: ～的麦穗儿 خوشه های طلائی گندم
【黄鲷】huángdiāo "Yellow porgy" نوعی ماهی بنام
【黄豆】huángdòu لوبیای سویا
【黄蜂】huángfēng زنبور
【黄姑鱼】huánggūyú "Spotted maigre" نوعی ماهی بنام
【黄瓜】huángguā خیار
【黄冠】huángguān ①(道士戴的帽子) کلاه مخصوص تائوئیست ②(道士) تائوئیست چین
【黄海】Huánghǎi دریای زرد
【黄河】Huánghé رودخانه‌ء زرد
【黄褐色】huánghèsè قهوه ای مایل به زرد
【黄花】huánghuā ①(菊花) گل داودی ②(金针菜) سوسن زرد
【黄花菜】huánghuācài سوسن زرد
【黄花苜蓿】huánghuā mùxu 〈植〉 نوعی گیاه بنام "(California) bur clover"
【黄花晚节】huánghuā wǎnjié کنایه از حفظ کردن شرافتمندی کسی در شامگاه زندگیش
【黄花鱼】huánghuāyú "Yellow croaker" نوعی ماهی بنام
【黄昏】huánghūn غروب
【黄鹡鸰】huángjílíng "Yellow wagtail" نوعی ماهی بنام
【黄酱】huángjiàng خمیر سویای نمك زده و تخمیر شده
【黄巾起义】Huángjīn Qǐyì 〈史〉 قیام «عمامه‌ء زرد» (قیام وسیع دهقانی در اواخر سلسله‌ء هان شرقی)

【黄金】huángjīn طلا: ~大量外流 خروج زیاد طلا از کشور/ ~储备 ذخیرهٔ طلا/ ~分割〈数〉(ریاضی) برش طلا/ ~价格 نرخ طلا، قیمت طلا/ ~时代 ایام طلائی/ ~市场 بازار طلا/ ~总库 مجموعه ای از طلا

【黄荆】huángjīng 〈植〉نوعی درخت بنام "Chaste tree"

【黄猄】huángjīng گوزن کوچك آسیایی

【黄精】huángjīng 〈植〉〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Sealwort"

【黄酒】huángjiǔ شراب زرد برنجی یا ارزنی

【黄蜡蜡】huánglālā (چهره) زردرنگ مانند موم

【黄鹂】huánglí پرنده ای بنام «پری شاهرخ طلائی»

【黄历】huángli 〈旧〉تقویم سالیانه

【黄连】huánglián 〈植〉〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Rhizome of Chinese goldthread"

【黄连木】huángliánmù 〈植〉نوعی درختی بنام "Chinese pistache"

【黄粱美梦】huángliáng měimèng «خواب ارزن طلائی» (این اصطلاح از آن داستان می آید که دانشمند فقیری خواب دید که خودش مأمورعالیرتبه ای شده است، اماوقتی بیدار شد، دید که هنوز دیگ ارزن بر روی آتش در حال پختن است)، خواب روز

【黄磷】huánglín فسفر زرد

【黄栌】huánglú 〈植〉نوعی درخت بنام "Smoke tree"

【黄麻】huángmá کنف: ~袋 گونی کنفی/ ~袋布 پارچهٔ کیسهٔ گونی

【黄毛丫头】huángmáo yātou دخترك، دخترك سبك مغز

【黄梅季】huángméijì فصل باران معمولا در ماه آوریل و ماه مه در حوضه های میانه و پائین‌تر رودخانهٔ «یانگ تسه» 又作"黄梅天"

【黄米】huángmǐ ارزن چسبنده

【黄明胶】huángmíngjiāo 〈中药〉نوعی مادهٔ چسبندهٔ ژلاتینی که در طب چینی بکار می رود

【黄鸟】huángniǎo نوعی پرنده از خانوادهٔ پری شاهرخ

【黄牛】huángniú گاو؛ کنایه از دلال هر نوع بلیط

【黄牌】huángpái کارت زردرنگی که داور برای اخطار به بازی کنی که مرتکب خطای مهمی گردیده است بلند نماید

【黄袍加身】huángpáo jiā shēn پوشیدن جامهٔ زرد رنگ مخصوص امپراطوری به کمك طرفدارانش ــ کنایه از امپراطور اعلام شده بودن

【黄皮寡瘦】huáng pí guā shòu (صورت) زردرنگ ولاغر

【黄皮书】huángpíshū 〈外〉«کتاب زرد» (یعنی یاد داشت های سیاسی که رسما توسط یك دولت اعلام می شود)

【黄芪】huángqí 〈植〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of membranous milk vetch"

【黄芩】huángqín 〈植〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of large-flowered skullcap"

【黄泉】huángquán عالم اموات، عالم اسفل

【黄雀】huángquè سهره

【黄壤】huángrǎng خاك زرد

【黄热病】huángrèbìng تب زرد

【黄色】huángsè ①(黄颜色) زرد، زرد رنگ ②(堕落; 色情) شهوت انگیز، سکسی: ~电影 فیلم شهوت انگیز/ ~书刊 کتاب ها ومجله های شهوت انگیز/ ~小说 رمان سکسی/ ~音乐 موسیقی منحط/ ~新闻 مطبوعات شهوت انگیز

【黄色工会】huángsè gōnghuì اتحادیهٔ کارگری زرد، اتحادیهٔ کارگری اعتصاب شکن

【黄色人种】huángsè rénzhǒng نژاد زرد پوست

【黄色炸药】huángsè zhàyào مواد منفجرهٔ زردرنگ

【黄鳝】huángshàn مارماهی

【黄熟】huángshú 〈农〉(کشاورزی) حالت رسیدن محصول به رنگ زرد

【黄鼠】huángshǔ سنجاب زمینی

【黄鼠狼】huángshǔláng راسوی زرد رنگ: ~给鸡拜年，没安好心。 راسو برای احوال پرسی خدمت مرغ می رسد ــ یعنی نه با نیت های خوب

【黄水疮】huángshuǐchuāng (طب) زردزخم، قوبای اصفر

【黄体】huángtǐ 〈生理〉جسم زرد تخمدان: ~酮〈药〉هورمون جسم زرد تخمدان

【黄铁矿】huángtiěkuàng سولفید آهن

【黄铜】huángtóng برنج: ~管 لولهٔ برنجی/ ~矿 ترکیب زردی که مرکب از مس وآهن وسولفید می باشد

【黄土】huángtǔ 〈地〉رسوب طبقه بندی نشدهٔ رس که از یك طرف به گل واز طرف دیگر به شن ریزه می رسد: ~高原 فلات از این رسوب ساخته شده

【黄萎病】huángwěibìng 〈农〉نوعی بیماری گیاهی ناشی از قارچ ناقص آفت گیاهی

【黄癣】huángxuǎn 〈医〉(طب) سعفهٔ شهدیه (نوعی بیماری پوستی قارچی واگیردار)

【黄烟】huángyān چپق

【黄羊】huángyáng بزکوهی مغولی

【黄杨】huángyáng 〈植〉شمشاد چینی

【黄莺】huángyīng مرغ انجیر خوار

【黄油】huángyóu ①(牛油) کره ②〈化〉(شیمی) گریس

【黄鼬】huángyòu راسوی زرد

【黄鱼】huángyú نوعی ماهی بنام "Yellow croaker"

【黄玉】huángyù 〈矿〉توپاز، یاقوت زرد

【黄种】huángzhǒng نژاد زرد

凰 huáng 见"凤凰"fènghuáng

隍 huáng خندق خشك بیرون دیوار شهر

惶 huáng ترس ناگهانی، ترس، نگرانی، بی قراری: ~悚 ترس، وحشت

【惶惶】huánghuáng هراسان، مضطرب، در حالت نگرانی: ~不可终日 دایما در حالت نگرانی بودن، واضطراب

【惶惑】huánghuò سر در گم و وحشت زده: ~不安 سردر گم و بی‌قرار

【惶急】huángjí هراسان ومضطرب

【惶悸】huángjì وحشت زده
【惶惧】huángjù هراسان
【惶遽】huángjù 〈书〉 هراسان، وحشت زده: 神色～ هراسان به نظر آمدن
【惶恐】huángkǒng هراسان، وحشت زده: 他～万状。 ترس ووحشت براو مستولی شد.
【惶愧】huángkuì هراسان وخجل
【惶然】huángrán هراسان وبی قرار

徨 huáng 见"彷徨"pánghuáng

煌 huáng روشن، تابان، درخشان: 明星～～。 ستارگان چشمك می زنند.
【煌斑岩】huángbānyán 〈地〉 نوعی مواد معدنی بنام "Lamprophyre"

潢 huáng 见"装潢"zhuānghuáng

璜 huáng 〈考古〉 زیور یشمی بشكل نیمه حلقه

蝗 huáng ملخ: ～灾 آفت ملخ
【蝗虫】huángchóng ملخ
【蝗蝻】huángnǎn شفیره ملخ

篁 huáng ①(竹林) جنگل خیزران: 幽～ جنگل خیزران دنج وآرام ②(竹子) خیزران، بامبو: 修～ خیزران بلند

磺 huáng سولفور
【磺胺】huáng'àn سولفا نیلامید: ～醋酰 سولفاستامید/～胍 سولفوگوانیدین/～噻唑 سولفا تیازل/～嘧啶 سولفا دایزین/异噁唑 سولفا فورازل
【磺化】huánghuà سولفور كردن: ～剂 عامل سولفور كردن
【磺酸盐】huángsuānyán 〈化〉 سولفونیت (شیمی)
【磺酰胺】huángxiān'àn 〈化〉 آمید اسید سولفونیك (شیمی)

蟥 huáng 见"蚂蟥"mǎhuáng

簧 huáng ①〈乐〉 ورقه نازك مس در آلت موسیقی بادی ②(弹簧) فنر: 闹钟的～断了。 فنرساعت شماطه ای شكست.
【簧风琴】huángfēngqín ارغنون
【簧片】huángpiàn 〈乐〉 ورقه نازك مس در آلت موسیقی بادی
【簧乐器】huángyuèqì آلات موسیقی بادی

鳇 huáng سگ ماهی

huǎng

恍 huǎng ①(恍然) ناگهان، دفعتا، یكمرتبه ②(仿佛)[与"如"、"若"等字连用] گویا، مثل اینكه: ～如梦境 گویا در خواب/～如隔世 گویا در دنیای دیگر (در توصیف گذشت زمان یا تغییر اشیاء)
【恍惚】huǎnghū ①(神志不清;精神不集中) در حالت خلسه، درحالت حواس پرتی: 精神～ در حالت خلسه ②(不清楚) بطور مبهم، ناروشن: 我～听见他进屋了。 من بطور مبهم ملتفت شدم كه او وارد اطاق شد.
【恍然大悟】huǎngrán dàwù ناگهان متوجه شدن، یكمرتبه از وقوع حادثه با خبر شدن: 经他一指点,我才～,原来是我错了。 وقتیكه او تلویحا چیزی گفت، یكمرتبه متوجه شدم كه اشتباه كرده ام.

晃 huǎng ①(闪耀) خیره كردن: 亮得～眼 روشنائی خیره كننده داشتن/明～～的刺刀 نیزه درخشان ②(闪过) بسرعت رد شدن: 窗外有个人影儿一～就不见了。 شبحی بسرعت از جلوی پنجره رد شد./一～一个月过去了。 یك ماه بسرعت برق گذشت.
另见 huàng
【晃眼】huǎngyǎn ①(刺眼) خیره كننده (نور) ②(比喻极短的时间) یك چشم برهم زدن

谎 huǎng دروغ، كذب: 漫天大～ دروغ شاخدار
【谎报】huǎngbào گزارش دروغین دادن، دروغ گفتن: ～年龄 در باره سن خود دروغ گفتن/～军情 در باره وضع جنگی گزارش دروغین دادن
【谎话】huǎnghuà دروغ، كذب: 说～ دروغ گفتن
【谎骗】huǎngpiàn گول زدن، فریب دادن
【谎言】huǎngyán دروغ، كذب: 彻头彻尾的～ دروغ محض/～掩盖不住事实。 دروغ نمی تواند حقایق را بپوشاند.

幌 huǎng
【幌子】huǎngzi ①(招牌) تابلوی فروشگاه، سرلوحه فروشگاه ②(假借的名义) بهانه، عذر: 打着援助的～ به بهانه یاری/骗人的～ عوام فریبی

huàng

晃 huàng تكان دادن، جنباندن: 摇头～脑 — سرتكان دادن كنایه از رضایت از خود یا خود پسندی/他～～手说:"不去了。" اودست خود را تكان داده وگفت «من نمی آیم».
另见 huǎng
【晃荡】huàngdang به این سو وآن سو تكان خوردن، نوسان كردن: 小船在江面上～。 قایق كوچك روی رودخانه به این سو وآن سو رفت./一瓶子不响,半瓶子～。 شیشه نیمه پر چلپ وچلوپ می كند در حالی كه شیشه پر آرام می ماند — یعنی صاحب دانش سطحی سر وصدا می كند در حالی كه دانشمند ساكت می ماند.
【晃动】huàngdòng تكان دادن، جنباندن: 车轮有些～。 چرخهای ماشین كمی تكان خورد./别～这船。 قایق را تكان ندهید.
【晃梯】huàngtī 〈杂技〉 (آكروباسی) حفظ تعادل روی نردبان عمودی
【晃摇】huàngyáo تكان خوردن
【晃悠】huàngyou به این سو وآن سو تكان خوردن، نوسان

他晃晃悠悠地走着。او تلو تلو خوران راه می رفت. /树枝在风中来回～。شاخه های درختان در اثر باد به این سو و آن سو خم و راست می شوند.

huī

灰 huī ①(灰烬) خاکستر؛ 炉～ خاکستر/ 飞～ غبار هوا/ 草木～ خاکستر گیاهی (به عنوان کود) ②(灰尘) بخاری، خاك؛ 书桌上积了厚厚一层～。 گرد وغبار روی میزیك لایه گرد وغبار نشسته بود. ③(石灰) آهك، گچ؛ 抹～ آهك زدن / 墙～ ساروج قاطی کردن ～和 / دیوار گچی ④(颜色) خاکستری؛ ～马 اسب خاکستری ⑤(失意) دلسرد، نومید؛ 心～意懒 دلسرد ونومید شدن

【灰暗】huī'àn تیره، تار، خا کستری؛ ～的天空 آسمان تیره و تار

【灰白】huībái سفید مایل به خاکستری، رنگ پریده؛ ～的鬓发 موی سفید روی شقیقه ها/ 脸色～ رنگ پریده به نظر رسیدن

【灰败】huībài تار وتاریك

【灰不喇唧】huībulājī رنگ خاکستری(به معنی منفی)

【灰不溜丢】huībuliūdiū افسرده خاطر، ملول، مأیوس

【灰沉沉】huīchénchén (آسمان) تیره

【灰尘】huīchén گرد وخاك، غبار؛ ～满屋。 در هر گوشهء اطاق گرد وغبار دیده می شود. /掸掉桌上的～ گرد وخاك را از روی میز زدودن

【灰分】huīfèn 〈矿〉 تناسب بین خاکستر چیزی پس از سوختن ووزن اصلی آن؛ محتوی خاکستر

【灰粪】huīfèn کود مخمر شده از مدفوع و خاکستر های گیاهی

【灰鹤】huīhè درنای خاکستری رنگ

【灰黄霉素】huīhuángméisù 〈药〉 نوعی مادهء آنتی‌بیوتیك بنام "Griseofulvin"

【灰浆】huījiāng 〈建〉 ساروج

【灰烬】huījìn خاکستر

【灰口铁】huīkǒutiě 〈冶〉 تکهء آهن که مقطع آن خا کستری رنگ باشد

【灰冷】huīlěng دل سرد وافسرده خاطر

【灰溜溜】huīliūliū ①(消沉) دل افسرده، دل شکسته، ملول؛ 他～地走了。 او بادل شکستگی آنجارا ترك کرد. /他看起来有点～的样子。 او قدری ملول ودل افسرده به نظر آمد. ②(暗灰色) خا کستری تیره؛ 房子老了，看上去～的。 این خانه کهنه شده است وخا کستری تیره به نظر می آید. ～的夜色 منظرهء تاریك وتیرهء شب

【灰蒙蒙】huīmēngmēng تاریك وتیره؛ 天色～的。 آسمان تاروتیره بود.

【灰锰氧】huīměngyǎng پر منگنات پتاسیم

【灰泥】huīní 〈建〉 خمیر مخصوص اندود دیوار و سقف

【灰雀】huīquè سهرهء خاکستری رنگ

【灰壤】huīrǎng 〈农〉 خاك مرطوب خاکستری

【灰色】huīsè ①(灰颜色) رنگ خا کستری ②(消极失望) بدبین، مأیوس؛ ～人生观 بدبینی در زندگی ③(比喻态度暧昧) مبهم، غیر واضح (برخورد کسی)

【灰沙燕】huīshāyàn نوعی پرستو

【灰鼠】huīshǔ نوعی سنجاب

【灰土】huītǔ گرد وخاك

【灰心】huīxīn دل سرد بودن، دل افسرده بودن

【灰指甲】huīzhījia 〈医〉 عفونت قارچی ناخن ها

【灰质】huīzhì 〈生理〉 مادهء خاکستری مغز وستون فقرات

【灰子】huīzi 〈方〉 تریاك

诙 huī

【诙谐】huīxié شوخ طبع؛ ～曲〈乐〉 نوعی تصنیف خیالی

恢 huī

【恢诞】huīdàn (زبان یا مقاله) مبالغه آمیز وپوچ و بی معنی

【恢复】huīfù دوباره آغاز کردن، تجدید کردن، مجددا بدست آوردن؛ 邦交～ روابط سیاسی را دوباره آغاز کردن /健康～ سلامتی را مجددا بدست آوردن /知觉～ به هوش آمدن /名誉～ اعادهء حیثیت کسی /正常～ به حالت عادی بر گشتن /～期〈医〉 دورهء نقاهت

【恢恢】huīhuī وسیع، گسترده؛ 天网～，疏而不漏。 گرچه تور آسمانی سوراخ های درشت دارد، اما هیچ چیزنمی تواند از آن فرار کند ــ یعنی عدل به همه جا می رسد.

咴 huī

【咴儿咴儿】huīrhuīr 〈象〉[马叫声] شیهه (صدای اسب)

挥 huī ①(挥舞) تکان دادن، به حرکت در آوردن، بکار بردن؛ ～刀 شمشیر به حرکت در آوردن /～手 دست تکان دادن /～笔 بایك حرکت قلم /大笔一～ آزادانه قلم مو را بکار بردن ②(抹掉) پاك کردن، خشك کردن؛ ～泪 اشك پاك کردن /～汗如雨 چکیدن عرق مانند باران ③(指挥) تحت فرمان (ارتش) قرار دادن؛ ～师南下 ارتش را تحت فرمان برای لشگرکشی به جنوب قرار دادن ④(散出) پراگنده کردن، متفرق ساختن، فرمان قرار دادن

【挥动】huīdòng تکان دادن، به اهتزاز در آوردن؛ ～大棒 چوب یا عصا را تکان دادن (از روی تهدید) /～旗子 پرچم را به اهتزاز در آوردن /～拳头 مشت خود را تکان دادن

【挥发】huīfā بصورت فرار در آوردن، تصعید؛ ～性 بخار کردن، فرار و بخار شدنی /～油 روغن فرار

【挥戈】huīgē (در توصیف لشگرکشی) سلاح تکان دادن؛ ～东进 به سمت شرق لشگرکشی کردن

【挥毫】huīháo 〈书〉 (با قلم مو) خطاطی کردن یا نقاشی کردن، آزادانه و راحت قلم مو را بکار بردن

【挥汗如雨】huī hàn rú yǔ در اثر هوای گرم بسیار عرق کردن

【挥霍】huīhuò اسراف کردن، ولخرجی کردن؛ ～无度 بی قید وبند اسراف کردن

【挥金如土】huī jīn rú tǔ پول را مانند آب خرج کردن

【挥泪】huīlèi بادست اشك خود را پاك کردن

【挥师】huīshī لشگر خود را تحت فرمان خود قرار دادن

【挥手】huīshǒu دست تکان دادن :~告别 بعنوان خدا حافظی دست تکان دادن /致意~ برای ادای احترام دست تکان دادن

【挥舞】huīwǔ به حرکت در آوردن، تکان دادن :~指挥棒 باتون یا عصای افسران را به حرکت در آوردن /~花束 دسته های گل را تکان دادن /~核武器 سلاح هسته ای به رخ کشیدن (از روی تهدید)

晖 huī نور خورشید، تابش آفتاب :春~ نور خور شید بهاری / 余~ تابش باقی مانده آفتاب

辉 huī ①(闪耀的光彩) روشنی و درخشانی، زرق وبرق :落日的余~ نور افشانی باقی مانده خورشید در حال غروب ②(照耀) درخشیدن، نوردادن، تابیدن :与日月同~ مانند ماه و خورشید برای ابد در خشیدن

【辉长岩】huīchángyán 〈地〉 نوعی صخره از دسته سنگ های محترقه و آتشفشانی که دارای ذرات کوچك ومرکب از پلاجیو کلاس آهکی است

【辉光】huīguāng 〈电〉 تابش، برافروختگی :~灯 لامپ الکتریکی که بیشتر نورش از برافروختگی گاز اطراف کاتد ناشی می شود /~放电 خروج وتراوش الکتریکی در اثر برافروختگی گاز اطراف کاتد

【辉煌】huīhuáng درخشان، تابان، پرجلال :~战果 دستآورد های درخشان نظامی /~的文化 فرهنگ پرجلال وشکوه /灯火~ فروزان ودرخشان بودن چراغها

【辉绿岩】huīlǜyán نوعی سنگ بازالت

【辉钼矿】huīmùkuàng نوعی سنگ معدنی بنام مولیبد نیت

【辉砷钴矿】huīshēngǔkuàng ترکیب کانی سبز نقره فامی از سولف آرسنوئید کبالت

【辉石】huīshí 〈地〉 ماده معدنی بلوری وسفید یا سبزرنگ بنام پیروکسین

【辉锑矿】huītīkuàng سنگ سرمه یا آنتیموان

【辉铜矿】huītóngkuàng نوعی سنگ معدنی بنام "Chalcocite"

【辉耀】huīyào تابیدن، درخشیدن

【辉银矿】huīyínkuàng سولفید نقره طبیعی یا معدنی

【辉映】huīyìng در خشیدن، منعکس کردن، بر گرداندن :湖光山色，交相~。 دریاچه وتپه ها بر جلوه و زیبائی یکدیگر افزوده اند.

【辉照】huīzhào (نور) تابیدن

麾 huī 〈书〉①(古代军旗) بیرق فرمانده (در زمان های قدیم) ②(指挥) تحت فرمان خود قرار دادن :~军前进 برای لشگرکشی ارتش را تحت فرمان خود قرار دادن

【麾下】huīxià 〈书〉①〈敬〉 ژنرال، فرمانده، جناب آقای ②(部下) افراد زیر فرمان

徽 huī آرم، نشان، علامت، مدال رسمی :国~ آرم دولت / 帽~ نشان روی کلاه / 校~ مدال رسمی مدرسه

【徽号】huīhào لقب افتخار

【徽记】huījì آرم هواپیما

【徽墨】huīmò شمش مرکب ساخت شهر«هوی زوی» واقع در استان «آن هوی»

【徽章】huīzhāng مدال، نشان، علامت

huí

回 huí ①(曲折环绕) دور زدن، حلقه زدن، گردیدن :迂~ پیچاپیچ، پیچ وخم دار، مار پیچ / 峰~路转。 جاده در امتداد پشته های کوه می پیچد. ②(回来) بر گشتن، مراجعت کردن :~原地 به جای اصلی خود برگشتن /~乡 به زادگاه خود بر گشتن /~到本题 به اصل مطلب بر گشتن /一来一~ رفت وبرگشت /~到生产第一线 به پست خود در جبهه تولید بر گشتن ③(掉转) بر گرداندن :~过脸去 رو بر گرداندن /~过身来 خود را بر گرداندن ④(答复) پاسخ دادن :给他~个话 به او پاسخ دادن ⑤〈量〉(章回) (کتاب) فصل :这部小说一共一百一十二~。 این رمان ۱۱۲ فصل دارد. ⑥〈量〉[用于事情、动作的次数] بار، دفعه :他来过这儿一~。 او یك بار اینجا بوده است. /这个故事我们听过两~。 این داستان را دوبار شنیدیم. /一~生，二~熟。 بار اول آشنا، بار دوم دوست. ⑦(回族) ملیت «هوی»

【回拜】huíbài بازدید کردن

【回报】huíbào ①(报告) گزارش دادن :~调查结果 در باره نتایج رسیدگی گزارش دادن ②(报答) تلافی کردن :~他的盛情 مهمان نوازی یا لطفش را تلافی کردن ③(报复) انتقام گرفتن، تلافی سرکس در آوردن

【回避】huíbì اجتناب کردن، طفره زدن، گریز زدن :~要害问题 از مسایل وخیم طفره زدن /~困难 از مشکلات گریز زدن /~责任 از زیر بار مسئولیت دررفتن /~正面回答问题 از پاسخ دادن مستقیم به مسایل اجتناب کردن

【回禀】huíbǐng 〈旧〉 (به مافوق خود) گزارش دادن

【回波】huíbō 〈电〉 (برق) انعکاس موج :~脉冲 جریان متناوب منعکس دربرق

【回驳】huíbó تکذیب کردن، رد کردن

【回采】huícǎi 〈矿〉 استخراج کردن بوسیله حفره زیرزمین :~工作面 نمای حفره زیرزمین برای استخراج سنگ معدنی /~率 ضررهادرحین استخراج معدن /~损失 در صد جداساختن فلز از سنگ معدنی

【回肠】huícháng ①(小肠的一部分) معاء غلاظ ②〈书〉(内心激动) مضطرب، به هیجان آمده

【回肠荡气】huícháng-dàngqì (موسیقی، شعر و...) شورانگیز، روح انگیز

【回潮】huícháo بر گشت ، عودت :思想~ بر گشت ایدئولوژیك

【回潮率】huícháolǜ 〈纺〉 (نساجی) بازیابی رطوبت

【回嗔作喜】huí chēn zuò xǐ از خشم به شادی تبدیل شدن

【回程】huíchéng ①(返回的路程) سفر برگشت ②〈机〉 (مکانیك) ضربت بر گشت

【回春】huíchūn ①(冬尽春来) بهار باز گشت :大地~。 بهاربه سرزمین بر می گردد. ②(医精药灵) زنده انسان‌رادوباره کردن، تجدید حیات :妙手~ در معالجه معجزه کردن وبه بیمار در

معالجه معجزه‌آمیز؛ حال مرگ زندگی دو باره بخشیدن ~灵药/ داروی معجزه آمیز

【回答】huídá پاسخ دادن، جواب دادن: 从理论上~ از نقطه نظر تئوری پاسخ دادن / 避不~ از پاسخ دادن اجتناب ورزیدن / 事实是有力的~。 حقیقت قویترین جواب است. / 我们要以实际行动~他对我们的信任。 ما باید با عمل خود جوابگوی اطمینان او به ما باشیم.

【回单】huídān رسید

【回荡】huídàng (صدا) پیچیدن، طنین افکندن، طنین انداز بودن: 欢呼声在山谷间~。 فریاد های شادی در دره ها پیچید.

【回电】huídiàn پاسخ تلگراف دادن: 请即~。 فورا پاسخ تلگراف را بدهید.

【回跌】huídiē (قیمت احنباس) تنزل کردن

【回返】huífǎn برگشتن

【回访】huífǎng ملاقات پس دادن، بازدید کردن: 对他进行~ از او بازدید بعمل آوردن

【回风道】huífēngdào 〈矿〉 مسیر بر گشت هوا

【回奉】huífèng پاسخ هدیه دادن

【回复】huífù (به نامه) پاسخ دادن: 未~的信 نامه پاسخ داده نشده

【回顾】huígù نظری به عقب افکندن، بخاطر آوردن، مرور کردن: ~长征 نظر به لشگرکشی طولانی(چین) افکندن

【回光返照】huíguāng fǎnzhào آخرین پرتو افشانی خورشید در حال غروب ــ کنایه از باز یابی هوش بیمار قبل از مرگش یا پررونق بودن اشیائی قبل از انهدام آنها

【回归】huíguī ①(统计) برگشت ②(回归) سیر قهقهرائی

【回归年】huíguīnián 〈天〉 (نجوم) سال مداری، سال منطقوی، سال شمسی

【回归热】huíguīrè 〈医〉 تب راجعه

【回归线】huíguīxiàn 〈地〉 مدارجدی، مدار رأس: 南~ مدار رأس الجدی / 北~ مدار سرطان، مداررأس السرطان

【回锅】huíguō دو باره پختن: ~肉 گوشت دوباره پخته شده بادویه فلفل دار

【回航】huíháng پرواز برگشت

【回合】huíhé دوره: 第一个~的胜利 اولین دوره پیروزی

【回纥】Huíhé «هوی حه» ــ نام یك ملیت قدیمی درچین

【回话】huíhuà پاسخ، جواب: 请你给他带个~! لطفا پیغامی بعنوان پاسخ برای او ببرید!

【回还】huíhuán برگشتن

【回火】huíhuǒ 〈机〉 (فلز) آب دادن: 温度~ درجه حرارت آب دهی / 脆性~ شکستگی وتردی آب دهی

【回击】huíjī ضربه متقابل وارد کردن، حمله متقابل کردن

【回见】huíjiàn 〈套〉 به امید دیدار تان.

【回交】huíjiāo 〈生〉 چند پشت به عقب برگشتن

【回教】Huíjiào 〈旧〉 دین اسلام

【回敬】huíjìng تعارف کسی را پاسخ دادن، عمل به مثل: 我~一杯! من در پاسخ شما یك جام می نوشم! / ~一拳 پاسخ ضربه مشت دادن / ~礼物 پاسخ هدیه دادن

【回绝】huíjué رد کردن، نپذیرفتن: 一口~ با قاطعیت رد کردن

【回口】huíkǒu جواب متقابل دادن

【回扣】huíkòu کمیسیون، حق العمل، پول دلالی

【回来】huílai برگشتن، مراجعت کردن: 他马上就~。 او فورا بر می گردد.

【回来】huílai [用在动词后，表示到原来的地方来] برگشتن و به جای اصلی برگشتن: 跑~ دویدن و به جای اصلی برگشتن / 把借出去的书要~。 کتاب هائی را که به عاریه گرفته شده پس بگیرید.

【回廊】huíláng کوریدور پیچ وخم دار

【回老家】huí lǎojiā در گذشتن (به شوخی گفته می شود)

【回礼】huílǐ ①(回答敬礼) پاسخ سلام دادن ②(回赠礼品) پاسخ هدیه دادن

【回笼】huílóng ①(再蒸) دو باره بخار کردن: 把凉馒头回回笼 نان سرد پخته شده را با بخار گرم کردن ②〈金融〉(اسکناس‌را) از گردش خارج کردن

【回炉】huílú ①(再熔炼) دو باره گداختن: 废铁~ گداختن قراضه آهن ②(再烘烤) دو باره پختن (کیك و...را)

【回路】huílù 〈电〉 جریان کامل برق

【回銮】huíluán برگشتن امپراطور از جایی

【回落】huíluò (سطح آب، قیمت اجناس و...) پائین آمدن پس از صعود

【回马枪】huímǎqiāng از پشت ضربه زدن: 杀他个~ از پشت به او ضربه وارد آوردن

【回民】Huímín مردم «هوی»، «هوی» ها

【回明】huímíng (به مافوق یا بزرگسالان خود) پاسخ وتوضیح دادن

【回眸】huímóu (خانم) سر به عقب برگر داندن

【回目】huímù تیتر فصل از یك داستان

【回暖】huínuǎn دوباره گرم شدن

【回请】huíqǐng در پاسخ کسی ضیافت دادن

【回去】huíqu بر گشتن، مرا جعت کردن: 他从北京来，过几天就~。 اواز پکن تشریف آورده وچند روز دیگر به آنجابر می گردد. / 得很迟~ دیر بر گشتن

【回去】huíqu [用在动词后，表示到原来的地方去] بازگشت به جای اصلی: 拿~! اینرا پس بگیر. / 请把这封信给他退~。 لطفا این نامه رابه او برگرد انید.

【回绕】huírào پیچیدن

【回身】huíshēn خود را برگرداندن

【回升】huíshēng دو باره بالا رفتن (پس از سقوط): 气温~。 درجه حرارت دو باره بالارفت. / 指数~。 شاخص مجددا بالا می‌رود. / 经济~ پررونق شدن دو باره اقتصاد

【回生】huíshēng ①(再生) مجددا به زندگی باز آوردن: 起死~ بیمار در حال مرگ را زندگی دوباره دادن ②(已学会的东西又生疏) در اثر تمرین نکردن فراموشی: 我的波斯语又~了。 در اثر نداشتن تمرین زبان فارسی را تقریبا فراموش کرده ام.

【回声】huíshēng انعکاس صدا: ~测探仪 ژرفاسنج

【回事】huíshi (نوکر به اربابش) در باره مطلبی گزارش دادن

【回收】huíshōu پس گرفتن، باز یافتن: 贵重金属~ فلزات کمیاب را پس گرفتن / 废品~ اشیاء زاید وبی استفاده را جمع آوردن / 站~ ایستگاه جمع آوری اشیاء زاید وبی فایده / 率~ درصد بازیابی / 塔〈化〉~ (شیمی) برج بازیابی

【回手】huíshōu ①(转身伸手) برگشتن ودست دراز کردن: 他走出屋子, ~把门带上。او از اطاق خارج شد ودر را از پشت بست. ②(还手) ضربهٔ متقابل زدن

【回首】huíshǒu ①(回头) سر برگرداندن ②〈书〉(回想) به یاد آوردن، خاطر آوردن: 不堪~话当年。 حتی یاد آوری سالهای گذشته هم قابل تحمل نیست.

【回书】huíshū 〈书〉 پاسخ نامه

【回水】huíshuǐ 〈水〉 پس ماندهٔ آب موجی که بدریا برگشته

【回思】huísī به یاد گذشته افتادن

【回苏灵】huísūlíng 〈药 "Dimefline" نوعی دارو بنام

【回溯】huísù بخاطر آوردن، بیاد آوردن: 革命战争的岁月~ روز گاران جنگ انقلابی را بخاطر آوردن

【回天之力】huí tiān zhī lì قدرت عظیم، قدرتی که بتوان وضع رااز بیچارگی ونا امیدی نجات داد

【回条】huítiáo رسید، یاد داشت مختصر

【回帖】huítiě رسید حوالهٔ پولی که قرار است امضاشود وبه فرستندهٔ پول ارسال گردد

【回头】huítóu ①(回转头去) سر برگرداندن ②(悔过) توبه کردن، پشیمان شدن، ندامت کشیدن: 及早~ تاوقت باقی است ③〈口〉(以后) بعدا: ~再谈。 ما بعدا در این مورد صحبت خواهیم کرد. / ~见! بعدا شما را می بینیم!

【回头路】huítóulù راه برگشت به موضع سابق خود

【回头是岸】huítóu shì àn توبه کردن ونجات یافتن: 希望劝说反动派发善心, ~, 是不可能的。 غیر ممکن است که مرتجعین را متقاعد سازیم تا بر سر لطف آیند واز کار های شریرانهٔ شان منصرف شوند.

【回味】huíwèi ①(食后余味) لذت واثروطعم غذا در دهان ②(事后体会) ثانوی چیزی را بخاطر آوردن و در بارهٔ آن تأمل کردن: 他说的话~ در بارهٔ گفته های او تأمل کردن

【回味无穷】huíwèi wúqióng (از چیزی) لذت ثانوی بی پایان بردن

【回席】huíxí پاسخ مهمانی دادن

【回乡】huíxiāng به زادگاه خود برگشتن: 务农~ برای کار زراعتی به زادگاه خود برگشتن

【回翔】huíxiáng چرخیدن

【回响】huíxiǎng (صدا) پیچیدن، طنین انداختن، طنین انداز بودن: 雷声在山谷里激起了~。 صدای رعد در دره ها می پیچید. / 他的谆谆教导还在我的耳边~。 راهنمائی های صمیمانهٔ او هنوز در گوشم طنین انداز است.

【回想】huíxiǎng بیاد آوردن، بخاطر آوردن، تجدید خاطره کردن: 童年时代~ دورهٔ طفولیت را بیاد آوردن / 这首歌使我~起在伊朗的生活。 این آواز، زندگی در ایران را بخاطرم آورد.

【回销】huíxiāo 见"返销"fǎnxiāo

【回心转意】huíxīn-zhuǎnyì نظر های خود را عوض کردن

【回信】huíxìn ①(答复来信) پاسخ نامه را نوشتن: 望早日~。 در انتظار نامهٔ هرچه زود تر شما هستم. ②(回复的信) جواب نامه ③(回话) پیغام شفاهی برای پاسخ کسی: 事情办妥了, 我给你个~儿。 هروقت کار تمام شد، به شما خبر می دهم.

【回形针】huíxíngzhēn گیرهٔ کاغذ

【回醒】huíxǐng از سردرگمی در آمدن وروشن شدن

【回修】huíxiū چیزی را برای تعمیر بر گرداندن

【回叙】huíxù ①(倒叙) (در داستان نویسی) وقفهٔ زمانی ②(叙述过去的事) خاطرات گذشته را بیان کردن

【回旋】huíxuán ①(盘旋) دور زدن، حلقه زدن، چرخیدن: 飞机在城市上空~。 هواپیما در بالا ی شهر دور می زد. ②(转圜的余地) میدان مانور: 这件事还有~余地。 موضوع هنوز قطعی نشده است.

【回旋加速器】huíxuán jiāsùqì 〈物〉 (فیزیك) سیکلوترون

【回旋曲】huíxuánqǔ 〈乐〉"Rondo" نوعی آهنگ بنام

【回忆】huíyì بیاد آوردن، به خاطر آوردن: 对比~ گذشته را بیاد آوردن و آنرابا حالا مقاسیه کردن / 战争年代的~ خاطرات مربوط به سال های جنگ / 童年的~ خاطرات طفولیت / 录~ کتاب خاطرات

【回音】huíyīn ①(回声) انعکاس صدا ②(回答) پاسخ، جواب: 立候~ در انتظار پاسخ فوری بودن ③〈乐〉 (موسیقی) آهنگ وارونه: 逆~

【回音壁】huíyīnbì دیوار انعکاس صدا(در معبد آسمانی در چین)

【回音测深仪】huíyīn cèshēnyí ژرفاسنج بوسیلهٔ انعکاس صدا

【回应】huíyìng پاسخ دادن

【回游】huíyóu 〈动〉 مهاجرت: 季节~ مهاجرت فصلی / 生殖~ مهاجرت برای تولید مثل / 索饵~ مهاجرت برای جستجوی غذا / 产卵~ مهاجرت برای تخم گذاری

【回赠】huízèng پاسخ هدیه دادن

【回涨】huízhǎng (سطح آب یا قیمت اجناس) دوباره بالا آمدن

【回执】huízhí رسید

【回转】huízhuǎn بر گرداندن: 半径〈航空〉~ شعاع گردش / 炉〈冶〉~ کورهٔ چرخنده / 工作台〈机〉~ میز چرخنده وچرخ زنی / 体〈数〉~ (ریاضی) جسم دوران / 仪~ ژیروسکوپ، گردش بین / 式钻床〈体〉~ دستگاه چرخندهٔ مته چرخندهٔ ذوب

【回族】Huízú ملیت «هوی» که پرا گنده در منطقهٔ خود مختار مسلمان نشین نینگ شیائوو استان های گاسو، خه نان، خه بای، چین حای، شان دونگ، یون نان، آن هوی، منطقهٔ خود مختار سین جیانگ، استان لیائونینگ و شهر های پکن و تیان جین زندگی می کنند

【回嘴】huízuǐ جواب متقابل دادن، جواب شکوه آمیز به یك انتقاد دادن

洄 huí 〈书〉 گرداب

茴 huí

【茴香】huíxiāng 〈植〉①(一种草本植物)رازیانه: ～油 روغن رازیانه ②〈方〉(八角) تخم بادیان رومی‌که بصورت ادویه بکار می رود

蛔 huí

【蛔虫】huíchóng کرم روده: ～病 بیماری ناشی از کرم روده

huǐ

悔 huǐ پشیمان شدن، توبه کردن: 追～莫及。 پشیمانی سودی ندارد.

【悔不当初】huǐ bù dāngchū از انجام کاری پشیمان شدن: 早知今日，～。 اگر می دانستم چه اتفاق خواهد افتاد، آن کار را انجام نمی دادم.

【悔改】huǐgǎi پشیمان شدن وخود را اصلاح کردن: 毫无～之意 نیت اصلاح کردن خود را نداشتن / 死不～ اصلاح ناپذیر بودن

【悔过】huǐguò پشیمان شدن وخود را اصلاح کردن: 表示～ پشیمانی وآرزوی اصلاح خود را نشان دادن / ～书 توبه نامه / 有～自新 پشیمان شدن وراه زندگی جدید خود را پیمودن

【悔恨】huǐhèn عمیقا پشیمان شدن

【悔棋】huǐqí در بازی شطرنج یك حرکت نا درست را پس گرفتن

【悔痛】huǐtòng درد و رنج ناشی از پشیمانی

【悔悟】huǐwù به اشتباه خود پی بردن وپشیمان شدن

【悔之无及】huǐ zhī wú jí پشیمانی سودی ندارد.

【悔罪】huǐzuì ازبدی خود پشیمان شدن

毁 huǐ ①(毁坏) خراب کردن، منهدم کردن، نیست و نابود کردن: 销～罪证 گواهی جرم را از بین بردن / 销～武器 اسلحه را نابود کردن / ～于一旦 در لحظه ای منهدم شدن ②(烧掉) سوزاندن: 烧～文件 اسناد را سوزاندن ③(毁谤) افترازدن، بدنام کردن ④〈方〉(改衣服) (در مورد لباس) دست کاری کردن: 把这件长大衣给孩子们～两件上衣。 از این قبای بلند برای بچه ها دو ژاکت کودکانه بدوزید.

【毁败】huǐbài خراب و ویران کردن

【毁谤】huǐbàng افترا، تهمت، بهتان: 这纯系～。 این فقط افترائی است وبس.

【毁害】huǐhài خراب کردن، منهدم کردن

【毁坏】huǐhuài خراب کردن، منهدم کردن، از بین بردن

【毁灭】huǐmiè معدوم کردن، نابود کردن، نیست کردن، از بین بردن: 给侵略者以～性打击 برتجاوزکاران ضربه‌ء نابود کننده‌ای وارد کردن

【毁圮】huǐpǐ خراب کردن، فروریختن

【毁弃】huǐqì دور انداختن، کنار انداختن

【毁伤】huǐshāng آسیب رساندن، صدمه زدن، رنجه کردن

【毁损】huǐsǔn خراب کردن، خسارت وارد آوردن، زیان زدن

【毁誉】huǐ-yù تحسین یا ملامت کردن، تمجید یا توبیخ: 不计毁誉～ نسبت به تحسین یا ملامت مردم بی تفاوت ماندن / ～参半 هم از تمجید برخوردار بودن وهم توبیخ در کار بودن

【毁约】huǐyuē ①(食言) زیرقول خود زدن، قول خود را شکستن، از قول خود برگشتن ②(破坏条约) پیمان یا قرار داد را پایمال کردن

【毁訾】huǐzǐ تهمت زدن، افترا زدن

huì

汇 huì ①(汇合) در یك نقطه جمع شدن، بهم پیوستن: ～成巨流 (رود ها) جمع شدن وبه یك جریان بزرگ تبدیل گردیدن ②(汇集) جمع آوری کردن: ～印成书 (مقاله های هم موضوع را) جمع آوری کردن وبصورت کتابی در آوردن ③(聚集而成的东西) چیزهای جمع آوری شده، کلکسیون: 词～ مجموع لغات یك زبان ④(汇款) حواله کردن: 给家里～钱 برای فامیل خود پول حواله کردن

【汇报】huìbào گزارش دادن: ～工作 در باره‌ء کار خود گزارش دادن / ～调查结果 در باره‌ء نتایج و دستآورد های تحقیقات گزارش دادن / ～演出 گزارش بصورت نمایش های هنری

【汇编】huìbiān تالیفات، کلکسیون: 资料～ کار هائی مربوط به جمع آوری مدارك مرجع / 文件～ کلکسیون اسناد / 语言学研究资料～ مجموعه ای از مدارك زبان شناسی

【汇兑】huìduì وجه رسانی: 国内～ وجه رسانی داخلی / 银行～ ارسال وجه از طریق بانك / ～网 شبکه‌ء وجه رسانی

【汇费】huìfèi هزینه‌ء ارسال پول 又作"汇水"

【汇合】huìhé در یك نقطه جمع شدن، بهم پیوستن: 这两条河在什么地方～? این دو رودخانه در کجا به هم می پیوندند؟/ 人民的意志～成一支巨大的力量。 اراده‌ء مردم جمع می شود وبه یك نیروی عظیم تبدیل می گردد. / 五条河流的～口 نقطه‌ء تلاقی پنج نهر

【汇集】huìjí جمع آوری کردن، جمع شدن: ～材料 همه‌ء مدارك لازم را جمع آوری کردن / 游行队伍从四面八方～到天安门广场上。 تظاهر کنند گان از جهات مختلف در میدان «تیان من» جمع شدند.

【汇寄】huìjì پول حواله کردن

【汇款】huìkuǎn ①(汇钱) پول حواله کردن: ～单 حواله‌ء پول / ～人 حواله کننده‌ء پول ②(汇兑的钱) وجه فر ستاده شده: 收到一笔～ وجهی در یافت کردن / 邮政～ وجه پستی

【汇流】huìliú در یك نقطه جمع شدن، بهم رسیدن: ～点〈地〉 نقطه‌ء تلاقی

【汇拢】huìlǒng جمع شدن یاجمع کردن

【汇率】huìlǜ مظنه‌ء ارز، نرخ ارز: 固定～ مظنه‌ء ثابت ارز / 浮动～ مظنه‌ء شناور ارز 又称"汇价"

【汇票】huìpiào برات، حواله: 银行～ برات بانکی / 即期～ برات دیداری، برات رؤیتی / 展期～ تأخیر پرداخت برات / 邮政～ برات پستی

【汇融】huìróng دریك نقطه جمع شدن

【汇水】huìshuǐ هزینه‌ء وجه رسانی

【汇算】huìsuàn جمع آوری کردن وحساب کردن
【汇演】huìyǎn نمایش مشترك (توسط تعدادی از گروههای تآتری)
【汇注】huìzhù ①(水流汇集)(آب ها) به جایی ریختن ②(集解)مجموحهء توضیحات
【汇总】huìzǒng جمع آوری کردن، گرد هم آوردن：～上报 برای سطوح بالاتر مدارك جمع آوری کردن

卉 huì گل ها وعلف های (انواع واقسام) علفها：奇花异～ کمیاب

会 huì ①(聚合)جمع شدن، گرد هم آمدن：在门口～齐 دم دروازه جمع شدن ②(会面)دیدن، ملاقات کردن：后～有期。ما یکدیگر را در فرصت های بعدی خواهیم دید./再～! خدا حافظ ③(集会)جلسه، گردهم آئی، کنفرانس：晚上有个波斯语诗歌晚～。امشب جلسه ای برگزار خواهد شد./شعر به زبان فارسی ④(团体)مجلس خوش آمدگوئی ～欢迎/ انجمن، اتحادیه：工～ اتحادیهء کارگری/商～ اطاق بازرگانی/帮～ انجمن مخفیانه ⑤〈旧〉(庙会)بازار مکاره：赶～ به بازار مکاره رفتن/出～ در بازار مکاره خرید وفروش کردن ⑥〈旧〉(民间经济互助组织)نوعی شکل تعاون اقتصادی میان مردم ⑦(首府)مرکز، پایتخت：省～ مرکز استان ⑧(机会)فرصت، مهلت：适逢其～ اتفاقا در مناسبتی حضور داشتن ⑨(理解)درك کردن، پی بردن، فهمیدن：只可意～,不可言传 فقط قابل درك بودن نه قابل توصیف/误～ سوء تفاهم ⑩(具有本领)بلد بودن، توانستن：～游泳 شنا بلد بودن/不～汉语 زبان چینی بلد نبودن ⑪(善于)ماهر بودن：能说～道 چرب زبان بودن/～做思想工作 در انجام کار ایدئولوژیك ماهر بودن/～作各种形式的斗争 ماهرانه به اشکال مختلف مبارزه پرداختن/很～这一套 استاد ماهر این نوع بازی بودن ⑫(可能性)احتمال رفتن، امکان داشتن：不～有这样的事。غیر چنین کاری ممکن است./可能～这样。احتمال می رود اینطور باشد./有～这么一天。چنین روزی مسلما خواهد رسید./他不～不来。بعید نیست که نیاید. ⑬(会帐)صورت حساب را پرداختن：我～过了。من پول غذا را دادم. ⑭〈口〉یك لحظه：我去一～儿就来。من یك لحظهء دیگر برمی گردم.
另见 kuài

【会标】huìbiāo آرم یك کنفرانس
【会餐】huìcān باهم ناهار خوردن، ضیافت ناهار داشتن
【会操】huìcāo باهم تمرین کردن
【会场】huìchǎng محل جلسه، سالن کنفرانس
【会钞】huìchāo صورت حساب را پرداختن
【会当】huìdāng 〈书〉باید
【会道门】huì-dàomén فرقه های خرافاتی و انجمن های مخفیانه：反动～ انجمن های مخفیانه و ارتجاعی
【会典】huìdiǎn کتاب مربوط به قوانین ومقررات یك سلسلهء پادشاهی
【会费】huìfèi حق عضویت：缴～ حق عضویت دادن
【会馆】huìguǎn عمارت هم شهری ها، محل اجتماع اصناف
【会合】huìhé بهم جمع شدن، ملاقات کردن：两军～后继续前进。دو ارتش بهم جمع شدند وبه پیشروی خود ادامه دادند.
【会合点】huìhédiǎn نقطهء اجتماع
【会话】huìhuà گفتگو، مکالمه(نوعی درس زبان آموزی)
【会徽】huìhuī آرم یك اجتماع
【会籍】huìjí عضویت (یك سازمان)
【会剿】huìjiǎo (دشمن را) به وسیلهء چند واحد نظامی ازبین بردن
【会见】huìjiàn [多用于外交场合](با مهمان خارجی) ملاقات کردن：国家体委负责人～并宴请了世界乒联主席。مسئول کمیسیون ورزش کشور با رئیس فدراسیون جهانی پینگ پونگ ملاقات کرده و به افتخار او ضیافتی ترتیب داد.
【会聚】huìjù جمع شدن، گردهم آمدن：游园群众～于各个公园,欢庆五一节。بازدیدکنندگان پارك در پارك های عمومی جمع شدند وروز کارگرا جشن گرفتند.
【会聚透镜】huìjù tòujìng 〈物〉(فیزیك) عدسی متقارب ومتلاقی
【会刊】huìkān ①(会议的刊物)انتشارات کنفرانس و... ②(协会的刊物)مجلهء سازمان، انجمن و...
【会考】huìkǎo کنکور محلی
【会客】huìkè مهمان را ملاقات کردن：～时间 زمان ملاقات/～室 اطاق ملاقات مهمان
【会盟】huìméng ملاقات شهریار ها یا نمایندگان آنها در چین قدیم بمنظور اتحاد
【会面】huìmiàn ملاقات کردن：我约定了星期天和他～。من با او قرار ملاقات در یکشنبه دارم.
【会票】huìpiào حوالهء مالی در قدیم
【会期】huìqī ①(会议召开的日期)تاریخ معین برای یك کنفرانس ②(会议长短)مدت جریان کنفرانس：～定为三天。کنفرانس قرار است سه روز طول بکشد.
【会旗】huìqí پرچم میتینگ
【会签】huìqiān (دو جانب یاچند جانب) مشترکا امضا کردن
【会儿】huìr 〈口〉لحظه، ثانیه：一～ یك لحظه، یك ثانیه/等～。یك لحظه صبر کنید./用不了多大～ طولی نمی‌کشد که...
【会商】huìshāng کنفرانس یا جلسه مشورت تشکیل دادن：～解决办法 برای یافتن راه حلی مشورت کردن
【会审】huìshěn ①(共同审问)محاکمهء مشترك ②(共同审查)مشترکا به چیزی رسیدگی کردن：～施工图纸 طرح‌های پروژه رسیدگی کردن
【会师】huìshī تلاقی دو یا چند ارتش در یك نقطه
【会所】huìsuǒ دفتر اداری بعضی انجمن های توده ای
【会谈】huìtán مذاکره کردن، گفتگو کردن：～公报 اعلامیهء مذاکره/双边～ مذا کرهء دوجانبه/～纪要 خلاصهء گفتگو
【会堂】huìtáng سالن کنفرانس، سالن مجلس：人民大～ سالن کنفرانس بزرگ مردم
【会同】huìtóng با سازمان‌های مربوط مشترکا(با امری برخورد کردن)：～有关部门研究 با دپارتمان‌ها و ادارات مربوط

مشترکا (به امری) بررسی کردن
【会务】huìwù امور مربوط به میتینگ یا کنفرانس
【会晤】huìwù ملاقات کردن:两国外长定期~。وزیران خارجهٔ دوکشور ملاقات های منظمی بعمل می آورند.
【会心】huìxīn فهمیده، آشنا:带着~的微笑/با لبخند گویا او فهمیده سر 带着~的表情 با نگاهی آشنا/她~地点了点头。خود را تکان داد.
【会穴】huìxué 〈中医〉(طب چینی) نقطهٔ بهم رسیدهٔ اندامها (نقطه ایکه دو مجرا یا بیش از آن بهم می رسد)
【会演】huìyǎn نمایش مشترك(توسط تعدادی از گروههای 文艺~: جشنوارهٔ ادبی وهنری (تآتری)
【会厌】huìyàn 〈生理〉زبان کوچك، اپی گلوت
【会要】huìyào کتاب مخصوص ثبت نظام های اقتصادی واجتماعی یك سلسلهٔ امپراطوری
【会议】huìyì جلسه، کنفرانس:~地点 محل جلسه/主持~ ریاست جلسه را برعهده داشتن/~日程表 صورت روزانهٔ جلسه/全体~ جلسهٔ کار/工作~ جلسهٔ رسمی/正式~ جلسهٔ عمومی/~室 اطاق جلسه/~厅 سالن جلسه
【会意】huìyì ①(会心)فهمیده ②〈语〉ترکیب های معاشرتی واژه، یکی از کاتگوری ششگانهٔ هیروگلیف های چینی(六书) که در اثر بهم پیوستن دوعنصر یا بیش از آن که هر کدام دارای یك معنی خاص خود می باشد تشکیل می یابد
【会阴】huìyīn 〈生理〉پرینه، میاندوراه
【会饮】huìyǐn برای باده گساری جمع شدن
【会员】huìyuán عضو:正式~ عضو رسمی/当然~ عضو کارت 证~/مملکت عضو 国~/تعداد عضو 人数~/طبیعی 资格~/ شایستگی عضویت 资格审查委员会~/ عضویت کمیتهٔ بازرسی شایستگی عضویت
【会战】huìzhàn ①〈军〉تلاقی چند ارتش برای یك عملیات تعیین‌کننده ونهائی ②(集中有关力量突击完成某项任务) جنبش توده ای را براه انداختن، در نبردیشرکت کردن:石油大~ نبرد بزرگی برای کسب نفت
【会章】huìzhāng ①(一个组织的章程)اساس نامه (یك سازمان، انجمن وغیره) ②(一个组织的标记)نشان یا آرم (یك سازمان، انجمن وغیره)
【会长】huìzhǎng رئیس سازمان یا انجمن
【会帐】huìzhàng صورت جساب را پرداختن
【会诊】huìzhěn 〈医〉مشورت گروهی پزشکان:中西医~ مشورت گروهی پزشکان از مکاتب چینی و اروپائی
【会址】huìzhǐ ①(某一个团体所在的场所)محل یك سازمان یا انجمن ②(开会的场所)محل کنفرانس یا جلسه:中共一大~ محل اولین کنگرهٔ حزب کمونیست چین
【会子】huìzi ①(指一段时间)مدت کوتاهی ②(南宋纸币) اسکناس منتشره در سلسلهٔ «سونگ» جنوبی

讳 huì ①(忌讳)پرهیز کردن، حرام شمردن:直言不~ بدون هیچگونه خویشتن داری صحبت کردن، رك وپوست کنده ②(忌讳的事情)منهیات:犯~ مرتکب به منهیات حرف زدن ③〈旧〉(指死去的帝王或尊长的名字)نام امپرا طور فقید یا رئیس فقید خانواده (که استعمال آن نام برای دیگران ممنوع بوده است)
【讳疾忌医】huìjí-jìyī از ترس معالجه بیماری خود را پنهان کردن — یعنی از ترس انتقاد عیب خود را پوشاندن
【讳忌】huìjì پرهیز کردن، حرام شمردن
【讳莫如深】huì mò rú shēn با جدیت سری نگهداشتن، کاملا رازدار بودن، در بارهٔ چیزی هیچ حرفی نزدن
【讳言】huìyán جرأت حرف زدن را نداشتن:毫不~ برای پنهان کردن حقیقت هیچ کوشش بکار نبردن، آزادانه اقرار کردن/无可~ برای انکار حقیقت هیچ لزومی نداشتن

诲 huì آموختن، دستور دادن
【诲人不倦】huì rén bù juàn در آموختن به دیگران کوشش خستگی نا پذیر بکار بردن
【诲淫诲盗】huìyín huìdào زور و شهوت را برانگیختن، عواطف پست وپلید را تحریك کردن

荟 huì 〈书〉رشد پرپشت (گیاهان)
【荟萃】huìcuì (مردم برجسته یا اشیاء نفیس) جمع شدن:人才~ در یك سالن جمع 一堂~/ گروهی از مردم بر جسته ومستعد شدن
【荟集】huìjí (هنر های دستی) جمع شدن

绘 huì ترسیم کردن، نقاشی کردن:描~ تعریف کردن، توصیف کردن
【绘画】huìhuà نقاشی کردن
【绘声绘色】huìshēnghuìsè زنده ، پرروح 又作"绘影绘声";"绘声绘影"
【绘图】huìtú نقشه برداری کردن، طرح کردن:~板 تختهٔ نقشه برداری/~室 اطاق طرح ریزی/~笔 قلم نقشه برداری/~仪器 وسایل نقشه برداری/~员 نقشه بردار/~纸 کاغذ نقشه برداری
【绘制】huìzhì (طرح و...را) ریختن:~图纸 طرح ریختن/为新农村~了宏伟的图景 برای روستای جدید طرح پر جلال وعظمتی ریختن

烩 huì ①(炒后加水和芡粉)اضافه با را کرده سرخ چیز کردن آب ونشاسته:虾仁~ گوشت میگو پخته شده همراه آب ونشاسته پختن ②(把饭和菜混在一起煮)برنج را با گوشت، سبزیجات وآب پختن

贿 huì رشوه:受~ رشوه خوردن/行~ رشوه دادن
【贿赂】huìlù رشوه، رشوه دادن:~公行 علنا رشوه دادن به مأمورین دولتی یا رشوه خوردن آنها
【贿买】huìmǎi با رشوه وپول کسی را خریدن
【贿通】huìtōng با پول وثروت کسی را خریدن
【贿选】huìxuǎn در انتخابات رشوه خوردن، بوسیلهٔ رشوه وپول انتخاب شدن

彗 huì 〈书〉جاروب
【彗尾】huìwěi 〈天〉دم ستارهٔ دنباله دار
【彗星】huìxīng 〈天〉ذوذنب، ستارهٔ دنباله دار

晦 huì ①(农历每月的末一天) آخرین روز هر ماه قمری ②(昏暗;不明显) تار، تیره، ناروشن ③(夜晚) شب
【晦暗】huì'àn تار وتیره
【晦迹】huìjì 〈书〉 گوشه نشینی کردن، انزواء جستن
【晦气】huìqì بد شانس: 自认～ به بخت بد خود تن در دادن
【晦涩】huìsè غیر قابل فهم، نا مفهوم: ～的语言 زبان مشکل و نامفهوم (در شعر، درام و...)
【晦朔】huìshuò آخرین وأولین روز های یك ماه قمری

秽 huì ①(肮脏) کثیف، ناپاك: 污～ کثیف، چرك ②(丑恶) زشت، نا پسند، مکروه، کریه: 淫～ شهوت انگیز، زشت ووقیح، شنیع
【秽德】huìdé 〈书〉 رفتار زشت وپلید
【秽恶】huì'è زشتی و پلیدی
【秽乱】huìluàn مقاربت کننده با چند نفر، شهوت ران، هرزه
【秽气】huìqì بوی بد
【秽土】huìtǔ خاکروبه، آشغال، زباله
【秽闻】huìwén شایعهء ننگ‌آور (اشاره به عمل مقاربتی)
【秽亵】huìxiè 〈书〉 ①(污秽) کثافت وپلیدی ②(淫秽) شهوت‌انگیز، زشت و وقیح، شنیع
【秽行】huìxíng 〈书〉 رفتار پست و پلید، رفتار خارج از اصول اخلاقی
【秽语】huìyǔ حرف های زشت وکثیف
【秽浊】huìzhuó (هوا) کثیف و آلوده

惠 huì ①(好处) لطف و مهربانی، عنایت، سود: 小恩小～ لطف اندك/ نیکی بی‌اهمیت، 受～ مورد لطف ومهربانی قرار گرفتن/ 互～ سود متقابل/ 实～ سود مادی ②〈敬〉[用于对方对待自己的行动] شما، سرکار: ～书 نامهء سرکار ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【惠而不费】huì ér bù fèi کسب منفعت کردن بدون خرج زیاد
【惠存】huìcún 〈敬〉 لطفا این عکس، کتاب و...را به عنوان یادگار نگهدارید.
【惠风】huìfēng باد ملایم
【惠顾】huìgù 〈敬〉 عرف تجارتی سرکار
【惠临】huìlín 〈敬〉 حضور فیض‌بخش سرکار: 敬请～! خواهشمند است که تشریف بیاورید.
【惠然】huìrán دوستانه، محبت آمیز
【惠允】huìyǔn 〈敬〉 (برای انجام کاری) اجازه فرمودن
【惠泽】huìzé 〈书〉 لطف، محبت، عنایت

喙 huì ①(鸟的嘴) منقار؛ (兽的嘴) پوزه ②(指人的嘴) دهان: 百～莫辩。 صد دهان هم در توجیه آن عاجز است./ 不容置～ اصلابه دیگران مهلت حرف زدن ندادن

殨 huì چرك کردن: ～脓 ترشح چرك

慧 huì عقل، خرد، باهوش، باذکاوت، بافراست: 智～ ذکاوت، فراست
【慧黠】huìxiá 〈书〉 با هوش و پر نیرنگ، زیرك و حیله گر
【慧心】huìxīn عقل، خرد
【慧眼】huìyǎn ①(佛教) عقلی که هم گذشته وهم امروز را خوب می شناسد ②(敏锐的眼力) بصیرت، بینش، فراست چشم باطن

蕙 huì
【蕙兰】huìlán نوعی ثعلب
【蕙心】huìxīn درون پاك دل خانم

蟪 huì
【蟪蛄】huìgū نوعی زنجره

hūn

昏 hūn ①(天刚黑的时候) غروب، هنگام غروب: 晨～ هنگام طلوع وهنگام غروب ②(黑暗;模糊) تاروتیره ③(头脑迷糊) آشفته خاطر، مغشوش: 以其～～,使人昭昭,是不可能的。 کسانی که در تاریکی وجهل هستند، حق ندارند برای دیگران راه نشان دهند. ④(失去知觉) بی هوش شدن، غش کردن، بی هوش شدن وافتادن: 倒 ～ غش کردن
【昏暗】hūn'àn تاریك، تیره وتار: ～的灯光 چراغ کم نور
【昏沉】hūnchén ①(暗淡) تیره: 暮色～。 هوا تیره وتارشد. ②(昏乱) گیج، آشفته، مغشوش: 他昨晚没睡好,头脑昏昏沉沉的。 چون دیشب خوب نخوابیده بود، سرش گیج می خورد.
【昏黑】hūnhēi تاریك، تیره وتار
【昏花】hūnhuā ضعیف چشم، تیره چشم: 老眼～ ضعف چشم به علت کهولت
【昏话】hūnhuà حرف های پوچ وبی معنی
【昏黄】hūnhuáng زردکم رنگ، کم رنگ، تاریك: 月色～ مهتاب کم رنگ/ ～的灯光 چراغ کم نور
【昏昏欲睡】hūnhūn yù shuì خواب آلود، نیم خواب: 闷热的天气使人～。 انسان از هوای دم کرده خواب آلود می شود.
【昏惑】hūnhuò مغشوش، آشفته خاطر
【昏厥】hūnjué بی هوش شدن، غش کردن: ～过去 به حالت اغما افتادن
【昏君】hūnjūn حکمران بی شعور و افراطکار
【昏聩】hūnkuì ناتوان و فرتوت وخرف
【昏乱】hūnluàn ①(头脑迷糊) آشفته، مغشوش ②(神志不清) بیهوش
【昏茫】hūnmáng (شب) تیره وتار
【昏眊】hūnmào 〈书〉 ضعیف چشم، تیره چشم
【昏蒙】hūnméng 〈书〉 ①(糊涂) مغشوش وخرف ②(昏暗) تیره وتار
【昏迷】hūnmí اغما: 处于～状态 در حالت اغما قرار داشتن / ～不醒 بی هوش ماندن
【昏睡】hūnshuì خواب مرگ، موت کاذب
【昏天黑地】hūntiān-hēidì ①(天色昏暗) (هوا) خیلی سیاه، تیره وتار ②(神志不清) فوق العاده گیج: 我只觉得一阵～,随即失去了知觉。 سرم ناگهان گیج خورد وسپس بی هوش

شدم.③(荒唐颓废)فاسد، منحط، رو به فساد: ~的生活
سلطهٔ سیاه وبی نظمی اجتماعی(社会黑暗)④ زندگی منحط
【昏头昏脑】 hūntóu hūnnǎo آشفته خاطر، مغشوش، گیج
【昏星】 hūnxīng ناهید، زهره
【昏眩】 hūnxuàn گیج
【昏庸】 hūnyōng ناتوان وفرتوت، آشفته خاطر، خرف
【昏晕】 hūnyūn گیج خوردن

荤 hūn گوشت یا ماهی: ~菜/غذای گوشتی 她不吃~。 او گوشت نمی خورد.
【荤腥】 hūnxīng گوشت یا ماهی
【荤油】 hūnyóu روغن حیوان(مانند خوك و گوسفند و...)

婚 hūn ①(结婚)ازدواج کردن، عروسی کردن: 已~ متأهل /早~ ازدواج زود تراز موقع /再~ ازدواج مجدد /新~夫妇 زن وشوهر تازه عروسی کرده ②(婚姻)ازدواج، عروسی
【婚变】 hūnbiàn تغییر در ازدواج(مثلا اشاره به طلاق)
【婚假】 hūnjià مرخصی بخاطر ازدواج
【婚嫁】 hūnjià ازدواج، عروسی، زناشویی
【婚礼】 hūnlǐ مراسم ازدواج، مراسم عروسی
【婚龄】 hūnlíng سن ازدواج
【婚期】 hūnqī روز ازدواج
【婚娶】 hūnqǔ زن گرفتن
【婚生子女】 hūnshēng zǐnǚ 〈法〉 بچهٔ حلالزاده
【婚事】 hūnshì ازدواج، عروسی، زناشویی: 办~ تدارك عروسی را دیدن
【婚外恋】 hūnwàiliàn عاشق شدن به زن یا مرد عروسی کرده
【婚姻】 hūnyīn ازدواج، زناشوئی، عروسی: 自由~ آزادی ازدواج /美满的~ ازدواج سعاد تمند /~纠纷 نزاع در ارتباط با زناشوئی /~状况 وضع ازدواج
【婚姻法】 hūnyīnfǎ قانون ازدواج
【婚约】 hūnyuē قرار ازدواج، نامزدی: 解除~ نامزدی رالغو کردن

阍 hūn ①(看门)دربانی کردن: 司~ دربان ②(宫门) دروازهٔ کاخ
【阍者】 hūnzhě 〈书〉 دربان

hún

浑 hún ①(混浊)گل آلود، تیره، کدر: ~水 آب گل آلود ②(糊涂)احمق، خرف ③(天然的)ساده و طبیعی، خالص ④(全)کل، سرتاسر
【浑蛋】 húndàn 〈骂〉 (فحش) پدرسگ، هرزه
【浑古】 húngǔ (خط روی مهر) جلی ونیرومند وساده
【浑厚】 húnhòu ①(淳朴)ساده و در ستکار ②(笔调朴实)(خطاطی، نقاشی و...) ساده ولی نیرومند: 笔力工整~ (نوشته، دارای خط های جلی ونیرومند
【浑话】 húnhuà حرف‌های بی دلیل وغیر منطق
【浑浑噩噩】 húnhún'è'è نادان، جاهل، ساده لوح، آشفته خاطر
【浑金璞玉】 húnjīn púyù طلای تصفیه نشده و یشم تراشیده نشده — کنایه از زیبائی بی پیرایه
【浑括】 húnkuò کاملا در بر گرفتن
【浑沦】 húnlún مبهم و ناروشن
【浑球儿】 húnqiúr 〈方〉 پدرسگ، پدرسوخته
【浑然一体】 húnrán yī tǐ يك وحدت کامل
【浑人】 húnrén آدم فاقد عقل سلیم
【浑身】 húnshēn از سرتاپا، سرتاسر: 吓得~发抖 ازشدت ترس پراز لرزیدن /~疼痛 سر تا پای بدن درد کردن /~是劲 سرتا پا انرژی بودن /使出~解数 تمام مهارت های خود را بکار بردن /~是胆 مجسمهٔ دلیری وشجاعت بودن
【浑水摸鱼】 húnshuǐ mō yú از آب گل آلود ماهی گرفتن
【浑说】 húnshuō حرف های مزخرف، یاوه گویی
【浑天仪】 húntiānyí 〈天〉①(浑仪)دستگاهی که سابقا برای تعیین مدار وموقعیت ستارگان بکار می رفت ②(浑象)کره ای که اجرام سماوی را نشان می دهد
【浑象】 húnxiàng 〈天〉 کره ای که اجرام سماوی را نشان می دهد
【浑仪】 húnyí 〈天〉 دستگاهی که سابقا برای تعیین مدار و موقعیت ستارگان بکار می رفت
【浑圆】 húnyuán کاملا گرد
【浑浊】 húnzhuó گل آلود، کدر

珲 hún 〈书〉 نوعی یشم سبز

混 hún
另见 hùn
【混蛋】 húndàn 〈骂〉 (فحش) پدر سگ
【混球儿】 húnqiúr (فحش) پدرسگ، پدرسوخته

馄 hún
【馄饨】 húntun نوعی غذا بنام «هون تون» (سوپ با گوشت وسبزی که در ورقه‌ای از خمیر پیچیده شده باشد)

魂 hún ①(魂灵)روح، روان ②(精神或情绪)حالت پریشان بودن، آشفته بودن، شوریده بودن: 神~不定 روحی، روحیه ③(崇高的精神)روحیهٔ بلند و مقدس يك ملت: 民族~ روحیهٔ ملی
【魂不附体】 hún bù fù tǐ گویاروح از جسم خارج شده باشد: 吓得~ از شدت ترس بی روح شدن
【魂不守舍】 hún bù shǒu shè خارج شدن روح از جسم
【魂飞魄散】 húnfēi-pòsàn (از شدت ترس) بی روح وبی رمق شدن
【魂灵】 húnlíng 〈口〉 روح
【魂魄】 húnpò روح
【魂牵梦萦】 hún qiān mèng yíng بسیار دلتنگ بودن

hùn

诨 hùn شوخی کردن، جوك گفتن: 打~ شوخی کردن، قصه

های خنده آور گفتن
【诨名】hùnmíng نام مستعار

混 hùn ①(搀杂) آمیختن، قاطی کردن، مخلوط کردن:别把好的坏的～在一起。خوب وبد را باهم قاطی نکنید./把各种颜料～在一起。رنگ های مختلف را مخلوط کردن/这是两码事，不要搞～了。این دو موضوع کاملا ازهم متفاوت است.آنهارا قاطی نکنید. ②(蒙混) جا زدن:鱼目～珠 چشم ماهی را به مثابهٔ مروارید جا زدن — یعنی چیز ساختگی را به مثابهٔ چیز حقیقی جلوه دادن/～在革命队伍中的叛徒 خائنانی که در صفوف انقلاب پنهان شده باشند ③(苟且生活) در زندگی بی مقصد را گذراندن:～日子 دستخوش پیشآمد بودن/ زندگی بی مقصد را گذراندن 在旧社会他连口饭都～不上。او در جامعهٔ کهن بزحمت می توانست لقمهٔ نانی بدست بیاورد. ④(相处) با کسی هم نشینی:同某人～得很熟 با کسی بسیار انس گرفتن ⑤(胡乱) از روی عدم مسؤلیت، بی‌ملاحظه، بی‌تأمل، بی‌مسؤلیت:～出主意 پیشنهادهائی مطرح کردن
另见 hún

【混编】hùnbiān ترتیب مخلوط(از حیث جنس)، آرایش مختلط
【混充】hùnchōng خود را به مثابهٔ ... جا زدن:～内行 خود را کارشناس جا زدن
【混沌】hùndùn ①(指宇宙形成前的景象) آشفتگی وبی نظمی روز ازل:～初开 وقتی که کرهٔ زمین تازه از آسمان جدا شده ②(无知) مانند کودك نادان بودن
【混饭】hùnfàn ①(混事) صرفا برای کسب غذای بخورونمیر به کاری اشتغال داشتن ②(吃白食) مفت خوردن
【混纺】hùnfǎng 〈纺〉 مخلوط بافتن(از حیث مواد):～织物 پارچه ای که از نخ های رنگارنگ بافته می شود
【混号】hùnhào نام مستعار
【混合】hùnhé آمیختن، مخلوط کردن، قاطی کردن:客货～列车 قطار مخلوط (باری ومسافری)/～编队〈军〉 آرایش (نظامی) مختلط/～面 آرد آمیخته با شن ریز وچیز های تقلبی دیگر(که در جنگ ضدژاپنی در مناطق اشغال شده به مردم فروخته می شد)/～色 رنگ حاصل از ...~器〈化〉 دستگاه مخلوط کن، میکسر/～双打〈体〉 بازی های جفت مختلط/～授粉〈农〉 گرد افشانی مخلوط/～委员会 کمیتهٔ مختلط/～物 جسم مخلوط/～岩 نوعی سنگ معدنی بنام "Migmatite"
【混交林】hùnjiāolín جنگل مخلوط (از حیث نوع درخت)
【混进】hùnjìn دزدکی راه یافتن، مخفیانه نفوذ کردن:～革命队伍的阶级异己分子 عناصر مرتد طبقاتی که در صفوف انقلاب راه یافته باشند
【混乱】hùnluàn بی نظمی، در هم وبر هم بودن:敌军陷于～。ارتش دشمن به بی نظمی وآشفتگی افتاد./思想～ آشفتگی فکری
【混茫】hùnmáng ①(混浊而看不清楚) گل آلود وناروشن ②〈书〉(混沌蒙昧) آشفته خاطر و نادان در روز ازل
【混蒙】hùnméng ①〈方〉(蒙混) فریب دادن، گم راه کردن ②〈书〉(混沌蒙昧) آشفته خاطر ونادان در روز ازل
【混名】hùnmíng نام مستعار
【混凝剂】hùnníngjì 〈化〉 مادهٔ انعقاد کن (شیمی)
【混凝土】hùnníngtǔ بتون:钢筋～ بتون آرمه/振实～ بتون مسلح/～搅拌机 میکسر بتون، بهمزن بتون/～振捣机 دستگاه خرد کنندهٔ بتون
【混频管】hùnpínguǎn 〈电子〉 لولهٔ میکسر(بهمزن)
【混频器】hùnpínqì 〈电子〉 دستگاه میکسر(بهمزن)
【混日子】hùnrìzi وقت خود را به بطالت گذراندن
【混世魔王】hùn shì mówáng اشاره به آدم دیو صفت و یاغی وسرکش درجهان بشری
【混事】hùnshì صرفا برای کسب غذای بخور ونمیر بـه کـاری اشتغال داشتن
【混水摸鱼】hùnshuǐ mō yú از آب گل آلود ماهی گرفتن
【混同】hùntóng مخلوط کردن، قاطی کردن، آمیختن:不要把敌我矛盾与人民内部矛盾～起来。نباید تناقض بین خود مان ودشمن را با تناقض بین مردم درهم آمیخت.
【混为一谈】hùn wéi yī tán دو چیز نامربوط را با هم جمع کردن، چیزی را با چیزی دیگر قاطی کردن
【混响】hùnxiǎng 〈物〉 انعکاس (فیزیك)
【混淆】hùnxiáo قاطی کردن، مخلوط کردن، آمیختن:～敌我 دو ست را با دشمن قاطی کردن/～黑白 سیاه وسفید راقاطی کردن/～是非 حق وناحق را قاطی کردن/～视听 افکار عمومی را گمراه کردن
【混血儿】hùnxuè'ér آدم دو رگه
【混一】hùnyī آمیختگی، امتزاج
【混杂】hùnzá قاطی کردن، مخلوط کردن:不要把不同的种子～在一起。انواع مختلف بذرها را مخلوط نکنید.
【混战】hùnzhàn جنگ درهم آمیخته (بین چند نیرو):军阀～ جنگ های در هم آمیخته بین دیکتاتور های نظامی(چین)
【混帐】hùnzhàng 〈骂〉 (فحش) پدرسگ، بچهٔ حرامزاده:～话 حرفهای غیر عاقلانه/～透顶! پدرسگ تمام عیار!
【混浊】hùnzhuó گل آلود، کدر:～的水 آب گل آلود/～的空气 هوای کثیف و آلوده

huō

耠 huō خاك راباکج بیل نرم کردن
【耠子】huōzi کج بیل (وسیلهٔ نرم کردن خاك)

劐 huō 〈口〉①(割) (با چاقو) پاره کردن، بریدن:把鱼肚子～开 باچاقو شکم ماهی را پاره کردن ②(用耠子松土) خاك را با کج بیل نرم کردن

嚄 huō 〈叹〉[表示惊讶]:～！好大的鱼！ عجب!چه ماهی بزرگی!/～！多么雄伟的大桥！ آه، چه پل عظیمی!
另见 ō

豁 huō ①(裂开) شکاف برداشتن، سوراخ پیدا کردن، ترك پیدا کردن:墙上～了一个口子。در دیوار شکافی پیدا شده است. ②(决心付出代价) فداکاری کردن:～着命干 در راه ...

حتی 。~出三天时间, 也要把它做好 / کار فداکاری کردن اگر این کار سه روز طول بکشد، ما باز هم باید آنرا به انجام برسانیم.
另见 huò
【豁出去】huōchuqu بی ملاحظه عمل کردن، برای ریسك کردن آمادگی داشتن
【豁口】huōkǒu دهانه، سوراخ، شکاف بزرگ
【豁嘴】huōzuǐ ①(唇裂) لب خرگوشی، لب شکری ②(唇裂的人) آدم دارای لب خرگوشی

攉 huō باخاك انداز زغال، سنگ معدنی و...را از یك جا به جای دیگر حمل کردن: 煤工人~ کارگر بیل زن برای زغال

huó

和 huó گچ (پودر را) با آب قاطی کردن: ~点灰泥 وساروج را آماده کردن
另见 hé; hè; huò
【和面】huómiàn خمیر کردن: ~机 دستگاه خمیر ساز

活 huó ①(生存, 有生命) زندگی کردن، زنده ماندن: 鱼在水里才能~。 ماهی فقط در آب زندگی میکند./ ~到老, 学到老。 زگهواره تا گور دانش بجوئید./ 永远~在人民的心中 برای همیشه در خاطرهٔ مردم زنده بودن/ 在他~着的时候 در موقع حیاتش ②(在活的状态下) زنده: ~捉 زنده دست گیر کردن/ ~老虎 ببر زنده ③(救活) (کسی را) نجات دادن: ~人无数 (دکتر حاذق) مردم بیشمار را نجات دادن ④(活动; 灵活) روان، زودگشا: ~水 آب روان/ ~结 گره زود گشا، گره ساده ⑤(生理活泼) زنده، پرتحرك: ~画出一副奴才的嘴脸 تصویر زنده ای از نوکر را ترسیم کردن(در نوشته)/ 思想工作做得很~ بطور زنده کار ایدئولوژیك انجام دادن/ 脑子很~ حاضر ذهن بودن ⑥(真正; 简直) عینا، به درستی: ~像 عینا شبیه به نظر رسیدن ⑦(工作) کار: 重~儿 کار سنگین/ 针线~儿 کار سوزن دوزی ⑧(产品) محصول: 这批~儿做得好。 این دسته فرآورده ها بطور مطلوب ساخته شده است.
【活靶】huóbǎ 〈军〉 هدف مانور
【活靶子】huóbǎzi 〈机〉 دستهٔ متحرك
【活版】huóbǎn 〈印〉 حروف چاپی(در مقابل کلیشهٔ چاپی): ~印刷 با حروف چاپی چاپ کردن/ ~印刷机 ماشین چاپ با حروف چینی
【活宝】huóbǎo آدم مضحك، آدم خنده آور: 他真是个~。 او واقعا آدم مضحکی است.
【活报剧】huóbàojù نمایش زنده وباروح خیابانی
【活蹦蹦】huóbèngbèng سر زنده وپر از نیروی حیاتی
【活蹦乱跳】huóbèng-luàntiào سالم وسر زنده و با نشاط
【活茬】huóchá 〈口〉 کار کشاورزی
【活地狱】huódìyù جهنم روی زمین
【活动】huódòng ①(运动) حرکت کردن، ورزش کردن: 站起来~~ پاشو وکمی حرکت کن./ ~一下筋骨 تمدد اعصاب ②(动摇) لق لقی، لرزنده، شل: 这把椅子直~。 این صندلی لق لقی شده است./ 这颗牙~了。 این دندان لق شده ③(灵活) متحرك، نرمی پذیر: ~坝 〈水〉 سد متحرك/ ~资本 سرمایهٔ جاری، سرمایه/ ~扳手 〈机〉 آچار قابل تعدیل ④(有目的的行动) فعالیت: 户外~ فعالیت در هوای آزاد/ 幕后~ فعالیت های پشت صحنه/ 政治~ فعالیت سیاسی ⑤(托人情) از نفوذ شخصی یا شیوه های غیر عادی سؤاستفاده کردن: 替某人~ به نفع کسی حرف زدن واعمال نفوذ کردن
【活动家】huódòngjiā شخصیت فعال: 政治~ شخصیت فعال سیاسی
【活度】huódù 〈化〉 (شیمی) فعالیت: ~系数 ضریب فعالیت
【活佛】huófó 〈宗〉 بودای زنده
【活该】huógāi 〈口〉 پاداش شایسته گرفتن(به معنی منفی): 你这是~! این پاداش شایستهٔ شما است!
【活寡】huóguǎ بیوهٔ شوهر دار(یعنی خانمی که شوهرش بعلتی او را متارکه کرده باشد): 守~ زندگی بیوهٔ شوهر زار داشتن
【活化】huóhuà 〈化〉 (شیمی) ایجاد فعالیت: ~吸附 جذب ایجاد فعالیت/ ~剂 مادهٔ ایجاد فعالیت
【活活】huóhuó در حال زنده بودن: ~烧死 زنده در آتش سوختن
【活火山】huóhuǒshān کوه آتش فشان فعال
【活计】huóji ①(工作) کار دستی کشاورزی: 把车间的~统一安排一下。 کار کارگاه را بطور همه جانبه تنظیم کنید. ②(手工制品) کار دستی هنری: 她拿着~给大家看。 او کار دستی خود را به همه نشان داد.
【活检】huójiān آزمایش کردن بافت های زندهٔ بدن
【活见鬼】huójiànguǐ خیال بافی کردن، فانتزی محض بودن: 你真是~! شما واقعا دارید خیال بافی می کنید!
【活结】huójié گره آسان گشا، گره ساده
【活口】huókǒu ①(命案中可提供线索的人) شخص زنده ②(俘虏) اسیر جنگی که بتواند در رابطه با جریان یك قتل اطلاعات بدهد ③(糊口) امرار معاش کردن ④(较活动的口气) سخن نرم شده
【活扣】huókòu 〈口〉 گره آسان گشا، گرهٔ ساده
【活劳动】huóláodòng 〈经〉 (اقتصاد) کار مصرف شده
【活力】huólì نیرو، قدرت، انرژی: 充满青春的~ پر از نیروی جوانی
【活灵活现】huólíng-huóxiàn زنده، سرزنده: 描述得~ بطورزنده تعریف کردن 又作"活龙活现"
【活路】huólù ①(生存的办法) وسایل زندگی، چارهٔ زندگی: 旧社会哪有咱穷人的~? در جامعهٔ کهن چه راه نجاتی برای مردم فقیر وجود داشت؟ ②(可行的办法) شیوهٔ عملی
【活络】huóluò 〈口〉①(松动) شل، لق: 牙齿有点~。 دندان کمی لق شده است. ②(不确定) غیر مشخص، مبهم: 他说得很~。 گفتارش بسیار مبهم بود.
【活埋】huómái زنده بگور کردن
【活卖】huómài محفوظ نگهداشتن حق بازخرید ملك پس از فروختن آن

【活门】huómén 〈机〉 دریچه

【活命】huómìng ①(维持生命) زندگی بخور و نمیر داشتن: 过去他靠卖艺~。 او در گذشته از راه نمایشگری امرار معاش می‌کرد. ②(救命) کسی را نجات دادن: 我不知怎样才能报答您的~之恩。 من نمی دانم از اینکه مرا نجات دادید چگونه دین خود را به شما ادا کنم. ③(性命) زندگی، حیات: 别把癞蛤蟆打死,给它留条~吧! این وزغ را نکشید وزنده رهایش کنید.

【活命哲学】huómìng zhéxué فلسفهٔ حفظ بقا

【活泼】huópo ①(生动自然) سرزنده، زنده وطبیعی: 天真~的孩子 کودکان سرزنده ومعصوم / 文字~ به سبك زنده نوشته شده ②〈化〉 (شیمی) واکنش دار

【活期】huóqī جاری: ~存款 سپرده جاری / ~储蓄 پس انداز جاری های جاری بانکی

【活钱儿】huóqiánr ①(指现钱) پول نقد ②(指工资外的收入) در آمد کسی(بغیر از حقوق)

【活塞】huósāi 〈机〉 پیستون: ~杆 میلهٔ پیستون / ~圈 حلقهٔ پیستون

【活生生】huóshēngshēng ①(生动) زنده، واقعی: ~的例子 مثال زنده ②(在活的状态下) در حالیکه هنوز زنده بودن: ~烧死 زنده سوزاندن

【活食】huóshí خوراك زنده (مانند کرم خاکی، خرگوش وماهی کوچك) برای بعضی حیوانات

【活受罪】huóshòuzuì زندگی جهنمی داشتن: 生了这种病,真是~。 اگر کسی مبتلا به چنین بیماری می شود، گویا در جهنم زندگی می کند. / 听他那又长又臭的报告,真是~。 این واقعا کار زجر آوری است که به سخنرانی طولانی و پوچ وبی معنی او گوش کنیم.

【活水】huóshuǐ آب جاری، آب روان: ~池塘 حوض آب روان

【活死人】huósǐrén (فحش) آدمی که سرعت انتقال خیلی کم داشته وناهماهنگ در حرکات دست و پا باشد

【活似】huósì عینا شبیه بودن

【活体】huótǐ موجودات زنده(مانند حیوان، گیاه، بدن زندهٔ انسان)

【活物】huówù جانور کوچك زندهٔ رحم آور

【活鲜鲜】huóxiānxiān ①(实际生活中的) موجود وعملی در زندگی ②(有生气,有活力) سرزنده وپر از نیروی حیاتی

【活像】huóxiàng عینا شبیه به نظر رسیدن، جلد دوم بودن: 这孩子长得~他父亲。 او بچهٔ جلد دوم پدرش بود.

【活性】huóxìng 〈化〉 (شیمی) فعال، واکنش دار: ~染料 مادهٔ رنگ آمیزی واکنش دار / ~碳〈化〉 کربن فعال

【活血】huóxuè 〈中医〉 دوران خون را تحریك کردن

【活阎王】huóyánwang شیطان مجسم، حکمران مستبد

【活页】huóyè آزادبرگ، پراکنده برگ: ~笔记本 دفترچهٔ آزاد برگ / ~夹 کلاسور، بند آزادبرگ / ~文选 برگ، اوراق پراکنده / ~纸 کاغذ مخصوص کتابچه آزاد برگ / گلچین ادبی آزاد برگ

【活跃】huóyuè ①(行动活泼而积极) فعال، پررونق، جنبشی: 市场~。 بازار پررونق است. / 游击队~在敌人后方。 چریکها در پشت جبههٔ دشمن فعالانه به کار خود پرداختند. / 听到这个消息,大家都~起来。 همه از شنیدن این خبر به جنب وجوش در آمدند. ②(使活跃) روح بخشیدن، به جنب وجوش در آوردن: ~文娱生活 فعالیت های فرهنگی وتفریحی را پرجنب وجوش کردن / ~会场气氛 فضای سالن جلسه را زنده کردن / ~城乡经济 مبادلهٔ اقتصادی بین شهر ها وروستاها را پر رونق کردن

【活用】huóyòng بطور نرمش‌پذیر بکار بستن

【活质】huózhì 〈生〉 (بیولوژی) مادهٔ اساسی وجان دار

【活字】huózì 〈印〉 حروف چاپی(در مقابل کلیشه): ~盘 جعبهٔ حروف چاپی / ~印刷 چاپ کردن با حروف چاپی

【活字典】huózìdiǎn فرهنگ زنده (اشاره به انسان)

【活组织检查】huózǔzhī jiǎnchá آزمایش میکروسکپی بافت زنده

huǒ

火 huǒ ①(火焰) آتش: 生~ آتش درست کردن / 这屋里有~。 در اطاق آتش هست. ②(枪炮弹药) اسلحهٔ گرم، مهمات: 开~ تیراندازی کردن / 停~ آتش بس: اسلحهٔ آتشی ③〈中医〉(火气) (طب چینی) گرمی درونی، مزاج حاره: 上~ از گرمی درونی (مزاج حاره) زیاد رنج بردن ④(形容红色) سرخ، سوزان (مانند آتش): 红~ سوزان، مشتعل ⑤(紧急) فوری، ضروری، مبرم: 速回电 فورا جواب تلگراف بدهید. ⑥(暴躁;愤怒) خشم، غضب: 心头~起 از جادر رفتن / 这人~大。 این شخص تند مزاج است. / 他~了。 او عصبانی شد.

【火把】huǒbǎ مشعل: ~节 جشن مشعل

【火棒】huǒbàng ①〈体〉 مشعل(در مراسم ورزشی بکارمی رود) ②〈杂技〉 مشعل سوزان (در آکروباسی بکار می رود): 耍~ مشعل بازی

【火暴】huǒbào 〈方〉①(急躁;暴躁) آتشی، تند خو: ~性子 مزاج تند، مزاج آتشی ②(旺盛;热闹) پرجنب وجوش، پرحرکت: 牡丹开得真~。 این گلهای صدتومانی واقعا خوب شکفته اند. / 这一出戏的场面很~。 صحنهٔ این نمایش پرجنبش وحرکت است. 又作"火爆"

【火并】huǒbìng در گیری بین فرقه ها

【火柴】huǒchái کبریت: ~盒 قوطی کبریت، جعبهٔ کبریت

【火场】huǒchǎng صحنهٔ آتش سوزی

【火车】huǒchē قطار ، ترن: 上~ سوار قطار شدن / 下~ از قطار پیاده شدن / ~渡船 قایق گذارهٔ مخصوص قطار / ~票 بلیط قطار / ~时刻表 برنامهٔ ساعات حرکت قطار / ~司机 لوکوموتیوران / ~站 ایستگاه راه آهن

【火车头】huǒchētóu لوکوموتیو

【火成岩】huǒchéngyán 〈地〉 سنگ آذرین

【火炽】huǒchì پررونق، پر حرارت، پر جنب وجوش

【火冲冲】huǒchōng chōng شتابزده یا خشم آلود

【火电】huǒdiàn تولید برق با ذغال
【火电站】huǒdiànzhàn ایستگاه تولید برق با زغال
【火毒】huǒdú شدید وگرم مانند شعلهٔ آتش
【火堆】huǒduī توده های آتش
【火法冶金】huǒfǎ yějīn 〈冶〉 استخراج فلزات در اثر حرارت
【火夫】huǒfū 〈旧〉①(司炉) متصدی سوخت کوره ②(炊事员) آشپز
【火攻】huǒgōng حملهٔ آتش (یعنی استفاده آتش به مثابهٔ یك سلاح علیه پرسنل وتأسیسات دشمن)
【火钩子】huǒgōuzi منگنهٔ آتش
【火罐】huǒguàn 〈中医〉 بادکش (طب چینی)؛ 拔～ بادکش کردن
【火光】huǒguāng آتش مشتعل، شعلهٔ آتش، زبانهٔ آتش؛ ～冲天。 شعلهٔ آتش به آسمان رسید.
【火锅】huǒguō ظرف مخصوص غذا پزی روی آتش، دیگ آتش
【火海】huǒhǎi دریای آتش؛ 全城成了一片～。 تمام شهر طعمهٔ حریق شد. /刀山敢上，～敢闯 جرأت بالا رفتن به کوه شمشیر وفرورفتن به دریای آتش راداشتن — یعنی آمادهٔ پذیرش هرنوع آزمایش سخت بودن
【火红】huǒhóng مانند آتش سرخ بودن؛ ～的太阳 خورشید مشتعل /～的战旗 پرچم سرخ نبرد
【火候】huǒhou ①(火力的大小) مدت ودرجهٔ گرم کردن، پختن وگداختن و...؛ 烧窑得看～。 در کار کوره پزی شما باید به میزان حرارت توجه داشته باشید. /这烤鸭～恰到好处。 این اردك در حرارت مناسب ولازم کباب شده است. ②(功夫的深浅) سطح دانشمندی؛ 他的书法到了～。 اوخطاط پخته ای شده است. ③(紧要时刻) لحظهٔ فوری ومهم؛ 正在战斗的～上，援军到了。 نیروهای امدادی در لحظهٔ وخیم جنگ سررسیدند.
【火呼呼】huǒhūhū از فرط خشم نفس نفس زدن
【火狐】huǒhú 〈动〉 روباه سرخ 又作"赤狐"
【火花】huǒhuā ①(火星) جرقه؛ ～四溅。 جرقه ها به هرسو پرید. /～塞〈机〉 شمع مولد جرقهٔ موتور ②(火柴盒上贴的画片) تصویر روی جعبهٔ کبریت
【火化】huǒhuà مرده را سوزاندن
【火鸡】huǒjī بوقلمون
【火急】huǒjí فوری، مبرم؛ 十万～ بسیار فوری ومبرم
【火碱】huǒjiǎn سودای کائوتیك، سودای محرق
【火箭】huǒjiàn موشك، راکت؛ 发射～ موشك پرتاب کردن /～部队 واحد های موشکی /～弹 شلیك موشك /～发射场 میدان پرتاب موشك /～发射台 سکوی پرتاب موشك /～技术 فن موشك سازی /～炮 توپ موشکی /～筒 باز وکا
【火井】huǒjǐng 〈方〉 چاه گاز
【火警】huǒjǐng آژیر آتش سوزی
【火镜】huǒjìng عدسی کاس
【火酒】huǒjiǔ 〈方〉 الکل
【火炬】huǒjù مشعل؛ 高举革命的～ مشعل انقلاب را برافروختن /～赛跑 مسابقهٔ دو با مشعل /～游行 تظاهرات با مشعل
【火炕】huǒkàng «کانگ» — بستر آجری گرم شده و رایج در روستاهای شمال چین
【火坑】huǒkēng گودی آتشدار، ورطهٔ رنج ها؛ 跳出～ از ورطهٔ رنج ها خلاصی یافتن
【火筷子】huǒkuàizi انبر آتش
【火辣辣】huǒlālā داغ، مشتعل، سوزان؛ ～的太阳 خورشید سوزان /疼得～的 درد سوزان /脸上觉得～的 از شرمندگی روی گونه های خود احساس سوزش داشتن /心里～的 در اثر نگرانی واضطراب سوختن
【火老鸦】huǒlǎoyā 〈方〉 زبانه های آتش
【火力】huǒlì 〈军〉 قدرت شلیك؛ 发扬～ از حد اکثر قدرت شلیك استفاده کردن /集中～ قدرت شلیك را متمرکز کردن /～点 نقطهٔ قدرت شلیك /～配系 سیستم قدرت شلیك /～圈 شبکهٔ قدرت شلیك /～掩护 پوشش قدرت شلیك /～侦察 عملیات اکتشافی بوسیلهٔ قدرت شلیك /～支援 پشتیبانی بوسیلهٔ قدرت شلیك
【火镰】huǒlián داس فولادی(بمثابهٔ سنگ چقماق)
【火烈鸟】huǒlièniǎo مرغ آتش
【火流星】huǒliúxīng 〈天〉 شهاب، سنگ آسمانی بزرگ
【火龙】huǒlóng ①(连成一串的灯火) اژدهای آتشین — کنایه از یك رشته فانوس هایا مشعل ها ②〈方〉(从炉灶通往烟囱的倾斜孔道) مسیر هوا از منقل آجری آشپزخانه تا دودکش
【火炉】huǒlú بخاری
【火冒三丈】huǒ mào sān zhàng از جا در رفتن، بسیار خشمگین شدن
【火帽】huǒmào 〈军〉 کلاه ضد گلوله
【火煤】huǒméi چیزهائی که آتش روشن می کند (مانند هیزم، کاغذ و...)
【火棉】huǒmián باروت پنبه
【火苗】huǒmiáo زبانهٔ آتش
【火捻】huǒniǎn ①(引火用的纸媒儿等) چیزهائی که آتش روشن می کند (مانند هیزم، کاغذو...) ②(导火线) فیوز
【火炮】huǒpào توپ، توپخانه
【火盆】huǒpén منقل آتش، آتشدان
【火拼】huǒpīn ازهم بریدن وهمدیگر را کشتن
【火漆】huǒqī لاك مخصوص لاك ومهر کردن
【火气】huǒqì ①〈中医〉 (طب چینی) گرمی درونی، مزاج حاره (به مثابهٔ علت بیماری) ②(怒气，暴燥) خشم، غضب، تندی مزاج؛ ～很大 بسیار تند مزاج بودن
【火器】huǒqì اسلحهٔ ناریه، اسلحهٔ گرم
【火钳】huǒqián انبر آتش
【火枪】huǒqiāng تفنگ فتیله ای
【火墙】huǒqiáng دیوار با لوله های هوای گرم در میان آن
【火情】huǒqíng وضع آتش سوزی
【火热】huǒrè ①(火似的热) آتشین، گرم وسوزان؛ ～的心 دل پر حرارت /投身到～的斗争中去 خود را در مبارزه های

زندگی در بحبوحهٔ مبارزه 的斗争生活 ~ / آتشین انداختن باهم صمیمی وخود مانی ~ 打得 : صمیمی وخود مانی (亲热) ② بسر بردن

【火绒】huǒróng آتش گیر، آتش زنه

【火色】huǒsè 〈方〉 (در مورد پخت وپز) وضع آتش : 看~。 مطمئن باش که ~ 了拿稳 /ببین وضع آتش درست است یا خیر. وضع آتش درست است.

【火山】huǒshān کوه آتش فشان : ~喷发 / انفجار آتش فشان 休眠 ~ در کوه آتش فشان (فعال) 活 ~ / کوه آتش فشان زنده (فعال) 死 ~ / کوه آتش فشان مرده (غیر فعال) / حال رکود وکمون 灰 ~ / خاکستر 地震 ~ /زلزلهٔ آتشفشانی 岛 ~ /جزیرهٔ آتشفشانی 湖 ~ / دریاچهٔ آتشفشانی 口 ~ / دهانهٔ آتشفشان 砾 ~ / سنگ کوچك آتشفشانی 岩 ~ /سخرهٔ آتشفشانی 作用 ~ /عمل انفجار های شدید آتشفشانی

【火伤】huǒshāng زخم (ناشی از آتش)

【火上加油】huǒshàng jiā yóu روی آتش روغن پاشیدن

【火烧火燎】huǒshāo-huǒliāo ①(热得难受) احساس گرمای شدید داشتن ②(痛得难受) احساس درد شدید وتحمل ناپذیر داشتن ③(心中焦灼) مضطرب وبی قرار بودن

【火烧眉毛】huǒ shāo méimao آتش ابروها رامی سوزاند — کنایه از فوریت کار

【火烧】huǒshāo 〈食品〉 کیك گندمی پخته شده

【火舌】huǒshé زبانهٔ آتش

【火绳】huǒshéng ①(用来引火的草绳) طناب حصیری ②(用来驱蚊虫用的艾绳) نوعی طنابی بمثابهٔ آتش گیرانه که از گیاهها بافته شده وبعنوان دافع پشه سوزانده می شود

【火石】huǒshí سنگ چقماق

【火势】huǒshì پر جنب وجوش

【火树银花】huǒshù-yínhuā درختهای آتشین وگلهای نقرهای — کنایه از منظرهٔ آتش بازی ودریائی از فانوسها در شب جشن

【火速】huǒsù با حد اکثر سرعت، فوری، بلافاصله : 任务十分紧急,必须~完成。 این وظیفهٔ مبرمی است وباید بلا فاصله انجام شود / 增援 ~ واحد های امدادی را سریعا اعزام داشتن

【火头】huǒtóu ①(火焰) شعلهٔ آتش ②(火候) مدت و درجهٔ گرم کردن وپختن وگداختن و... : 儿不到,饼就烙不好。~ اگروضع آتش درست نباشد، شمانمی توانید کیك تان را خوب بپزید. ③(火气) خشم، غضب : 正在~上 در نقطهٔ اوج خشم / 你先把~压一压,别着急。 شما آتش خشم وغضب تان را بنشانید وآرام بگیرید.

【火头军】huǒtóujūn [现多用于戏谑] آشپز ارتش

【火腿】huǒtuǐ ران خوك نمك زده و خشك شده

【火网】huǒwǎng 〈军〉 شبکهٔ شلیك تیر

【火卫】huǒwèi 〈天〉〈简〉(火星卫星) ما هوارهٔ مریخ

【火险】huǒxiǎn بیمهٔ آتش

【火线】huǒxiàn ①(作战前线) خط جبهه، خط نبرد : ~入党 در جبهه به حزب پیوستن / 轻伤不下~ بخاطر زخمهای سطحی از ترك جبهه خود داری کردن / 抢救 ~ فوریت های پزشکی در جبهه ②〈电〉 سیم برقدار

【火硝】huǒxiāo 〈化〉 نیترات : ~纸 کاغذ نیتراتی

【火星】huǒxīng ①(极小的火) جرقه : ~迸发 رگبار جرقه ها ②〈天〉 ستارهٔ مریخ

【火眼】huǒyǎn 〈医〉 ورم ملتحمهٔ حاد انسان

【火眼金睛】huǒ yǎn jīn jīng کنایه از بسیار بصیر بودن

【火焰】huǒyàn شعله : 光谱 ~ / طیف شعله 喷射器 ~ / شعله پرتاب کن

【火药】huǒyào باروت : 无烟 ~ / باروت بی دود 库 ~ / مخزن باروت 桶 ~ / بشکهٔ باروت

【火药味】huǒyàowèi بوی باروت : 这篇声明~很浓。 این اعلامیه بوی شدید باروت دارد(کنایه از زمینه سازی برای شروع جنگ)

【火印】huǒyìn داغ علامت روی کالا های خیزرانی یا چوبی

【火油】huǒyóu 〈方〉 نفت چراغ

【火源】huǒyuán هرچه که سبب آتش یا آتش سوزی شود

【火灾】huǒzāi آتش سوزی

【火葬】huǒzàng مرده سوزی : ~场 ساختمانی که دارای کورهٔ مخصوص سوزاندن مرده باشد

【火躁】huǒzào آتشی مزاج؛ شتا بزده، خشن

【火针】huǒzhēn معالجه با سوزن داغ

【火纸】huǒzhǐ کاغذ نیتراتی

【火中取栗】huǒzhōng qǔ lì شاه بلوط کسی را از میان آتش بیرون کشیدن — کنایه از کسی که برای منافع دیگران ریسك می کند اما خودش سودی نمی برد.

【火种】huǒzhǒng آتش گیر، آتش زنه، آتش افروز : 革命的~ جرقه های انقلاب

【火烛】huǒzhú چیزی که شاید باعث آتش سوزی باشد : 小心~! مراقب آتش سوزی باش!

【火主】huǒzhǔ خانه ای که از آنجا آتش سوزی شروع شد

伙 huō ①(伙食) غذا، خوراك : 包~ غذا خوردن یا غذا دادن در مقابل پول معین / 我家没有起~。 در خانهٔ من غذا پخته نمیشود. ②(伙伴) رفیق وهمراه ③(由同伴组成的集体) مشارکت : 合~ با کسی شریك شدن / 中途拆~ در نیمه راه از رفیق خود جدا شدن ④〈量〉: 一~强盗 یك دارودستهٔ راهزنان ⑤(伙同) باهم پیوستن : 买~ برای خرید چیزی اشتراك مساعی کردن / 着用~ در استفاده از چیزی شریك بودن

【伙伴】huǒbàn رفیق وهمراه، همدم، همنشین : 我小时候的~ رفیق من در ایام کودکی

【伙犯】huǒfàn هم جرم

【伙房】huǒfáng (در مدرسه، کار خانه و...) آشپزخانه

【伙夫】huǒfū 〈旧〉 آشپز

【伙计】huǒji ①(合作的人) همکار، شریك، همدست ②〈口〉(对同伴的昵称) رفیق : ~,上哪儿去? رفیق، کجا تشریف می برید؟ ③〈旧〉(店员) کارمند مغازه ④〈旧〉(长工) کارگر زراعتی

【伙食】huǒshi غذا، خوراك(برای یك دسته) : 补助 ~ کمك هزینهٔ غذا / 节余 ~ پس انداز از هزینهٔ غذا / 费 ~ هزینهٔ غذا

~科 هيئت متصدی امور غـذا(در 团 ~/بخش امور تهيهء غذا ارتش)
【伙同】huǒtóng همدستی كردن، گاوبندی كردن
【伙友】huǒyǒu همنشين، همدم، هم نفس

钬 huǒ 〈化〉(Ho) هولميوم

夥 huǒ 〈书〉 بسيار، زياد، خيلی، متعدد: 获益甚~ بسيار بهره مند بودن

huò

或 huò ①(或许) احتمالا، شايد: 他们明晨~可到达。آنها احتمالا صبح فردا وارد خواهند شد. ②(表示选择) يا: 这里可以种高粱~玉米。ما می توانيم در اينجا ذرت خوشه ای يا ذرت بكاريم. ③〈书〉كسی، بعضی: ~曰 كسی می گويد، بعضی ها می‌گويند

【或…或…】huò…huò… 〈连〉يا: ~明~暗 آشكار يا پوشيده/~迟~早 دير يا زود/~大~小 بزرگ يا كوچك/~战~和 جنگ يا صلح/~多~少 بيشتر يا كمتر، كم وبيش

【或然】huòrán احتمالی: ~率〈数〉احتمالی بودن (رياضی)

【或许】huòxǔ 〈副〉احتمالا، شايد: 他~没有赶上火车。او شايد به قطار نرسيده باشد./她~能来。شايد بيايد.

【或者】huòzhě ①〈副〉(或许) احتمالا، ممكن است، شايد: 你快走，~还赶得上火车。زودباش، شايد بتوانی به قطار برسی. ②〈连〉(表示选择) يا: 请你把这本书交给小李~小王。لطفا اين كتاب رابه «شائولی» يا «شائووانگ» بدهيد.

和 huò ①(搀和) آميختن، مخلوط كردن، قاطی كردن: 粥里~点儿糖 توی آش شكر ريختن ②〈量〉[指洗东西换水或煎药加水的次数]: 衣裳已经洗了三~。لباس ها سه بار آب شسته شده است./二~药 جوشاندهء دوم (گياهان پزشكی)
另见 hé; hè; huó

【和稀泥】huò xīní با قربانی كردن اصول برای حل اختلافات ميانجی‌گری كردن، كار ها را ماستمالی كردن

货 huò ①(货物) كالا، جنس، متاع: 送~上门 دم در خانهء مشتری جنسها را بردن وفروختن ②(货币) پول: 通~ پول رايج ③〈骂〉(指人): 蠢~ (فحش) خر، آدم بی كله ④〈书〉(出卖) فروختن

【货币】huòbì پول، پول رايج: 储备~ ذخيرهء پول/周转~ پول گردان/自由兑换~ پول قابل تسعير/世界~ پول جهانی/~单位 واحد پول/~地租 بهرهء مالكانهء پولی/回笼~ برگرداندن پول از دورانش، خارج كردن اسكناس از گردش/交换~ مبادله با پول/~流通量 پول رايج در گردش/~平价 ارزش برابری پول/~条款 مقررات پولی/~危机 بحران پولی/~政策 سياست پولی/~资本 سرمايهء پولی/~发行银行 بانك نشر اسكناس

【货币贬值】huòbì biǎnzhí ①(降低货币对黄金或外币的比价) كاهش ارزش پول ②(实行通货膨胀) ايجاد تورم

【货币升值】huòbì shēngzhí ①(提高货币对黄金或外币的比价) بهاگذاری مجدد(روی كالا يا ارز خارجی) ②(通货紧缩) بر بهای چيزی افزودن

【货驳】huòbó 〈交〉 دوبهء بار بری

【货舱】huòcāng انبار بار كشتی يا هواپيما

【货差】huòchā كم يا گم شدن كالاها در حين حمل ونقل

【货场】huòchǎng محوطه يا ميدان برای انبار كردن بار

【货车】huòchē ①(货运列车) قطار بار بری: ~站 ايستگاه برای قطار بار بری ②(货车车皮) واگون باری راه آهن: 敞篷~ واگون باری رو باز ③(货运汽车) كاميون

【货船】huòchuán كشتی بار بری

【货单】huòdān بارنامه

【货到付款】huò dào fù kuǎn پس از تحويل بار پول پرداخته می شود.

【货店】huòdiàn 〈方〉 دكان، فروشگاه

【货柜】huòguì ①(柜台) پيشخوان كالا ②(集装箱) كانتينر

【货机】huòjī 〈航空〉 هوا پيمای باربری

【货价】huòjià بهای اجناس

【货架子】huòjiàzi قفسه های اجناس

【货款】huòkuǎn پول برای خريد وفروش كالا ها

【货郎】huòláng 〈旧〉 فروشندهء دوره گرد

【货郎担】huòlángdàn بارفروشندهء دوره گرد(كه با چوب روی شانه برده می شود)

【货郎鼓】huòlánggǔ نوعی طبل دستی كه فروشندهء دوره گرد برای جلب توجه مشتری هابه صدا در می آورد

【货轮】huòlún كشتی باربری: 远洋~ كشتی باربری اقيانوس پيما

【货票】huòpiào بارنامه

【货品】huòpǐn ①(货物) كالا ها، اجناس ②(货物品种) انواع كالا ها

【货色】huòsè ①(货物) كالا ها، اجناس، متاع: ~齐全。انواع كالا ها فراهم است./上等~ كالا هـای درجـهء اول ②〈贬〉(指人或思想、言论等) كـنـايـه از قماش، متاع (شخص، افكار يا گفتار كسی): 修正主义~ متاع تجديد نظر طلبی/这帮人都是一路~。اين دسته مردم از يك قـمـاش هستند.

【货损】huòsǔn خسارات كالاها درحين حمل ونقل

【货摊】huòtān بساط

【货物】huòwù جنس، كالا، متاع: 商店里~满架。قفسه های فروشگاه پراز اجناس است.

【货物税】huòwùshuì ماليات بر اجناس

【货物周转量】huòwù zhōuzhuǎnliàng حجم گردش اجناس

【货箱】huòxiāng جعبهء بسته بندی اجناس

【货样】huòyàng نمونهء كالا

【货源】huòyuán منبع كالا، تأمين كالا: ~充足 تأمين فراوان كالا ها/开辟~ منابع كالا ها را پيدا كردن

【货运】huòyùn حمل ونقل بار: ~单 بار نامه/~费 هزينـهء حمل ونقل بار/~量 حجم حمل ونقل بار/~合同 قرار داد حمل ونقل بار/~路线 مسير حمل ونقل بار/~列车 قطار باربری

业务 سرویس باربری
【货栈】huòzhàn انبار کالا، مخزن کالا
【货真价实】huòzhēn-jiàshí ①(货不冒牌,价格实在) کالا های حقیقی به قیمت معقول ②(地地道道) تمام عیار: ～的政治骗子 کلاه بردار سیاسی تمام عیار
【货殖】huòzhí 〈书〉 به تجارت اشتغال داشتن
【货主】huòzhǔ صاحب بار

获 huò ①(捕获) دستگیر کردن، توقیف کردن، گرفتن: 捕～ دستگیر کردن ②(收割) درو کردن: 丰收～喜 با خوشحالی محصول فراوان را درو کردن ③(得到) بدست آوردن، تحصیل کردن: 救～ / نجات یافتن ～一等奖 / برنده٭ درجه یك شدن ～: 不劳而～ / بدون بذرافشانی دروکردن، از ثمره٭ کار دیگران بهره مند بودن ～利 / سود بردن

【获得】huòdé بدست آوردن، کسب کردن، تحصیل کردن: ～解放 آزادی بدست آوردن / ～独立 به استقلال دست یافتن / ～新生 تجدید حیات کردن / ～巨大的成绩 دست یافتن به پیروزی های بزرگی / ～信任 مورد اعتماد قرار گرفتن / ～知识 علم ودانش کسب کردن / ～好评 مورد تقدیر قرار گرفتن
【获得性】huòdéxìng 〈生〉 خصلت اکتسابی (بیولوژی)
【获奖】huòjiǎng جایزه گرفتن
【获胜】huòshèng پیروزی بدست آوردن، ظفرمند شدن: 革命人民的斗争必将～。 مبارزات مردم انقلابی مسلما پیروز خواهند شد./甲队以五比二～。 تیم «الف» ٥به ٢بازی را برد.
【获释】huòshì آزاد شدن
【获悉】huòxī 〈书〉 (از پیش آمدی) مطلع شدن

祸 huò ①(祸事;灾难) بدبختی، مصیبت، بلا، فاجعه: 车～ تصادم اتومبیل ②(损害) مصیبت آوردن، ضرر رساندن
【祸不单行】huò bù dān xíng بدبختی ها هرگزتنها پیش نمی‌آید.
【祸从口出】huò cóng kǒu chū زبان مایه٭ بد بختی است؛ زبان سرخ سرسبزی دهد برباد
【祸端】huòduān 〈书〉 منشاء مصیبت، مایه٭ بدبختی
【祸根】huògēn ریشه٭ مزاحمت، مایه٭ فنا
【祸国殃民】huòguó-yāngmín برای مملکت ومردم مصیبت آوردن
【祸害】huòhai ①(祸事) مصیبت، بلا، بدبختی: 黄河在历史上经常引起～。 در طول تاریخ رود خانه٭ زرد بلای ملت چین بود. ②(引起灾难的人或事) شخص یا کار یکه موجب بلا باشد ③(损害) صدمه زدن، ضرررساندن، تخریب کردن: 防止野猪～庄稼。 نگذارید خوك وحشی به محصولات صدمه بزنند.
【祸患】huòhuàn مصیبت، بلا
【祸起萧墙】huò qǐ xiāoqiáng مزاحمت در میان اعضای خانواده پیش می آید؛ نزاع داخلی اتفاق می افتد.
【祸事】huòshì بلا، مصیبت، بدبختی
【祸首】huòshǒu خطا کار اصلی، مجرم عمده
【祸胎】huòtāi ریشه٭ بلا، مایه٭ مصیبت
【祸兮福所倚,福兮祸所伏】huò xī fú suǒ yǐ, fú xī huò suǒ fú بدبختی در کمین خوشبختی است در حالیکه در بدبختی امید خوشبختی هست.
【祸心】huòxīn نیت شوم: 包藏～ نیت شوم در سرپروراندن
【祸种】huòzhǒng کسی یا چیزی که مسبب بلا ومصیبت باشد

惑 huò ①(迷惑) آشفته بودن، سرگشته بودن، متحیر بودن: 大～不解 بسیار سرگشته بودن ②(使迷惑) سردرگم کردن، گیج کردن، گم راه کردن: 造谣～众 برای گم راه کردن مردم شایعه پراکنی کردن
【惑然】huòrán آشفته بودن، سر درگم بودن

霍 huò ①(突然) ناگهان، یکمرتبه ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【霍地】huòdì 〈副〉 نا گهان، یکمرتبه: ～立起身来 نا گهان پا شدن
【霍霍】huòhuò ①〈象〉 صدای خراشنده شمشیر را: 磨刀～ با صدای خراشنده شمشیر را تیز کردن ②(闪动) برق زدن: 电光～。 آذ رخش می زند.
【霍乱】huòluàn ①〈医〉 وبا ②〈中医〉 بیماری (طب چینی) معده و روده که عوارض آن اسهال، استفراغ و...می باشد
【霍然】huòrán ①(突然) یکمرتبه، ناگهان: 手电筒～一亮。 کسی یکمرتبه چراغ قوه را روشن کرد. ②〈书〉(迅速痊愈) بیماری بزودی معالجه شدن: 病除～ (بیماری) بزودی معالجه شد.

豁 huò ①(开阔;开通) فراخ، دارای فکرباز، بزرگمنش، روشنفکر و بزرگوار: 豁达大度 سخی ②(免除) معاف کردن، بخشودن: 豁免 معاف کردن، بخشودن
另见 huō
【豁亮】huòliàng ①(宽敞明亮) فراخ وروشن: 这房间又干净,又～。 این اطاق تمیز، روشن وفراخ است./他心里～了。 دلش روشن شد. ②(响亮) بلند، پر صدا، طنین‌انداز: 嗓音～ صدای بلند و طنین‌انداز داشتن
【豁免】huòmiǎn معاف کردن (از مالیات یا بازرسی گمرکی): ～捐税 کسی را از پرداخت مالیات معاف کردن
【豁免权】huòmiǎnquán 〈法〉 مصونیت: 外交～ مصونیت دیپلوماتیك
【豁然贯通】huòrán guàntōng یکمرتبه روشن شدن وتمام مطلب را دیدن
【豁然开朗】huòrán kāilǎng (مطلب) یکمرتبه روشن شدن برای کسی

獲 huò
【獲狮狓】huòjiāpí 〈动〉 اکاپی(جانور پستانداری شبیه زرافه)

藿 huò 〈书〉 برگهای بقولات
【藿香】huòxiāng 〈植〉〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی بنام "Wrinkled giant hyssop"

蠖 huò نوعی کرمی که در موقع خزیدن وسط بدنش را حلقه می کند

J

jī

几 jī ①(小桌子)میز کوچك:茶~儿 میز چای خوری/条
~ میز دراز باریك/窗明~净 روشن بودن پنجره و تمیز بودن میز
②〈书〉(几乎)در حدود، تقریبا، نزدیك:歼灭敌军,~三千
人。در حدود سه هزار تن از سربازان دشمن کشته شدند./~中
其计 به دام افتادن نزدیك بودن ③(细微的现象)ذره
另见 jǐ

【几案】jī'àn میز دراز باریك

【几丁质】jīdīngzhì کیتین (قسمت شاخی وسخت بدن حشرات و سخت پوستان و غیره)

【几乎】jīhū ①(接近)در حدود، تقریبا، نزدیك، حدودا:~没有 تقریبا هیچ/~花了五天功夫。در حدود پنج روز طول کشید./水电站~全部完工。ساختمان نیروگاه آبی تقریبا به پایان رسیده است. ②(差点儿)نزدیك بودن:她激动得~流下眼泪。نزدیك بود از فرط هیجان اشك بریزد./我~忘记了。نزدیك بود که فراموش کنم./他兴奋得~一夜没睡。تقریبا تمام شب از فرط هیجان بیدار ماند.

【几率】jīlǜ 〈数〉احتمالات (ریاضی)

【几微】jīwēi کوچك، خرده:~之差 اختلاف کوچك

【几维鸟】jīwéiniǎo مرغ کیوی

【几至】jīzhì تقریبا به (حالتی یا درجه‌ای) رسیدن

讥 jī خندیدن، مسخره کردن، استهزاء کردن، ریشخند کردن

【讥刺】jīcì 〈书〉مسخره کردن، استهزاء کردن

【讥讽】jīfěng مسخره کردن، استهزاء کردن:~的话 سخن های تمسخر آمیز

【讥骂】jīmà ریشخند کردن وفحش دادن

【讥评】jīpíng استهزا کردن و انتقاد نمودن

【讥诮】jīqiào 〈书〉ریشخند زدن، استهزاء کردن

【讥笑】jīxiào ریشخند کردن، استهزا کردن، مسخره کردن:~的口吻 لحن تمسخر آمیز/爱~人的人 اهل تمسخر، اهل استهزاء/受人~ مورد استهزاء قرار گرفتن

【讥议】jīyì ملامت کردن، تقبیح کردن

击 jī ①(打)زدن، ضربه زدن، کوبیدن:~鼓 طبل زدن/以卵~石 تخم مرغ را به سنگ زدن ــ کنایه از با جنگیدن علیه دشمن پیروز، شکست خود را باعث شدن/在背上~一猛掌 پشت کسی را هل دادن ــ یعنی به کسی اخطار شدید کردن ②(攻打)حمله کردن، حمله ور شدن، یورش آوردن:声东~西 در جانب شرقی تظاهر به حمله نمودن ولی از جانب غربی حمله کردن/痛~敌人 شدیدا به دشمن حمله کردن ③(碰;接触)تنه زدن، با کسی برخورد کردن:肩摩毂~ شانه به شانه وچرخ بر چرخ ــ یعنی در میان مردم ووسایل نقلیه ازدحام کردن/波浪~岸。موج ها بر ساحل دریا ضربه می زنند./撞~ بهم تنه زدن

【击败】jībài شکست دادن، درهم شکستن، از بین بردن:~了反动势力 نیروهای ارتجاعی را درهم شکستن/以三比一~了对手 با نتیجه ۳ به ۱ طرف را شکست دادن

【击毙】jībì کسی را به گلوله بستن، کسی را با گلوله کشتن:四名匪徒被当场~。چهارتن از راهزنان را در محل به گلوله بستند.

【击沉】jīchén بمباران نمودن وغرق کردن، مستغرق ساختن:~敌舰三艘 سه فروند کشتی دشمن را غرق کردن

【击穿】jīchuān ①(打穿)فرو رفتن، نفوذ کردن:子弹将板墙~了。گلوله به دیوار چوبی نفوذ کرد. ②〈电〉(برق) جرقه برق را از عایق عبور دادن

【击打】jīdǎ زدن، ضربه زدن

【击发】jīfā 〈军〉ماشهٔ تفنگ را چکاندن:~装置 ماشهٔ تفنگ

【击毁】jīhuǐ خراب کردن، برانداختن، ویران کردن:~敌人坦克二十四辆 ۲۴ عراده تانك دشمن را ویران کردن/~飞机 هواپیما را سرنگون کردن

【击剑】jījiàn 〈体〉شمشیر بازی

【击节】jījié ضرب گرفتن:~赞赏 با ضرب گرفتن از یك شعر یا یك اثر موسیقی قدردانی کردن

【击溃】jīkuì تارومار کردن، کسی را بفرار وادار کردن:反对~战,主张歼灭战 مخالف تارومار کردن نیروهای دشمن وطرفدار منهدم ساختن آنها بودن

【击落】jīluò پایین آوردن، ساقط کردن، سرنگون ساختن:~敌机七架 هفت فروند هواپیمای دشمن را سرنگون کردن

【击破】jīpò درهم شکستن، برانداختن، ازبین بردن:各个~ (نیروهای دشمن را) یکی پس از دیگری برانداختن

【击球】jīqiú 〈棒、垒球〉گوی زنی (بیس بال):~员 گوی زن

【击伤】jīshāng کسی را زخمی کردن، مجروح کردن، (به هواپیما یا تانك) خسارت وارد آوردن:他的胸部被~。سینه اش مجروح شد./~敌机 به هواپیماهای دشمن خسارت وارد آوردن

【击退】jītuì عقب راندن، ختثی کردن:~敌人几次进攻 چندین حملهٔ دشمن را ختثی کردن

【击乐器】 jīyuèqì آلت موسیقی ضربی، ساز ضربی (مانند طبل و دایره)

【击掌】 jīzhǎng کف زدن

【击中】 jīzhòng به هدف اصابت کردن، اصابت کردن، خوردن: ~目标 / کردن ~要害 / به نقطهٔ پردرد وحساس اصابت کردن ~痛处 به نقطهٔ حیاتی اصابت کردن

叽 jī 〈象〉 چهچهه، جیرجیر(صدای پرنده): 小鸡~~叫。 جوجه ها جیرجیر می کنند.

【叽咕】 jīgu با صدای آهسته حرف زدن، بیخ گوشی حرف زدن، پچ پچ کردن: 他们叽叽咕咕地说些什么? آنها در بارهٔ چه پچ پچ می کنند؟

【叽叽嘎嘎】 jījigāgā 〈象〉[形容说笑声等]: 他~地笑起来了。 او شروع کرد به نخودی خندیدن. 这门老~响。 این در قژقژ صدا می‌کند.

【叽叽喳喳】 jījizhāzhā 〈象〉 جیرجیر کردن، چهچهه زدن: 麻雀在外面~地叫。 گنجشك ها در بیرون چهچهه می زنند. / 别~的了,快干活吧! دیگر وراجی نکنید! زود کار کنید.

【叽里咕噜】 jīligūlū 〈象〉 ①[形容说话不清楚或别人听不懂]: 那几个孩子~地说了半天。 آن بچه‌ها مدتی وراجی کردند. / 说大声点,别~的。 بلند حرف بزنید! پچ پچ نکنید! ②[形容物体滚动的声音]: 石块~滚下山去。 سنگ ها از کوه فرو می غلتید.

饥 jī ①(饿) گرسنه بودن، گرسنگی کشیدن: ~餐渴饮 گرسنه وتشنه بودن ②(饥荒) قحطی، نایابی خواربار: 大~之年 سال قحطی بزرگ

【饥不择食】 jī bù zé shí آدم گرسنه از غذا ایراد نمی گیرد.

【饥肠】 jīcháng 〈书〉 شکم گرسنه، مُعدهٔ خالی: ~辘辘 قرقر کردن شکم گرسنه

【饥饿】 jī'è گرسنه بودن، دچار گرسنگی بودن، گرسنه ماندن: 处于~境地 دچار گرسنگی شدن، گرسنه ماندن / 使陷于~境地 کسی را دچار گرسنگی کردن، کسی را گرسنه نگهداشتن / 挣扎在~线上 در مرز گرسنگی برای زنده ماندن تلاش کردن

【饥寒交迫】 jī-hán jiāopò از گرسنگی وسرما رنج کشیدن، زندگی توأم با گرسنگی و سرما داشتن

【饥荒】 jīhuang ①(灾荒) قحطی ②〈口〉(经济困难) در مضیقهٔ اقتصادی بودن: 上月家里闹~。 خانوادهٔ ما در ماه گذشته در مضیقهٔ مالی بود. ③〈口〉(债) بدهکاری: 拉~ بدهکار شدن

【饥馑】 jījǐn قحطی، نایابی خواربار

【饥民】 jīmín قحطی زدگان

【饥歉】 jīqiàn 〈书〉 کم‌حاصلی یا بی حاصلی

圾 jī 见"垃圾"lājī

芨 jī

【芨芨草】 jījīcǎo نوعی گیاه بنام "Splendid achnatherum"

机 jī ①(机器) ماشین، دستگاه، موتور: 挖泥~ لای روب، دستگاه لای روبی وحفاری / 内燃~ ماشین درون سوز، ماشین ②دستگاه عکاسی: 照相~ / تراکتور: 拖拉~ / دارای احتراق داخلی ③ هواپیما، طیاره (飞机): 运输~ هواپیمای حمل ونقل ③(重要环节) نقطهٔ وخیم، چرخش در اوضاع، حلقهٔ کلیدی: 转~ / بحران: 危~ ④(机会) فرصت، موقع مناسب، نقطهٔ عطف: 趁~ از فرصت استفاده کردن، فرصت را غنیمت شمردن / 见~行事 مطابق مصلحت عمل کردن ⑤(生活机能) ارگانیك: 有~体 ارگانیسم / 无~化学 شیمی غیر ارگانیك ⑥(灵活) زیرك، باهوش، نرمش پذیر، تیزهوش: ~巧

【机变】 jībiàn خود را با شرایط در حال تغییر وفق دادن

【机不可失,时不再来】 jī bùkě shī, shí bù zài lái فرصت را ازدست ندهید چون شاید هرگز برنگردد.

【机舱】 jīcāng ①(轮船机舱) اطاق موتور (کشتی) ②(飞机机舱) کابین هوا پیما

【机铲】 jīchǎn خاك انداز ماشینی، بیل مکانیکی

【机场】 jīchǎng فرود گاه: 国际~ فرودگاه بین المللی / 简易~ فرودگاه زمین باریك ومسطحی برای فرود آمدن هوا پیما / 备用~ فرودگاه آماده برای استفاده در آینده / 军用~ فرودگاه نظامی / 标志~ علامت های فرود گاه / 灯标~ چراغ های فرود گاه

【机车】 jīchē 〈铁道〉 لوکوموتیو: 内燃~ لوکوموتیو دیزلی / 电力~ لوکوموتیو برقی / 蒸气~ لوکوموتیو بخاری / 车辆厂~ کارخانهٔ لوکوموتیو سازی / 组~ کارکنان لوکوموتیو

【机床】 jīchuáng ماشین آلات: 木工~ ماشین آلات نجاری / 金属切削~ ماشین تراش فلزات / 制造工厂~ کار خانهٔ تهیهٔ ماشین آلات

【机动】 jīdòng ①(利用机械动力的) موتوری، موتوردار: ~车 وسایل نقلیهٔ موتوری / ~船 قایق موتوری ②(灵活运用) نرمش پذیر، انعطاف پذیر: 灵活的游击战 جنگ پارتیزانی انعطاف پذیر / 处置~ بطور نرمش پذیر با چیزی سروکار داشتن ③(准备灵活运用的) برای ذخیره، برای امری پیش بینی نشده: ~时间 وقت اختصاص داده شده برای ... / 力量~ نیروی ذخیره / 拨出五万元作为~开支。 برای هزینه های فوق‌العاده ۵۰ هزار یوان اختصاص داده شده است. / 部队~ کار های غیر منتظره / 粮~ غلات ذخیره شده برای نیاز های ارتش / 性~ انعطاف پذیری، نرمش پذیری / نیروهای ذخیرهٔ پیش بینی نشده

【机断】 jīduàn در امری فوق العاده براساس قضاوت خود عمل کردن: ~行事 با بصیرت و سریع عمل کردن

【机帆船】 jīfānchuán قایق بادبانی موتوری

【机耕】 jīgēng 〈农〉 بوسیله تراکتور شخم زدن: ~面积 مساحت زیر شخم زدن موتوری

【机工】 jīgōng مکانیك، ماشین‌کار

【机灌】 jīguàn با استفاده از تلمبه آبیاری کردن

【机构】 jīgòu ①〈机〉(机械的内部构造) مکانیسم: 传动~ مکانیسم انتقالی / 分离~ مکانیسم انفصالی ②(机关团体) تشکیلات، سازمان، ارگان: 政府~ تشکیلات دولتی / 宣传~ ارگان تبلیغاتی / 企业的管理~ سازمان اداری یك مؤسسه ③(机关的内部组织) ساختار درونی یك سازمان: 调整~ تعدیل ساختار تشکیلاتی / 庞杂~ ساخت اداری سنگین ومفصل

【机关】 jīguān ①(机械的关键部分) دنده، چرخ دنده: 起动

بوسیله ماشین به کار(用机械控制的)② چرخ دنده، حرکت ~: انداخته شده / 枪~ ماشین مسلسل / 炮~ توپ مسلسل ③(组织) اداره، سازمان، ارگان، هیئت: ~工作人员 کارکنان اداری / 领导~ هیئت رهبری کننده / 党政~ ادارات حزبی ودولتی / 文化教育~ مؤسسات فرهنگی وآموزشی / 报~ ارگان یك حزب، یك دولت و... / 刊物~ انتشارات یك سازمان ④(计谋) حیله، خدعه، تدبیر، نیرنگ: 识破~ به حیله ای پی بردن / 算尽太聪明，反误了卿卿性命。 همه حساب ها و دسیسه های ماهرانهء شما چیزی بجز فنا و نیستی تان ببار نیاورده است.

【机徽】 jīhuī آرم هواپیما

【机会】 jīhuì فرصت، مجال، موقع مناسب: 错过~ فرصت را ازدست دادن / 抓住~ فرصت را غنیمت شمردن، از فرصت استفاده کردن / 一有~ هروقت فرصت فراهم باشد / 千载一时的好~ فرصت گرانبها و نادر / 能有~到西藏去看看就好了。 اگر فرصتی برای دیدار از تبت داشته باشم، بسیار عالی خواهد بود. / 借此~ فرصت را مغتنم دانستن

【机会均等】 jīhuì jūnděng از فرصت مساوی برخوردار بودن

【机会主义】 jīhuì zhǔyì فرصت طلبی: "左"右倾~ فرصت طلبی «چپ» و راست / ~路线 خط مشی فرصت طلبانه / ~者 فرصت طلب

【机件】 jījiàn 〈机〉 قطعات، لوازم: 钟表的~ قطعات ساعت

【机井】 jījǐng چاه موتوری، چاه باتلمبهء موتوری

【机警】 jījǐng هوشیار، برحذر، مواظب: ~地注视着敌人的动静 با هوشیاری حرکات دشمن را پاییدن

【机具】 jījù ماشین ها وابزار ها

【机库】 jīkù آشیانهء هواپیما

【机灵】 jīling با هوش، زیرك، تیز، آگاه: 这孩子怪~的。 این بچه بسیار باهوش است. / 她有一双~的大眼睛。 او چشمانی درشت و هوشیارانه دارد. / 这个人办事挺~的。 این شخص بسیار خردمندانه کار ها را سر و سامان می دهد. / ~鬼儿 بچه ای زیرك

【机米】 jīmǐ ①(籼米) برنج باریك و کشیده ولی غیر چسبنده ②(机器加工的米) برنجی که پوستش بوسیلهء ماشین کنده شده باشد

【机密】 jīmì ①(重要而秘密) محرمانه، سری: ~文件 اسناد محرمانه ②(机密的事) سر، راز: 保守国家~ اسرار دولت را پوشیده نگهداشتن

【机敏】 jīmǐn هوشیار و کاردان: 他在紧急关头总是沉着~。 او در لحظات بحرانی همواره آرام وهوشیار است.

【机谋】 jīmóu 〈书〉 حیلهء جنگی، تدبیر جنگی، خدعه، دسیسه

【机能】 jīnéng 〈生〉 عمل: ~错乱 اختلال عمل / 心脏~ عمل قلب

【机器】 jīqì ماشین، دستگاه، ابزار: 保养~ نگهداری ماشین / 国家~ ماشین دولت، دستگاه دولت / 安装新~ نصب کردن ماشین نو / 表决~ ماشین رأی گیری / 翻译~ ماشین ترجمه / ~人 آدم ماشینی، روبوت / ~油 روغن ماشین / ~造型 تهیهء قالب ماشین / ~制造业 صنعت ماشین سازی

【机枪】 jīqiāng مسلسل: 轻(重)~ مسلسل سبك(سنگین) / 高射~ مسلسل ضد هوایی / ~手 مسلسل چی

【机群】 jīqún یك دسته هواپیما، یك اسکادران هواپیما

【机上导弹】 jīshàng dǎodàn موشك هوا به زمین

【机身】 jīshēn بدنهء هواپیما

【机手】 jīshǒu کسی که آدم ماشینی را به کار می اندازد

【机体】 jītǐ ①〈生〉 ارگانیسم ②〈航空〉 ساختمان هواپیما

【机头】 jītóu نوك هواپیما، دماغهء هواپیما: ~炮 مسلسل نوك هواپیما

【机微】 jīwēi 〈书〉 نشانه، علامت

【机尾】 jīwěi انتهای باریك هواپیما

【机务段】 jīwùduàn بخش نگهداری وتعمیرات راه آهن

【机务人员】 jīwù rényuán (铁路) پرسنل نگهداری قطار؛ (航空) تکنیسین های هواپیما، کارکنان فنی هواپیما

【机械】 jīxiè ①(按力学原理组成的装置) ماشین، مکانیسم، آلات: ~故障 از کار افتادگی مکانیکی / ~动力学 علم وابسته به جنبش اجسام مکانیکی / ~工 کارگر مکانیك / ~工程学 مهندسی مکانیك / ~工业 صنعت مهندسی / ~功 کار مکانیکی / ~能 انرژی مکانیکی / ~效率 بازدهی مکانیکی / ~利益 منفعت مکانیکی / ~制图 رسم فنی، رسم مکانیکی ②(拘泥；不知变通) مکانیکی، نرمش ناپذیر، غیر قابل انعطاف، خشك: 别人的经验不能~地照搬。 تجربهء دیگران نباید بطور مکانیکی بکار بسته شود. / ~唯物主义 ماتریالیسم مکانیکی ②(无意识) بدون توجه: 他~地拿起一枝纸烟。 او بدون توجه سیگاری برداشت.

【机械化】 jīxièhuà مکانیزه کردن: 农业~ مکانیزه کردن کشاورزی / ~部队 نیروهای مکانیزه / 使生产~ کار تولیدی را مکانیزه کردن

【机械加工】 jīxiè jiāgōng از زیر ماشین در آوردن: 金属~ فلز را از زیر ماشین در آوردن

【机械论】 jīxièlùn 〈哲〉 فرضیه ای که معتقد است فعل وانفعالات وسیر تکامل حیات بطور مکانیکی صورت میگیرد و تابع شرایط فیزیکی وشیمیایی است.

【机械人】 jīxièrén آدم ماشینی، روبوت

【机械手】 jīxièshǒu دست مکانیکی(عمل به وسیلهء ارادهء عامل): 万能~ دست مکانیکی برای مقاصد عمومی / 仿效~ دست مکانیکی ارباب ــ رعیتی(عمل رعیت به ارادهء ارباب)

【机修】 jīxiū تعمیر ماشین

【机绣】 jīxiù گل دوزی ماشینی

【机型】 jīxíng ①(飞机型号) مدل (یا نوع) هواپیما ②(机器型号) مدل (یا نوع) ماشین، نوع دستگاه

【机要】 jīyào محرمانه، دارای مأموریت محرمانه: ~部门 ادارات محرمانه / ~工作 کار محرمانه / ~秘书 منشی محرمانه / ~处 ادارهء محرمانه

【机宜】 jīyí قواعد واصول کار، رهنمود های کار: 面授~ خلاصهء چگونگی عملی را به کسی گفتن

【机翼】 jīyì بال هواپیما

【机油】 jīyóu روغن ماشین: ~泵 تلمبهء روغن ماشین

【机遇】 jīyù 〈书〉 فرصت، مجال، شرایط مساعد

【机缘】jīyuán بطور شانسی، خوشبخت، خوش شانس ~凑巧 : اتفاقی، همانطور که شانس میاورد
【机运】jīyùn ①(机会) فرصت، شانس ②(命运) سرنوشت، قسمت
【机诈】jīzhà 〈书〉 مکار، حیله گر
【机长】jīzhǎng فرمانده هواپیما
【机罩】jīzhào سرپوش(هواپیما)
【机制】jīzhì ①(机器制造的) ساخت ماشین، صنعتی ~糖 /شکر صنعتی ~纸 کاغذ صنعتی ②〈医〉(طب) مکانیسم
【机智】jīzhì باهوش، زیرك، دارای ذهن روشن ~勇敢 : باهوش و شجاع
【机杼】jīzhù 〈书〉①(织布机) دستگاه بافندگی ②(诗文的构思和布局) تصور(یك شعر) : 自出~ در تصور بدیع واصیل بودن
【机子】jīzi ①〈口〉(织布机) دستگاه بافندگی ②(小机器) ماشین کوچك (مانند ماشین خیاطی، تلفن وغیره) ③(枪的板机) ماشه تفنگ، ماشه اسلحه
【机组】jīzǔ ①〈机〉 یك واحد، یك دست، یك سری : 发电~ دستگاه تولید برق / 柴油发电~ یك سری موتور دیزلی تولید برق ②〈航空〉 کار کنان هواپیما

玑 jī 〈书〉①(不圆的珠子) مرواریدی‌که چندان گرد نیست ②〈天〉(古代一种天文仪器) نوعی آلت نجومی روزگار قدیم

乩 jī 见"扶乩"fújī

肌 jī عضله، ماهیچه، گوشت : 面黄~瘦 زرد چهره و لاغر / 随意~〈生理〉 ماهیچه ارادی
【肌肤】jīfū 〈书〉(انسان) پوست : ~甲错〈中医〉 بیماری پلاگر
【肌腱】jījiàn 〈生理〉 اوتار، نسج سفید لیفی متصل کننده عضله
【肌理】jīlǐ 〈书〉 بافت پوستی : ~细腻 پوست تار و پود پوستی، نرم بافت
【肌肉】jīròu عضله، ماهیچه : ~发达 بسیار عضله دار / ~注射 تزریق در عضله / ~组织 بافت عضلاتی یا ماهیچه‌ای
【肌体】jītǐ بدن انسان، ارگانیسم : 健康的~ بدن سالم انسان
【肌萎缩】jīwěisuō 〈医〉(طب) تحلیل وفساد عضلاتی
【肌注】jīzhù تزریق در عضله

矶 jī صخره بیرون آمده از آب

鸡 jī مرغ : 公~ خروس / 母~ مرغ / 雏~ جوجه / ~肉 گوشت مرغ / ~鸣即起 هنگام بانگ خروس از خواب بیدار شدن / ~犬之声相闻,老死不相往来。 با وجود آنکه بانگ خروس ها وسگهای یکدیگر را می شنوند ازحال هم بیخبر می مانند و در تمام عمر به دیدار یکدیگر نمی روند.
【鸡巴】jība 〈口〉 آلت مردی
【鸡肠鼠肚】jīcháng-shǔdù کنایه از کوتاه نظر و فاقد بصیرت بودن
【鸡雏】jīchú جوجه
【鸡蛋】jīdàn تخم مرغ : ~里挑骨头 در تخم مرغ جستجوی استخوان کردن ــ کنایه از ایراد گرفتن، عیب جستن / ~碰石头 مانند حمله تخم مرغ به سنگ ــ کنایه از حمله کردن به دشمن بمراتب قوی ترازخود / ~卷 نوعی نان لوله شده / ~糕 کیك
【鸡飞蛋打】jīfēi-dàndǎ مرغ پریده وتخم هایش در لانه شکسته است ــ کنایه از نا بودی همه چیز
【鸡公】jīgōng 〈方〉 خروس
【鸡冠】jīguān تاج خروس
【鸡冠花】jīguānhuā گل تاج خروس
【鸡冠石】jīguānshí 〈矿〉 نوعی سنگ معدنی بنام «رلگا»
【鸡霍乱】jīhuòluàn نوعی وبا که معمولا مرغ خانگی بـه آن مبتلا می شود
【鸡奸】jījiān لواط، بچه بازی
【鸡肋】jīlèi 〈书〉 دنده های مرغ(اشاره به چیزهای کم ارزش یا کم فایده) : 味同~ یعنی ارزش مانند دنده های مرغ مزه دادن ــ کم داشتن یا اصلا ارزش نداشتن
【鸡零狗碎】jīlíng-gǒusuì پاره پاره، تکه تکه، بشکـل خـرد و ریزها
【鸡毛】jīmáo پرهای مرغ : 拿着鸡毛当令箭 یك پر مرغ را بمثابه سندی رسمی تلقی کردن و به کمك آن فرمان راندن ــ کنایه از این که سخن عادی مافوق خود را بمنزله دستوری تلقی کردن و به سبب آن غوغا بر پا کردن
【鸡毛掸子】jīmáo dǎnzi گردگیری که با پر مرغ ساخته می شود
【鸡毛蒜皮】jīmáo-suànpí پرهای مرغ وپوست های سیر(اشاره به چیزهای جزئی وبی اهمیت) : 这是~的事,不值得计较。 این کاری جزیی است وقابل بحث کردن نیست.
【鸡毛信】jīmáoxìn پیامی که یك پر مرغ به نشانه فوریت بدان می چسبد
【鸡鸣狗盗】jīmíng-gǒudào مانند خروس بانگ بر آوردن ومانند سگ قاپیدن (اشاره به حیله های کوچك) : ~之徒 کسانی که حیله های کوچك بلدند
【鸡内金】jīnèijīn 〈中药〉 غشاء سنگدان مرغ
【鸡皮鹤发】jī pí hè fà پرچین وچروك بودن پوست و سفید بودن موی پیر مرد
【鸡皮疙瘩】jīpí gēda ترکیدگی پوست در اثر سرما یاترس : 冻得我直起~。 از سرما پوستم ترکید. /这件事真可怕,听了让人起~。 از شنیدن آن خبر وحشتناك پوست انسان می ترکد.
【鸡婆】jīpó 〈方〉 مرغ
【鸡犬不惊】jī-quǎn bù jīng حتی مرغ ها وسگ هـا آسـوده خاطر می مانند(اشاره به انضباط اکید ارتش یا صلح وصفا)
【鸡犬不留】jī-quǎn bù liú حتی از خون مرغ ها وسگ‌ها هم مضایقه نمیشود(اشاره به قتل عام بی رحمانه)
【鸡犬不宁】jī-quǎn bù níng حتی مرغ ها وسگ هـا هـم در صلح وصفا نیستند(اشاره به ناآرامی عمومی)
【鸡犬升天】jīquǎn shēng tiān 见"一人得道,鸡犬升天" yī rén dé dào, jīquǎn shēng tiān
【鸡肉】jīròu گوشت مرغ
【鸡舍】jīshè خانه مرغ
【鸡虱】jīshī نوعی شپش، شپش مرغ
【鸡头】jītóu ①(鸡的头) کله مرغ ②〈植〉 نوعی گیاه بنام

"Gorgon euryale"

【鸡尾酒】jīwěijiǔ نوشابهٔ کوکتیل：~会 مهمانی کوکتیل

【鸡瘟】jīwēn نوعی طاعون که مرغ ها بدان مبتلا می شوند

【鸡窝】jīwō مرغدان، لانهٔ مرغ

【鸡心】jīxīn ①(鸡心形的) بشکل قلب ②(鸡心形悬饰) سینهٔ ریز به شکل دل، گردن بند بشکل قلب

【鸡胸】jīxiōng 〈医〉(طب) سینهٔ کفتری

【鸡血藤】jīxuèténg 〈植〉نوعی گیاه بنام "Reticulate millettia"

【鸡眼】jīyǎn 〈医〉(طب) میخچه：~膏 مشمع مخصوص معالجهٔ میخچه

【鸡杂】jīzá احشای خوراکی مرغ خانگی

【鸡子儿】jīzǐr 〈方〉تخم مرغ

【鸡子】jīzi مرغ خانگی

奇 jī ①(奇数) عدد طاق، عدد تك：~偶 طاق وجفت ②〈书〉(零数) کسری، اندی：五十有~ پنجاه و اندی
另见 qí

【奇零】jīlíng 〈书〉کسری

【奇数】jīshù 〈数〉عدد طاق

【奇蹄目】jītímù 〈动〉حیوانات تك سم

迹 jī ①(留下的印子) اثر، نشانه، علامت، لکه：足~ اثر پا/血~ لکهٔ خونین/毫无踪~ نبودن هیچ اثری ②(前人遗留的事物) باقی مانده ها، ویرانه، خرابه：古城墙的遗~ ویرانهٔ دیوار یك شهر قدیمی/历史陈~ چیزی باقی مانده از تاریخ، چیزی از گذشته ③(迹象) نشانه، دلالت：这种行为~近违抗。 این رفتار متمایل به سر کشی است.

【迹地】jīdì 〈林〉فضای باز در جنگل که از بریدن درخت ها ایجاد می شود

【迹象】jīxiàng نشانه، علامت، دلالت：这是一种不寻常的~。 این یك نشانهٔ غیر عادی است./可疑的~ نشانهٔ مشکوك/种种~表明... همه نشانه ها حاکی از آنست که...

唧 jī ①〈象〉(窃窃私语) پچ پچ کردن، نجوا کردن، بیخ گوشی حرف زدن：~哝 به صدای آهسته حرف زدن ②(用水喷射)(آب را) بصورت فوران بیرون دادن：~了我一身水。 فوران آب سرتا پایم را خیس کرد.

【唧唧嘎嘎】jījigāgā صدای خنده وحرف زدن 又称"叽叽嘎嘎"

【唧咕】jīgu 见"叽咕"jīgu

【唧唧】jījī 〈象〉[形容虫叫声]：蟋蟀在草丛里~地叫。 جیرجیرك ها درمیان علف ها صدا می کنند.

【唧啾】jījiū صدای جیك جیك

【唧唧喳喳】jījizhāzhā 见"叽叽喳喳"jījizhāzhā

【唧筒】jītǒng تلمبه

积 jī ①(积累) اندوختن، پس انداز کردن، ذخیره کردن：~谷防荒 ذخیره کردن غلات را برضد قحطی/长期斗争之经验 از مبارزهٔ طولانی تجربه اندوختن بسیاری/~小胜为大胜。 از پیروزی های کوچك پیروزی بزرگی را سبب می شوند. ②یك لایه گرد وغبار روی میز نشسته است. 桌子上~了一层灰。 长期积累下来的(دارای سابقهٔ طولانی، بسیار کهنه)：~欠 بدهکاری سابق/~案 پروندهٔ مفتوح و با سابقه/终年~雪 در تمام سال پوشیده از برف بودن ③〈中医〉(消化不良症)(طب) سوءهاضمه：这孩子有~了。 این بچه از سوءهاضمه رنج می برد. ④〈数〉(乘积)(ریاضی) حاصلضرب：求~ با عمل ضرب حاصلضرب رابدست آوردن

【积弊】jībì نارسایی کهنه：革除~ نارسایی کهنه را ازبین بردن

【积不相能】jī bù xiāng néng 〈书〉همواره باهم ناسازگار بودن، عدم توافق وناهماهنگی دائم

【积存】jīcún اندوختن، ذخیره کردن، پس انداز کردن：~的物资 کالا های ذخیره شده

【积德】jīdé بار ها کار های نیك را انجام دادن

【积恶】jī'è ①(一次又一次地做坏事) بار ها کار های بد را انجام دادن ②(多次做的坏事) کار های بدی که مکرر انجام داده شده باشد

【积肥】jīféi کود را ذخیره کردن

【积分】jīfēn 〈数〉(ریاضی) تابع اولیه، انتگرال：定(不定)~ تابع اولیهٔ معین(نامعین)/~方程 معادلهٔ تابع اولیه/~学 حساب جامع، حساب استدلالی/~仪 تابع اولیه گیر

【积垢】jīgòu چرك وکثافت جمع شده

【积极】jījí ①(肯定的) مثبت：调动一切~因素 همه عوامل مثبت را بکار انداختن/采取~措施 تدابیر مثبت را اتخاذ کردن/起~作用 نقش مثبت ایفا کردن ②(进取的) فعال، باشور، وشوق، پرجنب وجوش：~响应党的号召 بطور فعال به دعوت حزب پاسخ مثبت دادن/~参加 بطور فعال شرکت کردن/~工作 باشور وشوق کار کردن/~的思想斗争 مبارزهٔ ایدئولوژیك مثبت/~推动 بطور فعال امری را سوق دادن/他锻炼身体一向很~。 او همواره فعالانه در تمرین ورزشی شرکت داشته است.

【积极分子】jījífènzǐ آدم فعال، عنصر فعال：~代表大会 کنفرانس نمایندگان عناصر فعال/涌现出大批的~。 فعالان بیشماری وارد میدان شده اند./体育运动的~ ورزش دوست

【积极性】jījíxìng قوهٔ ابتکار، پیشقدمی، حرارت：革命的~ حرارت انقلابی/调动群众的~ قوهٔ ابتکار توده های مردم را بکار انداختن/更好地发挥中央和地方两个~ قوهٔ ابتکار حکومت مرکزی وحکومت های محلی را هرچه بهتر بکار انداختن

【积渐】jījiàn بتدریج

【积久】jījiǔ با مرور زمان اندوختن یا روی هم انباشتن：~成习 طی یك زمان طولانی عادتی یا رسمی پیدا کردن/参考资料~了就会多了。 منابع مرجع که به تدریج فراهم می آوریم روزی زیاد خواهد شد.

【积聚】jījù جمع کردن، اندوختن، متمرکز ساختن：~革命力量 نیروی انقلاب را جمع کردن/资本~ تمرکز سرمایه

【积劳成疾】jī láo chéng jí 〈书〉در اثر پرکاری بیمار شدن

【积累】jīlěi ①(逐渐聚集) بتدریج اندوختن، بتدریج جمع کردن：~了丰富的经验 تجربه های غنی اندوختن ②〈经〉اندوختن، جمع کردن：~资金 سرمایه را جمع کردن/资本原始

تجمع عام ~公共/ تجمع اولیهء سرمایه ~

【积木】jīmù بازیچهء آجری، آجر بازی

【积年】jīnián برای سال ها ~累月: برای سال های دراز پرونده هائی که برای سالیان دراز معلق 旧案~/وماههای دراز مانده باشد

【积怒】jīnù خشم وغضب دیرین

【积欠】jīqiàn ①(累次欠下)بدهی های انباشته شده داشتن: کرایهء خانه ای که از زمانی تا بحال پرداخته نشده 的房租~ بدهی های ②(积累的亏欠)بدهی های کهنه: 清理~ است کهنه را تصفیه کردن

【积少成多】jī shǎo chéng duō اندك اندك بهم شود بسیار، قطره قطره سیل گردد

【积善】jīshàn بار ها کار های نیك را انجام دادن

【积食】jīshí 〈方〉سوء هاضمه

【积愫】jīsù احساسات واقعی در درون دل

【积习】jīxí عادت کهنه: ~难除。ترك عادت موجب مرض است.

【积蓄】jīxù ①(积存)اندوختن، جمع کردن، پس انداز کردن: 力量~ نیروهاراجمع کردن /他~了不少钱。پول بسیاری پس انداز کرد. ②(储蓄的钱)پس انداز، اندوخته

【积雪】jīxuě برف یخ زده و هنوز آب نشده

【积压】jīyā بیش ازحد اندوختن، زیاد ذخیره کردن: 长期的~物资/کالاهایی که برای مدت طولانی در انبار ذخیره شده باشد 产品~/ ذخیرهء زیادی از محصول 不要~国家资金。وجوه دولت را راکد نگذارید. 把~的事情做完。کار هایی راکه می ماند انجام دهید. 在心中的疑问~/شك وتردیدی که در دل جا دارد

【积羽沉舟】jī yǔ chén zhōu پرهای مرغ اگر جمع شود می تواند یك کشتی را غرق کند ــ یعنی اشیاء بی اهمیت می تواند به قدرت عظیمی تبدیل شود.

【积雨】jīyǔ باران متوالی

【积雨云】jīyǔyún 〈气〉ابرهای متراکمی که بشکل سندان در آسمان پخش شده و بارتفاع خیلی زیاد بالا می رود

【积郁】jīyù جمع شده، ذخیره شده، نگهدا شته شده

【积怨】jīyuàn رنج وغصهء دیرین: 他~甚多。او غصه ورنج زیادی دارد.

【积愿】jīyuàn آرزوی دیرین

【积云】jīyún 〈气〉ابر متراکم و روی هم انباشته: 层~ ابرهای کم قطعات ابرهای کوچك وسفیدی 卷~/ارتفاع تیره ومتراکم زمستانی دسته ای از ابرها که دارای 高~/که در ارتفاعات زیاد قراردارد قطعات سفید ودودی است

【积蕴】jīyùn ذخیره کردن

【积攒】jīzǎn 〈口〉پس انداز کردن، ذره ذره جمع کردن: 肥~料 کود را ذره ذره جمع کردن /这孩子~了许多邮票。این بچه تمبر بسیار جمع کرده است. /集体的家业是一点一滴地~起来的。اموال دستجمعی اندك اندك اندوخته شده است.

【积重难返】jī zhòng nán fǎn رسوم ناپسند وکهنه بسهولت از بین نمی رود.

【积铢累寸】jīzhū-lěicùn در مصرف هر شاهی صرفه جویی کردن

【积贮】jīzhù ذخیره کردن، پس‌انداز کردن

屐 jī ①(木头鞋)کفش چوبین ②(泛指鞋)یك نام عمومی برای کفش: 草~ کفش حصیری

姬 jī ①(古代对妇女的美称)لقب احترام آمیزی که خطابی به زنان در چین قدیم بکار می رفت ②(古代称妾)زن غیر از زن اول در چین قدیم ③(旧时以歌舞为业的女子)زن رقاص وخوانندهء حرفه ای در چین قدیم ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【姬蜂】jīfēng 〈动〉نوعی زنبور

勣 jī خدمات شایسته

基 jī ①(基础)اساس، پایه، شالوده: 坝~/اساس یك سد 房~/ پایهء یك عمارت، 路~/ زیر جاده، بستر جاده، زیرسازی راه 奠~/ پایه گذاشتن ②(起头的;根本的)فنداسیون ساختمان 调~: اساسی، کلیدی، عمده، اصلی (موسیقی) دانگ اساسی 数~/اعداد اصلی ③〈化〉(شیمی) بنیان: 自由~ بنیان آزاد 石蜡~/ بنیان پارافین 氨~/آمینه

【基本】jīběn ①(根本的)اساسی، اصلی، بنیادی، کلی: 原则~/اصول اساسی 纲领~/برنامهء اساسی 观点~/ عقیدهء اساسی، عقیدهء کلی 精神~/روح اصلی 的政治常识~/معلومات بنیادی سیاسی 词汇〈语〉~/واژه های بنیادی 工资~/دستمزد اصلی 核算单位~/واحد اساسی حساب گری 建设~/ساختمان اساسی 粒子〈物〉~/ذرات تجزیه ناپذیر 路线~/ خط مشی کلی ②(主要的)عمده، اصلی: 动力~ نیروی عمده 原因~/ دلیل عمده 群众~/ توده های عمدهء مردم 矛盾~/ محرکه تناقض عمده ③(大体上)بطور کلی، روی هم رفته: 水库已经~完工。اساسا، تقریبا بطور کلی مخزن آب به پایان رسیده است. 这部电影~上是好的。این فیلم روی هم رفته خوب است. 收支~平衡。بطور کلی دخل وخرج برابر است.

【基本功】jīběngōng تربیت اساسی، مهارت اساسی، فن اساسی: 练好~ به منظور کسب مهارت اساسی تمرین های کامل را دیدن

【基层】jīcéng سطح پایین، واحد پایینی، سطح پایین: 深入~ به میان واحد های پایینی رفتن 单位~/ واحد اساسی، واحد پایینی 干部~/ کادر سطح پایین 领导~/ هیئت رهبری در سطح پایین 人民法院~/ دادگاه خلق در سطح پایین 选举~/ انتخابات در سطح پایین 政权组织~/ سازمان های سیاسی در سطح پایین 组织~/ سازمان در سطح پایین

【基础】jīchǔ اساس، پی، پایه، شالوده: 打~ بنیاد، پی ریختن، گذاشتن 经济~/اساس تئوری 理论~/اساس مادی 物质~/ پایهء اقتصاد 农业是国民经济的~。کشاورزی پایهء اقتصاد ملی را تشکیل میدهد. 在原有的~上提高一步/ بر پایه قبلی بهبود بخشیدن 在和平共处五项原则的~上/ بر اساس اصول پنجگانهء همزیستی مسالمت آمیز 外交政策的~/اساسی که سیاست خارجی بر آن استوار باشد 代谢〈生〉~/ مقدار نیروی لازم جهت متابولیسم 工业~/ صنایع بنیادی 教育~/ آموزش ابتدایی 科学~/ علوم پایه 课~/ درس های اصلی (در برنامهء

دانش اوليه، علوم 知识～/تئورى اساسى 理论～/ كار دانشگاه) مقدماتى

【基底细胞癌】jīdǐxìbāo'ái 〈医〉(طب) سرطان سلول پايه اى

【基地】jīdì پايگاه، مركز：军事～ پايگاه نظامى/导弹～ پايگاه پرتاب موشك/工业～ مركز صنعتى/原料～ منبع مواد خام

【基点】jīdiǎn ①(中心；重点) اساس، مركز：建立科研～ مركز پژوهشهاى علمى را تأسيس كردن ②(起点；根本) مبدأ، نقطهٔ حركت：我们的方针放在什么～上？ سياست ما بايد برچه اساسى استوار باشد؟/分析问题是解决问题的～。 تحليل مسايل مبدأيى براى حل آنها است. ③〈测〉(اندازه گيرى) نقطهٔ اساس (BP)

【基调】jīdiào ①〈乐〉(موسيقى) دانگ اصلى صدا ②(主要精神)(مطلب) روح اصلى：他讲话的～是团结。 روح اصلى سخنش اتحاد وهمبستگى است.

【基督】Jīdū 〈宗〉مسيح، عيسى：～教 مسيحيت، دين مسيحى/～教 مذهب عيسى مسيحى، پيرو مسيح/～徒 انجمن زنان جوان مسيحى/～教女青年会 انجمن مردان جوان مسيحى 青年会

【基肥】jīféi 〈农〉كود اساسى

【基干】jīgàn ستون فقرات：～民兵 اعضاى عمدهٔ چريك

【基极】jījí 〈电子〉قطب پايه در لامپ سه قطبى

【基价】jījià قيمت اساسى، ارزش پايه، ارزش اصلى

【基建】jījiàn 〈简〉(基本建设) ساختمان اساسى

【基金】jījīn وجوه، صندوق：积累～ جمع آورى وجوه/消费～ وجوه مصرفى/外汇平准～ وجوه براى تثبيت ارز/～会 (مؤسسه) صندوق

【基坑】jīkēng گودال كنده شده براى پايه گذارى در بناسازى

【基期】jīqī 〈统计〉(آمار) دورهٔ اساسى

【基生】jīshēng از ته ساقه روئيده

【基石】jīshí سنگ بنياد، سنگ شالوده：奠立～ سنگ بنياد را گذاشتن

【基数】jīshù ①〈数〉اعداد اصلى ②〈统计〉(در آمار) اساس：以 1965 年的产量为～ ميزان توليد در سال ۱۹۶۵را اساس قرار دادن

【基态】jītài 〈物〉(فيزيك) حالت اساسى：原子的～ حالت اساسى اتم

【基线】jīxiàn 〈测〉(اندازه گيرى) خط اساسى

【基岩】jīyán سنگى كه در زير طبقهٔ سطحى زمين واقع است

【基因】jīyīn 〈生〉(زيست شناسى) ژن：等位～ عامل انتقال/显性～ ژن مسلط/突变～ تغيير ناگهانى ژن/～型 صفت ارثى/～工程 پروژهٔ ژن/～ نوع معرف ونمايندهٔ يك جنس

【基音】jīyīn 〈乐〉(موسيقى) دانگ اساسى

【基于】jīyú نظريه، نظر با ينكه، بدليل...：～这种估计，我们不得不修改原来的计划。 نظر به اين پيش بينى، مجبوريم در برنامهٔ اصلى خود تجديد نظر كنيم./～以上理由，我不赞同他的意见。 نظريه دلايل فوق، با فكرش موافق نيستم.

【基址】jīzhǐ ①(建筑物的根脚) پايهٔ اساسى يك ساختمان ②(事物的根本) اصول اساسى اشياء

【基准】jīzhǔn ①〈测〉(اندازه گيرى) مأخذ قضاوت：～点 سطح 面～/ خط مأخذ قضاوت 线～/ علامت مأخذ قضاوت ②(标准) استاندارد：～兵 سرباز راهنما مأخذ قضاوت

绩

jī ①(把麻搓成线) نخ كنفى را بهم تابيدن ②(功业；成果) دست آوردها، خدمات：战～ دست آورد هاى نظامى/功～ خدمات شايسته/成～ موفقيت ها، پيروزى ها

犄

jī

【犄角】jījiǎo گوشه، زاويه：桌子～ گوشهٔ ميز/屋子～里有一个衣架。 يك رخت آويز در گوشهٔ اطاق قرار دارد.

【犄角】jījiao 〈口〉(角) شاخ：牛～ شاخ گاو/鹿～ شاخ گوزن

嵇

Jī 〈姓〉يك نام خانوادگى در چين

期

jī 〈书〉جشن ساليانه

另见 qī

【期年】jīnián يك سال كامل

【期月】jīyuè يك ماه يا يك سال كامل

缉

jī دستگير كردن، توقيف كردن، گرفتن، بازداشت كردن：通～ دستور توقيف جنايت كارى را صادر كردن

【缉捕】jībǔ دستگير كردن، توقيف كردن

【缉获】jīhuò دستگير كردن، به چنگ آوردن

【缉拿】jīná دستگير كردن، توقيف كردن، گرفتن：～凶手 قاتل را (جنايت كارى را) دستگير كردن/～归案 براى كيفر بردن

【缉私】jīsī قاچاقچى گرى را سركوب كردن، قاچاقچى را توقيف كردن، واجناس قاچاق را مصادره كردن：～船 قايق موتورى يا كشتى ضد قاچاق/～人员 پرسنل ضد قاچاق

跻

jī 〈书〉بالا رفتن، صعود كردن：使中国科学～于世界先进科学之列 علوم چين را در زمرهٔ علوم پيشرفتهٔ جهان قرار دادن

畸

jī ①(偏) متمايل به يك طرف، يك ورى، غير متمايل：～轻～重 به اين طرف بيش از حد لزوم و به آن طرف كمتر اهميت دادن ②(不正常；不规则) غير عادى، غير منظم ③〈书〉(数的零头) عدد خرده

【畸变】jībiàn 〈数〉(فيزيك) افتادگى از حالت طبيعى

【畸零】jīlíng كسرى

【畸形】jīxíng ①〈医〉(طب) نقص خلقت：先天～ نقص خلقت ارثى/肢体发育～ دست وپاى ناقص داشتن ②(不正常) غير عادى، غير طبيعى، غير متعادل：～发展 پيشرفت غير طبيعى/～的单一经济 اقتصاد يك محصول غير طبيعى/～现象 پديدهٔ غير عادى

箕

jī ①(用于扫地或簸粮食的簸箕) خاك انداز، سبد ②(指纹) حلقه هاى مرتب در اثر انگشت (بوجارى)

【箕伯】jībó صداى باد در افسانه هاى چين

【箕斗】jīdǒu 〈矿〉بشكه يا سبد براى حمل ونقل زغال سنگ در معدن

【箕踞】jījù 〈书〉با پاى دراز نشستن

稽

jī ①(查考；检查) بازرسى كردن، كنترل كردن، رسيدگى

در پرونده ثبت شدن، قابل ~ 有案可: کردن، تحقیق کردن تأخیر کردن، تعویق (停留;拖延)〈书〉② رسیدگی بودن بسیار تأخیر شدن 延时日~: انداختن، طولانی کردن

【稽查】jīchá ①(检查) (در کار هایی مانند قاچاق، گریز از مأمور (检查人员)② پرداخت مالیات وغیره) رسیدگی کردن بازرسی، مأمور گمرك

【稽迟】jīchí 〈书〉 توقف کردن، موکول کردن

【稽核】jīhé حسابرسی 帐目~: بازرسی کردن، رسیدگی کردن

【稽考】jīkǎo 〈书〉 تحقیق کردن، رسیدگی کردن، ممیزی کردن؛ 无可~ قابل رسیدگی نبودن

【稽留】jīliú 〈书〉 از مأموریت 因事~: تأخیر کردن، معطل کردن بازماندن

【稽留热】jīliúrè 〈医〉 (طب) تب مداوم

齑 jī 〈书〉①(细碎) ریز، نرم، پودر مانند ②(调味品碎末儿) ریزه های زنجبیل، سیر و غیره

【齑粉】jīfěn 〈书〉 پودر، ریزه ها: 被时代的车轮碾成~ زیر سنگ روزگار آسیاب شدن ونرم گشتن

畿 jī 见"京畿"jīngjī

激 jī ①(波涛上涌) تشکیل موج، خیزاب بوجود آوردن، بشدت بچیزی زدن دادن: 波浪冲在礁石上，~起两三米高。 موج هایی که به سنگ های خاره می‌خورد، فواره هائی به بلندی دوسه متر ایجاد کرده بود. ②(使冲动) تحریك کردن، برانگیختن، تهییج کردن خشم وغضب عام را 起公愤~: برانگیختن 起反抗~/ باعث مقاومت شدن 起人们很大的兴趣~/ برانگیختن علاقهٔ زیاد مردم را ③(感情激动) متأثر شدن، به هیجان آمدن از خشم وغضب 于义愤~/ ممنون شدن 感~: به هیجان آمدن جنگ 战~: شدید، حاد، سخت ④(急剧) بسزا به هیجان آمدن 偏~/ افراطی ⑤(因受冷水刺激而得病) سخت در اثر خیس شدن بیمار شدن: 他叫雨~着了。 بسبب خیس شدن در باران سرما خورد. ⑥〈方〉(用冷水泡食物使变凉) (در آب یخ وغیره) چیزی را خنك کردن: 把西瓜放在冷水里~一~ هندوانه را در آب سرد خنك کردن

【激昂】jī'áng به هیجان آمده ومتغیر، آشفته: 群情~。 احساسات عامهٔ مردم برانگیخته شد. 的口号声~/ صدای بلند وشدید شعارها

【激变】jībiàn تحولات شدید: 国际形势发生了~。 اوضاع بین المللی دستخوش تحولات شدیدی شده است.

【激辩】jībiàn مباحثهٔ شدید

【激波】jībō 〈物〉 (فیزیك) موج ضربه ای

【激荡】jīdàng خروشان شدن، موج زدن، به اوج رسیدن: 海水~。 دریا جوشان وخروشان شد. 风雷~/ تندباد وصاعقه شدت یافت. 心潮~/ موج زدن افکار در سر کسی

【激动】jīdòng به هیجان آوردن، تحریك کردن، برانگیختن: 情绪~/ به هیجان آمدن 人心的讲话~/ نطق تحریك کننده 令人~的场面/ صحنهٔ هیجان آور 得流下眼泪~/ در اثر هیجان اشك ریختن

【激发】jīfā ①(使奋发) برانگیختن، تحریك کردن، به حرکت در آوردن: 群众~/ روحیهٔ قهرمانانه را برانگیختن 英雄气概~ 的积极性 ابتکار مردم را به حرکت در آوردن ②〈物〉(فیزیك) تحریك: 热~/ تحریك گرمایی 能级~/ حد تحریك، راه اندازی 态~/ سطح تحریك حالت متحرك

【激奋】jīfèn تحریك به اقدام شدن، تحریك به عمل شدن

【激愤】jīfèn خشمگین، غضبناك، برانگیخته، عصبانی: 心情~ پراز خشم وغضب بودن

【激光】jīguāng 〈物〉 لیزر: 测距仪~/ مسافت یاب لیزری 发射机~/ دستگاه تولید لیزر 反射器~/ آلت انعکاس لیزر 辐射~/ تابش لیزر 干扰仪~/ دستگاه دخالت کنندهٔ لیزر 共振器~/ اسباب ارتعاش لیزری 光谱学~/ علم طیف سنجی لیزری 束~/ شعاع لیزر 通信~/ نقل وانتقال لیزری 跃迁~/ عبور لیزری 振荡器~/ دستگاه نوسان دهندهٔ لیزری 载波射线~/ نور لیزر موج بر 准直仪~/ دستگاه میزان کننده وتعدیل کنندهٔ لیزری

【激化】jīhuà تشدید کردن، شدید ساختن، حاد شدن: 矛盾~了。 تناقض تشدید شد. 斗争进一步~。 مبارزه بیش از پیش حدت یافت.

【激活】jīhuó 〈物〉 (فیزیك) ایجاد فعالیت: 剂~ مادهٔ ایجاد فعالیت

【激将法】jījiàngfǎ (با تمسخر، طنز وغیره) کسی را به عمل تحریك کردن

【激进】jījìn رادیکال: 派~ رادیکال ها / 主义~ جناح رادیکال / رادیکالیسم

【激剧】jījù شدید، حاد

【激浪】jīlàng موج متلاطم، موج خروشان

【激励】jīlì ①(激发鼓励) دلگرم کردن، تشویق کردن، بر آن داشتن: 他的话不断~着我们。 حرفهای او پیوسته مارا دلگرم وتشویق می کند. ②〈电子〉 تحریك: 器~ برانگیزنده، تحریك کننده

【激烈】jīliè شدید، حاد، تند: 的冲突~ زد و خورد شدید/ 的争论~ بحث ومشاجرهٔ شدید/ 的思想斗争~ مبارزهٔ ایدئولوژیك شدید/ 的阶级斗争~ مبارزهٔ طبقاتی حاد/ 的比赛~ یك بازی خسته کننده و فرساینده/ 争吵~ دعوای شدید/ 这一仗打得很~。 این یك جنگ شدید بود./ 运动~ ورزش سخت

【激流】jīliú سیل، جریان شدید آب، جریان پرتلاطم: 闯过~ به وسط جریان پرتلاطم عبور کردن/ 勇进~ سرعت از جریان آب شجاعانه به پیش رفتن/ 时代的~ جریان روزگار

【激论】jīlùn سخن های شدید

【激恼】jīnǎo کسی را تحریك کردن وعصبانی نمودن

【激怒】jīnù خشمگین کردن، اوقات تلخی کردن، آتشی کردن: 种族主义者的暴行~了人民群众。 اعمال بی رحمانهٔ نژاد پرستان مردم را به خشم آورده است.

【激起】jīqǐ تحریك کردن، برانگیختن، به حرکت در آوردن: 公愤~ خشم عمومی را برانگیختن/ 好奇心~ کنجکاوی را برانگیختن/ 人们强烈的反抗~ مخالفت شدید مردم را باعث شدن/ 一场风波~ جنجال وهیاهویی را ایجاد کردن

【激切】jīqiè 〈书〉تند وشديد：言辞～ عبارات تند وشديد
【激情】jīqíng احساسات هيجان آور، عواطف شديد، حرارت
【激赏】jīshǎng 〈书〉بی نهايت قدردانی کردن، تقدير کردن
【激素】jīsù 〈生理〉هورمون：生长～ هورمون رشد ونمو/性～ هورمون جنسی
【激湍】jītuān 〈书〉جريان بسيار تند آب
【激扬】jīyáng ①(发扬好的，清除坏的) خوب را معرفی کردن و بد را از ميان برداشتن ②(振奋) تشويق کردن، تشجيع کردن، روحيه دادن، روحيه را بالا بردن：～士气
【激涌】jīyǒng شديدا متلاطم شدن
【激越】jīyuè (در مورد صدا، احساسات و...) شديد، بلند و رسا：草原上扬起清亮～的歌声。 سرود های بلند وآشکار پرنيرو در علفزار ها به گوش ميرسيد.
【激增】jīzēng سريع افزايش يافتن، به سرعت افزون شدن：化肥的产量～。 ميزان توليد کود شيميايی سريع افزايش يافت./粮食亩产量从五百斤～到九百斤。 ميزان توليد غلات برای هر «مو» از ۵۰۰ تا ۹۰۰ «جين» افزايش يافته است.
【激浊扬清】jīzhuó-yángqīng خوب را معرفی کردن و بد را از ميان برداشتن
【激子】jīzǐ 〈物〉(فيزيك) محرك

羁 jī ①(马笼头) افسار، عنان، اسب عنان：无～之马 ②(拘束) کنترل کردن، جلو گرفتن، خود داری کردن：放荡不～ گسيخته بی بند وبار، بی قيد وبند ③(停留；使停留) توقف کردن، متوقف ساختن، تأخير کردن：事务～身 از وظايف خود باز ماندن
【羁绊】jībàn 〈书〉يوغ، قيد، بند، زنجير：摆脱帝国主义的～ از يوغ امپرياليسم خلاصی يافتن/冲破旧思想的～ قيدوبند افکار کهنه را درهم شکستن
【羁泊】jībó 〈书〉(در جای بيگانه) ماندن
【羁愁】jīchóu رنج و زجر ناشی از زندگی طولانی در جای بيگانه
【羁缚】jīfù مقيد ساختن
【羁留】jīliú ①(在外地停留) متوقف شدن، توقف داشتن：在穗～三日 مدت سه روز در شهر «گوان جو» توقف داشتن ②(羁押) کسی را تحت نظر داشتن
【羁旅】jīlǚ 〈书〉در محل ناشناخته ای زندگی کردن
【羁囚】jīqiú توقيف کردن، زندانی کردن
【羁束】jīshù 〈书〉مقيد ساختن
【羁押】jīyā 〈书〉کسی را تحت نظر داشتن

jí

及 jí ①(达到) رسيدن، نزديك شدن و پيوستن：目力所～ تا چشم کار می کند/水深～腰 آب تا کمر کسی بالا آمدن/由此～彼，由表～里。 از يك نکته به نکته ديگر رسيدن، از بيرون به درون رسيدن ②(够得上；比得上) در حد توان(کسی)/力所能～ برابری کردن، همسری کردن：这辆自行车不～那辆好。 اين دو چرخه به پای آن دو چرخه نمی رسد.
③(趁着) بموقع، سرموقع، سر وقت：～时 بموقع/～早 هرچه زودتر ④〈连〉[连接并列名词或名词性词组，连接的成分中主要的放在"及"之前]：地里种着小麦，油菜～其他作物。 در مزارع گندم، کلم روغنی ومحصولات ديگر کاشته شده است.
【及第】jídì در امتحانات درباری موفق شدن
【及锋而试】jí fēng ér shì کنايه از با استفاده از فرصت مناسب عمل کردن
【及格】jígé در امتحان موفق شدن：～赛 (قبل از مسابقه رسمی) مسابقه مقدماتی
【及冠】jíguàn (مرد) به سن سالمندی رسيدن
【及笄】jíjī (زن) به سن عروسی رسيدن
【及龄】jílíng به سن لازم رسيدن：～儿童 اطفالی که به سن مدرسه رسيده باشند
【及时】jíshí ①(正赶上时候) به موقع، سر موقع، سروقت، مناسب فصل：～下种 بذر افشاندن بموقع/这场雪很～。 برف بموقع/～雨 باران رحمت، باران بموقع/援兵～赶到。 نيروهای تقويتی ارتش بموقع رسيدند. ②(不拖延) بلافاصله، بدون تأخير：～纠正错误 بلافاصله اشتباهی را تصحيح کردن/～汇报 بدون تأخير گزارش دادن
【及时行乐】jíshí xínglè از زندگی حداکثر استفاده را بردن وعيش ونوش کردن
【及物动词】jíwù dòngcí 〈语〉(دستور) فعل متعدی
【及于】jíyú به (ناحيه ای يا ميزانی) رسيدن
【及早】jízǎo هرچه زودتر، در زودترين موقع：～回头 هرچه زودتر اعمال گذشته را ترك کردن/有病要～治。 اگر بيماريد، هرچه زودتر به دکتر مراجعه کنيد./必须～做好准备。 بايد هرچه زودتر تدارك ديد.
【及至】jízhì 〈连〉تا، تازمانی：～宋代，方有刻本。 تا زمان سلسله «سون» چين کتاب های چاپ چوبی وجود نداشت.

汲 jí (آب) بالا کشيدن：从井里～水 از چاه آب را بالا کشيدن
【汲汲】jíjí 〈书〉مشتاق، آرزومند، متمايل：～于个人名利 دربی شهرت ومنفعت بودن
【汲取】jíqǔ استخراج کردن، بدست آوردن：～力量 نيرو را استخراج کردن

吉 jí ①(吉利) خوش يمن، فرخنده، خجسته، مبارك، سعيد：万事大～。 همه چيز خجسته ومبارك است. ②〈简〉(吉林) نام مخفف استان «جی لين» ③〈姓〉يك نام خانوادگی در چين
【吉卜赛人】Jíbǔsàirén طايفه کولی
【吉布提】Jíbùtí جيبوتی：～人 اهل جيبوتی
【吉旦】jídàn روز ميمون ومبارك
【吉光片羽】jíguāng piàn yǔ قطعه ای از يك عتيقه بسيار گرانبها
【吉利】jílì خوش يمن، فرخنده، خجسته، مبارك
【吉林】Jílín استان «جی لين» چين
【吉普车】jípǔchē جيپ

【吉期】jíqī 〈旧〉روز عروسی
【吉庆】jíqìng خوش بخت، خوش یمن، خجسته، مبارك
【吉日】jírì روز میمون ومبارك
【吉人天相】jí rén tiān xiàng خداوند آدم صالح را نگه می دارد.
【吉他】jítā 〈乐〉گیتار
【吉祥】jíxiáng خوش یمن، خجسته، میمون
【吉星】jíxīng ستاره‌ء بخت
【吉凶】jíxiōng خوشبختی یا بدبختی: ～未卜。 هیچ کس نمی داند چه اتفاقی پیش خواهد آمد. 或 معلوم نیست که سرنوشت هرکس چه خواهد بود
【吉兆】jízhào فال نیك، نشانه‌ء خوب

岌 jí 〈书〉(کوه) بلند، مرتفع، قد کشیده
【岌岌】jíjí 〈书〉بسیار خطرناك، متزلزل، نزدیك به انهدام: ～可危 در ترس و وحشت در خطر قریب الوقوع بودن / ～不可终日 دائمی زندگی کردن

级 jí ①(等级) سطح، درجه، مقام: 大使～会谈 مذاکره در سطح سفیران / 甲～产品 محصول درجه یك / 三～工 کارگر درجه ۳ / 一～战备 آماده باش درجه یك / 七～风 باد به قدرت ۷درجه / 七～地震 زلزله به شدت ۷ واحد / 原子能～ انرژی اتمی / 按质定～ برحسب کیفیت درجه بندی کردن ②(年级) دوره، کلاس: 同～不同班 از یك دوره بودن در کلاسهای مختلف / 七五～大学生 دانشجویان دوره‌ء ۱۹۷۵ / 留～ (شاگردها) در ورود به دوره بالاتر موفق نشدن ③(台阶儿) پله: 石～ پله های سنگی / 拾～而上 از پله ها بالا رفتن ④〈量〉[用于台级、楼梯等] مرحله، قدم، گام: 十几～台阶 یك سلسله پلکان دوازده قدمی / 多～火箭 راکت چندین مرحله ای ⑤〈语〉درجه (دستور): 比较～ درجه‌ء تفضیلی / 最高～ درجه‌ء عالی
【级别】jíbié رتبه، درجه، سطح، مقام: 外交～ سطح دیپلماسی / 工资～ میزان دستمزد
【级差地租】jíchā dìzū بهره‌ء درجه بندی شده‌ء مالکانه از زمین اجاره‌ای
【级间分离】jíjiān fēnlí 〈宇航〉جدایی مرحله‌ای
【级联】jílián 〈电〉سلسله‌ء جریان برق ماشین آلات و باطری های الکتریکی که هرواحد به واحد بعدی نیرو می دهد وآنرا تقویت می کند: ～管 لامپ باین منظور
【级数】jíshù 〈数〉تصاعد (ریاضی): 算术～ تصاعد حسابی / 几何～ تصاعد هندسی / 三角～ تصاعد مثلثی / 调和～ تصاعد تناسبی / 无穷～ تصاعد مسلسل

极 jí ①(顶点) منتها، نقطه، دورترین نقطه، نهایت: 无所不用其～ به منتهای درجه رسیدن، به نهایت رسیدن / 愚蠢之～ بی نهایت احمق بودن ②(两极) قطب: 北(南)～ قطب شمالی(جنوبی) / 正(负)～ قطب مثبت (منفی) ③(尽;达到顶点) به نهایت رسیدن: 尽招摇撞骗之能事 به هر وسیله ممکن دست به حیله گری وکلاه برداری زدن / به هر وسیله ممکن ～ 物～必反。 هر چیز وقتی که به نهایت رسید، به ضد خود تبدیل می شود. ④(最) بی نهایت، فوق العاده، بسیار، بی اندازه: ～为重要 فوق العاده مهم / 高兴～了 بی نهایت خرسند / ～少数 اقلیت مطلق / 给予～大的注意 به چیزی حداکثر توجه را داشتن / 好～了 بسیار خوب
【极板】jíbǎn 〈电〉(برق) قطب الکتریکی بشکل صفحه در بطری
【极地】jídì منطقه‌ء قطبی
【极点】jídiǎn نقطه‌ء انتها، نهایت، آخرین درجه: 感动到了～ به غایت رسیدن بی نهایت متأثر شدن / 蛮横无礼到了～ بی نهایت منطقی و بی شعوری
【极顶】jídǐng ①(山顶) قله‌ء کوه ②(极点) اوج، حدا کثر ③(达到极点的) بی نهایت، فوق العاده
【极度】jídù بی نهایت، به حد غایت رسیده، فوق العاده: ～疲劳 بی نهایت خسته بودن / ～兴奋 فوق العاده هیجان آور بودن / ～愤慨 بسیار خشمگین وغضبناك بودن
【极端】jíduān ①(顶点) حد افراطی، نهایت، غایت: 走～ به غایت رسیدن / 从一个～跳到另一个～ از یك غایت به غایت دیگری پریدن / ～民主化 دموکراسی افراطی / ～路线 خط مشی افراطی / ～个人主义者 طرفداران خود افراطی، ماورای دموکراسی / ～温度 درجه‌ء حرارت بیش از حد لازم / ～主义 پسندی افراطی ②(达到极点的) بی نهایت، بی‌حد، بی غایت: افراط کاری: 对工作～负责任 در کار خود حس مسئولیت فراوان داشتن / ～仇视 دشمنی بسیار شدید از خود نشان دادن / ～困难 فوق العاده مشکل بودن / ～贫困 در فقر محض بودن / ～腐败 بسیار فاسد بودن
【极光】jíguāng 〈天〉شفق قطبی: 北～ شفق شمالی / 南～ شفق جنوبی
【极化】jíhuà 〈物〉قطب پویی، دوقطبی کردن، دارای قطب مثبت ومنفی ساختن: 电～ قطب پویی برقی / 分子～ قطب پویی مولکولی / ～衰减 تضعیف وکاهش قطب پویی
【极乐鸟】jílèniǎo پرنده‌ء بهشت
【极乐世界】jílè shìjiè 〈佛教〉(بودا) سرزمین خالص، بهشت غربی
【极力】jílì منتهای کوشش را بکار بردن، از صرف کوشش مضایقه نکردن: ～避免发生事故 برای اجتناب از بروز حوادث منتهای کوشش را بکار بردن / ～劝阻 برای باز داشتن کسی از کاری تا سرحد توان کوشش کردن / ～吹捧 کسی را تا آسمان ستایش کردن / ～扩大 موضوعی را تاحد اکثر بزرگ کردن / ～缩小 اهمیت موضوعی را به حد اقل رسانیدن
【极量】jíliàng 〈医〉(طب) حد اکثر مقدار دوا
【极目】jímù تا جایی که چشم کار می کند: ～远眺 به مسافت دور چشم انداختن
【极品】jípǐn 〈书〉بالاترین درجه، بهترین درجه: ～绿茶 چای سبز درجه‌ء یك
【极谱】jípǔ 〈物〉(فیزیك) اندازه گیری کمی وکیفی قطب: ～仪 اسباب مخصوص / ～(分析)法 تجزیه‌ء کمی وکیفی قطب / تجزیه‌ء کمی وکیفی قطب
【极其】jíqí 〈副〉بی نهایت، بسیار، فوق العاده: 一项～光荣的

任务 يك وظيفهٔ بسيار افتخار آفرين / 受到～深刻的教育 آموزش بسيار عميقى را پذيرفتن

【极圈】jíquān 〈地〉 دايرهٔ قطبى: 南(北)～ دايرهٔ قطبى جنوب (شمال)

【极权主义】jíquánzhǔyì رژيم استبدادى، رژيم ديكتاتورى

【极盛】jíshèng اوج عظمت، قلهٔ رونق، دورهٔ بزرگى: 在～时期 در اوج... / 在他精力～的时候 موقعى كه نيرو و انرژى او به اوج مى رسد

【极天际地】jítiān-jìdì از بالا به آسمان متصل است واز پائين به زمين ــ كنايه از فوق العاده بزرگ و بلند بودن چيزى

【极为】jíwéi بى نهايت، فوق العاده

【极限】jíxiàn ①(最高的限度) حد اعلى، حد اكثر: 达到～ به حد اكثر رسيدن ②〈数〉 (رياضى) حد اكثر: 负载〈电〉～ (برق) حد اكثر بار گيرى / 压力〈物〉～ (فيزيك) حد اكثر فشار

【极刑】jíxíng كيفر مرگ

【极夜】jíyè شب قطبى

【极右】jíyòu راست گراى افراطى: ～分子 عناصر راست گراى افراطى

【极值】jízhí 〈数〉 (رياضى) حد اكثر ارزش

【极致】jízhì اوج، قله

【极"左"】jízuǒ «چپ» گراى افراطى: ～思潮 روند فكرى«چپ» گراى افراطى

即 jí ①(就) بمجرد، بلا فاصله، فورا، بى درنگ: 闻过～改 بلا فاصله: 闻过～改 اينكه اشتباهات رخ نمايند، آنها را تصحيح كردن / 招之～来 تمام لحظه ها آمادهٔ خدمت بودن ②(就是) يعنى، به معنى...بودن: 春节～农历新年。 عيد بهار نو روز سال قمرى چين است. / 对旧中国的许多大学生来说，毕业～失业。 براى بسيارى از دانشجويان چين قديم، فارغ التحصيل شدن به معنى بيكار شدن بود. / 非此～彼。 بايد يا اين باشد يا آن. ③(目前) اكنون، حالا، در آيندهٔ نزديك: 成功在～。 موفقيت ها در پيش است. ④(即使) با وجود اينكه، اگرچه: ～无他方支援，亦能如期完成任务。 اگرچه ديگران كمك وياری نخواهند كرد، ما بازهم مى توانيم وظيفهٔ خود را بموقع انجام دهيم. ⑤(靠近) نزديك بودن، نزديك آمدن: 可望而不可～。 مى توان ديد ولى نمى توان رسيد. / 若～若离 نه نزديك بودن نه دور، (كسى را) تا فاصله اى نگهداشتن ⑥(就着) بداهة، ارتجالا، فى البداهة: ～席赋诗 بديهه سرايى، بداهة شعر گفتن

【即便】jíbiàn اگرچه، حتى اگر: ～你有理，也不应该发火呀！ حتى اگر حق با شما است، باز هم نبايد عصبانى شويد.

【即或】jíhuò اگرچه، حتى اگر

【即将】jíjiāng بزودى: 水电站～竣工。 نيروگاه آبى بزودى به اتمام خواهد رسيد. / 国庆节～来临。 روز ملى بزودى فرا مى رسد. / 比赛～开始。 مسابقه بزودى شروع خواهد شد. / 胜利～到来。 پيروزى بزودى بچنگ خواهد آمد.

【即景】jíjǐng 〈书〉 (در مورد آثار ادبى يا هنرى) از آنچه كسى ديده الهام گرفتن: ～诗 شعر فى البداهة، بديهه سرايى

【即景生情】jíjǐng shēng qíng تحريك شدن عواطف بيا مشاهدهٔ منظره اى

【即刻】jíkè بلافاصله، فورا، بى درنگ، دفعتا: ～出发 فورا حركت كردن

【即令】jílìng اگرچه، حتى اگر

【即期】jíqī 〈经〉 (اقتصاد) آنى، فى المجلس، نقد: ～汇票 حوالهٔ نقدى / ～付现 پرداخت نقدى / ～汇价 نرخ ارز نقدى

【即日】jírì 〈书〉①(当天) همين روز، همان روز: 本条件自～起施行。 اين مقررات از همين امروز به اجرا در مى آيد. ②(不日) چند روز بعد: 本片～放映。 اين فيلم چند روز بعد نشان داده خواهد شد.

【即如】jírú هما نطور كه...

【即若】jíruò 〈书〉 اگرچه، حتى اگر

【即时】jíshí بلافاصله، بى درنگ، فورا: ～速度 سرعت آنى

【即使】jíshǐ حتى، اگرچه، با وجود اينكه، حتى اگر: 我们的工作得到了很大的成绩，也不能骄傲自满。 حتى اگر در كار مان به پيروزى هاى بزرگى دست يابيم، هرگز دليل نمى شود كه بخود مغرور شويم. / 问题很简单，～小孩也能懂得。 مسئله خيلى ساده است، حتى يك بچه هم مى تواند به آن پى ببرد.

【即世】jíshì 〈书〉 درگذشتن

【即位】jíwèi بر مسند پادشاهى نشستن

【即席】jíxí 〈书〉①(当场) فى البداهة، ارتجالى، بداهة، ارتجالا: ～讲话 نطقى ارتجالى ايراد كردن، ارتجالا سخنرانى كردن ②(入席) بر سفرهٔ مهمانى نشستن

【即行】jíxíng فورا عملى يا اجرا كردن

【即兴】jíxìng فى البداهة، ارتجالى: ～诗 شعر ارتجالى / ～之作 تصنيف بالبداهة / ～曲 اثرى از روى بديهه گويى

【即以其人之道，还治其人之身】jí yǐ qí rén zhī dào, huán zhì qi rén zhī shēn با كسى معامله به مثل كردن

亟 jí 〈书〉 بفوريت، مشتاقانه، با آرزوى شديد: ～盼 مشتاقانه اميد داشتن / ～欲 شديدا آرزومند بودن / ～待解决的重大问题 مسايل مهمى كه حل فورى آنها را ايجاب مى كنند / ～须纠正。 بايد بفوريت تصحيح شود.

另见 qì

佶 jí 〈书〉 نيرومند، ستبر، قوى هيكل

【佶屈聱牙】jíqū áoyá پراز كلمات مشكل با تلفظ دشوار

急 jí ①(忙) بى صبر و حوصله، عجول، مشتاق: ～着要出发 براى حركت بى صبرو حوصله بودن / 用不着～，时间还早得很。 عجله نكنيد، هنوز خيلى زود است. ②(使着急) كسى را نگران كردن، كسى را مضطرب ساختن: 老不下雨，实在～人。 مدتى است كه باران نباريده است و اين خيلى نگران كننده است. / 你怎么来得这么晚，真把人～死啦！ چرا اينقدر دير كرديد، ما براى شما بسيار نگران بوديم. ③(急躁；易怒) آزرده، عصبانى، رنجيده: 我没想到他真～了。 تصور نمى كردم كه او عصبانى شده باشد. ④(急促) سريع، تند، شديد: 水流很～。 جريان آب تند و شديد است. / 他走得很～。 او سريع راه مى رود. ⑤(急迫) فورى، مبرم: ～事 / ～转弯 سريع پيچ خوردن

موضوع فوق العاده 事情很～，必须立即处理。/كار فوری
كار(紧急的事情)⑥ومبرم است، باید فورا دست به كار شد.
فوریت (كاری)～应:فوق العاده وغیر منتظره، كار فوری، فوریت
موضوع فوری روز، وظیفهٔ فوری ～当务之/ را برطرف كردن
人之难～:در كمك كردن مشتاق بودن(赶快帮助)⑦كنونی
～国家之所～/ مشتاق بودن برای كمك كردن به نیازمندان
دلسوزی در تأمین نیازمندی كشور

【急案】jí'àn پروندهٔ فوری

【急板】jíbǎn 〈乐〉"Presto" نوعی آهنگ بنام

【急暴】jíbào بی حوصله وشتابزده

【急病】jíbìng بیماری حاد

【急不可待】jí bùkě dài در انتظار بی صبر و حوصله بودن، بی نهایت مشتاق بودن

【急步】jíbù گام های تند وسریع

【急匆匆】jícōngcōng شتابزده

【急促】jícù ①(快而短促)سریع وكوتاه، شتاب زده: ～的脚步声 صدای گام های شتاب زده/～的枪声 شلیك سریع تیر/呼吸～ سریع نفس كشیدن/脉搏～ نبض كوتاه وسریع داشتن ②(短促)كم، تنگ (وقت): 时间很～，不要再犹豫了。وقت بسیار تنگ است، تردید نكنید!/期限～ تنگ بودن وقت معین (برای انجام كاری)

【急电】jídiàn تلگراف فوری

【急风暴雨】jífēng-bàoyǔ طوفان شدید، باد وباران شدید: 经过～的考验 از بوتهٔ آزمایش های شدید سربلند بیرون آمدن

【急腹症】jífùzhèng 〈医〉بیماری درد شدید شكم

【急公好义】jígōng-hàoyì دلسوز برای خیر عامه

【急功近利】jígōng-jìnlì مشتاق موفقیت های فوری ومنافع آنی

【急煎煎】jíjiānjiān نگران، مضطرب

【急件】jíjiàn سندی كه باید فورا ارسال شود، سند فوری، مراسلات فوری

【急进】jíjìn ①(激进)رادیكال: ～派 فرقهٔ رادیكال ها، تندرویان ②(迅速前进)سریع پیشرفت كردن

【急惊风】jíjīngfēng 〈中医〉تشنج حاد اطفال (طب چینی)

【急救】jíjiù درمان فوری، معالجهٔ فوری: ～包 كیسهٔ پزشكی برای مرهم گذاری وزخم بندی فوری/～品 لوازم معالجهٔ فوری/～药品 داروهای معالجهٔ فوری/～人员 پرسنل معالجهٔ فوری/～站 ایستگاه معالجهٔ فوری/～药箱 جعبهٔ پزشكی برای معالجهٔ فوری

【急就章】jíjiùzhāng مقاله ای كه با عجله نوشته میشود، مقالهٔ سردستی

【急剧】jíjù سریع و شدید، ناگهانی، تند: ～的变化 تغییر سریع وشدید/～上升 صعود سریع/～下降 تنزل ناگهانی/～转折 چرخش ناگهانی

【急遽】jíjù سریع وشدید، ناگهانی، تند

【急溜溜】jíliūliū باشتاب، باعجله

【急流】jíliú ①(流得很急的水)جویبار تند، جریان تند و شدید آب: 闯过～险滩 بسرعت از جویبار های تند وپایاب های كم عمق گذشتن ②〈气〉بادی با سرعت در حدود ۲۵۰ میل در ساعت

【急流勇进】jíliú yǒngjìn برخلاف جریان شدید آب پیشروی كردن، علیرغم فشار مشكلات به پیش رفتن

【急流勇退】jíliú yǒng tuì با ارادهٔ استوار در اوج مقام سیاسی باز نشسته شدن

【急脉缓灸】jímài huǎnjiǔ كنایه از باشیوهٔ نرم با امرفوری برخورد كردن

【急忙】jímáng باعجله، با شتاب: 他总是急急忙忙的。او همیشه عجله می كند./她～背起药箱，朝病人家里跑去。او با عجله جعبهٔ پزشكی خود را به دوش انداخت و بسوی خانهٔ بیمار دوید.

【急难】jínàn 〈书〉①(危急患难)بدبختی، خطر بزرگ ②(热心帮人摆脱患难)برای كمك كردن به كسی كه گرفتار مشكل بزرگی شده است دلسوز بودن

【急迫】jípò فوری، مبرم، لازم الاجرا: 这是当前最～的任务。در حال حاضر این مبرم ترین وظیفه به حساب می آید./事情很～，得赶快处理。این موضوع فوریت دارد و باید هرچه زودتر كاری انجام داد.

【急起直追】jíqǐ-zhízhuī برای رسیدن به هدفی خود را بحركت واداشتن

【急切】jíqiè ①(迫切)مشتاق، بی صبروحوصله: 用～的目光注视着 به كسی یا چیزی مشتاقانه نگریستن/～地盼望 بی صبر و حوصله انتظار چیزی را داشتن ②(仓猝)با عجله، با شتاب: ～难办 مشكل بودن انجام كاری با عجله/～间找不着适当的人。یافتن آدمی مناسب در آن فرصت كوتاه ممكن نبود.

【急如星火】jí rú xīnghuǒ بی نهایت فوری، بی اندازه مبرم: 灾区需用医药，～。كمك پزشكی باید بفوریت به مناطق آفت زده فرستاده شود.

【急三火四】jí sān huǒ sì 〈方〉بسیار شتابزده

【急刹车】jíshāchē با سرعت و عجله ترمز كردن، به چیزی ایست دادن

【急射】jíshè 〈军〉آتش سریع (گلوله)، تیراندازی سریع

【急速】jísù بسیار سریع، با سرعت زیاد، بسیار تند: 汽车～地向前飞奔。ماشین با سرعت زیاد پیش می راند./他的病情～恶化。حالش ناگهان خراب شد./请您～回来。لطفا زود برگردید.

【急湍】jítuān جریان تندوسریع آب

【急弯】jíwān پیچ تند: 拐个～ تند پیچیدن/前有～，行车小心! یك پیچ تند در سر راه است.با احتیاط برانید!

【急务】jíwù وظیفهٔ فوری: 当前～ وظیفهٔ فوری كنونی/有～在身 وظیفهٔ آنی در دست داشتن

【急先锋】jíxiānfēng ①(积极带头者)پیشتاز جسور ②(打头阵的人)جلو دار(در كاری یا نبردی)

【急行军】jíxíngjūn راه پیمایی سریع: 部队～，一夜走了一百里。واحد های ارتش به راه پیمایی سریع پرداختند وشبی پنجاه كیلومتر را طی كردند.

【急性】jíxìng 〈医〉حاد: ～阑尾炎 آپاندیس حاد/～传染病 بیماری مسری حاد

【急性病】jíxìngbìng ①〈医〉(急病) مرض حاد ②(急于求成,不顾实际的毛病) شتابزدگی و بی ملاحظگی：犯~ دچار شتابزدگی و بی ملاحظگی شدن

【急性子】jíxìngzi ①(急躁) تند خو، شتابزده ②(性急的人) آدم تندخو، آدم شتابزده

【急需】jíxū احتیاج مبرم داشتن：~帮助 احتیاج مبرم به کمك/提供~的资金 وجوه مورد نیاز مبرم را تأمین کردن/以应~ نیازمندی مبرم را برآورده ساختن

【急眼】jíyǎn ①(发火) عصبانی شدن ②(着急) عجله کردن ③(紧急) فوری، مبرم

【急要】jíyào فوری

【急用】jíyòng نیاز فوری، نیاز مبرم：节约储蓄,以备~ برای روز مبادا در خرج صرفه جویی کردن/请把材料赶紧送来,有~。 خوا هشمند است مدارك را فورا بفرستید زیرا ما به آنها نیاز مبرم داریم.

【急于】jíyú مشتاق، ناشکیبا، بی صبر وحوصله：~完成任务 مشتاق انجام وظیفه بودن/~表态 در اظهار موضع خود ناشکیبا بودن/~求成 بیش از حد مشتاق تحصیل نتایج سریع بودن/没准备好,就不要~开会。 تاآمادگی نداشته باشید، تشکیل جلسه ندهید.

【急躁】jízào ①(情绪激动不安) آتشی وبی قرار، تند مزاج：一听说事情弄糟了,他立刻就~起来了。 وقتی شنید که کارها درهم وبرهم است، فورا آتشی شد./性情~ تند مزاج ②(急于求成) شتابزده وبی ملاحظه：防止~情绪 از شتابزدگی و بی ملاحظگی بر حذر بودن/产生~情绪 بی صبر وحوصله شدن

【急诊】jízhěn ویزیت فوری：~病人 بیمار برای ویزیت فوری/~室 اطاق عمومی بیماران بستری برای ویزیت فوری

【急智】jízhì تیزهوشی، تیزی فکر

【急中生智】jí zhōng shēng zhì در وضع نامساعد وحالت اضطراری فکر چاره ای کردن

【急转直下】jí zhuǎn zhí xià (جریان رویداد ها) چرخش ناگهانی یافتن وسپس پیشرفت سریع کردن

疾 jí ①(疾病) بیماری، مرض، ناخوشی：痼~ بیماری مزمن/眼~ مرض چشم ②(痛苦) درد، رنج، اشکال：~苦 رنج ها، سختی ها ③(痛恨) دشمنی کردن، خصومت ورزیدن：~恶如仇 از بدی مانند دشمن خود نفرت داشتن ④(快) سریع، زود：~走 سریع راه رفتن/~驰 بسرعت گذشتن

【疾病】jíbìng بیماری، مرض：防治~ از بروز بیماری جلو گیری کردن وآنرا معالجه نمودن

【疾驰】jíchí سریع حرکت کردن، سریع دویدن

【疾风】jífēng ①(猛烈的风) باد شدید، تند باد：~扫落叶 بادی با سرعت تند برگ های پژمرده را با خود می برد. ②〈气〉باد ۷ درجه

【疾风劲草】jífēng jìngcǎo استقامت علف در برابر تند باد سنجیده می شود ـــ یعنی شخصیت و استقامت هر کس با قرار گرفتنش در بحران شناخته می شود. 又作"疾风知劲草"

【疾进】jíjìn (واحد نظامی) بسرعت راه پیمایی کردن

【疾苦】jíkǔ سختی ها، رنج ها：他总是把群众的~挂在心上。 او همواره سختی ورنج توده های مردم را در دل خود نگه می دارد.

【疾忙】jímáng با عجله

【疾趋】jíqū 〈书〉سریع راه رفتن

【疾首蹙额】jíshǒu-cù'é دارای سر پر درد و ابروهای درهم کشیده ـــ یعنی دارای نفرت و انزجار

【疾书】jíshū سریع نوشتن

【疾速】jísù بسرعت، سریع

【疾恶】jíwù بسیار منفور بودن

【疾行】jíxíng بسرعت راه رفتن

【疾言厉色】jíyán lìsè کلمه های تند ونگاه های خشن

【疾疫】jíyì 〈书〉بیماری سرایت کننده

【疾走】jízǒu سریع راه رفتن

脊 jí

另见 jǐ

【脊梁】jíliáng پشت (بدن انسان)

【脊梁骨】jílianggǔ تیره ٔ پشت، ستون فقرات：断了~的癞皮狗 سگ گر و کمر شکسته (یك اصطلاح توهین آمیز برای خائن، مرتد وغیره)

【脊檩】jílǐn 〈建〉بلند ترین تیر روی سقف اطاق

【脊瘦】jíshòu ①(身体瘦弱) لاغر وضعیف ②(土地)(زمین) بی حاصل

【脊瓦】jíwǎ نوعی سفال کاشی شیروانی

棘 jí 〈植〉درخت عناب ترش، بوته های خار

【棘刺】jícì خار گیاهان یا جانوران، خار خار پشت کوهی

【棘轮】jílún 〈机〉چرخ دنده ٔ متحرك، چرخ دندانه دار متحرك

【棘皮动物】jípí dòngwù خار پوست، از نوع خار پوستان

【棘手】jíshǒu دشوار، آزاردهنده، پرزحمت：~的问题 مسئله دردسر دهنده/这件事情很~。 این امر دشوار و پرزحمت است.

【棘爪】jízhuǎ 〈机〉گیره(ماشین)

殛 jí 〈书〉کشتن：雷~ بوسیله آذرخش کشته شدن

集 jí ①(聚集;集合) جمع کردن، گردهم جمع کردن：搜~材料 مدارك را جمع کردن/门口聚~了一大堆人。 جلوی درگاه یك دسته از مردم جمع شده اند. ②(集市) به بازار رفتن ③(集子) دیوان، منتخبات، کلکسیون：诗~ دیوان شعر/画~ البوم نقاشی ④(书籍、影片的一部分) مجلد، بخش، حصه：这些文章分三~出版。 این مقاله ها در سه مجلد چاپ خواهند شد./这部影片分上、下两~。 این فیلم دو بخش دارد.

【集材】jícái 〈林〉بیرون آوردن کنده های درخت (از جنگل)：~道 مسیر بیرون آوردن کنده های درخت/索道~ بیرون آوردن کنده های درخت توسط کابل

【集尘器】jíchénqì 〈机〉ماشین گردگیری

【集成电路】jíchéng diànlù 〈电子〉آی سی، مدار پیوسته：~

ترانزیستور مدار پیوسته، ترانزیستور آی سی 晶体管

【集大成】jí dàchéng متمرکز بیانگر همه جانبه چیزی بودن، کردن: 他是这一学派思想的～者。 او چکیده اندیشه این مکتب را بیان کرده است.

【集电极】jídiànjí 〈电子〉 قطب الکتریکی در لامپ سه قطبی

【集管】jíguǎn 〈机〉 لوله انتقال آب یا بخار

【集合】jíhé ①(聚在一起) جمع شدن، جمع کردن، فرا خواندن، احضار کردن: ～地点 محل جمع شدن، وعده گاه، پاتوق، میعادگاه / ～号 شیپور جمع / ～! (口令) جمع شوید! / 命令全排战士～。 به سربازان دسته فرمان بده تا جمع شوند. / 民兵～好了。 چریک‌ها صف کشیده اند. ② 〈数〉 (ریاضی) جمع

【集合名词】jíhé míngcí 〈语〉 اسم جمع

【集合体】jíhétǐ 〈矿〉 (معدن) جسم بهم پیوسته

【集会】jíhuì مجلس، میتینگ، گردهم آیی: ～结社自由 آزادی میتینگ صنفی را برگزار / 举行～ تشکیل مجلس واتحادیه کردن

【集结】jíjié جمع کردن، متمرکز کردن، گرد آوردن: ～地域〈军〉 ناحیه تجمع واحد های ارتش / 军队～ نیروهای ارتش را متمرکز کردن / ～力量 نیرو وقدرت را گرد آوردن / ～待命 جمع آمدن ومنتظر فرمان بودن

【集锦】jíjǐn کلکسیون نمونه های منتخب: 儿童画～ نمونه های برجسته ومنتخب از نقاشی کودکان

【集居】jíjū بطور متراکم زندگی کردن

【集句】jíjù قطعه شعری متشکل از بیت های شاعران مختلف

【集聚】jíjù جمع کردن، فراهم آوردن، متمرکز کردن

【集刊】jíkān رساله های علمی جمع آوری شده (از یك انجمن آکادمیك)

【集流环】jíliúhuán 〈电〉 (دینام موتور) یکی از دو یا چند حلقه متحرك هادی برق، حلقه سایشی

【集拢】jílǒng جمع شدن

【集纳】jínà جمع کردن ودسته بدی کردن

【集权】jíquán تمرکز قدرت دولت: 中央～的封建帝国 یك امپراطوری فتودالی باقدرت متمرکز

【集群】jíqún دسته به دسته (به صورت یك واحد)

【集日】jírì روز بازار، بازار روز

【集散】jísàn (اجناس یا مسافران) متمرکز ومتفرق شدن

【集散地】jísàndì مرکز پخش، مرکز تهیه وتوزیع

【集市】jíshì بازار، بازار مکاره روستایی: ～贸易 دادوستد بازاری

【集水】jíshuǐ 〈水〉 جمع شدن آب، تجمع آب: ～面积 ناحیه تجمع آب، حوضه آبریز

【集思广益】jísī-guǎngyì افکار خرد مندانه مردم را جمع کردن واز آن استفاده نمودن

【集体】jítǐ جمع، دسته: ～智慧 عقل وخرد دستجمعی / 一个战斗的～ یك جمع مبارز / ～观念 روحیه دستجمعی / ～经济 اقتصاد دستجمعی / ～领导 رهبری دستجمعی / ～农庄 کالخوز / ～生产劳动 کار تولیدی دستجمعی / ～宿舍 خوابگاه / ～所有制 مالکیت دستجمعی / ～舞 رقص دستجمعی

【集体化】jítǐhuà اشتراکی کردن: 农业～ اشتراکی کردن کشاورزی / 走～的道路 در راه اشتراکی کردن گام برداشتن

【集体主义】jítǐ zhǔyì اصول اشتراکی در زندگی: 培养～精神 روحیه اصول اشتراکی را پرورش دادن

【集团】jítuán گروه، دسته، بلوك، دارودسته: 军事～ بلوك نظامی / 垄断资本～ دارودسته سرمایه انحصاری / 流氓～ دارودسته اوباش / 七十七国～ بلوك کشور های هفتاد وهفت گانه / 统治～ دسته رهبری کننده / 小～ دسته کوچك / 军～ ارتش ها (واحد نظامی)

【集训】jíxùn برای تعلیم جمع شدن، برای تربیت پذیری گرد آمدن: 队～ تیم ورزشکاران برای تعلیم یافتن

【集腋成裘】jí yè chéng qiú از تکه های پوست روباه وقتیکه بهم دوخته می شود خرقه درست می کنند ــ یعنی اندك اندك بهم شود بسیار

【集邮】jíyóu تمبر جمع کردن: ～簿 البوم تمبر / ～者 جمع آورنده تمبر

【集约】jíyuē 〈农〉 کشاورزی متمرکز: ～经营 به کشاورزی متمرکز پرداختن

【集运】jíyùn حمل ونقل متمرکز: 木材～ الوار را یکجا حمل ونقل کردن

【集镇】jízhèn شهرك، شهر کوچك

【集中】jízhōng تمرکز، جمع آوری کردن، گرد آوردن: ～精力 تمرکز نیرو و انرژی / ～火力 آتش گلوله را (روی نشانه ای) / ～目标 توجه را به همان نشانه معطوف داشتن / ～注意力 توجه را متمرکز کردن / ～大量财富 گرد آمدن اموال بسیار / ～群众的智慧 افکار خردمندانه توده های مردم را باهم جمع کردن / 思想不～ پرت بودن حواس / ～管理 بطور متمرکز اداره کردن / ～轰炸 بمباران متمرکز(بر یك یا چند نقطه) / ～营 باز داشتگاه زندانیان سیاسی یا اسرای جنگی

【集装箱】jízhuāngxiāng 〈交〉 کانتینر: ～船 کشتی کانتینر / ～运输 حمل ونقل توسط کانتینر / ～化 کانتینریزاسیون

【集注】jízhù ①(集中) متمرکز کردن: 代表们的眼光都～在大会主席台上。 نگاه نمایندگان روی سکوی رئیس کنفرانس متمرکز شده بود. ②(集解) حاشیه های مستخرج از چند منبع: ～本 نسخه دارای حاشیه های مستخرج از چند منبع

【集资】jízī پول هارا جمع آوردن، وجوه را متمرکز کردن

【集子】jízi منتخبات، برگزیده ها

【集总】jízǒng 〈电〉 فشرده: ～电容 ظرفیت الکتریکی فشرده، مقاومت ظرفیتی فشرده

楫 jí 〈书〉 پاروی قایق

戢 jí 〈书〉 پنهان کردن، مخفی کردن، جلو چیزی را گرفتن: ～翼 (پرنده) بال های خود را پنهان کردن / ～怒 جلوی خشم را گرفتن

辑 jí ①(编辑) ویراستاری کردن، تنظیم کردن، ادیت کردن: 编～ ویراستاری کردن، تنظیم کردن، ادیت کردن ②(部分) بخش، جلد، قسمت: 新闻简报第一～ فیلم اخبار روز شماره ۱

【辑录】jílù تدوین کردن، تألیف کردن
【辑要】jíyào خلاصه، مختصر
【辑印】jíyìn متون یا آثار پراکنده را ویراستاری وچاپ کردن

蒺 jí

【蒺藜】jílí 〈植〉"Puncture vine" نوعی گیاه بنام

嫉 jí

①(忌妒) حسود بودن، حسد بردن، غبطه خوردن ②(憎恨) دشمنی کردن، تنفر داشتن
【嫉妒】jídù حسادت ورزیدن، حسود بودن، حسد بردن
【嫉恨】jíhèn حسادت ورزیدن و دشمنی کردن
【嫉视】jíshì بانفرت برخورد کردن
【嫉贤妒能】jíxián dùnéng نسبت به اشخاص دانا ومستعد حسادت ورزیدن
【嫉羡】jíxiàn هم حسد بردن وهم غبطه خوردن

瘠 jí

〈书〉①(身体)瘦弱 لاغر، نحیف وضعیف ②(瘠薄) خاك بی حاصل 土 ~:بی ثمر، بی حاصل
【瘠薄】jíbó زمین بی حاصل 的山坡地 ~:بی ثمر، بی حاصل در دامنهٔ کوه

鹡 jí

【鹡鸰】jí líng "Wagtail" نوعی پرنده بنام

藉 jí

①见"狼藉"lángjí ②(Jí)〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

籍 jí

①(书籍) کتاب های قدیمی ~ 古:کتاب، جزوه ②(登记) دفتر ثبت نام ~ 户:ثبت نام کردن، نام نویسی کردن سرزمین ~ 祖:زادگاه، محل تولد، مولد (籍贯)③ اعضای خانواده ④(组织隶属关系)(سازمانی) عضویت: 党 ~ نیاکان کسی تابعیت ~ 国/ عضویت حزب
【籍贯】jíguàn زادگاه، محل تولد، مولد
【籍没】jímò 〈书〉(اموال کسی را) ثبت و مصادره کردن

jǐ

几 jǐ

①(询问数目) چند نفر ?来了 ~ 个人:چند، چقدر نمره؟ ?~点钟了? حالا چه ساعتی است؟ / 你 ~ 号 ?آمدند/ ②(好几个) شما چند است؟ ,چندتا:تعداد چند، 说 ~ 句话 بسته ها، دهها، 十 ~ /چند روز بعد 过 ~ 天 /چند کلمه گفتن ~ 万万 /جین ها ~ 十 / چند صد میلیون، صد ها میلیون 岁 /بیست وچند نفر 二十 ~ 个人 / چهارده پانزده ساله 相差无 ~ اختلاف جزئی
另见 jī
【几曾】jǐcéng هرگز نه(در جملهٔ استفهامی)
【几分】jǐfēn قدری مست 有 ~ 醉意:مقداری، یك خرده، قدری در 让他 ~ /یك خرده اورا راضی کردن/他说的有 ~ 道理。 در 对他的意图我有 ~ 怀疑。/گفته اش یك چیزی هست. بارهٔ قصدش قدری مشکوك هستم.
【几何】jǐhé ①〈书〉(多少) چقدر، چند ②(数) هندسه: ~ 级数 اشکال هندسی 图形 ~/تصاعد هندسی
【几何学】jǐhéxué 〈数〉 هندسه: 解析 ~ هندسهٔ تحلیلی/立体 ~ هندسهٔ مسطحه 平面 ~/ هندسهٔ مجسمه
【几经】jǐjīng چندین بار 变换 ~:چندین بار تعویض کردن
【几内亚】Jīnèiyà گینه 人 ~:گینه ای، اهل گینه
【几内亚比绍】Jīnèiyà Bǐshào گینهٔ بی سائو
【几儿】jǐr چه روزی: 你 ~ 来的? شماکی آمدید؟ /今儿是 ~ ? امروز چه روزی است؟
【几时】jǐshí چه وقت، کی: 你们 ~ 走? شما کی از اینجا می روید؟/ 不知 ~ 进来个人。 معلوم نیست چه وقت کسی وارد شد.
【几许】jǐxǔ 〈书〉 چند، چقدر: 不知 ~。 معلوم نیست چقدر؟

己 jǐ

①(自己) شخصی: خود، خودم، 舍 ~ 为公 برای منافع عام کاری کردن/ 引为 ~ 任 (کاری را) وظیفهٔ خود دانستن/ 各抒 ~ 见。 هرکس نظر خودرا اظهار می‌کند. ②(天干的第六位) مقام ششم از ساقه های آسمانی دهگانه
【己方】jǐfāng جانب خود
【己所不欲,勿施于人】jǐ suǒ bù yù, wù shī yú rén آنچه به خود نمی پسندی به دیگری روا مدار.
【己见】jǐjiàn نظر خود

纪 Jǐ

〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 jì

虮 jǐ

【虮子】jǐzi تخم شپش، رشك

济 jǐ

另见 Jì
【济楚】jǐchǔ 〈书〉 (لباس) فاخر و منظم
【济济】jǐjǐ تعداد زیاد، بی شمار، بسیار (مردم): 人才 ~ ~一堂 تعداد زیادی از مردم لایق و بااستعداد زیر یك بام جمع شدن
【济南】Jǐnán «جی نان» (نام یکی از شهرهای چین)

挤 jǐ

①(用压力使从孔隙里出来) چکاندن، فشردن، 柠檬汁 ~:آب میوه را گرفتن آب لیمو گرفتن/ 把水 ~ 掉 آب را با چکاندن/ ~ 时间 وقت پیدا کردن، فرصت یافتن ②(排开) زور خود را جلو انداختن، تنه زدن، هل دادن: 从人群里 ~ 过去 با زور خود را در ازدحام با زور راه خود را باز کردن/ ~ 进去 داخل کردن/ 别 ~! فشار ندهید. / 人们互相 ~ 来 ~ 去。 مردم به یکدیگر تنه می زدند. ③(紧靠在一起) بزور چپاندن، بزور جادادن، انباشتن: ~ 做一团 سخت بهم فشار آوردن/ 小屋 ~ 不下那么多人。 در آن اطاق مشکل می توان اینهمه آدم را کوچك جاداد./ 礼堂已经 ~ 满了。 سالن مجلس از جمعیت پرشده بود.
【挤兑】jǐduì دویدن بسوی بانك(برای گرفتن پول نقدی در چین قدیم)
【挤咕】jǐgu 〈方〉 چشمك زدن، باچشم اشاره کردن: 我朝他 ~ 眼儿,叫他别开腔。 من با چشم اشاره کردم که ساکت بماند.
【挤挤插插】jǐjichāchā 〈方〉 بهم بسیار شلوغ، با ازدحام، بهم

فشرده

【挤眉弄眼】jǐméi-nòngyǎn چشمك زدن

【挤奶】jǐnǎi ماشین شیر دوش 机~ : شیر دوشیدن

【挤牙膏】jǐyágāo بزور خمیر دندان را از لوله در آوردن — یعنی کسی راذره ذره به گفتن حقیقت مجبور کردن

【挤轧】jǐyà به مشاجره وکشمکش درونی سرگرم بودن

【挤眼】jǐyǎn چشمك زدن

给 jǐ ①(供给) تأمین کردن، تهیه کردن، عرضه داشتن: 这支部队粮食全部自~。 این واحد ارتش از حیث غله خودکفائی می کند. ②(富裕充足) فراوان، وافر، غنی، مرفه: 家~户足。 همهٔ خانواده ها مرفه وغنی هستند.

另见 gěi

【给付】jǐfù پرداختن مبلغی

【给水】jǐshuǐ ①〈建〉 آب رسانی؛ 工程~ مهندسی تأمین آب/ ②〈机〉 آب دادن، آب رساندن؛ 器〈机〉~ دستگاه آب رسان/ 锅炉~ آب جوش رساندن توسط دیگ بخار/ 管~ لولهٔ آب

【给养】jǐyǎng غذا و خواربار، آذوقه (برای ارتش): 充足~ فراوان بودن غذا و خواربار/ 不足~ کم بودن غذا وخواربار

【给予】jǐyǔ 〈书〉 دادن، تحویل دادن: 支持~ پشتیبانی کردن/ 帮助~ کمك دادن/ 正式承认~ برسمیت شناختن/ 很高的评价~ ارزش عالی قائل شدن، بسیار قدردانی کردن/ 同情~ از خود همدردی نشان دادن/ 适当的纪律处分~ مجازات انضباطی مناسب کردن/ 有力的打击~ ضربهٔ محکمی زدن

脊 jǐ ①(脊骨) تیرهٔ پشت، ستون فقرات ②(物体上形似脊骨部分) قسمت برآمدهٔ استخوان پشت: 山~ پشتهٔ کوه/ 屋~ برآمدگی پشت بام، لبهٔ پشت بام

另见 jí

【脊背】jǐbèi پشت(انسان یا مهره داران)

【脊鳍】jǐqí 〈动〉 پرهٔ پشتی ماهی

【脊神经】jǐshénjīng عصب تیرهٔ پشت

【脊髓】jǐsuǐ رباط فقرات: 灰质炎~ (طب) بیماری بولیومیلیت/ 炎~ (طب) بیماری میلیت

【脊索】jǐsuǒ 〈动〉 محور غضروفی که اساس پشت جانوران حیواناتی که دارای ستون فقرات وانسان را تشکیل می دهد: 动物~ که حداقل در یك مرحلهٔ زندگی دارای تیرهٔ پشت هستند

【脊柱】jǐzhù ستون فقرات، تیرهٔ پشت

【脊椎】jǐzhuī مهره، فقره: 动物~ مهره داران

戟 jǐ تبر زین

麂 jǐ گوزن کوچك آسیا

【麂皮】jǐpí چرم بسیار نازك پوست گوزن کوچك آسیا

jì

计 jì ①(计算) شمردن، حساب کردن، تخمین زدن: 不~其数 بی شمار، غیرقابل حساب/ 数以万~ بالغ بر دهها هزار/ 工作不~时间 اضافه بر ساعت های مقرر کار کردن و بدان اهمیت ندادن/ 不~报酬 به دستمزد بی توجه بودن/ 大小拖拉机~二十台。 تراکتورها، از بزرگ وکوچك بیست دستگاه شده است. ②(测量仪器) وسیلهٔ اندازه گیری: 温度~ گرماسنج/ 雨量~ باران سنج ③(主意;策略) تدبیر جنگی، حیلهٔ جنگی، خدعه: 中~ به دام افتادن/ 退敌之~ تدبیر برای راندن دشمن/ 缓兵之~ تاکتیك گرداندن کارها، تاکتیك دفع الوقت/ 眉头一皱,~上心来。 ابرو جمع کردن و تدبیری به خاطر آوردن ④(计划) نقشه کشیدن، برنامه ریختن: 作归~ نقشه برای رفتن به خانه/ 为长远~ از دید دراز مدت ⑤(Jì)〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【计策】jìcè تدبیر، نقشه

【计程仪】jìchéngyí 〈航海〉 سرعت سنج کشتی

【计出万全】jì chū wàn quán کنایه از برنامه بسیار دقیق وقابل اجراو بی‌عیب

【计划】jìhuà ①(规划) نقشه، برنامه، طرح، پروزه: 切实可行的~ نقشهٔ عملی/ 宏伟的~ پروژهٔ بزرگ/ 河流开发~ برنامهٔ گسترش دادن رودخانه/ 有~地进行 پیشرفت متناسب ②(做计划) نقشه کشیدن، برنامه ریختن: ~好了再动手干。 وطبق برنامه قبل از شروع کار خوب نقشه بکشید./ 我们~下周出发。 ما در نظر داریم درهفتهٔ آینده حرکت کنیم. ④(按计划) بر طبق برنامه: 供应~ عرضه برطبق برنامه/ 生产~ تولید برنامه ریزی شده، تولید برطبق برنامه

【计划经济】jìhuà jīngjì اقتصاد برنامه یی، اقتصاد طبق برنامه

【计划性】jìhuàxìng جنبهٔ برنامه ریزی، سیستم برنامه ریزی شده

【计划指标】jìhuà zhǐbiāo سهمیه بر طبق برنامه

【计件】jìjiàn برحسب عدد های کار محاسبه کردن: 工资~ کار روز مزدی/ 工作~ دستمزد برحسب واحد کار

【计较】jìjiào ①(计算比较) ایراد گرفتن، به چیزهای جزیی اهمیت دادن: 小事~ به کارهای جزیی توجه زیاد معطوف داشتن/ 他不~个人得失。 او به سود وزیان شخصی اهمیت نمی دهد. ②(争论) نزاع کردن، بحث ومشاجره کردن: 我不同你~,等你气平了再说。 فعلا با شما بحث ومشاجره نمی کنم.وقتیکه آرام شوید، با شما صحبت خواهم کرد. ③(考虑) مورد تأمل قرار دادن، در نظر گرفتن: 先安排一周的活儿,以后再作~。 ابتدا کار یك هفته را تدارك خواهیم دید وسپس دربارهٔ باقی ماندهٔ کار فکر خواهیم کرد.

【计量】jìliàng اندازه گرفتن: 器具~ وسیلهٔ اندازه گیری/ 不可~ غیر قابل تخمین، غیر قابل سنجش

【计量学】jìliàngxué علم اوزان ومقادیر

【计录】jìlù ①(计谋) حیله ②(筹划) برنامه ریزی کردن

【计谋】jìmóu حیله، خدعه، تدبیر

【计日程功】jì rì chéng gōng وقت لازم برای بپایان رساندن یك پروزه را به دقت تخمین زدن

【计时】jìshí برحسب مدت زمان کار محاسبه کردن: 工资~ کار از روی محاسبهٔ مدت زمان کار/ 工作~ دستمزد برحسب مدت زمان کار

【计数】jìshù شمردن، حساب کردن

【计数器】jìshùqì 〈物〉 وسیلهٔ شمارش: 盖革~ دستگاهی که

شامل لوله‌ء کایگر مولر ووسایل الکترونی است وبرای کاوش وثبت اشعهء رادیو اکتیو بکار می رود 闪烁~ جرقه سنج

【计算】jìsuàn ①(算出来) شمردن، حساب کردن، محاسبه کردن: ~出席人数 عدهء حاضرین را حساب کردن/ ~产值 ارزش تولید را برآورد کردن ②(考虑) توجه، ملاحظه؛ برنامه ریزی: 做事不能没个~。 نباید بدون برنامه ریزی کاری را انجام دهیم.

【计算尺】jìsuànchǐ خط کش مهندسی،خط کش ریاضی

【计算机】jìsuànjī کامپیوتر: 机械~ کامپیوتر مکانیکی/ 电子~ کامپیوتر الکترونی/ 模拟~ کامپیوتر متشابه، حسابگر تمثیلی/ 微型~ میکرو کامپیوتر/ 数字控制~ کامپیوتر باده انگشت/ 自动数字跟踪分析~ کامپیوتر خود کار تحلیل کنندهء انگشتی/ 超高速巨型~ کامپیوتر غول پیکر بسیار سریع/ 程序设计~ برنامه ریزی‌کامپیوتری/ 代码~ کد/ 存储器~ حافظهء کامپیوتر/ 软件~ نرم افزار کامپیوتر/ 硬件~ سخت افزار کامپیوتر

【计算中心】jìsuàn zhōngxīn مرکز شمارش کامپیوتری

【计议】jìyì شور وشورت کردن: 从长~ درباره چیزی تأمل کردن، در تصمیم گیری عجله نداشتن/ 二人~已定。 دونفر از آنها بر سر نقشه ای بتوافق رسیدند.

记 jì ①(记忆) بخاطر داشتن، بخاطر سپردن، بیاد آوردن: ~错了 غلط بیاد آوردن/ 这我~不清。 نمی توانم آنرا درست بیاد بیاورم./ 死~硬背 بطور مکانیکی حفظ کردن/ ~住这个教训。 باید این را بعنوان درس عبرت بخاطر بسپاریم./ 这几个字~住了。 این چند کلمه را حفظ کردم. ②(记录) ثبت کردن، یاد داشت کردن: ~在笔记本上 چیزی را دردفتر یادداشت نوشتن/ ~下电话号码 شمارهء تلفن را یاد داشت کردن ③(记载) یاد داشت ها، خاطرات: 游~ خاطرات سفر، سفرنامه/ 大事~ شرح وقایع، تاریخچهء وقایع ④(标志) علامت، نشان: 暗~儿 علامت پنهان ⑤(皮肤上长的深色的斑) خال مادرزادی: 他左腿有块~。 ساق پای او یك خال مادرزادی دارد. ⑥〈方〉〈量〉: 打一~耳光 سیلی زدن

【记仇】jìchóu کینه به دل گرفتن: 这个人心眼小,爱~。 این شخص تنگ نظر است و همواره کینه به دل می گیرد.

【记得】jìde بخاطر داشتن، بیاد داشتن: 我还~他的模样儿。 هنوز قیافه اش را بیاد دارم./ 我完全记不得了。 آنرا کاملا فراموش کرده ام./ 你~住这些数字吗? آیا می توانید این همه عدد را حفظ کنید؟

【记分】jìfēn ①(记录分数) رکورد مسابقات را ثبت کردن: ~员 ثبت کنندهء رکورد/ ~牌 تختهء مخصوص ثبت رکورد امتیازات مسابقات ②(给学生打分) به شاگردان نمره دادن: ~册 دفتر مخصوص ثبت نمره های درس

【记工】jìgōng نمره های کار را ثبت کردن: ~本 دفتر مخصوص ثبت نمره های کار/ ~员 ثبت کنندهء نمره های کار

【记功】jìgōng خدمات شایسته را ثبت کردن: 记一等功 به کسی به سبب خدمات شایسته درجهء یك او تقدیرنامهء اعطا کردن

【记挂】jìguà 〈方〉 برای کسی دلتنگ شدن، کسی را بیاد داشتن

【记过】jìguò تقصیر وناشایستگی کسی را ثبت کردن

【记号】jìhào علامت، نشان: 做个~ علامت گذاشتن

【记恨】jìhèn کینه به دل گرفتن

【记录】jìlù ①(写下来) یادداشت کردن، ثبت کردن، نگاشتن: 把发言的主要内容~下来 حاصل نطق ها را یاد داشت کردن/ ~本 دفتر مخصوص ثبت خلاصهء جلسه و... ②(记录下来的材料) آنچه که ثبت شده،رکورد،صورت، یادداشت ها: 会议~ صورت جلسه/ 会谈~ صورت مذاکره/ 正式~ رکورد رسمی/ 摘要~ خلاصهء رکورد/ 逐字~ رکورد کلمه به کلمه/ 列入会议~ در صورت جلسه ثبت کردن ③(做记录的人) ثبت کننده، یاد داشت کننده: 这次讨论请你做~好吗? خواهشمند است صورت جلسه را بنویسید. ④(一定时期的最高成绩) رکورد (در مسابقات): 创~ رکورد بدست آوردن/ 打破~ رکورد راشکستن/ 世界~ رکورد جهانی

【记录片】jìlùpiàn فیلم مستند: 大型~ فیلم مستند طولانی و دنباله دار

【记名】jìmíng (روی چك...) امضا کردن، اسم خود را نوشتن: ~支票 چك امضاشده، چك قابل پرداخت/ 无~投票 رأی گیری مخفی

【记谱法】jìpǔfǎ 〈乐〉 ثبت نوت های موسیقی

【记取】jìqǔ بخاطر داشتن، در خاطر نگهداشتن: ~这个血的教训 درس عبرتی راکه به قیمت ریخته شدن خون کسی تمام شده (از مطلبی) بخاطر سپردن/ ~正反两方面的经验 تجربه های مثبت وهم منفی را استخراج کردن

【记认】jìrèn علامت تشخیص

【记时仪】jìshíyí 〈天〉 زمان سنج

【记事】jìshì ①(把事情记录下来) وقایع را ثبت کردن، تذکاریه رانوشتن: 刻木结绳~ با کندن روی چوپ یا گره زدن طناب نکته ای را ثبت کردن ②(记述历史经过) شرح وقایع، ثبت وقایع، تاریخچهء وقایع

【记事儿】jìshìr (بچه) به حفظ مطلب شروع کردن: 那时我只有五岁,就开始~了。 من در آن زمان فقط پنج سال داشتم وتازه شروع کرده بودم چیزهایی رابه ذهن بسپارم.

【记述】jìshù روایت کردن، نقل کردن

【记诵】jìsòng به ذهن سپردن و ازبر کردن

【记性】jìxing قوهء حافظه: 好~ از قوهء حافظهء خوب برخوردار بودن/ 坏~ قوهء حافظهء ضعیف داشتن

【记叙】jìxù روایت کردن، نقل کردن، شرح کردن: ~文 روایت، داستان سرایی، مقاله

【记要】jìyào 见"纪要"jìyào

【记忆】jìyì ①(记住或想起) بخاطر داشتن، بیاد آوردن: 就我~所及 تاجایی که بخاطر دارم ②(留在脑中的印象): 将永远在我们的~中 همیشه در خاطرما ماندن

【记忆力】jìyìlì نیروی (قوهء) حافظه: ~衰退 ضعیف شدن نیروی حافظه/ ~强(弱) نیروی حافظهء قوی (ضعیف) داشتن

【记忆犹新】jìyì yóu xīn (از چیزی) خاطرات تازه داشتن

【记载】jìzǎi ①(写下来) ثبت کردن، یاد داشت کردن، نگاشتن: 详细地~事情的经过 جریان حادثه را بتفصیل ثبت

② تاریخ نگاشته شده، تاریخ مکتوب 有文字～的历史/ کردن
(记下来的材料) :آنچه که ثبت شده، مطلب، یاد داشت ها
地方志中有关于这次地震的～。در تاریخچهٔ وقایع محلی مطلبی درباره این زلزله ثبت شده است.

【记帐】jìzhàng ①(登记帐目) حساب هارا نوشتن ②(把…记在某人帐上) به حساب کسی گذاشتن، به حساب کسی واریز کردن: 请把这笔钱记在我的帐上。لطفا این مبلغ را به حساب من بگذارید.

【记者】jìzhě خبرنگار، مخبر، خبر نویس: 新闻～ خبرنگار / گزارشگر جنگ، خبر نگار نظامی 随军～ / روزنامه، روزنامه نگار 特派～ / خبر نگار ویژه، خبرنگار اعزامی 新华社～ / خبرنگار «سین هوا» 招待会～ / کنفرانس مطبوعاتی 证～ / کارت مطبوعاتی

【记住】jìzhu حفظ کردن، به ذهن سپردن، از بر کردن: 把这首诗～。 این شعر را حفظ کنید.

纪 jì ①(纪律) انضباط، دیسپلین: 军～ انضباط نظامی / 违法乱～ قانون را شکستن وانضباط را رعایت نکردن ②(记载) ثبت کردن، یاد داشت کردن: ～事 شرح وقایع ③(世纪) دوره، دوره یا عصر ④〈地〉 قرن: 世～ قرن / 中世～ قرون میانه / 寒武～ دورهٔ کامبرین: شناسی
另见 Jǐ

【纪纲】jìgāng 〈书〉 بازرسی انضباط

【纪录】jìlù 见"记录"jìlù

【纪律】jìlǜ انضباط، دیسپلین: 遵守～ انضباط را رعایت کردن / 劳动～ نظم وانضباط کار، قانون / 破坏～ انضباط را برهم زدن / 加强～性 حس انضباط را / 无～现象 بی انضباط / کار 严明～ / بالابردن 给予～处分 شدیدا با انضباط، سخت منضبط / کسی را مجازات انضباطی کردن

【纪年】jìnián ①(记年代的方式) شیوهٔ حساب کردن سالها: 阴历用干支～。 در تقویم قمری، سالها توسط شاخه های ده گانهٔ آسمانی وبخش های دوازده گانهٔ زمینی نشان داده می شود ②(史书体载) تاریخچه وقایع به ترتیب سیر سنوی

【纪念】jìniàn ①(表示怀念) یاد آوری کردن، گرامی داشتن، بزرگ داشتن، جشن گرفتن: ～先烈 شهیدان را یاد کردن / 国庆 روز قابل یاد آوری 值得～的日子 / روزملی را جشن گرفتن / 举行～大会 فعالیت های یاد آوردنی، مراسم یادبود ～活动 / 建军节 روز ارتش را جشن گرفتن ～ / برپا کردن مجلس یاد بود ②(纪念品) یاد گار، یاد گاری: 留个～ یاد چیزی را بمثابهٔ یاد گار نگهداشتن: 这张照片是这次旅行的美好～。 این عکس یاد گار خوشی از این سفراست.

【纪念碑】jìniànbēi بنای یادبود: 人民英雄～ بنای یاد بود قهرمانان گم نام ملی

【纪念册】jìniàncè البوم یادبود

【纪念馆】jìniànguǎn تالار یادبود

【纪念品】jìniànpǐn یاد گار، یاد گاری، سوغات

【纪念塔】jìniàntǎ برج یاد بود

【纪念堂】jìniàntáng تالار یاد بود: 毛主席～ تالار یاد بود صدرمائو

【纪念邮票】jìniàn yóupiào تمبر یاد بود

【纪念章】jìniànzhāng نشان یادبود

【纪实】jìshí رکورد وقایع عینی، تهیهٔ گزارش در محل: 动员大会～ تهیهٔ گزارش در محل از یك میتینگ بسیج

【纪事】jìshì نوشته ها جهت ثبت وقایع عینی

【纪事本末体】jìshì běnmòtǐ 〈史〉 نوعی تاریخ نویسی، یعنی تاریخی که وقایع مهم را جدا گانه شرح می دهد

【纪行】jìxíng یادداشت های سفر، سفرنامه: 延安～ سفرنامهٔ شهر «یان آن»

【纪要】jìyào خلاصهٔ جزئیات، مختصر، یادداشت: 会谈～ خلاصهٔ جلسهٔ بحث / 座谈会～ خلاصهٔ مذاکره

【纪元】jìyuán ①(公元) سال میلادی، سال مسیحی ②(时代) دوران، زمان: 开辟了世界历史的新～ دوران جدیدی را درتاریخ جهان گشودن

【纪传体】jìzhuàntǐ 〈史〉 تاریخی که بصورت یك سلسله بیوگرافی ها بیان می شود

伎 jì ①(技能) فن، مهارت، توانایی، حیله، خدعه: 故～重演 همان حیلهٔ کهنه را بکار بردن، تکرار مانور قدیمی ②(古代称以歌舞为业的女子) زن رقاص یا خوانندهٔ حرفه ای در چین قدیم

【伎俩】jìliǎng حیله، نیرنگ، دسیسه، مانور: 拙劣的～ دسیسهٔ خدعهٔ بسیار بد وپلید / 鬼蜮～ بی مهارت و ناشیانه

技 jì فن، مهارت، توانایی، حیله، خدعه: 绝～ مهارت بی نظیر / 一～之长 آنچه که کسی در آن ماهر باشد، فن / 使敌人无所施其～ دشمن را در بکار بردن حیله های خود عاجز کردن

【技工】jìgōng ①〈简〉(技术工人) کارگر فنی

【技击】jìjī فن حمله ودفاع در «ووشو»

【技能】jìnéng توانایی فنی، استادی درفن و مهارت: 生产～ مهارت در کارتولیدی

【技巧】jìqiǎo مهارت، فن، پیشه وری: 写作～ فن نگارش / 艺术～ استعداد هنری، هنرمندی / 精湛的玉雕～ مهارت عالی کنده کاری وحکاکی روی یشم سبز

【技巧运动】jìqiǎo yùndòng ژیمناستیك آکروباسی

【技师】jìshī متخصص فنی

【技术】jìshù تکنولوژی، مهارت، فن: 提高～水平 برقابلیت فنی تکنولوژی در سطح عالی را ایجاب کردن / 要求很高～ افزودن / 篮球队进攻的～很高明。 مهارت حملهٔ تیم بسکتبال بسیار عالی است. / 兵种～ واحد های فنی ارتش / 革命～ انقلاب / 革新～ نوآوری های فنی / 规范～ تکنولوژیك کیفیت مشخص / 力量～ نیروی فنی، پرسنل فنی / 鉴定～ ارزیابی فنی / 名词～ فنی / 人员～ پرسنل فنی / 学校～ مدرسهٔ فنی / 知识～ اصطلاح فنی / 职称～ معلومات فنی / 资料～ درجهٔ فنی(پرسنل) / اسناد و مدارك فنی

【技术科学】jìshù kēxué علوم فنی

【技术推广站】jìshù tuīguǎngzhàn مرکز اطلاعات فنی، مرکز تعمیم تکنولوژی: 农业～ مرکز تعمیم تکنولوژی کشاورزی

【技术性】jìshùxìng فنی، مربوط به خاصیت فنی :这只是个～问题。 این فقط یك مسئلهٔ فنی است. /这工作～很强。 این کار جنبهٔ فنی خاص دارد.

【技术员】jìshùyuán متخصص فنی، تکنیسین : 农业～ متخصص فنی کشاورزی

【技术指导】jìshù zhǐdǎo ①(技术方面的指导) راهنمای فنی، راهنمای ②(技术指导者) مشاور فنی، رهنمایی تکنولوژیك فنی

【技痒】jìyǎng برای بکار بردن مهارت خود اشتیاق فراوان داشتن: 他看到孩子们打乒乓,不觉～。 وقتی دید بچهها پینگ پونگ بازی می کنند، مشتاق شد که مهارت خود را نشان دهد.

【技艺】jìyì مهارت، هنرمندی: ～精湛 بسیار ماهر، بسیار هنرمند/ ～超绝 مهارت بی نظیر/ 中国杂技演员以传统的民间～见长。 بازیگران آکروباسی چین درفنون سنتی بومی خـود مـهـارت دارند.

芰 jì 〈书〉 نام قدیمی برای شاه بلوط آبی

系 jì بستن، گره زدن، محکم کردن، دگمه را انداختن: ～鞋带 بندهای کفش را بستن/ 请把大衣扣子～上。 لطفا دگمه های کت را ببند. /把晾衣绳～在树上 طناب رخت شوئی را به درخت بستن/ 少先队员们都～着红领巾。 پیش آهنگ ها شال گردن سرخ می بندند.

另见 xì

【系泊】jìbó لنگر بستن (کشتی را) به لنگر بستن: ～浮筒 لنگر شناور

【系船索】jìchuánsuǒ طناب مهارکردن کشتی

【系留】jìliú مهار کردن(بالون یا سفینهٔ هـوایـی): ～塔 بـرج مهارکردن

忌 jì ①(忌妒) حسد بردن، حـسـادت ورزیـدن، غـبـطـه، کـیـنـه و 恨: ～/ به استعداد دیگران حسد بردن 才～: خوردن ؛ ترسیدن، بیم داشتن، باك داشتن(怕)② دشمنی ناشی از حسد: 横行无～ دراتر ترس از معالجه 医～/ 讳疾 زیر پا لگدمال کردن بیماری خود را مخفی کردن — یعنی در اثر ترس از انتقاد دیگران اجتناب کردن، پرهیز کردن، (避免)③ عیب خود را پوشاندن: 油腻～ خود داری کردن ترك کردن، صرف (戒除)④ از غذای سرد وناپخته پرهیز کردن/ ～生冷 از خوراك چرب پرهیز کردن/ ～酒 سیگار را ترك کردن 烟～/ الکل را ترك کردن: نظر کردن

【忌辰】jìchén سالگرد در گذشت پدر یا مادر یا یکی از نیاکان یا شخص مورد احترام

【忌惮】jìdàn ترسیدن، بیم داشتن، باك داشتن: 肆无～ بی باك و بی‌ملاحظه

【忌妒】jìdu حسود بودن، حسادت ورزیدن

【忌恨】jìhèn انزجار داشتن

【忌讳】jìhuì ①(禁忌) تابو، هر کاری که منع ونهی شده باشد: 犯～ منهیات را نقض کردن/ 老张～人家叫他的外号。 آقای«جان» از اینکه او را بنام مستعار صدا کنند بدش می آید. ②(不宜) خود داری کردن، اجتناب ورزیدن: 得了痢疾～吃生冷油腻。 شخص مبتلابه اسهال باید از خوراك سرد و چرب پرهیز کند.

【忌戒】jìjiè چیزی را منع ونهی کردن

【忌刻】jìkè حسود وفرومایه، حسود و بدکار

【忌口】jìkǒu در دورهٔ بیماری رژیم غذایی داشتن

【忌日】jìrì 见"忌辰"

【忌食】jìshí بعلت ضعف مزاجی یا مصرف بعضی داروها یا در اثر پیروی از بعضی مقررات مذهبی رژیم غذائی داشتن

【忌嘴】jìzuǐ 见"忌口"

际 jì ①(边际) مرز، سرحد، کرانه: 水～ کرانهٔ آب/ 天～ کرانهٔ آسمان/ 一望无～的草原 علفزار بی‌کران ②(中间) بین، در میان: 春夏之～ بین بهار وتابستان/ 国～ بین ملت ها، بین المللی/ 校～比赛 بازی های میان مدارس ③(里边) درون: 脑～ در سر کسی ④(时候) موقع، زمان، مناسبت: 在代表大会召开之～ بمناسبت افتتاح کنگره/ 成败之～ در مهلت پیروزی یا شکست/ 临别之～ در موقع جدایی ⑤(正当, 指时机、境遇) بمناسبت: 值此国庆之～ بمناسبت روزملی/ 此盛会～ بمناسبت این گردهم آیی بزرگ ⑥(遭遇) قسمت کسی، بخت: 遭～ کسی، موفقیت کسی دگرگونی ها در زندگی شخص

【际逢】jìféng مصادف شدن

【际会】jìhuì برحسب تصادف برخورد کردن

【际遇】jìyù 〈书〉 چرخش های مساعد یا نا مساعد در زندگی شخص

妓 jì زن فاحشه، زن بد کار، جنده

【妓女】jìnǚ زن فاحشه، زن بد کار، روسپی

【妓院】jìyuàn فاحشه خانه

季 jì ①(季节) فصل: 一年四～ چهار فصل سال ؛ تمام سال/ 冬～ فصل زمستان ②(季节) موسم: 雨～ موسم باران/ 旺～ موسم فراوانی ③(一年中收获的次数) تعداد برداشت: 由种一～改为种两～ محصول در یك سال بجای یك بار دوبار محصول برداشت کردن در یك سال ④(弟兄排行里代表第四或最小的) از میان برادران چهارمین یا جوانترین برادر: 季弟 چهارمین برادر یا جوانترین برادر ⑤(一季的最后一个月) آخرین ماه در یك فصل: 春～ آخرین ماه در فصل بهار ⑥(Jì)〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【季报】jìbào فرم های گزارش فصلی

【季度】jìdù یك چهارم سال: ～报告 گزارش سه ماهه/ 第一～生产指标 سهمیهٔ تولید برای سه ماه اول سال

【季风】jìfēng 〈气〉 باد موسمی: ～气候 آب وهـوای بـاد موسـمی/ ～雨 باران هنگام باد موسمی 又称"季候风"

【季父】jìfù 〈书〉 عمو

【季节】jìjié موسم، فصل: 农忙～ فصل پرکار زراعت/ 收获～ موسم برداشت محصول/ ～差价 تفاوت نرخ فصلی/ ～工 کارگر فصلی/ ～回游 (ماهی) مهاجرت فصلی

【季节性】jìjiéxìng موسمی، فصلی: ～疾病 بیماری موسمی/ ～工作 کارفصلی

【季军】jìjūn مقام سوم(در مسابقهٔ ورزشی)

【季刊】jìkān فصل نامه، مجلهٔ سه ماهه

【季母】jìmǔ عمه
【季秋】jìqiū آخرین ماه در پائیز
【季世】jìshì آخرین سال های یك قرن
【季夏】jìxià آخرین ماه در تابستان
【季相】jìxiàng منظرهٔ زیبای مخصوص یك فصل در ناحیهٔ معینی
【季子】jìzǐ خطاب به کسی که از حیث ارشدیت سنش از همه کوچکتر باشد
【季子】jìzi یك دورهٔ دوسه ماهه

剂 jì ①(药剂;化学制剂)داروی آماده یا داروی شیمیایی: 针~داروی تزریق کردنی / 丸~ قرص، حب / 片~ قرص / 防腐制~ دوای ضد عفونی / 麻醉~ مواد مخدر / 干燥~ مواد خشك كننده ②〈量〉(用于汤药)یك خوراك داروی گیاهی چینی
【剂量】jìliàng 〈药〉یك خوراك دارو
【剂型】jìxíng 〈药〉شکل دارو(مانند مایع، پودر یا قرص)

济 jì ①(过河;渡)از رودخانه عبور کردن: 同舟共~ مردمی که در یك قایق هستند به همدیگر کمك می کنند، درغلبه بر مشکلات همکاری کردن ②(救济) مساعدت کردن، یاری کردن: ~人之急 به اشخاص نیازمند مساعدت کردن / 扶危~困 به درماندگان کمك کردن و به کسانی که در معرض خطر قرار گرفته اند یاری رساندن ③(有益)مفید بودن، فایده داشتن: 无~于事 فایده نداشتن، به موضوع کمك نکردن
另见 jǐ
【济急】jìjí نیاز مبرم کسی را برآورده ساختن
【济困扶危】jìkùn-fúwēi به کسانی که در مضیقهٔ مالی هستند کمك کردن و به کسانی که در معرض خطرند یاری رساندن
【济事】jìshì (多用于否定)فایده داشتن، مفید بودن: 空谈不~。حرف های توخالی فایده ندارد. / 光我们几个不~,要发动群众。حرکت فقط چند نفر از ما بی فایده است، باید توده های مردم را بسیج کرد.
【济世】jìshì به جهانیان کمك کردن
【济助】jìzhù کمك کردن، یاری رساندن

荠 jì
另见 qí
【荠菜】jìcài 〈植〉نوعی گیاه بنام«کیسه کشیش»
【荠苧】jìníng 〈植〉نوعی گیاه بنام "Chinese mosla"

既 jì ①(已经) دیگر، پیش ازین: 激洗~毕 دیگر شستشو را تمام کردن / ~得权利 حقوق مقرری ②(既然) چون، چون که، حالاکه: ~来之,则安之。حالاکه اینجا هستید، می توانید بمانید و ازاین فرصت خوب استفاده کنید. ③〈连〉(与"且"、"又"、"也"等副词连用) هم...هم: ~高且大 هم بلند وهم ستبر بودن / ~不实用,又不美观 نه مفید و نه جالب بودن
【既成事实】jìchéng shìshí عمل انجام شده: 造成~ باعث عمل انجام شده را پذیرفتن / 承认~ انجام عملی شدن
【既得利益】jìdé lìyì منافع مقرری، سود های مقرر شده: ~集团 داروددسته ای که از منافع مقرری برخوردارند
【既定】jìdìng مقرر، معین، ثابت، استوار، قرار گرفته: ~方针 برنامهٔ موجود / ~目标 هدف معین / ~方案 رهنمود معین
【既而】jì'ér 〈书〉〈副〉سپس، بعد، در نتیجه: ~雨止,欣然登山。کمی پس از اینکه باران بند آمد، باکمال خوشحالی به بالای کوه رفتیم.
【既然】jìrán 〈连〉چون، چون که، حالا که: ~如此 چون وضع به این قرار است... / 你~表示了决心,就应该见之于行动。حالاکه تصمیم خود را آشکار ساختید، باید اقدام بفرمائید.
【既是】jìshì 〈连〉چون، چون که، حالاکه: ~天气不好,那就不去了吧。حالاکه هوا بد است اجازه بدهید از مسافرت صرف نظر کنیم.
【既遂】jìsuì (حقوق) قانون شکنی انجام شده، خیانت اتفاق افتاده
【既往】jìwǎng ①(过去)گذشته ②(指过去的事)کار های گذشته
【既往病历】jìwǎng bìnglì پروندهٔ بیماری های گذشته
【既往不咎】jìwǎng bùjiù از کارهای ناپسند کسی در گذشتن
【既望】jìwàng روز شانزدهم هر ماه سال قمری

觊 jì
【觊觎】jìyú 〈书〉طمع داشتن، چشم طمع دوختن: ~别国领土 چشم طمع به سرزمین دیگر دوختن

继 jì ①(继续) ادامه دادن، دنبال کردن، درپی چیز دیگری آمدن: ~位 به تخت سلطنت رسیدن / 踵~ دنبال کسی رفتن، کسی را تعقیب کردن / 前赴后~ موج بر موج به پیش رفتن ②(继而) بعد، سپس: 他初感头晕,~又呕吐。او دچار سرگیجه شد و سپس شروع به استفراغ نمود.
【继承】jìchéng به ارث بردن، وارث شدن: ~财产 اموال را به ارث بردن / 照遗嘱~ طبق وصیت نامه به ارث بردن ②(继承事业) ادامه دادن، به پیش بردن: ~优良传统 سنت های برجسته را ادامه دادن
【继承权】jìchéngquán حق وراثت: 剥夺~ کسی را از حق وراثت محروم کردن / 长子~ وراثت فرزند ارشد
【继承人】jìchéngrén وارث، میراث خور، جانشین، ادامه دهنده: 王位~ جانشین سلطنت / 法定~ وارث قانونی / 直系~ جانشین موروثی، جانشین در خط موروثی طولی
【继电器】jìdiànqì 〈电〉دستگاه کنترل ومیزان کردن نیروی برق
【继而】jì'ér 〈副〉بعد، سپس
【继父】jìfù پدر اندر، پدر خوانده
【继后】jìhòu سپس، بعد
【继母】jìmǔ مادر اندر، مادر خوانده
【继配】jìpèi 〈旧〉زن دوم(پس از مرگ زن اول گرفته می شود) 又称"继室"
【继任】jìrèn جانشین کسی شدن: ~首相 در مقام نخست وزیری جانشین کسی شدن
【继往开来】jìwǎng-kāilái امری رابه پیش بردن وآنرا به آینده

رساندن

【继续】jìxù ادامه دادن، دنبال کردن: ~革命 انقلاب را ادامه دادن / ~会谈 مذاکره را دنبال کردن / ~工作 کار را ادامه دادن / ~执政 درقدرت باقی ماندن / ~有效 با اعتبار ماندن کردن

【继子】jìzǐ پسر خوانده

寄 jì ①(递送) پست کردن، ارسال داشتن، فرستادن: ~信 نامه ای پست کردن / ~包裹 امانت پستی را فرستادن ②(托) (امید) بستن، سپردن: ~希望于青年 به جوانان امید بستن ③(依附别人) تابع کسی بودن، خود را به کسی وابسته کردن: ~食 (به سبب مضیقهٔ مالی) با خویشاوند زندگی کردن ④〈旧〉(认的亲属) بفرزندی پذیرفته شده: ~儿 پسر خوانده

【寄殡】jìbìn تابوت مرده را موقتا در جایی گذاشتن

【寄存】jìcún سپردن، به امانت گذاشتن: 把大衣~在衣帽间 پالتو خود را به اطاق رخت کن سپردن / 行李~处 اطاق مخصوص به امانت سپردن بار و چمدان

【寄存器】jìcúnqì 〈计算机〉 (کامپیوتر) دستگاه ثبات، دستگاه ثبات موضوعات یا مطالب: ~变址 ضبط دستگاه ثبات / 对数~ دستگاه ثبات لوکاریتمیك / 磁心~ دستگاه ثبات حافظهٔ مغناطیسی

【寄递】jìdì پست را ارسال داشتن

【寄顿】jìdùn امانت گذاشتن

【寄放】jìfàng سپردن، به امانت گذاشتن: 把箱子~在朋友家里 چمدان را در خانهٔ دوست خود سپردن

【寄父】jìfù پدر خوانده

【寄怀】jìhuái 〈书〉 به اتکاء به چیزی احساسات خود را بیان کردن

【寄迹】jìjī موقتا درجایی ماندن یا اقامت گزیدن

【寄件人】jìjiànrén فرستنده

【寄居】jìjū دور ازخانه زندگی کردن: ~在亲戚家里 درخانهٔ خویشاوندان زندگی کردن

【寄居蟹】jìjūxiè نوعی خرچنگ بنام "Hermit crab"

【寄卖】jìmài چیزی را برای فروش در سمساری گذاشتن: 把自行车放在委托商店~ دوچرخه ای را برای فروش در فروشگاه اجناس دست دوم گذاشتن / ~商店 فروشگاه اجناس دست دوم

【寄母】jìmǔ مادر خوانده

【寄人篱下】jì rén líxià زیربام خانهٔ دیگران زندگی کردن، برای امرار معاش به کسی وابسته بودن

【寄身】jìshēn 〈书〉 موقتا در جایی ماندن یا اقامت گزیدن

【寄生】jìshēng ①〈生〉 (زیست شناسی) انگل، زندگی طفیلی: ~植物 نباتات انگل / ~蜂 زنبور انگل ②(过不劳而获的生活) طفیلی: ~生活 زندگی طفیلی

【寄生虫】jìshēngchóng جانور انگل: ~病 بیماری انگلی / ~学 انگل شناسی

【寄生振荡】jìshēng zhèndàng 〈电〉 (برق) نوسان انگلی

【寄食】jìshí در خانهٔ کسی زندگی به سر بردن

【寄售】jìshòu 见"寄卖"jìmài

【寄宿】jìsù ①(借宿) شب بسر بردن، جای گرفتن، بیتوته کردن: ~在朋友家里 شب در خانهٔ دوست بسر بردن ②(住校) (شاگردان) درشبانه روزی به سر بردن: ~生 شاگرد شبانه روزی / ~学校 مدرسهٔ شبانه روزی

【寄托】jìtuō ①(托付) سپردن: 把孩子~在邻居家里 بچهٔ خود را به خانهٔ همسایه سپردن ②(把希望等放在…) (امید...) بستن: 希望~在你们身上。 به شماها امید بسته شده / 精神有所~ تازه شدن روحیهٔ کسی در جایی است.

【寄信人】jìxìnrén فرستنده

【寄养】jìyǎng بچهٔ خود را بمنظور پرورش به کسی سپردن

【寄予】jìyǔ ①(寄托) (امید، آرزو...) بستن: 对青年一代~很大的希望 به نسل جوان امید فراوان بستن ②(给予) دادن، اظهار داشتن، نشان دادن: ~深切的同情 همدردی عمیق از خود نشان دادن

【寄语】jìyǔ 〈书〉 پیغام رساندن: ~亲人报喜讯 به نزدیکان خود خبر خوش رساندن

【寄主】jìzhǔ 〈生〉 انگل دار

【寄住】jìzhù در خانهٔ کسی زندگی کردن

寂 jì ①(寂静) آرام، خاموش، ساکت، بی سروصدا: 万籁俱~。 در همه جا حکمفرماست خاموشی ②(寂寞) تنها و خسته و دلتنگ، بیکس، دلتنگ و افسرده: ~枯

【寂寂】jìjì آرام، خاموش، ساکت

【寂静】jìjìng آرام، خاموش، ساکت، بی سرو صدا: 在~的深夜里 در دل شب آرام / ~的山村，顿时沸腾起来。 آن دهکدهٔ ساکت کوهستانی یکمرتبه به جنب وجوش در آمد. / 阵阵号子声，打破了森林的~。 سرود های کار، سکوت وخاموشی جنگل را برهم زد.

【寂苦】jìkǔ تنها و دردمند

【寂寥】jìliáo 〈书〉 تنها و بیکس، دلتنگ وافسرده

【寂灭】jìmiè محو شدن

【寂寞】jìmò تنها وبیکس، دلتنگ وافسرده: 感到~ احساس تنهایی کردن

【寂默】jìmò آرام، خاموش

【寂然】jìrán 〈书〉 خاموش وآرام، ساکت

悸 jì 〈书〉 با ترس و وحشت تپیدن: 惊~ (قلب) با ترس و وحشت تپیدن / 心有余~ ترس ووحشت دائمی داشتن

【悸动】jìdòng (قلب) از ترس بشدت تپیدن

【悸栗】jìlì از وحشت لرزیدن

祭 jì ①(祭奠) برپا کردن مراسم یادبود: 公~ مراسم یاد بود عمومی ②(祭祀) قربانی کردن، ذبح کردن: ~天 در راه خدا قربانی کردن ③(使用) بکار بردن: ~起法宝 عصای سحر آمیزی را بکار بردن

【祭典】jìdiǎn مراسم قربانی که در راه خدا یا نیاکان بر پامی گردد

【祭奠】jìdiàn برای کسی مراسم یادبود برپا کردن

【祭礼】jìlǐ ①(祭祀仪式) مراسم مذهبی قربانی ②(祭品) اشیاء قربانی

【祭灵】jìlíng در جلوی تابوت یا در سالن عزاداری برای مرده مراسم یاد بود بر پا کردن
【祭品】jìpǐn اشیاء قربانی
【祭器】jìqì اسباب قربانی
【祭祀】jìsì در راه خدا یا نیاکان قربانی کردن
【祭坛】jìtán قربانگاه، مذبح، محراب
【祭文】jìwén خطابه در مراسم تدفین
【祭仪】jìyí 〈书〉①(祭品)اشیاء قربانی ②(祭祀仪式)مراسم قربانی

蓟 jì نوعی گیاه بنام کنگر
【蓟马】jìmǎ 〈动〉شیرهٔ حشرات شش پای بی بال مکندهٔ گیاهان

霁 jì 〈书〉①(天气转晴) صاف شدن هوا پس از باران یا برف: 雪~。 برف بند آمده است وهوا صاف خواهد شد. /~月 ②(怒气消散) آرام گرفتن پس از ماه در آسمان بی ابر آرام وآسوده بنظر آمدن ~颜 : خشم و غضب

暨 jì 〈书〉①(和) و ②(到) تا : ~今 تاکنون

鲚 jì ماهی کولی

稷 jì ①(谷子) ارزن ②(谷神) خدای غله که بوسیلهٔ امپراطوران قدیمی چین پرستیده می شد

鲫 jì نوعی ماهی کپور
【鲫瓜】jìguā 〈口〉کپور

髻 jì گل سر خانمها یا آقایان، مویی بشکل های مختلف روی سر یا پشت سر بهم بافته می شود

冀 jì ①〈书〉(希望) امید داشتن، امید بستن، توقع داشتن: 希~ امید داشتن، امید بستن، توقع داشتن /~其成功 از کسی یا چیزی انتظار پیروزی داشتن ②(河北的别称) نام دیگری برای استان «خه بای» ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【冀求】jìqiú به امید خود رسیدن

鲚 jì "Gizzard shad" نوعی ماهی بنام

骥 jì 〈书〉اسب اصیل : 老~伏枥，志在千里。 یك اسب اصیل از کار افتاده آرزو دارد که هزار فرسنگ دیگر چهار نعل برود ــ کنایه از اینکه یك قهرمان پیر بازهم آرزوهای بلند در سر دارد.

jiā

加 jiā ①(合在一起) اضافه کردن، علاوه کردن: 二~三等于五。 دو باضافه سه مساوی است با پنج. /小米~步枪 ارزن باضافه تفنگ /苦干~巧干 با سعی وکوشش وماهرانه کار کردن ②(增加) افزودن، زیاد کردن، افزایش دادن: 工资~ حقوق کسی را زیاد کردن /~件衣服 لباس بیشتر پوشیدن /大~ بزرگ کردن /大油门 دریچهٔ کنترل بنزین را باز کردن /~价 قیمت را بالا بردن ③(把本来没有的添上去；安放) توی سوپ قدری نمك ریختن 汤里~点盐: ریختن، اضافه کردن /~注解 علامت هارا اضافه کردن /~符号 یاد داشت هارا /~上种种罪名 انواع بر چسب ها را چسباندن / ضمیمه کردن 把责任~在某人身上 بار مسئولیت را بر شانهٔ کسی گذاشتن /~上头衔 به کسی لقب دادن ④[表示施以某种动作]: 不~考虑 کسی را اصلا در مد نظر قرار ندادن /严~管束 کسی را تحت کنترل سخت قرار دادن /大~赞扬 بحد اعلی تحسین کردن /请多~小心! لطفا بسیار دقت کنید!
【加班】jiābān اضافه کار کردن: ~加点 در ساعت های اضافه کاری را انجام دادن /~费 دستمزد برای کار اضافه
【加倍】jiābèi دو برابر کردن، مضاعف کردن: ~努力 کوشش خود را دو چندان مضاعف کردن /~警惕 هوشیاری خود را مضاعف کردن /~注意 دو برابر دقیق بودن /明年产量可能~。 میزان تولید سال آینده احتمالا دو برابر خواهد شد.
【加车】jiāchē اتوبوس ها یا قطار های اضافه (به کار انداختن)
【加成】jiāchéng 〈化〉(شیمی) ترکیب چند ماده باهم
【加大】jiādà بزرگ کردن، زیاد کردن
【加法】jiāfǎ 〈数〉(ریاضی) جمع
【加工】jiāgōng ①(进一步制作) بوسیلهٔ عملیات مخصوص (چیزی را) تهیه کردن: 食品~ تهیه کردن مواد غذایی بوسیلهٔ عملیات مخصوص /中草药~ تهیه کردن گیاههای پزشکی چینی بوسیله عملیات مخصوص /这篇文章需要~。 این مقاله نیاز به ویرایش دارد. ②〈机〉 از ماشین در آوردن: 冷~ سرد کاری (در ماشین در آوردن فلز در حالت سرد)، تراش دادن فلز /机~ (فلزات)، از ماشین در آوردن /~厂 کار خانهٔ تهیه فرآورده ها بوسیلهٔ عملیات مخصوص
【加工订货】jiāgōng dìnghuò آن دسته از سفارشات وسهمیه ها که دولت چین برای کار خانه های خصوصی تأمین می کرد تا آنها بتوانند روی مواد اولیه کار کنند یا کالاهای مورد نظر را بسازند(یك ساخت ابتدایی سرمایه داری دولتی در سال های آغازین دههٔ ۱۹۵۰میلادی)
【加工工业】jiāgōng gōngyè صنعت تهیه فرآورده ها بوسیلهٔ عملیات مخصوص
【加固】jiāgù محکم کردن، استحکام بخشیدن، تقویت کردن: ~堤坝 سد ها را محکم کردن /~工事 تقویت کردن استحکامات
【加官】jiāguān ترفیع یافتن
【加害】jiāhài صدمه زدن، آسیب رساندن، آزار کردن: ~于人 به کسی صدمه زدن
【加号】jiāhào 〈数〉(+) علامت جمع
【加级鱼】jiājíyú 〈口〉"Red porgy" نوعی ماهی بنام
【加急电】jiājídiàn تلگراف فوری
【加价】jiājià قیمت اجناس را بالا بردن
【加紧】jiājǐn تشدید کردن، سرعت بخشیدن، اضافه کردن: 生~产 زیاد کار کردن /~工作 به تولید سرعت بخشیدن
【加劲】jiājìn نیرو و انرژی بیشتری بکار بردن، کوشش بیشتری بکار انداختن: 加把劲儿! انرژی تان را بیشتر بکار ببرید!
【加剧】jiājù تشدید کردن، شدت بخشیدن، بدتر کردن: 紧张~局势 اوضاع متشنج را تشدید کردن /矛盾正在~。 تناقض ها

حال بیمار بدتر شده است. 。病情~了/دارد حدت می یابد.

【加快】jiākuài تسریع کردن، سرعت بخشیدن: ~步子 گام هارا

~农业机械化的进程 به جریان مکانیزه کردن کشاورزی سرعت بخشیدن / ~工程进度 تندتر برداشتن بر سرعت پروژه افزودن

【加宽】jiākuān عریض کردن، پهن کردن، وسیع کردن: ~路面 جاده هارا وسیع کردن

【加勒比共同体】Jiālèbǐ Gòngtóngtǐ جامعهٔ مشترك کارائیبی، جا معهٔ مشترك المنافع کارائیبی

【加勒比海】Jiālèbǐhǎi دریای کارائیب

【加力】jiālì 〈航空〉افزایش نیروی فشار: ~俯冲 شیرجه رفتن با افزایش نیروی فشار

【加料】jiāliào ①(添加原料)مصالح اولیه را دادن، مواد خام را تأمین کردن ②(用料)تأمین مواد خام بطور اتوماتیك: 自动~ را تأمین کردن تقویت شده: 药酒 ~ شراب نیروبخش تقویت شده (多,质量好) / 狼毫~ قلم مویی که با موی عالی راسو ساخته می شود

【加仑】jiālún گالن

【加榴炮】jiāliúpào خمپاره انداز

【加码】jiāmǎ ①〈旧〉(提高价格)قیمت اجناس را بالا بردن، ②(赌博加注)شرط قمار را بالا بردن وپول بیشتر اجحاف کردن ③(提高指标)سهمیه را بالا بردن: 层层~ به گرو گذاشتن سهمیه را در سطوح مختلف بالا بردن

【加冕】jiāmiǎn تاج گذاری: ~典礼 مراسم تاج گذاری/ ~日 روز تاج گذاری

【加拿大】Jiānádà کانادا: ~人 اهل کانادا، کانادایی

【加那利群岛】Jiānàlì Qúndǎo جزایر قناری

【加纳】Jiānà گانا: ~人 اهل گانا، گانایی

【加捻】jiāniǎn 〈纺〉(نساجی) بهم تابیدن

【加农炮】jiānóngpào نوعی توپ

【加派】jiāpài بر تعداد افراد افزودن

【加蓬】Jiāpéng گابن: ~人 اهل گابن، گابنی

【加气】jiāqì 〈建〉حباب تولید کردن: ~水泥 سیمان تولید کنندهٔ حباب / ~混凝土 بتون تولید کنندهٔ حباب

【加强】jiāqiáng تقویت کردن، نیرو بخشیدن، محکم کردن، افزایش دادن: ~党的领导 رهبری حزب راتقویت کردن / ~纪律性 نظم وانضباط را افزایش دادن / ~战备 آمادگی را برای نبرد بیشتر کردن / ~法制 نظام حقوقی را تقویت کردن / ~军事力量 بر نیروی نظامی افزودن / ~劳动观念 آمادگی خود را در انجام کار بدنی بالا بردن / ~敌情观念 بر هوشیاری خود در برابر دشمن افزودن / ~控制 کنترل خود را روی کسی بیشتر کردن / فعالیت های دشمن افزودن

【加氢】jiāqīng 〈化〉دارای هیدروژن کردن: ~精制 با هیدروژن تصفیه کردن / ~裂化 شکستن هیدروکربور های متشکلهٔ نفت خام با هیدروژن وتبدیل آن به هیدروکربور های سبك تر

【加权平均值】jiāquán píngjūnzhí 〈数〉(ریاضی) معدل موزون، متوسط موزون

【加热】jiārè گرم کردن، گرما را تولید کردن: ~炉 اجاق تولید گرما / ~器 دستگاه تولید گرما

【加人一等】jiā rén yī děng برجسته، ممتاز

【加入】jiārù ①(放进)اضافه کردن، ریختن: ~少许食盐 قدری نمك ریختن ②(参加)عضو سازمانی شدن، پیوستن، ملحق شدن، شرکت کردن: ~工会 به اتحادیهٔ کارگری پیوستن / ~国 کشور شرکت کننده / ~条约 در پیمان شرکت کردن / ~书 الحاق نامه

【加塞儿】jiāsāir 〈口〉از وسط وارد صف شدن

【加深】jiāshēn عمیق کردن، گودکردن، ژرف کردن: ~河道 مجرای آب رودخانه ای را عمیق کردن / ~理解 به درك عمیق تر دست یافتن / ~成见 تعصب بسیار ورزیدن، تعصب در موضوعی دست یافتن / ~分歧 به اختلاف نظر دامن زدن / ~矛盾 به تناقض حدت بخشیدن عمیق داشتن

【加数】jiāshù 〈数〉(ریاضی) عدد مضاف، عدد افزوده

【加速】jiāsù سریع کردن، بر سرعت افزودن، تند کردن: 队伍~前进。واحد های نظامی بر سرعت پیشروی خود افزودند. / ~发展工业 به رشد صنایع سرعت بخشیدن / ~旧制度的灭亡 از هم پاشیدگی نظام اجتماعی کهنه را سرعت بخشیدن

【加速度】jiāsùdù 〈物〉(فیزیك) شتاب: 重力~ شتاب اجسام در اثر قوهٔ جاذبهٔ زمین / ~计 شتاب سنج

【加速器】jiāsùqì 〈物〉شتاب دهنده: 直线~ شتاب دهنده در خط مستقیم / 回旋~ سیکلوترون / 同步~ سنکروترون / 粒子~ شتاب دهندهٔ ذره یی / 微波~ شتاب دهندهٔ میکروویو / 稳相~ سنکرو سیکلوترون

【加添】jiātiān افزودن، اضافه کردن

【加温】jiāwēn حرارت درجه را زیاد کردن

【加线】jiāxiàn 〈乐〉(موسیقی) خط اضافی

【加薪】jiāxīn حقوق کسی را زیاد کردن

【加压】jiāyā ①(使能经受压力)در برابر فشار قابل تحمل فشار را ②(增加压力)کابین قابل تحمل فشار: ~舱 ساختن / ~站(石油) مرکز تقویت فشار (صنعت نفت): افزایش دادن

【加一】jiāyī یك دهم حجم اصلی چیزی را افزایش دادن

【加以】jiāyǐ ①[表示如何对待或处理前面提到的事物]: 原计划须~修改。تجدید نظر در برنامهٔ اصلی ضروری است. /有问题要及时~解决。مسائل باید بموقع حل شود. ②〈连〉[表示进一步的原因与条件] بعلاوه، علاوه برآن: 这种鞋结实耐穿,~价格便宜,很受群众欢迎。عامهٔ مردم این کفش ها را می پسندند زیرا علاوه بر آنکه بادوام اند، ارزان قیمت هم هستند.

【加意】jiāyì با توجه خاص: ~保护 با توجه خاص محافظت کردن / ~提防 بطور ویژه برحذر بودن

【加油】jiāyóu ①(上油)روغن زدن، روغن مالیدن: 这台机器该~了。این دستگاه نیاز به روغن کاری دارد. ②(加燃料)سوخت مجدد ریختن: 给汽车~ به اتومبیل بنزین دادن / 空中~ سوخت گیری در هوا / ~车 ماشین سوخت رسان / ~船 کشتی سوخت رسان / ~飞机 هواپیمای سوخت رسان / ~站 پمپ بنزین ③(加劲)کوشش اضافی بکار بردن: ~! بجنب، تکان بخور، راه بیفت! / 观众为运动员~。تماشاچیان به ورزشکاران آفرین گفتند.

【加油添醋】jiāyóu-tiāncù (به مطلبی) شاخ وبرگ دادن 又

称"加油加醋"

【加重】jiāzhòng ①(增加重量)سنگین کردن، وزن چیزی را ~任务：اضافه کردن وظیفهٔ اضافی دادن/~思想负担 نگرانی ②(增加程度)چیزی را با تأکید گفتن/~语气 کسی را زیاد کردن/~危机：شدیدتر ساختن، بدتر کردن بحران را بدتر کردن/病情~了。حال بیمار وخیم شد.

夹 jiā ①(放在中间；夹取)از دو جهت فشار وارد آوردن، در وسط گذاشتن：用钳子~烧红的铁 با انبر آهن گداخته را گرفتن/把照片~在书里 عکس ها را لای کتاب گذاشتن/用筷子~菜 با چوب غذا خوری خوراك را برداشتن ②(夹在胳膊底下)زیر بغل گذاشتن：~着皮包 کیف را زیر بغل گذاشتن ③(搀杂)آمیختن، مخلوط کردن：~在人群里 با شلوغی مردم آمیخته شدن/狂风~着暴雨 باد شدید همراه باران سیل آسا/~叙~议 بطور پراگنده آمیخته شدن داستان با تفسیر ④(夹子)گیره، منگنه، انبرك وامثال آن：纸~ گیرهٔ کاغذ/发~ گیرهٔ مو/虎钳 انبر منگنه/文件~ پوشه

另见 gā；jiá

【夹板】jiābǎn ①(夹东西的木板)تخته های چوبی یا فلزی که برای فشار دادن چیزی یا برهم نگاه داشتن چیزها بکار می رود ②〈医〉تختهٔ شکسته بندی：上~ با تختهٔ شکسته بندی بستن/石膏~ تختهٔ شکسته بندی با گچ

【夹板气】jiābǎnqì سرزنش وملامت از جانب طرفین متخاصم

【夹层】jiācéng لایه：~墙壁 دیوار لایه ای

【夹叉射击】jiāchā shèjī 〈军〉تیراندازی متقاطع

【夹缠】jiāchán 〈方〉عمدا از کسی ایراد گرفتن

【夹带】jiādài ①(走私)مخفی بردن، قاچاق کردن：邮寄包裹，不能~信件。نامه ها را توی امانت پستی نگذارید. ②(考试时作弊的材料)تقلب یا نوت یا یادداشت هایی که پنهانی به سالن امتحان برده می شود ③(搀杂)آمیختن

【夹道】jiādào ①(两边有墙的窄路)کوچهٔ کم عرض، راهرو ②(排列道旁)در دو طرف خیابان صف کشیدن：~欢迎贵宾 برای استقبال از یك مهمان عالیقدر در دو طرف خیابان صف کشیدن

【夹缝】jiāfèng فضای کم عرض بین دو چیز مجاور

【夹攻】jiāgōng از دو طرف حمله کردن، حملهٔ گاز انبری：受到两面~ در یك زمان مورد حملهٔ گاز انبری قرار گرفتن/前后~ از جلو واز عقب حمله کردن

【夹击】jiājī 见"夹攻"jiāgōng

【夹剪】jiājiǎn یك آلت آهنی قیچی مانند که برای برداشتن چیزی بکار می رود، پنس

【夹角】jiājiǎo 〈数〉زاویه

【夹批】jiāpī تفسیرها ویادداشت های مندرج در میان سطور متن

【夹七夹八】jiāqī-jiābā درهم و برهم، غیر متجانس وبی ربط، مغشوش：他~地说了许多话，我也没听懂是什么意思。او بسیار پریشان گفت ومن اصلا به مقصودش پی نبردم.

【夹生】jiāshēng نیم پخته：~饭 برنج نیم پخته ـ کنایه از کاری که بد انجام شده اما شروع مجدد آن هم مشکل باشد

【夹馅】jiāxiàn پر کرده شده با چاشنی مخلوط با گوشت یا سبزی، قیمه دار

【夹心】jiāxīn دارای چاشنی در وسط：~糖 شیرینی دارای 果酱/~饼干 بیسکویت ساندویچی/ مربا در وسط

【夹杂】jiāzá قاطی بودن، مخلوط بودن، آمیخته بودن：风声和雨声~在一起。صدای باد با صدای باران آمیخته بود./他说话~着南方口音。او با لهجهٔ جنوب حرف می زند./文章里~着不少新造的词语。این مقاله پراز واژه‌ها واصطلاحات جدید است./物〈冶〉~ مواد خارجی مخلوط در مادهٔ معدنی

【夹峙】jiāzhì در مقابل هم قرار گرفتن

【夹竹桃】jiāzhútáo (گیاه شناسی) درخت وردالحمار، سم الحمار

【夹注】jiāzhù یاد داشت های مندرج در میان سطرها

【夹子】jiāzi ①(夹住东西的器具)گیره، انبر، منگنه：弹簧~ گیرهٔ فنری/点心~ کیك گیر/衣服~ گیرهٔ بند رخت خشك ②(夹文件、讲义的器具)کیف چرمی：文件~ پوشه ، کیف چرمی/皮~ مخصوص پول/ پوشه

伽 jiā 〈物〉(فیزیك) واحد شتاب برابر یك سانتی متر بر مجذور ثانیه

另见 gā

【伽倻琴】jiāyēqín نوعی آلت موسیقی سیمی که کره‌ای‌ها، یکی از اقلیت های ملی چین بکارمی بردند

佳 jiā خوب، مرغوب، زیبا：~景 صحنهٔ زیبا/成绩甚~ نتایج بسیار خوب بدست آوردن/~宾 مهمان عزیز/~肴 خوراك لذیذ/身体欠~ کسل بودن

【佳话】jiāhuà داستانی که زبان زد خاص وعام باشد

【佳节】jiājié جشن، ایام خوش جشن：中秋~ جشن خوش/欢度国庆~ روز خوش ملی را جشن گرفتن/ مهرگان

【佳境】jiājìng 〈书〉جای بسیار شادی آور：渐入~ یواش یواش دل گشا شدن

【佳句】jiājù بیت زیبا(در شعر)، عبارت لطیف ومناسب

【佳美】jiāměi خوب، مرغوب：~的菜肴 غذای خوب وخوشمزه

【佳酿】jiāniàng شراب عالی

【佳偶】jiā'ǒu زن وشوهر خوشبخت

【佳品】jiāpǐn اجناس مرغوب

【佳期】jiāqī ①(结婚日期)روز ازدواج ②(幽会日期)روز ملاقات عشاق

【佳人】jiārén 〈书〉زیبا رو، پری چهره

【佳肴】jiāyáo غذا های خوب وخوشمزه

【佳音】jiāyīn 〈书〉خبر خوش، بشارت：静候~。منتظر بشارت پیروزی شما هستم.

【佳作】jiāzuò اثر عالی، اثر درجهٔ یك

迦 jiā هیروگلیفی که برای نام های خاص یا برای ترجمهٔ برخی اسم های خارجی مانند ساکیا مونی (释迦牟尼) بکار می‌رود

茄 jiā

另见 qié

【茄克】jiākè نیم تنه، ژاکت

枷 jiā چوبی که در قدیم به گردن مجرم می بستند

【枷锁】jiāsuǒ یوغ، زنجیر، قید:精神～یوغ معنوی/摆脱殖民主义的～یوغ استعمار را درهم شکستن

浃 jiā 见"汗流浃背"hàn liú jiā bèi

家 jiā ①(家庭)فامیل، خانواده:五口之～یك خانواده پنج نفری/～事امور خانوادگی/想～برای خانواده خود دلتنگ شدن/～～都有一本难念的经。هر خانواده مشکل مخصوص به خود دارد.②(住所)خانه:回～به خانه رفتن/不在～در خانه نبودن/上我～去吧。به خانه من تشریف بیاورید.③(指行业)کسی یا خانواده ای که به شغلی مشغول است:船～قایقران/渔～ماهیگیر④(精通某行的人)متخصص، کار شناس:政治～سیاست مدار/科学～عالم، دانشمند/作～نویسنده/画～نقاش⑤(流派)مکتب، مکتب اندیشه:儒～مکتب کنفوسیوس/百～争鸣。صد مکتب اندیشه باهم رقابت می کنند.⑥〈谦〉[对别人称自己的辈分高或年纪大的亲属]:～父پدرم/～兄برادر بزرگم⑦(家养的)اهلی:～兔خرگوش اهلی⑧〈量〉[用来计算家庭或企业]:三～商店سه فروشگاه/两～电影院دو سینما

家 jia 〈口〉①[后缀,用在名词后,表示属于那一类人]:小孩子～别插嘴!شما کوچولو ها فضولی نکنید./现在姑娘～也会开飞机啦!امروزه دختر هاهم خلبانی می کنند!②[后缀,用在男人姓名后面,指他的妻]:水生～زن شوی شنگ؛

另见 jie

【家财】jiācái اموال خانواده

【家蚕】jiācán کرم ابریشم

【家产】jiāchǎn اموال خانواده

【家常】jiācháng زندگی روزمره یك خانواده:拉～به صحبت خودمانی، گپ/话～خود مانی مشغول بودن

【家常便饭】jiācháng biànfàn ①(便餐)غذای ساده، خوراك خودمانی②(普通的事)اتفاق معمولی، کار عادی:在旧社会当学徒,挨打受骂是～。در جامعه کهنه، برای یك شاگرد کتك خوردن ونفرین شدن کار عادی بود.

【家常话】jiāchánghuà صحبت ها در مورد زندگی روزمره خانواده

【家仇】jiāchóu دشمنی خانوادگی

【家丑】jiāchǒu ننگ خانواده، افتضاح خانواده:家～不可外扬。کار های ناپسند عضو خانواده را نباید فاش کرد.

【家畜】jiāchù حیوان اهلی

【家传】jiāchuán از نیاکان خانواده باقی مانده ویشت در پشت، دست بدست شده:～秘方یك نسخه درمان پزشکی مخفی باقی مانده از نیاکان خانواده

【家当】jiādang 〈口〉دارایی خانواده، اموال خانواده

【家道】jiādào وضع مالی خانواده:～小康مرفه بودن

【家底】jiādǐ دارایی خانوادگی که در مدت مدیدی از زمان جمع آمده است:～薄فاقد منابع غنی بودن/把咱们厂的～清理一下,还能找出不少有用的东西。اگر بآنچه کارخانه ما دارد رسیدگی کنیم، بازهم می توانیم بسیاری از چیزهای مفید را پیدا کنیم.

【家法】jiāfǎ ①(封建治家法度)انضباط خانوادگی که از سوی رئیس خانواده فئودالی اعمال می شد②(封建家庭中的责打用具)چوب مخصوصی برای تنبیه کردن اطفال یا نوکران خانواده فئودالی

【家访】jiāfǎng بازدید والدین بچه های مدرسه یا کارگران جوان

【家风】jiāfēng عادات زندگی وسبك کار مخصوص یك خانواده

【家鸽】jiāgē کبوتر اهلی

【家户】jiāhù 〈方〉خاندان

【家伙】jiāhuo 〈口〉①(工具;武器)ابزار کار، سلاح جنگی:这把～挺好使。این ابزار خوش دست است.②(轻视或开玩笑时对人的称呼)یارو:小～کوچولو/那个～是谁?آن یاروکی است؟/一帮反动～یك دسته از لات های مرتجع/一个极端阴险的～یك فرد شریر و خیانتکار

【家给人足】jiājǐ rénzú همه در رفاه وآسایش زندگی می کنند

【家计】jiājì 〈书〉امرار معاش خانواده

【家家户户】jiājiā-hùhù همه خانواده ها، هر فامیل:这个村～有余粮。در این دهکده هر خانواده مقداری غله اضافی دارد.

【家教】jiājiào تربیت خانواده، بار آوردن اعضای خانواده:这个孩子缺乏～。این بچه خوب بار نیامده است./他家～很严。خانواده‌اش نسبت به او بسیار سخت گیری می کنند.

【家景】jiājǐng وضع مالی خانواده

【家境】jiājìng وضع مالی خانواده:～困难در مضیقه مالی بودن/～好خانواده مرفه داشتن

【家居】jiājū در خانه بیکار نشستن

【家具】jiājù اثاثیه خانه، اسباب خانه:几件～چند عدد از اثاثیه خانه/一套～یك سری اثاثیه خانه

【家眷】jiājuàn ①(家属)زن و بچه، عیال②(妻子)زن، خانم

【家口】jiākǒu اعضای خانواده

【家累】jiālěi مسئولیت مالی خانواده

【家里】jiāli ①(家庭里)در خانواده②(妻子)زن، همسر③(称自己所在的单位)خطاب به واحد کار خود

【家破人亡】jiāpò-rénwáng ازهم گسیختن شیرازه خانواده به علت مردن چند نفر و رفتن چند نفر دیگر

【家谱】jiāpǔ شجره نامه، درخت خانواده، شجره نسب

【家禽】jiāqín مرغ خانگی

【家人】jiārén ①(亲人)قوم وخویشان②(仆人)نوکر، چاکر

【家舍】jiāshè خانه، منزل

【家生】jiāshēng ①〈方〉وسایل واسباب خانه②〈书〉(家庭生计)معیشت زندگی③(家生子)فرزند ندیم

【家生子】jiāshēngzǐ فرزند ندیمی که هنوز در خانه صاحبش کار می کرد

【家声】jiāshēng شهرت خانواده

【家乘】jiāshèng نوشته هائی در مورد کارهای خصوصی یك خانواده

【家史】jiāshǐ تاریخچهء خانواده
【家室】jiāshì ①(多指妻子) بیشتر اشاره به زن خود ②(家属) اعضای خانواده ③(家屋) خانه، منزل
【家什】jiāshi 〈口〉 وسایل، اسباب خانه و...
【家书】jiāshū نامه ای از خانواده؛ نامه ای برای خانواده
【家属】jiāshǔ اعضای خانواده، متعلقان: 工人~ اعضای خانوادهء کارگران / 军人~ خانوادهء نظامیان / 工厂~ کارخانه ای که از طرف اعضای خانوادهء کار گران، کادر ها ونظامیان اداره می شود
【家鼠】jiāshǔ موش خانه
【家私】jiāsī 〈口〉 اموال خانواده
【家庭】jiātíng خانواده، فامیل: ~成员 اعضای خانواده / 出身~ اصل ونسب، منشاء خانواده، موقعیت طبقاتی خانوادهء شخص / ~负担 مسئولیت خانواده / ~妇女 زن خانه دار، خانم خانه / ~观念 وابستگی خانوادگی / ~副业 تولید فرعی خانوادگی / ~教育 تربیت / ~教师 معلم سر خانه، معلم خصوصی، معلم منزل / ~生活 زندگی خانواده / ~纠纷 اختلاف خانوادگی / ~作业 تکلیف مدرسه
【家徒四壁】jiā tú sì bì — بجز چهار دیوار خانه هیچ نداشتن یعنی بسیار فقیر بودن
【家屋】jiāwū خانه، منزل
【家无担石】jiā wú dàn shí کنایه از فقیر بودن خانواده
【家务】jiāwù امور خانوادگی، وظایف خانه داری: ~劳动 کار های خانه داری
【家乡】jiāxiāng زادگاه، زادبوم، محل ولادت: ~话 لهجهء زادگاه
【家小】jiāxiǎo 〈口〉①(家属) اعضای خانواده، زن وبچه ②(妻子) زن، خانم
【家信】jiāxìn نامه ای از خانواده؛ نامه ای برای خانواده
【家宴】jiāyàn مهمانی در خانه
【家养】jiāyǎng اهلی
【家业】jiāyè اموال خانواده: 不要以为我们厂~大，浪费一点不算啥。 خیال نکنید که چون کارخانهء ما بزرگ وغنی است، ما می توانیم اسراف کنیم.
【家蝇】jiāyíng مگس، مگس معمولی
【家用】jiāyòng هزینهء خانه داری
【家喻户晓】jiāyù hùxiǎo شهرت خاص و عام، زبانزد همگان: 《愚公移山》在我国是个~的故事。 «یوگون کوه ها را برکند» یك داستان زبانزد خاص وعام در چین است.
【家园】jiāyuán خانه، محوطهء خانه: 重建~ خانه را بازسازی کردن / 重返~ به خانه باز گشتن
【家院】jiāyuàn ①(院子) حیاط ②(仆人) نوکر
【家贼】jiāzéi دزد خانگی
【家宅】jiāzhái خانه، منزل
【家长】jiāzhǎng ①(一家之主) سر پرست خانواده: ~式统治 سلطهء مستبدانهء سر پرست خانواده، قدرت رئیس خانواده ②(儿童的父母) والدین بچه: 学校里明天开~会。 فردا در مدرسه جلسه ای برای والدین بچه ها برگزار خواهد شد.
【家长制】jiāzhǎngzhì سیستم پدرشاهی
【家珍】jiāzhēn اشیاء گرانبهای خانگی
【家主】jiāzhǔ سرپرست خانواده
【家子】jiāzi 〈口〉 خانواده
【家族】jiāzú خاندان، خانواده

痂 jiā پوست بستن زخم: 结~ پوست زخم

袈 jiā لباس گشاد وصله دوزی شده که راهب بودایی آنرا می‌پوشد
【袈裟】jiāshā لباس گشاد وصله دوزی شده که راهب بودایی آنرا می پوشد

笳 jiā 见"胡笳"hújiā

傢 jiā
【傢伙】jiāhuo 见"家伙"jiāhuo
【傢具】jiāju 见"家具"jiāju
【傢什】jiāshi 见"家什"jiāshi

葭 jiā 〈书〉 جوانهء نی

嘉 jiā ①(美好) خوب، مرغوب، برازنده: ~宾 مهمان عزیز، مهمان فاخر ②(夸奖) تحسین کردن، مراسم عالی ازدواج: ~礼 / 其志可~ تحسین کردن وپذیرفتن: ~纳 تقدیر کردن ارادهء / 精神可~ قابل تحسین روحیهء قابل تحسین کسی
【嘉惠】jiāhuì 〈敬〉 لطف عنایت،مهربانی
【嘉奖】jiājiǎng تقدیر کردن، تحسین کردن، قدردانی کردن: ~令 تقدیرنامه / 传令~全体指战员 از تمام افسران وسر بازان بواسطهء خدمات شایستهء شان رسما قدردانی کردن
【嘉勉】jiāmiǎn 〈书〉 تحسین وتشویق کردن
【嘉名】jiāmíng 〈书〉 نام نیك
【嘉尚】jiāshàng 〈书〉 تحسین کردن، قدردانی کردن
【嘉许】jiāxǔ 〈书〉 تحسین کردن، تأیید کردن

镓 jiā 〈化〉 (Ga) گالیوم

jiá

夹 jiá نیم تنهء آستر دار: ~袄 آستر دار
另见 gā; jiā

荚 jiá تشکیل نیام دادن، غلاف دار شدن: 结~ غلاف، نیام
【荚果】jiáguǒ 〈植〉 غلاف، نیام

戛 jiá 〈书〉 آهسته کوبیدن، بنرمی زدن
【戛戛】jiájiá 〈书〉①(形容困难) مشکل، سخت ②(形容独创) با ابتکار، مبتکر: ~独造 از ابتکار بزرگ بر خوردار بودن
【戛然】jiárán 〈书〉①〈象〉[多形容嘹亮的鸟声]: ~长鸣 فریاد های دراز وبلند ②(形容突然中止)[多用于]: ~而止 (صدا) یکمرتبه خاموش شدن

铗 jiá 〈书〉①(冶铸用的钳) انبری که در ذوب آهن بکار

دسته، شمشیر(剑柄)③شمشیر(剑)②می رود

蛱 jiá

【蛱蝶】jiádié نوعی پروانه که برای گیاهان نحله دار زیان آور است بنام "Vanessa"

颊 jiá با گونه های سرخ 两~红润:گونه

【颊骨】jiágū 〈生理〉استخوان گونه

【颊囊】jiánáng 〈动〉کیسه، گونه (برای بعضی حیوانات مانند میمون)

jiǎ

甲 jiǎ ①(天干的第一位)مقام اول از ساقه های آسمانی ②(第一位)اول، نخست ~级:درجه، یك 桂林山水~天下。 دهگانه کوه ها و رود های«گوی لین» از همه چیز زیر آسمان زیاتر است. ③(动物的硬壳)محافظ لاك یك کاسه، 龟~ :جانور لاك پشت ~ کاسه، ④(指甲)ناخن 手指~ :ناخن دست /脚指~ ناخن پا ⑤(铁甲)زره 装~车:تانك زره پوش ⑥ کلاه خود و زره را بدور انداختن (در موقع فرار) 丢盔弃~/ [用作代称]:某~与某乙 آقای الف وآقای ب /~方和乙方 جانب اول وجانب دوم /~队和乙队 ⑦تیم یك وتیم دو 见"保甲制度"bǎojiǎ zhìdù

【甲板】jiǎbǎn عرشه، کشتی

【甲苯】jiǎběn (شیمی) اسید هیدروکربن سبك

【甲兵】jiǎbīng 〈书〉①(铠甲和兵器)زره واسلحه ②(全身盔甲的士兵)سرباز زره پوش

【甲虫】jiǎchóng سوسك

【甲床炎】jiǎchuángyán 〈医〉التهاب ناخن

【甲醇】jiǎchún 〈化〉الکل متیلیك

【甲酚】jiǎfēn 〈化〉کرسل

【甲睾酮】jiǎgāotóng "Methy ltestosterone" نوعی دارو بنام

【甲沟炎】jiǎgōuyán 〈医〉التهاب ناخن

【甲骨文】jiǎgǔwén کتیبه های دوران «شآنگ» (قرن ۱۱ ق. م - ۱٦ ق م۰) نگاشته شده روی استحوان ها یا کاسه های لاك پشت

【甲基】jiǎjī متیل: ~纤维素〈药〉متیل سلولوز(نوعی دارو)

【甲克】jiǎkè جامه، نیم تنه

【甲壳】jiǎqiào پوسته، سخت جانور: ~动物 جانور سخت پوست

【甲醛】jiǎquán 〈化〉فرمالدئید

【甲酸】jiǎsuān 〈化〉اسید فرمیك

【甲烷】jiǎwán 〈化〉متان، گاز هیدروکربن

【甲午战争】Jiǎwǔ Zhànzhēng 〈史〉جنگ چین و ژاپن در سال ۱۸۹٥-۱۸۹٤ (که بوسیله امپر یا لیسم ژاپن برای الحاق کره وتجاوز بر چین براه انداخته شد)

【甲癣】jiǎxuǎn 〈医〉(طب) کچلی ناخن

【甲氧胺】jiǎyǎng'àn 〈药〉"Methoxamine" نوعی دارو بنام

【甲夜】jiǎyè دوره ای از زمان (تقریبا ساعت ۸ شب)

【甲鱼】jiǎyú نوعی لاك پشت با کاسه، نرم وقابل خودرن که به مثابه، غذای مقوی بحساب می‌آید

【甲仗】jiǎzhàng 〈书〉①(指铠甲和兵器)زره وسلاح ②(指披铠甲执兵器的卫士)نگهبان زره پوش و مسلح

【甲胄】jiǎzhòu 〈书〉زره

【甲状腺】jiǎzhuàngxiàn 〈生理〉غده، تیروئید: ~机能亢进 ازدیاد فعالیت غده، تیروئید/ ~素 ترشحات غده، تیروئید/ ~肿 ورم غده، تیروئید

【甲子】jiǎzǐ یك دوره، گردش شصت ساله 参见"干支" gānzhī

【甲紫】jiǎzǐ نوعی رنگ که در زیست شناسی برای رنگ آمیزی ودر طب بعنوان ضد میکروب وضد قارچ وضد کرم و نیز در معالجه، سوختگی بکار می رود

岬 jiǎ ①(岬角)دماغه ②(两山之间)گذرگاه بین کوهها

【岬角】jiǎjiǎo دماغه

胛 jiǎ

【胛骨】jiǎgǔ 〈生理〉استخوان سر شانه، استخوان کتف

【胛子】jiǎzi 〈方〉شانه، دوش

贾 Jiǎ 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین 另见 gǔ

钾 jiǎ 〈化〉(K) پتاسیم

【钾玻璃】jiǎbōli شیشه، پتاس

【钾肥】jiǎféi کود پتاس

【钾碱】jiǎjiǎn پتاس

【钾盐】jiǎyán سنگ معدن بی رنگ مرکب از بلور های مکعب

假 jiǎ ①(虚伪的;人造的)دروغین، کاذب، ساختگی، مصنوعی، قلابی: ~腿 ساق پای مصنوعی/ ~民主 دموکراسی دروغین/ ~检讨 انتقاد غیر صمیمانه از خود/ ~和平 صلح دروغین/ 以~乱真 آمیختن دروغ با حقیقت، قاتی کردن چیز دروغین با چیز حقیقی ②(借用)به عاریه گرفتن، (فرصتی را) غنیمت شمردن: 久~不归 چیزی عاریه را مدتی نزد خود نگهداشتن ③(如果)اگر، چناچه: ~令 در صورتی که 另见 jià

【假扮】jiǎbàn تغییر قیافه دادن، جامه، مبدل پوشیدن

【假充】jiǎchōng تظاهر کردن، وانمود کردن، نشان دادن: ~内行 خود را کار شناس نشان دادن

【假道】jiǎdào از راه...: 代表团~欧洲去联合国。 هیئت از راه اروپا به سازمان ملل متحد رفت.

【假道学】jiǎdàoxué آدم مقدس نما، آدم ریا کار

【假定】jiǎdìng ①(姑且认为)فرض کردن، گمان کردن، خیال کردن: ~这是真的… فرض کنید که این حقیقت است… /~有这么一回事… فرض کنید که این واقعا اتفاق افتاد… ②(假设)فرض، فرضیه، قضیه، فرضی

【假发】jiǎfà کلاه گیس، موی مصنوعی

【假分数】jiǎfēnshù 〈数〉(ریاضی) کسری که صورت آن بزرگ تر از مخرج باشد

【假根】jiǎgēn 〈植〉(گیاه) ریشه مانند

【假公济私】jiǎ gōng jì sī از امکان اداری برای منافع شخصی استفاده کردن، برای سود شخصی از مقام رسمی خود سؤ استفاده کردن

【假果】jiǎguǒ 〈植〉(گیاه شناسی) میوهء کاذب، میوهء فرعی

【假花】jiǎhuā گل مصنوعی

【假话】jiǎhuà دروغ:说～ دروغ گفتن

【假借】jiǎjiè ①(利用)استفاده کردن:～外力 از نیروی خارجی استفاده کردن/～名义 بنام، به بهانه ②〈语〉(اصطلاح در زبان شناسی) آن دسته از هیروگلیف ها که جایگزین هیروگلیف‌هایی هستند که در تلفظ مشابه اما در معنی متفاوتند مانند 求 qiú (به معنی خز) برای 求 qiú (به معنی در خواست کردن)

【假令】jiǎlìng اگر، چنانچه

【假冒】jiǎmào تقلب کردن:谨防～。 از چیز های تقلیدی بر حذر باشید.

【假眉三道】jiǎ méi sān dào 〈方〉 حالت خاصی به خود بستن، به خود گرفتن

【假寐】jiǎmèi 〈书〉 چرت زدن

【假门假事】jiǎmenjiǎshì ظاهرا جانب حق را به خود گرفتن

【假面具】jiǎmiànjù ماسك، نقاب:撕下某人的～ ماسك از چهرهء کسی بر داشتن

【假名】jiǎmíng ①(假名字)اسم مستعار، تخلص ②(日文字母)«کانا» ــ الفبای زبان ژاپنی

【假漆】jiǎqī جلا، صیقل

【假模假样】jiǎmó-jiǎyàng بطور ساختگی ، بدروغ ، ریاکارانه 又称"假模假式"

【假仁假义】jiǎrén-jiǎyì خیر خواهی ونیکوکاری دروغین، ریا کاری

【假如】jiǎrú اگر، چنانچه، فرض کنید، در صورتیکه:～明天开会,准备工作来得及吗? فرض کنید فردا جلسه را تشکیل بدهیم، آیا برای تدارك آن وقت کافی خواهیم داشت؟/～我忘了,请提醒我一下。 چنانچه فراموش کردم به من تذکر بدهید.

【假若】jiǎruò اگر، فرض کنید، در صورتی که

【假嗓子】jiǎsǎngzi (موسیقی) صدای تیز غیر طبیعی

【假山】jiǎshān کوه مصنوعی برای زینت باغ

【假设】jiǎshè ①(姑且认为)خیال کردن، گمان کردن، فرض کردن ②(假定)فرضیه، قضیهء فرضی:科学～ فرض، فرضیهء علمی

【假声】jiǎshēng 〈乐〉(موسیقی) صدای تیز غیر طبیعی

【假使】jiǎshǐ اگر، چنانچه، در صورتی که

【假释】jiǎshì 〈法〉 بقید قول شرف آزاد ساختن

【假手】jiǎshǒu ①(假肢;人工装的手)دست مصنوعی ②(通过别人达到自己的目的)کاری را بدست دیگران انجام دادن، از کسی سؤ استفاده کردن:～于人 بدست کسی کاری را انجام دادن

【假说】jiǎshuō فرضیه، قضیهء فرضی

【假死】jiǎsǐ ①〈医〉 وقفهء موقت فعالیت های حیاتی ②〈动〉 خود را به مردن زدن

【假托】jiǎtuō ①(推托)...به بهانهء:～有病 به بهانهء بیماری ②(假冒)به نام کس دیگر:这篇文章不是他写的,是别人～他的名义发表的。 او این مقاله را ننوشت، کس دیگر آنرا به نام او نشرکرد. ③(凭借)از طریق، از راه:人们～披着羊皮的狼的故事说明要警惕伪装的敌人。 داستان گرگ در لباس میش به مردم می آموزد که باید از دشمن در لباس مبدل بر حذر باشند.

【假想】jiǎxiǎng خیالی، فرضی، جعلی:这个故事里的人物都是～的。 شخصیت های این داستان همه خیالی هستند.

【假想敌】jiǎxiǎngdí 〈军〉 دشمن فرضی، دشمن خیالی

【假象】jiǎxiàng ①(和事物本质不相符的表面现象)ظاهر دروغین:制造～ درست کردن ظاهر دروغین/不要被～所迷惑。 از ظاهر دروغین فریب نخورید. ②〈地〉 فلز یا مادهء معدنی شبیه مادهء معدنی دیگر

【假象牙】jiǎxiàngyá سلولوئید

【假惺惺】jiǎxīngxing ریا کارانه، از روی ریا کاری:～地表示愿意支持 ریا کارانه برای پشتیبانی اظهار آمادگی کردن/～地宣称 از روی ریا کاری اعلام کردن

【假牙】jiǎyá 〈医〉 دندان مصنوعی

【假眼】jiǎyǎn چشم مصنوعی

【假意】jiǎyì ①(虚伪的心意)ریا کاری، عدم صمیمت:～奉承 چاپلوسی فرومایه ②(故意)قیافه ای، وانمود کردن، بعمد، بخود گرفتن:明明知道,但又～地问。 مسلم است که او موضوع را می دانست ولی بازهم بعمد پرسید.

【假招子】jiǎzhāozi عمدا حالت خاصی به خود گرفتن

【假造】jiǎzào ①(模仿真的假造)مشابه چیزی را ساختن، جعل کردن، چیز جعلی ساختن:～证件 گواهینامهء جعلی ساختن/这张钞票是～的。 این اسکناس تقلبی است. ②(捏造)ساختن، درست کردن، تراشیدن، بافتن:～理由 بهانه تراشیدن/～罪名 بر علیه کس اتهام دروغین ساختن

【假…真…】jiǎ…zhēn… [从一真一假的对比中点明实质]:～和平,～备战 صلح در گفتار، تدارك جنگ در/～团结,～分裂 در ظاهر اتفاق ودر باطن نفاق/～支持,～出卖 پشتیبانی دروغین و خیانت واقعی/～批判,～包庇 در ظاهر محکوم کردن ولی در واقع حمایت نمودن

【假肢】jiǎzhī دست یا پای مصنوعی

【假植】jiǎzhí 〈农〉(کشاورزی) کاشتن موقت چیزی بوسیلهء خاك ریختن روی ریشهء آن

【假装】jiǎzhuāng وانمود کردن، تظاهر کردن، بخود بستن، خود را به چیزی زدن:他～积极。 او وانمود کرد که از لحاظ سیاسی فعال است./～不知道 خود را به نادانی زدن

斝 jiǎ 〈考古〉 ظرف شراب خوری سه پایهء قدیمی بادهانهء گرد

瘕 jiǎ 〈书〉 بیماری برآمدگی شکم

jià

价 jià ①(价格)بها، قیمت، نرخ:减～ در قیمت چیزی

بـرای 而沽 ~待 / قیمت را اعلام کردن ~要 / تخفیف دادن ~等 :ارزش (价值) ② فروختن به قیمت خوب صبر کردن 交换 ~估 /تبدیل ارزش های مساوی، جابه جا کردن ارزش های برابر (原 (化) ③ ارزش چیزی را تخمین کردن، بر آورد قیمت کردن 子价) هیدروژن عنصر 。氢是一 ~ 元素 :واحد ظرفیت شیمیایی یك ظرفیتی است.

另见 jie

【价电子】jiàdiànzǐ 〈化〉 الکترون های دارای ظرفیت

【价格】jiàgé قیمت، نرخ ~ 批发 :قیمت عمده فروشی/另售 ~ قیمت ~现金 / قیمت رأس المال ~成本/قیمت خرده فروشی قیمت اجناس را با بر چسب مشخص کردن ~标明/ نقدی

【价款】jiàkuǎn پول پرداخته شده برای اجناس در موقع خرید وفروش

【价廉物美】jiàlián-wùměi (جنس) ارزان اما مرغوب

【价目】jiàmù فهرست بهـا، ~表 :قیمت، قیمت مشخص شده فهرست قیمت

【价签】jiàqiān بر چسبی که قیمت اجناس را نشان می دهد

【价钱】jiàqian قیمت : ~讲/ چانه زدن ~公道/ قیمت معقول 西红柿是什么 ~ ? قیمت گوجه فرنگی چند است؟/

【价值】jiàzhí ①〈经〉 ارزش: ~规律/ قانون ارزش ~尺度 حجم ~量/ فرم ارزش ~形态/ پیمانهٔ ارزش، اندازهٔ ارزش ~剩余/ ارزش مازاد، اضافی ارزش ~使用/ ارزش، قدر ارزش 交换 ~/ارزش مبادله ای ~ /ارزش مصرفی 五百万元的工业设备 تجهیزات صنعتی به ارزش پنج میلیون «یوان» ② (意义) ~有研究 :اهمیت ~ دارای اهمیت تحقیقاتی بودن/ 有 ~ 的意见 کاملا بی ارزش ~ 毫无/ اثر ارزشمند ~ 的著作 /نظر ارزشمند 有

【价值连城】jià zhí liánchéng کنایه از — به چند شهر ارزیدن فوق العاده گرانبها

【价值量】jiàzhíliàng ارزش تولیدی کار در اجناس

驾 jià ①(使牲口拉) (اسب وغیره را) آماده کردن، افسار برای 上牲口耕地 ~ :زدن، زین وبرگ کردن، (ارابه را) راندن 那辆车由两匹马 / شخم زدن زمین چهارپایان را آماده کردن ~ 着。ارابه بوسیلهٔ دو اسب کشیده می شد. ② (驾驶) راندن اتومبیل ~ 车 :راندن(ماشین، کشتی وغیره) ؛ خلبانی کردن ~ 飞机 / خلبانی کردن ③ [原指车辆, 借用于对人的敬辞]: 劳 ~。 ببخشید!/ 敬请大 ~ 光临。 خواهشمند است وجود محترم شما 〈旧〉 ~ 尊/ حضور بیابید.

【驾临】jiàlín 〈敬〉 تشریف آوردن شما، حضور مغتنم شما: 恭候 ~。خواهشمند است حضور بهم برسانید.

【驾轻就熟】jiàqīng jiùshú ارابهٔ سبك را در راهی آشنا راندن — کنایه از کاری را بسهولت انجام دادن به سبب فراوانی تجربه

【驾驶】jiàshǐ رانندگی کردن، خلبانی کردن: ~ 拖拉机 راندن تراکتور/ ~ 舱〈航空〉 کابین خلبان ~ 杆〈航空〉/ رل یا دستگاه ~ 盘 /چرخ هدایت کردن کشتی یا هواپیما ~/کنترل هوا پیما 室〈汽车〉 جای رانندهٔ کامیون ~ 台〈航海〉/ سکوی در عرشهٔ ~ 员 (车 /کشتی که مورد استفادهٔ کاپیتان وافسران قرار می گیرد 辆的 راننده ؛ (飞机的) خلبان ~执照 / گواهی نامهٔ رانندگی، پروانهٔ رانندگی

【驾束式导弹】jiàshùshì dāodàn نـوعـی مـوشـك بـنـام "Beam rider"

【驾驭】jiàyù ①(驱使车马行进) راندن (اسب، ارابه وغیره): 这匹马不好 ~。 رام کردن این اسب دشوار است. ②(控制) مهار کردن، کنترل کردن، مسلط شدن: ~ 形势 براوضاع مسلط شدن ~ 自然 / طبیعت را مهار کردن

【驾辕】jiàyuán ارابه یا درشکه را از میان میله‌هایش راندن: 车太重, 得用一匹大骡子 ~。 این ارابه بسیار سنگین است و ما مجبوریم یك قاطر بزرگ را یراق کنیم.

架 jià ①(架子) قاب، طاقچه، قفسه، پایه: 房 ~ بدنـهٔ خانه، قالب خانه، اسکلت خانه 衣 ~ 儿/ طاقچهٔ ابزار ~ 工具/ چوب بست، دار بست ~ 脚手/رخت آویز ~ 衣帽/چوب لباسی جای چمدان ~ 行李/چفتهٔ خیار ~ 黄瓜/ قفسهٔ کتاب ~ 书/ 钢 ~ 桥/ پل اسکلت فلزی ②(支撑) بلند کردن، برپا کردن، بنا کردن: ~ 桥 پل ساختن ~ 梯子/ نردبان را ایستانیدن، نردبان را ~ 电线/ سیم برق را کشیدن ~ 起机枪/ مسلسل را بلند کردن ③ (招架) دفع کردن، دور کردن ~ 枪 / چاتمه فنگ کردن، سوار کردن با نیزهٔ خود شمشیرش را دفع کردن: 他一刀砍来, 我拿枪 ~ 住。 که فرو می آمد دفع کردم. ④ (扶着) کمـك کردن، پشتیبانی کردن، ~ 着拐走路/ با چوب زیر بغل راه رفتن ~ 着伤员 به کسـی را در راه رفتن کمك کردن ⑤ (绑架) سربازان زخمی را کسی را بزور بردن، ربودن، آدم دزدی کردن ⑥(殴打;争吵) نزاع کردن، دعوا کردن ~ 吵 :کتك زدن، دعوا کردن ~ 劝/ برای رفع نزاع میانجیگری کردن ⑦ 〈量〉 : 几百 ~ 飞机 چند صد فروند هواپیما

【架不住】jiàbuzhù 〈方〉 ①(禁不住) در تحمل سنگینی فشار وغیره ناتوان بودن، تاب مقاومت نداشتن: 他开始不想来, ~ 我一说, 也就来了。 او اول نمی خواست بیاید، ولی من قانعش کردم/ 谁也 ~ 这么大的浪费。 هیچ کس نمی تواند اینهمه اسراف کار باشد. ②(抵不上) به پای کسی نرسیدن، تاب برابری با کسی نداشتن: 主队虽然技术不错, 也 ~ 客队合作得好。 تیم میزبان مهارت خوبی از خود نشان داد اما در داشـتـن روح همکاری نتوانست با تیم مهمان برابری کند.

【架次】jiàcì مجموعهٔ نوبت های پرواز هواپیما: 出动四批飞机共六十 ~ شصت نوبت پرواز در چهار گروه

【架得住】jiàdezhù قادر به تحمل چیزی بودن

【架豆】jiàdòu لوبیای قرمز

【架空】jiàkōng ①(用东西撑起离开地面) ساخته شده روی تیرهای بلند: ~ 管道 لوله های بالای سر/ 这里的竹楼都是 ~ 的。 آلونك های بامبویی اینجا همه روی تیر های بلند ساخته شده است. ②(无基础) غیر عملی، انجام نشدنی: 不采取措施, 计划就要 ~ 了。 برنامه اجرا نخواهد شد مگر اینکه ما اقدامات لازم را بعمل بیاوریم. ③(使某人处于有职无权的地位) کسی را رئیس دست نشاندهٔ محض قرار دادن

【架设】jiàshè بر (روی زمین یا سطح آب یا روی تیر های بلند) پا کردن، بلند کردن: ~ 浮桥 پل موقت نظامی را ساختن ~ 输/

~天线 آنتن را بر پا کردن / ~电线路 سیم انتقال برق را کشیدن

【架势】jiàshi 〈口〉ژست، حالت، طرز رفتار: 摆出一副霸主的~ ژست لرد را بخود گرفتن / 看他们的~，是要大干一场。 چنین به نظر می رسد که آنها آماده اند کوشش عظیمی بکار برند. 又作"架式"

【架秧子】jiàyāngzi 〈方〉 کسی را دست انداختن؛ تحریک کردن

【架子】jiàzi ①(支架) قاب، طاقچه، قفسه، پایه: 脸盆~ سه پایه برای گذاردن طشت ②(比喻事物的组织机构) استحوان بندی، اسکلت، ساختمان؛ نکات عمده: 写文章要先搭好~。 قبل از اینکه چیزی بنویسید، نکات عمدهٔ آنرا تهیه کنید. / 把新机构的~搭起来 استحوان بندی سازمان جدیدی را فراهم آوردن ③(傲慢的作风) غرور، خود نمایی: 摆~ قیافهٔ مغرورانه بخود گرفتن / 没有~ متواضع وبی تکبر بودن / 放下~ از اسب غرور ونخوت پیاده شدن / 打掉官~ غرور وتکبر بوروکرات را از بین بردن ④(架势) ژست، حالت: 练武术，拿刀有拿刀的~，拿枪有拿枪的~。 در تمرین «ووشو» شمشیرباز باید ژست صحیح شمشیر بازی داشته باشد و نیزه باز ژست صحیح نیزه بازی. / 他拉开~，打起太极拳。 او ژستی بخود گرفت وشروع به مشت زنی «تای جی» کرد.

【架子工】jiàzigōng 〈建〉 کارگر چوب بست سازی

【架子猪】jiàzizhū خوک پرواری

假 jià تعطیلات، مرخصی، استراحت: 暑~ ایام تعطیلی تابستانی / 事~ مرخصی برای انجام کار شخصی / 病~ مرخصی بخاطر بیماری / 请~ در خواست مرخصی کردن / 休~ مرخصی خود را گذراندن / 超~ بیش از حد معین تعطیلات خود را گذراندن 另见 jiǎ

【假期】jiàqī ایام تعطیلی، دورهٔ مرخصی: ~照常工作 در ایام تعطیلی کار کردن

【假条】jiàtiáo گواهی برای مرخصی، نامهٔ درخواست مرخصی

嫁 jià ①(女子结婚) شوهر کردن: ~人 شوهر کردن / ~到李家 عروس خانوادهٔ «لی» شدن / ~女儿 دختر خود را شوهر دادن / 她还未~人。 او هنوز شوهر نکرده است. / 她已~人了。 او شوهر دارد. ②(转移) انتقال دادن

【嫁祸于人】jià huò yú rén بلا ومصیبت را به دیگران انتقال دادن؛ دیگران را مقصر دانستن

【嫁接】jiàjiē 〈植〉(گیاه شناسی) پیوند زدن

【嫁奁】jiàlián جهاز، جهیزیه

【嫁娶】jiàqǔ عروسی، ازدواج

【嫁人】jiàrén 〈口〉 شوهر گرفتن

【嫁妆】jiàzhuang جهاز، جهیزیه

稼 jià ①(种植) بذر افشاندن: 耕~ زمین را شخم زدن وبذر افشاندن؛ کار زراعتی ②(谷物) محصول زراعتی: 庄~ غله، محصول زراعتی

【稼穑】jiàsè 〈书〉 بذر افشاندن ومحصول برداشتن؛ کار زراعتی

jiān

尖 jiān ①(锐利的末端) نوک یا سر چیزی: 针~ سر سوزن / 指~ نوک (یا سر) انگشت / 铅笔~ نوک مداد ②(末端细小) باریک، نوکدار، تیز: 下巴~ چانهٔ باریک / 把铅笔削~ مداد را تیز کردن ③(声音高而细) دارای صدای زیر وشبیه جیغ: ~声~气 بصدای زیر / ~叫 جیغ کشیدن ④(耳目等灵敏) (چشم وگوش) تیز: 眼~ چشم تیز داشتن / 耳朵~ گوش تیز داشتن / 鼻子~ دماغ تیز داشتن ⑤(出类拔萃的人) بهترین از نوع خود، آدم بر جسته، گل سر سبد: 在班里他是拔~儿的。 او برگزیدهٔ کلاس است.

【尖兵】jiānbīng ①〈军〉(先头部队；前哨) طلیعه ②(开路人；先驱) پیشقدم، پیش آهنگ

【尖刀】jiāndāo کارد تیز، دشنه، خنجر: ~班 جوخهٔ دشنه دار، دسته ای که با سر نیزه می جنگند

【尖端】jiānduān ①(尖锐的末梢) نوک تیز، سر تیز، قله: 标枪的~ نوک نیزهٔ دستی / ~放电 تخلیهٔ برق از نوک ②(发展得最高的) بسیار پیشرفته، بسیار جلو افتاده: ~产品 محصولات بسیار پیشرفته / ~武器 اسلحهٔ بسیار پیشرفته / ~科学 علوم بسیار پیشرفته

【尖刻】jiānkè تند، نیشدار، طعنه آمیز، تلخ و زننده: 说话~ سخن نیشدار گفتن

【尖括号】jiānkuòhào (〈〉) هلالین زاویه، پرانتز زاویه

【尖冷】jiānlěng (باد) نفوذ کننده

【尖利】jiānlì ①(锐利) تیز، برنده: 笔锋~ تیز وبرنده نوشتن / 眼光~ چشم تیز داشتن / ~的钢刀 کارد تیز ②(刺耳)(صدا) زیر، گوش خراش: ~的叫声 صدای زیر، جیغ

【尖嫩】jiānnèn (صدا) زیر ولطیف

【尖脐】jiānqí ①(蟹腹下的甲) شکم باریک خرچنگ نر به شکل سه گوشه ②(雄蟹) خرچنگ نر

【尖峭】jiānqiào ①(高而陡)(کوه) مرتفع وشیب دار ②(尖锐)(صدا) زیر

【尖锐】jiānruì ①(锋利) تیز، دارای نوک تیز: 把锥子磨得非常~ درفش را بسیار تیز کردن ②(激烈) حاد، شدید، نافذ: ~的阶级斗争 مبارزهٔ طبقاتی حاد / ~的矛盾 تناقض شدید / ~的对立 شدیدا مخالف یکدیگر بودن ③(深刻) تیز بودن چشم: 他看问题很~。 او با چشم تیز اشیاء را بررسی می کند. / ~地指出 با تیزی وتندی خاطر نشان ساختن / ~的批评 انتقاد تیز ④(刺耳) گوش خراش، تیز، خراش دهنده: 子弹发出~的啸声飞过。 گلوله با صدای گوش خراش رد شد.

【尖锐化】jiānruìhuà تیز شدن، شدید شدن، حاد شدن: 矛盾的~ تناقض شدید شدن / 斗争进一步~。 مبارزه بیش از پیش شدت یافت.

【尖酸】jiānsuān تند، زننده، نیشدار، طعنه آمیز، تند: ~刻薄 تند وتیز، طعنه آمیز وفرومایه

【尖细】jiānxì (صدا) زیر وجیغ مانند

【尖削】jiānxuē باریک، نوک دار

【尖子】jiānzi ①(尖儿) آدم برگزیده، گل سر سبد، آدم برجسته: 他是班上的~。 او برگزیدهٔ کلاس است. ②(戏曲中忽然高亢的唱腔) (در آواز اپرا) یك صعود نا گهانی در دانگ صدا

【尖嘴薄舌】jiānzuǐ-bóshé زبان طعنه آمیز ونیشدار داشتن
【尖嘴猴腮】jiānzuǐ-hóusāi باریك صورت و بدریخت
奸 jiān ①(奸诈)شریر، بدکار، تبه‌کار، خیانت‌کار:～计 دسیسهٔ تبه کارانه ②(不忠的人)خائن:内～ عامل مخفی ～/锄～ خائن ها را از بین بردن 汉～ خائن به ملت چین/ دشمن ③(自私;取巧)خود خواه و مکار:他真～,总想占便宜。 او خیلی خود خواه ومکار است وهمیشه در پی سود شخصی است. ④(奸淫)نزدیکی کردن نامشروع:通～ زنا کردن، زنای به قهر و عنف، زنای محصنه/强～ تجاوز به ناموس
【奸臣】jiānchén مأمور در باری خیانتکار
【奸党】jiāndǎng دارو دسته یا عناصر بی‌وفا به کشور یا امپراطور
【奸夫】jiānfū مردی که در زنای محصنه شریك باشد
【奸妇】jiānfù زنی که در زنای محصنه شریك باشد
【奸宄】jiānguǐ 〈书〉آدم بد کار، آدم تبه کار
【奸猾】jiānhuá خیانتکار، نیرنگ باز، حیله گر
【奸佞】jiānnìng 〈书〉①(奸邪;谄媚)نیرنگ باز وتملق گو ②(奸邪谄媚的人)شخص نیرنگ باز وتملق گو
【奸计】jiānjì نقشهٔ وقیحانه
【奸狡】jiānjiǎo مکار، حیله گر
【奸情】jiānqíng امور در مورد زنای محصنه
【奸人】jiānrén آدم بد کار، چاقوکش
【奸商】jiānshāng تاجر بی شرم وخیانتکار
【奸私】jiānsī فعالیت های خراب‌کارانه و مخفیانه
【奸污】jiānwū تجاوز بناموس کردن، هتك ناموس کردن، وادار به بی عفتی کردن
【奸细】jiānxì جاسوس، عامل دشمن
【奸险】jiānxiǎn شریر وحیله‌گر
【奸笑】jiānxiào لبخند ناشی از خبث طینت
【奸邪】jiānxié 〈书〉①(奸诈邪恶)حیله‌گر وشریر ②(奸诈邪恶的人)شخص حیله‌گر وشریر
【奸凶】jiānxiōng 〈书〉آدم حیله‌گر وشریر
【奸雄】jiānxióng کسی که بوسیلهٔ حیله ونیرنگ به مقام عالی می رسد، جاه طلب بزرگ
【奸淫】jiānyín ①(不正当的性行为)عمل مقاربتی نامشروع، زنای محصنه ②(强奸或诱奸)تجاوز به ناموس کردن، وادار به بی عفتی کردن:～掳掠 تجاوز بناموس کردن وغارت نمودن
【奸贼】jiānzéi خائن، خیانتکار
【奸诈】jiānzhà حقه باز، شیاد، حیله‌گر، خیانت کار
间 jiān ①(中间)بین، درمیان، در وسط، مابین:同志之～ در میان رفقا/城乡～物资交流 مبادلهٔ مصالح بین شهر ها وروستاها/他们彼此～很和睦。 میانهٔ آنها بسیار خوب است. ②(在一定的空间或时间内)در زمان معین یا فضای معین:世～ در این جهان/田～ در مزارع/晚～ در عصر/夜～ در شب ③(房间)اطاق:里～ اطاق درونی/洗澡～ حمام/衣帽～ اطاق رخت کن ④〈量〉:一～卧室 یك اطاق خواب/三～门面 نمای مغازهٔ سه دهنه
另见 jiàn
【间冰期】jiānbīngqī 〈地〉مرحلهٔ میان دو دورهٔ یخ بندان
【间不容发】jiān bù róng fà — از مو باریکتر، باریکتر از مو یعنی او ضاع بی نهایت بحرانی
【间架】jiānjià ساخت، ساختمان، فرم، ترکیب:小说的～ ترکیب یك رمان/大楼的～ ساخت یك عمارت/汉字的～ فرم یك هیروگلیف چینی
【间距】jiānjù فاصله
【间量】jiānliang 〈方〉مساحت اطاق، وسعت اطاق:这屋子的～太小。 اطاق باندازهٔ کافی وسیع نیست.
歼 jiān از بین بردن، نابود کردن، قلع وقمع کردن:～敌五千 پنج هزار نفر از واحد های دشمن را از بین بردن/～敌一个营 یك گردان دشمن را نابود کردن
【歼击机】jiānjījī هواپیمای جنگنده(یا شکاری):高速～ هواپیمای شکاری بسیار سریع
【歼灭】jiānmiè از بین بردن، نیست گردانیدن، قلع وقمع کردن:～战 نبرد تارو مار کننده/给敌人以～性打击 بر دشمن حملهٔ نابود کننده بردن/～敌人有生力量 نیروی مؤثر دشمن را از بین بردن
坚 jiān ①(硬)سفت، سخت، محکم، نیرومند:～冰 یخ سفت/～如铁石 مانند سنگ آهنی سفت/～不可破 شکست ناپذیر/身残志～ از نظر جسمی ناقص اما از نظر روحی سفت بودن ②(坚固的东西)استوار وتوانا هر نقطهٔ دارای استحکامات، استحکامات، دژ، قلعه:攻～ بر استحکامات یورش آوردن/无～不摧 همهٔ استحکامات را درهم شکستن ③(坚定)با قاطعیت، بطور قطعی، با استواری، بطور قطعی، بطور محکم:～信 بطور قطعی معتقد بودن/～拒 با قاطعیت رد کردن/～称 مصرانه اظهار کردن
【坚壁】jiānbì ملزومات زندگی را از دشمن مخفی کردن:把粮食～起来 غله ها را از دشمن مخفی کردن
【坚壁清野】jiānbì qīngyě یك تاکتیك علیه دشمن مهاجم که عبارت است از استحکامات دفاع را تقویت کردن، افراد غیر نظامی رابه جای امن تری انتقال دادن وآذوقه وچارپایان اهلی را از دشمن مخفی کردن
【坚不可摧】jiān bùkě cuī تخریب نشدنی، از بین نبردنی، فناناپذیر
【坚持】jiānchí پایداری کردن، اصرار ورزیدن، اصرار کردن، پافشاری کردن، ایستادگی کردن:～原则 بر روی اصول اصرار ورزیدن/～真理 بر حقیقت پافشاری کردن/～己见 بر نظرات خود پافشاری کردن/～错误 بر اشتباههای خود پایداری کردن
【坚持不懈】jiānchí bù xiè خستگی ناپذیر:作～的努力 کوشش خستگی ناپذیر بکار بردن
【坚持不渝】jiānchí bù yú مصر، پابرجا، پایدار
【坚定】jiāndìng ①(坚强稳定)محکم، قاطع، استوار، ثابت:～的立场 موضع قاطعانه/～的步伐 گام های محکم/～的意志 ثبات اراده/～正确的政治方向 موضع سیاسی استوار وصحیح/革命的～性 قاطعیت انقلابی ②(使坚定)محکم کردن، تقویت کردن، استوار کردن:～了攀登科学技术新高峰的决心 ارادهٔ خود را برای رسیدن به قلهٔ پیشرفت در علوم

وتکنولوژی استوار کردن

【坚定不移】jiāndìng bùyí پایدار و تزلزل ناپذیر، قاطع

【坚固】jiāngù محکم، سخت، استوار، قوی: ~耐用 محکم وبا دوام /~的工事 استحکامات سخت واستوار /打下~的基础 ریختن اساس و پی استوار /这座桥造得很~。 این پل بسیار محکم ساخته شده است.

【坚果】jiānguǒ 〈植〉آجیل

【坚甲利兵】jiānjiǎ-lìbīng زره های محکم واسلحهٔ تیز ــ کنایه از ارتش زبده

【坚劲】jiānjìng محکم ونیرومند

【坚决】jiānjué قطعی، قاطع، باعزم راسخ، ثابت قدم: ~支持 بطور قطعی پشتبانی کردن /~反对 با قاطعیت مخالفت کردن /我们~完成任务。 ما قاطعانه وظیفهٔ خود را انجام خواهیم داد. /采取~措施 اقدامات قاطعانه بعمل آوردن /他很~。 او عزمی راسخ دارد.

【坚苦】jiānkǔ پر از مشقت، سخت، دشوار

【坚苦卓绝】jiānkǔ zhuōjué حد اکثر ثبات قدم و بردباری را از خود نشان دادن: ~的斗争 مبارزهٔ فوق العاده سخت ودشوار / ~的战斗 نبرد سرسختانه

【坚牢】jiānláo محکم و با دوام

【坚牢度】jiānláodù 〈纺〉(نساجی) محکمی، دوام: 耐日光~ با دوام بودن در برابر نور آفتاب / 耐洗~ استقامت در برابر شستشو

【坚强】jiānqiáng ①(强固;有力) نیرومند، راسخ، محکم، استوار: ~的决心 عزم راسخ /~的意志 ارادهٔ آهنین /在党的~领导下 تحت رهبری نیرومند حزب /一个性格~的人 فردی دارای شخصیت نیرومند ②(使坚强) تقویت کردن، محکم کردن: ~党的组织 سازمان های حزبی را تقویت کردن

【坚确】jiānquè ثابت و پا برجا

【坚忍】jiānrěn استوار و بردبار(در برابر مشکلات)

【坚韧】jiānrèn استوار وجذاب: 运动员表现出~的斗志。 ورزشکاران از خود استواری وکوشش نشان دادند.

【坚韧不拔】jiānrèn bùbá پایدار و بی باك: ~的革命精神 روحیهٔ انقلابی تسخیر ناپذیر

【坚如磐石】jiān rú pánshí مانند صخره سخت واستوار بودن

【坚实】jiānshí محکم، استوار: ~的基础 شالودهٔ محکم /迈着~的步伐 گام های استوار برداشتن /这条公路~平整。 این جاده محکم وهموار است.

【坚守】jiānshǒu پابرجا ماندن، محکم ایستادن: ~岗位 در موضع جنگی را محکم /~阵地 پست خود پا بر جا ماندن نگهداشتن

【坚挺】jiāntǐng ①(坚强有力) محکم ونیرومند ②(行情价格上涨或稳定) (قیمت در بازار پولی) بالارونده یا ثابت

【坚毅】jiānyì محکم و پا برجا، دارای عزم راسخ: ~的性格 طبعا محکم وپا بر جا بودن

【坚硬】jiānyìng سفت، سخت: ~的岩石 صخرهٔ سخت

【坚贞】jiānzhēn ثابت قدم و وفادار

【坚贞不屈】jiānzhēn bù qū وفادار وتسلیم ناپذیر ماندن

【坚执】jiānzhí پافشاری کردن، لجاجت ورزیدن

肩

肩 jiān ①(肩膀) دوش، شانه، کتف: 并~战斗 دوش بدوش نبرد کردن /~不能挑,手不能提 ضعیف بودن شانه به حدی که نتوان چیزی را روی آن حمل کرد و همچنین کم زور بودن دست آنقدر که نشود چیزی را با آن بر داشت ②(担负) تعهد کردن، به عهدهگرفتن: 身~重任 مسئولیت های سنگین را به عهده گرفتن

【肩膀】jiānbǎng شانه، دوش، کتف

【肩负】jiānfù به دوش گرفتن، عهده دار شدن، تعهد کردن، به عهده گرفتن: ~着重大的责任 عهده دار مسئولیت های خطیر شدن /~着工人的委托 عهده دار مسئولیتی شدن که توسط کارگران به دوش کشیده شده باشد /~着光荣的任务 وظیفهٔ پر افتخاری را بر عهده گرفتن /我们~着人民的希望。 امید مردم را به دوش کشیدیم.

【肩荷】jiānhè 〈书〉(وظیفه را) به دوش گرفتن

【肩胛骨】jiānjiǎgǔ 〈生理〉استخوان شانه

【肩摩毂击】jiānmó-gǔjī شانه به شانه، چرخ به چرخ ــ کنایه از زیاد بودن جمعیت ووسایل نقلیه

【肩摩踵接】jiānmó-zhǒngjiē در ازدحام بیکدیگر تنه زدن

【肩舆】jiānyú هرو سیلهٔ نقلیه ای که با دوش حمل می کنند (مانند تخت روان)

【肩章】jiānzhāng سر دوشی افسری

艰

艰 jiān دشوار، سخت

【艰窘】jiānjiǒng دشوار و نیازمند

【艰巨】jiānjù سخت و طاقت فرسا: 一项光荣而~的任务 وظیفهٔ پر افتخار اما طاقت فرسایی /付出~的劳动 کوشش های بزرگ نمودن /这项工程非常~。 این پروژه فوق العاده دشوار وخطیر است.

【艰苦】jiānkǔ سخت، مشکل، پر مشقت: ~的生活 زندگی سخت /不怕~曲折的道路 از راه دشوار وپر پیچ وخم نترسیدن /做~细致的大会组织工作 با سختی ودشواری حوصله کار پر مشقت تشکیلاتی کنفرانس را انجام دادن /自愿到~的地方去 داوطلب بودن برای رفتن به جاهایی که شرایط آن سخت است /~的环境可以锻炼人的意志。 محیط زیست سخت می تواند اراده انسان را در کورهٔ آزمایش قرار دهد.

【艰苦奋斗】jiānkǔ fèndòu مبارزهٔ سر سختانه

【艰苦朴素】jiānkǔ pǔsù کار سخت و زندگی ساده

【艰苦卓绝】jiānkǔ zhuōjué 见"坚苦卓绝"jiānkǔ zhuōjué

【艰困】jiānkùn سخت و پررنج

【艰难】jiānnán سخت، دشوار: 生活~ در مضیقه زندگی کردن /行动~ بزحمت راه رفتن /克服~困苦 بر سختی ودشواری فایق آمدن /~的路程 راه پر مشقت /~曲折 دشوار وپر پیچ وخم بودن /~险阻 مشکلات و موانع

【艰涩】jiānsè پیچیده وغامض: ~的文体 نوشتهٔ پیچیده وغامض

【艰深】jiānshēn (مطلبی) مشکل از نظر درك

【艰危】jiānwēi دشواری ها وخطر ها(برای یك ملت)

【艰险】jiānxiǎn سختی ها وخطر ها: 不避~ از مشکل یا خطر عقب ننشستن، با مشکل یا خطر شجاعانه روبرو شدن / 历尽~ مزهٔ همهٔ مشکلات یا خطر ها را چشیدن

【艰辛】jiānxīn دشواری، سختی ها: 历尽~ انواع دشواری ها را چشیدن / 饱尝生活的~ مزهٔ همهٔ دشواری های زندگی را تجربه کردن

【艰贞】jiānzhēn در زمان های مشکل وخطرناك پابرجا ماندن

兼 jiān ①(两部的) مضاعف، دو برابر: ~旬 بیست روز ② (同时涉及或具有) همزمان، در یك زمان، همزمان با یك: ~管 در یك زمان هر دو را 而有之~ / کار عهده دار کاری دیگر شدن / 软硬~施 داشتن وعده و وعید را توأم کردن، هم تا کتیك / 身~数职 سخت وهم تا کتیك نرم را بکار بردن دریك زمان / 品学~优 صاحب چند پست بودن (یك دانش آموز) هم خوش اخلاق وهم درس خوان و با اطلاع بودن

【兼备】jiānbèi هم...هم...داشتن: 德才~ هم درستکاری سیاسی وهم توانایی حرفه ای داشتن

【兼并】jiānbìng 〈书〉 (سرزمین، مال وثروت وغیره را) ضمیمه کردن، الحاق کردن: 土地~ سرزمین را الحاق کردن

【兼程】jiānchéng با سرعت مضاعف سفر کردن: 前进~ با سرعت مضاعف به پیش رفتن / 日夜~ شبانه روز سفر کردن

【兼顾】jiāngù دو چیز یا بیشتر از آنرا در نظر گرفتن: 国家、集体和个人利益~ همزمان مصلحت دولت، جمع و فرد را در مد نظر قرار دادن / 公私~ همزمان مصلحت عموم وخصوص را در نظر گرفتن / 发展生产和改善人民生活二者必须~。 پیشرفت تولید وبهبود زندگی مردم باید همزمان در نظر گرفته شود.

【兼课】jiānkè ①(除本职工作外还在别处授课) علاوه بر شغل عمدهٔ خود تدریس کردن ②(同时在两个或两个以上学校教课) در یك زمان در دو مدرسه یا بیشتر از آن تدریس کردن

【兼权熟计】jiānquán-shújì ازهر حیث سنجیدن ومقایسه کردن، بادقت و عمیق اندیشیدن

【兼人】jiānrén 〈书〉 برجسته، ممتاز

【兼任】jiānrèn ①(同时担任几个职务) در یك زمان چند شغل داشتن: 厂长~夜大学校长。 رئیس کار خانه همزمان رئیس دانشگاه شبانه هم هست. ②(不是专任的) کار پاره وقت یافرعی: ~教师 معلم پاره وقت

【兼容并包】jiānróng-bìngbāo هر جهت یا هر شیئی را دربر گرفتن

【兼施】jiānshī در یك زمان (به هروسیله یا هر شیوه ای) متوسل شدن

【兼收并蓄】jiānshōu-bìngxù داخل کردن چیز هایی که خصلتا متفاوت باشد

【兼祧】jiāntiāo 〈书〉 وارث معین شدهٔ پدر وعمو

【兼听则明，偏信则暗】jiān tīng zé míng, piān xìn zé àn اگر به هر دو جانب توجه کنید، روشن خواهیدشد، اگر فقط به یك جانب توجه کنید، در تاریکی جهل خواهید ماند.

【兼优】jiānyōu در چند زمینه قوی بودن

【兼之】jiānzhī 〈书〉 وانگهی، از این گذشته، بعلاوه: 人手不多，~时间紧迫。 نیروی کار زیاد نداریم، وانگهی وقتمان هم تنگ است.

【兼职】jiānzhí ①(兼任职务) در یك زمان صاحب چند شغل بودن: 他~过多。 او همزمان کارهای متعدد بر عهده گرفته است. ②(兼任的职务) شغل فرعی: 辞去~ از شغل فرعی دست کشیدن

监 jiān ①(监督) نظارت کردن، بازرسی کردن، رسیدگی کردن، تفتیش کردن ②(监狱) زندان: 收~ زندانی کردن
另见 jiàn

【监测器】jiāncèqì 〈物〉 (فیزیك) دستگاه نظارت کننده: 污染~ دستگاه نظارت کننده بر آلودگی، اخطار کنندهٔ آلودگی

【监察】jiānchá نظارت کردن، تفتیش کردن، کنترل کردن: 委员会~ کمیتهٔ نظارت، کمیتهٔ تفتیش / ~员 ناظر، مباشر / 制度~ سیستم نظارت، سیستم تفتیش / ~站 ایستگاه تفتیش

【监督】jiāndū ①(察看) کنترل کردن، نظارت کردن: 国际~ نظارت (یا کنترل) بین‌المللی / 财务~ بر امور مالی نظارت کردن / ~权 حق نظارت / 国家机关人员必须接受群众~。 پرسنل ارگان های دولتی باید نظارت توده های مردم را بپذیرند. ②(监工的人) ناظر، مباشر: 舞台~ ناظر صحنهٔ تآتر

【监犯】jiānfàn زندانی

【监房】jiānfáng زندان

【监工】jiāngōng 〈旧〉 ①(监督工作) کار را نظارت (یا بازرسی) کردن ②(监工的人) مباشر، بازرس، ناظر

【监护】jiānhù 〈法〉 سرپرستی، قیمومت: ~人 سرپرست

【监禁】jiānjìn حبس کردن، زندانی کردن، محبوس کردن

【监考】jiānkǎo امتحان را نظارت کردن: ~人 ناظر در امتحان

【监控】jiānkòng نظارت وکنترل کردن

【监控仪】jiānkòngyí 〈军〉 دستگاه نظارت وکنترل

【监牢】jiānláo زندان

【监票】jiānpiào نظارت بر رأی گیری: ~人 ناظررأی

【监视】jiānshì کسی را پاییدن، کسی را تحت نظر قرار دادن، مراقب کسی بودن: ~敌人的行动 مخفیانه خرابکاری دشمن را پاییدن / ~哨〈军〉 پست مراقب / ~器 دستگاه مراقب

【监守】jiānshǒu کسی را تحت نظر قرار دادن، پاییدن، مراقبت کردن

【监守自盗】jiānshǒu zì dào امانت وسپرده را دزدیدن، اختلاس کردن

【监听】jiāntīng (در امور نظامی) مراقبت کردن: ~器 دستگاه مراقبت / 无线电台~ ایستگاه مراقبت

【监押】jiānyā ①(监禁) کسی را توقیف کردن وتحت نظر قرار دادن ②(押解) (زندانی را) تحت نظر به جایی بردن

【监狱】jiānyù زندان، محبس: 关进~ به زندان انداختن، محبوس کردن / 坐~ در زندان بودن، محبوس بودن / ~长 رئیس زندان

【监制】jiānzhì بر ساخته شدن چیزی نظارت کردن

笺 jiān 〈书〉 ①(写字的纸) کاغذ تحریر: 信~ کاغذ نامه ②(信) نامه: 便~ کاغذ یادداشت ③(注解) یاد داشت، نگاری

تفسیر، توضیح
【笺札】jiānzhá نامه، کاغذ 又作"笺牍"
【笺纸】jiānzhǐ کاغذ نامه
【笺注】jiānzhù 〈书〉یاد داشت ها وتفسیر ها برای متون قدیمی

渐 jiān 〈书〉①(浸)خیساندن، خیس بودن: 染~ بطور غیر مرئی تحت تأثیر قرار گرفتن ②(流入)فرو ریختن: 东~于海 در مشرق به دریا ریختن
另见 jiàn
【渐冉】jiānrān 〈书〉به تدریج

菅 jiān 〈植〉"Villous themeda" نوعی گیاه بنام

犍 jiān
【犍牛】jiānniú گاو نر اخته

缄 jiān مهر کردن، مهر وموم کردن؛ بستن: 信封上写着:"王~"。 روی پاکت نوشته می شود«از طرف وان»
【缄口】jiānkǒu 〈书〉دهان خود را بستن، چیزی نگفتن
【缄口结舌】jiānkǒu-jiéshé دهان خود را بستن ــ کنایه از جرئت حرف زدن را نداشتن
【缄默】jiānmò خاموشی گزیدن، سکوت اختیار کردن، خاموش ماندن
【缄札】jiānzhá 〈书〉نامه، کاغذ

煎 jiān ①(烹调方法)بریان کردن، کمی در روغن سرخ کردن، نیم رو، تخم مرغ سرخ کردن: ~鱼 ماهی سرخ شده / ~鸡蛋 سرخ شده / 把肉~透 گوشت را حسابی سرخ کردن ②(煮)با حرارت یا شعلهٔ آتش ملایم جوشاندن: ~药 گیاههای پزشکی را با حرارت یا شعلهٔ آتش ملایم جوشاندن ③〈量〉جوش (واحد): 头~ جوش اول / 二~ جوش دوم
【煎熬】jiān'áo زجر، عذاب، رنج، درد و: 他在旧社会受尽~。 او در جامعهٔ کهنه انواع زجرها را متحمل می شد.
【煎逼】jiānbī زجر دادن
【煎饼】jiānbing نوعی نان پخته روی ساج، نان ساجی که با آرد ارزن درست می شود
【煎锅】jiānguō ساج
【煎剂】jiānjì داروی چینی جوشانده شده
【煎迫】jiānpò زجر و عذاب دادن
【煎心】jiānxīn بسیار نگران ومضطرب
【煎灼】jiānzhuó در اثر زجر و عذاب سوختن

缣 jiān 〈书〉ابریشم لطیف

鲣 jiān "Oceanic bonito" نوعی ماهی بنام

鳒 jiān "Spiny-rayed flounder" نوعی ماهی بنام

jiǎn

拣 jiǎn ①(挑选)انتخاب کردن، برگزیدن، چیدن: 把最好的西红柿~出来 بهترین گوجه فرنگی ها را جدا کردن / 拣重的挑~ بار های سنگین را برگزیدن وروی دوش حمل کردن، وظایف دشوار را بر عهده خود گرفتن / 要紧的说! آنچه را که از همه مهم تر است بگو! ②见"捡"jiǎn
【拣佛烧香】jiǎn fó shāoxiāng کنایه از با همه یکسان برخورد نکردن
【拣选】jiǎnxuǎn انتخاب کردن، برگزیدن
【拣择】jiǎnzé انتخاب کردن

茧 jiǎn ①(某些昆虫成蛹之前吐丝做成的壳)پیله: 蚕~ پیلهٔ کرم ابریشم ②(手脚上的老皮)پینه، برآمدگی: 老~ پینهٔ کلفت، استخوانی
【茧绸】jiǎnchóu حریر
【茧子】jiǎnzi پیله

柬 jiǎn نام کلی برای کارت، برگ، نامهٔ یادداشت وغیره: 请~ دعوت نامه، کارت دعوت
【柬埔寨】Jiǎnpǔzhài کامبوج: ~人 کامبوجی، اهل کامبوج / ~语 زبان کامبوجی
【柬帖】jiǎntiě یادداشت ، نامهٔ مختصر

俭 jiǎn صرفه جو، اقتصادی، مقتصد: 勤~建国 با صرفه جویی وکوشش های سخت کار سازندگی کشور را به پیش بردن / 省吃~用 در خوراك وخرج صرفه جویی کردن
【俭朴】jiǎnpǔ اقتصادی، با صرفه جویی وسادگی: 生活~ زندگی ساده / 衣着~ لباس پوشیدن صرفه جویانه وساده داشتن
【俭省】jiǎnshěng اقتصادی، باصرفه جویی: 过日子很~ اقتصادی زندگی کردن، زندگی بدون ریخت وپاش داشتن

捡 jiǎn برداشتن، جمع کردن، گرد آوردن: ~麦穗 خوشه های گندم را برداشتن / ~粪 جمع کردن کود / ~柴火 جمع کردن هیزم / ~煤核儿 زغالهای نسوخته را از میان زغالهای نیم سوز جمع کردن / 他把~到的东西交给了招领处。 او چیزهای یافته را به بخش اشیاء گمشده تحویل داد.
【捡了芝麻,丢了西瓜】jiǎnle zhīma, diūle xīguā دانه های کنجد را بر داشتن ولی از هندوانه ها صرف نظر کردن ــ کنایه از توجه کردن به کار های کوچك ولی به کار های بزرگ بی اعتنا ماندن
【捡漏】jiǎnlòu 〈建〉قسمت های چکهٔ بام را تعمیر کردن
【捡破烂儿】jiǎn pòlànr از میان توده های آشغال خرت و پرت ها را برداشتن

检 jiǎn ①(检查)رسیدگی کردن، بررسی کردن، بازرسی کردن، نظارت کردن: ~定 بررسی کردن وتصمیم گرفتن ②(约束)جلوی خود را گرفتن، خودداری کردن، به رفتارخود توجه داشتن: 行为不~ دور از خوش رفتاری بودن / 语言失~ در سخن گفتن دور از ادب بودن
【检波】jiǎnbō 〈电子〉موج یابی: ~管 لامپ موج یابی / ~器 دستگاه موج یابی
【检测】jiǎncè آزمایش وتعیین کردن
【检查】jiǎnchá ①(查看)بررسی کردن، رسیدگی کردن، بازرسی کردن: ~质量 به کیفیت چیزی رسیدگی کردن / ~工作

行～/ گذرنامه را بازرسی کردن 护照～/ به کار رسیدگی کردن معاینهء عمومی 身体～/ چمدان کسی را بازرسی کردن 李～/ بینایی کسی را آزمایش کردن 视力～/ بزشکی داشتن 新闻～/سانسور مطبوعاتی 自己对群众的态度～/ برخورد خودرا نسبت 把练习～一遍再交/ به گروههای مردم سنجیدن تکلیف ها را قبل از تحویل دادن یك بار دیگر مرور کردن 飞行～/ پرواز 哨～/ پست 井～〈建〉/ چاه بازرسی، چاه آزمایشی 站～/ آزمایشی ایستگاه 员～/ بازرس 团～/ گروه بازرسی 写～/ بازرسی ②(检讨) انتقاد از خود: 作～ از خود انتقاد کردن / بر خود نقد نوشتن

【检察】jiǎnchá کار دادستانی: 官～/ دادستان 机关～/ ارگان دادستانی 长～/ داد ستانی/ 总～/ داد ستان کل کشور 院～/دادستانی

【检点】jiǎndiǎn ①(清点) بازرسی کردن: 行李～ چمدان را بازرسی کردن ②(注意约束言语、行为) (در مورد گفتار وکردار) با احتیاط بودن: 言行有失～ در گفتار وکردار بی‌احتیاط بودن/ 病人对饮食要多加～。 بیماران باید رژیم غذایی داشته باشند.

【检耳镜】jiǎn'ěrjìng 〈医〉 دستگاه معاینهء گوش

【检举】jiǎnjǔ ～～: دربارهء کار بدی به مقامات گزارش دادن / 检举～/ در بارهء هر سرقتی به مقامات گزارش دادن 切偷窃行为 箱～/ ادعای کتبی، شکایت 信～/جعبهء ادعا نامه ها وشکایت ها کتبی، اتهام کتبی

【检漏】jiǎnlòu 〈电〉 کشف دزدیدگی برق: 器～ دستگاه کشف دزدیدگی برق

【检录】jiǎnlù 〈体〉 ورزش‌کاران را حاضر وغایب کردن و آنها را به میدان ورزش بردن: 员～ کسی که مسئول حاضر وغایب ورزش کاران و بردن آنها به میدان ورزش است

【检审】jiǎnshěn بازرسی کردن

【检视】jiǎnshì بازرسی کردن

【检试】jiǎnshì بازرسی وآزمایش کردن

【检讨】jiǎntǎo انتقاد از خود: 做～ از خود انتقاد کردن 错～/ انتقاد کتبی از خود 书～/ اشتباهات خود را وارسی کردن 误

【检修】jiǎnxiū بازرسی وتعمیر کردن: 工～ کارگر بازرسی وتعمیر 机器～/ دستگاه بازرسی وتعمیر (برای تعمیر) 自行车～/ دوچرخه را پیاده کردن ودوباره سوار کردن

【检验】jiǎnyàn آزمایش دادن، وارسی کردن، بازرسی کردن: 严格～产品质量 بطور جدی کیفیت محصول ها را بازرسی کردن 商品～/ بازرسی کالاها

【检疫】jiǎnyì در قرنطینه قرار گرفتن: 范围～/ حوزهء قرنطینه 证明书～/ گواهی قرنطینه 站～/ مرکز قرنطینه 旗～/ پرچم قرنطینه 员～ افسر قرنطینه

【检阅】jiǎnyuè (از ارتش وغیره) سان دیدن: 军队～ از ارتش سان دیدن 仪仗队～/ از گارد احترام سان دیدن 台～/ تریبون سان دیدن

【检字法】jiǎnzìfǎ 〈语〉 ترتیب هیروگلیف ها در فرهنگ چینی

剪 jiǎn ①(剪刀) قیچی ②(剪断) (باقیچی) بریدن، قیچی کردن: ～成三块 با قیچی به سه قطعه بریدن 头发～得太短/ موهارا خیلی کوتاه زدن 指甲～/ ناخن چیدن (یا گرفتن) 羊～ پشم گوسفند را چیدن ③(除去) از بین بردن، نابود کردن، 毛 از بین بردن، نابود کردن 除～: برانداختن

【剪报】jiǎnbào بریده های روزنامه

【剪裁】jiǎncái ①(裁剪) بریدن، برش دادن: 衣服～ لباس را بریدن، لباس بریدن ②(对材料取舍安排) (يك فيلم)، برش دادن، زوائد (یك نوشته وغیره) را زدن: 影片还要加以～。 مقداری از این فیلم زائد است وباید زده شود.

【剪彩】jiǎncǎi در مراسم افتتاح نوار ابریشمی را بریدن: 为展览会～ در مراسم افتتاح نمایشگاه نوار ابریشمی را بریدن

【剪草除根】jiǎncǎo-chúgēn از ریشه برکندن

【剪除】jiǎnchú از بین بردن، نابود کردن، بر انداختن

【剪床】jiǎnchuáng 〈机〉 دستگاه برش

【剪刀】jiǎndāo قیچی

【剪刀差】jiǎndāochā حرکت وتکان قیچی وار قیمت ها

【剪辑】jiǎnjí ①(电影剪接) مونتاژ(فیلم): 电影～机 دستگاه مونتاژ فیلم ②(经过剪裁重新编排) تنظیم وترتیب مجدد

【剪接】jiǎnjiē مونتاژ(فیلم)

【剪径】jiǎnjìng [多用于早期白话] در راه چپاول کردن

【剪毛】jiǎnmáo 〈牧〉 پشم گوسفند را چیدن: 机～ پشم چین، دستگاه پشم چینی

【剪灭】jiǎnmiè از بین بردن، نیست ونابود کردن محو کردن

【剪票】jiǎnpiào بلیط را سوراخ کردن: 铗～ منگنهء بلیط سوراخ کن

【剪钳】jiǎnqián 〈机〉 منگنهء قیچی وار

【剪秋萝】jiǎnqiūluó 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Senno campion"

【剪贴】jiǎntiē ①(剪下资料) چیزی را از روزنامه بریدن ودر دفتر یا روی کارت چسباندن ②(手工剪纸) (از بریده های کاغذ: 簿～ دفتر بریده های کاغذ (فعالیت های بچه های مدرسه)

【剪影】jiǎnyǐng ①(照人头或人体轮廓剪纸成形) نیمرخ سیاه در زمینهء سفید کاغذ که با قیچی بریده می شود ②(轮廓的描写) شرح مختصر: 德国～ شرح مختصری از آلمان

【剪应力】jiǎnyìnglì 〈机〉 فشار وسیلهء برش

【剪纸】jiǎnzhǐ 〈工美〉 کاغذ بری (نوعی صنعت دستی)

【剪子】jiǎnzi قیچی

减 jiǎn ①(去掉) کم کردن، تفرق کردن: 九～四得几? نه منهای چهار مساوی است با چند؟ 六～五得一。 شش منهای پنج مساوی است با يك. 或 پنج از شش مساوی است با يك. ②(降低) کاستن، کم کردن: 减半 به اندازهء نصف کم کردن، يك دوم کم کردن 息～/ از بهره کاستن 开支～/ مخارج را کم کردن 工作热情有增无～/ با حرارت هرچه بیشتر کار کردن 他人老了，干劲却不～当年。 او گرچه پیر است، ولی با همان شور وشوقی که در جوانی داشت کار می کند.

【减产】jiǎnchǎn کاهش میزان تولید: 旱涝不～。 چه در خشکسالی وچه در سیل وپرآبی میزان تولید کاهش نمی یابد.

【减除】jiǎnchú کاستن، کم کردن، از بین بردن

【减低】jiǎndī کم کردن، کاستن: 速度～ از سرعت کاستن 耗/

煤率～了百分之五。مصرف زغال پنج در صد كاهش يافته است.

【减法】jiǎnfǎ تفريق، منها

【减号】jiǎnhào （－）علامت منها

【减河】jiǎnhé 〈水〉رودخانهٔ انشعابى

【减缓】jiǎnhuǎn ①(减慢)كند كردن، عقب كشيدن، به عقب انداختن ～进程：جريان كار را كند كردن ②(减轻或缓期执行刑罚)مجازات را تخفيف دادن يا اجراى مجازات را بتعويق انداختن

【减价】jiǎnjià قيمت را پايين آوردن، در قيمت تخفيف دادن：～出售 با تخفيف فروختن／一～成 ده در صد تخفيف دادن

【减免】jiǎnmiǎn [指减轻或免除赋税、刑罚等] در ماليات، مجازات وغيره تخفيف دادن يا آنرا معاف كردن：～徒刑 از مدت حبس كاستن يا آنرا لغو كردن／～税收 ماليات را تخفيف دادن يا معاف كردن

【减摩】jiǎnmó 〈机〉ضد اصطكاك：～合金 آلياژ ضد اصطكاك／～轴承 ياتاقان ضد اصطكاك

【减轻】jiǎnqīng سبك كردن، تخفيف كردن، تسكين دادن، آسوده كردن：～人民负担 بار مردم را سبك كردن، راحت كردن／～病人痛苦 درد بيمار را تسكين دادن／～劳动强度 از شدت كار كاستن／～处分 در مجازات تخفيف دادن

【减却】jiǎnquè كاهش يافتن، كم شدن

【减弱】jiǎnruò ضعيف كردن، تضعيف كردن، فروكش كردن：体力大大～ جسما بسيار ضعيف شدن／风势～了。باد فروكش كرده است.／火势～。از حدت آتش كاسته شد.

【减色】jiǎnsè از بين رفتن زرق وبرق چيزى، از ارزش چيزى كاسته شدن：音响效果不好，使演出为之～。در اثر ناجور بودن صدا از خوبى نمايش كاسته شد.

【减杀】jiǎnshā ضعيف كردن، كاستن

【减少】jiǎnshǎo كم كردن، تفريق كردن، كاستن، كسر كردن：～非生产性开支 مخارج غير توليدى را كم كردن／精简机构，～层次 تشكيلات ادارى را ساده كردن و واحد هاى تكرارى و دوگانه را حذف نمودن／给他～工作 حجم كارش را كم كردن／交通事故～了。تصادف در رفت وآمد كاهش يافت.

【减声器】jiǎnshēngqì 〈机〉صدا خفه كن

【减数】jiǎnshù 〈数〉(رياضى) كاسته، مفروق

【减数分裂】jiǎnshù fēnliè 〈生〉(زيست شناسى) تغييرات متوالى هسته كه منتهى به تشكيل سلول جديد مى گردد

【减速】jiǎnsù آهسته كردن، از سرعت چيزى كاستن：～度 كاهش سرعت／～副翼〈航空〉بال متحرك هواپيما／～火箭〈军〉موشك اضافى فضاپيماكه آنرا در جهت مخالف حركت دهد／～剂〈物〉(فيزيك) كاهش دهندهٔ سرعت／～伞〈航空〉چتر كاهش دهندهٔ سرعت／～运动〈物〉(فيزيك) حركت كند كننده

【减缩】jiǎnsuō كم كردن، كاستن، تفريق كردن：～开支 مخارج را كم كردن

【减损】jiǎnsǔn كاستن، كم كردن

【减退】jiǎntuì ضعيف شدن، فروكش كردن، پائين آمدن：视力～ چشم نيروى بينائى ضعيف شده／雨后炎热～了。پس از باران گرما فروكش كرد.／记忆力～了。نيروى حافظه ضعيف شده است.

【减薪】jiǎnxīn حقوق كسى را كاهش دادن

【减刑】jiǎnxíng 〈法〉در مجازات تخفيف دادن

【减压】jiǎnyā از فشار هوا كاستن، فشار هوا را كم كردن：～室〈航空〉اطاق فاقد هواى فشرده／～器 آلت كاهش دهندهٔ فشار

【减员】jiǎnyuán تقليل نفرات(در ارتش)：一营～78人。از گردان شماره ۱، ۷۸ نفر كاهش يافت.

【减震】jiǎnzhèn دفع تكان سخت：～器〈机〉فنرضد ضربه

【减租减息】jiǎnzū jiǎnxī كسر بهرهٔ مالكانهٔ زمين و ربح پول (سياست حزب در كار كشاورزى در دورهٔ جنگ مقاومت ضد ژاپنى)

硷 jiǎn 见"碱"jiǎn

睑 jiǎn 〈生理〉پلك چشم

【睑腺炎】jiǎnxiànyán 〈医〉(طب) گل مژه

锏 jiǎn نوعى گرز

简 jiǎn ①(简单)ساده، ساده شده، مختصر：～而言之 خلاصهٔ كلام／从～ اصل سادگى را رعايت كردن／注释过～。توضيحات بيش از حد ساده ومختصر است. ②(写字的竹片)باريكهٔ خيزران (كه در زمان قديم براى نوشتن چيزى روى آن بكار مى رفت)：～文 نوشته هاى روى باريكهٔ خيزران ③(信)〈书〉نامه ها：书～ نامه، كاغذ ④انتخاب كردن، برگزيدن：～拔 (كسى را) برگزيدن وترفيع دادن

【简报】jiǎnbào گزارش كوتاه، بولتن：会议～ بولتن كنفرانس، گزارش كوتاه در بارهٔ جريان كنفرانس／新闻～(指文字)بولتن (指电影)فيلم اخبار؛مطبوعاتى

【简编】jiǎnbiān [多用于书名]نشريهٔ مختصر：《中国哲学～》«نشريهٔ مختصرى از فلسفهٔ چين»

【简便】jiǎnbiàn آسان و راحت، دم دست：～的方法 شيوهٔ آسان／操作～ آسان بودن در بكار انداختن، ساده وآسان

【简策】jiǎncè 〈书〉باريك هاى خيزرانى بصورت كتاب در قديم، كتاب

【简称】jiǎnchēng نام اختصارى، نام كوتاه شده："鞍钢"是鞍山钢铁公司的～。«آن گان» نام اختصارى شركت آهن وفولاد«آن شان» است.

【简单】jiǎndān ①(结构单纯)ساده، غير پيچيده：～多数 اكثريت ساده／～明了 مختصر وواضح، ساده و صريح／～再生产 توليد مجدد ساده／～生产 كار توليدى ساده／这机器构造～。ساخت اين ماشين ساده است.／事情没那么～。موضوع باين سادگى نيست. ②(寻常；平凡)[多用于否定式]عادى، معمولى، پيش پا افتاده：她的枪法那么准，真不～！چيز عجيبى است كه او بتواند با آن دقت تير اندازى كند!／这家伙鬼点子多，可不～。اين يارو كه بسيار حيله گر است آدم معمولى نيست. ③(草率)سرسرى، ساده لوح：～粗暴 سرسرى وساده اى／头脑～ ساده لوح بودن／～地看问题 مسايل را بسيار آسان گرفتن／不能用～的方法解决这 وخشن كار ها را اداره كردن

个问题。/نمی توان این موضوع را با شیوهٔ ساده ای حل کرد.
这篇文章我只是～地看了看。فقط بطور سرسری این مقاله
زیاد آسان گرفتن 化～/را خواندم.

【简牍】jiāndú 〈书〉①(古代书写用的竹片或木片)باریکه های خیزرانی یا چوبی برای نوشتن در قدیم ②(书信) نامه

【简短】jiǎnduǎn مختصر وکوتاه: 写得～有力 مختصر اما نیرومند نوشتن

【简断截说】jiǎn duàn jié shuō رك وپوست کنده گفتن

【简化】jiǎnhuà ساده کردن: 工序～ مراحل کار را ساده کردن

【简化汉字】jiǎnhuà Hànzì ①(简化汉字的笔划) هیروگلیف های چینی را ساده کردن (مثلا تعداد خط های هیروگلیف ها را کم کردن وهیروگلیف های پیچیده ومشکل را حذف کردن) ②(简化的汉字) هیروگلیف های ساده شدهٔ چینی

【简洁】jiǎnjié مختصر ومفید، موجز، فشرده: ～生动的语言 زبان موجز و زنده /文笔～ به سبك مختصر ومفید نوشته شده

【简捷】jiǎnjié ساده ومستقیم، رك وپوست کنده

【简介】jiǎnjiè شرح مختصر، خلاصه، مختصر: 剧情～ خلاصهٔ درام، خلاصهٔ داستان نمایشی /《天坛～》 «شرح مختصری در بارهٔ معبد آسمانی»

【简劲】jiǎnjìng (نوشته) مختصر و نیرومند

【简括】jiǎnkuò مختصر اما همه جانبه: ～的总结 جمع بندی مختصر اما همه جانبه

【简历】jiǎnlì شرح حال

【简练】jiǎnliàn مختصر ومفید: 文字～ سبك مختصر ومفید /措辞～ سخن پردازی مختصر ومفید داشتن

【简陋】jiǎnlòu ساده و بی آلایش: 设备～ تجهیزات ساده و بی آلایش

【简略】jiǎnlüè ساده، مختصر(در محتوی)، ناقص: 他提供的材料过于～。 مطالبی که او عرضه داشت بسیار ناقص است.

【简慢】jiǎnmàn (در پذیرایی کردن مهمان) مسامحه کار

【简明】jiǎnmíng ساده و روشن، موجز: 简明扼要～ ساده وبجا /～新闻 خلاصهٔ اخبار

【简朴】jiǎnpǔ ساده وبی آلایش: 生活～ زندگی ساده وهمراه با صرفه جویی داشتن /～的语言 زبان ساده

【简谱】jiǎnpǔ 〈乐〉 نوت های موسیقی عددی

【简切】jiǎnqiè مختصر اما درست بجا

【简省】jiǎnshěng قسمت های پیچیده و زاید را حذف کردن، ساده کردن

【简素】jiǎnsù مختصر وساده

【简体字】jiǎntǐzì هیروگلیف های ساده شدهٔ چینی

【简帖】jiǎntiě اشاره به نامه در قدیم

【简图】jiǎntú نقشهٔ ساده، طرح

【简谐运动】jiǎnxié yùndòng 〈物〉 (فیزیك) حرکت هماهنگ ساده

【简写】jiǎnxiě ①(汉字的简写) هیروگلیف چینی رابه فرم ساده اش نوشتن ②(改写一本书，使之简单易读) کتابی را برای نو آموز ساده کردن: ～本 نسخهٔ ساده شده

【简讯】jiǎnxùn خلاصهٔ اخبار

【简雅】jiǎnyǎ مختصر اما زیباو لطیف

【简要】jiǎnyào ساده وبجا، مختصر: ～的介绍 شرح مختصر

【简仪】jiǎnyí 〈天〉 دستگاه ساده ای که در سابق برای تعیین مدار وموقعیت ستارگان به کار می رفت

【简易】jiǎnyì ①(简单容易) ساده وآسان: ～的办法 شیوهٔ ساده وآسان /～读物 خواندنی های ساده وآسان ②(设施简单的) بطور ساده مجهز شده، بطور ساده ساخته شده: ～病房 اطاق سادهٔ بیمار /～楼房 عمارت ساده ساخته شده /～公路 جادهٔ سادهٔ غیر فنی /～机场 زمین باریك و مسطحی که برای فرودآمدن هواپیما مناسب باشد

【简约】jiǎnyuē مختصر ومفید، موجز، ساده

【简札】jiǎnzhá نامه

【简章】jiǎnzhāng مقررات عمومی: 招生～ مقررات عمومی برای پذیرش دانش آموز و دانشجو

【简直】jiǎnzhí 〈副〉 واقعا، حقیقتا، صرفا، ابدا: 我～不能想象这种事。 من واقعا نتوانستم چنین چیزی را مجسم کنم. /这个星期～没有一个好天。 ما این هفته حتی برای یك روز هم هوای صاف نداشتیم. /～是浪费时间！ این صرفا وقت تلف کردن است. /～和新的一样 به خوبی یك چیز نو و تازه است.

【简质】jiǎnzhì 〈书〉 مختصر و بی پیرایه

碱 jiǎn ①〈化〉 قلیا، سودا: 盐～土 خاك نمك قلیا /生物～ قلیای زیستی ②(纯碱) شبه قلیا، جوش شیرین، سودا، کربنات دو سود: 纯～ سودای خالص /洗涤～ سودا برای شستشو

【碱地】jiǎndì زمین قلیایی

【碱化】jiǎnhuà قلیا شدن

【碱金属】jiǎnjīnshǔ فلز قلیایی

【碱式盐】jiǎnshìyán 〈化〉 نمك قلیایی

【碱土】jiǎntǔ خاك قلیایی

【碱土金属】jiǎntǔ jīnshǔ فلز قلیایی خاکی

【碱性】jiǎnxìng خاصیت قلیایی: ～法〈冶〉 فرآیند عمل قلیایی /～染料 مادهٔ رنگرزی قلیایی /～反应 عکس العمل قلیایی /～熔炼 ذوب فولاد قلیائی /～土 خاك قلیایی

翦 Jiǎn 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

jiàn

见 jiàn ①(看见) دیدن، نگاه‌کردن، نگریستن: 所见所闻 دیدنی ها وشنیدنی ها /～一个人影在墙角闪过 عبور کسی را از گوشهٔ دیوار دیدن ②(接触) مواجه شدن، در معرض دید واقع شدن: 这个孩子怕～人。 این بچه از دیدن مردم خجالت می کشد. /这种药怕～光。 این دارو نباید در مقابل نور قرار داده شود. /冰～热就化。 یخ در اثر گرما آب می شود. /见困难就上，见荣誉就让 مشکلات را بر دوش کشیدن وافتخارات را برای دیگران گذاشتن ③(显出) به نظر رسیدن، ثابت کردن: 这药～效。 این دارو مؤثر واقع شد. /他病了一星期，倒并不～瘦。 یك هفته است که بیمار شده است ولی اصلا لاغر به نظر

病已～轻。حال بیمار بهتر شد. /我们的友谊日 نمی رسد.
～亲密。دوستی ما روز بروز محکمتر وصمیمانه تر می شود.
④(指明出处)مراجعه کردن:上～ به بالا مراجعه کردن /下～
به عقب 后～/ به جلو مراجعه کردن 前～/ به زیر مراجعه کردن
به صفحه‌ ۳۶ مراجعه کردن 第三十六页～/ مراجعه کردن
⑤(会见)ملاقات کردن، دیدن؛ دیدن کردن:你～到他了吗?
او را دیدید؟/我不想～他。نمی خواهم او را ببینم./他今天
下午要来～你。او امروز بعداز ظهر به ملاقات شما می آید. ⑥
(意见)نظر، عقیده:依我之～ به عقیده‌ من ⑦〈书〉[用在动
词前面, 表示被动或表示对我怎么样]:～责 ملامت
شدن/～弃 رد شدن، متروك شدن/即希～告。امید است که
فوری به اطلاع برسد.

【见爱】jiàn'ài مورد محبت دیگران قرار گرفتن

【见报】jiànbào در روزنامه ها چاپ شدن:这条消息已～了。
این خبر در روزنامه ها چاپ شده است.

【见不得】jiànbude ①(不能见) تاب (با نورو...)، نا جور بودن
در معرض نور خورشید نباید قرار گرفت. 阳光～:مقاومت نداشتن
/雪～太阳。برف در برابر آفتاب دوام نمی آورد./贪财之人
～钱。کسی که آزمند ثروت است در مقابل پول نمی تواند
خویشتن داری کند. ②(不能见人的) برای دیدن یافاش کردن
امر شرم آور 人的事～:مناسب نبودن

【见财起意】jiàn cái qǐ yì بدیدن مال دیگران فکر بدی در سر
پروراندن

【见长】jiàncháng خوب بلد بودن، خبره بودن، کارشناس بودن:
他以音乐～。او در موسیقی خبره است.
另见 jiànzhǎng

【见称】jiànchēng 〈书〉مورد تحسین قرار گرفتن

【见得】jiànde [只用于否定或疑问句]به نظر آمدن،
به نظر رسیدن، نمودن، چنین به نظر:这片稻子不～比那片差。
می رسد که برنج این بخش از زمین از برنج آن بخش از زمین
بهیچوجه بدتر نیست./怎么～他不来了? چطور می دانید که او
نمی آید؟/何以～? چطور چنین شده است؟

【见地】jiàndì بصیرت، قضاوت:很有～ صاحب بصیرت یا
دارای قدرت قضاوت بودن

【见多识广】jiànduō shíguǎng دانشمند و با تجربه

【见方】jiànfāng 〈口〉مربع:这张桌子三尺～。این میز سه
«چی» مربع است.

【见访】jiànfǎng (تعارف میزبان) قدم روی چشم

【见风使舵】jiàn fēng shǐ duò به جهت باد سکانداری کردن ــ
یعنی باقتضای وضع عمل کردن

【见缝插针】jiàn fèng chā zhēn ①(利用一切时间或
地方)هر جا که خالی است سوزنی فرو کردن ــ یعنی به حد اکثر
از زمان و مکان استفاده کردن ②(利用一切机会)از هر فرصتی
استفاده کردن

【见缝就钻】jiàn fèng jiù zuān از هر فرصتی برای کسب
منفعت خود سوء استفاده کردن

【见功】jiàngōng مؤثر بودن، کارگر بودن

【见怪】jiànguài اهمیت دادن، ناراحت شدن، رنجیدن:我说错
了,请别～! من باشتباه گفتم، خوا هشمندم ناراحت نشوید!

【见怪不怪,其怪自败】jiàn guài bù guài, qí guài zì bài
بدون ترس و وحشت با چیز ترسناکی روبرو شدن وترسناك بودن آن
خود بخود از میان رفتن

【见鬼】jiànguǐ ①(荒谬可笑)بیهوده، مزخرف، مسخره آمیز،
مضحك:真～! 我的手套怎么不见了? عجب! با دستکش
هایم چه کار کرده ام؟/种庄稼不除草不是～吗? این بیهوده
است که دانه بکاریم و وجین نکنیم! ②(讨厌的表示) جهنمی
شدن، به جهنم رفتن

【见好】jiànhǎo (بیمار) بهتر شدن، بهبود یافتن:她的病～了。
حال او رو به بهبود است.

【见惠】jiànhuì 〈书〉اهداء کردن

【见机】jiànjī برحسب شرایط محیط، بهر طور که پیش آید:～
行事 برحسب شرایط محیط عمل کردن

【见教】jiànjiào 〈套〉لطفا مرا ارشاد بفرمائید.:有何～? آیا
چیزی هست که شما بخواهید در باره‌ آن مرا نصیحت کنید؟

【见解】jiànjiě برداشت، عقیده، نظریه:持有不同的～ عقاید
دیگری داشتن /一篇很有～的文章 مقاله‌ای دارای نظریات
ابتکاری/对这个问题他没有提出新的～。در باره‌ این
مسئله، نظریه‌ جدیدی را مطرح نکرده است./我不同意他的
～。با عقیده اش موافق نیستم.

【见老】jiànlǎo پیر و سالخورده به نظر رسیدن

【见棱见角】jiàn léng jiàn jiǎo بطور چشمگیر ظاهر شدن
استعداد، روحیه‌ بی باکی وغیره

【见利忘义】jiàn lì wàng yì بمحض جلب منفعت، احسان
ونیکی را به دست فراموشی سپردن

【见谅】jiànliàng 〈书〉مرا عفو بفرمائید، معذرت می خواهم:务
请～。صمیمانه امیدوارم که مارا ببخشید.

【见猎心喜】jiàn liè xīn xǐ از دیدن ورزش یا بازی موردعلاقه‌
خود به هیجان آمدن وبرای ورود در آن اشتیاق داشتن

【见面】jiànmiàn ملاقات کردن، دیدن:他俩经常～。آنها
اغلب یکدیگر را می بینند./思想～ افکار خود را برای
دیگران ابراز داشتن /～礼 پیشکش به کسی در اولین ملاقات باا و

【见票即付】jiàn piào jí fù 〈商〉چك در وجه حامل

【见钱眼开】jiàn qián yǎn kāi چشم کسی بدیدن پول درشت
وخیره شدن ــ کنایه از طمع کار بودن کسی

【见仁见智】jiànrén-jiànzhì مردم مختلف دارای نظرهای
مختلفند.

【见世面】jiàn shìmiàn سرما وگرمای روزگار را چشیدن، بر
经风雨,～:تجربه های خود افزودن/ با جهان رو برو شدن وخود را
به میان طوفان ها افکندن/这回到化工厂去参观可见了世
面了。بازدید از این مجتمع پتروشیمیائی واقعا چشم ما را خیره
کرد.

【见识】jiànshi ①(知识见闻)دانایی، دانش، تجربه:长～
دانایی خود را وسعت دادن /广～ با تجربه، جهاندیده /有限
～ تجربه‌ اندك داشتن /有～的人 صاحب تجربه /他那样对待
你是不对的,你别和他一般～。او نسبت به شما بد رفتار
کرده است.کسی مانند شما که دارای عقل سلیم است نباید باو

بر تجربه افزودن، دانایی را افزایش ②(扩大见闻) اعتنا کند.
پیشنهاد بدی نیست که 到各处走走，～～也是好的。:دادن
در اطراف بگردیم وتجربه کسب کنیم.

【见树不见林】jiàn shù bù jiàn lín بجای جنگل درخت ها را دیدن ــ یعنی جزء را دیدن وکل را نا دیده گذاشتن

【见所未见】jiàn suǒ wèi jiàn ①(见到从未见到过的东西) چیزی بیسابقه را دیدن، چیزی را که هرگز کسی ندیده ②(从未有过的) بی سابقه است دیدن

【见天见】jiàn tiān jiàn 〈方〉 هر روز

【见兔顾犬】jiàn tù gù quǎn کنایه از اینکه با وجود وخامت اوضاع هنوز وقت هست تا بموقع تدبیری اتخاذ کنیم.

【见外】jiànwài چیزی را بیگانه تلقی کردن: 你对我这样客气，倒有点～了。 شماخیلی به من تعارف می کنید، بطوریکه در خانه‌ء ! ～到了我这儿可别/احساس می کنم بیگانه هستم. من راحت باشید!

【见微知著】jiàn wēi zhī zhù مشت نمونه‌ء خرواراست

【见闻】jiànwén دیدنی هاو شنیدنی ها، دانایی، اطلاعات: ～广 بر دانایی خود افزودن ～增长/ بسیار مطلع بودن

【见物不见人】jiàn wù bù jiàn rén بجای انسان شیء را دیدن، تنها به عوامل مادی توجه داشتن واز عوامل انسانی غفلت ورزیدن

【见习】jiànxí در مرحله‌ء آزمایش قرار گرفتن، دوره‌ء کار آموزی را طی کردن: 技术员～ تکنیسین در دوره‌ء کار آموزی/～生 کنسول در 领事～/ کارمند تحت آزمایش، کارمند کار آموز انترن 医生～/دوره‌ء کار آموزی

【见效】jiànxiào مؤثر واقع شدن، تأثیر گذاشتن: 这药很～。 این دارو بسیار مؤثر است.

【见笑】jiànxiào ①〈谦〉(被人笑话) باعث خنده‌ء دیگران شدن: 写得不好，～，～! از اینکه خوب ننوشتم مرا ببخشید.(جزء تعارفات) ②(嗤笑) به کسی خندیدن: 如果做不好，别～。 اگر کار را خوب انجام ندادم، به من نخندید. /大～方 مایه‌ء خنده‌ء کاردان شدن

【见血封喉】jiànxuèfēnghóu 〈植〉 گیاه انجبار زهری

【见义勇为】jiàn yì yǒng wéi برای دفاع از یك امر عادلانه حاضر به چماق زدن بودن

【见异思迁】jiàn yì sī qiān به محض دیدن چیز جدید، نظر خود را عوض کردن، غیر راسخ ومتزلزل بودن، دمدمی مزاج بودن

【见责】jiànzé 〈书〉 مورد سرزنش قرار گرفتن

【见长】jiànzhǎng رشد محسوس داشتن: 一场春雨之后，麦苗立刻～了。 پس از باران بهاری جوانه های گندم بطور محسوس رشد کرد. 这孩子不～。/ در این بچه رشدی محسوس نیست.

另见 jiàncháng

【见证】jiànzhèng گواه، شاهد، شهادت: ～人 شاهد، گواهی، عینی/历史是最好的～。 تاریخ بهترین گواه است./故宫是我国灿烂文化的～。 کاخ سلطنتی گواه فرهنگ درخشان چین است.

【见罪】jiànzuì 〈书〉 ملامت کردن

件 jiàn ①〈量〉[用于个体事物]: 一～衬衫 یك دانه پیراهن/一～工作 یك کار/一～事 یك موضوع/三～行李 سه تا چمدان/我想和你商量一～事。 من می خواهم در باره کاری با شما مشورت کنم. ②[指可以一一计算的事情]: 工～ عدد کار/铸～ فلز ریخته/案～(قضائی) پرونده‌ء ③(文件) سند، نامه: 急～ سند فوری/密～ سند محرمانه

间 jiàn ①(空隙) خلال، فضای میان دو چیز: 乘～ فرصت را غنیمت شمردن/亲密无～ نزدیك وصمیمانه بودن ②(隔开) جدا کردن: 黑白相～ با سیاه وسفید خط خطی بودن، راه راه /晴～多云 صاف وگاهی ابری/سیاه وسفید ③(离间) تخم نفاق پاشیدن، تفرقه انداختن ～离 پاشیدن تخم نفاق پاشیدن ④(拔、锄或砍去多余的植株) جوانه های اضافی را کندن یا با بیل زدن: ～玉米苗 جوانه های اضافی ذرت را کندن یا با بیل زدن/～伐 چوب های اضافی را بریدن

另见 jiān

【间壁】jiànbì همسایه‌ء بغلی، خانه‌ء بعد

【间厕】jiàncè 〈书〉 مخلوط شدن، آمیخته شدن

【间道】jiàndào 〈书〉 راه میان بر، جاده‌ء فرعی

【间谍】jiàndié جاسوس: ～飞机 هواپیمای تجسسی / ～船 کشتی تجسسی/～活动 فعالیت های جاسوسی / ～卫星 ماهواره‌ء تجسسی/～网 شبکه‌ء فعالیت های جاسوسی

【间断】jiànduàn مقطع بودن، فاصله دار بودن: 他坚持锻炼，几年来从不～。 او به مدت چند سال بی وقفه به ورزش پرداخته است. / 斗争一刻也没～过。 مبارزه لحظه ای هم متوقف نشده است.

【间断性】jiànduànxìng 〈哲〉 عدم پیوستگی: 不～ پیوستگی

【间隔】jiàngé فترت، فاصله، وقفه: 两次发射卫星，～才二十天。 فاصله بین پرتاب دو موشك فقط بیست روز است./每两行树之间要留出五米～。 فاصله بین هر یك از دو ردیف درخت پنج متر است./菜苗～匀整。 نشا های سبزی در فواصل منظم قرار دارد.

【间隔号】jiàngéhào 〈语〉 نقطه‌ء جداکننده، نقطه‌ء فاصل (یکی از علایم نقطه گذاری در زبان چینی که روز را از ماه جدا می کند مانند 六·二六 (۲۶ ژوئن) یا قسمت های اسم یك شخص را جدا می کند مانند 诺尔曼·白求恩 (نورمان بسیون)

【间或】jiànhuò بعضی وقت ها، گاه گاهی

【间接】jiànjiē غیر مستقیم، باواسطه: 这消息我是～听来的。 این خبر را بطور غیر مستقیم شنیدم. ～宾语〈语〉 مفعول غیر مستقیم/～肥料 کود غیر مستقیم/～接触 تماسهای غیر مستقیم/～经验 تجربه‌ء غیر مستقیم/～贸易 داد وستد با واسطه/～推理〈逻〉 نتیجه گیری از چند قیاس/～税 مالیات غیر مستقیم/～选举 با وکالت رأی دادن، رأی دادن غیر مستقیم/～消费 مصرف غیر مستقیم

【间苗】jiànmiáo جوانه های اضافی را بر کندن

【间色】jiànsè رنگ مخلوط شده از دو رنگ اصلی (مانند رنگ نارنجی از رنگ سرخ ورنگ زرد)

【间隙】jiànxì ①(空隙) فاصله، شکاف، فضای میان دو چیز;

利用战斗～进行休整 در بین دو نبرد به استراحت وتمرین پرداختن ②〈机〉فاصلهٔ آزاد پیستون وته سلیندر وتحکیم موقعیت فاصلهٔ چرخ دنده ～齿轮：

【间歇】jiànxiē ایست، مکث، فاصله، نوبت：战斗～در فاصلهٔ نبردها/～泉 چشمهٔ متناوب/脉搏～نبض متناوب

【间歇热】jiànxiērè تب نوبه

【间杂】jiànzá باهم آمیخته بودن، باهم مخلوط بودن

【间奏曲】jiànzòuqǔ 〈乐〉①(一种乐曲)آهنگ میان دو پرده ②(插曲)قطعهٔ موسیقی کوتاه در میان بخش های یك قطعهٔ دراز

【间阻】jiànzǔ مانع شدن

【间作】jiànzuò 〈农〉همزمان کاشتن：玉米和大豆～ذرت وسویا را همزمان کاشتن

饯 jiàn ①(饯行)برای خداحافظی میهمانی دادن ②(蜜饯)میوه در شهد جوشانیده، میوهٔ شهدزده

【饯别】jiànbié برای تودیع میهمانی دادن：～友人 برای تودیع یك دوست میهمانی دادن

【饯行】jiànxíng برای خداحافظی میهمانی دادن

建 jiàn ①(建造)ساختن، بناکردن، ایجاد کردن：新～的房舍 خانه های تازه ساز/～电站 ساختن نیروگاه برق/重～家园 میهن خود را باز سازی کردن/新厂房已～成。بنای تازه ساز کارخانه به اتمام رسیده است. ②(成立)تأسیس کردن، بر پا کردن، بوجود آوردن：～新功 خدمات جدید ایجاد کردن ③(建议)پیشنهاد کردن، طرح دادن：我～个议。می خواهم پیشنهادی طرح کنم. ④〈简〉(福建)اسم مخفف استان «فوجیان»：～漆 ظروف لاکی استان «فو جیان»

【建材】jiàncái مصالح ساختمانی

【建党】jiàndǎng ①(成立党)حزبی را تأسیس کردن ②(党的建设)سازندگی حزب：～路线 خط مشی برای سازندگی حزب

【建都】jiàndū پایتختی را تأسیس کردن، جایی را پایتخت قرار دادن：～北京 شهر پکن را پا یتخت قرار دادن

【建功】jiàngōng خدماتی انجام دادن

【建国】jiànguó ①(成立国家)مملکتی را تأسیس کردن：庆祝～四十周年 بزرگداشت چهلمین سالگرد تأسیس مملکت ②(建设国家)کشور را ساختن：勤俭～با پشتکار وصرفه جویی کشور را ساختن/～宏图 پروژهٔ بزرگ برای سازندگی کشور

【建交】jiànjiāo روابط سیاسی را برقرار ساختن

【建军】jiànjūn ①(成立军队)ارتشی را تأسیس کردن：～节 روز ارتش ②(军队建设)سازندگی ارتش：～路线 خط مشی برای سازندگی ارتش

【建兰】jiànlán 〈植〉نوعی گیاه از جنس ثعلب

【建立】jiànlì ایجاد کردن، بنا کردن، تأسیس کردن، بر قرار ساختن：～大使级外交关系 روابط سیاسی را در سطح سفارت بر قرار ساختن/～统一战线 تشکیل دادن جبههٔ متحد/～农村根据地 پا یگاه های روستایی ایجاد کردن/～功勋 خدمات شایسته را انجام دادن/～信心 ایجاد اطمینان کردن/广大农村～了合作医疗制度。در مناطق وسیع روستایی سیستم تعاونی بیمهٔ درمانی دایر شده است.

【建设】jiànshè ساختن، بنا کردن：一万多人的～大军 یك سپاه سازندگی بیش ازده هزار نفری/加强党的思想～和组织～از لحاظ ایده ئولوژیك وسازمانی حزب را تقویت کردن/～项目 یك پروژهٔ ساختمانی

【建设性】jiànshèxìng سازنده：～的意见 پیشنهاد های سازنده/起～作用 نقش سازنده ای ایفا کردن

【建树】jiànshù 〈书〉سهیم شدن در خدمت، خدمات را انجام دادن：对发展体育事业有所～برای پیشرفت امور تربیت بدنی سهمی ادا کردن/人类认识史上的重大～موفقیت های بزرگ در تاریخ شناخت بشر

【建言】jiànyán 〈书〉(نظر یا پیشنهاد خود را) مطرح کردن

【建议】jiànyì ①(提议)پیشنهاد کردن：他们～会议延期。آنها پیشنهاد کردند که جلسه به تعویق بیفتد./我～你找大夫瞧瞧。پیشنهاد می کنم که شما به یك پزشك مراجعه کنید./我～您多做点户外运动。پیشنهاد می کنم که شما بیشتر به ورزش در هوای آزاد بپردازید. ②(意见)پیشنهاد، توصیه：反～ضد پیشنهاد/合理化～پیشنهاد منطبق با اصول عقلانی

【建造】jiànzào ساختن، بنا کردن：～一座工厂 کار خانه ای بنا کردن

【建帐】jiànzhàng باز کردن حساب

【建制】jiànzhì سیستم سازمانی：部队～سیستم سازمانی ارتش/～改革 اصلاح کردن سیستم سازمانی

【建筑】jiànzhù ①(建造)ساختن، بنا کردن، برپا کردن：～桥梁 پل ساختن/～铁路 راه آهن ساختن/拨款～住宅 برای ساختن خانه ها وجوهی اختصاص دادن/～工程 مهندسی معماری/～工地 محل ساختمان/～工程学 علم مهندسی معماری/～材料工业 صنعت مصالح معماری/～工人 کارگر بنا/～技术 فن معماری/～师 معمار/～学 معماری/～用地 زمین برای بنا سازی ②(建筑物)ساختمان، بنا：古老的～بنای قدیمی/宏伟的～بنای باشکوه/～群 مجموعهٔ بناهای مختلف که دارای ویژگی های معماری باشد

剑 jiàn شمشیر：～舞 رقص شمشیر/～把 دستهٔ شمشیر/～鞘 غلاف شمشیر

【剑拔弩张】jiànbá-nǔzhāng با شمشیر کشیده وکمان خمیده — یعنی آماده برای نبرد

【剑齿虎】jiànchǐhǔ 〈古生物〉ببر با دندان های شمشیر شکل (نوعی ببر در زمان قدیم)

【剑齿象】jiànchǐxiàng 〈古生物〉(دیرین شناسی) نوعی فیل بنام "Stegodon"

【剑客】jiànkè شمشیر باز ماهر

【剑麻】jiànmá 〈植〉نوعی کنف بنام"Sisal hemp"

【剑眉】jiànméi ابرو های کشیده که به آن بر گشته باشد

【剑术】jiànshù فن شمشیر بازی

荐 jiàn ①(推荐)توصیه کردن، سفارش کردن، معرفی کردن ②〈书〉(草)سبزه، کاه ③〈书〉(草席)حصیر

【荐拔】jiànbá 〈书〉معرفی کردن وترفیع دادن

【荐举】jiànjǔ کسی را برای يك پست پيشنهاد کردن :大家~他担任秘书。 همه او را برای منشی گری پیشنهاد کردند.

贱 jiàn ①(价钱低) ارزان، ارزان قیمت، کم بها:~卖 ارزان فروختن/价钱很~ بسیار ارزان بودن ②(地位卑下) دون پایه، پایین مقام، متواضع:贫~ فقیر و دون پایه ③(下贱;卑鄙) فرومایه، لئیم، پست، خوار:下~ خوار و خفیف ④〈谦〉(称有关自己的事) متعلق به بنده:~恙 بیماری بنده

【贱货】jiànhuò ①(不贵重的货物) کالای بی ارزش ②(下贱的人) (فحش) آدم پدر سوخته

【贱骨头】jiàngútou 〈骂〉 آدم تیره بخت، آدم پست وخوار

【贱金属】jiànjīnshǔ 〈冶〉 فلزات کم بها

【贱民】jiànmín ①(旧时地位低下的人) افراد خوار وپایین ②(印度贱民) (در هند) آدم نجس، آدمی رتبه در زمان قدیم که با او تماس نگیرند

【贱内】jiànnèi خطاب حقیرانه به زن خود در قدیم

【贱视】jiànshì تحقیر کردن، کوچك شمردن

涧 jiàn دره، ایجاد شده در اثر عبور آب، آبگذر، آبرفت

舰 jiàn کشتی جنگی، ناوگان:~军 کشتی جنگی، ناوگان /旗~ کشتی فرماندهی/主力~ کشتی عمده، کشتی بزرگ/护航~ کشتی بدرقه/对空导弹~ موشك کشتی ضد هوایی

【舰船】jiànchuán اسم عمومی برای کشتی های نظامی وغیر نظامی

【舰队】jiànduì ناوگان جنگی، دسته، کشتی های جنگی :小~ ناوگان جنگی کوچك/东海~ ناوگان جنگی دریای شرق/特混~ ناوگان جنگی مختلط برای مأموریت ویژه/联合~ ناوگان جنگی متحد

【舰桥】jiànqiáo سکوی فرماندهی در کشتی

【舰艇】jiàntǐng کشتی ها و قایق های جنگی

【舰位】jiànwèi موقعیت کشتی در دریا در زمان معینی

【舰载】jiànzài حمل شده بوسیله، کشتی:~导弹 موشك حمل شده بوسیله، کشتی جنگی/~飞机 هوا پیمای حمل شده بوسیله، کشتی جنگی

【舰长】jiànzhǎng کاپیتان(يك کشتی جنگی)

【舰只】jiànzhī کشتی های جنگی، ناوگان:海军~ کشتی های جنگی نیروی دریایی

监 jiàn مقام اداری در باری در قدیم:国子~ دانشگاه در بار — عالی ترین مؤسسه، آموزش و پرورش در چین فئودالی

另见 jiān

【监生】jiànshēng کسی که در دانشگاه درباری سلسله های «مینگ» و «چینگ» درس می‌خواند یا شایستگی تحصیل در چنین دانشگاهی را پیدا می‌کرد

健 jiàn ①(强健) تندرست، سلامت، نیرومند:~壮 تندرست، نیرومند/保~工作 کار بهداشتی ②(使强健) تقویت کردن، نیرومند کردن:~胃 برای معده فایده داشتن/~脾 عمل طحال را تقویت کردن ③(善于) در... قوی بودن:他很~谈。 او بسیار سخنور است.

【健步】jiànbù با گام های نیرومند راه رفتن:~如飞 به سرعت پرواز راه رفتن

【健存】jiàncún سلامت وسالم ماندن

【健斗】jiàndòu در نبرد ماهر بودن

【健儿】jiàn'ér ①(英勇善战的青壮年) مبارز سلحشور ②(优秀运动员) ورزشکار:乒坛~ ورزشکار ماهر پینگ پونگ

【健将】jiànjiàng استاد ورزشکار:运动~ استاد ورزشکار/足球~ استاد بازیگر فوتبال

【健捷】jiàngjié (گام) نیرومند وسریع

【健康】jiànkāng ①(强壮) تندرستی، صحت، سلامتی:身体~ تندرست بودن/~状况 حالت مزاجی کسی/~证明书 گواهی نامه، بهداشتی، گواهی تندرستی/祝您~! امیدوارم که سلامت باشی!/提高人民的~水平 سطح بهداشتی مردم را بالا بردن ②(正常) درست، هنجار، عادی:形势在~地发展。 اوضاع بطور عادی پیش می رود.

【健朗】jiànlang سالم و قوی

【健美】jiànměi نیرومند و لطیف:~的体操表演 نمایش ژیمناستیك پر جنب وجوش و با لطافت/~表演 نمایش زیبایی اندام

【健全】jiànquán ①(无缺陷) سالم، بی عیب، بی نقص، کامل:头脑~的人 صاحب عقل سلیم/身心~ عقلا وجسما سالم بودن ②(使完善) تقویت کردن، کامل کردن:~制度 مقررات را کامل کردن

【健身房】jiànshēnfáng ورزشگاه، زورخانه

【健实】jiànshí قوی وستبر

【健谈】jiàntán پر حرف بودن

【健忘】jiànwàng فراموشکار، دارای نیروی حافظه، ضعیف:~症 (طب) ضعف حافظه

【健旺】jiànwàng سالم وپرجنب وجوش

【健在】jiànzài 〈书〉[多指上年纪的人] (در مورد آدم مسن) همچنان زنده وسر حال بودن:父母都~。 پدرو مادر هر دو زنده وسلامت هستند.

【健壮】jiànzhuàng سالم ونیرومند، قوی هیکل:~的小伙子 جوان قوی هیکل

谏 jiàn 〈书〉 (به امپراطور یا مقام بالاتر و یا دوست خود) بمنظور انصراف تذکر دادن، نصیحت کردن، اندرز کردن:~止 کسی از کاری او را اندرز کردن

【谏官】jiànguān در قدیم مأمور دولتی که وظیفه اش تذکر دادن به امپراطور واعلام کردن جرم علیه وزیران بود

【谏劝】jiànquàn تذکر دادن، نصیحت کردن

【谏诤】jiànzhèng 〈书〉 بی پرده از نواقص کسی انتقاد کردن

【谏阻】jiànzǔ با تذکر دادن کسی را از انجام کاری باز داشتن

渐 jiàn بتدریج، تدریجا، قدم بقدم، رفته رفته:天气~冷。 هوا رفته رفته سرد می شود.

另见 jiān

【渐变】jiànbiàn تغییر تدریجی

【渐次】jiàncì 〈书〉 بتدریج، یکی پس از دیگری

【渐渐】jiànjiàn 〈副〉 بتدریج، تدریجا، کم کم، قدم بقدم، رفته رفته: 他身体～好转。حالش کم کم بهتر می شود. / 路上行人～少了。تعداد عابران بتدریج کمتر می شد. / 雨～小了。رفته رفته از شدت باران کاسته شد.

【渐进】jiànjìn بتدریج پیشرفت کردن، قدم بقدم ترقی کردن: 循序～ بطور طبیعی قدم بقدم پیشرفت کردن

【渐入佳境】jiàn rù jiā jìng کنایه از بتدریج به چیزی علاقه مند شدن یا به تدریج بهتر شدن وضع مالی کسی

【渐缩管】jiànsuōguǎn 〈机〉 (در مکانیك) لولهٔ احیا کننده

【渐显】jiànxiǎn 〈摄〉 (فیلم برداری) کم‌کم پدیدار شدن

【渐新世】Jiànxīnshì 〈地〉 (زمین شناسی) دورهٔ اولیگوسن

【渐隐】jiànyǐn 〈摄〉 (فیلم برداری) کم‌کم ناپدید شدن

溅 jiàn ترشح کردن، پاشیدن: ～一身泥 گل آلوده وکثیف شدن / 浪花飞～ موج آب به اطراف پراکنده شدن / 钢花四～。 جرقه های فولاد ذوب شده به هر سوی می پرید.

【溅落】jiànluò 〈宇航〉 همراه با پاشیدن آب فرود آمدن (سفینهٔ فضاپیما): ～点 نقطهٔ فرود با پاشیدن آب

践 jiàn ①(踩) زیر پا لگدمال کردن، پایمال کردن ②(实践) عمل کردن، انجام دادن: ～诺 به وعدهٔ خود وفا کردن

【践履】jiànlǚ 〈书〉①(踏) پا یمال کردن ②(履行) اجرا کردن

【践踏】jiàntà زیر پا لگدمال کردن، پا یمال کردن، لگد کوب کردن: 请勿～草地! لطفا از روی چمن عبور نکنید! / 肆意～别国主权 بدلخواه حاکمیت کشور های دیگر را پایمال کردن

【践行】jiànxíng به وعده وفا کردن

【践约】jiànyuē به وعده (ملاقات) وفا کردن، سر وعده حاضر شدن

腱 jiàn 〈生理〉 پی، وتر

【腱鞘】jiànqiào 〈生理〉 بافت های پی: ～炎 (طب) التهاب و ورم نسج سفید لیفی متصل کنندهٔ عضله با استخوان

毽 jiàn نوعی گوی پردار

【毽子】jiànzi نوعی گوی پر دار: 踢～ گوی پردار را با پا زدن (نوعی بازی)

鉴 jiàn ①(镜子) آینهٔ منی قدیمی، آینهٔ برنزی قدیمی ②(照) در آینه منعکس کردن، نشان دادن: 水清可～。 آب بقدری شفاف است که می توانید عکس خود را در آن ببینید. ③(引为警戒的事) عبرت، امر عبرت انگیز: 引以为～ از چیزی عبرت گرفتن / 前车之覆，后车之～。 واژگون شدهٔ ارابهٔ جلوی برای ارابهٔ عقبی عبرت خوبی است. ④(仔细看; 审查) وارسی کردن، بادقت نگاه کردن، بازرسی کردن: 请～核。 لطفا وارسی بفرمایید. ⑤[旧时书信用语，表示请对方看信]: 台～ توجه کسی را به موارد ذیل جلب کردن

【鉴别】jiànbié تشخیص دادن، فرق گذاشتن، تمیز دادن: 有比较才有～。 تمیز دادن فقط با مقایسه امکان پذیر است. / 香花和毒草 گل معطر را از گیاه سمی تشخیص دادن / 古物～ آثار عتیقه را ارزیابی کردن / 〈电〉～器 مجزاگر، آشکارساز(امواج .F. M)

【鉴察】jiànchá 〈书〉 با دقت نگاه کردن

【鉴定】jiàndìng ①(评定) نقاط ضعف وقوت را ارزیابی کردن، ارزیابی: 毕业～ ارزیابی در موقع فارغ التحصیل شدن ②(鉴别) تشخیص دادن، تمیز دادن: 产品质量～ کیفیت محصول را ارزیابی کردن / 文物的年代～ تاریخ آثار عتیقه را تشخیص دادن / ～人 ممیز

【鉴戒】jiànjiè مایهٔ عبرت، درس عبرت، امر عبرت انگیز: 足资～ برای عبرت گرفتن کافی بودن / 这次挫折应当引为～。 ما باید از این ناکامی درس عبرت بگیریم.

【鉴谅】jiànliàng پوزش خواستن

【鉴貌辨色】jiànmào-biànsè با مشاهدهٔ احساسات کسی روی چهره اش، چگونگی نیت او را تشخیص دادن

【鉴频器】jiànpíngqì 〈电〉 (برق) ابزار تشخیص بسامد، آشکار ساز فرکانسی برق

【鉴赏】jiànshǎng قدردانی کردن: ～能力 قوهٔ قدردانی (در مورد نقاشی، موسیقی وغیره) / 他对音乐颇有～力。 از آواز موسیقی به خوبی قدردانی می کند.

【鉴赏家】jiànshǎngjiā قدردان، قدرشناس: 艺术～ قدردان هنر

【鉴往知来】jiànwǎng-zhīlái با درس عبرت گرفتن از گذشته، طرز انجام کار آینده را دانستن

【鉴于】jiànyú باتوجه به، نظربه، نظربه اینکه، با در نظر داشتن: ～上述情况，我们提出以下建议。 با در نظر گرفتن حقایق فوق، پیشنهاد های زیر را مطرح می کنیم.

【鉴原】jiànyuán پوزش خواستن

【鉴证】jiànzhèng ①(鉴别证实文物) (در مورد آثار قدیمی) حقیقت را از کذب آن تشخیص دادن ②(审查核实) (در مورد قانونی یا عملی یا حقیقی بودن چیزی) تحقیق و بررسی کردن

键 jiàn ①(琴、打字机上使用时按动的部分) کلید پیانو، کلید حرف ②〈机〉(使轴与齿轮、皮带轮连接的零件) میله: 轴～ میلهٔ پیوند ③〈化〉(表示元素原子价) اتحاد اتصال غیر الکتریکی دو اتم: 共价～ وپیوستگی اتم های یك ذره بوسیلهٔ اشتراك الکترون ④〈书〉(插门的金属棍子) کلون فلزی در

【键槽】jiàncáo 〈机〉 سوراخ کلید، جای کلید

【键盘】jiànpán ردیف مضراب، ردیف حروف (برای ماشین تحریر): ～乐器 ساز با ردیف مضراب

槛 jiàn ①(栏杆) نرده، دست انداز، دست گیره ②(关禽兽的木笼) قفس: ～车 وسیلهٔ مخصوص حمل ونقل زندانی ها در قدیم

另见 kǎn

僭 jiàn 〈书〉 از حد خود تجاوز کردن: ～越 از حد اختیار خود تجاوز کردن

箭 jiàn تیر، خدنگ: 射～ تیراندازی کردن / 光阴如～。 زمان مانند تیر می گذرد.

【箭靶子】jiànbǎzi آماج تیر

【箭步】jiànbù یك گام بزرگ نا گهانی بجلو
【箭窗】jiànchuāng روزنه‌ٔ برج دیده بانی روی دروازه‌ٔ شهر (برای دیده بانی یا تیر اندازی)
【箭垛子】jiànduǒzi ①(女墙) دیوار کوتاه کنگره دار ②(箭靶子) آماج تیر
【箭杆】jiàngǎn بدنه‌ٔ چوبی خدنگ، چوبه‌ٔ تیر
【箭楼】jiànlóu برج دیده بانی روی دروازه‌ٔ شهر
【箭石】jiànshí 〈古生物〉 نوعی فسیل آهکی مخروطی شکل که پوسته‌ٔ یکی از سرپاوران دوره مسوزوئیك است
【箭筒】jiàntǒng تیردان، ترکش
【箭头】jiàntóu ①(箭的尖头) سر تیر، نوك پیکان ②(箭头形符号) علامت تیر شکل
【箭在弦上】jiàn zài xián shàng مانند تیری که روی زه کمان قرار گرفته باشد ــ یعنی(انجام کاری یا گفتن سخنی را) متوقف ساختن امکان نا پذیر است، راه برگشت نیست.
【箭猪】jiànzhū خار پشت کوهی
【箭镞】jiànzú نوك فلزی پیکان

jiāng

江 jiāng ①(大河) رود، رودخانه: ~岸 ساحل رودخانه / ~心 وسط رودخانه ②(专指长江) «یانگ تسه»: ~南 رودخانه «یانگ تسه» جنوب حوضه‌ٔ پایین تر رودخانه «یانگ تسه» ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【江潮】jiāngcháo جزر و مد رودخانه
【江防】jiāngfáng ①(防止江河水患的工作) کارهائی در راه جلو گیری از آسیب سیل در کنار رود ②(指长江的军事防御) کار دفاعی از رودخانه‌ٔ یانگ تسه
【江河日下】jiāng-hé rì xià از بد به بدتر تنزل کردن، رو به انحطاط بودن
【江湖】jiānghú (指四方各地) نقاط مختلف کشور: 浪迹~ در نقاط مختلف کشور ولگردی کردن
【江湖】jiānghú ①(旧时指卖艺、卖药的人) هنر پیشه سرگردان و آواره، آدم شارلاتان وغیره در زمان قدیم: ~艺人 هنر پیشه‌ٔ سرگردن وآواره / ~医生 آدم شارلاتان / ~骗子 حقه باز، کلاه بردار ②(这种人所从事的行业) شغل اینگونه افراد
【江湖气】jiānghúqì ①(义气) روحیه‌ٔ برادری و وفاداری ②(为人不实在、好吹嘘的作风) لاف زدن وکارها را بطور سطحی انجام دادن
【江郎才尽】Jiāngláng cái jìn کنایه از کاهش یافتن استعداد ادبی کسی
【江流】jiāngliú آب رودخانه
【江轮】jiānglún کشتی بخار رودخانه
【江米】jiāngmǐ برنج چسبنده‌ٔ خالص: ~酒 برنج چسبنده‌ٔ تخمیر شده / ~纸 کاغذ ساخته شده از برنج چسبنده
【江山】jiāngshān ①(江河和山岭) رودخانه هاو کوهها، منظره‌ٔ زیبا به نقاشی می ماند: 如画 ~ سرزمین، منظره، چشم انداز / ~如此多娇。 رودخانه ها وکوههای کشور چقدر زیبا است. ②(指国家或国家的统治权) حاکمیت کشور، وقشنگ هستند: 打~ برای نیل به حاکمیت کشور جنگیدن / 坐~ قلمرو کشور از قدرت حاکمیت / 保卫人民的~ کشوری فرمانروایی کردن خلق دفاع کردن
【江山易改,本性难移】jiāngshān yì gǎi, běnxìng nán yí تغییر مسیر رود خانه ها وجابجا کردن کوهها آسان است اما تغییر سرشت ونهاد افراد مشکل است.
【江苏】Jiāngsū استان «جیان سو»
【江豚】jiāngtún خوك دریایی 又作"江猪"
【江西】Jiāngxī استان «جیان سی»
【江西腊】jiāngxīlà 〈植〉(指翠菊、蓝菊) گل مینای چینی
【江心补漏】jiāngxīn bǔlòu هنگامی به فکر گرفتن سوراخ کشتی افتادن که کشتی به وسط رودخانه رسید ــ کنایه از فرصت را از دست دادن
【江洋大盗】jiāngyáng dàdào راهزن یا دزد دریایی بدنام
【江珧】jiāngyáo 〈动〉 "Pen shell" نوعی حیوان کوچك بنام 又作"江瑶"

将 jiāng ①(将要) کلمه ای که بصورت فعل معین برای ساختن زمان آینده بکار می رود: 船~启碇。 کشتی لنگر بالا خواهد کشید. / 欲取之必先与之。 ~ دادن بخاطر گرفتن است. / 胜利~属于人民。 پیروزی از آن مردم خواهد بود. ②〈介〉[引进放在动词前面的宾语]: ~他请来 او را همراه آوردن، برای آمدن به اینجا دعوت کردن ③(带领;搀扶): 相~而去 به سلامتی خود / 挈妇~雏 زن وبچه را همراه آوردن: پشتیبانی کردن ④(保养) بیرون رفتن واز همدیگر پشتیبانی کردن ⑤〈象棋〉 کیش (در شطرنج): 息~ استراحت کردن: توجه داشتن / ~! کیش ده! / 老将快被~死了。 شاه کیش: ومات کردن ⑥〈助〉[用在动词和"进来"、"出去"、"起来"等之间,多见于早期白语,表示动作的开始]: 打~起来 ومات خواهد شد. شروع به نبرد کردن / 赶~上去 در سبقت جستن عجله کردن / 传~出去 (در مورد خبر و...) به اطراف پخش شدن، شایع شدن ⑦〈书〉(做) کاری را انجام دادن: 慎重~事 با احتیاط کاری را انجام دادن ⑧[叠用,表示"又","且"的意思]: ~信~疑 نیمه در حال شك ویقین، شك ونیمه یقین ⑨(用言语刺激) کسی را به انجام عملی تحریك کردن: 要拿话~一~他,他就会干。 ما باید با حرف او را تشویق وتحریك کنیم، در آن صورت او کار خود را انجام خواهد داد. ⑩(使人为难) کسی را در محضور قرار دادن: 我们这一问可要把他~住了。 پرسش ما مسلما او را در تنگنا قرار خواهد داد. ⑪〈介〉[引进所凭借的工具、材料、方法等,意思跟"用"相同] با، بوسیله، توسط: ~功折罪 با کارهای نیك کار های بد را جبران کردن
另见 jiàng
【将才】jiāngcái الآن، همین ساعت
【将错就错】jiāng cuò jiù cuò یك اشتباه را تصحیح نشده باقی گذاردن وحد اکثر سوء استفاده را از آن بردن
【将功补过】jiāng gōng bǔ guò با انجام کار های نیك کوتاهی خود را جبران کردن

【将功赎罪】jiāng gōng shú zuì با کار های نیك تقصیر خود را جبران کردن

【将护】jiānghù 〈书〉 از کسی در ایام نقاهتش مواظبت کردن

【将计就计】jiāng jì jiù jì حیله کسی را بر ضد خود او بر گرداندن

【将将】jiāngjiāng 〈方〉 به مقدار درست، نه کم نه زیاد

【将就】jiāngjiu ساختن، عمل کردن:大衣稍宽一点,你就~着穿吧。 این پالتو شاید کمی گشاد باشد اما احتمالا می توانید با آن بسازید./这儿有什么,你就~点用吧。 هرچه اینجا هست با آن بسازید واز آن استفاده کنید.

【将军】jiāngjūn ①〈象棋〉 (در شطرنج) کیش ومات کردن ②(出难题) کسی را در تنگنا قرار دادن:我们一反问将了他一军。 او از پرسش متقابل ما در تنگنا قرار گرفت. ③(将官) افسران عالی رتبه ④(泛指高级将领) ژنرال

【将来】jiānglái آینده:在不远的~ در آینده نزدیك/在可预见的~ در آینده قابل پیش بینی

【将事】jiāngshì به کار های دست زدن

【将息】jiāngxī استراحت کردن، بهبود یافتن

【将养】jiāngyǎng استراحت کردن، بهبود یافتن:她再~数周即可痊愈。 او پس از چند ماه استراحت تندرستی خود را باز خواهد یافت.

【将要】jiāngyào (به عنوان فعل معین) خواهم، خواهیم، خواهی، خواهید، خواهد، خواهند:科学代表团~出国考查。 یك هیئت علمی برای مطالعه و بررسی به خارج از کشور خواهد رفت.

姜 jiāng ①〈植〉 زنجبیل ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【姜黄】jiānghuáng ①〈植〉 گیاه زرد چوبه ②(像姜似的黄颜色) (چهره) زردرنگ مانند زنجبیل

【姜片虫】jiāngpiànchóng نوعی حشره انگل داخلی بنام "Fasciolopsis"

豇 jiāng

【豇豆】jiāngdòu نوعی گیاه از خانواده پروانه آسایان شبیه باقلا

浆 jiāng ①(较浓的液体) محلول غلیظ، مایع غلیظ:糖~ قندی دارویی/纸~ خمیر کاغذ ②(上浆) آهار زدن:~衣服 به لباس آهار زدن

另见 jiàng

【浆板】jiāngbǎn 〈纸〉 خمیر کاغذ بشکل تخته

【浆度】jiāngdù 〈纸〉 درجه آهار زدن(برای ساختن خمیر کاغذ)

【浆果】jiāngguǒ 〈植〉 میوه انگور یا توت وغیره

【浆砌】jiāngqì آهك مالیدن (برای چیدن آجر یا سنگ)

【浆纱】jiāngshā 〈纺〉 (نساجی) آهار زدن:~机 دستگاه آهارزنی

【浆洗】jiāngxǐ شستن وآهار زدن

【浆液】jiāngyè 〈纺〉 (نساجی) چسب، آهار

【浆纸机】jiāngzhǐjī 〈纸〉 دستگاه برای آهار زدن به کاغذ

僵 jiāng ①(僵硬) سفت، بی حس، کرخت:我的手都冻~了。 دست هایم از سرما بی حس وکرخت شده است./坐久了,腿都~了。 از نشستن زیاد پاهایم بی حس وکرخت شده است. ②(事情难于处理) به بن بست رسیده، دچار وقفه و بی تکلیفی شده:局势很~。 اوضاع به بن بست رسیده است./事情弄~了。 کارها دچار وقفه وبلا تکلیفی شده است./他一生气,把大家弄得很~。 همه از عصبانیت او دچار بی تکلیفی شده اند.

【僵巴】jiāngba 〈口〉 سفت وکرخت

【僵板】jiāngbǎn ①(僵硬呆板) بی حس و بی احساسات ②(板结) سفت، سخت

【僵持】jiāngchí (در مورد دو جانب) از عقب نشستن خود داری کردن:双方处于~状态。 طرفین در موقعیتی قرار داشتند که هیچکدام مایل نبود از موضع اصلی خود عقب بنشیند./~局面 حالت وقفه وبی تکلیفی، بن بست

【僵化】jiānghuà خشك ومنجمد شدن:خشك:思想~ شیوه خشك وجمود تفکر

【僵局】jiāngjú حالتی که رهایی از آن ممکن نباشد، بن بست، ایست، وقفه، بی تکلیفی:陷入~ به بن بست رسیدن/谈判陷入~。 مذاکره به بن بست رسید./打破~ بن بست را شکستن

【僵冷】jiānglěng از شدت سرما سرد وکرخت شدن

【僵仆】jiāngpū در اثر سفت شدن بدن به زمین افتادن

【僵尸】jiāngshī نعش، لاشه:政治~ مومیایی سیاسی

【僵卧】jiāngwò (نعش) سفت و راست روی زمین خوابیده بودن

【僵死】jiāngsǐ مرده، خشك ومنجمد:~教条 الگوی خشك ومنجمد

【僵硬】jiāngyìng ①(不能活动) سفت و بی حس، کرخت:他四肢都~了。 دست وپایش کرخت شده است. ②(呆板;不灵活) خشك ومنجمد، غیر قابل انعطاف:采取~的态度 شیوه برخورد خشك وانعطاف ناپذیر اتخاذ کردن/~的政治 سیاست غیر قابل انعطاف

【僵滞】jiāngzhì (نگاه) سرد و بی روح

缰 jiāng افسار، زمام، طناب دهنه اسب:收~ افسار را کشیدن

【缰绳】jiāngsheng افسار، زمام، طناب دهنه اسب

鳉 jiāng ماهی کوچك آب شیرین از جنس کپور.

疆 jiāng مرز، سرحد

【疆场】jiāngchǎng میدان نبرد

【疆界】jiāngjiè مرز، سرحد

【疆土】jiāngtǔ سرزمین، قلمرو

【疆域】jiāngyù سرزمین، قلمرو

jiǎng

讲 jiǎng ①(说) صحبت کردن، سخن گفتن، حرف زدن، بیان کردن:您~波斯语吗? شما به زبان فارسی حرف می زنید؟/~故事 داستان ها را تعریف کردن/她有什么心事都

几句话~/او هرچه در خاطر دارد برایم می گوید. 给我~。
我有话要对你~。/ من باتو حرف دارم. / سخنی چند گفتن
的是一套, ~/ در مواردی چند اظهار نظر کردن ~几点意见
طوری گفتن وطور دیگر عمل کردن، مغایرت 做的是另一套
توضیح دادن، روشن کردن، تعبیر (解释;说明) ②گفتار وکردار
اهمیت حفظ محیط زیست را 环境保护的意义~ ~: کردن
这/ دلایل را روشن بیان کردن 把道理~清楚 / توضیح دادن
این واژه را می توان به شیوه های مختلف 个字有几个~法。
این کتاب درباره علم 这本书是~气象的。/ تعبیر کرد.
بحث کردن، مذاکره کردن، مشورت (商议) ③هواشناسی است.
حدود 好期限~ / پیرامون شرایط بحث کردن 条件~: کردن
کار را بدون قید 价钱 接受工作不~ / وقت را تعیین کردن
~要: تاکید کردن، توجه کردن (顾到;讲求) ④ وشرط پذیرفتن
情面 ~不 / باید به اتحاد وهمبستگی توجه داشت. 团结。
روی کیفیت تاکید 质量~ / احساسات کسی را نادیده گرفتن
تا جایی که (论)⑤ به تجمل و ولخرجی پرداختن 排场~ / کردن
干劲, 他比谁都足。~: به چیزی مربوط است، مربوط به
تاجایی که به شور وشوق مربوط است، او از همهٔ ما بیشتر دارد.

【讲道】jiǎngdào موعظه کردن

【讲定】jiǎngdìng از راه مذاکره تعیین کردن: 价钱~ قیمت
حدود وقت را 交货期限~ / چیزی را از راه مذاکره تعیین‌کردن
برای تحویل اجناس تعیین‌کردن

【讲法】jiǎngfǎ ①(意见) نظریه، برداشت ②(措词) سخن
پردازی ③(名称) نام، اسم

【讲稿】jiǎnggǎo چرك نویس یا متن سخنرانی، یادداشت های
نطق

【讲古】jiǎnggǔ روایات گذشته را تعریف کردن

【讲和】jiǎnghé صلح کردن، به نزاع ومجادله پایان دادن، آشتی
پذیر شدن

【讲话】jiǎnghuà ①(说话;发言) حرف زدن، صحبت کردن؛
سخنرانی کردن: 市长在酒会上~。 شهردار در میهمانی کوکتل
نطقی ایراد کرد./ 现在由工人代表~。 حالا نمایندهٔ کارگر
حرف می زند./ 敢~ / جرأت سخن گفتن را داشتن / 为劳动人民
~ به نفع زحمت کشان صحبت کردن ②(讲演的话) سخنرانی،
نطق، بیان: 发表长篇~ نطق مفصلی ایراد کردن / 他的~激起
热烈的掌声。 سخنرانی او کف زدنهای گرم شنوندگان را
دربرداشت. ③[用于书名] راهنما، شرح: 《政治经济学~》
«راهنمای اقتصاد سیاسی»

【讲价】jiǎngjià سر قیمت اجناس چانه زدن

【讲解】jiǎngjiě توضیح دادن، شرح دادن: 给来宾~远景规
划 برای بازدید کنندگان در بارهٔ برنامهٔ طویل المدت توضیحات
دادن / 员~ (برای نمایشگاه) راهنما، توضیح دهنده

【讲究】jiǎngjiu ①(注意) به چیزی توجه خاص داشتن؛ به
چیزی مقید بودن: 卫生~ / به بهداشت توجه داشتن 实事求
是 ~ / به واقع بینی اهمیت دادن 斗争艺术~ به هنر مبارزه توجه
داشتن / 吃穿~ / زیاد به خوراك وپوشاك مقید بودن / 生活上不
要太~。 نباید زیاد به زندگی مادی مقید باشیم. ②(精美)
نفیس، عالی، با سلیقه، شیك وپیك: 衣着~ لباس فاخر پوشیدن،
شیك پوش بودن / 宴会厅布置得很~。 سالن مهمانی بسیار با
سلیقه تزئین یافته است. ③(值得注意或推敲的内容) مطالعهٔ
خاص و دقیق: 翻译技巧大有~。 فن ترجمه مطالعهٔ خاص و دقیق
دقیقی را ایجاب می کند.

【讲课】jiǎngkè درس دادن، تدریس کردن، کنفرانس دادن: ~
时数 ساعت های تدریس

【讲理】jiǎnglǐ ①(评是非曲直) دلیل آوردن، استدلال کردن:
咱们跟他~去。 برویم وبا او بحث کنیم واستدلال نماییم.
②(服从道理) منطقی بودن، برای دلیل وبرهان گوش شنوا
داشتن: 蛮不~ اصلا به دلیل و منطق بی اعتنا بودن، کاملا غیر
منطقی بودن

【讲明】jiǎngmíng توضیح دادن، روشن ساختن، بصراحت بیان
کردن: 理由~ / دلایل را روشن ساختن 立场~ / موضع خود را
向群众 / مقصود آمدن را واضح ساختن 来意~ / توضیح دادن
党的政策~ سیاست حزب را برای توده های مردم روشن کردن
他没有把话~。 / او منظور خود را بصراحت بیان نکرد.

【讲评】jiǎngpíng نقد و ارزیابی کردن: 作文~ انشاء شاگردان
را نقد و ارزیابی کردن

【讲情】jiǎngqíng برای کسی شفاعت کردن

【讲求】jiǎngqiú توجه خاص داشتن، تاکید کردن، کوشیدن: 办
事要~效率。 در اداره کردن امور باید در راه کارآئی کوشید.

【讲师】jiǎngshī استادیار

【讲授】jiǎngshòu درس دادن، تدریس کردن: 您~哪一门课
程? شما چه درسی را تدریس می کنید؟ / 提纲~ نکات عمدهٔ
درس، یادداشت های درس

【讲书】jiǎngshū متن کتاب را توضیح کردن، تدریس کردن

【讲述】jiǎngshù تعریف کردن، بیان کردن: 她给我们~她悲
惨的遭遇。 برای ما سرگذشت تاثر آور خود را تعریف کرد.

【讲说】jiǎngshuō توضیح دادن، تشریح کردن

【讲台】jiǎngtái سکوی کلاس، محل سخنرانی، تریبون

【讲坛】jiǎngtán ①(讲台) سکوی کلاس، محل سخنرانی،
تریبون ②(泛指讲演讨论的场所) محل اجتماع برای بحث
هاو سخنرانی ها

【讲堂】jiǎngtáng 〈旧〉 کلاس، اطاق درس

【讲题】jiǎngtí موضوع درس، سوژهٔ درس

【讲习】jiǎngxí تدریس ومطالعه: 班~ کلاس مطالعه / 所~
انستیتوی تدریس ومطالعه

【讲叙】jiǎngxù بیان کردن، تعریف کردن

【讲学】jiǎngxué تدریس کردن، کنفرانس دادن، دربارهٔ موضوع
علمی سخنرانی کردن: 应邀出国~ برای کنفرانس دادن به خارج
از کشور دعوت شدن / 他在这里讲过学。 او در اینجا
کنفرانس هایی داده است.

【讲演】jiǎngyǎn ①(发表演说) نطق ایراد کردن، سخنرانی
کردن ②(演说的内容) سخنرانی؛ نطق، خطابه

【讲义】jiǎngyì مواد درسی چاپ شده

【讲座】jiǎngzuò یك سلسله سخنرانی: 广播~ درس های
رادیویی / 举行~ یك سلسله سخنرانی عرضه داشتن / 开设~ یك
سلسله کنفرانس دادن

奖 jiǎng ①(奖励;夸奖) تشویق کردن، تحسین کردن، 有功者~。/ 许~: تحسین کردن، تشویق کردن پاداش دادن ②کسانی که خدمات بزرگی انجام داده اند پاداش خواهند یافت. (奖品;奖金) جایزه، انعام، پاداش: 发~ جایزه دادن / 得~ جایزه گرفتن / 授~ جایزه اعطا کردن .

【奖杯】jiǎngbēi کاپ قهرمانی(به عنوان جایزه)

【奖惩】jiǎngchéng پاداش وتنبیه: ~制度 سیستم پاداش وتنبیه

【奖金】jiǎngjīn جایزه، جایزهٔ خرید کالا، انعام: ~制度 سیستم پاداش / 年终~ جایزه آخر سال

【奖励】jiǎnglì تشویق کردن وجایزه دادن: 物质~ پاداش مادی / 精神~ پاداش معنوی / 优秀学生~ به شاگردان ممتاز جایزه دادن / 提请~ تقاضای پاداش کردن

【奖牌】jiǎngpái (ورزش) مدل جایزه

【奖品】jiǎngpǐn جایزه

【奖旗】jiǎngqí پرچمی که بعنوان جایزه داده می شود

【奖劝】jiǎngquàn جایزه ونصیحت دادن

【奖券】jiǎngquàn بلیط لاتاری

【奖赏】jiǎngshǎng پاداش دادن، اجر دادن، انعام دادن

【奖饰】jiǎngshì تحسین کردن، تقدیر کردن

【奖台】jiǎngtái سکوی مخصوص توزیع مدال ها (در میان ورزشکاران ممتاز در استادیوم)

【奖许】jiǎngxǔ تحسین کردن، تمجید کردن، تقدیر کردن

【奖学金】jiǎngxuéjīn بورس تحصیلی، کمك هزینهٔ دانشجویان ممتاز

【奖掖】jiǎngyè 〈书〉 پاداش وترفیع دادن

【奖誉】jiǎngyù ①(荣誉) افتخار ②(称赞) تحسین کردن، تقدیر کردن

【奖章】jiǎngzhāng مدال: 金(银、铜)质~ مدال طلا (نقره، برنز): ~获得者 (برنده یا) گیرندهٔ مدال

【奖状】jiǎngzhuàng رضایت نامه، تقدیرنامه

桨 jiǎng پارو: 双~ دوپارویی

蒋 Jiǎng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

耩 jiǎng 〈农〉 بابذر افشان بذر پاشیدن: 谷子~ با بذر افشان بذر ارزن پاشیدن

【耩子】jiǎngzi بذر افشان، تخم افشان

膙 jiǎng

【膙子】jiǎngzi پینه

jiàng

匠 jiàng صنعتگر، افزارمند، کارگر ماهر: 铁~ آهنگر / 石~ سنگ کار / 瓦~ آجر چین / 鞋~ کفاش / 能工巧~ صنعتگر ماهر

【匠气】jiàngqì (آثار هنری مانند نقاشی، کنده کاری) معمولی و بی روح وفاقد خلاقیت

【匠人】jiàngrén صنعتگر، افزارمند، کارگر ماهر

【匠心】jiàngxīn 〈书〉 صنعت گری، قوهٔ ابتکار، نبوغ: 独具~ نبوغ یا قوهٔ ابتکار از خود نشان دادن

【匠心独运】jiàngxīn dú yùn (در زمینهٔ آثار ادبی وهنری) با خلاقیت قوهٔ ابتکار خود را بکار بردن

降 jiàng ①(落下) افتادن، پائین آمدن، تنزل کردن: 温度~到了零度以下。 درجهٔ حرارت تا زیر صفر پائین آمد. / 霜了。 شبنم یخ زده دیده شد. / 雪 برف باریدن ② (使落下) پائین آوردن، تنزل دادن: ~价出售 با کسر قیمت فروختن، با تخفیف فروختن

另见 xiáng

【降半旗】jiàng bànqí پرچم را نیمه افراشتن

【降尘】jiàngchén نشستن ذره های درشت گرد وغبار

【降低】jiàngdī کاستن، کم کردن، پایین آوردن، تنزل دادن: ~成本 قیمت اجناس را پائین آوردن / ~价格 از هزینه های تولید کاستن / ~原料消耗 از مصرف مواد خام کاستن / ~要求 کمتر مطالبه کردن / ~水平 سطح چیزی را پایین آوردن / ~身份 موجب هتك حیثیت کسی شدن / 威信~ باعث تنزل شأن خود شدن / ~血压 فشار خون را پائین آوردن / 温度突然~。 درجهٔ حرارت یکمرتبه تنزل کرد. / 婴儿死亡率~到历史最低水平。 تعداد مرگ و میرکودکان به سطح بی سابقه در تاریخ تنزل کرد. / 次品率~了百分之十七。 نسبت کالا های ناقص هفده در صد کاهش یافته است.

【降调】jiàngdiào ①〈语〉 لحن نازل ②〈乐〉 صدای پایین آهنگ را بم کردن: ~符号 (موسیقی) نشانهٔ بم کردن که بشکل «ط» است

【降格】jiànggé 〈书〉 معیار یا شأن خود را پائین آوردن: 以~求 به چیز پست تر و نامرغوب تر از آنچه در اصل مطالبه شد قناعت کردن، چیز در جه دوم را پذیرفتن

【降号】jiànghào 〈乐〉 نشانهٔ بم کردن که بشکل «ط» است

【降级】jiàngjí ①(降低等级) تنزل مقام دادن ②(学生降级) (شاگردی را) به دورهٔ پائین تر فرستادن

【降价】jiàngjià تنزل قیمت دادن، قیمت را پائین آوردن

【降结肠】jiàngjiécháng قسمتی از رودهٔ قولون

【降临】jiànglín 〈书〉 رسیدن، آمدن: 夜色~。 شب در رسید. / 一场风暴即将~。 بزودی طوفانی خواهد آمد.

【降落】jiàngluò پائین آمدن، نشستن، فرود: 大型飞机的起飞和~ پرواز ونشست هواپیماهای غول پیکر / 被迫~ فرود اجباری / 垂直~ فرود عمودی / ~伞 چتر نجات، پاراشوت / ~场 فرود گاه / ~速度 سرعت فرود / ~设备 تجهیزات برای فرود

【降旗】jiàngqí پرچم را پائین آوردن: 降半旗致哀 به منظور عزاداری پرچم را به حالت نیمه افراشته در آوردن

【降生】jiàngshēng 〈书〉 (در مورد مؤسس یك مذهب) به دنیا آمدن

【降水】jiàngshuǐ 〈气〉 باریدن باران وبرف: 人工~ باریدن باران وبرف مصنوعی / ~量 میزان بارندگی

【降温】jiàngwēn ①(工厂降温) درجهٔ حرارت را پائین آوردن(در جایی مانند کارگاه) ②〈气〉(气温下降) پائین آمدن درجهٔ حرارت

【降心相从】jiàng xīn xiāngcóng برخلاف میل خود تابع

دیگران شدن

【降压】jiàngyā 〈电〉ولتاژ جریان را کم کردن：～变电站 ایستگاه فرعی کم کردن ولتاژ جریان برق/～变压器 ترانسفرماتور کم کردن ولتاژ جریان برق

【降压片】jiàngyāpiàn قرص فشار خون

【降雨量】jiàngyǔliàng بارندگی：年～بارندگی سالانه

【降旨】jiàngzhǐ فرمان دادن (امپراطور)

绛 jiàng سرخ پررنگ

【绛紫】jiàngzǐ ارغوانی پررنگ مایل به سرخ

将 jiàng ①(将官) ژنرال، فرمانده ②〈书〉(带兵) رهبری کردن، فرماندهی کردن：～兵 قشون را رهبری کردن ③〈体〉فرمانده در شطرنج چینی

另见 jiāng

【将官】jiàngguān افسر عالی رتبه ارتش، ژنرال

【将领】jiànglǐng افسر عالی رتبه：高级～افسر، ژنرال

【将令】jiànglìng ［多见于早期白话］فرمان نظامی：传～فرمان نظامی صادر کردن

【将士】jiàngshì 〈书〉افسران وسربازان

【将指】jiàngzhǐ 〈书〉①(手的中指) انگشت میانه ②(脚的大趾) انگشت بزرگ پا

浆 jiàng 见"糨"jiàng

另见 jiāng

弶 jiàng 〈方〉①(捕鼠、鸟的工具) تلهٔ موش یا تلهٔ پرنده ②(用弶捕捉) در تله انداختن

强 jiàng خودسر، لجوج، یك دنده، تسلیم ناپذیر：倔～ خم نشو، تسلیم نشو، گردنکش، سرکش

另见 qiáng；qiǎng

【强嘴】jiàngzuǐ پاسخ جسورانه دادن، جواب اعتراض آمیز دادن

酱 jiàng ①(调味品) نوعی سوس که از سویا، آرد وغیره ساخته می شود：黄～ سوس سویا خمیر تخمیر شدهٔ سویا/甜面～ خمیر تخمیر شده ساخته می شود ②(用酱、酱油腌或煮) شیرینی که از آرد تخمیر شده ساخته می شود در آن：把黄瓜～上 پخته شده در سوس سویا یا گذاشته شده در آن خیار را در سوس سویا نمك سود کردن/萝卜～ ترجه/肉～ گوشت پخته شده در سوس سویا/نمك سود شده در سوس سویا ③(糊状食品) سوس، خمیر، مربا：果子～ مربای میوه/苹果～ مربای سیب/番茄～ سوس گوجه فرنگی

【酱菜】jiàngcài سبزیجات نمك سود شده در سوس سویا

【酱豆腐】jiàngdòufu شیرهٔ سویای تخمیر شده وسفت شده

【酱坊】jiàngfáng 〈旧〉کارگاه یا فروشگاهی که سوس سویا وسبزیجات نمك سود شده را می سازد یا می فروشد

【酱色】jiàngsè قهوه‌ یی پررنگ

【酱油】jiàngyóu سوس سویا

【酱园】jiàngyuán کارگاه یا فروشگاهی که سوس سویا وسبزیجات نمك سود شده را می سازد یا می فروشد

【酱紫】jiàngzǐ ارغوانی پررنگ مایل به سرخ

犟 jiàng کله شق، لجوج، یك دنده، خودسر：这人真～。 او بسیار کله شق است.

糨 jiàng غلیظ：粥熬得太～了。 آش بسیار غلیظ است.

【糨糊】jiànghu چسب، سریش

【糨子】jiàngzi 〈口〉چسب، سریش：打～ چسب ساختن

jiāo

艽 jiāo 见"秦艽"qínjiāo

交 jiāo ①(交付；交纳) تحویل دادن، تسلیم کردن، پس دادن：还～ پس دادن/～活 محصول آماده شده را تحویل دادن/～公粮 غله ها را به دولت تحویل دادن/～党费 حق عضویت در حزب را پرداختن/～关税 عوارض گمرکی را پرداختن ②(时间、地区相连接) (در مورد جاها یا دوره های زمان) بهم پیوستن، متصل شدن：位于两县之～ در محل اتصال دو شهرستان واقع بودن/春夏之～، موقع اتصال بهار به تابستان ③(到某一时辰或季节) هنگام تغییر فصل بهار به تابستان رسیدن به (موقعی یا فصلی)：～冬以后 وقتی که زمستان فرا می رسد ④(交叉) متقاطع شدن، بهم رسیدن：两直线相～于一点。 دو خط مستقیم در یك نقطه بهم می رسد. ⑤(结交) معاشرت کردن، همدم شدن：～朋友 دوست شدن/此人不可～。 مصلحت نیست که با آن شخص دوستی کنید! ⑥(交往；友谊) دوستی، آشنایی، ارتباط：一面之～ یك آشنایی تصادفی/建～ روابط سیاسی بر قرار ساختن/知～ دوست صمیمی/绝～ روابط را بریدن؛ روابط سیاسی را قطع کردن ⑦(性交) مقاربت کردن، نزدیکی کردن ⑧(交配) جفت گیری کردن، پیوند کردن：杂～ از دو جنس مختلف باهم پیوند کردن، دورسه، دو ⑨(互相) مبادله کردن：～换 طرفه، متقابل ⑩(买卖) خرید وفروش، دادو ⑪(同时) معامله ای را قطعی کردن：成～ همزمان، مقارن：内外～困 هم در داخل کشور وهم در خارج از آن با مشکلات مواجه شدن ⑫(跟头) زمین خوردن، به زمین افتادن：他脚一滑，摔了一大～。 لغزید وسخت به زمین افتاد.

【交白卷】jiāo báijuàn ①(不能回答试题) ورقهٔ امتحانی را سفید دادن ②(未完成任务) در انجام وظیفه ای اصلا موفق نبودن：咱们得把情况摸清楚，要不回去就得～。 باید چگونگی وضعیت را بدرستی در یابیم وگرنه برای گزارش دادن هیچ چیز نخواهیم داشت.

【交拜】jiāobài (زن ومرد) در مراسم ازدواج به یکدیگر تعظیم کردن

【交班】jiāobān کار را به شیفت بعدی تحویل دادن

【交办】jiāobàn (مافوق) وظیفه ای را به عهدهٔ مادون واگذار کردن

【交半】jiāobàn نصفا نصف

【交保】jiāobǎo (ارگان های دادگستری) در صورت لزوم مجرم را به شخص معتبر در شرط ضمانت تحویل دادن

【交臂失之】jiāo bì shī zhī کسی یا مهلتی را از دست دادن

【交变】jiāobiàn 〈电〉 (دو برق) متناوب: 电压 ~ جریان متناوب

【交兵】jiāobīng 〈书〉 (در بارهٔ دو طرف یا بیشتر) درگیر نبرد بودن

【交并】jiāobìng همزمان ظاهر شدن

【交叉】jiāochā ①(互相穿过) تقاطع، بهم رسیدن: 两条铁路在此地 ~。 /دو راه آهن در اینجا یکدیگر را قطع می کنند. 两手 ~ 在胸前 / دو دست را بطور متقاطع جلوی سینه قرار دادن ~ 火力 / آتشبار متقاطع، آتش گلولهٔ متقابل ~ 点 نقطهٔ تقاطع 的 ~ 路口 / چهار راه ②(部分相同) (دو لبه) رویهم افتاده: ~ 的 قسمت های منطبق 两个提案中 ~ 的部分 / نظریه های منطبق 意见 منطبق دو پیشنهاد ③(间隔错杂) بتناوب کار کردن، بنوبت انجام دادن: ~ 进行 بتناوب کار کردن

【交差】jiāochāi پس از انجام وظیفه به رهبری گزارش دادن

【交出】jiāochū تسلیم کردن، تحویل دادن: ~ 武器 اسلحهٔ خود را تسلیم کردن 赃物 ~ / اجناس دزدیده شده را تسلیم کردن

【交存】jiāocún بامانت سپردن، ودیعه گذاشتن: ~ 批准书 تصدیق نامه را به ودیعه سپردن

【交瘁】jiāocuì همزمان بیش از حد خسته شدن: 心力 ~ هم روحا وهم جسما خسته وکوفته شدن

【交错】jiāocuò ①(交叉;错杂) بهم پیوستن، درهم گیر کردن: 犬牙 ~ بهم پیوسته، بهم متصل شده 沟渠 ~。 / خندق ها وکانال ها متقاطع شده اند.

【交代】jiāodài ①(移交) تحویل دادن: ~ 工作 کار را به جانشین تحویل دادن ②(嘱咐) سفارش کردن: 对此事采取什么态度，他给我们作了详细 ~。 او به تفصیل به ما سفارش کرده بود که در این باره چه روشی باید اتخاذ کنیم. ③(把事情或意见向有关的人说明) توجیه کردن، روشن ساختن، توضیح دادن: ~ 政策 سیاست را روشن ساختن، خط مشی سیاسی را روشن ساختن 任务 ~ / وظیفه را واگذار کردن ودر بارهٔ آن توضیح دادن 作者对此未作进一步 ~。 / نویسنده در این مورد بیش از این توضیح نداده است. 对这些问题都要有个 ~。 / در بارهٔ این مسایل باید توضیحاتی داد. ④(供认) اقرار کردن، اعتراف کردن: ~ 罪行 به جرم اقرار کردن 历史问题 ~ / رکورد گذشتهٔ خود را آشکار ساختن 老实 ~ 问题 / بی پرده به جرم های خود اقرار کردن 他有许多重要的犯罪情节没有 ~。 /او بسیاری از جزئیات مهم جرم خود را مخفی کرده است. 书面 ~ اقرار نامه 又作"交待"

【交底】jiāodǐ مقصود خود را برای کسی فاش ساختن: 把政府的政策向群众 ~ مقصود سیاست دولت را برای توده های مردم فاش ساختن 他不愿意向我 ~。 / او مایل نیست مقصودش را برای من فاش سازد.

【交点】jiāodiǎn ①〈数〉(ریاضی) نقطهٔ تقاطع ②〈天〉(نجوم) اعتدالین: ~ 月 ماه اعتدالی

【交锋】jiāofēng بهم شمشیر زدن، در گیر نبرد(یا منازعه) بودن، باهم روبرو شدن: 和敌军 ~ / با قشون دشمن در گیر نبرد شدن 思想 ~ برخورد افکار 第一次大 ~ / اولین آزمون بزرگ قدرت 两支足球队将在明天 ~。 دو تیم فوتبال فردا با یکدیگر روبرو خواهند شد.

【交付】jiāofù ①(交钱) پرداختن: ~ 租金 کرایه پرداختن ②(交给) تحویل دادن، تسلیم کردن: 新建的住宅已 ~ 使用。 ساختمان های جدید در اختیار استفاده کنندگان قرار داده شده است. 这座桥梁下月 ~ 使用。 / استفاده از این پل در ماه آینده شروع خواهد شد. 将提案 ~ 表决 / طرح را به رأی گذاشتن

【交感神经】jiāogǎn shénjīng 〈生理〉 عصب سمپاتیك

【交割】jiāogē معاملهٔ تجارتی را به اتمام رساندن: 贷款业已 ~。 وام پرداخته شده است.

【交公】jiāogōng محصول آماده را تحویل دادن

【交媾】jiāogòu مقاربت کردن، نزدیکی کردن

【交好】jiāohǎo (در مورد مردم ودوست ها) باهم دوست بودن

【交合】jiāohé مقاربت کردن

【交黑】jiāohēi 〈方〉 (هوا) تازه تاریك شدن

【交互】jiāohù ①(互相) همدیگر، یکدیگر، متقابل ②(替换着) بتناوب، بنوبت: 他两手 ~ 地抓住野藤爬上崖顶。 در حالیکه گیاهای پیچی را محکم گرفته بود دست به دست خود را به نوك پرتگاه رسانید. 两种策略 ~ 使用 / این دو تاکتیك را بتناوب بکار بردن

【交欢】jiāohuān 〈书〉 از دوست شدن با کسی شاد گردیدن

【交换】jiāohuàn مبادله کردن، بدل کردن: ~ 意见 تبادل نظر کردن 战俘 ~ / اسرای جنگی را مبادله کردن ~ 场地〈体〉 / تعویض میدان بازی 价值 ~ / ارزش مبادلهٔ اجناس 商品 ~ / مبادله 齿轮〈机〉 ~ / چرخ دندهٔ تبدیل، دندهٔ تبدیل ~ 器〈电〉 (برق) آلت تبدیل 用工业品 ~ 农产品 / محصولات کشاورزی را با محصولات صنعتی مبادله کردن

【交换机】jiāohuànjī 〈电话〉 تلفن صفحهٔ کلید تلفن: 人工 ~ صفحهٔ کلید غیر خود کار تلفن 自动 ~ / صفحهٔ کلید خود کار تلفن

【交辉】jiāohuī یکدیگر را رونق وجلوه دادن

【交汇】jiāohuì (آبها) جمع شدن وبه رودی یا دریائی ریختن

【交会】jiāohuì اتصال یافتن

【交混】jiāohùn آمیخته شدن، قاطی شدن

【交货】jiāohuò تحویل: 分期 ~ تحویل اقساطی 即期 ~ /تحویل فوری 近(远)期 ~ / تحویل نزدیك (دور) 分批 ~ /تحویل جزیی 工厂 ~ / تحویل خارج از کارخانه 仓库 ~ / تحویل خارج از انبار 船上 ~ / تحویل خارج از کشتی 铁路旁 ~ / تحویل خارج از ریل 港 ~ / بندر تحویل 期 ~ / تاریخ تحویل 单 ~ / برگهٔ تحویل 收据 ~ / رسید تحویل 期限 ~ / زمان تقریبی تحویل

【交集】jiāojí (در مورد انواع احساسات) آمیخته بودن، قاطی بودن: 悲喜 ~ احساس غم وشادی باهم داشتن، غم وشادی توأم بودن

【交际】jiāojì معاشرت، ارتباط اجتماعی: 语言是人们 ~ 的工具。 زبان وسیله ای است که مردم توسط آن باهم رابطه بر قرار می کنند. 他善于 ~。 /او آدمی معاشرتی است. 她不大和人 ~。 /او کمتر با مردم معاشرت دارد. 她父亲 ~ 很广。 پدرش یك خانم اجتماعی ومعاشرتی است. 交际花 ~ / آشنایان بیشماری دارد. 舞 ~ / رقص اجتماعی / چاق کن

【交加】jiāojiā (در مورد دو چیز) یکدیگر را همراهی کردن، همزمان اتفاق افتادن: 雷电~。هم رعد وهم برق بود. / 风雨~。باد وباران توأم بود. / 惊喜~ احساس تعجب وشادی باهم داشتن / 悔恨~ پشیمان وگرفتار ملامت نفس بودن / 贫病~ همزمان گرفتار تهیدستی وبیماری بودن

【交接】jiāojiē ①(连接) بهم پیوستن، متصل بودن: 夏秋~的季节 هنگام تغییر تابستان به پائیز ②(移交和接替) تحویل دادن وتحویل گرفتن: ~班 رهایی از یك نوبت کار / ~仪式 مراسم تحویل وتحول ③(交往) معاشرت کردن: 他~的朋友都是足球迷。 مردمی که او با آنها معاشرت دارد همه از علاقه مندان فوتبال هستند.

【交界】jiāojiè (در مورد دو جا ویا بیشتر از آن) مرز مشترك داشتن: 三省~的地方 محلی که سه استان بهم می پیوندد / 江苏省北面与山东~。 استان «جیان سو» از طرف شمال با استان «شان دون» هم مرز است.

【交卷】jiāojuàn ①(交试卷) ورقهٔ امتحانی را تحویل دادن ②(完成接受的任务) وظیفهٔ خود را انجام دادن: 这事我总算~了! این وظیفه را بالاخره انجام دادم.

【交口称誉】jiāokǒu chēngyù یکصدا تحسین کردن

【交流】jiāoliú ①(相互交换) مبادله کردن، بدل کردن: ~经验 تبادل تجربه کردن / 城乡物资~ مبادلهٔ کالاها ومصالح بین شهر وروستا / 两国之间的文化~ مبادلهٔ فرهنگی بین دو کشور / 经济和技术~ مبادلهٔ اقتصادی وفنی ②〈电〉 (برق) تناوب: ~电 جریان متناوب / ~电机 دستگاه الکتریکی متناوب / ~电动机 ژنراتور جریان متناوب، مولد جریان متناوب / ~发电机 مولد جریان متناوب / ~收音机 رادیو جریان متناوب / ~发电站 نیروگاه برق متناوب ③(同时流出) همزمان بیرون ریختن: 涕泪~ همزمان بیرون ریختن آب بینی و اشك چشم

【交纳】jiāonà (به دولت یا سازمان) پول پرداختن: ~税款 مالیات پرداختن / 向国家~公粮 سهمیهٔ غله را به دولت پرداختن / ~会费 حق عضویت پرداختن / 邮票是~邮资的凭证。 تمبر نشان دهندهٔ پرداخت هزینهٔ پستی است.

【交派】jiāopài کسی را به انجام کاری گماشتن

【交配】jiāopèi جفت گیری: ~季节 فصل جفت گیری

【交情】jiāoqing دوستی، مودت، مناسبات دوستانه: 老~ دوستی دیرینه / 有~ سابقهٔ دوستی داشتن / 讲~ بخاطر دوستی کار ها را انجام دادن / 不讲~ در موقع انجام کار ها دوستی را در نظر نگرفتن / 他们俩~不错。 آنها میانهٔ خوبی دارند.

【交融】jiāoróng مخلوط شدن، آمیخته شدن، قاطی شدن: 水乳~ مانند شیر وشکر در آمیختن، کاملا هماهنگ شدن

【交涉】jiāoshè مذاکره کردن، عرضحال دادن: 向有关当局进行~ به مقامات مربوط عرضحال دادن / 正在同对方进行~ به طرف عرضحالی تقدیم کردن / 经过~问题解决了。 پس از مذاکره مشکل حل وفصل شد.

【交手】jiāoshǒu دست به گریبان شدن، با کسی دست به یقه شدن

【交售】jiāoshòu (به دولت) فروختن: 向国家~余粮 غله های اضافی را به دولت فروختن

【交税】jiāoshuì مالیات پرداختن

【交谈】jiāotán باهم صحبت کردن، باهم گفتگو کردن، مکالمه کردن: 他们就广泛的问题进行了~。 آنها پیرامون مسائل گوناگون گفتگو کردند. / 他们亲热地~起来。 آنها با مهربانی وعلاقه به گفتگو پرداختند.

【交替】jiāotì ①(接替) جایگزین کردن، جانشین کردن، تعویض کردن: 新旧~。 نو جانشین کهنه می شود. ②(替换着) بتناوب، بنوبت: ~演奏两国乐曲 آهنگ های دو کشور را بتناوب نواختن

【交通】jiāotōng ①(往来通达) ترافیك، عبور ومرور، رفت وآمد: 公路~ ترافیك جاده / 陆上~ ترافیك زمینی / 市区~ ترافیك شهری / 妨碍~ ترافیك را سد کردن، در رفت وآمد اختلال ایجاد کردن / 便利~ از تسهیلات رفت وآمد برخوردار بودن / 阻塞~ مسدود شدن ترافیك، راه بند بودن / ~安全 امنیت ترافیك، امنیت رفت وآمد / ~标线 خط کشی مربوط به ترافیك / ~标志 علائم ترافیك یا رانندگی / ~部 وزارت راه / ~高峰 نقطهٔ اوج ترافیك / ~管理 کنترل ترافیك / ~管理色灯 چراغ راهنما / ~规则 مقررات رفت وآمد / ~壕〈军〉 استحکامات عبور ومرور / ~警 پلیس ترافیك / ~量 حجم ترافیك / ~命脉 شریان حیاتی ترافیك / ~设施 تأسیسات ترافیك / ~网 شبکهٔ ترافیك / ~线 خطوط ترافیکی / ~信号 نشانهٔ ترافیکی / ~要道 خطوط حیاتی عبورو مرور / ~工具 وسائل نقلیه / ~运输 ترافیك ومواصلات، وحمل ونقل ②(通信联络) رابطه، ارتباط: ~员 رابط، مأمور رابط

【交头接耳】jiāotóu-jiē'ěr نجوا کردن، بیخ گوش حرف زدن، پچ پچ کردن

【交往】jiāowǎng معاشرت، تماس، هم نشینی: 我和他~，得益不少。 از همنشینی با او بسیار بهره مند شدم. / 在同各国人民的~中，我们学习到许多有用的东西。 در تماس هایمان با مردم کشور های دیگر بسیاری از چیز های مفید را آموختیم. / 我们不再同这些人~。 ما با این مردم دیگر تماس نخواهیم داشت

【交尾】jiāowěi جفت گیری: ~期 زمان جفت گیری

【交午】jiāowǔ ظهر

【交恶】jiāowù دشمن شدن

【交响曲】jiāoxiǎngqǔ (موسیقی) سمفونی

【交响诗】jiāoxiǎngshī 〈乐〉 (در موسیقی) شعر سمفونیك

【交响乐】jiāoxiǎngyuè 〈乐〉 سمفونی، موسیقی سمفونیك: ~队 ارکستر سمفونیك

【交卸】jiāoxiè 〈旧〉 (در مورد مأمور قدیمی) پست خود را به جانشین خود تحویل دادن

【交心】jiāoxīn راز خود را با کسی در میان نهادن، راز ونیاز کردن: 互相~ با هم دیگر صحبت خود مانی و صمیمانه داشتن

【交验】jiāoyàn چیزی را برای آزمایش به طرف مربوط تحویل دادن

【交椅】jiāoyǐ ①(古代折叠椅子) صندلی تاشوی قدیمی: 坐第二把~ عالی ترین مقام رده دوم را اشغال کردن ②(扶手椅) صندلی دسته‌دار، صندلی راحتی

【交易】jiāoyì معامله، دادوستد، خرید وفروش：现款～ معاملهٔ نقدی/赊账～ معاملهٔ نسیه /～额 حجم دادوستد/做成一笔～ معامله کردن/肮脏的政治～ معاملهٔ سیاسی کثیف/决不拿原则做～。 بهیچوجه نباید روی اصول معامله کرد.
【交易会】jiāoyìhuì بازار مکاره：中国出口商品～ نمایشگاه کالاهای صادراتی چین/～大楼 ساختمان بازار مکاره
【交易所】jiāoyìsuǒ بورس：证券～ بورس اوراق بهادار/商品～ بورس کالا
【交谊】jiāoyì 〈书〉 دوستی، مودت، مناسبات دوستانه
【交映】jiāoyìng یك دیگر را رونق وجلوه دادن
【交游】jiāoyóu 〈书〉 دوست شدن：～甚广 دوستان زیادی داشتن
【交运】jiāoyùn شانس داشتن
【交杂】jiāozá قاطی شدن، آمیخته شدن
【交战】jiāozhàn جنگ کردن، جنگیدن، در نبرد بودن：～状态 حالت مخاصمه /～双方 طرفین مخاصم /～的一方 طرف مخاصم /～国 دول متخاصم
【交帐】jiāozhàng ①(交代帐目) حساب هارا تحویل دادن ②(就完成委托之事作说明) توضیح دادن، توجیه کردن：假若孩子有个三长两短，我们可怎么向他父母～啊？ اگربرای بچه اتفاق بدی بیفتد، چگونه می توانیم برای پدرو مادرش توجیه کنیم؟
【交织】jiāozhī باهم بافتن، درهم آمیختن، آمیزش داشتن：五彩缤纷的烟火在夜空～成一幅美丽的图画。 آتش بازی های رنگارنگ والوان مناظر زیبائی در آسمان پدید آوردند./他惊异和喜悦的感情～在一起。 تعجب وشادیش توأم بود.
【交嘴雀】jiāozuǐquè مرغ منقار صلیبی
【交作】jiāozuò همزمان اتفاق افتادن

郊 jiāo حومهٔ شهر، حوالی شهر：近～ حومهٔ نزدیك شهر/荒～ ویرانهٔ بیرون شهر/京～ حومهٔ شهر پکن/西～ حومهٔ غربی شهر
【郊区】jiāoqū حومهٔ شهر：远～ حومهٔ دور شهر
【郊外】jiāowài روستای حوالی شهر، حومهٔ شهر
【郊野】jiāoyě بیابان در حومهٔ شهر
【郊游】jiāoyóu گردش در بیرون شهر：去～ به گردش بیرون شهر رفتن
【郊原】jiāoyuán دشت در بیرون شهر

茭 jiāo
【茭白】jiāobái "Wild rice stem" نوعی گیاه بنام

浇 jiāo ①(洒；淋) مایع ریختن، آب پاشیدن：大雨～得他全身都湿透了。 او زیر باران خیس خیس شده است. ②(浇灌) آبیاری کردن، آب دادن：～花 گل ها را آب دادن/～地 زمین هارا آبیاری کردن/～水 آب پاشیدن ③(铸造) در قالب ریختن، قرار دادن：～铅字 حروف ریزی
【浇版】jiāobǎn 〈印〉 (در چاپ) قالب ریختن：～机 دستگاه قالب ریزی
【浇灌】jiāoguàn ①(灌溉) آبیاری کردن، آب دادن：～田地 مزرعه ها را آبیاری کردن ②(灌模子) ریختن：～混凝土 سیمان ریختن
【浇口】jiāokǒu 〈冶〉 مجرای هادی مواد مذاب، مجرای اصلی
【浇冷水】jiāo lěngshuǐ — آب سرد را روی سر کسی ریختن کنایه از حرارت وشور وشوق کسی را در کار از بین بردن
【浇铸】jiāozhù 〈冶〉 قالب ریختن：～机 دستگاه قالب ریزی

娇 jiāo ①(柔嫩；引人喜爱) نازك، لطیف، دوست داشتنی، ملیح：～红嫩绿 گل های لطیف و برگ های ظریف ودرخشان ②(体弱) ضعیف، ضعیف البنیه：这孩子身体太～。 این بچه بسیار ضعیف البنیه است. ③(怕苦；脆弱) نازك نارنجی، ناز پرورده：她一干活就叫苦，未免太～了。 هروقت کار می کند، قرقر می زند.او واقعا بسیار نازك نارنجی است. ④(过分宠爱) بناز پروردن：别把你的孩子～坏了！ فرزند تان را ناز پرورده بار نیاورید.
【娇爱】jiāo'ài لوس کردن، لوس بار آوردن
【娇嗔】jiāochēn (دختر خانم) با ناز و کرشمه قدری عصبانی شدن
【娇宠】jiāochǒng لوس بار آوردن
【娇滴滴】jiāodīdī قشنگ ونازك، شیرین آمیخته با ناز：～的声音 صدای ظریف ونازك/她说话总那么～的。 او همواره با ناز و کرشمه حرف می زند./～的女人 زن با نمك ونازدار، زن ملیح با ناز
【娇儿】jiāo'ér پسرك عزیز
【娇惯】jiāoguàn بناز پروردن، نازپرورده کردن：～子女 اولاد را ناز پرورده بار آوردن
【娇贵】jiāogui (در اثر زندگی خوب) سست وضعیف، ناز پرورده
【娇憨】jiāohān از روی نافهمی وبچگی
【娇好】jiāohǎo نازنین و برازنده
【娇客】jiāokè ①(女婿) داماد ②(新郎) ناپسری، داماد
【娇蓝】jiāolán آبی رنگ
【娇丽】jiāolì ترو تازه وزیبا
【娇美】jiāoměi نازنین وزیبا
【娇媚】jiāomèi ①(撒娇献媚) عشوه گر، طناز، نازنین ②(妩媚) ملیح وفریبنده
【娇嫩】jiāonèn نازك ولطیف：～的幼苗 جوانه های نازك /～的身子 لطیف مزاج، ضعیف مزاج
【娇娘】jiāoniáng دختر خانم زیبا
【娇妻】jiāoqī خانم جوان وزیبا
【娇气】jiāoqì ①(娇嫩) نازك، لطیف، ظریف：这种菜太～，我们这儿种不了。 این نوع سبزی بسیار نازك ولطیف است.ما نمی توانیم در اینجا بکاریم./你的身子也太～，淋这么几滴雨就感冒。 مزاج شما واقعا ضعیف است.از این چند قطره باران سرما خورده اید. ②(不能吃苦) نازك نارنجی، ناز پرورده：你这个～包！ تو، ای نازك نارنجی!/打掉～ نازك نارنجی بودن را کنار گذاشتن
【娇娆】jiāoráo ملیح وزیبا

【娇柔】jiāoróu مليح ونازك
【娇弱】jiāoruò نازنين و ضعيف مزاج
【娇声】jiāoshēng صداى نازنين ولطيف
【娇生惯养】jiāoshēng-guànyǎng از بچگى ناز پرورده بودن
【娇态】jiāotài باكرشمه ونازنين بودن
【娇娃】jiāowá بچهٔ ناز پرورده
【娇小玲珑】jiāoxiǎo línglóng ظريف ونفيس
【娇艳】jiāoyàn نازك ومليح، لطيف وزيبا
【娇纵】jiāozòng (بچه را) بنازپروردن، ناز پرورده كردن

骄 jiāo مغرور، خودبين، متكبر، پرنخوت: ～兵必败。ارتش مغرور ناگزير شكست مى خورد. /胜不～, 败不馁 از پيروزى مغرور نشدن واز شكست دلسرد نگرديدن

【骄傲】jiāo'ào ①(自大) مغرور، متكبر، خودبين: ～自大 خود پسند ومغرور /～自满 خودبين ومتكبر /我们永远不能～, 不能翘尾巴。 هرگز نبايد متكبر باشيم ودم خود را علم كنيم. ②(自豪) سربلند بودن، مفتخر بودن، مباهات كردن: 科学家为他们的新成就感到～。 دانشمندان به دست آورد هاى علمى جديد خود مباهات مى كنند. ③(值得骄傲的人或事物) غرور، افتخار: 民族的～ غرور ملى
【骄兵】jiāobīng ارتش مغرور ياسرباز نافرمان وسركش
【骄横】jiāohèng با تكبر وتحكم آميز: ～一时 براى مدتى خودبين ومتكبر بودن
【骄矜】jiāojīn 〈书〉 خودبين، متكبر، پرنخوت: 他为人谦逊, 毫无～之态。 او بسيار متواضع است وهرگز باد بخود راه نمى دهد.
【骄狂】jiāokuáng متكبر وديوانه وار
【骄气】jiāoqì تكبر، غرور، باد، نخوت
【骄奢淫逸】jiāoshē-yínyì سرگرم عيش ونوش بودن، خوشگذرانى كردن، زندگى تجملى و لوكس داشتن، ولخرجى و اسراف كردن
【骄躁】jiāozào متكبر و بى‌قرار
【骄阳】jiāoyáng 〈书〉 آفتاب سوزان: ～似火 آفتاب مانند آتش داغ وسوزان
【骄子】jiāozǐ عزيزترين پسر
【骄纵】jiāozòng متكبر ولگام گسيخته

姣 jiāo 〈书〉 زيبا، قشنگ، خوشگل
【姣丽】jiāolì زيبا
【姣妍】jiāoyán زيبا (منظره)

胶 jiāo ①(粘合器物的物质) سريشم، صمغ، چسب ②(用胶粘) با سريشم چسباندن، سريشم زدن ③(指橡胶) لاستيك ④(像胶一样粘的) چسبنده، چسبناك
【胶版】jiāobǎn 〈印〉 صفحهٔ افست: ～打样机 دستگاه افست براى تهيه نمونهٔ غلطگيرى /～印刷 چاپ افست /～印刷机 دستگاه چاپ افست /～油墨 جوهر چاپ افست /～纸 كاغذ افست
【胶布】jiāobù ①(涂上粘性橡胶的布) پارچهٔ لاستيك زده شده: ～带〈电〉 نوار لاستيك زده شده ②〈口〉(橡皮膏) نوار چسب
【胶合】jiāohé با سريشم چسباندن، سريشم كارى كردن: ～板 تختهٔ چندلا
【胶结】jiāojié با سريشم چسبانده شده: ～材料 مصالح سيمانى /～剂 مادهٔ سيمانى
【胶卷】jiāojuǎn 〈摄〉 حلقهٔ فيلم عكاسى
【胶料】jiāoliào 〈化〉 چسب، مواد چسبنده
【胶轮】jiāolún لاستيك: ～大车 ارابه با چرخهاى لاستيكى
【胶姆糖】jiāomǔtáng آدامس
【胶木】jiāomù نوعى لاستيك كه در عايق كارى بكار مى رود
【胶囊】jiāonáng كپسول
【胶泥】jiāoní گل رس
【胶粘剂】jiāoniánjì مادهٔ چسبندهٔ ژلاتينى
【胶凝作用】jiāoníng zuòyòng 〈化〉 (شيمى) تشكيل مادهٔ چسبندهٔ ژلاتينى در اثر تعليق مواد سخت
【胶皮】jiāopí نوعى لاستيك كه با وسايل شيميايى جوش داده شده ومحكم گرديده است
【胶片】jiāopiàn فيلم: 正色～ فيلم حساس در برابر رنگ هاى طبيعى /全色～ فيلم همه رنگ پذير /缩微～ ميكروفيش
【胶乳】jiāorǔ 〈化〉 لاستيك خام
【胶水】jiāoshuǐ چسب، مادهٔ چسبناك و لزج
【胶态】jiāotài 〈物〉 (فيزيك) حالت ژلاتينى وچسبنده: ～发射药 محرك ژلاتينى /～悬浮 تعليق ژلاتينى /～运动 حركت ژلاتينى
【胶体】jiāotǐ 〈化〉 مواد چسب، مادهٔ ژلاتينى: ～化学 شيمى مواد چسبنده
【胶鞋】jiāoxié ①(防雨鞋) لاستيكى، روكفشى ②گالش، (运动鞋) كفش تنيس، كفش ورزش
【胶靴】jiāoxuē گالش
【胶印】jiāoyìn چاپ افست، چاپ ژلاتينى، چاپ برگردان: ～机 ماشين چاپ افست
【胶柱鼓瑟】jiāo zhù gǔ sè «سه» (نوعى ساز قديمى سنتور مانند) را باميخ هاى كوك ساز چسبيده شده نواختن ــ يعنى در برابر شرايط جديد لجوجانه به شيوه هاى كهنه چسبيدن
【胶着】jiāozhuó به بن بست رسيده، دچار وقفه شده: 处于～状态 بن بست، ايست، وقفه، بى تكليفى

教 jiāo تدريس كردن، آموختن، ياددادن، تعليم دادن، دستور دادن: 她～小学。 او در يك مدرسهٔ ابتدايى درس مى دهد. /她～孩子们唱歌。 او آواز خواندن را به بچه ها ياد مى دهد. /师傅把技术～给徒弟。 استاد هنر خود را به شاگردش مى آموزد. /互～互学 از هم آموختن وبه هم آموزاندن، آموختن از يكديگر
另见 jiào
【教书】jiāoshū درس دادن، تدريس كردن: 在中学～ در مدرسهٔ متوسطه درس دادن /～育人 به دانش‌آموزان تعليم دادن وآنها را تربيت كردن
【教学】jiāoxué درس دادن، تدريس كردن: 他在我们学校～已经三十年了。 مدت سى سال است كه در مدرسهٔ ما درس داده است.

另见 jiàoxué

蛟 jiāo اژدهای سیل وطوفان (یك جانور افسانه ای ایجاد کننده‌ء طوفان ها وسیلاب ها)

【蛟龙】jiāolóng 见“蛟”

焦 jiāo ①(烧焦)سوخته:饼烤~了。نان ساجی سوخته است./饭吃着有~味。پلویی که می خوریم بوی سوختگی می دهد./树木全都烧~了。درخت ها همه سوخت. ②(焦炭) تبدیل به زغال ~炼:کوك، زغال کك، زغال سنگ تکلیس شده سنگ تکلیس شده کردن، به زغال کك تبدیل کردن، زغال کردن ③(着急)نگران، مضطرب ~心:نگران ومضطرب ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【焦比】jiāobǐ 〈冶〉نسبت زغال سنگ تکلیس شده

【焦愁】jiāochóu نگران وغمگین

【焦点】jiāodiǎn ①〈物〉(فیزیك) کانون، نقطه‌ء انفجار:主~ کانون مجازی، کانون خیالی ~虚/کانون حقیقی، کانون واقعی ②(集中点)نکته‌ء مهم مسئله، مسئله‌ء کلیدی:这就是问题的~。اینست نکته‌ء اصلی موضوع./争论的~ نکته‌ء مهم بحث

【焦耳】jiāo'ěr 〈物〉(فیزیك) واحد ایجاد گرما بوسیله یك آمپر در ثانیه از سیمی بمقاومت یك اهم

【焦烦】jiāofán نگران، مضطرب

【焦干】jiāogān فوق العاده خشك

【焦黑】jiāohēi سیاه وسوخته

【焦糊糊】jiāohūhū سوخته

【焦糊】jiāohú سوخته:有~味儿 بوی سوختگی داشتن یا دادن

【焦化】jiāohuà 〈化〉تبدیل به زغال کك کردن:延迟~ عمل کك سازی با تأخیر

【焦黄】jiāohuáng زرد رنگ، قهوه ای:面包烤得~。نان روی صورت زردرنگ، صورت رنگ ~脸色/شعله زردرنگ برشته شد. پریده

【焦急】jiāojí نگران، مضطرب، اندیشناك:孩子一直昏迷不醒，母亲十分~。از اینکه بچه مدتی طولانی بی هوش بود، مادرش بسیار نگران شد./大家都在~地等他归来。همه با اضطراب در انتظار باز گشت او بودند./这个消息使他~不安。این خبر او را نگران ومضطرب کرد./~万分 به کمال اضطراب

【焦痂】jiāojiā 〈医〉پوست خشك شده ای که در اثر سوختگی وغیره بوجود می آید

【焦距】jiāojù 〈物〉فاصله‌ء کانونی

【焦渴】jiāokě بسیار تشنه

【焦枯】jiāokū خشك شده، پژمرده:叶子都~了。برگ ها همه خشك وپژمرده شده است.

【焦苦】jiāokǔ رنج ومشقت

【焦辣辣】jiāolālā ①(形容焦糊的气味)(بوی) سوخته ②(酷热)داغ، گرم ③(焦急;愧痛)نگران و درد مند

【焦烂】jiāolàn (لباس) سوخته وپاره شده

【焦劳】jiāoláo نگران ودلسوز

【焦裂】jiāoliè ترکیده (در اثر بی آبی)

【焦炉】jiāolú کوره‌ء کوك سازی

【焦虑】jiāolǜ احساس نگرانی کردن، اضطراب داشتن:母亲的病使他非常~。بیماری مادرش او را بسیار مضطرب کرده است.

【焦煤】jiāoméi زغال سنگی که برای تکلیس بکار می رود

【焦念】jiāoniàn نگران ودلتنگ

【焦切】jiāoqiè نگران ومشتاق

【焦热】jiāorè بسیار گرم

【焦思】jiāosī با تمام نیرو تفکر کردن

【焦炭】jiāotàn زغال کك:沥青~ زغال کك قیر اندود

【焦头烂额】jiāotóu-làn'é سخت به درد سر افتادن:敌军被打得~，狼狈逃窜。قشون دشمن که در نبرد سخت به درد سر افتاده بود، با دست پاچگی تمام پا به فرار گذاشت.

【焦土】jiāotǔ خاك سوخته ـ یعنی آثار غارتگری در جنگ:~政策 سیاست «خاك سوخته»/一片~ در همه جا خاك سوخته بچشم خوردن

【焦萎】jiāowěi سوخته و پژمرده

【焦心】jiāoxīn 〈方〉بسیار مضطرب بودن

【焦忧】jiāoyōu نگران، مضطرب

【焦油】jiāoyóu 〈化〉قیر:煤~ قیر زغال سنگ/木~ قیر چوب

【焦躁】jiāozào بیقرار ومضطرب، ناشکیبا:~不安 مضطرب و بی حوصله/克服~情绪 بر بی صبری چیره شدن

【焦灼】jiāozhuó بسیار نگران بودن

【焦子】jiāozi 〈方〉کوك، زغال کك

椒 jiāo نام کلی برای چند نوع گیاه ادویه‌ء تند:辣~ درخت نوعی ادویه‌ء چینی ~花/ فلفل ~胡/فلفل؛ فلفل هندی

【椒盐】jiāoyán نمك مخلوط با ادویه

鲛 jiāo کوسه ماهی

蕉 jiāo نام کلی برای چند نوع گیاه دارای برگ های کلفت: 香~/موز/美人~ گل اختر

【蕉麻】jiāomá 〈植〉کنف مانیلا

礁 jiāo صخره‌ء آبگیر:触~ به صخره خوردن

【礁湖】jiāohú دریاچه‌ای که بوسیله‌ء صخره ها احاطه شده باشد

【礁石】jiāoshí صخره

鹪 jiāo

【鹪鹩】jiāoliáo نوعی پرنده بنام مسلك

【鹪莺】jiāoyīng نوعی چکاوك

jiáo

矫 jiáo

另见 jiǎo

【矫情】jiáoqing 〈方〉دعواگر، ستیزه جو؛ غیر منطقی

另见 jiǎoqíng

嚼 jiáo جویدن، نرم کردن:细~慢咽 بادقت جویدن وآهسته

برای جویدن سخت بودن 不动~ / بلعیدن
另见 jué
【嚼口】jiáokōu دهانهٔ اسب
【嚼蛆】jiáoqū 〈方〉 یاوه سرایی کردن
【嚼舌】jiáoshé ①(信口胡说) یاوه سرایی کردن، سخن چینی ②(无谓地争辩) پشت سر دیگران حرف زدن 在背后~: کردن بیهوده بحث کردن، نزاع کردن 我没有功夫跟你~。 من وقت ندارم که باشما بیهوده بحث کنم. 又作"嚼舌头","嚼舌根"
【嚼烟】jiáoyān جویدن توتون
【嚼用】jiáoyong 〈口〉 هزینهٔ زندگی
【嚼子】jiáozi دهنه

jiǎo

角 jiǎo ①(动物头上的角) شاخ: 牛~ شاخ گاو/ 鹿~ شاخ گوزن ②(号角) شیپور ③(角状的东西) چیزی بشکل شاخ: 非洲之~ شاخ افریقا ④(岬角) دماغه: 好望~ دماغهٔ امید نیك ⑤(边沿相接的地方) گوشه، کنج: 墙~ کنج دیوار/ 嘴~ گوشهٔ دهان/ 桌子~儿 گوشه های میز/ 城市的东南~ گوشهٔ جنوب شرقی شهر ⑥〈数〉 زاویه: 直~ زاویهٔ ۹۰ درجه، 四十五度~ زاویهٔ ۴۵ درجه / زاویهٔ قائمه ⑦〈量〉(四分之一) ربع، چهارم، یك: 一~饼 یك چهارم نان ساجی ⑧(人民币辅助单位) «جیائو» (واحد پول خرد چینی)
另见 jué
【角尺】jiǎochǐ گونیا
【角动量】jiǎodòngliàng 〈物〉 (فیزیك) مقدار حرکت زاویه‌ای، مقدار حرکت چرخشی
【角度】jiǎodù ①〈数〉 زاویه: 测量~ زاویه را اندازه گرفتن / 计~ درجهٔ زاویه را اندازه گرفتن ②(出发点) نقطه نظر، زاویه: 从美学的~来看 از نقطه نظر هنر های زیبا/ 从各个~来研究问题 از زاویه های مختلف مسئله را بررسی کردن
【角钢】jiǎogāng 〈冶〉 فولاد نبشی
【角弓反张】jiǎogōng fǎnzhāng 〈医〉 (طب) نوعی بیماری بنام "Opisthotonos"
【角规】jiǎoguī مقیاس زاویه
【角花】jiǎohuā نقش ونگار تزئینی در گوشهٔ ظرفی
【角砾岩】jiǎolìyán 〈地〉 صخره ای که دارای تیزی های چندی بوده وبهم محکم پیوسته باشد
【角楼】jiǎolóu برج دیده بانی روی یکی از گوشه های دیوار شهر
【角落】jiǎoluò گوشه، کنج: 在院子的一个~里 در گوشه ای از حیاط/ 找遍每一个~ در هرگوشه وکنار جستجو کردن/ 躲在阴暗的~里搞阴谋诡计 در کنج تاریکی توطئه چینی کردن/ 喜讯传遍了祖国的各个~。 خبر خوش به همه گوشه وکنار میهن رسید.
【角马】jiǎomǎ 〈动〉 نوعی گوزن آفریقایی که دارای سری مثل گاو و دم بلندی شبیه دم اسب است
【角门】jiǎomén در کناری ساختمان
【角膜】jiǎomó 〈生理〉 قرنیه: ~浑浊〈医〉 بیماری کدر شدن قرنیه/ ~炎 ورم قرنیه
【角球】jiǎoqiú 〈足球〉 کرنر (فوتبال) از گوشهٔ زمین توپ زدن، کرنر زدن
【角鲨】jiǎoshā سگ دریایی
【角闪石】jiǎoshǎnshí 〈矿〉 ماده ای مرکب از سیلیکات منگنز وآهك که جزو ترکیبات بیشتر سنگ ها مثل گرانیت وغیره می باشد ودارای رنگ سیاه یا قهوه ای تیره است
【角速度】jiǎosùdù 〈物〉 سرعت زاویه ای
【角铁】jiǎotiě 〈冶〉 آهن نبشی
【角岩】jiǎoyán 〈矿〉 یك نوع سنگ کوارتز که خیلی شبیه به چخماق ولی شکننده تراز آن است
【角页岩】jiǎoyèyán 〈矿〉 نوعی سنگ معدنی بنام "Hornfels"
【角质】jiǎozhì 〈生〉 پوشش خارجی وسفت بعضی گیاهان
【角雉】jiǎozhì 〈动〉 قرقاول رنگارنگ هندی
【角柱体】jiǎozhùtǐ بلور
【角锥体】jiǎozhuītǐ هرم

侥 jiǎo
【侥幸】jiǎoxìng شانسی، اتفاقی: ~取胜 پیروزی شانسی بدست آوردن/ 不要抱~心理。 امید بستن به شانس واقبال/ ~心理 به شانس واقبال دل مبند.

佼 jiǎo 〈书〉 زیبا، قشنگ، مقبول
【佼佼】jiǎojiǎo 〈书〉 برجسته، بالاتراز حد متوسط، سرسبد

狡 jiǎo حیله گر، نیرنگ باز، مکار، روباه صفت: ~计 حیله، نیرنگ، خدعه، مکر
【狡辩】jiǎobiàn سفسطه کردن: 为自己的罪行进行~ برای توجیه گناه خود سفسطه کردن
【狡猾】jiǎohuá حیله گر، نیرنگ باز، مکار، حقه باز
【狡狯】jiǎokuài حیله‌گر: 故弄~ عمدا به مکر وحیله متوسل شدن
【狡赖】jiǎolài فریبکار، گول زن، حیله‌گر، نیرنگ باز
【狡赖】jiǎolài بوسیلهٔ سفسطه انکار کردن: 证据确凿，不容~。 چون دلیل ومدرك قاطع است، انکار کردن فایده ندارد.
【狡兔三窟】jiǎotù sān kū — خرگوش حیله گر سه لانه دارد یعنی هرکس که نیرنگباز باشد بیش از یك پناهگاه دارد.
【狡黠】jiǎoxiá 〈书〉 حیله باز، مکار، نیرنگ باز
【狡诈】jiǎozhà فریب کار، گول زن، حیله‌گر، نیرنگ باز
【狡展】jiǎozhǎn 〈方〉 سفسطه بازی

绞 jiǎo ①(扭在一起) بهم پیچیدن، پیچ دادن، تابیدن: 把钢丝~成钢索 سیم های فولادی را بهم تابیدن وبشکل طناب درآوردن/ 许多问题~在一起，闹不清楚了。 مسائل آنقدر تابیدن، (拧) پیچیده است که تشخیص آنها مشکل است. ②پیچیدن: 请把洗过的衣服~干。 لطفا لباس های شسته شده را بتابید تا خشك شود./ 心如刀~ در قلب احساس پیچیدن کارد داشتن/ ~尽脑汁 فشار زیادی بر مغز خود وارد آوردن ③(用绳索勒死) (کسی را) به دار زدن ④(用轮轴卷绕绳索) با

~着辘轳汲水 :محور چرخ چاه طناب را چرخاندن برای بالا سوراخ را ⑤ 〈机〉(绞孔) كشيدن آب چرخ چاه را چرخاندن ⑥ 〈量〉:كلاف ~ 一 毛线 / يك كلاف نخ 纱 ~ 一 گشاد كردن يك كلاف نخ پشمی

【绞缠】 jiǎochán ① (缠绕在一起) باهم بافته شدن ② (纠缠) اذيت كردن، رنجانيدن

【绞肠痧】 jiǎochángshā 〈中医〉 وبای خشك (طب چينی)

【绞车】 jiǎochē چرخ جرثقيل: 电动 ~ چرخ برقی جرثقيل

【绞架】 jiǎojià دار، چوبهٔ دار: 将一名罪犯送上 ~ تباهكاری را به دار زدن

【绞结】 jiǎojié باهم بافته شدن

【绞决】 jiǎojué اعدام كردن

【绞盘】 jiǎopán 〈机〉 چرخ طناب، چرخ لنگر دوار

【绞肉机】 jiǎoròujī چرخ گوشت: 用 ~ 绞肉 با چرخ گوشت، گوشت را چرخ كردن

【绞杀】 jiǎoshā كسی را با طناب خفه كردن

【绞纱】 jiǎoshā 〈纺〉 كلاف نخ: ~ 染色 رنگ كردن كلاف نخ

【绞索】 jiǎosuǒ ريسمان چوبهٔ دار

【绞痛】 jiǎotòng 〈医〉 آنژين، درد انقباض شريان: 肚子 ~ آنژين شكمی / 心 ~ آنژين صدری

【绞心】 jiǎoxīn ① (形容内心非常痛苦) دزد زده بودن ② (费心思) كوشش های زياد ايجاب كردن

【绞刑】 jiǎoxíng مرگ بوسيلهٔ به دار زدن

饺 jiǎo نوعی خوراك چينی كه با آرد وگوشت درست می شود: 蒸 ~ همين نوع خوراك با بخار پخته شده

【饺子】 jiǎozi «جائو زی» — نوعی خوراك معمولی چينی (گوشت وسبزی كه در ورقه ای از خمير پيچيده شده باشد)

皎 jiǎo روشن و درخشان: ~ 月当空。 ماه درخشانی در آسمان معلق وسر گردان بود.

【皎皎】 jiǎojiǎo بسيار روشن ودرخشان: ~ 者易污。 چيز پاك و بی‌آلايش بآسانی آلوده می شود.

【皎洁】 jiǎojié (مهتاب) روشن ودرخشان

铰 jiǎo ① 〈口〉 (剪) قيچی كردن: ~ 一件女衬衫 بلوزی را قيچی كردن ② (用铰刀切削) دو تكه كردن، به دو تكه بريدن: ~ 成两半 / برش دادن با برقو سوراخ كردن

【铰刀】 jiǎodāo 〈机〉 برقو

【铰接】 jiǎojiē با لولا وصل كردن: ~ 式大客车 اتوبوسی كه قسمت های مختلف آن با لولا بهم وصل می شود

【铰链】 jiǎoliàn لولا: ~ 接合 وصل بالولا

脚 jiǎo ① (腿部最下端的肢体) پا: 赤 ~ پا برهنه ② (踢一脚) لگد: 踢他一 ~ او را بالگد زدن / 挨了一 ~ لگد خوردن / 一 ~ 把门踹开 با يك لگد در را باز كردن ③ (东西的最下部) دامنه، پايه: 墙 ~ پايهٔ ديوار، پای ديوار / 山 ~ دامنهٔ كوه ④ 〈方〉 (残渣) پس مانده، ته نشين، رسوب: 茶 ~ پس مانده چای ⑤ 〈方〉 (腿) ساق پا وبرگ های آن

【脚板】 jiǎobǎn 〈方〉 كف پا: 练就一副铁 ~ پا های خود را ورزيده كردن ودر اثر آن به راه رفتن طولانی قادر شدن

【脚背】 jiǎobèi پشت پا

【脚本】 jiǎoběn فيلم نامه، نمايشنامه، سناريو، نمايشنامه: 电影 ~ سينما

【脚脖子】 jiǎobózi 〈方〉 قوزك پا

【脚步】 jiǎobù قدم، گام: 加快 ~ گام های خود را تند كردن / ~ 声 صدای پا

【脚灯】 jiǎodēng رديف چراغ جلوی صحنهٔ نمايش

【脚蹬子】 jiǎodēngzi پدال، ركاب (دو چرخه يا چرخ خياط)، جاپائی (پيانو)

【脚底】 jiǎodǐ 〈方〉 كف پا

【脚地】 jiǎodì كف زمين

【脚店】 jiǎodiàn در منزلگاه كوچك اقامت داشتن

【脚法】 jiǎofǎ فن توپ بازی با پا

【脚夫】 jiǎofū 〈旧〉 باربر، حمال

【脚杆】 jiǎogǎn 〈方〉 پا، ساق پا

【脚跟】 jiǎogēn پاشنهٔ پا: 站稳 ~ محكم ايستادن

【脚痕】 jiǎohén اثر پا

【脚户】 jiǎohù باربر

【脚价】 jiǎojià 〈方〉 دستمزد حمال

【脚尖】 jiǎojiān نوك پنجهٔ پا: 踮着 ~ 走 با نوك پنجه راه رفتن

【脚力】 jiǎolì ① (腿劲) نيروی پا: 他一天能走一百里, ~ 真好。 او واقعا پاهايی نيرومند دارد ومی تواند روزی صد«لی» راه برود. ② 〈旧〉 (搬运工人) باربر، حمال ③ 〈旧〉 (脚钱) دستمزد حمال

【脚镣】 jiǎoliào پابند، زنجير پا

【脚炉】 jiǎolú بخاری زير پا

【脚驴】 jiǎolǘ خر باربر

【脚轮】 jiǎolún چرخ چمدان، چرخ ميل وغيره

【脚面】 jiǎomiàn پشت پا

【脚牛】 jiǎoniú 〈方〉 گاونر مخصوص جفت گيری

【脚盆】 jiǎopén لگن مخصوص شستشوی پا

【脚气】 jiǎoqì ① 〈医〉 (缺维生素 B_1 而引起的病) بيماری بری بری، بيماری ناشی از كمبود ويتامين B_1 ② 〈口〉 (脚癣) قارچی پوست در ناحيهٔ پا

【脚钱】 jiǎoqián 〈旧〉 دستمزد حمال

【脚手架】 jiǎoshǒujià 〈建〉 چوب بست، دار بست

【脚踏车】 jiǎotàchē 〈方〉 دو چرخه

【脚踏两只船】 jiǎo tà liǎng zhī chuán پاها را روی دو قايق دور ازهم گذاردن — يعنی در هردوجناح مخالف پا يگاه داشتن 又作"脚踩两只船"

【脚踏实地】 jiǎo tà shídì پا را روی زمين سفت گذاردن — يعنی واقع بين بودن: 既要有远大的理想, 又要 ~ 地干。 هم همت بلند داشتن وهم كارها را واقع بينانه انجام دادن

【脚踏脱粒机】 jiǎotà tuōlìjī ماشين غله پوست كنی پايی، ماشين غلهٔ پوست كنی پدال دار

【脚梯】 jiǎotī نردبان مخصوص قطار

【脚头】 jiǎotóu ① 〈方〉 حركات پا هنگام راه رفتن ② (脚;

脚上)فن توپ بازی با پا
【脚腕子】jiǎowànzi قوزك پا 又作"脚腕儿"
【脚窝】jiǎowō 〈方〉اثر عميق پا
【脚心】jiǎoxīn مركز كف پا
【脚癣】jiǎoxuǎn 〈医〉بيماری قارچی پوست در ناحيهٔ پا
【脚丫子】jiǎoyāzi 〈方〉پا 又作"脚鸭子"
【脚印】jiǎoyìn اثر پا، رد پا:巡逻队在雪地里发现了可疑的～。مأموران گشتی رد پا های مشكوك را در برف كشف كردند./一步一个～儿。با هرقدم يك رد پا باقی می ماند.
【脚闸】jiǎozhá 〈自行车〉ترمز پايی
【脚掌】jiǎozhǎng كف پا
【脚指甲】jiǎozhījia ناخن پا
【脚指头】jiǎozhítou انگشت پا
【脚趾】jiǎozhǐ انگشت پا
【脚踵】jiǎozhǒng پاشنهٔ پا
【脚注】jiǎozhù پا نوشت، پاورقی
【脚镯】jiǎozhuó النگوی پا
【脚资】jiǎozī دستمزد حمال
【脚踪】jiǎozōng اثر پا

矫 jiǎo ①(改正;扭转)تصحيح كردن، صحيح كردن، درست ومرتب كردن ②(强壮;勇武)نيرومند، قدرتمند، شجاع:～若游龙 مانند اژد های در حال پرواز چابك بودن ③(假托)وانمود كردن، جعل كردن، ساختن:～命 فرمانی را جعل كردن، فرمان جعلی صادر كردن
另见 jiáo
【矫健】jiǎojiàn نيرومند وپرجنب وجوش:～的步伐 گام های نيرومند
【矫矫】jiǎojiǎo ①(勇武的样子)سلحشو، شجاع ②(形容超群出众)برجسته، ممتاز
【矫捷】jiǎojié نيرومند وچابك
【矫情】jiǎoqíng 〈书〉عمدا برخلاف آداب ورسوم جاری
另见 jiáoqing
【矫揉造作】jiǎoróu zàozuò ساختگی، ظاهری، مصنوعی:～姿态 طرز مصنوعی رفتار
【矫饰】jiǎoshì جعل كردن بمنظور پنهان كردن چيزی:这篇文章语言质朴,毫无～。اين مقاله به سبك ساده نوشته شده وعاری از هر گونه ظاهر سازی است.
【矫枉过正】jiǎo wǎng guò zhèng در تصحيح كردن يك اشتباه از حد معمول تجاوز كردن، تصحيح بيش از حد معمول
【矫形】jiǎoxíng 〈医〉شكسته بندی، ارتوپدی:～术 اصلاح وترميم ناراحتی های استخوانی/～外科 جراحی استخوان/～医生 جراح استخوان، شكسته بند
【矫正】jiǎozhèng تصحيح كردن، صحيح كردن، درست كردن:～错误 اشتباه را تصحيح كردن/～发音 تلفظ كسی را اصلاح كردن/～偏差 انحراف تصحيح كردن/～火箭弹道 مسير موشك را تصحيح كردن/～视力 نقيصهٔ بينايی را معالجه كردن، عيوب ديد را تصحيح كردن
【矫直机】jiǎozhíjī 〈冶〉ماشين راست كننده، دستگاه مستقيم كن
【矫治】jiǎozhì (زبان گرفتگی وغيره را) تصحيح ودرمان كردن
【矫作】jiǎozuò عمدا سيمای ساختگی به خود گرفتن

搅 jiǎo ①(搅动;搅拌)بهم زدن، آميختن، مخلوط كردن:～粥 آش را بهم زدن/咖啡里放点糖用匙～一～ شكر ريختن وبا قاشق بهم زدن توی قهوه ②(打扰)پريشان كردن، اذيت كردن:她在工作,别～她。او دارد كار می كند.حواسش را پرت نكنيد.
【搅拌】jiǎobàn بهم زدن، آشفتن، آميختن:把杀虫粉和种子～在一起 پودر ضد حشره را با بذر مخلوط كردن/～猪食 خوراك خوك را بهم زدن
【搅拌机】jiǎobànjī دستگاه مخلوط كن:混凝土～ دستگاه مخلوط كن سيمان، ميكسر
【搅拌器】jiǎobànqì اسباب بهم زن
【搅缠】jiǎochán حواس كسی را پرت يا مغشوش كردن
【搅动】jiǎodòng مخلوط كردن، بهم زدن:热粥时要轻轻～。در موقع گرم كردن آش، بايد آهسته بهم بزنيد.
【搅哄】jiǎohòng جمع شدن وشلوغی راه انداختن
【搅浑】jiǎohún آلوده ساختن:孩子们在小溪里嬉闹,把水都～了。بچه ها در جوی آب بازی كردند وآب را آلوده ساختند./敌人妄图把水～,自己溜掉。دشمن تلاش می كرد تا آب را آلوده سازد وخود فرار كند.
【搅混】jiǎohun 〈口〉قاطی كردن، مخلوط كردن:大厅里歌声和笑声～成一片。در سالن صدای سرود و صدای خنده باهم قاطی شده بود.
【搅和】jiǎohé ①(混合)مخلوط كردن، قاطی كردن، آميختن:把鸡蛋和面粉～在一起 تخم مرغ وآرد را مخلوط كردن/这是两码事,别～在一起。اين دو موضوع كاملا باهم فرق دارند، آنها را قاطی نكنيد. ②〈口〉(扰乱;干预)شلوغ كاری كردن، بهم ريختن، خراب كردن:这事跟你没关系,不要跟着瞎～。اين كار به تو ربطی ندارد، نبايد همراه ديگران شلوغ كاری كنی./事情让他～糟了。كار هارا بهم ريخته است.
【搅乱】jiǎoluàn مغشوش كردن، بی نظم وترتيب كردن، بهم ريختن:我的脑子给～了。مغزم مغشوش شد./他们的婚礼被一个醉汉～了。مراسم از دواج آنها بخاطر يك آدم مست بهم ريخت.
【搅闹】jiǎonào غوغا كردن، سروصدا كردن
【搅扰】jiǎorǎo برهم زدن، اذيت كردن، ايجاد زحمت كردن:城市居民受到嘈杂声的严重～。سر وصدا آسايش اهالی شهر را بهم زد.

湫 jiǎo 〈书〉پست وپائين
另见 qiū
【湫隘】jiǎo'ài 〈书〉پست وباريك

剿 jiǎo برای سركوب كردن نيرو های ارتش را گسيل داشتن:～匪 راهزنان را سركوب كردن/～尽杀绝 سركوب كردن و از ريشه كندن

另见 chāo

【剿灭】jiǎomiè از بیخ وبن برانداختن، نیست کردن، از بین بردن

缴 jiǎo ①(交纳) پول دادن، پرداختن، تحویل دادن: ～税 مالیات پرداختن / ～费 هزینهٔ چیزی را پرداختن، تحویل دادن / ～上 به مقامات بالاتر تحویل دادن ②(交出) تسلیم کردن: ～枪不杀! اسلحه را زمین بگذارید، ما از ریختن خون شما خود داری خواهیم کرد. ③(夺得敌方武器) غنیمت گرفتن: ～敌人的枪 تفنگ های دشمن را به غنیمت گرفتن / 我们～了敌人大量武器弹药。 مقدار زیادی اسلحه ومهمات از دشمن به غنیمت گرفتیم.

【缴付】jiǎofù پول چیزی را پرداختن

【缴获】jiǎohuò ①(夺得敌方武器) به غنیمت گرفتن، بدست آوردن: ～坦克五辆 پنج دستگاه را به غنیمت گرفتن ②(战利品) غنایم: 一切～要归公。 همهٔ غنایم را تحویل دهید.

【缴纳】jiǎonà پول دادن، پرداختن

【缴枪】jiǎoqiāng ①(敌人交出武器) اسلحه را زمین گذاشتن ②(收缴敌人的枪支) دشمن را خلع سلاح کردن

【缴销】jiǎoxiāo برای ابطال تحویل دادن

【缴械】jiǎoxiè ①(解除武装) خلع سلاح کردن: 将敌人全部～ دشمن را کاملا خلع سلاح کردن ②(被迫交出武器) اسلحه را تسلیم کردن، اسلحه را زمین گذاردن: ～投降 اسلحه را زمین گذاردن وتسلیم شدن

jiào

叫 jiào ①(人或动物发出声音) فریاد کردن، سرو صدا کردن، داد و بی داد کردن: 狂呼乱～ دیوانه وار داد و بی داد کردن / 大～一声 بلند فریاد کردن / 狗～ عوعو کردن / 牛～ صدای گاو در آوردن / 羊～ بع بع کردن / 马～ شیهه کشیدن / 鸟～ جیك جیك کردن / 蛙～ صدای قورباغه درآوردن / 猫～ میومیو کردن / 已经鸡～三遍了。 خروس سه بار آواز خوانده است / 鸡下了蛋总要～一阵儿。 مرغ پس از تخم گذاشتن تا مدتی سر و صدا می کند. / 汽笛～个不停。 سوت بخاری یکسره بصدا در می آید. ②(招呼;呼唤) خطاب کردن، صدا کردن: 外边有人～你。 کسی در بیرون شما را صدا می کند. / 把孩子们都～来。 بچه ها را اینجا بیاورید. / 有人把他～出去了。 کسی اورا بیرون برده است. / ～你听电话。 شما را پای تلفن می خواهند. / 小姑娘有些害羞，不爱～人。 دخترك قدری محجوب است ودوست ندارد با مردم سلام علیك کند. / 长途电话～通了。 تلفن راه دور وصل شده است. ③(订雇，订购并让送上门) کرایه کردن، اجاره کردن، سفارش دادن: ～出租汽车 تا کسی کرایه کردن / ～煤 زغال سنگ را سفارش دادن / 您～了几个菜? شما چند خورش سفارش دادید؟ ④(称呼;叫作) نامیدن، بنام صدا کردن، خطاب کردن: 您～什么名字? اسم شما چیست؟ / 孩子们都亲切地～她老奶奶。 همه بچه ها با مهربانی اورا نه نه پیر خطاب می کنند. / 这～真挚的友谊吗? آیا می توان آنرا یك دوستی صمیمانه نامید؟ / 这～什么理论? 纯粹是胡扯。 این کجا تئوری است؟ این صرفا سفسطه است. / 那真～好! آن واقعا خیلی خوب است. ⑤(使;容许;吩咐) خواهش کردن، طلبیدن، امر کردن: 主任～您去一趟。 رئیس از شما می خواهد که نزدش بروید. / ～他进来吗? ممکن است خواهش کنم او باینجا بیاید؟ / 医生～她卧床休息。 پزشك باو دستور داد تا برای استراحت بستری شود. / ～我干什么我就干什么。 هر کاری که از من خواسته شود انجام می دهم. ⑥〈介〉[用在被动式里引进主动者]: ～你猜对了。 شما درست حدس زدید. / 她～雨淋湿了。 او زیر باران خیس شد. / 许多屋顶～狂风掀掉了。 سقف بسیاری از خانه ها در اثر باد شدید ویران شد. / 小心不要～车撞了。 دقت کنید تا ماشین به شما نزند. ⑦〈方〉(个别雄性家禽和家畜) (در مورد حیوان) نر: ～驴 الاغ نر

【叫菜】jiàocài غذا هارا سفارش دادن

【叫喊】jiàohǎn داد زدن، فریاد کشیدن، دادوبی داد کردن: 高声～ صدای بلند فریاد کشیدن / ～的声音越来越近。 صدای فریاد رفته رفته نزدیکتر می شد.

【叫号】jiàoháo بصدای بلند فریاد کشیدن

【叫好】jiàohǎo آفرین گفتن، به به گفتن، احسنت گفتن: 拍手～ باکف زدن آفرین گفتن / 观众为杂技演员精彩表演～。 تماشا چیان بخاطر نمایش عالی آکروبات‌باز ها آفرین می گفتند.

【叫横】jiàohèng حرف های درشت زدن؛ تسلیم نشدن بلکه دیگران را تحریك کردن

【叫吼】jiàohǒu سوت زدن، فریاد کشیدن

【叫呼】jiàohū کسی را صدا کردن

【叫花子】jiàohuāzi 〈口〉 گدا

【叫唤】jiàohuan فریاد زدن: 疼得直～ از شدت درد فریاد زدن / 你在这儿～什么! شما در اینجا برای چه فریاد می زنید؟ / 咬紧牙关，一声也不～ دندانهارا روی هم فشردن وچیزی بر زبان نیاوردن

【叫街】jiàojiē در خیابان گدایی کردن

【叫绝】jiàojué به به گفتن، آفرین گفتن

【叫苦】jiàokǔ از سختی ها ورنج ها شکایت کردن: 不～叫累 از سختی یا خستگی شکایت نکردن / ～不迭 یکسره از رنج های خود شکایت کردن / 连天～ لا ینقطع گله کردن / 暗暗～ باطنا ناله کردن

【叫骂】jiàomà با صدای بلند ناسزا گفتن

【叫卖】jiàomài جار زدن وجنس فروختن، دوره گردی کردن: 沿街～ در خیابان ها دوره گردی کردن

【叫门】jiàomén برای ورود داد زدن، در زدن: 有人～。 کسی دم در دارد داد می زند.

【叫屈】jiàoqū بر علیه بی انصافی اعتراض کردن، از بی عدالتی شکایت کردن

【叫嚷】jiàorǎng سرو صدا براه انداختن، داد و بی داد کردن، فریاد زدن

【叫嚣】jiàoxiāo هو وجنجال راه انداختن، سرو صدا کردن: 大肆～ بشدت هووجنجال راه انداختن

【叫啸】jiàoxiào صفیر کشیدن

【叫歇】jiàoxiē اعتصاب کردن
【叫醒】jiàoxǐng (کسی را) بیدار کردن
【叫真】jiàozhēn جدی گرفتن
【叫阵】jiàozhèn 〈旧〉(در زمان های قدیم) در میدان نبردبه جنگ تن به تن فراخواندن
【叫座】jiàozuò توجه تماشاچیان را به خود جلب کردن: 这出戏很～。این نمایش توجه تماشاچیان بی شماری را به خود جلب می کند.
【叫做】jiàozuò بنام...یاد شدن، نامیده شدن، به عنوان...تلقی شدن: 这门新兴的科学～遗传工程学。این رشتهٔ جدید دانش مهندسی ژنی نامیده می شود.

觉 jiào خواب: 午～ خواب ظهر، خواب میان روز/睡一～ قدری خوابیدن، چرت زدن / 他一～醒来, 都八点钟了。 وقتیکه از خواب بیدار شد، ساعت هشت بود.
另见 jué

校 jiào ①(订正; 校对) مقابله کردن، غلطگیری کردن: ～稿子 نمونهٔ چاپی را غلط گیری کردن / ～长条(样稿) ستونی مطالب را غلط گیری کردن /一(二,三)～ غلط گیری بار اول (دوم، سوم) ②(校正; 校准) تصحیح کردن: 这表格需要～一～。این جدول نیاز به تصحیح دارد. ③(比试) قیاس کردن، مقایسه کردن
另见 xiào
【校场】jiàochǎng 〈旧〉 میدان مشق نظامی
【校次】jiàocì بار های غلط گیری
【校订】jiàodìng متن های مطلوب ومفید را بطور انتقادی تصحیح کردن
【校对】jiàoduì ①(照标准核对) برابر استاندارد سنجیدن، با سطح استاندارد مطابقت دادن: 一切计量器都必须～合格才可以出厂。همه اسباب اندازه گیری قبل از اینکه از کار خانه خارج شود، باید بر حسب استاندارد معین آزمایش شود. ②(按原稿核对) مقابله کردن، غلط گیری کردن: ～符号 علائم غلط گیری/负责～工作 مسئول کار غلط گیری بودن ③(校对员) غلط گیر/مصحح نمونه های چاپی
【校改】jiàogǎi نمونه های چاپی را خواندن وغلط گیری کردن
【校核】jiàohé غلط گیری کردن
【校勘】jiàokān بطور انتقادی مقابله وتطبیق کردن: ～学 علم انتقاد ادبی، علم نقد ادبی
【校书】jiàoshū ①(校勘书籍) بطور انتقادی مقابله وتطبیق کردن ②(妓女) اسم قدیمی برای فاحشه
【校验】jiàoyàn تصحیح وآزمایش کردن
【校样】jiàoyàng نمونهٔ چاپی: 付印～ آخرین نمونهٔ چاپی/长条～ نمونهٔ ستونی چاپی
【校阅】jiàoyuè خواندن واصلاح کردن
【校正】jiàozhèng غلط گیری وتصحیح کردن: ～错字 غلط های چاپی را تصحیح کردن / ～钟表 ساعت را میزان کردن / ～系数 ضریب را تصحیح کردن / 补偿装置〈机〉 ابزار تصحیح وجبران
【校准】jiàozhǔn 〈机〉 تحت قاعده واصول معینی در آوردن: 方位～ جهت را تحت قاعده واصول معینی در آوردن / ～器 دستگاه تنظیم کننده، ابزار تنظیم

较 jiào ①(比较) مقایسه کردن، قیاس کردن: ～一～劲 نیرو را آزمایش کردن / 今年收入～去年略有增加。درآمد امسال نسبت به سال گذشته قدری افزایش یافته است. / 工作～前更为繁重了。کار از سابق سنگین تر شده است. ②(一定程度上) نسبتا، تاحدی، بطور نسبی: 他生活～富裕。 زندگی اش نسبتا مرفه است. / 徒工们挣钱～少。 شاگردان نسبتا کم پول در می آورند. / 这台机器只是～旧些。این دستگاه فقط قدری کهنه است. / 花～少的钱办～多的事 با هزینهٔ کمتر کار های بیشتری را انجام دادن / 他有～大进步。او به پیشرفت های نسبتا زیادی نایل شده است. ③(明显) مشخص، روشن، واضح: 二者～然不同。اختلاف آشکاری بین این دو چیز موجود است. ④(计较) نزاع کردن، بحث ومشاجره کردن: 锱珠必～ سر هرشاهی نزاع کردن، سر هرکار جزئی مشاجره کردن
【较比】jiàobǐ 〈方〉〈副〉 بطور نسبی، نسبتا، تا اندازه ای
【较劲】jiàojìn ①(比本领) دست وپنجه نرم کردن ②(跟人做对头越发来劲) در مخالفت با کسی شدت بخشیدن ③(指起关键作用) نقش کلیدی را ایفاء کردن
【较量】jiàoliàng نیروی خود را با نیروی دیگران مقایسه کردن، دست وپنجه نرم کردن: 同对方～一番 با طرف دست وپنجه نرم کردن
【较为】jiàowéi 〈副〉 نسبتا

轿 jiào کجاوه، تخت روان
【轿车】jiàochē ①〈旧〉(轿式马车) درشکه ②(带顶的汽车) اتوبوس یا اتومبیل: 大～ اتوبوس / 小～ اتومبیل
【轿夫】jiàofū 〈旧〉 تخت روان بر، کجاوه دار
【轿子】jiàozi کجاوه، تخت روان

教 jiào ①(教育) تعلیم دادن، آموزش دادن، آموختن: 言传身～ با دستورات شفاهی آموزش دادن وخود نیز برطبق آن رفتار کردن / 请～ اندرز خواستن، پیشنهاد خواستن، مشورت کردن ②(宗教) دین، مذهب: 信～ به دین اعتقاد داشتن / 佛～ دین بودا ③见"叫"jiào⑤⑥
另见 jiāo
【教案】jiào'àn برنامهٔ تدریس، برنامهٔ درسی؛ یادداشت های درسی
【教本】jiàoběn کتاب درسی
【教鞭】jiàobiān چوب تعلیم، چوب الف
【教材】jiàocái مواد تدریسی، مواد درسی
【教程】jiàochéng ①(专门的课程) درس مخصوص یك موضوع درس ها(بیشتر) (برای یك دانشگاه یا یك رشته): 语音～ درس آوا شناسی / 基础～ درس های اساسی ②[用于书名] برای عنوان کتاب: 《中国近代史～》 «درس هایی در باره تاریخ معاصر چین»
【教导】jiàodǎo دستور دادن، آموختن، تعلیم دادن، راهنمایی کردن: 领袖～我们说…… رهبران به ما می آموزند که...… / 革命

تحت ～下 在老师的 / تعلیمات نیاکان انقلاب ～ 先辈们的
～ / بخش آموزش (در مدرسه) 处〈教〉～ / رهنمایی استاد خود
مربی سیاسی (در گردان) 员〈军〉～ / واحد تربیتی 队〈军〉

【教范】jiàofàn 〈军〉 مواد درسی نظامی

【教父】jiàofù 〈宗〉 پدر تعمیدی

【教改】jiàogǎi 〈简〉(教学改革) اصلاح آموزشی، رفورم آموزشی وتربیتی

【教工】jiàogōng معلمان وکار مندان (یك مدرسه)

【教官】jiàoguān 〈旧〉 مربی نظامی، افسر تعلیماتی

【教管】jiàoguǎn تعلیم دادن

【教规】jiàoguī 〈宗〉 قانون مذهبی یا شرعی : 教会 ～ قانون شرعی جامعهٔ مذهبی

【教皇】jiàohuáng پاپ پیشوای کاتولیکها : ～ 通谕 بخش نامهٔ پاپ

【教会】jiàohuì کلیسای مسیحیت : ～ 学校 مدارس اداره شده بوسیلهٔ کلیسای مسیحیت

【教诲】jiàohuì 〈书〉 تعلیمات، دستورات : 谆谆 ～ تعلیمات جدی وصمیمانه

【教具】jiàojù وسایل آموزشی : 视听 ～ وسایل آموزشی سمعی وبصری

【教科书】jiàokēshū کتاب درسی

【教练】jiàoliàn ①(训练) تمرین دادن، مشق دادن، تعلیم دادن : 徒手 ～ بدون اسلحه مشق دادن / 持械 ～ با اسلحه مشق دادن / 射击 ～ مشق تیراندازی دادن / ～ 车 ماشین مخصوص تمرین / ～ 机 / پروژکتیل مشقی 弹 ～ / کشتی آموزشی 船 ～ / وتربیت ②(教练员) هواپیمای آموزشی مربی، تربیت کننده : 足球 ～ مربی فوتبال / ～ 兼队员 مربی بازیگر

【教龄】jiàolíng سن وسال تدریس، سابقهٔ تدریس

【教母】jiàomǔ مادر تعمیدی

【教派】jiàopài 〈宗〉 فرقهٔ مذهبی

【教区】jiàoqū ناحیهٔ قلمرو کشیش کلیسا

【教师】jiàoshī معلم، آموزگار، دبیر

【教士】jiàoshì 〈宗〉 کیش، مرد روحانی، مبلغ مذهبی

【教室】jiàoshì اطاق کلاس، کلاس

【教授】jiàoshòu ①(讲授) درس دادن، تدریس کردن، یاد دادن : ～ 历史 تاریخ را تدریس کردن / ～ 法 شیوهٔ تدریس، فن آموزش وپرورش ②(大学的最高学衔) پرفسور، استاد دانشگاه : 客座 ～ استاد میهمان / 副 ～ دانشیار / 正 ～ استاد کامل، پرفسور / 医学 ～ استاد طب / استاد مدعو

【教唆】jiàosuō بر انگیختن، تحریك کردن، وادار کردن : 谁 ～ 他们这样做的呢? چه کسی آنها را به چنین کاری برانگیخت؟ / ～ 犯 محرك به کار

【教坛】jiàotán محافل آموزشی

【教堂】jiàotáng کلیسا، کلیسای جامع : 犹太教 ～ کنیسه، پرستشگاه یهود / 东正教 ～ کلیسای ارتدکس یونانی وروسی / 小 ～ کلیسای کوچك

【教条】jiàotiáo الگو، دکترین

【教条主义】jiàotiáozhǔyì دگماتیسم، دکترینیسم، طرفداری از برخورد دگماتیك، برخورد جزمی وتعصب : ～ 的态度 اصول جزمی / ～ 者 آدم دگم ومتعصب / آلود

【教廷】jiàotíng واتیکان : ～ 大使 سفیر پاپ، فرستادهٔ پاپ / ～ 公使 کفیل سفارت پاپ، جانشین فرستادهٔ پاپ

【教头】jiàotóu مربی نظامی در ارتش

【教徒】jiàotú معتقد به یك دین، پیرو یك مذهب

【教务】jiàowù امور آموزشی وپرورشی : ～ 处 دفتر مدیر دروس / ～ 长 مدیر دروس (دانشگاه) / (دانشگاه)

【教学】jiàoxué تدریس، آموزش پرورش : ～ 工作 کار تدریس / ～ 法 (方) شیوهٔ تدریس / ～ 活动 فعالیت های مربوط به تدریس / ～ 方针 اصول تدریس / ～ 大纲 برنامهٔ تدریس / ～ 计划 طرح تدریس / ～ 改革 اصلاح آموزشی، رفورم در آموزش وپرورش / ～ 手段 اقدامات تدریس / ～ 内容 محتوی دروس / درسها / ～ 人员 پرسنل تدریس

【教学相长】jiào xué xiāng zhǎng هم معلم وهم دانش‌آموز از تدریس بهره مند می شوند.

【教训】jiàoxun ①(训诫) سرزنش کردن، به کسی درس عبرت دادن : 他把我们狠狠 ～ 了一顿。 او مارا حسابی سرزنش کرد. ②(鉴戒) نباید همواره دیگران را سرزنش کرد. / 不要总 ～ 人! درس، درس عبرت : 血的 ～ درس عبرتی که به بهای ریختن خون / 深刻的 ～ درس عبرت عمیق / 吸取 ～ از چیزی آموخته می شود / 记取 ～ درس عبرت را بخاطر سپردن / درس عبرت گرفتن / 这次失败对他应该是一次惨痛的 ～。 این شکست برای او باید درس عبرت تلخی باشد.

【教言】jiàoyán پند و اندرز

【教研室】jiàoyánshì بخش آموزشی و پژوهشی : 波斯语 ～ بخش آموزشی و پروهشی زبان فارسی

【教养】jiàoyǎng ①(文化、品德的修养) تربیت، بار آوردن، آموزش دادن : 他很有 ～。 او بسیار خوب بار آمده است. ②(指劳动教养) (در مورد جوانان ونوجوانان بزه کار) آموزش کردن، تربیت کردن : ～ 所 همراه با کار جسمی تربیت کردن / آموزشگاه جوانان ونوجوانان بزه کار

【教义】jiàoyì 〈宗〉 تعلیمات مذهبی، دکترین مذهبی

【教益】jiàoyì 〈宗〉 بهرهٔ عقلی، روشنی فکر

【教友】jiàoyǒu 〈基督教〉 دوستان (در مسیحیت) : ～ 会 جامعهٔ دوستان

【教育】jiàoyù ①〈教〉(指品德、知识、技能方面的培养过程) آموزش و پرورش : 高等 ～ آموزش عالی / 校外 ～ آموزش و پرورش بیرون از مدرسه / 职工业余 ～ آموزش و پرورش برای کارمندان وکارگران در ساعت های فراغت / 广播电视 ～ آموزش و پرورش توسط رادیو یا تلویزیون / 普及义务 ～ آموزش و پرورش همگانی اجباری / 政治 ～ آموزش سیاسی / 阶级 ～ آموزش و پرورش طبقاتی / 革命传统 ～ آموزش و پرورش سنتی انقلابی / ～ 方针 خط مشی آموزش و پرورش / ～ 程度 سطح آموزش و پرورش / ～ 革命 انقلاب در آموزش و پرورش / ～ 工作者 کار پرورش / ～ 家 کار شناس آموزش و پرورش / کنان رشتهٔ آموزش و پرورش / ～ 科学 علم آموزش و پرورش / ～ 界 محافل آموزش و پرورش / ～ 制度 نظام آموزش و پرورش / ～ 学 فن آموزش و پرورش ②

آموختن، تربیت کردن، تعلیم (在思想、品德方面引导，说服) تعلیم دهنده باید قبل از همه خود 教育者必须先受～。:دادن باید به توده های مردم 要对群众进行思想～。/تعلیم بپذیرد. نقش خوب 起了很好的～作用/تعلیمات ایده‌ئولوژیك داد. ③ بسیار آموزنده بودن 很有～意义/وآموزنده ای را ایفا کردن (使得到教训) درس عبرت دادن:失败～了人民。 شکست به این برای او 这对他是一次很好的～。/مردم درس عبرتی داد. درس عبرت خوبی بحساب می آید.

【教谕】jiàoyù ①(教导) دستور، تعلیم ②(宗教上的命令、指示) دستور یا فرمان شرعی

【教员】jiàoyuán معلم، آموزگار: 汉语～ معلم زبان چینی/～休息室 اطاق استراحت معلمان

【教长】jiàozhǎng 〈伊斯兰教〉 امام (اسلام)

【教长国】jiàozhǎngguó 〈伊斯兰教〉 امامت (اسلام)

【教职员】jiàozhíyuán معلمان وکارمندان

【教主】jiàozhǔ مؤسس یك دین

窖 jiào ①(储藏用的地洞) زیر زمین، انبار زیر زمین: 菜～ انبار زیرزمین برای نگاهداری سبزیجات ②(在窖中储藏) در انبار زیرزمین ذخیره کردن

酵 jiào خمیر، خمیر مایه، مادهٔ مخمر

【酵母】jiàomǔ مخمر، خمیر مایه: ～菌 قارچ مخمر

【酵素】jiàosù مادهٔ تخمیری، آنزیم

藠 jiào

【藠头】jiàotou 〈植〉 پیاز چینی

醮 jiào ①〈宗〉(打醮) مراسم قربانی طرفداران طریقت «تائو»: 打～ را مراسم تشریفات مذهبی طرفداران طریقت «تائو» تقدیم شراب به خدایان ②〈旧〉(结婚时用酒祭神) برپا کردن (در مورد زنان) دوباره 再～: در مراسم ازدواج باستانی چین ازدواج کردن

jiē

节 jiē
另见 jié

【节骨眼】jiēguyǎn 〈方〉①(紧要时刻) لحظهٔ بحرانی، حلقهٔ حیاتی: 现在正是在～上。 اکنون لحظهٔ بحرانی فرا رسیده است. /就在这个～上，援军赶到了。 در لحظهٔ بحرانی قشون امدادی رسید. ②(关键) نکتهٔ کلیدی: 你这话说到了～上。/شما روی نکتهٔ کلیدی سخن گفتید. 思想工作要做到～上。 کار ایده‌ئولوژیك باید مانند تیر درست به هدف اصابت کند.

阶 jiē ①(台阶) پله ها: 石～ پله های سنگی ②(等级) رتبه، مقام: 军～ رتبهٔ نظامی

【阶层】jiēcéng (یك جامعه) قشر: 社会～ قشر های اجتماعی/ قشر های رهبری کننده 领导～/ قشر های متوسط 中间～

【阶地】jiēdì 〈地〉 (زمین شناسی) منطقه ای از زمین که واقع در کنار رود یا دریاچه یا دریا طبقه طبقه باشد

【阶段】jiēduàn ①(划分的段落) حالت، مرحله، پایه: 经历不同的发展～ مراحل گوناگون تکامل را طی کردن/ 进入新～ به مرحلهٔ جدیدی رسیدن/ 历史～ مرحلهٔ تاریخی/ 过渡～ مرحلهٔ انتقال از حالتی به حالت دیگر ②〈矿〉 (معدن) سطح: 高度 اختلاف سطح

【阶级】jiējí (اجتماعی) طبقه: 剥削～ طبقهٔ استثمار کننده/ 被剥削～ طبقهٔ استثمار شونده/ 工人～ طبقهٔ کارگر/ 农民～ طبقهٔ دهقان/ 无产～ پرولتاریا/ 统治～ طبقهٔ حاکمه/ 报复 انتقام طبقاتی/ 本质～ ماهیت طبقاتی/ 本能 انگیزهٔ طبقاتی/ 成分 وضعیت طبقاتی در اجتماع/ 斗争～ مبارزهٔ طبقاتی/ 队伍～ صفوف طبقاتی/ 分化～ دو قطبی شدن طبقاتی/ 根源～ ریشهٔ طبقاتی/ 观点～ نقطه نظر طبقاتی/ 教育～ آموزش وپرورش طبقاتی/ 觉悟～ آگاهی طبقاتی/ 立场～ موضع طبقاتی/ 性～ خصلت طبقاتی/ 社会～ جامعهٔ طبقاتی/ 路线～ خط مشی طبقاتی/ 异己分子～ عنصر مغایر طبقهٔ خود/ 阵线～ صف طبقاتی/ طبقاتی بندی طبقاتی

【阶梯】jiētī پله ها، نردبان: 进身的～ پله ونردبان برای بالا رفتن/ 教室～ سالن سخنرانی پله دار، سالن بزرگ درس پله دار

【阶下囚】jiēxiàqiú زندانی، اسیر

疖 jiē

【疖子】jiēzi ①〈医〉 کورك، سالك ②〈植〉 جوش، گرهٔ چوب

皆 jiē 〈书〉 همه، هرکس: 人人～知 بر همه روشن است که...

【皆大欢喜】jiēdà huānxǐ همه هرکس خوشحال است. 或 راضی هستند.

【皆伐】jiēfá 〈林〉 چوب بری پاك وتمیز

结 jiē (میوه) دادن، (دانه) بستن: 这棵树不～果了。 این درخت دیگر میوه نمی دهد. /花儿～子儿了。 گل ها دانه بسته است.
另见 jié

【结巴】jiēba ①(口吃) لکنت زبان داشتن، با لکنت سخن گفتن، زبان گرفتن: 他结结巴巴地说了几句话。 او با لکنت زبان حرف هایی زد. ②(口吃的人) الکن

【结实】jiēshí میوه دادن، بردادن

【结实】jiēshi ①(坚固；耐用) محکم، استوار، با دوام: 双～的鞋子 یك جفت کفش بادوام/ 这张桌子很～。 این میز بسیار محکم است. /把鞋带系～ بند کفش را محکم بستن ②(健壮) قوی، نیرومند، تنومند، ستبر: 这孩子长得真～。 این بچه بسیار قوی و تنومند است. /他祖母身体一直还挺～。 مادر بزرگش هنوز هم خیلی قوی وتنومند است.

接 jiē ①(靠近) نزدیك بودن، نزدیك آمدن: 邻～海滨 به ساحل در یا نزدیك بودن/ 短兵相～ نبرد از فاصلهٔ نزدیك، نبرد دست به یقه، جنگ تن به تن ②(连接；接合) پیوستن، پیوند

سیم های برق را وصل ~电线 :دادن، وصل کردن، مربوط کردن دو سر طناب را بهم وصل 把绳子的两头~在一起/ کردن / (در فعالیت های زیرزمینی) ایجاد روابط کردن ~关系 / کردن 请~318分机。/لطفا به شماره، ۳۱۸وصل کنید. 与会者一个~一个报名发言。شرکت کنند گان در جلسه یکی پس از دیگری حضور خود را اعلام و سخنرانی کردند./他跑得上气不~下气。او آنقدر دوید که از نفس افتاد. ③(接住) نگاه داشتن، گرفتن: 用桶~水 با سطل آب را نگاه داشتن ④(接受) دریافت کردن: ~到一封信 / نامه ای دریافت کردن ⑤(迎接) استقبال کردن: 到机场~客人 برای استقبال مهمانان به فرود گاه رفتن / ~病人出院 بیمار را از بیمارستان ترخیص کردن ⑥(接替;继承) تحویل گرفتن، به ارث بردن: ~工作 کار را تحویل گرفتن / ~岗 (در ارتش) وظیفه، نگهبانی را تحویل گرفتن / 下一班谁~我? نوبت بعدی کار چه کسی جانشین من می شود؟

【接班】 jiēbān شیفت را تحویل گرفتن، نوبت گرفتن، جانشین شدن: 谁接你的班? چه کسی شیفت تان را تحویل می گیرد؟ / 瞧! ~的来了。نگاه کن، کسی که نوبت می گیرد آمد! / 接好革命的班 جانشین شایسته، انقلاب شدن

【接班人】 jiēbānrén ادامه دهنده، جانشین، خلف، وارث

【接产】 jiēchǎn به زن حامله (یا حیوان ماده، بار دار) در زائیدن کمك کردن

【接触】 jiēchù ①(挨上;碰着) تماس گرفتن: 避免同传染病患者~ از تماس گرفتن با کسانی که به بیماری های مسری مبتلا شده اند اجتناب کردن ②〈军〉(遭遇) وارد جنگ شدن: 与敌人~ با دشمن وارد جنگ شدن / 小规模~ در گیری بمقیاس محدود / 脱离~ (در مورد نیروهای ارتش) از هم جداشدن، ترك تماس ③(交往;联系) رفت وآمد داشتن، مخاصمه کردن تماس داشتن، ارتباط نزدیك داشتن: 密切~ / 代表团~了各界人士。هیئت نمایندگی با شخصیت های متعددی ملاقات کرد. ④(涉及;提到) یاد آور شدن، بازگشت به چیزی کردن، متذکر شدن: 谈话中~了这个问题。در صحبت این موضوع را متذکر شد. ⑤〈电〉 اتصال (در برق): ~不良 اتصال ضعیف / ~故障 نقص در اتصال / 两根裸线~造成了短路。بهم پیوستن دو سیم برهنه، برق باعث اتصال کوتاه می شود.

【接待】 jiēdài پذیرفتن، پذیرایی کردن: ~客人 از مهمانان پذیرایی کردن / 受到亲切的~ بطور صمیمانه پذیرایی شدن، مورد استقبال صمیمانه قرار گرفتن / 我们的展览会每天要~近万名观众。نمایشگاه ما روزانه در حدود ده هزار نفر تماشاچی را می پذیرد. / ~单位 واحد پذیرایی / ~人员 گروه پذیرایی / ~室 اطاق پذیرایی / ~站 مرکز پذیرایی، پذیرایی، میهمانداران

【接敌】 jiēdí 〈军〉 به دشمن نزدیك شدن (برای در گیری): ~队形 صف آرایی برای نزدیك شدن به دشمن / ~区域 ناحیه، نزدیك شدن به دشمن

【接地】 jiēdì ①〈电〉 سیم را به زمین وصل کردن: ~线 سیم وصل به زمین ②〈航空〉 بزمین نشستن: ~迎角 زاویه، فرود به زمین هواپیما

【接点】 jiēdiǎn 〈电〉 نقطه، اتصال

【接二连三】 jiē'èr-liánsān یکی پس از دیگری، بطور مسلسل: 捷报~地传来。گزارش های مربوط به پیروزی یکی پس از دیگری واصل شد.

【接防】 jiēfáng 〈军〉 پاد گان را تحویل گرفتن: ~部队 واحد های تحویل گیرنده، پادگان

【接风】 jiēfēng به افتخار یك مهمان از راه دور آمده ضیافت دادن

【接羔】 jiēgāo بره زاییدن: ~房 اطاق بره زایی / ~季节 فصل بره زایی

【接骨】 jiēgǔ 〈医〉 شکسته بندی کردن

【接管】 jiēguǎn تحویل گرفتن، نظارت بر چیزی را تحویل گرفتن: ~财产 اموال را تحویل گرفتن

【接轨】 jiēguǐ ریل های راه آهن را متصل کردن

【接合】 jiēhé 〈机〉 اتصال: 气密~ اتصال مسدود، کیپ شدن / 螺栓~ اتصال با پیچ ومهره / ~剂〈化〉 ماده، اتصالی / ~器〈机〉 ابزار وصل کننده

【接活】 jiēhuó کار های مشتری را پذیرفتن

【接火】 jiēhuǒ 〈口〉 ①(开火) شروع به شلیك گلوله کردن، بروی هم آتش گشودن: 先头部队跟敌人~了。واحد های پیشرفته شروع به شلیك گلوله به سوی دشمن کردند. ②〈电〉 نیروی برق دادن: 电灯安好了,可还没~呢。چراغ ها نصب شده ولی هنوز به سیم اصلی متصل نشده است.

【接济】 jiējì از نظر مادی یاری دادن، کمك مالی کردن

【接驾】 jiējià در جایی از امپراطور استقبال کردن

【接见】 jiējiàn به حضور پذیرفتن: ~时间 تاریخ پذیرایی / ~外宾 مهمان های خارجی را بحضور پذیرفتن

【接界】 jiējiè هم مرز بودن

【接近】 jiējìn نزدیك بودن، نزدیك آمدن: 他们的意见很~。آنها نظر های مشابه دارند. / ~国际水平 به سطح بین المللی نزدیك بودن / 该项工程~完成。آن پروژه نزدیك به اتمام است. / 比分很~。امتیاز های دو تیم مسابقه بسیار نزدیك بود. / 这个人不容易~。این یارو سرد وکناره گیر است. / 这个人很傲慢,没人敢~他。این یارو بسیار متکبر وخودبین است، هیچکس جرأت ندارد به او نزدیك شود. / ~行期 تاریخ عزیمت نزدیك است. / ~群众 به توده های مردم نزدیك بودن

【接客】 jiēkè ①(接待客人) از مهمان پذیرایی کردن ②(旧指妓女接待嫖客) زن فاحشه از جنده باز پذیرایی کردن

【接口】 jiēkǒu ①(接着别人的话说) سر رشته، صحبت کسی را گرفتن ②(两个物体的口子相连接) متصل شدن دو چیزی

【接力】 jiēlì دو امدادی: ~赛跑 مسابقه، دو امدادی / ~棒 چوب دو امدادی / 四百米~ دو امدادی چهار صد متر

【接连】 jiēlián بطور متوالی، بطور مسلسل، بد نبال هم: 短期内~打几仗 در مدتی کوتاه چند نبرد پی درپی کردن / 不断传来好消息。خبر های خوش پی درپی به گوش می‌رسید. / 好几天 چند روز متوالی / ~提出许多问题 مسائل را یکی پس از دیگری مطرح کردن / 不断的人流 جریان بی وقفه جمعیت

【接邻】 jiēlín در همسایگی قرار گرفتن

【接目镜】 jiēmùjìng 〈物〉 عدسی سر دوربین

【接纳】jiēnà (به عضویت سازمان) پذیرفتن: 讨论～新会员问题 در بارهٔ پذیرفتن اعضای جدید بحث کردن

【接片】jiēpiàn 〈电影〉(فیلم را) متصل کردن: ～机 دستگاه متصل کنندهٔ فیلم

【接气】jiēqì دارای ارتباط ونتیجهٔ منطقی: 这篇文章上下文不～。 محتوای این مقاله فاقد ارتباط ونتیجهٔ منطقی است./ 这一段和下一段很不～。 این پاراگراف با پاراگراف بعدی چندان ارتباطی ندارد.

【接洽】jiēqià متصدی کاری شدن، کاری را در دست گرفتن، کاری را در دست گرفتن، کاری را ترتیب دادن، مشورت کردن: ～工作 کار مشورت / 同有关部门～ با دپارتمان مربوط در بارهٔ کار مشورت کردن / 请与来人～为荷。 لطفا با آورندهٔ نامه مشورت کنید. / 为参观展览～车辆 برای بازدید از نمایشگاه وسایل نقلیه را آماده کردن

【接腔】jiēqiāng سر رشتهٔ صحبت کسی را گرفتن

【接亲】jiēqīn 〈口〉 در مراسم ازدواج داماد به خانهٔ عروس رفتن واو را به خانهٔ خود آوردن

【接取】jiēqǔ ①(接受;接收) پذیرفتن، جمع کردن ②(迎接) استقبال کردن

【接壤】jiērǎng هم مرز بودن، مرز مشترك داشتن: 河南北部和山西～。 استان «خه نان» در شمال با استان «شان سی» هم مرز است. / ～地区 نواحی هم مرز

【接任】jiērèn کاری را تحویل گرفتن، جانشین شدن: 他的职务由另一个同志～。 کارش به یك همکار دیگر تحویل داده شده است. / 他将～车间主任。 او جانشین رئیس کارگاه خواهد شد.

【接三】jiēsān روز سوم پش از مرگ کسی مراسم دینی را بر پا کردن

【接生】jiēshēng مامایی کردن: ～婆 زن ماما / ～员 ماما

【接收】jiēshōu ①(收受) دریافت کردن: ～无线电信号 علائم رادیویی را دریافت کردن / ～天线 آنتن گیرنده / ～站〈宇航〉 ایستگاه گیرنده ②(根据法令接管机构、财产) (اموال وغیره را) تحویل گرفتن، سلب مالکیت کردن: ～敌人的装备 تجهیزات دشمن را تحویل گرفتن ③(接纳) پذیرفتن: ～新党员 اعضای جدید حزب را پذیرفتن

【接收机】jiēshōujī دستگاه گیرندهٔ: 无线电～ دستگاه گیرنده رادیو

【接手】jiēshǒu ①(接替) (وظایف و...را) تحویل گرفتن: 这项工作我刚～。 من این کار را تازه تحویل گرفتم. ②〈棒、垒球〉 (بیس بال) گیرندهٔ توپ

【接受】jiēshòu پذیرفتن، قبول کردن: ～礼品 هدیه را پذیرفتن / ～邀请 دعوت را پذیرفتن / ～任务 وظیفه را قبول کردن / ～意见 نصیحت پذیرفتن / ～批评 انتقاد را پذیرفتن / ～教训 درس عبرت گرفتن / ～考验 با آزمایش روبرو شدن / ～群众的监督 نظارت توده های مردم را پذیرفتن

【接穗】jiēsuì (در پیوند زدن) قلمه، ترکه

【接替】jiētì تحویل گرفتن، جانشین...شدن: ～工作 کار را تحویل گرفتن

【接通】jiētōng وصل کردن: 电话～了吗? تلفن را وصل کرده‌اید؟

【接头】jiētóu ①(使连接起来) ارتباط دادن، متصل کردن، وصل کردن: 电线～部位断了。 سیم برق پاره شده است. 或 ارتباط برقی قطع شده است. ②〈纺〉 (ریسندگی) نخ ها را بهم متصل کردن ③〈口〉(接洽) ارتباط بر قرار کردن، تماس گرفتن: 谁和他～? چه کسی با او تماس می گیرد؟ / 秘密～ بطور محرمانه تماس گرفتن / 我们约定过两天～。 ما قرار گذاشتیم دوروز بعد باهم تماس بگیریم. / ～地点 میعاد، پاتوق ④(熟悉情况) مطلع بودن، خبر داشتن: 这事我不～。 اطلاعی از آن ندارم.

【接头儿】jiētóur پیوندگاه، مفصل: 四通～〈机〉 چهارسو، مفصل چهار طرفه / 万向～〈机〉 چهارراهی، مفصل همه طرفه، چندراهی، چندسو

【接吻】jiēwěn بوسیدن

【接物】jiēwù 〈书〉①(与人交往) معاشرت کردن ②(接触客观事物) با اشیاء عینی در تماس بودن

【接物镜】jiēwùjìng عدسی دوربین

【接线】jiēxiàn 〈电〉 (برق) سیم کشی: ～盒 جعبهٔ تقسیم کابل / ～柱 پیچ اتصال، آلتی که بانتهای کابل یا قسمتی از دستگاه برق متصل می سازند تا ارتباطی برقرار گردد / ～图 شکل هندسی سیم کشی

【接续】jiēxù دنبال کردن، ادامه دادن: 此段～前页末行。 این بند بدنبال آخر خط صفحه قبل می آید.

【接应】jiēyìng ①(配合) به یاری کسی شتافتن، هم آهنگ کردن، با نیروی امدادی تقویت کردن: 派军队～游击队 اعزام نیروی ارتش به یاری پارتیزان ها شتافتن ②(接济) تأمین کردن، تهیه کردن، عرضه داشتن: 弹药～不上。 مهمات باندازه کافی تأمین نشد.

【接遇】jiēyù 〈书〉 پذیرایی کردن

【接着】jiēzhe ①(用手接) با دست گرفتن: 我扔给你一个苹果, ～! سیبی بسوی تو می‌اندازم، بگیرا ②(连着) بد نبال، یکی پس از دیگری، آمدن، ادامه دادن: 一个～一个 یکی پس از دیگری / 你说完了, 我～说几句。 وقتی که تمام کردید، من چند جمله اضافه می کنم. / ～干吧! کار تانرا ادامه دهید. / 土改后～就搞合作化。 او بلافاصله پس از اصلاحات ارضی به تعاونی کردن امور کشاورزی پرداخت.

【接枝】jiēzhī پیوند دادن

【接踵】jiēzhǒng 〈书〉 پیروی کردن، بدنبال کسی رفتن: 来访者～而来。 بازدید کنندگان بدنبال همدیگر آمدند. / 摩肩～ در ازدحام به یکدیگر تنه زدن

【接种】jiēzhòng 〈医〉 مایه کوبی کردن: ～防霍乱疫苗 کسی را بر علیه وبا مایه کوبی کردن / ～牛痘疫苗 آبله کوبی کردن، واکسن زدن

【接嘴】jiēzuǐ سر رشتهٔ صحبت کسی را گرفتن

秸 jiē سفال، ساقه های باقی ماندهٔ محصولات پس از خرمن کوبی، کاه: 麦～ ساقه های گندم / 秫～ ساقه های ذرت خوشه ای

【秸秆】jiēgān کاه، ساقهٔ خشك شده: ～肥 کود ساخته شده از

کاه

【秸子】jiēzi 〈方〉 کاه، ساقهٔ خشك شده

揭 jiē ①(取下粘贴物) برداشتن، جدا کردن: 下墙上的画 ~ تصویر را از روی دیوار برداشتن ②(拿起) پوشش از روی چیزی برداشتن: ~锅盖 سر دیگ را برداشتن / 不开锅 ~ در دیگ هیچ نبودن، چیز خوردنی وجود نداشتن ③(揭露) افشا کردن، برملا ساختن، چیز مخفی را آشکار کردن: ~矛盾 تضاد ها را آشکار کردن / ~盖子 از روی چیزی پوشش را برداشتن ~人疮疤 نمك بر زخم کسی پاشیدن، جای زخم کسی را آشکار کردن ④〈书〉(高举) بلند کردن، برافراشتن، پرچم را برافراشتن: ~竿起事 تیر بامبو را بجای پرچم شورش بلند کردن

【揭不开锅】jiē bukāi guō غذا نداشتن

【揭穿】jiēchuān افشا کردن، آشکار کردن، برملا ساختن، پرده برداشتن: ~谎言 دروغی را آشکار ساختن / ~假面具 نقاب را برداشتن / ~罪恶阴谋 دسیسهٔ شومی را برملا ساختن / ~事情的真象 از چهرهٔ کسی برداشتن حقایق امری را آشکار کردن / 他们的好话已被自己的行为所~。 فریبندگی حرفهای شیرین آنان از کردار خود شان آشکار است. / 这一秘密终于被~了。 این راز سرانجام آشکار شد.

【揭底】jiēdǐ داستان درونیٔ را آشکار کردن

【揭短】jiēduǎn عیبهای کسی را شمردن

【揭发】jiēfā افشا کردن، فاش ساختن، پرده برداشتن: 检举~反革命分子 عناصر ضد انقلاب را افشا کردن وبرعلیه آنها گزارش دادن / ~批判大会 میتینگ افشاء وانتقاد / 根据已~的材料 برحسب حقایق آشکار شده / 我们~自己工作中的缺点,目的是为了改正它。 ما اشتباهات خود را در معرض دید عموم قرار می دهیم برای اصلاح آنها.

【揭盖子】jiēgàizi کار های زشت تبه کار را فاش وبرملاء ساختن

【揭竿而起】jiē gān ér qǐ پرچم شورش را برافراشتن: 公元前二〇九年,陈胜、吴广~,领导了中国历史上第一次农民起义。 در سال ۲۰۹ پیش از میلاد، «چن شنگ» و «ووگوان» پرچم شورش را برافراشتند واولین قیام دهقانی را در تاریخ چین رهبری کردند.

【揭根子】jiēgēnzi کار های خصوصی یا عیوب کسی را آشکار کردن

【揭锅】jiēguō ①(打开锅盖) سر دیگ را برداشتن (پس از پخته شدن برنج) ②(时机成熟,公开宣布) در فرصت مناسب آشکارا اعلام کردن

【揭举】jiējǔ آشکارا مطرح کردن

【揭开】jiēkāi گشودن، باز کردن، پرده برداشتن، فاش کردن: ~宇宙秘密 اسرار کیهان را فاش کردن / ~反革命阴谋的内幕 داستان پنهانی دسیسه های ضد انقلاب را فاش کردن / ~两国关系史上的新篇章 فصل جدیدی را در تاریخ روابط دو کشور گشودن

【揭老底】jiēlǎodǐ کار های خصوصی یا عیوب کسی را آشکار کردن

【揭露】jiēlù افشا کردن، پرده برداشتن، فاش کردن: ~阴谋 دسیسه را افشا کردن / ~暗藏的敌人 دشمن مخفی را فاش کردن / ~骗局 فریب کاری را آشکار کردن / ~矛盾 تضاد ها را آشکار کردن / ~ را افشا کردن

【揭幕】jiēmù پرده از روی بنا، سنگ یا ستون یادبود برداشتن، افتتاح کردن: ~式 مراسم افتتاحیه

【揭示】jiēshì ①(公布) اعلام کردن، انتشار دادن: ~牌〈旧〉 لوحهٔ آگهی ②(指出) آشکار کردن، فاش کردن: ~了客观规律 قوانین عینی را آشکار کردن / 作者深刻地~了人物的内心世界。 نویسنده دنیای درون قهرمان ها را با باریك بینی مجسم ساخته است.

【揭晓】jiēxiǎo اعلام کردن، به اطلاع عموم رساندن: 选举结果已~。 نتیجه رأی گیری اعلام شده است.

【揭载】jiēzǎi 〈书〉 درج کردن، منتشر کردن

嗟 jiē 或 juē 〈书〉 آه کشیدن، اظهار تأسف کردن: 悲~ با غم واندوه آه کشیدن / ~悔无及 برای پشیمانی وتأسف بسیار دیر بودن

【嗟来之食】jiē lái zhī shí غذای پس مانده که بگونه ای تحقیر آمیز به گدای دم در داده می شود

街 jiē ①(街道) خیابان ②〈方〉(集市) بازار، هفته بازار: 赶~ به هفته بازار رفتن

【街道】jiēdào ①(宽路) خیابان پهن ②(街巷) ناحیهٔ مسکونی: ~办事处 ادارهٔ ناحیهٔ مسکونی / ~服务站 مرکز سرویس ناحیهٔ مسکونی / ~工厂 کارخانهٔ ناحیهٔ مسکونی / ~委员会 کمیتهٔ ناحیهٔ مسکونی

【街灯】jiēdēng چراغ خیابان

【街坊】jiēfang 〈口〉 همسایه

【街垒】jiēlěi سنگر بندی موقتی

【街面儿上】jiēmiànrshang 〈口〉①(街道) (فعالیت‌ها وغیره) در خیابان: ~十分热闹。 خیابان بسیار پر تحرك وشلوغ است. ②(邻居) همسایگی: ~都知道这小孩好。 هرکسی که در همسایگی اوست می داند که این بچه خوبی است.

【街市】jiēshì خیابان های محلهٔ پائین شهر

【街谈巷议】jiētán-xiàngyì شایعات خیابانی، اراجیف کوچه و بازار

【街头】jiētóu خیابان، گوشهٔ خیابان: 十字~ (در) چهار راه / 流落~ در شهر ولگردی کردن / 涌上~ به خیابان ها ریختن / ~剧 نمایش خیابانی

【街头巷尾】jiētóu-xiàngwěi کوچه وخیابان، کوچه وبازار: ~, 到处都是欢乐的人群。 در کوچه ها وخیابان ها جمعیت های شاد دیده می شوند.

【街心】jiēxīn قسمت مرکزی خیابان

jié

孑 jié 〈书〉 به تنهایی: ~立 به تنهایی ایستادن

【孑孓】jiéjué نوزاد پشه

【孑立】jiélì تنها و بی کس

【孑然】jiérán 〈书〉 تنها، تك وتنها، مجرد: ~一身 تك وتنها در

جهان

【孑身】jiéshēn 〈书〉تك وتنها

节 jié ①(相连处)بند، مفصل، پیوندگاه/骨~ بند بامبو/竹~ بند، مفصل، پیوندگاه/骨~ مفصل استخوان/脱~ از مفصل جدا شدن ②(段落)بخش، قسمت، بند/音~ هجا/击~ ضرب گرفتن/第五章第一~ فصل پنجم، بند اول ③〈量〉قطعه، قسمت/两~火车 دو واگون/一~课 یك زنگ (برای درس ها)/三~导管 سه قطعه لوله آب ④(节日)جشن، عید، ایام خوشحالی/过~ جشن گرفتن، جشن برگزار کردن/春~ عید بهار/国庆~ روز ملی ⑤(删节)مختصر کردن، کوتاه کردن/~译 ترجمه خلاصه/~录 مواد اقتباس شده ⑥(节约)صرفه جویی کردن/~煤 در مصرف زغال صرفه جویی کردن ⑦(事项)ماده، قلم/细~ جزئیات/生活小~ کار های جزئی خصوصی ⑧(节操)ناموس، کمال معنوی/气~ کمال معنوی/守~ (در مورد زن) پس از مرگ شوهر ناموس خود را حفظ کردن ⑨〈量〉(海里/小时)میل دریایی/现在船的速度是十八~。اکنون کشتی با سرعت ۱۸ میل دریایی حرکت می کند. ⑩〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【节哀】jié'āi از غصه خوردن خودداری کردن

【节哀顺变】jié'āi shùnbiàn از غصه خوردن خودداری کردن وخودرا با وضع در حال تغییر منطبق کردن

【节本】jiéběn نسخه اقتباس شده

【节操】jiécāo 〈书〉اصل معنوی عالی، کمال معنوی

【节度】jiédù 〈书〉خودداری کردن، مقید کردن

【节假日】jiéjiàrì روز های جشن وتعطیلات

【节俭】jiéjiǎn صرفه جو، کم خرج، با صرفه/提倡~ تشویق به صرفه جویی کردن/他过得很~。او با صرفه جویی زندگی می کند.

【节节】jiéjié پی در پی، بطور مسلسل، متوالی/胜利~ پیروزی های پی در پی بدست آوردن/败退~ بطور متوالی عقب نشینی کردن/产量~上升。میزان تولید پی در پی بالا رفت.

【节礼】jiélǐ هدیه های عید

【节理】jiélǐ 〈地〉شکاف میان طبقات سنگ/倾向~ شکاف میان طبقات سنگ/走向~ رگه شکاف میان طبقات سنگ، سرازیری میان طبقات سنگ

【节令】jiélìng آب وهوا وپدیده های طبیعی یك فصل/不等~人。موقع مناسب برای کار زراعتی را از دست ندهید.

【节流】jiéliú ①(控制流动的东西)از مخارج کاستن/开源~ منابع در آمد را وسیع کردن واز مخارج کاستن ②〈机〉دریچه کنترل بخار یا بنزین

【节录】jiélù مواد اقتباس شده

【节略】jiélüè ①〈外〉نامه دیپلماتیك غیر رسمی، تذکاریه ②(概要)خلاصه

【节目】jiémù برنامه، نمایش/~单 برنامه تآتر یا نمایش/排练~ نمایش ها را تمرین کردن/他们演的大部分~是自己创作的。اکثر نمایش هایی که نشان می دهند بوسیله خود شان نوشته شده است.

【节能】jiénéng در مصرف انرژی صرفه جویی کردن

【节拍】jiépāi 〈乐〉متر (موسیقی)/~器 اسبابی که برای تعیین زمان دقیق مخصوصا در موسیقی بکار می رود

【节气】jiéqi روزی که شاخص یکی از بیست وچهار بخش سال شمسی در تقویم سنتی چین است، موقعیت های خورشید در مسیر خود

【节钱】jiéqián انعامی که در روز های عید به نوکر یا کلفت داده می شد 又作"节赏"

【节日】jiérì جشن، عید، ایام خوشحالی/~气氛 فضای جشن/致以~的祝贺 تبریك عید گفتن/穿上~的盛装 لباس عید پوشیدن

【节省】jiéshěng صرفه جویی کردن، رعایت اقتصاد کردن/~时间 دروقت صرفه جویی کردن/~篇幅 در جای درج مقاله صرفه جویی کردن/通过机械化~下来的劳力 نیروی انسانی که در اثر مکانیزه کردن صرفه جویی می شود

【节食】jiéshí در مصرف غذا صرفه جویی کردن

【节外生枝】jiéwài shēng zhī ①(出现新问题)موضوع های فرعی یا مسائل جدیدی که بطور غیر مترقبه پیش می آید ②(有意制造麻烦)اشکال تراشی کردن، عمدا موضوع را پیچیده کردن/快要达成协议时,对方又~。طرفین نزدیك بود که به توافق برسند که یکی از آنها مسائل جدیدی را مطرح کرد.

【节温器】jiéwēnqì 〈汽车〉آلت تعدیل گرما، تنظیم کننده حرارت

【节选】jiéxuǎn منتخبات از یك مقاله یا یك کتاب

【节要】jiéyào نکات مهم یك رساله یا یك مقاله

【节衣缩食】jiéyī-suōshí در خوراك وپوشاك صرفه جویی کردن و زندگی ساده داشتن

【节用】jiéyòng در مصرف هزینه صرفه جویی کردن

【节余】jiéyú مازاد(در نتیجه صرفه جویی)/三吨原料~ سه تن مواد خام مازاد/~的钱 پول مازاد

【节育】jiéyù تنظیم خانواده، کنترل زاد و ولد/~环 حلقه ای که برای جلوگیری از حاملگی در زهدان زن گذاشته می شود، آیودی

【节欲】jiéyù جلوی شهوت خود را گرفتن

【节约】jiéyuē صرفه جویی کردن، رعایت اقتصاد کردن/~粮食 در غذا صرفه جویی کردن/~开支 از مخارج کاستن/~用电 در مصرف برق صرفه جویی کردن/厉行~ بطور اکید رعایت اقتصاد کردن/~人力物力 در بکار بردن نیروی انسانی ومصرف منابع طبیعی، اقتصاد را رعایت کردن

【节肢动物】jiézhī dòngwù بند پایان، جانور مفصل دار

【节制】jiézhì ①(限制)کنترل کردن، جلوگیری کردن، محدود کردن/~饮食 در خوردن ونوشیدن میانه روی کردن/~资本 سرمایه را محدود کردن/漫无~的欲望 در خواست بی قید ②(指挥)فرمان دادن، حکم دادن/~闸〈水〉دریچه سد برای کنترل آب وبند

【节奏】jiézòu ریتم، وزن، آهنگ/~明快 ریتم زنده و نشاط آور/有~地鼓掌 بطور موزون کف زدن

讦 jié بدی رفتار کسی را افشا کردن/攻~ به کسی با افشا کردن سوءرفتارش حمله کردن

劫 jié ①(抢劫)غارت کردن، ربودن، چپاول کردن: 拦路～ در کمین نشستن وبه غارت پرداختن / ～寨 اردو گاه دشمن را به غارت بردن ②(威逼)بزور وادار کردن، مجبور کردن: ～持 ③(灾难)بلای بزرگ، مصیبت، بدبختی: 浩～ بلا، مصیبت بزرگ / ～后余生 در بلا جان سالم بدر بردن

【劫持】jiéchí ربودن، بزور گرفتن: ～飞机 هواپیما را ربودن / ～者 ربایندهٔ هواپیما، هواپیما ربا

【劫道】jiédào راهزنی کردن

【劫夺】jiéduó اموال را بزور ربودن: ～财物 اموال کسی یا اموالش را ربودن گرفتن

【劫匪】jiéfěi راهزن

【劫富济贫】jiéfù-jìpín از غنی ربودن وبه فقیر دادن

【劫掠】jiélüè غارت کردن، چپاول کردن

【劫难】jiénàn بلاء، مصیبت

【劫数】jiéshù 〈佛教〉 (در بودا) قضا وقدر تغییر ناپذیر، سرنوشت مقدر

【劫洗】jiéxǐ اموال کسی را کاملا ربودن

【劫狱】jiéyù بزور داخل زندان شدن وزندانی ها را آزاد کردن

【劫运】jiéyùn شانس بد، ستارهٔ سیاه

杰 jié ①(杰出)برجسته، والا ②(出众的人)آدم برجسته، آدم بسیار توانا، قهرمان: 豪～ شخص بزرگ ومعروف

【杰出】jiéchū برجسته، والا، عالی: ～贡献 خدمات عالی / ～作家 نویسندهٔ برجسته / ～才能 توانایی عالی

【杰作】jiézuò شاهکار

诘 jié سؤال پیچ کردن، استنطاق کردن

【诘问】jiéwèn 〈书〉 سؤال پیچ کردن، استنطاق کردن، بازپرسی کردن

【诘责】jiézé 〈书〉 سرزنش کردن، نکوهش کردن

洁 jié تمیز، پاك، پاکیزه: 整～ تمیز ومرتب

【洁白】jiébái سفید سفید

【洁净】jiéjìng تمیز، پاك، بی لکه: 空气～ هوای پاك وتمیز / 屋子收拾得真～。 اطاق واقعا تمیز ومرتب شده است.

【洁癖】jiépǐ ①(过分讲究清洁的癖好)عادت مفرط در حفظ نظافت ②见"洁身自好"

【洁身自好】jié shēn zì hào ①(保持自身纯洁)از آلوده شدن پرهیز کردن، پاکی وسلامت نفس خود را حفظ کردن ②(只顾自己好)برای دوری از دردسر فقط به کار خود توجه داشتن

【洁莹】jiéyíng تمیز و درخشان

拮 jié

【拮据】jiéjū در مضیقهٔ مالی

结 jié ①(打结子)گره زدن، بهم پیوستن: ～网 تور بافتن / 心中～下疙瘩 در دل کسی عقده شدن ②(结子)گره: 打～ گره زدن / 活～ گره زودگشا، گره سست / 解～ گره باز کردن / 死～ گره کور / 蝴蝶～ گره کراوات ③(结合)بستن، گره شل شدن: ～疤 اثر زخم باقی ماندن / 痂～ شکل گرفتن، درست کردن پوست آوردن زخم، پوست انداختن زخم / 牛奶上面～了一层皮。 روی شیر سرشیر بسته است. / ～下友谊 دوستی ایجاد کردن ④(结束)تسویه حساب کردن، سر و صورت دادن، فیصل دادن: 了～ حل وفصل کردن ⑤〈旧〉〈书面〉 پایان دادن، فیصل دادن: 具～ تضمین نامه نوشتن / 保证 تضمین کتبی، استشهاد کتبی ⑥〈电子〉 نقطهٔ اتصال: 生长～ نقطهٔ اتصال رشد ⑦〈生〉 غده، گره: 淋巴～ غدهٔ لنفی

另见 jiē

【结案】jié'àn دعوی را حل وفصل کردن

【结疤】jiébā ①〈冶〉 (در مورد رویه اشیاء فلزی یا فلز ریخته) زمخت وناصاف بودن ②〈医〉 اثر زخم باقی ماندن

【结拜】jiébài 〈旧〉 باهم برادر یا خواهر سوگند خورده شدن: ～兄弟 برادران سوگند خورده / ～姐妹 خواهران سوگند خورده

【结伴】jiébàn همراه رفتن: 和一个相识～回乡 همراه یك آشنا به زادگاه‌رفتن / 三三两两～而行 دسته دسته باهم رفتن یا سفر کردن

【结冰】jiébīng یخ بستن

【结彩】jiécǎi با هلال های گل تزئین کردن: 张灯～ با فانوس ها وهلال های گل تزئین کردن

【结草衔环】jiécǎo-xiánhuán کنایه از حق زیاد به گردن کسی داشتن

【结肠】jiécháng 〈生理〉 قولون

【结成】jiéchéng تشکیل دادن، بستن: ～同盟 پیمان (بین دول) بستن / ～统一战线 جبههٔ واحد را تشکیل دادن / ～死党 دارو دسته‌ای تشکیل دادن / ～一伙 عضو قسم خورده شدن، پیرو سوگند خورده شدن

【结仇】jiéchóu دشمن شدن

【结存】jiécún ①(结算时余下的款项)موجودی نقدی، تتمهٔ حساب ②(结算时余下的货物)کالای موجود پس از برقراری موازنه

【结党营私】jiédǎng-yíngsī برای دنبال کردن خواسته های خود پسندانه دارودسته ای تشکیل دادن

【结缔组织】jiédì zǔzhī 〈生理〉 بافت پیوندی، بافت آگینی

【结构】jiégòu ①(各个部分的组成和排列)ساخت ترکیب، ساختمان، تشکیلات: 经济～ تشکیلات اقتصادی / 原子～ تشکیلات اتمی / 严密的文章～ مقاله ای که بخش های آن پیوند محکم باهم داشته باشد / 式〈化〉 فرمول (شیمی) ترکیبات ②〈建〉 ساختمان، ترکیب، ساخت: 钢～ ساختمان فولادی / 钢筋混凝土～ ساختمان بتون آرمه / 焊接～ ساختمان با ترکیب قطعات جوش داده شده / 钢～ فولاد ساختمانی / 力～ ساختمان / 图～ طرح ساختمانی / 学 علم مکانیك ساختمانی ③〈地〉 (زمین شناسی) ترکیب، ساختمان: 斑状～ ساختمان با سنگ آذرین / 致密～ ساختمان محکم بهم پیوسته / سماکی

【结关】jiéguān برگ ترخیص گمرکی، تسویه حساب گمرکی

【结果】jiéguǒ ①(结果实)میوه دادن، ثمره بخشیدن: 开花～ گل کردن ومیوه دادن ②(后果;结局)نتیجه، سرانجام: 谈判的～ نتیجهٔ مذاکره / 必然的～ نتیجهٔ الزامی، نتیجهٔ ناگزیر / 不会有好～ نتیجهٔ خوب نداشتن / 得到良好的～ نتیجهٔ خوب

(归根结底) ③ بی نتیجه، بی حاصل ~ 毫无 / بدست آوردن (بالاخره، سرانجام، در آخر کار: 经过激烈争论，~ 他还是让步了。 ④پس از بحث ومشاجرهٔ شدید، بالاخره او گذشت کرد. (杀死) کشتن، نیست کردن

【结棍】 jiégùn 〈方〉①(结实) قوی وستبر ②(程度深) سخت، باندازهٔ زیاد

【结合】 jiéhé ①(联系) ترکیب کردن، مربوط کردن، ارتباط دادن، پیوند دادن: 把革命精神和科学态度 ~ 起来 روحیهٔ انقلابی را با برخورد علمی توأم کردن / 理论和实践相 ~ تئوری را با عمل پیوند دادن / ~ 能 〈物〉 (فیزیك) نیرویی که باعث شکسته شدن ملکول واتم یا هستهٔ اتم به ذرات متشکله آن می گردد / ~ 具体情况 با در نظر گرفتن شرایط مشخص ②(结婚) عروسی کردن، ازدواج کردن

【结核】 jiéhé ①〈医〉 سل: مرض سل ~ 肺 سل ریوی / 骨 ~ سل استخوانی / ~ 杆 菌 باکتریهای میله ای شکل سل / ~ 病 بیماری سل / ~ 病院 بیمارستان مسلولین / ~ 菌素 توبرکولین ②〈矿〉 بر آمدگی کوچك منگنزی ~ 锰: برآمدگی کوچك معدنی

【结喉】 jiéhóu 〈生理〉 سیب آدم

【结汇】 jiéhuì در بانك تسویهٔ حساب ارزی کردن

【结婚】 jiéhūn عروسی کردن، ازدواج کردن، زناشویی کردن: ~ 登记 نام نویسی برای ازدواج / ~ 证书 گواهی نامهٔ ازدواج، عقد نامه

【结集】 jiéjí ①(编成集子) مقاله ها ونوشته ها را جمع کردن ~ 付印 مجموعه یی از نوشته ها را : وبصورت مجلد در آوردن ②(聚集) تألیف کردن وبرای چاپ فرستادن، جمع متمرکز کردن، ~ 兵力: نیروهای نظامی را متمرکز کردن آوری کردن

【结记】 jiéjì ①(挂念) دلتنگ شدن ②(记住) درخاطر سپردن

【结交】 jiéjiāo با کسی دوستی کردن، معاشرت کردن: 他 ~ 的朋友大多数是工人。 اکثریت دوستان او کارگر هستند.

【结节】 jiéjié 〈生〉 برآمدگی گرد، عقده، زگیل، گره

【结晶】 jiéjīng ①(析出晶体) متبلور کردن ②(晶体) بلور: ~ 水 آب صاف وشفاف / ~ 断面 〈化〉 شکستگی بلورین / ~ 学 تبلور، ③(成果) مبحث بلور شناسی / ~ 岩石 صخرهٔ بلورین / 知识的 ~ ثمرهٔ علم و دانش / 劳动的 ~ ثمرهٔ کار: نتیجه

【结局】 jiéjú فرجام، پایان، سرانجام، نتیجه: 小说的 ~ فرجام رمان / 战争的 ~ سر انجام جنگ / 悲惨的 ~ فرجام مصیبت آور / 希望有一个好的 ~ به نتیجه خوب امید بستن

【结块】 jiékuài دلمه شدن

【结蜡】 jiélà 〈石油〉 ته نشین شدن پارافین

【结论】 jiélùn نتیجه، نتیجهٔ قیاس، نتیجه: 正确的 ~ نتیجهٔ صحیح / 得出 ~ نتیجه گرفتن، نتیجه بدست آوردن / 不要轻率作出 ~。 نباید با شتاب نتیجه گیری کرد. / 对某人的历史作 ~ در مورد گذشتهٔ کسی به نتیجه رسیدن / 历史对此早已作出无情的 ~。 تاریخ درین باره خشك قضاوت کرده است.

【结盟】 jiéméng اتحاد بستن، هم پیمان شدن: 不 ~ 国家 ممالك غیر متعهد

【结膜】 jiémó 〈生理〉 ملتحمه: ~ 炎 ورم ملتحمه

【结末】 jiémò ①(结尾) ته، پایان ②(末了) سرانجام، بالاخره

【结欠】 jiéqiàn بدهی تتمهٔ حساب، بدهی موازنه

【结亲】 jiéqīn ①〈口〉(结婚) عروسی کردن، ازدواج کردن ②(两家因结婚而成为亲戚) (در مورد دو خانواده) خویشاوندی سببی داشتن

【结清】 jiéqīng تسویه کردن ، تصفیه کردن : ~ 帐目 تسویهٔ حساب کردن

【结球甘蓝】 jiéqiúgānlán نوعی کلم

【结舌】 jiéshé از ترس یا فقدان دلیل زبان کسی گرفتن

【结社】 jiéshè تشکیل اتحادیه دادن : ~ 自由 آزادی تشکیل اتحادیه

【结绳】 jiéshéng گره زدن : ~ 记事 با گره زدن وقایع را ثبت کردن، با گره زدن چیزی را بخاطر سپردن

【结石】 jiéshí 〈医〉 سنگ، ریگ (طب): 胆 ~ سنگ کیسهٔ صفرا / 膀胱 ~ سنگ مثانه / 肾 ~ سنگ کلیه / 输尿管 ~ سنگ در مجرای ادرار

【结识】 jiéshí آشنا شدن، آشنایی پیدا کردن: ~ 很多新朋友 با دوستان زیادی آشنا شدن

【结束】 jiéshù پایان دادن، خاتمه دادن، تمام کردن، به پایان رساندن: 在北京的访问 ~ سفر به پکن را پایان دادن / 他的讲话 ~ 。 رئیس پایان به نطقش پایان بخشیدن / 主席宣布会议 ~ جلسه را اعلام کرد. / 统治 ~ سلطه رابه پایان رساندن / ~ 语 نطق پایانی

【结算】 jiésuàn تسویهٔ حساب کردن: 用人民币结算 با «ژن مین پی» تسویهٔ حساب کردن / 国际 ~ تسویهٔ ها بین کشور / 现金 ~ با پول نقد تسویهٔ حساب کردن / 非现金 ~ بطور غیر نقدی تسویهٔ حساب کردن

【结体】 jiétǐ ترکیبات خط کلمه های چینی

【结尾】 jiéwěi ①(结束的阶段) مرحلهٔ آخر، مرحلهٔ پایانی: 小说的 ~ پایان رمان / 工程 ~ مرحلهٔ پایانی یك پروژه / ~ 阶段 مراحل پایانی ②〈乐〉 قطعهٔ آخر یك آهنگ

【结习】 jiéxí 〈书〉 عادت کهنه

【结嫌】 jiéxián پیدا شدن کدورت بین دو نفر

【结业】 jiéyè دورهٔ تحصیلی خود را به پایان رساندن، تحصیلات خود را تمام کردن

【结余】 jiéyú مازاد، مازاد نقدی

【结缘】 jiéyuán رابطه (عاطفی، دوستی و...) پیدا کردن: 他在年轻时就同音乐结了缘。 او از جوانی به موسیقی علاقه پیدا کرده بود.

【结怨】 jiéyuàn دشمنی کردن

【结扎】 jiézā بستن (رگ را): 血管 ~ رگ را بستن / 线 ~ نخ / 输卵管 ~ لولهٔ رحم را بستن / 输精管 ~ برای بستن رگ لولهٔ نطفه را بستن

【结帐】 jiézhàng تسویهٔ حساب کردن

桔 jié

另见 jú

【桔梗】 jiégěng نوعی گیاه دارویی چینی بنام " Root of balloon flower"

桀 jié نام آخرین حکمران دودمان «شیا» (ازقرن ١٦-٢١ق.م.) که سلطان مستبد خوانده می شد

【桀骜不驯】jié'ào bù xún لجوج وگردن کش

【桀犬吠尧】Jié quǎn fèi Yáo سگ سلطان مستبد«جی» برای پادشاه عاقل «یائو» عوعو می کند — یعنی زیر دست آدم نابکار طبق فرمان اربابش به هرکسی که باشد حمله می کند

捷 jié ①(胜利)پیروزی، ظفر:大~ پیروزی بزرگ /报~ اعلام پیروزی کردن /首战告~ در اولین نبرد پیروز شدن ②(快) سریع وچابك:敏~ سریع، چابك، چالاك

【捷报】jiébào خبر پیروزی:~频传。 اخبار پیروزی پی در پی می رسید.

【捷近】jiéjìn میان بر

【捷径】jiéjìng راه میان بر:走~ از راه میان بر رفتن

【捷克】Jiékè چك:~人 اهل چك

【捷克语】Jiékèyǔ زبان چکی، زبان چکوسلواکیایی

【捷速】jiésù چابك وسریع

【捷音】jiéyīn خبر پیروزی

【捷足先登】jiézú xiān dēng آدم تندرو از همه زودتر می رسد.

睫 jié

【睫毛】jiémáo مژه، مژگان

竭 jié از چیزی منتهای استفاده را کردن:声嘶力~ با صدای خرخر فریاد زدن /取之不尽,用之不~ پایان ناپذیر بودن، تهی نشدنی بودن

【竭诚】jiéchéng از صمیم قلب، از دل وجان:~拥护 از صمیم قلب پشتیبانی کردن /~帮助 از دل وجان به کسی کمك کردن

【竭尽】jiéjìn منتهای استفاده را کردن:~全力 از نیروی خود تاحد امکان استفاده کردن /~可能 مضایقه نکردن /~造谣诬蔑之能事 از دروغ گفتن وتهمت زدن بهیچوجه کوتاهی نکردن

【竭蹶】jiéjué〈书〉بینوا، تهی دست، بیچاره:~艰难 سختی وبینوایی

【竭力】jiélì منتهای کوشش خود را بکار بردن، تاحد توان از انرژی خود استفاده کردن:~支持 پشتیبانی تام وتمام کردن /~反对 با تمام نیرو مخالفت کردن /~鼓吹 تاحد توان تبلیغ کردن، با تمام نیرو از چیزی دم زدن /~而为 تاحد امکان عمل کردن

【竭泽而渔】jié zé ér yú بخاطر صید چند ماهی حوض را خالی کردن — یعنی سود دراز مدت را به نفع آنی فروختن

截 jié ①(切断)بریدن، قطع کردن:~开 بریدن /~成两段 به دو قطعه بریدن، دو تکه کردن ②〈量〉قطعه، تکه:一~ حرف خود را قطع کردن /话说了半~儿 /一~路 قسمتی از راه /一~儿木头 قطعه ای از درخت که اره شده باشد ③(阻挡)جلوی چیزی را گرفتن، باز داشتن، ممانعت کردن:把惊马~住 جلوی اسب رمیده را گرفتن /~流 جلوی رودخانه ای را سد کردن /~球 مانع پاس دادن توپ شدن ④(截止)تا(زمان معین):~至昨天 تا دیروز

【截板机】jiébǎnjī〈机〉دستگاه چوب بری

【截长补短】jié cháng bǔ duǎn از درازی بریدن و برکوتاه افزودن — یعنی با استفاده از نقاط قوت، نقاط ضعف را جبران کردن

【截道】jiédào راهزنی کردن

【截断】jiéduàn ①(切断)قطع کردن، بریدن:~钢板 ورق فولادی را قطع کردن /~钢管 لوله فولادی را بریدن /~敌人的退路 مانع عقب نشینی دشمن شدن، راه عقب نشینی دشمن را قطع کردن ②(阻拦)کوتاه کردن، مسدود کردن:~他的话 سخن کسی را کوتاه کردن /~河流建立水库 برای احداث مخزن آب رودخانه ای را مسدود کردن

【截获】jiéhuò راه را برکسی بریدن واو را اسیر کردن:~情报 اطلاعات را قطع وکسب کردن /~敌人辎重 راه را برتأمینات دشمن بریدن وبچنگ آوردن /~逃犯 جنایتکار فراری را اسیر کردن

【截击】jiéjī راه را قطع کردن وحمله بردن:~敌增援部队 راه واحد های امدادی دشمن را قطع کردن وبرآنها حمله بردن /~导弹 موشك قطع کننده /~机 هواپیمای سبك بسیار سریع که برای دفاع از بمب افکن ها بکار می رود

【截句】jiéjù ①(截取文章中的一句)از مقاله جمله ای نقل کردن ②同"绝句"juéjù

【截流】jiéliú جریان آب را مسدود کردن

【截留】jiéliú چیزی را در دست خود نگهداشتن

【截煤机】jiéméijī〈矿〉دستگاه برش زغال سنگ

【截面】jiémiàn برش:横~ برش متقاطع /正~ برش عمودی

【截然】jiérán کاملا، بشدت:~不同 کاملا با یکدیگر فرق داشتن /~对立 کاملا مخالف بودن /同他们以前的谈话~相反 صد در صد مغایر گفته های پیشین آنها بودن /两者不能~分开。 این دو تا را مطلقا نمی توان از هم جدا کرد.

【截瘫】jiétān〈医〉فلج پائین تنه، فلج نیمه تنه بدن

【截肢】jiézhī〈医〉قطع اندام

【截止】jiézhǐ ①(停止)به پایان رساندن، تمام کردن:登记已经~了。 نام نویسی به پایان رسید. /预订杂志于十一月底~。 اشتراك مجله ها در ماه نوامبر بپایان خواهد رسید. ②〈电〉قطع کننده جریان:~电平 سطح قطع کننده جریان

【截至】jiézhì تا(زمان معین):~本月底 تا پایان ماه جاری /~目前为止 تابحال

【截子】jiézi〈量〉قسمت، بخش:走了一大~山路 قسمت بزرگی از راه را درکوهستان طی کردن

碣 jié ستون سنگی:墓~ سنگ قبر

羯 Jié «جی» نام یکی از ملیت های قدیم چین

【羯羊】jiéyáng قوچ اخته، گوسفند اخته

jiě

姐 jiě ①(姐姐)خواهر بزرگ، خواهر ②(一种称呼)نام عمومی برای خانم های جوان

【姐夫】jiěfu شوهر خواهر بزرگ 又作"姐丈"

【姐姐】jiějie خواهر، خواهر بزرگ

【姐妹】jiěmèi ①(姐姐和妹妹)خواهران:~俩 هردو خواهر ②

(弟兄姐妹)برادران وخواهران : 你们～几个? چند برادر و خواهر دارید؟

【姐儿】jiěr 〈方〉برادران وخواهران، خواهران : 你们～几个? چند برادر وخواهر دارید؟

解 jiě ①(分开)جدا کردن، تقسیم کردن : 难～难分 از～瓦/ حل کردن ～溶/ بشدت در گیر شدن(در نزاع یا نبرد) ②(打开)باز کردن، گشودن : ～缆 باز کردن طناب هم پاشیدن ～鞋带/ بند کفش را باز ～/فولادی مخصوص نگهداشتن کشتی ～疙瘩/ عقدهٔ دل کسی را ～扣儿/ دگمه را باز کردن /کردن ～谜/ معما راحل کردن ③(解除)دفع کردن، فروکش/ گشودن ～热 : تب را بریدن، تب را از بین بردن /～惑 کردن، رد کردن ④(解释)توضیح دادن، شرح دادن، شك وتردید را ازبین بردن ～题/ مسئله ～注 : تفسیر کردن ～新/یادداشتها ～/تفسیر وتعبیر جدید ⑤(了解)فهمیدن، درك کردن ; ～费 (حساب و...را) حل کردن ～令人不/ برای درك مشكل بودن متحیر کننده، گیج کننده ⑥(解手)خود را راحت کردن ; ～小/ادرار کردن ～大 مدفوع ⑦〈数〉(ریاضی) حل ; ～求 راه، کردن، ریدن جوی‌ای حل شدن، حل را یافتن

另见 jiè; xiè

【解表】jiěbiǎo 〈中医〉(طب چینی) عرق کردن را باعث شدن ; ～药 داروی عرق آور

【解馋】jiěchán آرزوی یك غذای خوب را برآورده ساختن

【解嘲】jiěcháo موقعی که کار به مسخره می انجامد سعی در بهانه تراشیدن برای تسلی دادن به خود ～自我 ; توجیه امور کردن

【解愁】jiěchóu غم وغصهٔ خود را از بین بردن

【解除】jiěchú عزل کردن، برداشتن، خلاص کردن، فسخ کردن ; ～职务 کسی را از مقامی عزل کردن /～合同 قرار داد را فسخ ～禁令/ حکم تحریم را لغو ～武装 / خلع سلاح کردن /کردن ～婚约/ نامزدی را فسخ کردن /～宵禁 قرق را شکستن، کردن ～警报/ اعلام رفع آژیر کردن /～ عبور ومرور شب را آزاد کردن ～思想负担 / تشویش وناراحتی ～顾虑/ بار خاطر را برداشتن ～旱情已经/ خاطر را رفع کردن /～ دورهٔ خشکسالی به سر 。رسید.

【解答】jiědá به مسائل پاسخ دادن، شرح دادن ; ～疑难问题 پاسخ دادن مشكل

【解冻】jiědòng ①(冰雪融化)آب شدن(یخ و برف) ; ～季节 فصل آب شدن یخ و برف ②(解除资金冻结)(وجوه، دارایی و...) از رکود در آوردن

【解毒】jiědú ①〈医〉مسمومیت را دفع کردن، سم واثر آنرا ～药 داروی پاد زهر ②〈中医〉(طب چینی) گرما یا ; ازبین بردن تب درونی را دفع کردن

【解饿】jiě'è رفع گرسنگی کردن

【解乏】jiěfá از خستگی در آمدن ; 烫烫脚～。 پا یتان را در آب گرم بشوید تا خستگی تان رفع شود. /你得好好睡上一觉，才能～。 شما برای رفع خستگی به یك خواب طولانی احتیاج دارید.

【解法】jiěfǎ 〈数〉(ریاضی) حل

【解放】jiěfàng آزاد کردن، رها کردن ; ～初期 در اوائل ～思想 / آزادی(چین) اندیشه را آزاد گذاشتن، فکر را آزاد ～个性 / شخصیت ～生产力/ نیروی مولد را آزاد کردن /کردن ～翻身得/ فردی را آزاد گذاشتن به پا خاستن وآزاد شدن

【解放军】jiěfàngjūn ①(指军队)(چین) ارتش آزادیبخش ; ～中国人民 ارتش آزادیبخش مردم چین ②(指战士) سرباز

【解放区】jiěfàngqū منطقهٔ آزاد شده

【解放战争】jiěfàng zhànzhēng ①(争取解放的战争) جنگ آزادیبخش ②(中国第三次国内革命战争) جنگ آزادیبخش چین (۱۹۴۵-۴۹)

【解纷】jiěfēn رفع اختلاف نظر کردن

【解雇】jiěgù به خدمت کسی خاتمه دادن، کسی را از مقامش عزل کردن

【解寒】jiěhán سرما را ازبین بردن

【解恨】jiěhèn دل کسی را از کینه خالی کردن، کینه را از دل کسی شستن ; 这坏蛋打他一顿也不～。 با کتك زدن این آدم نابکار کینهٔ او از دل ما شسته نخواهد شد.

【解和】jiěhé 〈方〉احتلاف نظر را از بین بردن

【解甲归田】jiě jiǎ guī tián زرهٔ خود را در آوردن وبه زادگاه برگشتن، دموبیلیزه شدن، از خدمت مرخص شدن، از حالت آماده باش بیرون آمدن

【解禁】jiějìn حکم تحریم را لغو کردن

【解痉】jiějìng 〈中医〉(طب چینی) رفع تشنج کردن، انقباض دردناك وغیر ارادی عضله را رفع کردن

【解救】jiějiù نجات دادن، رهایی دادن، خلاصی دادن ; 从苦难中～出来 کسی را از رنج ومشقت نجات دادن /通货膨胀政策～不了经济危机。 سیاست مبارزه با تورم بحران اقتصادی را چاره نمی کند.

【解决】jiějué ①(处理问题)حل کردن، حل وفصل کردن ; ～争端 فیصل دادن ～问题/ نزاع را حل وفصل کردن /مسئله ～困难/ مشکل را حل کردن ～通过谈判/ را حل کردن از طریق مذاکره حل کردن ～很快地～战斗/ نبرد را بسرعت پایان ～问题没～。 مسئله لاینحل ماند. ②(消灭)نابود کردن، نیست کردن، از بین بردن ; 这一仗把敌人完全～了。 در آن نبرد ما همه قشون های دشمن را نیست ونابود کردیم.

【解开】jiěkāi باز کردن، گشودن ; ～头巾 روسری را برداشتن /～上衣 دگمه های کت را باز کردن ～这个谜 / راز را فاش ～他们两人中间的疙瘩/ کردن عقدهٔ دل آنها را گشودن

【解渴】jiěkě رفع تشنگی کردن ; 这西瓜真～。 این هندوانه واقعا تشنگی مان را رفع می کند.

【解扣】jiěkòu 〈电〉(برق) اهرم، لنگر ; ～自动 لنگراتوماتیك، محرك اتوماتیك

【解扣儿】jiěkòur ①(解开扣子)دگمه ها را باز کردن ②(解除仇根、疑难等)دشمنی، شبهه وغیره را از بین بردن

【解理】jiělǐ 〈地〉(زمین شناسی) شکافتگی

【解铃系铃】jiělíng-xìlíng بگذار هر آن کس که زنگوله را بر گردن ببر بسته است آنرا باز کند — یعنی هر کس که مشکل ایجاد کرده است باید خودش آنرا حل کند. 又作"解铃还须系

铃人"

【解码】jiěmǎ کشف رمز کردن

【解闷】jiěmèn (برای رفع دلتنگی وملالت) تفریح کردن

【解囊】jiěnáng 〈书〉 سر کیسه، پول را باز کردن: ～相助 با سخاوت به کسی کمك مالی کردن

【解聘】jiěpìn (معمولا در انقضای مدت قرار داد) کسی را از خدمت مرخص کردن

【解剖】jiěpōu تشریح کردن: 活体～ تشریح جانور زنده/ 尸体～ تشریح جسد/ 严于～自己 از لحاظ ایده ئولوژیك در تشریح خود جدی بودن/ "～麻雀"的方法 ــ شیوه، تشریح گنجشك یعنی شیوه، تجزیه وتحلیل یك مورد بعنوان نمونه/ ～刀 چاقوی تشریح/ ～学 آناتومی، کالبد شناسی، علم جراحی، چاقوی کالبد شکافی تشریح

【解气】jiěqì خشم وغضب را از دل کسی شستن

【解劝】jiěquàn دلداری دادن، تسلی دادن، تسکین دادن، آرام کردن: 你去～几句, 叫他别生气了。 برويد وچیزی بگوييد تاخشم وغضبش را فرو بنشانید./ 经过朋友们～, 他们俩又和好了。 در اثر کمك دوستان آنها دوباره صلح کردند.

【解热】jiěrè گرمای درونی بدن را از بین بردن

【解任】jiěrèn 〈书〉 سلب مسئولیت از کسی کردن

【解散】jiěsàn ①(散开) پرا گنده کردن، پخش کردن، متفرق کردن: 游行队伍已经～。 صف های رژه روندگان دیگر پراکنده شده است./ (口令) (فرمان) ～! متفرق!منحل!پرا گنده ② (取消) منحل کردن، فسخ کردن: ～组织 سازمان را منحل کردن/ ～议会 پارلمان را منحل کردن

【解事】jiěshì فهمیده بودن

【解释】jiěshì توضیح دادن، شرح دادن، تفسیر کردن: ～一个新词 واژه تازه ای را توضیح دادن/ ～法律 قوانین را تفسیر کردن/ ～误会 سوء تفاهم را توضیح دادن/ 对此事您作何～? این امر را چگونه توجیه می کنید؟/ 投票前中国代表作了～性发言。 قبل از رأی گیری، نماینده، چین یك نطق توضیحی ایراد کرد./ 你应该认真听取批评, 不要总～。 شما باید بادقت به نظرات انتقاد آمیز گوش کنید ونباید سعی کنید که هر چیزی را توجیه نمائید.

【解手】jiěshǒu به مستراح رفتن، خود را راحت کردن: 我要～。 می خواهم به توالت بروم./ 解手的地方在哪儿? دستشوئی کجا است؟

【解数】jiěshù مهارت، هنر، فن: 使出浑身～ همه، مهارت خود را بکار بردن

【解说】jiěshuō شفاها توضیح دادن، تفسیر کردن: 向观众～机器的构造和性能 ساختمان ماشین وخاصیت آن را برای بازدید کنندگان توضیح دادن/ ～词 تفسیرها، زیر نویس های فیلم و...../ ～员 مفسر

【解溲】jiěsōu به مستراح رفتن، خود را راحت کردن

【解体】jiětǐ از هم پاشیدن، خرد کردن، تحلیل کردن: 殖民体系的～ از هم پاشیده شدن نظام استعماری/ 苏联的～ تحلیل اتحاد شوروی

【解脱】jiětuō خود را از مشکل خلاص کردن: ～困境 خود را از گرفتار بحرانی چاره ناپذیر خلاص کردن/ 陷入不可～的危机 گرفتار بحرانی چاره ناپذیر شدن

【解围】jiěwéi ①(解除包围) کسی را از محاصره نجات دادن، محاصره دشمن را درهم شکستن ②(使人摆脱窘境) کسی را از دشواری رها ساختن، کسی را از پریشانی خاطر نجات دادن: 他们拿我开玩笑, 你怎么不来给我～? وقتی که مرا دست می‌انداختند، چرا به کمك ویاری من نشتافتید؟

【解慰】jiěwèi تسلی دادن

【解析几何学】jiěxī jǐhéxué هندسه، تحلیلی

【解析数论】jiěxī shùlùn 〈数〉 تئوری تحلیلی عدد ها

【解消】jiěxiāo رفع کردن، از بین بردن

【解严】jiěyán ممنوعیت عبور ومرور را لغو کردن، پایان حکومت نظامی را اعلام کردن

【解颜】jiěyán لبخند زدن

【解疑】jiěyí شك وتردید را از بین بردن

【解约】jiěyuē قرار داد را فسخ کردن

【解职】jiězhí کسی را از مقامش عزل کردن، به خدمت کسی پایان دادن

jiè

介 jiè ①(两者中间) در وسط قرار داشتن: 这座山～两县之间。 این کوه در میان دو شهرستان قرار دارد. ②(放在心里) جدی گرفتن، به دل گرفتن، اهمیت دادن: 毫不～意 اصلا اهمیت ندادن ③〈书〉(有骨气) درستکار، راست ودرست: 耿～ ④(披甲) زره، جوشن: ～胄之士 سربازان در ستکار و بی پرده ⑤(动物的甲壳) کاسه یا لاك، زره پوش، جنگجویان قدیمی ⑥(个) فرد ⑦〈方〉(这样) اینقدر: ～许多 اینقدر زیاد محافظ جانور

【介词】jiècí 〈语〉 حرف اضافه

【介弟】jièdì خطاب محترمانه به برادر کسی

【介电常数】jièdiàn chángshù 〈电〉 ثابت دی الکتریك، ثابت عایق خازن، ثابت ضد برق

【介夫】jièfū 〈书〉 سر باز زره پوش

【介怀】jièhuái توجه داشتن

【介壳】jièqiào کاسه، لاك (صدف خوراکی، حلزون و...)

【介壳虫】jièqiàochóng نوعی حشره، کوچك فلس دار که زیاد تولید مثل می کند واز خانواده، شبیه بالان است

【介入】jièrù مداخله کردن، پا در میانی کردن، دخالت کردن: 不～争端 در نزاع غیر اصولی مداخله نکردن

【介绍】jièshào ①(使双方相识) معرفی کردن، آشنا ساختن: 让我～一下, 这是张先生。 اجازه بفرمائید آقای «جان» را معرفی کنم./ 自我～ خود را معرفی کردن ②(推荐) توصیه کردن، سفارش کردن، معرفی کردن: ～对象 دوست پسر یا دوست دختر را به کسی معرفی کردن/ ～工作 انجام کاری را به کسی توصیه کردن/ 我给你～一本书。 خواندن کتابی را به شما توصیه می کنم./ 我～你看中医。 توصیه می کنم که به پزشك چینی مراجعه کنید. ③(使了解) آشنا کردن، فهماندن: 这

种灭虫方法是去年～到我们县里来的。 پارسال بود که
این شیوهٔ کشتن حشرات به شهرستان ما شناسانده شد./～情况
کسی را با اوضاع آشنا کردن /～经验 تجربه در اختیار کسی
گذاشتن

【介绍人】jièshàorén ①(推荐者) معرفی کننده،سفارش کننده:
他是我的入党～。 او کسی است که مرابه حزب معرفی کرده
است. ②(婚姻介绍人) دلال یا دلالهٔ ازدواج

【介绍信】jièshàoxìn معرفی نامه

【介意】jièyì [多用于否定词后] رنجیدن، اهمیت دادن، توجه داشتن: 我是在开玩笑，你可别～呀。 من فقط شوخی کردم، امیدوارم شما نرنجید./ 即使朋友们批评得有些过头，他也不～。 حتی وقتی که انتقادات دوستان بیش از حد بود، او اهمیت نداد.

【介音】jièyīn 〈语〉 (در تلفظ چینی) هر یك از این سه حرف صدادار «i»، «u» و «ü» در بعضی صدادار های مرکب مانند «i» در «iang»

【介质】jièzhì 〈物〉 (فیزیك) مادهٔ وسط، حد وسط

【介胄】jièzhòu 〈书〉 کلاه خود

【介子】jièzǐ 〈物〉 ذرهٔ فرار هسته ای اشعهٔ کیهانی

芥 jiè ①(芥菜) خردل ②(小草) علف کوچك
另见 gài

【芥菜】jiècài گیاهی از نوع خردل: ～疙瘩 نوعی سبزی بنام "Rutabaga"
另见 gàicài

【芥蒂】jièdì 〈书〉 ناخوشنودی، نارضایتی: 心存～ ناخوشنودی داشتن، ناخرسند بودن

【芥末】jièmo خردل

【芥子】jièzǐ تخم خردل

【芥子气】jièzǐqì 〈化〉 (شیمی) گاز خردل

戒 jiè ①(防备) برحذر بودن: 力～浮夸 اکیدا از لاف زنی ومبالغه گویی اجتناب کردن ②(警告) اخطار کردن، نصیحت کردن ③(戒除) ترك کردن: 引以为～ از چیزی درس عبرت گرفتن / ～烟 سیگار را ترك کردن ～کردن، جلوی پیشرفت چیزی را گرفتن / ～荤腥 رژیم سبزی خوار بودن، ～酒 مشروب را ترك کردن ④〈宗〉 انضباط رهبانیت غذایی برای خوردن سبزیجات داشتن ⑤ مقام کامل را بعنوان راهب یا راهبه بدست آوردن: 受～ بودایی (戒指) انگشتری: 钻～ انگشتری الماس

【戒备】jièbèi نگهبانی کردن، پاسداری کردن، هوشیار بودن: 森严～ بشدت محافظت شدن / 处于～状态 در حالت آماده باش بودن

【戒尺】jièchǐ 〈旧〉 ترکه، خطکش معلم برای کتك زدن بچه ها

【戒饬】jièchì 〈书〉 اخطار کردن، نصیحت کردن

【戒除】jièchú ترك کردن، جلو پیشروی چیزی را گرفتن: 恶习～ عادت بد را ترك کردن

【戒刀】jièdāo کارد راهب بودایی

【戒方】jièfāng خط کش معلم برای کتك زدن بچه ها

【戒骄戒躁】jièjiāo-jièzào از تکبر وتند خویی برحذر بودن

【戒绝】jièjué (عادتی را) ترك کردن

【戒律】jièlǜ 〈宗〉 انضباط مذهبی، احکام مذهبی 又称"戒条"

【戒慎】jièshèn 〈书〉 هوشیار ومحتاط

【戒坛】jiètán محل پذیرش رسمی عنوان راهب

【戒心】jièxīn هوشیاری، احتیاط: 对某人怀有～ نسبت به کسی هوشیاری خود را حفظ کردن

【戒严】jièyán مقررات حکومت نظامی را به اجرا در آوردن، ممنوعیت عبور و مرور را تحمیل کردن، جایی را قرق کردن: 宣布～ حکومت نظامی را اعلام کردن / 晚八点至早六点～。 از ساعت ۸شب تا ساعت ٦صبح عبور و مرور ممنوع است. /夜间～ ممنوعیت عبور و مرور در شب / 城内已实行～。 شهر را قرق کرده اند./ 敌人在车站～。 دشمن ایستگاه راه آهن را قرق کرد.

【戒指】jièzhi انگشتری

届 jiè ①(到) بموقع خود فرا رسیدن: ～期 در روز موعد ② 〈量〉[用于定期会议、毕业生的班级等]: 第五～全国人民代表大会 پنجمین دورهٔ مجلس ملی نمایندگان خلق /本～联合国大会 اجلاسیهٔ جاری مجمع عمومی سازمان ملل متحد/本～毕业生 فارغ التحصیلان امسال

【届满】jièmǎn در انقضای دورهٔ خدمت کسی: 任期～ دورهٔ خدمت به انقضا رسید.

【届期】jièqī در روز موعد

【届时】jièshí در موعد مقرر، وقتی که زمان کاری می رسد: 大桥下月竣工，～将举行通车典礼。 در ماه آینده که کار ساختمانی پل به اتمام می رسد، مراسم افتتاح برپا خواهد شد./～务请出席! خواهشمند است برای آن مناسبت حضور بهم برسانید.

疥 jiè 〈医〉 جرب، خارش

【疥虫】jièchóng 〈医〉 کرم جرب

【疥疮】jièchuāng 〈医〉 جرب، خارش

【疥蛤蟆】jièháma غوك، وزغ

【疥癣】jièxuǎn 〈牧〉 گری: 羊～ گری گوسفند

诫 jiè ①(警告) اخطار کردن، پند دادن، موعظه کردن: 告～ اخطار کردن ②〈宗〉 حکم شرعی، حکم مذهبی

界 jiè ①(界限) سرحد، مرز: 国～ سرحد یك کشور/省～ سرحد یك استان / 越～ از مرز گذشتن/ 以河为～ رود خانه را مرز قرار دادن / 击球出～ توپ را به بیرون، توپ را به اوت زدن ②(界限) اندازه، حد: 眼～ میدان دید/外～ جهان بیرونی ③(职业性质的总体) محافل: 新闻～ محافل مطبوعاتی/各～人民 مردم محافل مختلف ④(大自然的类别) جهان: 动物～ جهان حیوانات / 植物～ جهان گیاهان ⑤〈地〉 (زمین شناسی) گروه، دسته: 古生～ گروه وابسته به باستان شناسی ⑥〈数〉 (ریاضی) حد: 上(下)～ حد بالایی(زیرین)

【界碑】jièbēi ستون مرزی، علامت سرحد، ستون شاخص سرحد

【界标】jièbiāo علامت مرزی

【界尺】jièchǐ خط کش غیر مدرج

【界河】jièhé رودخانهٔ مرزی

【界划】jièhuà مرز بندی کردن

【界内球】jiènèiqiú 〈体〉(ورزش) درون مرز، درون

【界山】jièshān کوه شاخص مرز

【界石】jièshí سنگ یا ستون شاخص مرز

【界说】jièshuō 〈旧〉تعریف

【界外球】jièwàiqiú 〈体〉(ورزش) بیرون مرز، بیرون، اوت

【界限】jièxiàn ①(分界)خط فاصل، حدود، مرزها: 划清敌我~ بین دشمن وخودی خط فاصل کشیدن ②(限度)حد، پایان: 越出~ از حد تجاوز کردن

【界线】jièxiàn ①(分界线)خط مرزی، خط سرحدی: 天然~ خط مرزی طبیعی ②见"界限"①

【界域】jièyù سرحدات، مرزها

【界约】jièyuē قرار داد مرزی

【界址】jièzhǐ زمین شاخص مرز

【界桩】jièzhuāng علامت سرحد، ستون شاخص سرحد

借 jiè ①(借进)(به) عاریت گرفتن، قرض گرفتن، به امانت گرفتن: ~东西要还。چیزی که به امانت گرفته می شود باید پس داد. / ~钱 قرض گرفتن ②(借出)عاریت دادن، قرض دادن، امانت دادن: 把自行车~给我骑一下好吗? آیا ممکن است دو چرخهٔ تان را به من امانت بدهید؟ / 对不起,这本书已经~给我了。ببخشید، این کتاب نزد من امانت است. / ~给某人一笔钱 به کسی مبلغی قرض دادن ③(凭借)از چیزی استفاده کردن، فرصت را غنیمت شمردن: ~火~风势,越烧越旺。وزش باد بر آتش دامن می زد و آنرا هرچه بیشتر شعله‌ور می کرد. / 部队~着月光前进。واحد های ارتش در پرتو مهتاب به پیشروی خود ادامه می دادند. / ~党代会的东风 از اوضاع مساعدی که کنگرهٔ حزب پیش آورده بود حداکثر استفاده را بردن / ~此机会我表示感谢。 فرصت را برای سپاسگزاری غنیمت می شمارم. ④(假托)بهانه تراشیدن: ~公务之名谋取私利 انجام کار های دولتی را بهانه برای تحصیل منافع شخصی قرار دادن

【借词】jiècí 〈语〉واژهٔ عاریتی، واژهٔ بیگانه

【借贷】jièdài ①(借钱)پول قرض گرفتن یا دادن، وام دادن یا گرفتن: ~资本 سرمایهٔ عاریتی، سرمایهٔ قرضی / ~利率 نرخ بهرهٔ وام ②(借方和贷方)قرض دهنده وقرض گیرنده

【借单】jièdān رسید وام

【借刀杀人】jiè dāo shā rén با کارد عاریتی کشتن ـــ یعنی برای خلاصی یافتن از دست رقیب از کسی سؤاستفاده کردن

【借调】jièdiào بطور موقت کسی را انتقال دادن: 他~到旅行社工作去了。او را بطور موقت به سازمان جهانگردی انتقال داده اند.

【借读】jièdú بطور موقت در مدرسه ای درس خواندن

【借端】jièduān بعنوان بهانه استفاده کردن: ~生事 برای ایجاد زحمت بهانه تراشیدن

【借方】jièfāng 〈簿记〉بد هکار، قرض گیرنده

【借古讽今】jiè gǔ fěng jīn برای خوار شمردن زمان حال از گذشته سوء استفاده کردن

【借故】jiègù بهانه تراشیدن: ~推托 برای امتناع ورزیدن از کاری بهانه تراشیدن / 他~走了。او بهانه ای تراشیده و رفت.

【借光】jièguāng 〈套〉[用于请别人给自己方便或向人询问]ببخشید، معذرت می خواهم: ~,去车站怎么走? ببخشید آیا ممکن است راه ایستگاه راه آهن را نشان بدهید؟ / ~,让我过去。ببخشید، اجازه بفرمائید تا رد شوم.

【借花献佛】jiè huā xiàn fó گل های عاریتی را به بودا تقدیم کردن ـــ یعنی چیزی را به عاریت گرفتن وبه دیگران هدیه کردن (مقایسه شود با«روغن چراغ ریخته را وقف مسجد کردن» یا«از کیسهٔ خلیفه بخشیدن»)

【借火】jièhuǒ آتش خواستن: 对不起,借个火儿。ببخشید، ممکن است از آتشتان استفاده کنم!

【借鉴】jièjiàn برای مراجعه استفاده کردن، درس عبرت گرفتن، تجربه بدست آوردن: 他们的做法有许多值得我们~的地方。در این شیوه چیز های فراوانی هست که می توانیم از آنها استفاده کنیم. / 外国的经验,只能~,不能照抄。ما می توانیم از تجربهٔ کشور های دیگر به عنوان مأخذ استفاده کنیم ولی نباید بطور جزمی از آنها تقلید نمائیم. / 历史的经验可作为现实斗争的~。واقعی می توان از تجربه های تاریخی برای مبارزهٔ درس عبرت گرفت. 又作"借镜"

【借据】jièjù رسید وام، قبض رسید قرض

【借口】jièkǒu دنبال بهانه گشتن، بهانه گرفتن، بهانه تراشیدن: 寻找~ / 成为~ بهانه شدن / 别拿忙做~而放松学习。به بهانهٔ گرفتاری از سعی وکوشش خود برای مطالعه نکاهید.

【借款】jièkuǎn ①(借钱)قرض دادن یا گرفتن ②(借的钱)قرض

【借契】jièqì رسیدی که بابت قرض گرفتن اموال دیگران نوشته می شود

【借取】jièqǔ قرض گرفتن

【借尸还魂】jièshī-huánhún (در مورد روح مرده) در کالبد جدید دمیده شدن، تناسخ ـــ یعنی (چیز بد) در لباس نو وارد شدن

【借势】jièshì به قدرت کسی متکی بودن

【借书处】jièshūchù میز امانت گرفتن کتاب (در کتابخانه)

【借书证】jièshūzhèng کارت کتابخانه

【借宿】jièsù شب را در منزل کسی گذراندن: 学生们在农民家里~了一夜。دانشجویان در منزل دهقانی شب را گذرانیدند.

【借题发挥】jiè tí fāhuī موضوع بحث را بهانه ای برای بیان مقاصد واقعی قرار دادن

【借条】jiètiáo قبض رسید قرض، رسید وام

【借问】jièwèn 〈方〉می توانم بپرسم؟: ~这里离城多远? می توانم بپرسم از اینجا تا شهر چقدر راه هست؟

【借以】jièyǐ تا، برای اینکه، بمنظور: 试举数例,~说明问题的严重性。اجازه بفرمائید چند مثال بیاورم تا اهمیت این مسئله را نشان دهیم.

【借用】jièyòng ①(借)به عاریت گرفتن، به امانت گرفتن: ~~下你的铅笔。ممکن است از مداد تان استفاده کنم؟ ②(借某事物作另一用途)از چیزی برای هدفی دیگر استفاده کردن: ~

一句古诗表达自己的心情 برای بیان احساسات خود یك بیت از شعر کهن را نقل کردن
【借喻】jièyù تشبیه، کنایه
【借约】jièyuē رسیدی که بابت قرض گرفتن اموال دیگران نوشته می شود
【借阅】jièyuè برای خواندن به امانت گرفتن
【借债】jièzhài با قرض گرفتن 度日~ :قرض گرفتن، وام گرفتن از کشور های بیگانه وام گرفتن 借外债/ روزگار را گذرانیدن
【借帐】jièzhàng قرض گرفتن
【借支】jièzhī در خواست پیش پرداخت حقوق کردن
【借重】jièzhòng به پشتیبانی کسی اتکا کردن، از کسی مساعدت خواستن: 以后要~您的地方还多着呢。ما در آینده بیشتر به کمك شما احتیاج خواهیم داشت.
【借助】jièzhù از کمك کسی بر خوردار بودن: ~望远镜观察天体 بکمك دوربین نجومی اجرام سماوی را مشاهده کردن
【借住】jièzhù بطور موقت در خانهٔ کسی اقامت داشتن
解 jiè کسی را تحت الحفظ بجائی فرستادن، کسی را تحت نظر بجائی فرستادن: 这个犯人已经~到县里去了。 این تبه‌کار تحت نظر به شهرستان فرستاده شد.
另见 jiě; xiè
【解差】jièchāi کسی که در قدیم تبه کاری را تحت نظرش به جایی می فرستاد
【解送】jièsòng تحت الحفظ فرستادن: ~犯人 تبه کاری را تحت نظر فرستادن / ~军火 مهمات را تحت نظر فرستادن

jie

价 jie ①〈方〉〈助〉[用在否定副词后面加强语气]: 不~。!نه ②[某些副词的后缀]: 整天~吵 تمام روز داد و بیداد کردن / 成天~忙 تمام روز گرفتار بودن
另见 jià
家 jie 见"价"jie②
另见 jiā

jīn

巾 jīn یك تکه پارچه (معمولا بعنوان دستمال، شال گردن وغیره بکار می رود) 手~ حوله / 头~ روسری / 围~ شال گردن / 餐~ دستمال سفره
【巾帼】jīnguó 〈书〉①(古代妇女的头巾和发饰) آرایش سر زنان در روز گار قدیم ②(妇女) زن: ~英雄 زن قهرمان
今 jīn ①(当代) امروزه، معاصر، کنونی: 从古到~ از ایام قدیم تا روزگار معاصر / ~人 مردم امروزی ②(今天) امروز: ~明两天 امروز و فردا / ~晚 امشب ③(当前的) وابسته به سال جاری: ~春 بهار سال جاری ④(现在) حالا، اکنون: 至~ تاکنون / 从~以后 از حالا بیعد / ~昔不同。اکنون با گذشته فرق می کند.
【今番】jīnfān این بار، این دفعه
【今非昔比】jīn fēi xī bǐ گذشته وحال قابل مقایسه نیستند.
【今后】jīnhòu از حالا بیعد، از این بیعد، از این پس: ~十年内 در ده سال آینده / 希望~两国人民之间有更多的交往。 ما امیدواریم از این پس رفت وآمدهای بیشتری بین دو ملت صورت گیرد.
【今年】jīnnián امسال: ~的大丰收 برداشت خوب محصول امسال
【今儿】jīnr 〈方〉امروز 又作"今儿个"
【今日】jīnrì 〈书〉امروز: ~事, ~毕。 کار امروز را به فردا میفکن!
【今生】jīnshēng زندگی کنونی
【今世】jīnshì ①(今生) زندگی کنونی ②(当今) عصر حاضر
【今岁】jīnsuì امسال
【今天】jīntiān امروز: ~早上 صبح امروز / 一星期后的~ امروز بعد از یك هفته / 在~的情况下 در شرایط امروزی
【今文】jīnwén 见"隶书"lìshū
【今昔】jīn xī امروز ودیروز، گذشته وحال: 北京的~ گذشته وحال پکن / ~鲜明对比 مقایسهٔ روشن ومشخص بین اکنون وگذشته
【今译】jīnyì ترجمهٔ معاصر، ترجمه بزبان معاصر: 古诗~ اشعار کهن ترجمه شده به چینی معاصر
【今音】jīnyīn تلفظ معاصر(در مقابل تلفظ کهن)
【今雨】jīnyǔ 〈书〉دوست جدید
【今朝】jīnzhāo 〈书〉امروز، حالا، اکنون
斤 jīn « جین »، واحد وزن چین (برابر نیم کیلوگرم)
【斤斤计较】jīnjīn jìjiào بر سر هر شاهی چانه زدن: ~个人得失 شیفتهٔ سود وزیان شخصی بودن
【斤两】jīnliǎng وزن: ~不足 کسر وزن / 他的话很有~。 سخن او بسیار وزین واستوار است.
金 jīn ①(黄金) زر، طلا: ~银财宝 طلا، نقره وگنجینه های دیگر / 含~的 طلا دار / ~戒指 انگشتری طلا / ~砂 ریگ طلا ②(金属) فلزها: 合~ آلیاژ / 五~商店 فروشگاه فلز آلات ③(钱) پول: 现~ پول نقد / 奖~ جایزه ④(打击乐器) ساز ضربی باستانی: ~鼓齐鸣。 همه زنگ ها وطبل ها به صدا در آمده اند. ⑤(金色的) زرین، طلائی: 红底~字 گلیف های زرین روی زمینهٔ سرخ ⑥(金朝) دود مان «جین» (۱۲۳۴-۱۱۱۵) ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【金镑】jīnbàng پوند(واحد پول انگلستان و ایرلند)
【金宝】jīnbǎo طلا وگنج
【金本位】jīnběnwèi 〈经〉استاندارد طلا
【金笔】jīnbǐ قلم خود نویس عالی
【金币】jīnbì سکهٔ زر
【金碧辉煌】jīnbì-huīhuáng (در مورد ساختمان و...) به رنگ های سبز وزرین وبا عظمت وشکوه به نظر آمدن، پر جلوه وشکوه بودن

【金箔】jīnbó ورق طلا

【金不换】jīnbuhuàn حتی با طلا هم قابل معاوضه نبودن: 浪子回头～。 آدم ولگرد وولخرج كه به راه درست باز گردد حتی از طلا هم با ارزش تر است.

【金蝉脱壳】jīnchán tuō qiào مانند جیرجیرك كه پوست خود را می ریزد، از وضع نامساعد گریزان شدن؛ با مانور های حیله گرانه گریختن

【金城汤池】jīnchéng-tāngchí استحكامات فلزی وخندق های پر از آب جوش ــ یعنی دژ تسخیر ناپذیر

【金翅雀】jīnchìquè سبز قبا

【金疮】jīnchuāng 〈中医〉 زخم ناشی از حربهء فلزی

【金殿】jīndiàn تالار درباری

【金额】jīn'é مبلغی از پول

【金风】jīnfēng كنایه از باد پائیزی

【金刚】Jīngāng ملازم سلحشور بودا

【金刚努目】Jīngāng nǔmù مانند بت دربان معبد خیره نگریستن ــ كنایه از قیافهء ترسناك وشرارت بار كسی 又作"金刚怒目"

【金刚砂】jīngāngshā 〈机〉 سنباده: ～磨床 چرخ كارد تیزكن سمباده ای

【金刚石】jīngāngshí الماس: ～婚 ازدواج الماسی

【金刚钻】jīngāngzuàn الماس: ～钻头 سرمتهء الماس

【金戈铁马】jīngē-tiěmǎ نیزه های درخشان واسب های زره پوش ــ یعنی علامت جنگ در چین باستان

【金革】jīngé 〈书〉①(指兵器盔甲等) كنایه از شمشیر، كارد، كلاه خود وغیره ②(指战争) كنایه از جنگ

【金工】jīngōng فلز كاری: ～机械 دستگاههای فلز كاری

【金箍棒】jīngūbàng نیزهء زرین، چماق زرین (سلاحی كه پادشاه میمون در رمانی بنام «سفر به مغرب» آنرا بكار می برد)

【金光】jīnguāng اشعهء زرین: 万道～ هزاران اشعهء زرین /～闪闪 درخشنده وتابان

【金龟】jīnguī لاك پشت، سنگ پشت

【金龟子】jīnguīzǐ 〈动〉 نوعی سوسك

【金贵】jīnguì پرارزش، پربها

【金合欢】jīnhéhuān 〈植〉 نوعی درخت بنام "Sponge tree"

【金衡】jīnhéng مقیاسات مخصوص توزین طلا ونقره: ～制 اوزان ومقادیر طلا ونقره وامثال آن

【金红】jīnhóng سرخ متمایل به زرد كم رنگ

【金红石】jīnhóngshí 〈矿〉 سنگ معدنی برنگ قرمز مایل به قهوه‌ای حاوی مقدار كمی آهن و دارای جلای فلزی

【金花菜】jīnhuācài نوعی گیاه از خانوادهء شبدر بنام "Bur clover"

【金黄】jīnhuáng زرد طلایی: 一片～的麦田 مزارع وسیع گندم به رنگ زرد طلایی

【金汇兑本位】jīnhuìduì běnwèi 〈经〉 استاندارد مبادلهء طلا

【金婚】jīnhūn ازدواج طلایی

【金鸡】jīnjī ①(锦鸡) قرقاول طلایی ②(雄鸡) خروس: ～报晓。 خروس طلوع صبح را اعلام می كند.

【金鸡独立】jīnjīdúlì (در «ووشو») مانند خروس روی یك پا ایستادن

【金鸡纳树】jīnjīnàshù درخت گنه گنه

【金鸡纳霜】jīnjīnàshuāng 〈药〉 گنه گنه، جوهر گنه گنه

【金甲】jīnjiǎ زره

【金交椅】jīnjiāoyǐ كنایه از مقام وپست بالا

【金橘】jīnjú 〈植〉 نارنج كوچك با پوست شیرین وگوشت ترش مخصوص كمپوت

【金科玉律】jīn kē yù lǜ قانون طلایی وحكم با ارزش: 奉为～ چیزی را بمثابهء قانون حتمی پذیرفتن

【金口】jīnkǒu سخن پر ارزش

【金口玉言】jīnkǒu-yùyán دهان طلایی وسخن یشمی ــ یعنی سخن بسیار ارزشمند

【金库】jīnkù خزانه داری ملی

【金块】jīnkuài شمش طلا

【金莲】jīnlián كنایه از پای زنان چین باستانی كه با پارچه پیچیده می شد

【金缕玉衣】jīnlǚ yùyī 〈考古〉 لباس یشمی سوزن دوزی شده با طلا

【金绿宝石】jīnlǜ bǎoshí 〈矿〉 یك نوع یاقوت كبود خاكی یا سبز كمرنگ

【金銮殿】jīnluándiàn سالن بار دادن امپراطور

【金霉素】jīnméisù 〈药〉 اورئومیسین

【金牛座】jīnniúzuò 〈天〉 (نجوم) برج ثور، گاو فلك

【金瓯无缺】jīn'ōu wú quē تمامیت ارضی كامل ولطمه نخورده

【金漆】jīnqī 〈工美〉 لاك طلایی: ～镶嵌制品 ظروف لاكی طلایی مرصع

【金器】jīnqì ظروف طلایی

【金钱】jīnqián پول

【金钱豹】jīnqiánbào پلنگ

【金枪鱼】jīnqiāngyú ماهی تونا

【金阙】jīnquè 〈书〉 تالار درباری

【金融】jīnróng مالیه، بانكداری: ～寡头 الیگارشی مالی /～界 محافل مالی /～资本 سرمایهء مالی /～机关 مؤسسهء مالی /～危机 بحران مالی /～市场 بازار مالی، بازار پولی

【金嗓子】jīnsǎngzi صدای خوش آهنگ، صدای بلبل

【金色】jīnsè طلایی: ～的朝阳 اشعهء طلایی خورشید صبحگاهی

【金闪闪】jīnshǎnshǎn تابان ودرخشان

【金身】jīnshēn مجسمهء طلا اندود بودا

【金石】jīnshí ①〈书〉 فلز وسنگ ــ یعنی سمبول سختی وقدرت: 精诚所至，～为开。 صمیمیت تمام عیار قادر است حتی در فلز وسنگ اثر گذارد. ②(铜器和石碑上的文字记事) كتیبه های روی ظروف برنزی وستون های سنگی: ～学 مبحث مطالعهء كتیبه ها روی ظروف برنزی وستون های سنگی

【金属】jīnshǔ فلز: 黑色～ فلزات سیاه / 有色～ فلزات رنگی /～加工 فلز را بوسیلهء طی مراحل مخصوصی آماده كردن /～结构 ساختمان فلزی /～模 قالب فلز /～矿 معدن فلز /～切削机床 دستگاه فلز بری /～探伤器 عیب یاب، نقص یاب، وسیله ای كه عیوب مصالح فلزی را كشف می كند /～陶瓷 نوعی آلیاژ بسیار

فلزی بودن 性～/ مقاوم در برابر حرارت
【金丝猴】jīnsīhóu میمون طلایی
【金丝雀】jīnsīquè قناری
【金丝镶嵌】jīnsī xiāngqiàn 〈工美〉 باسیم های‌نازك طلا آراستن
【金丝燕】jīnsīyàn 〈动〉 نوعی پرستو، بادقیك
【金条】jīntiáo شمش طلا
【金文】jīnwén كتیبه های روی ظروف برنزی دوران باستان
【金线鱼】jīnxiànyú 〈动〉 "Red coat" نوعی ماهی بنام
【金相学】jīnxiàngxué مجث مطالعه، ساختمان درونی فلزات
【金相玉质】jīnxiàng-yùzhì كنایه از كامل بودن شخصیت كسی؛ كنایه از زیبا بودن مقاله ازحیث شكل ومضمون
【金小蜂】jīnxiǎofēng زنبور طلایی كوچك
【金星】jīnxīng 〈天〉 ستاره، زهره
【金要足赤，人要完人】jīn yào zú chì, rén yào wán rén طلا تمام عیارش خوبست وانسان كاملش؛ طلا باید تمام عیار باشد وانسان باید كامل ــ یعنی كمال طلبیدن
【金银花】jīnyínhuā یاس پیچ امین الدوله：～露〈中药〉 عرق یاس امین الدوله
【金樱子】jīnyīngzī 〈植〉 "Fruit of cherokee rose" نوعی گیاه بنام
【金鱼】jīnyú ماهی طلایی
【金玉】jīnyù طلاو یشم، سنگ وفلزات قیمتی، گنجینه ها؛ اندرز گرانبها：～良言/كلام زرین، سخن چون زر ～其外，败絮其中 خوش ظاهر وبد باطن، بیرون طلایی ودرون آشغال، برون سو طلا ودرون سو آشغال
【金元】jīnyuán دلار طلا، دلار امریكایی：～帝国 امپراطوری دلار طلایی
【金云母】jīnyúnmǔ 〈矿〉 نوعی میكا، نوعی سنگ طلق
【金盏花】jīnzhǎnhuā 〈植〉 گل همیشه بهار
【金针】jīnzhēn ①〈中医〉 سوزن برای طب سوزنی ②(黄花菜) "Dried day lily flower" نوعی گیاه بنام ③(比喻秘诀) رمز
【金针菜】jīnzhēncài 〈植〉 "Day lily" نوعی گیاه بنام
【金针虫】jīnzhēnchóng نوزاد سوسك ریشه خوار
【金枝玉叶】jīnzhī-yùyè در قدیم كنایه از خاندان سلطنتی
【金字塔】jīnzìtǎ هرم
【金字招牌】jīnzì zhāopái ①(商店招牌) لوحه ایكه هیروگلیف های طلایی روی آن نوشته می شود ②(有名无实的称号) لقب برای پرفیس و افاده ولی توخالی
【金子】jīnzi طلا، زر

津 jīn ①(渡口) گذرگاه، معبر：～渡 گذرگاه /要～ گذرگاه مهم ②(唾液) بزاق ترشح كردن، ～：آب دهان، خدو، بزاق 生～ ③(汗) عرق：遍体生～ از سر تا پا عرق آب دهان ترشح كردن ④(润泽) نمناك، مرطوب كردن ⑤〈简〉(天津) نام مخفف «تین جین»
【津巴布韦】Jīnbābùwéi زیمبابوه (نام جك كشور)
【津津乐道】jīnjīn lè dào از صحبت كردن در باره، چیزی لذت بردن
【津津有味】jīnjīn yǒu wèi باذوق، بالذت، با علاقه
【津贴】jīntiē فوق العاده، كمك هزینه، مدد معاش
【津液】jīnyè ①〈中医〉(体液) (طب چینی) مایع بدنی ②(唾液) آب دهان، خدو، بزاق

矜 jīn ①(怜惜) ترحم كردن، دلسوزی كردن، همدردی با كسی همدردی كردن وبه او توجه نشان دادن ～恤：كردن ②(自负) خودستا، متكبر، مغرور：骄～之气 اخلاق خود ～：خود دار، دارای كف نفس ③(慎重) پسندانه؛ ژست متكبرانه 重 خود دار و باوقار
【矜持】jīnchí خود دار، دارای كف نفس：举止～ در رفتار خود كف نفس داشتن
【矜骄】jīnjiāo مغرور ومتكبر
【矜夸】jīnkuā متكبر ولاف زن
【矜悯】jīnmǐn 〈书〉 ترحم كردن
【矜恃】jīnshì 〈书〉 خودبین، مغرور
【矜惜】jīnxī ترحم كردن

筋 jīn ①(肌肉) عضله، ماهیچه：抽～ گرفتگی عضلات ②〈口〉(骨上的韧带) اوتار، رگها：扭～ رگها را تاب داشتن ③〈口〉(皮下看得见的静脉管) سیاهرگی كه زیر پوست دادن رگهای پشت دستش 。她手背上露着青～：برجسته شده باشد ④(筋状物) چیزی شبیه سیاهرگ برجسته شده است. ～：钢～ فولاد تقویتی، تقویت فولاد 叶～ رگ برگ گیاه /菜太老，～多嚼不烂。 این سبزی بیش از حد رشد كرده وپر از الیافی است كه جویدن آن مشكل است.
【筋斗】jīndǒu ①(跟头) پشتك، معلق：翻～ معلق زدن ②(摔交) بزمین خوردن، افتادن：摔个～ بزمین خوردن
【筋骨】jīngǔ ــ استخوان بندی وعضلات، استخوان ها وعضلات ساختمان بدن انسان 。体育可以锻炼～：كنایه از ساختمان بدن با ورزش كردن ورزیده می شود.
【筋节】jīnjié ماهیچه ها وبندها، عضلات ومفصل ها
【筋力】jīnlì زور، نیرو
【筋疲力尽】jīnpí lìjìn خسته وكوفته، زهوار دررفته، كاملا خسته
【筋肉】jīnròu عضلات

禁 jīn ①(禁受) تاب چیزی را آوردن، تحمل كردن، آزمایش سخت زندگی ～得起艰苦环境的考验：متحمل شدن /这布～洗 را تحمل كردن، متحمل آزمایش سخت زندگی بودن 吗？ آیا این پارچه تاب شستشوی زیاد را می آورد؟/这双鞋～穿。 این كفش با دوام است. ②(忍住) جلوی خود را گرفتن، /不～ در جلوگیری از خود عاجز بودن：情不自～ خود داری كردن ～流下眼泪 در خود داری از گریستن عاجز بودن
另见 jìn
【禁不起】jīnbuqǐ از ایستادگی(برابر آزمایش و...) عاجز بودن：～严峻的考验 از ایستادگی ومقاومت برابر آزمایش های سخت عاجز بودن
【禁不住】jīnbuzhù ①(承受不住) از تحمل عاجز بودن：～猛

烈轰炸 از تحمل بمباران شدید عاجز بودن /~大风浪 از تحمل
از جلو گیری چیزی (抑制不住)② طوفان متلاطم عاجز بودن
~笑了起来؛ یکمرتبه به خنده افتادن عاجز بودن

【禁得起】jīndeqǐ قادر به ایستادگی بودن ~考 ؛در برابر آزمایش
验 توان ایستادگی در برابر آزمایش ها را داشتن

【禁得住】jīndezhù قادر به تحمل بودن ؛河上的冰已经~人
走了。 یخ رود خانه آنچنان سخت است که می شود روی آن
راه رفت.

【禁受】jīnshòu تحمل کردن، متحمل شدن، تاب آوردن ~考 ؛
验 از بوته آزمایش سربلند بیرون آمدن

襟 jīn ①(衣服前面部分) قسمت جلویی لباس
②(连襟) باجناق، دو یا چندمرد که زن هایشان خواهرند ~兄 ؛
داماد بزرگتر، مردی که زنش خواهر بزرگ کسی باشد

【襟怀】jīnhuái 〈书〉 سینه، وسعت فکر ~坦白 ؛ دارای سعه
صدر و وسعت اندیشه بودن، سینه فراخ وفکر باز داشتن، فروتن و
بزرگوار

【襟翼】jīnyì 〈航空〉 زبانه بال هواپیما، لبه بال هواپیما

jǐn

仅 jǐn 〈副〉 تنها، فقط، صرفا ~次于... ؛ فقط پس از... /~二
人缺席。 در همه جا بی 见/世所~ تنها دو نفر غایب بودند.
نظیر بودن

【仅仅】jǐnjǐn 〈副〉 تنها، فقط، صرفا ؛这~是开始。 این فقط
آغاز کار است. /~这些措施不够。 این اقدامات به تنهایی
کافی نیست. /他来这里~一年。 فقط یك سال است که به
اینجا آمده است. /这座大桥~半年就完工了。 ساختن این
پل فقط شش ماه طول کشید. /他~读了两年书。 او فقط دو
سال درس خوانده است.

尽 jǐn ①(尽量) به بزرگترین اندازه ~早 ؛ هرچه زود تر /~
速 با منتهای سرعت ②(不得超过) در حد چیزی ~着预算
用 در حد بودجه مصرف کردن /~一个月期限把事情办完
در ظرف یك ماه کار را بپایان رساندن /~着一百块钱花。
بیش از صد یوان خرج نکن! ③(尽先) حق تقدیم دادن، مقدم
شمردن، مقدم داشتن ؛这块布先~着给孩子们做衣服吧。
باید بچه ها را مقدم بداریم و با این پارچه برای آنها لباس
بدوزیم. /空房间不多，要~着妇女们住。 اطاق های خالی
کم است و باید بگذاریم اول خانم ها استفاده کنند. /座位先~
着客人坐。 اجازه بدهید اول میهمان ها از این صندلی ها
استفاده کنند. ④(最) در دورترین پایان ~北头 ؛ واقع در شمالی
ترین نقطه /~底下 در ته ته، در عمیق ترین نقطه
⑤〈方〉(尽自) پیاپی، بطور متوالی، پی در پی، بطور مسلسل ؛这
些日子~下雨。 این روزها بطور متوالی باران می آید. /事情
已过去了，~责备他也无益。 قضیه گذشته است، فایده ندارد
که اورا مدام سرزنش کنید.

另见 jìn

【尽管】jǐnguǎn ①〈副〉(不必考虑别的) دو درنگ نکردن، دو
اگر سئوالی داشته باشید، ~问。 دل نبودن، تردید نکردن ؛有问题
در خوردن درنگ نکنید. /您~吃吧! در پرسیدن درنگ نکنید
هر چه گفتنی دارید /你~直说。 نگران نباشید! /你~放心吧!
پوست کنده بیان کنید. /这人忠实可靠，~信任他。 این
شخص وفادار وقابل اطمینان است، در اعتماد کردن به او تردید
نکنید. ②〈连〉(虽然) اگر چه، با وجود اینکه، علی رغم اینکه ~ ؛
旱情严重，今年的小麦还是夺得了丰收。 با وجود
خشکسالی شدید، برداشت گندم خوب بود. /~斗争道路是曲
折的，但是最后胜利将属于人民。 اگرچه راه مبارزه پرپیچ
وخم است، ولی پیروزی نهایی از آن مردم خواهد بود.

【尽可能】jǐnkěnéng تا سر حدا مکان، تاحد توان کسی ~早 ؛
点儿来 تاحد امکان چاره جویی کردن /~想办法 هرچه زودتر آمدن
/一个国家的建设需要~多的知识分子。 ساختن
کشوری هرچه بیشتر به روشنفکران نیازمند است.

【尽快】jǐnkuài هرچه زودتر ؛请~答复! خواهشمند است
هرچه زودتر پاسخ بدهید!

【尽量】jǐnliàng تا سرحد امکان یا سرحد توان ، تا حد اکثر
~采用先进技术 ؛ توان استفاده از فنون پیشرفته را مقدم داشتن،
حد اکثر امکان را برای استفاده از فنون پیشرفته فراهم ساختن /请
大家~发表意见。 لطفا هرچه بیشتر اظهار نظر فرمائید.

另见 jìnliàng

【尽先】jǐnxiān 〈副〉 مقدم داشتن، رجحان دادن، حق تقدم دادن
~照顾老年人 قبل از همه از افراد مسن مواظبت کردن داشتن/
~生产这种农业机器 تولید این نوع دستگاه کشاورزی را
مقدم داشتن

卺 jǐn 〈书〉 ساغر شراب خوری در مراسم ازدواج ~合 ؛ در
ساغر مخصوص مراسم ازدواج شراب خوردن؛ عروسی کردن

紧 jǐn ①(绷紧) تنگ، محکم ؛把绳子拉~ طناب را
محکم کشیدن ②(牢固) محکم در دست گرفتن ~握手中枪
تفنگ را محکم در دست گرفتن /~闭双唇 لب ها را محکم
بستن ③(不放松) سستی نکردن ؛抓~时间 از وقت حد اکثر استفاده را کردن
/抓~学习 با جدیت مطالعات خود را دنبال کردن
④(使紧) محکم کردن، تنگ کردن ~~腰带 ؛ کمربند را
محکم بستن /把螺丝钉拧~ پیچ را محکم کردن ⑤(不宽畅)
تنگ، کم عرض ؛领子很~。 یقه بسیار تنگ است. /鞋子~。
این کفش ها تنگ است. ⑥(接近) نزدیك ؛~跟着走 (کسی
را) از نزدیك دنبال کردن /把柜子~靠墙放 اشکاف را درست
نزدیك دیوار گذاردن /一个胜利~接着一个胜利 پیروزی ها
یکی پس از دیگری حاصل می شد. /团结得更加~密 هرچه
فشرده تر متحد بودن /村子~挨着河。 دهکده درست نزدیك
به رودخانه است. ⑦(厉害) شدید، بشدت ؛风刮得~。 باد
بشدت می وزد. /雨下得更~了。 باران هرچه شدیدتر می بارد.
/枪声越来越~。 شلیك گلوله شدید و شدید ترمی شد. ⑧(紧
急) وخیم، مبرم، فوری ؛形势愈来愈~。 اوضاع هرچه وخیم
ترمی شد. /任务~。 وظیفه مبرم است. /事情~迫。 این امر
فوریت دارد. /这篇报告厂里催得很~。 رهبری کار خانه بر ما
فشار می آورد تا این گزارش را زودتر تحویل دهیم. ⑨(时间短)

时间～。تنگ: وقت تنگ است. /期限～，但要完成任务。/با وجود تنگی وقت، باید وظیفه را انجام دهیم. /现在我手头正～。/حالا من در مضیقه هستم. /银根～。پول کم است. ⑩(严厉) سخت گیر: 管得～ سخت کنترل کردن

【紧梆梆】jǐnbāngbāng ①(紧绷绷) محکم بسته بودن ②(经济不宽裕) در مضیقهٔ مالی بودن

【紧逼】jǐnbī سخت فشار آوردن: 步步～ قدم به قدم بیشتر فشار آوردن /〈篮球〉全场～ (در بازی بسکتبال) فشار تمام میدان آوردن

【紧凑】jǐncòu فشرده، متراکم: 工人住宅区的布局很～。/منطقهٔ خانه های کارگری بطور متراکم طرح ریزی شده است. /影片的情节很～。/بافت داستان این فیلم فشرده است. /会议开得很～。/جلسهٔ فشرده‌ای تشکیل داده شد. /时间安排得很～。برنامهٔ کار بطور فشرده تنظیم شده است.

【紧促】jǐncù تند و معجل

【紧跟】jǐngēn از نزدیک تعقیب کردن، با چیزی همگام بودن: ～时代的步伐 / با زمان همگام بودن ～形势 خود را در اوضاع کنونی قرار دادن

【紧箍咒】jǐngūzhòu افسون حلقهٔ طلایی که راهب در داستانی بنام «سفرېه غرب» ("西游记") آنرا بکار می برد تا پادشاه میمون را تحت کنترل خود در آورد

【紧关节要】jǐn guān jié yào مهم وکلیدی

【紧急】jǐnjí فوری، مبرم، فوق العاده، بحرانی، وخیم: ～任务 /وظیفهٔ فوری ～呼吁 /درخواست فوری ～刹车/ ترمز فوری ～措施 / اقدام فوری ～状态 / حالت فوق العاده ～通告 /اعلان فوری 情况～。/وضع بحرانی است. ～会议 /جلسهٔ فوری ～集合 / اجتماع فوق العاده ～行动起来 / فورا وارد عمل شدن ～空袭警报 /آژیر فوری بر ضد حملهٔ هوایی ～治疗 /درمان فوری ～着陆 /نشست اضطراری فوری

【紧紧】jǐnjǐn محکم، تنگ، نزدیک: ～相连 / نزدیک بهم بودن ～盯着 / بی حرکت وخیره نگاه کردن به توده ～依靠群众 / به توده های مردم اتکاء راسخ داشتن 门关得～的。 در محکم بسته شد.

【紧邻】jǐnlín همسایهٔ نزدیک

【紧锣密鼓】jǐnluó-mìgǔ طبل ها را بشدت بصدا در آوردن — یعنی برای انجام کار های زشت افکار عمومی را آماده کردن

【紧忙】jǐnmáng ①(紧张忙碌) پر کار، پر تلاش ②(赶快) شتافتن، عجله کردن

【紧密】jǐnmì ①(密切) نزدیک، جدا نشدنی: ～合作 همکاری نزدیک ②(密集) سریع وشدید: 枪声～。 شلیک گلوله سریع وشدید بود.

【紧俏】jǐnqiào کم یاب(در بازار): ～商品 اجناس کم یاب

【紧缺】jǐnquē بسیار کم، بسیار کم یاب

【紧身儿】jǐnshenr زیر پوش تنگ وچسبیده به بدن: (舞蹈演员或运动员)～衣 زیر پوش (برای باز یگران رقص یا ورزشکاران)

【紧缩】jǐnsuō کم کردن، کاستن، کسر کردن، تنگ کردن: ～编制 / پرسنل را کم کردن ～开支 / مخارج را کاهش دادن ～包围圈 حلقهٔ محاصره را تنگ کردن

【紧严】jǐnyán محکم وبی درز

【紧要】jǐnyào بحرانی، وخیم، حیاتی: ～关头 /لحظهٔ بحرانی 无关～ / بی اهمیت بودن 这一点十分～。 این نکته فوق العاده مهم است.

【紧张】jǐnzhāng ①(肌肉收缩) متشنج (در مورد عضله): 肌肉～。 عضلات متشنج است. ②(兴奋不安) عصبانی، دست پاچه، هیجان آور: 慢慢说，别～! آهسته بگوئید، دست پاچه نشوید! /大家都～起来。/ دست پاچه وعصبانی بنظر رسیدن ～面色 دل همه بشدت طپید. ③(紧迫; 激烈) شدید، حاد، سخت: ～的局势 /محیط متشنج، ～的战斗 /مبارزهٔ حاد ～劳动 / کار جسمی سخت ～的气氛 / فضای حاد ～的关系 / اوضاع وخیم یا متشنج / روابط متشنج 团结～的集体生活 / زندگی دستجمعی پر از وحدت و شور و شوق 比赛真～! / مسابقه واقعا حاد است! 工程正～地进行。 کار ساختمانی با تمام شدت ادامه دارد. ④(供应不足) فاقد، غیر کافی: 用水～。 حجم وسیعی از آب مورد نیاز است.

【紧着】jǐnzhe 〈口〉 تسریع کردن، شتاب کردن: 时间不多了，咱们～干吧! وقت زیاد باقی نمانده است، بگذاریم عجله کنیم. ～点写吧! در نوشتن تسریع کنید!

【紧自】jǐnzi 〈方〉 همیشه، همواره

堇 jǐn

【堇青石】jǐnqīngshí 〈矿〉 سنگ معدن آبی رنگ شفاف و درخشان

【堇色】jǐnsè بنفشه رنگ

锦 jǐn

①(花纹丝织品) زری، پارچهٔ ابریشمی با گل های برجسته ②(华丽) درخشان و زیبا: ～霞 / ابرهای قرمز رنگ 前程似～ آیندهٔ درخشان

【锦标】jǐnbiāo هر نوع جایزهٔ پیروزی مانند کاپ، نشان، انعام وغیره: ～主义 علاقهٔ مفرط به کسب کاپ ها ونشان ها

【锦标赛】jǐnbiāosài مسابقهٔ قهرمانی: 世界乒乓球～ مسابقهٔ پینگ پنگ قهرمانی جهان

【锦缎】jǐnduàn زری، دیبای گلدار

【锦鸡】jǐnjī قرقاول طلایی

【锦葵】jǐnkuí 〈植〉 پنیرك

【锦纶】jǐnlún الیاف پلی‌آمید

【锦囊妙计】jǐnnáng miàojì دستور العمل در وضعیت فوری، دستورات اجرائی در یك وضعیت فوری

【锦旗】jǐnqí بیرق ابریشمی(به عنوان جایزه یا تحفه)

【锦上添花】jǐnshàng tiān huā روی پارچه زربفت گل های زری افزودن — یعنی کامل را کامل تر کردن

【锦绣】jǐnxiù مانند زری زیبا وقشنگ بودن: ～山河 سرزمین زیبا ～前程 /آیندهٔ درخشان ودلربا

【锦衣玉食】jǐnyī yùshí لباس فاخر و غذای پر ارزش — کنایه از زندگی تجملی

谨 jǐn

①(谨慎) با دقت، با احتیاط، ملاحظه کار: ～守规则 / اکیدا مقید به مقررات بودن ～记在心 به خاطر سپردن

صميمانه اظهار ~ 致谢意 : با جديت، صميمانه ②(郑重)
我 ~ 代表全体职工向你们表示热烈的欢 / ممنونيت كردن
迎。من از طرف كار مندان وكارگران صميمانه به شما خير مقدم
مى گويم.

【谨防】jǐnfáng مواظب بودن، بر حذر بودن، حذر كردن 扒 ~ :
手。از جيب بر برحذر باش؛ مواظب جيب بر باش.

【谨厚】jǐnhòu محتاط ودرست كار

【谨密】jǐnmì محتاط و دقيق

【谨上】jǐnshàng 〈套〉[用于书信具名后] ارادتمند شما (در
آخر نامه نوشته مى شود)

【谨慎】jǐnshèn محتاط، با احتياط، بادقت 谦虚 ~ : فروتن
با احتياط عمل 从事 ~ / با احتياط سخن گفتن 说话 ~ / ومحتاط
他工作既大胆又 ~ 。 / او هم با جسارت وهم با احتياط كردن
كار مى كند.

【谨小慎微】jǐnxiǎo-shènwēi بيش از حد محتاط

【谨严】jǐnyán با احتياط ودقيق 作风 ~ : شيوه با احتياط ودقت
文章结构 ~ 。 / كار تركيب وبنياد اين مقاله صحيح ودقيق است.

【谨言慎行】jǐnyán-shènxíng در گفتار وكردار محتاط بودن، با
احتياط سخن گفتن وعمل كردن

【谨愿】jǐnyuàn محتاط و وفادار

馑 jǐn 见"饥馑"jījǐn

槿 jǐn 见"木槿"mùjǐn

瑾 jǐn يشم زيبا

jìn

尽 jìn ①(完) تمام شده، به پايان رسيده 取之不 ~ : تمام
精疲力 ~ / پايان ناپذير، بى پايان 无穷无 ~ / نشدنى خسته
知无不言，言无不 ~ 。 / هرچه مى دانيد بگوئيد واز وكوفته
千言万语表达不 ~ 我们对 / گفتن هيچ چيز خود دارى نكنيد.
老师的热爱。واژه ها نمى تواند بيانگر علاقهء ما نسبت به استاد
一饮而 ~ / شود. با يك جرعه فنجان را خالى كردن ②(达到
极端) به منتهاى درجه 山穷水 ~ / انتهاء، پايان 头 ~ : جاى كه
كوهها وررود ها به انتهاء مى رسند ③(全部用出) : از چيزى منتهاى
一切力量 ~ / تمام نيروى خود را بكار بردن ~ : استفاده را كردن
~ 一切可能 / از همهء امكانات استفاده كردن 最大努力 ~
仁至义 ~ / منتهاى كوشش خود را بكار انداختن منتهاى نرمى
: به بهترين وجه كوشيدن ④(完成) ومدارا را از خود نشان دادن
~ 责任 / وظيفه را به بهترين وجه انجام دادن 人 ~ 其才，物 ~
其用 به بهترين وجه از نيروهاى انسانى ومادى استفاده كردن
⑤(全部) همه، همگى 工具已 ~ 数交回。همه ابزار ها پس
داده شده است. / 不可 ~ 信 نمى توان كلمه به كلمه اش را باور
~ 人皆知 / بر هيچكس پوشيده نبودن 收眼底 ~ / كرد. همه
好话说 / مناظر را از نظر گذراندن، همه منظره را زير ديد داشتن
~ 坏事做绝 , از گفتن سخنان خوش ودلپذير كوتاهى نكردن اما
از انجام كار هاى بد نيز مضايقه نداشتن
另见 jǐn

【尽处】jìnchù جاى انتها، نقطهء انتها

【尽瘁】jìncuì 〈书〉 تمام نيروى خود را بكار بردن

【尽欢】jìnhuān تا حداكثر شادى كردن

【尽节】jìnjié ①(竭尽忠诚) منتهاى وفا دارى خود را نشان
②(为坚守贞操而献出生命) دادن در راه حفظ پاك دامنى
خود، جان خويش را فدا كردن

【尽力】jìnlì منتهاى كوشش خود را بكار بردن 而为 ~ : تاحد
我们一定 ~ 支援你们。/ توان اقدام كردن در كمك به شما
منتهاى كوشش خود را بخرج خواهم داد.

【尽量】jìnliàng تا حد اكثر(خوردن يا نوشيدن) 您 ~ 吃吧! :
تا حد اكثر ميل كنيد! 或 هر قدر ممكن است ميل بفرمائيد.
另见 jǐnliàng

【尽情】jìnqíng تاحدى كه شخص مايل است، هر قدر كه
地唱着跳着 ~ : شخص ميل دارد تا حد تمايل خواندن
欢呼 ~ / ورقصيدن از ته دل هلهله كردن

【尽然】jìnrán [用于否定式] كاملا اينطور بودن

【尽人皆知】jìn rén jiē zhī بر هيچكس پوشيده نبودن

【尽人事】jìn rénshì تا حد توان كارى را انجام دادن(براى
نجات دادن شخص در حال احتضار)

【尽日】jìnrì 〈书〉 تمام روز

【尽如人意】jìn rú rényì آنطور كه خواست شخص است،
كاملا مطلوب، كاملا رضايت بخش

【尽善尽美】jìnshàn jìnměi كمال وجمال

【尽是】jìnshì پر از، همه، بدون استثنا 这儿 ~ 石头。اينجا پر
这里展出的 ~ 新产品。/ از سنگ است. همه كالا هاى عرضه
一路上 ~ 人。/ شده در اينجا جديد ونو هستند. مسير پر از
جمعيت بود.

【尽释前嫌】jìn shì qián xián كدورت گدشته را كاملا از بين
بردن

【尽收眼底】jìn shōu yǎndǐ تمام چشم انداز را زير چشم
داشتن

【尽数】jìnshù كاملا، كلا

【尽头】jìntóu انتهاء، پايان 路的 ~ : انتهاى راه

【尽夕】jìnxī 〈书〉 تمام شب

【尽孝】jìnxiào وفادارى فرزندى را نشان دادن

【尽心】jìnxīn با دل وجان، با تمام وجود 竭力 ~ : با دل وجان
护士 ~ 照看受伤的工人。/ كارى را انجام دادن پرستاران با
他干活可 ~ 呢。/ دل وجان از كارگران زخمى مواظبت كردند.
او در كار بسيار وظيفه شناس است.

【尽兴】jìnxìng تا حد اكثر از چيزى لذت بردن 而归 ~ : با لذت
وخوشى كامل مراجعت كردن

【尽言】jìnyán 〈书〉①(把话说完) كاملا اظهار نظر كردن
②(直言) نصيحت صريح

【尽义务】jìn yìwù ①(尽责任) وظيفهء خود را انجام دادن،
尽我们的国际主义义务 : تعهد سپردن وظيفهء بين المللى مان
را بانجام رساندن ②(不为报酬工作) كار مجانى

【尽责】jìnzé تاحدتوان وظیفهء خودرا انجام دادن

【尽职】jìnzhí تاحد توان وظیفهء خود را انجام دادن؛他工作一向很~。 او در کارش همواره وظیفه شناس بوده است.

【尽止】jìnzhǐ پایان، انتها

【尽致】jìnzhì به نقطهء اوج رسیدن

进 jìn ①(向前移动) پیشرفت کردن، به جلو رفتن، به پیش، حرکت کردن؛不~则退。 به جلو بروید والا عقب خواهید ماند. ②(从外面到里面) وارد شدن، داخل شدن، به درون رفتن؛~屋 وارد خانه یا اطاق شدن /~工厂当学徒 به عنوان شاگرد در کارخانه کار کردن /~医院 در بیمارستان بستری شدن /~大学 وارد دانشگاه شدن /请~! بفرمائید تو! /火车~站了。 قطار دارد وارد ایستگاه می شود. ③(收入) عاید شدن؛~款 در آمد، عایدی /这家商店前几天刚~了一批货。 این فروشگاه درست چند روز پیش مقداری از کالا های جدید موجود خود را ذخیره کرد. ④(吃;喝) خوردن، نوشیدن؛共~晚餐 باهم شام خوردن /滴水不~ حتی یك جرعه آب هم نخوردن ⑤(呈上) عرضه داشتن، تقدیم کردن؛~一言 اندرز دادن ⑥[用在动词后，表示到里面] به، تو، در؛走~车间 داخل کارگاه شدن /把子弹压~弹匣 با فشار فشنگ ها را وارد خشاب کردن ⑦(老式房子一宅之内的一排) هر یك از ردیف های خانه؛这座大宅子有三~。 در حیاط مسکونی قدیمی این حیاط بزرگ سه ردیف خانه دارد. ⑧(射进;投进) (بسکتبال) گل انداختن؛ (فوتبال) گل زدن؛~了!(篮球) گل انداخته شد!؛(足球) گل زده شد! /这球没~。(篮球) اواین بار گل نینداخت.؛(足球) این بار گل زده نشد.

【进逼】jìnbī با زور وفشار به جایی نزدیك شدن؛步步~ قدم بقدم با فشار به پیش رفتن(در مورد قشون)

【进步】jìnbù ①(向前发展) پیشرفت کردن، ترقی کردن، تکامل یافتن؛世界是在~的。 جهان در حال پیشرفت است. /坚持~，反对倒退。 طرفدار پیشرفت ومخالف عقب ماندگی بودن /各方面的工作都有了很大的~。 در همهء زمینه های کار ما پیشرفت های بزرگی بدست آمده است. /你的发音很有~。 تلفظ شما بسیار پیشرفت کرده است. ②(先进) پیشرفته، جلو افتاده؛~思想 افکار مترقی داشتن /~势力 نیروهای مترقی /~人士 شخصیت های ترقی خواه

【进餐】jìncān غذا خوردن

【进呈】jìnchéng تقدیم کردن، تحویل دادن

【进城】jìnchéng ①(到城里去) وارد شهر شدن ②(在大城市定居) (برای زندگی وکار) داخل شهر شدن؛~以后他仍旧保持着艰苦朴素的作风。 او پس از آنکه وارد شهر شد، باز هم به شیوهء سخت کار کردن وزندگی ساده داشتن ادامه داد.

【进程】jìnchéng جریان، دورهء عمل، روند، پروسه؛历史~ جریان تاریخ /工作~ دورهء کار

【进尺】jìnchǐ 〈矿〉 (در معدن) طول چیزی بر حسب فوت؛月掘进~达到一百米。 طول حفاری به صد متر در ماه می رسد.

【进出】jìnchū ①(进来和出去) داخل وخارج شدن؛他家进进出出的人真多。 چه جمعیتی در خانه اش رفت وآمد می کنند! /车辆由此~! ورود وخروج وسایل نقلیه در اینجا! ②(营业额) میزان عملکرد، بازده؛这家商店每天有好几千元的~。 بازده این فروشگاه به چند هزار یوان در روز می رسد.

【进出口】jìn-chūkǒu واردات وصادرات؛~贸易 بازرگانی واردات و صادرات، بازرگانی خارجی /~公司 شرکت وارداتی وصادراتی

【进寸退尺】jìncùn tuìchǐ کنایه از کمتر منفعت کردن وبیشتر ضرر کردن

【进度】jìndù میزان پیشرفت، میزان ترقی؛工业发展的~ میزان پیشرفت صنایع /加快~ سرعت بخشیدن به گام های پیشرفت /我们已按照~完成了这道工序。 ما طبق برنامه این بخش از کار را به پایان رساندیم. /~报告 گزارش پیشرفت کار /~表 جدول پیشرفت کار

【进而】jìn'ér به گام بعدی پرداختن؛我们工厂准备首先实现半自动化，~实现完全自动化。 کارخانهء مادر نظر دارد ابتدا طرح «نیمه خود کار» را عملی سازد وسپس به مرحلهء «تمام خود کار» برسد

【进发】jìnfā عازم شدن؛列车向北京~。 ترن عازم پکن شد.

【进犯】jìnfàn تجاوز کردن؛打败侵略者的武装~ تجاوز مسلحانهء متجاوزین را درهم شکستن /全歼~之敌 همه دشمن متجاوز را نیست ونابود کردن

【进风井】jìnfēngjǐng 〈矿〉 لولهء تهویهء معدن زغال

【进攻】jìngōng حمله کردن، تعرض کردن، یورش آوردن، تك، آفند؛全线~ در همهء جبهه ها جنگیدن، از همه جبهه ها حمله کردن /发动~ حمله آوردن /轰炸机向敌军补给线发动~ هوا پیما های بمب افکن به خطوط تدارکات وتأمین آذوقهء دشمن حمله کرده بود. /转入~ (از دفاع) به حمله مبادرت کردن، (از پاتك) به تك پرداختن /击退敌人的疯狂~ یورش های دیوانه وار دشمن را دفع کردن /~队形 صف آرایی برای حمله /~命令 فرمان تك، دستور برای حمله /~性武器 سلاح اسلحهء تعرضی /~战 نبرد آفندی، نبرد تعرضی

【进贡】jìngòng (به صاحب تیول یا امپراطور) باج دادن

【进洪闸】jìnhóngzhá سیل گیر، سد برای جلوگیری از سیل

【进化】jìnhuà تکامل تدریجی؛大自然在不断~。 طبیعت در تکامل تدریجی است. /~论 فرضیهء تکامل تدریجی

【进货】jìnhuò (در مورد فروشگاه) کالا ها را ذخیره کردن

【进击】jìnjī حمله کردن

【进见】jìnjiàn بار یافتن، به ملاقات کسی رفتن(که معمولا مقام بالاتری دارد)

【进谏】jìnjiàn (به امپراطور، بزرگان یادوستان) پندواندرز دادن

【进京】jìnjīng به پا یتخت رفتن

【进境】jìnjìng (در پیش رفتن) به حدی رسیدن

【进军】jìnjūn پیشروی کردن، راه پیمایی کردن؛向西北~ به سمت شمال غربی پیشروی کردن /乘胜~ با استفاده از پیروزی به پیشروی پرداختن /吹响~号 شیپور پیشروی را بصدا در آوردن /向四个现代化~ به سوی «چهار مدرنیزه شدن» پیش رفتن

【进口】jìnkǒu ①(驶进港口) وارد بندر شدن ②(外国货运进来) کالاهای خارجی را وارد کردن؛~货 کالای وارداتی،

مالیات گمرکی بر 税 ~ / تاجر وارد کننده 商 ~ / کالای وارد شده
~ /محدودیت برای کالا های وارداتی 限制 ~ /کالا های وارداتی
许可证 پروانهٔ واردات / ~ 总值 ارزش کل واردات ③ (入
口处) ورود دروازهٔ ④ 〈机〉 راه دخول : 鼓风 ~ راه ورود هوا به
کورهٔ قالب ریزی آهن

【进款】jìnkuǎn 〈口〉 در آمد، دخل

【进来】jìnlai وارد شدن، داخل شدن : 让他 ~ 。 بگذارید وارد
شود./ 请 ~ ! بفرمائید تو!

【进来】jìnlai [用在动词后面, 表示到里面来] وارد شدن:
孩子们从外面跑 ~ 。 بچه ها از بیرون دوان دوان وارد شدند./
他把头从门外探了 ~ 。 او سر خود را از در داخل کرد.

【进路】jìnlù راه پیشرفت

【进门】jìnmén ①(走进门) وارد در شدن ②(比喻初步得
到门径) بطور ابتدائی در کار وارد بودن ③(女子出嫁到
男家) (زن) وارد خانهٔ شوهر شدن

【进汽】jìnqì 〈机〉 ورود گاز، واگذاری گاز : 高压 ~ ورود گاز با
فشار قوی / 管 ~ لولهٔ ورود گاز / 口 ~ دهانهٔ ورود گاز

【进前】jìnqián به جلو رفتن

【进取】jìnqǔ خود را به جلو انداختن، مشتاق ترقی بودن : ~心
قوهٔ ابتکار، روحیهٔ به پیش رفتن / 有 ~ 心的人 آدم مبتکر، آدم
با ابتکار، آدم دارای روحیهٔ به پیش رفتن

【进去】jìnqu داخل شدن : 你 ~ 看看, 我在这里等你。
داخل شوید ونگاهی بکنید.من در اینجا منتظر شما هستم.

【进去】jìnqu [用在动词后面, 表示到里面去]: 冲 ~
بشدت به درون روی آوردن / 把桌子搬 ~ میز را به درون بردن

【进入】jìnrù وارد شدن، داخل شدن، رسیدن : 阵地 ~ وارد
موضع گردیدن، سنگر شدن / 国际市场 ~ وارد بازار بین
المللی شدن / 一个新阶段 ~ به مرحلهٔ جدیدی رسیدن / 决
赛阶段 وارد مرحلهٔ نهایی مسابقه شدن / 竞赛 ~ 高潮。 مسابقه
به نقطهٔ اوج خود رسید. / 角色 ~ وارد روحیهٔ شخصیت نمایش
شدن

【进身】jìnshēn در قدیم ترفیع علمی یافتن

【进身之阶】jìnshēn zhī jiē پلهٔ ترقی، نردبان ترقی

【进食】jìnshí غذا خوردن

【进士】jìnshì یك کاندید موفق در عالی ترین امتحانات درباری

【进水闸】jìnshuǐzhá سد آبگیری، کانال وسد جذب آب

【进退】jìntuì ①(进和退) پیشروی و عقب نشینی : 自如 ~ (در
نبرد یا بازی) در پیشروی یا عقب نشینی آزادی داشتن / 两难 ~
در پیشروی یا عقب نشینی با مشکلات برخورد کردن / 失据 ~
اساس وپایه را برای پیشروی یا عقب نشینی از دست دادن / 维 ~
谷 در موقعیت دشواری قرار گرفتن ②(分寸) رعایت آداب
رعایت آداب نزاکت وطرز گفتار : 不知 ~ نزاکت وطرز گفتار را
نکردن

【进位】jìnwèi 〈数〉 (ریاضی) (عددی) بردن

【进袭】jìnxí پیشروی کردن و(به دشمن) حمله ور شدن

【进贤】jìnxián 〈书〉 افراد مستعد را استخدام کردن

【进献】jìnxiàn تقدیم کردن

【进项】jìnxiang در آمد، دخل

【进行】jìnxíng ①(进展; 开展) جریان داشتن ، در جریان
بودن: 工作 ~ 得怎么样? کارتان در چه مرحله ای از پیشرفت
است؟ 或 کارتان را چگونه پیش می برید؟/ 勘探工作仍在 ~ 。
کار اکتشافی همچنان در حال پیشرفت است. / 手术 ~ 得很顺
利。 عمل جراحی با موفقیت صورت گرفت. / 大会明天继续
~ 。 کنفرانس فردا ادامه خواهد داشت. ②(从事) انجام، پرداختن،
دست زدن، دادن: 激烈的争论 ~ جدال سخت داشتن / 实
地调查 ~ تحقیقات محلی کردن، در محل آزمایش بعمل آوردن /
科学实验 ~ آزمایش علمی را انجام دادن / 核试验 ~ به
آزمون هسته ای دست زدن / 表决 ~ مسئله ای را به رأی
گذاشتن / 访问 ~ دیدن کردن، بازدید کردن / 会谈 ~ به مذاکره
پرداختن / 军事冒险 ~ دست به ریسك نظامی زدن / 贸易 ~
(با کسی) بازرگانی کردن / 破坏 ~ تخریب کردن / 交涉 ~
مذاکره کردن / 渗透 ~ نفوذ کردن / 谈判 ~ گفتگو ومذاکره کردن /
演习 ~ به مانور کردن / 战争 ~ دست به نبرد زدن، جنگیدن /
抵抗 ~ ایستادگی ومقاومت کردن پرداختن

【进行曲】jìnxíngqǔ 〈乐〉 مارش (موسیقی)

【进修】jìnxiū به تکمیل مطالعه وتحصیل پرداختن، باز آموزی
کردن : 波斯语 ~ زبان فارسی را تکمیل کردن / 脱产(半脱产)
进修 ~ با در یافت تمام (یا نصف) حقوق به باز آموزی پرداختن /
业余 ~ در ساعات فراغت تحصیلات خود را تکمیل کردن / 教师
的业务 ~ دورهٔ باز آموزی آموزگاران، تحصیلات شغلی معلمان
/ 班 ~ کلاس تکمیل تحصیلات / 生 ~ دانشجوی بازآموزی

【进言】jìnyán اندرز دادن، نصیحت کردن : 向领导进一言 به
رهبری اندرز دادن، به رهبری نصیحت کردن

【进谒】jìnyè 〈书〉 بار یافتن

【进一步】jìnyībù یك گام به پیش رفتن، بیش از پیش : 发展 ~
我们两国之间的友好合作关系 پیوند های دوستی وهمکاری
بین دو کشور را بیش از پیش توسعه دادن / 这台电子计算机
的研制成功标志着我国电子工业又进了一步。 موفقیت
در تحقیقات وتولید این کامپیوتر الکترونیکی نشانهٔ توسعهٔ بیشتر در
صنعت الکترونیکی چین است. / 对经济发展的规律有了 ~ 的
了解 از قوانین توسعهٔ اقتصادی درك بیشتری داشتن / 实现农
业机械化 ~ به آرزوی مکانیزه شدن کشاورزی بیش از پیش تحقق
بخشیدن

【进用】jìnyòng معرفی واستخدام کردن

【进展】jìnzhǎn پیشرفت کردن، ترقی کردن، جریان داشتن : 工程
~ 顺利。 پروژه پیشرفت خوبی دارد. / 神速 ~ با سرعت عجیبی
پیشرفت کردن / 事情 ~ 如何? پیشرفت کار چگونه است؟ 或
کار هابه چه صورتی پیشرفت می کند؟ / 工作大有 ~ 。 کار بسیار
خوب پیشرفت می کند. / 谈判毫无 ~ 。 مذاکره هیچ پیشرفتی
ندارد.

【进站】jìnzhàn (قطار) وارد ایستگاه شدن

【进帐】jìnzhàng وارد حساب کردن

【进针】jìnzhēn 〈中医〉 (طب چینی) سوزن زدن

【进驻】jìnzhù وارد ومستقر شدن : 部队已 ~ 该市。 واحد ها
وارد شهر شده ودر آنجا مستقر گردیدند.

近 jìn ①(距离短) نزدیك (در مورد فاصله) : 靠 ~ 些。

نزديك تر بيائيد! /~在眼前 درست در جلوی چشم، درست در پیش چشم /~在咫尺 در دسترس بودن /学校离这儿很~。 مدرسه باينجا بسيار نزديك است. /歌声由远而~。 صدای سرود هر لحظه نزديكتر می شد. /他讲课总是由~及远，由浅入深。 در سهایش همیشه از آسان به مشکل واز موضوعهای ابتدایی به نکته های عمیق پیش می رود. ②(时间近)(در مورد زمان) نزدیك: 离国庆节很~了。 /فرا رسیدن روز ملی نزدیك است. ~几年来 در چند سال اخیر /~百年史 تاریخ صد سال اخیر ③(接近) نزدیك شدن به چیزی: 年~六十 نزدیك به شصت سال /不~情理 نا معقول، غیر منطقی /平易~人 مهربان ونزدیك به همه /这两种颜色相~。 این دو نوع رنگ بهم نزدیك است. ④(亲密) صمیمی، مانوس: 亲~ صمیمی ونزدیك /两家走得挺~。 این دو خانواده با هم نزدیك وصمیمی هستند. ⑤(明白易懂) آسان فهم بودن، آسان بودن: 浅~ برای درك كردن آسان بودن، ساده /言~旨远。 در زبان آسان ولی در معنی عمیق، وآسان بودن گفتنش آسان ولی درکش دشوار است.

【近便】 jìnbian نزدیك و دم دست: ~的小道 راه فرعی نزدیك، بیراهه /来回挺~的，不用搭车。 فاصله نزدیك است، لازم نیست اتوبوس بگیریم. /咱们找个~的饭馆随便吃点吧。 بیائید در نزدیکترین رستوران غذای مختصری بخوریم.

【近臣】 jìnchén وزیران نزدیك به امپراطور

【近程】 jìnchéng کوتاه مسافت (برد کوتاه): ~导弹 موشك نزدیك برد، موشك برد نزدیك /~雷达 رادار کوتاه مسافت

【近处】 jìnchù محل نزدیك، نزدیکی

【近刺】 jìncì 〈军〉 (نظامی) ضربه زدن از نزدیك

【近代】 jìndài دوره های جدید، زمان های جدید

【近代史】 jìndàishǐ تاریخ جدید، تاریخ مدرن

【近道】 jìndào راه میان بر، بیراهه

【近地点】 jìndìdiǎn 〈天〉 حضیض(نقطه ای از مدار سیاره که بزمین نزدیك تر باشد)

【近东】 Jìndōng شرق نزدیك، خاور نزدیك

【近海】 jìnhǎi ①(靠近陆地的海域) آب های ساحلی: 中国~有丰富的石油资源。 چین در آبهای ساحلی خود منابع فراوان نفت دارد. ②(靠近海岸) قرار گرفته در کنار ساحل، کرانه ای، ساحلی: ~岛屿 جزیرهٔ ساحلی، جزیرهٔ کرانه ای /~防御 دفاع ساحلی /~航行 کشتی رانی ساحلی /~水域 آب های ساحلی، کرانه ای /~渔业 ماهی گیری ساحلی

【近乎】 jìnhu ①(接近于) نزدیك به، بطور تقریبی، تقریبا: ~荒谬的论点 نظریهٔ تقریبا پوچ ومزخرف ②〈方〉(关系亲密) صمیمی، دوستانه: 套~ در بر قرار کردن روابط صمیمانه با کسی کوشیدن

【近郊】 jìnjiāo حوالی شهر، حومهٔ شهر، اطراف شهر

【近捷】 jìnjié نزدیك وکوتاه مسافت

【近景】 jìnjǐng 〈摄〉 منظرهٔ از نزدیك فیلم برداری شده

【近况】 jìnkuàng اوضاع اخیر: 中东~ اوضاع اخیر خاور میانه / 不知~如何？ کار های اخیر تان چطور است؟

【近理】 jìnlǐ منطقی

【近来】 jìnlái تازگی ها، اخیرا، در این اواخر

【近邻】 jìnlín همسایهٔ نزدیك

【近路】 jìnlù راه میان بر: 走~ راه میان بر را انتخاب کردن

【近密】 jìnmì عزیز ونزدیك

【近年】 jìnnián سال های اخیر

【近旁】 jìnpáng در نزدیکی: 屋子~ در نزدیکی خانه

【近迫作业】 jìnpò zuòyè 〈军〉 (در نظامی) با نقب زنی پیشروی کردن

【近期】 jìnqī آیندهٔ نزدیك: ~内无大雨。 در چند روز آینده باران سنگین نخواهد آمد. /~预报 پیشگویی کوتاه مدت هوا

【近亲】 jìnqīn قوم وخویش نزدیك، روابط نزدیك: ~繁殖〈生〉 توالد وتناسل در میان هم نژادها

【近情】 jìnqíng منطقی، دارای عقل سلیم

【近日】 jìnrì ①(过去几天) اخیرا، در چند روز گذشته ②(今后几天) در ظرف چند روز

【近日点】 jìnrìdiǎn 〈天〉 حضیض خورشید(نقطه ای از مدار سیاره که از نقاط دیگرش به خورشید نزدیکتر باشد)

【近世】 jìnshì دوران جدید

【近视】 jìnshì (طب) نزدیك بینی: 政治上的~ کوتاه نظری سیاسی /~眼镜 عینك برای نزدیك بینان

【近视眼】 jìnshìyǎn نزدیك بین: 他是~。 او نزدیك بین است.

【近水楼台先得月】 jìn shuǐ lóu tái xiān dé yuè کسی که در کلاه فرنگی کنار آب است از همه زودتر نور مهتاب را می بیند — یعنی کسی که در موقعیت مناسبی قرار دارد امتیاز خاصی بدست می آورد

【近似】 jìnsì نزدیك به، قریب به، شبیه: 两种手法非常~。 این دو خدعه بهم شبیه بود. /游击队采用~木马计的方法夺取了敌人的堡垒。 پارتیزان ها با شیوه ای شبیه خدعهٔ اسب چوبی تروا، پایگاه دشمن را تسخیر کردند. /~计算 شمار تقریبی /~值〈数〉 ارزش تقریبی /~解 حل تقریبی

【近岁】 jìnsuì 〈书〉 سال های اخیر

【近体诗】 jìntǐshī شعر بسبك جدید(اشاره به نو آوری در شعر چینی متعلق به عهد دودمان «تانگ» (۶۱۸-۹۰۷)

【近闻】 jìnwén خبرها و رویداد های جالب در سالهای اخیر

【近洋】 jìnyáng آن قسمت دریای نزدیك به ساحل

【近因】 jìnyīn سبب مستقیم، علت بی واسطه

【近影】 jìnyǐng عکس کسی که اخیرا انداخته شود

【近友】 jìnyǒu دوست نزدیك وصمیمی

【近于】 jìnyú نزدیك به، قریب به: ~荒唐 تقریبا پوچ ومزخرف

【近缘】 jìnyuán (گیاه یا جانور) دارای خویشاوندی نزدیك

【近月点】 jìnyuèdiǎn 〈宇航〉 حضیض ماه (نقطه ای از مدار سیاره که از نقاط دیگرش به ماه نزدیك تر باشد)

【近战】 jìnzhàn نبرد نزدیك

【近朱者赤，近墨者黑】 jìn zhū zhě chì, jìn mò zhě hēi کسی که نزدیك به شنگرف قرار بگیرد به رنگ قرمز آلوده می شود وکسی که به جوهر نزدیك شود به رنگ سیاه آغشته می گردد (یا با نیك نشینی نیك شوی با دیگ نشینی سیاه) — یعنی هرکس رنگ همنشین خود را می گیرد. 或 خوپذیر است نفس انسانی.

【近照】jìnzhào 见"近影"

妗 jìn

【妗子】jìnzi 〈方〉①(舅母) زن برادر مادر، زن دایی ②(妻兄、妻弟的妻子) زن برادر زن

劲 jìn ①(力气) نیرو، زور، انرژی: 用~ زور زدن / 加把~，不然你要落后了。 زوری بزن اگر نه عقب خواهی ماند. / 他仿佛有使不完的~。 گویی او نیرویی پایان ناپذیر دارد. / 我烧是退了，可身上还是没~儿。 تبم سبك شد، اما احساس ضعف می کنم. ②(精神；情绪) روحیه، قدرت، شور وشوق: 保持革命战争时期的那么一股~ شور وشوق سال های جنگ انقلابی را حفظ کردن / 我就喜欢你们这股冲~儿。 از روحیهٔ پر شور وشوق شما خوشم می آید. / 要鼓实~，不要鼓虚~。 ما باید شور وشوق واقعی را تحریك کنیم نه شور وشوق ساختگی را. ③(神情) احساسات وحالات ظاهری: 瞧他那高兴~儿。 ببین چقدر خوشحال به نظر می رسد! / 你这骄傲~儿得好好改改。 شما باید بر این باد وغرور تان غلبه کنید. ④(兴趣) علاقه، رغبت، ذوق: 大家唱得很起~。 همه با علاقه وذوق خواندند. / 下棋没~，咱们去游泳吧。 بازی شطرنج جالب نیست، بیا برویم شنا کنیم!

另见 jìng

【劲道】jìndào 〈方〉 زور، نیرو، انرژی

【劲力】jìnlì زور

【劲头】jìntóu 〈口〉①(力气) نیرو، زور، انرژی: 他身体好，~大。 او حالش خوب است وانرژی زیادی دارد. ②(积极情绪) حرارت، شور وشوق، گرمی: ~十足 پر شور وشوق بودن / 工作有~ در کار پر حرارت بودن / 一说参军，小伙子们~可足啦。 همینکه یکی در بارهٔ رفتن به خدمت سربازی صحبت کرد جوانان پر از شور وشوق شدند.

荩 jìn

【荩草】jìncǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Hispid arthraxon"

浸 jìn (در مایع) خیساندن، فرو کردن: 应当把衣服放在肥皂水里~一会儿再洗。 قبل از اینکه لباس بشوئید، باید مدتی آنرا در آب صابون بخیسانید.

【浸膏】jìngāo 〈药〉 نوعی مشمع که از تقطیر عصارهٔ گیاه طبی خام بدست می آید

【浸灌】jìnguàn ①(大水漫进) (سیل) داخل شدن ②(灌溉) آبیاری کردن

【浸剂】jìnjì 〈药〉 نوعی شربت که از خیساندن گیاه طبی خام در آب بدست می آید

【浸渐】jìnjiàn 〈书〉 بتدریج

【浸礼】jìnlǐ 〈基督教〉 غسل تعمید: ~会 کلیسای تعمید

【浸没】jìnmò زیر آب پوشیده شدن

【浸泡】jìnpào خیس کردن، خیساندن، فرو کردن در مایع

【浸染】jìnrǎn ①(逐渐沾染) بتدریج آلوده شدن ②(浸润) نفوذ و رسوخ کردن

【浸润】jìnrùn رسوخ کردن، نفوذ کردن: 春雨~着田野。 باران بهاری در خاك مزارع نفوذ و رسوخ می کند.

【浸湿】jìnshī خیس کردن، تر کردن: 汗水~了他的衣裳。 لباسش از عرق خیس شد.

【浸透】jìntòu آغشتن، کاملا رسوخ کردن: 鲜血~了绷带。 باند زخم بندی به خون آغشته شد.

【浸浴】jìnyù ①(泡在水里洗) در آب خیساندن ②(沉浸) مستغرق شدن

【浸种】jìnzhǒng 〈农〉 خیساندن بذر(در آب یا مایع دیگر)

【浸渍】jìnzì ①(用液体泡) در مایع قرار دادن، خیس کردن: 亚麻~ خیس کردن الیاف کنف / ~剂 مایع خیس کننده، مایع آهك ②〈化工〉 (شیمی) خیساندن (در مایع آهك) خیسانده

烬 jìn آنچه پس از سوختن باقی می ماند: 灰~ خاکستر / 余~ چیز باقی مانده، خاکستر

晋 jìn ①(进) وارد شدن، پیش رفتن: 见~ بار یافتن ②(升) ترفیع دادن: 加官~爵 ترفیع رتبه یافتن، ارتقاء یافتن ③(周朝国名) نام مملکتی برای دودمان «ژئو» (٤-١١ق.م.) ④(晋朝) نام دودمان «جین» (٢٦٥-٤٢٠) ⑤〈别称〉(山西) دیگری برای استان «شان شی»

【晋级】jìnjí ترفیع یافتن، ارتقاء یافتن

【晋见】jìnjiàn بار یافتن، به ملاقات کسی رفتن (که معمولا مقام بالاتری دارد)

【晋升】jìnshēng (به رتبهٔ بالاتر) ارتقاء یافتن

【晋谒】jìnyè 〈书〉 بار یافتن، به ملاقات کسی رفتن(که معمولا مقام بالاتری دارد)

靳 jìn ①〈书〉(吝惜) بخیل بودن، بخل ورزیدن: ~惜时间 برای وقت ارزش قائل بودن ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

禁 jìn ①(禁止) منع کردن، ممنوع کردن، قدغن کردن: 严~烟火! سیگار کشیدن وآتش روشن کردن اکیدا ممنوع است. / 解~ تحریم کردن حکم / ~赌 قمار بازی را ممنوع کردن ②(违~品) اجناس منع شده، اجناس قاچاق / تحریم را لغو کردن ③(禁忌) چیزیکه یا قانونا یا برطبق رسوم وآداب منع می شود: 入国问~ به مجرد ورود به یك کشور منهیاتش را پرسیدن ④(监禁) به زندان انداختن، زندانی کردن ⑤(禁地) ناحیهٔ ممنوع: 宫~ قصر در باری / 紫~城 شهر ممنوع

另见 jīn

【禁闭】jìnbì حبس (نوعی مجازات): 关~ حبس شدن

【禁城】jìnchéng دیوار کاخ سلطنتی

【禁地】jìndì ناحیهٔ ممنوع، قرق گاه

【禁伐区】jìnfáqū 〈林〉 جنگل ناحیهٔ ممنوع از نظر چوب بری، قرق

【禁方】jìnfāng (طب چینی) نسخهٔ طبی محرمانه

【禁宫】jìngōng کاخ، قصر

【禁锢】jìngù ①(禁止异己的人做官或参加政治活动) (در دوران فئودالی) افراد غیر خودی را از احراز مقام رسمی یا شرکت در فعالیتهای سیاسی باز داشتن ②(监禁) محبوس کردن، زندانی کردن ③(束缚) مقید کردن، محدود کردن: 从封建礼

教的～下解放出来 از قید اصول اخلاق فئودالی نجات یافتن

【禁毁】jìnhuǐ قدغن ومعدوم کردن

【禁火】jìnhuǒ تریاك را قدغن کردن

【禁忌】jìnjì ①(忌讳) آنچه که منع می شود، منهیات ②〈医〉از خوراك تند یا 辛辣油腻～: پرهیز کردن، خود داری کردن خوراك هایی که در موقع استفاده از 用药～/ چرب پرهیز کردن دارو باید از آن پرهیز شود

【禁绝】jìnjué کاملا منع کردن

【禁例】jìnlì قوانین محرمات، مقررات نهی ومنع، ممنوعات 又称"禁条"

【禁猎】jìnliè قدغن کردن شکار

【禁令】jìnlìng حکم منع، حکم نهی

【禁律】jìnlǜ قوانین محرمات

【禁脔】jìnluán یك تکه کوچك گوشت که خوردن آن سهم کسی باشد، هرچه منحصر به کسی باشد 视为～: چیزی را در انحصار خود دانستن

【禁区】jìnqū ①(禁止随意进出的地区) ناحیهٔ ممنوع، قرق 空中～〈军〉فضای ممنوع/ 那里是～，不准过去。شما نمی توانید به آنجا بروید، آن محل قرق گاه است. ②(自然保护区) شکار گاه قرق، پارك طبیعی ③〈足球〉(در فوتبال) ناحیهٔ ④〈篮球〉(در بسکتبال) ناحیهٔ ذوزنقه ای شکل ۱۸قدم

【禁书】jìnshū کتاب ممنوع 列为～: در زمرهٔ کتابهای ممنوع بودن

【禁屠】jìntú ذبح (حیوانات) راقدغن کردن

【禁卫】jìnwèi ①(保卫京城或宫廷) از پایتخت یا کاخ دفاع کردن ②(皇帝的卫兵) نگهبانان پادشاه، درباری

【禁卫军】jìnwèijūn پادگان درباری

【禁物】jìnwù اشیاء ممنوع

【禁押】jìnyā نگهداشتن، توقیف کردن

【禁烟】jìnyān کاشتن خشخاش یا استفاده از مواد مخدر یا خرید وفروش آنرا ممنوع کردن

【禁夜】jìnyè قرق شبانه

【禁抑】jìnyì 〈书〉جلوی خود را گرفتن

【禁渔】jìnyú ماهیگیری را منع کردن

【禁欲】jìnyù ریاضت کشیدن، کف نفس کردن

【禁欲主义】jìnyùzhǔyì طرفداری از ریاضت کشی ～者: طرفدار ریاضت کشی

【禁运】jìnyùn صدور جنس را منع کردن ～政策: سیاست منع صدور جنس، سیاست تحریم 实行～/ سیاست منع صدور جنس را به اجرا در آوردن، اعمال تحریم کردن

【禁止】jìnzhǐ منع کردن، ممنوع کردن، قدغن کردن 全面～和彻底销毁核武器 منع کامل وتخریب تمام وکمال سلاح های هسته ای /医生～病人吸烟。پزشك بیمار را از کشیدن سیگار منع کرد. /～吸烟! استعمال دخانیات ممنوع! /～入内! ورود ممنوع! /～停车! پارك کردن ممنوع! /～倒垃圾! خاکروبه ریختن در اینجا قدغن است. /～通行! عبور ممنوع! /～发言 (کسی را) از ایراد نطق منع کردن /～招贴! چسباندن آگهی ممنوع! /～核扩散条约 قرار داد منع پخش واشاعهٔ سلاح هسته‌ای

【禁制】jìnzhì جلوی خود را گرفتن

【禁制品】jìnzhìpǐn محصولات ممنوع

觐 jìn ①(朝见) بحضور پادشاه بار یافتن، در مقابل امپراطور حضور بهم رساندن ②(朝拜) به زیارت رفتن

【觐见】jìnjiàn بحضور پادشاه بار یافتن، در مقابل امپراطور حضور بهم رساندن

噤 jìn ①〈书〉(闭口不做声) ساکت ماندن ②(冷得发抖) از سرما لرزیدن 寒～: از سرما لرزیدن

【噤若寒蝉】jìn ruò hán chán مانند جیر جیرك در هوای سرد ساکت ماندن ــ یعنی از ترس و وحشت بی سروصدا ماندن

【噤声】jìnshēng زبان بستن وساکت ماندن

jīng

泾 Jīng مخفف نام رودخانه «جینگ»

【泾渭不分】Jīng-Wèi bùfēn در تشخیص خوب از بد عاجز بودن

【泾渭分明】Jīng-Wèi fēnmíng مانند آب رودخانه های «جینگ» و«وی» متفاوت بودن ــ یعنی کاملا متفاوت بودن

京 jīng ①(首都) پایتخت یك کشور 进～: به پایتخت رفتن ②〈简〉(北京) مخفف شهر پکن ③〈旧〉(一千万) ده میلیون (یك عدد باستانی چین)

【京白】jīngbái 〈剧〉بخش هایی از اپرای پکن که در آن به لهجهٔ پکن محاوره می شود

【京白梨】jīngbáilí نوعی گلابی که در ناحیهٔ پکن تولید می شود

【京菜】jīngcài غذا بسبك پکن

【京城】jīngchéng 〈旧〉پایتخت یك کشور

【京都】jīngdū 〈旧〉پایتخت یك کشور

【京国】jīngguó اشاره به پایتخت در قدیم

【京胡】jīnghú 〈乐〉کمانچهٔ دو سیم (نوعی ساز که در اپرای پکن بکار می رود)

【京华】jīnghuá 〈书〉پایتخت

【京畿】jīngjī 〈书〉کاخ، پایتخت وحومهٔ آن

【京剧】jīngjù اپرای پکن 又作"京戏"

【京绣】jīngxiù نوعی گلدوزی که در پکن تولید می شود

【京油子】jīngyóuzi آدم لات وسبکسر در پکن

【京韵大鼓】jīngyùn dàgǔ داستان سرایی به لهجهٔ پکن که همراه با نواختن طبل اجرا می شود

【京族】Jīngzú «جینگ»، نام یکی از اقلیت های ملی چین که در ناحیهٔ خود مختار ملیت جوان گوان سی زندگی می کنند

茎 jīng ساقهٔ گیاه

经 jīng ①〈纺〉تار(در مقابل پود) 密～: انبوهی تار /～轴 چوب تارتنی ②〈地〉تیر تار پیچی، طول جغرافیایی 东(西)～:

(经营)④(طب چینی) مجرا〈中医〉③ طول شرقی(غربی)
به کار اشتغال داشتن، مشغول بودن: ~办有关进出口业务
(历久不变的;正常)⑤ های واردات وصادرات اشتغال داشتن
حرف 之谈~不/منظم، مرتب، مکرر 常~: دائمی، مرتب، منظم
کتاب مقدس، کتاب (经典)⑥های پوچ وبی معنی، چرند وپرند
کتاب مقدس عیسی که ~圣/کتاب مقدس بودا ~佛: آسمانی
شامل کتب عهد عتیق وجدید است/家家都有一本难念的
(月经)⑦ هر خانواده مشکل مخصوص خود را دارد. 。~
گذشتن، عبور کردن، متحمل (经过;经历)⑧ قاعدگی زنان
صد بار نبرد کردن 百战~身: چیزی شدن / 途~上海去北京
از طریق تهران به 德黑兰回国~/ از راه شانگهای به پکن رفتن
در اثر، از راه، از(通过什么方式)⑨ کشور خود باز گشتن
برحسب موافقت طرف 对方同意~/ طریق، بر حسب 检~
查,产品质量合格。 نتیجه آزمایش نشان داد که کیفیت
تحمل (禁受)⑩محصولات به سطح استاندارد رسیده است.
کردن، متحمل شدن، تاب چیزی را آوردن: ~得起时间的考
验 یك نام خانوادگی در〈姓〉⑪ طاقت آزمایش زمان را داشتن
چین
另见 jìng

【经办】jīngbàn بدست کسی اداره کردن

【经闭】jīngbì 〈中医〉(طب چینی) وقفه یا کم شدن قاعدگی
بسببی غیر از حاملگی

【经编】jīngbiān 〈纺〉کش بافی با تار

【经部】jīngbù یکی از قسمت های عمده دسته بندی کتب
قدیمی در چین: ~针织物 پارچه بافته شدن با تار

【经常】jīngcháng روزانه، دائمی، اغلب: ~联系 تماس دائمی/
~开支 مخارج روزانه / ~保持警惕 دائما آگاهی خود را حفظ
کردن / 这种问题是~发生的。 این نوع مسئله دائما پیش می
آید.

【经常化】jīngchánghuà بصورت یك عمل دائمی در آمدن: 领
导干部参加生产劳动在我们这儿已经~了。 شرکت کادر
های رهبری کننده در کار تولیدی در اینجا به صورت یك عمل
دائمی در آمده است.

【经典】jīngdiǎn ①(传统的权威性著作) آثار کلاسیك
②(宗教的经典著作) کتاب های مقدس دینی ③(有权威性
的) کلاسیك، بااتوریته: ~文献 اسناد کلاسیك / 马列主义~
著作 آثار کلاسیك مارکسیسم - لنینیسم / ~作家 نویسنده
کلاسیك / ~力学 علم مکانیك کلاسیك / ادبیات دوران باستان

【经度】jīngdù طول جغرافیایی

【经断】jīngduàn 〈中医〉(طب چینی) بند آمدن قاعدگی

【经费】jīngfèi هزینه، خرج، صندوق: 日常~ هزینه های روزانه /
教育~ وجوهی که به آموزش وپرورش اختصاص داده می شود

【经风雨,见世面】jīng fēngyǔ, jiàn shìmiàn جهان را دیدن
ودلیرانه با طوفان روبرو شدن، زندگی را دیدن و تاب آزمون های
آنرا آوردن

【经管】jīngguǎn مسئول بودن، عهده دار بودن: ~银钱 مسئول
پول بودن / ~财务 مسئول امور مالی بودن / 把工具~好 ابزار
های کار را خوب نگهداشتن / 这事不归我们部门~。 واحد
ما عهده دار این کار نیست.

【经过】jīngguò ①(通过某一地点) عبور، رد شدن، گذشتن،
کردن: 从北京坐火车到广州要~武汉。 اگر از پکن با قطار
به «گوان جو» برویم، باید از «ووهان» رد شویم. /这汽车~动物
园吗? آیا این اتوبوس از جلوی باغ وحش رد می شود؟ ②(通
过某一方式) از طریق، پس از، براثر: 屋子~粉刷, 又干净,
又亮堂。 اطاق بر اثر سفید کاری هم تمیز شده است وهم
روشن. / ~充分讨论, 大家取得一致意见。 پس از بحث
ومذا کره تام وتمام، همه به اتفاق نظر رسیدند. / ~工人、技术
人员和干部的共同努力才取得了这样的成绩。 در اثر
کوشش مشترك کار گران، تکنیسین ها وسایر کار کنان بود که
چنین موفقیتی بدست آمد. ③(通过一段时间) پس از مدتی: ~
三年五载 پس از سه یا پنج سال ④(经历的过程) جریان،
دوره: 事情的全部~ تمام جریان موضوع / 事情的~是这样
的。 این است چگونگی امر.

【经纪】jīngjì ①(筹划兼管理) معامله تجارتی را اداره کردن،
دادوستد را اداره کردن ②(经纪人) مدیر، دلال

【经纪人】jīngjìrén ①(撮合买卖的人) دلال، واسطه
معامله بازرگانی: 房地产~ دلال خانه های اجاره ای ②(交易
所中的经纪人) دلال بورس: 外汇~ دلال ارز خارجی

【经济】jīngjì ①〈经〉اقتصاد: 社会主义~ اقتصاد سوسیالیستی/
重要~部门 ادارات مهم اقتصادی / 国营~是国民~中的
领导力量。 بخش دولتی اقتصاد نیروی هدایت کننده اقتصاد
ملی را تشکیل می دهد. / 繁荣~ اقتصاد را رونق دادن / ~上 از
نظر اقتصادی / ~地理学 جغرافیای اقتصاد / ~成分 بخش اقتصاد / زاویه اقتصاد
/ ~核算 محاسبه اقتصادی / ~地位 موضع اقتصادی / اقتصادی
~命脉 شریان اقتصادی / ~基础 اساس و پایه اقتصادی / ~平
衡 تعادل اقتصادی / ~特区 ناحیه ویژه اقتصادی / ~失调
اختلال اقتصاد / ~危机 بحران اقتصادی / ~一体化 تجمع
اقتصادی / ~制裁 تحریم اقتصادی / ~援助 کمك اقتصادی / اقتصادی
~主义 اقتصاد گرایی، افراط در توجه به مسایل اقتصادی ②(对国
民经济有利害的) اقتصادی، دارای ارزش صنعتی یا اقتصادی:
~作物 محصولات صنعتی / ~林 جنگل اقتصادی ③(经济
状况) در آمد، شرایط مالی، مرفه، دارای زندگی آسوده: ~宽裕
مرفه، ~拮据 در مضیقه مالی بودن ④(节省) اقتصاد، صرفه جو /
~实惠 اقتصادی وعملی / ~不 غیر اقتصادی / دارای اقتصاد گرا، مقتصد
خرج های زیاد

【经济法】jīngjìfǎ قانون اقتصاد

【经济规律】jīngjì guīlǜ قواعد اقتصاد، قوانین اقتصاد

【经济学】jīngjìxué علم اقتصاد: 政治~ اقتصاد سیاسی / ~家
اکونومیست، اقتصاد گرا

【经见】jīngjiàn ①(亲眼见到) بچشم خود دیدن ②(常见)
اغلب پیدا شدن

【经久】jīngjiǔ ①(时间长) ممتد: ~不息的掌声 کف
زدنهای ممتد ②(耐久) با دوام: ~耐用 با دوام، دوام دار

【经卷】jīngjuàn کتب مقدس دین بودا بشکل تومار

【经绝期】jīngjuéqī 〈生理〉دوره وقفه قاعدگی زنان

【经理】jīnglǐ ①(经营管理) مدیریت، اداره کردن، گرداندن

②(企业负责人) مدیر، رئیس: 银行～ رئیس بانك/百货商店～ مدیر فروشگاه عمومی/工厂总～ مدیر کل کارخانه

【经历】 jīnglì گذراندن، طی کردن، تجربه کردن: 坎坷～ بلندی و پستی زندگی را گذراندن/千辛万苦～ رنج ها ومشقت های بیشمار دیدن/过许多变迁～ دستخوش تحولات زیاد شدن/不同的发展阶段～ مراحل مختلف تکامل را طی کردن/我们正～着一个伟大的时代。 ما داریم دوران بزرگی را پشت سر می‌گذاریم./我们两国人民有着反帝斗争的共同～。 مردم دو کشور ما از تجربه‌ٔ مبارزه های ضد امپریالیستی برخوردارند./现代科学技术正在～着一场伟大的革命。 علوم وفنون جدید دوران انقلاب بزرگی را طی می کند./他这个人～多,见识广。 او صاحب دانش فراوان وتجربه‌ٔ غنی است./解放前的苦难～ تجربه‌ٔ پر مشقت قبل از آزادی(چین)

【经纶】 jīnglún 〈书〉 نخ های ابریشمی شانه زده ومرتب شده / فاضل ودانشمند بودن (اشاره به سیاستمداری کسی): 满腹～/大展～ تجربه‌ٔ سیاسی خود را بطور کامل بکار بردن

【经络】 jīngluò 〈中医〉 (طب چینی) مجرا های اصلی وفرعی انرژی حیاتی وخون انسان

【经脉】 jīngmài 〈中医〉 (طب چینی) گذرگاه هایی که انرژی حیاتی در آن بدور خود می گردد

【经密】 jīngmì 〈纺〉 (بافندگی) انبوهی تار

【经年】 jīngnián پس از یك سال یا سال ها

【经年累月】 jīngnián-lěiyuè برای سالیان دراز

【经期】 jīngqī قاعدگی زنان

【经纱】 jīngshā 〈纺〉 تار

【经商】 jīngshāng تجارت کردن، بازرگانی کردن

【经史子集】 jīng-shǐ-zǐ-jí آثار کلاسیك مکتب کنفوسیوس، تاریخ، فلسفه وادبیات ـ چهار دسته‌ٔ سنتی از نوشته های چین

【经始】 jīngshǐ تأسیس کردن

【经始】 jīngshǐ 〈军〉 (نظامی) جا وحدود استحکامات وتأسیسات نظامی را در محل تعیین کردن

【经世】 jīngshì کار های جهان را اداره کردن

【经手】 jīngshǒu سر وکار داشتن، دست بکاری زدن: 公款～ با بیت المال سر وکار داشتن، با اموال عمومی سر وکار داشتن/整个这件事全是他～的。 او تنها کسی است که با این موضوع سر وکار دارد./～人 کسی که با موضوع مشخص سر وکار داشته باشد

【经受】 jīngshòu تجربه کردن، تحمل کردن، متحمل شدن: ～了各种考验 از بوته‌ٔ آزمایش های مختلف سر بلند بیرون آمدن/在斗争中～锻炼 در طی مبارزه آبداده شدن

【经售】 jīngshòu با وکالت فروختن، با حق العمل چیزی را فروختن

【经书】 jīngshū آثار کلاسیك کنفسیوس

【经堂】 jīngtáng سالن نگهداشتن یا قرائت کردن کتب مقدس دین بودا

【经外奇穴】 jīngwài qíxué 〈中医〉 نقطه های عصبی اضافی(یعنی نقاطی که در آثار طب باستانی چین ذکر نشده است)

【经纬】 jīngwěi ①(经线和纬线) طول وعرض جغرافیایی ②(头绪) رشته های فکر

【经纬仪】 jīngwěiyí تئودولیت، زاویه سنج مهندسی: ～测量 با زاویه سنج مهندسی مساحی کردن/～测站 ایستگاه مساحی با زاویه سنج مهندسی

【经文】 jīngwén عبارات کتب مقدس دینی

【经线】 jīngxiàn ①〈纺〉تار ②〈地〉 دایره‌ٔ نصف النهار، خط نصف النهار

【经销】 jīngxiāo با وکالت فروختن، با حق العمل چیزی را فروختن: ～处 دفتر نمایندگی

【经心】 jīngxīn آگاه، متوجه، بادقت: 他～地搜集各种资料。 او با دقت تمام، انواع مفروضات ودانسته ها را جمع می کند./干什么活儿都要～。 هر کس در هر کاری که باشد باید دقت وتوجه داشته باشد./漫不～ سهل انگار بودن

【经学】 jīngxué علم ومطالعه در آثار کلاسیك کنفسیوس

【经血】 jīnxuè قاعدگی زنان: ～不调 اختلال در قاعدگی

【经验】 jīngyàn ①(由实践得来的知识) تجربه: 交流～ مبادله‌ٔ تجربه/介绍～ (کسی را) با تجربه‌ٔ خود آشنا کردن/他开拖拉机还没有～。 او در راندن تراکتور هنوز تجربه ندارد./不足～ فاقد تجربه/～之谈 سخن عاقلانه از یك مرد مجرب/直接～〈哲〉 تجربه‌ٔ مستقیم/间接～〈哲〉 تجربه‌ٔ غیر مستقیم/～批判主义 مکتب انتقاد از اصالت تجربه، مکتب نقد تجربه گرایی ②(经历) تجربه کردن: 这样的事,我从来没～过。 من چنین کاری را هرگز تجربه نکرده ام.

【经验论】 jīngyànlùn اصالت تجربه، روش مبتنی بر تجربه وآزمایش (نه براساس علم وتئوری): ～者 کسی که طرفدار اصالت تجربه است

【经验主义】 jīngyànzhǔyì روش و فرضیه ای که مبنی بر تجربه وآزمایش باشد(نه بر اساس علم وتئوری)

【经义】 jīngyì حکمت ها در کتب مقدس دینی

【经意】 jīngyì بادقت، متوجه: 他不～地把茶杯碰倒了。 او به علت بی توجهی فنجان را واژگون کرد.

【经营】 jīngyíng ①(筹划管理) بر عهده گرفتن، اداره کردن، مدیریت، گرداندن، مشغول بودن: 统一～ مدیریت متمرکز(یا واحد)/分散～ مدیریت غیر متمرکز (یا پرا کنده)/发展多种～ اقتصاد متنوع را گسترش دادن/家庭副业～ شغل فرعی خانواده را توسعه دادن/这家公司～茶叶进出口贸易。 این شرکت به وارد کردن وصادر کردن چای مبادرت می ورزد./～管理 مدیریت، کارها را اداره کردن/我店不～这三种货物。 فروشگاه ما این سه نوع کالا را خرید وفروش نمی کند. ②(泛指计划组织) برنامه ریزی کردن: 苦心～ زحمت های فراوان کشیدن ویك مؤسسه را گرداندن

【经用】 jīngyòng ①(耐用) با دوام ②〈书〉(常用) اغلب مورد استفاده

【经由】 jīngyóu از راه، از طریق: ～武汉去北京 از راه «ووهان» به پکن رفتن

【经佑】 jīngyòu مراقبت کردن، مواظبت کردن

【经院哲学】 jīngyuàn zhéxué فلسفه‌ٔ مذهبی قرون وسطی

【经轴】 jīngzhóu 〈纺〉 تیر یا غلتك تار پیچی

【经传】jīngzhuàn آثار كلاسيك وتوضيح آنها:不见～ غير معروف، آدم گمنام

荆 jīng ①(灌木)"Vitex" نوعى بوته بنام ②〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

【荆棘】jīngjí خار، تيغ درخت:～满途 راه خاراگين

【荆棘载途】jīngjí zàitú راه خاراگين (اشاره به راهى كه پر از مشكلات باشد)

【荆芥】jīngjiè "Jing jie" نوعى گياه پزشكى چين بنام

【荆条】jīngtiáo ساقه‌ء بوته اى بنام "Vitex" كه با آن سبد مى‌بافند

旌 jīng نوعى بيرق با ستانى كه روى دگل آراسته با پر مرغ افراشته مى شود

【旌旗】jīngqí بيرق ها، پرچم ها

惊 jīng ①(惊慌) وحشت كردن، به وحشت افتادن:听到这个消息,他吃了一～。 وقتيكه اين خبر را شنيد، به وحشت افتاد./听到大坝出现险情,她心里一～。 او از شنيدن اين خبر كه سد در خطر است به وحشت افتاد./令人吃惊的消息 خبر وحشت آور/～呆了 مبهوت شدن/一声～雷 يك صداى ناگهانى رعد ②(惊动) رم دادن، وحشت زده كردن:打草～蛇 به سبزه كوبيدن ومار را رم دادن — يعنى بى‌ملاحظه عمل كردن ودشمن را هوشيار كردن ③(骡马狂跑)(در مورد خر واسب) رميدن، رم كردن:马～了。 اسب رميد(يا رم كرد) ./大雷雨～了牛群。 رمه‌ء گاو از توفان توأم با آذرخش وصاعقه رميد.

【惊怖】jīngbù وحشت زده بودن

【惊诧】jīngchà 〈书〉 متعجب، متحير، شگفت زده

【惊颤】jīngchàn از ترس لرزيدن

【惊车】jīngchē رم كردن ولگام گسيخته دويدن است (با ارابه)

【惊呆】jīngdāi از ترس وهراس ميخكوب شدن

【惊动】jīngdòng رم دادن، وحشت زده كردن؛ مزاحم شدن:枪声～了森林中的鸟兽。 شليك تفنگ پرنده ها وحيوانات جنگل را رم داد./注意隐蔽,不要～敌人。 خود را خوب مخفى نگهداريد و دشمن را هشيار نكنيد./别为这么点儿小事～他。 بخاطر اين كار بى اهميت مزاحمش نشويد.

【惊愕】jīng'è 〈书〉 مبهوت، حيرت زده

【惊风】jīngfēng 〈中医〉 حالت تشنج اطفال، انقباض تشنجى عضلات:急～ حالت تشنج حاد

【惊风骇浪】jīngfēng-hàilàng كنايه از وضعيت يا زندگى مخاطره آميز

【惊怪】jīngguài تعجب كردن، حيران شدن

【惊弓之鸟】jīng gōng zhī niǎo پرنده اى كه تنها صداى زه كمان او را به وحشت مى اندازد؛ آدم وحشت زده

【惊骇】jīnghài 〈书〉 وحشت زده، دهشت زده

【惊呼】jīnghū از وحشت فرياد كردن

【惊慌】jīnghuāng وحشت زده، رميده، به ترس افتاده:～不安 وحشت زده وبى قرار/～的神色 نگاه هاى پر از ترس و وحشت/没有半点～ ذره اى ترس و وحشت نداشتن/～地跳起来 با ترس و وحشت از جا پريدن/～失措 از ترس و وحشت سرگشته بيم وهراس بخود راه ندهيد!/不必～。 وحيران بودن

【惊惶】jīnghuáng وحشت زده، رميده

【惊魂未定】jīnghún wèi dìng هنوز از حالت ترس ووحشت خلاصى نيافته

【惊惑】jīnghuò متعجب وسر گردان

【惊急】jīngjí دستپاچه ونگران

【惊悸】jīngjì 〈书〉 (قلب) تپش شديد در اثر ترس

【惊搅】jīngjiǎo (حواس كسى را) مغشوش يا مختل كردن

【惊叫】jīngjiào از وحشت فرياد كردن

【惊惧】jīngjù وحشت زده شدن

【惊觉】jīngjué از ترس وهراس بيدار شدن

【惊厥】jīngjué ①(因害怕而晕倒) از فرط وحشت بى هوش شدن ②〈医〉 (طب) حالت تشنج

【惊恐】jīngkǒng وحشت زده، دهشت زده، مبهوت، حيرت زده، به وحشت افتاده، از ترس ووحشت متشنج شده:～万状

【惊雷】jīngléi صداى غرش وحشت ناك

【惊马】jīngmǎ اسب رم كرده

【惊梦】jīngmèng در اثر ترس وهراس از خواب بيدار شدن

【惊怕】jīngpà وحشت زده شدن

【惊佩】jīngpèi با تعجب قدردانى كردن

【惊奇】jīngqí تعجب كردن، متعجب بودن، متحير بودن:用～的眼光看着 با نگاه تعجب آميز نگريستن/令人感到～的是 مايه‌ء تعجب اينست كه/人们见他这样快地恢复健康都感到十分～。 از اينكه باين سرعت شفا يافته بود تعجب كردند.

【惊怯】jīngquè وحشت زده وترسو

【惊群】jīngqún رم كردن ودويدن رمه هاى اسب وغيره

【惊扰】jīngrǎo رم دادن، آشفتن:自相～ ترس و وحشت ساختگى ايجاد كردن

【惊人】jīngrén تعجب آور، حيرت انگيز:～的成就 موفقيت حيرت انگيز/～的事件 حادثه‌ء حيرت انگيز/～的毅力 نيروى اراده‌ء شگفت انگيز/时间长得～。 وقت بطور شگفت انگيز طول كشيد.

【惊赏】jīngshǎng با تعجب تحسين كردن

【惊师动众】jīngshī-dòngzhòng (بخاطر امر كوچكى) بسيارى از مردم را به حركت در آوردن

【惊叹】jīngtàn در شگفتى شدن، حيرت كردن، از تعجب فرياد زدن:这些精美的牙雕使大家～不已。 همه از اين عاج تراشى هاى ظريف تعجب كردند./～号〈语〉 علامت تعجب

【惊涛骇浪】jīngtāo-hàilàng ①(大风浪) امواج وحشت آور، درياى متلاطم ②(险恶的环境或遭遇) وضعيت يا زندگى مخاطره آميز:他经历过多少次～。 او بار ها دچار وضعيت مخاطره آميز شده است.

【惊天动地】jīngtiān-dòngdì تكان دهنده‌ء زمين وآسمان:～的事业 كار تكان دهنده‌ء زمين وآسمان

【惊悟】jīngwù با تعجب (به مطلبى) پى بردن

【惊悉】jīngxī 〈书〉 با هراس و وحشت ملتفت شدن:～……不幸逝世 با هراس ووحشت از در گذشت كسى آگاه شدن

【惊喜】jīngxǐ با شادمانى تعجب كردن:～交集 شادى وتعجب

از روی شادی وتعجب فریاد زدن 地叫了起来 ~/ توأم بودن

【惊吓】jīngxià ترساندن، هرا ساندن :这孩子受了~，睡得不安稳。 این بچه چون هول کرده است، خوب نمی خوابد.

【惊险】jīngxiǎn هیجان آور، نفس بر : ~动作 حرکات نفس بر /~小说 داستان مهیج /~的表演 نمایش های هیجان آور

【惊羡】jīngxiàn با تعجب غبطه خوردن

【惊心动魄】jīngxīn-dòngpò تکان دهنده روح، لرزاننده روح : ~的战斗场面 صحنه نبردی که روح انسان را به لرزه می اندازد

【惊醒】jīngxǐng وحشت زده بیدار شدن : 他睡觉很~，有一点响动就会醒来。 او خوابش بسیار سبك است واغلب به اندك صدائی بیدار می شود.

【惊讶】jīngyà تعجب آور، متعجب، متحیر، مبهوت : 令人~ حیرت انگیز

【惊疑】jīngyí متعجب وسر گردان

【惊异】jīngyì متعجب، متحیر، مبهوت، مات

【惊蛰】Jīngzhé بیداری حشرات (سومین موقعیت خورشید در مسیر خود)

【惊怔】jīngzhēng از تعجب مات ومبهوت شدن

猄 jīng 见"黄猄"huángjīng

菁 jīng ①(生长茂盛) شاداب، پرپشت ②(精华) عصاره، چکیده : 去芜存菁 مغز را برداشتن وپوست را گذاشتن، سرسبد تفاله را انداختن وعصاره را انتخاب کردن

【菁华】jīnghuá عصاره، چکیده، سر سبد

【菁菁】jīngjīng 〈书〉 شاداب، پرپشت

晶 jīng ①(光亮) درخشنده، روشن، درخشان : 亮~~ تابان، درخشان ②(晶体) کوارتز ③(晶状物体) هر نوع ماده بلورین

【晶格】jīnggé 〈物〉 (فیزیك) شبکه بلورین : 面心~ شبکه تبلور /体心~ شبکه تبلور مرکز پر / با وجوه متمرکز شده

【晶光】jīngguāng نور درخشان

【晶洁】jīngjié شفاف وخالص

【晶晶】jīngjīng درخشان، تابان

【晶粒】jīnglì 〈物〉 دانه بلورین

【晶亮】jīngliàng روشن وشفاف

【晶明】jīngmíng روشن وشفاف

【晶石】jīngshí نوعی سنگ آهك، مواد معدنی غیر فلزی وبراق

【晶体】jīngtǐ بلور، کریستال : 多~ پلی‌بلور / 点阵~ شبکه تئوری شکل گیری /发生学~ بلور شناسی / 学~ بلورین کریستال، مبحث سیستم ساختمانی کریستال

【晶体管】jīngtǐguǎn ترانزیستور : 硅~ ترانزیستور سیلیسیوم / 锗~ ترانزیستور ژرمانیومی /~收音机 رادیو ترانزیستوری

【晶莹】jīngyíng درخشان وشفاف، روشن وشفاف : ~的露珠 شبنم درخشان وشفاف

【晶状体】jīngzhuàngtǐ 〈生理〉 عدسی چشم

腈 jīng 〈化〉 (شیمی) نیتریل، سیانید آلی

【腈纶】jīnglún الیاف مصنوعی که از اسید اکریلیك بدست می آید

粳 jīng

【粳稻】jīngdào نوعی برنج که ساقه آن کوتاه وبرگش سبز سیر ودانه اش گرد وغیر چسبنده است

【粳米】jīngmǐ برنج گرد وغیر چسبنده

睛 jīng مرد مك چشم، تخم چشم : 定~一看 به چیزی یا کسی خیره خیره نگاه کردن / 目不转~ کسی نگاه دقیقی کردن

精 jīng ①(经过提炼或挑选的) تصفیه شده، مهذب، منتخب : 盐~ نمك تصفیه شده / 金~ طلای خالص / 兵~ لشکر برگزیده ②(提炼出来的精华) عصاره، چکیده : 去粗取~ پوست را گذاشتن ومغز را برداشتن، تفاله را دور انداختن وعصاره را برگزیدن / 少而~ مفید ومختصر / 鱼肝油~ قرص روغن ماهی / 味~ پودر خوراك شناس / 糖~ ماده ساخارین، قندی که از قیر زغال سنگ می‌گیرند ③(精良) کامل، عالی : 兵~ سربازان تربیت یافته وژنرال های متعدد 将广 ④(精细) خیلی بادقت درو کردن وخرمن کوبیدن : 打细收~ دقیق، باریك، ظریف ⑤(机灵) زرنگ، زیرك، باهوش : 这小鬼真~。 این بچه خود خواه وحسابگر / 小算盘打得~ کوچولو بسیار زرنگ است. ⑥(精通) خبره، ماهر : ~于此道 در این فن خبره بودن ⑦(精神；精力) انرژی، روحیه : 聚~会神 توجه خود را متمرکز کردن ⑧(精子；精液) نطفه، منی، تخم : 受~ لقاح ⑨〈方〉(十分；非常) بسیار، زیاد : ~瘦 بسیار لاغر / 他被雨淋得~湿。 او در زیر باران خیس خیس شد. ⑩〈方〉(不肥；瘦) گوشت بی چربی، گوشت لخم : ~肉 بی چربی ⑪(妖精) جن، دیو : 白骨~ دیو «استخوان سفید» / 害人~ شخص آدم موذی، ⑫〈中医〉 (طب چینی) عصاره حیات، شیره زندگانی، شریر جوهر وماده بنیادین که مایه جریان زندگی دریدن انسان می شود

【精白】jīngbái خالص وسفید

【精薄】jīngbáo بسیار نازك

【精兵】jīngbīng ارتش برگزیده، قشون تربیت یافته

【精兵简政】jīngbīng-jiǎnzhèng قشون بهتر وکار اداری ساده تر، پرسنل بهتر وکار اداری ساده تر

【精彩】jīngcǎi عالی، زیبا، باجلال، بی نظیر : ~的表演 نمایش عالی / 发言中最~的地方 بخش های جالب سخنرانی / 这场球打得真~。 این بازی بسیار هیجان آور بود.

【精巢】jīngcháo 〈生理〉 خایه، بیضه، محل تولید منی

【精诚】jīngchéng 〈书〉 صمیمیت کامل، وفاداری خوب : ~团结 اتحاد صمیمانه

【精赤】jīngchì برهنه، لخت : ~条条 کاملا لخت وبرهنه

【精虫】jīngchóng 〈生理〉 اسپرم، یاخته متحرك نطفه بالغ در جنس نر

【精纯】jīngchún ①(不掺杂的) خالص ②(精湛纯熟) (فن) ماهر وکامل

【精萃】jīngcuì بهترین وعالی ترین قسمت هر چیزی، سر گل، سر سبد : 世界乒坛的~ بازیگران برگزیده پینگ پنگ جهان

【精粹】jīngcuì فشرده، چکیده، مختصر

【精打光】jīngdǎguāng هیچ باقی نمانده

【精打细算】jīngdǎ-xìsuàn دقیقا محاسبه کردن وبا جدیت بودجه را تأمین نمودن

【精当】jīngdàng دقیق ومناسب:这篇文章用词～。واژه پردازی این مقاله بسیار دقیق ومناسب است.

【精到】jīngdào دقیق ونافذ:～的见解 عقیده‌ء دقیق ونافذ

【精雕细刻】jīngdiāo-xìkè (در مورد مجسمه ساز) با کمال دقت روی چیزی کار کردن

【精读】jīngdú بادقت تمام متن را خواندن، متن خوانی مؤکد، خواندن متن با تاکید وتمرکز

【精度】jīngdù دقت:高～حد اعلای دقت، دقت زیاد/车床的～达到国际标准。دقت این دستگاه به سطح استاندارد بین المللی رسیده است.

【精干】jīnggàn فشرده ولی خوب تربیت یافته، توانا ولایق:～的机构 سازمان فشرده/这人很～。این آدم بسیار توانا ولایق است.

【精耕细作】jīnggēng-xìzuò کشت وزرع بشیوه‌ء دقیق، زراعت کاری دقیق

【精工】jīnggōng ظریف ونفیس

【精刮】jīngguā 〈方〉حسابگر

【精光】jīngguāng ①(一点不剩) هیچ باقی نماندن، کاملا تمام شدن:入场券卖得～。همه‌ء بلیط های ورودی فروخته شد. ②(光洁) پاك وتمیز، تمیز ودرخشان:战士把枪擦得～发亮。سربازان تفنگ ها یشان را پاك و براق کردند.

【精悍】jīnghàn ①(精明能干) توانا ولایق ②(文笔犀利)(در مورد قلم) توانا ونیشدار

【精核】jīnghé 〈书〉بادقت رسیدگی کردن

【精华】jīnghuá عصاره، چکیده، سرگل، سرسبد:我国民族文化的～ چکیده‌ء فرهنگ ملی چین/去其糟粕，取其～ مغز را برداشتن وپوست را گذاشتن، تفاله را دور انداختن وعصاره را برگزیدن

【精加工】jīngjiāgōng 〈机〉با کمال دقت چیزی را از زیر ماشین در آوردن

【精简】jīngjiǎn کم کردن، ساده کردن، مختصر کردن، کاستن:～开支 هزینه را کاهش دادن/～编制 پست های سازمانی را کم کردن/～机构 ساخت اداری را ساده کردن/～报表 از تعداد فرم ها کاستن/～节约 کار اداری را ساده کردن ودر هزینه صرفه جویی نمودن/根据～原则 بر طبق اصل «کار اداری ساده ومؤثر»

【精洁】jīngjié نفیس وتمیز

【精绝】jīngjué فوق العاده ظریف وزیبا

【精矿】jīngkuàng غلیظ کردن، اشباع کردن(برای سنگ معدنی):纯～粉 پودر خالص غلیظ کننده‌ء سنگ معدنی

【精力】jīnglì انرژی، شوروشوق، نیرو:～充沛 پر شور وشوق، پر انرژی/把毕生～献给工作 انرژی تمام زندگی را وقف کار کردن/集中～解决主要矛盾 کوشش خود را روی حل تناقض عمده متمرکز کردن

【精料】jīngliào علوفه‌ء عالی

【精练】jīngliàn مختصر ومفید، فشرده، موجز:这篇文章写得非常～。این مقاله مختصر وموجز نوشته شده است./语言～ کلام موجز، بیان موجز

【精炼】jīngliàn ①(提炼) تصفیه کردن، خالص کردن، پالودن:石油～ نفت را پالایش کردن/火法～〈冶〉تصفیه کردن بوسیله‌ء آتش/真空～〈冶〉تصفیه کردن بوسیله‌ء تخلیه‌ء هوا/～炉 کوره‌ء پالایش/～钢 فولاد پالایش شده/～锌 فلز روی پالایش شده ②见"精练"

【精良】jīngliáng عالی، ممتاز، بسیار خوب:制作～ خوب ساخته شده/装备～ خوب تجهیز شده، خوب مجهز

【精灵】jīngling ①(鬼神) جن، دیو، شیطان ②〈方〉(机警聪明)(در مورد بچه) با هوش، زرنگ، با استعداد

【精馏】jīngliú 〈化〉(شیمی) تقطیر:～酒精 الکل تقطیر شده/～塔 برج تقطیر

【精美】jīngměi نفیس، زیبا، ظریف، لطیف:～的刺绣 ابریشم دوزی نفیس/这些出口商品的包装很～。این کالا های صادراتی بسیار خوب وقشنگ بسته بندی شده است.

【精密】jīngmì دقیق، صحیح، درست:～的分析 تجزیه وتحلیل دقیق/～度 دقیق بودن/～机床 دستگاه دقیق/～仪器 اسباب دقیق/～铸造 ریخته گری دقیق

【精敏】jīngmǐn 〈书〉زیرك وچابك

【精明】jīngmíng زیرك، باهوش، عاقل:～的政治家 سیاستمدار با فراست/～的小伙子 جوان زیرك وباهوش/～强干 لایق و با هوش، توانا وکار آمد

【精囊】jīngnáng 〈生理〉کیسه‌ء نطفه، بیضه، خایه

【精疲力竭】jīngpí-lìjié خسته وکوفته

【精辟】jīngpì نافذ، قاطع، نفوذ کننده:～的分析 تجزیه وتحلیل نافذ ومؤثر/～的论述 شرح عالی

【精品】jīngpǐn اثر نفیس وعالی

【精巧】jīngqiǎo نفیس، ظریف:～的牙雕 عاج تراشی ظریف/构思～ ظرافت خیال/构造～ ظریف ساخته شده

【精强】jīngqiáng برگزیده و قدرتمند:～力壮 پراز نیرو و انرژی بودن

【精勤】jīngqín حواس جمع وکوشا

【精确】jīngquè دقیق، صحیح:～的统计 آمار دقیق/下一个～的定义 تعریف دقیق کردن

【精锐】jīngruì برگزیده، درجه‌ء یك:～部队 واحد های برگزیده، واحد های درجه‌ء یك

【精肉】jīngròu گوشت لخم، گوشت بی چربی

【精深】jīngshēn عمیق، ژرف:博大～ دارای دانش وسیع وتتبع عمیق بودن/言语不多，却包含了～的道理。زبان ساده است ولی حقیقت عمیقی را دربر دارد.

【精神】jīngshén ①(意识;心理) روحیه، ذهن، آگاهی:国际主义～ روحیه‌ء انترناسیونالیسم/作好～准备 ذهن را آماده کردن/给予～上的支持 (از کسی یا چیزی) پشتیبانی معنوی کردن/～负担 بار خاطر/～鼓励 تشویق معنوی/～贵族 اشراف روشنفکر/～枷锁 قید معنوی/～空虚 فاقد وقار وسنگینی

~ /چهره‌ء معنوی 面貌 ~ /نیروی معنوی 力量 ~ / معنوی بودن
生活 ~ /غذای روحی، غذای معنوی 食粮 ~ /زندگی فرهنگی
界 ~ / تمدن معنوی 文明 ~ /دنیای باطن، جهان معنوی 支柱
: روح، عصاره، خلاصه، لب (宗旨;主要意义) ②حامی معنوی
/ روح سند را رساندن، لب سند را منتقل ساختن ~ 传达文件的
领会社论的 ~ / در درك روح سرمقاله کوشیدن 贯彻代表大
会的 ~ در موازات روح کنگره عمل کردن، هنگام عمل روح
کنگره را در نظر داشتن

【精神】 jīngshen ①(表现出来的活力): شور وشوق، حرارت
~ 饱满 / پر از انرژی بودن 抖擞 ~ / پر شوروشوق بودن 焕发
~ 没有 / زنده دل ونیرومند 矍铄 ~ / پر زور(از لحاظ فکری)
با روح، ②(有生气) کسی را سرغیرت آوردن ~ 振作 / حال
او، به او ~。他穿上军装显得格外: زنده، با حرارت
او. در لباس نظامی جلوه ای چشمگیر و جلوه ای خاص بخشید.
چشمان آن کودك 那孩子大大的眼睛, 怪 ~ 的。/بافت.
گرچه پیر است، ولی 人虽老了, 但还 ~ 。/بسیار گیرا بود.
سرشار از شور حیات است.

【精神病】 jīngshénbìng 〈医〉 بیماری روحی: ~ 人 / بیمار روحی
بیمارستان روانی 院 ~ / روان پزشك 医生 ~ / روان پزشکی 学 ~

【精神分裂症】 jīngshén fēnlièzhèng 〈医〉 بیماری روانی: ~
者 شخص میتلا به جنون

【精神头儿】 jīngshéntóur 〈口〉 نیرو و انرژی

【精湿】 jīngshī بسیار خیس

【精瘦】 jīngshòu بسیار لاغر

【精梳】 jīngshū 〈纺〉 شانه زدن (نساجی): ~ 机 ماشین شانه
الیاف شانه زده 纱 ~ / تابیدن پشم، ریشتن پشم 毛纺 ~ /زنی
شده

【精饲料】 jīngsìliào علوفه‌ء غنی ومقوی

【精髓】 jīngsuǐ جوهر، عصاره، چکیده

【精通】 jīngtōng مسلط، متبحر، چیره، زبردست، ماهر: 农活样
样 ~ در هر نوع کار کشاورزی ماهر بودن ~ 业务 / در حرفه‌ء
در زبان فارسی متبحر بودن 波斯语 ~ / خود مسلط بودن

【精卫填海】 jīngwèi tián hǎi پرنده‌ء افسانه ای «جین وی» سعی
می‌کرد با سنگریزه دریا را پر کند ــ کنایه از اراده‌ء راسخ

【精细】 jīngxì خیلی دقیق، تازك، بادقت: 手工十分 ~ کار دستی
با کمال دقت در باره‌ء 。~ 考虑问题很 / دقیق را نشان دادن
این کت بسیار خوب 。~ 这件上衣做工 / کار ها فکر کردن
با دقت محاسبه کردن 计算 ~ /دوخته شده است.

【精心】 jīngxīn با کمال دقت، استادانه، پرکار، باتوجه: ~ 设
计, ~ 施工 در طرح وساختن بنا بادقت وتوجه بودن ~ 策划的
阴谋 توطئه ای که با دقت طرح شده باشد ~ 炮制 / با دقت
ساخت وپاخت کردن

【精娴】 jīngxián 〈书〉 بسیار ماهر

【精详】 jīngxiáng دقیق ومفصل

【精选】 jīngxuǎn ①〈矿〉 غلیظ کردن، غنی ساختن ②(精心挑
选的) با دقت برگزیده شده: 用 ~ 的原料加工制成的 با مواد
مرغوب ساخته شده

【精雅】 jīngyǎ ظریف وزیبا

【精研】 jīngyán با دقت مطالعه وبررسی کردن

【精盐】 jīngyán نمك طعام، نمك تصفیه شده

【精要】 jīngyào مختصر ومفید

【精液】 jīngyè 〈生理〉 منی، نطفه

【精义】 jīngyì دلیل ومضمون مختصر

【精益求精】 jīng yì qiú jīng پیوسته چیزی را کامل کردن: 对技
术 ~ پیوسته مهارت خود را تا حد کمال بالا بردن / 这首诗他
还在反复推敲, ~ 。 او بازهم سعی می کند آن شعر را ویرایش
واصلاح کند.

【精英】 jīngyīng ①(精华) سر سبد چیزی ②(出类拔萃
的人) افراد برجسته وممتاز

【精于】 jīngyú به چیزی ماهر بودن

【精轧】 jīngzhá 〈冶〉 برای صاف کردن وپرداخت غلتك زدن،
دستگاه غلتك زن 机 ~ : برای تمام کردن کار غلتك زدن

【精湛】 jīngzhàn کامل، به حد کمال رسیده، نفیس: ~ 的技巧
صنعت گری بدیع وممتاز ~ 工艺 / مهارت کامل، مهارت تام وتمام

【精整】 jīngzhěng 〈冶〉 تکمیل کردن، بپایان رساندن: ~ 压力
机 دستگاه پرس برای تکمیل کردن ~ 作业 / پرداخت کاری،
دستکاری نهایی

【精制】 jīngzhì با کمال توجه ساختن، تصفیه کردن: ~ 品
محصولات بسیار ظریف

【精致】 jīngzhì لطیف، نازك، ظریف، فاخر: ~ 的丝织品 ابریشم
قوطی سیگار بسیار ظریف 的烟盒 ~ /نازك ولطیف، حریر فاخر

【精忠】 jīngzhōng بسیار وفادار

【精装】 jīngzhuāng ①(书籍的精美的装订) (در مورد
کتاب) با پارچه صحافی شده، دارای صحافی پارچه ای: 皮面 ~
本 نسخه‌ء نفیس با جلد چرمی 布面 ~ /نسخه‌ء نفیس با جلد
پارچه ای/特级 ~ 本 نسخه‌ء نفیس درجه‌ء عالی ②(物品精美
的包装) بطور ظریف وزیبا بسته بندی شده: ~ 烟 سیگار با بسته
شراب سرخ با بسته بندی ظریف 红葡萄酒 ~ / بندی ظریف

【精壮】 jīngzhuàng دارای توانایی جسمانی، نیرومند: 挑选二十
名 ~ 的小伙子去筑河堤 بیست نفر از جوانان نیرومند را برای
بستن سد انتخاب کردن

【精子】 jīngzǐ 〈生理〉 اسپرم، یاخته‌ء متحرك در نطفه‌ء بالغ در
جنس نر

兢 jīng

【兢兢业业】 jīngjīngyèyè محتاط وآگاه: ~ 地为人民工作
一辈子 تمام عمر برای مردم آگا هانه کار کردن

鲸 jīng

نهنگ، وال، بالن: 小鲳 ~ نهنگ بزرگ دارای پوست
نهنگ عنبر(نوعی ماهی وال) ~ 抹香/شیاردار عمقی وطولی

【鲸目动物】 jīngmù dòngwù دسته ای از پستانداران دریایی
شامل بالن وگراز دریایی وغیره

【鲸吞】 jīngtūn مانند بالن بلعیدن، (سرزمین را) منضم ساختن

【鲸须】 jīngxū استخوان آرواره‌ء بالن

【鲸油】 jīngyóu روغن بالن

【鲸鱼】 jīngyú بالن، نهنگ، وال

【鲸仔】 jīngzǎi بچه‌ء بالن

鶄 jīng 见"鸲鶄"qújīng

jǐng

井 jǐng ①(水井)چاه:打~ حفر چاه، چاه زدن ②(形式像井的) چیزی بشکل چاه:矿~ معدن، کان/钻~ حفر چاه/天~ حیاط کوچك ③(形容整齐) منظم، مرتب/油~ چاه نفت

【井壁】jǐngbì دیوارهٔ چاه آب یا نفت

【井场】jǐngchǎng 〈石油〉 حوزهٔ حفر چاه، محل کندن چاه نفت

【井底】jǐngdǐ ①(水井底部) ته چاه آب ②〈矿〉 ته معدن، ته کان: ~车场 ایستگاه معدن

【井底之蛙】jǐngdǐ zhī wā (مانند) قورباغه در ته چاه ـ کنایه از آدم کوتاه نظر وکوتاه اندیش

【井灌】jǐngguàn 〈水〉 آبیاری بوسیلهٔ چاه، آبیاری با قنات

【井架】jǐngjià ①〈石油〉 برج چاه کنی:轻便~ برج چاه کنی قابل حمل ونقل ②〈矿〉 چار چوب در چاه معدن

【井井有条】jǐngjǐng yǒu tiáo دارای نظم وترتیب، منظم، مرتب:~地工作 بطور منظم ومرتب کار کردن/各种仪器、工具摆得~。 همه اسباب وابزار با نظم وترتیب نصب شده است.

【井口】jǐngkǒu ①(水井的口) دهانهٔ چاه آب ②〈矿〉 دهانهٔ معدن، سرچاه معدن ③〈石油〉 سر چاه نفت:~气 فوران گاز از دهانهٔ چاه نفت، گاز دهانهٔ چاه نفت/~装置 تأسیسات سر چاه نفت

【井喷】jǐngpēn 〈石油〉 فوران (چاه نفت)

【井然】jǐngrán 〈书〉 با نظم، منظم، مرتب، تروتمیز:秩序~ منظم، مرتب/~有序 وترتیب

【井绳】jǐngshéng ریسمانی که با آن از چاه آب را بالا می‌کشند

【井水不犯河水】jǐngshuǐ bù fàn héshuǐ آب چاه در کار آب دریا فضولی نمی کند ـ یعنی من کارم را انجام می‌دهم، تو کارت را انجام بده.

【井台】jǐngtái سکوی چاه

【井田制】jǐngtiánzhì سیستم «مربع نه گانه»، نوعی سیستم مالکیت زمین در جامعهٔ بردگی چین که بر طبق آن هر مربع بزرگ زمین به نه بخش تقسیم می شد مانند هیروگلیف چینی(井) وبخش مرکزی آن متعلق به خود مالك بود وبقیه در اطراف آن به برده هایش اختصاص داده می شد وآنها مجبور بودند روی آن کار کنند

【井筒】jǐngtǒng 〈矿〉 چاه معدن:~掘进 حفاری وچاه کنی/~隔间 قسمت مجزا در چاه معدن

【井蛙】jǐngwā قور باغه در چاه ـ کنایه از آدم تنگ نظر

【井位】jǐngwèi موقعیت چاه نفت یا گاز

【井斜】jǐngxié 〈石油〉 انحراف چاه نفت:第一口井~是1.7度。 انحراف چاه نفت شمارهٔ یك ۱،۷ درجه است.

【井盐】jǐngyán نمك چاه

【井邑】jǐngyì 〈书〉 شهر

阱 jǐng تله، دام، گودال سر پوشیده (برای بدام انداختن جانوران)

刭 jǐng 〈书〉 گلوی خود را بریدن:自~ گلو بریدن

肼 jǐng 〈化〉 (شیمی) مایع بی رنگ وقابل اشتعال وقلیایی که بعنوان سوخت موشك وجت بکار می رود

颈 jǐng گردن:后~ قفا

另见 gěng

【颈项】jǐngxiàng گردن

【颈椎】jǐngzhuī 〈生理〉 مهره های گردن

【颈子】jǐngzi 〈方〉 گردن

景 jǐng ①(景致) منظره، چشم انداز:人民大会堂的外~ نمای بیرونی سالن بزرگ مجلس نمایندگان خلق چین/西湖美~ منظرهٔ دلربای«دریاچه غرب» ②(情况) منظرهٔ برف/雪~ منظرهٔ برف ~ شرایط، اوضاع:好~不长。 روزهای خوش دوام ندارد. ③(戏剧、电影中的景物) صحنهٔ نمایش یا فیلم ④(剧本中的段落) صحنهٔ نمایش:第一幕第三~ صحنهٔ ۳ از پردهٔ ۱، قسمت سوم از پردهٔ اول ⑤(敬佩) حرمت گذاشتن، احترام:~慕 ارجمند شمردن ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【景德镇】Jǐngdézhèn محلی در استان «جیان شی» بنام «جین ده زن» که در آنجا ظروف عالی چینی تولید می شود

【景观】jǐngguān 〈地〉 منظرهٔ خشکی، چشم انداز زمینی:自然~ منظرهٔ طبیعی، چشم انداز طبیعی/岩溶~ چشم انداز حاصل از آویزه ها وقندیل های آهکی

【景教】Jǐngjiào 〈宗〉 مذهب نسطوری

【景况】jǐngkuàng وضع، شرایط محیط:她家的~越来越好了。 وضع خانواده اش روز بروز بهتر شده است.

【景片】jǐngpiàn 〈剧〉 قسمتی از صحنهٔ نمایش

【景颇族】Jǐngpōzú «جین پو»، نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می کنند

【景气】jǐngqì رونق، ترقی فاحش:不~ کسادی، عدم رونق

【景区】jǐngqū منطقهٔ دارای چشم انداز طبیعی

【景色】jǐngsè منظره، منظرهٔ خشکی، چشم انداز، دور نما:南方的~ منظرهٔ جنوب چین/深秋~ چشم انداز در اواخر پائیز/海上看日出,~特别美丽。 کسی که روی دریا ست می تواند از زیبایی ویژهٔ منظرهٔ طلوع آفتاب بهره مند شود.

【景深】jǐngshēn 〈摄〉 ژرفای صحرا (عکس برداری)

【景胜】jǐngshèng مناظر زیبای طبیعی

【景泰蓝】jǐngtàilán میناکاری لعابی مخصوص چین

【景天】jǐngtiān 〈植〉 "Red spotted stonecrop" نوعی گیاه بنام

【景物】jǐngwù منظره:山顶上~宜人。 چشم انداز از قله کوه دلفریب است.

【景象】jǐngxiàng منظره، جلوه، دور نما:一派丰收~ دور نمای گسترده ای از محصول خوب/节日~ منظرهٔ جشن

【景仰】jǐngyǎng حرمت گذاشتن واحترام کردن، محترم شمردن: 怀着无限~的心情 با نهایت احترام، با احترام زیاد

【景遇】jǐngyù 〈书〉 وضع، شرایط محیط، شانس، شخص:诗人

晚年～不佳。 وضع شاعر در اواخر عمرش خوب نبود.
【景致】jǐngzhì منظره، چشم انداز: 从塔顶可以看到全城的～。 برج مشرف بر چشم انداز تمام شهر است. / 一下雪, 这里的～就更美了。 پس از باريدن برف، اين محل حتى قشنگ تر بنظر مى آيد.
【景状】jǐngzhuàng منظره، وضعيت

儆 jǐng اخطار كردن، گوش زد كردن: 惩一～百 براى عبرت ديگران / 以～效尤 براى عبرت ديگران صد نفر، يك نفر را تنبيه كردن وبرحذر داشتن آنان از دنبال كردن كار زشت تنبيه كردن

憬 jǐng
【憬然】jǐngrán 〈书〉 پى بردن
【憬悟】jǐngwù 〈书〉 بيدار شدن وبه واقعيت پى بردن؛ به حقيقت اشتباه خود پى بردن

警 jǐng ①(警觉; 戒备) هوشيار، مواظب، مراقب، گوش بزنگ: ～醒 سبك خوابيدن ②(提醒人注意) اخطار كردن، تذكر دادن، گوش زد كردن: 告～ اخطار كردن ③(危险紧张的情况) خطر: 火～ خطر آتش سوزى ④〈简〉(警察) پليس: 交通～ پليس ترافيك / ～亭 اطاقك پليس
【警报】jǐngbào آژير، خطر: 拉～ آژير هوايى را بصدا در آوردن / 解除～ آژير رفع خطر، علامت رفع خطر هوايى / 发布台风～ خطر توفان را اعلام كردن / 战斗～ سوت آماده باش براى نبرد / ～器 آژير، سوت / ～系统 سيستم آژير
【警备】jǐngbèi نگهبانى، پاسبانى، پادگان: 森严～ بشدت نگهبانى شدن، بدقت مراقبت شدن / ～队 دسته پادگان / ～勤务 وظيفه پادگان / ～区 منطقه پادگان / ～司令部 ستاد كل پادگان
【警察】jǐngchá پليس: 女～ پليس زن / 人民～ پليس مردمى / 武装～部队 نيرو هاى مسلح پليس
【警车】jǐngchē ماشين پليس
【警笛】jǐngdí ①(警察用的哨子) سوت پليس ②(报警的汽笛) سوت اعلام خطر
【警服】jǐngfú لباس متحد الشكل پليس
【警告】jǐnggào ①(提醒) اخطار كردن، تذكر دادن، گوش زد كردن: 对敌人的军事挑衅提出严重～ برعليه تحريكات نظامى دشمن اخطار شديد كردن / 我们一再～他不要和那种人来往。 ما بار ها به او تذكر داديم كه نبايد با اين نوع افراد رفت وآمد كند. / ～信号〈交〉 سوت اعلام خطر ②(处分) اخطار(بمثابه اقدام انضباطى): 给予～处分 به كسى اخطار انضباطى كردن
【警棍】jǐnggùn چوب پليس
【警戒】jǐngjiè ①(告诫) درس عبرت دادن، اخطار كردن: 这次失败对他是个～。 اين شكست براى او درس عبرتى بود. / ～色〈生〉 رنگ اخطار كننده، رنگ خطر (زيست شناسى) ②(一种军事措施) پاسدارى كردن، نگهبانى كردن، مراقب بودن، پائيدن: 采取～措施 تدابير احتياطى اتخاذ كردن / 沿公路放出～ سربازان نگهبان را در امتداد جاده گماردن / ～部队 نيروهاى

～线 خط حفاظتى / امنيت
【警句】jǐngjù سخن موجز، كلام موجز ولى معنى دار 又作"警语"
【警觉】jǐngjué هوشيارى، گوش بزنگ بودن: 引起～ هوشيارى را برانگيختن / 政治～性 هوشيارى سياسى / 战士～地注视着海面。 سربازان با هوشيارى تمام دريا را مى پائيدند.
【警铃】jǐnglíng زنگ آژير
【警辟】jǐngpì (سخن، نظر وغيره) عميق ومعنى دار وهيجان آور
【警切】jǐngqiè مختصر ومفيد وبجا
【警犬】jǐngquǎn سگ پليس
【警容】jǐngróng اشاره به صورت ظاهر وانضباط وهيبت يك فرد پليس
【警绳】jǐngshéng ريسمانى كه پليس براى بستن دزد بكار مى برد
【警士】jǐngshì پليس
【警探】jǐngtàn پليس وكارآگاه
【警惕】jǐngtì برعليه چيزى هوشيار بودن، مراقب چيزى بودن: 保持高度～ هوشيارى خود را در حد اعلى حفظ كردن / 提高～, 保卫祖国 هوشيارى خود را بالا بردن واز ميهن دفاع كردن / 放松～ هوشيارى خود را از دست دادن / ～性 هوشيارى
【警卫】jǐngwèi امنيت، نگهبان، گارد: ～室 اطاق كشيك / ～队 گارد مخصوص، هنگ نگهبان / ～团 گروه نگهبان / ～员 مستحفظ شخصى
【警宪】jǐngxiàn پليس و ژاندارم
【警钟】jǐngzhōng زنگ خطر، آژير: 这是给我们敲的一次～。 اين زنگ خطرى بود كه براى ما به صدا در آوردند.
【警种】jǐngzhǒng نوع پليس

jìng

劲 jìng زورمند، نيرومند، قدرتمند: 强～ استوار / 松～ كاج استوار / 强～的东风 باد شديد مشرق
另见 jìn
【劲拔】jìngbá نيرومند واستوار
【劲草】jìngcǎo علف محكم
【劲吹】jìngchuī (باد) بشدت وزيدن
【劲敌】jìngdí حريف نيرومند، دشمن قوى
【劲风】jìngfēng باد شديد
【劲悍】jìnghàn شجاع و سلحشور
【劲急】jìngjí (باد) شديد و سريع
【劲健】jìngjiàn نيرومند، قدرتمند
【劲烈】jìngliè (باد) شديد
【劲旅】jìnglǚ 〈书〉 صفوف نيرومند، نيروى قدرتمند: 足球～ تيم نيرومند فوتبال
【劲射】jìngshè (فوتبال) با تمام نيرو شوت كردن
【劲挺】jìngtǐng راست و نيرومند
【劲直】jìngzhí 〈书〉 درست كار و رك گو
【劲卒】jìngzú 〈书〉 سرباز زبده

净 jìng ①(洁净)پاك، تميز، پاكيزه:~水 آب تميز/擦~ با مالش تميز كردن، زدودن/这件褂子没洗~。اين كت تميز شستشو نشده است. ②(丝毫不剩)بطور كامل، بتمامى:用~ بطور كامل مصرف كردن/这次夏收一定要做到地里~,场上~。در اين برداشت تابستانى بايد هردانه را از مزارع وميدان های خرمن كوبى جمع كنيم. ③(只是)تنها، فقط، صرفا:~说不干 تنها حرف ونه عمل/这几天~刮大风。در اين چند روز هوا بسيار طوفانى بود. /别~打岔。اينقدر ميان حرفم ندويد. /这个男孩子~想着看电影。اين پسر تنها در فكر سينما رفتن /تنها چيزيكه در سر اين پسر هست سينما رفتن است. 或 桌上~是中草药的标本。روى ميز بجز نمونه های گياهان طبى چيز ديگرى نيست. /他说的~是谎话。او بجز دروغ چيزى نمى گويد 或 هر چه مى گويد دروغ است. ④(纯)خالص، ويژه:~收入 در آمد خالص /~价 نرخ خالص /~吨数 تن خالص ⑤(戏曲中的花脸)(چهره نقاشى شده) نوعى شخصيت در اپراى پكن

【净白】jìngbái تميز و سفيد

【净产值】jìngchǎnzhí ارزش ويژه توليد(يك كار خانه)

【净高】jìnggāo 〈建〉(معمارى) بلندى خالص، ارتفاع مفيد

【净荷载】jìnghèzài بار خالص

【净化】jìnghuà تصفيه كردن، پاك كردن، پالودن:水的~ تصفيه آب /~塔 برج تصفيه كننده /~装置 وسايل تصفيه كردن

【净尽】jìngjìn بطور كامل، بطور كلى:消灭~ بطور كامل نيست ونابود كردن

【净价】jìngjià بهاى خالص اجناس

【净洁】jìngjié خالص وتميز

【净利】jìnglì سود ويژه، سود خالص

【净身】jìngshēn بيضه بريدن

【净室】jìngshì اطاق پاك وتميز (بيشتر به خوابگاه راهب يا راهبه)

【净手】jìngshǒu 〈婉〉به دست شويى رفتن

【净水厂】jìngshuǐchǎng كارخانه تصفيه آب

【净素】jìngsù (لباس) ساده وتميز

【净心】jìngxīn ①(心里没有牵挂)دلتنگ نبودن ②(清净的心)دل پاك

【净余】jìngyú مازاد، اضافه:除去开支,~二百元。پس از كسر كردن مخارج دويست «يوان» باقى مانده است.

【净载重】jìngzàizhòng باربرى خالص

【净值】jìngzhí ارزش خالص:出口~ ارزش صادراتى خالص / 进口~ ارزش وارداتى خالص

【净重】jìngzhòng وزن خالص

径 jìng ①(小路)جاده باريك، پياده رو، جاده پر~曲:~ ②(方法)طريق، شيوه، وسيله:捷~ راه آسان، طريق ③(直接)مستقيما، سر راست:~行办理 مستقيما كار را اداره كردن/取道武汉,~回广州 از راه «ووهان» مستقيما به «گوان جو» برگشتن ④〈数〉(رياضى) قطر دايره:半~ شعاع دايره

【径迹】jìngjì 〈物〉(فيزيك) نشان، سراغ، رد، مسير:蜕变~ رد ونشان زوال

【径流】jìngliú 〈水〉زهاب:地表~ زهاب در سطح زمين / 地下~ زهاب زير زمينى

【径情直遂】jìng qíng zhí suì همانطور كه دل آدم مى خواهد حوادث پر:事物是往返曲折的,不是~的。نرم وهموار بودن پيچ وخم است وراه راست ومستقيم را طى نمى كند. /战胜困难的过程往往不是~的。جريان فايق آمدن بر مشكلات آنطور كه دل انسان مى خواهد هميشه مستقيم وهموار نيست.

【径赛】jìngsài 〈体〉مسابقه دو

【径庭】jìngtíng 〈书〉بسيار متفاوت، بى شباهت:大相~ كاملا متفاوت

【径向】jìngxiàng 〈物〉(فيزيك) شعاعى، پرتوى:~场 ميدان شعاعى /~间隙 فاصله شعاعى /~分量 مقدار شعاعى /~力 نيروى شعاعى /~轴承 يا طاقان شعاعى

【径直】jìngzhí مستقيما، يكراست، يكسره:~飞往昆明 مستقيما به «كون مين» پرواز كردن/登山队员~向主峰进发。كوه نوردان يكراست عازم قله كوه شدند. /~写下去吧,等写完了再修改。به نوشتن ادامه دهيد وهروقت كه تمام شد، آنرا ويرايش كنيد.

【径自】jìngzì بدون خدا حافظى، بدون مشورت با ديگران:会没开完,他~走了。او ناگهان جلسه را ترك كرد.

经 jìng 〈纺〉تار تنيدن، تار بافتن، تار كشيدن
另见 jīng

胫 jìng 〈生理〉ساق پا

【胫骨】jìnggǔ استخوان ساق پا

痉 jìng

【痉病】jìngbìng 〈中医〉(طب چينى) نوعى بيمارى همراه با تب كه عوارض آن عبارت است از انقباض تشنجى، قفل شدن دهان وغيره

【痉挛】jìngluán انقباض تشنجى عضلات:食管~ انقباض تشنجى مرى

竞 jìng رقابت كردن، هم چشمى كردن:大江之上,千帆~发。در گستره وسيعى از درياى بزرگ يك هزار قايق بادبان هارا برافراشتند وبه حركت در آمدند.

【竞渡】jìngdù ①(比赛划船)مسابقه قايق رانى ②(比赛游泳)مسابقه شنا

【竞购】jìnggòu در خريدن رقابت كردن

【竞技】jìngjì ورزش ها، بازيها:~场 ميدان مسابقات

【竞技状态】jìngjì zhuàngtài (ورزشكار) حالت آماد، آمادگى:~好 در حالت آمادگى خوب قرار داشتن /~不好 در حالت آمادگى خوب قرار نداشتن، خوب آماده نبودن

【竞赛】jìngsài مسابقه، رقابت:劳动~ مسابقه پيش برد كار/越野长跑~ مسابقه دو صحرا نوردى/军备~ مسابقه تسليحاتى/~规则 مقررات مسابقه

【竞销】jìngxiāo در بازار يابى رقابت كردن

【竞秀】jìngxiù در زيبايى همچشمى كردن

【竞选】jìngxuǎn وارد مسابقهء انتخاباتی شدن: ~总统 برای کسب مقام ریاست کشور در مسابقه شرکت کردن

【竞争】jìngzhēng رقابت کردن، هم چشمی کردن: 自由~ رقابت آزاد/ ~价格 نرخ رقابتی/ ~能力 قدرت رقابتی/ ~者 رقیب، هم چشم، حریف

【竞逐】jìngzhú رقابت کردن، همچشمی کردن

【竞走】jìngzǒu 〈体〉دو با پنجه وپاشنه: ~运动员 ورزشکار دو باپنجه وپاشنه

竟 jìng ①(完成) تمام کردن، پیایان رساندن: 未~之业 امر ناتمام ②(从头到尾) تمام، از سرتاپا: ~夜 تمام شب ③〈书〉(终于) در آخر، بالا خره، سرانجام: 有志者事~成。جوینده یابنده است. ④(竟然) بطور غیر مترقبه، عملا، واقعا: 这么陡的峭壁, 谁知他~爬上去了。هیچ کس تصور نمی کرد که او بتواند بالای آن پرتگاه برود.

【竟而】jìng'ér بطور غیر مترقبه

【竟敢】jìnggǎn جسارت داشتن، جرأت داشتن، گستاخ بودن: 他~说这种话。او جسارت کافی برای گفتن آن سخن را داشت. /真没想到他~当面撒谎。ما هرگز تصور نمی کردیم که او جسارت داشته باشد روبروی ما دروغ بگوید.

【竟然】jìngrán 〈副〉①(出乎意料之外, 居然) بطور غیر مترقبه، بطور غیر منتظره: 这样宏伟的建筑, ~只用了十个月的时间就完成了。تصور کنید که ساختمان چنین عمارت باشکوهی در ظرف ده ماه به پایان رسید. /想不到他们~把一座荒山变成了花果山。هیچکس تصور نمی کرد که آنها توانسته اند یك کوه بی حاصل را به باغ میوه تبدیل کنند؟ ②(竟敢) بآنجا رسیدن که...، بآن حد رسیدن که...، داشتن جسارتی (باین نکته رسیدن که به حقایق توجه نمی شود): ~不顾事实 که...

敬 jìng ①(尊敬) احترام کردن، محترم شمردن، حرمت گذاشتن: 尊~ ارجمند شمردن، احترام کردن/ 致~ تهنیت گفتن، احترام گذاشتن ②(恭敬地) با احترام، درود گفتن، خوش آمد گفتن، احترام گذاشتن: ~赠 با احترام تقدیم کردن/ ~请光临。با احترام خواهشمند است حضور بهم رسانید. ③(有礼貌地送上) مؤدبانه تعارف کردن: ~烟 سیگار تعارف کردن/ ~茶 چای تعارف کردن/ ~您一杯。به سلامتی شما!

【敬爱】jìng'ài احترام کردن ودوست داشتن: ~的领袖 پیشوای محبوب ومحترم

【敬辞】jìngcí کلام مؤدبانه

【敬而远之】jìng ér yuǎn zhī احتراما از کسی فاصله گرفتن

【敬奉】jìngfèng ①(虔诚地供奉) با دینداری پرستیدن ②(恭敬地送上) با احترام تقدیم کردن

【敬服】jìngfú ارزش قایل شدن

【敬告】jìnggào (مطلبی را) به عرض رساندن

【敬酒】jìngjiǔ به سلامتی کسی‌نوشیدن: ~不吃吃罚酒 از باده نوشیدن بسلامتی کسی خودداری کردن وبه جریمهء آن باده نوشیدن — یعنی پس از رد کردن خواهش کسی‌زیربار فشارش رفتن

【敬老院】jìnglǎoyuàn خانهء سالمندان

【敬礼】jìnglǐ ①(行礼) سلام نظامی دادن ②(问候) احوال پرسی کردن: 向你们致以革命的~! درود انقلاب برشما! ③〈敬〉[用于书信结尾] با تقدیم احترامات (در آخر نامه): 此致~!

【敬佩】jìngpèi محترم شمردن، تحسین کردن: 大家以~的目光望着他。همه با نگاه تحسین آمیز به او نگریستند.

【敬若神明】jìng ruò shén míng کسی یا چیزی را مانندبت مورد پرستش قرار دادن

【敬颂】jìngsòng با احترام آرزو کردن

【敬挽】jìngwǎn [用于挽联、花圈等的落款] با همدردی از کسی، با تسلیت عمیق به کسی

【敬畏】jìngwèi با ترس واحترام، با احترام توأم با ترس

【敬献】jìngxiàn تقدیم کردن

【敬谢不敏】jìng xiè bù mǐn 〈套〉 از انجام ندادن کاری پوزش خواستن

【敬信】jìngxìn احترام واعتقاد

【敬仰】jìngyǎng تکریم کردن، محترم شمردن، مورد احترام قرار دادن: 深受人民的爱戴和~ عمیقا مورد محبوبیت واحترام مردم قرار گرفتن

【敬意】jìngyì احترام، تکریم، ستایش: 表示衷心的~ از صمیم قلب ادای احترام کردن/ 致以兄弟般的~ ادای احترام برادرانه کردن، برادرانه احترام گذاشتن

【敬重】jìngzhòng عمیقا محترم شمردن، حرمت گذاشتن: 大家都十分~这位老红军战士。همه به این سرباز کار آزموده وقدیمی ارتش سرخ احترام می گذارند.

【敬祝】jìngzhù با احترام آرزو کردن

靖 jìng ①(没有变故或动乱) صلح، آرامش: 地方安~ در همه جا صلح وآرامش حکمفرما بودن ②(安定秩序; 平定) فرو نشاندن، خواباندن: ~乱 شورش را درهم شکستن/ 绥~政策 سیاست تسلیم وگذشت

境 jìng ①(疆界) سرحد، مرز: 国~ سرحد کشور/ 在本省~内 در داخل مرزهای استان/ 偷越国~ بطور غیر قانونی از مرز گذشتن ②(地方) جا، محل، ناحیه، سرزمین: 敌~ سرزمین دشمن/ 如入无人之~ گویی به زمین غیر مسکونی وارد شدن ③(境况; 境地) وضع، شرایط، یعنی هیچ مانع نداشتن: 顺~ شرایط مساعد/ 逆~ شرایط نامساعد/ 困~ وضع مشکل، محیط

【境地】jìngdì وضع، شرایط محیط: 处于狼狈的~ در وضع مشکل قرار گرفتن/ 陷入完全孤立的~ در انزوای کامل گرفتار شدن

【境界】jìngjiè ①(界限) سرحد، مرز ②(所达到的程度) حد رسیده، حالت، قلمرو: 崇高的思想~ قلمرو عالی افکار/ 理想~ ایده‌آل، نهایت مطلوب

【境况】jìngkuàng احوال، شرایط، وضع: ~不佳 در تنگنا ومضیقه قرار گرفتن

【境域】jìngyù ①(境地) شرایط، وضع ②(境界) ناحیه، قلمرو: 大同~ قلمرو هماهنگی بزرگ

【境遇】jìngyù وضع، شرايط، شانس واقبال كسى: 极困难的~ شرايط بسيار ناسازگار

静 jìng خاموش، آرام، ساكت، بى سرو صدا: 风平浪~ / در آرامش شب، در نصف شب 夜深人~ / 请 آرام وساكت ~~ لطفا ساكت باشيد. 。~一~

【静场】jìngchǎng صحنهء خالى وبى سرو صدا حين نمايش

【静场】jìngchǎng پس از نمايش خلوت شدن سالن سينمايا تآتر

【静电】jìngdiàn الكتريسيتهء ساكن، برق ساكن: ~除尘器 دستگاه غبارروب با نيروى برق ساكن / 纺纱~ نخ ريسى با نيروى برق ساكن / 感应~ القاى الكتر يسيتهء ساكن / 荷~ بار الكتر يسيتهء ساكن / 学~ مبحث الكتر يسيتهء ساكن / 计~ برق ساكن سنج / 印刷 〈印〉~ زيراكس، فتوكپى خشك / برق ساكن

【静观】jìngguān باخونسردى پائيدن

【静荷载】jìnghèzài 〈建〉 وزن ثابت پل ومتعلقات آن

【静候】jìnghòu با آرامش خاطر انتظار كشيدن

【静力学】jìnglìxué 〈物〉 علم توازن اجسام ساكن: 气体~ علم توازن اجسام ساكن هوائى

【静脉】jìngmài 〈生理〉 وريد، سياهرگ: 滴注法~ تزريق در وريد / 曲张 〈医〉~ واريس، سياهرگ متورم شده / 注射~ داخل وريد تزريق در رگ، تزريق وريدى / 炎 〈医〉~ التهاب وريدها

【静谧】jìngmì 〈书〉 ساكت، آرام، بى سر وصدا

【静摩擦】jìngmócā (فيزيك) سايش ساكن

【静默】jìngmò ①(不出声) ساكت شدن: 会场上又是一阵~。 در جلسه بار ديگر سكوت كوتاهى حكمفرما شد. ②(表示哀悼) در سكوت وآرامش سوگوارى كردن: 起立~致哀 برپا خاستن وسوگوارى كردن / 三分钟~ بمنظور عزادارى سه دقيقه سكوت كردن

【静穆】jìngmù موقر و ساكت: 灵堂里一片~。 سكوت وآرامش در سالن عزادارى حكمفرما بود.

【静僻】jìngpì آرام وخلوت

【静悄悄】jìngqiāoqiāo بسيار ساكت وآرام: 屋子里~的。 سكوت وآرامش اطاق را فرا گرفت.

【静肃】jìngsù ساكت وبى سروصدا

【静态】jìngtài 〈物〉 حالت ساكن (فيزيك): ~电阻 عايق / 平衡~ تعادل حالت ساكن / 特性~ مقاومت ساكن خصوصيات حالت ساكن

【静听】jìngtīng با آرامش خاطر گوش كردن

【静物】jìngwù اشياى بى جان: 画~ تصوير اشياى بى جان

【静息】jìngxī آرام وساكت

【静心】jìngxīn آرامش خاطر داشتن

【静养】jìngyǎng براى بهبودى در سكوت وآرامش استراحت كردن: 希望您安心~。 اميد وارم شما نگرانى را از خود دور نماييد وخوب استراحت كنيد.

【静园】jìngyuán خلوت شدن پارك در ساعات معين

【静止】jìngzhǐ ساكن، بى حركت، بى جنبش: 生活永远不是~的。 زندگى هرگز در حال ركود نيست. / 相对~的状态 حالت سكون نسبى

【静坐】jìngzuò ①(静静坐着) ساكت نشستن: 罢工~ اعتصاب نشسته / 示威~ اعتراض با ساكت نشستن ②(一种治疗方法) ساكت نشستن (يك نوع معالجه)

镜 jìng ①(镜子) آئينه: 铜~ آئينهء برنزى / 湖平如~。 درياچه مانند آئينه صاف است. ②(光学器具) دوربين، عدسى: 透~ عدسى / 放大~ عدسى شيئى، عدسى دوربين / 物~ عدسى / 墨~ عينك آفتابى / 天文望远~ دور بين نجومى، / بزرگ كننده تلسكوپ

【镜花水月】jìnghuā-shuǐyuè — گل در آئينه يا ماه در آب كنايه از خيال باطل

【镜框】jìngkuàng ①(装照片等的框子) قاب آئينه ②(眼镜架子) قاب عينك

【镜片】jìngpiàn شيشهء عدسى

【镜台】jìngtái ميز آئينه دار، ميز آرايش

【镜头】jìngtóu ①(光学装置) لنز: 远摄~ لنز عكاسى از دور / 可变焦距~ لنز با كانون متغير / 广角~ لنز با زاويهء مسافت ②(照相的一个画面) منظرهء عكس بردارى شده: 特写~ عكس يا قسمتى / 特技~ منظرهء داراى تاثير مخصوص از فيلم كه بوسيلهء دور بين عكاسى برداشته شده وجزئيات آنرا در مقياس بزرگترى نشان مى دهد

【镜匣】jìngxiá جعبهء آئينه دار با لوازم آرايش

【镜像】jìngxiàng 〈物〉 تصوير قرينه (فيزيك)

【镜子】jìngzi ①(照见形象的器具) آئينه ②〈口〉(眼镜) عينك

jiōng

坰 jiōng 〈书〉 حوالى دور شهر، حومهء شهر

扃 jiōng 〈书〉①(自外面关闭门户用的门闩、门环之类) كلون يا قلابى كه بوسيله آن در را از بيرون مى بندند ②(关门) در را بستن

jiǒng

迥 jiǒng 〈书〉 بسيار متفاوت: 他病前病后~若两人。 او پس از بيمارى بهيچوجه مانند گذشتهء خود بنظر نمى آيد.

【迥然】jiǒngrán دور از هم، بسيار متفاوت، جدا از هم: ~不同 كاملا متفاوت

炯 jiǒng تابان، درخشان، پرنور

【炯炯】jiǒngjiǒng 〈书〉 (در مورد چشم) درخشان، پرنور: 他的一双眼睛~有神。 او چشمانى درخشان ونافذ دارد.

【炯然】jiǒngrán ①(明白) روشن، واضح ②(明亮) درخشان، تابان

窘 jiǒng ①(穷困) در تنگناى بى نوايى: 手头很~ در مضيقه مالى، در تنگناى بى نوايى / 家境很~ در مضيقهء مالى بودن، دست تنگ بودن

窘:ناراحت وپریشان، شرمنده (难为情)② مضیقه بودن خانواده
ناراحتی وشرمندگی از خود نشان دادن، اظهار ناراحتی 出~态
شرمنده کردن، خجالت (使人难为情)③ وشرمندگی کردن
آن پرسش آنقدر او را 这个问题~得他无言可答。:دادن
دست پاچه کرد که در جواب دادن سر درگم شد.

【窘乏】jiǒngfá در مضیقهٔ مالی بودن

【窘急】jiǒngjí دست تنگ بودن

【窘境】jiǒngjìng وضع مشکل، وضع ناجور، وضع نامساعد: 他经济上陷入~。 او گرفتار وضع دشوار اقتصادی شده است.

【窘苦】jiǒngkǔ فقیر، بی پول

【窘迫】jiǒngpò ①(非常穷困) بسیار فقیر، نیازمند، بی نوا، بی پول: 生活~ در فقر و بی چیزی زندگی کردن ②(十分为难) در محظور قرار گرفتن، در دشوار گرفتار شدن: 处境~ وضع دشوار

【窘态】jiǒngtài حالتی که کسی در محظوری به خود گرفته باشد

jiū

纠 jiū ①(缠绕) گیرانداختن، گرفتار کردن، پیچیده کردن ②(集合) جمع آوری کردن، گرد هم آوردن: ~合一伙流氓 یك دسته اوباش را گرد هم آوردن ③〈纠正〉 درست کردن، تصحیح کردن، اصلاح کردن، رفع خطا: ~偏 انحراف را بر طرف کردن، اصلاح کردن / 有错必~。 اشتباه هروقت پیداشد باید اصلاح شود. / وانحراف

【纠察】jiūchá ①(维持秩序) در یك گردهم آیی عمومی نظم وترتیب را برقرار کردن ②(纠察员) نگهبان، دژبان: ~队 دستهٔ نگهبانان / ~线 خط نگهبانی

【纠缠】jiūchán ①(牵扯不清) گیر افتادن، گرفتار آمدن: ~不清 در نتیجهٔ گیر افتادن زیاد از روشن ساختن (مطلب) عاجز ماندن / 在枝节问题上~不休 پیوسته به مسایل فرعی چسبیدن / 完成侦察任务要紧, 不要与敌人~。 حتما مأموریت اکتشافی را انجام بدهید، با دشمن درگیر نشوید. ②(搅扰) اذیت کردن، نگران کردن، رنجانیدن: 他忙着呢, 别再~他了。 او گرفتاری زیادی دارد، اذیتش نکنید. / 他老是~不休, 我只好满足他的要求。 او به قدری سماجت کرد که مجبور شدم خواسته اش را انجام دهم.

【纠纷】jiūfēn نزاع، جدال، کشمکش، ستیزه: 无原则的~ نزاع بیخود، نزاع بی اصول، نزاع بدون مرام وهدف / 国与国之间的~ نزاع بین کشورها / 调解~ برای رفع نزاع میانجیگری کردن

【纠葛】jiūgé ستیزه، نزاع: 他们之间发生了一点~。 بین آنها ستیزه ونزاع رخ داد.

【纠合】jiūhé 〈贬〉 جمع آوری کردن، گردهم آوردن: ~一伙无业游民 آوارگان بی کار را گردهم آوردن

【纠集】jiūjí 〈贬〉 جمع آوری کردن، گردهم آوردن: ~一批打手 یك دسته گردن کلفت را دورهم جمع کردن / ~残部 یگان های نظامی باقی مانده را جمع وجور کردن

【纠正】jiūzhèng اصلاح کردن، تصحیح کردن: ~错误 اشتباه را اصلاح کردن / ~姿势 ژست کسی را اصلاح کردن / ~不正之风 تمایلات نا سالم را برطوف کردن / 问题处理不当的, 应予~。 مسائلی که بدرستی رسیدگی نشده است باید اصلاح شود.

究 jiū ①(仔细推求;追查) بادقت مطالعه و بررسی کردن، در مطلبی عمیق شدن، در مطلبی تعمق کردن: ~深 تحقیق کردن / ~其根源 سر چشمهٔ چیزی را جستجو کردن / 翻印必~。 تجدید چاپ بدون اجازه ممنوع است. ②〈书〉(究竟) واقعا، عملا، حقیقتا: ~应如何办理? واقعا چگونه باید آنرا حراج کرد؟ / ~系何因, 尚待深查。 شناختن علت واقعی آن به رسیدگی بیشتر احتیاج دارد.

【究办】jiūbàn 〈法〉 رسیدگی وبرخورد کردن، رسیدگی وعمل کردن: 依法~ طبق قانون رسیدگی وعمل کردن

【究根儿】jiūgēnr 〈口〉 سر رشتهٔ مطلبی را جستجو کردن

【究竟】jiūjìng ①(结果) نتیجه، حاصل، آنچه واقعا رخ داده است: 大家都想知道个~。 همه مایلند بدانند واقعا چه چیزی رخ داده است. / 弄不出个~来 به هیچ نتیجه ای نرسیدن / 不管什么事, 他总爱问个~。 او همیشه دوست دارد به عمق هر مطلبی پی برد. ②(表示追究) واقعا، بدرستی: 是怎么回事? واقعا چه مسئله ای در میان است؟ / 明天的会~谁去参加? چه کسی واقعا در جلسهٔ فردا شرکت خواهد کرد؟ / 你们~要什么? شما در واقع چه چیزی را می خواهید؟ / 他~上哪儿去了? او واقعا در کجا است؟ ③(毕竟) با این همه، عاقبت، بالاخره، سرانجام: 他~同意了。 او سرانجام موافقت کرد. / 他~还是孩子。 با این همه او بچه است.

【究问】jiūwèn استنطاق کردن

【究细儿】jiūxìr 〈方〉 در مطلبی عمیق شدن، در مطلبی تعمق کردن

鸠 jiū کبوتر قمری

赳 jiū

【赳赳】jiūjiū دلاور، شجاع، سلحشور: 雄~ دلاور، شجاع، سلحشور

阄 jiū قرعه: 抓~ قرعه کشیدن / 拈~决定 با قرعه کشی تصمیم گرفتن

揪 jiū ①(紧抓住) محکم نگهداشتن، قاپیدن، گرفتن: ~住一个小偷 دزد را گرفتن / 对别人的缺点不要~住不放。 ما نباید عیب های دیگران را هی برزبان بیاوریم. ②(使劲拉) با زور کشیدن: 别那么使劲~绳子。 طناب را با آن شدت بزور نکشید.

【揪辫子】jiūbiànzi گیسوی کسی را بدست گرفتن ــ یعنی از اشتباهات وعیوب کسی چشم نپوشیدن

【揪出】jiūchū آشکار کردن، پرده برداشتن: ~暗藏的反革命分子 از چهرهٔ عناصر مخفی ضد انقلاب پرده بر داشتن

【揪痧】jiūshā 〈中医〉 نوعی معالجهٔ عمومی در چین برای بیماری هایی مانند گرما زدگی که عبارت است از نیشگون گرفتن پی در پی از پشت گردن بیمار تا خون جمع شود

【揪心】jiūxīn 〈方〉①(不放心) نگران، مضطرب: 我的孩子到现在还没有回来, 真叫人~。 پسرم هنوز برنگشته است،

بسیار در دناك، رنج آور، (非常疼痛)②من واقعا نگرانم. درد جانگدازی از آن زخم احساس می ~。伤口痛得:جانگداز شد.

啾 jiū

【啾唧】jiūjī صدای جیك جیك

【啾啾】jiūjiū 〈象〉[形容许多小鸟一起叫的声音]جیك جیك، چهچه

鬏 jiū گره یا طرهٔ گیسو

jiǔ

九 jiǔ ①(数目)(9) عدد نه:~天 نه روز/~岁的男孩 پسر نه ساله/十~ نود/~曲桥 پل زیگزاگ ②(顺序) نهم:~月~日 نهم ژانویه/一~ گروهان نهم 连 ③(冬至后每九天为一个"九") هر یك از نه دورهٔ نه روزه در تقویم قمری چین که از نخستین روز فصل زمستان شروع می شود:三~ سومین دورهٔ نه روزه از فصل زمستان یعنی سرد ترین روزهای زمستان ④(表示多次或多数) متعدد، زیاد، بسیار:~转三弯 پیچ وخم های متعدد

【九重】jiǔchóng ①(极高的天空) سپهر برین ②(皇宫) کاخ، قصر ③(九层) نه طبقه

【九宫格儿】jiǔgōnggér کاغذ شطرنجی، کاغذی که روی آن شکل های مربع چاپ شده وبرای تمرین خطاطی چینی بکار می رود

【九归】jiǔguī قواعد عمل تقسیم با چرتکهٔ چینی

【九级风】jiǔjífēng 〈气〉باد نه درجه، تند باد شدید

【九九表】jiǔjiǔbiǎo جدول بس شماری، جدول ضرب

【九九归一】jiǔ jiǔ guī yī با اینهمه گفته ها وکرده ها، در آخرین تحلیل:~，还是他的话对。 با این همه که در نظر گرفته شد، حق با او است.

【九牛二虎之力】jiǔ niú èr hǔ zhī lì زور نه گاو نر و دو ببر — کنایه از کوششهای فوق العاده:我们费了~才找到这种矿石。 پس از صرف کوشش فوق العاده این سنگ معدنی‌را یافتیم.

【九牛一毛】jiǔ niú yī máo مویی از نه قطعه پوست گاو، مویی از خرس — کنایه از قطره یی از دریا

【九派】jiǔpài آن قسمت رودخانهٔ «یانگ تسه» در استان های«خوبای» و«جیان سی»

【九泉】jiǔquán 〈书〉قبر، دنیای دیگر:~之下 در دنیای دیگر، پس از مرگ

【九死一生】jiǔ sǐ yī shēng فرار سخت و مفر باریك از مرگ، باریك از مرگ

【九天】jiǔtiān آسمان نهم، فلك اعظم، سپهر برین

【九头鸟】jiǔtóuniǎo ①(传说中的九个头的怪鸟) پرندهٔ افسانه ای نه کله ②(奸猾的人) آدم حلیه گر

【九霄云外】jiǔxiāo yún wài ماورای فلك اعظم:把个人的安危抛到~ در فکر امنیت شخصی خود نبودن، کاملا به امنیت شخصی خود بی اعتنا بودن/把个人的得失抛到~ کاملا به سود یا ضرر شخصی خود بی‌توجهی کردن/他已把这件事忘到~。 او کاملا این کار را به دست فراموشی سپرده است.

【九一八事变】Jiǔ Yībā Shìbiàn حادثهٔ ۱۸ سپتامبر(اشغال شهر«شن یان» بوسیلهٔ نیروهای متجاوز ژاپنی به مثابهٔ قدمی در جهت اشغال تمام شمال شرقی چین)

【九渊】jiǔyuān 〈书〉ورطهٔ عمیق

【九月】jiǔyuè ①(阳历九月)سپتامبر ②(阴历九月) ماه نهم قمری

【九州】jiǔzhōu ①(指中国) نام شاعرانه ای برای کشور چین ②(日本岛名) کیو شو(نام جزیرهٔ ژاپن)

久 jiǔ ①(时间长) طولانی، در مدت طولانی:很~以前 مدت های پیش/~经考验的革命战士 مبارز انقلابی آزموده/~负盛名 مدتی دراز در اوج شهرت بودن/别重逢~ پس از جدایی طولانی ملاقات کردن ②(时间的长短) در ظرف مدتی:两个月之~ در ظرف مدت دو ماه/你来了有多~? معین: چه مدت است که اینجا هستید؟

【久别】jiǔbié مدتی از هم جدا شدن

【久病成医】jiǔ bìng chéng yī بیمار سابقه دار پزشك است، تجربه کار حکیم است

【久等】jiǔděng مدتی در انتظار بودن

【久而久之】jiǔ ér jiǔ zhī با مرور زمان، کم کم، یواش یواش: 只要你坚持锻炼，~，身体就会强健起来。 تا زمانی که به ورزش ادامه می دهید، بنیهٔ مزاجی شما قوی خواهد شد.

【久旱逢甘雨】jiǔ hàn féng gānyǔ پس از خشك سالی طولانی باران رحمت باریدن — یعنی نیاز مبرمی بر آورده شدن

【久航高度】jiǔháng gāodù 〈航空〉حد اکثر ارتفاع ممکن برای پرواز طولانی یك هواپیما

【久后】jiǔhòu پس از مدتی، در آینده

【久假不归】jiǔ jiǎ bù guī بطور نامحدود مرخصی کسی را به تعویق انداختن

【久久】jiǔjiǔ برای مدت طولانی:母亲~地凝望着儿子远去的背影。 مادر با نگاهی طولانی فرزندش را که به سفر دور می رفت بدرقه می کرد./他的话~地回响在我的耳边。 سخنان او زمانی دراز در گوشم طنین انداز بود.

【久陪】jiǔpéi مدتی همراه بودن

【久停】jiǔtíng مدتی ماندن

【久违】jiǔwéi 〈套〉مدت هاست که خدمت شما نرسیده ام.

【久仰】jiǔyǎng [初次见面的客套话] مدتیست که انتظار دیدار شما را داشته ام، از دیدن شما خوشحالم.或又作"久慕"

【久远】jiǔyuǎn مدت ها پیش، خیلی وقت پیش، در زمان قدیم، باستانی، متمادی، از گذشتهٔ دور:年代~

玖 jiǔ نه (برای نوشتن عدد "九" در چك وغیره بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)

灸 jiǔ 〈中医〉نوعی معالجه در طب چینی که در آن برگ ریزریز برنجاسف چینی را می سوزانند ونقاط معین عصب بدن انسان را دود می دهند

韭 jiǔ جوانه های تره، پیازچهٔ چینی، تره:青~

【韭菜】jiǔcài تره، پیازچهٔ چینی
【韭黄】jiǔhuáng تره گلخانه، تره ای که در فصل زمستان در گرمخانه می روید
酒 jiǔ شراب، عرق، مشروب الکلی : 果~ آب میوه / 葡萄~ آب انگور/ 米~ شراب برنج / 烧~ عرق
【酒吧间】jiǔbājiān کاباره، بار، مشروب فروشی
【酒菜】jiǔcài ①(酒和菜) خوراك و شراب ②(下酒的菜) مزه
【酒厂】jiǔchǎng کارخانهٔ شراب سازی : 啤~ کارخانهٔ آب جو سازی / 烧~ کارخانهٔ عرق سازی / 葡萄~ کارخانهٔ آب انگور سازی
【酒店】jiǔdiàn ①(卖酒的店) شراب فروشی ②(饭馆) رستوران
【酒饭】jiǔfàn خوراك و شراب
【酒缸】jiǔgāng ①(盛酒的缸) خمرهٔ شراب ②(酒店) شراب فروشی
【酒馆】jiǔguǎn ①(卖酒的店) شراب فروشی ②(饭馆) رستوران
【酒鬼】jiǔguǐ آدم مست، می گسار
【酒壶】jiǔhú کوزهٔ شراب، تنگ شراب
【酒花】jiǔhuā 〈植〉 رازك (گیاه)
【酒会】jiǔhuì مجلس مهمانی، کوکتیل
【酒家】jiǔjiā ①(餐厅) رستوران، میخانه ②〈旧〉(酒保) شاگرد میخانه، شاگرد شراب فروشی
【酒精】jiǔjīng الکل : ~比重计 الکل سنج / ~灯 چراغ الکل / ~中毒〈医〉 مسمومیت الکلی
【酒具】jiǔjù ظروف شراب خوری
【酒力】jiǔlì ①(酒量) ظرفیت عرق خوری ②(酒的刺激力) تحریك عرق
【酒量】jiǔliàng ظرفیت عرق خوری
【酒令】jiǔlìng بازی قمار شراب خوران
【酒母】jiǔmǔ مایه برای عرق سازی
【酒囊饭袋】jiǔnáng-fàndài مشك شراب وکیسهٔ برنج — کنایه از آدم هیچکاره ومصرف کننده
【酒酿】jiǔniáng برنج چسبندهٔ تقطیر شده 又作"酒娘"
【酒器】jiǔqì ظروف شراب خوری
【酒麯】jiǔqū مایه برای عرق سازی
【酒肉朋友】jiǔròu péngyou رفیق مشروب وتفریح، رفیق نیمه راه یا دوست بی وفا
【酒色】jiǔsè ①(酒和女色) شراب ودلربایی زن ②(酒的颜色) رنگ شراب ③(醉的神情) حالت مستی
【酒石酸】jiǔshísuān اسید تارتاریك
【酒食】jiǔshí خوراك وشراب
【酒肆】jiǔsì 〈书〉 شراب فروشی
【酒徒】jiǔtú میگسار، آدم معتاد به الکل
【酒窝】jiǔwō فرو رفتگی چانه، چاه زنخدان 又作"酒坑"
【酒席】jiǔxí مهمانی، ضیافت
【酒醒】jiǔxǐng از مستی بیدار شدن
【酒兴】jiǔxìng علاقه به شراب
【酒筵】jiǔyán مهمانی، سور
【酒宴】jiǔyàn مهمانی، ضیافت
【酒药】jiǔyào مایه برای عرق سازی یا برای تقطیر برنج چسبنده
【酒意】jiǔyì احساس مستی
【酒糟】jiǔzāo تفاله (در شراب سازی)
【酒糟鼻】jiǔzāobí بینی سرخ وملتهب (در اثر زیاده روی در شراب خواری یا به علت دیگر) 又作"酒渣鼻"
【酒盅】jiǔzhōng پیالهٔ کوچك شراب خوری بی دسته، پیالهٔ شراب
【酒醉】jiǔzuì ①(喝醉酒) مست شدن ②(用酒浸泡) خیساندن در شراب
【酒足饭饱】jiǔzú-fànbǎo باندازهٔ کافی شراب نوشیدن و برنج خوردن — یعنی سیر بودن

jiù

旧 jiù ①(过去的;过时的) گذشته، کهنه، قدیمی : ~社会 جامعهٔ گذشته / ~思想 افکار کهنه / ~事重提 موضوع کهنه را دو باره متذکر شدن / ~的传统观念 عقاید کهنهٔ موروثی/破~俗,立新风 رسوم قدیمی را از بین بردن و رسوم نورا بوجود آوردن ②(用过的) کهنه، مستعمل : ~衣服 لباس مستعمل / ~汽车 ماشین کهنه / 买~的 چیز دست دوم را خریدن ③(原先的) سابق، پیشتر، یك وقت، وقتی : ~都 پایتخت سابق ④(老朋友) دوست قدیمی، دوست سابقه دار : 怀~ زمان گذشته یا دوست قدیمی را در خاطر داشتن
【旧案】jiù'àn ①(过去的案件) دعوی سابقه دار دادگاه ②(过去的事例) مورد کهنه، رسم کهنه
【旧病复发】jiùbìng fù fā بیماری مزمن عود کردن
【旧部】jiùbù واحد های گذشته ای که کسی در آن کار می کرد
【旧地重游】jiùdì chóng yóu مجددا از یك محل آشنا دیدن کردن
【旧调重弹】jiùdiào chóngtán همان آهنگ قدیمی را نواختن
【旧恶】jiù'è خطای گذشته، عمل اشتباه گذشته : 不念~ خطای گذشته را عفو کردن
【旧观】jiùguān سیمای قبلی، چهرهٔ کهنه : 迥非~ با آنچه که بوده کاملا فرق داشتن
【旧贯】jiùguàn نظام گذشته، روش کهنه
【旧好】jiùhǎo 〈书〉①(过去的友谊) دوستی قدیمی ②(旧交) دوست قدیمی
【旧恨新仇】jiùhèn-xīnchóu دشمنی تازه ای که بر دشمنی کهنه افزوده شده باشد : 看到这个坏蛋,我~一齐涌上心头。 بادیدن آن آدم شریر کینهٔ کهنه در دلم تازه شد.
【旧货】jiùhuò اجناس دست دوم، کالای بنجل : ~店 فروشگاه دست دوم / ~市场 (کهنه‌فروشی) بازار کیك
【旧迹】jiùjī ①(过去的事情) کار های گذشته ②(古迹) آثار قدیمی

【旧交】jiùjiāo آشنای قدیمی
【旧金山】Jiùjīnshān شهر سانفرانسیسکو
【旧居】jiùjū اقامتگاه قدیمی، منزل قدیمی
【旧框框】jiùkuàngkuàng قالب کهنه، الگوی کهنه :打破～ قالب کهنه را در هم شکستن
【旧例】jiùlì مقررات یا موارد گذشته
【旧历】jiùlì سالشمار قمری، تقویم قمری، سالشمار قدیمی چین
【旧民主主义革命】jiùmínzhǔzhǔyì gémìng انقلاب دموکراتیك قدیمی
【旧年】jiùnián ①(去年) سال گذشته ②(农历新年) سال نوقمری
【旧瓶装新酒】jiùpíng zhuāng xīnjiǔ شراب نو در شیشهٔ قدیمی ــ یعنی محتوای جدید درفرم کهنه
【旧前】jiùqián 〈方〉 در گذشته
【旧情】jiùqíng دوستی گذشته
【旧日】jiùrì زمان های قدیم
【旧诗】jiùshī شعر بسبك قدیم، شعر کلاسیك 参见"古体诗" gǔtǐshī;"近体诗"jìntǐshī
【旧石器时代】jiùshíqì shídài دورهٔ پارینه سنگی
【旧时】jiùshí زمان های قدیم، عهود قدیم
【旧式】jiùshì نوع قدیم :～文人 دانشمندان قدیم
【旧书】jiùshū ①(使用过的书) کتاب دست دوم، کتاب مستعمل ②(古书) کتاب هایی بقلم نویسندگان باستانی
【旧俗】jiùsú رسوم وعادات کهنه
【旧态】jiùtài ژست یا حالت گذشته
【旧体】jiùtǐ سبك قدیمی
【旧学】jiùxué آموزش های کهن در چین (در مقابل آموزش های جدید یا غربی)
【旧业】jiùyè ①(旧日的行业) شغل گذشته ②(从前的财产) اموال گذشته
【旧雨】jiùyǔ 〈书〉 دوست قدیمی
【旧怨】jiùyuàn دشمنی گذشته
【旧约】Jiùyuē 〈基督教〉 عهد عتیق که شامل کتاب مقدس یهود تا قبل از ظهور عیسی است
【旧宅】jiùzhái خانهٔ قدیمی
【旧址】jiùzhǐ محل سابق یك سازمان، بناو... :这是我们机关的～。 اینجا محل سابق سازمان ما بوده است.

臼 jiù ①(舂米器具) هاون :石～ هاون سنگی ②(臼状物) چیزی بشکل هاون ③〈生理〉 مفصل، بند استخوان :脱～ 〈医〉 دررفتگی استخوان
【臼齿】jiùchǐ دندان آسیاب

疚 jiù 〈书〉 پشیمانی، ندامت، خار خار داشتن :感到内～ نداشت، وجدان، نیش زدن وجدان
【疚痛】jiùtòng رنج روحی وبی قراری

咎 jiù ①(过失) گناه، تقصیر :归～于人 تقصیر بر گردن دیگران گذاشتن ②(责备) تنبیه کردن، سرزنش کردن :既往不～ از اشتباه گذشتهٔ کسی در گذشتن
【咎由自取】jiù yóu zì qǔ خود را ملامت کردن، تقصیر خود بودن

柩 jiù تابوت با مرده
【柩车】jiùchē نعش کش، مرده کش

桕 jiù 〈植〉"Chinese tallow" نوعی درخت بنام

救 jiù ①(使脱离灾难、危险) نجات، خلاصی، رستگاری : 他跳进水里，把孩子～了出来。 او توی آب پرید وبچه را از غرق شدن نجات داد. 病人得～了。 بیمار نجات یافته / 他已没有～了。 بیماریش علاج ناپذیر است. /呼～ فریاد خواستن، تقاضای کمك کردن ;(船舶遇难时) با علائم "GMDSS" رمزی خبر را مخابره کردن کمك، ②(援助) دستگیری، خلاصی :生产自～ با کار تولیدی بر بلا و مصیبت فایق آمدن /～荒 به ناحیهٔ قحطی زده کمك رساندن
【救拔】jiùbá کسی را از وضع مشکل نجات دادن
【救兵】jiùbīng نیروی کمکی، قوای کمکی، نیروی امدادی :搬～ قوای کمکی خواستن، کمك خواستن
【救国】jiùguó کشور را نجات دادن :～运动 جنبش نجات کشور
【救护】jiùhù بیمار یا زخمی را (از درد و رنج وعذاب) خلاص کردن :～伤员 به سر بازان زخمی کمك فوری رساندن /英勇～战友 شجاعانه به کمك همرزم های خود شتافتن /游泳池的～工作 نجات غریق در استخر شنا /～车 آمبولانس /～船 قایق یا کرجی نجات /～队 گروه آمبولانس /～飞机 هوا پیمای نجات /～站 مرکز امداد پزشکی
【救活】jiùhuó زندگی دوباره به کسی بخشیدن، کسی را از مرگ نجات دادن
【救火】jiùhuǒ آتش را خاموش کردن :～车 ماشین آتش نشانی /～队 گروه آتش نشانی، تیم آتش نشانی /～队员 مأمور آتش نشانی
【救急】jiùjí در برخورد با وضع فوری به کسی کمك کردن :你们支援我们这些材料，可真～了。 شما درست وقتی این مواد را به ما دادید که ما به آن احتیاج فوری داشتیم.
【救济】jiùjì دستگیری کردن، یاری کردن، به کمك کسی رفتن :～灾区人民 به کمك مردم در ناحیهٔ مصیبت زده شتافتن /得到～ مدد یافتن /社会～事业 امور وابسته به کمك وامداد اجتماعی /～金 وجوه کمکی /～粮 غلهٔ کمکی
【救驾】jiùjià امپراطور را (مجازا مردم را) از وضع مشکل نجات دادن
【救苦救难】jiùkǔ jiùnàn به نیازمندان کمك کردن ودر مانده را نجات دادن
【救命】jiùmìng جان کسی را نجات دادن :～！ نجات! /～稻草 کاهی که برای نجات بدان چنگ می زنند /～恩人 نجات دهنده
【救生】jiùshēng نجات غریق : ～带 کمربند نجات /～筏 کلك نجات /～圈 حلقهٔ نجات /～艇 قایق نجات /～衣 لباس نجات /～员 مأمور نجات غریق / نجات غریق
【救世主】jiùshìzhǔ 〈基督教〉 نجات دهنده، رهایی بخش

【救死扶伤】jiùsǐ fúshāng زخمی ها را مداوا کردن ومردنی ها را نجات دادن

【救亡】jiùwáng جنبش ~运动؛ملت را از نابودی نجات دادن ملت را از نابودی نجات دادن وبقای آنرا ~图存/نجات ملی تضمین کردن

【救险车】jiùxiǎnchē ماشینی که برای رفع خطر بکار می رود

【救星】jiùxīng نجات دهنده، رهایی بخش

【救恤】jiùxù یاری رساندن، مساعدت کردن، کمك کردن

【救应】jiùying یاری و پشتیبانی کردن، امداد کردن

【救药】jiùyào با استفاده از دارو در مان کردن، نجات دادن

【救援】jiùyuán ~؛به یاری کسی شتافتن، به فریاد کسی رسیدن 车 ماشین امداد

【救灾】jiùzāi به ناحیهء مصیبت زده کمك رساندن، در فایق آمدن بر بلای طبیعی به مردم کمك کردن

【救正】jiùzhèng جبران کردن، تصحیح کردن

【救治】jiùzhì بیمار را از خطر نجات دادن، معالجه ودرمان کردن:大批医务人员奔赴灾区~伤病员。تعداد زیادی از پزشك ها وپرستاران بمنظور معالجه ودرمان بیماران وزخمی ها به ناحیهء مصیبت زده شتافتند.

【救助】jiùzhù کسی را از خطر یا دردسر نجات دادن

厩 jiù طویله، اسطبل

【厩肥】jiùféi کود طویله ای

就 jiù ①(凑近)نزدیك آمدن، نزدیك شدن：大家~拢来烤火取暖。همه برای گرم شدن نزدیك آتش آمدند./~路灯看书 زیر نور چراغ خیابان کتاب خواندن ②(到;开始从事)：کاری را بر عهده گرفتن، دست به کاری زدن؛ وارد شدن ~学 به مدرسه رفتن /~席 دور سفره نشستن /各~各位,预备,跑! درجا!حاضر!دو! /~职 رسما پستی را پذیرفتن ③(完成)：انجام دادن، به اتمام رساندن (در مورد حرفهء کسی) 功成业~ /这个鼎是青铜铸~的。این سه پایه از برنز ساخته شده است. ④(趁着) وفق دادن، تطبیق دادن، سازگار کردن:我反正有空,~你的时间吧。من همیشه وقت دارم.وقتی تعیین کنید که برای شما مناسب باشد./只好~这块窄面料子做了。ما مجبوریم به این پارچهء کم عرض قناعت کنیم ولباسی بدوزیم. ⑤(搭着吃) با...خوردن：炒鸡蛋~饭 خاگینه برنج خوردن ⑥(按照)که：برحسب، مطابق، تاجائی ~我所知 تا جائی که اطلاع دارم /~事论事 در بارهء کاری بطوری که می نماید قضاوت کردن /双方~共同关心的问题进行了会谈。طرفین بر سر مسائل مورد علاقهء شان مذا کره کردند./团长~冬训计划作了简要说明。فرماندهء هنگ در مورد برنامهء تمرین زمستانی توضیحات مختصری داد. ⑦〈副〉[表示时间不久] فوری، همین حالا، همین حالا من الآن می：我这~去。همین حالا آماده خواهد شد./一会~得。آیم. ⑧〈副〉[表示开始得早或结束得早]：بسیارزود، مدتها پیش 他1936年~参加革命了。مدتها پیش، سال ۱۹۳۶ بود که او به انقلاب پیوست. ⑨〈副〉[表示前后事情紧接着] به مجرد اینکه...,：他吃完饭~走了。بلا فاصله پس از... او به مجرد اینکه غذای خود را خورد، اینجا را ترك کرد./他们放下行李卷儿,~奔工地去了。آنها همینکه کوله بار خود را زمین گذاشتند، سرکار خود رفتند./说~干 بدون تأخیر کار کردن ⑩〈副〉[表示对比起来数目大,次数多,能力强等]:光回收废品一项,他们~给国家节约了二万元。آنها فقط با جمع کردن فضولات برای دولت بیست هزار یوان صرفه جویی کردند. ⑪〈副〉[表示在某种条件或情况下自然会怎样]:没有革命的理论,~不会有革命的运动。بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود نخواهد داشت./哪里有压迫,哪里~有反抗。هر جا که ظلم وستم هست، مقاومت خواهد بود. ⑫〈副〉[放在两个相同的成分之间,表示容忍]:丢了~丢了吧,以后小心点。آنچه تابحال گم شده گم شده، از این ببعد مواظب باش. ⑬〈副〉[表示原来或早已是这样]:我~料到他会等我们的。می دانستم او انتظار ما را می کشد./我本来~不懂俄语。نگفتم زبان روسی بلدنیستم. ⑭〈副〉(仅仅;只) فقط، تنها:~这一本了,看完请马上还。فقط این نسخه باقی مانده است.لطفا هر وقت خواندی، پس بده./全厂~我知道这事。در تمام کار خانه من تنها کسی هستم که از آن اطلاع دارم./我~要几张纸。من فقط چند ورق کاغذ می خواهم. ⑮〈副〉[表示坚决]:我~不信我们妇女干不了这一行。من قطعا باور نمی کنم که ما خانم ها بلد نیستیم این نوع کار را انجام دهیم./他~不肯歇一歇。او اصلا نمی خواهد ذره ای استراحت کند. ⑯〈副〉[表示事实正是如此]：درست، عینا این همان چیزی است که می خواهم./我~要这个。⑰درمانگاه درست در اینجا است./医务室~在这儿。〈连〉(即使) حتی اگر:你~不说,我也会知道。حتی اگر شماهم نخواهید بمن بگویید، من به هر حال از آن اطلاع خواهم یافت.

【就伴】jiùbàn کسی را همراهی کردن(در سفر)، همسفر کسی شدن

【就便】jiùbiàn در فرصت مناسب،اگر برای کسی زحمت نیست：~也替我买一本。اگر برای شما زحمتی نیست برای من هم یك نسخه از آنرا بخرید.

【就捕】jiùbǔ توقیف شدن 又作"就逮"

【就此】jiùcǐ تا همین جا، بدین ترتیب بدین：讨论~结束。ترتیب بحث ومذا کره بپایان رسید./工作虽然有了一点成绩,但不能~松懈下来。درست است که کاری انجام داده ایم ولی به آن معنی نیست که بدین ترتیب دست از کوشش می توان برداشت.

【就地】jiùdì در محل：~解决问题 مسئله را در محل حل کردن /将敌人~歼灭 دشمن را در محل نابود کردن /~正法 در محل تیرباران کردن /~视察〈军〉(نظامی) در محل بازرسی کردن

【就地取材】jiùdì qǔcái از منابع محلی استفاده کردن

【就范】jiùfàn در مقابل زور تسلیم کسی شدن：迫使~ کسی را به تسلیم وادار کردن /不肯~ تن به تسلیم در ندادن

【就根儿】jiùgēnr 〈方〉 اصلا، کاملا

【就歼】jiùjiān نیست ونابود شدن، از بین رفتن

【就近】jiùjìn در نزدیکی، بدون رفتن به جای دور، نزدیك : 我~找个住所 بدون طی در جای نزدیك منزلی پیدا کردن / 能~上学 مسافت دور به مدرسه رسیدن
【就里】jiùlǐ وضع درونی : 不知~ از وضع درونی اطلاع نداشتن
【就令】jiùlìng 〈书〉اگرچه
【就木】jiùmù 〈书〉مرده را توی تابوت گذاشتن
【就聘】jiùpìn استخدام شدن
【就擒】jiùqín توقیف شدن
【就寝】jiùqǐn 〈书〉خوابیدن
【就痊】jiùquán نزدیك به شفایافتن
【就让】jiùràng 〈口〉حتی اگر : ~他来,也晚了。 حتی اگر او بیاید هم دیر خواهد بود.
【就任】jiùrèn عهده دار وظیفهٔ اداری خود شدن، پست را پذیرفتن
【就使】jiùshǐ 〈书〉گرچه
【就势】jiùshì با استفاده از نیروی حرکت : 对手扑过来,我~把他摔倒在地。 وقتیکه حریفم خود را بسوی من پرتاب کرد، با استفاده از نیروی حرکتش اورا نقش زمین کردم.
【就事】jiùshì کاری را پیدا کردن وبآن کار مبادرت ورزیدن
【就事论事】jiù shì lùn shì دربارهٔ کاری از روی ظاهر قضاوت کردن، در بارهٔ کاری آنطور که ظاهر آن نشان می دهد قضاوت کردن : 我不清楚这件事的背景,只能~地谈谈。 چون از سابقه و زمینهٔ کار اطلاع ندارم، فقط می توانم در بارهٔ آن بطوریکه می نماید قضاوت کنم.
【就是】jiùshì ①[用在句末表示肯定,多加"了"]: 放心吧,我照办~了。 نگران نباشید.من قول می دهم همانطور که می فرمایید عمل کنم./既然下了命令,坚决执行~了。 چون حکم صادر شده است، با قاطعیت آنرا اجرا می کنیم همین وبس. ②[单用,表示同意] آری آری، کاملا درست : ~,~,您的话很对。 آری آری کاملا حق با شما است./~嘛,我也是这么想的。 کاملا درست است، این همان چیزی است که من در فکرش بودم. ③[表示事实正是如此]: 她唱得~好。 او واقعا خوب می خواند./事实~这样。 در واقع، حقیقت این است./好~好,不好~不好。 خوب باشد خوبست وبد باشد بد است. ④〈连〉[表示假设的让步,下半句常用"也"呼应] حتی، حتی اگر : ~天塌下来,我们也能顶得住。 حتی اگر آسمان بیفتد، ما می توانیم آنرا بلند کنیم.
【就是说】jiùshìshuō یعنی، به عبارت دیگر
【就手】jiùshǒu سر راه، همین طور : 你~把我的信件也带来吧。 لطفا سر راه پست را هم بیاورید./~把门关上。 در را پشت سر تان ببندید.
【就算】jiùsuàn 〈口〉حتی اگر، در صورتیکه : ~你工作干得不错,也不应该骄傲吧。 حتی اگر کار خوبی کرده اید، بازهم دلیل نمی شود که مغرور شوید.
【就位】jiùwèi جای خود را گرفتن
【就席】jiùxí پهلوی سفره نشستن
【就刑】jiùxíng اعدام شدن
【就许】jiùxǔ 〈副〉شاید، احتمالا
【就绪】jiùxù آماده بودن، مرتب ومنظم بودن : 一切都已~。 همه چیز آماده است./准备工作已经大致~。 مقدمات تقریبا کار های مقدماتی تقریبا رو براه است. 或 آماده شده است.
【就学】jiùxué وارد مدرسه شدن
【就要】jiùyào در آیندهٔ نزدیك رخ دادن، بزودی اتفاق افتادن : 火车~开了。 قطار بزودی حرکت می کند.
【就业】jiùyè شغل یافتن، کار پیدا کردن : 充分~ استخدام کامل /部分~ استخدام موقت
【就医】jiùyī به پزشك مراجعه کردن
【就义】jiùyì به شهادت رسیدن، شهید شدن : 英勇~ شجاعانه شهید شدن /从容~ قهر مانانه شهید شدن
【就诊】jiùzhěn به پزشك مراجعه کردن
【就正】jiùzhèng در خواست اظهار نظر(در بارهٔ نوشتهٔ خود) کردن، (در بارهٔ نوشتهٔ خود) خواستار نقد واظهار نظر شدن : ~于读者 در خواست انتقاد از خوانندگان کردن
【就职】jiùzhí رسما پستی را پذیرفتن : 宣誓~ برای قبول پستی سوگند خوردن /~典礼 مراسم افتتاح برای پذیرش پست خود /~演说 نطق افتتاحیه برای پذیرش پست خود
【就中】jiùzhōng ①(居中) در میان، در وسط : ~调停 میانجی گری کردن ②(其中) از میان... : 这件事他们三人都知道,~王先生知道得最清楚。 هر سه آنها از این موضوع اطلاع دارند، اما از میان شان آقای «وان» بیشتر خبر دارد.
【就座】jiùzuò نشستن، جا گرفتن : 在主席台上~的有… کسانی که پشت تریبون قرار دارند عبارتند از.../贵宾们依次~。 مهمانان عالیرتبه بترتیب جای خود را گرفتند.

舅 jiù ①(母亲的弟兄) دائی، برادر مادر ②(妻的弟兄) برادر زن ③(丈夫的父亲) پدر شوهر(در قدیم)
【舅父】jiùfù دائی، برادر مادر
【舅舅】jiùjiu 〈口〉见"舅父"
【舅妈】jiùmā 〈口〉见"舅母"
【舅母】jiùmǔ زن دائی، زن برادر مادر
【舅嫂】jiùsǎo 〈口〉زن برادر زن، زن همریش
【舅子】jiùzi 〈口〉برادر زن، همریش، باجناغ

鹫 jiù کرکس، لاشخور

jū

车 jū 〈象棋〉ارابهٔ جنگی(یکی از مهره ها در شطرنج چینی) 另见 chē

拘 jū ①(逮捕;扣押) توقیف کردن، دستگیر کردن، بازداشتن ②(拘束) جلوی کسی را گرفتن : 无~无束 بدون هیچ قید وبند، آزاد وراحت ③(限制) محدود کردن : 长短不~ بدون محدودیت طولی ④(不变通) انعطاف ناپذیر، نرمش ناپذیر : ~泥 سخت چسبیدن (به تشریفات و...)
【拘捕】jūbǔ توقیف کردن، دستگیر کردن
【拘管】jūguǎn جلوگیری کردن، کنترل کردن : 对孩子不要~

得太严。 نباید بیش از حد بچه ها را کنترل کرد.

【拘忌】jūjì 〈书〉 درنگ کردن، تردید داشتن

【拘检】jūjiǎn خود را مقید ساختن

【拘谨】jūjǐn بیش از حد محتاط، خوددار: 他是~的人, 不好高谈阔论。 او آدم محتاط وخود داری است ودوست ندارد حرف های گنده بزند.

【拘禁】jūjìn محبوس را تحت نظر قرار دادن

【拘礼】jūlǐ تعارف کردن، مقید به تشریفات بودن: 熟不~ بسیار انس گرفتن ودر نتیجه تعارف نکردن

【拘留】jūliú باز داشتن، نگهداشتن: ~所 بازداشتگاه

【拘挛】jūluán ①(肌肉收缩) تشنج عضلات ②(拘泥) سخت چسبیدن

【拘拿】jūná توقیف کردن

【拘泥】jūnì سخت چسبیدن(به تشریفات، فرم و...): ~于形式 به فرمالیته سخت چسبیدن /不~于俗套 به رسوم پیش افتاده نچسبیدن /~于字面的意义 فقط به الفاظ توجه داشتن /~细节 به جزئیات سخت چسبیدن

【拘票】jūpiào اجازه نامهء توقیف، جواز برای دستگیر کردن، برگه برای دستگیر کردن

【拘牵】jūqiān محدود کردن

【拘囚】jūqiú به زندان انداختن

【拘束】jūshù ①(限制) محدود کردن، جلوی کسی را گرفتن: 不要~孩子们的正当活动。 فعالیت های مفید برای اطفال را محدود نکنید. ②(不自然) ناراحت، غیر طبیعی، بیش از حد خوددار: 在生人面前显得~ در حضور بیگانگان ناراحت وغیر طبیعی بودن /不要~, 随便坐。 راحت باشید، هرجا می خواهید بنشینید.

【拘押】jūyā باز داشتن، نگهداشتن

【拘役】jūyì 〈法〉 بازداشت(نوعی مجازات)

【拘迂】jūyū 〈书〉 به رسوم کهنه چسبیدن

【拘滞】jūzhì غیر طبیعی وبی روح

狙 jū

【狙击】jūjī از کمینگاه به سوی دشمن تیراندازی کردن: ~手 کسی که از کمینگاه بسوی دشمن تیراندازی می کند

居 jū

①(住) زندگی کردن، ساکن بودن، اقامت داشتن: 侨~国外 در خارج از کشور زندگی کردن /穴~ در غارها زندگی کردن /迁~ به منزل جدید منتقل شدن ②(住所) اقامتگاه، منزل، خانه: 故~ اقامتگاه قدیمی ③(在某种位置) (در موضعی) قرار گرفتن: ~中 در وسط قرار گرفتن /~世界首位 در دنیا مقام اول را احراز کردن /~第二位 مقام دوم را احراز کردن ④(当;任) برعهده گرفتن: 身~要职 پست مهمی را بر عهده گرفتن /以专家自~ ادعای کار شناسی کردن ⑤(积蓄) احتکار کردن، ذخیره کردن، پس‌انداز کردن: 囤积~奇 احتکار کردن و سود بردن ⑥(停留) توقف کردن، ایست کردن، مکث کردن: 岁月不~。 روزگار دائما به پیش می رود. ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【居哀】jū'āi عزاداری کردن

【居安思危】jū ān sī wēi در زمان صلح به فکر خطر بودن، در زمان صلح هوشیار بودن

【居处】jūchù ①(居住) اقامت گزیدن ②〈书〉(生活处境) وضع زندگی

【居多】jūduō اکثریت چیزی را تشکیل دادن: 我们球队中南方人~。 در تیم ما اکثر ورزشکاران جنوبی هستند. /我们连队里北方人~。 اکثریت گروهان ما را شمالی ها تشکیل می دهند.

【居高临下】jū gāo lín xià مشرف بودن: ~向敌人射击 مشرف بردشمن تیراندازی کردن

【居功】jūgōng ادعای اعتبار وافتخار برای خود کردن: ~自傲 ادعای اعتبار و افتخار برای خود کردن ومغرور شدن

【居官】jūguān عهده دار پست دولتی شدن

【居积】jūjī ذخیره کردن، اندوختن

【居间】jūjiān میان دو طرف، در میان دو جانب: ~调停 (میان دو جانب) میانجی گری کردن

【居里】jūlǐ 〈物〉 (فیزیك) واحد سنجش تشعشعات هسته ای

【居留】jūliú اقامت داشتن: 长期~ اقامت دائمی /~地 اقامت گاه /~证 اجازه‌نامهء اقامت، پروانهء اقامت /~权 حق اقامت

【居民】jūmín ساکن، اهل: ~点 ناحیهء مسکونی /~委员会 کمیتهء ساکنان

【居然】jūrán 〈副〉①(出乎意料) بطور غیر منتظره، بطور غیر مترقبه: 我的梦想~实现了。 خوابم بطور غیر منتظره به حقیقت پیوست. ②(竟然) رسیدن تا آن اندازه که...، جسارت داشتن...: 您怎么~相信这种谣言? چه باعث شد که این شایعه را باور کنید؟ /~当面撒谎 تاحد دروغ گفتن بدون شرم پیش رفتن

【居人】jūrén اهل خانه، اهالی مسکونی

【居士】jūshì بودایی غیر روحانی، بودایی عادی

【居室】jūshì ①(居住的房间) اطاق خانه ②〈方〉(房屋) منزل، خانه ③〈书〉(夫妇同居) (زن وشوهر) باهم زندگی کردن

【居首】jūshǒu حائز مقام اول بودن

【居孀】jūshuāng زندگی بیوه داشتن

【居心】jūxīn 〈贬〉 (بد) در سر پروراندن: ~不良 نیت های بد در سر پروراندن /~叵测 اندیشه های بد در سر پروراندن با نیت های پوشیده و پنهانی /他们~何在? آنها در پی چه چیزی هستند؟

【居止】jūzhǐ 〈书〉 اقامت گزیدن، محل اقامت

【居中】jūzhōng در وسط؛ میان دو جانب(میانجی گری کردن): ~斡旋 میان نزاع کنندگان میانجی گری کردن /小标题一律~。 عناوین فرعی باید در وسط ستون قرار بگیرد.(چاپ)

【居住】jūzhù زندگی کردن، ساکن بودن، اقامت داشتن: 他家一直~在乡下。 خانواده اش همیشه در ده زندگی کرده اند ومی کنند. /苗族~地区 ناحیهء مسکونی اقلیت ملی«میائو» /~面积 مساحت مسکونی /~条件 شرایط محل اقامت /~期限 مدت اقامت

驹 jū

کره اسب: 马产了个小~。 اسب کره زائید. /怀~ کره اسب در شکم داشتن

【驹子】jūzi کره اسب (یا الاغ یا قاطر)

疽 jū 〈中医〉(طب چینی) قرحه یا زخم زیر پوست

掬 jū نگهدا شتن (چیزی را) با دو دست:~水而饮 با کف دست آب خوردن، با دو دست آب را نگهداشتن وخوردن/笑容可~ لبخند شادی برلب داشتن، متبسم بودن/憨态可~ دارای سادگی همراه با ملاحت بودن، ساده وبی ریا و با ملاحت بودن

据 jū 见"拮据"jiéjū
另见 jù

锔 jū (چینی را) بند زدن، بست زدن
另见 jú

【锔子】jūzi بند، بست (برای بند زدن ظروف چینی)

趄 jū 见"趑趄"zījū
另见 qiè

裾 jū 〈书〉①(大襟) قسمت پیشین جامهٔ بلند مردانهٔ چینی ②(衣服的前后部分) قسمت های پیشین وپسین جامهٔ بلند مردانهٔ چینی

【裾礁】jūjiāo 〈地〉صخرهٔ کنار دریا

鞠 jū ①(抚养) بار آوردن، پروردن، بار آوردن:~养 ②(古代的一种球) نوعی توپ در قدیم ③〈姓〉یک نام خانوادگی در چین

【鞠躬】jūgōng ①(弯身行礼) تعظیم کردن، خم شدن، دولا شدن:~致谢 بعنوان تشکر تعظیم کردن/深深地鞠一个躬 با خضوع تعظیم کردن ②〈书〉(小心谨慎) با دقت زیاد ومحتاط:~尽瘁,死而后已 تا دم مرگ زیر بار انجام وظیفه خم شدن، تا هنگام باز ایستادن قلب از تپش فدا کاری کردن

jú

局 jú ①(棋盘) تختهٔ شطرنج:棋~ بازی شطرنج ②(比赛一次) بازی:下一~棋 یك بار شطرنج بازی کردن/平~ بازی برابر/决胜~ بازی تعیین کننده/连下三~获胜 در سه بازی پشت سر هم پیروز شدن/输一~ بازی را باختن ③(形势;情况) وضع، حالت، موقعیت:战~ موقعیت جنگی، وضعیت/结~ نتیجه سر انجام، /全~ وضع کلی، موقعیت کلی/ بلند نظر ④(人的器量) ظرفیت تحمل وبردباری کسی:有~度 جنگی، بودن، دارای وسعت فکر بودن، آزاد منش بودن/~量不能容物 برد باری وتحمل دیگران را نداشتن ⑤〈旧〉(聚会) گرد هم آیی:饭~ ضیافت، مجلس طعام/赌~ قمار خانه ⑥(圈套) فریب، دام، نیرنگ:骗~ نیرنگ، حیله، فریب ⑦(拘束) محدود کردن، منحصر کردن:局限 محدود بودن/颇有~ محدودیت داشتن ⑧(部分) قسمت، حصه، بخش:~部 قسمت، حصه ⑨(组织机构名称) اداره، دفتر:邮~ پست خانه/税务~ ادارهٔ مالیات/铁路~ ادارهٔ راه آهن/政治~ دفتر سیاسی ⑩(商店名称) فروشگاه، دکان:书~ بنگاه چاپ، مؤسسهٔ انتشارات، دفتر نشر

【局部】júbù قسمت، جزء، حصه:~必须服从全局。جزء باید تابع کل باشد/不能只顾~和眼前。نباید فقط به منفعت جزئی وآنی توجه داشت/问题只得到了~解决。فقط قسمتی از مسئله حل شد.

【局促】júcù ①(狭小) محدود، تنگ، کوچك:这地方太~,走动不便。این مکان بسیار تنگ ومحدود است.مجال حرکت وجنبش وجود ندارد. ②〈方〉(时间短促) (در مورد وقت) تنگ، کوتاه، کم:三天太~,恐怕办不成。می ترسم برای انجام دادن این کار سه روز کم باشد. ③(拘谨;不自然) احساس ناراحت ومضطرب کردن:~不安 اضطراب وناراحتی

【局地】júdì قسمتی از ناحیه

【局麻】júmá بی‌هوشی موضعی

【局面】júmiàn وضع، دورنما، صورت، سیما:稳定的~ وضع ثابت/生动活泼的政治~ وضع سیاسی زنده و پر جنب وجوش/出现了崭新的~。وضع سیمای جدیدی بخود گرفته است./打开~ دور نمای نوینی ایجاد کردن

【局内】júnèi شریك در امری

【局内人】júnèirén کسی که درامری شریك باشد

【局气】júqì 〈方〉انصاف، عدل

【局势】júshì اوضاع، موقعیت:国际~ اوضاع بین المللی/紧张~ اوضاع متشنج، تشنجات اوضاع/危险~ اوضاع خطرناك/扭转~ اوضاع را چرخش دادن، اوضاع را تغییر دادن

【局外人】júwàirén بیرونی، کسی که خارج از امری باشد، بیرون گود

【局限】júxiàn محدود کردن، منحصر کردن:颇有~ محدودیت های زیاد داشتن/由于时代和阶级地位的~ محدودیت های زمانی وطبقاتی داشتن/他的报告不~于教学法问题。سخنرانی او منحصر به شیوه های تدریس نبود.

【局限性】júxiànxìng محدودیت

桔 jú 见"橘"jú
另见 jié

菊 jú گل داودی

【菊花】júhuā گل داودی

【菊科】júkē 〈植〉خانوادهٔ گیاهان مرکب

【菊石】júshí 〈地〉آمونیت، صدف فسیل جانور نرم تنی که منقرض شده است

【菊芋】júyù 〈植〉سیب زمینی ترشی

锔 jú 〈化〉(Cm) کوریم
另见 jū

橘 jú نارنگی

【橘红】júhóng ①(颜色) رنگ نارنگی ②〈中药〉پوست خشك شدهٔ نارنگی

【橘黄】júhuáng رنگ نارنجی

【橘络】júluò 〈中药〉رگ و پی نارنگی

【橘汁】júzhī شیرهٔ نارنگی

【橘子】júzi نارنگی

jǔ

沮 jǔ ①〈书〉(阻止) جلوی کسی را گرفتن، جلوگیری کردن، باز داشتن: ~其成行 کسی را از رفتن باز داشتن ②(气色败坏) افسرده، ملول، کدر

【沮丧】jǔsàng افسرده، ملول، دل شکسته، کدر: 敌人士气~。 روحیهء دشمن ضعیف است.

咀 jǔ جویدن، خائیدن

【咀嚼】jǔjué ①(用牙细嚼) خائیدن، جویدن: ~食物 خوراك را جویدن ②(反复体会) نشخوار کردن: ~文义 معنی متن را نشخوار کردن

举 jǔ ①(往上托) بلند کردن، بالا بردن، بالا نگهداشتن: ~杯 جام را بلند کردن / ~枪致敬 به عنوان سلام تفنگ را بالا بردن ②(举动) عمل، رفتار، حرکت: 壮~ یك عمل قهرمانانه / 义~ عمل بزرگوارانه بنفع عامهء / 一~一动 هر عمل وهر حرکت ③(兴起) آغاز کردن، برپا کردن: ~义 شورش برپا کردن ④(推选;选举) گزیدن، انتخاب کردن: 公~他为代表 او را بعنوان نماینده انتخاب کردن / ~兵 سربازان را گسیل داشتن ⑤(提出) مطرح کردن، ذکر کردن: ~例 مثال زدن / ~出充分的理由 دلایل موجه آوردن / 真是~不胜~! آنقدر زیاد است که ذکر آنها مشکل است. / 我可以~出好几件事来说明。 برای توضیح دادن می توانم چند نمونه بیاورم. ⑥(全) تمام، همه، کلیه: ~座 همهء حاضران

【举哀】jǔ'āi ①〈旧〉(高声号哭) در عزا شیون کردن ②(哀悼) عزاداری کردن: 宣布全国~三天 عزاداری سه روزه در کشور را اعلام کردن

【举案齐眉】jǔ àn qí méi سینی را همسطح با ابرو نگهداشتن — یعنی رفتار مؤدبانه داشتن زن وشوهر بایکدیگر

【举办】jǔbàn اداره کردن، ترتیب دادن: ~学习班 دورهء آموزش را اداره کردن / ~训练班 دورهء تربیتی را اداره کردن / ~展览会 نمایشگاه برپا کردن / ~音乐会 کنسرت دادن / ~文艺晚会 شب نشینی ادبی وهنری ترتیب دادن

【举杯】jǔbēi جام خود را بلند کردن: ~祝贺 برای تهنیت گفتن جام خود را بلند کردن

【举兵】jǔbīng 〈书〉 ارتش را گسیل داشتن

【举步】jǔbù 〈书〉 قدم بر داشتن

【举措】jǔcuò عمل کردن، حرکت کردن: ~失当 بی جا عمل کردن

【举动】jǔdòng عمل، حرکت، فعالیت: ~缓慢 در حرکات کند بودن / 轻率的~ عمل بی‌ملاحظه

【举发】jǔfā افشاء کردن، آشکار کردن، برملا کردن: ~舞弊行为 کلاه برداری را افشاء کردن / ~贪污分子 عناصر اختلاس کننده را معرفی و رسوا کردن

【举凡】jǔfán 〈书〉 از...گرفته تا...، مانند...

【举国】jǔguó سرتا سر کشور: ~欢腾。 تمام کشور پر از شادی ونشاط است. / ~上下团结一致。 همبستگی محکم تمام کشور را فرا گرفته است. / 得到~一致的支持 از پشتیبانی تمام کشور برخوردار بودن / ~一致的愿望 یگانه آرزوی کشور

【举火】jǔhuǒ 〈书〉①(点火) آتش را روشن کردن: ~为号 آتش را بعنوان نشانه روشن کردن ②(生火做饭) اجاق را روشن کردن

【举家】jǔjiā تمام خانواده

【举荐】jǔjiàn (کسی را) معرفی کردن

【举借】jǔjiè (مبلغ هنگفتی را) قرض گرفتن

【举例】jǔlì مثال زدن: ~说明 با مثال (مطلبی را) روشن ساختن

【举目】jǔmù نگاه کردن، چشم ها را باز کردن وسر را بالا آوردن: ~远眺 به فاصلهء دور نگاه کردن / ~四望 به اطراف نگاه کردن

【举目无亲】jǔmù wú qīn کسی را برای مراجعه کردن سراغ نداشتن، در جایی ناآشنا و بیگانه بودن

【举棋不定】jǔ qí bù dìng برای برداشتن گام بعدی متزلزل بودن، دودل بودن: 要不要把这项重要任务承担下来, 他有点~。 او در این نکته که این وظیفهء خطیر را برعهده بگیرد یا نه دودلی می کند.

【举人】jǔrén کاندیدای موفق در امتحانات درباری در سطح استان در سلسله های «مینگ» و«چینگ»

【举世】jǔshì سراسر گیتی: ~皆知 بر همه روشن وشناخته شده / ~公认 در سراسر دنیا شناخته شده باشد / ~瞩目 توجه دنیا را به خود جلب کردن / ~闻名 دارای شهرت جهانی / ~无双 بی نظیر

【举事】jǔshì 〈书〉 شورش برپا کردن

【举手】jǔshǒu دست خود را بلند کردن: 赞成的请~。 هرکس موافق است دستش را بلند کند. / ~行礼 با دست سلام کردن / 举起手来! دستتان را بلند کنید! / ~表决 با بلند کردن دست رأی دادن / ~之劳 زحمت بلند کردن دست، زحمت ناچیز

【举坛】jǔtán محافل وزنه برداری

【举头】jǔtóu برداشتن سر

【举行】jǔxíng برگزار کردن، برپا کردن، به عمل آوردن، ترتیب دادن: ~会谈 مذاکره کردن / ~集会 میتینگ برپا کردن / ~宴会 ضیافت دادن / ~罢工 اعتصاب کردن / ~婚礼 مراسم عروسی رابرگزار کردن / ~军事演习 مانور نظامی را انجام دادن / 大会在人民大会堂~。 کنگره در سالن بزرگ مجلس نمایندگان خلق برگزار شد.

【举眼】jǔyǎn چشم برگرفتن ونگاه کردن

【举一反三】jǔ yī fǎn sān از یك قضیه برای موارد دیگر استنتاج کردن

【举义】jǔyì 〈书〉 قیام

【举止】jǔzhǐ سلوك، رفتار: ~庄重 با سنگینی و وقار رفتار کردن / ~大方 رفتار نزاکت آمیز داشتن

【举重】jǔzhòng وزنه برداری: ~运动员 وزنه بردار / 五十二公斤级~ وزنه برداری در وزن ۵۲ کیلوگرم

【举足轻重】jǔ zú qīng-zhòng تعیین کننده بودن

【举座】jǔzuò همه حاضرین

枸 jǔ

另见 gōu;gǒu

【枸橼】jǔyuán 〈植〉 گیاه بالنگ

【枸橼酸】jǔyuánsuān 〈化〉 اسید سیتریك : ~钠〈药〉 سیترات سدیم

矩 jǔ ①(木工用具) گونیای نجاری ②(规则;标准) قاعده، رسم، سنت ~ 规 : قاعده ها، مقررات ③〈物〉(فیزیك) گشتاور 力~ : گشتاور نیرو/ 动量~ گشتاور نیروی حرکت

【矩臂】jǔbì 〈物〉 بازوی گشتاور

【矩形】jǔxíng مربع مستطیل

【矩阵】jǔzhèn 〈数〉 شکل مستطیلی که برای محاسبات جمع وتفاضل بکار می رود

蒟 jǔ

【蒟酱】jǔjiàng 〈植〉 پان، فلفل، گیاه تنبول

龃 jǔ

【龃龉】jǔyǔ 〈书〉 خوب جفت نشدن دندان های بالابی وپائینی(اشاره به عدم توافق) : 双方发生~。 نفاق وعدم همآهنگی در طرفین رخ داد.

榉 jǔ 〈植〉 گیاه زان

踽 jǔ

【踽踽】jǔjǔ 〈书〉 (راه رفتن) تك و تنها : 独行~ تك و تنها راه رفتن

jù

巨 jù بسیار بزرگ، کلان، غول پیکر : 一笔~款 یك مبلغ بسیار بزرگ/ 山村~变 تغییرات فاحش در روستای کوهستانی/ ~幅标语 اعلان بسیار بزرگ، پوستر بزرگ/ ~型运输机 هواپیمای باربری غول پیکر

【巨擘】jùbò ①(大拇指) انگشت شست، انگشت ابهام ②(首屈一指的人) افراد مورد اعتماد وممتاز در یك رشته از علم : 医界~ افراد مورد اعتماد وممتاز در محفل پزشکی

【巨大】jùdà بسیار بزرگ، عظیم، فوق العاده، کلان : ~的胜利 پیروزی عظیم/ ~的力量 نیروی فوق العاده بزرگ/ ~的工程 پروژه عظیم/ ~的规模 مقیاس بسیار وسیع/ 做出~的努力 کوشش های کلان بکار بردن

【巨额】jù'é مبلغ کلان : ~投资 سرمایه گذاری کلان/ ~利润 سود کلان/ ~赤字 کسر مالی کلان

【巨富】jùfù ثروت هنگفت یا آدم بسیار ثروتمند

【巨贾】jùgǔ تاجر بزرگ

【巨匠】jùjiàng 〈书〉 استاد بزرگ : 文坛~ استاد بزرگ ادبیات

【巨猾】jùhuá 〈书〉 آدم بسیار حیله گر

【巨浪】jùlàng موج بزرگ : ~滚滚 موج بزرگ غلتان

【巨量】jùliàng مقدار عظیم

【巨流】jùliú جریان آب زیاد : 汇成一股~ بهم نزدیك گردیدن وبه یك جریان بزرگ آب تبدیل شدن

【巨轮】jùlún ①(大车轮) چرخ بزرگ : 历史的~ چرخ بزرگ تاریخ ②(特大的船) کشتی بسیار بزرگ : 远洋~ کشتی بزرگ اقیانوس پیما

【巨人】jùrén آدم غول پیکر، پهلوان : ~症〈医〉 (طب) بیماری رشد غیر عادی

【巨商】jùshāng تاجر بزرگ

【巨石文化】Jùshí wénhuà 〈考古〉 فرهنگ «سنگ بزرگ»

【巨室】jùshì ①(大的房屋) خانهء بزرگ ②(世家大族) خانوادهء بزرگ و بانفوذ

【巨头】jùtóu شخصیت بزرگ وبا نفوذ : 金融~ شخصیت بزرگ وبا نفوذ در محافل مالی

【巨细】jù-xì بزرگ وکوچك : 事无~ همه کارها، چه بزرگ وچه کوچك

【巨星】jùxīng 〈天〉 (نجوم) ستارهء غول پیکر

【巨亿】jùyì به مقدار بسیار بزرگ

【巨制】jùzhì اثر بسیار بزرگ ومهم

【巨著】jùzhù اثر جاودان : 文学~ اثر جاودان ادبی

句 jù ①(句子) جمله : 造~ جمله ساختن / 主~ جملهء عمده ②〈量〉 : 两~诗 دو بیت از یك شعر/ 一~话也不说 یك کلمه هم نگفتن/ 我来说几~。 اجازه دهید چند کلمه بگویم

【句读】jùdòu نقطه و ویرگول برای جمله هاو عبارت ها

【句法】jùfǎ ①(句子的结构) ساختمان یك جمله ②〈语〉 (دستور) علم نحو، مبحث ترکیب جمله ها

【句号】jùhào نام این نشانه(.)، نقطه

【句型】jùxíng جمله بندی

【句子】jùzi جمله : ~成分 اجزای جمله

讵 jù 〈书〉[表示反问] : ~料天气骤寒。 ما انتظار نداشتیم که هوا یکمرتبه سرد شود.

拒 jù ①(抵抗) مقاومت کردن، ایستادگی کردن : ~敌 علیه دشمن مقاومت کردن/ ~腐蚀 علیه فساد مبارزه کردن ②(拒绝) رد کردن، نپذیرفتن، امتناع ورزیدن : ~不接受邀请 از پذیرش دعوت امتناع ورزیدن/ ~不认罪 از اعتراف به گناه خود امتناع ورزیدن/ 来者不~ تقاضای هیچکس را رد نکردن

【拒捕】jùbǔ در مقابل توقیف از خود مقاومت نشان دادن

【拒斥】jùchì ایستادگی و رد کردن

【拒付】jùfù از پرداخت امتناع ورزیدن، در پرداخت چك نکول کردن : ~欠款 از پرداخت قرض خودداری کردن

【拒谏饰非】jùjiàn-shìfēi نصایح دیگران را نپذیرفتن واشتباهات خود را ماست مالی کردن

【拒绝】jùjué نپذیرفتن، ردکردن، امتناع ورزیدن، خودداری کردن : ~参加 از شرکت کردن امتناع ورزیدن/ ~发表意见 از اظهار عقاید خود امتناع ورزیدن/ ~无理要求 تقاضاهای بیجا را رد کردن/ ~邀请 دعوت را نپذیرفتن/ ~别人的批评 انتقاد دیگران را نپذیرفتن/ 断然~ با قاطعیت رد کردن

【拒命】jùmìng 〈书〉 از اجرای فرمان سرپیچی کردن

【拒人于千里之外】jù rén yú qiān lǐ zhīwài از مردم به

فاصلهٔ يك هزاره‌لى» دور ماندن ــ يعنى بسيار متكبر وخود پسند بودن

【拒守】jùshōu دفاع كردن

苣 jù 见"莴苣"wōju
另见 qū

具 jù ①(用具)ابزار، اسباب، وسايل، لوازم، ابزار: 农~ ابزار كشاورزى/文~ لوازم تحرير، ابزار نوشتنى/家~ اثاثيه خانه/雨~ وسايل ضد باران (مانند چتر و...)/餐~ ظروف غذا خورى ②〈书〉〈量〉: 座钟一~ يك ساعت روميزى/尸体一~ يك نعش ③(具有;具备) دارا بودن، داشتن: 初~规模 تا اندازه اى خطوط كلى را دارا بودن/略~轮廓 بطور كلى سرو صورت يافتن ④〈书〉(备;办) آماده كردن، فراهم كردن، تأمين كردن ⑤ كلى را يافتن اجازه بفرمائيد اين هديهٔ نا چيز را به شما تقديم كنيم: 谨~薄礼。

【具备】jùbèi دارا بودن، داشتن، مجهز بودن: ~本领 توانايى داشتن

【具结】jùjié سند براى تعهد كارى امضا كردن: ~领回失物 برگشت اموال گم شده را امضا كردن

【具领】jùlǐng (اموال گم شده را) تحويل گرفتن

【具名】jùmíng روى سندى نام خود را نوشتن، امضاى خود را اضافه كردن

【具体】jùtǐ ①(不抽象的) معين، مشخص، واقعى، محسوس: 对于~情况作~的分析 از شرايط معين تجزيه وتحليل معين بدست دادن/~日期未定。 تاريخ مشخص تعيين نشده است./他谈得非常~。 او بطور مشخص صحبت كرد./~劳动〈经〉 (در اقتصاد) كار مشخص ومحسوس/~名词〈语〉 اسم ذات ②(特定的) ويژه، مخصوص: 他担~情节 جزئيات مشخص 任什么~工作? او چه كار ويژه اى را برعهده دارد؟/你有你的~任务。 تو وظيفهٔ مخصوص بخود دارى. ③(结合到) در پيوند با...، در ارتباط با...

【具体而微】jù tǐ ér wēi از نظر اندازه كوچك ولى در معنى كامل

【具体化】jùtǐhuà مشخص كردن، معين كردن: 把政策~ سياست را مشخص كردن/方案尚待~。 هنوز لازم است جزئيات برنامه تهيه شود.

【具文】jùwén تشريفات توخالى، نامهٔ خالى: 一纸~ يك ورق كاغذ وبس

【具有】jùyǒu دارا بودن، حائز بودن، داشتن: ~光荣传统 داراى سنت هاى پرافتخار بودن/~强大的生命力 داراى نيروى حياتى فراوان بودن/~深远的历史意义 داراى اهميت تاريخى ژرف بودن/我们的军队~一往无前的精神。 ارتش ما داراى روحيه اى تسخير ناپذير است./这个工厂~新式设备。 اين كار خانه تجهيزات مدرن دارد.

炬 jù مشعل، آتش: 蜡~ شمع مومى/付之一~ طعمهٔ حريق شدن

钜 jù 〈书〉①(硬铁) آهن سخت ②(钩子) قلاب، بسيار بزرگ، عظيم (巨) ③ چنگك

俱 jù 〈书〉 تمام، همه، بطور كامل: 罪证~在。 همهٔ مدارك وشهود جنايت آماده است./父母~存。 پدر ومادر هر دو زنده اند./面面~到 همه جانبه بودن

【俱乐部】jùlèbù كلوپ، باشگاه

【俱全】jùquán در همه انواع كامل بودن، متنوع بودن، كامل بودن: 日用百货一应~。 انواع اجناس مورد نياز روزمره فراهم است.

剧 jù ①(戏剧) درام، نمايش، كار تآترى، اپرا: 歌~ اپرا/粤~ اپراى «كانتون»/独幕~ نمايش در يك پرده/话~ درام/喜~ كمدى، نمايش خنده آور/广播~ نمايش راديويى/悲~ تراژدى، نمايش حزن انگيز ②(剧烈) حاد، شديد، سخت: ~痛 درد شديد/~变 تغيير جدى وشديد/产量~增 افزايش فاحش در ميزان توليد/病情加~。 حال بيمار دارد بدتر مى شود. ③ يك نام خانوادگى در چين

【剧本】jùběn نمايش نامه، پيس: 话剧~ نمايش نامهٔ درام/歌剧~ نمايش نامهٔ اپرا/电影文学~ سناريوى ادبى براى سينما/分镜头~ نمايش نامهٔ فيلم مخصوص شوت كردن/创作~ نمايش نامه نويسى

【剧变】jùbiàn تغيير بزرگ

【剧场】jùchǎng تآتر، تماشاخانه: 露天~ تآتر روباز، تماشاخانه در هواى آزاد

【剧跌】jùdiē بمقدار زياد تنزل كردن

【剧毒】jùdú بسيار سمى

【剧烈】jùliè شديد، حاد، سخت، تند: ~运动 ورزش سخت/~的斗争 مبارزهٔ حاد/~的对抗 خصومت شديد/~的社会变动 تحولات اجتماعى ريشه اى

【剧目】jùmù فهرست نمايش ها يا اپراها: 保留~ فهرست نمايش هاى آماده براى اجرا/~单 فهرست نمايش ها براى شب نمايش

【剧评】jùpíng مقالات انتقادى در بارهٔ نمايش يا اپرا

【剧情】jùqíng داستان نمايش يا اپرا: ~简介 خلاصهٔ داستان نمايش

【剧坛】jùtán محافل اپرا و تآتر

【剧痛】jùtòng بسيار دردناك

【剧团】jùtuán گروه بازيگران تآتر، دستهٔ نمايش دهندگان و بازيگران: 芭蕾舞~ دستهٔ بازيگران باله

【剧务】jùwù 〈剧〉①(排演和演出的事务) مديريت صحنه ②(负责这项事物的人) مدير صحنه

【剧院】jùyuàn ①(剧场建筑) تآتر، تماشاخانه ②(剧团名称) تآتر (اشاره به نام گروه بازيگران): 儿童~ تآتر كودكان

【剧照】jùzhào عكسهاى تبليغاتى فيلم سينمائى يا درام يا اپرا

【剧中人】jùzhōngrén شخصيت ها در نمايش يا اپرا

【剧终】jùzhōng پايان، آخرين صحنهٔ نمايش (قبل از پائين كشيدن پرده)

【剧种】jùzhǒng نوع درام

【剧作】jùzuò نمايش نامه براى اپرا

【剧作家】jùzuòjiā پيس نويس، نمايش نامه نويس، درام نويس

倨 jù 〈书〉 خودبین، مغرور، متکبر: 傲~ متکبر، خودپسند

惧 jù ترسیدن، خوف داشتن: 毫无所~ کاملا بی باك، کاملا بی ترس / 千难万险何所~? حتی اگر سختی ها ورنج های بیشمار در پیش رو قرار دارد، هیچ ترسی نباید بخود راه دهیم.

【惧内】jùnèi 〈书〉 مطیع ارادهٔ زن خود

【惧怕】jùpà هراسیدن، ترسیدن، خوف داشتن

【惧怯】jùqiè ترسیدن

【惧色】jùsè نگاه ترسناك: 面无~ بی باك وبی ترس به نظر رسیدن

据 jù ①(占据) اشغال کردن، به زور تصرف کردن: 为~ بطور~ برای خود برداشتن، به تصرف خود در آوردن / 盘~ 己有 ②(凭借) تکیه کردن، متکی بودن: 险~ بمنظور اتخاذ تدابیر دفاعی مؤثر از امتیاز سنگرها و مانع های طبیعی استفاده کردن ③(按照) برحسب، مطابق: 传~ شایع است که...، شایعه می گوید... / 报道~ گزارش شده است / 我看~ بگزارش... / 我所知~ به عقیدهٔ من / 实报告~ تا جایکه / 估计~ از روی حقیقت گزارش دادن / 理力争~ می دانم براساس دلائل موجه با تمام نیرو بحث ومناظره کردن / 只有充分了解具体情况，才能~以定出正确的政策。 فقط براساس درك کامل از شرایط مشخص است که می توان سیاست درستی را تدوین وتنظیم کرد. ④(证据) گواهی، شهادت، گواهینامه: 证~ گواهی، شهادت / 收~ قبض رسید / 有~ 言之 گفتار متکی بر دلیل، حجت / 论~ سخن استدلالی ومنطقی / 查无实~。 بررسی وتحقیق دلایل، شاهدی بدست نمی دهد.

另见 jū

【据此】jùcǐ برپایهٔ این دلایل، براساس این دلایل، درپرتو مطالب فوق: ~可以得出下列结论。 برپایهٔ این دلایل می توان به نتایج زیر رسید.

【据称】jùchēng می‌گویند

【据点】jùdiǎn قلعهٔ نظامی استراتژیك: 战略~ دژ، قلعهٔ نظامی

【据理】jùlǐ به دلایل متوسل شدن

【据实】jùshí برحسب وضع حقیقی

【据守】jùshǒu محافظت کردن، حفظ کردن: 交通要道~ از شریان های حیاتی حمل ونقل محافظت کردن / 掘壕~ سنگر کندن ومحافظت کردن

【据说】jùshuō گفته شده است، می گویند، بنابگفتهٔ مردم: 他~在那里过得不错。 می گویند که او در آنجا خوب می گذراند. / 事故~是由于疏忽造成的。 بنابه گفتهٔ مردم، حادثه در نتیجه سهل انگاری رخ داد. / 她病得很重。~ می گویند که او سخت بیمار است.

【据悉】jùxī مطلع می شودکه...، گزارش می دهند که...

【据险】jùxiǎn متکی به عوارض استراتژیك بودن

距 jù ①(距离) فاصله، مسافت، دوری: 行~ فاصله بین ردیف های کاشت / 株~ فاصله بین دو تا گیاه / 两地相~十公里。 فاصله بین دو محل ده کیلو متر است. / 今已有十年。~ تا کنون ده سال گذشته است. ②(鸡爪后面的部分) میخچه یا برآمدگی (در پای خروس و...)

【距离】jùlí ①(相隔的长度) فاصله، مسافت، دوری: 保持一定~ (کسی را) در فاصله ای نگهداشتن / 等~ مسافت مساوی / 短~赛跑 دوی سریع، دوی کوتاه مسافت؛ در مسافت کوتاه ②(相距) فاصله داشتن از...: 车站十五公里~ در فاصله پانزده کیلومتری ایستگاه / 天津~北京一百二十公里。 دو ویدن فاصله بین شهر«تیان تسین» وشهر«پکن» ۱۲۰ کیلومتر است. / 现在~唐代有一千多年。 از روزگار سلسلهٔ «تانگ» تاکنون بیش از یك هزار سال می گذرد. / 他的看法和你有~。 او با شما اختلاف نظر دارد.

飓 jù

【飓风】jùfēng ①(特大风暴) طوفان بسیار شدید ②〈气〉 تندباد

锯 jù ①(锯子) اره: 手~ ارهٔ دستی / 电~ ارهٔ برقی ②(用锯切割) اره کردن، با اره جدا کردن: 木头~ چوب را اره کردن / 断树枝~ با اره شاخه های درخت را جدا کردن

【锯齿】jùchǐ دندانهٔ اره

【锯床】jùchuáng 〈机〉 ماشین اره، دستگاه اره کشی: 圆盘~ ماشین ارهٔ گرد، ماشین ارهٔ دایره شکل

【锯末】jùmò خاك اره 又称"锯屑"

【锯木厂】jùmùchǎng کارگاه اره کشی

【锯条】jùtiáo تیغهٔ اره

【锯子】jùzi 〈方〉 اره

聚 jù جمع شدن، جمع آمدن، گردهم آمدن: 大家~在一起商量商量。 بگذارید جمع شویم و در بارهٔ آن صحبت کنیم. / 那里~了一群人。 در آنجا جمعیتی جمع شد. / 咱们什么时候~一~? ما چه وقت گردهم می آییم؟

【聚氨酯】jù'ānzhǐ نوعی مادهٔ شیمیایی بنام "Polyurethane" 又作"聚氨基甲酸酯"

【聚宝盆】jùbǎopén چالهٔ گنج، کاسهٔ گنج (اشاره به جایی که منابع طبیعی غنی دارد)

【聚苯乙烯】jùběn yǐxī 〈化〉 پولی استیرن (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚变】jùbiàn اتحاد وترکیب هسته های اتمی برای تشکیل هسته های سنگین تر وآزاد ساختن نیروی فوق‌العاده در اثر اتحاد بعضی عناصر: 核~ اتحاد وترکیب هسته ای / 受控~ اتحاد وترکیب کنترل شده / 反应堆~ رآکتور برای اتحاد وترکیب هسته های اتمی مورد کنترل

【聚丙烯】jùbǐngxī 〈化〉 پولی پروپیلین (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚丙烯腈】jùbǐngxījīng 〈化〉 پولی اکری لونیتریل (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚餐】jùcān (بمناسبتی) باهم غذا صرف کردن

【聚光灯】jùguāngdēng چراغ نور افکن

【聚光镜】jùguāngjìng 〈物〉 (فیزیك) عدسی تمرکز نور

【聚合】jùhé ①(会合) گرد هم آمدن ②〈化〉 (شیمی) پلیمیری کردن: 定向~ در سمت معین پلیمیری کردن / 反应~ پلی رآکسیون، چند عکس‌العملی

【聚合物】jùhéwù 〈化〉 پلیمر (موکولهائی که از پیوستن تعداد زیادی تك دانه ای تشکیل شده اند)

【聚会】jùhuì گرد هم آمدن، باهم دیدار کردن:朋友们～在一起,格外亲切。دوستان باهم دیدار کردند واحساس صمیمیت خاصی داشتند./我们经常～。ما اغلب یکدیگر را می بینیم.

【聚积】jùjī جمع کردن، اندوختن، روی هم انباشتن

【聚集】jùjí جمع کردن، اندوختن، روی هم انباشتن: ～力量,打击敌人 نیروها را بمنظور ضربه زدن به دشمن جمع کردن/～人材 افراد مستعد را جمع کردن/几千人～在机场,为代表团送行。چند هزار نفر برای بدرقهٔ هیئت نمایندگی در فرودگاه جمع شدند.

【聚集原理】jùjí yuánlǐ نظریهٔ تراکم

【聚甲醛】jùjiǎquán 〈化〉 پولی فرمالدئید (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚歼】jùjiān محاصره کردن ونابود نمودن: ～敌军 واحد های دشمن را محاصره ونابود کردن

【聚焦】jùjiāo 〈物〉 در کانون متمرکز کردن

【聚精会神】jùjīng-huìshén توجه خود را معطوف داشتن: ～地工作 با تمام توجه خود را به کار معطوف داشتن/～地听 دقت گوش کردن

【聚居】jùjū در ناحیه‌ای بطور متمرکز ساکن بودن:少数民族～的地区 نواحی مسکونی اقلیت های ملی، نواحی اقلیت نشین

【聚敛】jùliǎn با اخذ مالیات سنگین ثروت اندوختن: ～民财 با تصرف اموال مردم ثروت اندوختن

【聚拢】jùlǒng گرد آمدن، جمع شدن

【聚氯乙烯】jùlǜ yǐxī 〈化〉 پولی وینیل کلرید (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚落】jùluò محل مسکونی انسان

【聚齐】jùqí (در محل قرار) جمع شدن: 在校门口～ در جلو در گاه مدرسه جمع شدن

【聚醛树脂】jùquánshùzhī 〈化〉 صمغ آلدئید

【聚沙成塔】jù shā chéng tǎ از انباشتن دانه های زیاد شن بر روی هم برج هرمی ساخته می شود

【聚首】jùshǒu 〈书〉 گرد هم آمدن، جمع شدن: ～一堂 گرد هم آمدن

【聚四氟乙烯】jùsìfúyǐxī 〈化〉 نوعی مادهٔ شیمیایی بنام "Polytetrafluoroethylene"

【聚碳酸脂】jùtànsuānzhī 〈化〉 پولی کربنیك (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚酰胺】jùxiān'àn 〈化〉 پولی آمید (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚星】jùxīng 〈天〉 خوشهٔ فلکی (نجوم)

【聚乙烯】jùyǐxī 〈化〉 پولی اتیلن (نوعی مادهٔ شیمیایی)

【聚乙烯醇】jùyǐxīchún 〈化〉 الکل ویتیل

【聚酯】jùzhī 〈化〉 پولی استیر، نمك آلی مرکبی که غلیظ شده ودر پلاستیك سازی مصرف می شود

【聚众】jùzhòng توده های مردم را جمع کردن: ～起事 بمنظور ایجاد ناآرامی توده های مردم را جمع کردن/～行凶 بمنظور آدمکشی توده های مردم را جمع کردن

踞 jù چمباتمه زدن، نشستن

遽 jù ①(急促;仓猝) با عجله، با شتاب زدگی: 不敢～下断语 جسارت شتابزده نتیجه گیری کردن را نداشتن ②(害怕) وحشت زده، ترسیده

【遽然】jùrán 〈书〉 ناگهان، یکمرتبه: ～变色 ناگهان تغییر رنگ دادن

juān

涓 juān 〈书〉 جوی کوچك

【涓埃】juān'āi 〈书〉 ناچیز، بی اهمیت، ریز: 尽～之力 کوشش ناچیز بکار بردن

【涓滴】juāndī 〈书〉 قطرهٔ کوچك آب: ～归公 هرشاهی را به بیت‌المال بر گردانیدن

【涓涓】juānjuān 〈书〉 (آب) قطره قطره چکیدن: 溪水～。آب جوی قطره قطره می چکد./细流汇成大川。رود بزرگ از آب های باریك تشکیل می یابد.

捐 juān ①(舍弃) از دست دادن، رها کردن، صرف نظر کردن: ～生 جان خود را از دست دادن ②(捐助) اعانه دادن: ～钱 پول اعانه دادن/募～ اعانه جمع کردن ③(一种税收) مالیات: 房～ مالیات خانه/车～ مالیات ماشین/上～ مالیات دادن

【捐款】juānkuān ①(捐助款项) پول اعانه دادن ②(捐助的款项) اعانه

【捐募】juānmù برای کمك کردن به فرد یا سازمانی اعانه جمع کردن

【捐纳】juānnà ①(封建时代捐献钱财以换取官爵) (در دورهٔ فئودالی) برای کسب مقام رسمی پول اعانه دادن ②(捐献) پول اعانه دادن

【捐弃】juānqì 〈书〉 منصرف شدن، رها کردن، از دست دادن

【捐躯】juānqū جان خود را فدا کردن، قربانی کردن: 为国～ جان خود را در راه مملکت فدا کردن

【捐生】juānshēng از جان خود صرف نظر کردن

【捐税】juānshuì عوارض ومالیات: ～繁重 عوارض ومالیات سنگین

【捐输】juānshū 〈书〉 اعانه دادن

【捐献】juānxiàn بخشیدن، هدیه کردن، اعانه دادن: 他把全部藏书～给图书馆。او تمام مجموعهٔ کتاب ها را به کتابخانه هدیه کرد.

【捐赠】juānzèng هدیه کردن، بخشیدن، اعانه دادن: ～价值人民币二十万元的食品 مواد غذایی معادل دویست هزار«یوان» هدیه کردن

【捐助】juānzhù (کمك مادی یا مالی را) تأمین کردن، اعانه دادن: ～现金 پول نقدی اعانه دادن

娟 juān 〈书〉 زیبا، لطیف

【娟娟】juānjuān (ماه) زیبا، لطیف

【娟秀】juānxiù 〈书〉 زیبا، لطیف: 字迹～ خوش خطی

圈 juān ①(用栅栏把家禽家畜围起来)در آغل گذاشتن: 把羊群～起来 گله‌ء گوسفند را در آغل گذاشتن ②〈口〉(拘禁)حبس کردن: 把犯人～起来 جنایت کار را حبس کردن
另见 juàn; quān

鹃 juān 见"杜鹃"dùjuān

镌 juān 〈书〉حکاکی کردن: ～碑 روی تخته‌ء سنگ حکاکی کردن

【镌刻】juānkè حکاکی کردن، کنده کاری

【镌镂】juānlòu حکاکی کردن، کنده کاری

juǎn

卷 juǎn ①(弯成圆筒形)لوله کردن، در نوردیدن، در نوردیدن: 把地毯～起来 قالی را لوله کردن، قالی را در نوردیدن: پیچیدن/ ～起袖子就干 آستین خود را بالا زدن وبه کار پرداختن/ ～纸烟 توتون سیگار را پیچیدن ②(掀起; 裹住)باخود بردن، بلند کردن: 一个大浪把小船～走了。 موج بزرگی قایق را با خود برد./ 卡车飞驰而过, 一起一阵尘土。 کامیون بسرعت برق گذشت و توده‌ء انبوه گرد وغبار را به هوا بلند کرد. ③(裹成圆筒形的东西)چیزی لوله شده، طومار، چیزی بشکل سیلندر: 铺盖～ رختخواب در پیچیده شده ④(一种食品)نوعی خوراك لوله‌یی: 春～ نوعی خوراکی که در روغن سرخ شده ولای آن گوشت باشد، پیرآشکی/ 花～儿 نان پیچیده شده که با بخار پخته می شود ⑤〈量〉حلقه: 一～手纸 یك حلقه کاغذ توالت/ 一～软片 یك حلقه فیلم عکاسی
另见 juàn

【卷笔刀】juǎnbǐdāo مداد تراش

【卷层云】juǎncéngyún 〈气〉یك طبقه‌ء سفید رنگ ویك نواخت از ابر طره‌ای

【卷尺】juǎnchǐ نوار متر نواری، متر مخصوص اندازه گیری: 钢～ متر فلزی، متر نواری فلزی

【卷动】juǎndòng پیچ دادن وبه حرکت در آوردن

【卷发】juǎnfà موی فردار، موی مجعد

【卷积云】juǎnjīyún 〈气〉قطعات ابرهای کوچك وسفیدی که در ارتفاعات زیاد قرار دارد

【卷铺盖】juǎn pūgai اسباب کشی کردن وترك گفتن

【卷曲机】juǎnqūjī 〈纺〉دستگاه چین دهی

【卷染机】juǎnrǎnjī 〈纺〉دستگاه تکان دهنده‌ء رنگ آمیزی

【卷绕】juǎnrào 〈纺〉پیچیدن: ～机 دستگاه نخ پیچی

【卷刃】juǎnrèn (در مورد تیغه‌ء کارد) برگشته شدن

【卷入】juǎnrù به گرداب کشیده شدن، گیر افتادن: ～漩涡 به گرداب گرفتار شدن/ ～一场纠纷 به گرفتار نزاع شدن/ ～战争 به جنگ کشانده شدن

【卷舌音】juǎnshéyīn 〈语〉صوتی که با برگشتن زبان ادا می شود

【卷缩】juǎnsuō به خود پیچیدن

【卷逃】juǎntáo با اشیاء قیمتی گریختن

【卷筒】juǎntǒng قرقره، حلقه: ～纸 کاغذ حلقه ای، کاغذ رول/ ～纸的印刷机 دستگاه مخصوص چاپ کردن کاغذ رول

【卷土重来】juǎn tǔ chóng lái برگشت چیزی را امکان پذیر کردن

【卷尾猴】juǎnwěihóu نوعی میمون دم دراز آمریکای جنوبی

【卷心菜】juǎnxīncài 〈方〉کلم

【卷须】juǎnxū 〈植〉گیاه پیچك

【卷烟】juǎnyān ①(纸烟)سیگار: ～包装机 دستگاه بار بندی سیگار/ ～机 دستگاه سیگار سازی/ ～工业 صنعت سیگار/ ～纸 کاغذ سیگار ②(雪茄)سیگار برگ

【卷扬机】juǎnyángjī چرخ جرثقیل

【卷叶蛾】juǎnyè'é 〈动〉نوعی حشره‌ء موذی بنام "Leaf roller"

【卷云】juǎnyún 〈气〉ابر طره ای

【卷纸机】juǎnzhǐjī 〈印〉دستگاه کاغذ پیچی

【卷轴】juǎnzhóu حلقه: 天线～ حلقه‌ء آنتن
另见 juànzhóu

【卷子】juǎnzi نان پیچیده شده که با بخار پخته می شود
另见 juànzi

juàn

卷 juàn ①(书本)کتاب: 手不释～ همواره کتاب در دست داشتن ②(书籍册数)جلد: 第三～ جلد سوم/ 该图书馆藏书十万～。 این کتابخانه صد هزار جلد کتاب دارد./ 多～集 اثر چند جلدی/ 集 اثر یك جلدی ③(考卷)ورقه‌ء امتحانی: 交～ ورقه‌ء امتحانی را تحویل دادن ④(文件)اسنادی که در بایگانی نگهداشته می شود، پرونده: 查～ به اسناد مراجعه کردن
另见 juǎn

【卷柜】juànguì 〈方〉اشکاف مخصوص نگهداشتن اسناد

【卷帙】juànzhì کتاب: 浩繁～ یك کلکسیون بزرگ کتاب

【卷轴】juànzhóu 〈书〉(画)طومار نقاشی; (字)طومار خطاطی
另见 juǎnzhóu

【卷轴装】juànzhóuzhuāng نوعی صحافی قدیمی چین

【卷子】juànzi ورقه‌ء امتحانی: 看～ روی ورقه‌ء امتحانی نمره دادن
另见 juǎnzi

【卷宗】juànzōng ①(文件夹子)پوشه ②(文件)اسنادی که در بایگانی نگهداشته می شود

倦 juàn ①(疲乏)خسته وکوفته، خسته و وامانده: 面有～容 خسته بنظر رسیدن/ 毫无～意 اصلا احساس خستگی نکردن ②(厌倦)بیزار، متنفر: 诲人不～ با شور وشوق بی پایان (به دیگران) آموزش دادن

【倦游】juànyóu 〈书〉به سفر بی علاقه شدن

绢 juàn پارچه‌ء ابریشمی نازك ولی محکم

【绢本】juànběn نقاشی یا خطاطی روی پارچهٔ ابریشمی
【绢绸】juànchóu پارچهٔ ابریشمی نازك ولی محکم
【绢纺】juànfǎng ابریشم تابی، ابریشم ریسی
【绢花】juànhuā 〈工美〉گل ابریشمی
【绢画】juànhuà نقاشی کلاسیك چین روی پارچهٔ ابریشمی
【绢丝】juànsī حریری که با ابریشم تاب داده ：الیاف ابریشم تاب داده 纺绸～/ پارچه ای که با الیاف ابریشم تاب داده بافته می شود 织物～/ الیاف ابریشم تاب داده بافته می شود
【绢网印花】juànwǎng yìnhuā 〈纺〉چاپ پارچه توری دار

隽 juàn

【隽永】juànyǒng عمیق، پر معنی، معنی دار ：语颇～，耐人寻味。عبارات معنی دار است وانسان را به تفکر وا می دارد.

眷 juàn

①(亲属) عیال، عائله ：女～ اعضای مؤنث یك خانواده ②〈书〉(关心；怀念) مواظبت کردن، یادکردن
【眷爱】juàn'ài دوست داشتن، عشق و رزیدن
【眷怀】juànhuái یادکردن
【眷眷】juànjuàn 〈书〉①(念念不忘) همواره بیاد داشتن ②(一心一意) با تمام دل وجان
【眷口】juànkǒu عیال، عائله
【眷恋】juànliàn 〈书〉(نسبت به کسی یا جایی) عشق و عاطفه از خود نشان دادن
【眷念】juànniàn 〈书〉با علاقه به فکر کسی بودن، برای کسی دلتنگی کردن
【眷属】juànshǔ عیال، عائله
【眷注】juànzhù 〈书〉مواظبت کردن ：深承～ عمیقا مورد توجه ومواظبت قرار گرفتن

圈 juàn

آغل ：羊～ آغل گوسفند /猪～ آغل خوك
另见 juān；quān
【圈肥】juànféi 〈农〉کود محوطهٔ آغل وطویله
【圈舍】juànshè آغل
【圈养】juànyǎng در آغل پرورش دادن

juē

撅 juē

①(翘起) بلند کردن ：～着尾巴 بلند کردن دم، دم سیخ کردن /～嘴 لب ولوچه را جمع کردن /～着个小胡子 برچیدن سبیل ②〈口〉(折断) (چیزی دراز) را بلند کردن، سبیل را بالا انداختن ：把树枝～成两段 شاخهٔ درخت را خرد (و باریك را) شکستن کردن
【撅巴】juēba ①(折断) خرد کردن، شکستن ②(按摩、活动肢体) (بدن انسان را) ماساژ دادن، مالش دادن

jué

孓 jué

见"孑孓"jiéjué

决 jué

①(决定) تصمیم گرفتن، مصمم شدن ：犹豫不～ تا پایان جنگیدن، جنگیدن (تا پیروزی یا شکست معلوم گردد) ～一胜负 / تردید داشتن ②(一定)[用在否定词前面] صلا، هیچ ：～非恶意 اصلا سوء قصد نداشتن ～不退让 / ابدا هیچ ایرادی نداشتن ～无异言 / شرایطی تسلیم نشدن 不达目的～不罢休。ما تا به مقصد نرسیم دست از کوشش بر نمی داریم. ③(决定最后胜败) تعیین کننده، نهایی ：～赛 بازی نهایی ④(执行死刑) جنگ سر نوشت ساز، جنگ تعیین کننده ～战/ اعدام کردن ：～枪 تیرباران کردن ～绞/ به دار زدن 处～/ اعدام کردن ⑤(决口) شکاف (در مورد سد و...) کشتن، اعدام کردن ～堤了。سد شکاف برداشت. ～ ：برداشتن
【决策】juécè ①(决定策略或办法) سیاست را برنامه ریزی کردن، سیاست را تنظیم کردن، تصمیم استراتژیك گرفتن، تدبیر اتخاذ کردن ②(作出的策略) تصمیمی که دارای اهمیت استراتژیك می باشد ：英明～ تصمیم خرد مندانه /～机构 ارگان تنظیم کنندهٔ سیاست /～人 تنظیم کنندهٔ سیاست / 战略～ تصمیم استراتژیك
【决定】juédìng ①(作出主张) تصمیم گرفتن، مصمم شدن ：领导～派他去出差。مسئولین تصمیم گرفتند که او به مأموریت برود. /一时～不了 فعلا از تصمیم گرفتن عاجز بودن /～下来的事情就要贯彻执行。هر کاری که تصمیم گرفته شده باشد باید به اجرا درآید. ②(决定的事项) تصمیم ：通过一项～ تصمیمی را برای اجرا تصویب کردن ③(成为先决条件) تعیین کردن ④(有决定性的) تعیین کننده ：～论〈哲〉فلسفهٔ جبری ～性因素 عامل تعیین کننده /～性胜利 پیروزی تعیین کننده
【决定权】juédìngquán قدرت تصمیم گیری ：有最后～ حرف نهایی داشتن
【决斗】juédòu ①(用武器格斗) دوئل ：用手枪～ با طپانچه دوئل کردن ②(决定性的斗争) مبارزهٔ تعیین کننده
【决断】juéduàn ①(做决定) تصمیم گرفتن ：他遇事能够～。او زمانی می تواند تصمیم بگیرد که با مسائل روبرو شود. ②(决定事情的魄力) (در تصمیم گیری) محکم واستوار بودن ：这人很有～，从来不犹豫。این شخص در تصمیم گیری بسیار استوار و پابرجا است و هرگز تردید نمی کند.
【决计】juéjì ①(主意已定) تصمیم گرفتن ：我～把工作搞完再走。من دیگر تصمیم گرفته ام که تا کار تمام نشود نروم. ②(肯定的判断) مسلما، حتما، یقینا ：这样办～没错儿。اگر اینطور عمل کنیم، مسلما اشتباه نخواهیم کرد.
【决绝】juéjué قطع رابطه کردن
【决口】juékǒu (در مورد سد) شکاف برداشتن ：解放前黄河经常～。قبل از آزادی کشور سد رودخانهٔ زرد اغلب شکاف برمی‌داشت.
【决裂】juéliè قطع رابطه کردن ：同旧的传统观念～ با سنت ها وعقیده های کهنه خداحافظی کردن
【决然】juérán ①(坚决) با قطعیت، قاطعانه ：毅然～ با عزم با قاطعیت /～离去 راسخ، با ثابت قدمی، با قطعیت، قاطعانه جائی را ترك کردن ②(必然；一定) مسلما، حتما، یقینا ：搞阴谋的人，～不会有好下场。کسانی که به دسایس وتوطئه دست می زنند، سرانجام خوبی نخواهند داشت.

【决赛】juésài 〈体〉فینال، مسابقهٔ فینال، مسابقهٔ نهایی：半～ مسابقهٔ نیمه فینال، مسابقهٔ نیمه نهایی/～权 امتیاز شرکت در مسابقهٔ نهایی/取得了～权 امتیاز شرکت در مسابقهٔ نهایی را احراز کردن

【决胜】juéshèng پیروزی را در نبرد تعیین کردن：～局〈体〉بازی تعیین کنندهٔ پیروزی

【决死】juésǐ مرگ وزندگی：～的斗争 مبارزهٔ مرگ وزندگی (یا نبرد مرگ وزندگی)/～战 حیاتی ومماتی)

【决算】juésuàn محاسبات نهایی خرج ودخل：～报告 گزارش محاسبات نهایی/国家～ در بارهٔ محاسبات نهایی خرج ودخل دولت/年终～ تراز نامه، محاسبات نهایی در پایان سال

【决心】juéxīn عزم، عزم راسخ، تصمیم：下定～ عزم راسخ داشتن/有～，有信心 هم عزم وهم اطمینان داشتن/～改正错误 در رفع اشتباهات مصمم بودن/～书 تعهد نامه

【决一雌雄】jué yī cí-xióng نبرد کردن برای معلوم داشتن طرف قوی تر، جنگیدن برای تعیین طرف برتر

【决疑】juéyí شبهه را از بین بردن

【决议】juéyì قطعنامه：～草案 طرح قطعنامه/作出～ قطعنامه تنظیم کردن/通过～ قطعنامه را گذراندن (یا تصویب کردن)

【决意】juéyì تصمیم گرفتن، مصمم بودن：他～要走。او مصمم بود که برود.

【决狱】juéyù 〈书〉به پروندهٔ قضایی رسیدگی کردن

【决战】juézhàn نبرد تعیین کننده：～到底 تا آخر نبرد کردن

诀 jué ①(押韵的词句) فرمول همقافیه، فرمول قافیه دار：十六字～ قالب سخن ۱۶هجایی، فرمول قافیه دار ۱۶هیروگلیفی/歌～ مسجع وموزون، فرمول موسیقی همقافیه ②(窍门；方法) رمز، فن، شیوه：秘～ رمز پیروزی ③(分别) وداع کردن، خداحافظی کردن：永～ برای همیشه وداع کردن

【诀别】juébié برای همیشه وداع کردن، تا ابد خداحافظی کردن

【诀窍】juéqiào رمز پیروزی، رمز کار：你这么快就做得了，有什么～吗？ رمز اینکه بدین زودی کارتان را انجام دادید چیست؟/你掌握了～就容易了。کار آسان می شود اگر فن آنرا بدانید!

抉 jué 〈书〉برگزیدن، انتخاب کردن، برجسته کردن

【抉择】juézé 〈书〉برگزیدن، انتخاب کردن：作出～ برگزیدن

角 jué ①(角色) رل، شخصیت، نقش، رل عمده：主～ رل عمده، شخصیت عمده/配～ رل غیر عمده، شخصیت فرعی/你在这出戏里扮演哪个～儿？ شما در این نمایش چه رلی را بازی می کنید؟ ②(行当)(در اپرا های سنتی چین) نوعی رل：旦～ رل زن، نقش زن/丑～ دلقك ③(演员) زن یا مرد بازیگر：名～ هنرپیشهٔ معروف، بازیگر معروف ④(竞赛；斗争) بازی؛ زد وخورد：～斗 کشتی گرفتن/口～ دعوا، نزاع، منازعه ⑤(盛酒的器具) ظرف سه پایهٔ شراب خوری در چین قدیم ⑥〈乐〉یکی از نت های موسیقی سنتی چین

另见 jiǎo

【角斗】juédòu کشتی گرفتن：～场 میدان کشتی گرفتن

【角力】juélì زور آزمایی کردن

【角色】juésè ①(剧中人物) رل، شخصیت، نقش：她在这部电影里演哪个～？ او در این فیلم چه نقشی را بازی می کند؟/扮演不光彩的～ نقش افتضاح آمیز را ایفا کردن/反面～ نقش منفی ②(行当)(در اپرا های سنتی چین) نوعی رل

【角逐】juézhú رقابت کردن، همچشمی کردن：超级大国～的场所 میدان رقابت بین ابرقدرتها

玦 jué حلقهٔ نیمه دایرهٔ یشمی(که برای زینت در چین قدیم آویزان می کردند)

珏 jué دو تکه یشم که بهم پیوسته باشد

觉 jué ①(感觉) احساس کردن：听～ حس سامعه یا شنوایی/视～ حس با صره یا بینایی/下过这场雪，就～出冷来了。پس از آمدن برف ما واقعا احساس سرما می کنیم./身上～着不舒服 احساس کسالت کردن/不知不～ بدون اینکه متوجه شود ②(睡醒) از خواب بیدار شدن：如梦初～ گویا تازه از خواب بیدار شدن ③(觉悟) آگاه شدن، ملتفت شدن：自～自愿 باآگاهی عمیق، آگاهانه

另见 jiào

【觉察】juéchá متوجه شدن، ملتفت شدن：他～到这里面有问题。او متوجه شد که در اینجا مسئله ای هست./敌人丝毫没有～出我侦察排的行动。دشمن اصلا از فعالیت های دستهٔ سربازان اکتشافی ما آگاه نشد./不易～的变化 تغییر غیر محسوس

【觉得】juéde ①(感到) احساس کردن：一点儿也不～累 اصلا احساس خستگی نکردن/病人～好了些。بیمار احساس کرد که حالش بهتر شده است. ②(认为) فکر کردن، معتقد بودن：我～应该先找同志们商量一下。معتقدم که ما باید اول با رفقای خود مشورت کنیم./～很奇怪 احساس عجیب وغریب داشتن/～可笑 خنده آور بودن

【觉悟】juéwù ①(认识程度) آگاهی، بیداری：政治～ آگاهی سیاسی/阶级～ آگاهی طبقاتی ②(醒悟) آگاه شدن، بیدار شدن، پی بردن：～了的人民 مردم بیدار/他～到这场斗争很重要。او به اهمیت این مبارزه پی برد.

【觉醒】juéxǐng بیدار شدن، آگاه شدن：第三世界的～ بیداری جهان سوم

绝 jué ①(断绝) قطع کردن، بریدن：～其后路 راه برگشتش را بریدن/掌声不～ صدای ممتد کف زدن ها ②(完全没有了) تمام شده، نیست شده، پایان رسیده：弹尽粮～。مهمات وخواربار به آخر رسیدن/办法都想～了。همه امکانات بررسی شده است./好话说尽，坏事做～ هرنوع سخن های نیك گفتن وهرنوع کار های زشت انجام دادن ③(没有出路的) نا امید کننده：～境 کوچهٔ بن بست، وضع نا امید کننده ④(独一无二的) یگانه، بی نظیر：他的发球真～。طرز توپ زدنش بی نظیر بود./他的书画堪称双～。خطاطی و نقاشی او بی نظیر است. ⑤(极；最) بسیار، بی نهایت：～大多数 اکثریت قاطع/～大部分 قسمت اعظم/～早 بسیار زود/～好的机会 فرصت عالی ⑥(绝对)[用在否定词之前] اصلا، ابدا، به هیچوجه

به هیچوجه ~无此意 اصلا چنین قصدی نداشتن / ~非偶然 اصلا غیر ممکن بودن 不可能 ~ / تصادفی نبودن 我们 ~ 不可 脱离群众。 /ما به هیچوجه نباید از توده های مردم جدا شویم. 他尽管不同意,但是没有把话说 ~ 。 گرچه موافق نبود، ولی حرف های قطعی نزد. ⑦见"绝句"

【绝版】juébǎn (کتاب) نایاب، تمام شده

【绝笔】juébǐ ①(最后的作品) آخرین اثر یك نویسنده یا نقاش ②(遗书) وصیت نامه

【绝壁】juébì پرتگاه

【绝产】juéchǎn ①(绝收) (بعلت خشکسالی یا سیل) کاملا بی حاصل شدن ②〈法〉 میراث بدون وارث قانونی یامیراثی که وارث قانونی از به ارث بردن آن صرف نظر کرده باشد

【绝唱】juéchàng آخرین شعر سرایی: 千古 ~ شاهکار نظم برای قرن ها، شاهکار شعر در طی چند قرن

【绝处逢生】juéchù féng shēng بطور غیر منتظره از مرگ خلاصی یافتن

【绝代】juédài 〈书〉 بی مانند در میان معاصران: 才华 ~ استعداد بی نظیر / 佳人 ~ زیباروی بی نظیر

【绝倒】juédǎo 〈书〉 از خنده روده بر شدن: 令人 ~ روده بر از خنده

【绝地】juédì ①(险要的地方) پرتگاه ②(绝境) وضع دشوار وخطرناك، وضع نا امید کننده: 陷入 ~ گرفتار وضع دشوار وخطرناك شدن

【绝顶】juédǐng بی نهایت، بسیار زیاد، بی حد: 聪明 ~ بی نهایت با هوش / 荒谬 ~ بسیار پوچ وبی معنی / 愚蠢的行为 ~ عمل بسیار احمقانه

【绝对】juéduì ①(不受任何限制的) مطلق، غیر محدود: ~ 服从 ~ / 多数 ~ اکثریت مطلق / 优(劣)势 ~ برتری (پستی) مطلق / 从 ~ پیروی کورکورانه / 防止思想上的 ~ 化 از مطلق گرایی افکار اجتناب کردن / 地租〈经〉 ~ بهرهٔ مالکانهٔ مطلق / 高度〈测〉 ~ ارتفاع مطلق / 零度 ~ صفر مطلق / 观念〈哲〉 ~ ایدهٔ مطلق / 温度 ~ درجهٔ حرارت مطلق / 音乐 ~ موسیقی مطلق / 值〈数〉 ~ ارزش مطلق / 真理〈哲〉 ~ حقیقت مطلق / 主义〈哲〉 ~ حکومت مطلقه، مطلق گرائی ②(完全) کاملا، مطلقا، قطعا: 可靠 ~ مطلقا قابل اعتماد / 不可能 ~ اصلا غیر ممکن / 不容许 ~ مطلقا غیر مجاز

【绝甘分少】juégān-fēnshǎo کنایه از درغم وشادی کسی شریك بودن

【绝根】juégēn بی فرزند، بی اولاد

【绝后】juéhòu ①(绝嗣) بی فرزند، بی اولاد ②(今后不会再有) بی نظیر: 空前 ~ بی سابقه وبی نظیر

【绝户】juéhù ①(没有后代) بی فرزند، بی اولاد ②(没有子孙的人) شخص بی فرزند

【绝迹】juéjì ناپدید شدن، غیب شدن، محوشدن، ریشه کن شدن: 血吸虫病在我们县已经 ~ 了。 بیماری شیستوزومیاز در شهرستان ما ریشه کن شده است.

【绝技】juéjì مهارت بی نظیر

【绝交】juéjiāo قطع رابطه کردن

【绝经】juéjīng 〈生理〉 بند آمدن قاعدگی، پاك شدن

【绝景】juéjǐng چشم انداز بسیار زیبا

【绝境】juéjìng وضع ناامید کننده، کوچهٔ بن بست: 濒于 ~ با وضع دشوار و ناامید کننده روبرو شدن

【绝句】juéjù نوعی شعر چهار مصراعی چینی که هر مصراع آن پنج یا هفت هیرو گلیف را در بر می گیرد وموزون ومقفا است

【绝口】juékǒu ①(住口) [只用在"不"字后面] از حرف زدن خود داری کردن: 赞不 ~ آفرین گفتن، به به گفتن / 骂不 ~ لاینقطع ناسزا گفتن ②(因回避不开口) سکوت اختیار کردن، دهان خود را بستن: 不提 ~ هیچ کلمه ای (در بارهٔ مطلبی) برزبان نیاوردن

【绝粒】juélì 〈书〉 از تأمین موادغذایی سر باز زدن، تأمین مواد غذایی را تعطیل کردن

【绝路】juélù راه نابودی، کوچهٔ بن بست، وضع ناامید کننده: 陷入 ~ به کوچهٔ بن بست رسیدن / 自寻 ~ به دست خود خود را نابود کردن

【绝伦】juélún بی سابقه، بی نظیر، بی‌همتا، نابرابر: 精美 ~ دارای ظرافت ومرغوبیت بی نظیر / 荒谬 ~ کاملا مزخرف وبی معنی

【绝门】juémén ①(没有后代的人家) خانوادهٔ بی فرزند ②(没有人从事的工作) کاری که دیگر کسی به آن اشتغال ندارد ③(一般人想象不到) غیر قابل تصور

【绝密】juémì بسیار محرمانه، سری درجهٔ یك: 文件 ~ اسناد طبقه بندی شده، اسناد بسیار محرمانه

【绝妙】juémiào بسیار عالی، کامل، استادانه: 的一招 ~ یك سند ومدرك عالی برای آموزش با سر / 的反面教材 ~ شاهکار طنز عالی / 的讽刺 ~ مشق منفی

【绝命书】juémìngshū ①(自杀前写的遗书) یاد داشت هایی که قبل از خودکشی نوشته می شود ②(死刑执行前留下的信) نامه ای که قبل از اعدام نوشته می شود

【绝品】juépǐn آثار هنری بی همتا

【绝情】juéqíng احساسات وعواطف کسی را اصلا در نظر نگرفتن

【绝群】juéqún برجسته، ممتاز

【绝然】juérán کاملا

【绝热】juérè عایق گرما: 材料 ~ مواد عایق گرما / 冷却 ~ سردکاری غیر قابل نفوذ / 曲线 ~ خط منحنی عایق گرما / 压缩 ~ تراکم عایق گرما

【绝色】juésè 〈书〉 (در مورد زن) بسیار زیبا وقشنگ

【绝食】juéshí اعتصاب غذا کردن

【绝世】juéshì ①(绝代) بی مانند در میان معاصران ②(弃世) از زندگی در این دنیا صرف نظر کردن

【绝收】juéshōu کاملا بی حاصل شدن

【绝嗣】juésì بی اولاد، بی فرزند

【绝望】juéwàng مأیوس شدن، ناامید شدن: 情绪 ~ احساس یأس وناامیدی / 的挣扎 ~ تلاش مذبوحانه

【绝无仅有】juéwú-jǐnyǒu بی نظیر، بی همتا، بی مانند

【绝响】juéxiǎng 〈书〉 بی وارث: 这种手艺现在已成 ~ 。 حالا این هنر دستی بی وارث مانده است.

【绝学】juéxué دانش بی وارث

【绝艺】juéyì هنر یا مهارتی که به کمال رسیده باشد
【绝育】juéyù 〈医〉(طب) عقیم کردن، سترون سازی
【绝缘】juéyuán 〈电〉عایق کاری کردن، عایق پیچیدن: ~材料 /مواد عایق دار ~套管 لوله های عایق پیچی شده، لوله های عایق دار ~子 مقره /~体 عایق/دار
【绝早】juézǎo بسیار زود
【绝招】juézhāo ①(绝技) مهارت بی نظیر، استادی بی مانند ②(绝妙的手法) تاکتیك حیله گرانهٔ غیر منتظره: 使了个~ تاکتیك حیله گرانهٔ غیر منتظره را بکار بردن
【绝症】juézhèng بیماری علاج ناپذیر
【绝种】juézhǒng (در مورد نوع چیزی) نایاب شدن، محو شدن

倔 jué
另见 juè
【倔强】juéjiàng لجوج، کله شق، تسلیم ناپذیر

掘 jué کندن: ~井 چاه کندن / 自~坟墓 برای خود قبر کندن
【掘进】juéjìn 〈矿〉تونل کنی: 平巷~ راه افقی ساختن در زیر زمین/ 快速~ تونل کنی سریع / 全断面~ حفر تونل با پهنای زیاد، تونل کنی عریض ووسیع
【掘墓人】juémùrén قبر کن
【掘土机】juétǔjī خاك بردار، دستگاه حفاری، حفر کننده

崛 jué 〈书〉ناگهان برخاستن
【崛起】juéqǐ ①(突出)(در مورد کوه) ناگهان سر برآوردن، ناگهان در افق پدیدار شدن ②(兴起)(به مثابهٔ نیروی سیاسی) برخاستن، سربر آوردن

厥 jué ①(失去知觉) بی هوش شدن: 昏~ دراثر بی هوشی به زمین افتادن ②〈书〉(其;他的) متعلق به او یا آنها یا آن: ~后 پس از آن، از آن پس/ ~父 پدر او

谲 jué 〈书〉فریب دادن، کلاه برداری کردن
【谲诈】juézhà حیله گر، مکار، آب زیر کاه

蕨 jué 〈植〉گیاه سرخس
【蕨类植物】juélèi zhíwù گیاهان آوندی خانوادهٔ سرخس

獗 jué 见"猖獗"chāngjué

橛 jué میخ کوچك کوتاه: 钉上一个小木~ یك میخ کوچك کوتاه را کوبیدن
【橛子】juézi میخ کوچك کوتاه

噱 jué 〈书〉خندهٔ قاه قاه: 可发一~ قاه قاه خنده کردن
另见 xué

爵 jué ①(爵位) یکی از لقب های اشرافی: 公~ دوك / 封~ (به کسی) لقب یا عنوان اشرافی اعطا کردن ②(古代酒器) نوعی ظرف شراب خوری قدیمی چین دارای سه پایه ویك دسته
【爵士】juéshì کسی که بپاس خدمت به پاد شاه یا به کشور ویا بواسطهٔ ابراز شایستگی به لقب «سلحشور» ملقب می شد
【爵士音乐】juéshì yīnyuè موسیقی جاز
【爵位】juéwèi مقام (یا لقب) اشرافی

蹶 jué ①(摔倒) بزمین افتادن ②(失败;挫折) عقب نشستن، شکست خوردن: 一~不振 پس از عقب نشینی روحیه را باختن

矍 jué
【矍铄】juéshuò 〈书〉(در مورد شخص مسن) نیرومند و زنده دل

嚼 jué جویدن، نرم کردن: 味同~蜡。 مزه اش مانند جویدن موم است. /咀~ جویدن
另见 jiáo

攫 jué ضبط کردن، بزورگرفتن، ربودن، قاپیدن: ~为己有 به تصرف خود در آوردن
【攫取】juéqǔ بزور گرفتن، ربودن، قاپیدن: ~别国的资源 منابع کشور های دیگر را ربودن / ~暴利 سود های هنگفتی بدست آوردن

镢 jué 〈方〉کلنگ دوسر
【镢头】juétou 〈方〉کلنگ دو سر

juě

蹶 juě
另见 jué
【蹶子】juězi [用于]: 尥~ (در مورد اسب، خر و...) لگد زدن

juè

倔 juè تندخو، بد خلق: 这老头儿脾气~。 آن پیر مرد بسیار تند خواست.
另见 jué
【倔头】juètóu آدم لجوج و یك دنده
【倔头倔脑】juètóu juènǎo در گفتار و رفتار خشك وبی مزه ومصنوعی بودن

jūn

军 jūn ①(军队) ارتش، واحد های نظامی، نیروهای مسلح: 陆海空三~ نیرو های زمینی، دریایی وهوایی/ 参~ خدمت سربازی کردن، به ارتش پیوستن ②(军队的编制单位) سپاه (واحد نظامی): 全歼敌人一个~ یك سپاه دشمن را نیست ونابود کردن / ~以上干部 کادر ها در سطح سپاه وبالا تر از آن
【军备】jūnbèi تجهیزات نظامی: 扩充~ تسلیحات را توسعه دادن /限制~ تسلیحات را محدود کردن /~竞赛 مسابقهٔ تسلیحاتی
【军部】jūnbù ستاد فرماندهی ارتش
【军操】jūncāo مشق نظامی
【军车】jūnchē خودرو های نظامی، وسائل نقلیهٔ نظامی

【军船】jūnchuán قایق های موتوری نظامی

【军刀】jūndāo شمشیر سربازی

【军队】jūnduì ①(部队总称)ارتش، واحد های نظامی: ~标号 سمبل های نظامی / ~建制 ساختمان ارتش ② (队伍) نیروهای مسلح: 三天前这里过去一支~。 سه روز پیش یك نیروی مسلح از اینجا گذشت.

【军阀】jūnfá دیکتاتور نظامی محلی، فرمانروای نظامی محلی: ~主义 سبك دیکتاتوری محلی ~作风/ طرفداری از میلیتاریسم محلی ~割据/ رژیم دیکتاتوری محلی ~混战/ جنگ های نظامی محلی درهم وبرهم بین میلیتاریست های محلی

【军法】jūnfǎ قوانین ارتش، قوانین نظامی: 从事~ مطابق قوانین نظامی مجازات کردن / 审判~ محاکمهٔ نظامی

【军方】jūnfāng ارتش: 发言人~ سخنگوی ارتش

【军费】jūnfèi هزینهٔ نظامی

【军分区】jūnfēnqū بخش فرعی منطقهٔ نظامی

【军风】jūnfēng سبك کار ارتش

【军风纪】jūnfēngjì سبك کار و انضباط نظامی

【军服】jūnfú اونیفورم نظامی، لباس نظامی

【军港】jūngǎng بندر نظامی

【军鸽】jūngē کبوتر نظامی

【军工】jūngōng ①(军事工业)صنایع دفاع، مهمات سازی: ~产品 فرآورده های تسلیحاتی، محصولات صنایع دفاع / 生~产 کولید فرآورده های جنگی ②(军事工程) پروژهٔ نظامی

【军功】jūngōng خدمات نظامی، شایستگی نظامی

【军官】jūnguān افسر: ~学校 آموزشگاه افسری

【军管】jūnguǎn کنترل نظامی: ~会〈简〉(军事管制委员会) کمیسیون کنترل نظامی

【军规】jūnguī انضباط نظامی

【军国主义】jūnguózhǔyì دیکتاتوری نظامی، میلیتاریسم: ~化 میلیتاریست شدن / ~者 میلیتاریست

【军号】jūnhào شیپور نظامی

【军徽】jūnhuī نشان نظامی

【军婚】jūnhūn اشاره به آن ازدواج که در آن زن یا شوهر فرد نظامی باشد

【军火】jūnhuǒ مهمات، اسلحه ومهمات: ~工业 صنایع نظامی، مهمات سازی / ~库 انبار مهمات، کشتی نظامی / ~舰 کشتی مهمات / ~商 فروشندهٔ اسلحه، فروشندهٔ تسلیحات

【军机】jūnjī ①(军事机宜) امور نظامی، برنامهٔ نظامی: 贻误~ اجرای یك طرح نظامی را بتأخیر انداختن ویا خنثی کردن ②(军事机密) اسرار نظامی: 泄露~ اسرار نظامی را فاش کردن

【军籍】jūnjí درج نام کسی در فهرست اسامی نظامیان؛ موقعیت اسم: 保留~ موقعیت نظامی کسی را نگهداشتن / 开除~ نظامی کسی را از فهرست اسامی نظامیان حذف کردن

【军纪】jūnjì انضباط نظامی

【军舰】jūnjiàn کشتی جنگی، ناوگان جنگی

【军阶】jūnjiē مرتبهٔ نظامی، رتبهٔ نظامی

【军界】jūnjiè محافل نظامی

【军垦】jūnkěn آباد سازی زمین بایر توسط یك واحد نظامی: ~农场 مزرعهٔ نظامی، زمین زراعتی آباد شده بدست نظامیان

【军礼】jūnlǐ سلام نظامی

【军力】jūnlì قدرت نظامی

【军粮】jūnliáng خواربار ارتش: ~库 انبار خواربار ارتش

【军龄】jūnlíng مدت خدمت نظامی: 他的~比我长。 او بیشتر از من در ارتش خدمت کرده است.

【军令】jūnlìng فرمان نظامی: 颁布~ صادر کردن فرمان نظامی

【军令状】jūnlìngzhuàng تعهد نامه ای که یك فرد نظامی پس از پذیرش یك فرمان نظامی می نویسد وبرطبق آن اگر نتواند فرمان فوق را اجرا کند، مطابق قوانین نظامی مجازات می شود

【军旅】jūnlǚ〈方〉ارتش، سپاه

【军马】jūnmǎ اسب نظامی، اسب ارتش: ~场 پرورشگاه یا مرتع پرورش اسب نظامی

【军帽】jūnmào کلاه نظامی

【军民】jūnmín ارتش ومردم، سر بازان وغیر نظامیان: ~关系 رابطه میان ارتش ومردم / ~联防 دفاع مشترك توسط ارتش وملت

【军命】jūnmìng ماموریت نظامی

【军棋】jūnqí نوعی شطرنج در چین

【军旗】jūnqí پرچم نظامی

【军器】jūnqì اسلحه

【军情】jūnqíng وضعیت جنگ، وضعیت نظامی: 刺探~ اطلاعات نظامی را جمع آوری کردن

【军区】jūnqū منطقهٔ نظامی: 各大~ مناطق بزرگ نظامی / ~司令部 ستاد های فرماندهی در مناطق نظامی

【军犬】jūnquǎn سگ نظامی

【军人】jūnrén سرباز، نظامی: 残废~ سرباز معلول / 复员~ سرباز سابق، سر بازدر زمان صلح، سرباز خارج از حالت بسیج / 转业~ سربازی که به پست غیر نظامی منتقل شده باشد / ~大会 انجمن و اجتماع سربازان، میتینگ نظامی / ~家属 متعلقان سرباز، اعضای خانوادهٔ سرباز

【军容】jūnróng انضباط ظاهری ونمایشی نظامی: 整饬~ انضباط نظامی را تقویت کردن ومعیار معینی را برای جلوه وظهور ارتش حفظ کردن

【军师】jūnshī مشاور نظامی، مستشار نظامی

【军士】jūnshì افسر دون پایه، درجه دار

【军事】jūnshì امور نظامی: ~表演 نمایش مهارت های نظامی / ~部署 آرایش یا استقرار نیروهای مسلح / ~冲突 تصادم مسلحانه، زد وخورد نظامی / ~法庭 دادگاه نظامی / ~分界线 خط تعیین حدود نظامی / ~封锁 مانع نظامی، راه بند نظامی / ~工业 صنایع جنگی / ~包围 محاصرهٔ نظامی / ~顾问 مشاور نظامی / ~基地 پایگاه نظامی / ~集团 بلوك نظامی / ~家 کارشناس فن نظامی / ~开支 مخارج نظامی، هزینهٔ نظامی / ~路线 لشگرکشی وتدابیر جنگی، خط مشی / ~力量 قدرت نظامی / ~科学 علوم نظامی / ~民主 دموکراسی نظامی / ~冒险 ریسك نظامی / ~人员 پرسنل نظامی / ~设施 تأسیسات نظامی / ~素质 قابلیت نظامی / ~挑衅 تحریکات جنگی، کیفیت نظامی / ~体育 ورزش نظامی / ~同盟 اتحادیهٔ نظامی / ~条令 آئین نامهٔ ارتش / ~行动 عملکرد نظامی، عملیات نظامی / ~学 دانش نظامی / ~学家

مؤسسهٔ نظامی، 学院～/کار شناس نظامی، مطلع از دانش نظامی
～/مانور نظامی 演习～/تربیت نظامی 训练～/آکادمی نظامی
野营～/برتری نظامی 优势～/ تمرین نظامی در صحرا 原则
占领～/کمك نظامی، مساعدت نظامی 援助～/ اصول جنگ
政变～/اشغال نظامی کودتای نظامی

【军事化】jūnshìhuà نظامی کردن：经济～ اقتصاد را نظامی کردن /～的生活 زندگی نظامی

【军书】jūnshū کتاب ها در بارهٔ فن نظامی

【军属】jūnshǔ متعلقان سرباز، اعضای خانوادهٔ سرباز

【军贴】jūntiē اعلان های نظامی در قدیم

【军团】jūntuán ارتش (واحد نظامی)

【军威】jūnwēi شهرت وهیبت یك ارتش

【军委】Jūnwěi 〈简〉(中国共产党中央军事委员会) کمیسیون نظامی متعلق به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین

【军伍】jūnwǔ واحد های نظامی

【军务】jūnwù امور نظامی، وظیفهٔ نظامی

【军衔】jūnxián مقام ارتشی، درجهٔ نظامی：～制度 سیستم درجه های نظامی

【军饷】jūnxiǎng 〈旧〉 حقوق وخواربار سربازان

【军校】jūnxiào دانشکدهٔ افسری، آکادمی نظامی

【军械】jūnxiè ساز وبرگ جنگی، اسلحه：～处 بخش اردنانس، ساز وبرگ جنگی /～员 نگهبان اسلحه /～库 اردنانس، دپارتمان ساز وبرگ جنگی /～员 نگهبان اسلحه /～库 اسلحه خانه

【军心】jūnxīn روحیهٔ سربازان：动摇～ روحیهٔ جنگی سر بازان را متزلزل کردن /～大振。 روحیهٔ جنگی ارتش بسیار تقویت شده است.

【军需】jūnxū ①(军需品) احتیاجات نظامی، تجهیزات نظامی：～品 احتیاجات نظامی، ذخیره های نظامی /～库 انبار احتیاجات نظامی /～工厂 کارخانه تأمین تجهیزات نظامی /～储备 انبارهای نظامی /～船 کشتی تجهیزات نظامی /～ نیازمندیهای نظامی ②〈旧〉(军需官) مأمور پخش تجهیزات نظامی

【军训】jūnxùn تمرین نظامی

【军衣】jūnyī یونیفورم نظامی، لباس نظامی

【军医】jūnyī پزشك نظامی

【军营】jūnyíng اردوگاه نظامی

【军用】jūnyòng برای استفادهٔ نظامی، نظامی：～地图 نقشهٔ نظامی /～车 وسیلهٔ نقلیهٔ نظامی، خود روی ارتشی /～飞机 هواپیمای نظامی /～列车 قطار نظامی /～物资 تجهیزات نظامی، کالا های مورد استفادهٔ نظامی

【军邮】jūnyóu پست نظامی

【军援】jūnyuán کمك نظامی، مساعدت نظامی

【军乐】jūnyuè موسیقی نظامی، موزیك نظامی：～队 دستهٔ موزیك نظامی

【军运】jūnyùn حمل ونقل مربوط به ارتش

【军长】jūnzhǎng فرمانده سپاه

【军政】jūnzhèng ارتش ودولت؛ نظامی وسیاسی：～训练 تربیت نظامی وسیاسی /～当局 مقام های کشوری ولشگری /～关系 مناسبات بین ارتش ودولت

【军政府】jūnzhèngfǔ دولت نظامی

【军职】jūnzhí پست رسمی در ارتش، مقام نظامی

【军制】jūnzhì آئین نامهٔ نظامی

【军种】jūnzhǒng نیروهای سه گانهٔ (چند گانه) ارتش

【军装】jūnzhuāng یونیفورم نظامی، لباس نظامی

【军资】jūnzī تجهیزات نظامی

均 jūn ①(均匀) مساوی، برابر：分配不～ تقسیم نا برابر /劳逸不～ تقسیم نابرابر کار ②(全部) همه، بدون استثناء：家中老幼～安。 همه اعضای خانواده از بزرگ وکوچك سالمند.

【均等】jūnděng مساوی، برابر، منصفانه

【均分】jūnfēn مساوی تقسیم کردن：这批化肥由几个单位～。 این مقدار کود شیمیایی بین چند واحد بطور مساوی تقسیم خواهد شد.

【均衡】jūnhéng متناسب، همآهنگ، متعادل：国民经济的～发展 پیشرفت همآهنگ اقتصاد ملی /～裁军 خلع سلاح متناسب

【均衡论】jūnhénglùn 〈哲〉 (فلسفه) تئوری موازنه

【均衡器】jūnhéngqì 〈机〉 دستگاه نگهداری موازنه

【均拉】jūnlā 〈方〉 بطور متوسط حساب کردن

【均热】jūnrè 〈冶〉 (متالوی) تابش متعادل، گرما دادن متعادل، گرمادهی آرام

【均势】jūnshì تعادل نیرو، موازنهٔ نیرو：军事上的～ تعادل نیروی نظامی /保持～ تعادل را حفظ کردن

【均摊】jūntān بطور مساوی تقسیم کردن：费用由参加者～。 شرکت کنند گان مخارج را بطور مساوی بین خودشان تقسیم کردند.

【均温】jūnwēn حرارت متوسط گرما

【均相】jūnxiàng 〈化〉 (شیمی) حالت مشابه، حالت جور، وهمگن：～催化剂 کاتالیزور مشابه، کاتالیست مشابه

【均一】jūnyī یکسان، یکجور، مشابه：～性〈化〉 (شیمی) همگنی، جور بودن

【均匀】jūnyún همتراز، برابر، متعادل：～的呼吸 تنفس منظم، تنفس متعادل /～撒播 بذر افشانی منظم وبرابر /今年的雨水很～。 بارندگی امسال خوب به همه جا رسید. 或 باران امسال خوب همه جای بود. /～混合物〈化〉 (شیمی) مخلوط برابر، مخلوط همگن

【均沾】jūnzhān مساوی از منفعت برخوردار بودن

君 jūn ①(君主) سلطان، ملك، امپراطور، پادشاه：国～ سلطان مملکت ②(旧时对男子的尊称) آقا(لقب محترمانه برای مرد)：诸～ آقایان /张刘二～ آقایان «جان» و«لیو» ③(您) شما：祝～健康！ سلامتی شما را آرزومندیم!

【君侧】jūncè 〈书〉 ملتزمین پاد شاه

【君临】jūnlín 〈书〉①(统治) حکمرانی کردن ②(来临) فرارسیدن

【君迁子】jūnqiānzǐ 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Fruit of date plum"

【君权】jūnquán سلطنت، قدرت سلطان：～神授 قوهٔ ایزدی

سلطان، قدرت خداداد سلطان

【君上】jūnshàng امپراطور، پاد شاه، سلطان، ملك

【君王】jūnwáng امپراطور، پاد شاه، سلطان، ملك

【君长】jūnzhǎng ①(君主) پادشاه ②(部落的首领) سرپرست قبیله

【君主】jūnzhǔ سلطان، ملك، امپراطور، پادشاه : ~国 سلطنت مطلقه، امپراطوری / ~立宪 سلطنت مشروطه / ~制 سلطنت مطلقه 专制~/سلطنت، پادشاهی

【君子】jūnzǐ آقا، شخص، شریف : 正人~ آدم خوش اخلاق / 伪~ آدم ریاکار، متظاهر / 成人之美~ آدم شریف همیشه。 آماده است که دیگران را به هدفشان برساند. / 以小人之心度~之腹 با پیمانه‌ء پلیدی خود قلب آدم شریفی را اندازه گرفتن، در باره‌ء آدم شریفی قیاس بنفس کردن، قلب آدم شریفی را با مقیاس های خود سنجیدن / ~一言，快马一鞭。 سخن مرد سخنی است که از آن بوی مردی آید. / ~协定 توافق بر روی اعتماد به یکدیگر، توافق بزرگوارانه، توافق آقامنشانه

龟 jūn

另见 guī

【龟裂】jūnliè 〈书〉 (در مورد زمین آفتاب خورده) پراز ترك وشكاف بودن، ترك خوردن : 天气干冷，他手上的皮肤~了。 دراثر خشکی وسرمای هوا پوست دستش ترك خورده است. / 久不下雨，田地~。 چون مدتی باران نبارید زمین مزارع پراز ترك وشكاف شد.

钧 jūn

①(古代的重量单位) واحد وزن در قدیم (مساوی با سی «جین») است ②〈敬〉 شما، تان : ~座 حضرتعالی، حضرتتان / ~意 منظور تان

菌 jūn

①(蘑菇) قارچ ②(细菌) میکروب تك یاخته‌یی، باکتری

另见 jùn

【菌苗】jūnmiáo 〈医〉 واکسن

【菌丝】jūnsī 〈植〉 یکی از قسمت های نخی شکل هاگ قارچ

【菌血症】jūnxuèzhèng 〈医〉 (طب) وجود موقت باکتری وسایر موجودات تك یاخته‌یی در خون

皲 jūn

【皲裂】jūnliè 〈书〉 (پوست) ترك خوردن

jùn

俊 jùn

①(俊秀) خوش قیافه، خوش منظر : 这小伙子长得挺~的。 آن جوانك بسیار خوش قیافه است. / 这孩子长得多~哪! این پسر کوچولو چقدر قشنگ است! ②(才智出众的人) شخص فوق العاده مستعد : 英~少年 جوان بسیار مستعد

【俊杰】jùnjié شخص فوق العاده مستعد، قهرمان : 识时务者为~。 قهرمان کسی است که موقع شناس باشد.

【俊丽】jùnlì زیبا وخوش قیافه

【俊迈】jùnmài از همه خوش منظرتر

【俊髦】jùnmáo 〈书〉 آدم ممتاز، آدم برجسته

【俊美】jùnměi زیبا، قشنگ

【俊俏】jùnqiào قشنگ، زیبا و ملیح : 这姑娘的模样真~! قیافه‌ء این دختر واقعا زیبا وملیح است!

【俊伟】jùnwěi خوش قیافه و بزرگ

【俊雅】jùnyǎ 〈书〉 خوش قیافه ولطیف

【俊秀】jùnxiù قشنگ وزیبا ولطیف

郡 jùn

〈史〉 «جون» (یك بخش اداری ودولتی در چین قدیم که در بین استان وشهرستان قرار داشت)

【郡县制】jùnxiànzhì 〈史〉 سیستم «جون ها» و«شهرستان ها» (یك سیستم حکومت محلی که در دوره‌ء بهار وپاییز و روزگار سلسله‌ء «چین» اجرا می شد)

浚 jùn

لای روبی کردن

【浚泥船】jùnníchuán کشتی لای روبی

峻 jùn

①(高大) بلند، مرتفع (در مورد کوه) : ~岭 کوه مرتفع / 险~ بلند وخطرناك ②(严厉) سختگیر، درشت، خشن : 严~法 قانون جدی ومجازات سخت / ~刑

【峻拔】jùnbá بلند وشیب دار

【峻节】jùnjié 〈书〉 اصول اخلاقی عالی

【峻拒】jùnjù 〈书〉 با جدیت وخشونت رد کردن

【峻刻】jùnkè 〈书〉 خشن وسختگیر

【峻厉】jùnlì (نگاه) جدی وخشن

【峻峭】jùnqiào بلند ودارای شیب های بلند

【峻险】jùnxiǎn شیب دار و خطرناك

【峻泻】jùnxiè با استفاده از دارو باعث اسهال شدید شدن

【峻直】jùnzhí (کوه) بلند وشیب دار

骏 jùn

اسب خوب، اسب اصیل

【骏马】jùnmǎ اسب خوب، اسب اصیل

【骏足】jùnzú اسب اصیل

菌 jùn

قارچ

【菌肥】jùnféi کود قارچی

竣 jùn

تمام کردن، پایان دادن، به اتمام رساندن : 告~ پایان یافته

【竣工】jùngōng (در مورد پروژه) به پایان رسیدن : 这座大楼已提前~。 این ساختمان قبل از تاریخ مقرر به پایان رسیده است.

K

kā

咖 kā
另见 gā

【咖啡】kāfēi قهوه: ~馆 قهوه خانه، كافه /~色 رنگ قهوه ای
【咖啡因】kāfēiyīn 〈药〉كافئين، جوهر قهوه 又作"咖啡硷"

喀 kā 〈象〉(از استفراغ) صدای سرفه، صدای عق زدن
【喀嚓】kāchā ترق وتروق: ~一声,树枝断了。 شاخهء درخت ترق وتروق كنان در هم شكست.
【喀尔巴阡山】Kā'ěrbāqiānshān كوههای «كا پيتيانز» واقع در اروپای مركزی
【喀麦隆】Kāmàilóng كامرون: ~人 اهل كامرون، كامرونی
【喀秋莎】kāqiūshā نام توپ آتش زای روسی
【喀斯特】kāsītè 〈地〉كارست (زمين شناسی) : ~地形 توپوگرافی كارست

揢 kā با چاقو بريدن، خراشيدن، تراشيدن
【揢吃】kāchi با چاقو خراشيدن

kǎ

卡 kǎ ①(留住不发) سد كردن، مسدود كردن، پيشگيری وجلوگيری كردن : 会计及时~住了这笔不必要的开支。/حسابدار درست به موقع جلوی اين هزينهء غير ضروری را گرفت. ~住通往海港的公路 راه به سوی بندر دريا را مسدود كردن ②〈简〉(卡路里) كالری (واحد سنجش گرما)
另见 qiǎ

【卡巴胂】kǎbāshèn 〈药〉نوعی داروی ضد اسهال خونی بنام "Carbarsone"
【卡奔达】Kǎbēndá كابين دا(واقع در آفريقا)
【卡宾枪】kǎbīnqiāng كارابين، قرابينه (نوعی تفنگ)
【卡车】kǎchē كاميون، ماشين باری
【卡尺】kǎchǐ 〈机〉نوعی پرگار كه برای اندازه گيری ضخامت يا قطر اجسام بكار می رود: 游标~ ورنيه
【卡介苗】kǎjièmiáo 〈药〉(BCG) (طب) واكسن سل
【卡路里】kǎlùlǐ 〈物〉كالری(واحد سنجش گرما)
【卡那霉素】kǎnàméisù 〈药〉نوعی آنتی بيوتيك بنام "Kanamycin"
【卡片】kǎpiàn فيش: ~柜 برگه‌دان، كشوی فيش، فيشيه، فيشير /~目录 كاتالوگ فيش‌های الفبايی شده /~索引 فيشهای الفبايی شده
【卡普隆】kǎpǔlóng كاپرون: ~袜子 جوراب كاپرون
【卡其】kǎqí "Khaki" نوعی پارچهء نخی با خطوط اريب بنام
【卡钳】kǎqián 〈机〉پرگار : 内 ~ پرگارهای داخلی / 外 ~ پرگارهای خارجی
【卡曲】kǎqǔ (carcoat) نوعی پالتوی كوتاه
【卡他】kǎtā 〈医〉نزله (طب)
【卡塔尔】Kǎtǎ'ěr قطر: ~人 اهل قطر، قطری
【卡特尔】kǎtè'ěr 〈经〉كارتل (اتحاديهء صاحبان صنايع مشابه)
【卡通】kǎtōng ①(动画片) كارتون، فيلم كارتونی ②(漫画) كاريكاتور

咔 kǎ
【咔叽】kǎjī 〈纺〉"Khaki" پارچهء نخی با خطوط اريب بنام
【咔唑】kǎzuò 〈化〉نوعی تركيب آلی شيميائی بفرمول بنام $(C_6H_4)_2NH$ "Carbazole"

咯 kǎ با سرفه خلط يا چيز ديگر از گلو بيرون انداختن: 把鱼刺~出来 با سرفه استخوان ماهی را از گلو بيرون انداختن 另见 gē; lo; luò
【咯痰】kǎtán دفع خلط كردن، خلط بيرون انداختن
【咯血】kǎxiě 〈医〉تف خونی، دفع خلط خونی از ريه

胩 kǎ 〈化〉"Carbylamine" نوعی تركيب شيميائی بنام

kāi

开 kāi ①(打开) باز كردن، گشودن: ~锁 قفل را باز كردن ②(打通;开辟) باز كردن، ايجاد كردن، درست كردن: 墙上~个窗口 روی ديوار پنجره ای تعبيه كردن / ~三千亩水稻田 سه هزار «مو» زمين را به شاليزار برنج تبديل كردن ③(舒张;分离) شكفتن، گل كردن، باز شدن: 桃树都~花了。 درخت هلو گل كرد. / 扣儿~了。 دگمهء لباس باز شد. ④(河流解冻) آب شدن يا باز شدن يخ و چيزهايی شبيه به آن: 等河~了坐船走。 منتظر باشيد تا يخ رودخانه باز شود، آن وقت باكشتی برويد. ⑤(解除) لغو كردن، باطل كردن، از بين بردن: ~禁 تحريم وممنوعيت ها را لغو و باطل كردن / ~戒 ممنوعيت را لغو كردن ⑥(发动或操纵) به حركت در آوردن،

ماشین را به کار 机器~ : به عمل در آوردن، به کار انداختن ~ 拖拉机 / تراکتور راندن ~ 汽车 / اتومبیل راندن ~ / انداختن خلبانی کردن، هواپیما را به پرواز 飞机 ~ / چراغ روشن کردن 灯 ~ / 火车就要~了。 نزدیك است قطار حرکت کند. / در آوردن عزیمت کردن، (开拔) ⑦ آسانسور را به کار انداختن 电梯 ~ واحدهای ارتش هم 。军队正~往前线 : رفتن، حرکت کردن تأسیس کردن، ایجاد (开办) ⑧ اکنون به جبهه عزیمت می‌کنند. ~新 : کردن، دایر کردن، احداث کردن 一家医院 یك بیمارستان ~工厂 / کارخانه تأسیس کردن / جدید تأسیس کردن 饭店 ~ / هتل دایر کردن ⑨ (开始) : شروع کردن، آغاز کردن 九点 ~ 演。 نمایش ساعت نه شروع می‌شود. ⑩ (举行) برگزار کردن، بر ~会 : پا کردن، تشکیل دادن / جلسه تشکیل دادن، جلسه داشتن ~座谈会 / مجلس ~运动会 / مسابقهٔ ورزشی برگزار کردن ~ بحث وتبادل نظر ترتیب دادن ⑪ (写出) نوشتن لیستی، نوشتن ~发票 : از... ~帐单 / نسخه نوشتن ~方子 / قبض نوشتن / صورت حساب نوشتن 把你需要领的工具~个单子。 / لیست وسایل مورد نیاز خود را روی کاغذ بیاورید. ~证明 / تصدیق نامه صادر کردن 我到办公室去~介绍信。 من به دفتر می‌روم تا معرفی‌نامه بگیرم. ⑫ (支付; 开销) هزینهٔ چیزی را ⑬ (沸腾) به جوش آمدن 水 ~了。 : آب به جوش ⑭ (百分比) پرداختن : پورسانتاژ، میزان در صد 水~/آمد. آب جوش ~三七 در صد در مقابل ۷۰ در صد 大家认为他的功过是三七~。 ۳۰ در صد/ همه بر آنند که خدمات او ۷۰ در صد واشتباهاتش ۳۰ در صد است. ⑮ 〈印〉(开本) قطع استاندارد کاغذ چاپ 四 ~八 / کاغذهای یك ربعی ⑯ (含) قطع کاغذ هشت برگی ~ 金率) : قیراط (واحد وزن که معادل ۲۰۰ میلیگرم می‌باشد) 十四 ~金 ۱۴ قیراط طلا ⑰ (用在动词后, 表示扩大或扩展) : 消息传~了。 / این خبر در همه جا پخش وشایع گردید. 这支歌儿流行~了。 حالا این آواز بر سر زبانها افتاده است. ⑱ (用在动词后, 表示开始并继续下去) : 冻得他哆嗦~了。 او از سرما می‌لرزید. ⑲ [用在动词后, 表示容下] : 这屋子小, 人多了坐不~。 این اطاق محقر گنجایش زیادی ندارد.

【开拔】 kāibá (واحدهای نظامی) عزیمت کردن، حرکت کردن

【开板】 kāibǎn (برای (فروشگاه) دروازهٔ خودرا باز کردن (برای معاملهٔ روزانهٔ خود)

【开办】 kāibàn تأسیس کردن، دایر کردن، ایجاد کردن ~训练班 / کارخانه تأسیس کردن ~工厂 / دورهٔ آموزشی را دایر کردن

【开本】 kāiběn قطع، اندازهٔ کتاب ~八 : قطع، هشت برگی، قطع نیم ~ 十六 / قطع یك شانزدهم ~ 三十二 / ۱۶ برگی، قطع یك وزیری ۳۲ برگی، قطع ۱/۳۲

【开标】 kāibiāo پیشنهاد مخفی مناقصه را علنی کردن

【开步】 kāibù گام برداشتن

【开采】 kāicǎi استخراج کردن، بیرون آوردن ~煤炭 : زغال ~天然气 / استخراج گاز طبیعی را استخراج کردن / سنگ را استخراج کردن ~铁矿 / معدن آهن را استخراج کردن

【开场】 kāichǎng شروع شدن، آغاز شدن : 他们到剧院时, 戏已~了。 آنها هنگامی وارد تآتر شدند که پرده بالا رفته بود. / 他那简单有力的发言, 给会议做了个很好的~。 سخن‌های کوتاه ولی مؤثر او، مقدمهٔ خوبی برای آغاز جلسه بود.

【开场白】 kāichǎngbái ①(戏剧等) (در نمایش) پیش در آمد، مقدمه، پیشگفتار ②(文章引言) سر آغاز، مقدمه، پیشگفتار، پیش پرده

【开敞】 kāichǎng ①(大开) کاملا باز کردن ②(开阔) وسیع وجادار

【开车】 kāichē ①(驾驶车子) راندن ماشین، قطار و غیره ②(运转机器) دستگاه را بکار انداختن

【开诚布公】 kāichéng-bùgōng صادقانه و صمیمانه حرف زدن

【开诚相见】 kāichéng xiāngjiàn با صداقت و صمیمیت با کسی رفتار کردن

【开除】 kāichú اخراج کردن، بیرون کردن، منفصل کردن : 出 ~党 / از حزب اخراج کردن ~学籍 / از مدرسه بیرون کردن ~军籍 / از ارتش اخراج کردن ~公职 / از مشاغل اداری منفصل کردن

【开船】 kāichuán (کشتی) از بندر عزیمت کردن، حرکت کردن : ~时间 وقت عزیمت کشتی

【开创】 kāichuàng افتتاح کردن، آغاز کردن، گشودن : ~了人类历史的新纪元 / عصر نوینی در تاریخ بشری گشودن ~新风尚 رسوم وعادات نوینی را بوجود آوردن

【开春】 kāichūn اول بهار، آغاز بهار(معمولا اشاره به نخستین ماه سال قمری چین)

【开打】 kāidǎ 〈剧〉 (در اپراهای سنتی چین) عملیات جنگی را روی صحنه آوردن

【开裆裤】 kāidāngkù شلوار با شکاف باز(خاص کودکان)

【开刀】 kāidāo ①〈口〉(动手术) مورد عمل جراحی قرار گرفتن ~给病人 : یا دادن / بیمار را تحت عمل جراحی قرار دادن 他得了阑尾炎, ~了。 او بواسطهٔ آپاندیسیت تحت یك عمل جراحی قرار گرفت. ②(杀头) سر بریدن ③(首先治罪) کسی را ~拿某人 : نخستین هدف حمله قرار دادن کسی را به عنوان مثال تنبیه کردن

【开导】 kāidǎo کسی را در شناخت افکار نا درست یا غلطش یاری کردن : 他一时想不通, 你~~他好吗? او هنوز در گرداب اندیشه‌های خود گرفتار است.آیا شما می توانید او را از این ورطه برهانید؟

【开倒车】 kāi dàochē ①(向后开车) (اتومبیل را) به سوی عقب حرکت دادن، دنده عقب زدن ②(开历史倒车) (چرخ تاریخ را) به عقب برگرداندن، حرکت قهقرایی دادن

【开道】 kāidào ①(在前引路) راه را برای عبور باز کردن : 鸣锣~ ناقوس پهن را زدن وراه را برای عبور باز کردن(برای مأمورین دولت در زمانهای فئودالی) ②〈方〉(让路) راه دادن

【开地】 kāidì ①(翻地) زمین را شخم زدن ②(开荒) زمین بایر را آباد کردن

【开动】 kāidòng ①(开行; 运转) به کار انداختن، به راه انداختن ~机器 : ماشین را به کار انداختن، ماشین تبلیغاتی را به کار انداختن ~表决机器 / ماشین رأی گیری را به راه انداختن / کار انداختن ~脑筋 ② به مغز خود فشار آوردن، مغز خود را به کار انداختن (开拔) راه افتادن، حرکت کردن : 队伍休息了一会儿又~了。 پس از کمی استراحت، واحدهای ارتش دو باره به راه افتادند.

افتادند.

【开冻】kāidòng آب شدن رودخانهٔ یخ زده

【开端】kāiduān آغاز، شروع، سرآغاز: 良好的~ آغاز خوب / 两国关系新的~ سرآغاز جدید در روابط دو کشور

【开恩】kāi'ēn نیکی کردن، لطف و عنایت کردن، رحم کردن، رقت آوردن

【开发】kāifā گسترش دادن، رشد دادن، استخراج کردن: 山区~ مناطق کوهستانی را توسعه بخشیدن / 油田~ میدان‌های نفتی‌را گشودن / 自然资源~ منابع طبیعی را استخراج کردن

【开饭】kāifàn غذا حاضر کردن، غذا آوردن: ~了。 غذا حاضر است.

【开方】kāifāng 〈数〉(ریاضی) استخراج جذر

【开放】kāifàng ①(展开) شکفتن، باز شدن، شکوفه کردن: 朵朵鲜花竞相~。 گلهای زیبا یکی پس از دیگری می‌شکفند. ②(解除禁令) ممنوعیت یا تحریم را لغو کردن ③(允许使用) باز بودن بروی ترافیك یا استفادهٔ عام: 新建的港口已向外轮~。 بندر نوساز به روی کشتی‌های خارجی باز شد. / 星期日图书馆照常~。 این کتابخانه روزهای یکشنبه هم مثل دیگر روزهای هفته باز است. / 门户~政策 سیاست درهای باز

【开放电路】kāifàng diànlù جریان باز برق

【开缝】kāifèng ①(出现裂缝) شکاف بر داشتن ②(开窍) پی بردن، سر در آوردن

【开赴】kāifù عزیمت کردن، عازم شدن، حرکت کردن: ~前线 به جبهه رفتن / 大批年青工人~建设工地。 تعداد زیادی از کارگران جوان عازم محل‌های ساختمانی شدند.

【开工】kāigōng (کارخانه و غیره) به کار افتادن: ~不足 (کارخانه) زیر ظرفیت خود به کار افتادن / 水库工程~了。 مهندسی مخزن آب شروع شده است. / 新厂~了。 کارخانهٔ جدید به کار انداخته شد. / ~率 میزان استفادهٔ ظرفیت (یك کارخانه)

【开沟机】kāigōujī 〈机〉 ماشین حفر جوی، ماشین کندن نهر، ماشین حفر کانال

【开关】kāiguān 〈电〉 سویچ، کلید برق: 分档~ سویچ درجه دار / 通断~ سویچ باز ــ خاموش

【开锅】kāiguō 〈口〉 (دیگ) به جوش آمدن، جوشیدن

【开国】kāiguó مملکتی را تأسیس کردن: ~大典 مراسم باشکوه تأسیس مملکت / ~元勋 مؤسس مملکت

【开航】kāiháng ①(开始通航) خط هوائی یا کشتیرانی را افتتاح کردن: 一条新航线~了。 یك خط جدید هوایی افتتاح شده است. / 运河~了。 کانال کشتیرانی افتتاح شده است. ②(船只开航) عزیمت کردن، حرکت کردن: 去武汉的船上午八点~。 کشتی به مقصد شهر «اوهان» ساعت ۸صبح حرکت می‌کند. / ~日 روز عزیمت (کشتی)

【开河】kāihé ①(开辟河道) کانال کندن ②(河流解冻) (رودخانهٔ منجمد) باز شدن

【开合桥】kāihéqiáo پل تاشو، پل قسمت شونده

【开壶】kāihú کتری پر از آب جوش

【开户】kāihù حسابی در بانك باز کردن، وجوهی در بانك پس انداز کردن

【开花】kāihuā شکفتن، شکوفه کردن، گل دادن: 茉莉要~了。 بوتهٔ یاسمن به زودی گل می‌دهد. / 心里乐开了花 از خوشی در پوست نگنجیدن / 手榴弹开了花。 نارنجك در میان سپاه دشمن منفجر شد. / ~期〈植〉 فصل شکوفه آوری

【开花结果】kāihuā-jiēguǒ شکوفه کردن و میوه دادن ــ کنایه از نتایج مثبت دادن

【开化】kāihuà ①(进入文明状态) متمدن شدن، از توحش در آمدن ②〈方〉(解冻) (یخ) باز شدن، آب شدن

【开怀】kāihuái موافق میل خود: ~畅饮 موافق میل خود شراب نوشیدن

【开荒】kāihuāng زمین بایر را آباد کردن

【开会】kāihuì تشکیل جلسه دادن، جلسه داشتن: 现在我得~去。 هم اکنون باید در جلسه‌ای شرکت کنم. / 他正在~。 او در جلسه است. / 现在~ حالا همین الآن جلسهٔ ما شروع می‌شود.

【开荤】kāihūn شروع به خوردن غذاهای گوشتی کردن

【开火】kāihuǒ آتش گشودن: ~! 〈口令〉 آتش!

【开豁】kāihuò ①(宽阔爽朗) باز و روشن، گشاد و نمایان: 雾气一散，四处都显得十分~。 وقتی مه از میان رفت، چشم انداز وسیعی نمایان شد. ②(心胸开阔) گشاده روح، دارای افق فکری: 听了报告，他的心里更~了。 پس از گوش کردن به این گزارش، افق فکری او وسعت بیشتری یافت.

【开基】kāijī 〈书〉 پایهٔ امری را گذاشتن

【开饥荒】kāijīhuang 〈方〉 هزینهٔ فوری برای پرداختن وام

【开霁】kāijì 〈书〉 صاف شدن هوا پس از بارش برف

【开价】kāijià قیمت چیزی را معین کردن

【开架】kāijià قفسهٔ روباز کتاب: ~阅览室 قرائتخانه با قفسه های روباز کتاب

【开间】kāijiān 〈方〉 ①(旧式房屋的宽度单位) عرض استاندارد اطاق برای خانه‌های سبك قدیمی(حدودا ده «چی» ــ اطاق با ۱۰ «چی» عرض ~单: واحد طول چینی) / 双~ اطاق با ۲۰ «چی» عرض ②(一间房的宽度) عرض اطاق: 这间屋子~很大。 این اطاق عرض زیادی دارد.

【开疆】kāijiāng نواحی مرزی را وسیع کردن

【开讲】kāijiǎng شروع به سخنرانی یا داستان سرائی کردن

【开戒】kāijiè شکستن یك پرهیز(در استعمال مشروبات، سیگار وغیره)

【开进】kāijìn (قشون) بسوی دشمن پیشروی کردن

【开禁】kāijìn تحریم را لغو کردن

【开局】kāijú آغاز شدن (بازی شطرنج یا توپ)

【开卷】kāijuàn کتاب باز کردن، خواندن، مطالعه کردن: ~有益。 کتاب خواندن همیشه مفید است. / ~考试 امتحان با اجازهٔ مراجعه به کتاب

【开掘】kāijué کندن، کشیدن، حفر کردن: ~运河 کانال کشیدن

【开浚】kāijùn لایروبی کردن

【开课】kāikè ①(学校开始上课) باز شدن مدرسه ②(担任

林:(در دانشگاهها) درس دادن، تدریس کردن (某一课的教学)
教授这学期给研究生开文学史课。 پرفسور لین در این ترم به دانشجویان دوره‌ٔ فوق لیسانس درس تاریخ ادبیات خواهد داد.

【开垦】kāikěn زمین بایر را زیر کشت بردن، تبدیل به زمین زراعتی کردن:荒山~ تپه‌های بایر را زیر کشت بردن

【开口】kāikǒu ①(说话) شروع به دهان خود را باز کردن، صحبت کردن:没等我~,他就抢先替我说了。 من هنوز دهان خود را باز نکرده بودم که او شتابزده به جای من حرف زد./难以~ مشکل مطرح کردن موضوع را داشتن ②(开刃儿) تیغهٔ اول کارد یا تبر را ساختن

【开口闭口】kāikǒu-bìkǒu هرگاه که کسی دهان خود را باز کند یا صحبت کند...

【开口子】kāi kǒuzi ①(堤岸决口) (سد) شکاف برداشتن ②(皮肤裂口) ترکیدن پوست و زبر شدن آن ③(为违反政策或法纪的行为开方便之门) برای تخلف از سیاست یا قوانین دولت شرایط مساعدی برای کسی فراهم آوردن

【开快车】kāi kuàichē ①(加快车速) تسریع کردن، سرعت بیشتر به (加快工作速度)② بخشیدن، با سرعت راندن کار بخشیدن

【开旷】kāikuàng گشاده و وسیع

【开矿】kāikuàng معدن را استخراج کردن، از معدنی بهره برداری کردن

【开阔】kāikuò ①(宽阔) گشاد، وسیع:~的广场 میدان وسیع ②(开朗) خوشبین وامیدوار:心胸~ دارای سعهٔ نظر بودن، فاقد هرگونه غرض بودن، سعهٔ صدر داشتن ③(扩展) وسعت دادن، وسعت بخشیدن:~眼界 افق دید خود را باز کردن/~地 زمینهای صاف وهموار

【开朗】kāilǎng ①(地方开阔;光线充足) باز و روشن:豁然~ نا گهان به مطلب پی بردن/性情~ همواره شاد و بشاش ②(乐观;畅快) خوشبین و امیدوار بودن

【开犁】kāilí ①(开始耕地) شخم زنی سالانه را آغاز کردن ②(开墒) شیار اول را زدن (برای نمونهٔ شخم زنی)

【开例】kāilì نمونه به وجود آوردن

【开镰】kāilián درو محصول را آغاز کردن

【开列】kāiliè فهرست کردن، در لیست ثبت کردن:~清单 سیاههٔ چیزی را برداشتن

【开裂】kāiliè شکاف برداشتن

【开溜】kāiliū 〈方〉 دزدکی فرار کردن

【开路】kāilù ①(开辟道路) راه ساختن، راه باز کردن:逢山~,遇水搭桥 از میان کوهها راه باز کردن و بر روی رود خانه‌ها پل ساختن ②〈电〉 جریان باز برق

【开路先锋】kāilù xiānfēng سازندگان راه، پیشآهنگان

【开绿灯】kāi lǜdēng چراغ سبز دادن، اجازهٔ موجودیت چیزی را دادن:我们绝不能给这种错误思想~。 ما هرگز به چنین افکار نادرستی چراغ سبز نمی دهیم.

【开锣】kāiluó طبل و سنج را جهت آغاز نمایش زدن

【开毛机】kāimáojī 〈纺〉 غلتك شانه‌دار مخصوص شانه کردن پشم

【开门】kāimén در باز کردن، در گشودن

【开门红】kāiménhóng آغاز خوب داشتن، خوب آغاز کردن

【开门见山】kāimén jiàn shān صریحا به نکتهٔ اصلی رسیدن

【开门揖盗】kāimén yī dào در را بروی دزدان و راهزنان باز کردن، با راه دادن به افراد شریر وتبهکار بلا و مصیبت حادث شدن

【开门整风】kāimén zhěngfēng جنبش اصلاح سبك كار حزب با کمك توده‌های مردم

【开棉机】kāimiánjī 〈纺〉 ماشین پنبه زنی:棉箱~ ماشین پنبه بازکن با مخزن یا ظرف مخصوص پنبه/豪猪~ ماشین پنبه بازکن با غلتك خاردار

【开明】kāimíng روشن بین، روشن فکر:~人士 شخصیتهای روشن بین

【开明绅士】kāimíng shēnshì اعیان روشن بین چین (اشاره به مالکان یا دهقانان مرفه با فکر دموکراتیك که تحت نفوذ حزب کمونیست چین وسیاستهای آن) در جنگ علیه ژاپن وجنگ آزادی کشور علیه دارودستهٔ چیانکایشك به مقاومت برخاستند و با کاهش بهرهٔ زمین و بعد از آن با اصلاحات ارضی موافقت کردند.)

【开幕】kāimù ①(演出开始) پرده بالا رفتن، آغاز شدن نمایش تآتر شروع شده است.:戏已经~了。 ②(会议开始) جلسه را آغاز کردن:展览会明天~。 نمایشگاه فردا افتتاح می‌شود./大会今天上午~了。 کنفرانس صبح امروز گشایش یافت./~词 پیام افتتاحیه/~式 مراسم افتتاح

【开年】kāinián آغاز سال یا سال آینده

【开拍】kāipāi فیلم برداری را شروع کردن

【开盘】kāipán 〈经〉 آغاز معامله (در بورس‌ها):~汇率 نرخ آغاز معامله/~价格 قیمت آغاز معامله

【开炮】kāipào ①(发射炮弹) توپ را آتش کردن، گلوله توپ را پرتاب کردن ②(严厉批评) شدیدا به باد انتقاد گرفتن

【开坯】kāipī 〈冶〉 آهن گداختهٔ کوره را چکش کاری کردن:~机 ماشین چکش کاری

【开辟】kāipì ایجاد کردن، بوجود آوردن، گشودن، باز کردن:~财源 منابع جدید مالی را کشف کردن/~革命根据地 پایگاه انقلابی را به وجود آوردن/~航线 خط هوائی یا دریائی جدیدی را افتتاح کردن/~专栏 ستون مخصوص (روزنامه) باز کردن/党的诞生,~了中国历史的新时代。 تولد حزب عصر نوینی را در تاریخ انقلاب چین گشوده است.

【开篇】kāipiān آواز مقدماتی در نوعی آواز محلی بنام «تانزی»، قسمت آواز خوانی بعنوان پیش پرده در بعضی اپراهای سنتی چین

【开瓢儿】kāipiáor زخمی شدن کلهٔ کسی

【开票】kāipiào ①(打开票箱计数) صندوق رأی را باز کردن وشمردن آراء ②(开发票) قبض رسید یا فاکتور را صادر کردن

【开屏】kāipíng (طاووس) دم بلند وقشنگ خود را چتری کردن

【开启】kāiqǐ باز کردن:自动~ بطور اتوماتیك باز کردن

【开枪】kāiqiāng تفنگ، طپانچه وغیره را آتش کردن، تیراندازی کردن:~射击 تیراندازی کردن/~还击 جواب تیراندازی را دادن

【开腔】kāiqiāng شروع به حرف زدن، دهان باز کردن: 他半天不～。 برای مدتی طولانی حرفی بر زبان نراند و سکوت کرد.

【开窍】kāiqiào ①(思想通了) پی بردن، سر در آوردن: 他一听这么说，就～了。 وقتی این توضیحات را شنید، فورا به موضوع پی برد. ②(儿童开始长见识) (کودکان) شروع به کسب معلومات کردن

【开亲】kāiqīn 〈方〉 نامزدی

【开球】kāiqiú 〈足球〉 (فوتبال) ضربهٔ آغاز

【开山】kāishān برای استخراج سنگ یا ساختمان راه کوه را کندن

【开山祖师】kāishān zǔshī بنیادگذار، مؤسس، بانی (فرقهٔ مذهبی یا مکتب فکری)

【开设】kāishè ①(设立) باز کردن، ایجاد کردن ②(设置) دایر کردن: ～新的课程 (در دانشگاهها) درس جدیدی را دایر کردن

【开审】kāishěn بررسی پرونده را آغاز کردن

【开始】kāishǐ ①(起头) آغاز کردن، شروع کردن: 今天～第五课. امروز از درس پنجم آغاز می‌کنیم. / ～讨论 شروع به بحث و مذاکره کردن / ～生效 تأثیر یافتن، اعتبار پیدا کردن ②(最初阶段) مرحلهٔ نخست، مرحلهٔ ابتدائی: ～阶段 مرحلهٔ نخستین / 革命的力量，～总是比较弱小的。 نیروی انقلاب در ابتدا همیشه ضعیف است.

【开驶】kāishǐ (اتومبیل یا کشتی) به جایی حرکت کردن

【开士米】kāishìmǐ 〈纺〉 کشمیر (نوعی بافندگی ظریف وعالی)

【开市】kāishì ①(开始营业或休息后开始营业) (فروشگاه) آغاز کار یا آغاز مجدد کار پس از تعطیل ②(每天第一次成交) اولین داد و ستد در معاملهٔ روزانه

【开释】kāishì (یك نفر زندانی را) آزاد کردن، رها کردن

【开涮】kāishuàn 〈方〉 کسی را دست انداختن

【开水】kāishuǐ آب جوشیده، آب جوش

【开说】kāishuō 〈方〉 پند و اندرز دادن

【开岁】kāisuì 〈书〉 آغاز سال

【开台】kāitái نمایش تآتر را آغاز کردن: 锣鼓～ ایجاد محیط مناسب با نواختن طبل وسنج برای آغاز نمایش تآتر چینی

【开堂】kāitáng 〈方〉 ①(开庭) بررسی پرونده را در دادگاه آغاز کردن ②(饭馆开始营业) (رستوران) کار خود را آغاز کردن ③(设灵堂) سالن غزاداری را درست کردن

【开膛】kāitáng شکم (جانوران اهلی) را پاره کردن

【开天窗】kāi tiānchuāng از سقف خانه روشنائی آسمانی را وارد کردن ــ کنایه از جای خالی گذاشتن در روزنامه جهت اعتراض به سانسور مطبوعاتی در جامعه گذشته

【开天辟地】kāitiān-pìdì ①(创造世界) زمانیکه آسمان از زمین جدا شد ــ کنایه از خلقت جهان ②(有史以来) در تاریخ، از ابتدای تاریخ: 这是一桩～的大事。 این يك کار بزرگ تاریخی است.

【开庭】kāitíng 〈法〉 محاکمه را آغاز کردن

【开通】kāitōng لایروبی کردن، تنقیه کردن، پاك کردن: ～河道 مسیر رودخانه را لایروبی کردن / 坚冰已经打破，航道已经～。 یخ کلفت و سخت شکسته شده و مسیر رود باز گردیده است.

【开通】kāitong روشن فکر، روشن بین، دارای فکر باز: 老大爷学了文化，脑筋更～了。 بابای بزرگ وقتی سواد آموخت، فکرش روشن‌تر و بازتر شد.

【开头】kāitóu آغاز کردن، شروع کردن: 万事～难。 برداشتن نخستین قدم همیشه دشوار است. / 这篇文章～讲了我国当前的形势。 این مقاله با تشریح اوضاع کنونی چین آغاز می‌شود. / 你从一～就错了。 شما از اول کار دچار اشتباه شدید. / ～他什么也不明白。 او در ابتدا به هیچ چیز وارد نبود.

【开脱】kāituō تبرئه کردن، کسی را از تهمت پاك کردن: ～罪责 خود را از گناه یا تهمتی تبرئه کردن / 替人～ کسی را از جرم یا گناهی تبرئه کردن

【开拓】kāituò ①(开辟) گشودن، قابل کشت و زرع کردن: 在荒原上～出大片农田 منطقهٔ وسیعی از زمین‌های بایر را به مزارع تبدیل کردن / 为发展工业～一条道路 راهی برای توسعهٔ صنایع گشودن ②〈矿〉 در معدن تونل ساختن

【开挖】kāiwā حفر کردن: ～机 دستگاه حفر، آلت تنقیهٔ قنات

【开外】kāiwài بالغ بر، بیش از، متجاوز از: 他看起来有四十～。 او بیشتر از چهل سال به نظر می‌رسد. / 东西相距六十里～。 از مشرق تا مغرب بیش از سی کیلومتر فاصله هست.

【开玩笑】kāi wánxiào شوخی کردن: 他是跟你～呢，你别当真。 او فقط با شما شوخی کرد، شما جدی نگیرید. / 这可不是～的事情。 این شوخی نیست.

【开往】kāiwǎng به سوی...حرکت کردن: ～广州的特快 قطار سریع‌السیر بسوی شهرگوان جو

【开胃】kāiwèi اشتها را تیز کردن، به اشتها آوردن

【开悟】kāiwù به حقیقت پی بردن

【开戏】kāixì شروع شدن اپرا یا تآتر

【开先】kāixiān در ابتدا، در آغاز

【开线】kāixiàn پاره شدن نخ لباس

【开饷】kāixiǎng حقوق پرداختن

【开小差】kāi xiǎochāi ①(私自脱离队伍) (سرباز) از خدمت نظامی گریختن ②(思想不集中) پرت شدن حواس: 课上思想～ پرت شدن حواس کسی سر کلاس

【开销】kāixiao ①(支付) پول خرج کردن، هزینه پرداختن، دادن: 我带的钱够一路～的。 پولی کافی برای سفر همراه دارم. ②(支付的费用) خرج، هزینه: 日常的～ هزینه یا خرج روزانه / 住在这儿～不大。 زندگی در اینجا خرج زیادی ندارد.

【开心】kāixīn ①(快乐) خوشحال، شاد و خرم: 他们去长城玩得很～。 سفر دیوار چین به آنها بسیار خوش گذشت. / 十分～ بی‌نهایت شاد و خرم بودن ②(戏弄别人) مسخره کردن، کسی را مورد ریشخند قرار دادن، دست انداختن: 别拿他～! مسخره‌اش نکنید!

【开衅】kāixìn رخ دادن تصادم یا آغاز شدن جنگ

【开胸术】kāixiōngshù 〈医〉 عمل جراحی روی سینه، باز کردن

سينه
【开学】kāixué شروع شدن مدرسه يا ترم تحصيلى : ~典礼 مراسم افتتاح سال تحصيلى
【开颜】kāiyán لبخند زدن، تبسم كردن :男女老少笑~。زن ومرد، پير وجوان همه از خوشى لبخند زدند.
【开眼】kāiyǎn افق ديد را باز كردن :这个展览会真叫人~。 ديدار از اين نمايشگاه واقعا چشم ما را باز كرد.
【开演】kāiyǎn نمايش (تآتر، فيلم وغيره را) شروع كردن :今晚节目七点~。نمايش امشب ساعت هفت شروع مى‌شود.
【开洋荤】kāiyánghūn 〈方〉 كنايه از اين كه براى اولين بار چيزى را خوردن يا ديدن يا تجربه كردن
【开业】kāiyè ①(商店开始营业)(فروشگاه) معامله‌ء خود را شروع كردن ②(律师、私人诊所开始业务活动)(وكيل دادگسترى يا پزشك) فعاليت خود را شروع كردن :~的医生 پزشكى كه در مطب خود كار مى‌كند
【开夜车】kāi yèchē در شب تا دير وقت كار كردن، شب زنده‌دارى كردن
【开音节】kāiyīnjié 〈语〉 هجاى كشيده، مقطع باز كلمات
【开印】kāiyìn چاپ چيزى را (مثلا روزنامه) شروع كردن
【开映】kāiyìng نمايش چيزى را شروع كردن
【开元音】kāiyuányīn 〈语〉مصوت باز
【开源节流】kāiyuán-jiéliú منابع در آمد را وسيع كردن و از خرج وهزينه كاستن
【开云见日】kāiyún jiànrì ابرها متفرق مى‌شود وخورشيد پديدار مى‌گردد ـ كنايه از اينكه همه‌ء سوء تفاهم ها از بين مى‌رود.
【开闸】kāizhá دريچه‌ء سد را باز كردن
【开斋】kāizhāi ①(恢复吃荤) دو باره صرف غداهاى گوشتى‌را شروع كردن ②〈伊兰斯教〉افطار كردن :~节 عيد فطر
【开展】kāizhǎn ①(使发展,使展开) توسعه دادن، رشد دادن، گسترش دادن :~增产节约运动 نهضتى جهت افزايش توليد و صرفه جوئى در مصرف مواد خام برپا كردن / ~批评和自我批评 انتقاد و انتقاد از خود را به عمل آوردن / ~劳动竞赛 در كار توليدى باهم رقابت كردن ②(开朗;开豁) داراى فكر باز، روشن‌بين، جلوافتاده از لحاظ سياسى :政治上不~ از لحاظ سياسى بكندى پيشرفت كردن
【开战】kāizhàn ①(打起仗来) به جنگ متشبث شدن، جنگ يك جنگ كردن :~理由 دلايل برپا كردن ②(战斗) جنگ، نبرد(عليه طبيعت يا نيروهاى محافظه كار) ونبرد كردن :向穷山恶水~ عليه كوههاى عريان و بى‌حاصل و رودخانه‌هاى رام نشده پيكار كردن
【开绽】kāizhàn پاره شدن :鞋~了。 پاشنه‌ء كفش كنده شد.
【开张】kāizhāng ①(开始营业) معامله را آغاز كردن :重打锣鼓另~ با نواختن طبل و سنج معامله را دوباره آغاز كردن، از سر گرفتن ②(每天第一次成交) اولين معامله در روز
【开仗】kāizhàng جنگ كردن، خصومت نشان دادن
【开帐】kāizhàng ①(开列帐单) قبض يا صورت حساب نوشتن ②(支付帐款)[多用于吃饭、住旅馆等](در رستوران، هتل وغيره) صورت حساب را پرداختن
【开支】kāizhī ①(支付) پرداختن (هزينه‌ها را) :这笔钱厂里不能~。 اين وجوه را نمى‌شود از حساب كارخانه پرداخت. ②(开支的费用) خرج، هزينه، پول :节省~ صرفه جوئى در خرج / 军费~ وجوه نظامى ③〈方〉(发工资) حقوق يا دستمزد را پرداختن :我们每月五号~。 روز پنجم هر ماه روز پرداخت حقوق ماست.
【开宗明义】kāizōng-míngyì از همان آغاز منظور وموضوع را روشن كردن :~第一章 در وهله‌ء اول عمده‌ء كتاب
【开足马力】kāizú mǎlì به حداكثر سرعت رفتن، دنده‌ء سبك گرفتن
【开钻】kāizuàn 〈石油〉 (نفت) شروع به استخراج كردن
【开凿】kāizuò حفر كردن، زمين كندن، كاويدن :在山岩上~渠道 كانالى بر روى صخره هاى كوه ساختن

揩 kāi تميز كردن :把桌子~干净 ميز را پاك كردن
【揩拭】kāishì تميز كردن
【揩油】kāiyóu با سوء استفاده از پول دولت يا ديگران سود جزئى بدست آوردن

锎 kāi (Cf) كاليفرنيم

kǎi

凯 kǎi ①(胜利的) پيروزمند، ظفرمند، موفقيت آميز ②(胜利的乐歌) سرود فتح و پيروزى
【凯风】kǎifēng 〈书〉 باد جنوب
【凯歌】kǎigē سرود فتح و پيروزى :~阵阵,喜报频传。 سرودهاى فتح و پيروزى پيوسته شنيده مى‌شود و پشت سر هم خبرهاى خوش مى‌رسد.
【凯旋】kǎixuán پيروزمندانه باز گشتن :大军~归来。 ارتش پيروزمندانه باز گشت.

剀 kǎi
【剀切】kǎiqiè 〈书〉①(跟事理完全相合) واقعى و مناسب : ~详明 در كليه‌ء جزئيات واقعى و مناسب بودن ②(切实) صادقانه وصميمانه :~教导 صادقانه وصميمانه نصيحت كردن

铠 kǎi
【铠甲】kǎijiǎ زره، جوشن، لباس جنگ
【铠仗】kǎizhàng 〈书〉 زره وسلاح
【铠装】kǎizhuāng 〈电〉 زره (برق) :~电缆 كابل زره پوش، كابل زرهى

慨 kǎi ①(愤慨) متغير، خشمگين، اوقات تلخ :愤~ عميقا به هيجان آمده، خشمگين شدن، متغير شدن ②(感慨地) با احساسات آه كشيدن :感~ بسيار متأثر ③(慷慨地) سخاوتمندانه، بزرگوارانه :~允 سخاوت، سخاوتمندانه وعده‌ء چيزى را دادن
【慨当以慷】kǎi dāng yī kāng پرشور وشوق، هيجان آور
【慨然】kǎirán ①(感慨) با احساسات بسيار، با تأسف فراوان،

(慷慨) ② با تأسف فراوان آه کشیدن 长叹～: با تأثر زیاد جوانمردانه هدیه 相赠～: سخاوتمندانه، جوانمردانه، بزرگوارانه کردن

【慨叹】 kǎitàn با تأسف آه کشیدن

【慨诺】 kǎinuò سخاوتمندانه وعده دادن

楷 kǎi ①(法式;模范) الگو، معیار، سرمشق، نمونه ②(楷书) خط منظم ومعمول (در خطاطی چینی): 小～ خط منظم ومعمول به هیروگلیف‌های کوچك / 大～ خط منظم ومعمول به هیروگلیف‌های بزرگ

【楷范】 kǎifàn نمونه، سرمشق

【楷模】 kǎimó نمونه، سرمشق

【楷式】 kǎishì قالب، الگو

【楷书】 kǎishū (در خطاطی چینی) خط منظم ومعمول

【楷体】 kǎitǐ ①见"楷书" ②(拼音字母的印刷体) حروف درشت چاپی

kài

忾 kài 见"敌忾"díkài

欬 kài 〈书〉 سرفه کردن

kān

刊 kān ①(排印出版) چاپ کردن، نشر کردن، منتشر ساختن: 停～ (روزنامه و...) را چاپ (نشریه و...) تعطیل موقت کردن ②(刊物) نشریه، انتشارات، مجله، ژورنال: 周～ مجله هفتگی / 季～ مجله فصلی ③(修改) درست کردن، تصحیح کردن: ～误 اشتباهات چاپی را تصحیح کردن

【刊登】 kāndēng مطلبی در کتاب یا مجله درج کردن: ～广告 آگهی درج کردن

【刊发】 kānfā چاپ و منتشر کردن

【刊授】 kānshòu با مجله تدریس مکاتبه‌ای کردن

【刊物】 kānwù نشریات، انتشارات، مطبوعات: 定期～ مجله یا روزنامه‌ای که در فواصل زمانی معین چاپ ومنتشر می گردد

【刊误】 kānwù غلط‌های چاپی را تصحیح کردن

【刊行】 kānxíng چاپ کردن ومنتشر ساختن

【刊载】 kānzǎi مطلبی در روزنامه یا مجله درج کردن، منتشر ساختن: 报纸上～了几篇有关激光技术的文章。 مقالاتی چند در باره تکنیك لیزر در روزنامه منتشر شد.

看 kān ①(守护照料) مواظبت کردن، پرستاری کردن، نگهداری کردن: ～瓜 خربزه زار را پائیدن / ～孩子 از بچه نگهداری کردن / ～牛 مراقب گاو بودن / 他一个人～两台机器。 او به تنهائی دو دستگاه را زیر نظر قرار می‌دهد. / 他病得很重，得有人～着。 او سخت بیمار است.کسی باید از او مواظبت کند. ②(盯) تحت نظر قرار دادن، پائیدن: ～住他，别让这坏家伙跑了。 چشم از او بر ندار، نگذار این آدم رذل فرار کند. / 把他～起来。 او را نگهدارید.

另见 kàn

【看财奴】 kāncáinú آدم طمعکار وخسیس در امور پولی

【看场】 kāncháng مراقب خرمن‌گاه بودن (در فصل خرمن کوبی)

【看管】 kānguǎn ①(监管) تحت نظر قرار دادن، پائیدن: ～犯人 زندانی‌ها را تحت نظر قرار دادن ②(照管) نگهداری کردن، نگهبانی کردن، مراقب بودن: ～行李 مراقب چمدان‌های سفر بودن

【看护】 kānhù ①(护理) پرستاری کردن، مواظبت کردن: ～病人 از بیماران مواظبت کردن ②〈旧〉(护士) پرستار، دختر پرستار

【看家】 kānjiā ①(看守门户) خانه را نگهبانی کردن، خانه را مراقبت کردن: ～狗 سگ نگهبان خانه ②(特别擅长的) مهارت مخصوص (توانائی) برجسته، (مهارت) مخصوص: ～本领

【看门】 kānmén ①(看守门户) دروازه بان بودن، در خانه را نگهبانی کردن ②(看守屋子) خانه را نگهبانی کردن، مراقب خانه بودن

【看青】 kānqīng از محصول نارس نگهبانی و مراقبت کردن

【看守】 kānshǒu ①(守卫) پاسداری کردن، نگهبانی کردن: ～仓库 از انبار نگهبانی و مراقبت کردن ②(监管) تحت نظر قرار دادن، پائیدن: ～犯人 زندانی‌ها را تحت نظر قرار دادن ③〈旧〉(狱卒) نگهبان زندان: ～所 باز داشتگاه، محبس

【看守内阁】 kān shǒu nèigé کابینه موقت، کابینه سر پرست

【看押】 kānyā توقیف کردن، باز داشت کردن، بطور موقت حبس کردن

【看养】 kānyǎng ①(饲养) پرورش دادن ②(照看) مراقب بودن

勘 kān ①(校对;核对) خواندن و اشتباهات چاپی را تصحیح کردن ②(实地查看) در محل بررسی وتحقیق کردن

【勘测】 kāncè مساحی کردن، نقشه برداری کردن، زمین پیمائی کردن

【勘察】 kānchá ①(实地调查) (از عوارض زمین) بازدید کردن ②〈地〉 (برای کشف مواد معدنی) ناحیه‌ای را مقدماتی نقشه برداری ومساحی کردن

【勘订】 kāndìng مساحی کردن وموقعیت چیزی را تعیین کردن

【勘校】 kānjiào تصحیح کردن

【勘探】 kāntàn مساحی ونقشه برداری کردن، ناحیه را (برای مواد معدنی) اکتشاف کردن: 磁法～ اکتشافات مغناطیسی / 地震～ اکتشافات بروش زمین لرزه / 放射性～ اکتشافات رادیو آکتیو / ～队 گروه اکتشافی / ～地震学 زلزله شناسی اکتشافی

【勘问】 kānwèn 〈书〉 استنطاق کردن

【勘误】 kānwù غلط‌های چاپی را تصحیح کردن: ～表 غلط نامه

龛 kān جای مجسمه و چراغ و گلدان وامثال آن در توی دیوار، جای مقدس درتوی دیوار

堪 kān ①(能) توانستن، ممکن بودن، شایسته بودن: ～称佳作 می‌توان آنرا در زمره آثار عالی و زیبای هنری به حساب آورد. / ～当重任 توانائی تقبل وظیفه سنگین را داشتن ②(能忍受) طاقت داشتن، تاب آوردن، تحمل کردن، متحمل شدن: 不～一击 با اولین ضربه از پای در آمدن، با اولین ضربه سر نگون

دچار بیچارگی بسیار شدن ~狼狈不/ شدن

【堪堪】kānkān 〈方〉بزودی

戡 kān سرکوب کردن: ~平叛乱 شورش وطغیان را سرکوب کردن

kǎn

坎 kǎn ①(台阶状的东西) زمین پله چیز پله شکل، چاله، ②〈书〉(坑) راه بر آمده در میان مزرعه ها 田~儿: مانند دخمه، سیاه چال، گودال، حفره ③(最紧要的地方或时机) پراهمیت‌ترین جا یا حساس‌ترین موقع ④(坏运气或窘迫的处境) شانس بد، وضع مشکل، محظور

【坎肩儿】kǎnjiānr کت بدون آستین: 棉~ کت پنبه‌ای بی‌آستین

【坎坷】kǎnkě ①(道路不平坦) ناهموار، پست وبلند، پراز نشیب وفراز: ~不平的道路 راه ناهموار و پر از پستی و بلندی ②〈书〉(不得志) ناکام، به آرزو نرسیده، پر از نشیب و فراز: 一生~ زندگی عمری توأم با ناکامی ومحرومیت

【坎壈】kǎnlǎn محرومیت، ناکامی

【坎儿井】kǎnrjǐng قنات، کاریز، مجرایی که برای جریان یافتن آب در زیر زمین حفر می کنند

【坎土曼】kǎntǔmàn بیل مخصوص در مناطق اویغور نشین چین ساخته شده از آهن که برای شخم وکندن زمین به کار می رود

侃 kǎn

【侃侃而谈】kǎnkǎn ér tán با اطمینان و شور و شوق صحبت کردن

砍 kǎn ①(用刀斧断开) زدن با تبر و امثال آن، بریدن، قطع کردن، پاره کردن: ~柴 هیزم قطع کردن/ 把树枝~下来 شاخه های درخت را بریدن/ 把树~倒 درخت را با تبر به زمین زدن ②(删节) تقلیل دادن، خلاصه کردن، از شاخ و برگ چیزی کاستن: 这篇稿子太长，得~去一半。 این مقاله بسیار بلند است و باید نصفش را حذف کرد. ③〈方〉(扔出去打) پرتاب کردن، انداختن: 拿石头~狗 سنگی به طرف سگ پرتاب کردن

【砍大山】kǎndàshān وراجی کردن، از هر دری صحبت کردن

【砍刀】kǎndāo تبر هیزم شکن، هیزم شکن

【砍断】kǎnduàn بریدن، قطع کردن: ~敌人的魔爪 دست جنایت کارانهٔ دشمن را کوتاه کردن

【砍伐】kǎnfá (درخت را) بریدن، (درخت را) انداختن

【砍光】kǎnguāng درختان را تمام انداختن، بی درخت کردن

【砍头】kǎntóu سر بریدن، سر زدن

【砍砸器】kǎnzáqì 〈考古〉(باستانشناسی) تبر، وسیلهٔ بریدن

莰 kǎn 〈化〉هیدروکربن اشباع شده به فرمول $C_{10}H_{18}$ که پایهٔ کلیهٔ مواد کافوری است

槛 kǎn آستانه، درگاه

另见 jiàn

kàn

看 kàn ①(瞧) تماشا کردن، نگاه کردن، نظر انداختن: ~戏 به تآتر رفتن، نمایش تآتر را تماشا کردن/ ~电影 به سینما رفتن، فیلم سینمایی را تماشا کردن/ ~电视 تلویزیون تماشا کردن/ ~球赛 توپ بازی را تماشا کردن ②(阅读) مطالعه کردن، خواندن: ~书 کتاب مطالعه کردن / ~报 روزنامه خواندن ③(观察并判断) فکر کردن، اندیشیدن، قضاوت کردن: 你~这个人可靠吗? شما فکر می کنید که او شخص قابل اعتمادی است؟/你对这件事怎么~? نظر شما در بارهٔ این قضیه چیست؟/比较全面地~问题 از زاویه‌های مختلف مسایل را بررسی کردن / ~清形势 اوضاع را درست ارزیابی کردن ④(对待) دانستن، تلقی کردن، خواندن: 把人民的利益看得高于一切 منافع خلق را مافوق همه چیز دانستن ⑤(访问) به دیدن کسی رفتن: 我明天去~他。 فردا به دیدن او خواهم رفت/ 有空我去~您。 هر وقت فرصت کنم به دیدار شما می‌آیم. ⑥(取决于) وابسته بودن، مربوط بودن، بستگی داشتن: 明天是不是开始打场，得~天气。 اینکه آیا فردا می‌توانیم کار خرمن کوبی‌را آغاز کنیم یا نه بستگی به هوا دارد. ⑦(提醒对方注意) مواظب بودن، توجه کردن: 别跑这么快，~摔着! اینقدر تند ندو، مواظب باش که زمین نخوری. ⑧(照料) مواظبت یا مراقبت کردن، پرستاری کردن: 照~孩子 از بچه‌ها مواظبت کردن ⑨(诊治) معالجه کردن، درمان کردن: 大夫把他的胃病~好了。 پزشك بیماری معدهٔ او را درمان کرد. ⑩(用在动词或动词结构后，表示试一试): 试试~。 یك بار امتحان کن. / 等一等~. صبر کن تا ببینی بعد چه می‌شود. / 尝尝~或! مزهٔ آنرا امتحان کن! بچش!

另见 kān

【看扁】kànbiǎn کسی را ناتوان و بی‌ارزش دانستن

【看病】kànbìng ①(治病) (پزشك) از بیمار ویزیت کردن: 大夫出去~去了。 پزشك برای ویزیت بیمار بیرون رفته است. / 王大夫~很认真。 دکتر «وان» با دقت بسیار بیماران را معاینه و درمان می‌کند. ②(找医生治病) به پزشك مراجعه کردن، نزد پزشك رفتن: 明天我要~去。 فردا پیش دکتر می‌روم.

【看不惯】kànbuguàn از تحمل کردن کاری عاجز بودن: 这种浪费现象我们~。 ما نمی توانیم چنین اسرافی را تحمل کنیم.

【看不过】kànbuguò 〈口〉از تحمل کردن کاری عاجز بودن 又作"看不过去"

【看不起】kànbuqǐ به چشم حقارت نگریستن، خوار شمردن، دست کم گرفتن: 对于落后的人们，我们不应当~他们，而是要帮助他们。 نباید به مردم عقب افتاده به چشم حقارت نگریست بلکه باید آنها را یاری داد.

【看菜吃饭，量体裁衣】kàn cài chīfàn, liàng tǐ cái yī اشتهای انسان باید اندازهٔ خورش باشد و لباسش اندازهٔ قد ــ کنایه از تطبیق دادن شخص با شرایط و امکانات

【看成】kànchéng به حساب آوردن، نگریستن،دانستن،شمردن: 你把我~什么人了! مرا با چه آدمهائی دمخور کرده‌اید؟

把他～最好的朋友。او را یکی از بهترین دوستان خود می‌شمارم.

【看出】kànchū دریافتن، پیدا کردن، متوجه شدن: ～问题在哪里吗？ متوجه شدید که عیب و نقص کار کجاست؟/看不出真假。 نمی‌توان گفت این واقعی است یا جعلی.

【看穿】kànchuān تشخیص دادن، پی بردن: 我们立即～了他的诡计。 ما بی درنگ به حیله‌ٔ او پی بردیم.

【看待】kàndài به حساب آوردن، شمردن، دانستن: 矛盾要分主次，不能一律～。 تضادهای عمده را باید از تضادهای فرعی تشخیص بدهید وبا همهٔ آنها یکسان برخورد نکنید./奴隶主根本不把奴隶当人～。 برده داران هرگز با بردگان برخورد انسانی نداشتند.

【看到】kàndào ناظر بودن، دیدن: 拐个弯儿就可以～村子了。 بعد از یك پیچ دیگر، دهکده‌ای در نظرتان نمایان می شود.

【看得起】kàndeqǐ نظر موافق داشتن، بزرگ شمردن: 在旧社会，有谁～咱们穷人？ در جوامع کهنه، چه کسی شخص فقیر را انسان به حساب می‌آورد؟

【看低】kàndī 〈口〉تحقیر کردن، کوچك شمردن

【看跌】kàndiē (قیمت های بازار) در انتظار تنزل بودن

【看法】kànfa نظریه، نظر، عقیده: 对这个问题有两种不同的～。 در این مسأله دو نظریهٔ مختلف وجود دارد.

【看风色】kànfēngsè مطابق اوضاع روز جانبگیری کردن 又称"看风头"

【看风使舵】kàn fēng shǐ duò چرخ سکان را مطابق باد تغییر دادن ــ کنایه از مطابق اوضاع روز جانبگیری کردن

【看见】kànjiàn دیدن، به نظر رسیدن، نمودار شدن: 你～李先生了吗？ آیا آقای«لی» را دیدید؟/航行了半个月，才～大陆。 پس از دو هفته کشتیرانی، خاك سرانجام از دور نمایان گردید.

【看开】kànkāi کارهای ناگوار را به دل نگرفتن

【看来】kànlai چنین به نظر می‌رسد...، گوئی که...: 这活儿～今天可以做完。 گوئی ما قادر خواهیم بود این کار را همین امروز انجام دهیم./他还没有拿定主意。 چنین به نظر می‌رسد که او تا بحال عقیده‌ای از خود نداشته است.

【看破】kànpò کاملا فهمیدن، پی بردن، درك کردن: 他～那些卑劣勾当。 او به آن حیله‌گریها کاملا پی برد./～红尘 زندگی جهان فانی را خوار شمردن و از آن رخت بستن

【看齐】kànqí ①〈军〉〈口令〉به چپ چپ(به راست راست): 向右(左)～！ به چپ چپ (به راست راست) ②(作为学习的榜样)، سرمشق گرفتن، نمونه و الگوی خود قرار دادن: 向先进工作者～ کارگران پیشرفته را نمونه وسرمشق خود قرار دادن

【看轻】kànqīng کمتر از واقع تخمین زدن، کمتر ارزش گذاشتن، کمتر از آنچه هست گمان کردن: 我们不应～自己的力量。 ما نباید نیروی خود را کمتر از آنکه هست، به حساب آوریم.

【看人下菜】kàn rén xià cài با افراد مختلف یکسان رفتار نکردن

【看上】kànshang هوس کردن، میل کردن

【看死】kànsǐ کسی را همیشه ثابت وتغییر ناپذیر دانستن

【看台】kàntái جایگاه تماشاچیان در میدانهای ورزشی (استادیوم)

【看透】kàntòu ①(透彻了解) کاملا فهمیدن، پی بردن، درك کردن، سر در آوردن: 这一着棋我看不透。 از این حرکت (مهره) سر در نمی‌آورم./～事物的本质 به ماهیت اشیاء و خوب شناختن، خوب درك ② (透彻认识) پدیده‌ها پی بردن کردن: 这个人我～了，没有什么真才实学。 آدمی مثل او را خوب می‌شناسم که چندان علم و دانش واقعی ندارد.

【看头】kàntou 〈口〉چیز دیدنی، چیز قابل توجه، چیز جالب: 这个展览会没什么～。 در این نمایشگاه چیز دیدنی وجود ندارد./这本书很有～。 این کتاب بسیار قابل خواندن است.

【看图识字】kàn tú shí zì با کمك تصویر و نقاشی خواندن ونوشتن را آموختن

【看望】kànwàng به دیدن کسی رفتن، به ملاقات کسی رفتن: ～老朋友 به ملاقات دوست قدیمی رفتن

【看笑话】kànxiàohua کارهای ناگوار دیگران را مایهٔ خندهٔ خود قرار دادن

【看样子】kàn yàngzi 见"看来"

【看医生】kànyīshēng 〈方〉به دکتر مراجعه کردن

【看涨】kànzhǎng (قیمت‌های بازار) در انتظار صعود بودن

【看中】kànzhòng هوس کردن، میل کردن، پسندیدن: 这些布你倒底～了哪块？ بالاخره از این پارچه‌ها کدامیك را می‌پسندید؟

【看重】kànzhòng ارزش زیاد قایل شدن، مهم شمردن: ～友谊 برای دوستی ارزش بسیار قایل شدن/不要只～书本知识，还要在实践中学习。 ما نباید تصور کنیم که تنها دانش کتابی مهم است، ما باید در عمل هم بیاموزیم.

【看做】kànzuò شمردن، دانستن، به حساب آوردن: 你把次要问题～主要问题了。 شما مسئلهٔ فرعی را مسئلهٔ اصلی فرض کرده اید./不要把人家的忍让～软弱可欺。 بردباری وگذشت دیگران را حمل بر ضعفشان نکنید. 又作"看作"

瞰 kàn نظاره کردن از بلندی و ارتفاع، چشم انداز: 鸟～ منظرهٔ هوائی داشتن

kāng

康 kāng ①(健康) صحت، تندرستی، سلامتی ②〈姓〉یك نام خانوادگی درچین

【康拜因】kāngbàiyīn کمباین، ماشین درو وخرمن کوبی

【康采恩】kāngcǎi'ēn 〈经〉کنسرن (مجتمع موسسات انحصاری صنعتی وتجارتی در کشورهای سرمایه داری)

【康复】kāngfù شفا یافتن، خوب شدن، باز یافتن سلامتی: 祝您早日～。 آرزومندیم به زودی شفا بیابید.

【康健】kāngjiàn سلامت بودن، در وضع خوب جسمی قرار داشتن

【康乐】kānglè آرام وخوشحال

【康耐馨】kāngnàixīn گل میخك

【康平】kāngpíng ثبات وآرامش
【康强】kāngqiáng سالم و سلامت
【康衢】kāngqú 〈书〉جادهٔ وسیع وهموار
【康泰】kāngtài سالم و سلامت
【康铜】kāngtóng 〈冶〉"Constantan" نوعی آلیاژ بنام
【康庄大道】kāngzhuāng dàdào جادهٔ پهن، جادهٔ اصلی، بزرگراه

慷 kāng

【慷慨】kāngkǎi ①(情绪激昂) با شور و شوق، با هیجان: ~陈词 با هیجان نطق کردن ②(不吝啬) سخاوتمند، جوانمرد، سخاوتمندانه: ~解囊 بزرگوار با پول خود به دیگران کمك کردن / 慷他人之慨 با پول دیگران حاتم بخشی کردن، از کیسهٔ خلیفه بخشیدن
【慷慨激昂】kāngkǎi jī'áng با شور وشوق، با حرارت زیاد، با هیجان
【慷慨就义】kāngkǎi jiùyì همانند قهرمانان مردن، مردانه به شهادت رسیدن

槺 kāng 见"榔槺"lángkāng

糠 kāng

①(谷物的皮壳) پوسته، سبوس غلات ②(发空) اسفنجی، نرم ومتخلخل: 这萝卜~了。 این ترب نرم و اسفنجی شده است.
【糠包】kāngbāo کیسهٔ مخصوص سبوس ــ کنایه از آدم بی‌فایده
【糠秕】kāngbǐ ①(麸子和秕子) سبوس و غلهٔ بی‌مغز ②没价值的东西 چیز بی‌ارزش
【糠菜半年粮】kāng-cài bàn nián liáng برای نصف سال مواد غذائی بجز سبوس غلات و گیاهان وحشی نداشتن
【糠醛】kāngquán 〈化〉 نوعی ترکیب آلی شیمیائی بنام "Furfural"

鱇 kāng 见"鮟鱇"ānkāng

káng

扛 káng

کج بیل را بر روی شانه حمل کردن: ~着锄头 بر روی شانه حمل کردن / ~枪 تفنگ روی شانه گذاردن، روی شانه حمل کردن
另见 gāng
【扛长活】káng chánghuó بر اساس قرار داد سالانه به عنوان کارگر مزدور کشاورزی کار کردن
【扛大活】káng dàhuó جوان زورمندی که بعنوان کارگر مزدور کشاورزی کار می‌کرد
【扛活】kánghuó به عنوان کارگر مزدور کشاورزی کار کردن
【扛码头】kángmǎtou 〈方〉 باربری در اسکله

kàng

亢 kàng

①(高) (صدا) بلند و ~高: بلند، بالا، سرافرازی ②不亢不卑 نه مغرور و نه چاپلوس، نه بر اشتری سوارم نه چو خر زیر بارم / 不~不卑 بالا زیاده، بی نهایت، مفرط (过度)②
【亢奋】kàngfèn تحریك شده، تهییج شده، برانگیخته شده
【亢旱】kànghàn خشکسالی سخت و شدید
【亢进】kàngjìn 〈医〉 (طب) ازدیاد فعالیت: 甲状腺机能~ ازدیاد فعالیت غدهٔ درقی

伉 kàng

【伉俪】kànglì 〈书〉 دو همسر، زن وشوهر، دو زوج ازدواج کرده با یکدیگر

抗 kàng

①(抵抗) مقاومت کردن، ایستادگی کردن، مبارزه کردن / ~灾 استقامت کردن، با آفات طبیعی مقابله کردن / ~癌药 دوای ضد سرطان / ~暴斗争 علیه ظلم و ستم مبارزه کردن ②(拒绝) خودداری کردن، رد کردن: ~捐 از پرداخت مالیات خودداری کردن ③(对等) رقابت کردن، همچشمی کردن، به مثابهٔ یك حریف ایستادن، قد علم کردن: 分庭~礼 برابر کردن
【抗暴】kàngbào علیه ظلم وستم مبارزه کردن
【抗爆】kàngbào مواد ضد انفجار، مادهٔ ضد انفجار: ~剂 / ~汽油 مقاوم در برابر انفجار بنزین غیر قابل انفجار
【抗辩】kàngbiàn ①(辨驳) تکذیب کردن، رد کردن، انکار کردن ②〈法〉 (حقوق) جواب رد، پاسخ رد
【抗病】kàngbìng 〈农〉 مقاوم در برابر بیماری: ~性 مقاومت در برابر بیماری
【抗磁性】kàngcíxìng 〈物〉 (فیزیك) دیامغناطیسم
【抗大】Kàngdà 〈简〉(抗日军政大学) دانشگاه نظامی وسیاسی مقاومت خلق چین بر علیه ژاپن (که در دورهٔ جنگ ضد ژاپنی تأسیس شد)
【抗倒伏】kàngdǎofú 〈农〉 (ساقهٔ گندم وغیره) مقاوم در برابر خمیدگی و بر زمین افتادگی
【抗毒素】kàngdúsù 〈医〉 مایهٔ ضد زهر، مادهٔ ضد سم، دفع سم: ~血清 سرم ضدسم
【抗旱】kànghàn دفع خشکی کردن، بر خشکسالی غلبه کردن: ~措施 اقداماتی جهت دفع خشکی وغلبه بر خشکسالی / 这个新品种能~。 این واریتهٔ (نمونه) جدید بذر دارای خاصیت مقاومت در برابر خشکی وکم آبی است. / ~作物 محصولات مقاوم در برابر خشکی وکم آبی / ~性 خاصیت مقاومت در برابر خشکی و کم آبی
【抗衡】kànghéng رقابت کردن، همچشمی کردن، ایستادگی کردن
【抗洪】kànghóng با سیل مقابله کردن
【抗坏血酸】kànghuàixuèsuān 〈药〉 اسید اسکوربیك ویتامین C
【抗击】kàngjī ایستادگی کردن، مقاومت کردن، دفع کردن: ~侵略者 علیه متجاوزین به جنگ برخاستن
【抗剪强度】kàngjiǎn qiángdù 〈机〉 قوهٔ مقاوم در مقابل بریدگی
【抗拒】kàngjù مقاومت کردن، رد کردن، خودداری کردن: ~敌

寇 در مقابل دشمن مقاومت کردن /坦白从宽，～从严 تخفیف مجازات برای اعتراف کنندهٔ جرم وتشدید آن برای انکار کنندهٔ آن

【抗捐】kàngjuān از پرداخت عوارض وماليات امتناع ورزيدن

【抗菌素】kàngjūnsù 〈药〉آنتی بیوتیك

【抗拉强度】kànglā qiángdù 〈机〉قوهٔ کشش

【抗老剂】kànglǎojì داروی ضد پیری

【抗涝】kànglào در هنگام سیل اقداماتی بعمل آوردن تا محصولات کشاورزی کمتر لطمه بخورد

【抗美援朝战争】Kàng Měi Yuán Cháo Zhànzhēng جنگ مقاومت علیه تجاوز آمریکا وکمك به کره، جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳)

【抗命】kàngmìng از اجرای دستور یا فرمان امتناع ورزیدن

【抗凝血剂】kāngníngxuèjì 〈药〉دارویی که از انجماد خون جلوگیری می‌کند

【抗日战争】Kàng Rì Zhànzhēng جنگ مقاومت علیه ژاپن

【抗渗】kàngshèn 〈水〉مانع دخول آب، غیر قابل نفوذ، نفوذ ناپذیر

【抗生菌肥】kàngshēng jūnféi کود آنتی بیوتیك

【抗生素】kàngshēngsù 〈药〉آنتی بیوتیك

【抗水性】kàngshuǐxìng خاصیت نفوذ ناپذیری در مقابل آب

【抗税】kàngshuì از پرداخت مالیات امتناع ورزیدن

【抗诉】kàngsù 〈法〉درخواست استیناف کردن: 检察官对法院判决提出～。دادستان علیه حکم دادگاه درخواست استیناف کرد.

【抗体】kàngtǐ 〈医〉(طب) پادتن

【抗弯强度】kàngwān qiángdù 〈机〉قوهٔ خمیدگی

【抗违】kàngwéi مقاومت کردن

【抗性】kàngxìng خاصیت مقاومت در برابر خشکی یا حشرهٔ موذی 又称"抗逆力"

【抗压强度】kàngyā qiángdù 〈机〉قابلیت فشردگی، فشار پذیری

【抗药性】kàngyàoxìng 〈医〉خاصیت مقاومت در برابر اثر دارو: 产生～ باعث خاصیت مقاومت در برابر اثر دارو شدن

【抗议】kàngyì اعتراض، اعتراض کردن: 提出～ اعتراض کردن /举行～集会 بر پا کردن میتینگ اعتراض /～照会 یادداشت اعتراض به منظور اعتراض

【抗御】kàngyù مقاومت کردن، ایستادگی کردن، به نبرد برخاستن: 外敌～ در برابر دشمن بیگانه به مقاومت برخاستن

【抗原】kàngyuán 〈医〉(طب) پادگن

【抗灾】kàngzāi مبارزه علیه آفات طبیعی

【抗战】kàngzhàn ①(抵抗战争)جنگ مقاومت علیه تجاوز ②〈简〉(抗日战争)(۱۹۳۷-۱۹۴۵) جنگ مقاومت علیه ژاپن

【抗张强度】kàngzhāng qiángdù 见"抗拉强度"

【抗震】kàngzhèn ①(抵抗地震)مقاومت در مقابل زلزله: ～结构〈建〉ترکیب ساختمانی مقاوم در برابر زلزله /～救灾工作 امور مربوط به رساندن کمك به زلزله زدگان ②〈化〉见"抗爆"

【抗争】kàngzhēng مقاومت کردن، مخالفت کردن، ایستادگی کردن

炕 kàng ①(土炕)«کان» (تخت آجری قابل تولید گرمای پختن یا خشك کردن با (烤) ②〈方〉(烤)) مخصوص روستاهای چین) 把湿麦子摊在炕上～干。گندمهای مرطوب را روی «کان» پهن کنید تا حرارت آتش خشك شود.

【炕洞】kàngdòng سوراخ مستطیل شکل زیر تخت آجری که به دودکش متصل باشد

【炕柜】kàngguì کمد روی تخت آجری

【炕头】kàngtóu 〈口〉①(热炕头)طرف گرمتر تخت آجری ②(炕沿)لبه یا کنارهٔ تخت آجری

【炕席】kàngxí فرش حصیری تخت آجری

【炕沿】kàngyán 〈口〉لبهٔ تخت آجری

【炕桌】kàngzhuō میز کوچك وکوتاه برای استفاده روی تخت آجری

钪 kàng 〈化〉(Sc) اسکاندیم

kāo

尻 kāo 〈古书用语〉نشیمنگاه، سرین، کفل، لنبر

【尻子】kāozi 〈方〉نشیمنگاه

kǎo

考 kǎo ①(考试)امتحان دادن یا امتحان گرفتن: 应～ در امتحان شرکت کردن /你的数学～得怎么样? در امتحان ریاضی چه نمره‌ای گرفتی؟ /他～上大学。او در امتحان ورودی(کنکور) دانشگاه قبول شد. ②(检查)امتحان کردن، آزمایش کردن: 我要～～你。می خواهم از شما امتحان بگیرم. ③(推求；研究)مطالعه کردن، بررسی کردن، تحقیق کردن: 待～ نیاز به تأمل کردن، اندیشه کردن /思～ بررسی وتحقیق داشتن ④〈书〉(死去的父亲)پدر فقید کسی

【考妣】kǎobǐ پدر ومادر (مرحوم)

【考查】kǎochá امتحان کردن، آزمایش کردن، بررسی کردن: ～学生成绩 کار شاگردان را بررسی کردن

【考察】kǎochá ①(实地调查)در محل تحقیق وبررسی کردن: ～水利工程 پروژه‌های آبیاری را مورد بررسی وتحقیق قرار دادن ②(仔细观察)با دقت مطالعه و بررسی /～组 گروه تحقیق و بررسی /在工作中～和识别干部 کادر ها را در حین کار سنجش و شناسائی کردن

【考场】kǎochǎng سالن یا اطاق امتحان

【考点】kǎodiǎn محل امتحان

【考订】kǎodìng (متون قدیمی را) مقابله وتصحیح کردن

【考分】kǎofēn نمرهٔ امتحان

【考古】kǎogǔ ①(研究古代事物)اشتغال به مطالعه و بررسی اشیاء قدیمی داشتن ②(考古学)باستانشناسی: ～学 علم باستانشناسی /～学家 باستانشناس، متخصص باستانشناسی

【考核】kǎohé امتحان کردن، آزمایش کردن، (تخصص کسی در تخصص ولیاقت کادر ها رسیدگی کردن: 干部～(را) ارزیابی کردن سیستمی جهت ارزیابی 技术～制度业已建立。/ کردن پرواز آزمایشی 〈军〉飞行～/ تخصص‌های فنی دایر شده است.

【考究】kǎojiu ①(研究) مطالعه و رسیدگی کردن: 这个问题很值得～。 این مسأله باید به طور جدی پیگیری شود. ②(讲求) سختگیر، مشکل پسند، مقید: 穿衣服不必过于～ کسی نباید زیاد به لباس خود مقید باشد. ③(美观) خوش، ظریف، خوب: 这本画册装订得很～。 این آلبوم بسیار خوش وظریف صحافی شده است.

【考据】kǎojù انتقاد ادبی، تحقیق و بررسی متون قدیی

【考卷】kǎojuàn برگه یا ورقه امتحان

【考量】kǎoliàng در مد نظر قرار دادن

【考虑】kǎolǜ فکر کردن، اندیشیدن، تعمق کردن، غور کردن: ～问题 درباره مطلبی تفکر وتفحص کردن / 让我～一下再答复。 بگذار پیش از آنکه به تو جواب دهم کمی فکر کنم. / 不～个人得失 به سود و زیان شخصی بی اعتنایی کردن / 这种情况你～过吗? آیا این جنبه مسئله را هرگز در نظر گرفته‌اید؟

【考期】kǎoqī تاریخ امتحان

【考勤】kǎoqín حضور وغیاب، حاضروغایب کردن: ～簿 دفتر حضور وغیاب / ～制度 سیستم حضور وغیاب / دفتر حاضر وغایب

【考求】kǎoqiú تحقیق وجستجو کردن

【考区】kǎoqū منطقه تقسیم شده مخصوصا برای امتحان

【考取】kǎoqǔ در امتحان ورودی قبول شدن

【考生】kǎoshēng کاندیدای امتحان ورودی، کاندیدای کنکور

【考试】kǎoshì امتحان، آزمون

【考题】kǎotí سؤالات امتحان: 出～ سؤالات امتحان را آماده کردن

【考问】kǎowèn امتحان شفاهی کردن، سؤالات شفاهی را مطرح کردن

【考验】kǎoyàn آزمایش، امتحان، آزمون: 经受严峻的～ آزمون دشواری را گذراندن / 久经～的革命战士 مبارز انقلابی آزمایش دیده

【考证】kǎozhèng انتقاد ادبی، تحقیق و بررسی متون قدیمی

拷

kǎo شکنجه دادن، عذاب دادن، کتك زدن، آزار کردن

【拷贝】kǎobèi 〈电影〉 کپی (فیلم سینمائی): 〈～纸〉 کاغذ کپی

【拷绸】kǎochóu نوعی ابریشم الوان مخصوص پوشاك تابستانی

【拷打】kǎodǎ شکنجه کردن، عذاب دادن، کتك زدن، آزار کردن: 严刑～ کسی را مورد شکنجه وعذاب سخت قرار دادن

【拷花】kǎohuā 〈纺〉 (پارچه را) با گلهای برجسته مزین کردن: ～布 پارچه زینت داده شده با گلهای برجسته

【拷掠】kǎolüè 〈书〉 شکنجه کردن

【拷问】kǎowèn هنگام استنطاق شکنجه وعذاب دادن

烤

kǎo ①(烘) برشته کردن، بریان کردن، پختن، بودادن: ～白薯 پختن سیب زمینی شیرین در تنور / ～面包 نان را برشته کردن / 把湿衣服～干 لباسهای تر را جلوی آتش خشك کردن / 围炉～火 دور بخاری خود را گرم کردن ②(接近火而热) 这炉子太～人。 این بخاری واقعا داغ است. داغ، سوزان

【烤电】kǎodiàn 〈医〉 (طب) دیاترمی(رساندن گرما به نسوج بدن به وسیله جریان برق برای معالجه)

【烤麸】kǎofū نوعی ماده غذایی که از خمیر سویا درست شده باشد

【烤火】kǎohuǒ با آتش خود را گرم کردن

【烤炉】kǎolú فر، تنور

【烤面包】kǎomiànbāo نان تست شده، نان برشته: 一片～ یك قطعه نان برشته

【烤肉】kǎoròu کباب گوشت: ～叉 سیخ کباب

【烤箱】kǎoxiāng فر غذاپزی

【烤鸭】kǎoyā کباب اردك: 北京～ کباب اردك پکن

【烤烟】kǎoyān تنباکوی بو داده شده(برای سیگار سازی)

【烤炙】kǎozhì (آفتاب سوزان یا گرمای شدید) سوزاندن

栲

kǎo درخت شاه بلوط امریکایی که کوتاه وپیوسته سبز است

【栲胶】kǎojiāo جوهر مازو، شیره وعصاره تانین

【栲栳】kǎolǎo سبدی که با شاخه بید بافته شده باشد

kào

铐

kào ①(刑具) دستبند ②(戴上手铐) دستبند زدن: 把犯人～起来 دستبند به دست جنایتکار زدن

犒

kào

【犒劳】kàoláo با غذا وشراب پاداش دادن

【犒赏】kàoshǎng به ارتش پیروزمند انعام یا جایزه عطا کردن

靠

kào ①(倚着) تکیه کردن، تکیه زدن، پشت کردن: 您把梯子～在墙上。 نردبان را کنار دیوار بگذارید. / 墙坐～ تکیه زده به دیوار نشستن / 两人背～背坐着。 پشت به پشت یکدیگر نشستن ②(挨近;接近) کنار، نزدیك، پهلو: 船已经～码头了。 کشتی در بندرگاه لنگر انداخته است. / 车辆一律～右走。 همه ماشین ها باید از دست راست حرکت کنند. ③(在附近) در نزدیکی، در کنار: 疗养院～海。 این آسایشگاه در کنار دریا قرار دارد. / 山吃山，～水吃水 ～ کسانی که در دامنه کوه زندگی می کنند، مایحتاج خود را از کوه تهیه می کنند وکسانی که در ساحل رود زندگی می کنند نیازهای خود را از رود بدست می‌آورند. ④(依靠) وابسته بودن، بسته بودن،تکیه کردن: ～劳动生活 بوسیله کار امرار معاش کردن / 他家里～他维持生活。 زندگی تمام اهل خانه وی وابسته به کار او است. ⑤(信赖) باعتماد کردن، اطمینان کردن: 可～ قابل اطمینان، معتبر

【靠岸】kào'àn در ساحل پهلو گرفتن

【靠背】kàobèi پشت (صندلی)، تکیه گاه (صندلی): 椅～ پشت صندلی

【靠边】kàobiān پهلو گرفتن، کنار گرفتن: 行人～走。 شخص پیاده باید در کنار خیابان راه برود. / 站～儿 کنار ایستادن، از کار کناره رفتن

【靠泊】kàobó لنگر انداختن
【靠不住】kàobuzhù غیر قابل اعتماد، غیر معتبر:这话～。نمی توان به این حرف اعتماد کرد.
【靠常】kàocháng اغلب
【靠得住】kàodezhù قابل اعتماد، مطمئن، معتبر:这消息～吗? آیا این خبر قابل اعتماد است؟
【靠垫】kàodiàn متکا، کوسن، نازبالش (برای تکیه کردن در موقع نشستن)
【靠伏】kàofú بر چیزی متکی بودن
【靠近】kàojìn ①(附近)نزدیك، در نزدیکی، در کنار:～咱们大学有一家百货公司。در نزدیکی دانشگاه ما یك مغازه قرار دارد. ②(靠拢)پهلو گرفتن، نزدیك شدن:轮船慢慢地～码头。کشتی آهسته آهسته در بندر گاه پهلو می‌گیرد.
【靠拢】kàolǒng خود را نزدیك ساختن، نزدیك شدن:向前～!(口令)(فرمان) نزدیکتر صف ببندید.
【靠谱】kàopǔ منطقی
【靠山】kàoshān تکیه‌گاه، حامی، پشتیبان
【靠手】kàoshǒu دستهٔ صندلی
【靠头】kàotou کسی یا چیزی که میتوان بر آن تکیه کرد
【靠椅】kàoyǐ 〈方〉صندلی
【靠枕】kàozhěn متکا، کوسن، بالش

kē

坷 kē
另见 kě
【坷拉】kēla 〈方〉کلوخ:打～کلوخ شکستن 又作"坷垃"
苛 kē سخت، سختگیر، خرده گیر، جدی:～待 برخورد سخت وجدی داشتن
【苛暴】kēbào سختگیر وظالم
【苛毒】kēdú سختگیر و بی‌رحم
【苛捐杂税】kējuān-záshuì مالیاتهای سنگین وکمرشکن
【苛刻】kēkè سخت، شدید، خشن، درشت:这些条件太～了,接受不了。ما قادر به پذیرفتن چنین شرایط سخت وشدیدی نیستیم.
【苛酷】kēkù سختگیر و ظالم
【苛求】kēqiú تقاضای افراطی کردن، درخواست زیاده از حد کردن
【苛性】kēxìng سوزندگی:～钾 پتاس محرق، پتاس سوزنده/～钠 سود محرق، سود کائوتیك
【苛责】kēzé انتقاد سخت وجدی کردن
【苛政】kēzhèng حکومت ظالم، حکومت ستمگر:～猛于虎。حکومت ستمگر از ببر بی‌رحمانه‌تر است.
【苛重】kēzhòng (مالیات) سنگین وکمرشکن
珂 kē ①(像玉的石头)سنگی شبیه یشم ②(马笼头上的装饰)آرایش یا زینت افسار اسب
【珂罗版】kēluóbǎn صفحهٔ ژلاتینی برای چاپ عکس:～印刷 چاپ ژلاتینی، چاپ فتوژلاتینی
柯 kē ①〈书〉(枝茎)شاخه‌های درخت ②(斧柄)دستهٔ تبر ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【柯尔克孜族】Kē'ěrkèzīzú «قرقیز» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در منطقهٔ خود مختار «سین جیان» زندگی می کنند
科 kē ①(学科)رشته ای از علوم دانشگاهی یاتخصصی:理～علوم طبیعی/文～علوم اجتماعی/眼～چشم پزشکی، کحالی ②(行政部门)بخش اداری، قسمت اداری:财务～بخش مالی/卫生～بخش بهداشتی، درمانگاه، مطب ③〈生〉خانواده:猫～动物 حیوانات خانوادهٔ گربه، گربه سانها ④(判定)محکوم کردن:～以罚金 جریمه کردن/～处徒刑 محکوم به حبس کردن ⑤〈剧〉(指示动作)سابقهٔ جرم داشتن/前～گرفتن، جریمه کردن دستورات اعمال و حرکات در درام سنتی چین
【科白】kēbái بخش حرکات و سخنان درام سنتی چین
【科班】kēbān ①(旧京剧学校)مدرسهٔ اپرای کلاسیك چین ②(正规的教育和训练)تربیت حرفه‌ای منظم:～出身 تربیت حرفه‌ای را پذیرفتن
【科处】kēchǔ به مجازاتی محکوم کردن
【科罚】kēfá جریمه دادن
【科技】kējì علم و تکنولوژی، علوم و فنون:～大学 دانشگاه علم وتکنولوژی/～界 محافل علوم و فنون/～名词 واژه‌ها واصطلاحات علمی وتکنیکی
【科教片】kējiàopiàn 〈简〉(科学教育影片)فیلمهای علمی‌وآموزشی
【科举】kējǔ امتحانات سلطنتی:～制度 سیستم امتحانات سلطنتی
【科盲】kēmáng آدم فاقد معلومات علمی
【科摩罗】Kēmóluó کومورو:～人 اهل کومورو
【科目】kēmù ①(教学科目)درس، موضوع (در برنامهٔ تحصیلی) ②(会计科目)عنوان، سر صفحه، سرنامه(در کتابهای حسابداری)
【科派】kēpài وجوه اعانه را بطور مساوی تقسیم کردن
【科室】kēshì دفترهای اداری یا فنی:～人员 پرسنل دفتری
【科坛】kētán محافل علمی
【科威特】Kēwēitè کویت
【科刑】kēxíng 〈书〉کسی را به مجازاتی محکوم کردن
【科学】kēxué علم، دانشهای علمی:～分析 تحلیل علمی/～工作者 کارکنان علمی، دانشمند/～幻想小说 داستانهای علمی وخیالی/～家 دانشمند، عالم، دانشمند علوم طبیعی/～普及读物 کتابهای علمی ساده و عام پسند/～实验 آزمون علمی، آزمایش علمی/～研究 پژوهش‌های علمی/～仪器 آلات و ابزارها برای آزمایش علمی/～种田 کشاورزی به طریق علمی
【科学社会主义】kēxuéshèhuìzhǔyì سوسیالیسم علمی
【科学院】kēxuéyuàn آکادمی علوم، فرهنگستان علوم:中国～آکادمی علوم چین/中国社会～آکادمی علوم اجتماعی چین
【科研】kēyán تحقیقات علمی، پژوهشهای علمی:～机构 مؤسسهٔ پژوهشهای علمی/～考察船 کشتی تحقیقی علمی، کشتی پژوهشی علمی/～人员 پژوهشگر علمی، محقق علمی

【科员】kēyuán عضوی از یك بخش یا شعبهٔ اداری
【科长】kēzhǎng مسئول شعبه یا بخش اداری
疴 kē 〈书〉بیماری، مرض :沉~بیماری سخت وکهنه
砢 kē
【砢碜】kēchen 〈方〉见"寒伧"hánchen
钶 kē 〈化〉(Cb) کلمبیوم
棵 kē 〈量〉一~树 یك درخت /一~大白菜 یك کلم چینی
颏 kē چانه، زنخدان
窠 kē آشیانه، لانهٔ پرندگان :鸟在树上做~。 پرندگان روی درخت آشیانه می‌سازند.
【窠巢】kēcháo لانهٔ پرندگان
【窠臼】kējiù الگو، قالب، نمونهٔ متعارف (معمولا برای نوشته ها یا خلاقیت هنری) :不落~ از الگوی متعارف سرپیچی کردن ابتکار از خود نشان دادن، از الگوی
稞 kē
【稞麦】kēmài 见"青稞"qīngkē
颗 kē 〈量〉一~珠子 یك دانه مروارید/ 一~黄豆 یك دانه لوبیای سویا
【颗粒】kēlì ①(小而圆的东西) دانه، هر چیز کوچك (مانند لوبیا، مروارید وغیره) :~肥料 کودهای دانه دانه، وگرد /细胞~ سلول با اجزای ریز، ذرات ریز /کودهایی با اجزای ریز ②(粮食) دانهٔ غله :~要归仓。 هر دانهٔ غله باید انبار شود(تا ضایع نگردد).
榼 kē 〈考古〉جام شراب قدیمی
磕 kē ①(磕碰) خوردن، اصابت کردن (به چیز سخت) :他摔了一跤,脸上~破了皮。 او به زمین خورد وصورتش خراش برداشت. /碗边儿~掉了一块。 این کاسه لب پریدگی پیدا کرد (یا لبش پرید). ②(磕打) با از ظرف بیرون ریختن چیزی ضربه زدن به آن :他~烟袋锅儿。 او خاکستر چپقش را بیرون ریخت.
【磕巴】kēba 〈口〉زبان گرفتن، با لکنت حرف زدن
【磕打】kēda به هم زدن، به هم کوفتن :把鞋~~ کفش ها را بهم زدن تا خاك بیرون آید
【磕磕绊绊】kēkebànbàn ①(路不好走) ناهموار و پر از ②(腿脚不便) برآمدگی (در اثر پیری) با دشواری گام برداشتن
【磕磕撞撞】kēkezhuàngzhuàng تلوتلو (در اثر مستی یا عجله) خوردن
【磕碰】kēpèng به هم خوردن :这箱瓷器一路上磕磕碰碰的,碎了不少。 تعداد زیادی از ظروف چینی در این جعبه در راه بهم خورده و شکسته است.
【磕头】kētóu به زانو در آمدن و بوسه بر زمین زدن
【磕头碰脑】kētóu pèngnǎo در محلی که پر از اسباب یا پر از مردم است بهم خوردن یا بریکدیگر تنه زدن
【磕膝盖】kēxīgài 〈方〉زانو
瞌 kē
【瞌睆】kēchòng 〈方〉چرت زدن
【瞌睡】kēshuì خواب آلود، چرتی :打~ چرت زدن /一宿没睡,白天~得很。 دیشب اصلا نخوابیدم و امروز دائم چرت می‌زنم. /~虫 آدم همیشه خواب آلود
蝌 kē
【蝌蚪】kēdǒu بچهٔ غوك، بچه قورباغه
髁 kē 〈生理〉مهرهٔ استخوان، برآمدگی استخوان، مهرهٔ مفصل، لقمهٔ استخوان

ké

壳 ké ①(硬的外皮) پوست، پوسته، صدف، قشر، کاسه، جلد، پوکه :鸡蛋~ پوست تخم مرغ /核桃~ پوست گردو /子弹~ پوکهٔ فشنگ /乌龟~ کاسهٔ سنگ پشت /蜗牛~ صدف حلزون ②〈机〉غلاف، پوشش، روکش :涡轮~ روکش توربین /护~ محافظ، پوشش
另见 qiào
咳 ké
另见 hāi
【咳嗽】késou سرفه کردن :~糖浆 شربت سرفه
揢 ké 〈方〉①گیر کردن :抽屉~住了,拉不开。 کشوگیر کرده است و باز نمی‌شود. ②(刁难) اشکال تراشی کردن

kě

可 kě ①(可能;可以) ممکن بودن، امکان داشتن، توانستن :由此~见…… از اینجا معلوم می‌شود.../ 今秋~望丰收。 امسال می‌توان انتظار یك سال پرمحصول را داشت. ②(表示同意) موافق بودن، تصدیق کردن، تأیید کردن :不置~否 نظر یا عقیدهٔ ناصریح داشتن، طفره زدن ③(值得) قابل بودن، شایان بودن، شایسته بودن :没有什么~担心的。 جای هیچ نگرانی نیست. /~爱 دوست داشتنی /~靠 قابل اعتماد ④(适合) مناسب بودن، سازگار بودن، در خور بودن :这回倒~了他的心了。 این دفعه همه چیز مطابق میل وآرزوی او شد. ⑤〈副〉[表示转折] اما، با وجود این، معذلك :劳动很艰苦,~大家干劲十足。 کار بسیار دشوار بود، معذلك در این کار همه کس نهایت کوشش خود را به کار برد. ⑥〈副〉(用于加强语气): ~别忘了,明天把书带来。 مبادا فراموش کنید که فردا کتاب را بیاورید. /你~来了! بالاخره آمدید. /~不是吗? مگر نه اینطور نیست؟ 或 مگر نه / 有人这么说,~谁见过呢? بعضی‌ها اینطور می گویند، ولی چه کسی شاهد بوده است؟ ⑦〈副〉(表示疑问) 你~曾跟他谈过这个问题? آیا شما

⑧〈书〉(大约) هرگز این موضوع را با او در میان گذاشته اید؟ تقريبا هزار«جين» 重～千斤 :درحدود، حدودا، قریب به، تقريبا وزن داشتن
另见 kè

【可爱】kě'ài دوست داشتنی، محبوب، جذاب، مورد علاقه 我～的祖国 میهن محبوبم / 多么～的孩子! چه بچه‌های دوست داشتنی!
【可悲】kěbēi محزون، غمگین، سوگوار، رقت آور
【可比价格】kěbǐ jiàgé 〈经〉 قیمت ثابت، قیمت معین
【可鄙】kěbǐ پست، قابل تحقیر، نکوهیده، اهانت‌آمیز: 行为～ رفتار پست وقابل نکوهش
【可变】kěbiàn متغیر، بیقرار، بی‌ثبات، تغییر پذیر: ～电容器 ذخیره کننده‌ء تغییر پذیر برق / ～资本〈经〉 سرمایه‌ء غیر ثابت
【可不】kěbù درست است (حرفی است که گفته‌ء طرف را تأیید می‌کند)
【可怖】kěbù وحشتناك، ترسناك
【可操左券】kě cāo zuǒquàn به پیروزی یا موفقیت مطمئن بودن
【可拆】kěchāi جدا شدنی، برداشتنی، قابل تفکیك: ～装置〈机〉 ابزار جدا شدنی(یا سوا شونده)
【可乘之机】kě chéng zhī jī فرصتی که به نفع کسی مورد استفاده قرار گیرد: 我们不给敌人以～。 ما به دشمن مجال استفاده از این فرصت را نمی دهیم.
【可耻】kěchǐ شرمگین، شرم‌آور، ننگین، ننگ آور: ～的失败 شکست ننگین / 以爱学习为光荣,以不学习为～。 عشق به آموزش و مطالعه شایان تحسین است وغفلت از آن مایه‌ء شرمندگی.
【可待因】kědàiyīn 〈药〉 جوهر مسکن افیون بنام «کدئین»
【可的松】kědìsōng 〈药〉 نوعی دارو بنام «کورتیزون»
【可丁可卯】kě dīng kě mǎo 〈口〉①(指数量不多不少或范围不大不小) نه کم نه زیاد، نه بزرگ و نه کوچك ②(严格遵守制度) جدی و مقرراتی
【可锻性】kěduànxìng 〈冶〉 چکش خوری، خاصیت چکش خوری
【可锻铸铁】kěduàn zhùtiě 〈冶〉 آهن چکش خور
【可歌可泣】kěgē-kěqì تأثیر گذار، تأثیر کننده، اثر بخش: ～的英雄事迹 اعمال و رفتار قهرمانانه وتأثیر گذار
【可耕地】kěgēngdì زمین قابل کشت و زرع
【可观】kěguān قابل توجه، قابل ملاحظه، بزرگ: 这个数目相当～。 این رقم قابل ملاحظه است.
【可贵】kěguì گرانبها، پرارزش، قیمتی: ～的品质 خصائل اعلی / 这种积极性和热情是很～的。 چنین ابتکار و شور و شوق به کار واقعا تحسین انگیز است.
【可恨】kěhèn ناپسند، مکروه، نفرت انگیز، منفور
【可加工性】kějiāgōngxìng 〈机〉 قابلیت از کار در آمدن از زیر ماشین
【可嘉】kějiā قابل تقدیر
【可见】kějiàn معلوم است که...، واضح وآشکار است که...، مشخص است که...
【可见度】kějiàndù قابلیت دیدن، میدان دیدن، دید
【可见光】kějiànguāng 〈物〉 نور مرئی، شعاع قابل رؤیت
【可劲】kějìn با تمام نیرو، با تمام زور
【可敬】kějìng محترم، گرامی، شایسته‌ء احترام
【可卡因】kěkǎyīn 〈药〉 کوکائین
【可靠】kěkào قابل اعتماد، معتبر، معتمد، موثق: ～消息 اخبار موثق / 这个人很～。 این آدم قابل اعتماد است. / ～性 قابلیت اعتماد، اعتبار
【可可】kěkě کاکائو
【可口】kěkǒu خوشمزه، خوش طعم، با مزه: 这菜很～。 این غذا بسیار خوش مزه است.
【可口可乐】kěkǒukělè کوکاکولا(یا کوکا)
【可乐】kělè خنده‌آور
【可怜】kělián ①(值得怜悯) بیچاره، قابل ترحم، رقت انگیز: 装出一副～相 قیافه‌ء رقت انگیزی به خود گرفتن ②(怜悯) رحم کردن، بخشیدن، دلسوزی کردن بر: 不能～这个坏人。 این آدم بدکار نباید رحم کرد. / 这是他自作自受,没人～他。 او نتیجه‌ء اعمال خود را می بیند، هیچکس نسبت به او احساس همدردی نمی کند. ③(数量少;很) بسیار کم، ناچیز: 他的知识贫乏得～而令人惊讶。 او از لحاظ دانش آنقدر فقیر است که واقعا انسان را به حیرت می آورد. / 这一带雨水少得～。 در این ناحیه میزان بارندگی بسیار کم است.
【可怜巴巴】kěliánbābā رقت انگیز
【可怜虫】kělián chóng (含鄙视意) آدم بیچاره، آدم بی‌نوا، آدم بدبخت، آدم ترحم آور
【可裂变物质】kělièbiàn wùzhì 〈物〉 (فیزیك) مواد شکافتنی
【可恼】kěnǎo خشم آور
【可能】kěnéng ①(可以实现) ممکن، امکان پذیر، محتمل: 提前一个月完成计划是完全～的。 احتمال بسیار می رود که این پروژه یك ماه زودتر از موعد مقرر انجام یابد. / 没有知识分子的参加,革命的胜利是不～的。 بدون شرکت روشنفکران، پیروزی انقلاب غیر ممکن است. ②(也许) شاید، احتمالا: 他～不知道。 او احتمالا چیزی نمی داند. / 她今天～会再来的。 شاید امروز دو باره باینجا سری بزند. ③(可能性) امکان، احتمال: 事情发展有两种～。 این امر ممکن است از دو طریق توسعه یابد.
【可逆】kěnì قابل برگشت، برگرداندنی، واکنش‌پذیر: ～反应〈化〉 (شیمی) واکنش قابل برگشت
【可怕】kěpà ترسناك، وحشت انگیز: 真～! چقدر ترسناك است! / 困难再大也没什么～的。 هر قدر اشکالات زیاد باشد، باز هم جای ترس و واهمه نیست.
【可欺】kěqī ①(易受骗) زودباور، ساده لوح، گول خورنده ②(可以欺凌) به آسانی ترسانده شده یا تهدید شده: 不要把我方的克制看作是软弱～。 خودداری ما را حمل بر ضعف و ناتوانی ما نکنید.
【可气】kěqì رنجاننده، رنجش آور، اذیت کننده: 这孩子刚换的衣服就弄脏了,真～! این بچه چقدر اذیت دارد.همین حالا لباس عوض کرده بود و دوباره آنرا کثیف کرد.

【可巧】kěqiǎo اتفاقا، تصادفا، درست: 大家正念叨他，～他来了。 او درست هنگامی وارد شد که همهٔ ما در باره او صحبت می کردیم.
【可亲】kěqīn عزیز، محبوب، گرامی
【可取】kěqǔ قابل تحسین، مطلوب: 双方认为增进两国人民之间的了解是～的。 طرفین بر آن هستند که افزایش تفاهم بین مردم دو کشور کار مفید و قابل ستایشی است. / 这个方案有～之处。 این طرح چیز مثبت و مفیدی دارد.
【可燃性】kěránxìng 〈化〉 قابلیت احتراق، احتراق پذیری
【可溶性】kěróngxìng 〈化〉 قابلیت انحلال، انحلال پذیری
【可身】kěshēn 〈方〉 به کسی آمدن، اندازهٔ کسی بودن، مناسب کسی بودن
【可视电话】kěshì diànhuà تلفن تصویری
【可是】kěshì 〈连〉 اما، ولی، باو جود این، لکن، به هر حال: 大家虽然很累，～都很愉快。 گرچه خسته وکوفته شدند، اما خوشحال بودند.
【可塑性】kěsùxìng قابلیت شکل پذیری، مدل پذیری، قالب پذیری
【可叹】kětàn اسف آور
【可望而不可即】kě wàng ér bùkě jí قابل دیدن اما غیر قابل دسترس
【可谓】kěwèi می توان گفت: 对他的教育挽救～仁至义尽。 می‌توان گفت که برای تربیت و نجات او نهایت کوشش مبذول شده است.
【可恶】kěwù نفرت‌انگیز، منفور، کریه: 这家伙真～！ این یارو چقدر نفرت انگیز است!
【可惜】kěxī حیف بودن، حیف آمدن، مایه تأسف بودن: 白白浪费了这么多时间真～。 واقعا جای افسوس است که وقت زیادی را بیهوده تلف کردیم. / 我去晚了一步，最精彩的节目已经演过了。 حیف که دیر رسیدم وبهترین برنامه‌های نمایشی اجرا شده بود. / 这手套没破，扔了多～。 این دستکش هنوز کهنه نشده است.حیف است که آنرا به دور بیندازیم.
【可喜】kěxǐ مسرت بخش، شادی آور، خشنود کننده: ～的成就 دست آوردهای مسرت بخش / 取得了～的进展 نصیب شدن پیشرفتهای مسرت بخش
【可想而知】kě xiǎng ér zhī می‌توان تصور کرد
【可笑】kěxiào مضحك، خنده‌آور، خنده‌دار: 简直～！ واقعا مضحك است! / ～不自量 بطور خنده آور خود را بیش از ارزش واقعی ارزیابی کردن
【可心】kěxīn مطابق میل، راضی کننده، رضایت بخش: 他买了一件～的衣服。 او مطابق میل خود لباسی خرید.
【可行】kěxíng عملی، شدنی، قابل اجرا: ～性 قابلیت اجرا / 是否～，请斟酌。 لطفا ملاحظه کنید که آیا این قابل اجرا است یا خیر.
【可疑】kěyí مشکوك، مظنون، بد گمان: 形迹～ مشکوك به نظر آمدن، مورد سوء ظن قرار گرفتن / ～分子 عناصر مشکوك
【可以】kěyǐ ①(可能) توانستن، ممکن بودن: 问题一定会搞清楚的，你～放心。 نگران نباشید، همه چیز سرانجام معلوم خواهد شد. / 人类是～征服自然的。 انسان می تواند طبیعت را تسخیر کند. ②(允许) گذاشتن، اجازه داشتن: 我～进来吗? اجازه هست که وارد شوم؟ / 决不～骄傲自满。 هرگز نباید گذاشت که غرور و خود پسندی در وجود ما راه بیابد. ③〈口〉(不坏) قابل پذیرش، نه بد: 这文章写得还～。 این مقاله بد نیست. ④〈口〉(利害) بسیار، خیلی، فوق العاده: 她今天忙得真～。 او امروز واقعا گرفتاری‌های زیادی دارد. / 她这张嘴真～！ او چه زبان تیزی دارد!
【可意】kěyì رضایت بخش، مطابق میل: 这间房子你住得～吗? آیا این اطاق را می پسندید؟
【可有可无】kěyǒu-kěwú غیر ضروری، غیر لازم
【可着】kězhe 〈口〉 تا حد امکان از چیزی استفاده کردن: 就～这块布裁吧! از این تکه پارچه حد اکثر استفاده را ببرید.
【可知性】kězhīxìng 〈哲〉 قابلیت شناسائی، دانستنی بودن: 世界～ دانستنی بودن جهان خارج

坷 kě

见"坎坷"kǎnkě
另见 kē

渴 kě

①(口干) تشنه، عطش‌دار: 这里有开水，～了请随便喝。 آب جوشیده اینجا هست.اگر تشنه شدید، بفرمائید. ②(渴望) آرزوی شدید داشتن، مشتاق بودن، تمایل زیاد داشتن: ～念 مشتاقانه
【渴望】kěwàng میل زیاد داشتن، مشتاق بودن، آرزوی شدید داشتن: 许多青年～参军。 بسیاری از جوانان خیلی مایلند که به ارتش ملحق شوند.

kè

可 kè

另见 kě
【可汗】kèhán 〈史〉 خان، امیر

克 kè

①(能) توانستن، قادر بودن: 我暂不～分身。 فعلا نمی توانم کارم را رها کنم ②(克服；克制) جلوی خود را گرفتن، خودداری کردن، عقب کشیدن: ～己 خود داری کردن، پرهیز کردن، امساك کردن ③(攻克) مغلوب ساختن، غلبه کردن، پیروز شدن، غالب آمدن: 迭～名城 شهر های عمده را یکی پس از دیگری به تصرف در آوردن / 战无不胜，攻无不～ غلبه ناپذیر بودن، شکست ناپذیر بودن ④(消化) هضم کردن، گواریدن: ～食 به هضم کمك کردن ⑤(严格限定期限) وقت مشخصی را تعیین کردن، حد زمان را معین کردن: ～期完工 تاریخ تکمیل یك پروژه را مشخص کردن ⑥(重量单位) گرام، گرم ⑦(藏语容量单位) واحد حجم یا وزن در تبت (حدودا ۲۵ «جین» جو تبتی) (واحد وزن) ⑧(藏语地积单位) واحد مساحت زمین در تبت (مساوی با یك «مو» ی زمین)
【克当量】kèdāngliàng 〈化〉 معادل یك گرم
【克敌制胜】kèdí-zhìshèng بر دشمن غلبه کردن، بر دشمن

پیروز شدن

【克分子】kèfēnzǐ 〈化〉 مولکول گرم: ~浓度 غلظت مولکولی/ ~体积 حجم مولکولی

【克服】kèfú ①(战胜;制服) غلبه کردن، فایق آمدن، برطرف کردن: ~困难 اشکال را بر طرف کردن / ~私心杂念 بر اندیشه سود جویانه شخصی فایق آمدن / ~官僚主义 بوروکراسی را از بین بردن / ~片面性 پرهیز کردن از یك جانبه گری ②〈口〉(克制) تحمل کردن، سازش کردن: 这儿生活条件不太好，咱们先~点吧。 شرایط زندگی اینجا چندان خوب نیست.فعلا باید با آنها بسازیم.

【克复】kèfù دوباره به تصرف در آوردن، باز ستاندن، اعاده کردن: ~失地 زمینهای از دست رفته را دو باره به تصرف در آوردن

【克格勃】Kègébó (KGB) کمیته امنیت ملی شوروی گذشته

【克己奉公】kèjǐ-fènggōng بدون انگیزه سود جویانه برای منافع عمومی کار کردن، فداکاری صمیمانه برای کارهای همگانی

【克减】kèjiǎn کاستن، کم کردن

【克捷】kèjié پیروز شدن

【克卡】kèkǎ 〈物〉(فیزیك) کالری گرام (واحد سنجش گرما)

【克扣】kèkòu اختلاس کردن، دزدیدن، بالا کشیدن: ~军饷 بخشی از حقوق سربازان را به جیب زدن

【克拉】kèlā قیراط (واحد وزن)

【克郎球】kèlángqiú نوعی گوی بازی بنام "Caroms"

【克厘米】kèlímǐ (فیزیك) سانتیمتر ـ گرم

【克里姆林宫】Kèlǐmǔlín Gōng کاخ کرملین

【克期】kèqī موعد یا تاریخ مقرر 又称"克日"

【克勤克俭】kèqín-kèjiǎn ساعی و صرفه‌جو بودن

【克山病】kèshānbìng 〈医〉 نوعی بیماری محلی در استان «هه لون جیان» بنام «کشان»

【克什米尔】Kèshímǐ'ěr کشمیر

【克丝钳】kèsīqián انبر دست، سیم چین کارگر برق

【克抑】kèyì 〈书〉 جلوگیری کردن

【克原子】kèyuánzǐ 〈化〉 اتم گرام

【克制】kèzhì خودداری کردن، جلوی خود را گرفتن: ~自己的感情 جلوی احساسات خود را گرفتن/ 表示很大的~ بحد اکثر خودداری و امساك از خود نشان دادن

刻 kè ①(雕刻) حجاری کردن، حك کردن، حکاکی کردن، کنده کاری کردن: ~图章 مهری را حکاکی کردن / ~蜡版 استنسیل کردن / ~木 چوب بری، حکاکی روی چوب ②(计时单位)(واحد وقت) ربع: 五点一~ پنج و ربع ③(时间) لحظه: ~顷 بلافاصله، فورا / 此~ در این لحظه، فعلا، آن ④(刻薄) تند وتیز، نیش دار، طعنه آمیز: 尖~ تند، نیش دار، تیز ⑤(形容程度极深) بسیار، تا درجات زیاد، شدید، سخت: ~苦 بسیار کوشا بودن / 深~ عمیق، نافذ ⑥(限定期限) پایان وقت را معین کردن، حد زمان را مشخص کردن

【刻板】kèbǎn ①〈印〉(制底版) گراوور سازی کردن، صفحه حکاکی برای چاپ تهیه کردن ②(呆板) مکانیکی، نرمش ناپذیر، انعطاف ناپذیر: ~地照抄 بطور مکانیکی رونوشت کردن

【刻版】kèbǎn گراورسازی کردن، تخته یا صفحه حکاکی تهیه کردن: ~印刷 چاپ با صفحه یا تخته حکاکی شده

【刻本】kèběn نسخه چاپی حکاکی: 宋~ نسخه چاپی مربوط به سلسله «سون»

【刻薄】kèbó نامهربان، خشن، تند و تیز: 待人~ با مردم بتندی و تیزی رفتار کردن

【刻不容缓】kè bùróng huǎn تأخیر ناپذیر بودن، توجه فوری ایجاب کردن، فوریت آنی داشتن

【刻刀】kèdāo قلم حکاکی، اسکنه حجاری

【刻毒】kèdú کینه توز، زهرآلود: ~的语言 زبان کینه توزانه

【刻度】kèdù درجه (روی ظرف یا ابزار): ~盘 صفحه مدرج / ~瓶 شیشه یا بطری مدرج

【刻骨】kègǔ ریشه دوانیده شده: ~仇恨 کینه عمیق و ریشه دار / ~铭心 با حق‌شناسی تا پایان عمر در خاطر داشتن

【刻花】kèhuā طرح با زمینه حکاکی

【刻画】kèhuà توصیف کردن، ترسیم کردن، تصویر کشیدن، مجسم ساختن: ~英雄人物的形象 چهره قهرمانان را ترسیم کردن

【刻记】kèjì ①(深深地记住) عمیقا به خاطر سپردن ②(刻在器物上的标记) علامتی که روی ظروف حك شده باشد

【刻刻】kèkè هر لحظه، هر آن

【刻苦】kèkǔ ①(能吃苦) سخت کوش، کوشا، ساعی: ~钻研 با پشتکار و پیگیری پژوهش کردن ②(俭朴) ساده و با صرفه: ~生活 زندگی ساده وصرفه‌جویانه داشتن

【刻镂】kèlòu کنده‌کاری کردن، حکاکی کردن

【刻期】kèqī موعد مقرر، تاریخ مقرر 又作"刻日"

【刻深】kèshēn ①(深刻) عمیق در معنی ②(苛刻严酷) سختگیر و بی‌رحم

【刻石】kèshí ①(把文字、图像刻在石头上) حك کردن کلمه یا تصویر روی سنگ ②(刻有文字、图像的石头) سنگی که روی آن کلمه یا تصویر حکاکی شده باشد

【刻下】kèxià اینك، فعلا، حالا، در حال حاضر

【刻写】kèxiě استنسیل کردن

【刻意】kèyì با رنجبری، با زحمتکشی، با سعی وکوشش: ~求工 با زحمتکشی برای رسیدن به کمال تلاش کردن

【刻舟求剑】kè zhōu qiú jiàn بر روی کناره قایق علامتی حك کردن تا جای افتادن شمشیر خود در رودخانه مشخص گردد ـ کنایه از بدون در نظر گرفتن شرایط و محیط متغیر اقداماتی به عمل آوردن

【刻字】kèzì هیروگلیف‌ها را روی مهر یا چیز دیگر حکاکی کردن: ~社 دکان حکاکی، دکان مهرسازی

客 kè ①(客人) مهمان، میهمان: 会~ ملاقات کردن با مهمان ②(旅客) مسافر، گذرنده: ~舱 کابین مسافر در کشتی / 乘~ مسافر ③(客商) بازرگان مسافر ④(顾客) خریدار، مشتری: 房~ مستاجر ⑤(寄居、迁居外地) ساکن در یك سرزمین بیگانه: ~作他乡 مقیم بودن یا زندگی کردن در یك سرزمین بیگانه ⑥(从事某种活动的人) کسی که به کار ویژه‌ای

~刺 / سیاستمدار، اهل سیاست ~ 政 ؛ اشتغال داشته باشد
آدمکش، قاتل، تروریست ⑦(在人类意识之外独立存
在的)عینی ⑧ابژکتیف، عینی 观 ~ ؛ وابسته به عالم خارجی، 〈方〉
〈量〉: 一~客饭 یك پرس غذا /两~冰激凌 دو پرس بستنی

【客舱】kècāng کابین کشتی یا هواپیما

【客车】kèchē ①(指火车)قطار مسافربری ②(指汽车)اتوبوس

【客船】kèchuán کشتی مسافربری: 定期 ~ کشتیای که در خط کشتیرانی معینی کار کند

【客串】kèchuàn (خواننده یا بازیگر غیر حرفهای) نقشی را در یك نمایش حرفهای ایفاء کردن، بازیگر مهمان بودن

【客次】kècì مسافر خانه

【客邸】kèdǐ 〈书〉 مسافر خانه

【客地】kèdì 〈书〉 جای بیگانه، جای غیر از زادگاه خود

【客店】kèdiàn مهمان خانه، هتل

【客队】kèduì 〈体〉 تیم مهمان (در مقابل تیم میزبان)

【客饭】kèfàn ①(食堂供客用饭)غذای مخصوص مسافرین در ناهارخوری ②(份饭)یك پرس غذا

【客贩】kèfàn تاجری که در جاهای مختلف داد و ستد می کند

【客房】kèfáng اطاق مهمان

【客观】kèguān وجود عینی، موجودیت عینی، ابژکتیف: 存在 ~ عینی/ 规律~ قانون عینی/ 条件~ شرایط عینی/ 世界~ جهان عینی/ 唯心主义~ ایدآلیسم عینی/ 事物~ اشیاء عینی، اشیاء واقعی/ 主义~ آبژکتیویسم، عینیگرائی/ 真理~ حقیقت عینی

【客馆】kèguǎn مهمان خانه در قدیم

【客户】kèhù مشتری همیشگی، خریدار همیشگی

【客货船】kè-huòchuán کشتی باری ــ مسافربری

【客机】kèjī هواپیمای مسافربری

【客籍】kèjí ①(寄居的籍贯)محل سکونت شخصی که از استان دیگر آمده است ②(外省人来寄居)شخص مقیم استان دیگر

【客家】Kèjiā اشاره به آن دسته از مردم ملیت «هان» که در اواخر قرن چهارم (سالهای آخر سلسله «جین غربی» چین) و اوایل قرن دوازدهم (سالهای آخر سلسله «سون شمالی» چین) از حوضه رودخانه زرد بتدریج به جنوب چین کوچ میکرده اند. اکنون نسلهای آنها در استانهای «گوان دون»، «گوان سی»، «فوجیان»، «جان سی»، «خونان» و «تایوان» بسر میبرند ~ 话 : لهجه آن دسته مردم

【客居】kèjū در جاهای بیگانه اقامت داشتن

【客满】kèmǎn (همه بلیط های تآتر وغیره) به فروش رفته است

【客票】kèpiào بلیط مسافر

【客气】kèqi ①(对人有礼貌)مؤدب، با نزاکت، با ادب: 他对人很~。او مؤدبانه با مردم رفتار میکند. / 双方~了一番, 就开始谈正事。طرفین پس از تعارفات شروع به معامله کردند. / 不~。(对因借东西或其他原因而表示感谢者) تعارف نکنید، قابلی ندارد. / 别~。(对来客) تعارف نکنید یا به خود زحمت نده. (对主人) خانه خودتان است. ②(谦虚) متواضع، فروتن: 您太~了。شما خیلی شکسته نفسی میکنید.

【客卿】kèqīng 〈书〉 شخصی که از طرف دولت فئودالی در دربار دولت دیگر خدمت گزاری کند

【客人】kèrén ①(宾客)مهمان، دیدار کننده ②(旅客)مسافر

【客商】kèshāng تاجر یا بازرگان مسافر

【客舍】kèshè مسافر خانه

【客室】kèshì اطاق مهمان

【客套】kètào تعارفات: 我们是老朋友, 用不着讲~。ما دوستان قدیمی هیچگونه تعارفاتی لازم نیست. / 他们~了几句, 就坐下来。آنها پس از تبادل تعارفات، در جای خود قرار گرفتند.

【客体】kètǐ 〈哲〉 وجود عینی، موجودیت عینی

【客厅】kètīng اطاق نشیمن، سالن پذیرایی، اطاق پذیرائی

【客土】kètǔ خاك آورده شده از جاهای دیگر (برای اصلاح خاك جای خود)

【客寓】kèyù ①(寓居的地方)مسافر خانه، مهمان خانه ②(客居)در جاهای بیگانه، اقامت گزیدن

【客源】kèyuán جلب مسافران: 市场 ~ بازار جلب مسافران

【客运】kèyùn حمل ونقل مسافر: 列车~ قطار مسافر بری

【客座】kèzuò جای نشستن مهمان

【客座教授】kèzuò jiàoshòu استاد مدعو، استاد مهمان

【客栈】kèzhàn مسافر خانه، کاروانسرا، منزلگاه دربین راه

恪 kè (谨慎而恭敬)محترمانه و از روی احتیاط، بر طبق موازین اخلاقی

【恪守】kèshǒu با جدیت (به پیمان، وعده و...) وفا کردن

课 kè ①(有计划的分段教学)درس: (用于大学) 授(讲)~ درس دادن، تدریس کردن / 听~(指大学生) (به عنوان مستمع آزاد) سر درس حاضر شدن / 上~(指学生) به کلاس رفتن (指教师) درس دادن، تدریس کردن ②(教学的科目)درس، کورس: 我们这学期共有八门~。ما در این ترم هشت موضوع درس داریم. / 必修~ درس اجباری/ 选修~ درس انتخابی، درس فرعی ③(课时)ساعت درس: 一节~ یك ساعت درس / 今天有五堂~。امروز پنج ساعت درس داریم. ④〈量〉درس: 这本教科书共有二十五~。این کتاب درسی جمعا ۲۵ درس دارد. ⑤〈旧〉(赋税)عوارض، مالیات ⑥(征收)مالیات بستن، عوارض بستن: 以重税~ مالیات سنگین بستن ⑦(占卜)فال گرفتن

【课本】kèběn کتاب درسی

【课表】kèbiǎo برنامه ساعات درس

【课程】kèchéng برنامه دورههای دانشآموزان یا دانشجویان

【课间】kèjiān تنفس بین دو ساعت کلاس

【课间表】kèjiānbiǎo برنامه ساعات درس

【课间操】kèjiāncāo نرمش در وقت تنفس

【课时】kèshí ساعت درس: 每周授课十六~ هفتهای ۱۶ ساعت تدریس داشتن

【课税】kèshuì اخذ مالیات

【课税】kèshuì پرداختن مالیات

【课堂】kètáng کلاس، اطاق درس: 教学~ تدریس در کلاس / 讨论~ بحث در کلاس / 作业~ تکلیف یا تمرین در کلاس

【课题】 kètí ①(研究或讨论的题目) سوژه برای مطالعه یا بحث ②(急待解决的问题) مسأله، تکلیف، وظیفه: 提出新的～ مسأله‌ء تازه‌ای مطرح کردن
【课外】 kèwài فراغت از درس: ～辅导 راهنمائی در ساعت‌های فراغت از درس / ～活动 فعالیت خارج از کلاس / ～阅读 مطالعات غیر درسی / ～作业 تکلیف منزل
【课文】 kèwén متن، متن درس
【课业】 kèyè دروس، درسها، کارهای مدرسه: 不可荒废～。 نباید آموخته‌های خود را به دست فراموشی سپرد.
【课椅】 kèyǐ صندلی مدرسه
【课余】 kèyú خارج از کلاس، خارج از مدرسه: 利用～时间进行义务劳动 کار بدنی داوطلبانه را در ساعت‌های فراغت انجام دادن
【课桌】 kèzhuō میز تحریر دانش‌اموزان، میز مدرسه

氪 kè 〈化〉(Kr) کریپتون

骒 kè
【骒马】 kèmǎ مادیان، ماده اسب

缂 kè
【缂丝】 kèsī 〈纺〉①(织法) نوعی طرز بافندگی پارچه‌ای که تار ابریشم وپود آن قبلا نقاشی شده است ②(织品) ظریف منقش

锞 kè شمش طلا یا نقره
【锞子】 kèzi شمش طلا یا نقره: 银～ شمش نقره

嗑 kè ترکاندن چیزی در میان دندانها: ～西瓜子儿 تخمه‌های هندوانه را در میان دندانها ترکاندن

溘 kè 〈书〉 ناگاه ، ناگهان ، یکمرتبه: ～然长逝 ناگهان درگذشتن

kēi

剋 kēi 〈口〉 سرزنش کردن، به باد انتقاد گرفتن، ملامت کردن: 挨～ مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفتن

kěn

肯 kěn ①(表示同意) موافق شدن، رضایت دادن، راضی شدن: 我劝说了半天, 他才～了。 مدت زیادی با او حرف زدم تا بالاخره موافقت کرد. / 首～ موافقت کردن، اجازه دادن، با سر رضایت دادن ②(乐意; 愿意) حاضر بودن، تکان دادن سر رضایت دادن / 虚心～ مایل به انجام کارهای سخت بودن 干～ آماده‌ء شدن: 接受意见 با روی گشاده آماده‌ء شنیدن انتقاد بودن / 青年人最～学习。 جوانان بیش از همه آرزو دارند که تحصیل کنند.
【肯定】 kěndìng ①(确认) تأیید کردن، تصدیق کردن، تصویب کردن: ～这次革命的伟大意义 اهمیت بزرگ این انقلاب را تأیید کردن ②(正面的) موفقیت ها را در کار تأیید کردن ～成绩 / مثبت، تصدیق آمیز: ～的判断 قضاوت مثبت / 他的回答是～的。 جواب او مثبت است. ③(确定; 明确) صریح، روشن، قطعی: 请给我一个～的答复。 خواهش می کنم یك جواب روشن به من بدهید. / 他今天来不来, 我不能～。 مطمئن نیستم که امروز بیاید. ④(一定; 无疑) بی‌شك، قطعا، حتما، بی تردید: 胜利～是属于人民的。 پیروزی حتما از آن خلق است. / ～按时送到 تحویل آنرا بموقع تضمین کردن
【肯尼亚】 Kěnníyà کنیا: ～人 اهل کنیا، کنیایی

垦 kěn زمین را آباد کردن، زمین را زیر کشت بردن
【垦复】 kěnfù دوباره آباد کردن
【垦荒】 kěnhuāng زمین‌های بایر را آباد کردن
【垦区】 kěnqū منطقه‌ء اختصاص یافته برای آباد کردن
【垦殖】 kěnzhí زمین‌های بکر وبایر را آباد کردن
【垦种】 kěnzhòng زمین را آباد کردن وکاشتن

恳 kěn ①(诚恳) صادقانه، با صمیمیت، با صداقت: ～谈 با صداقت و صمیمیت به مذاکره پرداختن ②(请求) خواهش کردن، تقاضا کردن: 敬～ با احترام تقاضا کردن
【恳切】 kěnqiè صادق، صمیمی، بی‌ریا: ～言语 با صمیمیت صحبت کردن / ～希望 مشتاقانه امیدوار بودن
【恳请】 kěnqǐng صمیمانه تقاضا کردن: ～协助 کمك کسی را صمیمانه تقاضا کردن
【恳求】 kěnqiú صمیمانه تقاضا کردن
【恳谈】 kěntán صمیمانه صحبت داشتن
【恳托】 kěntuō صمیمانه سپردن
【恳挚】 kěnzhì 〈书〉 صادق، صمیمی، بی‌ریا: 情意～ احساسات صمیمانه‌ء خود را نشان دادن / 词意～ در گفتار صداقت خود را نشان دادن

啃 kěn گاز گرفتن، با دندان کندن: ～骨头 استخوان به دندان گرفتن / ～老玉米 گاز گرفتن چوب ذرت / ～书本 تفحص کردن در کتابها / ～不动 غیر قابل گاز گرفتن(مثل آهن و...)
【啃啮】 kěnniè با دندان کندن
【啃噬】 kěnshì با دندان کندن

kēng

坑 kēng ①(洼下去的地方) گودال، حفره، چاله: 泥～ لجن زار / 水～ گودال آب / 粪～ گودال مستراح / 一个萝卜一个～ برای هرتربچه، یك سوراخ است ـ کنایه از اینکه هرکس کار و وظیفه‌ء خود را دارد. ②(地洞; 地道) گودال، تونل: 刨个～ گودال حفر کردن / 矿～ گودال معدن ③(活埋) زنده به گور کردن: 焚书～儒 سوزاندن کتابها و زنده به گور کردن دانشمندان ④(坑害) کلاه سر کسی گذاشتن: ～人 فریب دادن، کلاه سر کسی گذاشتن، کسی را گول زدن
【坑道】 kēngdào ①〈矿〉 دالان در معدن ②〈军〉 تونل: 工～

در معدن کار 作业～/ نبرد در تونل 战～/استحکامات تونلی 事～
کردن

【坑害】kēnghài به دام انداختن، گول زدن، اغفال کردن

【坑坑坎坎】kēngkēngkǎnkǎn (جاده) صاف و هموار نبودن، پر از گودال و چاله بودن

【坑坑洼洼】kēngkengwāwā پر از گودال و چاله بودن

【坑木】kēngmù 〈矿〉 الوار و تیر در دالان معدن

【坑骗】kēngpiàn با فریفتن به کسی ضرر وارد آوردن

【坑洼】kēngwā ①(洼下去的地方) چاله، گودال ②(低洼) (زمین) پست و چاله‌دار

吭 kēng صدائی یا کلمه‌ای ادا کردن: 他坐在旁边一声不～。 او بدون اینکه حرفی بزند در کناری نشسته بود.
另见 háng

【吭哧】kēngchi ①(出声) نفس نفس زدن، هن و هن کردن: 他背起麻包～～地走了。 او کیسهٔ بزرگی را روی پشت به زحمت گذاشت ونفس نفس زنان بیرون رفت. ②(工作费力) او مدت زیادی کار کردن: 她～了半天才把文章写出来。 من‌من کردن، جویده ③(吞吞吐吐) روی مقاله‌اش زحمت کشید. پس از من‌من کردن سخن گفتن: 他～了好一会儿才说出来。 بسیار بالاخره موضوع را گفت.

【吭气】kēngqì 见"吭声"kēngshēng

【吭声】kēngshēng صدائی یا کلمه‌ای ادا کردن: 你为什么不～? چرا سکوت کرده ای؟/他为集体做了许多好事,但从来不～。 او در کار های گروهی اعمال بسیار خوبی انجام داده است ولی هیچوقت در بارهٔ آنها حرفی نمی زند.

铿 kēng صدای جرنگ جرنگ، تلق تلق: 拖拉机走在路上～～地响。 تراکتورها تلق تلق کنان در جاده راه می‌رفت.

【铿锵】kēngqiāng صدا کردن، جرنگ جرنگ صدا کردن: 这首诗读起来～有力。 این شعر طنین دار و پر نیرو است.

【铿然】kēngrán 〈书〉 بلند و روشن، رسا و واضح: 溪水奔流,～有声。 جویبار با صدای بلند و روشن جاری است.

kōng

空 kōng ①(无物;无内容) تهی، خالی، پوچ: ～箱子 چمدان خالی/把抽屉腾～ کشوی میز را خالی کردن/只挂个～名 فقط باسم ماندن/这棵树被虫子蛀～了 این درخت در اثر خوردن کرمها میان تهی شده است./这住宅～着。 این خانه بی‌صاحب مانده است. ②(天空) هوا، آسمان: 晴～ آسمان صاف و روشن/悬在半～中 در هوا معلق بودن ③(白白地) بیهوده، به عبث: ～跑一趟。 رفتن او بیهوده بود./～忙 بیهوده کار کردن، به عبث کار کردن
另见 kòng

【空靶】kōngbǎ هدف هوائی

【空包弹】kōngbāodàn 〈军〉 نوعی فشنگ و یا توپ که پیکان ندارد و تنها کمی باروت سیاهرنگ توی لوله فشنگ یا توپ ریخته می شود ومعمولا در مراسم تشریفاتی و یا رژه واحدهای ارتش به کار می رود.

【空瘪】kōngbiě توخالی و فرورفته

【空舱费】kōngcāngfèi 〈交〉 کرایهٔ کشتی بی‌بار

【空肠】kōngcháng 〈生理〉 رودهٔ توخالی انسان

【空敞】kōngchǎng وسیع و جادار

【空城计】kōngchéngjì استراتژی شهر خالی(برای فریب دادن دشمن، دروازه های شهر را که فاقد نیروهای دفاعی است باز گذاشتن) ــ کنایه از برای پوشاندن ضعف در قدرت دفاعی، تظاهر به قدرت تدافعی کردن

【空挡】kōngdǎng 〈机〉 دندهٔ خلاص

【空荡荡】kōngdàngdàng خلوت، خالی، کم جمعیت: 农忙季节,人都下地了,村子里显得～的。 در فصل پرکار زراعتی روستائیان همه به مزارع رفته بودند ودهکده خالی به نظر می رسید.

【空洞洞】kōngdòngdòng خلوت، خالی

【空洞】kōngdòng ①(物体内部的窟窿) گودال، چاله، سوراخ: 肺～ سوراخ ریه ②(无内容) تهی، خالی، بی‌مغز، پوچ: ～的理论 تئوری پوچ و بی‌معنی/～的词句 جملات تهی و بی‌معنی/～无物 کاملا خالی از معنی بودن، کاملا پوچ و بی‌مغز بودن

【空对地导弹】kōng duì dì dǎodàn 〈军〉 موشك هوا به زمین

【空对空导弹】kōng duì kōng dǎodàn 〈军〉 موشك هوا به هوا

【空翻】kōngfān 〈体〉 پشتك، معلق: 后～ پشتك به طرف پشت

【空泛】kōngfàn مبهم وکلی، غیر مشخص: ～的议论 نظر های مبهم وکلی

【空防】kōngfáng دفاع هوایی

【空腹】kōngfù با شکم خالی: 此药需～服用。 این دوا را با شکم خالی مصرف کنید.

【空话】kōnghuà حرفهای پوچ و بی‌معنی، چرت و پرت، مزخرفات: 说～ حرفهای پوچ بر زبان راندن/～连篇 صفحاتی مملو از حرفهای بی معنی و مزخرف

【空怀】kōnghuái 〈牧〉 (حیوان) نازا، عقیم

【空欢喜】kōnghuānxǐ زودتر از موقع خوشحال شدن، احساس یأس و ناامیدی کردن

【空幻】kōnghuàn رؤیائی، خیالی، تصوری، غیر عملی

【空际】kōngjì در هوا، در آسمان

【空寂】kōngjì پهناور و بی سر و صدا

【空架子】kōngjiàzi اسکلت محض، شکل توخالی و بی‌محتوا(بیشتر در مورد مقاله یا سازمان بکار می رود)

【空间】kōngjiān فضا، هوا: 集装箱所占～为十二立方米。 این کانتینر ۱۲ متر مکعب از فضا را اشغال کرده است./外层～ فضای کیهانی/～点阵〈物〉 شبکهٔ فضائی، فضای آزاد/～技术 تکنولوژی فضای آزاد/～科学 علم فضائی/～站〈宇航〉 ایستگاه فضایی/～知觉〈心〉 قوهٔ مشبك (روان‌شناسی)/～图形〈数〉 نقشهٔ فضایی (ریاضی)/ادراك فضایی

【空降】kōngjiàng 〈军〉 بوسیلهٔ هوا نقل و انتقال یافته: ～兵 چترباز نظامی/～地点 محل فرود آمدن

【空军】kōngjūn نیروی هوایی: ～部队 واحد های نیروی هوایی

/～基地 پایگاه نیروی هوایی /～司令部 فرماندهی کل نیروی هوائی / 武官～ وابستهٔ نیروی هوایی / 司令员～ فرماندهٔ نیروی هوایی

【空空如也】kōngkōng rú yě کاملا توخالی

【空口】kōngkǒu ①(一种吃法) بدون برنج یا شراب خورش خوردن، بدون خورش غذا یا شراب خوردن ②(只是口说) حرفی نه عملی

【空口说白话】kōngkǒu shuō bái huà وعده‌های غیر ممکن دادن، قول غیر عملی دادن

【空口无凭】kōngkǒu wú píng قول مجرد ضمانت اجرائی ندارد.～，立字为证。 وعده‌های شفاهی ضمانت اجرائی ندارد وبنا بر این بوسیلهٔ این اظهار کتبی گواهی می دهد.

【空旷】kōngkuàng دشت باز، وسیع، بیکران :～的原野 صحرای پهناور و بزرگ

【空阔】kōngkuò یك پهنای :水天～ پهناور، باز، وسیع، بیکران وسیع آب وآسمان

【空廓】kōngkuò از هر سو :四望～ وسیع، باز، بیکران، پهناور باز و بیکران بودن

【空寥】kōngliáo خلوت و بی سر وصدا

【空论】kōnglùn یاوه، سخن پوچ و بی‌معنی، مزخرف، مهمل

【空落】kōngluò خلوت وآرام

【空门】kōngmén راهب یا راهبهٔ بودائی :遁入～ بودائیسم شدن

【空濛】kōngméng 〈书〉 مه گرفته، مه‌دار، نامعلوم، محو :山色～ کوههای محو و مه گرفته

【空名】kōngmíng اسم توخالی، اسم بی محتوا

【空气】kōngqì ①(气体) هوا :呼吸新鲜～ هوای تازه خوردن، تمیز کردن هوا، /净化～ هوای نمناك /湿～ هوا خوری کردن /调～ آلودگی هوا /污染～ سرد کردن هوا /冷却～ تصفیهٔ هوا /压缩机～ دستگاه فشار هوایی /节器～ کولر، دستگاه تهویه ②(气氛) محیط پر از تشنج، آتمسفر متشنج :紧张～ محیط، آتمسفر

【空气力学】kōngqì lìxué ائرومکانیك، مکانیك هوایی

【空前】kōngqián بیسابقه، کم نظیر :我国轻工业正以～的速度向前发展。 صنایع سبك کشور ما با سرعت بیسابقه‌ای گسترش می یابد. /我们的国家现在是～统一的。 مملکت ما هرگز مانند امروز یکپارچه و متحد نبوده است. /盛况～ وضعیت با جلال و شکوه کم نظیر

【空前绝后】kōngqián-juéhòu بیمانند، بینظیر، بیسابقه، منحصر بفرد

【空勤】kōngqín کارمندان وخلبانان :人员～ وظایف هواپیمایی هواپیما

【空情】kōngqíng وضع در هوا

【空驶】kōngshǐ (وسایل نقلیه) بدون حمل بار یا مسافر حرکت کردن

【空手】kōngshǒu با دست خالی برگشتن :而归～ دست خالی

【空谈】kōngtán ①(只说不做) غرق در سخنان توخالی شدن، بدون پشتوانهٔ عمل دربارهٔ انقلاب :革命～ عبارت پردازی کردن ②(不切实际的言论) سخنان پوچ و بی‌معنی، داد سخن دادن سخنان غیر عملی

【空谈主义】kōngtánzhǔyì عبارت پردازی محض

【空调】kōngtiáo ①(调节空气) تهویه کردن ②(空气调节器) دستگاه تهویه، کولر

【空头】kōngtóu ①(做投机交易的人) پیش فروش سهام واوراق قرضه در بورس به قیمتی ارزانتر از قیمت واقعی ②(有名无实) اسمی، لفظی، غیر واقعی :文学家～ نویسندهٔ غیر واقعی /政治家～ سیاست‌مدار لفظی

【空头支票】kōngtóu zhīpiào ①(无效的支票) چك بی محل ②(不实践的诺言) وعده‌های غیر عملی، وعده های توخالی

【空投】kōngtóu رساندن کالا بوسیلهٔ هواپیما :救灾物资～ رساندن آذوقه با هواپیما(برای مصیبت دیدگان) /包～ کوله بار مخصوصا برای رساندن کالا از هواپیما /场～ میدان مخصوصا برای رساندن کالا با هواپیما /伞～ چتر هوایی، چتر خلبانی /特务～ جاسوس فرود آمده از هواپیما

【空文】kōngwén قانون یا قواعد بیفایده و غیر مؤثر :一纸～ یك ورق کاغذ محض

【空吸】kōngxī 〈物〉 (فیزیك) کشش آبگونه بوسیلهٔ خالی کردن هوا

【空袭】kōngxí 〈军〉 حملهٔ هوایی :警报～ اعلام حملهٔ هوایی /警报器～ آژیر حملهٔ هوایی

【空想】kōngxiǎng خواب روز، هوس، فانتزی :家～ آدم خیالباف /别～了，还是从实际出发吧。 این خواب روز را ول کن و واقع بین باش.

【空想社会主义】kōngxiǎng shèhuìzhǔyì سوسیالیسم تخیلی :者～ سوسیالیست تخیلی

【空心】kōngxīn میان تهی، مجوف، بی‌مغز :长丝〈化纤〉～ لیف میان تهی /砖～ آجر پوك و میان تهی

另见 kòngxīn

【空心面】kōngxīnmiàn ماکارونی

【空虚】kōngxū میان تهی، بی‌معنی :生活～ زندگی کردن بدون هدف مادی یا معنوی بودن /思想～ در زندگی فاقد داشتن آرمان /敌后～。 دفاع پشت جبههٔ دشمن بسیار ضعیف است.

【空穴来风】kōngxué lái fēng گودال خالی باد به وجود می آورد ــ کنایه از اینکه اخبار و شایعات بی اساس نیست.(تانباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها)

【空言】kōngyán حرف های توخالی وغیر عملی

【空邮】kōngyóu با پست هوایی فرستادن

【空域】kōngyù حوضه، فضای هوایی :战斗～ فضای جنگی هواپیما

【空运】kōngyùn حمل ونقل هوایی :货物～ حمل ونقل هوائی /救灾物资～ آذوقه رساندن با هواپیما برای نقاط مصیبت زده

【空战】kōngzhàn نبرد هوایی

【空中】kōngzhōng در فضا، در هوا :补给～ تأمینات هوایی /加油～ سوختگیری /飞人〈杂技〉～ (اکروباسی) بندبازی در هوا /禁区～ ناحیهٔ ممنوع هوایی /强盗～ راهزن هوایی /～ در هوا

警戒 آژیر حملهٔ هوایی /~摄影 عکسبرداری هوایی /~小姐 خانم مهماندار در هواپیما /~掩护 حفاظت هوایی /~侦察 اکتشافات هوایی /~走廊 دالان هوایی
【空中楼阁】kōngzhōng lóugé كاخ هوائی در هوا ـ كنايه از آرزوی خام
【空重】kōngzhòng 〈交〉 وزن وسيلهٔ نقليهٔ بارگیری نشده
【空竹】kōngzhú چرخانیدن قرقره؛抖~ قرقره
【空转】kōngzhuàn 〈机〉①(无负载的运转) (موتور) بی‌بار ②(滑转而不前进) (چرخ ماشين) بدون حركت به جلو چرخيدن: 不要让马达~。 موتور را خلاص اما با سرعت زياد چرخیدن نکنید.

箜 kōng

【箜篌】kōnghóu نوعی ساز سیمی قدیمی چین شبيه چنگ

kǒng

孔 kǒng

①(洞) سوراخ، حفره، سوراخ: 钥匙~ سوراخ كليد /毛~ مسام، منفذ ②〈量〉 一~土窑 يك غار مسكونی /十七~桥 پل هفده دهانه ③〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين
【孔道】kǒngdào گذرگاه، معبر: 交通~ گذرگاه ترافيك
【孔洞】kǒngdòng سوراخ يا منفذ در ظروف
【孔径】kǒngjìng ①〈物〉 (فيزيك) قطر سوراخ در وسايل ماشينی ②〈机〉 قطر دايرهٔ سوراخ
【孔孟之道】Kǒng-Mèng zhī dào دكترين كنفوسيوس و منفوسيوس
【孔庙】Kǒngmiào معبد كنفوسيوس
【孔雀】kǒngquè طاووس: ~绿 رنگ سبز طاووسی /~石〈矿〉 سنگ مالاكيت /~舞 رقص طاووس
【孔武有力】kǒng wǔ yǒu lì قدرتمند، زورمند
【孔隙】kǒngxì رخنه، چاك، درز، شكاف
【孔穴】kǒngxué سوراخ، منفذ، خلل
【孔眼】kǒngyǎn سوراخ كوچك

恐 kǒng

①(害怕) ترسيدن، واهمه داشتن: 惊~ وحشتزده بودن، متوحش بودن، بيم و وحشت داشتن ②(使害怕) ترساندن: ~吓 ترساندن، تهديد كردن ③(恐怕) می‌ترسم، شايد: 消息~不可靠。 می‌ترسم اين خبر موثق نباشد. /~另有原因。 شايد علت ديگری داشته باشد.
【恐怖】kǒngbù ترور، وحشت: 白色~ ترور سفيد /~分子 تروريست /~统治 سلطهٔ تروريست /~行动 عمليات تروريستی /~主义 تروريسم /她感到极端~。 وی احساس وحشت فوق‌العاده كرد.
【恐吓】kǒnghè تهديد كردن، ترساندن، به وحشت انداختن: ~信 نامهٔ تهديدآميز
【恐慌】kǒnghuāng ترس و وحشت، بيم و هراس، اضطراب: ~万状 وحشت زده /使敌人感到~ دشمن را دستپاچه ساختن، دشمن را در بيم و هراس فرو بردن
【恐惧】kǒngjù ترسيدن، واهمه داشتن: ~不安 بيمناك و بيقرار شدن
【恐龙】kǒnglóng 〈古生物〉 (ديرين‌شناسی) دايناسور (دسته‌ای از سوسماران دوره ترياسيك)
【恐怕】kǒngpà 〈副〉①(表示估计兼担心) می‌ترسم، واهمه دارم: 这样做, ~不行。 می‌ترسم اين كار عملی نشود. ②(表示估计) شايد، فكر می‌كنم، نگرانم: 他走了~有十一天了。 فكر می‌كنم كه ده روز است كه از اينجا رفته است. /~要下雨。 فكر می‌كنم باران می خواهد ببارد.
【恐慑】kǒngshè 〈书〉 وحشت كردن
【恐水病】kǒngshuǐbìng (طب) مرض ترس از آب، مرض آبگريزی

倥 kǒng

【倥偬】kǒngzǒng 〈书〉①(情况急迫匆忙) فوری، اضطراری، مبرم: 戎马~ مأموريت فوری نظامی بر عهده داشتن ②(穷困) نادار، فقير، محتاج، نيازمند

kòng

空 kòng

①(腾出) خالی گذاشتن: 请把前面一排座位~出来。 صندليهای رديف اول را خالی بگذاريد. /每段开头要~两格。 بر سر هر پاراگراف دو خانه خالی بگذاريد. ②(未利用) بی مصرف، بدون استفاده: ~房 خانهٔ خالی و بی مصرف /车厢里~得很。 در واگن جای خالی زياد است. ③(间隙) فاصله: 各行之间多留点~儿。 بين سطرها فاصلهٔ بيشتری بدهيد. ④(闲暇的时间) فراغت، وقت بيكاری: 有~儿到我这儿来。 هر وقت بيكار شديد، نزد من بياييد. /今天没~, 改日再谈吧。 امروز وقت ندارم، يك روز ديگر در بارهٔ آن صحبت می‌كنيم.
另见 kōng
【空白】kòngbái جای خالی: 版面上那块~可以补一篇短文。 ما می‌توانيم اين جای خالی را با يك مقاله كوچك پر كنيم. /填补科学技术上的~ فاصله را در علم وتكنولوژی پر كردن /~表格 صورت يا فرم خالی /~支票 چك سفيد
【空白点】kòngbáidiǎn جای خالی، نقطهٔ خالی: 过去这个地区的煤炭工业是个~。 صنعت زغال سنگ در اين ناحيه وجود نداشت.
【空场】kòngchǎng ميدان خالی مانده
【空当儿】kòngdāngr 〈口〉 رخنه، جای خالی، فرصت، مهلت: 从一个~挤过去 از رخنه‌ای خود را به جلو رساندن /趁这~, 我去把报纸拿来。 با استفاده از اين فرصت می‌روم تا روزنامه بياورم.
【空地】kòngdì زمين خالی، جای خالی: 把砖卸在那边~上吧。 آجرها را در آن طرف زمين خالی بريزيد.
【空额】kòng'é محل خالی در سهميه: ~已经补上。 محل خالی در سهميه را پر كردن
【空格】kònggé خانهٔ خالی(در كاغذ خطدار)
【空缺】kòngquē مقام خالی

【空隙】kòngxì شکاف، رخنه، فاصله، مهلت :铁轨接头的地方都有一定的～。میان دو ریل راه آهن همیشه شکاف وجود دارد./战士们利用战斗～加固工事。سربازان با استفاده از فاصلهٔ دو نبرد، مواضع دفاعی را تحکیم کردند.

【空暇】kòngxiá وقت آزاد، بیکاری، فراغت

【空闲】kòngxián ①(有闲暇) آزاد، بیکار :我们车间里的机器没有一台是～的。در کارگاه ما ماشینی نیست که بی مصرف گذاشته شده باشد./等你～的时候，咱俩谈谈心。وقتی بیکار شدید، بیایید با هم درد دل کنیم. ②(闲暇) وقت آزاد، وقت بیکاری :战士们一有～时间就练习投弹。سربازان هر وقت که بیکار شوند، برای تمرین به پرتاب نارنجك می پردازند.

【空心】kòngxīn با شکم خالی :这剂药～吃。این دوا را با شکم خالی بخورید.
另见 kōngxīn

【空余】kòngyú ساعت‌های فراغت

【空子】kòngzi ①(尚未占用的地方) محل خالی، شکاف :那孩子找了个～往里挤。بچه یك محل خالی پیدا کرد و خود را به درون آن جا داد. ②(可乘的机会) فرصت، مجال :严防坏人钻～ باید تدابیرمؤکد اتخاذ کرد تا افراد تبه‌کار فرصت سوء استفاده پیدا نکنند.

控 kòng ①(告发) متهم ساختن :指～ کسی را متهم ساختن ②(控制) کنترل کردن :遥～ از راه دور کنترل کردن ③(悬空使液体流出) سرازیر کردن(بطری) برای خالی کردن آن :把瓶子先～一～再装油。بطری را سرازیر کن تا خالی شود وسپس آنرا از روغن پر کن.

【控扼】kòng'è کنترل کردن

【控告】kònggào شکایت کردن، متهم کردن :向法院提出～ کسی را در دادگاه متهم ساختن/向国家机关提出～ به ارگان‌های دولتی شکایت بردن

【控诉】kòngsù تقبیح کردن، متهم کردن :～帝国主义的侵略罪行 عمل جنایتکارانهٔ امپریالیستها را در تجاوز افشاء وتقبیح کردن/～会 جلسه جهت تقبیح و افشای جنایت/～人 متهم کننده، شکایت کننده

【控制】kòngzhì کنترل کردن، تحت کنترل در آوردن :～局面 وضعیت را تحت کنترل در آوردن/～险要 موضع استراتژیك را/他～不住自己的感情。او نتوانست جلوی احساسات خود را بگیرد./～地面沉降 فرونشستگی سطح زمین را کنترل کردن/～联想〈心理〉 تداعی (روان شناسی) تحت کنترل در آوردن/～论〈数〉 رشته ای از علم ریاضی بنام "Cybelnetics"/～数字〈经〉 معانی تحت کنترل رقم کنترل

kōu

扎 kōu

【扎脉】kōumài 〈中医〉 (طب چینی) نبض میان تهی

抠 kōu ①(挖) با انگشت یا چیز نازك بیرون آوردن :在地上～一个洞 با ناخن سوراخی در زمین حفر کردن/把掉在缝里的豆粒～出来 دانهٔ لوبیا را از لای شکاف بیرون آوردن ②(雕刻) حکاکی کردن :在镜框边上～一点花儿 طرحی در قاب عکس حکاکی کردن ③(向一个狭窄的方面探求) غور، وتفحص کردن، با موشکافی مطالعه کردن :这本书用不着一字一句地～。لازم نیست در معنی و مفهوم هر کلمه و هر جملهٔ کتاب تحقیق کنید ودر آنها موشکافی کنید. ④〈方〉(吝啬) لئیم، خسیس، بخیل

【抠哧】kōuchi ①(用手指轻轻地抓) آهسته (با انگشت) خاراندن ②(摆弄;鼓捣) دائم با چیزی بازی کردن ③(非常用力地钻研) با صرف مساعی فراوان به تحقیق و مطالعه پرداختن

【抠门儿】kōuménr 〈方〉 لئیم، خسیس، بخیل

【抠字眼儿】kōu zìyǎnr به اختلافات جزئی معنی کلمه زیاد توجه داشتن، در انتخاب واژه‌ها خرده‌گیری کردن

眍 kōu فرورفتن، گود افتادن :他病了一场，眼睛都～进去了。بعد از بیماری چشمانش گود افتاده است.

kǒu

口 kǒu ①(嘴) دهان ②(出入口;容器口) دهانه،مدخل :胡同～儿 مدخل کوچه/河～ دهانهٔ رودخانه/入～ محل ورود، در ورودی/出～ محل خروج، در خروجی/瓶～ دهانهٔ بطری/信箱的～儿 درز صندوق پستی/枪～ دهنه لولهٔ تفنگ ③(长城的关口) معبر دروازهٔ دیوار بزرگ چین :张家～جان (اسم شهر) ④(裂口) شکاف، درز :伤～ جای زخم/把衣服撕了个～儿 لباس را پاره کردن/茶碗缺了个～儿。لب فنجان چای پرید. ⑤(国家事务或国民经济的一个方面) بخشی از امور دولتی یا اقتصادی :这位副总理主管工交～。این معاون نخست وزیر عهده‌دار امور صنایع وحمل ونقل است. ⑥(刀刃) لبهٔ کارد :刀卷～了。لبهٔ کارد برگشته است. ⑦(驴马的年龄) سن و سال حیوان بارکش :这匹马～还轻。این اسب هنوز کم سن و سال است. ⑧〈量〉 یك چاه/一～井 سه عدد خوك/三～猪 او پنج نفر/他家五～人。خانوادهٔ است.

【口岸】kǒu'àn بندر :通商～ بندر تجارتی یا بازرگانی

【口碑】kǒubēi ستایش همگانی، تحسین عمومی :～载道 در همه جا مورد ستایش قرار گرفتن

【口布】kǒubù دستمال سفره

【口才】kǒucái سخنوری، سخن پردازی، فصاحت :他很有～。او ناطق فصیحی است.

【口吃】kǒuchī لکنت داشتن، زبان گرفتن :他说话有点～。او کمی با لکنت زبان سخن می‌گوید.

【口齿】kǒuchǐ ①(说话的发音) تلفظ، ادا :～清楚 تلفظ روشن داشتن ②(说话的本领) سخنوری، توانایی در حرف زدن :～伶俐 زرنگ و فصیح بودن

【口臭】kǒuchòu بوی بد دهان، گند دهان

【口传】kǒuchuán بطور شفاهی(به دیگران) آموختن

【口疮】kǒuchuāng برفك، دانهٔ برفك

【口袋】kǒudài جيب

【口袋】kǒudai كيسه، پاكت: 纸~儿 پاكت كاغذى / 面~ كيسهٔ آرد

【口调】kǒudiào لحن

【口耳相传】kǒu ěr xiāng chuán شفاها آموختن

【口风】kǒufēng نيت يا عقيدهٔ كسى كه در گفتهٔ او آشكار مى‌گردد: 先探探他的~。 اول ببينيم تمايلات او چيست.

【口锋】kǒuyfēng لحن سخن

【口服】kǒufú ①(口头上表示信服) ادعاى قانع شدن كردن: در دهان نه در دل قانع شدن، خود را متقاعد جلوه دادن ②(内服) از راه دهان استعمال كردن: 此药不得~。 نبايد از راه دهان از اين دارو استفاده كرد. /~避孕药 داروى ضد آبستنى

【口福】kǒufú خوشبختى غذاشناس

【口赋】kǒufù ماليات بر هر عضو خانواده

【口腹】kǒufù خوراك، غذا: ~之欲 اشتها به غذاى خوب / 不贪~ در غذا خوردن افراط نكردن

【口干舌燥】kǒugān-shézào خشك شدن دهان و سوختن زبان در اثر تشنگى

【口供】kǒugòng اعترافات متهم پس از بازپرسى

【口过】kǒuguò سهو زبان

【口号】kǒuhào شعار: 呼~ شعار دادن

【口红】kǒuhóng ماتيك لب، روژلب

【口惠】kǒuhuì وعده‌هاى توخالى، وعده‌هاى غير عملى: 他~而实不至。 او وعده داد اما به آن وفا نكرد.

【口技】kǒujì 〈杂技〉 تقليد صدا (اكروباسى)

【口角】kǒujiǎo گوشهٔ لب: ~炎 ورم گوشهٔ لب
另见 kǒujué

【口角生风】kǒujiǎo shēng fēng كنايه از سليس و روان صحبت كردن

【口紧】kǒujǐn محتاط در حرف زدن

【口噤】kǒujìn (طب چينى) بيمارى بسته شدن دهان

【口径】kǒujìng ①(直径) قطر، كاليبر (تفنگ): 小~步枪 تفنگ با كاليبر كوچك / 大~机枪 مسلسل با كاليبر بزرگ / 155毫米的大炮 توپ با كاليبر ۱۵۵ ميلى متر / 管子~ كاليبر لوله ②(是否合乎要求的规格、性能) لازمه، تقاضا، ايجاب: 不合~ با تقاضا جور در نيامدن / 对~ در نتيجهٔ ترتيب دادن / 咱俩说话~要一致。 هنگاميكه ما قضيه را يكجور بيان كردن در اين مورد سخن مى‌گوئيم، زبان ما بايد يكى باشد.

【口诀】kǒujué فرمول مختصر وقافيه‌دار: 珠算~ فرمول مختصر و قافيه دار براى آموختن چرتكه

【口角】kǒujué جاروجنجال، نزاع، دعوا
另见 kǒujiǎo

【口渴】kǒukě تشنگى

【口口声声】kǒukoushēngshēng بارها تكرار كردن، به دفعات گفتن: 他~说不知道。 او بار ها اظهار داشت كه اطلاعى از موضوع ندارد.

【口里】kǒulǐ اين طرف ديوار چين

【口粮】kǒuliáng جيرهٔ سرانه، مقدار جيرهٔ روزانه

【口令】kǒulìng ①(口头命令) فرمان، دستور شفاهى ②(口头暗号) رمز مخصوص عبور شبانه، اسم شب: ~问答 مطالبهٔ اسم شب كردن و جواب دادن به آن

【口蜜腹剑】kǒumì-fùjiàn زبان شيرين و قلب زهرآگين داشتن، شهد بر لب و زهر در دل داشتن

【口蘑】kǒumó نوعى قارچ خشك (مخصوص شهرجان جيا كو)

【口沫】kǒumò ذره‌هايى از آب دهان

【口气】kǒuqì ①(说话时流露出来的感情色彩) لحن: 改变~ لحن خود را تغيير / 严肃的~ لحن جدى / آهنگ سخن: 他说话有埋怨的~。 در لحن سخن شكايت ونارضايتى / 强硬的声明 اطلاعيهٔ شديداللحن / ~ گفتارش پيدا است. ②(说话的气势) طرز بيان، نحوهٔ سخن گفتن: 他的~真不小。 او لاف زنان صحبت مى‌كند. ③(言外之意) اشاره، ضمنى: 听他的~，好像感到为难。 از حرف زدنش پيداست كه در موقعيت دشوارى قرار دارد.

【口器】kǒuqì بخش دهانى (حشرات)

【口腔】kǒuqiāng 〈生理〉 جوف دهان: ~卫生 بهداشت جوف دهان / ~医院 بيمارستان دهان پزشكى / ~学 دهان پزشكى / ~炎 ورم جوف دهان

【口琴】kǒuqín سازدهنى، هارمونيكا

【口轻】kǒuqīng ①(菜肴不咸) كم نمك، نه شور ②(喜欢吃味淡的) به غذاى كم نمك علاقه داشتن ③(驴马等年龄小) كم سن وسال، جوان (اسب، قاطر و...)

【口若悬河】kǒu ruò xuán hé پر حرف بودن، زبان دراز بودن، بليغ و فصيح بودن

【口哨儿】kǒushàor سوت، صفير: 吹~ سوت زدن

【口舌】kǒushé ①(说话引起的误会和纠纷) دعوا، نزاع، جاروجنجال ②(劝说、交涉等时说的话) (هنگام سفارش، مشاجره يا مذاكره) صحبت كردن تا طرف قانع شود: 费了很大的~才把他说服。 خيلى صحبت شد تا بالاخره قانع گرديد. / 不必费~了。 شما ديگر لازم نيست (در اين مورد) چيزى بگوئيد.

【口实】kǒushí بهانه، دستاويز: 贻人~ براى ديگران بهانه فراهم آوردن، بهانه به دست كسى دادن

【口食】kǒushí ①(饭食) غذا و خوراك ②〈方〉(口粮) خوراك روزانه

【口试】kǒushì امتحان شفاهى

【口是心非】kǒushì-xīnfēi بله گفتن و ارادهٔ نه كردن، بله گفتن در دهان ونه گفتن در دل

【口授】kǒushòu ①(口传) آموزش و تعليم شفاهى ②(口说而别人写) ديكته كردن: 他写的这封信是他父亲~的。 نامه‌اى كه او نوشته است، پدرش به او ديكته كرده است.

【口述】kǒushù شرح هاى شفاهى

【口水】kǒushuǐ آب دهان: 流~ آب دهان ريختن (يا جارى شدن)

【口诵】kǒusòng قرائت كردن

【口诉】kōusù 〈方〉 شفاها متهم ساختن
【口蹄疫】kǒutíyì 〈牧〉(حیوانات) برفك
【口条】kǒutiáo زبان گاو یا خوك (به عنوان غذا)
【口头】kǒutóu شفاهی:~表决 رأی شفاهی/~革命派 یك فرد انقلابی حرفی/~声明 اعلامیهٔ شفاهی/~汇报 گزارش شفاهی/~文学 ادبیات مردمی(که دهان به دهان منتقل می‌شود)/~通知 اخطار شفاهی/~照会 یادداشت دیپلماتیك شفاهی/~上赞成,实际上反对 موافقت بر لب ومخالفت در عمل
【口头禅】kǒutóuchán ورد زبان، تکیهٔ زبان 又称"口头语"
【口头福】kǒu tóu fú خوشبختی غذاشناس
【口腕】kǒuwàn 〈动〉 دست یا بازوی دهانی(برای بعضی حیوانات ابتدائی)
【口味】kǒuwèi ①(各人对于味道的爱好) ذائقه، میل، تمایل:合~ باب دندان/不合~ به ذائقهٔ کسی خوش آمدن کسی نبودن/各人~不同。 ذائقه‌های مردم مختلف است. ②(饮食品的滋味) مزه، طعم، چشایی:这些菜都是湖南~。 این غذا ها مخصوص استان «خونان» است.
【口吻】kǒuwěn ①〈动〉(某些动物头部向前突出的部分) پوز(برخی جانواران) ②(说话时流露出来的感情色彩) لحن، آهنگ کلام:玩笑的~ لحن شوخی آمیز
【口误】kǒuwù سهو زبان، سهو در کلام
【口涎】kǒuxián آب دهان
【口香糖】kǒuxiāngtáng آدامس، سقز
【口信】kǒuxìn پیغام شفاهی
【口形】kǒuxíng 〈语〉 اندازهٔ گردی لب
【口炎】kǒuyán 〈医〉 ورم دهان، ورم مخاط دهان و لثه
【口眼歪斜】kǒu-yǎn wāixié 〈中医〉 (طب چینی) فلج اعصاب صورت
【口译】kǒuyì ترجمهٔ شفاهی
【口音】kǒuyīn 〈语〉 صدای دهانی، صدائی که از دهان ادا می‌شود
【口音】kǒuyin ①(说话的声音) صدا:她一听是她儿子的~,就赶紧出来了。 همینکه صدای پسر خود را شنید، فورا بیرون آمد. ②(方音) لهجهٔ محلی:说话带广东~ با لهجهٔ «گوان دون» حرف زدن
【口语】kǒuyǔ مکالمه
【口谕】kǒuyù دستور شفاهی مافوق یا بزرگ سالان
【口占】kǒuzhàn 〈书〉①(口授其词) دیکته کردن ②(即兴作诗) بدیهة شعرگفتن
【口罩】kǒuzhào دهان بند
【口重】kǒuzhòng ①(菜肴咸) شور، با نمك زیاد ②(喜欢吃咸) علاقه به غذای شور داشتن
【口诛笔伐】kǒuzhū-bǐfá چیزی را هم بطور کتبی وهم بطور شفاهی محکوم کردن
【口子】kǒuzi بریدگی، سوراخ، شکاف، برش:我手上拉的口子快好了。 بریدگی دستم تقریبا التیام یافته است./袖子撕了个~。 آستین پاره شد./水渠开了~。 در کانال شکافی پیدا شده است./可不能开这个~啊! ما نباید چنین کاری را به عنوان سابقه، ملاك عمل قرار دهیم.

kòu

叩 kòu ①(敲) زدن، ضربه زدن:~门 در زدن، در کوفتن ②(磕头) سر به زمین نهادن
【叩打】kòudǎ زدن، ضربه زدن
【叩见】kòujiàn سر به زمین نهادن و بار خواستن
【叩头】kòutóu تعظیم کردن، سر به زمین نهادن
【叩头虫】kòutóuchóng نوعی سوسك که در مرحلهٔ دگردیسی پوست خود را با صدا پاره کرده و بخارج می‌جهد
【叩问】kòuwèn 〈书〉 محترمانه پرسش کردن؛ بااحترام تحقیق و رسیدگی کردن
【叩谢】kòuxiè سر به زمین نهادن و سپاس‌گزاری کردن
【叩诊】kòuzhěn 〈医〉(طب) دق (نوعی معاینه)

扣 kòu ①(套住或搭住) دگمه بستن، دگمه انداختن، با سگگ بستن:把衣服~上 دگمه های لباس را بستن/把皮带~上 سگگ کمربند را بستن/把门~上 در را قفل کردن، کلون در را بستن/~扣子 دگمه را بستن ②(器物口朝下放置或覆盖别的东西) ظرفی را وارونه کردن؛ با ظرف وارونه‌ای پوشاندن:把缸~过来。 خمره را وارونه کنید./用碗把菜~上,免得凉了。 کاسه را روی خوراك وارونه کنید تا سرد نشود. ③(扣留) باز داشتن، توقیف کردن:把反革命分子~起来 ضد انقلابیون را به زندان انداختن/他违反交通规则,交通警~了他的自行车。 او مقررات ترافیك را نقض کرد و پلیس دوچرخه اش را از او گرفت. ④(扣除) کسر کردن، کم کردن:~工资 قسمتی از حقوق کسی را کسر کردن ⑤(折扣) تخفیف:打九~ ده در صد تخفیف دادن ⑥(扣头) گره، دگمه:系个~儿 گره زدن ⑦〈体〉(扣杀) (توپ را) آبشار زدن
【扣除】kòuchú کسر کردن، کم کردن:~各种费用后,收入超过万元。 بعد از کسر همهٔ هزینه‌ها، در آمد متجاوز از ده «هزار» یوان شد./从工资里~房租 اجارهٔ خانه را از حقوق کسر کردن
【扣减】kòujiǎn کم کردن، کاستن
【扣留】kòuliú باز داشتن، توقیف کردن، گرفتن:把走私犯~起来 قاچاقی را توقیف کردن/~行车执照 جواز رانندگی را از کسی گرفتن
【扣帽子】kòu màozi برچسب به کسی زدن:批评要以理服人,不要乱~。 هنگام انتقاد باید از شیوهٔ متقاعد کردن استفاده کرد و بیهوده برچسب به کسی نزد.
【扣槃扪烛】kòu pán mén zhú کنایه از شناخت یك جانبه ونادرست انسان
【扣襻】kòupàn سگگ
【扣人心弦】kòu rén xīnxián تحریك کننده، محرك، هیجان انگیز:一场~的比赛 مسابقهٔ جالب و مهیج
【扣杀】kòushā (توپ را) آبشار زدن:闪电般的~ آبشار سریع و برق آسا/大板~ آبشار سخت و محکم در تنیس روی میز

【扣压】kòuyā جلوی انتشار ~ 稿件 ؛ نگهداشتن، راکد گذاردن مقالات را گرفتن

【扣押】kòuyā ①(拘禁) باز داشتن، توقیف کردن ②〈法〉(扣留物品) (اموال را) ضبط کردن

【扣子】kòuzi ①(结) گره ②(钮扣) دگمه ③(章回小说或说书的扣子) وقفه در داستان سرائی جهت ایجاد کنجکاوی

寇 kòu ①(强盗或侵略者) راهزن، تجاوزگر: 海~ راهزنان دریائی / 敌~ دشمن متجاوز ②(侵略) تجاوز کردن، متجاوز ~ 入: شدن تجاوز کردن، حمله بردن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【寇边】kòubiān (دشمن) به مرزهای کشور تجاوز کردن

【寇仇】kòuchóu دشمن، خصم

【寇盗】kòudào دزد، راهزن

筘 kòu 〈纺〉 ماسوره

蔻 kòu 见"豆蔻"dòukòu

【蔻丹】kòudān لاك ناخن

kū

刳 kū 〈书〉 توخالی کردن، خالی کردن، تهی کردن: ~木为舟 درختی را میان تهی کردن و از آن قایق ساختن

枯 kū ①(枯萎) خشك و پژمرده: ~草 علف خشك / ~叶 برگ خشك ②(枯竭) ته کشیده، خالی: ~井 چاه خشك ③(枯燥) بیمزه، خشك و بیمزه: ~坐 بیکار و بیمزه نشستن

【枯草热】kūcǎorè 〈医〉 (طب) تب یونجه (نوعی زکام در اثر حساسیت)

【枯肠】kūcháng 〈书〉 مغز عاجز و بی‌قوت: 搜索~ (برای تحصیل نظرها یا عبارت‌ها) بر مغز خود فشار آوردن

【枯干】kūgān خشك

【枯槁】kūgǎo ①(枯萎) خشك و پژمرده ②(憔悴) فرسوده و لاغر: 形容~ فرسوده و لاغر به نظر رسیدن

【枯骨】kūgǔ استخوان مرده

【枯骸】kūhái اسکلت، استخوان مرده

【枯耗】kūhào به ته کشیدن

【枯涸】kūhé (منبع آب) به ته کشیدن

【枯黄】kūhuáng خشك و زرد، پژمرده: 树叶逐渐~了。 برگ های درخت شروع به زرد شدن کرده است.

【枯瘠】kūjí (زمین) خشك وغیر حاصلخیز

【枯寂】kūjì بیمزه وتنها

【枯焦】kūjiāo خشك و سوخته

【枯竭】kūjié خشك و بی‌آب شده: 水源~。 سر چشمه‌ٔ آب خشك شده است / 财源~。 منابع مالی به ته رسیده است.

【枯窘】kūjiǒng خشك شده، خشکانیده: 文思~。 سر چشمه‌ٔ الهامات کسی خشك شدن، از الهامات ادبی محروم ماندن

【枯木逢春】kūmù féng chūn بهار برای درخت خشك شده آمده است ــ کنایه از زندگی از سر گرفتن

【枯涩】kūsè خشك و بی روح و سنگین: 文字~ سبك بیروح وسنگین نگارش

【枯瘦】kūshòu فرسوده، لاغر، استخوانی

【枯水】kūshuǐ آب اندك و نزدیك به اتمام: ~期 فصل خشکی و بی آبی

【枯索】kūsuǒ 〈书〉 ①(没有活力) بی‌نیرو، بدون انرژی ②(枯燥) خشك و بی‌مزه

【枯萎】kūwěi پژمرده، خشك شده

【枯哑】kūyǎ (صدا) بم و ناصاف

【枯叶蛾】kūyè'é نوعی پروانه‌ٔ موذی که برگ بعضی درختان میوه را می خورد

【枯燥】kūzào خشك و بیمزه، غیر جالب و بی‌روح: ~无味 خشك و بیمزه

【枯痔法】kūzhìfǎ 〈中医〉 طرز درمان بیماری بواسیر به وسیله از بین بردن بافتهای زنده

【枯坐】kūzuò بیکار نشستن

哭 kū گریه کردن، گریستن، اشك ریختن: 放声大~ با گریه سر دادن / ~了起来 صدای بلند گریه کردن

【哭鼻子】kūbízi 〈口〉 گریه و زاری کردن(همراه با آب بینی)

【哭哭啼啼】kūkutítí هی گریه و شیون کردن، گریه و شیون بی امان

【哭灵】kūlíng در جلوی تابوت، قبر و غیره گریه کردن

【哭泣】kūqì با صدای آهسته گریه کردن، هق هق گریه کردن

【哭穷】kūqióng نزد مردم رفتن و از سختی زندگی خود شکوه وشکایت کردن

【哭丧】kūsāng گریه کنان عزاداری کردن

【哭丧着脸】kūsangzhe liǎn قیافه‌ٔ عبوس و اخمو به خود گرفتن

【哭诉】kūsù اشك‌ریزان ناله و شکایت کردن

【哭天抹泪】kūtiān-mǒlèi ناله و شیون کردن

【哭笑不得】kū-xiào bude در یك زمان چیز هم مضحك وهم رنجش آور را یافتن

窟 kū ①(洞穴) سوراخ، غار: 石~ غار سنگی ②(坏人聚集的场所) دزدگاه، کمینگاه تبهکاران: 匪~ کمینگاه راهزنان / 赌~ کمینگاه قماربازان

【窟窿】kūlong ①(洞) سوراخ، غار، دخمه: 冰~ حفره‌ٔ یخ / 耗子~ سوراخ موش / 我的鞋底磨了个~。 کفشم سوراخ شده است. ②(亏空) کسری، بدهی

【窟窿眼儿】kūlongyǎnr سوراخ کوچك

骷 kū

【骷髅】kūlóu ①(尸骨) اسکلت انسان، کالبد، استخوان‌بندی ②(头骨) کاسه‌ٔ سر، جمجمه

kǔ

苦 kǔ ①(苦味) تلخ، بدمزه: 这药~极了。 این دوا بسیار

تلخ است. ②(痛苦) رنج و درد، غم و اندوه: 艰~ سخت و دشوار / 不忘阶级~ نباید تیره روزی طبقهٔ فرودست فراموش گردد. / 勘探队员以~为乐，以~为荣。 اعضای گروه اکتشافی از کار دشوار خود لذت می برند وآنرا باعث افتخار خود می‌دانند. ③(使痛苦) باعث زحمت کسی شدن، کسی را دچار غم و اندوه گرداندن: 这么多事让他一个人干，可~了他了。 این همه کارها را به گردن یك نفر نهاده و او را واقعا به زحمت انداخته‌اند. / 孩子，这些年来可~了你了。 فرزندم، این سالها برای تو چه سالهای دشواری بوده است! ④(苦于) رنج بردن، به سختی افتادن: 旱~ از خشکی و بی‌آبی رنج بردن ⑤(竭力) با تلاش وتقلا، با منتهای کوشش خود: 勤学~练 با تلاش و پشتکار آموختن و تمرین کردن / ~劝 با اصرار توصیه و سفارش کردن / ~~哀求 مصرانه التماس کردن ⑥〈方〉(去得太多) بیش از اندازه، زیاده از حد (تراشیدن): 你指甲剪得太~了。 ناخن تان را زیاده از حد کوتاه کردید. / 树枝修得太~了。 شاخهٔ درخت را زیاد بریده اند.

【苦熬】kǔ'áo با تحمل رنج ومشقت روزگار را گذراندن

【苦不唧】kǔ bujī قدری تلخ

【苦差】kǔchāi کار و ماموریت سخت وکم سود

【苦楚】kǔchǔ نکبت، بدبختی، رنج، عذاب

【苦处】kǔchu پریشانی، اندوه، مشقت، دشواری: 你可不知道她当童养媳那时的~。 تو نمی‌دانی موقعیکه بچه عروس (ازدواج پیش رس، رسمی در چین کهن) بود چه رنج و عذابی کشیده بود.

【苦大仇深】kǔdà-chóushēn رنج بسیار بردن وکینهٔ عمیق به دل گرفتن

【苦胆】kǔdǎn کیسهٔ صفراء

【苦斗】kǔdòu سرسختانه به مبارزه پرداختن

【苦恶鸟】kǔ'èniǎo نوعی پرنده بنام آب چلیك سینه سفید

【苦干】kǔgàn سخت کار کردن: 有~精神 روحیهٔ کار سخت داشتن / ~加巧干 سخت ولی ماهرانه کار کردن

【苦根】kǔgēn کنایه از سرچشمهٔ فقر و بدبختی

【苦工】kǔgōng کار(دستی) دشوار، کار سخت

【苦功】kǔgōng کار سخت، تلاش با پشتکار: 下~学习 باجد وجهد آموختن / 语言这东西，不是随便可以学好的，非下~不可。 آموختن یك زبان کار آسانی نیست وسعی وکوشش زیاد لازم دارد.

【苦瓜】kǔguā 〈植〉 نوعی سبزی خیار مانند تلخ مزه بنام "Balsam pear"

【苦果】kǔguǒ نتیجهٔ بد، پاداش بد

【苦海】kǔhǎi دریای رنج و عذاب، ورطهٔ بدبختی: ~无边，回头是岸。 دریای رنج و عذاب کرانه ندارد و اگر توبه کنید، ساحلش در دسترس است. / 脱离~ از دریای رنج وعذاب نجات یافتن

【苦寒】kǔhán سرمای شدید

【苦旱】kǔhàn بی آبی وخشکی شدید، از بی آبی وخشکی رنج بردن

【苦尽甘来】kǔjìn-gānlái وقتی که تلخی وسختی به پایان برسد، شیرینی وخوشی آغاز می‌شود ـ کنایه از خوشبخت شدن پس از رنج بردن

【苦口】kǔkǒu ①(不辞烦劳) مصرانه نصیحت کردن: ~相劝 مصرانه توصیه کردن ②(苦的味觉) تلخ مزه: 这些话都是~良药。 این پند و اندرز شاید بسان داروی تلخ باشد اما فایده می رساند.

【苦口婆心】kǔkǒu-póxīn بارها به کسی بقصد نیکخواهی نصیحت کردن

【苦苦】kǔkǔ ①(竭力) با تمام نیرو ②(痛苦地) با رنج ومشقت

【苦剌吧唧】kǔlabājī تلخ، تلخ مزه

【苦劳】kǔláo تلاش پررنج در راه کاری یا امری

【苦力】kǔlì 〈旧〉 حمال، باربر

【苦楝子】kǔliànzǐ 〈中药〉 نوعی میوهٔ پزشکی در چین بنام "Chinaberry"

【苦闷】kǔmèn افسرده خاطر، ملول، دلتنگ: 她生活在封建家庭里，精神上很~ او در یك خانوادهٔ فئودالی زندگی می‌کرد واز افسردگی خاطر خود بسیار رنج می‌برد.

【苦命】kǔmìng سرنوشت بد

【苦难】kǔnàn رنج، بدبختی، مصیبت: 这次战争使人民遭受了巨大的~。 این جنگ مردم را غرق در رنج و مصیبت کرد. / ~的深渊 ورطهٔ رنج ومصیبت / 老工人用自己的~家史来教育青年。 کارگر پیر با بیان مصائب خانوادهٔ خود به جوانان درس زندگی می‌دهد.

【苦恼】kǔnǎo ملول، آزرده، رنجیده: 受到一点挫折用不着~。 شما نباید از سرخوردگی اندك در زندگی ملول وآزرده خاطر شوید. / 这使我很~。 من از این امر بسیار دلخور شدم.

【苦肉计】kǔròujì با بکار بردن حیلهٔ آسیب رسانی جسمانی به خود و تحمل آن، اعتماد دشمن را به خود جلب کردن

【苦涩】kǔsè ①(指味道) تلخ و قابض ②(内心痛苦) رنجدیده، دردمند، متألم: ~的表情 نگاه دردمند / ~的笑 لبخند تلخ

【苦事】kǔshì کار سخت و سنگین

【苦水】kǔshuǐ ①(苦味的水) آب تلخ ②(口中吐出的苦的液体) ترشح معده که به دهان بالا می آید ③(所受的痛苦) رنج، عذاب: 她是在~里泡大的。 او در میان رنج و عذاب بزرگ شد. / 吐~ رنج وعذاب تحمیل شده بر خود را بیرون ریختن

【苦丝丝】kǔsīsī تلخ

【苦思】kǔsī به فکر فرو رفتن، بسیار اندیشیدن

【苦思冥想】kǔsī-míngxiǎng بر مغز خود فشار آوردن (تا نظری به وجود بیاید)

【苦痛】kǔtòng درد، محنت

【苦头】kǔtóu مزهٔ تلخ، طعم تلخ: 这个井里的水带点~。 آب این چاه کمی تلخ مزه است.

【苦头】kǔtou رنج، درد: 他在敌人的监狱里吃尽了~。 او در زندان دشمن رنج بسیار کشیده است. / 听不进群众的意见，早晚要吃~的。 اگر گوش شنوا به انتقاد توده‌ها نداشته

要叫你吃点～。 مواظب باش، دیر یا زود رنج سرزنش مرا باید تحمل کنی. 小心点，我早晚/باشید، دیر یا زود تاوان آنرا خواهید پرداخت.

【苦味酸】kǔwèisuān اسید پیکریك: ～盐 نمك آلی یا معدنی اسید پیکریك

【苦夏】kǔxià بی اشتهایی و لاغری در تابستان

【苦笑】kǔxiào خنده‌ٔ تلخ، خنده‌ٔ زورکی

【苦心】kǔxīn رنج، درد، زحمت: ～煞费 زحمت بسیار کشیدن /～经营 با زحمت زیاد(شرکت، مؤسسه و...) اداره کردن

【苦心孤诣】kǔxīn gūyì متحمل تلاش‌های سخت و جانکاه شدن

【苦辛】kǔxīn رنج، مشقت

【苦行】kǔxíng 〈宗〉 ریاضت: ～主义 طرفداری از ریاضت

【苦刑】kǔxíng شکنجه‌ٔ بی‌رحمانه

【苦役】kǔyì 〈法〉 اعمال شاقه، کار شاق

【苦于】kǔyú (از وضع نامساعدی) رنج بردن: ～不识字 از بیسوادی رنج بردن /～时间紧 دچار ضیق وقت شدن

【苦战】kǔzhàn به نبرد سخت پرداختن: 大家决心～二年，改变这个山区的面貌。 ما مصمم هستیم در این دو سال با مجاهدات وتلاش سخت سیمای این ناحیه‌ٔ کوهستانی را تغییر دهیم.

【苦中作乐】kǔ zhōng zuò lè در میان رنج و مشقت راحت طلبی کردن

【苦衷】kǔzhōng مشکلاتی که کسی با آن مواجه می شود: 应该体谅他的～。 باید مشکلاتش را درك کرد. /难言的～ احساس رنج یا محنتی که بیانش دشوار باشد

【苦竹】kǔzhú 〈植〉 نوعی خیزران بنام «خیزران تلخ»

【苦主】kǔzhǔ خانواده‌ٔ مصیبت دیده در حادثه‌ٔ کشتار

【苦子】kǔzi 〈方〉 مشقت، رنج، بدبختی

kù

库 kù انبار، خزانه: 粮食已经入～。 غلات را انبار کرده‌اند. /汽车～ گاراژ، جایگاه اتومبیل /军械～ زرادخانه /国～ خزانه‌ٔ ملی

【库兵】kùbīng ①(库藏的兵器) اسلحه‌ای که در انبار ذخیره شده باشد ②(旧时守卫仓库的士兵) سرباز نگهبان انبار در قدیم

【库藏】kùcáng ذخیره داشتن: ～图书三十万册。 در مخزن کتابخانه ۳۰۰هزار جلد کتاب وجود دارد.

【库存】kùcún موجودی انبار، ذخیره‌ٔ انبار: 有大量～物资 موجودی کالاهای ذخیره شده در انبار /～ انبار بفراوانی داشتن

【库房】kùfáng انبار، مخزن

【库仑】kùlún 〈电〉 کولون(واحد بار الکتریکی): ～定律 قانون کولون

【库容】kùróng 〈水〉 گنجایش مخزن آب

【库蚊】kùwén نوعی پشه‌ٔ زرد رنگ که ناقل بعضی بیماری‌هائی چون بیماری فیلاریا سیس می باشد

裤 kù شلوار: 短～ شلوار کوتاه /棉～ شلوار پنبه‌ای

【裤衩】kùchǎ شلوار کوتاه، زیر شلواری: 三角～ زیر شرت، شلواری

【裤裆】kùdāng محل انشعاب پاچه‌ٔ شلوار

【裤兜】kùdōu جیب شلوار

【裤缝】kùfèng درزهای پاچه‌ٔ شلوار

【裤管】kùguǎn 〈方〉 پاچه‌ٔ شلوار 又称"裤脚管"

【裤脚】kùjiǎo ①(裤腿的最下端) انتهای شلوار ②〈方〉(裤腿) پاچه‌ٔ شلوار

【裤筒】kùtǒng پاچه‌ٔ شلوار

【裤头】kùtóu زیر شلواری، شرت

【裤腿】kùtuǐ پاچه‌ٔ شلوار

【裤线】kùxiàn خط شلوار

【裤腰】kùyāo کمر شلوار

【裤子】kùzi شلوار

酷 kù ①(残酷) ستمکار، ظالم، بیرحم: ～吏 مأمور بیرحم وظالم ②(程度深的) بسیار زیاد، خیلی زیاد: ～寒 سرمای فوق‌العاده /～似 بی‌نهایت شبیه بودن /～爱 عشق سوزان

【酷毒】kùdú ظالمانه و بی‌رحمانه

【酷寒】kùhán بسیار سرد

【酷旱】kùhàn بسیار خشك و بی‌آب

【酷好】kùhào عشق مفرط به چیزی، چیزی را فوق العاده دوست داشتن

【酷吏】kùlì 〈书〉 مأمور دولتی که از شکنجه‌ٔ بی رحمانه سوء استفاده می‌کند ومردم را مورد ظلم قرار می‌دهد

【酷烈】kùliè درنده خو، بیرحم، ستمگر: ～的太阳 خورشید داغ وسوزان

【酷热】kùrè بسیار گرم، داغ: 天气～ هوای بسیار گرم

【酷暑】kùshǔ تابستان فوق‌العاده گرم

【酷似】kùsì بسیار شبیه

【酷肖】kùxiào بسیار شبیه

【酷刑】kùxíng شکنجه‌ٔ سخت و بیرحمانه

kuā

夸 kuā ①(夸大) گزافه گفتن، مبالغه گفتن غلو کردن: ～口 گزافه گوئی کردن، لاف زدن، خودستایی کردن ②(夸奖) تحسین وتمجید کردن، ستودن: 人人都～她爱劳动。 عشق او به کار زبانزد همگان است.

【夸大】kuādà مبالغه کردن، بزرگ جلوه دادن، اغراق گفتن: ～困难 مشکلات را بزرگ جلوه دادن /原来的数字被～了。 ارقام اصلی بالا برده شد.

【夸大其词】kuādà qí cí مبالغه کردن، غلو کردن، اغراق کردن

【夸海口】kuā hǎikǒu گزافه گفتن، لاف زدن

【夸奖】kuājiǎng تحسین کردن، تمجید کردن، ستودن: 工人师傅～他进步快。 استاد پیشرفت سریع او را ستایش کرد.

【夸克】kuākè 〈物〉 نوعی ذره‌ٔ ریز بنام "Quark"

【夸口】kuākǒu گزافه گفتن، لاف زدن، خود ستائی کردن
【夸夸其谈】kuākuā qí tán لاف زدن، گزافه گویی کردن
【夸说】kuāshuō ①(夸奖)تحسین کردن②(夸耀)خودستایی کردن
【夸脱】kuātuō کوارت (پیمانه ای در حدود یك لیتر که برابر با دو پینت می باشد)
【夸许】kuāxǔ تحسین کردن
【夸耀】kuāyào بالیدن، نازیدن، فخرکردن:她从不～自己。به دانش و تجربه‌ٔ خود نمی بالد./او هرگز～自己的见识 دانش و تجربه‌ٔ خود را به رخ مردم کشیدن 或 خود مباهات کردن
【夸赞】kuāzàn ستایش کردن، تحسین کردن، ستودن
【夸张】kuāzhāng ①(夸大)اغراق کردن، مبالغه کردن، غلو کردن:你这样说未免太～了。تو شاید در این باره اغراق کرده باشی./～的语言 زبان مبالغه آمیز/艺术～ مبالغه‌ٔ هنری ②〈语〉(بدیع) صنعت اغراق

kuǎ

侉 kuǎ 〈方〉①(语音不正)با لهجه، لهجه دار ②(粗大)درشت وناهنجار③(俗气)بی لطافت، بد سلیقه، مبتذل
【侉子】kuǎzi شخصی که با لهجه ای حرف می‌زند
垮 kuǎ فروریختن، در هم شکستن:这堵墙要～了。این دیوار نزدیك است فرو بریزد./我身体结实,累不～。من خیلی قوی هستم. هیچ کار سختی نمی تواند مرا از پای در آورد./洪水冲～了堤坝。سیل سد را در هم شکست./打～敌人 دشمن را از پا در آوردن
【垮台】kuǎtái از کار افتادن، ساقط شدن، از پا در آمدن، متلاشی شدن:与人民为敌的人总是要～的。کسانی که بامردم دشمنی می‌کنند محکوم به شکست هستند.

kuà

挎 kuà ①(胳膊弯起来挂东西)به بازو انداختن و بردن:～着个篮子 با سبدی روی بازوی خود/～着胳膊 بازو به بازو ②(挂在肩上或腰里)به کمر بستن، به دوش گرفتن:～着照相机 دوربین عکاسی را به دوش انداختن
【挎包】kuàbāo کیف مدرسه، کیف بنددار
【挎兜】kuàdōu کیف بنددار
【挎斗】kuàdǒu ترك موتورسیکلت
胯 kuà خاصره
【胯裆】kuàdāng محل انشعاب بدن انسان به دوپا
【胯骨】kuàgǔ استخوان خاصره
跨 kuà ①(迈一大步)گام بلند برداشتن:～进大门 وارد درگاه شدن/向前～一步 به جلو گام برداشتن/～过小沟 از رودخانه با گام بلند پریدن/欢欣鼓舞地～入了新的一年 باشادی و روحیه‌ٔ قوی به آستانه‌ٔ سال نو وارد شدن ②(骑)سوار بر اسب شدن:～上战马 بر اسب جنگی سوار شدن/～在马上 بر اسب سوار شدن ③(超越界限)از حد گذشتن، تجاوز/横～长江的大桥 پل عظیمی که روی رودخانه‌ٔ یانگ تسه زده شده است/亚州地～寒、温、热三带。قاره‌ٔ آسیا مناطق سردسیر، معتدل وگرمسیر را در بر گرفته است./～地区的商品供应 کالاهائی که از مناطق دیگر تأمین می‌شود
【跨度】kuàdù 〈建〉فاصله‌ٔ بین طرفین پل
【跨国公司】kuàguó gōngsī شرکت چندملیتی
【跨进】kuàjìn وارد شدن
【跨径】kuàjìng فاصله بین دو طرف پل
【跨栏赛跑】kuàlán sàipǎo 〈体〉دو با مانع
【跨年度】kuà niándù از سال جاری گذشتن:～预算 بودجه‌ٔ سال جاری که تا سال بعد هم اعتبار داشته باشد
【跨入】kuàrù وارد شدن
【跨线桥】kuàxiànqiáo پل هوائی(برای عبور وسایط نقلیه)
【跨越】kuàyuè با قدم پیمودن، گذراندن، از حد معین تجاوزکردن:～几个历史阶段 چند مرحله‌ٔ تاریخی را گذراندن/～障碍 بر مانعی غالب آمدن (یا پشت سر نهادن)

kuǎi

擓 kuǎi 〈方〉①(搔)با ناخن کندن، خاراندن:～痒痒 خاراندن ②(胳膊弯起来挂东西)چیزی را روی بازو حمل کردن:～着小竹篮 با سبد بامبوئی کوچکی روی بازو
【擓哧】kuǎichī خاراندن
蒯 Kuǎi 〈姓〉یك نام خانودگی در چین

kuài

会 kuài
另见 huì
【会计】kuàijì ①(财务工作)حسابداری، محاسبه:～年度 سال مالی ②(会计员)حسابدار
快 kuài ①(速度高)تند، سریع:请别说得那么～。خواهش می‌کنم اینقدر تند حرف نزنید./我的表～五分钟。ساعت من پنج دقیقه جلو است./他进步很～。او به سرعت پیشرفت کرده است./大干～上 با زمان مسابقه دادن و با تمام نیرو کار کردن ②(速度)سرعت:车能跑多～？حد اکثر سرعت این ماشین چقدر است؟③(赶快)شتاب کردن، عجله کردن:～上车吧! زود باش سوار ماشین شو!/～跟我走。زود باش با من بیا!④(快要)به زودی:他～回来了。او به زودی بر می‌گردد./我来了～两年了。نزدیك دو سال است که اینجا آمده ام./春节～到了。عید بهار به زودی فرا می رسد.⑤(灵敏)تیز هوش، زرنگ، سریع‌الانتقال، چابك:他脑子～。او تیز هوش است./这个女工手很～。این زن کارگری بسیار زرنگ و چابك است.⑥(锋利)تیز، برنده:～刀 کارد تیز ⑦(爽

快(~/ صریح و رك‌گو ~口直心:صریح، بی‌پرده، رك و راست
语~人 حرف صریح و بی‌پرده از آدم صریح و بی‌پرده
⑧(高兴) شاد، خرسند، خوش:心中不~ افسرده، ملول بودن،
人心大~/ از شادی کف زدن ~拍手称/ بودن، دلتنگ بودن
موجبات شادی و خوشی همگان را فراهم کردن

【快板】kuàibǎn 〈乐〉(موسیقی) آهنگ تند و با روح

【快板儿】kuàibǎnr نوعی نقالی پر از طنز و شوخی که با کمك داستانی که با 书~:دو نی چوبك که بهم می زنند اجرا می شود آهنگ موزون نی چوبك نقل می شود

【快报】kuàibào روزنامهٔ دیواری یا بولتن (برای اعلام سریع خبرها)

【快步】kuàibù 〈军〉(نظامی) یورتمه روی

【快餐】kuàicān غذای سرپائی، غذای فوری:部~ قسمت فروش غذای مختصر وآماده

【快车】kuàichē ①(指火车)قطار سریع‌السیر:特别~ قطار سریع‌السیر ویژه ②(指汽车) اتوبوس سریع‌السیر

【快当】kuàidang سریع، تند، بی‌معطلی:她做起事来又细心又~。 او بسیار سریع و با دقت کار می‌کند.

【快刀斩乱麻】kuàidāo zhǎn luànmá کلاف سر در گم کنف را با چاقوی تیز بریدن (نیش چاقو چارهٔ دمل چرکین است) — کنایه از انیکه مشکلات پیچیده را سریعا حل کردن

【快递】kuàidì تحویل سریع، تسلیم سریع:邮件~ تحویل سریع مراسلات، پست سریع

【快干】kuàigān تند خشك شونده:漆~ رنگ زود خشك شونده

【快感】kuàigǎn لذت، خوشی، احساس راحتی

【快攻】kuàigōng حملهٔ سریع (در بازی توپ)

【快货】kuàihuò اجناس پرفروش

【快活】kuàihuo خوشحال، خوشوقت، شاد، خرسند:孩子们~地打雪仗。 بچه‌ها با شادی تمام به بازی گلولهٔ برفی سرگرم بودند.

【快件】kuàijiàn کالاهایی که با پست سریع حمل ونقل می‌شود

【快捷】kuàijié سریع وچابك

【快乐】kuàilè شاد، خوش، خرسند:节日过得很~。 این عید خیلی خوش گذشت/~的童年生活 دوران شاد بچگی با شادمانی سپری شد.

【快利】kuàilì 〈方〉①(麻利) سریع وچابك (درانجام کار) ②(刀、剪等锋利)(کارد یا قیچی) برنده

【快马加鞭】kuàimǎ jiā biān بر اسب دونده سیخ زدن ـ کنایه از به بالاترین سرعت کاری را انجام دادن

【快慢】kuài-màn سرعت:这些按钮是管~的。 این دگمه‌ها سرعت را کنترل می‌کند.

【快门】kuàimén 〈摄〉(دوربین عکاسی) دریچهٔ نورگیر:开~关 کلید دریچهٔ نورگیر

【快事】kuàishì واقعه‌ای که موجب شادی ومسرت شود:引为~ با شادی و نشاط (حادثه‌ای) را به یاد آوردن / 生平一大~ یکی از تجربیات مسرت بخش زندگی شخص

【快适】kuàishì شاد و راحت

【快手】kuàishǒu کارگر سریع کار، آدم زبردست

【快书】kuàishū داستانی سجع دارکه توأم با حرکات چوب نی نوعی داستان سرائی که توسط یك نفر با ~山东:نقل می‌شود. لهجهٔ «شاندون» اجرا می‌شود

【快速】kuàisù سریع، تند، با سرعت خیلی زیاد:部队~ سپاهیان متحرك ~掘进/ ماشین حفاری خیلی سریع ~切削机/ ماشین تراش خیلی سریع

【快艇】kuàitǐng قایق موتوری

【快慰】kuàiwèi احساس شادی توأم با احساس راحتی داشتن:我们都为她的进步感到~。 همهٔ ما از پیشرفت سریع او احساس شادی و نشاط می‌کنیم.

【快心】kuàixīn شادی‌آور، مسرت‌آور

【快信】kuàixìn نامهٔ سریع، نامه اکسپرس

【快意】kuàiyì شاد، خرسند، راحت

【快硬水泥】kuàiyìng shuǐní 〈建〉سیمان زودمنعقد شونده

【快鱼】kuàiyú شاه ماهی از نوع چین

【快语】kuàiyǔ حرف‌های صریح و پوست کنده

【快悦】kuàiyuè شادی، مسرت

【快照】kuàizhào عکس فوری

【快中子】kuàizhōngzǐ 〈物〉(فیزیك) نیوترون سرعت زیاد

【快嘴】kuàizuǐ ①(心直口快的人) رك و راست، صریح و کسی که فکر و عقیدهٔ خود را ②(嘴太快的人) رك، بی پرده زود به زبان می‌آورد

块 kuài ①(不定形的固体) تکه، قلنبه، کلوخه، کنده:糖~儿 یك قطعه شیرینی/把肉切成~儿。 گوشت را به قطعات ریز چهار گوش ببرید. ②〈量〉[用于块状或某些片状的东西]:两~肥皂 دو تکه صابون/一~手表 یك عدد ساعت/一~面包 یك تکه نان/一~试验田 یك قطعه زمین کشاورزی آزمایشی/ ③〈口〉(元)(واحد پول چین) یوان:三~钱 سه یوان

【块根】kuàigēn 〈植〉زگیل ریشهٔ درخت

【块规】kuàiguī 〈机〉نوعی وسیلهٔ اندازه‌گیری ابزارهای کاربنام "Slip gauge"

【块茎】kuàijīng 〈植〉برآمدگی زگیل مانند در ریشهٔ گیاه

【块垒】kuàilěi 〈书〉①(气愤) خشم، غیظ، برافروختگی ②(愁闷) رنجش، افسردگی خاطر، دلتنگی، تأثر

【块煤】kuàiméi تکهٔ زغال سنگ

【块儿】kuàir 〈方〉جا، محل:我在这~工作好几年了。 من سالهای زیادی در اینجا کار کرده‌ام.

【块然】kuàirán به تنهایی

【块儿八毛】kuàirbāmáo یك یوان یا کمتر از آن

侩 kuài 〈旧〉میانجی، واسطه، شفیع

狯 kuài 见"狡狯"jiǎokuài

脍 kuài 〈书〉گوشت قیمه شده، گوشت چرخ شده، گوشت ریز شده

【脍炙人口】kuàizhì rénkǒu (یك قطعه شعر یا نوشتهٔ خوب) مورد تحسین وتمجید همه قرار گرفتن:一首~的古诗 یك قطعه

شعر باستانی تحسین انگیز

筷 kuài چوب‌های غذاخوری

【筷子】kuàizi چوب‌های غذاخوری مخصوص مردم چین، ژاپن وکشورهای دیگر که بجای قاشق و چنگال به کار برده می شود: 火~ انبر، انبر آتش

鲙 kuài

【鲙鱼】kuàiyú نوعی شاه ماهی چینی

kuān

宽 kuān ①(横向大) فراخ، گشاد، عریض، پهن: ~肩膀 شانهٔ فراخ / ~边草帽 کلاه حصیری لبه پهن / 眼界~ چشم باز ②(宽度) عرض، فراخی، گستردگی، گشادگی: انداز وسیع داشتن 这条河有一里~。 عرض این رودخانه یك «لی» است. ③(松缓) آرام شدن، راحت شدن، آسوده خاطر شدن: 把心放~一点。 خیالت راحت باشد. نگران نباش. 或 ④(宽限) مهلت دادن، تمدید کردن: 限期能再~几天吗? آیا ممکن است این ضرب‌الاجل را چند روز بیشتر تمدید کنید؟ ⑤(不严厉) جوانمرد، بخشنده، با گذشت: 从~处理 با ملایمت و نرمی رفتار کردن / 严以律己, ~以待人 نسبت به خود سختگیر بودن ونسبت به دیگران آسان‌گیر / 他手头比过去~多了。 او نسبت به گذشته ⑥(宽裕) آسوده و مرفه کار و بارش خیلی بهتر است.

【宽畅】kuānchàng بی‌خیال، بی‌غم، شاد و فارغ

【宽敞】kuānchang وسیع، جادار، فضادار: ~的房子 خانه‌ای بزرگ و جادار

【宽弛】kuānchí سست وآسوده

【宽绰】kuānchuo ①(宽敞) گشاد، عریض: 这间屋子很~。 این اطاق بسیار بزرگ وجادار است. ②(松缓) راحت شدن، آسوده خاطر شدن: 听了他的话, 我心里~多了。 از شنیدن حرفهای او خیالم راحت شد. ③(宽裕) مرفه وآسوده

【宽打窄用】kuān dǎ zhǎi yòng بودجهٔ بزرگی آماده کردن اما حسابگرانه خرج کردن

【宽大】kuāndà ①(阔大) وسیع، بزرگ، جادار: ~的候车室 اطاق انتظار بزرگ و جادار ②(不严厉) جوانمرد، بخشنده، با گذشت: 受到~处理 از رفتار جوانمردانه و بزرگوارانه برخوردار شدن / ~为怀 (به تخلف کننده) جوانمردی و بزرگواری نشان دادن

【宽待】kuāndài جوانمردانه با بزرگوارانه رفتار کردن: ~俘虏 با اسیران جنگی رفتار کردن

【宽贷】kuāndài عفو کردن، بخشیدن، گذشت کردن

【宽度】kuāndù عرض، وسعت، گستردگی، پهنا: 领海~ عرض آبهای ارضی

【宽广】kuānguǎng وسیع، فراخ، گسترده: ~的田野 پهنه‌ای وسیع از مزارع / ~心胸 دارای سعهٔ صدر، دارای فکر وسیع، بخشنده، دست و دل باز

【宽轨】kuānguǐ ریل پهن: ~铁路 راه آهن با ریل پهن

【宽和】kuānhé بخشنده، جوانمرد

【宽宏大量】kuānhóng dàliàng بلند نظر، بخشنده، جوانمرد

【宽洪】kuānhóng (صدا) بلند و طنین‌انداز

【宽厚】kuānhòu جوانمرد، با سخاوت، نظر بلند، با گذشت: ~待人 با مردم با بزرگواری و بخشندگی رفتار کردن

【宽怀】kuānhuái آسوده خاطر شدن، خاطر جمع شدن

【宽解】kuānjiě کسی را از دلواپسی رهاندن، باعث راحتی خیال کسی شدن

【宽旷】kuānkuàng پهناور، وسیع، گسترده: ~的草原 چراگاه پهناور، مرتع وسیع

【宽阔】kuānkuò گسترده، پهناور، فراخ: ~的林荫道 خیابان وسیع وسایه‌دار / ~的胸怀 سعهٔ صدر، بخشندگی، کرم

【宽亮】kuānliàng فضادار و روشن

【宽饶】kuānráo گذشت کردن، بخشیدن، عفو کردن

【宽仁】kuānrén بخشنده ومهربان

【宽容】kuānróng جوانمرد، بخشنده، کریم، با گذشت

【宽赦】kuānshè جوانمردانه عفو کردن

【宽恕】kuānshù عفو کردن، بخشیدن، گذشت کردن، آمرزیدن: 请求~ در خواست بخشش کردن / 他立功赎罪, 以求得人民的~ او با انجام خدمات شایسته سعی کرد عفو و بخشودگی مردم را در قبال جرمی که مرتکب آن شده بود کسب کند.

【宽松】kuānsōng 〈口〉①(宽绰) گشاد وعریض ②(宽畅) آسوده و مرفه ③(富裕) بی‌غم، بی‌خیال

【宽坦】kuāntǎn ①(宽阔平坦) عریض و هموار ②(舒畅安定) بی‌غم وآسوده خاطر

【宽慰】kuānwèi دلداری دادن، استمالت کردن، دلجویی کردن: ~她几句 چیزی بگوئید تا او را دلداری دهید. / 这样一想, 我才~了些。 با این فکر خیالم کمی راحت شد.

【宽限】kuānxiàn ضرب‌الاجل را تمدید کردن: ~一星期 یك هفته مهلت دادن / 请~几天。 خواهشمند است که ضرب‌الاجل را چند روز دیگر تمدید کنید.

【宽心】kuānxīn خاطر جمع شدن، راحت شدن خیال کسی: 说几句~话 چند جملهٔ اطمینان بخش گفتن

【宽衣】kuānyī 〈敬〉 کت خود را در آوردن: 请~。 کتتان را در بیاورید.

【宽银幕】kuānyínmù پردهٔ پهن سینما: ~电影 فیلم پردهٔ عریض، سینما سکوپ

【宽裕】kuānyù مرفه، دارای زندگی راحت وآسوده: 经济~ (زندگی) راحت وآسوده بودن / 时间很~。 هنوز وقت زیاد هست.

【宽窄】kuānzhǎi عرض، وسعت، حد: 这块布做窗帘, ~正合适。 این تکه پارچه درست اندازهٔ یك پرده است.

【宽纵】kuānzòng تسلیم نفس شدن، افراط کردن، زیاده روی کردن: 不要~自己。 اینقدر تسلیم هوا و هوس خود نشوید.

髋 kuān

【髋骨】kuāngǔ 〈生理〉 استخوان بی‌نام

kuǎn

款 kuǎn ①(诚恳) صادق، صمیمی، بیریا ②(招待) با

بند (项目) ③ مهمان نوازى پذيرائى كردن ماده، :根据该条约的第六条第二～ بر طبق بند دوم مادهٔ ششم اين قرارداد ④(款项) وجه همگانى～公 :مبلغ پول، مقدار پول /筹～ اعانه ⑤(书画 پول را حواله كردن～汇 /جمع كردن، پول جمع كردن 上的款) نام فرستنده يا گيرنده روى يك اثر نقاشى و يا ⑥(书)〈缓慢〉 خوشنويسى جهت هديه آهسته آهسته، باراحتى 步～ :خيال با گامهاى راحت وآرام راه رفتن

【款待】kuǎndài پذيرايى كردن :～客人 از مهمان پذيرايى كردن /感谢你对我们的盛情～。 از پذيرايى و مهمان نوازى شما سپاسگزاريم

【款冬】kuǎndōng 〈植〉 گياه پاى‌خر

【款额】kuǎn'é مقدار وجه يا پول

【款服】kuǎnfú 〈书〉①(诚心服从) با صداقت تمام اطاعت كردن ②(伏罪) به جرم خود تسليم شدن

【款接】kuǎnjiē پذيرايى كردن

【款款】kuǎnkuǎn 〈书〉①(诚恳) صداقت، خلوص نيت ②(慢慢地) آهسته، به تأنى

【款留】kuǎnliú صميمانه با اصرار (مهمان را) نگهداشتن

【款门】kuǎnmén 〈书〉 در زدن

【款洽】kuǎnqià 〈书〉 هماهنگ و صميمى

【款曲】kuǎnqū 〈书〉 احساس قلبى، صميميت :互通～ ابراز احساسات مشترك و دوستانه داشتن

【款式】kuǎnshì طرح، طرز، شكل :这些服装～新颖。 اين لباس‌ها همه طرح جديد دارند.

【款闲】kuǎnxián 〈方〉 از هر درى صحبت كردن

【款项】kuǎnxiàng وجه، مبلغ پول

【款识】kuǎnzhì كتيبه يا نوشته روى ظروف مفرغى وغيره

【款子】kuǎnzi مبلغى پول

kuāng

匡 kuāng ①(纠正) تصحيح كردن، درست كردن :～谬 اشتباهات را تصحيح كردن ②〈书〉(帮助) كمك رساندن، نجات دادن :～我不逮。 مرا كمك كنيد تا نواقص خود را برطرف كنم. ③〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

【匡扶】kuāngfú 〈书〉 تصحيح وكمك كردن

【匡复】kuāngfù 〈书〉 كشور را از خطر نجات دادن

【匡计】kuāngjì تقريبا تخمين زدن

【匡济】kuāngjì 〈书〉 يارى رساندن، نجات دادن

【匡正】kuāngzhèng تصحيح كردن

【匡助】kuāngzhù كمك كردن

诓 kuāng گول زدن، اغفال كردن، حقه زدن :我哪能～你? چگونه مى‌توانم كلاه بر سر شما بگذارم ؟

【诓哄】kuānghǒng فريفتن، گول زدن

【诓骗】kuāngpiàn فريفتن، گول زدن، كلاه بر سر كسى گذاشتن

【诓诈】kuāngzhà كلاه بر سر كسى گذاشتن

哐 kuāng 〈象〉 صداى بلند درهم شكستن يا ضربه زدن :～的一声,脸盆掉在地上了。 طشت با صداى بلند به زمين افتاد.

【哐啷】kuānglāng 〈象〉 صداى بلند وناگهانى :～一声把门关上 در را محكم پشت خود بستن

框 kuāng ①(周围的圈) قاب، چارچوب، چهارچوبه ②〈方〉(周围加上线条) قاب كردن :用红线把标题～起来 عنوان (روزنامه) را به خط قرمز قاب كردن /报上登载了～有黑边的烈士遗像。 در روزنامه عكس سربازان شهيد در قاب‌هاى سياه چاپ شد.

另见 kuàng

【框框】kuāngkuang ①(周围的圈) قاب، چهارچوب ②(固有的一套) قواعد و رسوم مورد توافق عام :条条～ قوانين و قيود /突破旧～的限制 قوانين وقيود را كنار گذاشتن

筐 kuāng سبد، زنبيل

【筐菜】kuāngcài سبزيجاتى كه به سبد فروخته مى‌شود

【筐子】kuāngzi سبد كوچك

kuáng

狂 kuáng ①(精神失常) ديوانه، مجنون، شوريده :发～ ديوانه شدن ②(猛烈) تند، سخت، شديد :雨骤风～。 باد به شدت و زيد و باران تند باريد. /股票价格～跌。 قيمت سهام يكباره سقوط كرد. /～奔的马 اسب چموش ③(热情不加限制,多指欢乐) نامحدود، آزاد، مطلق، بى‌بند و بار :欣喜若～ از شادى روى زمين بند نشدن /～笑 خندهٔ ديوانه‌وار، خندهٔ ④(狂妄) بى‌بندوبار، از خود راضى، متكبر، مغرور

【狂傲】kuáng'ào مغرور، متكبر

【狂暴】kuángbào تند، شديد، سخت :～的山洪 سيل مهيب در كوهستان

【狂奔】kuángbēn بسرعت دويدن

【狂飙】kuángbiāo تندباد، طوفان، گردباد

【狂潮】kuángcháo مد و جزر متلاطم

【狂荡】kuángdàng (زن) هرزه، اغوا كننده

【狂放】kuángfàng سركش، ياغى، بى بندوبار، لگام گسيخته

【狂吠】kuángfèi زوزه كشيدن، ديوانه‌وار عوعو كردن

【狂奋】kuángfèn بسيار هيجان آور

【狂风】kuángfēng ①(猛烈的风) باد تند و شديد :～呼啸 باد وحشيانه زوزه مى‌كشيد. /～暴雨 طوفان شديد /～恶浪 تندباد ②〈气〉 موج بلند و باد شديد

【狂轰滥炸】kuánghōng-lànzhà بمباران بسيار شديد و بى‌هدف

【狂欢】kuánghuān شادى بى‌حد و حصر، خوشگذرانى :～节 جشن كارناول

【狂澜】kuánglán امواج طوفانى :力挽～ براى جلوگيرى از امواج طوفانى يا نجات وضع بسيار بدى نهايت كوشش خود را بكار بردن

【狂烈】kuángliè بسيار شديد

【狂怒】kuángnù بسيار عصبانى

【狂犬病】kuángquǎnbìng 〈医〉 مرض هاری

【狂热】kuángrè تعصب غیرت : ~的军备竞赛 جنون مسابقهٔ آمیز تسلیحات جنگی / ~的信徒 شخص شیفتهٔ پیرو متعصب، / ~性 تعصب غیرت دینی

【狂人】kuángrén آدم دیوانه، آدم مجنون : ~呓语 هذیان دیوانگان / 帝国主义战争~ جنگ امپریالیستی دیوانه

【狂胜】kuángshèng (در مسابقه) مطلقا پیروز شدن

【狂涛】kuángtāo امواج جوشان وخروشان

【狂妄】kuángwàng فوق‌العاده متکبر وخودبین : ~自大 متکبر وخود بین / ~的野心 جاه طلبی بی‌پروا

【狂喜】kuángxǐ از شادی آشفته وشوریده بودن

【狂想】kuángxiǎng خیال، خیال باطل

【狂想曲】kuángxiǎngqǔ 〈乐〉 رپسودی، نوعی قطعهٔ موسیقی شورانگیز واحساساتی بنام "Rhapsody"

【狂笑】kuángxiào وحشیانه خندیدن، قاه قاه خندیدن

【狂言】kuángyán هذیان، زبان غیرعقلانی، زبان تند و بی‌پروا : 口出~ حرفهایی از روی بی عقلی به زبان آوردن

【狂野】kuángyě دیوانه وار و خشن

诳 kuáng

【诳惑】kuánghuò گول زدن، فریفتن

【诳语】kuángyǔ دروغ، سخن دروغ

鵟 kuáng سنقر (پرنده‌ای شبیه باز)

kuàng

邝 Kuàng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

况 kuàng ①(情形) وضع، حال، شرایط (زندگی وغیره) : 近~如何? اخیرا چطوری؟ ②(比方) سنجیدن، مقایسه کردن : 以古~今 زمان حال و زمان گذشته را با هم مقایسه کردن ③〈书〉(况且) علاوه بر این، به علاوه

【况且】kuàngqiě 〈连〉 به علاوه، علاوه بر آن، گذشته از آن

旷 kuàng ①(空而宽阔) پهناور، گسترده، جادار : 地~人稀 سرزمین وسیع وپهناور با جمعیت کم ②(心境开阔) فارغ از نگرانی و دلواپسی، دلشاد : 心~神怡 شاد وفارغ‌البال ③(荒废) غفلت کردن، مسامحه کردن، اهمال کردن ④〈方〉(衣宽) گشاد : 这身衣服她穿着太~了。 این لباس برای او خیلی گشاد است.

【旷场】kuàngchǎng محوطهٔ وسیع و جادار

【旷达】kuàngdá دارای سعهٔ صدر، آزادمنش، بزرگوار

【旷废】kuàngfèi مسامحه کردن، اهمال کردن، کوتاهی کردن : ~学业 در تحصیلات اهمال کردن

【旷费】kuàngfèi تلف کردن، از دست دادن : ~时间 وقت را تلف کردن

【旷工】kuànggōng (指工人) بدون مرخصی یا عذر موجه سر کار نرفتن

【旷古】kuànggǔ از زمانهای بسیار قدیم : ~未闻 بی‌سابقه، بیمانند، به گوش نخورده

【旷课】kuàngkè غایب شدن از درس : 旷一堂课 یك ساعت از درس غایب شدن

【旷阔】kuàngkuò وسیع، پهناور، گشاده

【旷日持久】kuàngrì-chíjiǔ دراز مدت، طولانی

【旷芜】kuàngwú (بیابان) وسیع و بایر

【旷野】kuàngyě صحرا، دشت

【旷职】kuàngzhí (指职员) بدون مرخصی یا عذر موجه سر کار نرفتن

矿 kuàng ①(矿床) معدن، بستر معدن : 报~ گزارش از معدن، سنگ ② (矿石) محلی که معدن در آن کشف شده باشد ③(矿场) معدن، کان : 煤~ معدن زغال / 铁~ معدن آهن / 他在矿上工作。 او در معدن کار می‌کند.

【矿藏】kuàngcáng منابع معدنی : 我国~丰富。 چین از لحاظ ذخایر کانی غنی است. / ~量 منابع معدنی بسیار

【矿层】kuàngcéng رگهٔ معدن

【矿产】kuàngchǎn تولیدات معدنی، محصولات معدنی

【矿场】kuàngchǎng میدان معدن چینی

【矿车】kuàngchē هرنوع وسیلهٔ حمل ونقل در معدن

【矿尘】kuàngchén خاکستر معدنی

【矿床】kuàngchuáng معدن، بستر معدن : 金属~ بستر معادن فلزی / 海底~ بستر معدن زیر دریائی / 层状~ بستر معدن طبقه‌ای

【矿灯】kuàngdēng چراغ معدن

【矿点】kuàngdiǎn محل تولید محصولات معدنی

【矿工】kuànggōng کارگر معدن، معدنچی

【矿浆】kuàngjiāng خاکهٔ کوبیدهٔ سنگ معدن

【矿井】kuàngjǐng معدن، چاه معدن

【矿警】kuàngjǐng پلیس معدن

【矿坑】kuàngkēng گودال، حفره، چاله (معدن)

【矿脉】kuàngmài رگهٔ معدن

【矿棉】kuàngmián پشم کانی

【矿苗】kuàngmiáo رگهٔ معدن بر بالای زمین وظهور آن در سطح زمین

【矿泥】kuàngní گل و لای لجن‌آلود کانی

【矿区】kuàngqū منطقهٔ معدن : ~铁路 راه آهن ناحیهٔ معدن

【矿泉】kuàngquán چشمهٔ آب معدنی : ~水 آب معدنی

【矿山】kuàngshān معدن، کان : ~地压 فشار سنگ خاره / ~工程图 نقشهٔ معدن / ~机械 ماشین آلات معادن / ~救护 کمك رسانی و نجات معدنی / ~运输 بیرون کشیدن معدن

【矿石】kuàngshí سنگ معدنی : ~收音机 دستگاه گیرندهٔ کریستالی

【矿体】kuàngtǐ بدنهٔ معدن

【矿田】kuàngtián زمین معدن

【矿物】kuàngwù معدن، مادهٔ معدنی : 伴生~ مادهٔ معدنی بهم پیوسته / ~界 قلمروکانی / ~学 معدن‌شناسی

【矿样】kuàngyàng نمونهٔ کانی

【矿冶】kuàngyě چیدن معدن وگداختن فلز

【矿业】kuàngyè صنعت معدن

【矿源】kuàngyuán منبع ماده‌ء معدنی

【矿渣】kuàngzhā تفاله‌ء کانی: ～棉 پنبه‌ء تفاله‌ء کانی / ～水泥 سیمان تفاله‌ء کانی / ～砖 آجر تفاله‌ء کانی

【矿质肥料】kuàngzhì féiliào 〈农〉 کود معدنی

【矿柱】kuàngzhù ستون کان

框 kuàng چارچوب، قاب، چارچوب در، قاب: 门～ قاب در / 镜～儿 قاب عکس / 窗～ چارچوب پنجره / 眼镜～儿 دوره‌ء عینك، قاب عینك / 无～眼镜 عینك بی‌دوره

另见 kuāng

【框架】kuàngjià ①〈建〉 قاب در بناسازی ②(事物的组织、结构) ساختمان وخطوط کلی اشیاء

【框子】kuàngzi قاب: 眼镜～ قاب عینك، دوره‌ء عینك

眶 kuàng حدقه‌ء چشم، کاسه‌ء چشم: 热泪盈～ حلقه زدن اشك در چشم / 眼泪夺～而出。 اشك از چشم ریختن

kuī

亏 kuī ①(损失) زیان داشتن، ضرر کردن: ～了二百元 دویست یوان ضرر کردن / 盈～ سود و زیان ②(欠缺) کم، فاقد: 血～ کمبود خون / 理～ نادرست بودن، فاقد حق بودن ③(亏负) از روی بی‌انصافی رفتار کردن: 你放心吧，～不了你。 خاطر جمع باشید، به شما بی‌انصافی نخواهیم کرد. / 人不～地，地不～人。 تا زمانی که انسان به زمین اجحاف روا ندارد، زمین نیز به انسان اجحاف نخواهد کرد. ④(多亏) خوشبختانه، در سایه، با تشکر: ～他提醒了我，要不我早忘了。 خوشبختانه او به من یاد آوری کرد وگرنه به کلی فراموش کرده بودم. ⑤(反说，表示讥讽): ～他说得出口! چطور می‌توان که این را بر زبان راند! ⑥(月缺) (ماه) از ～: 月之盈～ خسوف، ماه گرفتگی، بدر به هلال در آمدن

【亏本】kuīběn زیان کردن، ضرر دیدن: ～生意 معامله‌ء زیانبخش

【亏产】kuīchǎn به سهمیه‌ء تولید نرسیدن

【亏秤】kuīchèng با استفاده از ترازو کم فروشی کردن

【亏待】kuīdài با کسی رفتار غیر منصفانه داشتن

【亏得】kuīde ①(多亏) خوشبختانه، در سایه، با تشکر: ～大家帮忙，我们才按时把这活干完。 در سایه‌ء کمك همگان این کار را در موعد مقرر به پایان رساندیم. ②(反说，表示讥讽): ～你长这么大，那么点事都不懂。 تو پسر به این بزرگی چنین کار ساده‌ای را هم نمی دانی! / ～你还是个教师呢，连这个问题都解答不了! مگر معلم نیستی که سؤال به این سادگی را نمی‌توانی پاسخ بدهی؟

【亏乏】kuīfá کم، ناکافی، فاقد

【亏负】kuīfù به کسی ضرر رساندن

【亏耗】kuīhào ضایعه ناشی از حادثه‌ء طبیعی: 货物在运输中的～ ضایعات وارد شده در جریان حمل ونقل

【亏空】kuīkong ①(负债) بدهکار شدن ②(亏空的财物) ضرر را جبران ～: 弥补～ / 拉～ مقروض شدن، قرض، بدهی، وام کردن

【亏累】kuīlěi مکررا ضرر کردن

【亏欠】kuīqiàn کسر داشتن، بدهکار شدن

【亏弱】kuīruò ضعیف (مزاج)

【亏蚀】kuīshí ①(日蚀和月蚀) گرفتگی ماه یا خورشید ②(亏本) در معامله ضرر کردن

【亏损】kuīsǔn ①(亏本) کسر، ضرر: 企业～ ضررهای وارد شده‌ء یك شرکت یا یك مؤسسه ②(身体虚) ضعف عمومی بدن

【亏心】kuīxīn وجدان گناهکار داشتن: ～事 کاری که وجدان کسی را ناراحت می‌کند

岿 kuī

【岿然】kuīrán قد کشیده، بلند، مرتفع: ～不动 استوار در جایی قد کشیدن

盔 kuī کلاه خود

【盔甲】kuījiǎ زره، جوشن

【盔头】kuītou کلاه بازیگران اپرای چین با تزئینات مفصلش

窥 kuī از سوراخ نگاه کردن، پاییدن

【窥测】kuīcè مراقب کردن، تحقیقات محرمانه به عمل آوردن: ～方向，以求一逞 مراقب اوضاع بودن برای عملی کردن یك نقشه / ～时机 مترصد فرصت بودن

【窥察】kuīchá مخفیانه نگاه کردن، پاییدن

【窥度】kuīduó مخفیانه حدس زدن

【窥管】kuīguǎn از سوراخ لوله به چیزی نگاه کردن ــ کنایه از نظریه‌ء یك‌جانبه داشتن

【窥见】kuījiàn کشف کردن، پیدا کردن، بدست آوردن: 从一个人的生活作风可以～他的思想意识。 از شیوه‌ء زندگی کسی می‌توان پاره‌ای از فکر و ایده‌ئولوژی اورا پیدا کرد.

【窥看】kuīkàn دزدکی نگاه کردن

【窥器】kuīqì 〈医〉 نورافکن طبی، آلت مخصوص معاینه‌ء داخل بدن

【窥视】kuīshì پاییدن، از سوراخ نگاه کردن: 民兵发现一个形迹可疑的人向屋内～。 چریکها شخص مظنونی را پیدا کردند که مخفیانه این اطاق را می پایید.

【窥伺】kuīsì مراقب بودن، مترصد بودن

【窥探】kuītàn مراقبت کردن، فضولانه نگاه کردن: ～虚实 جاسوسی کردن ارتش در مورد موقعیت وقدرت طرف / ～军事秘密 در باره‌ء اسرار جنگی به طور محرمانه تحقیق کردن

【窥听】kuītīng مخفیانه گوش کردن

【窥望】kuīwàng مخفیانه نگاه کردن

kuí

奎 kuí

【奎宁】kuíníng 〈药〉 گنه گنه، جوهر گنه گنه

隗 Kuí 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

逵 kuí 〈书〉شاهراه، راه عبور

馗 kuí 见"逵"kuí

揆 kuí 〈书〉①(推测;揣度)حدس زدن، گمان کردن، برآورد کردن، فرض کردن: ~其本意,或非如此。احتمالا هدف اصلی او این نیست. / ~情度理 شرایط را در نظر گرفتن وبا عقل سلیم قضاوت کردن ②(准则)اصل، معیار، استاندارد

【揆度】kuíduó 〈书〉حدس زدن، گمان کردن، برآورد کردن

葵 kuí چند نوع گیاه طی دارای گلهای درشت: 向日~ گل آفتابگردان / 蜀~ گل خطمی فرنگی / 锦~ گل پنیرك

【葵花】kuíhuā گل آفتابگردان: ~油 روغن آفتابگردان / ~子 تخمه آفتابگردان

【葵扇】kuíshàn باد بزنی که با برگ نخل ساخته می شود

喹 kuí

【喹林】kuílín 〈化〉ترکیب آلی شیمیائی بنام کینولین

暌 kuí

【暌离】kuílí 〈书〉جدائی یا دوری

【暌违】kuíwéi 〈书〉جدا کردن: ~双载 سالها است که ما از هم جدا شده‌ایم.

魁 kuí ①(领头儿的)رئیس، صدر، رهبر: 罪~ سر کرده تبهکاران ②(身体高大)درشت اندام، قوی هیکل

【魁实】kuíshi 〈方〉قول هیکل و ستبر

【魁首】kuíshǒu آدم برجسته، آدم ممتاز: 文章~ نویسنده برجسته روز

【魁伟】kuíwěi درشت اندام و بلند قامت

【魁梧】kuíwú درشت اندام و بلند قامت، سترگ

【魁星】kuíxīng ①(天文)چهار ستاره در طاس دب اکبر یا آن یکی در اوج طاس ②(神话中主宰文章兴衰的神)خدای نویسندگی

【魁元】kuíyuán شخص ممتاز در میان همقطارانش

睽 kuí

【睽睽】kuíkuí خیره خیره نگاه کردن، زل زل نگاه کردن: 众目~之下 در مقابل دیدگان مردم

蝰 kuí

【蝰蛇】kuíshé افعی، تیر مار

kuǐ

傀 kuǐ

【傀儡】kuǐlěi خیمه شب بازی، عروسك، دست نشانده: ~戏 خیمه شب بازی / ~政权 دولت دست نشانده / ~政府 حکومت دست نشانده / 殖民主义者及其~ استعمار گران ودست نشاندگان آنها

kuì

匮 kuì 〈书〉کم، فاقد، ناکافی

【匮乏】kuìfá 〈书〉فاقد (تأمینات) بودن یاکم بودن آن

【匮缺】kuìquē فاقد یاکم بودن

溃 kuì ①(冲破)(سد یا خاکریز) فرو ریختن، از هم پاشیدن: 千里之堤,~于蚁穴。یك لانه مورچه می‌تواند موجب فرو ریختگی یك سد هزار «لی» شود. ②(突破)(محاصره) شکستن: ~围南奔 محاصره دشمن را در هم شکستن وبه جنوب عزیمت کردن ③(溃败)شکست خوردن، تارومار شدن: ~不成军 در اولین درگیری تارو مار شدن ④(肌肉腐烂)فاسد شدن، گندیدن، متعفن شدن

【溃败】kuìbài شکست خوردن، تارومار شدن

【溃兵】kuìbīng ارتش شکست خورده یا سرباز متلاشی و پراگنده شده

【溃不成军】kuì bù chéng jūn به سختی شکست خوردن

【溃窜】kuìcuàn (ارتش) متلاشی شدن وفرار کردن

【溃决】kuìjué (سد یا خاکریز) فرو ریختن

【溃军】kuìjūn ارتش شکست خورده ومتلاشی شده

【溃烂】kuìlàn 〈医〉فاسد شدن، گندیدن

【溃灭】kuìmiè منقرض ومنهدم شدن

【溃散】kuìsàn شکست خوردن ومتلاشی شدن

【溃逃】kuìtáo با بی نظمی وسراسیمگی گریختن

【溃退】kuìtuì شکست خوردن وعقب نشینی کردن

【溃围】kuìwéi محاصره را درهم شکستن

【溃疡】kuìyáng 〈医〉زخم، دمل: 胃~ زخم معده / 十二指肠~ زخم اثنا عشر

馈 kuì هدیه کردن، تحفه دادن، اهدا کردن: 送~ هدیه کردن، تحفه دادن، پیشکش کردن

【馈电】kuìdiàn 〈电〉برق رساندن: 单(双)方向~ برق رسانی یك طرفه (دو طرفه) / ~线 سیم برق رسانی

【馈赠】kuìzèng هدیه کردن، تحفه دادن، بخشیدن 又称"馈送"

愦 kuì کودن، خرف: 昏~ کودن، خرف

喟 kuì 〈书〉آه کشیدن، افسوس خوردن

【喟然长叹】kuìrán chángtàn 〈书〉آه طولانی کشیدن

【喟叹】kuìtàn 〈书〉احساساتی آه کشیدن

愧 kuì شرمنده بودن، خجل بودن: 问心无~ وجدان آسوده داشتن / 于心有~ شرمنده بودن، وجدان گناهکار داشتن

【愧恨】kuìhèn شرمنده وپشیمان بودن، نادم ومتأسف بودن: 某人~交集 حس پشیمانی وشرم بر کسی غلبه کردن / 内心深自~ از صمیم دل پشیمان وشرمنده بودن

【愧悔】kuìhuǐ شرمنده شدن و پشیمان گردیدن

【愧色】kuìsè نگاه شرم آلود: 面有~ شرمنده به نظر رسیدن / 毫无~ به هیچوجه نادم وپشیمان نبودن

聩 kuì 〈书〉کر، ناشنوا: 振聋发~ کر را تحریك کردن وناشنوا را بیدار نمودن

篑 kuì 〈书〉سبد برای حمل ونقل خاك: 功亏一~ بعلت

نداشتن آخرین زنبیل خاك مورد لزوم، ساختمان سد را با عدم موفقیت روبرو کردن ــ کنایه از شکست خوردن در اثر قصور در آخرین قدم یا کوشش

kūn

坤 kūn زنانه، از جنس ماده، از جنس لطیفه ～表: ساعت زنانه

【坤角儿】kūnjuér 〈旧〉 بازیگر زن 又作"坤伶"

昆 kūn ①(哥哥) برادر بزرگ، برادر ارشد ②〈书〉(子孙) فرزندان، بچه‌ها 后～: فرزندان

【昆布】kūnbù "Kelp" نوعی گیاه پزشکی در چین بنام

【昆虫】kūnchóng حشره 传病～: حشره، حامل میکرب ～学/ حشره شناسی ～学家/ حشره شناس

【昆弟】kūndì برادر

【昆仑】Kūnlún کوه «کون لون» (واقع در چین)

【昆明】Kūnmíng شهر«کون مینگ» (واقع در جنوب غربی چین)

【昆腔】kūnqiāng یك سلسله آهنگ ها وترانه‌های خوش‌الحان که در سلسلهٔ «مینگ» در محلی بنام «کون شان» واقع در استان «جیانگ سو» نشات گرفته وبعد بصورت نوعی اپرا رایج شده است

【昆曲】kūnqū ①(指剧种) اپرای«کون چوی» ②(指唱腔) آهنگ‌های خوش‌الحان برای اپرای«کون چوی»

【昆仲】kūn-zhòng برادران بزرگتر وبرادران کوچکتر، برادران

髡 kūn موی مردان را تراشیدن (یکی از شکنجه‌های قدیمی در چین)

醌 kūn 〈化〉 ترکیب آلی شیمیائی بنام «کینون»

鲲 kūn نوعی ماهی افسانه‌ای که قادر است خود را به شکل یك سنگ در آورد

【鲲鹏】kūnpéng پرنده‌ای بزرگ و افسانه‌ای که ابتدا ماهی بزرگی بوده وسپس به پرندهٔ بزرگ هیکل مبدل شده است

kǔn

捆 kǔn ①(缠紧打结) بستن وگره زدن، بسته بندی کردن: 行李～/ بار و بند سفر را محکم بستن 谷草～/ ساقه های ارزن 把他～起来! او را با طناب ببندید! 手脚～/ دست و پای کسی را بستن ②〈量〉 一～柴禾 یك بسته هیزم

【捆绑】kǔnbǎng بستن، دست و پای کسی را بستن

【捆缚】kǔnfù دست و پای کسی را بستن

【捆扎】kǔnzā بستن، بقچه بستن

kùn

困 kùn ①(陷于困境) بیچاره و در مانده شدن، دچار مشکلات شدن ②(包围) 为病所～: از بیماری رنجور شدن دشمن را در استحکامات محاصره‌کردن 把敌人～死在据点里: محاصره‌کردن خسته وکوفته ③(疲乏) 乏～: خسته وکوفته خود محاصره‌کردن ④(困倦) خواب آلود 你～了就睡吧。: اگر خوابت می‌آید، برو و بخواب.

【困顿】kùndùn ①(劳累) خسته وکوفته ②(艰难窘迫) در مضیقهٔ مالی

【困厄】kùn'è مضیقه، سختی

【困乏】kùnfá خسته وکوفته

【困惑】kùnhuò گیج، آشفته، متحیر، سر در گم 不解～: دستپاچه شدن، گیج شدن

【困觉】kùnjiào 〈方〉 خوابیدن

【困境】kùnjìng مضیقه، تنگنا، وضع نامساعد 陷于～: در تنگنا گرفتار شدن 摆脱～/ از وضع دشواری رهائی یافتن

【困窘】kùnjiǒng در مضیقه، در تنگنا، در وضع نامساعد

【困居】kùnjū اجبارا در جایی زندگی کردن

【困倦】kùnjuàn خواب آلود

【困苦】kùnkǔ در سختی و محرومیت (زندگی کردن) 艰难～: در محرومیت 度日～/ رنج ها و مشقت ها، سختی‌ها و مشکلات به سر بردن

【困累】kùnlèi رنج‌کش وخسته وکوفته

【困难】kùnnan (事情复杂, 阻碍多) دشواری، سختی، مشکل: 情况十分～。 وضع بسیار دشوار است. (生活穷困) در تنگنا و بی پولی 生活～: به محرومیت وتنگ‌دستی، فقر، بی‌پولی 户～/ خانوادهٔ تنگدست سر بردن

【困迫】kùnpò سخت در مضیقه بودن

【困穷】kùnqióng عاجز و فقیر

【困守】kùnshǒu در حالت محاصره شده از جایی دفاع کردن: 孤城～ در شهری محاصره شده و به کار دفاعی پرداختن

【困兽犹斗】kùnshòu yóu dòu حیوان در بند همچنان به مبارزهٔ مذبوحانه برمی‌خیزد ــ کنایه از اینکه آدم بد کار گرچه شکست خورده باز هم مقاومت از خود نشان می دهد

kuò

扩 kuò گسترش دادن، بسط وتوسعه دادن

【扩充】kuòchōng توسعه دادن، تقویت کردن 实力～: افزایش نیروی(سیاسی یا نظامی) را تقویت کردن 军备～/ تسلیحات نظامی 设备～/ گسترش تجهیزات

【扩大】kuòdà وسعت بخشیدن، وسیع کردن، افزودن 战果～: پیروزی را به همهٔ صحنه‌های نبرد کشاندن 眼界～/ افق دید 政治影响～/ نفوذ سیاسی را توسعه خود را وسعت بخشیدن 集体福利事业～/ بخشیدن کارهای عام‌المنفعهٔ جمعی را 耕地面积～/ گسترش دادن بر مساحت زمینهای زیر کشت 公共积累～不断/ افزودن بر وجوه صندوقهای عمومی پیوسته 会议～/ اجلاسیهٔ گسترده وهمه جانبه 再生产～/ افزودن تولید مجدد در سطح وسیع

【扩大化】kuòdàhuà بزرگ کردن، وسعت دادن: 把敌我矛盾～ تشدید تضاد میان ما ودشمن 使错误没有～/ اشتباهات را در

حد معين نگهداشتن

【扩建】kuòjiàn توسعه دادن (كارخانه، معدن و...را)：～工程 توسعهٔ پروژه

【扩军】kuòjūn توسعهٔ تسليحاتی：～备战 توسعهٔ تسليحاتی وتداركات جنگی

【扩孔】kuòkǒng 〈机〉سوراخ را گشاد كردن：～钻头 متهٔ سوراخ گشائی

【扩散】kuòsàn پخش كردن و اشاعه دادن：不让废气～ از پخش و اشاعهٔ گاز بی‌فايده جلوگيری كردن/病菌～ تكثير ميكروبها/癌～ پيشرفت سرطان

【扩胸器】kuòxiōngqì يك وسيلهٔ ورزشی مخصوص بزرگ كردن عضلات سينه

【扩音器】kuòyīnqì ①(喇叭筒) بلندگو ②(扩音器) ميكروفون، بلندگو

【扩展】kuòzhǎn گسترش دادن، بسط وتوسعه دادن：全省林地～到一千万亩。 مساحت جنگل در سراسر استان به ۱۰ميليون «مو» افزايش يافته است.

【扩张】kuòzhāng ①(扩大) وسعت دادن، گسترش دادن، افزايش دادن：对外～ توسعه طلبی/～野心 تمايلات آزمندانه به توسعهٔ اراضی/～主义 توسعه طلبی/领土～ تجاوز به خارج/～战果〈军〉 گسترش دادن پيروزی به تمام صحنه‌های نبرد ②〈医〉(طب) اتساع：血管～ اتساع عروق/～器 ابزار اتساع دهنده

括 kuò ①(束；扎) منقبض كردن (عضلات و...را) ②(包括) عبارت بودن، شامل بودن

【括号】kuòhào پرانتز

【括弧】kuòhú پرانتز

【括约肌】kuòyuējī 〈生理〉ماهيچهٔ باسطه

蛞 kuò

【蛞蝓】kuòyú راب

阔 kuò ①(宽广) پهن، وسيع، گشاده ②(阔绰) مرفه، ثروتمند

【阔别】kuòbié جدا شدن از همديگر، دور شدن：～多年的战友 همرزمان جدا شده از يكديگر در ساليان دراز

【阔步】kuòbù گامهای بلند برداشتن：～前进 با گامهای بلند سرافراشته با گامهای بلند به پيش رفتن/昂首～ پيشروی كردن

【阔绰】kuòchuò ثروتمند، پولدار، مرفه：～的生活 زندگی مرفه و آسوده/他过着～的生活。 او زندگی مرفهی دارد.

【阔幅平布】kuòfú píngbù پارچهٔ شمدی عريض

【阔老】kuòlǎo آدم ثروتمند، آدم پولدار، آدم متمول 又称"阔佬"

【阔朗】kuòlǎng پهن وگشاده

【阔气】kuòqi دارای زندگی تجملی، ولخرجی، خوشگذران، اسرافكار، دست گشاد：花钱～ اسراف كردن، ولخرجی كردن/摆～ دارايی خودرا به رخ ديگران كشيدن

【阔人】kuòrén آدم پولدار

【阔野】kuòyě بيابان پهناور

【阔叶树】kuòyèshù درخت برگ پهن

廓 kuò ①(广阔) پهن، گسترده، وسيع ②(外部的周围) اطراف، جوانب، دور و بر

【廓清】kuòqīng تميز كردن، پاك كردن، كسی و يا چيزی را روشن كردن

【廓然】kuòrán پهناور وآرام

【廓然大公】kuòrán dà gōng دارای سعهٔ صدر وعادل

L

lā

拉 lā ①(牵引) کشیدن: ~车 گاری کشیدن / ~网 تور(ماهیگیری) کشیدن / ~弓 کمان کشیدن، کمان بزه کردن / 马~农具 ابزار زراعتی اسبی، ابزار زراعتی اسب کش / ~风箱 با دم آهنگری دمیدن / 孩子~着母亲的袖子。 بچه آستین مادرش را می کشید. ②(载运) بار، با وسایل نقلیه حمل کردن، با وسایل نقلیه بار بردن: ~货 بار بردن / 一匹马~不了这麽多。 یك اسب نمی‌تواند اینقدر بار را ببرد. / 往地里~肥料 کود را به کشتزار بردن ③〈方〉(带领转移) انتقال (واحدهای ارتش را): 把二班~到桥头。 گروه شماره‌ ۲ را به سوی پل انتقال بدهید. ④(演奏) نواختن، زدن: ~小提琴 ویولن نواختن / ~手风琴 آکوردئون نواختن ⑤(拉长) کشیده، طولانی کردن، کش دادن: ~长声音说话 دراز وکشیده سخن گفتن / ~长期限 مدت را تمدید کردن / ~成单行 به شکل یك ستون در آوردن / ~开距离 فاصله گذاردن / 马拉松运动员之间的距离逐渐~开了。 فاصله‌ دوندگان دوی ماراتون بتدریج زیادتر شد. ⑥(帮助) کمك کردن، یاری کردن: 应该~他一把。 باید به او کمك کنیم. ⑦(牵累) گرفتار کردن، گیر انداختن: 这是你自己做的事，为什么要~上别人? این کار را خود تان کردید، چرا دیگران را گرفتار آن می‌کنید؟ ⑧(拉拢) کسی را به خود جلب کردن: ~一派打一派的恶劣行径 عمل ناپسند جلب کردن یك فرقه به سوی خود وطرد کردن دیکر فرقه / ~选票 برای جمع آوری آراء فعالیت کردن / ~买卖 مشتری جلب کردن ⑨(强迫服役) به زور کسی را به خدمت نظام بردن: ~壮丁 به زور مشمول نظام کردن ⑩〈乒乓球〉 (در بازی پینگ پونگ) توپ را با ضربه به سوی بالا زدن ⑪(排泄) شکم را تخلیه کردن، قضای حاجت کردن: 又吐又~ از تهوع واسهال رنج بردن ⑫〈简〉(拉丁美洲) اسم مخفف برای آمریکای لاتین
另见 lá; lǎ

【拉拔】lābá 〈机〉 یك قطعه‌ٔ بزرگ فلزی را به شکل مورد نظر درآوردن، مدل کشی (یا ریخته گری)

【拉帮结伙】lābāng jiéhuǒ تشکیل دادن دارو دسته ای (برای انجام کار پلیدی)

【拉帮】lābāng 〈方〉①(抚养) بار آوردن، پرورش دادن ②(扶持) حمایت کردن، پشتیانی کردن

【拉包月】lā bāoyuè ریکشاچی یا سه چرخه‌ران استخدامی که ماهانه دستمزد معینی را می گرفت

【拉不下脸】lā bù xià liǎn مایل به جریحه دار ساختن احساسات کسی نبودن

【拉扯】lāche 〈口〉①(辛勤抚养) باکوشش کسی را بار آوردن: 别忘了是谁把你~大的? فراموش نکنید که چه کسی شما را بار آورده است؟ ②(拉) کشیدن: 别~着我，让我走! جلوی مرا نگیرید، بگذارید بروم! ③(扶助; 提拔) کمك کردن، ترفیع دادن: 车间主任见他有出息，愿意~他一把。 چون رئیس کارگاه دید که او آینده‌ٔ درخشانی خواهد داشت، مایل بود مقام مهمتری باو بدهد. ④(牵扯) گرفتار کردن، گیر انداختن: 干吗把我~进去? چرا مرا گرفتار آن می‌کنید؟ ⑤(闲谈) گپ زدن: 他心里有事，无心跟我~。 چون به چیزی فکر می‌کند، حال گپ زدن با من را ندارد.

【拉抽屉】lāchōuti زیر قول خود زدن ، پشیمان شدن

【拉吹】lāchuī دست کشیدن، ول کردن

【拉出去】lāchuqu به بیرون کشیدن: ~、打进来是敌人惯用的手段。 تاکتیك معمولی دشمن اینست که افراد ما را به سوی خود جذب نماید ودر صفوف ما نفوذ کند.

【拉床】lāchuáng 〈机〉 نوعی ابزار سوراخ کن

【拉大旗作虎皮】lā dàqí zuò hǔpí (برای آراستن وموجه نشان دادن خود وترساندن مردم) از پرچم (انقلاب وغیره) همچون پوست ببر استفاده کردن؛ خود را زیر پرچم انقلاب پیچیدن ودیگران را تحت تأثیر قرار دادن

【拉搭】lāda 〈方〉 صحبت کردن، گپ زدن

【拉刀】lādāo 〈机〉 (ماشین) سوراخ کن؛ میله‌یی فولادی ودارای دندانه های سوهانی برای صیقل دادن داخل سوراخهای بی قواره.

【拉倒】lādǎo 〈口〉 ول کردن، دست کشیدن: 你不同意，就~。 اگر مایل نیستی، ولش کن. / 不干就~! اگر موافق نیستی، از انجامش دست بکش!

【拉丁】lādīng (واحدهای ارتش) جوانان رابه سربازی وادار کردن

【拉丁美洲】Lādīng Měizhōu آمریکای لاتین

【拉丁文】Lādīngwén زبان لاتین

【拉丁字母】Lādīng zìmǔ الفبای لاتین

【拉肚子】lā dùzi اسهال گرفتن، از اسهال رنج بردن

【拉队伍】lā duìwǔ قشونی بهم رساندن، دارودسته‌ای تشکیل دادن

【拉夫】lāfū بزور مردم را به خدمت نظام بردن

【拉幅机】lāfújī دستگاه پارچه کش با قلاب روی چارچوب

【拉杆】lāgān 〈机〉 (ماشین) میله‌ٔ کشش: ~天线 آنتن

تلسکوپیك

【拉关系】lā guānxi （多含贬义）در برقراری ارتباط با کسی کوشیدن: 拉亲戚关系 ادعای قوم وخویشی کردن

【拉鼾】lāhān 〈方〉خرناس کردن

【拉后腿】lā hòutuǐ مانع کار کسی شدن، کسی را از انجام کاری باز داشتن

【拉祜族】Lāhùzú «لاهو» نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می‌کنند

【拉花】lāhuā 〈工美〉 تاج گل، حلقه‌ٔ گل: 纸～ تاج گل کاغذی

【拉簧】lāhuáng 〈机〉فنر قابل کش دادن

【拉火绳】lāhuǒshéng 〈军〉بند وطناب کوتاه، طنابی‌که در انداختن توپ بکار می‌رود

【拉饥荒】lā jīhuang 〈口〉بدهکار بودن، مقروض بودن

【拉家带口】lā jiā dài kǒu عیال وار بودن

【拉架】lājià در پایان دادن به جنگ ونزاع مردم کوشیدن

【拉交情】lā jiāoqing در برقراری ارتباط با کسی کوشیدن

【拉脚】lājiǎo با دریافت مزد مسافر یا بار را بوسیله‌ٔ گاری بردن، حمل ونقل بار ومسافر با گاری

【拉锯】lājù ①（锯东西）با اره‌ٔ دو سر کار کردن ②（反复）به (نظامی) نبردهای الله کلنگی: 地带～ ناحیه‌ای که نبردهای الله کلنگی در آن صورت می گیرد / 战～ مبارزه الله کلنگی گرفتار شدن کلنگی

【拉开】lākāi ①（打开）(بوسیله‌ٔ کشیدن) باز کردن، عقب زدن: 抽屉～/ کشو را باز کردن / 窗帘～/ پرده را عقب زدن / 枪栓～/ گلنگدن تفنگ را کشیدن، کشوی تفنگ را عقب زدن ② بدعوت دیگران بلافاصله شروع به آواز خواندن کردن 嗓门就唱（距离增大）فاصله گرفتن: 不要～距离! فاصله نگیرا / 比分逐渐～了。 فاصله‌ٔ امتیاز بازی بتدریج زیاد شد. / 把比分～到十六比八 بازی را به ٨-١٦ رسانیدن، تا ٨-١٦ بر امتیاز بازی افزودن

【拉客】lākè ①（饭馆、旅店等招揽顾客或旅客）(هتل یا رستوران) توجه مسافر یا مشتری را به خود جلب کردن ②（三轮车、出租汽车等载运乘客）(سه چرخه‌ران یا تاکسی‌چی) مسافران را حمل ونقل کردن ③（妓女招引嫖客）(زن فاحشه) توجه جنده باز را به خود جلب کردن

【拉拉扯扯】lālāchěchě ①（动作上拉扯）بزور کسی را اینور وآنور کشیدن ②（关系不正常）به یکدیگر نیکی کردن وتملق یکدیگر را گفتن

【拉拉队】lālāduì گروه تشویق‌کنندگان

【拉力】lālì 〈物〉(فیزیك) نیروی کشش: 器～〈体〉 فنر تقویت بازو / 试验～〈机〉 آزمایش کشش

【拉练】lāliàn عملیات صحرایی، تمرین نظامی صحرایی

【拉链】lāliàn زیپ لباس

【拉拢】lālong کسی را بسوی خود کشیدن، کسی را بدام انداختن: 私党～ پیروان قسم خورده را به سوی خود جلب کردن / 一些人，排挤一些人。～ عده‌ای را به سوی خود کشیدن وعده‌ای دیگر را از خود راندن / 不要受坏人～。 به دام افراد بد نیفتید!

【拉马克学说】Lāmǎkè xuéshuō 〈生〉فرضیه ها وعقاید لامارك فرانسوی که تکامل موجودات را وابسته به شرایط محیط ونشو ونمای آنها می‌دانست

【拉买卖】lā mǎimai سفارشات دادوستد را انجام دادن

【拉模】lāmú 〈机〉حدیده‌ٔ کششی، قالب فلزکشی، ماتریس کششی

【拉皮条】lā pítiáo 〈方〉(بین جنده وجنده باز) به عنوان دلال عمل کردن

【拉平】lāpíng هم سطح کردن، برابر کردن: 双方比分渐渐～。 امتیازات دو تیم در مسابقه بتدریج برابر شد.

【拉纤】lāqiàn ①（拉船）با طناب(کشتی را) پائین کشیدن ②（从中介绍）به عنوان دلال ازدواج عمل کردن: 做媒～的 دلال ازدواج

【拉绒】lāróng (نساجی) کرك کشی

【拉萨】Lāsà لهاسا (در تبت)

【拉三扯四】lā sān chě sì از هر دری صحبت کردن

【拉山头】lā shāntóu فرقه ساختن(برای نفع خود)

【拉伸】lāshēn 〈纺〉〈机〉نخ کشی: 加捻机～ دستگاه نخ کشی ونخ پیچی / 络丝机～ دستگاه کلاف پیچی نخ، دستگاه کلاف کردن نخ / 应变〈机〉～ تغییر بعد نسبی کشش، نسبت ازدیاد طول به طول اولیه / 试验～ آزمایش نیروی کشش

【拉屎】lāshǐ 〈口〉قضای حاجت کردن، مدفوع را خارج کردن، شکم را تخلیه کردن

【拉手】lāshǒu 〈口〉دست دادن

【拉手】lāshou دستگیره (در، پنجره، کشو وغیره)

【拉丝】lāsī 〈冶〉سیم کشی: 机～ دستگاه سیم کشی

【拉锁儿】lāsuǒr زیپ لباس

【拉谈】lātán 〈方〉صحبت کردن

【拉网】lāwǎng (برای صید ماهی) تور ماهیگیری را کشیدن

【拉稀】lāxī 〈口〉اسهال گرفتن

【拉下脸】lāxia liǎn ①（打破情面）حساسیت افراد را در نظر نگرفتن: 能～来，事就好办了。 اگر بتوانید به حساسیت افراد بی توجهی کنید/بی‌اعتنا باشید، همه چیز درست می شود. / 拉不下脸 از ②（不高兴）رنجیده به نظر رسیدن، قیافه‌ٔ عبوس داشتن به حساسیت دیگران عاجز بودن

【拉下水】lāxia shuǐ کسی را گل‌آلود کردن، کسی را فاسد کردن: 他被坏人拉下了水。 افراد بد اورا فاسد کرده‌اند.

【拉线】[3] lāxiàn در نهان روابط دو نفر را برقرار ساختن

【拉线开关】lāxiàn kāiguān 〈电〉سویچ با بند

【拉削】lāxiāo 〈机〉(ماشین) مته کاری، سوراخ کردن

【拉秧】lāyāng گیاهان را از ریشه برکندن(پس از اینکه قسمت خوراکی آن برداشته شده است)

【拉杂】lāzá قاطی پاطی، درهم برهم، نامنظم: 这篇文章写得太～。 این مقاله خیلی درهم وبر هم نوشته شده است. / 我拉拉杂杂就谈这些，请大家指教。 حرفهای پراکنده‌ٔ من در اینجا پایان پذیرفت، خواهشمندم نظرتان را بدهید.

【拉闸】lāzhá سویچ برق را کشیدن

【拉帐】lāzhàng بدهکار بودن، مقروض بودن
【拉座儿】lāzuòr (ریکشاچی یا سه چرخه‌ران) توجه مسافران را به خود جلب کردن

垃 lā
【垃圾】lājī محو آشغال، نابود 处理~ : آشغال، زباله، خاکروبه آشغـال دان، 箱~ / سوزاندن آشغـال 焚化~ / کردن زباله زباله‌دان، سطل خاکروبه
【垃圾堆】lājīduī تودهٔ آشغال، تودهٔ زباله : 扫进历史的~ برزباله‌دان تاریخ انداختن

啦 lā 见"哩哩啦啦"līlilālā
另见 la
【啦啦队】lālāduì گروه تشویق‌کنندگان (در ورزش)

邋 lā
【邋遢】lātā 〈口〉 شلخته، کثیف ونامرتب

lá

旯 lá 见"旮旯儿"gālár

拉 lá ①(切开) چاك دادن، شکاف دادن، بریدن : 把这块皮子~开 این چرم را چاك بدهید! / 手上~了个口子 دست خود را بریدن ②(闲谈) گپ زدن، از هر دری صحبت کردن : ~家常 گپ زدن
另见 lā; lǎ

喇 lá "哈喇子"hālázi
另见 lǎ

lǎ

拉 lǎ 见"半拉"bànlǎ
另见 lā; lá
【拉忽】lǎhu 〈方〉 سرسری وبی مسؤلیت

喇 lǎ
另见 lá
【喇叭】lǎba ①(乐器) اسم کلی برای هرنوع آلت موسیقی سرنای چینـی ②(中国乐器) شیپور زدن ~ 吹 : برنجی بادی ③(扬声器) بلندگو : 无线电~ بلندگوی رادیو / 筒~ میکروفن، ④(车喇叭) بوق ماشین بلندگو
【喇叭管】lǎbaguǎn لولهٔ شیپور مانند (بین تخمدان ورحم زن)
【喇叭花】lǎbahuā گل شیپوری
【喇叭裤】lǎbakù شلواری که پاچهٔ آن بسیار گشاد باشد، شلوار پاچه گشاد
【喇嘛】lǎma 〈宗〉 لاما : 教~ مذهب لاما / 庙~ عبادتگاه لامایی

là

剌 là 〈书〉 ناموافق، ناسازگار، مخالف، معاند : 乖~ ناموافق، ناسازگار، غیر معقول

落 là ①(遗漏) جا افتادن : 这里~了两个字。 دو واژه در اینجا از قلم افتاده است. / 装订时~了几页。 در موقع صحافی چند صفحه جا افتاده است. ②(遗忘) جا گذاشتن : 他把书~在学校里了。 کتابش را در مدرسه جا گذاشت. ③(跟不上) عقب ماندن، به پای کسی نرسیدن : 大家都努力，谁也不愿意~在后面。 همهٔ ما کوشا هستیم، هیچکس نمی‌خواهد عقب بماند. / 他~了一个星期的课。 یك هفته از درسش عقب مانده است.
另见 lào; luò

腊 là ①(农历十二月) ماه دوازدهم از سال قمری چین که در قدیم ماه قربانی تلقی می شد : 尽冬残~ بسوی پایان سال قمری رسیدن ②(冬天腌制的) (در مورد ماهی، گوشت، مرغ وغیره) نمك سود کرده (این کار معمولا در ماه دوازدهم سال انجام می‌شود)
另见 xī
【腊八粥】làbāzhōu آش برنج که با آجیل پخته ودر روز هشتم از ماه دوازدهم سال قمری خورده می‌شود
【腊肠】làcháng سوسیس، رودهٔ محتوای گوشت چرخ شده
【腊肥】làféi کودی که مخصوصا در زمستان به گندم داده شود
【腊克】làkè روغن جلا
【腊梅】làméi 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Wintersweet"
【腊肉】làròu گوشت نمك سود
【腊味】làwèi گوشت، ماهی وغیره که نمك سود شده باشد
【腊月】làyuè ماه دوازدهم سال قمری

辣 là ①(味辛辣) تند، تندمزه : ~得舌头发麻 زبان از تندی چیزی بی‌حس شدن (از تندی بوی یا مزه) ②(刺激) سوزاندن : 切葱头~眼睛 وقتی که پیازی را تکه تکه کنید، چشمانتان می سوزد. ③(狠毒) بدکار، شریر، ظالم، بی رحم : 心狠手~ بدکار وبی رحم
【辣不唧】làbujī قدری تند
【辣根】làgēn 〈植〉 ریشهٔ خردل
【辣酱】làjiàng ①(红辣椒糊) نوعی سوس گوجه فرنگی فلفلدار ②(辣豆酱) نوعی سوس سویای فلفلدار
【辣酱油】làjiàngyóu سوس سویای تند
【辣椒】làjiāo فلفل : 粉~ گرد فلفل / 油~ روغن فلفلدار
【辣手】làshǒu ①(毒辣手段) شیوهٔ بی‌رحمانه، تدبیر ظالمانه ②(手段毒辣) بدکار، شریر، بی رحم ③〈口〉(难办) پرزحمت، پردردسر : 这件事真~。 این موضوع واقعا پردردسراست.
【辣子】làzi 〈口〉 فلفل

蜡 là ①(一种油质) موم ②(蜡烛) شمع : 点~ شمع روشن کردن ③(擦光剂) واکس، مادهٔ جلا : 地板~ واکس

کف زمين

【蜡白】làbái (چهره) رنگ پريده

【蜡版】làbǎn روى استنسيل ميموگرافى ~ 刻: استنسيل ميموگرافى سيروگرافى ~ 术 / نوشتن

【蜡笔】làbǐ نقاشى با مداد رنگى شمعى ~ 画: مداد رنگى شمعى

【蜡虫】làchóng حشرهٔ ترشح كنندهٔ موم

【蜡防印花法】làfáng yìnhuāfǎ 〈纺〉 طراحى روى پارچه با موم

【蜡光纸】làguāngzhǐ نوعى كاغذ براق

【蜡果】làguǒ 〈工美〉 مومى كه بشكل ميوه درآورده شده باشد، ميوهٔ مصنوعى، ميوهٔ مومى

【蜡黄】làhuáng مانند موم قيافهٔ زرد رنگ، ~ 的脸: زرد رنگ قيافهٔ رنگ پريده

【蜡炬】làjù شمع

【蜡泪】làlèi اشك شمع

【蜡疗】làliáo 〈医〉 نوعى معالجه با پارافين

【蜡皮】làpí جلد مومى براى بعضى داروهاى چينى

【蜡扦】làqiān شمعدان

【蜡染】làrǎn 〈纺〉 با استفاده از موم روى پارچه نقش كردن

【蜡人】làrén مجسمهٔ مومى انسان

【蜡台】làtái شمعدان

【蜡丸】làwán داروى چينى باجلد مومى

【蜡纸】làzhǐ ①(包装用的纸) كاغذ موم اندود (براى بسته‌بندى) ②(刻印用的纸) كاغذ استنسيل ميموگرافى

【蜡珠】làzhū اشك شمع

【蜡烛】làzhú شمع

【蜡嘴雀】làzuǐquè 〈动〉 سهرهٔ داراى منقار بزرگ وگردن كوتاه وكلفت

瘌 là

【瘌痢】làlì 〈方〉 بيمارى كچلى، گرى

【瘌痢头】làlìtóu ①(患头癣病) مبتلا به بيمارى كچلى ②(患头癣病的人) كچل

蝲 là

【蝲蛄】làgū 〈动〉 خرچنگ خاردار آب هاى شيرين

【蝲蝲蛄】lálàgū 〈动〉 نوعى جيرجيرك موذى بنام "Mole cricket"

鯻 là "Grunt" نوعى ماهى بنام

镴 là لحيم، جوش

la

啦 la 〈助〉("了"(le)和"啊"(a)的合音,表示感叹、疑问等语气): 他早来~! در كه است مدتى او چرا! واى! آب رودخانه دوباره بالا آمده ! ~ 河水又涨/ اينجاست. نگاه كن! گروه «ب» ما را به ~ 二组跟我们挑战 / است. رقابت دعوت مى‌كند! / 这回我可亲眼看见~ اين بار من واقعا او واقعا آمده است؟ ~ 。 她真来/ با چشم خود ديدم

另见 lā

蓝 la 见"苤蓝"piěla

另见 lán

lái

来 lái ①(乘车、马、飞机或步行到来) آمدن، رسيدن: 你~啦! پس شما اينجا هستيد! / 他什么时候~? او كى مى‌آيد؟ / 外宾还没有~。 مهمانان خارجى هنوز نيآمده‌اند. / 电~啦! برق آمد! / 代表团什么时候~厂? هيئت نمايندگى كى به كارخانه خواهد رسيد؟ / ~ 函 نامهٔ شما رسيده، / ~ 稿 مقالهٔ رسيده (براى مدير روزنامه يا مجله) ②(发生; 来到) پيش آمدن، رخ دادن: 问题一~就设法解决。 سعى كنيد وقتى مسئله‌اى پيش مى‌آيد آنرا حل كنيد. / 正确思想是从社会实践中~的。 افكار صحيح از تمرين وتجربهٔ جمعى سرچشمه مى‌گيرد. ③[做某个动作,代替意义更具体的动词]: 你歇歇,让我~吧。 قدرى استراحت كن، بگذار من اين كار را انجام دهم. / (指请人吃东西)再~一点吧。 آيا قدرى بيشتر ميل مى‌كنيد؟ / 我自己~吧。(指吃东西) من خودم بر مى‌دارم ومى‌خورم. (指做事) بگذار من خودم اين كار را انجام دهم. / ~一个动员。 بياييد در حالت آماده باش باشيم، بياييد به حالت بسيج در آئيم. / ~一个一百八十度的大转弯 ما مى‌خواهيم ۱۸۰درجه چرخيدن / 我们去打棒球,你~不~? بيس‌بال بازى كنيم، شما با ما مى‌آييد؟ / (请演员表演)再~一个! (خطاب به بازيگر) يك نمايش ديگر! ④[跟"得"或"不"连用,表示可能或不可能]: 坡太陡,车子上不~。 چون شيب زمين تند است اتومبيل نمى‌تواند بالا رود. / 他们俩很合得~。 آن دو همنشين خوبى براى يكديگر هستند. / 你的稿子今天出得~吗? مقالهٔ تانرا امروز تمام خواهيد كرد؟ ⑤[用在动词前面,表示要做某件事]: 我们~谈谈吧! اجازه دهيد كه به شما بيا باهم صحبت كنيم. / 我~给你帮忙。 كمك كنم. / 大家~想办法。 بيا باهم چاره‌اى بجوئيم. / 我~念,你~写。 من مى‌خوانم وشما بنويسيد. ⑥[用在动词或动词结构后面,表示来做某件事]: 他回村看望乡亲们~了。 او براى ديدن قوم وخويشان خود به ده برگشت. / 我们报喜~了。 ما براى شما خبر خوش آورده‌ايم. ⑦[用在动词前面,表示后部分是目的]: 你能用什么办法~帮助他呢? شما براى كمك كردن به او چه شيوه‌اى بكار خواهيد برد؟ / 采取必要措施~防止水灾 براى جلوگيرى از سيلاب اقدامات لازم به عمل آوردن / 利用现有的资源~发展生产 براى افزايش توليد از منابع موجود استفاده كردن ⑧(未来的) آينده، آتى: ~年 سال آينده / 近~ در زمان‌هاى قديم تاكنون / 自古以~ از تاكنون / 别~无恙乎? از زمانى‌كه شما را ديدم تاكنون حالتان چطور بوده است؟ / اين اواخر ⑨[用在"十""百""千"等数词或数量词后面,表示概数]: 二十~个 در حدود بيست تا / 五十~岁 تقريبا پنجاه ساله / 两米~高 تقريبا با دو متر بلندى / 两斤~重

در حدود دو «جین» ⑩[用在"一""二""三"等数词后面,列举理由]:我总没去看他,一~路太远,二~没工夫。 من هرگز فرصت نکرده‌ام که او را ببینم. یك دلیلش اینست که خانه اش دور است ودلیل دیگرش اینست که من زیاد گرفتارم. ⑪[诗歌中用做衬字]:春天里~百花香。 بهار همراه با عطر گل‌های گوناگون فرا می‌رسد. ⑫〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

来 lai ①[用在动词后面,表示动作朝着说话人所在的地方]:过~! بيا اينجا! / 拿把锯~。 اره‌ای برای من بیاورید. / 像潮水般向我们涌~ (مردم) مانند موج به طرف ما آمدن / 寄~许多宝贵意见 بسیاری پیشنهادهای گرانبها فرستادن ②[用在动词后面,表示动作的结果]:一觉醒~ پس از یك خواب حسابی بیدار شدن / 信笔写~ همانطورکه به مغز می‌آید افکار را روی کاغذ آوردن / 说~话长。 داستان مفصلی است.

【来宾】láibīn مهمان: ~席 جایگاههای مخصوص مهمانان

【来不得】láibude مجاز نبودن، روا نبودن: 这是一个科学问题,~半点虚伪。 این یك مسئله علمی است ودر آن تقلب ونادرستی روا نیست.

【来不及】láibují (برای انجام کاری) وقت کافی نداشتن، نرسیدن: 今天我们~去看他了。 امروز ما نمی‌رسیم که برویم واو را ببینیم. / 后悔也~了。 پشیمانی دیگر سودی ندارد. / 写信已经~了。 حالا دیگر برای نامه نوشتن دیر است.

【来潮】láicháo بالا آمدن جزر ومد

【来到】láidào آمدن، رسیدن: 雨季~了。 فصل باران فرا رسیده است. / 你们终于~了。 شما سرانجام به اینجا آمدید.

【来得】láide 〈口〉①(胜任) شایسته، لایق: 样样农活她都~。 او از عهده‌ء انجام هر نوع کار زراعتی بر می‌آید. ②〈口〉(相比之下显得) (در اثر مقایسه) چنین به نظر آمدن: 海水比淡水重,因此压力也~大。 آب شور از آب شیرین سنگین‌تر است وبدین ترتیب فشارش هم بیشتر است.

【来得及】láidejí هنوز وقت داشتن، رسیدن، امکان پذیر بودن: 现在去还~。 حالا بروید، هنوز وقت هست. / 春耕前把机器修好,~吗? آیا می رسد قبل از شخم زدن بهاری دستگاهها را تعمیر کنید؟ / 我没~事先告诉你,真是抱歉。 از اینکه نرسیدم قبلا به اطلاع شما برسانم واقعا معذرت می‌خواهم.

【来电】láidiàn ①(来的电报) تلگراف واصله، تلگراف شما: 三月十七日~悉。 تلگراف شما مورخ ۱۷مارس رسید. / 收到他的~。 تلگرافش دریافت شد. ②(打电报) به جائی تلگراف مخابره کردن: 请~告知。 مرا بوسیله‌ء تلگراف مطلع بفرمائید!

【来而不往非礼也】lái ér bù wǎng fēi lǐ yě گرفتن وپس ندادن دور از ادب است؛ هرکس باید همانطورکه دریافت می‌کند پس بدهد.

【来犯】láifàn آمدن وحمله کردن، به سرزمین تجاوز کردن: 我们要坚决消灭~之敌。 هر دشمنی را که جرئت کند به سرزمین ما تجاوز کند باید باقاطعیت نیست ونابود کنیم.

【来访】láifǎng برای بازدید آمدن: 我们要认真对待群众来信~。 ما باید نامه‌هائی واکه مردم می‌فرستند وشکایت‌هایی راکه مطرح می‌کنند جدی بگیریم.

【来复】láifù 〈书〉 رفت وآمد

【来复枪】láifùqiāng 〈旧〉 تفنگ

【来复线】láifùxiàn خان لوله‌ء تفنگ

【来稿】láigǎo مقاله‌ء تهیه شده‌ء نویسنده که برای چاپ به نشریه فرستاده شده باشد

【来古】láigǔ از زمان قدیم تا بحال

【来函】láihán نامه‌ء رسیده

【来亨鸡】láihēngjī نوعی مرغ تخم گذار

【来回】láihuí ①(去了再回来) رفتن وبرگشتن، مسافرت رفت وبرگشت: ~票 بلیط دوسره / ~有多远? رفت وبرگشت چقدر راه است؟ / 打个~儿 سفر دو سره کردن / 从车间到学校~五百米。 از کارگاه به مدرسه رفت وبرگشت پانصد متر راه است. ②(来来去去) جلو وعقب، پس وپیش: ~走动 پس وپیش حرکت کردن / ~摇摆 نوسان داشتن

【来火】láihuǒ خشمگین شدن

【来回来去】láihuí-láiqù 〈方〉 جلو وعقب، پس وپیش، بدفعات: 我~跑了几趟。 چند بار پس وپیش دویدم. / ~地走着 پس وپیش راه رفتن / 说~ پیاپی(چیزی را) تکرار کردن

【来件】láijiàn اسناد یا امانت‌های پستی رسیده

【来今】láijīn 〈书〉 از حالا به بعد

【来劲】láijìn 〈方〉①(有劲头) پر از حرارت، پراز شور وشوق، سرحال: 他越干越~儿。 هرقدر بیشتر کار کرد پر حرارت ترشد. ②(使人振奋) هیجان آور، نشاط آور، روح بخش: 这样伟大的工程,可真~! چه پروژه‌ء عظیمی است!چقدر هیجان آور است! ③〈口〉(拧起来;别扭起来) رنجاندن، متغیر ساختن: 你别跟我~。 رنجش شما را تحمل نخواهم کرد.

【来客】láikè مهمان

【来历】láilì اصل، منشاء، زمینه، سابقه، تاریخچه: 查明~ به اصل چیزی پی بردن، سابقه‌ء کسی را روشن کردن / ~不明 (指人) سابقه‌ء مشکوك (در مورد شخصی)؛ (指物) منشاء نامعلوم (در مورد شیء) / 提起这把手术刀可大有~。 درباره‌ء این چاقوی جراحی تاریخچه‌ء مفصلی وجود دارد.

【来临】láilín آمدن، فرا رسیدن: 每当春天~,这里就成了花的世界。 وقتی‌که بهار می‌آید، اینجا به دنیایی از گل تبدیل می‌شود.

【来龙去脉】láilóng-qùmài منشاء وپیشرفت (چیزی)، علت وتأثیر: 弄清事情的~ به علت وتأثیر حادثه‌ای پی بردن / 请你把事情的~给我们讲一遍。 لطفا چگونگی موضوع را از اول تا آخر برای ما تعریف کنید.

【来路】láilù راه ورود: 挡住~ جلوی راه ورود چیزی را گرفتن

【来路】láilu منشاء، اصل، سابقه: ~不明的飞机 هواپیمای ناشناس / ~不正 (指物) دارای منشاء مشکوك (در مورد جنس)؛ (指人) دارای سابقه‌ء مشکوك (در مورد شخص)

【来路货】láilùhuò 〈方〉 کالاهای وارداتی

【来年】láinián سال بعد، سال آینده

【…来…去】…lái…qù [用在同一个动词或两个同义的

动词后面[پس وپیش، مکرر در مکرر، کرارا: 走来走去 پس وپیش قدم زدن / 挑来挑去 مکرر برداشتن وانتخاب کردن / 考来考去 بطور مکرر در چیزی تأمل کردن / 翻来复去睡不着 از پهلو به پهلو غلتیدن ·

【来人】láirén آورنده، پیك، قاصد: 收条请交～带回。 لطفا قبض رسید را به آورنده تحویل بدهید.

【来日方长】láirì fāng cháng برای آن موضوع وقت فراوان خواهد بود.

【来神】láishén 〈口〉 سر حال، پراز شور وشوق

【来生】láishēng زندگی بعدی، عمر دیگر 又称"来世"

【来使】láishǐ فرستاده، سفیر

【来示】láishì 〈书〉 نامه

【来势】láishì نیروئی که بوسیلهٔ آن چیزی بیرون می‌جهد، نیروی جلو برنده: 这场暴风雨～很猛。 این باد وباران بسیار شدید بود./ ～汹汹 بطور تهدیدآمیز برتری خود را نشان دادن

【来事】láishì ①〈方〉(处事) برخورد کردن، رفتار کردن: 他头脑灵活，挺会～的。 او بسیار زرنگ است وبا مردم خوب رفتار می‌کند. ②〈方〉(行；可以)[多用于否定式] می‌شود: 这样做不～。 اینطور نمی‌شود. ③〈书〉(将来的事情) امور آینده

【来苏】láisū 〈药〉 نوعی داروی ضد عفونی بنام "Lysol"

【来岁】láisuì سال آینده

【来头】láitou ①(来历) ارتباط، پشتیبان: ～不小 پشتیبان محکم داشتن ②(原由) انگیزه (پنهان در پردهٔ گفتار کسی)، دلیل: 他这些话是有～的，是冲着我们说的。 او بی‌دلیل این حرفها را نزد. همهٔ آنها متوجه ما بود. ③(来势) نیروئی که با آن چیزی بیرون می‌جهد ④(兴趣) علاقه، سرگرمی: 这棋没什么～儿，不如去打乒乓球。 بازی شطرنج سرگرم کننده نیست، بهتر است برویم پینگ پونگ بازی کنیم.

【来往】láiwǎng آمدن ورفتن، آمد وشد: ～于津京之间 بین «تیان تسین» و«پکن» مسافرت کردن / 街上～的人很多。 بسیاری از مردم در خیابان آمد وشد می کنند. / ～信件 مکاتبه، نامه نگاری

【来往】láiwang تماس، معاشرت، معامله: 我跟他从来没有任何～。 من هرگز با او معاشرت ندارم. / 我们厂和附近的学校经常～。 کارخانهٔ ما با مدرسه‌های اطراف تماس دائمی دارد.

【来文】láiwén سند رسیده

【来信】láixìn ①(寄信来) به اینجا نامه فرستادن: 到了就～。 بمجرد رسیدن برای ما نامه بنویسید! / 他好久没～了。 مدتی است که از او نامه نداریم. ②(寄来的信) نامهٔ رسیده، نامه: 三月十日～已收到。 نامهٔ مورخ ۱۰مارس شما دریافت شد. / 人民～ نامه‌هایی از مردم

【来意】láiyì منظور کسی از آمدن: 说明～ مقصود خود را از آمدن آشکار کردن

【来由】láiyóu علت، دلیل: 没～ بی دلیل / 他讲了他学针灸的～。 او علت آموختن طب سوزنی را شرح داد.

【来源】láiyuán ①(根源) اصل، منشاء، سرچشمه: 经济～ سرچشمه (منشاء) معاش / 生活～ منشاء معاش ②(起源；发生) منشاء در آمد دانش از تمرین. 知识～于社会实践。 گرفتن، منشاء یافتن وتجربهٔ جمعی سرچشمه می‌گیرد.

【来者】láizhě ①(将来出现的事或人) چیزی یا کسی که در آینده پدید خواهد آمد ②(到来的人或物) چیزی یا کسی که پدید آمده است

【来者不拒】láizhě bù jù به هیچکس پاسخ رد ندادن، درخواست یا پیشنهاد هیچکس را رد نکردن

【来者不善，善者不来】láizhě bù shàn, shànzhě bù lái کسی که آمده مسلما ازروی بد خواهی آمده است نه از روی تقوا ونیك خواهی.

【来着】láizhe 〈助〉[表示曾经发生过什么事情]: 你刚才说什么～？ الآن چه گفتی؟ / 他去年冬天还回家～。 فقط در زمستان سال گذشته به خانه‌اش برگشت.

【来之不易】lái zhī bù yì بآسانی بدست نیامده است: 我们的胜利～。 پیروزی ما بآسانی بدست نیامده است. / 每一粒粮食都～。 هر دانه غله نتیجه زحمتی است که کشیده شده است.

【来踪去迹】láizōng-qùjì نشانی های محل احتمالی کسی یا چیزی

莱 lái

【莱菔】láifú 〈植〉 تربچه: ～子〈中药〉 بذر تربچه (که در طب چینی بکار می‌رود)

【莱诺铸排机】láinuò zhùpáijī 〈印〉 ماشین حروف ریزی که سطر سطر حروف را می‌ریزد وسطرسطر برای چاپ آماده می‌کند، لاینوتایپ

【莱塞】láisài 〈物〉 اشعهٔ لیزر

【莱索托】Láisuǒtuō (کشور) لسوتو: ～人 اهل لسوتو، لسوتویی

徕 lái 见"招徕"zhāolái

梾 lái

【梾木】láimù 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Large-leaved dogwood"

铼 lái 〈化〉 (Re) رنیم (شیمی)

lài

赉 lài 〈书〉 بخشیدن، اعطا کردن، ارزانی داشتن: 赏～ پاداش بخشیدن

睐 lài 〈书〉 نگاه کردن، نگاه انداختن، نگریستن

赖 lài ①(依靠) متکی بودن، بستگی داشتن، وابسته بودن، مربوط بودن: 完成任务，还有～于大家的努力。 توفیق در انجام وظیفه به کوشش همهٔ ما بستگی دارد. / ～以生存的条件 شرایطی که اشخاص یا اشیاء برای زیست خود برآن متکی باشند ②(不肯走开) به محلی چسبیدن، به محلی توسل جستن، توقف خود را در جایی طولانی کردن: 不容许侵略者～在别国的领土上。 نباید به تجاوزکاران اجازه دادتا به کشورهای دیگر متوسل شوند. / ～着不走 به محلی چسبیدن واز رفتن امتناع ورزیدن ③(抵赖) انکار کردن، عهد را شکستن: ～债 بدهی را

شما اصلا نمی‌توانید اشتباه 错误是～不掉的。/ انکار کردن این سخن را 话是你说的，～也无用。/ خود را انکار کنید. کسی را بیجا ④(诬赖) شما گفتید، انکار کردنش فایده ندارد. 不要把过失～在别人身上。: وی مورد ملامت کردن، کس دیگر را مقصر دانستن نباید تقصیر را به گردن دیگران گذاشت. ⑤(责怪；归罪) سرزنش کردن، ملامت کردن: 这事全～我。 این همه تقصیر من است. ⑥〈口〉(不好) بد، نامرغوب: 庄稼长得真不～。 محصولات بد نیستند. ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【赖婚】làihūn پس از نامزدی از ازدواج خودداری کردن

【赖皮】làipí 〈口〉 بی شرف، بی‌حیا، بی شرم: 要～ با بی شرمی عمل کردن

【赖债】làizhài منکر بدهکاری بودن

【赖帐】làizhàng ①(不承认欠债) منکر بدهکاری بودن ②(违约；食言) عهد شکستن، به قول خود وفا نکردن

【赖子】làizi 〈口〉 آدم بی‌شرم، آدم بی‌شرف

癞 lài ①〈医〉(麻风) مرض جذام ②〈方〉(头癣) بیماری کچلی

【癞蛤蟆】làiháma وزغ: 癞蛤蟆想吃天鹅肉 وزغ هوس می‌کند تا گوشت قو را بخورد ــ کنایه از اینکه کسی آرزوی چیزی را دارد که در خور او نیست.

【癞皮狗】làipígǒu ①(指狗) سگ گر، سگ جرب دار ②(指人) آدم نفرت انگیز

【癞子】làizi ①(头上长黄癣的人) آدم کچل ②(黄癣) کچلی

籁 lài ①(古代的一种箫) نوعی نی وفلوت در قدیم ②(声音) صدا: 万～俱寂 سکوت مطلق در همه جا حکم فرماست.

lán

兰 lán هر نوع گیاه از جنس ثعلب

【兰草】láncǎo علف تب بر خوشبو

【兰摧玉折】lán cuī yù zhé کنایه از عزاداری کردن برای کسی که جوانمرگ شده باشد

【兰闺】lánguī اطاق درونی مخصوص خانم 又作"兰室"

【兰花】lánhuā ثعلب

【兰交】lánjiāo 〈书〉 دوست هم سلیقه

【兰州】Lánzhōu شهر«لانجو» در چین

岚 lán مه، بخار

拦 lán مسدود کردن، بستن، بازداشتن، مانع شدن: 拦住某人去路 راه کسی را مسدود کردن / 你去吧，我不～你。 بروید، من مانع شما نمی شوم. / 他刚要说话，被他哥哥～住了。 او می‌خواست حرفی بزندکه برادرش جلوی او را گرفت.

【拦挡】lándǎng مسدود کردن، مانع شدن

【拦柜】lánguì سکو، پیشخوان

【拦河坝】lánhébà سد در وسط رودخانه

【拦击】lánjī ①〈乒乓球；网球〉 زدن توپ قبل از خوردن بزمین ②(拦住并袭击) مانع حرکت دشمن شدن وبه او یا بمیز حمله‌ورگردیدن

【拦劫】lánjié مانع حرکت کسی شدن واو راغارت کردن

【拦截】lánjié راه را بریدن، راه را قطع کردن: ～增援的敌人 راه واحدهای امدادی دشمن را قطع کردن

【拦路】lánlù راه بستن، راه را مسدود کردن: ～抢劫 سرقت مسلحانه کردن

【拦路虎】lánlùhǔ ①(匪徒) راهزن، دزد ②(障碍) مانع، سد جلوی راه، رادع

【拦木】lánmù 〈交〉 چوبی که برای بستن راه موقتی بکار می رود

【拦网】lánwǎng 〈排球〉 (بازی والیبال) توپ را بادست متوقف ساختن

【拦污栅】lánwūzhà 〈水〉 آشغال گیر رودخانه، آشغال بند در رودخانه

【拦蓄】lánxù (سیلاب وغیره را) نگهداشتن: ～山洪 سیلاب کوه را نگهداشتن

【拦羊】lányáng 〈方〉 گلهء گوسفند را چراندن

【拦腰】lányāo از کمر، دور کمر: ～抱住 کمر کسی را دربر گرفتن، کسی را از کمر در آغوش گرفتن / 大坝把河水～截断。 آن سد بزرگ جلوی سیلاب را از وسط گرفت.

【拦鱼栅】lányúzhà غربال یا پردهء ماهی‌گیری

【拦阻】lánzǔ بازداشتن، مانع شدن، جلوگیری‌کردن

栏 lán ①(栏杆) نرده، مانع: 凭～ بر نرده تکیه کردن / 跨～赛跑 مسابقهء دو با مانع ②(养家畜的圈) حصار حیوانات، آغل: 牛～ آغل گاو ③(报刊专栏) ستون: 备注～ ستون یادداشتها / 通～标题 تیتر درشت، عنوان با حروف درشت / 广告～ تابلوی تبلیغات تجارتی / 布告～ واندازهء تمام ستون تابلوی اعلانات

【栏肥】lánféi کودی که در آغل جمع می‌شود 又作"栏粪"

【栏杆】lángān نرده، دست انداز

【栏目】lánmù تیتر درشت در ستون‌های مختلف روزنامه یا مجله

【栏楯】lánshǔn نرده، دست انداز

婪 lán 见"贪婪"tānlán

阑 lán ①(将尽) دیر، دیر وقت: 夜～人静 در آرامش شب، در سکوت شب ②(栏) نرده، دست انداز، ستون کوچك

【阑干】lángān ①〈书〉(纵横交错) متقاطع: 星斗～ روبرو قرار گرفتن ستارگان، تقارن ستارگان ②(栏杆) نرده، دست انداز، ستون کوچك

【阑珊】lánshān 〈书〉 رو به زوال، نزدیك به پایان: 春意～。 بهار نزدیك به پایان است.

【阑尾】lánwěi 〈生理〉 آپاندیس: ～切除术 برداشتن آپاندیس / ～炎 ورم آپاندیس

蓝 lán ①(颜色) آبی، آبی رنگ: ～布 پارچهء آبی / ～眼睛 چشمان آبی / 深～ آبی پر رنگ / 浅～ آبی کم رنگ

یك نام خانوادگی 〈姓〉③ گیاهان نیل‌دار، گیاهان نیلی (蓼蓝) ② در چین
另见 la
【蓝宝石】lánbǎoshí یاقوت کبود
【蓝本】lánběn ①(原图;原样) طرح اولیه، یك نوشته ②(文学作品的底本) نسخه‌ء اصلی(یك اثر ادبی)
【蓝靛】lándiàn (شیمی) نیل
【蓝矾】lánfán 〈化〉 کات کبود
【蓝晶石】lánjīngshí 〈矿〉 نوعی سنگ معدنی بنام «سیلیکات آلومینیوم»
【蓝鲸】lánjīng نوعی بالن کبود رنگ
【蓝皮书】lánpíshū کتاب‌آبی (هر نشریه‌ء رسمی دولتی)
【蓝田人】Lántiánrén 〈考古〉 انسان «لان تیان» (انسان اولیه‌ء شش صد هزارسال پیش که فسیلش در سال ۱۹٦٤در «لان تیان» واقع در استان «شان شی» کشف شد)
【蓝田生玉】lántián shēng yù خانواده‌ء شرافتمند افراد مستعد را ببار می‌آورد.
【蓝铜矿】lántóngkuàng کربنات مس آبی
【蓝图】lántú ①(感光纸制成的图纸) چاپ اوزالید که برای برنامه‌ء کار(建设计划)② کپی نقشه ورسم های فنی بکارمی رود ساختمانی
【蓝藻】lánzǎo 〈植〉 نوعی جلبك آبی رنگ
谰 lán افترا زدن، بهتان زدن، تهمت زدن
【谰言】lányán تهمت، افترا، بهتان، تهمت :制造无耻～ بی‌شرمانه‌ای ساختن
澜 lán موج بزرگ آب :波～ موج بزرگ آب/狂～ موج فوق‌العاده بزرگ آب
褴 lán
【褴褛】lánlǚ ژنده پوش، کهنه : مندرس، ژنده، کهنه 衣衫～ پوش
篮 lán ①(篮子) سبد، زنبیل ②(篮球网) گل بسکتبال ; 投～ گل زدن، گل انداختن
【篮板】lánbǎn 〈篮球〉 تخته‌ء بسکتبال
【篮板球】lánbǎnqiú (بسکتبال) دریافت توپ از حلقه (پس از برخورد توپ به تخته یا حلقه)، ریباند :抢～ تلاش بر سر ریباند/控制～ کنترل کردن ریباند را کردن
【篮球】lánqiú بسکتبال :～场 زمین بسکتبال/～队 تیم بسکتبال/～架 چوب وپایه‌ء بسکتبال
【篮圈】lánquān 〈篮球〉 حلقه (بسکتبال)
【篮坛】lántán محافل بسکتبال
【篮子】lánzi سبد، زنبیل
斓 lán "斑斓"bānlán
镧 lán 〈化〉 (La) لانتان (شیمی)

lǎn

览 lǎn ①(看) دیدن، نگریستن، نگاه کردن :游～ به دیدن همه چیز را زیر نظر داشتن 一～无余 / مناظر جالب (محلی) رفتن (به ～ 浏 / وسیع خواندن ～ 博 : خواندن، قرائت کردن ②(读) چیزی) نظر اجمالی انداختن
【览古】lǎngǔ 〈书〉 آثار باستانی را تماشا کردن ولذت بردن
【览胜】lǎnshèng 〈书〉 از چشم انداز های زیبا لذت بردن یا در مناطق زیبای طبیعی گردش کردن
【览眺】lǎntiào به فاصله‌ء دور نظر انداختن
揽 lǎn ①(用胳膊围住) در آغوش گرفتن :把孩子～在怀里 بچه را در آغوش گرفتن ②(拢住) با طناب ...بستن ③(包揽) بر عهده گرفتن :把责任～到自己身上 مسئولیت را بر عهده گرفتن / 买卖～ سفارشات داد وستد را انجام دادن ④(把持) محکم دردست گرفتن، به انحصار خود درآوردن :包～大权 قدرت ها را به انحصار خود در آوردن
【揽承】lǎnchéng تعهد کردن، تقبل کردن
【揽过】lǎnguò به ابتکار مسئولیت اشتباه کار را بر عهده گرفتن
【揽活】lǎnhuó کارها را تعهد کردن
【揽客】lǎnkè (هتل یا رستوران) توجه‌مسافر یا مشتری را به خود جلب کردن
【揽权】lǎnquán همه‌ء قدرت ها را به انحصار خود در آوردن
【揽胜】lǎnshèng همه‌ء چشم اندازهای زیبا را زیر چشم خود داشتن
【揽总】lǎnzǒng همه کارها را در دست گرفتن
缆 lǎn ①(船索) طناب فولادی مخصوص نگاهداشتن (در مورد کشتی) شروع به سفر :解～ کشتی، کابل، سیم بکسل /新船砍～下水。 کشتی جدید پس از قطع کابل به آب انداخته شد. ②(粗绳) طناب کلفت، کابل : 电～ کابل برقی
【缆车】lǎnchē تله‌کابین :～道 ریل تله‌کابین
【缆道】lǎndào مسیر کابل نقاله هوایی
【缆索】lǎnsuǒ طناب کلفت، کابل 又作"缆绳"
榄 lǎn 见"橄榄"gǎnlǎn
罱 lǎn ①(捕捞网) نوعی تور برای ماهیگیری یا لای روبی در رودخانه‌ای ②(捞挖) کردن :～河泥 لای روبی کردن لای‌روبی کردن
【罱泥船】lǎnníchuán کشتی مخصوص لای روبی
壈 lǎn 见"坎壈"kǎnlǎn
懒 lǎn ①(懒惰) تنبل، تن آسا :～腿 برای دید وبازدید تنبلی کردن، تن آسایی کردن /好吃～做 بی‌میل بودن /人勤地不～。 هرجا کشاورز کوشاست، زمین حاصلخیزاست. ②(疲倦) خسته، سست، بی‌حال، تن لش :身上发～ احساس خستگی داشتن
【懒怠】lǎndài تنبل، بی‌میل برای حرکت
【懒得】lǎnde بی میل بودن، رغبت نداشتن :天太热，我～出去。 چون هوا بسیار گرم است میل ندارم بیرون بروم.
【懒惰】lǎnduò تنبل، تن آسا

【懒骨头】lǎngútou 〈口〉آدم تنبل (فحش)
【懒汉】lǎnhàn آدم تنبل: ~思想 شیوهٔ تفکر آدم تنبل
【懒猴】lǎnhóu دو نوع بوزینهٔ تنبل سیلان وهندوستان که شبها به فعالیت می‌پردازند
【懒货】lǎnhuò 〈口〉آدم تنبل (فحش)
【懒散】lǎnsǎn سست وتنبل: 不要这样~，振作起来。اینقدر سست وتنبل نباشید، تکانی به خودتان بدهید.
【懒洋洋】lǎnyāngyāng سست، بی‌حال، افسرده

làn

烂 làn ①(变得松软) شل، نرم،خیس وشل،نرم ومرطوب: 连下了三天雨，地上都是~泥。سه روز باران باریده وزمین گل وشل شده است. / 牛肉煮得不~。گوشت گاو لطیف ونرم پخته نشده است. ②(腐烂) پوسیدن، فاسد شدن، گندیدن: 桃子容易~。هلو خیلی زود فاسد می‌شود. / 敌人一天天~下去。دشمن روز بروز انحطاط می یابد. / 阴雨天要防止~秧。در هوای مرطوب باید از فاسد شدن نشاءها جلوگیری کنیم. / 伤口~了。زخم چرك کرده است. / 透~ بطور کامل فاسد شدن ③(破碎) کهنه، ژنده، مندرس: ~纸片 پاره‌های کاغذ / 破铜~铁 آهن زنگ زده / 衣服穿~了。لباس کهنه ومندرس شده است. ④(头绪乱) بی‌نظم، شلوغ، درهم برهم: 真是一本~帐。همه حساب ها درهم برهم است.
【烂糊】lànhu (غذا) نرم ولطیف، چرب ونرم
【烂漫】lànmàn ①(鲜明美丽) روشن ورنگین، درخشان، تابان، تابناك: 山花~。گلهای تابناك کوهی شکفته اند. / ~云霞 ابرهای گلگون تابناك ②(坦率自然) بی پیرایه، ساده، طبیعی: 天真~ بی‌ریا، بی‌پیرایه، معصوم، ساده
【烂泥】lànní گل، لجن: ~塘 لجن زار
【烂舌头】lànshétou 〈口〉سخن چینی یا آدم سخن چین
【烂熟】lànshú ①(煮熟) کاملا پخته شده ②(熟练) خوب بلد بودن، مسلط بودن: 台词背得~ بر سطرها وعبارتهای نمایشنامه مسلط بودن
【烂摊子】làntānzi شلوغ کاری
【烂污货】lànwūhuò 〈方〉جنده، زن هرزه
【烂醉】lànzuì مست خراب، مست لایعقل

滥 làn ①(泛滥) طغیان کردن، سیل آمدن: 泛~ طغیان کردن ②(过度) زیاده، از حد مجاز گذشته، مفرط، لبریز شدن: ~发纸币 انتشار بی ملاحظهٔ اسکناس، نشر بی رویهٔ اسکناس / 狂轰~炸 بی هدف بمباران کردن
【滥调】làndiào آهنگ کهنه، موضوع مبتذل: 陈词~ عبارت های کهنه ومبتذل که همه به همان لحن تکرار می‌کنند
【滥发】lànfā بی‌بندوبار نشر کردن (مثلا اسکناس)
【滥伐】lànfá 〈林〉درخت اندازی بی رحمانه
【滥交】lànjiāo بدون تمیز وتشخیص با کسی دوست شدن
【滥用】lànyòng سوء استفاده کردن: ~职权 از قدرت خود سوء استفاده کردن / ~经费 با اسراف خرج کردن، ولخرجی کردن، بدون تشخیص ضرب المثل‌هارا بکار بردن / ~成语
【滥竽充数】làn yú chōng shù خود را بازیگر گروه هنری بشمار آوردن ـ کنایه از سیاهی لشگر بودن وفقط جای خالی را پرکردن (در مورد افراد غیر لایق یا اجناس نامرغوب گفته می‌شود)

lāng

啷 lāng 见"哐啷"kuānglāng

láng

郎 láng ①(古官名) يك مقام رسمی قدیمی در چین ②(对男子的称呼) اسم کلی برای مردان: 令~ پسر جنابعالی / 新~ داماد ③(女子称丈夫或情人) محبوبم، عزیزم ④〈姓〉 يك نام خانوادگی در چین
另见 làng
【郎当】lángdāng 见"锒铛"lángdāng
【郎舅】láng-jiù برادر شوهر وزنش: 他俩是~。آندو باجناغ یکدیگرند.
【郎猫】lángmāo 〈口〉گربهٔ نر
【郎中】lángzhōng ①〈方〉(医生) پزشك، طبیب، دکتر، حکیم ②(官职) يك مقام رسمی قدیمی در چین

狼 láng گرگ
【狼把草】lángbǎcǎo 〈植〉نوعی گیاه بنام "Bur beggar-ticks"
【狼狈】lángbèi در موقعیت دشوار، در تنگنا: 处境极为~。در موقعیت بسیار دشوار قرار گرفتن / 打得敌人十分~ دشمن در تنگنای سخت گرفتار شد. / ~不堪 گرفتار در تنگنای سخت / ~逃窜 سراسیمه فرار کردن / 显出一副~相 بیچاره وبدبخت به نظر رسیدن
【狼狈为奸】lángbèi wéi jiān باهم تبانی‌کردن، همدست شدن، گاوبندی کردن
【狼奔豕突】lángbēn-shǐtū مانند گرگ دویدن ومانند گراز شتافتن ـ کنایه از مانند حیوانات وحشی سراسیمه به هر سو فرار کردن
【狼疮】lángchuāng 〈医〉قرحهٔ آکله (طب): 红斑~ قرحهٔ آکله از نوع تورم سطحی پوست وایجاد لکه‌های قرمز رنگ
【狼毒】lángdú 〈植〉نوعی گیاه پزشکی چینی بنام "Root of langdu"
【狼狗】lánggǒu سگ تازی
【狼顾】lánggù با بی‌قراری یا شك وتردید نگاه کردن
【狼毫】lángháo قلم مویی که از موی راسو ساخته می شود
【狼獾】lánghuān نوعی حیوان پستاندار بنام "Glutton"
【狼藉】lángjí 〈书〉بی نظم وترتیب، پراگنده وشلوغ: 杯盘~ ریخته وپاشیده ودر هم وبرهم بودن فنجان‌ها وبشقاب‌ها پس از ضیافت / 声名~ بدنام، رسوا
【狼贪】lángtān مانند گرگ طمعکار بودن
【狼吞虎咽】lángtūn-hǔyàn حریصانه خوردن، تند خوردن

【狼尾草】lángwěicǎo 〈植〉"Chinese نوعی گیاه بنام pennisetum"

【狼心狗肺】lángxīn-gǒufèi ①(心肠狠毒) همچون گرگ درنده خو وهمچون سگ تازی وحشی، ظالم و بی‌عاطفه ②(忘恩负义) حق ناشناس

【狼牙】lángyá ①(狼的牙齿) دندان گرگ ②〈植〉 نوعی گیاه بنام "Cryptotaeneous cinquefoil"

【狼牙棒】lángyábàng نوعی سلاح قدیمی در چین بشکل میلهٔ چوبی دندانه دار

【狼烟】lángyān دودی که در چین باستان در پاسگاههای مرزی برای اعلام خطر از سوزاندن مدفوع گرگ بلند می شد: ~四起 اعلام خطر در پاسگاههای مرزی

【狼子野心】lángzǐ yěxīn گرگ صفتی، جاه‌طلبی زیاد

廊 láng دالان، کریدور، ایوان: 回~ دالان تو در تو / 长~ دالان دراز / 画~ گالری نقاشی، نمایشگاه نقاشی

【廊檐】lángyán پیش آمدگی لبهٔ بام ایوان

【廊子】lángzi ایوان، کریدور

琅 láng

【琅琅】lángláng 〈象〉: ~的读书声 بلند خوانی، با صدای بلند خواندن

榔 láng

【榔槺】lángkāng گنده، جثه دار، پرزحمت (در موقع استفاده)

【榔头】lángtou چکش

锒 láng

【锒铛】lángdāng ①〈书〉(铁锁链) زنجیرهای آهنی: ~入狱 زنجیر در گردن به زندان افتادن ②(金属声音) صدای جرنگ جرنگ، صدای بهم خوردن فلزها یا اسلحه

锒 láng

【锒头】lángtou چکش

螂 láng 见"螳螂"tángláng; "蜣螂" qiāngláng; "蟑螂"zhāngláng

lǎng

朗 lǎng ①(光线充足) روشن، پرنور: 天气晴~。 آسمان صاف وروشن است. ②(声音响亮) با صدای بلند و واضح

【朗敞】lǎngchǎng روشن وجادار

【朗澈】lǎngchè روشن وتمیز

【朗读】lǎngdú با صدای بلند خواندن، بلند وواضح خواندن، دکلامه کردن

【朗朗】lǎnglǎng ①〈象〉 بلند خوانی، بلند خواندن ②(明亮) روشن، پرنور

【朗爽】lǎngshuǎng (خنده) از ته دل، صمیمانه

【朗诵】lǎngsòng با احساسات وصدای بلند خواندن، از بر کردن، دکلامه کردن: ~诗 شعری را با صدای بلند خواندن

làng

郎 làng 见"屎克郎"shǐkelàng
另见 láng

浪 làng ①(波浪) موج، خیزاب: 巨~ موج بزرگ / 白~滔天 امواج سپید سربر آسمان کشیده / 风平~静 فروکش کردن موج ②(像波浪起伏的东西) چیزی موج گون، جریان موج گونه: 气~ هوا باد و فرو نشستن موج / 麦~ جریان هوای موج گون، گندمهای موج گون ③(没有约束) آزاد از قید، بی بند و بار، هرزه، بد اخلاق: 放~ وبند

【浪潮】làngcháo موج، جریان آب: 革命的~ موج انقلاب / 罢工~ موج اعتصاب / 斗争~ موج مبارزه / 掀起反战~ جنبش ضد جنگ را بوجود آوردن

【浪船】làngchuán نوعی اسباب بازی که به شکل قایق است واطفال سوار آن می شوند وتاب می‌خورند

【浪荡】làngdàng ①(游逛) آواره وسرگردان بودن، ولگردی ②(放荡) هرزه، بداخلاق: 淫佚~ هرزه، شهوت انگیز، کردن شهوانی

【浪费】làngfèi اسراف کردن، ضایع ساختن، به هدر دادن، ولخرجی کردن: 反对~ با اسراف مبارزه کردن / 时间~ وقت را / 钱财~ ولخرجی کردن / 无度~ اسراف بیهوده تلف کردن / 人力~ نیروی انسانی را به هدر دادن / ~ بی‌حد وحصر کردن

【浪花】lànghuā ①(水点儿) قطره‌های ریز آب ②(生活中的特殊片段) بخش‌های ویژه‌ای از زندگی

【浪漫】làngmàn رمانتیك: ~主义 رمانتیسم / ~史 داستان عاشقانه، داستان پرماجرا / ~主义者 طرفدار رمانتیسم

【浪人】làngrén ①(流浪汉) آدم ولگرد ②〈旧〉(日本流氓) اوباش ژاپنی

【浪涛】làngtāo موج بلند

【浪头】làngtou 〈口〉①(波浪) موج، خیزاب: 高~ موج بلند ②(倾向) روش، گرایش، تمایل: 赶~ روشی را دنبال کردن

【浪涌】làngyǒng 〈电〉 (برق) جریان سریع وغیر عادی برق، موج گیر برق، ضربه گیر الکتریکی: ~放电器 ضربهٔ الکتریکی

【浪语】làngyǔ ①(淫词) حرف‌های کثیف وشهوت انگیز ②(废话) حرف‌های مفت ③(任意乱说) حرف‌های پوچ وبیهوده زدن

【浪子】làngzǐ آدم عاطل وباطل، آدم اسرافکار، آدم ولخرج، آدم تنبل ووقت گذران

【浪子回头】làngzǐ huítóu باز گشت یك پسر ولخرج وعیاش به راه صحیح

莨 làng
另见 liáng

【莨菪】làngdàng 〈植〉 بنگ دانه، گیاه سیکران

lāo

捞 lāo ①(从液体中取东西) (چیزی را) ازآب بیرون

گیاهان آبزی را از 在河里～水草：کشیدن، با تور گرفتن
②(利用手段 با تور ماهی گرفتن 鱼～ / رودخانه بیرون کشیدن
取得) با سوء 趁机～一把：از راه نامشروع بدست آوردن
他～了一大笔 / استفاده از فرصت منفعت زیادی بدست آوردن
钱。 او بطور نامشروع مبلغ کلانی بدست آورد.

【捞本】lāoběn سرمایهٔ از دست رفتهٔ خود را پس گرفتن، خسارت خود را جبران کردن

【捞稻草】lāo dàocǎo ①(垂死挣扎) تلاش مذبوحانه کردن ②(捞一把) سود بردن، منفعت بردن：休想在这件事上～。 تصور نکنید که می توانید از این موضوع سودی ببرید.

【捞饭】lāofàn پلو، پلوی آبکش کرده

【捞取】lāoqǔ کسب کردن، حاصل کردن：～政治资本 دنبال امتیاز سیاسی بودن، در صدد تحصیل سرمایهٔ سیاسی برآمدن

【捞梢】lāoshāo 〈口〉同"捞本"

【捞一把】lāo yī bǎ سود بردن، منفعت یافتن

【捞着】lāozháo فرصت یافتن، از فرصت استفاده کردن：今天的电影，我没～看。 فرصت تماشای فیلم امروز را از دست دادم. / 他一个钱也没～。 او هیچ پولی بچنگ نیاورد. / 我～空就去你那儿。 هروقت فرصت دست داد، نزد شما می‌آیم.

láo

牢 láo ①〈书〉(圈) آغل：豕～ آغل خوك ②(祭祀的牲畜) گاو نر قربانی، ذبح، قربانی：太～ ③(监狱) زندان، محبس：坐～ در زندان بودن / 监～ زندان ④(固) محکم، استوار：绳子没系～。 طناب محکم بسته نشده است.

【牢不可破】láo bùkě pò شکست ناپذیر، خلل ناپذیر، انهدام ناپذیر

【牢愁】láochóu 〈书〉 نگران وافسرده

【牢固】láogù محکم، استوار، پابرجا：地基～。 پایه ها بسیار محکم هستند. / 信念～ اعتقاد راسخ

【牢记】láojì خوب به خاطر سپردن

【牢监】láojiān زندان

【牢靠】láokào ①(坚固) محکم، استوار، قوی：这堵墙不太～。 این دیوار محکم نیست. ②(可靠) معتبر، قابل اعتماد：办事～ در رتق وفتق امور قابل اعتماد بودن، موثق

【牢牢】láoláo محکم، استوار：～掌握政权 قدرت سیاسی را محکم در دست گرفتن

【牢笼】láolóng ①(关鸟兽的东西；束缚人的事物) قفس، قید وبند：冲破～ قفسه، قید وبندها را درهم شکستن ②(圈套) دام، تله، کمند، بند：陷入～ به دام افتادن

【牢骚】láosāo شکایت، گله، نارضایتی：发～ اظهار نارضایتی کردن، غرغر کردن، گله کردن / 满腹～ شکایت وگلهٔ بسیار داشتن

【牢什子】láoshízi 〈方〉 درد سر، چیز آزاردهنده، مایهٔ رنجش

【牢实】láoshi محکم واستوار

【牢头】láotóu نگهبان زندان

【牢稳】láowěn محکم، پابرجا، ثابت：花瓶摆在这儿～。 جای گلدان در اینجا نسبتا امن است.

【牢狱】láoyù زندان، محبس

劳 láo ①(劳动) کار کردن، زحمت کشیدن：不～而获 نابرده رنج گنج برداشتن / 按～分配 به هر کس باندازهٔ کارش / بی‌رنج به گنج رسیدن ②(烦劳) به کسی زحمت دادن：我能～驾您一下吗？ آیا ممکن است زحمت کشیده برای من کاری انجام دهید؟ / 否则，我就不～驾您了。 در غیر این صورت به شما زحمت نخواهم داد. ③(劳苦) خستگی، رنج، ناراحتی：任～任怨 سخت کار کردن وهیچوقت از انتقاد دلسرد نشدن / 疲～ خسته وکوفته بودن / 积～成疾 از فرط خستگی در کار از بنیه افتادن، بسبب خستگی زیاد کم بنیه شدن ④(功劳) خدمات (از)：汗马之～ خدمت‌های شایسته در جنگ ⑤(犒赏) شایان：～军 قدردانی کردن برای واحدهای نظامی (انجام دهندهٔ وظیفه) درود وهدیه فرستادن ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【劳保】láobǎo 〈简〉①(劳动保险) بیمهٔ کار، بیمهٔ شغل ②(劳动保护) حمایت از کار، امنیت‌کار، تأمین‌کار

【劳瘁】láocuì 〈书〉 از زیادی کار خسته وکوفته بودن

【劳动】láodòng ①(创造活动) کار کردن، زحمت کشیدن：靠自己～生活 با حاصل دسترنج خود زندگی کردن / 不～者不得食。 کسی‌که کار نمی‌کند روزی نخواهد داشت. / 创造世界。 کار است که دنیا را می سازد. / 大家的～热情很高。 همه با حرارت ودلگرمی کار کردند. / 生产性～ کار تولیدی / 非生产性～ کار غیر تولیدی / 熟练～ کار ماهرانه / ～保护 امنیت کار، حمایت از کار، تامین کار / ～保护设施 وسایل ایمنی در کار / ～保险 بیمهٔ کار / ～保险条例 مقررات بیمهٔ کار / ～服 لباس کار / ～布 نوعی پارچه کتانی / ～报酬 دستمزد، حق‌الزحمه / ～定额 سهمیهٔ کار / ～对象 هدف کار، منظور از کار / ～法 قانون کار / ～改造 اصلاح (درمورد جنایتکاران) / ～号子 سرود کار / ～果实 ثمر کار / ～教养 پذیری از طریق کار کردن تربیت دوباره / ～节 روز اول ماه مه، روز بین المللی کارگر / ～教养 کار(برای هماهنگ کردن حرکات در کار) / بوسیلهٔ کار (برای جنایتکاران جوان ونوجوان) / ～竞赛 مسابقهٔ کار / ～就业 استخدام کار / ～能力 قابلیت کار / ～模范 کارگر نمونه / ～量 حجم کار / ～条件 شرایط کار / ～权 حق کار / ～强度 شدت کار / ～群众 توده های مردم زحمتکش / ～热情 شور وحرارت در کار / ～人民 مردم زحمتکش / ～日 روز کار / ～生产率 قدرت تولید کار، سودمندی کار، بازدهی کار / ～收入 در آمد کار / ～手段 ابزار کار / ～英雄 قهرمان کار / ～者 کارگر، زحمتکش ②(体力劳动) کار بدنی：～习惯 عادت به کار بدنی / 在～中得到锻炼 در کار بدنی ورزیده شدن / 下地～ در مزارع به کاربدنی پرداختن

【劳动观点】láodòng guāndiǎn روش کسی در روبروشدن با کار بدنی：树立～ نحوهٔ برخورد با کار بدنی داشتن / 增强～ روش با کار جسمانی را پیشرفت بخشیدن

【劳动化】láodònghuà (در مورد روشنفکران) خود را با مردم زحمتکش یگانه ساختن، با زحمتکشان وحدت یافتن

【劳动力】láodònglì ①〈经〉 نیروی کار：调配～ نیروی کار را

(有劳动力的人) ② كمبود نيروى كار ~不足 / تنظيم كردن شخص داراى توانايى ~全 : دارنده‌ء توانايى جسمى براى كار / شخص داراى جسم ناتوان ~半 / جسمانى 他年轻力壮是个 او جوان وقوى است واز عهده‌ء انجام كارهاى سنگين بر 强~。 مى‌آيد. (一个人的劳动能力) ③ : قابليت انجام كار بدنى 丧 توانايى كار كردن را از دست دادن، براى كار بدنى مناسب 失~ نبودن

【劳顿】láodùn 〈书〉 خسته وكوفته، خسته، مانده : 旅途~ دراثر مسافرت خسته وكوفته بودن

【劳而无功】láo ér wú gōng سخت اما بى‌ثمر كار كردن، بى‌ثمر كار كردن

【劳烦】láofán زحمت دادن

【劳方】láofāng كار وسرمايه، طرف كار، جانب كار : 与资方~ جانب كار وجانب سرمايه

【劳复】láofù 〈书〉 (بيمارى) در اثر خستگى عودت كردن

【劳改】láogǎi 〈简〉 (劳动改造) (جنايتكاران را) بوسيله كار اصلاح كردن : ~犯 جنايتكارى كه به اصلاح پذيرى از طريق كار محكوم شده باشد / ~农场 مزرعه‌اى كه به منظور اصلاح پذيرى جنايتكاران از راه كار كردن احداث شده باشد

【劳工】láogōng 〈旧〉 كارگر، زحمتكش : ~运动 جنبش كارگر، نهضت كارگر

【劳绩】láojì شايستگى وسزاوارى كار

【劳驾】láojià 〈套〉 (要求让路等) ببخشيد، معذرت مى خواهم؛ (要求别人做事) خواهش مى‌كنم كارى براى من انجام دهيد! : ~请让让路！ خواهش مى‌كنم راه بدهيد! / ~请把书给我！ خواهش مى‌كنم كتاب را بمن بدهيد! / ~请您给他捎封信。 خواهش مى‌كنم نامه (يا پيام) مرا باو برسانيد.

【劳倦】láojuàn خستگى وكوفتگى

【劳苦】láokǔ زحمت كشيدن، سخت كار كردن : 不辞~ از زحمت كشيدن دريغ نورزيدن / ~大众 توده‌هاى مردم زحمتكش / ~功高 سخت كار كردن وخدمات شايسته انجام دادن

【劳困】láokùn خستگى

【劳累】láolèi خسته وكوفته، فرسوده، از كار افتاده

【劳力】láolì ① (气力) زحمت، كوشش : 粮食是~换来的。 محصول غله با كار و كوشش بدست مى‌آيد. ② (劳动力) نيروى كار : 合理安排~ تنظيم معقول نيروى كار / ~紧张 كمبود نيروى كار ③ (消耗体力) نيروى جسمى را مصرف كردن

【劳碌】láolù سخت كار كردن، زحمت كشيدن : 终年~，不得温饱 در تمام سال سخت كار كردن ولى قادر به تأمين خوراك و پوشاك نبودن

【劳民伤财】láomín-shāngcái مردم را خسته كردن وسرمايه را پايان رساندن، هم پول وهم نيروى كار را ضايع ساختن

【劳模】láomó 〈简〉 (劳动模范) كشاورز يا كارگر نمونه

【劳伤】láoshāng 〈中医〉 (طب چينى) زخم درونى دراثرپيش از حد زور زدن

【劳神】láoshén اسباب زحمت كسى شدن : ~替我照顾一下孩子。 لطفا مراقب بچه ام باشيد. / 你现在身体不好，不要过于~。 چون حالتان خوب نيست، اسباب زحمت براى خود فراهم نكنيد.

【劳师】láoshī ① (慰劳军队) براى واحد هاى نظامى درود وهديه فرستادن ② (投入军队) قشون ها را گسيل داشتن : 远~ قشون ها را گسيل داشتن / ~动众 براى لشگر كشى قشون ها را بيش از حد بسيج كردن

【劳什子】láoshízi 〈方〉 مايه‌ء رنجش، دردسر

【劳损】láosǔn 〈医〉 (طب) آسيب در اثر خستگى : 肌腱~ آسيب عضلانى

【劳武结合】láo-wǔ jiéhé هم كارتوليدى كردن وهم وظايف چريكى را انجام دادن

【劳务】láowù نيروى كار براى انجام كارهاى خدماتى

【劳心】láoxīn با فكر يا مغز خود كار كردن : ~者 كسى‌كه با فكر يا مغز خود كار مى‌كند

【劳燕分飞】láo-yàn fēn fēi مانند پرندگان به هرسو پرواز كردن، ازهم جدا شدن

【劳役】láoyì ① 〈法〉 (强迫劳动) بيگارى : 判处三年~ كسى را به سه سال بيگارى محكوم كردن ② (徭役) مزدورى، بيگارى : ~地租 بهره‌ء مالكانه بشكل مزدورى

【劳逸】láoyì كار كردن واستراحت نمودن : ~结合 بطور مناسب كار كردن واستراحت نمودن / ~不均 واگذارى ناجور كار ميان كار واستراحت حالت تعادل ايجاد كردن

【劳资】láozī كار وسرمايه : ~关系 مناسبات بين كار وسرمايه

唠 láo

【唠叨】láodao پرحرفى كردن، وراجى كردن : ~半天 مدتى پرحرفى كردن / 唠唠叨叨，说个不停 بدون وقفه پرحرفى كردن

痨 láo مرض سل : 肺~ مرض سل ريوى : هر نوع مرض سل

【痨病】láobìng 〈中医〉 مرض سل

铹 láo 〈化〉 (Lw) لارنسيوم

醪 láo 〈书〉 ① (浊酒) شراب درد آميز، دردى ② (醇酒) شراب پرمايه، شراب كهنه

【醪糟】láozāo برنج چسبنده‌ء تخمير شده

lǎo

老 lǎo ① (年岁大) پير، مسن، سالخورده : 他不显~。 او پير است ولى دلش ~。心不~ / 他人~ او مسن به نظر نمى‌آيد. / 活到~，学到~。 تا زنده هستى بياموز وعمل كن. / جوان است. ② (老人) مردم مسن، پيران : 扶~携幼 پير وجوان را با خود بردن ③ (尊称) عنوان احترام آميز براى پير مرد : 董~ رفيق دون «دون» محترم ④ (存在已久的) قديمى : ~朋友 دوست قديمى / ~部下 زير دست قديمى / 这种纸烟牌子很~。 اين مارك سيگار سابقه دار است. يا اين نوع سيگار قديمى است. ⑤ (陈旧) كهنه، از مد افتاده : ~式 كهنه / 这种机器太~了。 اين نوع دستگاه بسيار كهنه است. ⑥ (不嫩) زمخت، كلفت، غير نازك، سفت : 肉太~。 اين گوشت نازك نيست، سفت است. / 菠菜不收就~了。 اگر اسفناج را نچينيم پير خواهد شد وتخم

تخم مرغ بیش از حد پخته شده 。了～鸡蛋煮/خواهد آورد.
这件上衣 : سیر (برای رنگ)، پررنگ، تیره (颜色深)⑦ است.
颜色太～了一些。 رنگ این ژاکت قدری تیره است.
⑧(长久) مدت طولانی : ～没见你啊。 مدتی است که شما را ندیده ام. ⑨(经常;总是) همواره، همیشه : 他住院期间～惦念着朋友们。 وقتی که در بیمارستان بود، همواره به فکر دوستانش بود./ 她～闹病。 او همیشه بیمار است. 你怎么～犯错误,就不想从中吸取教训呢? با این همه اشتباه که مرتکب می‌شوید چرا از اشتباهات خود درس عبرت نمی‌گیرید؟
⑩(很;极) بسیار، خیلی : ～早 بسیار زود /～大远 دور، دور
⑪〈口〉(排行最小的) کوچکترین : ～闺女 دست دختر/ ～叔 کوچکترین عمو ⑫(前缀,用于称人、排行次序、某些动、植物名) : ～王 «لائووانگ» / ～二 پسر دوم یا برادر دوم / ～玉米 ذرت / ～虎 ببر ⑬〈姓〉 یك نام خانوادگی چینی

【老媪】lǎo'ǎo 〈书〉 پیرزن

【老八板儿】lǎobābǎnr 〈方〉 (آدم) خوددار وکهنه پرست

【老把势】lǎobǎshi گاری چی سابقه‌دار

【老百姓】lǎobǎixìng عامهٔ مردم، مردم ساده، عوام الناس : 这些活报剧～很欢迎。 این قطعهٔ نمایش خنده‌دار مورد پسند عامهٔ مردم است. / 既当"官"又当～ در دوران خدمت دولتی مانند یکی از عامهٔ مردم باقی ماندن / 他当市长时深受当地～的爱戴。 او وقتیکه شهردار بود، مورد محبت عامهٔ مردم محلی قرار داشت.

【老板】lǎobǎn 〈旧〉 صاحب مغازه، کارفرما، ارباب : 旅馆～ رئیس هتل، صاحب هتل / 戏院～ ارباب تآتر / ～娘 زن صاحب مغازه، زن کارفرما

【老板子】lǎobǎnzi 〈方〉 ارابه چی

【老伴儿】lǎobànr 〈口〉 همسر پیر، زن یا شوهر پیر : 这是我的～。 این همسر پیر من است.

【老半天】lǎobàntiān 〈口〉 مدت طولانی

【老蚌生珠】lǎo bàng shēng zhū در شامگاه صاحب بچه شدن

【老鸨】lǎobǎo زنی‌که فاحشه خانه را اداره می‌کند، دلال محبت

【老辈】lǎobèi کبارکسی، بزرگ سالان کسی

【老本】lǎoběn ①(最初的本钱) سرمایه، عمده، سرمایه : 蚀～了 آخرین سرمایهٔ خودرا از دست دادن / 把～输光 سرمایهٔ خود را از دست دادن ②(过去的成绩) خدمات گذشته : 吃～ بر خدمات گذشته متکی بودن

【老鼻子】lǎobízi 〈方〉 خیلی زیاد، فراوان

【老兵】lǎobīng سرباز باسابقه، سرباز قدیمی

【老病】lǎobìng ①(经久难治的病) بیماری مزمن ②(年老生病) در اثر پیری بیمار شدن

【老伯】lǎobó 〈尊〉 عمو (خطاب محترمانه به دوست پدر یا پدر دوست)

【老伯伯】lǎobóbo 〈尊〉 بابا بزرگ

【老财】lǎocái (اشاره به زمین دار) ارباب، کیسهٔ پول : 地主～ زمیندار

【老苍】lǎocāng پیر وشکسته

【老巢】lǎocháo لانه، کنام، کمینگاه : 直捣土匪～ بر کمینگاه راهزنان تاختن

【老陈人儿】lǎochénrénr کسی که سابقهٔ طولانی کار داشته باشد

【老成】lǎochéng مجرب، ثابت قدم : 少年～ جوان ولی با تجربه / ～持重 مجرب ومحتاط

【老诚】lǎochéng درستکار وصمیمی

【老虫】lǎochóng 〈方〉①(老虎) ببر ②(老鼠) موش

【老处女】lǎochǔnǚ زن سالخورده وشوهر نکرده، پیر دختر

【老粗】lǎocū [多用作谦辞] آدم تحصیل نکرده، آدم خشن وزمخت

【老搭档】lǎodādàng شریك سابقه‌دار

【老大】lǎodà ①(年老) پیر : 少壮不努力,～徒伤悲。 کسی‌که در جوانی کوشش نکند، پیرانه سر پشیمان خواهد شد. ②(家里最大的孩子) بزرگترین فرزند خانواده، بچهٔ ارشد ③〈方〉(船夫) صاحب کشتی یا قایق ④(很) خیلی، بسیار : ～不高兴 بسیار آزرده بودن

【老大不小】lǎodàbùxiǎo کسی‌که بزرگ شده وبه سالمندی نزدیك یا رسیده باشد

【老大哥】lǎodàgē 〈尊〉 برادر بزرگ

【老大难】lǎo-dà-nán مسئله بزرگ ومشکل ودیرپا : ～单位 واحدی که با مسائل جدی ودیرپا روبرو باشد / ～的技术问题 مسئلهٔ گره‌دار فنی ودیرپا

【老大娘】lǎodàniáng 〈尊〉[多用于不相识的妇女] ننه جان (خطابی به خانم ناشناس)

【老大爷】lǎodàye 〈尊〉[多用于不相识的男子] عمو، بابا (خطابی به مرد ناشناس)

【老旦】lǎodàn نقش پیرزن در اپرای پکن

【老当益壮】lǎo dāng yì zhuàng مسن ولی پرشور

【老道】lǎodào 〈口〉 کشیش یکی از طریقت‌های چینی بنام «تائو»

【老底】lǎodǐ سابقهٔ کسی، زمینهٔ نامطلوب کسی : 揭～ بعضی حقایق نامطلوب را از سابقهٔ کسی فاش ساختن

【老弟】lǎodi آهای جوان!آهای پسر!پسرم (خطاب به کسی که از خود خیلی جوان‌تر باشد)

【老吊】lǎodiào 〈口〉 جرثقیل

【老调】lǎodiào آهنگ کهنه : ～重弹 همان آهنگ کهنه را نواختن

【老掉牙】lǎodiàoyá بسیار کهنه، از مد افتاده : 这部机器已经～了。 این دستگاه دیگر خیلی کهنه شده است.

【老儿子】lǎo'érzi کوچکترین پسر کسی

【老佛爷】lǎofóye ①(佛爷) بودا ②(清代对皇太后或太上皇的俗称) خطاب عامیانه به مادر امپراطور یا پدر امپراطور در سلسلهٔ «چینگ»

【老夫】lǎofū (老年男子自称) من (خطاب مرد مسن به خودش)

【老夫子】lǎofūzǐ ①(旧时称塾师) معلم مکتب در زمان‌های قدیم ②(旧时称幕宾) مشاور وهمدست فرمانده یا ژنرال در چین قدیم ③(称迂腐的知识分子) روشنفکر غیر واقع بین

【老赶】lǎogǎn ①(没见过世面) جهان ندیده، غیر مجرب

②(没见过世面的人) آدم جهان نديده وغير مجرب

【老干】lǎogan ساده پوش

【老干部】lǎogànbù كادر سابقه دار

【老疙瘩】lǎogēda كوچكترين پسر يا دختر كسى

【老庚】lǎogēng كس هم سن وسال

【老公】lǎogōng ①〈方〉②〈口〉خواجه، دربار شوهر

【老公公】lǎogōnggong 〈方〉①(孩子称年老男子) بابا بزرگ ②(丈夫的父亲) پدر شوهر

【老姑娘】lǎogūniang ①(年纪大而没结婚的女子) دختر بزرگ سال ولى عروسى نكرده ②(最小的女儿) كوچكترين دختر كسى

【老古董】lǎogǔdǒng ①(陈旧的东西) عتيقه، كارهاى هنرى قديمى ②(思想陈旧的人) آدم عقب مانده وكهنه پرست

【老鸹】lǎoguā 〈口〉كلاغ

【老规矩】lǎoguīju رسوم وعادات كهنه، تشريفات: 情况变了，~不行了。ما در موقعيتى تازه وجديد قرار داريم. انجام كارها به شيوه‌ كهنه وسنتى آن ديگر فايده ندارد. / 按~办事 بر طبق تشريفات عمل كردن

【老汉】lǎohàn ①(年老的男子) پير مرد ②(年老的男子自称) پير مردى مانند من

【老好人】lǎohǎorén كسى‌كه سعى مى‌كند هيچكس را نرنجاند، آدم مهربان كه در قبال مسايل اصولى بى تفاوت مى‌ماند

【老狐狸】lǎohúli روباه پير، رذل حيله‌گر

【老糊涂】lǎohútu مسن ومغشوش

【老虎】lǎohǔ ببر: ~屁股摸不得 مانند نشيمن ببركه هيچكس جرئت لمس كردن آنرا ندارد

【老虎凳】lǎohǔdèng نوعى آلت شكنجه مركب از چند سيخ يا ميله‌ نوك تيز

【老虎钳】lǎohǔqián ①(手钳) انبر دستى، گيره ②〈机〉(台钳) انبر ميزى

【老花镜】lǎohuājìng عينك پير چشمى

【老花眼】lǎohuāyǎn 〈医〉شخص دور بين، شخص پيرچشم

【老化】lǎohuà ①〈化〉(شيمى) پير شدن ②(指年龄) پير شدن ③(指知识) (دانش) كهنه شدن

【老话】lǎohuà ①(流传已久的话) ضرب المثل، گفتار مشهور، مثل: 中国有句~... همانطور كه يك مثل چينى مى‌گويد ②(谈论过去的话) سخنان واظهار نظرها در باره‌ زمان‌هاى قديم: 我讲这些~，年青人都不明白了。 اين چيزهاى قديمى كه ما در باره‌ آن صحبت مى‌كنيم براى جوانان آنقدرها روشن نيست.

【老皇历】lǎohuángli تقويم سال گذشته، تاريخ كهنه، رسم گذشته: 按~办事 برطبق رسوم گذشته كارها را اداره كردن / 你以为去我们村还要步行? ~啦! شما خيال مى‌كنيد كه ما هنوز هم پياده به دهكده مى‌رويم؟ آن دوران گذشت!

【老黄牛】lǎohuángniú ①(指牛) گاو مطيع، گاو رام ②(指人) كسيكه با تمام دل وجان به مردم خدمت مى‌كند: 甘做人民的~ باكمال ميل واز صميم قلب به مردم خدمت كردن

【老几】lǎojǐ ①(排行第几) ترتيب ارشديت برادران يا خواهران: 你在兄妹中是~? شما در ميان برادران وخواهرانتان چندمى هستيد؟ ②[用于反问，表示在某个范围内数不上]: 你算~? شما خيال مى‌كنيد چه كسى هستيد؟ / 我算~。 من هيچكاره هستم!

【老骥伏枥，志在千里】lǎojì fú lì, zhì zài qiānlǐ يك اسب اصيل از كار افتاده آرزو دارد كه هزار فرسنگ ديگر چهار نعل بدود ــ كنايه از اينكه يك قهرمان پير بازهم آرزوهاى بلند در سر دارد.

【老家】lǎojiā محل تولد، زادگاه، خانه‌ قديم: 我~在湖南。 خانه‌ قديمى من در استان «هونان» است.

【老奸巨猾】lǎojiān-jùhuá پير رذل وحيله‌گر، روباه‌ حيله‌گر پير

【老茧】lǎojiǎn پينه، برآمدگى

【老江湖】lǎojiānghu 〈旧〉آدم بسيار عاقل وجهانديده

【老将】lǎojiàng آدم كهنه كار، آدم كار آزموده: ~出马，一个顶俩。 وقتى كه‌آدم كهنه كار وارد ميدان مى‌شود، مى‌تواند كار دو نفر را انجام دهد.

【老交情】lǎojiāoqing ①(老朋友) دوست قديمى ②(长期的友情) دوستى ديرپا

【老街坊】lǎojiēfang 〈口〉همسايه‌ قديمى، همسايه‌ باسابقه

【老街旧邻】lǎo jiē jiù lín همسايه‌ قديمى

【老境】lǎojìng ①(老年时代) سن پيرى ②(老年时的景况) زندگى و وضعيت در سن پيرى

【老酒】lǎojiǔ 〈方〉شراب (مخصوصا اشاره به شراب برنجى «شائو شين»)

【老旧】lǎojiù كهنه واز مد افتاده

【老来俏】lǎoláiqiào 〈口〉بيشتر اشاره به خانمى كه بزرگ سال شده اما باز هم به بزك كردن علاقه مند باشد

【老来少】lǎoláishào آدم مسن ولى زنده دل

【老老实实】lǎolǎoshíshí با درستكارى، با صداقت: ~地做人 با صداقت رفتار كردن

【老泪】lǎolèi اشك پيران ناشى از غم وغصه

【老礼】lǎolǐ رسوم وعاداب كهنه

【老理】lǎolǐ قواعد قديمى

【老脸皮】lǎoliǎnpí بى شرم، بى حيا، پوست كلفت 又称"老面皮"

【老练】lǎoliàn با تجربه وتوانا، استاد وماهر: 他比以前~多了。 او از سابق بمراتب با تجربه‌تر وتواناتر شده است. / 她办事很~。 او مجرب است ويا زبردستى كار مى‌كند.

【老林】lǎolín 〈方〉جنگل دست نخورده

【老路】lǎolù راه سابق: 让我们走那条~回家吧! بگذاريد براى برگشتن به خانه از راه سابق استفاده كنيم.

【老妈子】lǎomāzi 〈旧〉كلفت، زن خدمتكار، مستخدم زن

【老马识途】lǎomǎ shí tú اسب پير راه را بلد است. 或 آدم با تجربه راهنماى خوبى است.

【老迈】lǎomài سالخورده وفرتوت، مسن: ~龙钟 سالخورده، ضعيف وناتوان

【老毛病】lǎomáobìng اشكال دائمى، نقطه‌ ضعف دائمى: 这是我的~，一到冬天就咳。 سرفه كردن اشكال دائمى من

~。粗心大意是他的/ است، هرزمستان به آن مبتلامی‌شوم.
بی‌دقتی یك نقطهٔ ضعف دائمی او است.

【老耄】lǎomào 〈书〉 پیری، کهن سالی

【老面】lǎomiàn 〈方〉 خمیرمایه

【老面皮】lǎomiànpí 〈方〉 آدم پررو، آدم بی‌شرم وحیا

【老面子】lǎomiànzi احساسات دوستانهٔ قدیمی

【老谋深算】lǎomóu-shēnsuàn دور اندیش وبا تدبیر

【老脑筋】lǎonǎojīn شیوهٔ کهنهٔ تفکر: 你这~该换换了。
حالا وقت آنست که شیوهٔ کهنهٔ تفکر تان را عوض کنید.

【老蔫儿】lǎoniānr آدم کم حرف وکم معاشرت

【老年】lǎonián سن پیری: ~人 مردان پیر، سالخورد گان /~
医学 علم پیری شناسی 学~/ خدمت پزشکی برای سالخوردگان

【老娘们儿】lǎoniángménr ①(已婚女子) زن عروسی کرده
②(成年女子) زن سالمند

【老牛破车】lǎoniú-pòchē بوسیلهٔ یك گاوپیر ارابهٔ از کار
افتاده‌ای را بجلو کشیدن ــ کنایه از به کندی پیشرفت کردن

【老农】lǎonóng دهقان سالخورده، دهقان با تجربه

【老牌】lǎopái نوع قدیمی، مارك قدیمی: ~帝国主义
امپریالیسم از نوع قدیمی وکهنه /~特务 جاسوس با سابقه
ومجرب

【老派】lǎopài مقید به رسوم وعادات کهنه

【老婆婆】lǎopópo 〈方〉①(孩子称年老妇女) ننه جان
②(丈夫的母亲) مادر شوهر

【老婆子】lǎopózi 〈口〉①(老年妇女) پیر زن ②(称妻子)
زن سالخوردهٔ من، زن مسن من

【老婆】lǎopo 〈口〉 زن، همسر

【老圃】lǎopǔ باغبان یا سبزیکار مسن

【老谱】lǎopǔ رسوم وعادات کهنه

【老气】lǎoqì 〈方〉①(老成的样子) پیر نما: 长得~ پیر بنظر
آمدن ②(衣服颜色暗, 式样陈旧) (لباس) تیره رنگ واز مد
افتاده

【老气横秋】lǎoqì héngqiū ①(摆老资格) متکبر وپرغرور
②(缺乏朝气) فاقد شور وشوق جوانی بسبب ارشدیت

【老前辈】lǎoqiánbèi شخص بزرگتر، شخص مهتر

【老亲】lǎoqīn ①(老父母) والدین پیر ②(多年的亲戚)
خویشاوندان قدیمی

【老秋】lǎoqiū اواخر پائیز

【老区】lǎoqū ناحیهٔ آزاد شدهٔ قدیمی چین

【老人】lǎorén ①(年老的人) پیر مرد یا پیر زن ②(父母或
祖父母) والدین پیر یا پدر بزرگ ومادر بزرگ پیر

【老人斑】lǎorénbān لکهٔ پیری

【老人星】lǎorénxīng 〈天〉 ستارهٔ سهیل

【老人家】lǎorenjia ①(尊)(上岁数的人) لقب محترمانه
برای آدم سالخورده: 你~今年多大年纪了? چند سال
دارید، بابا بزرگ (یا مادر بزرگ)؟ ②(父母亲) پدر یا مادر،
والد یا والده: ~都好吗? حال پدر ومادرتان چطور است؟

【老弱】lǎo-ruò پیرها وضعیف‌ها

【老弱病残】lǎo-ruò-bìng-cán پیران، ضعیفان، بیماران ومعلولین

【老弱残兵】lǎoruòcánbīng قشون باقی مانده ومرکب از پیران
وضعیفان، کسانی که دراثر پیری یا بیماری غیر فعال یا ناتوان
باشند

【老生】lǎoshēng نقش مرد در اپرای پکن

【老生常谈】lǎoshēng chángtán معمولی، پیش پا افتاده

【老生儿】lǎoshēngr به دنیاآمده درسن بالای والدین خود

【老师】lǎoshī معلم، آموزگار

【老师傅】lǎoshīfu 〈尊〉 استاد کار آزموده، کارگر ماهر ومجرب

【老实】lǎoshi ①(诚实) درستکار، صادق، بی پرده: 做~人,
说~话, 办~事。 با صداقت ودرستکار باش، در گفتار ودرکردار
~/ صادقانه به جرم خود اقرار کردن 交待/~ صداقت نشان بده!
说 回答我的问题! ~/ بی پرده وصریح بودن جواب مستقیمی
بمن بدهید! ②(规矩) خوش اخلاق، خوش رفتار: 放~点!
خوش رفتار باش! /这孩子很~, 从来没有跟人打过架。
این بچه بسیار خوش رفتار است وهرگز با کسی کتك کاری
نمی‌کند. ③〈婉〉(头脑简单) ساده لوح، آسان فریب: 唉, 你
怎么这么~呀! آه، شما چرا آنقدر ساده لوح هستید!

【老实疙瘩】lǎoshi gēda 〈方〉 درستکار وصمیمی

【老手】lǎoshǒu آدم با سابقه ومجرب: 在这方面他是~。او
در این زمینه آدم با سابقه ومجربی است. /育秧~ کار آزموده در
پرورش نشای برنج

【老鼠】lǎoshǔ موش: ~过街, 人人喊打。 وقتی که موشی از
خیابان رد می‌شود، همه فریاد می‌کشند: «بکشش»! (در بارهٔ
شخص یا چیز منفور گفته می‌شود)

【老死不相往来】lǎo sǐ bù xiāng wǎnglái در تمام عمر
بدیدار یکدیگر نرفتن، هرگز با یکدیگر تماس نداشتن

【老太公】lǎotàigōng 〈方〉 بابا جان (خطاب محترمانه به مرد
مسن)

【老太婆】lǎotàipó پیر زن

【老太太】lǎotàitai 〈尊〉①(称呼) ماما جان ②(称别人或
自己的母亲) مادر خود یا کس دیگر

【老太爷】lǎotàiyé 〈尊〉①(称呼) بابا جان ②(称别人或自
己的父亲) پدر خود یا کس دیگر

【老态龙钟】lǎotài lóngzhōng پیروفرسوده

【老套】lǎotào شیوه‌های کهنه، چیزهای کهنه ومبتذل: 报纸要
办得生动, 切忌死板~。 روزنامه باید تازه وزنده باشد واز
چیزهای قالبی ومبتذل دوری جوید.

【老套子】lǎotàozi رسم یا شیوه کهنهٔ کار

【老天爷】lǎotiānyé خدا، الله: 我的~! خدایا! 又
作"老天"

【老头儿】lǎotóur پیر مرد

【老头子】lǎotóuzi 〈口〉①(老人) پیر مرد ②(帮会头子)
رئیس انجمن مخفی در قدیم ③(妻子称丈夫) لقبی برای شوهر
پیر: 我的~ شوهر پیرم، همسر پیرم

【老外】lǎowài 〈口〉①(外行的人) آدم ناشی ②(外国人)
شخص خارجی

【老顽固】lǎowángù آدم کهنه پرست و یك دنده

【老王卖瓜, 自卖自夸】lǎo Wáng mài guā, zì mài zì kuā

«لائو وانگ» هندوانه فروش هم از جنس خود تعریف می‌کند ـ کنایه از تعریف کردن ازکار یا متاع خود

【老翁】lǎowēng پیر مرد، ریش سفید

【老挝】Lǎowō لائوس ‎人~‎:لائوس ‎语~/‎اهل لائوس، لائوسی زبان لائوسی

【老乡】lǎoxiāng ①(同乡)هم ولایتی، هم روستایی ②(农民的称呼)لقب دوستانه برای دهقان

【老相】lǎoxiàng پیر نما

【老小】lǎoxiǎo بزرگسالان واطفال خانواده ‎一家~‎: بزرگسالان واطفال تمام خانواده

【老兄】lǎoxiōng [用于称呼](خطاب محترمانه بین دوستان مذکر) برادر، بابا ‎~,这可不行!‎: ای بابا، این‌که نمی‌شود!

【老羞成怒】lǎo xiū chéng nù دراثر رسوایی زیاد از کوره در رفتن

【老朽】lǎoxiǔ سالخورده وعقب مانده، پیر وبی‌فایده

【老学究】lǎoxuéjiū دانشمند پیر وکهنه پرست

【老眼光】lǎoyǎnguāng نظرهای کهنه، شیوه‌های کهنهٔ برخورد ‎不能以~看新事物。‎: با اشیاء آدم نباید با معیارهای کهنه دربارهٔ اشیاء وپدیده های جدید قضاوت کند. ‎你这是拿~看人,他跟以前不一样了。‎ شما با معیارهای کهنه در بارهٔ او قضاوت می‌کنید درحالیکه تغییر کرده است.

【老爷儿们】lǎoyérmen ①(成年男子)مرد سالمند ②(丈夫)شوهر

【老爷爷】lǎoyéye ①(曾祖父)جد بزرگ ②(孩子尊称年老的男子)(خطاب بچه‌ها به مرد مسن) بابا بزرگ

【老爷】lǎoye ①(对官僚、缙绅及财主等的尊称)ارباب، مانند لرد وارباب ‎当官做~‎: لرد، ارباب ②(官吏)بروکرات، لرد ‎采取~式的态度‎/ مانند بروکرات برخورد کردن / عمل کردن ③〈方〉(外祖父)پدر بزرگ مادری ‎~兵‎ سرباز ناز پرورده

【老一辈】lǎoyībèi نسل قدیمی، پیشینیان

【老一套】lǎoyītào همان متاع کهنه، همان داستان کهنه ‎他们的所谓新建议无非是~。‎: باصطلاح پیشنهاد جدید آنها چیزی جز همان متاع کهنه نیست. ‎改变~的做法‎/ شیوه های از مد افتاده‌را عوض کردن ‎~行不通了。‎/ آن روش کهنه دیگر کارگر نیست. ‎唉,又是~!‎/ آه، همان داستان کهنه !

【老衣】lǎoyī 〈方〉 لباس مخصوص مرده

【老鹰】lǎoyīng باز، عقاب

【老油子】lǎoyóuzi مردکهٔ پیر مکار

【老于世故】lǎoyú shìgù مسلط بر شیوه های دنیا، وارد به کارهای دنیا

【老妪能解】lǎoyù néng jiě (نظم یا نثر) عام پسند، ساده وقابل فهم

【老帐】lǎozhàng وام های گذشته ‎~未清,又欠新帐。‎: در حالی که وام های گذشته هنوز پرداخت نشده، وام های جدید پیش آمده است. ‎翻~‎/ حساب های گذشته را از نو ممیزی کردن

【老着脸皮】lǎozhe liǎnpí بی‌شرم، بدون احساس شرمساری، ‎我只好~去见他。‎: بی‌خجالت من مجبور بودم بی‌آنکه خجالت بکشم بدیدارش بروم.

【老主顾】lǎozhǔgù مشتری قدیمی

【老资格】lǎozīge کار آزموده، کهنه‌کار ‎摆~‎: خود را کارآزموده قلمداد کردن

【老子】lǎozi ①〈口〉(父亲)بابا، پدر ②[在气忿或开玩笑的场合下的自称] ‎~不吃你这一套!‎ زیر بار مزخرف هایتان نخواهم رفت. ‎天下第一~‎ / خود را ارباب شمارهٔ یك زیر آسمان به حساب آوردن

【老总】lǎozǒng ①(旧时对士兵的称呼)لقبی برای سرباز در قدیم ②(对解放军元帅的亲切称呼)خطاب محترمانه به یك ژنرال یا فرماندهان عالی رتبهٔ ارتش آزادی بخش چیین (که معمولا همراه نام خانوادگی آنها می آید)

【老祖宗】lǎozǔzōng نیاکان، اجداد

佬 lǎo 〈贬〉 یارو، مردك ‎阔~‎: آن یاروی مرفه، مردکهٔ ثروتمند ‎美国~‎/ یانکی(سرباز امریکایی)

姥 lǎo

【姥姥】lǎolao 〈方〉 مادر بزرگ، ننه جان (از جانب مادر)

栳 lǎo 见"栲栳"kǎolǎo

铑 lǎo 〈化〉 (Rh) رودیوم

lào

涝 lào پر آبی(در مقابل خشکی وبی‌آبی) ‎防~‎: جلوی پرآبی را گرفتن ‎庄稼~了。‎/ محصول زیر آب رفته است. ‎排~‎/ راندن آب از نواحی زیر آب رفته

【涝洼地】làowādì مزرعهٔ پست که بآسانی به زیر آب رفته باشد ‎又作"涝田"‎

【涝灾】làozāi آسیب زدگی محصول دراثر پرآبی

烙 lào ①(烫熨)اتو کردن، داغ زدن ‎~衣服‎: لباس را اتو کردن ‎给马~上印记‎/ اسب را داغ زدن ②(烤熟)در ساج پختن ‎~两张饼‎: چند دانه نان پختن

【烙饼】làobǐng نان ساجی

【烙铁】làotiě ①(烫衣服的铁器)اتو(یا اطو) ②(烧红用于烙印的铁)داغ آهن ③(焊接工具)وسیلهٔ التیام واتصال

【烙印】làoyìn داغ ‎又作"烙痕"‎

落 lào

另见 là;luò

【落汗】làohàn 〈口〉 خشك شدن عرق (بدن)

【落价】làojià (قیمت اجناس) پایین آمدن، تنزل کردن

【落色】làoshǎi کم رنگ شدن، رنگ باختن

【落枕】làozhěn (طب چینی) گردن خشك وسفت (ناشی از سرماخوردگی یا ناجور خوابیدن)

酪 lào ①(半凝固状奶制品)پنیر ‎奶~‎: پنیر ②(用果子做的糊状食品)ژلهٔ میوه ‎红果~‎: ژلهٔ زالزالك / ژلهٔ کویچ ‎核桃~‎ نوعی شیرینی مخلوط با مغز گردو

【酪氨酸】lào'ānsuān 〈化〉تیروزین (اسید آمینهٔ بلوری شکل)

【酪素】làosù 〈化〉مادهٔ پنیری : ～胶 سریش مادهٔ پنیری 又称"酪朊"

lè

乐 lè ①(快乐) خوشحال، شاد، بشاش، مسرور : 欢～ شاد، مسرور/我心里～开了花。دلم از شادی لبریز بود. /助人为～ از کمك کردن به دیگران شاد شدن، خوشحال بودن، ②(乐于) لذت بردن، شادی یافتن : 此不疲 ～ همواره از آن لذت بردن، هرگز از آن خسته نشدن ③〈方〉 خندیدن، شاد شدن : 他说的笑话把大家逗～了。 شوخی او همه را شاد کرد. /你～什么呀? به چه می‌خندید؟ /不由得～了 بی اختیار شاد شدن ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 yuè

【乐不可支】lè bù kě zhī فوق‌العاده شاد بودن

【乐不思蜀】lè bù sī Shǔ به عیش ونوش پرداختن وزندگی ومسئولیت خود را فراموش کردن

【乐得】lèdé با آمادگی کامل از فرصت استفاده کردن، از ... بسیار خوشحال بودن : 你不让我帮忙，我～歇一会儿。 شما نمی‌گذارید من کمك کنم، پس چه فرصت خوبی دارم که قدری استراحت کنم. /既然如此，我们～在这儿多呆几天。 در این صورت چقدر خوشحالیم از اینکه می‌توانیم در اینجا چند روز بیشتر بمانیم.

【乐颠颠】lèdiāndiān 〈口〉 شادی کنان وبا جست وخیز

【乐观】lèguān خوش بین : ～的看法 نظر خوشبینانه /对前途很～ نسبت به آینده خوش‌بین بودن /事情的发展是～的。 دورنمای اشیاء درخشان است. /你把一切都看得太～了。 نسبت به شما همه چیز را بیش از حد خوش‌بینانه تلقی می‌کنید. 或 همه چیز بیش از حد خوش‌بین هستید. /～主义 خوش‌بینی /～主义者 آدم خوش‌بین

【乐果】lèguǒ 〈农〉 نوعی داروی حشره کش بنام "Rogor"

【乐呵呵】lèhēhē شاد وخوشحال : 他成天是～的。 او تمام روز شاد وخوشحال است.

【乐极生悲】lè jí shēng bēi شادی بیش از حد، غم واندوه را در پس هرخنده آخر گریه ایست. 或 بدنبال دارد.

【乐境】lèjìng حال ووضعیت پر رفاه وسعادت

【乐趣】lèqù لذت، خوشی : 工作中的～ لذت در کار /生活～ لذت‌های زندگی

【乐融融】lèróngróng شادو هماهنگ

【乐善好施】lè shàn hào shī نیکوکار وبخشنده

【乐事】lèshì خوشی، لذت : 他把帮助别人当作最大的～。 او کمك کردن به دیگران را بزرگترین مایهٔ رضایت خاطر می داند.

【乐陶陶】lètáotáo 〈书〉 پرنشاط، شاد، مسرور

【乐天】lètiān آسان گیر، بی غم وغصه، طرفدار هرچه پیش آید : ～派 آدم آسان گیر، خوش آید

【乐土】lètǔ سرزمین خوشبختی، بهشت

【乐业】lèyè 〈书〉 با شادی ومسرت کار کردن

【乐意】lèyì ①(喜欢；愿意) آماده بودن، متمایل بودن، خواهان بودن : 这件事我～帮助。 در این امر آمادهٔ کمك هستم. /我不～和他交往。 میل ندارم با او معاشرت کردن کنم. ②(满意；高兴) شاد، خوشحال، راضی : 心里不～ راضی نبودن /他听了这话有点不～。 او از این حرف قدری ناراحت شد.

【乐于】lèyú (از انجام کاری) لذت بردن : ～助人 از کمك کردن به دیگران لذت بردن

【乐园】lèyuán بهشت : 人间～ بهشت روی زمین /旧上海是冒险家的～。 شهر شانگهای در گذشته بهشت ماجراجویان بود. /儿童～ تفریحگاه اطفال

【乐滋滋】lèzīzī 〈口〉 خوشنود، راضی

勒 lè ①(收住缰) دهانه زدن : ～马 دهانه زدن براسب ②(强迫) وادار کردن، مجبور ساختن : ～交 کسی را به تسلیم چیزی وادار کردن ③(雕刻) کنده کاری کردن، حکاکی کردن : ～石 روی ستون سنگی حکاکی کردن
另见 lēi

【勒逼】lèbī وادار کردن، مجبور کردن : ～被告承认 متهم را به اقرار وادار کردن /～还债 کسی را به پرداخت بدهی وادار کردن

【勒克司】lèkèsī 〈物〉 واحد بین‌المللی سنجش نورکه عبارتست از تابش مستقیم یك شمع به فاصلهٔ یك متر

【勒令】lèlìng (از سوی مراجع قانونی) وادار کردن : ～限期出境 کسی را به خروج از مرز در مدتی معین وادار کردن

【勒派】lèpài به پرداخت خراج یا بیگاری وادار کردن

【勒索】lèsuǒ بزور گرفتن، شانتاژ کردن، اخاذی کردن : ～钱财 اموال را بزور گرفتن

鳓 lè شاه ماهی چینی

le

了 le 〈助〉①[用在动词或形容词后面表示动作或变化已经完成]：去年我们村打～好几眼井。 در سال گذشته در دهکدهٔ ما چند چاه زده شد. /我等～半天他还没来。 مدتی دراز منتظر او بودم ولی پیدایش نشد. /水位已经低～两米。 سطح آب دو متر پائین رفته است. /你先去，我下～班就去。 شما بفرمائید، من هم پس از اتمام کار خواهم رفت. ②[用在句子的末尾或句中停顿的地方，表示肯定，表示出现新的情况，表示催促或劝止]：下雨～。 باران باریده است. /春天～。 بهار آمده است. /天快黑～。 هوا کم کم تاریك می‌شود. /走～走～，我们不能再等～！ بیا برویم، ما دیگر نمی‌توانیم منتظر شویم. /你早来一天就见着他～。 اگر یك روز زودتر می‌آمدید، او را می‌دیدید. /她开头不想来，后来还是来～。 او ابتدا نمی‌خواست بیاید، ولی سرانجام آمد.
另见 liǎo；liào

饹 le 见"饸饹"hélé

lēi

勒 lēi با تسمه چیزی را محکم بستن: 带子太松了,再~一~。تسمه شل است، کمی محکمش کنید. /背包带太紧,~得慌。تسمه های کوله پشتی زیاد محکم است ویر پشتم فشار می‌آورد. /~紧裤带 کمربند را محکم کردن
另见 lè
【勒脚】lēijiǎo 〈建〉 پایهٔ ستون، ته ستون
【勒死】lēisǐ کسی را خفه کردن

擂 lēi کسی را با مشت زدن، ضربه زدن: ~了一拳 زدن، ضربه زدن
另见 léi;lèi

léi

累 léi پشته های...، توده های...
另见 lěi;lèi
【累累】léiléi ①(连接成串) خوشه‌های...: 果实~ میوه‌های آویخته به خوشه‌ها ②(憔悴颓丧样) فرسوده ولاغر نما: 若~丧家之狗 مانند سگ ولگرد بی‌نوا بودن
另见 lěilěi
【累赘】léizhui ①(麻烦) زحمت افزا، درد سرآور ②(文字不简洁) (در مورد نوشته) غیر موجز، مفصل وطولانی: 这个句子太~。این جمله بسیار پیچیده وسنگین است. ③(使人麻烦的事物) اسباب زحمت، دردسر: 行李多了是个~。چمدان زیاد اسباب دردسر کسی شدن /成为某人的~ باعث زحمت می‌شد.

雷 léi ①(打闪电时的响声) صدای رعد، غرش رعد: 春~ رعد بهاری ②(地雷) مین: 布~ مین گذاری / 扫~ مین روبی ③〈姓〉 یك نام خانوادگی چینی
【雷暴】léibào 〈气〉 توفان همراه با آذرخش وصاعقه: ~雨 توفان همراه با باران وآذرخش
【雷达】léidá رادار: 全景~ راداری که مناظر مختلف را نشان می‌دهد / 测距~ مسافت سنجی بوسیلهٔ رادار / 干扰~ پارازیت رادار / 跟踪~ تعقیب بوسیلهٔ رادار / 领航~ بوسیلهٔ رادار(هواپیما، کشتی وغیره را) هدایت کردن / 扫描天线 حوزهٔ زیر پوشش رادار / 探测区~ تقطیع تلویزیون رادار / 信标~ رادیوی گیرندهٔ اطلاعات بوسیلهٔ رادار / 荧光屏~ پردهٔ رادار / 兵~ واحدهای نظامی مجهز با رادار / 制导导弹~ موشك هدایت شده بوسیلهٔ رادار
【雷打不动】léi dǎ bù dòng ①(坚实;不动摇) محکم، استوار، تزلزل ناپذیر ②(固定不变) (در مورد قرار) ابدا تغییر ناپذیر، نهایی، ثابت
【雷电】léidiàn رعد وبرق، آذرخش وصاعقه: ~交加 آذرخش همراه باغرش
【雷动】léidòng رعد آسا: 欢声~ هلهله وآفرین رعد آسا / 掌声~ کف زدنهای رعد آسا
【雷公】Léigōng خدای رعد: ~打豆腐,捡软的欺。«خدای رعد» کشك سویا را می زند ـ کنایه از اینکه قلدرها فقط آدم‌های ضعیف وبردبار را می‌آزارند. 又作"雷师"
【雷汞】léigǒng 〈化〉 (شیمی) فولمینات جیوه 又称"雷酸汞"
【雷管】léiguǎn چاشنی منفجر کننده: 电~ چاشنی الکتریکی
【雷击】léijī مورد اصابت رعد وبرق قرار گرفتن، برق زده شدن
【雷厉风行】léilì-fēngxíng (در اعمال سیاست وغیره) با قدرت آذرخش وسرعت صاعقه، قاطع وبرنده
【雷米封】léimǐfēng 〈药〉 "Rimifon" نوعی داروی ضد سل بنام
【雷鸣】léimíng رعد آسا: ~般的掌声 کف زدنهای رعد آسا
【雷鸟】léiniǎo کبك سفید
【雷诺数】léinuòshù 〈物〉 (فیزیك) عدد رینالد "Reynolds number"
【雷声】léishēng غرش رعد، رعد: ~隆隆 غرش رعد
【雷声大,雨点小】léishēng dà, yǔdiǎn xiǎo غرش بلند رعد ولی قطره‌های ریز باران، گفتار زیاد ولی کردار کم
【雷霆】léitíng ①(雷暴) غرش رعد، آذرخش ②(怒气) خشم: 大发~ از جا در رفتن، وغضب رعد آسا
【雷霆万钧】léitíng wàn jūn مانند آذرخش قدرتمند: 以~之力 به قدرت آذرخش
【雷同】léitóng ①(随声附和) با دیگران همصدا شدن ②(一样) مشابه، یکسان، همانند: 他们的手法~。آنها دارای روش مشابه هستند.
【雷丸】léiwán 〈中药〉 نوعی داروی چینی بنام "Stone-like omphalia"
【雷雨云】léiyǔyún 〈气〉 ابر صاعقه دار
【雷阵雨】léizhènyǔ رگبار همراه با رعد وبرق

擂 léi دستهٔ هاون
另见 lēi;lèi

镭 léi 〈化〉 (Ra) رادیوم
【镭疗】léiliáo 〈医〉 رادیو تراپی، درمان بوسیلهٔ نیروی تشعشع
【镭射气】léishèqì 〈化〉 رادون (مادهٔ رادیواکتیو سنگین وبیرنگی بشکل گاز آرگون)

缧 léi
【缧绁】léixiè طنابی که با آن جنایتکار را می‌بندند

羸 léi 〈书〉 لاغر، نحیف، استخوانی
【羸备】léibèi 〈书〉 بسیار خسته
【羸劣】léiliè لاغر وضعیف
【羸弱】léiruò 〈书〉 لاغر وضعیف

罍 léi 〈考古〉 نوعی جام شراب خوری قدیمی

lěi

垒 lěi ①(砌筑) با انباشتن آجر، سنگ، خاك وغیره ساختن: ~道墙 دیوار ساختن، دیوار کشیدن / 猪圈~ آغل خوك

(در〈棒、垒球〉③ بارو، استحکامات (防守建筑) ② ساختن
بیس اول (دوم، سوم) ~ (二,三) 一: بیس بال) بیس
【垒球】lěiqiú ~: بازی بیس بال، نوعی چوگان بازی آمریکایی
棒 چوب بیس بال

累 lěi ①(积累) روی‌هم انباشتن، جمع کردن: 日积月~ روز به روز وماه به ماه جمع کردن / 成千~万 هزاران هزار ②(连续; 屡次) مداوم، مکرر: 奋战~日 برای چند روز مداوم نبرد را ادامه دادن / ~教不改 علیرغم اخطار های مکرر از اصلاح پذیری سر باز زدن ③(牵连) گرفتارکردن: ~连 گرفتار کردن، کشیدن، کسی را بزحمت انداختن ④同"垒"lěi①
另见 léi; lèi
【累次】lěicì مکرر
【累代】lěidài چند نسل مسلسل
【累牍连篇】lěidú-liánpiān مقاله های پشت سرهم
【累犯】lěifàn ①(屡犯) تکرار جنایات گذشته ②(罪犯) مجرم با سابقه
【累积】lěijī جمع کردن، روی‌هم انباشتن: ~金 پولی که جمع شده باشد/头八个月完成的工程量~起来, 已经达到全年任务的百分之九十。 کلیه میزان تولید در هشت ماه اول سال به نود در صد از سهمیه سالانه رسیده است.
【累及】lěijí گرفتار کردن، کشیدن: ~无辜 افراد معصوم را گرفتار کردن
【累计】lěijì ①(总共加起来) جمع زدن ②(加起来的数字) حاصل جمع
【累见不鲜】lěi jiàn bù xiān چنین مواردی کم یافت نمی‌شود.
【累进】lěijìn تصاعد: ~率 نسبت تصاعد / ~税 مالیات تصاعدی
【累累】lěilěi ①(屡屡) مکرر در مکرر، بدفعات ②(很多) بسیار، زیاد، بی‌شمار: 罪行~ مرتکب جرم های بیشمار شدن / 负债~ بسیار مقروض بودن
另见 léiléi
【累卵】lěiluǎn یك خرمن تخم مرغ (اشاره به چیزی که هرلحظه احتمال فروریختن وشکستن دارد): 危如~ مانند یك خرمن تخم مرغ ناپایدار ودر معرض خطر بودن
【累年】lěinián برای سالهای متوالی
【累日】lěirì 〈书〉 چند روز متوالی
【累时】lěishí 〈书〉 برای مدت طولانی
【累世】lěishì نسل اندر نسل، برای نسل‌های زیاد
【累月经年】lěiyuè-jīngnián برای ماهها وسال‌های متوالی

磊 lěi
【磊落】lěiluò صریح ودرستکار: 胸怀~ دارای سعه صدر، صریح ودرستکار/ ~光明 ودرستکار، گشاده دل ونیکوکار

蕾 lěi غنچه
【蕾铃】lěilíng غنچه پنبه

儡 lěi 见"傀儡"kuǐlěi

lèi

肋 lèi دنده: 两~ دو طرف سینه
【肋叉子】lèichǎzi 〈方〉 دنده واطراف دنده: 两~ دو طرف سینه
【肋骨】lèigǔ دنده: ~切除术 عمل درآوردن دنده
【肋间肌】lèijiānjī 〈生理〉 عضله واقع در بین دنده‌ها
【肋膜】lèimó 〈生理〉 غشاء جنب ریه: ~炎 ذات الجنب
【肋木】lèimù 〈体〉 میله‌های دنده وار(نوعی آلت ورزش)
【肋条】lèitiáo 〈方〉 ①(肋骨) دنده ②(猪的肋骨肉) گوشت دنده

泪 lèi اشك: 她哭得~人儿一样。 بسیار اشك بارید. 或 سرتا پایش اشك بود.
【泪痕】lèihén لکه اشك: 满脸~ صورت اشك آلود / ~斑斑 دارای لکه‌های اشك، اشك آلود
【泪花】lèihuā قطره اشك: 她眼里闪烁着喜悦的~。 چشمانش پراز اشك شادی بود.
【泪水】lèishuǐ اشك، قطره اشك
【泪汪汪】lèiwāngwāng اشکبار: 她两眼~地站在那里。 او با چشم‌های اشك آلود در آنجا ایستاده بود.
【泪腺】lèixiàn 〈生理〉 غده اشکی: ~炎 ورم غده اشکی
【泪眼】lèiyǎn چشمان اشك آلود: ~模糊 چشمانی که از اشك تیره شده باشد
【泪液】lèiyè اشك
【泪盈盈】lèiyíngyíng اشکبار
【泪雨】lèiyǔ قطرات اشك مانند باران
【泪珠】lèizhū قطره اشك

类 lèi ①(种类) نوع، قسم، دسته، کاتگوری: 同~ هم نوع / 这是另一~问题。 این مسئله از نوع دیگری است. / 两~社会矛盾 دو نوع تناقض اجتماعی / ~分 دسته‌بندی کردن / 诸如此~ وامثال آن... ②(相同) مشابه بودن، متعلق به یك دسته بودن: 画虎不成反~犬 در ترسیم ببر کوشیدن اما چیزی شبیه سگ از آب در آمدن ـ کنایه از تلاش کردن برای (امری) بسیار بعید ولی با شکست روبروشدن / ~乎神话 مانند بودن، مانند افسانه جن و پری به گوش رسیدن
【类比】lèibǐ 〈逻〉 (منطق) قیاس: 作历史的~ از زاویه تاریخ قیاس کردن
【类别】lèibié دسته بندی، کاتگوری: 土壤的~ دسته‌بندی خاك /属于不同的~ به دسته‌های مختلف تعلق داشتن
【类地行星】lèidì xíngxīng 〈天〉 (نجوم) سیاره زمینی، وابسته به سیاره زمینی
【类毒素】lèidúsù 〈医〉 مخلوطی از تاکسو وانتیتوکسین که برای ایجاد مصونیت علیه دیفتری وغیره تزریق می شود
【类木行星】lèimù xíngxīng 〈天〉 (نجوم) وابسته به مشتری، از گروه سیارگان مشتری (Jovian)
【类群】lèiqún گروه‌بندی بعضی حیوانات برحسب مشخصات شبیه آنها

【类人猿】lèirényuán میمون آدم نما

【类书】lèishū کتاب های مرجع که محتوای آن از منابع مختلف گرفته شده وترتیب موضوعی یافته باشد

【类似】lèisì مشابه، مانند، شبیه؛保证不再发生～事件。باید تضمین شودکه حوادث مشابه دیگر رخ ندهد.

【类同】lèitóng تقریبا شبیه بودن

【类推】lèituī با قیاس استدلال کردن، با قیاس ثابت کردن، از روی اینگونه قیاس ～照此: استدلال قیاسی

【类星体】lèixīngtǐ 〈天〉(نجوم) شیء شبیه ستاره

【类型】lèixíng نوع، قسم؛～学: نوع شناسی

累 lèi ①(疲劳) خسته، خسته وکوفته، مانده، درمانده؛～: نه از سختی ترسیدن 不怕苦，不怕～/ خسته وکوفته بودن 坏了 ②(使疲劳) از راه رفتن زیاد خسته شدن 走～了/ونه از خستگی کار خسته 活～: خسته کردن، در اثر خستگی از پا انداختن / خواندن کلمات ریز به چشم فشار 看小字～眼睛。 کننده ③(使人劳累) کسی را به زحمت انداختن: 天下雨还要～你去跑一趟。 می‌آورد. در این باران، شما را به زحمت انداختم ④(操劳) سخت کارکردن، سخت زحمت که آنجابروید. شما که تمام روز زحمت 你～了一天，该休息了。 کشیدن: کشیده‌اید، به استراحت احتیاج دارید. / 解放前他们～死～活地给别人干活，也很难填饱肚子。 آنها قبل از آزادی تاسرحد مرگ برای دیگران مزدوری می‌کردند اما بازهم نمی‌توانستند یك لقمه‌ٔ نان کافی بیابند.

另见 léi; lěi

【累乏】lèifá خسته وکوفته

【累死累活】lèisǐ lèihuó بسیار خسته بودن

酹 lèi 〈书〉 بحضور خدایان شراب تقدیم کردن

擂 lèi ①(打鼓) زدن (طبل) ②见"擂台"

另见 léi; léi

【擂台】lèitái میدان، عرصه (برای مسابقه‌ٔ ووشو)؛ 摆～: دعوت به مبارزه را پذیرفتن، مبارزه 打～/ آشکارا رجز خواندن طلبی را پذیرفتن

【擂主】lèizhǔ رجز خوان، دعوت‌کننده به مبارزه

léng

棱 léng ①(两个平面的连接部分) برآمدگی که دراثر تلاقی دو سطح ایجاد می‌گردد: 桌子～儿 لبه‌های میز ②(条状凸起部分) برآمدگی‌های دراز، قسمت برآمده‌ٔ: 搓板的～儿 تخته‌ٔ رخت شویی

【棱角】léngjiǎo ①(棱和角) کنارهاوگوشه‌ها ②(锋芒) (در آدم تیز طبع کسی) تیزی، برندگی: 有～的人 مورد / 不露～ تیز ذهنی خود را ظاهر نکردن / 没～ فاقد تیزی ذهن بودن / 不要把～磨掉。 غلاف نکنید!

【棱镜】léngjìng 〈物〉 منشور؛ 三～ منشور سه گوشه / ～分光 انکسار نور بوسیله‌ٔ منشور

【棱线】léngxiàn 〈军〉 (در نظام) خط‌الرأس، خط نوك وقله‌ٔکوه

【棱柱体】léngzhùtǐ 〈数〉 (ریاضی) بلور

【棱锥台】léngzhuītái 〈数〉 (ریاضی) هرم ناقص

【棱锥体】léngzhuītǐ 〈数〉 (ریاضی) هرم

楞 léng 见"棱"léng

lěng

冷 lěng ①(温度低) سرد؛～天 روزهای سرد، فصل سرما / 你～不～? آیا سردتان است؟ ②(不热情) سرد در برخورد، بی‌عاطفه 心肠～/ سرد ونامهربان در برخورد 若冰霜～: نامهربان / ～酷 ظالم، بی رحم ③〈方〉(使冷) سرد کردن: 饭太热了，～一下再吃。 برنج داغ است.وقتیکه سرد شد بخورید. ④(不热闹) خلوت، متروکه، کم رفت وآمد: 门庭～落。 حیاط متروکه وخلوت است. ⑤(少见；生僻) کم استعمال، ناآشنا: ～字 واژه‌ٔ کم استعمال ⑥(暗中发射的) از کمینگاه: ～枪 شلیك تیر از کمینگاه ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【冷拔】lěngbá 〈机〉 سردکشی(برای سیم) 又称"冷拉"

【冷板凳】lěngbǎndèng نیمکت سرد ـ اشاره به یك پست بدون تعهد ～坐: بی‌اهمیت یا یك پذیرایی سرد وی احساس انجام وظیفه مقامی‌را در اختیار داشتن؛ برای پذیرفتن کار یا ملاقات با اشخاص بسیار مهم خیلی معطل شدن

【冷背】lěngbèi (کالا) کمتر مورد میل ورغبت قرار گرفته

【冷冰冰】lěngbīngbīng سرد، بسیار سرد: ～的脸色 نگاههای سرد، چهره‌ٔ بی‌احساس / ～的态度 برخورد سرد

【冷兵器】lěngbīngqì سلاح سرد (مانند شمشیر، نیزه، خنجر وغیره)

【冷菜】lěngcài غذای سرد

【冷餐】lěngcān بوفه: ～招待会 مهمانی بوفه

【冷藏】lěngcáng خنك نگهداشتن، سردکردن: ～库 سردخانه / ～车(火车) واگون یخچال؛(汽车) سردخانه‌ٔ سیار / ～箱 یخچال

【冷场】lěngchǎng ①(演出冷场) سکوت بی‌جا وغیر منتظره روی صحنه (وقتی که بازیگری دیر وارد صحنه می‌شود یا عبارتهای نمایشنامه را فراموش می‌کند) ②(开会冷场) سکوت بی‌جا وغیر معمول در جلسه

【冷嘲热讽】lěngcháo-rèfěng طعنه‌ٔ سرد وتمسخر سوزان

【冷处理】lěngchǔlǐ 〈机〉 در هوای سرد عمل آوردن

【冷床】lěngchuáng 〈农〉 (کشاورزی) بستر سرد

【冷脆】lěngcuì 〈冶〉 زود شکن در موقع سرد شدن

【冷待】lěngdài مورد پذیرایی سرد قرار گرفتن

【冷淡】lěngdàn ①(不热闹) کسل، بی‌رونق ②(不热情) سرد، بی‌تفاوت: 反应～ عکس العمل سرد / 对倡议表示～ نسبت به پیشنهاد بی‌تفاوتی نشان دادن / ～的态度 برخورد سرد ③(冷待) با سردی برخورد کردن، بی‌اعتنایی کردن

【冷调】lěngdiào 〈美术〉 (نقاشی) لحن سرد

【冷碟儿】lěngdiér 〈方〉 خورش‌های سرد

【冷冻】lěngdòng سرد کردن، منجمد کردن: ～肉 گوشت یخ زده / ～机 یخچال / ～剂 مایهٔ خنك کننده / 〈牧〉～精液 نطفهٔ منجمد

【冷锻】lěngduàn 〈机〉 آهن سرد کوبیدن

【冷锋】lěngfēng 〈气〉 (هوا شناسی) جبههٔ هوای سرد

【冷敷】lěngfū 〈医〉 (طب) کمپرس سرد

【冷服】lěngfú خوردن داروی جوشانده‌پس از سرد شدن آن

【冷宫】lěnggōng قصر سرد، قصر بی روح ــ اشاره به جایی‌که ملکه‌ها وسوگلی‌های درباری از نظر افتاده به آنجا تبعید می‌شدند: 打入～ به قصر سرد فرستاده شدن

【冷光】lěngguāng 〈物〉 (فیزیك) نور سرد

【冷汗】lěnghàn عرق سرد: 出～ عرق سرد بر چهره داشتن

【冷焊】lěnghàn 〈机〉 جوش دادن سرد

【冷话】lěnghuà حرف‌های نیشدار

【冷荤】lěnghūn گوشت پختهٔ سرد، بوفهٔ سرد

【冷货】lěnghuò اجناسی که کمتر مورد میل ورغبت باشد، کالاهایی‌که کمتر متقاضی دارد

【冷加工】lěngjiāgōng 〈机〉 (فلزات) سردکاری

【冷箭】lěngjiàn شلیك تیر از کمینگاه: 放～ در کمینگاه تیر شلیك کردن

【冷噤】lěngjìn از سرما لرزیدن

【冷静】lěngjìng ①(不感情用事) آرام، خونسرد، هوشیار: 头脑～ خونسرد، هوشیار / 朋友们的话使我～了下来。 صحبت دوستان مرا آرام کرد. / 保持～ خود را خونسرد نگهداشتن / 不要感情用事，～些! احساساتی عمل نکنید، خونسرد باشید! ②〈方〉(不热闹) خلوت، دارای رفت وآمد اندك: 夜深了，街上很～。 شب دیر شده است، خیابان‌ها خلوت است.

【冷觉】lěngjué 〈生理〉 احساس سرما

【冷峻】lěngjùn جدی

【冷酷】lěngkù بی‌رحم، بی‌عاطفه، سنگدل، بی‌رحم: 无情～ بی‌عاطفه، فاقد احساس طبیعی / 谎言掩盖不住～的现实。 دروغ نمی‌تواند واقعیت تلخ وبی‌رحمانه را بپوشاند.

【冷冷清清】lěnglěngqīngqīng سرد وافسرده: ～的场面 صحنه‌ای مملو از سردی وافسردگی / 不能只靠少数人～地做工作。 صرفا به عدهٔ قلیلی که در انزوا وخاموشی کار می‌کنند، متکی نباشید. / 会议开得～。 جلسه رونق نداشت.

【冷冽】lěngliè سرد

【冷落】lěngluò ①(不热闹) خلوت، با آمد وشد کم: 过去狭窄～的胡同现在变成了宽阔热闹的大街。 آن کوچهٔ باریك وخلوت گذشته حالا به خیابان عریض وپر آمد وشدی تبدیل شده است. ②(冷淡) باسردی برخورد کردن، بی اعتنایی کردن

【冷铆】lěngmǎo 〈机〉 پرچ کاری سرد

【冷眉冷眼】lěngméi-lěngyǎn سرد و بی‌تفاوت یا متنفر بودن

【冷门】lěngmén ①(不时兴的工作、事业等) پیشه، تجارت یا بخشی از آموزش که توجه مردم بسیار کمی را بخود جلب می‌کند ②(意料之外的胜利) برندهٔ غیر منتظره در بازی: 比赛出了个～。 در مسابقه یك نفر (یا یك تیم) غیر منتظره برنده شد.

【冷蔑】lěngmiè سرد و بی‌تفاوت ومتنفر

【冷漠】lěngmò سرد وبی‌تفاوت

【冷凝】lěngníng 〈物〉 (فیزیك) انقباض: ～点 نقطهٔ انقباض / ～物 مادهٔ منقبض شده / ～器 منقبض کننده

【冷暖】lěngnuǎn تغییر درجهٔ حرارت هوا: 注意～ مواظب تغییر درجهٔ حرارت هوا بودن، مواظب خود بودن / 把群众的～时刻挂在心上 همیشه به رفاه وآسایش توده‌های مردم توجه داشتن

【冷盘】lěngpán خورش سرد

【冷炮】lěngpào توپی که بطور غافلگیر انداخته می‌شود

【冷僻】lěngpì ①(偏僻) متروك، دوردست، ازراه به دورافتاده ②(不常见的) بعید، ناآشنا، کم استعمال: ～的字眼 واژه‌های کم استعمال

【冷气】lěngqì دارای دستگاه تهویه: 这个剧院有～设备。 این تآتر دستگاه تهویه دارد. / ～机 دستگاه تهویه

【冷枪】lěngqiāng شلیك تیر از کمینگاه

【冷清】lěngqīng سرد وافسرده، خلوت، تنها، بی‌کس، متروك

【冷却】lěngquè خنك کردن: ～剂 خنك کننده / ～塔 برج خنك کننده / ～旋管 لولهٔ مارپیچی خنك کننده

【冷然】lěngrán ①(冷淡) سرد و بی‌تفاوت ②(突然) یکمرتبه

【冷热病】lěngrèbìng ①〈方〉(疟疾) مرض مالاریا ②(情绪忽高忽低) تغییرات سریع در حالت روحی کسی، دمدمی مزاجی: 他的～又犯了。 او دوباره دستخوش تغییرات روحی شده است.

【冷色】lěngsè 〈美术〉 رنگ سرد(در مقابل رنگ گرم)

【冷涩】lěngsè ①(冰冷) سرد، خنك ②(冷漠而呆滞) بی‌تفاوت و بی‌روح ③(低沉) (صدا) بم ④(冷僻) (واژه) مشکل وکم‌استعمال

【冷杉】lěngshān 〈植〉 درخت صنوبر

【冷食】lěngshí نوشابهٔ سردو خوراك سرپایی: ～部 قسمت نوشابهٔ سرد وخوراك سرپایی

【冷霜】lěngshuāng سرشیر سرد

【冷水】lěngshuǐ ①(凉水) آب سرد: 泼～ آب سرد پاشیدن، آب سرد روی شوق وحرارت کسی ریختن / ～浴 حمام آب سرد ②(生水) آب نجوشیده

【冷丝丝】lěngsīsī قدری خنك

【冷飕飕】lěngsōusōu (باد) خنك، سرد

【冷嗦嗦】lěngsuōsuō سرد

【冷缩】lěngsuō از سرما منجمد شدن

【冷烫】lěngtàng مو را با مواد شیمیایی فر دادن

【冷天】lěngtiān هوای سرد

【冷笑】lěngxiào ریشخندکردن، پوزخند زدن، مورد استهزاء قرار دادن

【冷性肥料】lěngxìng féiliào کود سرد

【冷血动物】lěngxuè dòngwù ①〈动〉(变温动物) حیوان خونسرد ②(没有感情的人) آدم بی‌عاطفه، آدم بی‌احساس

【冷言冷语】lěngyán-lěngyǔ سخن‌های طعنه آمیز

【冷眼】lěngyǎn ①(冷静客观的态度) برخورد سرد: ～观察 با خونسردی مشاهده وبررسی کردن / ～旁观 با خونسردی خود را

سردی، بی‌اعتنایی، (冷淡的待遇) ② درفاصله‌ای دور نگهداشتن
باسردی برخورد کردن 相待～: بی‌توجهی
【冷饮】lěngyǐn نوشابهٔ سرد 店～: نوشابه سرد، فروشگاه نوشابهٔ سرد
سرد فروشی
【冷硬】lěngyìng ①(又冷又硬) سردوسفت ②(冷淡) سرد
وبی‌تفاوت
【冷遇】lěngyù پذیرائی سرد، سردی 遭到～: مورد به سردی
پذیرایی قرار گرفتن، مورد پذیرایی سرد قرار گرفتن
【冷錾】lěngzàn 〈机〉 اسکنهٔ سرد، اسکنهٔ دستی، مغار دستی
【冷轧】lěngzhá 〈冶〉 (فلزات) نورد سرد 钢～: فولاد ورق سرد
شده، فولاد نورد سرد 硅钢片～/ ورقهٔ فولاد سیلیکون نورد
سرد/～机 دستگاه نورد سرد
【冷战】lěngzhàn جنگ سرد
【冷战】lěngzhan 〈口〉 لرزه، ارتعاش 打～: از سرما لرزیدن
【冷铸】lěngzhù 〈冶〉 (فلزات) ریخته گری در قالب فلزی،
ریخته‌گری
【冷字】lěngzì واژهٔ مشکل وکم استعمال

lèng

愣 lèng ①(失神;呆) گیج، مبهوت، پریشان 惊～: از ترس
مبهوت شدن /他～了半天没说话。 او مدتی طولانی لب فرو
بسته ماند. /听到这消息他～住了。 او از شنیدن این خبر مات
ومبهوت شد. ②〈口〉(鲁莽) بی‌پروا، بی‌ملاحظه، خشن: 小子～
جوان بی‌پروا، جوان شتابکار/他说话做事太～。 او در گفتار
وکردارش بسیار خشن وبی‌ملاحظه است.
【愣冲冲】lèngchōngchōng بسیار بی‌ملاحظه وشتابزده
【愣干】lènggàn 〈口〉 از روی خشونت وبی ملاحظگی کارها را
انجام دادن: 要遵守操作规程, 不能～。 شما باید قوانین کار
را رعایت کنید ونباید هرطورکه دلتان می‌خواهد عمل کنید.
【愣劲儿】lèngjìnr 〈方〉 نیرو، قدرت، شور وشوق: 这些小伙
子真有股子～。 این پسران واقعا پراز نیرو وقدرتند.
【愣愣】lènglèng قدری صبر کردن
【愣愣瞌瞌】lènglèngkēkē مات ومبهوت شدن
【愣神儿】lèngshénr خیره شدن با چشم: 他站在一旁～, 不
知道想些什么。 او با چشم های خیره ایستاده وغرق تفکر بود.
【愣是】lèngshì 〈方〉 اصرار کردن
【愣说】lèngshuō 〈口〉 اصرار کردن، بی‌خود دلیل آوردن: 他～
这里不能种水稻。 او اصرار می‌کرد که برنج نمی‌تواند در اینجا
خوب رشد کند.
【愣头愣脑】lèngtóu-lèngnǎo تند، بی‌ملاحظه، بی‌پروا
【愣头儿青】lèngtóurqīng 〈方〉 آدم شتابکار، آدم تند
وبی‌ملاحظه

睖 lèng
【睖睁】lèngzheng خیره نگاه کردن، با چشم خیره شدن

lī

哩 lī
另见 li
【哩哩啦啦】līlīlālā 〈口〉 پراکنده، تك وتوك، تك تك: 下了
一天雨。 در تمام روز باران گاه آمد وگاه قطع شد. /跟上队
伍, 不要～的。 به صف بپیوندید، پخش وپلا نشوید!
【哩哩罗罗】līliluōluō 〈口〉 پرچانه ولی گنگ ومبهم

lí

厘 lí ①(长度单位) «لی» ــ واحد طول در چین مساوی
است با ۱/۳میلیمتر ②(重量单位) «لی» ــ واحد وزن در چین
مساوی است با ۰٫۰۵ گرم ③(面积单位) «لی» ــ واحد مساحت
در چین مساوی است با ۰٫۶۶٦ متر مربع ④(货币单位) «لی» ــ
یك هزارم «یوان» ⑤(月利率单位) «لی» ــ واحد نرخ بهرهٔ
ماهانه مساوی است با ۰٫۱٪: 月利率二～七 سود ماهانه ۰٫۲۷٪
⑥(年利率单位) «لی» ــ واحد نرخ بهرهٔ سالانه مساوی است
با ۱٪: 年利率三～ سود سالانهٔ ۳٪ ⑦(最小) کمترین،
کوچکترین: 分～不差 کاملا درست بدون کوچکترین اشتباه،
【厘定】lídìng (قاعده‌ها ومقررات وغیره را) جمع کردن وتصریح
نمودن
【厘米】límǐ سانتی‌متر: 波〈电〉～ موج سانتی‌متر/～、克、秒制
واحد سانتی‌متر ــ گرم ــ ثانیه

离 lí ①(分别) جدا شدن، ترك کردن: 京赴穗～ پکن را
ترك کردن به مقصد «گوان جو» /她～家已经三年了。 مدت
سه سال است که او خانه را ترك کرده است. ②(距离) از،
سوی: 车站～这儿很远。 ایستگاه راه آهن از اینجا بسیار دور
است. /～国庆节只有十天了。 به روز ملی فقط ده روز مانده
است. ③(缺少) مستقل از، بدون: 发展工业～不了钢铁。
صنعت بدون فولاد نمی‌تواند پیشرفت کند.
【离岸价格】lí'àn jiàgé 〈经〉 (در مورد قیمت کالای تجارتی)
بدون هزینهٔ حمل تا روی وسیلهٔ نقلیه (F・O・B・)
【离瓣】líbàn 〈植〉 (گیاه شناسی) جدا پرچم: 花类～ گل‌های
دارای پرچم‌های جدا
【离别】líbié (برای مدتی طولانی) جدا شدن، ترك کردن، خدا
حافظی کردن: 我们～故乡已经二年了。 دو سال است که
زاد گاه خودرا ترك کرده‌ایم.
【离尘】líchén ①(离开尘世) دنیای فانی را ترك کردن
②(袈裟) خرقهٔ تبرك
【离愁】líchóu غم وغصه ناشی از جدائی
【离地间隙】lídì jiànxì 〈汽车〉 فاصلهٔ آزاد شاسی اتومبیل
وزمین
【离贰】lí'èr 〈书〉 بی وفائی نشان دادن
【离格儿】lígér 〈口〉 از حد مجاز تجاوز کردن
【离轨】líguǐ از مسیر عادی خارج شدن

【离合】líhé جدائی ووصال
【离合器】líhéqì 〈机〉(اتومبیل) کلاچ
【离婚】líhūn طلاق گرفتن
【离间】líjiàn تخم نفاق پاشیدن، تفرقه انداختن
【离解】líjiě 〈化〉 تجزیهٔ شیمیایی(بخصوص بوسیلهٔ حرارت والکتریسیته)
【离经叛道】líjīng-pàndào از ادبیات باستانی(یونان و روم) جدا شدن وعلیه ارتدکسی قیام کردن
【离境】líjìng کشور یا محلی را ترك کردن: ~签证 ویزای خروج /~许可证 اجازهٔ خروج
【离开】líkāi عازم شدن، جدا شدن، ترك کردن: ~本题 از موضوع اصلی پرت افتادن /这个问题~上下文就无法说明。 بدون در نظر گرفتن مناسبت موضوع نمی‌توان این مسئله را توجیه کرد. /他永远~了我们。 او برای همیشه ما را ترك گفته است. /离不开手 گرفتار کار زیاد بودن
【离乱】líluàn جدا شدن از یکدیگر
【离叛】lípàn خیانت کردن
【离奇】líqí عجیب وغریب، فانتزی: ~的谎言 دروغ شاخدار / 这事儿很~。 این موضوع بسیار عجیب وغریب است.
【离群索居】líqún-suǒjū در انزوا زندگی کردن
【离任】lírèn پست خود را ترك کردن: ~回国 پست خود را ترك کردن وعازم وطن شدن
【离散】lísàn متفرق، جداشده از یکدیگر، پراگنده: 解放前~了的母女重新团聚。 مادر ودختر که پیش از آزادی ازهم جدا شده بودند مجددا به یکدیگر رسیدند.
【离世】líshì ①(与世隔绝) گوشه نشین ومنزوی بودن ②〈婉〉(离开人世) در گذشتن
【离题】lítí از موضوع پرت شدن: ~万里 فرسنگ ها از موضوع پرت شدن /发言不要~。 لطفا از موضوع پرت نشوید!
【离乡背井】líxiāng-bèijǐng (برخلاف میل) زادگاه را ترك گفتن
【离心】líxīn ①(不一条心) با انجمن یا رهبری همفکر نبودن: 克服~倾向 موجبات عدم همفکری را برطرف کردن ②(离开中心) گریز از مرکز: ~作用 تاثیر گریز از مرکز/~泵 تلمبهٔ گریز از مرکز/~力 نیروی گریز از مرکز/~机 دستگاه گریز از مرکز/~调节器〈机〉 (ماشین) پروانهٔ گریز از مرکز
【离心离德】líxīn-lídé عدم توافق وهمآهنگی در جمع، نفاق
【离休】líxiū بازنشستگی (برای کادرهای عالی‌رتبهٔ چین)
【离职】lízhí ①(暂时离职) بطور موقت پست خود را ترك کردن: ~学习 برای آموزش موقت پست خود را ترك کردن ②(离开工作岗位) مقام رسمی را ترك کردن
【离中趋势】lízhōng-qūshì 〈统计〉 پراکندگی (در کار آماری)
【离子】lízǐ 〈物〉 (فیزیك) یون: 阴~ یون منفی/ 阳~ یون مثبت/ ~束 پرتو یون/ ~泵 تلمبهٔ یونی/ 氩~ یون آرگون/ 淌~ (شیمی) جویونی، ~雾 کرهٔ هوای یونی/ ~度 جنبش یونی، حرکت یونی
【离子交换】lízǐ jiāohuàn 〈化〉 مبادلهٔ یون: ~剂 کنندهٔ مبادلهٔ یون / ~树脂 صمغ مبادلهٔ یون

狸 lí سگ راکون
【狸猫】límáo گربهٔ وحشی نقش پلنگی 又作"狸子"
【狸藻】lízǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Bladderwort"
骊 lí 〈书〉 اسب سیاه
梨 lí گلابی
【梨膏】lígāo 〈中药〉 شربت گلابی(برای رفع سرفه)
犁 lí ①(农具) گاو آهن، گاوآهن، خیش: 双铧~ گاو آهن دو تیغه ②(用犁耕地) زمین را با گاو آهن شخم زدن: 地已经~了两遍。 زمین دو بار شخم زده شده است.
【犁壁】líbì 〈农〉 صفحه یا طبق فلزی روی تیغهٔ گاو آهن 又称"犁镜"
【犁底层】lídǐcéng 〈农〉 طبقه ای از خاك که در آخرین نطقهٔ نفوذ خیش قرار دارد
【犁花】líhuā زمین شیار شده
【犁铧】líhuá تیغهٔ گاو آهن
【犁田】lítián زمین را شخم زدن
喱 lí 见"咖喱"gālí
鹂 lí 见"黄鹂"huánglí
蜊 lí 见"蛤蜊"gélí
漓 lí 见"淋漓"línlí
璃 lí 见"玻璃"bōli; "琉璃"liúli
犛 lí گاو نر وکوهان دار تبت
黎 lí ①〈书〉 تودهٔ مردم، جمعیت: ~庶 رعیت ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【黎巴嫩】Líbānèn لبنان: ~人 اهل لبنان، لبنانی
【黎民】límín 〈书〉 عامهٔ مردم، رعیت
【黎明】límíng سپیده دم، طلوع
【黎元】líyuán 〈书〉 رعیت
【黎族】Lízú «لی» یکی از اقلیت‌های ملی چین که در استان «گوان دون» زندگی می‌کنند
鲡 lí 见"鳗鲡"mánlí
罹 lí 〈书〉 رنج بردن: ~病 از بیماری رنج بردن، به بیماری مبتلا شدن
【罹难】línàn ①(遇灾遇险而死) در بلا یا حادثه‌ای مردن ②(被害) کشته شدن
篱 lí حصار، پرچین: 竹~茅舍 کلبهٔ حصیری با حصار خیزرانی /树~ ردیف بوته‌های پرچین
【篱笆】líba حصار خیزرانی یا شاخه‌ای: ~墙 دیواری که با کنارهم قراردادن ترکه‌های درخت درست شده باشد
藜 lí 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Lamb's-quarters"
【藜藿】líhuò 〈书〉 کنایه از غذای بد وغیر مطلوب

【藜芦】lílú 〈植〉"Black false hellebore" نوعی گیاه بنام

黧 lí

【黧黑】líhēi 〈书〉(قیافه) تیره رنگ

蠡 lí 〈书〉①(瓢) پوست سخت کدوی قلیانی که به جای آب گردان بکار می‌رود ②(贝壳) صدف

【蠡测】lícè 〈书〉با صدف خوراکی دریا را اندازه گرفتن ــ کنایه از درک سطحی داشتن درباره شخصی یا موضوعی

lǐ

礼 lǐ ①(仪式) مراسم، آئین: 婚~ مراسم ازدواج / 丧~ مراسم تشییع جنازه ②(表示尊敬的言语或动作) گفتار یا رفتار مؤدبانه، آئین وآداب: 行~ سلام کردن / 彬彬有~ مهذب ومؤدب / 失~行为 رفتار غیر مؤدبانه ③(礼物) هدیه، تحفه، کادو: 送~ هدیه دادن

【礼拜】lǐbài ①〈宗〉(宗教徒向神行礼) عبادت: 做~ عبادت کردن / ~寺〈伊斯兰教〉 مسجد، عبادتگاه / ~堂〈基督教〉 کلیسا ②〈口〉(星期) هفته: 下~ هفتهٔ آینده / ~五 جمعه ③〈口〉(天;日) یك روز از هفته: ~天 یکشنبه / 今天~几? امروز چه روزی است؟ ④〈口〉(礼拜天的简称) یکشنبه: 今儿个~。 امروز یکشنبه است.

【礼宾司】lǐbīnsī ادارهٔ تشریفات: ~司长 رئیس تشریفات

【礼部】Lǐbù وزارت تشریفات وآداب ورسوم در چین فئودالی

【礼单】lǐdān فهرست هدیه ها

【礼服】lǐfú لباس رسمی: 结婚~(女) لباس عروس

【礼盒】lǐhé جعبهٔ هدیه

【礼花】lǐhuā آتش بازی: 放~ آتش بازی کردن

【礼记】lǐjì «کتاب آئین وآداب» 参见"五经"wǔjīng

【礼教】lǐjiào عقاید کنفوسیوس، مجموعهٔ اصول اخلاق فئودالی: 吃人的~ اصول اخلاق فئودالی زندگی کش

【礼节】lǐjié آداب، آیین معاشرت، تشریفات، مراسم: 性拜访~ ملاقات ودیدار همراه با تعارف واحترام / 这是~上所需要。 این اقتضای آداب ورسوم است. / 社交~ آئین معاشرت اجتماعی

【礼帽】lǐmào کلاه رسمی: 大~ کلاه مردانهٔ استوانه‌ای

【礼貌】lǐmào ادب: 有~ با ادب، مؤدب / 没~ بی ادب بودن

【礼炮】lǐpào توپ سلام، شلیك توپ برای ادای احترام: 鸣~ ۲۱ تیر توپ برای ادای احترام شلیك شد. 二十一响。

【礼品】lǐpǐn هدیه، تحفه، کادو: (商店)~部 فروشگاه چشم روشنی وهدیه

【礼器】lǐqì 〈考古〉 ظروف قربانی

【礼轻人意重】lǐ qīng rényì zhòng هدیه ناقابل است اما حامل احساسات با ارزش است؛ برگ سبزی است تحفهٔ درویش.

【礼让】lǐràng از روی ادب یا ملاحظه به کسی اولویت دادن: 中速行驶, 安全~ با سرعت متوسط ماشین راندن، برای حفظ ایمنی راه دادن / 国际~ آداب ورسوم میان ملتها

【礼尚往来】lǐ shàng wǎng-lái ①(根据礼节, 要有来有往). ادب معامله بمثل ایجاب می کند ②(你对我怎么样, 我就对你怎么样) طوری با کسی رفتار کن که او با تو رفتار می‌کند، معاملهٔ بمثل کردن

【礼数】lǐshù 〈口〉 ادب، آداب ورسوم

【礼俗】lǐsú رسوم وآداب

【礼堂】lǐtáng سالن مجلس، تالار کنفرانس

【礼物】lǐwù هدیه، تحفه، کادو

【礼仪】lǐyí ادب، آئین وآداب، تشریفات

【礼遇】lǐyù پذیرائی مؤدبانه: 受到~ مورد پذیرائی مؤدبانه قرار گرفتن

【礼赞】lǐzàn مورد تحسین وتقدیر قرار گرفتن

【礼则】lǐzé آئین وآداب

【礼治】lǐzhì براساس آئین وآداب فئودالی حکمرانی کردن

李 lǐ ①〈植〉(李子树) درخت آلوی سیاه ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【李代桃僵】lǐ dài táo jiāng ①(喻互相顶替) این را با آن عوض کردن، یك چیز را جایگزین چیز دیگر کردن ②(喻代人受过) (در مجازات) خود را فدای کسی کردن

【李子】lǐzi میوهٔ آلوی سیاه

里 lǐ ①(里面一层) تو، درون: 衣服~儿 آستر لباس / 这面是~儿, 那面是面儿。 این آستر است وآن رویه. ②(里边的) درونی: ~间 اطاق درونی ③(街坊) همسایگی ④〈书〉(家乡) زادگاه، ولایت: 返~ به زادگاه خود برگشتن ⑤(市里) «لی» ــ واحد طول در چین مساوی است با ۱/۲ کیلومتر

里 li ①(里面) تو، در، درون: 手~ توی دست / 皮箱~ توی چمدان / 包在纸~ در کاغذ پیچیده شدن / 心~不满意 ناراضی بودن ②[附在"这"、"那"、"哪"等字后边表示地点]: 这~ اینجا / 那~ آنجا / 县~发的通知 بخشنامه‌ای که از سوی مقامات شهرستان صادر شده است

【里边】lǐbian تو، در، درون: 壁橱~ توی گنجهٔ ظروف / 他一年~没有请过一次假。 او در تمام سال حتی یك بار هم مرخصی نخواسته است. / 这~有问题。 در اینجا مسئله‌ای هست. / 请~! بفرمائید، تو!

【里程】lǐchéng ①(路程) سنجش برحسب میل ②(发展过程) جریان پیشرفت: 革命的~ جریان انقلاب / ~标 کیلومتر شمار جاده / ~表 کیلومتر شمار (اتومبیل وغیره)

【里程碑】lǐchéngbēi ①(记载里数的标志) کیلومتر شمار، فرسخ شمار ②(作为标志的大事) مرحلهٔ مهمی اززندگی

【里带】lǐdài 〈口〉 لاستیك توپی

【里勾外联】lǐgōu-wàilián هم با بیرون وهم با درون تبانی کردن

【里急后重】lǐjí-hòuzhòng 〈医〉 (طب) زور پیچ

【里脊】lǐji گوشت نازك طرفین ستون فقرات گوسفند، خوك وغیره، گوشت راسته

【里里外外】lǐlǐwàiwài درون وبیرون: 屋子~都打扫得很干净。 هم درون وهم بیرون خانه را بسیار خوب پاك وتمیز کردند. / 一把手~ در همهٔ کارها چه درون خانه وچه بیرون از

خانه لایق وشایسته بودن

【里弄】lǐlòng 〈方〉راسته‌ها وکوچه‌ها، محله، همسایگی: 担任~ در کوچه ومحله‌ها کاری برعهده گرفتن 工作

【里面】lǐmiàn درون، تو، درون: 宿舍~清洁豁亮。درون خوابگاه تمیز وروشن است.

【里圈】lǐquān 〈体〉مسیر درونی مسابقهٔ دو، خط درونی مسابقهٔ دو

【里氏地震级】lǐshì dìzhènjí ریشتر سنج، سنجش شدت زلزله برحسب ریشتر

【里手】lǐshǒu ①(左边)(وسیلهٔ نقلیه یا دستگاه) دست چپ ②〈方〉(内行) کارشناس، کاردان: 识~ کاردان را شناختن

【里挑外撅】lǐtiāo-wàijuē دو رویی کردن، سخن چینی کردن

【里通外国】lǐ tōng wàiguó با یك کشور بیگانه روابط ممنوع وغیرمجاز داشتن (یا نگهداشتن)

【里头】lǐtou درون، داخل

【里外】lǐwài ①(里面和外面) برون ودرون ②(表示概数) تقریبا، حدودا

【里屋】lǐwū اطاق درونی

【里弦】lǐxián سیم ضخیم‌تر وسطی یك آلت موسیقی بنام «هوچین»

【里应外合】lǐyìng-wàihé در همآهنگی با قشون‌های مهاجم بیرونی از درون همکاری کردن، با قشون‌های بیرونی از درون همدست شدن

【里证】lǐzhèng 〈中医〉(طب چینی) مجموعهٔ علائم بیماری داخلی، بیماری های ناشی از آن دستهٔ عوامل درونی که اختلال شدید در اعضای داخلی بدن انسان را باعث می‌شود.

【里子】lǐzi آستر

俚 lǐ عامیانه

【俚俗】lǐsú عامیانه، تربیت نیافته، غیر مهذب

【俚语】lǐyǔ اصطلاح عامیانه

娌 lǐ 见"妯娌"zhóuli

逦 lǐ 见"迤逦"yǐlǐ

理 lǐ ①(纹理) بافت: 木~ بافت چوب / 纹~ بافت / 肌~ بافت پوست ②(道理) دلیل، منطق، حقیقت: 是他没~。 او ست که بی منطق بوده است. / 不可~喻 گوش به استدلال ندادن / 他讲的句句是~。 هر حرفی‌که می‌زند حق است. / 有千条万条~由 دلایل بی شمار / 当如此。 باید اینطور باشد. ③(自然科学) علوم طبیعی بخصوص فیزیك: 工科~ ... ④(管理) اداره داشتن: 数~化 ریاضی، فیزیك وشیمی / 工科 علوم ومهندسی / 家~ اداره کردن، مدیریت داشتن: 有要 امور خانواده را اداره کردن / 事待~ کار مهمی را برای رسیدگی در دست داشتن ⑤(整理) منظم کردن، مرتب کردن، آراستن: 书籍~ کتاب‌ها را منظم کردن / 东西~ اشیاء را مرتب کردن ⑥(理睬)[多用于否定句] توجه کردن، اعتنا داشتن: 置之不~ بی‌توجهی کردن، مطلبی را کنار گذاشتن / 爱~不~ سرد و بی‌تفاوت بنظر آمدن

【理财】lǐcái امور مالی را اداره کردن

【理睬】lǐcǎi [多用于否定句] توجه کردن، علاقه نشان دادن: 没人~这事。 هیچکس به این موضوع توجه نمی‌کند. / 不予~ به حرف دیگران اصلا گوش ندادن، نادیده پنداشتن

【理舱费】lǐcāngfèi 〈航运〉هزینهٔ چیدن کالا در کشتی

【理短】lǐduǎn حق به جانب نبودن

【理发】lǐfà به سلمانی رفتن، سر را اصلاح کردن: 我要~。 می‌خواهم سرم را اصلاح کنم. / 员~ آرایشگر، سلمانی، استاد سلمانی / 店~ آرایشگاه، دکان سلمانی

【理该】lǐgāi همانطورکه شاید وباید

【理工科大学】lǐ-gōngkē dàxué دانشگاه علوم ومهندسی

【理会】lǐhuì ①(了解) فهمیدن، درك کردن، پی‌بردن: 不难~ از نظر درك آسان بودن، برای درك آسان بودن ②(注意)[多用于否定句] توجه داشتن، متوجه شدن: 叫了他好几声，他都没~。 چند بار او را صدا کردیم ولی متوجه نشد.

【理货】lǐhuò 〈航运〉حسابداری کالاها در کشتی: 单~ برگهٔ حسابداری / 员~ حسابدار

【理解】lǐjiě درك کردن، پی‌بردن، فهمیدن: 你的意思我完全~。 به منظور تان کاملا پی بردم. / 加深~ درك خود را عمیق ساختن، درك خود را وسعت بخشیدن / 不可~ غیر قابل درك

【理解力】lǐjiělì نیروی فهم، قوهٔ ادراك: 强~ قوهٔ درك وفهم خوب داشتن

【理科】lǐkē علوم طبیعی(به عنوان درس مدرسه)، دانشکدهٔ علوم در دانشگاهی

【理亏】lǐkuī حق به جانب نبودن: 自知~ حق را به جانب دیگران دادن

【理亏心虚】lǐkuī-xīnxū بدلیل حق به جانب نبودن بیم داشتن

【理疗】lǐliáo 〈医〉فن درمانی، فیزیوتراپی: 科医生~ متخصص فیزیوتراپی

【理论】lǐlùn تئوری، اصول نظری: 学习~ آموزش تئوری / 队伍~ صفوف آموزش وتبلیغ تئوری / 基础~ اساس تئوری / 骨干~ عنصر عمده در زمینهٔ تئوری / 化~ به استدلال نظری کردن، صورت تئوری در آوردن / 家~ تئوریسین، صاحب نظر در اصول نظری / 水平~ سطح تئوری، سطح اصول نظری

【理气】lǐqì 〈中医〉(طب چینی) جریان انرژی حیاتی انسان را منظم کردن ومانع آنرا برداشتن: 止痛药~ دارویی برای منظم کردن جریان انرژی حیاتی انسان وتخفیف دادن درد های ناشی از اختلال در اعضای بدن

【理屈词穷】lǐqū-cíqióng در اقامهٔ دلیل بمنظور دفاع از خود عاجز بودن

【理事】lǐshì شورا، هیئت مدیره: 会~ عضویت شورا / 常任~国 کشور عضو دائمی یك شورا

【理数】lǐshù 〈口〉دلیل، منطق، حقیقت

【理所当然】lǐ suǒ dāng rán البته...، مسلما...، بدیهی است...: 他们的荒谬提案~地被否决了。 پیشنهاد مزخرف آنها البته که رد شد.

【理想】lǐxiǎng ایده‌آل: 这天气出去郊游太~了。 این هوا برای گردش در حومهٔ شهر بسیار ایده‌آل است. / 伟大的~ ایده‌آل بزرگ / 国~ سرزمین ایده آل، مدینهٔ فاضله، شهر برتر

~气体〈物〉(فیزیك) گاز ایده‌آل، گاز مطبوع ومطلوب /~主义 ایده‌آلیسم
【理性】lǐxìng عقل، شعور :失去~ شعور خود را از دست دادن /感性和~/感性认识和~认识 شناخت حسی وشناخت عقلی /~ حس تشخیص، شعور
【理学】lǐxué 〈哲〉 فلسفهٔ ایده‌آلیستی از مکتب کنفوسیوس در چین در دوران سلسله‌های «سونگ» و «مینگ»
【理血】lǐxuè 〈中医〉 (طب چینی) جریان خون را منظم کردن(منجمله ایجاد خون، گردش خون ورفع حالت سکون خون)
【理应】lǐyīng باید، بایسته، آنطورکه شاید وباید :不合理的规章制度~废除。 قواعد ومقررات نامعقول باید لغو شود. /~归公 باید به دولت تحویل داده شود.
【理由】lǐyóu دلیل، حجت، برهان :有充分~相信 دلیل کافی برای باور کردن داشتن /毫无~ اصلا بی‌دلیل بودن /他提出的~不能成立。 دلیلش باطل است. /他想找~为自己的错误辩解。 سعی کرد برای توجیه اشتباه خود بهانه‌ای بتراشد.
【理喻】lǐyù با استفاده از دلیل ومنطق توجیه کردن
【理直气壮】lǐzhí-qìzhuàng حق به جانب بودن، جسور ومطمئن بودن
【理智】lǐzhì عقل، شعور، فراست ذهن :丧失~ عقل خود را از دست دادن
【理中】lǐzhōng 〈中医〉 (طب چینی) کار معده وطحال را منظم کردن

锂 lǐ 〈化〉(Li) لیتیم

【锂云母】lǐyúnmǔ 〈矿〉 میکای لیتیمی

鲤 lǐ نوعی ماهی از خانوادهٔ کپور

【鲤鱼】lǐyú نوعی ماهی از خانوادهٔ کپور

醴 lǐ 〈书〉 شراب شیرین

鳢 lǐ نوعی ماهی بنام "Murrel"

lì

力 lì ①(力量) نیروی کار، توانایی، قدرت، نیرو، قوه :人~ نیروی انسانی /物~ منابع مادی /兵~ قدرت نظامی /能~ توانایی /视~ قوهٔ بینایی /魄~ قاطعیت، جسارت (در تصمیم) ②〈物〉 (فیزیك) نیرو :磁~ نیروی مغناطیسی ③(体力) گیری در تحمل سنگینی وفشار :大~士 آدم زورمند /不能支~ زور بیشتر ناتوان بودن ④(努力;极力) منتهای کوشش خود را بکار بردن :~谏 برای تذکر دادن منتهای کوشش را کردن /工作不~ در کار حد اکثر کوشش را بخرج ندادن

【力巴】lìba 〈方〉 ①(外行) ناشی، ناوارد، بی‌مهارت ②(外行人) آدم ناوارد، آدم ناشی
【力臂】lìbì 〈物〉 (فیزیك) بازوی اهرم
【力不从心】lì bù cóng xīn توانایی‌ها با آرزوها برابر نبودن
【力不胜任】lì bù shèngrèn با وظیفه نا برابر بودن، در انجام وظیفه کوتاه آمدن
【力场】lìchǎng 〈物〉 (فیزیك) میدان نیرو
【力畜】lìchù حیوان بارکش
【力促】lìcù با تمام نیرو کاری را پیش بردن
【力挫】lìcuò با تمام نیر و(طرف را) شکست دادن
【力道】lìdào 〈方〉 زور
【力点】lìdiǎn 〈物〉 (فیزیك) نقطهٔ نیرو
【力度】lìdù 〈乐〉 (موسیقی) دینامیکس
【力夫】lìfū باربر
【力攻】lìgōng با تمام نیرو حمله کردن
【力疾从公】lì jí cóng gōng علیرغم بیماری به انجام وظایف خود پرداختن
【力竭声嘶】lìjié-shēngsī 见"声嘶力竭"shēngsī-lìjié
【力戒】lìjiè از چیزی اکیدا دوری کردن :~分散兵力 از پراکندگی نیروها اکیدا پرهیز کردن /~骄傲 از غرور وتکبر جدا برحذر بودن /~浪费 تا حد امکان از اسراف دوری کردن
【力矩】lìjǔ 〈物〉 (فیزیك) گشتاور :合~ گشتاور بردار، گشتاور برآیند /俯仰~〈机〉 گشتاور زاویه‌ای، گشتاور ارتفاع، گشتاور پروانه‌ای
【力量】lìliàng ①(气力) زور، نیروی بدنی ②(能力) نیرو، قدرت :国防~ قدرت دفاعی /世界上没有任何~可以阻止历史车轮的前进。 در جهان هیچ نیرویی نیست که بتواند جلوی چرخ تاریخ را بگیرد. /依靠群众的~ به قدرت توده‌های مردم متکی بودن ③(效果) تأثیر :这种农药~大。 این داروی شیمیایی بسیار مؤثر است.
【力谋】lìmóu با تمام نیرو تلاش کردن
【力偶】lì'ǒu 〈物〉 (فیزیك) جفت
【力排众议】lì pái zhòngyì بر اختلاف نظر چیره شدن
【力气】lìqi زور، نیروی بدنی؛ کوشش :他很有~。 او بسیار زورمند است. /不费~什么也得不到。 بدون صرف کوشش هیچ چیز نمی‌توانید یاد بگیرید. /~活儿 کار سنگین، پرزحمت /连吃奶的~都使出来了 حتی زور مکیدن شیر مادر را هم زدن
【力求】lìqiú سخت کوشیدن، همه سعی وکوشش خود را بکار بردن :文字~精炼。 در ساده وکوتاه نویسی کوشیدن /每战~有准备 برای تدارك هر نبرد کوشیدن /我们~取得一致意见。 ما در رسیدن به توافق نظر کوشش خواهیم کرد.
【力士】lìshì آدم زورمند
【力所能及】lì suǒ néng jí به اندازهٔ قدرت وتوان، درحد توان :在~的范围内 به اندازهٔ توانایی، درحد توان /退休老工人主动为集体做些~的工作。 کارگران باز نشسته برای واحدهای دستجمعی هر کاری را که توانستند داوطلبانه انجام دادند.
【力图】lìtú سخت کوشیدن، همه سعی وکوشش خود را بکار بردن :~否认 در انکار کوشیدن /~摆脱困境 برای رهایی خود از دشواری تلاش کردن /~挽回败局 در جبران شکست خود منتهای کوشش را بکار بردن
【力挽狂澜】lì wǎn kuánglán در برگرداندن جریان سیل با نیرومندی کوشیدن

【力线】lìxiàn 〈物〉(فیزیك) خط نیرو

【力学】lìxué علم مكانيك: 气体～ علم خواص هوا وگازها/波动～ مكانيك موج / 断裂～ مكانيك انكسار / 生物～ بیومكانیك

【力争】lìzhēng ①(极力争取) سخت تلاش كردن، كاری را برای دستیابی بیك هدف عالی 上游～: تاسر حد توان انجام دادن برای بدست گرفتن ابتكار عمل منتهای 主动～ / تلاش كردن برای دستیابی به 更大的成就～ / كوشش خود را بكار بردن برای هزینه 少花钱,多办事～ / نتیجهء بزرگتری تلاش كردن با ②(极力争辩) اندك وحاصل بیشتر به هر صورت تلاش كردن بر مبنای دلایل موجه استدلال 据理～: تمام نیرو استدلال كردن كردن

【力证】lìzhèng برهان قاطع

【力主】lìzhǔ با تمام نیرو از چیزی طرفداری كردن

【力作】lìzuò اثر هنری یا ادبی كه با تمام دقت وحوصله بوجود آورده شود

历 lì ①(经历;经过) گذراندن، متحمل شدن،تجربه كردن: 尽艰辛～ انواع واقسام رنج ها را متحمل شدن / 时十年～ ده سال را پشت سر گذاشتن ②(过去的各个) همه (مواقع، فصلها): ～年 سالیان گذشته ③(遍) یكی یكی: 访各～ (و...) در سابق 有关部门 از بخش‌های مربوط یكی یكی دیدن كردن ④(日历) تقویم: 阳～ تقویم شمسی/阴～ تقویم قمری

【历程】lìchéng جریان، مسیر، دوران: 回顾战斗的～ بیاد مبارزهء گذشته افتادن/ 光辉的～ مسیر پرافتخار

【历次】lìcì گذشته، متوالی، همه (مواقع و...): 解放后～政治运动 جنبش‌های سیاسی پی در پی پس از آزادی(چین)/ 中央～的指示 دستورات كمیتهء مركزی دردوران‌های مختلف/ 他在～比赛中取得优异成绩。 او در همهء مسابقه‌های گذشته به پیروزی‌های بزرگ نائل آمد.

【历代】lìdài سلسله‌های متوالی، دوره‌های مختلف: 封建王朝～ سلسله‌های فئودالی در دوره‌های مختلف / 名画～ نقاشی‌های مشهور در دوره‌های مختلف

【历法】lìfǎ 〈天〉 تقویم

【历届】lìjiè گذشته (جلسات، دولت‌های) همه: 全国人民代表大会～ همهء كنگره های ملی نمایندگان سابق خلق / 毕业生～ همهء فارغ التحصیلان سال‌های گذشته

【历尽】lìjìn بارها تجربه كردن یا متحمل چیزی بودن

【历久】lìjiǔ طی دورهء طولانی

【历来】lìlái همواره، پیوسته، در همه اوقات: 如此。～ همواره /这 قضیه اینطور بوده است./ 认为～ همواره بر این عقیده بودن تا 些岛屿～都是中国的领土。 این جزایر از زمان‌های قدیم تا كنون جزء سرزمین چین بوده است.

【历历】lìlì بطور واضح، بروشنی: 往事～在心头。 حوادث گذشته در خاطرم تازه می ماند./ 在目～ بروشنی در جلوی چشم / 湖水清澈,游鱼～可数。 آب دریاچه بقدری شفاف بود كه می‌شد ماهی‌ها را بطور واضح دید. / ظاهر شدن

【历年】lìnián ①(过去的年) سالیان گذشته: 的积蓄～ سال تقویمی 〈天〉② پس‌انداز سالیان گذشته

【历任】lìrèn ①(担任过) پشت سر هم مقام هایی را اشغال كردن، پست‌های متوالی در اختیار داشتن: 他～连长、营长、团长、师长等职。 او بطور متوالی پست‌های فرمانده گروهان، گردان، هنگ ولشگر را داشت. ②(历届) متوالی، پی در پی: 总统～ رئیس جمهورهای پی در پی

【历时】lìshí (در مورد وقت) طول كشیدن: 手术～三小时。 عمل جراحی سه ساعت طول كشید. / 八年的抗日战争～ جنگ مقاومت علیه ژاپن كه هشت سال طول كشید

【历史】lìshǐ ①(发展过程) تاریخ، دوران های گذشته: 有～意义的决定 تصمیم تاریخی / 从～上得到教训 از تاریخ درس عبرت گرفتن / 会做出结论的。～ تاریخ نشان خواهد داد. / 人民群众是～的创造者。 توده‌های مردم سازندهء تاریخ هستند./ 用～观点看问题 از نقطه نظر تاریخی مسئله را بررسی كردن / 潮流～ روند تاریخ، جریان تاریخ / 背景～ زمینهء تاریخی / 阶段～ مرحلهء تاریخ / 观～ نقطه نظر تاریخ / 局限性～ محدودیت تاریخ / 人物～ شخصیت تاریخی / 剧～ اپرای تاریخی / 使命～ رسالت تاریخی / 任务～ وظیفهء تاریخی / 小～ تاریخی / 说～ رمان تاریخی / 学家～ تاریخ دان، تاریخ شناس / 循环论～ فرضیه‌ای كه معتقد است كلیهء پدیده های اجتماعی وفرهنگی باید از لحاظ تاریخی مطالعه شود / 遗产～ میراث تاریخی ②(个人经历) سابقهء كسی: 清白～ سابقهء پاك وروشن داشتن / 上犯～ كسانی كه قبلا اشتباه كرده بودند 过错误的人 / 隐瞒自己的～ سابقهء خود را مخفی نگهداشتن

【历史唯物主义】lìshǐ wéiwùzhǔyì ماتریالیسم تاریخی 又作"历史唯物论"

【历史唯心主义】lìshǐ wéixīnzhǔyì ایده‌آلیسم تاریخی 又作"历史唯心论"

【历史性】lìshǐxìng تاریخی، دارای اهمیت تاریخی: 胜利～ پیروزی تاریخی

【历书】lìshū تقویم نجومی

【历数】lìshǔ یكی‌یكی حساب كردن یابر شمردن: 罪行～ جرم هارا یكی یكی بر شمردن

【历险】lìxiǎn خطرهای گوناگون را تجربه كردن

【历元】lìyuán 〈天〉 (نجوم) تاریخ قطعی وقوع امر نجومی یا تحول اجرام سماوی

【历月】lìyuè 〈天〉 (نجوم) ماه تقویمی

立 lì ①(站) ایستادن، برخاستن: 起～ برپا شدن / 不稳～ بطور متزلزل ایستادن ②(竖起来) برپا داشتن، راست كردن: 把梯子～起来 نردبان را راست كردن / 界桩～ نشانه‌های مرزی را نصب كردن ③(直立的) راست، قائم، عمودی ④(建立;制定) برپا كردن، تأسیس كردن، پایه ریزی كردن: 国～ حكومت را پایه ریزی كردن، دولت را تأسیس كردن / 合同～ قرارداد امضاء كردن، قرارداد بستن / 标兵～ كسی را مدل قرار دادن، كسی را نمونه قرار دادن / 新法～ مقررات جدید تنظیم كردن ⑤(存在) هستی داشتن، زندگی كردن: 自～ بخود متكی بودن، روی پای خود ایستادن / 独～ زندگی مستقل داشتن ⑥(立即) فوری،

~候回音。 منتظر جواب فوری هستم / ~见功效 نتائج آنی فوری دادن

【立案】lì'àn ①(注册登记) ثبت نام کردن، نام نویسی کردن ②〈法〉 شکایت را برای تحقیق واقدام قانونی ثبت دفتر کردن

【立逼】lìbī کسی را به انجام کار فوری وادار کردن

【立场】lìchǎng موضع، نقطه نظر: 阐明我们对这一问题的~ موضع خود را در مورد این مسئله مشخص کردن، جایگاه خود را در ارتباط با این موضوع معین کردن / 正确的~观点和方法 موضع صحیح، نقطه نظر صحیح وشیوهٔ درست / 站稳~ موضع خود را حفظ کردن، جایگاه خود را حفظ کردن در موضع خود ثابت قدم / 丧失~ موضع خود را از دست دادن / 坚定~ موضع خود را از دست دادن / 鲜明~ موضع روشن وصریح داشتن / 模糊~ موضع مبهم داشتن

【立春】Lìchūn آغاز بهار(اولین جایگاه وموقعیت خورشید در مسیر خود)

【立此存照】lì cǐ cún zhào این قرارداد برای مراجعهٔ آتی بایگانی می‌شود.

【立德粉】lìdéfěn 〈化〉 (شیمی) رنگ سفید مرکب از سولفید روی وسولفات باریم که برای رنگ کردن مشمع ولاستیك وغیره بکارمی‌رود

【立定】lìdìng ایست کردن: ~! (口令) ایست!(فرمان)

【立定跳远】lìdìng tiàoyuǎn 〈体〉 پرش طول در حالت ایستاده

【立冬】Lìdōng آغاز زمستان (نوزدهمین جایگاه وموقعیت خورشید در مسیر خود)

【立法】lìfǎ قانون‌گذاری، وضع قانون: ~机关 هیئت قانون‌گذاری، قوهٔ قانون‌گذاری / ~权 قوهٔ قانون‌گذاری، هیئت مقننهٔ مجلس / ~程序 تشریفات قانون گذاری / مقننه

【立方】lìfāng ①〈数〉 مکعب: 二的~ یعنی $۲^۳$ /مکعب عدد۲، ~根 کعب، ریشهٔ مکعب ②〈简〉(立方体) مکعب: ~体 ③〈量〉 متر مکعب: ~米 متر مکعب / ~厘米 سانتی‌متر مکعب / 一~木材 یك متر مکعب الوار / 一~土 یك متر مکعب خاك

【立竿见影】lì gān jiàn yǐng تیری را در زمین نصب کردن وسایه اش را دیدن ــ کنایه از نتیجهٔ فوری گرفتن

【立功】lìgōng خدمات انجام دادن، سهم هایی ادا کردن: 立了大功 خدمات بزرگ وشایسته‌ای انجام دادن / 立一等功 خدمت‌های مهم درجهٔ یك را انجام دادن / 立集体三等功 بخاطر خدمات دستجمعی درجهٔ سه تقدیر شدن / ~者受奖。 کسانی‌که خدمات شایسته‌ای انجام می‌دهند، پاداش می‌گیرند. / ~赎罪 برای تلافی خطاهای خود خدمات شایسته‌ای انجام دادن / ~奖状 تقدیرنامه

【立柜】lìguì کمد، جالباسی بلند

【立国】lìguó تاسیس یا سازندگی یك کشور

【立户】lìhù ①(立户口) برای اقامت دائمی ثبت نام کردن ②(银行存款) در بانك حساب باز کردن

【立即】lìjí 〈副〉 فورا، آنا، بلافاصله: ~照办 فورا به اجرا در آوردن / 判处死刑,~执行 به مرگ محکوم شدن وفورا اعدام گردیدن

【立交】lìjiāo بصورت برجسته متقاطع شدن

【立交桥】lìjiāoqiáo پل هوایی(برای عبور وسائل نقلیه)

【立脚点】lìjiǎodiǎn 见"立足点"

【立决】lìjué (مجرم را) فورا اعدام کردن

【立克次氏体】lìkècìshìtǐ 〈医〉 ارگانیسم‌های ذره‌بینی میله شکل گرام منفی ساکن رودهٔ بند پایان

【立刻】lìkè 〈副〉 فورا، الآن: 我~就去。 من الآن می‌روم.

【立论】lìlùn ①(阐述论点) دیدگاه خود را شرح دادن ②(论点) نظریه، موضع، دلیل

【立马】lìmǎ ①〈书〉(让马站着) اسب را ایستاده نگهداشتن ②〈方〉(立刻) فورا

【立面图】lìmiàntú 〈建〉 مقطع عمودی

【立契】lìqì قباله نوشتن

【立秋】Lìqiū آغاز پائیز(سیزد همین جایگاه وموقعیت خورشید در مسیر خود)

【立射】lìshè 〈军〉 ایستاده آتش گشودن، ایستاده شلیك کردن

【立时】lìshí 见"立刻"

【立式】lìshì 〈机〉 عمودی: ~车床 ماشین خراطی عمودی / ~钻床 دستگاه متهٔ عمودی

【立誓】lìshì سوگند خوردن، قسم خوردن

【立体】lìtǐ ①(具有长、宽、厚的) سه بعدی، برجسته نما: ~电影 سینمای سه بعدی / ~地图 نقشهٔ برجسته / ~摄影 عکاسی سه بعدی / ~化学 شیمی حجمی، شیمی فضایی / ~交叉〈交〉 تقاطع شاهراه یا راه آهن که در آن دو جاده دارای اختلاف سطح از یکدیگر هستند / ~派(资产阶级艺术流派) کوبیسم، مکعب‌نگاری / ~显微镜 میکروسکوپ برجسته نما / ~印刷 چاپ برجسته / ~战争 جنگ سه‌بعدی، نبرد زمینی، هوایی‌ودریایی / ~照相机 دوربین فضایی ②〈数〉 (ریاضی) سه بعدی، فضایی: ~几何学 هندسهٔ سه بعدی، هندسهٔ فضایی / ~角 زاویهٔ سه بعدی مخروط

【立体声】lìtǐshēng استریوفونیك: ~唱片 صفحهٔ استریوفونیك / ~收录机 رادیو ترانزیستوری استریوفونیك / ~音响组合 دستگاه استریو

【立夏】Lìxià آغاز تابستان (هفتمین جایگاه وموقعیت خورشید در مسیر خود)

【立宪】lìxiàn مشروطیت: 君主~ سلطنت مشروطه / ~政体 حکومت مشروطه / ~会议 جلسه برای برقراری اصول مشروطیت

【立像】lìxiàng مجسمهٔ تمام قد

【立效】lìxiào ①(立刻显出效验) اثر فوری بجا گذاشتن ②(立功) خدمات برجسته‌ای را انجام دادن

【立心】lìxīn ①(下决心) تصمیم گرفتن، مصمم شدن ②(存心) قصداء عمدا

【立言】lìyán با نوشته‌ها ابدیت یافتن، در نوشته‌ها عقاید خود را بیان کردن

【立意】lìyì ①(打定主意) تصمیم گرفتن، مصمم شدن ②(心裁) دیدگاه، ایده، تصور: 这幅画~新颖。 این نقاشی بیانگر دیدگاه جالب ونوی است.

【立于不败之地】lì yú bù bài zhī dì خود را در موقعیت

شکست ناپذیری قرار دادن، تسخیر ناپذیر بودن

【立约】 lìyuē قباله نوشتن یا قرارداد بستن

【立正】 lìzhèng خبردار ایستادن ؛ (口令) (فرمان) ~！ خبردار!

【立志】 lìzhì تصمیم گرفتن، مصمم بودن ؛ ~改革 تصمیم به اجرای اصلاحات گرفتن، مصمم به اجرای اصلاحات بودن

【立轴】 lìzhóu ①(长条形的字画) طومار نقاشی یا خطاطی ② 〈机〉 رود قائم، محور عمودی، استوانه عمودی

【立锥之地】 lì zhuī zhī dì جای سوزن انداختن، جای درفش فرو کردن ـ کنایه از زمین بسیار کوچك ؛ 上无片瓦，下无~ نه سفالی در سقف ونه یك کف خاك در زیر ـ کنایه از فقر محض

【立姿】 lìzī 〈军〉 حالت ایستاده

【立字】 lìzì سند یا قباله نوشتن

【立足】 lìzú ①(立定脚跟) جای پایی داشتن، پایگاهی داشتن، نقطهء اتکاء داشتن، متکی بودن ؛ 获得~之地 جای پا یافتن ②(依靠) متکی بودن ؛ ~于自力更生 استقلال داشتن وبه خود متکی بودن / ~基层，面向群众 در گروههای پائین ریشه دوانیدن وبا توده های مردم تماس نزدیك برقرار ساختن

【立足点】 lìzúdiǎn ①(立脚点) جای پا، پایگاه ②(立场) موضع

厉 lì ①(严格) اکیدا، سخت، شدید ؛ 禁~ اکیدا منع کردن ②(严肃；猛烈) خشن، سخت گیر، سخت ؛ ~声 با صدای خشن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【厉兵秣马】 lìbīng-mòmǎ شمشیرها را تیز کردن واسبها را علوفه دادن ـ کنایه از جنگ را تدارك دیدن

【厉害】 lìhai 见"利害"lìhai

【厉色】 lìsè جدی و خشم آلود

【厉行】 lìxíng اکیدا کاری را اجرا کردن، به شدت فشار آوردن، کوششهای بزرگ را برای اجرا بکار بردن ؛ ~节约 اکیدا صرفه‌جویی کردن

吏 lì ①(没有品级的小公务员) مامور دون پایه ②(泛指官吏) مامور دولت

【吏部】 Lìbù وزارت امور کارکنان رسمی در چین فئودالی

沥 lì ①(滴) چکیدن ؛ 滴~ قطره قطره ریختن ②(点滴) قطره ؛ 余~ آخرین قطرات

【沥胆】 lìdǎn با کمال وفاداری یا صمیمیت

【沥涝】 lìlào پرآبی (در مقابل خشکی وبی‌آبی) ؛ ~成灾。 پرآبی سبب آسیب های بزرگی شده است.

【沥沥】 lìlì 〈书〉 صدای باد یا آب

【沥青】 lìqīng قیر، آسفالت ؛ 地~ قیر معدنی / 焦油~ قیر / 天然~ آسفالت طبیعی / ~混凝土 بتن قیری، سازهء آسفالتی / ~基原油 نفت خام قیری، نفت خام آسفالتی / ~路 جادهء آسفالت / ~油毡 نمد قیری، نمد قیر اندود شده / ~煤 زغال قیر، زغال سنگ قیری / ~油纸 کاغذ قیری، کاغذ قیر اندود / ~铀矿 نوعی سنگ معدنی سیاه وبلورین که در معدن اورانیوم زیاد دیده می‌شود

【沥水】 lìshuǐ پر آبی ناشی از باران زیاد

丽 lì زیبا، قشنگ ؛ 风和日~。 باد ملایم می‌وزد وخورشید درخشان است. / ~人 زیبارو

【丽都】 lìdū شهر زیبا

励 lì تحریض کردن، تشویق کردن

【励磁】 lìcí 〈电〉 (برق) راه انداختن موتور، مولد موتور ؛ ~场 میدان موتور مولد برق، موتور محرك، ژنراتور / ~机 مولد، میدان محرك

【励精图治】 lì jīng tú zhì بیداری وآمادگی برای تلاش جهت رسانیدن کشور به رفاه وشکوفایی

【励行】 lìxíng اخلاق نیکو را پرورش دادن

利 lì ①(锋利) تیز، نوکدار ؛ ~刃 شمشیر یا تیغهء تیز / ~爪 چنگال تیز درندگان، پنجهء تیز حیوانات ②(顺利) مساعد ؛ 形势对我们有~。 اوضاع سیاسی برای ما مساعد بود. ③(利益) سود، منفعت، فایده ؛ 有~有弊。 هم سود وهم زیان ④(利润) ربح، بهره، سود ؛ 连本带~ هم سرمایهء اصلی وهم ربح ⑤(使有利) خوبی کردن، احسان کردن، فایده رساندن ؛ 毫不~己，专门~人 بدون فکر کردن به خود وجود خود را به تمامی وقف دیگران کردن / ~国~民 هم به مملکت وهم به مردم فایده رساندن

【利比里亚】 Lìbǐlǐyà لیبریا ؛ ~人 لیبریایی، اهل لیبریا

【利比亚】 Lìbǐyà لیبی ؛ ~人 لیبیایی، اهل لیبی

【利弊】 lì-bì سود وزیان ؛ 权衡~ سود وزیان را سنجیدن / 分清~ سود را از زیان تشخیص دادن

【利便】 lìbiàn راحت، آسان

【利病】 lìbìng سودو زیان

【利多卡因】 lìduōkǎyīn 〈药〉 نوعی دارو بنام "Lidocaine"

【利福平】 lìfúpíng 〈药〉 نوعی دارو بنام "Rifampin"

【利滚利】 lìgǔnlì نوعی ربا یا سود گزاف

【利害】 lì-hài سود وزیان، فایده وضرر ؛ ~冲突 برخورد منافع، کشمکش وبرخورد میان مصلحت ها / 不计~ صرف نظر از سود یا زیان، بدون توجه به سود وزیان / 有共同的~关系 از منافع عمومی ومشترك برخوردار بودن

【利害】 lìhai بسیار زیاد، فوق العاده، خیلی ؛ 这几天热得~。 این روزها هوا خیلی 或 در این روزها هوا بدجوری گرم شده است. / 这着棋真~！ این حرکت مهرهء شطرنج واقعا کشنده است. / 他这张嘴可~。 زبانش تیز وبرنده است. 或 او زبان تیزی دارد. / 给敌人点~ به دشمن درس عبرت دادن / 疼得~ بسیار دردناك بودن / 心跳得~ تپیدن شدید قلب

【利己主义】 lìjǐzhǔyì خود خواهی، خودپسندی، خودبینی

【利口】 lìkǒu خوش زبان، چرب زبان

【利令智昏】 lì lìng zhì hūn از حرص منفعت کور شدن

【利率】 lìlǜ 〈经〉 نرخ بهره

【利落】 lìluo ①(灵活；敏捷) چابك، چالاك، فرز ؛ 动作~ حرکات چالاك / 手脚~ چالاك، فرز، چابك / 他病重得说话都不~了。 او آنقدر سخت مریض شد که آهسته وغیر واضح سخن می‌گفت. ②(整齐；有条理) منظم، تمیز ومرتب ؛ 他办事干净~。 او آدم مرتبی است. ③(完毕) به پایان رسیده، تمام شده ؛ 事情已经办~了。 کار پایان پذیرفته است.

【利麻】 lìma 〈方〉 چابك

【利眠宁】limiánníng 〈药〉نوعی داروی خواب آور بنام "Librium"

【利尿】liniào 〈医〉داروی زیادکننده ادرار، داروی 剂～: مدر مدر

【利器】lìqì ①(武器)سلاح تیز، اسلحه نوك تیز ②(有效的工具)آلت مؤثر

【利钱】lìqian ربح، بهره

【利权】lìquán ①(经济权益)حقوق اقتصادی ②(财政权益)حقوق مالی

【利刃】lìrèn چاقوی تیز

【利润】lìrùn سود، منفعت: 资本主义企业～原则 اصول سود سرمایه داری / 税～ مالیات / 率～ نرخ سود / رسانی به مؤسسات سرمایه داری سود

【利索】lìsuo 见"利落"

【利息】lìxī بهره، ربح، سود: 不计～ بهره را حساب نکردن، بهره را به حساب نیاوردن / 回扣～ تخفیف سود

【利血平】lìxuèpíng 〈药〉"Reserpine" نوعی دارو بنام

【利益】lìyì منفعت، مصلحت، سود، منافع: 为中国和世界的大多数人谋～ در راه منافع ومصلحت های مردم چین واکثریت مردم سراسر جهان کار کردن / 使人民群众得到～ به توده‌های مردم فایده رساندن / 个人～ منفعت شخصی

【利用】lìyòng ①(使事物或人发挥效能)به کار بردن، استفاده کردن: 废料～ از چیزهای قراضه وخرده ریز استفاده کردن، مصرف رساندن / 充分～最新科学技术成就 از تازه‌ترین دست‌آوردهای علوم وفنون حداکثر استفاده‌کردن / 切可能～ از همهء امکانات استفاده کردن / 率～ نسبت بهره گیری، نسبت فایده‌گیری / 系数～ ضریب بهره گیری ②(用手段使人或事物为自己服务)سوء استفاده کردن: 职权～ از مقام سوء استفاده کردن / 受人～ مورد سوء استفادهء دیگران قرار گرفتن / 他的好意～ از نیکی کسی سوء استفاده کردن

【利诱】lìyòu (کسی را) با وعدهء سود بدام انداختن

【利欲熏心】lìyù xūn xīn آز وطمع بر کسی چیره شدن

【利嘴】lìzuǐ خوش زبان، چرب زبان

呖 lì

【呖呖】lìlì جیرجیر مرغ ～: 莺声 صدای جیرجیر پرندگان انجیرخوار

戾 lì ①(罪过)جرم، جنایت ②(乖张)خودسر، غیرمنطقی

例 lì ①(例子)مثال: 举～ مثال آوردن، مثال زدن ②(先例)سابقه، پیشینه: 破～ سنت را نقض کردن، آداب وسنت را نقض کردن / 援～ سابقه ای را نقل کردن ورسوم گذشته را نقض کردن ③(符合某种条件的事例)مورد: 患这种病的三十三～中，二十二～有显著好转。 از ۳۳مورد این بیماری، ۲۲مورد آن بهبودی چشم‌گیری را نشان داد. ④(规则；体例)قاعده، دستور، آئین نامه: 常～ قاعدهء عادی ⑤(照成规进行的)منظم، جریان عادی، عادت جاری

【例会】lìhuì جلسهء ثابت ومنظم

【例假】lìjià ①(规定放的假期)تعطیل‌های رسمی ②(月经期)قاعدگی زنان

【例句】lìjù جملهء مثال، مثال

【例如】lìrú مثلا، از قبیل، مانند

【例题】lìtí مثال

【例外】lìwài استثناء: 毫无～ بدون استثناء

【例行公事】lìxíng gōngshì ①(按惯例处理的公事)کار عادی ②(形式主义的工作)تشریفات محض

【例言】lìyán یادداشت‌هایی در بارهء طرز استفاده از کتاب

【例语】lìyǔ واژه‌ها وعباراتی‌که بعنوان مثال نشان داده می‌شود

【例证】lìzhèng مثال: 活生生的～ مثال زنده

【例子】lìzi مثال، نمونه: 类似这样的～很多。 این گونه مثال‌ها فراوان هستند.

隶 lì ①(附属)تابع بودن، فرعی بودن، وابسته بودن ②(地位卑贱被奴役的人)برده، بنده: 奴～ برده، بنده ③见"隶书"

【隶书】lìshū نوعی خط رسمی از سبك باستانی چین که در سلسلهء «هان» (۲۲۰-۲۰۶ق.م.) رایج بود. 又作"隶字"

【隶属】lìshǔ تابع بودن، زیر سلطهء قضایی یا فرماندهی بودن: 局部利益～于全局利益。 جزء باید تابع کل باشد. / 这支部队～市警备区。 این واحد نظامی زیر فرماندهی پادگان شهرداری بود.

枥 lì 〈书〉آخور

疠 lì بیماری طاعون

疬 lì 见"瘰疬"luǒlì

栎 lì 〈植〉درخت بلوط

荔 lì

【荔枝】lìzhī نام نوعی درخت ومیوهء آن که مخصوص چین است بنام «لی چی»

俐 lì 见"伶俐"línglì

郦 Lì 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

俪 lì ①(成对)جفت، زوج ②(夫妇)مرد وزن

莉 lì 见"茉莉"mòlì

莅 lì 〈书〉حاضر بودن، رسیدن: 场～ در موقع معین حضور بهم رساندن / 会～ در جلسه‌ای حاضر شدن

【莅临】lìlín 〈书〉حاضر بودن، رسیدن: 敬请～指导。 لطفا حضور یابید وراهنمایی بفرمائید.

砺 lì ①〈书〉(磨刀石)سنگ چاقو تیز کن ②(磨)تیز کردن

鬲 lì 〈考古〉دیگ سه پایهء قدیمی‌که پایه‌های آن توخالی باشد

栗 lì ①〈植〉درخت شاه بلوط ②(颤抖)لرزیدن، مرتعش

يك نام خانوادگى در〈姓〉③ از ترس لرزيدن ~ 不寒而:شدن چين

【栗钙土】lìgàitǔ نوعى خاك به رنگ خرمايى مايل به قرمز ونسبتا حاصلخيز

【栗色】lìsè رنگ خرمايى مايل به قرمز

【栗子】lìzi شاه بلوط

猁 lì 见"猞猁"shēlì

砾 lì

【砾石】lìshí سنگريزه:~混凝土 سيمان مخلوط با سنگريزه /~路 جاده سنگريزه فرش، راه سنگفرش

【砾岩】lìyán 〈地〉(زمين شناسى) شفته طبيعى

粒 lì ①(小块的东西)دانه:~大穗长 دانه درشت وخوشه بزرگ /米~儿 دانه برنج /盐~儿 ذرات نمك، گرد نمك، نمك كوبيده /沙~儿 دانه شن ②〈量〉[用于粒状物]一~米 يك دانه برنج /三~子弹 سه تير فشنگ، سه عدد گلوله /每服五~ مقدار مصرف دارو: هر بار پنج دانه

【粒度】lìdù 〈矿〉 اندازه دانه

【粒肥】lìféi 〈简〉(颗粒肥料)كود دانه‌اى

【粒选】lìxuǎn 〈农〉 انتخاب بذر دانه به دانه

【粒雪】lìxuě 〈地〉 قشر سخت ومتخلخل سطح يخچال‌كه از برف تشكيل مى‌شود

【粒状】lìzhuàng دانه دانه

【粒子】lìzǐ 〈物〉(Particle) ذره:带电~ ذره حامل برق، ذره داراى بار الكتريكى /高能~ ذره پر انرژى /~加速器 دستگاه شتاب دهنده ذره

笠 lì نوعى كلاه بزرگ مخروطى شكل خيزرانى يا حصيرى با لبه پهن

唳 lì صداى درنا

蛎 lì 见"牡蛎"mǔlì

雳 lì 见"霹雳"pīlì

痢 lì ①〈医〉(痢疾)اسهال خونى ②见"瘌痢"làlì

【痢疾】lìji اسهال خونى:阿米巴~ اسهال خونى دراثر آميب /细菌性~ اسهال خونى ناشى از باسيل ميله‌اى شكل / مولد بيمارى

【痢特灵】lìtèlíng 〈药〉 نوعى داروى ضد اسهال بنام "Furazolidone"

傈 lì

【傈僳族】Lìsùzú «لى سو» ــ نام يكى از اقليت‌هاى ملى چين كه در استان «يون نان» زندگى مى‌كنند

li

哩 li 〈方〉〈助〉①[跟"呢"相同,只用于非疑问句]:天还早着~! هنوز زود است، هوا هنوز روشن است! ②[跟"啦"相同,用于列举事物]:历史~,地理~,哲学~,各种参考书都在书架上放着。 شما تاريخ، جغرافيا، فلسفه ــ مى‌توانيد انواع واقسام كتاب‌هاى مرجع را در قفسه پيدا كنيد.

另见 lī

liǎ

俩 liǎ 〈口〉①(两个)دو:咱~ ما دو نفر /五分钱~ پنج دو نفر ②(几个)چندى، مقدارى:给他~钱儿。 مقدارى پول باو بده. /姐~ دو خواهر /«فن» براى دو تا 那么多事情,这么~人干不了。 كار آنقدر زياد است كه اين چند نفر نمى‌توانند آنرا به انجام برسانند.

另见 liǎng

lián

连 lián ①(连接)بهم پيوستن، مربوط ساختن، وصل كردن:我们的心是~在一起的。 دل‌هاى ما بهم پيوند دارد. /军民心~心。 ارتش وملت باهم يك دل هستند. /把零散的土地~成一片 قطعه هاى پراكنده زمين را بهم متصل ساختن /天~水,水~天。 گويى آسمان ودريا بهم متصل است. /这两句话~不起来。 اين دو جمله بهم مربوط نيستند. ②(连续)يكى پس از ديگرى، بطور متوالى، بطور مسلسل:~发三封电报 سه تلگراف متوالى را مخابره كردن /~挫强敌 دشمنان قوى را يكى پس از ديگرى شكست دادن /~战皆捷 به پيروزى‌هاى پى در پى دست يافتن /~下三天雨 سه روز پى در پى باران باريدن ③(包括)شامل، از جمله، از آن ميان:~你一共十个人。 از جمله شما ده نفر هستند. /把反动势力~根拔掉 نيروهاى ارتجاعى را از ريشه بركندن ④〈军〉گروهان:~指导员 مربى سياسى گروهان ⑤(甚至)حتى:~小孩子也参加了抗旱了。 حتى كودكان هم در مبارزه عليه خشكى وبى‌آبى شركت داشتند. /他~一句话都没讲。 او حتى حرفى هم نزد. /他~饭也没来得及吃。 او حتى وقت نداشت كه غذا بخورد. ⑥〈姓〉يك نام خانوادگى در چين

【连鬓胡子】liánbìn húzi ريش تويى، ريش پرپشت

【连补】liánbǔ وصله زدن

【连茬】liánchá 〈农〉 پى در پى روى يك قطعه زمين يك نوع محصول كاشتن

【连词】liáncí 〈语〉 حرف ربط

【连带】liándài روابط بهم پيوسته:~关系 مربوط، بهم پيوسته

【连…带…】lián…dài… ①[表示前后两项包括在一起]:连老带小一共二十三个人。 جمعا ۲۳ نفر هستند، شامل كودكان وبزرگسالان ②[表示两种动作差不多同时发生]:و، در حالى كه... / حرف زدن همراه با ايماء واشاره 连说带比划 / جست وخيز كردن همراه با پريدن 连蹦带跳

【连带责任】liándài zérèn 〈法〉(حقوق) مسئوليت مشترك

【连裆裤】liándāngkù ①(不开口裤)زير شلوار بچگانه

همدست شدن، گاوبندی کردن ~穿：[仅用于]〈方〉② پی‌چاك

【连队】liánduì 〈军〉 گروهان

【连发】liánfā 〈军〉 شلیك آتش پی در پی : ~枪 تفنگ خودکار، مسلسل کوچك / ~射击 بطور متوالی شلیك کردن / ~武器 اسلحهٔ خودکار

【连杆】liángān 〈机〉 (ماشین) شاتون، دستهٔ پیستون، میلهٔ لنگ

【连根拔】liángēnbá از بیخ وبن کندن

【连亘】liángèn 〈书〉 مسلسل، زنجیره‌ای : 山岭 ~ کوههای مسلسل وزنجیره‌ای

【连拱坝】liángǒngbà 〈水〉 سد چند طاقی

【连拱桥】liángǒngqiáo پل چند طاقی

【连贯】liánguàn بهم پیوستن، مربوط ساختن، متصل کردن : ~南北交通的大桥 پل بزرگی‌که ارتباط میان شمال وجنوب را برقرار می‌سازد / 各种材料 ~ 起来考虑 انواع مدارك را جمع‌آوری کردن ودر بارهٔ آنها اندیشیدن / 文章写得很不~。 مطالب این مقاله بهم ربط ندارد. / ~性 (مطلب) ارتباط

【连锅端】liánguōduān همهٔ اسباب ووسایل را برداشتن یا خراب کردن : 伪军的据点被游击队 ~ 了。 پایگاه قشون پوشالی بدست پارتیزان‌ها کاملا درهم ریخت.

【连环】liánhuán زنجیر حلقه‌ای، زنجیری از حلقه‌ها : ~画 کتاب داستان مصور /داستان عکسی، کتاب داستان مصور / ~计 یك دسته از تدبیرهای جنگی

【连击】liánjī 〈体〉 بیش از یك بار توپ به بدن خوردن، دوبار تماس توپ به بدن

【连枷】liánjiā 〈农〉 گندم کوب، خرمن کوب

【连家船】liánjiāchuán مردم قایق نشین

【连脚裤】liánjiǎokù نوعی زیر شلوار بچگانه با جوراب ساقه بلند

【连接】liánjiē بهم پیوستن، مربوط ساختن، وصل کردن : 把两条铁路线 ~ 起来 دو خط راه آهن را وصل کردن / ~号 علامت "—" / ~线〈乐〉 (موسیقی) خط اتصال

【连结】liánjié متصل ساختن، بهم پیوستن، پیوند دادن : 共同的目标把我们 ~ 在一起。 هدف مشترك ما را بهم پیوند داده است.

【连襟】liánjīn باجناغ ها : 他们是 ~。 آنها شوهران چند خواهر، باجناغ یکدیگر هستند.

【连裤袜】liánkùwà جوراب ساقه بلندی که به شلوار وصل است

【连累】liánlěi گرفتار کردن، درگیر کردن، کسی را به زحمت انداختن

【连连】liánlián 〈口〉 کرارا، بطور مکرر، بارها : ~点头 کرارا سر تکان دادن (برای تأیید)

【连忙】liánmáng فوری، فورا، سریع، سریعا : ~道歉 فورا معذرت خواستن

【连绵】liánmián مداوم، متوالی، بلاانقطاع، مسلسل : 阴雨 ~。 هوا پیوسته مرطوب وبارانی بود. / ~起伏的山峦 کوههای مسلسل وزنجیره‌ای

【连年】liánnián سالیان متوالی : 战胜 ~ 干旱 برخشکی و بی آبی سالیان متوالی چیره شدن / ~丰收 برای سالیان متوالی

میزان تولید سال به سال / ~产量 ~上升。 محصول خوب برداشتن افزایش می‌یابد.

【连皮】liánpí (در مورد وزن اجناس) با ظرف، ناخالص : 三十斤 ~ وزن ناخالص ۳۰ «جین»

【连篇】liánpiān ①(充满整个篇幅) در سرتاسر نوشته، در همهٔ صفحات : 空话 ~ همه صفحه ها پراز گفتارهای پوچ و بی‌مغز / ②(一篇接一篇) مقاله‌ها یکی پس از دیگری بود.

【连篇累牍】liánpiān-lěidú ①(在一篇中反复提到) در مقاله های پشت سرهم / ②(一篇又一篇) مقاله‌ای بارها متذکر شدن : ~地发表文章 مقالات پی در پی سرهم، مقاله ها را یکی پس از دیگری منتشر ساختن

【连谱号】liánpǔhào 〈乐〉 (موسیقی) خط اتصال، آکولاد

【连气】liánqì بهم مربوط، بهم پیوسته

【连翘】liánqiào 〈植〉 نوعی گیاه دارویی چینی بنام "Capsule of weeping forsythia"

【连气儿】liánqìr 〈方〉 پشت سرهم : 他 ~ 请了五天假。 او پشت سرهم پنج روز مرخصی گرفت.

【连任】liánrèn مجددا گمارده شدن یا انتخاب گردیدن، دوباره منصوب شدن : ~党支部书记 مجددا به عنوان دبیر حوزهٔ حزبی منصوب شدن / ~部长 مجددا به وزارت منصوب شدن

【连日】liánrì برای چند روز متوالی : 大风 ~ 来 در چند روز اخیر باد سخت وزید. / برای چند روز متوالی باد سخت وزید.

【连射】liánshè 〈军〉 شلیك آتش متوالی

【连史纸】liánshǐzhǐ نوعی کاغذ موغوب که از خیزران ساخته می‌شود (مخصوص استان «جیان سو»)

【连书】liánshū پیوسته نوشتن

【连锁反应】liánsuǒ fǎnyìng 〈物〉 واکنش زنجیری

【连天】liántiān ①(连日) برای چند روز متوالی ②(与天相连) قله‌های آسمان خراش، سر بر آسمان برافراشته : 高峰 ~ قله‌های سر به فلك کشیده / 炮火 ~。 آتش توپخانه به آسمان می‌رسید. ③(不断) پیوسته، پی در پی، لاینقطع : 叫苦 ~ پی در پی شکایت کردن

【连同】liántóng همراه، به ضمیمه : 图纸 ~ 帐单一并送去。 چاپ اوزالید را همراه با صورت هزینه ارسال بفرمائید.

【连谓式】liánwèishì 〈语〉 جملهٔ دارای چند مسند پی در پی

【连宵】liánxiāo 〈方〉 در همان شب

【连写】liánxiě سرهم نوشتن هجاها در آوانویسی زبان چینی مانند (拖拉机)tuōlājī، (人民)rénmín

【连续】liánxù پیوسته، پی در پی، متوالی، یکی پس دیگری : ~作战 نبردهای پی درپی / ~五年丰收 پنج سال متوالی محصول خوب برداشتن / ~工作八小时 هشت ساعت پشت سرهم کار کردن / ~六年未出事故。 شش سال متوالی است که حادثه‌ای رخ نداده است. / ~爆破 پی در پی با مواد منفجره تخریب کردن / ~性 پیوستگی، اتصال / ~谱〈物〉 (فیزیك) طیف پیوسته / ~铸锭机 ماشین ریخته‌گری پی در پی

【连夜】liányè در همان شب : 他们 ~ 立起了井架。 آنها قبل از پایان شب دکل حفر چاه را بر پا کردند.

【连衣裙】liányīqún نوعی لباس دامن دار زنانه

【连阴天】liányīntiān ابری یا بارانی بودن هوا در چند روز پی‌درپی

【连阴雨】liányīnyǔ باریدن باران در چند روز متوالی

【连用】liányòng باهم بکار بردن: 这两词不能～。 این دو واژه باهم بکار نمی‌روند.

【连载】liánzǎi در چند بخش طبع ونشر کردن: 长篇～ سریال (رمان وغیره)

【连长】liánzhǎng فرمانده گروهان

【连珠】liánzhū مانند یك رشته مروارید یا تسبیح ـ کنایه از مسلسل وپشت سر هم: ～似的机枪声 صدای تق تق شلیك مسلسل

【连珠炮】liánzhūpào صدای شلیك توپ‌های متوالی: 说话像～ مانند مسلسل پشت سرهم حرف زدن / 像～似地向他提问 او را سؤال پیچ کردن

【连铸机】liánzhùjī 〈冶〉 دستگاه چدن ریزی

【连缀】liánzhuì ①(联结) بهم پیوستن، متصل ساختن ②〈语〉 (زبان شناسی) پیوستگی: 辅音～ پیوستگی صامت، پیوستگی بی‌صدا

【连字号】liánzìhào [—] خط تیره

【连奏】liánzòu 〈乐〉 (موسیقی) پیوسته، آرام ومتناسب با الحان پی‌درپی (legato)

【连坐】liánzuò 〈旧〉 بسبب خویشاوندی یا دوستی با کسی که مرتکب جرمی شده است مجازات شدن

【连作】liánzuò 〈农〉 روی یك قطعه زمین همواره یك نوع محصول کاشتن 又作"连种"

奁 lián نوعی جعبه‌ء وسایل آرایش که خانم‌ها در چین قدیم آنرا بکار می‌بردند

帘 lián ①(望子) پرچم به عنوان نشانه‌ء مغازه: 酒～ نشانه‌ء میخانه ②(遮掩门窗的器物) پرده: 窗～子 پرده‌ء پنجره

【帘布】liánbù پارچه‌ء نخی که در لای لاستیك بکار می‌رود 又作"帘子布"

【帘栅管】liánshānguǎn 〈电〉 (برق) لامپ لوله‌ای دارای پوشش مشبك

【帘栅极】liánshānjí 〈电〉 (برق) پوشش حفاظتی مشبك نیروگاه

【帘幕】liánmù پرده‌ء در

【帘子】liánzi 〈口〉 پرده، حجاب

怜 lián ①(同情) همدردی کردن، دلسوزی کردن: 同病相～。 رنجبران برای یکدیگر دلسوزی می‌کنند. ②见"怜爱"

【怜爱】lián'ài بادلسوزی مهر وعلاقه نشان دادن

【怜悯】liánmǐn همدردی کردن، دلسوزی کردن، رحم کردن: 出于～ از روی دلسوزی وترحم / 引起人们的～ موجبات ترحم مردم‌را فراهم ساختن، ترحم مردم را برانگیختن

【怜念】liánniàn با دلسوزی یاد کردن

【怜惜】liánxī رحم کردن، دلسوزی کردن: 决不～恶人 ما نباید به اشخاص بد ترحم کنیم.

【怜香惜玉】liánxiāng-xīyù کنایه از با دلسوزی محبت کردن با زنان

【怜恤】liánxù 见"怜悯"

涟 lián 〈书〉①(波纹) موج سطح آب ②(泪流) ریزش پیاپی اشك

【涟漪】liányī 〈书〉 موج سطح آب

莲 lián 〈植〉 نیلوفر

【莲步】liánbù قدم‌های زیبارویان

【莲花】liánhuā گل نیلوفر: ～纹 طرح نیلوفر

【莲藕】lián'ǒu ریشه‌ء نیلوفر

【莲蓬】liánpeng پوست بیرونی تخمدان نیلوفر

【莲蓬头】liánpengtóu دوش حمام

【莲肉】liánròu گوشت تخم نیلوفر

【莲台】liántái جایگاه بودا بشکل گل نیلوفر 又称"莲座"

【莲心】liánxīn جوانه‌ء تخم نیلوفر

【莲子】liánzǐ تخم نیلوفر

联 lián ①(联结) متحد شدن، یکی شدن ②(对联) دو بیتی، بیتی که دارای معنی ضد ونقیض باشد: 春～ دو بیتی های عید بهاری چین / 上～ بیت اول دو بیتی / 下～ بیت دوم دو بیتی

【联邦】liánbāng فدرال، فدراسیون، اتحادیه‌ء (چند کشور): 英～ اتحادیه‌ء بریتانیا / ～共和国 جمهوری فدرال، جمهوری فدراتیو / ～调查局 اداره‌ء تحقیقات ایالات متحده / ～制 فدرالیسم

【联苯胺】liánběn'àn 〈化〉 (شیمی) عنصری که در ساختن رنگ‌ها بکار می‌رود.

【联播】liánbō تجمع امواج رادیویی برای انتقال آنها، از شبکه‌ء رادیو پخش کردن: ～节目时间 وقت معین برای پخش برنامه در شبکه‌ء رادیو

【联大】Liándà 〈简〉(联合国大会) مجمع عمومی سازمان ملل متحد

【联队】liánduì 〈军〉 گروه نیروی هوایی

【联防】liánfáng دفاع مشترك، فرماندهی مشترك نیروهای دفاعی: 军民～ دفاع مشترك توسط نظامیان وغیر نظامیان

【联管节】liánguǎnjié 〈机〉 (ماشین) اتصالات لوله، مهره وماسوره

【联管箱】liánguǎnxiāng 〈机〉 (ماشین) لوله اصلی، لوله‌ء رابط: 锅炉～ لوله رابط دیگ بخار، لوله‌ء اصلی دیگ بخار

【联合】liánhé ①(使不分散;结合) متحد شدن، متفق شدن: 工人们,～起来! کارگران، متحد شوید! / ～一切可能～的力量 باهمه‌ء نیروهایی‌که می‌توان هم پیمان شد، هم پیمان شدن ②(结合在一起的) اتحاد، ائتلاف: ～政府 دولت ائتلافی / ～阵线 جبهه‌ء متحد ③(共同) مشترك: ～举办 مشترکا متقبل شدن / ～进攻 حمله‌ء مشترك / 兵种～ بخش‌های مشترك از نیروهای نظامی / ～采煤机 کمباین (برای زغال) / ～公报 اطلاعیه‌ء مشترك / ～企业 مؤسسه‌ای مرکب از چند جزء / ～声明 بیانیه‌ء مشترك / ～收割机 کمباین (برای محصول) / ～宣言 اظهارنامه‌ء مشترك، بیانیه‌ء مشترك / ～行动 عمل مشترك / ～演习〈军〉 مانور مشترك / ～作战 عملیات جنگی مشترك ④〈生理〉 (استخوان) پیوستگی: 耻骨～ پیوستگی استخوان

شرمگاه

【联合国】Liánhéguó سازمان ملل متحد: ~安全理事会 شورای امنیت سازمان ملل متحد / ~宪章 منشور سازمان ملل متحد

【联合会】liánhéhuì فدراسیون، اتحادیه: 妇女~ سازمان زنان / 学生~ اتحادیهٔ دانشجویان

【联欢】liánhuān دورهم جمع شدن(برای شادی وخوشگذرانی): 今晚我们同二连~。 امشب ما با گروهان شمارهٔ ۲ دورهم جمع می‌شویم. / 新年~ مجلس شادمانی برای سال نو / 节日~ مجلس شادمانی برای روزهای جشن / 军民~ مجلس شادمانی برای نظامیان وغیر نظامیان / ~会 مجلس شادمانی / ~晚会 شب‌نشینی / ~节 فستیوال

【联接】liánjiē ①见"连接"liánjiē ②〈航天〉(درکیهان نوردی) پیوند دادن

【联结】liánjié بستن، پیوند دادن، بهم پیوستن: 共同的目标把我们紧紧地~在一起。 هدف مشترك مارا به یکدیگر پیوند داده است. / 两国人民的友谊纽带 ارتباط دوستانه ای‌که خلق‌های دو مملکت را بهم می‌پیوندد

【联句】liánjù مصرع های پیوسته از یك شعر

【联军】liánjūn ارتش متحد

【联立方程】liánlì fāngchéng 〈数〉(ریاضی) معادله‌های متقارن

【联络】liánluò ①(接上关系) تماس گرفتن، ارتباط برقرار کردن، تماس ②(关系) ارتباط دوستانه برقرار ساختن: ~感情 ارتباط دوستانه برقرار ساختن / ~点 نقطهٔ ارتباط / ~处 دفتر ارتباط / ~部 بخش ارتباط / ~员 عامل رابطه / ~网 شبکهٔ ارتباط / ~官 افسر رابط / ~ برخورد ارتباط

【联盟】liánméng اتحاد، اتحاد، پیوستگی، ائتلاف: 工农~ اتحاد کارگران ودهقانان

【联绵词】liánmiáncí واژه‌های چینی‌که از دو هیروگلیف تشکیل شده ومعمولا همقافیه گردیده باشند 又作"连绵字"

【联名】liánmíng مشترکا، دارای امضای مشترك: ~发起 مشترکا متعهد شدن / ~上书 عرضحال مشترك دادن، مشترکا عرضحال دادن

【联翩】liánpiān به توالی نزدیك، تقریبا متوالی: 浮想~ افکار تقریبا متوالی از مغز گذشتن

【联赛】liánsài 〈体〉 یك سری مسابقات: 足球~ یك سری مسابقات فوتبال

【联锁机构】liánsuō jīgòu 〈机〉 مکانیسم پیوسته

【联体】liántǐ قسمت پیوسته‌ای به بدن دو نفر

【联席会议】liánxí huìyì کنفرانس مشترك، جلسهٔ مشترك

【联系】liánxì ①(关系) رابطه، ارتباط، تماس: 取得~ تماس گرفتن، ارتباط برقرارکردن / 保持~ در تماس بودن، تماس داشتن / 失去~ ارتباط را بریدن، تماس را قطع کردن / 有广泛的社会~ با جامعه تماس‌های وسیع داشتن ②(彼此接上关系) در آمیختن، تلفیق دادن، مربوط ساختن: 理论~实际 تئوری را باعمل در آمیختن / 把两件事~起来就清楚了。 اگر این دو مسئله را بهم ربط دهید، بروشنی آنها را درك خواهید کرد. / 密切~群众 ارتباط نزدیك با توده های مردم برقرار ساختن / 看电影的问题，找俱乐部~。 در مورد مسئلهٔ سینما، با باشگاه تماس بگیرید.

【联想】liánxiǎng افکار را مربوط ساختن، ارتباط ذهنی برقرار کردن: 提起杭州，人们就会~到西湖。 مردم چین با یادآوری نام «هان چو» به یاد «دریاچه غربی» می‌افتند.

【联谊】liányì دوستی همدیگر را متصل کردن

【联营】liányíng مشترکا اداره کردن

【联运】liányùn 〈交〉 با یك بارنامه کالا را با وسایل نقلیهٔ گوناگون حمل کردن، با یك بلیط با وسایل نقلیهٔ گوناگون سفر کردن: 国际铁路~ حمل ونقل سرتاسری راه آهن بین المللی / 水陆~ حمل ونقل سرتاسری از راه زمینی وآبی / 火车汽车~ مسافرت باقطار واتوبوس با یك بلیط / ~票 بلیط کامل برای سوار شدن به وسایل نقلیهٔ گوناگون / ~提单 بارنامهٔ حمل سرتاسری کالا باوسایل نقلیهٔ گوناگون

【联轴节】liánzhóujié 〈机〉 وسیلهٔ اتصال دو واگن راه آهن: 刚性~ وسیلهٔ اتصال مستحکم / 挠性~ وسیلهٔ اتصال تغییر پذیر / 万向~ وسیلهٔ اتصال همگانی وقابل تنظیم

【联装炮】liánzhuāngpào 〈军〉 توپخانهٔ چند تایی

裢

lián 见"褡裢"dālian

廉

lián ①(廉洁) درستکار و پاك ②(价低) ارزان، کم بها: 物美价~ مرغوب و ارزان ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【廉耻】liánchǐ احساس شرم وحیا: 知道~的人 آدم با شرم وحیا

【廉价】liánjià ارزان، ارزان قیمت: ~书 کتاب ارزان / 买进 ~ ارزان خریدن / 出售~ ارزان فروختن / 宣传~ تبلیغات بی‌ارزش / ~品 کالای ارزان، متاع ارزان / ~劳动力 نیروی کار ارزان

【廉洁】liánjié درستکار وپاك: 奉公~ در انجام وظایف اداری درستکار وپاك بودن

【廉吏】liánlì مأمور درستکار دولت

【廉明】liánmíng درستکار وپاك وهوشیار

鲢

lián نوعی ماهی از جنس کپور

臁

lián 〈生理〉 ساق پا

【臁疮】liánchuāng 〈中医〉 زخم روی ساق پا

镰

lián داس

【镰刀】liándāo داس: 大~ داس بزرگ

蠊

lián 见"蜚蠊"fěilián

liǎn

敛

liǎn ①(收起) باز داشتن، خودداری کردن، مهار کردن: 敛足 از رفتن خودداری کردن ②(收集) جمع کردن، گردهم آوردن: 横征暴~ بزور عوارض ومالیات سنگین گرفتن

【敛步】liǎnbù از قدم برداشتن به جلو خود داری کردن

【敛财】liǎncái از راه بی‌انصافی ثروت اندوختن

【敛迹】liǎnjì بطور موقت دست از کارهای بد کشیدن

【敛容】liǎnróng 〈书〉 قیافه جدی بخود گرفتن

【敛声屏气】liǎnshēng-bǐngqì صدای خود را پائین آوردن ونفس خود را در سینه حبس کردن

【敛抑】liǎnyì از گفتار یا کردار بی‌بند وبار خود داری کردن

脸 liǎn ①(头的前部) چهره، رو، صورت، قیافه: 给孩子洗~ صورت بچه را شستن ②(面子) آبرو، نیکنامی: 丢~ آبروی خود را از دست دادن / 不要~ بی شرم، بی‌حیا، پررو / 没~见人 از خجالت روی دیدن کسی را نداشتن / 撕破~ حساسیت کسی را اصلا در نظر نگرفتن ③(某些物体的前部) قسمت جلوی یك چیز: 门~儿 جلوی یك محوطه، دروازه شهر یا فروشگاه ④(面部表情) احساسات درونی آشکار شده در چهره، رنگ رخساره که نشان دهنده ضمیر است: 笑~ چهره بشاش / 把~一变 قیافه را عوض کردن

【脸薄】liǎnbáo کم رو، خجل

【脸蛋儿】liǎndànr [多用来说年幼的人] (در مورد خردسالان) گونه‌ها، چهره

【脸红】liǎnhóng دراثر خجالت سرخ شدن، به هیجان آمدن

【脸红脖子粗】liǎn hóng bózi cū سرخ شدن چهره از خشم یا هیجان: 争得~ با هیجان بحث ومشاجره کردن

【脸厚】liǎnhòu کسی که بآسانی خجالت نمی‌کشد

【脸急】liǎnjí شتابکار وبآسانی عصبانی

【脸颊】liǎnjiá چهره، گونه‌ها

【脸孔】liǎnkǒng چهره، صورت

【脸面】liǎnmiàn ①(脸) چهره، صورت، قیافه ②(情面) عواطف یك شخص، شرافت نفس: 看我的~，不要生他的气了。 برای خاطر من، با او قهر نکنید.

【脸嫩】liǎnnèn کم رو، خجل

【脸盘儿】liǎnpánr شکل صورت، ریخت قیافه

【脸盆】liǎnpén لگن، طشت: ~架 جالگنی، جاطشتی

【脸皮】liǎnpí ①(脸部) گونه، صورت، رو: ~厚 پررو، بی‌شرم / ~薄 خجول، حساس / 你居然有~说出这种话来! شما حتی آنقدر پررو هستید که چنین حرفی بزبان می‌آورید! ②(脸上的表皮) پوست صورت

【脸谱】liǎnpǔ انواع گریم چهره در اپراها

【脸热】liǎnrè از خجالت سرخ شدن

【脸容】liǎnróng قیافه، چهره

【脸腮】liǎnsāi گونه‌ها

【脸色】liǎnsè ①(气色) رنگ چهره، سیما، نگاه: 他的~好多了。 او خیلی بهتر بنظر می‌رسد. / 他这几天~不好。 در این روزها خوب وسرحال به نظر نمی‌رسد. / ~红润 با گونه‌های سرخ وسفید، چهره سرخ گون / ~发白 چهره رنگ پریده ②(表情) احساسات در چهره، انعکاس احساسات در چهره: 看主子~行事 با توجه به چهره ارباب رفتارکردن / 一看他的~，就知道有了好消息。 به محض تجلی احساسات در چهره اش دانستیم که بشارتی هست.

【脸膛儿】liǎntángr 〈方〉 رو، صورت، قیافه

【脸相】liǎnxiàng چهره، قیافه

【脸小】liǎnxiǎo ①(难为情) خجول ②(情面不足) احترام وحیثیت ناکافی

【脸型】liǎnxíng شکل صورت، ریخت قیافه

【脸硬】liǎnyìng بآسانی تحت احساسات شخصی قرار نگرفتن

liàn

练 liàn ①(白绢) ابریشم سفید: 江平如~ دریا مانند ابریشم صاف وهموار است. ②(把生丝煮熟) ابریشم خام را جوشاندن وشستشو دادن ③(练习;训练) تمرین‌کردن، تربیت کردن، پروردن: ~跑 تمرین دویدن کردن / ~字 مشق خط کردن، تمرین خط کردن / ~节目 نمایش را تمرین کردن / ~单杠 روی میله افقی تمرین کردن / ~好本领 مهارت خود را کامل کردن / ~好身体 بمنظور حفظ سلامت ورزش کردن ④(经验多;纯熟) باسابقه، ماهر، مجرب: 熟~ ماهرانه و استادانه / 老~ مجرب ورزیده

【练笔】liànbǐ ①(练习写作) تمرین مقاله نویسی کردن ②(练习写字) تمرین خطاطی کردن

【练兵】liànbīng تمرین نظامی، مشق نظامی: ~项目 دوره‌های تمرین نظامی / ~场 میدان تمرین نظامی

【练操】liàncāo تمرین نظامی کردن(در مورد قشون وغیره)

【练达】liàndá 〈书〉 مجرب وجهان‌دیده

【练队】liànduì به صف تمرین نظامی‌کردن

【练功】liàngōng تمرین ژیمناستیك، «ووشو»، آکروبات وغیره کردن، تمرین مهارت کردن

【练家子】liànjiāzi 〈方〉 متخصص «ووشو»

【练球】liànqiú تمرین توپ بازی کردن: 和客队一同~ همراه با تیم مهمان به تمرین پرداختن / 赛前~ قبل از بازی بدن خود را گرم کردن

【练鹊】liànquè 〈动〉 مرغ مگس‌خوار

【练手】liànshǒu تمرین فنون خود کردن

【练武】liànwǔ تمرین اسلحه کردن، تمرین هنرهای نظامی کردن

【练习】liànxí ①(反复学习) تمرین کردن: ~射击 تمرین تیراندازی کردن / ~写文章 تمرین انشاء نویسی کردن / ~技术 فنون را تمرین کردن / ~说波斯语 مکالمه به زبان فارسی را تمرین کردن ②(习题) تکلیف‌ها: 做~ تکلیف‌ها را انجام دادن / 算术~ تمرین های ریاضی، تکلیف های ریاضی / ~簿 دفترچه تکلیف / ~曲〈乐〉 قطعه موسیقی کوتاهی که غالبا برای تمرین مبتدیان بکارمی‌رود

炼 liàn ①(熔炼) تصفیه کردن، گداختن: ~铅 سرب گداختن / ~糖 شکر را تصفیه کردن ②(烧) فلز را آب دادن، فلز را استحکام بخشیدن: 真金不怕火~。 طلای واقعی از آزمایش در آتش نمی‌هراسد.

【炼丹】liàndān 〈道教〉 ساختن قرص‌های عمر جاویدان بخش (یك عمل وابسته به مذهب «تائو»)

【炼钢】liàngāng فولادسازی: ~厂 کارخانه فولاد سازی / ~

工人 کوره‌ء فولاد سازی 炉～/ کارگر فولادسازی
【炼焦】liànjiāo تبدیل به زغال كك كردن ： ～厂 کارخانه‌ء گاز کوره‌ء 气炉煤～/کوره‌ء کك سازی 炉～/ تهیه‌ء زغال كك زغال سنگ مناسب برای كك سازی 煤～ /كك سازی
【炼金术】liànjīnshù علم کیمیا
【炼句】liànjù یك جمله را چندین بار ویرایش کردن
【炼乳】liànrǔ شیر تغلیظ شده‌ء مخلوط با شکر، شیر عسلی
【炼铁】liàntiě آهن را گداختن ، ذوب آهن ： ～厂 کارخانه‌ء کوره‌ء ذوب آهن 炉～ / ذوب آهن
【炼油】liànyóu ①(分馏石油) تصفیه‌ء نفت ： ～厂 تصفیه خانه‌ء نفت ②(加热分离油) با حرارت مواد را از نفت استخراج کردن ③(加热食用油) روغن خوراکی را حرارت دادن
【炼狱】liànyù 〈天主教〉 عالم برزخ
【炼制】liànzhì 〈化〉 تصفیه کردن ：石油～ نفت را تصفیه کردن
【炼字】liànzì برای انتخاب یك واژه به مغز خود فشارآوردن

恋 liàn ①(恋爱) عشق ：初～، برای اولین بار عاشق شدن ②(依恋) علاقه یافتن، اشتیاق چیزی را داشتن ： عشق نخستین به دوری از خانه خود بی‌میل بودن 家～
【恋爱】liàn'ài عاشق شدن، عشق بازی کردن ：谈～ عاشق شدن، عشق بازی کردن
【恋旧】liànjiù به خاك گذشته عشق ورزیدن
【恋恋不舍】liànliàn bù shě به جداشدن از کسی بی میلی نشان دادن ：客人们要走了，我们都～。 چون مهمانان بزودی خواهند رفت، هیچ یك از ما مایل به جدا شدن از آنها نیستیم.
【恋慕】liànmù عشق ورزیدن
【恋念】liànniàn با عشق واشتیاق یادکردن
【恋情】liànqíng عشق وعلاقه
【恋人】liànrén عاشق
【恋头】liàntóu چیزی که قابل عشق ورزی باشد
【恋战】liànzhàn به منظور کسب پیروزی‌های بیشتری در نبرد به ترك میدان جنگ بی‌میل بودن

殓 liàn مرده را در تابوت گذاشتن

链 liàn ①(链子) زنجیر، بند ：铁～ زنجیر آهنی / 表～ زنجیر ساعت ②(海上测距单位) (معادل به درازی یك کابل یك دهم میل دریایی یا متر ۲، ۱۸۵)
【链扳手】liànbānshǒu آچار زنجیری
【链钩】liàngōu 〈机〉 آویز زنجیری، قلاب زنجیری
【链轨】liànguǐ خط آهن مخصوص تراکتور کاترپیلار
【链锯】liànjù اره‌ء زنجیری
【链轮】liànlún 〈机〉 چرخ زنجیری
【链霉素】liànméisù 〈药〉 نوعی آنتی بیوتیك (که از قارچ بدست می‌آید و روی بسیاری از باکتری‌ها مؤثر است)
【链球】liànqiú 〈体〉 (در ورزش) چکش ：掷～ پرتاب چکش
【链球菌】liànqiújūn 〈微〉 باکتری‌های گرد زنجیری انگلی در انسان وجانوران
【链上取代】liànshàng qǔdài 〈化〉 (شیمی) جانشینی زنجیری
【链式反应】liànshì fǎnyìng 〈化〉 (شیمی) عکس‌العمل زنجیری
【链式磨木机】liànshì mòmùjī 〈纸〉 دستگاه آسیاب زنجیری
【链套】liàntào 〈自行车〉 قاب زنجیر(دوچرخه)
【链条】liàntiáo ①(机器上传动用的链子) زنجیر ②〈自行车〉 زنجیر دو چرخه
【链烃】liàntīng 〈化〉 (شیمی) هیدروکارین زنجیری
【链罩】liànzhào 〈自行车〉 قاب زنجیر(دوچرخه)
【链子】liànzi زنجیر

楝 liàn
【楝树】liànshù 〈植〉 درخت زیتون تلخ

潋 liàn
【潋滟】liànyàn 〈书〉①(水势浩大) (در مورد جریان آب) پرقدرت، نیرومند ②(水波流动) روان، جاری

liáng

良 liáng ①(好) خوب، عالی، مرغوب ：～将 ژنرال خوب، قدرتمند، ژنرال / 马～ اسب اصیل، / 工～ کارگر ماهر / 药～ داروی مؤثر ～/اسب عالی ②(善良的人) مردم نیك ：除暴安～ مردم بد را از بین بردن و برای مردم نیك صلح وسلامت را ③〈书〉(很) بسیار، بسیار زیاد ：获益～多 بهره زیاد آوردن برداری کردن
【良材】liángcái ①(好木材) الوار خوب ②(有才能的人) آدم لایق
【良策】liángcè نقشه‌ء خوب، تدبیر خوب
【良辰美景】liángchén-měijǐng منظره‌ء زیبا در یك روز درخشان وتابناك
【良导体】liángdǎotǐ 〈物〉 (فیزیك) جسم های مرغوب، خوب رسانا
【良方】liángfāng ①(有良效的药方) نسخه‌ء طبی مؤثر ②(好主意) نقشه‌ء خوب، تدبیر خوب
【良港】liánggǎng بندر خوب
【良好】liánghǎo خوب، عالی ：～的祝愿 بهترین آرزو /～的比赛风格 سبك وروش خوبی در ورزشکاری، جوانمردی در ورزشکاری/手术经过～。 عمل جراحی خوب از آب درآمد./财政贸易情况～。 وضع مالی وبازرگانی بسیار خوب است./为双方会谈创造～的气氛 فضای مساعدی برای مذاکره‌ء طرفین ایجاد کردن/打下～的基础 پایه‌ء خوب ریختن/水稻长势～。 برنج بخوبی می‌روید./～的开端 آغاز خوب/～的印象 تاثیر خوب
【良机】liángjī فرصت خوب، فرصت طلایی ：莫失～。 این فرصت طلایی را از دست ندهید!
【良久】liángjiǔ 〈书〉 مدت طولانی
【良能】liángnéng 〈哲〉 توانایی ذاتی
【良善】liángshàn نیك ومهربان، آدم نیك ومهربان
【良师益友】liángshī-yìyǒu معلم خوب ودوست مفید

【良田】liángtián مزرعه خوب، مزرعه حاصلخیز
【良图】liángtú 〈书〉 تدبیر خوب
【良心】liángxīn وجدان، ضمیر: ～上感到不安 وجدان ناآرام اگر انصاف ～话 / 说句 داشتن، مورد ملامت وجدان قرار گرفتن ～没 / مردم با وجدان، مردم خوش قلب 有～的人 /باشد... بی‌وجدان، نمك نشناس
【良晤】liángwù ملاقات خوش
【良性肿瘤】liángxìng zhǒngliú 〈医〉 (طب) تومور خوش خیم
【良言】liángyán پند ونصیحت
【良药苦口】liángyào kǔ kōu ～: داروی خوب مزهء تلخ دارد. 利于病，忠言逆耳利于行。 همانطورکه داروی تلخ بیماری را معالجه می‌کند، اندرز نیکو برای رفتار مفید است.
【良医】liángyī پزشك حاذق
【良莠不分】liáng-yǒu bù fēn خوب را از بد تشخیص ندادن
【良莠不齐】liáng-yǒu bù qí خوب وبد باهم قاطی بودن
【良知】liángzhī دانش ذاتی
【良种】liángzhǒng ①〈农〉 نوع مرغوب: 水稻～ برنج مرغوب ②〈牧〉 نژاد خوب: 马～ اسب اصیل، اسب نژاده / 场～ کشتزار تکثیر بذر

凉 liáng ①(温度低) خنك، سرد: 风～ نسیم خنك / 天气～了。 هوا خنك شده است. / 饭～了。 غذا سرد شد. ②(失望;灰心) مأیوس، دلسرد: 听了这消息;他～了半截儿。 از شنیدن این خبر دلسرد شد.
另见 liàng
【凉白开】liángbáikāi 〈口〉 آب جوش سرد شده
【凉拌】liángbàn (خورش) سرد وچاشنی زده شده: ～生菜 سالاد مخلوط با سوس / 面～ رشته‌ء سرد ومخلوط با سوس
【凉冰冰】liángbīngbīng بسیار سرد
【凉不丝儿】liángbusīr قدری خنك
【凉菜】liángcài غذای سرد
【凉床】liángchuáng تختخواب خیزرانی
【凉粉】liángfěn ژله‌ء سویا
【凉津津】liángjīnjīn (نسیم) قدری خنك
【凉快】liángkuai ①(凉爽) خنك وراحت: 这里～，坐下歇会儿。 اینجا جای خنك وراحتی است.بیا بنشینیم وکمی استراحت کنیم. / 下了雨，天～多了。 پس از باریدن باران هوا بسیار خنك شده است. ②(纳凉) خودرا خنك کردن: 我们到树荫下面去～一下吧! بیا زیر سایه‌ء درخت بنشینیم وخودرا کمی خنك کنیم!
【凉帽】liángmào نوعی کلاه مخصوص استفاده در تابستان
【凉棚】liángpéng سایبان حصیری، پناهگاه حصری
【凉气】liángqì هوای سرد
【凉伞】liángsǎn سایبان، چترآفتابی
【凉薯】liángshǔ 〈方〉 "Yam bean" نوعی‌سیب زمینی‌شیرین بنام
【凉爽】liángshuǎng خنك ومطبوع: 初夏的黄昏很～。 هنگام غروب در آغاز تابستان هوا بسیار خنك ومطبوع است. / 的秋天～ روزهای پائیزی خنك ومطبوع
【凉水】liángshuǐ ①(冷水) آب سرد ②(生水) آب نجوشیده
【凉丝丝】liángsīsī اندکی خنك، کمی خنك: 的晚风～ نسیم خنك هنگام عصر
【凉飕飕】liángsōusōu (نسیم) خنك، سرد
【凉台】liángtái ایوان، بالاخانه، بالکن
【凉亭】liángtíng کلاه فرنگی کنار راه، خانه‌ء تابستانی، کوشك
【凉席】liángxí بوریا، فرش حصیری (برای خوابیدن در تابستان)
【凉鞋】liángxié صندل، کفش بی رویه‌ء تابستانی
【凉药】liángyào 〈中药〉 (طب چینی) دارویی‌که دارای طبیعت سرد باشد (برای رفع تب یا التهاب)
【凉意】liángyì احساس خنکی، خنکی

莨 liáng
另见 làng
【莨绸】liángchóu نوعی ابریشم سیاه رنگ مخصوص استان «گوان دون»

梁 liáng ①(房梁) تیر سقف: 架～ تیر ریزی سقف؛ تیر عرضی سقف، طاق سقف / 横～ سقف‌را درجای خود قراردادن ②(桥) پل: 桥～ پل ③(隆起长条的部分) پشته، برآمدگی: 鼻～ برآمدگی بینی / 山～ پشته‌ء کوه سلسله ④(南朝之一) «لیانگ»، یکی از سلسله‌های جنوبی چین ⑤(姓) یك نام خانوادگی در چین
【梁地】liángdì مزرعه در پشته‌ء‌کوه
【梁龙】liánglóng 〈古生物〉 نوعی سوسمار بزرگ و علفخوار در قدیم
【梁桥】liángqiáo نوعی پل چوبی که بدنه‌ء آن با شاه تیر ساخته شده باشد (Beam bridge)
【梁上君子】liángshàng jūnzǐ آدم متشخص روی پشت بام خانه (کنایه از دزد شبانه)
【梁子】liángzi 〈方〉 پشته‌ء کوه

椋 liáng
【椋鸟】liángniǎo سار (پرنده)

量 liáng اندازه گرفتن، سنجیدن، پیمودن: 地～ زمین را اندازه گرفتن / 用斗～米 برنج را با واحد «دئو» اندازه گرفتن / 体温 درجه‌ء حرارت بدن را سنجیدن / 身材～ بدن کسی را اندازه گرفتن / 尺寸～ بدن کسی را اندازه گرفتن
另见 liàng
【量杯】liángbēi پیمانه، پیمانه‌ء اندازه گیری
【量度】liángdù اندازه
【量规】liángguī پرگار
【量角器】liángjiǎoqì گوشه سنج، زاویه سنج
【量具】liángjù ابزار اندازه گیری: 刃具厂～ کارخانه‌ء تهیه‌ء ابزار های اندازه گیری وبرش
【量瓶】liángpíng فلاسك اندازه گیری
【量热器】liángrèqì حرارت سنج، گرما سنج
【量日仪】liángrìyí 〈天〉 آفتاب سنج
【量算】liángsuàn اندازه گرفتن وحساب کردن

【量筒】liángtǒng استوانهٔ سنجش مایعات، پیمانه
【量图仪】liángtúyí مقیاس نقشه
【量雪尺】liángxuěchǐ 〈气〉برف سنج
【量雪器】liángxuěqì 〈气〉برف سنج
【量油尺】liángyóuchǐ 〈机〉میله یا چوبی‌که برای اندازه‌گیری عمق سوخت بکار می‌رود
【量雨筒】liángyǔtǒng 〈气〉باران سنج

梁 liáng 〈书〉①(优良的谷子品种)ارزن مرغوب ②(精美的主食)خوراك ممتاز، غذای عالی

粮 liáng ①(粮食)غله، خوراك، خواربار: ~棉双丰收 برداشت خوب از غله وپنبه / 弹尽~绝 مهمات وخوراك به ته رسیدن ②(农业税的粮食)مالیات غیر نقدی مزروعی، مالیات جنسی غلات / 交公~ به دولت مالیات غله دادن

【粮仓】liángcāng ①(储粮库)انبار غله ②(盛产粮食的地方)محلی‌که در آن غله زیاد تولید می‌شود
【粮草】liángcǎo خواربار ارتش، غله وعلوفه مورد استفادهٔ ارتش
【粮道】liángdào مسیری که غله در آن برای نظامیان حمل ونقل شود
【粮店】liángdiàn غله فروشی
【粮荒】liánghuāng قحطی
【粮库】liángkù انبار غله، سیلو
【粮秣】liángmò خواربار ارتش، غله وعلوفه برای ارتش: ~库 انبار خواربار / 被服 غله، علوفه، رختخواب ولباس
【粮票】liángpiào کوپن خواربار
【粮商】liángshāng تاجری‌که با غله داد و ستد می‌کرد
【粮食】liángshi غله، حبوبات، خوراك: ~产量 میزان تولید غله / ~定量 سهمیهٔ ماهانه خواربار برای / ~储备 ذخیرهٔ غله / ~加工 ازغله بوسیلهٔ / ~供应 تأمین دائمی خوراك / ~局 هرنفر ادارهٔ / ~配给 عملیات مخصوص فرآورده های دیگری تهیه کردن / ~作物 محصولات غله‌ای / ~统购 جیرهٔ غله / ~统销 غله (غله، پنبه وغیره) / ~征购 انحصار دولتی خرید وفروش خرید غله توسط دولت
【粮饷】liángxiǎng 〈旧〉خواربار ووجوه فوری برای ارتش
【粮栈】liángzhàn عمده فروشی غله ؛ انبار غله
【粮站】liángzhàn مرکز تأمین غله

liǎng

两 liǎng ①(数目)(一般用于量词和半、千、万、亿前)دو: ~匹马 دو اسب / ~个半月 دو ماه ونیم / ~亿~千万 دویست وبیست میلیون / ~岁小孩 بچهٔ دو ساله / ~班工作 دو نوبت کار / 工作~三天即可完成。کار در ظرف دو / سه روز به پایان خواهد رسید. ②(双方)دو تا دست / ~只手 دو جانب، دوپهلو: ~鬓斑白 سفید شدن موی روی شقیقه / ~立 دشمن آشتی ناپذیر / 势不~利 بهره مند شدن هردو جانب یکدیگر بودن ③(表示不定的数目)چند: 这事过~天再说。بیا، این‌کار را برای چند روز کنار بگذاریم. / 我想讲~句。می‌خواهم سخنی چند بگویم. 或 می‌خواهم چند کلمه صحبت کنم. ④(重量单位)«لیان» ـ واحد وزن (معادل ۵۰ گرم) ⑤〈旧〉(货币单位)واحد پول نقرهٔ چینی معادل ۶۰ سنت آمریکا

【两把刷子】liǎngbǎ shuāzi کنایه از کسی‌که دارای چندین مهارت باشد، همه کاره
【两败俱伤】liǎng bài jù shāng زیان دیدن هردو جانب، متحمل ضرر شدن هر دو جانب
【两半儿】liǎngbànr دو نیمه، دو نصف: 碟子摔成~了。بشقاب دو نیمه شده است. / 把苹果切成~ سیب را به دو نصف بریدن
【两边】liǎngbiān ①(两个边儿或地方)دو پهلو، دو سمت، دو محل: 沟的~种着豆子。در دو طرف جوی آب لوبیا کاشته‌اند. / 人群向~散开。انبوه مردم در دو جهت متفرق شدند. / 母亲时常~走动，看望两个儿子。مادر همواره برای دیدن دو فرزندش بین محل زندگی آن دو در رفت وآمد است. ②(双方)دو جانب، طرفین: ~讨好 طرفین را خوشحال نگهداشتن / ~都说好了，明天下午赛球。طرفین موافقت کرده‌اند که فردا بعداز ظهر مسابقه بدهند.
【两边倒】liǎngbiāndǎo گاه به این سو وگاه به آن سو خم شدن: 墙上一根草，风吹~。یك علف تنها بر بالای دیوار در اثر وزش باد به این سو وآن سو خم می‌شود.
【两便】liǎngbiàn برای هر دو طرف مناسب وشایسته بودن: 您甭等我了，咱们~。لطفا منتظر من نباشید.شاید این برای هردوی ما راحت‌تر باشد.
【两不误】liǎngbùwù به هر دو چیز رسیدن: 工作学习~ به کار وآموزش هردو رسیدن
【两重】liǎngchóng دوگانه: ~意义 اهمیت دوگانه / ~任务 وظیفهٔ دوگانه / 新旧社会~天。جامعه های کهنه ونو دو جهان جداگانه هستند. / ~性〈哲〉خصلت دوگانه
【两次三番】liǎng cì sān fān چندین بار
【两次运球】liǎngcì yùnqiú 〈篮球〉(بسکتبال) دو بار دریب کردن
【两党制】liǎngdǎngzhì سیستم دو حزبی
【两抵】liǎngdǐ یکدیگر را به حالت موازنه در آوردن: 收支~。در آمد وهزینه یکدیگر را به حالت موازنه در می‌آورند.
【两点论】liǎngdiǎnlùn عقیده‌ای‌که بنابر آن همه چیز دارای جنبهٔ دوگانه می باشند وطبق قانون مارکسیسم «یك» به «دو» تقسیم می‌شود
【两耳不闻窗外事】liǎng ěr bù wén chuāngwài shì به آنچه در بیرون از پنجره اتفاق می‌افتد بی‌اعتنا بودن ـ کنایه از بی‌تفاوت ماندن نسبت به دنیای بیرون: ~，一心只读圣贤书 در خواندن کتاب‌های کلاسیك غوطه ور بودن و به آنچه در محیط فعلی خود اتفاق می‌افتد بی‌اعتنا ماندن
【两分法】liǎngfēnfǎ بکار بردن این قانون مارکسیستی مبنی بر اینکه «یك» به «دو» تقسیم می‌شود
【两回事】liǎng huí shì دو موضوع کاملا جداگانه: 严格要求

سختگیر بودن وایراد گرفتن دو موضوع 和求全责备是～。
جداگانه هستند.

【两极】liǎngjí ①(地球的南北极) دو قطب زمین ②(电极)
دو قطب (مغناطیس یا نیروی برق)

【两极分化】liǎngjí fēnhuà ایجاد دو قطب ؛ تقسیم شدن
(گروه، جامعه وغیره) به دو بخش کاملا مخالف : ～ 贫富的
ایجاد دو قطب فقرو توانگری

【两脚规】liǎngjiǎoguī ①(圆规) پرگار ②(分线规) پرگار
مخصوص تقسیم خطوط

【两可】liǎngkě ممکن بودن وممکن نبودن : هر دو می‌شود 之间～
برای من فرقی 。～我去不去/ جواب مبهم 的回答～/
نمی‌کند که بروم یا نروم.

【两口子】liǎngkǒuzi زن وشوهر : ～过得挺和美。(زن
وشوهر) زندگی سعادتمند داشتن 又称"两口儿"

【两肋插刀】liǎng lèi chā dāo ریسك بزرگ کردن وفداکاری
فراوان نمودن

【两利】liǎnglì به نفع طرفین تمام شدن

【两码事】liǎng mǎ shì 见"两回事"

【两面】liǎngmiàn ①(正反面) دو طرف، دو رو، دو جانب :
这张纸～都写满了字。 پشت و روی این کاغذ پر از نوشته
است./ 这问题的～我们都要看到。 ما باید هر دو جانب
مسئله را ببینیم./～凸镜 آئینهٔ محدب دو طرفه /～凹镜 آئینهٔ
مقعر دو طرفه ②(事物相对的方面) دوگانه، دارای خصلت
دوگانه : ～性 خصلت دوگانه /～手法 تاکتیك دو رویه

【两面光】liǎngmiànguāng در خوشحال نگهداشتن دو طرف
کوشیدن

【两面夹攻】liǎngmiàn jiāgōng از دو جانب حمله آوردن : 受
到～ از دو جانب مورد حمله قرار گرفتن

【两面派】liǎngmiànpài آدم دو رو، آدم حقه باز : ～的行为
رفتار حیله گرانه، رفتار منافق

【两面三刀】liǎngmiàn-sāndāo دو رو، حیله‌گر، منافق

【两难】liǎngnán با انتخاب بسیار دشوار رو برو شدن : 进退～
در پیشرفت کردن یا عقب نشینی نمودن ناتوان بودن

【两旁】liǎngpáng دو طرف : 大街～挤满了人群。 در دو
طرف خیابان جمعیت انبوه صف کشیدند.

【两栖】liǎngqī زمینی وآبی، دو زیست : ～部队 نیروهای زمینی
ودریایی /～动物 جانور دو زیست /～植物 گیاه دو زیست /
～作战舰艇 کشتی جنگی زمینی و دریایی /～作战 عملیات جنگی
زمینی و دریایی

【两讫】liǎngqì 〈商〉 (اصطلاح بازرگانی) کالا تحویل داده شده
وحساب تسویه گردیده است.

【两清】liǎngqīng تسویهٔ حساب شدن (مثلا بین فروشنده
وخریدار)

【两全】liǎngquán رضایت بخش برای هردو جانب : ～的办法
اقدامات رضایتبخش برای هردو جانب

【两全其美】liǎngquán qí měi هردو جانب را راضی کردن،
مدعی‌های مخالف را راضی کردن

【两审终审制】liǎngshěn-zhōngshěnzhì 〈法〉 نوعی سیستم
قضایی مبنی براینکه محاکمه دوم محاکمهٔ نهایی دادگاه باشد

【两世为人】liǎng shì wéi rén از مرگ حتمی نجات یافتن

【两手】liǎngshǒu ①(两种策略) تاکتیك دوگانه : 用革命的
～反对反革命的～ برای مقابله با تاکتیك دوگانهٔ ضدانقلابی،
تاکتیك دوگانهٔ انقلابی را بکار بردن /作～准备 خود را برای دو
امکان آماده کردن ②(两只手) دو تا دست : ～抓住 با دو
دست گرفتن

【两条道路】liǎng tiáo dàolù دو راه

【两条腿走路】liǎng tiáo tuǐ zǒulù روی دو پا راه رفتن

【两条心】liǎn tiáo xīn دارای دو دل و دو فکر، با عدم توافق
نظر

【两跳】liǎngtiào 〈乒乓球〉 دو بار توپ به میز پینگ پونگ
خوردن

【两头】liǎngtóu ①(两端) دو نوگ : 尖～ هر دو نوك تیز بودن
/～跑 بین دو محل رفت وآمد کردن /早晚～事情很忙 هم
صبح وهم عصر گرفتاری زیاد داشتن ②(双方) دو جانب، طرفین
: ～说和 بین دو جانب میانجی گری کردن /～为难 در
دو جانب مشکل داشتن /～落空 خوشحال نگهداشتن دو جانب
مرغ دو چیز را طلبیدن واز هردو باز ماندن 或 بگیر هیچ بگیر است.

【两头小，中间大】liǎngtóu xiǎo, zhōngjiān dà کوچك در
دو سر ولی گنده دروسط 或 اقلیت را پیشرو یا عقب مانده تشکیل
می‌دهندولی اکثریت را میانه رو. 或 گروه های پیشرو وعقب مانده
دراقلیت اما گروه میانه رو دو اکثریت هستند.

【两下里】liǎngxiàli دو جانب، طرفین : 对国家和集体～都
有好处。 از این طرز عمل هم دولت وهم اجتماع بهره برداری
می‌کنند./～都没意见。 هیچ کدام از دو جانب اعتراض ندارند.
又作"两下"

【两下子】liǎngxiàzi تعدادی از فنون پیشه وحرفه، چندفن از
پیشهٔ کسی : 要做好工作，光靠这～是不够的。 اگر
بخواهیم کار خودرا بطرز احسن انجام دهیم، نمی‌توانیم فقط به
چندفن محدود از پیشهٔ خود متکی باشیم./ 你真有～！ شما
واقعا زیرك هستید!

【两相情愿】liǎng xiāng qíngyuàn هر دو جانب راضی هستند.

【两厢】liǎngxiāng ①(两面的厢房) اطاق های جانبی واقع
در دو طرف یك خانهٔ یك طبقه ②(在两边) دو طرف : ～站
立 در دو طرف ایستادن

【两小无猜】liǎng xiǎo wú cāi (در مورد یك پسر ویك دختر)
همبازی معصوم بودن

【两性】liǎngxìng ①(雌性和雄性) نر وماده، هردو جنس : ～
花 گلی‌که دارای پرچم ومادگی هردو باشد. /～人 انسان دو جنسی /～
关系 روابط جنسی ②〈化〉(两种性质) دارای (شیمی)
خاصیت اسید وقلیا : ～胶体〈化〉 مادهٔ ژلاتینی دارای خاصیت
اسید وقلیا

【两袖清风】liǎng xiù qīngfēng 〈旧〉 (در مورد مامور دولت)
پاکدامن بودن وسالم ماندن

【两样】liǎngyàng مختلف : ～做法，两种结果。 دو شیوهٔ
مختلف دو نتیجهٔ گوناگون می دهد./ 有什么～？ چه فرق
می کند؟

【两翼】liǎngyì 〈军〉دو سو، دو پهلو، دو جناح: ~包抄 از دو جناح محاصره کردن

【两用】liǎngyòng دوکاره، دو مقصوده: ~炉子 منقل دوکاره/收录~机 رادیوترانزیستوری دوکاره /منقل دو مرحله‌ای

【两用衫】liǎngyòng shān نوعی ژاکت که برای فصل بهار یا فصل پائیز مناسب باشد

【两院制】liǎngyuànzhì سیستم پارلمانی دو مجلس، سیستم دو مجلسی

【两造】liǎngzào ①〈法〉(指诉讼的双方) دو طرف دعوی، دو برداشت ②(两熟) مدعی ومدعی علیه

【两着儿】liǎngzhāor ①(一些着数) تعدادی از فنون ②(不正当的手段) تدابیر نامشروع

俩 liǎng 见"伎俩"jìliǎng

另见 liǎ

魉 liǎng 见"魍魉"wǎngliǎng

liàng

亮 liàng ①(明亮) پرنور، روشن، درخشان، تابان: 电灯很~。 لامپ بسیار پرنور است./天~了。 هوا دیگر روشن شده است./地板擦得真~。 کف اطاق در اثر سایيدن تمیز و درخشان شده است./这间房子不够~。 این اطاق باندازهء کافی پر نور نیست. ②(发亮) درخشیدن، تابیدن، نورافشاندن: 屋子里~着灯光。 چراغهای اطاق روشن بود ونور می‌افشاند./他把手电筒~了一下。 او برای لحظه‌ای چراغ قوه را روشن کرد. ③(声音响亮) (در مورد صدا) بلند وواضح: 他嗓子真~。 او صدای بلند وواضحی دارد./你这么一说,我心里头~了。 گفتار شما باعث آگاهی وروشنی فکر من شد. ⑤(显露) روشن فکر وآگاه نشان دادن: 他把身份证~了一下就进去了。 او کارت شناسایی خود را نشان داد و واردشد./~思想 افکار درونی خود را آشکار ساختن/~观点 دیدگاه خود را بیان کردن

【亮敞】liàngchǎng پرنور و جادار

【亮底】liàngdǐ نقشه، موضع، دیدگاه وامثال آن را آشکار ساختن: 咱们还有多少储备金,你给大家亮亮底吧。 بی‌پرده به ما بگوئید که از ذخیرهء احتیاطی ما چقدر باقی مانده است.

【亮度】liàngdù روشنایی: 星的~ روشنایی یك ستاره/萤光屏~ روشنایی پرده

【亮光】liàngguāng نور: 一道~ یك پرتو نورانی/~漆 لاك الكل صیقلی

【亮晶晶】liàngjīngjīng درخشان، تابان: براق و درخشان: ~的星星 ستارگان درخشان/~的露珠 شبنم تابان/~的眼睛 چشم های درخشان

【亮节高风】liàngjié-gāofēng خصلت نیك واخلاق خوش

【亮牌】liàngpái کارت خود را روی میز گذاشتن

【亮儿】liàngr 〈口〉نور: 远处有一点~。 از فاصلهء دور نوری نور و روشنی بیاورید./拿个~来。 بچشم خورد.

【亮堂堂】liàngtāngtāng تابان، درخشان، مشعشع: 电灯把麦场照得~的。 چراغ های برق میدان خرمن کوبی را روشن می‌کرد.

【亮堂】liàngtang ①(明亮) پرنور، روشن: 这屋子又宽敞又~。 این اطاق هم بزرگ است وهم پر نور. ②(清楚) واضح، روشن، آگاه: 经过反复讨论,大家心里更~了。 پس از بحث‌های زیاد، موضوع را بهتر درك کردیم. ③(响亮) (صدا) بلند

【亮相】liàngxiàng ①(京剧、舞蹈用语) (در مورد اپرای پکن، رقص وغیره) روی صحنه ژست گرفتن ②(表示态度) موضع خودرا آشکارکردن، دیدگاه خود را بیان کردن

【亮眼】liàngyǎn ①(指有视觉的眼) چشمی‌که حس باصره داشته باشد ②(显眼) چشمگیر

凉 liàng خنك شدن: 把开水~一~再喝。 آب را خنك کنید وبعد بیاشامید.

另见 liáng

谅 liàng ①(原谅) بخشیدن، عفوکردن، تفاهم داشتن: 尚希见~。 امیدوارم مرا ببخشید./本着互~互让的精神 در پرتو روحیهء تفاهم وگذشت متقابل ②(料想) من فکر می‌کنم، من انتظار دارم، خیال می‌کنم، من انتظار دارم: 前信~已收到。 فکر می‌کنم نامهء مرا در یافت کرده باشید./~他也不敢这样做。 فکر نمی‌کنم که او جسارت آن کار را داشته باشد./~必如此。 فکر می‌کنم باید اینطور باشد.

【谅解】liàngjiě درك کردن، تفاهم داشتن: 互相~ تفاهم متقابل/达成~ به تفاهم رسیدن/得到群众的~ مورد عفو مردم قرار گرفتن

辆 liàng 〈量〉[用于车]: 一~公共汽车 یك اتوبوس/三~大车 سه کامیون

晾 liàng ①(在通风或阴凉的地方使干燥) در هوا خشك کردن، هوا دادن: 草垫子该~一~了。 تشك حصیری را باید هوا داد. ②(晒) در آفتاب خشك کردن: ~晒衣服 برای خشك شدن لباس‌های شسته را آویزان کردن/海滩上~着渔网。 در کنار دریا تورهای ماهیگیری برای خشك شدن گسترده شده است.

【晾干】liànggān در هوای آزاد خشك کردن: 草药已经~了。 گیاههای دارویی دیگر خشك شده است.

【晾晒】liàngshài هوا دادن

【晾台】liàngtái سکوی مسطح روی بام خانه (برای خشك کردن لباس)

【晾烟】liàngyān ①(晒干烟草) برگهای توتون را خشك کردن ②(晒干的烟草) توتون خشك شده

【晾衣绳】liàngyīshéng طناب رخت شویی

量 liàng ①(容限) ظرفیت: 储藏~ ظرفیت ذخیره/他饭~大。 او پر خور است. ②(数量) کمیت، میزان، حجم: 保质保~ کیفیت وکمیت را تضمین کردن/工业产~ میزان تولید صنعتی/粮食出口总~ حجم کلی غله‌های صادراتی (衡量)

توانایی خود را ~ 力 : برآوردکردن، تخمین زدن، سنجیدن سنجیدن (ودر خور آن عمل کردن)
另见 liáng
【量变】 liàngbiàn 〈哲〉 تغییر کمی
【量才录用】 liàng cái lùyòng مطابق توانایی کسی را بکار گماشتن
【量词】 liàngcí 〈语〉 واژهٔ شمارش، کلمه واحد سنجش
【量纲】 liànggāng 〈物〉 (فیزیك) بعد، اندازه، معیار: ~ 分析 تحلیل ابعادی، تحلیل اندازه یی
【量力】 liànglì توانایی خود را سنجیدن ودر خورآن عمل کردن: 自~/ در خور توانایی خود عمل کردن 不~而行 زیاد برآورد کردن، از حدتوانایی خودتجاوز کردن
【量入为出】 liàng rù wéi chū پا را به اندازهٔ گلیم خود دراز کردن
【量体裁衣】 liàng tǐ cái yī جامه را به اندازهٔ تن بریدن؛ همرنگ جماعت شدن، مطابق محیط رفتار کردن
【量刑】 liàngxíng 〈法〉 سنجیدن در تعیین مجازات
【量子】 liàngzǐ 〈物〉 (فیزیك) کوانتوم: 光~ کوانتوم نور/ ~化 اصول نظری 论 ~/ مکانیك کوانتوم 力学 ~/ شیمی کوانتوم 学 ~ 生物学/ زیست شناسی کوانتوم ~/ کوانتوم

踉 liàng
【踉跄】 liàngqiàng تلوتلو خوردن: ~ 而行 در راه تلو تلو خوردن

靓 liàng 〈方〉 زیبا، قشنگ، مقبول: ~ 女 دختر زیبا / ~ 仔 پسر زیبا

liāo

撩 liāo ①(掀起) برافراشتن (پرده،دامن وغیره را از پائین): ~ 起帘子 پرده را از پائین بالا زدن ②(用手洒水) (با دست) آب پاشیدن: 往地上 ~ 些水 روی زمین کمی آب پاشیدن
另见 liáo

liáo

辽 liáo ①(远) دور، دور دست ②(朝代) سلسلهٔ «لیائو» (۹۱۶-۱۱۲۵) ③(简)(辽宁) نام مخفف استان «لیائو نینگ»
【辽阔】 liáokuò وسیع، پهناور، بسیط: ~ 的土地 سرزمین پهناور / 疆域 ~ قلمرو پهناور / 我国幅员 ~ 。 کشور ما سرزمین پهناوریست.
【辽沈战役】 Liáo-Shěn Zhànyì — عملیات جنگی «لیائو شی شن یان» (از ۱۶سپتامبر تا۲نوامبر ۱۹۴۸)
【辽远】 liáoyuǎn دور، دوردست: ~ 的边疆 نواحی سرحدی دوردست / ~ 的天空 آسمان دوردست

疗 liáo معالجه کردن، درمان کردن، شفا دادن (بیمار) : 诊 ~ بیماری را تشخیص دادن ودرمان کردن / 治 ~ معالجه کردن
【疗程】 liáochéng دورهٔ معالجه
【疗法】 liáofǎ معالجه، درمان: 化学 ~ معالجه با مواد شیمیایی / 新针 ~ معالجه باطب سوزنی جدید
【疗效】 liáoxiào تأثیر معالجه
【疗养】 liáoyǎng دورهٔ نقاهت را گذرانیدن، بهبود یافتن: ~ 院 آسایشگاه (دوران نقاهت)
【疗治】 liáozhì معالجه ودرمان کردن

聊 liáo ①(姑且) فقط: ~ 表谢意 فقط ... ②(略微) اندکی، کمی، خرده‌ای: ~ 胜于无。 این از هیچ بهتر است. ③(口)(闲谈) گپ زدن: 晚饭后咱们 ~ ~。 بیا پس از شام باهم گپ بزنیم.
(خالص، محض، فقط) برای ابراز سپاسگزاری خود
【聊备一格】 liáo bèi yī gé می‌توان آنرا نمونه قرار داد.
【聊博一笑】 liáo bó yī xiào فقط برای سرگرمی شما
【聊且】 liáoqiě بطور موقت، برای حال
【聊生】 liáoshēng 〈书〉 وسیلهٔ امرار معاش
【聊天儿】 liáotiānr گپ زدن
【聊以解嘲】 liáo yī jiě cháo وقتی‌که کار به حد مسخره می‌رسد سعی ناچیزی در توجیه امور کردن
【聊以自慰】 liáo yī zì wèi فقط برای تسلی خاطر خود
【聊以卒岁】 liáo yī zú suì فقط برای گذراندن سال

寥 liáo ①(稀少) کم، اندك، قلیل: ~ ~ 可数 فقط یك مشت قلیل ②(空虚;寂静) ساکت، متروك: 寂 ~ متروك وتنها
【寥廓】 liáokuò بیکران، پهناور، وسیع: ~ 的天空 آسمان بیکران
【寥寥无几】 liáoliáo wú jǐ بسیار کم: 冬季到来,此处游客 ~ 。 در فصل زمستان خیلی کم مسافری به اینجا می‌آید.
【寥落】 liáoluò کم ودوراز هم، متفرق، پراکنده: 疏星 ~ فقط اندکی از ستارگان در آسمان چشمك می‌زدند.
【寥若晨星】 liáo ruò chénxīng مانند ستارگان صبحگاهی متفرق وپراکنده بودن

僚 liáo ①(官吏) مأمور دولت، کارمند: 官 ~ مأمور دولت، بوروکرات ②(同事) همقطار: 同 ~ همکار، همقطار
【僚机】 liáojī 〈军〉 هواپیمای جناحی
【僚舰】 liáojiàn 〈军〉 کشتی جنگی بالدار
【僚属】 liáoshǔ 〈旧〉 مأموران دون رتبه‌ای‌که زیر دست کسی کار می‌کردند
【僚友】 liáoyǒu مأمورانی که در یك دفتر اداری مشغول کار بودند
【僚佐】 liáozuǒ 〈旧〉 دستیاران در ادارات دولتی قدیمی

寮 liáo کلبه، خانهٔ کوچك، کلبه: 僧 ~ کلبهٔ راهب / 茶 ~ 酒肆 چای‌خانه‌ها ومی‌خانه‌ها
【寮棚】 liáopéng آلونك، کلبه

撩 liáo ①(引逗) کسی را اذیت کردن، کسی را دست انداختن ②(挑弄) برانگیختن، تحریك کردن، تهییج کردن
另见 liāo
【撩拨】 liáobō اذیت کردن، دست انداختن
【撩逗】 liáodòu برانگیختن، تحریك کردن
【撩乱】 liáoluàn 见"缭乱"liáoluàn

【撩是生非】liáoshì-shēngfēi ایجاد نزاع کردن

嘹 liáo

【嘹亮】liáoliàng طنین انداز، پر سروصدا و روشن: 歌声～。صدای آواز خوانی بلند وطنین انداز است. / 的号角～ صدای بلند شیپور

獠 liáo

【獠牙】liáoyá دندان‌های دراز، تیز وجلو آمده: 青面～ چهره‌ء سبز ودندان‌های دراز داشتن، قیافهء دیومانند داشتن

缭 liáo

①(缠绕) پیچیده شده ②(斜着缝) اریب کوك حاشیه (لباس را) کوك زدن 贴边～: زدن، اریب بخیه زدن

【缭乱】liáoluàn آشفته، درهم وبرهم، بهم خورده، آشفته: 心绪～ آشفته خاطر، مغشوش / 眼花～ خیره شدن

【缭绕】liáorǎo حلقه زدن، پیچاندن، پیچ دادن: 炊烟～。دود از دودکش آشپزخانه خارج می‌شد وکلاله می‌کرد. / 歌声～。صدای سرود در هوا طنین انداز بود.

燎 liáo

سوزاندن، آتش زدن

另见 liǎo

【燎荒】liáohuāng سوزاندن علف روی زمین بایر

【燎泡】liáopào تاول ناشی از سوختگی یاریختن آب جوش روی پوست

【燎原】liáoyuán چمن زار را شعله ور ساختن: 星星之火，可以～。یك جرقهء آتش می‌تواند تمام چمنزار را شعله ورسازد. / 革命的烈火已成～之势。شعله های آتش انقلاب به همه نقاط سرایت می‌کند.

鹩 liáo

【鹩哥】liáogē 〈动〉"Hill myna" نوعی پرنده بنام

liǎo

了 liǎo

①(明白；懂得) فهمیدن، درك‌کردن، پی بردن: 明～ فهمیدن ②(结束) به پایان رساندن، خاتمه دادن، سرو سامان دادن: 没完没～ بی پایان / 未～之事 یك موضوع خاتمه نیافته / 好吧！这事儿就这样～啦。بسیار خوب، این کار همینطور به پایان می‌رسد! ③[放在动词之后，与"得"、"不"连用，表示可能]: 办得～。می‌توان آنرا انجام داد. / 受不～。نمی‌توان آنرا انجام داد. / 小孩吃不～这么多。یك بچه نمی‌تواند آنقدر زیاد بخورد. / 你来得～来不～？ می‌توانید بیائید؟ ④〈书〉[多用于否定] کاملا: 无惧色～ ذره‌ای ترس نشان ندادن

另见 le；liào

【了不得】liǎobude ①(大大超过寻常) خارج از حد معمول، فوق العاده، خارق‌العاده: 一举歼敌两个师，真～！ این واقعا فوق‌العاده است که با یك ضربهء ما دو لشگر دشمن نیست ونابود شدند. / 一件～的大事 کار فوق‌العاده مهم / 高兴得～ از خوشحالی در پوست نگنجیدن ②(情况严重) (در مورد حالتی) بسیار گران / 贵得～: بسیار شدید، بسیار وحشت ناك / 今天冷得～。امروز هوا فوق‌العاده سرد است. / 可～啦！他昏过去了！ آه! او بی هوش شده است. / 这不是什么～的问题。این مسئله چندان جدی نیست.

【了不起】liǎobuqǐ حیرت آور، عظیم، فوق‌العاده: ～的才能 توانایی فوق‌العاده / ～的人物 شخصیت فوق العاده / ～的成就 دست آورد های بزرگ و حیرت آور / 自以为～ خودرا بسیار بزرگ شمردن / 有些人出了一点力就觉得～。مردمی هستند که با اداکردن سهمی ناچیز باد به غبغب خود می‌اندازند. / 没什么～。چیز مهمی نیست. / 你有什么～？ تو چه اهمیتی داری!

【了得】liǎode [用于句尾，常跟在"还"字后面，表示情况严重] 哎呀！这还～！ آه، چقدر وحشتناك! / 过去要是遇到这样的大旱，那还～！ اگر در گذشته اتفاق می‌افتاد، چقدر وحشتناك می‌شد! چنین خشکی و بی‌آبی

【了结】liǎojié خاتمه دادن، پایان رساندن: ～一场纠纷 به دعوی خاتمه دادن

【了解】liǎojiě ①(知道得清楚) فهمیدن، درك کردن، پی بردن: ～事物发展的规律 پی به قانون تکامل اشیاء وپدیده ها بردن / 使与会者～这次会议的重要意义 اهمیت کنفرانس را به شرکت کنندگان فهماندن / 增进两国人民之间的～ تفاهم بین ملت‌ها افزودن / 他对工人的生活状况很～。او درك خوبی از چگونگی زندگی کارگران دارد. ②(调查) در یافتن، آشنابودن: 我们必须设法～全部情况。ما باید سعی کنیم وضع کلی را در یابیم. / ～国内外技术发展状况 خود را با پیشرفت‌های تازه کشورهای دیگر در فنون الکترونیکی آشنا کردن / 民警向居民～事件发生的经过。پلیس از اهالی محل در بارهء چگونگی حادثه آگاهی‌هایی کسب کرد.

【了局】liǎojú ①(结局) پایان، خاتمه: 这就是故事的～。این بود پایان داستان. / 究竟～如何，至今不得而知。تاکنون از اینکه موضوع به کجا می‌کشد خبری نیست. ②(解决办法) راه حل، حل: 指望有个好的～ راه حل خوبی را توقع داشتن / 这样重的病拖下去不是个～。این راه حل نیست که بیکار بنشینیم ودر معالجهء چنین بیماری سخت تأخیر کنیم.

【了了】liǎoliǎo 〈书〉 به روشنی دانستن: 不甚～ (چیزی را) چندان خوب ندانستن / 为仇为友，～分明。کاملا روشن وواضح است که چه کسانی دوستان ما هستند وچه کسانی دشمنان ما.

【了却】liǎoquè حل کردن، حل وفصل کردن: 这就～了我的一桩心事。موضوعی که بر مغزم سنگینی می‌کرد، بدین وسیله حل شد.

【了然】liǎorán درك کردن، فهمیدن، پی بردن: 一目～ با اولین نگاه پی بردن

【了如指掌】liǎo rú zhǐ zhǎng مثل کف دست خود شناختن: 他对那一带的地形～。او ویژگیهای آن زمین را مثل کف دست خود می‌شناسد. / 老李家里的情况，我～。وضع خانوادهء «لائو لی» را مثل کف دست خود می‌دانم.

【了事】liǎoshì کاری را تمام کردن، کلك چیزی را کندن: 草草～ با بی‌دقتی وسرسری کاری را تمام کردن / 事情难办，推出门

چون انجام این کار مشکل است، آنرا به دیگران واگذار ~外。 نمود.

【了帐】liǎozhàng تسویه حساب کردن

钌 liǎo 〈化〉(Ru) روتنیم
另见 liào

蓼 liǎo 〈植〉"Knotweed" نوعی گیاه بنام

【蓼蓝】liǎolán 〈植〉از گیاهان نیل دار

潦 liǎo

【潦草】liǎocǎo ①(不工整) ناخوانا (خط) :字迹~ خط نا مرتب و~干活儿: نا مرتب، بی دقت ②(不认真) ناخوانا نا مرتب وبدون احساس مسئولیت ~塞责 / بی‌دقت کارکردن کارکردن

【潦倒】liǎodǎo نا امید از نظر روحی، شکست خورده :穷愁~ نیازمند و ناامید

燎 liǎo (بطور سطحی) سوختن
另见 liáo

liào

尥 liào به عقب لگد انداختن

【尥蹶子】liào juězi (در مورد الاغ، اسب وغیره) از عقب لگد زدن:这头驴爱~。 این الاغ اغلب به عقب لگد می‌اندازد.

钌 liào
另见 liǎo

【钌铞儿】liàodiàor چفت و بست

料 liào ①(猜想;估计) تصورکردن، پیش بینی‌کردن، انتظار داشتن : 不出所~ همانطورکه انتظار می‌رفت / ~他不敢。 به احتمال قوی او جرأت این کار را ندارد. ②(材料) مواد، مصالح، باندازه: 原~ مواد خام / 燃~ سوخت / ~备足了没有? کافی مواد لازم را تهیه کرده اید؟ ③(饲料) علوفه، تغذیه: 多给牲口加点~。 غله بیشتری را با علوفه مخلوط کنید! حیوانات ④(指人)[多含贬意] مایه کامیابی: 他这块~, 干不了大事儿。 شخصی مانند او در انجام کارهای بزرگ عاجز است.

【料车】liàochē 〈冶〉 ماشین مخصوص حمل ونقل سنگ‌های معدنی

【料到】liàodào انتظار داشتن، پیش‌بینی کردن : 我们没~他会来。 ما انتظارآمدن او را نداشتیم.

【料定】liàodìng پیش‌بینی وقضاوت کردن

【料斗】liàodǒu 〈冶〉 بشکه بارگیری، ظرف مخصوص حمل ونقل مواد صنعتی

【料度】liàoduó تخمین زدن، برآورد کردن

【料酒】liàojiǔ شراب مخصوص پخت وپز

【料理】liàolǐ ترتیب دادن، اداره کردن، رسیدگی کردن :~后事 تشییع جنازه را ترتیب دادن / ~家务 امورخانوادگی را اداره کردن / 孩子们已能自己~生活。 اکنون بچه‌ها می‌توانند بخوبی از خود مواظبت کنند.

【料面】liàomiàn 〈方〉 هروئین

【料器】liàoqì 〈工美〉 ظروف شیشه‌ای

【料峭】liàoqiào 〈书〉 خنک : 春寒~。 در هوای آغاز بهار خنکی احساس می‌شود.

【料石】liàoshí سنگ مخصوص بناسازی

【料事如神】liào shì rú shén مانند نبی پیش‌بینی کردن، با کمال دقت پیش‌بینی کردن

【料想】liàoxiǎng انتظار داشتن، خیال کردن، فرض کردن :真是~不到的事情! چه کسی انتظار داشت که چنین چیزی اتفاق بیفتد

【料子】liàozi ①(衣料) پارچه لباس ②〈方〉(毛料) پارچه پشمی ③شلواری که از پارچه پشمی دوخته شده باشد :~裤 پشمی (海洛因) هروئین

撂 liào 〈口〉①(放) بر زمین گذاشتن، بجا گذاشتن، از خود باقی گذاشتن : 他~下东西就走了。 او اشیاء خود را برزمین گذاشت وفورا رفت. / 咱们把她~下的活儿干完吧。 بیا کاری‌را که او ناتمام گذاشته به انجام برسانیم. ②(弄倒) به زمین انداختن، به گلوله بستن ونقش زمین ساختن : 一枪~倒一个敌人 با هر تیر یك سرباز دشمن را به گلوله بستن

【撂台】liàotái کار را ناتمام گذاشتن

【撂挑子】liào tiāozi کار را کنار گذاشتن، کار را ناتمام گذاشتن:挨了批评就~是不好的。 این خوب نسیت که کسی به سبب آنکه مورد انتقاد قرارگرفته است کارش را ناتمام بگذارد.

廖 Liào 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

瞭 liào از روی یك جای بلند یا از فاصله‌ای پاییدن
另见 le; liǎo

【瞭望】liàowàng از بالای یك بلندی یا از فاصله‌ای پاییدن، دیده بانی کردن:用望远镜~敌军阵地 با دوربین صحرایی پایگاه دشمن را زیر نظر داشتن / ~台 برج دیده بانی / ~哨 دیده بان، قراول

镣 liào

【镣铐】liàokào دست بند وپا بند:给罪犯戴上~ دست وپای جنایت‌کاری‌را در زنجیر کردن

liē

咧 liē 见"大大咧咧"dàdaliēliē
另见 liě; lie

liě

咧 liě
另见 liě; lie

【咧嘴】liězuǐ از شدت ~ 疼得直 ؛گوشهٔ دهان را کج کردن پوزخندزدن، با دهان 咧着嘴笑 / درد گوشهٔ دهان را کج کردن نیم باز خندیدن

liè

列 liè ①(排列) صف کشیدن، آراستن : 排~成行 در برای استقبال صف 迎 欢 队~ / صف یا ستون مرتب کردن جدول 表~ / برای چیزی استدلال کردن 由 理 出~ / کشیدن فهرست کردن، درفهرست (安排;归类)② بندی کردن در شمار کالاهای درجه یك قرار 为一级产品~ ؛گنجانیدن در 前茅~名 / گرفتن، به عنوان کالای درجه یك فهرست شدن در صورت جلسه 入议程~ / میان کاندیداهای موفق قرار گرفتن اسامی نمایندگان به شرح ذیل 代表姓名~后。/ وارد شدن فهرست شده است. ③(行列) ردیف، صف : 站在斗争的最前~ در صف اول مبارزه ایستادن ④〈量〉[用于成行列的事物] : 一~火车 یك قطار راه آهن ⑤(类) نوع، قسم :不在 讨论之~ خارج از شمول مطالبی که مورد بحث قرار میگیرد ⑥(各;众多) هر...متعدد : 国~ کشورهای متعدد

【列兵】lièbīng 〈军〉 سرباز بی‌درجه

【列车】lièchē قطار، ترن : 直达~ قطار مستقیم / 国际~ قطار بین‌المللی / 调度员~ کنترل کنندهٔ قطار / 时刻表~ برنامهٔ حرکت قطار / 长~ رئیس قطار، مسئول قطار / ساعت‌های حرکت قطار

【列当】lièdāng 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Broomrape"

【列岛】lièdǎo مجمع الجزایر : 澎湖~ جزایر پن هو، در چین

【列队】lièduì صف کشیدن : 欢迎~ برای استقبال صف کشیدن

【列举】lièjǔ یك یك برشمردن، یك یك نام بردن : 大量事实~ حقایق بیشماری را آوردن / 计划中~了各种具体办法。 در برنامه اقدامات مشخص گوناگونی برشمرده شده است.

【列宁主义】Lièníngzhǔyì لنینیسم

【列强】lièqiáng قدرت های بزرگ

【列氏温度计】lièshìwēndùjì 〈物〉 (فیزیك) گرما سنج «رومور»

【列席】lièxí بعنوان نمایندهٔ بدون حق رأی در جلسه شرکت کردن : 代表~ نمایندهٔ بدون حق رأی

【列支敦士登】Lièzhīdūnshìdēng لیختن اشتاین : 人~ اهل لیختن اشتاین

【列传】lièzhuàn بیوگرافی، تاریخچهٔ زندگی، تذکره

劣 liè بد، نامرغوب، دارای کیفیت بد : 优~ خوب وبد، مرغوب ونامرغوب

【劣等】lièděng دارای کیفیت بد، پائین درجه، نامرغوب : 货~ کالاهای بنجل

【劣根性】liègēnxìng عادت‌های بد ریشه‌دار، عادت‌های بد ریشه دوانیده

【劣弧】lièhú 〈数〉 (ریاضی) کمان پائین درجه، قوس فرعی

【劣迹】lièjì رفتار بد، اعمال ناپسند،بد رفتاری : 昭彰~ به بد رفتاری مشهور بودن

【劣蹶】lièjue سرکش وغیر قابل سواری

【劣马】lièmǎ ①(不好的马) اسب بد، اسب نامرغوب ②(性情暴躁的马) اسب سرکش وغیر قابل سواری

【劣绅】lièshēn طبقهٔ اعیان شریر : 土豪~ زورگویان محلی وطبقهٔ اعیان شریر

【劣势】lièshì قدرت یا موقعیت نامساعد : 处于绝对~ مطلقا در وضعیت نامساعد / 变~为优势 موقعیت نامساعد را به وضعیت مساعد تبدیل کردن / قرار گرفتن

【劣质】lièzhì نامرغوب، دارای کیفیت بد، دارای درجهٔ پائین : 煤~ زغال سنگ نامرغوب

【劣种】lièzhǒng نوع بد، نژاد بد

【劣株】lièzhū 〈农〉 گیاههایی که خوب نمی‌روید

冽 liè 〈书〉 سرد : 凛~ سرمای نفوذ کننده، سردی نافذ

洌 liè 〈书〉 زلال، شفاف (در مورد آب یا شراب)

烈 liè ①(强烈) قوی، تند، شدید : 酒~ شراب قوی / ~ ②(刚直) راست، درستکار وصریح : 刚~ شعله‌های سوزان 焰 ~ خود را در راه ③(为正义而死难的) درستکار وتسلیم ناپذیر با شهامت مردن، 壮~牺牲 / شهید : 先~ عدالت قربان کردن قهرمانانه به شهادت رسیدن ④(功绩) خدمات، سهم‌ها : 功~ خدمات، سهم‌ها

【烈度】lièdù شدت : 表~ جدول شدت / 地震~ شدت زلزله

【烈风】lièfēng 〈气〉 تند باد شدید

【烈火】lièhuǒ آتش سوزان : 燎原~ آتش سوزانی که چمنزار را / 熊熊~ شعله‌های آتش سوزان / شعله ور می کند / 见真金。~ طلای واقعی ارزش خود را در آتش سوزان نشان می‌دهد ــ کنایه از مردم با ارزش در آزمایش های سخت حمیت خود را نشان می‌دهند. / 炼真金,患难知人心。~ همانگونه که آتش سوزان طلای واقعی رامی آزماید، سختی ودشواری هم دل انسان را محك می‌زند.

【烈女】liènǚ دختری که با تمام نیرو ناموس خود را حفظ می‌کند

【烈日】lièrì آفتاب سوزان : 当空~ با آفتاب سوزان عمود بر بالای سر

【烈士】lièshì ①(牺牲者) شهید : 革命~ شهید انقلاب / 纪念碑~ بنای یادبود شهیدان / 陵园~ آرامگاه شهیدان ②(有雄心的人) آدم با شخصیت، شخص بلندهمت : 暮年,壮心不已。~ کسی که طبع شریف دارد حتی در دوران پیری هم بلندهمت خواهد بود.

【烈属】lièshǔ اعضای خانوادهٔ شهید انقلاب

【烈暑】lièshǔ گرمای شدید

【烈性】lièxìng ①(性格刚烈) تندخو، آتشی مزاج : 汉子~ مرد آتشی مزاج، مرد تند خو ②(性质刚烈的人) قوی، تند : 酒~ شراب قوی / 毒药~ سم مهلك / 炸药~ مادهٔ منفجره‌ای که دارای نیروی تخریبی زیاد باشد

【烈性子】lièxìngzi ①(性格刚烈) تند خویی ②(性格刚烈的人) آدم آتشی مزاج

【烈焰】lièyàn شعله‌های سوزان

【烈阳】lièyáng آفتاب سوزان

趔 liè داركوب

捩 liè نقطهٔ چرخش 转~点 :پيچيدن، چرخيدن

猎 liè شكار كردن :~虎 ببر را شكار كردن / 从事渔~ به شكار وماهيگيرى اشتغال داشتن

【猎豹】lièbào 〈动〉 يوز پلنگ وحشى

【猎捕】lièbǔ شكار كردن

【猎场】lièchǎng شكارگاه

【猎刀】lièdāo كارد شكارى

【猎狗】liègǒu سگ شكارى

【猎户】lièhù شكارچى

【猎户座】lièhùzuò 〈天〉 (نجوم) منظومهٔ جبار

【猎获】lièhuò شكار كردن :~两只野兔 دو خرگوش وحشى را شكار كردن / 一头幼象 ~ يك بچهٔ فيل را بدام انداختن

【猎具】lièjù اسباب شكار

【猎奇】lièqí بدنبال چيز تازه و بكر رفتن

【猎潜舰艇】lièqián jiàntǐng 〈军〉 زير دريايى مأمور پى‌گيرى

【猎枪】lièqiāng تفنگ شكارى

【猎取】lièqǔ ①(通过打猎取得) شكار كردن :原始社会的人用粗糙的石器~野兽。 انسان هاى اوليه با سنگ‌هاى زمخت جانوران وحشى را شكار مى‌كردند. ②(夺取) تعقيب كردن، دنبال كردن، جستجو كردن :~个人名利 در پى شهرت ومنفعت شخص گشتن / ~廉价的声誉 در راه بدست آوردن شهرت اندك تلاش كردن

【猎人】lièrén شكارچى

【猎手】lièshǒu شكارچى

【猎物】lièwù پرندگان يا حيوانات شكار شده يا مورد شكار قرار گرفته

【猎鹰】lièyīng قوش

【猎逐】lièzhú تعقيب وصيد كردن

裂 liè ①(破而分开) شكاف برداشتن، شكستن، تركيدن، پراكنده شدن، ~成两半 :پاره شدن / 四分五~ دو پاره شدن / ازهم پاشيده شدن / 杯子~了。 استكان ترك برداشته است. / 他的手冻~了。 دستهايش دراثر سرما ترك خورده است. / 墙上~了一条缝儿。 ديوار شكاف برداشته است. ②〈医〉 (طب) چاك مقعد، شكاف مقعد :肛~ شكاف

【裂变】lièbiàn 〈原〉 شكستن اتم :核~ شكستن خود / 自发~ شكستنى / 产物~ محصول شكستنى، كالاى شكستنى / بخود شكستن 武器 سلاح شكستنى

【裂齿】lièchǐ 〈动〉 دندانهاى پيشين حيوانات‌كه معمولا بلندتر ازدندانهاى ديگر است وبراى بريدن بكار مى‌رود

【裂唇】lièchún لب خرگوشى

【裂缝】lièfèng شكاف، ترك، چاك :墙上的~ شكاف ديوار

【裂谷】liègǔ 〈地〉 (زمين‌شناسى) دره

【裂果】lièguǒ 〈植〉 ميوهٔ تركيده

【裂痕】lièhén شكاف، ترك، چاك، رخنه :瓷瓶上有一道~。 گلدان چينى ترك برداشته است. / 他们之间的友谊出现~。 در دوستى آنها رخنه‌اى پيدا شده بود.

【裂化】lièhuà 〈石油〉 درهم شكستن هيدركربن سنگين وتبديل آن به هيدركربن سبك‌تر :催化~ با استفاده از كاتاليزور هيدركربن سنگين رادر هم شكستن وبه هيدركربن سبك‌تر تبديل كردن / ~气 گازى‌كه از چنين عملى بدست مى‌آيد / ~设备 ابزار درهم شكستن هيدركربن سنگين

【裂解】lièjiě 〈化〉 انحلال شيميايى دراثر شكافتن اتم :~过程 عمل انحلال وشكافتن اتم

【裂开】lièkāi شكافتن، باز شدن

【裂口】lièkǒu ①(裂开的口) شكاف، رخنه، بريدگى، تُرك ②〈地〉(火山爆发形成的口) شكاف (در اثر زلزله)

【裂片】lièpiàn 〈植〉 (برگ) لبه، فص

【裂纹】lièwén شكاف (روى ظروف سفالى، چينى وغيره)

【裂隙】lièxì شكاف، ترك، چاك، رخنه، درز :~水 آب شكاف

【裂罅】lièxià 〈书〉 شكاف، ترك

【裂殖菌】lièzhíjūn 〈微〉 ارگانيسم‌هاى قارچى

趔 jiè

【趔趄】lièqie تلوتلو خوردن :他~着走进屋来。 او تلوتلو خوران وارد اطاق شد. / 他打了个~。 او تلوتلو خورد.

躐 liè 〈书〉①〈超越〉 از حد مجاز گذشتن، تجاوز كردن ②(践踏) پايمال كردن

【躐等】lièděng پله‌هاى عادى را پشت سر گذاشتن :~求进 با پشت سرگذاشتن پله‌هاى لازم به پيشرفت رسيدن

鬣 liè موهاى گردن اسب يا شير، يال

【鬣狗】liègǒu 〈动〉 كفتار

【鬣羚】lièlíng 〈动〉 بز كوهى آسيايى

lín

邻 lín ①(邻居) همسايه :近~ همسايهٔ نزديك ②(邻近的) همجوار، نزديك، مجاور :~县 شهرستان مجاور / ~座 جاى كنارى

【邻邦】línbāng كشور همجوار :友好~ كشور دوست همجوار

【邻坊】línfāng 〈方〉 همسايه

【邻国】línguó كشور هم مرز، كشور همسايه

【邻家】línjiā خانوار در نزديكى

【邻角】línjiǎo 〈数〉 دو زاويه كه يك رأس ويك ضلع مشترك داشته باشند

【邻接】línjiē محدود بودن، مجاور بودن :西班牙~法国西南部。 اسپانيا باجنوب غربى فرانسه هم مرز است. / 我们学院~一片空旷的田野。 انستيتوى ما در كنار يك كشتزار وسيع واقع شده است.

【邻近】línjìn نزديك، مجاور :我国东部跟朝鲜接壤, 跟日本~。 چين ازسوى مشرق به كره محدود است وبه ژاپن نزديك / ~没有加油站。 در اين اطراف پمپ بنزين نيست. مى‌باشد.

【邻居】línjū همسايه :隔壁~ همسايهٔ يك در وديوار

【邻里】línlǐ همسایگی
【邻人】línrén همسایه
【邻舍】línshè 〈方〉همسایه
【邻位】línwèi 〈化〉موضع مجاور (شیمی) : ~化合物 ترکیب مجاور

林 lín ①(树林) درختان، جنگل: 松~ جنگل کاج / 竹~ جنگل خیزران ②(林业) جنگل‌داری: 农、~、牧、副、渔 کشاورزی، جنگل‌داری، دام پروری، پیشهٔ فرعی وماهیگیری ③(聚集在一起的同类人或事物) محافل: 艺~ محافل هنری ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【林产品】línchǎnpǐn محصولات جنگلی
【林场】línchǎng مرکز جنگل‌داری، نهالستان
【林丛】líncóng جنگل، بوته‌زار
【林带】líndài کمربند جنگل
【林地】líndì زمین جنگلی دارای درختان الواری، جنگل چوب الواری
【林分】línfēn 〈林〉درختان جنگلی سرپا
【林冠】línguān 〈林〉سرشاخه‌های درختان جنگلی که جنگل را می‌پوشاند، آسمانهٔ جنگل
【林海】línhǎi جنگل پهناور وبی‌کران
【林立】línlì بتعداد زیاد(مانند درختان جنگل) ایستادن: 港口樯桅~。 در بندر جنگلی از دکل‌ها دیده می‌شود. / 北京东郊工厂~。 در حومهٔ شرقی پکن دودکش کارخانه‌ها مانند درختان جنگل بچشم می‌خورد.
【林林】línlín متعدد، زیاد
【林龄】línlíng 〈林〉عمر درختی‌که سرپا ایستاده است
【林莽】línmǎng درختستان وعلف زار
【林木】línmù ①(树林) جنگل، درختستان: 葱郁~ جنگل سبزوخرم ②(林) درخت جنگلی وپوشیده از درخت
【林檎】línqín 〈植〉سیب صحرایی چین
【林箐】línqìng 〈方〉جنگلی از خیزران‌ها
【林区】línqū ناحیهٔ جنگلی، حوزهٔ جنگل
【林网】línwǎng شبکه‌ای از جنگل‌ها
【林型】línxíng نوع جنگل
【林业】línyè جنگلبانی، جنگل‌داری: ~工人 کارگر جنگل، جنگلبان
【林荫道】línyīndào بولوار، خیابان پهنی که در اطراف آن درخت باشد
【林子】línzi 〈口〉جنگل، درختستان

临 lín ①(靠近;对着) نزدیك بودن، روبه چیزی بودن: ~街 روبه خیابان / 东~太平洋 در شرق به اقیانوس آرام محدود بودن ②(来到) بودن / 如~大敌 گویی با دشمن قوی روبرو بودن / 亲~指导 شخصا برای رهنمایی آمدن: رسیدن، حضور داشتن / 双喜~门 دو خوشبختی همزمان به خانه نازل شدن ③(将要) نزدیك، در شرف، اندکی قبل از...: 临~走 در شرف رفتن / 睡~ اندکی قبل از به خواب رفتن ④(摹) اندکی پیش از اعدام / 刑~ ... : ~画 کپی کردن (از یك نمونه خطاطی یا نقاشی) 仿(از روی نمونه تمرین خط کردن 帖~ / نقاشی کپی کردن
【临本】línběn 〈美术〉نسخهٔ کپی (از یك نقاشی)
【临别】línbié در لحظهٔ خداحافظی: ~合影 در لحظهٔ خداحافظی عکس گرفتن / ~赠言 اندرزهای لحظهٔ خداحافظی، خداحافظی / ~纪念 خاطرهٔ جدایی، خاطرهٔ لحظهٔ جدایی / وصیت‌های لحظهٔ خداحافظی
【临产】línchǎn در شرف زاییدن
【临场】línchǎng ①(现场参加考试) در سالن امتحان حضور داشتن ②(亲自到会场) شخصا حضور داشتن
【临朝】líncháo (پادشاه) بار دادن
【临床】línchuáng 〈医〉بالینی (طب): 有丰富的~经验 در طب بالینی تجربه فراوان داشتن / ~表现 علائم وآثار بالینی / ~学 پزشکی بالینی / ~医生 پزشك بالینی / ~检查 معاینهٔ بالینی / ~症状 عوارض بالینی / ~应用 تجربه وتمرین بالینی
【临到】líndào ①(接近到) نزدیك، در شرف، اندکی پیش از...: ~开会，她还在准备发言。 تا هنگام شروع جلسه سرگرم تدارك نطق خود بود. ②(落到) اتفاق افتادن، رخ دادن: 这事如果~你的头上，你怎么办? اگر این کار برای شمااتفاق بیفتد، چه خواهید کرد؟
【临高】língāo 〈书〉صعود کردن، بالارفتن
【临机】línjī 〈书〉هرطور که موقعیت اقتضا می‌کند: ~应变 خود را با شرایط متغیر انطباق دادن
【临街】línjiē روبه خیابان، نزدیك به خیابان
【临界】línjiè 〈物〉〈化〉بحرانی، حساس، قاطع (فیزیك): ~体积 اندازهٔ انعکاس کلی / ~态 حالت بحرانی، وضعیت بحرانی / ~角 زاویهٔ حد، زاویهٔ بحرانی / ~温度 دمای بحرانی، درجهٔ حرارت بحرانی
【临近】línjìn نزدیك به: ~黎明 نزدیك به سپیده دم / 海滨~的一所疗养院 آسایشگاهی نزدیك دریا
【临渴掘井】lín kě jué jǐng در هنگام تشنگی چاه کندن — کنایه از بموقع به فکر چاره نیفتادن
【临了】línliǎo در آخر کار، سرانجام، بالاخره: 他同我争论了半天，~还是他做了让步。 او بامن مدتی بحث کرد وبالاخره گذشت نمود.
【临门】línmén ①(来到家门) به خانه رسیدن ②(到达球门前) به جلو دروازهٔ فوتبال رسیدن
【临摹】línmó (از روی یك نمونهٔ خطاطی یا نقاشی) کپی کردن
【临盆】línpén در شرف زاییدن بودن: 她即将~。 او بزودی بچه خواهد زایید.
【临期】línqī نزدیك به تاریخ معین رسیدن
【临氢重整】línqīngchóngzhěng 〈化〉تهیهٔ یك بنزین با اکتان زیاد ازنفت معمولی بوسیلهٔ اثرهیدروژن در آن ترکیب: ~汽油 بنزین تهیه شده بدین وسیله
【临深履薄】lín shēn lǚ bó همچون روی یخ نازك راه رفتن — کنایه از با احتیاط وتوجه بودن
【临时】línshí ①(事到临头) در لحظه‌ای که‌کاری پیش می‌آید: 事先作好准备，免得~忙乱。 همه چیز را از پیش تدارك ببینید، درین صورت در آخرین لحظه دست پاچه نخواهید شد. ②

از روی ناچاری 迫不得已～凑合一下：موقت، موقتی (暂时) / چاره، موقت 办法 ～ / به چاره، موقت بسنده کردن 代～ / پیشنهاد ناگهانی 动议 ～ / کاردار سفارت، نایب سفارت 〈外〉办 / هزینه‌های موقتی 费用 ～ / دادگاه موقت 法庭 ～ / ونیندیشیده 户口 ～ / کارمند موقت 工作人员 ～ / کارگر موقت 工～ / صحنه، 舞台 ～ / قرق موقت 戒严 ～ / اجازه، اقامت موقت / دستور جلسه، 议程 ～ / موافقت‌نامه، موقت 协定 ～ / موقتی 政 ～ / گواهی‌نامه، موقت 〈外〉证书 ～ / موقت، دستورکار موقت 府 رئیس موقت، کفیل 主席 ～ / دولت موقت

【临时抱佛脚】línshí bào fójiǎo در آخرین لحظه، نیاز پای بودا را بغل کردن ـ کنایه از در آخرین فرصت کمك طلبیدن

【临视】línshì 〈书〉 شخصا بازرسی کردن

【临眺】líntiào 〈书〉 صعود کردن وبه فاصله، دور نظر انداختن

【临帖】líntiè از روی مشق خط تمرین خطاطی کردن

【临头】líntóu اتفاق افتادن، رخ دادن：大祸～。 بلا در شرف حالا که لحظه، 事到～我们要沉住气。/ رسیدن است. بحرانی رسیده است، ما باید خونسرد باشیم.

【临完】línwán در آخر

【临危】línwēi ①(病重将死) (در اثر بیماری) جان کندن، در ②(面临生命的危险) حال احتضار بودن با خطر جانی رو برو در لحظه، مرگ هراس به خود راه ندادن ～不惧：شدن

【临尾】línwěi در آخر

【临行】línxíng قبل از ترك گفتن：～匆匆,不及告别。 آنقدر باشتاب رفتم که وقت خداحافظی با شما را نیافتم.

【临渊羡鱼】lín yuān xiàn yú در کنار حوض ایستادن وآرزوی ماهی کردن：～,不如退而结网。 برگشتن وتور ماهیگیری درست کردن بهتراست از کنار حوض ایستادن وآرزوی ماهی داشتن

【临战】línzhàn نزدیك به لحظه، نبرد بودن

【临阵磨枪】línzhèn mó qiāng قبل از حرکت به سوی میدان جنگ نیزه، خود را تیز کردن ـ کنایه از در آخرین لحظه کار او که 他～,怎么能考好呢? تدارکی را شروع کردن درآخرین لحظه نیزه، خود را تیز می‌کند، چگونه می‌تواند خوب از عهده، امتحان برآید؟

【临阵脱逃】línzhèn tuōtáo هنگام شروع جنگ گریختن؛ در لحظه، بحرانی ترك وظیفه کردن

【临终】línzhōng در لحظه، مرگ، در حال احتضار، در حال جان کندن؛ 遗言～ وصیت در لحظه، مرگ

淋 lín در آفتاب～ 日晒雨：پاشیدن، روان وجاری ساختن او سر تا پا خیس / 他浑身都～湿了。 / سوخته ودر آب شسته شده است.

另见 lìn

【淋巴】línbā 〈生理〉 لنف：～肉瘤 تومور گوشتی لنفاوی/ ～ 细胞 گویچه، سفید یا بی‌رنگ خون

【淋巴结】línbājié 〈生理〉 غده، ساده وکوچك لنفاوی：～炎 التهاب غده، لنفاوی/ ～肿 ورم غده، لنفاوی

【淋漓】línlí ①(往下滴) خیس وتر؛ خیس خیس：大汗～ از عرق خیس خیس بودن / 鲜血～ خون چکیدن ②(畅快) (در پر از شور واحساس～痛快：مورد نوشته یا نطق) از قید وبند آزاد ونیرومند

【淋漓尽致】línlí jìn zhì بطور نافذ و زنده：刻画得～ بسیار / بسیار زنده توصیف کردن 形容得～/ زنده به تصویر کشیدن 揭露得～ به تمام وکمال افشاء کردن / 自我暴露得～ سیمای واقعی خودرا کاملا آشکار کردن

【淋淋】línlín چکه کردن：湿～的衣服 لباس‌های خیس وآبچك

【淋浴】línyù حمام دوش

啉 lín 见"喹啉"kuílín

琳 lín 〈书〉

【琳琅】línláng یشم زیبا

【琳琅满目】línláng mǎnmù يك كلكسیون عالی از اشیاء زیبا؛ لذت بخش وخیره کننده برای چشم بودن：百货大楼货架上的商品～。 چشم آدم از بسیاری اجناس در فروشگاه عمومی خیره می‌شود.

粼 lín

【粼粼】línlín (در مورد آب، سنگ وغیره) شفاف بلورین：碧～ 波 موج آبی وشفاف سطح آب

遴 lín

【遴选】línxuǎn 〈书〉 کسی را برای مقامی برگزیدن

嶙 lín

【嶙峋】línxún 〈书〉①(山石突兀) (در مورد سنگ‌های کوه، سنگ های دندانه دار 怪石～ ؛وغیره) دندانه دار، کنگره دار عجیب وغریب کوه ②(人瘦) (در مورد کسی) لاغر، استخوانی؛ 瘦骨～ بسیار لاغر واستخوانی

霖 lín ①(连绵大雨) باران سنگین مداوم ②(干旱时所需的大雨) باران رحمت در موقع خشکسالی：甘～ باران رحمت

【霖雨】línyǔ باران سنگین مداوم

辚 lín

【辚辚】línlín 〈象〉 صدای تغ تغ، صدای غژغژ：车～, 马萧萧 غژغژ کردن ارابه‌ها وشیهه کشیدن اسب‌ها

磷 lín 〈化〉 فسفر

【磷肥】línféi 〈农〉 کود فسفردار

【磷光】línguāng 〈物〉 فسفر سانس، شبتابی：发～ تابیدن فسفر / ～体 جسم فسفر تاب

【磷火】línhuǒ تشعشع فسفری، روشنایی فسفری

【磷矿粉】línkuàngfěn 〈农〉 ماده، فسفات داری که بعنوان کود بکار رود

【磷燃烧弹】línránshāodàn 〈军〉 بمب فسفری

【磷酸】línsuān 〈化〉 اسید فسفریك：～铵 فسفات آمونیاك / ～盐 فسفات، نمك اسید فسفریك

【磷细菌】línxìjūn میکروب فسفری

【磷脂】línzhī 〈化〉 ترکیب اسید فسفریك وچربی در سلولهای

زنده که بعنوان چربی ذخیره موجود است

鳞 lín ①(鱼鳞)(ماهی وغیره) فلس ②(鳞状的) فلس مانند

【鳞比】línbǐ مانند فلس ماهی یکی پهلوی دیگری قرار گرفتن

【鳞次栉比】líncì-zhìbǐ (خانه‌ها) ردیف به ردیف

【鳞集】línjí جمع شدن

【鳞甲】línjiǎ فلس و لاك

【鳞介】línjiè 〈书〉اسم عمومی برای حیوانات آب زی

【鳞茎】línjīng 〈植〉پیاز گل

【鳞片】línpiàn ①(鱼鳞)(ماهی) فلس ②〈植〉پولك یا فلس روی غنچه‌ٔ گل

【鳞爪】línzhǎo 〈书〉فلس‌ها وچنگال‌ها؛ قسمت‌های کوچك، قطعه‌های ریز

麟 lín 见"麒麟"qílín

【麟角凤嘴】línjiǎo-fèngzuǐ کنایه از چیزی کمیاب وگرانبها

lǐn

凛 lǐn ①(寒冷) سرد ②(严厉) اکید، سختگیر، جدی: ~遵 پیروی جدی کردن، بطور جدی پیروی کردن ③(畏惧) ترسیده، بیمناك: ~于夜行 از رفتن در شب ترسیدن

【凛冽】lǐnliè سرد ونافذ

【凛凛】lǐnlǐn ①(寒冷) سرد: 寒风~ باد سرد ونافذ ②(严肃) با شکوه، جدی: 威风~ با شکوه، هیبت آور

【凛然】lǐnrán جدی، شکوهمند: 正气~ درستکار وبا هیبت

廪 lǐn 〈书〉انبار غله: 仓~ انبار غله

檩 lǐn 〈建〉کش (شیروانی) تیرك اتصال، لایه، خر پشته

【檩条】lǐntiáo 〈建〉کش (شیروانی) تیرك اتصال، لایه، خر پشته

lìn

吝 lìn خسیس، لئیم، بخیل

【吝啬】lìnsè خسیس، لئیم، بخیل

【吝啬鬼】lìnsèguǐ آدم خسیس، آدم بخیل

【吝惜】lìnxī دریغ کردن، بخل ورزیدن: 不~自己的力量 از کوشش دریغ نورزیدن / 不~时间 از صرف وقت دریغ نورزیدن

赁 lìn اجاره دادن یا کردن، کرایه دادن یا کردن: 租~ اجاره دادن یا کردن، کرایه دادن، کرایه کردن / 房屋出~ خانه‌ٔ کرایه / ~费 استیجاری، خانه‌ٔ اجاره‌ای

淋 lìn صاف کردن: 用纱布把药~一下。 داروی گیاهی را با یك تکه پارچه‌ٔ صافی صاف کنید!
另见 lín

【淋病】lìnbìng 〈医〉بیماری سوزاك

【淋滤】lìnlǜ 〈地〉تصفیه با شستشو: ~带 کمربند تصفیه شده با شستشو

蔺 lìn ①见"马蔺"mǎlìn ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

膦 lìn 〈化〉فسفر آبدار شبیه آمونیاك

躏 lìn 见"蹂躏"róulìn

līng

拎 līng 〈方〉بردن، برداشتن: 他~着桶去打水。 او سطلی برد تا آب بیاورد.

líng

〇 líng صفر: 三~六号 شماره ۳۰۶ / 一九八~年 سال ۱۹۸۰

伶 líng 〈旧〉هنر پیشه‌ٔ مرد یا زن، بازیگر مرد یا زن

【伶仃】língdīng تنها و بی یاور رها شده: 孤苦~ تنها وبی کس

【伶俐】línglì زیرك، با هوش، زرنگ: 口齿~ باهوش وچرب زبان بودن / 这孩子真~! چه بچه‌ٔ زرنگی!

【伶人】língrén بازیگران اپرا در قدیم

【伶牙利齿】língyá-lìchǐ چرب زبان بودن، فصیح بودن

灵 líng ①(灵巧) زرنگ، چابك، چالاك، تیز: 耳朵很~ گوش تیز داشتن / 心~手巧 تیز هوش وچابك دست / 身体~, 力气大 چالاك وزورمند ②(灵验) مؤثر، کارگر: 药~ داروی مؤثر / 我们试了一下，果然很~。 ما آنرا امتحان کردیم، واقعا مؤثر بود. / 这个法子很~。 این شیوه بسیار مؤثر است. ③(精神;灵魂) روح، جان: 心~ روح، ضمیر / 英~ روح قهرمان ④(神仙) جن، پری، دیو: 怪~ دیو ⑤(灵柩) تابوت: 守~ در کنار تابوت پاس دادن / ~前摆着花圈。 حلقه‌های گل فقید در جلوی تابوت چیده شده بود.

【灵便】língbian ①(灵敏) چابك، چالاك، فرز: 他虽然上了年纪，手脚倒还~。 گرچه کم کم پیر می‌شود، بازهم فرز وچابك است. / 耳朵不~ گوش سنگین داشتن، سنگین گوش بودن ②(好用) قابل استفاده: 这把钳子使着真~。 این گاز انبر واقعا قابل استفاده است.

【灵车】língchē نعش‌کش، مرده‌کش

【灵床】língchuáng جای گذاردن مرده، تابوت

【灵丹妙药】língdān-miàoyào اکسیر، نوشدارو

【灵动】língdòng زرنگ، چابك

【灵府】língfǔ ارگان تفکر

【灵感】línggǎn الهام

【灵怪】língguài جن‌ها ودیوهای افسانه‌ای

【灵盒】línghé جعبه‌ٔ خاکستر مرده

【灵慧】línghuì باهوش وزرنگ بودن

【灵魂】línghún روح، جان، روان: ~深处 در اعماق روح / 出

卖～ روح خود را فروختن

【灵活】línghuó ①(敏捷)چابك، چالاك، فرز：手脚～ چابك ②(随机应变)نرمش پذير، انعطاف پذير：～机动的战略战术 استراتژی وتاکتیك‌های انعطاف پذیر / 脑筋～ تیز هوش بودن / در حرکت نرمش پذیری، انعطاف پذیری～性 / نرمش پذیر

【灵机】língjī ناگهان الهام شدن ～动 الهام ناگهانی

【灵柩】língjiù تابوتی‌که در آن مرده باشد

【灵快】língkuài چابك، چالاك

【灵利】línglì زیرك، باهوش، زرنگ

【灵猫】língmāo 〈动〉نوعی گربه که از آن مشك معطری بدست می‌آید

【灵敏】língmǐn حساس، حاد، تیز：～的嗅觉 شامه‌ء تیز، حس بویایی تیز / 这架仪器很～。 این دستگاه بسیار حساس است. / ～度 حساسیت

【灵巧】língqiǎo چابك، چالاك، فرز، زبردست：一双～的手 دستهای چابك / 这东西做得真～。 این چیز واقعا ظریف ساخته شده است. / 她的体操动作准确而～。 حرکاتش در ژیمناستیك دقیق وچابك است.

【灵俏】língqiào چابك، چالاك

【灵台】língtái سکوی مخصوص برای گذاشتن تابوت، عکس مرده یا جعبه‌ء خاکستر مرده

【灵堂】língtáng ①(停放灵柩或设灵位的屋子) سالن عزاداری ②(存放骨灰盒的大厅) سالنی‌که جعبه‌ء خاکستر مرده در آن نگهداری می‌شود

【灵通】língtōng آگاه：消息～人士 محافل آگاه

【灵位】língwèi تابلوی چوبی که اسم مرده روی آن نوشته می‌شود

【灵物】língwù ①(神异的东西) چیز عجیب ومعجزه آمیز ②(指鬼神) جن ودیو

【灵效】língxiào مؤثر، کارگر، کاری

【灵醒】língxǐng 〈方〉①(机灵清醒) زرنگ وهوشیار ②(听觉灵敏) تیز گوش ③(清楚；明白) روشن، واضح

【灵性】língxìng (حیوان) هوش، فراست：动物的～ هوش وفراست حیوان / 这条狗很有～。 این سگ با فراست است.

【灵秀】língxiù زرنگ وزیبا

【灵验】língyàn ①(有奇效) مؤثر، کارگر، کاری：这种药非常～。 این دارو بسیار مؤثر است. ②(应验) (در مورد پیش گویی) دقیق، درست：天气预报果然～。 پیش‌گویی هوا بسیار دقیق از آب درآمد.

【灵药】língyào داروی مؤثر و معجزه آمیز

【灵异】língyì ①(指神怪) جن ودیو ②(神奇；奇异) عجیب، معجزه آمیز

【灵应】língyìng مؤثر، کارگر، کاری

【灵长目动物】língzhǎngmù dòngwù راسته‌ء پستانداران نخستین پایه

【灵芝】língzhī 〈中药〉نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Glossy ganoderma"

苓 líng 见"茯苓"fúlíng

囹 líng

【囹圄】língyǔ 〈书〉زندان، محبس：身陷～ به زندانی شدن، زندان افتادن

玲 líng

【玲玲】línglíng 〈书〉صدای جرنگ جرنگ یشم‌ها

【玲珑】línglóng ①(精巧细致) (در مورد اشیاء) ریز ونازك：～小巧 کوچك ونفیس، نفیس ②(灵活敏捷) (در مورد افراد) باهوش وچابك：小～娇 ظریف اندام وچالاك

【玲珑剔透】línglóng tītòu با ظرافت حکاکی شده، زیبا تراشیده شده

瓴 líng 〈书〉کوزه، سبو

凌 líng ①(欺侮) توهین کردن، بی احترامی کردن：盛气～人 متکبر ومتجاوز ②(逼近) نزدیك شدن：～晨 نزدیك به سپیده دم ③(升高) برخاستن، بلند پروازی کردن، اوج گرفتن：～霄 به آسمان رسیدن ④〈方〉(冰) یخ：冰～ قطعه‌ء یخ ⑤〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【凌逼】língbī 〈书〉مورد تضییق وتهدید قرار دادن

【凌晨】língchén سحرگاهان، نزدیك به سپیده دم：七月三日～ سپیده دم روز سوم ماه جولای / 火车将于明日～四时半到达。 قطار در ساعت چهار ونیم صبح فردا خواهد رسید.

【凌迟】língchí قطعه قطعه کردن، مثله کردن(نوعی مجازات بی‌رحمانه در چین قدیم)

【凌驾】língjià خود را مافوق چیزی قرار دادن：决不能把个人～于一切之上。 انسان هرگز نباید خود را مافوق همه چیز بداند.

【凌空】língkōng در هوا بلند بودن، در هوا معلق بودن：大桥～飞架两山之间。 آن پل که در هوا معلق است دو کوه را بهم پیوسته است. / 飞机～而过。 هواپیما از وسط آسمان گذشت.

【凌厉】línglì سریع وشدید：攻势～ حمله‌ء سریع وشدید

【凌乱】língluàn در حالت بی‌نظمی، در حالت آشفتگی：～不堪 در حالت بی‌نظمی کامل

【凌虐】língnüè 〈书〉(نسبت به کسی) بدرفتاری کردن، ظالمانه رفتار کردن، ستم کردن

【凌日】língrì 〈天〉عبور ستاره‌ای از مقابل خورشید：金星～ عبور زهره از برابر خورشید

【凌人】língrén مورد تضییق قرار دادن

【凌辱】língrǔ توهین کردن، اهانت کردن

【凌侮】língwǔ مورد تضییق قرار دادن، توهین کردن

【凌霄花】língxiāohuā 〈植〉گل شیپوری چینی

【凌汛】língxùn طغیان آب ناشی از ذوب شدن یخها

【凌压】língyā مورد تضییق قرار دادن

【凌云】língyún به آسمان رسیدن، به آسمان برخاستن：壮志～ آرزوهای بزرگ (داشتن)

【凌锥】língzhuī 〈方〉یخ مخروطی شکل

铃 líng ①(响器) زنگ، زنگوله：门～ زنگ در ②(铃状物) چیزی به شکل زنگ：哑～ دمبل (اسباب ورزشی) ③(蕾

铃(قوزهٔ پنبه ~棉: قوزه، غنچه
【铃铛】língdang زنگوله
【铃鼓】línggǔ 〈乐〉 دايرهٔ زنگی
【铃兰】línglán 〈植〉 گیاه زنبق دره
【铃医】língyī پزشك سيال

鸰 líng 见"鹡鸰"jílíng

陵 líng ①(丘陵) تپه: ~谷 تپه‌ها ودره‌ها ②(陵墓) آرامگاه: 明十三~ آرامگاه ۱۳امپراطور سلسلهٔ «مین»/中山~ آرامگاه دکتر«سون یا تسن»
【陵墓】língmù ①(帝王坟墓) آرامگاه (امپراطور) ②(坟墓) قبر، مقبره
【陵寝】língqǐn 〈书〉 آرامگاه (امپراطور یا شاه)
【陵替】língtì 〈书〉①(纲纪废弛) لغو قانون و فرمان ②(衰落) انحطاط يافتن
【陵压】língyā مورد تضییق قرار دادن
【陵夷】língyí 〈书〉 انحطاط يافتن
【陵园】língyuán قبرستانی‌که محوطهٔ آن بصورت باغ باشد، آرامگاه: 烈士~ آرامگاه شهیدان انقلاب

羚 líng بز کوهی
【羚牛】língniú بز کوهی بزرگ تبت
【羚羊】língyáng بز کوهی: 大~ غزال بزرگ /~角〈中药〉 شاخ بز کوهی

聆 líng 〈书〉 گوش دادن ، شنیدن: ~教 به سخنان خردمندانهٔ شما گوش دادن
【聆听】língtīng (با کمال احترام) گوش دادن

菱 líng 〈植〉 شاه بلوط آبی
【菱角】língjiao شاه بلوط آبی
【菱镁矿】língměikuàng کربنات منیزیوم طبیعی
【菱铁矿】língtiěkuàng سنگ آسمانی‌که محتوای آن نیکل وآهن است
【菱锌矿】língxīnkuàng کربنات روی
【菱形】língxíng لوزی، متوازی الاضلاع: ~队形〈军〉 بشکل لوزی صف کشیدن، بشکل لوزی آراستن و ردیف کردن /六~面体 منشور متوازی الاضلاع

棂 líng شبکه (پنجره)، شبکه کاری

蛉 líng 见"白蛉"báilíng

翎 líng پر، پر زینتی: 孔雀~ پر طاووس
【翎毛】língmáo ①(羽毛) پر، پر زینتی ②〈美术〉 نوعی نقاشی کلاسیك چین دارای پرنده وحیوان
【翎子】língzi ①(清朝官吏礼帽上的孔雀毛) پرهای طاووس آراسته شده در عقب کلاه مأموران عالی رتبهٔ سلسله «چینگ» ②(戏曲中武将帽子上的雉尾) پرهای دراز دم قرقاول آراسته شده در کلاه خود جنگجویان در اپراهای چین

绫 líng نوعی حریر نازکتر از اطلس: ~罗绸缎 حریرها واطلس‌ها

零 líng ①(数的空位) علامت صفر(۰): 五~六号 شماره ۵۰۶/三~点~ ۳،۰۳ ②[放在两个数量之间,表示较大的量之下附有较小的量]: 一年~三天 يك سال وسه روز/三块~五分 سه «يوان» و پنج «فن» ③(零头) اند: 年纪六十有~ کمی بیش از شصت سال/到会人数五百挂~儿。 حاضران در جلسه پانصدو اندی نفر بودند. ④(没有数量) صفر: 一减一等于~。 ۱ منهای ۱ مساوی است با صفر. /我在这方面的知识等于~。 دانش من در این موضوع تقریبا صفر است. ⑤(温度表上的零度) صفر درجه (روی دماسنج): 上十度~下十度 ده درجه بالای صفر /ده درجه زیر صفر ⑥(零碎) بخش، قسمت، جزء: 化整为~ کل را به اجزاء تقسیم ⑦〈体〉 صفر (در ورزش): ~比~ صفر به صفر، برابر/上半场的比分是二比~。 امتیاز بازی در نیمهٔ اول دو به صفر بود. ⑧(草木凋落) پژمرده شدن وریختن: 凋~ پژمرده، ریخته، پراگنده
【零吃】língchī 〈口〉 خوراك مختصری که در میان وعده های غذا خورده می‌شود
【零蛋】língdàn صفر
【零丁】língdīng 见"伶仃"língdīng
【零度】língdù صفر درجه: 气温降到~。 درجهٔ حرارت تا صفر پائین آمد. /~以下 زیر صفر
【零工】línggōng ①(短工) کار موقت، کارکوتاه مدت، کار فصلی: 打~ کار کوتاه مدت انجام دادن ②(做零工的人) کارگر سیار ودوره گرد
【零花】línghuā ①(零用) هزینه‌های ضروری واتفاقی: 你留着这点钱在路上~吧! این پول را برای هزینه‌های ضروری واتفاقی بین راه نگهدارید. ②(零用钱) پول تو جیبی
【零活儿】línghuór کارهای کوچك وموقتی: 找到点~干 کارهای کوچك وموقتی پیدا کردن
【零件】língjiàn قطعات
【零乱】língluàn 见"凌乱"língluàn
【零落】língluò ①(花叶脱落) (در مورد گل و برگ) پژمرده وریخته شده: 草木~ درختهای برهنه وعلفهای پژمرده ②(衰败) پوسیده، فاسد شده: 凄凉~的景象 يك منظرهٔ ویران ③(稀疏) پراکنده، تك تك: ~的枪声 صدای تیراندازی پراگنده
【零卖】língmài ①(零售) خرده فروشی کردن، خرده فروختن ②(单件卖) دانه دانه یاکم‌کم فروختن: 这些茶具成套出售,不~。 این يك دست ظروف چای خوری یکجا فروخته می‌شود، نه دانه دانه.
【零七八碎】língqībāsuì ①(零碎而纷乱) پراکنده و بی‌نظم وترتیب: 一屋子~的东西放满了 این اطاق از چیزهای خرده و درهم ریخته پر شده است. ②(零乱的事情) کارهای خرده و ریز درهم برهم: 整天忙些个~儿 تمام روز مشغول کارهای ریز درهم برهم خرده و ریز بودن
【零钱】língqián ①(面值小的钱) پول خرد: 您能给我换十块钱的~吗? لطفا این اسکناس ده یوانی را به پول خرد تبدیل

پول (توی) جیبی (零用钱)② کنید.

【零敲碎打】língqiāo-suìdǎ کاری را ذره ذره انجام دادن، روش خرد خرد کار انجام دادن：把这事一气儿解决了吧，别～了。 بیایید این مشکل را یکباره حل کنیم نه ذره ذره.

【零散】língsǎn پراگنده، تك تك：桌子上～地放着几本书。 چند کتاب روی میز پراگنده است./～的材料已归拢起来了。 اسناد ومدارك پراکنده جمع آوری شده است.

【零时】língshí 〈军〉 ساعت حرکت از پیش تعیین شده

【零食】língshí خوراك مختصرکه درمیان وعده های غذا خورده می‌شود：不吃～是好习惯。 پرهیز از خوردن در میان وعده های غذا عادت خوبی است.

【零售】língshòu خرده فروشی کردن：～店 مغازه‌ٔ خرده فروشی/～价格 قیمت خرده فروشی/～额 میزان خرده فروشی/～网 شبکه‌ٔ خرده فروشی

【零数】língshù چند، عدد مجهول، اند

【零碎】língsuì ①(细碎；琐碎) پاره پاره، تکه تکه، خرده ریز：～活儿 کارهای خرده وریز را انجام دادن/～东西 اشیاء خرده ریز/收集的材料太～，用处不大。 مدارکی که ما جمع آوری کرده ایم، بسیار پراگنده است وزیاد فایده ندارد. ②(零碎的事物) خرت وپرت، اشیاء،اوراق：她正在拾掇～儿。 او خرت وپرت‌ها را مرتب می‌کند.

【零涕】língtì 〈书〉 اشك ریختن، گریه کردن

【零头】língtóu ①(零碎数量) چند، اند：这个袋子装一百斤，剩下四斤～怎么办？ گنجایش این گونی صد«جین» است.ما با این چهار «جین» باقی مانده چه کار بکنیم؟/～不算，我们花了二万元。 ما غیر از آن پول خرد، بیست هزار «یوان» خرج کردیم. ②(布头) تکه ، تکه کوچك فروش نرفته از یك قماش، ته：一块～布 یك تکه فروش نرفته از یك قماش، یك توپ پارچه

【零位】língwèi 〈仪表〉 صفر：～指示器 نشان دهنده‌ٔ صفر، مقیاس صفر

【零星】língxīng ①(零碎) پاره پاره، تکه تکه، خرده ریز：～材料 اسناد ومدارك پاره پاره/～土地 قطعه‌های خرده ریز زمین/一些零零星星的消息 قطعه های کوچك زمین/ خبرهای ②(零散) پراگنده، تك تك：～小雨 باران‌های کوچك وپراگنده/～战斗 نبردهای پراگنده / ریز گاه و بیگاه

【零用】língyòng ①(零花) پول‌های جزئی ضروری ②(零花钱) پول تو جیبی：～费 وجوه جزئی/～钱 پول توجیبی

【零杂】língzá خرت وپرت ها؛ کارهای موقت

【零指数】língzhǐshù 〈数〉 (ریاضی) نماینده‌ٔ قوه‌ٔ صفر

【零族】língzú 〈化〉 (شیمی) دسته‌ٔ صفر

【零嘴】língzuǐ 〈方〉见“零食”

龄

líng ①(岁数) عمر، سن، سال：～年 سن، عمر، سال/高～ مسن/学～儿童 کودکانی که به سن مدرسه رفتن رسیده‌اند/ سالخورده ②(年限) مدت، دوره، سالهای خدمت：工～ دوره‌ٔ خدمت/党～ دوره‌ٔ عضویت حزب/炉～ عمر کوره (ذوب آهن)

鲮

líng

【鲮鲤】línglǐ مورچه خوار فلس‌دار آسیایی وآفریقایی

【鲮鱼】língyú ماهی ریز قنات از جنس کپور

櫺

líng 见“棂”líng

lǐng

令

lǐng 〈量〉 یك بند کاغذ ٥٠٠ برگی

另见 lìng

岭

lǐng ①(山脉) سلسله‌ٔ کوه：大兴安～ کوههای «شین آن» بزرگ ②(山) کوه：翻山越～ کوههارا یکی پس از دیگری پیمودن/崇山峻～ کوههای بلند ③(专指五岭) سلسله‌ٔ کوههای سلسله‌های پنجگانه‌ٔ کوههای چین

【岭南】Lǐngnán جنوب « سلسله‌های پنجگانه‌ٔ کوههای چین» (ناحیه‌ٔ در برگیرنده‌ٔ استانهای «گوان دون» و«گوان شی»)

领

lǐng ①(颈) گردن：引～而望 برای نگاه کردن گردن کشیدن ②(衣领) یقه، گریبان：把大衣～儿翻起来 یقه‌ٔ پالتوی خود را برگرداندن/尖～儿 یقه هفت، یقه بشکل ٧/皮～大衣 پالتو با یقه‌ٔ چرمی ③(要点) نکات مهم، اصول：要～ نکات اصلی، نکات مهم/提纲挈～ نکات اصلی را درآوردن ④〈量〉：一～席 یك حصیر ⑤(带；引) بردن، هدایت کردن، رهبری کردن：～兵打仗 قشونها را به نبرد بردن/把客人～到餐厅去 مهمانان را به سالن ناهارخوری راهنمایی کردن/～着游客参观 بازدیدکنندگان را به دیدار و تماشا بردن ⑥(领有) تصاحب کردن：占～ اشغال کردن/～土 سرزمین ⑦(领取) گرفتن، بدست آوردن، دریافت کردن：～奖 برنده‌ٔ جایزه شدن/～养老金 حقوق بازنشستگی گرفتن/你去～工资了吗？ شما برای گرفتن حقوق رفتید؟ ⑧(了解) درك کردن، پی بردن، فهمیدن：～会 پی بردن/心～神会 بطور ضمنی درك کردن، پی بردن

【领班】lǐngbān سرکارگر، مباشر

【领唱】lǐngchàng ①(在合唱时带头独唱) گروه کر را رهبری کردن ②(领唱者) خواننده‌ٔ اصلی گروه کر، سر خواننده

【领带】lǐngdài کراوات：～扣针 سنجاق کراوات

【领导】lǐngdǎo ①(率领；引导) رهبری کردن، راهنمایی کردن، پیشوایی کردن：担任～工作 مقام رهبری را برعهده داشتن/居～地位 در مقام رهبری قرار داشتن/集体～ رهبری دستجمعی/在党的～下 زیر رهبری حزب/～班子 گروه رهبری/～方法 شیوه‌ٔ رهبری/～骨干 اعضای اصلی رهبری/～干部 کادر رهبری/～机关 ارگان رهبری/～核心 هسته‌ٔ رهبری/～权 قدرت رهبری/～小组 گروه رهبری/～人 رهبر، پیشوا/～艺术 هنر رهبری/～作风 سبك کار رهبری/～作用 نقش رهبری کننده ②(领导人) رهبر، پیشوا، مسئول：他是我们厂的～。 او مسئول کارخانه‌ٔ ما ست./这个错误由我们～上负责。 ماکه رهبریم باید مسئولیت این اشتباه را بپذیریم.

【领道】lǐngdào 〈口〉 راه نشان دادن：路不熟，得找个人给我们～。 چون راه را بلد نیستیم، باید راهنمایی را پیدا کنیم.

【领地】lǐngdì ①(封建领主的土地) ملك تیولی(متعلق به

سرزمین (领土) ② ملك ارثی تیولی ～世袭：تیولدار فئودالی)

【领读】lǐngdú قرائت را رهبری کردن

【领队】lǐngduì ①(带领队伍) گروهی را رهبری کردن：这次拉练谁～？ چه کسی سرپرست این راه‌پیمایی صحرایی خواهد بود؟/这次锦标赛派阿里～。 علی به رهبری این مسابقه سرپرست گماشته خواهد شد.. ②〈体〉(带队的人) سرپرست (یك گروه، دسته‌ٔ ورزشی وغیره)

【领队机】lǐngduìjī 〈军〉 هواپیمای هدایت کننده

【领港】lǐnggǎng ①(引导船舶进出港口) برای ورود وخروج از بندر کشتی را هدایت کردن：～费 هزینه‌ٔ راهنمایی کشتی ②(指人) راهنمای کشتی

【领工】lǐnggōng کارها را رهبری کردن؛ رهبر کارگر

【领海】lǐnghǎi قلمرو دریایی یك کشور، آبهای ارضی یك کشور：～范围 حوزه‌ٔ قلمرو دریایی/～主权 حاکمیت بر قلمرو دریایی/～宽度 وسعت قلمرو دریایی/～线 مرز دریایی/～主权 حاکمیت بر قلمرو دریایی

【领航】lǐngháng ①(引航) کشتی را در دریا هدایت کردن：～室 اطاق هدایت کشتی/～设备 وسایل هدایت کشتی در دریا ②(指人) راهنمای کشتی، هادی کشتی

【领会】lǐnghuì درك کردن، فهمیدن، پی بردن：～文件的精神 به عصاره‌ٔ سند پی بردن/～这一论断的实质 به نکات اصلی حکم پی بردن، چکیده‌ٔ حکم را درك کردن/我还没有～您的意思。 من هنوز به مقصودتان پی نبرده ام./他没有～我的意图。 او منظورم را نفهمید.

【领家】lǐngjiā صاحب فاحشه خانه

【领江】lǐngjiāng ①(引导内河船舶航行) کشتی را در رودخانه هدایت کردن ②(指人) هادی کشتی در رودخانه

【领教】lǐngjiào ①〈套〉(用于接受人的教益或欣赏人的表演时) متشکر، ممنون：你说得很对，～～！ شما درست فرمودید، از نصیحت تان ممنونم! ②(求教) اندرز خواستن، نصیحت خواستن：你有什么新的看法？我想～～。 اگر در باره‌ٔ این موضوع عقیده‌ٔ تازه دارید، می‌خواهم آن را بشنوم. ③〈讽〉 تجربه کردن، روبرو شدن：他们这一套伎俩我们早就～过了。 ما حیله‌های ایشان را تجربه کرده‌ایم.

【领结】lǐngjié پاپیون

【领解】lǐngjiě پی بردن

【领巾】lǐngjīn دستمال گردن، شال گردن：红～ دستمال گردن قرمز(که پیش‌آهنگان می‌بندند)

【领空】lǐngkōng قلمرو هوایی، داخل مرز هوایی：～权 حق قلمرو هوایی

【领口】lǐngkǒu ①(领子) یقه‌ٔ لباس：这件毛衣～太小。 یقه‌ٔ این لباس پشمی بسیار تنگ است. ②(领子两边结合的地方) جایی که دو انتهای یقه بهم می‌رسند

【领扣】lǐngkòu دگمه‌ٔ یقه

【领款】lǐngkuǎn وجه دریافت کردن：～人 دریافت کننده‌ٔ وجه، گیرنده‌ٔ وجه

【领略】lǐnglüè چشیدن، تشخیص دادن، قدر چیزی را دانستن：～川菜风味 خورش‌های «سی چوان» را چشیدن/～塞外的大好风光 تصوری از مناظر زیبای شمال دیوار بزرگ چین داشتن

【领命】lǐngmìng پذیرفتن فرمان

【邻诺】lǐngnuò وعده دادن

【领情】lǐngqíng ممنون بودن، از مهربانی‌کسی قدردانی کردن：你们的好意，我十分～。 از لطف ومهربانی شمابسیار ممنونم/你的心意我～，但是礼物不能收。 از لطف شما ممنونم ولی نمی‌توانم هدیه‌ٔ تان را بپذیرم.

【领取】lǐngqǔ گرفتن، دریافت کردن، بدست آوردن：～工资 حقوق گرفتن/～办公用品 از دفترکار نوشت افزار گرفتن/～驾驶执照 گواهی‌نامه‌ٔ رانندگی را دریافت کردن

【领事】lǐngshì 〈外〉 کنسول：总～ سر کنسول/副～ معاون کنسول/代理～ نایب کنسول/荣誉～ کنسول افتخاری/～裁判权 قضاوت کنسولی/(总)～馆 سر کنسولگری/～司 بخش کنسولی/～团 هیأت کنسولی/～条例 مقررات کنسولی/～委任书 حکم یا استوارنامه‌ٔ کنسولی/～证书 استوار نامه‌ٔ انتصاب کنسول

【领受】lǐngshòu (مهربانی کسی را) پذیرفتن، دریافت کردن：她怀着激动的心情～了朋友们的慰问。 او از سخنان تسلی بخش دوستان خود به هیجان آمد.

【领水】lǐngshuǐ ①(领土内的河流、湖泊、海湾等) آبهای درون کشور ②(领海) قلمرو دریایی یك کشور، آبهای ارضی یك کشور ③ راهنمای کشتی：～员 کشور

【领条】lǐngtiáo یادداشت مختصر برای در یافت چیزی

【领头】lǐngtóu پیش قدم شدن، پیشدستی کردن، سبقت جستن：我领个头，大家跟着一起唱。 من در خواندن پیشقدم می‌شوم.شما بدنبال من بخوانید./队伍由四个举红旗的青年～。 در جلوی صف چهار جوان چهار پرچم سرخ را برافراشته بودند./～的一架敌机被打下来了。 آن هواپیمای دشمن که از همه جلوتر پرواز می‌کرد سرنگون شد.

【领土】lǐngtǔ سرزمین، قلمرو خاك：保卫国家的～完整 از تمامیت ارضی کشور دفاع کردن/～不可侵犯性 تجاوز ناپذیری ارضی/～扩张 توسعه طلبی ارضی/～要求 ادعای ارضی/～野心 افزون طلبی ارضی

【领悟】lǐngwù پی بردن، بفراست فهمیدن

【领先】lǐngxiān پیشدستی کردن، پیشقدم شدن：遥遥～ بسیار پیش افتادن/客队～五分。 تیم مهمان پنج امتیاز بیشتر داشت./上半场球赛二比一，上海队～。 نتیجه‌ٔ نیمه‌ٔ اول بازی دو به یك به نفع تیم شانگهای بود.

【领衔】lǐngxián در صدر فهرست خوانندگان (یا بازیگران) قرار داشتن

【领袖】lǐngxiù رهبر، پیشوا، لیدر، صدر

【领养】lǐngyǎng (بچه‌ای را) به فرزندی پذیرفتن

【领有】lǐngyǒu دارا بودن، تصاحب کردن

【领域】lǐngyù ①(领土) قلمرو، سرزمین، خاك ②(范围) زمینه، حوزه، قلمرو، دایره：上层建筑～ قلمرو روبنای جامعه/思想～ زمینه‌ٔ ایدئولوژیك/在自然科学～中 در زمینه‌ٔ علوم طبیعی

【领章】lǐngzhāng نشانه‌ٔ روی یقه

【领主】lǐngzhǔ ارباب فئودال، تیول‌دار

【领子】lǐngzi يقه
【领罪】lǐngzuì به گناه خود اقرار کردن

lìng

另 lìng جداگانه، دیگر، دیگری：~搞一套 بدنبال روش
به فکر چاره‌ٔ ~想办法 / خود رفتن، راه خود را دنبال کردن
از ~一方面 / برنامه‌ٔ دیگر داشتن ~有打算 / دیگر افتادن
/ در بانك حساب جداگانه‌ای باز کردن ~立户头 / طرف دیگر
~行安排 / رسیدگی به این کار در پرونده‌ٔ دیگری ~案办理
متن کامل جداگانه منتشر ~发。全文 / تدارکات جداگانه دیدن
جلسه تا اطلاع ~行通知。会议改期，时间 / خواهد شد.
از 从一个极端跳到~一个极端 / ثانوی به تعویق افتاده است.
یك غایت به غایت دیگری پریدن
【另案】lìng'àn پرونده‌ٔ جداگانه
【另册】lìngcè دفترثبت غیر رسمی(در مقابل دفترثبت رسمی ومنظم
正册)، کتاب سرشماری دوره‌ٔ سلسله‌ٔ چینگ برای مردم بدنام
【另寄】lìngjì جداگانه پست کردن (یا فرستادن) 又作"另邮"
【另起炉灶】lìng qǐ lú-zào آشپزخانه‌ٔ جدا گانه‌ای را بنا کردن
— یعنی‌دوباره از اول شروع کردن
【另请高明】lìng qǐng gāomíng کسی شایسته تر (از خود)
جستجو کردن
【另外】lìngwài علاوه بر، گذشته از، بغیر از：去年我们新买
了两台拖拉机，~还买了一台电视机。 پارسال، علاوه بر
دو تراکتور هم خریدیم. تلویزیون / 我还要跟你谈~一件事
情。 می‌خواهم با شما در باره‌ٔ کار دیگری صحبت کنم.
【另行】lìngxíng جداگانه به کاری پرداختن
【另眼相看】lìng yǎn xiāng kàn با چشم احترام به کسی نگاه
کردن، با احترام خاصی به کسی نگریستن

令 lìng ①(命令) دستور، فرمان، حکم：下~ حکم دادن،
فرمان دادن / 法~ قانونها وفرمانها / 军~ فرمان نظامی ②(使)
باعث شدن، وادار کردن：~人满意 رضایت بخش / ~人鼓舞
تشویق‌کننده، الهام بخش / ~人深思 کسی را به تفکر وادار
اندوه بار، محنت ~人痛心 / دلربا، افسونگر ~人神往 / کردن
/ کسی را بحال تهوع در آوردن، متنفر ساختن ~人作呕 / آور
~人信服的证据 برهان قاطع / ~人遗憾的是他没来。
مایه‌ٔ تأسف اینست که او نیآمد. ③(时节) فصل، موسم：当~
در فصل / 夏~时间 وقت تابستانی / 不~时 هوای خارج از فصل
④(官名) یك عنوان یا لقب رسمی در عهد باستان：县~
رئیس کلانتر شهر ⑤〈书〉(美好) نیك، عالی، خوب：~名 نیك
⑥〈敬〉 شما، سرکار：~兄 برادر سرکار / ~亲 خویشاوند
⑦(酒令) بازی شراب خوری ⑧(小令) نامی شعر یا موسیقی شما
بزمی：~十六字 سروده شعر کوتاهی که بر وزن‌ٔشی لیو زی لین‌ٔ
می‌شود، شعر ۱۶ هیجایی
另见 lǐng
【令爱】lìng'ài 〈敬〉 دختر شما
【令箭】lìngjiàn نشان قدرت واقتدار به شکل تیر که در ارتش
قدیم چین بکار می رفت：拿着鸡毛当~ یك پر مرغ را به
عنوان سند رسمی تلقی کردن وبه کمك آن فرمان راندن
【令箭荷花】lìngjiàn héhuā 〈植〉 نوعی گیاه بنام
"Nopalxochia"
【令节】lìngjié عید خوش
【令郎】lìngláng 〈敬〉 پسر شما
【令旗】lìngqí پرچم مخصوص صدور فرمان
【令人发指】lìngrén fàzhǐ کنایه از فوق‌العاده خشمگین شدن
【令堂】lìngtáng 〈敬〉 مادر شما
【令行禁止】lìng xíng jìn zhǐ اجرای اکید وجدی امر ونهی‌ها
【令正】lìngzhèng خانم محترم شما
【令尊】lìngzūn 〈敬〉 پدر شما

呤 lìng 见"嘌呤"piàolìng

liū

溜 liū ①(滑行) لغزیدن، سر خوردن：从山坡上~下来 از
سراشیبی کوه به پائین لغزیدن ②(光滑) نرم، صاف، هموار：光~
بسیار صاف وهموار / 滑~ لیز، لغزنده ③(偷偷地走开) دزدکی
رفتن، گریختن：~掉 در رفتن، دزدکی رفتن / 从后门~出去 از
در پشت دزدکی بیرون رفتن ④见"熘"liū
另见 liù
【溜边】liūbiān 〈口〉 در کنار (جاده، رودخانه وغیره) حرکت
کردن
【溜冰】liūbīng ①(滑冰) یخ بازی کردن：~场 میدان یخ بازی
②〈方〉(溜旱冰) اسکیت بازی کردن، باکفش قرقره دار روی
کف زمین سرخوردن
【溜槽】liūcáo مسیر باریك وسراشیبی برای عبور دادن چیزی
【溜达】liūda 〈口〉 گردش کردن، قدم زدن، پرسه زدن：在海边
~ درکنار دریا گردش کردن / 吃完饭出去~~ بعد از غذا
گردش کردن
【溜放】liūfàng سردادن
【溜干二净】liū gān èr jìng 〈方〉①(非常干净) بسیار پاك
وتمیز ②(一点不剩) هیچ باقی نماندن
【溜工】liūgōng دزدکی پست خود را ترك کردن
【溜光】liūguāng 〈方〉 بسیار صاف وهموار
【溜号】liūhào 〈方〉 دزدکی رفتن، بی سروصدا کنار رفتن، جیم
شدن
【溜滑】liūhuá 〈方〉 صاف وهموار
【溜肩膀】liūjiānbǎng ①(双肩下垂) دوش خوابیده وافتاده
②〈方〉(比喻不负责任) فاقد احساس مسئولیت بودن
【溜门】liūmén دزدکی وارد خانه‌ٔ کسی شدن (برای دزدی)
【溜熟】liūshú (در خواندن) بسیار روان وسلیس
【溜须拍马】liūxū-pāimǎ چاپلوسی کردن، تملق گفتن، سبزی
کسی را پاك کردن
【溜直】liūzhí 〈方〉 بسیار راست
【溜之大吉】liū zhī dàjí دزدکی حرکت کردن، بی سر وصدا

کنار رفتن، جیم شدن

熘 liū (همراه با سوس غلیظ) بسرعت در روغن سرخ کردن :
~肝尖 جگر سرخ کرده / ~鱼片 برش‌های گوشت ماهی سرخ
کرده

liú

刘 Liú 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【刘海儿】 liúhǎir چتر زلف : 她留着~。 چتر زلفش را روی
پیشانی‌اش می‌اندازد.

浏 liú 〈书〉①(清沏) شفاف، زلال، صاف (در مورد آب)
②(风疾) تند (در مورد باد)

【浏览】 liúlǎn نظر اجمالی انداختن، مرور کردن، تند نگاه کردن :
这本书我只~过一遍。 من فقط یك بار به این کتاب نظر
اجمالی انداخته‌ام. / ~各种报章杂志 جسته گریخته روزنامه‌ها
ومجله ها را خواندن

流 liú ①(流动) ریختن، جاری بودن، روان بودن : 自来水
~得很慢。 آب لوله کشی بکندی جاری است. / 江水东~。
رودخانه به سوی مشرق جریان دارد. / 农村人口~入城市。
جمعیت روستاها به سوی شهرها سرازیر می‌شود. / ~鼻涕 آب از
بینی روان بودن / 他汗~满面。 چهره اش عرق آلود بود. / 伤
口血~不止。 خون بی توقف از زخم جاریست. / ~汗 عرق
کردن / ~泪 اشك ریختن / ~涎 آب دهان، بزاق دهان، ترشح
②(移动不定) حرکت از محلی به محل دیگر، روان ساختن
~民 پناهندگان، مهاجرین ③(传播) پخش شدن، شیوع : کردن
~传甚广 در همه جا شیوع یافتن، شایع شدن : یافتن،رایج بودن
④(向坏的方面转变) رو به انحطاط گذاردن ~ : بدتر شدن،
~于形 خلق وخوی دزدان را گرفتن، به دزدان پیوستن 于盗匪 /
式 به فورمالیته‌ء محض تبدیل شدن ⑤(流放) تبعید کردن، نفی
بلد کردن ⑥(水道;江河) جریان آب، نهر، رود : 中~ قسمت
وسط جریان آب / 河~ رود، رودخانه / 逆~而上 بر خلاف
جریان آب کشتیرانی کردن یا راندن ⑦(某些流动的东西)
چیزی که در جریان است : 气~ جریان هوا / 电~ جریان برق ⑧
(等级;品类) درجه، مرتبه، ارج : 第一~作品 یك اثر ممتاز /
考茨基之~ کائوتسکی وامثالش

【流辈】 liúbèi 〈书〉 افراد هم نسل

【流弊】 liúbì رسم‌های بد و فاسد

【流别】 liúbié ①(江河的支流) آب‌های فرعی از رودخانه‌ای
②(源流和派别) منبع و سبك (کار ادبی)

【流产】 liúchǎn ①〈医〉 سقط جنین، بچه انداختن : 人工~
سقط جنین اجباری / 习惯性~ سقط جنین غیر طبیعی، سقط جنین
عادتی ②(遭挫折而不能实现) عقیم ماندن، بی‌نتیجه ماندن،
باطل شدن : 他的计划~了。 برنامه‌اش بی‌نتیجه ماند.

【流畅】 liúchàng با سلاست و روانی : 文笔~ روان و سلیس
نوشتن / 这篇小说读起来很~。 این مقاله به روانی خوانده‌ء
می‌شود.

【流程】 liúchéng ①(工序) روند فن و صنعت،جریان تکنولوژی :
图~ نمودار جریان امور صنعتی ②〈矿〉 جریان وسیر مواد معدنی :
破碎~ روند خرد کردن مواد معدنی

【流传】 liúchuán پخش کردن، شایع کردن، سینه به سینه
رساندن : 群众中广泛~着他的英雄的事迹。 داستانهایی
پیرامون عمل قهرمانانه اش در میان توده های مردم شایع شده
بود. / 古代~下来的寓言 افسانه هایی که از زمانهای قدیم
سینه به سینه نقل شده باشد / 这里~着一种谣言。 در اینجا
حرف دروغی شایع شده است.

【流窜】 liúcuàn از اینجا به آنجا گریختن

【流弹】 liúdàn گلوله‌ای‌که به خطا رفته باشد

【流荡】 liúdàng ولگردی کردن، سرگردان بودن

【流动】 liúdòng ①(液体或气体移动) جاری بودن، جریان
یافتن : 溪水缓缓地~。 آب در جوی بکندی جریان می یابد.
②(经常变换位置) سیار، در حال رفتن از محلی به محل دیگر :
人口~ حرکت دائمی جمعیت / ~电影放映队 گروه سینمای
سیار / ~红旗 پرچم سرخ سیار (که به گروه یا کارگاه پیش افتاده
ای اعطا می‌گردد) / ~货车 دکه‌ء سیار، دکه‌ء چرخ دار / ~基
金 صندوق متحرك / ~人口 جمعیت سیار / ~商店 فروشگاه
سیار / ~哨 سرباز کشیك / ~售书站 کتابفروشی سیار / ~图
书馆 کتابخانه‌ء سیار / ~性 سیار بودن، در حرکت بودن / ~资
本 سرمایه در جریان / ~资金 پول در جریان

【流毒】 liúdú ①(毒害流传) نفوذ زیان آور، نفوذ مضر : 其~
甚广 به مقیاس وسیع وبطور زیان آور اعمال نفوذ کردن ②(流传的
毒害) نفوذ زیان آور، نفوذ مضر : 封建~ نفوذ مضر فئودالی / 肃
清~ از بین بردن نفوذ زیان آور

【流芳百世】 liúfāng bǎishì تا صد نسل آینده از نیك نامی
برخوردار بودن

【流放】 liúfàng ①(驱逐到边远地区) تبعید کردن، نفی بلد
کردن ②(利用水流运输) الوار را با استفاده از آب رودخانه به
جایی منتقل ساختن

【流感】 liúgǎn 〈简〉(流行性感冒) انفلوآنزا

【流光】 liúguāng زمان، وقت : ~易逝。 زمان زود می‌گذرد.

【流滑】 liúhuá ①(流利动听) روان وجالب بگوش رسیده
②(狡猾) حیله‌گر

【流火】 liúhuǒ ①〈方〉(丝虫病) بیماری فیلاریاسیس، بیماری
رشته ②〈中医〉(丹毒) باد سرخ (طب)

【流浸膏】 liújìngāo 〈药〉 عصاره‌ء داروی مایع

【流寇】 liúkòu دزدهای سرگردان

【流浪】 liúlàng ولگردی کردن، سرگردان بودن، آواره شدن : ~
街头 در خیابان‌ها ولگردی کردن / ~儿 بچه‌ء سر راهی / ~者
آدم ولگرد، آدم آواره

【流离失所】 liúlí shī suǒ دربدر شدن، ولگرد بودن،آواره بودن

【流利】 liúlì روان وسلیس : 文章写得~。 مقاله روان وسلیس
نوشته شده است. / 她说一口~的波斯语。 او به فارسی روان
حرف می‌زند.

【流里流气】 liúliliúqì اوباشی، اوباش مآب، جلف، سبك مغز

【流连忘返】 liúlián wàng fǎn در اثر لذت زیاد باز گشت به

桂林的 : خانه‌را فراموش کردن، برای برگشتن بی میلی نشان دادن آدم واقعا بادیدن منظرهٔ 。~ 山光水色美丽极了，真使人 زیبای کوهها‌وآبهای شهر «گوی لین» برگشتن به خانه را فراموش می‌کند.

【流量】liúliàng ظرفیت کامل آب، آبده : 管道～ ظرفیت کامل آب لوله، آبده لوله / 河道～ ظرفیت کامل آب رودخانه، آبده رودخانه / 计～ سیر آب سنج / 渡槽的～为 15—18 立方米/秒。 آبده یا ظرفیت کامل آب کانال هرثانیه ۱۵ تا ۱۸ مترمکعب است.

【流露】liúlù آشکار کردن، ظاهر کردن : 真情～ احساسات واقعی خود را آشکار کردن / 他的每一首诗都～出对祖国的热爱。 هر یك از اشعارش بیانگر عشق او به میهن است.

【流落】liúluò سرگردان بودن، آواره بودن : 他乡～ دور از وطن آواره وسرگردان بودن

【流氓】liúmáng ①(不务正业的人) اوباش، مرد ولگرد، لات وفرومایه : 习气～ روش اوباش / 集团～ دارودستهٔ اوباش ②(流氓行为) اوباشی، رفتار زشت وناشایسته 耍～ مانند اوباش رفتارکردن، اوباشی کردن

【流氓无产者】liúmángwúchǎnzhě لومپن پرولتاریا، پرولتاریای محروم شده از حقوق اجتماعی وسیاسی وغیره

【流民】liúmín افراد آواره

【流明】liúmíng 〈物〉 یك شمع، واحد تابش برابر مقدار روشنایی که از یك شمع معمولی ساطع می‌گردد

【流年】liúnián ①〈书〉(光阴) وقت گذران : 似水～ وقت مانند آب روان می‌گذرد. ②(算命时指一年的运道) (در فال‌گیری) بخت واقبال کسی که در سال مشخصی پیش بینی می‌کنند، طالع

【流派】liúpài مکتب، فرقه : 不同的学术～ مکتب های مختلف علمی ودانشگاهی

【流盼】liúpàn (خانم) نگاه خود را به دور وبر انداختن

【流配】liúpèi تبعید کردن

【流痞】liúpǐ اوباش

【流气】liúqì رفتار اوباش مآبانه، رفتار زشت وناشایسته

【流人】liúrén 〈书〉①(被流放的人) آدم تبعید شده ②(流亡的人) آدم ولگرد

【流洒】liúsǎ (عرق یا خون) بیرون ریختن

【流沙】liúshā ریگ روان

【流失】liúshī ①(消失) هدر شدن، در اثر چیزی شسته شدن : 水土～ رفتن آب وآب بردگی خاك / 黄金储备～ ته کشیدن ذخیرهٔ طلا / 堵住管道的漏洞，不让石油～。 باید سوراخهای لوله را مسدود کنید تا نفت به بیرون نشت نکند. ②(人员消失) (کارمندان) جای اصلی یا واحد اصلی خود را ترك کردن وبه جای دیگر یا واحد دیگر رفتن

【流驶】liúshǐ (زمان) به سرعت گذشتن

【流势】liúshi سرعت سیر آب

【流逝】liúshì (زمان) گذشتن : 随着时间的～ با مرور زمان

【流水】liúshuǐ ①(流动的水) آب جاری، آب روان : 不～ 腐，户枢不蠹。 آب جاری هرگز بو نمی‌گیرد ولولای در زا متوالی، پی درپی، ②(连续不断) هیچوقت کرم نمی‌خورد. 线～ خط مونتاژ، خط سوار کردن / 号～ نمرهٔ سریال : پیوسته 作业～ شیوه کار با خط مونتاژ / وجفت کردن ③(商店的销售额) یك دوره خرید یا فروش

【流苏】liúsū منگوله، آویز

【流俗】liúsú 〈贬〉 رسم رایج، روش جاری

【流速】liúsù ①〈机〉(ماشین) سرعت سیر ②〈水〉 سرعت سیر آب : 仪～ ابزاری برای سنجش سرعت سیرآب

【流体】liútǐ مایع، جسم سیال : 动力学～ علم حرکت اجسام سیال / 静力学～ علم فشار و موازنهٔ بوسیلهٔ نیروی محرکهٔ آب / 力学～ هیدرومکانیك / 压力计～ فشارسنج آبهای ساکن

【流铁槽】liútiěcáo 〈冶〉 مجرای هادی آهن مذاب

【流通】liútōng دوران دادن : 货币～ گردش پول / 空气～ جابه جا شدن هوا / 商品～ گردش وجابجا شدن اجناس / 费用～ هزینه گردش / 货币～ پول رایج / 券(旧)～ اسکناس های در گردش نشر شده در یك بانك محلی برای جریان یافتن در یك ناحیهٔ معین / 手段～ وسایل دوران

【流亡】liúwáng تبعید شدن، نفی بلد شدن : 国外～ به خارج از کشور تبعید شدن / 政府～ دولت در تبعید

【流网】liúwǎng 〈渔〉 نوعی تور ماهیگیری که در ته دریا است وسر آن روی آب شناور است.

【流纹岩】liúwényán 〈地〉 تخته سنگ آذرین دارای خاصیت اسیدی فراوان

【流线型】liúxiànxíng برای جلوگیری از اصطکاك با آب یا هوا سطح برخورد را صاف وهموار ساختن : 汽车～ اتومبیلی که مقاومت هوا را درهم می‌شکند وآن را تعدیل می‌کند

【流星】liúxīng ①〈天〉 شهاب، شهاب ثاقب : 尘～ غبار شهابی / 群～ گروه شهاب / 防护〈宇航〉～ حفاظت از تیر شهاب / 雨～ رگبار تیر شهاب ②(古代兵器) نوعی سلاح قدیمی که دارای دوگوی آهنی بود وروی یك زنجیر طولانی قرار می‌گرفت. ③〈杂技〉 نوعی وسیلهٔ شهاب مانند که در آکروبات بکار می‌رود

【流星赶月】liúxīng gǎn yuè بسرعت زیاد

【流行】liúxíng متداول، رایج، مرسوم، عوام پسند : 这是当时～的论调。 این نظریه در آن زمان رایج بود. / 这个民歌在陕北很～。 این سرود عامیانه در شمال استان «شانسی» بسیار مردم پسند است. / 这种上衣现在很～。 حالا این نوع کت مد است.

【流行歌曲】liúxíng gēqǔ سرودهای عامیانه ومردمی

【流行病】liúxíngbìng بیماری واگیردار، بیماری همه گیر، بیماری مسری : 学～ بیماری واگیر شناسی، بیماری همه گیر شناسی

【流行性】liúxíngxìng 〈医〉 واگیردار، همه گیر، مسری : 感冒～ انفلوآنزا / 脑脊髓膜炎～ تورم مسری غشاء مغز وتخاع / 腮腺炎～ آماس مسری غدهٔ بناگوش

【流血】liúxuè خون ریختن : 鼻子～ خونریزی بینی / 为革命流尽最后一滴血 در راه انقلاب آخرین قطره خون را نثار کردن / ～的斗争 مبارزهٔ خونین

【流言】liúyán شایعه : 散布～ شایعه پراگندن

【流言蜚语】liúyán fēiyǔ شایعه‌ها وافتراها : 散布 ~ شایعه‌ها وافتراها را پخش کردن
【流溢】liúyì به بیرون پخش کردن
【流域】liúyù حوضه : 黄河 ~ حوضه رودخانه زرد / ~ 面积 ناحیه آبگذر رود
【流渣槽】liúzhācáo 〈冶〉 مسیر تخلیه تفاله آهن وغیره
【流质膳食】liúzhì shànshí رژیم غذایی بصورت مایع : 半 ~ رژیم غذایی بصورت نیمه مایع
【流转】liúzhuǎn ①(流动转移) ولگردی کردن، سرگردان بودن : 四方 ~ در سرتاسر کشور ولگردی کردن ②(周转) به جریان انداختن (اجناس، سرمایه وغیره)

留 liú ①(不离去) باقی ماندن، ماندن : 你 ~ 在原地。 در جای خود بمانید! / 会后班长 ~ 一下。 پس از جلسه فرماندهان گروه بمانند! / 我在这儿稍 ~ 几天。 من در اینجا چند روز دیگر می‌مانم. ②(不使离去) کسی را در جایی نگهداشتن : 他一定要 ~ 我们吃午饭。 او باصرار ما را وادارکرد تابرای صرف نهار بمانیم. / 那我不 ~ 你了。 در این صورت شما را دیگر نگه نمی‌داریم. ③(保留) نگهداشتن، رزرو کردن : ~ 储备粮 مقداری از غله را برای روز مبادا نگهداشتن / ~ 饭 برای کسی غذا نگهداشتن / ~ 座位 برای کسی جایی رزرو کردن / 这本书是我给你 ~ 着的。 من این کتاب را برای شما نگهداشته ام. / ~ 着点肚子! جایی برای غذاهای بعدی نگهدارید! / ~ 着点劲儿吧! باقی مانده انرژی خود را نگهدارید! ④(留着;不剃掉) گذاشتن : ~ 胡子 ریش گذاشتن / ~ 小辫儿 گیسو گذاشتن / ~ 短头发 موی کوتاه گذاشتن ⑤(收下) پذیرفتن، قبول کردن : 这礼物我不能 ~ 下。 من نمی‌توانم این هدیه را بپذیرم. ⑥(遗留) باقی گذاردن : 给她 ~ 个条儿。 برایش یادداشتی بگذارید. / 这次参观给我们 ~ 下了深刻的印象。 این بازدید اثر عمیقی در ما باقی گذارده است. / 祖先给我们 ~ 下了极为丰富的文化遗产。 نیاکان ما میراث فرهنگی بسیار غنی را برای ما باقی گذارده‌اند.
【留班】liúbān 〈口〉 (در مورد شاگردان) در رفتن به کلاس بالاتر موفق نشدن
【留步】liúbù 〈套〉 برای بدرقه کردن من به زحمت نیفتید، خواهش می‌کنم برگردید.
【留成】liúchéng مقداری پول را از مبلغ کل طبق نسبت معین نگهداشتن
【留存】liúcún ①(留下保存) نگهداشتن : 此稿 ~ 。 این نسخه را بایگانی کنید. یا این نسخه را برای بایگانی نگهدارید. ②(剩存) باقی ماندن
【留待】liúdài فعلاکنار گذاشتن
【留党察看】liúdǎng chákàn در درون حزب تحت آزمایش (یك اقدام انضباطی در حزب) قرار گرفتن : 最长不超过两年。 حد اکثر دوره آزمایش در درون حزب نباید بیش از دو سال باشد.
【留得青山在,不愁没柴烧】liúdé qīngshān zài, bù chóu méi chái shāo تا زمانی که کوههای سبز باقی است، کسی از بابت هیزم نگرانی ندارد؛ هر جا جنگل هست، چوب هم هست.
【留点】liúdiǎn 〈天〉 (نجوم) نقطه ساکن، نقطه بی‌حرکت
【留饭】liúfàn مهمان را برای صرف غذا نگهداشتن
【留后路】liú hòulù برای خود راه برگشت را باز نگهداشتن
【留后手】liú hòushǒu برای تدبیرهای آتی جایی نگهداشتن
【留话】liúhuà پیغام گذاردن
【留级】liújí (در مورد شاگردان) در رفتن به کلاس بالاتر موفق نشدن
【留局候领】liújú hòulǐng بسته پستی که در پستخانه می‌ماند تاگیرنده برای دریافت آن مراجعه کند
【留空】liúkòng جای سفید وخالی نگهداشتن
【留兰香】liúlánxiāng 〈植〉 نعنای سبز، نعنای معمولی
【留恋】liúliàn ①(不忍舍弃或离去) برای ترك کردن جایی یا جداشدن از کسی بی‌میلی نشان دادن : 毕业时,同学们对学校都十分 ~ 。 دانش آموزان فارغ التحصیل مایل به ترك کردن مدرسه نبودند. / 不 ~ 城市生活 برای ترك کردن زندگی شهری بی میلی نشان ندادن ②(想念不忘) دلتنگ بودن : ~ 过去 از روزگار گذشته دلتنگ بودن / 不值得 ~ غیر قابل دلتنگی
【留门】liúmén در را قفل نشده یا چفت نکرده گذاشتن
【留难】liúnàn اشکال تراشی کردن : 百般 ~ به هر شکل اشکال تراشی کردن
【留尼汪】Liúníwāng جزیره ریونیون در افریقا
【留念】liúniàn به رسم یادگارپذیرفتن یا نگهداشتن : 某某教授 ~ به رسم یادگار به فلان استاد تقدیم کردن / 照相 ~ به رسم یادگار عکس گرفتن
【留鸟】liúniǎo 〈动〉 پرنده غیر مهاجر
【留情】liúqíng رحم کردن، بخشیدن، عفو کردن، بخشاییدن : 手下 ~ مدارا کردن، رحم کردن / 对敌人毫不 ~ هرگز با دشمن مدارا نکردن
【留任】liúrèn برای دنبال کردن پست سابق خود ماندن
【留神】liúshén دقیق بودن، دقت کردن : 过马路要 ~ 。 در موقع عبور از خیابان باید دقت کنید! / ~ , 汽车来了! ملتفت ماشین باشید!
【留声机】liúshēngjī گرامافون
【留守】liúshǒu برای رسیدگی به امور در جائی ماندن، برای انجام وظیفه پادگان یا برقراری ارتباط باقی ماندن : ~ 处 اداره تقویت امور پشت جبهه، دفتر اداری برجای مانده عهده دار امور
【留宿】liúsù ①(留客人住宿) به مهمان برای گذراندن شب منزل دادن ②(过夜) شب راگذراندن، شب راصبح کردن
【留尾巴】liú wěiba (کارها) ناتمام گذاشتن
【留心】liúxīn دقیق بودن، دقت کردن : ~ 事态的发展 مواظب پیشرفت امر بودن / ~ 听讲 بادقت به سخنرانی گوش دادن / 别 ~ 写错了! مواظب باش غلط ننویس !
【留学】liúxué در خارج از کشور تحصیل کردن : ~ 生 دانشجویانی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند / 中国 ~ 生 دانشجویان چینی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند / 外国 ~ 生 دانشجویان خارجی که در چین تحصیل می‌کنند
【留言】liúyán ①(以书面形式留话) پیغام گذاردن : ~ 牌 لوحه‌ای که روی آن پیامی نوشته می‌شود ②(客人访问时写

的话）دفتر يادداشت هاى بازديد كننده ：～簿 ：يادداشت هاى بازديد كننده
【留一手】liú yī shǒu （در آموختن شغلى يامهارتى）يكى دو فن را مخفى نگهداشتن
【留意】liúyì بادقت بودن، مواظب بودن：这是个细致活，稍不～就会出错。 اين كار ظريفى است، اگر در انجام آن يك لحظه غفلت كنيد، اشتباه خواهيد كرد.
【留影】liúyǐng به رسم يادگار عكس گرفتن：颐和园～ در قصر تابستانى به رسم يادگار عكس گرفتن
【留用】liúyòng كسى را در استخدام نگهداشتن ：～人员 كاركنانى‌كه پس از آزادى چين دو باره استخدام شده باشند
【留余地】liú yúdì براى احتمال وضع پيش بينى نشده را دادن، براى امور پيش بينى نشده جايى باقى گذاشتن：订计划时要留有余地。 وقتيكه برنامه اى مى ريزيم، بايد احتمال وضع پيش بينى نشده را بدهيم وبراى آن جايى باز بگذاريم.
【留职】liúzhí پست كسى را نگهداشتن
【留滞】liúzhì باقى ماندن
【留置权】liúzhìquán 〈法〉（حقوق）حق تصرف مال يا ملكى تا هنگامى‌كه بدهى مربوط به آن پرداخته شود
【留种】liúzhǒng 〈农〉بذر را براى كاشتن نگهداشتن

琉 liú

【琉璃】liúli لعاب رنگى، شيشهء رنگى：～塔 بتخانه آيينه كارى شده، بتخانهء پوشيده از شيشهء رنگى وكاشى‌كارى شده/ ～瓦 آجر لعاب دار، كاشى

硫 liú 〈化〉سولفور، گوگرد

【硫胺素】liú'ànsù 〈化〉ويتامين B1
【硫代硫酸钠】liúdàiliúsuānnà 〈化〉تيوسولفات سديم
【硫粉】liúfěn 〈化〉پودر سولفور
【硫分】liúfèn 〈矿〉مقدار سولفور（در سنگ معدنى）
【硫华】liúhuá 〈化〉سولفور تصعيد شده
【硫化】liúhuà 〈化〉تحت تأثير حرارت زياد جوش دادن يالحيم كردن：～汞 سولفات جيوه‌دار/ ～剂 عامل براى جوش‌كارى، واسطهء جوش دادن/ ～染料 رنگ سولفورى، رنگ گوگردى/ ～橡胶 لاستيكى كه پس از قرار گرفتن تحت تأثير حرارت زياد وجوش خوردن بدست مى‌آيد/ ～物 سولفيت
【硫磺】liúhuáng 〈化〉سولفور، گوگرد：～泉 〈地〉چشمهء آب معدنى گوگرددار 又称"硫黄"
【硫苦】liúkǔ 〈化〉سولفات منيزيوم
【硫酸】liúsuān 〈化〉اسيد سولفوريك ：～铵 سولفات آمونيوم/ ～铜 سولفات مس/ ～镁 سولفات دومنيزى، سولفات منيزيوم/ ～铁 سولفات آهن/ ～盐 سولفات

馏 liú 见"蒸馏"zhēngliú
另见 liù

【馏出油】liúchūyóu 〈石油〉نفت تقطير شده
【馏份】liúfèn 〈石油〉（در موقع تقطير）به قسمت‌هاى كوچك تقسيم كردن：轻～ بطور سبك تقسيم كردن/ 重～ بطور سنگين تقسيم كردن

榴 liú انار

【榴弹】liúdàn 〈军〉نوعى گلولهء توپ‌كه بشدت منفجر شود ：～炮 خمپاره انداز
【榴莲】liúlián 〈植〉درخت زباده
【榴霰弹】liúxiàndàn شرپنل（نوعى گلولهء قابل انفجار）

瘤 liú تومور، برآمدگى：～毒 تومور بدخيم

【瘤胃】liúwèi 〈动〉شكمبه، سيرابى：～膨胀〈牧〉نفخ شكم در اثر گاز（در اسب وگاو）
【瘤子】liúzi 〈口〉تومور

镏 liú

【镏金】liújīn با طلا روكش كردن：～银器 ظروف نقره اى زراندود

鹠 liú 见"鸺鹠"xiūliú

鎏 liú 〈书〉①（成色好的金子）② با طلا روكش كردن 见"镏金"liújīn

liǔ

柳 liǔ ①〈植〉بيد مجنون ②〈姓〉يك نام خانوادگى در چين

【柳暗花明】liǔ àn huā míng بيد مجنون سايه مى‌افكند وگل‌هاى گوناگون چشم انسان را خيره مى‌نمايد ــ كنايه از در وضع مشكل نور اميد را مشاهده كردن
【柳编】liǔbiān （نوعى هنر دستى）بافتنى‌ها با بيد سبدى
【柳笛】liǔdí فلوتى كه از بيد سبدى ساخته مى‌شود
【柳斗】liǔdǒu نوعى كلاه حصيرى كه با بيد سبدى ساخته مى‌شود
【柳江人】Liǔjiāngrén 〈考古〉انسان «ليو جيان»（نوعى انسان اوليه كه سنگوارهء آن در سال ۱۹۵۸ در «ليو جيان» از استان «جيان سى» كشف شد）
【柳琴】liǔqín نوعى آلت موسيقى سيمى
【柳腔】liǔqiāng نوعى اپراى محلى رايج دراستان «شان دون»
【柳杉】liǔshān 〈植〉سرو ژاپنى
【柳条】liǔtiáo سبدى كه با تركهء بيد：～筐 بيدسبدى، تركهء بيد چمدانى‌كه با بيد سبدى ساخته/ ～箱 بيد مخصوص بافته مى‌شود/ ～制品 چيزهايى كه با بيد سبدى بافته مى‌شود شود
【柳絮】liǔxù آرايش نگينى گل بيد مشك
【柳莺】liǔyīng 〈动〉پرنده اى از خانوادهء چكاوك
【柳子】liǔzi درخستان بيد مجنون

绺 liǔ 〈量〉طره، كلاف، دسته ：一～丝线 يك كلاف نخ ابريشمى/ 一～头发 يك طره مو

liù

六 liù ①（数目）شش ②（顺序）ششم ：棉纺～厂

یك نت موسیقی ملی 〈乐〉③ کارخانهٔ پنبه ریسی شمارهٔ شش چین در «گون چی پو» (工尺谱) که مساوی است با نت «سل» در موسیقی اروپایی

【六边形】liùbiānxíng شش گوش، شش گوشه، شش بر، شش ضلعی

【六部】liùbù 〈史〉 شش وزارت خانه در چین فئودالی

【六朝】Liù Cháo سلسلهٔ ششگانه (۵۸۹-۲۲۲) که عبارت است از سلسله «وو» (吴 ۲۸۰-۲۲۲)، سلسله «جین شرقی» (东晋 ۴۲۰-۳۱۷)، سلسله «سون» (宋 ۴۷۹-۴۲۰)، سلسله «چی» (齐 ۵۰۲-۴۷۹)، سلسله «لیان» (梁 ۵۵۷-۵۰۲) وسلسلهٔ «چن» (陈 ۵۸۹-۵۵۷)

【六畜】liùchù حیوانات اهلی ششگانه (که عبارت است از خوك، گاو نر، گوسفند، اسب، مرغ خانگی وسگ)

【六分仪】liùfēnyí 〈天〉 (نجوم) نوعی زاویه یاب

【六腑】liùfǔ 〈中医〉 (طب چینی) اعضای ششگانهٔ مجوف وتوخالی در بدن (کیسهٔ صفرا، معده، رودهٔ بزرگ، رودهٔ باریك، مثانه و«سان جیاو» (三焦)

【六根】liùgēn (عقیدهٔ مذهب بودا) منبع ششگانهٔ گناه یعنی چشم، گوش، زبان، بینی، تن وفکر

【六谷】liùgǔ 〈方〉 ذرت

【六级风】liùjífēng 〈气〉 باد تند، باد تند شمال یا شمال شرقی، شش درجه

【六角车床】liùjiǎo chēchuáng 〈机〉 دستگاه خراطی دارای جعبهٔ ابزار مکانیکی

【六经分证】liùjīngfēnzhèng 〈中医〉 تحلیل وتشخیص بیماری‌های ناشی از تب برحسب تئوری شش جفت مجرا در بدن انسان

【六六六】liùliùliù 〈农〉 نوعی داروی حشره کش بنام "Benzene hexachloride"

【六面体】liùmiàntǐ شش وجهی

【六气】liùqì 〈中医〉 شش عامل طبیعی (باد، سرما، گرمای تابستانی، رطوبت، خشکی وآتش)

【六亲】liùqīn نسبت خویشاوندی ششگانه (پدر، مادر، برادران بزرگ‌تر، برادران کوچکتر، زن وفرزندان) 一不认 : از شناختن بی کس بودن 无靠~/ خویشاوندان ودوستان خویش طفره رفتن

【六神无主】liù shén wú zhǔ از کار افتادن هر شش ارگان حیاتی ــ یعنی در حالت حیرت وبهت کامل

【六十四开】liùshí sì kāi 〈印〉 (کاغذ) قطع برگ شصت وچهارم

【六书】liùshū 〈语〉 شش مقولهٔ هیروگلیف‌های چینی

【六弦琴】liùxiánqín شش سیم (نوعی ساز موسیقی سیمی)

【六言诗】liùyánshī شعر قدیمی چین که هر مصرع آن شامل شش کلمه باشد

【六一国际儿童节】Liù Yī Guójì Értóngjié روز جهانی کودك (اول ژوئن)

【六淫】liùyín 〈中医〉 (طب چینی) شش عامل بیرونی که باعث بیماریها می‌شوند (باد، سرما، گرمای تابستانی، رطوبت، خشکی وآتش)

【六欲】liùyù خواستهای ششگانهٔ روانی

【六月】liùyuè ①(阳历) ژوئن ②(阴历) ماه ششم سال قمری

陆 liù شش (برای نوشتن عدد "六" درچك وغیره بکار می‌رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)
另见 lù

溜 liù ①(急流) جریان سریع ②(从屋檐上流下的雨水) آب باران روی شیروانی ③(檐沟) ناودان شیروانی ④(排;条) یك ردیف خانه‌های یك طبقه 一~平房 : ردیف ⑤〈口〉(附近) اطراف، همسایگی ; 这~儿果树很多。 در این اطراف درختان میوه فراوان است. ⑥〈方〉(堵, 糊缝隙) درز گرفتن
另见 liū

【溜子】liùzi 〈矿〉 وسیلهٔ حمل ونقل در معدن

【溜子】liùzi 〈方〉 کسی که دست به فعالیتهای نا مشروع دستجمعی بزند

碌 liù
另见 lù

【碌碡】liùzhou 〈农〉 غلتك سنگی (برای کوبیدن خرمن یا هموار کردن میدان خرمن کوبی)

遛 liù ①(散步) گردش کردن، پرسه زدن، قدم زدن : 出去~~。 بیائید برای گردش به بیرون برویم. ②(牵着牲畜活动一下) حیوانی را به گردش بردن

【遛马】liùmǎ اسب را به گردش بردن

【遛弯儿】liùwānr 〈方〉 گردش کردن، قدم زدن، پرسه زدن

馏 liù غذا را در دیك گرم کردن : 把凉馒头~一~ نان با بخار پخته شدهٔ سرد را گرم کردن
另见 liú

鹨 liù 〈动〉 مرغ انجیرخوار، حرامزاده : 树~ سگ درختی، 水~ سگ آبی /سگ وحشی

lo

咯 lo 〈助〉[用于句末，语气比"了"(le)稍重]：当然~。 البته، نیاز به گفتن ندارد.
另见 gē; kǎ; luò

lōng

隆 lōng 见"黑咕隆咚"hēigulōngdōng
另见 lóng

lóng

龙 lóng ①(传说中的动物) اژدها ②(封建时代指皇

帝的东西）لباس بلند وگشاد 袍 ~ ؛ پادشاهی، امپراطوری ③ تختخواب پادشاهی 床 ~ /پادشاهی ③（古代巨大的爬行动物）؛ 恐 ~ تریاسیك دوره‌ء سوسماران از دسته‌ای ④（姓）نام خانوادگی در چین

【龙船】lóngchuán قایق به شکل اژدها

【龙胆】lóngdǎn 〈植〉"Rough gentian" نوعی گیاه بنام

【龙灯】lóngdēng فانوس اژدها

【龙飞凤舞】lóngfēi-fèngwǔ مانند اژدها پروازکردن ومانند سیمرغ رقصیدن ــ اشاره به خطهای زنده ونیرومند در خطاطی

【龙肝凤髓】lóng gān fèng suǐ کنایه از غذای بسیار کمیاب وگرانبها

【龙骨】lónggǔ ①（鸟类的胸骨）استخوان جناغ سینه‌ء پرندگان ②〈中药〉باقی مانده‌های سنگواره که در طب چینی بکار می‌رود ③（船只、飞机、房屋的支撑结构）تیر ته کشتی، تیر حمال کشتی(یا هواپیما یا بنا)

【龙骨车】lónggǔchē نوعی وسیله‌ء چوبی برای بالا بردن آب

【龙睛鱼】lóngjīngyú 〈动〉نوعی ماهی طلایی با چشم های برجسته ودم دراز

【龙井】lóngjǐng «لون جین» نوعی چای سبز معروف چین که در شهر «هان چو» تولید می‌شود

【龙驹】lóngjū 〈书〉①（骏马）اسب عالی ②（才华出众的少年）نوجوان با استعداد برجسته

【龙卷风】lóngjuǎnfēng 〈气〉گرد باد

【龙口夺粮】lóngkǒu duó liáng خوراك را از دهان اژدها ربودن ــ یعنی قبل از آمدن طوفان برسرعت دروکردن در فصل تابستان افزودن

【龙葵】lóngkuí 〈植〉نوعی گیاه از خانواده‌ء تاجریزی

【龙马精神】lóngmǎ jīngshén روحیه‌ء قوی ونیرومند

【龙门刨床】lóngmén bàochuáng 〈机〉رنده‌ء دو تیغه، رنده‌ء دودم

【龙门起重机】lóngmén qǐzhòngjī 〈机〉جرثقیل باریل‌های حامل آن

【龙门石窟】Lóngmén Shíkū غارهای «لون من» (واقع در شهر «لویان»)

【龙门铣床】lóngmén xǐchuáng 〈机〉ماشین تراش رنده یی

【龙脑】lóngnǎo 〈化〉نوعی کافور که از درخت کافور اقیانوسیه بدست می‌آید

【龙盘虎踞】lóngpán-hǔjù مانند اژدها مارپیچ پیچیدن ومانند ببر چمباتمه زدن ــ اشاره به نقطه‌ء استراتژیك تهدیدآمیز

【龙袍】lóngpáo خرقه‌ء مخصوص امپراطور

【龙山文化】Lóngshān wénhuà 〈考古〉فرهنگ «لون شان» (متعلق به چهار هزار سال پیش که آثار آن برای اولین بار در سال ۱۹۲۸در شهر «لون شان» واقع در استان «شان دون» کشف شد)

【龙舌兰】lóngshélán 〈植〉"Century plant" نوعی گیاه بنام

【龙蛇飞动】lóng shé fēi dòng (خطاطی) زنده وآزاد

【龙蛇混杂】lóng shé hùnzá مخلوط شدن آدم های صالح وآدم های بدکار

【龙虱】lóngshī 〈动〉نوعی سوسك

【龙潭虎穴】lóngtán-hǔxué گودال اژدها و غار ببر ــ اشاره به جایی خطرناك

【龙套】lóngtào بازیگری‌که نقش نعش را بازی می‌کند (مثلا در در اپرا نقش نعش را بازی کردن ~ 跑؛ اپرای پکن)

【龙腾虎跃】lóngténg-hǔyuè برخاستن اژدها و پریدن ببرها ــ کنایه از فعالیت‌های پر شور و شوق

【龙体】lóngtǐ خطاب محترمانه به وضع مزاجی پادشاه

【龙廷】lóngtíng دربار

【龙头】lóngtóu ①（管道开关）شیر آب ؛ 开（关）~ شیر آب‌را بازکردن (بستن) ②〈方〉（自行车把）فرمان (دو چرخه)

【龙头鱼】lóngtóuyú 〈动〉"Bombay duck" نوعی ماهی بنام

【龙王】Lóngwáng پادشاه اژدها(در افسانه های چینی خدای باران شناخته شده است)

【龙舞】lóngwǔ رقص اژدها

【龙虾】lóngxiā خرچنگ دریایی

【龙涎香】lóngxiánxiāng عنبر اشهب

【龙行虎步】lóngxíng-hǔbù قدرتمند وباوقار

【龙须草】lóngxūcǎo 〈植〉"Chinese alpine rush" نوعی گیاه بنام

【龙须面】lóngxūmiàn رشته‌ء باریك آردی(مانند مو)

【龙牙草】lóngyácǎo 〈植〉"Hairyvein agrimony" نوعی‌گیاه‌بنام

【龙眼】lóngyǎn 〈植〉"Longan" نوعی گیاه بنام

【龙爪槐】lóngzhǎohuái "Pagoda tree" نوعی درخت بنام

【龙争虎斗】lóngzhēng-hǔdòu مبارزه‌ء سخت میان دو حریف برابر

【龙钟】lóngzhōng 〈书〉سالخورده و فرتوت، ضعیف وناتوان ؛ 老态~ سالخورده و فرتوت، پیر

【龙舟】lóngzhōu قایق بشکل اژدها، قایق اژدهاگون ؛ 竞渡 ~ مسابقه‌ء راندن قایق‌های اژدها گون

茏 lóng

【茏葱】lóngcōng سرسبز، سبز وخرم

咙 lóng 见"喉咙"hóulóng

珑 lóng 见"玲珑"línglóng

昽 lóng 见"曚昽"ménglóng

栊 lóng 〈书〉①（窗户）پنجره ②（养兽的栅栏）قفس

胧 lóng 见"朦胧"ménglóng

眬 lóng 见"矇眬"ménglóng

砻 lóng ①（去掉稻壳的工具）برنج پوست کن ②（用砻去掉稻壳）برنج را پوست کندن

【砻谷机】lónggǔjī 〈农〉برنج پوست کن

【砻糠】lóngkāng سبوس غلات

聋 lóng کر، فاقد قوه‌ء شنوایی

【聋哑】lóngyǎ کر ولال ؛ 人 ~ کر ولال / 学校 ~ مدرسه کر

بیماری کری ولالی 症~/ ولال ها

【聋子】lóngzi شخص کر

笼 lóng ①(笼子) قفس، مرغدانی ~鸟: قفس، مرغدانی/ 鸡~ قفس جوجه ②(竹制容器) زنبیل، سبد 筷~: زنبیل یا سبد ③(笼屉) مخصوص چوب غذا خوری دیگی که غذا را در آن دم می‌کنند ④〈方〉 دستها راعوضی در آستین کردن
另见 lǒng

【笼火】lónghuǒ 〈方〉 با هیزم زغال سنگ را روشن کردن

【笼鸟】lóngniǎo پرنده توی قفس (برای تماشا کردن)

【笼屉】lóngtì ظرف چوبی یا خیزرانی برای پختن خوراك با بخار

【笼头】lóngtóu افسار: 给马戴上~ به اسب افسار زدن

【笼养】lóngyǎng در قفس پرورش دادن

【笼子】lóngzi ①(养动物的器具) قفس ②(竹制容器) زنبیل، سبد
另见 lǒngzi

隆 lóng ①(盛大) باعظمت، شکوهمند، بزرگ ②(兴盛) کامیاب، موفق، آباد، شاداب ③(深厚) عمیق، ژرف: 情厚~ احساسات عمیق دوستی 谊 ④(凸出) باد، ورم کردن، برآمدن: 他碰得前额~起一个大包。 در اثر ضربت پیشانیش ورم کرد.
另见 lōng

【隆冬】lóngdōng وسط زمستان، چله٬ زمستان

【隆隆】lónglóng صدای غرش: 雷声~ غرش رعد / 炮声~ غرش شلیك توپ

【隆情】lóngqíng احساسات عمیق

【隆盛】lóngshèng ①(昌盛) با رفاه، سعادتمندانه ②(盛大) با شکوه، با جلال

【隆头鱼】lóngtóuyú 〈动〉 نوعی ماهی بنام "Wrasse"

【隆重】lóngzhòng با شکوه، با عظمت، بزرگ، مجلل: ~的典礼 مراسمی با شکوه / 受到~的接待 مورد پذیرائی باشکوه قرار گرفتن / 大会于昨日~开幕。 کنفرانس دیروز باشکوه وعظمت افتتاح شد.

癃 lóng ①〈书〉(衰弱多病) ضعف، ناتوانی ②见"癃闭"

【癃闭】lóngbì 〈中医〉 بند آمدن بول

窿 lóng 见"窟窿"kūlong

lǒng

陇 Lǒng 〈别称〉(甘肃) نام دیگری برای استان «گان سو»

【陇剧】lǒngjù نوعی اپرای محلی رایج در استان «گان سو»

垄 lǒng ①(土埂) پشته٬ خاك (در مزرعه): 从前我家房无一间，地无一~。 در گذشته خانواده٬ من حتی یك اطاق پشته‌ها ومرزهای یایك قطعه٬ زمین هم نداشت. ②(田间小路) میان مزارع

【垄断】lǒngduàn به انحصار درآوردن: ~市场 بازار را به انحصار درآوردن / ~技术 تکنولوژی رابه انحصار درآوردن / 打~集团 گروه انحصار / ~破核 انحصار هسته‌ای را در هم شکستن / 利润~ سودهای انحصاری / 价格~ قیمت انحصاری / 资本~ سرمایه٬ انحصاری / 资本主义~ سرمایه‌داری انحصاری / 资产阶级~ بورژوازی انحصاری

【垄沟】lǒnggōu نهر آب، زهکش در مزارع

【垄作】lǒngzuò 〈农〉 کاشتن روی پشته ها ومرزهای مزرعه

拢 lǒng ①(靠近;到达) نزدیك شدن، رسیدن: 岸~ به ساحل نزدیك شدن ②(总合) کنار دریا نزدیك شدن جمع کردن، افزودن: 把帐~ حسابها را باهم جمع کردن ③(系住;收拢) بستن، جمع: 用绳子把柴火~住 هیزم ها را با طناب بستن ④(梳) شانه کردن: ~头发 موها را شانه کردن

【拢共】lǒnggòng همگی، مجموعا، کاملا

【拢帐】lǒngzhàng 〈方〉 تسویه٬ حساب کردن

【拢子】lǒngzi شانه با دندانه‌های ریز

笼 lǒng ①(笼罩) پوشاندن، پنهان کردن: 烟~雾罩 در مه پنهان شدن ②(笼子) جعبه٬ بزرگ، چمدان، صندوق
另见 lóng

【笼络】lǒngluò بهر وسیله دل کسی را بدست آوردن: ~人心 برای بدست آوردن پشتیبانی مردم مکرکردن ونیرنگ زدن

【笼统】lǒngtǒng کلی، عمومی: 他的话说得很~。 او بطور کلی صحبت کرد. / 这么说未免太~了。 این بیانیه بسیار کلی وعمومی است.

【笼罩】lǒngzhào پوشاندن، زیرحجاب نگاه داشتن: 浓雾~在湖面上。 مه غلیظی روی دریاچه را پوشانیده بود. / 晨雾~着原野。 دشت در مه صبحگاهی پنهان شد.

【笼子】lǒngzi جعبه٬ بزرگ، چمدان، صندوق
另见 lóngzi

lòng

弄 lòng 〈方〉 کوچه، خیابان کوچك، کوی
另见 nòng

【弄堂】lòngtáng 〈方〉 کوچه، خیابان کوچك

lōu

搂 lōu ①(聚集) جمع آوری کردن: ~柴火 شاخه‌های خشك وبرگ‌های ریخته و...را جمع آوری کردن ②(提起) بالا زدن: ~袖子 آستین را بالا زدن ③(搜刮) بزور گرفتن: ~钱 پول را بزور گرفتن ④〈方〉(扳) فشار دادن، کشیدن: ~板机 ماشه٬ تفنگ را کشیدن
另见 lǒu

【搂草机】lōucǎojī 〈农〉 چنگك یونجه

【搂火】lōuhuǒ 〈口〉 ماشه٬ تفنگ را کشیدن

【搂揽】lōulǎn به انحصار خود درآوردن

lóu

娄 lóu ①〈方〉(身体虚弱) ضعیف و ناتوان: 他的身体可～啦。 او بسیار ضعیف وناتوان است. ②〈方〉(某些瓜类过熟而变质) فاسد شدن (در مورد هندوانه و...) ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【娄子】lóuzi زحمت، اشتباه بزرگ: 捅～ مرتکب اشتباه بزرگ شدن، به زحمت افتادن

偻 lóu 见"佝偻病"gōulóubìng
另见 lǚ

【偻㑩】lóuluó 见"喽罗"lóuluo

喽 lóu
另见 lou

【喽罗】lóuluo ①(强盗的部下) افراد ردهٔ پایین از دارودستهٔ یاغی‌ها ②(走狗;帮凶) نوکر، چاکر، دنباله‌رو، همدست

楼 lóu ①(楼房) بنا، ساختمان: 办公～ ساختمان دفتر/教学～ ساختمان کلاس ②(层) طبقه: 一～ طبقهٔ اول / 二～ طبقهٔ دوم ③(建筑物上加盖的一层房子) بنای فوقانی: 城～ برج روی دروازهٔ شهر ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【楼板】lóubǎn کف اطاق

【楼层】lóucéng هرطبقه از عمارت

【楼道】lóudào راهرو، دالان، کریدر

【楼房】lóufáng بنای دو طبقه یا بیشتر: ～面积 وسعت کف

【楼面】lóumiàn 〈建〉 کف زمین

【楼上】lóushàng در طبقهٔ بالا: ～住着一个工人。 کارگری در طبقهٔ بالا زندگی می‌کند.

【楼台】lóutái ①(楼房) بنای بلند ②〈方〉(凉台) ایوان، بالکن

【楼梯】lóutī پله: ～平台 قسمت مسطح روی پلکان

【楼下】lóuxià طبقهٔ زیرین، طبقهٔ پایین: ～的房间 اطاق طبقهٔ اول

蝼 lóu

【蝼蛄】lóugū نوعی جیرجیرك وحشی موذی

【蝼蚁】lóuyǐ جیرجیرك‌ها ومورچه‌ها ــ اشاره به افراد بی اهمیت وگمنام

耧 lóu نوعی خیش شیار کردن که بوسیلهٔ حیوان کشیده می‌شود

髅 lóu 见"髑髅"dúlóu;"骷髅"kūlóu

lǒu

搂 lǒu بغل کردن، در آغوش گرفتن: ～住脖子 دست در گردن کسی حلقه کردن
另见 lōu

【搂抱】lǒubào بغل کردن، درآغوش گرفتن

篓 lǒu سبد، زنبیل، سطل: 字纸～ سبد کاغذ باطله

【篓子】lǒuzi سبد، زنبیل، سطل

lòu

陋 lòu ①(丑) زشت، بد ریخت، بد قیافه: 丑～ زشت، بد ریخت ②(狭小) کم عرض، کوچك، باریك وکوچك: ～室 اطاق کوچك / ～巷 کوچهٔ باریك ③(不文明) مبتذل، نامطلوب، غیرمتمدن: ～习 عادت نامطلوب ④(见闻少) سطحی، کم، اندك (در مورد دانش): 浅～ سطحی، صوری، ظاهری

【陋规】lòuguī رسوم ناپسند

【陋见】lòujiàn نظر حقیرانه(برای شکسته نفسی)

【陋劣】lòuliè (کالا) بنجل، نامطلوب

【陋识】lòushí دانش سطحی وکم

【陋室】lòushì اطاق محقر

【陋俗】lòusú رسوم وعادات بد ونامطلوب

【陋习】lòuxí رسوم وعادات بد ونامطلوب

【陋巷】lòuxiàng کوچهٔ کم عرض

漏 lòu ①(从缝中流出) چکه کردن، چکیدن: 水壶～了。 کتری چکه می‌کند. / ～雨了。 باران به درون می چکد. / 那个管子～气。 از آن لوله گاز نشت می‌کند. / 桶不～了 سطل دیگرچکه نمی کند ②(漏壶) ساعت آبی، سرجهٔ آبی، ساعت شنی: 更残～尽。 شب به پایان می رسد. ③(泄漏) درز کردن: 走～消息 خبری درز کردن ④(遗漏) از قلم افتادن: ～了一行。 یك سطر از قلم افتاده است. / 这一项可千万不能～掉. مطمئن باش که این عنوان بهیچوجه از برنامه حذف نمی‌شود.

【漏疮】lòuchuāng ناسوری مقعد

【漏电】lòudiàn برق در رفتگی، برق دزدیدگی، برق گریزی

【漏洞】lòudòng ①(洞) رخنه: 管道有～。 در لوله رخنه‌ای پیدا شده است. ②(破绽) نقیصه، عیب: 百出～ متضاد وپراز نقایص / 堵塞～ درزها وسوراخ‌ها را گرفتن

【漏斗】lòudǒu قیف

【漏风】lòufēng ①(透风) باد در دادن، هوا دررفتن، باد خارج کردن: 这个风箱～。 از این دم آهنگری هوا در می‌رود. ②(说话时拢不住气) در اثر افتادن دندان های پیشین غیر واضح حرف زدن ③(泄漏消息) (در مورد خبرها واطلاعات) فاش شدن، درز کردن

【漏缝】lòufèng رخنه، درز؛ نارسایی

【漏光】lòuguāng نور دزدیدن: 照相机～。 این دوربین عکاسی نور می‌دزدد.

【漏壶】lòuhú ساعت آبی قدیمی، سرجهٔ آبی، ساعت شنی

【漏孔】lòukǒng رخنه، درز، شکاف

【漏落】lòuluò از قلم افتاده

【漏勺】lòusháo کفگیر، صافی

【漏税】lòushuì از پرداخت مالیات گریختن

【漏天】lòutiān رخنه‌ای روی بام خانه

【漏脱】lòutuō از قلم افتادگی
【漏网】lòuwǎng از تور ماهیگیری گریختن، بدون مجازات گریختن：力求全歼，不使～。سعی کنید که همهٔ آنها را نابود کنید ونگذارید هیچ کدام از آنها بگریزد.
【漏隙】lòuxì عیب، نارسائی (در گفتهٔ کسی)
【漏泄】lòuxiè ①(流出)نشت کردن ②(泄露)خبری درز کردن
【漏泄春光】lòuxiè chūnguāng کنایه از خبری یا سری درز کردن
【漏子】lòuzi ①〈口〉(漏斗)قیف ②(漏洞)عیب، نقیصه
【漏嘴】lòuzuǐ در اثر عدم دقت خبری درز کردن

瘘 lòu 〈医〉ناسور (طب)
【瘘管】lòuguǎn 〈医〉ناسور

镂 lòu کنده‌کاری کردن، حکاکی‌کردن
【镂雕】lòudiāo 〈工美〉کنده‌کاری کردن، حکاکی کردن
【镂花】lòuhuā 〈工美〉کنده‌کاری زینتی
【镂刻】lòukè کنده‌کاری کردن، حکاکی کردن
【镂空】lòukōng 〈工美〉خالی کردن، میان تهی ساختن：～的象牙球 گوی عاج میان تهی

露 lòu 〈口〉آشکار کردن، نشان دادن
另见 lù
【露丑】lòuchǒu رسوا شدن
【露风】lòufēng خبری درز کردن
【露空】lòukòng غفلت
【露脸】lòuliǎn در نتیجهٔ رسیدن به افتخار یا تحسین رو سفید شدن
【露马脚】lòu mǎjiǎo خود را لو دادن، اسرار را بدست خود فاش کردن
【露面】lòumiàn حضورداشتن، رو نشان دادن، درملاء عام حضور یافتن
【露怯】lòuqiè 〈方〉خود را نادان نشان دادن، خود را دست انداختن
【露头】lòutóu ①(露出头部)سرخود را نشان دادن، سربر آوردن ②(出现)ظاهر شدن، بر آمدن：太阳刚～，我们就起来了。به مجرداینکه خورشید برآمد، ما برخاستیم./他一～，就被我们发现了。در همان لحظه‌ای که ظاهر شد، ما متوجه او شدیم.
另见 lùtóu
【露馅儿】lòuxiànr خود را لو دادن، اسرار را بدست خود فاش کردن：别再保密了，你的话已经～了。سعی نکنید که آنرا مخفی نگه دارید.شما با این حرف خود را لو داده اید.
【露一手】lòu yīshǒu یکی از فنون خود را نشان دادن، توانایی یا مهارت خود را در معرض نمایش گذاشتن

lou

喽 lou 〈助〉①[用于预期的或假设的动作]：我吃～饭就走。بلافاصله پس از صرف غذا خواهم رفت. ②[带有提醒注意的语气]：起床～。بیبن، الآن وقت بلند شدن از خواب است.
另见 lóu

lū

噜 lū 见"咕噜"gūlū

lú

卢 Lú 〈姓〉یك نام خوانوادگی در چین
【卢比】lúbǐ روپیه (واحد پول نقرهٔ هندوستان)
【卢布】lúbù روبل (واحد پول روسیه)
【卢森堡】Lúsēnbǎo لوکزامبورگ：～人 اهل لوکزامبورگ
【卢旺达】Lúwàngdá روآندا：～人 اهل روآندا

庐 lú کلبه، آلونك، خانهٔ حصیری روستایی
【庐墓】lúmù قبر والدین یا استادخود
【庐山真面目】Lúshān zhēnmiànmù شکل واقعی کوه «لوشان» ــ اشاره به حقیقت شخصی یا امری
【庐舍】lúshè 〈书〉خانه، خانهٔ روستایی

芦 lú 〈植〉نی
另见 lǔ
【芦柴】lúchái ساقهٔ نی
【芦丁】lúdīng 〈药〉نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Rutin"
【芦根】lúgēn 〈中药〉ریشهٔ نی
【芦沟桥事变】Lúgōuqiáo Shìbiàn حادثهٔ «پل لوگئو» (که در ۷ ژوئیهٔ سال ۱۹۳۷ رخ داده ونشان دهندهٔ آغاز جنگ وتجاوز همه جانبهٔ ژاپن برعلیه چین بود)
【芦花】lúhuā گل نی
【芦荟】lúhuì 〈植〉گیاه صبر زرد
【芦笙】lúshēng نوعی ساز موسیقی بادی که از ساقهٔ نی درست می شود ودرنزد بعضی از اقلیت‌های ملی چین مانند «مئو»، «یاو» و«دونگ» بکار می‌رود
【芦笋】lúsǔn 〈植〉گیاه مار چوبه
【芦苇】lúwěi نی：～荡 باتلاق نی‌زار
【芦席】lúxí حصیر نیین، حصیر ساخته شده از نی

炉 lú ①(炉子)اجاق، بخاری، منقل، کوره：围～烤火 برای گرم شدن دورآتش نشستن/新出～的面包 نان تازه از تنور درآمده ②〈量〉کوره، شارژ：一～钢 یك کوره فولاد، یك شارژ فولاد
【炉箅子】lúbìzi شبکهٔ چدنی یا آهنی در بخاری واجاق
【炉衬】lúchèn 〈冶〉آستر کوره：～寿命 قابلیت دوام آستر کوره
【炉顶】lúdǐng 〈冶〉سر کوره
【炉甘石】lúgānshí 〈中药〉در طب چینی اشاره به کربنات روی

است که برای مداوای امراض چشم بکار می‌رود
【炉灰】lúhuī خاکستر بخاری
【炉火纯青】lúhuǒ chúnqīng شعله‌های آبی خالص ـ اشاره به‌بالاترین درجهٔ کمال فنی یاشغلی
【炉具】lújù وسایل بخاری(مانند بخاری، دودکش وغیره)
【炉料】lúliào 〈冶〉 مخلوط سنگ‌های معدنی که در موقع ذوب آهن داخل کوره می‌گردد
【炉龄】lúlíng 〈冶〉(ذوب آهن) عمر کوره
【炉盘】lúpán صفحهٔ سنگی یا فلزی که روی آن منقل قرار دارد
【炉前工】lúqiángōng 〈冶〉 کارگری که جلوی کوره کار می‌کند
【炉身】lúshēn 〈冶〉 بدنهٔ کوره
【炉台】lútái قسمت سطح روی منقل
【炉膛】lútáng قسمت درونی بخاری یا کوره
【炉条】lútiáo میله های آهنی بخاری
【炉温】lúwēn 〈冶〉 درجهٔ حرارت کوره
【炉灶】lúzào اجاق آشپزی: 另起～ سرآغاز تازه بوجود آوردن
【炉渣】lúzhā تفالهٔ کوره
【炉子】lúzi منقل، اجاق، بخاری، کوره

胪 lú 〈书〉 نمایش دادن، در معرض نمایش قرار دادن
【胪陈】lúchén 〈书〉 به تفصیل تعریف کردن، بیان کردن
【胪列】lúliè 〈书〉 یك یك نام بردن، در فهرست ثبت کردن

栌 lú 见“黄栌”huánglú

轳 lú 见“辘轳”lùlu

鸬 lú
【鸬鹚】lúcí قره قاز

铲 lú 〈化〉(Rf) روترفاردیم

颅 lú کاسهٔ سر، جمجمه
【颅骨】lúgǔ 〈生理〉 کاسهٔ سر، جمجمه
【颅内压】lúnèiyā 〈生理〉 فشار مایع نخاعی
【颅腔】lúqiāng 〈生理〉 حفرهٔ جمجمه‌ای

舻 lú 见“舳舻”zhúlú

鲈 lú 〈动〉 ماهی خاردار

lǔ

芦 lǔ 见“油葫芦”yóuhulǔ
另见 lú

卤 lǔ ①(盐卤) آب قلیای ته مانده در اثر تبلور نمك‌گیری در سوس سویا ②〈化〉(شیمی) هالوژن ③(酱煮的) از دریا جوجه ای که در سوس سویا آهسته پخته ～鸡: آهسته پختن ④(浓汁) آبگوشت غلیظ که بمثابهٔ سوس برای خوردن شده رشته ای که با آبگوشت غلیظ صرف 打～面: رشته بکارمی‌رود می‌شود

【卤菜】lǔcài غذا های گوشتی که در سوس سویا آهسته پخته شده باشد
【卤化】lǔhuà 〈化〉 ترکیب کردن با هالوژن: ～物 مضاعف هالوژن باچند عنصر با بارالکتریکی مثبت
【卤水】lǔshuǐ ①(盐卤) آب قلیای ته مانده در اثر تبلور نمك ②(盐水) آب نمك گیری از دریا
【卤素】lǔsù 〈化〉(شیمی) هالوژن
【卤味】lǔwèi مرغ خانگی، گوشت وغیره که در سوس سویا آهسته پخته ومعمولا سرد خورده می‌شود
【卤虾】lǔxiā میگویی که کوبیده ونمك زده شده باشد
【卤族】lǔzú 〈化〉(شیمی) خانوادهٔ هالوژن

虏 lǔ ①(战俘) اسیر جنگی ②(俘获) اسیر کردن
【虏获】lǔhuò سربازان اسیر واسلحه ای که به غنیمت بدست آمده باشد

掳 lǔ بردن، اسیر کردن
【掳掠】lǔlüè غارت کردن، تاراج کردن: 奸淫～，无恶不作 هتك ناموس کردن، غارت کردن ومرتکب هر نوع جنایت فجیع شدن

鲁 lǔ ①(笨) کودن، کم عقل، احمق ②(莽撞) تندخو و بی پروا ③〈别称〉 نام دیگری برای استان «شان دون» ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【鲁菜】lǔcài غذاها بسبك استان «شان دون»
【鲁钝】lǔdùn کودن، کند ذهن، کم عقل
【鲁莽】lǔmǎng بی‌ملاحظه و بی پروا: ～行事 تندخو و بی پروا عمل کردن / 对待思想上的毛病不能采取～的态度。 در برخورد بابیماری ایدئولوژیك هیچکسی نباید تندخو و بی‌ملاحظه باشد.
【鲁莽灭裂】lǔmǎng-mièliè بی‌ملاحظه وسهل انگار
【鲁米那】lǔmǐnà 〈药〉 داروی مسکن بنام «رومینال»
【鲁直】lǔzhí تندخو و بی‌پروا و پوست کنده

橹 lǔ پاروی بزرگ عقب کشتی

镥 lǔ 〈化〉(Lu) لوتیم

lù

陆 lù ①(陆地) خشکی: 水～交通 حمل ونقل روی آب وخشکی ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 liù
【陆半球】lùbànqiú 〈地〉 نیم کرهٔ بری، اقلیم وقلمرو بری
【陆沉】lùchén غرق شدن خشکی ـ کنایه از به دست دشمن افتادن سرزمین کشور
【陆稻】lùdào برنجی‌که در زمین بلند وخشك کاشته می‌شود
【陆地】lùdì خشکی: ～棉 پنبهٔ الیاف کوتاه اتازونی، پنبه‌ای که روی زمین بلند می‌روید
【陆风】lùfēng 〈气〉 نسیم خشکی

【陆军】lùjūn نیروی زمینی
【陆连岛】lùliándǎo جزیره‌ای که به خشکی وصل باشد (شبه جزیره)
【陆龙卷】lùlóngjuǎn 〈气〉گرد باد
【陆路】lùlù مسیر زمینی: 走~ مسافرت زمینی کردن، زمینی سفر کردن / 交通~ حمل ونقل زمینی
【陆生动物】lùshēng dòngwù حیوان خاکزی
【陆台】lùtái 〈地〉(زمین شناسی) فلات
【陆相】lùxiàng 〈地〉طبقات همسال زمین‌که دارای سنگواره‌های مختلف باشند: 沉积~ لایه ورسوب قاره‌ای
【陆续】lùxù یکی پس از دیگری، بطور مسلسل، پی در پی: 代表们~到达。 نمایندگان یکی پس از دیگری رسیدند.
【陆运】lùyùn حمل ونقل زمینی
【陆战队】lùzhànduì 〈军〉تفنگداران دریایی

录 lù
①(抄写) ثبت کردن، نوشتن، کپی کردن: 抄~ نسخه برداشتن، کپی کردن / 记~在案 ثبت کردن / 照~不误 عینا ثبت کردن ②(收用) استخدام کردن، بکار گماشتن: 收~新职工 کارمندان جدید استخدام کردن ③(录音) صدا را ضبط کردن: 报告已经~下来了。 سخنرانی ضبط شده است. ④(簿籍) دفتر ثبت: 通讯~ دفترچهٔ آدرس / 回忆~ خاطره ها / 语~ نقل قول، کتاب نقل قول
【录放】lùfàng (صدا یا تصویر را) ضبط وپخش کردن
【录供】lùgòng 〈法〉در مدت بازپرسی اعتراف یا گواهی را ثبت کردن
【录井】lùjǐng 〈石油〉(در نفت) عملیات حفاری
【录取】lùqǔ استخدام کردن، پذیرفتن: ~新生 دانشجویان جدید را پذیرفتن / ~通知书 یادداشت پذیرش
【录像机】lùxiàngjī دستگاه ویدئو: 磁带~ نوار ویدئو
【录写】lùxiě کپی کردن، نسخه برداشتن
【录音】lùyīn ضبط صوت: 实况~ ضبط صدا در محل وبطور زنده / 磁带~ ضبط صوت بانوار مغناطیسی / 放~ پخش کردن نوار ضبط صوت، نوار / 带~ / 报告~ سخنرانی ضبط شده / 机~ دستگاه ضبط صوت / 胶片~ فیلم را ضبط کردن / 室~ اطاق ضبط صوت / 摄影机~ دوربین ضبط صدا / مغناطیسی کردن
【录用】lùyòng کسی را استخدام کردن: 量才~ کسی را بنابر توانائیش بکار گماشتن
【录载】lùzǎi ثبت کردن
【录制】lùzhì (با دستگاه ضبط صوت یا ویدئو) صدا یا تصویر را ضبط کردن

赂 lù
见"贿赂"huìlù

鹿 lù
آهو، گوزن: 公~ گوزن نر / 母~ گوزن ماده / 小~ آهو بره
【鹿角】lùjiǎo ①(鹿的角) شاخ گوزن: ~胶(中药) سریشم شاخ گوزن (نوعی داروی چینی) ②(鹿砦) دفاع با ایجاد مانع از چوب درختان بشکل شاخ گوزن
【鹿角菜】lùjiǎocài 〈植〉نوعی گیاه بنام "Siliquose pelvetia"
【鹿圈】lùjuàn محوطهٔ مخصوص نگهداشتن گوزن
【鹿皮】lùpí پوست گوزن
【鹿茸】lùróng 〈中药〉شاخ پوشیده ازموی ریز گوزن نر (نوعی داروی پرارزش چینی)
【鹿肉】lùròu گوشت گوزن(یا آهو)
【鹿死谁手】lù sǐ shuí shǒu گوزن به دست کی خواهد مرد — کنایه از اینکه چه کسی بازی را خواهد برد؟، چه کسی برتری خواهد یافت؟
【鹿苑】lùyuàn باغچهٔ مخصوص گوزن
【鹿砦】lùzhài 〈军〉دفاع باایجاد مانع از چوب وشاخهٔ درختان بشکل شاخ گوزن 又作"鹿寨"

绿 lù
另见 lǜ
【绿林好汉】lùlín hǎohàn ①(绿林里的英雄好汉) قهرمانان جنگل سبز، یاغیان جنگل ②(盗匪) دستهٔ راهزنان که در کوهها کمین می‌کنند
【绿林起义】Lùlín Qǐyì قیام دهقانی«لولین» در سال ۱۷ مسیحی

禄 lù
حقوق مأمور دولتی در چین فئودالی: 高官厚~ مقام عالی وحقوق سرشار

碌 lù
①(平凡) معمولی، پیش‌پا افتاده، همه جایی ②(繁忙) گرفتار، مشغول
另见 liù
【碌碌】lùlù ①(平庸) معمولی، پیش پا افتاده: ~无能 ناشایسته، بی‌کفایت، نالایق ②(繁杂) گرفتار کارهای گوناگون: 忙忙~ گرفتاری ودوندگی زیاد داشتن

路 lù
①(道路) راه، جاده، طریق: 大~ شاهراه، بزرگراه، شارع عام / 小~ راه کوچك، راه فرعی، پی راهه ②(路程) مسافت، فاصله، دوری: 走很远的~ مسافت طولانی را طی کردن / 一小时走十二里~ در هر ساعت ۱۲«لی» پیمودن ③(途径) راه، طریقه، وسیله: 生~ وسیلهٔ معاش / 这是他唯一的出~。 این تنها راه او است. / 走社会主义的~ راه سوسیالیسم را طی کردن ④(条理) رشته، سلسله، منطق: 思~ رشتهٔ فکر ⑤(地区;方面) منطقه، ناحیه: 外~人 افراد غیر محلی / 南~货 محصولات جنوبی ⑥(路线) مسیر، خط سیر، جبهه: 八~军 ارتش جبهه (مسیر) هشتم / 三~进军 در سه مسیر پیشروی کردن ⑦(种类;等次) نوع، رقم، درجه: 一~汽车 اتوبوس خط ۱ / 一~货 کالای درجهٔ یك / 头~货 از یك قماش / 像他这一~人 اشخاص مانند او ⑧〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【路毙】lùbì مردن در خیابان در اثر بیماری، گرسنگی یا سرما
【路标】lùbiāo ①(交通标志) نشان راه ②〈军〉نشان خط سیر سپاه
【路不拾遗】lù bù shí yí هیچکس چیز افتاده در راه را برنمی دارد ودرجیب خود نمی گذارد — اشاره به داشتن مرتبهٔ عالی اخلاقی اجتماعی
【路程】lùchéng مسافت، سفر: 三天~ سفر سه روزه / 通远~ مسافت دور / 走五百里~ مسافت پانصد«لی» را طی کردن

【路床】lùchuáng كف زمين نو وكمى برجسته
【路倒儿】lùdǎor 见"路毙"
【路道】lùdào 〈方〉①(途径) راه، طريقه：他人倒聪明，就是这次～没有走对。 او بسيار باهوش است ولى راه درستى را انتخاب نكرده است. ②(人的行径) رفتار، كردار：此人～不正。 رفتار اين شخص قابل ترديد است.
【路德宗】Lùdézōng 〈基督教〉 پيروى از عقايد مارتين لوتر وكليساى پروتستان
【路灯】lùdēng چراغ خيابان
【路堤】lùdī 〈交〉 خاكريزى (در كنار جاده يا راه آهن)
【路段】lùduàn بخشى از راه شوسه يا آهن
【路费】lùfèi مخارج سفر：回来的～ مخارج بازگشت از سفر / 花了一百元的～。 صد «يوان» براى سفر خرج شد.
【路风】lùfēng روش وسبك كار در قسمت هاى مختلف راه آهن
【路规】lùguī مقررات مربوط به حركت قطار
【路轨】lùguǐ ①(轨条) ريل راه آهن ②(轨道) خط راه آهن
【路过】lùguò از جايى گذشتن：他每次～，总要来看望他的朋友们。 او هر بار كه از اينجا مى‌گذرد، به خانهٔ دوستان خود سرى مى زند. / 从上海到北京～天津 مسافرت از «شانگهاى» به «پكن» از طريق «تيان تسن»
【路徽】lùhuī آرم راه آهن
【路基】lùjī بستر جاده
【路劫】lùjié راهزنى، سرقت مسلحانه در جاده، حمله و راهزنى در جاده
【路警】lùjǐng پليس راه آهن
【路径】lùjìng ①(道路) راه، مسير：～不熟 راه خود را بلد نبودن ②(门路) شيوه،رمز：在失败中找到成功的～ شكست‌ها را پل موفقيت قرار دادن
【路局】lùjú دفتر ادارى راه آهن ؛ دفترادارى راه شوسه
【路口】lùkǒu چهار راه، محل تقاطع دو جاده：三岔～ سه راه / 十字～ چهار راه / ～有个杂货店。 سر چهار راه يك دكان بقالى هست.
【路面】lùmiàn سنگفرش جاده، سطح جاده：柏油～ فرش نرم و قيراندود جاده / 柔(刚)性～ فرش نرم (سخت) جاده
【路牌】lùpái پلاك اسم جاده، تابلوى نام خيابان
【路卡】lùqiǎ كارت مخصوص عبور از راه
【路签】lùqiān 〈交〉 اجازه نامهٔ حركت قطار از ايستگاه راه آهن
【路堑】lùqiàn 〈交〉 شالوده بر جسته تر از زمين (براى جاده سازى)
【路人】lùrén عابر، رهگذر، بيگانه：视若～ كسى را بيگانه تلقى كردن
【路容】lùróng وضع عمومى جاده (مثلا وضع كف جاده، درختكارى در كنار جاده وغيره)
【路上】lùshàng ①(在道路上) در جاده، در راه：～停着一辆车。 در جاده اتومبيلى توقف كرده است. ②(在路途中) در راه، در وسط راه：在我们回来的～ در راه برگشت ما / ～不要耽搁。 در راه وقت تلف نكنيد! / 代表团正在来北京的～。 هيئت نمايندگى در راه عزيمت به پكن است. / ～要用的东西放在这个包里。 اشيايى كه در سفر به آن احتياج داريد، توى اين كيف بگذاريد!
【路数】lùshù ①(路子) راه، طريقه ②(着数) حركت در شمشير بازى：击剑的～ ضربت ها در شمشير بازى / 很巧妙的～ ضربت‌هاى هنرمندانه ③(底细) ماجراى درونى، جزييات دقيق، هنرهاى ورزشى
【路条】lùtiáo اجازهٔ سفر، گذرنامه
【路途】lùtú ①(道路) راه، جاده：他熟悉这一带的～。 او راههاى اين ناحيه را خوب بلد است. ②(路程) مسافت، سفر：～遥远 مسافت طولانى
【路网】lùwǎng شبكهٔ جاده
【路线】lùxiàn ①(经过的道路) مسير، خط سير：旅行的～ مسير سفر / 参观～图 راهنماى مسافرت ②(思想上、政治上或工作上所遵循的途径) خط مشى، مشى：遵循正确的政治～ خط مشى سياسى صحيحى را دنبال كردن
【路向】lùxiàng سمت جاده، جهت جاده
【路遥知马力，日久见人心】lù yáo zhī mǎlì, rì jiǔ jiàn rénxīn همانطوركه طول مسافت بنيهٔ اسب را مى آزمايد، گذشت زمان هم اندازهٔ دل انسان را مى سنجد.
【路椅】lùyǐ صندلى ثابت دركنار خيابان (براى استراحت كردن عابرين)
【路障】lùzhàng مانع راه
【路子】lùzi راه، طريقه：～不对等于白费劲儿。 راه نادرست را رفتن در حكم بيهوده تلاش كردن است.

漉 lù چكه كردن، از لاى سوراخهاى ريز نفوذ كردن
【漉网】lùwǎng 〈纸〉 صافى، آب صاف كن (براى صاف كردن آب در تهيه خمير كاغذ)

辘 lù
【辘轳】lùlu چرخ چاه
【辘辘】lùlù 〈象〉 صداى زير وكشيده، صداى قژقژ：车轮的～声 صداى زير وكشيدهٔ چرخ ارابه، صداى قژقژ يا قرقر / 饥肠～ قرقر كردن روده ها از فرط گرسنگى

戮 lù ①(杀) كشتن، به قتل رساندن：杀～ دست به كشتن، آدم‌كشى زدن ②〈书〉(并；合) پيوستن، متحد شدن：～力 دست به دست (هم) دادن
【戮力同心】lùlì tóngxīn باهم متحد شدن، باهم كوشش‌كردن

璐 lù 〈书〉 يشم

鹭 lù حواصيل، مرغ ماهيخوار
【鹭鸶】lùsī حواصيل، ماهيخوار سفيد

麓 lù 〈书〉 دامنهٔ كوه يا تپه：北～ دامنهٔ شمالى / 在华山南～ در دامنهٔ جنوبى كوه «هوا شان»

露 lù ①(露水) شبنم ②(饮料) شربت، محلول غليظ قند：果子～ شربت غليظ ميوه ③(显示；泄露) آشكار كردن، فاش كردن：不～声色 خم به ابرو نياوردن / ～出原形 قيافهٔ واقعى خود را آشكار كردن / 脸上～出笑容 تبسم برلب آوردن
另见 lòu

【露点】lùdiǎn 〈气〉نقطهٔ شبنمی، نقطهٔ میعان : 温度～差〈气〉کمبود نقطهٔ میعان، کسر نقطهٔ شبنمی / ～湿度表 نم‌سنج نقطهٔ شبنم

【露骨】lùgǔ صریح، رك، گستاخ، بی‌پرده : 说得十分～ بی پرده آشکارا حرف زدن / ～地干涉别国内政 در امور داخلی یك کشور دخالت کردن

【露光计】lùguāngjì 〈摄〉نور سنج

【露脊鲸】lùjǐjīng 〈动〉نهنگ بزرگ درشت استخوان

【露酒】lùjiǔ نوشابهٔ الکلی مخلوط با آب میوه

【露水】lùshui شبنم ؛ زودگذر : ～夫妻 زن ومردی که بدون ازدواج رسمی باهم زندگی می‌کنند

【露宿】lùsù در هوای آزاد خوابیدن : ～风餐 见"风餐露宿" fēngcān-lùsù

【露天】lùtiān در هوای آزاد : 今晚电影在～演。 امشب در هوای آزاد فیلمی نشان می دهند. / ～剧场 تآتر روباز / ～堆栈 انبار روباز / ～车间〈方〉کارگاه روباز / ～开采 استخراج کردن معدن روباز، معدن در سطح / ～矿 معدن از سطح گشادهٔ آن زمین / ～煤矿 معدن زغال سنگ روباز

【露头】lùtóu 〈矿〉پیدایش چینه یا رگه در سطح زمین 另见 lòutóu

【露头角】lù tóujiǎo (در مورد شخص جوان) شروع به نشان دادن قدرت واستعداد کردن : 初～的科学家 دانشمند جوان ودارای آیندهٔ درخشان

【露演】lùyǎn (اپرا را) نمایش دادن

【露营】lùyíng چادر زدن، اردو زدن

【露珠】lùzhū شبنم

lu

氇 lu 见"氆氇"pǔlu

lú

驴 lú خر، الاغ

【驴唇不对马嘴】lúchún bù duì mǎzuǐ لب‌های خر با فك‌های اسب جور در نمی‌آید ــ یعنی ناسازگار ونامناسب بودن

【驴打滚】lúdǎgǔn ①(高利贷) ربح مرکب، نوعی ربا خواری در جامعهٔ کهن چین که در آن قرض گیرنده مجبوربود بهره به بهره بپردازد ②(一种食物) نوعی خوراك

【驴肝肺】lúgānfèi کنایه از شرارت وبدکاری کسی

【驴骡】lúluó حیوان بارکش که از جفت شدن اسب نر وخر ماده بوجود می آید

【驴年马月】lúnián-mǎyuè کنایه از تاریخ نامعلوم (برای پایان انجام کاری)

【驴皮胶】lúpíjiāo 〈中药〉نوعی ژلاتین که از پوست الاغ درست می شود ودر طب چینی بکار می رود

【驴子】lúzi 〈方〉خر، الاغ

闾 lú ①〈书〉(里巷的门) دروازهٔ کوچه، دهنهٔ کوچه : 倚～而望 دم دروازهٔ کوچه منتظر (بر گشتن فرزند خود) بودن ②(巷;邻里) کوی‌ها وبرزن‌ها، همسایگی

【闾里】lúlǐ 〈书〉زادگاه، موطن

【闾巷】lúxiàng 〈书〉کوچه، کوی

榈 lú 见"棕榈"zōnglú

lǚ

吕 Lǚ 〈姓〉یك نام خانوادگی چینی

【吕剧】lǚjù اپرای«لو» (در استان «شان دونگ»)

【吕宋】Lǚsòng جزیرهٔ «لوزون» در فیلیپین : ～烟 سیگار برگ «لوزون»

侣 lǚ همدم، همنشین، همنفس : 伴～ همدم، همنشین، همنفس / 情～ عشاق / 伴～ همسفر یا همقطار

旅 lǚ ①(旅行) مسافرت کردن، سفر کردن ②〈军〉(در نظام) تیپ ③(泛指军队) ارتش، نیروها : 军～之事 امور نظامی / 劲～ یك ارتش نیرومند

【旅伴】lǚbàn همسفر

【旅差费】lǚchāifèi کمك هزینهٔ مأموریت

【旅程】lǚchéng مسیر سفر، راه سفر : 登上～ راه سفر در پیش گرفتن

【旅店】lǚdiàn مسافرخانه، کاروانسرا، اقامتگاه

【旅费】lǚfèi هزینهٔ مسافرت

【旅馆】lǚguǎn هتل

【旅进旅退】lǚjìn lǚtuì 〈书〉به تقلید از همواره دنباله رو بودن، دیگران پیش وپس رفتن ــ یعنی از خود رأی وعقیدهٔ ثابت نداشتن

【旅居】lǚjū در خارج از کشور اقامت داشتن، موقتا اقامت کردن : ～海外的侨胞 چینی های مقیم خارج / 我～北京三年。 سه سال است که در پکن مقیم هستم.

【旅客】lǚkè مسافر، مهمان هتل : 过往～ مسافران در حال رفت وآمد / ～登记簿 دفتر ثبت هتل

【旅鸟】lǚniǎo پرندهٔ مهاجر

【旅人】lǚrén مسافر

【旅社】lǚshè هتل

【旅途】lǚtú سفر، مسافرت : ～见闻 دیدنی‌های سفر، یادداشتهای سفر

【旅行】lǚxíng سفر کردن، مسافرت کردن، سیاحت کردن : 作长途～ به سفر طولانی رفتن / 组织去南方～ تدارك سفر جنوب را دیدن / ～社 سازمان جهانگردی / ～车 واگن مسافرت / ～包 کیف سفری / ～支票 چك مسافرتی / ～闹钟 ساعت سفری / ～团 تور مسافرتی / ～证 جواز سفر، گواهینامهٔ سفر / ～指南 راهنمای مسافرت

【旅游】lǚyóu جهانگردی، سیاحت : ～事业 امور جهانگردی، امور سیاحت / ～鞋 کفش سفری

【旅长】lǚzhǎng فرمانده‌ تیپ
【旅资】lǚzī هزینه‌ سفر

捋 lǚ با انگشتان چیزی را صاف وهموار کردن: ~胡子 ریش خودرا با انگشتان شانه کردن / ~棉绳 طناب پنبه‌ای را صاف کردن / 把纸~平 ورق کاغذ را صاف کردن
另见 luō

铝 lǚ 〈化〉(Al) آلومینیوم
【铝箔】lǚbó ورق آلومینیوم
【铝胶】lǚjiāo ژلاتینی که از اکسیدآلومینیوم درست می‌شود
【铝热剂】lǚrèjì 〈化〉 آلیاژی مرکب از پودر آلومینیوم و اکسید آهن یا فلزات دیگر: ~燃烧弹 بمبی‌که از چنین آلیاژی ساخته می‌شود
【铝土矿】lǚtǔkuàng هیدرو اکسید آلومینیوم آهن‌دار که منشاء اصلی آلومینیوم محسوب می‌گردد

偻 lǚ ①(弯曲) خمیده، کج، گوژ پشت: 伛~ قوزی ②〈书〉(迅速) بسرعت، آنا، فورا: 不能~指 در تذکر فوری مطلب کوتاهی کردن
另见 lóu

屡 lǚ بارها، بطور مکرر: ~战~胜 بارها نبرد کردن وبارها پیروز شدن، پیروزی هایی را یکی پس از دیگری بدست آوردن / ~遭水灾 بارها سیلاب آمدن
【屡次】lǚcì بارها، بطور مکرر: ~打破全国纪录 بارها رکورد ملی‌را شکستن / ~发生误会。 بارها سوء تفاهم رخ داد.
【屡次三番】lǚcì-sānfān بارها، بطور مکرر
【屡见不鲜】lǚ jiàn bù xiān رویداد معمولی، چیزیکه تازگی ندارد
【屡教不改】lǚ jiào bù gǎi علی رغم تذکرهای مکرر از اصلاح روش خویش امتناع ورزیدن
【屡屡】lǚlǚ 〈书〉 بارها، بطور مکرر
【屡试不爽】lǚ shì bù shuǎng مورد آزمایش‌های مکرر قرار گرفتن ومطلوب ازآب در آمدن: 这种新农药的杀虫效果良好，~。 این حشره‌کش جدید هروقت به کارمی‌رود فورا اثر می‌کند.

缕 lǚ ①(线) نخ ②〈量〉 رشته‌، حلقه، رشته، طره: 一~烟 يك حلقه دود / 一~麻 يك رشته كنف ③(详细) جزء به جزء، مفصل
【缕缕】lǚlǚ بطور مداوم: 村中炊烟~上升。 حلقه‌های دود بطور مداوم از دودکش‌های دهکده بالا می رفت.
【缕缕行行】lǚlǚhángháng (مردم یا اشیاء) پشت سر هم آمدن
【缕述】lǚshù بطور مفصل بیان کردن، به جزئیات پرداختن
【缕析】lǚxī (از چیزی) تحلیل جزیی به عمل آوردن

褛 lǚ 见"褴褛"lánlǚ

膂 lǚ 〈书〉 تیره‌ پشت، ستون فقرات
【膂力】lǚlì زور بدنی: ~过人 زور بدنی فوق العاده داشتن

履 lǚ ①(鞋) کفش: 革~ کفش‌های چرمی ②(走) راه رفتن: 如~薄冰 گویی روی یخ نازك راه رفتن ③(脚步) قدم: 步~艰难 بزحمت قدم برداشتن، لنگ لنگان راه رفتن ④(履行) به اجرا در آوردن، عملی ساختن: ~约 پیمان را به اجرا در آوردن
【履穿踵决】lǚchuān-zhǒngjué کنایه از ژنده پوش وفقیر بودن
【履带】lǚdài 〈机〉 چرخ‌های زنجیری: ~式拖拉机 تراکتوری که برای حرکت روی زمین از چرخهای زنجیری استفاده می‌کند، تراکتور کاترپیلار
【履历】lǚlì شرح حال، تاریخچه مختصر زندگی: ~表 ورقه‌ شرح حال
【履险如夷】lǚ xiǎn rú yí از گذرگاه خطرناك مانند راه رفتن روی زمین صاف وهموار گذشتن — یعنی بدون دشواری بربحران فایق آمدن
【履行】lǚxíng اجرا کردن، عملی کردن، انجام دادن: ~诺言 به وعده‌ خود وفا کردن / ~入党手续 تشریفات ورود به حزب را طی کردن / ~义务 وظیفه خودرا انجام دادن، انجام وظیفه / ~职责 وظیفه‌ خود را بانجام رساندن، مسئولیت خود را بپایان رساندن

lǜ

律 lǜ ①(法律;规则) قانون، قاعده ②〈书〉(约束) مهار کردن، محدود ساختن، کنترل کردن: 严以~己 در باره‌ خود سختگیری کردن، خود را تحت انضباط اکید قرار دادن ③见"律诗"
【律动】lǜdòng حرکات منظم: 心脏的~ حرکات منظم قلب
【律己】lǜjǐ خودرا مهار کردن، خودرا مقید کردن
【律例】lǜlì متن حقوق جنائی ومقررات فرعی آن
【律令】lǜlìng قوانین، فرامین
【律吕】lǜlǚ 〈乐〉①(古代调音器) نی یا فلوت خیزرانی مخصوص کوك کردن ساز در چین قدیمی ②(乐律)(موسیقی) تعدیل فواصل
【律师】lǜshī وکیل، وکیل دادگستری
【律诗】lǜshī «لوشی» — نوعی شعر هشت مصراعی که هر مصراع آن شامل ۵یا ۷هجاست ودارای قالب اکید آهنگین ومسجع می‌باشد
【律条】lǜtiáo ①(法律条文) قوانین ②(准则) معیار، استاندارد
【律宗】lǜzōng یکی از فرقه‌های مذهب بوداست که برای اجرای قوانین مذهبی تأکید می‌کند

虑 lǜ ①(思考) تامل کردن، تفکر کردن، اندیشه کردن: 深思熟~ بدقت اندیشیدن ②(担忧) اضطراب، نگرانی، دلواپسی: 不足为~ موجب نگرانی نبودن / 过~ بیش از حد نگران بودن

率 lǜ نسبت، تناسب، درصد: 废品~ نسبت فضولات / 回流~〈物〉(فیزیك) نسبت سیر قهقرایی / 人口增长~ در صد

~税/ نسبت استفاده از تجهیزات ~ 设备利用/افزایش جمعیت در صد مالیات
另见 shuài

绿 lǜ سبز: ~叶 برگهای سبز / ~油油的秧苗 نهال‌های بذری (یا نشایی) سبز وشاداب
另见 lù

【绿宝石】lǜbǎoshí زمرد
【绿茶】lǜchá چای سبز
【绿葱葱】lǜcōngcōng سبز وخرم
【绿灯】lǜdēng چراغ سبز، اجازهٔ حرکت به پیش: 给错误倾向大开~ نسبت به گرایش‌های ناسالم چراغ سبز نشان دادن
【绿地】lǜdì چمن در نواحی مسکونی شهری
【绿豆】lǜdòu ماش: ~芽 جوانه‌های ماش / ~糕 نوعی کیك درست شده از ماش
【绿矾】lǜfán 〈化〉زاج سبز
【绿肥】lǜféi کود سبز: ~作物 محصول کود سبز
【绿化】lǜhuà جنگلکاری، درختکاری کردن: ~山区 منطقهٔ کوهستانی را به جنگل تبدیل کردن / ~城市 در شهرو اطراف آن درختکاری کردن / 植树造林,~祖国。 با درختکاری کشور را سرسبز کردن
【绿蓝色】lǜlánsè رنگ آبی فیروزه‌ای
【绿篱】lǜlí 〈林〉ردیف بوته‌های پرچین
【绿帘石】lǜliánshí 〈矿〉اپیدوت (نوعی سنگ معدنی)
【绿帽子】lǜmàozi دیوث، قلتبان
【绿内障】lǜnèizhàng 〈医〉آب سبز (طب)
【绿色植物】lǜsèzhíwù نباتات سبز رنگ
【绿泥石】lǜníshí 〈矿〉کلریت (نوعی سنگ معدنی)
【绿生生】lǜshēngshēng سبز وناز‌ك (سبزی)
【绿松石】lǜsōngshí 〈矿〉فیروزه
【绿头巾】lǜtóujīn دیوث، قلتبان
【绿头鸭】lǜtóuyā 〈动〉اردك وحشی
【绿荫】lǜyīn سایهٔ درخت
【绿茵茵】lǜyīnyīn سبز وتازه
【绿油油】lǜyōuyōu سر سبز وشاداب
【绿藻】lǜzǎo 〈植〉خزهٔ دریایی سبز
【绿洲】lǜzhōu واحه، آبادی یا مرغزار میان کویر
【绿柱石】lǜzhùshí 〈地〉سیلیکات بریلیوم وآلومینیوم

氯 lǜ 〈化〉(Cl) کلر

【氯丙嗪】lǜbǐngqín 〈药〉کلرپرومازین (نوعی دارو)
【氯丁橡胶】lǜdīng xiàngjiāo 〈化〉لاستیك کلروپرین
【氯仿】lǜfǎng 〈化〉کلروفورم (نوعی ماده بیهوشی)
【氯化钠】lǜhuànà 〈化〉کلرید سدیم
【氯化氢】lǜhuàqīng 〈化〉هیدروکلرید
【氯化物】lǜhuàwù 〈化〉ترکیب کلرین باجسم بسیط دیگر
【氯喹】lǜkuí 〈药〉کلروکین (نوعی دارو)
【氯纶】lǜlún 〈纺〉الیاف کلرید پولی وینیل
【氯霉素】lǜméisù 〈药〉کلرومیسیتین (نوعی دارو)
【氯气】lǜqì 〈化〉کلرین
【氯噻酮】lǜsāitóng 〈药〉کلروتالیدون (نوعی دارو)
【氯酸】lǜsuān 〈化〉اسید کلریدریك: ~钾 کلرات پتاسیم

葎 lǜ

【葎草】lǜcǎo 〈植〉"Scandent hop" نوعی گیاه بنام

滤 lǜ پالودن، صاف کردن، تصفیه کردن: 过~ پالودن، صاف کردن

【滤波器】lǜbōqì 〈电〉صاف‌کنندهٔ امواج رادیویی: 带通~ صاف‌کنندهٔ امواج رادیویی برای گذراندن باند / 高通~ صاف‌کنندهٔ امواج رادیویی برای فرستادن روی موج بلند / 低通~ صاف کنندهٔ امواج رادیویی برای فرستادن روی موج کوتاه
【滤过性病毒】lǜguòxìng bìngdú ویروس بسیار کوچك، ویروس نافذ
【滤器】lǜqì صافی: 粗~ صافی با سوراخهای درشت
【滤色镜】lǜsèjìng 〈摄〉صافی(رنگ)
【滤液】lǜyè 〈化〉آب پالوده، مایع تصفیه شده
【滤纸】lǜzhǐ کاغذ صافی: 定量(定性)~ کاغذ صافی کمی (کیفی)
【滤嘴】lǜzuǐ فیلتر(سیگار) ~香烟 سیگار فیلتردار

luán

峦 luán 〈书〉①(连绵的山) رشتهٔ کوه، کوههای مسلسل ②(山小而锐者) تپهٔ پست اما سراشیب ها

孪 luán دو قلو

【孪生】luánshēng دو قلو: ~姐妹 خواهران دو قلو

栾 luán ①〈植〉نوعی درخت حبوبات ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

挛 luán انقباض: 痉~ تشنج موضعی، انقباض درد ناك وغیر ارادی عضله / 拘~ انقباض

【挛缩】luánsuō انقباض، تشنج

鸾 luán مرغ افسانه‌ای مانند سیمرغ

【鸾凤】luánfèng زن وشوهر: ~和鸣 (در مورد زن وشوهر) زوجی خوشبخت بودن
【鸾翔凤集】luán xiáng fèng jí جمع شدن مردم مستعد

脔 luán 〈书〉تکه‌های کوچك از گوشت

【脔割】luángē 〈书〉بریدن وتکه تکه کردن

銮 luán زنگولهٔ کوچك

【銮舆】luányú کالسکهٔ امپراطور

luǎn

卵 luǎn تخم، یاختهٔ ماده

【卵白】luǎnbái 〈动〉سفیده، تخم مرغ
【卵巢】luǎncháo 〈生理〉تخمدان
【卵黄】luǎnhuáng 〈动〉زرده، تخم مرغ
【卵磷脂】luǎnlínzhī 〈生理〉فسفاتید ازت داری که در سلسله، اعصاب زرده، تخم مرغ وخون ومایعات دیگر وجود دارد
【卵生】luǎnshēng 〈动〉تخم گذاری: ~动物 جانور تخم گذار
【卵石】luǎnshí سنگریزه، سنگ صاف
【卵胎生】luǎntāishēng 〈动〉تخم زنده زایی: ~动物 جانور تخم زنده زا
【卵细胞】luǎnxìbāo یاخته، ماده، تخم
【卵翼】luǎnyì زیر بال نگهداشتن: 在帝国主义的~下 زیر حمایت امپریالیسم
【卵用鸡】luǎnyòngjī جوجه، مخصوص تخم گذاری
【卵子】luǎnzǐ 〈生〉تخم، یاخته، ماده

luàn

乱 luàn ①(无秩序) بی نظم، شلوغ، پر هرج ومرج: 屋子里很~,请你把它收拾一下。 این اطاق بسیار بی نظم وترتیب است، لطفا آنرا مرتب کنید! ②(骚乱) بی نظمی، ناآرامی، شورش ③(使混乱) در شورش مسلحانه ~叛 /ناآرامی درونی ~内: آشفتگی ایجاد ~扰: هم برهم کردن، قاطی کردن، آشفته کردن کردن، آرامش را برهم زدن ④(心绪不宁) (در مورد حالت روحی) مغشوش، آشفته: 我心里很~。 حواسم مغشوش است / ~心烦意 بشدت آشفته ومضطرب ⑤(任意) بدون، خود سر، بدلخواه خود عمل کردن ~来: قوه، تمیز و تشخیص، بی بندو بار / خودسرانه به مردم برچسب‌های سیاسی زدن ~扣帽子/给人 / بدلخواه تصمیم گرفتن ~作决定 / ولخرجی کردن ~花钱 ~说~动 در گفتار یا کردار بی‌بند وبار بودن ⑥(淫乱) مقاربت اشتراکی بدون مراعات قواعد ازدواج
【乱兵】luànbīng ①(叛军) سربازان یاغی ②(败兵) نیروهای شکست خورده وبدون انضباط نظامی
【乱臣】luànchén وزیر یاغی
【乱纷纷】luànfēnfēn آشفته، بی‌نظم وترتیب، در حالت هرج ومرج
【乱坟岗】luànféngāng قبرهای پراگنده بی‌نام ونشان
【乱哄哄】luànhōnghōng در هم وبر هم، با سرو صدا وغوغا
【乱乎】luànhū 〈口〉شلوغ، پرسرو صدا
【乱了营】luàn le yíng 〈方〉به بی‌نطمی افتادن
【乱离】luànlí در اثر جنگ از هم جدا شدن، در اثر جنگ بی‌خانمان شدن
【乱伦】luànlún مرتکب زنا با خویشاوندان شدن
【乱民】luànmín رعیت یاغی
【乱蓬蓬】luànpēngpēng پریشان، آشفته: ~的头发 موهای پریشان / ~的茅草 توده‌های درهم وبرهم علف
【乱七八糟】luànqībāzāo قاتی پاتی، در هم وبر هم، آشفته وپریشان
【乱视】luànshì نامنظم بینی
【乱世】luànshì روزگار پرآشوب
【乱说】luànshuō بدون احساس مسئولیت سخن گفتن: 当面不说,背后~ پشت سر مردم حرف زدن اما روبروی آنها هیچ نگفتن
【乱弹琴】luàntánqín 〈口〉مزخرف گفتن، احمقانه عمل کردن: 这简直是~。 این یك مشت مزخرف بیش نیست.
【乱套】luàntào 〈方〉چیز ها را در هم وبرهم کردن، چیز ها را وارونه کردن: 要是各行其是,那就~了。 اگر هر کس بدلخواه خود عمل کند، همه چیز درهم وبرهم خواهد شد.
【乱腾腾】luànténgténg آشفته، مغشوش: 心里~的 حواس پرت بودن، پریشان حواس بودن
【乱腾】luànteng آشفتگی، بی‌نظمی، ناآرامی
【乱葬岗子】luànzàng gǎngzi قبرهای پراکنده، بی‌نام ونشان
【乱糟糟】luànzāozāo بی‌نظم وترتیب، شلوغ، در حالت هرج ومرج
【乱真】luànzhēn ①(模仿得很像) (در مورد چیز ساختگی) حقیقی به نظررسیدن ②〈物〉(فیزیك) بدل: ~放电 خروج (الکتریسیته) جریان متناوب بدل ~脉冲 / الکتریکی بدل
【乱子】luànzi آشوب، فتنه، بی‌نظمی، مزاحمت: 闹~ آشوب کردن، ایجاد مزاحمت کردن

lüè

掠 lüè ①(掠夺) غارت کردن، تاراج کردن، چپاول کردن: 许多珍贵文物被帝国主义~走了。 بسیاری از آثار پرارزش فرهنگی توسط امپریالیست‌ها به یغما رفته است. ②(轻轻拂过) آهسته گذشتن، نوازش کردن: 凉风~面。 نسیمی صورتم را نوازش کرد. / 探照灯~过夜空。 پرتو نورافکن آسمان شب را در نوردید. / 燕子~水而过。 پرستوها از روی آب سبك گذشتند. / 她嘴角上~过一丝微笑。 لبخند ملایمی روی لبهایش نقش بست وزود ناپدید گشت.
【掠地飞行】lüèdì fēixíng پرواز (هواپیما) در ارتفاع کم
【掠夺】lüèduó غارت کردن، تاراج کردن، چپاول کردن: 别国领土 ~ زمین‌های کشور دیگری را غارت کردن / ~政策 سیاست غارتگری / ~性战争 جنگ غارتگرانه
【掠卖】lüèmài (آدم را) ربودن وفروختن
【掠美】lüèměi ادعای سرافرازی کردن، ادعای آبرو و اعتبار کردن: 这是她的高见,我不敢~。 این عقیده، ارزشمند او است.من جرأت نمی کنم ادعای آبرو و افتخار کنم.
【掠目】lüèmù بسرعت از جلو چشم رد شدن
【掠取】lüèqǔ غارت کردن، به یغما بردن: ~别国的资源 منابع کشورهای دیگر را به یغما بردن
【掠人之美】lüè rén zhī měi ادعای سرافرازی کردن
【掠视】lüèshì نگاه سریع انداختن

略 lüè ①(简要) خلاصه، مختصر، موجز: ~述大意 خلاصه کردن / ~言之 خلاصه، کلام ②(略微) کمی، ذره ای، اندکی: ~有所闻 اندکی از / ~加修改 کمی تغییر دادن، خرده‌ای

一~大一/ کمی تفاوت داشتن 有出入~ / موضوع آگاه شدن کمی تأمل کردن 加思索~ / یك خرده بزرگ بودن 点事 /تاریخ مختصر~史 :خلاصهٔ مطلب، شرح مختصر(简扼)③ حذف کردن، برداشتن،(省去)④ شرح حال کسی به اختصار~ کاملا حذف کردن، از 去不提~ / حذف شدن ~ 从:انداختن تاکتیك ~ 策:استراتژی، نقشه، تدبیر(计谋)⑤ چیزی اسم نبردن (شخص) دارای استعداد ~ 雄才大 / برنامهٔ همه جانبه ~方/ 攻城: تسخیر کردن، تصرف کردن (夺取)⑥ زیاد وبینش عمیق ~地 بر شهرها یورش آوردن وسرزمین ها را تصرف کردن

【略称】lüèchēng نام مختصر

【略见一斑】lüè jiàn yī bān یك نظر انداختن، از چیزی اندك تصوری داشتن

【略略】lüèlüè بطور خلاصه، کمی:关于那个问题他只~说了几句。او در پیرامون آن مسئله فقط چند جملهٔ مختصر گفت.

【略胜一筹】lüè shèng yī chóu کمی برتر، یك خرده بهتر

【略识之无】lüèshí zhī wú زیاد باسواد نبودن

【略图】lüètú نقشهٔ ساده

【略微】lüèwēi کمی، خرده‌ای، ذره‌ای:~有点感冒 کمی سرما خوردن

【略为】lüèwéi قدری، کمی

【略语】lüèyǔ 〈语〉علامت های اختصاری

【略知一二】lüè zhī yī-èr در بارهٔ چیزی اطلاعاتی داشتن

lūn

抡 lūn به اهتزاز درآوردن، حرکت دادن، پرتاب کردن ~刀: شمشیر کشیدن، شمشیر را به حرکت در آوردن ~铁锤 / پتك زدن، پتك کوبیدن

lún

仑 lún 〈书〉(مطلب)ارتباط منطقی

伦 lún ①(人伦) روابط انسانی(مخصوصا از زاویهٔ اصول اخلاق فئودالی) ②(条理) منطق، نظم وترتیب ③(同类) همتا، نظیر:绝~ بی‌همتا، بی‌نظیر

【伦比】lúnbǐ 〈书〉هم چشم، برابر:无与~ بی‌همتا، بی‌نظیر

【伦常】lúncháng ترتیب اهمیت یا ارشدیت فئودالی در روابط انسانی

【伦次】lúncì ارتباط منطقی (مطلب)، منطق : 语无~ پریشان گفتن

【伦理】lúnlǐ اصول اخلاقی:不同阶级有不同的~。 طبقات مختلف اصول اخلاقی متفاوت دارند.

【伦理学】lúnlǐxué مبحث اصول اخلاقی

【伦琴射线】lúnqín shèxiàn 〈物〉«رنتگن» اشعهٔ مجهول : ~学 مبحث اشعهٔ مجهول «رنتگن»

论 Lún «کلمات قصار»کنفوسیوس

另见 lùn

【论语】Lúnyǔ «کنفوسیوس» کلمات قصار 参见"四书"sìshū

沦 lún ①(沉没) غرق شدن، فرو رفتن:沉~ در فساد غرق شدن ②(没落) به صورت چیزی درآمدن:افتادن، به صورت چیزی درآمدن ~于敌手 به دست دشمن افتادن ~为殖民地 / به صورت مستعمره در آمدن

【沦废】lúnfèi محو ومتروك شدن

【沦落】lúnluò از نظر اجتماعی واخلاقی سقوط کردن؛ در فقر وبدبختی فرو رفتن ~街头: در خیابان ها آواره شدن

【沦灭】lúnmiè محو شدن، از بین رفتن

【沦亡】lúnwáng (کشور) تحت انقیاد در آمدن:濒于~ بزودی تحت انقیاد در آمدن

【沦没】lúnmò ①(沉没) غرق شدن ②(死亡) مردن، درگذشتن

【沦陷】lúnxiàn (سرزمین) به دست دشمن افتادن : ~区 ناحیهٔ اشغال شده بدست دشمن

囵 lún 见"囫囵"húlún

纶 lún ①(青丝带子) نوار ابریشمی سیاه ②(钓鱼用的丝线) طناب یانخ ماهیگیری ③(合成纤维) الیاف مصنوعی:锦~ الیاف پلی‌آمید / 涤~ الیاف پلی‌استر

轮 lún ①(轮子) چرخ: 齿~ دنده، چرخ دنده / 三~摩托 سه چرخهٔ موتوری ②(像轮子的东西) چیز چرخ مانند، حلقه: 日(月)~ آفتاب (ماه) / 光~ حلقهٔ نور / 年~〈植〉 دوایر مختلفی که در برش عرضی تنهٔ درختان دیده می شود ③(轮流) نوبت گرفتن : 这回~到我了。 این بار نوبت من است./今天~到我值日。 امروز نوبت انجام مأموریت من است. ④(轮船) کشتی: 江~ کشتی رودخانه پیما / 远洋巨~ کشتی اقیانوس پیما ⑤〈量〉: 一~红日 یك خورشید تابناك / 一~明月 یك ماه تابان ⑥〈量〉: 第一~比赛 دور اول مسابقه / 新的一~会谈 یك دور جدید مذاکره

【轮班】lúnbān به نوبت

【轮拨儿】lúnbōr 〈方〉به نوبت

【轮唱】lúnchàng 〈乐〉در آواز دسته‌جمعی بنوبت خواندن

【轮齿】lúnchǐ 〈机〉دندانه، چرخ دنده

【轮虫】lúnchóng 〈动〉روتیفر (از طبقهٔ جانوران بسیار ریز یاخته‌ٔ آبزی)

【轮船】lúnchuán کشتی بخاری

【轮次】lúncì نوبت دوره‌ای

【轮渡】lúndù کشتی گذاره، کشتی معبر : 火车~ کشتی گذاره برای عبورقطار از آب

【轮番】lúnfān نوبت گرفتن :~冲锋 بنوبت یورش آوردن / ~轰炸 بنوبت بمباران کردن

【轮辐】lúnfú پرهٔ چرخ

【轮箍】lúngū لاستیك

【轮毂】lúngǔ میان چرخ، توپی چرخ

【轮换】lúnhuàn نوبت گرفتن:理事会主席职位每月按英文字母顺序~。 هر ماه یك نفر بترتیب حروف الفبای انگلیسی

بنوبت در کار بدنی 参加劳动 ~/بعنوان رئیس انتخاب میشود. شرکت کردن

【轮回】lúnhuí 〈佛教〉(مذهب بودایی) تناسخ ارواح

【轮机】lúnjī ①(涡轮机) توربین: 燃气~ توربین گاز ②(船用马达) موتور کشتی: ~室 موتورخانه / ~员 موتورچی / ~长 سر موتورچی

【轮奸】lúnjiān (دو مرد یا بیشتر از آن) به زنی تجاوز کردن

【轮距】lúnjù فاصلهٔ میان دو چرخ، طول محور چرخها

【轮空】lúnkōng 〈体〉(در اثر قرعه کشی) نوبت خالی بـرای بازی: 他在第一轮比赛中~。 او در دور اول مسابقه نوبت بازی نداشت.

【轮廓】lúnkuò طرح ساده، خطوط ساده ای که پیرامون چیزی را نشان دهد: 先画个~, 再画细部。 قبل از اینکه به جزئیات بپردازید، خطوط کلیش را بکشید. / 夜幕降临了, 但厂房还能看见个~。 شب شده است.اما خطوط کلی بناهای کارخانه هنوز پیدا ست. / 听了汇报后, 他对这个工厂的情况有了个~。 پس از شنیدن گزارش مقام مادون از وضع عمومی کارخانه مطلع شد.

【轮流】lúnliú بنوبت کاری انجام دادن، نوبت گرفتن: 师徒俩~掌钎。 استادو شاگرد بنوبت ازمتهٔ سنگ بر استفاده کردند. / 他俩~值夜班。 آنها بنوبت به کار شبانه میپردازند.

【轮牧】lúnmù 〈牧〉 چراندن نوبتی

【轮批】lúnpī دسته دسته نوبت گرفتن

【轮生】lúnshēng 〈植〉 حلقه ای، چتری: ~叶 برگ های چتری

【轮式拖拉机】lúnshì tuōlājī 〈农〉 تراکتور چرخ دار

【轮胎】lúntāi لاستیك: 防滑~ لاستیك یخ شکن / 双层~ لاستیك دولایی / 翻制~ لاستیك برگردانـده / 帘子线~ زه لاستیك، سیم لاستیك / ~压力计 باد سنج لاستیك

【转替】lúntì (در انجام کاری) نوبت گرفتن

【轮辋】lúnwǎng زه چرخ، حاشیهٔ چرخ، دور چرخ

【轮休】lúnxiū روزهای تعطیل نوبتی

【轮训】lúnxùn دورهٔ آمـوزش وپرورش نوبـتی: ~班 آموزش وپرورش نوبتی

【轮椅】lúnyī صندلی چرخ دار

【轮轴】lúnzhóu ①〈物〉 چرخ ومحور (فیزیك) ②〈机〉 (ماشین) محور چرخ

【轮转】lúnzhuàn چرخیدن: ~印刷机 ماشین چاپ چرخشی

【轮子】lúnzi چرخ

【轮作】lúnzuò 〈农〉 بنوبت محصول کاشتن: 粮棉~ بنـوبـت حبوبات وپنبه کاشتن

lùn

论 lùn ①(分析和说明事理) بحث کردن، سخن گفتن، قضاوت کردن: 讨~ بحث کردن / 就事~事 در بارهٔ کاری قضاوت کردن ②(意见) نظر، عـقـیـده، آنطور که می نماید: 高~ دیدگاه / 持平之~ یك نـظـر منصفانه ③(分析或说明整理的话或文章) مقاله، رساله، تز: 进~ تئوری، نظریه، فرضیه ④(学说) «در بارهٔ عمل» 《实践~》 / 相对~ فرضیهٔ نسبیت / 唯物~ ماتریالیسم، ~化 تئوری تکامل ⑤(说;对待) ذکر کردن، تـلـقـی کردن، فرضیهٔ مادیت، ماده گرای: 相提并~ برابر ذکر کردن / 又当别~ بعنوان موضوع دیگری تلقی کردن ⑥(衡量;评定) سنجیدن، تعیین کردن: 按质~价 بر حسب کیفیت تعیین قیمت کردن ⑦(按) به موجب: 鸡蛋~斤卖。 تخم مرغ به «جین» فروخته میشود. / ~业务水平, 他比组里其他同志要强。 تا جایی که به تخصص در حرفه مربوط است، او از دیگر اعضای گروه بهتر است.

另见 Lún

【论辩】lùnbiàn مباحثه کردن، مجادله کردن

【论处】lùnchǔ تعیین مجازات کردن: 以违反纪律~ به علت بیانضباطی مجازات شدن

【论敌】lùndí حریف کسی در مباحثه

【论点】lùndiǎn دلیل، حجت: 理由不充足的~。 دلـیـل غیرموجه / 这篇文章~鲜明, 有说服力。 دلایلیکه در این مقاله اقامه شده واضح وقانعکننده است.

【论调】lùndiào (常含贬义) نظر، دیدگاه: 这种~是错误的。 این دیدگاهها نادرست است.

【论断】lùnduàn استنباط، قضیه، نظریه: 作出科学的~ نظریهٔ علمی دادن / 轻率地作出~ تند و بیملاحظه استنباط کردن

【论锋】lùnfēng لبهٔ تیز گفتار کسی

【论功行赏】lùn gōng xíng shǎng برحسب خدمات کسی به او پاداش دادن

【论黑数黄】lùn hēi shǔ huáng چرب زبانی؛ ایرادگیری

【论据】lùnjù دلیل، حجت، برهان: ~不足 دلایل ناکافی / 有力的~ برهان قاطع

【论客】lùnkè مفسر

【论理】lùnlǐ ①(按理说) بصورت عادی ومعمولی: ~她该退休了。 او بطور عادی ومعمولی میبایـسـت بـازنـشـسـتـه شـود. ②(逻辑) منطق: 合乎~ منطقی بودن

【论理学】lùnlǐxué علم منطق

【论述】lùnshù بحث کردن، بتفصیل شرح دادن، بیان کردن: ~当前形势的特点 پیرامون ویژگیهای اوضاع کنونی بحث کردن / 精辟的~ شرح درخشان

【论说】lùnshuō ①(议论) بحث واسـتـدلال: ~文 رسـالـهٔ استدلالی ②〈口〉见"论理"①

【论坛】lùntán تریبون، جای اظهار نظر عمومی

【论题】lùntí 〈逻〉 قضیه (منطق)

【论文】lùnwén رساله، تز: 学术~ رسالهٔ آکادمیك، تز علمی / 科学~ رسالهٔ علمی / 博士~ رسالهٔ دکترا ودانشگاهی

【论议】lùnyì تفسیر کردن

【论战】lùnzhàn مباحثه، مجادله

【论争】lùnzhēng بحث، مباحثه، مجادله

【论证】lùnzhèng ①(论述并证明) بیان واثبات کردن: ~了…的必要性 ضرورت چیزی را بیان واثبات کردن ②〈逻〉 دلیل، حجت: 无可辩驳的~ دلیل رد نشدنی ③见"论据"

【论著】lùnzhù اثر، مقاله، کتاب

【论资排辈】lùn zī pái bèi بر حسب سابقهٔ طولانی کار و ارشدیت تعیین مقام یا حقوق کردن

【论罪】lùnzuì تعیین مجازات کردن بنابرخصلت جرم: 按贪污~ مرتکب اختلاس شناخته شدن

luō

罗 luō
另见 luó

【罗嗦】luōsuo ①(唠叨) پرچانه، پرگو، دراز نفس: 他说话太~。 او بسیار پرچانه است. / 我再~几句。 بگذارید یك سخن دیگر بگویم. ②(麻烦) زحمت افزا، پرزحمت، پردردسر: 这些手续真~。 این تشریفات پردرد سر است. 又作"罗唆"

捋 luō با کف دست (چیز درازی را) مالیدن: ~起袖子 آستین‌های خود را بالا زدن / ~下手镯 النگو را در آوردن / ~掉树枝上的叶子 شاخهٔ درخت را از برگ برهنه کردن
另见 lǚ

【捋虎须】luō hǔxū به ریش ببر دست کشیدن ــ یعنی کار بسیار خطرناکی انجام دادن، ریسك کردن

luó

罗 luó ①(罗网) تور، دام (برای گرفتن مرغان): 网~ تور، دام ②(张网捕鸟) پرنده را با تور گرفتن، پرنده را به تور انداختن: 门可~雀 گنجشك در پلکان جلوی روی می‌توانید حتی صید کنید ــ کنایه از کم بودن مهمانان یا مسافران ③(搜集) جمع آوری کردن ④(陈列) گسترش یافتن، پراکنده نشان دادن، گسترش یافتن: 星~棋布 مانند ستارگان در آسمان یامهره‌ها روی صفحهٔ شطرنج گسترش یافتن یا پراکنده شدن ⑤(过罗) الك کردن، شدن ⑥(细筛) غربال ریز: 面~ آرد را الك کردن، غربال کردن: 铜~ غربال ریزی که از سیم مسین ساخته می‌شود ⑦(丝织品) نوعی پارچهٔ ابریشمی، تور: 丝~扇 بادبزن ابریشمی ⑧〈量〉 دوازده دو جین، ۱۴۴عدد از یك چیز ⑨〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 luō

【罗布】luóbù پراگنده بودن

【罗布麻】luóbùmá 〈植〉 نوعی شاهدانه بنام "Bluish dogbane"

【罗城】luóchéng دیوار کشیده شده دور دیوار شهر

【罗得西亚】Luódéxīyà رودزیا(اسم سابق زیمبابوه)

【罗锅】luóguō طاق، قوس: ~桥 پل طاق نما

【罗锅儿】luóguōr ①(驼背) خمیده، گوژ پشت ②(驼背的人) آدم گوژ پشت

【罗汉】luóhàn 〈佛教〉 کشیش بودایی

【罗汉松】luóhànsōng 〈植〉 نوعی درخت بنام " Yew podocarpus"

【罗经】luójīng 〈航海〉 قطب‌نما: 电~ قطب‌نمای ژیروسکپی (gyrocompass)/ 磁~ قطب‌نمای مغناطیسی / 航海~ قطب‌نمای دریا نوردان

【罗口】luókǒu 〈纺〉 قسمت تنگ وجمع شدهٔ بالای ساقهٔ جوراب یا آستین یا یقه، کشباف جوراب وغیره

【罗口灯泡】luókǒu dēngpào لامپ با پریز پیچ دار

【罗口灯头】luókǒu dēngtóu پریز پیچ دار

【罗拉】luólā 〈机〉 غلتك (در ماشین بافندگی)

【罗勒】luólè 〈植〉 بوتهٔ ریحان

【罗列】luóliè ①(分布) گسترش یافتن، پراگنده شدن: 厂房~在山坡上。 بناهای کارخانه در دامنهٔ کوه پراگنده بود. ②(列举) یك قلم یك قلم شمردن، یك یك نام بردن: 光~事实还不够, 必须加以分析。 این کافی نیست که حقایق را یکی پس از دیگری برشمارید بلکه باید آنها را تجزیه وتحلیل کنید.

【罗马法】Luómǎfǎ 〈法〉 قانون روم

【罗马尼亚】Luómǎníyà رومانی: ~人 رومانیایی، اهل رومانی/ ~语 زبان رومانیایی

【罗马数字】Luómǎ shùzì اعداد رومی

【罗马语族】Luómǎ yǔzú 〈语〉 زبانهای رومی

【罗曼蒂克】luómàndìkè رمانتیك

【罗曼司】luómànsī داستان عاشقانه، داستان پرماجرا

【罗盘】luópán قطب نما

【罗圈腿】luóquāntuǐ پای خمیده، پای کمانی

【罗网】luówǎng تور، دام، تله: 自投~ خود را در دام انداختن

【罗望子】luówàngzǐ 〈植〉 گیاه تمبر هندی

【罗纹机】luówénjī نوعی ماشین نخ ریسی با برآمدگی‌هایی که سبب تغییر بافت پارچه می‌شود

【罗纹鸭】luówényā نوعی اردك بشکل داس

【罗印】luóyìn مهر انگشت

【罗织】luózhī 〈书〉 توطئه چیدن (بر علیه بیگناهی): ~诬陷 بر اتهام بستن، تهمت زدن ~罪名/ علیه کسی توطئه چیدن

【罗致】luózhì استخدام کردن، جمع آوری کردن: ~人材 افراد لایق را جمع آوری واستخدام کردن

倮 luó 见"偻倮"lóuluó

萝 luó پیچك، گیاهی‌که بزمین یا در و دیوارمی‌چسبد: 藤~ نوعی پیچك / 茑~ نوعی گیاه بنام "Chinese wistaria "

【萝卜】luóbo ترب: 胡~ زردك، هویج / 小~ تربچه

【萝卜干儿】luóbogānr ترب نمك سود شده: 酱~ ترب نمك سود شده درسوس سویا

【萝芙木】luófúmù 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Devilpepper"

猡 luó 见"猪猡"zhūluó

逻 luó گشت زدن، پاسبانی کردن: 巡~ گشت زدن، پاسبانی کردن

【逻辑】luóji منطق: ~上的错误 اشتباه منطقی/ 合乎~ منطقی بودن / 按照这种~ بنابر این استدلال، باین دلیل / 这是什么~? این چه منطقی است؟ / 思维~ تفکر منطقی / 电路~ سیر منطقی / ~学 علم منطق / ~学家 منطق شناس، عالم منطقی / ~主语〈语〉 مبتدای منطقی (در دستور)

椤 luó 见"桫椤"suōluó

锣 luó زنگ پهن، ناقوس پهن

【锣槌】luóchuí چکش زنگ، چکش ناقوس

【锣鼓】luógǔ ناقوس وطبل، سنج وطبل：～喧天 صدای کرکننده‌ٔ ناقوس‌ها وطبل‌ها

箩 luó سبد خیزرانی باته پهن

【箩筐】luókuāng سبد بزرگ خیزرانی یا بیدی

骡 luó استر، قاطر

【骡马店】luómǎdiàn کاروانسرا با ساختمان چتری برای ارابه‌ها وحیوانات

【骡子】luózi استر، قاطر

螺 luó ①(螺蛳) نوعی صدف حلزونی ماریچ：马蹄～ نوعی صدف حلزونی بشکل سم اسب / 田～ نوعی صدف حلزونی ②(指纹)(انگشت) حلقه‌ٔ ماریچی مزرعه‌ای

【螺钿】luódiàn 〈工美〉 خاتم‌کاری با صدف مروارید：漆盘～ سینی لاك الکلی خاتم کاری شده با صدف مروارید

【螺钉】luódīng پیچ：木～ پیچ چوبی

【螺号】luóhào شیپوری که با صدف حلزونی درست می‌شود

【螺距】luójù 〈机〉 فاصله بین دو دندانه‌ٔ ماریچ

【螺母】luómǔ 〈机〉 مهره：六角～ مهره‌ٔ شش گوشه /～垫圈 حلقه‌ٔ اتصالی مهره 又作"螺帽"

【螺栓】luóshuān 〈机〉 پیچ(و مهره)：连接～ پیچ (ومهره) /地脚～ پیچ (ومهره) پایه‌ای پیوسته

【螺丝】luósī 〈口〉 پیچ：～板牙 حدیده‌کن، دنده‌کن /～刀 دنده درون /～扣 پیچ /～钉 آچارپیچ گوشتی، آچار پیچکشی /～起子 آچار پیچکشی، آچار پیچ گوشتی /～母 مهره / پیچ

【螺蛳】luósi نوعی صدف حلزونی بشکل ماریچ

【螺纹】luówén ①(指纹) حلقه‌ٔ ماریچی انگشت ②〈机〉 دنده‌ٔ درون پیچ：公制～ دنده‌ٔ متری /惠氏～ دنده‌ٔ اینچی /～刀具〈机〉 ابزار دنده‌ای، ابزار پیچی

【螺旋】luóxuán ①(一种曲线形) مار پیچ：～式发展 توسعه وتکامل ماریچی /～形 تکامل حلزونی /～线 خط ماریچی ②〈物〉 پیچ (فیزیك) حلزونی، ماریچی

【螺旋桨】luóxuánjiǎng 〈机〉 اسباب مکانیکی دارای پروانه (مثل هواپیما)：～调速器 فرمان سرعت پروانه /～叶 تیغه‌ٔ پروانه

【螺旋体】luóxuántǐ 〈微〉 هرنوع باکتری حلزونی

luǒ

裸 luǒ برهنه، لخت، ناپوشیده：赤～～ بکلی لخت، لخت مادر زاد

【裸鲤】luǒlǐ نوعی کپور

【裸露】luǒlù ناپوشیده، روباز：～煤层 بستر روباز زغال سنگ

【裸麦】luǒmài 〈植〉 جوی پوست‌کنده، جوی پوست‌گرفته

【裸体】luǒtǐ عریان، برهنه، لخت، نا پوشیده：～像 تصویر عریان، تصریر شخص برهنه

【裸线】luǒxiàn 〈电〉 سیم برهنه (برق)

【裸装货】luǒzhuānghuò بار بدون پوشش

【裸子植物】luǒzǐ zhíwù 〈植〉 گیاه دانه باز

瘰 luǒ

【瘰疬】luǒlì 〈医〉 خنازیر (طب)

luò

荦 luò 〈书〉 والا، برجسته：卓～ فوق‌العاده، برجسته، والا

【荦荦】luòluò 〈书〉 هویدا، پدیدار، روشن، برجسته：～大端 نکات مهم و واضح

洛 Luò نام رودخانه‌ای واقع در استان «شان شی» و «خونان»

【洛氏硬度】Luòshì yìngdù 〈物〉 سختی راك ول (فیزیك)

咯 luò 见"吡咯"bǐluò

另见 gē; kǎ; lo

络 luò ①(网状的东西) چیز تور مانند：桔～ مغز نارنگی /丝瓜～ نوعی اسفنج سبز ②〈中医〉 مسیرهای فرعی در بدن انسان که انرژی حیاتی، خون وتغذیه درآن جریان پیدا می‌کند ③(用网状物兜住) با تور چیزی را نگهداشتن：她头上～着一个发网。 او موی خود را بوسیله‌ٔ توری در جایش نگهداشت. ④(缠绕) پیچیدن، تابیدن：～纱 نخ تابیده

【络合】luòhé 〈化〉 ترکیب کردن：～物 جسم مرکب

【络离子】luòlízǐ 〈化〉 یون مرکب (شیمی)

【络脉】luòmài 〈中医〉 مسیر های فرعی در بدن انسان (طب چینی)

【络腮胡子】luòsāihúzi ریش توپی

【络筒机】luòtǒngjī 〈纺〉 دستگاه مخروطی شکل که برای پیچیدن نخ بکار رود

【络盐】luòyán 〈化〉 نمك مرکب

【络绎不绝】luòyì bù jué در یك سیل مداوم، پی در پی، یکی پس از دیگری

【络续】luòxù پی در پی، یکی پس از دیگری

骆 luò ①(黑鬃的白马) اسب سفید دارای یال سیاه ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【骆驼】luòtuo 〈动〉 شتر：单峰～ شتر یك کوهانه / 双峰～ شتر دو کوهانه / 无峰～ شتر بی‌کوهان

【骆驼刺】luòtuocì 〈植〉 خار شتر

【骆驼队】luòtuoduì کاروان شتر

【骆驼绒】luòtuoróng پارچه‌ای‌که از موی شتر بافته شود

珞 luò 见"赛璐珞"sàilùluò

【珞巴族】Luòbāzú «لوبا» نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در ناحیه‌ٔ خود مختار تبت زندگی می‌کنند

落 luò ①(掉下) افتادن، ریختن：～叶 برگهای ریخته /有

些棉桃～在地上了。بعضی از قوزه‌های پنبه روی زمین افتاده است. ②(下降) پائین آمدن، غروب کردن: 潮水～了。جزر است. / 太阳～山了。آفتاب غروب کرده است. / 幕～下了。پرده افتاد. / فرونشسته ③(使下降) پائین آوردن، انداختن: 把帘子～下来 پرده‌ء حصیری پنجره را انداختن ④(衰败) زوال یافتن، انحطاط یافتن: 没～ انحطاط اخلاقی یافتن / ～到这步田地 (کار) به چنین وضعیت ناگواری کشیده شدن ⑤(留在后面) عقب ماندن: 领导不应当～在群众后面。رهبری نباید از توده های مردم عقب بماند. ⑥(留下) ماندن: 不～痕迹 اثری باقی نماندن / ～个好名声 نام نیك باقی ماندن ⑦(停留的地方) محل تقریبی چیزی یا کسی: ～下 محل تقریبی یك چیز ⑧(聚居的地方) محل تجمع: 村～ دهکده ⑨(归属) متعلق بودن: 政权～在反动派手里。قدرت سیاسی بدست مرتجعین افتاده است. / 这个任务～到二班了。انجام این وظیفه برعهده‌ء گروه شماره‌ء ۲ است. ⑩(得到) بدست آوردن، دریافت کردن: 他宁可自己～埋怨。او ترجیح می‌دهد خودش ملامت و سرزنش شود. / 谁也没料想～到这样的结果。هیچ کسی تصور نمی‌کرد که کار باینجا رسیده باشد.
另见 là; lào

【落榜】luòbǎng در امتحان موفق وپذیرفته نشدن

【落褒贬】luòbāobiǎn انتقاد دیگران را برانگیختن

【落笔】luòbǐ شروع به نوشتن یا نقاشی کردن

【落膘】luòbiāo (چهارپایان اصلی) لاغر شدن

【落泊(魄)】luòbó سخت در مضیقه قرار گرفتن

【落不是】luòbùshi بخاطر لغزش مورد سرزنش قرار گرفتن

【落草】luòcǎo ①(入盗匪集团) یاغی شدن، به جنگل سبز پناه بردن ②〈方〉(婴儿出生) متولد شدن

【落差】luòchā عمقی که آب سقوط کننده می پیماید

【落产】luòchǎn 〈方〉 متولد شدن

【落场】luòchǎng 〈方〉 چراگاه، مرتع

【落潮】luòcháo فرو نشستن جزر

【落尘】luòchén نشستن گرد وغبار

【落成】luòchéng (ساختمان و...) به پایان رسیدن: ～典礼 مراسم افتتاح (ساختمان و...)

【落锤】luòchuí 〈机〉 پتك خودکار آهنگری

【落胆】luòdǎn ترسو شدن، ترسیدن

【落得】luòde منتهی شدن، منجر شدن، پایان یافتن: ～可耻的下场。به افتضاح منجر شدن / ～一场空 به هیچ منتهی شدن

【落底】luòdǐ ①〈方〉(到年或月的末尾) به پایان سال یا ماه رسیدن ②(心里平静) آرام بودن

【落地】luòdì ①(物体落在地上) به زمین افتادن: 人头～ کشته شدن یا سر بریده شدن ②(婴儿生下) (نوزاد)زاده شدن: 呱呱～ با گریه به دنیا آمدن ③(下端直落地面的) (در مورد قسمت تحتانی چیزی) به کف زمین رسیده: ～窗 پنجره‌ء همکف / ～式收音机 رادیو زیر میز / ～灯 چراغ پایه‌دار / ～镜 آینه‌ء پایه‌دار / ～扇 پنکه پایه‌دار

【落地生根】luòdìshēnggēn 〈植〉 گیاهی از جنس "Air plant"

【落第】luòdì در امتحان درباری رد شدن

【落点】luòdiǎn ①〈体〉 استقرار توپ بر روی زمین: ～准 دقت در استقرار توپ بر روی زمین ②〈军〉 (نظام) نقطه‌ء افتادن

【落顶】luòdǐng 〈矿〉 بسبب حفاری ریزش کردن

【落发】luòfà موی خود را تراشیدن — یعنی راهب یا راهبه‌ء بودایی شدن

【落果】luòguǒ 〈农〉①(果实掉落) به زمین ریختن محصول پیش رس ②(掉落的果实) محصول پیش رس که به زمین می‌ریزد

【落黑】luòhēi 〈方〉 (هوا) تاریك شدن

【落后】luòhòu ①(落在后面) عقب ماندن: 思想常常～于现实。غالبا اتفاق می‌افتد که تفکر از واقعیت عقب می‌ماند. / 半场主队～一分。در نیمه‌ء اول بازی تیم میزبان یك امتیاز عقب ماند. ②(不进步) عقب مانده: 改变～面貌 سیمای عقب ماندگی را تغییر دادن / ～地区 ناحیه‌ء عقب مانده / ～分子 عنصر عقب مانده

【落户】luòhù (مدتی در محلی) ساکن شدن: 在农村～ در روستا ساکن شدن

【落花流水】luòhuā-liúshuǐ مانند گلهای پژمرده که آب جاری آنرا باخود می‌برد، کاملا تار و مار شده: 敌人被打得～。دشمن کاملا تار و مار شد.

【落花生】luòhuāshēng 〈植〉 بادام زمینی

【落花有意，流水无情】luòhuā yǒu yì, liúshuǐ wú qíng گل در کنار نهر با ریختن گلبرگهای خود برای معشوق دلتنگی می‌کند در حالیکه جویبار سنگدل شرشر کنان جریان می‌یابد (اشاره به عشق یك طرفه)

【落荒而逃】luòhuāng ér táo به بیابانها گریختن — کنایه از شکست خوردن ومیدان جنگ را ترك کردن

【落籍】luòjí ①(落户) (مدتی در محل) ساکن شدن ②(从名册上除去某人的名字) اسم کسی را از فهرست حذف کردن

【落价】luòjià ارزان شدن، تنزل کردن: 收音机～了。بهای رادیو ارزان شده است.

【落角】luòjiǎo 〈军〉 زاویه‌ء افت

【落脚】luòjiǎo (برای مدتی) توقف کردن، ماندن: 找个地方～ محلی برای توقف یافتن / 在客店～ در مسافرخانه‌ای اقامت داشتن / ～处 اقامتگاه موقتی

【落脚货】luòjiǎohuò کالاهای بنجل

【落井下石】luòjǐng xià shí بر سر کسی که به چاه افتاده است سنگ افکندن — کنایه از بر بدبختی کسی افزودن

【落空】luòkōng به هیچ منتهی شدن، موفق نشدن: 炮弹一颗都不～。همه گلوله‌های توپ بهدف اصابت کرد. / 两头～ از دو سو بی‌نتیجه ماندن / 希望～ در رسیدن به آرزوی خود ناموفق ماندن / 我们的努力不会～。کوشش ما بهدر نخواهد رفت. / 这事有～的危险。این خطر هست که کار به هیچ انجامد.

【落款】luòkuǎn روی نقاشی، تحفه یا نامه اسم فرستنده وگیرنده را نوشتن

【落泪】luòlèi اشك ریختن

【落力】luòlì 〈方〉 کوشیدن

【落铃】luòlíng 〈农〉 ریختن قوزه‌های پیش رس پنبه

【落令】luòlìng کالاهای نامناسب برای فصل؛ نامناسب برای فصل

【落落大方】luòluò dàfāng طبیعی وبانزاکت

【落落寡合】luòluò guǎhé کناره‌گیر، منزوی، مردم گریز

【落马】luòmǎ ازاسب در حال دویدن افتادن

【落寞】luòmò تنها، بی‌کس 又称"落漠"、"落莫"

【落难】luònàn بدبخت شدن، به مصیبت گرفتار شدن

【落气】luòqì (بیمار) آخرین نفس را کشیدن

【落日】luòrì خورشید در حال غروب

【落纱机】luòshājī 〈纺〉قرقره، (doffer) دافر (نساجی)

【落神】luòshén خاطر جمع شدن

【落实】luòshí ①(切实可行)عملی، قابل اجرا:生产计划要订得～。 برنامه های تولید باید عملی وقابل اجرا باشد. ②(事先核实)یقین کردن از پیش تعیین کردن یا تصمیم گرفتن:交货时间还没最后～。 تاریخ تحویل بار هنوز تعیین نشده است. / 参观的人数要～一下。 معین کنید که چند نفر بازدید خواهند کرد. ③(实现)عملی ساختن، اجرا کردن:～党的政策 سیاست حزب را اجرا کردن / 生产任务要～到每个基层小组 وظیفهٔ تولید باید از سوی همهٔ رده‌های پائین به اجرا درآید. ④〈方〉(心情安稳)خاطر جمع شدن:感到心中不～ خاطر جمع نشدن، پریشان خاطر شدن

【落水狗】luòshuǐgǒu سگ افتاده در آب:痛打～ شلاق زدن به سگی که در آب افتاده است ـ کنایه از نسبت به آدم بد اگرچه بدبخت باشدبی‌رحم بودن

【落俗】luòsú مبتذل شدن

【落锁】luòsuǒ قفل کردن

【落汤鸡】luòtāngjī مثل موش آب کشیده، کاملا خیس شده: 淋得像～ در اثر باران مانند موش آب کشیده خیس شدن

【落套】luòtào (آثار هنری) به قالب در آمدن وفاقد هیچ‌گونه خلاقیت بودن

【落体】luòtǐ 〈物〉(جسم) در حال افتادن: 自由～ جسم در حال سقوط آزاد

【落体】luòtǐ 〈方〉خاطر جمع شدن

【落拓(魄)】luòtuò ①(行为散漫)لجام گسیخته، بی‌بندو بار، 不羁～ آزاد از قید وبند لجام گسیخته، بی بند وبار ②〈书〉(穷困失意)سخت در مضیقه قرار گرفتن

【落晚】luòwǎn 〈方〉عصر

【落网】luòwǎng (جنایت‌کار) به دام افتادن، دستگیر شدن: 主犯已经～。 جنایتکار اصلی دستگیر شده است.

【落伍】luòwǔ از صف عقب ماندن

【落心】luòxīn 〈方〉①(放心)خاطر جمع شدن ②(合乎心意)مطابق میل کسی

【落选】luòxuǎn در انتخابات موفق نشدن

【落叶】luòyè ①(脱落的叶子)برگهای ریخته ②〈植〉برگ ریزان: ～树 درختی‌که برگهایش در زمستان می‌ریزد / ～松 کاج اروپائی

【落帐】luòzhàng در کتاب حساب ثبت کردن

【落照】luòzhào فروغ آفتاب لب بام، تابش آفتاب در حال غروب

摞 luò ①(堆积)روی هم انباشتن: 把砖～起来 آجرها را روی هم انباشتن ②〈量〉توده، انبوه: 一～砖 یك توده از آجر / 一～书 یك توده از کتاب

M

ḿ

呣 ḿ 〈叹〉[表示疑问]：～，你说什么？ ها!چه گفتید؟ /～，是真的吗？ اه چی؟(یا بله ؟واقعا؟)
另见 m̀

m̀

呣 m̀ 〈叹〉[表示应诺]：～，我知道了。 ها، بله!می دانم.

mā

妈 mā ①〈口〉(母亲) مامان، مادر، مام ②(指年长的妇女) (اشاره به زن مسن) نه یا زن：姑～ عمه/姨～ خاله/大～ ③〈旧〉(指女佣人) پیشخدمت، زن خدمتکار، کلفت：王～ پیشخدمت «وان» عمو

【妈妈】māma 〈口〉 مامان، مادر، مام

抹 mā ①(擦) پاك كردن، تمیز كردن：～桌子 پاك وتمیز كردن میز/～一把脸 پاك و تمیز كردن صورت ②(用手按着往下移动) پایین آوردن، پایین كشیدن：把帽子～下来 كلاه را پائین تر آوردن
另见 mǒ；mò

【抹布】mābù پارچه‌ٔ كهنه، كهنه

【抹脸】māliǎn 〈口〉 تغییر قیافه دادن، (براثر خشم) ناگهان سختگیری كردن

【抹澡】māzǎo با حوله‌ٔ خیس بدن خودرا مالیدن

麻 mā
另见 má

【麻麻黑】māmahēi 〈方〉 تاریك، تیره وتار

【麻麻亮】māmaliàng 〈方〉 تاریك روشن، سحر گاهان

摩 mā
另见 mó

【摩挲】māsa نواختن، نوازش كردن：母亲慈祥地～着自己的女儿的头发。 مادر با مهربانی موهای دخترش را دست می‌كشید ونوازش می‌كرد.
另见 mósuō

嬷 mā

【嬷嬷】māma 〈方〉 دایه، لله، پرستار زن

má

吗 má 〈方〉 چه، چه چیز：下午干～？ بعد از ظهر چه كار می‌كنید؟
另见 mǎ；ma

麻 má ①(麻类植物) كلمه‌ٔ مشترك برای كنف، كتان و امثال آنها ②(芝麻) كنجد：～糖 حلوای كنجدی ③(不光滑) زبر، ناهموار، خشن：这种纸一面光，一面～。 این نوع كاغذ یك رویش صاف وروی دیگرش زبر است. ④(斑点) آبله دار، آبله رو：脸～ مجدر/铸件上有～点。 این فلز ریخته مجدر است. ⑤(麻木) سوزن سوزن شدن：我腿～了。 پایم خواب رفته است./我的脚冻～木了。 پایم از شدت سرما بی‌حس شده است./针灸大夫问病人～不～。 دكتر طب سوزنی از بیمار سئوال كرد آیا احساس سوزش می كند یانه. ⑥(麻醉) بی حسی：针～ بی حسی بوسیله‌ٔ طب سوزنی/药～ بی حسی بوسیله‌ٔ دارو ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 mā

【麻包】mábāo گونی

【麻痹】mábì ①〈医〉 فلج：小儿～ فلج اطفال / 面部神经～ فلج صورت ②(使人丧失警惕) تضعیف كردن، كشتن قدرت اراده：～人们的斗志 تضعیف كردن اراده‌ٔ رزمنده‌ٔ مردم ③(丧失警惕) هو شیاری را از دست دادن، حالت آماده باش را از دست دادن：～大意 هوشیاری خود را از دست دادن

【麻布】mábù پارچه‌ٔ كنفی، پارچه‌ٔ كتانی

【麻袋】mádài گونی：～片 تكه‌ای از گونی

【麻刀】mádāo 〈建〉 كنف‌های مخلوط با گچ برای اندود كردن

【麻烦】máfan ①(费事) پر درد سر، پر زحمت، زحمت افزا：这件事要是太～，你就别管了。——一点也不～。 اگر این كار پرزحمت است، ولش كنید. ــ خیر، اصلا زحمتی ندارد./这下可～了，我把钥匙锁在屋里了。 چه دردسر بزرگی!كلیدم را در اطاق جا گذاشتم./我们服务周到，不怕～。 ما از انجام خدمت خوب مضایقه نمی كنیم./自找～ دنبال زحمت گشتن ②(使费事) زحمت دادن بكسی، باعث زحمت

对不起, ～你了。 کسی شدن، کسی را به زحمت انداختن: بخشید، باعث زحمت شما شدم. /这点小事, 不要去～他了。 بخاطر این موضوع بی اهمیت او را بزحمت نیندازید.

【麻风】máfēng 〈医〉 جذام (طب) ：～病人 (بیمار) جذامی

【麻花】máhuā نان کاك، نان پیچیده وسرخ شده در روغن

【麻花钻】máhuāzuàn 〈机〉 مته‌ٔ پیچ

【麻黄】máhuáng 〈植〉"Chinese ephedra" نوعی گیاه بنام

【麻将】májiàng «ما جیان» نرد چینی، دومینوی چینی ؛ ～牌 مهره‌های «ما جیان»

【麻酱】májiàng خمیر کنجد (نوعی غذا در چین)

【麻辣辣】málālā احساس سوزش ودرد

【麻利】máli سریع وخوب، چالاك: 干活～ سریع وخوب کار کردن

【麻利脆】málìcuì 〈口〉 سریع وچابك

【麻乱】máluàn مغشوش وآشفته

【麻密】mámì متعدد و ریز

【麻面】mámiàn 〈方〉 آبله رو

【麻木】mámù ①(丧失知觉) بی‌حس، کرخت ②(迟钝) کودن، کم فهم

【麻木不仁】mámù bùrén بی‌تفاوت، بی‌احساس، بی‌عاطفه، خونسرد

【麻雀】máquè گنجشك

【麻雀虽小, 五脏俱全】máquè suī xiǎo, wǔzàng jù quán هر چند جثه گنجشك کوچك است اما دارای همه‌ٔ دستگاههای‌حیاتی‌ست ــ کنایه از کوچك اما کامل بودن چیزی

【麻纱】máshā ①(纱) الیاف کنف یا کتان ②(平纹布) نوعی پارچه‌ٔ کنفی یا کتانی، علفی ظریف

【麻绳】máshéng طناب کلفت کنفی

【麻线】máxiàn نخ کنفی یا کتانی

【麻药】máyào داروی بی هوشی

【麻衣】máyī لباس کنفی یا کتانی، لباس عزاداری

【麻油】máyóu روغن کنجد

【麻疹】mázhěn 〈医〉 سرخك (طب)

【麻织品】mázhīpǐn محصولات کنفی یا کتانی

【麻子】mázi ①(人出天花后留下的疤痕) جای آبله ②(脸上有麻子的人) آبله رو

【麻醉】mázuì ①〈医〉 بی‌حسی، بی‌هوشی: 全身～ بی‌حسی عمومی یا کامل /局部～ بی‌حسی موضعی /脊髓～ بی‌حسی تیره‌ٔ پشت /针刺～ بی‌حسی بوسیله طب سوزنی /～品 داروی بی‌حسی، مواد مخدر /～师 دکتر متخصص بی هوشی ②(使人意志消沉) (افکار را) مسموم کردن، زهر آلود کردن: 用诲淫诲盗的电影～青年人 با فیلم های سکسی وجنایی افکار جوانان را مسموم کردن

痳 má

【痳痹】mábì 见"麻痹"mábì

【痳风】máfēng 见"麻风"máfēng

【痳疹】mázhěn 见"麻疹"mázhěn

蟆 má 见"蛤蟆"háma

mǎ

马 mǎ

①〈动〉 اسب: 母～ مادیان /公～ اسب نر /小～ کره اسب /种～ اسب گشن ②〈棋〉 اسب شطرنج ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【马鞍】mǎ'ān زین اسب

【马鞍形】mǎ'ānxíng شکل زین اسب: 生产一度出现～。 یك تنزل موقتی در تولیدات پدید آمد.

【马帮】mǎbāng قطار اسب‌های بارکش، کاروان

【马宝】mǎbǎo 〈中药〉 پاد زهر اسب

【马鼻疽】mǎbíjū 〈牧〉 بیماری مشمشه (ورم آرواره وگلو وبینی در حیوانات مخصوصا در اسب)

【马鞭】mǎbiān شلاق، تازیانه

【马弁】mǎbiàn 〈旧〉 گارد مخصوص مرکب، نگهبان

【马表】mǎbiǎo کرونو متر

【马鳖】mǎbiē زالو

【马兵】mǎbīng سرباز سواره

【马不停蹄】mǎ bù tíng tí بدون توقف، بی‌وقفه: 部队～地赶到目的地。 واحدهای ارتش بدون توقف راه پیموده وبه مقصد رسیدند.

【马车】mǎchē ①(载人马车) کالسکه ②(载货马车) گاری، ارابه

【马齿徒增】mǎ chǐ tú zēng کنایه از وقت خود را به بطالت گذراندن

【马齿苋】mǎchǐxiàn 〈植〉 خرفه

【马刺】mǎcì فلز تیز روی چکمه‌ٔ اسب سواری

【马达】mǎdá موتور

【马达加斯加】Mǎdájiāsījiā ماداکاسگار(نام یك کشور) ؛ ～人 اهل ماداکاسگار، ماداکاسگاری

【马大哈】mǎdàhā ①(马虎) بی‌دقت، فراموشکار ②(马虎的人) شخص بی‌دقت، شخص فراموشکار

【马刀】mǎdāo شمشیر بلند نظامی

【马到成功】mǎ dào chénggōng پیروزی آنی بدست آوردن

【马灯】mǎdēng فانوس

【马镫】mǎdèng رکاب اسب

【马兜铃】mǎdōulíng 〈植〉 گیاه زراوند

【马队】mǎduì ①(成队的马) قطار اسب‌های بارکش، کاروان ②(骑兵队伍) دسته‌های سواره

【马尔代夫】Mǎ'ěrdàifū مالدیو (نام یك کشور) ؛ ～人 اهل مالدیو، مالدیوی

【马尔加什语】Mǎ'ěrjiāshíyǔ زبان مالاگاسی (زبان بومیان جزیره‌ٔ مادا گاسگار)

【马尔萨斯主义】Mǎ'ěrsàsīzhǔyì مالتوسیسم، روش مالتوس

【马尔维纳斯群岛】Mǎ'ěrwéinàsī Qúndǎo جزیره‌های

مالويناس
【马放南山,刀枪入库】 mǎ fàng nán shān , dāo qiāng rù kù چراندن اسب در کوه جنوبی وگذاردن شمشیر در انبار ـ کنایه از نهایت غفلت در برابر دشمن
【马粪纸】 mǎfènzhǐ مقوای کاهی
【马蜂】 mǎfēng زنبور درشت
【马蜂窝】 mǎfēngwō لانهٔ زنبور: 他这一说可捅了~。 برزبان راندن این حرف به مثابهٔ آشفتن لانهٔ زنبور است.
【马夫】 mǎfū 〈旧〉مهتر
【马革裹尸】 mǎgé guǒ shī سرباز را با پوست اسبش کفن کردن ـ کنایه از شهادت در میدان جنگ
【马褂】 mǎguà لبادهٔ بی آستین
【马倌】 mǎguān اسب چران
【马赫数】 mǎhèshù 〈物〉عدد«ماخ»، عددی که نمایندهٔ سرعت جسم نسبت به سرعت صوت در یك فضا می باشد
【马赫主义】 Mǎhèzhǔyì 〈哲〉(فلسفه) ماخیسم : ~者 ماخیست
【马后炮】 mǎhòupào عمل یا نصیحت دیر وقت، تلاش مذبوحانه: 现在提出这个建议也许是~了。 طرح این پیشنهاد شاید حالا دیر شده باشد./ 事情都做完了,你才说要帮忙,这不是~吗? شما تازه وعدهٔ کمك می دهید در حالیکه کار انجام یافته است.آیا دیر نشده است؟
【马虎】 mǎhu سرسری، بی دقت، بی توجه، سرسری: 事了~ کاری را انجام دادن/ 他这个人做事~。 او آدمی سربه هوا ست./ 这是件大事,不能~过去。 این موضوع مهم است، نباید باآن با همان روش قدیمی برخورد کرد.
【马鲛鱼】 mǎjiāoyú ماهی اسقومری اسپانیایی
【马脚】 mǎjiǎo چیزی که اسرار را فاش می کند یا کسی را لو می‌دهد: 露出~ اسرار را فاش کردن، خود را لو دادن
【马厩】 mǎjiù طویلهٔ اسب
【马驹子】 mǎjūzi 〈口〉کره اسب
【马具】 mǎjù وسایل اسب سواری
【马克】 mǎkè مارك (واحد پول آلمان) ؛ مارك (واحد پول فنلاند)
【马克思列宁主义】 Mǎkèsī-Lièníngzhǔyì مارکسیسم - لنینیسم: ~者 مارکسیست - لنینیست/ ~理论 تئوری مارکسیسم - لنینیسم
【马克思主义】 Mǎkèsīzhǔyì مارکسیسم: ~哲学 فلسفهٔ مارکسیستی/ ~政治经济学 اقتصاد سیاسی مارکسیستی/ ~者 مارکسیست
【马口铁】 mǎkǒutiě آهن سفید، آهن گالوانیزه
【马裤】 mǎkù شلوار مخصوص اسب سواری
【马拉犁】 mǎlālí 〈农〉گاو آهن که بوسیلهٔ اسب کشیده می شود
【马拉松】 mǎlāsōng مسابقات دو ماراتون: ~赛跑 دو ماراتون/ ~会议 جلسهٔ ماراتون ـ کنایه از جلسهٔ بسیار طولانی
【马拉维】 Mǎlāwéi مالاوی (نام یك کشور): ~人 اهل مالاوی، مالاویایی

【马来半岛】 Mǎlái Bàndǎo شبه جزیرهٔ مالایا
【马来西亚】 Mǎláixīyà مالزی: ~人 اهل مالزی، مالزیایی
【马来语】 Mǎláiyǔ زبان مالایایی
【马里】 Mǎlǐ مالی (نام یك کشور): ~人 اهل مالی، مالیایی
【马力】 mǎlì 〈物〉اسب: قوهٔ اسب: 开足~ بحد اکثر سرعت/ 小~ قوهٔ اسب در ساعت 时
【马力克派】 Mǎlìkèpài 〈伊斯兰教〉فرقهٔ مالکی (یکی از فرقه‌های اهل تسنن)
【马列主义】 Mǎ-Lièzhǔyì 〈简〉(马克思列宁主义) مارکسیسم-لنینیسم
【马蔺】 mǎlìn 〈植〉گیاه زنبق چینی
【马铃薯】 mǎlíngshǔ سیب زمینی
【马六甲海峡】 Mǎliùjiǎ Hǎixiá تنگهٔ مالاکا
【马鹿】 mǎlù 〈动〉آهوی سرخ
【马路】 mǎlù راه، جاده، خیابان: ~新闻 خبرهاو اطلاعات بی اساس
【马骡】 mǎluó 〈动〉قاطر، استر
【马马虎虎】 mǎmǎhūhū ①(草率) بی‌مبالات، بی‌دقت، بی‌توجه، سرسری: 他的信我只是~地看了一下。 نامه اش را فقط سرسری نگاهی کردم./ 工厂的产品要严格检查,不能~。 فرآورده های کارخانه باید به دقت مورد بازرسی قرار گیرد.نباید آن را سرسری گرفت. ②(凑和) نسبتا خوب، نه چندان بد: 这种香烟怎么样? ——~。 این نوع سیگار چطور است؟ ـ نه خیلی خوب، قابل تحمل ③(勉强可以) چندان بد نیست: 你的游泳技术怎么样? ——~,游不远。 شنا را خوب بلدید؟ ـ نه خیلی، فاصلهٔ چندانی را نمی‌توانم شنا کنم.
【马面鲀】 mǎmiàntún 〈动〉نوعی جانور بنام "Black scraper"
【马奶】 mǎnǎi شیر مادیان
【马趴】 mǎpā [多用于]: 摔了个大~ روی زمین پخش شدن، به رو به زمین خوردن
【马匹】 mǎpǐ اسب ها
【马屁】 mǎpì چاپلوسی، کاسه لیسی
【马屁精】 mǎpìjīng چاپلوس، خوش آمدگو، چرب زبان، متملق
【马钱子】 mǎqiánzǐ 〈植〉نوعی گیاه بنام "جوزالقی"
【马前卒】 mǎqiánzú ①(象棋中的卒子) پیادهٔ شطرنج ②(效力的工具) عامل بی‌اهمیت
【马枪】 mǎqiāng نوعی تفنگ نزدیك بردی که سواران بکار می برند
【马球】 mǎqiú 〈体〉چوگان بازی
【马赛克】 mǎsàikè 〈建〉موزائیك
【马上】 mǎshàng فورا، آنا، همین حالا، الساعه: 我们~就动手。 ما فورا وارد عمل می‌شویم./ 你~走吗? همین حالا می‌خواهید بروید؟/ 我~回来。 همین حالا بر می‌گردم.
【马勺】 mǎsháo ملاقهٔ چوبی
【马首是瞻】 mǎshǒu shì zhān کلهٔ اسب ژنرال را راهنما قرار دادن ـ کنایه از رهبری کسی را پذیرفتن واز او پیروی کردن
【马术】 mǎshù مهارت در اسب سواری
【马蹄】 mǎtí سم اسب: ~表 ساعت شماطه‌ای، ساعت رومیزی

شكل سم اسب 形~/ صدای سم اسب 声~/ بشكل سم اسب
【马蹄金】mǎtíjīn طلای ریخته شده به شكل سم اسب
【马蹄铁】mǎtítiě ①(钉马掌的铁片) نعل اسب ②(马蹄形磁铁) آهن ربای نعلی
【马童】mǎtóng رل مهتر در اپرای سنتی چین
【马桶】mǎtǒng كاسهٔ توالت، نشیمن توالت؛ ظرف ادرار: 抽水~ كاسه (یا نشیمن) توالت سیفون دار
【马头】mǎtóu 〈书〉 اسكله
【马头琴】mǎtóuqín 〈乐〉 نوعی آلت موسیقی شبیه دو تار كه بر سر آن شكل كلهٔ اسب تراشیده شده وملیت مغولی چین آنرا می‌نوازند
【马尾松】mǎwěisōng 〈植〉 نوعی كاج، كاج ماسون
【马尾藻】mǎwěizǎo جنسی از خزه های دریایی از خانوادهٔ فوكاسه
【马戏】mǎxì سیرك: ~团 دستهٔ سیرك
【马熊】mǎxióng خرس قهوه‌ای
【马靴】mǎxuē چكمهٔ مخصوص اسب سواری
【马缨丹】mǎyīngdān 〈植〉 گیاه شاه پسند
【马蝇】mǎyíng خرمگس
【马扎】mǎzhá نیمكت تاشو، نیمكت تسمه‌ای
【马掌】mǎzhǎng ①(马蹄) سم اسب ②(马蹄铁) نعل اسب
【马桩】mǎzhuāng میخ طویله
【马鬃】mǎzōng یال، فش
【马祖岛】Mǎzǔdǎo جزیره مازو(واقع در چین)

吗 mā

另见 má; ma

【吗啡】mǎfēi مرفین

犸 mǎ 见"猛犸"měngmǎ

玛 mǎ

【玛瑙】mǎnǎo عقیق
【玛雅人】Mǎyǎrén انسان‌های «مایا»

码 mǎ ①(表示数目的符号) علامت یا چیزی كه بر شماره دلالت می‌كند: 页~ شمارهٔ صفحه/ 价~ بهای اجناس/ 筹~ ژتون ②[指一件事或一类的事]: 一~事 همان چیز/ 两~事 دو چیز جداگانه ③〈口〉(堆叠) روی هم چیدن، روی هم انباشتن: 砖~ چیدن آجرها ④(英制长度单位) یارد (مقیاس طول در انگلستان)
【码垛】mǎduò روی هم انباشتن
【码放】mǎfàng روی هم انباشتن، چیدن
【码头】mǎtou ①(停船码头) توقفگاه كشتی، اسكله: ~工人 كارگر بارانداز/ ~费 عوارض باراندازی/ ~交货 تحویل اجناس در اسكله ②(交通便利的商业城市) مركز تجارت وحمل ونقل، شهر بندری: 跑~ سفر بمثابهٔ تاجر از یك بندر به بندر دیگر سفر كردن
【码子】mǎzi ①(表示数目的符号) عدد، رقم: 苏州~ عدد «سوچو» (اشاره به عددی كه در گذشته برای نشان دادن قیمت بكار می برند) ②(筹码) ژتون اجناس

蚂 mǎ

另见 mà

【蚂蟥】mǎhuáng 〈动〉 زالو
【蚂蚁】mǎyǐ مورچه، مور
【蚂蚁搬泰山】mǎyǐ bān Tàishān مورچه ها می توانند كوه «تای شان» را از جا بر كنند ـــ كنایه از اینكه توده های مردم با كوشش مشترك خود قادرند كار های عظیم را بانجام برسانند؛ مورچگان را چو بود اتفاق شیر ژیان را بدرانند پوست
【蚂蚁啃骨头】mǎyǐ kěn gútou جویدن مورچه‌ها استخوان را ـــ كنایه از كار عظیمی را بزحمت ذره ذره انجام دادن
【蚂蚁缘槐】mǎyǐ yuán huái ـــ مورچه ها بر درخت اقاقیا ـــ كنایه از افراد فرومایه و پر از باد غرور

mà

骂 mà ①(骂人) ناسزا گفتن، دشنام دادن، بدگویی كردن، فحش دادن: ~人 به مردم ناسزا گفتن/ ~不绝口 چندین ناسزا گفتن پشت سر هم ②(斥责) سرزنش كردن، ملامت كردن، تنبیه كردن، محكوم كردن: 这样的铺张浪费，没有人不~。 همهٔ مردم بدون استثناء چنین اسراف وولخرجی را محكوم می كنند./ 把孩子~了一顿 بچهٔ خود را سرزنش كردن
【骂街】màjiē ناسزا گفتن در ملاء عام: 泼妇~ مانند زن بی‌حیا در ملاء عام ناسزا گفتن
【骂骂咧咧】màmaliēliē مخلوط كردن گفتار با فحش وناسزا
【骂名】màmíng بدنامی، رسوایی: 留下千古~ بدنامی ابدی خود را فراهم آوردن
【骂山门】màshānmén 〈方〉 فحش دادن، ناسزا گفتن
【骂座】màzuò 〈书〉 فحش دادن به كسانی كه در یك ردیف نشسته‌اند

蚂 mà

另见 mǎ

【蚂蚱】màzha 〈方〉 ملخ

ma

吗 ma ①〈助〉[用在句末表示疑问]: 下午有会~? آیا بعد از ظهر جلسه دارید؟/ 你找我有事~? شما با من كاری دارید؟ ②[用在句中停顿处，点出话题]: 这件事~，不能怪他。 البته در این موضوع، تقصیری متوجه او نیست.

另见 má; mā

嘛 ma 〈助〉[表示道理显而易见] 有错就改~。 البته اشتباه باید اصلاح گردد./ 这件事他是知道的~。 او خود متوجه این موضوع است.

mái

埋 mái پوشاندن، زیر خاك كردن، به خاك سپردن: 雪把这口井～起来了。 برف چاه را از نظر پوشاند./～地雷 مین گذاری كردن
另见 mán

【埋殡】máibìn 〈方〉 دفن كردن

【埋藏】máicáng زیر خاك پنهان ماندن، دفینه كردن: 这一带地下～着丰富的煤矿。 در این ناحیه ذخیره های غنی زغال سنگ وجود دارد./他～在心底的仇恨突然像火山一样爆发出来了。 كینه ودشمنی كه در دلش پنهان شده بود مانند كوه آتش فشان ناگهان منفجر گردید.

【埋伏】máifu كمین، كمین گاه، در كمین نشستن: 设下～ كمین ساختن/中～ در كمین افتادن/游击队～在青纱帐里。 چریك ها در پشت ساقهٔ بلند گیاهان مزرعه در كمین نشستند.

【埋名】máimíng خود را گمنام كردن

【埋没】máimò ①(盖住) زیر خاك مدفون كردن، پوشاندن: 泥石流～了整个村庄。 جریان گل وسنگ تمام ده را زیر خاك مدفون كرد. ②(使不发挥作用) بی‌توجهی كردن، كم اهمیت دادن/～人材 افراد واقعا مستعد را از نظر فراموش كردن

【埋设】máishè زیر خاك كردن(مثلا مین)

【埋头】máitóu در چیزی غرق شدن، خود را در چیزی مستغرق كردن، غوطه ور شدن: ～苦干 تن به كار سخت دادن/～业务 خود را در كار تخصصی غرق كردن/～读书 غرق در كتاب خواندن شدن/～写作 غرق در تألیف كتاب بودن/ مستغرق كردن

【埋头铆钉】máitóu mǎodīng میخ پرچ

【埋线疗法】máixiàn liáofǎ 〈中医〉 طرز معالجه ایست كه در آن، روده‌های تابیدهٔ گربه در نقطهٔ معین بدن بیمار گذارده می‌شود تا تحریكی طولانی بوجود بیاید

【埋葬】máizàng دفن كردن، به خاك سپردن، مدفون كردن: ～死人 مرده را به خاك سپردن

霾 mái 〈气〉 مه آلوده با غبار

mǎi

买 mǎi خریدن، خرید كردن، خریداری كردن: 他～了几本波斯文书。 او چند كتاب فارسی را خرید./这是人家送的，不是～的。 این هدیه است، خریداری شده نیست./～东西 خریدن اجناس، به خرید رفتن/～得起 بضاعت خرید داشتن/～不起 بضاعت خرید نداشتن/哪里也～不到。 در هیچ جا پیدا نمی‌شود./他～了几元钱的零星东西。 او با چند یوان چیزهای خرد و ریز را خرید.

【买办】mǎibàn كمپرادور: ～资产阶级 بورژوازی كمپرادور/～资本 سرمایهٔ كمپرادور

【买椟还珠】mǎi dú huán zhū جعبهٔ جواهر درخشان را نزد خود نگهداشتن وجواهر را به فروشندهٔ جعبه پس دادن ــ كنایه از قوهٔ تشخیص را از دست دادن

【买方】mǎifāng مشتری، خریدار، طرف خریدار

【买好】mǎihǎo خود را مورد لطف وعنایت كسی قرار دادن، توجه كسی را به خود جلب كردن

【买价】mǎijià بهای خرید

【买空卖空】mǎikōng-màikōng احتكار كردن، معاملات احتكاری

【买卖】mǎimai ①(生意) خرید و فروش، دادوستد، معامله: 做～ خرید و فروش كردن، داد و ستد كردن/～兴隆。 معامله پررونق است./今天～怎么样? امروز معامله چگونه بود؟/做小～ كاسب‌كاری كردن/～公平 معاملهٔ منصفانه/～人 كاسب‌كار ②〈旧〉(商店) دكان، مغازه/～婚姻 ازدواج مصلحتی

【买面子】mǎi miànzi احساسات كسی را در نظر گرفتن (تا استثنا قائل شود)

【买通】mǎitōng رشوه دادن، با پول وادار به ترك دعوی كردن، با پول دعوی را خریدن

【买帐】mǎizhàng [多用于否定式] قدردانی كردن، برای كسی احترام قایل بودن: 他越是神气，我们越不买他的帐。 هر قدر در سرش پیشتر باد دارد، همان قدر برایش كمتر احترام قایل هستیم./他自以为比别人高明，但谁都不买他的帐。 او خود را برتر از دیگران می داند ولی هیچكس او را به حساب نمی آورد.

【买主】mǎizhǔ خریدار، مشتری

【买嘱】mǎizhǔ 〈书〉 رشوه دادن

荬 mǎi 见“苣荬菜”qǔmaicài

mài

迈 mài ①(跨) قدم برداشتن، گام برداشتن، گشاد راه رفتن: ～过门槛 بر روی آستانهٔ در قدم برداشتن/～着矫健的步伐 با گام‌های نیرومند راه رفتن/～开双脚，到基层去。 خود را پیرومسن حركت بدهید و به اجتماع محلی بروید. ②(老) سالخورده، ～年: سالخورده

【迈步】màibù قدم برداشتن، گام برداشتن: ～走向讲台 بسوی تریبون قدم برداشتن/迈出第一步 نخستین گام را برداشتن، قدم اول

【迈进】màijìn به جلو قدم برداشتن، به پیش رفتن، با گامهای بلند پیشرفت كردن: 向着新生活～ به سوی زندگی جدید پیش رفتن

麦 mài ①(麦类作物) یك كلمهٔ مشترك برای گندم، جو، وامثال آنها: 大～ جو/小～ گندم/黑～ گندم سیاه/燕～ جو صحرایی ②(小麦) گندم ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【麦草】màicǎo كاه گندم

【麦茬】màichá ①〈农〉(留在麦田里的茬) كاهبن ②(小麦收割后的土地 或种植的作物) مزرعهٔ گندم درو شده یا آنچه كاشته شده پس از برداشت گندم: ～白薯 سیب زمینی شیرین كاشته شده پس از برداشت گندم/～地 مزرعه ای كه پس از برداشت گندم

گندم آن برداشت شده است

【麦地那】 Màidìnà مدینه

【麦冬】 màidōng 〈中药〉"Tuber نوعی گیاه پزشکی چینی بنام of dwarf lilyturf"

【麦蛾】 mài'é نوعی پروانه موذی برای گندم

【麦尔登呢】 mài'ěrdēngní نوعی پارچهٔ پشمی نرم ومحکم

【麦麸】 màifū پوست گندم، سبوس

【麦杆虫】 màigǎnchóng نوعی حشرهٔ موذی برای گندم، میگوی اسکلتی

【麦红吸浆虫】 màihóngxījiāngchóng نوعی حشرهٔ موذی برای گندم بنام "Wheat midge"

【麦季】 màijì فصل درو گندم

【麦加】 Màijiā مکه

【麦角】 màijiǎo "Ergot" نوعی میکروب قارچیبنام

【麦秸】 màijiē کاه گندم: ~画 نقاشی از کاه گندم

【麦精】 màijīng مالت، شیرهٔ گندم سبز کرده: ~鱼肝油 روغن ماهی با مالت

【麦糠】 màikāng سبوس گندم

【麦克风】 màikèfēng بلندگو، میکروفون

【麦浪】 màilàng گندم رسیده، موج مزارع گندم، مزارع گندم مواج

【麦粒肿】 màilìzhǒng 〈医〉 (طب) گل مژه

【麦门冬】 màiméndōng 见"麦冬"

【麦片】 màipiàn آرد جو: ~粥 سوپ آرد جو

【麦淇淋】 màiqílín مارگارین، کرهٔ تقلیدی، بدل کره

【麦秋】 màiqiū موسم برداشت گندم: ~假 تعطیلات برای برداشت گندم(در مدارس روستایی)

【麦乳精】 màirǔjīng نوعی خوراکی است که از شیرهٔ گندم جوانه زده وشیر درست می شود

【麦收】 màishōu برداشت گندم

【麦穗】 màisuì خوشهٔ گندم

【麦芒】 màiwáng خار سر گندم

【麦芽】 màiyá گندم سبز کرده، گندم جوانه زده: ~糖 حلوای گندم جوانه زده

【麦蚜】 màiyá 〈动〉 شتهٔ گندم 又作"麦蚜虫"

【麦鱼子】 mài yúzi دانهٔ گندم وخوشهٔ گندم باقی مانده در میدان خرمن کوبی

【麦子】 màizi گندم

卖 mài ①(卖货)فروختن، فروش کردن: 把余粮~给国家 فروختن غله‌های مازاد به دولت /~得快 خوب فروختن /不出去 بد فروختن، مشتری کم داشتن /这要~多少钱? اینرا چند می فروشی؟ /这家店只~丝绸。 این فروشگاه فقط پارچهٔ ابریشمی می‌فروشد. ②(出卖)خیانت کردن: ~国求荣 رسیدن به جاه ومقام از راه وطن فروشی ③(不吝惜)کوتاهی یا مضایقه نکردن در کوشش خود: ~劲儿 کوتاهی نکردن ④(故意表现)از خود زیرکی نشان دادن: ~乖 نمائی کردن

【卖卜】 màibǔ بوسیلهٔ غیب گویی امرار معاش کردن

【卖唱】 màichàng امرار معاش کردن از راه سرود خواندن

【卖春】 màichūn 〈方〉 فاحشه گری

【卖大号】 mài dàhào (فروشگاه) اجناس کمیاب را به تعداد زیاد به کسی یا واحدی فروختن

【卖方】 màifāng فروشنده، طرف فروش

【卖狗皮膏药】 mài gǒupí gāoyào دوای قلابی دادن، حرف های دلنشین زدن ولی در حقیقت قصد فریب داشتن

【卖乖】 màiguāi از خود زیرکی نشان دادن

【卖关子】 mài guānzi قصه را در اوج جاذبه‌اش قطع کردن وشنوندگان را در انتظار وحدس وگمان نگه داشتن: 结果怎么样呢? 快说吧, 别~了。 داستان به کجا می کشد؟زود تعریف کنید ومارا در انتظار و در حدس وگمان نگه ندارید.

【卖国】 màiguó کشور خود را فروختن، خیانت به وطن کردن، وطن فروشی: ~求荣 رسیدن به مقام و ثروت از راه وطن فروشی/ ~条约 قرار داد خیانت آمیز/~集团 دارودستهٔ خیانت کار/ ~贼 خائن، وطن فروش/~行为 عمل خیانت آمیز/ ~主义 خیانت ملی، خیانت به ملت

【卖好】 màihǎo توجه ودوستی کسی را به خود جلب کردن

【卖价】 màijià بهای فروش

【卖劲儿】 màijìnr منتهای کوشش خود را بخرج دادن، از توان خود در کار کوشش می‌کنند: 他们干活真~。 آنها واقعا تا منتهای کوشش کوتاهی نکردن

【卖老】 màilǎo بمنظور بدست آوردن امتیازات برسابقهٔ خدمت یا پیری متکی بودن

【卖力】 màilì از کوشش خود کوتاهی یا مضایقه نکردن

【卖力气】 mài lìqi ①(为某人拼命干活)تا منتهای کوشش خود برای کسی کار کردن ②(靠出卖劳动力生活)با عرق جبین امرار معاش کردن 又称"卖气力"

【卖命】 màimìng ①(为某人拼命干活)تا منتهای کوشش خود برای کسی کار کردن: 资本家逼迫工人为他们~。 سرمایه داران کارگران را مجبور ساختند تا حد نهایی توان خودکار کنند. ②(拼命)جان خود را بیهوده برای کسی تلف کردن: 没有一个士兵愿意为这场侵略战争~。 هیچ یك از سربازان حاضر نبود در راه این جنگ تجاوز کارانه جان خود را بیهوده تلف کند.

【卖弄】 màinòng خود نمایی کردن، تظاهر کردن: ~学问 فضل فروشی کردن /~小聪明 از خود زرنگی نشان دادن

【卖俏】 màiqiào عشوه کردن، ناز وکرشمه کردن، طنازی 又称"卖风流"

【卖青】 màiqīng محصولات نرسیده را به قیمت نازل فروختن

【卖身】 màishēn ①(把自己、别人卖给别人)خود یا یکی از اعضای خانوادهٔ خود را فروختن ②(卖淫)خودفروشی، فاحشه گری

【卖身投靠】 màishēn tóukào برای حمایت از کسی شهرت خود را به خطر انداختن، برای کسب حمایت کسی به نام وآوازهٔ خود خیانت کردن

【卖相】 màixiàng ①(外表)صورت ظاهر ②(风度)سبك رفتار

【卖艺】 màiyì امرار معاش کردن از راه نمایشگری

【卖淫】 màiyín فاحشه گری

【卖主】màizhǔ فروشنده

【卖壮丁】mài zhuàngdīng (جوانان در قديم) صرفا بخاطر پول زير پرچم در آمدن

【卖座】màizuò (سينما وتآتر) توجه تماشاچيان زيادى را به خود جلب كردن، (رستوران وقهوه خانه) مشترى زياد داشتن:那出戏很～。آن نمايش توجه بسيارى از تماشاچيان را به خود جلب كرد/这茶馆很～。اين قهوه خانه مشترى زياد دارد.

脉 mài ①〈生理〉(动、静脉总称) شريان، رگ، وريد ②〈简〉(脉搏) نبض، جريان نبض:号～ نبض گرفتن ③(脉状系统) رگ، رگه، رشته:叶～ رگ برگ/矿～ رگه، معدن/山～ رشته كوه

另见 mò

【脉搏】màibó نبض، ضربان نبض:他的～一分钟一百次。نبضش هر دقيقه صد بار مى زند./这部小说把握了我们时代的～。اين رمان گويى نبض زمان را در خود دارد.

【脉冲】màichōng 〈物〉 جريان متناوب در برق:～发生器 دستگاه ايجاد جريان متناوب در برق/～计数器 دستگاه محاسبه جريان متناوب در برق/～雷达 رادار جريان متناوب/～信号 علامت جريان متناوب

【脉动】màidòng 〈物〉〈天〉 حركت تناوبى در برق وماشين:～电流 جريان برق متناوب/～式喷气发动机 موتور جت با حركت تناوبى

【脉管炎】màiguǎnyán 〈医〉 ورم عروق

【脉金】màijīn پول معاينه كه به دكتر پرداخته شود 又称"脉礼"

【脉口】màikǒu محل نبض گرفتن

【脉络】màiluò ①〈中医〉 يك كلمهء مشترك در طب چينى براى شريان ورگ و وريد ②(指叶脉等) رگ برگ ③(比喻文章的条理、头绪) رشتهء فكر، ترتيب تقدم وتأخر:这篇文章结构严谨,～分明。اين مقاله بافت خوبى دارد وافكار روشن ومنطقى را عرضه مى‌كند.

【脉石】màishí 〈矿〉 سنگ بى ارزش اطراف رگهء معدن

【脉窝】màiwō 〈方〉① محل نبض گرفتن ②〈事物的关键〉 كليد كار

【脉息】màixī ضربان نبض:～微弱 نبض ضعيف داشتن

【脉象】màixiàng 〈中医〉 حالت نبض؛ نوع نبض

【脉诊】màizhěn 〈中医〉 تشخيص بوسيلهء نبض گرفتن

【脉枕】màizhěn 〈中医〉 متكاء كوچكى كه هنگام نبض گرفتن زير مچ بيمار گذاشته شود

mān

颟 mān

【颟顸】mānhan كودن و بى‌دقت

mán

埋 mán

另见 mái

【埋三怨四】mán sān yuàn sì 〈方〉 بطور همه جانبه شكايت كردن

【埋怨】mányuàn گله‌مند بودن، گله كردن، غرغر كردن، مقصر دانستن:～命运 از قسمت گله كردن/互相～ از همديگرگله كردن/他的话中有～情绪。در سخن او لحن شكايت آميزى وجود دارد./他老爱～。او دائما غرغر مى‌كند./他心里在～你。او در باطن از شما گله‌مند است.

蛮 mán ①(粗野) درنده خو، بد خلق، بى ادب، بى رحم:野～ وحشى وعارى از تمدن/～劲 زور حيوانى محض ②(古称南方民族) يك كلمهء عمومى براى اقليتهاى ملى جنوبى در چين ③〈方〉(很) بسيار، خيلى، بى اندازه:这部电影～好。اين فيلم خيلى خوب است.

【蛮不讲理】mán bù jiǎnglǐ بى‌عقل وشعور، غير منطقى

【蛮干】mángàn بى‌ملاحظه كار كردن، بى‌اعتنا عمل كردن:要巧干,不要～。بايد عاقلانه كار كرد نه كوركورانه./那纯粹是～。آن صرفا كار احمقانه ايست.

【蛮悍】mánhàn بى شعور و قلدر

【蛮横】mánhèng بى ادب وشعور، بى منطق، قلدر:～无理的要求 درخواست بى جا/他～地拒绝了我们的建议。اوبا خود رأيى پيشنهاد ما را رد كرد.

【蛮子】mánzi خطاب شمالى‌ها به جنوبى ها

谩 mán فريب دادن، اغفال كردن

另见 màn

蔓 mán

另见 màn; wàn

【蔓菁】mánjing 〈植〉 شلغم

馒 mán

【馒头】mántou نانى كه با بخار پخته مى شود

瞒 mán حقيقت را از كسى پنهان كردن:他把病情～着不跟人说。او بيمارى خود را از ديگران پنهان كرد./不～你说 از شما چه پنهان

【瞒哄】mánhǒng فريب دادن، گول زدن

【瞒上欺下】mán shàng qī xià فريفتن مافوق واغفال كردن مادون

【瞒天过海】mán tiān guò hǎi با فريب وحيله از دريا گذشتن ــ كنايه انجام دادن كارهاى مخفيانه با حيله ونيرنگ

【瞒心昧己】mán xīn mèi jǐ بر خلاف وجدان كارهاى ناپسند را انجام دادن

鳗 mán مار ماهى

【鳗鲡】mánlí مار ماهى

mǎn

满 mǎn ①(全部充实) پر، مملو، سرشار، لبريز، انباشته:这

两个抽屉都～了。/این دو کشو پر است. 屋里坐～了客人。/اطاق پر از مهمانان بود. 果树～山坡。/درختان میوه دامنهٔ کوه از پوشیده شده است. 欢声笑语～山村。/صدای شادی وخنده در دهکدهٔ کوهستانی طنین انداز بود. ②(使满) پر کردن، لبریز کردن، سرشار کردن: 卡车～～/کامیون انباشته از زغال سنگ 再给你～上一杯。/بگذارید گیلاس تان را بار دیگر پر کنم. ③(达到一定期限) به سر آمدن، به حد معینی رسیدن، به پایان رسیدن: 年～十八的青年 /جوانان هجده ساله 他的服役期未～。/دورهٔ سربازی او هنوز بسر نیامده است. 她到农村去还不～一年。/هنوز یك سال نشده است که او در ده زندگی می کند. 假期已～。/تعطیلات پایان یافته است. ④(全) کاملا، تماما، کلا: 他～头大汗。/چهره اش عرق آلود بود. 不是那么回事。/موضوع اصلا اینطور نبود. 我～以为他会同意的。/من پنداشته بودم که او با من موافق است. ⑤(满意) راضی، خوشنود: 不～ ناراضی ⑥(骄傲) متکبر، مغرور، خود پسند: 自～ خود پسند بودن /反骄破～ مبارزه با تکبر وخود پسندی ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین ⑧(满族) 参见"满族" مان (نام یکی از اقلیتهای ملی چین)

【满不在乎】mǎn bù zàihu اصلا توجه نکردن، کاملا بی‌اعتنا بودن: 别人都替他着急,他却～。همه نگران او بودند ولی او اصلا توجه نداشت.

【满城风雨】mǎn chéng fēngyǔ ورد زبان تمام شهر شدن، سر و صدا ایجاد کردن وهیجان، باعث سر و صدا شدن: 闹得～ زبان مردم افتادن رسوائی شدن

【满打】mǎndǎ 〈方〉گرچه

【满打满算】mǎndǎ-mǎnsuàn حد اکثر را حساب کردن: 这项工程～有一百吨水泥就够了。ما برای این پروژه حد اکثر به صد تن سیمان احتیاج داریم.

【满额】mǎn'é سهمیهٔ (نام نویسی وغیره) را به اجرا در آوردن: 我校招生已经～。امسال مدرسهٔ ما باندازهٔ ظرفیتش نام نویسی کرده است.

【满分】mǎnfēn امتیازات کامل، نمره‌های کامل

【满腹】mǎnfù سرشار از چیزی بودن فکر کسی متوجه چیزی بودن: 牢骚～ / سرشار از رنجش و اکراه 经纶～/ فاضل ودانشمند بودن 狐疑～ شکاك، پر از شك وتردید

【满共】mǎngòng 〈方〉مجموعا

【满怀】mǎnhuái ①(心中充满) سرشار از چیزی بودن دل کسی: ～革命豪情 /سرشار از غرور وشور وشوق انقلابی ～胜利的信心 /لبریز از اطمینان کامل به پیروزی ～着对朋友的深情 /از محبت عمیق نسبت به دوست خود ～着对敌人的深仇大恨 سرشار از عداوت شدید نسبت به دشمن ②[多用于]: 撞了个～ با هم تصادم کردن ③(适龄母畜全部怀孕) باردار شدن تمامی رمه (در مورد گاو وگوسفند)

【满坑满谷】mǎnkēng-mǎngǔ بسیار، فراوان، به تعداد زیاد

【满口】mǎnkǒu پرحرفی، پرچانگی، چرب زبانی: ～称赞 بی اندازه تحسین کردن /～答应 با آمادگی کامل وعده دادن /～谎言 به غیر از دروغ چیز دیگری نگفتن

【满脸花】mǎnliǎnhuā (دراثر زمین خوردن یا کتك خوردن) خون آلود و ورم کرده

【满满当当】mǎnmǎndāngdāng 〈口〉لبریز، پر، لبالب: 挑着～的两桶水 دو سطل لبالب از آب رابه دوش کشیدن /粪肥～地装了一大车。ارابه از کود انسانی انباشته شده بود.

【满满实实】mǎnmǎnshíshí بسیار پر، لبریز

【满门】mǎnmén همهٔ خانواده

【满面】mǎnmiàn چهره به چیزی آلودن: 泪流～ اشك از گونه روان بودن /笑容～ خنده رو بودن، گوش تا گوش خندیدن /～红光 سرخ شدن چهره از نور سلامتی /春风～ برافروختن چهره از خوشنودی یا رضایت

【满目】mǎnmù به هر سو نگریستن، نظر به هرطرف انداختن: 荒凉～。خرابی و ویرانی از هر طرف به چشم می‌خورد.

【满目疮痍】mǎnmù chuāngyí 见"疮痍满目" chuāngyí mǎnmù

【满脑子】mǎnnǎozi (فکرکسی) غرق چیزی بودن: ～落后思想 غرق افکار کهنه بودن، اندیشه‌های کهنه داشتن

【满瓶不响,半瓶晃荡】mǎn píng bù xiǎng, bàn píng huàng dang بطری نیمه پر صدای چلپ وچلپ می دهد در حالیکه بطری پر اصلا صدا نمی دهد ــ کنایه از اینکه صاحب دانش سطحی سر وصدا می‌کند ولی دانشمند واقعی ساکت می ماند.

【满期】mǎnqī سررسیدن مدت مقرر

【满腔】mǎnqiāng سرشار از چیزی بودن قلب کسی: ～仇恨 / سرشار از دشمنی ～怒火 / سرشار از خشم وغضب ～热忱 / سرشار از دلگرمی وصمیمیت ～热情地接待顾客 با دلگرمی به مشتری خدمت کردن

【满人】Mǎnrén اهل ملیت «مان»

【满山遍野】mǎnshān-biànyě 见"漫山遍野" mànshān-biànyě

【满身】mǎnshēn بدن کسی رابه چیزی آلودن، تن کسی را با چیزی پوشانیدن: ～油泥 سراسر آلوده به چرك وسیاهی /～是汗 سراسر عرق آلود

【满师】mǎnshī به سر رسیدن دورهٔ کارآموزی 又称"满徒"

【满世界】mǎnshìjiè 〈方〉در همه جا

【满堂彩】mǎntángcǎi آفرین گفتن همهٔ تماشاچیان

【满堂红】mǎntánghóng ①(全面胜利) پیروزی‌های همه جانبه، موفقیت در همهٔ زمینه ها: 今年我们厂是～,样样指标都提前完成了。کارخانهٔ ما امسال در همهٔ زمینه ها موفقیت داشته است.ما در تولید به همهٔ هدفها دست یافته‌ایم. ②〈植〉 "Ciape myitle" نوعی گیاه بنام

【满天】mǎntiān در همهٔ آسمان: ～的星斗 آسمان پرستاره، آسمان ستاره باران /乌云～。آسمان از ابرهای سیاه پوشیده شده است. /鹅毛大雪～飞。برف سنگینی می بارد.

【满孝】mǎnxiào سر رسیدن دورهٔ عزاداری

【满心】mǎnxīn سرشار از چیزی بودن دل کسی: ～欢喜 سرشار از شادی

【满眼】mǎnyǎn ①(充满眼睛) پر از چیزی بودن چشم کسی: ～红丝 با چشمانی خون گرفته، با چشمانی خون آلود ②(充满

视野(از هر طرف به چشم خوردن: ~的山花 گل‌های کوهستانی که در همه جا به چشم می‌خورد

【满意】mǎnyì راضی، خشنود؛ متقاعد: 双方对会谈的结果表示~。 طرفین از نتایج گفتگوها اظهار خوشنودی کردند./大家对他的工作很~。 همه از کارش راضی بودند.

【满员】mǎnyuán ①〈军〉(达到规定名额) به حد اکثر افراد رسیدن: 保证主力部队经常~ حد اکثر افراد نیروهای اصلی ارتش را تأمین کردن ②(达到规定名额乘员) همهٔ جاها گرفته، همهٔ صندلی‌ها پر: 二号车厢已经~。 واگون شمارهٔ ۲ پر است.

【满园春色】mǎn yuán chūnsè باغی پر از زیبایی بهار

【满月】mǎnyuè ①〈天〉(نجوم) ماه کامل، ماه پر ②(婴儿出生后一个月) به سر رسیدن ماه اول عمر بچه: 孩子明天就~了。 بچه فردا یك ماهه خواهد شد.

【满载】mǎnzài کاملا بارگیری شده، تا حداکثر ظرفیت بار شده: 一辆~木材的卡车 یك کامیون پر از الوار/~煤炭的货船 یك کشتی بار کش پراز زغال سنگ/医疗队~着非洲人民的友谊回到北京。 گروه پزشکی در حالی که حامل پیام دوستی مردم آفریقا بود به پکن باز گشت./~超轴运动〈交〉 نهضت برای استفاده از تمام ظرفیت بارگیری وافزایش حمل ونقل

【满载而归】mǎnzài ér guī بادست پر برگشتن، پرثمر باز گشتن

【满招损,谦受益】mǎn zhāo sǔn, qiān shòu yì هر کس از تکبر ضرر می‌کند و از تواضع سود می برد.

【满足】mǎnzú ①(觉得足够) راضی، خشنود، متقاعد: ~现状 از وضع موجود راضی وخوشنود بودن/不~于已经取得的成绩 به دست آوردهای خود قناعت نکردن/学习的敌人是自己的~。 تکیه بر دانسته های خود، دشمن آموختن است. ②(使满足) راضی کردن، بر آورده ساختن: ~人民的需要 نیازهای مردم را برآورده ساختن/我们将尽可能地~你们的要求。 ما برای برآورده ساختن نیازهای شما بیشترین کوشش را خواهیم کرد.

【满族】Mǎnzú ملیت «مان» که در استان های «لیائونین»، «هی لون جیان» و «جی لین»، پکن وناحیهٔ خود مختار مغولستان داخلی اقامت دارند

【满嘴】mǎnzuǐ پر از چیزی بودن دهان

【满座】mǎnzuò پر شدن سالن: 剧场已经~。 سالن تآتر پر شده است./今日~。 امروز سالن پر است./这个剧演了一个月,场场~。 این نمایش به مدت یك ماه با حد اکثر تماشاچی اجرا شد.

螨 mǎn 〈动〉 نوعی کرم ریز بنام "Mite"

màn

曼 màn ①(柔和) نرم و با لطافت: 轻歌~舞 موسیقی آرام ورقص با لطافت ②(长) دراز، طویل، ممتد: ~延 امتداد یافتن، بطول انجامیدن

【曼辞】màncí 〈书〉 سخن‌های تزئینی

【曼丁哥语】Màndīnggēyǔ زبان ماندینگو (یکی از زبان های بخش عرب نشین آفریقا)

【曼靡】mànmǐ 〈书〉 (صدا) کشیده و لطیف

【曼妙】mànmiào 〈书〉 (رقص) نرم وآهسته

【曼声】mànshēng صدای کشیده (در سرودن یا از حفظ خواندن): ~吟诵 آهسته وشمرده از حفظ خواندن/~而歌 باصدای کشیده سرود خواندن

【曼陀林】màntuólín 〈乐〉 ماندولین (نوعی ساز موسیقی)

【曼陀罗】màntuóluó 〈植〉 گیاه داتوره، تاتوره

【曼延】mànyán امتداد یافتن، گسترش یافتن، بسط یافتن: 曲折的羊肠小道~ یك پیاده روپر پیچ وخم که تا فاصلهٔ دور امتداد می یابد

谩 màn نامحترم، بی تربیت، بی ادب
另见 mán

【谩骂】mànmà فحش دادن، ناسزا گفتن، بد گوئی کردن

漫 màn ①(水过满) لبریز شدن،لبالب شدن،طغیان کردن: 池塘的水~出来了。 آب حوض لبریز شد./河水泛滥,~进了低洼地。 رود طغیان کرد وزمین های پست را فرا گرفت./水不深,只~过我脚面。 آب چندان عمیق نبود وفقط تا قوزك پایم رسید. ②(到处) سراسر، همه جا، هر جا: ~江碧透 سراسر نهر سبز زمردی بود. ③(不受约束) آزاد، بی‌بندو بار، بی قید و بند: 红旗~卷。 پرچم های سرخ آزادانه به اهتزاز در آمد./~无目标 بی هدف/~无止境 بی حد وحصر

【漫笔】mànbǐ مقالهٔ غیر رسمی، یاد داشتهای ادبی

【漫不经心】màn bù jīngxīn بی‌دقت، بی‌ملاحظه، سربهوا

【漫步】mànbù گردش کردن، قدم زدن، پرسه زدن

【漫长】màncháng بسیار طولانی، بی انتها: ~的海岸线 یك خط ساحلی بسیار طولانی/在~的岁月中 در سالهای دراز/革命走过了~而曲折的道路。 انقلاب راه طولانی و پرپیچ و خمی را طی کرده است.

【漫反射】mànfǎnshè 〈物〉 (فیزیك) بازتاب پراکنده

【漫灌】mànguàn آبیاری بوسیله طغیان آب

【漫画】mànhuà کاریکاتور، کارتون

【漫话】mànhuà سخن‌های آزاد و بی‌قیدوبند

【漫流】mànliú لبریز شدن

【漫漫】mànmàn بسیار طولانی، بی حد ومرز: ~长夜 شب بی پایان/白雪~ یك پارچه از برف پوشیده شده

【漫灭】mànmiè مبهم وناروشن

【漫散】mànsǎn پراکنده شدن

【漫山遍野】mànshān-biànyě در سراسر کوه ها ودشت ها پر از چیزی بودن

【漫射】mànshè 〈物〉 (فیزیك) دیفوزیون

【漫说】mànshuō 见"慢说"mànshuō

【漫谈】màntán بحث غیر رسمی؛ بطور غیر رسمی بحث کردن: 听完报告后咱们~一下吧。 بعد از شنیدن گزارش در بارهٔ آن بحث خواهیم کرد.

【漫天】màntiān ①(布满天空) سرتا سر آسمان: ~大雾 مه

的革~/ برف بسيار سنگين 大雪~/ غليظی در سراسر آسمان
命烽火 زبانه كشيدن شعلهٔ انقلاب در آفاق ی(没限度的) ②
要价 ~ / دروغ شاخدار 大谎 ~ : حد ومرز، بی حد وحصر
درخواست بهای سنگين كردن

【漫无边际】 màn wú biānjì ①(无边无沿) بی حد ومرز، بی
حد وحصر ②(离题太远) دور از موضوع، پرت از موضوع اصلی

【漫无止境】 màn wú zhǐjìng بی‌پايان، بی‌انتها

【漫延】 mànyán امتداد يافتن، گسترش يافتن

【漫溢】 mànyì لبالب شدن، لبريز شدن، طغيان كردن

【漫游】 mànyóu بمنظور سرگرمی سفر كردن، گشتن، سير كردن:
西湖 ~ روی «درياچهٔ غربی» قايق رانی كردن

蔓 màn

另见 mán; wàn

【蔓生植物】 mànshēng zhíwù پيچك، گياهی كه بزمين يا در
وديوار می چسبد

【蔓延】 mànyán سرايت كردن، توسعه يافتن: 火势 ~ 很快
آتش بزودی وسعت پيدا كرد. /传染病迅速 ~ 。 آن بيماری
واگير بسرعت به همه جا سرايت كرد.

慢 màn ①(速度低) آهسته، كند، يواش: 反应 ~ كند
下来 ~ / آهسته شدن، كند شدن / 我的表 بودن سرعت انتقال
~了一分钟。 ساعت من يك دقيقه عقب مانده است. /这钟
一天~十秒。 اين ساعت ديواری هر روز ده ثانيه عقب می ماند.
②(从缓) به تعويق انداختن، به تأخير انداختن: 且 ~ يك لحظه
صبر كن. /这事先 ~ 点告诉她。 فعلا اين موضوع را به او
نگوييد! ③(态度冷谈; 没有礼貌) گستاخ، مغرور، متكبر: 傲
~ متكبر، پرنخوت / 言词骄 ~ بكار بردن زبان گستاخی

【慢车】 mànchē قطار عادی

【慢车道】 mànchēdào 〈交〉①(市内马路的非机动车道)
قسمت مخصوص وسائل نقليهٔ غير موتوری در جاده‌های شهر
②(高速公路上的慢车道) قسمت مخصوص وسائل نقليهٔ
كند رو در اتوبان

【慢待】 màndài ①(对人冷淡) برخورد سرد داشتن ②〈客
套话〉 در كار پذيرايی كوتاهی كردن (نوعی تعارف)

【慢工出细活】 màngōng chū xìhuó نتيجهٔ كار با تأنی ظريف
كاری است.

【慢火】 mànhuǒ حرارت ملايم (در پختن غذا)

【慢镜头】 mànjìngtóu 〈电影〉 حركت كند (فيلم برداری)

【慢慢】 mànmàn آهسته آهسته، يواش يواش، بتدريج: 火车 ~
地驶进了车站。 قطار آهسته آهسته وارد ايستگاه شد. / ~
来。 عجله نكنيد! / 他 ~ 会了解真相的。 او بتدريج از حقيقت
آگاه خواهد شد.

【慢坡】 mànpō شيب ملايم

【慢说】 mànshuō چه رسد به اينكه.....: 他讲故事, ~ 孩子,
连大人都爱听。 حتی بزرگسالان از داستان های او خوششان
می آيد، چه رسد به كودكان.

【慢腾腾】 màntēngtēng بكندی، بی شتاب، بی‌عجله، به
آهستگی: ~地走路 بكندی راه رفتن / 你这么 ~ 的, 什么时
候能做完哪? اگر شما باين كندی ادامه دهيد، چه وقت اين
كار را انجام خواهيد داد؟

【慢条斯理】 màntiáo-sīlǐ بكندی، بی‌عجله، با تأنی: 他说话做
事总是 ~ 的。 او هميشه با تأنی سخن می‌گويد وكارمی‌كند.

【慢性】 mànxìng ①(时间拖得长久的) مزمن، كهنه، ديرينه:
~病 بيماری مزمن ②(发作得缓慢的) دير (در تأثير): ~毒
药 سم دير تأثير

【慢性子】 mànxìngzi ①(性情迟缓) طبيعت وحالت بلغمی
②(性情迟缓的人) آدم بلغمی مزاج

【慢走】 mànzǒu ①〈套〉[送别时用语] خدا حافظ، بسلامت،
اميدوارم سالم برسيد. ②(且慢) يك لحظه صبر كنيد!نرويد!

幔 màn پردهٔ نخی ~ 布: پرده، حجاب

【幔帷】 mànwéi پردهٔ بسيار بزرگ

【幔帐】 mànzhàng پرده، حجاب

嫚 màn 〈书〉 تحقير كردن، خوار شمردن، توهين كردن

【嫚骂】 mànmà فحش

镘 màn ماله (بنائی)

máng

忙 máng ①(事情多) گرفتار، مشغول، پركار، شلوغ: 你在
~什么呢? چه چيزی شما را مشغول كرده است؟ /这两天 ~
不 ~ ? در اين روزها گرفتاريد يانه؟ /我一个人 ~ 不过来。 من
به تنهايی به همهٔ اينها نمی رسم. / ~得不可开交 فوق العاده
گرفتار بودن ②(急忙) عجله كردن، شتاب كردن، شتافتن: 从
里屋出来 ~ با عجله از اطاق بيرون آمدن / ~着去开会 در رفتن
به جلسه عجله كردن / 你 ~ 什么? 再坐一会儿! چه عجله
ای داريد؟كمی بيشتر بنشينيد! / 别 ~ 于下结论! با عجله نتيجه
گيری نكنيد.

【忙叨】 mángdao 〈方〉 گرفتار، مشغول، پركار

【忙活】 mánghuo 〈口〉 گرفتار بودن، اين ور وآن ور رفتن: 他们
俩已经 ~ 了一上午了。 هر دوی آنها تمام صبح گرفتار بوده
اند.

【忙乎】 mánghu گرفتار، مشغول، پركار

【忙里偷闲】 mánglǐ tōuxián از لابلای گرفتاری‌های زندگی
فرصت فراغتی را به چنگ آوردن

【忙碌】 mánglù گرفتار بودن، دوندگی كردن: 为了全厂工人
的福利; 她整天 ~ 不停。 او تمام روز در كار خانه گرفتار است
ومراقب منافع كارگران می باشد.

【忙乱】 mángluàn در بی‌نظمی وشلوغی بودن، كار را با عجله
وبی‌نظمی انجام دادن: 要克服 ~ 现象。 بايد در كار خود
بی‌نظمی وشلوغی را از بين ببريد. / 这儿一片 ~ 。 در اينجا
بی‌نظمی وشلوغی حكم فرماست.

【忙迫】 mángpò باعجله، فوری

【忙人】 mángrén آدم گرفتار

【忙三迭四】 máng sān dié sì با عجلهٔ زياد

【忙月】mángyuè ماه پرکار در روستا

芒 máng داسه، خارهای تیز سر خوشهٔ گندم
另见 wáng

【芒刺在背】mángcì zài bèi احساس خار در پشت کردن، سوزن سوزن شدن پشت ـ کنایه از متشنج وبی قرار بودن

【芒硝】mángxiāo 〈化〉سولفات دوسود، سولفات سدیم

【芒鞋】mángxié کفش حصیری

【芒种】Mángzhòng غله در حال خوشه بستن (نهمین موقعیت خورشید در مسیر خود)

杧 máng

【杧果】mángguǒ 〈植〉درخت انبه، میوهٔ انبه

盲 máng کور، نابینا：色～ کور رنگی

【盲肠】mángcháng 〈生理〉رودهٔ کور

【盲从】mángcóng کورکورانه پیروی کردن

【盲点】mángdiǎn لکهٔ سیاه در میدان دید

【盲动】mángdòng کورکورانه عمل کردن، شتابزده عمل کردن：～主义 طرفداری از روش کورکورانه

【盲井】mángjǐng 见"暗井"

【盲流】mángliú ①(盲目流入城市) (دهاتی‌ها) کورکورانه به شهرها ریختن ②(盲目流入的人) دهاتی هایی که کورکورانه به شهر می‌ریزند

【盲鳗】mángmán مارماهی دهان گرد

【盲目】mángmù کورکورانه، بی‌هدف：～崇拜 کورکورانه پرستیدن / ～乐观 بدون واقع بینی خوش بین بودن / 人口的～增长 رشد جمعیت بدون کنترل / ～飞行 پرواز کور / ～轰炸 بمباران بی‌هدف / ～着陆 فرود کور

【盲目性】mángmùxìng کوری، کورکورانه بودن(در عمل)：去掉～，养成分析的习惯。 از عمل کورکورانه خودداری کنید وعادت به تجزیه وتحلیل را ترویج کنید.

【盲区】mángqū 〈无〉ناحیهٔ کور

【盲人】mángrén شخص نابینا، کور

【盲人摸象】mángrén mō xiàng کسی مثل آدم های کور سعی می‌کند اندازهٔ فیل را با دست تعیین کند ـ کنایه از جزء را پایهٔ مقایسهٔ کل قرار دادن

【盲人瞎马】mángrén xiāmǎ ـ آدم کور روی اسب کور کنایه از بسوی بلا شتافتن

【盲文】mángwén خط برجستهٔ مخصوص کوران، الفبای نابینایان

【盲哑教育】máng-yǎjiàoyù آموزش وپرورش برای نابینایان وکر و لال‌ها

氓 máng 见"流氓"liúmáng
另见 méng

茫 máng ①(没有边际、看不清楚) نامحدود ودرهم، نا آگاه، بی اطلاع، نادانسته ②(无所知) نامعلوم ومبهم

【茫茫】mángmáng نامحدود ومبهم، بی‌حد وکران：～大海 دریای بی‌کران / ～草原 علفزار بی‌کران / 前途～ آیندهٔ تیره وتاریك

【茫漠】mángmò 〈书〉وسیع و بی‌کران

【茫然】mángrán نا آگاه، بی اطلاع، سرگردان：～无知 وسرگردان بودن / ～不知所措 حیران وسرگردان بودن / 显出～的神情 حیران وسرگردان به نظر آمدن

【茫无头绪】máng wú tóuxù سر رشتهٔ (چیزی) گم شدن، سر رشتهٔ کار را نداشتن

硭 máng

【硭硝】mángxiāo 〈化〉سولفات دوسود، سولفات (شیمی) سدیم

mǎng

莽 mǎng ①(密生的草) علف انبوه ②(鲁莽) تندخو، بی‌ملاحظه

【莽苍】mǎngcāng مبهم، نامشخص، مه آلود：烟雨～ یك منظرهٔ وسیع از مه غلیظ وباران

【莽汉】mǎnghàn شخص خشن و بی‌ملاحظه 又作"莽夫"

【莽莽】mǎngmǎng ①(草木茂盛) انبوه وپرپشت (در مورد علف‌ها ودرخت ها) ②(无边无际) بی‌حد وحصر، وسیع، بی‌کران (در مورد مزارع ودشت ها)

【莽原】mǎngyuán بیابان پوشیده شده از علف

【莽撞】mǎngzhuàng تندخو و بی‌پروا：～的小伙子 یك جوان تندخو و بی‌پروا

蟒 mǎng مار بوآ، افعی، اژدها

【蟒蛇】mǎngshé مار بوآ، افعی، اژدها

māo

猫 māo گربه：雄～ گربهٔ نر / 小～ بچه گربه / 波斯～ گربهٔ ایرانی / ～叫 میومیو کردن گربه
另见 máo

【猫哭老鼠】māo kū lǎo shǔ ـ گریستن گربه بر موش مرده کنایه از اشك تمساح ریختن

【猫鼠同眠】māo shǔ tóng mián در یکجا خوابیدن گربه وموش ـ کنایه از تبانی کردن مأمورین عالی‌رتبه با زیردستان آنها

【猫头鹰】māotóuyīng جغد، بوم

【猫熊】māoxióng پاندا، پاندای بزرگ

【猫眼石】māoyǎnshí 〈矿〉چشم گربه (نوعی سنگ معدنی)

máo

毛 máo ①(皮上的毛) کرك، مو، پر：腋～ موی زیر بغل / 羽～ پر(مرغان) / 桃子上的～ کرك هلو ②(动物的毛) پشم：～毯 پتوی پشمی / ～袜 جوراب پشمی / ～裤 زیر پوش پشمی ③(霉) کپك زدن، زنگ گیاهی زدن، کپك، زنگ گیاهی：长～

:نیمه تمام، ناتمام، ناقص (粗糙)④ پوشیده شدن از زنگ گیاهی
利~ :ناخالص (不纯净的)⑤ فرآوردههای ناقص وناتمام 坯~
⑦ بچهٔ کوچك ~孩子 :کوچك، کم سن (小)⑥ سود ناخالص
⑧ بی پروا وبی ملاحظه ~脑~头 :بیدقت، بی ملاحظه (粗心)
احساس ترس و ~心里直发 :وحشت زده، رمیده (惊慌)
(货币⑨ از ترس وهراس سراسیمه شدن 了~吓/ وحشت کردن
ماٸو (مساوی است 〈口〉⑩ از ارزش افتادن، کم بها شدن (贬值
یك نام خانوادگی در چین 〈姓〉⑪ با یك دهم «یوان» یاده «فن»)

【毛白杨】máobáiyáng 〈植〉 درخت سپیدار چینی

【毛笔】máobǐ قلم مو

【毛边】máobiān حاشیههای زبر کتاب یا لباس

【毛边纸】máobiānzhǐ نوعی کاغذ که از بامبو ساخته میشود

【毛病】máobing ①(故障) نقص، مانع، خرابی: 发动机出了~。 موتور از کار افتاده است./这架收音机有点~。 این رادیو کمی نقص فنی دارد./半路上汽车出了~。 ماشین در راه خراب شد. ②(缺点) عیب، ایراد، نقیصه: 克服工作作风上的~ نقیصههای سبك کار خود را برطرف کردن/犯了主观主义的~ بر اساس ذهنیگرائی به اشتباه وخطا افتادن/他的~是性急。 عیب او شتابزدگی است. ③〈口〉(疾病) بیماری، مرض: 他胃有~。 او بیماری معده دارد.

【毛玻璃】máobōli شیشهٔ تار، شیشهٔ کدر

【毛布】máobù پارچهٔ نخی زبر

【毛糙】máocao خشن، زمخت، درشت، بیدقت: 这活做得太~。 این کاری است بسیار زمخت وخشن./你做事怎么这么~? چگونه میتوانید تا این اندازه بیدقت کار کنید؟

【毛虫】máochóng کرم درخت، صد پا 又作"毛毛虫"

【毛刺】máocì 〈机〉 بر آمدگی ریز و زبر روی صفحهٔ فلزی

【毛地黄】máodìhuáng 〈药〉 دیژیتال، گل پنجه علی(نوعی دارو)

【毛豆】máodòu دانه های تازهٔ سویا

【毛发】máofà موی بدن و سر انسان

【毛纺】máofǎng 〈纺〉 ریسندگی پشم: 粗梳~ پشم ریسی معمولی/精梳~ ریسندگی پشم ممتاز/~工厂 کارخانهٔ پشم ریسی

【毛葛】máogé 〈纺〉 نوعی پارچهٔ پشمی بنام «پوپلین»

【毛茛】máogèn 〈植〉 گیاه آلاله

【毛估】máogū تخمین تقریبی زدن

【毛骨悚然】máogǔ sǒngrán موی بر اندام کسی راست شدن: 令人~ — کنایه از وحشت زدگی کسی، راست کردن موی بر اندام

【毛孩子】máoháizi 〈口〉 بچه، آدم جوان ونادان

【毛活】máohuó 〈口〉 پشم بافی

【毛焦火辣】máo jiāo huǒ là کنایه از بسیار نگران بودن

【毛巾】máojīn حوله: ~被 لحاف حوله ای/~架 حوله آویز، جای آویختن حوله

【毛孔】máokǒng 〈生理〉 سوراخ موی

【毛口】máokǒu 〈机〉 بر آمدگی ریز و زبر روی صفحهٔ فلزی

【毛裤】máokù شلواری که بانخ پشمی بافته شده باشد

【毛拉】máolā 〈伊斯兰教〉 ملا

【毛辣火热】máo là huǒ rè کنایه از بسیار بیقرار بودن

【毛梾】máolái 〈植〉 زغال اخته

【毛兰】máolán رنگ آبی سیر، آبی کمی تیره

【毛里求斯】Máolǐqiúsī موریس (نام یك کشور): ~人 اهل موریس، موریسی

【毛里塔尼亚】Máolǐtāníyà موریتانی(نام یك کشور): ~人 اهل موریتانی، موریتانیائی

【毛利】máolì سود خالص

【毛料】máoliào پارچهٔ پشمی

【毛驴】máolǘ خر، الاغ

【毛毛雨】máomaoyǔ باران ریز، نم نم باران: 下了一天~。 باران تمام روز نم نم می بارید.

【毛难族】Máonánzú «ماٸونان» — نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «گوان سی» زندگی میکنند

【毛呢】máoní پارچهٔ پشمی

【毛蓬蓬】máopēngpēng پرپشت ولی برهم ودرهم

【毛坯】máopī ①(半成品) فرآوردهٔ ناتمام، محصول ناقص ②〈机〉 مصالحی که مرحلهٔ اولیهٔ تولید را پیموده وبه صورت ساده وتکمیل نشده در آمده است

【毛皮】máopí پوست حیوان، خز: ~兽 حیوان خزدار/~帽子 کلاه پوستی

【毛票】máopiào اسکناس یك «ماٸویی»، دو«ماٸویی» یا پنج «ماٸویی» در چین

【毛渠】máoqú کانال فرعی

【毛人】máorén آدمی که صورت یا بدن او موهای دراز دارد

【毛茸茸】máorōngrōng کرکی، مویی، پشم آلود

【毛茸】máoróng کرك

【毛瑟枪】máosèqiāng تفنگ های ساخت آلمان از کارخانه «موزر»

【毛纱】máoshā الیاف پشمی: 粗纺~ الیاف پشمی معمولی/精纺~ الیاف پشمی ممتاز

【毛石】máoshí 〈建〉 پاره سنگ، پاره آجر: ~混凝土 بتون مخلوط با پاره سنگ ها

【毛手毛脚】máoshǒu-máojiǎo بی دقت، بی توجه (در کارهای روزمره)

【毛丝】máosī 〈纺〉 رشتهٔ گسسته، تار گسسته

【毛遂自荐】Máo Suì zì jiàn داو طلب خدمت شدن کسی مانند « ماٸو سوی » که در دوران دول جنگنده زندگی می کرد

【毛笋】máosǔn ریشهٔ بامبوی «ماٸو» (نوعی خیزران)

【毛毯】máotǎn پتوی پشمی

【毛桃】máotáo هلوی وحشی

【毛头毛脑】máo tóu máo nǎo ①(鲁莽冒失) تندوبی ملاحظه ②(焦急) نگران، مضطرب

【毛细管】máoxìguǎn موی رگ: ~水〈农〉 آب موی رگ

【毛细现象】máoxì xiànxiàng 〈物〉 (فیزیك) عمل بالا رفتن یا پایین آمدن سطح مایعات در اثر تماس با جامدات (در لوله های مولین)

【毛细血管】máoxì xuèguǎn 〈生理〉 موی رگ
【毛虾】máoxiā میگوی ریز
【毛线】máoxiàn نخ بافندگی، نخ پشمی
【毛象】máoxiàng 〈古生物〉 ماموت
【毛丫头】máoyātou 〈口〉 دختر بچهٔ نادان
【毛样】máoyàng 〈印〉 نمونهٔ ستونی چاپخانه
【毛腰】máoyāo 〈方〉 کمر را خم کردن
【毛衣】máoyī لباس پشمی، ژاکت
【毛蚴】máoyòu 〈动〉 "Miracidium" نوعی حشره بنام
【毛羽】máoyǔ پر
【毛躁】máozao ①(急躁) زود خشم، عصبانی، آتشی مزاج ②(不细心) بی دقت و بی‌ملاحظه
【毛泽东思想】Máo Zédōng sīxiǎng اندیشهٔ مائو تسه دونگ
【毛毡】máozhān نمد
【毛织品】máozhīpǐn ①(毛料) پارچهٔ پشمی، قماش پشمی ②(编织物) لباس پشمی کشباف
【毛痣】máozhì خال مودار
【毛重】máozhòng وزن ناخالص
【毛竹】máozhú بامبوی «مائو» (نوعی خیزران)
【毛锥】máozhuī قلم مو

矛 máo نیزه

【矛盾】máodùn ①(对立的事物相互排斥) متناقض، پر از تناقض، متضاد ～ 自相 : مخالف، ضد ونقیض بجای یافتن راه حل مشکلات آنها را به مراتب ～百出 / تناقض 上交 / ～缓和 / بالاتر ارجاع دادن 这两种意见并不～。/ از تناقض کاستن ～ این دو نظریه متناقض یکدیگر نیستند. ②〈哲〉〈逻〉 تناقض، تضاد ～的普遍性(特殊性): عمومیت (خصوصیت) تناقض / 主要(非主要)～ تناقض عمده (غیر عمده) / ～的同一性(斗争性) هویت (مبارزه) دو چیز متناقض / 对抗性的(非对抗性的)～ تناقض خصومت آمیز(غیر خصومت آمیز) / ～的转化 دگرگونی تناقض، تغییر ماهیت تناقض / ～律〈逻〉 (منطق) قانون تناقض
【矛头】máotóu نوك نیزه، سر نیزه : 把侵略的～指向邻国 کشورهای همسایه را هدف نوك نیزهٔ عمل تجاوز قرار دادن / ～所向 هدف حمله

茅 Máo

①〈植〉 نوعی گیاه بلند شبیه ساقهٔ گندم ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【茅庵】máo'ān کلبهٔ حصیری
【茅草】máocǎo 〈植〉 نوعی گیاه بلند شبیه ساقهٔ گندم : ～棚 آلونك کاهپوش، ساختمان چتری حصیری
【茅柴】máochái علف‌های خشك که به مثابهٔ هیزم بکار می‌رود
【茅道】máodào راههای باریك وکوچك روستائی
【茅房】máofáng 〈口〉 دستشویی، توالت
【茅膏菜】máogāocài 〈植〉 نوعی گیاه حشره خوار
【茅坑】máokēng ①〈口〉(粪坑) حفرهٔ توالت، چاهك مدفوع ②〈方〉 دستشوئی، توالت
【茅庐】máolú کلبهٔ حصیری، آلونك
【茅棚】máopéng سایبان حصیری
【茅塞顿开】máo sè dùn kāi ناگهان به اصل مطلب پی بردن
【茅舍】máoshè 〈书〉 کلبهٔ حصیری، آلونك
【茅厕】máosi 〈口〉 دستشویی، توالت
【茅台酒】máotáijiǔ عرق «مائو تای»
【茅亭】máotíng کوشك حصیری
【茅屋】máowū کلبهٔ حصیری

牦 máo

【牦牛】máoniú گاو نر وکوهان دار تبت، گاو ختایی

猫 máo

另见 māo
【猫腰】máoyāo 〈方〉 کمر را خم کردن

锚 máo

لنگر : 抛～ لنگر انداختن / 起～ لنگر برداشتن
【锚泊】máobó (کشتی) لنگرانداختن وتوقف کردن
【锚地】máodì لنگر گاه
【锚雷】máoléi مین شناور در آب، مین قلاب شدهٔ شناور
【锚位】máowèi محل جغرافیایی لنگر انداختن
【锚爪】máozhuā قلاب لنگر

髦 máo

见"时髦"shímáo

蝥 máo

见"斑蝥"bānmáo

蟊 máo

نوعی حشرهٔ موذی که ریشهٔ نهال را می‌جود
【蟊贼】máozéi کسی که به مردم وکشورش آسیب می‌رساند

mǎo

卯 mǎo

①(地支) چهارمین بخش از بخش‌های دوازده گانهٔ زمینی ②(卯眼) مادگی زبانه، کام در کام و زبانه
【卯劲儿】mǎojìnr 〈口〉 یکمرتبه منتهای زور را بکار بردن : 他们一～，就把大石头撬下坡去了。 آنها با یك فشار ناگهانی آن سنگ بزرگ را به سوی دامنهٔ کوه چرخاندند.
【卯期】mǎoqī مدت مقرر
【卯时】mǎoshí یك دورهٔ زمان از روز از ساعت ۵ تا ۷ صبح
【卯榫】mǎosǔn کام و زبانه
【卯眼】mǎoyǎn کام (در کام و زبانه)
【卯子工】mǎozigōng کار دستی که با پرداخت دستمزد روزانه انجام می یابد

铆 mǎo

〈机〉 پرچ کردن : 风动～ پرچ‌کاری بادی
【铆钉】mǎodīng میخ پرچ : ～距 فاصلهٔ میخ پرچ
【铆钉枪】mǎodīngqiāng دستگاه بادی برای کوبیدن میخ پرچ
【铆工】mǎogōng ①(指工作) پرچ کردن ②(指工人) کارگر پرچ کار
【铆机】mǎojī دستگاه پرچ کننده : 风动～ دستگاه پرچ کنندهٔ بادی / 水力～ دستگاه پرچ کنندهٔ هیدرولیك
【铆接】mǎojiē پرچ کردن، پیوند پرچی

mào

茂 mào ①(茂盛)فراوان، پرپشت، وافر، سرشار: 根深叶~ ریشه های عمیق و برگ های پرپشت ②(丰富精美)غنی و باشکوه: 图文并~。 تصویر ومقالهء همراهش هر دو عالی هستند. ③〈化〉نوعی ترکیب آلی شیمیائی بنام "Cyclopentadiene"

【茂密】màomì انبوه، پرپشت (در مورد علف یا درخت): ~的森林 جنگل انبوه

【茂盛】màoshèng فراوان، پرپشت، آباد، شاداب: 庄稼长得很~。 محصولات به فراوانی می روید. / 财源~ فراوان بودن منابع ثروت 又作"茂郁"

冒 mào ①(往上升;向外透)بالا آمدن، بیرون آمدن، خارج شدن، تراوش کردن: ~泡 حباب بیرون آمدن / ~气 بیرون آمدن بخار / 泥浆从井底下~出来。 گل ولای از چاه بیرون آمد. / 烟囱里~着白烟。 دودهای سفید از دود کش برخاست. / 他脑门上直~汗。 از پیشانیش پی در پی عرق می چکید. / 突然他脑子里~出一个奇怪的想法。 ناگهان فکر عجیب وغریبی در خاطرش خطور کرد. / 他的伤口~血。 از زخمش خون تراوش می‌کرد. ②(不顾)ریسك کردن، تهور بخرج دادن، دلیری کردن: 他~着生命危险抢救国家财产。 او برای نجات اموال دولتی جان خود را به خطر انداخت. / 卡车~着敌机的轰炸扫射向前争驶。 کامیون بی‌اعتنا به بمباران ورگبار مسلسل هواپیمای دشمن بسرعت پیش می‌راند. / ~雨 بی اعتنا به باران / ~风险 ریسك کردن / ~着风浪出海 با وجود باد و موج به سفر دریائی پرداختن ③(冒失;冒昧)با جسارت، با جرئت: ~猜一下 با جسارت حدس زدن ④(冒充)دروغی، کاذب (ادعا کردن وغیره): 他~称是我们的亲戚。 او به دروغ ادعا کرد که از خویشاوندان ماست. / 谨防假~。 از چیز های تقلیدی برحذر باش. ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【冒场】màochǎng (بازیگر) هنگام نمایش به اشتباه وارد صحنه شدن

【冒充】màochōng جلوه دادن، جازدن، وانمودن، خود را به حالتی زدن: ~内行 خود را کار شناس جلوه دادن، خود را بعنوان کارشناس جا زدن / 民兵识破了~解放军的敌特。 چریك ها تشخیص دادند که آن جاسوس دشمن است که خود را سرباز ارتش آزادیبخش توده ای معرفی می‌کند.

【冒顶】màodǐng 〈矿〉ریزش سقف: 工作面~ ریزش سقف در محل کار

【冒渎】màodú 〈书〉رنجاندن یا اذیت کردن بالا دست

【冒犯】màofàn رنجاندن، آزرده ساختن: 谁知道这一句话竟~了他。 چه کسی فکر می‌کرد که او از این یادآوری وتذکر برنجد. / ~禁令 مرتکب خلاف شدن، تخلف کردن از امری

【冒功】màogōng خدمات دیگران را به خود نسبت دادن

【冒号】màohào نشانه (:) برای توضیح یا بیان مثل ورقم

【冒红】màohóng ①(太阳初升)طلوع کردن ②(开始出名)(بازیگر) شروع به کسب شهرت کردن

【冒火】màohuǒ خشمگین شدن، به غضب آمدن، عصبانی شدن

【冒尖儿】màojiānr ①(装得高出容器)لبریز، لبالب شدن: 筐里的土豆装得~了。 سبد از سیب زمینی لبالب شد. ②(超过一点)کمی بیشتر از: 十公斤刚~ کمی بیشتر از ده کیلو ③(突出)جذاب بودن، برجسته بودن، مشخص بودن: 怕~ از خود نمایی پرهیز کردن / 她就爱~。 او دوست دارد خود را برجسته تر از همه نشان دهد. / 问题一~,就要及时采取措施。 همینکه مسئله ای پیش آید، باید تدبیرهای صحیح اتخاذ گردد.

【冒金星】mào jīnxīng هنگام سر گیجی ظاهر شدن نقطه های ریز جلو چشم

【冒进】màojìn پیشرفت نابهنگام: 急躁~ پیشرفت نابهنگام از روی شتابزدگی / 盲目~ پیشرفت نابهنگام وبی هدف / ~政策 سیاست از روی پیشرفت نابهنگام

【冒口】màokǒu 〈机〉(در قالب ریخته گری) سوراخ یا هواکش

【冒领】màolǐng بناحق خود را مالك چیزی دانستن: 虚报~ درخواست نامشروع وادعاهای دروغی

【冒昧】màomèi 〈谦〉جسارت داشتن، جرأت کردن، دلیری کردن: ~陈辞 با شهامت نظرهای خود را بیان کردن / 不揣~地说 جسارتا عرض کردن / 我事先没有约定就来找你,真是十分~。 من خیلی گستاخی کردم زیرا بدون اطلاع قبلی خدمت رسیدم. / 我可以~地提一个问题吗? ممکن است که جسارت کرده سئوالی مطرح کنم؟

【冒名】màomíng زیر نام کس دیگر عمل کردن، از نام دیگری سوء استفاده کردن: ~顶替 با سوء استفادهء از نام کس دیگری جای او را گرفتن

【冒牌】màopái ①(冒充名牌)یك نام یا علامت تجارتی مشهور را جعل کردن: ~货 جنس تقلبی ②(虚假的)ساختگی، دروغی، قلابی: ~货 کالای ساختگی / ~医生 پزشك قلابی

【冒炮】màopào 〈方〉مفت وبیهوده حرف زدن

【冒然】màorán بی‌دقت و بی‌ملاحظه

【冒失】màoshi تند، بی ملاحظه، عجول: 说话~ بدون اندیشه کافی سخن گفتن / 这样冒冒失失去找他可不好。 صلاح نیست که اینطور ناگهانی و بی‌خبر به دیدن او بروم. / ~鬼 آدم بی‌پروا و بی فکر

【冒天下之大不韪】mào tiānxià zhī dà bùwěi در برابر افکار عمومی جهان مقاومت و ضدیت نشان دادن

【冒头】màotóu پیش آمدن، رخ دادن: 不良倾向一~,就要引起注意并纠正它。 به مخص اینکه تمایلات ناسالم رخ می دهد باید مراقب بود و در اصلاح آن کوشید.

【冒险】màoxiǎn ریسك کردن، خود را به خطر انداختن: ~政策 سیاست ماجراجویانه / ~行动 عمل ماجراجویانه / 搞政治上的~ به ماجراجویی سیاسی پرداختن / 军事~ ماجراجوئی نظامی / ~家 ماجراجو / 戴上安全帽再下去,不要~。 موقعی که پایین می روید، کلاه ایمنی را سرتان بگذارید.ریسك نکنید!

【冒险主义】màoxiǎnzhǔyì ماجراجویی: ~者 ماجراجو

【冒烟】màoyān ①(烟往上升)بالارفتن دود ②〈方〉(发怒)عصبانی شدن

【冒雨】màoyǔ در باران (کاری را انجام دادن)

贸 mào تجارت، بازرگانی، داد وستد 外~ : تجارت خارجی

【贸迁】màoqiān 〈书〉تجارت کردن

【贸然】màorán با عجله، به تندی، بی ملاحظه ~下结论 : با شتاب به نتیجه گیری پرداختن

【贸易】màoyì تجارت، بازرگانی، داد وستد : 和别国进行~ با کشورهای بیگانه تجارت کردن /对外~ تجارت خارجی/国内~ تجارت داخلی/国际~ تجارت بین المللی/~保护主义 سیستم حمایت بازرگانی/~差额 تعادل بازرگانی/~额 حجم تجارت / ~出超 تعادل مطلوب بازرگانی / ~赤字 کسر بازرگانی / 顺(逆)差 تعادل مطلوب (نامطلوب) بازرگانی/~协定 موافقت نامهٔ بازرگانی/~议定书 پروتکل بازرگانی/~中心 مرکز بازرگانی

【贸易风】màoyìfēng 〈气〉بادهای آلیزه

耄 mào ①(泛指老年) مسن، سالخورده ②(指八十岁以上年纪) هشتاد ساله

袤 mào 见"广袤"guǎngmào

帽 mào ①(帽子) کلاه، پوشش سر : 草~ کلاه حصیری/ 皮~ کلاه پوستی/毡~ کلاه نمدی/安全~ کلاه ایمنی/ 军~ کلاه نظامی ②(帽状物) مانند کلاه : 笔~儿 سرپوش قلم / 螺钉~ کلاه پیچ

【帽徽】màohuī نشان کلاه : 红星~ نشان ستارهٔ سرخ کلاه

【帽盔儿】màokuīr عرقچین

【帽舌】màoshé لبهٔ کلاه

【帽檐】màoyán لبهٔ کلاه

【帽章】màozhāng نشان کلاه

【帽子】màozi ①(头上用品) کلاه، پوشش سر ②(比喻罪名或坏名义) اتهام، برچسب : 扣~ بر کسی برچسب زدن / 戴上反革命分子的~ برچسب ضد انقلابی زدن / 摘掉文盲~ بی‌سوادی را از بین بردن

瑁 mào 见"玳瑁"dàimào

貌 mào سیما، چهره، صورت : 美~ خوش سیما/山村新~ سیمای جدید یك دهکدهٔ کوهستانی/ 以~取人 در بارهٔ مردم صرفا از روی ظاهر آنها قضاوت کردن / 人不可~相。 هیچکس از روی ظاهرش قضاوت نکنید!

【貌合神离】màohé-shénlí ظاهرا همآهنگ اما باطنا مغایر (در مورد دو نفر یا دو جانب)

【貌似】màosì ظاهرا، به ظاهر، بطور آشکارا : ~强大 به ظاهر نیرومند/~公正 به ظاهر بی طرف و منصف

【貌相】màoxiàng ①(相貌) قیافه ②(看相貌) از روی قیافهٔ کسی قضاوت کردن

懋 mào ①〈书〉(勤勉) کوشا، زحمتکش، مساعی ②(茂) فراوان، پرپشت، انبوه

【懋迁】màoqiān تجارت کردن

me

么 me ①[后缀] : 什~ چه / 多~ چقدر/怎~ چرا ②[歌词中的衬字] : 五月的花儿红呀~红似火。 گل هایی که در ماه مه شکوفه دارند مانند آتش سرخند.

méi

没 méi 见"没有"
另见 mò

【没边儿】méibiānr 〈方〉①(没有根据) بی پایه واساس ②(没有边际) بی‌حد وحصر

【没词儿】méicír 〈口〉①(无话可说) حرفی نداشتن، پاسخی نداشتن ②(无言答对) در جواب دادن سر در گم شدن

【没错儿】méicuòr ①(肯定) من کاملا مطمئنم؛ شما مطمئن باشید : ~, 准是他告诉我妈的。 من مطمئنم که او بود که بمادرم گفت. /~, 就是他干的。 بدون شك وتردید، او این کار را انجام داد. ②(不会搞错) اشتباه نمی شود، غلط نمی‌شود : 照说明书做, 准保~。 فقط از دستور پیروی کنید، در آن صورت اشتباه نمی کنید.

【没法儿】méi fǎr ①(没有办法) چاره ای نیست، راهی وجود ندارد. ②(不可能) هرگز، غیرممکن 又作"没法子"

【没稿子】méi gǎozi 〈方〉برنامه ریزی نشدن

【没关系】méiguānxi اهمیت ندهید، مهم نیست، عیبی ندارد.

【没好气】méihǎoqì بدخوی شدن، پرخاش کردن

【没劲儿】méijìnr ①(没有力气) بی‌زور، بی‌نیرو ②(没有趣味) بی مزه، غیر جالب

【没精打采】méijīng-dǎcǎi بی‌حال، گرفته، پکر، دارای روحیهٔ ضعیف

【没救】méijiù علاج ناپذیر

【没空儿】méikòngr فراغت نداشتن

【没来头】méiláitóu ①(没来由) بی‌دلیل، بی‌خود ②(没关系) اشکالی ندارد

【没来由】méiláiyóu بی دلیل، بی خود

【没脸儿】méiliǎnr بی آبرو شدن، روی نداشتن

【没命】méimìng ①(死亡) مردن ②(拼命) بی ملاحظه عمل کردن، تلاش مذبوحانه به کار بردن ③(没有福气) شانس نداشتن

【没…没…】méi…méi… ①[用在两个同义词或表示同类事物的词前面, 强调没有] : 没完没了 پایان ناپذیر، بی‌پایان / 没羞没臊 بی‌شرم، بی‌حیا، پررو ②[用在两个反义词前面, 表示应区别而未区别] : 没轻没重 بی‌نزاکت بودن /没大没小 بی‌ادب بودن (نسبت به بزرگسالان)

【没门儿】méiménr 〈方〉①(没门路) راه دسترس نداشتن، دسترسی نداشتن، وسیلهٔ حصول نداشتن : 你能给我们弄二张戏票吗? ——我可~。 آیا می توانید برای آن نمایش دو تا

不)② بلیط تهیه کنید؟ ــ خیر، این کار از من ساخته نیست.
可能) غیر ممکن است(اصلا امکان ندارد، 他想拉拢我？～！
او می خواهد مرا بدام بیندازد، اصلا امکان ندارد.
【没命】méimìng ①(丧失生命) جان خود را از دست دادن،
要不是医生及时赶到，这小孩就～了。 اگر پزشك: مردن
بی پروا، از جان (极度地)② بموقع نمی آمد، آن بچه می مرد.
سربازان دشمن تا 敌兵～地逃跑。 گذشته، دیوانه‌وار، بی‌نهایت
بی نهایت ～地吃 جائی که توان داشتند بسرعت گریختند./
شبانه روز بسختی کار کردن 白天黑夜～地干/ خوردن
【没跑儿】méi pǎor حتمی بودن، مسلم بودن
【没皮没脸】méi pí méi liǎn پررو بودن
【没谱儿】méipǔr 〈方〉 مطمئن نبودن، خبر نداشتن:这炉子一个月要烧多少煤，我可～。 این بخاری در ماه چقدر زغال سنگ مصرف می‌کند، من نمی دانم./下一步该怎么走还～呢。 برای اقدام بعدی هنوز طرحی ندارم.
【没趣】méiqù ناراحت شدن، بی آبرو شدن، سرزنش شدن:没有人理他，他觉得～，只好走了。 او آنقدر از بی تفاوتی آنها ناراحت شده بود که بی سر و صدا کنار زفت./自讨～ برای خود سرزنش خریدن، خود را شایسته ملامت دیگران کردن
【没商量儿】méi shāngliangr امکان بحث کردن را نداشتن
【没什么】méi shénme اهمیت ندارد، چیزی نیست، عیبی ندارد:你怎么了？——～，有点头疼。 چه تان شده است؟ ــ سرم کمی‌درد می‌کند، اهمیت ندارد.
【没事儿】méishìr ①(无事) بی‌کار بودن، فراغت داشتن:今晚～，我想去看电影。 امشب بیکارم.می خواهم به سینما بروم. ②(无关紧要) اهمیت ندارد، عیبی ندارد:唷，踩了你的脚了。——～。 ببخشید که پایتان را لگد کردم. ــ عیبی ندارد./外边乱哄哄的，出了什么事？——～，就几个孩子在玩耍。 در بیرون این همه قیل وقال برای چیست؟ ــ چیزی نیست، فقط چند بچه مشغول بازی هستند.
【没事找事】méishì zhǎoshì ①(自找麻烦) دنبال درد سر گشتن ②(故意挑剔) عمدا ایراد گرفتن، عیب جویی کردن
【没挑儿】méitiāor اصلا ایراد نداشتن، کامل بودن
【没头没脑】méitóu méinǎo بدون اقامه دلیل، بدون مقدمه:他跑过来，～地批评了我一通。 او پیش من آمد وبی‌مقدمه حسابی از من انتقاد کرد./我们正在讨论工作，她突然～地说起了自己孩子的事。 در حالیکه ما در باره کار بحث می‌کردیم، او ناگهان و بدون هیچ مقدمه‌ای راجع به بچه اش صحبت کرد.
【没完】méiwán (کار) بی‌انتها بودن، بی پایان بودن
【没戏】méixì امید نداشتن
【没心没肺】méi xīn méi fèi بی‌حیله و بی‌آرایش بودن
【没羞】méixiū بی‌شرم، بی‌حیا، پررو:那么大的小子还哭，真～。 خجالت دارد! پسری باین بزرگی دارد گریه می کند.
【没意思】méiyìsi بی مزه، غیرجالب، کسل
【没有】méiyǒu ①(无) نبودن، نداشتن، خالی بودن از...:屋里～人。 در اطاق کسی نیست./今天晚上他还～地方住呢。 او هنوز جائی برای اقامت امشب خود ندارد./我什么也～。 من هیچ ندارم./谁会赞成你的意见。 هیچکس با نظر
②(不如；不及) شما موافق نیست. آنقدر نه، هنوز نه:这项试验～我们预料的那样简单。 این آزمایش به آن سادگی که ما انتظار داشتیم انجام نشد./我～他高。 قد من هنوز به قد او نرسیده است. ③(不够；不到) کم تر از:他来了～三天就走了。 او کم تر از سه روز در اینجا ماند/这东西～五公斤重。 این کم تر از پنج کیلو وزن دارد. ④〈副〉[表示"已然""曾经"的否定]:他回来了～？——还～呢。 آیا تا بحال برگشته است؟ ــ هنوز نه./昨天我～见到他。 دیروز ندیدمش.
【没有说的】méiyǒu shuōde ①(无可指责) واقعا خوب:这小伙子读书好，工作好，真是～。 او واقعا پسر خوبیست، هم در درس وهم در کار. ②(不成问题) اصلا مسئله ای نیست، کاملا طبیعی است:～，这是我们应尽的责任。 انجام این کار وظیفه ماست، اصلا مسئله ای نیست.
【没缘】méiyuán بی‌تقدیر، بی‌قسمت
【没辙】méizhé 〈方〉 عقل (کسی) به جای نرسیدن، بی‌چاره شدن

玫 méi

【玫瑰】méigui 〈植〉 گل، گل سرخ

枚 méi

〈量〉[多用于形体小的东西]:三～纪念章 سه نشان، سه علامت/一～棋子 یك مهره شطرنج

眉 méi

①(眉毛) ابرو ②(书眉) حاشیه بالای یك صفحه
【眉笔】méibǐ قلم ابرو
【眉端】méiduān ①(两眉之间) فاصله بین دو ابرو ②(书页的上端) حاشیه بالایی یك صفحه
【眉飞色舞】méifēi-sèwǔ دارای ابروهای رقصان وچهره درخشان ــ کنایه از بی نهایت خوشحال وخوشنود بودن
【眉高眼低】méi gāo yǎn dī اشاره به احساسات یا نگاه روی صورت کسی
【眉急】méijí امر فوری
【眉尖】méijiān ابرو
【眉睫】méijié ابروها و مژگان:迫在～ فوری، ضروری، قریب الوقوع
【眉开眼笑】méikāi-yǎnxiào شادمان بودن، متبسم بودن
【眉来眼去】méilái-yǎnqù به یکدیگر چشمك زدن (برای عشوه‌گری)
【眉棱骨】méilénggǔ بر آمدگی ابرو، تیغه استخوانی زیر ابرو
【眉毛】méimao ابرو
【眉毛胡子一把抓】méimao húzi yībǎ zhuā در یك زمان ابروها و ریش را در دست گرفتن ــ کنایه از همزمان به کارهای بزرگ وکوچك پرداختن
【眉目】méimù ①(眉毛和眼睛，指容貌) سیما، چهره، قیافه:～清秀 خوش قیافه بودن/他～之间流露出喜色。 اثر شادی از لابلای چشم وابروی او دیده شده است./～传情 بوسیله ابرو و چشم حامل عشق ومحبت بودن ②(条理) منطق، توالی ایده ها:这篇文章～清楚。 این مقاله روشن ومنسجم

است.

【眉目】méimu دورنمای حصول یك راه حل، سر كلاف، سر نخ:你要我了解的事已经有点~了。در بارهٔ تحقیقی كه از من خواستید سرنخی بدست آورده ام./计划有了~。نقشه دارد سر وصورت می یابد.

【眉批】méipī حاشیهٔ بالای صفحه

【眉清目秀】méiqīng-mùxiù خوش قیافه بودن

【眉梢】méishāo نوك ابرو:喜上~ شاد وخوشحال به نظر رسیدن

【眉头】méitóu ابروها:皱~ ابرو در هم كشیدن، اخم كردن/~一皱,计上心来。ابرو در هم كشیدن وتدبیری بخاطر آوردن

【眉心】méixīn میان ابروها

【眉宇】méiyǔ 〈书〉پیشانی، جبین

【眉月】méiyuè ①(形状如眉的月亮)ماه ابرو مانند②(纤细的眉毛)ابروی باریك زن

莓 méi توت فرنگی ~草:برخی از توت ها

梅 méi ①〈植〉آلو ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【梅毒】méidú 〈医〉بیماری سفلیس

【梅花】méihuā ①(梅树的花)شكوفهٔ آلو②〈方〉(蜡梅)نوعی گل بنام "Wintersweet"

【梅花鹿】méihuālù آهو

【梅天】méitiān 见"黄梅季"huángméijì

【梅香】méixiāng كنیزك

【梅雨】méiyǔ باران آلو ــ یعنی نم نم بارانی كه در موسم بارندگی در حوضه های متوسط وپائین‌تر رودخانهٔ «یانگ تسه» می‌بارد 参见"黄梅雨"huángméiyǔ

【梅子】méizi آلو

猸 méi

【猸子】méizi 〈动〉نمس هندی كه خرچنگ را می‌كشد و می‌خورد

媒 méi ①(媒人)دلال ازدواج، واسطهٔ عروسی ; 做~ بمثابهٔ دلال ازدواج عمل كردن ②(媒介)واسطه

【媒介】méijiè واسطه، میانجی، ناقل:空气是传播声音的~。هوا واسطهٔ انتقال صداست./传染疾病的~ ناقل بیماری

【媒婆】méipó 〈旧〉دلالهٔ ازدواج

【媒染】méirǎn ثابت كردن رنگ:~剂〈化〉ماده ایكه برای رنگی كه در آن 染料 ثبات رنگ با آن تركیب می كنند/~ داروی ثبوت بكار برده می شود

【媒人】méirén دلال ازدواج، واسطهٔ عروسی

【媒质】méizhì 〈物〉واسطه:吸收~ واسطهٔ جذب كننده

煤 méi زغال، زغال سنگ:粉~ زغال مرغوب /块~ زغال قالبی/原~ زغال خام/سنگ

【煤仓】méicāng انبار زغال سنگ

【煤层】méicéng بستر زغال سنگ

【煤场】méichǎng حیاط زغال سنگ

【煤尘】méichén ذرهٔ زغال سنگ:~爆炸 انفجار ذرهٔ زغال سنگ

【煤斗】méidǒu سطل زغال

【煤矸石】méigānshí كلوخهٔ معدنی

【煤耗】méihào مصرف زغال

【煤黑子】méihēizi كارگر زغال (نام اهانت آمیز در قدیم)

【煤核儿】méihúr زغال نیم سوز

【煤灰】méihuī خاكهٔ زغال

【煤焦油】méijiāoyóu قطران زغال

【煤精】méijīng كهربای سیاه 又作"煤玉"

【煤矿】méikuàng معدن زغال:~工人 معدن‌چی زغال

【煤末】méimò ذره‌های زغال 又作"煤面"

【煤气】méiqì گاز:你们家烧~吗? شما در خانه از اجاق گازی استفاده می كنید؟/~工厂 كارخانهٔ گاز/~灯 چراغ گاز/~炉 اجاق گازی/~机 موتور گاز/~管 لولهٔ گاز/~设备 لوازم نصب گاز/~灶 اجاق گازی، فرگازی/~中毒 مسمومیت گاز

【煤球】méiqiú خاكهٔ زغال قالبی، قالب ساخته شده از خاكهٔ زغال، بریكت

【煤炭】méitàn زغال:~工业 صنایع زغال

【煤田】méitián ناحیهٔ زغال خیز

【煤烟】méiyān ①(煤燃烧时产生的烟)دود زغال سوزان ②(煤烟中的烟尘)دوده

【煤烟子】méiyānzi دوده 又作"煤炱"

【煤窑】méiyáo حفرهٔ زغال سنگ، گودال زغال، تونل زغال

【煤油】méiyóu نفت چراغ، نفت لامپا:~灯 چراغ نفت سوز، لامپا/~炉 اجاق نفت سوز

【煤渣】méizhā خاكستر زغال:~路 جاده ایكه از خاكستر زغال ساخته می‌شود

【煤砟子】méizhǎzi قطعهٔ كوچك زغال

【煤砖】méizhuān قالب خاكهٔ زغال، بریكت

楣 méi سردری، تیر سر در، نعل درگاه

酶 méi 〈生化〉آنزیم، مخمر:消化~ مخمر هضم كننده، داروی گوارشی

【酶解作用】méi jiě zuòyòng تخمیر، ورآمدگی، ترشیدگی خمیر

【酶原】méiyuán 〈生化〉هر نوع مادهٔ شیمیایی كه می‌تواند در ارگانیسم به آنزیم تبدیل شود

鹛 méi نوعی پرنده بنام "babbler"

镅 méi 〈化〉(Am) آمریسیم

霉 méi كپك، كپك، كفك:发~ كپك زدن، كپك زدن

【霉变】méibiàn كپك زدن

【霉病】méibìng 〈农〉كپك، كپك

【霉蠹】méidù كپك زدن و بید خوردن

【霉菌】méijūn 〈微〉كپك، كپك:~病 بیماری قارچی

【霉烂】méilàn كپك زده وفاسد

【霉气】méiqì 〈方〉①(霉烂的气味)بوی كپك زدگی ②(倒霉)بدبیاوری

【霉天】méitiān بارانهای اول تابستان 见"黄梅季"

huángméijì

糜 méi
另见 mí
【糜子】méizi 〈植〉نوعی ارزن

měi

每 měi ①(各个)هر:节约~一分钱 صرفه جوئی کردن
در هر شاهی پول/~星期五 هر جمعه/~四小时服一次 هر
چهار ساعت یکبار خوردن (دارو)/~人一把铁锹 برای هر نفر
یك بیل/以~小时四十公里的速度行驶 ساعتی چهل
کیلومتر راندن/~年平均产量 میانگین محصول سالانه/~时
~刻 در هر لحظه، پیوسته ②(每每)اغلب، غالب:春秋佳日,
~作郊游。 ما در هوای صاف بهاری وپائیزی اغلب در صحرا
گردش می‌کنیم.
【每当】měidāng هر وقت، هر وقتی که، هر زمانی که:~我想
起这件事,心情总是很不平静。 هر وقتی که این موضوع
بیادم می‌آید، احساس ناراحتی و پریشانی می‌کنم.
【每逢】měiféng هر وقتی که، هر زمانی که، هر موقعی که:~佳
节倍思亲。 در موقع عید وجشن بیش از هر زمان دیگر به یاد
عزیزان سفرکرده و دوردست خود می افتیم.
【每况愈下】měi kuàng yù xià روز بروز خرابتر شدن، از بد
بدتر شدن، بتدریج زوال یافتن
【每每】měiměi اغلب، غالبا:~如此 اغلب همواره اینطور،
آنها اغلب تا دل شب صحبت/他们~谈到深夜。 اینطور
می‌کردند.

美 měi ①(美丽)زیبا، قشنگ، خوشگل، مقبول:风景多
~啊! چه منظره زیبائی!/艺术~ زیبائی هنری/小姑娘长得
很~。 این دختر خانم کوچولو بسیار قشنگ است./真、善、~
حقیقت، خوبی وزیبائی ②(令人满意;好)رضایت بخش، خوب،
عالی:~酒 شراب عالی/价廉物~ مرغوب وارزان/日子过得
挺~ خوش زندگی کردن ③〈方〉(得意)از خود راضی بودن:瞧
他这~劲儿。 ببین!او چقدر از خود راضی است.
④〈简〉(美洲)مخفف نام قاره آمریکا
【美不胜收】měi bùshèng shōu چیز های زیبا آنقدر فراوان
است که فرصت بهره مندی از همه آنها نیست.
【美不滋】měibuzī 〈方〉خوشحال وراضی
【美餐】měicān ①(可口的饭菜)غذای لذیذ ②(痛快地吃)
سیر خوردن
【美差】měichāi کار خوشایند، ماموریت خوب:噢,你出差去
桂林?这可是一趟~! آه، شما برای ماموریت به شهر «گوی
لین» می روید.این واقعا کار خوشایندی است.
【美钞】měichāo دلار
【美称】měichēng آوازه نیك، خوشنامی:四川一向有天府
之国的~。 استان «سی چوان» همیشه از شهرت «سرزمین وفور
آسمانی» برخوردار است.
【美传】měichuán بطور شایسته دهان به دهان نقل کردن
【美德】měidé سیرت پسندیده، اخلاق خوش
【美吨】měidūn تن امریکایی(واحد وزن)
【美感】měigǎn احساس زیبایی
【美工】měigōng 〈电影〉①(电影美术工作)(سینما) طراحی
هنری ②(电影美工师)طراح هنری
【美观】měiguān زیبا، قشنگ، هنرمندانه:房间布置得很~。
این اطاق هنرمندانه تزیین شده است.
【美国】Měiguó 〈简〉ایالات متحده امریکا:~人 اهل امریکا،
امریکائی
【美好】měihǎo خوش، خوشبخت، سرخوش، مست از خوشی:
~的日子 روزهای خوش/~的未来 آینده درخشان/~的
回忆 خاطرات خوش/~的远景 دورنمای عالی
【美化】měihuà زیبا کردن، قشنگ کردن، آرایش کردن:~环
境 محیط را زیبا کردن/~敌人 چهره دشمن را آرایش کردن
【美劲儿】měijìnr 〈口〉①(得意的神态)صورت ونگاه
رضایت آمیز ②(舒服的程度)رضایت، راحتی
【美景】měijǐng منظره زیبا
【美拉尼西亚】Měilānixīyà جزایر ملانزی (واقع در اقیانوس
آرام)
【美利奴羊】měilìnúyáng گوسفند مرینوس (گوسفند اسپانیائی
نژاد که پشم نرم دارد)
【美丽】měilì زیبا، قشنگ، خوشگل، مقبول:~富饶的国家
یك کشور زیبا وغنی
【美满】měimǎn خوشبخت، کاملا رضایت‌بخش:~的生活
زندگی قرین خوشبختی/~婚姻 ازدواج قرین خوشبختی
【美美】měiměi تا حد رضای خود:~地吃一顿 تا حد رضای
خود غذا خوردن
【美梦】měimèng خواب خوش، رؤیا
【美妙】měimiào زیبا، عالی، بی نظیر، شگفت آور:~的青春
دوره خوش جوانی/~的诗句 شعر زیبا/经济情况不~。
وضع اقتصادی ناخوشایند است.
【美名】měimíng آوازه نیك، نام نیك، خوشنامی:英雄~天
下扬。 آوازه قهرمان در جهان می‌پیچد.
【美尼尔氏症】měiní'ěrshìzhèng (Ménière) بیماری سرگیجه
【美其名曰】měi qí míng yuē چیزی را خوش وگوش نواز
نامیدن
【美人】měirén زن زیبا، زیبارو، پری چهره:~计 استفاده از زن
برای بدام انداختن، نیرنگ سکسی
【美人蕉】měirénjiāo 〈植〉گل اختر
【美容】měiróng ①(使容貌美丽)(زن) آرایش کردن صورت
②(美容术)فن زیبایی صورت ومو وغیره:~院 آرایشگاه/~
手 نوعی دست مصنوعی
【美事】měishì کار خوب وپرمنفعت
【美术】měishù هنرهای زیبا:工艺~ هنر، هنرهای زیبای صنعتی
وصنعت/~馆 گالری هنر/~工作者 هنرمند، کارگر هنری/~
家 هنرمند/~明信片 کارت پستال دارای تصویر هنری/~
片〈电影〉فیلم کاریکاتور/~人型 پیکرتراشی هنری/~字
خطاطی هنری

【美术设计】měishù shèji طراحی هنری :舞台～ طراحی هنری برای صحنه
【美谈】měitán داستانی که با تحسین وتمجید نقل می شود :传为～ با تحسین همگان سینه به سینه نقل شدن
【美味】měiwèi ①(好吃食物) غذای خوشمزه، طعام لذیذ ②(味道好的) خوشمزه، لذیذ، گوارا :～小吃 غذای سرپایی خوشمزه
【美秀】měixiù 〈书〉①(美丽清秀) زیبا ولطیف ②(才智出众的人) آدم با استعداد وعقل ممتاز
【美学】měixué زیبائی شناسی، علم جمال
【美言】měiyán در بارهٔ کسی حرف های خوش زدن، به نفع کسی حرف زدن
【美育】měiyù تعلیم زیبائی شناسی، آموزش وپرورش مربوط به زیبائی شناسی
【美誉】měiyù شهرت بسزا
【美元】měiyuán دلار امریکائی :～区 ناحیهٔ استفاده از دلار امریکائی
【美展】měizhǎn نمایشگاه هنرهای زیبا
【美制】měizhì نظام اوزان ومقادیر امریکایی
【美中不足】měi zhōng bù zú عیب کوچکی در کمال چیز
【美洲】Měizhōu قارهٔ امریکا
【美洲虎】měizhōuhǔ پلنگ خالدار امریکائی
【美洲狮】měizhōushī یوز پلنگ امریکائی
【美滋滋】měizīzī قند توی دل کسی آب شدن، از خود بسیار راضی بودن

镁 měi 〈化〉(Mg) منیزیوم
【镁光】měiguāng نور منیزیوم :照明弹～ بمب منیزیوم با نور خیره کننده
【镁砂】měishā 〈冶〉کربنات منیزیوم طبیعی
【镁砖】měizhuān 〈冶〉کربنات منیزیوم قالبی

mèi

妹 mèi خواهر، خواهر کوچکتر
【妹夫】mèifu شوهر خواهر کوچکتر، داماد کوچکتر
【妹妹】mèimei خواهر، خواهر کوچکتر
【妹丈】mèizhàng شوهر خواهر کوچکتر

袂 mèi 〈书〉آستین

昧 mèi ①(不明白) نادان بودن، تصور مبهم داشتن :素昧平生 با کسی هیچ آشنایی نداشتن ②(隐藏) مخفی کردن، پنهان :拾金不～ پول پیدا شده را در جیب نگذاردن /～着良心 با وجدان ناراحت (کاربد کردن) داشتن
【昧旦】mèidàn 〈书〉پگاه، سپیده دم
【昧心】mèixīn با وجدان ناراحت (کاربد کردن)
【昧于】mèiyú (در بارهٔ مطلبی) تاریك

寐 mèi 〈书〉خوابیدن :假～ خود را به خواب زدن

谜 mèi
另见 mí
【谜儿】mèir 〈口〉معما، چیستان :猜～ معما را حدس زدن، معما را حل کردن

媚 mèi ①(讨人喜欢) چاپلوسی کردن، تملق گویی کردن :～敌 در مقابل دشمن دم جنباندن، کاسه لیسی کردن ②(美好) ملیح، دلربا، دلفریب :～人的景色 منظرهٔ دلفریب
【媚骨】mèigǔ چاپلوسی، تملق، کاسه لیسی :没有丝毫的奴颜～ از هرگونه چاپلوسی ونوکر صفتی عاری بودن
【媚惑】mèihuò با صورت دلربای خود اغوا کردن
【媚脸】mèiliǎn صورت ملیح ودلربا
【媚态】mèitài ژست دلربا ودلفریب
【媚外】mèiwài برای قدرت های بیگانه چاپلوسی کردن :崇洋～ چیزهای بیگانه را ستودن وبرای قدرت های بیگانه چاپلوسی کردن
【媚眼】mèiyǎn چشم ملیح ودلربا
【媚悦】mèiyuè بطور عمد دیگران را خوشحال کردن

魅 mèi دیو، جن، شیطان، روح پلید
【魅惑】mèihuò اغوا کردن :～力 جذابیت
【魅力】mèilì دلربائی، شیفتگی، افسونگری :艺术～ دلربائی هنری
【魅人】mèirén جذاب، دلفریب، دلربا

mēn

闷 mēn ①(气闷) گرفته، خفه کننده، خفه :～热 گرم وخفه کننده /房间里太～了。 هوای اطاق بسیار خفه کننده است. ②(使不透气) خفه کردن، پوشاندن، تنگ :～一会儿,茶味就出来了。 چای را دم کن وصبرکن تا آنکه طعمش بیرون بیاید. /有什么事就说吧,别～在心里。 هرچه دارید بر زبان بیاورید وآنراتوی دلتان نگه ندارید. ③〈方〉(不响亮) (مورد صدا) خفه شده، آهسته، آرام :说话～声～气的 به صدای آهسته وآرام صحبت کردن ④(在家呆着) خود یا کس دیگر را در چهار دیواری حبس کردن :别老～在屋里。 تمام روز خود را در چهار دیواری اطاق حبس نکنید!
另见 mèn
【闷沉沉】mēnchénchén ①(闷气) (هوا) خفه کننده، گرفته ②(声音低沉) (صدا) آهسته، بم
【闷气】mēnqì خفه، خفه کننده، گرفته
另见 mènqì
【闷热】mēnrè گرم وخفه کننده
【闷声】mēnshēng خاموش، ساکت
【闷声不响】mēnshēng bù xiǎng ساکت ماندن
【闷声闷气】mēnshēng-mēnqì (صدا) گرفته، خفه، بم
【闷头儿】mēntóur آرام، ساکت، بی سرو صدا :～干 آرام وبی سر وصدا کار کردن

mén

门 mén ①(出入口或门扇) در، در ورودی، دروازه، در~ 前/لطفا از ورودی جنوبی استفاده کنید! 。请走南~ :درب /در بخاری ~ 炉/ دروازهٔ مدرسه ~ 校/در عقبی ~ 后/جلوی در را زدن، به در~ 敲/ در را بستن ~ 关/ دررا باز کردن ~ 开 (开关)② اجناس را تا دم در ارسال داشتن ~ 上 /送货 زدن دریچهٔ هوا ~ 气/ کلید برق ~ 电 : دریچه، سویچ، کلید ③(门径) رمز کار، اطلاع مختصر دربارهٔ کاری: 我到钢厂劳动了一段时间,对炼钢摸着点~了。 من مدتی در کارخانهٔ فولاد سازی کار کردم ورمز کار فولاد سازی را یافتم. ④(家族) خانواده، فامیل: 豪~ خانوادهٔ ثروتمند ومتنفذ ⑤(派别) فرقه، مذهب (مذهبی): 佛~ مذهب بودا/ 儒~ مذهب کنفوسیوس ؛ 左道旁~ فرقهٔ رافضی ⑥(类别) طبقه، مقوله، کاتگوری: 分~别类 به مقوله های مختلف تقسیم کردن، طبقه بندی کردن ⑦〈生〉(زیست شناسی) راسته، شاخه، رده: 亚~ شاخهٔ فرعی/ 脊椎动物~ راستهٔ مهره داران ⑧(量) 三~大炮 سه عراده توپ/ 两~功课 دو نوع درس ⑨〈计算机〉(اصطلاح کامپیوتر) دروازه: "与"~ دروازه «و»/ "非"~ دروازه «نه» ⑩〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【门巴族】Ménbāzú «مون با» ـ نام یکی از اقلیتهای ملی چین که در ناحیهٔ خود مختار تبت زندگی می کنند

【门把】ménbà دستگیرهٔ در

【门板】ménbǎn ①(木板门) تختهٔ در، تختهٔ الوار ②(店门板) تختهٔ حایل دکان، محافظ در: 上~儿 در را تخته کردن، در را بستن

【门包】ménbāo رشوه‌ای که به دربان داده شود

【门齿】ménchǐ دندان پیشین، ثنایا

【门刺】méncì 〈书〉 کارت ویزیت

【门当户对】méndāng-hùduì از لحاظ موقعیت اجتماعی واقتصادی همطراز بودن (برای ازدواج)

【门道】méndao 〈口〉①(办法) فن کار، رمز کار، راه: 治疗这种病,他们医院的大夫已经研究出~来了。 پزشکان آن بیمارستان راه معالجهٔ این مرض را پیدا کرده اند./ 技术革新的~很多. هرگونه امکانی برای نوآوری فنی موجود است. ②(门路) ارتباطهای اجتماعی، پیوندهای اجتماعی

【门第】méndì 〈旧〉 موقعیت خانوادگی

【门吊】méndiào جر ثقیل بزرگ هوایی

【门洞儿】méndòngr راهرو

【门斗】méndǒu ①(门楣的上方) بالای سردری ②(屋门外设置的小间) خانه اطاقك دركنار دروازهٔ

【门额】mén'é بالای سردری

【门阀】ménfá خانوادهٔ قدرتمند ومتنفذ(در چین فئودالی)

【门房】ménfáng ①(传达室) اطاق دربان، اطاق سرای دار ②(看门的人) دربان، سرای دار

【门扉】ménfēi لنگهٔ در

【门风】ménfēng فلسفهٔ زندگی ومعیار اخلاقی یك خانواده

【门缝】ménfèng شکاف بین در وچهار چوب، درز بین در و قابش

【门岗】méngāng نگهبان در

【门户】ménhù ①(门) در، درب: 紧闭~ در بسته ②(出入必经的要地) گذرگاه، راهرو، محل عبور: 天津港是北京通往海洋的~。 بندر«تیان جین» گذرگاه پکن به دریا است. ③(派别) فرقه، مسلك، دسته: 之见~ تعصب فرقه‌ای مذهبی ④(门第) موقعیت خانوادگی: 相当~ موقعیت خانوادگی برابر

【门户开放政策】ménhù kāifàng zhèngcè سیاست «درباز» (که زمانی امپریالیسم امریکا آنرا بر چین تحمیل کرده بود ومنظورش تحصیل همان امتیازاتی بود که قدرت های امپریالیستی دیگر از آن برخوردار بودند)

【门环子】ménhuánzi حلقهٔ دروازه

【门禁】ménjìn پاسبانی دم در، پاسداری دم در: 森严~ با پاسداری ومحافظت شدید در ورودی

【门警】ménjǐng پلیس نگهبان دم در

【门径】ménjìng راه، راه دسترس، کلید، رمز کار: 经过反复试验,他终于找到了节省原料的~。 او پس از آزمایش های مکرر بالاخره برای صرفه جویی مواد خام رمز کار را بدست آورده است.

【门静脉】ménjìngmài 〈生理〉 سیاهرگ باب کبد

【门槛】ménkǎn ①(门槛儿) آستان در ②〈方〉(窍门;本领) رمز کار، کلید رمز: 他~精。 او صاحب کلید امر است.

【门可罗雀】mén kě luó què حتی می‌توانید روی پلکان جلوی در گنجشك صید کنید ـ کنایه از کم بودن عدهٔ تماشاچیان یا مسافران

【门客】ménkè شخصی که مانند انگل به یك فرد اشرافی می‌چسبد

【门口】ménkǒu دم در، مدخل: 在~等候 دم در منتظر بودن / 走过学校~ از جلوی در مدرسه گذشتن / 把客人送到~ مهمان را تادم در مشایعت کردن

【门框】ménkuàng چهارچوب در، قاب در

【门廊】ménláng 〈建〉 دالان سر پوشیده

【门类】ménlèi طبقه، مقوله، کاتگوری: 基础科学和技术科学这两大~ دو مقولهٔ عمده: علوم پایه وعلوم فنی

【门帘】ménlián پردهٔ در ورودی

【门联】ménlián دو مصرع از یك بیت که روی بازوی دروازه چسبیده می‌شود

【门脸儿】ménliǎnr 〈方〉①(城门附近的地方) محوطهٔ نزدیك دروازهٔ شهر ②(商店门面) نمای سر در دکان

【门铃】ménlíng زنگ دروازه

【门楼】ménlóu طاق روی راهرو

【门路】ménlù ①(诀窍;方法) راه، کلید، رمز کار: 摸到一些~ رمز کاری را بدست آوردن / 广开饲料~,发展畜牧业 منابع آذوقه را زیاد کردن ودام پروری را گسترش دادن ②(途径;关系) ارتباط‌های اجتماعی (برای تأمین شغل): 找~ از پشتیبان های بالقوه کمك خواستن

【门罗主义】Ménluózhǔyì دکترین مونرو
【门楣】ménméi ①(门框上端的横木) سردری ②(门第) موقعیت خانوادگی
【门面】ménmiàn ①(商店沿街的部分) نمای سر در دکان: 三间~ نمای مغازه، سه دهنه ②(表面) ظاهر، صورت ظاهر، / 支撑~ با سعی وکوشش ظاهر را حفظ کردن / 装点~ ظاهر را آرایش کردن: نما ~/ ظاهر را حفظ کردن، با سیلی صورت خود را سرخ نگهداشتن 话 سخن‌های رسمی وغیر صمیمی
【门牌】ménpái ①(门上的牌子) پلاك(خانه) ②(门号) شماره، خانه: 你家~几号 شماره، خانه شما چند است؟
【门钮】ménniǔ دستهء در
【门票】ménpiào بلیط ورودی: 不收~ ورود آزاد
【门桥】ménqiáo 〈军〉 پل متحرك وشناور روی آب
【门窍】ménqiào رمز کار
【门券】ménquàn بلیط ورودیه
【门扇】ménshàn لنگهء در
【门上】ménshang ①(门上面) روی در ②(住所) منزل، خانه ③(看门的人) دربان
【门神】ménshén فرشتهء نگهبان در (که تصویرش در چین قدیم روی در ورودی خانه بمثابهء طلسم نصب می شد)
【门生】ménshēng شاگرد، پیرو: 得意~ شاگرد افتخار آفرین
【门市】ménshì (مغازه) خرده فروشی: ~部 بخش خرده فروشی
【门首】ménshǒu دم دروازه
【门闩】ménshuān کلون در
【门帖】méntiě ①(门联) دو بیتی که روی دروازه نوشته شود ②(贴子) اعلان فروش زمین وخانه واشیاء متفرقه که روی دروازه چسبیده گردد
【门厅】méntīng 〈建〉 سالن ورودی
【门庭若市】mén-tíng ruò shì حیاط چنان شلوغ است که بازار ـ کنایه از اینکه مردم زیادی از آن دیدن می کنند
【门徒】méntú پیرو، شاگرد، هوا خواه: 忠实~ پیرو وفادار
【门外汉】ménwàihàn آدم غیر وارد، آدم ناشی
【门卫】ménwèi نگهبان در
【门下】ménxià ①(门客) انگل یك فرد اشرافی ②(门生) شاگرد، پیرو
【门婿】ménxù داماد
【门牙】ményá دندان پیشین، ثنایا
【门役】ményì دربان
【门诊】ménzhěn سرویس بیمار سرپایی: ~部 بخش بیمار سرپایی / ~时间 ساعت های کار برای بیمار سرپایی / ~病人 بیماران سرپایی
【门轴】ménzhóu محور در یا دروازه
【门子】ménzi ①〈旧〉(门房) دربان ②〈口〉(关系) ارتباط‌های اجتماعی

扪 mén 〈书〉 لمس کردن، دست زدن
【扪心自问】ménxīn zìwèn وجدان خود را مورد آزمایش قرار دادن، معاینهء نفس
【扪诊】ménzhěn 〈医〉 معالجه بوسیلهء لمس

钔 mén 〈化〉(Md) مندلیویم

mèn

闷 mèn ①(不舒畅;心烦) دلتنگ، افسرده، گرفته، دلخور: 愁~ غمگین ودلتنگ / ~得慌 ناراحت ودلتنگ / ~死了! چقدر دلتنگ وافسرده ام! ②(不透气) در بسته، مهر وموم شده
另见 mēn
【闷沉沉】mènchénchén افسرده، ملول
【闷棍】mèngùn ضربهء گیج کننده(با چماق)، ضربهء توسری: 挨~了 ضربهء گیج کننده ای خوردن
【闷葫芦】mènhúlu سردرگمی، حیرت، سرگشتگی: 这几句没头没脑的话真把人装进~里了。 همه از این چند کلمهء بی سر وته واقعا دچار سردرگمی شدند.
【闷倦】mènjuàn خسته ودلتنگ
【闷雷】mènléi ①(声音低沉的雷) رعد با صدای خفه، رعد ②(精神上的打击) ضربهء روحی با صدای خفیف
【闷闷不乐】mènmèn bù lè دلخور، ناخوش دل
【闷气】mènqì قهر، رنجش: 生~ قهر کردن
【闷痛】mèntòng درد خفه (در سر، سینه یا شکم)
【闷郁】mènyù افسرده، گرفته، ملول
【闷子车】mènzichē یك نوع واگن باری که درهای لولایی دارد (Boxcar) 又作"闷罐车"

焖 mèn برنج را با آتش ملایم پختن: ~饭 با آتش ملایم پختن / ~牛肉 گوشت گاو پخته شده با آتش ملایم پختن

懑 mèn 见"愤懑"fènmèn

men

们 men [用在代词或指人的名词后面,表示复数]: 他~ آنان، آنها / 人~ مردم / 朋友~ دوستان

mēng

蒙 mēng ①(欺骗) فریب دادن، گول زدن، خدعه کردن: 你~我! کلاه سر من گذاشتی! ②(胡乱猜测) از روی هوا وهوس حدس زدن: ~对了 درست حدس زدن / 别瞎~! بی جهت حدس نزنید! ③(昏迷) بی هوش، از هوش رفته: 给吓~了 از ترس بی هوش شدن / 他觉得脑袋发~。 او احساس سرگیجه می کرد.
另见 méng; Měng
【蒙哄】mēnghǒng فریب دادن
【蒙蒙黑】mēngmēnghēi هنگام سپیده دم یا هنگام غروب
【蒙蒙亮】mēngmēngliàng سپیده دم، سحرگاه: 天~他就起

床了。او سحرگاه از خواب برخاست.

【蒙骗】mēngpiàn فریب دادن، گول زدن، کلاه برداری کردن، خدعه کردن

【蒙头转向】mēngtóu zhuànxiàng حیران وسرگردان شدن، مغشوش شدن

méng

氓 méng عامهٔ مردم
另见 máng

虻 méng خرمگس ~ 牛: مگس اسب، خرمگس

萌 méng جوانه، نهال، تژ

【萌动】méngdòng تازه آغاز شدن، تازه شروع شدن: 春意~。 فصل بهار تازه شروع می شود.

【萌发】méngfā 〈植〉جوانه زدن: 茶树修剪后又~新枝。 بوته های چای پس از هرس کردن باز هم جوانه می زد.

【萌芽】méngyá ①(植物生芽; 事物刚发生)، جوانه زدن، تازه شروع شدن ②(新生事物) اشیاء نو ظهور: 资本主义的~ بذرها یا نطفه های سرمایه داری / 处于~状态 در حالت اولیه، در حالت جنینی

【萌兆】méngzhào شگون

【萌茁】méngzhuó 〈书〉جوانه زدن

蒙 méng ①(遮盖) پوشاندن، جلد کردن: ~上一层灰尘 با یك لایهٔ گرد وخاك پوشیده شدن / ~住眼睛 بسته شدن چشم / ~上了一层水气 پوشیده شدهٔ سطح چیزی با یك لایهٔ بخار آب ②(受) دریافت کردن، برخوردار شدن، پذیرفتن: ~大力协助, 十分感谢。 از کمك محبت آمیز شما خیلی سپاسگزارم. ③(蒙昧) بی سواد، جاهل، نادان: 启~ کسی را روشن فکر کردن
另见 mēng; Měng

【蒙蔽】méngbì اغفال کردن، فریب دادن، حقیقت را پنهان کردن: ~一部分群众 قسمتی از مردم را اغفال کردن / 不要被花言巧语所~。 از سخن‌های شیرین وبی اساس فریب نخورید.

【蒙垢】ménggòu 〈书〉تحمل اهانت کردن

【蒙馆】méngguǎn 〈旧〉مدرسه ای که در آن اطفال تعلیمات ابتدایی می دیدند (در چین باستان) 又作"蒙塾"

【蒙汗药】ménghànyào نوعی داروی چکاندنی برای بیهوشی (که انسان پس از مصرف کردن آن موقتی بی هوش می شود)

【蒙哄】ménghǒng اغفال کردن، فریب دادن، گول زدن، کلاه برداشتن

【蒙混】ménghùn فریب دادن، گم راه کردن: ~过关 با ظاهر سازی از مجازات خلاص شدن

【蒙胧】ménglóng 见"朦胧"ménglóng

【蒙昧】méngmèi ①(没有文化) وحشی، بربری، غیر متمدن، ②(不懂事理) نادان، جاهل: ~时代 دورهٔ بربریت: بی‌معرفت نادان و بی‌سواد: ~无知 گرفتار تاریکی جهل

【蒙昧主义】méngmèi zhǔyì مخالفت با روشنفکری، مخالفت با علم ومعرفت

【蒙蒙】méngméng مه آلود، دارای نم نم باران: ~细雨 باران ریز، نم نم باران / 烟雾~ مه آلود

【蒙难】méngnàn به مخاطره یا بلا افتادن (در مورد فرد انقلابی)

【蒙皮】méngpí نوعی بالون که در هوانوردی بکار می رود

【蒙茸】méngróng (علف یامو) درهم وبرهم وآشفته

【蒙师】méngshī معلمی که معلومات اولیهٔ به کسی می آموزد

【蒙受】méngshòu تحمل کردن، متحمل شدن، بر خود هموار کردن: ~损失 متحمل زیانی شدن / ~耻辱 مورد اهانت قرار گرفتن

【蒙太奇】méngtàiqí 〈电影〉مونتاژ (فیلم برداری)

【蒙冤】méngyuān بناحق متهم شدن، از بی عدالتی رنج بردن

【蒙在鼓里】méng zài gǔlǐ در طبلی ماندن ــ کنایه از کاملا بی خبر ماندن از موضوعی

【蒙罩】méngzhào پوشاندن

盟 méng ①(联合) اتحاد، پیوستگی، همبستگی: 结~ متحد شدن ②(内蒙古自治区行政单位) اتحادیه (واحد اداری ناحیهٔ خود مختار مغولستان داخلی، برابر یك ایالت) ③(结拜弟兄) (برادر) سوگند خورده: ~兄 برادر بزرگ سوگند خورده / ~弟 برادر کوچك سوگند خورده
另见 míng

【盟邦】méngbāng کشور هم پیمان

【盟国】méngguó کشور هم پیمان

【盟军】méngjūn نیروهای هم پیمان

【盟誓】méngshì 〈书〉سوگند؛ سوگند خوردن
另见 míngshì

【盟兄弟】méngxiōngdì برادران سوگند خورده

【盟友】méngyǒu هم پیمان، دوست

【盟员】méngyuán عضوی از یك اتحادیه

【盟约】méngyuē سوگند نامه یا پیمان نامهٔ یك اتحادیه

【盟主】méngzhǔ رئیس یك اتحادیه

濛 méng

【濛濛】méngméng 见"蒙蒙"méngméng

獴 méng 〈动〉نمس هندی

檬 méng 见"柠檬"níngméng

曚 méng

【曚昽】ménglóng 〈书〉روشنی ضعیف روز

朦 méng

【朦胧】ménglóng ①(月光不明) نور ضعیف مهتاب ②(不清楚) تیره، تار: ~的景色 منظرهٔ مبهم و ناروشن

矇 méng

【矇眬】ménglóng نیم خواب، خواب آلود، خواب و بیدار: 睡眼~ چشم های خواب آلود / ~睡去 چرت زدن / ~中他仿佛听见有人敲门。 وقتی خواب وبیدار بود، چنین شنید که کسی

در می زند.

měng

猛 měng ①(猛烈)قاهر، درنده، شدید، تند: ~将 یك ژنرال دلیر / ~虎 یك ببر درنده / 产量~增 افزایش سریع در تولید / 用力过~ بیش از حد بکار بردن زور / 穷追~打 تعقیب حاد وحمله شدید / 在背上击一~掌 ضربه سختی بر پشت نواختن ②(突然)ناگهان، یکمرتبه: ~地往前一跳 ناگهان بجلو جستن / ~吃一惊 ناگهان وحشت زده شدن

【猛不丁地】 měngbudīngde 〈方〉ناگهان، یکمرتبه، بی‌خبر 又作"猛丁"

【猛不防】 měngbufáng ناگهان، بطور غیر منتظره، بی‌خبر، غفلتا: ~后面有人推了他一下。ناگهان کسی او را از پشت هل داد.

【猛冲】 měngchōng یورش آوردن: ~猛打 به شدت یورش وحمله کردن

【猛跌】 měngdiē بشدت تنزل کردن: 物价~ تنزل فاحش قیمت ها

【猛攻】 měnggōng حمله شدید آوردن: 他们~生产上的薄弱环节。 با تمام نیرو مسئله نقطه ضعف را در زنجیر تولیدات حل کردند.

【猛悍】 měnghàn شجاع و سلحشور

【猛虎】 měnghǔ ببر درنده

【猛将】 měngjiàng ①(勇敢的武将)ژنرال دلیر ②(勇往直前的人)آدم نترس وبی پروا

【猛捷】 měngjié شجاع وسریع

【猛进】 měngjìn با تمام نیرو پیشروی کردن: 突飞~ با جهش پیشروی کردن

【猛劲儿】 měngjìnr ①(猛然使的劲)ظهور ناگهانی نیرو: 她一个~，就超过了跑在前面的人。او با بر انگیختن سریع نیروی خود از دوندگان دیگر سبقت گرفت، وقدرت ②(干劲)انرژی زیاد، نیروی قوی بزرگ: 这小伙子干活有股~子。 این پسر جوان با تمام نیرو و انرژی کار می کند.

【猛力】 měnglì با زور ناگهانی، با تمام نیرو: ~扣杀 (توپ را) با تمام نیرو کوبیدن / 把手榴弹~一甩 با تمام نیرو نارنجك دستی را پرتاب کردن

【猛厉】 měnglì تند وشدید

【猛烈】 měngliè شدید، حاد: 发动~的进攻 حمله شدید آوردن / ~的炮火 شلیك های شدید توپ / 风势~。 باد شدیدی بود.

【猛犸】 měngmǎ 〈古生物〉ماموت

【猛扑】 měngpū پریدن، جستن، خیز زدن: 一个战士向敌人~过去。 سربازی روی دشمن پرید.

【猛禽】 měngqín مرغ شکاری

【猛然】 měngrán ناگهان، یکمرتبه، فورا: 我~想起来了。 یکمرتبه به یادم آمد. / ~一拉 با یك حرکت تند وسریع کشیدن

【猛士】 měngshì جنگاور دلیر، مبارز شجاع

【猛兽】 měngshòu حیوان درنده

【猛醒】 měngxǐng ناگهان بیدار شدن: 上当受骗的人应当~。 کسی که فریب خورده است باید فوری بیدار شود.

【猛药】 měngyào دارو با اثر های شدید

蒙 Měng ملیت مغولی — از اقلیت های ملی چین 参见"蒙古族"①

另见 mēng; méng

【蒙古】 Měnggǔ مغولستان: ~人 مغولی، اهل مغولستان / ~语 زبان مغولی

【蒙古包】 měnggǔbāo خیمه یاچادر مغولی

【蒙古族】 Měnggǔzú ①(我国少数民族)نژاد مغولی یکی از اقلیتهای ملی چین که پراکنده در ناحیه خود مختار مغولستان داخلی، استان های «جی لین»، «لیائو نین» و«خی لون جیان»، ناحیه خود مختار «سین جیان»، استان های «گنسو» و«چین های»، ناحیه خود مختار مسلمان نشین «نین شیائو»، استان های«خه بای» و«خه نان» زندگی می کنند ②(蒙古人民共和国的民族)نژاد مغولی(از جمهوری خلق مغولستان)

【蒙栎】 měnglì 〈植〉بلوط مغولی

锰 měng 〈化〉(Mn) منگنز: ~结核 زگیل ناشی از منگنز

【锰钢】 měnggāng 〈冶〉فولاد منگنزی

【锰铁】 měngtiě 〈冶〉منگنز آهن‌دار

蜢 měng 见"蚱蜢"zhàměng

艋 měng 见"舴艋"zéměng

蠓 měng نوعی پشه گزنده

懵 měng خرف، نادان، کودن

【懵懂】 měngdǒng خرف، نادان، کودن

mèng

孟 mèng ①(指一季的第一个月)نخستین ماه فصل: ~春 ماه اول بهار ②(兄弟排行中最大的)بزرگترین برادر ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【孟德尔主义】 Mèngdé'ěrzhǔyì 〈生〉مندلیسم

【孟冬】 mèngdōng ماه اول زمستان

【孟加拉】 Mèngjiālā بنگاله (نام یك کشور): ~人 اهل بنگاله، بنگالی / ~语 زبان بنگالی / ~湾 خلیج بنگاله

【孟加拉国】 Mèngjiālāguó بنگلادش

【孟浪】 mènglàng تند، بی ملاحظه، عجول: 不可~行事。 بی‌ملاحظه عمل نکن.

【孟秋】 mèngqiū ماه اول پائیز

【孟什维克】 Mèngshíwéikè منشویك

【孟什维主义】 Mèngshíwéizhǔyì منشویسم

【孟夏】 mèngxià ماه اول تابستان

【孟子】 Mèngzǐ منسیوس 参见"四书"sìshū

梦 mèng ①(睡眠时做的梦)خواب (در خواب دیدن)

②(幻想)رؤيا، خيال، خواب وخيال
【梦话】mènghuà ①(梦中说的话)هذيان، سخن‌هائى در خواب:昨晚我听见你说~。ديشب شنيدم كه در خواب حرف مى زنيد. ②(不切实际的话)هذيان، سخن هاى پوچ وبيهوده:这真是白日说~。اين واقعا هذيان بود.
【梦幻】mènghuàn رؤيا، خيال، خواب وخيال:~般的境界 عالم رؤيا، دنياى خواب وخيال
【梦幻泡影】mènghuàn-pàoyǐng خيالات پوچ، اميد واهى، رؤيا
【梦见】mèngjiàn خواب ديدن:我~了他。او را در خواب ديدم/他~回到家乡。او خواب ديد كه به زادگاه خود برگشته است.
【梦境】mèngjìng عالم رؤيا، دنياى خواب وخيال:如入~ احساس بودن در عالم رؤيا كردن
【梦寐】mèngmèi خواب، رؤيا:~难忘 قادر نبودن كسى به فراموش كردن آنچه در رؤيا ديده است
【梦寐以求】mèngmèi yǐ qiú شبانه روز آرزوى چيزى را داشتن
【梦乡】mèngxiāng عالم رؤيا، دنياى خواب وخيال:进入~ وارد عالم رؤيا شدن، به خواب رفتن
【梦想】mèngxiǎng ①(妄想)به عبث آرزو داشتن، خيال واهى داشتن:他们~恢复他们失去的天堂。آنها به عبث آرزو داشتند كه بهشت از دست رفتهٔ شان را دو باره بدست آورند./~复辟 به عبث آرزوى بازيافت قدرت خود را داشتن ②(渴望)اشتياق، خيال، آرزوى شديد:他们的~终于实现了。آرزوى آنها بالاخره جامهٔ عمل پوشيد./这已经不是~,而是现实。اين ديگر خيال نيست بلكه حقيقت است.
【梦魇】mèngyǎn 〈医〉كابوس، بختك
【梦遗】mèngyí 〈医〉احتلام، محتلم شدن
【梦呓】mèngyì ①(梦中说的话)هذيان، سخن هايى در خواب ②(胡言乱语)هذيان، سخن هاى پوچ وبيهوده
【梦游症】mèngyóuzhèng گردش در خواب (نوعى بيمارى روحى) 又作"梦行症"

mī

咪 mī
【咪咪】mīmī ①〈象〉ميوميو:小猫~叫。گربهٔ كوچكى ميوميو مى كند.

眯 mī ①(眼皮微微合上)چشم هاى خود را نيم باز كردن، چشم هاى خود را كمى برهم نهادن:笑~~ لبخند زدن/~着眼睛笑 با چشم‌هاى نيم باز خنديدن/~着眼睛瞧 با چشم هاى نيم باز نگاه كردن ②〈方〉(小睡)چرت زدن:~一会儿 يك چرت زدن
另见 mǐ
【眯搭】mīda 〈方〉见"眯缝"
【眯瞪】mīdeng ①(眨眼)چشمك زدن ②(小睡)چرت زدن
【眯缝】mīfeng (چشم هاى خود را) نيم باز كردن
【眯糊】mīhu 〈方〉①(眯缝)چشم هاى خود را نيم باز كردن ②(小睡)چرت زدن

mí

弥 mí ①(遍;满)پر، مملو، سرشار:~漫 هوا را پر كردن ②(填满;遮掩)پوشاندن، پر كردن:~缝 عيب را پوشاندن، درز گرفتن ③(更加)بيشتر، زيادتر:欲盖~彰 كوشش در پوشاندن عيبى وباز برملا شدن آن
【弥补】míbǔ جبران كردن، رفع خسارات كردن:~损失 ضررى را جبران كردن/~缺陷 نقص را جبران كردن/~赤字 كسرى را جبران كردن/学习别人的优点,~自己的不足 از نقاط قوت ديگران آموختن و نقاط ضعف خود را از ميان برداشتن
【弥缝】míféng ①(掩盖缺点)عيب پوشى كردن ②(堵塞裂缝)درز گرفتن
【弥合】míhé پر كردن، مسدود كردن:~裂痕 شكافى را پر كردن
【弥勒】Mílè 〈佛教〉متريا(اسم بودايى)
【弥留】míliú 〈书〉نزع، جان كندن:~之际 در حالت نزع
【弥满】mímǎn ①(充沛)پر، لبريز، وافر ②(布满)پر كردن
【弥漫】mímàn در همه جا پراكنده شدن، هوا را پر كردن:烟雾~ از دود پر شده، دود آلود شده
【弥蒙】míméng (از دود يامه) پرشده ومبهم وناروشن
【弥撒】mísa 〈天主教〉مراسم عشاء ربانى
【弥天】mítiān (آسمان) پراز چيزى بودن
【弥天大谎】mítiān dàhuǎng دروغ شاخدار
【弥天大罪】mítiān dàzuì جنايت فجيع
【弥天盖地】mítiān-gàidì كنايه از با شدت هرچه تمام تر
【弥月】míyuè 〈书〉به يك ماهگى رسيدن بچه

迷 mí ①(迷失)گم شدن، مغشوش شدن:~了方向 گم كردن راه شدن، جهت را گم كردن ②(沉醉)شيفته شدن، عاشق شدن:她对游泳着了~。او شيفتهٔ شنا شد. ③(沉醉于某一事物的人)علاقه مند، عاشق:乒乓~ عاشق بازى پينگ پونگ/棋~ علاقه‌مند به شطرنج/官~ مقام پرست، جاه طلب ④(使看不清)مبهم كردن، تاريك كردن:沙土~住了我的眼睛。خاك و شن چشمم را تاريك كرد. ⑤(使迷惑;使陶醉)كردن، شيفتهٔ خود ساختن، دلربايى:~人的景色 منظرهٔ دلربا/财~心窍 از طمع اندوختن مال مست شدن
【迷宫】mígōng دخمهٔ پر پيچ وخم
【迷航】míháng (هواپيما، كشتى وغيره) خارج از مسير حركت كردن، مسير خود را گم كردن، گم راه شدن
【迷糊】míhu ①(眼睛模糊不清)تيره وتار، مبهم (در وصف چشم):这么多花布我都看~了。من به اين همه پارچه هاى نخى گلدار خيره شده بودم. ②(神智模糊)مغشوش، خرف، عقل از دست رفته:他这人有点~。او تا اندازه اى آدم خرفى است./把人给弄~了 فكر كسى را مغشوش كردن/睡~了 فكر كسى از خوابيدن زياد مغشوش شدن/喝酒喝~了 فكر

كسى از خوردن شراب زياد مغشوش شدن

【迷魂汤】míhúntāng شربتى كه آشاميدنش روح كسى را مختل با سخن هاى شيرين ومطبوع ~ 灌 : مى كند، شربت سحر آميز كسى را به دام انداختن

【迷魂阵】míhúnzhèn طرح نقشه براى گيج وسر در گم كردن براى فريفتن كسى نقشه ريختن، دام ~ 摆 : كسى، نيرنگ، خدعه گستردن

【迷昏】míhun مغشوش، خرف

【迷惑】míhuò ①(辩不清) سردر گم شدن، آشفته فكر شدن، سردر گم شدن، آشفته فكر شدن، 感到 ~ 不解 : گم راه شدن سردرگم كردن، آشفته ساختن، گمراه (使迷惑)② گم راه شدن 。 敌人 ~ : كردن دشمن را سردرگم كردن 不要被假象所 ~ / با پديده هاى دروغين فريفته نشويد! / 花言巧语 ~ 不了人。 /سخن‌هاى شيرين ومطبوع نمى تواند براى هميشه مردم را بفريبد. 群众 ~ توده هاى مردم را گم راه كردن

【迷离】mílí (در وصف چشم) مبهم، تيره وتار : 睡眼 ~ چشم در حالت 恍惚 ~ /هائى كه در اثر خواب تيره وتار شده باشد بى‌خودى

【迷离扑朔】mílí pūshuò 见"扑朔迷离"

【迷恋】míliàn سخت عاشق چيزى شدن، شيفته وشيدا شدن : ~ 东方生活方式 شيفته‌ء شيوه‌ء زندگى مشرق زمين شدن / ~ 名誉地位 شيفته‌ء شهرت ومقام شدن

【迷路】mílù ①(迷失道路) راه را گم كردن، گمراه شدن : 在森林里 ~ در جنگل راه خود را گم كردن ②(失去正确方向) به بى راهه رفتن، از راه بى راه شدن : 错误思想使他 ~ 了。 او با افكار اشتباه آميز به گمراهى افتاده است. ③〈生理〉 گوش داخلى

【迷茫】mímáng ①(广阔而看不清) پهناور ومبهم : 大雪纷飞,原野一片 ~ 。 بيابان پهناور زير برف سنگين از نظر پنهان شد. ②(迷离) سردرگم، آشفته فكر، گمراه : 他脸上显出 ~ 的神情。 آشفتگى فكرش در چهره اش آشكار بود.

【迷蒙】míméng ①(昏乱) تيره وتار، ناروشن ②〈书〉(使迷惑) شيفته‌ء خود ساختن، دلربايى كردن

【迷梦】mímèng خيال واهى، خواب محض : 独霸世界的 ~ خيال واهى براى چيرگى بر دنيا

【迷你】mínǐ مينى : ~ 裙 دامن مينى

【迷人】mírén ①(使人陶醉) دلربا، دلفريب ②(使迷惑) دلربايى كردن، شيفته‌ء خود ساختن

【迷失】míshī گم كردن : ~ 方向 جهت خود را گم كردن / ~ 道路 راه خودرا گم كردن

【迷汤】mítāng 见"迷魂汤"

【迷途】mítú ①(迷失道路) راه خود را گم كردن ②(歧途) بيراهه رفتن، كج راهه رفتن : 走入 ~ راه كج، بيراهه

【迷途知返】mítú zhī fǎn جهت خود را باز يافتن وبه راه صحيح برگشتن، به اشتباه هاى خود پى بردن ورفتار خود را تصحيح كردن

【迷惘】míwǎng سردر گم شدن، حيران و سرگردان شدن : 感到十分 ~ احساس سردرگمى كردن

【迷误】míwù گمراه شدن

【迷雾】míwù ①(浓雾) مه غليظ ②(使人迷失方向的事物) چيزى كه مردم را گم راه كند : 妖风 ~ باد و بخار مضر

【迷信】míxìn ①(信仰神仙鬼怪) خرافات، خرافات پرستى : 他很 ~ 。 او بسيار خرافاتى است. ②(盲目相信) اعتقاد كوركورانه به شخصيت ~ 权威 : كوركورانه به چيزى داشتن / 破除 ~ 个人 ~ كيش شخصيت / والاى كسى داشتن / 解放思想 خرافات پرستى را از ميان برداشتن وافكار را آزاد ساختن

【迷阵】mízhèn 见"迷魂阵"

【迷走神经】mízǒu shénjīng 〈生理〉 عصب زوج دهم، عصب دهم مغزى

【迷醉】mízuì مست وشيفته شدن

谜

mí ①(谜语) معما، چيستان، لغز : 猜 ~ معمارا حل كردن ②(没弄明白的事物) رمز، مطلب غير مفهوم، راز نهفته : 不解之 ~ راز لاينحل مانده / 这件事到现在还是个 ~ 。 اين موضوع هنوز بصورت رمزآميزى باقى مانده است.

另见 mèi

【谜底】mídǐ ①(谜语答案) جواب معما، حل معما ②(真相) حقيقت : 揭穿 ~ حقيقت را افشا كردن

【谜团】mítuán اشياء شك انگيز

【谜语】míyǔ معما، چيستان، لغز

【谜子】mízi 〈方〉 معما

猕

mí

【猕猴】míhóu ميمون هندى قهوه اى كمرنگ

【猕猴桃】míhóutáo 〈植〉 نوعى درخت مو آسيا كه داراى برگ‌هاى متناوب وساده ودانه هاى چند هسته اى مى باشد

醚

mí 〈化〉 اتر، اثير

糜

mí ①(粥) آش، فرنى ②(烂) پوسيده، فاسد ③(浪费) ولخرج، مسرف ④〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

另见 méi

【糜费】mífèi ولخرجى كردن، اسراف كردن : 钱财 ~ در خرج پول زياده روى كردن / 撙节开支,防止 ~ صرفه جويى كردن در خرج وجلوگيرى كردن در اسراف

【糜烂】mílàn ①(腐烂不堪) بى نهايت پوسيده وفاسد : 生活 ~ زندگى فاسد داشتن ②〈医〉 فساد تدريجى

麋

mí گوزن

【麋羚】mílíng نوعى بزكوهى افريقايى

【麋鹿】mílù گوزن

靡

mí ولخرجى كردن، اسراف كردن : 生活奢 ~ زندگى همراه با ولخرجى

另见 mǐ

【靡费】mífèi اسراف كردن، در خرج زياده روى كردن

蘼

mí 见"荼蘼"túmí

醿

mí 见"酴醿"túmí

mǐ

米 mǐ ①(稻米) برنج ②(去壳或皮的种子) دانه یا دانه ~ :花生 ~ بادام زمینی/دانهٔ 高粱 :هستهٔ پوست کنده متر(واحد طول) ③(长度单位) دانهٔ ارزن ~ 小/ «گاولیان» ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【米波】mǐbō 〈无〉 طول موج

【米醋】mǐcù سرکه ای که با برنج یا ارزن درست شده باشد

【米饭】mǐfàn برنج (پخته)، چلو، پلو

【米粉】mǐfěn ①(大米磨的粉) آرد برنج ②(米粉做的面条) رشته ای که از آرد برنج ساخته می شود

【米泔水】mǐgānshuǐ آب برنج، آبی که در آن برنج شسته شده است

【米黄】mǐhuáng زردکم رنگ، کرم رنگ

【米酒】mǐjiǔ شراب برنج

【米糠】mǐkāng سبوس برنج، پوست برنج

【米粒】mǐlì دانهٔ برنج

【米粮川】mǐliángchuān ناحیهٔ برنج خیز :昔日穷山沟，今日 ~ 。دره‌ٔ کوچك وبی حاصل دیروزه به سرزمین غله خیزی تبدیل شده است.

【米面】mǐmiàn ①(米和面) برنج وآرد ②(米磨成的面) آرد برنج

【米丘林学说】Mǐqiūlín xuéshuō دکترین میچولین

【米丘林遗传学】Mǐqiūlín yíchuánxué علم توارث میچولین

【米色】mǐsè کرم رنگ

【米汤】mǐtang ①(煮米饭时取出的汤) لعاب برنج، آبی که در آن برنج پخته شده است ②(薄稀饭) آش برنج

【米虾】mǐxiā نوعی میگوی کوچك

【米线】mǐxiàn رشته های برنجی (نوعی غذا)

【米象】mǐxiàng 〈动〉 شپشهٔ برنج

【米制】mǐzhì سیستم متری

【米珠薪桂】mǐzhū-xīnguì برنج به ارزش مروارید است وهیزم به بهای دارچین ـ کنایه از اینکه قیمت اجناس گران است وزندگی سخت

【米猪】mǐzhū نوعی خوك که مبتلابه بیماری کرم شده باشد

【米烛光】mǐzhúguāng 〈物〉 لوکس ـ واحد بین المللی نور که عبارتست از تابش مستقیم نور یك شمع بفاصلهٔ یك متر

【米蛀虫】mǐzhùchóng بید برنج خوار ـ کنایه از تاجر محتکر وسودطلب

弭 mǐ 〈书〉 از بین بردن، تار و مار کردن، برطرف کردن :~ 患 منشاء اغتشاش را از بین بردن

【弭除】mǐchú 〈书〉 از بین بردن

脒 mǐ 〈化〉 امیدین (شیمی)

眯 mǐ (ذرهٔ گرد وخاك) وارد چشم کسی شدن :我 ~ 了眼了。 چیزی وارد چشمم شده است.

另见 mī

靡 mǐ ①(顺风倒下) برباد رفته، باد برده، باد زده :所向披 ~ همه موانع را برطرف کردن، دشمن را سراسیمه به فرار واداشتن ②〈书〉(无；没有) هیچ، نه : ~ 日不思 هیچ روزی بدون فکر کسی یا چیزی نگذراندن

另见 mí

【靡靡之音】mǐmǐ zhī yīn موسیقی منحط

mì

泌 mì ترشح کردن، تراوش کردن

【泌尿科】mìniàokē 〈医〉 بخش بیماری های مجاری ادرار (یا میزه راه)

【泌尿器官】mìniào qìguān 〈生理〉 مجاری ادرار، اقدام‌های ادراری

宓 mì ①〈书〉(安静) آرام، ساکت، بی سر وصدا ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

觅 mì جستجو کردن، جستن، صید کردن :鸟雀经常在这里 ~ 食。 پرندگان اغلب در این محل غذا یشان را جستجو می کنند.

【觅取】mìqǔ جستجو کردن

【觅食】mìshí جستجوی غذا کردن (مرغان)

秘 mì ①(秘密的) سری، پنهانی، پوشیده : ~ 事 سر، راز ②(保守秘密) سر نگهداشتن، رازداری : ~ 而不宣 چیزی را سری نگهداشتن ③〈简〉(使馆秘书) دبیر(سفارت) : 一 ~ دبیر اول (سفارت)

另见 bì

【秘奥】mì'ào راز، سر

【秘宝】mìbǎo گنج کمیاب

【秘本】mìběn نسخهٔ اختصاصی گرانبها از یك کتاب کم یاب

【秘藏】mìcáng مخفی کردن، قائم کردن

【秘方】mìfāng نسخهٔ طبی سری :祖传 ~ نسخهٔ طبی سری که از یك نسل به نسل دیگر به ارث رسیده باشد

【秘府】mìfǔ مخفیگاه درباری (برای نگهداشتن کتاب)

【秘诀】mìjué رمز (موفقیت) :成功的 ~ رمز موفقیت کسی

【秘密】mìmì ①(不公开的) سری، محرمانه، اسرار آمیز : ~ 会议 جلسهٔ محرمانه / ~ 活动 فعالیت های محرمانه / ~ 文件 اسناد محرمانه / ~ 警察 پلیس مخفی / ~ 外交 دیپلوماسی سری / ~ 访问 بازدید محرمانه / ~ 投票 رأی دهی محرمانه / ~ 条约 پیمان سری ②(秘密的事) سر، راز :军事 ~ سر نظامی / 宇宙的 ~ اسرار کیهانی / 公开的 ~ سری که بر همه پوشیده نیست / 保守 ~ سر را نگهداشتن / 泄露 ~ سر را فاش کردن / 探索海底 ~ کاوش کردن دراسرار قعر دریا

【秘史】mìshǐ تاریخ محرمانه (در مورد یك دودمان فئودالی)

【秘书】mìshū دبیر، منشی، سکرتر :国务 ~ دبیر شورای دولتی / 机要 ~ منشی محرمانه / 私人 ~ منشی خصوصی / ~ 处 دبیر خانه

سر دبیر ~长/

密 mì ①(距离近;空隙小)انبوه ، فشرده، نزديك: ~林 جنگل انبوه /~不透风 محفوظ از هوا /枪声很~。 صدای تیراندازی شدیدی به گوش رسید. /这两行苗栽得太~了。 این دو ردیف نهال خیلی فشرده کاشته شده است. ②(关系近) نزديك، صمیمی، محرم: ~友 دوست صمیمی، محرم راز ③(精致;细致) ظریف، نازك، دقیق: 周~ با دقت در نظر گرفته شده ④(秘密) سر، راز: 绝~ سر مگو ⑤〈纺〉(نساجی) تراکم: 经~ تراکم تار /纬~ تراکم پود

【密报】mìbào ①(秘密地报告) گزارش محرمانه دادن ②(秘密的报告) گزارش محرمانه

【密闭】mìbì سر بسته، محکم بسته، محفوظ از هوا

【密播】mìbō 〈农〉 بذر پاشی متراکم

【密布】mìbù متراکم پوشیده شده: 阴云~。 ابرهای سیاه جمع می شود. /礁石~ پوشیده از صخره

【密丛丛】mìcóngcóng پر پشت

【密电】mìdiàn ①(密码电报) تلگراف رمز: ~码 کد رمز ②(发密电) تلگراف رمز را مخابره کردن

【密度】mìdù ①(密集的程度) تراکم، انبوهی: 人口~ انبوهی جمعیت /兵力~ تراکم نیرو ها /火力~ فشار آتش گلوله، تراکم ② 〈物〉(فیزیك) تراکم: ~计 تراکم سنج تیر اندازی

【密封】mìfēng ①(严密地封密) مهر وموم کردن: ~的文件 اسناد مهر شده ②(使不透气) چیزی را محفوظ از هوا نگهداشتن: 用蜡~瓶口 سر شیشه را مهرو موم کردن /~的容器 ظرف مهر وموم شده /~舱 کابین محفوظ از هوا /~垫圈 واشر محکم کننده /~机身〈航空〉 بدنهٔ هواپیمای محفوظ از هوا

【密告】mìgào گزارش محرمانه دادن

【密会】mìhuì ①(秘密会见) ملاقات محرمانه کردن ②(秘密会议) جلسهٔ محرمانه

【密集】mìjí متمرکز، ازدحام کننده: 人口~ پر جمعیت /~队形 صف آرایی فشرده /~炮火 شلیك بی‌امان گلوله

【密件】mìjiàn سند یا نامهٔ محرمانه، اسناد طبقه بندی شده

【密径】mìjìng راه مخفیانه

【密克罗尼西亚】Mìkèluóníxīyà جزایر میکرونزی(در اقیانوسیه)

【密林】mìlín جنگل انبوه

【密锣紧鼓】mìluó-jǐngǔ 见"紧锣密鼓"jǐnluó-mìgǔ

【密麻麻】mìmámá متعددو متراکم

【密码】mìmǎ رمز، کد رمز: ~电报 تلگراف رمز /~机 ماشین رمز نویس /~员 رمز نویس /~术 رمز

【密密层层】mìmicéngcéng فشرده، روی هم انباشته شده، متراکم، انبوه: ~的人群 جمعیت انبوه

【密密丛丛】mìmicóngcóng انبوه، متراکم: ~的杨树林 جنگل انبوه از درختان تبریزی

【密密麻麻】mìmimámá ریز ریز، متصل بهم وبی شمار: 笔记本上写满了~的小字。 دفترچهٔ یاد داشت پر از هیروگلیف های ریز ریز ومتصل بهم بود.

【密密匝匝】mìmizāzā انبوه، متراکم

【密谋】mìmóu توطئه چیدن، همدست شدن، دسیسه کردن: ~叛变 برای خیانت به وطن توطئه چیدن

【密切】mìqiè ①(关系近) نزديك، صمیمانه: ~配合 با همکاری نزدیك عمل کردن /~合作 همکاری نزديك /~相关 بهم مربوط بودن /~联系群众 با توده های مردم پیوند نزديك داشتن /~两国关系 روابط نزديك بين دو كشور را بر قرار کردن ②(关注地) با دقت، با توجه: ~注视 توجه دقیق داشتن، ساختن

【密商】mìshāng گفتگو های محرمانه داشتن

【密使】mìshǐ فرستادهٔ محرمانه، نمایندهٔ محرمانه

【密室】mìshì اطاق محرمانه: 策划于~ پشت در توطئه چیدن

【密实】mìshi فشرده کشبافی شده، متراکم: 这件棉衣针脚做得真~。 این کت پنبه دوزی شده با بخیه های ریز دوخته شده است.

【密谈】mìtán مذاکرهٔ محرمانه؛ گفتگوی محرمانه داشتن

【密探】mìtàn کار آگاه، عامل مخفی، جاسوس

【密陀僧】mìtuósēng 〈化〉(شیمی) مونوکسید سرب، سرب زرد

【密位】mìwèi 〈军〉 واحد اندازه گیری زاویه که برابر ۱/۶۴۰۰ محیط دایره است

【密纹唱片】mìwén chàngpiàn صفحهٔ گرامافون باسه شاخهٔ قابل تعویض، صفحهٔ گرامافون برای بازی طولانی

【密西西比河】Mìxīxībǐhé رودخانهٔ می سی سی پی

【密写情报】mìxiě qíngbào اطلاعات نوشته شده با جوهر نامرئی

【密信】mìxìn نامهٔ محرمانه

【密讯】mìxùn اطلاعات محرمانه

【密议】mìyì محرمانه مشورت کردن

【密友】mìyǒu دوست صمیمی، محرم راز

【密语通信】mìyǔ tōngxìn مکاتبهٔ رمزی، مکاتبه با حروف رمز

【密约】mìyuē ①(秘密的条约) قرارداد محرمانه ②〈旧〉(秘密的约会;幽会) ملاقات محرمانه

【密钥】mìyuè نوشتهٔ رمزی

【密云不雨】mì yún bù yǔ ابر ها متراکم اند اما از باران خبری نیست ـ کنایه از اینکه زحمت دارد ایجاد می شود.

【密召】mìzhào محرمانه احضار کردن

【密植】mìzhí 〈农〉 کاشتن بفاصلهٔ نزديك

【密旨】mìzhǐ فرمان محرمانهٔ شاه

幂 mì ①〈数〉(ریاضی) توان، قوه ②〈书〉(覆盖东西的巾) پوشش (مانند حوله)

【幂级数】mìjíshù 〈数〉(ریاضی) توان تابع

谧 mì 见"安谧"ānmì;"静谧"jìngmì

蜜 mì ①(蜂蜜) عسل زنبور، شهد ②(甜美的) شیرین

【蜜蜂】mìfēng زنبور، زنبور عسل

【蜜蜂窝】mìfēngwō لانهٔ زنبور

【蜜柑】mìgān نارنگی

【蜜饯】mìjiàn میوهٔ عسل پرورد، میوه در شهد جوشانیده

【蜜蜡】mìlà موم زنبور، موم عسل
【蜜里调油】mì lǐ tiáo yóu کنایه از بسیار مهربان وعزیز بودن
【蜜甜】mìtián بسیار شیرین
【蜜丸子】mìwánzi 〈中药〉نوعی قرص که از پودر داروی چینی وعسل ساخته می شود
【蜜腺】mìxiàn 〈植〉غدهٔ شهددان گیاه
【蜜语】mìyǔ حرف های شیرین
【蜜源】mìyuán منبع شهد: ~区 مرتع پرورش زنبور / ~植物 گیاهان مناسب برای تولید عسل
【蜜月】mìyuè ماه عسل
【蜜枣】mìzǎo خرمای عسل پرورد
【蜜渍】mìzì در عسل قوام یافته، عسل زده، عسل پرورد

嘧 mì
【嘧啶】mìdìng 〈化〉(شیمی) پیریمیدین

mián

眠 mián ①(睡眠) خواب: 不~之夜 شب بی خواب ②(休眠) (برای گیاهان وجانوران) حال رکود وکمون: 冬~ به خواب زمستانی رفتن
【眠尔通】mián'ěrtōng 〈药〉(نوعی دارو) میلتون

绵 mián ①(丝绵) نخالهٔ ابریشم ②(绵延) پیوسته، مسلسل، متصل ③(柔软) نرم وظریف
【绵白糖】miánbáitáng شکر شکل پودر
【绵薄】miánbó 〈谦〉کوشش ناچیز وبی ثمر بنده: 愿尽~。 کوشش ناچیز خود را بکار خواهم برد.
【绵长】miáncháng پیوسته، طولانی: ~的岁月 روزگار طولانی / 福寿~ عمر طولانی
【绵虫】miánchóng نوعی کرم
【绵绸】miánchóu پارچهٔ ابریشمی که از ابریشم ضایع ساخته می‌شود
【绵亘】miángèn (سلسلهٔ جبال) امتداد یافتن، کشیده شدن: 大别山~在河南、安徽和湖北三省的边界上。 کوههای «دابی» در امتداد مرز استان های «خه نان»، «آن هوی» و«خوبای» کشیده شده اند.
【绵和】miánhé 〈方〉مهربان، بامهر ومحبت
【绵里藏针】miánlǐ cáng zhēn سوزنی نهفته در الیاف ابریشم ـ کنایه از شخصیتی بی رحم زیر چهرهٔ مهربان
【绵历】miánlì 〈书〉بهم پیوستن
【绵绵】miánmián لاینقطع، مسلسل، پیوسته: 秋雨~ باران پائیزی لاینقطع می بارد.
【绵邈】miánmiǎo 〈书〉(زمان) بسیار دور
【绵软】miánruǎn ①(柔软) نرم: ~的羊毛 پشم نرم ولطیف ②(无力) سست، ناتوان، ضعیف: 觉得浑身~ احساس ضعف در تمام بدن کردن
【绵延】miányán مسلسل بودن، به فاصلهٔ طولانی گستردن: ~千里的山脉 کوههایی که به فاصلهٔ ده هزار «لی» امتداد می یابند / 第二次世界大战后, 局部战争一直~不断。 از پایان جنگ جهانی دوم به بعد جنگ های محلی پی در پی ادامه دارد.
【绵羊】miányáng گوسفند
【绵远】miányuǎn (فاصله) بسیار دور
【绵纸】miánzhǐ دستمال کاغذی

棉 mián ①(草棉和木棉的总称) یك نام عمومی برای پنبه وکاپوك ②(棉花) پنبه: ~纺织品 منسوجات پنبه ای ③(棉纤维制的) پنبه دوزی شده: ~大衣 پالتوی پنبه دوزی شده / ~衣 لباس پنبه دوزی شده
【棉袄】mián'ǎo کت پنبه دوزی شده
【棉包】miánbāo یك عدل پنبه
【棉被】miánbèi لحاف
【棉饼】miánbǐng تفالهٔ پنبه دانه (پس از کشیدن روغن)
【棉布】miánbù پارچهٔ پنبه ای
【棉纺】miánfǎng پنبه ریسی: ~工厂 کارخانهٔ پنبه ریسی
【棉凫】miánfú 〈动〉نوعی مرغابی
【棉红铃虫】miánhónglíngchóng کرم پنبه ای صورتی رنگ
【棉红蜘蛛】miánhóngzhīzhū عنکبوت قرمز(نوعی کرم مضر برای پنبه)
【棉猴儿】miánhóur پالتو یا نیم تنهٔ پنبه دوزی شدهٔ با شلق‌دار
【棉花】miánhua پنبه: 摘~ پنبه چیدن، پنبه چینی / ~播种机 دستگاه پنبه کاری / ~胎 لای پنبه‌یی / ~签 میلهٔ پاك کن پنبه‌یی / ~套子 (برای لحاف) لای پنبه یی(برای لحاف) / ~脱籽机 ماشین پنبه پاك کنی
【棉枯萎病】miánkūwěibìng بیماری پنبه که موجب آماس بافت های برگ و رشته های گیاه می شود
【棉裤】miánkù شلوار پنبه دوزی شده
【棉铃】miánlíng غورهٔ پنبه: ~虫 کرم غورهٔ پنبه / ~象虫 شپشك غورهٔ پنبه
【棉毛机】miánmáojī دستگاه کشبافی
【棉毛裤】miánmáokù شلوار کشباف پنبه‌ایی
【棉毛衫】miánmáoshān زیر پیراهن کشباف پنبه‌ایی
【棉农】miánnóng دهقان پنبه‌کار
【棉绒】miánróng مخمل پنبه‌ایی
【棉纱】miánshā نخ پنبه‌ایی: ~头 نخالهٔ پنبه
【棉毯】miántǎn پتوی پنبه‌ایی
【棉桃】miántáo غورهٔ پنبه‌ایی
【棉套】miántào پوشش پنبه دوزی شده (برای گرم نگهداشتن چیزی)
【棉田】miántián مزرعهٔ پنبه
【棉条】miántiáo فتیلهٔ پنبه یی: ~桶 فتیله دان، جا فتیله یی
【棉线】miánxiàn ریسمان پنبه یی
【棉鞋】miánxié کفش پنبه دوزی شده
【棉絮】miánxù ①(棉纤维) الیاف پنبه ②(絮被褥的棉胎) لای پنبه ای (برای لحاف)
【棉蚜虫】miányáchóng شپشك پنبه ای

【棉衣】miányī لباس پنبه دوزی شده

【棉织品】miánzhīpǐn منسوجات پنبه ای، محصولات پنبه ای

【棉籽】miánzǐ بذرپنبه، پنبه دانه: ~油 روغن پنبه دانه /~饼 کیك پنبه دانه /~绒 الیاف کوتاه پنبه که به پنبه دانه چسبیده است 又作"棉子"

miǎn

免 miǎn ①(去掉;除掉) کسی را از چیزی معاف کردن، صرف نظر کردن: ~服兵役 از خدمت سربازی معاف بودن /~予处分 از مجازات معاف بودن /互相~办签证协议 توافق برای لغو مقررات روادید دو جانبه /~试 معاف بودن از امتحان /这些手续就~了。 ما از انجام این تشریفات صرف نظر خواهیم کرد. /~了吧，不要给他添麻烦了。 صرف نظر کنید!بیشتر از این به او زحمت ندهید. /~任 عزل /~事项 عزل ها ونصب ها /他工作太多，得给他~掉几项。 چون او کارهای زیادی دارد، باید از بعضی کارها معافش کرد. ②(避免) دوری کردن، اجتناب کردن، احتراز کردن: 事先做好准备，以~临时忙乱。 باید از پیش آمادگی داشت تا در موقع شروع کار آشفتگی پیش نیاید. /~遭毒手 از سؤقصدی جان سالم بدر بردن /~受损失 اجتناب کردن از زیان احتمالی /~于受灾 اجتناب کردن از بلای احتمالی ③(不可;不要) ممنوع، غیر مجاز: 闲人~进。 ورود ممنوع است مگر برای انجام مأموریت.

【免不了】miǎnbuliǎo اجتناب ناپذیر بودن، مسلم بودن: 在前进的道路上，~会有困难。 در راه پیشرفت حتما مشکلاتی وجود دارد.

【免除】miǎnchú ①(防止;避免) جلوگیری کردن، اجتناب کردن: 兴修水利，~水旱灾害 باید به آبیاری سیستم داد تا از خشك سالی یا سیلاب جلوگیری شود. ②(免去) معاف کردن، بخشیدن، برداشتن: ~债务 از باز پرداخت وام معاف کردن /~一项任务 از انجام یکی از وظایف معاف کردن

【免得】miǎnde تا....، اجتناب کردن: 多问几句，~走错路。 بیشتر بپرسید تابه راه اشتباه آمیز نیفتید! /你要是能去最好，~他跑一趟。 چه بهتر شماخود بروید واو را از زحمت آمدن به اینجا رها سازید.

【免费】miǎnfèi رایگان، مفت: ~医疗 درمان رایگان /~入场 ورود آزاد

【免官】miǎnguān کسی را از مقام رسمی دولت معزول کردن

【免冠】miǎnguān ①(脱帽表示敬礼) کلاه را برداشتن (در سلام نظامی) ②(不戴帽子) بدون کلاه، سربرهنه: 半身~正面照片 عکس نیم تنه با سر برهنه وتمام رخ

【免检】miǎnjiǎn معاف بودن از بازرسی

【免礼】miǎnlǐ از تعظیم کردن معاف بودن

【免票】miǎnpiào ①(不收费的票) بلیط مفت، بلیط رایگان ②(不要票) مفت، رایگان، آزاد: 身高不满一米的儿童~。 ورود کودکان کوتاهتر از یك متر آزاد است.

【免税】miǎnshuì معاف بودن از گمرگ: ~货物 اجناس معاف از گمرك /~进口 وارد کردن بدون عوارض گمرکی

【免刑】miǎnxíng 〈法〉 معاف بودن از مجازات

【免修】miǎnxiū از بعض درس های لازم معاف بودن

【免验】miǎnyàn معاف بودن از بازرسی گمرکی: ~放行 عبور بدون بازرسی /~证 پروانهٔ عبور

【免役】miǎnyì معاف بودن از خدمت سربازی

【免疫】miǎnyì 〈医〉 مصونیت (از بیماری): 获得性~ مصونیت اکتسابی /~性 مصونیت

【免战牌】miǎnzhànpái نشانی که در زمان های قدیم برای اعلان ترك مخاصمه وخودداری از جنگ بکار می رفت: 挂~ از جنگ خود داری کردن

【免征】miǎnzhēng از پرداخت عوارض معاف بودن

【免职】miǎnzhí کسی را از شغلی معزول کردن

【免罪】miǎnzuì معاف بودن از مجازات

勉 miǎn ①(努力) سعی کردن، کوشش کردن، تلاش کردن: 奋~ صمیمانه کوشش کردن /~力为之 منتهای کوشش کردن ②(勉励) تشویق کردن، دلگرم کردن: 互~ یکدیگر را تشویق کردن /自~ به خود دلگرمی دادن ③(勉强) خود را بکار بردن خارج از حد توان: ~为其难 خارج از حد ممکن تلاش کردن کار مشکلی را انجام دادن

【勉励】miǎnlì تشویق کردن، دلگرمی دادن: 互相~，共同进步 یکدیگر را تشویق کردن ومشترکا ترقی کردن /他~儿子努力学习。 او پسر خود را تشویق کرد تا باسعی وکوشش درس بخواند.

【勉强】miǎnqiǎng ①(尽力) بزحمت کاری را انجام دادن: 我~跑完了五千米。 من بزحمت پنج هزار متر دویدم. /~维持生活 بزحمت امرار معاش کردن /他~挣扎着站起来。 او بزحمت دست وپا زد و به حالت ایستاده درآمد. /病人~吃了几口饭。 بیمار بزحمت مقداری برنج خورد. ②(不是甘心情愿) زورکی، با اکراه، با بیزاری، از روی بی میلی: ~地笑了笑 او با بی میلی لبخند زدن /他接受了我们的建议，但是很~。 او با بی میلی بسیار پیشنهاد ما را پذیرفت. ③(强迫) کسی را به انجام کاری واداشتن: 要是他不愿意去，就不要~他。 اگر او مایل نیست برود، وادارش نکنید. /这种事~不得。 در چنین کاری تحمیل کردن درست نیست. ④(牵强;不充足) نارسا، قانع ناکننده، بی کفایت: 你的理由有些~。 دلیل شما چندان قانع کننده نیست. /这种说法很~。 چنین تعبیری بسیار نارسا است. ⑤(凑合) در حد کفایت: 草料~够牲口吃一天。 علوفه برای غذای یکروزهٔ رمه در حد کفایت بود. /~的多数 اکثریت ضعیف، اکثریت برهنه

【勉勉强强】miǎnmiǎnqiǎngqiǎng در حد کفایت: 他一月的工资~够用。 حقوق ماهانه اش در حد کفایت بود. /你身体怎么样？——~！ حال شما چطور است؟ — متوسط!

娩 miǎn زایمان، وضع حمل

冕 miǎn تاج: 加~ تاج گذاری کردن /加~礼 مراسم تاج گذاری

湎 miǎn 见"沉湎"chénmiǎn

缅 miǎn دور، دوردست، دورافتاده

【缅甸】Miǎndiàn برمه ~人 برمه ای، اهل برمه/ ~语 زبان برمه ای

【缅怀】miǎnhuái یاد کردن، یاد آوردن، بخاطر آوردن ~革命先烈 از شهیدان انقلاب یاد کردن/ ~往事 خاطرات گذشته را به یاد آوردن

【缅想】miǎnxiǎng (رویداد های گذشته را) بیاد آوردن

腼 miǎn

【腼腆】miǎntiǎn خجول، کمرو، محجوب: 这孩子见了生人有点~。این بچه از دیدن بیگانه ها خجالت می کشد.

鮸 miǎn نوعی ماهی که صدا می‌کند

miàn

面 miàn ①(脸) رو، صورت، چهره: ~带笑容 خنده رو/ ~无惧色 اثر خوشحالی در چهره پدیدار شدن/ ~有喜色 بهیچوجه ترسناك به نظر نرسیدن/ ~部表情 تجلی احساسات در این。②(向着) رو به (سمتی) بودن: 这房子~南坐北。 چهره خانه روبه جنوب است. ③(表面) سطح، رو، کف: 桌~ سطح میز/ 水~ روی آب/ 路~ کف جاده/ 钟~ روی ساعت ④(当面) شخصا، مستقیما: ~告 شخصا عرض کردن/ ~交 شخصا تحویل دادن ⑤(外面的那一层) جلد، رویه، سطح: 书~儿破了。 جلد کتاب پاره شد./ 棉袄的~儿 خارجی رویهٔ کت پنبه دوزی شده/ 被~儿 رویهٔ لحاف/ 鞋~儿 رویهٔ کفش ⑥〈数〉(ریاضی) سطح هندسی ⑦(全面) (در) کل: مقابل نقاط جزیی: 市长下乡去了, ~上的工作让我来抓。 شهر دار به روستا رفته و اداره امور شهر را به عهدهٔ من گذاشته است. ⑧(方向) طرف، سمت، جهت، جنبه: 四~包围敌人 از چهار طرف دشمن را محاصره کردن/ 这只是问题的一~。 این فقط یك جنبهٔ موضوع است./ 好(坏)的一~ یك جنبهٔ خوب (بد)/ 向四~观望 به هر طرف نگریستن ⑨(程度;规模) حوزه، اندازه، وسعت، حجم، حوزهٔ: 知识~广(窄) از علم ودانش داشتن وسیعی (محدودی)/ 这次讨论的问题涉及~很广。 موضوع مورد بحث جنبه های وسیعی را در بر گرفته است. ⑩[方位词后缀]: 前~ در جلو/ 左~ در چپ/ 外~ بیرون ⑪〈量〉[多用于扁平的物件]: 一~镜子 یك آینه/ 三~旗帜 سه تا پرچم ⑫(粮食磨成的粉) آرد (غله): 大米~ آرد برنج/ 玉米~ آرد ذرت/ 白~ آرد گندم ⑬(粉末) پودر: 胡椒~ پودر فلفل/ 药~ پودر دارویی ⑭(面条) رشته: 汤~ رشته در سوپ/ 切~ (در) رشتهٔ تازه ⑮〈方〉(淀粉多而软): نرم ونشاسته‌ای مقابل رشتهٔ خشك) 这块白薯很~。 این سیب زمینی شیرین بسیار نرم ونشاسته ای است.

【面包】miànbāo نان: ~房 دکان نانوایی/ ~工人 کارگر نانوایی/ ~干 نان خشك/ ~渣儿 خرده نان

【面包车】miànbāochē مینی بوس

【面包圈】miànbāoquān نان حلقه شکل سرخ کرده

【面壁】miànbì ①(脸对着墙) رو به دیوار بودن ــ کنایه از عدم توجه به کارها ②(一种体罚) رو به دیوار ایستادن (مجازات)

【面禀】miànbǐng حضورا گزارش دادن

【面不改色】miàn bù gǎi sè تغییر رنگ چهره ندادن، خم به ابرو نیاوردن

【面茶】miànchá نوعی خوراك خمیر مانند که در موقع خورد ن ادویه‌ای مانند خمیر کنجد ونمك روی آن می زنند

【面陈】miànchén حضورا بیان کردن، حضو را اظهار کردن

【面呈】miànchéng حضورا تحویل دادن

【面辞】miàncí شخصا رفتن وخداحافظی کردن، برای خدا حافظی رفتن

【面从】miàncóng 〈书〉 حضورا اطاعت کردن

【面对】miànduì روبرو شدن، برابر شدن، مواجه شدن: ~现实 با حقیقت روبرو شدن/ ~这种形势 با چنین وضعی مواجه شدن/ ~危险情况,镇定自若 در برابر خطر آرام وخونسرد ماندن/ ~群山 روبروی سلسلهٔ جبال قرار گرفتن

【面对面】miàn duì miàn روبرو، در مقابل هم: ~地坐着 رو در رو نشستن/ ~的斗争 روی بروی هم مبارزه رویا رو در رو مبارزه کردن،

【面额】miàn'é ①〈经〉 ارزش اسکناس: 各种~的纸币 اسکناس های با ارزش های مختلف/ ~为五元和十元的人民币 به ارزش های پنج یوانی وده یوانی «ژن مین بی» ②(额头) پیشانی

【面坊】miànfáng آسیا

【面肥】miànféi ①(面头) خمیر مایه، خمیر ترش ②(肥料) کود

【面粉】miànfěn آرد، آرد گندم: ~厂 آسیاب/ ~袋 کیسهٔ آرد

【面缚】miànfù 〈书〉 با دو دست بسته از پشت

【面革】miàngé 〈皮革〉 پارچهٔ روی کفش

【面馆】miànguǎn رشته فروشی

【面红耳赤】miànhóng-ěrchì سرخ (از غضب یا خجالت) شدن، سرخ رو شدن: 争得~ هر مباحثه کردن تا جایی که چهره کس سرخ شود، مباحثهٔ جدی داشتن

【面糊】miànhù ①(糊状物) خمیر ②〈方〉(糨糊) چسب

【面糊】miànhu ①(食物软) نرم ونشاسته ای ②(性格柔和) نرم ومهربان: ~人 آدم نرم ومهربان

【面黄肌瘦】miànhuáng-jīshòu زردرنگ و لاغر

【面积】miànjī مساحت: 中国~约为九百六十万平方公里。 چین در حدود نه میلیون وشش صد هزار کیلو متر مربع مساحت دارد./ 展览会~为三千平方米。 مساحت نمایشگاه سه هزار متر مربع است./ 种植~ مساحت کشت و زرع/ 大~丰收 برداشت خوب بمساحت وسیع

【面颊】miànjiá گونه، رخسار

【面交】miànjiāo حضورا تحویل دادن

【面巾】miànjīn 〈方〉 حوله

【面巾纸】miànjīnzhǐ دستمال صورت، دستمال کاغذی

【面筋】miànjin مادهٔ چسبندهٔ گندم

【面具】miànjù ماسك، نقاب، روپوش، روبند: 防毒～ ماسك ضد گاز

【面孔】miànkǒng قیافه، صورت، چهره: 严肃的～ قیافهٔ جدی /板起～ قیافهٔ جدی بخود گرفتن/ 装出一副救世主的～ خود را بمثابهٔ نجات دهنده وانمود کردن/ 摆出一副公事公办的～ قیافهٔ کسی را بخود گرفتن که کارهای اداری را مطابق اصول اداره انجام دهد

【面宽】miànkuān عرض اطاق یا پارچه

【面料】miànliào پارچهٔ لباس

【面临】miànlín روبرو شدن، مواجه شدن: ～一场严重的危机 با بحران شدیدی مواجه شدن/ 我们正～一场新的斗争 ما با یك مبارزهٔ جدید روبرو شده ایم./ ～考验 با آزمایش وامتحان روبرو شدن

【面貌】miànmào ①(相貌) سیما، قیافه، چهره: 清秀～ خوش قیافهٔ آنها شبیه بهم است./ 他俩的～十分相似。 سیما/他的～极像他父亲。 او به پدرش بسیار شباهت دارد. ②(事物的景象、状态) (در مورد اشیاء) سیما، حالت، جنبه: 精神～ حالت روحی/ 一～一新 سیمای جدیدی بخود گرفتن / 改变落后～ حالت عقب ماندگی را تغییر دادن

【面门】miànmén چهره

【面面俱到】miànmiàn jù dào به همه جنبه های کاری رسیدگی کردن

【面面相觑】miànmiàn xiāng qù در نهایت وحشت زدگی یا بیچارگی بهمدیگر نگاه کردن

【面模】miànmú قیافه

【面目】miànmù ①(面貌) قیافه، سیما، چهره: 狰狞～ قیافهٔ دد منشانه/ 豺狼～ قیافهٔ نفرت آور/ 可憎～ وحشت انگیز ②(事物呈现的景象;状态) (در مورد اشیاء) سیما، حالت، جنبه: 全非～ / خارج از حد شناخت تغییر یافتن یا تحریف شدن جنبه/ 还其本来～ سیمای واقعی چیزی را افشاء کردن/ 政治～ سیمای واقعی / 真～ قیافهٔ مرتجع/ 反动～ های سیاسی کسی ③(面子) آبرو، افتخار، شرافت نفس: 愧无～见人 روی دیدن کسی را نداشتن، از دیدن مردم خجالت کشیدن

【面目一新】miànmù yī xīn قیافهٔ کاملا جدیدی بخود گرفتن

【面幕】miànmù روبند زن

【面嫩】miànnèn ①(长相显得年轻) از سن واقعی جوان تر به نظر رسیدن ②(脸软) بآسانی خجالت کشیدن

【面庞】miànpáng قسمت نمایانی از صورت، چهره، قیافه: 圆圆的～ چهرهٔ گرد

【面盆】miànpéng ①(脸盆) لگن ②(和面用的盆) ظرف مخصوص خمیر کردن آرد

【面洽】miànqià با کسی رو برو بحث کردن، شخصا دست به کاری زدن: 有关事宜，请找张先生～。 برای کسب اطلاعات مربوطه، لطفا به آقای«جان» مراجعه بفرمائید.

【面前】miànqián در جلو، در برابر، در مقابلِ: 在事实～ در مقابلِ حقیقت/ 任务摆在我们～。 این یك وظیفه در برابر ماست. / 困难～不退却 در برابر مشکلات عقب نشینی نکردن

【面罄】miànqìng 〈书〉 حضورا بتفصیل بیان کردن

【面人儿】miànrénr مجسمهٔ خمیری

【面容】miànróng سیما، قیافه، چهره: 消瘦～ لاغر ونزار به نظر آمدن

【面如土色】miàn rú tǔsè رنگ پریدن، رنگ باختن: 吓得～ از ترس رنگ پریده شدن

【面软】miànruǎn شرمنده شدن

【面色】miànsè ①(脸上的气色) رنگ صورت، رنگ چهره: 红润～ گونه های سرخ داشتن / 苍白～ رنگ پریده شدن ②(表情) تجلی احساسات در چهره: 忧郁～ افسرده وگرفته به نظر آمدن

【面纱】miànshā حجاب، نقاب، روبند

【面善】miànshàn آشنا به نظر آمدن

【面商】miànshāng با کسی رویاروی بحث کردن، شخصا با کسی مشورت کردن

【面神经】miànshénjīng 〈生理〉 عصب صورت

【面生】miànshēng بیگانه به نظر آمدن: 这个人～得很。 فکر نمی‌کنم که قبلا او را دیده باشم.

【面试】miànshì حضورا از کسی امتحان گرفتن

【面食】miànshi خوراك گندم پخته

【面授机宜】miàn shòu jīyí در بارهٔ چگونگی عملیات حضورا به کسی دستور دادن

【面熟】miànshú آشنا به نظر آمدن: 这人看着～，就是想不起来是谁。 این آدم آشنابه نظر می آید ولی من واقعا نمی‌توانم او را تشخیص دهم.

【面诉】miànsù حضورا بیان کردن

【面塑】miànsù 〈工美〉 مجسمه سازی با خمیر

【面瘫】miàntān (طب) فلج صورت

【面谈】miàntán با کسی رو در رو گفتگو کردن

【面汤】miàntāng آشی که در آن رشته جوشانده شده است

【面膛】miàntáng 〈方〉 چهره

【面条】miàntiáo رشته

【面团】miàntuán خمیر

【面纹】miànwén چین وچروك صورت

【面无人色】miàn wú rénsè مثل مرده رنگ پریده به نظر آمدن

【面晤】miànwù 〈书〉 ملاقات کردن

【面向】miànxiàng ①(转向) روبرو شدن، در مقابل چیزی ایستادن: 太阳～ در برابر خورشید قرار گرفتن / 烈士墓庄严～宣誓 در مقابل آرامگاه شهیدان ایستادن وبا جدیت قسم خوردن ②(为…服务) در خدمت چیزی بودن: 农村～ در خدمت روستا بودن

【面谢】miànxiè حضورا از کسی سپاسگزاری کردن

【面叙】miànxù حضورا بیان کردن

【面议】miànyì حضورا با کسی شور ومشورت کردن

【面影】miànyǐng شکل های صورت (در خاطرات کسی): 价钱～ شخصا با کسی تعیین قیمت کردن

【面有菜色】miàn yǒu càisè گرسنه به نظر آمدن
【面谕】miànyù حضورا دستور دادن
【面誉背毁】miànyù-bèihuǐ کسی را در حضور ستایش کردن ودر غیبت به او دشنام دادن
【面罩】miànzhào محافظ صورت، حائل صورت، توری صورت
【面值】miànzhí بهای رسمی سهام.ارزش اسکناس
【面砖】miànzhuān 〈建〉آجرنما، آجرروکار
【面子】miànzi ①(物体的表面)رویه، قسمت بیرونی:大衣的～ رویهٔ پالتو ②(体面)آبرو، حیثیت:丢～ آبرو ریختن /保全～ آبروی خود را حفظ کردن /爱～ توجه به حفظ آبرو داشتن /撕破～ همهٔ ملاحظات آبرو را کنار گذاشتن /有～ از حیثیت برخوردار شدن /给～ برای احساسات کسی احترام قایل شدن /看你的～ در نظر گرفتن احساسات شما

miāo

喵 miāo 〈象〉میومیو

miáo

苗 miáo ①(初生的栽培植物)نهال، جوانه نشاء:秧～ نشاء /麦～ نهال گندم ②(少数初生的饲养动物)بچهٔ (حیوانی):猪～ کره خوک /鱼～ ماهی تازه از تخم خارج شده ③(疫苗)واکسین، مایهٔ آبله:牛痘～ واکسین ضد آبله ④(像苗的东西)چیزی که به نهال شباهت دارد:火～ زبانهٔ آتش ⑤〈姓〉یك نام خانوادگی چینی
【苗床】miáochuáng جای تخم ریزی
【苗肥】miáoféi کودی که در مرحلهٔ رشدنهال به آن می‌دهند
【苗龄】miáolíng مدت رشد نهال تا جابجا شدن آن
【苗木】miáomù 〈林〉نهال بذر
【苗圃】miáopǔ پرورشگاه (نهال ها)
【苗期】miáoqī 〈农〉مرحلهٔ رشد نهال
【苗情】miáoqíng وضع رشد نهال
【苗条】miáotiao (زن) باریك اندام
【苗头】miáotou علایم یك روند:要注意不良倾向的～。باید از ظهور علایم گرایشات ناسالم برحذر بود. /他一看～不对就溜了。همینکه دید چیزی اتفاق خواهد افتاد، یواشکی در رفت.
【苗细】miáoxì 〈方〉باریك ونازك
【苗绣】miáoxiù ابریشم دوزی زنان ملیت «میو»
【苗裔】miáoyì 〈书〉اولاد، اخلاف
【苗猪】miáozhū کره خوك
【苗子】miáozi ①〈方〉(初生的栽培植物)نهال، جوانه ②(后代;接班人)اولاد، اخلاف، جانشین
【苗族】Miáozú «میو» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که بطور پراکنده در استان های «گوئی جوء»، «خونان»، «یون نان»، ناحیهٔ خود مختار جوان «گوان سی» واستان های«سی چوان»، «گوان دون» و«خوبای» زندگی می‌کنند

描 miáo ①(照底样画)از روی چیزی کپی کردن:～图样 از روی طرح ها کپی کردن /～花样 از روی گل کپی کردن ②(重复地涂抹)حك واصلاح کردن:练毛笔字,一笔是一笔,不要～。در موقع تمرین خطاطی چینی، با اطمینان بنویسید و آنرا حك واصلاح نکنید.
【描红】miáohóng (در نوشتن با قلم مو) با مرکب سیاه از روی هیروگلیف‌هایی که به رنگ سرخ چاپ شده است کپی کردن:～纸 کاغذ مخصوص کپی /～本 دفترچهٔ مخصوص کپی
【描画】miáohuà نقاشی کردن، توصیف کردن، ترسیم کردن:～出美好的前景 آیندهٔ درخشانی را ترسیم کردن /漓江美景难以用语言来～。زیبایی مناظر در امتداد رودخانهٔ «لی جیان» وصف ناپذیر است.
【描绘】miáohuì وصف کردن، توصیف کردن، ترسیم کردن:这部小说生动地～了青年建设边疆的战斗生活。این رمان زندگی ومبارزهٔ جوانان را در نوسازی منطقهٔ سرحدی بطور زنده نشان می دهد.
【描金】miáojīn 〈工美〉با طلا از روی طرحی کپی کردن
【描眉】miáoméi ابروکشیدن
【描摹】miáomó وصف کردن، توصیف کردن، شرح دادن:～个人的性格 اخلاق کسی را شرح دادن
【描述】miáoshù وصف کردن، توصیف کردن، بیان کردن:详细～事情的经过 جریان را بطور مفصل بیان کردن
【描图】miáotú از روی طرحی کپی کردن:～员 کپی کننده، طراح، رسام /～纸 کاغذ کپی
【描写】miáoxiě شرح دادن، وصف کردن، توصیف کردن:～一位优秀作家的成长过程 چگونگی رشد یك نویسندهٔ برجسته را شرح دادن /～工人的生活 زندگی کارگران را توصیف کردن /～的对象 هدفی که مورد توصیف قرار می‌گیرد
【描状】miáozhuàng وصف کردن، توصیف کردن:不可～ غیر قابل وصف

瞄 miáo نشانه گرفتن، هدف گرفتن:～得准,打很狠。خوب نشانه گرفتن، سخت ضربه زدن
【瞄准】miáozhǔn ①(对准目标)نشانه گرفتن، نشانه رفتن، تمرکز چشم دوختن:练习～ تمرین نشانه گیری کردن /～靶心 هدف تیر را گرفتن /把高射炮～敌机 توپ های ضد هوائی قرار دادن هواپیمای دشمن را هدف /～具 دستگاه نشانه گیری /～手 نشانه رو، نشانه گیر ②(泛指对准)متوجه چیزی یا کسی بودن
鹋 miáo 见"鸸鹋"érmiáo

miǎo

杪 miǎo ①(树梢)نوك شاخهٔ کوچك:树～ نوك درخت ②(年月的末尾)آخر(سال، ماه یافصل):岁～ آخر سال
秒 miǎo ثانیه
【秒表】miǎobiǎo کرونومتر

【秒差距】miǎochājù 〈天〉واحد مقیاس فاصله بین اجرام فلکی
【秒立方米】miǎolìfāngmǐ 〈水〉متر مکعب در ثانیه
【秒针】miǎozhēn عقربه‌ٔ ثانیه شمار

渺 miǎo ①(无际)(پهنای آب) وسیع و بی‌کران ②(渺茫)مبهم، دور وتاریك؛~无人烟:دور دست وغیر ساکن ③(渺小)ریز، خرد، بی/~若烟云 مانند مه مبهم ونامعلوم اهمیت؛~不足道 بی اهمیت، حقیر

【渺茫】miǎománg ①(模糊不清)مبهم، نامعلوم، تاریك؛他走后音信~。از موقعی که رفته است، هیچ خبری از او نداریم. ②(难以预期)آینده‌ٔ مبهمی داشتن؛前途~:نا معلوم، نا معین/希望~ (به پیروزی) امید کم داشتن
【渺弥】miǎomí 〈书〉(پهنای آب) وسیع وبی کران
【渺渺】miǎomiǎo 〈书〉بسیار دور
【渺然】miǎorán مبهم، نامعلوم
【渺无音信】miǎowú yīnxìn از چیزی یا کسی هیچ خبر نبودن
【渺小】miǎoxiǎo ریز، خرد، ناچیز، بی اهمیت؛个人的力量是~的。نیروی یك نفر ناچیز است.
【渺远】miǎoyuǎn دور، دور دست، بعید 又作"邈远"

淼 miǎo 〈书〉(پهنای آب) وسیع و بی‌کران
【淼茫】miǎománg (پهنای آب) گسترده تا آنجا که چشم کار می کند

缈 miǎo 见"缥缈"piāomiǎo

邈 miǎo 〈书〉دور، دوردست، بعید
【邈邈】miǎomiǎo بسیار دور دست

藐 miǎo ①(小)ریز، خرد، بی اهمیت ②(轻视)تحقیر کردن، حقیر شمردن؛言者谆谆,听者~~。نصیحت ها جدی وصمیمانه است ولی گوش شنوا نیست.
【藐视】miǎoshì تحقیر کردن، حقیر شمردن، با نظر حقارت نگریستن؛在战略上我们要~一切敌人,在战术上我们要重视一切敌人。از نظر استراتژی باید همه دشمنان را تحقیر کنیم ولی از نظر تاکتیکی باید آنها را جدی بگیریم.
【藐小】miǎoxiǎo ریز، خرد، حقیر، بی اهمیت

miào

妙 miào ①(好;美好)خوب، عالی، شگفت آور؛这主意真~。این نظر بسیار عالی است./~不可言 برای بیان بسیار عالی/绝~的讽刺 یك طنز عالی ②(神奇;巧妙)با مهارت، هوشیار، زیرك؛深得其中之~ به رمز چیزی پی بردن/他回答得很~。او زیرکانه جواب داد.
【妙策】miàocè طرح خوب، تدبیر پسندیده
【妙处】miàochù ①(好的地点)جای خوب ②(美妙的地方)نکته‌ٔ مورد پسند
【妙计】miàojì نقشه‌ٔ عالی، تدبیر شایسته
【妙境】miàojìng حالت عالی وشگفت آور
【妙诀】miàojué رمز خوب برای عمل
【妙绝】miàojué بسیار عالی
【妙丽】miàolì 〈书〉زیبا
【妙龄】miàolíng عنفوان جوانی(خصوصا برای دختر ها) 又作"妙年"
【妙论】miàolùn سخن‌های شگفت آور
【妙品】miàopǐn ①(质量极好的食品或饮料)خوراك یا نوشابه‌ٔ با کیفیت خوب؛调味~ یك ادویه‌ٔ درجه‌ٔ ②(质量极好的艺术品)کار هنری خوب
【妙趣横生】miàoqù héngshēng پر از بذله گویی وخوشمزگی
【妙手回春】miàoshǒu huí chūn در معالجه معجزه کردن و به بیمار در مشرف به مرگ زندگی دوباره بخشیدن
【妙手空空】miào shǒu kōng kōng کنایه از دزد یا دست کسی تنگ بودن
【妙算】miàosuàn تدبیر عالی
【妙用】miàoyòng تأثیر سحرآمیز؛小小银针,大有~。سوزن ریز طب سوزنی قادر است معجزه کند.
【妙语】miàoyǔ لطیفه، بذله، شوخی؛妙人~ حرف های با مزه/~如珠 بذله‌ٔ مروارید مانند/惊人~ از یك بذله گو شگفت آور
【妙语解颐】miàoyǔ jiě yí بذله ولطیفه می تواند انسان را به خنده بیاورد.

庙 miào ①(供祖宗、神佛的处所)عبادتگاه، معبد، پرستشگاهی که هیئت حاکمه در آن پدرانشان را ~宗:پرستشگاه معبدی که عامه‌ٔ مردم در آن ~龙王/ستایش وعبادت می کردند عبادتگاه کنفوسیوس ~孔/به عبادت پادشاه اژدهایی پرداختند ②(庙会)بازار مکاره که در درون معبد یا نزدیکی آن برپا می شود؛赶~ به بازار مکاره رفتن
【庙会】miàohuì بازار مکاره که در درون معبد یا نزدیکی آن برپا می شود
【庙田】miàotián زمین متعلق به معبد، عبادتگاه وامثال آن
【庙宇】miàoyǔ معبد، عبادتگاه
【庙主】miàozhǔ راهب مسئول در معبد
【庙子】miàozi 〈方〉معبد

缪 Miào 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
另见 miù;móu

miē

乜 miē
【乜斜】miēxie ①(眯着眼斜看)با چشم نیم باز چپ نگاه کردن؛他~着眼睛,眼角挂着讥诮的笑意。او با نگاه استهزا آمیزی از گوشه‌ٔ چشم می‌نگریست. ②(眯着眼)با چشم نیم باز؛~的睡眼:چشم نیم باز وبسیار خواب آلود

咩 miē 〈象〉بع بع (صدای گوسفند)

miè

灭 miè ①(熄) خاموش شدن (چراغ، آتش وغیره) :~火
آتش خاموش شد. 。了~ 灯突然/آتش خاموش شد. 。了
چراغ ها ناگهان ~火 : خاموش کردن، کشتن (使熄灭) ② خاموش شدند.
آتش 节药用电,人走灯~ 。/ را خاموش کردن
در مصرف برق صرفه جویی بفرمایید — در موقع رفتن چراغ ها را خاموش کنید!
③(淹没) غرق کردن، چیزی را زیر آب کردن :~顶 غرق شدن
④(消灭) کشتن، از بین بردن، نابود کردن :~蝇 کشتن مگس /
你不要长他人的志气, ~ 自己的威风。 شما نباید با نشان دادن ضعف وترك هیبت خود موجب تقویت روحیهٔ رقیب شوید.

【灭茬】mièchá 〈农〉 کلش را برکندن :~机 دستگاه کلش برکن

【灭虫宁】mièchóngníng 〈药〉 بفنیوم (نوعی داروی ضد کرم)

【灭此朝食】miè cǐ zhāo shí تانابودی کامل دشمن از خوردن صبحانه خودداری کردن — کنایه از در کشتن دشمن آرزوی شدید داشتن

【灭滴灵】mièdīlíng "Metronidazole" نوعی‌دارو ضدحشره بنام

【灭顶】mièdǐng غرق شدن، مستغرق شدن :~之灾 بلای غرق شدن

【灭火】mièhuǒ ①(把火灭了) آتش را خاموش کردن یا ~器 :کپسول آتش نشانی /~弹 بمب آتش فشانی/ ~剂 مادهٔ آتش نشانی ② کشتن (关油门) دریچهٔ کنترل بنزین را بستن

【灭迹】mièjī مدرك (کار بد) را از بین بردن

【灭绝】mièjué ①(死绝) نایاب شدن :现已~的动物种 حیوانات نایاب ②(完全消灭) نیست کردن، تارومار کردن :~种族的政策 سیاست تار ومار کردن نژادی

【灭绝人性】mièjué rénxìng غیر انسانی، وحشی، آدمخوار :~的暴行 عمل فجیع غیر انسانی/ ~的大屠杀 قتل عام غیر انسانی

【灭口】mièkǒu (جنایت کار مخفی) از بین بردن شاهد یا شریك جنایت

【灭裂】mièliè ①(草率) سرسری وبی دقت ②(破碎) شکسته، خرد شده

【灭门】mièmén کشته شدن تمام اعضای خانواده

【灭绦灵】miètāolíng 〈药〉 نیکلوساميد(نوعی دارو)

【灭亡】mièwáng از بین رفتن، نابود شدن، نیست شدن :自取~ به دست خود به نابودی کشانده شدن، خود باعث نابودی خود شدن/ 帝国主义必然~。 مرگ امپریالیسم حتمی است./ 濒于~ نزدیك به نابودی بودن

【灭族】mièzú نیست شدن تمام خانواده (نوعی مجازات در چین قدیم)

蔑 miè 〈书〉①(轻视) تحقیر کردن، حقیر شمردن، با چشم حقارت نگریستن :轻~ تحقیر کردن ②(无) هیچ :~以复加 قادر نبودن به سبقت جستن از چیزی، به اوج رسیدن ③(诬蔑) تهمت زدن، بدنام کردن :诬~ تهمت زدن، بدنام کردن

【蔑弃】mièqì حقیر شمردن، کنار گذاشتن

【蔑视】mièshì تحقیر کردن، حقیر شمردن، با چشم حقارت نگریستن

篾 miè ①(竹子薄片) باریکهٔ نازك خیزران ②(苇子、高粱杆的皮) پوست نی یا ذرت خوشه ای

【篾刀】mièdāo کارد مخصوص درست کردن باریکهٔ نازك خیزران

【篾黄】mièhuáng پوست درونی ساقهٔ خیزران

【篾货】mièhuò ظروف بافته شده باباریکهٔ نازك خیزران

【篾匠】mièjiàng پیشه وری که از باریکهٔ خیزران چیزی درست می‌کند 又作"篾工"

【篾片】mièpiàn ①(竹子劈成的薄片) باریکهٔ نازك خیزران ②〈旧〉(在富豪人家帮闲凑趣的人) طفیلی، انگل در خانوادهٔ ثروتمند چین قدیم

【篾青】mièqīng پوست بیرونی ساقهٔ خیزران

【篾席】mièxí حصیری که از باریکهٔ خیزران ساخته می شود

【篾子】mièzi باریکهٔ نازك خیزران

mín

民 mín ①(人民) خلق، مردم :为~除害 مردم را از بلا ومصیبت خلاص کردن /为~效劳 به مردم خدمت کردن ②(某族的人) عضوی از ملیتی :回~ اهل «هوی» / 藏~ اهل تبت ③(从事某种职务的人) کسی که شغلی دارد :农~ دهقان، /渔~ ماهیگیر/ 牧~ رمه دار ④(民间的) بومی، محلی، کشاورز /歌~ تصنیف های محلی ومردمی ⑤(非军事的) غیر نظامی، کشوری :军~联防 دفاع مشترك از طرف ارتش وغیر نظامی‌ها

【民办】mínbàn با کمك مردم یك محل اداره شده :公助~ اداره شده از طرف اهالی محل وبا استفاده از کمك دولتی/ 小学~ مدرسهٔ ابتدایی که از طرف اهالی محل اداره می شود

【民变】mínbiàn قیام توده ای، شورش توده ای

【民兵】mínbīng ①(民兵组织) چریك توده ای :建设~队伍 ساختمان چریك توده ای/ ~制度 نظام چریك توده ای ②(指人) صفوف چریك توده ای :女~ عضو چریك زن

【民不聊生】mín bù liáo shēng از امرار معاش محروم بودن مردم، در فقر محض زندگی کردن مردم

【民船】mínchuán کشتی یا قایق مورد استفادهٔ غیر نظامی

【民粹派】míncuìpài یك فرقهٔ سیاسی خرده بورژواها در جنبش انقلاب روسیه در قرن نوزدهم

【民法】mínfǎ قانون مدنی

【民房】mínfáng خانهٔ شخصی

【民愤】mínfèn خشم وغضب عامهٔ مردم :引起~ برانگیختن خشم وغضب عامهٔ مردم/ 这个罪犯~极大。 این جنایت کار بیشترین خشم عامهٔ مردم را برانگیخته است.

【民风】mínfēng روش عمومی جامعه

【民富国强】mín fù guó qiáng غنی بودن مردم ونیرومند بودن کشور

【民歌】 míngē تصنیف مردمی، ترانهٔ محلی

【民工】 míngōng کارگران محلی که برای پروژه های عام المنفعه کار می‌کنند

【民国】 Mínguó جمهوری چین

【民航】 mínháng 〈简〉(民用航空) هواپیمایی کشوری: ～机 هواپیمای کشوری (غیر نظامی) / ～总局 ریاست کل هواپیمایی کشوری(غیر نظامی)

【民家】 mínjiā خانه های مردم

【民间】 mínjiān ①(人民中的) در میان مردم، از عامهٔ مردم: 这个故事长久地在～流传。 این داستان نسل به نسل در میان مردم نقل شده است. ～疾苦 رنج های عامهٔ مردم / ～传说 روایت های عامه / ～故事 داستان های عامه ومردمی، / ～文学 ادبیات عامه / ～艺术 هنر عامه، هنرعامه / ～舞蹈 رقص مردمی / ～音乐 موسیقی عامه ومردمی / ～验方 نسخهٔ طبی عوام، نسخهٔ عامه ②(非政府间的) غیر حکومت، غیر دولتی: ～往来 رفت وآمد در میان مردم / ～协定 موافقت نامهٔ غیر دولتی / ～外交 دیپلماسی غیر دولتی / ～贸易 بازرگانی غیر دولتی

【民警】 mínjǐng پلیس مردمی: 女～ پلیس مردمی زن

【民康物阜】 mínkāng-wùfù فراوان بودن محصول ودر صلح وصفا زندگی کردن مردم

【民力】 mínlì منابع مالی مردمی

【民氓】 mínméng 〈书〉 مردم، توده های مردم

【民气】 mínqì روحیهٔ عامهٔ مردم: ～旺盛 قوی بودن روحیهٔ عامهٔ مردم

【民情】 mínqíng ①(人民的情况) شرایط مردم، وضع مردم: 熟悉地理～ از جاو مکان ومردم آشنا بودن / 不了解～ با جا ومکان ومردم اطلاع نداشتن ②(民意) احساسات مردم

【民穷财尽】 mínqióng cáijìn فقیر ونیازمند بودن مردم وبه پایان رسیدن منابع ملی

【民权】 mínquán حقوق وامتیازات مدنی، حقوق دموکراتیک

【民生】 mínshēng معیشت مردم: 国计～ اقتصاد ملی ومعیشت مردم / ～凋敝 زندگی کردن مردم در فقر وبی نوایی

【民事】 mínshì 〈法〉 مدنی، مربوط به حقوق مدنی: ～案件 پرونده مدنی / ～权利 حقوق مدنی / ～法庭 دادگاه‌مدنی / ～审判庭 دادگاه مدنی / ～诉讼 دادخواهی مدنی / ～诉讼法 قانون دادخواهی مدنی

【民俗】 mínsú آداب ورسوم مردم: ～学 فولکلور

【民庭】 míntíng دادگاه مدنی

【民团】 míntuán 〈旧〉 لشگر مدنی(اشاره به نیروهای ارتجاعی ومحلی مالکین در چین قدیم)

【民望】 mínwàng 〈书〉①(人民的期望) توقع مردم ②(人民的榜样) نمونهٔ مردم

【民校】 mínxiào مدرسه ای که از طرف اهالی یك محل اداره می‌شود

【民心】 mínxīn احساسات عامهٔ مردم، افکار باطنی مردم: 所向 آرمان مشترك عامهٔ مردم / 深得～ از پشتیبانی گرم مردم برخوردار شدن

【民信】 mínxìn ①(人民的信任) اعتماد مردم ②(民间的信件) نامه‌های مردم

【民选】 mínxuǎn انتخاب شدن از طرف مردم

【民谚】 mínyàn ضرب المثل های رایج میان مردم

【民谣】 mínyáo تصنیف محلی، شعر ملی ومردمی(مخصوصا مربوط به موضوع سیاسی مورد بحث روز)

【民意】 mínyì آرزوی مردم، خواست مردم: ～测验 اخذ رأی / ～机关 ارگان های که نمایندهٔ خواست مردم می باشند / 强奸～ افکار عمومی را تحریف کردن / مردم

【民隐】 mínyǐn رنج های مردم

【民营】 mínyíng سرمایه گذاری و اداره شده توسط مردم

【民用】 mínyòng برای استفادهٔ کشوری: ～航空 هواپیمایی کشوری / ～机场 فرودگاه کشوری

【民怨沸腾】 mínyuàn fèiténg بجوش آمدن مردم از خشم و انزجار

【民乐】 mínyuè موسیقی ملی چین که با سازهای سنتی نواخته می‌شود: ～合奏 نوازش مشترك سازهای سنتی چین / ～队 ارکستر سازهای سنتی چین

【民运】 mínyùn ①(群众运动) نهضت مردمی، جنبش توده ای ②(人民生活物资的运输) حمل ونقل کشوری ③〈旧〉(私营的运输业) حمل ونقل خصوصی در چین قدیم

【民贼】 mínzéi خائن به مردم

【民政】 mínzhèng امور اداری کشوری: ～机关 ارگان‌های اداری کشوری

【民脂民膏】 mínzhī-míngāo ثروت مردم، مال اندوخته شدهٔ مردم

【民众】 mínzhòng عامهٔ مردم، توده های مردم: 唤起～ توده های مردم را بیدار کردن / ～团体 سازمان‌های مردمی

【民主】 mínzhǔ ①(民主权利) دموکراسی، حقوق دموکراتیك: 实行～ دموکراسی را در زمینه های سیاسی، 政治～,经济～和军事～ اقتصادی ونظامی به اجرا در آوردن / 人民～ دموکراسی مردمی / 党内～ دموکراسی درون حزب ②(合乎民主原则的) دموکراتیك: 他作风～。 او شیوهٔ دموکراتیك را بکار می برد. / ～革命 انقلاب دموکراتیك / ～改革 رفرم دموکراتیك / ～管理 مدیریت دموکراتیك / ～共和国 جمهوری دموکراتیك / ～权利 حقوق دموکراتیك / ～人士 شخصیت های دموکراتیك / ～选举 انتخابات دموکراتیك / ～协商 شور ومشورت دموکراتیك

【民主党】 mínzhǔdǎng (美国)(آمریکا) حزب دموکراتیك: ～人 دموکرات، عضو حزب دموکراتیك

【民主党派】 mínzhǔ dǎngpài احزاب دموکراتیك

【民主化】 mínzhǔhuà دموکراتیزاسیون: 极端～ دموکراتیزاسیون افراطی / 政治～ دموکراتیزاسیون سیاسی

【民主集中制】 mínzhǔ-jízhōngzhì سیستم تمرکز دموکراتیك (یعنی مرکزیت بر اساس دموکراسی ودموکراسی زیر هدایت متمرکز)

【民主生活】 mínzhǔ shēnghuó زندگی دموکراتیك: 坚持正常的～ روی اجرای عادی دموکراسی پافشاری کردن

【民主主义】 mínzhǔzhǔyì هواخواهی دموکراسی: ～者 هواخواه دموکراسی

【民族】mínzú ملت، ملیت، نژاد :中华～ ملت چین /被压迫～ ملت‌های ستمدیده /国内各～的团结 اتحاد وهمبستگی ملیت‌های چین /少数～ اقلیت های ملی /～复兴 احیای ملت /大～ چین /～败类 تفاله یا فرومایگان بزهکار درمیان یك ملت /～独立 استقلال ملی /～家庭 خانوادهٔ بزرگ ملیت ها /～解放运动 نهضت آزادیبخش ملی /～魂 روحیهٔ یك ملت /～利己主义 خود خواهی ملی /～民主革命 انقلاب دموکراتیك ملی /～区域自治 خود مختاری ناحیه ای برای اقلیت های ملی /～统一战线 جبههٔ متحد ملی /～文化宫 کاخ فرهنگی اقلیت های ملی /～形式 سبك ملی، فرم ملی /～投降主义 تسلیم طلبی ملی /～虚无主义 نهیلیسم ملی /～学 نژاد شناسی /～意识 آگاهی ملی /～英雄 قهرمان ملی /～杂居地区 ناحیهٔ چند ملیتی /～政策 سیاست برای ملیت ها /～主义 ناسیونالیسم ملی، حس استقلال ملی /～自决 تعین سرنوشت ملی /～资产阶级 بورژوازی ملی /～自治 خود مختاری ملی /～自信心 اعتماد ملی /～自尊心 غرور ملی، عزت نفس ملی

mǐn

皿 mǐn 见"器皿"qìmǐn

闵 Mǐn یك نام خانوادگی در چین

泯 mǐn محوشدن، ناپدید شدن :永存不～ ابدی بودن، جاویدان بودن

【泯除】mǐnchú رفع کردن

【泯灭】mǐnmiè غایب شدن، محو شدن، ناپدید شدن :给人留下难以～的印象 برکسی تأثیر ماندگار باقی‌گذاشتن

【泯没】mǐnmò گم شدن، محوشدن، ناپدید شدن :烈士的功绩永远不会～。 خدمات شهیدان انقلاب هرگز فراموش نخواهد شد.

抿 mǐn ①(抹光) با برس خیس (مو وغیره) نرم کردن ②(稍稍合拢) کمی بستن، کمی جمع کردن :～着嘴笑 با لبهای کمی بسته تبسم کردن /水鸟一～翅膀，钻入水中。 مرغان آبی بال های خود را جمع کردند ودر آب فرو رفتند. ③(略微喝一点) کمی چشیدن :～一口酒 یك جرعه از شراب چشیدن

【抿子】mǐnzi برس کوچك موی سر

闽 Mǐn اسم دیگری برای استان «فوجیان»

悯 mǐn ①(怜悯) ترحم کردن، دلسوزی کردن، رحم کردن :其情可～。 وضع او مستحق همدردی بود. ②〈书〉(忧愁) غصه، غم، اندوه

【悯恻】mǐncè 〈书〉 ترحم کردن، دلسوزی کردن

【悯恤】mǐnxù ترحم کردن، دلسوزی کردن، رحم کردن

敏 mǐn سریع، چابك، چالاك

【敏感】mǐngǎn حساس :政治～ حساسیت سیاسی /他对机器里不正常的声音非常～。 گوشش به صدای غیر عادی ماشین بسیار حساس است. /～度 اندازهٔ حساسیت

【敏化】mǐnhuà 〈物〉 حساس سازی :～剂 مادهٔ حساس کننده /～纸 کاغذ حساس

【敏慧】mǐnhuì باهوش، باخرد

【敏捷】mǐnjié چابك، چالاك، سریع :动作～ در حرکت سریع وچابك بودن /守门员～地跃向右方，救出了险球。 دروازه بان با چابکی به سمت راست جهید وتوپ را گرفت.

【敏快】mǐnkuài چابك، سریع

【敏锐】mǐnruì تیز، حاد :目光～ چشم های تیز داشتن /听觉～ گوش‌های تیز داشتن /嗅觉～ حس بویایی تیز داشتن /～的政治眼光 بینش سیاسی تیز

míng

名 míng ①(名字；名称) اسم، نام :地～ نام یك محل /一种～为九二〇的生长激素 یك نوع هورمون رشد بنام «۹۲۰» /他～叫李明。 نامش «لی مین» است. ②(名字叫做) نام کوچك، اسم کوچك :这位英雄姓刘名胡兰。 نام خانوادگی این قهرمان «لیو» است ونام کوچك او «هولان» ③(名声) شهرت، معروفیت، خوشنامی :不为～，不为利 نه در پی شهرت بودن نه در پی منفعت /～闻中外 مشهور هم در داخل کشور وهم در خارج ④(出名的) معروف، مشهور، نامی، نامدار :～厨师 آشپز معروف /～诗人 شاعر مشهور /～句 یك عبارت مشهور ⑤(说出) بیان کردن، توصیف کردن :不可～状 وصف ناپذیر ⑥〈量〉〔用于人〕十二～战士 ۱۲تن سرباز /得第一～ مقام اول را بدست آوردن

【名不副实】míng bù fù shí نام با حقیقت منطبق نبودن، شایستهٔ نام نبودن :一个～的语言学家 نه یك زبان شناس واقعی 又称"名不符实"

【名不虚传】míng bù xūchuán سزاوار شهرت خود بودن، معروفیت بسزا داشتن

【名菜】míngcài غذاهای مشهور

【名册】míngcè دفتر اسامی، دفتر ثبت نام، دفتر اسامی :学生～ دفتر اسامی دانشجویان /部队～ دفتر اسامی افراد نظامی /工作人员～ دفتر اسامی پرسنل

【名茶】míngchá چای معروف

【名刹】míngchà معبد مشهور

【名产】míngchǎn محصول مشهور، فرآوردهٔ مشهور

【名场】míngchǎng کنایه از میدان کسب شهرت ومنفعت

【名称】míngchēng نام (چیزی یا سازمانی)

【名城】míngchéng شهرمعروف

【名垂青史】míng chuí qīngshǐ در تاریخ جاویدان ماندن، از افتخار ابدی برخوردار شدن

【名词】míngcí ①〈语〉 اسم ②(术语) اصطلاح فنی :化学～ اصطلاح شیمیائی /新～儿 اصطلاح (فنی) جدید ③〈逻〉 (منطق) اسم

【名次】míngcì ردیف در یك فهرست اسامی، مقام در مسابقه :我们参加运动会不是仅仅为了争～。 ما صرفا بخاطر کسب

按比赛成绩排列/مقام در مسابقات ورزشی شرکت نکرده ایم.
ترتیب نام مسابقه دهندگان بنابر نتیجهٔ مسابقه ~

【名存实亡】míngcún-shíwáng تنها وجود خارجی داشتن، فقط اسما وجود داشتن

【名单】míngdān فهرست اسامی، فهرست اسامی: 候选人 ~ فهرست اسامی کاندیداها/入伍 ~ فهرست اسامی سربازان جدید

【名都】míngdū شهر معروف

【名额】míng'é تعداد معین یا مجاز مردم، سهمیه: 代表 ~ سهمیهٔ نمایندگان/招生 ~ سهمیهٔ دانشجویان جدید/今年的征兵 ~ 已满。سربازان نام نویسی شده سهمیهٔ امسال را پر کرده اند.

【名分】míngfèn 〈旧〉 موقعیت کسی

【名副其实】míng fù qí shí نام با حقیقت منطبق بودن، شایستهٔ نام بودن: 做一个 ~ 的人民代表 نمایندهٔ شایستهٔ مردم بودن/这真是 ~ 的奇迹。 آن واقعا یك معجزهٔ حقیقی است. 又作"名符其实"

【名贯】míngguàn 〈书〉 نام ومحل تولد

【名贵】míngguì مشهور وذیقیمت، کمیاب: 药材 ~ گیاههای دارویی گرانبها/~ 的字画 طومارهای قیمتی خطاطی ونقاشی

【名过其实】míng guò qí shí نام وشهرت از حقیقت بیشتر بودن، شایستهٔ نام نبودن

【名迹】míngjī ①(著名的古迹) محل های باستانی معروف ②〈书〉(声誉功绩) شهرت وخدمات

【名家】míngjiā ①(Míngjiā)(古代的一种思想流派) مکتب منطق شناسان چین (در دوره های بهار وپائیز وممالك جنگنده ۷۷۰-۲۲۱ ق.م) ②(有特殊贡献的著名人物) استاد مشهور، کارشناس معروف

【名将】míngjiàng ژنرال معروف؛ سرباز بزرگ: 足球 ~ قهرمان فوتبال، ستارهٔ فوتبال

【名教】míngjiào تعلیمات اخلاقی کنفوسیوس

【名剧】míngjù اپراهای معروف

【名角】míngjué بازیگران معروف اپرا

【名利】mínglì شهرت ومنفعت، شهرت وثروت: ~ 思想 تمایل به شهرت ومنفعت

【名利场】mínglìchǎng محل جهانیان برای کسب شهرت وثروت

【名列前茅】míng liè qiánmáo در ردیف بهترین کاندیدا های کامیاب قرار گرفتن

【名流】míngliú 〈旧〉 شخصیت های معروف

【名落孙山】míng luò Sūn Shān از «سون شان» که در فهرست اسامی کاندیداهای کامیاب آخرین نفر بود عقب ماندن ــ کنایه از در مسابقه به رقیبان باختن

【名门】míngmén خاندان مشهور

【名目】míngmù نام های اشیاء، عنوان: ~ 繁多 عنوان های متعدد/巧立 ~ عنوانهای گوناگون را جعل کردن

【名牌】míngpái ①(出名的牌子) مارك معروف: ~ 香烟 سیگار های خوب با یك مارك معروف ②(写着人名的牌子) پلاك اسم

【名片】míngpiàn کارت ویزیت: 留下 ~ کارت ویزیت خود را جا گذاشتن

【名票】míngpiào بازیگران غیر حرفه‌ای ومعروف اپرا

【名品】míngpǐn اشیاء ذیقیمت

【名气】míngqì 〈口〉 شهرت، معروفیت، نام، آوازه: 有点 ~ تا اندازه‌ای شهرت داشتن/一位很有 ~ 的医生 یك پزشك بسیار معروف

【名人】míngrén شخص معروف، آدم نامدار

【名山大川】míngshān-dàchuān کوههای مشهور و رودخانه‌های بزرگ

【名声】míngshēng شهرت، معروفیت، حیثیت: ~ 很坏 بسیار بدنام بودن/享有好 ~ از حیثیت خوب برخوردار شدن

【名胜】míngshèng جاهای خوش منظره: 古迹 ~ جای خوش منظره و دارای آثار تاریخی

【名师】míngshī معلم یا استاد معروف

【名实】míngshí نام وحقیقت

【名士】míngshì 〈旧〉①(著名文人) ادیب معروف، کسی که دارای شهرت ادبی باشد ②(名人) شخص نامدار وبدون پست ~ 派: روشنفکران سبك قدیم چین که آزاد از قیود ورسوم رسمی جامعه و بی‌بند و بار بودند

【名氏】míngshì نام، اسم

【名手】míngshǒu هنرمند یا بازیگر نامی

【名数】míngshù 〈数〉 (ریاضی) عدد مقید، عدد کمی

【名宿】míngsù شخصیت های معروف نسل پیشین

【名堂】míngtang ①(花样) تنوع، گوناگونی: 昨天晚会上 ~ 真多。 در شب نشینی دیشب نمایش ها متنوع بود./这个坏家伙又在搞什么 ~ ? آن ناکس دنبال چه چیزی است؟/没有多少 ~ 。 چیز قابل توجهی نبود./他这个人 ~ 真多。او فکرهای تازهٔ متعددی دارد./婚事办简单些，别搞那么多 ~ ! مراسم عروسی باید ساده باشد ونباید تشریفات مفصلی داشته باشد. ②(成就) دست آورد، نتیجهٔ کار، موفقیت، پیروزی: 依靠集体力量，一定能搞出 ~ 来。 تا زمانیکه بر کوشش دسته جمعی تکیه داشته با شیم، به یقین به چیزی دست خواهیم یافت./问了他半天也没问出个 ~ 。 من مدتی طولانی از او سؤال کردم ولی نتوانستم چیزی ازش در بیاورم. ③(道理;内容) آنچه در پشت چیزی می ماند، دلیل، علت: 敌军突然撤走了，这里面有什么 ~ ? در عقب نشینی ناگهانی دشمن چه علتی نهفته است؟/墙角上的砖这么砌是有 ~ 的。 این طرز آجر چینی در گوشهٔ دیوار دلیلی دارد.

【名帖】míngtiě کارت ویزیت

【名望】míngwàng شهرت، حیثیت، حیثیت خوب: 有 ~ 的大夫 یك پزشك مشهور

【名位】míngwèi شهرت ومقام

【名物】míngwù نام وچگونگی یك چیز

【名下】míngxià زیر نام کسی، متعلق یا مربوط به کسی: 这笔帐就记在我的 ~ 吧。 این هزینه ها را بحساب من بگذارید!

【名下无虚】míng xià wú xū سزاوار شهرت خود بودن

【名衔】míngxián عنوان، لقب

【名姓】míngxìng نام، اسم

【名言】míngyán قول مشهور، گفته‌ء معروف

【名医】míngyī پزشك معروف

【名义】míngyì ①(名称;称号) اسم، نام: 以真主的～ به نام خدا/以会议执行主席的～ بنام رئیس اجرایی کنفرانس/假借～ به بهانه‌ء دروغی ②(表面)[后面多带"上"字] در ظاهر، ظاهرا، اسما: ～上裁军,实际上扩军 ظاهرا خلع سلاح اما در باطن مسلح 或 خلع سلاح ظاهری وتسلیحات پنهانی/～工资〈经〉 دستمزد اسمی/～汇价〈经〉 نرخ اسمی مبادله

【名优】míngyōu مشهور و مرغوب

【名誉】míngyù ①(名声) شهرت، نام وآوازه، معروفیت: 追求～ در پی شهرت ومقام بودن/～好 از حیثیت خوب برخوردار بودن ②(名义上的) افتخاری: ～会员 عضو افتخاری/～主席 رئیس افتخاری

【名媛】mínyuàn خانم معروف

【名噪一时】míng zào yī shí در میان معاصرین خود شهرت بسزایی بدست آوردن

【名章】míngzhāng مهری که اسم کسی روی آن حکاکی شده باشد

【名正言顺】míngzhèng-yánshùn کاملا قانونی و روا بودن، کاملا مجاز بودن

【名著】míngzhù کتاب مشهور، اثر معروف: 文学～ اثر ادبی مشهور

【名状】míngzhuàng چگونگی اشیاء را تعریف کردن

【名字】míngzi ①(人名) اسم کوچك کسی ②(名称) اسم، نام: 这种花的～很特别。 این گل اسم عجیب وغریبی دارد.

【名作】míngzuò اثر معروف

明

míng ①(明亮) روشن، درخشان، تابان: ～月 ماه تابان/天已微～。 هوا دارد روشن می شود./灯火通～ چراغان بودن ②(明白;清楚) صریح، روشن، واضح: 是非愈辩愈～。 با ادامه‌ء مباحثه حق از ناحق تشخیص داده شد./情况不～。 وضع روشن نیست./某人去向不～ جای نامشخص رفتن ③(公开) آشکار، روشن، علنی: 指～出路 راه خروج را نشان دادن/～一套暗一套 کسی در ظاهر یك جور عمل کردن ودر نهان جور دیگر/我对你～说了吧。 من بی پرده با شما حرف می زنم. ④(眼力好;眼光正确) تیز چشم، بصیر، روشن بین: 耳聪目～ گوش های تیز وچشم های قوی داشتن/眼～手快 تیزی چشم وچالاکی دست/英～ خردمند ⑤(心地光明) روشن دل، درستکار، بی ریا: ～人不做暗事。 آدم درستکار حقه بازی نمی کند. ⑥(视觉) بینایی، بینش: 双目失～ از هر دو چشم کور بودن/复～ بینایی خود را دو باره بدست آوردن ⑦(懂得;了解) فهمیدن، درك کردن، پی بردن: 不～真相 به حقیقت پی نبردن ⑧(次于今年、今天的) آینده، زمانی که پس از امسال یا امروز بیاید: ～春 بهار سال آینده/今冬～春 زمستان امسال وبهار سال آینده/～晚 شب آینده ⑨(朝代) دودمان «مینگ» (۱۳۶۸-۱۶۴٤) ⑩〈姓〉 یك نام خانودگی در چین

【明暗】míng-àn سایه و روشن: ～对照法〈美术〉 نوعی هنر نقاشی که فقط با سایه وروشن وبدون رنگ آمیزی انجام می شود

【明摆着】míngbǎizhe واضح، روشن، عیان: 这不是～的事吗? مگر این کار باندازه‌ء کافی روشن نیست ؟

【明白】míngbai ①(清楚) واضح، روشن، صریح، عیان: 他讲得～易懂。 او بروشنی وسادگی صحبت کرد./这个问题很～。 این موضوع بسیار روشن است. ②(公开的) آشکار، روشن، علنی: 你还是跟他讲～了好。 بهترین کار اینست که شما بی پرده با او حرف بزنید./他～表示不赞成这个提议。 او بصراحت اظهار کرد که با آن پیشنهاد موافق نیست. ③(讲道理) معقول، دارای عقل سلیم: ～人 آدم منطقی ④(了解) فهمیدن، درك کردن، پی بردن: 他～事理 او عقل سلیم دارد./我忽然～了。 من یکمرتبه به حقیقت پی بردم.

【明辨是非】míng biàn shì-fēi قوه‌ء تشخیص حق از ناحق را داشتن

【明灿灿】míngcàncàn بسیار روشن وتابان

【明察暗访】míngchá-ànfǎng مشاهده کردن در ظاهر وتحقیق کردن در نهان

【明察秋毫】míng chá qiūháo آنقدر چشم های تیز داشتن که حتی موی ریز پائیزی حیوانات را دیدن ــ کنایه از پی بردن به تیز چشم بودن وحتی دقیق ترین جزئیات: ～之末,而不见舆薪 سرموی پائیزی حیوانات را هم مشاهده کردن ولی از دیدن ارابه‌ء پر از هیزم عاجز ماندن ــ کنایه از اینکه کسی فقط به جزئیات کار توجه کند ولی مسایل اصلی را نمی بیند.

【明畅】míngchàng (زبان یا نوشته) روشن و روان

【明澈】míngchè روشن و زلال، شفاف: ～的眼睛 چشم‌های روشن و زلال/湖水～如镜。 آب دریاچه مانند آیینه صاف و روشن زلال است.

【明澄】míngchéng روشن وشفاف

【明处】míngchù ①(亮的地方) جای روشن: 你把相片拿到～来,让大家看个清楚。 عکستان را به جای روشن بیاورید تا همه بتوانند خوب ببینند. ②(公开;不隐蔽) آشکار، علنی: 有话说在～。 اگر حرفی دارید، آشکارا بگوئید./敌军在～,游击队在暗处。 چریك ها بطور مخفی عمل می کردند در حالیکه دشمن در موقعیت علنی قرار داشت.

【明窗净几】míngchuāng-jìngjī کنایه از منظم وتمیز بودن اطاق

【明达】míngdá فهمیده ومنطقی

【明打明】míng dǎ míng 〈方〉 روشن و واضح، روشن روشن

【明灯】míngdēng فانوس روشن، چراغ راهنمایی: 指路～ چراغ راهنمایی که راه کسی را روشن می‌کند

【明断】míngduàn عادلانه قضاوت کردن

【明矾】míngfán زاج، زاج سفید: ～石 سنگ زاج دار

【明沟】mínggōu آبراه روباز

【明公正道】míng gōng zhèng dào روشن ضمیر ودرستکار بودن

【明光】míngguāng ①(明亮的光) نور روشن ②(光亮) روشن ودرخشان

【明晃晃】mínghuǎnghuǎng درخشان، تابناك: ～的刺刀 سرنیزه‌ء درخشان

【明火执仗】mínghuǒ-zhízhàng در موقع دزدیدن مشعل‌ها

واسلحه را همراه خود بردن ـ کنایه از انجام دادن کار بدی بطور علنی

【明胶】míngjiāo 〈化〉 (شیمی) ژلاتین، دلمه

【明洁】míngjié روشن وتمیز

【明净】míngjìng صاف و روشن، روشن وتمیز: ～的橱窗 ویترین روشن وتمیز/北京秋天的天空分外～。 آسمان پکن بویژه در فصل پائیز صاف وروشن است.

【明镜】míngjìng آیینهٔ روشن

【明镜高悬】míngjìng gāo xuán آویزان بودن آیینهٔ روشن در جای بلند ـ کنایه از عادلانه و با جدیت قضاوت کردن یك قاضی

【明据】míngjù دلیل روشن

【明决】míngjué روشن فکر وقاطع

【明快】míngkuài ①(明白通畅) روشن و زنده: ～的笔调 سبك نگارش روشن وزنده/～的节奏 وزن نشاط انگیز ②(性格开朗直爽) راست وبی پرده، رك وپوست کنده: ～的性格 خوی راستی وصراحت

【明来暗往】mínglái-ànwǎng با کسی رابطهٔ آشکار ونهان داشتن

【明朗】mínglǎng ①(室外光线充足) روشن وآشکار: ～的月色 مهتاب روشن /～的天空 آسمان روشن ②(清晰) واضح، آشکار: 局势逐渐～化。 وضع بتدریج واضح می شود. ③(光明磊落;开朗) برخورد روشن وصریح داشتن ～态度/ راست و بی پرده؛ روشن وخوش رو: ～的性格 خوی راستی و بی پرده/这幅画色调～。 این نقاشی با رنگ روشن وزنده کشیده شده است.

【明里】mínglǐ درظاهر: ～同意,暗里反对 درظاهر موفق بودن ولی در باطن مخالف

【明理】mínglǐ ①(明白道理) روشن ضمیر ②(明显的道理) دلیل روشن

【明丽】mínglì روشن وزیبا: ～的秋色 منظرهٔ پائیزی روشن وزیبا

【明亮】míngliàng ①(光线充足) روشن، پرنور، منور: 宽敞而明亮的厂房 کارگاه‌های روشن و وسیع /大厅里灯光～。 سالن منور بود. ②(发亮的) درخشان، تابناك: ～的眼睛 چشم های درخشان ③(明白) واضح شدن: 听了同志们这番解释,他心里～了。 با توضیحات دوستان افکارش روشن شد.

【明了】míngliǎo ①(清楚地知道) فهمیدن، روشن شدن: 你的意思我～。 منظور شمابرای من روشن شد. /不～实际情况,就不能做出正确的判断。 بدون دریافت وضعیت واقعی نمی توانید به قضاوت درستی برسید. ②(清晰) روشن، واضح: 简单～ ساده و واضح

【明令】mínglìng دستور واضح، حکم رسمی، اعلام عمومی: ～嘉奖 اعلام کردن تقدیر نامه /～取缔 با حکم رسمی تحریم کردن

【明码】míngmǎ ①(电码) کد علنی، رمز علنی: ～电报 تلگراف رمز علنی/用～发报 با کد علنی تلگراف را مخابره کردن ②(标明价格) بقیمت حاضر، بقیمت نوشته شده: ～售货 فروختن اجناس بقیمت حاضر شان

【明媚】míngmèi روشن و زیبا، درخشان ودلربا: 春光～ یك منظرهٔ بهاری درخشان ودلربا

【明面】míngmiàn در ظاهر

【明灭】míngmiè گاهی روشن وگاهی تاریك

【明敏】míngmǐn روشن و تیزبین

【明明】míngmíng 〈副〉 بروشنی، مسلما، بدون شك: 这事～是他干的嘛! بدون شك او این کار را کرده است. /他～知道,只是不肯说。 مسلم است که او می‌داند ولی نمی‌خواهد بگوید. /这～不对。 مسلما این درست نیست. /他～写错了,还偏不承认。 قدر مسلم این است که او غلط نوشته اما به آن اقرار نمی کند.

【明目张胆】míngmù-zhāngdǎn گستاخانه، علنا: ～地进行武装干涉 گستاخانه به مداخلهٔ مسلحانه پرداختن

【明年】míngnián سال آینده

【明铺暗盖】míngpū-àngài 〈方〉 کنایه از روابط جنسی نامشروع داشتن

【明器】míngqì اشیاء تدفینی

【明前】míngqián نوعی چای سبز که پیش از ۵آوریل (یعنی روز «روشنی خالص») چیده می‌شود

【明枪暗箭】míngqiāng-ànjiàn نیزهٔ علنی وتیر مخفی ـ اشاره به حمله های علنی یا مخفی

【明枪易躲,暗箭难防】míngqiāng yì duǒ, ànjiàn nán fáng آسان است که از یك نیزهٔ علنی حذرکرد اما مشکل است که از تیر مخفی درامان بودن

【明抢】míngqiǎng غارت علنی

【明情】míngqíng ①(明白事情) از وضع اشیاء اطلاع داشتن ②〈方〉(明摆着) روشن وآشکار

【明确】míngquè ①(清楚) روشن ومعین، صریح: ～的目标 هدف روشن /～的立场 موضع مشخص ومعین /用最～的语言警告敌人 با عبارتهای هر چه روشن تر به دشمن اخطار کردن /宪法～规定了公民的权利和义务。 در قانون اساسی حقوق و وظایف اتباع کشور بصراحیت قید شده است. ②(确定) روشن کردن، معین کردن: 这篇社论进一步～了当前的任务。 این سرمقاله وظیفهٔ کلیدی روز را بیش از پیش معین کرده است. /～了学习的目的,我们的学习劲头就会更大。 وقتی که هدف آموزش برای ما روشن شود، با شور وشوق بیشتری می‌آموزیم.

【明儿】míngr 〈口〉①(明天) فردا: ～见! فردا می بینمت! ②(不远的将来) یکی از این چند روز: ～你长大了,也开宇宙飞船好不好? چطور است وقتیکه بزرگ شوی خلبان سفینهٔ فضایی شوی؟

【明日】míngrì ①(明天) فردا ②(不远的将来) آیندهٔ نزدیك

【明日黄花】míngrì huánghuā شکوفه های ریخته در اثر باد (اشاره است به اشیاء کهنه و بی ارزش)

【明锐】míngruì روشن و تیزبین

【明闪闪】míngshǎnshǎn براق ودرخشان

【明说】míngshuō بروشنی اظهار کردن

【明太鱼】míngtàiyú نوعی ماهی بنام "Walleye pollack"

【明堂堂】míngtángtáng روشن و واضح

【明天】míngtiān ①(今天的下一天) فردا ②(不远的将来) آینده‌ء نزدیك:光辉灿烂的~ آینده‌ء درخشان وتابناك

【明文】míngwén (در قانون، مقررات وغیره) بطور کتبی اعلان شده:~规定 تصریح کردن، بطور واضح با عبارتهای واضح قید کردن

【明晰】míngxī واضح، روشن، مشخص:~的轮廓 خطوط کلی واضح/雷达荧光屏上出现了~的图像。 یك تصویر واضح روی پرده‌ء رادار پدید آمد.

【明细】míngxì واضح ودقیق

【明虾】míngxiā میگو

【明显】míngxiǎn روشن، واضح، آشکار، صریح:~的改进 پیشرفت آشکار (یا چشمگیر)/~的成效 نتیجه‌ء روشن/目标~。 هدف معلوم است./这很~是一个借口。 بدیهی است که این یك بهانه است.

【明线】míngxiàn ①〈电子〉رشته‌ء سیم علنی ②(文学作品中故事线索) رشته های داستان در آثار ادبی

【明效大验】míngxiào-dàyàn برهان قاطع برای اثبات چیزی

【明心】míngxīn ①(表明心迹) سفره‌ء دل را باز کردن ②(内心反省) معاینه‌ء نفس کردن

【明信片】míngxìnpiàn کارت پستال:风景~ کارت پستال با مناظر طبیعی

【明星】míngxīng ستاره، بازیگر مشهور:电影~ ستاره‌ء سینمایی

【明修栈道,暗渡陈仓】míng xiū zhàndào, àn dù Chéncāng آمادگی خود را برای پیشروی در یك مسیر نشان دادن ولی مخفیانه در مسیری دیگر رفتن ـ کنایه از کاری را زیر پوشش کار دیگر انجام دادن.

【明秀】míngxiù روشن و زیبا

【明言】míngyán روشن اظهار نظر کردن

【明眼人】míngyǎnrén صاحب قوه‌ء تمیز

【明耀】míngyào روشن وخیره کننده

【明莹】míngyíng روشن و زلال

【明于知彼,暗于知己】míng yú zhī bǐ, àn yú zhī jǐ دیگران را خوب درك کردن اما خود را درك نکردن

【明喻】míngyù تشبیه

【明月】míngyuè ①(明朗的月亮) ماه روشن وتابان ②(夜明珠) گوهر شب تاب

【明朝】míngzhāo فردا

【明哲保身】míng zhé bǎo shēn بسیار عاقل بودن وخود را بی‌خطر ودر امان نگهداشتن

【明争暗斗】míngzhēng-àndòu هم به ستیزه‌ء علنی وهم به مبارزه‌ء مخفی پرداختن

【明正典刑】míngzhèng diǎn xíng 〈旧〉 حکم اعدام را به اجرا در آوردن

【明证】míngzhèng برهان واضح، دلیل روشن:西沙群岛自古即为我国领土,这些出土文物就是~。 آثار فرهنگی بیرون آمده از زیر خاك برهان روشنی است بر اینکه جزایر «شی شا» از زمان های قدیم جزو سرزمین چین بوده است.

【明知】míngzhī بخوبی دانستن، کاملا مطلع بودن:~山有虎,偏向虎山行 با وجود آگاهی از بودن ببر ها در کوهستان، به داخل کوهها رفتن ـ کنایه از به پیش رفتن بدون ترس از خطر

【明知故犯】míngzhī-gùfàn عمدا دانسته نظم را بهم ریختن، نظام را شکستن

【明知故问】míngzhī-gùwèn دانسته پرسیدن

【明志】míngzhì اراده‌ء خودرا روشن کردن

【明智】míngzhì خردمند، عاقل، باهوش:表现出~的态度 برخورد عاقلانه نشان دادن/他这样决定是~的。 او عاقل بود که چنین تصمیمی گرفت.

【明珠】míngzhū مروارید درخشان

【明珠暗投】míngzhū àn tóu مروارید درخشان را نثار خوك کردن، استعداد کسی را نشناخته دیدن، گیر افتادن شخص صالح در میان همنشین‌های بدکار

【明珠弹雀】míngzhū tán què کنایه از کاری که به زحمتش نمی‌ارزد

【明子】míngzi مشعل کاج

鸣 míng ①(鸟兽或昆虫叫) صدای مرغ، حیوان یا حشره:鸡~ بانگ خروس/秋虫夜~ جیك جیك کردن حشرات پائیزی در تمام شب ②(发出声音) صدا کردن:耳~ زنگ زدن، صدا کردن گوش/雷~ غرش رعد/鼓~ طبل نواختن/礼~ تیر اخطار را/枪示警~ شلیك کردن ۲۱ تیر توپ/炮二十一响 شلیك کردن/汽笛长~一声,火车徐徐开动了。 قطار آهسته آهسته سوت زنان حرکت کرد. ③(表达) بیان کردن، اظهار داشتن:~不平 از بی انصافی شکایت کردن/自~得意 از خود خوشنود وراضی بودن

【鸣鞭】míngbiān تازیانه را حرکت دادن وآنرابه صدا در آوردن

【鸣不平】míngbùpíng از بی انصافی خشم وغضب بحق خود را نشان دادن

【鸣镝】míngdí تیر صدادار(که در زمان های قدیم بکار می رفت)

【鸣放】míngfàng ①(公开发表意见) اظهار نظر علنی (که در انقلاب فرهنگی چین از طریق روزنامه‌ء دیواری، متینگ وغیره صورت می گرفت) ②(发出枪弹等) خالی کردن گلوله

【鸣鼓而攻之】míng gǔ ér gōng zhī طبل را نواختن وحمله را آغاز کردن ـ کنایه از اعلام جرم کردن وبعد محکوم نمودن

【鸣叫】míngjiào (مرغان وحشرات) صدا کردن

【鸣金收兵】míng jīn shōu bīng 〈旧〉 ناقوس را بصدا در آوردن وارتش را پس خواندن ـ کنایه از صرف نظر کردن از جنگ

【鸣锣开道】míng luó kāi dào نا قوس را به صدا در آوردن وراه را باز کردن (برای مأمورین دولت در جامعه‌ء فئودالی)؛ اذهان عمومی را برای پذیرش واقعه‌ء قریب الوقوع آماده کردن، زمینه‌ء کاری را آماده کردن

【鸣禽】míngqín مرغ نغمه سرا

【鸣响】míngxiǎng (ساعت، گلوله‌ء تفنگ و...) صدا کردن

【鸣冤叫屈】míngyuān-jiàoqū شکایت کردن وجبران خسارت را درخواست کردن

【鸣噪】míngzào (مرغان، حشرات و...) بلند صدا کردن

茗 míng ①(茶芽)برگ‌های نازك چای ②(茶)چای : 品～ چای را مزه کردن، چای را امتحان کردن

冥 míng ①(昏暗)تیره، تاریك، تار : 幽～ جهنم تاریك ②(深奥)عمیق، دارای عمق فکری : ～思 تفکر کردن ③(愚昧)نادان، خرف، کودن، احمق : 顽～ کم عقل، کودن ④(阴间)دنیای دیگر، جهنم، دوزخ : ～府 جهنم

【冥器】míngqì چیزهای پنهان کردنی در خاك، اشیاء تدفینی

【冥思苦想】míngsī-kǔxiǎng سخت وطولانی فکر کردن، مغز را سخت بکار انداختن، تفکر کردن

【冥顽】míngwán 〈书〉خرف، کودن، نادان : ～不灵 بی نهایت نادان ونفهم

【冥王星】míngwángxīng 〈天〉ستاره‌ء پلوتو

【冥想】míngxiǎng فکر عمیق، تفکر

铭 míng ①(铭文)کتیبه، سنگ نوشته : 墓志～ نوشته روی سنگ قبر ②(在器物上刻字)شعار عمل کسی ～座右 / لوح یاد بود در آرامگاه : ～诸肺腑 حکاکی کردن، حك کردن بر یاد کسی نقش بستن

【铭感】mínggǎn بسیار سپاسگزار بودن : ～终身 باقی عمر خود را بسیار سپاسگزار بودن

【铭记】míngjì ①(记住)بخاطر سپردن، نقش بستن : 你的谆谆教导我将～于心。 اندرز صمیمانه‌ء شما را بخاطر خواهم سپرد. ②(铭文)کتیبه، سنگ نوشته

【铭刻】míngkè ①(铭文)کتیبه، سنگ نوشته، سنگ نگاشته : ～学 کتیبه شناسی ②(铭记)بخاطر سپردن، نقش بستن : 英雄的光辉形象永远～在人民的心中。 چهره‌ء درخشان قهرمانان برای همیشه در دل مردم نقش بسته است.

【铭牌】míngpái 〈机〉پلاك، پلاك اسم

【铭佩】míngpèi 〈书〉عمیقا بخاطر سپردن

【铭文】míngwén کتیبه، سنگ نوشته، سنگ نگاشته

【铭心刻骨】míngxīn-kègǔ عمیقا بخاطر سپردن وفراموش نکردن

溟 míng 〈书〉دریا : 东～ دریای مشرق

盟 míng

另见 méng

【盟誓】míngshì سوگند خوردن، قسم خوردن

暝 míng 〈书〉①(日落)غروب کردن : 日将～。 آفتاب در حال غروب کردن است. ②(天黑)تاریك شدن : 天已～。 هوا تاریك شده است. ③(黄昏)تاریکی هوا، هوای گرگ ومیش، هنگام غروب

瞑 míng

【瞑目】míngmù در مرگ چشم برهم گذاشتن ــ کنایه از با ناراضی مردن، با تأسف عمیق مردن : 死不～ رضایت خاطر مردن

【瞑眩】míngxuàn 〈中医〉تهوع، سرگیجه وامثال آن (ناشی از اثر فرعی دارو)

螟 míng نوعی حشره‌ء مضر

【螟虫】míngchóng نوعی حشره‌ء موذی مخصوصا برای برنج

【螟蛾】míng'é پروانه‌ء حشره موذی برای برنج

【螟蛉】mínglíng ①〈动〉نوعی حشره بشکل کرم ②(义子)پسر خوانده

mǐng

酩 mǐng

【酩酊大醉】mǐngdǐng dàzuì مست وخراب شدن، بدمستی کردن

mìng

命 mìng ①(生命)حیات، زندگی، جان : 逃～ برای نجات جان خود گریختن / ～在旦夕 در حال احتضار بودن ②(命运)سرنوشت، قسمت، تقدیر، قضا : ～该如此。 سرنوشت اینطور بود. / 不认～ به سرنوشت تن در ندادن / 劳动人民受苦，并不是～中注定的。 این سرنوشت زحمتکشان نیست که رنج بکشند. ③(命令)فرمان، امر، دستور : 待～ منتظر فرمان بودن / 奉～ فرمان را دریافت کردن ④(给与)تعیین کردن، مقرر داشتن : ～名 نامیدن

【命案】mìng'àn پرونده‌ء آدم کشی

【命笔】mìngbǐ 〈书〉قلم برداشتن، روی کاغذ چیزی نوشتن : 欣然～ با کمال میل شروع به نوشتن کردن

【命定】mìngdìng مقدر، بوسیله‌ء سرنوشت تعیین شده

【命根子】mìnggēnzi حیات محض کسی : 孙子是她的～。 تمام زندگی او نوه اش بود.

【命官】mìngguān مأمورین منصوب شده توسط دربار

【命令】mìnglìng حکم، فرمان، امر، دستور : 下～ صادر کردن فرمان / 服从～ اطاعت کردن فرمان / ～式的口气 به لحن فرمانده / 连长～一排担任警戒。 فرمانده گروهان دستور داده آمرانه که دسته‌ء اول دیده بانی کنند. / ～句〈语〉 جمله‌ء امری / ～主义 شیوه‌ء فرمانروایی وفرماندهی

【命脉】mìngmài شریان حیاتی : 经济～ شریان حیاتی اقتصاد / 水利是农业的～。 آبیاری شریان حیاتی کشاورزی است.

【命门】mìngmén 〈中医〉دروازه‌ء حیات، ناحیه ایکه بین دو کلیه قرار دارد ومنبع حیات تلقی می شود ونقشش عبارت است از تقویت تنفس، هضم، تولید نسل وسوخت وساز مایعات بدن انسان

【命名】mìngmíng نامیدن، نام گذاری کردن : 以白求恩医生～的医院 بیمارستانی که بنام «دکتر نورمان بسیون» خوانده می‌شود / 这条水渠被～为红旗渠。 این کانال کانال «پرچم سرخ» نامیده شد. / ～大会 مراسم نام گذاری

【命世】mìngshì 〈书〉در جهان معروف بودن

【命题】mìngtí ①(出题目)سؤال را، موضوع را تعیین کردن : ～作文 موضوع انشاء را تعیین کردن ②〈数〉(ریاضی) طرح کردن : ～演算 حساب موضوعی ③〈逻〉(منطق) موضوع قضیه‌ء منطقی

【命途】mìngtú ناکامیها و سرخوردگی‌ها در زندگی
【命途多舛】mìngtú duō chuǎn با ناکامیهای زیاد مواجه شدن کسی در زندگی
【命意】mìngyì ①(确定主题) سوژه را تعیین کردن ②(含意) منظور، مفهوم، مقصود: 不知这句话的～何在。معلوم نیست منظور از این سخن چیست ؟
【命运】mìngyùn سرنوشت، تقدیر، قسمت، قضا وقدر: ～乖蹇 حاکم برسرنوشت /把～掌握在自己的手里 سرنوشت نامساعد به سرنوشت مملکت توجه داشتن /关心国家的～ خویش بودن
【命中】mìngzhòng به هدف اصابت کردن، به هدف خوردن: 她第一枪就～靶心。اولین تیرش به هدف خورد. /～目标 به هدف اصابت کردن /～率 در صد اصابت به هدف /～偏差 انحراف از هدف

miù

谬 miù نادرست، ناصحیح، قلابی، اشتباه آمیز: 传～ نقل نادرست /大～不然 کاملا اشتباه آمیز بودن
【谬爱】miù'ài به اشتباه دوست داشتن
【谬错】miùcuò غلط، اشتباه
【谬见】miùjiàn 〈谦〉 نظر نادرست
【谬奖】miùjiǎng 〈谦〉 بیش از حد تحسین کردن
【谬论】miùlùn سفسطه، استدلال سفسطه آمیز: 驳斥～ رد کردن سفسطه
【谬说】miùshuō سفسطه
【谬误】miùwù دروغ، غلط، اشتباه: 真理是在同～作斗争中发展起来的。حقیقت از طریق مبارزه با کذب ودروغ گسترش می یابد.
【谬种】miùzhǒng اشتباه، غلط، کذب، دروغ: ～流传，误人不浅。شیوع دادن اشتباهات به مردم خیلی زیان می رساند.
缪 miù 见"纰缪"pīmiù
另见 Miào; móu

mō

摸 mō ①(用手接触，轻轻抚摸) لمس کردن، دست کشیدن، دست مالی کردن: ～～刀口，看看快不快 به تیغه‌ء چاقو دست بکشید وببینید آیا تیز است یا خیر. /这衣服～着很软。این پارچه در دست نرم است. /她轻轻地～了～孩子的头。او با ملایمت سر بچه را نوازش کرد. ②(摸索) کور مال کردن، در تاریکی دست مالی کردن: 在黑暗中～着下楼 در تاریکی کورمال کورمال از پله ها پایین رفتن /从床底下～出一双鞋来 از زیر بستر یك جفت کفش در آوردن /～敌人岗哨 در تاریکی دزدکی به سرباز کشیك دشمن رسیدن واو را از بین بردن /～鱼 ماهی گرفتن ③(试着了解) در کشف چیزی کوشیدن، در یافتن چیزی کوشیدن: 你去～～他对这个问题的看法。برو ونظرش را در مورد این موضوع کشف کن. /～清 موقعیت دشمن را معلوم کردن 敌情 چگونگی /～透了这匹马的脾气 مزاج اسب را خوب دانستن /～不着头脑 سردر گم بودن /～出一些种植水稻的好经验 در کاشتن برنج تجربه های خوبی بدست آوردن
【摸底】mōdǐ ①(了解底细) از وضعیت واقعی آگاهی یافتن: 这事我不～，你可以问问别人。در باره‌ء این امر، اطلاع زیادی ندارم.لطفا از کس دیگری سئوال کنید. ②(打听底细) در پی بردن به منظور یا وضعیت واقعی کسی کوشیدن: 他是想摸我们的底。او سعی می‌کرد به وضعیت واقعی ما پی ببرد.
【摸黑儿】mōhēir 〈口〉 در شب تاریك کورمال کورمال رفتن: ～赶路 درشب باعجله سفر کردن /起早～地干 از صبح تاشب کار کردن
【摸明儿】mōmíngr (هوا) تازه روشن شدن
【摸索】mōsuo ①(试探着行进) کورمال کورمال رفتن، در تاریکی دستمالی کردن: 暗中～ در تاریکی کورمال کورمال راه ②(寻找) در جستجوی چیزی کوشیدن: ～种花生的规律 در پی بردن به اصول کاشتن بادام زمینی کوشیدن خود را پیدا کردن
【摸瞎】mōxiā 〈口〉 در تاریکی کورمال کردن

mó

谟 mó 〈书〉 برنامه، طرح: 宏～ برنامه ای عظیم، پروژه ای بزرگ
馍 mó 〈方〉 نانی که با بخار پخته می شود
麽 mó 见"幺麽"yāomó
摹 mó کپی کردن، نسخه برداری کردن: 临～ از روی نمونه‌ء خوشنویسی یا نقاشی نسخه برداری کردن
【摹本】móběn رونوشت، کپی
【摹仿】mófǎng 见"模仿"mófǎng
【摹刻】mókè ①(摹写并雕刻) از روی یك کتیبه یا نقاشی رونویس وحکاکی کردن ②(摹刻的成品) رونوشت حکاکی شده از یك کتیبه یا نقاشی
【摹拟】mónǐ تقلید کردن، به تقلید در آوردن
【摹写】móxiě ①(照样子写) (در نوشتن) تقلید کردن ②(描写) ترسیم کردن، وصف کردن، توصیف کردن: ～人物情状 قهرمان ها را در وضعیت های مختلف توصیف کردن
【摹印】móyìn ①(摹写并印刷) رونویسی وچاپ کردن ②(印玺的一种字体) نوعی خط روی مهر امپراطوری قدیم
模 mó ①(规范) معیار، ملاك، استاندارد: 楷～ سرمشق، ②(仿效) تقلید کردن ③〈简〉(模范) نمونه، سرمشق: 劳～ کارگر نمونه
另见 mú
【模本】móběn کتابچه‌ء سرمشق خوشنویسی یا مدل نقاشی
【模范】mófàn نمونه، سرمشق: 劳动～ کارگر نمونه /～教师 معلم سرمشق /～作用 نقش نمونه /～事迹 کارهای نیك نمونه /～地执行命令 بطور نمونه فرمان را اجرا کردن

【模仿】mófǎng تقلید کردن، به تقلید در آوردن: ~鲁迅的笔调 تقلید کردن از قلم نویسنده لو سیون / ~动物的叫声 صدای حیوانات را به تقلید در آوردن / 儿童的~能力 قوه تقلیدی اطفال / 这部机器是~上海的一种新产品制成的。 این دستگاه تقلیدی است از روی دستگاهی که تازه در شانگهای ساخته شده است.

【模糊】móhu ①(不清楚) مبهم، ناروشن، تار، نامعلوم: ~的景物 منظره مبهم / 留下~的印象 تصور مبهمی از چیزی داشتن / 字迹~了。 نوشته ناخوانا شد. / 他对这个问题仅有一些~认识。 او در باره آن مسئله فقط افکار مبهمی داشت. / 神志~ مغشوش بودن حواس کسی / 泪水~了她的双眼。 قطره های اشك چشمانش را تار کرد. ②(混淆) مبهم کردن، تار کردن، وتیره کردن: 不能~敌我界限。 مرز های بین دشمن وخودی را نباید محوکرد.

【模楷】mókǎi نمونه، سرمشق

【模棱两可】móléng liǎngkě دو پهلو، مبهم، مشکوك: 采取~的态度 طرز مبهم ودو پهلو داشتن / ~的提法 برخوردی دو پهلو در مطرح کردن چیزی

【模拟】mónǐ تقلید کردن، به تقلید در آوردن: ~飞行〈军〉 پرواز تقلیدی / ~计算机 کامپیوتری که مقاومت وتناوب را اندازه می گیرد / ~人像 (Effigy) تمثال کسی / ~试验 آزمایش تقلیدی

【模数】móshù 〈物〉(فیزیك) قدر مطلق: 弹性~ قدر مطلق قابلیت ارتجاع 又作"模量"

【模特儿】mótèr 〈美术〉 زن مانکن: 橱窗~ مانکن ویترین

【模型】móxíng ①(用于展览会或实验的模型) مدل: 一艘远洋货轮的~ يك مدل کشتی باری اقیانوس پیما / 原尺寸~ مدلی در اندازه طبیعی وکامل (برای مطالعه وآزمایش) ②(模子) قالب

膜 mó ①(薄皮组织) غشاء، پوست، پرده: 细胞~ غشای سلول / 鼓~〈生理〉 پرده صماخ ②(像膜的薄皮) پرده نازك (مانند غشاء): 塑料薄~ پرده نازك پلاستیکی / 纸浆表面结了一层~。 پرده نازکی روی خمیر کاغذ بست. / 水面上漂了一层薄薄的油~。 پرده نازکی از نفت روی آب شناور بود.

【膜拜】móbài (در مقابل يك اندیشه یا شخص) زانو زدن، خود را بزانو در آوردن، سجده کردن، پرستیدن: 顶礼~ سجده کردن

【膜翅目】móchìmù 〈动〉 پرده بالان

【膜法】mófǎ 〈环保〉 شیوه غشایی(اصطلاح حفاظت محیط زیست)

【膜片】mópiàn 〈仪表〉 دیافراگم

摩 mó ①(摩擦) مالیدن، سودن، سائیدن: 峻岭~天。 گویی کوههای بلند سر بر آسمان می‌سایند. ②(研究切磋) مطلبی را حلاجی کردن، حلاجی کردن: 揣~ مطالعه وبررسی کردن / 观~ کار یکدیگر را بازرسی کردن واز همدیگر آموختن
另见 mā

【摩擦】mócā ①(摩动) سائیدن، اصطکاك ایجاد کردن: 轴颈~在轴承面上。 سه محور سطح یاتاقان را می ساید. / 抛光~〈机〉 صیقل دادن / ~音〈语〉 صدای اصطکاکی ②〈物〉(فیزیك) اصطکاك: 滑动~ اصطکاك لغزان / ~生热 اصطکاك گرما تولید می کند. / 滚动~ اصطکاك غلتان / ~力〈物〉 نیروی اصطکاك ③(不和) اصطکاك، کشمکش، ناسازگاری: 制造~ ایجاد کردن ناسازگاری واصطکاکی / 与某人发生~ با کسی اصطکاك وکشمکش داشتن

【摩登】módēng مدرن، شیك، دارای مد روز

【摩电灯】módiàndēng چراغ دینام (برای دو چرخه)

【摩顶放踵】mó dǐng fàng zhǒng کنایه از نترسیدن رنج وعذاب

【摩尔根主义】Mó'ěrgēnzhǔyì 〈生〉 مرگانیسم، روش مرگان

【摩抚】mófǔ نوازش کردن

【摩肩接踵】mójiān-jiēzhǒng در ازدحام بیکدیگر تنه زدن: 那天街上人特别多，真是~。 آن روز خیابان پر از جمعیت بود ومردم در آن ازدحام واقعا به یکدیگر تنه می زدند.

【摩洛哥】Móluògē مراکش (نام يك کشور): ~人 اهل مراکش، مراکشی

【摩纳哥】Mónàgē موناکو (نام يك کشور): ~人 اهل موناکو، موناکویی

【摩弄】mónòng دست کشیدن، لمس کردن

【摩拳擦掌】móquán-cāzhǎng مشت ها وکف دست های خود را بهم مالیدن (نشان آمادگی برای نبرد): 大家~，恨不得马上投入战斗。 ما همه آستین های خود را بالا زده ایم وتشنه جنگ هستیم.

【摩挲】mósuō روی چیزی دست کشیدن، با دست نوازش کردن
另见 māsa

【摩天】mótiān آسمان خراش: ~楼 عمارت آسمان خراش

【摩托】mótuō موتور: ~车 موتور سیکلت / ~船 قایق موتوردار / ~化部队 نیروهای موتوریزه شده

磨 mó ①(摩擦) مالیدن، سائیدن: 他的脚上~起了泡。 در اثر سایش پایش تاول زده بود. / 没关系，就~破了一点皮。 چیزی جدی نیست، فقط خراش کوچکی برداشته است. / 袜子~破了。 جوراب ها در اثر سایش سوراخ شد. / 鞋跟~平了。 پاشنه کفش ها در نتیجه سایش کوتاه شد. / 我劝了他半天，嘴皮都快~破了。 برای قانع ساختن او آنقدر با او صحبت کردم که زبانم مو در آورد. ②(磨东西) تیز کردن، آسیاب کردن، جلا دادن، نرم کردن: ~剪子 تیز کردن قیچی / ~大理石 جلا دادن سنگ مرمر / ~墨 میله مرکب را در دوات سائیدن ③(折磨) فرسودن، از پا در آوردن: 受疾病折~ از بیماری فرسوده وخسته شدن / 他被病~得不成样子。 بیماری او را آنقدر از پا در آورده که تنها از او پوست واستخوانی باقی مانده است. ④(纠缠) زحمت دادن، اذیت کردن، آزار دادن: 这孩子可真~人。 این بچه واقعا اذیت می کند. / 他不答应，你就跟他~。 اگر او موافق نبود، در جلب موافقتش اصرار کنید. ⑤(磨灭) محو کردن، از میان بردن: 百世不~ برای قرن ها دوام داشتن ⑥(拖延) وقت گذراندن، بیهوده وقت تلف کردن: 快走

吧，别再～时间了。/با شو وديگر بيهوده وقت را تلاف نكن. 这活最～工夫。اين كار وقت زيادى مى خواهد. يا اين كار خيلى وقت گير است.
另见 mò

【磨擦】mócā 见“摩擦”mócā

【磨蹭】móceng ①（动作迟缓或慢慢地走）با تأنى حركت كردن، بيهوده وقت گذرانيدن：你这么磨磨蹭蹭的，什么时候才完得了啊！اگر باز هم اينطور بيهوده وقت بگذرانيد، كى مى توانيد كار را تمامش كنيد؟/他的腿病已经减轻，自己一个人可以往前～了。چون عارضهٔ پايش بهتر شد، او توانست به تنهايى آرام وآهسته حركت كند. ②（轻微磨擦）كمى سائيدن：病人缓慢地走了几步，他右脚直在～着。بيمار چند گام آهسته برداشت در حالى كه پاى راستش را بركف اتاق مى‌كشيد. ③（纠缠）زحمت دادن، اذيت كردن، آزار دادن：我跟他～了半天，他才同意。من آنقدر اصرار كردم تا سرانجام موافقت كرد

【磨缠】móchán به كسى چسبيدن ولجاجت كردن

【磨杵成针】mó chǔ chéng zhēn ميلهٔ آهنى را مى‌توان با سائيدن تبديل به سوزن كرد.

【磨床】móchuáng 〈机〉دستگاه تيز كن، دستگاه سايش：内圆～دستگاه تيز كن داخلى/外圆～دستگاه تيز كن استوانه اى

【磨刀不误砍柴工】mó dāo bù wù kān chái gōng با صرف وقت براى انجام كار تداركى، سرعت كار به عقب نمى ماند.

【磨刀石】módāoshí سنگ چاقو تيز كن

【磨革】mógé 〈皮革〉چرم را پرداخت دادن：～机 دستگاه پرداخت دهنده

【磨工】mógōng 〈机〉①（研磨）كار خرد كردن ②（磨具）دستگاه خرد كن

【磨工夫】mógōngfu ضايع كردن وقت

【磨光】móguāng صيقل زدن، جلا دادن：～玻璃 شيشهٔ جلا داده شده /～机 دستگاه صيقل زن

【磨耗】móhào سايدگى وپارگى

【磨滑】móhuá 〈方〉سرسرى كار كردن ودر صرف نيروى خود كوتاهى كردن

【磨砺】mólì از بوتهٔ آزمايش گذشتن وخود را ورزيده وآبداده كردن：每人都应在工作中～自己。هركس بايد خود را در كار ورزيده ومستعد كند.

【磨练】móliàn خود را در بوتهٔ آزمايش قرار دادن：在艰苦斗争中～自己 در مبارزهٔ سخت ودشوار خود را ورزيده ومجهز كردن

【磨料】móliào مادهٔ مخصوص سايش

【磨面革】mómiàngé 〈皮革〉چرم گاوميش

【磨灭】mómiè محو كردن، از بين بردن، زدودن：建立不可～的功勋 انجام دادن خدمات برجسته وماندگار/留下不可～的印象 خاطرات محو نشدنى را باقى گذاشتن

【磨木机】mómùjī 〈纸〉دستگاه سايش（براى چوب）

【磨难】mónàn محنت، رنج، عذاب

【磨砂玻璃】móshā bōli شيشهٔ تار، شيشهٔ كدر

【磨舌头】móshétou 〈方〉بسيار و بى خود حرف زدن

【磨石】móshí سنگ چاقو تيزكن

【磨蚀】móshí 〈地〉（زمين شناسى）خراش، سايش

【磨损】mósǔn سايدگى وپارگى：～留量 ميزان مجاز سايدگى/这台机器基本上没有什么～。اين دستگاه بطور كلى اثرى از سايدگى وپارگى ندارد.

【磨削】móxiāo 〈机〉سايش

【磨牙】móyá ①（睡着时咬牙）（در خواب）دندان ها را بر هم سايدن ②（多费口舌）حرف‌هاى بيهوده زدن، بى فايده گفتگو كردن：你别跟他～了。با او بحث نكنيد تا وقتتان تلف نشود.

【磨洋工】mó yánggōng بر سر كارى وقت را بيهوده گذراندن

【磨嘴皮子】mó zuǐpízi ①（说废话）وراجى كردن، ياوه سرايى كردن：成天～不干活，还能把书教好？اگر فقط وراجى كنيد وكارى انجام ندهيد، چطور مى توانيد خوب تدريس كنيد！②（费口舌）بسيار حرف زدن، زياد سخن گفتن：这可是～的事。اين كارى است كه گفتگوى زيادى را ايجاب مى كند.

蘑 mó قاچ، سماروغ

【蘑菇】mógu ①（蕈类）قارچ، سماروغ：～云 ابر قارچ مانند（كه پس از انفجار بمب آتمى به وجود مى‌آيد）②（故意纠缠）（براى رسيدن به هدفى）عمدا به كسى چسبيدن：你别跟她～了，她还有急事呢。به او نچسبيد زيرا كارهاى فورى دارد. ③（拖延时间）وقت را بيهوده گذراندن، سماق مكيدن：你再这样～就完不成任务了。اگر همچنان وقت را بيهوده بگذرانيد، از برنامه عقب خواهيد ماند. /“～”战术 تاكتيك نظامى «فرسودگى وخستگى»

魔 mó ①（魔鬼）جن، اهريمن، روح پليد، شيطان：群～乱舞 پايكوبى كردن يك دستهٔ شيطان در يك خوشگذرانى پر آشوب ②（神秘力）جادو، سحر：～力 قوهٔ سحرآميز/着了～似的 گويى سحر زده شده، گويى جادو شده

【魔道】módào ①（佛教指魔鬼的世界）（مذهب بودا）عالم شيطان ②（邪路）راه نادرست، بيراهه

【魔怪】móguài شيطان، ديو، هيولا

【魔鬼】móguǐ شيطان، ديو، اهريمن، جن

【魔窟】mókū غار شيطان

【魔君】mójūn آدم بسيار ظالم وبى رحم

【魔力】mólì قوهٔ سحر آميز، سحر، دلربايى

【魔难】mónàn 见“磨难”mónàn

【魔术】móshù سحر، جادو، چشم بندى：～演员 جادوگر، ساحر، چشم بند

【魔头】mótóu ①（恶魔）شيطان ②〈方〉（巫师）جادوگر

【魔王】mówáng ①〈佛教〉（مذهب بودا）شاهزادهٔ ديوها ②（凶暴的恶人）آدم مستبد، آدم ظالم：封建的～ فئودال مستبد/杀人不眨眼的～ ظالمى كه بدون ذرهٔ درنگى دست به آدم كشى مى‌زند

【魔影】móyǐng سايهٔ شيطان — كنايه از نيروى بدخواهانهٔ مخفى

【魔掌】mózhǎng چنگال دیو، دست شوم :逃出敌人的～ از چنگ دشمن گریختن 又作"魔手"
【魔杖】mózhàng عصای سحر آمیز
【魔爪】mózhǎo چنگال دیو، پنجهٔ دیو :斩断侵略者伸出的～ پنجهٔ تجاوزکاران را قطع کردن

mǒ

抹 mǒ ①(涂抹) مالیدن، گذاشتن، اندود کردن :～点雪花膏 مقداری کرم زدن(یا مالیدن)/面包上～点果酱 مربا روی نان مالیدن/～药膏 مرهم گذاشتن/你～浆糊，我贴海报。 تو دیوار را با چسب اندود کن، من اعلان نمایش را می چسبانم. ②(擦) مالیدن پودر/～粉 پاك كردن، خشك كردن: ～汗 عرق را خشك كردن/～眼泪 اشك ها را پاك كردن ③(除去) قلم بطلان کشیدن، پاك كردن :把这一行字～了。 روی این سطر نوشته قلم بطلان بکشید!/～掉磁带上的录音 صدا را از روی نوار ضبط صوت پاك كردن
另见 mā；mò
【抹鼻子】mǒ bízi 〈方〉گریه کردن
【抹脖子】mǒ bózi گلوی خود را بریدن، خود کشی کردن
【抹刀】mǒdāo ماله
【抹粉】mǒfěn بزك كردن ــ کنایه از خود را زیبا جلوه دادن
【抹黑】mǒhēi نام کسی را لکه دار ساختن و او را بی‌اعتبار کردن :他的言行简直是给我们集体脸上～。 گفتار وکردارش برای جمع ما واقعا شرم آور بود.
【抹灰】mǒhuī بی اعتبار کردن
【抹杀】mǒshā قلم بطلان کشیدن، انکار کردن :一笔～ قلم بطلان روی چیزی کشیدن/历史事实是～不了的。 حقایق تاریخ را نمی‌توان انکار کرد./～阶级性 روی جنبهٔ طبقاتی چیزی قلم بطلان کشیدن/～成绩 موفقیت‌ها را انکار کردن
【抹拭】mǒshì مالیدن، تمیز کردن
【抹香鲸】mǒxiāngjīng نهنگ عنبر (نوعی ماهی وال)
【抹消】mǒxiāo حذف کردن، خط بطلان کشیدن
【抹一鼻子灰】mǒ yī bízi huī تودهنی خوردن
【抹子】mǒzi 〈建〉ماله

mò

万 mò
另见 wàn
【万俟】Mòqí يك نام خانوادگی در چین

末 mò ①(稍；尾部) نوك، سر، آخر :秋毫之～ سرموی پائیزهٔ يك حیوان ②(不重要的事) چیزهای غیر مهم، کار های غیر مهم :本～倒置 فرع را جانشین اصل کردن، فرع رابر اصل ترجیح دادن ③(最后) آخر، پایان، آخرین مرحله :周～ آخر هفته/明～农民起义 قیام دهقانان در آخر دودمان «مینگ»/一学期的最～一天 آخرین روز ترم تحصیلی ④(末子) خاکه، ذره/肉～儿 خاکهٔ اره/锯～ خاکهٔ چای/茶叶～ :خاکه، ذره کوبیده
【末班车】mòbānchē آخرین اتوبوس (یا اتوبوس برقی)
【末代】mòdài آخرین دوران حکومت از يك سلسله :～皇帝 آخرین امپراطور از يك سلسله
【末端】mòduān پایان، انتها
【末伏】mòfú ①(三伏) آخرین دوره از سه دورهٔ ده روزهٔ فصل گرما ②(立秋后第一个庚日) اولین روز از آخرین دورهٔ فصل گرما
【末后】mòhòu سرانجام، بالاخره، در آخر، در پایان
【末技】mòjì مهارت کوچك 又作"末艺"
【末节】mòjié چیزهای جزیی غیر مهم، کارهای فرعی :细枝～ شاخ وبرگ (مطلبی)، چیزهای جزیی وفرعی
【末了】mòliǎo آخرین، در آخر، بالاخره، سرانجام :第五行～的那个字我不认识。 آخرین کلمهٔ سطر پنجم را نمی دانم/他～还是同意了大家的意见。 او سرانجام با نظر دیگران موافقت کرد.
【末流】mòliú ①(衰落的思想、文学流派) دورهٔ انحطاط يك مکتب فکری وادبی ②(等级或质量校差的) درجهٔ پائین، نامرغوب
【末路】mòlù کوچهٔ بن بست، تنگنا
【末年】mònián پایان يك سلسله، آخرهای يك سلسله :东汉～ آخرهای سلسلهٔ «خان شرقی»
【末期】mòqī آخرین دوران، آخرین مرحله :八十年代～ سال‌های آخر دههٔ هشتاد/第二次世界大战～ آخرهای جنگ جهانی دوم
【末日】mòrì ①〈基督教〉روز رستاخیز، روز قیامت، روز محشر :～审判 داوری در روز قیامت ②(灭亡的日子) آخر، پایان، فنا :封建王朝～ پایان يك دودمان فئودالی
【末梢】mòshāo نوك، آخر(چیزی) :鞭子的～ نوك تازیانه/～神经 نوك عصب
【末世】mòshì آخرین وهله از يك دوره :封建～ پایان دورهٔ فئودالی
【末俗】mòsú رسوم وعادات فاسد کننده
【末尾】mòwěi پایان، آخر :信的～ در آخر نامه/一切结论产生于调查情况的～，而不是在它的先头。 نتیجه مسلما پس از تحقیقات بدست می‌آید، نه پیش از آن
【末席】mòxí آخرین جایگاه
【末屑】mòxiè ریز های چیزی
【末药】mòyào 〈中药〉نوعی صمغ قهوه ای رنگ مایل به قرمز یا زرد خوشبو وتلخ وتند که در طب چینی به کار می رود
【末业】mòyè صنعت وتجارت
【末叶】mòyè آخرهای (يك قرن یا يك سلسله) :十九世纪～ آخرهای قرن نوزدهم
【末造】mòzào 〈书〉دودمان در حال انحطاط
【末子】mòzi خاکه، پودر :煤～ خاکهٔ زغال سنگ

没 mò ①(沉) در آب فرو رفتن، زیر آب رفتن :潜艇～入水中。 زیردریایی در آب فرورفت./触礁轮船迅速沉～。 آن

②(漫过；盖过)لبریز کردن، لبالب کردن：洪水几乎～过了大坝。کشتی که به صخره خورده بود بزودی زیر آب رفت. آب از سر／水深～顶。نزدیك بود که سیلاب از سد لبریز کند. در جنگل تا زانو برف／林中雪深～膝。شخصی بالاتر می آید. گاه～出：ناپدید شدن، مخفی شدن ③(隐没) باریده است. مصادره کردن، بزور ④(没收) پدیدار آمدن وگاه ناپدید شدن ～收：مصادره کردن ⑤(一直到完了)تا پایان：～世 تا پایان حیات کسی ⑥(殁) مردن ：گرفتن

另见 méi

【没齿不忘】mò chǐ bù wàng تا آخرین لحظهٔ حیات فراموش نکردن، برای همیشه بیاد داشتن

【没落】mòluò انحطاط یافتن، رو بزوال گذاردن：反动～阶级 طبقهٔ ارتجاعی منحط و رو بزوال／一个封建家庭的～ زوال یك خانوادهٔ فئودالی／～的资产阶级文学 ادبیات منحط بورژوازی

【没奈何】mònàihé ناچار بودن، راه خروج نداشتن：等了他好久也没来，～我只好一个人去了。مدتی منتظر بودم ولی او نیامد.پس ناچار بودم تنهابروم.／他～地耸一耸肩膀，走开了。او ناچار شانه های خود را بالا انداخت ورفت.

【没收】mòshōu مصادره کردن، بزور گرفتن：～官僚资本 سرمایهٔ بوروکراتیك را مصادره کردن

【没药】mòyào 〈中药〉见"末药"mòyào

沫 mò کف：啤酒～کف آب جو／肥皂～ کف صابون／口吐白～ کف کردن دهان

【沫子】mòzi کف

茉 mò

【茉莉】mòli 〈植〉یاسمن：～花茶 چای یاسمن

抹 mò ①(涂泥灰)اندودن، مالیدن، اندود کردن：～墙 اندودن دیوار ②(紧挨着绕过)دور زدن (محلی)از کنار：～过林子 از کنار جنگل دور زدن

另见 mā；mǒ

【抹不开】mòbukāi ①(脸上下不来)شرمنده شدن، ناراحت در انتقاد：本想说他两句，又怕他脸上～。وخجل شدن کردن از او درنگ کردم از ترس اینکه مبادا ناراحت شود. ②(拉不下脸来)در عمل بیطرفانه عاجز بودن به سبب ترس از رنجیدگی خاطر کسی：他有错误，就该批评，有什么～的？اگر او اشتباهی کرد، شما باید انتقاد کنید ونگذارید ملاحظات شخصی در شما تأثیر کند.

【抹额】mò'é حوله ای که دور پیشانی می پیچند 又作"抹头"

【抹灰】mòhuī 〈建〉گچ کاری：～工 گچ کار

【抹身】mòshēn خود را برگرداندن

【抹弯】mòwān حاشیه زدن (در حرف زدن)

殁 mò 〈书〉مردن：病～ از بیماری مردن

陌 mò راه عبور در میان مزارع (که از شرق به غرب می رود)：阡～纵横。راهها میان مزارع متقاطع است.／～头杨柳 درختهای بید در کنار جاده

【陌路】mòlù 〈书〉عابر بیگانه：视同～ با کسی مانند عابر بیگانه برخورد کردن

【陌生】mòshēng بیگانه، ناآشنا：对这些年青人来说，养鹿是一件～的事情。برای این جوانان پرورش آهو چیزی کاملا تازه بود.／尽管我们初次面见，但并不感到～。گرچه ما برای اولین بار همدیگر را دیدیم، ولی بهیچوجه احساس بیگانگی نکردیم.／在广场上我看到许多～的面孔。در میدان قیافه های ناآشنای زیادی را دیدم.／～人 شخص بیگانه

【陌头】mòtóu کنار جاده

脉 mò

另见 mài

【脉脉】mòmò با محبت، با مهربانی، عاشقانه：她～地注视着两鬓斑白的丈夫。او با مهربانی به موی سفید روی شقیقهٔ شوهرش نگاه می کرد.／温情～ پراز عاطفهٔ لطیف، احساساتی

莫 mò ①〈书〉(无；无人)هیچکس، هیچ چیز، هیچ：～之能御。هیچکس (یا هیچ چیز) در برابر آن مقاومت ندارد. ②(不)نه：～知所措 ندانستن که چه باید کرد ③(不要)نه：非公～入。ورود ممنوع است مگر برای انجام ماموریت.／～性急。بی تابی نکنید! ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【莫不】mòbù هیچکس نیست که...نکند：听到这胜利的消息，各族人民～为之欢欣鼓舞。مردم همهٔ ملیت هابه محض شنیدن خبر پیروزی خوشحال وشادمان شدند.／～为之感动。هیچکس نبود که تحت تأثیر قرار نگرفت.

【莫不是】mòbùshì 见"莫非"

【莫此为甚】mò cǐ wéi shèn از این شدید تر وجدی تر وجود نداشتن

【莫测高深】mò cè gāoshēn دارای عمق غیر قابل اندازه گیری

【莫大】mòdà بزرگترین، بیشترین：感到～的光荣 بی نهایت مفتخر شدن／～的幸福 سعادت بزرگترین／～的侮辱 بزرگترین توهین

【莫非】mòfēi 〈副〉مگر، شاید، احتمالا：他今天没有来，～又病了？او امروز نیامد، مگر دو باره بیمار شده است؟／听你的意见，～是我错了不成？مگر منظور تان این نیست که من اشتباه کرده‌ام؟

【莫过于】mòguòyú هیچ چیز بیش از...نبودن：最大的幸福～此。هیچ سعادتی بیش از این نیست.／最大的耻辱～此。چیزی از این ننگ آورتر نیست.

【莫霍界面】mòhuò jièmiàn 〈地〉طبقه ای از زمین زیر بستر اقیانوس که در حدود ۳ تا ۲۵ میل زیر آن قرار دارد

【莫可名状】mò kě míngzhuàng قابل وصف نبودن

【莫可指数】mò kě zhǐ shǔ بی شمار بودن

【莫名其妙】mò míng qí miào در درك کردن معنی مطلبی عاجز بودن：他为什么讲这番话，真叫人～。این واقعا قابل درك نیست که چرا او چنین حرفی زده است.／她～地哭了起来。او بی‌دلیل به گریه افتاد.

【莫逆】mònì صمیمی، بسیار دوستانه：～之交 دوست صمیمی

【莫如】mòrú بهتر بودن：与其你去，～他来。بهتر است او

她想既然来了，～跟着进去看看。/ بیاید تا اینکه شما بروید. چون به اینجا آمده بود، فکر کرد بهتر است همراه دیگران وارد شود ونگاهی کند.

【莫桑比克】Mòsāngbǐkè موزامبیك (نام یك کشور) ؛～人: اهل موزامبیك، موزامبیکی

【莫须有】mòxūyǒu بی اساس، بی دلیل، ساختگی:～的罪名 اتهام بی اساس

【莫衷一是】mò zhōng yī shì در رسیدن به نظر موافق ویا در تشخیص حق از ناحق عاجز بودن

秣 mò ①(牲口的饲料) علوفه، علیق ②(喂牲口) تعلیف کردن، به حیوانات علوفه دادن

【秣马厉兵】mòmǎ-lìbīng اسب ها را تغذیه کردن واسلحه را تیز کردن ـــ کنایه از تدارك دیدن جنگ

漠 mò ①(沙漠) کویر ②(漠然) بی تفاوت، خونسرد: 冷～ خونسرد وبی تفاوت

【漠不关心】mò bù guānxīn بی تفاوت وخونسرد

【漠漠】mòmò ①(云烟密布的样子) مه آلود: 湖面升起一层一的烟雾。 مه غلیظی از روی دریاچه برخاست. ②(广漠而沉寂) پهنه‌ء وسیعی وخاموش وخالی: 黄沙～ وسیع از شن زرد

【漠然】mòrán بی تفاوت، بی روح، خونسرد: 置之～ نسبت به کسی بی تفاوت ماندن

【漠视】mòshì روش بی تفاوت داشتن، نادیده گرفتن، تحقیر کردن: 不能～群众的意见。 نباید عقیده توده های مردم را نادیده گرفت.

寞 mò تنها، بی کس: 寂～ تنها، متروك

蓦 mò یکمرتبه، ناگهان، دفعة

【蓦地】mòdì یکمرتبه، ناگهان.دفعة

【蓦然】mòrán ناگهان: ～想起 ناگهان بیاد آمدن

墨 mò ①(文具用品) مرکب، مرکب چین؛ شش مرکب ②(写字、绘画、印刷的原料) مرکب: 油～ / مرکب چاپ 水～ ③(亲笔字画) دستخط یا نقاشی کسی: 遗～ نوشته مرکب چین یا نقاشی کسی که مرده است ④(学问) علم، دانش، معرفت: 胸无点～ بی‌علم ودانش ⑤(黑) سیاه، تاریك وسیاه: 一个～黑的夜里 شب تاریك وسیاهی ⑥〈书〉(贪污) فساد، تباهی: 吏～ مأمور فاسد ⑦(古代的刑罚) صورت را خال کوبیدن وبعد سیاه کردن (نوعی مجازات در چین قدیم) 参见"五刑" wǔxíng ⑧(墨家) مکتب «مهیت»، مهیسم ⑨〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【墨宝】mòbǎo ①(宝贵的字画) طومارهای گرانبهای دستخط ②〈敬〉(尊称别人的字画) خوشنویسی یا نقاشی زیبای شما

【墨笔】mòbǐ قلم مو

【墨斗】mòdǒu وسیله‌ء نشان گذاری نجار

【墨斗鱼】mòdǒuyú ماهی مرکب

【墨盒】mòhé قوطی مرکب، مرکب دان

【墨黑】mòhēi بسیارتاریك

【墨迹】mòjī ①(墨水的痕迹) لکه های‌مرکب: 桌布上有一块～。 روی رومیزی یك لکه‌ء مرکب دیده می شود. /～未干 پیش از اینکه مرکب خشك شود... ②(亲手写的字或画的画) دستخط یا نقاشی کسی: 这是鲁迅的～。 این دست خط «لوسیون» است.

【墨家】Mòjiā مکتب «مهیت» (یك مکتب اندیشه در دوره های بهار وپائیز وممالك جنگنده (۲۲۱-۷۷۰ق.م.) ؛ ～学说 مهیسم

【墨晶】mòjīng کوارتز دودی، سنگ چینی

【墨镜】mòjìng عینك آفتابی

【墨客】mòkè 〈书〉 اهل ادب

【墨绿】mòlǜ سبز مایل به سیاه

【墨囊】mònáng 〈动〉 کیسه‌ء مرکب (برای ماهی مرکب وامثال آن)

【墨守成规】mò shǒu chéngguī مصرانه پیروی از قاعده ورسم مورد توافق عام

【墨水】mòshuǐ ①(墨汁) مرکب آماده‌ء چینی ②(钢笔用的墨水) مرکب (برای قلم) : ～池 / گودی دوات مرکب ～瓶 شیشه‌ء مرکب ③(学问) علم ودانش: 他肚子里还有点儿～。 توی چنته اش چیزی هست.

【墨西哥】Mòxīgē مکزیك (نام یك کشور) : ～人 اهل مکزیك، مکزیکی/～湾 خلیج مکزیك / ～湾流 جریان خلیج مکزیك

【墨线】mòxiàn ①(木工墨斗上的线绳) سیم در وسیله‌ء نشان گذاری نجار ②(用墨斗线绳打出的直线) خطی که بوسیله‌ء نشان گذاری نجار کشیده شده است

【墨刑】mòxíng صورت مجرم را خال کوبی یا سیاه کردن (نوعی مجازات در قدیم)

【墨鱼】mòyú ماهی مرکب

【墨汁】mòzhī مرکب آماده‌ء چینی

【墨渍】mòzì لکه‌ء مرکب

默 mò ①(不出声) خاموش، ساکت، بی سر وصدا: ～不作声 ساکت ماندن ②(默写) از حفظ نوشتن: ～生字 واژه ها را از حفظ نوشتن

【默哀】mò'āi در عزای کسی خاموش ایستادن (یا سکوت کردن): 在死者像前～三分钟 در مقابل عکس متوفی سه دقیقه سکوت کردن

【默祷】mòdǎo آرام وبی صدا دعا کردن؛ خفی وبی صدا نماز خواندن

【默悼】mòdào آرام وبی صدا ادای احترام کردن

【默读】mòdú آرام وبی صدا خواندن

【默化潜移】mòhuà-qiányí 见"潜移默化"

【默记】mòjì از برکردن، حفظ کردن

【默默】mòmò آرام، ساکت: ～无言 بی حرف، ساکت /他～地发誓要继承革命先烈的遗志。 او با خود عهد بست که راه شهیدان انقلاب را دنبال کند.

【默默无闻】mòmò wú wén ناشناخت برای عامه‌ء مردم، بدون جلب توجه نزد مردم: 一生～ در تمام زندگی گمنام ماندن

【默念】mòniàn ①(默读) آرام وبی سروصدا خواندن ②(默想) آرام به یاد چیزی افتادن

【默片】mòpiàn فیلم صامت
【默契】mòqì توافق ضمنی، تفاهم ضمنی؛ توافق ضمنی:关于这个问题双方曾有～。 طرفین در مورد این موضوع به توافق ضمنی رسیدند.
【默然】mòrán ساکت، بی‌حرف؛ ساکت:～相对 ساکت روبرو نشستن
【默认】mòrèn رضایت ضمنی دادن، بطور ضمنی تأیید کردن:～现状 به حالت موجود رضایت ضمنی دادن
【默书】mòshū از حفظ نوشتن متن خوانده شده
【默算】mòsuàn از حفظ حساب کردن
【默想】mòxiǎng آرام تفکر کردن
【默写】mòxiě از حفظ نوشتن
【默许】mòxǔ موافقت ضمنی داشتن، رضایت ضمنی دادن
【默坐】mòzuò آرام نشستن

磨 mò ①(弄碎粮食的工具) آسیاب ②(用磨磨碎) آسیاب کردن، خرد کردن:～麦子 گندم آسیاب کردن/～面 آسیاب کردن آرد/～豆腐 لوبیای سویا را آسیاب کردن (تا پنیر لوبیایی بدست اید) ③(掉转) گرداندن:把大车～过来。 ارابه را بگردان!
另见 mó
【磨不开】mòbukāi 见"抹不开"mòbukāi
【磨不住】mòbuzhù خجالت کشیدن
【磨坊】mòfáng آسیاب 又称"磨房"
【磨倌】mòguān صاحب آسیاب
【磨面机】mòmiànjī ماشین آرد سازی
【磨盘】mòpán ①(磨的底盘) سنگ زیرین آسیاب ②〈方〉(磨) آسیاب، سنگ آسیاب
【磨棚】mòpéng آلونگ مورد استفاده آسیاب
【磨扇】mòshàn سنگ های زبرین و زیرین آسیاب
【磨子】mòzi 〈方〉 آسیاب

貘 mò 〈动〉 خوك خرطوم دراز مالایا

mōu

哞 mōu 〈象〉(形容牛叫的声音) مو(صدای گاو)

móu

牟 móu ①(牟取) جستجو کردن، طلب کردن، کسب کردن:～利 سود جویی کردن/〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【牟取】móuqǔ جستجو کردن، طلب کردن، کسب کردن:～暴利 سود جویی گزاف کردن، سود گزاف را جستجو کردن/～名利 جستن شهرت ومنفعت

谋 móu ①(主意;谋略) طرح، برنامه، حیله، تدبیر:足智多～ خردمند وبا تدبیر/有勇无～ شجاع ولی فاقد تدبیر ②(谋求) در جستجو بودن، طلب کردن:我们要为大多数人～利益。 ما باید در صدد تأمین منافع اکثریت مردم باشیم./～独立,求解放 جستجو کردن استقلال وآزادی ③(商议) شور بدون شور ومشورت قبلی به توافق نظر رسیدن:不～而合 ومشورت کردن
【谋财害命】móucái-hàimìng کسی را برای ثروتش کشتن
【谋臣】móuchén وزیری که در تنظیم سیاست شرکت داشت
【谋反】móufǎn علیه دولت توطئه چیدن 又作"谋叛"
【谋害】móuhài ①(谋划杀害) برای کشتن توطئه چیدن ②(陷害) کسی را به دام انداختن
【谋划】móuhuà برنامه‌ریزی کردن، طرح کردن، راه حل را پیدا کردن
【谋虑】móulǜ دقیق اندیشیدن
【谋略】móulüè تدبیرو خدعه:此人颇有～。 او صاحب تدبیر وخدعه است.
【谋求】móuqiú جستجو کردن، تلاش کردن، طلبیدن:～两国关系正常化 جستجو کردن عادی شدن مناسبات بین دوکشور/～解放 برای تحصیل آزادی تلاش کردن/～解决办法 برای پیدا کردن راه حلی کوشیدن
【谋取】móuqǔ برای کسب چیزی تلاش کردن، جستجو کردن:我们不能为了～暂时的利益而牺牲原则。 ما نباید اصل را فدای منفعت موقت سازیم.
【谋杀】móushā کشتن، به قتل رسانیدن
【谋生】móushēng امرار معاش کردن، زندگی را گذرانیدن:～的手段 وسیله معاش
【谋食】móushí امرار معاش کردن
【谋事】móushì ①(计划事情) برای کار ها برنامه‌ریزی کردن ②(找工作) جستجو کردن کار
【谋事在人,成事在天】móushì zài rén, chéngshì zài tiān تو حرکت از خدا برکت
【谋算】móusuàn ①(谋划) طرح کردن، برنامه ریزی کردن ②(算计) علیه کسی توطئه چیدن
【谋议】móuyì 〈书〉 برنامه ریزی ومشورت
【谋主】móuzhǔ طراح، برنامه ریز

眸 móu ①(瞳人)(چشم) مردمك ②(眼睛) چشم:凝～ چشم دوختن/明～皓齿 چشم های درخشان ودندان های سفید داشتن
【眸子】móuzi ①(瞳人)(چشم) مردمك ②(眼睛) چشم

蛑 móu 见"蝤蛑"yóumóu

缪 móu 见"绸缪"chóumóu;"未雨绸缪"wèiyǔ chóumóu
另见 Miào;miù

mǒu

某 mǒu ①(指一定的或不定的人或事物) فلان، بعضی:～日 فلان روز/张～ فلان کس موسوم به «جان»/解放军～部 فلان واحد از ارتش آزاد یبخش چین/在四川～地 فلان جا در استان «سی چوان»/～些农产品 بعضی محصولات

به ~在~种程度上 تا حدی/在~种意义上 كشاورزی/ ②[用来代替自己的名字]:我李~不是干这种 مفهومی 事的人。 «لی» فلانی کسی نیست که این کار را انجام دهد.

【某某】 mǒumǒu فلان وفلان:~先生 فلان وفلان آقا/~学校 فلان وفلان مدرسه

【某人】 mǒurén ①(某一个人)فلانی ②[用来代替自己的名字]:我王~从来不说假话。«وان» فلانی هیچوقت دروغ نگفته است.

mú

模 mú قالب، الگو:铸~ قالب ریختن/铜~〈印〉 قالب برنجی(در چاپ)

另见 mó

【模板】 múbǎn ①〈建〉(برای سیمان ریزی) قالب چوبی یا آهنی ②〈机〉(در ماشین سازی) صفحهٔ قالب

【模具】 mújù قالب، الگو، مدل

【模压】 múyā قالب فشاری:~机 دستگاه قالب فشاری

【模样】 múyàng ①(长相;打扮)قیافه، سیما:那人是什么~? آن شخص چه قیافه ای دارد؟/这孩子的~真像他妈妈。 این بچه به مادرش شباهت دارد./他的~难看。 او بد ریخت است./这姑娘的~挺俊。 این دختر بسیار خوش سیما است. ②(大约)[只用于时间、年岁] در حدود، تقریبا، بتقریب، قریب به:我等了你有半小时~。 من در حدود سی دقیقه منتظر شما بودم./那男的有三十岁~。 آن مرد تقریبا سی سال دارد.

【模子】 múzi قالب، الگو:一个~里铸出来的 ساخته شده از یك قالب

mǔ

母 mǔ ①(母亲)مادر، مام ②(对长辈妇女的称呼) لقبی برایبزرگترهای مؤنث:伯~ عمه/祖~ مادر بزرگ ③(雌) ماده، مؤنث:~鸡 مرغ، جوجه/~牛 گاو ماده/~狗 سگ ماده/~马 مادیان/~象 فیل ماده/~鹅 غاز ماده ④(凸—凹配套中凹的一件) مادگی (مهره(در مقابل پیچ)):螺~ مهره ⑤(保证;基础) اصل، منشاء، اساس، پایه:失败是成功之~。 شکست، مادر پیروزی است.

【母爱】 mǔ'ài عشق مادری

【母本】 mǔběn 〈植〉(گیاه شناسی) پایهٔ ماده، اصلهٔ ماده:~植物 گیاهٔ مونث، اصلهٔ ماده

【母畜】 mǔchù جانوران ماده

【母蜂】 mǔfēng زنبور ملکه

【母国】 mǔguó میهن

【母机】 mǔjī ①(机)ابزار ماشینی، دستگاه مادر ②(航空) هواپیمای مادر

【母老虎】 mǔlǎohǔ ①(雌虎)ببر ماده ②(凶恶的女人)زن ستیزه جو وبی حیا

【母亲】 mǔqin مادر، ماما

【母权制】 mǔquánzhì مادر شاهی

【母乳】 mǔrǔ شیر مادر(برای نوزاد)

【母体】 mǔtǐ بدن ماده

【母系】 mǔxì ①(母亲方面的)مادری، از جانب مادر:~亲属 خویشاوند از جانب مادر ②(母女相承的) وابسته به مادر:~社会 جامعهٔ مادر سالاری، مادر شاهی/~氏族公社 کمون مادر سالاری/~氏族制 مادر شاهی، مادر سالاری

【母线】 mǔxiàn ①〈数〉(ریاضی) خطی که سبب احداث خط می شود ②〈电〉(برق) سیم عمومی انتقال برق

【母校】 mǔxiào مدرسهٔ قدیمی کسی

【母性】 mǔxìng غریزهٔ مادری، فطرت مادری

【母液】 mǔyè 〈化〉(شیمی) مایع مادر، حلال مادر

【母夜叉】 mǔyèchā کنایه از زن زشت وبدخو وقلدر

【母音】 mǔyīn 〈语〉صدادار، مصوت

【母忧】 mǔyōu 〈书〉درگذشتن مادر

【母语】 mǔyǔ ①(最初学会的语言)زبان مادری ②〈语〉زبان اصلی که زبان های دیگر از آن مشتق می گردد

【母株】 mǔzhū 〈植〉(گیاه شناسی) اصلهٔ ماده، گیاه ماده

亩 mǔ «مو» ـ واحد مساحت که مساوی است با ۶۶۷ر۰ هکتار:~产量 میزان تولید در هر «مو»

牡 mǔ مذکر، نر:~牛 گاو نر

【牡丹】 mǔdan گل اشرفی، گل صد تومانی

【牡蛎】 mǔlì 〈动〉نوعی صدف خوراکی

拇 mǔ

【拇指】 mǔzhǐ ①(手拇指) شست (انگشت) ②(脚拇指) انگشت پا

姆 mǔ 见"保姆"bǎomǔ

【姆夫蒂】 mǔfūdì 〈伊斯兰教〉(در اسلام)مفتی

【姆欧】 mǔ'ōu 〈电〉 واحد هدایت الکتریکی (که معکوس اهم است)(Mho)

mù

木 mù ①(树木)درخت:伐~ بریدن درخت/果~ درخت میوه/独~不成林 با یك درخت جنگل درست نمی شود، گل بهار نمی شود ②(木材) چوب، الوار:檀香~ چوب صندل ③(木制的) چوبی، چوبین:~桥 پل چوبی/~制家具 اثاثیهٔ چوبی/~箱 جعبهٔ چوبین ④(棺材)تابوت:行将就~。 پایش لب گور است. ⑤(麻木) بی حس:我两脚都冻~了。 پاهایم از شدت سرما بی حس شده است./舌头~了,什么味也尝不出来。 زبانم حس چشایی خود را از دست داده است./~头~脑 کله خشك، کله خر(فحش)

【木板】 mùbǎn الوار، تختهٔ چوبی:~床 تختخوابی که با الوار ساخته شده است

【木版】mùbǎn 〈印〉قاب چوبی برای چاپ :~画 چوب تراشی/ چاپ 印刷~/ با قاب چوبی روی پارچه نقش زدن 〈纺〉~印花 چوبی

【木本植物】mùběn zhíwù 〈植〉گیاهان چوبی

【木菠萝】mùbōluó 〈植〉درخت نان صحرایی

【木材】mùcái چوب، الوار: ~厂 کار خانهء الوار سازی

【木柴】mùchái هیزم

【木醇】mùchún 〈化〉الکل چوب

【木醋酸】mùcùsuān 〈化〉اسیدی که در اثر تقطیر چوب بدست می آید

【木雕】mùdiāo حکاکی روی چوب

【木雕泥塑】mùdiāo-nísù مانند بتی چوبی ومجسمه ای گلی — اشاره به آدم کند ذهن یا ساکت وبی حرکت

【木牍】mùdú 〈考古〉لوحهء چوبی که بر روی آن چیزی نوشته شده باشد

【木蠹蛾】mùdù'é 〈动〉بید

【木耳】mù'ěr نوعی گیاه قارچی

【木筏】mùfá الوار شناور، کلك، جاله

【木芙蓉】mùfúróng 〈植〉گل سرخ پارچه ای، گل سرخ پنبه ای

【木工】mùgōng ①(木工活儿)نجاری: ~机械 ابزار نجاری ②(指工人)نجار

【木瓜】mùguā ①〈植〉نوعی کدو چینی ②〈方〉(番木瓜) پاپایه، عنبهء هندی

【木管乐器】mùguǎn yuèqì سازهای بادی چوبی

【木活】mùhuó اشیاء چوبی روی ساختمان یاظروف، نجاری

【木屐】mùjī کفش راحتی چوبی

【木简】mùjiǎn 〈考古〉صفحهء چوبی که روی آن چیزی نوشته شده است

【木浆】mùjiāng 〈纸〉خمیر چوبی کاغذ: 化学~ خمیر چوبی وشیمیایی کاغذ

【木僵】mùjiāng بی حس

【木匠】mùjiàng نجار

【木焦油】mùjiāoyóu 〈化〉قیر چوب

【木结构】mùjiégòu 〈建〉بنیاد واسکلت چوبی

【木槿】mùjǐn 〈植〉نوعی گل رز

【木精】mùjīng 〈化〉الکل چوب

【木刻】mùkè حکاکی روی چوب، کنده کاری چوبی: ~术 مهارت حکاکی روی چوب

【木兰】mùlán 〈植〉گل ماگنولیا

【木立】mùlì مات ومبهوت ایستاده بودن

【木料】mùliào الوار

【木马】mùmǎ ①〈体〉خرك ②(儿童玩具)اسب چوبی بازیچه

【木马计】mùmǎjì خدعه اسب چوبی که جنگجویان یونانی در آن پنهان شده وبدان وسیله شهر تروا را فتح کردند

【木棉】mùmián ①〈植〉نوعی بوتهء پنبه ②(木棉种子上的纤维)الیاف ابریشمی بوتهء پنبه

【木模】mùmú قالب چوبی

【木乃伊】mùnǎiyī مومیا: ~化 مومیایی شدن

【木偶】mù'ǒu ①(木头的偶像)بت: 像~似地站着 مانند بت بی‌حرکت ایستادن ②(作戏的木人)عروسك: ~戏 خیمه شب بازی/ ~片 فیلم خیمه شب بازی

【木排】mùpái جاله، تختهء شناور، الوار شناور، کلك

【木片】mùpiàn تکهء چوب

【木器】mùqì اثاثیهء چوبی خانه

【木琴】mùqín 〈乐〉زیلوفون(نوعی ساز موسیقی چوبی)

【木然】mùrán بهت زده

【木人石心】mùrén shíxīn در برابر شهرت وثروت هیچ تزلزلی بخود راه ندادن

【木梳】mùshū شانهء چوبی

【木薯】mùshǔ 〈植〉گیاه مانیوك

【木栓】mùshuān 〈植〉چوب پنبه

【木丝】mùsī پشم چوبی: ~板〈建〉صفحهء پشم چوبی

【木炭】mùtàn زغال چوب: ~画 نقاشی با زغال چوب

【木通】mùtōng 〈植〉نوعی گیاه بنام "Akebi"

【木头木脑】mù tóu mù nǎo کودن، مات و مبهوت

【木头】mùtou چوب، قطعه ای از درخت

【木头人儿】mùtourénr کند ذهن، کودن، کج فهم

【木屋】mùwū کلبهء چوبی

【木犀】mùxi ①〈植〉"Osmanthus" نوعی گیاه بنام ②(蛋花) خاگینه: ~饭 برنج پخته با تخم مرغ نیمرو/ ~肉 گوشت خوك سرخ کرده با تخم مرغ نیمرو/ ~汤 سوپ تخم مرغ

【木锨】mùxiān بیل چوبین که در موقع بوجاری بکار می رود

【木星】mùxīng 〈天〉ستارهء مشتری، ژوپیتر

【木已成舟】mù yǐ chéng zhōu از چوب قایق ساخته شده است — کنایه از اینکه کار انجام شده را نمی توان باطل کرد.

【木俑】mùyǒng 〈考古〉مجسمهء چوبی (که همراه مرده دفن می‌شود)

【木鱼】mùyú ماهی چوبی (که از یك قطعه چوب ساخته شده وکشیش های بودائی در موقع قرائت کتاب مقدس خود با کوبیدن آن نوعی آهنگ وزن دار در می آورند)

【木贼】mùzéi 〈植〉"Scouring rush" نوعی گیاه بنام

【木枕】mùzhěn حال ریل

【木质部】mùzhìbù 〈植〉بافت چوبی هادی

【木主】mùzhǔ الهی

【木作】mùzuò ①(木工作坊)کارگاه نجار ②(木匠)نجار

目 mù ①(眼睛)چشم: 双~失明 از هر دو چشم نابینا/ 历历在~ روشن و واضح در جلو چشم مجسم شدن / بودن ②〈书〉(看作)تلقی کردن، خواندن: ~为奇迹 بمشابهء معجزه‌ای تلقی کردن ③(大项中的小项)عنوان، ماده: 细~ عنوان های جزیی ④〈生〉دسته: 亚~ دستهء فرعی ⑤(目录) فهرست، کاتالوگ: 书~ فهرست کتاب

【目标】mùbiāo ①(射击或寻求的对象)هدف، نشانه: 命中~ به هدف اصابت کردن/ 攻击~ هدف حمله/ 军事~ هدف نظامی ②(目的)مقصد، مراد، هدف: 工作~ مقصد کار/

共同的革命～ هدف مشترك انقلاب

【目不见睫】mù bù jiàn jié عاجز بودن چشم از دیدن مژگان خود ـــ كنايه از فاقد خود شناسی بودن

【目不交睫】mù bù jiāo jié چشم بهم نزدن ـــ يعنی نخوابيدن

【目不忍睹】mù bù rěn dǔ برای ديدن بسيار دهشت آور بودن

【目不识丁】mù bù shí dīng حتی يك كلمه را هم ندانستن ـــ كنايه از كاملا بی‌سواد بودن

【目不暇接】mù bù xiá jiē چيزها آنقدر فراوان هست كه چشم نمی‌تواند همه را ببيند. 又作"目不暇给"

【目不转睛】mù bù zhuǎn jīng چشم دوختن، خيره خيره نگريستن

【目测】mùcè 〈军〉 اندازه گيری با چشم

【目次】mùcì فهرست مطالب

【目瞪口呆】mùdèng-kǒudāi متحير، مبهوت، بهت زده：吓得～ از ترس مات ومبهوت شدن

【目的】mùdì هدف، مقصود، قصد، مراد：我们的～一定能够达到。ما مسلما به هدف خود نائل خواهيم آمد. / 明确～ هدف معينی داشتن / 怀着不可告人的～ قصد شومي در سر داشتن / 新措施的～是继续提高工作效率。 هدف از اقدام جديد همچنان بالاتر بردن سوددهی كار است. / ～地 مقصد / ～港〈航海〉 بندر مقصد

【目睹】mùdǔ شاهد بودن، با چشم خود ديدن

【目光】mùguāng ①(眼光) ديد، بصيرت، بينش：～短浅 كوتاه نظر / ～远大 دور انديش، تيزبين / ～锐利 تيز چشم ②(眼睛的神采) نگاه، نور چشم：～炯炯 چشم های بابصيرت درخشان / 两人的～碰到一起。 چشمشان به يكديگر افتاد.

【目光如豆】mùguāng rú dòu كوتاه بين، كوتاه نظر

【目光如炬】mùguāng rú jù با چشمان برافروخته مانند مشعل ـــ كنايه از خشمگين شدن يا بصيرت داشتن

【目击】mùjī شاهد بودن، با چشم خود ديدن：～者 شاهد

【目见】mùjiàn با چشم خود ديدن：耳闻不如～。 شنيدن كی بود مانند ديدن.

【目镜】mùjìng 〈物〉 (فيزيك) عدسی سر دور بين

【目空一切】mù kōng yīqiè مغرور و خود پسند بودن، هيچ چيز وهيچ كس را شايسته وقابل ندانستن

【目力】mùlì بينايی، ديد چشم：～好(不好) بينايی خوب (بد) داشتن / ～所及 تا جايی كه چشم كار می كند

【目录】mùlù كاتالوگ، فهرست：图书～ كاتالوگ كتابخانه، فهرست كتاب / 商品～ كاتالوك اجناس / 按字母顺序编排的～ كاتالوگ به ترتيب الفبايی / ～学 كاتالوگ شناسی

【目迷五色】mù mí wǔsè از رنگ های متعدد خيره شدن، از يك وضع پيچيده وبغرنج متحير شدن

【目前】mùqián در حال حاضر، اكنون، فعلا：～形势 وضع كنونی / ～的生产能力 نيروی توليدی در حال حاضر / 到～为止 تا بحال، تا كنون

【目视飞行】mùshì fēixíng 〈航空〉 پرواز ديدنی

【目送】mùsòng با چشم كسی را تعقيب كردن، رفتن كسی را مشاهده كردن：老大爷站在村口～朋友们远去。 آن پير مرد دم در ايستاده وبا چشم خود دوستان را تعقيب می كرد.

【目无法纪】mù wú fǎjì نسبت به قانون وانضباط بی‌اعتنا بودن

【目无全牛】mù wú quánniú (قصاب ماهر ومجرب) گاو را بمثابهٔ تمامی آن نديدن (بلكه قسمتهايی را برای بريدنش ديدن) ـــ كنايه از بی نهايت ماهر بودن

【目下】mùxià در حال حاضر، حالا، اكنون

【目眩】mùxuàn گيج، دچار سر گيجه：灯光强烈，令人～。 نور بسيار خيره كننده بود.

【目语】mùyǔ با نگاه ارتباط برقرار كردن، با چشم تبادل نظر كردن

【目指气使】mù zhǐ qì shǐ با نگاه ضمنی به مطلبی اشاره كردن

【目中无人】mùzhōng wú rén هيچكس را شايستهٔ توجه خود ندانستن، مغرور وخود خواه بودن، از دماغ فيل افتادن

佽 mù

【佽佬族】Mùlǎozú «مولائو» ـــ نام يكی از اقليت های ملی چين كه در ناحيهٔ خود مختار مليت جوان «گوان سی» زندگی می كنند

沐 mù

【沐猴而冠】mùhóu ér guàn ميمون با كلاهی بر سر ـــ كنايه از اينكه فرد ناقابلی قيافهٔ تحميل كننده ای بخود می گيرد

【沐浴】mùyù ①(洗澡) حمام كردن، دوش گرفتن ②(沉浸在某种环境中) غرق كردن، زير آب كردن، غوطه دادن：百里油田～着金色的朝晖。 منطقهٔ وسيع نفت خيز در نور های زرين خورشيد صبحگاهی مستغرق شده است.

苜 mù

【苜蓿】mùxu 〈植〉 يونجه

牧 mù

چراندن، به چرا بردن：～马 چراندن اسب، به چرا بردن اسب / ～羊 چراندن گوسفند

【牧草】mùcǎo علف

【牧场】mùchǎng چراگاه، مرتع 又作"牧地"

【牧放】mùfàng چراندن، به چرا بردن

【牧歌】mùgē ①(描写农村生活的诗歌) شعر يا موسيقی روستايی ②〈乐〉 سرود عاشقانه

【牧工】mùgōng چوپان مستخدم

【牧民】mùmín رمه دار، گله دار

【牧区】mùqū منطقهٔ دام پروری

【牧犬】mùquǎn سگ چوپان

【牧群】mùqún رمه در چراگاه

【牧人】mùrén رمه دار، گله دار

【牧师】mùshī كشيش، شبان روحانی

【牧竖】mùshù 〈书〉 چوپان

【牧童】mùtóng چوپان، شبان

【牧畜】mùxù دام پروری

【牧羊人】mùyángrén چوپان، شبان

【牧业】mùyè رمه داری، گله داری، دام پروری

【牧主】mùzhǔ صاحب گله (اشاره به كسی كه صاحب چهار پايان اهلی است اما چوپان را استخدام می كند)

钼 mù 〈化〉(Mo) موليبد نوم
【钼钢】mùgāng 〈冶〉فولاد موليبد نومى
【钼酸】mùsuān 〈化〉(شيمى) اسيد موليبديك
募 mù جمع كردن پول، بهم رساندن پول،سرباز گيرى كردن: ~兵 سرباز گيرى كردن /~款 جمع كردن پول
【募兵制】mùbīngzhì سيستم سرباز گيرى
【募股】mùgǔ جمع كردن پول سهام
【募化】mùhuà جمع كردن صدقه
【募集】mùjí جمع كردن، بهم رساندن: ~资金 جمع كردن صندوقى
【募捐】mùjuān جمع كردن اعانه يا صدقه
【募款】mùkuǎn جمع كردن اعانه
墓 mù گور، قبر، مقبره، آرامگاه: 哈菲兹~ آرامگاه حافظ، حافظيه /列宁~ آرامگاه لنين /烈士~ آرامگاه شهيدان
【墓碑】mùbēi سنگ گور، سنگ قبر، لوحهٔ قبر
【墓表】mùbiǎo سنگ گور، نوشته روى سنگ گور
【墓道】mùdào ①(墓前甬道) راهى كه به قبر مى‌رسد ②(墓室前面的甬道) راهى كه به جاى تابوت مى‌رسد (در مقبره قديم)
【墓地】mùdì قبرستان، گورستان 又作"墓场"
【墓碣】mùjié سنگ قبر
【墓木】mùmù درخت ها دور قبر
【墓室】mùshì جاى تابوت، تالار تابوت
【墓穴】mùxué گودال تابوت
【墓园】mùyuán آرامگاه
【墓葬】mùzàng 〈考古〉قبر، مقبره: ~群 مقبره ها
【墓志】mùzhì كتيبه روى لوحهٔ يادبود در داخل مقبره
【墓志铭】mùzhìmíng كتيبه روى لوحهٔ ياد بود در داخل مقبره
【墓子】mùzi 〈方〉قبر
幕 mù ①(帐篷) خيمه، چادر، گنبد: 帐~ چادر /天~ گنبد آسمان، گنبد ازرق ②〈旧〉(古代战时将帅办公的地方) دفتر افسران، محلى كه در زمان قديم ژنرال ها وافسران در آن كار مى كردند ③(舞台上的幕布) پرده: ~启。 پرده بالا مى رود. /~落。 پرده مى افتد. /夜~ پردهٔ شب /银~ پردهٔ سينما ④(戏剧较完善的段落) پرده (در درام): 第一~ پردهٔ اول /一出三~五场的话剧 درام با سه پرده وپنج صحنه /长征时的情景一~一~地重现在我的眼前。 صحنه هاى «لشگر كشى» يكى پس از ديگرى در جلو چشمم مجسم مى شد.
【幕布】mùbù ①(舞台上用的) پرده (تآتر) ②〈口〉(银幕) پرده (سينما)
【幕府】mùfǔ 〈旧〉دفتر افسران، محلى كه در زمان قديم ژنرال ها وافسران در آن كار مى كردند

【幕后】mùhòu پشت پرده: ~策动 پشت پرده تحريك كردن / ~操纵 از پشت پرده كنترل كردن / ~退居 به پشت پرده رفتن (در امور سياسى) / ~活动 فعاليت هاى پشت پرده / ~交易 عمل پشت پرده / ~人物 كارگردان پشت پرده
【幕间休息】mùjiān xiūxi تنفس بين دو پرده
【幕客】mùkè مشاور وهمدست مأمور دولت
【幕僚】mùliáo ①(古代幕府中的参谋) مشاور وهمدست افسر يا ژنرال در چين قديم ②(文武官署中的助理人员) معاون افسر يا ژنرال در چين قديم
【幕天席地】mù tiān xí dì كنايه از زندگى در صحرا داشتن
睦 mù مسالمت آميز، هماهنگ
【睦邻】mùlín حسن همجوارى: ~关系 روابط حسن همجوارى / ~政策 سياست حسن همجوارى
慕 mù تحسين كردن، پسنديدن: 爱~ عشق ورزيدن با / 仰~ از روى احساسات محبت آميز ديدهٔ تحسين نگريستن / ~名 براى يك فرد معروف
【慕尼黑】Mùníhēi شهر مونيخ: ~协定 موافقت نامهٔ مونيخ / ~阴谋 توطئهٔ مونيخ (۱۹۳۸)
【慕容】Mùróng 〈姓〉يك نام خانوادگى در چين
【慕悦】mùyuè عشق ورزيدن، دوست داشتن
暮 mù ①(傍晚) غروب، عصر، سر شب، تاريك وروشن: 薄~ تاريك وروشن ②(时间将尽) آخر، پايان: ~春 آخر بهار / ~岁 آخر سال
【暮霭】mù'ǎi مه غروب
【暮齿】mùchǐ 〈书〉سال هاى پيرى
【暮鼓晨钟】mùgǔ-chénzhōng طبل عصرانه وزنگ صبحگاهى از معبد بودائى ــ كنايه از نصيحت هاى بموقع براى تقوا وپرهيزكارى
【暮景】mùjǐng ①(傍晚的景色) منظرهٔ غروبگاهى ②(老年时的景况) وضع سال‌هاى پيرى
【暮年】mùnián سال هاى پيرى
【暮气】mùqì بيحالى وسستى: ~沉沉 بيحال وسست، بى جان
【暮秋】mùqiū آخر پائيز
【暮色】mùsè هواى تاريك وروشن، هواى گرگ وميش: ~苍茫 هواى تاريك وروشن گسترده
【暮岁】mùsuì ①(一年将尽的时候) پايان سال ②(晚年) سال هاى پيرى
穆 mù ①(恭敬) موقر، جدى: 肃~ موقر، جدى ②〈姓〉يك نام خانوادگى در چين
【穆罕默德】Mùhǎnmòdé 〈伊斯兰教〉محمد (پيغمبر اسلام)
【穆民】mùmín معتقد به اسلام، مسلمان، پيرو اسلام
【穆斯林】mùsīlín مسلمان، مسلم

N

nā

那 Nā 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
另见 nà; nè; nèi

ná

拿 ná ①(用手取物;提;握;托)نگاه داشتن، در دست
/ بردن 去 ~ / برداشتن قلم 起笔来 ~ : داشتن، گرفتن، برداشتن
~ 来 آوردن / 他手里 ~ 的是什么? او چه در دست دارد؟/
不 ~ 枪的敌人 دشمن بی‌تفنگ، دشمن بی‌اسلحه ②(捉;用强
力取)دژ 下敌人的碉堡 ~ / گرفتن، تصرف کردن، بزور گرفتن
وارد (掌握)③گرفتن دزد 贼 ~ / دشمن را به تصرف درآوردن
وی به همه» 样样农活她都 ~ 得起来。 :بودن، مطمئن بودن
یقین نداشتن، مطمئن 不准 ~ / کارهای کشاورزی وارد است.
به این کار اطمینان دارید؟ 这事你 ~ 得稳吗? / نبودن
④(刁难)کسی را در موقعیت دشوار قرار دادن: 这事你 ~ 不
住人。 ممکن نیست شما بتوانید به این طریق ما را در موقعیت
سختی قرار دهید. ⑤〈介〉[引进所凭借的工具、材料、方
法等]: ~ 尺量 ~ / اندازه گیری با خطکش 事实证明 با
ما نباید 。我们不能 ~ 原则作交易 / واقعیت ها اثبات کردن
مطلبی را در 几句话来概括 ~ / اصول راموره معامله قرار دهیم.
چند کلمه خلاصه کردن ⑥〈介〉[引进所处置的对象]: 别
~ 他开玩笑。 مسخره‌اش نکنید. 或 او را دست نیندازید. / 我简
直 ~ 他没办法。 من واقعا نمی‌دانم از دست او چه بکنم!

【拿不出手】 nábuchū shǒu غیر قابل ارائه بودن، قابل عرضه نبودن: 我这笔字 ~ 。 خط من قابل نشان دادن نیست. / 礼物菲薄, ~ 。 تحفه‌ای ناقابل است و ارزش نشان دادن ندارد.

【拿大】 nádà 〈书〉 متکبر بودن، باد در دماغ داشتن، هوا برداشتن، از دماغ فیل افتادن

【拿大顶】 ná dàdǐng 〈体〉 معلق زدن بر روی دستها، دستها به زمین و پاها در هوا 又作“拿顶”

【拿放】 náfàng 〈方〉 تهدید کردن

【拿获】 náhuò توقیف کردن، بازداشت کردن، دستگیر کردن: ~ 凶手 قاتل دستگیر کردن / 当场 ~ کسی را در محل حادثه دستگیر کردن

【拿架子】 ná jiàzi از دماغ فیل افتادن، باد در سر داشتن

【拿腔拿调】 náqiāng nádiào هنگام سخن گفتن اطوار در آوردن

【拿乔】 náqiáo قیافه گرفتن، ژست گرفتن، خود را گرفتن

【拿权】 náquán قدرت را به دست گرفتن، قبضه کردن قدرت

【拿人】 nárén اشکال تراشی کردن، کاری را برای کسی دشوار کردن

【拿三搬四】 násān bānsì خود را گرفتن وبرای دیگران اشکال تراشی کردن

【拿事】 náshì در مورد کاری تصمیم گرفتن: 父母都不在, 家里都没有 ~ 的人。 والدین حضور ندارند وهیچ کس از افراد خانواده نیست که بتواند تصمیمی بگیرد.

【拿手】 náshǒu ماهر، زبردست، استاد، کارشناس: 剪纸她很 ~ 。 او در کاغذبری مهارت دارد.

【拿手好戏】 náshǒu hǎoxì بازی یا شعبده ای که کسی در اجرای آن ماهر باشد: 今晚她演出她的 ~《白蛇传》。 امشب او در «داستان مار سفید» که در اجرای آن مهارت دارد بازی خواهد کرد. / 这是我的 ~ 。 من در اجرای آن برنامه استادم.

【拿问】 náwèn توقیف ومحاکمه کردن

【拿主意】 ná zhǔyi تصمیم گرفتن، مصمم بودن: 究竟去不去, 你自己 ~ 吧。 رفتن یا نرفتن به اختیار شماست. / 我的主意拿定了。 تصمیمم را گرفته‌ام. / 她从来拿不定主意。 او همیشه مردد است.

【拿总儿】 ná zǒngr 〈口〉 تصمیم نهایی گرفتن

镎 ná 〈化〉 (Np) نپتونیم (شیمی)

nǎ

哪 nǎ ①(表示疑问)کدام، کدام یك، چه: 我们这儿有两个姓张的, 您要的是 ~ 一位? ما اینجا دو «جان» داریم، کدام یك از آنها را می خواهید ببینید؟ / 你学的是 ~ 国语言? چه زبان خارجی را دارید می آموزید؟ ②[表示反问]: 没有革命前辈的流血牺牲, ~ 有今天的幸福生活? بدون فداکاری ها و از جان گذشتگی های انقلابیون نسل پیش، چگونه امکان داشت امروزه از چنین زندگی سعادتمندی برخوردار باشیم؟ / 他们 ~ 会懂得这些! آنها چگونه می توانند اینها را بفهمند!
另见 na; nëi

【哪个】 nǎge ①(哪一个)کدام یك، کدام یکی: 你们是 ~ 班的? شما در کدام کلاس هستید؟ ②〈方〉(谁)چه کسی: ~ 在打电话? چه کسی دارد تلفن می‌کند؟

【哪会儿】nǎhuìr ①(问时间)چه وقت، کی：你～才脱稿？شما چه وقت می‌توانید پیش نویس مقاله را آماده کنید؟/你～在家？کی در منزل هستید؟②(泛指时间)هر وقت، هر زمان، هر گاه، هنگامی که：你要～来就～来。هر وقت میل دارید تشریف بیاورید.

【哪家子】nǎjiāzi 〈方〉见"哪门子"

【哪里】nǎli ①(何处)کجا：你到～去？کجا می‌روید؟/你在～工作？شما کجا کار می‌کنید؟/你从～来？شما از کجا آمده‌اید؟/你～不舒服？شما چه کسالتی دارید؟②(泛指处所)هرجا：～有压迫，～就有反抗。هرجا ظلم وستم هست همانجا مقاومت هم وجود دارد.③[用于反问，表示否定]：我们～知道，他费了那么大的劲。ما از کجا می دانیم که وی اینقدر زحمت کشیده است./你对我们帮助很大。——～，～。شما خیلی به ما کمك کردید ـ چیزی نیست، کاری نکردم.

【哪门子】nǎménzi 〈方〉[用于反问的语气，表示没有来由]：好好儿的，你哭～？همه چیز خوب است، برای چه گریه می‌کنید؟/他说的是～事呀！چه حرف مزخرفی می‌گوید؟

【哪怕】nǎpà 〈连〉حتی اگر، ولو اینکه：～是一粒米也不应该浪费。حتی یك دانه برنج نباید بیهوده تلف شود./～是再大的困难我们也能克服。حتی اگر مشکل بزرگ هم باشد، ما باز می‌توانیم آنرا از میان ببریم.

【哪儿】nǎr 〈口〉①(何处)کجا：他上～去啦？او کجا رفته است؟②(任何地方)هر جا که：～需要，我就上～去。به هر جائی که نیاز هست می‌روم.③[用于反问，表示否定]：我～知道他不吃牛肉。از کجا بدانیم او گوشت گاو نمی‌خورد.

【哪些】nǎxiē کدام، کدام یك：～人出席会议？چه افرادی در جلسه حضور داشتند؟/你们讨论了～问题？در باره کدام موضوع بحث کردید؟/～是你的？کدام یك مال شما است؟

【哪样】nǎyàng کدام نوع، چه نوع：你要～颜色的？چه رنگی می‌خواهید؟

nà

那 nà ①(那人；那事；那东西)آن：～是我的过错。آن اشتباه من بود./～是谁？او کیست؟/～是1958的事。آن مربوط به سال ۱۹۵۸ بود.②〈连〉پس، در این صورت، در این مورد：你要跟我们走，～就得快点。اگر می‌خواهی با ما بیائی، باید عجله کن./～我们就不再等了。در این صورت ما دیگر انتظار نخواهیم کشید.

另见 Na；nè；nèi

【那达慕】nàdámù جشن سنتی ملیت مغولی در مغولستان داخلی چین

【那当儿】nàdāngr در آن زمان

【那个】nàge ①(那东西；那事情等)آن：～孩子 آن بچه/～根本谈不到。آن موضوع اصلا مطرح نبود./～你甭担心。شما نگران آن نباشید.②〈口〉[用在动词、形容词之前，表示夸张]：瞧他们干得～欢哪！ببین، آنها با چه شور وشوقی کار می‌کنند!③〈口〉[代替不便直说的话，含有婉转或诙谐的意味]：你刚才的脾气也太～了。ببینید چه کردید، شما چقدر زود از جا در رفتید!

【那会儿】nàhuìr 〈口〉در آن زمان، تا آن تاریخ：到～石油的产量将大大增加。تا آن تاریخ میزان تولید نفت بمراتب بیشتر افزایش خواهد یافت./～我们还是新手。در آن زمان ما هنوز تازه‌کار بودیم.

【那里】nàli آنجا：我刚从～回来。ما تازه از آنجا آمده‌ایم./～气候如何？هوای آنجا چطور است؟

【那么】nàme ①[表示性质、状态等]آنطور، آنقدر：你不该～做。شما نبایستی اینگونه عمل کرده باشید./她不好意思～说。او شرمنده شد که مطلب را بگوید./问题不像他想象的～复杂。موضوع همانطور که او تصور کرده بود، پیچیده نبود.②[放在数量词前，表示估计]تقریبا：再有～二三十个麻袋就够了。تقریبا بیست تا سی گونی دیگر کفایت خواهد کرد.③〈连〉پس، در آن صورت، بدین ترتیب：这样做既然不行，～你打算怎么办呢？اگر انجام این کار غیر ممکن باشد، پس چه خواهید کرد؟

【那么点儿】nàmediǎnr خیلی کم، آنقدر کم：～活儿，一天就可以干完了。این کار آنقدر کم است که ما می‌توانیم آنرا در ظرف یك روز انجام دهیم.

【那么些】nàmexiē اینقدر زیاد：她一个人照顾～孩子，真不容易。او خودش به تنهائی از اینهمه بچه ها مواظبت می کند، این کار ساده‌ای نیست.

【那么着】nàmezhe آنرا انجام دادن، بدان پرداختن：他～是为了集体。او این کار را برای جمع انجام داد./你再～，我就火了。شما که این کار را تکرار می‌کنید عصبانی خواهم شد.

【那儿】nàr 〈口〉①见"那里"②[用在"打"、"从"、"由"后面]آنزمان：打～起，她就用心念书了。از آن زمان ببعد او با دقت درس می‌خواند.

【那时】nàshí آنوقت، آنزمان：～的名人 اشخاص نامدار آنزمان/～的规矩 قواعد ومقررات آنزمان/～正是冬天。آنوقت درست زمستان بود./～，哪有我们说话的地方？در آنزمان، ما کی جرأت داشتیم دهانمان را بازکنیم؟/说是迟～快 آنا، دریك چشم برهم زدن

【那些】nàxiē آنها：～房子是刚盖好的。آن منازل تازه احداث شده اند.

【那样】nàyàng آنطور، به آن صورت، مثل آن：他不像你～仔细。او به اندازهٔ شما دقیق نیست./～儿也好，先试试再说。بسیار خوب، بگذار امتحان کنیم./这点小事你就急得～儿了。چرا شما از هیچ وپوچ اینقدر نگرانی دارید؟

【那咱】nàzan در آن زمان 又作"那早晚"

呐 nà

【呐喊】nàhǎn داد وفریاد کردن، داد زدن：～助威 با فریاد آفرین تشویق کردن یا دلگرمی دادن

纳 nà ①(放进来)اجازهٔ ورود دادن، اجازهٔ حضور دادن، کسی را پشت در نگهداشتن، اجازهٔ ورود ندادن، مانع ورود شدن：闭门不～ قبول کردن ②(接受)پذیرفتن، قبول کردن：采～

交)④ لذت بردن، بهره بردن (享受)③ پیشنهاد کسی را پذیرفتن
纳) حبوبات را به عنوان 公粮 ～ 交 : تحویل دادن، پرداختن
(در کفاشی) با درفش (密缝)⑤ مالیات به دولت تحویل دادن
تخت کفش را دوختن 鞋底～ : سوراخ کردن(برای دوختن)

【纳粹】nàcuì (حزب) نازی ؛ ～主义 نازیسم / ～分子 نازیست، نازی

【纳呆】nàdāi (طب چینی) سوء هاضمه

【纳福】nàfú (سالخوردگان) برخورداری از یك زندگی مرفه وآسوده، در آسایش و رفاه زندگی کردن

【纳贡】nàgòng (به کشور بزرگتری) باج دادن

【纳谏】nàjiàn 〈书〉(امپراطور یا بزرگان) پذیرفتن نصیحت

【纳罕】nàhǎn متعجب شدن، تعجب کردن، به حیرت آمدن

【纳贿】nàhuì ①(受贿) رشوه گرفتن ②(行贿) رشوه دادن

【纳款】nàkuǎn اطاعت کردن، تسلیم شدن

【纳凉】nàliáng از هوای باز وخنك لذت بردن

【纳粮】nàliáng پول وغله را به دولت تحویل دادن

【纳闷儿】nàmènr 〈口〉 سر در نیاوردن، تعجب کردن : 真叫人～。/از این کار واقعا سر در نمی‌آورم. 家里一个人也没有, 他心里很～。/او خیلی تعجب کرد که کسی در خانه نبود.

【纳米比亚】Nàmǐbǐyà (نام یك کشور) نا میبیا

【纳妾】nàqiè صیغه گرفتن، زن دیگری گرفتن 又作"纳小"

【纳入】nàrù در مسیر درست قرار دادن، در مسیری قرار دادن : 正规～ / کاری را در مسیر برنامهٔ دولت قرار دادن 国家计划～ / 把整个国民经济～有计划、按比例、高速度发展的道路 تمام اقتصاد ملی را طبق برنامه، بتناسب وباسرعت زیاد در مسیر رشد و تکامل قرار دادن

【纳税】nàshuì مالیات پرداز، مالیات ده 人～: مالیات پرداختن

【纳西族】Nàxīzú «نا شی» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می‌کنند

【纳降】nàxiáng تسلیم شدن دشمن را پذیرفتن

肭

nà 见"腽肭兽"wànàshòu

衲

nà ①(补) وصله کردن، به هم دوختن، پینه زدن ②(和尚衣服) خرقهٔ راهب بودایی

钠

nà 〈化〉(Na) سدیم

【钠长石】nàchángshí 〈矿〉 نوعی سنگ معدنی بنام «فلدسپار»

【钠钙玻璃】nàgài bōli شیشهٔ اهکی

【钠盐】nàyán 〈化〉 نمك طعام

捺

nà ①(抑制) فرو بردن، فرو نشاندن، جلوی خود را گرفتن 着性子～: خونسردی خود را نشان دادن، از جا در نرفتن /勉强～住心头怒火 خشم خود را به زحمت فرو نشاندن ②(汉字的一种笔画) خط پائین آمده به سمت راست (درخوشنویسی چینی)

na

哪

na 〈助〉[用在韵尾是-n的字后面, 相当于"啊"a]: 谢谢您～! سپاسگزارم! /我没有留神～! متوجه نشدم.

另见 nǎ; něi

nǎi

乃

nǎi 〈书〉①(是) بودن : 失败～成功之母。 شکست مادر پیروزی است. ②(于是) بنابراین، لذا، از این جهت : 因山势高峻, ～在山腰休息片时。 چون کوه شیب تندی داشت، لذا ما در دامنهٔ کوه کمی استراحت کردیم. ③(才) تنها، فقط : 惟虚心～能进步。 تنها فروتنی می‌تواند باعث ترقی شما شود. /今～知之。 من همین الآن از آن باخبر شدم. ④(你的) شما : ～父 پدر شما

【乃尔】nǎi'ěr مانند این، به این حد رسیده : 何其相似～! آنها به یکدیگر چه شباهتی دارند!

【乃是】nǎishì بودن : 人民群众～真正的英雄。 توده‌های مردم قهرمانان واقعی هستند.

【乃至】nǎizhì وحتی : 这一典型对全省～全国都有指导意义。 این نمونه برای استان وحتی برای کشور حائز اهمیت هدایت‌کننده است.

艿

nǎi 见"芋艿"yùnǎi

奶

nǎi ①(乳房) پستان ②(乳汁) (مایع) شیر ③(哺奶) شیر دادن : ～孩子 به بچه شیر دادن

【奶茶】nǎichá چای با شیر

【奶疮】nǎichuāng ورم پستان، آماس غده‌های پستان

【奶爹】nǎidiē 〈方〉 شوهر دایه 又作"奶公"

【奶房】nǎifáng 〈方〉 پستان

【奶粉】nǎifěn شیر خشك

【奶糕】nǎigāo نوعی غذای بچه شیرخوار و درست شده از آرد برنج وشکر وغیره

【奶酪】nǎilào پنیر

【奶妈】nǎimā دایه، زن شیرده 又作"奶母"

【奶名】nǎimíng نامی که در بچگی به کسی بدهند، اسم بچگی

【奶奶】nǎinai 〈口〉 ①(祖母) مادر بزرگ، جده ②(称老年妇女) خطاب محترمانه به زنان مسن

【奶牛】nǎiniú گاو شیرده، گاو شیری

【奶皮】nǎipí خامه، سرشیر، رویهٔ شیر

【奶品】nǎipǐn لبنیات، فرآورده‌های لبنیاتی

【奶瓶】nǎipíng شیرخوری، شیشهٔ شیر طفل، بطری شیر بچه

【奶声奶气】nǎishēng-nǎiqì به اطوار بچه سخن گفتن

【奶水】nǎishuǐ 〈口〉 شیر : 她～足不足? آیا او شیر کافی برای بچه‌اش دارد؟

【奶糖】nǎitáng شکلات شیری، شیرینی

【奶头】nǎitóu 〈口〉 ①(乳头) نوك پستان، سر پستان ②(奶嘴) پستانك، سر شیشهٔ شیر

【奶牙】nǎiyá دندان شیری

【奶羊】nǎiyáng گوسفند شیری (یا شیرده)

【奶油】nǎiyóu خامه، سر شیر: ~分离机 خامه‌گیر
【奶罩】nǎizhào سینه‌بند، پستان‌بند
【奶汁】nǎizhī شیر(مایع)
【奶子】nǎizi ①〈口〉(牛奶) شیر گاو (مایع) ②〈方〉(乳房) پستان، سینه ③〈方〉(奶妈) دایه
【奶嘴】nǎizuǐ پستانك، سر شیشه‌ٔ شیر
氖 nǎi 〈化〉(Ne) نئون
【氖灯】nǎidēng لامپ نئون، چراغ نئون
【氖管】nǎiguǎn لوله‌ٔ نئون
迺 nǎi ①见"乃"nǎi ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

nài

奈 nài
【奈何】nàihé ①[反问] چگونه، چطور، به چه سبب: 民不畏死，~以死惧之。 مردم از مرگ نمی‌ترسند، چرا آنها را به مرگ تهدید می‌کنید؟ / 徒唤~ بیهوده فریاد زدن / 无可~ کاملا بیچاره ودرمانده بودن ②(拿某人怎么办) با کسی کاری کردن: 其~我何？ آنها با من چه می‌توانند بکنند؟ / ~他不得。 از دست او عاجز شده ایم.
柰 nài نوعی سیب
耐 nài طاقت آوردن، تاب مقاومت آوردن، تحمل کردن، متحمل شدن: 吃苦~劳 تاب تحمل رنج ها وکار سخت را داشتن / ~光 (پارچه یا لباس) در برابر نور با دوام بودن / ~穿 داشتن / 这件衣服很~洗。 این لباس بآسانی قابل شستشو است / تاب مقاومت داشتن
【耐波力】nàibōlì ظرفیت دوام مصالح کشتی در دریا در مواقع طوفانی
【耐烦】nàifán صبور، شکیبا، بردبار، باحوصله: 显出不~的样子 بی‌حوصلگی از خود نشان دادن
【耐寒】nàihán دارای تاب مقاومت در برابر سرما: ~性 تاب مقاومت در برابر سرما
【耐旱植物】nàihàn zhíwù نباتاتی که طاقت خشکسالی را دارند، گیاه مقاوم در برابر خشکسالی
【耐火】nàihuǒ مقاوم در مقابل آتش، نسوز: ~材料 مواد ومصالح مقاوم در مقابل آتش / ~砖 آجر نسوز / ~衬砌 لنت نسوز
【耐久】nàijiǔ مقاوم، با دوام وپرطاقت
【耐苦】nàikǔ تاب مقاومت در برابر رنج
【耐力】nàilì طاقت، دوام، استقامت
【耐磨】nàimó طاقت سایدگی: ~合金钢 فولاد مرکب که طاقت سایدگی را دارد. / ~性 طاقت، دوام، استقامت / ~硬度 تاب مقاومت در مقابل سایش
【耐热】nàirè تاب مقاومت در برابر گرما: ~合金 فلزات مرکب ضد حرارت / ~性 تاب مقاومت در برابر گرما
【耐人寻味】nài rén xúnwèi (نکته) درخور(یا شایسته) اندیشه‌ٔ بعدی بودن
【耐蚀钢】nàishígāng 〈冶〉 فولاد مقاوم در برابر خوردگی شیمیائی
【耐受】nàishòu تحمل کردن
【耐水作物】nàishuǐ zuòwù محصولات مقاوم در برابر آب (مثل برنج ومیوه‌ٔ نیلوفر وغیره)
【耐酸】nàisuān طاقت در برابر اسید: ~器皿 ظروف ضد اسید / ~混凝土 بتون مقاوم در برابر اسید
【耐心】nàixīn شکیبا، بردبار، صبور، باحوصله: ~说服 با صبر وحوصله کسی را متقاعد ساختن / ~等待 با صبر وحوصله انتظار کشیدن / 帮助朋友解决困难要有~。 ما باید در کمك کردن به حل مشکلات دوستان خود صبر وحوصله داشته باشیم.
【耐心烦】nàixīnfán 〈口〉 شکیبا، بردبار
【耐性】nàixìng شکیبائی، صبر، حوصله، بردباری، طاقت، دوام
【耐印力】nàiyìnlì 〈印〉 یك دوره یا یك وهله‌ٔ کار ماشین چاپ
【耐用】nàiyòng مقاوم، پرطاقت، بادوام: ~物品 کالای با دوام
萘 nài 〈化〉 نفتالین
【萘酚】nàifēn 〈化〉 نفتل (ماده‌ٔ مشتق از نفتالین)
鼐 nài 〈书〉Nai ظرف عظیم سه پایه

nān

囡 nān 〈方〉 کودك، بچه: 小~ پسر بچه، پسر کوچولو
【囡囡】nānnān 〈方〉 بچه نازنازی، عزیز نازنین، فرزند دلبند

nán

男 nán ①(男性) مرد، مردانه: ~病房 اطاق بیماران مردانه / ~主人公 قهرمان مرد (در داستان یا تآتر) / ~护士 پرستار مرد / ~学生 دانشجو یا دانش آموز پسر، محصل پسر / ~佣人 خدمتکار مرد، نوکر ②(儿子) پسر: 长~ پسر بزرگ، پسر ارشد ③(男爵) بارون
【男盗女娼】nándào-nǚchāng مانند دزدان و روسپیان رفتار کردن، آدمهای به تمام معنای پست وپلید
【男低音】nándīyīn خواننده ای که صدای بم دارد، باس
【男丁】nándīng مردی که به سن بلوغ رسیده باشد
【男儿】nán'ér مرد: 好~ مرد خوب
【男方】nánfāng جانب داماد یا شوهر خود
【男高音】nángāoyīn 〈乐〉 خواننده‌ٔ دارای صدای زیر مردانه
【男孩】nánhái پسر، پسر بچه، پسرك 又作"男孩儿"，"男孩子"
【男家】nánjiā فامیل داماد، خانواده شوهر خود
【男角】nánjué نقش مرد
【男爵】nánjué بارون: ~夫人 بانوی بارون، همسر بارون
【男男女女】nánnánnǚnǚ مردان و زنان: 全村~都参加了麦收。 در سراسر دهکده مردان و زنان همه در درو گندم شرکت

کردند.

【男女】nán-nǚ مردان و زنان :زن و مرد، مردان و زنان ~青年 /جوان، مردان و زنان وپیران وجوانان 老少~ /مردان و زنان 同工同酬。~ مردان و زنان دستمزد یکسان را بر حسب کار یکسان دریافت می‌کنند.

【男女平等】nán-nǚ píngděng تساوی حقوق مرد وزن، برابری حق مرد وزن

【男朋友】nánpéngyǒu دوست مرد، معشوق مرد

【男人】nánrén ①(男子)مرد②(全体男子)مردان

【男人】nánren 〈口〉شوهر، همسر، زوج

【男生】nánshēng دانشجو یا دانش آموز پسر

【男声】nánshēng 〈乐〉آواز مردانه: ~合唱 کر مردان، آواز دستجمعی مردان

【男性】nánxìng ①(男的性别)جنس مرد②(男子)مرد

【男中音】nánzhōngyīn 〈乐〉خواننده ای که صدای بین زیر وبم دارد، باریتون

【男装】nánzhuāng لباس (پوشاك) مردانه: 女扮~ زن در لباس مردانه

【男子】nánzǐ مرد؛ مردانه: ~单打 بازی انفرادی مردانه /~双打 (پسران) بازی دو نفری مردانه /~团体赛 بازی گروهی مردانه

【男子汉】nánzǐhàn مرد: 不像个~ فاقد صفات مردانه بودن

南 nán ①(表示方向)جنوب: ~风 باد جنوب: 城~ جنوب شهر/~华 جنوب چین/~屋 اطاق جنوبی/大军~下 لشکرکشی به سوی جنوب ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【南半球】nánbànqiú نیمکرهٔ جنوبی

【南北】nán-běi ①(南和北)جنوب وشمال ②(从南到北)از جنوب به شمال: 这块地~120米。طول این مزرعه از جنوب تا شمال ۱۲۰ متر است. /大江~ جنوب وشمال رودخانه «یان تسه»

【南北朝】Nán-Běi Cháo سلسله‌های جنوبی وشمالی (٤٢٠-٥٨٩)

【南部】nánbù جنوب، بخش جنوبی: 广州位于广东省~。شهر«گوانگ چو» در جنوب استان «گوانگ دون» قرار دارد.

【南昌】Nánchāng شهر«نان چانگ»

【南昌起义】Nánchāng Qǐyì 见"八一南昌起义"Bā Yī Nánchāng Qǐyì

【南朝】Nán Cháo سلسله‌های جنوبی (٤٢٠-٥٨٩) که عبارتند از سلسلهٔ «سون» (宋, ٤٢٠-٤٧٩)، سلسلهٔ «چی» (齐, ٤٧٩-٥٠٢)، سلسلهٔ «لینگ» (梁, ٥٠٢-٥٥٦) وسلسلهٔ «چن» (陈, ٥٥٧-٥٨٩)

【南斗】nándǒu 〈天〉صورت فلکی جنوبی(ستاره ای مرکب از شش ستاره)

【南方】nánfāng ①(南)جنوب، طرف جنوبی②(南部地区)بخش جنوبی کشور(مخصوصا اشاره به منطقهٔ واقع در جنوب رودخانهٔ «یان تسه»: 我住在~。من در جنوب زندگی می‌کنم. /~话 لهجهٔ جنوبی/~风味 مزهٔ غذا های جنوبی/~人 اهل جنوب، جنوبی‌ها

【南风】nánfēng باد جنوب

【南瓜】nánguā کدو، کدو تنبل

【南国】nánguó 〈书〉قسمت جنوب کشور: ~风光 مناظر جنوب

【南海】Nánhǎi دریای «نانهای»، دریای جنوب چین

【南寒带】nánhándài منطقهٔ منجمدهٔ جنوبی

【南胡】nánhú (二胡)ساز دو سیم چینی(اسم دیگر ساز«ارهو»)

【南回归线】nánhuíguīxiàn 〈地〉مدار رأس الجدی، مدار جدی

【南货】nánhuò غذاهای لذیذ جنوب چین (مانند جوانه های خیزران خشك شده)

【南极】nánjí ①〈地〉قطب جنوب: ~光〈天〉نور قطب جنوب ②〈物〉قطب مغناطیسی جنوب /~洲 قارهٔ قطب جنوب /~圈 مدار قطب جنوب

【南京】Nánjīng شهر نانکن

【南柯一梦】Nánkē yī mèng رؤیای «نانکه» (از داستانی در بارهٔ مردی که خواب دید که در پادشاهی مورچه ها حاکم «نانکه» شده است) ـ کنایه از شادی موهوم

【南美洲】Nán Měizhōu قارهٔ آمریکای جنوبی

【南宁】Nánníng شهر«نان نینگ»

【南齐】Nán Qí سلسلهٔ چی جنوبی ـ یکی از سلسله‌های جنوبی در چین (٤٧٩-٥٠٢)

【南腔北调】nánqiāng-běidiào با لهجه های در هم وبرهم ومختلط (حرف زدن)

【南沙群岛】Nánshā Qúndǎo مجمع الجزایر«نان شا» (در دریای جنوب چین)

【南斯拉夫】Nánsīlāfū یوگسلاوی: ~人 اهل یوگسلاوی

【南宋】Nán Sòng ①(南迁后的宋朝)سلسلهٔ سون جنوبی (١١٢٧-١٢٧٩) ②(南朝之一)یکی از سلسله‌های جنوبی (٤٢٠-٤٧٩)

【南天竹】nántiānzhú 〈植〉نوعی بوته بنام "Nandina"

【南纬】nánwěi عرض جنوبی

【南温带】nánwēndài منطقهٔ معتدلهٔ جنوبی

【南下】nánxià به جنوب چین رفتن

【南亚】NánYà آسیای جنوبی: ~次大陆 شبه قارهٔ آسیای جنوبی

【南洋】Nányáng ①(清末指江苏、浙江、福建、广东沿海地区)یك نام عمومی برای استانهای «جیانگ سو»، «زه جیانگ»، «فو جیان» و«گوان دون» (در چین) ②(南洋群岛)مجمع الجزایر جنوب شرقی آسیا

【南辕北辙】nányuán-běizhé آهنگ جنوب کردن ولی به طرف شمال رفتن، بر گزیدن خط مسیر جنوب وحرکت به سوی شمال ـ کنایه از باهم فرق داشتن از یکدیگر

【南针】nánzhēn ①(罗盘)قطب نما②(行动的准绳)معیار عمل، استاندارد عمل، راهنمای عمل

【南征北战】nánzhēng-běizhàn جنگیدن در بسیاری از جبهه های جنوب وشمال کشور

【南竹】nánzhú نوعی خیزران، نی هندی

难 nán ①(不易)سخت، مشکل، دشوار، پرزحمت: 这道题~解。حل این مسئله (یا مطلب) خیلی مشکل است. /路~走。راه خیلی بد است. ②(使困难)سخت کردن، مشکل

这个问题把我～住了。این مسئله مرا گیج کرده :کردن
(不容易,不可能) 说～ : امکان ناپذیر، غیر ممکن ③است.
بد، ناپسند، (不好)④از یاد نبردنی 忘～ : مشکل است بگوئیم
ناخوشایند برای گوش، 听～/ بد مزه، بد طعم 吃～ :ناخوشایند
ناهنجار، گوش خراش

另见 nàn

【难熬】nán'áo بزحمت تحمل کردن

【难保】nánbǎo به طور یقین نمی‌توان گفت که ：今天不下雨。به طور قطع نمی‌توان گفت که امروز باران نمی‌بارد.

【难缠】nánchán بی‌منطق وبی‌شعور

【难产】nánchǎn ①〈医〉(طب) زایمان سخت ②(计划、著作等不易完成)(اثر ادبی، برنامه و...) بسختی تألیف یا انجام پذیر شدن

【难处】nánchǔ برخورد سخت با کسی داشتن :他脾气不好,但并不～。او آتشی مزاج است اما برخورد با او چندان مشکل نیست/这个人很～。برخورد با این آدم بسیار مشکل است.

【难处】nánchu دشواری، زحمت، مشکل :他有他的～。او مشکلات خودش را دارد.

【难倒】nándǎo گیج کردن، کسی را با مشکل مواجه ساختن :这个问题把我可～了。این مسئله مرا گیج کرده است./什么事情也难不倒他～。او دربرابر هیچ مشکلی عاجز نمی‌ماند.

【难道】nándào〈副〉[用以加强反问语气]مگر :～你忘了你的诺言吗？مگر قول خود را از یاد برده اید؟/这一点儿困难我们～还不能克服吗？مگر چنین مشکلات جزئی می تواند ما را از پا در آورد؟/这～还不明白吗？مگر هنوز نمی‌فهمید؟ 或 مگر هنوز روشن نشده اید؟

【难得】nándé کمیاب، دیر یاب، بندرت :～的草药 داروی چنین فرصتی کم به دست 这种机会很～。/ گیاهی کم یاب است/他一年内两次打破世界纪录是十分～的。این اتفاق نادری است که وی رکورد جهانی را در یك سال دو بار شکست/我们～见面,你多待一会儿吧。ما بندرت امکان ملاقات داریم. می‌توانید کمی بیشتر بمانید؟

【难点】nándiǎn نکته‌ء مشکل، نکته‌ء دشوار، دشواری

【难度】nándù درجه‌ء دشواری :这个杂技动作～很大。این حرکات آکروباتیك خیلی دشوار است.

【难割难舍】nángē-nánshě در جدائی از یکدیگر دریغ وتأسف از خود نشان دادن

【难怪】nánguài ①(怪不得)جای تعجب :～找不到人,都开会去了。چون همه به جلسه رفته اند جای تعجب نیست که کسی را پیدا نمی‌کنید. ②(不应责怪)قابل عفو وبخشش، بخشودنی :他不大了解情况,搞错了也～。چون در جریان نبود، شما نمی‌توانید او را برای اشتباهاتش توبیخ کنید.

【难关】nánguān بحران، مشکل، دشواری :度过～ (یا) مشکل (بحران/攻克技术～ موانع فنی را مرتفع کردن (بحران) را بر طرف کردن

【难过】nánguò ①(不易过活)سخت بودن روزگار :日子～。روزگار سخت است. ②(难受)غمگین شدن، اندوهگین گردیدن، متأثر شدن :母亲的去世使他心里非常～。او از مرگ مادرش سخت غمگین شد.

【难乎为继】nán hū wéi jì کاری را بسختی ادامه دادن

【难活】nánhuó 〈方〉①(病)بیمار، بیماری ②مرض، (生病)بیمار شدن

【难解难分】nánjiě- nánfēn ①(难以排解)سخت گرفتار(مناقشه، نبرد و...) بودن :两军厮杀,～。دو ارتش با یکدیگر دست بگریبان بودند. ②متخاصم سخت (难舍难分) جدائی از یکدیگر را ندارند :这两人简直～。این دو نفر طاقت عاشقانه بهم پیوسته بودن

【难堪】nánkān ①(难以忍受)تحمل ناپذیر، غیر قابل تحمل :～的沉默 سکوت غیر قابل تحمل ②(难为情)در محظور قرار :感到～ در محظور قرار گرفتن/处于～的境地 سخت در محظور قرار گرفتن :گرفتن موقعیت مشکل گرفتار شدن

【难看】nánkàn ①(不好看)زشت، بد ریخت :这座楼房真～。این ساختمان خیلی زشت است/病了很久,他脸色变得非常～。چهره اش بسیار او خیلی وقت است که مریض است. رنگ پریده شده است. ②(不体面)در محظور قرار، شرمنده، :如果我们干不好,那就太～了。چنانچه آن کار را خوب انجام ندهیم، آبروی مان خواهد ریخت.

【难免】nánmiǎn غیر قابل اجتناب، اجتناب ناپذیر، ناگزیر :犯错误是～的,改了就好。مشکل است که از اشتباه برکنار بمانیم. پس بهتر است که اشتباه مرتکب شده را اصلاح کنیم./困难是～的。بعضی مشکلات ناگزیر پیش می‌آید./人们的看法有时～带片面性。گاهی انسان ناگزیر می‌شود که یکجانبه به قضایا بنگرد.

【难耐】nánnài بزحمت تحمل کردن

【难能可贵】nán néng kě guì بر اثر انجام کار خوب یا رفتار نیك شایان تمجید بودن، سزاوار تحسین بودن

【难人】nánrén ①(使人为难)مشکل، حساس، سخت :这种～的事我办不了。من نمی‌توانم با این مسئله‌ء حساس برخورد کنم./你别～了！کسی را اذیت نکنید. ②(为难的人)کسی که با مسئله‌ء حساسی دست به گریبان باشد

【难色】nánsè بی‌میلی یا ناراحت به نظر رسیدن :面有～ بی‌میل یا ناراحتی از خود نشان دادن

【难上难】nánshàngnán بی‌نهایت مشکل، به منتهای درجه‌ء دشواری 又作"难上加难"

【难舍难分】nánshě-nánfēn در جدائی از یکدیگر دریغ وتأسف از خود نشان دادن :我们送客人,真是～。ما مهمانان خود را با دریغ وتأسف ودلبستگی بدرقه کردیم.

【难受】nánshòu ①(身体不舒服)ناخوش، کسالت داشتن :我混身疼得～。تمام بدنم درد بودن، از درد رنج بردن ②(心里不痛快)احساس ناخوشی کردن 感觉～ /می‌کند. ناراحت بودن، افسرده خاطر بودن :他知道事情做错了,心里很～。وقتی که متوجه اشتباهات خود گردید، دلش از غم وغصه پرخون شد.

【难说】nánshuō مشکل است بگوئیم، نمی‌توان گفت :他什么时候回来还很～。فعلا نمی‌توان گفت که او چه وقت باز خواهد گشت.

【难说话儿】nán shuōhuàr قابل شور و مشورت نبودن

【难题】 nántí مسائل مشکل را مطرح ~出:مسئلهٔ سخت وبغرنج
کاشتن برنج 。在这个缺水的地方种水稻可是个~/ کردن
در چنین منطقهٔ خشکی، مسئلهٔ مشکلی است.
【难听】 nántīng ①(不悦耳)ناخوشایند برای گوش، ناهنجار، این آهنگ در گوش ناخوشایند 。这个曲子真~:گوش خراش است.②(粗俗刺耳)درشت، بی‌ادبانه، زشت، پست:~的话 فحش‌های بد گفتن ~/骂得 حرف‌های زشت، فحش /你怎么骂人,多~! چرا فحش می دهید؟این کار واقعا زشت است. ③(不体面)ننگ آور، افتضاح آمیز، رسوا:这事情说出去多~。 افتضاح است که این داستان برملا وآشکار شود.
【难忘】 nánwàng فراموش نشدنی، به یاد ماندنی:~的一课 درس فراموش نشدنی/~的日子 سالهای خاطره انگیز
【难为情】 nánwéiqíng ①(脸上下不来)خجالت کشیدن، شرمنده شدن، خجل شدن:试验不成功也别~。 اگر در آزمایش موفق نشدید، خجالت نکشید./他听见别人这样夸他,感到很~。 وقتی که شنید مردم او را اینقدر تحسین کرده اند، خیلی شرمنده شد.②(情面上过不去)شرم آور، خجالت آور:答应吧,办不到,不答应吧,又有点~。 قبول کردن آن غیر ممکن است اما رد کردن آن نیز کمی خجالت دارد.
【难为】 nánwei ①(使人为难)در محظور قرار دادن، فشار وارد آوردن:他不会唱歌,就别~他了。 او بلد نیست آواز بخواند، پس او را در محظور قرار ندهید. ②(不容易)سخت بودن:她一个人拉扯好几个孩子真~她了。 این برای او کار سختی بود که چند بچه را دست تنها بزرگ کند. ③〈套〉[用于感谢别人代自己做事]:~你了。 واقعا لطف کردید.
【难闻】 nánwén بوی بد به مشام رسیدن
【难心】 nánxīn نگران، مضطرب
【难兄难弟】 nánxiōng-nándì 〈讽〉(هر دو) از یك قماش بودن
另见 nànxiōng-nàndì
【难言之隐】 nán yán zhī yǐn موضوع پر درد، مطلبی که ذکر آن کسی را در محظور قرار بدهد
【难以】 nányǐ مشکل بودن، غیر قابل بودن:~捉摸 مبهم، غیر قابل فهم/~形容 غیر قابل تصور/~想象 مفهوم، غیر صریح/~置信 غیر قابل باور نکردنی/~逆料 غیر قابل پیش بینی/ وصف
【难字】 nánzì واژهٔ غیر مصطلح

喃 nán

【喃喃】 nánnán 〈象〉غرغر کردن، زمزمه کردن، غر و لند کردن:~自语 پیش خود زمزمه کردن، زیرلب گفتن، غرغر کردن

楠 nán

【楠木】 nánmù 〈植〉نوعی چوب درخت بسیار سخت بنام "nanmu"

nǎn

赧 nǎn

【赧愧】 nǎnkuì 〈书〉شرمنده شدن
【赧然】 nǎnrán 〈书〉(صورت) از خجالت سرخ شدن 又作"赧红"
【赧颜】 nǎnyán 〈书〉کمرو و خجالتی بودن، شرمنده بودن، از خجالت سرخ بودن

腩 nǎn 见"牛腩"niúnǎn

蝻 nǎn ملخه در مرحلهٔ شفیرگی ملخ

【蝻子】 nǎnzi ملخه در مرحلهٔ شفیرگی ملخ

nàn

难 nàn ①(灾难)آفات طبیعی، فاجعه، بدبختی، بلا، مصیبت:逃~ از بلا گریختن/大~临头 از خطر فرار کردن، بدبختی بر سر کسی نازل شدن ②(质问)ملامت، سرزنش کردن، (کسی را) مورد سرزنش قرار دادن:非~ کردن
另见 nán

【难船】 nànchuán کشتی بلادیده
【难民】 nànmín پناهنده، مصیبت دیده:~收容所 محل اردوگاه آوارگان، اردوگاه پناهندگان/~营 جمع‌آوری آوارگان
【难属】 nànshǔ خویشاوندان مصیبت دیده
【难兄难弟】 nànxiōng-nàndì همدردان، مصیبت زدگان در یك زمان
另见 nánxiōng-nándì
【难友】 nànyǒu همدرد

nāng

囔 nāng

【囔囔】 nāngnang زیر لب حرف زدن، با صدای آهسته سخن گفتن، غرغر کردن، غر و لند کردن

náng

囊 náng ①(袋子)کیسه، جیب، کیف:皮~ کیسهٔ چرمی/胶~ کپسول (دارو) ②(袋状物)هر چیز کیف مانند:胆~ کیسهٔ صفرا

【囊虫】 nángchóng 〈医〉جنسی از جانوران انگلی شامل نوزاد کرم کدو:~病 بیماری کرم
【囊空如洗】 náng kōng rú xǐ تهیدست، بی‌چیز، با جیب خالی
【囊括】 nángkuò در بر گرفتن، شامل شدن:~四海 شامل همه کشورشدن، تمام کشورها را در بر گرفتن
【囊中物】 nángzhōngwù آنچه در کیسه هست ــ کنایه از اطمینان برای بدست آوردن چیزی
【囊肿】 nángzhǒng 〈医〉کیسه (طب)

馕 náng نانی که خوراك اصلی ملیت‌های اویغور وقزاق در چین است
另见 nǎng

nǎng

曩 nǎng 〈书〉 در ایام ~ 时 : پیش، پیشین، سابق، قدیمی گذشته، در گذشته، در روزگاران پیشین

【曩昔】nǎngxī 〈书〉 در قدیم

攮 nǎng خنجر زدن، دشنه فرو کردن، زخم زدن

【攮子】nǎngzi خنجر، دشنه، کارد

馕 nǎng با غذا دهان را پر کردن

另见 náng

nàng

齉 nàng صدای خس خس سینه، فین فین بینی، صدای بلند او در اثر سرماخوردگی بزحمت 他受了凉，鼻子发~。: تنفس از بینی نفس می‌کشید.

【齉鼻儿】nàngbír ①(语音发齉) صدای تو دماغی داشتن، با او 他感冒了，说话有点~。: صدای تو دماغی حرف زدن سرماخورده است وکمی تو دماغی حرف می زند. ②(说话鼻音重的人) کسی که تو دماغی حرف می‌زند

nāo

孬 nāo 〈方〉①(坏) بد، بدجنس ②(怯懦) جبون و نامرد، بزدل ترسو

【孬种】nāozhǒng 〈方〉 آدم ترسو، شخص جبون، شخص بزدل و ناتوان

náo

呶 náo

【呶呶不休】náonáo bù xiū مغز کسی را بردن(یا خوردن)، پرحرفی کردن، ژاژخائی کردن، وراجی کردن

挠 náo ①(用手抓) خاراندن، خارش دادن ~ 痒痒 : خاراندن ②(阻止) مانع شدن: 阻 ~ مانع شدن، خارش دادن، ممانعت کردن ③(屈服) تسلیم شدن، تن در دادن، سرتسلیم فرود آوردن: 不屈不~ تسلیم ناپذیر، رام نشدنی

【挠度】náodù 〈建〉 (معماری) انحناء، خم سازی

【挠钩】náogōu چنگك دسته دراز، قلاب دسته دراز

【挠曲】náoqū خمیده

【挠头】náotóu ①(抓头) سر خاراندن ②(不好办) دشوار این مسئلهء مشکلی است. 这可是~的事。: برای انجام کاری

【挠性】náoxìng 〈物〉 (فیزیك) قابلیت انحناء

【挠秧】náoyāng 〈农〉 چیدن علف هرزه و نرم کردن خاك اطراف نشاء برنج

硇 náo

【硇砂】náoshā 〈化〉〈矿〉 کلورید آمونیاك، نمك آمونیاك

铙 náo سنج

【铙钹】náobó 〈乐〉 سنج

蛲 náo

【蛲虫】náochóng کرم اطفال: ~ 病 آلودگی روده بوسیلهء آنترو‌بیوس

猱 náo یك نوع میمون که در آثار ادبی قدیم نامش آمده است

【猱升】náoshēng 〈书〉 مانند میمون از درخت بالا رفتن

nǎo

恼 nǎo ①(生气) ناراحت، خشمناك، خشمگین، عصبانی، ناراحت شدن، رنجیدن، خشمگین شدن 恨 ~ : برافروخته 别惹 ~ 了他! / اگر به او را عصبانی نکن! 小孩逗 ~ 了要哭的。 بچه زیاد ور بروید، گریه می‌کند. ②(烦恼) ناراحت، مضطرب: 烦 ~ ناراحت، پریشان، مضطرب، نگران

【恼恨】nǎohèn رنجیدن، خشمگین شدن؛ نفرت داشتن: 他的批评是为了你好，你可别~他。 شما نباید از انتقاد او برنجیدچون او نیت خوبی دارد.

【恼火】nǎohuǒ عصبانی شدن، از جا در رفتن، خشمگین شدن؛ 为一点小事~ از کار ناچیزی از جا در رفتن / 我们对他的顽固态度感到~。 ما از لجاجت او ناراحت هستیم.

【恼怒】nǎonù عصبانی شدن، خشمناك شدن، از جا در رفتن

【恼人】nǎorén ناراحت کننده، عصبانی کننده: 这件事真~. این کار واقعا ناراحت کننده است. / 春色 ~ 。 مناظر بهار دل انسان را شاد می کند.

【恼丧】nǎosàng پشیمان

【恼羞成怒】nǎo-xiū chéng nù از حجالت زیاد از کوره دررفتن، از حجالت وخشم دیوانه شدن

脑 nǎo 〈生理〉 مغز، مخ، دماغ: 大~ مغز پیشین، مغز 小~ / مغز کوچك، مخچه، پس مخ 动脉 ~ / شریان مخی، شاهرگ مغزی، سرخرگ دماغی 用~过度 بر مغز زیاد فشار آوردن

【脑充血】nǎochōngxuè 〈医〉 (طب) زیاد شدن خون در مویرگ مغز

【脑垂体】nǎochuítǐ 〈生理〉 (فیزیولوژی) جسم صنوبری

【脑袋】nǎodai 〈口〉 مغز، کله، سر

【脑电波】nǎodiànbō 〈生理〉 موج مغز، موج نخاع

【脑电图】nǎodiàntú 〈医〉 (طب) فیلم رادیوگرافی از جمجمه ومغز بوسیله تجزیهء الکتریکی

【脑海】nǎohǎi مغز، دماغ، ذهن، خاطر: 往事又重现在他的 ~ 里。 خاطرات گذشته دو باره بخاطرش خطور کرد.

【脑积水】nǎojīshuǐ 〈医〉 (طب) هیدروسفالی (بزرگ شدن غیرطبیعی جمجمه که به علت تجمع مایع دماغی نخاعی در داخل

جمجمه می‌باشد)

【脑脊髓炎】nǎojǐsuǐyán 〈医〉(طب) آنسفالومیلیت (التهاب مخ ونخاع)

【脑脊液】nǎojǐyè 〈生理〉سیال مغزی ــ نخاعی، مایع مغزی ــ نخاعی (CSF)

【脑浆】nǎojiāng مغز

【脑筋】nǎojīn ①(思考、记忆等能力)مغز، قوهٔ ذهنی، قوهٔ تفکر، قوهٔ حافظه: 开动～/ مغز خود را بکار انداختن 伤～ باعث دردسر شدن / 你问老李去, 他～好, 记得清。از «لائو لی» بپرسید، حافظه‌اش قوی است. ②(意识)فکر، ایده، شیوهٔ تفکر: 旧～ ایدهٔ کهنه، افکار کهن

【脑壳】nǎoké ①(头颅)جمجمه، کاسهٔ سر ②〈方〉(头)سر، کله

【脑力劳动】nǎolì láodòng کار فکری، کار مغزی، کار دماغی: 逐步消灭～与体力劳动的差别。بتدریج تفاوت کار فکری وکار بدنی را از بین بردن / 者～کسی که به کار فکری اشتغال دارد، روشنفکر

【脑满肠肥】nǎomǎn chángféi دارای کلهٔ سنگین وشکم گنده ــ کنایه از آدم متمول وبیکاره

【脑门子】nǎoménzi 〈方〉پیشانی، جبین، ناصیه 又作"脑门儿"

【脑膜】nǎomó 〈生理〉مغز پرده، غشاء دماغی: ～炎〈医〉(طب) ورم غشاء مغزی

【脑贫血】nǎopínxuè 〈医〉(طب) کم خونی مغزی

【脑桥】nǎoqiáo 〈生理〉پل دماغی، حدبهٔ دماغی

【脑仁儿】nǎorénr 〈方〉سر، کله

【脑上体】nǎoshàngtǐ 〈生理〉جسم صنوبری

【脑神经】nǎoshénjīng 〈生理〉عصب مغزی، اعصاب مغزی

【脑室】nǎoshì 〈生理〉حفرات مغز: ～造影〈医〉(طب) عکسبرداری از حفرات دماغ بوسیله اشعه ایکس

【脑髓】nǎosuǐ مغز کله

【脑血管造影】nǎoxuèguǎn zàoyǐng 〈医〉(طب) عکسبرداری از رگ و پی مغزی

【脑血管硬化症】nǎoxuèguǎn yìnghuàzhèng 〈医〉(طب) تصلب آوندهای مغزی

【脑炎】nǎoyán 〈医〉(طب) آماس مخ، ورم دماغ: 流行性乙型～(طب) آماس مخ تیپ «ب» مسری

【脑溢血】nǎoyìxuè 〈医〉(طب) خونریزی مغز

【脑震荡】nǎozhèndàng 〈医〉(طب) شوك مغزی، صدمه وتکان خوردن مغز

【脑汁】nǎozhī [只用于绞脑汁]: 绞尽～ (برای حل مشکلی) فکر خود را خسته کردن، بر مغز فشار آوردن

【脑子】nǎozi ①(脑)مغز، دماغ ②(脑筋)مغز، قوهٔ ذهنی، قوهٔ تفکر: 没～ سر عقل نیامدن، مغز متفکر نداشتن / 问题是复杂的, 我们的～也要复杂一点。مسائل بغرنج و پیچیده است، پس مغزهای ما نیز باید با آن پیچیدگی‌ها متناسب باشد. / 他一～坏主意。در کله اش همیشه نقشهٔ بد می‌کشد.

瑙 nǎo 见"玛瑙"mǎnǎo

【瑙鲁】Nǎolǔ ناورو(نام یك کشور): ～人 اهل ناورو، ناوروئی

nào

闹 nào ①(喧哗; 不安静)پر سر وصدا، پرهیاهو، پرجنجال: 这教室太～。کلاس پر سر و صدائی است. ②(吵; 扰乱)سرو صدا کردن، جنجال راه انداختن، هیاهو بر پا کردن: 叫孩子们别～。/ به بچه‌ها بگو سر وصدا نکنند. 又哭又～ اشکریزان جار وجنجال راه انداختن / 游击队把这个敌占县城～得天翻地覆。پارتیزانها مرکز شهرستان را که تحت اشغال دشمن بود، زیر و رو کردند. ③(发泄)پرخاش کردن، عصبانی شدن، بیرون ریختن، بیرون دادن: ～脾气 ~ / 名誉地位 در پی شهرت ومقام بودن ④(害病)به بیماری مبتلا شدن، از جا دررفتن: ～肚子 اسهال گرفتن / ～眼睛 ناخوشی چشم داشتن / ～虫灾 حشرهٔ مضر زدن ⑤(干; 搞)ساختن، پرداختن، انجام دادن، ایجاد کردن: ～生产 به کار تولید دست زدن / ～分裂 تفرقه انداختن / ～派别 فرقه کردن / 把问题～清楚 مطلب را روشن کردن

【闹别扭】nào bièniu باکسی قهر کردن، با کسی مشکلی داشتن، با کسی مخالف بودن، با کسی توافق نداشتن

【闹病】nàobìng به بیماری مبتلا شدن

【闹独立性】nào dúlìxìng علم استقلال را بلند کردن ــ کنایه از خودداری از اطاعت کسی یا سازمانی

【闹翻】nàofān روابط با کسی تیره شدن، میانه با کسی بهم خوردن

【闹翻身】nào fānshēn در راه کسب آزادی مبارزه کردن

【闹翻天】nào fāntiān سر و صدا کردن، غوغا بر پا کردن

【闹房】nàofáng مراسمی که طی آن مهمانان عروسی به حجله می‌روند وبا سر وصدا وشادی‌کنان با عروس و داماد شوخی می کنند 又作"闹新(洞)房"

【闹风潮】nào fēngcháo آشوب بر پا کردن، شورش برانگیختن، به تظاهرات پرداختن

【闹革命】nào gémìng انقلاب کردن، قیام کردن

【闹鬼】nàoguǐ ①(鬼怪作祟)زیاد رفت وآمد کردن روح مرده به محلی ②(背后搞阴谋)در پشت سر کسی توطئه چیدن، دسیسه کردن

【闹哄哄】nàohōnghōng پر سر و صدا، پرجنجال، پرهیاهو: 大厅里～的。سالن شلوغ است.

【闹监】nàojiān در زندان ناآرامی ایجاد کردن

【闹饥荒】nào jīhuang ①(遇荒年)از قحطی رنج بردن، با قحطی روبرو شدن ②〈方〉(经济困难)در تنگنا افتادن، دچار مضیقه شدن

【闹剧】nàojù نمایش خنده آور، نمایش مضحك ــ گاهی کنایه از اتفاق (یا حادثهٔ) مضحك

【闹了归齐】nàoleguīqí بالاخره، سرانجام

【闹乱子】nào luànzi کاسه وکوزه ها را بر سر کسی شکستن، باعث درد سر شدن، ایجاد مزاحمت کردن

【闹猛】nàoměng 〈方〉شلوغ

【闹情绪】nào qíngxù افسرده وملول بودن، دلتنگ بودن، روحیهٔ

ضعیف داشتن
【闹嚷嚷】nàorāngrāng پر سر و صدا، پرهیاهو، شلوغ: 外面～的，什么事呀? در بیرون اینهمه سر و صدا برای چیست؟
【闹嗓子】nào sǎngzi 〈口〉 درد کردن گلو
【闹事】nàoshì ناآرامی ایجاد کردن، مزاحمت ایجاد کردن
【闹笑话】nào xiàohuà خود را دست انداختن، خود را مسخره کردن، اشتباه احمقانه کردن: 不懂装懂就会～。 اگر به دانستن چیزی که نمی‌دانی تظاهرکنی، مورد تمسخر قرار خواهی گرفت.
【闹性子】nào xìngzi با کسی قهر کردن، با کسی مشکلی داشتن
【闹虚】nàoxū به تعارف تظاهر کردن
【闹意见】nào yìjiàn به دلیل اختلاف نظر با هم قهر کردن
【闹意气】nào yìqì بدلیل عدم رضایت از چیزی رنجیدن، قهر کردن: 你有意见就提出来，不要～。 اگر ایرادی داری، نرنج.آنرا در میان بگذار.
【闹贼】nàozéi 〈口〉 سرقت شدن
【闹仗】nàozhàng کتك‌کاری کردن
【闹着玩儿】nàozhe wánr شوخی کردن: 他是跟你～的，你别当真! او با شما شوخی می‌کند.جدی نگیرید!/这可不是～的事。 این کار شوخی نیست.
【闹钟】nàozhōng ساعت شماطه‌ای، ساعت شماطه‌دار
【闹嘴】nàozuǐ 〈方〉 دعوا کردن
淖 nào 〈书〉 گل وشل، باتلاق، لجن
【淖尔】nào'ěr [多用于地名](بزبان مغولی) دریاچه

nè

讷 nè 〈书〉 کند زبان: ～于言而敏于行 کند بودن زبان وتند بودن عمل
那 nè 〈口〉 آن
另见 Nā; nà; nèi

ne

呢 ne 〈助〉①[用在疑问句的末尾]: 我错在哪儿～? کجا اشتباه کرده ام؟ یا اشتباه من در کجا ست؟/他们俩都有任务了，我～? هر دو آنها کار دارند، تکلیف من چیست؟ ②[用在陈述句末尾，表示确认事实]: 远得很，有好几千里地～。 راه خیلی دور است تا آنجا چندین «لی» راه است. ③[用在陈述句末尾，表示动作或情况正在继续]: 老李，有人找你～。 «لائو لی»، بیا، کسی با شما کار دارد. ④[用在句中表示停顿]: 如今～，可比从前强多了。 در زمان حال، کار ها به مراتب از گذشته بهتر شده است.
另见 ní

něi

哪 něi 〈口〉 کدام، کدام یك، چه
另见 nǎ; na
馁 něi ①(饥饿) گرسنه، قحط زده: 冻～ سرد وگرسنه ②(失掉勇气) ضعیف، دارای روحیهٔ ضعیف: دلسرد، ناامید: 胜不骄，败不～。 در مواقع پیروزی مغرور نشوید واز شکست دلسرد نگردید. ③〈书〉(腐烂) فاسد، گندیده، پوسیده، کهنه

nèi

内 nèi ①(在里头) درون، داخل، در ظرف: 房子～外都很干净。 درون وبرون این خانه تمیز است./三天～ در مدت سه روز، در ظرف سه روز/党～斗争 مبارزه درون حزبی/党～民主 دموکراسی در درون حزب/党～文件 اسناد درونی حزب ②(妻或妻子的亲属) زن یا بستگان زن: ～弟 برادر جوانتر زن
【内白】nèibái 〈剧〉 توضیحاتی که توسط هنرپیشه خارج از صحنهٔ نمایش داده می‌شود
【内部】nèibù درون، داخل: ～联系 روابط داخلی/事物的～规律性 قانون داخلی یك چیز/人民～矛盾 تناقض‌های درون خلق/在工人阶级～ در درون طبقهٔ کارگر/～报告 گزارش داخلی، گزارش مخفیانه/～电影 فیلم سینمائی خصوصی/～刊物 نشریات ومجلات داخلی/堡垒是最容易从～攻破的。 تسخیر دژها از درون آسانترین راه است.
【内场】nèichǎng 〈棒、垒球〉 وسط میدان بازی بیس بال: ～手 بازی کن بیس بال که در وسط میدان بازی می کند
【内出血】nèichūxuè 〈医〉 (طب) خونریزی داخلی
【内当家】nèidāngjiā 〈方〉 زن کسی
【内地】nèidì داخل کشور، خاك داخلی کشور: ～城市 شهر داخلی(کشور)، شهر دور از مرز/我国～ سرزمین داخلی کشور
【内弟】nèidì برادر جوان تر زن
【内定】nèidìng (در بارهٔ یك انتصاب رسمی) از طرف مقامات بالاتر تصمیم گرفته شده ولی بطور رسمی اعلام نشده
【内毒素】nèidúsù 〈医〉 (طب) زهرابهٔ داخلی میکروب ها که پس از مرگ آنها آزاد می‌شود، زهرابهٔ درونی
【内耳】nèi'ěr 〈生理〉 گوش داخلی، گوش درونی: ～眩晕综合症(美尼尔氏症) نوعی بیماری گیج سر بنام "Ménière's syndrome"
【内犯】nèifàn تجاوز کردن دشمن بیگانه
【内分泌】nèifēnmì 〈生理〉 ترشح داخلی، ترشح درونی: ～失调 (طب) بیماری‌های غدد ترشح داخلی/～系统 سیستم ترشح درونی/～学 ریز شناسی، تراوش شناسیٔ درونی/～腺 غدهٔ ترشح داخلی/داخلی غدهٔ داخلی
【内封】nèifēng صفحهٔ عنوان کتاب
【内锋】nèifēng 〈足球〉 فوروارد داخلی: 左～ فوروارد چپ/右～ فوروارد راست
【内服】nèifú 〈医〉 (طب) داروی خوردنی (در مقابل مالیدنی وغیره)
【内府】nèifǔ انبار درباری
【内阁】nèigé کابینه، کابینهٔ دولت: 改组～ ترمیم کابینه/影子

～大臣 وزیر کابینه / کابینهٔ سایه ～

【内功】nèigōng ورزش‌هائی که به ارگان های درونی بدن انسان فایده می‌رساند

【内骨骼】nèigǔgé 〈动〉 اسکلت درونی، استخوان بندی درونی، کالبد درونی

【内顾之忧】nèigù zhī yōu نگرانی از امور داخل کشور یا درون خانهٔ خود

【内果皮】nèiguǒpí 〈植〉 حلقهٔ درونی میوه، پوستهٔ هسته

【内海】nèihǎi ①(内陆海) دریای درونی(مثل دریای مدیترانه) ②(属于一个国家的海) دریای داخل یك کشور

【内涵】nèihán 〈逻〉 (منطق) دلالت ضمنی، اشارهٔ ضمنی

【内行】nèiháng کار شناس، متخصص، استاد، وارد، ماهر: 种稻子很～ کارشناس برنج کاری بودن / 充～ خود را متخصص وانمود کردن / 在这方面我不是～。 در این زمینه وارد نیستم. / 要说木匠活呀，他可是～。 او در نجاری کاملا زبر دست است.

【内河】nèihé رودخانهٔ درون کشور، آبهای درون کشور: ～航行权 حق کشتیرانی بر روی رودخانه‌های داخل کشور / ～运输 حمل ونقل بروی آبهای درون کشور

【内核】nèihé جوهر چیزی

【内讧】nèihòng زد وخورد درونی، کشمکش داخلی، کشمکش ونزاع درونی

【内画壶】nèihuàhú نوعی ظرف شیشه ای که منظرهٔ طبیعی روی دیوارهٔ داخلی آن نقاشی شود

【内寄生物】nèijìshēngwù 〈生〉 (بیولوژی) انگلهای داخلی

【内奸】nèijiān مرتد، خائن مخفی

【内间】nèijiān اطاق درونی

【内监】nèijiàn خواجهٔ درباری

【内角】nèijiǎo 〈数〉 (ریاضی) زاویهٔ درونی، زاویهٔ داخلی

【内接形】nèijiēxíng 〈数〉 (ریاضی) اشکال محاط شده، شکل محاطی

【内景】nèijǐng منظرهٔ داخلی (روی صحنه یا در استودیو فیلمبرداری)

【内径】nèijìng 〈机〉 قطر داخلی: ～规 آلت اندازه گیری قطر داخلی / 千分尺～ میکرومتر درونی

【内疚】nèijiù احساس ناراحتی وجدان: 感到～ ناراحتی وجدان کردن 又作"内愧"

【内聚力】nèijùlì 〈物〉 (فیزیك) قوهٔ چسبنده، قوه جاذبه (ذرات)

【内卡钳】nèikǎqián 〈机〉 پرگار داخلی

【内科】nèikē 〈医〉 (بخش) بیماریهای داخلی: ～病房 اطاق بیماران داخلی / ～医生 طبیب بیماریهای داخلی، پزشك امراض داخلی

【内窥镜】nèikuījìng 〈医〉 (طب) اندوسکوب، درون‌بین: ～检查 معاینه بوسیلهٔ دستگاه درون‌بین

【内涝】nèilào سیلاب، پرآبی

【内力】nèilì 〈物〉 (فیزیك) قوهٔ درونی، نیروی داخلی

【内流河】nèiliúhé رود داخل کشور

【内陆】nèilù درون کشور، محصور در خشکی: ～国 کشور محصور در خشکی / ～河 رودخانه داخل کشور / ～湖 دریاچهٔ درون مرزی

【内乱】nèiluàn آشوب داخلی، آشفتگی داخلی کشور، اغتشاش داخلی

【内蒙古】Nèi Měnggǔ مغولستان داخلی

【内蒙古自治区】Nèi Měnggǔ Zìzhìqū ناحیهٔ خود مختار مغولستان داخلی(چین)

【内幕】nèimù آنچه پشت پرده اتفاق می افتد، داستان داخلی یك قضیه

【内能】nèinéng 〈物〉 (فیزیك) انرژی داخلی، انرژی باطنی

【内皮】nèipí پوست داخلی

【内切圆】nèiqiēyuán 〈数〉 (ریاضی) دایرهٔ محاطی

【内侵】nèiqīn به داخل یك کشور تجاوز کردن

【内亲】nèiqīn خویشاوند از جانب زن خود

【内勤】nèiqín ①(部队等的内部工作) کار اداری وداخلی(در ادارات و ارتش) ②(内勤人员) پرسنل اداری

【内情】nèiqíng اطلاعات داخلی(یا محرمانه)، اوضاع داخلی: 了解～ با اوضاع درونی آشنا شدن

【内燃机】nèiránjī موتور درون سوز

【内燃机车】nèirán jīchē لوکوموتیو با دیزل

【内热】nèirè بیماری گرمای داخلی بدن

【内人】nèirén 〈旧〉 زن من، خانم من

【内容】nèiróng محتوی، مضمون، مفهوم: ～和形式统一 وحدت در مضمون وشکل / 他的演说毫无～。 سخنرانی او بی‌محتوی بود. / 提要～ خلاصهٔ مضمون، خلاصهٔ موضوع، چکیده / 这本书～丰富。 این کتاب محتوائی غنی دارد. / 这次会面时谈话涉及的～很广。 در این دیدار در زمینه های گسترده‌ای صحبت به میان آمد.

【内伤】nèishāng ①〈医〉 (طب) آسیب درونی، صدمهٔ داخلی ②〈中医〉 (طب چینی) ناخوشی یا بهم خوردگی مزاج، ناخوشی ناشی از غذای نامناسب وخستگی زیاد وتأثر و اندوه وافراط در مقاربت جنسی

【内室】nèishì اطاق درونی، اطاق خواب

【内水】nèishuǐ آبهای یك کشور

【内胎】nèitāi لاستیك تویی

【内廷】nèitíng دربار سلطنتی، قصر سلطنتی

【内外】nèi-wài ①(里外) داخل وخارج، داخلی وخارجی: 长城～ داخل وخارج دیوار بزرگ، دو طرف دیوار بزرگ (چین) / ～夹攻 حملات داخلی وخارجی / ～反动派 مرتجعین داخلی وخارجی، فشارهای داخلی وخارجی ②(接近) حدودا، در حدود، نزدیك، قریب به: 五十岁～ حدودا ۵۰ ساله بودن

【内外交困】nèi-wài jiāo kùn در امور داخلی وخارجی با مشکلات دست به گریبان شدن

【内务】nèiwù ①(内部事务) امور داخلی ②〈军〉(清洁卫生) وظایف روزمرهٔ اداری برای حفظ نظافت سرباز خانه: ～条令 مقررات سرویس داخلی در ارتش

【内线】nèixiàn ①(在对方内部活动) فعالیت در خطوط

افراد اعزامی در خطوط ②(在对方内部的人) داخلی دشمن در خط جبههٔ داخلی〈军〉③ داخلی دشمن 作战~: خط جبههٔ داخلی ④(内部电话线路)(تلفن) خط داخلی :~自动电话机 تلفن اتوماتیك داخلی جنگیدن

【内详】nèixiáng نام وآدرس فرستنده در جوف‌نامه

【内向】nèixiàng ①〈心〉 درون گرائی، توجه به درون، برگشت متوجه به داخل شدن ②(向内) به سوی درون

【内销】nèixiāo فروش در بازار داخلی، فروش داخلی

【内斜视】nèixiéshì 〈医〉 (طب) چپ چشمی، احولی

【内心】nèixīn باطن، عمق، قلب :~深处 در اعماق دل/他~很矛盾。 او باطنا دل دل می‌کند./影片展示了他的~世界。 فیلم دنیای درونی اش را نمایان کرده است./出自~地感谢 از ته قلب تشکر کردن/~的秘密 سر باطنی، خفایای اسرار

【内省】nèixǐng 〈心〉 معاینهٔ نفس :~心理学 روان شناسی با معاینهٔ نفس

【内兄】nèixiōng برادر بزرگتر زن

【内秀】nèixiù بدون نشانهٔ بارز زیرك وبا هوش بودن

【内焰】nèiyàn 〈化〉 (شیمی) شعلهٔ درونی، زبانهٔ آتش درونی

【内衣】nèiyī لباس زیر، زیر پوش، زیر پیراهن، زیر جامه

【内因】nèiyīn 〈哲〉 (فلسفه) علل داخلی :外因通过~起作用。 علل خارجی به یاری علل داخلی مؤثر واقع می‌شوند.

【内应】nèiyìng کسی که در داخل جهت همکاری با نیروهای دشمن عمل می‌کند، فرد اعزامی در داخل دشمن

【内应力】nèiyìnglì 〈机〉 فشار داخلی، استرس

【内忧外患】nèiyōu wàihuàn دشواریهای داخلی وتجاوز خارجی

【内蕴】nèiyùn مفهوم درونی

【内在】nèizài داخلی، درونی، ذاتی :~规律 قانون درونی، قانونمندی داخلی/~联系 روابط داخلی/~价值 ارزش ذاتی/~论〈哲〉 نظریهٔ فلسفی مبنی بر اینکه رابطهٔ دنیا با فکر انسان ذاتی و اصلی است/~矛盾 تضادهای درونی/~因素 عوامل داخلی

【内脏】nèizàng اندرونه

【内宅】nèizhái 〈旧〉 حیاط اندرونی، اطاقهای مخصوص زنان (در اقامتگاه اشخاص ثروتمند)

【内债】nèizhài وام داخلی

【内战】nèizhàn جنگ داخلی :挑起~ برافروختن یك جنگ داخلی/~爆发。 جنگ داخلی در گرفت.

【内政】nèizhèng امور داخلی :国家的~外交 امور داخلی وخارجی کشور/不甘涉别国~ عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر

【内衷】nèizhōng صمیم دل، ته دل

【内侄】nèizhí پسر برادر زن

【内侄女】nèizhínǚ دختر برادر زن

【内痔】nèizhì 〈医〉 (طب) بواسیر داخلی

【内助】nèizhù 〈书〉 همسر، زن، زوجه

【内阻】nèizǔ 〈电〉 (برق) عایق مقاومت درونی

那 nèi 〈口〉 آن

另见 Nā;nà;nè

nèn

恁 nèn 〈方〉①(那样;那么) چه آنقدر، چنین :~大胆! چه جسارتی!چقدر بی‌باك! ②(那) آن :~时 در آن زمان، در آن وقت

嫩 nèn ①(娇嫩) نازك، باطراوت، تازه :~叶 برگهای تازه/这肉炒得很~。 این گوشت سرخ شده خیلی نازك وباطراوت است./小孩子皮肉儿~。 کودکان پوست نازکی دارند./脸皮儿~ کمرو، محجوب، خجالتی ②(浅) کمرنگ، روشن :~黄 زرد کم رنگ/~绿 سبز کمرنگ/~红 سرخ روشن ③(少经验) تجربه، بی تجربه، کم تجربه :~手 تازه وارد، تازه کار، کم تجربه

【嫩寒】nènhán 〈书〉 سرمای خفیف

【嫩弱】nènruò نازك وضعیف

【嫩色】nènsè رنگ روشن

【嫩生】nènsheng 〈方〉①(嫩) نازك ②(不成熟) ناپخته، کم‌تجربه

néng

能 néng ①(能力) توانائی، قدرت، قابلیت، استعداد :无~ بی لیاقت، بی استعداد، نالایق/一专多~ متخصص در یك کار وخبره در چند کار دیگر ②〈物〉 (فیزیك) انرژی :原子~ انرژی اتمی/太阳~ انرژی آفتاب/热~ انرژی حرارت ③(有能力的) با استعداد، لایق، توانا، شایسته :~人 آدم مستعد ④(能够) توانستن، قادر بودن، از عهده کاری برآمدن :她一分钟~打七十个字。 او هر دقیقه می تواند هفتاد کلمه تایپ کند./他病好多了，~下床了。 حال او خیلی بهتر شده ومی‌تواند از رختخواب برخیزد./你干这个工作~行吗? آیا شما از عهدهٔ این کار بر می‌آئید؟/你~做多少就做多少。 شما هر قدر که می توانید انجام دهید همان قدر آنرا انجام دهید.

【能动】néngdòng فعال، نیروی محرکه، قوهٔ محرکه :人的~作用 نقش فعال انسان/从感性认识到理性认识之~的飞跃 جهش فعال از شناخت حسی به شناخت عقلی/~地争取胜利 نقش نیروی محرکه را در کسب پیروزی ایفا کردن

【能动性】néngdòngxìng ابتکار، قوهٔ ابتکار، نقش فعال :主观~ ابتکار ذهنی، قوهٔ ابتکار ذهنی/自觉的~ ابتکار آگاهانه/~因素 عوامل ابتکار

【能干】nénggàn لایق، توانا، شایسته، بالیاقت، زبردست :~的技工 تکنیسین زبردست/他是个~的人。 او آدم کاربر است.

【能个儿】néngger ①(本领，技能) قابلیت، توانایی، مهارت ②(多才多艺) ماهر و مستعد

【能工巧匠】nénggōng-qiǎojiàng صنعت‌گر ماهر، استاد کار

【能够】nénggòu توانستن، قادر بودن :~独立工作 قادر به انجام کار مستقل بودن/他~说三种外语。 او می تواند به سه زبان حرف بزند./这条河的下游~行驶轮船。 قسمت سفلی

این رودخانه قابل کشتیرانی است.

【能级】néngjí 〈物〉 (فیزیك) تراز انرژی، سطح انرژی：费密～ (Fermi) تراز انرژی فرمی/基态～ تراز انرژی حالت اساسی

【能见度】néngjiàndù دید، قابلیت رؤیت：地面～ دید زمینی

【能力】nénglì قابلیت، توانائی، قدرت، استعداد، قوه：～强 قابلیت زیاد داشتن/视觉～ قوه‌ٔ چشم/培养学生推理的～ استعداد دانش آموزان را در استدلال پرورش دادن/分析问题和解决问题的～ قابلیت تجزیه وتحلیل ویافتن راه حل/提高识别是非的～ بالا بردن قدرت تشخیص حق از ناحق

【能量】néngliàng ①〈物〉 (فیزیك) انرژی：～转化 تبدیل انرژی/～交换 تعویض انرژی/～守恒律 قانون نگهداری وحفاظت انرژی ②(能力) قدرت، استعداد：他们人数很少，～很大。 با آنکه تعداد آنها کم است اما قدرت آنها در انجام کار زیاد است.

【能耐】néngnai 〈口〉 توانائی، لیاقت، قابلیت، مهارت：他的～真不小。 وی مهارت زیادی دارد./我没有这种～。 من چنین توانائی ندارم./你有多大～，敢夸下如此海口？ توکه توانایی نداری از عهده‌ٔ کار برآئی، چرا حرف بزرگتر از دهانت می‌زنی؟

【能…能…】néng…néng… [表示"既能…又能"]：～攻～守 هم در حمله وهم در دفاع شایستگی نشان دادن، قادر به آماده برای قبول یك مقام عالی/～官～民 تعرض یا دفاع بودن هم صاحب قلم وهم یا به صورت یك فرد ساده بودن/～文～武 صاحب تفنگ بودن/～伸～屈 هم قادر به سربلند ایستادن و هم آماده‌ٔ خم شدن بودن ـ کنایه از خود را با هر نوع شرایط وفق دادن/～上～下 حاضر به پذیرش یك مقام بالا یا پائین بودن

【能掐会算】néngqiā huìsuàn در پیش‌بینی پیشرفت اشیاء ماهر بودن

【能人】néngrén آدم لایق وتوانا：～背后有～。 برای هر آدم مستعد کسی هست که از او مستعدتر باشد.

【能事】néngshì [常跟"尽"字配合] کاری که کسی در آن وارد باشد：竭尽挑拨离间之～ با توسل به هر وسیله‌ای نفاق افکندن

【能手】néngshǒu استاد، کارشناس، متخصص：木刻～ آدم ماهر در حکاکی روی چوب/技术革新～ زبردست در نو آوری فنی/她是插秧～。 او در جابجا کردن نشاء زبردست است.

【能说会道】néngshuō-huìdào زبان چرب ونرم داشتن، چرب زبان بودن

【能行】néngxíng توانا ومستعد

【能以】néngyǐ قادر بودن

【能源】néngyuán منابع انرژی：～危机 بحران انرژی

【能愿动词】néngyuàn dòngcí 〈语〉 (دستور) فعل معین شرطی(مانند can, may, must)

【能者多劳】néngzhě duōláo آدم توانا باید کارهای بیشتری انجام دهد (در زمانی که از کسی انجام کارهای بیشتری مطالبه شود گفته می‌شود)

【能者为师】néngzhě wéi shī بگذارید افراد توانا به دیگران بیاموزند.

ńg

嗯 ńg 或 ń 〈叹〉[表示疑问]：～，你说什么？ چه؟چه بله، چه گفتید؟ 或 گفتید؟
另见 ňg；ǹg

ňg

嗯 ňg 或 ň 〈叹〉[表示出乎意外或不以为然]：～，怎么又不见了？ (حرف ندا) وای!باز گم شده ؟/～，你怎么还没有去？ آه، برای چه تا حالا نرفته اید؟
另见 ńg；ǹg

ǹg

嗯 ǹg 或 ǹ 〈叹〉[表示答应]：他～了一声，就走了。 او فقط گفت «بله» وبیرون رفت.
另见 ńg；ňg

nī

妮 nī

【妮子】nīzi 〈方〉 دخترك، دختر خانم 又作"妮儿"

ní

尼 ní راهبه بودائی

【尼庵】ní'ān صومعه‌ٔ زنان راهبه

【尼泊尔】Níbó'ěr نپال：～人 نپالی، اهل نپال/～语 زبان نپالی

【尼姑】nígū راهبه‌ٔ بودایی

【尼古丁】nígǔdīng نیکوتین

【尼加拉瓜】Níjiālāguā نیکاراگوئه (نام یك کشور)

【尼龙】nílóng 〈纺〉 نایلون：～丝 نخ نایلون/～袜 جوراب نایلون/～纤维 الیاف نایلون

【尼罗河】Níluóhé رود نیل

【尼日尔】Nírì'ěr نیجر(نام یك کشور)：～人 نیجری، اهل نیجر

【尼日利亚】Nírìlìyà نیجریه (نام یك کشور)：～人 نیجریه‌ای، اهل نیجریه

【尼亚加拉瀑布】Níyàjiālā Pùbù آبشار نیاگارا

泥 ní ①(含水的土) گل ②(泥状物) پوره‌ٔ سبزیجات یا میوه：枣～ خمیر عناب/苹果～ پوره‌ٔ سیب/土豆～ پوره‌ٔ سیب زمینی
另见 nì

【泥巴】níbā گل، کلوخ، کلوخه

【泥肠】nícháng سوسیس کوچك

【泥肥】nìféi 〈农〉لجن ، لای ، رسوب ته رودخانه (به مثابهٔ کود)

【泥垢】nígòu چرك، کثافت، لکه، خاك: 满脸~ چهرهٔ گل‌آلود

【泥滑】níhuá (راه) گل آلود و لیز

【泥灰岩】níhuīyán 〈地〉خاك رس، خاك آهکدار، خاك کود

【泥浆】níjiāng گل ملاط، گلابه، لجن: 钻井~ گل حفارهٔ چاه / ~工 گل‌کار / ~泵 پمپ گل ملاط

【泥金】níjīn مادهٔ روکش که از چسب و پودر طلائی یا مواد دیگر ساخته می‌شود، رنگ زرین نقاشی

【泥坑】níkēng منجلاب، گودال آب باران، لجنزار: 陷在~里 در منجلاب فرصت / 掉进机会主义的~ در لجنزارغرق شدن طلبی افتادن

【泥疗】níliáo 〈医〉(طب) معالجهٔ با گل، حمام در لجن، معالجهٔ امراض بوسیلهٔ استحمام در لجن

【泥煤】níméi تورب، زغال سنگ نارس، مواد پوسیدهٔ گیاهی که بصورت زغال سنگ نارس باشد 又作"泥炭"

【泥淖】nínào گل، باطلاق، گند آب، لجنزار

【泥泞】nínìng پرگل، لای، گل آلود: ~的道路 راه پر گل ولای

【泥牛入海】níniú rù hǎi مثل يك گاو گلی که در دریا فرور رفته باشد ــ کنایه از برای همیشه از دست رفتن وقابل بر گشت نبودن

【泥盆纪】Nípénjì 〈地〉(زمین شناسی) دورهٔ دونیان

【泥菩萨】nípúsà بت گلی: ~过河,自身难保。 مثل يك بت گلی با پای خود بخواهد از رودخانه بگذرد ــ کنایه از کسی که قادر نیست موجودیت خود را حفظ کند(چه رسد به موجودیت دیگران)

【泥鳅】níqiū "Loach" نوعی ماهی شبیه مار ماهی بنام

【泥人】nírén 〈工美〉مجسمهٔ کوچك گلی: 彩塑~ مجسمهٔ گلی نقاشی شده

【泥沙】níshā 〈地〉گل و شن

【泥沙俱下】ní-shā jù xià گل و شن باهم از بالا سرازیر می‌شود ــ کنایه از اینکه خوب و بد با هم وجود دارد

【泥石流】níshíliú 〈地〉ریزش گل آمیخته با سنگ

【泥水匠】níshuǐjiàng گل‌مال، گل‌ساز، گل‌کار

【泥塑】nísù مجسمه سازی با گل، هیکل تراشی با خاك رس

【泥塑木雕】nísù-mùdiāo مجسمه یا بتی که از خاك وگل ساخته شده یا از چوب کنده شده باشد

【泥胎】nítāi ①(未上色的泥塑) بت یا مجسمهٔ گلی رنگ نکرده ②(未烧过的陶器坯子) ظروف سفالین خام وبه کوزه نرفته

【泥潭】nítán لجن‌زار، منجلاب، گودال گل

【泥塘】nítáng لجن‌زار، غدیر، گودال گل

【泥土】nítǔ ①(土壤) خاك: 春天的原野散发着~的芳香。 در فصل بهار صحرا ومزارع بوی خوش خاك را می دهد. ②(粘土) خاك رس، گل مختوم

【泥腿子】nítuǐzi دهاتی ساده وکودن

【泥洼】níwā منجلاب پست

【泥瓦匠】níwǎjiàng گل‌مال، گل‌کار، گل‌ساز، چینه‌کش

【泥汪】níwāng 〈方〉لجن زار

【泥污】níwū گل

【泥岩】níyán 〈地〉(زمین شناسی) سنگ صدف آمیخته باخاك

【泥俑】níyǒng 〈考古〉مجسمه های گلی که همراه مردگان مدفون می شود

【泥雨】níyǔ باران گل‌آلود

【泥沼】nízhǎo مرداب، باتلاق، لجن‌زار

【泥醉】nízuì بدمست شدن

【泥足巨人】nízú jùrén غول با پای گلی، ابو لهول با پای گلی

呢 ní پارچهٔ ماهوتی: 制服~ پارچهٔ پشمی، ماهوت: پارچهٔ مخصوص دوختن لباس متحدالشکل رسمی / 格子~ ماهوتی چهار خانه
另见 ne

【呢喃】nínán (پرستوك) چهچهٔ

【呢绒】níróng اجناس ماهوتی، کالاهای پشمی

【呢子】nízi پارچهٔ پشمی، پارچهٔ ماهوتی

怩 ní 见"忸怩"niǔní

倪 ní ①见"端倪"duānní ②〈姓〉يك نام خانوادگی در چین

铌 ní 〈化〉(Nb) نیوبیم

【铌铁矿】nítiěkuàng معدن نیوبیم

霓 ní 〈气〉نئون

【霓虹灯】níhóngdēng چراغ نئون، لامپ نئون

鲵 ní سامندر

nǐ

拟 nǐ ①(设计;起草) طرح کردن، طرحریزی کردن، تنظیم کردن، پیش نویسی کردن: ~稿 پیش نویس چیزی را نوشتن / ~一个方案 برنامه‌ای را تنظیم کردن ②(打算) قصد داشتن، در نظر داشتن، آهنگ کردن: ~于下月去伊朗 در ماه آینده آهنگ سفر به ایران کردن ③(模仿) تقلید کردن، پیروی کردن، کپی کردن: 模~ تقلید کردن، دنباله روی کردن

【拟订】nǐdìng طرح کردن، تنظیم کردن، برنامه ریختن: ~计划 روش‌های مشخصی را مطرح کردن / ~具体方法 تنظیم کردن برنامه / ~城市建设规划 برنامهٔ شهرسازی را تنظیم کردن 又作"拟定"

【拟古】nǐgǔ سبك ادبی یا هنری قدیم را نمونه قرار دادن: ~之作 اثری که با توجه به سبك قدیم آفریده شده باشد

【拟人】nǐrén 〈语〉(دستور) تجسم شخصیت

【拟态】nǐtài 〈生〉(بیولوژی) اصل همرنگ شدن بعضی جانوران با محیط اطراف جهت حفاظت خود ودور ماندن از خطر

【拟议】nǐyì ①(事先的考虑) طرح، طرح پیشنهادی، پیشنهاد: 事实证明他的~是对的。 واقعیات ثابت کرده است که

پیشنهاد وی درست است. ②(草拟) طرح کردن، تهیه کردن، تنظیم کردن، پیش نویس کردن: 小组一致通过了她所～的意见书。 گروه به اتفاق آراء پیشنهادی که توسط او طرح شده بود تأیید کرد.

【拟作】nǐzuò اثری که با تقلید از سبك و شیوهٔ مؤلف یانویسنده‌ای نگاشته شده باشد

你 nǐ ①(谈话的对方) تو(دوم شخص مفرد): ～爸爸 پدرتو، پدرت ②(你们) شما (دوم شخص جمع): ～方 طرف شما، ～校 مدرسهٔ شما ③(泛指任何人) کسی، هرکسی، شما: 碰到这么一个人，～有什么办法? با چنین آدمی، که باشد شما چه می‌توانید بکنید؟ / 三个人，～看看我，我看看～，谁也没说话。 سه نفر بدون اینکه کلمه ای بگویند به همدیگر نگاه می‌کردند. / ～一言，我一语，谈得很热闹。 با الحاق هر نفر به جمع، گفتگو بگرمی ادامه یافت.

【你好】nǐhǎo سلام، حالتان چطور است؟

【你们】nǐmen شما(دوم شخص جمع)

【你死我活】nǐsǐ-wǒhuó مرگ و زندگی، حیات و ممات: ～的斗争 مبارزهٔ حیاتی و مماتی، مبارزه میان مرگ و زندگی / 拼个～ تا پای جان برای پیروزی جنگیدن

【你追我赶】nǐzhuī-wǒgǎn (در رقابت دوستانه) بر یکدیگر سبقت جستن

旎 nǐ 见"旖旎"yǐnǐ

nì

泥 nì ①(抹灰泥) به گل گرفتن، گلمالی کردن، گلکاری کردن، کاهگل مالیدن: ～墙 دیوار را باگل یا گچ و ساروج اندود کردن / 把窗户玻璃用油灰～上! قاب پنجره را با بطانه محکم کنید! ②(拘泥;拘执) خودسر، سرسخت، لجوج، ستیزگر: ～古 با سرسختی از سبك گذشتگان پیروی کردن / ～守 لجوجانه مقید بودن

另见 ní

【泥缝儿】nìfèngr درزهای دیوار را با بطانه گرفتن

【泥子】nìzi 〈建〉 بطانه، زامسقه، زاماسکه

逆 nì ①(方向相反) مخالف، مغایر، در جهت عکس: ～风 باد مخالف، باد روبرو ②(抵触) مخالفت ورزیدن، اطاعت نکردن، نافرمانی کردن، سرپیچی کردن: ～时代潮流而动 برخلاف روش زمان حرکت کردن ③(背叛者) خائن، خیانتکار: ～产 دارائی خائن ④〈数〉 (ریاضی) معکوس، وارونه: ～定理 (ریاضی) قضیهٔ معکوس / ～变化 تغییر وتحول معکوس

【逆差】nìchā 〈商〉 (تجارت) بیلان، کسری موازنه: 国际收支～ کسر درآمد و پرداخت بین المللی، کسر خرج و دخل بین المللی

【逆定理】nìdìnglǐ 〈数〉 (ریاضی) قضیهٔ معکوس

【逆耳】nì'ěr درشت و ناخوشایند برای گوش: ～的话 سخنان درشت و ناخوشایند / 忠言～。 حرف حق تلخ است.

【逆风】nìfēng ①(顶着风) در طرف مخالف باد: ～行舟 در بر خلاف جهت باد کشتیرانی کردن / ～飞行 در طرف مخالف باد پرواز کردن ②(与行进方向相反的风) باد مخالف، باد روبرو

【逆境】nìjìng موقعیت دشوار، روزگار بد، بدبختی: 身处～ در وضعیت دشوار قرار داشتن

【逆来顺受】nì lái shùn shòu در مقابل زور وستم با رضایت خاطر تسلیم شدن

【逆料】nìliào پیش بینی کردن، در انتظار وقوع امری بودن، از پیش آگاهی داشتن: 不难～ قابل پیش بینی بودن / 月底能否成行尚难～。 مشکل است پیش بینی کنیم که تا آخر ماه جاری می توانیم حرکت کنیم یانه.

【逆流】nìliú ①(与主流方向相反的流水或潮流) جریان مخالف، جریان زیان آور، جریان سربالائی رود خانه: 一股反民主的～ جریان ضد دموکراسی ②(顶着流水) برخلاف جریان آب: ～而上 برخلاف جریان آب حرکت کردن

【逆旅】nìlǚ 〈书〉 مهمانسرا، مسافرخانه، هتل

【逆事】nìshì کارهای مشکل

【逆水】nìshuǐ جریان مخالف آب: ～行舟，不进则退。 قایقی که در جریان مخالف آب حرکت می‌کند باید جلو برود وگرنه به عقب کشیده خواهد شد.

【逆温】nìwēn 〈气〉 (هوا شناسی) برگشت درجهٔ گرما: ～层〈气〉〈地〉 طبقه‌بندی برگشت درجهٔ گرما

【逆心】nìxīn برخلاف درخواست خود

【逆行】nìxíng ①(朝相反方向行驶) در جهت مخالف حرکت کردن: 单行线，车辆不得～。 جاده یك طرفه است. ②〈天〉 (نجوم) حرکت در جهت مخالف مسیر اجرام سماویه

【逆运】nìyùn بخت بد

【逆转】nìzhuǎn به طرف مخالف حرکت کردن، روبه وخامت گذاشتن، وخیم شدن اوضاع

【逆子】nìzǐ پسر سرکش، پسر یاغی

昵 nì نزدیك، صمیمی: 亲～ بسیار نزدیك، بسیار صمیمی / ～爱 دوست داشتن

【昵称】nìchēng خطاب خودمانی وصمیمانه

匿 nì پنهان کردن، مخفی کردن، پوشاندن، مخفی نگاه داشتن: 隐～ پنهان کردن، ناپدید کردن، مخفی کردن

【匿报】nìbào مخفی کردن وگزارش ندادن

【匿藏】nìcáng پنهان کردن

【匿伏】nìfú مخفی کردن، پنهان کردن

【匿迹】nìjì پنهان کردن، مخفی کردن، مخفی نگاه داشتن: 销声～ از نظر ناپدید شدن، از نظر غائب شدن

【匿名】nìmíng بی‌نام، بی‌اسم، دارای اسم مستعار، بی امضاء: ～信 نامهٔ تهدید آمیز بی‌امضاء

【匿笑】nìxiào دزدکی خندیدن

【匿影藏形】nìyǐng-cángxíng مخفی شدن از نظر و توجه مردم

溺 nì ①(淹没在水里) غرق شدن، در آب غرق شدن: ～死 غرق شدن ومردن ②(过分) معتاد بودن، خو کردن: ～于酒色 به مشروب و زن معتاد بودن

【溺爱】nì'ài بچه را لوس و ننر کردن، به بچه رو دادن، فرزند خود را به طور افراطی دوست داشتن

【溺水】nìshuǐ در آب غرق شدن

【溺婴】nìyīng بچه نوزاد را در آب غرق کردن

【溺职】nìzhí از انجام وظیفه خود غفلت کردن، اهمال کاری در انجام وظیفه

睨 nì 〈书〉با گوشهٔ چشم نگاه کردن، کج نگاه کردن: 睥~ با گوشهٔ چشم نگاه کردن، با نگاه رشك آمیز نگریستن

【睨视】nìshì با گوشهٔ چشم نگاه کردن

腻 nì ①(油脂过多)روغنی، چرب، بیش از حد روغن دار: 这肉汤有点~。 این آبگوشت کمی چرب است. /汤太~了。 این سوپ خیلی چرب است. ②(厌烦)سر رفتن حوصله، خسته وکسل شدن، بیزار شدن، ملول شدن: 这些话我都听~了。 از شنیدن این حرف‌ها خسته شدم. ③(细致)خیلی دقیق: 细~的描写 توصیف دقیق، تعریف دقیق ④(黏)چسبناك، چسبنده: 油搌布沾手很~。 این پارچهٔ روغنی بسیار چسبنده بود. ⑤(污垢)چرك، خاك، کثافت: 尘~ چرك، کثافت

【腻虫】nìchóng شته، شپشه

【腻烦】nìfan 〈口〉①(厌烦)خسته وکسل بودن، سیر و بیزار شدن: 这本书我看了多少遍都不觉得~。 من از مطالعه مکرر این کتاب سیر نمی‌شوم. /这件事,我~透了。 از این کار حوصله ام سر رفته است 或 کسل شده‌ام. ②(讨厌)نفرت داشتن، بیزار بودن، متنجر بودن، بد آمدن: 我最~说大话的人。 من از آدم لافزن بیزارم.

【腻糊】nìhu 〈方〉چسبنده

【腻味】nìwei 〈方〉سیر و بیزار شدن، خسته وکسل شدن

【腻友】nìyǒu دوست انگل مانند

【腻子】nìzi 〈口〉بطانه، زامسقه، زاماسکه، زاموسقه

niān

拈 niān برداشتن، گرفتن(با دو سه انگشت): 从罐子里~出一块糖。 یك دانه قند از قنددان برداشتن /信手~来 تصادفا چیزی را بر داشتن

【拈阄儿】niānjiūr قرعه‌کشی؛ قرعه کشیدن

【拈轻怕重】niānqīng-pàzhòng کارهای آسان را به عهده گرفتن وکارهای مشکل را به دیگران وا گذاشتن ــ کنایه از ترجیح سبك بر سنگین

【拈香】niānxiāng (پیروان بودا) برای ادای احترام به بودا به معبد رفتن وبخور سوزاندن وشمع روشن کردن

蔫 niān ①(枯萎)پژمرده شدن، پژمردن، پلاسیده شدن: 菠菜~了。 اسفناج پلاسیده است. /花儿晒~了。 این گل زیر نور آفتاب پژمرده است. ②(精神不振)بی‌حال، شل و ول، بیعلاقه: 这孩子有点~,怕是病了。 این بچه کمی شل وبی حال به نظر می‌رسد، می ترسم مریض شده باشد.

【蔫巴】niānbā 〈口〉پژمردن 又作"蔫巴巴"

【蔫不唧儿】niānbujīr 〈方〉①(精神不振)بی‌حال، شل و ول، بی‌علاقه، سست، سر به زیر: 他这两天老是~的,是不是哪儿不舒服了? این روزها شل و ول به نظر می رسد، مگر کسالتی دارد؟ ②(不声不响)بی سر و صدا، آرام، ساکت: 我还想跟他说话,没想到他~地走了。 وقتی که می خواستم با او صحبت کنم، او بدون اینکه کسی متوجه شود رفته بود. /别看他平时~的,干起活来可像个小老虎。 او غالبا ساکت وآرام است ولی هنگام انجام کار به ببر می‌ماند.

【蔫不溜】niānbuliū 〈方〉آرام، بی سرو صدا 又作"蔫不声","蔫不出溜","蔫不悄儿"

【蔫耷耷】niāndādā بی‌حال و سرافکنده

【蔫甘】niāngan 〈方〉مهربان وخوش‌خو ولی کم حرف

【蔫溜儿】niānliur 〈方〉بی سر وصدا در رفتن

【蔫蔫】niānniān 〈方〉①(不声不响)آرام، بی سر وصدا، ساکت ②(精神不振)بی حال، شل و ول

【蔫儿拱】niānrgǒng 〈方〉در نهان تحریك کردن

【蔫儿坏】niānrhuài نیت های بد در سر پروراندن ودر نهان بدخواهانه عمل کردن

【蔫头耷脑】niāntóu-dānǎo 〈口〉بی حال وسرا فکنده

nián

年 nián ①(时间单位)سال: 今~ سال جاری، امسال /~复一~ سالها پشت هم، سال به سال /三~五载 سه یا پنج سال ②(每年的)سالانه، سالیانه، یك ساله، هرسال: ~产量 میزان تولید سالانه ③(岁数)سن: 过六十~ متجاوز از سن شصت سالگی ④(年节)سال نو، نوروز: 过~ سال نو را جشن گرفتن /拜~ در سال نو دید و بازدید کردن ⑤(一生中按年龄划分的阶段)دوران زندگی: 童~ دوران بچگی (یا کودکی) /青~ دوران جوانی /中~ دوران میانسالی /老~ دوران پیری، دوران ⑥(时期)دوره‌ای در تاریخ: 近~来 در سالهای اخیر /明朝末~ در سال آخر سلسلهٔ مینگ ⑦(年成)سالخوردگی محصول، حاصل، نتیجهٔ زحمت: 丰~ سال پرحاصل /歉~ سال کم حاصل، سال کم محصول ⑧〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【年报】niánbào ①(每年的报告)گزارش سالیانه ②(年鉴)سالنامه، تقویم سال، وقایع سالانه

【年表】niánbiǎo جدول شرح وقایع تاریخی به ترتیب تاریخی

【年辰】niánchen 〈方〉سال؛ سال‌ها، زمان

【年成】niáncheng محصول سال، حاصل سال، برداشت سالانه: 好~ سال پرحاصل، برداشت خوب سال /~不好 سال کم حاصل

【年齿】niánchǐ 〈书〉سن وسال

【年初】niánchū اوایل سال، آغاز سال: 去年~ در اوایل سال گذشته

【年代】niándài ①(时代)عهد، عصر، دوره، دوران، سالیان: 战争~ در سالهای جنگ، در دوران جنگ /~久了,石碑上的字迹已经模糊了。 بر اثر مرور زمان، نوشته های روی لوحهٔ

سنگی ناخوانا شده است./展出的古代文物都标明了～。 تاریخ عتیقه‌ها در نمایشگاه مشخص شده است. ②(每一世纪中从"…十"到"…九"的十年) دهه: 八十～ دهه هشتم، 二十世纪九十～/ سال‌های ۸۰، دهه ۱۹۸۰ سال‌های ۹۰ قرن ۲۰، دهه ۹۰ قرن ۲۰

【年底】niándǐ آخر سال، اواخر سال

【年度】niándù سال: 财政～ سال مالی، سال محاسباتی/～计划 برنامه وطرح سالانه

【年饭】niánfàn شامی که بنابر سنت چینی‌ها در آستانهٔ عید بهاری با اعضای خانوادهٔ خود صرف می‌کنند

【年份】niánfèn ①(指某一年) سال مخصوص،سال مشخص: 这两笔开支不在一个～。 این دو قلم خرج مربوط به آن یك سال نیست. ②(经历年代的长短) سال‌ها، تاریخ، زمان: 这件瓷器的～比那件长。 تاریخ این ظرف چینی از آن ظرف قدیمیتر است.

【年俸】niánfèng حقوق سالانهٔ مأمورین دولت

【年富力强】niánfù-lìqiáng پرنشاط وجوان، در عنفوان جوانی، در اوج قدرت

【年高】niángāo پیر، سالخورده

【年高德劭】niángāo-déshào در خور عزت و احترام (در اثر پیری)، مسن وخوش اخلاق

【年糕】niángāo کلوچهٔ سال نو، کیك سال نوکه از برنج چسبناك درست می شود

【年根】niángēn 〈方〉 آخر سال، اواخر سال

【年庚】niángēng تاریخ تولد شخص (ساعت، روز، ماه وسال)، روز تولد

【年关】niánguān آخر سال قمری چین (در گذشته زمان تسویه حساب سال بود)

【年号】niánhào عنوان سلطنت یك امپراطور در چین

【年华】niánhuá تاریخ، زمان، سال‌ها: 虚度～ عمر خود را بیهوده ضایع کردن، وقت خود را به بطالت گذراندن

【年画】niánhuà نقاشی سال نو، نقاشی عید بهار چینی

【年会】niánhuì جلسهٔ سالانه

【年货】niánhuò اجناس ویژه برای عید بهاری: 办～ خرید اجناس مناسبت عید بهاری

【年级】niánjí کلاس، سال تحصیلی: 几～? کلاس چندم؟/大学四～ سال چهارم دانشگاه

【年集】niánjí بازاری که به مناسبت عید بهاری دایر می‌شود

【年纪】niánjì سن و سال، عمر: 上了～ پا به سن گذاشتن، مسن وسالمند شدن/老大爷,您多大～了? بابا جان، شما چند سال دارید؟

【年假】niánjià ①(寒假) تعطیلات زمستانی ②(过春节放的假) تعطیلات عید بهاری

【年间】niánjiān دوران، عصر، زمان: 明朝洪武～ در دوران امپراطور «هون وو» از سلسله مینگ

【年鉴】niánjiàn سالنامه، کتاب سال

【年节】niánjié روز عید بهاری چینی و روزهای پیش وپس آن

【年金】niánjīn مبلغ پولی که سالانه به افراد شایسته یا افرادی که پست شان را ترك کرده پرداخته شود

【年馑】niánjǐn 〈方〉 قحطسالی، خشکسالی

【年景】niánjǐng ①(年成) محصول، حاصل سال، برداشت سال: 在正常的～下 در سال برداشت عادی محصول ②(过年的景象) فضای روزهای عید بهاری، وضع بزرگداشت عید بهاری

【年久失修】niánjiǔ shīxiū سالهاست که مرمت نشده است.

【年均】niánjūn در سال درحد متوسط

【年来】niánlái ①(一年来) طی (در) یك سال اخیر ②(近年来) طی (در) چند سال اخیر

【年礼】niánlǐ هدیه ای که در آخر سال تقدیم شود

【年历】niánlì تقویمی که هر یك از روزهای سال بر روی یك صفحه چاپ شده باشد، تقویم یك صفحه‌ای

【年利】niánlì بهرهٔ سالیانه، سود سالانه: ～率 نرخ بهرهٔ سالانه

【年例】niánlì رسم سالانه

【年龄】niánlíng سال، سن: 他参军还不够～。 او برای پیوستن به ارتش هنوز خیلی جوان است./从马的牙齿可以看出它的～ شما می‌توانید سن یك اسب را از روی دندانهایش تشخیص دهید.

【年轮】niánlún 〈植〉 دایره‌های درونی تنهٔ درخت (نشانهٔ عمر درخت)

【年迈】niánmài سالخورده، مسن، پیر: ～力衰 در کبر سن وخامت وضع مزاجی، پیر وضعیف

【年貌】niánmào سن و سال و چهرهٔ کسی

【年命】niánmìng ①(寿命)عمر ②(命运) سر نوشت، تقدیر

【年末】niánmò آخر سال

【年年】niánnián همه سال، هر سال، سال به سال

【年谱】niánpǔ بیوگرافی، شرح حال، شرح وقایع زندگی کسی

【年青】niánqīng جوان

【年轻】niánqīng جوان: ～力壮 جوان و قوی/～人 جوانان/～一代 نسل جوان

【年上】niánshang 〈方〉 سال گذشته

【年少】niánshào 〈书〉①(年轻) جوان ②(青少年) جوان ونوجوان

【年深日久】niánshēn-rìjiǔ با گذشت زمان، به مرور زمان، برای سالهای طولانی 又作"年久月深"

【年事】niánshì 〈书〉 سن و سال: ～已高 خیلی پیر بودن، خیلی مسن بودن، سالخورده بودن

【年寿】niánshòu عمر

【年岁】niánsuì ①(年纪) سن، سال، عمر، سن وسال: 上了～的人 آدمی که پا به سن گذاشته است ②(年代) عصر: 因为～久远,当时的具体情况已记不清了。 بر اثر قدمت زمانی، جزئیات آنرا به خاطر نمی‌آورم.

【年头】niántóu ①(年份) سال: 他到北京已三个～了。 سه سال است که او به پکن آمده است. ②(多年的时间) سالهاست، مدتها پیش، سالها پیش: 她干这一行有～了。 سالهاست که او به این کار مشغول است. ③(时代) روزها، زمان، عصر: 那～ در آن روزها، در آن تاریخ ④(年成) محصول، حاصل: 今年～真好。 محصول امسال واقعا بسیار خوب است.

【年尾】niánwěi آخر سال
【年息】niánxī بهرهٔ سالیانه، سود سالانه
【年限】niánxiàn سال، زمان، زمان مقرر، وقت مشخص، سال 学习 :زمان، زمان مقرر، وقت مشخص، سال عمر ~ 工具使用/زمان معین تحصیلات، سالهای تحصیلی ~ یك ابزار كار
【年夜】niányè آخرین شب سال قمری(تقویم کشاورزی چین)، شب عید
【年月】niányue ①〈口〉(时代)دوره، دوران، عصر ②(岁月)روزها، روزگار، زمان، سالها
【年载】niánzǎi 〈方〉سال‌ها، زمان
【年长】niánzhǎng مسن
【年终】niánzhōng آخر سال، پایان سال ~ 结帐 :تسویهٔ حساب در پایان سال /~ 评比 ارزیابی کار در پایان سال
【年资】niánzī عمر و سابقهٔ کار
【年子】niánzi 〈方〉سال، سالها، زمان
粘 nián 见"黏"nián
另见 zhān
鲇 nián ماهی اسبله، گربه ماهی
【鲇鱼】niányú ماهی اسبله، گربه ماهی
黏 nián چسبناك، چسبنده، چسبدار ~米 :برنج چسبنده /这浆糊不~。 این چسب به اندازه کافی چسبناك نیست.
【黏巴】niánba چسبناك، چسبنده 又作"黏巴巴的"
【黏缠】niánchán 〈方〉①(紧紧粘住)محکم چسبنده ②(病难治)در معالجه مشکل بودن
【黏虫】niánchóng لارو شب‌پره‌های نوع noctuidae که آفت مزارع می‌باشد
【黏度】niándù 〈化〉(شیمی) چسبندگی، چسبناکی، لعاب، غلظت: 恩氏~(Engler) چسبندگی انگلر/ ~计 دستگاهی که درجهٔ چسبندگی اجسام را معین می‌کند، غلظت سنج
【黏附】niánfù چسبیدن، به هم چسبیده بودن ~力 :چسبیدگی /~体 جسم چسبیده / الصاق
【黏糕】niángāo 见"年糕"
【黏合】niánhé 〈化〉(شیمی) چسبیدن، بهم پیوستن ~剂 :مایع چسبناك، مایع چسبنده
【黏糊】niánhu ①(形容东西黏)چسبناك، چسبنده، چسبدار ②(行动缓慢)کندکار، آهسته‌کار، شل و ول، بلغمی مزاج
【黏胶】niánjiāo 〈化〉چسب، مادهٔ لزج، مایع چسبناك ~长丝 :مایع /~短纤维 الیاف کوتاه لزج / ~丝 الیاف پیچیدهٔ لزج چسبناك که برای تهیهٔ ابریشم مصنوعی وسلولز بکار می رود (Viscose)
【黏结】niánjié چسبیدن، به هم چسبیدن ~力 :قوهٔ چسبنده، چسبندگی /~性 قوهٔ چسباننده، قوهٔ چسبناك
【黏菌】niánjūn 〈生〉(بیولوژی) قارچ مرداب
【黏米】niánmǐ 〈方〉برنج چسبنده
【黏膜】niánmó 〈生理〉(فیزیولوژی) غشاء مخاطی، شامهٔ مخاطی ~炎〈医〉 :(طب) ورم غشاء مخاطی.
【黏土】niántǔ خاك رس، خاك کوزه گری ~耐火 :خاك نسوز، صخرهٔ خاك ~岩 / مواد معدنی خاك رس ~矿物 /گل آتشخوار رس
【黏性】niánxìng چسبندگی، چسبناکی، جنس چسبناك، لزجی ~油 :روغن چسبناك
【黏液】niányè 〈生理〉(فیزیولوژی) بلغم، مادهٔ مخاطی، مخاط
【黏着】niánzhuó چسبیدن، به هم چسبیده بودن، به هم پیوستن
【黏着语】niánzhuóyǔ 〈语〉زبان ترکیبی (با استفادهٔ از پیشاوند وپساوند مانند زبان ترکی)

niǎn

捻 niǎn ①(用手指搓)پیچیدن، تابیدن، تاب دادن(با انگشت) ~线 :تابیدن نخ /把油灯~大些。 فتیلهٔ چراغ را بالا بکش. ②(捻子)فتیله ~纸 :فتیلهٔ کاغذی /灯~儿 فتیله چراغ
【捻度】niǎndù 〈纺〉(نساجی) شمارهٔ پیچش، تعداد پیچش
【捻军】Niǎnjūn ارتش «نیان» (مشعل داران ـ نیروهای مسلحانهٔ دهقانی که در اواسط قرن ۱۹ علیه سلسله «چینگ» قیام کرد)
【捻线机】niǎnxiànjī 〈纺〉(نساجی) دستگاه نخ ریسی
【捻针】niǎnzhēn 〈中医〉(در طب سوزنی چینی) چرخاندن سوزن
【捻子】niǎnzi ①(灯捻子)فتیلهٔ چراغ ②(炮捻子)فتیلهٔ توپخانه
辇 niǎn ①(古时用人拉的车)ارابه یا کالسکه‌ای که در دوران قدیم به وسیله نیروی انسان کشیده می‌شد ②(皇帝的车)کالسکهٔ امپراطوری، ارابهٔ امپراطوری
碾 niǎn ①(碾子)غلتك ②(去皮)با غلتك پوست کندن، (با غلتك) سبوس در آوردن ~米 :با غلتك سبوس در آوردن از برنج ③(压得粉碎)آسیاب کردن، سائیدن، خرد کردن، پودر کردن: 把盐粒~碎 خرد کردن دانهٔ نمك /~得粉碎 له شدن، خرد شدن، له کردن ④(压平)صاف کردن، مسطح کردن، پهن کردن، تخت کردن
【碾坊】niǎnfáng آسیا، آسیاب 又作"碾房"
【碾磙子】niǎngǔnzi غلتك
【碾米机】niǎnmǐjī ماشین سبوس در آوردن از برنج
【碾碎】niǎnsuì آسیاب کردن، پودر کردن، کوبیدن، خرد کردن
【碾子】niǎnzi غلتك، آسیاب ~石 :سنگ آسیاب، غلتك سنگی
撵 niǎn ①(驱逐)بیرون کردن، بیرون فرستادن، راندن: 把他~走! بیرونش کنید! /~下台 کسی را از پستش معزول کردن، کسی را از مقامش برکنار کردن، بیرون راندن ②〈方〉(追赶)به پای کسی رسیدن: 我~不上他。 من نتوانسم به پای او برسم.

niàn

廿 niàn (عدد) بیست

念 niàn ①(想念) به فکر کسی یا چیزی بودن، به یاد کسی بودن: 我们老~着你。 ما همیشه به فکر شما هستیم. یا چیزی افتادن ②(念头) فکر، ایده، نظر، اندیشه: 杂~ فکرهای پریشان وآشفته ③(朗读) با صدای بلند خواندن (یا قرائت کردن): 她把上级的指示~给大家听。 او دستور مقامات بالا را برای همگان قرائت کرد. ④(读) درس خواندن، مطالعه کردن، تحصیل کردن: ~本 درس خواندن، تحصیل کردن / 他~过中学。 وی دورهٔ دبیرستان را پشت سر گذارده است.

【念白】niànbái قسمت‌های گفتار در اپرای چینی

【念叨】niàndao ①(时常谈起) همیشه در بارهٔ چیزی صحبت کردن، مکرر در مکرر از چیزی حرف زدن: 他就是我们常常~的李老师。 او همان معلم لی است که ما پیوسته در بارهٔ او بحث کردن، از چیزی صحبت بمیان آمدن ②(商议) صحبت می‌کردیم: 我有个事儿跟大家~~。 می‌خواهم در بارهٔ مطلبی با شما صحبت کنم.

【念佛】niànfó (بودائیان) با ذکر اسم بودا ورد خواندن

【念记】niànji به یاد کسی بودن

【念经】niànjīng کتاب مقدس (دین بودا) را از حفظ خواندن یا قرائت کردن

【念旧】niànjiù محبت و دوستی قدیمی را درقلب حفظ کردن

【念念不忘】niànniàn bù wàng برای همیشه به یاد داشتن، هرگز از یاد نبردن

【念念有词】niànniàn yǒu cí ①(念咒) نجوا کنان ذکر و افسون خواندن ②(喃喃自语) زیر لب سخن گفتن، زمزمه کردن، نجوا کردن

【念诵】niànsòng با صدای بلند خواندن

【念诵】niànsong مکرر در مکرر از چیزی حرف زدن

【念头】niàntou اندیشه، فکر، ایده، قصد، نیت: 当时他心中只有一个~，就是为祖国增光。 در آن وقت او فقط این فکر را در سر داشت که برای میهن اعتبار وافتخار کسب کند. / 你最好放弃这个~。 بهتر است این فکر را از سر خود بیرون کنید.

【念物】niànwù چیز یادگاری

【念秧】niànyāng 〈旧〉 به قصد بدست آوردن مال دیگران دام انداختن

【念央儿】niànyāngr بطور ضمنی اظهار نظر کردن

【念咒】niànzhòu برای دفع افسون ورد و ذکر خواندن

【念珠】niànzhū تسبیح، دانهٔ تسبیح: ~数 گرداندن تسبیح

埝 niàn پشته در میان شالیزار: 打~ درست کردن پشته در میان شالیزار

niáng

娘 niáng ①(母亲) مادر، مامان، ماما: 爹~ پدر و مادر، بابا وماما ②(年长的已婚妇女) خطابی به زنهای سالمند متأهل: 大~ زن برادر جوان تر از پدر خود / 婶~ عمه (خطاب محترمانه به زن مسن) / 老大~ (خطاب محترمانه به زن مسن) ③(年轻妇女) ننه جان (خطاب محترمانه به زن مسن) زن جوان: 新~ عروس

【娘家】niángjia خانهٔ والدین زن شوهردار (زن شوهردار): 回~ به خانهٔ والدین خود رفتن

【娘舅】niángjiù 〈方〉 دائی، برادر مادر

【娘老子】niánglǎozi ①〈方〉(母亲) مادر ②(中年以上妇女的自称) زن میان سال (خطاب به خود)

【娘娘】niángniang ①(皇后或贵妃) ملکه یا سوگلی محبوب امپراطور ②(女神) الهه: 正宫~ ملکه، همسر امپراطور / ~庙 معبد الهه

【娘儿们】niángrmen ①(长辈妇女和男女晚辈合称) اسم عمومی برای زن ها وفرزندان آنها ②〈方〉(女人) زنها ③〈方〉(妻子) همسر، زن، زوجه

【娘亲】niángqīn مادر

【娘胎】niángtāi رحم مادر: 出了~ به دنیا آمدن، متولد شدن

【娘姨】niángyí 〈方〉 کلفت، مستخدم زن، زن خدمتکار

【娘子】niángzi ①〈方〉(妻子) خطاب محترمانه به زن خود ②(多用于早期白话) خطاب مؤدبانه به زن جوان: ~军 سپاه زنان، سربازان زن

酿 niáng 见"酒酿"jiǔniáng

另见 niàng

niàng

酿 niàng ①(酿造) بوسیلهٔ جوشاندن وتخمیر (آبجو یا مشروب انداختن، شراب درست کردن: 酒~ شراب) ساختن ②(蜜蜂做蜜) زنبور عسل عسل (عسل) ساختن: 蜜蜂~蜜。 ③(逐步形成) منجر شدن: ~祸 منجر به مصیبت شدن می‌سازد. ④(酒) مشروب، شراب

另见 niáng

【酿成】niàngchéng منجر شدن، باعث شدن، سبب شدن: 主观主义的批评往往~无原则的纠纷。 انتقاد ذهنی غالبا باعث مناقشات بی‌پایه و بی‌اصول می‌شود. / 小错不改往往~大错。 تصحیح نکردن یك اشتباه کوچك گاهی باعث بروز اشتباهی بزرگ می‌شود.

【酿酒】niàngjiǔ درست کردن شراب یا آبجو بوسیلهٔ جوشاندن وتخمیر کردن: ~厂 کارخانهٔ شراب‌سازی، کارخانهٔ عرق‌کشی / ~业 صنعت شراب سازی

【酿酶】niàngméi 〈化〉 (شیمی) آنزیم یا آنزیمهائی که موجب تجزیهٔ قندها می‌شود

【酿母菌】niàngmǔjūn قارچ مخمر

【酿热物】niàngrèwù 〈农〉 مادهٔ تخمیر، مادهٔ مخمر

【酿造】niàngzào آبجو درست کردن، مشروب ساختن، از انگور شراب ساختن: ~厂 (啤酒) کارخانه آبجوسازی؛ (烧酒) کارخانهٔ عراق کشی؛ (葡萄酒) کارخانه تهیهٔ شراب انگور

niǎo

鸟 niǎo پرنده، مرغ

【鸟巢】niǎocháo لانهٔ پرنده، آشیانهٔ پرنده
【鸟蛋】niǎodàn تخم پرنده
【鸟粪】niǎofèn ①(鸟的排泄物)مدفوع پرندگان، فضلهٔ پرندگان ②(鸟粪化石)فسیل فضولات پرندگان
【鸟尽弓藏】niǎojìn-gōngcáng به محض اینکه پرندگان رفتند، کمان خود را کنار گذاشتن ــ کنایه از بر کنار کردن کسی که خدمت خود را انجام داده است.
【鸟瞰】niǎokàn ①(从高处往下看)از هوا مشرف بودن بر ؛مشرف بر تمامی شهر بودن ~全城 :چیزی، منظرهٔ هوائی داشتن ②(事物的概括描写)نقشهٔ محلی که از هوا کشیده میشود، منظرهٔ هوائی ~图 ترسیم کلی ومختصر یك موضوع
【鸟类】niǎolèi پرندگان ~学:پرنده شناسی
【鸟笼】niǎolóng قفس پرندگان
【鸟枪】niǎoqiāng ①(打鸟用的火枪)تفنگ ساچمه‌ای، تفنگ مرغ زنی ②(汽枪)تفنگ بادی
【鸟枪换炮】niǎoqiāng huàn pào بمراتب بهتر شدن وضع یا شرایط کار
【鸟兽】niǎo-shòu پرندگان و حیوانات 作~散:مانند پرندگان وحیوانات متفرق شدن، مانند پرندگان وحیوانات به طور آشفته ودر هم و برهم گریختن
【鸟语花香】niǎoyǔ huāxiāng پرندگان آواز می‌خوانند و بوی گل همه جا پیچیده است ــ توصیف یك روز خوش بهاری
【鸟葬】niǎozàng 见"天葬"
【鸟篆】niǎozhuàn خط پرنده‌ای شکل، شکلی قدیمی از کلمات چینی که شبیه اثر پای پرندگان است
【鸟嘴】niǎozuǐ نوك، منقار (پرنده)

茑 niǎo

【茑萝】niǎoluó 〈植〉نوعی پیچك بنام "Cypress vine"

袅 niǎo باریك وضعیف

【袅袅】niǎoniǎo ①(烟气缭绕上升)به صورت مار پیچ به طرف بالا رفتن ~炊烟:دود از دودکش آشپزخانه به شکل مار پیچ بالا می رود。②(随风摆动)براثر وزش باد تکان خوردن 垂柳~。بید مجنون با وزش باد می‌رقصد. ③(声音延长不绝)در هوا طنین انداز بودن 余音~。آوای موسیقی مدتی پس از پایان نمایش در فضا طنین انداز است.
【袅袅婷婷】niǎoniǎo tíngtíng (زن) با لطف و وقار راه رفتن، خرامان راه رفتن
【袅娜】niǎonuó باریك وزیبا، با لطف ووقار

niào

尿 niào ①(排泄物)ادرار، شاش، زهراب، پیشاب ②(撒尿)ادرار کردن، شاشیدن، پیشاب کردن
另见 suī
【尿崩症】niàobēngzhèng 〈医〉(طب) دیابت بیمزه، دولاب آبی، بیماری که به علت نارسائی غدهٔ صنوبری ایجاد می‌شودو سبب ازدیاد دفع ادرار است
【尿闭】niàobì 〈医〉(طب) نقص در ترشح ادرار، قطع ادرار
【尿布】niàobù کهنهٔ بچه
【尿床】niàochuáng رختخواب را تر کردن، رختخواب را به ادرار خیس کردن(در خواب)
【尿胆素】niàodǎnsù 〈医〉(طب) اوروبیلین ؛原~:اوروبیلینوژن
【尿道】niàodào 〈生理〉مجرای ادرار، مجرای بول، مجرای پیشاب راه، ورم 炎~:التهاب مجرای ادرار، التهاب پیشاب 造影~/ مجرای بول اورتروگرافی(عکسبرداری از حالب)
【尿毒症】niàodúzhèng 〈医〉(طب) ازدیاد اورهٔ خون که موجب بروز علائم مسمومیت می‌شود(Uraemia)
【尿肥】niàoféi 〈农〉کود ادراری، ادراری که بمثابهٔ کود از آن استفاده شود
【尿壶】niàohú ظرف ادرار، پیشاب‌دان
【尿检查】niàojiǎnchá 〈医〉(طب) آزمایش ادرار
【尿炕】niàokàng 〈方〉(در خواب) رختخواب را تر کردن، رختخواب را به ادرار خیس کردن
【尿盆】niàopén ظرف ادرار، پیشاب‌دان، ظرف پیشاب
【尿频】niàopín 〈医〉(طب) دفع مکرر و زیاد ادرار
【尿少症】niàoshǎozhèng 〈医〉(طب) کمبود ترشح ادرار
【尿失禁】niàoshījìn 〈医〉(طب) بی‌اختیاری ادرار، ناتوانی در نگهداری ادرار
【尿素】niàosù 〈化〉(شیمی) اوره، کربامید
【尿酸】niàosuān 〈化〉(شیمی) اسید اوریك، اسید پیشابی
【尿血】niàoxiě 〈医〉(طب) پیشاب خونی، ادرار خونی
【尿潴留】niàozhūliú 〈化〉(طب) احتباس ادرار، احتباس پیشاب

脲 niào (شیمی) اوره، کربامید

【脲醛塑料】niàoquán sùliào 〈化〉(شیمی) پلاستیك فرمالدئید اوره

niē

捏 niē ①(用拇指和别的手指夹)با انگشت گرفتن، با انگشت نیشگون گرفتن، با انگشت فشار آوردن ~住这支笔。:این قلم را محکم بگیرید. 把米里的虫子~出来。/با انگشت کرم ها را از برنج برچینید! ~着鼻子/با انگشت دماغ را گرفتن ②(用手指把软东西弄成一定的形状)چیزی را با انگشت مثل خمیر سرشتن ونرم کردن ~泥人儿:با خاك رس مجسمهٔ کوچك و رنگین را ساختن ~饺子/ با انگشت «جائو زی» را درست کردن ③(捏造)جعل کردن ~报:گزارش جعلی ساختن
【捏估】niēgu ①(暗地出主意)محرمانه نظر دادن، تحریك کردن، برانگیختن ②(撮合)بمثابهٔ دلال عمل کردن، دلالی کردن
【捏合】niēhé ①(使凑合在一起)میانجیگری کردن، وساطت کردن، پا در میان گذاشتن، به مثابهٔ دلال عمل کردن ②(虚构, 捏造)جعل کردن، بدروغ ساختن

【捏合机】 niēhéjī 〈化纤〉ماشین به هم (برای الیاف شیمیائی)
سرشتن، دستگاه به هم آمیختن
【捏积】 niējī 〈中医〉سوء معالجهٔ نوعی روش (طب چینی)
هاضمهٔ بچه بوسیلهٔ ماساژ دادن عضلات وی در امتداد ستون
فقراتش
【捏腔拿调】 niēqiāng nádiào به اطوار سخن گفتن
【捏一把汗】 niē yī bǎ hàn از نگرانی واضطراب نفس را در سینه
حبس کردن：看着他往悬崖上爬，大家都～。وقتی که
دیدند که او از یك پرتگاه خطرناك بالا می‌رود، همه با نگرانی
واضطراب نفس خود را حبس کردند.
【捏造】 niēzào جعل کردن، بدروغ ساختن، جا زدن：～事实
ارقامی را ～数字/ جنایتی مجعول ساختن ～罪名/بافتن داستانی
جعل کردن /纯属～。این صد در صد دروغ است./这件事
从头到尾是～的。این کار از سر تا پا ساختگی است.

nié

苶 nié خسته به نظر رسیدن، ～发：خسته، بیحال، سست
بیحال وبی رمق بودن

niè

聂 Niè 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
涅 niè 〈书〉①(可做黑色染料的矾石)نوعی سنگ زاج
معدنی که دارای زاج معمولی وهیدرات آلومینیوم است②(染黑)
رنگ سیاه به چیزی زدن
【涅白】 nièbái سفید و غیرشفاف، سفید و مات
【涅槃】 nièpán 〈佛教〉نیروانا در دین بودا(رهائی از قید امیال
وهوسها ونفس اماره و وصول به سعادت اخروی، رستگاری)، این
کلمه هم بمعنی در گذشتن بودا می باشد.
臬 niè 〈书〉①(射箭的目标)آمار، نشانه، هدف
②(标准)استاندارد، معیار
啮 niè 〈书〉گاز گرفتن، گزیدن، کندن، مانند موش جویدن
【啮齿动物】 nièchǐ dòngwù حیوانات جونده، جوندگان
【啮合】 nièhé ①(上下牙齿咬紧)دندانها را بهم فشردن
②(像上下牙齿般咬紧)گیر کردن، در هم گیر افتادن：两个
齿轮～在一起。دو چرخ دندانه دار به هم گیر کرده اند.
嗫 niè
【嗫嚅】 nièrú 〈书〉در حرف زدن درنگ کردن
镊 niè ①(镊子)انبرك، موچین ②(用镊子夹)چیزی را با
موچین (یا انبرك) گرفتن
【镊子】 nièzi موچین، انبرك
镍 niè 〈化〉(Ni) نیکل：～币 سکهٔ نیکل /～箔 ورقهٔ
نیکل
【镍钢】 niègāng فولاد نیکل‌دار：～片 ورقهٔ فولاد نیکل‌دار
【镍黄铁矿】 nièhuángtiěkuàng 〈矿〉سنگ معدنی زرد مایل به
قهوه‌ای به نام سولفید آهن و نیکل
颞 niè
【颞骨】 niègǔ 〈生理〉استخوان گیجگاه، استخوان شقیقه
【颞颥】 nièrú 〈生理〉گیجگاه، شقیقه
蹑 niè (放轻脚步)آهسته با نوك پا راه رفتن، پاورچین
پاورچین راه رفتن：他～着脚走出病房。او پاورچین پاورچین از
اطاق بیماران بیرون رفت.②(追随)کسی را بدنبال کسی رفتن،
تعقیب کردن، زاغ سیاه کسی را چوب زدن：～踪 کسی را تعقیب
کردن، رد پای کسی را گرفتن ③(踏；踩)زیر پا له پا گذاشتن،
لگد کردن، کردن：～足其间 شرکت کردن (در شغلی)
(حرفه‌ای) گرفتن، (با نوعی افراد) معاشرت کردن
【蹑手蹑脚】 nièshǒu nièjiǎo با نوك پا راه رفتن، پاورچین
پاورچین راه رفتن
【蹑足】 nièzú ①(放轻脚步)آهسته با نوك پا راه رفتن ②(插
足；参加)خود را درصف قرار دادن
孽 niè ①(罪恶)تقصیر، گناه، شر، بدی：作～ بدی کردن،
گناه کردن، شرارت کردن، بد کردن：罪～/ بدکاری، شر، گناه
شرارت ②(邪恶)بدکاری، بد کرداری：妖～ نیروی اهریمنی،
شیطان؛ آدم شریر
【孽根】 niègēn ریشهٔ بدی
【孽障】 nièzhàng ①〈佛教〉در دین بودا اشاره به آن گناهی که
به ریاضت زبان می‌آورد ②〈旧〉(长辈骂后生的话)(فحش)
بد جنس! شیطان!بد اخلاق!باعث خجالت!تخم حلزون!(در گذشته
بزرگان به عنوان دشنام به جوانان می‌گفتند)
【孽种】 nièzhǒng ①(孽根)ریشهٔ بدی ②(不肖子孙)
(فحش) فرزند ناخلف
蘖 niè 〈植〉جوانهٔ ته ساقهٔ اصلی：麦子正在分～。
گندم دارد از ته ساقهٔ اصلیش جوانه می‌زند.
【蘖枝】 nièzhī جوانهٔ ته ساقهٔ اصلی

nín

您 nín 〈敬〉سرکار، شما (خطاب محترمانه به دوم شخص
مفرد)

níng

宁 níng ①(安宁)صلح آمیز، ساکت وآرام ②〈简〉(宁夏
回族自治区)نام اختصاری ناحیه خود مختار ملیت حوی نینگ
③〈别称〉(南京)نام اختصاری شهر «نانکن» چین؛ شیای چین
沪～线 خط راه آهن شانگهای ــ نانکن
另见 nìng
【宁静】 níngjìng آرام وآسوده، صلح آمیز：～的夜晚 شب
آرام، شب ساکن /他心里渐渐～下来。او به تدریج آرام

گرفت.
【宁谧】níngmì 〈书〉آرام وآسوده
【宁夏】Níngxià «نینگ شیا» ــ نام اختصاری ناحیه خود مختار ملیت حوی نینگ شیا
【宁夏回族自治区】Níngxià Huízú Zìzhìqū ناحیهٔ خود مختار ملیت حوی نینگ شیا

拧 níng ①(扭绞) پیچیدن، پیچاندن، تابیدن، چلاندن: ~麻绳! طناب پیچید/把衣服~干 لباس خیس را به شکل طناب پیچید! کنف دست به دست (هم) دادن/大家~成一股劲儿 راچلاندن او مرا نیشگون گرفت./她~了我一把。 وکاری را انجام دادن ②(捏) نیشگون گرفتن، فشردن
另见 nǐng; nìng

咛 níng 见"叮咛"dīngníng

苧 níng 〈化〉($C_{10}H_{16}$) (شیمی)هیدروکربن شیرینی به فرمول

狞 níng مخوف، ترسناك، وحشتناك
【狞恶】níng'è شریر، بدخواه
【狞笑】níngxiào خندهٔ مخوف

柠 níng
【柠檬】níngméng لیمو: ~水 لیموناد / ~素〈化〉 سیتـریـن، جوهر لیمو ترش که اسیدی است بی رنگ و〈化〉~酸/ ویتامین P آب لیمو 汁~/آب نبات لیمویی 糖~/بی‌بو

聍 níng 见"耵聍"dīngníng

凝 níng ①(凝结) بستن، منجمد شدن، سفت شدن، منعقد شدن: 用鲜血~成的战斗友谊 با دوستی رزمنده قوام یافته با خون ②(注意力集中) جمع بودن حواس، دقت کردن: 思~ به فکر فرو رفتن
【凝碧】níngbì سبز پررنگ
【凝点】níngdiǎn 〈物〉 نقطهٔ انجماد
【凝定】níngdìng بی‌حرکت، راکد
【凝冻】níngdòng منجمد شدن
【凝固】nínggù جامد کردن، سفت کردن، دلمه شدن: ~点〈物〉 (فیزیك) نقطهٔ انجماد/~汽油弹〈军〉 بمب ناپالم/~浴〈纺〉 (نساجی) شستشوی پارچه بعد از رنگرزی برای ثابت شدن رنگ
【凝华】nínghuá 〈气〉 (هوا شناسی) سوبلیمه، تصفیه کردن، پاك کردن: ~核 هستهٔ تصفیه وتصعید شده
【凝灰岩】nínghuīyán 〈地〉 سنگ آتشفشانی متورق
【凝积】níngjī منعقد و جمع شدن
【凝集】níngjí 〈化〉 آگلوتینات، چسباندن، ترکیب کردن: ~素 آگلوتینین، ماده یا عامل چسبندگی مانند پادتن
【凝寂】níngjì بسیار آرام
【凝结】níngjié بستن، منجمد شدن، سفت شدن، منعقد شدن: 湖面上~了薄薄的一层冰。 یخ نازکی روی دریاچه را پوشانده است./~剂〈化〉 مواد منعقد کننده، مواد منقبض کننده/~力 انعقاد پذیری/~物 لخته

【凝聚】níngjù ①(气体变成液体) تبدیل به مایع کردن، متراکم کردن، منقبض کردن: 荷叶上~着晶莹的露珠。 شبنمهای درخشانی بر روی برگهای گل نیلوفر جا گرفته است./南京长江大桥~着中国工人阶级的高度智慧。 پل نانکن بر روی رودخانه «یان تسه»، تجسم دانش و عقل متعالی طبقهٔ کارگر چین است. ②〈化〉 (شیمی) عمل کومه کردن، انباشتن
【凝练】níngliàn مختصر و مفید
【凝然】níngrán ثابت و استوار
【凝神】níngshén توجه داشتن، حواس را متمرکز کردن: ~谛听 با دقت تمام گوش دادن
【凝视】níngshì چشم دوختن، خیره شدن، با دقت نگاه کردن
【凝听】níngtīng بادقت گوش کردن
【凝析油】níngxīyóu 〈石油〉 نفت تغلیظ شده
【凝血药】níngxuèyào 〈医〉 دارویی که خون را منعقد می‌کند
【凝滞】níngzhì راکد ماندن، بتأنی حرکت کردن: ~的目光 نگاه‌های خیره‌کننده و بی‌حالت
【凝重】níngzhòng موقر، با سنگینی
【凝注】níngzhù با دقت نگاه کردن، خیره شدن

nǐng

拧 nǐng ①(扭转;旋) پیچیدن، پیچ دادن، (بوسیلهٔ پیچ) سفت کردن: ~开瓶盖 (بوسیلهٔ پیچ) سر بطری را باز کردن / ~上盖子 (بوسیلهٔ پیچ) کلاهك گذاشتن / ~紧螺丝 پیچ را سفت کردن ②(颠倒) عوضی گرفتن، اشتباه کردن: 他把"小题大做"说~了,说成"大题小做"。 او «کاهی را کوهی کردن» را با «کوهی را کاهی کردن» اشتباه کرده است. ③(相反;不一致) اختلاف داشتن، توافق نداشتن: 两个人越说越~。 اختلاف آنها طوری شد که هر قدر بیشتر صحبت کردند، بیشتر ناسازگار ومخالف بایکدیگر شدند.
另见 níng; nìng
【拧劲儿】nǐngjìnr عدم توافق نظر، عدم همآهنگی عمل
另见 nìngjìnr

nìng

宁 nìng ①(宁可) ترجیح دادن، ارجح داشتن، برتر شمردن ②〈书〉مگر: 山之险峻,~有逾此? مگر کوهی هست که از این کوه سر بالاتر و خطرناکتر باشد؟ ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 níng
【宁可】nìngkě ترجیح دادن، برتر شمردن، ارجح داشتن: 站着死,绝不跪着生。 مرگ با سرافرازی را بر زندگی با خفت ترجیح دادن، مردن با عزت به از زندگی با ذلت/部队~绕道走,也不踩庄稼。 واحدهای ارتش راه غیر مستقیم ودور زدنی را بر عبور از مزارع دهقانان تر جیح دادند./~小心一点。 بهتر است مواظب باشیم. 或 احتیاط شرط عقل است.

【宁肯】nìngkěn ترجیح دادن، رجحان دادن، برتر شمردن
【宁缺毋滥】nìng quē wù làn کمبود جنس مرغوب بهتر از داشتن جنس نامرغوب است ــ کنایه از کیفیت را بر کمیت ترجیح دادن
【宁死不屈】nìng sǐ bù qū مرگ را بر اسارت و بندگی ترجیح دادن
【宁为玉碎，不为瓦全】nìng wéi yù suì, bù wéi wǎ quán ترجیح می‌دهم مثل یك یشم بشکنم تا مانند یك سفال سالم بمانم ــ کنایه از اینکه مردن به شرف بهتر از زندگی با مذلت است.
【宁愿】nìngyuàn 见"宁可"

佞 nìng ①(惯于巧语媚人):چاپلوسی کردن، تملق گفتن ~人 آدم چاپلوس، آدم متملق ②〈谦〉(有才智) با عقل، با ~不 :استعداد این حقیر، بنده (در زمان قدیم، به جای کلمه «من» در مقام تواضع و فروتنی به دیگری گفته می‌شده است)
【佞臣】nìngchén وزیر چاپلوس
【佞笑】nìngxiào بد خواهانه خندیدن

泞 nìng 见"泥泞"nìnìng
【泞滑】nìnghuá گل آلود و لیز

拧 nìng 〈方〉یك سر سخت، لجوج، خودسر، کله شق، یك دنده، ~孩子 بچه لجوج بچه یك دنده،
另见 níng; nǐng
【拧劲儿】nìngjìnr لج بازی کردن
另见 nǐngjìnr
【拧种】nìngzhǒng آدم لجوج و خودرأی

niū

妞 niū 〈口〉دختر، دخترك
【妞子】niūzi 〈方〉دخترك

niú

牛 niú ①(哺乳动物)گاو:母~ گاو ماده، ماده گاو /公~ گاو نر /水~ گاو آبی، گاو بحری /耕~ گاو ورزه، گاوکار ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【牛蒡】niúbàng 〈植〉:نوعی گیاه بنام اراقیطون، ریشه بابا آدم ~子〈中药〉نوعی گیاه داروئی بنام تخم اراقیطون، تخم ریشه بابا آدم
【牛鼻子】niúbízi ①(牛的鼻子) بینی گاو :牵牛要牵~。 گاو را باید با کمند کشید. ②(道士) راهب تائوئیسم
【牛车】niúchē گاری(که توسط گاو کشیده می‌شود)
【牛刀小试】niúdāo xiǎo shì نخستین نمایش کوچك دست آقا، یك چشمه از هنرهای آقا ــ کنایه از اینکه کسی مهارت بزرگ خود را نخست در کاری کوچك نشان می‌دهد.
【牛痘】niúdòu ①(一种牛病)(طب) آبله گاوی ②(牛痘苗) کوبیدن آبله، واکسن آبله، مایه آبله گاوی:种~ واکسن آبله، مایه آبله گاوی 苗~/ زدن، تلقیح آبله
【牛犊】niúdú گوساله، بچه گاو
【牛顿】niúdùn 〈物〉(نام یك دانشمند) نیوتون ؛ ~望远镜 دوربین نجومی نیوتون
【牛耳】niú'ěr 见"执牛耳"zhí niú'ěr
【牛肺疫】niúfèiyì (طب) ورم غشاء مایی ریوی وریه ها، ورم غشاء مایی همراه با سینه پهلو
【牛粪】niúfèn مدفوع گاو، فضله گاو
【牛牯】niúgǔ 〈方〉گاو نر
【牛倌】niúguān گاو چران
【牛鬼蛇神】niúguǐ-shéshén نیروهای شیطانی، نیروهای اهریمنی، دیوهاو شیطانها ــ کنایه از دشمنان طبقاتی گوناگون
【牛黄】niúhuáng 〈中药〉نوعی داروی چینی بنام گاو دارو، گاو زهره، گاو سنگ
【牛角】niújiǎo شاخ گاو :~画 تابلو شاخ گاو /~制品 وسایلی که از شاخ گاو درست می‌شود
【牛角尖】niújiǎojiān نوك شاخ گاو ــ کنایه از مطلبی کوچك وبی اهمیت یا مشکلی غیر قابل حل 参见"钻牛角尖"zuān niújiǎojiān
【牛劲】niújìn ①(大力气) زور زیاد، کوشش فراوان ②(牛脾气)سرسختی، لجاجت، خیره سری:这小伙子有股子~，干一件事就非干到底不可。اگر این پسر بچه اراده‌ای قوی دارد. شروع به کاری کرد، آنرا هرگز نیمه کاره رها نمی‌کند.
【牛栏】niúlán گاودانی، طویله گاو
【牛郎】Niúláng گاو چرانی که در یك افسانه چینی به نام «گاو چران و دختر بافنده» آمده است 〈天〉星~ :(نجوم) الطایر
【牛郎织女】Niúláng Zhīnǚ گاوچران و دختر بافنده ــ کنایه از جدایی طولانی زن وشوهر در دو محل
【牛马】niúmǎ گاوها واسبها ــ کنایه از حیوانات بارکش
【牛毛】niúmáo موی گاو :多如~ (به اندازه موهای یك گاو) غیر قابل شمارش، ناشمردنی، بیشمار/~细雨 باران ریز، نم نم باران
【牛虻】niúméng خرمگس، مگس گاو
【牛奶】niúnǎi شیر گاو :~场 محل نگاهداری و پرورش شیر گاو/~糖 شیرینی خامه‌دار
【牛腩】niúnǎn 〈方〉گوشت راسته، گوشت مازه، گوشت پشت (گاو)
【牛年马月】niúnián mǎyuè 见"驴年马月"lǘnián mǎyuè
【牛排】niúpái بیفتك گاو، گوشت ران گاو
【牛棚】niúpéng گاودانی، آغل گاو، طویله گاو
【牛皮】niúpí ①(牛的皮)پوست گاو ②[多用于]:吹~ لاف زدن، بالیدن، حرف بزرگ زدن/~大王 لافزن، گزافه‌گو
【牛皮糖】niúpítáng شیرینی چسبنده، آب نبات چسبناك
【牛皮癣】niúpíxuǎn 〈医〉نوعی جرب پوستی بنام «پسوریازیس» یا «داء الصدف»
【牛皮纸】niúpízhǐ کاغذ محکم قهوه‌ای رنگ مخصوص بسته‌بندی، کاغذ بسته‌بندی
【牛脾气】niúpíqi سرسختی، لجاجت، خیره سری

【牛肉】niúròu گوشت گاو، گوشت گوساله

【牛舌鱼】niúshéyú ماهی حلوا، حلوا ماهی

【牛舌草】niúshécǎo گیاه گاو زبان

【牛虱】niúshī شپشه، گاو

【牛溲马勃】niúsōu mǎbó ادرار اسب ونوعی باکتری ــ کنایه از چیزی ارزان ولی مفید

【牛头刨床】niútóu bàochuáng 〈机〉 ماشین تراش، دستگاه تراشکار

【牛头不对马嘴】niútóu bù duì mǎzuǐ فك اسب با کله، گاو ربطی ندارد ــ کنایه از دو موضوعی که هیچ ربطی با یکدیگر ندارند (گوز به شقیقه چه ربطی دارد؟)

【牛蛙】niúwā قورباغه، بزرگ، گاو قورباغه

【牛尾】niúwěi دم گاو: ~汤 سوپ دم گاو

【牛尾鱼】niúwěiyú ماهی سر پهن (نوعی ماهی دارای باله‌های خاردار)

【牛瘟】niúwēn گاو میری، گاو مرگی، طاعون گاو

【牛心】niúxīn لجوج، یك دنده، خودرأی

【牛饮】niúyǐn تاحد توان نوشیدن

【牛仔裤】niúzǎikù نوعی شلوار تنگ وچسبان، شلوار فاستونی نخی مخصوص کار 又作"牛崽裤"

niǔ

忸 niǔ

【忸怩】niǔní خجالتی، کمرو، خجول: ~作态 عور و اطوار ریختن، عشوه کردن، طنازی کردن

扭 niǔ ①(掉转) برگرداندن، رو گرداندن: 他~过头来看了一下。 او به عقب بر گشبت ونگاه کرد. ②(拧) پیچاندن، پیچ دادن، چلاندن: 他把树枝子~断了。 او شاخه، کوچك درخت را پیچاند وشکست. 用力把门~开 در را با فشار باز کردن ③(拧伤) پیچ خوردن، رگ به رگ شدن: ~了筋 رگ به رگ شدن عضله / 他~了腰。 کمر او رگ به رگ 或 کمر او پیچ خورد. ④(身子左右摇动) تاب خوردن، تلو تلو خوردن: 她总是~着身子走路。 او موقع راه رفتن تلو تلو می‌خورد. ⑤(揪住) کسی را بزور نگهداشتن: ~送公安部门 کسی را بزور نگهداشتن وبه سازمان امنیت بردن / 两人~在一起。 آن دو نفر به یکدیگر گلاویز شدند.

【扭摆】niǔbǎi (بدن خود را) تاب دادن

【扭秤】niǔchèng 〈物〉 (فیزیك) پیچش سنج برق

【扭打】niǔdǎ گلاویز شدن، دست به گریبان (یا یقه) شدن، به هم پیچیدن

【扭搭】niǔda 〈口〉 شلیدن، تلوتلو خوردن، شلان شلان راه رفتن

【扭动】niǔdòng (بدن) تاب خوردن

【扭角羚】niǔjiǎolíng 〈动〉 بز کوهی بزرگ تبتی

【扭结】niǔjié به (بر) هم پیچیدن، به هم تاب خوردن

【扭亏增盈】niǔ kuī zēng yíng کسر ها را جبران کردن وبر مازاده‌ها افزودن

【扭力】niǔlì 〈物〉 (فیزیك) قدرت پیچش، نیروی پیچ خوردگی

【扭捏】niǔnie کمرو، محجوب، خجول (همراه با ناز و کرشمه): 有话直说, 别扭扭捏捏的。 اگر حرفی داری، صریحا بگو، خجالت نکش. / 不要那么扭扭捏捏的。 آنقدر نازش را نکش!

【扭曲】niǔqū کج شدن وتغییر شکل یافتن

【扭伤】niǔshāng رگ به رگ شدن، پیچ خوردن: 他~了手腕。 مچ دست او پیچ خورد.

【扭送】niǔsòng دست به گریبان مجرم شدن واو را به پلیس بردن

【扭秧歌】niǔ yāngge رقص «یان گو» را اجرا کردن

【扭转】niǔzhuǎn ①(掉转) برگرداندن، رو گرداندن: 他~身子, 向车间走去。 او برگشت وبسوی کارگاه رفت. ②(纠正发展方向) جهت چیزی را تغییر دادن: ~局势 وضع را تغییر دادن / ~被动局面 به موقعیت غیرفعال خود پایان دادن، ابتکار خود را بدست آوردن / 妄图~历史车轮 برای به عقب برگرداندن چرخ تاریخ بیهوده تلاش کردن

【扭转乾坤】niǔzhuǎn qiánkūn بوجود آوردن تغییرات سریع وبنیادی در اوضاع، جهان را زیر و رو کردن

纽 niǔ ①(器物上提的部分) دسته، دستگیره: 秤~ گیره یا ریسمان بالا بر ترازو / 印~ دسته، مهر ②(纽扣) دگمه: 衣~ دگمه، لباس ③(纽带) بند، پیوند

【纽带】niǔdài بند، پیوند، ربط، ارتباط، وسیله، ارتباط: 友谊的~ پیوند دوستی، روابط دوستی / 商业是工农业之间的重要~。 تجارت پیوند مهمی بین صنعت وکشاورزی محسوب می‌شود.

【纽结】niǔjié ①(纽扣) گره، دگمه ②(紧要环节) حلقه، کلیدی در اشیاء متضاد

【纽扣】niǔkòu دگمه، دکمه، تکمه

【纽襻】niǔpàn حلقه، دگمه، گره دگمه (در لباس چینی قدیم)

【纽眼】niǔyǎn 〈方〉 سوراخ دگمه

【纽约】Niǔyuē نیویورك (نام یك شهر آمریکا)

【纽子】niǔzi دگمه، تکمه، دکمه

狃 niǔ گرفتار بودن، در بند بودن، پا بندبودن: ~于习俗 به رسوم و عادات پا بند بودن / ~于成见 به تعصب گرفتار بودن

钮 niǔ ①见"纽"niǔ ②见"电钮"diànniǔ ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

niù

拗 niù سرسخت، لجوج، سرکش، یك دنده: 这老头子脾气很~。 این پیر مرد خیلی لجوج است.

另见 ǎo; ào

【拗不过】niùbuguò در منصرف کردن کسی از کاری ناتوان بودن: 他这个人脾气犟, 你可~他。 او خیلی لجوج است. شما قادر نخواهید بود نظر او را تغییر دهید.

【拗劲】niùjìn خودسری، خودرأیی

nóng

农 nóng ①(农业)کشاورزی، امور کشاورزی، فلاحت: 务~ کشاورزی کردن، به امور کشاورزی پرداختن، فلاحت کردن ②(农民)دهقان، کشاورز، زارع، زراعتکار: 贫下中~ دهقانان فقیر ومیانه حال/菜~سبزیکار/茶~چایکار

【农本】nóngběn سرمایه تمام شده برای تولید محصولات

【农产品】nóngchǎnpǐn محصولات کشاورزی

【农场】nóngchǎng فرم، مزرعه: 国营~ فرم دولتی

【农村】nóngcūn روستا: ~电气化 الکتریکی کردن روستا /~建设 سازندگی روستاها/~集市 بازار آزاد روستایی

【农村户】nóngcūnhù خانوار روستایی

【农贷】nóngdài وام کشاورزی

【农夫】nóngfū 〈旧〉کشاورز، زارع، زراعتکار، روستایی، دهقان

【农妇】nóngfù 〈旧〉زن روستایی، کشاورز زن، دهقان زن

【农副产品】nóngfùchǎnpǐn محصولات کشاورزی وتولیدات فرعی کشاورزی

【农副业】nóngfùyè امور کشاورزی و امور فرعی روستایی

【农工】nónggōng ①(农民和工人)دهقانان وکارگران ②(农业工人)کارگران کشاورزی

【农户】nónghù خانواده روستائیان، خانواده دهقانان

【农会】nónghuì اتحادیه کشاورزان، انجمن دهقانان 又作"农协"

【农活】nónghuó کار کشاورزی

【农机】nóngjī ماشین آلات کشاورزی: ~站 ایستگاه ماشین آلات کشاورزی

【农家】nóngjiā فامیل کشاورزان: ~肥 کود کشاورزی

【农具】nóngjù وسایل و لوازم کشاورزی، ابزار وآلات زراعتی: ~改革 نوآوری ابزارهای زراعی

【农垦】nóngkěn کشت و زرع: ~地区 منطقه کشت و زرع

【农历】nónglì تقویم سنتی چین، تقویم کشاورزی چین، سالنامه قمری: ~新年 نو روز بنابر تقویم کشاورزی چین

【农林牧副渔】nóng lín mù fù yú کشاورزی، درختکاری، دامپروری، امور فرعی روستایی و شیلات

【农忙】nóngmáng روزهای پرکار کشاورزی، فصل پرکار کشاورزی

【农贸市场】nóngmàoshìchǎng بازار آزاد محصولات کشاورزی، بازار دهاتی

【农民】nóngmín دهقان، روستایی: ~阶级 طبقه دهقانان /~协会 اتحادیه دهقانان /~起义 قیام دهقانی، قیام کشاورزان /~战争 جنگ دهقانی /~运动 جنبش دهقانی

【农民运动讲习所】Nóngmín Yùndòng Jiǎngxísuō مرکز آموزشی جنبش دهقانی، انستیتوی جنبش دهقانی (که در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲٤ به دست مائو تسه تونگ در شهر «گوانگ چو» وبعد در شهر «او چانگ» جهت پرورش کادرها برای جنبش دهقانی دایر شد)

【农奴】nóngnú غلام، دهقان برده: ~制度 نظام برده‌داری/~主 برده دار، صاحب برده

【农女】nóngnǚ دختر روستایی

【农情】nóngqíng وضع تولید محصولات

【农渠】nóngqú نهر مزرعه

【农人】nóngrén کشاورز، دهقان

【农舍】nóngshè خانه روستایی

【农时】nóngshí فصل کشاورزی، روزهای کاشتن محصول: 不违~ انجام کارهای کشاورزی در موقع مناسب

【农事】nóngshì کارهای کشاورزی، کارهای زراعتی

【农田】nóngtián کشتزار، مزرعه، زمین کشاورزی، زمین زیر کشت: ~基本建设 کارهای اساسی برای زمین‌های زیر کشت / ~水利建设 سازندگی آبیاری مزارع /~水利 آبیاری مزارع

【农隙】nóngxì 〈书〉فراغت در روستا

【农闲】nóngxián فصل کم‌کار کشاورزی، اوقات کم‌کاری در کشتزار

【农学】nóngxué علم کشاورزی، علم برداشت محصول وبهره برداری از خاك: ~家 متخصص کشاورزی

【农谚】nóngyàn ضرب المثل کشاورزی، قول کشاورز، گفته کشاورز

【农药】nóngyào داروی کشاورزی، داروی حشره کش: ~污染 آلودگی داروی کشاورزی

【农业】nóngyè امور کشاورزی، کشاورزی، زراعت، فلاحت: ~地质学 زمین شناسی کشاورزی / ~大学 دانشگاه کشاورزی /~部 وزارت کشاورزی /~发展纲要 برنامه پیشرفت کشاورزی /~工人 کارگر مزرعه، کارگر کشاورزی /~工程学 مهندسی کشاورزی /~国 کشور کشاورزی /~合作化 تعاونی کردن کشاورزی، زارع /~化学 شیمی کشاورزی /~机械 ماشینهای کشاورزی /~集体化 کلکتیو کردن کشاورزی، ماشین آلات کشاورزی /~气象学 هواشناسی کشاورزی /~人口 جمعیت کشاورزی /~科学 علوم کشاورزی، جمعیت روستاها /~生产 تولید کشاورزی /~生产合作社 تعاون تولید کشاورزی /~生物学 بیولوژی کشاورزی /~税 مالیات کشاورزی /~土壤学 خاکشناسی کشاورزی /~现代化 مدرن کردن کشاورزی، مدرنیزاسیون کشاورزی

【农业八字宪法】nóngyè bā zì xiànfǎ منشور هشت نکته ای برای کشاورزی که بشرح ذیل است: 土 بهبود خاك، 肥 مصرف مناسب کود، 水 آبیاری، 种 بهبود واصلاح نژاد بذر، 密 بطور فشرده ولی منطقی کاشتن، 保 محافظت محصولات، 管 مدیریت مزارع، 工 اصلاح ابزار های زراعتی

【农业技术】nóngyè jìshù تکنولوژی کشاورزی، تکنیك کشاورزی: ~改造 اصلاح تکنولوژی کشاورزی /~员 تکنیسین کشاورزی /~站 مرکز اشاعه تکنولوژی کشاورزی

【农艺师】nóngyìshī مهندس کشاورزی

【农艺学】nóngyìxué علم فلاحت

【农庄】nóngzhuāng مزرعه کشاورزی، فرم کشاورزی: 集体~ کالخوز(در شوروی گذشته)

【农作】nóngzuò کشت و زرع

【农作物】nóngzuòwù برداشتهای کشاورزی، تولیدات

کشاورزی، محصولات کشاورزی

侬 nóng ①〈方〉(你)شما، تو ②[用于旧诗文]من

浓 nóng ①(气体或液体含某种成分多;稠密)غلیظ، متراکم، متکاثف، انبوه: ~烟 دود غلیظ/ ~墨 جوهر سیاهرنگ/ ~硫酸 اسید گوگرد غلیظ/ ~茶 چای پررنگ، غلیظ ②(强烈、程度深)(درجه یا دامنهٔ چیزی) زیاد، فراوان، قوی، شدید: 玫瑰花香味很~。گل سرخ بوی خوش وعطری قوی دارد./ 兴趣很~ علاقهٔ فراوان داشتن

【浓度】nóngdù (化)(شیمی) غلظت، غلظت، قوام: 当量~ غلظت همسنگ/ 矿浆~ غلظت خمیر معدنی

【浓馥】nóngfù عطر غلیظ

【浓厚】nónghòu ①(很浓)غلیظ، انبوه، متراکم: ~的云层 ابرهای انبوه، ابرهای متراکم ②(色彩、意识重)زیاد، مشخص: ~的地方色彩 رنگ شاخص محلی/ ~的封建意识 ایدهٔ قوی فئودالی/ 孩子们对中国革命的历史兴趣很~。بچه‌ها به تاریخ انقلاب چین علاقهٔ بسیار دارند.

【浓积云】nóngjīyún 〈气〉ابرهای متراکم

【浓集】nóngjí متراکم کردن

【浓丽】nónglì زیبا وپررنگ

【浓烈】nóngliè غلیظ وشدید

【浓眉】nóngméi ابروی پر پشت: ~大眼 ابروی پر پشت وچشم درشت

【浓密】nóngmì غلیظ، انبوه، متراکم: ~的枝叶 شاخ و برگهای انبوه

【浓缩】nóngsuō 〈化〉(شیمی) تغلیظ شده، غلیظ شده، غنی شده: ~物 مواد غلیظ شده، مواد غنی شده/ ~铀 اورانیوم غنی شده

【浓艳】nóngyàn رنگ‌های پر زرق و برق، غنی ورنگین: 色彩~ رنگهای پر زرق و برق جلف و سبك،

【浓荫】nóngyīn سایهٔ درختان انبوه

【浓郁】nóngyù قوی ، زیاد ، غنی: 玫瑰花发出~的香味。گل سرخ عطر قوی دارد./ 这些作品具有~的农村生活气息。این آثار رایحه‌ای قوی از زندگی روستائی دارد.

【浓重】nóngzhòng غلیظ ، متراکم، غنی، انبوه، قوی: 雾越发~了。مه غلیظ ترشده‌است./ 他画的花卉,设色十分~。گلهائی که او کشیده است همه پررنگ وتند است.

【浓妆艳抹】nóngzhuāng-yànmǒ (زن) لباس ها وتزئینات پر زرق و برق داشتن

【浓浊】nóngzhuó ①(浓重混浊)(دود، مه و...) غلیظ وآلوده ②(低沉)(صدا) پست وبم

哝 nóng

【哝哝】nóngnong با صدای آهسته حرف زدن، زمزمه کردن، نجوا کردن

脓 nóng چرك، ریم، عفونت

【脓包】nóngbāo ①〈医〉(طب) پوستول ، طاول چرکی، جوش چرك دار، کورك ②(无用之人)آدم بی ارزش، آدم به درد نخور

【脓疮】nóngchuāng زخم عفونی، دمل چرکی

【脓尿】nóngniào 〈医〉(طب) ادرار چرکی، چرك در ادرار

【脓胸】nóngxiōng 〈医〉(طب) تجمع چرك در قفسهٔ صدری

【脓肿】nóngzhǒng 〈医〉(طب)دمل چرکی، آبسه، ورم عفونی: 阑尾~ (طب) آپاندیسیت، ورم آپاندیس/ 肝~ آبسهٔ جگر

秾 nóng 〈书〉مجلل، با شکوه، پربرکت

【秾艳】nóngyàn زیبا وپررنگ،پرزرق وبرق

醲 nóng 〈书〉(شراب) غنی، غلیظ، پر مزه

nòng

弄 nòng ①(摆弄,玩弄)بازی کردن، تفریح کردن، سرگرم بودن: 小孩爱~沙土。بچه ها دوست دارند با شن وخاك بازی کنند./ 你别~闹钟了。بازی وتفریح بودن با ساعت شماطه ای بازی نکن ②(做;干;办;搞)کاری را انجام دادن، کاری را آماده کردن، چیزی یا کسی را تحت شرایط معینی قرار دادن: ~饭 غذا پختن، آماده کردن غذا/ 你来不及了,我替你~吧。شما دیگروقت ندارید، بگذار من آنرابرای شما انجام دهم./ 他这一说反把我~糊涂了。توضیحات او مرابیشتر گیج کرده است./ 他把衣服~脏了。او لباس خود را کثیف کرده است./ 把问题~清楚 مطلب را روشن کردن/ ~得不好,就会前功尽弃。اگراین کار را خوب انجام ندهیم،کوشش هائی که تا کنون بخرج داده ایم به هدر خواهد رفت. ③(设法取得)آوردن، تهیه کردن، بدست آوردن: 你去~点水来。برو، کمی آب بیارا! ④(耍,玩弄)حقه بازی کردن، حیله کردن، کلك زدن: ~手段 نیرنگ کردن، کلك زدن

另见 lòng

【弄错】nòngcuò اشتباه کردن، خطا کردن، درست نفهمیدن، سوء تفاهم پیدا کردن: 你~了。شما اشتباه(یا خطا) کرده اید.

【弄鬼】nòngguǐ 〈方〉کلك حیله به کار بردن، حقه سوار کردن، کلك زدن

【弄好】nònghǎo ①(搞好)خوب انجام دادن: 把事情~ کار را به نحو احسن انجام دادن ②(完成)به اتمام رسانیدن، تمام کردن، به پایان رساندن: 计划~了没有? برنامه آماده است یا نه؟

【弄坏】nònghuài خراب کردن، بد کردن: 把事情~ کار را بد انجام دادن، کار را خراب کردن

【弄假】nòngjiǎ تقلب کردن

【弄假成真】nòng jiǎ chéng zhēn آنچه که ساختگی جلوه داده شد به صورت حقیقت در آمده است.

【弄僵】nòngjiāng به بن بست رسیدن، گیر افتادن، گره خوردن

【弄巧成拙】nòng qiǎo chéng zhuō (هنگام انجام کاری اشاره به شخصی) زرنگی بیشتر از خود نشان دادن اما عاقبت با ناکامی یا اشتباه موجه شدن

【弄清】nòngqīng روشن کردن، تشخیص دادن، کاملا درك کردن: ~问题的所在 کنه مطلب را روشن کردن/ ~情况 به

是～/ با حقیقت وقایع آشنا شدن 事实～/ وضع واقعی پی بردن
非 حق را از ناحق تشخیص دادن
【弄权】nòngquán برای منفعت شخصی خود با تدبیر در پی کسب قدرت سیاسی بودن
【弄死】nòngsǐ کشتن، به قتل رساندن
【弄通】nòngtōng درك کردن، پی بردن، فهمیدن، مسلط شدن بر مطلبی: 这个问题你～了吗？ آیا باین مسئله پی بردید؟
【弄性】nòngxìng عصبانی شدن، پرخاش کردن
【弄虚作假】nòngxū-zuòjiǎ حیله گری کردن، حقه بازی کردن، نیرنگ کردن، گول زدن، فریب دادن
【弄糟】nòngzāo کار را خراب کردن: 他一插手，就把事情～了。 با دخالت او، کار ها به هم خورده و برآب شده است.

nòu

耨 nòu 〈书〉①(锄草的农具) ابـزار وجـیـن کـاری ②(锄草) وجین کردن، کندن علف هرزه

nú

奴 nú ①(奴隶) بـرده، بـنـده، غـلام، کـنـیـز، زرخـریـد ②(奴役) بندهٔ کردن، غلام کردن، اسیر کردن، به اسارت کشیدن ③〈旧〉(青年女子自称) بنده(خطاب متواضعانهٔ زن جوان به خود در قدیم)
【奴婢】núbì کنیز، زن بنده
【奴才】núcai نـوکـر، چـاکـر، بـنـده: 帝国主义的～ نـوکـر امپریالیسم، چاکر امپریالیسم / 相～ تـمـلـق روحیهٔ نوکر مآبانه، بیشرمانه
【奴隶】núlì غلام، زرخرید، بنده، برده: 起义～ قیام بردگان / ～社会 جامعه بردگی، جامعهٔ برده داری / ～阶级 طبقهٔ برده / ～占有制度 سیستم مالکیت بردگی / ～主 برده دار / ～主阶级 طبقهٔ برده دار / ～主义 نظام برده داری، سیستم بردگی، مکتب بردگی
【奴仆】núpú نوکر، بنده، خادم، غلام، برده، خدمتکار
【奴性】núxìng نوکری، بردگی، غلام صفتی، بندگی، چاکری
【奴颜婢膝】núyán bìxī غلامانه، پست، فرومایه، چاپلوس، تملق گو
【奴役】núyì برده کردن، غلام کردن، به قید اسارت در آوردن: 反抗帝国主义的～和压迫 علیه اسارت وستم امپریالیسم به مقاومت برخاستن/剥削阶级用种种手段来～劳动人民。 طبقات استثمار کننده به شیوه های‌مختلف مردم زحمتکش را به قید اسارت در می آوردند.
【奴子】núzǐ 〈书〉 نوکر، غلام، بنده

孥 nú 〈书〉①(儿女) پسران ودختران، فرزندان ②(妻子和女儿) زن وفرزندان، خانم وبچه ها

驽 nú 〈书〉①(驽马) یابو، اسب پیر، اسب نـامـرغـوب ②(愚笨;迟钝) آدم بی استعداد، آدم نالایق، آدم نا شایسته، آدم بی لیاقت
【驽钝】núdùn 〈书〉 کند فهم، کند ذهن، کودن، نادان
【驽马】númǎ 〈书〉 یابو، اسب پیر، اسب نامرغوب: ～千里，功在不舍。 اگر یك یابو بتواند هزارهلی» راطی کند، تنها به جهت پافشاری واستقامت اواست.
【驽骀】nútái 〈书〉 یابو ــ کنایه از آدم بی هنر

nǔ

努 nǔ ①使出(力气) سعی، کوشش کردن، تلاش کردن، تمام زور خود را بکار بردن: ～劲儿 کوشش بخرج دادن ②(凸出) برآمده کردن، برجسته کردن، ورقلمبیده ساختن: ～着眼睛 با چشم های برآمده(یا ورقلمبیده) / ～着嘴 لب خود را غنچه کردن، لب ولوچه آویز کردن(از روی ناراحتی) ③(用力过大，身体内部受伤) (بر اثر زیاد بکار بردن زور) صدمه دیدن، آسیب دیدن، زخمی شدن: 箱子太沉，你别扛，看～着。 آن چمدان سنگین را نبرید، مواظب باشید که صدمه نبینید.
【努劲儿】nǔjìnr تلاش کردن، کوشش کردن
【努力】nǔlì کوشش کردن، جد وجهد کـردن، تـلاش کـردن، با جد وجهد کار کردن، صرف مساعی کردن، کوشش بخرج دادن: 工作～ / برای افزایش تولیدات کوشیدن 发展生产～ / 为实现科学技术现代化而～奋斗 در راه تحقق مدرنیزاسیون علوم وفنون تلاش کردن / 尽最大的～ تا سرحد امکان کوشش کردن / 大家再努一把力。 بگذار همه با کوشش هرچه بیشتر کار کنیم! / 学好波斯语要作出极大的～。 تسلط برزبان فارسی به کوشش وزحمت بسیار نیاز دارد.
【努嘴】nǔzuǐ لب ولوچه را برای اشاره به چیزی جمع کردن: 我向他努努嘴，让他先说。 من با جمع کردن لب ولوچه به او اشاره کردم تااو نخست سخن بگوید.

弩 nǔ کمان زنبورکی، کمان پولادین، آلت پرتاب گلولهٔ کمان
【弩箭】nǔjiàn تیر مخصوص کمان زنبورکی
【弩弓】nǔgōng کمان زنبورکی، کمان پولادیـن، آلـت پـرتـاب گلولهٔ کمان

胬 nǔ
【胬肉】nǔròu (طب چینی) تودهٔ مثلثی شکل غشاء مخاطی در درون چشم، گوشت زیادی در پیلهٔ چشم، گوشت ملتحمه
【胬肉攀睛】nǔròu pān jīng 〈医〉 (طب چینی) تودهٔ مثلثی شکل گوشتی ملتحمه در درون چشم که قسمتی از قرنیه را پوشانده و سبب اختلال بینائی می گردد وبیشتر در سالخوردگان پیدا می شود

nù

怒 nù خشم، عصبانیت، غضب: 发～ خشمناك، عصبانی شدن

骂~/ شدن، از جا در رفتن، از کوره در رفتن، خشمگین شدن خشمگینانه دشنام گفتن، با خشم فحش دادن

【怒不可遏】nù bùkě è خشمگین شدن، خون از غضب جوشیدن، خون به جوش آمدن، خشمناك شدن

【怒潮】nùcháo ① طوفان خشم وانزجار، امواج خشمگین، موج امواج خشمناك انقلاب در حال 。革命~汹涌澎湃: خشم آلود ②〈地〉 (زمین شناسی) طغیان جزر و مد که در بعضی رودخانه ها ظاهر می شود. غلیان است.

【怒叱】nùchì باخشم وعضب ملامت کردن

【怒斥】nùchì با خشم وعصبانیت کسی را توبیخ کردن(یا ملامت کردن)

【怒冲冲】nùchōngchōng خشمگین، خشم آلود، خشمناك، غضبناك

【怒发冲冠】nùfà chōng guān — موی سر از خشم سیخ شدن کنایه از بیش از حد به خشم آمدن، خون از غضب جوشیدن

【怒放】nùfàng در شکوفائی کامل، در شکفتگی کامل 山花 ~。 همهٔ گلهای کوه می شکفند. /心花~ گل قلب می شکفد — کنایه از بی نهایت خوشحال شدن

【怒号】nùháo غریدن، غرش کردن، نعره زدن، فریاد زدن: 狂风~。 بادی شدید غرش کنان می آید.

【怒喝】nùhè با خشم فریاد کشیدن

【怒吼】nùhǒu غریدن، غرش کردن، نعره زدن، فریاد زدن: 狂风呼啸，大海~。 باد تند نعره می زند ودریا می غرد. /示威群众的~震天动地。 فریاد تظاهر کنندگان آسمان را به لرزه در آورده است.

【怒火】nùhuǒ شعله های خشم وغضب: 满腔~ به جوش آمدن سوختن از خشم، خون از غضب جوشیدن /~中烧 خشم وغضب /压不住心头的~ قادر به فرو خواباندن خشم نبودن

【怒骂】nùmà باخشم وغضب فحش دادن

【怒目】nùmù نگاه خشم آلود، چشمان پر غضب: ~而视 باخشم به کسی خیره شدن، زهر چشم گرفتن

【怒气】nùqì خشم، عصبانیت، غضب: ~冲冲 با عصبانیت /他~冲天。 خشم او می جوشد. تمام، در خشم کامل

【怒容】nùróng چهرهٔ بر افروخته، ظاهر خشمناك: 满面~ قیافهٔ خشم آلود داشتن، عصبانی وخشمگین به نظر رسیدن

【怒色】nùsè نگاه غضبناك

【怒视】nùshì با خشم وغضب نگاه کردن، از کسی زهر چشم گرفتن

【怒涛】nùtāo امواج خشم آلود، موج بزرگ خشم آلود: 澎湃~。 امواج خشم آلود می خروشد.

【怒形于色】nù xíng yú sè آثار خشم در چهره ظاهر شدن، ظاهر خشمناك داشتن

【怒族】Nùzú «نو»، نام یکی از اقلیت‌های چین که در استان «یون نان» زندگی می کنند

nǚ

女 nǚ ①(女性) مؤنث، زنانه، خانم، زن: 售货员~ فروشندهٔ زن /演员~ زن بازیگر (یا هنرپیشه) /英雄~ قهرمان زن /职工~ زن کارکنان، کارمندان زن /学生~ زن، زن قهرمان ②(女儿) دختر، دختر، محصل دختر، دانشجو(یادانش آموز) دختر 生儿育~ زایش و پرورش پسران ودختران، فرزندان /子~: بچه فرزندان

【女厕所】nǚcèsuǒ دستشوئی زنانه

【女车】nǚchē دوچرخهٔ زنانه

【女低音】nǚdīyīn 〈乐〉 خوانندهٔ زنی که صدای بم دارد (Alto)

【女弟】nǚdì خواهر جوان

【女儿】nǚ'ér فرزند دختر، دختر

【女儿墙】nǚ'érqiáng 〈建〉 دیوار کوتاهٔ کنگره دار روی دیوار شهر

【女方】nǚfāng طرف عروس، طرف زن، طرف خانوادهٔ زن

【女服务员】nǚfúwùyuán زن خدمتکار، پیشخدمت زن، مهماندار زن

【女高音】nǚgāoyīn 〈乐〉 خوانندهٔ زنی که صدای زیر دار (Sopiano)

【女工】nǚgōng زن کارگر

【女红】nǚgōng سوزن دوزی

【女孩】nǚhái دختر، دختر بچه، دختر کوچك

【女皇】nǚhuáng ملکه، زن امپراطور، امپراطوریس

【女家】nǚjiā طرف عروس، خانوادهٔ زن، خانواده همسر

【女监】nǚjiān زندان مخصوص مجرمین زن

【女将】nǚjiàng ①(女将军) ژنرال زن، زن ژنرال ②(能干的妇女) زن فعال، زن با استعداد،

【女界】nǚjiè محافل زن

【女眷】nǚjuàn زنان فامیل، اعضاء زن خانواده

【女角】nǚjué نقش زن

【女郎】nǚláng خانم جوان، دختر جوان، دختر

【女伶】nǚlíng بازیگر زن در اپرا

【女流】nǚliú 〈贬〉 ضعیفه ها، جنس دوم، جنس زن (عنوان تحقیرآمیز)

【女猫】nǚmāo گربهٔ ماده

【女朋友】nǚpéngyou دوست زن، دوست دختر، گرل فرند

【女气】nǚqì رفتار زن مآبانه

【女墙】nǚqiáng دیوار کوتاه وکنگره دار که در بالای دیوار می سازند

【女权】nǚquán حقوق زنان: 争取~运动 نهضت برای کسب حقوق زنان /~主义者 طرفدار حقوق برابر زنان

【女人】nǚrén زن، گروه زنان، محفل زنان

【女人】nǚren 〈口〉 زن، همسر، خانم

【女色】nǚsè زیبائی زن، جذابیت زن: 好~ شهوت پرست بودن شیفتهٔ زن بودن

【女神】nǚshén ربه النوع، خدای زن

【女生】nǚshēng دانشجو (یادانش‌آموز) دختر، محصل دختر

【女声】nǚshēng 〈乐〉 (موسیقی) صدای زنانه

【女侍】nǚshì ①(女服务员) پیشخدمت زن در رستوران یا هتل

كلفت (侍女)②و...

【女士】nǚshì خانم

【女王】nǚwáng ملکه، شهبانو

【女巫】nǚwū افسونگر زن، جادوگر زن، ساحره

【女性】nǚxìng ①(两性之一) جنس مؤنث، جنس لطیفه ②(妇女) زن : 新~ زن مدرن، زن امروزی

【女兄】nǚxiōng 〈书〉خواهر بزرگ

【女修道院】nǚxiūdàoyuàn صومعه، دیر (ویژه٭ زنان راهبه)

【女婿】nǚxu ①(女儿的丈夫) داماد، شوهر دختر ②〈口〉(丈夫) شوهر

【女贞】nǚzhēn 〈植〉نوعی گیاه بنام "Glossy privet"

【女真】Nǚzhēn قومی قدیمی در چین که Nuchen نام داشت

【女中音】nǚzhōngyīn 〈乐〉خواننده٭ زنی که صدای نیمه بلند (Mezzo-soprano) دارد

【女主角】nǚzhǔjué هنر پیشه٭ اول زن، قهرمان اول زن(در تآتر یا رمان)

【女主人】nǚzhǔren زن مهمانخانه دار، خانم میزبان، زن میزبان، خانم صاحبخانه

【女装】nǚzhuāng لباس زنانه

【女子】nǚzǐ زن، زنانه: ~单(双)打 مسابقه انفرادی(دو نفری) زنانه / ~团体赛 مسابقات گروهی زنانه

钕 nǚ 〈化〉(Nd) نئودیم

nǜ

衄 nǜ 〈书〉①(鼻孔出血) خونریزی بینی ②(战败) درجنگ شکست خوردن

nuǎn

暖 nuǎn ①(暖和) گرم (بطور مطبوع) و ملایم: 天~了。 هوا به طور ملایمی گرم شده است. / 穿~点儿。 لباس گرم بپوشید. ②(使变温暖) گرم کردن: ~~手 دست خود را گرم کردن

【暖调】nuǎndiào 〈美术〉سایه٭ رنگ گرم، ته رنگ گرم

【暖房】nuǎnfáng ①(温室) گلخانه، گرمخانه ②(前往新房贺喜) برای تبریك گفتن به خانه٭ جدید کسی رفتن که تازه نقل مکان کرده است

【暖锋】nuǎnfēng 〈气〉(هواشناسی) جبهه٭ هوای گرم

【暖锅】nuǎnguō 〈方〉دیگ آتش

【暖烘烘】nuǎnhōnghōng گرم ومطبوع

【暖壶】nuǎnhú ①(暖水瓶) ترموس، فلاکس ②(有棉套等保暖的水壶) ظرف بطری آب گرم فلزی یا سفالین ③(汤壶) چایخوری با سرپوش

【暖呼呼】nuǎnhūhū گرم ومطبوع

【暖和】nuǎnhuo ①(不冷也不太热) نه سرد ونه گرم، گرم ومطبوع: ~的天气 هوای لطیف، هوای معتدل، هوای نه گرم نه سرد / 上海的气候比北京~。 هوای شانگهای از پکن گرمتر است. ②(使暖和) گرم کردن: 屋里有火,快进来~~吧! اینجا آتش هست، بیا داخل، خود را گرم کن!

【暖帘】nuǎnlián پرده٭ پارچه ای در ورودی

【暖流】nuǎnliú 〈地〉〈气〉جریان هوای گرم

【暖瓶】nuǎnpíng ترموس، فلاکس

【暖气】nuǎnqì شوفاژ : ~片 رادیاتو شوفاژ

【暖气团】nuǎnqìtuán 〈气〉(هوا شناسی) توده‌های هوای گرم هوا

【暖热】nuǎnrè 〈方〉گرم و مطبوع

【暖色】nuǎnsè 〈美术〉رنگ گرم

【暖水袋】nuǎnshuǐdài کیسه٭ آب گرم

【暖水瓶】nuǎnshuǐpíng ترموس، فلاکس

【暖洋洋】nuǎnyángyáng گرم ومطبوع

nüè

疟 nüè مالاریا

另见 yào

【疟疾】nüèji مالاریا، تب نوبه، تب ولرز، تب مالاریا: 恶性~ مالاریای خطرناك، مالاریای مهلك

【疟蚊】nüèwén پشه٭ مالاریا

【疟原虫】nüèyuánchóng انگل مالاریا: 恶性~ انگل مالاریای مهلك / 卵形~ انگل مالاریای بیضی شکل

虐 nüè ظالم، بی رحم، ستمکار، جفاکار، سخت دل

【虐待】nüèdài بدرفتاری کردن، بیرحمانه عذاب دادن، ستمکاری کردن

【虐杀】nüèshā کسی را با خشونت وبیرحمی کشتن

【虐政】nüèzhèng حکومت استبدادی، حکومت ظالمانه

nuó

挪 nuó نقل مکان کردن، جابه جا کردن، بردن: 劳驾把桌子~到那边儿去。 لطفا میز را به آن طرف ببرید.

【挪蹭】nuóceng 〈口〉به تأنی راه رفتن

【挪动】nuódong تکان دادن، جا به جاکردن، نقل مکان کردن: ~桌子 میز را جابه جا کردن / 往前~几步 چند قدم جلو رفتن

【挪借】nuójiè به مدت کوتاهی قرض از کسی گرفتن

【挪威】Nuówēi نروژ(نام یك کشور): ~人 اهل نروژ، نروژی / ~语 زبان نروژی

【挪窝儿】nuówōr 〈方〉①(离开原来所在的地方) به جای دیگر نقل مکان کردن، جای خود را خالی کردن ②(搬家) جابه جا شدن، نقل مکان کردن

【挪用】nuóyòng ①(把专款用于别的方面) استفاده٭ وجوه: 不得~基本建设资金。 نابجاکردن پول یا سرمایه سازندگی اساسی کشور نباید در موارد دیگر مصرف گردد. ②(私自用公款) برای مصارف شخصی از وجوه عمومی سوء استفاده

وجوه عمومی را اختلاس کردن 公款~ : کردن

娜 nuó 见"婀娜 ēnuó;"袅娜"niǎonuó

傩 nuó جن گیری، دفع جن وپری کردن

【傩神】nuóshén ایزد جن گیر

nuò

诺 nuò ①(答应;允许) عهد، قول دادن، وعده دادن، وعده دادن، قول دادن، قول شرف دادن ~ 许 :کردن ②(答应"是") مرتبا بله گفتن، بله بله گفتن 连声~ :بله، آری، آره

【诺言】nuòyán وعده، قول، عهد: 履行~ خود (یاوعده) به عهد زیر قول خود زدن، از ~ 违背/ وفا کردن، سر قول خود ایستادن قول خود گشتن، به وعده وفا نکردن، عهد خود را شکستن

【诺贝尔奖金】Nuòbèi'ěr jiǎngjīn جایزهٔ نوبل : ~获得者 برندهٔ جایزهٔ نوبل

喏 nuò 〈叹〉[表示让人注意自己所指示的事物]: ~,这不就是你的那把雨伞? این چتر شما است، مگر نه! / ~,要这样做才做得快些。 ببینید، اینطور عمل کنید تا بتوانید تندتر پیش بروید.

搦 nuò 〈书〉 نگاه داشتن، نگهداشتن، در دست گرفتن: 管~ خودکار به دست گرفتن، برداشتن خودکار

锘 nuò 〈化〉(No) نوبلیوم

懦 nuò ترسو، جبون، نامرد، ضعیف، بزدل

【懦夫】nuòfū آدم ترسو، نامرد، شخص جبون، آدم بزدل: 懒~ 汉思想 طرز تفکر افراد ضعیف و تنبل

【懦弱】nuòruò ترسو، نامرد، جبون، بزدل

糯 nuò چسب دار، چسبنده، چسبناك

【糯稻】nuòdào برنج چسبناك، برنج چسبنده، برنج لك

【糯米】nuòmǐ برنج چسبناك پوست کنده شده

【糯米纸】nuòmǐzhǐ پردهٔ نازك نشاسته ای برای پیچیدن کنفت یا شیرینی

O

ō

喔 ō 〈叹〉[表示了解]：~，原来是你！ آها، شما! ~，原来你也这么想！ آها، شما هم اینطور فکر می کنید!/~هستید!
另见 wō

【喔唷】ōyō 〈叹〉[表示惊讶、痛苦]：~，这么大的西瓜！ آخ، چه دردی! ~，好疼！/اوه، چه هندوانه‌ء بزرگی!

噢 ō 见"喔"ō

ó

哦 ó 〈叹〉[表示将信将疑]：~！会有这样的事？ عجب، چگونه می توان اینطور بود؟
另见 é;ò

ǒ

嚄 ǒ 〈叹〉[表示惊讶]：~！亩产都到千斤了！ عجب، میزان تولید برای هر «مو» به هزار«جین» رسیده است!
另见 huō

ò

哦 ò 〈叹〉[表示领会、醒悟]：~，我懂了。 آها، فهمیدم. ~，你是老王。 آها، تو «لائو وانگ» هستی. ~，我想起来了。 آها، یادم آمد.
另见 é;ó

ōu

区 Ōu 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 qū

讴 ōu ①(歌唱) آواز خواندن، سرودن：~歌英雄事迹 کار های قهر مانانه را مدح کردن ②(民歌) ترانه، ترانه‌ء بومی، محلی

【讴歌】ōugē مدح کردن، ستودن، مداحی کردن：~英雄事迹 کار های قهرمانانه را مدح کردن

【讴颂】ōusòng 〈书〉 تحسین کردن، مدح کردن

欧 Ōu ①〈简〉(欧洲) مخفف اروپا ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین ③(欧姆的简称) اسم مخفف اهم

【欧化】ōuhuà اروپایی کردن، فرنگی کردن، غربی کردن

【欧椋鸟】ōuliángniǎo پرنده‌ء سار

【欧姆】ōumǔ 〈物〉 اهم (واحد مقاومت برق)：~表 اهم سنج / ~定律 قانون اهم

【欧鸲】ōuqú 〈动〉 پرنده‌ء سینه سرخ

【欧亚大陆】Ōu-Yà dàlù اروپا وآسیا

【欧阳】Ōuyáng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【欧洲】Ōuzhōu اروپا：~经济共同体 جامعه‌ء اقتصادی اروپایی / ~美元 دلار اروپایی

瓯 ōu 〈方〉 کاسه، فنجان

殴 ōu کتك زدن، زدن：~伤 کتك زدن وزخمی کردن

【殴打】ōudǎ کتك زدن، چوب زدن：互相~ یکدیگر را کتك زدن، کتك کاری کردن

【殴斗】ōudòu کتك کاری کردن

【殴辱】ōurǔ کتك زدن وتوهین کردن

【殴杀】ōushā کتك زدن وبه قتل رساندن

鸥 ōu پرنده‌ء یاعو：海~ یاعو دریایی

ǒu

呕 ǒu استفراغ کردن، قی کردن، تهوع پیدا کردن

【呕吐】ǒutù استفراغ کردن، قی کردن، تهوع پیدا کردن

【呕心】ǒuxīn حد اکثر کوشش خود را بخرج دادن：~之作 اثری که متضمن حد اکثر کوشش کسی باشد

【呕心沥血】ǒuxīn-lìxuè خون دل خوردن، رنج های بیشمار را بر خود هموار کردن

【呕血】ǒuxuè 〈医〉 استفراغ کردن خون، تف کردن خون

偶 ǒu ①(人像) بت، مجسمه：木~ مجسمه‌ء چوبی ②(成双) جفت، زوج：~数 عدد زوج / 无独有~ تك وتنها اتفاق نیفتادن بلکه به صورت جفت صورت گرفتن ③(伴侣) همسر：配~ همسر ④(偶然) بطور غیر مترقبه، تصادفا، اتفاقا：~

遇 کاری را برای 一~一为之/ بر حسب تصادف ملاقات کردن
یك بار انجام دادن
【偶氮染料】ǒudàn rǎnliào رنگ های شیمیایی که دارای ریشه‌ء نیتروژنی هستند
【偶尔】ǒu'ěr بندرت：我们~见面。ما بندرت یکدیگر را می بینیم.
【偶发】ǒufā اتفاقی، تصادفی：~事件 رویداد اتفاقی
【偶犯】ǒufàn ①(偶然犯罪) گناه عارضی، گناه تصادفی ②(偶然犯罪的人) گناهکار عارضی
【偶感】ǒugǎn خاطرات اتفاقی
【偶合】ǒuhé تصادف، حسن تصادف، حسن توافق：他们在这点上观点一致完全是一种~。این کاملا حسن تصادفی است که آنها در این مورد توافق نظر دارند.
【偶或】ǒuhuò گاه گاهی
【偶然】ǒurán تصادفی، اتفاقی، بطور غیر مترقبه：~现象 پدیده‌ء تصادفی/~碰见老朋友 بر حسب تصادف با دوست دیرینه‌ای ملاقات کردن/~性〈哲〉(فلسفه) اتفاق، تصادف/~误差 سهو تصادفی
【偶数】ǒushù 〈数〉عدد زوج：~页〈印〉صفحه‌ء زوج
【偶蹄动物】ǒutí dòngwù جنسی از سم شکافتگان که دارای انگشتهای زوج می باشد (مانند شتر)
【偶像】ǒuxiàng صنم، بت، مجسمه：~崇拜 بت پرستی/~化 بت ساختن، صنم قرار دادن
【偶一】ǒuyī گاه گاهی، بندرت

耦 ǒu 见"偶"ǒu②③

【耦合】ǒuhé 〈电〉اتصال (برق)：机械~ اتصال مکانیکی/~系数 ضریب اتصال/~电路 جریان برق اتصال

藕 ǒu ریشه‌ء نیلوفر

【藕断丝连】ǒuduàn-sīlián ریشه‌ء نیلوفر بریده می شود اما نخ های آن بهم پیوسته می ماند ـــ کنایه از ظاهرا جدا، اما حقیقتا بازهم پیوسته بودن
【藕粉】ǒufěn نشاسته‌ء ریشه‌ء نیلوفر
【藕荷】ǒuhé ارغوانی کم رنگ اما مایل برنگ میخکی 又作"藕合"
【藕节儿】ǒujiér مفاصل ریشه‌ء نیلوفر
【藕色】ǒusè خاکستری کم رنگ اما مایل به رنگ میخکی

òu

沤 òu خیس کردن، خیساندن، خیس کردن：~麻 خیس کردن کتان یا کنف

【沤肥】òuféi ①(沤制肥料) کود ساختن (بوسیله‌ء خیساندن وتخمیر کردن) ②(沤成的肥料) کود خیس ومخمر شده
【沤田】òutián مزرعه‌ء پست که آب در تمام سال در آن وجود دارد

怄 òu 〈方〉①(怄气) آزرده شدن، دلخور شدن، رنجیده شدن ②(使怄气) آزردن، رنجانیدن، دلخور کردن

【怄气】òuqì رنجیده ودلخور بودن：怄了一肚子气 یك شکم دلخور ورنجیده/不要~! رنجیده نشوید! /رنجیدگی ودلخوری داشتن

P

pā

趴 pā ①(胸腹朝下卧倒)برشکم خوابیدن، رو به زمین خفتن، دمر افتادن: ~在地上打靶 روی زمین برای تمرین تیراندازی تکیه کردن، تکیه زدن، خم ②(身体向前靠) شدن: 他正~在桌子上画图。او روی میز خم شده ومشغول نقشه کشی بود.

【趴蛋】pādàn بی‌حرکت ماندن

【趴伏】pāfú بر شکم خوابیدن، رو به زمین خفتن

【趴虎】pāhǔ روی زمین پخش شدن، رو به زمین خوردن

啪 pā 〈象〉[形容放枪、拍掌等声音] صدا هائی مانند دنگ دنگ، تفنگ، کف زدن: ~~两声枪响。شلیك تفنگ دررفت.

【啪嚓】pāchā 〈象〉[形容东西落地或撞击或碰碎等声音] صدای افتادن چیزی بر زمین، صدای شکستن چیزی، صدای برخورد چند چیز به هم: ~一声碗掉在地上碎了。کاسه به زمین افتاد وخرد شدو صدای شکستن آن برخاست.

【啪嗒】pādā 〈象〉[形容东西落地或撞击的声音] صدای افتادن چیزی بر زمین یا خوردن چند چیز به هم: ~~的脚步声 تاپ تاپ قدم برداشتن / 打字机~~地响着。ماشین تحریر تلق تلق صدا می کرد.

【啪唧】pājī صدای افتادن یا بهم زدن چیزی

葩 pā 〈书〉گل: 一朵艺术上的奇~ یك اثر شگفت‌انگیز هنری

pá

扒 pá ①(聚拢)جمع کردن، جمع آوری کردن: 把枯树叶~在一起 جمع کردن برگهای خشك شده درخت ②(煨) آهسته جوشاندن یا پختن، با حرارت کم پختن: 白菜~کلم پخته شده با حرارت کم / 羊肉~ گوشت گوسفند پخته شده با حرارت کم / 鸡~ جوجه پخته شده با حرارت ملایم

另见 bā

【扒灰】páhuī 见"爬灰"páhuī

【扒犁】páli 〈方〉درشکه برفی، سورتمه

【扒窃】páqiè جیب زدن، جیب بریدن

【扒手】páshǒu جیب بر، جیب زن، کیف زن

杷 pá 见"枇杷"pípa

爬 pá ①(爬行)سینه مال پیش رفتن، روی شکم خزیدن، چهار دست ویا راه رفتن: 蛇正往洞里~。مار دارد به سوراخ می خزد. ②(抓住东西向上爬)بالا رفتن، صعود کردن: ~树 بالای درخت رفتن / 墙上~满了常春藤。پاپیتال در سراسر دیوار شاخه دوانیده است.

【爬虫】páchóng حیوان خزنده (مجازا به معنی آدم پست وفرومایه)

【爬竿】págān 〈体〉بالای تیری رفتن

【爬高】págāo بالا رفتن، صعود کردن

【爬灰】páhuī عمل جنسی نامشروع کسی با زن پسرش

【爬犁】páli 〈方〉درشکه برفی، سورتمه

【爬搔】pásāo با ناخن خاراندن

【爬山虎】páshānhǔ 〈植〉گیاه پیچك بستون

【爬行】páxíng خزیدن، چهار دست ویا راه رفتن، سینه مال رفتن: 跟在别人后面一步一步地~ به دنبال دیگران قدم به قدم پیش رفتن

【爬行动物】páxíng dòngwù حیوانات خزنده

【爬泳】páyǒng 〈体〉شنای کرال، بر شکم شنا کردن

耙 pá ①(耙子)شن کش، چنگك: 木~ شن کش چوبی ②(用耙子平整土地)صاف کردن به وسیله شن کش: 把地~平 با شن کش زمین را صاف کردن

【耙子】pázi شن کش، چنگك

琶 pá

【琶音】páyīn 〈乐〉صدای ضربه های مداوم بر روی سیمهای سازی بنام «پی پا»

掱 pá

【掱手】páshǒu جیب بر، جیب زن، کیف زن

筢 pá

【筢子】pázi شن کش خیزرانی

pà

怕 pà ①(害怕)ترسیدن، بیم داشتن، هراسیدن، خوف داشتن: 一不~苦,二不~死 از سختی واز مرگ نهراسیدن / 不

در مقابل همه 任何困难 ～不/ از خستگی بیم نداشتن 疲劳～ می پندارم، می (恐怕；也许) ② دشواریها شجاعت نشان دادن می ترسم که این امر چندان 事情～不这么简单。 ترسم، شاید فکر می کنم این 这个甜瓜～有十几斤吧。/ ساده نباشد. خربزه بیش از ده کیلو است.

【怕惧】pàjù ترسیدن .

【怕人】pàrén ①(见人害怕) ترسیدن از دیدن کسی ②(可怕) وحشتناك، ترسناك، هول ناك：太～了！ بسیار هولناك!

【怕三怕四】pàsān-pàsì زیاد شك وتردید داشتن

【怕生】pàshēng خجالتی، کمرو، ترسو (بچه)：这孩子～。 این بچه از غریبه ها خجالت می کشد.

【怕事】pàshì ترسیدن از دچار شدن به مزاحمت وبیش از حد محتاط：胆小～ بزدل

【怕是】pàshi تخمین زدن، پیش بینی کردن

【怕死】pàsǐ از مرگ بیم داشتن：革命不～。 انقلابیون از مرگ بیم ندارند. لعنت برکسی که ازمرگ می‌ترسد (فحش)：～鬼/

【怕头】pàtóu［多用于疑问代词后］جای ترس：没有什么～。 اصلا جای ترس ووحشت نیست.

【怕羞】pàxiū شرمگین، خجالتي، خجول، کمرو، ترسو

帕 pà دستمال

【帕米尔高原】Pàmǐ'ěr Gāoyuán فلات پامیر

【帕子】pàzi دستمال؛ حوله

pāi

拍 pāi ①(轻打) آهسته دست زدن، کف زدن، زدن：～巴掌 کف زدن /～掉身上的土 گرد وغبار را از لباس زدودن /～桌子大骂 به میز کوبیدن وسیل فحش روانه کردن /～球 توپ به زمین (مثلا در بسکتبال) زدن /～翅膀 بال زدن، پر و بال زدن /惊涛～岸。 امواج نیرومند کنار ساحل را زد. ②(拍子) راکت، مگس کش：～苍蝇 /乒乓球～ راکت پینگ پونگ؛ چوگان ③〈乐〉(节拍；拍子) ضرب، فاصلهٔ ضربی：一小节四～ چهار ضرب در یك بند /这曲子是几～的？——是4/4～的。 این ترانه در چند ضرب است؟ ـ این ترانه در چهار چهار ضرب است. ④(拍摄) گرفتن، برداشتن، انداختن：～照 عکس گرفتن، عکس انداختن /～电影 فیلم برداری کردن /这部小说已～成电影了。 از این داستان فیلمی تهیه شده است. ⑤(发报) مخابره کردن، فرستادن، ارسال داشتن：～电报 مخابره کردن تلگراف ⑥〈口〉(拍马屁) چاپلوسی کردن، تملق گفتن، پیزر لای پالان کسی گذاشتن：～马 چاپلوسی کردن، تملق گفتن

【拍岸】pāi'àn (امواج) کنار در یا را زدن

【拍案】pāi'àn به میز زدن، به میز کوبیدن (یا کوفتن)：～而起 از خشم (حیرت، تعجب...) مشت برمیز کوفتن وبرخاستن

【拍案叫绝】pāi àn jiào jué به میز زدن وآفرین گفتن：精彩的表演令人～。 این نمایش عالی ما را مفتون خود کرده بود.

【拍板】pāibǎn ①(音) قاشقك، چوبك (موسیقی) ②(打节拍) با قاشقك ضرب یا فاصلهٔ ضربی گرفتن، میزانه زدن ③(决定) تصمیم نهائی گرفتن، حکم نهائی صادر کردن：这事得由厂长～。 تصمیم نهائی در این امر با رئیس کار خانه است. ④(拍卖时表示成交) (کالا) چوب حراج خوردن

【拍打】pāida آهسته دست زدن، آهسته تکاندن：～身上的雪 با دست آهسته برف را از روی لباس تکاندن /波浪～着船舷。 امواج به کنارهٔ کشتی می خورد وبر می گردد.

【拍发】pāifā مخابره کردن، فرستادن، ارسال کردن：～一封电报 مخابره کردن یك تلگراف

【拍抚】pāifǔ (بچه را) آهسته زدن ونوازش کردن

【拍号】pāihào 〈乐〉 علامت تعیین زمان در موسیقی

【拍击】pāijī (امواج) زدن

【拍节器】pāijiéqì 〈乐〉 میزانه شمار (موسیقی)

【拍马屁】pāi mǎpì 〈口〉 چاپلوسی کردن، تملق گفتن، پیزر لای پالان کسی گذاشتن

【拍卖】pāimài ①(当众出卖寄售货物) حراج کردن، فروختن کالا ②(减价出售) به‌حراج فروختن، به مزایده گذاشتن به‌قیمت تقلیل یافته

【拍摄】pāishè گرفتن، برداشتن، انداختن：～照片 عکس برداشتن، عکس انداختن، عکسبرداری کردن /～特写镜头 گرفتن کلوزآپ، درشت نماگیری /把芭蕾舞剧～成电影 از باله فیلمی تهیه کردن /～外景 در محیط طبیعی (یا خارج از استودیوم) فیلم برداری کردن

【拍手】pāishǒu کف زدن، تحسین کردن، ستودن：～叫好 کف زدن و با صدای بلند آفرین گفتن /～称快 با کف زدن اظهار خوشحالی کردن(معمولا در صورت انتقام کشیدن از کسی بیان می شود)

【拍戏】pāixì از اپرا فیلمی تهیه کردن

【拍照】pāizhào عکس گرفتن، عکس انداختن

【拍纸簿】pāizhǐbù دفترچهٔ یادداشت

【拍子】pāizi ①(拍打东西的用具) راکت، چوگان：羽(网)球～ راکت بدمینتون یا تنیس ②〈乐〉 ضرب، فاصلهٔ ضربی، میزانه：打～ میزانه زدن، فاصلهٔ ضربی گرفتن /单(复)～ ضرب ساده (مرکب) /二(三、四)～ ضرب دو گانه (سه گانه، چهار گانه)

pái

排 pái ①(按次序摆) به ترتیب قرار دادن، مرتب کردن، چیدن：～座位 جایگاه را ترتیب دادن /把课桌～整齐 میزهای کلاس را منظم کردن /节目单已～好。 برنامهٔ نمایش تنظیم شده است. ②(排成的行列) ردیف، صف، خط، قطار：前(后)～ ردیف جلو (عقب) ③(量)［用于成行的东西］ ردیف：一～椅子 یك ردیف صندلی /一～房子 ردیف خانه ④〈军〉 دسته (واحد نظامی) ⑤〈戏〉(排演) تمرین نمایش کردن، تمرین (نمایش) کردن：～戏 تمرین نمایش /彩～ آخرین تمرین، تمرین با آلایش ⑥(筏子) کلك، الوار شناور روی آب：木～ کلك چوبی /竹～ کلك خیزرانی ⑦(除去) خارج کردن، بیرون کردن：～脓 چرك در آوردن /把水～出去 بیرون کردن، در آوردن

از عقب زور دادن، (推) ⑧ کشیدن آب از جائی، زهکشی کردن با فشار در را باز کردن ~ 闯直入 : هل دادن، فشار آوردن و مستقیما وارد شدن ⑨ (西式点心) پای، کلوچهٔ میوه دار 苹果 ~ : پای سیب

另见 pāi

【排版】páibǎn حروف چیدن وتهیه کلیشه کردن : 照相 ~ بوسیلهٔ عکسبرداری کلیشه تهیه کردن، افست کردن

【排比】páibǐ 〈语〉 موازات، برابری، همانندی تطابق

【排笔】páibǐ قلم موی رنگ که از چند قلم موی به هم وصل شده درست شده است

【排布】páibù ترتیب

【排叉儿】páichàr (نوعی غذا) خمیر نازك دولایی سرخ کرده در روغن

【排场】páichǎng به ولخرجی وشکوه ~ 讲 : جلوه گری وولخرجی وجلال ظاهری علاقه داشتن

【排斥】páichì رد کردن، نپذیرفتن، دفع کردن : 这两种电荷互相~。 دو شارژ الکتریکی مشابه یکدیگر را دفع می کنند. / ~异己 افرادی را که نظریهٔ متفاوت دارند نپذیرفتن (یا در خود راه ندادن)

【排除】páichú رفع کردن، برطرف کردن، ازمیان برداشتن، از بین بردن ~ 障碍 : رفع کردن موانع / ~ 私心杂念 ملاحظات خود را از سر بیرون کردن / ~ 故障 نواقص دستگاهی را برطرف کردن / 不能~这种可能性。 نمی توان چنین امکاناتی را از بین بردن / ~ 万难 همهٔ مشکلات را برطرف کردن / منتفی کرد.

【排挡】páidǎng 〈汽车〉 دنده (ماشین، تراکتورو...)

【排队】páiduì ①(顺次排列成行) صف کشیدن : ~ 买车票 برای خرید بلیط صف کشیدن / ~ 前进 با صف منظم پیش رفتن ②(分类排列) تقسیم بندی کردن، رده بندی کردن، طبقه بندی : 把问题分类 ~ مسائل را براساس اهمیت و اولویت تقسیم بندی کردن

【排放】páifàng به ترتیب قرار دادن

【排放】páifàng خارج کردن (گاز، آب کثیف، منی و...)

【排风扇】páifēngshàn دستگاه تهویه

【排骨】páigǔ گوشت دنده : 糖醋 ~ گوشت دنده با سوس ترش وشیرین

【排灌】páiguàn آبیاری و زهکشی : ~ 设备 تجهیزات آبیاری و زهکشی / ~ 站 مرکز تلمبهٔ آبیاری و زهکشی / ~ 网 شبکهٔ آبیاری وزهکشی

【排行】páiháng ارشدیت بین برادران وخواهران : 他 ~ 第三。 او بچهٔ سوم این خانواده است.

【排号】páihào ①(顺序领取号码) به ترتیب گرفتن شماره‌ها ②(排队) صف کشیدن

【排洪】páihóng سیلاب را در مسیر معینی خارج کردن

【排挤】páijǐ کنار گذاشتن، طرد کردن، از نظر انداختن : 拉拢一些人, ~ 一些人 بعضی را جذب وبعضی را دفع کردن / 互相 ~ یکدیگر را طرد کردن، یکدیگر را کنار گذاشتن، سعی در کنار گذاشتن یکدیگر کردن

【排解】páijiě ①(调解) میانجی گری کردن، وساطت کردن، میانجیگری کردن در یك 纠纷 ~ : آشتی دادن، صلح دادن مشاجره یا نزاع ②见"排遣"

【排涝】páilào در مزارع منطقهٔ سیل زده زهکشی کردن

【排雷】páiléi 〈军〉 جمع کردن مین، برداشتن مین

【排立】páilì به ترتیب ایستاده بودن

【排练】páiliàn تمرین کردن : ~ 节目 برنامهٔ هنری را تمرین کردن / ~ 剧目 تمرین اپرا کردن

【排列】páiliè ①(顺次序放) به ترتیب قرار دادن، منظم کردن، به ترتیب ردیف کردن ~ 成行 / 按字母顺序 ~ مرتب کردن به ترتیب الفبائی قرار دادن ②〈数〉 (ریاضی) پس و پیش سازی

【排卵】páiluǎn 〈生〉 تخم گذاری، تخم فشانی : ~ 期 دورهٔ تخم فشانی

【排门】páimén تختهٔ حایل دکان

【排难解纷】páinàn-jiěfēn خشم کسی را با سخنان نرم فرو نشاندن، میانجی گری کردن در یك مشاجره

【排尿】páiniào ادرار کردن، شاشیدن : ~ 困难 〈医〉 (طب) قبض بول، قبض ادرار، پیشاب فشار دار

【排炮】páipào شلیك چند توپ با هم

【排气】páiqì 〈机〉 خالی کردن هوا (یا بخار) : ~ 管 لولهٔ هوا (یا بخار) کش

【排遣】páiqiǎn خود را از دلتنگی وملالت رهانیدن، خود را سرگرم یا مشغول کردن، تفریح کردن

【排枪】páiqiāng شلیك چند تفنگ با هم

【排球】páiqiú والیبال، بازی والیبال

【排山倒海】páishān-dǎohǎi کوهها را بر کندن ودریا ها را وارونه کردن : 以 ~ 之势 با قدرت ریزش بهمن ونیروی موج عظیم

【排射】páishè شلیك چند توپ یا تفنگ باهم

【排笙】páishēng 〈乐〉 نوعی ساز بادی درست شده با لوله های نی

【排水】páishuǐ زهکشی : ~ 工程 پروژهٔ زهکشی / ~ 沟渠 خط لولهٔ زهکشی / ~ 管道 لولهٔ زهکشی / ~ 管 کانالهای زهکشی

【排水量】páishuǐliàng ①〈造船〉 مقدار آبی که یك کشتی جای آنرا می گیرد : 两万二千吨的远洋轮船 ~ اقیانوس پیما به ظرفیت ۲۲هزار تن ②〈水〉 حجم زهکشی (در آبریزو...)

【排他性】páitāxìng انحصاری بودن، محدود بودن : ~ 集团 بلوك انحصاری

【排坛】páitán محافل والیبال

【排头】páitóu رئیس یك صف، سرکرده یك صف، سر دستهٔ یك صف

【排头兵】páitóubīng سرباز سر صف، پشآهنگ کار

【排外】páiwài انحصاری، ضد خارجی : 盲目 ~ مخالفت کورکورانه با همه چیز خارجی / ~ 主义 دکترین مخالفت با همه چیز خارجی چیز بیگانه

【排尾】páiwěi آخرین فرد در یك ردیف

【排泄】páixiè ①(使污水等流走) آب کشیدن، خشك کردن، زهکشی ~ 不畅 : موانع زهکشی ②〈生理〉 دفع کردن، زهکشی کردن : ~ 器官 ارگان دفع کننده (ترشحی) / ~ 物 بیرون انداختن

مدفوع و ادرار

【排险】páixiǎn خطر را دفع کردن

【排演】páiyǎn تمرین نمایش کردن

【排椅】páiyǐ صندلی‌ها در یك صف

【排印】páiyìn حروف چینی کردن وبه چاپ رساندن

【排忧解难】páiyōu-jiěnàn نگرانی را از بین بردن ومشکلات را حل کردن

【排运】páiyùn حمل ونقل با کلك ها

【排长】páizhǎng سر دسته

【排置】páizhì به ترتیب قرار دادن

【排中律】páizhōnglǜ 〈逻〉(منطق) قانون استثنائی وسطی

【排钟】páizhōng 〈乐〉نوعی ساز موسیقی بنام ناقوس موسیقی

【排字】páizì 〈印〉حروف چینی: ~车间 کارگاه حروف چینی/ ~架 قالب حروف چینی/ ~机 دستگاه حروف چینی/ ~工人 حروف چین/ ~手托 گارسهٔ حروف چینی

徘 pái

【徘徊】páihuái ①(来回走)جلو وعقب رفتن، ول گردی کردن ②(犹豫不决)مردد (یا دو دل) بودن، تردید داشتن، عدم قاطعیت نشان دادن: ~歧路 در چهار راه درنگ کردن/ ~观望 مردد بودن، تردید کردن وانتظار داشتن، عدم قاطعیت نشان دادن ودر انتظار بودن ③〈经〉(اقتصاد) نوسانی بودن

牌 pái

①(作标志用的板)پلاك، لوحه، تابلو، ژتون: 门~ پلاك در/ 号码~ ژتون/ (衣帽间等的)ژتون اطاق بار مهمانان/ 路~ تابلوی راهنما/ 招~ مارك فروشگاه، تابلوی مغازه یا دکان/ 布告~ تابلوی آگهی ②(商标)(کالا) مارك تجارتی: 名~儿货 کالا هائی با مارك معروف ③(一种娱乐用品)کارت، ورقه، برگ: 扑克~ ورق/ 骨~ کارت بازی دمینو

【牌匾】páibiǎn لوحه ای که روی دیوار یا تیر سر در نصب شده و بر آن چیزی نوشته شده باشد

【牌坊】páifāng گذرگاه طاقدار یادبود (طاق نصرت)

【牌号】páihào ①(商店的字号)اسم فروشگاه، نشان مغازه ②(商标)مارك تجارتی

【牌价】páijià ①(规定的价格)قیمت اعلام شده روی یك تخته ②(外汇比价;股票价格)مظنه، نرخ: 外汇~ مظنهٔ ارز/ 股票~ مظنهٔ سهام

【牌九】páijiǔ دمینو مخصوص چین، مهره های بازی در قمار

【牌局】páijú محل قمار بازی

【牌楼】páilou طاق نصرت، گذرگاه تزیینی طاقدار

【牌位】páiwèi لوحهٔ یادگاری(معمولا اسم مرحوم روی آن نوشته می شود)

【牌头】páitóu نام شخصیتی که کسی بر آن متکی باشد

【牌照】páizhào ①(行车凭证)پروانه، جواز: 自行车~ صفحهٔ فلزی به عنوان جواز دوچرخه ②(营业执照)پروانهٔ داد وستد

【牌子】páizi ①(作标志用的牌子)نشان، تخته، پلاك، لوحه ②(商标)مارك تجارتی: 老~ مارك تجارتی معروف.

pǎi

迫 pǎi

另见 pò

【迫击炮】pǎijīpào 〈军〉خمپاره انداز: ~弹 گلولهٔ خمپاره انداز

排 pǎi

另见 pái

【排子车】pǎizichē ارابهٔ دستی با چرخ بزرگ

pài

派 pài

①(派别)فرقه، مکتب، دسته، گروه: 各党~ احزاب وگروههای سیاسی/ 左~ دستهٔ چپ گرا، چپی/ 学~ مکتب فکری/ 教~ فرقه های مذهبی/ 各~政治力量 قدرتهای سیاسی گوناگون ②(作用;风度)طرز، روش، شیوه، سبك: 气~ طرز رفتار ③〈量〉(a)[用于派别]:对这一问题三~科学家有三种不同解释。در این مساله دانشمندان سه مکتب سه نوع تعبیر متفاوت دارند. (b)[用于景色、气象、声音、语言等，前面用"一"字]:好一~北国风光! چه منظرهٔ شمالی با شکوهی!/ 一~胡言! یك پارچه حرف های مزخرف ونامرغوب ④(派遣;委派)فرستادن، ارسال داشتن، اعزام کردن، گماشتن، منصوب کردن: ~代表团出席大会 یك هیأت نمایندگی را برای شرکت در یك کنفرانس اعزام کردن/ ~某人当车间主任 کسی را به مقام مدیر کارگاه منصوب کردن/ ~兵 نیروهای مسلح را گسیل داشتن/ ~工作 کسی را بکاری گماشتن

【派别】pàibié فرقه، مکتب، دسته، گروه: ~斗争 مبارزهٔ فرقه ای

【派不是】pài bùshi گناه را متوجه دیگران کردن، دیگران را مقصر دانستن: 他自己不认错，还派别人的不是。به جای‌انکه به اشتباه خود اعتراف کند، او گناه را بر گردن دیگران می‌گذارد.

【派出机构】pàichū jīgòu نمایندگی، دفتر نمایندگی

【派出所】pàichūsuǒ کلانتری، شعبه ای از ادارهٔ پلیس

【派定】pàidìng ①(指派)تعیین کردن ②(认定)تایید کردن، مشخص کردن

【派赴】pàifù فرستادن، اعزام کردن: ~国外 به خارج از کشور اعزام شدن

【派活】pàihuó (در میان مردم) تقسیم کار کردن

【派款】pàikuǎn بر کسی یا واحدی مالیات وضع کردن

【派力斯呢】pàilìsīní 〈纺〉نوعی پارچهٔ پشمی نازك مخصوص دوختن لباس تابستانی (Palace)

【派令】pàilìng دستور کار گماری

【派遣】pàiqiǎn فرستادن، ارسال داشتن، اعزام کردن: ~代表团 فرستادن نمایندهٔ/ 驻外全权代表 اعزام هیأت نمایندگی تام الاختیار به یك کشور خارجی

【派生】pàishēng مشتق کردن: 由此~出来的问题 مسایلی

كلمهٔ مشتق 〈语〉词～/كه از اينجا مشتق شده باشد
【派头】pàitóu سبك، روش، شيوه، طريقه، طرز:他～真不小! او واقعا خيلي خودنمائي مي كند! 又作"派势"
【派系】pàixì فرقه ها(در درون يك حزب سياسي وغيره)
【派销】pàixiāo فروختن (اجناس، سهام و...) با شيوهٔ تقسيم يا از روي اجبار
【派性】pàixìng تمايل به فرقه بندي، طرفداري از فرقه بندي
【派驻】pàizhù 〈外〉فرستادن، اعزام كردن، مستقر ساختن:联合国的代表～ نمايندهٔ مستقر در سازمان ملل متحد

哌 pài

【哌嗪】pàiqín 〈化〉مادهٔ مركب آلي شيميائي بنام "Piperazine"

湃 pài 见"滂湃"pāngpài;"澎湃"pēngpài

pān

潘 Pān 〈姓〉يك نام خانوادگي در چين

攀 pān ①(向上爬)صعود كردن، بالا آمدن، بالا رفتن:～着绳子往上爬 با طناب بالا رفتن ②(跟地位高的人拉关系)جوياي روابط با شخصيتهاي عاليمقام شدن ③(拉扯;牵扯)گير انداختن، گرفتار كردن:乱咬乱～ تحت فشار بازجوئي بي بند و بار عليه كسي اتهامات دروغين وارد كردن
【攀扯】pānchě (كسي را در جنايتي) در گير كردن
【攀缠】pānchán توي هم رفتن وبه يكديگر چسبيدن
【攀登】pāndēng صعودكردن، بالا آمدن، بالا رفتن:～峭壁 /بالا رفتن از پرتگاه ～科学技术高峰 صعود به قلهٔ جديد علم وتكنولوژي
【攀附】pānfù (در پي شهرت وثروت) خود را به كسي چسباندن، خود را به كسي نزديك كردن
【攀高】pāngāo ①(往高处攀登)بالا رفتن ②(高攀)خود را به شخصيت هاي با نفوذ چسباندن
【攀供】pāngòng هنگام اعتراف به گناه خود كسي را به جنايتي در گير كردن
【攀交】pānjiāo با اهل قدرت ونفوذ دوستي كردن
【攀龙附凤】pānlóng-fùfèng خود را به اهل قدرت ونفوذ چسباندن، خودرا زير سايهٔ افراد عالي مقام افكندن
【攀爬】pānpá با چسباندن دست به چيزي بالا رفتن
【攀配】pānpèi روابط ازدواج را با افراد بلند پايهٔ اجتماعي بر قرار ساختن
【攀亲】pānqīn ①(拉亲戚关系)ادعاي خويشاوندي كردن: ～道故 ادعاي خويشاوندي يا دوستي كردن ②(为子女订亲) براي ازدواج فرزندان خود وساطت كردن
【攀绕】pānrǎo به طرف بالا چرخ زدن
【攀谈】pāntán گپ زدن، از هر دري صحبت كردن 又作"攀话"
【攀缘】pānyuán ①(抓住东西向上爬)صعود كردن، بالا رفتن با استفاده از نردبان اجتماعي ②(攀附)بالا رفتن 上而～:رفتن خود را به مقام بالا رساندن 又作"攀援"
【攀缘植物】pānyuán zhíwù گياه پيچنده وبالا رونده
【攀缘茎】pānyuánjīng ساقهٔ پيچنده
【攀越】pānyuè بالا رفتن وگذشتن
【攀摘】pānzhāi از جاي بالا چيدن
【攀折】pānzhé كندن وشكستن(شاخهٔ درخت وغيره):请勿～花木! لطفا گلها را نچينيد!

pán

爿 pán 〈方〉①(劈成片的竹、木等)خيزران يا چوب بريده بريده شده ②〈量〉:一～水果店 يك ميوه فروشي

胖 pán 〈书〉آسوده و راحت، آسوده خاطر:心广体～ فارغ البال و راحت، تندرست وخوشحال
另见 pàng

盘 pán ①(盘子)سيني، طبق، بشقاب بزرگ:茶～ سيني چاي ②(像盘子的东西)چيزي بشقاب مانند:磨～ سنگ آسيا، آسياب، /棋～ صفحهٔ شطرنج ③(商品行情)قيمت رايج، مظنهٔ بازار ④(回旋地绕)پيچاندن، پيچ دادن، حلقه كردن:把绳子～起来 طناب را حلقه كردن /～山小道 راه مار پيچ كوهستاني/这座山上下是十八～。 اين كوه از بالا تا پائين ۱۸پيچ دارد. ⑤(垒;砌)چيني (يا آجر) ساختن، سنگ ساختن،كان، /～炕 (نوعي تختخواب در روستاي چين) ～灶 سنگ چيني كردن اجاق ⑥(仔细查问或清点)با دقت براي رسيدگي كردن، بازپرسي كردن، استنطاق كردن:～根究底 رسيدن به كنه مطلب تلاش كردن ⑦〈旧〉(转让工商企业)منتقل كردن، واگذار كردن:～店 منتقل كردن مالكيت فروشگاه به كسي ⑧〈体〉يك دست بازي:下一～棋 يك دست بازي شطرنج /以六比零胜了这一～ در اين دست بازي شش بر صفر پيروز شدن ⑨〈量〉:一～香 يك حلقه بخور /一～磨 يك آسيا سنگ /一～电线 يك حلقهٔ سيم /一～菜 يك بشقاب غذا، يك خورش ⑩〈姓〉يك نام خانوادگي در چين
【盘剥】pánbō استثمار كردن، رباخوري را دنبال كردن:重利～ وام دادن به كسي با بهرهٔ هنگفت
【盘查】pánchá رسيدگي كردن، باز پرسي كردن، استنطاق كردن:～可疑的人 استنطاق كردن فرد مشكوك
【盘缠】pánchan 〈口〉خرج سفر، هزينهٔ مسافرت 又作"盘费"
【盘秤】pánchèng قپان كفه‌دار
【盘川】pánchuān 见"盘缠"
【盘存】páncún صورت برداري از كالاهاي موجود
【盘道】pándào جادهٔ پرپيچ وخم كوهستاني
【盘底】pándǐ به جزئيات رسيدگي كردن
【盘点】pándiǎn از كالا هاي موجود صورت برداشتن، ثبت موجودي در دفتر:存货～ صورت برداري از كالاهاي موجود
【盘根】pángēn به علت قضيه رسيدگي كردن

【盘根错节】pángēn-cuòjié با ریشه های پیچ وتاب خورده وشاخه های گره دار ـــ کنایه از پیچیده ومشکل بودن مسئله در برخورد با آن

【盘古】Pángǔ «پان گو» ـــ خالق جهان بنابر اسطورهٔ قدیم چین؛ 自从～开天地 از آغاز آفرینش عالم، از زمان جدا شدن زمین از آسمان به وسیلهٔ «پان گو»

【盘管】pánguǎn 〈机〉 لولهٔ مار پیچ

【盘桓】pánhuán 〈书〉 ماندن، توقف کردن، مکث کردن، ایستادن: 终日～ تمام روز بیهوده وقت گذراندن/ 我们在杭州～数日，游览了各处名胜。 ما چند روز برای دیدار مناظر جالب شهر در «خان چو» توقف کردیم.

【盘簧】pánhuáng 〈机〉 فنر مار پیچ

【盘货】pánhuò از کالا های موجود صورت برداشتن: 今日～，停业半天。 (فروشگاه) بجهت صورت برداری از کالا های موجود، نصف روز تعطیل است.

【盘获】pánhuò در اثر رسیدگی دقیق (چیزسرقت شده را) بدست آوورن یا (دزد هارا) توقیف کردن

【盘缴】pánjiǎo ①(日常开支) هزینهٔ زندگی ②(路费) خرج سفر

【盘诘】pánjié 〈书〉 بطریق استنطاق سؤال کردن

【盘踞】pánjù بطور غیر قانونی یا به زور اشغال کردن: 我军一举歼灭了～在岛上的敌人。 واحد های نظامی ما با یك ضربه دشمنی را که در آن جزیره لانه کرده بود قلع وقمع کردند.

【盘空】pánkōng در هوا چرخ زدن

【盘库】pánkù ①(盘点库存物品) صورت برداشتن از کالا های موجود در انبار ②(盘点库存现金) صورت برداشتن نقدینهٔ انبار

【盘量】pánliàng حساب کردن، برآوردن، برنامه ریختن

【盘络】pánluò 见"盘缠"

【盘弄】pánnòng (با چیزی) بازی کردن، (با دست) چیزی را چرخاندن (برای تفریح)

【盘盘】pánpán پرپیچ وخم بودن

【盘儿菜】pánrcài انواع گوناگون گوشتها یا سبزیجات آماده وچیده شده در ظرفها برای فروش به مشتری

【盘绕】pánrào پیچاندن، پیچ دادن، حلقه کردن: 长长的藤葛～在树身上。 شاخه های بلند درخت مو دور این درخت پیچیده است.

【盘山】pánshān در کوه بطور مار پیچ بالارفتن

【盘算】pánsuàn حساب کردن، بر آورد کردن، پیش بینی کردن؛ طبق برنامه ریختن: 我们～了一下，产量将增加百分之五。 بر آورد ما میزان تولید پنج در صد افزایش خواهد یافت.

【盘梯】pántī پلکان مارپیچی

【盘头】pántóu (زن) موهای خود را به شکل های مختلف پیچاندن

【盘腿】pántuǐ چهار زانو روی: 坐在炕上～ چهار زانو تختخواب نشستن

【盘问】pánwèn استنطاق کردن، باز پرسی کردن

【盘香】pánxiāng بخور بشکل حلقه

【盘旋】pánxuán ①(环绕着飞或走) بطور مار پیچ پرواز کردن یا راه رفتن، دور زدن، چرخ زدن، حلقه زدن: 车队沿山路～而上。 این کاروان موتوری بطور مار پیچ از کوه بالا می رفت./飞机～侦察。 هواپیما برای عملیات اکتشافی دور زد./雄鹰在空中～。 عقابها در هوا چرخ می زنند./这件事在我脑子里～了好久。 مدتی است که این امر فکرم را به خود مشغول داشته است. ②(徘徊；逗留) توقف کردن، تأخیر کردن، درنگ کردن: 他在暖房里～了半天才离开。 او پس از اینکه مدتی در گرمخانه درنگ کرده بود آنجا را ترك کرد.

【盘羊】pányáng 〈动〉 نوعی گوسفند وحشی که در شمال چین ومغولستان داخلی تولید می شود

【盘帐】pánzhàng به محاسبات رسیدگی کردن، حسابها را چلك کردن

【盘折】pánzhé (راه کوهستانی) پر پیچ وخم

【盘子】pánzi سینی، بشقاب، طبق، دیس

【盘坐】pánzuò چهار زانو نشستن

槃 pán 见"涅槃"nièpán

磐 pán

【磐石】pánshí صخره، سنگ کوه، تختهٔ سنگ: 坚如～ مثل صخره استوار ومحکم بودن/～般的团结 همبستگی ویکپارچگی صخره مانند

蹒 pán

【蹒跚】pánshān تلوتلو خوردن، شلیدن

蟠 pán حلقه کردن، پیچیدن، پیچ دادن

【蟠桃】pántáo ①(扁桃) هلوی انجیری ②(仙桃) هلوی جاودانی در اسطورهٔ چین

pàn

判 pàn ①(分开；分辨) تمیز دادن، تشخیص دادن، شناختن ②(显然有区别) (متفاوت بودن) آشکار: 他前后～若两人。 او کاملا آدم دیگری شده است./两个世界～然不同。 این دو جهان بطور مشخص با یکدیگر تفاوت دارند. ③(评定) امتیاز دادن، نمره دادن: ～卷子 به ورقهٔ آزمون نمره دادن ④(判决) حکم صادر کردن، محکوم کردن: ～五年徒刑 (کسی را) به پنج سال حبس محکوم کردن/这个案子还未～。 در مورد این پرونده هنوز حکم صادر نشده است.

【判案】pàn'àn در مورد پرونده ای حکم صادر کردن

【判别】pànbié تشخیص دادن، تمیز دادن، مشخص کردن: ～真假 حق را از باطل تشخیص دادن

【判别式】pànbiéshì 〈数〉 (ریاضی) مشخص کننده، تفکیك دهنده، جدا کننده، تبعیض قائل شونده

【判处】pànchǔ محکوم کردن، حکم صادر کردن: ～死刑 بهاعدام محکوم کردن

【判词】pàncí 〈法〉 حکم دادگاه، رأی هیئت منصفه

【判定】pàndìng قضاوت کردن، داوری کردن، فتوی دادن، حکم

داور قضاوت کرد که تیم (ب) از 裁判～乙队犯规。 :دادن مقررات تخلف کرده است.

【判断】pànduàn ①(判定) قضاوت کردن، داوری کردن؛ ～是非 :تصمیم گرفتن در حق وناحق قضاوت کردن /～情况 قضاوت شما بسیار 你～得很正确。/ وضعیت را سنجیدن درست است/要根据行动而不是言语来～一个人。 هرکسی را باید بر اساس رفتارش ارزیابی کرد نه بر اساس گفتارش. ②(逻) (منطق) قضاوت، داوری

【判断力】pànduànlì قوهء تمیز، قدرت قضاوت

【判罚】pànfá صادر کردن حکم خطا (یا فول)

【判据】pànjù 〈物〉 (فیزیك) میزان، ملاك، معیار، محك

【判决】pànjué 〈法〉 حکم محکمه، رای دادگاه؛ ～有罪 کسی را گناهکار اعلام کردن /～无罪 کسی را بی گناه اعلام کردن /～书 حکم دادگاه، قضاوت کتبی

【判例】pànlì 〈法〉 نمونهء قانونی، سابقهء قضائی؛ 国际法～ مواردی در قانون بین‌المللی

【判袂】pànmèi 〈书〉 ازهم جدا شدن

【判明】pànmíng تمیز دادن، تشخیص دادن، تعیین کردن؛ ～是非 حقایق را ثابت کردن /～真相 حق را از ناحق تشخیص دادن /～责任 مسئولیت کار را مشخص کردن

【判然】pànrán بطور بارز

【判若云泥】pàn ruò yún-ní از زمین تا آسمان تفاوت داشتن، یك دنیا با هم فرق داشتن

【判刑】pànxíng کسی را به حبس محکوم کردن

【判罪】pànzuì کسی را گناهکار اعلام کردن، کسی را مقصر دانستن

叛 pàn خیانت کردن، شورش کردن؛ ～国 به کشور خیانت کردن /～党 به حزب خیانت کردن

【叛兵】pànbīng سرباز خیانت کار

【叛变】pànbiàn به کشور وحزب وغیره خیانت کردن؛ ～投敌 خائن شدن وخود را به دشمن تسلیم کردن

【叛党】pàndǎng به حزب خیانت کردن

【叛军】pànjūn ارتش شورشی، قوای یاغی

【叛离】pànlí خیانت کردن، از انجام وظیفه فرار کردن

【叛乱】pànluàn شورش مسلحانه؛ 煽动～ تحریك به شورش کردن /镇压反革命～ شورش ضد انقلابی را سرکوب کردن

【叛卖】pànmài خیانت کردن، خود را به دشمن تسلیم کردن؛ ～祖国 به وطن خود خیانت کردن /～活动 عملیات خائنانه، عملیات خیانت آمیز

【叛逆】pànnì ①(叛变) شورش کردن، بلوا کردن، طغیان کردن ②(有背叛行为的人) خائن، خیانتکار؛ 封建礼教的～ آدم سر کش بر علیه موازین اخلاقی فئودالیسم

【叛逃】pàntáo خیانت وفرار کردن 又作"叛亡"

【叛徒】pàntú خائن، خیانتکار، مرتد

盼 pàn ①(盼望) امید داشتن، آرزو داشتن، چشم داشتن؛ ～解放 آرزوی آزادی را در سر داشتن /～复。 :انتظار داشتن چشم به راه جواب شما هستم. ②(看) نگاه کردن، نگریستن، نظر؛ 左顾右～ :افکندن به اطراف خود نظر افکندن، جنبه های مختلف کار را ملاحظه کردن

【盼顾】pàngù انتظار داشتن، چشم داشتن

【盼头】pàntou آرزوی چیزی را داشتن واحتمالا به آن دست یافتن؛ 这事有～了。 حل این مسأله امید کننده به نظر می رسد.

【盼望】pànwàng امیدوار بودن، منتظر بودن، چشم به راه داشتن، انتظار داشتن؛ ～着早日得解放 در انتظار آزادی دقیقه شماری کردن /伤员们日夜～回前方。 مجروحان جنگ شب وروز در انتظار باز گشت به جبههء مقدم لحظه شماری می کردند.

袢 pàn ①见"襻"pàn②见"袷袢"qiāpàn

畔 pàn ①(旁边) کنار، جهت، سمت، طرف، سو؛ 河～ کنار رودخانه، ساحل رودخانه /篱～ کنار پرچین /桥～ پهلوی پل ②(田地的边界) سرحد مزرعه

襻 pàn ①(扣住纽扣的套) جا دگمه (مادگی) برای بستن؛ 纽～儿 یك جا دگمه (مادگی) ②(形状或功用像襻的东西) چیزی که به شکل جا دگمه است یا کار برد آن به جا دستهء جا دگمه شباهت دارد؛ 鞋～ سگك روی کفش /篮子～儿 با طناب یا نخ پیچیدن، ③(用绳、线绕住) زنبیل (یا سبد)؛ 用绳子～上 :بستن، محکم کردن با طناب محکم کردن /～上几针 چند بخیه زدن

pāng

乓 pāng 〈象〉[形容枪声、关门声、东西砸破声等] صدای بلند یا محکم (مانند شلیك طپانچه، بستن در یا شکستن چیزی)؛ 门～地一声关上了。 در را بشدت وبا صدای بلندی بستند.

滂 pāng

【滂湃】pāngpài (آب) خروشان وسیل آسا آمدن

【滂沱】pāngtuó شدید، سیل آسا؛ 大雨～。 باران شدید می بارد. /涕泗～。 سیل اشك روان است.

膀 pāng ورم کردن، متورم شدن، آماس کردن؛ ～肿 ورم کردن، آماس کردن، باد کردن
另见 bǎng;páng

páng

彷 páng

【彷徨】pánghuáng مردد بودن در انتخاب راه وعقب وجلو رفتن، بر سر دو راهی مطمئن نبودن، دو دل بودن، شك داشتن؛ ～歧途 قرار گرفتن، مردد بودن، بلا تکلیف بودن در سر چهار راه درنگ کردن

【彷徉】pángyáng 〈书〉 پرسه زدن

庞 páng ①(庞大) بسیار بزرگ، کلان، گنده، عظیم الجثه

②(多而杂乱) بی‌شمار و بی‌نظم، شلوغ و پلوغ (脸盘) ③ یك (姓) ④ صورت، چهره، رو ~面: صورت، چهره، رو، سیما
نام خانوادگی در چین

【庞大】 pángdà بسیار بزرگ، عظیم یا متعدد یا غول پیکر: 机构 ~ / هزینه هنگفت ~开支 / تشکیلات عظیم ومتعدد وسنگین ~ 的正规军 ارتش عظیم ومنظم

【庞然大物】 pángrán dàwù هیولا، جانور عظیم‌الجثه وشگفت انگیز، شیئی غول پیکر

【庞杂】 pángzá متعدد و به هم آمیخته، مخلوط ودر هم وبر هم: ادارات ~ 机构 / نظریات متعدد وآشفته، ضد ونقیض ها ~ 议论 بسیار متعدد و بی نظم وترتیب

旁 páng ①(旁边) كنار، پهلو، طرف، سو: 马路两 ~ دو طرف جاده / 站在一~ در یك طرف ایستادن ②(其他;另外) دیگر، به غیر از این: 还有~的建议吗? پیشنهاد دیگری هست ?/ 他没有~的话。 او حرف دیگری ندارد. ③(汉字的偏旁) قسمت كناری هیروگلیف چینی(مانند 亻、氵)

【旁白】 pángbái 〈剧〉(در اپرا) تذکرات برای تماشاچیان

【旁边】 pángbiān پهلو، کنار، طرف، سو: 我坐在他~。 من در پهلوی او نشسته ام. / ~有一棵树。 در این نزدیکی یك درخت هست.

【旁侧】 pángcè کنار، پهلو، طرف

【旁观】 pángguān تماشا کردن، تماشاچی یا ناظر بودن، در یك طرف قرار داشتن: 袖手~ دست روی دست گذاشتن وبه تماشا نشستن / ~者 ناظر، تماشاچی، بیننده، بی اعتنائی کردن

【旁观者清】 pángguānzhě qīng تماشاچی با وضوح همه چیز را می بیند.

【旁及】 pángjí (همراه با موضوع مهمتر، موضوعی را) برداشتن، انتخاب کردن: 他专攻历史~考古。 او یك تاریخ دان است ولی به باستانشناسی نیز علاقه دارد.

【旁路】 pánglù 〈电〉 (برق) مجرای فرعی، خط دو راهی، گذرگاه فرعی

【旁落】 pángluò (قدرت) به دست کسی دیگر افتادن

【旁门】 pángmén در کناره

【旁门左道】 pángmén-zuǒdào 见"左道旁门" zuǒdào-pángmén

【旁敲侧击】 pángqiāo-cèjī مطلب را با اشاره غیر مستقیم توضیح دادن؛ با اشاره حمله کردن

【旁人】 pángrén آدم دیگر، فرد دیگر

【旁若无人】 páng ruò wú rén رفتار متکبرانه بدون اعتنابه احدی ـ کنایه از متکی به نفس خود بودن یا متکبر بودن

【旁听】 pángtīng به عنوان مهمان در جلسه، کلاس و...حضور داشتن: ~生 مستمع آزاد / ~席 جایگاه حضار

【旁通管】 pángtōngguǎn لوله فرعی

【旁系亲属】 pángxì qīnshǔ خویشاوند سببی

【旁压力】 pángyālì 〈物〉 فشار جانبی

【旁征博引】 pángzhēng-bóyǐn از منابع زیاد برهان های متعدد آوردن، ذکر رفرانسهای متعدد کردن

【旁证】 pángzhèng 〈法〉 مدارك غیر مستقیم، مدارك جانبی

【旁支】 pángzhī شاخه های سببی از یك فامیل

【旁坐】 pángzuò 〈书〉见"连坐"

膀 páng
另见 bǎng; pāng

【膀胱】 pángguāng مثانه: ~炎 ورم مثانه / ~造影 رادیولوژی مثانه، عکسبرداری مثانه / ~镜 مثانه بین سیستوسکپی، مثانه

磅 páng
另见 bàng

【磅礴】 pángbó ①(盛大) بزرگ، با عظمت، شاهانه: 气势~ با عظمت تمام، در کمال بزرگی، به مقیاس وسیع ②(充满) مملو کردن، پر کردن، نفوذ کردن، سرایت کردن

螃 páng

【螃蟹】 pángxiè خرچنگ

鳑 páng

【鳑鲏】 pángpí 〈动〉 نوعی ماهی کپور بنام "Bitterling"

pǎng

耪 pǎng با کج بیل زمین را نرم وسست کردن: ~地 باکج بیل زمین را نرم وسست کردن

髈 pǎng 〈方〉 ران

pàng

胖 pàng چاق، فربه، تپل: 他~起来了。 او دارد چاق می‌شود.
另见 pán

【胖大海】 pàngdàhǎi 〈中药〉 نوعی گیاه دارویی چینی بنام "Seed of sterculia"

【胖嘟嘟】 pàngdūdū بسیار چاق

【胖鼓鼓】 pànggūgū (انسان) چاق، (دانه) پرمغز

【胖乎乎】 pànghūhū گوشتالو، فربه، چاق، تپل مپل: 这个小孩的脸蛋~的。 این بچه صورت تپلی دارد. / 婴儿的~的小手 انگشتان چاق وتپل نوزاد

【胖头鱼】 pàngtóuyú نوعی ماهی کپور دارای کله بزرگ بنام "Variegated carp"

【胖子】 pàngzi آدم چاق، آدم فربه، آدم تپل مپل

pāo

抛 pāo ①(扔;投掷) انداختن، پرتاب کردن، هوائی زدن: ~球 پرتاب کردن توپ / ~出一项欺骗性的提案 پیشنهاد فریبنده ای ساخت وپاخت کردن وعرضه نمودن ②(丢下) ول کردن، رها کردن، عقب گذاشتن، کنار گذاشتن: ~妻别子 زن وبچه خود را رها کردن / 跑到第三圈，他已经把别人远远

地～在后面了。 در دور سوم، او دوندگان دیگر را با فاصلهٔ زیاد پشت سر گذاشت.
被革命的潮流～在后面了。در جریان انقلاب به عقب رانده شدن / 被～进历史的垃圾推 در زباله دان تاریخ افتادن ③(抛售) به مقدار زیاد(کالاها، سهام هاو...را) فروختن

【抛光】pāoguāng 〈机〉 جلا دادن، صیقل کردن، پرداخت کردن: 摩擦～ صیقل کردن / ～剂 مادهٔ جلا، روغن جلا دادن، صیقل کردن / ～轮 چرخ پرداخت کننده، چرخ صیقل دهنده / جلا

【抛海】pāohǎi 〈方〉 زیاد، وافر

【抛货】pāohuò فروختن کالاها به مقدار زیاد

【抛离】pāolí باقی گذاشتن و رفتن

【抛锚】pāomáo ①(把锚投入水中) لنگر انداختن ②(汽车等中途发生故障) از کار افتادن(ماشین): 汽车中途～了。 ماشین در راه از کار افتاد.

【抛弃】pāoqì کنار گذاشتن، رها کردن، دست کشیدن، طرد کردن: 被人民所～ توسط مردم طرد شدن / 我们决不会～真正的朋友。 ما هرگز دوستان واقعی خود را رها نمی کنیم. / ～旧的成见 عقاید متعصب گذشته را کنار گذاشتن

【抛却】pāoquè از سر بدر کردن (افکار)

【抛洒】pāosǎ ریختن

【抛舍】pāoshě رها کردن، منصرف شدن

【抛射体】pāoshètǐ 〈物〉 (فیزیك) جسم پرتاب شونده، پروژکتیل

【抛售】pāoshòu به مقدار زیاد(کالاها، سهام هاو...را) فروختن

【抛头露面】pāotóu-lùmiàn (زن در جامعهٔ فئودالی) چهرهٔ خود را در حضور عامهٔ مردم نشان دادن(نوعی آبروریزی تلقی می شود)

【抛物线】pāowùxiàn 〈数〉 (ریاضی) شلجمی، سهمی

【抛掷】pāozhì 〈书〉 انداختن، پرت کردن

【抛砖引玉】pāozhuān-yǐnyù 〈谦〉 برای جلب سنگ یشم آجر را پرتاب کردن ــ کنایه از اینکه کسی چند کلمهٔ ساده را به عنوان مقدمه می گوید تا دیگران نظریه های ارزشمند خود را عرضه کنند.

泡 pāo ①(鼓起而松软的东西) چیزی پف کرده ونرم: 豆腐～儿 (پس از شیرهٔ دلمه شدهٔ سویای پف کرده) ②(虚而松软) پوك، نرم، ترد، ولطیف: 这木料发～。 سرخ کردن آن در روغن) این چوب پوك شده است. اسفنجی ③〈量〉[用于屎和尿]: 撒一～尿 ادرار کردن، شاشیدن، شاش کردن / 拉一～屎 کار کردن شکم، دفع مدفوع کردن

另见 pào

【泡桐】pāotóng 〈植〉 نوعی درخت بنام "Paulownia"

【泡子】pāozi 〈方〉 دریاچهٔ کوچك

脬 pāo 见"尿脬"suīpāo

páo

刨 páo ①(挖掘) حفر کردن، کاوش کردن، کندن، از خاك در آوردن: 白薯～坑 (یا یك چاله) / ～ حفر کردن یك سوراخ در آوردن سیب زمینی شیرین از خاك ②〈口〉(减去) شامل نکردن، در بر نگرفتن، به حساب نیاوردن: 他家～去老人和孩子,只有三个全劳力。 در خانوادهٔ او اگر پیران وبچه ها به حساب نیایند، فقط سه نفر به عنوان کارگر کامل وجود دارند. / 十五天～去五天,只剩下十天了。 ۱۵روز منهای ۵روز برابر با ۱۰ روز است.

另见 bào

【刨除】páochú حذف کردن، شامل نکردن

【刨分儿】páofēnr (در امتحان) کم کردن امتیازات

【刨根儿】páogēnr تحقیق کردن تا رسیدن به کنه مطلب: 他这人就爱～问底儿。 او تا به کنه مطلب نرسد، دست بردار نیست.

【刨煤机】páoméijī ماشین برای کندن زغال سنگ

【刨闹】páonào 〈方〉 ①(耕种) کشت و زرع کردن ②(弄;搞) بوجود آوردن، ایجاد کردن

庖 páo 〈书〉①(厨房) آشپزخانه ②(厨师) آشپز: 名～ آشپز معروف، آشپز مشهور

【庖厨】páochú 〈书〉 آشپزخانه

【庖代】páodài 〈书〉见"代庖"dàipáo

【庖丁】páodīng 〈书〉 آشپز

【庖人】páorén 〈书〉 آشپز

咆 páo غرش کردن

【咆哮】páoxiāo نعره کشیدن، غریدن: 黄河～。 رودخانهٔ زرد غرش کنان به پیش می رود. / ～如雷 با خشم غریدن، رعد آسا غریدن، به شدت خشمگین شدن

狍 páo 〈动〉 گوزن کوچك آسیائی واروپائی

【狍子】páozi 〈动〉 گوزن کوچك آسیائی واروپائی

炮 páo 〈中医〉 (طب چینی) تهیه کردن داروی چینی بوسیلهٔ تنوری کردن آن در دیگ کوچك

另见 bāo; pào

【炮制】páozhì ①〈中医〉 (طب چینی) شیوهٔ تهیه کردن داروی چینی بوسیلهٔ تنوری کردن، خشك کردن، پختن با آتش ملایم، جوشاندن آن و... ②〈贬〉(编造) ساخت وپاخت کردن، درست کردن، جعل کردن، سرهم بندی کردن: 反动纲领～ برنامهٔ ارتجاعی را سرهم بندی کردن / 如法～ از روش قبلی عمل پیروی کردن

袍 páo لباس بلند وگشاد مخصوص چین، خرقه، ردا، جبه

【袍哥】páogē ①(指组织) در«پاگه» ــ نام سازمان ارتجاعی جنوب غربی چین قبل از آزادی ②(指成员) عضو این سازمان

【袍笏登场】páohù dēngchǎng 〈贬〉 خود را آراستن ووارد صحنه شدن(در مورد مأمور ناتوان وپوشالی گفته می شود)

【袍泽】páozé 〈旧〉 همقطاران در ارتش

【袍子】páozi لباس بلند وگشاد مخصوص چین، خرقه، ردا، جبه

pǎo

跑 pǎo ①(奔) دویدن: 他～得很快。 او می تواند بسیار

قطاربه سرعت ~飞。火车在~百米/دو صد متری /تند بدود.
~ 别让小偷 : گریختن، فرار کردن، دررفتن (逃走)②می رود.
لاستیك 。气~了。车带~/مواظب باش که دزد فرار نکند. 了。
بنزین همه اش تبخیر شده است. 。汽油都~了/پنچر شد.
③〈方〉(走) راه رفتن، گردش کردن: 我们~了五公里路。ما
پنج کیلومتر راه رفتیم. ④(为某事奔走) بدنبال کاری رفتن: ~
مشغول داد وستد بودن، به سفر تجارتی رفتن / 买卖~ / به دنبال جمع آوری مدارك رفتن 材料
我~了好几家商店,才找到那种扳手。/ من بعد از مراجعه به چند فروشگاه بالاخره آن
نوع آچار را که می خواستم پیداکردم. ⑤(离开位置) دور شدن،
بیرون رفتن، جابجا شدن: 桌上的报纸叫风给刮~了。باد
روزنامه را از میز برداشت وبا خود برد. / 吓~ گریختن از روی
ترس، از ترس دررفتن

【跑表】pǎobiǎo 〈体〉کرونومتر، قدم شمار، گام شمار

【跑步】pǎobù دویدن، راه پیمائی: ~走! (口令) قدم دو
به پیش!(فرمان) / ~前进! (口令) (فرمان) قدم دو!

【跑车】pǎochē (汽车赛车) اتومبیل کورسی; (自行车赛车)
دو چرخه کورسی

【跑跶】pǎoda دوندگی کردن

【跑单帮】pǎo dānbāng مشغول دادو ستد(بازرگانی) شخصی
بودن، مسافرت برای تجارت شخصی داشتن

【跑刀】pǎodāo نوعی تیغه یخ بازی

【跑道】pǎodào ①〈航空〉باند: 滑行~ باندی که هواپیما در
آن سر می خورد / 起飞~ باند پرواز / 降落~ باند فرود / مسیرباند
②〈体〉پیست: 煤渣~ پیست تهیه شده با اخگر زغال نیمسوز / پیست دو

【跑道儿】pǎodàor دوندگی کردن

【跑电】pǎodiàn 〈电〉پس دادن برق، تراوش الکتریسیته

【跑动】pǎodòng ①(离开原来的位置) حرکت کردن ②(为某事奔走活动)
برای انجام کاری دوندگی کردن

【跑肚】pǎodù شکم روش، اسهال

【跑光】pǎoguāng پس دادن نور

【跑江湖】pǎo jiānghú آواره وسرگردان بودن وبوسیله بازی
اکروبات، فالگیری یا قیافه شناسی امرار معاش کردن، زندگی کولی
وار داشتن

【跑警报】pǎo jǐngbào پناه گرفتن در موقع حملات هوائی، به
پناهگاه رفتن

【跑垒】pǎolěi 〈棒、垒球〉دویدن بسوی پایگاه(در بازی بیسبال)
: ~员 بازی کن بیسبال که توپ را زده وبطرف پایگاه می دود

【跑龙套】pǎo lóngtào نقش نعش ایفاء کردن، رل سیاهی لشگر
بازی کردن

【跑马】pǎomǎ ①(骑着马跑) سوار کاری ②(赛马) اسبدوانی
: ~场 میدان اسبدوانی

【跑码头】pǎo mǎtóu برای امور تجارتی از شهری به شهر دیگر
رفتن

【跑买卖】pǎo mǎimai در جاهای مختلف تجارت کردن

【跑跑颠颠】pǎopǎodiāndiān این سو وآن سو دویدن، دوندگی
کردن: 他在服务站成天~的,一心一意给周围邻居办事。
او هر روز در مرکز سرویس این سو وآن سو می رود ویکدل
ویکجان به همسایگان خود خدمت می کند.

【跑坡】pǎopō از بالای کوه سرازیر شدن

【跑墒】pǎoshāng بخار شدن آب در کشتزار

【跑生意】pǎoshēngyì در جاهای مختلف تجارت کردن

【跑堂儿的】pǎotángrde 〈旧〉گارسون، پیشخدمت (در
رستوران)

【跑腾】pǎoteng 〈方〉دوندگی کردن، دویدن

【跑题】pǎotí از موضوع اصلی پرت شدن

【跑腿儿】pǎotuǐr 〈口〉پادو بودن، پادوی کردن، دوندگی کردن
: 我没干多少,就是跑跑腿儿。 من کار چندانی نکردم، فقط
پادوی کردم.

【跑腿子】pǎotuǐzi 〈方〉مجرد

【跑外】pǎowài به عنوان نماینده بازرگانی کار کردن

【跑鞋】pǎoxié کفش مخصوص دو ومیدانی

pào

泡 pào ①(气泡;水泡) حباب: 肥皂~儿 حباب صابون
/ 手上起了~ روی دست تاول زدن / 冒~儿 بالا رفتن حبابها
②(泡状物) چیزی تاول مانند: 电灯~ حباب لامپ ③(浸)
خیساندن، دم کردن، غرق کردن: 把种子放在温水里~ خیساندن بذر در آب نیمگرم / 他是在苦水里~大的。او در
بدبختی وتیره روزی بزرگ شده است. ④(消磨时间) بیهوده وقت
گذرانیدن: 别瞎~了,尽快把工作做完。وقتتان را بهدر ندهید
وکار خود را هر چه زودتر تمام کنید.
另见 pāo

【泡菜】pàocài سبزیجات خاص ترشی: ~坛 ظرف ترشیجات

【泡茶】pàochá درست کردن چای، دم کردن چای

【泡饭】pàofàn ①(把汤或水加在饭里) خیساندن برنج پخته
شده در آب ویا در سوپ ②(开水泡成的米饭) برنج پخته
شده ای که در آب جوش دوباره گرم شده باشد، آش غلیظ (از
برنج دوباره پخته شده باشد)

【泡蘑菇】pào mógu ①(拖延时间) تاکتیك اتلاف وقت یا
تاخیر کردن را بکار بردن، تدبیر سماغ مکیدن را بکار بستن
②(故意纠缠) مصرانه چیزی را خواستن، سماجت کردن، ابرام
کردن

【泡沫】pàomò کف، حباب، سرجوش: 啤酒~ کف روی آبجو
/ 混凝土~ بتون کف دار / 玻璃~ شیشه سلول دار / 灭火
~ دستگاه آتش فشانی کف دار / 塑料~ پلاستیك کف دار
橡胶~ لاستیك کف دار

【泡泡纱】pàopàoshā پارچه راه راه نخی با دوامی که امروزه با
نخ وابریشم تهیه می شود وبرای پرده و روتختی مورد استفاده قرار
می گیرد

【泡汤】pàotāng عمدا هنگام کار بیهوده وقت گذراندن

【泡影】pàoyǐng برنامه ها وطرحهای غیر عملی و رؤیائی: 化为~
محو شدن مانند حباب آب، بالا رفتن مانند دود

【泡澡】pàozǎo هنگام حمام تمام بدن را در آب خیساندن

【泡罩塔】pàozhàotǎ 〈化〉برج با سقف حبابگیر (شیمی)

炮 pào ①〈军〉(发射炮弹的重型武器)：توپ، توپخانه 火箭～ راکت ②〈军〉(炮击)：به توپ بستن 开～！ توپ را سه گلوله توپ را پشت سرهم خالی کردن 连开三～/شلیك كن! 头一～就打中了。 گلوله٬ اول توپ به هدف اصابت کرد. ③(爆竹) ترقه ④(爆破时作的炮眼) منفذ، حفره٬ انفجار ⑤〈棋〉مهره٬ توپ در شطرنج چینی
另见 bāo; páo

【炮兵】pàobīng نیرو های توپخانه، توپچی، توپخانه：～部分 واحدهای توپخانه/～连 گروهان توپخانه/～阵地 موضع توپخانه

【炮车】pàochē عراده٬ چرخ دار توپ

【炮弹】pàodàn گلوله٬ توپ

【炮轰】pàohōng به توپ بستن، بمباران کردن

【炮灰】pàohuī گوشت دم توپ ـ کنایه از سپاهی لشکرکه بیهوده تلف می شود

【炮火】pàohuǒ آتش توپ：～掩护 پوشش آتش توپ/支～援 آمادگی برای ～准备/پشتیبانی کردن به وسیله٬ آتش توپ آتش توپ

【炮击】pàojī به توپ بستن، بمباران کردن

【炮架】pàojià عراده٬ توپ، پایه٬ توپ، آتشبار

【炮舰】pàojiàn کشتی توپدار：～政策 سیاست کشتی توپدار/～外交 سیاست دیپلماتیك کشتی توپدار

【炮口】pàokǒu دهانه٬ توپ

【炮楼】pàolóu بنای استحکامی مخصوص دیده بانی وتیراندازی

【炮捻】pàoniǎn فیوز

【炮身】pàoshēn بدنه٬ لوله٬ توپ

【炮声】pàoshēng صدای شلیك توپ：～隆隆 غرش توپ

【炮手】pàoshǒu توپچی

【炮栓】pàoshuān گلنگدن توپخانه

【炮塔】pàotǎ برج گردنده، برج توپ

【炮台】pàotái قلعه٬ محل آتشبار

【炮膛】pàotáng قطر لوله٬ توپ

【炮艇】pàotǐng کشتی توپدار

【炮筒】pàotǒng لوله٬ توپ

【炮筒子】pàotǒngzi کسی که بی ملاحظه وبی محابا اظهار نظر می کند

【炮尾】pàowěi ته توپ

【炮位】pàowèi سکوی توپ

【炮眼】pàoyǎn ①〈军〉روزنه، دریچه، سوراخ برج، منفذ(که از سوراخ آنجا توپ وتفنگ آتش می کنند) ②(爆破时打的眼) یا حفره ای که در آن دینامیت می گذارند

【炮衣】pàoyī روکش توپ

【炮战】pàozhàn نبرد توپخانه

【炮仗】pàozhàng ترقه

【炮竹】pàozhú ترقه

【炮座】pàozuò سکوی توپخانه

疱 pào تاول کوچك

【疱疹】pàozhěn ①(小水疱) تاول کوچك ②(皮肤病) هر نوع بیماری ویروسی که دارای تظاهرات بثوری تاولی در پوست باشد، تب خال：带状～ (طب) زونا

pēi

呸 pēi 〈叹〉[表示唾弃或斥责]：اه،پیف(علامت انزجار) ～！胡说八道！ پیف، چه حرف های جفنگی است!

胚 pēi 〈生〉(بیولوژی) جنین، نطفه، رویان

【胚层】pēicéng 〈生〉(بیولوژی) غشاء جنینی، لایه٬ نطفه‌ای：内～ لایه٬ داخلی جنین/外～ لایه٬ خارجی جنین/中～ لایه٬ وسطی جنین

【胚根】pēigēn 〈植〉(گیاه شناسی) ریشه٬ کوچك، اصل ریشه

【胚囊】pēináng کیسه٬ جنین

【胚盘】pēipán 〈动〉(جانور شناسی) صفحه٬ نطفه٬ تخم پرندگان، صفحه٬ جنینی

【胚乳】pēirǔ 〈植〉(گیاه شناسی) پرده٬ داخلی هاگ

【胚胎】pēitāi 〈生〉(بیولوژی) جنین، نطفه، رویان، گیاهك：～学 رویان شناسی/～移植〈牧〉(دامپروری) انتقال نطفه یا جنین

【胚芽】pēiyá 〈植〉(گیاه شناسی) نخستین جوانه٬ گیاه، برگچه

【胚轴】pēizhóu 〈植〉(گیاه شناسی) قطب یامحور جوانه‌ای

【胚珠】pēizhū 〈植〉(گیاه شناسی) تخمك، تخمچه

【胚子】pēizi ①(蚕卵内胚胎) جنین در تخم کرم ابریشم ②(种) بذر

péi

陪 péi همراهی کردن، در معیت کسی بودن، در کنار کسی بودن：我～你到机场去。 من همراه تو به فرودگاه می‌آیم./～外宾参观工厂 به معیت مهمانان خارجی از کارخانه دیدن کردن/这个病人需要有人～着。 این بیمار احتیاج به مواظبت نزدیك دارد.

【陪伴】péibàn همراهی کردن، همراه بودن

【陪绑】péibǎng ①(一起押赴刑场以警怵之) برای تهدید کسی را بهمراهی افرادی که محکوم به اعدام شده اند، به میدان اعدام بردن ②(受连累) (بیگناه را) در کنار گناهکار مورد انتقاد یا تنبیه قرار دادن

【陪衬】péichèn ①(衬托) به چیزی جلوه و رونق دادن، چیزی را آراستن：红旗在雪山的～下，显得分外鲜艳。 پرچم سرخ در برابر کوه پوشیده از برف جلوه ای خاص دارد. ②(陪衬的事物) چیزی که به چیز دیگری جلوه ورونق دهد

【陪床】péichuáng (بستگان) در اطاق بیمار ماندن و از بیمار مراقبت کردن

【陪都】péidū پایتخت موقت

【陪房】péifáng خدمتکار یا نوکری که به همراه عروس به خانه شوهر می رود

【陪嫁】péijià 〈方〉جهیز، جهیزیه

【陪客】péikè مهمانی که برای کمك در پذیرائی از مهمانان محترم

به ضیافت دعوت شده باشد

【陪审】 péishěn 〈法〉 در هیأت داوران به کار اشتغال داشتن، به عنوان مشاور قاضی در دعوای حقوقی شرکت کردن

【陪审团】 péishěntuán هیئت منصفه، هیئت ژوری، هیئت داوران

【陪审员】 péishěnyuán عضو هیئت منصفه (یا ژوری)

【陪审制】 péishěnzhì نظام هیئت ژوری

【陪送】 péisòng مشایعت کردن، همراهی کردن

【陪送】 péisong 〈口〉①(给嫁妆) دادن جهیزیه به دختر ②(嫁妆) جهیز، جهیزیه

【陪同】 péitóng ①(伴随) همراهی کردن، همراه بودن: ~前往参观 برای دیدار در معیت کسی بودن / 外宾们由部长~,观看了演出。 مهمانان خارجی درمعیت وزیر از یك نمایش هنری دیدن کردند. ②(陪同人员) همراهان، ملازمین

【陪葬】 péizàng چیزی یا کسی را به همراه مرده دفن کردن

【陪住】 péizhù در بیمارستان ماندن واز بیمار مراقبت کردن

培 péi ①(堆上土) با خاك پوشاندن، زیر خاك کردن، خاك ریختن بر روی چیزی: 在玉米根上~点土。 بروی ریشه ذرت مقداری خاك بریزید. / 将堤坝加高~厚 سد را با خاك بلند ومحکم کردن ②(培养) پرورش دادن، تربیت کردن، تعلیم دادن: ~干 پرورش دادن کادرها

【培护】 péihù پرورش دادن ومحافظت کردن

【培土】 péitǔ 〈农〉 زیر خاك کردن، با خاك پوشاندن

【培修】 péixiū تعمیر کردن، درست کردن، مرمت کردن: ~堤坝 تعمیر کردن سد

【培训】 péixùn تعلیم دادن، تربیت کردن، آموزش دادن: ~技工 تکنیسین ها را آموزش دادن / ~运动员 ورزشکاران را آموزش دادن

【培养】 péiyǎng ①(长期地训练或教育) پرورش دادن، بار آوردن، تربیت کردن: ~技术人员 پرورش دادن پرسنل فنی / 在大学的~和教育下 تحت آموزش وپرورش دانشگاه / ~学生自学能力 پیشرفت دادن توانائی دانش‌آموزان در زمینه خودآموزی / ~接班人 پرورش دادن ادامه دهندگان امری ②〈生〉(使繁殖) (بیولوژی) تکثیر کردن: ~细菌 تکثیر کردن باکتریها، کشت میکروب ها / ~并 بطری آزمایشگاهی مخصوص تکثیر باکتریها

【培养基】 péiyǎngjī 〈生〉 مایعی که برای کشت باکتریها بکار می رود

【培育】 péiyù پرورش دادن، بار آوردن، پروراندن، تولید کردن: ~小麦新品种 پرورش دادن وتولید نوع جدید گندم / ~树苗 پرورش دادن نهال درخت

【培植】 péizhí پرورش دادن، پروراندن، تربیت کردن: ~中草药 کاشتن وپرورش دادن گیاه های داروئی چینی / ~私人势力 اعتبار ونفوذ شخصی خود را بوجود آوردن

【培种】 péizhòng کاشتن وپرورش دادن

赔 péi ①(赔偿) جبران کردن، تلافی کردن، غرامت دادن، زیان کردن، خسارات را جبران کردن: 玻璃是我打碎的,由我来~。 شیشه را من شکستم، تاوان آنرا می پردازم. ②(赔本) در معامله تجارتی ضرر کردن: ~钱 ضرر کردن، خسارت دیدن

【赔本】 péiběn (در معامله) خسارت دیدن، ضرر کردن، زیان کردن

【赔补】 péibǔ مبلغ کم شده را جبران کردن

【赔不是】 péi bùshi پوزش خواستن، عذرخواهی کردن، معذرت خواستن

【赔偿】 péicháng جبران کردن، تاوان دادن، غرامت پرداختن، تلافی کردن: ~损失 جبران کردن خسارت / 照价~ بر اساس قیمت اصلی کالا غرامت پرداختن / 保留要求~的权利 حق درخواست غرامت را برای خود محفوظ نگهداشتن / 战争~ غرامات جنگی / ~费 غرامت، تاوان / ~协定 موافقت نامه در مورد پرداخت غرامت

【赔错】 péicuò پوزش خواستن

【赔话】 péihuà عذرخواهی کردن، پوزش خواستن، معذرت خواستن

【赔还】 péihuán پس دادن

【赔款】 péikuǎn ①(用钱来赔偿损失) پرداختن غرامت، جبران کردن خسارت ②(战败国交付战争赔偿费) دادن تاوان، غرامت جنگی

【赔礼】 péilǐ پوزش خواستن، عذرخواهی کردن، معذرت خواستن

【赔钱】 péiqián ①(赔本) در معامله ضرر کردن ②(用钱来补偿) با پرداختن پول تاوان دادن

【赔情】 péiqíng 〈方〉 عذر خواستن

【赔小心】 péixiǎoxīn بمنظور بدست آوردن دل کسی یا خواباندن خشم او، با احتیاط وگذشت رفتار کردن

【赔笑】 péixiào برای پوزش ویا دفاع از خود لبخند زدن، از روی چاپلوسی وتملق خندیدن

【赔帐】 péizhàng ①(垫赔财物差错) پرداخت خسارات نقدی ویا کالا های واگذار شده ②(赔本儿) خسارت دیدن، ضرر وزیان کردن

【赔罪】 péizuì عذر خواستن، پوزش خواستن، معذرت خواستن

锫 péi (Bk) برکلیم

裴 Péi 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

pèi

沛 pèi فراوان، مفصل، زیاد، وافر: ~然降雨。 بارانی شدید شروع به باریدن کرد. / 精力充~ داشتن انرژی فراوان

佩 pèi ①(佩带) بستن (به کمر و ...) (یا: ~刀) شمشیر را به کمر بستن / 腰~短剑 شمشیر کوتاه (کارد) را به کمر بستن ②(古时系在衣带上的饰品) زینت آویخته شده روی لباس: 玉~ سنگ یشم آویخته شده در زمان قدیم ③(佩服) تحسین کردن، ستودن، ستایش کردن: 他助人为乐,精神可~。 او کمك به دیگران را رضایت خاطر خود می داند واین روحیه او قابل تحسین است.

【佩带】 pèidài به کمر بستن، زدن: ~帽徽和肩、领章 نشان

روی کلاه ودوش و یراق روی یقه زدن

【佩刀】pèidāo شمشیری که به کمر بسته شود

【佩服】pèifu :تحسین کردن، ستودن، ستایش کردن 他机智勇敢,令人~。 زرنگی وشجاعت او قابل ستایش است.

【佩剑】pèijiàn ①(击剑运动之一)نوعی شمشیر بازی ②(击剑运动的器械)شمشیر اپه

帔 pèi شنل کوتاه زنانه با گلدوزی یا برودری دوزی

配 pèi ①(两性配合)ازدواج کردن، عروسی کردن، 婚~ :زناشوئی کردن / 原~ زن اول (در قدیم) ~ عروسی کردن ②(使动物交配)(حیوانات) جفت گیری کردن ~马 : جفت گیری کردن اسب ③(调和或凑在一起)آمیختن، مخلوط کردن، قاطی کردن 颜色 ~: آمیختن رنگها / ~药 طبق نسخهء طبی دارو درست کردن / ~眼镜 عینك انتخاب کردن ④(有计划地分派)طبق برنامه توزیع کردن، پخش کردن، تقسیم کردن: ~售 جیره بندی کردن ⑤(补足)چیزی مناسب را پیدا کردن، چیزی را جانشین چیز دیگری کردن: ~钥匙 کلیدی درست کردن / ~零件 یدکی ها تهیه کردن که به قفل بخورد ⑥(衬托;陪衬)به هم آمدن (دو چیز): به چیزی جلوه و رونق دادن، 红花~绿叶。 گل های سرخ وبرگ های سبز به همدیگر رونق وجلوه می دهند. / 颜色不~。 این رنگهابه هم نمی آید. / 粉红~浅蓝。 رنگ صورتی وآبی روشن به هم می آید. / 这段唱腔要用笛子来~。 این قطعهء آواز باید همراه بافلوت خیزرانی اجرا گردد. ⑦(相当;够得上)سزاوار بودن، شایسته بودن، درخور بودن، لایق بودن: 他不~当一名代表。 او شایستهء نمایندگی نیست. ⑧(发配)تبعید کردن

【配备】pèibèi ①(分配)تخصیص دادن، اختصاص دادن، واگذار کردن: 我们给农场~了一些拖拉机。 تراکتورها را در اختیار این فرم زراعتی واگذار کردیم. / 这些舰艇~有大口径炮。 این کشتی های جنگی به توپخانه های با قطر بزرگ مجهزند. ②(布置兵力)(قوا) آرایش دادن: 按地形~火力 برحسب عوارض زمینی قدرت آتش را آرایش دادن / 从敌人~弱的地方渗透进去 به محلی‌که در آن آرایش قوای دشمن ضعیف است، رخنه کردن ③(成套的器物)سازو برگ، تجهیزات: 现代化的~ تجهیزات مدرن

【配餐】pèicān غذاهای گوناگون سرهم آورده شده

【配称】pèichèn شایسته، مناسب

【配搭】pèidā تکمیل کردن، ضمیمه و الحاق کردن، بهم آمدن: 这出戏主角配角~得很整齐。 در این نمایش هر دو نقش اصلی وفرعی با هم کاملا جور هستند.

【配电】pèidiàn 〈电〉توزیع نیروی برق: ~盘 صفحهء توزیع نیروی برق / ~网 شبکهء توزیع نیروی برق / ~线路 خط توزیع نیروی برق

【配殿】pèidiàn تالار کناره ای یك کاخ یا یك معبد

【配对】pèiduì ①(配合成双)زوج، جفت، هرچیزی که مرکب از دو جزء باشد: 这两只手套不~儿。 این دو دستکش با هم جفت نمی شود. ②(交尾)(جانوران) با هم جفتگیری کردن

【配额】pèi'é سهمیه

【配发】pèifā تقسیم کردن وبه هرکسی سهمی دادن

【配方】pèifāng ①(配制方法)دستور های صادر شده برای تهیه کردن ②(配药)تولید محصولات شیمیائی یا ذوب فلزات دارو طبق نسخهء پزشکی

【配购】pèigòu کالا های جیره بندی شده را خریدن

【配合】pèihé همکاری کردن، هماهنگ کردن، موافق کردن: ~作战 هماهنگی عملیات جنگی / 我们要~工会的中心工作展开活动。 ما باید فعالیتهای خود را با وظیفهء مرکزی اتحادیهء کارگران هماهنگ کنیم. / 治疗过程中,病人和大夫~得很好。 در جریان معالجه بیمار با پزشك خوب همکاری کرد.

【配婚】pèihūn از دواج دادن

【配给】pèijǐ جیره بندی: ~证 کارت جیره بندی / ~制 سیستم جیره بندی، نظام کوپنی

【配件】pèijiàn ①(重配的零件)قطعات جابجائی، لوازم اجزاء، قطعات، ②(零件;部件)جانشینی، وسایل جایگزینی لوازم، وسایل (یك دستگاه و...): 管子~ لوازم لوله

【配角】pèijué ①(演次要角色)همراه با هنرپیشهء عمده نقشی ②(比喻作辅助工作的人)ایفاء کردن نقش فرعی، رل فرعی

【配军】pèijūn مجرم تبعید شده

【配料】pèiliào 〈冶〉بار کورهء آهنگری: 高炉~ بار کورهء بلند / ~计算 برآورد بار کوره آهنگری

【配流】pèiliú تبعید کردن

【配偶】pèi'ǒu [多用于法令文件] همسر، زوج، زن یا شوهر

【配曲】pèiqǔ برای آهنگ شعر گفتن

【配色】pèisè هارمونی دادن رنگها، هماهنگ کردن رنگها

【配属】pèishǔ 〈军〉(قشون را به واحد وابستهء خود) متعلق ساختن

【配水闸】pèishuǐzhá 〈水〉دریچهء توزیع آب در سد ها

【配所】pèisuǒ 〈书〉محلی که در آنجا مجرم تبعید شده باشد

【配糖物】pèitángwù 〈化〉(شیمی) گلوکزید(ماده ای که از قند ومواد دیگر ترکیب شده باشد)

【配套】pèitào ...را تشکیل دادن یك سری کامل: ~工程 پروژه با سیستم تکمیلی

【配套成龙】pèitào-chénglóng 见"成龙配套"chénglóng-pèitào

【配伍】pèiwǔ 〈药〉استفادهء همزمان از دو دارو یا بیش از آن: ~禁忌 استفادهء نابجای همزمان از دو دارو یا بیش از آن

【配戏】pèixì برای کمك به هنر پیشهء اصلی رل فرعی را عهده دار شدن

【配烟】pèiyān تنباکوی ترکیب شده

【配演】pèiyǎn به عنوان نقش فرعی نمایش دادن

【配药】pèiyào طبق نسخهء پزشکی دارو تهیه کردن

【配页】pèiyè 〈印〉(در چاپخانه) جمع آوری صفحه های یك کتاب

【配音】pèiyīn (فیلم سینمائی) دوبله کردن: 给外国电影~ دوبله کردن فیلم خارجی / ~机 دستگاه دوبله کننده

【配乐】pèiyuè دوبله کردن موسیقی زمینه ای

【配制】pèizhì ترکیب کردن، درست کردن، ساختن: ~药剂

ترکیب کردن داروها

【配置】pèizhì 〈军〉(نیروها را) آرایش دادن، به صف درآوردن، ~兵力:صف آرائی نیروها را آرایش دادن

【配种】pèizhǒng 〈牧〉القاح (دامپروری) ~率: میزان (یا در صد) القاح / ~站 مرکز القاح

【配子】pèizǐ (بیولوژی) سلول جنسی، سلول قابل تلقیح

旆 pèi 〈书〉پرچم

辔 pèi زین وافسار ~鞍:افسار، دهانه، لگام

【辔头】pèitóu افسار، لگام، دهانه

霈 pèi 〈书〉باران شدید

pēn

喷 pēn فواره زدن، پرانیدن(آب)، بیرون ریختن، جاری ساختن:喷泉向空中~水。این چشمه آب را به هوا می پراند./石油从井口~出。نفت از دهنهء چاه فوران می کند./ 给花~点水 مقداری آب روی گلها پاشیدن / 火山~出火焰。آتش از کوه آتشفشان فواره می زند./往果树上~农药 پاشیدن داروی ضد حشره بر روی درختان میوه

【喷薄】pēnbó طلوع کردن، بالا آمدن، ظهور کردن:红日~欲出。خورشید با شعاع لرزان طلوع می‌کند.

【喷出岩】pēnchūyán 〈地〉صخرهء بیرون آمده

【喷灯】pēndēng چراغ لحیم گری

【喷饭】pēnfàn از خنده روده بر شدن، خنده سر دادن، زیر خنده زدن:令人~ روده بر شده از خنده، مضحك، خنده آور

【喷放】pēnfàng افشاندن، پخش کردن، فوران کردن

【喷粉机】pēnfěnjī 〈农〉گردپاش:手动~ گردپاش دستی / 胸挂式~ گردپاش آویخته روی سینه / 机动~ گردپاش موتوری

【喷粪】pēnfèn کنایه از گفتن سخن‌های بی اساس و بی منطق

【喷粉器】pēnfěnqì 〈农〉گردپاش

【喷灌】pēiguàn آبیاری کردن زراعت به شیوهء پاشیدن آب:~器 وسیلهء آب پاشی(در زراعت)

【喷壶】pēnhú آبپاش

【喷火器】pēnhuǒqì 〈军〉شعله پرتاب کن، آتش انداز، آتشپاش

【喷浆】pēnjiāng 〈建〉①(喷石灰浆)سفید کاری، گچ کاری ②(喷水泥浆)سیمان پاشی

【喷漆】pēnqī لاك زدن، رنگ زدن:~枪 تفنگ لاك زنی

【喷气发动机】pēnqì fādòngjī موتور جت

【喷气式】pēnqìshì رانده شده بوسیلهء جت:~飞机 هواپیمای جت / ~客机 هواپیمای مسافری جت

【喷气织机】pēnqì zhījī دستگاه بافندگی جت هوایی

【喷枪】pēnqiāng تفنگ لاك پاشی

【喷泉】pēnquán چشمه، فواره

【喷洒】pēnsǎ پاشیدن، افشاندن، یا تلمبه پخش کردن، به صورت قطرات ریز درآوردن ~农药 سمپاشی

【喷散】pēnsàn پرا کندن، پخش کردن

【喷射】pēnshè افشاندن، پخش کردن، فوران زدن، پراندن ~火焰 :افشاندن شعله های آتش، فواره زدن شعله های آتش

【喷水池】pēnshuǐchí چشمه، فواره

【喷丝头】pēnsītóu 〈纺〉سر لولهء دستگاه نخ ریسی

【喷腾】pēnténg (آب، آش ومه) فوران کردن

【喷嚏】pēntì عطسه:打~ عطسه کردن

【喷头】pēntóu ①(莲蓬头)دوش حمام ②(喷嘴)سر آبپاش

【喷雾】pēnwù پاشیدن، به صورت قطرات ریز در آوردن:~器 هر نوع وسیلهء پاشیدن(مانند سم پاش، گرد پاش، عطر پاش و....)

【喷溢】pēnyì پراکندن، پخش کردن

【喷涌】pēnyǒng سرعت فوران کردن

【喷子】pēnzi وسیلهء پاشیدن مایع

【喷嘴】pēnzuǐ سر آبپاش

pén

盆 pén لگن، طاس، تغار چوبی، تغار رخت شوئی، وان:脸~ لگن روشوئی/澡~ تغار حمام / 花~ گلدان

【盆地】péndì 〈地〉حوضه (زمین شناسی)

【盆花】pénhuā گل پرورش شده در گلدان

【盆景】pénjǐng 〈工美〉شاخچه بندی (نوعی صنایع دستی چین)

【盆盆罐罐】pénpénguànguàn خرد و ریز های خانه

【盆腔】pénqiāng 〈生理〉لگن خاصره:~炎 عفونت لگن خاصره

【盆汤】péntāng وان در حمام عمومی 又作"盆堂"

【盆浴】pényù حمام در وان

【盆栽】pénzāi ①(栽种在盆里)در گلدان کاشتن وپرورش دادن ②(盆里栽种的花木)گلهای کاشته شده وپرورش یافته در گلدان

pèn

喷 pèn ①(水果、菜蔬上市的旺季)موقع خوب ومناسب برای میوه یا سبزیجات:西瓜正在~儿上。حالا فصل هندوانه است. ②〈量〉(开花结果或成熟采摘的次数):头~棉花 این اولین محصول پنبه است.

另见 pēn

【喷红】pènhóng بسیار سرخ

【喷香】pènxiāng خوشبو، معطر، خوشمزه، لذیذ:饭菜~。این خوراك خوشمزه است.

pēng

怦 pēng 〈象〉[形容心脏]:他的心~~地跳。قلبش تپ تپ (یا تاپ تاپ) می زند.

抨 pēng

【抨击】pēngjī (در صحبت یا نوشته) حمله کردن، تقبیح کردن

砰 pēng 〈象〉[形容撞击或重物落地的声音]: ~的一声,门关上了。در محکم بسته شد. /~的一声,木板倒下来了。این تخته با ضربه به زمین افتاد.

烹 pēng ①(煮) دم کردن چای، جوشاندن، پختن: ~茶 درست کردن چای ②(用急火略炒并速加作料) نوعی پختن غذا ــ سرخ کردن در روغن داغ وسپس کمی جوشاندن در سوس: ~对虾 با آتش ملایم میگوی سرخ کرده با سوس سویا

【烹任】pēngrèn طباخی کردن، پختن،آشپزی کردن،هنرآشپزی: ~法 روش آشپزی، شیوهٔ آشپزی/ ~ 擅长 در پخت و پز ماهر بودن طباخی، هنر آشپزی

【烹调】pēngtiáo آشپزی کردن، پختن، طباخی کردن: 中国式~ آشپزی به سبك چینی

澎 pēng ترشح کردن، ریختن با صدای ترشح، چلب چلوپ کردن

另见 péng

【澎湃】pēngpài متلاطم بودن، طوفانی بودن، در جوش وخروش بودن: 大海波涛~。دریا متلاطم است. / 汹涌~的革命浪潮 امواج پرجوش وخروش انقلاب / 心潮~ احساس هیجانات روحی شدید داشتن

péng

朋 péng دوست، یار: 良~ دوست خوب، دوست صمیمی / 宾~满座。خانه پر از مهمان است.

【朋比为奸】péngbǐ wéi jiān تبانی کردن، زد و بند کردن، توطئه چیدن برای کاربد، گاو بندی کردن

【朋党】péngdǎng داردودسته

【朋分】péngfēn بطور مساوی تقسیم کردن

【朋友】péngyou ①(有交情的人) دوست، یار: 我们的~遍天下。ما در سراسر جهان دوستان بسیار داریم. / 看在~面上 دوست ②(恋爱对象) دوستی ومحبت با کسی را در نظر گرفتن پسر یا دوست دختر، بوی فرند یا گرل فرند، معشوق یا معشوقه

棚 péng ①(遮蔽太阳或风雨的设备) سایبان، چادر، پرده یا هر چیزی که برای جلوگیری از آفتاب یا باد و باران برپا کنند: 凉~ سایبان، ساباط ②(简陋的房屋) کلبه، کپر، آلونك: 牲口~ آغل چارپایان اهلی / 自行车~ محل پارك دو چرخه

【棚车】péngchē (指铁路货车) واگن سرپوشیدهٔ باربری (指载重汽车) کامیون سرپوشیدهٔ باربری

【棚户】pénghù 〈方〉 زاغه نشین

【棚寮】péngliáo 〈方〉 کلبه

【棚子】péngzi کلبه، کپر، آلونگ: 草~ کلبهٔ حصیری

彭 Péng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

蓬 péng ①〈植〉"Bitter fleabane" نوعی گیاه بنام ②(蓬乱) ژولیده، درهم رفته، پریشان، آشفته ودرهم: ~着头 با موهای ژولیده وآشفته ③〈量〉[用于枝叶茂盛的花草等]: 一~竹子 یك بوته خیزران

【蓬荜增辉】péngbì zēng huī 〈谦〉 کلبهٔ حقیرانه را روشن کردن(در مورد بازدید کسی یا هدیهٔ او مانند طومار نقاشی یا خوشنویسی گفته می شود) 又作"蓬荜生辉"

【蓬勃】péngbó پر شور وشوق، نیرومند، پراز شکوفائی، شاداب، رشد سریع: ~发展的建设事业 امر سازندگی کشور مملو از نیروی حیاتی / 新生事物~兴起。اشیاء نو ظهور با قوت رشد می کنند. / 朝气~ زنده دل، پراز شور ونشاط / 一片~兴旺的景象 منظره ای پر از شکوفائی

【蓬户】pénghù 〈书〉 خانهٔ حصیری

【蓬莱】Pénglái محل سکونت موجودات جاویدان در اسطورهٔ چین

【蓬门荜户】péngmén-bìhù خانهٔ محقر با در حصیری

【蓬散】péngsan پریشان، ژولیده

【蓬松】péngsōng ژولیده وپریشان: ~的头发 موی های ژولیده وپریشان

【蓬头垢面】péngtóu-gòumiàn با موی ژولیده وسر و روی کثیف

硼 péng 〈化〉(B) اصل بوره، بورون

【硼钢】pénggāng 〈冶〉 فولاد بورون دار

【硼砂】péngshā بوره، بوراکس: ~玻璃 شیشهٔ بوراکس

【硼酸】péngsuān اسید بوریك: ~盐 بوراته

鹏 péng سیمرغ (پرندهٔ افسانه ای وعظیم الجثه)

【鹏程万里】péngchéng wànlǐ (حرکت با) یك پرواز سیمرغی به فاصلهٔ ده هزار «لی» ــ کنایه از آیندهٔ ای درخشان داشتن

澎 péng

另见 pēng

【澎湖列岛】Pénghú Lièdǎo مجمع الجزایر «پن خو» (در چین)

篷 péng ①(遮蔽风雨和日光的设备) پوشش یا سقف کرباسی یا حصیری یا چوبی روی ماشین، قایق وغیره ②(船帆) بادبان (برای قایق): 扯起~来 بادبان قایق را بر افراشتن

【篷布】péngbù برزنت یا کرباس قیر اندود، روکش برزنتی: 用~把货盖上 روپوش کردن کالا ها با برزنت

【篷车】péngchē واگن سرپوشیدهٔ باربری، کامیون سر پوشیدهٔ باربری

【篷帐】péngzhàng چادر

【篷子】péngzi پوشش یا سقف کرباسی یا حصیری یا چوبی روی ماشین، قایق وغیره

膨 péng

【膨大】péngdà منبسط کردن، انبساط یافتن، پراز باد کردن، متورم کردن

【膨大海】péngdàhǎi 见"胖大海"pàngdàhǎi

【膨体纱】péngtǐshā 〈纺〉 نوعی الیاف شیمیائی متورم شده(پس از گرم کاری)

【膨胀】péngzhàng منبسط شدن، انبساط یافتن، متورم شدن: 金

属受了热就会～。فلزات هنگامی که گرم می شوند، انبساط می یابند./通货～ تورم پول

鬅 péng موهای ژولیده وپریشان

【鬅松】péngsōng ژولیده وپریشان

蟛 péng

【蟛蜞】péngqí خرچنگ کوچك

pěng

捧 pěng ①(用双手托) با دو دست نگهداشتن یا بردن:她双手～着一个西瓜 با دو دست یك هندوانه نگهداشتن/～孩子的脸。 او صورت بچه را با دستهایش گرفت. ②〈量〉[用于能捧的东西]:一～枣儿 دو مشت خرما ③(捧场;吹捧) ستایش کردن، تمجید کردن، چاپلوسی کردن، تملق گفتن:把某人～上天 (با تعریف وتحسین) کسی را به آسمانها رساندن

【捧场】pěngchǎng ①(特意到剧场去赞赏戏曲演员表演) قصدا به تآتر رفتن و به هنرپیشگان آفرین گفتن ②(吹捧) چاپلوسی کردن، کاسه لیسی کردن:无原则的～ تحسین بی اصول، دلخوشی دادن بی اساس/警惕坏人～ در برابر چاپلوسی ماهرانه به چاپلوسی وحمد/专门替人～ شخص بد هوشیار بودن وثنا پرداختن

【捧读】pěngdú 〈敬〉 با کمال احترام خواندن

【捧腹】pěngfù از خنده روده بر شدن، زیر خنده زدن:令人～ از خنده/～大笑 کسی را به خنده، بلند وقهقهه زدن بر انگیختن روده بر شدن

【捧角】pěngjué به بازیگر مورد پسند آفرین گفتن

【捧托】pěngtuō چیزی را روی کف دو دست خود نگهداشتن

pèng

碰 pèng ①(接触;撞击) دست زدن، لمس زدن، تماس داشتن، ضربه زدن، تصادم کردن:这件精密仪器你可别～。 به این ابزار دقیق دست نزنید./把墨水瓶～翻了 دوات را وارونه کردن/头～在门上 سر به در خوردن/他在事实面前～得头破血流。 او در مقابل حقایق انکار ناپذیر ضربه، توسری خورد. ②(遇到;碰见) ملاقات کردن، برخوردن، روبرو شدن:在街上～到一个熟人 در خیابان به یك آشنا برخوردن/～到困难 با مشکلات مواجه شدن/挖河没挖多深就～上了流沙。 در کار کندن کانال زیاد به پیش نرفتیم که به ریگ روان برخوردیم./我没～着他。 من ندیدمش. ③(试探) دنبال فرصت گشتن:～机会 دنبال فرصت گشتن/我去～一下,说不定他在家。 من می روم ببینم، شاید او در خانه باشد.

【碰杯】pèngbēi گیلاس ها را بهم زدن، جام ها را بهم زدن

【碰壁】pèngbì سر کسی به سنگ خوردن ــ کنایه از شکست خوردن:到处～ در همه جا با عدم موفقیت وناکامی روبرو شدن/凭主观办事一定～。 اگر کسی بطور ذهنی کار کند، مسلم است که سرش به سنگ خواهد خورد.

【碰钉子】pèng dīngzi تودهنی خوردن، به وضع نامناسب گیر افتادن:碰了个软钉子 بطور ملایم تودهنی خوردن

【碰顶】pèngdǐng حد اکثر

【碰簧锁】pènghuángsuǒ قفل فنری

【碰击】pèngjī بهم خوردن (دو چیزی)

【碰见】pèngjiàn بطور غیر مترقبه با چیزی یا کسی رو برو شدن:你猜昨晚在体育馆我～谁了? حدس بزنید که دیشب من در استادیوم به چه کسی برخورد کردم؟

【碰面】pèngmiàn ملاقات کردن

【碰巧】pèngqiǎo برحسب اتفاق یا تصادف، اتفاقا، تصادفا:我～也在那儿。 اتفاقا من هم آنجا بودم./正要送孩子上医院,～医疗队到村子里来了。 می خواستم بچه را به بیمارستان ببرم که تصادفا یك تیم پزشکی وارد ده شد.

【碰锁】pèngsuǒ قفل فنری

【碰头】pèngtóu باهم ملاقات کردن ودر بارهٔ موضوعی بحث کردن:决定下次～的时间 قرار ملاقات وادامهٔ بحث را با هم گذاشتن/他们天天～。 آنها هر روز یکدیگر را می بینند.

【碰头会】pèngtóuhuì جلسهٔ مختصر برای رد وبدل اطلاعات عمومی

【碰一鼻子灰】pèng yī bízi huī تودهنی خوردن

【碰硬】pèngyìng با طرف قوی و سرسخت رو برو شدن

【碰运气】pèng yùnqì بخت خود را آزمودن، دنبال فرصت ومجال گشتن

【碰撞】pèngzhuàng ①(冲撞) بهم خوردن، تصادف کردن، مصادف شدن:一辆卡车从后面～了我们的汽车。 یك کامیون از عقب با ماشین ما تصادف کرد. ②〈物〉(فیزیك) تصادف:核～ تصادف هسته ای

pī

丕 pī 〈书〉 بزرگ، عظیم:～业 امر بزرگ، کار عظیم

批 pī ①(用手掌打) سیلی زدن، با دست زدن، نواختن:～颊 سیلی به صورت کسی زدن (یا نواختن) ②(批判) انتقاد کردن، محکوم کردن، تکذیب کردن:～机会主义 انتقاد از فرصت طلبی ③(批示) نوشتن دستورات یا تفسیرات روی گزارش:～文件 روی اسناد دستورات نوشتن ④(大量买卖货物) بطور یکجا ودر بست کالا ها را خریدن مادون:～购 عمده فروشی ⑤〈量〉 مقدار، گروه، عده:新到的一～化肥 مقدار زیاد کود شیمیائی تازه رسیده/分～下乡 گروه به گروه به روستا رفتن/大～技术工人 تعداد زیادی کارگر فنی/出动多～飞机 هواپیماها را گروه به گروه گسیل داشتن ⑥〈口〉(棉麻的细缕) الیاف پنبه یا کتان که آماده برای ریسیدن وتاب دادن باشد

【批驳】pībó ①(书面否决下级的意见) رد کردن نظر یا انتقاد کردن، انکار کردن، تکذیب ②(驳斥) تقاضای رتبهٔ مادون کردن:逐点予以～ نکته نکته تکذیب کردن

【批次】pīcì دسته، گروه (هواپیما)

【批答】pīdá 〈书〉见"批复"
【批斗】pīdòu انتقاد ومبارزه کردن
【批发】pīfā ①(成批出售) عمده فروشی: ~价格 قیمت عمده فروشی ②(批准发布) با تصدیق مخابره شدن: 那份电报是由副部长~的。 آن تلگراف با تصدیق معاون وزیر مخابره شد.
【批复】pīfù به شخص یا سازمان مادون رسما پاسخ دادن
【批改】pīgǎi تصحیح کردن، صحیح کردن: ~作业 تصحیح کردن تکالیف محصلین
【批号】pīhào شماره دسته (کالا)
【批假】pījià در خواست مرخصی کسی را تأیید کردن
【批件】pījiàn سندی که به آن رسما پاسخ داده شده باشد
【批量】pīliàng به دسته(اشاره به کالا)، بتعداد زیاد: ~生产 تولید به دسته ها (یا به تعداد زیاد)
【批判】pīpàn انتقاد کردن، تنقید کردن، نقد کردن: ~不正之风 از گرایشهای نادرست انتقاد کردن / ~错误路线 از خط مشی نادرست انتقاد کردن / ~文章 مقاله انتقاد آمیز / ~地继承文化遗产 با نظر انتقادی از میراثهای فرهنگی بهره مند شدن
【批判会】pīpànhuì جلسه انتقادی
【批判现实主义】pīpànxiànshízhǔyì رآلیسم انتقادی
【批评】pīpíng انتقاد کردن، تنقید کردن، نقد کردن: ~缺点和错误 از نواقص واشتباهات انتقاد کردن / 文学~ نقد ادبی / 与~自我批评 انتقاد وانتقاد از خود / 我们不要害怕~。 ما نباید از انتقادات بترسیم.
【批示】pīshì روی یك گزارش (یا سند، نامه و...) دستورات یا تفسیرات نوشتن
【批条】pītiáo یاد داشت مختصر حامل دستورات متصدی یامسئول
【批文】pīwén نوشته یا سندی که توسط درجات بالا رسما پاسخ داده شده باشد
【批销】pīxiāo عمده فروشی
【批语】pīyǔ ①(对文章的评语) نظر ها در باره یك نوشته ②见"批示"
【批阅】pīyuè سند های رسمی را خواندن ونظر دادن، نوشته ها، متن ها و...را خواندن وبرای آن تفسیر ها نوشتن
【批注】pīzhù ①(加批语) حاشیه نوشتن، در حاشیه نظر دادن ②(批语) یاد داشت‌ها، حاشیه‌ها، تفسیرها
【批准】pīzhǔn تصویب کردن، تأیید کردن، تصدیق کردن، به تصویب کردن قرار دادن: 一项条约~ چیزی صورت قانونی دادن / 大会~了他的报告。 در جلسه گزارش او مورد تأیید قرار گرفت. / 党委~了他的请求。 کمیته حزبی درخواست او را تصویب کرد. / 计划须经~。 این طرح باید مورد تصدیق وتأیید قرار گیرد.

纰 pī شل و پوسیده شدن، خراب شدن: 布~了。 پارچه پوسیده شد.
【纰漏】pīlòu اشتباه کوچك، خطای غیر مهم، سهو ناچیز، لغزش: 出了~ مرتکب اشتباه کوچکی شدن
【纰缪】pīmiù 〈书〉 اشتباه، سهو، خطا

坯 pī ①(器物的胎) شکل اساسی وآتش ندیده یك ظرف، محصول نیمه تمام: 景泰蓝花瓶的铜~ شکل اساسی مسی برای ساختن گلدان میناکاری «جین تای» / 砖~ خشك ②(半成品) فرآورده نیمه تمام
【坯布】pībù 〈纺〉 پارچه خاکستری (اشاره به پارچه ای که از مرحله اول تولید در آمده وهنوز ساده وغیر کامل است)
【坯革】pīgé 〈皮革〉 پوست سخت خارجی بدن حیوانات
【坯件】pījiàn قطعات کامل نشده کارخانه
【坯胎】pītāi شکل اساسی وآتش ندیده ظرف
【坯子】pīzi فرآورده های نیمه تمام کار خانه

披 pī ①(搭在肩上) چیزی را روی شانه انداختن، با پرده یا پارچه پوشاندن: ~上棉大衣 پالتوی پنبه دوزی را روی شانه انداختن / ~上节日的盛装 لباس جشن بر تن کردن، با لباس عید خود را آراستن ②(作出伪装) خود را...وانمودن، خود را به...زدن، تظاهر کردن: ~着羊皮的狼 گرگ در لباس میش، گرگ در پوست گوسفند / 他们~着合法的外衣，干着非法的勾当。 آنها زیر ردای قانونی به عملیات غیر قانونی مبادرت می‌ورزند. ③(打开) باز کردن، گستردن: ~卷 باز کردن کتاب ④(竹木等裂开) ترك برداشتن، شکافتن، ترکیدن: 这根竹竿~了。 این عصای خیزرانی شکاف برداشته است.
【披读】pīdú کتاب را باز کردن وخواندن
【披发】pīfà با موی ژولیده وپریشان
【披风】pīfēng ردا، عبا، خرقه، جبه
【披肝沥胆】pīgān-lìdǎn ①(非常坦率) سفره دل خود را باز کردن ②(十分忠诚) وفادار وصادق بودن، رکگو وصمیمی بودن
【披挂】pīguà ①(穿戴盔甲) زره (یا جوشن) برتن کردن: ~上阵 جوشن را بستن وعازم نبرد شدن ②〈旧〉(穿戴的盔甲) زره، جوشن
【披红】pīhóng نوار ابریشمی سرخ رنگی روی دوش انداختن: ~戴花 با نوار ابریشمی قرمز وگل ها روی سینه خود را آراستن
【披怀】pīhuái 〈书〉 سفره دل خود را باز کردن
【披坚执锐】pījiān-zhíruì زره برتن کردن و اسلحه در دست داشتن ــ کنایه از کاملا مسلح بودن
【披肩】pījiān ①(披在肩上的服饰) شنل، رودوشی زنانه ②(无袖短外衣) کت کوتاه وبی آستین زنانه، کاپ
【披荆斩棘】pījīng-zhǎnjí بوته های خار وتیغ را از زمین برداشتن ــ کنایه از میان مشکلات راهی گشودن
【披卷】pījuàn کتاب را ورق زدن
【披览】pīlǎn 〈书〉见"披阅"
【披离】pīlí جدا از هم و پرا کنده
【披露】pīlù ①(公布) اعلام کردن، انتشار دادن، منتشر کردن: 这一消息已在报上~。 این خبر در روزنامه ها منتشر شده است. ②(表露) آشکار کردن، ظاهر کردن، بروز دادن: ~肝胆 حفره دل خود را باز کردن، پوست کنده رك گو بودن
【披麻带孝】pīmá-dàixiào (پس از مرگ والدین) لباس کتانی را پوشیدن وعزاداری کردن

【披靡】pīmǐ ①(草木散乱)(علف و...) در اثر وزش باد درهم؛تارو مار شدن، فرار کردن ②(军队溃散) وبرهم وپراکنده بودن ارتش دشمن به محض اینکه شنید واحد های 敌军望风~。 ارتش 。~我军所向/نظامی ما فرامی رسند، سراسیمه گریخت. ما همه موانع را از سر راه خود بر می دارد.

【披散】pīsan (موهای سر) بهم ریخته وآویزان بودن

【披沙拣金】pī shā jiǎn jīn شن را الك کردن وطلای ناب را بدست آوردن ــ کنایه از چیز اصلی را از مواد زائد فراوان بدست آوردن

【披头散发】pītóu-sànfà با موهای ژولیده وبه هم ریخته

【披星戴月】pīxīng-dàiyuè در زیر چادر ماه وستارگان ــ کنایه از کار کردن یا سفر نمودن در تمام طول شبانه روز

【披阅】pīyuè باز کردن وخواندن(کتاب)، مطالعه کردن: ~群书 هر نوع کتاب را مطالعه کردن، بطور گسترده مطالعه کردن

砒 pī ارسنیك

【砒霜】pīshuāng ارسنیك (سفید)

劈 pī ①(破开) بریدن، شکستن، پاره کردن، به دو نیم کردن: ~木柴 شکستن هیزم /~成两半 چیزی را به دو نیم کردن /这块木头好~。 این کندهء چوب بآسانی شکسته می شود. ②(正对着;冲着) رو در روی کسی: 大浪朝我们的船~面打来。 کشتی ما با امواج غول پیکر رو در رو شد. ③(雷击) صاعقه زدن: 老树让雷~了。 صاعقه بر درخت کهن سال زد. ④〈物〉(فیزیك) گوه

另见 pǐ

【劈波斩浪】pībō-zhǎnlàng شکافتن امواج ــ کنایه از بر طرف کردن مشکلات وموانع در راه پیشرفت خود

【劈刺】pīcì 〈军〉نبرد با سر نیزه: ~训练 تمرین نبرد با سرنیزه

【劈刀】pīdāo ①(刀背较厚的刀) تبر، هیزم شکن ②〈军〉 نبرد با سر نیزه

【劈口】pīkǒu (برای گفتن) به عجله دهان خود را باز کردن

【劈里啪啦】pīlipālā 〈象〉[形容爆裂、拍打等的连续声音]: 鞭炮声~地响个不停。 ترقه ها ترق وتروق کنان منفجر می شدند. /敌人~打了一阵枪,就跑了。 دشمن عجولانه وبی هدف چند گلوله خالی کرد وپا به فرار گذاشت.

【劈理】pīlǐ 〈矿〉(معدن) شکافتگی

【劈脸】pīliǎn درست رو در روی کسی: ~就是一巴掌 به صورت کسی سیلی زدن /一块石头~向他打来。 سنگی درست به سوی صورت او پرتاب شد.

【劈啪】pīpā 〈象〉[形容拍打或爆裂的声音]: 把鞭子抽得~响 تازیانه را به صدا در آوردن /孩子们劈劈啪啪地鼓起掌来。 بچه ها شرق شرق کف می زدند.

【劈杀】pīshā (روی اسب) شمشیر زدن

【劈山】pīshān ترکاندن کوه، شکافتن کوه، منفجر کردن کوه: ~引水 برای کشیدن آب /~筑路 برای راه سازی کوه را شکافتن کوه را ترکاندن

【劈手】pīshǒu ناگهان ربودن، یك مرتبه قاپیدن، غافلگیرانه بردن: ~给了一巴掌 ناگهان بیخ گوش کسی سیلی خواباندن /~夺过匕首 ناگهان خنجر را از کسی قاپیدن

【劈天盖地】pītiān-gàidì با شدت هرچه بیشتر

【劈头】pītóu ①(迎头) درست رو در روی کسی: ~一棍 رو در رو به کسی چوب زدن /他走到门口~撞上了王先生。 هنگامیکه او به در نزدیك شد، سینه به سینهء آقای وان قرار گرفت. ②(开头) در آغاز، قبل از همه: 他一进门~就问:"都准备好了吗?" وی به محض ورود به اطاق قبل از همه پرسید «آیا همه چیز آماده است؟»

【劈头盖脸】pītóu-gàiliǎn درست رو در رو: 倾盆大雨~地浇了下来。 باران سیل آسابشدت فرو بارید. /记者们~向他提出许多问题。 خبر نگاران یکمرتبه اورا سؤال پیچ کردند.

【劈胸】pīxiōng درست روی سینه: ~一把抓住某人 کسی را از جلو سینه اش محکم گرفتن

噼 pī

【噼啪】pīpā 见"劈啪"

霹 pī

【霹雷】pīléi 〈口〉 غرش رعد، صدای رعد، صاعقه

【霹雳】pīlì غرش رعد، صدای رعد، صاعقه: 晴天~ رعد وبرق در روز آفتابی

pí

皮 pí ①(动物身体表面的组织) پوست، جلد: 牛~ پوست گاو /羊~ پوست گوسفند /擦破一块~ کمی از پوست بریدن ②(植物表面的组织) قشر خارجی، پوست: 西瓜~ پوست هندوانه /树~ قشر خارجی درخت، پوست درخت ③(皮革;皮毛) چرم: 牛~ چرم گاو /~靴 کفش چرمی /包袱~儿 بار پیچ پارچه ای ④(表面) رو، رویه، سطح: 飘在水~儿上 روی سطح آب شناور بودن ⑤(某些薄片状东西) ورقه، صفحه، تخته: 铁~ ورقهء آهن /奶~儿 سر شیر ⑥(受潮变韧)(در اثر رطوبت) نرم وخیس شدن: 花生~了。 این بادام زمینی دیگر ترد نیست. ⑦(顽皮) شیطان، نافرمان: 这孩子真~。 چه بچهء شیطانی است! ⑧(受责罚或申斥过多而感到无所谓) بی عاطفه، بی توجه: 他老挨剋,都~了。 او چون اغلب مورد سرزنش وملامت قرار می گیرد، به چنین امری توجه نمی کند. ⑨(橡皮) لاستیك: ~筋儿 بند لاستیکی ⑩〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【皮袄】pí'ǎo کت پوست، پوستین

【皮包】píbāo کیف چرمی، کیسهء چرمی

【皮包骨头】pí bāo gútou استخوانی، لاغر، نحیف: 他瘦得~。 او مثل اسکلت لاغر شده است.

【皮鞭子】píbiānzi شلاق چرمی، تازیانهء چرمی

【皮层】pícéng ①〈生〉(بیولوژی) پوست، قشر، لایه ②〈生理〉(فیزیولوژی) پوست مغز سر

【皮尺】píchǐ نوار اندازه گیری، متر

【皮带】pídài ①(皮制腰带) کمربند چرمی ②〈机〉 تسمهء چرمی، بند چرمی: 交叉~ تسمهء چرمی متقاطع /三角~ تسمهء

/ انتقال بوسیلهٔ تسمه 传动~/دستگاه تسمه دار 车床~/ مثلث ناقل تسمه دار 运输机~/قرقرهٔ تسمه دار 轮~

【皮蛋】pídàn تخم مرغ درست شده با شیوهٔ مخصوص استفاده از گج که روی آن مالیده شود تا پخته وسیاه رنگ گردد

【皮垫圈】pídiànquān 〈机〉(مکانیك) واشر چرمی که مابین پیچ ومهره وامثال آن به کار می رود

【皮筏】pífá کلك ساخته شده از پوست

【皮肤】pífū پوست، جلد

【皮肤病】pífūbìng بیماریهای جلدی(یا پوستی) : 学~ مبحث امراض جلدی(یا پوستی)

【皮肤科】pífūkē 〈医〉بخش امراض جلدی : 医生~ متخصص امراض جلدی

【皮肤针】pífūzhēn 〈中医〉طب سوزنی جلدی (یعنی پنج یا هفت سوزن را که بصورت عمودی بهم بسته شده به نوك چوبی وصل می کنند وآنها را آهسته روی پوست حوزهٔ مبتلابه بیماری می زنند)

【皮肤真菌病】pífū zhēnjūnbìng بیماری قارچی پوست

【皮革】pígé چرم

【皮辊花】pígǔnhuā 〈纺〉پنبهٔ بی فایده که هنگام بافندگی تولید می شود

【皮猴儿】píhóur پالتوی پوست کلاهدار

【皮黄】píhuáng مخفف «سی‌پی» و «ار خوان» ــ دو آهنگ اصلی در اپرای های سنتی چین ومخصوصا در اپرای پکن 又作"皮簧"

【皮货】píhuò پوست فروش، 商~ :خز، پوست، کالا های پوستی خز فروش

【皮夹子】píjiāzi کیف چرمی مخصوص پول

【皮匠】píjiàng ①(制革工人)چرم ساز، دباغ②〈旧〉(修鞋工人)کفش دوز، کفاش

【皮胶】píjiāo سریشم پوست

【皮筋儿】píjīnr بند لاستیکی

【皮开肉绽】píkāi-ròuzhàn پاره شدن پوست وباز شدن گوشت در اثر کتك خوردن : 打得~ در اثر کتك خوردن جای سالم در بدن نداشتن

【皮科儿】píkēr 〈方〉شوخی، بذله

【皮里抽肉】pí lǐ chōu ròu لاغر شدن

【皮毛】pímáo ①(带毛的兽皮)خز، پوست مودار②(表面的知识)معلومات سطحی (یا اولیه) در یك موضوع : 略知~ تنها معلومات سطحی داشتن، صاحب ابتدائی ترین معلومات بودن

【皮帽子】pímàozi کلاه پوستی

【皮棉】pímián پنبهٔ خام (پس از پاك کردن پنبه دانه

【皮袍】pípáo لباس دراز پوستین دوزی شده

【皮钱儿】píqiánr 见"皮垫圈"

【皮球】píqiú توپ لاستیکی

【皮肉】píròu پوست وگوشت ــ کنایه از بدن

【皮褥子】pírùzi تشك پوستین دوزی شده

【皮实】píshi ①(身体结实)ستبر، قوی، تنومند، مقاوم : 这孩子真~, 轻易不闹病。این بچه قوی ومقاوم است وبندرت بیمار می شود. ②(不易破损)سخت، مقاوم، بادوام، محکم

【皮条】pítiáo باریکهٔ پوست

【皮艇】pítǐng قایق پوستی

【皮桶子】pítǒngzi پوست، خز(برای دوختن ژاکت یا پالتو)

【皮下注射】píxià zhùshè 〈医〉(طب) تزریق زیر جلدی (یا پوستی)

【皮下组织】píxià zǔzhī 〈生理〉بافت (یا نسج) زیر پوستی

【皮线】píxiàn 〈电〉سیم لاستیکی

【皮箱】píxiāng چمدان چرمی

【皮相】píxiàng سطحی، غیر عمیق : 之谈~ حرف های سطحی، بحث غیر عمیق

【皮硝】píxiāo 〈口〉سولفات دوسود

【皮笑肉不笑】pí xiào ròu bù xiào خندهٔ زورکی کردن

【皮鞋】píxié کفش چرمی : 油~ واکس کفش

【皮靴】píxuē چکمهٔ چرمی

【皮炎】píyán 〈医〉(طب) التهاب پوست : 神经性~ التهاب عصبی پوست

【皮衣】píyī ①(皮毛衣服)لباس پوستی(یا خزدار) ②(皮革制的衣服)پوشاك چرمی

【皮影戏】píyǐngxì خیمهٔ شب بازی، سایه بازی

【皮张】pízhāng پوست خام گاو وگوسفند وغیره

【皮掌儿】pízhǎngr زیرهٔ کفش، تخت کفش

【皮疹】pízhěn 〈医〉محل خارش یا تحریك روی پوست، جوش، دانه

【皮之不存，毛将焉附】pí zhī bù cún, máo jiāng yān fù اگر پوست از بین رفته باشد، مویش روی کجا روید؟ ــ کنایه از اینکه بدون ریشه واساس وجود هر چیز غیر ممکن است.

【皮脂腺】pízhīxiàn 〈生理〉(فیزیولوژی) غدهٔ چربی

【皮纸】pízhǐ کاغذ کلفت ومحکم که از پوست درخت در ست می‌شود ودر چتر سازی بکار می رود

【皮质】pízhì 〈生理〉(فیزیولوژی) قسمت خارجی یك عضو، قشر : 大脑~ قشر روئی مغز

【皮重】pízhòng وزن ظرف که از وزن مظروف کم می شود

【皮子】pízi ①(皮革) چرم ②(皮毛)خز، پوست خام

枇 pí

【枇杷】pípa نوعی میوهٔ مخصوص چین بنام "Loquat"

毗 pí مجاور بودن، همسایه بودن

【毗连】pílián مجاور بودن، همسایه بودن، محدود بودن، همسرحد بودن، همجوار بودن : 江苏省北部同山东省~。 استان «جیان سو» از شمال به استان «شان دون» محدود است. 又作"毗邻"

铍 pí 〈化〉(Be) بریلیم

疲 pí خسته، کوفته، از حال افتاده، وامانده : 精~力尽 کاملا خسته وکوفته، بکلی وامانده

【疲惫】píbèi ①(十分疲乏)خسته، کوفته، وامانده : 不堪~ کاملا خسته وکوفته بودن، بی توان و بی رمق بودن ②(使非常

ارتش دشمن را خسته کردن ~敌军 :خسته کردن(疲乏)

【疲敝】 píbì (نیروی انسانی، منابع طبیعی و...) نزدیك به ته کشیدن، ناکافی شدن

【疲病】 píbìng خسته و بیمار

【疲乏】 pífá خسته، کوفته، وامانده :感到~ احساس خستگی کردن

【疲倦】 píjuàn خسته، کوفته، وامانده :同错误思想作不~的斗争 با افکار نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه کردن

【疲困】 píkùn ①(疲乏) خسته وکوفته ②(使疲乏) خسته کردن

【疲劳】 píláo ①(累;疲乏) خسته، کوفته، وامانده :肌肉~ خستگی عضله /身心~ روحا وجسما خسته وکوفته بودن ②〈物〉(فیزیك) خستگی درجه (یا 强度) :金属~ خستگی فلز/~极限 حد اکثر خستگی/试验 آزمون خستگی (اندازه•) خستگی

【疲累】 pílèi خسته، کوفته، وامانده

【疲软】 píruǎn ①(疲乏无力) خسته وضعیف :两腿~ ضعیف وسست، پائین افتاده (در اثر خستگی) ②〈商〉بودن پاها :现在外汇市场上美元~。 اکنون در بازار ارز (امور مالی) دلار سست وضعیف است.

【疲弱】 píruò خسته وضعیف

【疲塌】 píta سهل انگار، بی مبالات، اهمار کار :工作~ در کار سهل انگار و بی مبالات بودن

【疲于奔命】 píyú bēnmìng از دوندگی زیاد خسته وفرسوده شدن، در انجام هرگونه کار خسته و وامانده بودن

蚍 pí

【蚍蜉】 pífú مورچه ای :~撼大树,可笑不自量。 :مور، مورچه نیروی خود را نسنجیدن وبرای تکان دادن درخت تنومند آن کوشیدن ــ کنایه از بطور مسخره آمیز بیش از ارزش واقعی خود را ارزیابی کردن

啤 pí

【啤酒】 píjiǔ آبجو :生~ آبجو در بشکه / 黑~ آبجوی سیاه / 无酒精~ آبجوی بی الکل / 厂~ کارخانه• تهیه• آبجو

【啤酒花】 píjiǔhuā 〈植〉 گیاه رازك

琵 pí

【琵琶】 pípa •پی‌پا• ــ نوعی ساز سیمی مخصوص چین که با ناخن انگشت نواخته می شود

脾 pí طحال، سپرز

【脾气】 píqi ①(性情) خو، اخلاق، سیرت، خلق :~很好 با مشخصات حسن خلق داشتن، خوشخو بودن /摸熟机器的~ این ماشین آشنا شدن ②(易怒的性情) مزاج تند، خوی بد :~大 آتشی مزاج /发~ بد خلق، بد خو، تند مزاج، آتشی شدن، عصبانی شدن، خشمگین شدن، از کوره در رفتن

【脾切除】 píqiēchú 〈医〉 (طب) برداشتن طحال، در آوردن طحال با عمل جراحی

【脾胃】 píwèi طعم، مزه :不合~ به ذائقه• کسی خوش نیامدن، هم سلیقه بودن /相投~ باب دندان کسی نبودن

【脾脏】 pízàng طحال، سپرز

【脾肿大】 pízhǒngdà 〈医〉 (طب) بزرگی غیر عادی طحال

裨 pí فرعی، کمکی، غیر مهم

另见 bì

【裨将】 píjiàng 〈旧〉 ژنرال درجه• پائین در چین قدیم

鲏 pí 见"鳑鲏"pángpí

蜱 pí 〈动〉 (نوعی حشره) کنه

罴 pí 〈动〉 خرس خاکستری

貔 pí 〈书〉 نوعی حیوان وحشی وافسانه ای شبیه خرس

【貔貅】 píxiū 〈书〉①(古书上的一种猛兽) نوعی حیوان وحشی وافسانه ای ②(勇猛的军队) ارتش دلاور

鼙 pí نوعی طبل که در ارتش چین قدیم بکار می رفت

【鼙鼓】 pígǔ 〈旧〉 نوعی طبل که در قدیم در چین از آن استفاده می‌شده است

pǐ

匹 pǐ ①(比得上) برابر بودن، مساوی بودن، معادل بودن :世无其~ بی همتا، بی مانند، بی نظیر، بی سابقه ②〈量〉(a)[用于马、骡等]:两~骡子 دو رأس قاطر/三~马 سه رأس اسب (b)[用于整卷的绸或布]:一~布 یك عدل پارچه• نخی/两~绸子 دو توپ ابریشم

【匹敌】 pǐdí برابر بودن، هم طراز بودن، مساوی بودن :两队实力~。 نیروی دو تیم برابر است.

【匹夫】 pǐfū ①(一个人;平常的人) فرد عادی، آدم ساده ومعمولی :国家兴亡,~有责。 هر کس در تقبل مسئولیت برای سرنوشت میهن خود سهیم است. ②(无学识的人) آدم جاهل، نادان :~之勇 شجاعت بی ملاحظه، بی پروائی از روی نادانی

【匹夫匹妇】 pǐfū pǐfù آدم معمولی

【匹马单枪】 pǐmǎ-dānqiāng 见"单枪匹马"dānqiāng-pǐmǎ

【匹配】 pǐpèi ①〈书〉 ازدواج کردن، عروسی کردن :~良缘 به عقد نکاح در آمدن ②〈电〉 بهم خوردگی (قطعات رادیو)

【匹染】 pǐrǎn 〈纺〉 (بافندگی) بطور یك پارچه رنگ کردن

圮 pǐ 〈书〉 فروریختن، از هم پاشیدن، متلاشی شدن، دچار اضمحلال شدن

仳 pǐ

【仳离】 pǐlí 〈书〉 (زن وشوهر) از هم جدا شدن، طلاق دادن همسر خود(مخصوصا زن خود را)

否 pǐ ①(坏;恶) بد، زشت، زیان آور، مضر ②(贬斥)

مردم را ارزیابی کردن یا در ~ 臧 : نکوهش کردن، تقبیح کردن بارهٔ آنها قضاوت کردن
另见 fǒu
【否极泰来】pǐ jí tài lái بدنبال نهایت بدبختی دورهٔ خوشبختی فرا می رسد، پایان شب سیه سفید است.

痞 pǐ
①〈中医〉(طب چینی) برآمدگی روی شکم ②(恶棍) رذل واوباش ~ 地 : آدم بی شرف هرزه، آدم رذل محلی
【痞棍】pǐgùn 见"痞子"
【痞话】pǐhuà 〈方〉حرف های مبتذل وکثیف
【痞块】pǐkuài 〈中医〉(طب چینی) بر آمدگی روی شکم 又作"痞积"
【痞里痞气】pǐlipǐqì 〈方〉تنبل ولاابالی
【痞子】pǐzi رذل و اوباش، آدم بی شرف و هرزه، آدم دون و پست

劈 pǐ
①(分开) بریدن، تقسیم کردن : 把绳子~成三股 طناب را به سه لا بریدن ②(使离开原物体) (از چیز اصلی) جدا کردن، در آوردن : 白菜帮子~ برگهای بیرونی کلم را جدا کردن ③(腿或手指过分叉开而受伤) زخمی شدن انگشت ها ویا ها بدلیل بیش از حد باز کردن آنها
另见 pī
【劈叉】pǐchà دوپا را جدا از هم روی یك خط گذاشتن
【劈柴】pǐchái هیزم، هیمه
【劈成】pǐchéng چند در صد کسر کردن (از مبلغی پول و...)

擗 pǐ
کندن، چیدن : ~棒子 چیدن ذرت

癖 pǐ
اعتیاد، علاقهٔ شدید، میل زیاد، تمایل فراوان : 嗜酒成~ به شراب خوری معتاد بودن
【癖好】pǐhào کار ذوقی، کار تفریحی، سرگرمی : 他有集邮的~。 او علاقهٔ بسیار برای جمع آوری تمبر دارد.
【癖气】pǐqì علاقهٔ شخصی، کار ذوقی 又作"癖习"
【癖性】pǐxìng ذوق وسیرت کسی

pì

屁 pì
گوز، تیز، باد(شکم) : 放~ گوز دادن، تیز دادن، باد (شکم) رها کردن
【屁股】pìgu ①〈口〉(臀) سرین، نشیمن : 他拍拍~就走了。 او اشیاء را در 或 او بدون آنکه توضیحی بدهد، آنجا را ترك کرد. ②〈动〉(动物身体的后端) حالت شلوغی رها کرد و رفت. ③(指物体末端部分) ته، کون، کپل، کفل : 鸡~ کون جوجه ته سیگار ~ 香烟 : نوك، انتهای چیزی
【屁股蛋儿】pìgudànr سرین، نشیمن 又作"屁股蛋子"
【屁股蹲儿】pìgudūnr 〈方〉[多用于] : 摔了个~ از پشت به زمین خوردن
【屁滚尿流】pìgǔn-niàoliú از ترس شلوار را زرد کردن
【屁话】pìhuà حرف های پوچ وبی معنی، مزخرف ها
【屁事】pìshì کار کوچك، کار بی اهمیت

辟 pì
①(开辟) تأسیس کردن، دائر کردن، توسعه دادن، باز کردن : 开~果园 ایجاد کردن باغ میوه / 体育报另~了一个专栏。 ستون جدیدی در روزنامهٔ ورزشی باز شده است. ②(透彻) تیز، نافذ، عمیق ~ 精 : نافذ، تیز، برنده ③(驳斥) رد کردن : ~邪说 تکذیب کردن الحاد را تکذیب کردن
另见 bì
【辟谣】pìyáo شایعات دروغ را تکذیب کردن

媲 pì
【媲美】pìměi رقابت کردن، همچشمی کردن، برابری کردن، دست کمی نداشتن

僻 pì
①(偏僻) متروی، دور افتاده، دور از سر وصدا، بی سر وصدا : 巷~ پس کوچه، کوچه خلوت / 处~ 一隅 در جای دور دست زندگی کردن، متروی در گوشه ای به سر بردن ②(乖僻) (اخلاق) غیر عادی، غیر معمولی، غریب ~ 怪 : عجیب وغریب ③(少见的) کمیاب، نادر، کم استعمال، شاذ ~ 字 : هیروگلیف کم استعمال، کلمهٔ شاذ
【僻地】pìdì جای دور دست
【僻见】pìjiàn تعصب
【僻径】pìjìng بیراهه
【僻静】pìjìng آرام، ساکت، دور افتاده، خلوت : ~的地方 جای خلوت
【僻壤】pìrǎng جای دور افتاده
【僻性】pìxìng اخلاق عجیب وغریب
【僻远】pìyuǎn دور دست ودور افتاده

譬 pì
سرمشق، نمونه، الگو
【譬解】pìjiě ①(劝解) نصیحت کردن، پند و اندرز دادن ②(解释说明) توجیه کردن
【譬如】pìrú مثلا، برای نمونه، همچون، از قبیل، مانند، برای مثال 又作"譬若"
【譬喻】pìyù تشبیه، استعاره، کنایه 又作"譬语"

䴙 pì
【䴙䴘】pìtī 〈动〉(Grebe) اسفرود بی دم،پرنده آبی شبیه اردك

睥 pì
【睥睨】pìnì 〈书〉به چشم حقارت به کسی نظر کردن : ~一切 هیچکس یا هیچ چیز را قابل توجه ندانستن

piān

片 piān
另见 piàn
【片盒】piānhé 〈电影〉جعبهٔ فیلم
【片孔】piānkǒng 〈电影〉سوراخ فیلم
【片盘】piānpán 〈电影〉ماسورهٔ فیلم
【片子】piānzi ①(胶片;影片) فیلم، فیلم سینمائی ②(唱片)

صفحهء گرامافون
另见 piànzi

扁 piān
另见 biǎn

【扁舟】piānzhōu 〈书〉قايق كوچك، كرجى كوچك پاروئى، بلم

偏 piān ①(不正)كج، اريب، مايل، منحرف به يك طرف: 正东～北 شرق تمايل به شمال /太阳～西了。 خورشيد به مغرب متمايل شده است. /这一枪打～了。 اين گلوله به هدف (يا هدف) مورد نظر اصابت نكرد. /这个指标～低了。 سهميه قدرى پائين است. ②(只注意一方面;不公正)يك طرفه، يك جانبه، غير عادلانه، متعصب: ～爱 يا علاقهء خاصى به چيزى يا كسى نشان دادن ③〈套〉[表示先用或已用过茶饭等]: 谢谢,我已经先～了,您请自己吃吧! متشكرم، غذا صرف شد.شما ميل بفرمائيد. ④〈副〉[相当于"偏偏"]: 他为什么～要那样做? چرا او بايد آنطور عمل كند؟ /他～不听。 او اصلا گوش نمى كند. /不让他去,他～要去。 اجازه ندادند كه برود اما او در رفتن اصرار ورزيد.

【偏爱】piān'ài به كسى علاقهء خاصى نشان دادن

【偏安】piān'ān (رژيم فئودالى) به حفظ حاكميت بر قسمتى از خاك كشور قناعت كردن: ～一隅 به اعمال حاكميت بر قسمتى از سرزمين كشور قناعت كردن

【偏才】piāncái استعداد خود را در انجام كارهاى غير مهم نشان دادن

【偏差】piānchā خطا، انحراف: ～减为一毫米。 از خطا يك ميليمتر كاسته شد. /纠正执行政策中的～ انحرافات را در اجراى سياست ها تصحيح كردن

【偏宠】piānchǒng به مادون خود علاقهء خاصى نشان دادن

【偏待】piāndài غير منصفانه رفتار كردن

【偏方】piānfāng 〈中医〉 نسخهء پزشكى رايج در ميان مردم، تجويزات عاميانه

【偏房】piānfáng زنى كه بدون عقد رسمى با مردى زندگى مى كند

【偏废】piānfèi انجام دادن كارى وغافل ماندن از كار ديگر، بر كارى تأكيد كردن در حاليكه به كار ديگر بى اعتنائى نمودن: 工作和学习同样重要,二者不可～。 كار وآموزش داراى اهميت برابر است، هيچيك را نبايد بر ديگرى ترجيح داد.

【偏航】piānháng از مسير معين منحرف شدن

【偏好】piānhǎo اتفاقا، تصادفا

【偏好】piānhào به چيزى علاقهء خاصى نشان دادن

【偏护】piānhù مغرضانه از كسى جانبدارى كردن: 不～任何一方 بى طرف ماندن، از هيچيك از دو طرف حمايت نكردن

【偏激】piānjī افراطى، متعصب، افراط آميز: ～意见 نظر هاى افراطى /～态度 برخورد خشن وافراطى /他这个人比较～。 او غالبا گرايش به افراط كارى دارد.

【偏见】piānjiàn تعصب، غرض: 我对他没有～。 من نسبت به او تعصبى ندارم.

【偏口鱼】piānkǒuyú نوعى ماهى بنام "Flatfish"

【偏枯】piānkū ①〈中医〉(半身不遂)(طب چينى) فلج نيمى از بدن، نيمه فلج بدن ②(单方面发展)يك جانبه بودن، يك طرفه بودن

【偏劳】piānláo 〈套〉[用于请人帮忙或谢人代自己做事]: 谢谢您,多～了。 از زحمتهاى شما سپاسگزارم. /请你～吧。 آيا ممكن است زحمت كشيده اين كار را براى من انجام دهيد؟

【偏离】piānlí از مسير منحرف شدن: 船～了航线。 كشتى از مسير خود منحرف شد. /～正确路线,革命就会受到挫折。 انقلاب در صورت عدول از مشى صحيح با ناكامى روبرو خواهد شد.

【偏盲】piānmáng از يك چشم كور بودن

【偏门】piānmén ①(旁门)در پهلوى ②(不正当的途径)طريق نادرست

【偏旁】piānpáng اجزاء تركيب دهندهء هيروگليف زبان چينى، قسمت هاى ساختمان اصلى كلمهء چينى(مانند 亻 در كلمهء "住" يا 囗 در كلمهء "国")

【偏僻】piānpì دور دست، دور افتاده، خلوت: ～的山区 منطقهء كوهستانى دور دست /～地区 محل دور افتاده وخلوت

【偏偏】piānpiān 〈副〉①[表示故意跟客观要求或客观情况相反]: 我们劝他不要那样做,可他～不听。 ما به او نصيحت كرديم كه اينطور رفتار نكند، ولى او اصلا گوش نداد. ②[表示事实跟所希望或期待的相反]: 事情的发展～同他的愿望相反。 كارها درست بر خلاف ميل او پيشرفت كرد. /他来找我,～我出差了。 وقتى كه او پيش من آمد، من اتفاقا به ماموريت رفته بودم. ③[表示范围,跟"单单"略同]: 干吗～问他? چرا از ميان همهء مردم فقط از او پرسيديد؟ /你为什么～不提这一点呢? چرا شما ترجيح داديد به اين نكته اشاره نكنيد؟

【偏颇】piānpō 〈书〉متعصب، يكجانبه: 此文立论失之～。 نقطه نظر هاى عنوان شده در اين مقاله عارى از تعصب نيست.

【偏巧】piānqiǎo بر حسب تصادف، اتفاقا، چنين اتفاق افتاد كه...: 我们正找他,～他回来了。 ما به دنبال او مى گشتيم كه اتفاقا از راه رسيد. /我找他两次,～都不在家。 من دو بار به خانه اش رفتم ولى اتفاقا هر دو بار در خانه نبود.

【偏晌儿】piānshǎngr 〈方〉از ظهر گذشته

【偏师】piānshī جناح ارتش؛ ارتش فرعى

【偏食】piānshí ①〈天〉(يا ناقص) خسوف يا كسوف جزئى: 日～ خورشيد گرفتگى ناقص، كسوف جزئى /月～ خسوف جزئى، ماه گرفتگى ناقص ②〈医〉(طب) علاقه وتمايل غير عادى به بعضى غذاها

【偏瘫】piāntān 〈医〉(طب) فلج ناقص، فلج نصف بدن

【偏袒】piāntǎn 见"偏护"

【偏题】piāntí پرسشى كه كسى را گير مى اندازد(در امتحان)

【偏听偏信】piāntīng-piānxìn فقط به نظر يك طرف گوش دادن و آنرا باور نمودن، متعصب بودن

【偏头痛】piāntóutòng 〈医〉(طب) ميگرن، درد نصف سر

【偏西】piānxī (خورشيد) به طرف غرب متمايل بودن

【偏向】piānxiàng ①(不正确的倾向) انحراف نادرست، گرایش ناصحیح: 纠正~ تصحیح کردن یك انحراف / 反对单纯追求数量的~ مبارزه با گرایش اشتباه آمیز مبنی بر گشتن صرفا بدنبال کمیت چیزی ②(袒护) مغرضانه از کسی حمایت کردن

【偏斜】piānxié کج، غیر راست

【偏心】piānxīn ①(偏向一方面;不公平) تعصب ، به چیزی دلبسته بودن وسخت از آن دفاع کردن: 她对小儿子有点儿~。 او علاقه بیشتری به پسر کوچکش نشان می دهد. / 他丝毫不~。 او هیچ تعصبی ندارد. ②〈机〉 گریز از مرکز (مکانیسم): ~轮 چرخ گریزاز مرکز / 凸轮 برآمدگی چرخ دنده که گریز از مرکز باشد

【偏心眼儿】piānxīnyǎnr به طرفی علاقهٔ بیشتری نشان دادن

【偏压】piānyā 〈电〉 ولتاژ مستقیم در جریان لوله های اشعه • کاتود: ~电池 باطری با ولتاژ مستقیم در جریان لوله های اشعه • کاتود

【偏倚】piānyǐ متمایل بودن

【偏远】piānyuǎn دوردست، دور افتاده، خلوت: ~地区 منطقهٔ دور دست وخلوت

【偏灾】piānzāi مصیبت ناشی از سیلاب یاخشك سالی

【偏振】piānzhèn 〈物〉 (فیزیك) پولاریزاسیون، ایجاد دو قطب: 光的~ پولاریزاسیون نور

【偏振光】piānzhènguāng 〈物〉 (فیزیك) نور دو قطبی: ~镜 پولاریسکوب / ~显微镜 میکروسکوب دو قطبی

【偏正词组】piānzhèng cízǔ 〈语〉 گروه لغوی مضاف و مضاف الیه

【偏执】piānzhí متصب وخود رأی

【偏重】piānzhòng مخصوصا بر چیزی تأکید کردن: 学习只~记忆而忽视理解是不行的。 در آموزش نباید صرفا با تأکید بر حفظ کرد واهمیت قوه • ادراك را از یاد برد.

【偏注】piānzhù توجه خاصی داشتن

【偏转】piānzhuǎn 〈物〉 (فیزیك) خمیدگی، کجی، انحراف

犏 piān

【犏牛】piānniú گاو دو رگه(گاونر وگاو میش دم کلفت)

翩 piān

【翩翩】piānpiān ①(形容轻快地跳舞,也形容动物飞舞) آهسته، سبك ، یواش: 蝴蝶在花丛中~飞舞。 پروانه ها در میان گلها آهسته بال بال میزنند. ②〈书〉(形容举止洒脱) مؤدب و باوقار: ~少年 جوان مؤدب و باوقار

【翩然】piānrán 〈书〉 آهسته، به سبکی، باگام های سبك ونرم: ~而至 با گام های آهسته ونوك پا رسیدن

【翩跹】piānxiān 〈书〉 آهسته، به سبکی،با گام های سبك ونرم: ~起舞 با گام های سبك وسریع به رقص در آمدن

篇 piān

①(首尾完整的文章) یك قطعه نوشته: 不朽的诗~ یك شعر فناناپذیر ②(写着或印着文字的单张纸) ورقه کاغذ (روی آن چیزی چاپ شده باشد): 单~儿油印材料 اوراق میمیوگراف شده ③〈量〉(用于纸张、书页、文章等) یك مقاله / 三~儿纸 سه صفحه کاغذ / 一~文章 یك مقاله / 这本书缺了一~儿。 یك صفحه از این کتاب کم است.

【篇幅】piānfu ①文章的长短 (یك مقاله) طول: 这篇文章~不太长。 این مقاله خیلی طولانی نیست. ②(书报等篇页的数量) جای درج مقاله(در روزنامه یا مجله): 由于~有限 به دلیل محدودیت جای درج / 报纸用大量~报道了这次会议的情况。 در بارهٔ جریان کنفرانس در مطبوعات به تفصیل گزارش داده شده است.

【篇目】piānmù فهرست مقالات، فهرست مندرجات

【篇章】piānzhāng بخش ها وفصل ها: ~结构 ساختمان یك مقاله / 在民族解放斗争的史册上写下灿烂的~ در تاریخ مبارزهٔ آزادیبخش ملی فصل درخشانی ثبت شده است.

pián

便 pián

另见 biàn

【便佞】piánnìng آدم چرب زبان وچاپلوس

【便便】piánpián 见"大腹便便"dàfù piánpián

【便宜】piányi ①(价钱低) ارزان، ارزان قیمت، کم بها: ~货 کالا های ارزان / 价钱相当~。 قیمت آن خیلی ارزان است. ②(不劳而获的好处;不应得的小利) سود کم، مزیت کم: 贪小~ به بردن سود کم علاقه داشتن / 好占小~ تلاش برای ③(使得到便宜) کسب سود کم برای کسی ارزان تمام شدن: 这次~了你。 این بار برای تو ارزان تمام شد. ④(放过) صرف نظر کردن، ول کردن، رها کردن، بخشیدن: 这次就~了他吧。 این دفعه از تقصیرش این بار از او صرف نظر کنید. 或 بگذرید.

另见 biànyí

骈 pián

برابر، موازی، متوازی، همتا: ~句 جملات متوازی

【骈比】piánbǐ 〈书〉 نزدیك بهم بودن

【骈肩】piánjiān دوش به دوش ــ کنایه از مردم زیاد

【骈俪】piánlì موازات، برابری، همسانی(هنر نوشتن مقاله در چین)

【骈列】piánliè دریك ردیف قرار داشتن

【骈体】piántǐ سبك منظوم که در آن کلمات وجملات بطور متوازی قرار دارد وبه هم‌آهنگی صدا وکار برد واژه ها زیاد توجه می شود

【骈文】piánwén مقاله ای که به سبك منظوم مخصوص چین(که در واژه • بالا شرح داده شده) به رشته • تحریر در آمده است

【骈枝】piánzhī 〈书〉①(多生的指头) دوتا انگشت دست(یا پا) بهم چسبیده ②(多余的,不必要的) زائد، زیادی، غیر ضروری: ~机构 ارگانهای زائد

胼 pián

【胼手胝足】piánshǒu-zhīzú پینه زدن دست وپا ــ کنایه از زحمتکش بودن

【胼胝】piánzhī پینه، کبره، میخچه 又作"骈胝"

【胼胝体】piánzhītǐ 〈生理〉 جسم پینه ای رابط سفید دو

نیمکرهٔ مغز

蹁 pián

【蹁跹】piánxiān 〈书〉چرخیدن(در رقص)

piǎn

谝 piǎn 〈方〉نشان دادن، خودنمائی کردن: ~能 توانائی واستعداد خود را نشان دادن

piàn

片 piàn ①(薄片) تکهٔ نازك وباریك، قطعه، برش، ورقه: 布~ پارچه ~儿 تکه تکه (مانند پودر) 皂~ صابون / قطعه‌های کوچك / 肉~ قطعه های بریده شدهٔ گوشت گاو 牛肉~ / 雪~ دانه‌های برف / 碎纸~ پاره های کاغذ / 眼镜~ شیشهٔ عینك / 瓦~ ② سفال (划分的地段) بخشی از یك محل: 分~包干 تقسیم کار کردن (切成片) ③ وقسمتی از آن را به شخصی یا گروهی واگذاشتن 肉片儿~: بریدن، تکه تکه کردن، ریز کردن گوشت را تکه تکه 鱼片儿~ / کردن ④(不全的; 简短的) گوشت ماهی راتکه تکه کردن ~言 چند: بریده بریده، پاره پاره، مختصر و کوتاه ⑤〈量〉(a)[用于成片的东西]: 一~面包 یك کلمهٔ کوتاه 两~苏打片 دو عدد قرص سودا / تکه نان (b)[用于地面和水面]: 一~土地 یك پهنهٔ وسیع زمین / 一~汪洋 یك پهنای وسیع آب 一~草地 یك قطعه وسیع علفزار / (c)[用于景色、气象、声音、心意等]: 一~丰收景象 منظره‌ای از برداشت محصولات فراوان / 一~欢腾 یك پارچه وجد وشادمانی / 一~脚步声 صدای گامهای تند وپرشتاب / 一~真心 با صداقت تمام

另见 piān

【片段】piànduàn پاره ای ~: قسمت، بخش، جزء، پاره 谈话的 از صحبت / 小说的一些~ قطعاتی از یك داستان / 生活的~ اندکی از / 的消息~ بخشی از رویداد های زندگی کسی / 的回忆~ پاره ای از خاطرات کسی / اطلاعات

【片簧】piànhuáng 〈机〉فنر نواری

【片剂】piànjì 〈药〉قرص (دارو)

【片甲不存】piàn jiǎ bù cún حتی یك تن از جنگجویان زره جامه هم باقی نمی ماند ـ کنایه از اینکه ارتش کاملا از بین رفته است: 杀得敌人~ دشمن را کاملا نیست ونابود کردن 又作"片甲不留"

【片刻】piànkè یك لحظه، یك آن، یك دقیقه، یك چشم برهم زدن

【片流】piànliú 〈物〉(فیزیك) جریان عادی مایعی در مایع لزج وچسبنده ای که در جسم جامدی محصور باشد

【片麻岩】piànmáyán 〈地〉(زمین شناسی) نوعی سنگ شبیه به گرافیت که از کوارتز وفلدسپات ومیکا تشکیل شده ومتورق می باشد

【片面】piànmiàn ①(单方面的) یکطرفه، یکجانبه، ادعا شده: 撕毁协议~ بطور یکجانبه موافقت نامه را ~: از یك طرف زبان 之词~ / ادعای یك طرف دربارهٔ رویدادی / پاره کردن 的决定~ ②(不全面) یکطرفه، یکجانبه، غیر جامع: تصمیم یك جانبه 强调~ / جهت بر امری تأکید کردن / 观点~ نظریهٔ یکطرفه 地看问题~ / بطور یکجانبه به امری نگریستن / 追求数量, 忽视质量~ بطور یکجانبه کمیت چیزی را دنبال کردن وبه کیفیت آن توجه نداشتن

【片面性】piànmiànxìng یك جانبه گرائی، یك طرفه گرائی

【片晌】piànshǎng 〈方〉لحظه‌ای

【片石】piànshí تکهٔ سنگ (برای بنا سازی)

【片时】piànshí یك لحظه، یك آن، یك دقیقه، یك چشم برهم زدن

【片梭织机】piànsuō zhījī 〈纺〉دستگاه بافندگی دارای دوك بیضی شکل

【片头】piàntóu قسمت آغازین فیلم سینمایی یا تلویزیونی

【片瓦无存】piàn wǎ wú cún حتی یك آجر یا یك سفال هم باقی نمی ماند ـ کنایه از با خاك یکسان شدن

【片言】piànyán چند کلمه، یك یا دو عبارت: ~可决。 مسئله را می توان با گفتن چند کلمه حل کرد. / 只语~挑出 یك یا دو عبارت را برگزیدن

【片岩】piànyán شیست متورق، سنگ رستی، سنگ متورق

【片艳纸】piànyànzhǐ نوعی کاغذ براق از یك طرف

【片纸只字】piànzhǐ-zhīzì پاره هائی از یك نوشته 又作"片言只字"

【片子】piànzi ①(片) تکهٔ پهن ونازك، قطعه، ورقه: 铁~ قطعه های نازك آهن ②(名片) کارت ویزیت

另见 piānzi

【片子地】piànzidì زمینی که هنوز زیر کشت نرفته باشد

骗 piàn ①(使人上当) فریفتن، فریب دادن، گول زدن، 受~: مغبون شدن ~ مغبون کردن / فریب خوردن، گول خوردن، 这种花招~不了人。 هیچکس در برابر چنین کلکی فریب نمی خورد. ②(骗得) از راه فریب چیزی بدست آوردن وکلاه برداری کردن: 钱~ گوش کسی را بریدن وپول از او گرفتن

【骗供】piàngòng با کلك کسی را به اعتراف به گناه خود مجبور ساختن

【骗局】piànjú عوام فریبی، گوش بری، کلاه برداری: 政治~ عوام فریبی سیاسی / 事实证明这不过是个大~。 واقعیات ثابت می کند که این جزیك عوام فریبی بزرگ چیز دیگری نیست.

【骗取】piànqǔ از راه تقلب یا فریب چیزی را بدست آوردن: ~ 财物 از راه کلاه برداری از کسی پول یا اموالش را بدست اوردن / 信任~ با نیرنگ دل کسی را بدست آوردن / 支持~ با حقه وفریب پشتیبانی کسی را جلب کردن / 选票~ به بازی متشبث شدن و رأی های مردم را بدست آوردن

【骗人】piànrén فریب دادن مردم: 的空话~ حرف های توخالی وخدعه آمیز / 的幌子~ استتار فریب دهندهٔ / 他们的一切花言巧语都是~的。 همه حرف های زیبای شان فریبنده است.

【骗术】piànshù حقه بازی، کلاه برداری، تقلب، نیرنگ: 施行~ به حقه بازی پرداختن، کلاه برداری کردن

【骗子】piànzi حیله گر، حقه باز، کلاه بردار، دروغگو :政治～ حقه باز سیاسی 又作"骗子手"

piāo

剽 piāo ①(抢劫)غارت کردن، ربودن، قاپیدن :～掠 قاپیدن، غارت کردن، چپاول کردن، تاراج کردن ②(动作敏捷) چابك، چالاك، زرنگ

【剽悍】piāohàn چابك وجسور، چالاك وسلحشور

【剽窃】piāoqiè (آثار ادبی یا هنری را) سرقت کردن، دزدیدن: ～别人的著作 آثار دیگران را سرقت کردن /他的文章是～来的。مقاله‌ء او از مقاله‌ء کس دیگر اقتباس شده است.

漂 piāo شناور بودن، رانده شدن(در اثر باد یا آب) :～洋过海 سفر دور دست دریائی کردن /树叶在水上～着。برگهای درخت بر روی آب شناور بود. /小船顺流～去。قایق کوچك با جریان آب به پیش رانده شد.

另见 piǎo; piào

【漂泊】piāobó آواره شدن، در بدر شدن :～异乡 در محل بیگانه‌ای آواره بودن 又作"漂游"

【漂泛】piāofàn روی آب شناور بودن

【漂浮】piāofú ①(漂)شناور بودن، روی آب ایستادن :湖面上～着几只小船。چند قایق کوچك روی دریاچه شناور است. ②(不踏实)(سبك کار) سطحی، روئی، پرجلوه

【漂海】piāohǎi از دریا عبور کردن وبه جای دوردست رفتن

【漂砾】piāolì 〈地〉(زمین شناسی) سنگ سایده شده

【漂流】piāoliú ①(随水流浮动)بوسیله‌ء جریان آب یا سیل رانده شدن ②见"漂泊"

【漂没】piāomò 〈书〉 توسط سیل رانده شدن وغرق گردیدن

【漂洋】piāoyáng از اقیانوس عبور کردن

【漂移】piāoyí ①〈电子〉(الکترون) شناور: 晶体管～ ترانز شناور ②〈地质〉(زمین شناسی) شناوری: 大陆～说 فرضیه در باره‌ء شناوری قاره

缥 piāo

【缥缈】piāomiǎo مبهم، نامعلوم، تیره و تار، نامشخص :虚无～ رؤیائی، تخیلی، تصوری، وهمی

飘 piāo در اهتزاز بودن، (در هوا یا روی آب) شناور بودن: 红旗～～。پرچم سرخ به اهتزاز در آمد. /空中～着雪花儿。دانه های برف در هوا چرخ زنان فرو می ریخت. /外面～着小雪。بیرون کمی برف می بارید. /随风～来阵阵花香。رایحه‌ء گل با نسیم به مشام می رسید. /稻花～香。هوا پر از بوی خوش شالیزار بود.

【飘摆】piāobǎi در اثر وزش باد به حرکت در آمدن

【飘泊】piāobó 见"漂泊"piāobó

【飘尘】piāochén گرد وغبار شناور در هوا

【飘带】piāodài نوار، روبان

【飘荡】piāodàng در اهتزاز، رانده شدن(در اثر باد یا آب) :小船随波～。قایق کوچك در اثر موج به نوسان آمدن بودن، به نوسان آمدن /彩旗在风中～。پرچم های رنگارنگ در اثر باد در نوسان بود. /小岛上～着渔民们的欢笑声。در این جزیره‌ء کوچك صدای خنده‌ء پر نشاط ماهیگیران طنین انداز بود. به اهتزاز در آمد.

【飘动】piāodòng دراثر وزش باد یا موج به حرکت در آمدن

【飘风】piāofēng 〈书〉 باد چرخان

【飘浮】piāofú شناور بودن

【飘海】piāohǎi از دریاعبور کردن

【飘忽】piāohū ①(风云轻快地移动)(ابرها) تند حرکت کردن، زود گذشتن، بسرعت رد شدن ②(摇摆;浮动)پرجنبش، از محلی به محلی رانده شدن :～不定 سیال، بی ثبات

【飘疾】piāojí 〈书〉 سریع

【飘卷】piāojuǎn به اهتزاز در آمدن

【飘零】piāolíng ①(凋谢坠落)پژمرده وریخته : 黄叶～。برگهای زرد پژمرده شده وفرو می ریزد. ②(不安定)بی خانمان، در بدر، آواره

【飘流】piāoliú 见"漂流"piāoliú

【飘渺】piāomiǎo 见"缥缈"piāomiǎo

【飘飘然】piāopiāorán خودبین، خود خواه، از خود راضی

【飘然】piāorán در هوا شناور بودن :浮云～而过。ابر های شناور سریع گذشت. در آسمان

【飘洒】piāosǎ شناور بودن، رانده شدن، باریدن :天空～着雪花。دانه های برف در آسمان چرخ زنان فرو می بارید. /窗外～着细雨。بیرون از پنجره نم نم باران می بارد.

【飘洒】piāosa (خوش نویسی) آزاد (شخص) با نزاکت ومؤدب، وطبیعی :他写的字很～。خط او آزاد وطبیعی است.

【飘散】piāosàn (مه، گاز و...) پرا کنده بودن

【飘扬】piāoyáng به اهتزاز در آمدن :红旗迎风～。پرچم سرخ در باد به اهتزاز در آمد.

【飘漾】piāoyàng پراکنده بودن

【飘摇】piāoyáo در هوا جنبیدن، به حرکت در آمدن، حرکت در باد و باران جنبیدن :风雨～ موجی داشتن

【飘移】piāoyí در هوا شناور بودن

【飘逸】piāoyì 〈书〉آزادمنش وطبیعی، برجسته و باوقار :神采～ مؤدب وباوقار بودن

【飘展】piāozhǎn به اهتزاز در آمدن

薸 piāo 〈方〉 سیزاب، عدس آبی

螵 piāo

【螵蛸】piāoxiāo تخم دان آخوندك

piáo

朴 Piáo 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

另见 pō; pò; pǔ

嫖 piáo جنده بازی کردن، با زن فاحشه ملاقات کردن :～客 جنده باز

【嫖宿】piáosù گذراندن شب در فاحشه خانه

瓢 piáo ملاقه ای که با پوست خشك کدو ساخته شده باشد، آبگردان چوبی

【瓢虫】piáochóng کفش دوزك، پینه دوز

【瓢泼大雨】piáopō dàyǔ باران سنگین، باران شدید، باران سیل باران سیل آسا می بارد. 。天上下着～:آسا

【瓢泼瓦灌】piáopō-wǎguàn کنایه از سیل آسا بودن باران

【瓢子】piáozi ①(瓢) آبگردان چوبی②(匙子)قاشق

piǎo

殍 piǎo 见"饿殍"èpiǎo

漂 piǎo ①(漂白)(بوسیله‌ء ماده‌ء شیمیائی) سفید کردن ～:过的布特别白。پارچه‌ء بی رنگ شده بسیار سفید به نظر می رسد.②(用水除去杂质)با آب شستن، با آب پاك کردن:把衣服～干净 لباس را با آب خوب شستن

另见 piāo; piào

【漂白】piǎobái سفید کردن، بی رنگ کردن: ～粉 پودر سفید کننده، گرد سفید گری/ ～棉布 پارچه‌ء پنبه ای سفید شده/ ～率 درصد رنگ گیری/ ～机 ماشین سفید گری

【漂洗】piǎoxǐ با آب شستن

【漂洗槽】piǎoxǐcáo 〈化〉مخزنی که در آن خمیر کاغذ را سفید کنند

瞟 piǎo گوشه‌ء چشم انداختن، تند نگاه کردن: 他一面说话,一面用眼～王先生。او ضمن صحبت گوشه‌ء چشمی به آقای وان انداخت.

piào

票 piào ①(当凭证用的纸片)بلیط: 火车～بلیط قطار/ 飞机～بلیط هوا پیما/ 戏～بلیط اپرا/ 凭～入场 ورود با بلیط ②(选票)ورقه‌ء رأی: 投～رأی دادن ③(钞票)اسکناس: 零～儿 پول خرد ④(被劫持的人)گروگان: 绑～آدم را به عنوان گروگان ربودن ⑤〈旧〉(非职业性的戏曲表演) نمایش اجرا کننده‌ء آماتور(اپرای پکن و...): ～友儿 آماتور(اپرای پکن و...)

【票额】piào'é مبلغ رسمی روی چك یا صورت حساب، بهای اسمی

【票车】piàochē 〈方〉قطار

【票房】piàofáng ①〈口〉(车站、戏院等的售票处)باجه‌ء بلیط فروشی(در ایستگاه راه آهن)، گیشه‌ء سینما ②〈旧〉(票友聚会处所)کلوب مخصوص اجرا کنندگان آماتور اپرای پکن

【票房价值】piàofáng jiàzhí ارزش گیشه‌ء سینما: 这部电影的～很高。ارزش گیشه‌ء سینما برای این فیلم زیاد است./ 这部电影的～与艺术价值并不相称。ارزش گیشه‌ء سینما برای این فیلم با ارزش هنری آن مطابقت ندارد.

【票匪】piàofěi آدم ربا

【票根】piàogēn ته چك، ته قبض، ته بلیط

【票号】piàohào 〈旧〉بنگاه برای تعویض وحواله‌ء پول 又作"票庄"

【票汇】piàohuì حواله‌ء پول صادرشده توسط پست خانه یا بانك

【票活】piàohuó کار بی مزد

【票价】piàojià قیمت بلیط، حق ورود، ورودیه: ～一元。ورودیه یك «یوان» است.

【票据】piàojù ①(付款期票)حواله، برات: 应收～برات / حواله یا برات در گردش ～流通/ دریافت کردنی(یا پرداختی) 到期未付～حواله‌ء موعد رسیده / ～交换所 بورس برات / ～经纪人 دلار برات ②(出纳凭证)رسید، قبض، گواه هزینه

【票面】piàomiàn بهای اسمی: 各种～的邮票 تمبر ها با ارزش اسمی، بهای اسمی / ～价值 ارزشهای اسمی گوناگون

【票箱】piàoxiāng صندوق رأی

【票选】piàoxuǎn به طریق رأی دادن کسی را برگزیدن

【票姚】piàoyáo 〈书〉سریع وچابك

【票证】piàozhèng کوپن

【票子】piàozi اسکناس، پول کاغذی

漂 piào

另见 piāo; piǎo

【漂亮】piàoliang ①(好看)قشنگ، زیبا، خوشگل، خوش ریخت: ～的小伙子 جوان برازنده وخوشگل / ～的衣服 لباس زیبا / ～的小姑娘 دخترك خوشگل / 长得～زیبا بودن، خوشگل بودن / 打扮得漂漂亮亮的 خود را زیبا آراستن / ～的色彩 رنگهای زیبا ②(出色)قشنگ، درخشان، ممتاز، عالی: ～话 حرف های زیبا، حرف های پر زرق وبرق ولی توخالی/ 打一个～仗 به پیروزی درخشانی دست یافتن / 事情办得真～。کار را بطور احسن انجام دادن

【漂帐】piàozhàng 〈方〉پس ندادن وام

骠 piào 〈书〉①(马快跑)(اسب) تیز رو ②(勇猛)دلیر، شجاع، بی باك

嘌 piào

【嘌呤】piàolìng 〈化〉(Purine) پورین (شیمی)

piē

氕 piē 〈化〉(Protium) پروتیوم

撇 piē ①(弃置不顾)دور انداختن، ول کردن، غفلت کردن، مسامحه کردن: 不能只抓一头,把别的事情都～在一边。ما نباید کاری را مورد توجه قرار دهیم واز کارهای دیگر غافل بمانیم./ 暂时～开次要问题不谈吧! فعلا بحث مسایل فرعی را به کنار بگذاریم. ②(从液体面上舀)کف از مایعی گرفتن: ～油 کف روغن را گرفتن / ～沫儿 کف روی چیزی را گرفتن

另见 piě

【撇开】piēkāi کنار گذاشتن، رها کردن، ول کردن، دست کشیدن: 请你～这个问题。/لطفا از این موضوع در گذرید. 这件事不能这样～不问。 نباید از این کار اینطور دست کشید.

【撇弃】piēqì در گذشتن، ترك کردن، صرف نظر کردن، دست کشیدن، ول کردن

【撇清】piēqīng تلاش برای تبرئه کردن خود

【撇油】piēyóu کسب سود و منفعت از کاری

瞥 piē نگاه تند انداختن، نگاه مختصر افکندن: 我刚要插嘴，他～了我一眼。 درست موقعی که می خواستم وارد صحبت شوم، او نگاه تندی به من انداخت. «نگاهی به قصر (～—《故宫》/شوم) باستانی»، «شرح مختصری از شهر ممنوع»

【瞥见】piējiàn یك نظر انداختن، نگاه زود گذر انداختن: 我在大街上无意中～了一位多年不见的老友。 در خیابان اتفاقا چشمم به یکی از دوستان افتاد که سالها بود او را ندیده بودم.

【瞥然】piērán 〈书〉 سریعا ظاهر شدن

【瞥视】piēshì نگاه سریع انداختن

【瞥眼】piēyǎn یك چشم بهم زدن، یك لحظهٔ کوتاه

piě

苤 piě

【苤蓝】piěla 〈植〉 کلم قمری، کلم شلغمی

撇 piě ①(扔) انداختن، پرتاب کردن، پرت کردن: ～手榴弹 پرتاب کردن نارنجك ②(汉字笔画) خط پایین افتاده به طرف چپ (در هیروگلیف چینی)
另见 piē

【撇耻】piěchi 〈方〉 حقیر شمردن

【撇嘴】piězuǐ دهان خود را کج وکوله کردن(برای اظهار تحقیر، بی اعتقادی یا یأس)، لب خود را ورچیدن (برای گریه): 这孩子～要哭。 کودك لب ورچید ومی خواست گریه کند.

pīn

拼 pīn ①(合在一起) به هم وصل کردن، به هم متصل کردن، به هم بستن: 把两块木板～在一起 دوتخته چوب را به هم وصل کردن ②(不顾一切地干) برای ریسك کردن آماده بودن، تاپای جان ایستادن (در کار یا نبرد) تا آخرین لحظه نبرد کردن: ～到底 /不畏强手，敢打敢～ از حریف نیرومند نترسیدن وجرأت ایستادگی در مقابل او را داشتن

【拼版】pīnbǎn 〈印〉 صفحه بندی

【拼搏】pīnbó تا پای جان ایستادگی کردن، با تمام نیرو جنگیدن: ～精神 روحیهٔ جنگیدن (یا تلاش کردن) با تمام نیرو

【拼刺】pīncì بوسیلهٔ نیزه با دشمن نبرد کردن، با نیزه زنی نبرد کردن: 和敌人～ 又作"拼刺刀"

【拼凑】pīncòu سرهم بندی کردن، سرجمع کردن، سرهم سوار کردن، درست کردن: 把好几块人造革～成一个手提包 یك کیف دستی با سرهم بندی چند قطعهٔ چرم مصنوعی درست کردن ～一个反革命集团 یك دارودستهٔ ضد انقلابی سرجمع کردن

【拼攒】pīncuán سرهم بندی کردن

【拼合】pīnhé سرهم بندی کردن

【拼火】pīnhuǒ شلیك تفنگ یا توپ علیه یکدیگر

【拼力】pīnlì بی ملاحظه تمام نیروی خود را بکار بردن

【拼命】pīnmìng ①(豁出命去) جان خود را به مخاطره انداختن، علی‌رغم خطر جانی تمام نیروی خود را بکار بستن: 被围困的敌人摆出一副～的架势。 گویا دشمن محاصره شده برای آخرین پیکار آماده کرده است. ②(尽最大力量) خود را تا حد توان خود بکار بستن، با تمام نیروی خود، مذبوحانه: ～反抗 حد اکثر نیرو را برای مقاومت مذبوحانه تلاش کردن /～奔跑 تا حد توان خود دویدن /～工作 با تمام نیروی خود کار کردن /～叫喊 تا حد امکان نعره کشیدن /～地剥削他人 مذبوحانه دیگران را مورد استثمار قرار دادن

【拼盘】pīnpán خوراك های سرد متنوع، پیش غذا

【拼抢】pīnqiǎng با تمام نیرو ربودن

【拼杀】pīnshā تا پای جان نبرد کردن

【拼死】pīnsǐ خطر کردن، ریسك کردن، جان خود را به مخاطره انداختن، مذبوحانه جنگیدن: ～斗争 با تلاش مذبوحانه مبارزه کردن /～挣扎 مذبوحانه دست وپا زدن

【拼死拼活】pīnsǐ-pīnhuó ①(不顾一切地斗争) بی ملاحظه نبرد کردن ②(用尽全部精力) نهایت کرشش خود را بکار بردن

【拼写】pīnxiě املا کردن: 照汉语拼音方案～汉字 املاء کردن کلمات چینی طبق طرح آوانگاری زبان چینی /～法 قواعد املائی /～错误 اشتباه املائی

【拼音】pīnyīn ①(用不同音素拼成音节) اصوات را ترکیب کردن وآنها را به هجاها تبدیل نمودن ②(拼写) املا کردن: ～文字 نوشتهٔ الفبائی /～字母 الفبای صوتی، حروف صوتی /汉语～ آوانگاری زبان چینی

姘 pīn با کسی رابطهٔ نامشروع داشتن: ～夫 فاسق، رفیق / ～妇 فاسقه، رفیقه

【姘度】pīndù 见"姘居"

【姘夫】pīnfū فاسق

【姘妇】pīnfù فاسقه

【姘居】pīnjū به عنوان زن وشوهر ولی بطور نامشروع زندگی کردن، فاسق (یا فاسقه) گرفتن

【姘头】pīntou فاسق یا فاسقه

pín

贫 pín ①(穷) فقیر، بی پول، تهیدست، محتاج: ～无立锥之地 در نهایت فقر وتهیدستی بودن ②(缺少) بی کفایت، ناکافی، فاقد: ～油国 کشور فاقد نفت، کشور کم نفت ③(絮烦可厌) پر حرف، پرگو، روده دراز، پرچانه، وراج: 他的嘴真～。 او واقعا خیلی پر حرف است.

【贫病交迫】pín-bìng jiāopò هم از فقر و هم از بیماری رنج بردن

【贫薄】pínbó 〈书〉فقیر، غیرغنی

【贫齿动物】pínchǐ dòngwù جانوری که دندان جلو ندارد

【贫道】píndào 〈谦〉خطاب متواضعانهٔ راهب به خود 又作"贫僧"

【贫乏】pínfá کم، فاقد، ناکافی: 经验~ فاقد تجربه بودن/ 煤炭资源~的省份 استانهای فاقد مخازن زغال سنگ/ 知识~ معلومات ناقص داشتن/ 语言~ زبان بیمزه ویك نواخت/ 这本书内容~。 این کتاب فاقد مضمون مفید است.

【贫雇农】pín-gùnóng دهقانان فقیر و مزدگیر

【贫寒】pínhán فقیر، تهیدست، مفلس، محتاج: ~人家 خانوادهٔ فقیر

【贫化】pínhuà 〈矿〉رقیق شدن مادهٔ معدنی در سنگ معدن

【贫瘠】pínjí زمین بایر و بی حاصل، بی ثمر، بایر: ~的土壤 بی حاصل

【贫贱】pínjiàn فقیر ودون پایه در اجتماع

【贫苦】pínkǔ فقیر، تهیدست، بینوا، محتاج، مفلس

【贫矿】pínkuàng معدن(یا کان) بی مایه

【贫困】pínkùn فقیر، تهیدست، تنگدست، محتاج: 生活~ در فقر وتنگدستی به سر بردن

【贫民】pínmín مردم تهیدست، فقرا، افراد محتاج: 城市~ فقرای شهری/ ~区 ناحیهٔ فقیر نشین، فقیر نشین های شهری

【贫民窟】pínmínkū بیغوله، محلهٔ کثیف فقرا (یا فقیر نشین)

【贫农】pínnóng دهقانان فقیر

【贫穷】pínqióng فقیر، تهیدست، تنگدست، محتاج

【贫弱】pínruò مردم فقیر وضعیف (یك کشور)

【贫无立锥之地】pín wú lì zhuī zhī dì کنایه از بی نهایت فقیر بودن

【贫下中农】pín-xiàzhōngnóng دهقان فقیر وقشر پائین دهقانان میانه حال: ~协会 انجمن دهقانان فقیر وقشر پائین دهقانان میانه حال

【贫血】pínxuè 〈医〉(طب) کم خونی، فقرالدم: 脑~ کم خونی مغزی/ 再生障碍性~ کم خونی آپلاستیك

【贫嘴】pínzuǐ پر حرف، پرگو، روده دراز، پرچانه، وراج

【贫嘴薄舌】pínzuǐ-bóshé پر گو وبد زبان

频 pín ①(屡次) بارها، چندین بار، مکررا، بکرات: 捷报~传。 مژده های مسرت بخش در بارهٔ پیروزی های جدید مرتبا به گوش می خورد. ②〈物〉(فیزیك) بسامد، فرکانس: 音~ فرکانس صوتی

【频传】pínchuán پی در پی رسیدن

【频带】píndài 〈物〉(فیزیك) باند فرکانس

【频道】píndào 〈电视〉(تلویزیون) کانال فرکانس

【频段】pínduàn درجهٔ فرکانس

【频繁】pínfán بارها، مکررا، کرارا، اغلب: 两国人民之间交往~。 مبادلات بین دو ملت اغلب صورت می گیرد.

【频率】pínlǜ 〈物〉(فیزیك) فرکانس: ~范围 حوزهٔ فرکانس

【频年】pínnián سال های متوالی

【频频】pínpín بارها، مرتبا، مکررا، کرارا: ~举杯 بارها جام خود را بلند کردن، مکررا بسلامت نوشیدن/ ~点头 مرتبا سرتکان دادن/ ~招手 مرتبا دست تکان دادن

【频仍】pínréng 〈书〉بارها، مکررا، کرارا: 外患~ مکررا مورد تجاوز بیگانه قرار گرفتن

嫔 pín ①(皇帝的妾) معشوقهٔ امپراطور، صیغهٔ امپراطور، سوگلی امپراطور ②(宫中女官) ندیمهٔ دربار

蘋 pín 〈植〉نوعی سرخس از خانوادهٔ شبدر

颦 pín 〈书〉اخم کردن، ابرو به هم کشیدن، گره به ابرو انداختن

【颦蹙】píncù 〈书〉اخم کردن، ابرو به هم کشیدن (نشانهٔ غم واندوه)

pǐn

品 pǐn ①(物品) جنس، کالا، متاع، محصول: 商~ کالاها/ 产~ محصولات/ 工业~ فرآورده های صنعتی/ 农~ اجناس کشاورزی/ 次~ کالا های بنجل (یا نامرغوب)/ 战利~ غنائم جنگی ②(等级) درجه، رتبه، دسته، طبقه: 上~ درجهٔ بالا، درجهٔ عالی ③(品质) سیرت، اخلاق، خاصیت اخلاقی، صفت: 人~ صفت اخلاقی کسی، خاصیت اخلاقی کسی/ 学兼优 (محصل) هم در زمینهٔ اخلاق وهم در زمینهٔ تحصیل ممتاز بودن ④(品评) چشیدن، مزه کردن، لب زدن، امتحان کردن: ~茶 مزه کردن چای/ ~味儿 مزه وبوی چیزی را امتحان کردن

【品尝】pǐncháng چشیدن، مزه کردن، لب زدن، امتحان کردن

【品德】pǐndé خاصیت اخلاقی، صفت اخلاقی

【品服】pǐnfú لباس رسمی درجه دار مأمورین دولت در قدیم

【品格】pǐngé ①(品行) صفت واخلاق کسی، سیرت کسی ②(质量和风格) کیفیت وسبك (آثار ادبی یا هنری)

【品红】pǐnhóng ①(浅红) سرخ صورتی ②(染料) نوعی گوهر قرمز که برای آمیزی کاغذ وچرم بکار می رود

【品级】pǐnjí ①(古代官吏等级) رتبهٔ مأمور دولت در زمان قدیم ②(商品等级) درجهٔ (محصولات، کالا ها وغیره)

【品鉴】pǐnjiàn قضاوت و ارزیابی کردن

【品酒】pǐnjiǔ مزه کردن مشروب

【品蓝】pǐnlán رنگ آبی مایل به سرخ

【品类】pǐnlèi کاتگوری، دسته، طبقه، زمره

【品绿】pǐnlǜ سبز روشن

【品貌】pǐnmào ①(相貌) قیافه، صورت، سیما: ~俊俏 خوش صورت ②(人品和相貌) اخلاق وقیافهٔ کسی، قیافه، خوش صورت

【品名】pǐnmíng نام کالا، اسم جنس

【品茗】pǐnmíng مزه کردن چای

【品评】pǐnpíng داوری کردن، قضاوت کردن، تفسیر کردن

【品色】pǐnsè ①(品种) نوع (جنس) ②(泛指品红、品绿、品蓝等颜色) اسم عمومی برای سرخ صورتی، سبز روشن وآبی

مایل به سرخ

【品题】pǐntí 〈书〉 ارزیابی کردن کسی

【品头论足】pǐntóu-lùnzú ①(随便谈论妇女的容貌) در بارهٔ قیافهٔ یك زن بیهوده وبی مسئولیت اظهار نظر کردن ②(随便挑剔) خرده گیری کردن، عیب جستن، ایراد گرفتن

【品脱】pǐntuō (Pint) پیمانهٔ وزن مایع خشك معادل نیم کوارت

【品位】pǐnwèi 〈矿〉 (معدن شناسی) رتبه، درجه، طبقه

【品味】pǐnwèi چشیدن، مزه کردن، لب زدن

【品系】pǐnxì 〈生〉 (بیولوژی) نژاد، اصل

【品行】pǐnxíng رفتار، سلوك، حرکت، اخلاق: ~端正 خوش رفتار، بد اخلاق / ~不端 بد رفتار، خوش سلوك

【品性】pǐnxìng خاصیت اخلاقی، صفت اخلاقی

【品议】pǐnyì داوری کردن، قضاوت کردن

【品月】pǐnyuè آبی کم رنگ

【品择】pǐnzé بادقت انتخاب کردن

【品质】pǐnzhì ①(品行本质) سیرت، اخلاق، صفت، خاصیت اخلاقی: 优秀~ سیرت عالی، صفت برجسته ②(物品的质量) کیفیت (کالا ها وغیره): ~优良 دارای کیفیت عالی/ ~证明书 گواهی نامهٔ کیفیت

【品种】pǐnzhǒng ①〈生〉 (بیولوژی) نژاد، اصل، جنس، نوع: 羊的优良~ گوسفند نژاد پیشرفته ②(产品的种类) انواع واقسام (کالاها): 货物~齐全 داشتن انواع واقسام کالاها/ 增加花色~ بر انواع رنگ ها وطرح ها افزودن

【品种复壮】pǐnzhǒng fùzhuàng 〈农〉 نوعی شیوهٔ بالا بردن کیفیت بذر یا ایجاد بذر عالی از یك بذر ضعیف شده

pìn

牝 pìn ماده، مؤنث (برای مرغان وحیوانات): ~马 مادیان / ~鸡 جوجه (در مقابل خروس) / ~牛 گاوماده (یا ماده گاو)

【牝鸡司晨】pìnjī sīchén کنایه از اعمال دیکتاتوری توسط زنان

聘 pìn ①(聘请) استخدام کردن، به کار گماشتن: ~某人为顾问 کسی را به عنوان مشاور استخدام کردن / 被~为名誉会长 دعوت شدن برای ریاست افتخاری انجمن ②(定亲) نا مزد کردن ③〈口〉(女子出嫁) (دختر) عروسی کردن، شوهر گرفتن

【聘金】pìnjīn پول نامزدی (که درقدیم از طرف فامیل داماد به خانوادهٔ عروس داده شود)

【聘礼】pìnlǐ هدایای نامزدی (که از طرف فامیل داماد به خانوادهٔ عروس داده شود)

【聘请】pìnqǐng استخدام کردن، بکار گماشتن: 他们~了一位工程师为大学的兼职教师。 از مهندسی برای تدریس در دانشگاه دعوت به عمل آوردند.

【聘任】pìnrèn استخدام کردن، به کار گماشتن: ~期 دورهٔ استخدام

【聘书】pìnshū برگهٔ استخدام

【聘用】pìnyòng استخدام کردن

pīng

乒 pīng ①〈象〉 صدای شلیك تفنگ یا: ~的一声枪响 ②(乒乓球) تنیس روی میز، پینگ پونگ: ~坛 محافل تنیس روی میز

【乒乓】pīngpāng ①〈象〉: 雹子打在屋顶上~乱响。 تگرگها تق تق وپشت سرهم به بام خانه ضربه می زدند. ②(乒乓球运动) بازی پینگ پونگ

【乒乓球】pīngpāngqiú ①(乒乓球运动) بازی پینگ پونگ: ~网 تور پینگ پونگ / ~台 میز پینگ پونگ / ~拍 راکت پینگ پونگ ②(指球) توپ پینگ پونگ، توپ تنیس روی میز

【乒赛】pīngsài مسابقهٔ پینگ پونگ

【乒坛】pīngtán محافل پینگ پونگ

娉 pīng

【娉婷】pīngtíng (زن) خوش اطوار بودن

píng

平 píng ①(平坦) هموار، مسطح، صاف، نرم: 马路很~。 جاده صاف وهموار است./ 把纸铺~ کاغذ را صاف کردن / 让病人躺~ به بیمار در دراز کشیدنش کمك کردن / 把地~一~ زمین را صاف ونرم کردن ②(达到相当的高度) هم سطح بودن، هم طراز بودن، برابر بودن: 水涨得~了河岸。 آب بالا آمد وبا ساحل هم سطح شد./ ~世界纪录 با رکورد جهانی برابر بودن ③〈体〉 مساوی شدن امتیازات دو تیم مسابقه دهنده: 双方打成十五~。 مسابقه ۱۵به ۱۵به مساوی بودن دو طرف منجر شد./ 这场足球最后踢~了。 بازی فوتبال به تساوی امتیازات پایان پذیرفت./ 现在场上比分是九~。 اکنون نتیجه مسابقه ۹به ۹برابر است. ④(平均) برابر، مساوی، بی طرف: ~分 بطور مساوی تقسیم کردن / 持~之论 دلیل منصفانه، نظر بی‌طرفانه ⑤(平静) آرام، ساکت، بی سروصدا: 海上风~浪静。 در یا آرام وساکت بود./ 经他一解释, 老太太的气也就~了。 با توضیحات او خشم این پیر زن فرو نشست. ⑥(平定) سرکوب کردن، فرو نشاندن، خواباندن: ~叛 شورش را خواباندن / ~民愤 ونارضایتی عمومی را خواباندن (یا فرو نشاندن) ⑦(普通的) عادی، معمولی، پیش پا افتاده: ~日 روزهای معمولی ⑧〈语〉见"平声" ⑨〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【平安】píng'ān ایمن، سالم، صحیح، بی‌خطر: ~到达目的地 صحیح وسالم به مقصد رسیدن / ~无事。 همه خوبند. / 全家~。 همهٔ اعضای خانواده سالمند. / 一路~! سفر بخیر!

【平白】píngbái بی جهت، بدون هیچ دلیلی: ~挨一顿骂 بی جهت مورد سرزنش وملامت قرار گرفتن / ~无故 بدون دلیل موجه، بی جهت

【平板】píngbǎn خشك و بی روح وقالبی: 文章写得太~。 مقاله به سبك خشك وبی مزه ای نوشته شده است.

【平板玻璃】píngbǎn bōli شیشهٔ جام

【平板车】píngbǎnchē (人力拉的) گاری سه چرخهٔ دستی؛ سه چرخه دارای صفحهٔ افقی(برای‌باربری) (平板三轮)

【平版】píngbǎn 〈印〉 صفحهٔ چاپ سنگی: ~印刷 با چاپ سنگی چاپ کردن

【平辈】píngbèi هم نسل بودن

【平布】píngbù 〈纺〉پارچهٔ ساده وبدون نقش و نگار

【平步青云】píngbù qīngyún در زندگی به سرعت ترقی کردن، سریع به مقام والا رسیدن

【平舱费】píngcāngfèi هزینه ها برای مرتب کردن بار هنگام بارگیری یا بار اندازی

【平产】píngchǎn محصول برابر داشتن

【平常】píngcháng ①(普通) عادی، معمولی، متداول: 这种现象很~。 این نوع امر یك پدیدهٔ معمولی است. ②(平时) معمولا، عموما، برحسب قاعده: 我很少进城。 من معمولا زیاد به شهر نمی روم. / 这个词儿~很少用。 این کلمه در موارد عادی بسیار کم بکار می رود.

【平车】píngchē 〈铁道〉 واگن باری بدون دیوار راه آهن

【平川】píngchuān زمین پهناور ومسطح، دشت: 一马~ قطعه ای پهناور از زمین مسطح

【平淡】píngdàn بی مزه، خشك، یکنواخت، بی روح، خالی از لطف: ~无味 کسل کننده، بی روح، خشك و بی‌مزه / ~无奇 خسته کننده، خالی از لطف وجاذبه

【平旦】píngdàn سفیده دم، پگاه

【平等】píngděng برابری، تساوی، هم طرازی: ~待遇 رفتار برابر / 男女~ تساوی حقوق / ~待人 برخورد برابر با دیگران داشتن / ~互利 برابری وسود متقابل / ~协商 شور ومشورت براساس برابری میان زن ومرد

【平底船】píngdǐchuán قایق ته مسطح

【平地】píngdì ①(把土地整平) زمین را صاف وهموار کردن ②(平坦的土地) زمین صاف وهموار

【平地风波】píngdì fēngbō — توفان ناگهانی روی دریای آرام کنایه از تغییر ناگهانی وغیر مترقبهٔ رویداد ها، زحمت پیش بینی نشده

【平地机】píngdìjī ①〈农〉 زمین صاف کن ②〈交〉 جاده صاف کن

【平地楼台】píngdì lóutái — بلند شدن بناهای مرتفع از زمین کنایه از شروع کردن کاری از صفر

【平地一声雷】píngdì yī shēng léi — یك غرش ناگهانی رعد کنایه از تغییر عظیم وناگهانی (مخصوصا اشاره به صعود ناگهانی در شهرت ومقام)

【平定】píngdìng ①(平稳安定) آرام گرفتن، از دلواپسی در آمدن: 他的情绪逐渐~下来。 او به تدریج آرام گرفت. ②(平息) سرکوب کردن، خواباندن، فرونشاندن: ~叛乱 سرکوب کردن شورش

【平峒】píngdòng 〈矿〉 (در معدن) راهرو، تونل

【平凡】píngfán معمولی، عادی، پیش پا افتاده: 在~的岗位上做出不~的成绩 در پست عادی به موفقیت های خارق العاده دست یافتن

【平反】píngfǎn اعادهٔ حیثیت کسی کردن: 宣布给某人~ اعادهٔ حیثیت کسی را اعلام کردن

【平泛】píngfàn ساده وبدون تحرك

【平方】píngfāng 〈数〉 (ریاضی) جذر، مربع: 三的~是九。 جذر عدد سه نه است. / 米~ متر مربع / 公里~ کیلومتر مربع / ~根 ریشهٔ جذر

【平房】píngfáng خانهٔ یك طبقه

【平分】píngfēn بطور مساوی تقسیم کردن: ~土地 توزیع مساوی زمین / ~兵力 نیروها را بطور مساوی تقسیم کردن / ~线 〈数〉 (ریاضی) خط دم نیم کننده

【平分秋色】píngfēn qiūsè (طرفین) (در افتخار، قدرت، عزت وغیره) سهم برابر داشتن

【平复】píngfù ①(恢复平静) آرام شدن، فروکش کردن: 风浪渐渐地~了。 توفان به تدریج فروکش کرد. / 事态~。 اوضاع آرام شده است. ②(痊愈复元) بهبود یافتن، معالجه شدن، التیام یافتن: 伤口~了。 زخم التیام یافته است.

【平光】píngguāng دیوپتر صفر، شیشهٔ مسطح: ~眼镜 عینك با شیشهٔ مسطح

【平巷】pínghàng 〈矿〉 راه افقی در معدن، تونل هم طراز در معدن

【平和】pínghé ملایم، آرام، نرم، مهربان، معتدل: 性情~ اخلاق ملایم داشتن، خوی معتدل داشتن / ~的语气 لحن ملایم / 这种中药药性~。 این داروی چینی خیلی ملایم است.

【平衡】pínghéng تعادل، موازنه، توازن: 收支~ تعادل بین خرج ودخل / 失去~ تعادل خود را از دست دادن / 保持~ موازنهٔ خود را حفظ کردن / ~工业布局 ترکیب بندی صنعتی را به حالت موازنه در آوردن / 我们组的计划还要和别的组~一下。 ما برنامه خود را با برنامه های گروههای دیگر هماهنگ خواهیم کرد / ~常数(化) (شیمی) رقم ثابت موازنه / ~价格 تعادل نرخ / ~觉〈生理〉 حس تعادل / ~木 چوب موازنه / ~器 متعادل کنندهٔ قوا، ترازو گیر

【平滑】pínghuá مسطح وصاف، صاف وهموار

【平滑肌】pínghuájī 〈生理〉 عضلهٔ سطحی

【平话】pínghuà سبکی رایج در داستان سرائی در سلسلهٔ «سون» (۹۶۰-۱۲۷۹)، داستانهای مردم پسند

【平缓】pínghuǎn ①(坡度不大) دارای شیب ملایم، آرام، آهسته: 黄河中下游地势~。 شیب حوضه های وسطی وسفلای رودخانهٔ زرد ملایم است. / 水流~。 جریان آب آرام است. ②(和缓) ملایم، آرام، نرم، مهربان: ~的语调 لحن ملایم

【平毁】pínghuǐ ویران کردن، خراب کردن، برانداختن، با خاك یکسان کردن: ~壕沟 پر کردن سنگرها / ~敌人留下的碉堡 دژ های باقی ماندهٔ دشمن را ویران کردن

【平价】píngjià بهای رسمی: 汇兑~ بهای رسمی معاوضه / 铸币~ بهای رسمی سکه / 固定~ بهای رسمی ثابت

【平交】píngjiāo 〈书〉①(平等的交往) معاشرت برابر ②(平日的友谊) دوستی در اوقات معمولی

【平角】píngjiǎo 〈数〉 (ریاضی) زاویهٔ ۱۸۰ در جه

【平静】píngjìng آرام، ساکت، بی سر وصدا: ~的夜晚 شب

~的海面 دریای آرام / 他很激动，心情久久不能~。 او خیلی هیجان زده بود ومدتها بود که آرام وقرار نداشت. / 暴风雨~了下来。 طوفان آرام گرفته است.

【平局】píngjú تساوی امتیازات در مسابقه: 比赛最后打成~。 مسابقه به مساوی شدن امتیازات منجرشد. / 场上屡次出现~。 نتیجهء مسابقه چندین بار مساوی شد. / 扳成~ بازی را برابر کردن

【平均】píngjūn ①(均匀计算) حد وسط چیزی را پیدا کردن، میانه قرار دادن، بطور متوسط حساب کردن: 按人口~计算收入 درآمد سرانه / ~每年增长百分之五。 افزایش متوسط سالانه پنج در صد است. / ~价格 قیمت متوسط / ~利润〈经〉 سود متوسط / ~亩产量 میزان متوسط تولید در هر «مو» / ~寿命 عمر متوسط / ~速度 سرعت متوسط / ~数 معدل، متوسط / ~值 ارزش متوسط / ~温度 حرارت متوسط ②(均衡) مساوی داشتن، بطور برابر قسمت کردن: ~分摊 بطور مساوی سهم بخش کردن

【平均律】píngjūnlǜ 〈乐〉 (موسیقی) فواصل برابر

【平均主义】píngjūn zhǔyì مکتب طرفدار تساوی انسانی (در امور اجتماعی وسیاسی واقتصادی): 绝对~ مکتب مساوات مطلق بشر

【平空】píngkōng 见"凭空"píngkōng

【平口钳】píngkǒuqián انبر دست نوك پهن

【平旷】píngkuàng 〈书〉 صاف وپهناور

【平列】píngliè (دو کار را) در کنار هم قرار دادن، در یك کفه قرار دادن: 不能把客观原因与主观原因~起来分析。 ما نباید در تجزیه وتحلیل خود دلایل عینی را با دلایل ذهنی در یك کفه قرار دهیم.

【平流】píngliú حرکت افقی توده ای از هوا در اثر تغییر درجهء حرارت: ~层 طبقهء فوقانی جو از ۱۱ کیلو متر بالا

【平炉】pínglú 〈冶〉 کورهء دهان باز فولاد سازی: ~钢 فولاد تولید شده در کورهء دهان باز / ~炼钢法 شیوهء فولاد سازی با کورهء دهان باز / ~利用系数 ضریب استفاده از یك کورهء دهان باز

【平乱】píngluàn سر کوب کردن بلوا

【平脉】píngmài 〈中医〉 (طب چینی) نبض عادی

【平米】píngmǐ متر مربع

【平面】píngmiàn 〈数〉 (ریاضی) سطح تراز، سطح مستوی: ~几何 هندسهء مسطحه / ~波〈物〉 (فیزیك) موج مسطح / ~镜 آئینهء مستوی / ~交叉 تقاطع مسطحه / ~磨床 دستگاه صیقل دهی مستوی

【平面图】píngmiàntú نقشهء مسطحه

【平民】píngmín مردم عادی، عامهء مردم، تودهء مردم

【平年】píngnián ①〈天〉 سال عادی، سال غیر کبیسه ②(收成平常的年头) سال معمولی (از لحاظ برداشت محصول)

【平叛】píngpàn سرکوب کردن بلوا

【平平】píngpíng نه خوب ونه بد، متوسط، میانه حال: 成绩~。 نتایج در حد متوسط است.

【平铺直叙】píngpū-zhíxù بطرز ساده ومستقیم صحبت کردن یا نوشتن

【平起平坐】píngqǐ-píngzuò بطور برابر روی یك صندلی نشستن — کنایه از برابر بودن از لحاظ مقام وقدرت

【平权】píngquán تساوی حقوق: 男女~ تساوی حقوق بین زن ومرد

【平人】píngrén عامهء مردم

【平绒】píngróng 〈纺〉 پارچهء مخمل نما، مخمل نخی وابریشمی

【平射】píngshè 〈军〉 تیر شلاقی، تیر کشیده: ~炮 توپ تیر کشیده

【平生】píngshēng تمام عمر یك نفر، سرتاسر زندگی شخصی: ~的志愿 آرزوی مادام العمر، آرزوی همهء عمر / ~艰苦朴素 در تمام عمر زندگی ساده داشتن وسخت کار کردن

【平声】píngshēng 〈语〉 آهنگ صاف وهموار — یکی از آهنگ های چهارگانه در زبان کلاسیك چینی

【平时】píngshí ①(通常的时候) در اوقات معمولی، معمولا، بطور معمول: 他~住在厂里，星期六才回家。 او معمولا در کارخانه زندگی می کند وفقط شنبه ها به منزل بر می گردد. / ~不烧香，急来抱佛脚。 او در آسودگی یاد خدا نیست اما در موقع درماندگی به یاد خدا می افتد. ②(和平时期) در زمان صلح، وصفا: ~多流汗，战时少流血。 در زمان صلح عرق بیشتر ریختن در حکم ریختن خون کمتر در زمان جنگ است. / ~编制 تشکیلات زمان صلح / ~兵力 قدرت رزمی در زمان صلح

【平世】píngshì 〈书〉 زمان صلح وصفا

【平手】píngshǒu تساوی امتیازات در مسابقه: 甲乙两队打成~。 مسابقهء دو تیم به مساوی شدن امتیازات منجر شد.

【平顺】píngshùn هموار، راحت، بی مانع

【平素】píngsù معمولا، اغلب: 他~就不爱说话。 او اغلب کم حرف می زند.

【平台】píngtái ①(晒台) زمین مسطح در پشت بام ②(平房) خانهء یك طبقه ③(工作台) سکوی کار

【平坦】píngtǎn هموار، صاف، مسطح (زمین و...): 地势~ زمین هموار ومسطح / 革命的道路决不是~的。 راه انقلاب هرگز هموار نیست.

【平头】píngtóu موی سر کوتاه زده شده: 留着~ دارای موی سر کوتاه زده شده

【平温】píngwēn درجهء متوسط حرارت

【平纹】píngwén 〈纺〉 (پارچه) بافت ساده: ~布 پارچه با بافت ساده

【平稳】píngwěn هموار، صاف، ثابت، بی تکان، آرام: 我们的飞机飞得很~。 ما پرواز بی تکان وآرامی داشتیم. / 机器运转~。 دستگاه صاف و روان کار می کند. / 物价~ قیمت اجناس ثابت است. / 病人的血压~。 فشار خون بیمار ثابت است.

【平屋】píngwū 〈书〉 خانهء یك طبقه

【平西】píngxī (آفتاب) غروب کردن: 太阳已经~了，还这么热。 آفتاب تقریبا غروب کرده است اما هوا همچنان گرم است.

【平昔】píngxī در زمان گذشته، قبلا: 我~对语法很少重视，现在开始感到兴趣了。 در گذشته من توجهی به آموختن دستور زبان نداشتم ولی حالا به آن علاقه پیدا کرده ام.

【平息】píngxī ①(平静) آرام گرفتن، فرو نشستن، فروکش

همهمه وغوغا فروکش کرده است. 。了～一场风波：کردن ②(用武力镇压) ～叛：سر کوب کردن، فرونشاندن، خواباندن 乱 خواباندن شورش

【平晓】píngxiǎo سپیده دم

【平心而论】píngxīn ér lùn اگر راستش را بگویم، اگر از روی انصاف بخواهم بگویم،... انصافا ～他工作还是比较认真负责的。اگر راستش را بگویم، او کارگر آگاه و وظیفه شناسی است. /～，这出戏还真不错。انصافا نمایش بد نبود.

【平心静气】píngxīn-jìngqì به آرامی، با خونسردی، بی طرف ～地讨论：وبی تعصب، بی غرض به آرامی به بحث پرداختن

【平信】píngxìn نامهٔ عادی

【平行】píngxíng ①(等级相同) هم رتبه، هم ردیف، هم درجه ～机关：واحد ها (یا سازمان های) هم پایه ②(同时进行的) هم زمان، موازی، متوازی ～作业：متوازیا عمل کردن /就各种问题举行～的会谈 پیرامون مسائل گوناگون همزمان مذاکره کردن ③〈数〉(ریاضی) موازات ～线：خط موازی /～脉〈植〉(گیاه شناسی) رگهای موازی /～六面体〈数〉(ریاضی) متوازی السطوح /～四边形 (ریاضی) متوازی الاضلاع

【平阳】píngyáng〈方〉دشت

【平移】píngyí〈物〉(فیزیك) انتقال ～运动：حرکت انتقالی

【平易】píngyì ①(谦逊温和) افتاده ومهربان ～近人：مهربان و زودیاب بودن ②(浅近易懂) (نوشته) ساده وآسان برای فهم

【平议】píngyì ①(公平论断) منصفانه قضاوت کردن ②(商量讨论) مشورت وبحث کردن

【平抑】píngyì جلوگیری کردن، فرونشاندن

【平庸】píngyōng معمولی، متوسط، میانه حال 才能～：دارای توانائی محدود

【平鱼】píngyú ماهی حلوا

【平原】píngyuán جلگه، دشت، زمین وسیع مسطح 华北～：دشت شمال چین

【平月】píngyuè ماه فوریه در سال غیر کبیسه (٢٨روز)

【平匀】píngyún ثابت و برابر

【平允】píngyǔn〈书〉منصفانه وعادلانه، از روی انصاف وعدالت

【平仄】píng-zè قالب های موزون در اشعار کلاسیك چین

【平展】píngzhǎn (زمین و...) گسترده وصاف

【平整】píngzhěng ①(使土地平整) هموار کردن، صاف کردن، مسطح کردن：我们～了两万亩土地。ما زمینی را به مساحت ٢٠ هزار «مو» هموار کردیم. ②(平坦整齐) مرتب ومنظم، صاف ونرم

【平直】píngzhí صاف ومسقیم

【平装】píngzhuāng〈印〉جلد کاغذی، پوشش کاغذی ～本：کتاب جلد کاغذی (یا شمیز)

【平装开关】píngzhuāng kāiguān〈电〉سویچ مستقیم

【平足】píngzú〈医〉(طب) پا پهن

评 píng ①(评论) تفسیر کردن، انتقاد کردن، نظر دادن 书～/تقریظ کتاب /短～ تقریظ مختصر /博得好～ مورد تحسین وتمجید قرار گرفتن ②(评判) قضاوت کردن، داوری کردن، ارزیابی کردن：你来～～谁说得对。حال بیائید وقضاوت کنید که حق با کدام یك از ماست. /被～为劳动模范 به عنوان کارگر نمونه انتخاب شدن

【评比】píngbǐ از طریق مقایسه ارزیابی کردن ～产品质量：کیفیت فرآورده های مختلف را از طریق مقایسه ارزیابی کردن

【评定】píngdìng ارزیابی کردن، قضاوت کردن، سنجیدن ～考试成绩 نتایج امتحان را بررسی وتعیین کردن /～工资 تعیین کردن حقوق

【评断】píngduàn قضاوت کردن، تشخیص دادن، باز شناختن ～是非：حق را از ناحق باز شناختن

【评分】píngfēn ①(评定学业成绩) نمره دادن(اوراق امتحان دانشجو) ②(评定工分) نمره یا امتیاز کار را معین کردن، امتیاز دادن

【评改】pínggǎi تصحیح کردن، صحیح کردن

【评工】pínggōng کار کسی را ارزیابی کردن

【评功】pínggōng خدمات کسی را تقدیر کردن ～授奖大会：جلسهٔ تقدیر و اعطای جایزه /～摆好 خدمات کسی را یکایك شمردن

【评估】pínggū ارزیابی کردن

【评话】pínghuà ①见"平话"pínghuà ②(曲艺的一种) داستان سرائی حرفه ای به لهجهٔ بومی 苏州～：داستان سرائی به لهجهٔ «سوچو»

【评级】píngjí ①(评定职工、干部等级) رتبه های (کادر، کارمند، کارگرو...را) تعیین کردن ②(评定产品等级) (برحسب کیفیت درجهٔ محصولات را) تعیین کردن، درجه بندی کردن

【评价】píngjià تعیین ارزش کردن، ارزیابی کردن، سنجیدن 用正确的观点～历史人物：با نظریهٔ صحیح شخصیتهای تاریخی را ارزیابی کردن /高度～ (برای چیزی) ارزش زیاد قایل شدن /～一个人的贡献 خدمات کسی را ارزیابی کردن

【评奖】píngjiǎng از طریق بحث ومذاکره در مورد اعطای جایزه تصمیم گرفتن

【评介】píngjiè برای کتاب تقریظ نوشتن، نقد کردن 新书～：تقریظ جدیدی نوشتن

【评剧】píngjù «پین جو» ــ نوعی اپرای رایج در شمال وشمال شرقی چین

【评理】pínglǐ حق را از نا حق تشخیص دادن：谁是谁非，让大家评个理。بگذار دیگران قضاوت کنند حق با چه کسی است. /咱们得找他评评理。بیا برویم وشاید با او در این مورد به نتیجه ای برسیم.

【评论】pínglùn ①(批评或议论) نقد کردن، تفسیر کردن، بحث کردن ～一个观点：نظریه ای را به بحث گذاشتن ②(批评或议论的文章) تفسیر یا مقالهٔ انتقادی 小～：تفسیر مختصر وکوتاه /发表一篇～ انتشار دادن تفسیری /～员 مفسر /书刊～ نقد کتاب یا مجله /～家 نقاد، انتقاد نویس

【评模】píngmó انتخاب کردن کارگران نمونه

【评判】píngpàn قضاوت کردن، داوری کردن ～胜负：برد وباخت را معین کردن /～优劣 خوب را از بد تمیز دادن /～员 داور، قاضی /～委员会 کمیتهٔ داوری

【评审】píngshěn ارزیابی وبازرسی کردن
【评书】píngshū داستان سرائی(که معمولا از طرف داستان سرای حرفه ای اجرا می شود)
【评述】píngshù تفسیر وبیان کردن 又作"评叙"
【评弹】píngtán داستان سرائی همراه با ترانه به لهجهٔ «سوجو»
【评头论足】píngtóu-lùnzú 见"品头论足"pǐntóu-lùnzú
【评薪】píngxīn در بارهٔ درجهٔ دستمزد یا حقوق کسی بحث کردن وبعد تصمیم گرفتن
【评选】píngxuǎn از طریق ارزیابی همگانی انتخاب کردن：～劳动模范 به عنوان کارگر نمونه انتخاب شدن
【评议】píngyì از طریق بحث ومذاکره کسی را ارزیابی کردن：给他多少补助,将交群众～。بگذار توده های مردم بحث کنندو تصمیم بگیرند که چه مبلغی به عنوان کمك هزینه باید به او داده شود.
【评语】píngyǔ تفسیر، تذکر، نقد
【评阅】píngyuè (نوشتهٔ کسی را) خواندن وارزیابی کردن：～试卷 ورقه های امتحانی را نمره دادن
【评赞】píngzàn ارزیابی وتحسین کردن
【评注】píngzhù ①(评论并注解) حاشیه نوشتن وتفسیر کردن ②(评论和注脚) یادداشتها وحاشیه ها
【评传】píngzhuàn شرح حال انتقادی

坪 píng زمین مسطح، زمین هموار：草～ چمن، چمنزار/停机～ محل پارك کردن هواپیما

苹 píng

【苹果】píngguǒ سیب：～脯 سیب شکر پرورده/～干 تکه های خشك شدهٔ سیب/～酱 مربای سیب/～酒 شراب سب، شربت سیب/～泥 خمیر سیب/～园 باغ سیب
【苹果绿】píngguǒlǜ سبز روشن، سبز کم رنگ

凭 píng ①(靠着) تکیه دادن، تکیه زدن：～栏远眺 به نرده تکیه زدن وبه دور چشم دوختن ②(依靠) تکیه کردن، متکی بودن：他们～双手改造自己家园。آنها با اتکاء به نیروی بازوی خود زادگاه خویش را تجدید ساختمان کردند./～险抵抗 با استفاده از نقطهٔ استراتژیك وصعب العبوری به مقاومت پرداختن ③(凭证) سند، مدرك، دلیل، حجت، گواهی：真～实据 گواهی یا مدرك محکم وغیر قابل انکار ④(依据) بر اساس، مبنا قرار دادن：口说无～。اظهارات شفاهی ضمانت اجرائی ندارد./～票入场 ورود با بلیط/～良心说 وجدانا/你～什么得出这个结论？ شما بر چه مبنائی به این نتیجه رسیدید؟/你不能～他嘴上说的就算数。شما نباید سخنان او را جدی تلقی کنید. ⑤〈连〉هرچه، هرقدر：～你跑多快,我也赶得上。هر قدر هم تند بدوی به پای تو خواهم رسید.
【凭单】píngdān سند یا مدرك برای بیرون کشیدن پول، اجناس و...
【凭吊】píngdiào (از جای تاریخیو...) دیدن کردن وبه یاد گذشته افتادن：～革命烈士墓 به دیدار آرامگاه شهدای انقلاب رفتن/～古战场 از میدان جنگ قدیمی دیدن کردن
【凭借】píngjiè تکیه کردن، متکی بودن：～自己的力量 بر نیروی خود متکی بودن/人类的思维是～语言来进行的。انسان با اتکاء به کلمه ها فکر می کند.
【凭据】píngjù مدرك، سند، گواهی، شاهد
【凭靠】píngkào متکی بودن
【凭空】píngkōng بی پایه واساس، بی بنیاد، بی اصل، بی دلیل：这完全是～捏造。این دروغ محض است./他这种看法决不是～产生的。نظر او بهیچوجه بی پایه واساس نیست.
【凭票付款】píngpiào fùkuǎn 〈经〉 پرداختنی در مقابل سند
【凭眺】píngtiào از محل بلند به فاصلهٔ دور خیره شدن، از بلندی از مناظر دور لذت بردن
【凭信】píngxìn اعتماد کردن، توکل کردن، ایمان آوردن، باور کردن
【凭依】píngyī متکی بودن، اساس قرار دادن：无所～ هیچ چیز برای اتکاء نداشتن
【凭倚】píngyǐ بر چیزی تکیه کردن
【凭仗】píngzhàng تکیه کردن، متکی بودن، اعتماد داشتن：他们～着顽强不屈的精神克服了重重困难。آنها با اتکاء به روحیهٔ تسخیر ناپذیر خود انواع دشواری ها را از میان برداشتند.
【凭照】píngzhào گواهی نامه، تصدیق نامه، جواز، پروانه، سند رسمی
【凭证】píngzhèng مدرك، سند، گواهی، گواهی نامه

屏 píng ①(屏风) پاراوان：画～ پاراوان نقاشی شده ②(屏条) یك دسته طومار ③(遮挡) بوسیلهٔ سپر کسی یا چیزی حفظ کردن
另见 bǐng
【屏蔽】píngbì ①(屏障) سپر، پوشش، حفاظ، پوشش محافظ：东海岛是湛江的～。جزیرهٔ «دون های» سپر محافظی برای شهر «تسانگ جیان» است. ②〈电〉(برق) حفظ شده، محفوظ شده：～电缆 کابل محفوظ شده/～天线 آنتن محفوظ شده
【屏风】píngfēng پاراوان
【屏极】píngjí 〈电子〉 قطب مثبت و قطب مغناطیسی که الکترونهای لولهٔ الکترونی به طرف آن جریان می یابد
【屏门】píngmén در حائل (بین حیاط های داخلی وخارجی یك خانه با سبك قدیمی چین)
【屏幕】píngmù 〈电子〉 صفحه، پرده：电视～ صفحهٔ تلویزیون
【屏条】píngtiáo یك دسته طومار آویزان (معمولا چهار طومار یك دسته است)
【屏障】píngzhàng سپر محافظ، مانع：燕山是北京的天然～。جبال کوههای «یان شان» سپر طبیعی برای شهر پکن است.

瓶 píng بطری، ظرف شیشه ای：花～ گلدان/热水～ فلاسك، ترمس/两～牛奶 دو بطری شیر/一～果酱 یك شیشه مربا/啤酒～ شیشهٔ آبجو
【瓶胆】píngdǎn جدار جیوه اندود فلاسك
【瓶装】píngzhuāng ریخته شده در بطری، قرار داده شده در بطری
【瓶子】píngzi بطری، شیشه

萍 píng

【萍泊】píngbó 〈书〉 آواره شدن، در بدر کردن
【萍寄】píngjì 〈书〉 در بدر کردن، اقامتگاه دائمی نداشتن
【萍水相逢】píng-shuǐ xiāng féng (غریبه ها) همچون سیزاب شناور روی آب بطور تصادفی با هم برخورد کردن
【萍踪】píngzōng 〈书〉 رد پا های شخص آواره
鲆 píng ماهی چپ چشم

pō

朴 pō
另见 Piáo ;pò; pǔ
【朴刀】pōdāo نوعی شمشیر با تیغهٔ بلند ودستهٔ کوتاه وقابل استفاده با هر دو دست
钋 pō 〈化〉(Po) پولونیم
泊 pō دریاچه :罗布～ دریاچه «لوپ» واقع در چین / 血～ حوض خون
另见 bó
【泊地】pōdì زمین در کنار دریاچه
坡 pō ①(倾斜的土地) زمین شیب دار، زمین سراشیب: 山～ دامنهٔ کوه / 陡～ شیب تند / 平～ شیب ملایم ②(倾斜) سراشیب، سرازیر، شیب دار، اریب: 把板子～着放 تخته را بطور اریب قرار دادن / 坑边挖得太陡了，再～一点。 کناره های گودال خیلی تند است، شیب آن باید ملایمتر باشد.
【坡岸】pō'àn زمین شیب دار کنار آب
【坡道】pōdào راه شیب دار
【坡地】pōdì زمین های شیب دار: 造梯田～ زمین های شیب دار را به مزارع پله ای تبدیل کردن
【坡度】pōdù سرازیری، نشیب، شیب: 有六十度～的一段山路 یك جادهٔ کوهستانی با شیب شصت درجه
【坡降】pōjiàng ①(坡) زمین شیب دار ②(坡度) درجهٔ شیب
泼 pō ①(倒掉) ریختن، پاشیدن، پخش کردن: 先～一点儿水再扫。 اول قدری آب بپاش وبعد جاروب کن. / 这孩子把汤～了一地。 بچه سوپ را روی زمین ریخت. / 互相～水 بیکدگیر آب پا شیدن / 别把脏水～到院子里。 آب کثیف را در حیاط نپاشید. ②(蛮横;不讲理) خشن و بی‌منطق، بی‌ادب و قلدر: 撒～ دیوانه‌وار عمل کردن واز پذیرش دلایل خودداری کردن
【泼烦】pōfán 〈方〉 آزرده، ملول
【泼妇】pōfù زن ستیزه جو، زن سلیطه، پتیاره: 骂街～ مانند زن سلیطه ای در خیابان دشنام دادن
【泼悍】pōhàn نیرومند وسلحشور
【泼辣】pōla ①(凶悍) خشن و بی‌منطق، بی‌ادب و قلدر ②(有力;尖锐) جسور و پر، قدرتمند، تند، نیش دار: 文章写得很～。 مقاله به سبك تند ونیش داری نوشته شده است. ③(有魄力) شور: 他工作很～。 او در کار خود جسارت وشور وشوق خود را نشان می دهد.
【泼冷水】pō lěngshuǐ آب سرد ریختن — کنایه (روی چیزی) از حرارت وشور وشوق کسی را در کارش خاموش وخفه کردن
【泼墨】pōmò 〈美术〉 پاشیدن مرکب (یکی از فنون کشیدن نقاشی چین): ～山水 کشیدن نقاشی منظرهٔ کوه وآب با پاشیدن مرکب
【泼洒】pōsǎ پاشیدن
【泼实】pōshi 〈方〉 زحمتکش و ستبر
【泼水节】Pōshuǐjié جشن پاشیدن آب مختص ملیت «دای» وچند اقلیت ملی دیگر چین
颇 pō ①〈书〉(偏;不正) مایل به یك طرف، اریب، کج، منحرف: 偏～ متعصب، مغرض ②(很) خیلی، زیاد: 佳～ خیلی خوب / 有～大的影响 نفوذ قابل ملاحظه ای داشتن / 费～为解 خیلی مشکل برای فهم / 他说的～有道理。 در گفته‌هایش معنی ومفهوم زیادی وجود دارد.
【颇为】pōwéi بسیار، زیاد، خیلی

pó

婆 pó ①(年老的妇女) زن سالخورده ②(旧时指某些职业妇女) زنی با شغل معینی: 媒～ زن دلال عروسی / 巫～ جادوگر، ساحره / 收生～ ماما، قابله ③(丈夫的妈妈) مادر شوهر: 公～ مادر شوهر وپدر شوهر
【婆家】pójia خانوادهٔ شوهر
【婆罗门】Póluómén برهمن (یکی از افراد بالا ترین طبقهٔ روحانیون هند که وظیفه اش مطالعهٔ کتاب وانجام وظیفهٔ مذهبی است): ～教 دین برهمنی
【婆母】pómǔ مادر شوهر
【婆娘】póniáng 〈方〉①(已婚青年妇女) زن جوان شوهر دار ②(妻子) زن، همسر، زوجه
【婆婆】pópo ①(丈夫的母亲) مادر شوهر ②〈方〉(祖母) مادر بزرگ
【婆婆妈妈】pópomāmā ①(形容行动缓慢，言语罗嗦) با تأنی و داد و بیدادکن (برای چیزهای جزئی): 你快一点儿吧，别这么～的。 زود باش، اینقدر با تأنی حرکت نکن. / 他这个人～的。 او آدمی است که برای چیزهای جزئی همیشه داد و بی داد می کند. ②(感情脆弱) احساساتی، ضعیف اراده: 他就是这么～的，动不动就掉泪。 او قدری احساساتی است که دم بدم بآسانی اشك می ریزد.
【婆婆嘴】pópozuǐ کنایه از آدم وراج و پرحرف
【婆娑】pósuō رقص کنان، در حالت چرخاندن: 起舞～ شروع به رقصیدن کردن / 杨柳～ بید مجنون در نسیم به رقص در آمد.
【婆媳】pó-xí مادر شوهر وعروس
【婆心】póxīn مهر، محبت، مهربانی
【婆姨】póyí 〈方〉①(已婚青年妇女) زن جوان شوهر دار ②(妻子) زن، همسر، زوجه

鄱 pò ［用于地名］: ～阳湖 دریاچهٔ «پو یانگ» در استان «جیان سی» چین

皤 pò 〈书〉سفید مو، دارای سفید، سفید رنگ: 白发～然 موی سر سفید

pǒ

叵 pǒ 〈书〉غیر ممکن، نشدنی، امکان ناپذیر

【叵测】pǒcè غیر قابل پیشگوئی، غیر قابل پیش بینی، نامعلوم: 居心～ نیت وقصد پنهانی را در سر پروراندن / 心怀～ با نیت پنهان

钷 pǒ 〈化〉(Pm) پرومتیم

笸 pǒ

【笸箩】pǒluo سبد صاف وکم عمق

pò

朴 pò 〈植〉درخت گیلاس نوعی چینی

另见 Piáo; pō; pǔ

迫 pò ①(逼迫; 强迫) مجبور کردن، وادار کردن، ناچار کردن، فشار وارد آوردن: 被～拿起武器 مجبور به برداشتن سلاح شدن / ～敌投降 دشمن را وادار به تسلیم ساختن / 为饥寒所～ زیر فشار اوضاع (یا حوادث) در اثر گرسنگی وسرما وادار به انجام کاری شدن ②(紧迫) ضروری، مبرم، تحت فشار: 光阴～。 وقت تنگ است. / 从容不～ آرام ③(接近) نزدیك شدن: ～敌而营 در نزدیکی دشمن اردو زدن ③ وبدون شتاب

另见 pǎi

【迫不得已】pòbùdéyǐ چاره دیگر نداشتن به جز...، مجبور به انجام کاری شدن، برخلاف خواسته ومیل ناگزیر به انجام کاری شدن

【迫不及待】pò bùjí dài در جلو گیری از خود ناتوان بودن، با شتاب، حوصلهٔ انتظار را نداشتن: ～地发动了全面攻势 حملهٔ پردامنه ای را شروع کردن / 消弭战祸已属～。 از بین بردن بلای جنگ امری بسیار ضروری شده است.

【迫促】pòcù ①(急迫) با شتاب، باعجله ②(催促) بر کسی فشار آوردن

【迫害】pòhài شکنجه وآزار کردن: 政治～ زجر وآزار سیاسی / 遭受～ مورد زجر وآزار قرار گرفتن

【迫降】pòjiàng 〈航空〉(هواپیما) بزور به زمین نشاندن

另见 pòxiáng

【迫近】pòjìn نزدیك شدن: ～胜利 به پیروزی نزدیك شدن / ～敌人据点 به قلعهٔ دشمن نزدیك شدن / 行期～。 تاریخ حرکت نزدیك می شود.

【迫令】pòlìng بزور فرمان را اجرا کردن

【迫切】pòqiè فوری، ضروری، مبرم: ～的需要 نیاز مبرم / ～的心情 فوریت، ضروریت / ～性 آرزوی مشتاقانه

【迫使】pòshǐ مجبور کردن، وادار ساختن، فشار آوردن: ～敌人投降 حریف را واداربه تسلیم ساختن / ～对方处于守势 دشمن را خود را در موقعیت دفاعی قرار دادن / 事态的发展～他重新考虑自己的决定。 سیر حوادث او را وادار کرده است که در تصمیم خود تجدید نظر کند.

【迫视】pòshì به کسی نگاه تند انداختن

【迫在眉睫】pò zài méijié بی نهایت فوری، فوق العاده ضروری، قریب الوقوع، حتمی

【迫降】pòxiáng کسی را به تسلیم وادار ساختن

另见 pòjiàng

【迫胁】pòxié تهدید کردن

珀 pò 见"琥珀"hǔpò

破 pò ①(穿破; 用破) شکسته، آسیب دیده، پوسیده، فرسوده، مندرس: ～衣服 لباس پاره / ～皮靴 کفش چرمی کهنه / ～房子 خانهٔ خراب شده / ～碗 کاسهٔ شکسته / 我的手～了。 دستم را بریدم. ②(劈开) شکستن، پاره کردن، دو نیم کردن، شکافتن: 一～两半 چیزی را دو نیم کردن / ～浪前进 با شکافتن امواج به پیش رفتن / 把五元的票子～开 اسکناس پنج یوانی را خرد کردن ③(破除; 突破) از میان بدون خراب کردن برداشتن، معدوم کردن، شکستن: 不～不立 / ～记录 شکستن رکورد / ～旧俗，立新风 ساختن غیر ممکن است. رسوم وعادات کهنه را از بین بردن ورسوم وعادات جدید را جایگزین آن کردن ④(打败; 打下) شکست دادن، مغلوب کردن: 大～敌军 دشمن را سخت شکست دادن / 城～之日 روز افتادن شهر به دست دشمن ⑤(揭穿真相) سیمای واقعی چیزی را باز شناختن: 一语道～ با یك اشاره به سخنان مفسطه آمیز مهر باطل زدن ⑥(质量不好) بد، نامرغوب، بنجل: 这～天气还打什么球? با این هوای بد چطور می توان توپ بازی کرد؟ / 这支～笔真气人。 این خود کار نامرغوب واقعا مرا دیوانه کرده است.

【破案】pò'àn پروندهٔ جنائی را مختوم اعلام کردن

【破败】pòbài خراب شده، ویران شده: 这所房子已经～不堪。 این خانه خیلی خراب شده است.

【破敝】pòbì خراب شده

【破冰船】pòbīngchuán کشتی یخ شکن: 原子～ کشتی یخ شکن اتمی

【破财】pòcái متحمل خسارات غیر قابل پیش بینی مالی شدن

【破产】pòchǎn ①(无力偿债，将全部财产变价抵偿) ورشکست شدن: 宣告～ اعلان ورشکستگی کردن / ～地主 زمیندار ورشکست / ～农民 دهقان ورشکست / 银行～ ورشکستگی بانك ②(事情失败) بی نتیجه ماندن، به نتیجه نرسیدن: 帝国主义的阴谋～了。 توطئهٔ امپریالیسم نقش بر آب شد. / 破了产的神话 افسانه های ساقط شده (از اعتبار)

【破除】pòchú از میان برداشتن، به پایان رساندن: ～迷信 افکار خرافاتی را از میان برداشتن / ～情面 روابط شخصی را بحساب نیاوردن

【破的】pòdì (تیر) به اصابت کردن ــ کنایه از حرف درست زدن

【破费】pòfèi 〈套〉خرج کردن، هزینه کردن، به هزینه آوردن: 你又何必这么～呢? چرا باید اینقدر خرج کنید؟/别多～,吃顿便饭就行了。 زیاد خرج نکنید، ما غذای ساده می خوریم.

【破釜沉舟】pòfǔ-chénzhōu خرد کردن دیگها وغرق کردن کشتی ها (پس از گذشتن از رودخانه) ــ کنایه از قطع کردن همهٔ راه های عقب نشینی

【破腹】pòfù شکم کسی را پاره کردن

【破格】pògé قاعده را نقض کردن، استثناء قایل شدن: 提升～ با پشت پا زدن به قاعده به کسی ترفیع دادن/接待～ با نقض قاعده به کسی تشریفات اداری از کسی پذیرائی کردن

【破功夫】pògōngfu وقت گیر بودن

【破关斩将】pòguān-zhǎnjiàng کنایه از برطرف کردن مشکلات متعدد

【破罐破摔】pòguàn pò shuāi کوزه را صرفا بدلیل شکسته بودن آن خرد کردن ــ کنایه از ناامید شدن از وضع خود وبعد بی ملاحظه عمل کردن

【破坏】pòhuài ①(使建筑物损坏) خراب کردن، ویران کردن، با خاك یکسان کردن: 地震～了这座城市。 در اثر زلزله با خاك یکسان شد. این شهر ②(使事物受到损害) ضرر رساندن، زیان زدن، خسارت وارد آوردن: 国～ به اموال دولت خسارات وارد آوردن/家财产～ به اموال دولت خسارات وارد آوردن/安图～国家建设 برای تخریب کار سازندگی کشور بیهوده تلاش کردن/进行～活动 به فعالیتهای خرابکارانه دست زدن/名誉～ به شهرت کسی لطمه وارد آوردن/分子～ خرابکار، مخرب/性～ مخرب: ③(变革制度) (نظام اجتماعی را) دگرگون ساختن: ～旧世界,建设新世界 دگرگون کردن یك جهان کهنه وساختن یك جهان نو ④(违反规章条约) (موافقت نامه، مقررات و...را) نقض کردن، پشت پا زدن، برهم زدن: 停战协定～ موافقت نامهٔ متارکهٔ جنگ را نقض کردن/～社会秩序 نظم وترتیب اجتماع را بر هم زدن ⑤(损坏物体的组织) (ساختمان چیزی را) از هم پاشیدن، تحلیل بردن، متلاشی کردن: 维生素C受热过度就会被～。 ویتامین "C" هنگامیکه زیاد گرم می شود، از بین می رود.

【破毁】pòhuǐ کهنه و ویران

【破货】pòhuò کنایه از زن هرزه

【破获】pòhuò پرده از روی چیزی برداشتن، آشکار وبرملا کردن: ～一个间谍组织 پرده از روی یك سازمان جاسوسی برداشتن/～一起凶杀案件 یك پروندهٔ آدم کشی را فاش وبرملا ساختن

【破击】pòjī 〈军〉حمله وتخریب کردن: ～敌人的交通线 خطوط ارتباطی دشمن را از کار انداختن

【破解】pòjiě تحلیل کردن وتوضیح دادن

【破戒】pòjiè ①(违反宗教规律) یکی از قوانین مذهبی را بر هم زدن ②(戒烟、酒后又重新抽烟、喝酒) عهد خود را در خودداری از کشیدن سیگار وخوردن شراب وغیره شکستن

【破镜重圆】pòjìng chóng yuán به هم وصل شدن یك آینهٔ شکسته ــ کنایه از به وصال رسیدن زن وشوهر پس از یك جدائی اجباری یا قطع رابطه

【破旧】pòjiù کهنه، مندرس، ژنده، پاره، پوسیده: 戴一顶～草帽 برسر نهادن یك کلاه حصیری کهنه/～的家具 اثاثیهٔ کهنه وشکسته

【破旧立新】pò jiù lì xīn کهنه را از میان بردن ونو را جایزین آن کردن

【破口】pòkǒu پاره شدن

【破口大骂】pòkǒu dàmà همراه با داد وفریاد ناسزا گفتن، سیل فحش و دشنام را روانه کردن

【破烂】pòlàn ①(用久而残破) مستعمل، پاره، کهنه، ژنده ②(废品) جنس بی ارزش، آشغال، قراضه: 货～ جنس بی ارزش، بنجل

【破浪】pòlàng شکافتن امواج

【破例】pòlì قاعده را نقض کردن، استثناء قایل شدن

【破脸】pòliǎn (با آشنا یا شریك خود) مشاجره داشتن یا نزاع کردن

【破裂】pòliè ترکیدن، از هم پاشیدن، شکاف برداشتن: 冰块～了。 یخ ها شکست./两国关系～了。 روابط سیاسی دو کشور قطع شده است./两口子感情～了。 روابط زناشوئی آنها برهم خورد./谈判～了。 مذاکره قطع شد.

【破陋】pòlòu کهنه وساده

【破露】pòlù فاش وبرملا شدن

【破落】pòluò تنزل کردن (در دارائی ومقام): 地主家庭～ خانوادهٔ زمیندار بی نوا شده/户～ خانوادهٔ تنزل یافته از نظر مالی

【破谜儿】pòmèir ①〈口〉(猜谜) معما حل کردن ②〈方〉(出谜语) معما گفتن، از کسی معما پرسیدن

【破门】pòmén ①(砸开门) در را شکستن: 而入～ بزور در را باز کردن و وارد شدن ②〈宗〉(革出教会) تکفیر کردن، کسی را مرتد خواندن ③(攻进球门) (فوتبال و...) گل کردن

【破闷】pòmèn آزردگی خاطر را ازبین بردن

【破灭】pòmiè خرد شدن، نقش بر آب شدن، بر باد رفتن: 他们的幻想～了。 خیال واهی شان از بین رفت./他的希望～了。 امیدش نقش بر آب شد.

【破命】pòmìng تلاش مذبوحانه را بکار بردن

【破伤风】pòshāngfēng 〈医〉(طب) کزاز

【破声】pòshēng با صدای هرچه بلند تر فریاد کشیدن

【破私立公】pò sī lì gōng از بین بردن خود پسندی وپرورش دادن روحیه خیر خواهی برای جمع

【破碎】pòsuì ①(破成碎块的) پاره پاره شده، تکه تکه شده، پوسیده: 这张帛画已经～了。 این نقاشی روی پارچهٔ ابریشمی پوسیده است./～的玻璃 شیشهٔ شکسته ②(使破成碎块) (چیزی را) خرد کردن، تکه تکه کردن، درهم شکستن: 这机器每小时可以～多少吨矿石? این دستگاه می تواند چند تن سنگ معدنی را در یك ساعت خرد کند؟/机～ دستگاه خرد کننده

【破碎险】pòsuìxiǎn بیمهٔ تاوان شکستگی

【破损】pòsǔn آسیب دیده، لطمه خورده، خراب شده: 这本书有几页已经～。 چند صفحه از این کتاب پوسیده است.

【破题儿第一遭】pò tír dìyī zāo نخستین بار، اولین بار، دفعهٔ اول (برای انجام کاری)
【破涕为笑】pò tì wéi xiào اشك را به خنده تبدیل کردن، اشك ریزان خندیدن
【破天荒】pòtiānhuāng برای اولین بار اتفاق افتادن، بی سابقه بودن
【破土】pòtǔ ①(挖地动工) (هنگام بنا سازی) زمین را کندن: ~动工 زمین را کندن وبنا سازی را شروع کردن ②(春天松土耕种) کشت بهاره را آغاز کردن ③(种子破土发芽) (بذر) از خاك سر در آوردن
【破瓦寒窑】pòwǎ-hányáo غارمسکونی سرد و ویران ــ کنایه از فقر و بدبختی کسی
【破网】pòwǎng (فوتبال) گل کردن
【破袭战】pòxízhàn 〈军〉عملیات جنگی به قصد خرابکاری وکارشکنی
【破相】pòxiàng (صورت کسی) با وجود یك اثر زخم مسخ شدن
【破晓】pòxiǎo فجر، طلوع، سپیده دم: 天将~。 روز بر خواهد آمد.
【破鞋】pòxié 〈方〉زن ولگرد، زن هرزه
【破鞋筒】pòxiétǒng 〈书〉اوباش
【破颜】pòyán به خنده افتادن
【破衣烂衫】pòyī lànshān لباس کهنه و ژنده
【破译】pòyì کشف رمز تلگراف
【破约】pòyuē عده شکستن، زیر قول خود زدن
【破绽】pòzhàn ①(衣物的裂口) (لباس) ترکیدگی، درز ②(漏洞) نقطهٔ ضعف، عیب، نقص: 看出~ به نقطهٔ ضعف /他的论证~百出。 دلایلش پر از عیب ونقص است.
【破折号】pòzhéhào (—) خط تیره
【破竹之势】pò zhú zhī shì کنایه از پی در پی پیروز شدن یا شکست ناپذیر بودن

粕 pò 〈书〉سبوس(برنج)

魄 pò ①(魂魄) روح، روان: 魂飞~散 (از شدت ترس) بی‌روح و بی‌رمق شدن ②(魄力; 精力) قدرت، قوت، انرژی، روحیهٔ بی باکی ~气: جرات
另见 bó; tuò
【魄力】pòli جسارت وعزم راسخ، بی باکی وتهور: 工作有~ داشتن جسارت وعزم راسخ در کار

po

桲 po 见"榅桲"wēnpo

pōu

剖 pōu ①(破开) بریدن، باز کردن، پاره کردن: 把鱼肚子~开 شکم ماهی را پاره کردن ②(分析) تجزیه وتحلیل کردن، تشریح کردن، آزمودن: ~明事理 چون وچرا های مطلب را تشریح کردن
【剖白】pōubái خود را توجیه کردن، باطن خود را آشکار کردن: ~心迹 ضمیر وباطن خود را تشریح وآشکار کردن
【剖辨】pōubiàn تحلیل کردن، فرق گذاشتن
【剖分】pōufēn چیزی را از وسط جدا کردن
【剖腹产】pōufùchǎn 〈医〉(طب) سزارین، شکافتن رحم برای در آوردن بچه: ~术 عمل سزارین
【剖腹自杀】pōu fù zìshā مرتکب «هارا کیری» (خود کشی بوسیلهٔ بریدن شکم) شدن
【剖解】pōujiě تحلیل وتجزیه کردن، تشریح کردن، موشکافی کردن: 细密~ تحلیل وتجزیهٔ دقیق کردن
【剖露】pōulù فاش کردن، برملا کردن
【剖面】pōumiàn برش مقطعی: 横~ برش افقی / 纵~ برش عمودی / ~图 نقشهٔ مقطعی
【剖明】pōumíng بروشنی تحلیل کردن
【剖尸】pōushī جسد مرده را تشریح کردن
【剖释】pōushì تحلیل کردن وتوضیح دادن
【剖析】pōuxī تجزیه وتحلیل کردن، تشریح کردن، موشکافی کردن: ~问题的实质 ماهیت مسئله را تجزیه وتحلیل کردن

póu

抔 póu نگه داشتن چیزی با دستهائی بشکل فنجان در آمده: 一~黄土 مشتی خاك ــ کنایه از گور

pǒu

掊 pǒu
【掊击】pǒujī (در گفتار ونوشتار) بر کسی حمله کردن، محکوم کردن

pū

仆 pū پیش افتادن: 前~后继 یکی به وارد سنگر شدن محض افتادن سنگر دار دیگر
另见 pú

扑 pū ①(向前冲) خود را به جلو انداختن، ناگهان به جلو جستن: 孩子一下子~到母亲的怀里。 بچه ناگهان خود را در آغوش مادرش انداخت. /老虎向山羊~去。 ببر ناگهان بر گوسفند جست. ②(将全部心力用在事业上) تمام کوشش خود را در راه امری بکار بستن: 一心~在集体事业上 تمام دل وجان خود را در راه امر جمع قربانی کردن ③(扑打; 进攻) تاختن، یورش آوردن، حمله کردن: ~蜻蜓 سنجاقك را به تله انداختن /直~敌人的巢穴 مستقیما بر لانهٔ دشمن یورش

اردك بالهايش را 。鸭子～着翅膀：بال زدن ④(拍打) آوردن 他：روی چیزی خم شدن، دولا شدن (伏)〈方〉⑤به هم می زند. ～在桌子上看地图。 او روی میز خم شده وبه نقشه‌ٔ جغرافیائی نگاه می کند.

【扑奔】pūbēn ①(直奔目的地) به سوی مقصد دویدن ②(用全部心力) تمام نیروی خود را بر چیزی متمرکز ساختن

【扑鼻】pūbí به مشام کسی رسیدن：稻香～ بوی خوش برنج به مشام رسیدن / 臭味～ شنیدن بوی بد

【扑哧】pūchī 〈象〉[形容笑声或水、气挤出的声音]：～一笑 خنده‌ٔ خود را دزدیده فرو بردن / ～一声，瓶子打开了。 بطری با صدای فشی باز شد.

【扑打】pūdǎ ①(猛然向下打) ناگهان ضربت زدن：～蝗虫 ضربت زدن ملخ ها ②(轻轻拍打) نوازش، آهسته تکاندن：～身上的尘土 گرد وخاك را از لباس آهسته تکاندن

【扑跌】pūdiē ①(相扑) کشتی ②(向前跌倒) جلو افتادن وزمین خوردن

【扑冬】pūdōng صدای افتادن چیز سنگین 又作"噗咚"

【扑尔敏】pū'ěrmǐn 〈药〉 نوعی داروی ضد حساسیت بنام "Chlorpheniramine"

【扑粉】pūfěn ①(化妆用粉) پودر مخصوص صورت ②(爽身粉) پودر تالك، پودر طلق ③(擦粉) پودر زدن، پودر بکار بردن

【扑击】pūjī بسوی چیزی پریدن وبه آن حمله ورشدن

【扑救】pūjiù ①(抢救) خاموش کردن آتش برای نجات جان ومال ②(抢救险球) توپ را از داخل شدن به تور نجات دادن

【扑克】pūkè ①(一种纸牌) پوکر：打～ پوکر زدن ②(一种英美纸牌玩法) پوکر زدن، ورق بازی کردن

【扑空】pūkōng موفق نشدن در انجام کاری که کسی خواهان آن باشد：昨天我去找他，又扑了个空。 دیروز برای دیدن او رفتم ولی باز در خانه نبود. / 游击队已经转移，敌人扑了个空。 پارتیزانها جابجا شدند ودشمن با دست خالی برگشت.

【扑亮】pūliàng 〈方〉 تازه روشن شدن روز

【扑噜】pūlū 〈象〉 صدای لرزیدن یا پریدن چیزی

【扑满】pūmǎn قلك گلی (برای ذخیره کردن سکه ها)

【扑面】pūmiàn (بر صورت کسی) وزیدن ، دمیدن：春风～。 نسیم صورت ما را نوازش می کند.

【扑灭】pūmiè ①(使熄灭) فرو نشاندن، خاموش کردن، خفه کردن：～火灾 آتش را فرونشاندن / 妄图～革命的火焰 تلاش بیهوده برای فرونشاندن آتش انقلاب ②(消灭) نابود کردن، نیست کردن، از بین بردن：～蚊蝇 از بین بردن مگس وپشه

【扑热息痛】pūrèxītòng 〈药〉 نوعی دارو تب بر بنام "Paracetamol"

【扑朔迷离】pūshuò mílí (مطلب) پیچیده وگیج کننده، بغرنج ومبهم

【扑簌】pūsù قطره قطره ریختن، فرو غلطیدن：她眼泪扑簌簌地往下掉。 اشکها روی گونه‌هایش قطره قطره فرو می ریخت.

【扑腾】pūtēng 〈象〉 صدای خفه وآهسته：～一声，书包掉在地上。 کیف مدرسه با صدای خفه وآهسته ای به زمین افتاد.

【扑腾】pūteng تپیدن، به تپش در آمدن، ضربان داشتن：他心里直～。 قلبش تاپ تاپ می کرد. 或 قلبش می تپید. / 鱼在网里直～。 ماهی در تور با صدای تپ تپ خود را برهرسو پرت می کرد.

【扑通】pūtōng 〈象〉 تپ تپ کردن، شلپ شلپ کردن：～一声，掉进水里 با صدای تلپی به آب افتادن / ～一声，跌倒在地上 با صدای تلپی به زمین افتادن

【扑翼】pūyì نوعی هوا پیما با بال آویخته وشل وول：～飞机 بال آویخته وشل وول

铺 pū ①(展开) پهن کردن، گستردن، پوشاندن：～桌布 سفره را پهن کردن(یا گستردن) / 工作已经全面～开。 کار بطور دامنه دار در جریان است. ②(铺设) فرش کردن، صاف کردن، ریل گذاری کردن：～铁轨 ریل کشیدن، ریل گذاشتن / ～路面 راه را صاف کردن / ～一条砖的小路 جاده‌ٔ سنگ فرشی / 平道路 راه را باز کردن، راه را تسطیح کردن(یا تسطیح کردن) / 用花瓷砖～地 زمین را با کاشی های گلدار فرش کردن(یا گشودن) / 房间里～着地毯。 روی کف اطاق فرشی پهن شده است.

另见 pù

【铺陈】pūchén مفصلا روایت کردن، به تفصیل توصیف یا تشریح کردن

【铺衬】pūchen تکه های کوچك پارچه که برای وصله از آنها استفاده شود

【铺床】pūchuáng رختخواب را مرتب کردن

【铺地砖】pūdìzhuān آجر مخصوص فرش کردن زمین

【铺垫】pūdiàn ①(铺在床上的卧具) لوازم تختخواب (شامل تشك، لحاف، بالش وملافه) ②(伏笔) اشاره ای که بر پیش آمدهای بعدی داستان سایه می افکند：这一段为故事的高潮作了～。 این پاراگراف نشانه ای از اوج داستان را دربر دارد.

【铺盖】pūgài وسایل تختخواب：～卷儿 رختخواب در هم پیچیده

【铺轨】pūguǐ ریل کشیدن، ریل گذاری کردن：～机 دستگاه ریل گذاری

【铺路机】pūlùjī دستگاه سنگ فرش کننده

【铺墁】pūmàn چیدن (آجر، سنگ و...) روی کف زمین

【铺排】pūpái ①(安排) درست کردن، سر وصورت دادن، سامان دادن：所有的事都～得停停当当。 همه کارها بخوبی سر وصورت داده شده است. ②〈方〉(铺张) ولخرج بودن، مسرف بودن

【铺平】pūpíng هموار و صاف کردن

【铺砌】pūqì 〈建〉 سنگ فرشی یا آجر فرشی：～一条鹅卵石路 جاده ای را با قلوه سنگ فرش کردن

【铺设】pūshè گذاردن، نهادن، قرار دادن، کارگذاشتن، نصب کردن：～双轨 کشیدن ریل دو طرفه (یا دو خطه) / ～海底电缆 کشیدن کابل در ته دریا / ～一条铁道 کشیدن راه آهنی

【铺天盖地】pūtiān-gàidì آسمان را فراگرفتن و زمین را پوشاندن ــ کنایه از آمدن چیزی به شدت و به سرعت تمام

【铺叙】pūxù به تفصیل روایت کردن، مفصلا بیان کردن

【铺展】pūzhǎn پهن کردن، گستردن، بطور پراکنده در آمدن
【铺张】pūzhāng ولخرج، مسرف، زیاده رو در خرج 反对～浪费 با ولخرجی و اسراف مبارزه کردن
噗 pū 〈象〉فوت، پف：～，一口气吹灭了蜡烛 با یك فوت شمع را پف کردن / 子弹把尘土打得～～直冒烟。 دراثر اصابت گلوله ها گرد وخاك بلند می شد.
【噗嗤】pūchī 见"扑哧"pūchī
【噗咚】pūdōng 见"扑冬"pūdōng
【噗通】pūtōng 〈象〉شلپ شلپ کردن، تپ تپ کردن

pú

仆 pú نوکر، مستخدم، خدمتکار 男～：نوکر، مرد خدمتکار/ 女～ کلفت، زن خدمتکار
另见 pū
【仆从】púcóng نوکر، پادو، دنباله رو：～国 کشور وابسته
【仆仆风尘】púpú fēngchén 见"风尘仆仆"fēngchén púpú
【仆人】púrén نوکر، خدمتکار، مستخدم
匍 pú
【匍匐】púfú ①(爬行)خزیدن، بر شکم پیش رفتن، چهار دست وپا راه رفتن：～前进 سینه مال رفتن، دولا دولا رفتن ②(趴)روی زمین پهن شدن：～在主子脚下 جلوی ارباب خود سر به خاك سودن / ～茎〈植〉ساقه باریك وخزنده / ～植物 گیاه خزنده (یا بالا رونده)
菩 pú
【菩萨】púsà ①〈佛教〉(修行到一定程度，地位次于佛的人)«بودیسات» ــ اشاره به کسی که تا حدی ریاضت کشیده وهنوز به مقام بودا نرسیده باشد ②(泛指佛和某些神)بودا، بت ③(心善的人)کلمه مصطلح برای آدم مهربان وخوش بودائی：～心肠 قلب آدم مهربان وخوش قلب
【菩提】pútí 〈佛教〉«بودهی» ــ واژه مختص دین بودا به معنی خرد یا آگاهی
【菩提树】pútíshù (Pipal) درخت انجیر مقدس هندی
脯 pú
另见 fǔ
【脯子】púzi (مرغان) گوشت سینه：鸡～ گوشت سینه مرغ
葡 pú
【葡萄牙】Pútáoyá (نام یك کشور) پرتقال：～人 اهل پرتقال، 语～ زبان پرتقالی/پرتقالی
【葡萄】pútao انگور：一串～ یك خوشه انگور/ 弹～ مجموع ۹ گلوله آهنی که در صفحات چدنی قرار گرفته وبه عنوان خرج توپ خانه بکار می رود/ 干～ کشمش/ 架～ داربست انگور/ 酒～ شراب انگور/ 球菌〈微〉～ نوعی باکتری بشکل خوشه انگور که باعث انواع بیماریهای چرك آلود شود/ 胎～ کیسه آبگونه بشکل خوشه انگور در رحم زنان باردار/ 藤～ درخت مو، تاك/ 园～ تاکستان/انگور
蒲 pú ①〈植〉گیاه لوئی برگ پهن ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【蒲包】púbāo کیسه تهیه شده با لوئی، کیسه بوریا باف
【蒲草】púcǎo ساقه یا برگ لوئی
【蒲垫】púdiàn تشك تهیه شده با لوئی
【蒲福风力表】púfúfēnglìbiǎo آلت باد سنج «بیوفورت»
【蒲公英】púgōngyīng 〈植〉گیاه قاصدك
【蒲黄】púhuáng 〈中药〉گرده لوئی که در طب چینی بکار می رود
【蒲葵】púkuí 〈植〉برگ وشاخه نخل چینی
【蒲柳】púliǔ 〈植〉درخت بید مشك بزرگ چین：～之姿 ضعیف المزاج بودن
【蒲绒】púróng کرك لوئی که از آن برای پر کردن بالش استفاده می شود
【蒲扇】púshàn بادبزن درست شده با برگ لوئی
【蒲式耳】púshì'ěr (peck) مقیاس وزنی است معادل چهار پك وسی ودو کوارتز
【蒲团】pútuán نوعی بالش زیر زانوئی که از لوئی ساخته شده باشد
【蒲席】púxí حصیر لوئی
璞 pú یشم سبز تراشیده نشده، یشم سبز طبیعی
【璞玉浑金】púyù-húnjīn یشم سبز تراشیده نشده وطلای ناخالص وخام ــ کنایه از زیبائی طبیعی چیزی
镤 pú 〈化〉(Pa) پروتاکتینیم

pǔ

朴 pǔ
另见 piáo; pō; pò
【朴钝】pǔdùn ①(不锋利)(کارد) کند ②(不聪慧)کند ذهن
【朴实】pǔshí ①(朴素)ساده، ساده دل، بی پرده：～无华 بی ریا، ساده و بی پیرایه / 文风～ سبك ساده نویسی ②(踏实)بی ریا، مخلص، درستکار، بی غل و غش：～的工作作风 سبك بی ریا وساده کار
【朴素】pǔsù ①(简朴)ساده، ساده دل، بی ریا：衣着～ ساده پوشیدن / ～的阶级感情 احساسات ساده طبقاتی/ 艰苦～是中华民族的优良传统。 زندگی ساده وکار سخت از میراث های برجسته ملت چین بشمار می رود. ②(萌芽状态的) اولیه،بدوی
【朴雅】pǔyǎ ساده وبا سلیقه
【朴直】pǔzhí درستکار، مخلص، بی پرده، رك، راست：文笔～ زبان ساده وبی پرده/ 语言～ نوشته ساده وصریح
【朴质】pǔzhì ساده و بی پیرایه، طبیعی
浦 pǔ ①(水边或河流入海的地方)دهانه رود، مصب

یك نام خانوادگی در چین 〈姓〉② رود، کنار رودخانه

埔 pǔ [用于地名]:黄~ «خوان پو» ــ نام محلی از استان «گوان دون»

圃 pǔ باغچه، سبزیکاری، جالیز ~菜:باغ، باغچه، بستان 苗/~ قلمستان، نهالستان

普 pǔ عمومی، همگانی، کلی، جامع، عالمگیر 天之下~:در سرتاسر عالم، در همه جهان، در پهنهٔ گیتی

【普遍】pǔbiàn عمومی، همگانی، کلی، جامع، عالمگیر 意~有:موارد عمومی اینطور 。如此~/ حائز اهمیت عمومی بودن 义/进行一次~的爱国主义教育运动 جنبشی عمومی است. برای آموزش میهن پرستانه بر پا کردن /~规律 قانون عمومی، حقیقت ~真理 / عمومیت، کلیت، جامعیت 性~/قانون همگانی نظام امتیاز عمومی 优惠制~/ عام

【普测】pǔcè نقشه برداری یا بازرسی عمومی

【普查】pǔchá ①(普遍调查) تحقیق وبررسی عمومی 地质~:بررسی همه جانبه در مورد 常见病~/بررسی کلی زمین شناسی (زمین 〈地〉② سرشماری جمعیت 人口~/ بیماریهای رایج شناسی) نقشه برداری عمومی

【普洱茶】pǔ'ěrchá چای«پور» (تولید شده در جنوب غربی استان «یون نان»)

【普泛】pǔfàn گسترده، عمومی

【普及】pǔjí ①(普遍推广) تعمیم دادن، رایج کردن، عمومی کردن، همگانی کردن 与提高相结合~:تلفیق تعمیم دادن در میان 文化、科学知识~/ سطح چیزی با بالا بردن سطح آن آموزش 教育~/ مردم معلومات فرهنگی وعلمی را گسترش دادن آموزش دورهٔ دبستانی 小学教育~/ وپرورش را همگانی کردن توده ای، مردمی، خلقی؛ مردم (大众化)② را همگانی کردن چاپ ساده وعوام پسند 本~:پسند

【普降】pǔjiàng در اکثر نقاط کشور باریدن (باران و...)

【普鲁本辛】pǔlǔběnxīn 〈药〉نوعی دارو بنام «پروبانتین»

【普鲁卡因】pǔlǔkǎyīn 〈药〉نوعی دارو بنام «پروکائین»

【普米族】Pǔmǐzú «پومی» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «یون نان» زندگی می کنند

【普什图语】Pǔshítúyǔ زبان پشتو

【普特】pǔtè واحد وزن روسی نزدیك به ۱۶،۳۸کیلو

【普天同庆】pǔtiān tóng qìng مردم سراسر گیتی یا کشور در جشن وجد وشادی شرکت دارند.

【普通】pǔtōng معمولی، عمومی، عادی، متعارف 劳动者~:فرد مردم ساده، 人~/ یك سرباز ساده 兵—~/زحمتکش معمولی این دو خانه خیلی 这是两所~的房子。/ مردم کوچه وبیابان لهجهٔ متداول 话~/قانون عمومی 法〈法〉~/معمولی هستند. روان شناسی 心理学~/تعرفهٔ عمومی 税则~/واستاندارد چینی یاد داشت غیر رسمی 照会~/عمومی

【普选】pǔxuǎn انتخابات عمومی

【普照】pǔzhào روشن کردن، درخشان کردن، نورانی کردن، منور کردن:阳光~大地。 خورشید تمام گوشه وکنار زمین را روشن می کند.

溥 pǔ ①〈书〉(广大) پهن، گشاده، پهناور، عریض ②〈书〉(普通) عمومی، معمولی، عادی، همگانی، کلی ③(姓) یك نام خانوادگی در چین

谱 pǔ ①(依照事物的类别,系统编制的表册) کتاب(ثبت) فهرست، جدول، صورت، دفتر 食~:صورت غذا 年~/ سالنامه 家~/ شجره نامه ②(指导练习的格式或图形) کتاب 画~/ کتاب رهنمای شطرنج 棋~:رهنما، دستورات/رهنمای نقاشی 说话离~。 صحبت ها از چهار چوب معین خارج شده است. ③(曲谱) صورت تصنیف یا قطعهٔ موسیقی 乐~:نت های موسیقی 歌~/ آهنگ یك موسیقی ④ (就歌词配曲) آهنگ ساختن 把一首诗~成歌曲:آهنگ برای شعری ساختن /这首歌是谁~的曲? سازندهٔ آهنگ این ترانه کیست ؟ ⑤(把握) مقداری اطمینان به چیزی 心中没个~:با اطمینان به 做事有~儿/ طرحی قطعی یا مسلم در سر نداشتن کاری پرداختن

【谱斑】pǔbān 〈天〉(نجوم) کلف خورشید

【谱表】pǔbiǎo 〈乐〉(موسیقی) حامل 大~:حامل بزرگ

【谱号】pǔhào 〈乐〉(موسیقی)کلید 高音~"G"کلید زیر،کلید "G" 低音~"F"/کلید بم، کلید "F" 中音~"C"/کلید میانه، کلید "C"

【谱架】pǔjià سه پایهٔ مخصوص قرار دادن صورت تصنیف

【谱曲】pǔqǔ برای آهنگ نت نوشتن

【谱系】pǔxì 〈生〉(بیولوژی) شجرة النسب

【谱写】pǔxiě ساختن، تصنیف کردن 这支曲子是最近~的。 این آهنگ در این اواخر ساخته شده است.

【谱制】pǔzhì ساختن آهنگ

【谱子】pǔzi 〈口〉صورت تصنیف یا قطعهٔ موسیقی

氆 pǔ

【氆氇】pǔlu پارچهٔ پشمی تهیه شده در تبت

镨 pǔ 〈化〉پرازئودیم (عنصر فلزی کمیابی از ترکیبات دیدیمیوم به علامت (Pr)

蹼 pǔ پرده های میان پنجه اردك یا قورباغه ومانند آن

【蹼趾】pǔzhǐ پنجهٔ پای دارای پرده

【蹼足】pǔzú پای پرده دار

pù

铺 pù ①(店铺) دکان، مغازه، فروشگاه ②(用板子搭的床) تختخواب درست شده با تختهٔ ضخیم
另见 pū

【铺板】pùbǎn تختهٔ تختخواب، تختهٔ چوب

【铺保】pùbǎo ضمانت کردن کسی بوسیلهٔ صاحب یك فروشگاه شخصی

【铺伙】pùhuǒ شاگرد دکان

【铺面】pùmiàn سردر یك فروشگاه

【铺位】pùwèi خوابگاه (کشتی، قطارو...)
【铺子】pùzi دکان، مغازه، فروشگاه
瀑 pù آبشار
【瀑布】pùbù آبشار، مجرای آبی که از بلندی بر سطح زمین بریزد
曝 pù 〈书〉 در معرض نور قرار دادن، نور دادن، روشنائی دادن
【曝光】pùguāng 〈摄〉 (عکاسی) نور دهی: ~表 نور سنج / ~宽容度 وسعت عمل در نور دهی
【曝露】pùlù 〈书〉 در معرض هوای آزاد قرار گرفته
【曝气池】pùqìchí 〈环保〉 تانك تهویه
【曝晒】pùshài در معرض نور آفتاب گذاشتن

Q

qī

七 qī ①(数字) هفت ②(顺序) هفتم [注意]"七"字在第四声(去声)字前念第二声(阳平), 如"七月" qíyuè; "七位" qíwèi, 本词典, 为简便起见, 各目中的"七"字, 都注第一声(阴平)。

【七…八…】 qī…bā… [嵌用动词或名词, 表示多而杂乱]: ~扭~歪 کج، نامرتب، نامنظم، بی‌ترتیب / ~折~扣 تخفیف‌های گوناگون / ~颠~倒 درهم، نگونسار، وارونه، واژگون، وبرهم

【七边形】 qībiānxíng 〈数〉 هفت ضلعی، هفت گوشه

【七步之才】 qī bù zhī cái مرد ادیب و بسیار زرنگ

【七姑八姨儿】 qīgū bāyír 〈口〉 خویشاوندان دور که معاشرت با آنها خیلی کم باشد

【七级风】 qījífēng 〈气〉 باد درجهٔ هفت

【七极管】 qījíguǎn 〈电〉 لامپ هفت قطبی

【七绝】 qījué شعر دو بیتی چینی با هفت هیروگلیف در هر مصرع و دارای هجاهای متقارن ومتساوی 参见"绝句"juéjù

【七孔】 qīkǒng 见"七窍"

【七老八十】 qīlǎobāshí پیر، سالخورده

【七零八落】 qīlíng-bāluò پراگنده در هر گوشه وکنار، نامرتب، نامنظم : ~的几间草房 چند کلبهٔ محقر پراگنده در اینطرف وآنطرف / 敌人被打得~, 四散奔逃。 دشمن که سخت مورد حمله قرارگرفته بود به هر گوشه وکناری فرار کرد.

【七律】 qīlǜ شعر چهار بیتی چینی با هفت هیروگلیف در هر مصرع و دارای هجاهای متقارن ومتساوی 参见"律诗"lǜshī

【七拼八凑】 qīpīn-bācòu سرهم سوار کردن، سرهم بندی کردن : 她用碎布~做成一个枕套。 او با تکه های کوچك پارچه يك روبالش درست کرد. / 我们这个小工厂是自己动手~搞起来的。 ما با دستهای خود این کارخانهٔ کوچك را سرهم سوار کردیم.

【七七】 qīqī آخرین مراسم عزاداری که ۴۹ روز پس از مرگ مرحوم صورت می‌گیرد

【七七八八】 qīqībābā 〈口〉 متعدد و متفرقه

【七七事变】 Qī Qī Shìbiàn حادثهٔ ۷ژوئیه سال ۱۹۳۷ 参见"芦沟桥事变"Lúgōuqiáo Shìbiàn

【七巧板】 qīqiǎobǎn نوعی اسباب بازی بشکل مربع که به چهار برش مثلث و يك مربع و يك لوزی تقسیم می شود و باشکال مختلف در می‌آید

【七窍】 qīqiào هفت روزن انسان یعنی دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی و يك دهان

【七窍生烟】 qīqiào shēng yān سخت رنجیدن، بسیار خشمگین شدن

【七情】 qīqíng ①(人的各种情感) احساسات هفتگانهٔ انسان یعنی شادی، خشم، اندوه، ترس، عشق، دشمنی وآرزو : 六欲~ ②〈中医〉(طب چینی) احساسات هفتگانه وامیال ششگانهٔ انسان چنین عوامل احساساتی هفتگانهٔ انسان (یعنی شادی، خشم، مالیخولیا، تفکر، اندوه، ترس وهراس که عوامل درونی مولد بیماری شناخته می شود)

【七鳃鳗】 qīsāimán نوعی مار ماهی

【七色板】 qīsèbǎn چوب هفت رنگی که هنگام تند چرخاندن آن فقط رنگ سفید نمایان می شود

【七上八下】 qīshàng-bāxià آشفته، مضطرب، وسواسی : 他心里~的, 不知如何是好。 او آنقدر آشفته خاطر شد که ندانست چه باید بکند.

【七声】 qīshēng نت‌های هفتگانهٔ موسیقی در چین قدیم

【七十二变】 qīshí èr biàn ۷۲ تغییر شکل(در بارهٔ شاه میمون در داستان «دیدار غرب»《西游记》 که توانست شکل خود را ۷۲ گونه تغییر دهد)، تغییر های بیشمار در تاکتیك

【七十二行】 qīshí èr háng انواع و اقسام شغل‌ها

【七手八脚】 qīshǒu-bājiǎo دست به دست هم دادن(بیشتر در يك زمان کوتاه)

【七夕】 qīxī شب هفتم ماه هفتم (طبق اساطیر چین، گاوچران و خانم بافنده در آن شب در بهشت به وصال رسیدند)

【七言诗】 qīyánshī شعر چینی با هفت هیروگلیف در يك مصرع 参见"古体诗"gǔtǐshī; "绝句"juéjù; 律诗 lǜshī

【七一】 Qī Yī اول ژوئیه ــ روز تأسیس حزب کمونیست چین (۱۹۲۱)

【七月】 qīyuè ①(阳历) ژوئیه ②(阴历) ماه هفتم ماه قمری

【七政仪】 qīzhèngyí 〈天〉 دستگاه ستاره نما، اسطرلاب

【七嘴八舌】 qīzuǐ-bāshé (در يك بحث داغ و پرشور) همه در يك زمان حرف از هم قاپیدن : 方案一公布, 大家就~地议论开了。 بمجرد مطرح شدن آن طرح پیشنهادی بحث داغ و پرشوری درگرفت و همه مشتاق اظهار نظر شدند.

沏 qī دم کردن : ~茶 دم کردن چای

妻 qī خانم، زن، همسر، عیال

【妻党】qīdǎng اعضای خاندان زن خود
【妻弟】qīdì برادر زن خود
【妻儿老小】qī-ér lǎo-xiǎo تمام اعضای خانوادهٔ یك مرد متأهل (یعنی پدر و مادر وعائله‌اش)
【妻离子散】qīlí-zǐsàn از هم پاشیده شدن خانواده: 无数家庭在抗日战争中～。خانواده های بیشماری در جنگ ضد ژاپنی از هم پاشیده شدند.
【妻孥】qī-nú 〈书〉 زن وبچه، عائله
【妻子】qī-zǐ زن و بچه، عائله
【妻子】qīzi خانم، زن، عیال

柒 qī
هفت (برای نوشتن عدد "七" در چك واسناد مالی بكار می‌رود که از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود.

凄 qī
①(寒冷) سرد، خنك: 风雨～～。باد و باران سرد است. ②(冷落;萧条) متروك و ویران: 清～ تنها و غمگین ③(悲伤) غمگین، اندوهگین، محزون: ～楚 غمگین و بدبخت
【凄哀】qī'āi غمگین، محزون
【凄暗】qī'àn تاریك وکم نور
【凄惨】qīcǎn غم‌انگیز، مصیبت‌بار، فجیع: ～的命运 سرنوشت فجیع / ～的结局 فرجام مصیبت بار / ～的喊声 ضجه، فریادهای غم‌انگیز
【凄风苦雨】qīfēng-kǔyǔ نالهٔ باد و گریهٔ باران ـ کنایه از هوای بد 又称"凄风冷雨"
【凄寒】qīhán پردرد و سرد
【凄惶】qīhuáng غمگین و مضطرب
【凄紧】qījǐn (صدای)غم انگیز،(باد)سرد و شدید
【凄冷】qīlěng ①(凄凉) متروك و ویران ②(寒冷) سرد
【凄厉】qīlì غم انگیز ،تیره و بلند: ～的叫声 فریاد بسیار زیر و غم‌انگیز
【凄凉】qīliáng ملال انگیز، متروك و ویران ؛ تیره بخت: 满目～ متروك و ویران در این سو و آن سو/晚景～ روزگار پیری را با تیره بختی بسر آوردن، عاقبت به خیر نبودن
【凄切】qīqiè غم انگیز، نالان وگریان: 孩儿哭声～,不忍听。ما طاقت شنیدن ناله وضجهٔآن کودك نالان و گریان را نداشتیم .
【凄然】qīrán 〈书〉 غمگین، اندوهگین، ماتم گرفته: ～泪下 با غم و اندوه فراوان اشك ریختن
【凄伤】qīshāng تیره بخت و غمگین
【凄惘】qīwǎng غمگین و مأیوس
【凄咽】qīyè (صدا) غم‌انگیز، محزون

栖 qī
①(鸟)停在树上 (پرنده) روی شاخهٔ درخت نشستن ②(居住或停留) اقامت گزیدن، مقیم شدن یا در جائی ماندن
【栖遁】qīdùn گوشه نشین کردن
【栖遑】qīhuáng بی قرار، مضطرب، دغدغه خاطر
【栖身】qīshēn موقتا اقامت گزیدن، اقامت موقت داشتن: 无处～ جائی برای اقامت کوتاه نداشتن
【栖宿】qīsù 同"栖息"
【栖息】qīxī (پرنده) روی چوب داخل قفس نشستن، استراحت کردن، محل سکونت، مسکن طبیعی: 许多水鸟在岛上～。تعداد زیادی از پرندگان آبزی در جزیره مأوی کردند. ～地 محل سکونت، مسکن طبیعی

桤 qī
【桤木】qīmù 〈植〉 درخت توسکا

萋 qī
【萋萋】qīqī 〈植〉 پر پشت ، انبوه، وافر: 芳草～ رشد پرپشت علف

戚 qī
①(亲戚) قوم وخویش ، تبار، خویشاوند: 皇亲国～ خویشاوندان یك امپراطور، خانوادهٔ سلطنتی ②(忧愁;悲哀) اندوه، غم، حزن: 休～相关 درغم و شادی کسی شریك بودن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【戚旧】qījiù خویشاوندان ودوستان قدیمی
【戚然】qīrán اندوهگین، غمگین
【戚畹】qīwǎn 〈书〉 خویشاوندان غیر نسبی یك امپراطور
【戚谊】qīyì خویشاوندی
【戚友】qīyǒu خویشاوندان ودوستان
【戚族】qīzú اعضای خاندان خود

期 qī
①(一段时间) مدتی از زمان، دوره ای از زمان، برهه، مرحله: 假～ تعطیلات / 学～ نیمسال مدرسه، ترم شش ماهه، ترم تحصیلی / 潜伏～ دورهٔ کمون مرض / 第一～工程 مرحلهٔ اول پروژهٔ ساختمانی ②(预定的时日) وقت مقرر: 到～ به سر رسیدن،منقضی شدن / 限～ مدت زمان را تعیین کردن ③〈量〉[用于分期的事物]: 最近一～的《中国画报》 آخرین شماره ٔ «چین مصور» / 短训班办了三～。سه دوره کلاس کوتاه مدت تربیتی تکمیل شده است . ④(约定时日) قرارگذاشتن، قرار ملاقات داشتن: 不～而遇 بر حسب تصادف با هم برخورد کردن
另见 jī
【期待】qīdài انتظار داشتن ، توقع داشتن: 殷切地～你早日答复。مشتاقانه منتظرم که جواب شما هرچه زود تر برسد./我们一直～着这一天。از مدتی بیش در انتظار چنین روزی بودیم.
【期冀】qījì 〈书〉 از کسی توقع داشتن
【期间】qījiān مدت، زمان، دوره: 就在这～ در این مدت / 会议～ در مدت کنفرانس
【期刊】qīkān نشریه ٔ ادواری، مجله یا روزنامه ٔ ادواری: ～阅览室 قرائت خانه ٔ مجله‌ها و روزنامه های ادواری
【期考】qīkǎo امتحان آخر نیمسال
【期满】qīmǎn به سر رسیدن، سر آمدن، منقضی شدن: 合同～ در انقضاء قرار داد / 服役～ طی کردن دوره ٔ سربازی
【期盼】qīpàn در انتظار بودن
【期票】qīpiào سفته، قته، حواله
【期期艾艾】qīqī ài'ài گرفتگی زبان، لکنت داشتن
【期求】qīqiú انتظار داشتن، توقع داشتن
【期望】qīwàng امید، انتظار، توقع، آرزو: 我们对青年人寄予很大的～。ما از جوانان توقع بسیار داریم./我们决不辜负人民的～。ما هرگز مردم را مأیوس نخواهیم کرد.

【期限】qīxiàn مدت زمان، زمان‌های معین، مدت ~ 规定一个: مدت زمان چیزی را تمدید کردن ~ 延长/زمان را مشخص کردن / 超过 ~ از مدت زمان مقرر گذشتن/在规定的 ~ 内完成一项工作 در وقت معین وظیفه ای را انجام دادن

欺 qī ①(欺骗) فریفتن، فریب دادن، گول زدن: 自 ~ ~ 人 خود و دیگران را فریب دادن / 人之谈 ~ حرف‌های فریبنده ②(欺负) آزردن، درمضیقه قرار دادن ؛ سوء استفاده کردن: ~ 人太甚。 این‌ها همه زیاده روی است. /不要把我们的克制当作软弱可 ~。 خویشتن داری ما را حمل بر ضعف نکنید که بتوان از آن سوء استفاده کرد.

【欺负】qīfu آزار دادن، مضایقه کردن، آمرانه با کسی بر خورد کردن: 大国不应 ~ 小国。 کشور های بزرگ نباید کشور های کوچك را تحت فشار قرار دهند.

【欺凌】qīlíng آزار دادن، اهانت کردن: 受尽了 ~ مورد آزار و اهانت شدید قرار گرفتن / 我们决不任人 ~。 ما هرگز اجازه نمی‌دهیم دیگران بر گردهء ما سوار شوند؛

【欺瞒】qīmán تزویر کردن، اغفال کردن، گول زدن، نیرنگ کردن

【欺弄】qīnòng آزار دادن و اذیت کردن

【欺骗】qīpiàn فریفتن، فریب دادن، گول زدن: 世界舆论 ~ افکار عمومی جهان را گمراه کردن / 不明真相的人 ~ اغفال کردن وفریب دادن کسانی‌که حقیقت را نمی دانند/揭露两面派的 ~ 性 تزویر اشخاص منافق و دو رو را افشاء کردن

【欺辱】qīrǔ آزار دادن، اهانت کردن

【欺软怕硬】qīruǎn-pàyìng اشخاص ضعیف را آزار دادن و از افراد قوی ترسیدن

【欺上瞒下】qīshàng-mánxià فریب دادن اشخاص مافوق خود و اغفال کردن اشخاص مادون خود

【欺生】qīshēng ①(欺负生人) آزار دادن یا فریب دادن غریبان، غریب آزاری ②(不驯服) (اسب یا قاطر) سواری ندادن و اطاعت نکردن از غریب

【欺世盗名】qīshì-dàomíng بوسیلهء عوام‌فریبی کسب شهرت کردن: ~ 之辈 افراد عوام‌فریب

【欺世惑众】qīshì-huòzhòng دست به عوام فریبی زدن، مردم را گمراه کردن

【欺罔】qīwǎng 〈书〉 مغبون کردن، فریب دادن

【欺侮】qīwǔ آزار دادن، قلدری کردن، آمرانه با کسی برخورد کردن

【欺压】qīyā آزار دادن، ایجاد تضییقات کردن، بر گردهء کسی سوار شدن

【欺诈】qīzhà فریب دادن، مغبون کردن، گول زدن

攲 qī 〈书〉 کج

【攲斜】qīxié کج، اریب

漆 qī ①(油漆) لاك، لاك و الکل، روغن جلا: 清 ~ ~ 盘 سینی لاکی ②(涂漆) لاك و الکل زدن، رنگ کردن: 把大门 ~ 成红色 دروازه را رنگ قرمز زدن / 把桌子再 ~ 一遍 میز را یکبار دیگر رنگ کردن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【漆包线】qībāoxiàn 〈电〉 سیم با عایق لعابدار

【漆布】qībù پارچهء روغن اندود(برای عایق بندی)

【漆革】qīgé چرم لاکی

【漆工】qīgōng ①(油漆工作) لاك و الکل‌کاری ②(油漆工人) لاك و الکل‌کار

【漆黑】qīhēi خیلی سیاه، قیرگون

【漆黑一团】qīhēi yī tuán ①(非常黑暗) بسیار سیاه: 把形势描绘成 ~ اوضاع را کاملا نامساعد جلوه دادن ②(一无所知) کاملا بی‌خبر و نادان بودن، جهل محض: 这个问题在他心中还是 ~。 او هنوز از موضوع کوچکترین اطلاعی ندارد.

【漆画】qīhuà 〈美术〉 نقاشی لاکی

【漆匠】qījiàng سازندهء ظروف لاکی

【漆皮】qīpí ①(涂漆层) لایهء رنگ ②(一种涂料) لاك شفاف

【漆器】qīqì ظروف لاکی

【漆树】qīshù درخت لاك

嘁 qī

【嘁哩喀喳】qīlikāchā چالاك و چابك عمل کردن

【嘁嘁喳喳】qīqīchāchā 〈象〉 صدای جغ جغ کردن، با صدای تند و نشمرده سخن گفتن

槭 qī

【槭树】qīshù درخت افرا

蹊 qī

另见 xī

【蹊跷】qīqiāo مشکوك، عجیب و غریب، غیر عادی

qí

齐 qí ①(整齐) تمیز و منظم / 把桌子摆 ~ میز ها را منظم کردن: 剪 ~ تمیز و منظم ~ 整 / 长短不 ~ منظم قیچی کردن / هم اندازه نبودن، نداشتن طول یکسان ②(达到同样的高度) با چیزی هم سطح بودن: 海水涨得 ~ 了岸。 آب دریا بالا آمد و با موج شکن هم سطح شد. /在 ~ 腰深的水里工作 کار کردن در آبی‌که عمقش به کمر می رسد/把玉米秆 ~ 着根儿砍断 ساقه‌های ذرت را از ته بریدن ③(一同) باتفاق، در یك زمان، همزمان: 男女老幼 ~ 动手。 زنان و مردان، جوانان و پیران دست بهم داده بودند. /万炮 ~ 发。 هزاران توپ در یك زمان انداخته شد. ④(齐全) حاضر بودن همه، حضور همگی: 客人们都来 ~ 了。 مهمانان همه حاضرند. /一切准备 ~ 了。 همه چیز رو براه است. ⑤(同样；一致) شبیه، مانند: 人心 ~，泰山移。 وقتی که مردم دست بهم داده یك دل شوند، می‌توانند کوه «تای شان» را از جا بر کنند. ⑥(南齐) سلسله «چی جنوبی» (۴۷۹-۵۰۲) ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【齐备】qíbèi همه آماده: 实验所需的东西都 ~ 了。 همهء لوازم برای آزمایش آماده است.

【齐步】qíbù 〈军〉 همزمان قدم برداشتن: ~ 走! (口令) قدم رو!(فرمان نظامی)

【齐唱】qíchàng 〈乐〉 هم آوازی، هم نوائی
【齐楚】qíchǔ شیك پوش بودن، (لباس) آراسته و شیك :衣冠～ آراستگی
【齐打伙儿】qídǎhuǒr 〈方〉 باهم، به اتفاق 又称"齐打呼"
【齐东野语】Qídōng yěyǔ گفته‌های مردم
【齐集】qíjí گرد هم آمدن:朋友们～在北京。 دوستان در پکن گرد هم آمدند.
【齐理】qíli 〈口〉 منظم کردن، مرتب کردن
【齐名】qímíng به اندازهٔ هم شهرت داشتن، از شهرت برابر بهره‌مند شدن
【齐明】qímíng 〈物〉 دارای تمرکز نور در یك کانون:～成像 نقطهٔ تمرکز نور، کانون 点～/تصویر سازی بوسیلهٔ تمرکز نور عدسی‌هایی‌که نورشان دریك نقطه متمرکز می‌شود 镜～/نور
【齐巧】qíqiǎo 〈方〉 تصادفا، اتفاقا
【齐全】qíquán کامل، همه در حالت آمادگی (پوشاك):尺码～ همه اندازه داشتن /设备～的住宅 خانه‌ای که دارای همهٔ تجهیزات باشد، خانهٔ مجهز /所需东西库存～。 ذخائر کالا در انبار بحدکافی وجود دارد./这商店虽小，货物却很～。 فروشگاه گرچه کوچك است اما جنس‌ها وکالاهای زیاد و متنوع دارد.
【齐射】qíshè 〈军〉 شلیك توپ برای ادای احترام
【齐声】qíshēng هم صدا، هم آواز:～回答 هم صدا پاسخ دادن /～欢呼 هم صدا هلهله کردن
【齐头】qítóu هم زمان
【齐头并进】qítóu bìngjìn ①(同时向一个目标前进) همزمان بسوی هدفی پیشروی کردن:三路人马～。 سه ستون (ارتش) همزمان پیشروی کردن ②(同时并举) همزمان دو کار یا چندین کار را انجام دادن، با یك دست دو سه هندوانه برداشتن:这些工作要分轻重缓急不要～。 انجام این کارها باید برحسب اولویت باشد و نباید همه در یك زمان انجام گیرد.
【齐心】qíxīn یك دل و یك زبان بودن، یك جان در دو قالب بودن:群众～了，一切困难都可以解决了。 وقتی‌که توده‌های مردم یك دل و یك زبان باشند، همهٔ مشکل‌ها آسان می‌گردد./～协力 تشریك مساعی کردن
【齐帐】qízhàng 〈方〉 تسویهٔ حساب کردن
【齐整】qízhěng منظم، مرتب:公路两旁的柳树种得很～。 در حاشیهٔ جاده دو ردیف منظم از درختان بید مجنون کاشته شده بود.
【齐奏】qízòu 〈乐〉 (موسیقی) هم نوازی

祁 Qí 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【祁红】qíhóng چای سیاه معروف چین بنام «چی من»

芪 qí 见"黄芪"huángqí

祈 qí ①(祈祷) دعا کردن:～年 دعا کردن برای برداشت محصول خوب ②(请求) درخواست کردن، استدعا کردن:敬～指导。 با احترام از سرکار استدعای رهنمود داریم.
【祈祷】qídǎo دعا کردن
【祈求】qíqiú صمیمانه آرزو داشتن، برای چیزی دعا کردن
【祈使句】qíshǐjù جملهٔ امری
【祈望】qíwàng آرزو داشتن، امید داشتن، امید بستن
【祈愿】qíyuàn ①(祈望) آرزو داشتن ②(愿望) آرزو

其 qí ①(他的；她的；他们的) متعلق به او(آن یا آنها):～父 پدر او /各得～所。 به هر کس چیز شایستهٔ او داده می‌شود. 或 هر کس در جای خود قرار دارد. ②(他，她，他们) او (آن یا آنها):不能任～自流。 اجازه ندهید خود بخود محو و ناپدید شود./促～早日实现 کمك کردن برای تحقق کاری ③(那个) آن، چنین:如闻～声，如见～人。 در کوتاه ترین مدت (قدری زنده شد) که گویا آن شخص را می بینید وصدایش را می‌شنوید./不乏～人。 چنین افرادی فراوان هستند./正当～时 درست در آن موقع ④[虚指]:大请～客 مهمانان زیادی را دعوت کردن ⑤〈书〉〈助〉[表示揣测、反诘或命令]:～奈我何? نسبت به من چه کاری می‌توانند بکنند؟/子～勉之! حد اکثر کوشش خود را بکار ببرید!
【其次】qícì ①(次第较后) آنگاه، سپس، بعد، ثانیا، در ثانی:您可以先参观车间，～再参观托儿所。 شما می توانید اول از کارگاه و بعد از کودکستان دیدن بفرمائید. ②(次要) فرعی، دومی:内容是主要的，～才是形式。 اصل مضمون است و شکل فرع.
【其后】qíhòu از آن موقع به بعد
【其貌不扬】qí mào bù yáng زشت بودن، بدریخت بودن
【其内】qínèi در میان
【其实】qíshí در حقیقت، در واقع:～不然。 در واقع قضیه اینطور نیست./这种机器看起来复杂，～不难掌握。 این دستگاه پیچیده به نظر می رسد اما بکار انداختن آن واقعا مشکل نیست.
【其他】qítā دیگر:～任务 وظیفهٔ دیگر/这种东西在～地方是没有的。 این چیز در جای دیگر پیدا نمی‌شود./～的不必说了。 لازم نیست که حرف‌های دیگر بزنید. 又作"其它"(用于事物)
【其外】qíwài به علاوه، به غیر از این
【其先】qíxiān در گذشته، قبل از آن زمان
【其余】qíyú دیگر، بقیه، بقیه الآن:～的人马上就来。 بقیه می‌آیند./这个班只有三名男孩，～都是女孩。 در این کلاس فقط سه نفر پسر هستند و بقیه دخترند.
【其中】qízhōng در میان:乐在～。 لذت کار در آن احساس می‌شود./～有鬼。 زیر کاسه نیم کاسه است./我们车间有五百人，～妇女占了百分之六十。 در کارگاه ما پانصد نفر کارگر هستند و شصت در صد آنها را خانم‌ها تشکیل می‌دهند.

奇 qí ①(特殊的) عجیب، غریب، کم‌یاب:～事 کارهای عجیب و غریب /～花异木 گل‌های عجیب و درختان کم یاب ②(出人意料) در شگفت بودن، تعجب کردن، متعجب بودن:不足为～。 این کار تعجب آور نیست.
另见 jī
【奇昂】qí'áng (قیمت اجناس) خیلی بالا
【奇拔】qíbá عجیب وغریب و بلند و راست (در توصیف قلهٔ

کوه)

【奇兵】qíbīng لشگری که ناگهان وغافلگیرانه سر رسیده باشد، یك حرکت نظامی مبتکرانه

【奇才】qícái استعداد فوق العاده، آدم بسیار مستعد

【奇彩】qícǎi رنگ‌های عجیب

【奇策】qícè تدبیر غافلگیرانه

【奇耻大辱】qíchǐ-dàrǔ سرافکندگی و اهانت بزرگ: 他把这次失败看作是一生中的～。او این شکست را سرافکندگی واهانت بزرگ برای خود در زندگی می‌داند.

【奇峰】qífēng قله‌ء کوه دارای شکل‌های عجیب

【奇功】qígōng خدمات برجسته: 屡建～ انجام دادن خدمات برجسته

【奇怪】qíguài عجیب وغریب، تعجب آور، کم یاب: 陨石雨是一种自然现象,没有什么～的。شهاب یك پدیده‌ء طبیعی است و چیز تعجب آوری نیست.

【奇观】qíguān شگفتی‌ها: 自然界的～ پدیده‌ء طبیعی شگفت آور

【奇瑰】qíguī عجیب و زیبا

【奇货可居】qíhuò kě jū (تاجر) احتکار کردن، اجناس کم‌یاب را ذخیره کردن ــ کنایه از سوء استفاده کردن از مهارت خود برای کسب مقام ومنفعت

【奇祸】qíhuò مصیبت غیرمترقبه

【奇迹】qíjī معجزه، شگفتی، اعجاز: 冰峰～ یك منظره‌ء شگفت‌انگیز از قله های کوه یخ

【奇计】qíjì تدبیر غیر مترقبه

【奇景】qíjǐng منظره‌ء شگفت انگیز

【奇谲】qíjué 〈书〉 عجیب ومتغیر

【奇丽】qílì عجیب و زیبا

【奇妙】qímiào حیرت آور، عجیب، شگفت انگیز

【奇谋】qímóu تدبیر شگفت انگیز

【奇癖】qípǐ عادت عجیب و غریب

【奇僻】qípì (واژه) بسیار غیر مصطلح

【奇篇】qípiān مقاله‌ء عجیب

【奇巧】qíqiǎo (صنایع دستی) استادانه ساخته شده، نفیس، ظریف

【奇缺】qíquē بسیار کم‌یاب

【奇谈】qítán داستان‌ها و داستان های عجیب وغریب: 怪论～ داستان های عجیب و غریب از～/海外 نظرهای عجیب و غریب آن طرف دریا

【奇特】qítè عجیب وغریب، غیر عادی، دارای اخلاق غریب

【奇突】qítū بسیار ناگهان، بسیار غیرعادی

【奇文】qíwén ①(不平常的文章) نوشته‌ء عالی و برجسته ②(罕见的作品) نوشته‌ء کم‌یاب

【奇闻】qíwén چیزهای نشنیده و بی‌سابقه، داستان‌های عجیب و غریب: 千古～ داستان عجیب و غریب بی‌سابقه

【奇袭】qíxí حمله‌ء غافل‌گیرکننده

【奇形怪状】qíxíng-guàizhuàng شکل‌های عجیب و غریب: ～的钟乳石 استالاکتیت ها دارای اشکال عجیب و غریب

【奇秀】qíxiù عجیب و برازنده

【奇勋】qíxūn خدمات برجسته، سهم‌های برجسته

【奇异】qíyì ①(奇怪) عجیب و غریب: ～的动物 جانوران کم‌یاب ②(惊异) کنجکاو: 他们用～的眼光看着我。آنها همه با نگاهی کنجکاوانه به من نگریستند.

【奇遇】qíyù ①(意外相遇) برخورد تصادفی، ملاقات غیر منتظره ②(奇特的遇合) ماجراجویی

【奇珍异宝】qízhēn-yìbǎo جواهر نفیس و گنج کم‌یاب

【奇志】qízhì آرزوی بلند پرواز، همت بلند

【奇装异服】qízhuāng-yìfú لباس‌های عجیب و غریب

歧 qí ①(分歧) راه فرعی، محل انشعاب ②(不相同) متفاوت، مختلف

【歧管】qíguǎn 〈机〉 لوله‌ء چند شاخه

【歧路】qílù راه فرعی، بیراهه: 亡羊～ گوسفند گم شده در راه

【歧视】qíshì تبعیض: 种族～ تبعیض نژادی

【歧途】qítú بیراهه: 误入～ بی‌راهه رفتن، به کژراهه، راه غلط به بی‌راهه رهنمود شدن، به بی‌راهه افتادن، ～/被引入 افتادن گمراه شدن

【歧义】qíyì معنی‌های مختلف، تعبیرات متفاوت: 有～ دارای تعبیرات مختلف، دارای ایهام، دو پهلو

荠 qí 见"荸荠"bíqi
另见 jì

俟 qí 见"万俟"Mòqí
另见 sì

耆 qí در سن بالاتر از شصت سالگی، بسیار پیر: 年～ در سنین بالا، سالخورده

【耆艾】qí'ài 〈书〉 پیرمرد

【耆宿】qísù ریش سفیدان، افراد مسن سرشناس و احترام برانگیز (جامعه)

脐 qí ①(生理) ناف، سره ②(螃蟹肚子的下壳) شکم خرچنگ

【脐带】qídài 〈生理〉 بند ناف، بند سره

【脐风】qífēng 〈中医〉 کزاز نافی (طب چینی)

淇 qí 见"冰淇淋"bīngqílín

萁 qí 〈方〉 ساقه‌ء لوبیا

畦 qí کرت (معمولا برای سبزی کاری): 菜～ کرت سبزی، کشتخان سبزی

【畦灌】qíguàn شیوه‌ء آبیاری مخصوص کشتخان های سبزیکاری

【畦作】qízuò سبزی کاری در کرت

崎 qí

【崎岖】qíqū نا هموار، دارای پستی و بلندی: 不平～ ناهموار و زمخت ～/的山路 راه کوهستانی پرفراز و نشیب

骑 qí ①(两腿跨坐) سوار شدن(بر حیوان یا دو چرخه):

با دوچرخه به خانه برگشتن 车回家~/ سوار بر اسب شدن 马~ /善~射/ ماهر بودن در تیراندازی و اسب سواری 在人民头上的老爷 ~/ اربابی که بر گرده‌ء مردم سوار باشد ②(所骑的马) اسب ③(骑兵) اسب سواری، مرکب 坐~: اسب سواری، مرکب /轻~ سوار نظام سبك اسلحه 铁~: سواران سوار نظام

【骑兵】qíbīng اسواران، اسب سواران، سوار نظام 部队~: واحدهای سوار نظام

【骑虎难下】qí hǔ nán xià بر گرده‌ء ببر سوار شدن ولی مشکل پیاده شدن از آنرا داشتن ــ کنایه از راه پس و پیش نداشتن یا به مهلکه افتادن

【骑马订】qímǎdìng 〈印〉 گیره‌ء دوخت

【骑马找马】qí mǎ zhǎo mǎ جستجوی اسب کردن در حالیکه روی اسب سوار بودن ــ کنایه از اینکه آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم.

【骑墙】qíqiáng روی دیوار نشستن ــ کنایه از خود را کنار کشیدن یا بی‌طرف ماندن 派~: افراد بی‌طرف که موضع مشخص نداشته باشند

【骑士】qíshì اسوار، سرباز سواره نظام

【骑手】qíshǒu اسب سوار ماهر

【骑术】qíshù اسب سواری

骐 qí 〈书〉 اسب سیاه رنگ، ادهم

琦 qí ①(美玉) یشم سبز ②(不凡的) برجسته، ممتاز

琪 qí یشم سبز

棋 qí شطرنج: 下一盘~ یك بار شطرنج بازی کردن /象~ شطرنج چینی/国际象~ شطرنج بین‌المللی

【棋布】qíbù مانند مهره‌های شطرنج متعدد و فشرده بودن

【棋锋】qífēng توانایی کسی در بازی شطرنج

【棋逢对手】qí féng duìshǒu در بازی شطرنج با حریف قدر و شایسته‌ء رقابت روبرو شدن 又作"棋逢敌手"

【棋高一着】qígāo yīzhāo در بازی شطرنج مهارت بیشتری داشتن

【棋局】qíjú ①(双方对阵的形势) وضعیت رو برو شدن طرفین در بازی شطرنج ②(棋盘) صفحه‌ء شطرنج

【棋迷】qímí علاقمند به بازی شطرنج، شطرنج دوست

【棋盘】qípán صفحه‌ء شطرنج

【棋枰】qípíng 〈书〉 صفحه‌ء شطرنج

【棋谱】qípǔ کتاب راهنمای بازی شطرنج

【棋圣】qíshèng استاد بازی شطرنج

【棋手】qíshǒu بازیگر ماهر شطرنج

【棋坛】qítán محافل بازی‌های شطرنج

【棋艺】qíyì فن و مهارت بازی شطرنج

【棋子】qízǐ مهره‌ء شطرنج

旗 qí ①(旗子) درفش، پرچم، بیرق، علم: 国~ پرچم ملی/ 队~ پرچم یك گروه / 锦~ پرچم ابریشمی گلدار(یا یراق دوز) / 三角~ پرچم سه گوش ②(满族的; 八旗的) متعلق به پرچم "八旗" های هشتگانه: 人~ افراد متعلق به ملیت «مان»، متعلق به ملیت «مان» پرچم (یاایمنك) ــ واحد ③(内蒙古行政单位) اداری در سطح شهرستان در منطقه‌ء خود مختار مغولستان داخلی: 阿巴嘎~ پرچم «آبگا» (واحد اداری)

【旗杆】qígān چوبه‌ء پرچم، میله‌ء پرچم

【旗鼓相当】qí-gǔ xiāngdāng قدر و شایسته‌ء رقابت بودن: 这两个队~, 打得很精彩。 چون این دو تیم همتا و رقیب بودند، مسابقه‌ء جالبی بین آنها انجام گرفت. /的对手~ حریف همتا و شایسته‌ء رقابت خود

【旗号】qíhào [多用于贬义] پرچم، بیرق: 打着经济援助的~搞间谍活动 در زیر لفافه‌ء کمك اقتصادی به جاسوسی پرداختن

【旗舰】qíjiàn کشتی حامل پرچم دریاسالار، کشتی دریاسالار

【旗开得胜】qí kāi déshèng پیروز شدن در اولین نبرد، پیروزی سریع بدست آوردن

【旗袍】qípáo لباس زنانه با یقه‌ء بلند و دامن چاکدار که مخصوص خانم های ملیت «مان» بود

【旗枪】qíqiāng ①(装有金属头的旗杆) چوبه‌ء پرچم دارای نوك فلزی ②(绿茶的一种) نوعی چای سبز

【旗绳】qíshéng بند مخصوص برافراشتن پرچم

【旗手】qíshǒu پرچم دار

【旗鱼】qíyú نوعی شمشیر ماهی

【旗语】qíyǔ علامت با پرچم: 打~ علامت دادن با پرچم

【旗云】qíyún ابرهای متحرك پرچم‌مانند در فراز قله‌ء کوه

【旗帜】qízhì ①(旗子) درفش، پرچم، بیرق، علم ② (立场) موضع: 鲜明~ موضع روشن داشتن

【旗子】qízi درفش، پرچم، بیرق، علم

蜞 qí 见"蟛蜞"péngqí

鲯 qí

【鲯鳅】qíqiū 〈动〉 (Dolphinfish) ماهی یونس

鳍 qí 〈动〉 بال ماهی، پره‌ء ماهی: 背~ پره‌ء پشت ماهی/腹~ پره‌ء شکم ماهی/尾~ پره‌ء دم ماهی

麒 qí

【麒麟】qílín «چی لین» ــ جانور افسانه ای دارای یك شاخ در پیشانی

【麒麟座】qílínzuò 〈天〉 صورت فلکی قیطس

qǐ

乞 qǐ گدایی کردن: 食~ برای کسب غذا گدایی کردن / 哀告怜~ برای کسب کمك بطور ترحم‌انگیز گدایی کردن

【乞贷】qǐdài 〈书〉 از کسی وام خواستن

【乞儿】qǐ'ér گدا

【乞丐】qǐgài گدا

【乞怜】qǐlián برای کسب ترحم گدایی کردن: 摇尾~ مثل سگ دم جنباندن و جلب ترحم کردن

【乞灵】qǐlíng 〈书〉 به چیزی متوسل شدن: 于谣言和诡辩~

به شایعه پراکنی و سفسطه بازی متوسل شدن

【乞求】qǐqiú گدایی کردن، با عجز و لابه چیزی را خواستن؛ ~ التماس کردن، با~ با عجز و لابه پوزش خواستن 苦苦/宽恕 عجز و لابه چیزی را خواستن

【乞师】qǐshī 〈书〉 گسیل نیروهای امدادی را درخواست کردن

【乞讨】qǐtǎo در به در گدایی کردن 沿街~:گدایی کردن

【乞降】qǐxiáng با عجز و لابه تسلیم شدن را در خواست کردن

【乞援】qǐyuán با عجز و لابه یاری خواستن، درخواست کمك کردن

岂 qǐ 〈书〉〈副〉[表示反问]:~非白日作梦? مگر این خواب روز نیست؟/这样做~不更实际些? آیا این روش عملی‌تر نیست ؟

【岂不】qǐbù مگرنه:这样做~方便? مگر این عمل راحت نیست ؟

【岂但】qǐdàn نه تنها:~青年人爱好运动,连上年纪的人也积极锻炼身体。 نه تنها جوانان بلکه افراد مسن هم فعالانه به ورزش و بدن سازی می‌پردازند.

【岂敢】qǐgǎn ①(哪敢) جرأت نداشتن:我~越俎代庖? به خود اجازه نمی‌دهم در امور دیگران دخالت کنم. ②〈套〉(不敢当) من شایستهٔ چنین ستایش یا افتخاری نیستم:您可称是我们这一行中的泰斗了。——~~! شما در این رشته منحصر به فرد هستید. ــ نه، من شایستهٔ چنین افتخاری نیستم.

【岂可】qǐkě چگونه می‌توان:~言而无信。 چگونه می‌توان زیر قول خود زد.

【岂能】qǐnéng چگونه می‌توان، چگونه ممکن است:~不辞而别? چگونه می‌توانید بدون خداحافظی بروید؟ 又作"岂可"

【岂是】qǐshì مگر:这~他所能忍受的。 مگر او می‌تواند آنرا تحمل کند؟

【岂有此理】qǐ yǒu cǐ lǐ غیر منطقی، نامعقول، غیر طبیعی:真是~! این واقعا غیر منطقی است !

【岂止】qǐzhǐ بیش از این:困难的事还多呢,~这一件。 مشکلات زیاد هست، بیش از این یکی‌نیست.

企 qǐ ①(抬起脚跟站着) روی نوك پا ایستادن ②(盼望) مشتاقانه در انتظار چیزی بودن 企盼~:مشتاقانه در انتظار چیزی بودن

【企待】qǐdài مشتاقانه در انتظار کسی بودن

【企鹅】qǐ'é پنگوئن

【企口】qǐkǒu 〈建〉 زبانه وکامه:~接合 پیوند زبانه وکامه

【企盼】qǐpàn آرزو داشتن

【企求】qǐqiú آرزوی بدست آوردن چیزی داشتن:不~个人名利 در پی سودجوئی و شهرت‌طلبی نبودن

【企图】qǐtú [多含贬意] قصد کردن، تلاش کردن، کوشیدن: ~逃跑 قصد فرار کردن

【企望】qǐwàng انتظار داشتن، امید داشتن:这是我们多年所~的。 این همان چیزی است که ما سالیان دراز در انتظار آن بوده ایم.

【企羡】qǐxiàn غبطه خوردن

【企业】qǐyè مؤسسه (اسم عمومی برای واحدهای صنعتی و معدنی و تجارتی کشور) 工矿~: مؤسسات صنعتی و معدنی/~管理 مدیریت مؤسسه/~家 مدیر مؤسسه

启 qǐ ①(打开) باز کردن، گشودن:~门 در را باز کردن/ ②(开始) آغاز کردن، شروع کردن:~幕。 پرده برداشته شد. ③(开导) بیدار کردن، هدایت کردن ~行 آغاز کردن سفر ④〈书〉(陈述) بیان:~发 روشن کردن ذهن، بیدار ساختن افکار محترمانه به اطلاع سرکار ~者:کردن، به اطلاع کسی رساندن 敬... می رسانم ⑤〈书〉(较短的书信) نامهٔ مختصر، یادداشت، رقعه:谢~ نامهٔ تشکر، سپاس‌نامه

【启禀】qǐbǐng خبر دادن

【启程】qǐchéng عازم شدن، سفری را آغاز کردن

【启齿】qǐchǐ باز کردن دهان، در بارهٔ چیزی صحبت کردن:难以~ مطرح کردن موضوعی را مشکل دانستن

【启唇】qǐchún باز کردن دهان

【启迪】qǐdí درس عبرت دادن، درس عبرت:给人以~ عبرت

【启碇】qǐdìng لنگر انداختن

【启动】qǐdòng (ماشین و...را) بکار انداختن

【启发】qǐfā بیدار ساختن، هدایت کردن افکار، الهام بخشیدن: ~某人的觉悟 آگاهی سیاسی در کسی به وجود آوردن/科学家的报告给了我们很多~。 سخنرانی این دانشمند برای ما بسیار الهام بخش بود.

【启发式】qǐfāshì روش تدریس ابتکاری

【启封】qǐfēng مهر و موم را شکستن، مهر از چیزی برداشتن (یا برگرفتن)

【启航】qǐháng سفر دریائی را شروع کردن:扬帆~ بادبان برافراشتن و سفر دریائی را شروع کردن/这艘货轮什么时候~? این کشتی باربری چه وقت لنگر خواهد کشید؟

【启口】qǐkǒu باز کردن دهان

【启蒙】qǐméng ①(使得到入门的知识) به کسی دادن معلومات ابتدائی:~老师 معلمی که در رشتهٔ علمی به کسی درس داده/~课本 کتاب ابتدائی ②(普及新知识) ذهن کسی را روشن کردن، کسی را از تبعیضات یا خرافات رهانیدن

【启蒙运动】Qǐméng Yùndòng نهضت آگاهی (The Enlightenment):~时期 دورهٔ نهضت آگاهی

【启明星】qǐmíngxīng ستارهٔ زهره

【启示】qǐshì آگاهی، الهام، وحی:从他的经验中我们得到很大~。 از گذشت او 或 از تجربهٔ او بسیار استفاده کردیم. بسیار عبرت گرفتیم.

【启事】qǐshì اعلان:征稿~ اعلان بخاطر تهیهٔ مقاله (برای روزنامه یا مجله)

【启衅】qǐxìn ایجاد دعوا کردن، تخم نفاق پاشیدن، نزاع به راه انداختن

【启行】qǐxíng عازم شدن

【启用】qǐyòng شروع به استفاده (از مهر رسمی و...) کردن

【启运】qǐyùn حمل کالا با کشتی

【启奏】qǐzòu (وزیر) در حضور شاه اظهار نظر کردن یا مطلبی بیان کردن

杞 Qǐ 〈姓〉يك نام خانوادگی در چين

【杞人忧天】Qǐ rén yōu tiān مانند آن شخص از سلسلهٔ «چی» كه از افتادن آسمان می ترسيد ــ كنايه از هراس‌های خيالی يا بی‌اساس داشتن

起 qǐ ①(起来) برخاستن، بلند شدن، پا شدن: 席~ دست از جا برداشتن، از غذا برداشتن واز سفره برخاستن / 早睡早~ زود خوابيدن و زود برخاستن ②(把东西弄出来) در آوردن، بيرون كشيدن، برداشتن: ~瓶塞 چوب پنبه را از بطری در آوردن / ~油 لكه های روغن را زدودن / ~雷 مين را از زير زمين در آوردن / ~钉子 ميخ را در آوردن / ~画 شيشه بيرون كشيدن / ~下来 تابلوی نقاشی را پائين آوردن ③(长出) ظاهر شدن، زدن: 脚上~水泡 تاول زدن پای كسی ④(发生) اتفاق افتادن، رخ دادن: ~风了。 باد دارد می وزد. ⑤(拟定) طرح كردن، طرحريزی كردن: ~稿 طرح مقاله ای را ريختن / ~草 پيش نويسی كردن ⑥(建立) بنا كردن، ساختن: ~伙 درست كردن دارودسته‌ای / ~一堵墙 كشيدن يك ديوار / ~高楼 بر روی زمين ساختمان بلندی بنا كردن ⑦(开始) آغاز كردن، شروع كردن: 从今天~ از امروز آغاز شدن / 从现在~ از حالا شروع شدن ⑧〈量〉(a)(件;次) مورد، پرونده: 两~刑事案件 دو مورد مربوط به آماس / 一~大脑炎 چند پروندهٔ جنائی / غشاء مغز (b)(群;批) دسته، گروه: 分两~出发 در دو گروه عازم شدن

起 qi ①[用在动词后,表示动作的趋向]: 拿~武器 سلاح برداشتن / 引~注意 جلب توجه كردن ②[用在动词后,常跟"不""得"连用,表示力量够得上或够不上]: 太贵了,买不~。 بسيار گران است و قدرت خريد آنرا ندارم. / 我们的友谊经得~时间的考验。 دوستی ما از بوتهٔ آزمايش زمان سربلند بيرون آمده است.

【起岸】qǐ'àn تخليهٔ بار كشتی

【起爆】qǐbào منفجر كردن، به آتش كشاندن: ~剂 چاشنی، مادهٔ آتش‌زا برای انفجار

【起笔】qǐbǐ ①(一个字的第一笔) اولين خط يك هيروگليف چينی ②(每一笔的开始) آغاز هر خط در نوشتن يك هيروگليف چينی

【起兵】qǐbīng گسيل داشتن ارتش

【起步】qǐbù ①(开始走) شروع به راه رفتن كردن ②(着手做) (برای انجام كاری) شروع به اقدام كردن

【起草】qǐcǎo مسوده كردن، پيش‌نويس كردن: ~文件 پيش نويس كردن مسوده يا سندی / ~委员会 كميتهٔ پيش نويسی

【起承转合】qǐ-chéng-zhuǎn-hé مقدمه، بيان موضوع، نظريه پردازی و جمع بندی ــ مراحل چهارگانه در نوشتن يك مقاله

【起程】qǐchéng آغاز سفر كردن، عازم سفر شدن

【起初】qǐchū در اول، در ابتدا، اصلا: 这个工厂~很小。 اين كارخانه در ابتدا بسيار كوچك بود. / 他~一字不识,现在已经能够写信了。 او اول هيچ سوادی نداشت و حالا می تواند نامه بنويسد.

【起床】qǐchuáng بيدار شدن، از خواب بلند شدن، از خواب برخاستن: 他们已经~了。 آنها از خواب برخاسته اند. / ~号 شيپور بيدارباش

【起道机】qǐdàojī 〈铁道〉 جك ريل (راه آهن)

【起点】qǐdiǎn نقطهٔ حركت، مبداء: 把成绩作为继续前进的新~ موفقيت را بمثابهٔ شروعی برای پيشرفت تلقی كردن / ~运费 حد اقل كرايهٔ كشتی

【起电】qǐdiàn 〈物〉 توليد الكتريسيتهٔ ساكن: ~机 دستگاه توليد الكتريسيتهٔ ساكن / ~盘 دستگاه توليد الكتريسيتهٔ ساكن بوسيلهٔ القاء

【起碇】qǐdìng لنگر برداشتن، بالا كشيدن لنگر

【起动】qǐdòng (ماشين و...را) براه انداختن: ~电动机 موتور راه اندازنده / ~机 براه اندازنده

【起发】qǐfā 〈方〉 با كلك و خدعه چيزی را بدست آوردن

【起飞】qǐfēi ①(开始飞行) پرواز كردن ②(事业、经济等开始迅速发展) (اقتصاد و...) پيشرفت سريع كردن

【起伏】qǐfú بالا آمدن و فرو رفتن، موجدار بودن: 山峦~ رشته‌های كوه پرپيچ و خم بودن / 麦浪~。 گندم مانند دريا موج می‌زند. / 事物发展有起有伏。 تكامل اشياء و پديده ها پر فراز و نشيب است.

【起稿】qǐgǎo پيش‌نويس كردن، آماده كردن پيش‌نويس

【起根由头】qǐgēn yóutóu از آغاز تا پايان، از اول تا آخر، بدون كم وكاست

【起航】qǐháng سفر دريائی را آغاز كردن

【起哄】qǐhòng ①(胡闹) ازدحام كردن برای غوغا ②(开玩笑) شوخی كردن، طنز پردازی

【起火】qǐhuǒ ①(发生火警) ايجاد آتش‌سوزی ②(作饭) خوراك پختن، طباخی، آشپزی: 在食堂吃饭比自己~方便多了。 غذاخوردن در ناهارخوری به مراتب راحت تر از پختن غذا بدست خود است. ③〈方〉(发脾气) از جا در رفتن

【起获】qǐhuò چيز قدغن را از مخفيگاه در آوردن

【起家】qǐjiā ساختن، درست كردن، شروع كردن: 白手~ كارهای خود را از هيچ شروع كردن

【起价】qǐjià 〈方〉 بالا رفتن قيمت ها

【起见】qǐjiàn [与"为"连用,表示目的] برای، بخاطر، بمنظور، اينكه: 为醒目~ برای جلب توجه

【起降】qǐjiàng (هواپيما) پرواز كردن و روی زمين نشستن

【起劲】qǐjìn با حرارت، بگرمی، با هيجان، با شور و شوق: 干得很~ با شور و شوق كار كردن / 孩子们玩得~。 كودكان با شور و هيجان سرگرم تفريح هستند. / 他说得正~,有人来敲门了。 او سرگرم صحبت شده بود كه كسی در زد.

【起敬】qǐjìng برای كسی احترام قايل شدن

【起居】qǐjū زندگی روزمره، معاش: ~有恒 زندگی منظم داشتن، معاش منظم

【起圈】qǐjuàn كود برداشتن از آغل خوك

【起开】qǐkai 〈方〉 كناره كردن، به كنار ايستادن: 你~点! شما قدری كنار بايستيد.

【起来】qǐlái ①(站起来) پا شدن، برخاستن: 你~吃饭吧! پاشو و غذايت را بخور. / 有个年轻人~给老人让了个座

جوانی از جا برخاست و جای خود را به پیر مردی داد. 。儿
②(起床) از خواب برخاستن، بیدار شدن :他们一～就下地 آنها به مجردیکه از خواب برخاستند، بمزرعه رفتند. 。了
③(奋起) قیام کردن، بپا خاستن :～反抗压迫 بر علیه ظلم و ستم بپاخاستن

【起来】qǐlai ①[用在动词后,表示向上]:拾～ برداشتن / 把孩子抱～ بچه را بغل کردن / 中国人民站～了。 مردم چین بپا خاسته اند. ②[用在动词或形容词后,表示动作或情况开始并且继续]:唱～ شروع کردن به آواز خوانی / 他的话使我们大笑～。 حرف او باعث قهقهه ما شد. / 天气暖和～了。 هوا رو به گرما می رود. ③[用在动词后,表示动作完成或达到目的]:合唱队组织～了。 دسته خوانندگان متشکل شد. / 想～了,这是杜甫的诗句。 یادم آمد، این بیت از شاعر «دوفو» است. ④[用在动词后,表示印象或看法]:看～要下雨。 مثل اینکه باران می‌خواهد ببارد. / 听～颇有道理。 این بسیار منطقی به گوش می‌خورد. / 说～容易,做～难。 گفتار دوصد گفته چون نیم کردار نیست. 或 آسانتر از رفتار است.

【起立】qǐlì ایستادن، برخاستن، پاشدن :～欢迎 برای استقبال کسی برخاستن

【起垄】qǐlǒng 〈农〉 کرت بستن (در مزارع)

【起落】qǐluò فراز و نشیب، بلندی و پستی

【起落架】qǐluòjià 〈航空〉 چرخ هواپیما :放下～ بازکردن چرخ هواپیما

【起码】qǐmǎ کمترین، حد اقل، اولیه، بدوی :～的要求 درخواست ها / ～的知识 معلومات اولیه / 国际关系中最～的准则 اولیه ترین موازین در مناسبات بین المللی / 最～的生活必需品 اساسی‌ترین لوازم زندگی / 这是革命者最～应具备的条件。 این ابتدایی‌ترین شرایطی است که یك فرد انقلابی باید داشته باشد. / 这次出差～要两个月。 این سفر مأموریت دست کم دو ماه طول خواهد کشید.

【起锚】qǐmáo بالا کشیدن لنگر، لنگر برداشتن

【起苗】qǐmiáo از خاك در آوردن جوانه‌های درخت (برای درخت کاری)

【起名儿】qǐmíngr نام دادن، نامیدن، نام گذاشتن

【起腻】qǐnì 〈口〉①(产生腻烦的情绪) دلزدگی پیدا کردن ②(缠磨) مثل انگل به کسی چسبیدن

【起跑】qǐpǎo 〈体〉 آغاز مسابقه دو :在跑道上练～ در باند تمرین آغاز دو را کردن / ～器 وسیله‌ای برای تمرین مسابقه دو / ～线 خط آغاز (برای مسابقه دو)

【起讫】qǐ-qì آغاز و پایان :～年月 آغاز و پایان روزگار

【起色】qǐsè بهبود، تجدید فعالیت :他最近工作很有～。 در این اواخر کارش خیلی رونق گرفته است. / 泥疗以后他的病有～了。 پس از معالجه با گل بهبود یافت.

【起身】qǐshēn ①(起程) جایی را ترك کردن، عازم سفر شدن ②(起床) از خواب بیدار شدن، برخاستن

【起始】qǐshǐ آغاز کردن

【起事】qǐshì قیام کردن، شورش کردن، آغاز کردن مبارزه مسلحانه

【起誓】qǐshì قسم خوردن، سوگند خوردن

【起手】qǐshǒu شروع به اقدام کردن

【起首】qǐshǒu در اول، در ابتدا، اصلا

【起水】qǐshuǐ 〈方〉 ثروتمند شدن

【起水】qǐshuǐ صید کردن ماهی پرورشی در حوض

【起死回生】qǐsǐ-huíshēng (حذاقت پزشك) موجب باز گرداندن زندگی بیمار شدن

【起诉】qǐsù 〈法〉 علیه کسی دادخواهی‌کردن :不予～ دادخواهی کسی را از دادخواهی معاف / 免予～ علیه کسی را مجاز نشمردن / ～书 نامه دادخواهی / ～人 دادخواه / کردن

【起跳】qǐtiào 〈体〉 آغاز پرش :～板 تخته آغاز پرش / ～线 خط آغاز پرش

【起头】qǐtóu ①(开始) در شروع، در ابتدا، در اول :谁起的头儿? چه کسی این کار را شروع کرده است؟ ②(起先) در اول، در ابتدا :～他是答应来的。 او اول وعده داد که بیاید / ～我不习惯。 در ابتدا عادت نکردم. ③(开始的地方) آغاز، شروع :万事～难。 هرکاری در آغاز مشکل است.

【起网】qǐwǎng 〈渔〉 ماهی را با تور گرفتن

【起卧】qǐwò برخاستن و خوابیدن

【起先】qǐxiān در اول، در ابتدا، در بدو امر

【起心】qǐxīn نیت بدی در سر پروراندن

【起行】qǐxíng آغاز سفر کردن، عازم سفر شدن

【起眼儿】qǐyǎnr [多用于否定式] چشمگیر، مورد توجه :这个人很不～。 این شخص مورد توجه دیگران نیست.

【起夜】qǐyè برای شب ادراری از خواب برخاستن

【起义】qǐyì قیام کردن، شورش کردن :农民～ قیام دهقانی / 敌军纷纷～投诚。 بسیاری از سربازان دشمن شورش کردند و به صفوف ما پیوستند. / ～军 ارتش شورشی

【起意】qǐyì [多含贬义] قصد داشتن، نیت بد داشتن :见财～ بدیدن پول نیت بد پیدا کردن

【起因】qǐyīn موجب، سبب، علت، دلیل :调查事故的～ رسیدگی کردن به علت بروز حادثه

【起用】qǐyòng ①(重新利用) دعوت به کار از مأموری که بازنشسته شده یا کنار گذاشته شده باشد ②(使用) بکار بردن

【起源】qǐyuán ①(发生的根源) منشأ، سرچشمه :生命的～ منشأ حیات، سرچشمه زندگی ②(开始发生) نشات گرفتن، سرچشمه گرفتن :一切知识～于劳动。 همه معلومات از کار تولیدی سرچشمه می‌گیرد. / 这条河～于青海。 سرچشمه این رودخانه در استان «چی های» است.

【起运】qǐyùn شروع کردن به حمل بار با کشتی :货物业已～。 کالاها در راه است. / ～地点 محل آغاز انتقال بار

【起赃】qǐzāng رد پای کسی را گرفتن و اموال مسروق را کشف کردن

【起早贪黑】qǐzǎo-tānhēi زود کار را شروع کردن و دیر دست از کار کشیدن :农民们～地往地里送粪。 دهقانان از صبح زود تا دیری از شب به مزارع کود دادند. 又作"起早搭黑"

【起重机】qǐzhòngjī جر ثقیل :～的起重能力 قدرت جر ثقیل / 塔式～ جر ثقیل / 龙门～ جر ثقیل با ریل‌های حامل آن

جرثقیل دروازه شکل ~ 门式/برج‌وار

【起绉】 qǐzhòu چین و چروك برداشتن: 这料子~吗? آیا این پارچه چین و چروك می شود؟

【起子】 qǐzi ①(开瓶工具) بطری باز کن ②〈方〉(螺丝刀) آچار، پیچ سفت کن ③〈方〉(焙粉) مایه، تخمیر که در نانوایی بکار می‌رود و کار خمیرمایه را می‌کند

【起坐间】 qǐzuòjiān 〈方〉 اطاق پذیرایی

绮 qǐ ①(有花纹图案的丝织品) پارچه، ابریشمی نقشدار ②(美丽) جلوه‌دار، زیبا، با زرق و برق

【绮丽】 qǐlì زیبا، چشم‌ربا، جلوه‌دار: 春天的西湖显得格外~。 هنگام بهار دریاچه، «غرب» بسیار زیبا و دل انگیز است.

【绮罗】 qǐluó ①(华丽的丝织品) پارچه، ابریشمی جلوه‌دار ②(指妇女) زن (مجازا)

【绮年】 qǐnián دوران نوجوانی

【绮霞】 qǐxiá ابرهای زیبا

稽 qǐ

另见 jī

【稽首】 qǐshǒu ①(古时一种跪拜礼) زانو بر زمین زدن و به خاك در افتادن (نوعی ادای احترام در قدیم) ②(道士举手施礼) (راهب تائوئیست) ادای احترام بوسیله، بالا بردن دست

qì

气 qì ①(气体) گاز، بخار: 沼~ گاز باتلاق، متان، 毒~/ گاز سمی/废~ گاز یا بخار زائد ②(空气) هوا: 打开窗户透一透~。 پنجره را باز کن تا هوای تازه داخل شود. ③(气息) نفس، دم: 停下来歇口~ برای تنفس دست از کار کشیدن 上~不接下~ نفس نفس زدن ④(气味) بو، عطر: 香~扑鼻。 بوی خوشی به مشام رسید. 臭~ بوی بد ⑤(天气) هوا، آب و هوا: 秋高~爽 هوای عالی پاییزی ⑥(习气) طرز، غرور، باد و غرور (گفتار یا کردار) رفتار: 官~ باد و غرور بوروکراتیك 书生~十足/ بسیار کتابی بودن (کسی) /表面上~壮如牛,实际上胆小如鼠 بظاهر مانند گاو شجاع و جسور اما در باطل مثل موش ترسو و بزدل ⑦(精神状态) روحیه، حالت روحی: 给球队打~ روحیه، تیم را بالا بردن /朝~勃勃 آکنده از شور و شوق جوانی/可鼓不可泄。 روحیه را باید بالا برد نه اینکه آنرا ضعیف کرد. ⑧(生气) خشمگین شدن، عصبانی شدن: 故意~某人一下 عمد کسی را عصبانی کردن /他说的是~话。 او بمنظور بیرون ریختن خشم خود آن سخن را گفت. از خشم و 得直哆嗦~/ ⑨(欺压) تحت فشار، تضییق کردن، آزار دادن، غضب لرزیدن: 挨打受~ آزار دیدن و کتك خوردن ⑩〈中医〉(طب چینی) نیروی حیات

【气昂昂】 qì'áng'áng غیور، باحمیت، بسیار غیرتمند

【气泵】 qìbèng 〈机〉 تلمبه، بخار

【气不过】 qìbùguò بی‌نهایت خشمگین

【气不平】 qìbùpíng بی نهایت خشمگین از بی‌عدالتی

【气藏】 qìcáng 〈石油〉 (نفت) حوض برای ذخیره، گاز

【气冲冲】 qìchōngchōng بسیار عصبانی، از جا دررفته

【气冲牛斗】 qì chōng niúdǒu مانند گاو نر ستیزنده بودن

【气冲霄汉】 qì chōng xiāohàn عصبانیت کسی به اوج رسیدن

【气喘】 qìchuǎn تنگی نفس

【气窗】 qìchuāng پنجره، بالای در یا بالای پنجره، دیگر

【气锤】 qìchuí 〈机〉 چکش بادی

【气粗】 qìcū ①(脾气暴躁) خشمگین، عصبانی ②(说话声大,没有顾虑) به صدای بلند و بی‌ملاحظه صحبت کردن

【气垫】 qìdiàn بالش بادی، تشك بادی: ~船 قایق بادی(یا باد شونده)

【气顶】 qìdǐng 〈石油〉 (نفت) کلاهك گاز، پوشش گاز

【气动】 qìdòng بادی: ~工具 ابزار بادی

【气度】 qìdù بردباری، شکیبائی، بزرگمنشی: ~不凡 بزرگمنشی و شکیبائی بسیار داشتن

【气短】 qìduǎn ①(呼吸短促) تند تند نفس کشیدن، نفس نفس زدن: 快到山顶时,大家都感到~。 هنگامیکه به نزدیکی قله، کوه رسیدیم، همه از نفس افتادیم. ②(志气沮丧) ناامید شدن، مأیوس شدن، دلسرد شدن: 失败并没有使他~。 او از شکست خود دلسرد نشد. /英雄~,儿女情长。 عشق روحیه، یك قهرمان را کاهش می دهد(در مورد کسی گفته می شودکه بخاطر عشق از مسئولیت خود شانه خالی کند)

【气氛】 qìfēn آتمسفر، فضا، محیط: 会谈是在亲切友好的~中进行的。 مذاکرات در محیط صمیمانه و دوستانه صورت گرفت. /讨论会的~很热烈。 فضای مذاکرات بسیار زنده و گرم بود.

【气忿忿】 qìfènfèn عصبانی، از جا دررفته

【气愤】 qìfèn آلود، غضب، عصبانی، خشمگین، رنجیده: 对于这种蛮横态度,大家无不感到~。 همه از این روش زورگویانه و آمرانه به خشم آمدند.

【气腹】 qìfù 〈医〉 ①(一种疾病) (طب) نفخ شکم ناشی از وجود هوا یاگاز ②(人工气腹) نفخ شکم ناشی از وجود هوا یا گاز(بطریق مصنوعی)

【气概】 qìgài روح، روحیه، روحیه، قهرمانانه، روحیه، دلاورانه: 英雄~ روحیه، قهرمانانه /革命家的英雄~ روحیه، دلاورانه، یك فرد انقلابی/ 表现了不畏强暴,敢于斗争的英雄~ دلاورانه در مبارزه، علیه ستمگران از خود روحیه، استوار نشان دادن

【气缸】 qìgāng 〈机〉 سیلندر

【气割】 qìgē 〈机〉 (مکانیکی) برش بادی

【气根】 qìgēn 〈植〉 (گیاه شناسی) ریشه، بادی 又作"气生根"

【气功】 qìgōng «چی گون» ـ یك روش سنتی تمرین تنفس عمیق: ~疗法 معالجه، بیماری بوسیله، «چی گون» در چین

【气鼓鼓】 qìgūgū بسیار عصبانی

【气臌】 qìgǔ 〈中医〉 (طب چینی) نفخ شکم ناشی از وجود گاز به علت سوء عمل طحال یا عوامل دیگر

【气管】 qìguǎn نای: ~炎 آماس نای/~切开术 عمل شکافتن نای

【气贯长虹】 qì guàn chánghóng آکنده از همت بلند و آرزوی بلند پرواز

【气锅鸡】qìguōjī جوجهٔ بخار پز در دیگ مخصوص
【气焊】qìhàn جوشکاری بادی
【气恨】qìhèn ①(气愤)عصبانی،خشمگین ②(嫉恨)حاسد
【气候】qìhòu ①(天气)آب و هوا، جو، اقلیم:大陆性～آب و هوای قاره ای/海洋性～آب و هوای دریائی/高原～ هوای فلات/～带 جوی/～图 نقشهٔ جوی، نقشهٔ حوزهٔ/～志 تاریخ اقلیم/～学 آب و هوا شناسی، اقلیم شناسی/اقلیمی ②(局势)وضع، فضا، محیط:政治～ فضای سیاسی ③(指结果、成就)(کار) به نتیجه، سرانجام:成不了～ نتیجه‌ای نرسیدن
【气呼呼】qìhūhū عصبانی، رنجیده، خشمگین، اوقات تلخ
【气化】qìhuà تبدیل شدن به گاز(یا بخار)
【气话】qìhuà حرف‌هایی‌که از روی خشم و عصبانیت زده شده باشد
【气火】qìhuǒ ①(怒火)خشم، غضب ②(愤怒)خشمگین
【气急败坏】qìjí bàihuài بسیار دست پاچه یا عصبانی
【气节】qìjié وفاداری و ایمان، امانت و راستی، دلیری اخلاقی:革命者坚贞不屈的～ وفاداری و ایمان تسلیم ناپذیر مخصوص یك فرد انقلابی
【气井】qìjǐng 〈石油〉چاه گاز
【气绝】qìjué متوقف شدن تنفس ــ کنایه از مردن
【气厥】qìjué بی‌هوش شدن
【气孔】qìkǒng ①(植)شکاف میان برگ ②〈动〉نای تنفسی حیوانات ③〈冶〉حفرهٔ ایجاد شده بر فلزات ریخته ④〈建〉سوراخ، منفذ، بادگیر
【气浪】qìlàng جریان هوا یا گاز(در اثر انفجار)
【气类】qìlèi ①(指同类的事物)اشیاء هم نوع ②〈书〉(气味相投的人)افراد هم‌سلیقه
【气冷】qìlěng 〈机〉(مکانیکی) سردکاری بوسیلهٔ هوا
【气力】qìlì کوشش، زحمت، زور، نیرو:这事需要花费～。انجام این کار احتیاج به زحمت وکوشش فراوان دارد./他用出全身～向对手猛扑过去。او با تمام نیروی خود بر حریف تاخت./我们得费很大～去完成这项任务。ما برای انجام این وظیفه باید کوشش‌های فراوانی بکار ببریم.
【气量】qìliàng بزرگمنش، بخشنده، تحمل، بردباری:～大 آدم ظرفیت‌دار/～大的人对这点小事是不会介意的。بزرگمنش و با ظرفیت اهمیتی برای این چیز کوچك قائل نمی‌شود.
【气流】qìliú ①(流动的空气)جریان هوا:～纺纱 نخ ریسی با استفاده از جریان هوا/～干扰 دخالت در جریان هوا ②〈语〉جریان هوا هنگام تلفظ بعضی از حروف
【气煤】qìméi زغال سنگ گازی
【气门】qìmén ①〈机〉دریچهٔ لاستیك ②〈动〉نای تنفسی حیوانات
【气门芯】qìménxīn 〈口〉کرمك لاستیك دوچرخه
【气闷】qìmèn ①(烦闷)ملول، افسرده ②(感到憋气)احساس خفگی کردن
【气密】qìmì عایق بندی شده از هوا، غیر قابل نفوذ بوسیلهٔ هوا
【气囔囔】qìnāngnāng عصبانی، غمگین
【气囊】qìnáng ①(鸟类呼吸器官)کیسهٔ هوا(پرنده) ②(充满气体的囊)کیسهٔ گاز(برای هواپیما)، گازدان
【气恼】qìnǎo عصبانی شدن، خشمگین شدن، اوقات تلخ شدن
【气馁】qìněi دلسرد شدن، مأیوس شدن، ناامید شدن:他多次遇到挫折,但从不～。او علی رغم ناکامی‌های زیاد هرگز دلسرد نمی‌شود.
【气派】qìpài طرز، سبك، روش:具有东方～的建筑物 معماری به سبك شرقی/他的～很大。او بسیار بزرگمنش و سخاوتمند است./天安门广场真有～。میدان «تاین آن من» واقعا با شکوه و عظیم است.
【气泡】qìpào حباب
【气喷】qìpēn 〈石油〉جهش گاز (با فشار شدید)
【气魄】qìpò سعهٔ صدر، وسعت مشرب، گشاده دلی، آزاده منشی:以革命家的～ با گشاده دلی یك فرد انقلابی/有改天换地的～ شهامت نوسازی جهان را داشتن
【气枪】qìqiāng تفنگ بادی:玩具～ تفنگ بادی بچگانه
【气球】qìqiú بالون:测风～ بالون اکتشافی(در هوا شناسی)
【气圈】qìquān ①(纺)(نساجی) ظرف کروی شیشه‌ای ②〈气〉کرهٔ هوا
【气色】qìsè رنگ چهره:～很好 دارای صورت قرمز و سالم بودن/～不好 پریده رنگ بودن، رنگ پریدگی
【气盛】qìshèng ①(火气大)تندمزاج، آتشی ②(气势盛大)با جلال و شکوه
【气势】qìshì نیروی حرکت، جنب و جوش، جلال و شکوه:民族解放运动的磅礴～ نیروی پرجنب و جوش نهضت آزادیبخش ملی/～雄伟的长城 دیوار بزرگ و با شکوه چین
【气势磅礴】qìshì pángbó مجلل و شکوهمند، پرجنب و جوش:革命洪流～,奔腾向前。جریان عظیم انقلاب با جنب و جوش و قدرت تمام چون موج توفنده به پیش می‌رود.
【气势汹汹】qìshì xiōngxiōng درنده خوی، شرزه، سبع:看起来～,实际上十分虚弱 به ظاهر شرزه و سبع اما در باطن ضعیف و ناتوان/不被敌人的～所吓倒 از دشمن مهیب نهراسیدن و بیم به دل راه ندادن
【气数】qìshù سرنوشت، قسمت، تقدیر:～已尽 عمر کسی سر آمدن، زندگی کسی سپری شدن، مردن 又作"气运"
【气态】qìtài ①〈物〉(فیزیك) حالت گازی، حالت بخاری ②(气概)طرز رفتار، سلوك
【气体】qìtǐ گاز، بخار:～动力学 مبحث حرکت گاز و هوا/～力学 مبحث خواص باد و گازها/～分离器 جدا کنندهٔ گاز/～发生器 ژنراتور گازی/～燃料 سوخت گازی
【气田】qìtián 〈石油〉میدان گاز
【气筒】qìtǒng تلمبهٔ دوچرخه
【气头上】qìtóushang غلبهٔ خشم:这是他～的话,不要往心里去。او بر اثر غلبهٔ خشم این سخن را گفت و به دل نگیرید.
【气团】qìtuán 〈气〉تودهٔ هوا:冷～ تودهٔ هوای سرد/～变性 تغییر تودهٔ هوا
【气吞山河】qì tūn shānhé روحیهٔ تسخیر طبیعت و غلبه کردن

بر کوه‌ها و رودخانه‌ها را داشتن، پر شهامت بودن

【气味】 qìwèi ①(闻到的味儿)بو: ~难闻。 بویش بسیار بد و غیر قابل تحمل بود. ②〈贬〉(意味;含义) مفهوم، رنگ، بو: 他的话有大国沙文主义的~。 حرفهای او بوی شوینیسم عظمت طلبانه می‌دهد.

【气味相投】 qìwèi xiāng tóu مانند هم بودن، سر و ته یك کرباس بودن، کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز: 他们俩~。 هردو آنها بدسلیقه هستند.

【气温】 qìwēn 〈气〉 درجهٔ گرما، درجهٔ حرارت هوا

【气息】 qìxī ①(呼吸) نفس، دم ②(气味) بو: 一阵芬芳的~从花丛中吹过来。 عطر خوشی از بوته‌های گل به مشام رسید./具有强烈的生活~ دارای رایحهٔ خوش زندگی بودن

【气息奄奄】 qìxī yǎnyǎn در حال اختصار، دم مرگ

【气象】 qìxiàng ①〈气〉(大气中自然现象) پدیدهٔ جوی، آثار جوی ②〈气〉(气象学) دانش هواشناسی، مبحث دگرگونی‌های جوی: ~工作者 هواشناس / ~观测 نظارت هوا شناسی / ~台 ایستگاه هوا شناسی / ~火箭 راکت هوا شناسی / ~学 علم هواشناسی / ~卫星 ماهوارهٔ هوا شناسی / ~图 نقشهٔ هوا شناسی / ~预报 پیشگوئی وضع هوا / هواشناسی، مبحث دگرگونی‌های هوا / ~员 هوا شناس ③(情景) صحنه، محیط، فضای یك جا: 生气勃勃的新~ محیط جدید پرجنب و جوش / 一片欣欣向荣的农村新~ محیط نشاط آور و شادمان روستاها

【气象万千】 qìxiàng wànqiān با عظمت، با شکوه، تماشایی، دیدنی، جذاب، جالب

【气性】 qìxing ①(脾气;性格) اخلاق، خو، مشرب ②(指易生气并不易消气的性格) تند خویی: 这孩子~大。 این بچه تندخو است.

【气汹汹】 qìxiōngxiōng عصبانی، خشمگین

【气胸】 qìxiōng 〈医〉①(一种疾病) وجود هوا یا گاز در حفرهٔ جنبی(بر اثر بیماری) ②(人工气胸) ایجاد هوا یا گاز در حفرهٔ جنبی(بوسیله مصنوعی)

【气吁吁】 qìxūxū نفس نفس زنان

【气虚】 qìxū 〈中医〉 (طب چینی) کاهش نیروی حیاتی

【气旋】 qìxuán 〈气〉 گردباد، باد یا طوفان شدید استوایی

【气血辨证】 qì-xuè biànzhèng 〈中医〉 (طب چینی) برحسب عمل انرژی حیاتی و حالت خون بیمار وضع پاتولوژیك او را تجزیه و تشخیص دادن

【气压】 qìyā 〈气〉 فشار هوا: 高~ فشار شدید هوا / ~表 فشار نگار / ~沉箱 محفظهٔ گازی سربسته ای که بوسیلهٔ آن مصالح ساختمانی را به زیر آب می‌برند

【气眼】 qìyǎn ①〈建〉(通风孔) منفذ، بادیگر ②〈冶〉(铸件内空洞) حفره‌های ایجاد شده بر فلزات ریخته

【气焰】 qìyàn هیبت و صلابت، نخوت، تکبر، غرور: 反动~ هیبت و صلابت ارتجاعی / ~嚣张 بسیار متکبر و مغرور بودن

【气宇】 qìyǔ وقار، سنگینی، بزرگواری: ~轩昂 دارای چهرهٔ موقر ورفتار وزین بودن

【气郁】 qìyù 〈中医〉 (طب چینی) بند آمدن چرخهٔ نیروی حیاتی

【气韵】 qìyùn چشم ربائی و دل انگیزی یك اثر ادبی یا هنری

【气质】 qìzhì ①(个性;特点) طبع، مزاج، طبیعت، خو، خلق؛ قریحه، استعداد: 他有艺术的~。 او قریحهٔ هنری دارد. ②(风格;气度) خصلت، صفت: 革命者的~ صفت‌های مخصوص، خصلت‌های مخصوص یك فرد انقلابی

【气滞】 qìzhì 〈中医〉 (طب چینی) رکود چرخهٔ نیروی حیاتی

【气肿疽】 qìzhǒngjū 〈牧〉 نوعی مرض عفونی در گاو و گوسفند

【气壮山河】 qì zhuàng shānhé قدر تمند و با شکوه، باجلال و عظمت

讫

qì ①(完结) انجام یافته، بپایان رسیده: 付~ (پول) پرداخته شده / 收~ دریافت شده / 验~ وارسی شده، بررسی شده ②(截止) پایان: 起~ آغاز و پایان

迄

qì ①(到) تا: ~今 تا بحال ②(始终;一直)[用在"未"或"无"前] تا کنون، تابحال: 他走后~无音信。 از وقتی که رفته است از او خبری نداریم.

【迄今】 qìjīn تا بحال، تاکنون، تا امروز: 问题~尚未解决。 مسئله تا امروز حل نشده است. / 人们仍缅怀着这些革命先烈。 مردم هنوز خاطرهٔ شهیدان انقلاب را زنده نگهداشته اند.

汽

qì بخار، دمه

【汽车】 qìchē خودرو، اتومبیل، ماشین، وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری: 小~ اتومبیل، ماشین، خودرو / 载重~ کامیون / 吊~ جرثقیل برای بالا آوردن کامیون / ~队 دستهٔ رانندگان وکارکنان حمل و نقل / ~工业 صنعت ماشین سازی / ~库 گاراژ / ~修配厂 تعمیرگاه ماشین / ~制造厂 کارخانهٔ ماشین سازی موتوری

【汽船】 qìchuán قایق بخاری

【汽锤】 qìchuí 〈机〉 چکش بخاری

【汽灯】 qìdēng چراغ گاز

【汽笛】 qìdí سوت بخاری، سیرن: 鸣~ سوت زدن، سیرن زدن

【汽缸】 qìgāng 〈机〉 سیلندر: ~组 بلوك سیلندر

【汽化】 qìhuà 〈物〉 تبخیر، بخار کردن، تبدیل به بخار گردانیدن: ~热 گرمای تبخیر

【汽化器】 qìhuàqì ①〈机〉 کاربراتور: 回火~ احتراق گاز در کاربراتور / 主射口~ دهانهٔ اصلی کار کاربراتور(برای افزایش سختی فلز) ②〈化〉 بخار ساز، دستگاه بخار ساز، براتور

【汽酒】 qìjiǔ شراب سبك گازدار

【汽轮发电机】 qìlún fādiànjī توربوژنراتور

【汽轮机】 qìlúnjī توربین بخاری

【汽碾】 qìniǎn 〈机〉 جاده صاف کن، غلتکی که با نیروی بخار کار می‌کند

【汽暖】 qìnuǎn گرم کردن اطاق‌ها با استفاده از بخار دیگ

【汽水】 qìshuǐ نوشابهٔ گازدار

【汽提】 qìtí 〈石油〉 گاز گرفتن: ~塔 برج گازگیری

【汽艇】 qìtǐng قایق موتوری

【汽油】 qìyóu بنزین، گازولین: 航空~ بنزین هواپیما / 凝固~ ناپالم / ~箱 باك بنزین / ~流量表 آمپر بنزین

弃

qì دور انداختن، ول کردن، رها کردن: ~之可惜 در دور انداختن چیزی دودل بودن / 敌军~城而逃。 دشمن شهر را رها کرد و گریخت.

کرد وگریخت.

【弃暗投明】qì àn tóu míng رها کردن تاریکی برای رسیدن به روشنائی ــ کنایه از جانب ارتجاعی را ترك کردن و به جانب مترقی پیوستن: 伪军官兵～的为数不少。 تعداد زیادی از سر بازان و افسران ارتش پوشالی به جانب مردم پیوستند.

【弃恶从善】qì è cóng shàn دست از کارهای بد کشیدن و به کارهای نیك گرایدن

【弃甲曳兵】qìjiǎ-yèbīng (واحد های نظامی تار و مار شده) زره و جوشن شان را رها کردن و اسلحهء شان را بدنبال کشیدن

【弃旧图新】qì jiù tú xīn خود را کاملا اصلاح کردن

【弃捐】qìjuān 〈书〉 رها کردن، ول کردن

【弃权】qìquán ①(投票弃权) از رأی دهی خود داریکردن: 两票～ دو رأی ممتنع ②(体育比赛弃权) از حق بازی در مسابقه صرف نظر کردن

【弃舍】qìshě منصرف شدن

【弃世】qìshì در گذشتن، مردن، وفات یافتن، فوت کردن

【弃瑕录用】qì xiá lù yòng استخدام کردن کسی که اشتباه کرده باشد

【弃邪归正】qì xié guī zhèng 同"改邪归正"

【弃婴】qìyīng ①(扔掉婴儿) رها کردن اطفال ②(被扔掉的婴儿) بچهء سر راهی

【弃之如敝屣】qì zhī rú bì xǐ مثل يك جفت کفش کهنه بدور انداختن

【弃掷】qìzhì رها کردن، ول کردن

【弃置】qìzhì بدور انداختن، رها کردن، ول کردن: 不用～ دور انداختن، انداخته شدن، بی‌فایده ماندن

泣 qì ①(小声哭) هق هق گریه کردن: 诉～ هق هق کنان از هق هق گریه گلویش گرفت. 他～不成声。 شکایت کردن ②(眼泪) اشك: 下如雨～ مانند باران اشك ریختن

亟 qì 〈书〉 بارها: 来问讯～ بکرات، مکررا، بارها برای کسب اطلاع آمدن
另见 jí

契 qì ① 〈书〉 (用刀雕刻) حکاکی کردن، کنده‌کاری کردن، گراور کردن ② (契约) قراداد، سند، قباله: 地～ سند مالکیت زمین، بنچاق ③(投合) توافق داشتن، باهم جور آمدن: 默～ توافق ضمنی

【契丹】Qìdān (چیدان) ــ يك اقلیت ملی قدیمی در چین

【契合】qìhé موافق بودن، مطابق بودن، تطبیق کردن: 与进化论相～ با نظریهء سیر تکامل مطابق بودن

【契机】qìjī ①〈哲〉 (فلسفه) لحظه، آن ②(转化的关键) نقطهء چرخش اشیاء، نقطهء کلیدی

【契据】qìjù سند، قرارداد، رسید، قبض

【契刻】qìkè حکاکی، کنده کاری

【契券】qìquàn قرارداد، سند

【契文】qìwén نوشته روی‌استخوان حیوان

【契友】qìyǒu دوست صمیمی، محرم راز، همدم

【契约】qìyuē قرارداد، سند مالکیت، اجازه نامه: 租船～ قرارداد اجارهء کشتی

【契纸】qìzhǐ سند مالکیت، قباله

砌 qì ①(用砖石建造) آجرچین کردن یا سنگ چیـن (با آجر یا سنگ) دیوار 墙～ / آجر چین کردن 砖～: کردن آجر چینی برای جدال چاه (یا دیوارهء 井壁〈矿〉～ / کشیدن نرده‌های حجاری شده و پله‌های 雕栏玉～: پله (台阶) ② (چاه) مرمری

跂 qì 〈书〉 روی نوك پا ایستادن

葺 qì 〈书〉①(用茅草盖房顶) بام خانه را با کاه یا حصیر پوشاندن ②(修缮) تعمیر کردن، مرمت کردن: 修～ خانه‌ای را مرمت کردن

碛 qì ①(沙石滩) زمین پست وکم عمق کنار دریا و از سنگ و ماسه پوشیده شده ②(沙漠) کویر

器 qì ①(器具) ظروف، لوازم، اسباب، وسائل: 漆～ ظروف لاکی / 瓷～ ظروف چینی / 玉～ چیزهای یشمی / 乐～ آلت، سازهای‌موسیقی / 拾音～ پیکاپ (گرامافون) ②(器官) ارگان: 生殖～ آلت تناسلی، شرمگاه ③(度量; 才能) توانائی و قوهء قضاوت: 识～ شایستگی، قابلیت، توانائی / 使～ کسی‌را برحسب لیاقتش استخدام کردن

【器材】qìcái لوازم، وسایل، اسباب: 军用～ لوازم نظامی / 照相～ لوازم عکاسی

【器官】qìguān جهاز، ارگان، آلت، ابزار: 发音～ جهاز صوتی / 呼吸～ جهاز تنفسی / 消化～ جهاز هاضمه

【器件】qìjiàn قطعات يك ابزار: 电子～ افزارهای الکترونیك

【器局】qìjú 〈书〉 دانش و معرفت و بزرگواری و شکیبایی

【器具】qìjù ابزار، وسایل، لوازم، اسباب، افزار: 日用～ وسایل مورد استفادهء روزمره

【器量】qìliàng بردباری، تحمل: 小～ تنگ نظر بودن، کوته نظر بودن

【器皿】qìmǐn وسایل خانه(مانند کاسه، بشقاب و...)

【器任】qìrèn 〈书〉 برای کسی اهمیت قائل شدن و به او اعتماد داشتن

【器物】qìwù وسایل، لوازم، اسباب

【器械】qìxiè ①(有专门用途的器具) آلت، ابزار، وسائل: 医疗～ وسایل پزشکی / 体育～ وسایل ورزشی / 光学～ وسایل / 体操～ نوعی ژیمناستیك که با وسایل ورزشی انـجـام می‌شود ②(武器) سلاح / باصره

【器用】qìyòng ①(指日常用具) لوازم روزمره ②〈书〉(有才能可任用的人) آدم مستعد و قابل اعتماد

【器宇】qìyǔ 〈书〉 صورت ظاهر، رفتار، سلوك: 轩昂～ قیافهء موقر و وزین داشتن

【器乐】qìyuè 〈乐〉 موسیقی ساز(در مقابل موسیقی آواز): 曲～ آهنگی که با ساز نواخته شود

【器重】qìzhòng [用于上级对下级, 长辈对晚辈] برای کسی اهمیت قائل بودن، کسی را ارج نهادن

憩 qì 〈书〉استراحت کردن، آسودن، برآسودن
【憩息】qìxī 〈书〉استراحت کردن، آسودن، برآسودن

qiā

掐 qiā ①(使劲捏;截断)با انگشت چیزی را فشار دادن، شاخه‌های فرعی 把杈子～掉:بزور دو چیز را از هم جدا ساختن /گل‌ها را نچینید. 不要～花。/ درخت را با انگشت جدا ساختن 把烟卷～了 خاموش کردن سیگار ②(用手的虎口紧按住) گردن کسی را چنگال گرفتن 脖子～:چنگال گرفتن، چنگال زدن کسی را خفه کردن ～死 /
【掐断】qiāduàn قطع کردن، جدا کردن :～电线 سیم برق را قطع کردن /～水源 قطع آب
【掐架】qiājià درگیری (مرغ، سگ و...)
【掐尖儿】qiājiānr با انگشت جوانه‌ها را چیدن
【掐丝】qiāsī 〈工美〉مفتول نازك طلا یا نقره یا مس که در دست ساخته‌ٔ هنری بکار می رود :景泰蓝花瓶上的～ مفتول‌های نازك مس روی گلدان میناکاری مخصوص چین
【掐算】qiāsuàn با انگشت حساب کردن
【掐头去尾】qiātóu-qùwěi سر و ته چیزی‌را قطع کردن :这把芹菜～剩下不多了。 از این کرفس پس از قطع کردن سر و ته اش چیز زیادی نمانده است. /引用他这段话不能～。 اگر از قول او می‌گویید حرف او را بطور کامل نقل کنید.

袷 qiā
【袷袢】qiāpàn نوعی قبای مخصوص ملیت‌های اویغوری و تاجیکی چین

葜 qiā 见"菝葜"báqiā

qiǎ

卡 qiǎ ①(夹在中间)گیر کردن :鱼刺～在他的嗓子里。 تیغ ماهی در گلویش گیر کرد. ②(卡子) گیره، سنجاق، سنجاق مو، پنس مو :发～ پنس ③(检查站) ایستگاه بازرسی :关～ ایستگاه بازرسی
另见 kǎ
【卡具】qiǎjù 〈机〉گیره، قید، منگنه، لوازم برای‌نصب کردن چیزی
【卡壳】qiǎké ①〈军〉پوکه‌ٔ فشنگ ②(遇到障碍进行不下去)گیر کردن، ازکارافتادن، مسدود شدن
【卡口】qiǎkǒu 〈机〉خاردار :～灯泡 لامپ با ته پیچ خاردار/ ～灯头 سرپیچ خاردار
【卡盘】qiǎpán 〈机〉(مکانیك) گیره ایکه مته را در ماشین نگه‌می‌دارد
【卡子】qiǎzi ①(夹东西的器具)گیره، قید، منگنه، لوازم برای نصب کردن چیزی ②(关卡)ایستگاه بازرسی
【卡钻】qiǎzuàn 〈石油〉گیر کردن مته‌ٔ حفاری

qià

洽 qià ①(和睦)هماهنگ بودن، توافق داشتن :融～ هماهنگ بودن / 意见不～ اختلاف نظر داشتن ②(接洽) کارها را ترتیب دادن، مشورت کردن، کار ها را ترتیب دادن :商～ مذاکره، مذاکره کردن /～谈贸易事宜 مذاکرهٔ تجارتی کردن
【洽谈】qiàtán مذاکره کردن

恰 qià ①(合适;恰当)مناسب، درخور، جور ②(恰恰;正)درست همینطور، درست، عیناً، کاملا :～到好处 درست، عینا، کاملا
【恰当】qiàdàng مناسب، جور، درخور :用词～ بکار بردن واژه‌های مناسب /提出～的口号 شعارهای مناسب دادن /采取～的措施 اقدامات مناسب بعمل آوردن
【恰好】qiàhǎo درست، عینا، کاملا :这块布～够做一件衬衣。 این قواره پارچه درست به اندازه یك پیراهن است. /警察～这时赶到。 پلیس سر بزنگاه رسید.
【恰恰】qiàqià درست، عینا، دقیقا :这～是我想说的话。 این درست همان چیزی است که می‌خواستم بگویم. /～相反 درست برعکس
【恰巧】qiàqiǎo برحسب تصادف، اتفاقا، بطور تصادفی :那天我也在那里。 من اتفاقا آنروز درآنجا بودم.
【恰切】qiàqiè مناسب و دقیق
【恰如其分】qià rú qí fèn شایسته، مناسب، در خور :～的评价 ارزیابی شایسته /给予～的批评 بطور شایسته از چیزی یا کسی انتقاد کردن /对某人成绩和缺点作～的估计 بطور شایسته محاسن و معایب چیزی را ارزیابی کردن

髂 qià
【髂骨】qiàgǔ 〈生理〉استخوان حرقفه

qiān

千 qiān ①(数目)هزار :成～上万 چند کرور، بتعداد هزاران هزار /～～万万 هزاران و دهها هزاران ②(比喻很多)تعداد زیاد :～百条建议 هزاران پیشنهاد /～百年来的梦想 یك خواب بسیار طولانی /～层饼 نان چند لایه ای که با بخار پخته می‌شود /～层底 تخت کفش پارچه ای بسیار محکم /这件事我已经说过一～遍了。 این موضوع را بارها گفته‌ام.
【千变万化】qiānbiàn-wànhuà در حال تغییر، متغیر :国际阶级斗争的形势是错综复杂,～的。 وضع مبارزهٔ طبقاتی بین المللی بسیار پیچیده و متغیر است.
【千差万别】qiānchā-wànbié هزار فرق باهم داشتن، هزار جور :各地气候～。 آب و هوا از یك محل تا محل دیگر فرق می‌کند. /事物的～ هزار فرق با هم داشتن اشیاء و پدیده ها
【千疮百孔】qiānchuāng-bǎikǒng (بدن انسان) هزارها زخم و سوراخ داشتن

【千锤百炼】qiānchuí-bǎiliàn ①(多次的斗争和考验) سرد وگرم چشیده، کاملا مجرب و ورزیده، بسیار آبداده : 在革命斗争中~ کاملا مجرب و ورزیده در مبارزهٔ انقلابی /~的战士 سرباز کاملا مجرب و ورزیده ②(经过精心修改)(آثار ادبی) بارها بادقت ویراستاری شده : 用词~ در کاربرد واژه‌ها بسیار ورزیده بودن

【千电子伏】qiāndiànzǐfú 〈原〉 کیلو الکترون ــ ولت

【千乏】qiānfá 〈电〉 کیلوولت

【千方百计】qiānfāng-bǎijì به هر وسیله ایکه باشد : 挖掘潜力~ به هر وسیله ایکه باشد نیروی بالقوه را استخراج کردن /掩盖错误~ برای عیب پوشی به هر چیزی متشبث شدن

【千分表】qiānfēnbiǎo نوعی قیاس اندازه گیری بسیار دقیق

【千分尺】qiānfēnchǐ میکرومتر : 外径~ میکرومتر برای قطر بیرونی /内经~ میکرومتر برای قطر درونی /游标~ درجه یا مقیاس محتوی کسور اعشاری

【千夫】qiānfū 〈书〉 مردم متعدد : 千夫所指 محکوم عام شدن

【千伏】qiānfú 〈电〉 کیلوولت : 千伏安 کیلوولت آمپر

【千古】qiāngǔ ①(长远的年代) طی سالیان متمادی، ابدی، جاویدانه : 成为~罪人 برای ابد محکوم عام شدن /~奇闻 داستان بسیار عجیب و غریب /~遗恨 تاسف همیشگی ②[用于挽联、花圈的上款] : 某某先生~! آقای فلان و فلان برای همیشه آرام باش!(در موقع عزاداری برای مرده)!

【千赫】qiānhè کیلوهرتز

【千回百转】qiān huí bǎi zhuǎn پر از پیچ و خم.

【千斤】qiānjīn یك هزار«جین» ــ یعنی بسیار سنگین : 重担~ بار مسئولیت بسیار سنگین

【千斤】qiānjin ①〈机〉 جك ②〈机〉 گیره، عایق

【千斤顶】qiānjīndǐng 〈机〉 جك : 螺旋~ جك پیچدار /油压~ جك هیدرولیك

【千金】qiānjīn ①(很多的钱) صد سکه طلا، پول زیاد : 千金难买。 حتی با پول هم نمی‌شود (آنرا) خرید. ②〈敬〉(女儿) خطاب محترمانه به دختر(کس دیگر)

【千金一诺】qiān jīn yī nuò 同"一诺千金"yī nuò qiān jīn

【千金一掷】qiān jīn yī zhì زیاده‌روی در خرج پول

【千军万马】qiān jūn wàn mǎ هزاران هزار سرباز و اسب ــ کنایه از یك ارتش نیرومند

【千钧一发】qiān jūn yī fà وزنهٔ سنگینی را به موئی آویزان کردن(یا چیزی به موئی بسته بودن) ــ کنایه از لحظات خطرناك

【千钧重负】qiān jūn zhòng fù بار سنگین مسئولین سنگین

【千卡】qiānkǎ 〈物〉 کیلوکالری

【千克】qiānkè کیلوگرم

【千里】qiānlǐ یك هزار «لی» ــ کنایه از مسافت طولانی : 沃野千里 پهنهٔ وسیعی از مزارع حاصلخیز

【千里光】qiānlǐguāng 〈植〉 گیاه شیخ الربیع

【千里马】qiānlǐmǎ اسبی که در یك روز هزار«لی» را بپیماید، اسب تندرو، بادپا

【千里送鹅毛】qiānlǐ sòng émáo یك پر غاز که از مسافت یك هزار«لی» فرستاده شده باشد : 千里送鹅毛,礼轻情意重。 خود هدیه شاید مانند پر غاز باشد، اما چون از مسافت دور فرستاده شده نمایانگر دوستی عمیق است.

【千里迢迢】qiānlǐ tiáotiáo بدوری هزارها«لی»، جای بسیار دورافتاده، بعد مسافت زیاد

【千里眼】qiānlǐyǎn ①(有眼力的人) صاحب بصیرت، شخص تیز بین ②〈旧〉(望远镜) تلسکوپ

【千里之堤,溃于蚁穴】qiānlǐ zhī dī, kuì yú yǐxué یك سوراخ مورچه ممکن است موجب فرو ریختن یك آب بند به طول هزار«لی» گردد ــ کنایه از اینکه غفلتی کوچك ممکن است به فاجعه‌ای بزرگ منجر شود.

【千里之行,始于足下】qiānlǐ zhī xíng, shǐ yú zú xià یك سفر طولانی(هزار«لی») با برداشتن اولین قدم آغاز می‌گردد.

【千伶百俐】qiān líng bǎi lì بسیار باهوش و زرنگ

【千虑一得】qiān lǜ yī dé حتی آدم احمق هم گاهی یك فکر خوب بخاطرش می‌رسد.

【千虑一失】qiān lǜ yī shī حتی آدم خردمند هم از خطا کردن مصون نیست.

【千枚岩】qiānméiyán 〈地〉 نوعی سنگ بنام "Phyllite"

【千米】qiānmǐ کیلومتر

【千磨百折】qiān mó bǎi zhé سختی‌ها و رنج‌های متعدد

【千难万险】qiān nán wàn xiǎn موانع و مشکلات بیشمار

【千篇一律】qiān piān yī lǜ قالبی، اقتباس شده، تقلید شده، نظرهای قالبی : 千篇一律的论调 فاقد نوآوری و ابتکار

【千奇百怪】qiānqí-bǎiguài انواع چیزهای عجیب و غریب، پدیده‌های متنوع و عجیب

【千千万万】qiānqiānwànwàn هزارها هزار

【千切】qiānqiè باید (از روی صمیمیت)

【千秋】qiānqiū ①(很长久的时间) یك هزار سال، قرن‌ها : 千秋万代 طی سالیان دراز ②〈敬〉(寿辰) خطاب محترمانه به روز تولد (دیگران)

【千儿八百】qiānrbābǎi 〈口〉 هزار یا یك خرده کمتر از آن

【千日红】qiānrìhóng 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Globe amaranth"

【千山万水】qiānshān-wànshuǐ هزار کوه و صد هزار رود ــ کنایه از جریان سفر طولانی و دشوار : 两国相隔~。 این دو کشور بوسیلهٔ هزار کوه و صد هزار نهر جدا شده است.

【千丝万缕】qiānsī wànlǚ پیوندهای بی شمار، هزار و یك دانه : 千丝万缕的联系 با هزاران رشته بهم پیوند خوردن، حلقه زنجیر

【千头万绪】qiāntóu wànxù هزارها رشتهٔ کار، اشیاء متعدد : 工作~,要抓主要矛盾。 کارها بسیار زیاد است، اما ما باید قبل از همه به آن کاری دست بزنیم که تناقض اصلی را تشکیل می‌دهد. /心里~,不知从何说起。 افکارم مانند دریا چنان متلاطم است که واقعا نمی‌دانم چه چیزی باید اول بگویم.

【千瓦】qiānwǎ 〈电〉 کیلووات : 千瓦小时 کیلووات ساعت

【千万】qiānwàn ①(十个百万) ده میلیون ② میلیون‌ها میلیون، موقعی که (务必) حتما، باید، بایست : 到达后~来信。 رسیدید، حتما نامه بنویسید. /~要小心啊! باید بادقت باشید. /这事儿~不可掉以轻心。 ما تحت هیچ شرایطی نباید آنرا سرسری بگیریم. /~不要忘记人民的利益 ما هرگز نباید

مصالح خلق را بدست فراموشی بسپریم.

【千…万…】 qiān…wàn… [形容很多或表示强调]:千刀万剐 بارها بدن کسی را بریده بریده قطع کردن / 千丁宁万嘱咐 به کسی سفارش کردن

【千辛万苦】 qiānxīn-wànkǔ دشواری ها و سختی های بسیار: 地质勘探队历尽～，找到了不少新的矿藏。 پس از تحمل سختی‌ها و دشواری‌های بی شمار گروه اکتشافی زمین شناسی در کشف معدن های بسیار جدید موفق شدند.

【千言万语】 qiānyán-wànyǔ هزاران کلمه: ～说不尽我对祖国的深情。 کلمه‌ها نمی‌توانند میزان عشق عمیق مرا نسبت به میهنم بیان کنند.

【千依百顺】 qiān yī bǎi shùn در هر کاری مطیع دیگران شدن

【千载难逢】 qiān zǎi nán féng هر هزار سال یك بار اتفاق افتادن، به ندرت اتفاق افتادن: ～的机会 فرصت طلایی، فرصت کمیاب

【千载一时】 qiān zǎi yī shí (فرصت) هر هزار سال یك بار پیش‌آمدن، بسیار کمیاب

【千真万确】 qiān zhēn wàn què کاملا درست

【千周】 qiānzhōu کیلو سیکل، یك هزار دور در هر ثانیه (در رادیو)

仟 qiān
هزار (برای نوشتن عدد "千" در چك و اسناد مالی بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)

阡 qiān
〈书〉 راه باریکه ای که از کشتزار بگذرد و از جنوب بشمال برود

【阡陌】 qiānmò راههای باریکهٔ متقاطع میان کشتزارها: 纵～横。 راه باریکه در میان کشتزارها تقاطع می‌کند.

扦 qiān
یك میلهٔ باریك نوك تیز از فلز یا خیزران، سیخ: 蜡～儿 شمعدان / 竹～儿 چوب خیزران

【扦插】 qiānchā 〈农〉 کاشتن ساقه یا پاجوش درخت

【扦担】 qiāndàn 〈方〉 ①(两头尖而翘起的木扁担) چوب باربری که دو سر آن تیز و خمیده باشد ②(两边挑拨的人) سخن چین

【扦脚】 qiānjiǎo 〈方〉 آراستن ناخن پا در حمام

【扦子】 qiānzi ①(针状物) یك میلهٔ باریك از فلز یا خیزران با نوك تیز ②(从麻袋里取样品的铁器) یك میلهٔ فلزی نوك تیز که برای بیرون آوردن نمونه‌های غله از گونی بکار می‌رود

迁 qiān
①(迁移) مهاجرت کردن: ～往他处 به جای دیگر مهاجرت کردن، کوچ کردن ②(转变) تغییر کردن: 事过境～。 قضیه تمام شده است و وضع هم تغییر کرده است.

【迁变】 qiānbiàn تغییرات

【迁都】 qiāndū پایتخت را به جای دیگر منتقل ساختن

【迁飞】 qiānfēi (پرندگان) دسته دسته کوچ کردن

【迁化】 qiānhuà 〈书〉 ①(变化) تغییر کردن ②(死亡) در گذشتن

【迁就】 qiānjiù سازش کردن، خود را با وضعی وفق دادن: 姑息～ سازش بیش از حد سازشگر و با مدارا بودن / 无原则的～ سازش بی‌اصول / 在小事情上要互相～着点儿 باید بر سر مسائل کم اهمیت با هم سازش کنید. / 对错误思想要斗争，不能～。 ما باید با افکار غلط مبارزه کنیم نه سازش. / ～主义 طرفداری از سازش بیش از حد

【迁居】 qiānjū نقل مکان کردن، خانهٔ خود را عوض کردن: ～外地 به محل دیگر کوچ کردن / ～国外 به خارج از کشور مهاجرت کردن

【迁离】 qiānlí نقل مکان کردن

【迁怒】 qiānnù خشم و غضب خود را بر سر کسی که مقصر نیست بیرون ریختن: ～于人 بر کسی خشم گرفتن

【迁善改过】 qiān shàn gǎi guò اشتباهات گذشتهٔ خود را اصلاح کردن و به جهت خوب پیشرفت کردن

【迁徙】 qiānxǐ مهاجرت کردن، نقل مکان کردن، کوچیدن: 人口～ مهاجر شدن جمعیت / 自由～ آزادی مهاجرت

【迁延】 qiānyán درنگ کردن، تأخیر کردن، تعلل ورزیدن: 时～日 موجب تأخیر و درنگ شدن

【迁移】 qiānyí مهاجرت کردن، نقل مکان کردن، کوچیدن: 把工厂从城市～到农村 کارخانه را از شهر به روستا منتقل کردن

【迁葬】 qiānzàng تابوت مرده را از یك جابه جای دیگر منتقل کردن و در آنجا دفن کردن

钎 qiān
متهٔ سنگ سوراخ کن، میلهٔ مته

【钎焊】 qiānhàn نوعی جوش کاری

【钎子】 qiānzi میلهٔ مته که با آن سنگ را سوراخ می‌کنند

牵 qiān
①(拴) (با گرفتن دست یا کشیدن افسار کسی یا حیوانی را) به جلو بردن: ～牛下地 گاو را به مزرعه بردن / 手～手 دست به دست / ～着敌人的鼻子走 دماغ دشمن را بدست گرفتن و او را به جلو بردن ـ کنایه از زمام اختیار دشمن را کاملا در دست داشتن ②(牵涉) گرفتار ساختن، درگیر کردن: 他不愿意～在这里头。 او نمی‌خواست خود را درگیر آن کند.

【牵肠挂肚】 qiāncháng-guàdù از کسی بسیار نگران بودن

【牵扯】 qiānchě گرفتار کردن، داخل کردن، همدست کردن: 这事～很多人。 بسیاری از مردم درگیر این قضیه شدند.

【牵掣】 qiānchè ①(因牵连而受影响或阻碍) بازداشتن، مانع شدن: 互相～ مانع کار یکدیگر شدن / 抓主要问题，不要被枝节问题～住。 بگذارید توجه خود را بر مسایل عمده متمرکز کنیم و خود را با مسایل فرعی درگیر نسازیم. ②(牵制) نگهداشتن، جلوگیری کردن: ～敌军 ارتش دشمن را متوقف کردن

【牵动】 qiāndòng اثر کردن، تاثیر گذاشتن: ～全局 در وضع کلی تاثیر گذاشتن / ～整个作战计划 در برنامه‌ریزی کلی عملیاتی تاثیر گذاشتن

【牵挂】 qiānguà نگرانی، اضطراب؛ توجه: 没有～ بدون نگرانی و اضطراب / 好好工作，不要过分～家中老小。 خوب کار کنید و از عیالتان زیاد نگران نباشید.

【牵合】 qiānhé بهم پیوستن

【牵记】 qiānjì به یاد کسی بودن

【牵累】 qiānlěi ①(因牵制而受累) دست و پای کسی را بستن، گرفتار کردن: ～受家务 گرفتار به کار های خانه شدن

②(连累) درگیر کردن، داخل کردن، همدست کردن

【牵连】qiānlián (به مزاحمت) گرفتار کردن، گیر انداختن، داخل کردن، همدست کردن: 清查同这次破坏活动有～的人和事 بررسی کردن عوامل یا حوادث مربوط به این خرابکاری/本案～了很多人。 بسیاری از مردم در این پرونده گرفتار شدند.

【牵牛花】qiānniúhuā نیلوفر پیچ

【牵牛星】qiānniúxīng 〈天〉(Altair) (نجوم) ستارهٔ الطایر

【牵强】qiānqiǎng غیر موجه، بعید: 所有这些借口都很～。 این همه عذرهایی غیر موجه است.

【牵强附会】qiānqiǎng fùhuì دلایل غیر موجه آوردن، بطـور بعید و غیرمنطقی (موضوع را) تعبیر کردن

【牵惹】qiānrě گرفتار کردن

【牵涉】qiānshè گرفتار کردن، درگیر کردن، گیر انداختن، داخل کردن: 这项决定～很多单位。 این تصمیم شامل حال ادارات بسیار است./他的发言既然～到我，我就想讲几句。 چون سخنرانی او در حوزهٔ وظایف من است می‌خواهم چند کلمه ای بگویم.

【牵伸】qiānshēn 〈纺〉 (نساجی) کاستن از ضخامت پـارچـهٔ پشمی

【牵头】qiāntóu ریاست انجام کاری را بر عهده گرفتن

【牵头】qiāntóu ①(从中介绍促成) دلالی کردن ②(从中介绍促成的人) دلال

【牵线】qiānxiàn ①(牵引提线) بالا کشیدن نخ یـا سیـم ②(背后操纵) زمام امور را از پشت پرده در دست داشتن: ～人 صاحب قدرت در پشت پرده ③(帮助双方搭上关系) دلالی کردن: ～搭桥 دلال‌وار عمل کردن

【牵心】qiānxīn از کسی دلتنگ شدن، به یاد کسی بودن

【牵曳】qiānyè کشیدن، بردن (حیوان بار کشی)

【牵一发而动全身】qiān yī fà ér dòng quánshēn مـویـی کشیدن و تمام بدن تحت تأثیر قرار گرفتن ــ کنایه از تأثیر گذاشتن یك حرکت جزئی در وضع کلی

【牵引】qiānyǐn کشیدن، با طناب کشیدن: 这条线上的列车都由电力机车～ در این خط راه آهن همـه واگـون‌هـا بـا لوکوموتیو برقی کشیده می‌شود./～车 تراکتور/～犁 گاو آهنی که بوسیلهٔ چیزی کشیده می‌شود/～力〈物〉(فیزیك) قوهٔ کشش/～炮 توپخانه‌ای که بوسیلهٔ چیزی کشیده می‌شود/～能量〈交通〉قابلیت کشش/～器〈医〉(طب) ابزار کشنده/～式滑翔机 هواپیمای بی‌موتور، هواپیمای گلایدر

【牵制】qiānzhi نگهداشتن، بازداشتن، جلوگیری کردن: 这对敌人是一种～。 این حرکت در برابر دشمـن عـمـل بـازدارنده است./互相～ جلو یکدیگر را گرفتن/～行动 عملیات بازدارنده/～性攻击 حملهٔ انحرافی برای گمراه کردن دشمن از نقطهٔ حملهٔ اصلی

悭 qiān

【悭吝】qiānlìn بخیل، خسیس، لئیم: ～人 آدم بخیل

铅 qiān

①(一种金属元素) سرب ②(笔心) مغز مداد، سرب سیاه

【铅白】qiānbái 〈化〉 سرب سفید: ～颜料 رنگ سفید سربی

【铅版】qiānbǎn 〈印〉 لوح چاپ

【铅笔】qiānbǐ مداد: ～刀 مداد تراش/～盒 جعبهٔ مداد/～芯 سرب مغز مداد/～画 نقاشی با مداد، سیاه قلم

【铅玻璃】qiānbōli 〈化〉 شیشهٔ سربی

【铅垂线】qiānchuíxiàn 〈建〉 (معماری) خط عمودی

【铅锤】qiānchuí 〈建〉 ابزار ژرفاپیما با گلولهٔ سربی

【铅丹】qiāndān 〈化〉 سرنج، سرب قرمز

【铅刀一割】qiāndāo yī gē چاقوی کند گاهی هم چیزی می‌برد ــ کنایه از اینکه از دست آدم بی استعداد گاهی هم کاری ساخته است.

【铅粉】qiānfěn 〈化〉 پودر سرب، سرب سائیده

【铅封】qiānfēng با سرب مهر کردن، پلمب کردن

【铅华】qiānhuá پودر سرب (برای آرایش دادن صورت)

【铅球】qiānqiú 〈体〉 وزنه: 推～ پرتاب وزنه/～运动员 ورزشکار پرتاب وزنه

【铅丝】qiānsī ①(镀锌的铁丝) سیم سفید ②〈电〉 سیم سربی

【铅条】qiāntiáo ①〈印〉 (در چاپخانه) باریکهٔ سرب ②(铅笔芯) سرب مغز مداد

【铅铁】qiāntiě آهن سفید

【铅印】qiānyìn چاپ کردن بوسیلهٔ کلیشه

【铅直】qiānzhí عمودی، شاغولی

【铅中毒】qiānzhòngdú 〈医〉 مسمومیت از سرب

【铅字】qiānzì 〈印〉 حروف چاپی: 大号～ حروف چاپی درشت/～面 نوشته روی حروف چاپی/～合金 آلیاژ مخصوص ساختن حروف چاپی/～盘 گارسه حروف چاپی

【铅子】qiānzǐ 〈口〉 گلوله

谦 qiān

متواضع، فروتن، افتاده، بی تکبر

【谦卑】qiānbēi خاضع، متواضع، فروتن

【谦诚】qiānchéng فروتن و صمیمی

【谦辞】qiāncí عبارت‌های تواضع گونه، سخن هـای حـاکـی از شکسته نفسی

【谦恭】qiāngōng متواضع و مؤدب

【谦谦君子】qiān qiān jūnzǐ ①〈旧〉(谦虚的人) شخص متواضع و فروتن ②(故作谦虚的人) آدم با تواضع ریاکارانه

【谦让】qiānràng متواضعانه چیزی را نپذیرفتن: 你做这工作再合适不过，不要～了。 شما مناسب‌ترین کسی برای این کار هستید، دیگر تواضع نکنید./互相～ تواضع کردن بیکدیگر

【谦慎】qiānshèn متواضع و محتاط

【谦顺】qiānshùn متواضع و مطیع

【谦虚】qiānxū ①(不自满) متواضع، فروتن، افتاده، بی‌تکبر: ～谨慎 متواضع و محتاط ②(说谦虚话) از روی فروتنی سخن گفتن: 他～了一番，便开始演讲了。 او پس از شکسته نفسی بسیار آغاز به سخن کرد.

【谦逊】qiānxùn متواضع، فروتن، بی‌تکبر

【谦抑】qiānyì 〈书〉 متواضع، فروتن

签 qiān

①(签名) امضاء کردن: 请你～个字。 لطفا اینجا

روی سندی نظر خود را ②(简要地写出意见) را امضاء کنید. شاخه‌های خیزرانی که برای غیب ③(签子) بطور مختصر نوشتن ④(签条) قرعه کشیدن ~抽: گوئی یا قرعه کشی بکار می رود ~书/ برچسب پست هوایی ~航空邮/ بر چسب ~标: برچسب 把袖口: بخیه زدن ⑤(缝合起来) نشان لای کتاب، چوب الف باریکه، چوب یا ⑥(削尖的细棍) سر آستین را بخیه زدن 上~ خلال دندان، دندان کاو ~牙: خیزران

【签呈】 qiānchéng سند مختصری که برای ملاحظه مافوق خود تحویل داده شود

【签到】 qiāndào دفترچه ثبت نام را امضا کردن(برای اعلام حضور خود) ~簿: دفترچه ثبت نام ~处/ میز ثبت نام

【签订】 qiāndìng (قراردادی را) بستن و امضا کردن ~条约: امضا کردن قرار داد ~合同/ امضا کردن پیمان نامه ~条约的双方/ طرفین امضاکننده پیمان ~协定的各方/ طرفین امضا کننده موافقت نامه

【签发】 qiānfā امضا کردن و صادر کردن ~护照: گذرنامه را امضا و صادر کردن ~文件/ سند را امضا و صادر کردن

【签名】 qiānmíng امضا کردن، به امضا رساندن ~盖章: امضا کردن و مهر زدن ~的照片/ عکس به امضای خود شخص ~运动/ تظاهراتی که در آن طومار جمع می‌شود ~来宾簿/ دفترچه ثبت نام بازدید کنندگان

【签收】 qiānshōu امضاء وصول کردن: 挂号信须由本人~。 رسید نامه سفارشی باید به امضاء دریافت‌کننده برسد.

【签署】 qiānshǔ امضا کردن: ~联合公报 امضاء کردن اعلامیه مشترك ~意见/ (روی سندی) نظرهای خود را نوشتن و امضا کردن

【签条】 qiāntiáo ①(写有简单文字的纸条) یادداشت مختصر ②(书签) نشان لای کتاب

【签证】 qiānzhèng روادید، ویزا: 出入境~ روادید ورود و خروج ~一次有效出入境/ روادید ورود و خروج برای یك سفر ~过境/ روادید عبور، ویزای ترانزیت ~互免/ معافیت متقابل از روادید ~手续/ تشریفات صدور روادید

【签注】 qiānzhù روی سندی نظر خود را نوشتن(برای ملاحظه مافوق خود): 案卷里有人事处的~。 در پرونده نظر بخش کارگزینی نوشته شده است.

【签字】 qiānzì امضا کردن، به امضا رساندن: ~后立即生效 بلافاصله پس از امضاء اعتبار یافتن ~中转/ امضاء برای تعویض بلیط (برای مسافر قطار) ~国/ کشور امضا کننده ~仪式/ مراسم امضا

愆 qiān 〈书〉 خطا، لغزش: 前~ خطای گذشته

【愆期】 qiānqī انقضای مهلت پرداخت، تأخیر در پرداخت

【愆忒】 qiāntè 〈书〉 تقصیر، گناه

qián

前 qián ①(前面;正面的) جلو، پیش: 向~看 به جلو نگاه کردن ~院/ حیاط جلویی، پیش حیاط ~楼/ درجلو متهورانه به جلو ~勇往直前: رو به جلو ②(往前走) ساختمان رفتن ③(过去的;较早的) گذشته، قبلی، پیشین: ~日 چند روز ④(未来的) قبل از شام ~晚饭/ مرحله پیشین ~阶段/ پیش آینده، آتی: 要往~看,不要往后看。 باید به جلو نگریست نه به عقب ⑤(以前的) سابق، قبلی، پیشین: ~校长 مدیر سابق مدرسه ~首相/ نخست وزیر سابق ⑥(开头的) اول: 这次比赛的~六名 شش مقام اول این مسابقه ~三排/ سه ردیف اول ⑦(某事物产生之前) زودتر، پیشتر: ~史 مطالعه انسان ماقبل تاریخ

【前半晌】 qiánbànshǎng 〈方〉 پیش از ظهر، بامداد

【前半天】 qiánbàntiān پیش از ظهر، بامداد

【前半夜】 qiánbànyè نیمه اول شب (از غروب تا نیمه شب)

【前辈】 qiánbèi بزرگتر، ارشد، نسل پیشین: 革命~ انقلابیون نسل پیشین

【前臂】 qiánbì ساعد، ارش

【前边】 qiánbian ①(位置靠前的部分) در جلو: 站在~的人 در جلو صف ایستادن ②(次序靠前的部分) قبلی، پیشین: 这一点~我已经提到了。 این نکته را در بالا متذکر شدم.

【前叉】 qiánchā چنگال جلویی

【前朝】 qiáncháo دودمان قبل یا دودمان‌های قبل

【前车之覆,后车之鉴】 qiánchē zhī fù, hòuchē zhī jiàn ارابه واژگون شده در جلو برای ارابه‌های عقب درس عبرتی است.

【前车之鉴】 qiánchē zhī jiàn درسی که از اشتباهات دیگران گرفته شده باشد: 这对我们是一个~。 این ماجرا برای ما درس عبرتی بود.

【前尘】 qiánchén 〈书〉 گذشته: 回首~ به عقب نگریستن، به گذشته نگریستن

【前程】 qiánchéng ①(前途) آینده، آتیه: 锦绣~ آینده درخشان ~远大/ آتیه درخشان داشتن ②〈旧〉(功名;职位) مقام یا شغل سیاسی

【前仇】 qiánchóu خصومت و دشمنی قبلی

【前此】 qiáncǐ پیش از این

【前导】 qiándǎo ①(在前面引路) راه را نشان دادن، راهنمائی کردن، رهنمون ②(在前面引路的人) راهنما: 以仪仗队为~ با گارد افتخاری که در جلو راهنمائی می کند

【前敌】 qiándí خط جبهه: 身临~ شخصا به جبهه آمدن ~委员会/ کمیته (حزبی) در جبهه ~总指挥/ فرمانده کل خطوط مقدم جبهه

【前额】 qián'é پیشانی، جبین

【前方】 qiánfāng ①(前面) جلو، پیش: 注视~ به جلو نگریستن ②(前线) جبهه: 开赴~ به جبهه اعزام شدن ~支援/ به جبهه یاری رساندن

【前房】 qiánfáng زن مرده (در مقابل زن فعلی)

【前锋】 qiánfēng ①(先头部队) طلایه، پیش لشگر، واحد پیش لشگر به ~: مقدم، پیشتاز، پیشقراول ~部队已到达目的地。 پیش لشگر به مقصد رسیده است. ②〈体〉 فوروارد (در بازی فوتبال)

【前夫】 qiánfū شوهر سابق

【前赴后继】 qiánfù-hòujì پشت سر هم به جلو رفتن، موج‌وار به

جلو شتافتن

【前功尽弃】qiángōng jìn qì هر چه رشته شده بود پنبه گشت.

【前滚翻】qiángǔnfān 〈体〉(ژیمناستیك) پشتك به جلو

【前汉】Qián Hàn 见"西汉"Xī Hàn

【前后】qiánhòu ①(时间接近) در حدود، تقریبا، نزدیك به: 在 1949 年～ در حدود سال ۱۹۴۹/ 十点～ در حدود ساعت ده / 春节～ در اطراف عید بهاری ②(自始至终) از آغاز تا پایان: 这项工程,从动工到完成,～只用了十个月。 این طرح از آغاز تا پایان فقط ده ماه طول کشید./ 她～来过四次。 او چهار بار به اینجا آمده است. ③(前面和后面) در جلو و عقب: 房子～都有树。 جلو و پشت خانه درخت کاری شده است./ ～受敌 هم از جلو و هم از عقب مورد حمله دشمن قرار گرفتن / ～左右 از آغاز تا پایان

【前…后…】qián…hòu… ①[表示两种事物或行为在空间或时间上一先一后]: ～店～厂 در جلو مغازه و در عقب کارخانه / ～思～想 به چیزی بارها اندیشیدن ②[表示动作的向前向后]: ～俯～仰 (از شدت خنده) بارها خم و راست شدن / ～仰～合 (از شدت خنده) بارها به جلو و عقب خم شدن

【前后脚儿】qiánhòujiǎor 〈口〉 فاصلهٔ بسیار کوتاهی در آمدن یا رفتن دو نفر یا چند نفر

【前呼后拥】qián hū hòu yōng با ملتزمان زیاد دور کسی

【前胡】qiánhú 〈中药〉 نوعی گیاه داروئی بنام "Root of purple-flowered peucedanum"

【前记】qiánjì مقدمه، پیش گفتار

【前脚】qiánjiǎo ①(跨到前面的脚) پای پیش هنگام گام برداشتن ②[与"后脚"连用,表示在时间上很接近]: 你～走,他后脚就来了。 او درست در همان لحظه که شما رفتید سر رسید.

【前襟】qiánjīn قسمت جلوئی ردای بلند و گشاد چینی یا ژاکت

【前进】qiánjìn به پیش رفتن، به جلو افتادن: 祖国在～。 میهن به پیش می تازد./ 同志们,～! رفقا، بجلو! / 大踏步～ گام‌های بلند به پیش برداشتن

【前景】qiánjǐng چشم‌انداز، دورنما، آینده، آتیه: 美好的～ چشم‌انداز خوش، آیندهٔ درخشان / 革命斗争的～ آیندهٔ مبارزات انقلابی / 开辟广阔的～ آتیه وسیعی را گستردن

【前臼齿】qiánjiùchǐ 〈生理〉 دندان‌های بین دندان‌های آسیا و نیش

【前倨后恭】qián jù hòu gōng اول متکبر و سپس فروتن بودن

【前科】qiánkē سابقه‌دار بودن(مجرم)

【前空翻】qiánkōngfān 〈体〉 (ژیمناستیك) پشتکی که در هوا به سمت جلو انجام گیرد

【前例】qiánlì بی سابقه، بی نظیر: 史无～ سابقه، پیشینه

【前脸】qiánliǎn رونمای کسی یا ساختمان

【前列】qiánliè ردیف جلو، صف جلو: 主席台～ ردیف جلو در جایگاه ریاست / 站在斗争的～ در صفوف جلو مبارزه قرار گرفتن

【前列腺】qiánlièxiàn 〈生理〉 غدهٔ پرستات: ～素〈药〉 پستاگلادین / ～炎 آماس غدهٔ پرستات

【前路】qiánlù راهی در پیش

【前掠翼】qiánlüèyì 〈航空〉 بال عقاب شکل

【前轮】qiánlún (车辆)(ماشین) چرخ جلو؛ (飞机) چرخ جلو (هواپیما)

【前门】qiánmén ①(前面的门) در جلو ②(光明正大的途径) راه درست‌کاری

【前门拒虎,后门进狼】qiánmén jù hǔ, hòumén jìn láng ببر را از در جلو بیرون راندن وگرگ را از در عقب وارد کردن ــ کنایه از از یك خطر خلاصی یافتن و بلافاصله دچار یك خطر دیگر شدن

【前面】qiánmian ①(位置靠前的部分) در جلو، در پیش: 在房子～ در جلو خانه / 走在队伍～ در صفوف مقدم ارتش / ～就是宿营地。 خیمه‌گاه در جلو قرار دارد./ 科学研究工作应当走在经济建设的～。 پژوهش‌های علمی باید بر سازندگی اقتصادی پیشی بگیرد./ 他各项工作都走在～。 او در هر زمینه‌ای از دیگران به جلو می‌زند. ②(次序靠前的部分;提到过的部分) در فوق، در بالا: ～提到的原则 اصلی که در بالا یاد شد / ～的一章 فصل پیشین، باب قبل

【前脑】qiánnǎo 〈生理〉 قسمت مغز جلو

【前年】qiánnián پیارسال، دو سال پیش

【前怕狼,后怕虎】qián pà láng, hòu pà hǔ هم از گرگ در پیش و هم از ببر در عقب ترسیدن ــ کنایه از گرفتار ترس و هراس شدن: 我们如果～,就什么事情也做不成。 اگر ما گرفتار انواع ترس‌ها شویم، در هیچ کاری موفق نخواهیم شد.

【前排】qiánpái ردیف جلو: ～座位 جایگاه ها در ردیف جلو / 在～就座 در ردیف‌های جلو نشستن

【前炮】qiánpào توپخانهٔ جلو(در کشتی جنگی)

【前仆后继】qiánpū-hòujì به محض اینکه در سنگر یکی از پا می‌افتد، دیگری جای او را می‌گیرد: 敌人打击,我们～,经受了考验。 وقتی که ما می توانیم ضربهٔ دشمن را تحمل کنیم، کسی از پا می افتد، کس دیگر جای او را می گیرد.

【前妻】qiánqī زن سابق

【前期】qiánqī مرحلهٔ پیشین، روزهای پیش

【前愆】qiánqiān 〈书〉 خطاهای پیشین

【前前后后】qiánqiánhòuhòu تمام داستان، جزئیات: 一件事情的～ جزئیات یك موضوع

【前桥】qiánqiáo 〈汽车〉 محور جلویی

【前清】Qián Qīng سلسلهٔ چینگ

【前情】qiánqíng ①(事情发生以前的情况) وضعیت قبل از حادثه ②(以前的情谊) سابقهٔ دوستی

【前驱】qiánqū جلودار، پیشرو، پیش آهنگ

【前驱期】qiánqūqī 〈医〉 مرحلهٔ مقدماتی، علائم اولیهٔ بیماری

【前人】qiánrén پدران، پیشینیان، سلف: ～总结的经验 تجربه‌های جمع بندی شده بدست پیشینیان / ～栽树,后人乘凉。 یك نسل درخت می‌کارد و نسل دیگر در سایهٔ آن استراحت می‌کند ــ یعنی از ثمرهٔ کار پدران خود بهره مند شدن

【前任】qiánrèn اسبق، سابق: ～书记 دبیر سابق / ～总统

رئيس جمهور اسبق
【前日】qiánrì پريروز، دو روز پيش
【前晌】qiánshǎng 〈方〉پيش از ظهر، بامداد
【前哨】qiánshào پيش قراول：与敌～接触 با پيش قراولان دشمن در گير شدن
【前哨战】qiánshàozhàn 〈军〉زد و خورد جزيى قبل از جنگ اصلى
【前身】qiánshēn شخص قبلى، شخص سابق：八路军的～是工农红军。ارتش هشتم از ارتش سرخ كارگرى ودهقانى به وجود آمد.
【前失】qiánshī ①(驴、马等失前蹄)(اسب) لغزش پاى پيش يا قاطر) ②〈书〉(已往的过失) لغزش گذشته
【前时】qiánshí زمان‌هاى پيشين
【前世】qiánshì (迷信) حيات قبلى، زندگى گذشته 又作"前生"
【前室】qiánshì زن سابق
【前事】qiánshì كارهاى گذشته
【前事不忘，后事之师】qiánshì bù wàng, hòushì zhī shī درس عبرت گذشته مى‌تواند كسى را در آينده راهنمايى كند.
【前视图】qiánshìtú 〈机〉نقشهٔ دستگاه از ديد جلو
【前松后紧】qián sōng hòu jǐn در ابتدا شل و ول بودن و در آخر اجبارا تسريع كردن
【前所未有】qián suǒ wèi yǒu نشنيده، بى‌سابقه، بگوش نخورده：～的盛况 وضع پرجلال و شكوه بى‌سابقه
【前台】qiántái ①(舞台面对观众的部分) جلو صحنه ②(用作演出的舞台部分) صحنهٔ نمايش：敌人有的在～表演，有的在幕后指挥。 بعضى دشمنان روى صحنه ظاهر مى‌شوند در حاليكه بعضى ديگر در پشت پرده كارگردانى مى‌كنند.
【前提】qiántí ①〈逻〉(منطق) قضيه：大～ كبراى قضيه/小～ صغراى قضيه ②(先决条件) شرط لازم：必要的～ شرط لازم وضرورى
【前天】qiántiān پريروز
【前厅】qiántīng 〈建〉پيش اطاق، اطاق كفش‌كن
【前庭】qiántíng 〈生理〉دهليز گوش وسطى
【前头】qiántou 见"前面"
【前途】qiántú آينده، آتيه：～无量 آيندهٔ درخشان داشتن / 这个年轻人很有～。 اين جوان آيندهٔ خوبى دارد.
【前往】qiánwǎng عزيمت كردن، عازم شدن：代表团已动身～日内瓦。 هيئت نمايندگى عازم ژنو شده است. /他们将由西安～延安。 آنها شهر «سى آن» را ترك خواهند گفت و عازم «يان آن» خواهند شد.
【前委】qiánwěi 〈简〉(前敌委员会) كميتهٔ جبهه
【前卫】qiánwèi ①〈军〉طلايه، پيش قراول ②〈体〉(فوتبال) بازى‌كن ميانى：左(右)～ بازى‌كن ميانى چپ (راست)
【前无古人】qián wú gǔrén بى نظير در تاريخ، بى سابقه
【前夕】qiánxī آستانه：解放～ در آستانهٔ آزادى چين
【前嫌】qiánxián كدورت قبلى
【前线】qiánxiàn جبهه، خط جبهه：上～ به جبهه رفتن /远离～ دور از خط جبهه / 总指挥～ فرمانده كل در جبهه
【前项】qiánxiàng 〈数〉(رياضى) جملهٔ جلويى
【前言】qiányán ①(引言) ديباچه، مقدمه، پيش‌گفتار، خطبهٔ كتاب ②(前面或以前说过的话) سخن‌هايى كه در بالا يا قبلا گفته شده باشد ③(前人的言论) گفته هاى پدران
【前言不搭后语】qiányán bù dā hòuyǔ حرف هاى نامربوط زدن، سخن‌هاى بى سروته گفتن، چرند و پرند گفتن
【前沿】qiányán موضع جنگى در جبهه：～阵地 موضع جنگى در جبهه/～指挥所 مركز فرماندهى در جبهه
【前夜】qiányè آستانه：该国处在革命的～。 آن كشور در آستانهٔ انقلاب قرار دارد.
【前因】qiányīn علت هر پيش آمد
【前因后果】qiányīn-hòuguǒ علت و معلول، جريان يك قضيه：这件事情的～已经搞清楚。 چگونگى قضيه بر همه روشن شده است.
【前院】qiányuàn حياط جلو، پيش حياط
【前站】qiánzhàn 见"打前站"dǎqiánzhàn
【前兆】qiánzhào نشانه، شگون، فال：地震的～ نشانه‌هاى زلزلهٔ قريب الوقوع
【前哲】qiánzhé حكما در قديم
【前者】qiánzhě آن يكى، اولى
【前震】qiánzhèn زمين لرزه قبل از زمين لرزهٔ شديد و اصلى
【前肢】qiánzhī 〈动〉دست جلو حيوان
【前置词】qiánzhìcí 〈语〉حرف اضافه
【前缀】qiánzhuì 〈语〉پيشوند، پيشاوند
【前奏】qiánzòu پيش درآمد، مقدمه：～曲 پيش درآمد (در موسيقى)

钤 qián ①(图章) مهر ②(盖图章) مهر كردن
【钤记】qiánjì مهر دولتى، تمغا

荨 qián
【荨麻】qiánmá 〈植〉گياه گزنه
【荨麻疹】qiánmázhěn 〈医〉(طب) كهير

钳 qián ①(夹取东西的用具) انبر، گاز انبر：老虎～ گاز انبر/火～ زبانه انبر/克丝～ انبر همه كاره، آچار شلاقى / 手～ انبرك دستى ②(夹住) چيزى را با انبر گرفتن ③(限制；约束) خوددارى كردن، خود را مقيد ساختن：～口不言 دهان بستن، ساكت ماندن
【钳工】qiángōng ①〈机〉كارهائى‌كه فيتر انجام مى دهد：～车间 كارگاه فيتركارى ②(指工人)(fitter) فيتر
【钳击】qiánjī حملهٔ گازانبرى
【钳口】qiánkǒu ①(威胁；控制) كسى را تهديد كردن (تا ساكت ماندن) ②(闭口) او حرف نزد)
【钳口结舌】qián kǒu jié shé دهان بستن، ساكت ماندن
【钳形】qiánxíng انبرمانند：～攻势〈军〉 حملهٔ گازانبرى/形成～包围 محاصرهٔ گازانبرى كردن
【钳制】qiánzhì در قيد گذاشتن، نگهداشتن：～舆论 افكار عمومى را سركوب كردن /～敌人 دشمن را بزور ميخكوب كردن

دشمن را در جایی نگهداشتن

【钳爪】qiánzhuǎ چنگال (خرچنگ، عقرب و...)

【钳子】qiánzi انبر، گازانبر، انبر جراحی

虔 qián پرهیزکار، دیندار، مؤمن، متقی

【虔诚】qiánchéng پرهیزکار، دیندار، مؤمن: ~的佛教徒 بودایی مؤمن

【虔敬】qiánjìng محترم

【虔心】qiánxīn ①(虔诚的心) پرهیزکاری، دینداری ②(虔诚) پرهیزکار، دیندار

钱 qián ①(硬币) سکه: 铜~ سکهٔ مسی ②(货币) پول: 挣~ پول در آوردن / 这个多少~? قیمت این چند است؟ ③(款项) وجوه، مبلغ، تنخواه: 这笔~是专为保健事业用的。 این مبلغ پول برای پیشبرد کارهای بهداشت عمومی اختصاص داده شده است. / 买拖拉机的~ پول خرید تراکتور ④〈量〉 «چن»، واحد وزن (برابر پنج گرم) ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【钱包】qiánbāo کیسهٔ پول

【钱币】qiánbì سکه

【钱财】qiáncái مال، پول، مکنت: 浪费~ به هدر رفتن و اسراف کردن پول

【钱褡】qiándā کیسهٔ پارچه ای بزرگ پول

【钱柜】qiánguì صندوق پول

【钱狠子】qiánhěnzi 〈方〉 آدم خسیس

【钱可通神】qián kě tōng shén پول دل خدا را بدست می آورد.

【钱粮】qiánliáng 〈旧〉①(田赋) مالیات زمین، عوارض زمین ②(主管财政的事) تصدی امور مالی: ~师爷 متصدی امور مالی

【钱票】qiánpiào 〈口〉①(钞票) اسکناس ②(食堂中使用的有价票证) پول مخصوص ناهار خوری (که بجای پول نقد بکار می رود)

【钱塘潮】Qiántángcháo طغیان جزر و مدی که مخصوصا در رودخانهٔ «چن تان» ظاهر می شود

【钱庄】qiánzhuāng بانك صرافی بسبك قدیم چین

【钱租】qiánzū بهرهٔ مالکانهٔ پولی

掮 qián 〈方〉 چیزی را بر روی شانه حمل کردن

【掮客】qiánkè دلال، واسطهٔ معاملات بازرگانی: 政治~ دلال سیاسی / 诚实的~ دلال درستکار

乾 qián 〈旧〉 جنس نر، مذکر

【乾坤】qiánkūn زمین وآسمان، کیهان: 扭转~ وضعیت موجود را بصورت اساسی تغییر دادن، مسیر رویدادها را تغییر دادن

潜 qián ①(隐藏的) مخفی، پنهان، پوشیده، نهان: ~能 انرژی پنهان ②(秘密地) نهانی، مخفیانه، دزدکی

【潜步】qiánbù گام‌های بی صدا در راه رفتن

【潜藏】qiáncáng مخفی کردن، پنهان کردن، پوشیده نگهداشتن

【潜遁】qiándùn مخفیانه فرار کردن

【潜伏】qiánfú مخفی کردن، پنهان کردن، در حال کمون بودن: ~特务 جاسوس نهانی / ~的疾病 بیماری در حال کمون / ~的危机 بحران نهان، آتش زیر خاکستر

【潜伏期】qiánfúqī 〈医〉 دورهٔ کمون بیماری

【潜航】qiánháng (زیر دریایی) زیر آب رفتن: ~深度 ژرفای زیرآب روی / ~速度 سرعت زیرآب رفتن

【潜力】qiánlì نیروی بالقوه، نیروی نهانی، نیروی ذخیره: 有很大~ دارای نیروی بالقوهٔ زیاد بودن / 充分发挥~ بطور کامل نیروی بالقوه را در آوردن و از آن استفاده کردن / 挖掘~ نیروی بالقوه را کشف کردن و مورد استفاده قرار دادن

【潜流】qiánliú 〈地〉 جریان نهانی آب

【潜匿】qiánnì پنهان شدن

【潜热】qiánrè 〈物〉 (فیزیك) گرمای بالقوه

【潜入】qiánrù ①(偷偷地进入) رخنه کردن، مخفیانه وارد شدن، نهانی نفوذ کردن: ~敌占区 در ناحیهٔ اشغال شدهٔ دشمن رخنه کردن ②(钻进水中) شیرجه رفتن

【潜水】qiánshuǐ ①(钻入水中) زیر آب رفتن، غوص کردن، غواصی کردن: ~器 وسیلهٔ تنفس در زیر آب / ~衣 لباس غواصی / ~钟 زنگ غواصی ②(地下水) آب زیر زمینی

【潜水艇】qiánshuǐtǐng زیردریایی

【潜水员】qiánshuǐyuán غواص، مرد قورباغه‌ای: ~病 تنگی نفس بر اثر زیاد ماندن در هوای رقیق

【潜台词】qiántáicí 〈剧〉 کلمات گفته نشده در نمایش‌نامه‌که بیننده یا خواننده باید خودش آنرا درك کند

【潜逃】qiántáo گریختن، فرار کردن: 携公款~ همراه با پول دولت فرار کردن

【潜艇】qiántǐng زیردریایی: 核动力~ زیر دریایی با انرژی هسته‌ای / ~探测器 کشف کنندهٔ زیردریایی

【潜望镜】qiánwàngjìng پریسکوپ

【潜心】qiánxīn با تمرکز شدید حواس خود: ~研究科学 مستغرق پژوهش‌های علمی بودن

【潜行】qiánxíng ①(在水面下行动) زیر آب رفتن، غوص کردن ②(秘密行走) نهانی حرکت کردن

【潜血】qiánxuè 〈医〉 خون نامرئی(بر اثر خونریزی داخلی بوجود می‌آید): ~试验 آزمایش خون نامرئی

【潜移默化】qiányí-mòhuà به تدریج و بطور غیر محسوس در اخلاق یا افکار کسی تأثیر گذاشتن: 文艺对人们的思想起着~的作用。 ادبیات و هنر به تدریج و بطور غیر محسوس در افکار مردم تأثیر می‌گذارد.

【潜意识】qiányìshí نیمه هوشیاری، نیمه آگاهی

【潜隐】qiányǐn ①(隐藏) پنهان شدن ②〈书〉(遁世隐居) در دنیا گوشه نشین کردن

【潜泳】qiányǒng شنا کردن زیر آب، غوص کردن

【潜鱼】qiányú نوعی گیاه بنام "Pearlfish"

【潜在】qiánzài بالقوه، ذخیره، نهانی: ~的力量 قدرت بالقوه / ~的敌人 دشمن نهانی

【潜滋暗长】qián zī àn zhǎng بطور غیر مرئی رشد کردن

黔 qián ①〈书〉(黑色) سیاه، مشکی ②〈别称〉(贵州)

نام دیگر استان «گویی جو»
【黔黎】qiánlí 〈书〉عامهٔ مردم
【黔驴技穷】Qián lǘ jì qióng (در ضرب المثل چین) آن الاغ از استان «گویی جو» حد اکثر استفاده را از کلك خود کرده است ـ کنایه از اینکه عقل کسی به جایی نرسیده است.
【黔驴之技】Qián lǘ zhī jì کلك آن الاغ از استان «گویی جو» ـ کنایه از کلك بی ارزش، کلك مرغابی
【黔首】qiánshǒu 〈旧〉عامهٔ مردم (کلمه ای که در چین باستان بکار می‌رفت)

qiǎn

浅 qiǎn ①(从表面到底的距离小):کم عمق،غیر عمیق ~水 آب کم عمق /~种 در عمق کم کاشتن ②(简明易懂):آسان، آسان فهم، ساده 这篇课文很~。 این متن بسیار آسان است. ③(程度不高):سطحی 对问题的认识~ از مسأله شناخت سطحی داشتن /~功夫 مهارت سطحی داشتن ④(不深厚):غیر صمیمی بودن، باهم نزدیك نبودن 交情很~ صمیمیت ⑤(颜色淡):کمرنگ، روشن ~蓝 آبی کم رنگ /~黄 زرد روشن ⑥(时间短):کوتاه مدت 相处日~ برای مدت طولانی باهم نبودن
【浅白】qiǎnbái آسان فهم و روشن
【浅薄】qiǎnbó صوری، سطحی، غیر عمیق: 他的历史知识很~。 آگاهی او در تاریخ بسیار سطحی است. ~的人 آدم سطحی
【浅尝辄止】qiǎn cháng zhé zhǐ به کسب مقدار کمی از اطلاعات در بارهٔ یك موضوع قناعت کردن
【浅成岩】qiǎnchéngyán 〈地〉سنگ‌های متخلخل آتش فشانی که در عمق نسبتا کمی از سطح زمین قرار دارند
【浅淡】qiǎndàn (رنگ) روشن، کمرنگ
【浅短】qiǎnduǎn کوتاه و سطحی
【浅耕】qiǎngēng شخم زنی کم عمق
【浅海】qiǎnhǎi 〈地〉دریای کم عمق (کم تراز ۲۰۰متر): ~水域 آب‌های کم‌عمق کنار دریا
【浅豁】qiǎnhuò روشن وآسان فهم
【浅见】qiǎnjiàn 〈谦〉نظر سطحی، نظر قاصر بنده (برای شکسته نفسی): 依我~ به نظر قاصر بنده
【浅近】qiǎnjìn ساده، آسان فهم: ~的文字 زبان ساده آسان فهم
【浅口鞋】qiǎnkǒuxié کفش با رویهٔ کوتاه
【浅陋】qiǎnlòu سطحی، صوری: 学识~ دارای دانش و اطلاعات سطحی بودن
【浅明】qiǎnmíng روشن وآسان
【浅人】qiǎnrén 〈书〉آدم سطحی
【浅色】qiǎnsè رنگ روشن
【浅释】qiǎnshì توضیح ساده، تعبیر ساده
【浅水池】qiǎnshuǐchí قسمت آب کم‌عمق در استخر شنا
【浅说】qiǎnshuō اطلاعات ابتدایی: «无线电~» «اطلاعات ابتدایی دربارهٔ رادیو»
【浅滩】qiǎntān پایاب
【浅显】qiǎnxiǎn ساده، آسان برای خواندن یا فهمیدن: ~的道理 حقایق ساده و بسیط /~通俗的科学读物 خواندنی‌های علمی آسان و مردم پسند
【浅笑】qiǎnxiào لبخند
【浅易】qiǎnyì ساده وآسان فهم: ~读物 خواندنی‌های ساده وآسان فهم

遣 qiǎn ①(打发):فرستادن، گسیل داشتن، اعزام داشتن 派~ گسیل داشتن /调兵~将 افسران و سربازان را گسیل داشتن ②(消除):رفع‌کردن، دورکردن، برطرف ساختن 〜闷 رفع ملالت و دلتنگی /消~ سرگرمی، تفریح
【遣词造句】qiǎncí-zàojù واژه گزینی و عبارت پردازی
【遣返】qiǎnfǎn به میهن باز گرداندن: ~战俘 اسرای جنگی را به میهن شان باز گرداندن
【遣派】qiǎnpài فرستادن، گسیل داشتن
【遣散】qiǎnsàn منحل کردن، مرخص کردن: ~伪军 منحل کردن ارتش پوشالی
【遣送】qiǎnsòng برگرداندن، پس فرستادن، باز پس دادن: ~回国 به میهن برگرداندن /~出境 تبعید کردن، نفی بلد کردن
【遣兴】qiǎnxìng 〈书〉احساسات خود را ابراز کردن، رفع ملالت و دلتنگی کردن

谴 qiǎn
【谴责】qiǎnzé محکوم کردن، زشت شمردن، تقبیح کردن: 强烈~ عمل وحشیانهٔ دشمن را بشدت محکوم کردن 敌人暴行 /~侵略者 تجاوز گران را محکوم کردن /公开~霸权主义 علنا سلطه‌طلبی را محکوم کردن

缱 qiǎn
【缱绻】qiǎnquǎn 〈书〉(عشق بین زن و مرد) یك جان در دو قالب: ~之情 پیوندهای عشقی عمیق

qiàn

欠 qiàn ①(借而未还):بدهی، مدیون بودن، بدهکار بودن ~债 بدهکار بودن، مقروض بودن /~租 بدهکار کرایه بودن: 我~他三块钱。 من باو سه «یوان» بدهکارم. /~情 به کسی مدیون بودن ②(不够):غیر کافی، فاقد ~佳 باندازهٔ کافی خوب نبودن /这篇文字~通。 این نوشته از لحاظ دستور زبان ضعیف است. /这些馒头~火。 این نان‌ها باندازهٔ کافی با بخار پخته نشده است. /~三天就满一个月了。 سه روز به یك ماه کامل مانده است. /三点~五分 پنج دقیقه مانده به ساعت سه ③(身体稍稍向上移动):(قسمتی از بدن را) کمی بالا بردن: 他~了~身子又继续工作。 او کمی بلند شد و دوباره به کار پرداخت. ④(疲倦时张口出气):خمیازه کشیدن، دهان دره کردن: 呵~ خمیازه کشیدن
【欠安】qiàn'ān کسالت داشتن
【欠产】qiànchǎn محصول کم بدست آوردن

【欠户】qiànhù بدهکار
【欠据】qiànjù رسید قرض
【欠款】qiànkuǎn قرض، بدهکاری، وام
【欠款】qiànkuǎn بدهکار بودن
【欠缺】qiànquē ①(不够)کم داشتن، فاقد بودن:我们的经验还很～。ما هنوز فاقد تجربه هستیم.②(欠缺的地方)نواقص، نارسایی‌ها:我们的工作还有很多～。در کار ما نواقص و نارسایی‌ها هنوز فراوان است./知识上的～ کمبود دانش
【欠少】qiànshǎo کم داشتن
【欠伸】qiànshēn تمدد اعصاب کردن و خمیازه کشیدن
【欠身】qiànshēn کمی از جای خود برخاستن:他～和客人打招呼。او به حالت نیم خیز با مهمانان سلام و علیك کرد.
【欠条】qiàntiáo قبض رسید (که در برابر قرض گرفتن مبادله می‌شود)
【欠妥】qiàntuǒ غیر مناسب:措词～ عبارت پردازی‌های نامناسب/这种做法～。این عمل نا مناسب است.
【欠息】qiànxī ربح قرض، سود پول، بهرهٔ وام
【欠债】qiànzhài بدهکار بودن
【欠帐】qiànzhàng حساب‌هائی‌که هنوز تسویه نشده باشد
【欠资】qiànzī 〈邮〉(پست) کسر تمبر:～信 نامه با کسر تمبر

纤 qiàn طناب برای کشیدن قایق:拉～ (قایق را) با طناب کشیدن

另见 xiān

【纤夫】qiànfū یدك کش کراجی یا کشتی
【纤歌】qiàngē آوازی که یدك کش هنگام کار می خواند
【纤路】qiànlù مسیر کنار کانال یارودخانه مخصوص یدك کش
【纤绳】qiànshéng طناب برای کشیدن قایق
【纤手】qiànshǒu دلال املاك، دلال اموال غیر منقول

芡 qiàn 〈植〉"Gorgon euryale" نوعی گیاه بنام

【芡粉】qiànfěn ①(用芡实做的粉)"Gorgon euryale" گرد ریشه بنام ②(做菜、汤用的淀粉) نشاسته (برای غذا)
【芡实】qiànshí "Gorgon" میوهٔ گیاهی بنام

茜 qiàn ①见"茜草" ②(شیمی) مادهٔ قرمز یا برنجی متبلوری بفرمول $C_{14}H_8O_4$

【茜草】qiàncǎo 〈植〉روناس
【茜素染料】qiànsù rǎnliào 〈化〉(شیمی) مادهٔ رنگرزی روناس

倩 qiàn 〈书〉①(美丽) زیبا، قشنگ، خوشگل ②(请人代替) درخواست انجام دادن کاری را از کسی کردن:～人执笔 نوشتن نامه‌ای را از کسی درخواست کردن

【倩影】qiànyǐng سایهٔ اندام زیبای خانم
【倩装】qiànzhuāng پوشاك زیبا

堑 qiàn پرتگاه بلند:天～ پرتگاه طبیعی

【堑壕】qiànháo 〈军〉سنگر، خندق:～工事 استحکامات خندقی

嵌 qiàn نشاندن، آراستن، خاتم کاری کردن:镶～ 螺钿的漆器 مرصع کردن، سنگ‌های 石～/ ظروف لاکی صدف نشان 花的地面～/ قیمتی نشاندن کف زمین موزائیك
【嵌镶】qiànxiāng نشاندن، خاتم کاری کردن

歉 qiàn ①(对不住的心情) عذر:道～ عذر خواستن، پوزش خواستن/十分抱～ بسیار عذر خواهی کردن ②(收成不好) سال بی‌حاصل، تنگ سال:以丰补～ با برداشت محصول خوب ضرر سال بی‌حاصل را جبران کردن

【歉忱】qiànchén 〈书〉معذرت، پوزش
【歉年】qiànnián سال بی‌حاصل، تنگ سال
【歉收】qiànshōu سال بی‌حاصل، برداشت کم از محصول:因遭天灾而～ بر اثر آفات طبیعی برداشت کم کردن از محصول
【歉意】qiànyì عذر، پوزش، معذرت، تأسف:表示～ عذر خواستن، اظهار تأسف کردن، پوزش خواستن/谨致～ لطفا عذر مرا بپذیرید.
【歉仄】qiànzè عذر، پوزش

qiāng

抢 qiāng 见"呼天抢地"

另见 qiǎng

呛 qiāng خفه کردن:他吃得太猛，～着了。او لقمهٔ بزرگی قورت داد و نزدیك بود که خفه شود./他吃饭吃～了，咳个不住。چون لقمهٔ نان در گلویش گیر کرد، هی سرفه کرد.

另见 qiàng

【呛呛】qiāngqiang داد و بی داد کردن، غوغا کردن
【呛咕】qiānggu باهم بحث ومشاورت کردن

羌 qiāng

【羌活】qiānghuó 〈植〉"Notopterygium" نوعی گیاه بنام
【羌族】Qiāngzú ①(少数民族) «چیان» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در استان «سی چیوان» زندگی می‌کنند ②(古代民族) «چیان» ــ نام یکی از ملیت های چین باستان

枪 qiāng ①(发射子弹的武器) تفنگ:手～ طپانچه،/机～ مسلسل/冲锋～ مسلسل سبك دستی/卡宾～ هفت تیر/～架 پایهٔ تفنگ/持～致敬!(口令) تفنگ کاراپین پیش فنگ!(فرمان نظامی) ②(古代击刺兵器) نیزه:红缨～ نیزه با منگولهٔ قرمز ③(枪替) بجای شخص دیگری امتحان دادن

【枪把】qiāngbà دستهٔ طپانچه
【枪崩】qiāngbēng تیرباران کردن
【枪毙】qiāngbì تیرباران کردن
【枪刺】qiāngcì سرنیزهٔ مخصوص تفنگ
【枪打出头鸟】qiāng dǎ chū tóu niǎo به محض اینکه پرنده از شاخه بپرد، هدف گلولهٔ شکارچی قرار می‌گیرد ــ یعنی اشخاص سرشناس بآسانی مورد حمله قرار می‌گیرند.
【枪带】qiāngdài بند تفنگ

【枪弹】qiāngdàn فشنگ، گلوله

【枪法】qiāngfǎ تیراندازی:她～高明。او تیرانداز ماهری است.

【枪放下】qiāngfàngxià 〈口令〉(فرمان نظامی)پا فنگ!

【枪杆子】qiānggǎnzi تفنگ، لوله‌ء تفنگ:拿起～上前线 اسلحه برداشتن و به جبهه رفتن/～里面出政权。قدرت سیاسی از لوله‌ء تفنگ بدست می‌آید. 又作"枪杆"

【枪管】qiāngguǎn لوله‌ء تفنگ

【枪机】qiāngjī گلنگدن

【枪决】qiāngjué 见"枪毙"

【枪口】qiāngkǒu دهانه‌ء تفنگ:把～对准靶子 نشانه گرفتن، نشانه روی

【枪林弹雨】qiānglín-dànyǔ جنگل تفنگ و باران گلوله:冒着～冲锋陷阵 در میان باران گلوله حمله کردن

【枪榴弹】qiāngliúdàn نارنجك تفنگی

【枪炮】qiāngpào سلاح آتشی، توپ

【枪杀】qiāngshā كشتن بوسیله‌ء تفنگ

【枪伤】qiāngshāng زخم گلوله

【枪上肩】qiāngshàngjiān 〈口令〉(فرمان نظامی)دوش فنگ!

【枪声】qiāngshēng صدای شلیك تفنگ:听到远处的～ شنیده شدن صدای شلیك گلوله از فاصله‌ء دور

【枪手】qiāngshǒu ①(射击手)تیرانداز، نشانه‌گیر:神～ تیرانداز بسیار ماهر، قدر انداز ②〈旧〉(持枪的兵)سرباز نیزه دار

【枪手】qiāngshou شخصی‌که بجای شخص دیگر امتحان می‌دهد

【枪栓】qiāngshuān گلنگدن

【枪膛】qiāngtáng قطر داخلی لوله‌ء تفنگ، کالیبر

【枪替】qiāngtì بجای دیگران امتحان دادن

【枪托】qiāngtuō قبضه‌ء تفنگ

【枪械】qiāngxiè اسلحه‌ء گرم، اسلحه‌ء آتشی

【枪眼】qiāngyǎn ①(墙上开的小孔，用于射击)مزغل، شکاف یا سوراخی که توپ یا فشنگ را از آنجا بیرون آورده و آتش می کنند ②(枪弹打穿的洞)سوراخ ایجاد شده بوسیله‌ء گلوله

【枪鱼】qiāngyú نیزه ماهی

【枪支】qiāngzhī اسلحه‌ء گرم:～弹药 اسلحه و مهمات

【枪子儿】qiāngzǐr 〈口〉فشنگ، گلوله

戗 qiāng ①(逆)جهت مخالف:～风行船 در جهت مخالف باد کشتیرانی کردن ②(语言冲突)دچار مشاجره‌ء لفظی شدن، برخورد زبانی:他们说～了，吵起来啦。اختلاف نظر پیدا کردند و بالاخره کار به دعوا کشید.

另见 qiàng

【戗茬】qiāngchá باهم مخالفت کردن

【戗风】qiāngfēng بادمخالف

戕 qiāng كشتن:自～ خودکشی کردن، انتحار کردن

【戕害】qiānghài آسیب رساندن

【戕贼】qiāngzéi آسیب رساندن، صدمه زدن:～身体 به سلامتی کسی آسیب رساندن

腔 qiāng ①(身体内部空的部分)حفره:口～ حفره‌ء دهانی/胸～ حفره‌ء صدری/满～热情 پر از شوق و حرارت ②(乐曲的调子)آهنگ، دانگ:高～ آهنگ با دانگ بلند/唱走了～儿 خارج از آهنگ خواندن/秦～ اپرای «شان سی» ③(说话的腔调)لهجه:他说话南～北调。او با لهجه‌ء «شان دون» صحبت می‌کند./山东～ طرز/学生～ صحبت مخصوص پسر مدرسه‌ای ④(话)سخن:答～ جواب دادن/不开～ خاموش بودن/没人答～。همه ساکت ماندند.

【腔肠动物】qiāngcháng dòngwù جانور پریاخته‌ء کاواکان یا سلانتره‌ها

【腔调】qiāngdiào ①(乐曲的曲调)آهنگ موسیقی:京剧的～ موسیقی اپرای پکن/他们说话一个～。آنها به یك آهنگ صحبت می‌کنند (یعنی همصدا هستند). ②(说话的声音)لهجه، زیر و بم صدا:听他说话的～像河南人。او برحسب لهجه اش شاید اهل استان «هه نان» باشد.

【腔骨】qiānggǔ 〈方〉ستون فقرات خوك، گاو...(برای مصرف غذایی)

蜣 qiāng

【蜣螂】qiāngláng 〈动〉سوسك

锵 qiāng صدای جرنگ جرنگ، صدای چکاچاك اسلحه

镪 qiāng

【镪水】qiāngshuǐ اسید قوی:硝～ اسید نیتریك، جوهر شوره

qiáng

强 qiáng ①(力量大)قوی، نیرومند، زورمند:身～体壮 قوی و تندرست/能力很～ بسیار توانا/责任心～ احساس مسئولیت داشتن شدیدا/敌～ دشمن قوی ②(使用强力)بزور:～取 بزور گرفتن/～令执行 برای اجرای کاری آمرانه فرمان دادن ③(好)بهتر:我们的生活条件一年比一年～。شرایط زندگی ما سال بسال بهتر می‌شود ④(略多些)ذره ای بیش از:三分之一～ ذره ای بیش از یك سوم، بیشتر ⑤(强国)قدرت، قدرت ها:列～ کشور بزرگ

另见 jiàng; qiǎng

【强半】qiángbàn 〈书〉بیش از نصف

【强暴】qiángbào ①(凶暴)جابر، ستمگر، بی‌رحم:～的行为 عمل ستمگرانه ②(强暴的势力)قهر، جبر و زور:不畏～ از زور و ستم نترسیدن.

【强辩】qiángbiàn مشاجره‌ء ماهرانه

另见 qiǎngbiàn

【强大】qiángdà بزرگ و نیرومند، قدرتمند:～的军队 ارتش نیرومند/革命力量越来越～。نیروهای انقلاب دارد قوی‌تر می‌شود./～的生命力 نیروی عظیم حیاتی

【强盗】qiángdào راهزن، سارق مسلح:～行为 راهزنی، عمل راهزنانه/～头子 سرکرده‌ء راهزنان/～逻辑 منطق گانگستری

【强的松】qiángdìsōng 〈药〉نوعی دارو بنام "Prednisone"

【强点】qiángdiǎn نقطه‌ء قدرت

【强调】qiángdiào تأكيد كردن: 不适当地～情况特殊 بطور نامناسب بر ويژگی‌های محلی تأكيد كردن / 必须～产品质量。 بايد بر كيفيت محصولات تأكيد كرد.
【强度】qiángdù شدت، قدرت: 劳动～ شدت كار / 钢的～ شدت ～ فولاد / 抗震～ قدرت مقابله با تكان / 辐射～ شدت تشعشع / 音响～ شدت صوت / 磁场～ شدت ميدان مغناطيسی
【强渡】qiángdù 〈军〉 بزور خود را از رودخانه عبور دادن
【强风】qiángfēng 〈气〉 باد شديد
【强干】qiánggàn قوی و ماهر
【强攻】qiánggōng بزور گرفتن، بزور تسخير كردن: ～敌人阵地 مواضع دشمن را بزور گرفتن
【强固】qiánggù نيرومند، قوی، محكم: ～的工事 استحكامات قوی / ～的基础 اساس محكم
【强国】qiángguó كشور قدرتمند، قدرت: 努力把国家建设成为现代化～ كوشش برای ساختن يك كشور پيشرفته و قدرتمند
【强悍】qiánghàn شجاع و سلحشور، متهور، بی‌باك
【强横】qiánghèng بی‌رحم و بی‌منطق، ظالم
【强化】qiánghuà تقويت كردن، تحكيم بخشيدن، شدت بخشيدن: ～人民的国家机器 دستگاههای دولتی خلق را تقويت كردن / ～战争 شدت بخشيدن به جنگ
【强击机】qiángjījī 〈军〉 هواپيمای حمله‌كننده (تكاور)
【强记】qiángjì 〈书〉 قوهٔ حافظهٔ خوب داشتن
【强加】qiángjiā تحميل كردن: 不要把自己的观点～于人。 نظر خود را بر ديگران تحميل نكنيد!
【强奸】qiángjiān هتك ناموس كردن، بی ناموسی كردن، به زن تجاوز كردن: ～民意 افكار عمومی را تحريف كردن
【强碱】qiángjiǎn قليای قوی
【强健】qiángjiàn نيرومند و تندرست: ～体魄 مزاج قوی داشتن
【强将】qiángjiàng ژنران قدرتمند
【强将手下无弱兵】qiángjiàng shǒuxià wú ruòbīng زير فرماندهی يك ژنرال قدرتمند هيچگاه سرباز ضعيف يافت نمی‌شود.
【强劲】qiángjìng شديد، قوی، قدرتمند: ～的海风 باد شديدی كه از دريا می‌وزد
【强劳动力】qiángláodònglì كارگر با بدن قوی و سالم
【强力霉素】qiánglìméisù 〈药〉 نوعی دارو بنام "Doxycycline"
【强烈】qiángliè شديد، قوی، نيرومند: ～的愿望 آرزوی شديد / ～的仇恨 دشمنی شديد / ～的对比 تفاوت فاحش / ～反对 سخت مخالفت كردن / ～谴责 بشدت محكوم كردن / 有～的求知欲 تشنگی برای كسب دانش داشتن، تشنهٔ دانش بودن / 提出～的抗议 سخت اعتراض كردن
【强令】qiánglìng دستور اجباری
【强弩之末】qiángnǔ zhī mò پيكان در آخرين مرحلهٔ پرتاب خود ــ كنايه از قوای تحليل رفته
【强拍】qiángpāi 〈乐〉 (موسيقی) ضربهٔ قوی: 次～ ضربهٔ نسبتاً قوی
【强取豪夺】qiáng qǔ háo duó با زور يا قدرت اموال يا حقوق را به چنگ آوردن
【强权】qiángquán زور، نيرو: ～政治 سياست زور / ～即公理——这是帝国主义的逻辑。 زور در حكم حق است ــ اين منطق امپرياليسم است.
【强人】qiángrén آدم زرنگ و قدرتمند و موفق
【强韧】qiángrèn محكم و استوار
【强溶剂】qiángróngjì 〈化〉 (شيمی) محلل قوی
【强身】qiángshēn تقويت وضع مزاجی بوسيلهٔ ورزش يا غذای مقوی
【强盛】qiángshèng (كشور) نيرومند و شكوفان: ～的国家 كشور نيرومند و شكوفان / ～时期 دورهٔ نيرومندی و شكوفايی
【强似】qiángsì بهتر بودن، برتر بودن: 今年的秋收～去年。 برداشت پائيزی امسال از پارسال بهتر است.
【强酸】qiángsuān اسيد قوی
【强徒】qiángtú راهزن
【强心剂】qiángxīnjì 〈药〉 داروی مقوی برای قلب
【强行】qiángxíng به زور: ～闯入 بزور وارد شدن / ～登陆 بزور به خشكی وارد شدن / ～通过一项议案 بزور طرحی را گذراندن
【强行军】qiángxíngjūn 〈军〉 راه‌پيمائی تند
【强毅】qiángyì محكم و ثابت قدم
【强硬】qiángyìng شديد، قوی، تسليم ناپذير: 措词～的声明 اعلاميه با عبارت‌های شديداللحن / ～的对手 حريف قوی / ～路线 خط مشی سرسختانه / ～的态度 روش سرسخت / ～派 سرسخت ها / آشتی ناپذير
【强有力】qiángyǒulì قوی، شديد، نيرومند: 采取～的措施 اقدامات شديد به عمل آوردن
【强占】qiángzhàn اشغال كردن: ～别国领土 خاك كشوری ديگر را اشغال كردن / ～农民的土地 بزور زمين های دهقانان را گرفتن
【强震】qiángzhèn 〈地〉 زلزلهٔ شديد: ～区 منطقهٔ بشدت زلزله‌زده
【强直】qiángzhí 〈医〉 (طب) سفت شدن
【强制】qiángzhì مجبور كردن، وادار ساختن: ～劳动 اعمال شاقه / ～手段 اقدام جابرانه / ～执行 كاری را با زور از پيش بردن، با زور اجرا كردن / ～性的命令 حكم اجبار / 不能～人们接受一种艺术风格或一种学派。 نبايد مردم را به پذيرفتن يك نوع سبك هنری يا مكتب فكری وادار ساخت.
【强中自有强中手】qiángzhōng zì yǒu qiángzhōng shǒu دست بالای دست بسيار است.
【强壮】qiángzhuàng قوی، ستبر، تنومند، قدرتمند: ～的小伙子 پسر تنومند
【强壮剂】qiángzhuàngjì 〈药〉 داروی مقوی
【强宗】qiángzōng خاندان ثروتمند و بانفوذ

墙 qiáng ديوار

【墙报】qiángbào روزنامهٔ ديواری
【墙壁】qiángbì ديوار
【墙倒众人推】qiáng dǎo zhòngrén tuī وقتيكه ديوار دارد فرو می‌ريزد، هركس هلش می دهد ــ كنايه از اينكه هر كس آن شخصی را كه بی ارزش شده باشد می‌زند.

【墙根】qiánggēn پایهٔ دیوار

【墙角】qiángjiǎo گوشهٔ دیوار، کنج دیوار: ~石 سنگ زاویه، سنگ شالودهٔ دیوار، سنگ شالودهٔ بنا

【墙脚】qiángjiǎo ①(墙根) پایهٔ دیوار، شالودهٔ دیوار ②(基础) اساس، پایه، شالوده

【墙裙】qiángqún 〈建〉 قرنیز، قسمت پایین دیوار اطاق که با چوب کار شده باشد

【墙头】qiángtóu بالای دیوار

【墙头草】qiángtóucǎo علف روی دیوار از هر سمت که باد بوزد خم می‌شود ــ کنایه از کسی‌که در مقابل هر چیز تسلیم می‌شود

【墙垣】qiángyuán 〈书〉 دیوار

【墙纸】qiángzhǐ 〈建〉 کاغذ دیواری

蔷 qiáng

【蔷薇】qiángwēi 〈植〉 گل سرخ، رز

樯 qiáng 〈书〉 کشتی (یا دگل) دکل: 帆~如林 یك جنگل از دکل

qiǎng

抢 qiǎng ①(抢劫) غارت کردن، ربودن، چاپیدن ②(抢夺) قاپیدن، بزور گرفتن، ربودن، بزور بردن: 他把我的信~了过去。 او نامه را از دستم قاپید. ③(争先) رقابت کردن، باهم رقابت کردن برای ~重活干 پیش دستی کردن، تقلا کردن برای انجام دادن سخت‌ترین کار / ~球 تقلا کردن برای گرفتن توپ ④(赶紧;突击) انجام دادن با عجله و اشتیاق کاری را ⑤(刮掉物体表面的一层) تراشیدن و صاف کردن: 磨剪子~菜刀 قیچی‌ها وکاردهای قصابی را تیز کردن

另见 qiāng

【抢白】qiǎngbái کسی را در حضور ملامت یا مسخره کردن

【抢渡】qiǎngdù بسرعت (از رود خانه ای) عبور کردن

【抢夺】qiǎngduó ربودن، بزور گرفتن، تصرف کردن: ~胜利果实 ثمرهٔ پیروزی را به تصرف خود درآوردن

【抢工】qiǎnggōng بر سرعت کار افزودن به منظور پایان دادن کار در وقت مقرر ویا زودتر از آن

【抢攻】qiǎnggōng در تعرض کردن سبقت جستن

【抢购】qiǎnggòu در خرید شتافتن: ~风潮 تب خرید

【抢话】qiǎnghuà در سخن گفتن سبقت جستن

【抢火】qiǎnghuǒ نجات دادن اموال از محل آتش سوزی

【抢建】qiǎngjiàn کوشش بسیار در کار سازندگی برای اتمام آن در وقت مقرر و یا زود تر از آن

【抢劫】qiǎngjié ربودن، غارت کردن، چاپیدن: ~案 پروندهٔ دزدی

【抢截】qiǎngjié (فوتبال) قاپیدن و مسدود کردن (توپ)

【抢救】qiǎngjiù نجات دادن، رهانیدن: ~国家财产 اموال دولت را نجات دادن / ~病人 بیمار را از خطر مرگ نجات دادن / ~水淹的庄稼 محصولات زیر آب رفته را نجات دادن / ~落水儿童 کودك غرق شده را نجات دادن / ~无效。 همهٔ اقدامات نجات‌بخش بی تأثیر بود. / ~工作 کار های نجات بخش / ~组 گروه نجات

【抢掠】qiǎnglüè ربودن، بزور گرفتن، غارت کردن، چاپیدن

【抢亲】qiǎngqīn زنی را ربودن و او را بزنی گرفتن 又称"抢婚"

【抢青】qiǎngqīng به عجله درو کردن محصولات نرسیده

【抢墒】qiǎngshāng استفاده بموقع از رطوبت خاك برای کشت

【抢时间】qiǎngshíjiān با زمان همگام بودن: 农活有季节性，必须~。 فصل، مناسب برای زراعت است، پس ما باید با زمان همگام باشیم.

【抢收】qiǎngshōu در برداشتن محصول شتافتن

【抢手】qiǎngshǒu (کالا) عام پسند بودن

【抢先】qiǎngxiān پیش دستی کردن، سبقت جستن: ~完成任务 پیش دستی کردن در انجام وظیفه ای / ~一步 سبقت جستن / 他赶紧跑去帮助老大娘，可是他弟弟已经~了。 اوعجله کرد تا به مادر بزرگ کمك کند اما برادر کوچکش قبل از او به آنجا رسیده بود.

【抢险】qiǎngxiǎn به انجام کارهای خطرناك شتافتن: ~队 گروه نجات برای انجام کارهای خطرناك

【抢修】qiǎngxiū تعمیر فوری کردن: ~高炉 کورهٔ آهن گدازی را تعمیر فوری کردن

【抢运】qiǎngyùn در حمل و نقل شتافتن

【抢占】qiǎngzhàn رقابت برای تسلط (نقطه ای): ~制高点 رقابت کردن در تسلط نقطهٔ مشرفی

【抢种】qiǎngzhòng با شتاب کاشتن: ~晚稻 برنج دیر رس را با شتاب کاشتن

羟 qiǎng

【羟基】qiǎngjī دستهٔ ریشه‌های یك ظرفیتی OH - مرکب از یك اتم هیدروژن و یك اتم اکسیژن

强 qiǎng کوشش بکار بستن، تلاش کردن: ~作镇静 در تظاهر به جمع و جور کردن خود کوشیدن / ~不知以为知 تظاهر به دانستن کردن

另见 jiàng; qiáng

【强逼】qiǎngbī مجبور کردن، وادار ساختن

【强辩】qiǎngbiàn با سفسطه از خود دفاع کردن

另见 qiángbiàn

【强词夺理】qiǎngcí-duólǐ با سفسطه از خود دفاع کردن، به سفسطه بازی متشبث شدن، استدلال نادرست کردن

【强记】qiǎngjì بزحمت حفظ کردن

【强迫】qiǎngpò مجبور کردن، وادار ساختن، ناگزیر کردن: ~命令 به زور و حکم اجبار متوسل شدن / ~敌机降落 هواپیمای دشمن را وادار به فرود آمدن کردن

【强求】qiǎngqiú اصرار کردن، تحمیل کردن: 各地情况不一样，不能~一律。 چون شرایط هر نقطه متفاوت است، بهیچوجه نباید همه را تحت یك ضابطه قرار داد.

【强人所难】qiǎng rén suǒ nán اصرار در قبولاندن کاری به کسی که خود مایل یا قادر به انجام آن نیست

【强使】qiǎngshǐ وادار کردن، مجبور ساختن：～服从 وادار به اطاعت کردن، مطیع ساختن

【强笑】qiǎngxiào خنده‌ٔ زورکی داشتن

【强颜欢笑】qiǎng yán huānxiào قیافه‌ٔ شاد و خوش بخود گرفتن، خود را به شادی و خوشحالی زدن

襁 qiǎng

【襁褓】qiǎngbǎo قنداق：在～中 در قنداق پیچیدن

qiàng

呛 qiàng زدن ، اذیت کردن：炸辣椒的味儿～鼻子。/ بوی فلفل قرمز در حال سرخ شدن مشامم را خیلی آزار می‌دهد. 烟把我～着了。 نزدیك بود که دود سیگار مرا خفه کند. /我让烟～了嗓子。 نزدیك بود که از دود سیگار خفه شوم.

另见 qiāng

炝 qiàng ①(先煮后拌) (گوشت یا سبزیجات را) کمی جوشاندن و سپس با سوس سویا، سرکه و...چاشنی زدن ②(先炒后煮) چیزی را اول در روغن سرخ کردن و سپس آب پز کردن

戗 qiàng ①〈建〉شمعك، تیر نگهدارنده‌ٔ دیوار：用两根木头来～住这堵墙 با دو شمعك دیوار را نگهداشتن ②〈方〉(支撑) نگهداری کردن

另见 qiāng

【戗金】qiàngjīn نقش و نگار طلایی خاتم‌کاری شده روی ظروف

跄 qiàng

【跄踉】qiàngliàng تلو تلو خوردن

qiāo

悄 qiāo

另见 qiǎo

【悄悄】qiāoqiāo آرام، بی‌سروصدا، بطور مرموز، محرمانه：～离开 آرام رفتن /他～儿地跟我全说了。 او محرمانه همه چیز را بمن گفت.

【悄悄话】qiāoqiāohuà حرف‌های آهسته و محرمانه

硗 qiāo

【硗薄】qiāobó (زمین) سخت و غیرحاصلخیز

【硗瘠】qiāojí (زمین) غیرحاصلخیز

跷 qiāo ①(抬起;竖起) بلند (انگشت‌را)، (پارا) بالابردن، کردن：～起二郎腿坐着 با دو پا روی هم نشستن /～起大拇指 شست خود را بلند کردن ②(踮起) با نوك پا：～着脚走路 با نوك پا راه رفتن ③(高跷) چوب پا

【跷蹊】qiāoqi مشکوك، مورد تردید، تردید انگیز

【跷跷板】qiāoqiāobǎn الاکلنگ：玩～ با الاکلنگ بازی کردن

跻 qiāo 见"跷"qiāo

敲 qiāo ①(打) زدن، ضربه زدن：～门 در زدن /～警钟 اعلام خطر کردن /钟刚～过四点。 ساعت تازه چهار ضربه نواخته است. /～锣打鼓，迎新年 با نواختن طبل و زنگ به پیشواز سال نو رفتن ②〈口〉(敲诈) گران حساب کردن، زیادی گرفتن، کلاه بر سر کسی گذاشتن：他～去我五块钱。 او پنج یوان از من زیادی گرفت. /这次他们狠狠～了我一下。 آنها این بار حسابی کلاه بر سر من گذاشتند.

【敲边鼓】qiāo biāngǔ بنفع کسی صحبت کردن یا عمل کردن، از کسی پشتیبانی کردن

【敲剥】qiāobō اخاذی و استثمار کردن

【敲打】qiāodǎ ①(打)زدن：锣鼓～得很热闹。 طبل و زنگ را با سروصدای هر چه بلند تر می نواختند. ②〈方〉(用语言刺激别人) با طعنه مردم آزاری کردن، زبان زخم زدن：冷言冷语～人 ③〈方〉(批评;告诫) انتقاد کردن، اخطار کردن

【敲骨吸髓】qiāogǔ-xīsuǐ استخوان را شکستن و مغز آن را مکیدن ــ کنایه از استثمار کردن به حد اکثر

【敲击】qiāojī زدن، ضربه زدن

【敲锣边儿】qiāo luó biānr 〈方〉 هنگام سخن گفتن طعنه زدن

【敲山震虎】qiāo shān zhèn hǔ بمنظور اخطار به طرف عمدا اقداماتی به عمل آوردن

【敲门砖】qiāoménzhuān نردبان ترقی

【敲诈】qiāozhà اخاذی کردن، بزور گرفتن، با تهدید طلبیدن：～勒索 اخاذی و شانتاژ کردن /～钱财 اخاذی کردن پول

【敲竹杠】qiāozhúgàng از موقعیت نامساعد کسی سوء استفاده کردن و کلاه بر سر او گذاشتن

劁 qiāo اخته کردن، کشیدن بیضه، کشیدن خایه

锹 qiāo بیل：挖一～深 به عمق یك بیل زمین را کندن /一～煤 یك بیل زغال

缲 qiāo با بخیه‌های نامرئی چیزی را حاشیه دار کردن：给手绢儿～边 دستمال را سجاف کردن

橇 qiāo ارابه‌ٔ برفی، سورتمه

qiáo

乔 qiáo ①(高)بلند ②(假扮) تغییر قیافه دادن ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【乔林】qiáolín 〈林〉جنگل انبوه

【乔木】qiáomù 〈植〉 اسم عمومی برای درخت‌ها مانند کاج، سرو، بید و غان در زبان چینی

【乔其纱】qiáoqíshā 〈纺〉 ژرژت (نوعی پارچه‌ٔ حریر و ابریشمی)

【乔迁】qiáoqiān [多用于祝贺] به خانه‌ٔ بهتر اسباب کشی کردن یا ترفیع یافتن：～之喜 خانه‌ٔ نو شما مبارك!

【乔装】qiáozhuāng تغییر قیافه دادن：～成商人 خود را بشکل تاجر در آوردن

侨 qiáo ①(侨居)در خارج از کشور زندگی کردن ②(侨民)کسی مقیم خارج از کشور: 华~ چینی‌های مقیم خارج /外~ اتباع بیگانه

【侨胞】qiáobāo هموطنان مقیم خارج از کشور

【侨汇】qiáohuì پول حواله شده از طرف چینی‌های مقیم خارج

【侨居】qiáojū در خارج از کشور زندگی کردن: ~国 کشور محل اقامت

【侨眷】qiáojuàn خویشاوندان اتباعی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند: 华侨及~ چینی‌های مقیم خارج و خویشاوندانشان
又称"侨属"

【侨民】qiáomín تبعهٔ یك کشور که در خارج زندگی می‌کند

【侨生】qiáoshēng ①(华侨在外国所生的子女) فرزندان چینی‌های مقیم خارج که در کشورهای دیگر به دنیا می‌آیند ②(归侨学生) دانشجویان چینی مقیم خارج از کشور

【侨务】qiáowù امور مربوط به اتباع کشور که در خارج زندگی می‌کنند

【侨资】qiáozī سرمایهٔ چینی‌های مقیم خارج

荞 qiáo

【荞麦】qiáomài گندم سیاه، گندم گاوی

桥 qiáo پل

【桥洞】qiáodòng 〈口〉 چشمهٔ پل، دهانهٔ پل

【桥墩】qiáodūn پایهٔ پل

【桥拱】qiáogǒng قوس پل

【桥涵】qiáohán 〈交〉 اسم عمومی برای پل‌ها وآب گذر ها در زبان چینی

【桥孔】qiáokǒng دهانهٔ پل، چشمهٔ پل

【桥梁】qiáoliáng پل: 起~作用 (در کار) نقش پل را داشتن /商业是联结生产和消费的~。 تجارت پلی است که تولید و مصرف را بهم متصل می‌سازد.

【桥楼室】qiáolóushì 〈造船〉 خانهٔ پل (در کشتی سازی)

【桥牌】qiáopái بریج (یك نوع بازی ورق): 打~ بریج بازی کردن

【桥式起重机】qiáoshì qǐzhòngjī جرثقیل به شکل پل

【桥塔】qiáotǎ 〈建〉 برج پل

【桥台】qiáotái 〈建〉 نیم پایهٔ (پل)

【桥头】qiáotóu انتهای پل

【桥头堡】qiáotóubǎo ①〈军〉 تمرکز و سنگربندی در یك برج پل ②〈建〉 قسمت از پل

【桥堍】qiáotù انتهای پل

翘 qiáo ①(抬起头) سر افراشتن ②(弯曲) تاب خوردن، خم شدن: 木板~了。 تختهٔ چوب تاب خورد.
另见 qiào

【翘楚】qiáochǔ 〈书〉 آدم برجسته، آدم مستعد: 医中~ پزشك برجسته و حاذق

【翘盼】qiáopàn سر افراشتن و در انتظار بودن

【翘企】qiáoqǐ 〈书〉 سر افراشتن و بر نوك پا ایستادن ــ کنایه از با اشتیاق زیاد در انتظار چیزی بودن: 不胜~之至 مشتاقانه در انتظار چیزی بودن

【翘首】qiáoshǒu 〈书〉 سر افراشتن و نگاه کردن: ~星空 به آسمان پر ستاره نگریستن

【翘望】qiáowàng ①(抬起头来望) سر افراشتن و نگاه کردن ②(殷切盼望) مشتاقانه در انتظار بودن

【翘足引领】qiáozú yǐnlǐng پاشنهٔ پای خود را بلند کردن و گردن افراشتن ــ کنایه از مشتاقانه در انتظار بودن

谯 qiáo

【谯楼】qiáolóu 〈书〉 ①(瞭望楼) برج دیده‌بانی، برج نگهبانی ②(鼓楼) برج طبل

憔 qiáo

【憔悴】qiáocuì ①(面色不好看) لاغر و زردرنگ: 面容~ چهرهٔ استخوانی و زردرنگ داشتن ②(植物枯萎) (گیاه) پژمرده: 花都~了。 گل‌ها پژمرده شده است.

樵 qiáo ①〈书〉(打柴) جمع کردن هیزم ②〈方〉(柴) هیزم

【樵夫】qiáofū هیزم شکن، چوب تراش

瞧 qiáo 〈口〉 نگاه کردن، نگریستن: 等着~吧。 ما می‌بینیم. /东~西~ به اطراف نگاه کردن /你~着办吧。 آنچه که صلاح می‌بینید انجام دهید.

【瞧病】qiáobìng 〈口〉 ①(就医) (بیمار) مراجعه کردن به پزشك ②(医生看病) (پزشك) پذیرفتن بیمار

【瞧不起】qiáobuqǐ 〈口〉 تحقیر کردن، بدیدهٔ حقارت نگریستن، خوار شمردن

【瞧不上眼】qiáobushàng yǎn 〈口〉 از چیزی یا کسی حساب نبردن، اهمیت ندادن

【瞧得起】qiáodeqǐ 〈口〉 از کسی حساب بردن، ارج نهادن

【瞧见】qiáojian 〈口〉 دیدن، به نظر رسیدن

qiǎo

巧 qiǎo ①(灵敏;灵巧) ماهر، زبردست، چالاك، باهوش: ~匠 صنعتگر ماهر /~手 زبردست، چالاك /~嘴 شیرین زبان، ②(说话虚浮不实) حیله‌گرانه، فریبنده، خدعه آمیز، چرب زبان: ~言 حرف‌های فریبنده ③(恰好) اتفاقا، تصادفا، برحسب اتفاق، بموقع رسیدن، بهنگام آمدن: 来得真~ تصادف /无~不成书。 هیچ رویدادی بدون حسن اتفاق پدید نمی آید. /他偏~那天不在。 اتفاقا او در آن روز آنجا نبود.

【巧辩】qiǎobiàn مطلبی را ماهرانه توجیه کردن

【巧夺天工】qiǎo duó tiāngōng هنرمندی والا که حتی بر طبیعت هم تفوق می‌یابد

【巧妇难为无米之炊】qiǎofù nán wéi wú mǐ zhī chuī حتی باهوش‌ترین کدبانو هم قادر نیست بدون داشتن برنج غذایی تهیه کند ــ کنایه از اینکه بدون سرمایه نمی‌توان تجارت کرد؛ بیمایه فطیر است.

【巧妇鸟】qiǎofùniǎo 〈动〉 نوعی چکاوك آوازخوان شبیه سسك

【巧干】qiǎogàn زیرکانه کار کردن، با چالاکی کاری را انجام دادن

【巧合】qiǎohé روی هم قرار گرفتن، تصادف: 两个事件的～ تقارن دو چیز برحسب تصادف

【巧计】qiǎojì تدبیر زیرکانه، برنامه ریزی ماهرانه

【巧克力】qiǎokèlì شکلات

【巧立名目】qiǎo lì míngmù بهانه‌های گوناگونی تراشیدن، عناوین جوربجور درست کردن: ～，搜刮民财 به بهانه های گوناگون از مردم اخاذی کردن

【巧妙】qiǎomiào زرنگ، باهوش، زیرك: ～的战术 تاکتیك زیرکانه / ～的手段 تدبیر زیرکانه

【巧取豪夺】qiǎoqǔ-háoduó بزور یا به حیله (دارایی، حق کسی را) بچنگ آوردن

【巧舌如簧】qiǎoshé rú huáng چرب زبانی کردن

【巧事】qiǎoshì تصادف، امر تصادفی

【巧手】qiǎoshǒu ①(灵巧的手) دست ماهرانه ②(心思灵敏、技术高明的人) آدم زرنگ و ماهر

【巧思】qiǎosī ایدهٔ ماهرانه

【巧黠】qiǎoxiá 〈书〉 حیله‌گر، کلاه بردار

【巧笑】qiǎoxiào خندهٔ برازنده

【巧言令色】qiǎoyán lìngsè با زرنگی حرف زدن و خوش رفتار کردن

【巧遇】qiǎoyù برخورد تصادفی

【巧诈】qiǎozhà زرنگ اما حیله‌گر

【巧致】qiǎozhì ظریف

悄 qiǎo ①(没声或低声) آهسته، آرام، بی‌سروصدا ②〈书〉(忧愁) غمگین، اندوهناك، افسرده
另见 qiāo

【悄不言声】qiǎo bùyánshēng ساکت ماندن یا آهسته حرف زدن

【悄静】qiǎojìng آرام، بی‌صدا

【悄然】qiǎorán ①(忧愁) با غم و اندوه: ～泪下 با غم و اندوه اشك ریختن ②(静寂无声) آهسته، آرام، بی‌سروصدا: ～离去 آرام وآهسته رفتن

【悄声】qiǎoshēng آرام، بی صدا، آهسته

雀 qiǎo گنجشك
另见 què

【雀盲眼】qiǎomangyǎn 〈方〉 بیماری شبکوری

愀 qiǎo

【愀然】qiǎorán 〈书〉①(神色变得不愉快) نگاه محزون و غمگین داشتن ②(神色变得严肃) نگاه جدی داشتن

qiào

壳 qiào پوسته، قشر سخت
另见 ké

【壳菜】qiàocài صدف دو کپه‌ای، گوشت درون صدف دریایی و رودخانه‌ای

俏 qiào ①(好看) زیبا، قشنگ، خوشگل: 打扮得真～ در جامهٔ آراسته بودن ②(畅销) خوب فروختن: ～货 کالاهای مشتری گیر، متاع خوش فروش

【俏货】qiàohuò کالاهای پرفروش

【俏丽】qiàolì زیبا، قشنگ، خوش قیافه، خوشگل 又称"俏生"

【俏皮】qiàopí ①(容貌或装饰漂亮) خوش صورت یا در جامهٔ آراسته ②(活泼有趣) زنده و شادی آور، بذله‌گو، شوخ

【俏皮话】qiàopihuà ①(开玩笑的话) لطیفهٔ بامزه، شوخی بجا، بذله گویی ②(歇后语) حرف‌های طعنه‌آمیز عبارت کنایه‌آمیز در زبان چینی

【俏事】qiàoshì کارهای سودآور

诮 qiào 〈书〉 سرزنش کردن، ملامت کردن

【诮呵】qiàohē سرزنش کردن، ملامت کردن

【诮让】qiàoràng 〈书〉 محکوم کردن، تقبیح کردن

窍 qiào ①(窟窿) سوراخ، دهانه ②(关键) کلید، رمز: ～诀 رمز کاری

【窍诀】qiàojué رمز کار

【窍门】qiàomén کلید، رمز: 找～ شگرد کار را جستجو کردن، بدنبال رمز چیزی گشتن

峭 qiào ①(山势高陡) (کوه) مرتفع و شیب دار ②(严厉) جدی، سخت

【峭拔】qiàobá ①(高而陡) مرتفع و شیب دار ②(文笔雄健) نیرومند، زورمند: 笔锋～ نگارش سبك قوی و نیرومند

【峭壁】qiàobì صخرهٔ شیب دار در کنار دریا، پرتگاه

【峭寒】qiàohán سرمای بهاری

【峭急】qiàojí 〈书〉 تند مزاج، آتشی

【峭峻】qiàojùn ①(高而陡) (کوه) مرتفع و شیب دار ②(严峻) سخت، جدی

【峭立】qiàolì (صخره) راست ایستادن

【峭厉】qiàolì 〈书〉①(指风声、寒气等尖利) (باد یا سرما) تند، برنده، نفوذ کننده ②(严峻) سخت، جدی

【峭直】qiàozhí 〈书〉 جدی و درستکار و رك‌گو

翘 qiào به یك سو بالا رفتن، به سمت بالا متمایل بودن
另见 qiáo

【翘板】qiàobǎn الاکلنگ 又称"翘翘板"

【翘辫子】qiàobiànzi فوت کردن، مردن

【翘尾巴】qiàowěiba دم علم کردن، کلهٔ کسی پر از باد بودن: 别一有成绩就～。 وقتی به جائی رسیدید، دم علم نکنید.

撬 qiào با اهرم چیزی را بلند کردن، بزور باز کردن: 把箱子～开 بزور صندوق را باز کردن

【撬杠】qiàogàng اهرم، دیلم 又称"撬棒"，"撬棍"

鞘 qiào غلاف، نیام: 剑～ غلاف شمشیر / 腱～ غلاف وتری

عضلات
另见 shāo
【鞘翅】qiàochì 〈动〉 بال حشرات
【鞘子】qiàozi غلاف شمشیر یا کارد

qiē

切 qiē ①(割开) بریدن، قطع کردن، تکه تکه کردن: ~菜 سبزیجات را خرد کردن / ~肉 گوشت را بریدن ②〈数〉(ریاضی) کتانژانت، مماس ~正: تانژانت / ~余 حالت مماس
另见 qiè
【切变】qiēbiàn 〈物〉 (فیزیك) انحنای موازی
【切布机】qiēbùjī 〈纸〉 (برای خمیر کاغذ) دستگاه ریز کردن پارچه‌ٔ کهنه
【切槽】qiēcáo 〈机〉 شیار دادن
【切齿机】qiēchǐjī ابزار دنده تراشی
【切除】qiēchú 〈医〉 (طب) قطع، برش: ~肿瘤 برش تومور /全~ برش کامل /部分~ برش جزئی
【切磋】qiēcuō یادگیری از طریق بحث و تبادل نظر: 比赛后两国篮球运动员聚在一起，~球艺。 بازیگران تیم بسکتبال دو کشور پس از مسابقه باهم جمع شدند و در بارهٔ بازی تبادل نظر کردند. /~琢磨 از طریق بحث و تبادل نظر از یکدیگر یاد گرفتن و نواقص یکدیگر را برطرف کردن
【切点】qiēdiǎn 〈数〉 (ریاضی) نقطهٔ تانژانت
【切断】qiēduàn بریدن
【切分音】qiēfēnyīn 〈乐〉 (موسیقی) آهنگ بین دو ضرب "Syncopation"
【切割】qiēgē برش، قطع: ~机 دستگاه برش
【切开】qiēkāi ①(用刀切开) بریدن، پاره کردن، قاچ کردن: 西瓜~ پاره کردن هندوانه، قاچ کردن هندوانه ②〈医〉(طب) برش، قطع
【切力】qiēlì نیروی انحنای موازی: 横~ نیروی افقی، انحنای موازی
【切面】qiēmiàn ①〈数〉(ریاضی) سطح مماس ②(剖面) برش، قطع ③〈食品〉(切成的面条) رشته‌های ماشینی (از آرد گندم)
【切片】qiēpiàn ①(切成薄片) تکه تکه کردن، بریده بریده کردن ②〈医〉 قسمت قسمت کردن: ~检查 بافت‌های ارگانیك را برای آزمایش میکروسکپی قسمت قسمت کردن
【切片机】qiēpiànjī ①〈机〉 دستگاه تکه کردن ②〈医〉(طب) میکروتوم
【切线】qiēxiàn 〈数〉 خط تانژانت
【切削】qiēxiāo 〈机〉 برش: 金属~ برش فلز /高速~ برش سریع /粗~ برش زبر و زمخت
【切纸机】qiēzhǐjī ماشین برش کاغذ

qié

茄 qié بادنجان (یا بادمجان)
另见 jiā
【茄子】qiézi بادنجان: 种~ بادنجان کاری

qiě

且 qiě ①(暂且) موقتا، موقت، در همان لحظه: 你~等一下。 بهتراست فعلا این یك لحظه صبر کن. /这事~放一下。 /شما گوش بدهید /موضوع را کنار بگذاریم. 你~听着。 看对方怎么办。 فعلا ببینیم که طرف چه کار خواهد کرد. ②〈方〉(经久) برای مدت طولانی: 这种钢笔~使呢。 این قلم خودنویس زیاد کار خواهد کرد. ③〈书〉〈连〉 حتی: 死~不惧，况困难乎! از مرگ نمی‌هراسیم ، چه رسد به مشکلات! ④〈书〉〈连〉 هم...هم: 既高~大 هم بلند و هم غول پیکر
【且慢】qiěmàn یك لحظه صبر کردن، یك دم درنگ کردن: ~，听我把话说完。 یك لحظه صبر کن تا حرف‌هایم را تمام کنم.
【且…且…】qiě…qiě… در حالیکه: 他们一路上~谈~走。 آنها در طول راه صحبت کنان می رفتند.

qiè

切 qiè ①(符合) منطبق بودن، موافق بودن: 不~实际 غیرمنطبق با واقعیت، غیر واقعی، غیر عملی /译文不~原意。 ترجمه با اصل تطبیق نمی کند. ②(贴近;亲切) صمیمی، مهربان: 亲~ صمیمی و مهربان ③(急切;殷切) مشتاق، مایل: ~盼 مشتاق بازگشت به میهن خود بودن /回国心~ مشتاق ④(切实) مطمئن بودن: ~勿迟延。 مطمئن باش که دیرت نشود. /~不可自以为是。 هرگز نباید کسی گستاخ و خودرأی باشد. ⑤见"反切"fǎnqiè
另见 qiē
【切齿】qièchǐ (از فرط غضب) دندان بهم فشردن، دندان بهم ساییدن: ~痛恨 از روی خشم و غضب یا دشمنی دندان بهم فشردن
【切肤之痛】qiè fū zhī tòng دردی که بشدت احساس شود
【切合】qièhé منطبق بودن، موافق بودن: ~实际 با شرایط منطبق بودن /~人民的需要 با نیازهای مردم تطبیق کردن / مشخص منطبق بودن
【切己】qièjǐ مربوط به مصالح فوری شخص
【切记】qièjì همیشه در خاطر نگهداشتن
【切忌】qièjì جدا پرهیز کردن، جدا از انجام کاری اجتناب ورزیدن: ~主观片面 جدا از ذهنی گری و یك جانبه گری پرهیز کردن /~生冷 از خوردن غذای سرد یا خام جدا پرهیز / اجتناب ورزیدن کردن
【切谏】qièjiàn 〈书〉 صریحا پند و اندرز دادن
【切近】qièjìn نزدیك به: 这样解释似乎比较~作者原意。 گویا این تعبیر به منظور نویسنده نزدیك تر باشد.
【切脉】qièmài 〈中医〉 گرفتن نبض، نبض‌گیری
【切盼】qièpàn مشتاقانه در انتظار بودن

【切切】qièqiè ①(务必) مطمئن بودن، برحذر بودن: ~不可骄傲。 باید از تکبر پرهیز کرد. ②[用于布告、条令等末尾]: ~此布。 بدین وسیله این اعلامیه جدا صادر شده است.

【切身】qièshēn ①(跟自己有密切关系的) مربوط به مصالح فوری یا حیاتی خود: ~利益 مصالح فوری خود ②(亲身) درك شخصی، شناخت شخصی: ~体会 شناخت شخصی / ~感受 احساس شخصی، تجربهٔ شخصی

【切实】qièshí ①(实在;切合实际) عملی، واقعی، امکان‌پذیر: ~有效的办法 اقدامات عملی و مؤثر / ~可行的计划 برنامهٔ قابل اجرا (یا واقع بینانه) ②(认真) جدا، آگاهانه: ~改正错误 با جدیت تمام اشتباهات خود را اصلاح کردن / 切切实实地工作 آگاهانه کار خود را انجام دادن

【切题】qiètí مطابق با موضوع: 写文章要~。 مقاله باید منطبق با موضوع اصلی باشد.

【切贴】qiètiē منطبق بودن، موافق بودن

【切责】qièzé 〈书〉 شدیدا محکوم کردن

【切诊】qièzhěn 〈中医〉 نبض‌گیری و لمس (یکی از روش‌های چهارگانهٔ تشخیص بیماری)

【切中】qièzhòng اصابت کردن (هدف) به: 她的批评~要害。 انتقادش درست به نقطهٔ حساس موضوع اصابت کرد.

【切嘱】qièzhǔ 〈书〉 بارها سفارش کردن

妾 qiè ①(小老婆) زنی که مقام رسمی او پائین تر از زن اول باشد (چیزی شبیه متعه) ②〈旧〉(古时女子谦称自己) خطاب متواضعانهٔ خانم‌های قدیم به خود

怯 qiè ترسو، بزدل: 胆~ ترسو، بزدل

【怯步】qièbù دراثر ترس و وحشت گام به پیش بر نداشتن

【怯场】qièchǎng وحشت کردن از ظاهر شدن در صحنهٔ نمایش

【怯惧】qièjù ترسیدن

【怯口】qièkǒu 〈方〉 لهجهٔ محلی

【怯懦】qiènuò ترسو و با احتیاط

【怯弱】qièruò ترسو و ضعیف اراده

【怯生】qièshēng 〈方〉 از افراد بیگانه خجالت کشیدن

【怯生生】qièshēngshēng ترسو

【怯阵】qièzhèn ①(战斗前胆怯) دست‌پاچه شدن قبل از پرداختن به نبرد ②(怯场) وحشت کردن از ظاهر شدن در صحنهٔ نمایش

【怯子】qièzi 〈方〉 کسی که به لهجه حرف می زند

郄 Qiè 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

窃 qiè ①(偷) دزدی کردن، سرقت کردن: 行~ دزدی کردن، سرقت کردن / ~案 پروندهٔ دزدی ②(偷偷地) نهانی، مخفیانه، دزدکی: ~笑 نهانی خندیدن / ~~私议 پچ پچ کردن / ~~私语 بیخ گوش کسی سخن گفتن ③〈谦〉[指自己]: ~以为 بنده معتقدم

【窃夺】qièduó با شیوهٔ نامشروع چیزی به چنگ آوردن

【窃钩者诛，窃国者侯】qiè gōu zhě zhū, qiè guó zhě hóu کسی که یك قلاب بدزدد اعدام می شود، درحالیکه کسی که قدرت حکمرانه را غصب کند به مقام عالی می رسد — کنایه از بی‌عدالتی در دستگاه دولتی

【窃国】qièguó قدرت دولتی را غصب کردن: ~大盗 بزرگترین غاصب قدرت دولتی

【窃据】qièjù غصب کردن، دزدی کردن، ربودن: ~要职 غصب کردن مقامی بلند

【窃密】qièmì نهانی دزدی کردن اطلاعات

【窃取】qièqǔ غصب کردن، دزدی کردن، ربودن: ~机密情报 دزدیدن اطلاعات محرمانه / ~别人的劳动果实 ثمرهٔ کارهای دیگران را ربودن

【窃听】qiètīng استراق سمع کردن، بطور پنهانی در محلی میکروفون نصب کردن: ~器 وسیلهٔ استراق سمع

【窃玉偷香】qiè yù tōu xiāng (مرد) دزدکی با خانمی عشقبازی کردن

【窃贼】qièzéi دزد، سارق، دزد شبرو

挈 qiè ①(挈带) همراه بردن: ~眷 خانوادهٔ خود را همراه بردن ②(举;提) بلند کردن، بالا بردن: 提纲~领 با سر طناب توری را در دست نگهداشتن — کنایه از توجه خود را بر روی نکات عمده متمرکز ساختن

惬 qiè 〈书〉 راضی بودن، خرسندی

【惬意】qièyì شاد بودن، راضی بودن

趄 qiè اریب، کج، متمایل: ~坡 زمین شیب دار، سربالایی / ~着身子 اریب بودن بدن یا قامت

另见 jū

箧 qiè 〈书〉 چمدان کوچك: 藤~ چمدان سبدی

锲 qiè 〈书〉 حك کردن، حکاکی کردن، تراشیدن

【锲而不舍】qiè ér bù shě بدون وقفه حکاکی کردن — یعنی بطور مداوم کار کردن

qīn

亲 qīn ①(父母) پدر یا مادر: 双~ پدر و مادر، والدین ②(血统最近的) همخون بودن، تنی بودن: ~兄弟 برادر تنی ③(亲戚) همخون، خویشاوند: 近~ قوم و خویش نزدیك / 远~ قوم و خویش دور ④(婚姻) ازدواج، عروسی کردن: 说~ به مثابهٔ دلال ازدواج عمل کردن / 定~ نامزدی که از طرف والدین ترتیب داده شده باشد / 结~ عروسی کردن ⑤(新妇) عروس: 迎~ فرستادن دسته‌ای برای آوردن عروس به خانهٔ داماد ⑥(感情好;关系近) نزدیك، صمیمی، عزیز: ~如一家 مانند اعضای یك خانواده با یکدیگر نزدیك و صمیمی بودن / ~如手足 مانند برادر نزدیك و عزیز بودن ⑦(亲自) شخصا: ~眼目睹 بچشم خود دیدن ⑧(吻) بوسه زدن: 母亲~了~孩子的脸。 مادر بر گونهٔ طفل خود بوسه زد.

另见 qìng

【亲爱】qīn'ài عزیز: ~的祖国 میهن عزیز

【亲本】qīnběn 〈生〉(زیست شناسی) پدر یا مادر

【亲笔】qīnbǐ ①(亲自动笔) به خط خود شخص: 这封信是他～写的。 /این نامه را به خط خود نوشته است. 签名 ～/ امضای خود شخص 信～/ نامه به خط خود شخص ②(亲自写的字) دستخط خود شخص: 这是他的～。 این نامه دستخط خود او است.

【亲兵】qīnbīng محافظین افسر

【亲代】qīndài 〈生〉(زیست شناسی) نسل مرکب از اجداد مشخص و گلچین شده با صفات و خصوصیات معینی برای اصلاح نژاد

【亲睹】qīndǔ به چشم خود دیدن

【亲故】qīngù خویشاوندان و دوستان قدیمی

【亲和力】qīnhélì 〈化〉(شیمی) میل ترکیبی

【亲近】qīnjìn نزدیك بودن،صمیمی بودن: 这两人很～。 میانه‌ٔ این دو نفر بسیار خوب است/ 他对人热情诚恳, 大家都愿意～他。 چون او خون گرم و صمیمی است، همه می‌خواهند به او نزدیك شوند.

【亲旧】qīnjiù خویشاوندان و دوستان قدیمی

【亲眷】qīnjuàn 〈方〉 خویشاوندان، قوم و خویشان

【亲口】qīnkǒu (چیزی را گفتن) شخصا: 这是他～告诉我的。 او شخصا این را به من گفت.

【亲邻】qīnlín خویشاوندان وهمسایگان

【亲临】qīnlín شخصا حضور داشتن

【亲聆】qīnlíng شخصا به (دستور کسی) گوش کردن

【亲密】qīnmì نزدیك، صمیمی، بایمان: ～的战友 مبارز بایمان/ ～无间 با یکدیگر بسیار صمیمی بودن

【亲昵】qīnnì بسیار صمیمی، بسیار محبت آمیز بودن: ～的称呼 خطاب محبت آمیز

【亲朋】qīnpéng خویشاوندان و دوستان

【亲戚】qīnqi قوم و خویش، خویشاوند: 我在上海的～不多。 من در شانگهای زیاد قوم و خویش ندارم.

【亲切】qīnqiè عطوفت‌آمیز، صمیمی، مهربان: ～的关怀 توجه عطوفت آمیز/ ～的教导 راهنمایی محبت‌آمیز/ ～的谈话 گفتگوی صمیمانه

【亲热】qīnrè صمیمی، با عاطفه، خون گرم: 我们都～地称她为大姐。 /ما همه با محبت آن زن را خواهر بزرگ نامیدیم. ～地问长问短 بگرمی با کسی احوال پرسی کردن

【亲人】qīnrén عزیزان (شامل والدین، همسر، فرزندان شخص): 他除母亲外, 没有别的～。 مادرش تنها عضو خانواده‌ٔ او است.

【亲善】qīnshàn حسن نیت (بین دو کشور)

【亲身】qīnshēn شخصی: ～经历 تجربه‌ٔ شخصی/ ～体会一下 (چیزی را) خود تجربه کردن

【亲生】qīnshēng (فرزندان یا والدین) خود شخص: ～父母 پدر و مادر خود شخص

【亲事】qīnshì ازدواج، عروسی

【亲手】qīnshǒu بدست خود، شخصا، خود شخص: 这是他～种的树。 این درختی است که نهال آنرا بدست خود کاشته است. 你～做一做。 شخصا این کار را انجام دهید.

【亲疏】qīnshū نزدیکی و دوری

【亲属】qīnshǔ خویشاوندان، قوم و خویش‌ها

【亲痛仇快】qīn tòng chóu kuài مایه‌ٔ غم و اندوه خودی و موجب شادی و خرسندی دشمن شدن، دشمنکام شدن

【亲王】qīnwáng شاهزاده

【亲系】qīnxì شبکه‌ٔ خویشاوندی

【亲信】qīnxìn پیرو مورد اعتماد

【亲眼】qīnyǎn بدیده‌ٔ خود، بچشم خود: 这是我～看见的。 من بچشم خود آنرا دیدم./ ～目睹 بچشم خود دیدن

【亲谊】qīnyì دوستی و محبت در میان خویشاوندان

【亲迎】qīnyíng (داماد) برای آوردن عروس خود به خانواده‌ٔ او رفتن

【亲友】qīnyǒu خویشاوندان و دوستان

【亲政】qīnzhèng (ولیعهد پاد شاه) زمام امور کشور را در سن قانونی خود بدست گرفتن

【亲自】qīnzì شخصا، خود شخص: ～动手 شخصا به کار اشتغال داشتن/ ～拜访 شخصا به دیدار کسی رفتن/ 你～去看看。 برو و خودت ببین./ 他～带领我们参观博物馆。 او شخصا موزه را به ما نشان داد.

【亲族】qīnzú اعضای خاندان خود

【亲嘴】qīnzuǐ بوسه زدن

侵 qīn ①(侵入) تجاوز کردن، تعدی کردن، بزور داخل شدن ②(接近) نزدیك شدن: ～晓 پگاه، نزدیك به طلوع آفتاب

【侵晨】qīnchén بسوی سپیده دم

【侵犯】qīnfàn تعدی کردن، تجاوز کردن: ～他人权利 به حق دیگران تجاوز کردن/ ～人权 تعدی به حقوق انسانی/ ～领土和主权 تجاوز به تمامیت ارضی و حاکمیت یك کشور/ ～邻国 به کشور همسایه تجاوز کردن/ 决不允许～人民的利益。 ما بهیچوجه نمی‌گذاریم‌که به حقوق مردم تعدی شود.

【侵害】qīnhài تجاوز کردن و ضرر رساندن: 建造防护林, 减少风沙的～ جنگل‌کاری به عنوان حافظ برای جلوگیری از ... / 防止蝗虫～农作物 پیشگیری از ملخ زدگی/ ماسه‌های روان 同～人民权利的行为作斗争 مبارزه با تعدی به حقوق مردم

【侵掠】qīnlüè بزور غارت کردن

【侵略】qīnlüè تجاوز، تعدی: ～别国 متجاوز بودن به کشورهای دیگر/ 帝国主义～成性 خصلت امپریالیسم تجاوز وتعدی است./ ～行为 عمل تجاوز/ ～军 ارتش متجاوز/ ～国 کشور تجاوز کننده/ ～者 تجاوز کننده/ ～战争 جنگ تجاوز کارانه/ تجاوز

【侵染】qīnrǎn (میکروب یا ویروس) داخل بدن شدن و باعث عفونت گردیدن

【侵扰】qīnrǎo ایجاد ناایمنی کردن: ～边境 در مرزهای یك کشور ایجاد ناایمنی کردن

【侵入】qīnrù تجاوز کردن، تعدی کردن، دست به تعدی گشودن: ～领海 به آب‌های یك کشور تجاوز کردن/ 外国资本的～ نفوذ سرمایه‌ٔ خارجی/ 病菌已～肺部。 میکروب به ریه‌ها نفوذ کرده است.

【侵入岩】qīnrùyán 〈地〉 سنگ‌های مذاب فرو رونده در حفره‌های سایر سنگ ها

【侵蚀】qīnshí فرسودن، تحلیل بردن، به تدریج فاسد کردن؛风雨的～土 خاك سائیده شده/～ فرسایش بر اثر باد و باران

【侵吞】qīntūn ①(暗中非法占有) اختلاس کردن، حیف و میل کردن، بالا کشیدن؛～公款 وجوه دولت را اختلاس کردن / ～社会财富 اموال عمومی را حیف ومیل کردن ②(吞并) ضمیمه کردن، الحاق کردن؛～别国领土 خاك کشور دیگر را ضمیمهٔ کشور خود کردن

【侵袭】qīnxí تجاوز و حمله کردن، تاخت و تاز کردن؛台风～沿海地区。 طوفان به نواحی ساحلی حمله کرد.

【侵晓】qīnxiǎo بسوی سپیده دم 又称"侵晨"

【侵占】qīnzhàn ①(非法占有别人财产) بطور غیر قانونی به تصرف خود در آوردن، بناحق بردن؛～别人劳动果实 ثمرهٔ کار دیگران را بردن ②(侵入占领) تجاوز کردن؛～别国领土 به خاك کشور دیگر تجاوز کردن

钦 qīn ①(敬重) قدردانی کردن، احترام گذاشتن، حرمت نهادن ②(皇帝亲自做的) بوسیلهٔ خود امپراطور؛～定 (کتاب و...) بفرمان امپراطور تألیف شده

【钦差】qīnchāi فرستادهٔ امپراطور، نمایندهٔ مخصوص امپراطور 又作"钦差大臣"

【钦服】qīnfú احترام گذاشتن

【钦敬】qīnjìng قدردانی کردن، احترام گذاشتن، حرمت نهادن

【钦命】qīnmìng ①(皇帝的命令) فرمان شاه ②(皇帝下令) فرمان دادن شاه

【钦佩】qīnpèi قدردانی کردن، تقدیر نمودن؛表示～ اظهار قدردانی کردن/他们坚持科学实验的精神令人～。 پیگیری آنان در آزمایش‌های علمی مایهٔ قدردانی همگان شده است.

【钦羡】qīnxiàn احترام گذاشتن و تحسین کردن

【钦仰】qīnyǎng 〈书〉 احترام گذاشتن، حرمت نهادن، محترم شمردن

衾 qīn 〈书〉①(被子) لحاف ②(尸布) کفن

【衾影无愧】qīn yǐng wú kuì وجدان گناه کار نداشتن

qín

芹 qín

【芹菜】qíncài کرفس

秦 Qín ①(秦国) نام پادشاهی در سلسلهٔ «جو» ②(秦朝) نام سلسلهٔ «چین» (۲۰۷-۲۲۱ق م) ③〈别称〉(陕西) دیگری برای استان «شان شی» ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【秦艽】qínjiāo 〈植〉 گیاه جنتیانای زرد

【秦晋】Qín Jìn ممالك «چین» و «جین»، (مجازا) ازدواج

【秦楼楚馆】qínlóu-chǔguǎn فاحشه خانه

【秦皮】qínpí 〈中药〉 پوست درخت زبان گنجشك (نوعی داروی چینی)

【秦腔】qínqiāng اپرای «شان شی» رایج در استان‌های شمال غربی چین

【秦越】QínYuè (طرفین) ارتباطات اندك داشتن

琴 qín ①(许多乐器的总称) نام عام برخی از سازها؛小提～ ویولون/钢～ پیانو/口～ ساز دهنی ②(古琴) نوعی «چین» ساز با هفت تار شبیه سنتور که با زخمه نواخته می شود

【琴拨】qínbō زخمه، مضراب

【琴凳】qíndèng چهار پایه ای‌که ساز روی آن گذاشته می‌شود

【琴键】qínjiàn کلید(ساز)

【琴马】qínmǎ 〈乐〉 خرك (نوعی ساز)

【琴鸟】qínniǎo نوعی مرغ شاخه نشین، گنجشکی در استرالیا که مانند طاووس است

【琴书】qínshū داستان سرائی با ترانه و آهنگ

【琴弦】qínxián تار، سیم (ساز)

覃 Qín 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

另见 tán

禽 qín پرنده، مرغ؛鸣～ پرندهٔ آواز خوان/家～ پرندگان خانگی

【禽龙】qínlóng 〈古生物〉 سوسمار بزرگ گیاهخوار‌یکه سنگوارهٔ آن موجود است و در دورهٔ کرتاسه در بلژیك و انگلیس می زیسته است

【禽兽】qínshòu پرندگان و جانوران؛衣冠～ حیوان در لباس انسان، انسان دیو سیرت/～行为 رفتار ددمنشانه

勤 qín ①(勤劳；努力) زحمت کش، ساعی، کوشا، درس‌خوان؛～学苦练 در آموزش و انجام تکلیف‌های درسی کوشا بودن ②(经常；次数多) مکررا، غالبا، مرتبا، بارها؛衣服要～洗～换。 لباس باید مرتبا عوض و شستشو شود./夏季雨水～。 در تابستان باران زیاد می‌بارد. ③(勤务) (در دفتر، مدرسه و...) حضور داشتن / انجام وظیفه در خارج از واحد خود؛外～؛考～ بازرسی حضور و غیاب کارمندان (یا سرخدمت بودن /值～ کارگران).

【勤奋】qínfèn زحمت‌کش، ساعی، کوشا، درس‌خوان؛学习～ بسیار درس خوان بودن

【勤工俭学】qíngōng-jiǎnxué سیستم کار توأم با آموزش، سیستم نیمه کار و نیمه آموزش

【勤俭】qínjiǎn با سعی وکوشش و صرفه‌جوئی؛～建国 ساختن کشور با سعی وکوشش و صرفه‌جوائی/～持家 در خانه داری کوشا و صرفه‌جو بودن

【勤恳】qínkěn زحمت‌کش وآگاه؛勤勤恳恳地为人民服务 با زحمت وآگاهی به خلق خدمت کردن

【勤快】qínkuai 〈口〉 زحمت‌کش، ساعی، کوشا؛她真～，一会儿也不闲着。 او بسیار زحمتکش است و دایم خود را مشغول نگه می دارد.

【勤劳】qínláo زحمت‌کش، ساعی، کوشا؛～勇敢的中国人民 مردم زحمت‌کش و شجاع چین/～的双手 دو بازوی خستگی‌ناپذیر

【勤力】qínli 〈方〉ساعی، کوشا

【勤密】qínmi بارها، غالبا

【勤勉】qínmiǎn زحمت‌کش، با پشتکار: ~好学 زحمت‌کش و مشتاق یاد گرفتن بودن

【勤娘子】qínniángzǐ نیلوفر پیچ

【勤朴】qínpǔ زحمتکش و ساده لوح

【勤务】qínwù مصدر، گماشته (در ارتش) ~兵 ؛وظیفه، خدمت

【勤务员】qínwùyuán ①(部队、机关中的杂务人员)امربر، پیش خدمت (در ارتش یا ادارات دولتی)، خادم ②(服务员)خدمت گزار: 我们的干部,不论职位高低,都是人民的~。 کادرهای ما در هر درجه و مقامی که باشند، خدمت گزار خلق هستند.

【勤杂工】qínzágōng پیش‌خدمت، شخص آماده به خدمت، نوکر، خدمتکار

【勤杂人员】qínzá rényuán خرده پا، کسانی‌که غالبا کارهای کوچك را انجام می دهند

嗪 qín 见"哌嗪"pàiqín

擒 qín دستگیر کردن، اسیر کردن، گرفتار ساختن، به بند کشیدن: ~生 زنده دستگیر کردن/ ~贼先~王 برای دستگیر کردن راهزنان باید اول سرکرده آنان را دستگیر کرد.

【擒纵轮】qínzònglún 〈机〉(ساعت) چرخ دنگ

噙 qín چیزی را در دهان یا در چشم نگهداشتن: ~着烟袋 پیپ را با لب نگهداشتن/ ~着眼泪 چشمان اشك آلود

檎 qín 见"林檎"línqín

qǐn

锓 qǐn 〈书〉حك کردن، حکاکی کردن، تراشیدن

寝 qǐn ①(睡)خوابیدن، خفتن، غنودن: 废~忘食 (به علت گرفتاری زیاد) خواب و خوراك خود را فراموش کردن ②(卧室)اطاق خواب: 就~ خوابیدن، خفتن، غنودن ③(寝宫)مقبره، مقبره شاه، آرامگاه امپراطور: 陵~ آرامگاه، مدفن ④〈书〉(停止;平息)پایان دادن، تمام کردن: 其事遂~。 همه سروصداها در باره آن موضوع خوابید.

【寝具】qǐnjù لوازم تختخواب

【寝食】qǐn-shí خواب و خوراك: ~不安 حتی‌هنگام خواب و خوراك بی‌قرار بودن

【寝室】qǐnshì اطاق خواب، خوابگاه

qìn

沁 qìn تراوش کردن، تراویدن، بیرون آمدن: 他额上~出了汗珠。 پیشانی او عرق کرد.

【沁凉】qìnliáng 〈方〉بسیار خنك

【沁人肺腑】qìn rén fèi fǔ تأثیر کننده، نفوذ کننده، نافذ

【沁人心脾】qìn rén xīn-pí فرح بخش، روح نواز، جان بخش

【沁润】qìnrùn (عطر یا مایع) نفوذ کردن

揿 qìn 〈方〉فشار دادن: ~电铃 فشاردادن زنگ برقی

【揿钉】qìndīng پونز

【揿纽】qìnniǔ 〈方〉دگمه فشاری

qīng

青 qīng ①(蓝或绿色)آبی یا سبز: ~天 آسمان آبی/ ~草 علف سبز ②(黑色)مشکی، سیاه: ~布 پارچه مشکی ③(青草;未成熟的庄稼)علف سبز یا محصول نرسیده: 踏~ به پایدن محصولات در حال رسیدن/ 看~ گلگشت بهار رفتن ④(年轻)جوان: ~工 کارگران جوان ⑤〈简〉(青海) اسم مخفف استان «چین های»

【青白】qīngbái رنگ پریده

【青帮】Qīngbāng گروهی در جامعه قدیم چین که سرکرد گان آن با مرتجعین تبانی می‌کردند و به مردم ظلم و ستم روا می‌داشتند.

【青菜】qīngcài ①(蔬菜)سبزیجات ②(与白菜相近的植物)کلم چینی

【青苍】qīngcāng ①(深青)آبی پررنگ ②〈书〉(天空)آسمان

【青草】qīngcǎo علف سبز

【青出于蓝】qīng chū yú lán نیل از گیاه نیل بدست می‌آید(اما پررنگ تر از خود گیاه است) ـــ اشاره به شاگردی که بر استاد تفوق یابد

【青春】qīngchūn جوانی، شباب: 把~献给祖国 جوانی خود را وقف میهن خود کردن/ 充满着~的活力 آکنده از شور جوانی بودن/ 焕发了~活力 شور و شوق جوانی را دوباره به دست آوردن/ ~期 سن بلوغ

【青瓷】qīngcí ظروف چینی لعاب داده شده سبز رنگ

【青葱】qīngcōng سرسبز و خرم، با صفا: ~的竹林 جنگل سرسبز خیزران

【青翠】qīngcuì سرسبز و تازه، سبز و با طراوت: 雨后,垂柳显得格外~。 پس از باران بیدهای مجنون با طراوت و سبز بنظر می‌رسد.

【青灯】qīngdēng 〈书〉چراغ نفتی

【青豆】qīngdòu لوبیای سبز سویا

【青肥】qīngféi 见"绿肥"lǜféi

【青蚨】qīngfú 〈旧〉کنایه از سکه مسی در قدیم

【青光眼】qīngguāngyǎn 〈医〉آب سبز (نوعی بیماری چشم)

【青果】qīngguǒ 〈方〉زیتون چینی

【青海】Qīnghǎi استان «چین های»: ~湖 دریاچه «چین های»

【青红皂白】qīng hóng zào bái 见"不分青红皂白"bù fēn qīng hóng zào bái

【青花瓷】qīnghuācí ظروف چینی آبی و سفید رنگ

【青黄不接】qīng-huáng bù jiē غله های تازه هنوز نرسیده و غله‌های کهنه همه مصرف شده است ـــ کنایه از کمبود موقت مواد

غذایی
【青椒】qīngjiāo فلفل سبز
【青筋】qīngjīn وریدهای آبی‌رنگ: 他额角上暴起了～。 روی شقیقه‌هایش رگ‌های آبی برآمده بود.
【青稞】qīngkē جوکوهی (که در تبت و استان «چین های» می روید)
【青空】qīngkōng آسمان آبی
【青睐】qīnglài توجه، التفات، عنایت: 获得某人的～ مورد توجه و عنایت کسی قرار گرفتن / 他得到老师的～。 او مورد توجه معلم خود بود.
【青莲色】qīngliánsè ارغوانی کم رنگ
【青绿】qīnglǜ سبز سیر: ～山水 نقاشی منظره نگاری سنتی چین که تشخص رنگهای آبی و سبز از ویژگی‌های آنست
【青梅】qīngméi آلوی سبز
【青梅竹马】qīngméi zhúmǎ آلوی سبز و اسب خیزرانی — کنایه از پسر و دختری که بی آلایش و ساده باهم بازی می‌کنند
【青霉素】qīngméisù 〈药〉 پنی سیلین
【青面獠牙】qīngmiàn-liáoyá دارای چهره سبز و دندانهای دراز — کنایه از قیافه وحشتناك
【青苗】qīngmiáo محصول‌های نرسیده، جوانه‌های سبز غله
【青年】qīngnián جوانان، مردم جوان: ～时代 دوره جوانی/ ～人 مردم جوان، جوانان / ～学生 دانشجویان جوان / 一代 نسل جوانتر/ ～工作 کارهای مربوط به جوانان / ～节 روز جوانان (روز چهارم ماه مه) / ～运动 نهضت جوانان
【青鸟】qīngniǎo نوعی پرنده افسانه‌ای چینی
【青盼】qīngpàn 〈书〉 توجه، عنایت
【青纱帐】qīngshāzhàng گیاه‌های ساقه بلند که مانند پرده سبزرنگ در نظر می‌آید: 游击队利用～作掩护。 پارتیزان‌ها در پرده سبزرنگ گیاه‌های ساقه بلند استتار می‌کنند.
【青山】qīngshān تپه سبز: 留得～在，不愁没柴烧。 تا زمانی که تپه‌های سبز وجود دارد، کسی غم هیزم ندارد.
【青山绿水】qīngshān lǜshuǐ کنایه از جاهای خوش منظره
【青衫】qīngshān لباس مشکی
【青少年】qīngshàonián جوانان و نوجوانان
【青史】qīngshǐ کتابهای تاریخ: 永垂～ در تاریخ جاودانه شدن
【青丝】qīngsī ①〈书〉(女子的头发) موهای مشکی (برای زن) ②(青梅等切成的丝) رشته‌های بریده بریده از آلوی سبز
【青饲料】qīngsìliào علوفه سبز
【青松】qīngsōng کاج
【青苔】qīngtái خزه
【青檀】qīngtán 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Wingceltis"
【青天】qīngtiān ①(蓝天) آسمان آبی ②〈旧〉(清官) کنایه از قاضی عادل، مأمور عادل
【青天白日】qīngtiān báirì روز
【青天霹雳】qīngtiān pīlì 见"晴天霹雳"qíngtiān pīlì
【青铜】qīngtóng مفرغ، برنج: ～器 ظروف مفرغی / ～时代 عهد مفرغ، عصر برنج
【青蛙】qīngwā قورباغه، غوك
【青虾】qīngxiā میگوی آب شیرین
【青香薷】qīngxiāngrú 〈中药〉 نوعی گیاه داروئی در چین بنام "Chinese mosla"
【青葙】qīngxiāng 〈植〉 (گیاه) تاج خروس: ～子〈中药〉 تخم تاج خروس
【青魆魆】qīngxūxū رنگ مایل به سیاه
【青眼】qīngyǎn توجه، عنایت، التفات: ～相看 بچشم عنایت نگریستن
【青杨】qīngyáng نوعی سپیدار
【青衣】qīngyī نقش زن در اپرای پکن
【青蝇】qīngyíng نوعی مگس با کله سبزرنگ
【青鱼】qīngyú ماهی کپور سیاه
【青郁】qīngyù سبز و باصفا
【青云】qīngyún مقام بلند پایه رسمی: ～直上 ترقی سریع در شغل سیاسی
【青贮】qīngzhù 〈农〉 عمل انباشتن و سیلو کردن علیق در گودال بی هوا: ～饲料 علیقی که بدان ترتیب نگاهداشته شود

轻 qīng ①(重量小) سبك، کم وزن: 油比水～。 روغن از آب سبکتر است. / ～武器 اسلحه سبك ②(数量少; 程度浅) کوچك، کم: 年纪很～ بسیار جوان بودن / 他的病很～。 بیماری او اصلا سخت نیست. ③(不重要) کم اهمیت: 责任～ مسئولیت ناچیز داشتن ④(用力小) آهسته، یواش: ～拿～放 آهسته برداشتن وآهسته گذاشتن / 病人睡着了，～点儿! ساکت باش، بیمار خوابیده است. ⑤(轻率) بی ملاحظه، بی‌تأمل: ～信 زود باوری ⑥(轻视) تحقیر کردن، کوچك شمردن: ～财重义 بی‌اعتنائی به پول و اهمیت دادن به دوستی / 文人相～的恶习 روش ناپسند دانشمندانی‌که یکدیگر را تحقیر می‌کنند
【轻磅纸】qīngbàngzhǐ کاغذ کم وزن
【轻便】qīngbiàn سبك، سفری، قابل حمل: ～铁道 ریل سبك / ～桥 پل قابل حمل / ～镗床 دستگاه قابل حمل سوراخ کردن
【轻兵】qīngbīng سربازان با اسلحه سبك
【轻薄】qīngbó (دختر) سبك رفتار، جلف
【轻财】qīngcái به پول و اموال کم توجه داشتن
【轻车熟路】qīngchē-shúlù راه را بلد بودن و ارابه سبك را راندن — کنایه از کسی که چیزی مانند کف دست خود می داند و راحت بر آن مسلط است
【轻淡】qīngdàn ①(淡薄) سبك، خفیف ②(不经心) بی‌توجه، سهل انگار
【轻敌】qīngdí دشمن را زیاد به حساب نیاوردن، دشمن را حقیر شمردن: ～思想 بی‌اعتنائی و بی‌توجهی به دشمن
【轻而易举】qīng ér yì jǔ آسان بودن کار(مانند آب خوردن): 这决不是～的事。 این مسلما کار آسانی نیست. / 他～地完成了这项任务。 او بدون تلاش زیاد توانست کار را انجام دهد.
【轻放】qīngfàng آهسته گذاشتن، با احتیاط گذاشتن: 易碎物品，小心～! اشیاء شکستنی است، با احتیاط زمین گذارید!
【轻风】qīngfēng ①(小风) نسیم ملایم ②〈气〉 جریان خفیف

هوا

【轻浮】qīngfú سبك سر، سبك مغز، سبك رفتار، جلف :举止～ رفتار سبك سرانه /～的行为 سبك مغزی، سبك رفتاری

【轻歌曼舞】qīnggē-mànwǔ آواز شاد خواندن و با نزاکت رقصیدن

【轻工业】qīnggōngyè صنایع سبك

【轻骨头】qīnggútou 〈方〉 سبك رفتار، جلف

【轻寒】qīnghán سرمای خفیف

【轻核】qīnghé 〈物〉 هسته‌ای سبك (فیزیك)

【轻缓】qīnghuǎn سبك و آهسته

【轻混凝土】qīnghùnníngtǔ سیمان سبك

【轻活】qīnghuó كار سبك

【轻货】qīnghuò ①(体积大而重量轻的货物) كالاهای سبك ولی پرحجم ②〈书〉(微小的财物) اموال ناچیز

【轻机枪】qīngjīqiāng مسلسل سبك

【轻减】qīngjiǎn از شدت چیزی كاستن

【轻贱】qīngjiàn فرومایه و بی ارزش

【轻捷】qīngjié چالاك، سبك و چابك :～的脚步 قدم‌های سبك وچابك

【轻金属】qīngjīnshǔ فلز سبك

【轻劲风】qīngjìngfēng 〈气〉 باد نسبتا شدید

【轻举妄动】qīngjǔ-wàngdòng نسنجیده عمل كردن، سبك سرانه عمل كردن :不可～。 بدون احتیاط گام برندارید.

【轻快】qīngkuài ①(不费力) سبك و چابك، چالاك :迈着～的步子 گام‌های سبك و چالاك برداشتن ②(轻松愉快) بانشاط، مفرح :～的曲调 آهنگ با نشاط

【轻狂】qīngkuáng بسیار سبك سر، بسیار جلف

【轻灵】qīnglíng (حركات) سبك و چابك

【轻量级】qīngliàngjí 〈体〉 سبك وزنی (در كشتی گیری یا وزنه برداری)

【轻慢】qīngmàn بی اعتنا با كسی برخورد كردن، حقیر شمردن :他觉得自己遭到了～。 او احساس كرد كه تحقیر شده است.

【轻描淡写】qīngmiáo-dànxiě سرسری دست به كاری زدن : 不要～对待自己的错误。 شما نباید از اشتباهات خود سرسری بگذرید.

【轻蔑】qīngmiè استهزا آمیز، تحقیر آمیز، پست :～的眼光 نگاه تحقیر آمیز

【轻暖】qīngnuǎn ①(微暖) قدری گرم ②〈书〉(轻而暖的衣服) لباس سبك ولی گرم

【轻诺寡信】qīngnuò-guǎxìn زود وعده دادن و بندرت به وعده وفا كردن

【轻泡货】qīngpāohuò 〈交〉 كالاهای سبك

【轻炮兵】qīngpàobīng توپخانه‌های سبك

【轻飘飘】qīngpiāopiāo سبك، شناور :垂柳～地摆动。 شاخه‌های بید مجنون آهسته آهسته به حركت درمی آید. /她高兴地走着,脚底下～的。 او از فرط شادی چنان راه می رفت كه گویا روی هوا گام بر می‌دارد. /他大病初愈,现在脚底下还～的。 او تازه از بیماری برخاسته و هنوز احساس ضعف پا می‌كند.

【轻骑兵】qīngqíbīng سواره نظام سبك

【轻巧】qīngqiǎo ①(重量小而灵巧) سبك و ظریف :一架～的录音机 یك دستگاه ضبط صوت ظریف /你说得倒～。 شما طوری صحبت می كنید كه گویا این موضوع ساده ایست. ②(轻松灵巧) چابك، چالاك، فرز :他操纵机器动作非常～。 او با چالاكی تمام ماشین را بكار می‌اندازد.

【轻轻】qīngqīng آهسته، آرام :把孩子～地放在床上 بچه را آرام و آهسته روی تختخواب گذاشتن /～地说 با صدای آهسته گفتن

【轻取】qīngqǔ بآسانی پیروز شدن، بآسانی برحریف چیره شدن : ～敌城 بآسانی شهر دشمن را تسخیر كردن /～第一局 بآسانی در بازی اول پیروز شدن

【轻柔】qīngróu نرم و لطیف :～的枝条 شاخه‌های خم شونده درخت /～的声音 صدای نرم و لطیف

【轻软】qīngruǎn سبك ولی نرم

【轻纱】qīngshā گارس (پارچه‌ای نازك و لطیف)

【轻伤】qīngshāng زخم‌ناچیز، زخم‌خفیف :～不下火线 بر اثر زخم‌های خفیف سنگر را ترك نكردن /～员 سربازانی كه زخم های خفیف برداشته اند

【轻身】qīngshēn ①(使身体轻快) بدن خود را سبك و راحت كردن ②(不重视自己) به خود توجه نداشتن

【轻生】qīngshēng زندگی خود را سبك كردن ــ یعنی خودكشی كردن

【轻声】qīngshēng ①(声音轻) با صدای آهسته :～低语 آهسته صحبت كردن، بیخ گوش كسی گفتن ②〈语〉 (در تلفظ چینی) هجایی كه آهسته و بدون تأكید ادا می‌شود

【轻视】qīngshì تحقیر كردن، حقیر شمردن، خوار انگاشتن :～劳动人民是错误的。 حقیر شمردن مردم زحمتكش درست نیست. /决不可～敌人。 بهیچوجه دشمن را نباید ناچیز انگاشت.

【轻手轻脚】qīngshǒu-qīngjiǎo آهسته، آرام :护士出来进去都～的,怕惊醒病人。 پرستار آهسته راه می‌رفت تا بیمار را بیدار نكند.

【轻率】qīngshuài بی‌احتیاط، بی‌ملاحظه، عجول، بی‌تأمل :～的态度 برخورد نسنجیده /～从事 نسنجیده عمل كردن /这样处理太～了。 شما در برخورد با این نوع مساله احتیاط لازم را بجا نیاوردید.

【轻松】qīngsōng سبك، سست، شل، راحت :～的工作 كار سبك /～愉快 شاد و راحت /～地打败对手 بآسانی بر حریف خود چیره شدن

【轻瘫】qīngtān 〈医〉 فلج خفیف، فلج ناقص

【轻佻】qīngtiāo سبك سر، سبك رفتار، جلف :举止～ رفتار سبك‌سرانه

【轻脱】qīngtuō 同"轻佻"

【轻微】qīngwēi سبك، خفیف، ذره سان :～的伤亡 تلفات سبك /～的损失 ضررهای مختصر /～的头痛 سردرد خفیف

【轻泻】qīngxiè اسهال خفیف

【轻泻剂】qīngxièjì 〈药〉 مسهل ملایم

【轻心】qīngxīn بی‌توجه بودن، سهل انگار بودن
【轻信】qīngxìn زودباوری، ساده لوحی :不要~谣言。در برابر شایعات زود باور مباش/不要~口供。نباید زود اقرار (مقصر) را باور کنید.
【轻型】qīngxíng سبك، از نوع سبك يك وسیله :~机械 ماشين آلات سبك/~载重汽车 كاميون سبك/~飞机 هواپيمای سبك
【轻言细语】qīngyán-xìyū با صدای آهسته و نرم صحبت كردن
【轻易】qīngyì ①(容易)بآسانی، بسهولت:胜利成果不是~得来的。ثمرهٔ پیروزی بآسانی بدست نمی‌آید. ②(随便)با عجله، سرسری، بی‌ملاحظه، بی‌تأمل :不要~地下结论。بی‌تأمل نتیجه‌گیری نکنید./他不~发表意见。او بی‌تأمل اظهار نظر نمی‌كند.
【轻音乐】qīngyīnyuè موسیقی سبك
【轻盈】qīngyíng باریك اندام، چالاك؛ سبك و با نشاط :她的自由体操动作~优美。حركات وی در ژیمناستیك آزاد بسیار با شادی و ظریف است./~步履 قدم‌های سبك/笑语~ نرم و زنده دلی صحبت كردن و خندیدن
【轻悠悠】qīngyōuyōu سبك وشناور
【轻油】qīngyóu روغن سبك
【轻于鸿毛】qīng yú hóngmáo سبكتر از پر قو :死有重于泰山，有~ مرگ كسی ممكن است از كوه «تای شان» سنگین تر یا از پرقو سبكتر باشد ــ كنایه از متفاوت بودن ارزش مرگ
【轻重】qīng-zhòng ①(重量)وزن :这两只箱子~不一样。وزن این دو چمدان باهم فرق می كند. ②(重要)اهمیت، اولویت، فوریت :工作应分~缓急。كارها باید برحسب اولویت و فوریت انجام شود./此事无足~。این امر حائز اهمیت نیست./根据病情~决定病人是否住院。بستری شدن بیمار به شدت بیماری او بستگی دارد. ③(语言和行动的适当限度)مناسب بودن گفتار و رفتار :这个人说话不知~。این یارو طرز درست حرف زدن را نمی‌داند.
【轻重倒置】qīng-zhòng-dào-zhì كاركم اهمیت را بركار پراهمیت مقدم داشتن
【轻重缓急】qīng-zhòng-huǎn-jí ترتیب اولویت و فوریت (كار)
【轻重量级】qīngzhòngliàngjí وزن نیم سنگین (برای كشتی‌گیران و وزنه برداران)
【轻舟】qīngzhōu 〈书〉قایق كوچك
【轻装】qīngzhuāng سبك بار، سبك :~就道 سبك بار سفر كردن/~前进 سبك بار به پیش رفتن/~简从 سبك بار بدنبال كسی رفتن 又称"轻车简从"
【轻嘴薄舌】qīng zuǐ bó shé حرف‌های نیشدار زدن
【轻罪】qīngzuì 〈法〉تقصیر كوچك، خطای كوچك، گناه صغیر :~重判不对，重罪轻判也不对。در برابر خطاهای كوچك و گناه‌های بزرگ یكسان باشد. نباید عكس العمل

氢 qīng 〈化〉هیدروژن
【氢弹】qīngdàn بمب هیدروژنی :~头 كلاهك موشك هیدروژنی
【氢氟酸】qīngfúsuān 〈化〉محلول هیدروژن فلوراید
【氢化】qīnghuà 〈化〉هیدروژن شدن :~裂解 در هم شكستن هیدركربن سنگین (Hydrocracking)
【氢气】qīngqì هیدروژن :~球 بالون هیدروژنی
【氢氰酸】qīngqíngsuān (HCN) محلول اسید سیانیدلیك
【氢氧】qīngyǎng اكسیژن مخلوط با هیدروژن :~吹管 فوتك شعلهٔ اكسیژن مخلوط با هیدروژن/~焰 اكسیژن مخلوط با هیدروژن
【氢氧基】qīngyǎngjī 〈化〉هیدروكسیل
【氢氧化物】qīngyǎnghuàwù 〈化〉هیدروكسید

倾 qīng ①(歪;斜)كج شدن، خم شدن، مایل شدن :~斜 كج و اریب شدن/身子向左~ به سمت چپ مایل شدن/向前~ به جلو خم شدن ②(倾向)گرایش، روند :右~机会主义 روش كوركورانه فرصت طلبی راست/"左"~盲动主义 «چپ» ③(倒塌)فرو ریختن، از هم پاشیده شدن :大厦将~。ساختمان بزرگ دارد فرو می ریزد. ④(倒出;倾倒)بیرون ریختن، خالی كردن :~囊相助 ایثار كردن، برای دستگیری از دیگران كیسهٔ خود را خالی كردن ⑤(用尽力量)نیروی خود را در حد توان بكار بردن :~全力把工作做好 انجام دادن كار بنحو احسن با صرف نیروی تمام
【倾巢】qīngcháo همه نیروهای خود را بكار (دشمن یا راهزنان) بكار انداختن :~出动 همه نیروها را بكار انداختن/敌军~而出 بستن گرفتن همه نیروها از طرف ارتش دشمن
【倾城】qīngchéng ①(全城)تمام شهر ②(形容女子容貌很美)(زیبایی زن) شهر آشوب
【倾城倾国】qīngchéng-qīngguó (در وصف زن) شهر یا كشور آشوب، فتنهٔ شهر یا كشور، زیبایی فوق العاده داشتن، حسن و جمال خیره‌كننده داشتن
【倾倒】qīngdǎo ①(倒下来)فرو ریختن، افتادن ②(佩服;爱慕)چیزی را بسیار پسندیدن، عشق ورزیدن به چیزی :为之~ شیفته و شیدای كسی شدن
【倾倒】qīngdào ریختن، خالی كردن، بیرون ریختن :~垃圾 ریختن آشغال/~苦水 غم و اندوه خود را بیرون ریختن
【倾点】qīngdiǎn 〈化〉(شیمی) حد اقل درجهٔ حرارتی كه ماده در آن می‌تواند سیلان پیدا كند
【倾跌】qīngdiē (در اثر اریب بودن) فروریختن
【倾服】qīngfú تحسین و قدردانی كردن
【倾覆】qīngfù ①(倒下)فروریختن، افتادن ②(颠覆)واژگون كردن، وارونه كردن
【倾家荡产】qīngjiā-dàngchǎn از هستی خانهٔ خود ساقط شدن
【倾角】qīngjiǎo ①〈物〉(فیزیك) زاویهٔ انحناء ②〈数〉(ریاضی) انحناء ③〈地〉(زمین شناسی) زاویهٔ انحناء
【倾慕】qīngmù به شدت عشق ورزیدن به كسی
【倾囊】qīngnáng كیسهٔ خود را خالی كردن (برای كمك كردن به دیگران)
【倾佩】qīngpèi بسیار قدردانی كردن
【倾盆大雨】qīngpén dà yǔ بارش متوالی و سنگین، باران

سیل‌آسا: 赶上一场~ گرفتار باران سیل آسا شدن / 下起了~。 باران سیل‌آسا می بارد.

【倾圮】 qīngpǐ فروریختن

【倾洒】 qīngsǎ به مقدار زیادی پاشیدن (خون، عرق، اشك و...)

【倾诉】 qīngsù بیرون ریختن (احساسات درونی، دردها را): ~衷肠 احساسات خود را ابراز داشتن

【倾塌】 qīngtā فرو ریختن

【倾谈】 qīngtán درد دل کردن

【倾听】 qīngtīng گوش فرا دادن: ~群众意见 به خواست های مردم گوش فرا دادن

【倾吐】 qīngtǔ آنچه در دل هست باز گفتن: ~衷情 سفرهء دل را گشودن، درد دل کردن / ~苦水 غم و غصهء خود را بیرون ریختن

【倾陷】 qīngxiàn توطئه چینی کردن

【倾箱倒箧】 qīngxiāng-dǎoqiè بسته‌ها و چمدان‌های خود را زیر و رو کردن

【倾向】 qīngxiàng ①(发展的方向;趋势) گرایش، تمایل، روند: 反对右的和"左"的两种~ با گرایش‌های راست و «چپ» مبارزه کردن / 这是一种新的~。 این گرایش جدیدی بشمار می‌آید. ②(偏于赞成) متمایل بودن، طرفدار بودن: 这两种方案我~于第一种。 از این دو طرح، من طرح اول را ترجیح می‌دهم.

【倾向性】 qīngxiàngxìng متمایل بودن: 他的发言是有~的。 اظهارات او گرایش صریحی دارد.

【倾销】 qīngxiāo جنس زیاد و ارزان به بازار عرضه کردن، دمپینگ: ~货物 جنس را برای رقابت به قیمت خیلی ارزان فروختن

【倾斜】 qīngxié کج شدن، یك وری شدن، مایل شدن، سرازیر شدن: 我国地势大致从西北向东南~。 رویهم رفته، عوارض زمین چین از شمال غربی به طرف جنوب شرقی شیب اریب دارد. / 地面微微向南~。 زمین به طرف جنوب شیب ملایم دارد. / 这墙有点~。 این دیوار قدری کج است. / ~度 شیب / ~角〈航空〉 زاویهء موضعی / ~面 سطح مایل و اریب

【倾泻】 qīngxiè سرازیر شدن، سیل آسا پایین آمدن: 山水~而下,汇成洪流。 سیلاب از کوه سرازیر شد و به صورت سیلی مهیب در آمد.

【倾卸】 qīngxiè فرو انداختن

【倾卸汽车】 qīngxiè qìchē کامیون کمپرسی

【倾心】 qīngxīn ①(爱慕) عشق ورزیدن، عاشق شدن: 一见~ در اولین نگاه عاشق شدن ②(真诚) خودمانی، صمیمی، قلبی: ~交谈 درد دل کردن

【倾心吐胆】 qīng xīn tǔ dǎn با کسی صمیمانه برخورد کردن، سفرهء دل خودرا بازکردن

【倾轧】 qīngyà درگیر ستیزه و نزاع داخلی شدن: 党内各派互相~。 فرقه های مختلف حزب سعی می‌کنند یکدیگر را از پا درآورند.

【倾注】 qīngzhù ①(由上而下地流入) ریختن: 几股山泉~到深潭里。 چند چشمه از کوه به آبگیر فرو می‌ریزد. ②(集中) (انرژی یا نیرو را) بکار انداختن: 把全部心血~到工作中去。 تمام نیروی خود را در کار صرف کردن

卿 qīng ①(古时高级官名) وزیر یا مأمور عالی‌رتبه در چین قدیم ②(古时君对臣的称呼) خطاب امپراطور به وزیر ③(古时夫妻、好友间称呼) خطاب محبت آمیز در چین قدیم بین زن و شوهر یا دوستان صمیمی

【卿卿我我】 qīng qīng wǒ wǒ (زن و مرد) روابط عاشقانهء نزدیك داشتن

清 qīng ①(纯净) پاك، تمیز، خالص، بی‌غش: 汤~ شوربای خالص / 水~ آب تمیز ②(清楚) روشن، واضح: 分~ بطور روشن فرق گذاشتن / 说不~ مشکل برای توضیح دادن / 数不~ بی شمار / 问~底细 جزئیات مطلب را یقین کردن ③(寂静) ساکت، خاموش: 静~ ساکت، بی‌سروصدا ④(还清;结清) کاملا تسویه شده: 帐~了吗? آیا حساب کاملا تسویه شده است؟ / 债~ ادای قرض شده است ⑤(清理) تصفیه کردن: 党~ حزب را (از عناصر فاسد) تصفیه کردن ⑥(点验) شمردن: ~一~行李的件数 تعداد چمدان ها را شمردن ⑦(公正廉洁) عادل، منصف، پاك، دست و دل پاك: ~官 مأمور با انصاف ⑧(清朝) سلسلهء «چینگ» (۱۶۴۴-۱۹۱۱)

【清拔】 qīngbá〈书〉(مقاله) لطیف و عاری از ابتذال

【清白】 qīngbái پاك، تمیز، بی‌لکه: 历史~ عدم سوء پیشینه داشتن / ~无辜 بی‌گناه، معصوم

【清碧】 qīngbì (آب یا آسمان) زلال وآبی

【清仓查库】 qīngcāng-chákù به موجودی کالا رسیدگی کردن

【清册】 qīngcè صورت مفصل: 固定资产~ صورت اموال غیرمنقول

【清茶】 qīngchá ①(沏好的绿茶) چای سبز ②(只有茶水,没有茶点糖果等) چای خالی(بدون شیرینی ها)

【清查】 qīngchá ①(彻底检查) بازرسی کردن، وارسی کردن: ~户口 بازرسی کردن کارت اقامت ②(查出) از پناهگاه خارج کردن، کشف کردن: ~反革命 ضد انقلاب را از لانهء شان رم دادن

【清偿】 qīngcháng تسویه کردن، تصفیه کردن: ~债务 ادای دین، پرداخت وام

【清唱】 qīngchàng اجرای آواز اپرائی(بدون خود سازی وگریم): ~剧〈乐〉 قطعهء موسیقی و آواز همراه با گفتار مذهبی

【清澈】 qīngchè شفاف، زلال: ~的池塘 حوض دارای آب زلال / 湖水~见底。 آب دریا بقدری زلال است که ته آن را می‌توان دید.

【清尘】 qīngchén ①(除去尘埃) زدودن غبار ②〈书〉 خطاب محترمانه به طرف مقابل

【清晨】 qīngchén صبح زود

【清除】 qīngchú از بین بردن، دور کردن، از میان برداشتن: ~垃圾 دور ریختن آشغال / ~障碍 موانع را از میان برداشتن / ~杂草 وجین کردن علف‌های هرز / 把叛徒~出党 خائنان را از حزب اخراج کردن

【清楚】 qīngchu ①(清晰;易于辨认) روشن، خوانا: 字迹~

~头脑/ تلفظ روشن، تلفظ واضح ~发音/ خط خوانا نوشتن
او كلمات را روشن ادا 。他的话说得不~/ ذهن روشن
توضيح ~把工作交代/ كاملا روشن 清清楚楚/نمی‌کند.
原则问题要彻底弄/ روشن دادن در مورد كارهاى انجام گرفته
مسايل اصولى را بايد كاملا روشن و واضح ساخت. 。~
②(了解) درك كردن، فهميدن: 这个问题你~不~？ اين
مسئله را فهميديد يانه ؟

【清创术】qīngchuāngshù (طب) برداشتن نسوج فاسد و مردهٔ زخم بوسيلهٔ عمل جراحى

【清词】qīngcí عبارات لطيف

【清脆】qīngcuì روشن و مليح: ~的歌声 آواى روشن و مليح

【清单】qīngdān فهرست، سياهه: 货物~ سياههٔ كالاها

【清淡】qīngdàn ①(不浓) سبك، رقيق، كم رنگ: ~的绿茶 چاى سبز كم رنگ/ ~的花香 عطر لطيف گل ②(含油脂少) بدون چربى، سبك: ~的食物 غذاى سبك ③(营业不好) كساد، بى‌رونق: 生意~。 معامله بى رونق است.

【清道夫】qīngdàofū 〈旧〉 رفتگر خيابان

【清点】qīngdiǎn بررسى موجودى، طبقه بندى كردن و شمردن: ~物资 بررسى موجودى تجهيزات/ ~货物 بررسى موجودى كالا/ ~战利品 غنايم جنگى را دسته بندى كردن و شمردن

【清炖】qīngdùn آب‌پز شده درسوپ (بدون استفاده از سوس سويا): ~鸡 جوجهٔ آب پز بدون سوس سويا

【清芬】qīngfēn معطر

【清风】qīngfēng ①(凉爽的风) نسيم خنك: ~徐来。 نسيم باد ملايم و خنكى مى‌وزد. ②〈气〉 ملايم

【清福】qīngfú بيكارى و راحتى

【清高】qīnggāo منزه از ملاحظات سياسى و مادى بودن: 自鸣~ ادعاى روگردانى از ملاحظات سياسى و مادى كردن

【清稿】qīnggǎo كپى تميز

【清官】qīngguān مأمور با انصاف و پاك: ~难断家务事。 حتى براى يك مأمور با انصاف و درستكار هم مشكل است كه اختلافات خانوادگى را حل كند.

【清规】qīngguī 〈佛教〉 مقررات رهبانى براى بودايى‌ها

【清规戒律】qīngguī jièlǜ مقررات، تابوها و امور ممنوع براى بودايى‌ها يا پيروان تائوئيسم؛ محدوديت ها و قيدها

【清锅冷灶】qīng guō lěng zào آرام و متروك و بى‌رونق بودن(خانه يا رستوران)

【清寒】qīnghán ①(清贫) فقير، دچار مضيقه، تنگدست: 家境~ از يك خانوادهٔ فقير برخاستن ②(清朗而有寒意) خنك و زلال: 月色~ مهتاب روشن و زلال

【清和】qīnghé ①(清朗温和) صاف و لطيف و معتدل ②(清静平和) آرام و مسالمت آميز

【清辉】qīnghuī نور درخشان ماه يا خورشيد

【清寂】qīngjì سرد و آرام

【清检】qīngjiǎn بازرسى كردن و شمردن

【清剿】qīngjiǎo سركوب كردن، نابود كردن، از ميان بردن: ~土匪 راهزنان مسلح را سركوب كردن

【清教徒】Qīngjiàotú فرقه اى از پرتستان‌هاى انگلستان كه در زمان اليزابت بر عليه سنن مذهبى قيام كردند و طرفدار سادگى در نيايش بودند

【清结】qīngjié تسويهٔ حساب كردن

【清洁】qīngjié پاك، تميز، بى‌آلايش: 整齐~ تميز و مرتب/ 人人要注意~卫生。 هر كس بايد به نظافت و بهداشت توجه كند./ ~工人 كارگر نظافتچى، نظافتگر/ ~队 دستهٔ نظافتگر خيابان، رفتگر خيابان

【清洁提单】qīngjié tídān بارنامهٔ كشتى كه حسابش تسويه شده باشد

【清介】qīngjiè 〈书〉 منزه از ملاحظات شخصى و درستكار

【清净】qīngjìng صلح و آرامش: 怕麻烦，图~ راحت طلبى و آرامش جوئى

【清静】qīngjìng آرام، بى‌سروصدا: 咱们找个~的地方谈谈。 خوب است جاى آرامى براى صحبت كردن پيدا كنيم.

【清君侧】qīng jūncè خلاص ساختن امپراطور را از دست وزيران «شرير» (قسمتى از برنامهٔ توطئه گرانه براى بر پا كردن كودتا يا شورش مسلحانه)

【清俊】qīngjùn لطيف و خوشگل

【清峻】qīngjùn ①(简易深刻) (مقاله) مختصر ولى داراى معنى عميق ②(清高) منزه از ملاحظات سياسى يا مادى

【清旷】qīngkuàng 〈书〉 (صحرا) آرام و پهناور

【清蜡】qīnglà 〈石油〉 (از نفت) برگرفتن پارافين

【清朗】qīnglǎng ①(凉爽晴朗) خنك و پاك: ~的天气 هواى لطيف و پاك ②(清楚响亮) روشن و رسا: ~的声音 صداى روشن و رسا

【清冷】qīnglěng ①(凉爽而略带寒意) خنك: ~的秋夜 شب خنك پائيزى ②(冷清) خلوت، بى‌سروصدا: 夜已深了，街上十分~。 شب دير وقت شد و خيابان‌ها بسيار خلوت بود.

【清理】qīnglǐ تميز كردن، منظم كردن، رسيدگى كردن: 把房门~ تميز و مرتب كردن اطاق/ ~物资 رسيدگى كردن به موجودى تجهيزات/ ~债务 پرداخت وام، وام گزارى، اداى دين/ ~仓库 رسيدگى به موجودى انبار/ ~档案 دسته بندى كردن پرونده‌ها

【清丽】qīnglì تروتازه

【清廉】qīnglián با انصاف و درستكار، مبرى از فساد

【清凉】qīngliáng خنك و رفع كنندهٔ خستگى: ~饮料 نوشابهٔ خنك/ ~油 مرهم خنك كننده، ويكس

【清亮】qīngliang 〈口〉 روشن، بلند ورسا

【清冽】qīngliè 〈书〉 خنك

【清流】qīngliú ①(清澈的流水) جريان زلال آب ②〈书〉(有名望而不与权贵同流合污的士大夫) دانشمند معروف و منزه از آلودگى بامأمورين عالى‌رتبهٔ بانفوذ در جامعهٔ كهنه

【清门】qīngmén خانوادهٔ فقير

【清明】qīngmíng ①(清明节) (پنجمين موقعيت نجومى خورشيد در مسير خود) ②(清澈而明朗) روشن و درخشان: 月色~ مهتاب روشن و درخشان ③(清楚而镇静) هوشيار وآرام: 神志~ كاملا هوشيار بودن

【清喷漆】qīngpēnqī 〈化〉 رنگ لاکی روشن
【清贫】qīngpín (دانشمندان ایام قدیم) تهیدست بودن: ~之衣 خانوادهٔ فقیر
【清漆】qīngqī روغن جلای شفاف: 透明~ روغن جلاء
【清气】qīngqì هوا یا بوی تروتازه
【清讫】qīngqì حساب پرداخته شده
【清浅】qīngqiǎn ①(指水流清而浅)(آب) زلال وکم عمق ②(浅显) آسان فهم
【清欠】qīngqiàn باز پرداخت وام
【清切】qīngqiè ①(清晰) روشن، واضح ②(凄切) غم انگیز
【清秋】qīngqiū پائیز (مخصوصا اشاره به اواخر پائیز)
【清癯】qīngqú قیافهٔ لاغر و رنگ پریده: 面容~ لاغرو رنگ‌پریده داشتن
【清热】qīngrè 〈中医〉(طب چینی) رفع گرمای درونی بدن انسان
【清热法】qīngrèfǎ 〈中医〉 شیوهٔ تب بری (یعنی بکار بردن داروهای سرد برای معالجهٔ بیماری‌های حاد
【清热药】qīngrèyào داروی تب بر
【清润】qīngrùn ①(圆润)(صدا) لطیف و نرم ②(清凉湿润)(هوا) خنك و بارطوبت ③(明亮而润泽) روشن و شاداب
【清世】qīngshì زمان‌های سعادت
【清瘦】qīngshòu 〈婉〉 نزار، نحیف، لاغر: 您病后略见~。 شما پس از بهبود قدری لاغر به نظر می‌رسید.
【清刷】qīngshuā پاك و تميز كردن
【清爽】qīngshuǎng ①(清洁凉爽) تازه و خنك: 晚风吹来,十分~。 نسیم شبانگاهی خنك و روح بخش است. ②(轻松爽快) راحت، آسوده خاطر، تسلی یافته: 事情解决了,我心里也~了。 چون مساله حل شد، خاطرم آسوده و جمع گردید.
【清水货】qīngshuǐhuò کالاهای خالص
【清水墙】qīngshuǐqiáng 〈建〉 دیوار آجری ساده
【清水衙门】qīngshuǐ yámen اشاره به مؤسسات دولتی کم بودجه وکم منفعت
【清算】qīngsuàn ①(算清楚) پاك كردن، تسویه کردن: ~帐目 تسویهٔ حساب کردن / ~协定 قرارداد تهاتری / ~银行 بانك تهاتری / ~帐户 حساب تهاتری ②(列举罪恶作出处理) افشاء (جرم کسی) ساختن و محکوم کردن: ~反动集团的罪行 جنایت‌های دارودستهٔ ارتجاعی را افشاء ساختن و محکوم کردن
【清谈】qīngtán حرف‌های توخالی، سخنان پوچ و بیهوده: ~不能解决问题。 صحبت‌های توخالی مسئله را حل نمی‌کند.
【清汤】qīngtāng سوپ خالی: 寡水~ سوپ خالص و بی روغن
【清甜】qīngtián (بو یا مزهٔ چیزی) خوش و شیرین
【清通】qīngtōng روان و منطقی: 文章写得~。 مقاله بسیار روان و منطقی نوشته شده است.
【清退】qīngtuì یکی‌یکی شمردن و پس دادن
【清婉】qīngwǎn (صدا) خوش و لطیف
【清晰】qīngxī روشن، واضح: 她发音~。 کلمات را واضح تلفظ می‌کند. / ~度(电视)(传声) وضوح (تصویر تلویزیون)؛ شمرده بودن (صدا)
【清洗】qīngxǐ ①(洗净) تمیز کردن، شستشو دادن: ~炊具 وسائل پخت و پز را تمیز کردن ②(清除) اخراج کردن: 把不良分子~出去 عناصر نا مطلوب را از سازمانی اخراج کردن
【清鲜】qīngxiān (هوا یا آب) تازه و تمیز
【清闲】qīngxián فارغ، آسوده، بیکار، کم تحرك: 他还过不惯~的退休生活。 هنوز برای او زندگی آسوده و بی تحرك بازنشستگی بسیار مشکل است.
【清显】qīngxiǎn ①(明显) روشن و واضح ②(高贵显达) برجسته و والامقام
【清香】qīngxiāng عطر خوش و ملایم: 晨风吹来野花的~。 نسیم صبحگاهی عطر خوش و ملایم گل‌های وحشی را آورد.
【清晓】qīngxiǎo صبح، صبح زود
【清心寡欲】qīng xīn guǎ yù آسودگی خاطر و کم توقعی از زندگی
【清新】qīngxīn باطراوت، تمیز و تازه: 雨后空气~。 هوا پس از باران باطراوت شد. / 画报的版面~活泼。 صفحه آرایی این مجله چشمگیر و تازه و جالب است.
【清醒】qīngxǐng ①(头脑清醒;明白) هوشیار، باهوش، باذکاوت: 保持~的头脑 خود را هوشیار نگهداشتن / 我们对形势要有~的估计。 ما باید با هوشیاری تمام وضعیت را واقعیت بی‌رحمانه او /无情的现实使他~过来。/ارزیابی کنیم. را هوشیار و بیدار ساخت. ②(苏醒) به هوش آمدن: 病人已经~过来。 بیمار به هوش آمده است.
【清兴】qīngxìng سلیقهٔ بالطافت
【清秀】qīngxiù لطیف و خوشگل: 面貌~ خوش‌قیافه بودن / 山水~ چشم انداز زیبا
【清选机】qīngxuǎnjī 〈农〉 دستگاه بوجاری
【清雅】qīngyǎ باظرافت، بالطافت، بانزاکت: 风格~ به سبك لطیف و ظریف
【清扬】qīngyáng 〈书〉①(眉目清秀) خوش‌قیافه ②(清越) روشن و طنین‌انداز
【清样】qīngyàng 〈印〉(چاپخانه) آخرین نمونهٔ چاپی
【清夜扪心】qīngyè mén xīn در دل شب وجدان خود را به محك زدن
【清一色】qīngyīsè هم رنگ، متحدالشکل، مشابه، همسان: 运动员~地穿着红色运动服。 همهٔ ورزشکاران بدون استثنا لباس‌های قرمز ورزشی را پوشیدند.
【清逸】qīngyì تروتازه و عاری از ابتذال
【清音】qīngyīn ①(四川的一种曲艺) نوعی اپرای رایج در استان «سی چیوان» که همراه با سازهایی مانند دوتار اجرا می‌شود ②〈语〉 صامتی که در موقع ادای آن نای صوتی مرتعش نمی‌شود
【清莹】qīngyíng زلال و روشن
【清幽】qīngyōu (منظره) آرام و چشم‌نواز
【清油】qīngyóu 〈方〉 روغن نباتی
【清游】qīngyóu با آسودگی خاطر گردش کردن
【清运】qīngyùn جمع کردن و بردن (مثلا آشغال)
【清早】qīngzǎo 〈口〉 صبح زود

【清帐】qīngzhàng تسویه‌ء حساب
【清真】qīngzhēn اسلامی: ~教 اسلام / ~食堂 رستوران اسلامی، ناهار خوری اسلامی / ~寺 مسجد
【清蒸】qīngzhēng بخارپز شده در سوپ خالص (بدون استفاده از سوس سویا): ~鱼 ماهی بخار پز شده
【清正】qīngzhèng درستکار و رشوه نخور

蜻 qīng

【蜻蜓】qīngtíng سنجاقك
【蜻蜓点水】qīngtíng diǎn shuǐ مانند سنجاقك از روی سطح آب سبك بال گذشتن ــ یعنی بطور سطحی و سرسری به کار پرداختن

鲭 qīng (Mackerel) ماهی اسقومری

qíng

情 qíng

①(感情) احساسات، عاطفه: 热~ حرارت، گرمی / 温~ احساسات لطیف ②(爱情) عشق: 谈~说爱 عشق بازی / 父子~ عشق پدر فرزندی ③(情欲) شهوت، مستی: 发~期 دوره‌ء مستی ④(情面) محبت، التفات، عنایت: 求~ مهر جوئی، محبت طلبی / 讲~ شفاعت کردن ⑤(情形; 情况) وضعیت، شرایط: 军~ وضعیت نظامی / 病~ وضعیت بیمار

【情报】qíngbào اطلاعات، خبرها: 科技~ اطلاعات علمی و فنی / 搜集~ گردآوری اطلاعات / 刺探~ گرد آوری اطلاعات به قصد جاسوسی / ~机关 اداره‌ء اطلاعات / ~人员 مامور اطلاعاتی / ~系统 شبکه‌ء اطلاعاتی
【情不自禁】qíng bù zì jìn عاجز بودن از خود داری از انجام کاری: 她~地流下泪来。او نمی‌توانست از فرو ریختن اشك‌هایش جلوگیری کند. / ~地笑起来 چاره‌ای جز خنده نداشتن
【情操】qíngcāo عقاید و افکار ناشی از احساسات
【情场】qíngchǎng روابط عاشقانه بین زن و مرد
【情痴】qíngchī در اثر عاشق شدن دیوانه گردیدن
【情敌】qíngdí رقیب عاشقانه
【情调】qíngdiào احساسات و عواطف، گرایش عاطفی
【情窦初开】qíngdòu chū kāi (دختر جوان) دلباختگی برای اولین بار
【情分】qíngfèn مهر و عاطفه برای یکدیگر: 朋友~ دوستی / 兄弟~ برادری
【情夫】qíngfū رفیق، معشوق، مول
【情妇】qíngfù رفیقه، معشوقه، مترس
【情甘】qínggān 〈方〉 مایل بودن
【情感】qínggǎn احساسات، عواطف
【情歌】qínggē ترانه‌ء عاشقانه
【情海】qínghǎi عشق بسیار عمیق
【情话】qínghuà سخن‌هائی که بین عشاق گفته می‌شود
【情怀】qínghuái احساسات: 抒发~ احساسات خود را بیان کردن
【情急智生】qíngjí zhì shēng در لحظه‌ء اضطرار ایده‌ء خوبی به خاطر کسی خطور کردن
【情节】qíngjié ①(故事内容) داستان: 这个剧本~很复杂。این نمایشنامه داستان بسیار پیچیده‌ای دارد. / 小说~紧凑。این رمان داستان فشرده‌ای دارد. ②(错误或罪行的具体情况) شرایط مشخص: 根据~轻重, 分别给予处理。مجازات هر کدام برحسب شدت پرونده‌اش تعیین خواهد شد.
【情景】qíngjǐng صحنه، منظره، چشم انداز، وضعیت: 兴奋热烈的~ صحنه‌ء هیجان‌آور و پرحرارت / 感人的~ منظره‌ء هیجان‌آور
【情景交融】qíng jǐng jiāo róng (آثار ادبی) بخوبی در هم آمیختن احساسات و مناظر
【情境】qíngjìng محیط، شرایط، وضعیت
【情况】qíngkuàng ①(情形) شرایط، وضع، اوضاع: 在这种~下 تحت چنین شرایطی / 根据具体~ برحسب وضع مشخص / 在许多~下 در موارد بسیاری / 这种~必须改变。چنین وضعی باید تغییر کند. / 现在~不同了。حالا اوضاع فرق می‌کند. / 那得看~而定。این منوط به موارد مشخص است. ②(军事上的变化) اوضاع نظامی: 前线有什么~? اوضاع در جبهه چطور است؟ / 前面有~, 做好战斗准备。چون دشمن در جلو در تحرك است، آماده‌ء نبرد باش.
【情郎】qíngláng معشوق
【情理】qínglǐ منطق، عقل: 不近~ غیر منطقی، نامعقول / 合乎~ منطقی، معقول / 难容~ با قوانین عادی رفتار انسان منطبق نبودن
【情侣】qínglǚ عاشق
【情面】qíngmiàn احساسات، حساسیت ها: 留~ احساسات کسی‌را در نظر گرفتن / 不顾~ احساسات کسی را در نظر نگرفتن / 对错误一定要揭发, 不讲~。اشتباهات هرکسی باید بدون توجه به احساسات او افشاء گردد.
【情趣】qíngqù ①(性情和兴趣) سلیقه و علاقه: 他们二人~相投。هردو آنها هم سلیقه هستند. ②(趣味) ذوق و علاقه، دلبستگی: 这首诗写得很有~。این شعر جالب و دلنشین است.
【情人】qíngrén عشاق، معشوقه: ~眼里出西施。بچشم عاشق، معشوقه زیباست.
【情诗】qíngshī شعرعاشقانه
【情实】qíngshí 〈书〉①(事实的真相) حقیقت امر ②(真心实意) خلوص نیت ③(罪状确实) ثابت بودن جرم کسی
【情势】qíngshì وضعیت، شرایط، روند رویداد ها: ~危急。وضع بحرانی است. / 对~作出估计 بررسی و ارزیابی اوضاع
【情书】qíngshū نامه‌ء عاشقانه
【情丝】qíngsī عواطف عاشقانه‌ء ظریف
【情死】qíngsǐ (زن و مرد) در راه عشق قربان شدن
【情随事迁】qíng suí shì qiān احساسات مردم تحت شرایط مختلف تغییر می‌کند.

【情态】qíngtài ①(神情态度)روحیه، حالت روحی: 生动地描绘儿童的～ حالت روحی اطفال را بطور زنده ترسیم کردن ②〈语〉(دستور) وجهی: ～动词〈语〉فعل کمکی (مانند توانستن، بایستن، شایستن) (Modal verb)
【情同手足】qíng tóng shǒuzú با یکدیگر مانند برادر بودن، برادرانه با یکدیگر رفتار کردن
【情投意合】qíngtóu-yì hé هم ذوق و هم سلیقه بودن
【情文并茂】qíng wén bìng mào (مقاله) هم عواطف و هم عبارت پردازی خوب داشتن
【情形】qíngxing حالات، شرایط، وضع، اوضاع: 两地～大不相同。شرایط در این دو محل بسیار باهم فرق دارند./这是一方面的～。این یك جنبه از مسئله است./大家看了这种～，非常气愤。همه از این وضع بسیار خشمگین شدند.
【情性】qíngxìng خلق، خوی، مزاج
【情绪】qíngxù ①(心理状态)روحیه، احساسات، عواطف: ～高涨。روحیهٔ همه قوی است./防止急躁～ پرهیز از شتابزدگی/～不高。روحیهٔ همه ضعیف است./反帝～高涨。احساسات ضد امپریالیستی اوج گرفت./全团战斗～高昂。روحیهٔ جنگی همهٔ افراد هنگ بسیار قوی است. ②(不愉快)گرفتگی، افسردگی، ناراحتی، ملالت: 有点儿～ قدری افسرده و دچار افسردگی و اندوه شدن، ملول گشتن/闹～ ناراحت بودن
【情义】qíngyì رشته‌های دوستی، رفاقت و...: 姐姐待他很有～。خواهرش با او بسیار مهربان است.
【情谊】qíngyì احساسات دوستانه: 战斗～ دوستی مبارز/兄弟～ عواطف برادرانه
【情意】qíngyì توجه‌های لطیف، عاطفه، حسن نیت: 深厚的～ آکنده از عواطف و عاطفهٔ شدید، عشق عمیق/～绵绵 احساسات
【情由】qíngyóu چون وچرا، دلیل، علت، انگیزه: 不问～ بدون چون وچرا
【情有可原】qíng yǒu kě yuán قابل عفو، قابل بخشش، چشم پوشیدنی
【情欲】qíngyù شهوت، میل جنسی
【情愿】qíngyuàn ①(愿意)مایل بودن، میل داشتن: 两相～ تمایل هر دو طرف ②(宁可)ترجیح دادن: 她～粉身碎骨，也不在敌人面前屈服。او ترجیح داد تکه تکه شود اما تسلیم دشمن نگردد.
【情韵】qíngyùn سلیقه و علاقه
【情种】qíngzhǒng آدم احساساتی(بخصوص اشاره به کسی که زود عاشق شود)

晴 qíng

صاف، بی ابر: 天转～了。هوا صاف شد.
【晴霭】qíng'ǎi بخار ابری در هوای صاف
【晴碧】qíngbì ①(晴朗而蔚蓝)(آسمان) صاف وآبی ②(晴天的蔚蓝天)آسمان آبی در هوای صاف
【晴好】qínghǎo (هوا) صاف و لطیف
【晴和】qínghé معتدل و صاف: 天气～。هوا معتدل و صاف و لطیف است.
【晴空】qíngkōng آسمان صاف، آسمان بی‌ابر: ～万里 آسمان صاف وبی ابر
【晴朗】qínglǎng صاف، آفتابی: 天气～。هوا آفتابی است.
【晴丽】qínglì 〈书〉صاف، آفتابی
【晴美】qíngměi صاف و لطیف
【晴天】qíngtiān هوای صاف، هوای آفتابی
【晴天霹雳】qíngtiān pīlì از آسمان صاف غرش رعد به گوش رسیدن— کنایه از یك رویداد ناگهانی
【晴雨表】qíngyǔbiǎo اسباب مخصوص نشان دادن تغییرات جوی، هوا سنج
【晴雨伞】qíngyǔsǎn چتر مخصوص جلوگیری از نورخورشید و باران

氰 qíng

〈化〉سیانوژن (نوعی گاز بی‌رنگ و قابل اشتعال)
【氰钴胺】qínggǔ'àn 〈药〉ویتامین B_{12}
【氰化】qínghuà 〈化〉با سیانید آغشتن: ～法 تبدیل به سیانید شدن/～物 ترکیبی از سیانوژن
【氰酸】qíngsuān اسید سیانید

擎 qíng

برداشتن، بالا کشیدن
【擎天柱】qíngtiānzhù آدم مهم با مسئولیت سنگین

黥 qíng

〈书〉①(墨刑)خال کوبیدن و سیاه روی کردن(نوعی مجازات در چین قدیم) ②(纹身)خال کوبیدن، خال زدن

qǐng

苘 qǐng

【苘麻】qǐngmá 〈植〉نوعی گیاه بنام "Piemarker"

顷 qǐng

①(面积单位)واحد مساحت (برابر ۶،۶۶۶۷هکتار): 碧波万～ پهنهٔ بیکران آب آبی فام ②〈书〉(刚才)الآن، همین حالا: ～接来函。من همین حالا نامهٔ شما را در یافت کردم. ③〈书〉(顷刻)یك لحظه: 少～ در یك لحظه
【顷刻】qǐngkè یك لحظه، آنا: ～之间 در یك چشم برهم زدن، بی درنگ، آنا/～瓦解 آنا فرو ریختن

请 qǐng

①(请求)خواهش کردن، درخواست کردن، تمنا کردن: ～他进来。از او خواهش کردیم که بیاید./～你多加指导。امیدواریم که ما را راهنمایی بفرمایید./～人来修机器 کسی را برای تعمیر دستگاه آوردن ②(邀请)دعوت کردن: ～医生 پزشك حاضر کردن/～总工程师讲课 سر مهندس به کنفرانس دعوت کردن ③〈敬〉لطفا: ～坐。بفرمائید بنشینید./～安静! لطفا آرام باش!/～回信! لطفا جواب نامه را بدهید.
【请安】qǐng'ān آرزوی تندرستی کسی را داشتن، به کسی ادای احترام کردن
【请便】qǐngbiàn اختیار با (خود) شما است، میل شما است: 你要是想现在去，那就～吧。خوب است اگر بخواهید الآن

بروید، اختیار با شما است.

【请调】qǐngdiào در خواست انتقال خود را به واحد دیگر کردن

【请功】qǐnggōng درخواست تقدیر برای کسی از مقامات بالاتر کردن

【请假】qǐngjià در خواست مرخصی کردن：请三天假 درخواست مرخصی سه روزه کردن/他有点事，请半天假。چون قدری کار داشت، برای نصف روز مرخصی گرفت./她请病假回家了。مرخصی پزشکی گرفت و به خانه برگشت./～条 گواهی برای مرخصی، نامهٔ درخواست مرخصی

【请柬】qǐngjiǎn 〈书〉 دعوت نامه

【请见】qǐngjiàn 〈书〉 در خواست مصاحبه کردن

【请教】qǐngjiào رهنمود خواستن، مشورت کردن، مشاوره کردن：我们想～你几个问题。می‌خواهیم در بارهٔ چند موضوع با شما مشورت کنیم./向一位老工人～ با کارگر مسنی مشورت کردن/虚心向群众～ با کمال فروتنی و تواضع از مردم یاد گرفتن

【请君入瓮】qǐng jūn rù wèng لطفا داخل خمره شو— کنایه از اینکه آنچه را خود توصیه کرده‌ای بیازمای.

【请客】qǐngkè کسی را به مهمانی دعوت کردن، مهمانی دادن

【请命】qǐngmìng ①(代人请求保全生命或解除痛苦) درخواست تأمین جانی یا رفع رنج برای کسی کردن：为民～ درخواست تأمین جانی یا رفع رنج و عذاب برای مردم کردن ②(旧时下级向上级请示) (مادون) درخواست صدور دستور از مافوق کردن

【请求】qǐngqiú خواستن، خواهش کردن، تقاضا کردن، تمنا کردن：～宽恕 عذرخواهی کردن

【请赏】qǐngshǎng در خواست تقدیر کردن

【请示】qǐngshì دستورالعمل خواستن：向上级～ از مقامات بالاتر دستورالعمل خواستن/事前～，事后报告 قبلا از مافوق دستورالعمل گرفتن وبعدا به مافوق در بارهٔ قضیه گزارش دادن

【请帖】qǐngtiě دعوت‌نامه：发～ فرستادن دعوت‌نامه

【请问】qǐngwèn 〈敬〉 ببخشید، خواهش می‌کنم بفرمایید...：～这个字怎么读？ ببخشید این واژه چگونه تلفظ می‌شود؟/～到火车站的路怎么走？ خواهش می‌کنم بفرمائید از کدام راه باید به ایستگاه راه آهن رفت؟

【请勿】qǐngwù لطفا(این‌کار را) نکن!：本室书籍，～携出室外。لطفا کتابها را از این اطاق بیرون نبرید./～吸烟。لطفا سیگار نکشید./～入内 ورود ممنوع/～践踏草地。لطفا داخل چمن نشوید.

【请降】qǐngxiáng از طرف مقابل درخواست تسلیم خود کردن

【请益】qǐngyì 〈书〉 درخواست مساعدت کردن

【请缨】qǐngyīng 〈书〉 از امپراطور درخواست طناب کردن(برای انجام وظیفهٔ جنگی را درخواست کردن)：～杀敌 بستن دشمن

【请愿】qǐngyuàn عرضحال دادن：～书 عریضه

【请战】qǐngzhàn درخواست صدور فرمان جنگ کردن：～书 درخواست کتبی برای جنگ

【请罪】qǐngzuì به اشتباه خود اقرار کردن و درخواست تنبیه برای خود کردن

qìng

庆 qìng ①(庆祝) جشن گرفتن، تجلیل کردن، بزرگداشت：～丰收 برداشت محصول خوب را جشن گرفتن/寿～ روز تولد ②(周年纪念日) مناسبتی برای جشن گرفتن：国～ روز ملی ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【庆大霉素】qìngdàméisù 〈药〉 نوعی داروی آنتی بیوتیك بنام "Gentamicin"

【庆典】qìngdiǎn مراسم جشن：盛大～ مراسم با شکوه جشن

【庆父不死，鲁难未已】Qìngfǔ bù sǐ, Lǔ nàn wèi yǐ تا«چن فو» از بین نرود، بحران در کشور«لو» پایان نخواهد یافت — کنایه از اینکه تا عامل و انگیزهٔ اصلی ناآرامی از میان برداشته نشود، ناآرامی برای همیشه وجود خواهد داشت.

【庆功会】qìnggōnghuì میتینگ برای گرامی داشت پیروزی

【庆贺】qìnghè تبریك گفتن، جشن گرفتن، تجلیل کردن

【庆幸】qìngxìng شادی کردن، خوشی کردن：值得～的事 امر شادی‌آور/可～的是，村子里的人，都安全转移了。 خوشبختانه روستائیان همه بجاهای امن منتقل شده‌اند.

【庆祝】qìngzhù جشن گرفتن، تجلیل کردن：～国庆 روز ملی را جشن گرفتن/～大会 میتینگ گرامی داشت

亲 qìng
另见 qīn

【亲家】qìngjia ①(姻亲关系) خویشاوندی نسبی، خویشاوندی بوسیلهٔ ازدواج ②(女婿和媳妇的父母) پدر و مادر عروس یا داماد

磬 qìng ①(古代乐器) نوعی ساز یشمی یا سنگی در چین قدیم ②(佛教打击乐器) زنگ وارونه (نوعی ساز مخصوص راهبان بودایی)

罄 qìng 〈书〉 صرف کردن، تمام کردن، حداکثر استفاده را بردن：～告 تمام شدن، به سر رسیدن، تا حد امکان مورد استفاده قرار گرفتن/～其所有 بخشیدن آنچه کسی دارد، کیسهٔ خود را خالی کردن

【罄尽】qìngjìn 〈书〉 تمام شده، هیچ نمانده

【罄竹难书】qìng zhú nán shū (جنایت‌ها و...) بیشمار و خارج از حد ثبت：这个反革命分子罪行累累，～。جنایت های این ضد انقلاب آنقدر زیاد بود که به شمارش نمی آمد

qióng

穷 qióng ①(贫穷) فقیر، تنگدست، نادار، بی چیز：～山沟变成了米粮川。آن روستای فقیر اکنون به انبار غله تبدیل شده است./人～志不～。تنگدستی مانع از بلند همتی نیست. ②(穷尽) حد و حصر، پایان：无～无尽 بی پایان، تمام ناشدنی/技～ عقل کسی به جایی نرسیدن، همهٔ کلك‌های خود را زدن

③(彻底) بطور تام وتمام رسیدگی کردن، 究~ : کاملا، تماما ④ (极端) بی‌نهایت ~ : 奢极侈 کاملا بررسی کردن ولخرج و تجمل خواه

【穷棒子】 qióngbàngzi بی نوا، گدا، نادار

【穷兵黩武】 qióngbīng-dúwǔ همهٔ نیروهای نظامی خود را برای پرداختن به جنگ‌های تجاوزکارانه بکار انداختن

【穷蹙】 qióngcù 〈书〉 سخت درمضیقهٔ مالی بودن

【穷当益坚】 qióng dāng yì jiān هرقدر بیش‌تر درمضیقهٔ مالی بودن، ارادهٔ راسخ بیش‌تر داشتن

【穷根】 qiónggēn ①(贫穷的根源) سر چشمهٔ فقرو بدبختی ②(穷苦人) آدم فقیر

【穷根究底】 qióng gēn jiū dǐ کنه مطلب را جستجو کردن

【穷光蛋】 qióngguāngdàn 〈口〉 شخص بی‌نوا، گدا، آدم فقیر، آدم تهیدست

【穷极无聊】 qióngjí wúliáo کاملا خسته کننده، مطلقا بی‌معنی، نفرت انگیز

【穷尽】 qióngjìn حد و حصر، پایان : 群众的智慧是没有~的。 عقل و خرد توده‌های مردم حد و حصر ندارد.

【穷窘】 qióngjiǒng 〈方〉 فقر، تهیدستی

【穷寇】 qióngkòu دشمن گرفتار تنگنا شده، دشمن پراکنده و شکست خورده : 宜将剩勇追~。 ما باید دشمن پراکنده و شکست خورده را با نیروی باقی مانده تعقیب کنیم.

【穷苦】 qióngkǔ فقیر، نادار، بی‌چیز

【穷困】 qióngkùn فقیر، بیچاره و بی نوا، گرفتار مضیقه : 残酷的封建剥削使农民陷入~境地。 استثمار بی‌رحمانهٔ فئودالیسم دهقانان‌را دچار مضیقه ساخت.

【穷目】 qióngmù تا جائی که چشم کار کند

【穷年累月】 qióngnián-lěiyuè برای سالیان دراز

【穷僻】 qióngpì فقیرانه ودوردست

【穷期】 qióngqī پایان، آخر : 战斗正未有~。 مبارزه بی‌پایان است و ادامه دارد.

【穷人】 qióngrén مردم فقیر، فقرا

【穷日子】 qióngrìzi زندگی فقیرانه، روزگار فقر و بی چیزی : 对他们来说，~已一去不复返了。 برای آنها روزگار فقر و بدبختی برای همیشه سپری شده است.

【穷山恶水】 qióngshān-èshuǐ کوههای بی‌درخت وآبهای سرکش

【穷烧】 qióngshāo ①(全部烧光) سوزاندن همه چیز ②〈方〉(大摆阔气) اسراف، ولخرجی

【穷奢极欲】 qióngshē-jíyù (سرگرم بودن به) عیش و نوش و عیش و نوش کردن، زندگی اسراف و ولخرجی : 过着~的生活 تجملی داشتن

【穷酸】 qióngsuān (دانشمند) تنگدست وکهنه پوست

【穷途末路】 qióngtú-mòlù کوچهٔ بن بست

【穷乡僻壤】 qióngxiāng-pìrǎng محل دور افتاده و عقب مانده

【穷凶极恶】 qióngxiōng-jí'è بسیار شریر، بسیار بدکار، بسیار وحشیانه و پرقساوت : ~的敌人 دشمن بسیار شریر /一副~的样子 با نگاه تبهکار

【穷原竟委】 qióngyuán-jìngwěi بطور کامل به چیزی رسیدگی کردن، به کنه مطلب رسیدن

【穷则思变】 qióng zé sī biàn طالب تغییر وضع خود شدن در اثر فقر و تهیدستی

【穷追】 qióngzhuī سخت به تعقیب دشمن پرداختن : 猛打~ دشمن را سخت تعقیب کردن وسرکوب نمودن

穹 qióng 〈书〉 ①(圆顶) گنبد، طاق، قوس ②(天空) آسمان

【穹苍】 qióngcāng 〈书〉 گنبد سپهر، گنبد ازرق، فلك، آسمان

【穹顶】 qióngdǐng 〈建〉 گنبد، طاق، قوس

【穹隆】 qiónglóng 〈书〉 گنبد ازرق؛ بام گنبدی شکل : ~构造〈地〉 ساختهٔ گنبدی شکل طبقات زمین

【穹形】 qióngxíng گنبدی شکل، قوس مانند : ~的屋顶 بام قوس مانند

茕 qióng 〈书〉 ①(孤单) تنها، غریب، منزوی ②(忧愁) افسرده، دل شکسته، غمگین

【茕独】 qióngdú 〈书〉 تنها، منزوی

【茕茕】 qióngqióng 〈书〉 غریب، تنها : ~孑立，形影相吊。 (در مورد شخص غریب) تك و تنها ایستاده است در حالیکه بدن و سایه‌اش یکدیگر را تسلی می‌دهد.

琼 qióng 〈书〉 یشم سبز ممتاز : ~楼玉宇 کاخ آراسته با یشم سبز، ساختمان با جلال و شکوه

【琼浆】 qióngjiāng شراب

【琼瑶】 qióngyáo 〈书〉 ①(美玉) یشم سبز ②(别人酬答的礼物、诗文、书信等) تحفه یا شعر یا نامه‌ای‌که به عنوان تشکر بوسیلهٔ دیگران تهیه شود

【琼脂】 qióngzhī ورق ژلاتین : ~酸 اسید ژلاتینی

qiū

丘 qiū ①(小土山) تپه : 荒~ تپهٔ بی‌درخت / 沙~ تپهٔ شنی، تل شن ②(坟墓) گور، قبر : 坟~ گور، قبر ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【丘八】 qiūbā 〈旧〉 لقب استهزا آمیزی برای سرباز

【丘陵】 qiūlíng تپه‌ها : ~起伏 رشتهٔ تپه‌ها / ~地带 منطقهٔ کوهستانی

【丘鹬】 qiūyù 〈动〉 دارکوب کاکلی

【丘疹】 qiūzhěn 〈医〉 (طب) جوش یا کورك نوك تیز

邱 Qiū 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

秋 qiū ①(秋季) پائیز، خزان، برگریزان : 深~ اواخر پائیز / ~风 باد پائیز ②(庄稼成熟时节) زمان برداشت محصول : 麦~ زمان برای برداشت گندم ③(一年) سال : 千~万代 برای هزاران سال / 一日不见，如隔三~。 جدایی یك روز سه سال بنظر می‌رسد ــ کنایه از بسیار دلتنگ بودن از دوری کسی ④[多指不好的](时期) دوره‌ای از زمان : 多事之~ دورهٔ پر از حوادث

⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【秋波】 qiūbō (زن) نگاههای ~送؛ چشم‌های جذاب یك زن زیبا عاشقانه انداختن
【秋播】 qiūbō 〈农〉 بذرافشانی پائیزه
【秋菜】 qiūcài سبزیجات پائیزی (مانند ترب، کلم)
【秋分】 Qiūfēn اعتدال پائیزی(شانزدهمین موقعیت نجومی خورشید در مسیر خود)
【秋分点】 qiūfēndiān نقطهٔ اعتدال پائیزی
【秋风】 qiūfēng باد پائیز، باد خزان؛ ~扫落叶 بر اثر وزش باد پائیز برگهای پژمردهٔ درخت بزمین می‌ریزد.
【秋风过耳】 qiūfēng guò ěr به موضوعی اهمیت ندادن
【秋高气爽】 qiūgāo qìshuǎng در فصل پائیز آسـمـان صـاف است و هوا خنك.
【秋耕】 qiūgēng 〈农〉 شخم زنی پائیزه
【秋灌】 qiūguàn آبیاری در مزارع هنگام پائیز
【秋海棠】 qiūhǎitáng 〈植〉 گیاه بگونیا
【秋毫】 qiūháo کرك نورستهٔ حیوانات، چیز بسیار کم اهمیت؛ 明察~ چنان چشم‌های تیز داشتن که بتوان کرك نورستهٔ حیوانات را مشاهده کرد— کنایه از تیزبینی و پی بردن به جزئیات مطلب/ 无犯~ (قشون با انضباط شدید) کوچك‌ترین تخلف درمـورد غـیـر نظامیان نکردن
【秋后】 qiūhòu پس از فصل پائیز، پس از برداشت مـحـصـول پائیزه؛ 敌人像~的蚂蚱,蹦不了几天啦。 دشمن مانند ملخ در آخر پائیز آفتابش به لب بام رسید.
【秋季】 qiūjì پائیز، خزان، برگریزان؛ ~作物 محصولات پائیزه
【秋空】 qiūkōng آسمان در پائیز
【秋老虎】 qiūlǎohǔ یك جریان هوای گرم پس از آغاز پائیز
【秋凉】 qiūliáng روزهای خنك پائیز
【秋粮】 qiūliáng محصولات در برداشت پائیزی
【秋令】 qiūlìng ①(秋天)پائیز②(秋季的天气) هوای پائیز
【秋千】 qiūqiān تاب (وسیلهٔ بازی)؛ 打~ تاب خوردن
【秋日】 qiūrì ①(秋天)پائیز②〈书〉(秋天的太阳) آفتاب در پائیز
【秋色】 qiūsè منظرهٔ پائیز؛ ~宜人 منظرهٔ چشم‌نواز پائیز
【秋收】 qiūshōu درو پائیزی
【秋收起义】 Qiūshōu Qǐyì قیام درو پائیزی(یك قیام مسلحانه برهبری صدر مائو تسه دون در سال ۱۹۲۸)
【秋熟】 qiūshú قابل برداشت شدن (محصولات) در پائیز
【秋水】 qiūshuǐ آب‌های پائیزی— کنایه از چشم‌های جذاب یك زن؛ 望穿~ چشم براه بودن، مشتاقانه در انتظار دیدار عزیز خود بودن
【秋水仙】 qiūshuǐxiān 〈植〉 گیاه سورنج؛ ~素〈药〉 شبه قلیائی سمی که برای درمان نقرس و رماتیسم بکار می‌رود
【秋天】 qiūtiān پائیز، خزان، برگریزان
【秋游】 qiūyóu گردش دسته جمعی در پائیز
【秋征】 qiūzhēng جمع‌آوری مالیات جنسی‌کـشـاورزی پـس از برداشت محصول پائیزه
【秋庄稼】 qiūzhuāngjia محصولات پائیزه

蚯 qiū
【蚯蚓】 qiūyǐn کرم خاکی

湫 qiū آبگیر، حوض
另见 jiǎo

楸 qiū 〈植〉 درخت کتلبهٔ چینی

鳅 qiū 见"泥鳅"níqiū;"鲯鳅"qíqiū

qiú

仇 Qiú 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 chóu

囚 qiú ①(囚禁) به زندان افکندن، زندانی کردن، حبس ②(囚犯) زندانی، اسیر؛ 死~ زندانی محکوم به مرگ؛ 被~ به زندان افتادن
【囚车】 qiúchē وسیلهٔ مخصوص انتقال زندانیان
【囚犯】 qiúfàn زندانی، اسیر
【囚房】 qiúfáng سلول زندانی
【囚禁】 qiújìn به زندان افکندن، زندانی کردن، حبس کردن
【囚牢】 qiúláo 〈旧〉 زندان، محبس، حبسگاه
【囚笼】 qiúlóng قفس زندانی
【囚室】 qiúshì سلول زندانی
【囚首垢面】 qiúshǒu-gòumiàn با موی ژولیده و صورت چرکین
【囚徒】 qiútú زندانی، اسیر
【囚系】 qiúxì 〈书〉 زندانی کردن، حبس کردن
【囚衣】 qiúyī لباس مخصوص زندانی

犰 qiú
【犰狳】 qiúyú 〈动〉 نوعی حیوان گورکن بنام "Armadillo"

求 qiú ①(请求) درخواست کردن، خواهش کردن، تقاضا کردن؛ ~你帮个忙,行吗? ممکن است که از شما خواهش کنم برایم کاری انجام دهید؟/ 有~于人 از کسی کمك خواستن ②(要求) کوشش کردن، کوشیدن، تلاش کردن؛ ~进步 در راه پیشرفت تلاش کردن / ~得一致 کوشـش بـرای رسـیـدن بـه توافق‌نظر ③(需要) تقاضا؛ 供不应~。 عرضه کمتر از تقاضا است.
【求爱】 qiú'ài اظهار عشق کردن، عشق بازی کردن، مغازله کردن
【求备】 qiúbèi کمال چیزی را مطالبه کردن
【求成】 qiúchéng به پیروزی امید داشتن؛ 急于~ بـه کـسـب پیروزی سریع امید داشتن
【求告】 qiúgào التماس کردن، لابه کردن، استدعا کردن
【求根】 qiúgēn 〈数〉 (ریاضی) استخراج جذر
【求和】 qiúhé ①(战败的一方请求停战) (طرف شکست خورده) صلح طلبی کردن ②(打球、下棋时力求平局) (در موقع بازی توپ یا بازی شطرنج) خواستار اعلام مساوی شدن
【求婚】 qiúhūn پیشنهاد ازدواج کردن

【求积仪】qiújīyí 〈数〉 مساحت سنج
【求见】qiújiàn بار خواستن
【求教】qiújiào رهنمود خواستن، پند و اندرز خواستن: 登门～ برای گرفتن پند و اندرز به دیدار کسی آمدن
【求解】qiújiě (ریاضی) پاسخ سؤالات را خواستن
【求救】qiújiù برای نجات فریاد کردن، استمداد خواستن: ～的 呼喊 صدای استمداد/发出～的信号 مخابره کردن رمز تلگرافی برای استمداد هنگام خطر
【求乞】qiúqǐ گدائی کردن: 沿门～ دربدر گدایی کردن
【求亲】qiúqīn جستجوی پیوند ازدواج کردن
【求情】qiúqíng شفاعت کردن: 向某人～ نزد کسی شفاعت کردن/为某人～ برای کسی شفاعت کردن
【求全】qiúquán ①(要求完美) خواستار کمال بودن، کمال طلبی: ～责备 خواستار کمال بودن و ایراد گرفتن ②(成全 事情) برای کامل کردن مطلبی کوشیدن: 委屈～ برای رسیدن به هدف خود گذشت (یا سازش) کردن
【求饶】qiúráo خواستار شفقت و بخشایش بودن، پوزش خواستن
【求人】qiúrén از کسی کمك خواستن
【求荣】qiúróng در پی افتخار و مقام بودن
【求神】qiúshén از رب النوعها پناه خواستن
【求胜】qiúshèng برای کسب پیروزی کوشیدن: 求胜心切 مشتاق کسب پیروزی بودن
【求实精神】qiúshí jīngshén روش واقع بینانه، برخورد مبنی بر حقیقت امر: 把革命精神与～结合起来 تلفیق روحیهٔ انقلابی با روش واقع بینانه
【求售】qiúshòu فروش چیزی را (معمولا به قیمت نازل) خواستن
【求索】qiúsuǒ تجسس کردن، مطالبه کردن
【求同存异】qiú tóng cún yì جستجوی جنبه‌های مشترك وکنار نهادن جنبه‌های مغایر: 求大同存小异 در مورد مسائل عمده جویای جنبه‌های مشترك بودن و در مسائل فرعی جنبه‌های مغایر را بکنار گذاشتن
【求仙】qiúxiān بمنظور دریافت کمك در جستجوی رب‌النوعهابودن
【求降】qiúxiáng خواستار تسلیم بودن، پرچم سفید را بلند کردن(یا برافراشتن)
【求学】qiúxué ①(在学校学习) تحصیل کردن، مدرسه رفتن ②(探求学问) به دنبال کسب دانش بودن
【求爷爷告奶奶】qiú yéye gào nǎinai 〈口〉 باذلت از هرطرف درخواست کمك کردن
【求医】qiúyī از پزشك درخواست معالجهٔ بیماری کردن
【求雨】qiúyǔ هنگام خشکی و بی آبی برای بارش دعا کردن
【求援】qiúyuán کمك خواستن، نیروهای امدادی را فراخواندن
【求战】qiúzhàn خواستار نبرد بودن، جنگ طلبی: 战士们～心切。 سربازان مشتاق نبرد بودند.
【求之不得】qiú zhī bù dé آنچه کسی درست از آن توقع داشته باشد: 这对他真是～的事情。 این همان چیزی است که او می خواهد. /这是个～的好机会。 این فرصت بسیار مغتنمی است. /给王师傅当徒弟，他真是～。 او بسیار خوشوقت شد که نزد استاد«وانگ» شاگردی کند.
【求知】qiúzhī دانش طلبیدن
【求值】qiúzhí 〈数〉(Evaluation) (ریاضی) ارزیابی
【求助】qiúzhù از کسی کمك خواستن، متوسل شدن، متشبث شدن: 他为了自圆其说，只好～于诡辩。 او برای بر کرسی نشاندن حرف خود ناچار به سفسطه متوسل شد

泅 qiú شنا کردن
【泅渡】qiúdù با شنا عبور کردن: 武装～ بطور مسلح با شنا عبور کردن
【泅水】qiúshuǐ شنا کردن
【泅泳】qiúyǒng شنا کردن

酋 qiú ①(酋长) رئیس قبیله ②(首领) سردسته، سر کرده، سالار، رهبر: 敌～ سردستهٔ دشمن/匪～ سردستهٔ راهزنان
【酋长】qiúzhǎng ①(部落领袖) رئیس قبیله، ریش سفید قبیله، بزرگ قبیله ②(酋长国首脑) شیخ، امیر
【酋长国】qiúzhǎngguó شیخ نشین، امیر نشین

球 qiú ①〈数〉 جسم کروی ②(某些体育用品) کره، گوی، توپ: 传～ پاس دادن توپ/网～ تنیس ③(地球) کرهٔ زمین، کرهٔ ارض: 全～战略 استراتژی کروی/东半～ نیم کرهٔ شرقی ④(球形物体) هر چیز شبیه توپ: 雪～ گلولهٔ برف
【球操】qiúcāo نرمش باتوپ (نوعی ورزش زنانه)
【球场】qiúchǎng میدان بازی توپ
【球胆】qiúdǎn کیسهٔ هوا(توپ)
【球蛋白】qiúdànbái پروتئین اساسی
【球队】qiúduì تیم‌بازی توپ: 足～ تیم فوتبال
【球风】qiúfēng رفتار بازیکنان در مسابقه
【球果】qiúguǒ 〈植〉 (مانند میوهٔ کاج) جوز کلاغ
【球技】qiújì مهارت
【球茎】qiújīng 〈植〉 ساقهٔ زیر زمینی گیاهان تك لپه
【球茎甘蓝】qiújīng gānlán کلم قمری
【球菌】qiújūn 〈微〉 باکتری کروی شکل
【球类运动】qiúlèi yùndòng توپ بازی
【球龄】qiúlíng سابقهٔ سنی ورزشکاران در یك زمینه
【球门】qiúmén 〈体〉 دروازه، گل: ～柱 میلهٔ دروازه
【球迷】qiúmí تماشاچیان ورزش دوست، علاقه‌مندان به: 足～ فوتبال
【球面】qiúmiàn سطح کروی: ～车削装置 〈机〉 دستگاه تراش کروی/～镜 〈物〉 آئینهٔ کروی/～几何 〈数〉 علم هندسهٔ کروی/～三角 〈数〉 مثلث کروی/～三角学 〈数〉 مثلثات کروی/～天文学 〈天〉 علم نجوم کروی
【球磨床】qiúmóchuáng 〈机〉 دستگاه تیزکن کروی
【球墨铸铁】qiúmò zhùtiě 〈冶〉 فلز ریخته شدهٔ گره‌دار
【球拍】qiúpāi راکت: 网～ راکت تنیس/羽毛～ راکت بدمینتن/正(反)贴海绵～ راکت لاستیکی دارای آج بیرونی(درونی)/直握～ راکت (پینگ پونگ) را بصورت عمودی در دست گرفتن/横握～ راکت (پینگ پونگ) را بصورت افقی در دست گرفتن

【球赛】qiúsài مسابقهٔ بازی توپ
【球台】qiútái میز بلیارد یا پینگ پونگ
【球坛】qiútán محافل بازی توپ: ~盛会 گرد هم آئی با شکوه بازیکنان جدید /~新手 (بازی گران تنیس و....)
【球体】qiútǐ کره، گوی
【球网】qiúwǎng تور(برای بازی توپ)
【球窝节】qiúwōjié 〈机〉 مفصل ماشینی کروی که درون حفره ای می‌گردد
【球鞋】qiúxié کفش ورزشی، کفش تنیس
【球星】qiúxīng ستارهٔ توپ بازی
【球形】qiúxíng کروی، کره مانند، مستدیر
【球艺】qiúyì مهارت بازی توپ

遒 qiú 〈书〉 قدرتمند، نیرومند
【遒健】qiújiàn 〈书〉 قرص و محکم
【遒劲】qiújìng 〈书〉 قدرتمند، نیرومند: 笔力~ خوش نویسی قرص و محکم /苍老~的古松 درخت کاج کهن و تنومند

裘 qiú ①〈书〉 پوستین، لباس پوست ②〈姓〉 یک نام خانوادگی چینی

qū

区 qū ①(区域) ناحیه، منطقه: 山~ منطقهٔ کوهستانی /林~ منطقهٔ جنگل /商业~ منطقهٔ تجاری(یک شهر) /住宅~ نواحی مسکونی /风景~ جای خوش منظره ②(行政区划) یک ناحیهٔ اداری: 北京市海淀~ ناحیهٔ «های دین» شهر پکن ③(区别) فرق گذاشتن، تمیز دادن
另见 Ōu
【区别】qūbié ①(分别) فرق گذاشتن، مجزا کردن، تمیز دادن: 把两者~开来 بین دو چیز فرق گذاشتن /~对待 به شیوه‌های مختلف با مردم یا چیزهای مختلف برخورد کردن /好坏~ خوب را از بد تمیز دادن ②(不同之处) اختلاف، فرق: 这两个词在意义上没有什么~。 از لحاظ معنی بین این دو کلمه اختلاف وجود ندارد.
【区处】qūchǔ 〈书〉 ترتیب دادن
【区分】qūfēn فرق گذاشتن، مجزا کردن، تمیز دادن: 严格~两类不同性质的矛盾 جدا فرق گذاشتن بین دو نوع تناقص که با هم تفاوت دارند /~两个历史时代 دو دوران تاریخی را از هم دیگر تشخیص دادن
【区划】qūhuà تقسیم، طبقه بندی: 行政~ طبقه بندی اداری
【区间车】qūjiānchē ترن یا اتوبوسی‌که فقط قسمتی از مسیر خود را طی می‌کند
【区区】qūqū ①(少;不重要) کم، کم اهمیت: ~小事,何足挂齿。 چنین کار کوچکی اصلا قابل ذکر نیست. ②〈谦〉(我) من، بنده
【区时】qūshí وقت محلی
【区域】qūyù منطقه، ناحیه: ~发展合作 همکاری و توسعهٔ منطقه‌ای /~自治 خود مختاری منطقه‌ای /~会议 کنفرانس منطقه‌ای /~主义 منطقه گرائی
【区域性】qūyùxìng منطقه‌ای، ناحیه‌ای: ~贸易 بازرگانی منطقه‌ای /~同盟 اتحاد منطقه‌ای /~协定 توافق منطقه‌ای /~战争 جنگ منطقه‌ای

曲 qū ①(弯曲) خم، خمیده، کج، منحنی، کوژ: 弯腰~背 با پشت خمیده /~径通幽 راه پر پیچ و خمی که به محلی دورافتاده برسد ②(使弯曲) خم کردن، کج کردن: ~肱而枕 دست را زیر سر گذاشتن و خوابیدن ③(弯曲的地方) خمیدگی(رودخانه‌ای) ④(理亏) ناحق، غلط، نادرست، ناروا: 不分是非~直 حق را از ناحق تشخیص ندادن /理~ نادرست، غیرموجه ⑤〈姓〉 یک نام خانوادگی در چین
另见 qǔ
【曲笔】qūbǐ ①(掩盖真相的记载) تحریف حقایق (بوسیلهٔ مورخ) ②(不直书其事的笔法) به عمد از کنار موضوع اصلی گذشتن (در نوشته)
【曲别针】qūbiézhēn گیرهٔ کاغذ
【曲柄】qūbǐng 〈机〉 دستهٔ محور: ~摇杆机构 مکانیسم دستهٔ محوری /~钻 متهٔ دستی با دستهٔ محور و میله
【曲尺】qūchǐ گونیای نجاری
【曲拱】qūgǒng قوس‌دار، گنبدی شکل: ~石桥 پل سنگی گنبدی شکل
【曲古霉素】qūgǔméisù 〈药〉 نوعی دارو بنام "Trichomycin"
【曲棍球】qūgùnqiú ①〈体〉 هاکی ②(指球) توپ هاکی
【曲解】qūjiě تحریف کردن، به عمد تعبیر نادرست کردن: 这话意思很明确,不可能~。 این سخنان بسیار واضح است و تحریف آنها امکان ناپذیر است. /你~了他的意思。 شما منظور او را بد تعبیر کرده اید.
【曲尽其妙】qū jìn qí miào (مطلبی را) بطرزی ماهرانه و زیرکانه (توصیف یا بیان کردن)
【曲颈甑】qūjǐngzèng 〈化〉 اسباب تقطیر، قرع و انبیق
【曲径】qūjìng راه پرپیچ و خم
【曲里拐弯】qūliguǎiwān 〈口〉 دارای پیچ و خم، زیگزاگ: ~的胡同 کوچهٔ پیچ و خم دار
【曲流】qūliú 〈地〉 مسیر پیچیده (زمین شناسی)
【曲率】qūlǜ 〈数〉 انحناء، خمیدگی، کجی: 不变(平均)~ انحنای تغییر ناپذیر(متوسط) /~计 انحناء سنج /~线 خط انحناء /~误差 سهو انحناء
【曲面】qūmiàn سطح خمیده
【曲蟮】qūshàn 〈口〉 کرم خاکی
【曲射】qūshè 〈军〉 تیراندازی منحنی: ~弹道 خط سیر تیراندازی منحنی /~炮 توپ‌خانهٔ تیر اندازی منحنی
【曲室】qūshì 〈书〉 اطاق درونی محرمانه
【曲说】qūshuō حرف‌های یکجانبه
【曲突徙薪】qūtū-xǐxīn دودکش را خم کردن و هیزم را برداشتن (برای جلوگیری از یك آتش سوزی احتمالی) — کنایه از پیشگیری کردن از یك خطر احتمالی
【曲线】qūxiàn 〈数〉 خط منحنی: ~峰值 حد اکثر ارزش خط

(بیس‌بال) توپی که به خط منحنی پرتاب 〈棒、垒球〉球~/منحنی حرکت دارای 〈物〉运动~/نمودار خطوط منحنی 图~/می شود خطوط منحنی

【曲意逢迎】 qūyì féngyíng بر خلاف میل خود چاپلوسی کردن

【曲折】 qūzhé ①(弯弯曲曲) پر پیچ و خم، پیچاپیچ، پیچ و خم‌دار، مارپیچ: 河道~。 این رودخانه مسیر پر پیچ و خمی دارد/前途是光明的，道路是~的。 راه پر پیچ و خمی در پیش داریم اما چشم‌انداز آینده درخشان است. ②(复杂多变) پیچیده، بغرنج: 这件事里面~不少。 در این‌کار پیچیدگی‌های زیادی نهفته است.

【曲直】 qūzhí حق و نا حق: 不分~ حق را از ناحق تمیز ندادن

【曲轴】 qūzhóu 〈机〉 میل لنگ، محور خمیده: 磨床~ دستگاه تیز کن با محور خمیده/箱~ محل اتصال میل لنگ

岖 qū 见"崎岖"qíqū

驱 qū ①(赶牲口、车等) (اسب،وسیله‌ء نقلیه و...)راندن: ②(驱赶) پراکنده کردن ~车前往 سوار ماشین شدن و به جائی رفتن پراکنده کردن ابرها برای 云防雹~: کردن، متفرق ساختن پیشگیری از بارش تگرگ ③(快跑) بسرعت دویدن: 驰~ چهار نعل رفتن، به سرعت تاختن 并驾齐~ در یك ردیف قرار گرفتن

【驱策】 qūcè کسی را برای پادوی مأمور کردن: 供~ برای پادوی مأمور شدن

【驱驰】 qūchí 〈书〉①(策马疾驰) اسب را بتاخت بردن ②(效劳) خدمتگزاری کردن

【驱虫药】 qūchóngyào (داروی) کرم کش

【驱除】 qūchú بیرون راندن، تبعید کردن

【驱动】 qūdòng راندن، به حرکت در آوردن: ~齿轮 چرخ‌دنده‌ء اصلی، چرخ دنده‌ای‌که چرخ دنده‌های دیگر را به حرکت در می‌آورد

【驱赶】 qūgǎn راندن

【驱寒】 qūhán رفع سرما

【驱遣】 qūqiǎn ①〈书〉(赶走) بیرون راندن، تبعید کردن، اخراج کردن ②(驱使) دستور دادن به پادو برای مراجعه به جاهای مختلف

【驱散】 qūsàn پراکنده کردن، متفرق کردن، برطرف کردن: 阳光~了薄雾。 مه بر اثر نور آفتاب از بین رفت.

【驱使】 qūshǐ ①(强迫别人作事) کسی را وادار به کاری کردن: 奴隶主把奴隶当作牛马任意~。 برده‌داران بردگان را مانند رمه بکار وامی‌داشتند. ②(推动) برانگیختن، تحریك، تحریك شدن: 为好奇心所~ به کنجکاوی تحریك شدن

【驱逐】 qūzhú اخراج کردن، تبعید کردن، بیرون راندن: 侵略者 نفی بلد کردن، تبعید کردن/متجاوزین را بیرون راندن 出境~/کشتی ناوشکن 舰~/هواپیمای تعقیب کننده 机~

屈 qū ①(使弯曲) خم کردن، کج کردن: 臂~ دست خود را خم کردن ②(屈服) تسلیم شدن، سر تسلیم فرود آوردن: 宁死不~ مرگ را بر تسلیم ترجیح دادن/不~不挠 تسلیم ناپذیر، بی ترس، بی پروا ③(委屈；冤枉) بی‌انصافی، مظلومیت: 受~ از عمل غیرمنصفانه‌ای شکایت~叫/مظلوم واقع شدن، ظلم دیدن در جانب ناحق (理亏) ④ مظلومانه کشته شدن 死~/کردن ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین (قرار گرفتن)

【屈才】 qūcái دست زدن به کارهائی که درخور توانائی شخص نباشد

【屈从】 qūcóng به زور تسلیم شدن، تن در دادن

【屈打成招】 qū dǎ chéng zhāo در زیر شکنجه به اتهامات دروغین اقرار کردن، مقر آمدن به جرم ناکرده

【屈服】 qūfú تسلیم شدن، تن در دادن: 于外界的压力~ به فشار بیرونی تن در دادن

【屈己】 qūjǐ خود را پست کردن، سرفرود آوردن

【屈驾】 qūjià 〈旧〉〈敬〉 زحمت تشریف آوری را بر خود هموار کردن: 明日请~来舍一叙。 ممکن است فردا لطفا برای مذاکره به منزل بنده تشریف بیاورید.

【屈节】 qūjié افتخارات خود را به باد دادن

【屈就】 qūjiù 〈套〉 برای پذیرفتن پستی سر فرود آوردن

【屈赖】 qūlài اتهامات دروغین را در آوردن

【屈理】 qūlǐ حق با کسی نبودن، درجانب ناحق قرار گرفتن

【屈辱】 qūrǔ توهین، اهانت، بی‌احترامی

【屈死】 qūsǐ مظلومانه کشته شدن

【屈氏体】 qūshìtǐ 〈冶〉 محلول جامد کربن در آهن که حد فاصل بین فلز مارتنزیت و سربیت می باشد

【屈膝】 qūxī زانو زدن، بزانو در آمدن، زانو بر زمین زدن: 投降~ زانو زدن و تسلیم شدن

【屈心】 qūxīn 〈口〉 وجدان گناهکار داشتن: 你做出这样的事不~哪? این کار شما وجدانتان را ناراحت نکرده است؟/这种~事我不干。 من چنین کار پستی را انجام نخواهم داد./一个人可不能干~的事。 هیچکس نباید دست به کاری برخلاف وجدان بزند.

【屈折语】 qūzhéyǔ 〈语〉 دسته‌ء زبان هائی که تغییر شکل واژه از ویژگی‌های آن می‌باشد(مانند روسی، آلمانی‌و...)

【屈肢葬】 qūzhīzàng 〈考古〉 (باستان شناسی) دفن مردگان با دست و پای خمیده

【屈指】 qūzhǐ با انگشت حساب کردن: 可数~ می‌شود سر انگشتی حساب کرد(در مورد حساب تعداد بسیار کم)/已经~八年啦。 ببین، هشت سال دیگر سپری شده است.

【屈尊】 qūzūn 〈旧〉 خود را پست کردن

祛 qū از بین بردن، رفع کردن، از جا برداشتن: 暑~ رفع گرمای تابستان

【祛除】 qūchú بر طرف کردن، متفرق کردن، از بین بردن: 疑虑~ رفع شبهه/邪魔~ راندن ارواح خبیث

【祛风】 qūfēng 〈中医〉 (طب چینی) باد شکستن، برطرف کردن درد ناشی از روماتیسم یا سرماخوردگی

【祛风湿药】 qūfēngshīyào داروی روماتیسم

【祛痰】 qūtán خلط‌آوری: 剂~ داروی خلط آور

【祛疑】 qūyí 〈书〉 رفع تردید و ظن بد

【祛瘀活血】 qūyū huóxuè 〈中医〉 (طب چینی) حرکت بطیء خون را از بین بردن وگردش خون را سریع گردانیدن

蛆 qū کرم گوشت، کرم پنیر، کرم حشره‌ای

蒩 qū 〈化〉"Chrysene" نوعی مادهٔ شیمیایی بنام

躯 qū خون و گوشت بدن ~ 血肉之: بدن انسان، تن انسان
为国捐 ~ / جان خود را نثار میهن خود کردن

【躯干】qūgàn 〈生理〉 تنه، بدنه، پیکره

【躯壳】qūqiào جسم (در مقابل روح)

【躯体】qūtǐ بدن، تن، جسم

趋 qū ①(快走) شتافتن، عجله کردن: 前 ~ به جلو شتافتن
疾 ~ 而过 / به عجله گذشتن ②(趋向) تمایل داشتن، گراییدن:
使之更 ~ 完善 / چیزی را کاملتر کردن 大势所 ~ حرکت
اوضاع رو به تثبیت 局势 ~ 于稳定。/ عمومی و مقاومت‌ناپذیر
است/ 他们的意见 ~ 于一致。 آراء آنها دارند به اتفاق
نزدیك می شوند.

【趋避】qūbì به سرعت طفره رفتن

【趋奉】qūfèng چاپلوسی کردن، تملق گفتن، کاسه لیسی کردن
又称"趋承"

【趋附】qūfù چاپلوسی کردن، برای جلب لطف و محبت دیگران
کوشیدن

【趋光性】qūguāngxìng 〈生〉 نور گرایی

【趋候】qūhòu برای احوال پرسی پیش کسی رفتن

【趋热性】qūrèxìng 〈生〉 گرما گرایی

【趋时】qūshí 〈书〉 بدنبال مد گشتن

【趋势】qūshì گرایش، مد: 任何人也改变不了历史发展的
总 ~ 。 هیچکس قادر نیست روند عمومی تکامل تاریخ را تغییر
دهد./ 他的病有进一步恶化的 ~ 。 بیماری او رو به وخامت
است.

【趋向】qūxiàng ①(朝着某个方向发展) متمایل بودن،
روز بروز به بهبودی 日益 ~ 好转 :گراییدن، تمایل داشتن
گراییدن/ 这个工厂的生产管理制度逐步 ~ 完善。 این
کارخانه نظام مدیریت تولید خود را بتدریج کامل می‌کند.
②(倾向) گرایش، جهت، روند

【趋性】qūxìng 〈生〉 (زیست شناسی) واکنش موجود زنده بر اثر
تحریك خارجی که به صورت حرکت به سوی جهت مشخصی بروز
می کند

【趋炎附势】qūyán-fùshì علاقه‌مند بودن به جلب توجه و نظر
صاحبان قدرت، نزد صاحبان قدرت خوش رقصی کردن

【趋之若鹜】qū zhī ruò wù مانند یك دسته اردك بدنبال چیزی
گشتن ـ کنایه از تلاش و تقلا کردن در راه بدست آوردن چیزی

蛐 qū

【蛐蛐儿】qūqūr 〈方〉 جیر جیرك

麯 qū خمیر مایه، خمیر ترش

【麯霉】qūméi نوعی قارچ که هاگ‌های آن به صورت شعاعی قرار
می گیرد 又称"曲霉"

黢 qū سیاه، سیاه پرکلاغی، قیرفام: 黑 ~ ~ سیاه، مشکی

【黢黑】qūhēi ①(很黑) سیاه سیاه، قیرگون، شبه فام
②(很暗) بسیار تاریك، تیره و تار

qú

劬 qú ①(劳累) خسته وکوفته ②(勤劳) زحمتکش، کوشا،
ساعی

【劬劳】qúláo 〈书〉 خسته وکوفته (از فرط کار)

鸲 qú

【鸲鹆】qúyù 〈动〉 مرغ مینا

渠 qú کانال، نهر، آبراهه: 灌溉 ~ کانال آبیاری /沟 ~ 纵横
شبکهٔ متقاطع آبراهه‌ها و کانال‌ها

【渠道】qúdào ①(水渠) نهر آبیاری ②(途径) راه، طریق،
مسیر: 通过外交 ~ از طریق دیپلماتیك

【渠灌】qúguàn 〈农〉 آبیاری از طریق کانال

【渠们】qúmen 〈方〉 آنها

【渠首工程】qúshǒu gōngchéng دستگاه کنترل مقدار آب وارد
شده در کانال

蕖 qú 见"芙蕖"fúqú

磲 qú 见"砗磲"chēqú

瞿 Qú 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

鼩 qú

【鼩鼱】qújīng 〈动〉 موش شبگرد حشره خوار

氍 qú

【氍毹】qúshū فرش: 红 ~ کنایه از صحنهٔ نمایش

癯 qú 〈书〉 لاغر، نزار: 清 ~ رنگ پریده و لاغر

衢 qú 〈书〉 شاهراه، بزرگ راه: 通 ~ شاهراه

蠷 qú

【蠷螋】qúsōu 〈动〉 نوعی حشره بنام گوش خیزك

qǔ

曲 qǔ ①(一种韵文形式) مسجع ـ نوعی نثر «چو» ـ
آهنگین مخصوص آواز که در سلسله‌های «سون جنوبی» و «چینگ»
سرود، ②(歌曲) به وجود آمد و در سلسلهٔ «یوان» رواج یافت
ترانه، 小 ~ 儿 / با هیجان آواز خواندن 高歌 一 ~ : نغمه، آواز
تهیهٔ موسیقی ~ 聂耳作 : موسیقی(سرود) ③(歌谱) سرود کوتاه
با آقای «نی ایر»
另见 qū

【曲笛】qǔdí نوعی نی

【曲调】qǔdiào 〈乐〉 نوای موسیقی، نغمهٔ موسیقی

【曲高和寡】qǔ gāo hè guǎ آهنگ‌های مشکل و پیچیده،
خواننده کم دارد.

【曲剧】qǔjù نوعی اپرای مشتق از داستان سرایی همراه با ساز

【曲牌】qǔpái (曲) «چو» اسامی آهنگ‌هایی که بر حسب آن ساخته می شود 参见"曲"①

【曲谱】qǔpǔ ①(戏曲的乐谱) نت‌های موسیقی اپراهای چین ②(供作曲参考的书) مجموعهٔ آهنگ‌های «چو» (曲) 参见"曲"①

【曲式】qǔshì 〈乐〉 فرم موسیقی

【曲坛】qǔtán محافل هنرمندان داستان سرا ونوازندهٔ آهنگ های «چو» (曲)

【曲艺】qǔyì «چویی» ـ اشکال هنر مردمی شامل داستان سرایی همراه با ساز، داستان سرایی، گفتگوی کمدی و امثال آن

【曲子】qǔzi ①(曲调) نوای موسیقی، نغمهٔ موسیقی ②(歌曲) ترانه، تصنیف، آواز

苣 qǔ

另见 jù

【苣荬菜】qǔmaicài کاسنی، آندیو

取 qǔ

①(拿到身边) گرفتن،بدست آوردن،حاصل کردن: 他回去～行李去了。 او رفته است تا چمدان خود را بیاورد./ 我来～自行车。 من آمدم که دو چرخه را بگیرم./ 上银行～钱 مقداری از سپردهٔ خود را از حساب بانکی بیرون آوردن/ ～之于民,用之于民。 آنچه از مردم گرفته می شود به سود مردم بکار می رود. ②(招致) باعث شدن، سبب شدن: 自～灭亡 باعث مرگ خود شدن/ ～乐 در پی لذت و خوشی بودن، شاد خواری/ ～信于人 اعتماد دیگران را جلب کردن ③(采取) اتخاذ کردن، انتخاب کردن: ～慎重态度 روش محتاطانه در پیش گرفتن/ 给孩子～个名儿 نام نهادن بر کودك، انتخاب نام برای کودك/ 不无可～之处 نه اینکه چیز قابل توصیه‌ای نیست/ 不足～ نا مطلوب

【取保】qǔbǎo 〈法〉 شخصی را برای کفالت حاضر کردن: ～释放 به قید کفالت آزاد شدن

【取材】qǔcái از مواد لازم یا مصالح استفاده کردن: 就地～ از مصالح بومی استفاده کردن/ 这本小说～于钢铁工人生活。 این داستان از زندگی کارگران فولادسازی مایه گرفته است.

【取长补短】qǔcháng-bǔduǎn نقاط ضعف خود را با توجه به نقاط قدرت دیگران بر طرف کردن

【取代】qǔdài جانشین چیزی یا کسی شدن، جای چیزی را گرفتن، جایگزین شدن: 光明必然～黑暗。 روشنی مسلما جایگزین تاریکی می‌گردد./ ～衍生物〈化〉 مشتقات (شیمی) جانشین

【取道】qǔdào از راه،از طریق: 代表团将～巴黎回国。 هیئت نمایندگی از راه پاریس به چین برگشت.

【取得】qǔdé بدست آوردن، حاصل کردن، گرفتن: 通过实践～经验 در عمل تجربه آموختن/ ～一致的意见 به توافق نظر رسیدن/ ～群众的支持 از حمایت توده‌های مردم برخوردار بودن

【取缔】qǔdì چیزی را غیر قانونی اعلام کردن، منع کردن، تحریم کردن: ～投机倒把 احتکار و سود جوئی نا مشروع را منع کردن/ ～反动会道门 انجمن های سری ارتجاعی را غیر قانونی اعلام کردن

【取而代之】qǔ ér dài zhī جانشین کسی شدن، جای کسی را گرفتن، جایگزین شدن

【取法】qǔfǎ چیزی را نمونه قرار دادن، از نمونه پیروی کردن: ～乎上,仅得乎中 برای دستیابی به یك هدف عالی تلاش کردن و در غیر اینصورت از حد متوسط هم عقب‌تر ماندن

【取给】qǔjǐ اخذ کردن (تأمین‌ها و...): 所需资金主要～于企业内部的积累。 وجوه لازم بطور عمده از ذخیره های موجود در درون مؤسسات تأمین خواهد شد.

【取经】qǔjīng ①(取经书) برای گرفتن کتاب‌های مقدس دین بودا به غرب سفر کردن (منظور هندوستان) ②(向别人学习) تجربه آموختن از دیگران: 到别的厂～ برای تجربه‌آموزی بـه کارخانهٔ دیگری رفتن

【取景】qǔjǐng انتخاب کردن منظره (برای عکس برداری، نقاشی و...): ～器〈摄〉 دیدیاب، منظره یاب

【取径】qǔjìng روش گزیده

【取决】qǔjué وابسته بودن، منوط بودن: 是否夺得丰收～于农田水利。 برداشت محصول خوب وابسته به بهبود وضع آبیاری است.

【取凉】qǔliáng از هوای خنك لذت بردن

【取乐】qǔlè خوشگذرانی کردن، شادی کردن، عیـش و نـوش کردن: ～饮酒 باده گساری و شاد خواری

【取录】qǔlù (در نام نویسی) پذیرفتن

【取媚】qǔmèi چاپلوسی کردن

【取名】qǔmíng نامیدن

【取闹】qǔnào ①(跟人吵闹) دعوا کردن ②(对人开玩笑) شوخی کردن، کسی را دست انداختن

【取暖】qǔnuǎn خود را گرم کردن (با آتش): 烤火～ با آتش خود را گرم کردن

【取譬】qǔpì تشبیه کردن

【取齐】qǔqí ①(使数量、长度、高度相等) هموار کردن، صاف کردن: 先把两张纸～了再裁。 قبل از بریدن کنار دو ورق کاغذ را صاف کنید. ②(集合) جمع شدن، گرد هم آمدن: 下午三点我们在门口～。 ساعت سهٔ بعد از ظهر دم دروازه جمع خواهیم شد.

【取枪】qǔqiāng 〈军〉 تفنگ بـرداشـتـن: ～! (口令) دست فنگ!(فرمان نظامی)

【取巧】qǔqiǎo برای جلب منفعت به حقه‌بازی متشبث شدن: 投机～ برای کسب منافع نامشروع به حقه بازی متـوسـل شـدن، فرصت طلب بودن

【取舍】qǔ-shě پذیرفتن یا رد کردن را برگزیدن: 对技术资料进行分析后再决定～ مدارك فنی را تجزیه و تحلیل کردن و سپس تصمیم گرفتن در بارهٔ اینکه کدام یك مورد استفاده قرار گیرد/ ～自由 در رد یا پذیرش مختار بودن

【取胜】qǔshèng پیروز شدن: 以多～ پیروزی بر اثر تفوق کمی/ 侥幸～ بر اثر آوردن بخت و اقبال پیروز شدن

【取士】qǔshì دانشمندان را برای پست دولتی انتخاب کردن

【取水口】qǔshuǐkǒu 〈水〉 مدخل آبگیری

【取消】qǔxiāo لغو کردن، ملغی کردن، فسخ کردن، محروم کردن: محروم کردن کسی از 会员资格～/لغو قرار داد 合同～/لغو دستور تحریم 禁令～/ فسخ نکاح 婚约～/عضویت سازمانی
【取笑】qǔxiào مسخره کردن، استهزاء کردن، کسی را دست انداختن
【取样】qǔyàng نمونه گرفتن برای 检查～: نمونه برداری وسیله، مخصوص نمونه برداری 器～/بازرسی
【取悦】qǔyuè کسی را خوشنود کردن، توجه و علاقه، کسی را به خود جلب کردن
【取证】qǔzhèng شاهد آوردن
【取之不尽,用之不竭】qǔ zhī bù jìn, yòng zhī bù jié پایان ناپذیر، پایدار

娶 qǔ زن گرفتن، به زنی گرفتن، به ازدواج در آوردن
【娶亲】qǔqīn (مرد) عروسی کردن، ازدواج کردن

龋 qǔ
【龋齿】qǔchǐ ①(医) پوسیدگی دندان، کرم خوردگی دندان ②(蛀牙) دندان پوسیده (یا کرم خورده)

qù

去 qù ①(离开) رفتن، تشریف بردن: 谁～都一样。 فرق نمی‌کند که چه کسی برود. 他～多久了? چه مدتی است که ایشان از اینجا تشریف برده اند؟ /你～过伊朗没有? شما هیچوقت به ایران رفته اید؟ /从成都～重庆 از شهر «چن دو» عازم شهر «چو چین» شدن/给她～个电话! یك بار به او زنگ بزنید. /时光一～不复返。 زمان هیچوقت به عقب بر نمی گردد. ②(去掉) کندن، برداشتن، از بین بردن: 皮～ پوست انداختن یا ~掉官僚主义的工作作风 بر طرف کردن سبك کار بوروکراتیك / ~掉思想上的负担 باری از خاطر را برداشتن / کندن ③(距离) از هم جدا شدن: 两地相～五十里。 این دو محل از هم پنجاه «لی» فاصله دارد. /今五十余年～ بیش از پنجاه سال پیش ④(过去一年的) از سال گذشته: 冬～ زمستان سال گذشته ⑤[用在另一动词前表示要作某事]: 我们自己～想办法。 ما خود راه حلی پیدا خواهیم کرد. /你不妨～试一试。 بد نیست که خودتان یك بار امتحان کنید. ⑥[用在动宾结构后表示去做某事]: 他吃饭～了。 او برای غذا خوردن رفته است. ⑦[用在动词结构(或介词结构)与动词(或动词结构)之间,表示后者是前者的目的]: 到城里～看一位朋友 برای دیدن دوستی به شهر رفتن /用辩证唯物主义的观点～观察事物 از نقطه نظر دیالکتیك مادی به اشیاء نگریستن ⑧〈方〉(很) بسیار، بی‌نهایت: 那片林子可大了～了。 آن جنگل واقعا جنگل بسیار بزرگی است. /他到过的地方多了～了。 او خیلی جاها رفته است. ⑨〈语〉见"去声" ⑩〈方〉(在戏剧中扮演角色) در اپرا نقشی ایفاء کردن: 他在京剧《花果山》里～猴王。 او در اپرای «کوه گل و میوه» نقش پادشاه میمون را ایفاء کرد.

去 qu ①[用在动词后表示动作离开说话人所在地]: 上～ بالا رفتن /进～ داخل شدن /把这个给他捎～。 این را بگیرید و باو بدهید. ②[用在动词后表示动作的继续]: 信步走～ پرسه زدن، گردش کردن /让他说～。 بگذار حرفش را بزند.
【去处】qùchù ①(去的地方) محل احتمالی رفتن کسی: 有谁知道他的～? چه کسی محل احتمالی رفتن او را می داند؟ ②(场所) جا، محل: 这是一个风景优美的～。 اینجا جای خوش منظره‌ای است.
【去粗取精】qùcū qǔjīng تفاله را بدور ریختن و عصاره را برگرفتن
【去垢剂】qùgòujì 〈化〉 داروی پاك‌کننده
【去官】qùguān دیگر مأموریت دولتی را بر عهده نگرفتن
【去火】qùhuǒ 〈中医〉 (طب چینی) از گرمی درونی بدن کاستن، از بین بردن التهاب یا تب
【去留】qùliú رفتن یا ماندن
【去路】qùlù راه گذر، مسیر، مجرای خروج: 挡住敌人的～ راه را بر دشمن مسدود کردن /给洪水找到～ پیدا کردن راه خروج برای سیل
【去年】qùnián پارسال، سال گذشته: 十二月～ دسامبر پارسال /此时～ سال گذشته همین موقع
【去取】qùqǔ صرف نظر کردن یا نگهداشتن
【去任】qùrèn (مأمور دولتی) برکنار شدن
【去声】qùshēng 〈语〉 آهنگ افتاده، یکی از آهنگ‌های چهارگانه، زبان کلاسیك چینی و آهنگ چهارم در تلفظ استاندارد چینی معاصر
【去世】qùshì (بزرگ سالان) در گذشتن، مردن
【去势】qùshì 〈牧〉 کشیدن بیضه، اخته کردن، خصی کردن
【去暑】qùshǔ برطرف کردن گرما
【去伪存真】qùwěi-cúnzhēn چیزی جعلی را از میان برداشتن و چیز حقیقی را نگهداشتن
【去污粉】qùwūfěn پودر پاك کن، پودر شستشوی لوازم آشپزخانه
【去向】qùxiàng سمتی که کسی یا چیزی رفته باشد: 不知～ نایاب شدن
【去雄】qùxióng 〈植〉 اخته کردن، درآوردن بیضه
【去杂去劣】qùzá qùliè 〈农〉 وجین کردن، گیاهان هرز مزرعه را چیدن و بیرون ریختن
【去职】qùzhí از مقامی ساقط شدن

阒 qù ساکت، خاموش، بی‌سروصدا: ～无一人。 همه جا بسیار ساکت، ساکت بود و احدی دیده نمی شد. /～然无声 کاملا خاموش
【阒寂】qùjì 〈书〉 آرام و بی‌سروصدا

趣 qù ①(兴味) علاقه، ذوق، دلبستگی: 有～ جالب، /相映成～ تضاد جالبی بوجود آوردن ②(有趣味的) جالب، لذت‌بخش، دلپسند، لذت‌بخش: ～事 رویداد جالب /～闻 خبر جالب ③(志趣) توجه، فکر، مفهوم: 志～ آرمان‌ها و آرزوها /本

书旨 ~ مفهوم کتاب
【趣话】 qùhuà حرف‌های خنده آور و جالب 又称"趣谈"
【趣剧】 qùjù نمایش خنده آور، کمدی
【趣事】 qùshì کارهای جالب
【趣味】 qùwèi علاقه، لذت، دلبستگی: 无穷 ~ بسیار لذت‌بخش، با سلیقه‌های مبتذل دم‌ساز و هم‌آهنگ ~ 迎合低级/شیفته، دلربا بودن

觑 qù ①(看) نگریستن، نگاه کردن: 面面相 ~ خاموش و ناامید به یکدیگر نگریستن / 偷偷地 ~ 了某人一眼 دزدکی به کسی نگاه کردن، از زیر چشم نگاه کردن ②(口)(眯眼) با چشم نیمه‌باز نگاه کردن: 他 ~ 着眼仔细地看那幅画。 او چشم‌های خود را نیمه بازکرد تا تابلوی نقاشی را درست وارانداز کند.
【觑视】 qùshì 〈书〉 نگریستن، نگاه کردن

quān

悛 quān 〈书〉 پشیمان شدن، توبه کردن: 怙恶不 ~ غرق گناه بودن و از اصلاح و توبه خود داری کردن

圈 quān ①(环形) حلقه، دایره: 画个 ~ 儿 دایره کشیدن / 包围 ~ حلقهٔ محاصره / 绕跑道跑两 ~ دو بار دور مسیر مسابقه دویدن / 这是一千五百米赛跑的最后一 ~ 。 این آخرین دور مسابقهٔ دو یك هزارو پانصد متری است. / 我到外面转了一 ~ 。 من برای گردش بیرون رفتم. / 他的话说得出 ~ 了。 حرفش از حد لازم گذشته است. ②(集体的范围) دسته، جرگه، گروه، دارودسته: 他不是 ~ 里人。 او از دارودستهٔ ما نیست. ③(圈起来) حصار کشیدن، احاطه کردن، محاصره کردن: 用篱笆把菜园 ~ 起来 با پرچین دور باغ میوه حصار کشیدن ④(画圈作记号) دور با یك دایره علامت گذاشتن: 把错字 ~ 起来 کلمهٔ غلط خط دایره‌وار کشیدن
另见 juān;juàn
【圈操】 quāncāo نرمش با حلقه (نوعی ورزش زنانه)
【圈点】 quāndiǎn ①(加句读的记号) (با نقطه یا دایرهٔ کوچك) علامت گذاری کردن ②(标出值得注意的语句) برای جلب توجه با نقطه یا دایرهٔ کوچك روی واژه یا عبارت علامت گذاشتن
【圈定】 quāndìng با کشیدن خط دایره‌وار (افراد یا مقیاس کار مورد نظر را) تعیین کردن
【圈弄】 quānnong با حیله کسی را به دام انداختن
【圈套】 quāntào تله، دام، بند، کمند: 落入 ~ به دام افتادن
【圈椅】 quānyǐ صندلی دسته‌دار با پشت گرد
【圈阅】 quānyuè روی سند تحویل شده دور اسم خود به عنوان تأئید خط دایره‌وار کشیدن
【圈子】 quānzi دایره، حلقه، جرگه: 围成一个 ~ 站着 به صورت دایره‌وار ایستاده بودن / 说话不要绕 ~ 。 در حرف زدن حاشیه نروید. / 他的生活 ~ 很小。 او از لحاظ روابط اجتماعی در طیف محدودی قرار دارد. / 搞小 ~ 不利于团结。 انشعاب به اتحاد و همبستگی ضرر می‌رساند.

quán

权 quán ①(权利) حق: 选举 ~ 和被选举 ~ حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن / 在这个问题上没有发言 ~ در این مسئله حق حرف زدن نداشتن ②(权力) قدرت، صلاحیت: 当 ~ بر سر قدرت بودن / 越 ~ از حد صلاحیت شخص گذشتن / 受 ~ صلاحیت انجام کاری را داشتن ③(有利的形势) موقعیت مناسب: 主动 ~ ابتکار عمل / 霸 ~ استیلاء طلبی / 制空 ~ سلطهٔ هوایی ④〈书〉(秤锤) پارسنگ، وزنه ⑤(权衡) سنجیدن، بررسی کردن: 其轻重 ~ موضوع را با دقت بررسی کردن ⑥(权且) موقة، برای زمان موقت: 充 ~ عمل کردن موقة بمشابهٔ... ⑦(权变) قابلیت انعطاف و سازش: 通 ~ 达变 خود را با شرایط وفق دادن ⑧〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【权变】 quánbiàn قابلیت انعطاف و نرمش پذیری در تاکتیك‌ها
【权便】 quánbiàn موقت
【权柄】 quánbǐng قدرت، صلاحیت: 掌握 ~ بر مسند قدرت نشستن، بر سر قدرت بودن
【权贵】 quánguì مأمورین عالی‌رتبهٔ با نفوذ(در جامعهٔ کهن)
【权豪】 quánháo صاحت قدرت و نفوذ در قدیم
【权衡】 quánhéng سنجیدن، موازنه کردن: 利弊 ~ سنجیدن سود و زیان / 轻重 ~ اولویت و اهمیت موضوع را سنجیدن / 得失 ~ منفعت و ضرر را سنجیدن
【权奸】 quánjiān وزیر قدرتمند ولی مستبد
【权力】 quánlì قدرت، صلاحیت: 国家 ~ 机关 ارگان قدرت دولتی / 下放 ~ قدرت را به سطوح پائینتر منتقل کردن / 行使会议主席的 ~ وظیفهٔ خود را بعنوان رئیس کنفرانس انجام دادن / 一切 ~ 属于人民。 همهٔ قدرت از مردم ناشي میشود. / 这是他 ~ 范围以内的事。 انجام این کار در چهار چوب صلاحیت او است.
【权利】 quánlì حق: 劳动的 ~ حق کار / 受教育的 ~ حق آموزش و تربیت / 政治 ~ حقوق سیاسی
【权谋】 quánmóu تاکتیك سیاسی، نیرنگ سیاسی
【权能】 quánnéng قدرت و اختیارات
【权且】 quánqiě برای زمان موقت، موقة، بطور موقت: 如此办理。 ~ این کار به‌عنوان یك اقدام موقت صورت می‌گیرد.
【权势】 quánshì قدرت و تأثیر
【权术】 quánshù نیرنگ سیاسی، حیلهٔ سیاسی: 玩弄 ~ سیاست‌بازی
【权威】 quánwēi ①(威望) اعتبار، شأن: 人士 ~ شخصیت معتبر ②(有威望的人) شخصیت معتبر: 著作 ~ آثار معتبر/های معتبر / 他是医学界的 ~ 。 او در محافل پزشکی شخصیت معتبری بشمار می‌آید.
【权位】 quánwèi قدرت و مقام
【权限】 quánxiàn حدود اختیارات، چهارچوب قانون، صلاحیت: 在法律规定的 ~ 内 در حدود اختیارات قید شده در قانون / 确定委员会的 ~ صلاحیت کمیته را تعیین کردن / 属于自治区

～以内的事务 کارهای مربوط به چهار چوب قانون ناحیه‌ء خود مختار

【权阉】quányān خواجه‌ء قدرتمند

【权宜】quányí اقدام موقت، تدبیر موقت ～之计：موقت

【权益】quányì حقوق و منافع：维护民族经济～ از حقوق و منافع اقتصاد ملی دفاع کردن

【权诈】quánzhà نیرنگ، خدعه، حیله، تزویر

【权仗】quánzhàng عصایی که نشانه‌ء قدرت است ورئیس کشور یا رهبر روحانی از آن استفاده می‌کند

全 quán ①(完备；齐全)کامل، تمام، تام و تمام：不获～胜，决不收兵。تا پیروزی کامل میدان جنگ را هرگز ترك نخواهیم کرد. /手稿已残缺不～。نسخه‌های خطی کامل نیست. ②(整个)سراسر، /人都来～了吗？آیا همه آمدند؟ ～中国：تمام، کلیه /～称 اسم کامل /～ سراسر چین 书共三卷。این اثر سه مجلد است. ③(完全)کاملا، کلا：～错了 کاملا غلط /～怪我。اینها همه تقصیر من است. /我们一家～去了。تمام خانواده‌ء من رفتند. ④(保全；使完整)کامل کردن، تکمیل کردن：两～其美 هردو طرف را راضی کردن ⑤〈姓〉يك نام خانوادگی در چين

【全豹】quánbào وضع کلی، کل اوضاع：未窥～ در تسلط بر کل اوضاع ناتوان بودن 参见"管中窥豹"guǎnzhōng kuī bào

【全备】quánbèi کامل بودن

【全部】quánbù همه، کلیه، تمام، کامل：～情况就这样。تمام جریان این بود. /公布这个月的～开支。کلیه‌ء هزینه های ماه جاری را اعلام کردن /粮食～自给 در تامین غلات کاملا خودکفا بودن /为革命贡献自己的～力量 در راه انقلاب همه نیروی خود را نثار کردن /要求赔偿～损失 کلیه‌ء غرامت ناشی از خسارت را در خواست کردن /～歼灭入侵之敌 دشمن متجاوز را کاملا نیست و نابود کردن

【全才】quáncái شخصی‌که از استعدادهای گوناگون برخوردار است، همه‌کاره، همه فن حریف：文武～ هم در امور کشوری و هم در امور لشگری دارای استعداد بودن

【全场】quánchǎng ①(整个会场)تمام حاضران جلسه：～欢声雷动。همه تمام حاضران غریو شادی بر کشیدند. ②〈体〉میدان：～紧逼 فشار بر همه‌ء میدان (اصطلاح بازی بسکتبال)

【全称】quánchēng اسم کامل، نام کامل

【全程】quánchéng تمام مدت سفر، تمام طول سفر：自行车比赛～一百二十公里。کل مسیر مسابقه‌ء دوچرخه‌سواری صد و بیست کیلومتر است. /陪同〈旅游〉～ راهنمای توریستی برای تمام مدت سفر

【全等】quánděng 〈数〉مناسب (ریاضی)：～形〈数〉اشکال مناسب

【全都】quándōu همه، تمام، تمامی، کلیه：村里男女老少～出来欢迎贵宾。تمامی اهالی روستا چه مرد چه زن، چه پیر چه جوان به پیشواز مهمانان گرامی رفتند. /去年栽的树～活了。همه نهال هائی که سال گذشته کاشته شده گرفته است.

【全反射】quánfǎnshè 〈物〉واکنش کامل (فیزیك)

【全份】quánfèn يك سرى كامل، يك دوره‌ء كامل：～表册 يك دوره‌ء كامل از فهرست‌ها وكتابچه‌ها /～饭菜 يك وعده غذای کامل

【全副】quánfù کامل：～武装 تا دندان مسلح، کاملا مسلح

【全个】quángè تمام، همه

【全国】quánguó سراسر کشور، تمامی کشور：～人民 مردم سراسر کشور /～人民代表大会 کنگره‌ء ملی نمایندگان خلق /～人口普查 سرشماری ملی /～上下 تمام ملت از رهبری تا توده های مردم /～运动会 بازی‌های ملی /他是～武术冠军。او قهرمان ملی «ووشو» است. /争夺～冠军 در بدست آوردن قهرمان ملی تلاش کردن

【全国性】quánguóxìng ملی، متعلق به سراسر کشور：～报纸 روزنامه‌ء ملی

【全国一盘棋】quánguó yīpánqí همه‌ء فعالیت‌های کشور را مانند مهره‌های بازی شطرنج هم‌آهنگ کردن

【全会】quánhuì اجلاسیه‌ء پلنوم：党的十一届五中～ پنجمین اجلاسیه‌ء پلنوم یازدهمین کمیته‌ء مرکزی حزب

【全活】quánhuó 〈书〉نجات یافتن یا نجات دادن

【全集】quánjí مجموعه‌ء کامل آثار：《鲁迅～》مجموعه‌ء کامل آثار«لو سیون»

【全家福】quánjiāfú ①(全家合影)عکس تمام خانواده، ②(荤的杂烩菜)آش شله قلمکار

【全歼】quánjiān کاملا نیست و نابود کردن

【全景】quánjǐng پانوراما، چشم انداز کامل：西湖～ چشم انداز کامل «دریاچه‌ء غربی» /～宽银幕电影 سینپانورامیك (cinepanoramic) /～摄影机 دوربین پانورامیك

【全局】quánjú وضع کلی، اوضاع کل：～影响 اثر در وضع کلی /树立～观 وضع کلی را در مد نظر قرار دادن /胸有～ امری کلی را در نظر داشتن /～利益 مصالح کل /～观点 اتخاذ نقطه نظر کلی /～性问题 مسائل دارای اهمیت کلی

【全军】quánjūn تمام ارتش：～覆没。تمامی ارتش نابود شد. /～指战员 افسران و سربازان تمام ارتش /～运动会 مسابقات ورزشی نیروهای نظامی

【全开】quánkāi 〈印〉ورق کامل کاغذ：一张～的宣传画 آگهی تمام ورق

【全科】quánke 〈方〉کامل

【全劳动力】quánláodònglì کارگر کشاورزی با بنیه

【全力】quánlì با تمام نیرو، با تمام قدرت：～支持 با تمام نیرو(از کسی یا چیزی) حمایت کردن، از حمایت همه جانبه دریغ نکردن /竭尽～ از صرف نیروی خود کوتاهی نکردن /～以赴 نورزیدن /～爬升〈航空〉از بکار بردن تمام کوشش خود مضایقه نکردن صعود کامل

【全麻】quánmá (طب) بی حسی تمام بدن

【全貌】quánmào همه‌ء جوانب، چشم‌انداز کامل：弄清问题的～ همه‌ء جوانب مساله ای را روشن کردن /从这里可以看到大桥的～。از اینجا می‌توانید چشم انداز کامل پل را ببینید.

【全面】quánmiàn همه جانبه، وسیع، جامع، فراگیر：～规划 برنامه ریزی همه جانبه /～总结 جمع بندی همه جانبه /～崩溃

战争 ~ / تعرض وسیع و همه‌جانبه 进攻 ~ / فوروریختگی کامل
سیاست حزب را بطور همه 落实党的政策 ~ / جنگ پردامنه
از نظر جامع با مسائل برخورد 地看问题 ~ / جانبه پیاده کردن
منع جامع کار برد و 禁止使用和彻底销毁核武器 ~ / کردن
رشد 德智体 ~ 发展 /انهدام کامل سلاح های هسته ای
همه‌جانبهٔ جسمی، عقلی و اخلاقی

【全苗】quánmiáo 〈农〉رویش کامل جوانه‌ها: 保证棉花 ~
تضمین رویش کامل جوانه‌های پنبه

【全民】quánmín همهٔ ملت، همهٔ مردم، تمام خلق: ~ 皆兵。
مالکیت 所有制 ~ / بسیج عمومی ملت 总动员 ~ /مسلح است.
همهٔ مردم

【全能】quánnéng ①(样样都能) همه کاره ②〈体〉همه فن
ورزشکار در چند رشتهٔ ورزشی(یا همه فن 运动员 ~ :حریف
冠军 ~ /قهرمان در چند رشتهٔ ورزشی 获得女子 ~ / حریف)
冠军 / عنوان قهرمان همه فن حریف زنان را حائز گردیدن 五项
运动 ~ بازی‌های پنجگانه (راه پیمائی در استادیوم— پرش طول —
ورزش‌های 十项 ~ 运动 / پرتاب نیزه — پرتاب دیسك وکشتی)
ده گانهٔ قدیم یونان

【全年】quánnián سالیانه: 收入 ~ / در آمد سالیانه 平均温
度 ~ / میانگین درجهٔ حرارت سالیانه 雨量 ~ / بارندگی سالیانه

【全盘】quánpán همه‌جانبه، جامع، فراگیر: 考虑 ~ بطور همه
否定 ~ / پذیرش کامل و بلاشرط 接受 ~ / جانبه سنجیدن رد
西化 ~ / وانکار کامل غرب زدگی جامع

【全票】quánpiào ①(全价的车票、门票等) بلیط یا ورودیه
با تمام بها②(全部选票) همهٔ ورقه‌های رأی

【全勤】quánqín در مدت معینی درکار غیبت نکردن

【全球】quánqiú تمام دنیا، سراسر جهان: 战略 ~ استراتژی
جهانی 在 ~ 范围内 /به مقیاس جهانی

【全权】quánquán تمام اختیارات: 证书 ~ / اختیارنامه 特命 ~
大使(公使) ~ / سفیر کبیر(وزیر مختار) با اختیارات تمام 代表
会员 ~ /نمایندهٔ تام الاختیار عضو تام الاختیار انجمن

【全然】quánrán کاملا، کلا: 不了解情况 ~ کاملا از وضعیت
بی‌خبر بودن 不计后果 ~ / کاملا بی‌اعتنا به عاقبت کار 不顾 ~ /
个人安危 به امنیت وآسایش شخصی خود اصلا توجه نداشتن

【全人】quánrén 〈书〉①(圣人;完人) آدم کامل ②(肢体
完全的人) آدم با دست و پای سالم

【全日制】quánrìzhì تمام وقت: 教育 ~ پرورش تمام وقت در
学校 ~ / آموزشگاه مدرسهٔ تمام وقت

【全色】quánsè 〈摄〉(عکاسی) همه رنگ پذیر: 胶片 ~ فیلم
همه رنگ پذیر

【全身】quánshēn تمام بدن، سراسر جسم: 不适 ~ احساس
发抖 ~ / تمام بدن به لرزش در آمدن ~ / کسالت در تمام بدن
湿透 ~ / خیس خیس شدن(مثل موش آب کشیده) 是伤 ~ پر از
检查 ~ / معاینهٔ عمومی پزشکی 像 ~ / زخم بودن تمام بدن
عکس یا تصویر تمام قد

【全神贯注】quánshén guànzhù مشغول بودن، حواس خود را
地搞技术革新 ~ :متمرکز بر چیزی کردن حواس خود را متمرکز
她 ~ 地听着。/ بر نوآوری فنی کردن او با تمام توجه گوش
他 ~ 地注视着街上发生的事情。/کرد. او با حواس جمع
خیابان ها را می‌پائید.

【全胜】quánshèng پیروزی کامل

【全盛】quánshèng کمال، حد کمال، شکوفائی: 时期 ~ دورهٔ
شکوفائی، دورهٔ اوج قدرت

【全食】quánshí 〈天〉کسوف یا خسوف کلی: 日 ~ کسوف
کلی 月 ~ /خسوف کلی 带 ~ / مسیر کسوف یا خسوف کلی

【全始全终】quánshǐ-quánzhōng به کاری پرداختن و آنرا به
پایان رساندن

【全视图】quánshìtú نمودار دید کامل

【全数】quánshù کل مبلغ: 我们已 ~ 付讫。 ما کل مبلغ را
پرداخته‌ایم.

【全速】quánsù سرعت کامل: 前进 ~ با تمام سرعت پیشروی
行驶 ~ / با تمام سرعت حرکت کردن 这车 ~ 每小时
一百八十公里。 حد اکثر سرعت این اتومبیل صد و هشتاد
کیلومتر در ساعت است.

【全损】quánsǔn ضرر کامل، زیان کامل

【全套】quántào یك دست کامل: 设备 ~ یك دست کامل
وسایل

【全体】quántǐ تمام، تمامی، همه، کلیه: 船员 ~ کارکنان
工作人员 ~ / همهٔ بازیگران 演员 ~ /کشتی، خدمهٔ کشتی
起立默哀。 ~ / تمامی پرسنل همه ایستادند و برای ادای احترام
起立,长时间鼓掌。 ~ /سکوت کردند. همه ایستادند و برای
内阁 ~ 辞职。/مدت طولانی کف زدند. اعضای کابینه بطور
دسته‌جمعی استعفا دادند.

【全天候】quántiānhòu در هرگونه شرایط جوی: 飞机 ~
公路 ~ /هواپیمای قابل پرواز در هرگونه شرایط جوی بزرگ راه
قابل عبور در هرگونه شرایط جوی

【全托】quántuō بچهٔ خود را در کودکستان شبانه روزی
گذاشتن: 你小孩是 ~ 还是日托? بچهٔ شما در کودکستان شام
و ناهار می‌خورد یا عصرها بخانه بر می‌گردد؟ 托儿所 ~ /
کودکستان شبانه روزی

【全文】quánwén متن کامل: 如下。 ~ متن کامل بقرار زیر
است. 发表 ~ / متن کامل را منتشر کردن 记录 ~ / ثبت صورت
کامل جلسه

【全息】quánxī هولوگرافی: 摄影 ~ عکس برداری هولوگرافیك /
图 ~ نقشهٔ هولوگرامیك

【全息照相】quánxī zhàoxiàng هولوگرام: 激光 ~ هولوگرام
存储器 ~ /لیزر 术 ~ / حافظهٔ هولوگرافیك علم هولوگرافی

【全线】quánxiàn تمام جبهه‌ها، تمام خطوط جبهه: 边界 ~ تمام
出击 ~ /طول مرزها 敌人已 / در تمام جبهه‌ها به تعرض پرداختن
崩溃。 ~ دشمن در تمام جبهه بصورت نامنظم پا به فرار
这条铁路已 ~ 通车。/گذاشت. از تمام خط این راه آهن
بهره‌برداری شده است.

【全心全意】quánxīn-quányì با (از) جان و دل: 为人民 ~
服务 با جان و دل به خدمت خلق پرداختن

【全新】quánxīn کاملا جدید

【全休】quánxiū استراحت کامل: 大夫下令 ~ 一星期。

پزشك دستور يك هفته استراحت كامل داد.
【全音】quányīn 〈乐〉(موسيقى) پرده‌ٔ كامل
【全音符】quányīnfú 〈乐〉(موسيقى) نت كامل
【全员】quányuán تمام كاركنان، تمام اعضا
【全知全能】quánzhī-quánnéng همه چيز دان وهمه فن حريف
【全脂奶粉】quánzhī nǎifěn شير خشك كامل

诠 quán
【诠释】quánshì يادداشت توضيحى، حاشيه نويسى
【诠注】quánzhù يادداشت‌ها وتفسيرها

泉 quán ①(泉水) چشمه: 温～ چشمه‌ٔ آب گرم / 矿～ چشمه‌ٔ معدنى / 喷～ فواره ②(钱币的古称) نام قديمى براى سكه: 币～ سكه‌ٔ قديمى
【泉华】quánhuá 〈地〉 رسوب آب چشمه
【泉流】quánliú جريان آب چشمه
【泉路】quánlù آن دنيا، آخرت
【泉瀑】quánpù فواره‌ٔ آب چشمه
【泉世】quánshì آن دنيا، آخرت
【泉水】quánshuǐ آب چشمه
【泉眼】quányǎn دهانه‌ٔ چشمه
【泉源】quányuán ①(水流) سر چشمه ②(来源) سر چشمه، منبع: 生命的～ سر چشمه‌ٔ حيات / 智慧的～ منبع عقل

拳 quán ①(拳头) مشت: 挥～ مشت خود را تكان دادن / 铁～ مشت آهنين ②〈量〉: 打了一～ يك بار مشت زدن ③(拳术) مشت زنى: 练～ تمرين مشت زنى كردن / 太极～ مشت زنى «تاى جى»
【拳棒】quánbàng 见"武术"wǔshù
【拳打脚踢】quándǎ-jiǎotī مشت و لگد پراندن، كتك زدن
【拳击】quánjī مشت زنى، بوكس بازى: ～台 رينگ مشت زنى / ～运动员 مشت زن، بوكس باز
【拳派】quánpài مكتب مشت زنى
【拳曲】quánqū خم شدن، خميده شدن، پيچ خوردن: ～的头发 موى مجعد، موى تابدار
【拳拳】quánquán 〈书〉 صميمى: ～之忱 خلوص نيت، صميميت، اخلاص / ～服膺 صميمانه به چيزى اعتماد داشتن
【拳师】quánshī مربى مشت زنى
【拳术】quánshù مشت زنى مخصوص چين
【拳坛】quántán محافل مشت زنى
【拳套】quántào فنون مشت زنى
【拳头】quántou مشت
【拳王】quánwáng قهرمان مشت زنى

痊 quán برخاستن از بستر بيمارى، شفا يافتن
【痊愈】quányù كاملا از بيمارى شفا يافتن: 她还没有～。 او هنوز شفا نيافته است. / 希望你早日～。 اميدوارم زود شفا پيدا كنيد.

筌 quán تله‌ٔ خيزرانى ماهيگيرى

蜷 quán حلقه زدن
【蜷伏】quánfú زانو در بغل خوابيدن: 他喜欢～着睡觉。 او دوست دارد با زانوهاى در بغل گرفته بخوابد.
【蜷曲】quánqū بطور مارپيچ پيچيدن، چنبر زدن: 一条蛇～在草丛里。 مارى در ميان علف‌ها چنبر زد. / 他把两腿～起来做了个前空翻。 او زانوهاى خود را در سينه جمع كرد و معلق زد.
【蜷缩】quánsuō خود را جمع كردن، چنبر زدن: 刺猬一受攻击就～成了一团。 وقتيكه خار پشت مورد حمله قرار مى‌گيرد، خود را جمع كرده به توپى تبديل مى‌گردد.
【蜷卧】quánwò زانو در بغل دراز كشيدن

醛 quán آلدئيد: 醇～ الكل آلدئيددار / 酶～ آنزيم قندى كه هر ملكول آن از يك آلدئيد / 糖～ اتر آلدئيد / 醚～ آلدئيددار / 酸～ اسيد آلدئيددار / گروه آلدئيد بوجود آمده باشد

鬈 quán مجعد، پيچيده، فردار: ～发 موى مجعد
【鬈曲】quánqū 〈纺〉 فردادن، تاب دادن، پيچاندن: ～羊毛 پشم فردار

颧 quán استخوان گونه
【颧骨】quángǔ استخوان گونه: ～突起 داراى گونه‌ٔ برجسته و استخوانى بودن

quǎn

犬 quǎn سگ: 牧～ سگ گله / 警～ سگ پليس / 猎～ سگ شكارى / 鸡鸣～吠 بانگ خروس و عوعوى سگ ـ كنايه از صداهاى روستا / 丧家之～ سگ ولگرد
【犬齿】quǎnchǐ دندان نيش، دندان ناب
【犬马之劳】quǎn-mǎ zhī láo مانند سگ يا اسب خدمتگزارى كردن: 效～ با كمال وفادارى به ارباب خود خدمت كردن
【犬儒】quǎnrú بدگمان نسبت به درستكارى و نيك‌نهادى انسان: ～主义 بدگمانى نسبت به درستكارى و نيك‌نهادى انسان
【犬牙】quǎnyá ①(犬齿) انياب، دندان‌هاى نيش ②(狗牙) نيش‌هاى سگ
【犬牙交错】quǎnyá jiāocuò بهم پيوسته، متصل شده: 形成～的状态 به يك حالت بهم پيوسته در آمدن / ～的战争 عمليات‌هاى جنگى بهم پيوسته
【犬子】quǎnzǐ خطاب به پسر خود در حضور ديگران

绻 quǎn 见"缱绻"qiǎnquǎn

quàn

劝 quàn ①(劝告) پند و نصيحت كردن، توصيه كردن، پند دادن، اندرز دادن: 规～ نصيحت كردن / 我们～他戒烟。 ما به او نصيحت كرديم كه از سيگار كشيدن خود دارى كند / 大伙儿～他休息一下。 همه باو اصرار كردند كه كمى استراحت كند. / 我～了他半天，他就是不听。 براى متقاعد ساختن او

中 我们～她不要 /خیلی استدلال کردم اما اصلا گوش نمی‌کرد. 断学业。ما باو سفارش کردیم که از تحصیل دست نکشد. ②(勉励) تشویق کردن：～学 کسی را به درس خواندن تشویق کردن

【劝导】quàndǎo متقاعد کردن، سفارش کردن، پندواندرز دادن：经过朋友们的～，耐心 / با حوصله کسی را متقاعد ساختن 他终于想通了。 بر اثر کمك دوستان او بالاخره متقاعد شد.

【劝告】quàngào نصیحت کردن،سفارش کردن،پندواندرز دادن：医生～他注意休息。 پزشك باو سفارش کرد که خوب استراحت کند. / 他不顾我们的一再～，仍执迷不悟。 علیرغم اینکه بارها باو سفارش کردیم، لجوجانه به راه خود ادامه داد.

【劝架】quànjià در دعوا و نزاع میانجی‌گری کردن

【劝谏】quànjiàn (به شاه) پند و اندرز دادن

【劝解】quànjiě ①(劝导宽解) به کسی در رفع نگرانی‌های او کمك کردن：我们～了半天，她才消了气。 خیلی وقت صرف کردیم تا توانستیم او را آرام کنیم. ②(劝架) میانجی‌گری کردن، جلوی دعوای مردم را گرفتن، آشتی دادن：他们吵架了，你去～一下。 آنها دعوا کرده اند، شما سعی کنید میانجی‌گری کنید.

【劝戒】quànjiè نصیحت کردن، موعظه کردن

【劝进】quànjìn با پند و اندرز صاحب قدرت را به پذیرش مقام پادشاهی تشویق کردن：～表 درخواست کتبی برای تشویق صاحب قدرت به پذیرش مقام پادشاهی

【劝酒】quànjiǔ کسی را به باده گساری ترغیب کردن

【劝捐】quànjuān کسی را به اعانه دادن ترغیب کردن

【劝勉】quànmiǎn نصیحت کردن و ترغیب نمودن：互相～ بهم کمك و تشویق کردن

【劝募】quànmù با گفتن سخنان رغبت انگیز اعانه جمع کردن

【劝善】quànshàn کسی را به انجام کارهای نیك تشویق کردن

【劝说】quànshuō نصیحت کردن، متقاعد ساختن

【劝慰】quànwèi تسکین دادن، آرام ساختن

【劝降】quànxiáng کسی را برای تسلیم شدن اغواء کردن

【劝学】quànxué کسی را به درس خواندن ترغیب کردن

【劝业场】quànyèchǎng فروشگاه عمومی در قدیم 又称"劝工场"

【劝诱】quànyòu اغواء کردن، فریفتن

【劝止】quànzhǐ 见"劝阻"

【劝阻】quànzǔ با اندرز از انجام کاری جلوگیری کردن：对他这种做法你应该加以～。 شما باید او را از انجام این‌کار بازدارید. / 无效～ در جلوگیری کردن از کاری ناتوان شدن

券 quàn بلیط، سند، گواهی‌نامه：入场～ ورودیه / 公债～ سهام قرضهٔ دولتی
另见 xuàn

quē

炔 quē "Alkyne" نوعی ترکیب شیمیایی بنام：乙～ استیلین

【炔雌醇】quēcíchún 〈药〉"Ethinyloestradiol" نوعی‌دارو بنام

缺 quē ①(缺乏) کم داشتن، فاقد بودن：～粮户 خانوادهٔ محتاج به نان شب / ～人 فاقد نیروی کار بودن / 庄稼～肥～水就长不好。 کمبود کود وآب باعث می شود که محصول خوب عمل نیاید. / 这种原料较～。 این نوع مواد اولیه بسیار کم‌یاب است. / 这本书～两页。 این کتاب دو صفحه کم دارد. / 这些条件～一不可。 هیچکدام از این شرایط نباید کم شود. ②(残缺) ناقص، ناکامل، ناقص：残～不全 ناکامل، ناقص / 完美无～ کامل، بی‌عیب ③(未到) غایب：人都齐了，一个不～。 همه حضور دارند، هیچکس غایب نیست. ④(空额) جای خالی：空～ جای خالی / 补～ جای خالی را پر کردن

【缺档】quēdàng کمبود کالا

【缺德】quēdé پست، فرومایه، زشت، ناشایسته، پلید：做～事 دست به کارهای پست و ناشایسته زدن / 他这样做可真～。 این عمل او پست و پلید است. / 真是个～鬼！ واقعا آدم زشتی!

【缺点】quēdiǎn عیب، نقص، نقطهٔضعف، نارسایی：克服工作中的～ نقائص کار را برطرف کردن / 这种药的主要～是败胃。 عیب عمدهٔ این دارو اینست که اشتهای انسان را کور می‌کند.

【缺短】quēduǎn کمبود، فقدان

【缺额】quē'é جای خالی：新聘的职工填补了退休职工的～。 با استخدام کارمندان جدید جای خالی بازنشستگان را پر کردند.

【缺乏】quēfá دچار کمبود بودن، کم داشتن، فاقد بودن：～劳动力 فاقد نیروی کار بودن / ～经验 کم تجربه بودن، فاقد تجربه بودن / ～战斗力 در نبرد ظرفیت ضعیف داشتن / ～资源 کمبود منابع طبیعی / 由于～证据 بر اثر فقدان شواهد / 这个结论～科学根据。 این نتیجه‌گیری پایه و اساس علمی ندارد.

【缺货】quēhuò در بازار کم‌یاب بودن، در انبار نداشتن：现在海参～。 حالا خیار دریائی در بازار کم‌یاب است.

【缺课】quēkè غیبت از کلاس：缺了三节课 سه ساعت از کلاس غیبت کردن / 我给一个因病～的学生补课。 من به شاگردی که بعلت بیماری از کلاس غایب بود کمك کردم تا درسهای عقب افتادهٔ خود را جبران کند.

【缺口】quēkǒu ①(空隙) شکاف، رخنه، چاك، درز：篱笆上有个～。 در پرچین شکافی‌ایجاد شد. / 从敌人的侧翼打开一个～ ایجاد شکافی در صفوف جناحی دشمن ②〈机〉 بریدگی، شکاف

【缺漏】quēlòu نارسایی‌ها وحذف‌ها

【缺门】quēmén خلاء (در بخشی‌از دانش)：填补工业中的一个～ خلائی را در صنایع پر کردن

【缺勤】quēqín حضور نداشتن بر سر کار：～率 در صد غیبت

【缺三短四】quē sān duǎn sì ناقص بودن، ناکامل بودن

【缺少】quēshǎo فاقد بودن، کم داشتن：～零件 کمبود لوازم / ～人手 فاقد نیروی کار بودن / 不可～的条件 شرایط یدکی / 不可～的工具 وسائل ضروری کار، واجب و لازم

【缺失】quēshī نقص، نارسایی
【缺市】quēshì کمبود کالا در بازار
【缺位】quēwèi خالی ماندن پستی، پست خالی مانده
【缺席】quēxí غیبت بعلت (در جلسه و...) غایب: 因事~ او در این ترم هیچ /他这学期从未~过。گرفتاری‌های کاری غیبت نکرده است. /~审判〈法〉 محاکمهٔ غیابی/~判决〈法〉 حکم دادن در غیاب متهم
【缺心少肺】quē xīn shǎo fèi نظر مبتکرانه کم داشتن
【缺心眼儿】quēxīnyǎnr نظر مبتکرانه کم داشتن یا عقل ناقص داشتن
【缺陷】quēxiàn عیب، نقص، نارسایی: 生理~ عیب جسمی/这个计划有些~。 این برنامه نارسایی‌هایی دارد.
【缺嘴】quēzuǐ 〈方〉 لب شکری، لب شکافته

阙 quē 〈书〉①(过关) لغزش، سهو، خطا ②见"缺"quē
另见 què
【阙如】quērú 〈书〉 فاقد بودن، کم داشتن
【阙疑】quēyí مساله را لاینحل گذاشتن

qué

瘸 qué 〈口〉 لنگ بودن، لنگ لنگان قدم برداشتن: 右腿~了。 پای راست لنگ شد /一~一拐 لنگ لنگان قدم برداشتن
【瘸腿】quétuǐ لنگ، چلاق، شل: ~的人 آدم لنگ، چلاق، شل
【瘸子】quézi 〈口〉 آدم لنگ، چلاق، شل

què

却 què ①(后退) عقب نشستن: ~步 عقب نشستن، عقب رفتن ②(使退却) عقب راندن، دفع کردن: ~敌 حملهٔ دشمن را دفع کردن ③(推辞) امتناع ورزیدن، رد کردن، نپذیرفتن: 推~ ④〈副〉[表示转折] اما، ولی: 有许多话要讲，一时~什么也说不出来。 او برای گفتن حرف‌های زیادی خودداری کردن داشت اما در آن لحظه قادر نبود کلمه‌ای بر زبان آورد. ⑤[用在某些动词后，表示动作的完成]: 冷~ سرد شدن /了~ /了~一桩心愿 آرزوی دیرینه ساختن بر آورده
【却病】quèbìng 〈书〉 پیشگیری از بیماری، درمان کردن بیماری: ~延年 پیشگیری از بیماری برای عمر طولانی
【却步】quèbù (در اثر ترس یا نفرت) عقب کشیدن، عقب رفتن
【却之不恭】què zhī bù gōng (هدیه یا دعوت) دور از نپذیرفتن ادب است: ~，受之有愧。 نپذیرفتن دور از ادب است اما پذیرفتن مایهٔ خجالت است.

雀 què ①(麻雀) گنجشک ②(多种小鳥) انواع پرندگان: 麻~ گنجشک /山~ نوعی چکاوک /云~ چرخ ریسک /燕~ پرنده از خانوادهٔ گنجشک
另见 qiǎo

【雀斑】quèbān لکهٔ صورت، کك مك
【雀麦】quèmài 〈植〉 گیاه بسیار بلندی از خانوادهٔ دم روباه
【雀鹰】quèyīng 〈动〉 شاهین گنجشکی
【雀跃】quèyuè از فرط شادی برجستن: 欢呼~ از فرط شادی فریاد زدن و برجستن
【雀噪】quèzào پرسروصدا، پرغوغا

阕 què ①〈书〉(终了) پایان: 乐~。 موسیقی پایان یافت. ②〈量〉[用于歌曲或词]: 一~词 یك قطعه شعر

确 què ①(确实) حقیقی، واقعی، قابل اعتماد: ~有其事。 این یك حقیقت است. /~证 برهان قاطع ②(坚定) محکم، راسخ: ~信 اعتقاد راسخ داشتن
【确保】quèbǎo تضمین کردن: ~安全生产 ایمنی تولید را تضمین کردن /~商品质量 کیفیت کالا را تضمین کردن /~适时播种。 مطمئن باش که بذرافشانی بموقع صورت گیرد.
【确定】quèdìng ①(使确定) معین کردن، تعیین کردن، مشخص ساختن: ~会议宗旨 هدف‌های کنفرانس را مشخص ساختن /~开会的日期和地点 تاریخ و محل جلسه را معین ساختن /~行军路线 مسیر راه پیمائی را مشخص کردن /~作战方案 در بارهٔ برنامهٔ عملیات نظامی تصمیم گرفتن /~任务 تعیین کردن وظیفه /~地层的年代 مشخص کردن قدمت چینهٔ زمین ②(明确；肯定) مشخص، مسلم، غیر قابل تردید: ~的答复 جواب مشخص /~不移的结论 نتیجه گیری مسلم
【确乎】quèhū واقعا، براستی: ~有效 واقعا مؤثر /~不拔 ثابت قدم
【确据】quèjù دلیل یا برهان قاطع
【确立】quèlì بنیاد نهادن، تأسیس کردن، احداث کردن: ~党的领导 رهبری حزب را بنیاد نهادن /~世界观 ایجاد جهان بینی کسی
【确评】quèpíng تعبیر درست
【确切】quèqiè معین، قطعی، دقیق، درست: ~的日期 تاریخ دقیق /~的解释 توضیح روشن و غیرمبهم /下一个~的定义 تعریف دقیقی آوردن
【确情】quèqíng حقیقت واقعی
【确认】quèrèn تصدیق کردن، تأیید کردن، به‌رسمیت شناختن: 与会各国~下述原则。 کشورهای شرکت کننده اصول زیر را تأیید کردند.
【确实】quèshí ①(真实可靠) حقیقی، واقعی، قابل اعتماد: ~的消息 خبرهای موثق ②(的确) واقعا، براستی: 这~是个好建议。 این واقعا پیشنهاد خوبی است. /他~来过。 بله، او واقعا آمده بود.
【确数】quèshù عدد دقیق
【确息】quèxī خبر واثق
【确信】quèxìn اعتقاد راسخ داشتن، مطمئن بودن، معتقد بودن: 我们~正义一定会胜利。 ما اعتقاد راسخ داریم که عدالت پیروز می‌شود.
【确诊】quèzhěn تشخیص دادن بیماری: 他的病尚未~。 بیماری او هنوز تشخیص داده نشده است.

【确证】quèzhèng دليل یا برهان قاطع
【确凿】quèzuò قطعی، قاطع، مصمم، رد نشدنی ~不移: قطعی، قاطع، تزلزل ناپذیر /~的证据 برهان قاطع /~的事实 حقایق غیر قابل تردید

阙 què ①(瞭望楼) برج دیده‌بانی در دو طرف دروازه ②(宫) کاخ سلطنتی ~宫: کاخ سلطنتی
另见 quē

鹊 què کلاغ زاغی
【鹊巢鸠占】què cháo jiū zhàn قمری لانه زاغ را اشغال می‌کند— در مورد کسی گفته می شود که خانه یا زمین دیگری را بزور بگیرد.
【鹊鸲】quèqú نوعی پرنده بنام "Magpie robin"

榷 què بحث کردن، تبادل نظر کردن ~商: بحث کردن

qūn

逡 qūn
【逡巡】qūnxún 〈书〉 عقب رفتن، عقب نشستن

qún

裙 qún دامن ~绸: دامن ابریشمی / ~衬 زیر دامنی / ~围 پیش‌بند
【裙带】qúndài خویشاوندی نسبی: 通过~关系 از طریق قوم و خویشی بازی...
【裙礁】qúnjiāo سنگ‌های مرجانی در کنار دریا
【裙裤】qúnkù شلوار دامن مانند
【裙子】qúnzi دامن

群 qún ①(聚在一起的人或物) دسته، گروه، جمعیت: 人~ جمعیت / 成~结队 دسته دسته، گروه گروه / 鱼~ دسته ماهی / 建筑~ مجموعه ساختمان / ~山环抱 بوسیله تپه‌ها احاطه شده / ~起而攻之 یک مجموعه برای حمله به کسی یا چیزی گرد آمدن ②〈量〉 گروه، دسته، رمه: 一~小孩 یک دسته بچه / 一~羊 یک گله گوسفند / 一~牛 یک رمه گاو / 一~人 یک دسته مردم / 一~狼 یک دسته گرگ / 一~蜜蜂 یک گروه زنبور عسل
【群策群力】qúncè-qúnlì عقل و کوشش همه را بکار بستن: 人民群众~改造山河。 مردم برای تغییر دادن سیمای کوهها و رودخانه‌ها عقل و کوشش خود را بهم جمع کردند و بکار بستند.
【群岛】qúndǎo مجمع الجزایر
【群雕】qúndiāo مجموعه مجسمه‌ها
【群芳】qúnfāng گل‌های زیبا و خوش بو: ~竞艳。 گل‌ها در زیبائی و خوش‌بوئی با هم رقابت می‌کنند.
【群峰】qúnfēng قله‌های متعدد کوه
【群婚】qúnhūn ازدواج گروهی
【群集】qúnjí دسته دسته جمع شدن
【群籍】qúnjí کتاب‌های متعدد
【群居】qúnjū گروه جو، گروه‌گرا: ~动物 جانوران گروه‌جو / ~昆虫 حشرات گروه‌جو
【群控制】qúnkòngzhì کنترل گروهی
【群龙无首】qún lóng wú shǒu یک گروه اژدهای بدون سر — کنایه از مردم بدون رهبر
【群落】qúnluò 〈生〉 یک گروه از جانوران یا گیاهان با شباهت: 交错区~ منطقه که تحت شرایط یکسان هستند حد فاصل بین دو بوم یا دو جامعه حیوانی یا گروهی که در آنجا افراد دو بوم دارای خواص نژادی هر دو بوم هستند
【群氓】qúnméng 〈书〉 انبوه مردم
【群魔乱舞】qún mó luàn wǔ یک دسته شیطان دیوانه‌وار می‌رقصند — کنایه از اینکه تبه‌کاران گوناگون دیوانه‌وار به کارهای زشت و پلید دست می‌زنند
【群殴】qún'ōu کتک‌کاری دسته جمعی
【群青】qúnqīng 〈化〉 (شیمی) لاجورد اصیل، لاجورد طبیعی
【群情】qúnqíng احساسات و عواطف عامه مردم: ~振奋。 هر کس به وجد و نشاط آمده است. / ~激昂。 احساسات و عواطف عامه مردم به اوج رسید.
【群山】qúnshān کوههای بهم پیوسته و مسلسل
【群书】qúnshū کتابهای گوناگون
【群威群胆】qúnwēi-qúndǎn قهرمانی و شباهت مردم
【群舞】qúnwǔ رقص دسته‌جمعی
【群小】qúnxiǎo 〈书〉 عده زیادی از آدم‌های ناکس
【群言堂】qúnyántáng حکم فرما بودن رأی اکثریت مردم: 我们提倡"~",反对"一言堂"。 ما طرفدار آن هستیم که «بگذار هر کس حرف خود را بزند» و مخالف آن هستیم که «به آنچه من می‌گویم باید عمل شود.»
【群英会】qúnyīnghuì گرد هم‌آئی قهرمانان، کنفرانس کارگران نمونه و برجسته
【群众】qúnzhòng توده‌های مردم: 相信~大多数 به قاطبه توده‌های مردم اعتماد داشتن / ~观点 نقطه نظر توده‌ای / ~工作 کارهای توده‌ای / ~关系 روابط باتوده‌های مردم / ~团体 سازمان توده‌ای / ~监督 نظارت بوسیله توده‌های مردم / ~大会 میتینگ توده‌ای
【群众路线】qúnzhòng lùxiàn خط مشی توده‌ای
【群众性】qúnzhòngxìng دارای خصلت توده‌ای: ~体育活动 فعالیت‌های ورزشی توده‌ای
【群众运动】qúnzhòng yùndòng جنبش توده‌ای، نهضت توده‌ای: 大搞~ به مقیاس وسیع دست به نهضت توده‌ای زدن
【群子弹】qúnzǐdàn 〈军〉 نوعی گلوله توپ که برای هدف‌های نزدیک بکار می‌رود

麇 qún 〈书〉 بصورت گله در آمدن، گله‌وار بودن
【麇集】qúnjí 〈书〉 بصورت گله‌در آمدن، گله‌وار بودن

R

rán

然 rán ①(对)درست، صحیح: 大谬不~ کاملا غلط، ②(如此) مخالفت کردن، تأیید نکردن ~不以为 / مزخرف چگونگی ~ 。以 چنین، اینطور، مثل این: 知其~,不知其所以 / 不尽~ نه قضیه را دانستن ولی از علت بروز آن آگاه نبودن ③〈书〉〈连〉(然而) اما، ولی، با وجود این کاملا اینطور بودن: 此事虽小,~亦不可忽视。این موضوع کوچکی است اما نباید کم به آن اهمیت داد. ④[副词或形容词后缀]: 忽~ ناگهان، یکمرتبه / 显~ بطور معلوم / 欣~ با کمال میل، با شکوه وعظمت بر جای خود ایستادن 巍~屹立 / خوشوقتی

【然而】rán'ér 〈连〉 اما، ولی، باوجود این: 试验失败了多次,~他们并不灰心。با اینکه بارها در آزمایش های خود موفق نشدند، اما مأیوس ودلسرد نگردیدند.

【然后】ránhòu 〈副〉 سپس، بعدا، بعد از این: 贵宾们将在太原停留一天,~飞往上海。مهمانان گرامی برای یک روز در شهر «تای یوان» توقف خواهند کرد وسپس به شانگهای پرواز خواهند نمود. / 我们先研究一下,~再决定。ما اول موضوع را بررسی می‌کنیم وسپس تصمیم می گیریم.

【然诺】ránnuò 〈书〉 تعهد کردن، وعده دادن: 重~ در تعهد کردن جدی بودن

【然则】ránzé 〈书〉〈连〉 پس، در آن صورت: ~如之何而可? پس، چه باید کرد؟

髯 rán ریش، موی آویخته اطراف گونه وچانه

燃 rán سوزاندن، آتش زدن، روشن کردن: 自~ قابل اشتعال / 易~物品 اشیاء قابل احتراق / ~起 سوخت، قابل احتراق / 堆篝火 آتش روشن کردن آتش درصحرا / ~起革命的烈火 انقلاب را شعله ور ساختن

【燃点】rándiǎn ①(点着) سوزاندن، آتش زدن، روشن کردن ②〈化〉(شیمی) نقطه احتراق

【燃放】ránfàng منفجر کردن: ~爆竹 منفجر کردن ترقه

【燃料】ránliào سوخت: 标准~ سوخت استاندارد / 低热值~ سوخت دارای کالری کم / 固体~ سوخت جامد / 比~〈冶〉 نسبت ثابت سوخت / ~库 انبار سوخت

【燃眉之急】rán méi zhī jí فوریت کاری به حدی است که گویا آتش ابروان کسی را می سوزاند ــ کنایه از کار بی نهایت فوری

【燃气轮机】ránqìlúnjī توربین گاز: ~发电厂 کارخانه تولید برق با توربین گاز

【燃烧】ránshāo ①(烧) سوختن: 干柴容易~。 هیزم خشك بآسانی می سوزد. ②〈化〉 (شیمی) احتراق: ~弹〈军〉 بمب / ~室〈机〉 محفظه احتراق (مثلا در توربین) / ~剂 عامل آتش زا / آتش‌زا / ~性能 احتراق پذیری

【燃油泵】rányóubèng تلمبه سوخت

rǎn

冉 rǎn 〈书〉①(慢慢地) آهسته، یواش یواش، آرام آرام ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【冉冉】rǎnrǎn 〈书〉 یواش یواش، به تدریج، رفته رفته: 一轮红日~升起。خورشید سرخ آهسته آهسته بر می‌آید.

苒 rǎn 见"荏苒"rěnrǎn

染 rǎn ①(用染料上色) رنگ زدن، رنگ کردن: 把一块布~成绿色 رنگ سبز به پارچه زدن / 我们的战旗是烈士的鲜血~红的。پرچم رزمی ما به خون شهیدان آغشته شده است. ②(感染得病) مبتلا به(بیماری) شدن: ~上了痢疾 مبتلا به اسهال خونی شدن ③(沾染) آلوده شدن: 出污泥而不~ از گل ولای بیرون آمدن ولی آلوده نشدن / 污~ آلودگی / ~一尘不~ بی لکه، به کوچکترین ذره آلوده نشده

【染病】rǎnbìng مبتلا به بیماری شدن، بیمار شدن

【染坊】rǎnfáng کارگاه رنگ آمیزی

【染缸】rǎngāng خمره رنگ

【染料】rǎnliào مواد رنگی: 活性~ مواد رنگی واکنش دار

【染色】rǎnsè رنگ کردن، رنگ زدن: ~剂 عامل رنگ کردن / ~性 قابلیت رنگ زدن

【染色体】rǎnsètǐ 〈生〉 کروموزوم

【染色质】rǎnsèzhì 〈生化〉 کروماتین (ماده تشکیل دهنده کروموزوم)

【染液】rǎnyè مایع رنگ

【染印法】rǎnyìnfǎ 〈电影〉 عمل انتقال رنگ: ~彩色电影 فیلم سینمایی رنگی که با عمل انتقال رنگ ساخته می شود

【染指】rǎnzhǐ دست اندازی کردن: 妄图~别国资源 برای دست اندازی به منابع کشور های دیگر تلاش کردن

rāng

嚷 rāng
另见 rǎng
【嚷嚷】 rāngrang 〈口〉①(喧哗) داد زدن، دادو بی داد کردن: 谁在那儿～? چه کسی در آنجا داد: قیل وقال براه انداختن جار وجنجالی در اطاق 。～屋里一片乱 /وی داد می کند؟ ②(宣扬) (مطلبی را) بطور وسیع پخش کردن: 这件事, 你可别～! در بارهٔ این موضوع یك کلمه هم نگوئید.

ráng

穰 ráng 〈书〉 بوسیلهٔ دعا کردن(بدبختی یا مصیبتی را) دفع کردن
瓤 ráng ①(瓤子) مغز میوه: 西瓜～ مغز هندوانه ②(泛指某些皮壳里包着的东西) محتوای بعضی اشیاء: 信皮儿和信～ پاکت ونامه در آن
【瓤口】 rángkou 〈口〉 مزهٔ مغز میوه
【瓤子】 rángzi مغز میوه

rǎng

壤 rǎng ①(土壤) خاك: 沃～ خاك حاصل خیز ②(地) زمین: 天～之别 از زمین تا آسمان فرق کردن ③(地区) منطقه، ناحیه: 穷乡僻～ محل عقب مانده ودوردستی / 接～ هم مرز بودن، مرزهای مشترك داشتن
【壤地】 rǎngdì 〈书〉 سرزمین یك کشور
【壤界】 rǎngjiè مرز، سرحد
【壤土】 rǎngtǔ خاك رس وشن که با گیاه پوسیده آمیخته باشد
攘 rǎng 〈书〉①(排斥) رد کردن، مقاومت کردن: 外～ با تجاوزکاران خارجی مقاومت کردن ②(抢) ربودن، بزورگرفتن، ③(捋起袖子) قاپیدن آستین های خود را بالا زدن
【攘臂】 rǎngbì 〈书〉 آستین های خود را بالا زدن وبازو های خویش را لخت کردن(در نتیجهٔ هیجان یا آشفتگی): 高呼～ دست های خود را بلند کردن وداد زدن
【攘除】 rǎngchú 〈书〉 از بین بردن، از بیخ وبن کندن، نابود کردن: 奸邪～ از بین بردن آدم بدکار
【攘夺】 rǎngduó 〈书〉 ربودن، بزور گرفتن، قاپیدن
【攘窃】 rǎngqiè 〈书〉 دزدیدن، سرقت کردن
【攘往熙来】 rǎngwǎng-xīlái 见"熙来攘往"
嚷 rǎng داد زدن، دادو بی داد کردن، فریاد زدن: 孩子们在～些什么? بچه ها برای چه فریاد میزنند؟ / 别～了! این ساکت باش! 或 همه سر وصدا نکن.
另见 rāng

ràng

让 ràng ①(把方便或好处留给别人) تسهیلات فراهم آوردن، امتیازات را برای دیگران تأمین کردن، عقب نشستن، 各不相～。 هیچ یك از دو طرف حاضر نیست که: تسلیم شدن از دادن یك وجب خاك امتناع ورزیدن ～寸步不 /عقب بنشیند. 见 / در دویدن امتیاز پنج قدم را به کسی دادن ～先跑五步/ 困难就上, 见荣誉就～ به خود را برای استقبال از مشکلات جلو انداختن واز پذیرش افتخار گریزان بودن / 你该～着弟弟一点。 شما باید برادر کوچکترتان را کمی راضی نگهدارید. 请～一～! راه بده 或 ببخشید! /幸亏我～得快, 要不早给那辆自行车撞倒了。 خوشبختانه من به موقع خود را کنار کشیدم وگرنه آن دو چرخه به من می‌زد. ②(请人接受招待) تعارف کردن، دعوت کردن: 茶～ چای را به کسی تعارف کردن / 把客人～进屋里 مهمان را به اطاق درونی دعوت کردن ③(指使; 容许; 听任) اجازه دادن، گذاشتن: ～我想一想。 اجازه دهیدکه دربارهٔ آن فکرکنم. / 大夫不～病人起来。 پزشك اجازه نداد بیمار از رختخواب بلند شود. / 他～我把这个消息转告你。 او از من خواست این خبر را به شما ابلاغ کنم. / 我不能～这种事在我们这儿发生。 من اجازه نمی دهم چنین کاری در میان ما اتفاق بیفتد. / 对不起, ～你久等了! ببخشید، شما را خیلی منتظر گذاشتم. / 谁～你来的? چه کسی اجازه داد اینجا بیایی؟ ④(转让) چیزی را به قیمت منصفانه فروختن: 我们按原价把这辆汽车～给你们部队。 ما این ماشین را به قیمت اصلیش به واحد نظامی شما فروختیم. ⑤〈介〉[在被动式里引进主动者]: 庄稼～大水冲跑了。 محصولات زیر سیل رفت. / 行李～雨淋湿了。 چمدان ها در باران خیس شد.
【让步】 ràngbù گذشت کردن، سازش کردن، تن در دادن: 准备做出某些必要的～ در بعضی موارد برای گذشت آمادگی داشتن / 不向无理要求～ به مطالبه های غیر معقول تن در ندادن
【让步句】 ràngbùjù 〈语〉 (دستور) جملهٔ گذشت
【让道】 ràngdào 见"让路"
【让价】 ràngjià (فروشنده) با پایین آوردن قیمت اجناس موافق بودن
【让开】 ràngkāi به کنار رفتن، کنار کشیدن
【让路】 rànglù راه دادن، راه را باز کردن: 大家让让路。 لطفا، همه کنار بروید و راه بدهید. / 你们的工程得给重点工程～。 پروژهٔ شما باید برای پروژهٔ اصلی تسهیلاتی فراهم آورد.
【让球】 ràngqiú (در بازی توپ) واگذار کردن امتیازات: 让五个球 واگذار کردن پنج امتیاز
【让位】 ràngwèi ①(让出统治地位) از مسند پادشاهی صرف نظر کردن، از سلطنت و اقتدار استعفاء کردن ②(让座) جای خود را به کسی دادن
【让贤】 ràngxián دادن مقام خود به شخص توانا ومستعد
【让帐】 ràngzhàng (در پرداختن پول غذا، نوشابه یا حمام) بر یکدیگر سبقت جستن

【让座】ràngzuò ①(把座位让给别人)جای خود را به کسی دادن: 他在汽车上给一位抱孩子的妇女～。او در اتوبوس جای خود را به خانمی داد که بچه ای در بغل داشت. ②(请客人入座)دعوت از مهمانان برای نشستن در جائی که برای هر یك معین شده باشد

ráo

荛 ráo 〈书〉هیزم

【荛花】ráohuā "Canescent Wikstroemia" نوعی گیاه بنام

饶 ráo ①(多;丰富)پر از، زیاد، وافر، غنی: 有风趣～ ذکاوت وشوخی ②(饶恕)عفو، از کسی گذشتن، ترحم کردن، بخشیدن کردن: ～求 عفو وبخشش خواستن / 下回可不能轻～了你。بار دیگر بدین آسانی از شما نخواهیم گذشت. ③(无代价地增添)به رایگان بر چیزی افزودن: 买两个,～一个 دو تا را فروختن ویکی را هم رایگان دادن ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【饶富】ráofù غنی وحاصلخیز

【饶命】ráomìng از کشتن کسی چشم پوشیدن

【饶人】ráorén کسی را عفو کردن

【饶舌】ráoshé پرگو، پرحرف، وراج: 你也太～了。شما خود پرحرفی هستید. / 用不着你来～。شما در این مورد هم بسیار پرگو بیجاست.

【饶恕】ráoshù بخشیدن، از سر تقصیر کسی گذشتن، عفو کردن

【饶沃】ráowò حاصلخیز، غنی (زمین): 土地～ زمین حاصلخیز

【饶裕】ráoyù غنی وحاصلخیز

娆 ráo 见"妖娆"yāoráo

桡 ráo پارو

【桡动脉】ráodòngmài 〈生理〉شریان زند اعلی

【桡骨】ráogǔ 〈生理〉زنداعلی، زند زبرین

rǎo

扰 rǎo ①(扰乱)برهم ودرهم کردن، دچار آشفتگی کردن، ناآرامی: 纷～ آشفتگی، برهم ودرهم / ～人清梦 خواب شیرین کسی را پریشان کردن ②〈套〉(受款待时表示客气)از مهمان نوازی کسی تشکر کردن: 叨～，叨～。از مهمان نوازی او با کمال مهربانی به شما بسیار ممنونم. / 我～了他一顿饭。من مهمانی داد.

【扰害】rǎohài برهم زدن، آسیب رساندن: ～公共秩序 برهم زدن امنیت عمومی

【扰乱】rǎoluàn آرامش را بهم زدن، آشفتن، دچار آشفتگی کردن: ～治安 بهم زدن امنیت عمومی / ～军心 روحیهء نظامیان را ضعیف کردن / 谨防敌人～我们的阵线。هشیار باش که دشمن صفوف مانرا دچار آشفتگی نکند.

【扰攘】rǎorǎng قیل وقال، ناآرامی، برهم ودرهم، در～干戈 ناآرامی ناشی از جنگ شدیدی(به سر بردن)

【扰袭】rǎoxí ایذا کردن وحمله ور شدن

【扰杂】rǎozá گوناگون ومتعدد

绕 rǎo 见"围绕"wéirǎo; "环绕"huánrǎo; "缠绕"chánrǎo; "缭绕"liáorǎo
另见 rào

rào

绕 rào ①(缠绕)پیچ زدن، پیچیدن، پیچاندن: ～线 پیچیدن نخ / 把铁丝～成圈 سیم را بشکل حلقه پیچیدن ②(围着转动)دور زدن، گشتن، دوران زدن: 地球～着太阳转。کرهء زمین دور خورشید می گردد. / 运动员～场一周。ورزشکاران دور میدان ورزش رژه رفتند. / 飞机在机场上空～圈。هوا پیما بر فراز فرودگاه یکبار دور زد. ③(迂回过去)از راه فرعی رفتن، راه خود را کج کردن، خط سیر رامنحرف کردن: 道路施工,车辆～行。جاده زیر تعمیر است، راه خود را کج کن! / ～过暗礁 از کنار صخره های پنهان رد شدن / 货轮～过好望角,驶入大西洋。کشتی بارکشی دماغهء امید نیك را دور زد و وارد اقیانوس آتلانتیك شد. / 你必须明确回答这个问题,想～是～不过去的。شما باید بطور صریح به این سئوال جواب بدهید، مطلب را دور زدن جایز نیست. ④(弄糊涂)مغشوش کردن، ایجاد آشفتگی فکری کردن: 你的话把他～住了。حرف هایتان حواسش را مغشوش کرد.
另见 rǎo

【绕脖子】rào bózi 〈方〉①(不直截了当)بطور غیر مستقیم سخن گفتن یا عمل کردن: 你干脆地说吧,别净～。شما صریحا بگویید ودیگر مطلب را نپیچانید. ②(费思索的)پیچیده، بغرنج، مبهم: 他尽说些～的话。او فقط سخن های پیچیده وبغرنج می گوید.

【绕道】ràodào دور زدن، از راه فرعی رفتن، راه خود را کج کردن: 前面有个水库,我们得～过去。مخزن آبی در جلو هست، ما باید آنرا دور بزنیم. / 你不要一遇困难就～走。هرگز سعی نکنید از کنار مشکلات رد شوید. 同"绕路"

【绕口令】ràokǒulìng کلمه یا عبارت دارای تلفظ دشوار

【绕梁三日】rào liáng sān rì کنایه از طنین انداز بودن آهنگ بلند

【绕圈子】rào quānzi ①(走迂回曲折的路)دور زدن، بطور مار پیچ راه رفتن: 我们人地生疏,难免～走冤枉路。ما با محیط اینجا آشنایی نداریم، مقداری راه را عوضی رفتن ودور زدن اجتناب ناپذیر است. ②(围着转动)دوران زدن، گشتن ③见"绕弯子"

【绕手】ràoshǒu مشکل بودن (در انجام کاری)

【绕弯儿】ràowānr ①(散步)قدم زدن، گردش کردن ②见"绕弯子"

【绕弯子】rào wānzi سخن گفتن در بارهء مطلبی بطور غیر مستقیم، به گوشه وکنایه مطلب گفتن: 有话直说,别～。اگر

چیزی برای گفتن دارید، بگوئید، حاشیه نروید.

【绕远儿】ràoyuǎnr راه طولانی را طی کردن: 那样走可就~了。 اگر این مسیر را انتخاب کنید، راهی طولانی در پیش خواهید داشت.

【绕越】ràoyuè دور زدن وگذشتن

【绕组】ràozǔ 〈电〉 (برق) پیچك: 双线~ پیچك دوخطه

【绕嘴】ràozuǐ (جمله) غیر سلیس، غیر روان، دارای تلفظ مشکل: 这句话很~。 تلفظ این جمله مشکل است.

rě

惹 rě ①(引起) باعث، سبب شدن، (چیز غیر مطلوب را) ایجاد مزاحمت کردن، باعث زحمت شدن، برانگیختن: ~麻烦 شدن، برانگیختن / ~人注意 توجه مردم را به خود جلب کردن / ~是非 برانگیختن نزاع شدن / ~人讨厌 نفرت انگیز بودن / ~人生气 باعث خشم وغضب دیگران شدن / 他的话把大家~得哈哈大笑。 حرف هایش همه را به قهقهه انداخت. ②(招惹) رنجاندن، متغیر کردن، اذیت کردن: 我~不起他。 من نمی خواهم باعث رنجش او شوم. / 我可没~他呀! من کاری نکرده ام که باعث رنجش او شده باشد. / 他这个人不是好~的。 او آدمی نیست که می‌شود با او شوخی کرد.

【惹火烧身】rě huǒ shāo shēn آتش ایجاد کردن ودر نتیجه خود شخص در آن سوختن ـ یعنی برای خود بلاء و مصیبت درست کردن

【惹祸】rěhuò برای خود بلا و مصیبت درست کردن، ایجاد مزاحمت کردن: 这都是我惹的祸。 من بودم که باعث این همه زحمت شدم.

【惹乱子】rě luànzi ایجاد مزاحمت کردن

【惹恼】rěnǎo کسی را خشمگین کردن

【惹气】rěqì عصبانی شدن: 不值得为这点小事~。 ارزش ندارد بر سر این امر کوچك عصبانی شوم.

【惹事】rěshì ایجاد مزاحمت کردن

【惹是生非】rěshì-shēngfēi ایجاد دعوا ونزاع کردن

rè

热 rè ①(物体放出的能) گرما: 传~ انتقال دادن گرما ②(温度高) گرم، داغ: ~水 آب گرم / ~饭 غذای گرم / 她脸上一~, 不禁低下了头。 وقتی صورتش از شرم داغ شد، بی‌اختیار سر خود را بزیر افکند. ③(加热) گرم کردن: 把汤~一~ گرم کردن سوپ / 给某人~一~饭 غذای کسی را گرم کردن ④(体温高) تب: 发~ تب کردن، تب داشتن / 先给他退~再说。 قبل از هر کار تبش را پائین بیاورید. ⑤(热情的) خون گرم، باحرارت: ~心肠 خون گرمی، حرارت / 采取不冷不~的态度 برخورد نه سرد ونه گرم را اتخاذ کردن ⑥(热潮) تب، شور، شوق، تب: 乒乓~ تب «پینگ پونگ» ⑦(切望;羡慕) امید / ~望 از دیدن چیزی حسد ورزیدن: ~眼 حسود، مشتاق اجناس: ~货 مورد پسند عام، پرفروش ⑧(受欢迎的) مشتاقانه (فیزیك) گرمایی، حرارتی 〈物〉⑨ پرفروش: ~中子 (فیزیك) نیوترون گرمایی / ~磁 (فیزیك) مغناطیس گرمایی

【热爱】rè'ài بسیار دوست داشتن، عشق ورزیدن: ~祖国 میهن خود را دوست داشتن / ~自己的工作 کار خود را دوست داشتن / ~人民 مردم را از دل وجان دوست داشتن

【热巴】rèbā رقص وآواز وآکروباسی وداستان سرایی مخصوص ملیت تبت چین

【热补】rèbǔ (لاستیك را) بوسایل شیمیایی جوش دادن ومحکم کردن

【热潮】rècháo اوج، حرارت توده‌های مردم: 生产~ اوج در تولید / 掀起群众性体育锻炼的~ برپا کردن نهضت پرحرارت توده‌ای برای ورزش وتربیت بدنی

【热忱】rèchén حرارت، گرمی، فداکاری، خونگرمی: 革命~ حرارت انقلابی / 对朋友极端的~ خونگرمی بی نهایت نسبت به دوستان خود

【热诚】rèchéng گرم وصمیمی: ~欢迎 استقبال گرم وصمیمانه / 一片~ با کمال صمیمیت / ~地希望 صمیمانه امیدوار بودن

【热处理】rèchǔlǐ 〈机〉 عمل حرارت: ~钢 فولاد حرارت دیده / ~炉 کوره عمل حرارت ده

【热脆】rècuì (فلزات) ترد شدن هنگام عمل حرارت دیدن

【热带】rèdài منطقه حاره، منطقه گرمسیری: ~草原 زمین علفزار در منطقه حاره / ~风暴 طوفان گرمسیری / ~鱼 ماهی گرمسیری / ~植物 گیاههای گرمسیری / ~作物 محصولات گرمسیری / ~病 تب گرمسیری

【热导体】rèdǎotǐ 〈物〉 (فیزیك) هادی گرما

【热点】rèdiǎn محل جلب توجه مردم، مسأله مورد توجه مردم

【热电】rèdiàn 〈物〉 ایجاد جریان برق در اثر حرارت: ~厂 کارخانه تولید گرما وبرق / ~偶 وسیله اندازه گیری اختلاف حرارت / ~体 جسم ایجاد جریان برق در اثر حرارت / ~学 مبحث ایجاد جریان برق در اثر حرارت / ~效应 اثر ایجاد جریان برق در اثر حرارت / ~阻 عایق مقاومت برابر حرارت

【热度】rèdù ①(发烧) تب، درجه حرارت: 你~退了吗? تب شما سبك شد؟ ②(积极性、兴趣等) شورو شوق: 他只有五分钟的~。 او در هر کاری فقط شور وشوق موقت از خود نشان می‌دهد.

【热风】rèfēng باد خشك وگرم

【热风炉】rèfēnglú 〈冶〉 کوره با جریان هوای گرم

【热敷】rèfū 〈医〉 (طب) کمپرس گرم، استفاده پارچه گرمی که در زخم بندی بکار می رود

【热辐射】rèfúshè 〈物〉 (فیزیك) تشعشع گرمایی

【热狗】règǒu ساندویچ سوسیس

【热功当量】règōng dāngliàng 〈物〉 معادل مکانیکی گرما

【热固塑料】règù sùliào 〈化〉 پلاستیك قابل سفت شدن در مقابل حرارت

【热锅上的蚂蚁】règuōshàngde mǎyǐ مورچه روی دیگ گرم ـ کنایه از بی قراری کسی

【热核】rèhé حرارت هسته اتمی: ~爆炸 انفجار با حرارت

باحرارت وتبديل آن به هيدركربن سبكتر

【热流】 rèliú جريان گرما: 我感到一股～传遍全身。 جريان گرمائی را احساس كردم كه در تمام بدنم می دويد.

【热络】 rèluò 〈方〉 مهربان وصميمی

【热门】 rèmén اجناس پر فروش / 赶～: مورد پسند، پرفروش 货～ چيزی نوظهور را دنبال كردن، دنبال مدگشتن

【热敏电阻】 rèmǐn diànzǔ عايق(يارزيستور) برقی حرارتی

【热闹】 rènao ①(繁盛;活跃) زنده وپرحرارت،پرجنب وجوش: 菜市场上很～。 /بازار سبزی فروشی بسيار پرجنب وجوش بود. 晚会很～。 /شب نشينی بسيار زنده وپرحرارت بود. 节日前街头一片～景象。 خيابان ها قبل از عيد پرجوش وخروش بود. ② (使愉快;活跃) خوشحال كردن، زنده دل كردن: 你说个笑话让大伙～～吧。 يك شوخی بكنيد تا همه خوشحال شويم وسر حال بيايم. 那天他们聚在一起～了一番。 آن روز آنها باهم جمع شدند وخوشحالی كردند. ③(热闹的景象) منظره پر جنب وجوش: 看～ منظره پر جنب وجوش را تماشا كردن / 看～的人 تماشاچی منظره پر جنب وجوش

【热能】 rènéng 〈物〉 (فيزيك) انرژی گرما

【热喷喷】 rèpēnpēn گرم و بخار دار

【热气】 rèqì بخار، گرما: 壶里开始冒～了。 كتری به جوش آمده است. 暖气片散发着～。 /شوفاژ گرما می دهد.

【热气腾腾】 rèqì téngténg ①(水气蒸发) گرم و بخاردار: 一碗～的面条 يك كاسه رشته گرم و بخاردار ② (繁忙;热闹) پرجنب وجوش بودن از فعاليت: 春耕生产搞得～。 هنگام شخم بهاره مزرعه پر جنب وجوش است. /整个工业战线一片～的景象。 منظره پر جنب وجوشی در تمام جبهه صنعت بچشم می خورد.

【热切】 rèqiè گرم ومشتاق: ～的愿望 آرزوی گرم ومشتاقانه / ～希望各位提出宝贵意见。 ما مشتاقانه اميدواريم كه شما نظر وپيشنهاد ارزنده خودتان را بدهيد.

【热情】 rèqíng ①(热烈的感情) حرارت، شورو ذوق، گرمی: 以极大的～歌颂各条战线上的英雄人物 با حرارت تمام قهرمانان در جبهه‌های مختلف را تمجيد كردن / 一封～洋溢的感谢信 يك نامه تشكر لبريز از شور وحرارت / 工作～ حرارت در كار / 奔放 ～ پرحرارت ② (亲切;满怀深情) خونگرم، گرم، پرحرارت، پر از شور وذوق: ～接待 بگرمی پذيرايی كردن / ～支持这个倡议 با حرارت از پيشنهادی پشتيبانی كردن / 对旅客非常～ نسبت به مسافران برخورد گرم داشتن

【热色】 rèsè 〈美术〉 (هنرهای زيبا) رنگ گرم

【热身赛】 rèshēnsài مسابقه تمرينی كه قبل از مسابقه رسمی صورت می گيرد

【热水袋】 rèshuǐdài كيسه آب گرم

【热水瓶】 rèshuǐpíng 〈口〉 فلاسك

【热塑塑料】 rèsù sùliào 〈化〉 پلاستيك قابل ارتجاع در اثر حرارت

【热汤面】 rètāngmiàn رشته با آش داغ

【热腾腾】 rètēngtēng بخار دار: ～的汤面 رشته بخار دار در سوپ

كلاهك موشك دارای حرارت هسته اتمی 弹头～ /هسته اتمی / 技术～ /تكنولوژی مخصوص حرارت هسته اتمی 武器～ / اسلحه دارای حرارت هسته اتمی

【热核反应】 rèhé fǎnyìng 〈物〉 واكنش حرارت هسته اتمی: 受控～ واكنش حرارت هسته اتمی تحت كنترل / 堆～ رآكتور حرارت هسته اتمی

【热烘烘】 rèhōnghōng بسيار گرم، داغ: 炉火很旺,屋里～的。 چون آتش بخاری خوب می سوخت، اطاق بسيار گرم بود.

【热乎乎】 rèhūhū گرم، دلگرم: 心里感到～的 احساس دلگرمی داشتن

【热乎】 rèhu ①(热) گرم: 饭菜还～。 /غذا هنوز گرم است. ②(亲热) «كان» 炕上真～。 بسيار گرم وراحت است. ② گرم (亲热) ودوستانه، صميمی: 他们一见面就很～。 همان لحظه ايكه يكديگر را ديدند، باهم دوست صميمی شدند.

【热昏】 rèhūn 〈方〉 ①(发昏) گيج رفتن سر كسی ②(程度很深) بسيار، خيلی

【热火朝天】 rèhuǒ cháotiān پرجنب وجوش،جوشان وخروشان: 工地上一派～的景象。 كارگاه ساختمانی از حيث فعاليت پرجنب وجوش بود. /春耕生产～。 كار های توليدی هنگام شخم بهاره به اوج رسيد.

【热货】 rèhuò اجناس مورد پسند مردم

【热火】 rèhuo گرم و پر حرارت: 咱们厂的劳动竞赛搞得真～。 مسابقه كار در كارخانه ما واقعا بصورت زنده وباحرارت صورت گرفت.

【热和】 rèhuo 〈口〉见"热乎"

【热机】 rèjī 〈机〉 موتور گرما

【热寂】 rèjì 〈物〉 (فيزيك) مرگ گرما

【热加工】 rèjiāgōng 〈冶〉 گرم كاری(در فلز سازی)

【热客】 rèkè ①〈方〉(常来的客人) مهمانی كه مرتبا می آيد ②(妓女的情人) رفيق زن فاحشه

【热扩散】 rèkuòsàn 〈物〉 (فيزيك) پخش وپراكندگی گرما

【热辣辣】 rèlālā داغ، سوزنده: 他听了大家的批评,觉得脸上～的。 او پس از شنيدن انتقادات ديگران صورتش داغ وسرخ شد.

【热浪】 rèlàng 〈气〉 موج گرما

【热泪盈眶】 rèlèi yíng kuàng جمع شدن اشك گرم در چشم

【热力】 rèlì 〈机〉 نيروی گرما: 学～ مبحث فعاليت مكانيكی ورابطه آن با حرارت

【热恋】 rèliàn شديدا عاشق شدن

【热量】 rèliàng 〈物〉 (فيزيك) مقدار گرما، مقدار حرارت: 单位～ واحد حرارت / 计～ كالری سنج

【热烈】 rèliè گرم، پرحرارت، بگرمی: 的祝贺～ / تبريكات گرم / 欢送～ خوش آمدگوئی واستقبال گرم / 进行～的讨论 گفتگو كردن / 欢呼代表大会的胜利召开～ افتتاح موفقيت آميز كنگره را به گرمی تهنيت گفتن / 大家对她的建议反应很～。 /همه به پيشنهاد او پاسخ بسيار مثبت دادند. / ～的掌声 صدای كف زدنهای گرم

【热裂化】 rèlièhuà 〈石油〉 در هم شكستن هيدركربن سنگين

【热天】rètiān هوای گرم، فصل گرم
【热土】rètǔ زاد گاه
【热望】rèwàng امید گرم، آرزوی گرم
【热线】rèxiàn ①〈物〉(فیزیك) اشعهء گرما ②(两国领导人直接联络的线路) خط گرم(برای مکاتبهء مستقیم بین رهبران دو کشور)
【热销】rèxiāo پرفروش
【热心】rèxīn دلگرم، خونگرم، باحرارت: ～为顾客服务 / بادلگرمی به مشتری ها خدمت کردن ～科学 / به توسعهء علم در انتقال ～传授技术 / علاقه وحرارت خود را نشان دادن ～集体福利事业 در گسترش / مهارت خود بگرمی تلاش کردن ～这位老师待人真 / كار عام المنفعه این معلم خونگرم بودن نسبت به مردم بسیار خونگرم است.
【热心肠】rèxīncháng〈口〉خونگرمی، دلگرمی
【热性肥料】rèxìng féiliào〈农〉کود گرم
【热学】rèxué〈物〉گرما(رشته ای از علوم)
【热血】rèxuè خون گرم ــ کنایه از هوا خواهی با حرارت در راه عدالت : 他～沸腾。خونش به جوش آمده است. / 青年 برای جان فشانی در راه 甘洒～为人民 / جوان دارای خون گرم خلق آمادگی داشتن
【热血动物】rèxuè dòngwù حیوان خونگرم
【热压】rèyā〈化〉(شیمی) فشار گرم
【热药】rèyào〈中医〉(طب چینی) داروی چینی دارای خاصیت گرم
【热饮】rèyǐn نوشابه های گرم
【热郁】rèyù (طب چینی) ماندن گرما در بدن انسان
【热源】rèyuán〈物〉(فیزیك) منبع گرما
【热轧】rèzhá〈冶〉در اثر گرما با غلتك تولید ورق آهن کردن
【热战】rèzhàn جنگ گرم
【热障】rèzhàng〈物〉صفحهء عایق برای گرما
【热症】rèzhèng〈中医〉(طب چینی) عوارض بیماری گرم مانند تب، تشنگی، یبوست، بی قراری و...
【热值】rèzhí〈物〉(فیزیك) ارزش کالری
【热中】rèzhōng ①(急切想望) مشتاق بودن، آرزومند چیزی بودن: ～名利 / مشتاقانه در پی شهرت ومنفعت بودن 军国主义者～于战争。میلیتاریست ها به جنگ اشتیاق دارند. ②(十分爱好) علاقهء وافر داشتن: ～于溜冰 به یخ بازی علاقهء وافر داشتن
【热中子】rèzhōngzǐ〈物〉(فیزیك) نیوترون گرمایی

rén

人 rén ①(人类) انسان، بشر، شخص، آدم: 男～ مرد / 女～ زن / 黄种～ زرد نژاد، زردپوست / 非洲～ آفریقایی‌ها / 外国～ شخص بیگانه / 上海～ اهل شانگهای / 对自然界的认识 ～ شناخت بشر نسبت به طبیعت / 剥削～的制度 نظام استثمار انسان از انسان / 一个高尚的～ آدم شریف، آدم نجیب / 表扬好～好事 افراد خوب وکار های نیك را ستودن / 团结得像一个～ اتحاد به منزلهء یکی شدن / 昨天有三个～来找你。دیروز سه نفر برای دیدن شما آمدند. / 他～在火车里，心却早就到家了。او در قطار بود اما دلش مدت ها پیش به خانه رسیده بود. / 你一个～行吗? آیا می توانید به تنهایی از عهدهء این کار بر آیید؟ / 每～五个 برای هر نفر پنج تا / 这个座位有～吗? آیا این صندلی خالی است؟ / 一定有～来过这儿了。کسی باید اینجا آمده باشد. ②(成年人) شخص بالغ: 长大成～ بالغ شدن شخص / 抚养子女成～ فرزندان را پرورش دادن تا اشخاصی بالغ شوند ③(某种人) کسی که مشغول کاری باشد: 工～ کارگر / 军～ سرباز / 主～ میزبان ④(别人) دیگران: 助～为乐 از کمك به دیگران رضایت خاطر داشتن / 别小看～! دیگران را تحقیر نکنید. ⑤(品质、性格或名誉) شخصیت، اخلاق، طبع: 他～很好。او شخص خوبی است. / 为～公正 درستکار وعادل بودن ⑥(人的身体或意识) حالت: 这几天我～不大舒服。چند روز است حالم مزاجی کسی خوب نیست. / 送到医院～已经昏迷过去了。وقتیکه بیمارا به بیمارستان بردند، دیگر بی هوش شده بود. ⑦(每人；所有的人) هرکس، همه: ～手一册。هرکس یك نسخه دارد. / ～所共知 بر همه معلوم بودن ⑧(人手) نیروی کار: 我们这里正缺～。ما در اینجا به اندازهء کافی کارگر نداریم.
【人保】rénbǎo ضمانت شخصی
【人本主义】rénběnzhǔyì〈哲〉(فلسفه) نوع پرستی، نوع دوستی، هومانیسم
【人不为己，天诛地灭】rén bù wèi jǐ, tiānzhū-dìmiè زمین وآسمان آن شخص را از بین می برند که بفکر منفعت خود نباشد ــ کنایه از اینکه خودخواهی انسان ذاتی است.
【人不可貌相】rén bùkě màoxiàng مردم را نباید از روی قیافهء آنها قضاوت کرد.
【人不知，鬼不觉】rén bù zhī, guǐ bù jué بدون اینکه انسان بداند، بدون آنکه جن سردر بیاورد
【人才】réncái ①(有才能的人) آدم توانا، آدم مستعد، آدم لایق: 科技～ علما وکارشناسان / 难得的～ آدم فوق العاده توانا / ～辈出。مردم مستعد بتعداد زیاد پا به عرصهء ظهور می‌گذارند. / ～济济 انبوهی از مردهای مستعد وتوانا ②(美丽端正的相貌) قیافهء زیبا: 一表～ مرد خوش قیافه / 她有几分～。او قیافهء نسبتا زیبایی دارد. 又作"人材"
【人潮】réncháo مردم سیل آسا
【人称】rénchēng〈语〉(دستور) شخص: 第一～ اول شخص، متکلم / 不定～ شخص نامعین / ～代词 ضمیر شخصی
【人次】réncì تعداد نفر: 参观展览会的总共约有二十万～。بازدید کنندگان از این نمایشگاه مجموعا به دویست هزار نفر رسید.
【人丛】réncóng انبوه مردم
【人大】Réndà〈简〉(全国人民代表大会) کنگرهء ملی خلق: ～代表 نمایندگان کنگرهء ملی خلق / ～常委会 کمیتهء دائمی کنگرهء ملی خلق
【人道】réndào بشریت، انسانیت، همدردی انسانی: 不～ غیر انسانی / ～主义 بشر دوستی، انسان دوستی، نوع پرستی

【人地生疏】rén-dì shēngshū با محل ومردم آن ناآشنا بودن، بیگانهٔ کامل بودن

【人丁】réndīng ①(居民人口) جمعیت ②(家庭人口) تعداد خانواده؛ ~兴旺 جمعیت در حال رشد داشتن، اعضای خانواده در حال رشد داشتن

【人定胜天】rén dìng shèng tiān انسان یقین قادر است بر طبیعت چیزه شود.

【人堆儿】rénduīr 〈口〉 جمعیت، ازدحام

【人多好办事】rén duō hǎo bàn shì با انبوه مردم کارها را می‌توان بآسانی انجام داد.

【人多势众】rén duō shì zhòng اگر تعداد مردم زیاد باشد، قدرت ونفوذ شان هم بیشتر می شود.

【人多嘴杂】rén duō zuǐ zá اگر تعداد مردم زیاد باشد، نظرهای مختلف هم بیشتر می شود.

【人而无信,不知其可】rén ér wú xìn, bù zhī qí kě اگر کسی به قول خود وفا نکند، وجودش چه فایده دارد؟

【人贩子】rénfànzi آدم فروش، دلال آدم

【人防】rénfáng 〈简〉(人民防空) دفاع هوایی خلق: ~工事 استحکامات بمنظور دفاع هوایی خلق

【人非圣贤,孰能无过】rén fēi shèngxián, shú néng wú guò انسان ها حکیم نیستند، چطور می توانند عیب نداشته باشند.

【人非木石】rén fēi mù shí انسان مانند سنگ وچوب بی‌احساسات نیست.

【人粪尿】rénfènniào 〈农〉 کثافت انسان

【人浮于事】rén fú yú shì نیروی کار بیش از حد نیاز داشتن، بیش از میزان لازم پرسنل داشتن

【人格】réngé ①(人的性格、气质) سیرت، اخلاق، شخصیت: ~高尚 شخصیت عالی داشتن، خوش اخلاق بودن، خوش سیرت بودن ②(人的尊严) شخصیت، سنگینی، وقار: 尊重~ به وقار وشخصیت کسی‌احترام گذاشتن

【人格化】réngéhuà تجسم شخصیت

【人格主义】réngézhǔyì 〈哲〉 (فلسفه) طرفداری از وقار وشخصیت انسان

【人工】réngōng ①(人为的) مصنوعی: ~岛 جزیرهٔ مصنوعی/ ~孵化 جوجه کشی مصنوعی/ ~繁殖 تکثیر مصنوعی/ ~更新 〈林〉 تجدید حیات بطور مصنوعی/ ~合成蛋白质 پروتیین ترکیبی/ ~合成结晶胰岛素 انسولین بورلین ترکیبی/ ~呼吸 تنفس مصنوعی/ ~湖 دریاچهٔ مصنوعی/ ~降水 بارش وسایل مصنوعی/ ~降雨 ایجاد باران مصنوعی/ ~降雨装置 ایجاد باران مصنوعی/ ~流产 سقط جنین مصنوعی/ ~免疫 مصونیت مصنوعی(از بیماری)/ ~气腹 وجود هوا یا گاز در حفرهٔ شکم بطور مصنوعی/ ~气胸 وجود هوا یا گاز در حفرهٔ سینه بطور مصنوعی/ ~肾 کلیهٔ مصنوعی/ ~授粉〈农〉 گرده افشانی مصنوعی/ ~授精〈牧〉 تلقیح مصنوعی/ ~心肺机 ماشین قلب وریه/ ~选择〈生〉 انتخاب مصنوعی (بیولوژی) ②(人力) انجام شده بوسیلهٔ دست: 抽水机坏了,只好用~车水。 چون تلمبهٔ برقی خراب شده بود، ما مجبور بودیم آب را بوسیلهٔ تلمبهٔ زنجیری بالا بکشیم. ③(工作量计算单位) نیروی کار: 修建这条渠道不需要很多~。 احداث این کانال آبیاری احتیاج به نیروی کار زیادی ندارد./ 修这所房子用了多少~? برای تعمیر این خانه چقدر نیروی کار به مصرف رسیده است؟

【人公里】réngōnglǐ 〈交〉 کیلومتر مسافری

【人贵有自知之明】rén guì yǒu zì zhī zhī míng خود شناسی عقل است.

【人海】rénhǎi دریای انسان ــ کنایه از تعداد زیادی از مردم: ~战术 تاکتیك براه انداختن تعداد زیادی از مردم در عملیات جنگی

【人海里】rén hǎilǐ کیلومتر دریایی

【人豪】rénháo افراد برجسته

【人和】rénhé پشتیبانی از مردم، اتحاد وهمآهنگی در صفوف خود

【人话】rénhuà حرف منطقی

【人欢马叫】rénhuān mǎjiào خوشحالی کردن مردم وشیهه کشیدن اسب ــ کنایه از یك منظرهٔ پر رونق روستایی

【人寰】rénhuán 〈书〉 دنیا، جهان، جهان انسان

【人迹】rénjì رد پای انسان، اثر وجود انسان: ~罕至的地区 ناحیهٔ غیر مسکونی

【人际】rénjì روابط انسانی

【人家】rénjiā ①(住户) خانوار: 村子里有多少户~? این ده چند خانوار دارد؟ ②(家庭) خانواده، فامیل: 勤俭~ خانوادهٔ زحمتکش وصرفه جو ③(指未来的丈夫家) نامزد(برای زن): 她有了~儿了。 او نامزد، دارد.

【人家】rénjia ①(别人) دیگران: ~能做到的,我们也能做到。 اگر کاری را دیگران بتوانند انجام دهند، ما هم می توانیم./ ~都这么说。 همه مردم اینطور می گویند. ②(指某个人或某些人) شخص مورد نظر: 把信给~送去。 نامه را بایشان بفرستید./ ~对咱可是一片好心啊! ایشان واقعا در حق ما خیلی لطف ومهربانی کرده اند. ③(指说话者本人) خود شخص: ~等你半天了。 من مدت طولانی در انتظار شما بوده‌ام./ 把~吓了一大跳。 شما مرا ترساندید.

【人尖子】rénjiānzi آدم ممتاز

【人间】rénjiān دنیا، جهان، جهان انسان: ~地狱 جهنم روی زمین/ ~天堂 بهشت روی زمین/ ~奇迹 معجزه

【人杰】rénjié شخصیت برجسته وممتاز

【人杰地灵】rénjié-dìlíng شخصیت بزرگی که برای زادگاهش یا جاهایی که دیده افتخار می آورد.

【人尽其才】rén jìn qí cái از استعداد انسان به حد اکثر استفاده کردن

【人均】rénjūn سرانه: ~收入 در آمد سرانه

【人靠衣裳马靠鞍】rén kào yīshang mǎ kào ān انسان به لباس زیبا می برازد واسب به زینش

【人孔】rénkǒng 〈建〉 سوراخ آدم رو(که برای تعمیر کوره و...بکار می رود)

【人口】rénkǒu ①(居民) نفوس، جمعیت: ~稠密的地区 ناحیهٔ پر جمعیت/ ~众多 جمعیت بسیار بزرگ داشتن/ ~稀少 جمعیت بسیار کم داشتن/ ~结构 ساختمان جمعیت/ ~密度 تراکم جمعیت/ ~普查 سر شماری/ ~统计 آمار زاد و ولد

/ انفجار جمعیت ~爆炸/ افزایش جمعیت ~增长/ ومرگ ومیر ~过剩/ مازاد جمعیت ~外流/ فرار جمعیت ~政策/ سیاست جمعیت ~质量/ کیفیت جمعیت ②(家庭人口) عضو خانواده؛ 他们家~不多。 آنها اعضای زیادی ندارد. خانواده

【人口论】rénkǒulùn 〈经〉 تئوری جمعیت

【人口税】rénkǒushuì مالیات بر اعضای خانواده

【人口学】rénkǒuxué جمعیت شناسی

【人困马乏】rénkùn-mǎfá سربازان خسته واسبهای کوفته ــ کنایه از فرسوده شدن تمام ارتش

【人老珠黄】rén lǎo zhū huáng انسان در سن پیری به گوهری می ماند که زرق وبرقش از بین رفته است ــ کنایه از اینکه دیگر مورد توجه وعنایت قرار نمی گیرد

【人类】rénlèi انسان، بشر، بشریت: ~起源 /منشاء بشر ~解放事业 /امر آزادی بشر ~征服自然的斗争 مبارزهٔ بشر در راه تسخیر طبیعت ~工程学 /مهندسی بشر ~学 علم انسان شناسی

【人力】rénlì نیروی انسان، نیروی کار: ~资源 /منابع انسانی 用机械代替~ ماشین را جایگزین نیروی انسان کردن

【人力车】rénlìchē ①〈旧〉(人拉的载人的车) ریکشا: ~夫 ریکشاکش ②(人拉或推的车) ارابهٔ دو چرخه که بوسیلهٔ انسان کشیده می شود

【人流】rénliú دسته دسته مردم

【人伦】rénlún 〈旧〉 مناسبات انسانی

【人马】rénmǎ واحد های نظامی، قشون: 全部~已安全渡江。 همهٔ قشون بسلامت از رودخانه گذشته اند. /大队~随后就到。 نیرو های اصلی ارتش بزودی خواهند رسید.

【人马座】rénmǎzuò 〈天〉 صورت فلکی قوس

【人们】rénmen مردم، عامهٔ مردم: ~走过她的身旁，都要回头留恋地张望。 هر وقت مردم از کنارش رد می شوند، همه سر برمی‌گردانند ویا اشتیاق وتحسین به او نگاه می کنند. /草原上的~ مردم علف زار، علف زار نشین

【人面兽心】rénmiàn-shòuxīn صورت انسان اما دل حیوان داشتن، انسان حیوان صفت بودن

【人民】rénmín مردم، خلق: 全国各族~ خلق های ملیت های مختلف کشور /全国~渴望祖国统一。 مردم سراسر کشور مشتاق وحدت میهن هستند. /~币 ژن مین بی(پول خلقی چین) /~大会堂 سالن بزرگ مردم /~代表大会 کنفرانس نمایندگان خلق، کنگرهٔ خلق /~法院 دادگاه خلق /~法院院长 رئیس دادگاه خلق /~检察院 دادستانی خلق /~警察 پلیس خلق /~民主专政 دیکتاتوری دموکراتیک خلق /~来信 نامه ها از توده های مردم /~内部矛盾 تضاد میان مردم /~陪审员〈法〉 مشاور قاضی خلق /~勤务员 خدمت گزار خلق /~群众 توده های مردم /~团体 سازمان های توده ای /~武装部 بخش نیروهای مسلحانهٔ خلق(در یك دهکده، شهرستان و...) /~英雄纪念碑 بنای یادبود قهرمانان خلق /~性 جنبه های خلقی /~战争 جنگ توده ای /~政府 دولت خلقی

【人命】rénmìng حیات انسان، جان انسان: ~案子 پرونده‌ٔ آدمکشی /~关天 پرونده ایکه با جان انسان بستگی دارد باید با دقت تمام مورد بررسی قرار گیرد.

【人莫予毒】rén mò yú dú هیچکس جرأت ندارد به من آسیب برساند ــ کنایه از گزاف گوئی از روی غرور

【人年】rénnián حجم کار یك نفر در سال

【人怕出名猪怕壮】rén pà chūmíng zhū pà zhuàng همانطور که چاقی سبب خطر جان خوك است، شهرت ومعروفیت سبب مشکلات وزحمت انسان است.

【人品】rénpǐn ①(人的品质) اخلاق انسان: ~很好 خوش اخلاق بودن ②〈口〉(仪表) ظاهر کسی(شامل صورت، سلوك، رفتار و...)

【人弃我取】rén qì wǒ qǔ اشاره به علاقه یا نظر مخالف با دیگران

【人情】rénqíng ①(人之常情) عواطف انسان، همدردی انسان: 不近~ فاقد عواطف انسان بودن، منطقی نبودن /不同的阶级有不同的~。 طبقات مختلف دارای احساسات مختلف اند. ②(情面;关系) روابط انسان: 托~ از روابط انسان استفاده کردن؛ پارتی بازی ③(恩惠;情谊) احسان، لطف، نیکی، خوبی: 空头~ احسان توخالی وبی /做个~ برای کسی نیکی کردن ④(礼物) هدیه، کادو: 送~ هدیه دادن

【人情练达】rénqíng liàn dá در برخورد با جهانیان مجرب بودن

【人情世故】rénqíng-shìgù روش برخورد با جهانیان: 不懂~ روش برخورد با جهانیان را نداشتن

【人情味儿】rénqíngwèir عاطفهٔ انسان

【人情之常】rénqíng zhī cháng 见"人之常情"

【人穷志不穷】rén qióng zhì bù qióng فقر انسان از همتش نمی کاهد.

【人权】rénquán حقوق بشر

【人权宣言】Rénquán Xuānyán اعلامیهٔ حقوق بشر(۱۷۸۹)

【人群】rénqún گروه گروه مردم

【人人】rénrén هرکس، همهٔ مردم: ~自危。 هر کس خود را در خطر می بیند.

【人山人海】rénshān rénhǎi گروههای انبوه مردم: 广场上~ میدان از جمعیت موج زد.

【人身】rénshēn بدن انسان؛ شخصی: ~安全 امنیت شخصی /~不可侵犯 مصونیت شخصی /~攻击 حملهٔ شخصی /~事故 آسیب شخصی ناشی از تصادف /~自由 آزادی شخصی

【人参】rénshēn جنسان: ~精 شیرهٔ جنسان

【人生】rénshēng زندگی، حیات: ~观 جهان بینی /~哲学 فلسفهٔ زندگی

【人声】rénshēng صدا: 远处传来~。 صدا ها از دور شنیده شد. /~鼎沸 غوغا، هیاهو، سر وصدا /~嘈杂 جار و جنجال، هیاهو

【人时】rénshí ساعت کار

【人士】rénshì شخصیت: 爱国~ شخصیت میهن پرست /友好~ شخصیت دوست /官方~ افراد از مقامات رسمی /体育界~ شخصیت ها در محافل ورزش /消息灵通~ منابع مطلع /知名~ افراد نامدار

【人世】rénshì این جهان، جهان: ~沧桑 تغییرات عظیم در این

不在~ / جهان دیگر در این جهان زنده نبودن، در گذشتن

【人市】 rénshì محل اجتماع مردم یا خرید و فروش نیروی انسانی

【人事】 rénshì ①(生活变迁) رویداد ها در زندگی انسان: ~无常。 زندگی انسان همیشه در حال تغییر است. ②(有关工作人员的事务) امور پرسنل: ~科 بخش / ~调动 انتقال پرسنل / ~档案 بایگانی پرسنل، آرشیو پر سنل / ~更迭 تغییر پرسنل / ~制度 سیستم پرسنل ③(事理人情) روش های امور پرسنل / ~不懂 روش های این دنیا را ندانستن: این دنیا ④(人的意识的对象) هوش انسان: 不省~ بی هوش شدن ⑤(人力能做到的事) کار امکان پذیر برای انسان: 尽~ انجام دادن کاریکه امکان پذیر است

【人事关系】 rénshì guānxi ①(从属一个工作单位) وابستگی سازمانی: 我的~在科学院。 وابستگی سازمانی من به آکادمی است. ②(工作单位中人与人的关系) روابط انسانی: 这个单位的~很复杂。 روابط انسانی در این واحد بسیار پیچیده است.

【人手】 rénshǒu نیروی کار: ~太少 فاقد نیروی کار بودن

【人寿年丰】 rénshòu-niánfēng از زمین محصولات خوبی حاصل می شود و مردم از سلامتی مزاجی برخوردارند.

【人孰无过】 rén shú wú guò انسان چگونه می تواند از اشتباه مصون بماند.

【人丝斜纹绸】 rénsī xiéwénchóu 〈纺〉 پارچه‌ٔ جناغی ابریشم مصنوعی

【人体】 réntǐ بدن انسان: ~模型 مدل کالبد انسان(برای استفاده از کالبد شناسی)

【人同此心,心同此理】 rén tóng cǐ xīn, xīn tóng cǐ lǐ همه در این مورد احساس مشابه دارند.

【人头】 réntóu ①(指人数) تعداد مردم: 按~分 به تعداد مردم توزیع کردن ②(跟别人的关系) مناسبات با مردم: ~熟 با مردم ③〈方〉(人的品质) اخلاق انسان، بسیاری از مردم آشنا بودن کیفیت معنوی انسان: ~儿次 بوی انسانیت چندان نداشتن

【人头税】 réntóushuì 〈旧〉 مالیات سرانه

【人望】 rénwàng حیثیت، شهرت، معروفیت

【人微言轻】 rénwēi-yánqīng سخنان فرومایگان وزنی ندارد.

【人为】 rénwéi مصنوعی، ساختگی: ~的障碍 موانع مصنوعی(تحمیلی) / 这些困难完全是~的。 همه این مشکلات صرفا ساختگی است.

【人为刀俎,我为鱼肉】 rén wéi dāo-zǔ, wǒ wéi yú-ròu تکه‌ٔ گوشت روی تختهٔ آشپز خانه بودن ــ کنایه از مورد رحم وشفقت کسی قرار گرفتن

【人为地貌】 rénwéi dìmào 〈军〉 عوارض مصنوعی زمینی

【人为嬗变】 rénwéi shànbiàn 〈物〉 تغییرات مصنوعی شکل

【人味】 rénwèi ①(人应有的品格) اخلاق انسان ②(人生的乐趣) لذت دنیوی

【人文科学】 rénwén kēxué علوم انسانی

【人文主义】 rénwénzhǔyì هومانیسم، مطالعهٔ صفات انسانی

【人物】 rénwù ①(有代表性或突出的人) شخصیت، شخص برجسته: 领袖~ شخصیت رهبر / 英雄~ شخصیت قهرمان / 大~ شخصیت بزرگ / 小~ آدم گمنام، آدم بی اهمیت ②(文艺作品中的人) کاراکتر، قهرمان در آثار ادبی: 塑造典型~ قهرمان نمونه را ترسیم کردن / 反面~ کاراکتر منفی / ~表 فهرست چهره‌ٔ شخصیت ها(در نمایش یا داستان) / ~画 تمثال

【人物头】 rénwùtóu 〈方〉 آدم ممتاز وبرجسته

【人像】 rénxiàng تمثال، مجسمه: 铜~ مجسمهٔ مسی / 靶~ هدف تیراندازی شبیه نیمرخ سیاه رنگ(برای تمرین)

【人心】 rénxīn ①(群众的感情、愿望等) احساسات عامهٔ مردم، خواست های مردم: 得~ از حمایت مردم برخوردار بودن، دل مردم را بدست آوردن / 不得~ برخلاف خواست مردم عمل کردن، غیر محبوب بودن / 丧尽~ کاملا از همدردی مردم محروم بودن / 深入~ در ~ روحیهٔ مردم را بالا بردن / 振奋~ مردم را بسیار خشنود وراضی کردن / 大快~ دلهای مردم ریشه دواندن / 收买~ دل مردم را خریدن(برای کار شوم) / 所向 ~ منطبق بودن با خواست مردم / 向背 ~ مخالف بودن با خواست مردم ②(良心) وجدان: 没有~的人 آدم بی وجدان

【人心齐,泰山移】 rénxīn qí, Tàishān yí با همدلی وهمگامی حتی کوه «تای شان» را هم می توان جابجا کرد.

【人心如面】 rénxīn rú miàn فکر هرکس مانند قیافهٔ او باهم فرق می کند.

【人行道】 rénxíngdào پیاده رو

【人行横道】 rénxíng héngdào محل خط کشی شدهٔ عرض خیابان مخصوص عبور پیاده

【人性】 rénxìng طبیعت انسانی، انسانیت، بشریت: 灭绝~ کاملا فاقد طبیعت انسانی، بسیار بربری، مطلقا غیر انسانی

【人性】 rénxing عواطف عادی انسان: 不通~ فاقد عواطف انسان وبی منطق بودن، عقل سلیم نداشتن

【人性论】 rénxìnglùn تئوری در بارهٔ طبیعت انسانی

【人选】 rénxuǎn شخص انتخاب شده، انتخاب افراد: 物色适当~ برای یافتن شخص مناسب تلاش کردن / 总编辑的~尚未决定。 در باره اینکه چه کسی سر دبیر خواهد بود هنوز تصمیم گرفته نشده است.

【人烟】 rényān اثر های سکونت انسان: 稀少~ بطور رقیق مسکون بودن / 稠密~ بطور متراکم مسکون بودن / 没有~ غیر مسکونی بودن

【人言可畏】 rényán kě wèi شایعه و پچ پچ بین مردم چیز ترس آوری است.

【人仰马翻】 rényǎng-mǎfān از پا افتادن سر بازان واسبان ــ کنایه از در هم شکسته شدن صفوف نظامیان

【人样】 rényàng ①(指人的仪表、礼貌) روش وسلوك انسان ②(有出息的人) آدم دارای آتیهٔ درخشان

【人要衣装,佛要金装】 rén yào yī zhuāng, fó yào jīn zhuāng انسان به لباس زیبا می برازد و مجسمهٔ بودا به لباس طلا ــ کنایه از اهمیت صورت ظاهر کسی

【人影儿】 rényǐngr ①(人的影子) سایهٔ بدن انسان: 窗帘上有一个女孩的~。 سایهٔ دختر بچه ای روی پردهٔ پنجره نقش بست. ②(人的形象或踪影) شبح، اثر حضور کسی: 黑暗中一个~向我们走来。 در تاریکی شبحی بسوی ما می

در خيا بان ها احدى ديده 。~一个不到马路上见/آمد. نشد.

【人欲】rényù 〈书〉اميال انسان

【人员】rényuán پرسنل، كارمندان اداره : 教学~ پرسنل تعليمى /机组~ كاركنان / 全体~ تمام پرسنل، تمام كارمندان اداره / 技术~ پرسنل فنى / 党政工作~ پرسنل حزبى ودولتى / 机关工作~ كار مندان اداره / 不足~ فاقد پرسنل بودن

【人缘儿】rényuánr مناسبات با مردم، محبوبيت : 好~ از محبوبيت فراوان برخوردار بودن

【人云亦云】rén yún yì yún طوطى وار تكرار كردن

【人造】rénzào مصنوعى، ساختگى : 宝石~ جواهر بدلى / 冰~ يخ مصنوعى / 革~ كاغذ يا پارچهٔ چرم نما / 棉~ پنبهٔ مصنوعى / 卫星~ ماهواره / 丝~ ابريشم مصنوعى / 纤维~ الياف مصنوعى / 橡胶~ لاستيك مصنوعى / 羊毛~ پشم مصنوعى

【人证】rénzhèng 〈法〉شاهد : 物证~ شهادت يك شاهد شاهد ومدرك شيئى

【人之常情】rén zhī chángqíng روش جهانيان، چيز طبيعى وعادى(در ارتباط با مناسبات انسان) : 他病倒了,我们去看看他,这是~。 او بيمار شد ومابه عيادت او رفتيم، اين چيز طبيعى وعادى انسان است.

【人质】rénzhì گروگان، شخص گروى : 把某人当~ كسى را به عنوان گروى نگهداشتن

【人中】rénzhōng فرورفتگى در وسط لب فوقانى انسان

【人种】rénzhǒng نژاد : 学~ نژاد شناسى

【人众】rénzhòng توده هاى مردم

【人主】rénzhǔ سلطان، پادشاه

【人字呢】rénzìní 〈纺〉نوعى پارچهٔ پشمى جناغى

壬 rén مقام نهم از ساقه هاى دهگانهٔ آسمانى

仁 rén ①(仁爱) خير خواهى،نيك خواهى، محبت، مهربانى : 政~ سياست خير خواهى ②(有感觉) داراى حس، حساس : 麻木不~ بى احساس، بى تفاوت ③(核) مغز، هسته : 核桃~ مغز گردو / 花生~ مغز بادام زمينى / 虾~ گوشت ميگو

【仁爱】rén'ài محبت، مهربانى، لطف

【仁慈】réncí خير خواه، نيك خواه، رحم آور، مهربان : 对敌人~就是对人民残忍。 رحم بر دشمن به معنى ظلم بر خلق است ، ترحم بر پلنگ تيز دندان ستمكارى بود بر گوسفندان

【仁德】réndé خوش اخلاق ومهربان بودن

【仁人志士】rénrén-zhìshì افراد با ايده‌آل هاى والى

【仁兄】rénxiōng [旧时敬词,多用于书信] دوست عزيزم (خطاب محترمانه در قديم)

【仁义道德】rényì-dàodé انسانيت وعدالت وحسن اخلاق : 满口~,一肚子男盗女娼 از انسانيت وعدالت وحسن اخلاق دم زدن، وخود به دزدى كردن يا روسپى گرى پرداختن

【仁者见仁,智者见智】rénzhě jiàn rén, zhìzhě jiàn zhì آدم خير خواه خير خواهى را مى شناسد وآدم عاقل عقل را مى بيند ــ كنايه از اينكه مردم مختلف نظر هاى مختلف دارند.

【仁政】rénzhèng سياست خير خواهى : 我们对反动派绝不施~。 ما مطلقا نسبت به مرتجعين سياست خير خواهى را بكار نمى بنديم.

【仁至义尽】rénzhì-yìjìn دست زدن به هر كارى كه انسانيت ايجاب مى كند، بردبارى را تا حد اكثر نشان دادن : 我们对这些人真可谓做到了~。 ما واقعا براى اين مردم صبر وحوصله وبردبارى را تا نهايت درجه نشان داده ايم.

任 Rén 〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين
另见 rèn

rěn

忍 rěn ①(忍耐;忍受) تحمل كردن، متحمل شدن، تاب آوردن، بردبارى كردن : 他~着剧痛,继续工作。 او با تحمل رنج هاى شديد به كار خود ادامه داد. / 饥挨饿~ گرسنگى را تحمل كردن / 着眼泪~ اشك هاى خود را / 是可~,孰不可~? اگر اين را هم مى توان تحمل كرد، چه چيزهاى ديگر را نمى توان تحمل ②(忍心) آنقدر سنگدل بودن تا... : 残~ ظالم، بى رحم / 于心不~ سنگدل، نگهداشتن چيزى را نداشتن

【忍不住】rěnbuzhù در تحمل چيزى عاجز بودن، چاره اى بجز...نداشتن : 他痒得几乎~了 خارش آنقدر زياد بود كه تقريبا نتوانست آنرا تحمل كند. / 她~掉下了眼泪。 او نتوانست اشك خود را نگهدارد.

【忍耻】rěnchǐ تحمل اهانت كردن

【忍冬】rěndōng 〈植〉 نوعى گياه بنام پيچ امين الدوله

【忍俊不禁】rěnjùn bùjìn بجز خنده چاره اى نداشتن

【忍耐】rěnnài بردبارى كردن، صبر و حوصله داشتن، جلو خود را گرفتن

【忍气吞声】rěnqì-tūnshēng توهين ديگران را فروخوردن، به اهانت تسليم شدن

【忍让】rěnràng بردبارى كردن، صبر و حوصله داشتن، شكيبايى بخرج دادن

【忍辱负重】rěn rǔ fù zhòng بمنظور انجام مأموريت خطيرى متحمل اهانت شدن

【忍辱含垢】rěn rǔ hán gòu تحمل اهانت كردن

【忍受】rěnshòu تحمل كردن، متحمل شدن، بردبارى كردن : ~艰难困苦 متحمل رنج ها وسختى ها بودن / 热得难以~ (هوا) بطور تحمل ناپذير گرم بودن

【忍痛】rěntòng ①(忍受疼痛) متحمل درد ها بودن ②(心痛地;不情愿地) با بى‌ميلى تمام : 割爱~ با بى ميلى تمام از چيز صرف نظر كردن / 牺牲~ با بى ميلى بسيار گرانبها بريدن

【忍无可忍】rěn wú kě rěn بردبارى كسى به ته رسيدن، تمام شدن صبر وحوصلهٔ كسى

【忍心】rěnxīn آنقدر سنگدل بودن تا... : 她不~拒绝孩子们的要求。 او تاب رد كردن تقاضاى كودكش را نداشت.

荏 rěn ①〈书〉ضعيف، ناتوان : 色厉内~ در رفتار تهديد

آمیز اما در باطن بزدل بودن ②〈植〉نوعی گیاه بنام "Common perilla"

【荏苒】rěnrǎn 〈书〉(وقت) زود یا غیر محسوس سپری شدن: 光阴~，转瞬又是一年。 وقت بسرعت سپری می شود وسال جاری بزودی به پایان می رسد.

稔 rěn 〈书〉①(庄稼成熟) فصل برداشت، هنگام درو؛ محصول رسیده: 丰~ محصول فراوان / 一年两~ در سال دو برداشت محصول ②(熟悉) با کسی آشنا بودن: 知~ کسی را خوب شناختن / 素~ با کسی سابقهٔ آشنایی طولانی داشتن

【稔年】rěnnián 〈书〉 سال پر حاصل

【稔熟】rěnshú 〈书〉 آشنا شدن

rèn

刃 rèn ①(刀口) تیغهٔ کارد، شمشیر و...: 刀~ تیغهٔ کارد ②(刀) شمشیر، کارد: 这把斧子卷~了。 تیغهٔ این تبر برگشته است. / 白~战 نبرد تن به تن / 利~ شمشیر تیز ③(用刀杀死) کسی را با کارد یا شمشیر کشتن: 手~ با خنجر کشتن

【刃创】rènchuāng 〈书〉 زخم ناشی از تیغهٔ کارد

【刃具】rènjù 〈机〉 آلت های برش

【刃口】rènkǒu تیغهٔ کارد، شمشیر و...

认 rèn ①(认识,分辨) شناختن، دانستن، به جا آوردن: ~出某人 کسی را بجا آوردن / ~敌为友 دشمن را دوست دانستن / 自己的东西,自己来~。 بیایید وچیزهای خود را بردارید. / 他的字真难~。 خط او خوانا نیست. ②(建立某种关系) برقرار کردن وقبول کردن مناسبات معینی: ~师傅 نزد کسی شاگردی کردن / ~某人作干妈 کسی را نامادری خواندن / ~她做闺女 او را به دختری قبول کردن ③(同意;承认) تصدیق کردن، پذیرفتن، اعتراف کردن: 公~ مورد تأیید وتصدیق عام قرار گرفتن / 承~ برسمیت شناختن / ~个不是 عذر خواستن، پوزش خواستن / 否~ تکذیب کردن، رد کردن ④(接受下来) تعهد کردن: ~捐五十元 تعهد پرداخت پنجاه یوان را کردن ⑤(认命;认吃亏) انجام کاری را / چیزی را اجتناب ناپذیر دانستن وقبول کردن، تن در دادن: 这东西一定得买,价钱贵一点我也~了。 من باید آنرا بخرم حتی اگر مجبور شوم قدری بیشتر بپردازم.

【认辨】rènbiàn تشخیص دادن

【认错】rèncuò به اشتباه خود اعتراف کردن، عذر خواستن: 你给你爸爸认个错吧! بیایید از پدرتان عذرخواهی کنید.

【认得】rènde شناختن، بجا آوردن: 这个人你~吗? این شخص را می شناسی؟ / 这地方我已经不~了。 من دیگر این محل را نمی‌توانم بشناسم. / 你~回家的路吗? می توانی راه برگشت را پیدا کنی؟

【认定】rèndìng معتقد بودن، بر آن بودن: 他们~矛盾存在于一切事物的发展过程中。 آنها معتقدند که تناقض در جریان پیشرفت همه اشیاء موجود است. / 既然~了目标,就要坚持不懈地干下去。 چون کار را هدف خود قرار داده اید، پس باید در انجام آن استقامت کنید.

【认罚】rènfá به مجازات خود تن در دادن

【认购】rèngòu برای خریدن چیزی اظهار تمایل کردن: ~公债 برای خریدن سهام قرضهٔ دولتی اظهار تمایل کردن / ~国库券 تعهد خرید اوراق بهادار دولتی را کردن

【认可】rènkě صحه گذاشتن: 得到领导的~ بوسیلهٔ رهبری صحه گذاشته شدن

【认领】rènlǐng طلب مال یا پول کردن، ادعا کردن: 拾得钱包一个,希望失主前来~。 یك کیسهٔ پول پیدا شده، امید است که صاحب آن بیاید وآن را طلب کند.

【认命】rènmìng تن در دادن

【认赔】rènpéi وعدهٔ جبران خسارت را دادن

【认清】rènqīng بروشنی دیدن، درك روشنی داشتن: ~形势 از اوضاع درك روشنی داشتن / ~问题的复杂性 بغرنج بودن مسئله را بروشنی درك کردن

【认生】rènshēng (بچه) از آدم های ناآشنا خجالت کشیدن 又称"认人"

【认识】rènshi ①(相识;熟悉;了解) آشنا شدن، دانستن، شناختن، پی بردن: 你在哪儿~她的? شما در کجا با او آشنا شدید؟ / ~世界,改造世界 جهان را شناختن وآنرا نوسازی کردن / ~自己的错误 به اشتباه خود پی بردن / 正确~当前的形势 از اوضاع کنونی درك درستی داشتن / ~到自己的责任 وظیفهٔ خود را شناختن ②(客观现实在意识里的反映) شناخت، درك: 感性(理性)~ شناخت حسی (یا عقلانی) / 我们都谈了对这件事的~。 ما نظرهای خود را در مورد این موضوع گفتیم. / ~过程 جریان شناخت / ~能力 توانایی شناخت، قوهٔ شناخت / ~水平 سطح شناخت، سطح درك

【认识论】rènshilùn تئوری شناخت، معرفت شناسی

【认输】rènshū به شکست خود اقرار کردن، سپر انداختن، صرف نظر کردن

【认死理】rèn sǐlǐ نرمش ناپذیر، لجوج، یك دنده

【认为】rènwéi دانستن، فکر کردن، معتقد بودن، بر آن بودن: 大家~这个建议是可行的。 همهٔ ما این پیشنهاد را قابل اجرا می دانیم. / 你~怎样? نظر شما چیست؟ / 这件事我们~有必要跟你们说清楚。 ما لازم می دانیم این موضوع را برای شما روشن کنیم. / 你~这是真的吗? فکر می کنید این حقیقت است؟ / 我们~,国家不分大小,应该一律平等。 ما معتقدیم که همه کشورها، چه بزرگ وچه کوچك باید تساوی حقوق داشته باشند.

【认贼作父】rèn zéi zuò fù دشمن را پدر خود دانستن

【认帐】rènzhàng پرداخت وامی را به گردن خود گرفتن، گفتار یا کردار خود را تصدیق کردن: 错了就要~ اگر شما اشتباهی کردید، باید به آن اعتراف کنید. / 自己说的话,怎么不~? چطور می توانید زیر قول خود بزنید؟

【认真】rènzhēn ①(不马虎) جدی، با جدیت: ~的自我批评 انتقاد جدی از خود / ~执行党的政策 با جدیت سیاست حزب را بکار بردن / 进行~的研究 مطالعهٔ جدی به عمل آوردن ②(当真;生气) جدی گرفتن، بدل گرفتن: 我说着玩

的，他就～了。من شوخی کردم، اما او جدی گرفت.

【认证】rènzhèng 〈法〉تصدیق اسناد

【认准】rènzhǔn سخت معتقد بودن

【认字】rènzì یاد گرفتن نوشتن وخواندن：这位老人过去是文盲，现在也～了。این پیرمرد در گذشته بی سواد بود، اما حالا می تواند بنویسد وبخواند.

【认罪】rènzuì به گناه خود اقرار کردن

仞 rèn واحد طول در قدیم که مساوی است با هفت یا هشت «چی» (尺)

任 rèn ①(任用)منصوب کردن، گماشتن، مأمور کردن：新～的厂长 به رئیس کار خانهٔ تازه منصوب شده ②(担任)سال هائی است که کاری اشتغال داشتن：他～教多年了。معلمیٔ کرده است. ③(职务)پست رسمی، شغل اداری：上～ / پست رسمی را احراز کردن / 离～ پست رسمی را ترک کردن / 满～ / انقضای دورهٔ مأموریت / 内～ در دورهٔ مأموریت ④(任务；义务)وظیفه، تکلیف：重～在身 وظیفهٔ مهمی بر عهده داشتن / 以…为己～ ...را وظیفهٔ خود دانستن ⑤(量)[用于担任官职的次数]：他做过两～大使。او دو بار سفیر شده است. ⑥(听任)اجازه دادن، گذشتن، رها کردن：～其自流 به چیزی اجازهٔ رفتن در مسیر طبیعی آنرا دادن / 决不能让错误思想～其泛滥。بهیچوجه نباید اجازه داد افکار اشتباه آمیز شیوع پیدا کند. / ～你挑选一个。هر کدام را که دوست دارید انتخاب کنید. ⑦(无论；不管)هرچه، هرقدر：～我们怎样劝说，他也不听。هر قدر سعی کردیم وی را متقاعد سازیم، گوش نکرد. / ～谁也不能违反这些规定。هیچکس مجاز نیست از این مقررات تخلف کند.

另见 Rén

【任便】rènbiàn هر طور میل دارید：你来不来～。آمدن یا نیامدن در اختیار شماست.

【任达】rèndá 〈书〉بی بندوبار عمل کردن

【任管】rènguǎn 〈方〉باوجود این، گرچه

【任何】rènhé هرگونه؛ هیچ：我们能战胜～困难。ما می‌توانیم بر هر گونه مشکل فایق آئیم. / 没有～理由拒绝这个建议。برای رد این پیشنهاد هیچ دلیلی وجود ندارد.

【任教】rènjiào معلم بودن، معلمی کردن

【任课】rènkè درس دادن

【任劳任怨】rènláo-rènyuàn سخت کارکردن وهرگز از انتقاد دلسرد نشدن

【任免】rènmiǎn منصوب ومعزول کردن، نصب ها وعزل ها：国务院依照法律的规定～行政人员。شورای دولتی بر حسب مقررات قانون کارمندان اداری را منصوب ومعزول می کند. / ～事项 عزل ها ونصب ها

【任命】rènmìng منصوب کردن، مأمور کردن：他被～为大学校长。او را به ریاست دانشگاه منصوب کردند.

【任凭】rènpíng ①(听凭)در اختیار؛ بدلخواه：回去还是留下，～你自己决定。برگشتن یا ماندن در اختیار شما است. / 我们不能～他为所欲为。ما نمی توانیم به او اجازه دهیم به علی رغم؛ ②(无论；不管)دلخواه خود وبی ملاحظه عمل کند. ～问题多复杂，我们也能搞清楚。با وجود اینکه مسئله بغرنج است، ما می توانیم آنراحل کنیم. / ～你怎样说，事实总是事实。هرچه بگوئید پذیرفته نمی‌شود حقیقت حقیقت است. / ～什么挫折，都不能使他动摇。هیچ سر خوردگی در کار نمی تواند اراده اش را متزلزل سازد.

【任凭风浪起，稳坐钓鱼船】rènpíng fēnglàng qǐ, wěn zuò diàoyúchuán علی رغم باد سخت وموج های پر تلاطم، در قایق ماهیگیری محکم واستوار نشستن ــ کنایه از با وجود فشار یا مخالفت، موضع خود را نگهداشتن

【任期】rènqī دورهٔ مأموریت، دورهٔ کار：全国人民代表大会每届～五年。دورهٔ مأموریت کنگرهٔ ملی خلق پنج سال است.

【任情】rènqíng تا حد رضایت دل خود：～享受 تا حد رضایت دل خود لذت بردن

【任人唯亲】rèn rén wéi qīn به وسیلهٔ پارتی بازی کسی را به کار گماشتن

【任人唯贤】rèn rén wéi xián کسی را برحسب شعور سیاسی وتوانایی او بکار گماشتن

【任事】rènshì پستی بر عهده داشتن

【任事】rènshì 〈方〉هر کاری که باشد

【任谁】rènshuí 〈方〉هر کسی که باشد

【任务】rènwu وظیفه، مأموریت، کار：接受～ / پذیرفتن وظیفه / 执行～ وظیفهٔ خود را انجام دادن / ～重，时间紧。وظیفه سنگین است و وقت فشرده.

【任侠】rènxiá 〈书〉جوان مردی، بزرگواری

【任性】rènxìng خودرأی، خودسر

【任意】rènyì دلخواهانه، مستبدانه، خودسرانه：～诬蔑 دلخواهانه افترا زدن / ～捏造事实 به داستان بافی محض پرداختن / ～歪曲历史 تحریف کردن تاریخ بدلخواه / ～掠夺别国资源 منابع کشور های دیگر را به یغما بردن خودسرانه / ～欺负别人 دیگران را مورد مضیقه وتضییق قرار دادن / ～挑选 بد لخواه خود انتخاب کردن

【任意常数】rènyìchángshù 〈数〉(ریاضی) عدد ثابت اختیاری

【任意球】rènyìqiú 〈体〉〈足球〉(فوتبال) شوتی آزاد که پس از انجام یك خطا بوسیلهٔ بازیکن مقابل برای شروع مجدد بازی زده می شود

【任用】rènyòng منصوب کردن، گماشتن، مأمور کردن

【任职】rènzhí مقامی را احراز کردن：在外交部～ مقامی را در وزارت امور خارجه احراز کردن / ～期间 در دورهٔ مأموریت

【任重道远】rènzhòng-dàoyuǎn وظیفه دشوار است وراه طولانی ــ کنایه از مسئولیت سنگینی بر عهده داشتن.

【任纵】rènzòng از ادب وقوانین تخلف کردن، بی بندوبار عمل کردن

妊 rèn باردار بودن، آبستن بودن

【妊妇】rènfù زن باردار

【妊娠】rènshēn آبستنی، بارداری：输卵管～ بارداری در لولهٔ رحمی / ～期 دورهٔ بارداری

纫 rèn ①(引线穿过针鼻) نخ کردن سوزن: ~针 نخ کردن سوزن ②(用针缝) بخیه زدن، دوختن

韧 rèn انحناء پذیر، محکم، چسبنده، سفت

【韧带】rèndài 〈生理〉 رباط

【韧皮部】rènpíbù 〈植〉 پوست لیفی درخت که برای طناب بافی استعمال می شود

【韧皮纤维】rènpí xiānwéi 〈植〉 الیاف از پوست لیفی درخت

【韧性】rènxìng انحناپذیری، محکمی، سفتی، چسبندگی

轫 rèn 见"发轫"fārèn

饪 rèn 见"烹饪"pēngrèn

葚 rèn 见"桑葚儿"sāngrènr
另见 shèn

rēng

扔 rēng ①(投掷) انداختن، پرتاب‌کردن، افکندن: ~手榴弹 پرتاب کردن نارنجك /~球 توپ انداختن /敌机~了几颗炸弹。 هواپیمای دشمن چند بمب انداخت. ②(抛弃) دور انداختن، کنار گذاشتن: 把它~了吧 آنرا دور بیندازید. /被~进历史的垃圾堆 به زباله دان تاریخ انداخته شدن /这事他早就~在脖子后边了。 این موضوع کاملا بوسیله او بدست فراموشی سپرده شده است.

【扔崩】rēngbēng رها کردن، کنار گذاشتن

【扔弃】rēngqì دور انداختن

【扔下】rēngxia زمین گذاشتن، واگذاشتن، رها کردن: 敌人~武器逃跑了。 دشمن اسلحه را زمین گذاشت وبا به فرار گذاشت. /死者~了三个孩子。 از آن مرحوم سه بچه باقی مانده است. /这工作我不能~不管。 من نمی توانم این کار را نیمه تمام بگذارم.

réng

仍 réng ①(照旧) باقی ماندن: 一~其旧 به همان صورت باقی ماندن ②〈书〉(仍然) هنوز، کماکان: ~有效力 هنوز از اعتبار نیفتادن / ~未痊愈 هنوز شفا نیافتن / ~须努力 هنوز صرف کوشش لازم بودن

【仍旧】réngjiù ①(照旧) به همان صورت باقی ماندن ②(仍然) هنوز، کماکان: 他虽然遇到各种困难,可是意志~那样坚强。 او اگرچه با مشکلات گوناگون روبرو شده است، اما اراده اش هنوز مانند گذشته محکم واستوار است. /他~是十年前的老样子。 او پس از ده سال هنوز به همان شکل به نظر می‌آید. /有些问题~没有解决。 بعضی مسایل هنوز لاینحل مانده است.

【仍然】réngrán هنوز

rì

日 rì ①(太阳) آفتاب، خورشید: ~出 طلوع آفتاب،طلوع خورشید / ~夜奔忙 شب و روز گرفتاری داشتن ②(一昼夜;天) روز: 今~ امروز /我们改~再谈。 بیایید یك روز دیگر در بارهٔ آن صحبت کنیم. ③(一天天地) هر روز، بطور روزانه: 产量~增。 هر روز میزان تولید بالا می رود. / 天气~暖。 هوا روزبروز گرمتر می‌شود. ④(一段时间) زمان، دورهٔ: 春~ فصل بهار/ 来~ آینده، زمان آینده

【日班】rìbān شیفت روز، نوبت کار روز: 上~ در نوبت روز کار کردن

【日报】rìbào روزنامه: 《人民日报》 روزنامهٔ مردم

【日本】Rìběn ژاپن: ~人 ژاپنی، اهل ژاپن/ ~海 دریای ژاپن

【日薄西山】rì bó xīshān آفتاب در پشت تپه های غربی غروب می کند ــ کنایه از بسرعت روبه انحطاط رفتن چیزی یا به پایان نزدیك بودن عمر کسی

【日不暇给】rì bù xiá jǐ هر روز کاملا گرفتار بودن

【日常】rìcháng هر روز، روزانه، روزمره: ~工作 کار روزانه / ~生活 زندگی روزانه / ~用语 واژه ها واصطلاحات روزمره / ~用品 وسائل زندگی روزمره

【日场】rìchǎng نمایش بعد از ظهر

【日程】rìchéng برنامه: 访问~ برنامهٔ دیدار / 工作~ برنامهٔ کار/ 提到~上来 در برنامه قرار دادن، در برنامه گذاردن / ~表 صورت، فهرست، برنامه

【日戳】rìchuō مهر تاریخ گذاری

【日尔曼人】Rì'ěrmànrén مردم ژرمنی

【日尔曼语】Rì'ěrmànyǔ زبان ژرمنی

【日珥】rì'ěr 〈天〉 (نجوم) گاز های متصاعد از خورشید

【日工】rìgōng ①(白天的活儿) کار روز ②(按天数计算的临时工作) کار روز شمار ③(按天数计算工资的临时工人) کار گر روز شمار

【日光】rìguāng نور خورشید: ~浴 حمام آفتاب / ~浴室 اطاق مریضخانه که در آن مریض حمام آفتاب می گیرد/ ~疗法 معالجه با نور خورشید

【日光灯】rìguāngdēng چراغ فلورسنت، چراغ مهتابی: ~起动器 شروع کنندهٔ چراغ فلورسنت / ~镇流器 بالاست چراغ فلورسنت

【日晷】rìguǐ شاخص آفتاب 又称"日规"rìguī

【日后】rìhòu در آینده: 这东西~可能用得着。 این چیز در آینده برای ما مفید خواهد بود.

【日积月累】rìjī-yuèlěi اندوختن در یك دورهٔ طولانی: 每天学一点,~也能学不少。 هر روز قدری بیاموزید وبا مرور زمان زیاد خواهید آموخت.

【日记】rìjì یادداشت های روزانه: 记~ نوشتن یادداشت های روزانه / ~本 دفترچهٔ یاد داشت های روزانه / 工作~ کار روزانه / روزانه یاد داشت های روزانه

【日记帐】rìjìzhàng دفتر ثبت حساب های گوناگون روزانه

【日间】rìjiān هنگام روز، در روز

【日见】rìjiàn روز بروز، با مرور زمان : ~好转 روزبروز بهتر شدن / ~衰败 روز بروز انحطاط یافتن

【日渐】rìjiàn روز بروز، با مرور زمان : ~强壮 روزبروز قوی تر شدن

【日脚】rìjiǎo ①〈书〉(从云缝里透出的日光) نور خورشید از لابلای ابر ②〈方〉(日子) روزگار

【日界线】rìjièxiàn 〈天〉 خط مفروضی بین شمال وجنوب اقیانوس آرام که مبداء شب و روز بین‌المللی است

【日久】rìjiǔ با مرور زمان، طی دوره‌ء زمان : ~天长 با مرور زمان، طی دوره‌ء زمان / ~见人心。شناختن کسی وقت می خواهد.

【日课】rìkè 〈书〉 درس روزانه

【日来】rìlái در این اواخر، در این چند روز اخیر

【日里】rìlǐ روز

【日理万机】rì lǐ wàn jī هر روز به کار های متعدد دولت پرداختن

【日历】rìlì تقویم : ~年度 سال تقویمی / ~手表 ساعت تقویم‌دار

【日轮】rìlún آفتاب

【日冕】rìmiǎn 〈天〉 هاله‌ء خورشید، حلقه‌ء نور دور خورشید : ~仪 دستگاه عکس برداری از هاله‌ء خورشید

【日暮】rìmù عصر

【日暮途穷】rìmù-túqióng روزگار پایان می یابد وراه به انتها می‌رسد ـ کنایه از اینکه کسی به آخر عمر خود نزدیك می‌شود

【日内】rìnèi در ظرف یکی دو روز

【日内瓦】Rìnèiwǎ شهر ژنو

【日期】rìqī تاریخ : 起程的~定了吗? تاریخ حرکت تعیین شده است؟ / 信上的~是六月二日。نامه به تاریخ روز ۲ژوئن است.

【日期变更线】rìqī biàngēngxiàn 见“日界线”

【日前】rìqián چند روز قبل، چندی پیش

【日趋】rìqū با مرور زمان، روزبروز

【日日】rìrì هرروز

【日色】rìsè نور آفتاب، وقت

【日上三竿】rì shàng sān gān آفتاب سه ذرع بلند است ـ کنایه از اینکه دیر وقت است(در مورد دیر از خواب برخاستن کسی گفته می شود)

【日射】rìshè 〈气〉 در معرض آفتاب گذاشتن : ~病〈医〉 بیماری آفتاب زدگی / ~表 پرتوسنج خورشید

【日食】rìshí 〈天〉 کسوف، گرفتگی خورشید : 日环食 کسوف حلقوی / 日偏食 کسوف جزیی(یا ناقص) / 日全食 کسوف کلی(یا تام)

【日头】rìtou 〈方〉 خورشید، آفتاب

【日托】rìtuō مراقبت روزانه : 这个托儿所只有~。 این کودکستان روزانه است. / ~托儿所 کودکستان روزانه

【日息】rìxī سود روزانه

【日心说】rìxīnshuō 〈天〉 تئوری در باره‌ء مرکز خورشید

【日薪】rìxīn دستمزدی که هر روز پرداخته می شود

【日新月异】rìxīn-yuèyì هر روز تغییر کردن : 我国的建设事业正在~地向前发展。کار سازندگی کشور ماهر روز به پیش می رود ودستخوش تغییرات جدیدی می شود.

【日阳】rìyáng ①〈书〉(太阳) خورشید ②〈方〉(日光) نور آفتاب

【日夜】rì-yè شب و روز : ~警惕地守卫着边疆 شب وروز با هوشیاری تمام از مرزها پاسداری کردن / 我们厂~三班倒。کارخانه‌ء ماشب وروز با سه شیفت(یا نوبت) کار می کند. / 日日夜夜 شب وروز / ~商店 فروشگاه شبانه روزی

【日以继夜】rì yǐ jì yè شب وروز، شبانه روز

【日益】rìyì روز بروز، بطور روزافزون : 矛盾~尖锐。تناقض روز بروز زیادتر وشدیدتر می شود. / 我们的队伍~壮大。صفوف ما روز بروز نیرومند تر می گردد.

【日影】rìyǐng سایه‌ء اشیاء زیر نور آفتاب

【日用】rìyòng ①(日常生活费用) هزینه‌ء روزانه ②(日常生活应用的) دارای استفاده‌ء روزانه، روزمره : ~必需品 وسائل زندگی روزمره / ~工业品 کالا های صنعتی برای استفاده‌ء روزانه / ~品 اجناس روزمره

【日语】Rìyǔ زبان ژاپنی

【日元】rìyuán «ین» واحد پول در ژاپن

【日月】rìyuè ①(太阳与月亮) خورشید وماه ②(时间) وقت، زمان ③(日子) روزگار، زندگی : 解放前的~可真不好过啊! قبل از آزادی چه زندگی بدی داشتیم!

【日月经天,江河行地】rì-yuè jīng tiān, jiāng-hé xíng dì مانند خورشید وماه که در آسمان می گردند یا مانند رود خانه ها که در زمین جریان می یابند ـ کنایه از ابدیت روزگار

【日月如梭】rì-yuè rú suō خورشیدو ماه مانند ماکو جلو وعقب به حرکت در می‌آیند ـ کنایه از اینکه زمان می گذرد.

【日月星辰】rì-yuè-xīngchén خورشید وماه وستارگان واجسام آسمانی

【日晕】rìyùn 〈气〉 هاله‌ء خورشید، حلقه‌ء نور دور خورشید

【日照】rìzhào نور خورشید : 长~植物 گیاه محتاج به نور زیاد / 短~植物 گیاه محتاج به نور کم خورشید / ~计 نور خورشید سنج خورشید

【日志】rìzhì دفتر ثبت وقایع روزانه : 工作~ دفتر ثبت کار / 教室~ دفتر ثبت فعالیت روزانه‌ء کلاس / 航海~ گزارش های روزانه‌ء کشتی

【日中】rìzhōng 〈书〉 ظهر

【日子】rìzi ①(日期) روز، تاریخ : 这个~好不容易盼到了。روزیکه مدتی در انتظار آن بوده‌ایم بالاخره فرارسیده است. / 定一个~ تعیین کردن تاریخ ②(时间) وقت، زمان : 他走了有些~了。او مدتی است که رفته است. / 这些~我校师生在工厂实习。در این اواخر معلمان ودانشجویان دانشگاه ما در کار خانه ای مشغول کارآموزی هستند. ③(生活;生计) روزگار، زندگی، امرار معاش : 勤俭过~ با کوشش وصرفه جوئی زندگی را بسر بردن / 帝国主义者的~越来越不好过。روزگار امپریالیسم روزبروز سخت تر می گردد.

róng

戎 róng ①〈书〉(军事;军队)ارتش ، امور نظامی :投笔
从～ قلم را به كنار گذاشتن وبه صفوف ارتش پیوستن ②(古代
称西方的民族)اسم قدیمی برای ملیت های غربی ③〈姓〉يك
نام خانوادگی در چین

【戎服】 róngfú 〈书〉لباس نظامی

【戎行】 rónghàng 〈书〉واحد های نظامی، ارتش، قشون

【戎机】 róngjī 〈书〉نبرد؛ فرصت برای نبرد

【戎马】 róngmǎ 〈书〉اسب نظامی :～生涯 زندگی نظامی/ 倥～
偬 مأموریت فوری نظامی بر دوش داشتن

【戎装】 róngzhuāng 〈书〉لباس نظامی

荣 róng ①(茂盛;兴盛)با وفور رشد كردن، بفراوانی نشو
ونما كردن :欣欣向～ آباد، سرشار، شاداب، شكوفا/ 春～冬枯
در بهار رشد ونمو كردن ودر زمستان پژمرده گردیدن ②(光荣)
افتخار :引以为～ چیزی را مایهٔ افتخار دانستن / 立一等功～
به ～ برای خدمات پرافتخار درجهٔ اول تقدیر شدن / 以艰苦为
انجام كار در شرایط سخت افتخار كردن / 为人民而死,虽死
犹～! مایهٔ افتخار است كه در راه مردم به شهادت برسد.
③〈姓〉يك نام خانوادگی در چین

【荣光】 róngguāng سرافرازی وافتخار

【荣宠】 róngchǒng موردتوجه وعنایت قرار گرفتن

【荣归】 róngguī با افتخار برگشتن

【荣华富贵】 rónghuá-fùguì افتخار وجلال وثروت ومقام، مقام
بلند وثروت بزرگ

【荣获】 rónghuò افتخار اخذ چیزی را داشتن : ～冠军
يك مدال به كسی اعطا شدن ～一枚奖章 / در...قهرمان شدن
لقب پرافتخار قهرمان نبرد به كسی داده ～战斗英雄的称号 /
شدن

【荣利】 rónglì افتخار ومنفعت : 不慕～ در پی افتخارو منفعت
نبودن

【荣辱】 róng-rǔ افتخار یا اهانت :不计较个人的～ به افتخار
یا اهانت شخصی كم توجه داشتن

【荣升】 róngshēng ترفیع یافتن

【荣退】 róngtuì با افتخار باز نشسته شدن

【荣幸】 róngxìng مفتخر بودن :我们应邀访问贵国,感到非
常～。 ما مفتخریم كه بدعوت شما از كشور شما دیدن كنیم./ 如
蒙光临,不胜～。 ما از حضور بهم رسانی شما بی نهایت مفتخر
خواهیم شد./ 今天很～能参加你们的晚会。 امروز مایهٔ
افتخار است كه بتوانیم در این شب نشینی شما شركت كنیم.

【荣耀】 róngyào افتخار، فخر

【荣誉】 róngyù فخر، افتخار، سرافرازی :为祖国赢得～ برای
میهن خود كسب افتخار كردن / 爱护集体的～ نام نیك جمع را
گرامی داشتن / ～感 احساس افتخار

【荣誉军人】 róngyù jūnrén سرباز معلول(زخمی شده در جنگ
انقلابی)

茸 róng ①(纤细柔软)نرم و ریز (علف وكرك و...)
②(鹿茸)شاخ تازه در آمدهٔ آهو

【茸毛】 róngmáo كرك انسان یا حیوان

【茸茸】 róngróng ریز و نرم وپرپشت (علف، مو و...) :绿草～
فرش علف سبز، چمن سبز

绒 róng ①(绒毛)كرك، موی نرم و ریز :鸭～ پر های ریز
اردك كه برای متكا بكار می رود ②(带绒毛的纺织品)پارچهٔ
كركدار، پارچهٔ پرزدار :丝～ مخمل / 灯芯～ مخمل نخی راه راه
③(刺绣用的细丝)نخ ریز برای گل دوزی / 法兰～ فلانل(نوعی پارچهٔ پشمی)

【绒布】 róngbù فلانل نخی

【绒花】 rónghuā 〈工美〉گل ها وپرندگان و...كه از مخمل
درست می شود

【绒裤】 róngkù شلوار گرم كن

【绒毛】 róngmáo ①(动物身上的细毛)كرك های روی بدن
حیوان ②〈纺〉(织物上的细毛)پرز پارچه، كرك پارچه

【绒面革】 róngmiàngé چرم مخمل نما

【绒绳】 róngshéng 〈方〉نخ پشمی

【绒毯】 róngtǎn پارچهٔ فلانل كركدار

【绒线】 róngxiàn ①(刺绣用的粗丝线)نخ ابریشمی درشت
برای گل دوزی ②〈方〉
(毛线)نخ پشمی :～衫 ژاكت پشمی

【绒绣】 róngxiù 〈工美〉گل دوزی با نخ ابریشمی :～地毯
فرش گل دوزی بانخ ابریشمی

【绒衣】 róngyī پیراهن گرم كن

容 róng ①(容纳)گنجیدن، گنجایش داشتن :这个礼堂
能～一千人。 این سالن گنجایش هزار نفر را دارد. / 可～水
三万多立方米的蓄水池 مخزن آب با ظرفیت بیش از سی
چهار هزار متر مكعب / 这座大桥可～四辆卡车并列通行。
كامیون می‌توانند پهلو به پهلو از این پل بگذرند. ②(宽容)
بزرگوار، بخشنده :宽～ بزرگوار، بخشنده، بزرگمنش ③(允许)
اجازه دادن، گذراندن :详情～后再告。 اجازه بفرمائید كه
جزئیات را بعدا در اختیار شما بگذارم. / 此事不～耽搁。 تأخیر
در این امر مجاز نیست. / 不～歪曲 هرگونه تحریف را غیر جایز
شمردن / 不～怀疑 شك وتردید به خود راه ندادن ④(脸部神
情)احساسات روی صورت :笑～满面 چهرهٔ بشاش / 怒～
نگاه خشمگین / 病～满面 آثار بیماری در چهره ظاهر شدن
⑤(相貌)قیافه، نگاهها :姿～ قیافه ، نگاهها ⑥(事物呈现的
景象)صورت ظاهر اشیاء :市～ صورت ظاهر يك شهر، نمای يك
شهر / 阵～ آرایش نبرد ⑦〈姓〉يك نام خانوادگی در چین

【容长脸儿】 róngchángliǎnr صورت كشیدهٔ انسان

【容光焕发】 róngguāng huànfā از صورت كسی نور سلامتی
تابیدن

【容华】 rónghuá ظاهر كسی(شامل قیافه، سلوك، رفتارو...)

【容或】 rónghuò احتمالا، شاید، ممكن است

【容积】 róngjī حجم

【容量】róngliàng ظرفیت
【容貌】róngmào قیافه ؛ نگاهها
【容纳】róngnà گنجایش داشتن، گنجیدن : 首都体育馆能～一万八千观众。 ورزشگاه پایتخت گنجایش... ۱۸نفر را دارد./ 他不能～不同意见。 او نمی تواند نظر های مخالف را تحمل کند.
【容器】róngqì ظرف، جعبه
【容情】róngqíng [多用于否定] رحم کردن، شفقت کردن : 我们对反革命分子决不～ ما هرگز نمی‌توانیم به ضد انقلابی ها رحم کنیم.
【容让】róngràng بخشندگی وگذشت
【容人】róngrén بزرگوار، بزرگمنش، دارای سعهٔ صدر
【容忍】róngrěn تحمل کردن، متحمل شدن، چشم پوشیدن : 不能～这种浪费现象。 ما نمی توانیم چنین اسرافی را تحمل کنیم.
【容色】róngsè قیافه ؛ نگاهها
【容身】róngshēn نزد خود پناه دادن : 无～之地 در جامعه جایگاه خود را نداشتن
【容态】róngtài 〈书〉 قیافه و ژست کسی
【容限】róngxiàn 〈物〉 (فیزیك) قدرت تحمل : 光学～ قدرت تحمل نسبت به نور
【容许】róngxǔ ①(许可) اجازه دادن، گذاردن : 情况不～我们再等待了。 در چنین شرایطی ما دیگر نمی توانیم در انتظار بمانیم./ 可以～你有三天的准备时间 شما اجازه دارید برای تدارك دیدن این کار سه روز وقت در نظر بگیرید./ 我们不～任何外来干涉。 ما هیچ گونه دخالت بیگانه را مجاز نمی شماریم. ②(或许) شاید، احتمالا، ممکن است : 此类事件，十年前～有之。 چنین حوادثی شاید ده سال پیش اتفاق افتاده باشد.
【容许负载】róngxǔ fùzài 〈电〉 (برق) بار قابل قبول
【容颜】róngyán قیافه؛ نگاهها
【容仪】róngyí ظاهر کسی (شامل قیافه، سلوك، رفتار و...)
【容易】róngyì ①(不难) آسان : 这台机床～操作。 بکار انداختن این دستگاه خراطی آسان است./ 说起来～做起来难。 گفتار از رفتار آسانتر است./ 这种草药很～弄到。 این نوع گیاه داروئی بآسانی بدست می آید. ②(可能性大) احتمالا، مستعد، شاید، بآسانی : 他～生病。 او مستعد ناخوشی است./ 这～引起误会。 این احتمالا سبب سوء تفاهم می‌گردد./ 人们～把这两个问题混淆起来。 مردم بآسانی این دو مسئله را قاطی می کنند.
【容重】róngzhòng وزن واحدی
【容姿】róngzī 〈书〉 قیافه وژست کسی

嵘 róng 见“峥嵘”zhēngróng

溶 róng حل کردن، آب کردن : 樟脑～于酒精而不～于水。 کافور در الکل آب می شود نه در آب.
【溶汇】rónghuì (یخ یا برف) آب شدن وجمع گردیدن
【溶化】rónghuà ①(固体溶解) حل کردن، آب کردن، گداختن : 盐在水里很快就～。 نمك در آب زود حل می شود. ②见“融化”rónghuà
【溶剂】róngjì محلل 又作“溶媒”
【溶胶】róngjiāo 〈化〉 (شیمی) محلول چسب دار، محلول سریشم دار
【溶解】róngjiě حل کردن، آب کردن، گداختن : 这种物质在水中不会～。 این ماده در آب حل نمی شود. / ～度 قابلیت حل / ～热 گرمای حل / ～物 مادهٔ حل شده
【溶菌素】róngjūnsù 〈医〉 مادهٔ تحلیل میکروب
【溶溶】róngróng 〈书〉 پهناور، وسیع : 江水～ آب پهناور / 月色～ نور وسیع ولطیف ماه رودخانه
【溶蚀】róngshí 〈地〉 (زمین شناسی) سایش
【溶性油】róngxìngyóu 〈化〉 روغن محلول
【溶血】róngxuè 〈医〉 (طب) تحلیل گویچه های سرخ
【溶液】róngyè 〈化〉 محلول : 实在～ محلول واقعی / 当量～ محلولی که در هر لیتر هیدروژن یك گرم اتم داشته باشد
【溶质】róngzhì 〈化〉 (شیمی) مادهٔحل شده

蓉 róng ①见“芙蓉”fúróng ②〈别称〉(成都) نام دیگری برای شهر «چن دو» ③(用某些植物的果肉或种子制成的粉状物) گرد یاخمیر چیزی : 椰～ خمیر آرد نارگیل

熔 róng ذوب کردن، گداختن
【熔池】róngchí 〈冶〉 حوض(گداختگی)، حوض ذوب
【熔点】róngdiǎn 〈物〉 نقطهٔ ذوب
【熔断】róngduàn 〈电〉 (برق) فیوز کردن : ～器 جعبهٔ فیوز
【熔合】rónghé گداختن(چند نوع فلز)
【熔化】rónghuà ذوب کردن، گداختن : 纯铁加热到摄氏1535度就～。 آهن خالص در ۱۵۳۵ درجه سانتی گراد گداخته می شود./ ～炉 کورهٔ ذوب / ～期〈冶〉 مرحلهٔ ذوب
【熔剂】róngjì 〈冶〉 مادهٔ گدازنده
【熔解】róngjiě 〈物〉 گداختن، ذوب کردن : ～热 گرمای ذوب
【熔炼】róngliàn گداختن، ذوب کردن : 闪速～ گداختن برق آسا وکم دوام / ～炉 کورهٔ ذوب
【熔炉】rónglú کورهٔ ذوب : 革命～ کورهٔ انقلاب
【熔融】róngróng 〈化〉 گداختن، ذوب کردن
【熔岩】róngyán 〈地〉 تودهٔ گداختهٔ آتشفشانی
【熔冶】róngyě گداختن
【熔渣】róngzhā تفالهٔ کورهٔ ذوب
【熔铸】róngzhù ذوب کردن ودر قالب ریختن : ～工 کارگر قالب ریز

榕 róng ①〈植〉 نوعی درخت بنام " Banyan " ②〈别称〉(福州) اسم دیگری برای شهر «فوجو»

蝾 róng
【蝾螈】róngyuán 〈动〉 سمندر

融 róng ①(融化) آب کردن، گداختن : 春雪易～。 برف بهار بآسانی آب می شود. ②(融合) آمیختن، مخلوط کردن : 水乳交～ مخلوط شدن شیر وآب ؛ کاملا هماهنگ بودن

【融合】rónghé قاطی کردن، مخلوط کردن، آمیختن :铜与锡的～ گداختگی مس و قلع

【融化】rónghuà آب کردن :湖上的冰已经～了。 یخ روی دریاچه آب شده است. /雪已开始～。 آب شدن برف ها شروع شده است.

【融会贯通】rónghuì guàntōng بر اثر مطالعهٔ همه جانبه بر موضوعی تسلط یافتن

【融解】róngjiě آب کردن، گداختن

【融洽】róngqià همآهنگ، دوستانه :干群关系很～。 مناسبات بین کار مندان دولت وتوده های مردم از همآهنگی کامل برخوردار است.

【融融】róngróng 〈书〉①[与"其乐"连用,形容和睦、快乐] وقتی که شاد وهمآهنگ :老朋友欢聚一堂,其乐～。 دوستان قدیمی باهم جمع می شوند، از همآهنگی وشادی بهره‌مندند. ②[与"春意"、"春光"连用,形容暖和] گرم :春光～。 فصل بهار مملو از هوای گرم ولطیف است.

rǒng

冗 rǒng ①(多余的) زائد، زیادی، اضافی :～词赘句 کلمات زائد ②(烦琐) ناقابل پر از جزئیات ③(繁忙的事) در میان کارهای خود فراغتی یافتن :拨～ گرفتاری ها

【冗长】rǒngcháng طولانی وبی مزه، طولانی وخسته کننده :～的讲演 سخنرانی طولانی وخسته کننده

【冗繁】rǒngfán متعدد ومتفرقه

【冗务】rǒngwù کار های متعدد و متفرقه

【冗员】rǒngyuán پرسنل زائد

【冗杂】rǒngzá ①(文章冗长杂乱) (مقاله) طولانی وشلوغ ②(事物繁杂) (امور) متعدد ودر هم آمیخته

【冗赘】rǒngzhuì طولانی و زائد، درازنویس، درازگو

róu

柔 róu ①(软) نرم، لطیف، نرمش پذیر :枝嫩叶～ شاخه های نرم وبرگ های لطیف ②(使变软) نرم کردن :～麻 کنف، حشیش و...را نرم کردن ③(柔和) لطیف، ملایم، نرم :温～ لطیف وملایم / 〜中有刚 ملایم اما محکم

【柔板】róubǎn 〈乐〉(موسیقی) آهنگ آهسته وملایم

【柔肠】róucháng احساسات نرم ولطیف

【柔道】róudào کشتی«جودو» مخصوص ژاپن(نوعی فن دفاع بدون اسلحه)

【柔静】róujìng ملایم وآرام

【柔和】róuhé ملایم، نرم، لطیف :～的光线 نور ملایم /～的风 باد ملایم /～的声音 صدای لطیف /颜色～ رنگ ملایم

【柔美】róuměi ملایم وزیبا

【柔媚】róumèi ملایم وملیح

【柔嫩】róunèn نازك، لطیف :～的幼芽 جوانه های نازك

【柔腻】róunì (پوست) لطیف ونرم

【柔懦】róunuò سست وضعیف

【柔情】róuqíng احساسات لطیف

【柔韧】róurèn انحناء پذیر اما محکم

【柔软】róuruǎn نرم :～的垫子 تشك نرم /～的动作 حرکات نرم /～体操 ژیمناستیك نرم

【柔弱】róuruò ضعیف، کم بنیه :身体～ ضعیف مزاج

【柔术】róushù «جوجی سو» نوعی کشتی«جودو» مخصوص ژاپن

【柔顺】róushùn ملایم وموافق

【柔荑】róutí جوانهٔ تازه رسیدهٔ گیاهان

【柔荑花序】róutí huāxù 〈植〉 آرایش نگینی یا تسمه ای گل بید مشك ومانند آن

【柔鱼】róuyú نوعی ماهی بنام "Squid"

揉 róu مالیدن، مالش دادن، خمیر کردن :别～眼睛! چشم ها یتان را نمالید. /～面 خمیر کردن / 〜腿 مالیدن پاها / 把信～成一团 نامه را مچاله کردن

【揉搓】róucuo مالیدن، مالش دادن

糅 róu قاطی کردن، آمیختن

【糅合】róuhé قاطی کردن، مخلوط کردن، آمیختن

蹂 róu

【蹂躏】róulìn زیر پا گذاشتن، پایمال کردن، زیرو رو و غارت کردن :～别国主权 پایمال کردن حاکمیت کشور های دیگر /在帝国主义的～下 زیر پایمالی امپریالیسم / 遭到～ مورد غارت ویغما قرار گرفتن

鞣 róu دباغی کردن :～皮子 دباغی کردن چرم ها

【鞣料】róuliào مادهٔ مخصوص دباغی کردن :～浸膏 عصارهٔ تانین

【鞣酸】róusuān 〈化〉(شیمی) جوهر مازو

【鞣制】róuzhì دباغی کردن

ròu

肉 ròu ①(动物的肉) گوشت :瘦～ گوشت بی چربی /肥～ گوشت چربی / ～制品 محصولات گوشت /猪～ گوشت خوك /牛～ گوشت گاو /羊～ گوشت گوسفند ②(果实的肉) گوشت میوه :果～ گوشت میوه /荔枝～ گوشت میوهٔ «لی چی»

【肉案】ròu'àn 〈方〉 دکان قصابی

【肉饼】ròubǐng ①(肉馅饼) کلوچهٔ گوشت چرخ شده ②(用碎肉煎成的饼状食物) گوشت کوبیدهٔ سرخ کرده به شکل کلوچه :牛～ گوشت گاو کوبیدهٔ سرخ کرده

【肉搏】ròubó نبرد تن به تن

【肉垂】ròuchuí 〈动〉 زائده ای بشکل گوشت زیادی در زیر گردن پرندگان یا بوقلمون

【肉苁蓉】ròucōngróng 〈中药〉 نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Saline cistanche"

【肉店】ròudiàn گوشت فروشی، دکان قصابی
【肉丁】ròudīng تکه های ریز گوشت: 辣子~ تکه های ریز گوشت با فلفل تند
【肉冻】ròudòng ژله خوش طعم محتوای گوشت: 鸡~ ژله خوش طعم محتوای گوشت جوجه
【肉豆蔻】ròudòukòu 〈中药〉 جوز هندی که در طب چینی بکار می رود
【肉墩墩】ròudūndūn چاق وستبر
【肉冠】ròuguān 〈动〉 تاج خروس، کاکل
【肉桂】ròuguì 〈植〉 درخت فلوس از نوع چینی
【肉乎乎】ròuhūhū چاق 又称"肉呼呼"
【肉鸡】ròujī جوجه ای که بیشتر برای مصرف گوشت آن پرورش می شود
【肉瘤】ròuliú 〈医〉 تومور سرطانی، تومور بد خیم نسج همبند
【肉麻】ròumá تهوع آور، زننده، تنفر کننده: 的吹捧~ تحسین زننده وتهوع آور
【肉末】ròumò (گوشت) کوبیده، گوشت چرخ شده
【肉囊囊】ròunāngnāng گوشتی وبر آمده
【肉排】ròupái استیك
【肉皮】ròupí پوست خوك
【肉片】ròupiàn تکه نازك گوشت
【肉票】ròupiào 〈旧〉 کسی که بعنوان گروگان بدست راهزنان جهت اخذ پول از خانواده اش نگهداشته شود
【肉色】ròusè رنگ بدنی
【肉食】ròushí گوشتخوار: 动物~ جانور گوشت خوار
【肉食】ròushi گوشت
【肉丝】ròusī رشته های ریز گوشت: 面~ ماکارونی با رشته های ریز گوشت
【肉松】ròusōng گوشت خشك شده بشکل کرك
【肉穗花序】ròusuì huāxù 〈植〉 خوشه، آرایش غلافی، گریبانه‌دار
【肉汤】ròutāng آبگوشت
【肉体】ròutǐ بدن انسان: 痛苦~ رنج بدنی/出卖~ فاحشگی
【肉丸子】ròuwánzi کوفته
【肉馅】ròuxiàn گوشت کوبیده، محتوای گوشت در کلوچه وامثال آن
【肉刑】ròuxíng مجازات بدنی
【肉芽】ròuyá 〈医〉 رویش گوشتی
【肉眼】ròuyǎn چشم های معمولی(یا غیر مسلح): 看不到~ با چشم های معمولی دیده نشدن
【肉眼凡胎】ròuyǎn fántāi آدم معمولی وبی لیاقت
【肉用鸡】ròuyòngjī جوجه پرورش داده شده مخصوص مصرف گوشت
【肉用牛】ròuyòngniú گاو گوشتی
【肉疣】ròuyóu زگیل گوشتی
【肉欲】ròuyù خواست های نفسانی، شهوت
【肉汁】ròuzhī عصاره گوشت، شیره گوشت
【肉中刺】ròuzhōngcì خار در چشم
【肉猪】ròuzhū خوکی که بیضه آن کشیده شده باشد
【肉赘】ròuzhuì زگیل

rú

如 rú ①(依照) در انطباق با...، مطابق، بر حسب: 命~ در انطباق با دستورات شما ②(如同) مانند، مثل، گویا: 我们的意志~钢。 اراده ما مانند فولاد محکم است/ 临大敌~ گویا با دشمن مهیب روبرو شده باشد/ 你所说~ همانطور که شما فرمودید ③(及;比得上)[用于否定] می توان مقایسه کرد: 我不~他。 من نمی توانم خود را با او یا من به پای او نمی رسم. ④(表示举例) مانند، مثلا: 唐朝有很多大诗人，~李白、杜甫、白居易等。 درزمان سلسله «تانگ» عده زیادی از شاعران بزرگی مانند«لی بائو»، «دوفو»، «بائو جویی» بوجود آمده‌اند. ⑤〈连〉(如果) اگر، چنانچه: 处理得当，问题不难解决。~ اگر با این مسئله بنحو صحیح برخورد شود، مسئله بآسانی حل خواهد شد. ⑥〈书〉(到;往) رفتن: 厕~ به دستشوئی رفتن
【如常】rúcháng مثل معمول: 一切~ همان آش است وهمان کاسه
【如出一口】rú chū yī kǒu هم صدا شدن
【如出一辙】rú chū yī zhé عین چیزی بودن، توفیر نداشتن
【如初】rúchū مثل سابق
【如此】rúcǐ چنین، به این روش، اینطور: 似乎是~。 مثل اینکه اینطور بنظر می آید. /理当~。 بطور صحیح اینطور است. / 重要的问题应呈报上级批准。 چنین مسئله مهمی برای تصویب باید به مقامات تسلیم شود. /事已~，后悔也是枉然。 چون کار انجام شده، پشیمانی دیگر سودی ندارد. /他从来就是~。 او همیشه اینطور بوده است /农业战线形势大好，其它各条战线也是~。 وضع در جبهه کشاورزی خوب است ووضع در جبهه های دیگر به همین منوال است. /等等~ وغیره وغیره
【如此而已】rúcǐ ér yǐ کار بدین منوال است وهیچ تازگی ندارد.
【如次】rúcì بقرار زیر: 其理由~。 دلیلش بقرار زیر است.
【如堕五里雾中】rú duò wǔlǐwù zhōng گویا در مه غلیظی گم شده باشد؛ کاملا سر در گم وگیج شدن
【如堕烟海】rú duò yānhǎi گویا در دریای مه آلود گم شده باشد، کاملا سرگردان وسر در گم بودن
【如法炮制】rú fǎ páozhì به همان نسخه تجویز شده داروی گیاهی را آماده کردن — یعنی قالب معینی را دنبال کردن
【如故】rúgù ①(照旧) مانند گذشته: 依然~ به همان منوال ②(和老朋友一样) مانند دوستان قدیمی: 一见~ در اولین ملاقات احساس سابقه دوستی کردن
【如果】rúguǒ 〈连〉 اگر، در صورتی که: 你~要来，请事先告诉我。 اگر خواستید بیایید، لطفا قبلابه ما خبر دهید. /不是他~指引，我们就迷路了。 اگر او راهنمایی نمی‌کرد، ما سرگردان وگمراه می شدیم. /天好，我就来。~ اگر هوا خوب باشد، می آیم.

【如何】 rúhé چطور، چگونه، چه: 此事～办理？ با این مسئله برخورد کنیم؟ ما چطور باید / 他不知～是好。 او نمی دانست چه کار باید بکند. / 你觉得这部电影～？ نظر شما در بارهٔ این فیلم چیست؟ / 结果～还很难说。 هنوز مشکل است که نتیجهٔ کار را قضاوت کرد.

【如虎添翼】 rú hǔ tiān yì مانند ببری که بال در آورده باشد ـ یعنی با نیروی دو برابر شده

【如火如荼】 rúhuǒ-rútú مانند آتش شعله ور

【如获至宝】 rú huò zhìbǎo گویا کسی گنج یافته باشد

【如饥似渴】 rújī-sikě مثل اینکه گرسنه یا تشنهٔ چیزی باشد: ～地学习 با اشتیاق تمام آموختن

【如胶似漆】 rújiāo-sìqī مانند سریشم یا لاك والكل به یکدیگر چسبیدن، عمیقا به یکدیگر پیوستن

【如今】 rújīn امروزه ، کنونی : ～人人都有用武之地了。 امروزه میدان فعالیت برای هر کس باز است. / ～的青年和我们年轻时可不一样了。 جوانان امروزه با ما که جوان بودیم بسیار تفاوت کرده اند.

【如旧】 rújiù مثل سابق

【如来】 Rúlái 〈佛教〉 تاتاگاتا(نام یکی از بوداها)

【如狼似虎】 rúláng-sìhǔ مانند گرگ ها وببرها ددمنش بودن، مانند جانوران درنده بودن

【如雷贯耳】 rú léi guàn ěr مانند صدای رعد طنین انداز بودن : 久闻大名，～。 مدتی است که آوازهٔ شهرت شما در گوشم طنین انداز است.(از تعارفات چینی است)

【如临大敌】 rú lín dà dí گویا با دشمن قوی ومهیب روبرو شدن

【如梦初醒】 rú mèng chū xǐng گویا تازه از خواب بیدار شده باشد ـ کنایه از یکمرتبه متوجه موضوع شدن

【如鸟兽散】 rú niǎo-shòu sàn بنحو در هم ریخته وآشفته فرار کردن، کاملا تارو مار شدن

【如牛负重】 rú niú fùzhòng مانند گاو بار کشیدن

【如期】 rúqī در تاریخ مقرر: 会议将～召开。 کنفرانس در تاریخ مقرر گشایش خواهد یافت. / 任务已～完成。 وظیفه مطابق برنامه انجام شده است. / 货物将～运到。 کالا ها در تاریخ مقرر خواهد رسید.

【如其】 rúqí 〈连〉 اگر، چنانچه

【如泣如诉】 rú qì rú sù گریه وشکایت کنان

【如日东升】 rú rì dōng shēng مثل اینکه خورشیدتازه طلوع کرده باشد ـ کنایه از داشتن آیندهٔ درخشان

【如日中天】 rú rì zhōngtiān مانند خورشید نیمروز ـ یعنی در اوج شهرت، قدرت، مقام و...

【如入无人之境】 rú rù wú rén zhī jìng مثل اینکه کسی وارد سرزمین خالی از سکنه شده باشد ـ کنایه از همهٔ مقاومت ها را در هم شکستن

【如若】 rúruò 〈连〉 اگر، چنانچه: ～不信，请拭目以待。 اگر باور نمی کنید، صبر کنید وخودتان ببینید. / ～不然 در غیر این صورت

【如丧考妣】 rú sàng kǎo-bǐ بنظر می‌آید والدین خود را از دست داده است ـ کنایه از اینکه بسیار غمگین ومضطرب به نظر می آید.

【如上】 rúshàng همانطور که در فوق ～所述 : در بالا، درفوق مذکور شد

【如实】 rúshí کاملا منطبق با حقیقت : ～地反映情况 با کمال دقت گزارش اوضاع را دادن

【如是】 rúshì اینقدر، چنین

【如释重负】 rú shì zhòngfù مثل اینکه بار سنگینی از دوش کسی برداشته شده باشد

【如数家珍】 rú shǔ jiāzhēn مانند شمردن اشیاء گرانبهای خانوادهٔ خود ـ کنایه از آشنایی کامل با اموال خود

【如数】 rúshù عدد یا مقدار دقیق : ～偿还 بدون کم وکاست پس دادن / ～到齐 همه وهمه حضور داشتن

【如汤沃雪】 rú tāng wò xuě مانند آب کردن برف با آب گرم ـ کنایه از آسان بودن انجام کاری

【如同】 rútóng مانند ، مثل: 他们待我们～亲人一样。 مثل خویشاوندان خود از ما مراقبت کردند.

【如闻其声，如见其人】 rú wén qíshēng, rú jiàn qírén (آنقدر زنده توصیف شده است که) گویا شماآن شخص را می بینید وصدایش را می شنوید

【如下】 rúxià شرح زیر: 这个计划的要点～。 نکات اصلی برنامه بشرح زیر است. / 全文～。 متن کامل بشرح زیر است. / 发表～声明 صادر کردن اعلامیهٔ زیر

【如心】 rúxīn موافق با دل، مطابق با دل

【如一】 rúyī کاملا منطبق بودن

【如蚁附膻】 rú yǐ fù shān مانند مورچه ایکه بدنبال چیز بدبو و متعفن می رود ـ کنایه از اینکه برخی از مردم دنبال چیزهای ناسالم می گردند یا برای کسب حمایت بر افراد با نفوذ تکیه می کنند.

【如意】 rúyì ①(符合心意) همانطور که دل می خواهد: 很难万事～。 شما نمی توانید توقع داشته باشید که هرچه دلتان بخواهد همانطور از آب در آید. / 称心～ بد لخواه خود ②(一种器物) «رویی» ـ زینتی بشکل «ی» که معمولا از یشم سبز ساخته می شود ودر سابق سمبل خوش شانسی بود

【如意算盘】 rúyì suànpan حسابگری آرزومندانه : 打～ مشغول حسابگری محض حسابگری آرزومندانه بودن / 打乱了他的～ کاخ آرزوهای کسی را ویران کردن 或 کسی را بر هم زدن

【如蝇逐臭】 rú yíng zhú chòu مانند مگسی که دنبال بوی متعفن می گردد ـ کنایه از درپی سود محض بودن

【如影随形】 rú yǐng suí xíng مانند سایه ایکه همراه شخص باشد ـ یعنی با یکدیگر در تماس بسیار نزدیك بودن

【如鱼得水】 rú yú dé shuǐ احساس کردن که گویا ماهی در آب باشد ـ یعنی در محیط بسیار مساعد قرار گرفتن

【如愿以偿】 rúyuàn yǐ cháng به آرزوهای خود رسیدن

【如坐针毡】 rú zuò zhēnzhān احساس سوزن سوزن شدن بدن را داشتن ـ کنایه از نگرانی واضطراب کسی

茹 rú 〈书〉①(吃) خوردن: ～素 گیاهخوار بودن ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【茹苦含辛】 rúkǔ-hánxīn 见“含辛茹苦”hánxīn-rúkǔ

【茹毛饮血】 rúmáo-yǐnxuè (مردم اولیه) پرندگان وحیوانات را

خام خوردن

铷 rú 〈化〉(Rb) روبيديم

儒 rú ①(孔子的学派) عقايد كنفوسيوس ②〈旧〉(读书人) عالم كهنه پرست ~腐: عالم، دانشمند، اهل تتبع

【儒艮】rúgèn 〈动〉 نهنگ علف‌خوار دريايى

【儒家】Rújiā پيروان كنفوسيوس(يك مكتب فكرى در دورهٔ ممالك جنگى بهار وپائيز(۲۲۱-۷۷۰ق.م.)، مكتب كنفوسيوس

【儒林】rúlín دانشمندان ؛ محافل ادبى

【儒生】rúshēng 〈旧〉 دانشمند پيرو كنفوسيوس 又称"儒士"

濡 rú 〈书〉①(沾湿) خيس كردن، تر كردن، نمدار كردن ;②(停留) درنگ كردن، تاخير ~笔 قلم را در مركب فرو بردن كردن

【濡染】rúrǎn خيس كردن، تر كردن

【濡润】rúrùn خيس، تر

【濡湿】rúshī خيساندن، در آب فرو بردن

【濡滞】rúzhì 〈书〉 درنگ كردن، توقف كردن

薷 rú 见"青香薷"qīngxiāngrú

嚅 rú 见"嗫嚅"nièrú

【嚅嚅】rúrú با درنگ وتأنى(سخن گفتن)

孺 rú كودك، بچه ;妇~ زنان وبچگان

【孺子】rúzǐ 〈书〉 كودك، بچه

【孺子牛】rúzǐniú خدمتگزار به خلق

蠕 rú لوليدن، كرم وار رفتن

【蠕虫】rúchóng كرم ;~学 كرم شناسى

【蠕动】rúdòng ①〈生理〉 حركت دودى، جنبش كرم وار ②(像蚯蚓爬行那样动) لولى خوردن، لوليدن، كرم وار رفتن

【蠕蠕】rúrú لول خوردن، لوليدن، كرم وار حركت كردن

【蠕形动物】rúxíng dòngwù جانور كرم شكل

颥 rú 见"颞颥"nièrú

rǔ

汝 rǔ 〈书〉 شما، شماها ;~辈 شما

乳 rǔ ①(乳房) پستان ②(奶汁) شير ;炼~ شير تغليظ تكثير ③(生殖) شيرهٔ لوبياى سويا ~豆/ شدهٔ مخلوط با شكر ;孳~ زاد و ولد كردن ④(初生的)[专指动物] تكثير كردن ~猪 : تازه بدنيا آمده خوك شير خوار

【乳白】rǔbái رنگ شيرى ;~灯泡 چراغ شيرى رنگ / ~玻璃 شيشهٔ شيرى رنگ

【乳钵】rǔbō هاون

【乳齿】rǔchǐ دندان شيرى

【乳畜】rǔchù حيوان اهلى شيرى

【乳蛾】rǔ'é 〈中医〉 ورم حاد لوزتين

【乳儿】rǔ'ér كودك شير خوار

【乳房】rǔfáng ①(人的乳房) پستان انسان، ثدى ②(牛、羊等的乳房) پستان گاو، گوسفندو...

【乳峰】rǔfēng پستان برجستهٔ زن

【乳化】rǔhuà 〈化〉 (شيمى) به شكل ذرات ريز وپايدار در آوردن جسمى در محلولى ;~剂 مادهٔ امولسيون كننده / ~原油 نفت خام بشكل ذرات ريز وثابت در آمده

【乳化液】rǔhuàyè 〈化〉 (شيمى) امولسيون ;水包油~ امولسيون آب در روغن / 油包水~ امولسيون روغن در آب

【乳剂】rǔjì 〈化〉 امولسيون ;全色~〈摄影〉 امولسيون همه رنگ پذير

【乳浆】rǔjiāng شير

【乳胶】rǔjiāo امولسيون ;~漆 رنگ امولسيون

【乳疽】rǔjū ورم چركى پستان

【乳酪】rǔlào پنير

【乳糜】rǔmí 〈生理〉 كيلوس ;~尿 وجود چربى در ادرار بطورى كه رنگ ادرار همانند شير شود

【乳名】rǔmíng اسم خودمانى در بچگى

【乳母】rǔmǔ دايه

【乳娘】rǔniáng 〈方〉 دايه

【乳牛】rǔniú گاوشيرى ;~场 پرورش‌گاه گاوشيرى

【乳酸】rǔsuān اسيدلاكتيك ;~钙 نمك اسيدلاكتيك كلسيم

【乳糖】rǔtáng لاكتوز ;~酶 آنزيمى كه لاكتوز را تبديل به دكستروزوگا لاكتوز مى كند

【乳头】rǔtóu ①〈生理〉 نوك پستان ②〈医〉 (طب) پاپيل، پاپيل بصرى ~视神经 /~状瘤 ورم يا بر آمدگى پستانك پوستى

【乳腺】rǔxiàn 〈生理〉 غدهٔ پستان، غدهٔ ثدى ;~癌 سرطان غدهٔ پستان / ~炎 آماس غدهٔ پستان

【乳香】rǔxiāng كندر

【乳臭未干】rǔxiù wèi gān — هنوز بوى شير از دهان آمدن كنايه از جوان وناشى وبى تجربه بودن كسى

【乳燕】rǔyàn بچهٔ پرستو

【乳罩】rǔzhào پستان بند

【乳汁】rǔzhī شير

【乳脂】rǔzhī روغن شير، سرشير، خامه ;~糖 شيرينى خامه دار

【乳制品】rǔzhìpǐn لبنيات ;~工业 صنعت لبنيات سازى

【乳浊液】rǔzhuóyè 〈化〉 (شيمى) امولسيون

辱 rǔ ①(耻辱) رسوايى، ننگ، خفت ;奇耻大~ ننگ ②(使受耻辱;侮辱) رسوا كردن، خفيف وخوار كردن، اهانت كردن ;丧权~国 واهانت بزرگ بر ملت خود خفت وارد آوردن وحاكميت آن را ساقط كردن

【辱骂】rǔmà بهتان زدن، ناسزا گفتن ;~和恐吓决不是战斗。 بهتان زدن وتهديد كردن بهيچوجه بحساب نبرد نمى‌آيد.

【辱命】rǔmìng در انجام ماموريت موفق نشدن

【辱没】rǔmò رسوا كردن؛ ناشايسته بودن

rù

入 rù ①(进来;进去)وارد شدن:～境 وارد كشوری شدن / 长江流～东海。رودخانه «يان تسه» به دريای شرق می‌ريزد./ 投～更多人力 بكار بردن نيروی كار بيشتری / 列～议程 در صورت جلسه قرار دادن ②(加入)عضو سازمانی شدن، پيوستن:～团 به سازمان جوانان پيوستن ③(收入)در آمد:岁～ سالانه / 不敷出 از گذران كردن معاش عاجز بودن ～ ④(合乎)مطابقت داشتن، منطبق بودن:～时 شيك، مدروز / 情～理 منصف ومنطقی بودن ⑤〈语〉见"入声"

【入仓】rùcāng ذخيره شدن غله در انبار:粮食要晒干才能～。غله قبل از اينكه ذخيره شود بايد در معرض نور خورشيد قرار گيردتا خشك شود.

【入场】rùchǎng ورود؛ وارد شدن:凭票～ ورود با بليط / 免票～ ورود آزاد / 运动员在乐曲声中列队～。ورزشكاران همراه با موزيك نظامی رژه رفتند و وارد ميدان شدند.

【入超】rùchāo موازنهٔ مساعد بازرگانی

【入党】rùdǎng به حزب پيوستن يا پذيرفته شدن:不但组织上～,而且思想上～ نه تنها از لحاظ سازمان بلكه از لحاظ ايده‌ئولوژی به حزب پيوستن

【入定】rùdìng 〈佛教〉نوعی رياضت كشيدن(يعنی با چشم بسته آرام نشستن وبر انواع فعاليت های جسمی وفكری مسلط شدن)

【入耳】rù'ěr خوشايند به گوش:不～的话 حرف های (كلمات) مستهجن، زشت، ناخوشايند / 不堪～ ناخوشايند به گوش

【入伏】rùfú آغاز گرمترين ايام تابستان:～以来,常有阵雨。از آغاز چله‌ء تا بستان باين طرف مرتبا رگبار های باران داشته ايم.

【入港】rùgǎng ①〈交〉وارد بندر شدن ②(说话投机)توافق وهمآهنگی داشتن:二人谈得～ هردو آنها عميقا سرگرم صحبت هستند وباهم همآهنگی كامل دارند.

【入彀】rùgòu 〈书〉مورد نظارت وكنترل قرار گرفتن

【入股】rùgǔ سهام خريدن، سهام دار شدن

【入骨】rùgǔ نافذ تا مغز استخوان:恨之～ سخت دشمنی ورزيدن

【入官】rùguān ①(充公)مصادره كردن ②〈书〉(做官)مأمور دولت شدن

【入国问禁】rù guó wèn jìn خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو! 参见"入境问俗"

【入黑】rùhēi (هوا) تاريك شدن

【入户】rùhù برای سكونت در جائی نام نويسی كردن

【入画】rùhuà مناسب برای نقاشی:桂林山水,处处可以～。هر گوشه ای از منطره «گوی لين» شايستهٔ نقاشی كردن آن است.

【入伙】rùhuǒ ①(加入某一集团)به دارو دسته ای پيوستن، عضويت سازمانی را پذيرفتن ②(加入集体伙食)از غذای ناهارخوری استفاده كردن:在食堂～ از غذای ناهارخوری استفاده كردن

【入籍】rùjí اختيار كردن تابعيت

【入寂】rùjì مردن راهب بودايی

【入教】rùjiào عضو دين شدن

【入境】rùjìng وارد كشوری شدن:～登记 ثبت ورود / ～签证 رواديد ورود

【入境问俗】rùjìng wèn sú خواهی‌نشوی رسوا همرنگ جماعت شو!

【入口】rùkǒu ①(进入嘴中)وارد دهان شدن:难于～ مزه‌ء بسيار بد داشتن / 不可～! خوردن قدغن است! ②(进入建筑物或场所的门)دروازه‌ء دخول، مدخل:车站～ دروازهٔ دخول راه آهن

【入寇】rùkòu تجاوز كردن، تعدی‌كردن

【入库】rùkù ذخيره شدن غله در انبار

【入款】rùkuǎn در آمد

【入理】rùlǐ منطقی بودن حرف كسی

【入殓】rùliàn گذاشتن مرده در تابوت

【入列】rùliè 〈军〉در صفوف قرار گرفتن

【入寐】rùmèi به خواب رفتن

【入门】rùmén ①(得到门径)معلومات ابتدايی موضوعی را ياد گرفتن:学外语～并不难,学好可不容易。ياد گرفتن معلومات ابتدايی يك زبان خارجی چندان مشكل نيست، اما تسلط يافتن بر آن مشكل است./ 他是我的～师傅。او استادی است كه مرا به اين شغل آشنا كرد./ 我还没～呢。من هنوز در اين موضوع وارد نيستم. ②(初级读物)درس ابتدايی:《波斯语语法～》«دستور ابتدايی زبان فارسی» / 《摄影～》«معلومات ابتدايی عكاسی»

【入梦】rùmèng ①(睡着了)بخواب رفتن ②(别人出现在自己的梦中)كسی را خواب ديدن

【入迷】rùmí شيفته شدن، دلربا شدن، مجذوب شدن:他们的精采表演使观众看得入了迷。تماشاچيان مجذوب نمايش عالی آنها شدند./ 看书看～了。مجذوب كتابی شدن

【入灭】rùmiè درگذشت راهب بودايی

【入魔】rùmó شيفته وشيدا شدن، از خود بيخود شدن، افسون شدن

【入木三分】rù mù sān fēn ①(书法有力)با دست قوی‌نوشته شده ②(议论深刻)عميق، نافذ:他的分析真是～。تجزيه وتحليلش واقعا نافذ بود.

【入暮】rùmù هنگام غروب

【入侵】rùqīn تجاوز كردن، تعدی كردن:消灭一切敢于～的敌人 از بين بردن هر دشمنی كه قصد تجاوز به كشور ما را دارد / 再次～ مجددا تجاوز كردن / ～飞机 هواپيمای متجاوز

【入射角】rùshèjiǎo 〈物〉(فيزيك) زاويهٔ برخورد

【入射线】rùshèxiàn 〈物〉(فيزيك) اشعهٔ برخورد

【入神】rùshén ①(入迷)شيفته وشيدا شدن، دلربا شدن، مجذوب شدن:她听音乐简直都听～了。او از شنيدن موسيقی شيفته وشيدا شد. ②(达到精妙的境地)عالی، بسيار خوب، بكمال رسيده:这幅画画得真是～。اين تابلوی‌نقاشی واقعا عالی است.

【入声】rùshēng 〈语〉آهنگ وارد كننده، يكی‌از آهنگ های چهارگانه در تلفظ زبان كلاسيك چين

【入胜】rùshèng وارد جالب ترین مطلبی شدن

【入室】rùshì به استادی فنی رسیدن

【入室操戈】rù shì cāo gē با استفاده از نقطهٔ نظر حریف او را رد وتکذیب کردن

【入手】rùshǒu با...شروع کردن، چیزی را نقطهٔ مبداء قرار دادن: 解决问题要从调查研究～。 بمنظور حل یك مسئله کسی باید کارخود را از تحقیق وبررسی شروع کند. /从改造世界观～ نوسازی جهان بینی را نقطهٔ مبداء قرار دادن

【入睡】rùshuì بخواب رفتن

【入土】rùtǔ پای کسی لب گور بودن ، دفن شدن: 快～了

【入托】rùtuō در کودکستان رفتن: 办理～手续 به کودکستان رفتن برای بچه ای نام نویسی کردن

【入微】rùwēi به هروسیله ایکه ممکن باشد، بطرز دقیق: 体贴～ به هر وسیلهٔ ممکن از کسی مراقبت کردن/ 演员表演得细腻～。 بازیگران نمایش ظریف ودقیق وجالبی را ارائه دادند.

【入味】rùwèi ①(有滋味) لذیذ، خوشمزه: 菜做得很～ غذا بسیار لذیذ است. ②(有趣味) جالب

【入伍】rùwǔ به ارتش پیوستن

【入席】rùxí در ضیافت، مراسم و...جا گرفتن

【入邪】rùxié واردکج راهه شدن، گمراه شدن

【入选】rùxuǎn انتخاب شدن، برگزیده شدن

【入学】rùxué ①(开始上小学) به مدرسه رفتن شروع کردن: 儿童六岁～。 /کودکان درسن شش سالگی به مدرسه می روند. ～年龄 سن مدرسه رفتن ②(开始进入某一学校学习) به تحصیل شروع کردن: 新生后天～。 دانشجویان تازه وارد پس فردا شروع به تحصیل می کنند. /～考试 کنکور

【入眼】rùyǎn خوشایند برای چشم: 看不～ غیر مطلوب

【入药】rùyào 〈中药〉 به عنوان دارو بکار رفتن

【入夜】rùyè هنگام شب: ～,工地上灯火通明。 وقتیکه شب شد، محل ساختمانی با چراغ های پر نور کاملا روشن بود.

【入瘾】rùyǐn معتاد شدن به چیزی

【入狱】rùyù به زندان فرستاده شدن

【入院】rùyuàn بستری شدن: 办理～手续 در بیمارستان برای بستری شدن نام نویسی کردن

【入帐】rùzhàng رقمی را وارد حساب کردن

【入赘】rùzhui عروسی کردن ودر خانهٔ عروس زندگی نمودن

【入座】rùzuò در جای خود نشستن 又称"入坐"

溽 rù 〈书〉 مرطوب، نمدار

【溽暑】rùshǔ هوای گرم ومرطوب

缛 rù پیچیده، مفصل، سنگین: 繁文～节 فرمالیتهٔ اداری، مقررات غیرلازم وخشك اداری

蓐 rù 〈书〉①(草席) بوریا، حصیر ②(产妇床铺) بستر زن بستر زایمان: 坐～ 〈旧〉 زایمان

褥 rù تشك پنبه دوزی: 被～ لحاف وتشك، لوازم تختخواب

【褥疮】rùchuāng 〈医〉 زخمی که به علت خوابیدن متمادی در بستر ونرسیدن خون کافی به پشت بیماران ایجاد می شود

【褥单】rùdān ملافه، ملحفه

【褥热】rùrè (هوا) مرطوب وخفه

【褥套】rùtào ①(装被褥的布套) کیسهٔ پارچه ای برای ②(褥子里的棉胎) لایهٔ پنبه دوزی گذاردن لحاف وتشك برای تشك

【褥子】rùzi تشك پنبه دوزی

ruǎn

阮 ruǎn ①见"阮咸" ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【阮咸】ruǎnxián 〈乐〉 نوعی موسیقی سیمی که با مضراب نواخته می شود

朊 ruǎn پروتئین

软 ruǎn ①(不硬) انحناء پذیر، نرم پذیر، نرم ، شل: 椅～ صندلی نرم / 柳条很～。 شاخه های بید نرمش و خمیدگی پذیرند. ②(柔和) نرم، ملایم، لطیف: 语～ حرف های لطیف / 你对他～了些。 با او کمی نرم رفتار کردید. / 他的话太～了。 حرف های او بسیار ملایم بود. ③(软弱) سست وضعیف: 他两腿发～。 پا هایش سست وضعیف شد. / 欺～怕硬 مردم ضعیف را مورد فشار و تضییق قرار دادن و از مردم قوی هراسیدن ④(差) نامطلوب در کیفیت: 货色～ (یا) اجناس بد کیفیت / 工夫～ مهارت نارسا / نامرغوب ⑤(易受影响) بآسانی مورد تاثیر یا نفوذ قرار گرفتن: 心～ نازك دل / 耳根～ زودباور

【软币】ruǎnbì ①(纸币) اسکناس ②(不稳定的货币) پولی که ارزش آن در بازار بین المللی غیر ثابت است

【软刀子】ruǎndāozi کارد نرم ـ کنایه از شیوهٔ غیر مشخص ضرر رساندن به مردم

【软钉子】ruǎndīngzi رد یا عیب جویی مؤدبانه

【软缎】ruǎnduàn پارچهٔ ابریشمی نرم

【软腭】ruǎn'è 〈生理〉 سقف نرم دهان، نرم کام

【软耳朵】ruǎn'ěrduo کسی که زودباور است یا رأی ثابت ندارد

【软风】ruǎnfēng باد ملایم، باد یك درجه

【软钢】ruǎngāng فولاد نرم

【软膏】ruǎngāo مرهم

【软骨头】ruǎngútou آدم دارای استخوان نرم ـ کنایه از آدم ترسو

【软骨】ruǎngǔ 〈生理〉 غضروف، نرمهٔ استخوان: ～病 بیماری نرمی استخوان در اشخاص بالغ / ～鱼 ماهی غضروفی

【软管】ruǎnguǎn لولهٔ خم شو: 铠装～ لولهٔ پلاستیك زره پوش

【软焊】ruǎnhàn جوش دادن نرم

【软乎乎】ruǎnhūhū نرم: ～的泥土 خاك نرم

【软化】ruǎnhuà ①(由硬变软) نرم کردن: 使硬水～ نرم کردن آب سفت / 态度～ در برخورد نرم شدن ②(采用软的手法使人听命) با تاکتیك نرم دل کسی را بدست آوردن: 敌人的高压和～政策都失败了。 دشمن به تاکتیك های سخت ونرم متوسل شدو در هردو زمینه با شکست مواجه شد. ③(制革

工序之一) با مادهٔ شیمیایی چرم خام را نرم کردن
【软话】ruǎnhuà حرف های ملایم(برای پوزش خواهی، شفقت یا دلجویی)
【软和】ruǎnhuo 〈口〉نرم : ～的垫子 تشك نرم
【软件】ruǎnjiàn 〈计算机〉(Software) نرم افزار (کامپیوتر)
【软禁】ruǎnjìn کسی را در خانه تحت نظر قرار دادن
【软靠】ruǎnkào جوشن سبکی که ژنرال ها در اپرا های سنتی چین می پوشند
【软麻工艺】ruǎnmá gōngyì 〈纺〉(亚麻) نرم کردن کتان (黄麻) نرم کردن کنف
【软媚】ruǎnmèi لطیف ومليح
【软锰矿】ruǎnměngkuàng سنگ منگنز
【软绵绵】ruǎnmiánmián ①(柔软) نرم : ～的枕头 بالین نرم ②(软弱无力) سست وضعیف : 她病好了，但身体仍然～的。او حالا شفا یافته است، اما هنوز احساس ضعف می کند. ③(令人消沉的) ضعیف کنندهٔ روحیه : 这支歌～的。این سرود بسیار احساساتی است.
【软磨】ruǎnmó بکار بردن تاکتیك های نرم
【软木】ruǎnmù چوب پنبه : ～塞 سر چوب پنبه ای ～画 نقاشی باچوب پنبه
【软泥】ruǎnní 〈地〉رسوب نرم وعمیق دریا
【软片】ruǎnpiàn (摄影) فیلم عکاسی (یك حلقه)
【软弱】ruǎnruò سست، ضعیف، ناتوان : 他病后身体～。بیماری او را ناتوان کرده است. / ～无能 ضعیف وناتوان / 可～欺 ضعیف وزود آزارپذیر
【软食】ruǎnshí غذا های نرم وآبکی
【软水】ruǎnshuǐ آب نرم
【软塌塌】ruǎntātā ضعیف وبی زور
【软瘫】ruǎntān سست و بی حال
【软糖】ruǎntáng شیرینی نرم، شیرینی ژله مانند
【软梯】ruǎntī 〈口〉نردبان ریسمانی
【软体动物】ruǎntǐ dòngwù جانور نرم تن، حلزون : ～学 نرم تن شناسی
【软卧】ruǎnwò بستر نرم در اطاق خواب قطار
【软席】ruǎnxí 〈交〉صندلی نرم در اطاق خواب قطار : ～车厢 واگون قطار با صندلی های نرم
【软线】ruǎnxiàn 〈电〉سیم نرم برق
【软硬兼施】ruǎn-yìng jiān shī همزمان بکار بردن تاکتیك های نرم وسخت
【软语】ruǎnyǔ حرف های نرم وملایم
【软玉】ruǎnyù 〈矿〉نوعی سنگ معدنی بنام «یشم سبز نرم» که برای زینت بکار می رود
【软脂】ruǎnzhī پالمتین که بصورت چربی در پیه حیوانی یافت می شود : ～酸 اسید پالمتیك
【软着陆】ruǎnzhuólù 〈航天〉نشستن نرم روی زمین(مثلا برای سفینهٔ فضایی)
【软组织】ruǎnzǔzhī عضلات ورباطات

ruǐ

蕊 ruǐ پرچم گیاه یا مادگی : 雄～ پرچم گیاه / 雌～ مادگی

ruì

芮 Ruì 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
枘 ruì زبانهٔ(چوب)
【枘凿】ruìzuò 〈书〉ناسازگار، ناموافق، ناجور
蚋 ruì نوعی حشرهٔ دوبال تیره رنگ که در آب زندگی می کند وخون انسان وحیوان را می مکد
锐 ruì ①(尖锐；锋利) تیز، برنده، حاد : 尖～ تیز، برنده، حاد ②(锐气) قدرت، روحیهٔ جنگی، انرژی، قدرت : 养精蓄～ نگهداشتن وانرژی را ذخیره کردن ③(急剧) بشدت : ～减 بشدت کاستن
【锐不可当】ruì bùkě dāng غیر قابل نگهداشتن، غیر قابل مقاومت : 以～之势 با آن قدرت غیر قابل مقاومت / 我军攻势迅猛，～。حملهٔ ارتش ما آنقدر سریع وشدید بود که هیچ چیز قادر به مقاومت در برابر آن نبود.
【锐减】ruìjiǎn کاهش فاحشی یافتن
【锐角】ruìjiǎo 〈数〉زاویهٔ حاد
【锐利】ruìlì تیز، برنده : ～的匕首 خنجر تیز وبرنده / 目光～ نگاه تندو تیز / ～的笔锋 قلم تیز، سبك پرقدرت
【锐敏】ruìmǐn حساس : ～的嗅觉 حس حاد شامه
【锐气】ruìqì بی باکی در جلو رفتن : 表现了青年人的～ روحیهٔ بی باك جوانان را نشان دادن / 挫敌～ روحیهٔ دشمن را خنثی کردن
【锐意】ruìyì عزم راسخ
瑞 ruì فرخنده، خجسته، سعید، مبارك
【瑞典】Ruìdiǎn سوئد(نام یك کشور) : ～人 اهل سوئد، سوئدی / ～语 زبان سوئدی
【瑞金】Ruìjīn شهر «روی جین»
【瑞士】Ruìshì سویس : ～人 اهل سویس، سویسی
【瑞香】ruìxiāng 〈植〉مازریون کوهی
【瑞雪】ruìxuě برف بموقع : ～兆丰年。برف بموقع، نشان دهندهٔ فرا رسیدن سال پر حاصل است.
睿 ruì 〈书〉مآل اندیش، عاقبت اندیش
【睿智】ruìzhì 〈书〉خردمند و مآل اندیش

rùn

闰 rùn 〈天〉کبیسه، اضافی، افزوده
【闰年】rùnnián سال کبیسه
【闰日】rùnrì روز کبیسه

【闰月】rùnyuè ماه کبیسه در تقویم قمری

润 rùn ①(细腻;滋润) :مرطوب، نمدار، تر؛ صاف، لطیف 湿~ /مرطوب، نمدار 墨色很~ به رنگ سیاه پر مایه ②(加油或水使不干枯) :مرطوب ساختن، نمدار کردن، تر کردن 喝水~~嗓子 /گلوی خود را تر کردن با نوشیدن آب 肠~ نرم کردن روده‌ها ③(润色) ویرایش کردن، ویراستاری، زینت دادن ④(利益;好处) منفعت، سود، مصلحت: 分~ سهم سود داشتن

【润笔】rùnbǐ حق الزحمه برای نویسنده، نقاش یا خطاط

【润格】rùngé 〈旧〉 معیار حق الزحمه برای شاعر یا نقاش

【润滑】rùnhuá ~:روغن زدن، روغن مالیدن، روغن کاری کردن 油 /مایع روغن کاری 液~ روغن /سیستم روغن کاری 系统~ /ماشین، روغن موتور 脂~ چربی روغن کاری

【润色】rùnsè ویرایش کردن، ویراستاری:这篇文章需要~~下。 این مقاله به ویرایش احتیاج دارد.

【润湿】rùnshī ①(湿润) خیس ومرطوب ②(浸湿) خیساندن

【润饰】rùnshì 见"润色"

【润泽】rùnzé ①(不干枯) مرطوب، نمدار، شاداب: 这匹马全身~有光。 /تمام بدن این اسب براق وجلادار بود. 雨后荷花显得更加~了。 پس از باران گل های نیلوفر شاداب تر می نماید. ②(使滋润) روغن زدن، روغن مالیدن: 用油~轮轴 محور را روغن زدن

ruò

若 ruò ①(如;好像) مانند، مثل، گویا، مثل اینکه: ~有所失 /احساس کردن گویا چیزی گم شده باشد ~有所思 متفکر به نظر رسیدن / ~隐~现 بطور مبهم ظاهر شدن ②〈书〉(如果;假如) اگر، چنانچه: 人不犯我,我不犯人;人~犯我,我必犯人。 تا زمانیکه مورد حمله قرار نگیریم، ما حمله نمی کنیم، اگر مورد حمله قرار بگیریم، ما حمله‌ء متقابل خواهیم کرد. ③〈书〉(你,你们) شما، شماها: ~辈 مردم مانند شماها

【若虫】ruòchóng 〈动〉 شفیره

【若非】ruòfēi اگرنه، در غیر این صورت: ~亲身经历,岂知其中甘苦。 اگر تجربه‌ء شخصی نداشته باشید، نمی توانید به مشکل آن پی ببرید.

【若干】ruògān ①(一些) مقداری، تعدادی: ~年 /سال‌هایی چند، ~人 /عده ای از مردم ~地区 بعضی نواحی ②(多少) چقدر: 共得~? مجموعا چقدر است؟

【若果】ruòguǒ اگر، چنانچه

【若即若离】ruòjí-ruòlí با کسی روابط نه نزدیک ونه دور داشتن، روابط خود را با کسی در فاصله ای نگهداشتن

【若明若暗】ruòmíng-ruò'àn تصویر مبهمی از چیزی داشتن، تصور غیر واضح از چیزی داشتن

【若其】ruòqí 〈书〉 اگر

【若是】ruòshì 〈连〉 اگر، چنانچه

【若无其事】ruò wú qí shì گویا چیزی اتفاق نیفتاده بود: 发生这么大的事,你怎么还~? شما چگونه می توانید بی تفاوت بمانید وقتیکه چنین واقعه‌ء مهمی اتفاق افتاده است؟

【若要人不知,除非己莫为】ruò yào rén bù zhī, chúfēi jǐ mò wéi اگر نخواهی دیگران بدانند، از انجام آن خود داری کن.

【若隐若现】ruò yǐn ruò xiàn مبهم، غیر واضح

偌 ruò چنین، آنقدر

【偌大】ruòdà چنین بزرگ: ~的地方 /چنین جای بزرگی ~年纪 چنین سالخورده، بدین پیری

弱 ruò ①(力量小) ضعیف، کم زور: 他身体很~。 او بسیار ضعیف است. /由~变强 از ضعف به قوت تبدیل شدن 不甘示~ به پیشی گرفتن دیگران تن در ندادن ②(年幼) جوان: ~妹〈旧〉 خواهر جوان ③(差;不如) بی کفایت، نالایق: 她的能力并不比别人~。 استعداد وتوانائی او از دیگران کمتر نیست. ④〈书〉(丧失) از دست دادن(اشاره به مردن) ⑤[接在分数或小数后面] قدری کمتر از: 三分之一~ قدری کم تر از یك سوم

【弱不禁风】ruò bù jīn fēng آنقدر ضعیف بودن که از ایستادن در مقابل باد عاجز شدن، بی نهایت سست وضعیف بودن

【弱不胜衣】ruò bù shèng yī آنقدر ضعیف بودن که حتی تحمل وزن لباس را نداشتن

【弱点】ruòdiǎn نقطه‌ء ضعف

【弱碱】ruòjiǎn 〈化〉 (شیمی) قلیای ضعیف

【弱脉】ruòmài 〈中医〉 (طب چینی) نبض ضعیف

【弱拍】ruòpāi 〈乐〉 (موسیقی) ضربه‌ء ضعیف

【弱肉强食】ruòròu-qiángshí ضعیف ها طعمه‌ء قوی ها هستند ـ کنایه از قانون جنگل

【弱手】ruòshǒu آدم ناتوان وکم استعداد

【弱酸】ruòsuān 〈化〉 (شیمی) اسید ضعیف

【弱小】ruòxiǎo کوچك وضعیف: ~民族 ملیت های کوچك وضعیف

【弱音器】ruòyīnqì 〈乐〉 (موسیقی) وسیله‌ء صدا خفه کن

箬 ruò

【箬笠】ruòlì کلاه خیزرانی

【箬竹】ruòzhú نوعی خیزران بنام "Indocalamus"

爇 ruò 〈书〉 سوزاندن: ~烛 سوزاندن شمع

S

sā

仨 sā 〈口〉سه :我们哥儿~ ماسه برادر/给我~。 سه تابه من بده.

挲 sā 见"摩挲"māsa
另见 suō

撒 sā ①(放开;发出) ول کردن، گستردن، رها کردن، دست خود را ~开 / 把手~ تور گستردن 网~ :افکندن، انداختن ورقهای تبلیغات را به هر طرف پخش کردن 传单~ / ول کردن همه٫ قید وبندها را گسیختن، همه٫ موانع را ②(尽量施展出来) مستی کردن 酒风~ :از میان برداشتن
另见 sǎ

【撒巴掌】sābāzhang 〈方〉 رها کردن، ول کردن

【撒旦】sādàn 〈宗〉 شیطان

【撒哈拉沙漠】Sāhālā Shāmò صحرا

【撒欢儿】sāhuānr 〈方〉 از فرط شادی جست وخیز کردن

【撒谎】sāhuǎng 〈口〉 دروغ گفتن: 当面~ حضوری دروغ گفتن

【撒娇】sājiāo ناز فروختن، ناز کردن

【撒诳】sākuáng دروغ گفتن

【撒拉族】Sālāzú «سالار» ـ نام یکی از اقلیت های ملی چین که پراکنده در استانهای «چین های» و«گانسو» زندگی می کنند

【撒赖】sālài دادو بیداد راه انداختن وکارهای بی شرمانه انجام دادن

【撒尿】sāniào 〈口〉 شاش کردن، ادرار کردن

【撒泼】sāpō بی‌منطق بودن ودادو بیداد راه انداختن

【撒气】sāqì ①(漏气) پنچر شدن: 后带~了。 لاستیك عقبی پنچر شده است. ②(发泄怒气) خشم وغضب خود را برکسی خالی کردن: 你别拿我~嘛。 خشم وغضب تان را بر من بیرون ریختن نریزید.

【撒手】sāshǒu دست خود را ول کردن(یا رها کردن) : 你拿稳,我~了。 این را محکم بگیرید، من رها می کنم. / ~不管 از کاری دست کشیدن، دیگر دست به کاری نزدن

【撒手锏】sāshǒujiǎn یك حمله٫ ناگهانی با چماق ـ کنایه از خال حکم

【撒腿】sātuǐ به (دویدن) شروع کردن: ~就跑 یکمرتبه فرار کردن، بسرعت در رفتن 又作"撒脚"

【撒网】sāwǎng باز کردن تور ماهیگیری

【撒丫子】sāyāzi 〈方〉 دررفتن 又作"撒鸭子"

【撒野】sāyě رفتار وحشیانه داشتن

sǎ

洒 sǎ پاشیدن، افشاندن؛ عمل کردن: ~消毒水 آب ضدعفونی را پاشیدن / 别把汤~了。 سوپ را (به اطراف) نریزید / 甘~热血为人民 برای نثار کردن خون گرم خود در راه مردم آمادگی داشتن

【洒泪】sǎlèi اشك فرو ریختن یا فرو افکندن: ~告别 با ریختن اشك وداع خداحافظی کردن

【洒利】sǎlì 〈方〉 آزاد وطبیعی

【洒扫】sǎsǎo آب پاشیدن وکف زمین را جاروب زدن: 黎明即起,~庭除。 هنگام سپیده دم از رختخواب بلند شدن و زمین حیاط را جاروب زدن

【洒水车】sǎshuǐchē ماشین آب پاش

【洒脱】sǎtuō آزاد وطبیعی

撒 sǎ ①(散播) پاشیدن، افکندن: ~农药 داروی حشره کش را پاشیدن / ~下革命的种子 بذر انقلاب پاشیدن ②(散落) پراگنده ساختن: 她把~在路上的麦粒儿扫到一块儿。 او دانه های گندم را که روی زمین پراگنده شده بود با جاروب جمع کرد.
另见 sā

【撒播】sǎbō بطور وسیع پراگنده تخم پاشیدن: ~机 دستگاه بذر افشانی وسیع وپراگنده

【撒肥机】sǎféijī 〈农〉 ماشین کودپاشی

【撒粉】sǎfěn 〈农〉 گرد پاشی: ~机 دستگاه گردپاشی

【撒散】sǎsǎn ①(散布) پخش کردن ②(耗费) خرج کردن پول

【撒施】sǎshī 〈农〉 در مزارع کود پاشیدن

【撒种】sǎzhǒng تخم پاشیدن، بذر افشاندن

sà

卅 sà سی (عدد)

飒 sà

【飒然】sàrán 〈书〉 سوت زدن، صفیر کشیدن

【飒飒】sàsà صفير كشيدن، صداى خش خش در آوردن:秋风~。باد پائيزى در ميان درختان صفير مى كشد.
【飒爽】sàshuǎng 〈书〉 داراى رفتار قهرمانانه:英姿~ شجاعت وشهامت

脎 sà 〈化〉 نوعى تركيب شيميائى بنام"Osazone"

萨 Sà 〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين
【萨尔瓦多】Sà'ěrwǎduō السالوادور:~人 اهل السالوادور
【萨克管】sàkèguǎn 〈乐〉 ساكسوفون (نوعى آلت موسيقى بادى)
【萨克号】sàkèhào 〈乐〉 شيپور برنجى صداى بلند
【萨摩亚】Sàmóyà ساموآى:~人 اهل ساموآى/~语 زبان ساموآيى
【萨其马】sàqímǎ نوعى كلوچه، قندى

sāi

塞 sāi ①(填入空隙) گنجانيدن، بزور جا دادن:箱子不太满,还可以再~点东西。چمدان هنوز جا دارد وباز هم مى توان چيزهاى ديگر را در آن گنجانيد. ②(堵塞) مسدود كردن:水管~住了。لوله، آب مسدود شده است./把窟窿~住 مسدود كردن سوراخ ③(把东西乱放) اشياء را پراگنده گذاشتن:把所有的东西~进壁柜里 همه اشياء را توى كمد ④(偷放) مخفيانه وارد كردن:企图在声明中~进私货 ديوارى پراگنده گذاشتن براى مخفيانه وارد كردن نظرهاى شخصى در اعلاميه تلاش كردن ⑤(塞子) توپى، سر بطرى، دريچه، چوب پنبه:软木~ چوب پنبه
另见 sài;sè
【塞包袱】sāi bāofu 〈方〉 رشوه دادن
【塞规】sāiguī 〈机〉 نوعى پرگار بنام"Plug gauge"
【塞子】sāizi توپى، سر بطرى، دريچه، چوب پنبه

腮 sāi گونه، رخساره
【腮巴】sāibā گونه
【腮帮子】sāibāngzi 〈口〉 گونه، رخساره
【腮托】sāituō 〈乐〉 آن قسمت از ويولون كه موقع نواختن زير چانه قرار مى گيرد
【腮腺】sāixiàn 〈生理〉 غده، بزاقى بناگوشى:~炎 التهاب غده، بناگوشى

噻 sāi
【噻吩】sāifēn 〈化〉 نوعى مايع شيميائى بنام"Thiophene" كه از قير زغال سنگ بدست آمده وشبيه بنزين است
【噻唑】sāizuò 〈化〉 نوعى مايع قليايى بيرنگ بنام"Thiazole"

鳃 sāi آلت تنفسى ماهى، برانشى:~盖 پوشش برانشى

sài

塞 sài محلى داراى اهميت استراتژيك:边~ قلعه، نظامى/要~ قلعه، نظامى مهم/مرزى
另见 sāi;sè
【塞尔维亚—克罗地亚语】Sài'ěrwéiyà-Kèluódìyàyǔ زبان صربستانى وكراواتى
【塞拉利昂】Sàilālì'áng سيرآلئون:~人 اهل سيرآلئون
【塞内加尔】Sàinèijiā'ěr سنگال:~人 اهل سنگال، سنگالى
【塞浦路斯】Sàipǔlùsī قبرس:~人 اهل قبرس، قبرسى
【塞舌尔】Sàishé'ěr سيشل:~人 اهل سيشل، سيشلى
【塞外】Sàiwài ماوراء ديوار چين، شمال ديوار چين:~江南 مزارع شاداب بسبك جنوب چين واقع در شمال ديوار چين
【塞翁失马,安知非福】sàiwēng shī mǎ, ān zhī fēi fú وقتيكه پيرمرد ماديان خود را در مرز از دست داد، نمى دانست اين خوش بختى است يا بدبختى — كنايه از اينكه يك ضرر مى تواند به سود تبديل شود.

赛 sài ①(比赛) مسابقه، رقابت:足球~ مسابقه، فوتبال/田径~ مسابقات دوو ميدانى ②(胜过) چربيدن، برتر بودن:一个~一个 يكى بر ديگرى چربيدن (يا برترى داشتن)
【赛场】sàichǎng ميدان مسابقه
【赛车】sàichē 〈体〉①(指汽车、摩托车、自行车比赛) مسابقه، اتومبيل يا مسابقه، موتور سيكلت يا مسابقه، دو چرخه ②(指汽车、摩托车、自行车、跑车) اتومبيل، موتور سيكلت، دوچرخه، دوچرخه، كورسى
【赛过】sàiguò بهتر بودن، سبقت جستن، برترى جستن:此处风光~江南。منظره، اينجا از چشم انداز حوضه هاى پائينى رودخانه «يانگ تسى» زيباتر است./战士们个个~小老虎。همه، سربازان مانند ببرها جوان وشجاع بودند.
【赛力散】sàilìsǎn 〈农〉 نوعى داروى كشاورزى بنام "Phenylmercuric acetate"
【赛璐珞】sàilùluò سلولز
【赛马】sàimǎ ①(马赛) مسابقه، اسب دوانى ②(赛跑的马) اسب مناسب براى مسابقه، اسب دوانى
【赛跑】sàipǎo مسابقه، دو:长距离~ مسابقه، دو بفاصله، دور/一百米~ دو صدمترى/越野~ دو صحرايى
【赛艇】sàitǐng 〈体〉①(船艇比赛) مسابقه، قايق رانى ②(比赛的船) قايق رانى، مسابقه، پارو زدن:单人~ قايق يكنفره

sān

三 sān ①(数目) سه ②(顺序) سوم:~哥 برادر سوم/今天是一月~日。امروز سوم ماه ژانويه است. ③(表示多) بيش از دو، چند، بسيار:~思 بارها فكر كردن/~弯九转 پر از پيچ وخم ها
【三八妇女节】Sān Bā Fùnǚjié روز بين المللى زنان
【三百六十行】sānbǎi liùshí háng شغل ها وحرفه هاى متعدد
【三宝】sānbǎo 〈佛教〉 در مذهب بودا اشاره به بودا، كتاب مقدس و پيرو مذهب بودا

【三倍体】sānbèitǐ 〈生〉(زیست شناسی) دارای سه برابر کرو موزوم

【三不管】sānbùguān ناحیه یا چیزی که هیچ کس با آن سروکار نداشته باشد

【三部曲】sānbùqǔ گروه سه تائی، ترکیب سه تائی(برای یك اثر ادبی)

【三彩】sāncǎi 〈考古〉(مخصوصا ظروف سفالین لعابی سه رنگه متعلق به سلسله «تانگ» (۶۱۸-۹۰۷)

【三叉戟】sānchājǐ نیزهٔ سه شاخه

【三叉神经】sānchā shénjīng 〈生理〉عصب سه قلو: ～痛 درد عصب سه قلو

【三岔路口】sānchà lùkǒu محل تلاقی سه راه

【三长两短】sāncháng-liǎngduǎn بلای ناگهانی، چیز بد (مخصوصا مرگ): 万一他有个～ 或 اگر بلائی بر سر او آمد اگر او مرد

【三朝元老】sān cháo yuánlǎo وزیری که پشت سر هم مورد توجه وعنایت سه پاد شاه قرار می گرفت یا مأمور عالی رتبه ایکه به سه رژیم مختلف خدمت می کرد

【三重】sānchóng سه گانه: 遭受帝国主义、封建主义和官僚主义的～压迫 مورد ظلم سه گانه یعنی امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه داری بوروکراتیك قرار گرفتن

【三重唱】sānchóngchàng 〈乐〉آواز سه نفر

【三重奏】sānchóngzòu 〈乐〉نواز سه نفر

【三春】sānchūn 〈书〉سه ماه از فصل بهار

【三次方程】sāncì fāngchéng 〈数〉(ریاضی) معادلهٔ درجهٔ سوم

【三从四德】sāncóng sìdé اطاعت سه گانه (اطاعت از پدر قبل از ازدواج، اطاعت شوهر پس از ازدواج واطاعت از پسر پس از مرگ شوهر) وفضیلت چهارگونه (اخلاق خوش، گفتار شایسته، تواضع در رفتار وزحمت کشی در کار ــ قید وبندهائی بود که بر زنان چینی در جامعهٔ فئودالی تحمیل شده بود)

【三寸不烂之舌】sān cùn bù làn zhī shé زبان چرب

【三大差别】sān dà chābié سه تفاوت اصلی(بین شهر و روستا، صنعت وکشاورزی، کاربدنی وعقلانی)

【三大法宝】sān dà fǎbǎo سه سلاح معجزه آمیز (حزب کمونیست چین برای شکست دادن دشمن خود در انقلاب دموکراتیك نوین) یعنی جبههٔ واحد، مبارزهٔ مسلحانه وساختمان حزب

【三大纪律，八项注意】sān dà jìlǜ, bā xiàng zhùyì انضباط های سه گانه ونقاط توجه هشتگانه برای ارتش آزادی بخش خلق چین (انضباطهای سه گانه عبارتند از ۱ - در عمل خود از اوامر اطاعت کنید؛ ۲ - از توده های مردم یك سوزن یا یك نخ هم نگیرید؛ ۳ -غنایم جنگی را تحویل دهید؛ نقاط توجه هشت گانه عبارتند از ۱ - مؤدبانه صحبت کنید؛ ۲ - برای آنچه که می خرید منصفانه پول بپردازید؛ ۳ - هرچه به امانت می گیرید پس بدهید؛ ٤ - برای آنچه خراب کردید پول بپردازید؛ ٥ - مردم را کتك نزنید یا فحش ندهید؛ ٦ - محصول را خراب نکنید؛ ۷ - به زنان اهانت نکنید؛ ۸ - با اسیران جنگی بد رفتاری نکنید.

【三代】sāndài نسل سه گانه (یعنی پدر بزرگ، پدر وپسر)

【三等秘书】sānděng mìshū 〈外〉(سفارت) دبیر سوم

【三叠纪】Sāndiéjì 〈地〉(زمین شناسی) دورهٔ تریاسه

【三度空间】sāndù kōngjiān 〈哲〉(فلسفه) فضای ابعاد سه گانه

【三段论法】sānduànlùnfǎ 〈逻〉(منطق) قضیهٔ منطقی

【三番五次】sānfān-wǔcì بارها، مکررا 又作"三番两次"

【三反运动】Sānfǎn Yùndòng نهضت علیه سه شر (یعنی فساد، اسراف و بوروکراسی در میان سازمانهای حزبی، دولتی، نظامی وتوده ای)

【三方】sānfāng سه جانبه، سه طرفه: ～会谈 مذاکرهٔ سه جانبه

【三废】sānfèi زواید سه گانه(گاز زاید، آب زاید وتفاله های صنعتی): 从～中回收和提取大量有用物质 از زواید سه گانه مقدار زیادی موادهای مفید را دوباره بدست آوردن

【三分话】sānfēnhuà صحبت نیمه تمام

【三伏】sānfú ①(初、中、末伏的总称) اسم عمومی برای سه چلهٔ تابستان ②(末伏) آخرین دورهٔ ده روزهٔ فصل گرما: ～天 دورهٔ ده روزهٔ فصل گرما

【三复】sānfù تکرار مکرر

【三副】sānfù 〈航海〉افسر سوم کشتی

【三纲五常】sāngāng wǔcháng سه راهنمایی اصلی(فرمانروا تابع را راهنمایی می کند، پدر فرزند را راهنمایی می کند، وشوهر زن را راهنمایی می کند) وپنج فضیلت دائمی (خیر خواهی، عدالت، ادب، عقل و وفاداری) که برحسب تعالیم کنفوسیوس معیار اخلاق در جامعهٔ چین شناخته می شود

【三个臭皮匠，合成一个诸葛亮】sān ge chòu píjiàng, hé chéng yīge Zhūgé Liàng جمع عقل سه پینه دوز بر روی هم مساوی است با عقل «ژوگه لیانگ» استاد عقل چین ــ کنایه از اینکه عقل توده های مردم بر عقل عاقلترین فرد تنهامی‌چربد.

【三顾茅庐】sān gù máolú سه بار رفتن به کلبهٔ حصیری ــ مکررا کسی را برای پذیرش یك پست با مسئولیت فرا خواندن

【三光政策】sānguāng zhèngcè سیاست «همه سوزاندن، همه کشتن وهمه غارت کردن» (که در زمانی از طرف متجاوزین ژاپنی در چین اجراشد)

【三国】Sān Guó سه مملکت پادشاهی(۲۲۰-۲۶۵) یعنی مملکت «وی» (۲۲۰-۲۶۵ 魏)، مملکت «شوهان» (۲۲۱-۲۶۳ 蜀汉) ومملکت «وو» (۲۲۲-۲۸۰ 吴)

【三合板】sānhébǎn تختهٔ سه لا

【三合土】sānhétǔ 〈建〉مخلوطی از گچ ورس وشن (نوعی مصالح ساختمانی)

【三合星】sānhéxīng 〈天〉(نجوم) ستارهٔ سه تائی

【三核苷酸】sānhégānsuān 〈生化〉نوعی مادهٔ شیمیائی بنام "Trinucleotide"

【三花脸】sānhuāliǎn نقش دلقك در اپرای چین

【三化螟】sānhuàmíng 〈农〉نوعی حشرهٔ مضر برای محصول برنج

【三魂七魄】sānhún-qīpò کنایه از روح انسان

【三级风】sānjífēng 〈气〉باد درجه سه، نسیم ملایم

【三级跳远】sān jí tiàoyuǎn 〈体〉 پرش سه گام

【三极管】sānjíguǎn 〈无〉 لامپ سه قطبی؛ 充气~ لامپ سه قطبی گازی/晶体~ ترانزیستور

【三季稻】sānjìdào محصول برنجی که سالی سه بار برداشته می شود

【三尖瓣】sānjiānbàn 〈生理〉 دریچهء سه لختی؛ ~狭窄〈医〉 تنگ شدن دریچهء سه لختی

【三焦】sānjiāo 〈中医〉 آن سه حفرهء بدن که همه ارگان های درونی انسان در آن قرار دارد

【三角】sānjiǎo ①(三角形) مثلث، سه گوش؛ ~板 تخته‌ء سه گوش/ ~测量 پیمایش بوسیلهء مثلثات/ ~带 تسمهء سه گوش/ ~枫〈植〉 درخت افرای سه دندانه/ ~鲂〈动〉 نوعی ماهی سیم/ ~肌〈生理〉 عضلهء دالی شانه/ ~裤 زیرشلواری/ ~旗 پرچم سه گوش/ ~洲〈地〉 دلتا، زمین میان دو مصب ②〈数〉 (ریاضی) مثلثات؛ ~函数 تابع مثلثاتی/ ~形 مثلث، سه گوش/ ~学 مثلثات

【三角恋爱】sānjiǎo liàn'ài عشق بازی بین دوپسرو یك دختر یا دودختر ویك پسر

【三角铁】sānjiǎotiě ①〈乐〉 سه پایهء ضربی(نوعی ساز) ②〈冶〉 آهن نبشی، آهن مخصوص گوشه

【三脚架】sānjiǎojià سه پایه

【三脚猫】sānjiǎomāo کنایه از آدم همه کاره وهیچ کاره

【三教九流】sānjiào jiǔliú مذاهب سه گانه (عقاید کنفوسیوس، تائوئیسم و بودائیسم) ومکاتب فکری نه گانه (پیروان عقاید کنفوسیوس، پیروان تائوئیسم، مکتب «ین یان»، قانون پرست ها، منطق پرستان، موهیستها، طرفداران استراتژی سیاسی، پیروان مکتب التقاطی وپیروان مکتب کشاورزی)، فرقه های مختلف مذهبی ومکاتب علمی

【三街六巷】sānjiē-liùxiàng همهء کوچه ها وخیابان ها

【三节棍】sānjiégùn نوعی چماق سه قسمتی

【三九天】sānjiǔtiān چلهء زمستان

【三句话不离本行】sān jù huà bù lí běnháng همواره دربارهء کسب وکار خود صحبت کردن

【三军】sānjūn ①〈旧〉(军队的总称) ارتش بمثابهء کل ②(陆、海、空三军) نیروهای نظامی(نیروی زمینی ونیروی در یایی ونیروی هوایی)

【三K党】sānkèidǎng (در آمریکا) حزب سه «K»

【三棱尺】sānléngchǐ خط کش به شکل مثلث

【三棱镜】sānléngjìng 〈物〉 منشور سه گوش

【三连音符】sānlián yīnfú 〈乐〉 (موسیقی) علامت صدای سه تایی

【三联单】sānliándān فرم سه نسخه ای

【三磷酸腺甙】sānlínsuānxiàndài 〈药〉 نوعی دارو بنام "Adenosine triphosphate"

【三令五申】sānlìng-wǔshēn نهی های مکرر

【三六九等】sān-liù-jiǔděng درجه ها و رتبه های گوناگون؛ 把工作分成~是错误的。 این درست نیست که انواع واقسام کارها ملاك مقام و رتبه شناخته شود.

【三轮车】sānlúnchē سه چرخه 又作"三轮儿"

【三轮摩托车】sānlún mótuōchē سه چرخهء موتوری

【三轮汽车】sānlún qìchē اتومبیل دارای سه چرخ

【三氯杀螨砜】sānlǜshāmǎnfēng 〈农〉 نوعی حشره کش بنام "Teradiphon"

【三麦】sānmài اشاره به گندم، جو، جوکوهی تبتی

【三昧】sānmèi ①〈佛教〉 «سامادهی» (اصطلاح مذهب بودا به معنی آرامش خاطر وعدم افکار آشفته) ②(要诀) رمز چیزی؛ 深得其中~ به رمز چیزی پی بردن

【三门四户】sānmén sìhù کنایه از در های متعدد یك خانه

【三民主义】sānmínzhǔyì اصول سه گانهء خلق (ناسیونالیسم، دموکراسی و وسیلهء معاش خلق)

【三明治】sānmíngzhì ساندویچ

【三年五载】sānnián-wǔzǎi سه پنج سال

【三朋四友】sān péng sì yǒu اشاره به دوستان متعدد

【三七】sānqī 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Pseudo-ginseng"

【三亲六故】sānqīn-liùgù خویشاوندان و دوستان قدیمی

【三亲六眷】sānqīn-liùjuàn خویشاوندان و بستگان

【三秋】sānqiū ①〈农〉 کار های سه گانه پاییزی (دروکردن، شخم زدن وبذرافشاندن) ②〈书〉(秋季三个月) سه ماه از فصل پاییز ③〈书〉(夏历九月) ماه نهم سال قمری

【三人成虎】sān rén chéng hǔ اگر نیروی سه نفر جمع شود، نیروی ببر خواهد شد.

【三人行,必有我师】sān rén xíng, bì yǒu wǒ shī اگر باسه نفر معاشرت کنم، حتما یکی از آنها معلم من خواهد شد.

【三三两两】sān sān liǎng liǎng دو نفر دونفر یا سه نفر سه نفر

【三三五五】sān sān wǔ wǔ دسته دسته، گروه گروه

【三色版】sānsèbǎn کلیشهء سه رنگه

【三色堇】sānsèjǐn 〈植〉 گیاه بنفشهء فرنگی، بنفشهء سه رنگ

【三生】sānshēng (بودا) دنیای سه گانه (یعنی دنیای گذشته، دنیای کنونی و دنیای آینده)

【三生有幸】sānshēng yǒu xìng (آشنایی با کسی را) مایهء افتخار دانستن

【三牲】sānshēng گاو و گوسفند وخوك که در مراسم قربانی بکار می رفت

【三十二分音符】sānshí èr fēn yīnfú ۳۲ نت

【三十二开】sānshí èr kāi (ورق کاغذ) ۳۲ برگی

【三十六计,走为上计】sānshí liù jì, zǒu wéi shàngjì از میان ۳۲ تدبیر جنگی، بهترین آن گریختن و فرار کردن است. 又作"三十六策,走为上策"

【三熟制】sānshúzhì 〈农〉 (محصول) سیستم سه برداشت

【三思而行】sān sī ér xíng قبل از عمل کردن سه بار اندیشیدن (اول اندیشه وانگهی گفتار)

【…三…四】…sān…sì ①[表示杂乱]:颠~倒~ نا مربوط، همواره چیزهایی را فراموش کردن ~丢~落 / بی نظم وترتیب ②[表示重复]:推~阻~ به بهانه های مختلف نپذیرفتن

【三天打鱼,两天晒网】sān tiān dǎ yú, liǎng tiān shài

سه روز ماهی گرفتن ودو روز تور ماهیگیری را خشك کردن wǎng
ـ کنایه از عدم پیگیری در کار

【三天两头】sāntiān-liǎngtóu 〈口〉 يك روز در ميان، تقريبا هر روز

【三通】sāntōng 〈机〉 (ماشين) سه راه: ~管 لوله به شکل «T»

【三头六臂】sāntóu-liùbì سه کله وشش بازو ـ کنایه از انسان مافوق

【三位一体】sān wèi yī tǐ ①〈基督教〉 معتقد به وجود سه اقنوم در خدای واحد ②(三人或三事联成一个整体) سه نفر یا سه چیزکه یك واحد را تشکیل می دهند

【三五成群】sān-wǔ chéngqún دسته دسته، گروه گروه

【三夏】sānxià 〈农〉 کارهای سه گانهٔ تابستانی (کاشتن، درو کردن وکار مزرعه‌ای)

【三鲜】sānxiān مواد غذایی لذیذ مانند جوجه، میگو، خیار دریایی و...)

【三弦】sānxián 〈乐〉 نوعی ساز دارای سه سیم که با ضربهٔ نوك انگشت یا ناخن نواخته می شود

【三项全能运动】sān xiàng quánnéng yùndòng 〈体〉 ورزش سه گانه برای مردان که شامل دو طولانی، شنا و دوچرخه سواری است

【三相】sānxiàng 〈电〉 (برق) سه فاز: ~变压器 ترانسفورماتور سه فاز/~电流 جریان برق سه فاز

【三硝基甲苯】sānxiāojījiǎběn 〈化〉 نوعی ماده شیمیائی بنام "Trinitrotoluene"(TNT)

【三心二意】sānxīn-èryì ①(犹豫不决) دو دل، مردد: 别~了,就这样办吧。 دو دل نباشید، همین طور ادامه دهید. ②(半心半意) بدون خلوص‌نیت، از روی دو دلی: 为人民服务不能~。 خدمت به خلق باید با خلوص‌کامل انجام گیرد.

【三言两语】sānyán-liǎngyǔ با دو سه کلمه، در چند کلمه: 这事不是~能说清楚的。 این موضوعی نیست که در چند کلمه بتوان روشن کرد.

【三氧化物】sānyǎnghuàwù 〈化〉 اکسید دارای سه اتم اکسیژن

【三叶虫】sānyèchóng 〈古生物〉 بند پایان خرچنگی دارای بدن سه بند

【三月】sānyuè ①(阳历) مارس ②(阴历) ماه سوم سال قمری

【三灾八难】sānzāi-bānàn بلا ها ومصیبت های متعدد

【三藏】Sān Zàng 〈佛教〉 اسم عمومی برای کتاب مقدس سه قسمتی مذهب بودا

【三战两胜】sān zhàn liǎng shèng 〈体〉 در میان سه بازی برندهٔ دو بازی شدن

【三朝五日】sānzhāo-wǔrì چند روز

【三只手】sānzhīshǒu 〈方〉 جیب بر، طرار

【三趾鹑】sānzhǐchún 〈动〉 نوعی پرندهٔ دوران قدیم شبیه بلدرچین از خانوادهٔ مرغ باران

【三足鼎立】sān zú dǐnglì در مقابل هم قرار گرفتن سه نیرو

叁 sān سه (برای نوشتن "三" در چك واسناد مالی بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)

sǎn

伞 sǎn ①(雨伞或阳伞) چتر: 降落~ پاراشوت ②(像伞的东西) چیزی به شکل چتر: 折叠~ چتر تاشو

【伞兵】sǎnbīng سرباز چترباز: ~部队 نیروهای چتر باز

【伞齿轮】sǎnchǐlún چرخ دندهٔ مخروطی که دندانه های آن با محور چرخ موازی نیست

【伞房花序】sǎnfáng huāxù 〈植〉 (در گل ها) دیهیم

【伞降】sǎnjiàng با پاراشوت بر زمین نشستن

【伞投】sǎntóu با پاراشوت پائین انداختن: ~炸弹 بمب پاراشوتی/~照明弹〈军〉 گلولهٔ رسام پاراشوتی

【伞形花序】sǎnxíng huāxù 〈植〉 (در گل ها) آرایش چتری

【伞形科】sǎnxíngkē 〈植〉 گیاه متعلق به خانوادهٔ هویج یا زردك

【伞子】sǎnzi 〈方〉 چتر

散 sǎn ①散开; 松开) از هم جدا شدن، از هم شل شدن، شل شدن: 包装~了。 بسته بندی شل شد. /木箱~了。 جعبهٔ چوبی از هم پاشید. /麦包~了。 گندم از گونی بیرون ریخت. ②(不集中) پراکنده: 这个村的居民住得很~。 ساکنین این روستا پراکنده زندگی می کنند. ③〈中药〉 دارو به شکل پودر
另见 sàn

【散板】sǎnbǎn نوعی آهنگ در اپرای پکن

【散兵】sǎnbīng 〈军〉 سرباز متفرق شده: ~壕 سنگر تیراندازی/~坑 سنگر بزانو

【散兵游勇】sǎnbīng-yóuyǒng سربازان متفرق شده، افراد سرگردان وآواره

【散匪】sǎnfěi راهزنان پرا کنده و تارو مار شده

【散工】sǎngōng کارگر مزدور

【散光】sǎnguāng بی نظمی در جلیدیهٔ چشم: ~眼镜 عینك مخصوص کسی که دچار بی نظمی عدسی چشم شده باشد

【散话】sǎnhuà وراجی

【散货】sǎnhuò بار بدون بسته بندی: ~船 کشتی مخصوص بار بدون بسته بندی

【散记】sǎnjì یادداشت هائی که به صورت اتفاقی یا تصادفی نوشته می شود

【散剂】sǎnjì 〈药〉 پودر داروئی

【散架】sǎnjià ①(完全散开) از هم پاشیده شدن، از هم گسیختن: 竹椅~了。 صندلی خیزرانی از هم در رفته شد. ②(浑身疼,累极了) شیرازهٔ بدن گسیخته بودن: 我回家时觉得浑身像~似的。 موقعیکه به خانه بر گشتم، احساس کردم که گویا شیرازهٔ بدنم گسیخته شده است .

【散劲】sǎnjìn 〈方〉 سست شدن

【散居】sǎnjū بطور پراکنده زندگی کردن: 游击队员~在老乡家里。 پارتیزان ها به طور پراکنده در میان روستائیان زندگی می کردند. /~在山区的少数民族 اقلیت های ملی ایکه بطور

پراکنده در نواحی کوهستانی زندگی می کنند
【散乱】sǎnluàn پرا کنده وبی تطم
【散漫】sǎnmàn ①(随随便便,不守纪律)بی انضباط، بی ~ :سازمان نیافته، پراکنده، درهم وبرهم ②(零散)دقت ونامرتب 无组织的状态./یك حالت بی نظم ودر هم وبرهم. 原来~的手工业现在都组织起来了。 صنعتگرانی که در سابق پراکنده وسازمان نیافته بودند، حالا متشکل شده اند.
【散曲】sǎnqǔ نوعی شعر رایج در سلسله های «یوان»، «مین» و«چینگ» که براساس موسیقی مردمی به صورت آهنگ در آمده بود
【散射】sǎnshè 〈物〉(فیزیك) پراکنده یا پخش کننده :~粒子 اشعه‌ء پرا کنده شده 线~/ ذره های پراکنده
【散碎】sǎnsuì خرد و ریز
【散体】sǎntǐ نوعی سبك نثر فاقد هر نوع قوانین عبارت
【散文】sǎnwén نثر
【散文诗】sǎnwénshī شعر نثری
【散职】sǎnzhí مقام کم کار
【散装】sǎnzhuāng پرا کنده، بدون بسته بندی، باز :~饼干 نان قندی باز و بدون بسته بندی/ 汽油~ بار فله‌ء کشتی/ 货物~ بنزینی که بصورت فله فروخته می شود/ 水泥~ سیمان بدون بسته بندی/ 运输~ حمل ونقل به صورت فله

sàn

散 sàn ①(由聚集而分离)پرا کنده شدن، متفرق شدن: 会还没有~。جلسه هنوز تمام نشده است./大家别走~了。 بیایید، از هم جدا نشویم./今天星期六,早点~吧。 امروز شنبه است، بیایید زودتر از کار دست بکشیم./乌云~了。 ابرهای سیاه متفرق شد. ②(散布)توزیع کردن، پخش کردن، پراکنده کردن :~传单 به دست مردم دادن آگهی های دستی ③(排除) دور کردن، رفع کردن: 请打开门窗~~烟。 لطفاً در و پنجره را باز کنید تا دود بیرون برود./~闷 غم وغصه را از بین بردن
另见 sǎn
【散播】sànbō ①(撒种)افکندن، پاشیدن، افشاندن :~种子 بذر افشانی ②(传播)پخش کردن، پراکنده ساختن، متفرق کردن : ~谣言 شایعه پرا کندن
【散布】sànbù پخش کردن، پراکنده ساختن، متفرق کردن :~流言蜚语 شایعه ها وافتراها را پخش کردن/ 在一望无际的原野上~着一座座井架。 دگل های نفت در دشت بیکران اینجا وآنجا پراکنده بود.
【散步】sànbù گردش کردن، قدم زدن
【散场】sànchǎng (تآتر، سینماو...) پس از نمایش خالی شدن
【散发】sànfā ①(发出气味)بودادن، بیرون دادن، پخش کردن :花儿~着清香。 گل ها بوی خوش می پرا کنند. ②(分发)توزیع کردن :~传单 توزیع کردن آگهی های دستی / 作为正式文件~ بمثابه‌ء یك سند رسمی توزیع شدن
【散放】sànfàng بو دادن، پخش کردن، پرا کندن
【散会】sànhuì (جلسه) پایان پذیرفتن، ختم جلسه :宣布~ ختم جلسه را اعلام کردن/ 一直到中午才~。 جلسه تا ظهر پایان نیافت.
【散伙】sànhuǒ (دسته، ارگان یا سازمان) منحل شدن
【散开】sànkāi متفرق شدن، پراکنده شدن :看热闹的群众~了。 جمعیتی که برای تماشای منظره جمع آمده بودند متفرق شدند.
【散课】sànkè 〈方〉 به پایان رسیدن کلاس
【散热】sànrè پرا کنده سازی گرما
【散热器】sànrèqì رادیاتور، گرماتاب :管式~ رادیاتور لوله مانند
【散失】sànshī ①(分散遗失)پراکنده وناپدید شدن :防止图书~ از گم شدن کتابهای کتابخانه جلوگیری کردن/ 有些古籍早已~。 بعضی کتابهای باستانی مدتها پیش گم شده است./ 的工具已经找到。 ابزار های گم شده دیگر پیدا شده است. ②(流失;蒸发)تبخیر شدن، بخار شدن :水分~ بخار شدن آب
【散水】sànshuǐ 〈建〉 کف زمینی که با آجر یا سیمان دور ساختمان یا خانه ساخته می شود تا آب باران به پایه‌ء ساختمان رسوخ نکند
【散摊子】sàntānzi 〈口〉 مخل شدن
【散戏】sànxì (سالن تآتر)پس از نمایش خالی شدن
【散心】sànxīn پریشانی واضطراب به خود راه ندادن
【散学】sànxué 〈方〉 به پایان رسیدن کلاس
【散佚】sànyì پرا کنده ومفقود شدن
【散逸】sànyì 〈物〉(فیزیك) پراکنده سازی :热~ پرا کنده سازی گرما
【散溢】sànyì بو دادن، پرا کندن

sāng

丧 sāng امور وابسته به مرگ کسی یا آئین تشییع جنازه، عزاداری
另见 sàng
【丧棒】sāngbàng چوب عزاداری
【丧服】sāngfú لباس عزاداری
【丧假】sāngjià مرخصی برای انجام کار های عزاداری
【丧礼】sānglǐ مراسم تشییع جنازه 又作"丧仪"
【丧乱】sāngluàn 〈书〉 بلوا، ناآرامی، شورش
【丧门神】sāngménshén اله مرگ 又作"丧门星"
【丧事】sāngshì ترتیبات وابسته به مراسم تشییع جنازه
【丧葬】sāngzàng تدفین کردن، دفن کردن :~费 هزینه‌ء تدفینی
【丧钟】sāngzhōng ناقوس عزا و مرگ :敲响殖民主义的~ به صدا در آمدن ناقوس عزا و مرگ استعمار

桑 sāng ①(桑树)درخت توت :白~ درخت توت سفید
【桑白皮】sāngbáipí 〈中药〉 پوست ریشه‌ء درخت توت سفید که در طب چینی بکار می رود
【桑蚕】sāngcán کرم ابریشم :~丝 ابریشم طبیعی
【桑寄生】sāngjìshēng 〈中药〉 نوعی گیاه داروئی در چین بنام "Parasitic loranthus"

【桑间濮上】 Sāngjiān-Púshàng کنایه از معیاد گاه زن ومرد
【桑农】 sāngnóng دهقان پرورش کرم ابریشم
【桑皮纸】 sāngpízhǐ کاغذیکه از پوست توت ساخته می شود.
【桑葚儿】 sāngrènr 〈口〉 میوهٔ توت
【桑葚】 sāngshèn توت
【桑树】 sāngshù درخت توت
【桑榆】 sāngyú 〈书〉①(日落的地方) غروبگاه، شب، غروب ②(晚年) شامگاه
【桑榆暮景】 sāng-yú mùjǐng شامگاه زندگی کسی
【桑园】 sāngyuán توتستان
【桑梓】 sāngzǐ 〈书〉 زادگاه، ولایت

sǎng

搡 sǎng 〈方〉 بشدت هل دادن ~:推推~ بشدت هل دادن و با زور پیش بردن
嗓 sǎng ①(喉咙) گلو ②(嗓门儿) صدا
【嗓门儿】 sǎngménr صدا:提高~ صدای خود را بلند کردن / ~大 صدای بلند داشتن
【嗓音】 sǎngyīn صدا:他~洪亮。 او صدای بلند و رسا دارد.
【嗓子】 sǎngzi ①(喉咙) حلق، گلو:~疼 گلو درد داشتن ②(嗓音) صدا:~好 خوش صدا بودن / 他的~哑了。 صدایش گرفته است.
【嗓子眼儿】 sǎngziyǎnr گلو، حلق
颡 sǎng 〈书〉 پیشانی، جبین

sàng

丧 sàng از دست دادن، گم شدن
另见 sāng
【丧胆】 sàngdǎn وحشت زده شدن:我军向前推进,敌人闻风~。 دشمن وقتیکه از پیشرفت سپاه ما خبردار شد، از ترس لرزید.
【丧德】 sàngdé بدا خلاق و فاسد شدن
【丧魂落魄】 sànghún-luòpò از ترس وهراس دچار آشفتگی عقل وحواس کسی ~ 吓得:وآشوب شدن، پریشان وآشفته شدن از ترس مختل شدن
【丧家之犬】 sàng jiā zhī quǎn سگ ولگرد:惶惶如~ مانند سگ ولگرد به ترس و وحشت افتادن
【丧尽天良】 sàngjìn tiānliáng بی وجدان، بسیار سیاه دل، بی نهایت بی رحم
【丧命】 sàngmìng در رسیدن مرگ، کشته شدن 又作"丧身";"丧生"
【丧偶】 sàng'ǒu 〈书〉 همسر (بخصوص زن) را از دست دادن
【丧气】 sàngqì احساس نا امیدی کردن، روحیهٔ خود را باختن; 垂头~ سر به زیر افکنده، ناامید /~话 حرفهای ناامید کننده
【丧气】 sàngqi 〈口〉 شور بخت، بد شانس و بد اقبال
【丧权辱国】 sàngquán-rǔguó به کشور اهانت کردن وحاکمیت ~的条约:آنرا ساقط کردن پیمان خائنانه وحقارت بار برای یك ملت
【丧生】 sàngshēng مردن
【丧失】 sàngshī از دست دادن، گم کردن:~信心 اطمینان را از دست دادن / ~立场 از موضع صحیح دور شدن / ~机会 فرصت را از دست دادن / ~会员资格 عضویت خود را از دست دادن / ~警惕 هوشیاری خود را از دست دادن / ~威信 حیثیت خود را از بین بردن / ~政权 قدرت سیاسی را از دست دادن
【丧心病狂】 sàng xīn bìng kuáng دیوانه وار، شوریده، بی عقل، بی رحم:~地进行破坏活动 دیوانه وار و بی رحمانه به کار تخریبی پرداختن

sāo

搔 sāo خاراندن:~痒 هر جا که خارش دارد خاراندن
【搔首】 sāoshǒu سرخاراندن:~踟蹰 با تردید سر خود را خاراندن، دو دل بودن
【搔头弄姿】 sāotóu-nòngzī 〈书〉 (زن) عشوه گری کردن 又作"搔首弄姿"
骚 sāo ①(乱) آشوب ایجاد کردن، شورش کردن، بلوا کردن ②(《离骚》) اسم مخفف کتاب «لی سائو» شعرقرن چهارم قبل از میلاد بقلم شاعر و سیاستمدار معروف چین «چو یوان»: ~体 شعر بسبك «لی سائو» / ~人 شاعر ③(轻佻;性欲强) سبك سر، جلف طناز
【骚动】 sāodòng ①(扰乱) آشوب، ناآرامی، بلوا ②(秩序紊乱) ناآرام بودن، بی نظم بودن:人群~起来。 مردم ناآرام وبی نظم شدند.
【骚话】 sāohuà حرف های کثیف
【骚货】 sāohuò زن بد کاره (فحش)
【骚客】 sāokè 〈书〉 شاعر
【骚乱】 sāoluàn آشوب، ناآرامی، شورش، بلوا
【骚闹】 sāonào قیل و قال
【骚扰】 sāorǎo اذیت کردن، حملات پی دربی کردن، متعرض شدن:~破坏活动 فعالیت های تخریبی وآزاررسانی
【骚人墨客】 sāorén mòkè 〈书〉 ادیبان، دانشمندان
缫 sāo ابریشم را از پیله کشیدن ونخ پیچیدن
【缫丝】 sāosī ابریشم پیچی:~厂 کارخانهٔ ابریشم پیچی /~机 دستگاه ابریشم پیچی
臊 sāo بوی ادرار، بوی شاش
另见 sào

sǎo

扫 sǎo ①(用扫帚除去尘土等) جارو(ب) کردن:~雪

راه را تميز كردن، (除去;消灭)②پارو كردن برف، برف روى راه را صاف كردن، چيزى را از راه برداشتن ~清道路:راه را صاف كردن ③(四面看)صاف كردن ~他向会场:به اطراف نگاه كردن 了一眼。او به سالن جلسه نگاهى انداخت./探照灯光~过夜空。اشعهء نورافكن از آسمان شب بسرعت گذشت.④(归拢在一起)همه را بهم گذاشتن ~数归还:تمام پول پس داده شد.

另见 sào

【扫除】sǎochú ①(打扫)تميز كردن، نظافت كردن ~大:نظافت عمومى ②(消除)زدودن، برداشتن، از بين بردن ~前进道路上的障碍:موانع سر راه را برداشتن /~文盲 بى سوادى را از بين بردن

【扫搭】sǎoda 〈方〉نظر انداختن

【扫荡】sǎodàng ناحيه اى را از وجود دشمن پاك كردن، نابود كردن: 粉碎敌人的~دشمن عمليات جاده پاك كن دشمن خنثى كردن

【扫地】sǎodì ①(扫除)كف زمين را جاروب كردن ②(名誉、信用等完全丧失)(افتخار، حيثيت، اعتماد...) كاملا از بين رفتن، نيست شدن:名誉~كاملا بى اعتبار و بدنام شدن/威信~كاملا از حيثيت و اعتماد ساقط شدن

【扫地以尽】sǎo dì yǐ jìn كاملا بدنام و بى آبرو شدن

【扫雷】sǎoléi مين جمع كردن، مين روبى 舰~:كشتى مين جمع كن/器~وسيلهء مين جمع كن

【扫脸】sǎoliǎn بى آبرو شدن

【扫盲】sǎománg 〈简〉(扫除文盲) بى سوادى را از بين بردن، با بى سوادى مبارزه كردن 班~:كلاس مبارزه با بى سوادى/运动~نهضت مبارزه با بى سوادى

【扫眉】sǎoméi ابرو كشيدن

【扫描】sǎomiáo 〈电〉(Scan) اسكن: 行~اسكن با خط/飞点~اسكن با نقطهء پرواز كننده/器~اسكنر

【扫墓】sǎomù قبر را جاروب كردن ـ يعنى نسبت به مرده در قبرش اداى احترام كردن 又作"扫坟"

【扫平】sǎopíng سركوب كردن، خواباندن، خنثى كردن 叛乱~:شورش را سر كوب كردن

【扫清】sǎoqīng كاملا تميز كردن

【扫射】sǎoshè با هواپيما زير رگبار مسلسل يا توپ گرفتن(هدفى را)

【扫尾】sǎowěi (كارى را) پايان دادن، اختتام دادن 工作~: كار در حال اختتام

【扫兴】sǎoxìng روحيه باختن، احساس نااميدى كردن:真叫人~! شما نبايستى چقدر نااميد كننده!/你不该扫他们的兴! آنها را نااميد كنيد.

嫂 sǎo ①(哥哥的妻子)زن برادر بزرگتر ②(称呼年纪不大的已婚女子)خواهر (خطاب به زن عروسى كردهء همسن خود)

【嫂嫂】sǎosao 〈方〉زن برادر بزرگتر

【嫂子】sǎozi 〈口〉زن برادر بزرگتر

sào

扫 sào

另见 sǎo

【扫把】sàobǎ جاروب

【扫帚】sàozhou جاروب

【扫帚眉】sàozhouméi ابروهاى درشت وكشيده مانند جاروب

【扫帚星】sàozhouxīng 〈天〉ستارهء دنباله دار، ذوذنب

臊 sào خجالت، كمرو، خجالتى، خجل، شرمنده: 害~ خجالت كشيدن، شرمنده شدن، خجل شدن /得脸通红~ از خجالت سرخ شدن

另见 sāo

sè

色 sè ①(颜色)رنگ: 红~ رنگ سرخ (يا قرمز)/底~ رنگ زمينه ②(脸上的神气)احساسات در چهره، نگاه، قيافه: 满面喜~ با چهرهء بشاش ③(种类)قسم، نوع، رقم: 各~人等 انواع واقسام مردم ④(情景;景象)صحنه، منظره: 湖光山~ منظرهء درياچه ها وكوهها ⑤(某些物品的质量)كيفيت (اجناس): 成~好 خوب بودن (يا عيار) داراى كيفيت ⑥(妇女美貌)زيبائى زن: 艺双绝~ به حد اعلى رسيدن هم جمال وهم كمال

另见 shǎi

【色彩】sècǎi رنگ، سايهء رنگ: 地方~ رنگ محلى/文学~ رنگ ادبى/政治~ رنگ سياسى/一篇客观的、不带感情~的报导 يك ريورتاژ عينى وعارى از سايهء رنگ احساسات

【色层分析】sècéng fēnxī 〈物〉(فيزيك) تجزيه وتحليل رنگ كروماتوگرامى رنگ نگارى 法~: نگارى

【色层谱】sècéngpǔ 〈物〉(فيزيك) كروماتوگرام

【色差】sèchā ①〈物〉(فيزيك) كروماتيسم ②〈纺〉داراى رنگ مغاير با جنس متداول

【色道】sèdào 〈方〉رنگ

【色淀】sèdiàn 〈纺〉رنگ قرمزيكه از لاك يا قرمزدانه مى گيرند

【色调】sèdiào رنگ نقاشى كه مظهر افكار، احساسات وغيره مى باشد: 暖~ رنگ هاى گرم

【色度】sèdù درجهء رنگ

【色度计】sèdùjì 〈物〉رنگ سنج: 光电~ رنگ سنج فوتوالكتريك

【色鬼】sèguǐ آدم زن دوست

【色基】sèjī 〈化〉(شيمى) اساس رنگ

【色拉】sèlā سالاد

【色厉内荏】sè lì nèi rěn در ظاهر خشن و در باطن سست وضعيف

【色盲】sèmáng 〈医〉كور رنگى: 表~ جدول كور رنگى

【色迷】sèmí آدم شيفتهء زن

【色品】sèpǐn 〈物〉(فيزيك) خلوص رنگ، خاصيت رنگ

【色情】sèqíng شهوت انگيز، سكسى، محرك احساسات جنسى: 文学~ نوشته هاى شهوت انگيز

【色球】sèqiú 〈天〉قسمت سفلاى آتمسفر يا جو خورشيد كه

قسمت اعظم آن گاز هیدروژن و برنگ قرمز است
【色弱】sèruò كوررنگی خفیف
【色散】sèsǎn 〈物〉 (فیزیك) پراكندگی رنگ
【色色】sèsè گوناگون، رنگارنگ
【色素】sèsù 〈生〉 رنگدانه :～沉着〈医〉 تجمع رنگ دانه های زیاد در بافت ها
【色艺】sèyì زیبایی وهنر
【色欲】sèyù شهوت، سکس
【色泽】sèzé رنگ، زرق وبرق :～鲜明 روشن وپر زرق وبرق
【色织厂】sèzhīchǎng 〈纺〉 كارخانهٔ پارچه بافی با نخ رنگ كرده
【色纸】sèzhǐ كاغذ رنگی، كاغذ رنگ آمیزی شده

涩 sè ①(麻木的味道) گس، قابض :这柿子～不～? آیا این خرمالو قابض است یانه؟ ②(摩擦时阻力大) ناهموار، این موچین نرم کار نمی کند :推子发～了,该上油了。 ناصاف وبه روغن كاری احتیاج دارد. ③(文句难懂) دشوار برای فهم، غیر سلیس :文句很艰～。 متن بسیار دشوار وناسلیس بود.
【涩脉】sèmài 〈中医〉 نبض ضعیف وغیر محسوس ونامرتب
【涩滞】sèzhì ناروان، ناسلیس

啬 sè خسیس، لئیم، بخیل

铯 sè 〈化〉(Cs) سزیوم

塞 sè
另见 sāi;sài
【塞音】sèyīn 〈语〉 حرف صامتی كه تلفظ آن بطوریكه مسیر جریان هوا در اول مسدود شده وسپس یكمرتبه باز می شود وهوا از آن خارج می گردد (مانند b, p, d, t, g, k در زبان چینی)
【塞责】sèzé آگاهانه كار خود را انجام ندادن :敷衍～ بصورت سطحی وسرسری وظیفهٔ خود را انجام دادن

瑟 sè 〈乐〉 نوعی ساز دارای بیست وپنج سیم كه با ضربهٔ نوك انگشت یا ناخن نواخته می شود
【瑟瑟】sèsè 〈象〉 خش خش كردن :秋风～ صدای خش خش بر اثر وزش باد پائیزی
【瑟缩】sèsuō از سرما به خود پیچیدن

穑 sè 见"稼穑"jiàsè

sēn

森 sēn ①(树木多) پر از درخت ها ②〈书〉(众多;繁密) كثیر، متعدد، زیاد، بیشمار :～罗万象 چیز های بیشمار ③(阴暗) تار، تاریك :阴～ تاریك وترس انگیز
【森冷】sēnlěng تاریك وسرد
【森立】sēnlì فشرده ایستاده بودن
【森林】sēnlín جنگل :～保护 محافظت جنگل /～调查 مساحی جنگل /～防护带 كمربند محافظ جنگل /～抚育 نگهداری جنگل /～覆盖率 بخش ودر صدی از سرزمینی كه تحت پوشش جنگل شده باشد /～工业 صنعت جنگل /～管理 توجه ومواظبت از جنگل /～火灾 آتش سوزی جنگل /～学 جنگل شناسی /～资源 منابع جنگل
【森林古猿】sēnlín gǔyuán میمون آدم نمای جنگل
【森然】sēnrán ①(形容繁密直立) (درختهای بلند) انبوه، پوشیده شده از درخت های بلند وانبوه :林木～ متراكم ②(形容森严可畏) ترس ناك، وحشت ناك
【森森】sēnsēn انبوه، متراكم، پرپشت :松柏～ كاج ها وسروهای انبوه
【森严】sēnyán سخت، سخت ومحكم، سخت گیر :～壁垒 استحكامات محكم /戒备～ بشدت محافظت شده، دارای استحكامات محكم /门禁～ با دروازه ای كه بشدت محافظت شده / محافظت شده استحكامات سخت :～壁垒 / اكیدا طبقه بندی شدن :等级～ ومحكم
【森郁】sēnyù انبوه

sēng

僧 sēng راهب بودایی
【僧道】sēng-dào راهب وتائوئیست
【僧多粥少】sēng duō zhōu shǎo 见"粥少僧多"zhōu shǎo sēng duō
【僧伽罗语】Sēngjiāluóyǔ زبان سینهالیز (زبان جزیرهٔ سیلان)
【僧侣】sēnglǚ راهبان وكشیش ها :〈哲〉～主义 (فلسفه) فیدئیسم
【僧尼】sēng-ní راهبان وراهبه های بودایی
【僧人】sēngrén راهب
【僧俗】sēng-sú راهبان وافراد غیر روحانی
【僧徒】sēngtú راهبان بودایی
【僧院】sēngyuàn معبد بودایی
【僧众】sēngzhòng پیروان بودا

shā

杀 shā ①(杀死) كشتن، به قتل رساندن :～人放火,无恶不作 كشتار وآتش زدن وهر جرم قابل تصوری را مرتكب شدن /～猪 كشتن خوك ②(战斗) جنگ كردن، نبرد كردن :～出重围 با جنگیدن محاصرهٔ سنگین دشمن را در هم شكستن ③(消除;削弱) ضعیف كردن، كاستن وختی كردن :～～敌人的威风 باد و غرور را از سر دشمن بیرون كردن / 风势稍～。 باد فروكش كرد. ④〈方〉(使疼痛) درد آوردن، دردناك بودن :碘酒涂在伤口上真～得慌。 وقتی كه ید روی زخم مالیده شود، زخم بسیار سوزش می كند. ⑤(使渗出) بیرون آوردن :白菜馅里放点盐～～水 برای بیرون آوردن آب كلم در كوبیدهٔ آن قدری نمك گذاشتن ⑥[用在动词后表示程度深] بسیار، بی نهایت به منتهای درجه :笑～人 بسیار خنده آور، بسیار /闷～人 بسیار خفه كننده / مزخرف

【杀场】shāchǎng میدان تیرباران زندانیان
【杀虫剂】shāchóngjì 〈农〉داروی حشره کش، مادهٔ ضد آفت
【杀敌】shādí با دشمن جنگیدن: 苦练～本领 برای فراگیری مهارت جنگی سخت تمرین کردن / 英勇～ در نبرد شجاع بودن
【杀伐】shāfá ①(杀害) کشتن ②(征战) لشگر کشی ③(使人吃苦头) اذیت کردن ④(处事果断) قاطعیت در تصمیم گیری
【杀风景】shā fēngjǐng شوخی وخوشمزگی را ختثی کردن
【杀害】shāhài کشتن، به قتل رساندن
【杀回马枪】shā huímǎqiāng ①(转身刺敌) به عقب برگشتن وبه دشمن ضربه زدن ②(弃暗投明;反戈一击) نیروی مرتجع را ترك گفتن وبه نیروی مترقی پیوستن
【杀鸡取卵】shā jī qǔ luǎn کشتن مرغ برای بدست آوردن تخم آن — یعنی منفعت دراز مدت را تابع منفعت کوتاه مدت کردن
【杀鸡吓猴】shā jī xià hóu برای ترساندن میمون جوجه را کشتن — کسی را به خاطر عبرت دیگران مجازات کردن
【杀鸡焉用牛刀】shā jī yān yòng niúdāo با استفاده از ساطور مرغ را کشتن — یعنی کار کوچك را بزرگ کردن
【杀价】shājià ارزان خریدن از فروشنده ای که به پول نقد احتیاج دارد
【杀菌】shājūn میکروب کشتن وضدعفونی کردن: ～剂 میکروب کش، ضدباکتری
【杀戮】shālù قتل عام کردن: 惨遭～ بی رحمانه مورد قتل عام قرار گرفتن
【杀卵剂】shāluǎnjì 〈农〉تخم کش
【杀掠】shālüè کشتن وغارت کردن
【杀螨剂】shāmǎnjì 〈农〉مواد کنه کش
【杀气】shāqì ①(凶恶的气势) نگاه جنایت بار: 腾腾～ نگاه جنایت بار روی چهرهٔ کسی ②(出气) ناراحتی خود را خالی کردن: 拿别人～ ناراحتی خود را بر کسی خالی کردن
【杀人】shārén کسی را کشتن، کسی را به قتل رساندن: ～犯 قاتل
【杀人不见血】shārén bù jiàn xiě کسی را بدون ریختن خونش کشتن، کسی را با مکر وحیله کشتن
【杀人不眨眼】shārén bù zhǎyǎn بدون چشمك زدن کسی را کشتن
【杀人放火】shārén-fànghuǒ مرتکب کشتار وحریق شدن
【杀人如麻】shārén rú má مردم را مثل مگس کشتن
【杀人越货】shārén yuè huò کسی را کشتن واموالش را مصادره کردن
【杀伤】shāshāng کشتن و زخمی کردن: 大批敌军～ تلفات سنگینی به ارتش دشمن وارد آوردن / 这种炮弹～力很强。 این نوع گلولهٔ توپ ضد نفر قوی است. / ～弹 بمب ضد نفر
【杀身成仁】shā shēn chéng rén در راه امر عادلانه جان خود را فدا کردن
【杀身之祸】shā shēn zhī huò یك مصیبت مهلك: 招致～ مصیبت مهلك را باعث شدن
【杀生】shāshēng 〈佛教〉چهار پایان و مرغان را کشتن
【杀手】shāshǒu ①(杀人的凶手) قاتل ②(在比赛中致对方修败的人) در مسابقه بازیگر ماهری که باعث شکست فاحش طرف باشد
【杀鼠剂】shāshǔjì داروی مرگ موش
【杀头】shātóu سر بریدن، گردن زدن
【杀一儆百】shā yī jǐng bǎi یك نفر را بخاطر عبرت صد نفر کشتن

沙 shā ①(沙子) شن، ماسه، ریگ ②(像沙的东西) چیز مانند شن: 豆～ خمیر لوبیا ③(嗓子哑) (صدا) گرفته، خس خس ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【沙暴】shābào طوفان شن و ریگ
【沙蚕】shācán نوعی کرم بنام "Clam worm"
【沙场】shāchǎng میدان نبرد
【沙船】shāchuán جنگ بزرگ
【沙袋】shādài کیسهٔ شن، گونی پر از شن
【沙铫子】shādiàozi نوعی دیگ گلی مخصوص جوشاندن گیاه داروی
【沙丁鱼】shādīngyú ماهی ساردین
【沙俄】Shā É روسیهٔ تزاری
【沙发】shāfā مبل: 单人～ مبل یك نفره
【沙岗】shāgǎng تپهٔ شن
【沙锅】shāguō دیگ گلی، دیگ سفالی
【沙果】shāguǒ 〈植〉نوعی سیب صحرایی چینی
【沙狐】shāhú نوعی روباه بنام "Corsac fox"
【沙獾】shāhuān نوعی خرسك
【沙荒】shāhuāng زمین بایر شن زار
【沙皇】shāhuáng تزار(روسیه)
【沙鸡】shājī نوعی پرنده بنام باقرقره که در شن زار زندگی می‌کند
【沙金】shājīn ته نشست رودخانهٔ محتوی ذرات طلا
【沙坑】shākēng 〈体〉چالهٔ شن برای پرش
【沙拉】shālā سالاد
【沙梨】shālí نوعی درخت بنام "Sandpear"
【沙里淘金】shālǐ táo jīn از راه شستن ماسه ها ذرات طلا بدست آوردن — یعنی از مقدار هنگفتی از مواد چیز اصلی بیرون کشیدن، در ازای کوشش بسیار پاداش کم بدست آوردن
【沙砾】shālì سنگریزهٔ مخلوط باشن
【沙龙】shālóng سالن (محل تجمع ادیبان برای صحبت ومذاکره)
【沙漏】shālòu ساعت ریگی، ساعت شنی 又作"沙时计"
【沙罗周期】shāluó zhōuqī 〈天〉(نجوم) دورهٔ تکراری خسوف بنام "Saros"
【沙弥】shāmí راهب بودایی جوان
【沙漠】shāmò کویر، بیابان، صحرا: 塔克拉玛干～ کویر «تاك لاماکان» در چین
【沙鸥】shā'ōu نوعی مرغ آبی وحشی
【沙盘】shāpán 〈军〉میزمخصوص نشان دادن عوارض زمین برای ارتش

【沙篷】shāpéng پارچهٔ کرباسی برای جلوگیری از ورود شن
【沙碛】shāqì 〈书〉کویر
【沙丘】shāqiū تپهٔ شنی که باد آنرا جابجا می کند، تودهٔ شن ساحلی؛ 流动～ تپهٔ ریگ رونده
【沙瓤】shāráng گوشت نرم وشل بعضی هندوانه های تخمی
【沙壤土】shārǎngtǔ خاك شن دار
【沙沙】shāshā 〈象〉صدای خش خش، صدای شرشر؛ 风吹树叶～响。 برگ های درخت در اثر وزش باد خش خش می کند./～的雨声 صدای شرشر باران/ 丝绸的～响声 صدای خش خش ابریشم
【沙参】shāshēn 〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root of straight ladybell"
【沙石】shāshí شن و ریگ خرد
【沙滩】shātān شن زار کنار دریا
【沙特阿拉伯】Shātè Ālābó عربستان سعودی؛ ～人 اهل عربستان
【沙田】shātián مزارع در شن زار
【沙土】shātǔ خاك محتوی شن و رس
【沙坨】shātuó توده های شن
【沙文主义】Shāwénzhǔyì شووینیسم؛ ～者 شووینیست
【沙哑】shāyǎ (صدا) گرفته، خس خس؛ 声音～ صدای گرفته داشتن
【沙眼】shāyǎn بیماری عفونی ملتحمهٔ قرنیه
【沙鱼】shāyú کوسه
【沙浴】shāyù حمام در شن
【沙灾】shāzāi مصیبت ناشی از شن در اثر طوفان یا سیلاب
【沙枣】shāzǎo 〈植〉زیتون بری
【沙蚤】shāzǎo 〈动〉نوعی حشرهٔ جهندهٔ شن زار
【沙洲】shāzhōu خشکی شنی ساحلی
【沙蠋】shāzhú 〈动〉نوعی کرم شن زی
【沙柱】shāzhù خشکی شنی ساحلی
【沙子】shāzi ①(细小的石粒)شن، ماسه، ریگ ②(像沙的东西)چیز مانند شن؛ 铁～ ذرات آهن
【沙嘴】shāzuǐ 〈地〉(زمین شناسی) دهانهٔ کوچك شني در کنار دریا

纱 shā ①(线坯子)نخ، نخ تابنده؛ 棉～ نخ تابندهٔ پنبه ای/～厂 کارخانهٔ نخ ریسی ②(经纬线很稀的织品)گارس؛ 铁～ گارس سیمین
【纱包线】shābāoxiàn سیم پوشیده شده بانخ پنبه ای
【纱布】shābù تنزیب، گارس (نوعی پارچهٔ توری نرم)
【纱橱】shāchú گنجهٔ پرده دار ظروف
【纱窗】shāchuāng پنجرهٔ پرده دار
【纱灯】shādēng چراغ تنزیبی، فانوس گارسی
【纱锭】shādìng 〈纺〉دوك نخ ریسی
【纱巾】shājīn روسری توری
【纱笼】shālóng ساره (نوعی لباس مردم آسیای جنوب شرقی بشکل پارچه درازی که بدور بدن می پیچد)
【纱罗】shāluó 〈纺〉گارس (پارچهٔ توری)
【纱帽】shāmào نوعی کلاه قدیمی برای مأمورین دولتی که نشان مقام او بود
【纱线】shāxiàn نخ تابندهٔ پنبه ای
【纱罩】shāzhào ①(食物罩子)پوشش توری نازك (روی غذا) ②(气灯泡)توری چراغ

杉 shā 〈植〉صنوبر چینی
另见 shān
【杉篙】shāgāo 〈建〉دیرك صنوبر، تیر صنوبر
【杉木】shāmù چوب صنوبر

刹 shā ماشین را متوقف کردن، ترمز کردن، ترمز گرفتن؛ 把车～住 ترمز کردن/～住歪风 جلو گرایش ناسالم را گرفتن
另见 chà
【刹把】shābà 〈机〉دستهٔ ترمز
【刹车】shāchē ①(止住车的行动)ماشین یا وسیلهٔ دیگر را با اهرم ترمز متوقف کردن ②(使机器停止)دستگاه را خاموش کردن، با قطع کردن برق دستگاه را متوقف ساختن ③(制动器)ترمز ④(立刻制止或停止)فورا جلو کاری را گرفتن

砂 shā شن، ماسه، ریگ؛ 型～〈机〉شن قالب ریزی
【砂布】shābù ورق سنباده
【砂浆】shājiāng 〈建〉ملاط؛ 石灰～ ملاط آهك / 水泥～ ملاط سیمان
【砂礓】shājiāng نوعی سنگ معدنی که در مصالح ساختمانی بکار می رود
【砂矿】shākuàng ته نشست رودخانهٔ محتوی ذرات طلاو فلزات قیمتی دیگر
【砂砾】shālì ماسهٔ سنگ
【砂轮】shālún 〈机〉چرخ سنباده؛ ～机 دستگاه چرخ سنباده دار
【砂囊】shānáng 〈动〉سنگدان مرغان
【砂壤土】shārǎngtǔ خاك رس وشن
【砂糖】shātáng شکر
【砂田】shātián زمین شنی
【砂土】shātǔ زمین پوشیده از شن، شن
【砂箱】shāxiāng 〈冶〉جعبهٔ قالب شن ریزی
【砂型】shāxíng 〈冶〉قالب شن ریزی
【砂岩】shāyán 〈矿〉سنگ ریگی
【砂眼】shāyǎn 〈冶〉سوراخ های ریز در شمش فلز یا ریخته گری که از حباب گاز ایجاد می شود
【砂样】shāyàng نمونهٔ سنگ صخره برای آزمایش
【砂纸】shāzhǐ کاغذ سنباده؛ 金钢～ کاغذ سنگ سنباده/玻璃～ کاغذ سنبادهٔ شیشه
【砂质岩】shāzhìyán 〈地〉صخرهٔ شن زار

痧 shā 〈中医〉(طب چینی) بیماری های حاد مانند وبا یا گرمازدگی
【痧子】shāzi 〈方〉سرخك

裟 shā 见"袈裟"jiāshā

煞 shā ①(停止)ترمز كردن، متوقف ساختن، جلو حركت را گرفتن: 住脚 ~ متوقف ساختن / 文章写到这里还 ~ 不住。 مقاله نمى تواند در اينجا خوب به پايان برسد. ②(扣紧)تنگ كردن: ~ 一 ~ 腰带 كمربند را تنگ كردن ③见"杀"shā③⑤⑥

另见 shà

【煞笔】shābǐ ①(文章的结束语)آخرين سطور يك مقاله ②(文章写完)آخرين سطر مقاله را نوشتن

【煞车】shāchē ①见"刹车"shāchē ②(把车上装的东西勒紧)بار روى يك وسيلهٔ نقليه را محكم بستن

【煞风景】shā fēngjǐng 同"杀风景"

【煞绳】shāshéng بندى كه با آن بار كاميون را محكم مى بندند

【煞尾】shāwěi ①(收尾)پايان دادن، خاتمه دادن: 事情不多了, 马上就可以 ~ 。 كار زياد باقى نمانده است، همين الآن تمامش مى كنيم. ②(事情的最后一段)آخرين مرحله، پايان، خاتمه: 这出戏的 ~ 很带劲。 اين نمايش پايان استوار وگيرائى دارد.

【煞性子】shā xìngzi بيرون ريختن خشم بر كسى

鲨 shā كوسه

【鲨鱼】shāyú كوسه

shǎ

傻 shǎ ①(糊涂)احمق، كودن، كندذهن: 你真 ~, 他这点意思都听不出来。 تو چقدر كند ذهن بودى، بايد به مقصودش پى مى بردى. / 装 ~ خود را به نادانى زدن / 你别 ~ 乎乎的, 事情没有那么简单。 خام وزود باور مباش، موضوع بدين سادگى نيست. / 他吓 ~ 了。 او از شدت بيم وترس لال ومبهوت شد. / 做 ~ 事 كار هاى احمقانه انجام دادن ②(指不知变通)مكانيكى فكر كردن يا عمل كردن: 别一个劲 ~ 干, 要讲究方法。 اينطور مكانيكى كار نكنيد، بايد به شيوهٔ كار توجه داشته باشيد.

【傻蛋】shǎdàn 同"傻瓜"

【傻瓜】shǎguā آدم احمق، آدم نادان وساده لوح، آدم زود باور

【傻呵呵】shǎhēhē ساده لوح، نه خيلى زرنگ

【傻话】shǎhuà سخن نسنجيده و غير عملى

【傻劲儿】shǎjìnr ①(傻气)نادانى، حماقت، ساده لوحى ②(力气大或只知凭力气干)زور زياد يا شور وشوق بيجا: 不能光靠 ~, 得找窍门。 تنها زور و حرارت كار را به پيش نمى برد، شما بايد ماهرانه كار كنيد. / 这小伙子干活有股 ~ 。 اين پسر جوان با عزم راسخ كار مى كند.

【傻气】shǎqì نادان، احمق، كودن، احمقانه: 说话有点 ~ 。 او قدرى كودن ونفهم است. / 他这人有点 ~ 。 صحبت كردن

【傻老】shǎlǎo 〈方〉مرد درستكار ولى كودن

【傻冒儿】shǎmàor نادان، احمق، كودن

【傻头傻脑】shǎtóu shǎnǎo ①(傻的样子)ظاهرا نادان و كودن، خرف ②(糊涂)جاهل

【傻笑】shǎxiào احمقانه خنديدن، خندهٔ بى معنى ومرتب كردن

【傻眼】shǎyǎn حيرت زده شدن، لال ومبهوت شدن: 他一看考题就 ~ 了。 وقتى كه او سؤالات امتحانى را ديد، يكه خورد.

【傻子】shǎzi آدم نادان، آدم احمق، آدم ساده لوح وزودباور

shà

啥 shà 〈方〉چه: 有 ~ 说 ~ هرچه داشتن بر زبان آوردن / 你不快走, 还罗嗦个 ~ ? چرا هى پرحرفى مى كنيد؟ وقت رفتن شما بود، / 困难再大也没 ~ 了不起。 مشكلات هرقدر كه بزرگ باشد، ترسى از آن نيست.

厦 shà بناى بلند، عمارت بزرگ ومجلل: 高楼大 ~ بناهاى بلند وعمارت هاى بزرگ ومجلل

另见 xià

歃 shà 〈书〉مكيدن

【歃血】shàxuè به خون يك حيوان قربانى شده دهان را آلودن — با آلودن دهان به خون 为盟 ~ : نوعى سوگند خوردن در قديم حيوان قربانى شده پيمان بستن

煞 shà ①(凶神)روح خبيث، جن، ديو ②(极;很)بسيار، بى نهايت

另见 shā

【煞白】shàbái پريدن رنگ، بسيار رنگ پريده: 吓得脸上 ~ صورت از ترس

【煞费苦心】shà fèi kǔxīn بر مغز خود بسيار فشار آوردن، بسيار زحمت كشيدن: 借口 ~ 地寻找 براى بهانه تراشى بر مغز خود بسيار فشار آوردن / 他们为了攻克技术难关, 可真是 ~ 。 آنها واقعا زحمت كشيدند تا مسئله دشوار فنى را حل كنند.

【煞后】shàhòu 〈口〉عقب نشستن

【煞神】shàshén ديو، شيطان

【煞有介事】shà yǒu jiè shì (در انجام كارى) خود را جدى قلمداد كردن

霎 shà در يك لحظه، يك وقت كوتاه، يك لحظه، آن: 一 ~ در يك لحظه

【霎霎】shàshà صداى وزش باد و باريدن باران

【霎时间】shàshíjiān در يك لحظه، در يك چشم بر هم زدن، آنا

【霎眼】shàyǎn يك چشم بهم زدن، لحظهٔ كوتاه

shāi

筛 shāi ①(筛子)غربال، الك، آردبيز ②(筛东西)غربال كردن، الك كردن، بيختن: ~ 面 آرد بيختن، آرد الك كردن / ~ 砂砾 ماسه هاى ريز ودرشت را از هم جدا كردن / ~ 煤 زغال سنگ الك كردن / ~ 煤渣 زغال نيم سوز را غربال كردن ③(使酒热)گرم كردن: 把酒 ~ 一 ~ شراب را گرم كردن، يك بار شراب را گرم كنيد. ④(斟)اضافه كردن: 给客人 ~ 酒 براى ميهمان شراب

زنگ پهن مخصوص چین را به صدا(敲锣)〈方〉⑤ اضافه کردن
زنگ پهن را به صدا در آوردن 锣~: در آوردن
【筛法】shāifǎ 〈数〉(ریاضی) شیوهء غربال کردن
【筛分】shāifēn غربال کردن، الك کردن، بیختن :~机 دستگاه غربال 又作"筛选"
【筛骨】shāigǔ 〈生理〉 استخوان غربالی، عظم غربالی
【筛管】shāiguǎn 〈植〉 لولهء غربالی
【筛号】shāihào اندازهء غربال، شمارهء غربال
【筛糠】shāikāng لرزیدن (در اثر ترس یا سرما): 吓得直~ از بیم وترس لرزیدن
【筛析】shāixī بوسیلهء غربال کردن درجه بندی کردن
【筛洗】shāixǐ غربال کردن و شستن
【筛选】shāixuǎn غربال کردن و انتخاب نمودن
【筛子】shāizi سرند، غربال درشت ~粗: غربال، الك، آردبیز

shǎi

色 shǎi 〈口〉رنگ: 这布掉~吗? آیا رنگ این پارچه می رود؟
另见 sè
【色子】shǎizi طاس ریختن، طاس انداختن ~掷: طاس

shài

晒 shài ①(阳光射到物体上) (آفتاب) تابیدن، نور افشاندن: 日~雨淋 در معرض آفتاب وباران قرار گرفتن /这里~得慌。آفتاب اینجا خیلی زیاد است. ②(使在太阳光下吸收光和热) در آفتاب خشك كردن، آفتاب دادن: 粮食~ غله را به آفتاب 被子~/ لحاف ها را در آفتاب خشك كردن/他的脸都~黑了。صورتش آفتاب خورده وبه رنگ قهوه ای در آمده است./让孩子们尽量多~~太阳。بچه ها را بیرون ببرید تا آنها هرچه بیشتر آفتاب بخورند.
【晒场】shàichǎng میدان مخصوص خشك كردن غله ها 又作"晒坪"
【晒垫】shàidiàn تشك مخصوص خشك كردن غله
【晒垡】shàifá 〈农〉 زمین شخم زده را به آفتاب گذاشتن
【晒坪】shàipíng میدان مخصوص آفتاب دادن چیزی
【晒台】shàitái بام خانه (برای خشك كردن لباس وغیره)
【晒田】shàitián خالی كردن آب از شالی زار (تا آفتاب بخورد و برای رشد محصول مفید واقع شود)
【晒图】shàitú چاپ اوزالید را تهیه کردن: 员~ کسی که چاپ اوزالید را تهیه می کند/纸~ کاغذ مخصوص چاپ اوزالید
【晒烟】shàiyān تنباکویی که در آفتاب خشك شده باشد
【晒盐】shàiyán برای تهیه نمك آب شور را در آفتاب خشك کردن
【晒种】shàizhǒng خشك كردن بذرها قبل از بذر افشانی

shān

山 shān ①(地面形成的高耸部分) تپه، کوه ②(形状像山的东西) چیز مانند کوه: 冰~ کوه یخ شناور ③(蚕簇) كرم。蚕上~了: بوته هایی که کرم ابریشم در آن پیله می بندد ④〈姓〉 یك نام های ابریشم برای پیله بستن به بوته رفته اند. خانوادگی در چین
【山坳】shān'ào زمین صاف بین دو قلهء مجاور
【山霸】shānbà آدم مستبد در کوهستان
【山崩】shānbēng ریزش خاك کوه
【山苍子】shāncāngzǐ 〈中药〉 نوعی گیاه در چین بنام "The fruit of a cubeb litsea tree"
【山茶】shānchá 〈植〉 گل کاملیا
【山产】shānchǎn محصولات کوهستانی
【山城】shānchéng شهر کوهستانی
【山冲】shānchōng 〈方〉 زمین مسطح در نواحی کوهستانی
【山川】shānchuān کوهها و رودخانه ها — کنایه از زمین یا منظره :~梗阻 بواسطهء کوهها ورودخانه ها از هم جدا شده
【山丛】shāncóng کوههای بهم پیوسته
【山慈姑】shāncígu 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Edible tulip"
【山村】shāncūn روستای کوهستانی
【山丹】shāndān 〈植〉 نوعی زنبق
【山道年】shāndàonián 〈药〉 جوهر کرم که از تخم درمنه می گیرند ودر طب بکار می رود "Santonin"
【山地】shāndì ①(多山的地带) ناحیهء کوهستانی ②(在山上的农业用地) مزارع روی یك تپه
【山顶】shāndǐng قلهء کوه
【山顶洞人】Shāndǐngdòngrén 〈考古〉 (باستان شناسی) «مرد غار بالایی» نوعی انسان اولیه که ده تا بیست هزار سال پیش زندگی می کرد و باقی مانده های فسیل آن در سال ۱۹۳۳ در «زوکئو دین» نزدیك پکن بدست آمد
【山东】Shāndōng استان شان دونگ
【山东快书】Shāndōng kuàishū قصیده گوئی با دستك به لهجهء «شان دونگ»
【山洞】shāndòng غار
【山豆根】shāndòugēn 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Subprostrate sophora"
【山风】shānfēng 〈气〉 نسیم کوهستانی
【山峰】shānfēng قلهء کوه
【山腹】shānfù قسمت میانی کوه
【山旮旯儿】shāngālár 〈方〉 ناحیهء کوهستانی دور افتاده
【山冈】shāngāng تپهء کم ارتفاع
【山高水长】shāngāo-shuǐcháng کنایه از اخلاق خوش ونفوذ دیر پای کسی
【山高水低】shāngāo-shuǐdī کنایه از مصیبت ناگهانی، واقعهء تأسف آور مخصوصا مرگ کسی: 万一病人有个~,那该怎么办? چنانچه مصیبت ناگهانی بر سر بیمار نازل شود، چه باید

بکنیم؟
【山歌】shāngē ترانهٔ مردمی که اهالی محلی در حین کار یا پس از کار می خوانند
【山根】shāngēn 〈口〉دامنهٔ کوه
【山梗菜硷】shāngēngcàijiān 〈药〉"Lobeline" نوعی دارو بنام
【山沟】shāngōu ①(山间的流水沟) آبگذر بین دو کوه ②(山谷) درهٔ کوه
【山国】shānguó کشور کوهستانی یا زمین کوهستانی
【山谷】shāngǔ درهٔ کوه
【山河】shānhé کوهها و رودخانه ها — کنایه از سرزمین یك کشور: 祖国的锦绣～ سرزمین زیبای میهن ما
【山核桃】shānhétao ①〈植〉نوعی درخت از خانواده گردو آمریکائی ②(这种植物的果实) گردو این درخت
【山壑】shānhè ①(山谷) درهٔ کوه ②(山间的流水沟) آبریز کوه
【山洪】shānhóng سیل کوهستانی: ～暴发。سیل کوهستانی از کوه سرازیر شد.
【山户】shānhù اهالی کوهستان
【山火】shānhuǒ آتش سوزی کوهستانی
【山货】shānhuò ①(山区的土产) محصولات کوهستانی (مانند سرخ ولیك، شاه بلوط، گردو و...) ②(日用器物) وسایل خانه ایکه از چوب، خیزران، سفال و...ساخته می شود
【山鸡】shānjī 〈方〉قرقاول
【山鸡椒】shānjījiāo 〈植〉"Cubeb litsea" نوعی درخت بنام
【山积】shānjī 〈书〉چیز هائی را به بلندی کوه روی هم انباشتن: 货物～。اجناس بسان کوه بلند روی هم انباشته شد.
【山脊】shānjǐ پشتهٔ کوه
【山家】shānjiā خانواده ای که در کوه زندگی می‌کند
【山涧】shānjiàn جوی آب در کوه
【山脚】shānjiǎo دامنهٔ کوه
【山景】shānjǐng منظرهٔ کوهستانی
【山径】shānjìng راه باریك کوه
【山口】shānkǒu گذرگاه کوه
【山岚】shānlán 〈书〉ابرها ومه ها در کوه
【山里红】shānlihóng 〈植〉زالزالك وحشی، سرخ ولیك
【山梁】shānliáng پشتهٔ کوه
【山林】shānlín جنگل کوه: ～地区 ناحیهٔ کوهستانی وجنگلی
【山岭】shānlǐng پشتهٔ کوه
【山路】shānlù راه در کوه
【山麓】shānlù دامنهٔ کوه
【山峦】shānluán کوه های مسلسل: ～起伏 سلسلهٔ کوهها موج وار
【山脉】shānmài سلسلهٔ جبال
【山猫】shānmāo 〈动〉گربهٔ پلنگ
【山毛榉】shānmáojǔ 〈植〉گیاه زان
【山盟海誓】shānméng-hǎishì (عشاق) دربارهٔ عشق شان جدا قسم خوردن وتعهد کردن
【山民】shānmín اهالی کوهستانی
【山明水秀】shānmíng-shuǐxiù — تپه های سبز وآبهای شفاف کنایه از منظرهٔ چشم نواز 又作"山清水秀"
【山南海北】shānnán-hǎiběi — جنوب کوههاو شمال دریا ها کنایه از در همه جا، در همهٔ نقاط کشور: 他那儿都到过。～/او به همه جا سفر کرده است. ～到处都有勘探人员的足迹。اعضای گرو اکتشافی آثار و رد پایشان را در همه نقاط کشور باقی گذاشته اند.
【山炮】shānpào توپخانهٔ کوهستانی
【山坡】shānpō دامنهٔ کوه
【山气】shānqì مه و بخار در کوه
【山墙】shānqiáng 〈建〉دیوار کناری خانه، دیوار نهائی خانه
【山穷水尽】shānqióng-shuǐjìn در جایی که کوهها وآبها به سر می رسد — یعنی(قوای کسی) به ته رسیدن
【山丘】shānqiū ①(土山) تپه ②〈书〉(坟墓) گور
【山区】shānqū منطقهٔ کوهستانی
【山泉】shānquán چشمهٔ کوهی
【山雀】shānquè 〈动〉مرغی بنام چرخ ریسك
【山人】shānrén خطاب آدم گوشه نشین به خود
【山水】shānshuǐ ①(山上流下来的水) آبی که از کوه سرازیر می شود ②(山和水) کوههاو آبها: ～相连 کوههاو آبها با ③〈美术〉(中国画) آبهای مشترك بهم پیوستن (دو کشور) نقاشی کوهها وآبها، نقاشی 画～: نقاشی سنتی چینی کوههاو آبها مناظر طبیعی
【山塘】shāntáng برکه در کوه
【山桃】shāntáo 〈植〉هلو کوهستانی، هلوی وحشی
【山田】shāntián قطعهٔ زمین برای کشاورزی در کوه
【山桐子】shāntóngzǐ 〈植〉"Idesia" نوعی گیاه بنام
【山头】shāntóu ①(山的上部) قلهٔ کوه، نوك تپه ②(指宗派) فرقه، دسته، فرقهٔ متعصب: 拉～ فرقه ای تشکیل دادن / ～主义 طرفداری از منافع فرقه ای
【山洼】shānwā درهٔ کوه
【山窝】shānwō منطقهٔ کوهستانی از راه دور افتاده
【山坞】shānwù زمین صاف در کوه
【山溪】shānxī جویچه در کوه
【山西】Shānxī استان «شان سی»
【山系】shānxì 〈地〉سیستم کوه (زمین شناسی)
【山乡】shānxiāng آبها در میان دو کوه
【山响】shānxiǎng صدای بلندو کرکننده: 鼓擂得～。به صدای کرکننده طبل زدند./北风刮得门窗乒乒乓乓～ درها وپنجره ها از شدت وزش باد تلق تلوق صدا می کنند.
【山魈】shānxiāo ①〈动〉بوزینهٔ بزرگ وزشت ودرنده خوی باختر آفریقا ②(山怪) جن کوهستانی
【山鸦】shānyā 〈动〉زغن
【山崖】shānyá پرتگاه
【山羊】shānyáng بز، بز غاله: ～胡子 ریش بزی/～绒 پشم کشمیری
【山阳】shānyáng طرف کوهی که رو به آفتاب باشد
【山腰】shānyāo وسط کوه

【山摇地动】shānyáo dìdòng كنايه از شكوه وعظمت هرچه تمام تر
【山药】shānyao 〈植〉 نوعی سیب زمینی چینی
【山药蛋】shānyaodàn 〈方〉 سیب زمینی
【山野】shānyě کوه و دشت
【山阴】shānyīn طرف کوهی که پشت به آفتاب باشد، طرف شمالی کوه
【山雨欲来风满楼】shānyǔ yù lái fēng mǎn lóu بادی که بشدت تا بدرون برج بوزد از طوفان قریب الوقوع کوهستانی خبر می دهد.
【山芋】shānyù 〈方〉 سیب زمینی شیرین
【山鹬】shānyù 〈动〉 خروس جنگلی آسیائی واروپائی
【山岳】shānyuè کوههای مرتفع: ~冰川 تودهء یخ کوهستانی / ~地区 مناطق کوهستانی
【山楂】shānzhā زالزالك وحشی، خفچه، سرخ ولیك: ~糕 خوراك ژلاتینی که از زالزالك وحشی درست می‌شود 又称"山查"
【山寨】shānzhài دژ کوهستانی، روستای کوهستانی مستحکم
【山珍海味】shānzhēn-hǎiwèi غذاهای خوشمزهء زمینی و دریائی 又称"山珍海错"
【山中无老虎，猴子称大王】shānzhōng wú lǎohǔ, hóuzi chēng dàiwang اگر در کوه ببر نباشد، میمون پادشاه خواهد شد، در مملکت کوران یك چشم پادشاه است.
【山茱萸】shānzhūyú 〈植〉 نوعی گیاه بنام "The fruit of medicinal cornel"
【山庄】shānzhuāng ①(山村) دهکدهء کوهستانی ②(别墅) ییلاق کوهستانی
【山嘴】shānzuǐ 〈地〉 قسمت نوك تیز دامنهء کوه

芟 shān ①(割草) علف چیدن ②(除去) از بین بردن، نیست ونابود کردن
【芟除】shānchú ①(除草) چیدن، وجین کردن: ~杂草 چیدن علف هرزه ②(删除) از بین بردن، نیست ونابود کردن
【芟秋】shānqiū 〈农〉 پس از آغاز پاییز به کارهائی مانند علف چیدن یا نرم کردن خاك پرداختن

杉 shān 〈植〉 صنوبر
另见 shā

删 shān حذف کردن، برداشتن: 这一段可以~去。 این پاراگراف را می توان حذف کرد. / ~掉不必要的细节 جزئیات غیرلازم را حذف کردن
【删除】shānchú حذف کردن، برداشتن
【删定】shāndìng حذف و ویراستاری نهایی کردن
【删繁就简】shānfán-jiùjiǎn مطلبی را به وسیلهء حذف کردن قسمت های زائد ساده کردن
【删改】shāngǎi حذف واصلاح کردن: 稿子几经~才定下来。 مقاله پس ازچندبار حذف واصلاح عبارتهابه صورت نهایی در آمد.
【删减】shānjiǎn تعدادی کلمه را حذف کردن
【删节】shānjié کوتاه کردن، مختصر کردن: 本报略有~。 نسخهء تلخیص شده از طرف هیئت مدیرهء ما / ~本 نسخهء تلخیص / ~号 علامت حذف بدین شکل (……) / کمی تلخیص شده
【删润】shānrùn حذف و ویراستاری کردن

衫 shān لباس ساده و بی آستر: 衬~ پیراهن / 汗~ زیرپیراهنی، عرقگیر
【衫子】shānzi 〈方〉 کت ساده و بی آستر

苫 shān چیز های حصیری(مانند زیر بشقابی، زیر گلدانی وغیره)
另见 shàn
【苫布】shānbù (برای عایق کاری) پارچه کرباسی قیراندود

姗 shān
【姗姗来迟】shānshān lái chí در تشریف فرمایی دیر بودن، تاخیر ورود

钐 shān 〈化〉(Sm) ساماریم

珊 shān
【珊瑚】shānhú مرجان: ~虫 حشرهء مرجانی / ~岛 جزیرهء مرجانی / ~礁 صخرهء مرجانی

栅 shān
另见 zhà
【栅极】shānjí 〈电〉 دریچهء سوراخ سوراخ در مخزن قوهء برق (Grid)

舢 shān
【舢板】shānbǎn قایق سقف حصیری وبادبانی چینی

扇 shān ①(摇动扇子) باد زدن: ~火 آتش را باد زدن / ~扇子 از بادبزن استفاده کردن ②(鼓动) تحریك کردن، انگیختن، جنب وجوش در آوردن: ~阴风 (باد) شر را دامن زدن، ایجاد زحمت کردن ③(用手掌打) (سیلی) نواختن
另见 shàn
【扇动】shāndòng ①(摇动) به جنبش در آوردن، جنباندن، تکان دادن: ~翅膀 بالها را جنباندن ②(鼓动) تحریك کردن، برانگیختن، ترغیب کردن: ~无政府主义 برانگیختن هرج ومرج / 一小撮敌人企图~群众闹事。 یك مشت قلیل از دشمنان تلاش کردند در میان مردم شورش وناآرامی برانگیزند.
【扇风点火】shānfēng-diǎnhuǒ آتش را شعله ور ساختن، آتش را دامن زدن، مردم را به شورش تحریك کردن
【扇风机】shānfēngjī دستگاه تهویه
【扇惑】shānhuò برانگیختن، تحریك کردن، تهییج کردن: ~人心 بوسیلهء تبلیغات تحریك انگیز افکار مردم را مغشوش کردن

跚 shān 见"蹒跚"pánshān

煽 shān 见"扇"shān②

潸 shān 〈书〉 در حال اشك ریختن: ~然泪下 قطره های اشك از گونه های کسی سرازیر شدن

膻 shān بوی تند و زننده (گوشت گوسفند): 这羊肉不

این گوشت گوسفند بوی تند وزننده دارد. 。~

shǎn

闪 shǎn ①(闪避)از جای خود به یك سو رفتن:往旁边一~ از جای خود به کنار رفتن ②(猛然一晃)تکان شدید:他身子一~,跌下水去。او تکان شدیدی خورد ودر آب افتاد. ③(扭痛)رگ برگ کردن:~了腰 پشت خود را رگ برگ کردن ④(闪电)برق، آذرخش:打~ برق زدن ⑤(突然一现)ناگهان مثل برق نمودار شدن:远处灯光一~。در فاصله‌ء دور نور چراغی نمودار شد./他脸上~着幸福的光彩。صورتش از خوشبختی برق می زد.

【闪避】shǎnbì از جای خود به کنار رفتن

【闪长岩】shǎnchángyán نوعی سنگ متبلور دانه دانه وچخماقی

【闪挫】shǎncuò 〈中医〉(طب چینی)، رگ برگ شدن عضله

【闪错】shǎncuò رویداد های نامطلوب وخطاها

【闪点】shǎndiǎn 〈化〉(شیمی) نقطه‌ء اشتعال

【闪电】shǎndiàn برق، آذرخش:~战 عملیات جنگی برق آسا

【闪动】shǎndòng چشمك زدن:灯光~。چراغ چشمك می زد.

【闪躲】shǎnduō طفره زدن، از جای خود به یکسو رفتن

【闪光】shǎnguāng ①(电、火、金属等的突然发光)برق، روشنائی زورگذری از برق، بارقه:流星像一道~,划破黑夜的长空。شهاب ثاقب برق آسا بسرعت از آسمان سیاه شب عبور کرد. ②(水、露等发光)برق زدن، تابیدن، پرتو افکندن، درخشیدن:露珠在晨曦中~。شبنم در روشنائی صبحگاهی درخشید.

【闪光灯】shǎnguāngdēng 〈摄〉فلاش عکاسی

【闪击战】shǎnjīzhàn عملیات جنگی برق آسا

【闪开】shǎnkai به کنار رفتن، خود را بر کنار داشتن:车来了,快~!مواظب باش، ماشین می آید!

【闪亮】shǎnliàng ①(闪闪发光)برق زدن، چشمك زدن ②(黎明)سفیده دم، پگاه

【闪露】shǎnlù ظاهر شدن، مجسم شدن

【闪让】shǎnràng به کنار رفتن

【闪身】shǎnshēn ①(避开)از جای خود به کنار رفتن:侦察兵一~机警地躲过了敌人的探照灯。سرباز گروه اکتشافی با چابکی تمام خود را از شعاع نور افکن به کنار کشید. ②(侧着身子)از یك طرفه:~进门 عبور از در یك طرفه

【闪失】shǎnshī حادثه‌ء بد، رویداد نامطلوب:要是有个~,怎么办呢?اگر حادثه‌ء بدی اتفاق بیفتد، چه باید کرد؟

【闪烁】shǎnshuò ①(忽明忽暗)چشمك زدن، برق زدن:远处~着灯光。چراغ ها در فاصله‌ء دور چشمك می زد./她的眼睛里~着喜悦的泪花。چشمانش از اشك شوق و شادی برق می زد. ②(不直说)طفره آمیز، مبهم، غیر مستقیم:~其词 غیر مستقیم ومبهم حرف زدن/他闪闪烁烁,不做肯定的答复。او در سخن طفره می زد ونمی خواست جواب قطعی بدهد.

③〈电〉:~计数器 برق زنی، جرقه سنج، برق سنج

【闪现】shǎnxiàn از برابر کسی بسرعت رد شدن، مجسم شدن:英雄的形象~在我的眼前。چهره‌ء قهرمان به سرعت ازنظرم گذشت.

【闪锌矿】shǎnxīnkuàng 〈矿〉سولفور روی

【闪眼】shǎnyǎn خیره کننده

【闪耀】shǎnyào درخشیدن تابیدن، نور افکندن:天空繁星~。ستارگان بی شماری در آسمان می درخشند./他两眼~着刚毅的光芒。در چشمانش برق عزم وثبات نمودار بود.

【闪熠】shǎnyì 〈书〉درخشیدن، تابیدن

【闪映】shǎnyìng چشمك زدن

【闪灼】shǎnzhuó درخشیدن، چشمك زدن

陕 Shǎn 〈简〉(陕西)اسم مخفف برای استان «شان شی»

【陕西】Shǎnxī استان «شان شی»

睒 shǎn چشم بهم زدن:这孩子一~眼就不见了。پسرك در یك چشم بهم زدن ناپدید شد.

shàn

讪 shàn ①(讥讽)ریشخند کردن، مسخره کردن ②(难为情)شرمنده، خجالت زده، خجل، ناراحت:~~地走开 خجالت زده از جایی رفتن

【讪不搭的】shàn budāde خجالت زده

【讪骂】shànmà فحش دادن

【讪讪】shànshàn شرمنده، خجالت زده

【讪笑】shànxiào استهزا کردن، مسخره کردن، ریشخند کردن

疝 shàn بیماری فتق:腹股沟~ فتق کشاله‌ء رانی/脐~ فتق نافی

【疝气】shànqì 〈医〉بیماری فتق

单 Shàn 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
另见 chán;dān

苫 shàn با بوریا، پارچه کرباسی و...پوشاندن:要下雨了,快把麦子~上。باران می خواهد بیارد، زود روی گندم ها را بپوشان!
另见 shān

扇 shàn ①(扇子)بادبزن:电~ بادبزن برقی، پنکه، ②(板状或片状的东西)لنگه:门~ لنگه‌ء در/八~屏风 پاراوان هشت لنگه/隔~ پاراوان ③〈量〉[用于门窗等]:一~门 یك لنگه در
另见 shān

【扇贝】shànbèi 〈动〉نوعی حلزون دو کپه ای

【扇车】shànchē ماشین بوجاری

【扇骨子】shàngǔzi دنده های بادبزن

【扇面儿】shànmiànr رویه‌ء بادبزن

【扇形】shànxíng ①(像扇子形状的)بشکل بادبزن ②〈数〉

چرخ دنده، قطاع دایره ~齿轮〈机〉: (ریاضی) قطاع دایره
【扇子】shànzi بادبزن، پنکه
善 shàn ①(善良) خوب، نیك، پسندیده: 心怀不~ نیت ~: خوب، رضایت بخش، مرغوب ②(良好) بد در سر پروراندن 工欲 عالی ساختن، به کمال رساندن ③(办好) تدبیر عاقلانه 策 ~其事，必先利其器。 کارگر اگر بخواهد کار خود را خوب انجام دهد، باید قبل از هرچیز ابزار خود را مجهزکند. ④(交好) دوستی ومهربانی کردن ~友: مهربان، دوستانه ⑤(善于) ماهر بودن: 不~经管 در مدیریت ماهر نبودن / ~观 در تشخیص جهت باد ماهر و سریع بودن — کنایه از زرنگ 风色 ⑥(好好地) بطور احسن، خوب: ~自保重。 از خودت خوب مواظبت کن. ⑦(容易) زود، بآسانی: ~忘 فراموشکار
【善罢甘休】shànbà-gānxiū [多用于否定] موضوع را معلق گذاشتن: 敌人这一仗打败了，但决不会~的。 دشمن به این شکست خودتن در نخواهد داد.
【善报】shànbào پاداش خوب
【善本】shànběn متن معتبر، نسخه عالی: ~书 کتاب کمیاب
【善变】shànbiàn بسیار تغییر پذیر بودن، متلون‌المزاج بودن، دمدمی مزاج بودن
【善处】shànchǔ 〈书〉 بطور شایسته عمل کردن یا سروکار داشتن (با چیزی)
【善果】shànguǒ ثواب
【善后】shànhòu برخورد کردن با مسائل ناشی از یك سانحه: ~工作 برخورد با مسائل ناشی از یك سانحه / 处理这次火灾的~ بر خورد با مسائل ناشی از آتش سوزی
【善静】shànjìng 〈方〉 مهربان وعزیز
【善举】shànjǔ 〈书〉 امور خیریه یا پروژه، خیریه
【善良】shànliáng مهربان ودرستکار: ~的人们 مردم مهربان خوش / ~心地 حسن نیت، نیت های نیك / ~愿望 ودرستکار قلب، مهربان
【善邻】shànlín با کسی یا کشور حسن همجواری داشتن
【善门】shànmén خانواده، نیك اندیش
【善人】shànrén آدم خیر خواه، آدم نیك اندیش
【善善恶恶】shàn shàn wù è در تشخیص دادن حق از ناحق قادر بودن
【善始善终】shànshǐ-shànzhōng (کاری را) خوب شروع کردن وخوب پایان دادن
【善事】shànshì امور خیریه
【善书】shànshū ①(善本书) کتاب کمیاب ②(劝人行善的书) کتابی که برای خیر خواهی مردم نوشته می شود
【善忘】shànwàng فراموش کار بودن
【善心】shànxīn رحم، خیر خواهی: 反动派是不会对人民发~的。 هرگز مرتجعین نسبت به مردم خیر خواهی نشان نمی دهند.
【善行】shànxíng عمل خیر خواهانه
【善意】shànyì حسن نیت، نیت های نیك: 出于~ از روی حسن نیت / ~的批评 انتقاد از روی حسن نیت
【善有善报，恶有恶报】shàn yǒu shànbào，è yǒu èbào خیر در 或 کار خیر پاداش نیك می دهد وکار شر مکافات بد. خانه، صاحبش را می شناسد.
【善于】shànyú ماهر بودن (در چیزی): ~辞令 در فصاحت استاد بودن / ~歌舞 در آواز و رقص ماهر بودن / 我们不但~破坏一个旧世界，我们还将~建设一个新世界。 ما نه تنها در از بین بردن جهان کهنه بلکه در ساختن جهان نوین هم ماهر هستیم. / 敢于斗争，~斗争 جرئت مبارزه داشتن وچگونگی مبارزه را دانستن
【善终】shànzhōng به مرگ طبیعی مردن
禅 shàn
另见 chán
【禅让】shànràng با کمال میل پادشاهی خود را به کس دیگر دادن
骟 shàn اخته کردن
缮 shàn ①(修补) تعمیر کردن، مرمت کردن: 房屋修~ مرمت عمارت ②(缮写) کپی کردن، رونوشت کردن: 清~ رونویس برداشتن
【缮校】shànjiào رونویس برداشتن وتعیین متن کردن
【缮写】shànxiě کپی کردن، رونوشت کردن
擅 shàn ①(擅自) خودسرانه عمل کردن: ~权 قدرت را به خود انحصار خود در آوردن، قدرت را غصب کردن / ~作主张 سرانه تصمیم گرفتن ②(长于) ماهر بودن (در چیزی): 不~辞令 در رعایت ادب ونزاکت در سخن زبردست نبودن، در فصاحت استاد نبودن
【擅便】shànbiàn 〈书〉 خود سرانه عمل کردن
【擅长】shàncháng ماهر بودن، استاد بودن: 他~蛙泳。 او در شنای قورباغه ماهر است.
【擅断】shànduàn خود سرانه تصمیم گرفتن
【擅离职守】shàn lí zhíshǒu بدون اجازه در پست خود نبودن، بدون اجازه پست خود را ترك کردن
【擅利】shànlì به انحصار در آوردن
【擅名】shànmíng مشهور بودن
【擅权】shànquán قدرت را به انحصار خود در آوردن
【擅自】shànzì خود سرانه کار ها را انجام دادن: 不得~修改操作规程。 در مقررات بکار اندازی تغییرات خود سرانه نباید صورت بگیرد. / ~行动 خود سرانه عمل کردن
膳 shàn غذا، شام وناهار: 在食堂用~ در نهارخوری غذا خوردن
【膳费】shànfèi پول غذا، هزینه، غذا
【膳食】shànshí غذا، شام ونهار: 流质~ غذای مایع (برای پرهیز) / 半流质~ غذای نیمه مایع (برای پرهیز)
【膳宿】shàn-sù غذا ومسکن
嬗 shàn

【嬗变】 shànbiàn ①(演变) تحول ②〈物〉 تبديل (فيزيك) تبديل القا ~感生/تبديل طبيعى ~自然: عنصرى به عنصر ديگرى شده

赡 shàn ①(赡养) زندگى كسى را تأمين كردن، پشتوانه؛ زندگى خانواده؛ خود را تأمين كردن ~家养口: كسى بودن ②〈书〉(丰富) زياد، وافر، غنى، بصورت كفايت

【赡养】 shànyǎng زندگى كسى را تأمين كردن: ~父母 زندگى والدين خود را تأمين كردن /~费 نفقه

蟮 shàn 见"曲蟮"qūshan

鳝 shàn مارماهى

shāng

伤 shāng ①(受伤) زخم، آسيب، صدمه: 刀~ زخم چاقو/ 烫~ جاى سوختگى روى پوست /轻~ زخم خفيف /满身是~ پر از زخم ها وجريحه ها /~好了。 جراحت التيام يافت. ②(伤害) زخمى كردن، جريحه دار ساختن، آسيب رساندن: 烟酒~身。 سيگار وعرق به بدن انسان آسيب مى رساند. /被汽车撞~ بر اثر تصادف با ماشين زخمى شدن /摔~ افتادن وخود را زخمى كردن /~感情 احساسات كسى را جريحه دار ساختن /这孩子~了他妈妈的心。 اين پسر دل مادرش را شكسته است. ③(悲伤) اندوهناك بودن، غمگين بودن: 哀~ غصه دار، غمگين ④(感到厌烦) سير و بيزار بودن: 这孩子吃花生米吃~了。 اين پسر از بس كه بادام زمينى خورده از آن سير و بيزار شده است. ⑤(妨碍) مانع بودن، زيان آور بودن: 无~大雅 به اعتبار و حيثيت مانعى نداشتن، اهميتى نداشتن /有~国体 كشور لطمه زدن

【伤疤】 shāngbā جاى زخم، اثر زخم، داغ زخم

【伤悲】 shāngbēi غم واندوه

【伤兵】 shāngbīng سرباز زخمى، سرباز مجروح

【伤病员】 shāng-bìngyuán زخمى ها و بيماران

【伤悼】 shāngdào براى مرده غمناك و اندوهگين شدن

【伤财】 shāngcái مال وثروت خود را ازدست دادن

【伤残】 shāngcán زخمى ها ومعلولين: ~人员 زخمى ها ومعلولين

【伤风】 shāngfēng سرما خوردن

【伤风败俗】 shāngfēng-bàisú اخلاق عامه؛ مردم را فاسد كردن

【伤感】 shānggǎn دل شكسته، احساساتى

【伤害】 shānghài آسيب رساندن، صدمه زدن، آزار كردن: 不要~益鸟。 به پرندگان مفيد آسيب نرسان. /暴饮暴食~身体。 زياده روى در خوردن ونوشيدن به سلامتى انسان صدمه مى زند. /~自尊心 عزت نفس را جريحه دار ساختن

【伤寒】 shānghán ①〈医〉 تيفوس، حصبه ②〈中医〉 (طب چينى) انواع تب ها؛ بيمارى هاى ناشى از عوامل سرماخوردگى

【伤号】 shānghào زخمى ها

【伤耗】 shānghao ضرر، صدمه، خسارت: 这筐苹果刨去~还有四十公斤。 پس از دور ريختن سيب هاى فاسد شده هنوز چهل كيلو سيب در سبد مانده است.

【伤痕】 shānghén جاى زخم، اثر زخم، داغ زخم

【伤怀】 shānghuái 〈书〉 غم واندوه

【伤筋动骨】 shāngjīn dònggǔ آسيب رسيدن به رگ و پى يا استخوان

【伤酒】 shāngjiǔ در اثر زياده روى در نوشيدن مشروب صدمه ديدن

【伤科】 shāngkē 〈中医〉 (در بيمارستان بخش) زخم وجراحت

【伤口】 shāngkǒu جاى زخم: 洗~ جاى زخم را شستشو دادن

【伤面子】 shāng miànzi احساسات كسى را جريحه دار ساختن

【伤脑筋】 shāng nǎojīn پردردسر، مشكل، پرزحمت، سخت: ~的问题 مسائل پردردسر /犯不着为这事~。 لازم نيست براى اين موضوع به خود دردسر بدهيد.

【伤情】 shāngqíng ①(伤势) وضع زخم ②(伤感) بر اعصاب خود فشار آوردن

【伤神】 shāngshén بر اعصاب خود فشار آوردن

【伤食】 shāngshí 〈中医〉 سوء هاضمه ناشى از پر خوردن يا رژيم غذائى نادرست

【伤势】 shāngshì وضع زخم: ~很重。 به شدت مجروح شدن

【伤逝】 shāngshì با غم و غصه به مرده ياد كردن

【伤水】 shāngshuǐ در اثر زياده روى در نوشيدن آب صدمه ديدن

【伤天害理】 shāngtiān-hàilǐ بيرحمانه وسبعانه: 谁也想不到他们竟干出这等~的事情。 هيچ كس حتى تصور نمى كرد كه آنها چنين كار بى رحمانه وسبعانه اى انجام داده باشند.

【伤痛】 shāngtòng ①(伤心难过) غمگين واندوهگين شدن ②(肢体受伤的痛苦) درد ناشى از زخم بدن

【伤亡】 shāng-wáng تلفات وزخمى ها، تلفات: ~惨重 تلفات سنگين /~报告〈军〉 گزارش تلفات

【伤心】 shāngxīn غمگين، غصه دار، دل شكسته: ~落泪 از غم وغصه اشك ريختن /别为这事~。 بخاطر اين امر غصه نخوريد. /丈夫有泪不轻弹，只因未到~处。 مرد تا دلش نشكند، بآسانى اشك نمى ريزد. /这么好的庄稼给雹子打了真叫人~。 چقدر غم انگيز است كه به بينيم رگبار تگرگ به چنين محصولات مطلوبى صدمه زده است. /~事 خاطره؛ غم انگيز، غم وغصه

【伤心惨目】 shāngxīn-cǎnmù (منظره) تراژيك، مصيبت بار

【伤员】 shāngyuán سربازان زخمى، زخمى ها

殇 shāng 〈书〉 جوان مردن

商 shāng ①(商量) شور كردن، مشورت كردن، بحث كردن: 有要事相~。 من كارهاى مهمى دارم كه با شما مشورت كنم. ②(商业) تجارت، بازرگانى، معامله: 经~ تجارت كردن /通~ روابط تجارتى برقرار ساختن ③(商人) تاجر، بازرگان: 私~ تاجر عمده، بازرگان بسيار بزرگ /巨~ سوداگر، تاجر، بازرگان /奸~ تاجر بى شرم و بى ملاحظه (در سود) /盐~ دلال نمك ④〈数〉 (رياضى) بهر، خارج قسمت ⑤〈乐〉 نتى از يك (جوئى)

سلسلهٔ نوت پنج آهنگی قدیمی چین، برابر «۲» درنت های عددی ⑥موسیقی ⑦ سلسله «شانگ» (قرن ۱۱-۱۶ ق.م.)(商朝)〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【商办】shāngbàn اداره شده توسط بازرگانان

【商标】shāngbiāo مارك تجارتی: ~注册 ثبت مارك تجارتی

【商埠】shāngbù 〈旧〉بندر تجارتی

【商场】shāngchǎng بازار

【商船】shāngchuán کشتی تجارتی

【商筹】shāngchóu شور و مشورت کردن

【商店】shāngdiàn فروشگاه، دکان، مغازه

【商调】shāngdiào پس از شور ومشورت افراد را ازیك واحد به واحد دیگر منتقل کردن

【商定】shāngdìng موافقت کردن، به توافق نظر رسیدن: 经~ماده های به 已~的条款/پس از مشورت به توافق رسیدن که... طرفین موافقت 双方~建立大使级外交关系。/ توافق رسیده کردند که روابط سیاسی خود را به سطح سفارت بر قرار سازند.

【商队】shāngduì کاروان، گروه بازرگانان

【商法】shāngfǎ 〈法〉قانون تجارت

【商贩】shāngfàn کاسب، خرده فروش: 小~کاسب کوچك

【商港】shānggǎng بندر تجارتی

【商贾】shānggǔ 〈书〉بازرگان، تاجر، سوداگر

【商行】shāngháng کمپانی تجارتی، مؤسسهٔ بازرگانی

【商号】shānghào فروشگاه، دکان

【商户】shānghù بازرگان

【商会】shānghuì اطاق بازرگانی

【商家】shāngjiā بازرگان

【商检】shāngjiǎn بازرسی اجناس

【商界】shāngjiè محافل بازرگانی، محافل تجارتی

【商量】shāngliang شور کردن، مشورت کردن، بحث کردن: 有事同群众~。 وقتیکه مشکلی پیش می آید، با توده های مردم مسائل 全世界的事应由世界各国~着办。/مشورت کنید. وابسته به تمام جهان باید از طریق مشورت در میان همه ملت ها حل وفصل شود./咱们得找经理~一下。 ما باید در بارهٔ این موضوع با مدیر صحبت کنیم./ 这事好~。 این مسئله می تواند از طریق بحث ومذاکره حل شود.

【商路】shānglù مسیر تجارت

【商民】shāngmín تاجر، بازرگان

【商品】shāngpǐn اجناس، کالاها، متاع: 拜物教~پرستش کالاها/ 化~کالاسازی کردن/ 检验~بازرسی کالا/ 交换~مبادلهٔ کالا/ 经济~اقتصاد کالایی/ 粮~غلهٔ بازاری، غلهٔ کالایی/ 生产~تولید کالا/ 流通~گردش ودوران کالا/ 输出~صدور کالا/ 销售市场~بازار فروش کالا/ 信息~اطلاعات در بارهٔ کالا/ 税~مالیات برکالا

【商洽】shāngqià به اتفاق کسی‌کاری را ترتیب دادن

【商情】shāngqíng وضع بازار: 预测~پیش بینی وضع بالا

【商榷】shāngquè بحث کردن، مشورت کردن، شور کردن: 这一点值得~。/این نقطه قابل بحث است. 提出几点意见,与诸位~。 نکاتی هست که می خواهم با شما در میان بگذارم.

【商人】shāngrén تاجر، بازرگان، سوداگر

【商数】shāngshù (ریاضی) حاصل تقسیم

【商税】shāngshuì مالیات تجارتی

【商谈】shāngtán تبادل نظر کردن، بحث کردن، مشورت کردن: 递交国书事宜~ در بارهٔ مسائل وابسته به تقدیم استوارنامه بحث کردن/ 望贵方即指派代表前来~。 امیداواریم شما نمایندگان خود را تعیین کنید تا برای مذاکره به اینجا بیایند.

【商讨】shāngtǎo مذاکره کردن، بحث کردن، مشورت کردن: 就发展两国关系进行有益的~ در باره توسعهٔ روابط دو کشور مذاکره مفید به عمل آوردن

【商亭】shāngtíng فروشگاه کوچك بشکل کوشك

【商务】shāngwù امور تجارتی، امور بازرگانی: 参赞~رأیزن تجاری/ 代表~نمایندهٔ تجاری/ 处~دفتر رأیزن تجاری/ 代表处~دفتر نمایندهٔ تجاری/ 秘书~دبیر بازرگانی/ 仲裁会~هیئت داوری تجارتی/ 专员~وابستهٔ تجارتی

【商业】shāngyè تجارت، بازرگانی، امور بازرگانی: 部~وزارت بازرگانی/ 惯例~رسم بازرگانی/ 部门~ادارات بازرگانی/ 机构~سازمانهای بازرگانی/ 利润~سود بازرگانی/ 区~ناحیهٔ بازرگانی/ 网~شبکهٔ امور بازرگانی/ 税~مالیات بازرگانی/ 信贷~اعتبار بازرگانی/ 银行~بانك تجارتی/ 中心~مرکز بازرگانی/ 资本~سرمایهٔ تجارتی

【商议】shāngyì شور ومشورت کردن

【商约】shāngyuē قرارداد تجارتی

【商战】shāngzhàn جنگ تجارتی

【商酌】shāngzhuó بحث ورسیدگی کردن، مذاکره کردن: 这个问题尚待~。 این مسئله به بحث ورسیدگی بیشتری احتیاج دارد.

觞 shāng 〈考古〉فنجان شراب خوری در قدیم

墒 shāng 〈农〉رطوبت در خاك: 抢~ آنگاه که زمین بحد کافی رطوبت دارد، وقت کاشت را از دست ندادن/ 保~رطوبت را در خاك نگهداشتن

【墒情】shāngqíng وضع رطوبت در خاك

【墒土】shāngtǔ خاك رطوبت دارکه تازه زیر کشت رفته باشد

熵 shāng 〈物〉(فیزیك) واحد اندازه گیری ترمودینامیك

shǎng

上 shǎng 〈语〉见"上声"shàngshēng

另见 shàng; shang

【上声】shǎngshēng 〈语〉见"上声"shàngshēng

垧 shǎng «شانگ» ــ واحد اندازه گیری زمین برابر با «۱۵مو» در اکثر قسمتهای شمال شرقی چین و سه یا پنج «مو» در شمال غربی چین

晌 shǎng ①(一天以内的一段时间)قسمتی از روز: 前半~儿 صبح/ 晚半~儿 غروب ②〈方〉(晌午)ظهر: 歇~ در ظهر چرت زدن یا استراحت کردن

【晌饭】shǎngfàn 〈方〉①(午饭) ناهار ②(农忙时加餐) غذای اضافه در روز در فصل پرکار کشاورزی

【晌觉】shǎngjiào 〈方〉خواب ظهر

【晌觉】shǎngjué 〈方〉خواب ظهر

【晌午】shǎngwu 〈口〉ظهر، نیمه روز: ～饭 ناهار، غذای وسط روز

赏 shǎng ①(赏赐) بخشیدن، پاداش دادن، اعطا کردن: 国王～给那个士兵一匹马。پادشاه اسبی به آن سرباز بخشید. ②(奖赏) پاداش دادن: 有～有罚 هم پاداش دادن وهم مجازات کردن ③(赏赐或奖赏的物品) پاداش، بخشش: 重～ پاداش بزرگ/ 领～ پاداش گرفتن/ 无功受～，于心有愧。اگر کسی پاداشی بگیرد که مستحق او نباشد، وجدانش ناراحت می شود. ④(欣赏) لذت بردن: 奇文共～。در لذت بردن از یك نوشتهء نایاب شریك بودن

【赏赐】shǎngcì اعطا کردن، پیشکش دادن: 把奴隶～给贵族 نوکران را به اعیان واشراف پیشکش دادن/ 得到很多～ پاداش های متعددی دریافت کردن

【赏罚】shǎng-fá پاداش ها ومجازات ها: ～严明 در تعیین پاداش ومجازات دقیق ومنصف بودن

【赏封】shǎngfēng پولی که بعنوان پاداش توی کاغذ سرخ پیچیده شده باشد

【赏格】shǎnggé مقدار پاداش وعده داده شده

【赏光】shǎngguāng 〈套〉[用于请对方接受邀请]: 务请～。با خوشحالی خواستار حضور شما هستیم.

【赏鉴】shǎngjiàn (یك اثر هنری را) ارزیابی کردن: 请您～。لطفا این اثر هنری را ارزیابی بفرمائید.

【赏金】shǎngjīn پاداش پولی، بخشش، انعام

【赏脸】shǎngliǎn [用于请对方接受邀请或礼物]: 请～! لطفا دعوت بنده را بپذیرید یا این هدیهء ناقابل را قبول بفرمائید.

【赏钱】shǎngqian بخشش، انعام

【赏识】shǎngshí قدردانی کردن: 主编很～他这篇文章。سردبیر مجله از مقاله اش بسیار قدردانی کرد./ 这个奴才深得其主子的～。این نوکر مورد عنایت کامل اربابش قرار گرفت.

【赏玩】shǎngwán (از زیبائی چیزی یا جائی) لذت بردن، کیف کردن، حظ بردن: ～山景 از مناظر کوه لذت بردن/ ～古董 از مشاهدهء عتیقه ها لذت بردن

【赏析】shǎngxī (شعری را) تحلیل کردن واز آن لذت بردن

【赏心悦目】shǎngxīn-yuèmù (منظره) هم برای چشم وهم برای دل خوش نما ولذت بخش بودن

shàng

上 shàng ①(位置在高处的) بالائی، زبرین، فوقانی: ～铺 خوابگاه بالای کشتی یا قطار/ 这头朝～。این طرف بالائی است./ 往～看 به بالا نگاه کردن ②(等级或品质高的) بالاتر، مرغوبتر، بهتر، مطلوب تر: ～级党委 به کمیتهء حزبی به سازمان بالاتر/ 向～反映情况 در سطح بالاتر گزارش کردن/ 中～水平 بالا یا بهتر از حد متوسط/ 这个词是旧时下对～的称呼。این کلمه در گذشته برای خطاب کردن به افراد بالاتری بکار می رفت. ③(次序或时间在前的) اول، قبلی: ～册 کتاب اول، جلد اول/ ～集 نیمهء اول، قسمت اول، جلد اول/ 二十世纪～半叶 بخش اول قرن بیستم/ ～一段 پاراگراف قبلی/ ～一季度 سه ماههء قبلی ④(指皇帝) امپراتور: ～谕 فرمان امپراتور ⑤〈乐〉 نتی از یك سلسله نت در «گون چه پو» (工尺谱)، برابر «۱» در نت عددی ⑥(由低到高) بالا رفتن، صعود کردن: ～坡 بالای موسیقی... بالا رفتن/ ～山 از تپه ای بالا رفتن، بالای کوه رفتن/ ～公共汽车 سوار اتوبوس شدن/ ～飞机(船) سوار هواپیما(کشتی) شدن/ ～自行车 سوار دوچرخه شدن/ 逆流而～ بر خلاف جریان آب رفتن ⑦(去) رفتن، عازم جائی شدن: 你～哪儿去? شما کجا می روید؟/ ～南京 عازم شهر «نانکن» شدن/ 我～卫生室去一趟。من به درمانگاه می روم. ⑧(向上级呈递) تقدیم کردن، فرستادن، ارسال داشتن: 李小红谨～ با تقدیم احترامات ～ «لی شیائو هونگ» ⑨(前进) به جلو رفتن: 快～，投篮 برو جلو، زود شوت کن!/ 见困难就～。برو جلو ومشکل را حل کن. ⑩〈剧〉(出场) روی صحنه پدیدار شدن: 二战士左～ دو سرباز از چپ وارد صحنه می شوند. ⑪〈体〉(上场) وارد میدان بازی شدن: 换人: 三号下，四号～。تعویض: بجای بازیگر شماره ۳ بازیگر شماره ٤ وارد می شود./ 这半场你～。شما در این نیمه وارد بازی می شوید. ⑫(添补) پر کردن، تأمین کردن: 给水箱～水 تانك را پر آب کنید./ 一连～了好几道菜。چند خوراك بطور مسلسل سرویس شد. ⑬(安放) قرار دادن: ～刀具 ابزار برش را قرار دادن/ ～肥 کود پاشیدن/ ～梁 تیر خانه را نصب کردن/ ～子弹 فشنگ زدن/ 行李还没～架。چمدان ها هنوز در قفسه گذاشته نشده است. ⑭(涂上) رنگ کردن، گذاشتن: ～药膏 مرهم گذاشتن/ 给门～漆 در را رنگ کردن/ 给机器～油 ماشین را روغن زدن ⑮(登载) منتشر شدن: 我们厂的消息～了人民日报。خبری در بارهء کارخانهء ما در روزنامه منتشر شد./ 他的先进事迹都～了电视了。کارهای نمونهء او در تلویزیون نشان داده شد./ ～光荣榜 (اسم کسی) در لوحهء افتخار درج شدن ⑯(拧紧) (بوسیله پیچ) سفت کردن، کوك کردن: 螺丝没有～紧。پیچ سفت پیچیده نشده است./ 门没～锁。در قفل نیست. ⑰(到规定时间开始工作或学习) دروقت معین مشغول (کار، آموزش و...) بودن: 我今天～中班。امروز نوبت کار من شیفت میان روز است./ 她的大女儿在～大学。دختر بزرگترین حالا در دانشگاه درس می خواند. ⑱(到达) به...رسیدن: ～百人 به صد نفر رسیدن/ ～万 ده ها هزار/ 粮食亩产～千斤。غله برای هر «مو» به یك هزار «جین» رسید. ⑲〈语〉见"上声"

另见 shǎng; shang

上 shang ①[用在动词后，表示由低处向高处]: 爬～山顶 به قلهء کوه رسیدن/ 登～河堤 رفتن بالای دیوارهء سد

/踏～非洲的土地 به زمین افریقا قدم گذاشتن ②[用在动词后，表示达到目的]：锁～门 در را قفل کردن /穿～外衣 پوشیدن پالتو/当～部长 به وزارت رسیدن، وزیر شدن /到现在还没吃～饭 تا بحال هنوز به غذا نرسیدن /你跟他接～头了吗？ آیا شما با او تماس گرفته اید؟/考～大学 وارد دانشگاه شدن ③[用在动词后，表示开始并继续]：她爱～了草原。 او عاشق علف زار شده است. ④[用在名词后，表示位置、范围或方面]：会～ در جلسه /报～说的 آنچه در روزنامه درج شده است /事实～ در حقیقت /理论～ از لحاظ نظری/由组织～决定 اتخاذ تصمیم توسط سازمان حزبی /这出戏政治～艺术～都很成功。 این نمایش از لحاظ سیاسی وهم از لحاظ هنری موفقیت آمیز بود. /墙～有张地图。 روی دیوار نقشه ای نصب شده است. /把书放在桌～。 کتاب را روی میز بگذارید.

另见 shǎng; shang

【上岸】shàng'àn به ساحل دریا رفتن：离船～ کشتی را ترك کردن وبه ساحل دریا رفتن /爬～ با دست وپا زدن به ساحل رفتن

【上班】shàngbān به سرکار رفتن：她～去了。 او به سرکار رفته است. /下午不～。 ما بعد از ظهر کار نمی کنیم /我们每天早上八点钟～。 ما هر صبح ساعت هشت کارمانرا شروع می کنیم. /～时间 ساعت کار

【上板儿】shàngbǎnr (فروشگاه) در را تخته کردن — کنایه از تعطیل کردن

【上半场】shàngbànchǎng نیمهٔ اول (بازی)：～比分多少？ تا نیمهٔ اول نتیجهٔ بازی چند بود؟

【上半年】shàngbànnián شش ماه اول سال

【上半晌】shàngbànshǎng پیش از ظهر، صبح

【上半身】shàngbànshēn قسمت بالایی بدن

【上半夜】shàngbànyè پیش از نیمهٔ شب

【上绑】shàngbǎng دو دست کسی را با طناب بستن

【上报】shàngbào ①(登报) در روزنامه منتشر شدن：那位数学家刻苦钻研的事迹昨天～了。 دیروز مقاله ای مبنی بر اینکه آن ریاضی دان با چه پشتکاری به پژوهش های علمی پرداخته بود در روزنامه منتشر شد. ②(呈报) گزارش دادن：这件事应当立即～教育部，不容延误。 این موضوع باید بدون تاخیره وزارت آموزش وپرورش گزارش داده شود.

【上辈】shàngbèi ①(祖先) اجداد، اسلاف، پدران ②(上一代) نسل پیشین خانواده، بزرگان خانواده

【上臂】shàngbì قسمت بالائی بازو

【上边】shàngbiān 见"上面"

【上膘】shàngbiāo چاق شدن، فربه شدن(حیوانات)

【上宾】shàngbīn مهمان محترم، مهمان افتخار انگیز

【上菜】shàngcài آوردن غذا روی سفره

【上苍】shàngcāng خدا، خداوند، ایزد

【上操】shàngcāo تمرین نظامی کردن

【上策】shàngcè بهترین طرز عمل، بهترین تدبیر 又作"上计"

【上层】shàngcéng طبقهٔ فوقانی، سطح بالایی：大气的～ طبقهٔ فوقانی جو/房屋的～ قسمت بالائی ساختمان /～分子 عناصر طبقهٔ فوقانی/～人士 شخصیت هائی از طبقات بالائی جامعه /～社会 جامعهٔ طبقهٔ فوقانی

【上层建筑】shàngcéng jiànzhù روبنا：～领域 قلمرو روبنا

【上场】shàngchǎng ①〈剧〉(演员出场) روی صحنه ظاهر شدن：战士甲～ ورود سرباز A ②〈体〉(运动员出场) وارد میدان ورزش شدن：双方运动员都已经～。 ورزشکاران دو تیم وارد میدان ورزش شده‌اند. /今天该谁～？ امروز چه کسی بازی می کند؟

【上朝】shàncháo ①(朝见君主) (وزیر) ورود به دربار، بار یافتن ②(君主到朝廷上处理政事) (امپراطور) بار دادن

【上床】shàngchuáng به رختخواب رفتن، همبستر شدن

【上窜下跳】shàngcuàn-xiàtiào به پادوی دنبال مأموریت های ناپسند رفتن

【上达】shàngdá به اولیای بالاتر رساندن：下情～ وضع در سطح پائین تری را به اطلاع اولیای بالاتر رساندن

【上代】shàngdài نسل پیشین

【上当】shàngdàng گول خوردن، فریب خوردن：这回我可不～啦！ من این بار گول نخواهم خورد. /走这条路可～了，尽是水坑。 ما این راه را ناشیانه انتخاب کرده ایم زیرا این راه پر از چالهٔ فاضل آب است. /不要上坏人的当。 فریب آدم بد را نخورید.

【上灯】shàngdēng روشن کردن چراغ：～时分 وقت روشن کردن چراغ

【上等】shàngděng درجهٔ یك، درجهٔ عالی：～货 اجناس درجهٔ یك /～料子 پارچهٔ درجهٔ عالی

【上低音号】shàngdīyīnhào〈乐〉 صدای خوانندهٔ مرد که نه زیر باشد ونه بم (باریتون)

【上帝】Shàngdì خدا، خداوند، الله

【上吊】shàngdiào خود را آویزان کردن

【上调】shàngdiào کالاها یا کارمندان را به سطوح بالاتر منتقل کردن

【上冻】shàngdòng یخ بستن：一定要在～以前把地基打好。 ما باید قبل اینکه زمین یخ ببندد، کار پی ریزی را به اتمام برسانیم.

【上颚】shàng'è فك اعلی، آروارهٔ زبرین

【上方宝剑】shàngfāng bǎojiàn شمشیر امپراطور(سمبل اختیار وقدرت بزرگ)

【上房】shàngfáng ①(正房) اطاق های عمده (مخصوصا روبه جنوب در درون یك حیاط) ②(上屋顶) بالای بام رفتن

【上访】shàngfǎng برای در یافت کمك اجازهٔ ملاقات با اولیای بالاتر را درخواست کردن：～人员 افراد مختلف کشور که برای دریافت کمك، اجازهٔ ملاقات با اولیای بالاتر را درخواست می کنند

【上坟】shàngfén برای ادای احترام به مردگان به آرامگاه آنها رفتن

【上粪】shàngfèn رساندن کود انسانی به مزارع

【上风】shàngfēng ①(在风向的上方) سمت طرف باد، سمت رو به باد ②(优势) تفوق، برتری، رجحان، دست بالا：占

تفوق داشتن، برتری داشتن ~

【上纲】shànggāng مسئله را به سطح سیاسی واصولی رساندن

【上岗】shànggǎng برای انجام وظیفه به کشیك خانه رفتن

【上告】shànggào به مافوق یا دادگاه بالاتر شکایت بردن

【上工】shànggōng به سر کار رفتن: 夜班十点钟~。 شیفت (نوبت کار) شبانه از ساعت ده شروع می شود.

【上工】shànggōng 〈书〉 پزشك حاذق

【上供】shànggòng قربانی را روی سکوی بلند مذبح تقدیم کردن

【上钩】shànggōu به دام افتادن، گرفتار قلاب شدن، طعمه به دام انداختن، با قلاب گرفتن ~使人: خوردن ماهی

【上古】shànggǔ دوران باستانی: ~史 تاریخ باستانی

【上官】shàngguān ①〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین ②(上级官员) مأمور مافوق خود

【上光】shàngguāng براق کردن: ~机 دستگاه مهره زن، موم واکس ~蜡/ براق کننده

【上海】Shànghǎi شهر شانگهای

【上好】shànghǎo درجهٔ یك، درجهٔ عالی: ~烟叶 تنباکوی درجهٔ یك

【上颌】shànghé 〈生理〉 فك اعلی، آروارهٔ زبرین

【上呼吸道】shànghūxīdào 〈生理〉 جهاز تنفسی: ~感染 التهاب جهاز تنفسی

【上户】shànghù خانوادهٔ غنی

【上火】shànghuǒ ①〈方〉(发怒) عصبانی شدن، از جا درفتن ②〈中医〉 از گرمای درونی رنج بردن(عوارض آن عبارت است از یبوست، آماس ملتحمه، آماس حفرهٔ بینی ودهان)

【上货】shànghuò کالا هارا برای فروش خریداری یاتهیه کردن

【上级】shàngjí ①(较高一级的组织) سطح بالاتر، مافوق: ~党委 / ارگان مافوق ~机关/ کمیتهٔ حزبی در سطح بالاتر ~领导 / ارگان رهبری در سطح بالاتر ~报告/ به مافوق خود گزارش دادن ②(较高一级的领导人) رهبران مافوق: 他是我的老~。 او سر پرست پیشین من است.

【上江】Shàngjiāng ناحیهٔ حوضهٔ بالای رودخانهٔ «یانگ تسی»

【上浆】shàngjiāng 〈纺〉 آهار زدن

【上将】shàngjiàng ارتشبد

【上交】shàngjiāo به اولیای بالاتر تحویل دادن: 多余器材应该~。/تجهیزات اضافی را باید به اولیای بالاتر تحویل داد. 不把困难~。/نباید مشکلات را به رهبری احاله داد. 捡到的东西应该~。 هرچه از زمین برداشته شود باید تحویل داد.

【上胶机】shàngjiāojī 〈纸〉 دستگاه سریشم کاری

【上焦】shàngjiāo 〈中医〉 (طب چینی) آن قسمت از حفرهٔ بدن از پردهٔ دل به بالا که قلب و ریه ها در آن قرار دارد

【上缴】shàngjiǎo (در آمدو...را) به سطوح بالا تر تحویل دادن: ~利润 آن قسمت از سودیکه به دولت تحویل داده شده باشد

【上街】shàngjiē ①(到街上去) به خیابان رفتن: ~示威 به خیابان رفتن و به تظاهرات پرداختن ②(买东西) به خرید رفتن

【上届】shàngjiè ترم یا دورهٔ قبل: ~人大 کنگرهٔ نمایندگان دورهٔ قبل ~毕业生/ خلق دورهٔ قبل فارغ التحصیلان دورهٔ قبل

【上界】shàngjiè اشاره به محل سکونت ایزد ها (از عقاید قدیم)

【上进】shàngjìn ترقی کردن، پیشرفت کردن: 不求~ خواهان ترقی و پیشرفت نبودن ~心/ آرزو برای ترقی و پیشرفت

【上劲】shàngjìn با ذوق، با حرارت، فعالانه: 越干越~ با هیجان هرچه بیشتری کار کردن 越说越~儿/ هرچه بیشتری صحبت کردن

【上捐】shàngjuān پرداختن مالیات

【上客】shàngkè مهمان عالیقدر

【上课】shàngkè ①(听课去) سر کلاس حاضر شدن: 你昨天怎么没来~? چرا دیروز سر کلاس حاضر نشدی؟ 今天下午我们不~。/ ما امروز بعداز ظهر کلاس نداریم. ②(授课) تدریس کردن، درس دادن: 学校八点开始~。 کلاس ها ساعت ۸شروع می شود. 给学生~/ برای دانش آموزان یا دانشجویان تدریس کردن

【上空】shàngkōng مهمان عالیقدر: 红旗在大楼上~高高飘扬。 پرچم سرخ بر فراز عمارت بزرگ وبلند به اهتزاز در آمد. 一架飞机在城市~盘旋。/هوا پیمائی بر فراز شهر گردش می کرد.

【上口】shàngkǒu ①(能顺口而出) توانا در روان خواندن: 琅琅~ بسیار روان خواندن ②(顺口) برای روان خواندن مناسب بودن: 这段文字太艰深,不易~。 این پاراگراف بسیار مشکل است که برای قرائت کردن مناسب نیست.

【上跨交叉】shàngkuà jiāochā 〈交〉 پل هوائی، معبر هوائی

【上款】shàngkuǎn اسم دریافت کننده که نوشته شده روی نقاشی یا طومار خطاطی که بعنوان هدیه باو تقدیم شده باشد

【上蜡】shànglà 〈纺〉 موم مالیدن، موم اندود کردن: ~机 دستگاه موم اندودکن

【上来】shànglai بالا آمدن: 游了半天了,快~歇会儿吧。 مدت زیادی شنا کرده ای، بیابالا واستراحت کن.

【上来】shànglai ①[用在动词后,表示由低处到高处或由远处到近处来]: 部队从两路增援~。 قوای امدادی از دو جهت رسیدند. 外国朋友围~要他们签名留念。/ دوستان خارجی دور آنها را گرفتند وامضای آنها را خواستند. ②[用在动词后,表示成功]: 这个问题你答得~吗? آیا می توانید به این سؤال جواب دهید؟ 看他面熟,名字可叫不~。/ قیافه اش را می شناسم اما نمی توانم اسمش را بیاد بیاورم. 等我爬到山顶的时候,气都快喘不~了。/ وقتی به قلهٔ کوه رسیدم، نزدیك بود نفسم بریده شود. 那首诗他念了两遍就背~了。/ او آن شعر را دو بار خواند و از بر کرد. ③〈方〉[用在形容词后,表示程度的增加]: 天气热~了。 هوا کم‌کم گرم می‌شود.

【上联】shànglián بیت اول یك دوبیتی 参见"对联"duìlián

【上梁】shàngliáng ①(自行车大梁) محور عرضی دو چرخه ②(房屋上部的梁) تیر فوقانی یك بنا

【上梁不正下梁歪】shàngliáng bù zhèng xiàliáng wāi اگر تیر فوقانی راست نباشد، تیرهای زیرینی کج و اریب خواهد شد — کنایه از اینکه وقتیکه افراد بالا رفتار ناپسند می کنند، افراد پائین‌نیز همان گونه رفتار خواهند کرد.

【上列】shàngliè فوق الذکر، مذکور درفوق: ~各项 اقلام فوق الذکر

【上流】shàngliú ①(上游) حوضه های بالایی ②(上层) طبقهٔ بالا: ~社会 جامعهٔ رفیع

【上路】shànglù به راه افتادن

【上马】shàngmǎ ①(骑上马背) سوار اسب شدن: ~! 〈口令〉(فرمان نظامی) سوار اسب!/飞身~ با یك پرش سوار اسب شدن ②(着手办事) شروع کردن (پروژه ای را): 这项工程明年~。 این پروژه سال آینده شروع خواهد شد.

【上门】shàngmén ①(去别人家里) به خانهٔ کسی سر زدن، از کسی دیدن کردن: 他好久没~了。 مدت زیادی است که به خانهٔ ما سر نزده است./讨债~ برای پس گرفتن وام به خانهٔ کسی رفتن/送货~ اجناس را دم در تحویل دادن ②(关门) در را بستن ③(店铺关门) (فروشگاه) تعطیل کردن: 商店六点~。 فروشگاه ساعت شش بعد از ظهر تعطیل می کند.

【上面】shàngmian ①(高处) بالای چیزی، بر سطح چیزی، برفراز چیزی: 从~掉下来 از بالا افتادن/飞机在云层~飞行。 هواپیما بر فراز ابرها پرواز کرد./河~架着一座桥。 پلی روی این رودخانه زده شد./~就是琉璃塔了。 از این بالا برج آجر لعاب دار دیده می شود. ②(在表面上) بر روی چیزی: 你的旅行袋就在我的箱子~。 کیسهٔ سفری شما بر روی چمدان من قرار دارد./墙~挂着一张画。 روی دیوار یك نقاشی آویزان است. ③(次序靠前部分) فوق الذکر، مذکور درفوق: ~所举的例子 مثال فوق الذکر/~这几条理由 دلایل فوق الذکر ④(上级) مافوق، اولیای بالاتر، از مافوق: ~有指示。 دستور هایی صادر شده است. ⑤(方面) زمینه، مورد: 他在外语~下了很多功夫。 او در زمینهٔ فرا گیری زبان خارجی کوشش های بسیار بکار برده است.

【上命】shàngmìng دستور مافوق

【上年纪】shàng niánji کم کم به سن بالا رسیدن

【上皮癌】shàngpí'ái 〈医〉(طب) غدهٔ سرطانی بدخیم روی غشاء مخاطی پوست

【上皮组织】shàngpí zǔzhī 〈生理〉 بافت بشره ای

【上品】shàngpǐn درجهٔ عالی، درجهٔ یك: 中~茶 چای درجهٔ عالی

【上坡路】shàngpōlù ①(由低处通向高处去的道路) زمین سراشیب، راه سراشیب ②(向繁荣方向发展的道路) راه پیشرفت وترقی مداوم

【上铺】shàngpù جای خواب بالایی(کشتی یا قطار)

【上气不接下气】shàngqì bù jiē xiàqì نفس نفس زدن، بریده بریده نفس زدن

【上情】shàngqíng وضع یا نظر سطوح بالا

【上去】shàngqu بالا رفتن: 登着梯子~ با استفاده از نردبان بالا رفتن/车来了,咱们~吧。 ماشین آمد، بیائیم سوار شویم./过去由于规章制度不建全,这里的工作老是上不去。 در گذشته بعلت نبودن قواعد ومقررات لازم کار در اینجا نمی توانست پیشرفت کند.

【上去】shàngqu [用在动词后,表示由低到高,由近及远,或由主体向对象]: 爬~ با دست ویا بالا رفتن/把大车推~ ارابه رابه پیش هل دادن/把国民经济搞~ اقتصاد ملی را به پیش سوق دادن

【上任】shàngrèn مقام رسمی را برعهده گرفتن

【上色】shàngsè درجهٔ عالی، دارای کیفیت خوب: ~绿茶 چای سبز بسیار خوب

【上色】shàngshǎi رنگ کردن (نقاشی، دیوار و...را)

【上山】shàngshān ①(登山) بالا کوه رفتن ②(死亡) در گذشتن ③(蚕上簇) (کرم ابریشم) برای پیله بستن بالای رشتهٔ کاهی رفتن

【上山下乡】shàngshān-xiàxiàng (جوانان تحصیل کرده) به روستاو نواحی کوهستانی رفتن ودر آنجا کار کردن

【上上】shàngshàng ①(最好) بهترین: ~策 بهترین تدبیر ②(比前一时期更早的) قبل از چیز پیشین: ~星期 دو هفته پیش

【上哨】shàngshào سر کشیك بودن

【上身】shàngshēn ①(身体的上半部) قسمت بالایی بدن: 光着~ تا کمر برهنه بودن/他~穿一件土布衬衫。 او پیراهنی از پارچهٔ دست بافت پوشید. ②(上衣) بلوز، ژاکت: 姑娘们穿着白~,花裙子。 دختران بلوز های سفید ودامن های رنگ روشن می پوشند. ③(初次穿) برای اولین بار چیزی پوشیدن: 天冷了,大衣该~了。 هوا کم کم سرد می شود، بهتر است پالتو بپوشیم.

【上升】shàngshēng بالا رفتن، صعود کردن: 气温~。 درجهٔ حرارت هوا دارد بالا می رود./生产持续~。 تولید بطور مداوم پیشرفت می کند./一缕炊烟袅袅~。 دودی از دودکش آشپز خانه به طور مار پیچ بالا می رود./当时资本主义还处于~时期。 در آن زمان سرمایه داری در مرحلهٔ صعود بود./原来的次要矛盾现在~为主要矛盾。 تناقض فرعی قبل حالا به تناقض عمده تبدیل شده است./使经验~为理论 تجربهٔ خود را به عقیدهٔ نظری تبدیل کردن/~角〈航空〉 زاویهٔ صعود/~气流 جریان صعودی هوا

【上声】shàngshēng 或 shǎngshēng 〈语〉 آهنگ پائینی وبالایی در آهنگ های چهار گانهٔ زبان چینی قدیمی وسومین آهنگ در تلفظ چینی استاندارد معاصر

【上乘】shàngshèng ①〈佛教〉 «ماهایانا» (اصطلاح دین بودا) (یعنی وسیلهٔ نقلیهٔ بزرگ) ②(上品) درجهٔ عالی، درجهٔ یك: ~之作 یك اثر ادبی یا هنری درجهٔ یك

【上士】shàngshì گروهبان دوم

【上世】shàngshì ①(上古时代) ایام قدیم ②(上代) نسل پیشین

【上市】shàngshì به بازار عرضه شدن: 西红柿大量~。 مقدار زیادی گوجه فرنگی به بازار عرضه شده است./这是刚~的苹果。 این سیب ها تازه به بازار رسیده است.

【上手】shàngshǒu ①(位置较尊的一侧) جایگاه دست چپ، جایگاه افتخار ②(开始) شروع کردن: 今天的活儿一~就很顺利。 کار امروز از اولش راحت وهموار بود.

【上书】shàngshū نامه ای به مقامات بالاتر تسلیم کردن

【上疏】shàngshū عریضه به اپراطور تسلیم کردن

【上述】shàngshù فوق الذکر، مذکور در فوق：严格遵守～原则 اکیدا از اصول فوق الذکر پیروی کردن / 达到～目标 به هدف های فوق الذکر رسیدن

【上闩】shàngshuān در را کلون کردن

【上水】shàngshuǐ ①(向上游航行) در حوالی بالای رودخانه：～船 کشتی در حوالی بالای رودخانه ②(加水) کشتیرانی کردن (به موتور بخاری، رادیاتور اتومبیل و...) آب رساندن، پر آب کردن

【上水道】shàngshuǐdào 〈建〉 لوله٭ تأمین آب، لوله٭ آب رسانی

【上税】shàngshuì مالیات دادن

【上司】shàngsi مافوق مستقیم خود ～：顶头 مأمور مافوق

【上诉】shàngsù 〈法〉 (به دادگاه بالاتر) استیناف دادن：～法院 محکمه٭ استیناف / ～权 حق استیناف / ～人 استیناف دهنده / ～状 استیناف نامه

【上算】shàngsuàn ارزنده، ارزش دار：烧煤气比烧煤～。 استفاده از گاز از مصرف زغال سنگ اقتصادی تر است.

【上岁数】shàng suìshu 〈口〉 به سن پیری رسیدن

【上锁】shàngsuǒ قفل کردن

【上台】shàngtái ①(到舞台上去) روی صحنه ظاهر شدن：～讲话 روی صحنه سخنرانی / ～表演 روی صحنه نمایش دادن ②(掌政;出任官职) به قدرت سیاسی رسیدن کردن

【上膛】shàngtáng 〈军〉 (به تفنگ) فشنگ زدن، فشنگ گذاری：子弹上了膛。 در تفنگ فشنگ گذاشته شده است.

【上套】shàngtào ①(给牲口拴上套) افسار کردن ②(中了圈套) به دام افتادن

【上体】shàngtǐ 〈书〉 قسمت بالای بدن

【上天】shàngtiān ①(主宰;上帝) خدا، قدرت الهی ②(升到天空) به آسمان رفتن، به آسمان پرواز کردن：我们又有一颗卫星～了。 یکی دیگر از ماهواره های مابه آسمان رفته است.

【上天无路,入地无门】shàng tiān wú lù, rù dì wú mén نه راه به آسمان ونه برای رفتن به زمین وجود دارد ـــ کنایه از اینکه راه فرار نیست، در وضع بسیار ناامید کننده ای قرار گرفتن

【上调】shàngtiáo (قیمت اجناس را) بالا بردن

【上头】shàngtou 见"上面"①③④

【上吐下泻】shàng tù xià xiè هم استفراغ وهم اسهال پیدا کردن

【上尉】shàngwèi سروان

【上位】shàngwèi ①(高的职位) مقام بالا ②(上座) جایگاه افتخار

【上味】shàngwèi غذای بسیار لذیذ

【上文】shàngwén پارا گراف ها یا فصل های قبل، بخش قبل (از یك متن)：见～。 به بخش قبل مراجعه کنید.

【上沃尔特】Shàng Wò'ěrtè ولتای علیا (نام یك کشور)

【上午】shàngwǔ قبل از ظهر، صبح

【上西天】shàng xītiān (بودا) به بهشت رفتن ـــ کنایه از درگذشتن کسی

【上下】shàng-xià ①(地位、级别、辈分较高的人和较低的人) بالا و پائین، پیر و جوان：全军～ تمام ارتش، افسران وسربازان / ～通气 ارتباط بسیار نزدیك بین سطوح بالاتر وپائین تر / 上下一条心。 رهبران وافراد جامعه یك دل ویك جان هستند. / 举国上下一片欢腾。 تمام ملت پرنشاط است. / 全家上上下下都很高兴。 همه٭ اعضای خانواده، چه پیر وچه جوان شاد وخرسند هستند. ②(从上到下) از سر تا پا：～打量 به سر تاپای کسی وارانداز کردن / 这个水塔～有五十米。 بلندی این برج آب پنجاه متر است. ③(从高处到低处或低处到高处) بالا و پائین رفتن：山上修了公路,汽车～很方便。 با احداث راه شوسه در کوه، ماشین ها می تواند بآسانی بالا و پائین برود. ④(程度高低) برتری نسبی یا پستی نسبی：不相～ تقریبا به همان سطح ⑤[用在数量词后面] تقریبا، حدودا، قریب：四十岁～ تقریبا چهل سال داشتن رسیده

【上下其手】shàng-xià qí shǒu کلاه برداری کردن، کلك زدن، باهم گاوبندی کردن

【上下文】shàng-xiàwén مناسبت بالا و پائین متن

【上弦】shàngxián ①〈天〉 ☽ یك چهارم ماه بشکل：～月 ماه یك چهارم ②(给钟表上弦) ساعت را کوك کردن

【上限】shàngxiàn حد بالایی، حد اکثر

【上线】shàngxiàn مسئله را به سطح سیاسی واصولی رساندن

【上香】shàngxiāng سوزاندن بخور

【上相】shàngxiàng خوش عکس بودن

【上校】shàngxiào سرهنگ

【上鞋】shàngxié تخت دوزی به کفش

【上刑】shàngxíng به کسی شکنجه دادن

【上行】shàngxíng ①〈铁道〉 بالا رونده (به سمت پایتخت یا به سمت خط اصلی)：～列车 قطار بالا رونده ②〈航行〉 در حوالی بالای رود خانه：～船 کشتی در حوالی بالای رودخانه

【上行下效】shàng xíng xià xiào افراد مادون از نمونه٭ افراد مافوق پیروی می کنند.

【上锈】shàngxiù زنگ زدن

【上旋】shàngxuán 〈乒乓球〉 (در بازی پینگ پونگ) توپ چرخنده به بالا

【上选】shàngxuǎn درجه٭ بالا

【上学】shàngxué ①(到学校学习) مدرسه رفتن، در مدرسه درس خواندن：我每天早晨七点钟～。 من هر روز صبح ساعت ۷به مدرسه میروم. ②(开始到小学学习) شروع به درس خواندن کردن：这孩子～了没有? آیا این بچه مدرسه می رود؟

【上旬】shàngxún دوره٭ اول ده روز یك ماه

【上演】shàngyǎn نمایش دادن، روی صحنه آوردن：国庆节将～几个新戏。 بمناسبت روز ملی چند نمایش جدید روی صحنه آورده خواهد شد. / 剧场今晚～什么节目? امشب در تآتر چه نمایش می دهند؟

【上谒】shàngyè بار یافتن

【上衣】shàngyī کت، ژاکت

【上议院】shàngyìyuàn مجلس سنا، مجلس لردها

【上瘾】shàngyǐn معتاد بودن：他抽烟抽上了瘾。 او به سیگار

اگر این دارو را زیاد 。~这种药吃多了会/معتاد شده است. بخورید، به آن اعتیاد پیدا خواهید کرد.

【上映】shàngyìng نشان دادن (سینمایی را) فیلم:近来有几部新片~。در این اواخر چند فیلم جدید نشان خواهند داد.

【上游】shàngyóu ①(河流的上游)حوضه های بالایی(یك رودخانه) ②(先进地位)موقعیت به جلو افتاده:力争~برای هر کس。~无止境/ دستیابی به یك هدف عالی تلاش کردن همیشه می تواند برای رسیدن به هدف عالی تری تلاش کند.

【上谕】shàngyù فرمان امپراتور

【上源】shàngyuán سر چشمه

【上涨】shàngzhǎng بالا رفتن، بالا آمدن:河水~。آب رودخانه بالا آمده است./物价飞速~。قیمت اجناس بسرعت بالا می رود.

【上帐】shàngzhàng در دفتر حساب ثبت کردن

【上阵】shàngzhèn به میدان نبرد رفتن؛ به کاری دست زدن:男女老少齐~。/زن ومرد، پیر وجوان همه دست به کار زدند.今晚比赛谁~? چه کسی در بازی امشب شرکت خواهد کرد.

【上肢】shàngzhī اعضای بالایی بدن(که شامل بازو، مچ ودست است)

【上中农】shàngzhōngnóng دهقان از قشر میانه به بالا

【上装】shàngzhuāng ①(演员化装)گریم کردن(برای نمایش) ②〈方〉(上衣)کت، ژاکت، تا‌تری)

【上奏】shàngzòu در حضور پادشاه شفاها یا کتبا اظهار نظر کردن

【上座】shàngzuò جایگاه افتخار

【上座儿】shàngzuòr تماشاچی داشتن:这出戏挺~。این نمایش توجه بسیاری از تماشاچیان را به خود جلب کرده است./新开的茶馆十分~。قهوه خانه جدید بسیار پررونق است./~率 نسبت تماشاچیان که به سینما یا تآتر می روند

尚 shàng ①〈书〉〈副〉(还)هنوز هم:一息尚存 تا~待进一步讨论/زمانیکه رمقی هنوز باقی است احتیاج به بحث بیشتری داشتن/为时~早。هنوز وقتش نرسیده است./此事~未解决。این مسئله هنوز حل نشده است. ②(尊崇)ارزش دادن، اهمیت قائل شدن:~武 بر امور نظامی تأکید کردن ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【尚方宝剑】shàngfāng bǎojiàn 见"上方宝剑"shàngfāng bǎojiàn

【尚且】shàngqiě 〈连〉[提出程度更甚的事例作为衬托,下文常用"何况"等呼应,表示进一层的意思]:大人~干不了,何况小孩子。حتی بزرگان هم نمی توانند آنرا بلند کنند، چه رسد به بچه ها.

【尚书】shàngshū ①(古代官名)مأمور عالی رتبه در چین قدیم ②(明、清各部的最高长官)وزیر (در سلسله های «مینگ» و«چینگ»):兵部~ وزیر جنگ

绱 shàng تخت دوزی به کفش

shang

裳 shang 见"衣裳"yīshang
另见 cháng

shāo

烧 shāo ①(使东西着火)سوزاندن:干柴好~。هیزم خشك خوب می سوزد./咱们把这些废纸~掉吧。بیائیم این کاغذ های باطله را بسوزانیم./侵略军到处~杀抢掠。متجاوزین همه جا که رفتند سوزاندند وکشتند وغارت کردند./把衣服~了一个洞。بر اثر سوزاندن در لباس سوراخی ایجاد شد. ②(加热使物体起变化)جوشاندن، گرم کردن، پختن:~饭 پختن غذا/~水 آب جوشاندن/水~开了。آب جوش آمد/~一点水 قدری آب جوشاندن/~炭 زغال چوب تهیه کردن/~砖 پختن آجر ③(一种烹调方法)(نوعی طرز پختن) آهسته پختن پس از سرخ کردن یا برعکس:~茄子 باد نجان آهسته پخته شده/红~牛肉 گوشت گوساله‌ء آهسته پخته شده با سوس سویا ④(烤)کباب کردن:~鸡 جوجه کباب ⑤(发烧)تب کردن:病人~得厉害。بیمار تب شدید دارد. ⑥(比正常体温高的体温)تب:~退了。تب پائین آمد.

【烧包】shāobāo 〈方〉گم کردن خود را با داشتن قدرت یا ثروت

【烧杯】shāobēi 〈化〉لیوان آزمایشگاه

【烧饼】shāobing کلوچه‌ء کنجد

【烧饭】shāofàn پختن غذا

【烧化】shāohuà ①(火化)سوزاندن بدن مرده ②(烧纸钱等)سوزاندن (کاغذ وچیز های دیگر را) (بعنوان پیشکش به مرده)

【烧荒】shāohuāng سوزاندن علف های زمین بایر را

【烧毁】shāohuǐ سوزاندن:~文件 اسناد را سوزاندن

【烧火】shāohuǒ روشن کردن آتش:~做饭 برای پختن غذا آتش روشن کردن

【烧碱】shāojiǎn 〈化〉قلیای محرق

【烧结】shāojié با گرما چسباندن سنگ های ریز معدنی به چیزی:~厂 کارخانه‌ء مخصوص چسباندن سنگ های ریز معدنی به چیزی/~法〈冶〉عمل چسباندن/~剂 ماده‌ء چسبندگی

【烧酒】shāojiǔ عرق، الکل

【烧垦】shāokěn اول سوزاندن علف های وحشی و سپس شخم زدن وکاشتن

【烧蓝】shāolán 〈冶〉اندودن نوعی ماده‌ء شیمیایی به ظروف فلزی (برای جلوگیری از زنگ زدن)

【烧卖】shāomai یك نوع نان گوشت دار پخته شده با بخار 又作"烧麦"

【烧毛】shāomáo 〈纺〉پرز پارچه را گرفتن:煤气~ با گاز پرز پارچه را گرفتن

【烧瓶】shāopíng 〈化〉فلانك آزمايشگاه
【烧伤】shāoshāng 〈医〉سوختگى：治疗大面积～سوختگى های وسيع را معاينه كردن/三度～سوختگى درجهء سه
【烧香】shāoxiāng بخور سوزاندن (در جلو بت)
【烧心】shāoxīn ①〈医〉سوزش معده ②〈方〉(白菜心因发生病害而发黄)(كلم) از وسط زرد شدن
【烧夷弹】shāoyídàn بمب آتش زا
【烧针】shāozhēn 见"火针"
【烧灼】shāozhuó سوزاندن، سوختگى ايجاد كردن

捎 shāo چيزى را براى كسى همراه بردن：请把这张报～给她。لطفا اين روزنامه را براى او همراه ببريد./我给你孩子～来一点花生。من براى بچه هاى شما مقدارى بادام زمينى همراه آورده ام./替我给大家～个好。لطفا از طرف من سلام به همه برسانيد.
另见 shào
【捎带】shāodài اتفاقا، برحسب تصادف：你上书店的话，～给我买张世界地图。اگر اتفاقا به كتابفروشى رفتيد، لطفا براى من يك نقشهء جهان بخريد.
【捎话】shāohuà پيغام بردن
【捎脚】shāojiǎo در وسط راه مسافر سوار كردن يا كالا بار زدن

梢 shāo ①(末端)نوك هرچيز باريك：鞭～تسمهء باريكى پيوسته به سر شلاق/树～سر درخت/辫子～نوك گيسو ②(艄)عقب كشتى
【梢林】shāolín بوته
【梢条】shāotiáo شاخهء درخت
【梢头】shāotóu نوك شاخهء درخت
【梢尾】shāowěi پايان، انتها
【梢子】shāozi ①(末端)نوك ②(头绪)سر رشتهء كار

稍 shāo 〈副〉كمى، قدرى، ذره اى، خرده اى：～加修改تغييرات جزئى دادن/这大衣～长了一点。اين پالتو كمى بلند است./请～等一会儿。لطفا قدرى منتظر باش./～事休息后又继续开会。جلسه پس از تنفس مختصرى ادامه يافت.
另见 shào
【稍胜一筹】shāo shèng yī chóu كمى بهتر، يك خرده بهتر
【稍微】shāowēi 〈副〉قدرى، كمى، ذره اى：～搁点盐。كمى نمك بريز./今天～有点冷。امروز هوا قدرى سرد است./～有点惊慌كمى وحشت زده
【稍许】shāoxǔ 见"稍微"
【稍纵即逝】shāo zòng jí shì گذران، زودگذر：～的机会فرصت زود گذر

筲 shāo سطل، دلو(كه معمولاًاز خيزران يا چوب ساخته شده وبراى شستشوى برنج يا سبزيجات بكار مى رود)

艄 shāo ①(船尾)عقب كشتى ②(舵)سكان كشتى：掌～سكان دارى كردن
【艄公】shāogōng ①(掌舵的人)سكاندار②(船夫)قايق ران

鞘 shāo تسمهء باريكى پيوسته به سر شلاق
另见 qiào

sháo

勺 sháo ①(舀东西的用具)ملاقه، قاشق بزرگ：长柄～ملاقه ②(容量单位)(برابر«شائو» ـــ واحد گنجايش در قديم يك سانتى‌متر مكعب)
【勺口儿】sháokour مزهء غذا
【勺子】sháozi ملاقه، چمچه

芍 sháo
【芍药】sháoyao 〈植〉گل صدتومانى بوته دار چينى

苕 sháo 见"红苕"hóngsháo
另见 tiáo

韶 sháo 〈书〉باشكوه، زيبا
【韶光】sháoguāng 〈书〉①(美丽的春光)فصل بهار زيبا ②(美好的青年时代)عنفوان جوانى 又作"韶华"

shǎo

少 shǎo ①(数量小)كم، اندك：以～胜多با تعداد كم عدهء زيادى را شكست دادن/～花钱，多办事با پول كم كار زياد را انجام دادن/～走弯路از راه كج اجتناب ورزيدن/～吃多餐به دفعات غذا خوردن وهر نوبت اندكى خوردن/最近我们很～见到他。در اين اواخر ايشان را كم مى بينيم. ②(不够原有数目)كم بودن، فاقد بودن：我们还～两把椅子。ما هنوز دو صندلى كم داريم./缺医～药فاقد پزشك و دارو بودن/帐算错了，～一块钱。حساب درست نيست، ما يك «يوان» كم داريم. ③(丢失)گم كردن، از دست دادن، مفقود كردن：看看～不～人。ببين آيا كسى غايب است./这里肯定～了一个字。مسلما در اينجا يك كلمه از قلم افتاده است. ④(暂时)يك لحظه، يك آن：请～候。لطفا يك لحظه منتظر باش! ⑤(别；不要)جلو چيزى را گرفتن：～废话！اين حرف هاى مفت را نزنيد!/～来这一套。ولش كن!/～给我装蒜！ديگر تجاهل نكنيد!
另见 shào
【少安毋躁】shǎo ān wú zào حوصله داشته باش، كمى صبر كن.
【少不得】shǎobude نمى توان از چيزى معاف شد، واجب بودن：学科学，参考书是～的。در مطالعات علمى كتابهاى مرجع ضرورى وواجب است./这事～还要麻烦您。ما شايد در اين مورد يك بار ديگر مزاحم شما شويم.
【少不了】shǎobuliǎo ①(短不了)نمى توان از چيزى معاف شد، واجب بودن：这次比赛～你。ما بدون شما نمى‌توانيم اين مسابقه را برگزار كنيم. ②(难免；必有)اجتناب ناپذير بودن：准

备仓促，演出～会有缺点。نمایش در زمان کوتاهی تدارك دیده شده است، پس وجود عیب ونقص امر اجتناب ناپذیری گویا 。～困难看来:قابل ملاحظه، زیاد (相当多)③است. مشکلات زیادی پیش خواهد آمد.

【少而精】shǎo ér jīng کمیت کمتر اما کیفیت بهتر، کم تر اما /محتوای درس باید مختصر و مفید باشد. 。～教学内容要:بهتر 人员要～。پرسنل باید کمتر اما زبده‌تر باشند.

【少见】shǎojiàn بندرت دیدن 又作"少会"

【少见多怪】shǎojiàn-duōguài (از روی نادانی یا عدم تجربه) شاید این همه 。～也许是我:چیز معمولی را عالی تلقی کردن لازم 。～用不着/ناشیاز بی خبری یا کم تجربگی من باشد. نیست در این مورد تعجب کنید.

【少间】shǎojiàn ①(隔不多时)کمی بعد ②(稍好转)کمی بهتر

【少刻】shǎokè یك لحظه‌ء بعد

【少量】shǎoliàng مقدار کم، مقدار اندك

【少慢差费】shǎo-màn-chā-fèi کم تر، کند تر، نامرغوب تر وگران تر

【少陪】shǎopéi 〈套〉مرا خواهید بخشید، اتفاقا حالا باید بروم

【少顷】shǎoqǐng 〈书〉یك لحظه‌ء بعد

【少时】shǎoshí یك لحظه‌ء بعد، یك آن بعد

【少数】shǎoshù تعداد کم، اقلیت ～人:تعداد قلیلی از مردم، 他们是～。/آنها اقلیت را تشکیل می دهند. 服从多数。～/اقلیت تابع اکثریت است.

【少数民族】shǎoshù mínzú اقلیت های ملی ～地区:مناطقی که اقلیت های ملی در آنجا سکونت دارند/ ～干部 کادرهای اقلیت های ملی

【少许】shǎoxǔ 〈书〉قدری، کمی

shào

少 shào ①(年轻)جوان:男女老～ زن ومرد، پیر وجوان ②(少爷)پسر خانواده‌ء مرفه، ارباب جوان:阔～ پسر ولخرج از خانواده‌ء مرفه /恶～ جوان بی شرف

另见 shǎo

【少白头】shàobáitóu ①(年纪不大而白头发)قبل از موقع سفید شدن(مو) ②(年纪不大而头发变白的人)جوان با موی سفید سر

【少不更事】shào bù gēng shì جوان و بی‌تجربه، ناشی

【少妇】shàofù زن جوان تازه شوهر کرده

【少管】shàoguǎn آموزش وتربیت نو جوانانی که مرتکب جرم شده باشند

【少将】shàojiàng سر لشگر

【少奶奶】shàonǎinai 〈旧〉①(少爷的妻子)کدبانوی جوان خانه ②(尊称别人的儿媳妇)لقب محترمانه برای عروس (معمولا اشاره به زن پسر شخصی)

【少年】shàonián ①(十至十五、六岁的阶段)نوجوان (از ده تا شانزده سال) ②(少年时代的人)نوجوان: ～单打 / خواندنیها برای نوجوانان 读物～/ بازیهای یك نفره‌ء نوجوانان 犯罪～/ جرم نوجوانان 宫～/ کاخ کودکان 先锋队～/ پیش آهنگ های جوان 运动员～/ ورزشکاران نوجوان 之家～/ مرکز کودکان، باشگاه کودکان

【少年老成】shàonián lǎochéng ①(年轻老练)جوان اما پرتجربه بودن ②(年轻人缺乏朝气)جوانی که فاقد شور وشوق باشد

【少女】shàonǚ دختر جوان

【少尉】shàowèi ستوان دوم

【少先队】shàoxiānduì 〈简〉(少年先锋队)پیش آهنگ های جوان ～员:پیش آهنگ جوان

【少校】shàoxiào سر گرد

【少兴】shàoxīng 〈方〉جوان به نظر رسیدن

【少爷】shàoye 〈旧〉①(旧时称主人的儿子)خطاب محترمانه به ارباب جوان خانه ～脾气:رفتار یك پسر لوس شده ②(旧时尊称别人的儿子)خطاب محترمانه به پسر کسی

【少壮】shàozhuàng جوان ونیرومند: ～不努力，老大徒伤悲。تنبلی در جوانی مایه تأسف در پیری است.

邵 Shào 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

劭 shào 〈书〉①(勉励)نصیحت کردن، تشویق کردن، ترغیب کردن ②(美好)تحسین، قابل تحسین، عالی:年高德～ دارای سن بالا وفضیلت عالی

绍 shào ادامه دادن

【绍剧】shàojù اپرای محلی رایج در شهر «شائو شین» واطراف آن

【绍兴酒】shàoxīngjiǔ نوشابه «شائو شین» ساخته شده از برنج

捎 shào ①(褪色)کم رنگ شدن، رنگ خود را باختن ②(吆喝牲口后退)(ارابه را) به عقب بردن

另见 shāo

【捎色】shàoshǎi کم رنگ شدن، رنگ خود را باختن

哨 shào ①(哨所)پست نظامی، قراول خانه، پاسگاه، محل پست دیده بانی، ～观察/پاسگاه، محل پاسداری 岗～:پاسداری (مرغ) جیك جیك ②(鸟叫)پاسداری کردن ～放 / دیدگاه ③(哨子)سوت:吹～ سوت زدن / 吹口～ با دهان سوت کشیدن

【哨兵】shàobīng قراول، نگهبان، پاسدار، دیده‌بان پاسگاه

【哨岗】shàogǎng پاسگاه

【哨所】shàosuǒ پاسگاه، محل پاسداری، قراول خانه، پست دیده بانی:前沿～ پست نظامی در جبهه

【哨位】shàowèi پاسگاه

【哨子】shàozi سوت

稍 shào

另见 shāo

【稍息】shàoxi 〈军〉راحت باش! ～! (口令) راحت باش! (فرمان نظامی)

潲 shào ①(雨斜着落下来)(باران) کج باریدن:东边～雨。باران از سمت شرق کج می بارد. ②〈方〉(洒水) روی سبزیجات آب پاشیدن:往菜上～水:پاشیدن آب ③〈方〉(泔水) گندآب آشپز خانه که به خوکان می دهند～猪:گندآب

【潲桶】shàotǒng ظرف گند آب آشپزخانه

shē

奢 shē ①(奢侈) عیاش، خوش گذران، ولخرج، تجملی ②(过分的) مفرط، خارج از اعتدال:～望 آرزو های غیر معقول، هوا وهوس

【奢侈】shēchǐ عیاش، خوش گذران، تجملی، ولخرج:生活～ زندگی تجملی داشتن/～品 اجناس تجملی

【奢华】shēhuá عیاش، تجملی، خوش گذران:陈设～ به زیور آلات تجملی مزین بودن

【奢丽】shēlì تجملی وپر زرق وبرق

【奢靡】shēmí ولخرج، عیاش، مسرف

【奢盼】shēpàn توقع بیش از حد

【奢求】shēqiú درخواست بیش از حد

【奢望】shēwàng آرزوهای غیر معقول، هوا وهوس 又作"奢想"

猞 shē

【猞猁】shēlì سیاه گوش (از خانوادهٔ گربه)

赊 shē نسیه خریدن یا فروختن

【赊购】shēgòu نسیه خریدن

【赊欠】shēqiàn نسیه خریدن یا فروختن

【赊销】shēxiāo نسیه فروختن

【赊帐】shēzhàng 见"赊欠"

畲 Shē

【畲族】Shēzú «شی» ــ نام یکی از اقلیتهای ملی که پراگنده در استان های «فوجیان» «زی جیان» «جیان سی» و«گوان دون» زندگی می کنند

shé

舌 shé ①(舌头) زبان (انسان یا جانور) ②(舌状的东西) زبان هر چیز بشکل زبان:火～ زبانه های آتش/鞋～ زبانهٔ کفش ③(铃或铎中的锤) زبانهٔ زنگ

【舌敝唇焦】shébì-chúnjiāo کنایه از پر حرفی کردن، مدام صحبت کردن، واعظی کردن

【舌根音】shégēnyīn 〈语〉 صدای تلفظ شده از سقف دهان

【舌尖】shéjiān نوك زبان:～音〈语〉 صدای تلفظ شده از نوك زبان/～前音〈语〉 صدایی که طوری تلفظ می شود که زبان را پشت دندان قرار می دهند/～中音〈语〉 صدای تلفظ شده از قسمت پهن زبان بلافاصله پس از نوك زبان/～后音〈语〉 صدای تلفظ شده از قسمت میانی زبان

【舌剑唇枪】shéjiàn-chúnqiāng شمشیر زبان ونیزهٔ لبان ــ کنایه از جنگ زبانی

【舌面后音】shémiànhòuyīn 〈语〉 صدای تلفظ شده از سقف دهان

【舌面前音】shémiànqiányīn 〈语〉 صدای تلفظ شده در اثر اتصال قسمت جلویی زبان وکام دهان

【舌伤】shéshāng ضرری که افکار عمومی به انسان می رساند

【舌鳎】shétǎ 〈动〉 نوعی ماهی بنام "Tonguefish"

【舌苔】shétāi 〈中医〉 بار زبان

【舌头】shétou ①(舌) زبان ②(捉来的敌人) سرباز دستگیر شدهٔ دشمن برای کسب اطلاعات:侦察兵抓了个～。 گروه اکتشافی بمنظور کسب اطلاعات اسیری گرفتند.

【舌下神经】shéxià shénjīng 〈生理〉 عصب زیر زبانی

【舌咽神经】shéyān shénjīng 〈生理〉 عصب حلق زبانی

【舌炎】shéyán 〈医〉 آماس زبان

【舌战】shézhàn جنگ زبانی داشتن، نزاع کردن:一场～ یك نزاع سخت، یك جنگ زبانی حاد

【舌状花】shézhuànghuā 〈植〉 گل زبانه شکل (مانند گل آفتاب گردان)

【舌子】shézi 〈方〉 زبان

折 shé ①(断) شکستن:扁担～了。 چان (چوب حمل بار) شکست. ②(亏损) در معامله ضرر کردن:～秤 (وزن بار) در موقع ترازو کردن کم شدن

另见 zhē;zhé

【折本】shéběn در معامله ضرر کردن:～生意 معاملهٔ زیان آور، معاملهٔ بد

【折耗】shéhào ضرر، زیان، خسارتی که در موقع حمل ونقل، ذخیره و...به اجناس وارد شده باشد

佘 Shé 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

蛇 shé مار

另见 yí

【蛇毒】shédú سم مار

【蛇管】shéguǎn لولهٔ مارشکل:～冷却器 دستگاه سردکننده ودارای لوله های مارشکل

【蛇口蜂针】shé kǒu fēng zhēn کنایه از بی رحم وشریر بودن

【蛇郎中】shélángzhōng 〈方〉 پزشك مخصوص معالجهٔ زخم مار سمی

【蛇麻】shémá 〈植〉 گیاه رازك

【蛇莓】shéméi 〈植〉"Mock-strawberry" نوعی گیاه بنام

【蛇皮管】shépíguǎn 〈电〉 لولهٔ فلزی سیم پوش

【蛇丘】shéqiū 〈地〉 برجستگی باریك و طویلی که از رسوب سنگ ریزه یا شن در ضمن جریان آب یخچال ایجاد می گردد

【蛇蜕】shétuì 〈中药〉 پوست ریخته شدهٔ مار که در طبابت چینی بکار می رود

【蛇纹石】shéwénshí 〈矿〉 مار سنگ (نوعی سنگ معدنی)

【蛇蝎】shéxiē مار ها و عقربها ــ کنایه از مردم شریر:毒如～

ماننده افعی شریر بودن، افعی صفت بودن
【蛇行】shéxíng خزیدن، خود را روی سینه وشکم برمین کشیدن
【蛇形】shéxíng مار مانند
【蛇影杯弓】shé yǐng bēi gōng 见"杯弓蛇影"bēi gōng shé yǐng
【蛇足】shézú پایی که یك نقاش ناشی به مار اضافه کند ـ کنایه از چیز زاید 参见"画蛇添足"huà shé tiān zú

shě

舍 shě ①(舍弃) صرف نظر کردن، دست برداشتن : ~此别无他法。غیر از این چارهٔ دیگری نیست. ②(施舍) صدقه دادن
另见 shè
【舍本逐末】shěběn-zhúmò به چیز فرعی روی آوردن واز چیز اصلی غفلت ورزیدن
【舍不得】shěbude به دادن چیزی مایل نبودن، از دادن چیزی دریغ کردن: 妈妈~打孩子。مادر دلش نمی خواهد بچهٔ خود را کتك برند. / 他是一位好管家, ~乱花一分钱。او خانه دار خوبی است و نمی خواهد حتی یك شاهی را هم ضایع کند. / 他~穿那套新衣服。او از پوشیدن لباس نو خود دریغ می ورزد. / 他~离开我们。دلش نمی‌آید مارا ترك کند. / 他连过年都~吃顿好的。او حتی در روزهای عید هم نمی خواهد یك وعده غذای خوب بخورد.
【舍得】shěde به دادن چیزی یا انجام کاری مایل بودن، دریغ نکردن: 他学习外语, 真~下功夫。او در آموختن زبان خارجی از صرف کوشش دریغ نمی ورزد. / 你真的~把花瓶送给我? آیا دلش واقعا می خواهد گلدان را به من بدهد؟
【舍己从人】shě jǐ cóng rén منافع خود را تابع آرزوی دیگران کردن
【舍己为人】shě jǐ wèi rén منافع خود را در راه دیگران قربانی کردن
【舍近求远】shějìn-qiúyuǎn از چیز دم دست صرف نظر کردن وپی چیز دوردست گشتن
【舍车保帅】shějū-bǎoshuài (بازی شطرنج) برای نجات دادن پادشاه چرخ را از دست دادن ـ کنایه از برای حفظ منافع اصلی از منافع فرعی صرف نظر کردن 参见"丢卒保车"diūzú-bǎojū
【舍脸】shěliǎn آبروی خود را در نظر نگرفتن
【舍命】shěmìng زندگی خود را به خطر انداختن، خود را قربانی کردن
【舍弃】shěqì صرف نظر کردن، دست برداشتن
【舍入】shěrù 〈数〉(ریاضی) بدون کسری یا خرده کردن
【舍身】shěshēn حیات خود را از دست دادن، خود را قربانی کردن: ~救人 برای نجات دادن کسی خود را قربانی کردن
【舍生取义】shě shēng qǔ yì در راه امر عادلانه حیات خود را از دست دادن
【舍死忘生】shěsǐ-wàngshēng به امنیت خود بی اعتنایی کردن، حیات خود را به خطر انداختن

【舍我其谁】shě wǒ qí shuí اگر نتوانم این کار را انجام دهم، چه کسی می تواند؟

shè

设 shè ①(设立) تأسیس کردن، دایر کردن، برپا کردن، بنیاد نهادن: 指挥所~在前沿阵地。پست فرماندهی در خط جبهه بر پاشد. / 部下面~六个司。در زیر وزارت شش ریاست قرار دارد. / 我们这个市, 下面~十个区。شهر مابه ده ناحیه تقسیم شده است. ②(筹划) طرح ریزی کردن: ~计陷害 دام گستردن، توطئه چیدن ③〈数〉(假设) (ریاضی) فرض کردن: ~长方形的宽是七米。فرض کنیم که عرض مستطیل هفت متر است. ④〈书〉(倘若) اگر، چنانچه، درصورتی که: ~有困难, 当助一臂之力。در صورتی که مشکلاتی داشته باشید می توانید به کمك ما امید ببندید.
【设备】shèbèi تجهیزات، وسائل: 冶金~ تجهیزات برای استخراج وذوب فلزات / 交通运输~ وسائل حمل ونقل وارتباطی / 现代化的~ وسایل مدرن / 旅馆~齐全。این هتل مجهز است. / ~利用率 در صد بکار برد تجهیزات
【设法】shèfǎ چاره جستن، چاره اندیشیدن: 想方~ تا حد توان کوشیدن، به هر وسیله که باشد چاره جستن / ~克服困难 برای رفع مشکلات
【设防】shèfáng دارای استحکامات بودن، آمادهٔ دفاع کردن: 层层~ در عمق استحکامات ایجاد کردن / ~地带 حوزهٔ استحکامات یافته
【设岗】shègǎng استقرار کردن پاسگاه
【设计】shèjì طرح کردن، طرح ریزی کردن: ~一座厂房 طرح ساختمان کارخانه ای / 建筑~ طرح معماری / 舞台~ طرح صحنه / ~一种新机器 طرح کردن ماشین جدیدی / ~一座水坝 طراحی کردن سدی / ~能力 قابلیت طراحی / ~师 طراح / ~院 انستیتوی طرح ریزی / ~图 نقشهٔ طرح
【设计】shèjì توطئه چیدن
【设局】shèjú دام انداختن
【设立】shèlì تأسیس کردن، برپا کردن، دایر کردن، بنیاد نهادن: ~新的机构 ارگان جدیدی دایر کردن
【设若】shèruò اگر، فرض کردن
【设色】shèsè روی نقاشی رنگ زدن، رنگ کردن: 柔和~ به رنگ های ملایم نقاشی شده
【设身处地】shèshēn-chǔdì خود را در جای کسی قرار دادن
【设施】shèshī وسائل، تجهیزات: 防洪~ تجهیزات برای جلوگیری از سیلاب / 军事~ تجهیزات نظامی / 医疗~ وسائل پزشکی / 集体福利~ وسائل آسایش ورفاه جمع
【设使】shèshǐ اگر، فرض کردن، در صورتی که
【设想】shèxiǎng ①(想象) تصور کردن، مجسم کردن: 不堪~ غیر قابل تصور / 从最坏的可能来~ برای بدترین پیشامد آمادگی ذهنی داشتن، بدترین وضع را پیش بینی کردن / 这样~是合乎逻辑的。اینطور تصور کردن منطقی است. ②(初步的

计划) برنامهٔ مقدماتی، ایدهٔ اولیه: 这些只是我们的初步
~。 اینهافقط ایده های اولیهٔ ما است. ③(着想) در نظر گرفتن:
为群众 ~ منافع توده های مردم را در نظر گرفتن / 要多为青少
年 ~。 باید بیشتر به نیاز جوانان ونو جوانان فکر کنید.

【设宴】 shèyàn مهمانی دادن، سور دادن: ~ 招待贵宾 به افتخار شخصیت های عالیقدر مهمانی دادن

【设营】 shèyíng 〈军〉 چادر زدن: ~ 地 محل چادر زدن / ~ 队 گروه چادر زدن

【设置】 shèzhì ①(设立) تأسیس کردن، برپا کردن، دایر کردن: ~ 专门机构 ارگان خاصی تأسیس کردن / ~ 重重障碍 موانع گوناگونی ایجاد کردن / ~ 课程 درس های آماده در دانشگاه یا مدرسهٔ متوسطه ②(装置) نصب کردن، کار گذاشتن: 楼房 ~ 了避雷针。 میلهٔ برقگیر در این ساختمان نصب شده است.

社 shè ①(集体组织) سازمان، کمون، جامعه، شرکت: 通讯 ~ خبرگزاری / 报 ~ دفتر روزنامه / 出版 ~ ادارهٔ نشریات / 合作 ~ تعاون ②(祀社神) در قدیم اشاره به ایزد زمین، مراسم قربانی برای این ایزد یا قربانگاه برای این نوع مراسم

【社会】 shèhuì جامعه، اجتماع: 人类 ~ جامعهٔ بشر / ~ 保险 بیمهٔ اجتماعی / ~ 必要劳动 کار لازم اجتماعی / ~ 财富 ثروت اجتماعی / ~ 存在 وجود اجتماع / ~ 党 حزب سوسیالیستی / ~ 地位 موضع اجتماعی / ~ 调查 تحقیقات اجتماعی / ~ 发展史 تاریخ جامعه / ~ 分工 تقسیم کار در جامعه / ~ 福利 آسایش ورفاه اجتماعی / ~ 改革 اصلاحات اجتماعی / ~ 革命 انقلاب اجتماعی / ~ 公德 اخلاق عمومی جامعه / ~ 购买力 قدرت خرید اجتماعی / ~ 环境 محیط اجتماعی / ~ 活动 فعالیت های اجتماعی / ~ 活动家 فعالان اجتماعی / ~ 基础 اساس اجتماعی / ~ 阶层 قشر های جامعه / ~ 科学 علوم اجتماعی / ~ 力量 نیروی اجتماعی / ~ 民主党 حزب سوسیال دموکراتیك / ~ 名流 شخصیت های اجتماعی / ~ 实践 عمل اجتماعی / ~ 心理学 روان شناسی اجتماعی / ~ 意识形态 ایدهٔولوژی اجتماعی / ~ 语言学 زبان شناسی اجتماعی / ~ 制度 نظام اجتماعی / ~ 秩序 نظم وترتیب اجتماعی

【社会工作】 shèhuì gōngzuò کاریکه جدا از کار معمولی شخص باشد وبرای جمع انجام داده شود: 他是党小组长, ~ 相当多。 او که رئیس گروه حزبی است بغیر از کار خودش کار های زیادی هم دارد.

【社会关系】 shèhuì guānxì ①(社会中人与人的关系) روابط انسانی در جامعه ②(个人的朋友关系) مناسبات خویشاوندی کسی

【社会民主主义】 shèhuì mínzhǔzhǔyì دموکراسی اجتماعی

【社会青年】 shèhuì qīngnián جوانان بیکار در جامعه

【社会沙文主义】 shèhuì shāwén zhǔyì سوسیالیسم در ظاهر و شوینیسم در باطن

【社会学】 shèhuìxué جامعه شناسی، سوسیولوژی: ~ 家 جامعه شناس، سوسیولوگ

【社会舆论】 shèhuì yúlùn افکار عمومی

【社会主义】 shèhuìzhǔyì سوسیالیسم: ~ 道路 راه سوسیالیسم / ~ 法制 سیستم حقوقی سوسیالیستی / ~ 改造 نوسازی سوسیالیستی / ~ 革命 انقلاب سوسیالیستی / ~ 建设 سازندگی سوسیالیستی / ~ 觉悟 آگاهی سوسیالیستی / ~ 劳动竞赛 مسابقهٔ سوسیالیستی در کار / ~ 制度 نظام سوسیالیستی / ~ 者 سوسیالیست

【社会主义教育】 shèhuìzhǔyì jiàoyù نهضت آموزش سوسیالیستی(۱۹٦٦-۱۹٦۳)

【社火】 shèhuǒ برنامه های تفریحی توده های مردم در روزهای جشن (مانند رقص شیر، فانوس اژدها و...)

【社稷】 shèjì ایزد زمین وایزد غله ـ کنایه از کشور یا مملکت

【社交】 shèjiāo مرواده در جامعه، آمیزش های اجتماعی

【社论】 shèlùn سر مقاله

【社评】 shèpíng 〈旧〉 سر مقاله

【社鼠城狐】 shè shǔ chéng hú کنایه از کسی که با تکیه بر قدرت خود اعمال ظلم وستم می کند 又作"城狐社鼠"

【社团】 shètuán سازمان های مردمی

【社戏】 shèxì برنامه های تآتری روستایی که در قدیم در جشن های مذهبی نشان می دادند

【社员】 shèyuán ①(社团成员) عضو جامعه، سازمان وغیره: 合作社 ~ عضو تعاون ②(人民公社社员) عضو کمون توده ای

舍 shè ①(房屋) خانه، آغل: 牛 ~ آغل گاو / 宿 ~ خوابگاه / 敝 ~ خانهٔ حقیرم / 校 ~ بناهای مدرسه / 茅 ~ آلونك حصیری ②〈谦〉[用于对别人称比自己辈分低或年纪小的亲属]: ~ 弟 برادر جوان من / ~ 侄 برادر زادهٔ من ④(古称三十里) واحد مسافت در قدیم برابر ۳۰ «لی»
另见 shě

【舍间】 shèjiān 〈谦〉 خانهٔ محقرم

【舍利】 shèlì 〈佛教〉 خاکستر استخوان بودا: ~ 塔 برج برای نگهداری خاکستر استخوان بودا

【舍亲】 shèqīn 〈谦〉 خویشاوند من

【舍饲】 shèsì در آغل پرورش دادن

【舍下】 shèxià 〈谦〉 خانهٔ محقرم

【舍营】 shèyíng 〈军〉 (ارتش) سکونت اختیار کردن

涉 shè ①(徒步过水,泛指从水上经过) با پای برهنه از آب گذشتن: ~ 水过河 با پای برهنه از رود گذشتن / 远 ~ 重洋 با گذشتن از اقیانوس ها سفر طولانی کردن / 跋山 ~ 水 کوهها ودریاها را یکی پس از دیگری زیر پا گذشتن ②(经历) تجربه کردن: ~ 险 خطر ها را تجربه کردن / ~ 世不深 تجربه کم داشتن، مزهٔ زندگی را زیاد نچشیدن ③(牵涉) گرفتار شدن، درگیر شدن

【涉渡】 shèdù باپای برهنه از آب گذشتن

【涉及】 shèjí گرفتار شدن، مربوط بودن، وابسته بودن: 双方的分歧~一些重大原则性问题。 اختلافات طرفین مربوط به برخی مسائل مهم اصولی می باشد. / 遗传工程 ~ 的科学和技术面很广。 مهندسی ژنتیك با یك سلسلهٔ وسیع علوم وفنون وابسته است.

【涉览】shèlǎn مرور کردن

【涉猎】shèliè از روی سرعت وعجله خواندن：有的书必须精读，有的只要稍加～即可。بعضی کتابها باید با دقت خوانده شود وبعضی کتابها از روی سرعت وعجله.

【涉禽】shèqín 〈动〉مرغ دراز پا

【涉世】shèshì کارهای دنیا را تجربه کردن

【涉讼】shèsòng درگیر یك پرونده‌ء حقوقی شدن

【涉外】shèwài مربوط به امور خارجی یا ممالك خارجی：～工作 کارهایی مربوط به روابط خارجی /～问题 مسائل مربوط به روابط خارجی

【涉嫌】shèxián نسبت به درگیری کسی به کاری مظنون شدن

【涉险】shèxiǎn رنج ها و مشکلات را یکی پس از دیگری پشت سر گذراندن

【涉想】shèxiǎng 〈书〉تصور کردن

【涉足】shèzú 〈书〉پا نهادن：这一学术领域迄今尚无人～。تابه حال هیچکس در این قلمرو علم پا ننهاده است. /山后较为荒僻，游人很少～。چون پشت کوه بسیار ویران ومتروك است، مسافرین کمتر در آنجا پا می نهند.

射 shè ①(发射)در کردن، رها کردن، آتش کردن：～箭 تیری(از کمان) رها کردن /～速 تیراندازی سریع /扫～ با هواپیما /能骑善～ در اسب سواری و تیراندازی مهارت داشتن /～进一球 یك گل زدن، توپ را وارد دروازه کردن /炮弹～中了敌人坦克。گلوله‌ء توپ به تانك دشمن اصابت کرد. ②(喷射液体)جاری کردن مایع：喷～ فواره /注～ تزریق کردن ③(放射)(تشعشع، نور، گرماو...را) زدن، بیرون دادن：反～ منعکس کردن /光芒四～ /放～ تشعشع افکندن /核辐～ تشعشع هسته ای /～性 رادیواکتیویته ④(有所指)به طور ضمنی فهماندن یا اشاره کردن：影～ به چیزی یا کسی اشاره کردن

【射程】shèchéng برد، مسافت تیر رسی：有效～ برد مؤثر

【射弹】shèdàn هر جسم پرتاب شونده (مانند گلوله و توپ)، پروژکتیل

【射电天文学】shèdiàn tiānwénxué علم نجوم رادیویی

【射电望远镜】shèdiàn wàngyuǎnjìng رادیو تلکسکوپ

【射干】shègān 〈植〉"Blackberry lily" نوعی گیاه بنام

【射击】shèjī ①(用枪炮对准目标发射)تیراندازی کردن، به گلوله بستن، شلیك کردن：向敌人～ دشمن را به گلوله بستن /～孔 سوراخ تیراندازی /～地境 قطاع دایره‌ء تیراندازی ②〈体〉تیراندازی(نوعی ورزش)：～场 میدان تیراندازی

【射箭】shèjiàn ①(用弓把箭射出去)تیراندازی، تیری از کمان رها کردن ②〈体〉تیراندازی، کمانداری (ورزش)：～手 تیرانداز، کماندار

【射角】shèjiǎo زاویه‌ء تیراندازی

【射界】shèjiè میدان تیر اندازی

【射孔】shèkǒng 〈石油〉(نفت) ایجاد کردن سوراخ

【射口】shèkǒu روزنه‌ء تیراندازی

【射猎】shèliè با تیر وکمان یا اسلحه‌ء گرم شکار کردن

【射流】shèliú 〈物〉(فیزیك) جریان

【射门】shèmén 〈体〉گل زدن، توپ را وارد دروازه کردن

【射频】shèpín 〈电〉بسامد رادیویی، فرکانس رادیویی：～放大器 دستگاه تقویت کننده‌ء فرکانس رادیوئی

【射手】shèshǒu ①(射击手)تیرانداز، تفنگ چی：机枪～ مسلسل چی ②(射门技术高超的运动员)ورزشکار ماهر در گل زدن

【射束】shèsù پرتو، شعاع：～滤波器 صاف کننده‌ء امواج پرتوی

【射速】shèsù سرعت تیراندازی

【射线】shèxiàn 〈物〉پرتو، شعاع، تشعشع：～病 بیماری ناشی از تشعشع /～疗法 رادیوتراپی، درمان بوسیله‌ء نیروی تشعشعی

【射向】shèxiàng جهت تیراندازی

赦 shè عفو کردن، بخشیدن：大～ عفو عمومی /特～ عفو مخصوص

【赦令】shèlìng دستور عفو

【赦免】shèmiǎn عفو کردن، بخشیدن

【赦罪】shèzuì گناه کسی را بخشیدن، عفو کردن

摄 shè ①(吸取)جذب کردن، فرو بردن ②(摄影)عکس برداشتن، عکس برداری کردن：～下几个珍贵的镜头 از چند منظره‌ء کم یاب عکس برداشتن ③(保养)(سلامتی خود را) حفظ کردن ④(代理)کفالت کردن：～政 کفالت یك مقام رسمی

【摄动】shèdòng 〈天〉(نجوم) انحراف از مدار خود

【摄谱仪】shèpǔyí 〈物〉طیف سنج

【摄理】shèlǐ کفالت کردن

【摄取】shèqǔ ①(吸收)جذب کردن، فرو بردن：～营养 جذب کردن تغذیه ②(拍摄)عکس برداشتن：～几个镜头 از چند منظره عکس برداشتن

【摄生】shèshēng 〈书〉خود را سالم نگهداشتن، سلامتی خود را حفظ کردن

【摄氏温度计】shèshìwēndùjì گرما سنج سانتی گراد

【摄位】shèwèi کفالت کردن

【摄像】shèxiàng با دوربین عکاسی پیکاپ فیلم برداری کردن

【摄像机】shèxiàngjī دوربین عکاسی پیکاپ：电视～ دوربین (عکاسی) تلویزیونی

【摄影】shèyǐng ①(照相)عکس گرفتن، عکس انداختن：～留念 عکس یادبود گرفتن /航空～ عکس برداری هوایی /红外～ عکس برداری با اشعه‌ء ماورای قرمز /～记者 عکاس مطبوعاتی /～室 استودیو عکس /～师 عکاس، (درتلویزیون) متصدی دوربین /～展览 نمایشگاه عکس ②(拍电影)فیلم برداری کردن：全景(内景、外景)～ فیلم برداری پانارامیك (درونی، بیرونی) /～棚 استودیو فیلم برداری

【摄影机】shèyǐngjī دوربین عکاسی：电影～ دوربین فیلم برداری /立体～ دوربین عکاسی برجسته نما

【摄政】shèzhèng مانند نایب‌السلطنه عمل کردن：～王 شاهزاده‌ء نایب السلطنه

【摄制】shèzhì توليد كردن:北京电影制片厂~ توليد شده از گروه توليد(فيلم يا 组~/ طرف استوديو فيلم برداری پكن تلويزيون)

慑 shè 〈书〉ترس داشتن، هيبت داشتن:~于社会主义法制的强大威力 از قدرت سيستم حقوقی سوسياليستی ترسناك بودن

【慑服】shèfú ①(因恐惧而顺从)از ترس وبيم تسليم شدن، كسی را ترساندن وبه ②(使恐惧而屈服) از بيم سر فرو آوردن تسليم در آوردن

麝 shè ①〈动〉آهوی مشك، آهوی ختا، آهوی ختن ②(麝香)مشك

【麝牛】shèniú گاو نر مشك

【麝鼠】shèshǔ موش مشك وبوزه دراز

【麝香】shèxiāng مشك

shéi

谁 shéi 见"谁"shuí

shēn

申 shēn ①(申述)بيان كردن، اظهار كردن، توضيح دادن: 重~前令 بارها تأكيد كردن/三令五~ دستور قبل را تكرار كردن ②(地支的第九位)نهمين بخش از بخش های دوازده ③〈别称〉(上海)اسم ديگری برای شهرشانگهای «گانه» زمينی ④〈姓〉يك نام خانوادگی در چين

【申报】shēnbào ①(向上报告)به مافوق خود گزارش دادن ②(报关)(به گمرك) اعلام كردن

【申辩】shēnbiàn از خود دفاع كردن، توجيه كردن، برای قضيه» خود دليل آوردن:被告有权~。 متهم حق دفاع از خود دارد.

【申斥】shēnchì [多用于对下属](معمولا مادون خود را) توبيخ كردن، ملامت كردن

【申理】shēnlǐ ظلم ديده را تبرئه كردن

【申领】shēnlǐng درخواست ودريافت كردن

【申明】shēnmíng اعلام كردن، روشن كردن، اظهار كردن:~自己的立场 موضع خود را اعلام كردن

【申请】shēnqǐng درخواست كردن، تقاضا كردن:~入党 عضويت حزب را درخواست كردن/~出(入)境签证 تقاضا درخواست رواديد ورود(خروج) كردن/~调动工作 درخواست انتقال كار كردن/~国 كشور درخواست كننده/~人 كننده، تقاضا كننده/~书 درخواست نامه، تقاضا نامه

【申曲】shēnqǔ اپرای شانگهای

【申时】shēnshí دوره» زمان روز از ساعت ۳ تا ساعت ۵ بعد از ظهر

【申述】shēnshù بيان كردن، اظهار كردن بتفصيل توضيح دادن: 来意~ منظور خود را از/~理由 دلايل خود را عرضه كردن افتخار اظهار مطلب را بقرار/谨~如下。 بازديد توضيح دادن/作进一步的~ توضيحات بيشتری دادن/ ذيل داشتن

【申说】shēnshuō (دلايل را) اقامه كردن

【申诉】shēnsù ①(不服行政、政党、团体的决定)استيناف دادن ②〈法〉به سطح بالاتر استيناف دادن:向上级提出~ بر عليه» يك حكم قانونی استيناف:不服判决,提出~ استيناف دادن

【申讨】shēntǎo محكوم كردن، تقبيح كردن:~反动派的罪行 جنايات مرتجعين را محكوم كردن

【申谢】shēnxiè اظهار ممنونيت كردن

【申冤】shēnyuān ①(洗雪冤屈)بی عدالتی را جبران كردن، جبران كردن بی ②(申诉所受的冤屈) ناحق را اصلاح كردن عدالتی را درخواست كردن

【申状】shēnzhuàng 〈书〉عريضه

【申奏】shēnzòu (وزير) در حضور شاه اظهار نظر كردن

伸 shēn كش دادن، دراز كردن، امتداد دادن:~手 دست را دراز كردن/~大姆指 شست خود را بلند كردن/两臂平~ بطور افقی بازوهای خود را دراز كردن/不要把头~出窗外。 سرتان را از پنجره بيرون نكنيد./早在十九世纪初,殖民主义的魔爪就~进了中国。 امپرياليست‌ها حتی در قرن ۱۹ هم به چين دست درازی كردند.

【伸大拇哥】shēn dàmugē شست خود را بلندكردن ــ كنايه از تحسين وتمجيد كردن

【伸肌】shēnjī 〈生理〉عضله» منبسطه

【伸懒腰】shēn lǎnyāo تمدد اعصاب كردن

【伸眉】shēnméi گره از پيشانی گشودن

【伸欠】shēnqiàn كمی از جای خود برخاستن

【伸手】shēnshǒu ①(伸出手)دست خود را دراز كردن:他~去拿碗。 او برای گرفتن كاسه دست خود را دراز كرد./不见五指。 هوا چنان تاريك است كه كسی نمی تواند دستان را در جلوی خود ببيند. ②(向人要东西)از كس چيزی خواستن:~派 كسی كه عادت دارد از مافوق خود كمك بخواهد/尽管遭了水灾,他们却没有向国家~要一分钱。 آنها اگر چه از سيل خسارت ديدند، اما از دولت حتی يك شاهی هم مطالبه نكردند.

【伸缩】shēnsuō ①(引长和缩短)دراز وكوتاه كردن، گشودن وجمع كردن:这架照相机的镜头可以前后~。 عدسی های اين دوربين عكاسی را می توان جلو وعقب كشيد./~缝〈建〉شكاف انبساط ②(规模、数量上的变动)قابل نرمش پذير، قابل ارتجاع، قابل انعطاف:这些规定~性很大。 اين مقررات بسيار قابل انعطاف است./没有~余地 ميدان آزادی عمل نداشتن

【伸头探脑】shēn tóu tàn nǎo سر خود را بلند كردن(وبه اطراف نگاه كردن)

【伸腿】shēntuǐ ①(伸出腿)پاهای خود را دراز كردن ②(插足)(برای كسب منفعت) مداخله كردن ③〈口〉(死亡) درگذشتن

【伸腰】shēnyāo ①(挺直身体)، پشت خود را راست كردن

(مجازا) بپا برخاستن(翻身)② بدن خود را راست کردن
【伸延】shēnyán امتداد دادن
【伸冤】shēnyuān 见"申冤"shēnyuān
【伸展】shēnzhān گستردن، گسترش یافتن، امتداد یافتن: 草原一直～到遥远的天边。گسترش علف زار تا افق دور دست گسترش می یابد. /～～下四肢 تمدد کردن، دست وپای خود را دراز کردن، اعصاب کردن
【伸张】shēnzhāng گستردن، توسعه دادن، تشویق کردن: ～正气，打击歪风。گرایش های سالم را ～/ گستردن عدالت توسعه دادن وبا گرایش های ناسالم مبارزه کردن

身 shēn ①(身体) بدن، تن، جسم: 这套衣服挺合～。این دست لباس کاملا اندازه است. /转过～去 خود را برگرداندن /～负重伤 شدیدا مجروح بودن /～不离劳动，心不离群众 هرگز از کار بدنی روی نتافتن ودل به توده های مردم داشتن ②(生命) حیات، زندگی، جان: 舍～救列车 برای جلوگیری از واژگون شدن قطار جان خود را فدا کردن /以～殉职 در حین انجام وظیفه به شهادت رسیدن ③(自己) خود، شخصا: 以～作则 عمل خود را نمونه قرار دادن / 你～为组长，应当负起责任来。شما به مثابهء رئیس گروه باید مسئولیت خود را برعهده بگیرید. ④(品格和修养) رفتار واخلاق باطن: 修～ باطن خود را پروراندن ⑤(物体的中部或主要部分) بدنه یا قسمت مهم: 船～ بدنهء کشتی /机～ بدنهء هواپیما /树～ بدنهء درخت ⑥〈量〉[用于衣服] دست: 一～新衣服 یك دست لباس نو
【身败名裂】shēnbài-mínglié کاملا بی اعتبار و بدنام شدن
【身板】shēnbǎn 〈方〉 بدن، سلامتی مزاجی: ～儿挺结实 مزاج قوی وخوب داشتن
【身边】shēnbiān ①(身体的近旁) پهلوی کسی، در کنار کسی: 老人把全家人叫到～。پیر مرد تمام اعضای خانواده را به کنار خود احضار کرد. /他在部长～工作。او در کنار وزیر کار می‌کند. ②(身上) همراه خود، با خود: ～没带钱 پول همراه خود نداشتن /护士～总是带着药箱。پرستار هرگز بدون کیف پزشکی خود بجائی نمی رود.
【身不由己】shēn bù yóu jǐ ①(不能支配自己) غیرعمد، غیرارادی ②(不由自主) بی اختیار: 车子突然一停，他～地向前一扑。وقتیکه اتوبوس ناگهان ایست کرد، اوبی اختیار به جلو تکان تندی خورد.
【身材】shēncái اندام، بدن: ～矮小 کوتاه اندام بودن /苗条～ خوش‌اندام بودن /～魁梧 بلند قد و ستبر
【身长】shēncháng ①(人体高度) قد(انسان): 他～一米八零。قدش یك متر وهشتاد سانتی متر است. ②(衣服长度) طول لباس (از شانه تا لبهء انتهای تحتانی لباس)
【身段】shēnduàn ①(女性身体的姿态) اندام (خانم): ～优美 خوش‌اندام بودن ②(表演动作) ژست (رقاص)
【身法】shēnfǎ روش حرکت بدن هنگام تمرین «وو شو»
【身分】shēnfen ①(社会上的地位) موقعیت اجتماعی کسی، هویت، سمت: 不合～ ناسازگار با موقعیت اجتماعی خود /～不明 هویت نامعلوم /暴露～ هویت خود را آشکار کردن /以官方～发言 به سمت مقامات رسمی سخنرانی کردن /以私人～访问 بسمت شخصی بازدید کردن ②(受人尊重的地位) شأن، بزرگی، جاه: ～证 کارت شناسایی، شناسنامه /他认为这样做有失～。بنظر او این در شأن او نیست. /降低～ شأن خود را پائین آوردن 又作"身份"
【身高】shēngāo قد(انسان): 他～一米七五。قدش یك متر وهفتاد وپنج سانتی متر است.
【身个儿】shēngèr 〈口〉 قد انسان
【身故】shēngù مردن: 因病～ از بیماری مردن
【身后】shēnhòu پس از مرگ کسی
【身价】shēnjià ①(社会地位) موقعیت اجتماعی کسی: 他现在～提高了。موقعیت اجتماعی او حالا بالا رفته است. /突然～百倍 ترفیع ناگهانی یافتن در موقعیت اجتماعی ②(旧社会人身买卖的价格) قیمت فروش یك برده (در قدیم)
【身架】shēnjià بدن، پیکر
【身教】shēnjiào سرمشق دیگران شدن، با نمونه خود به دیگران آموختن: ～胜于言教 سرمشق بودن بهتر از آن است که کسی امر ونهی کند ودستور دهد.
【身经百战】shēn jīng bǎi zhàn صد بار نبرد کردن: ～的老战士 سرباز با سابقه ایکه در نبرد های بیشماری شرکت کرده باشد
【身量】shēnliang 〈口〉 قد(انسان): 她～不高。او بلند قدنیست.
【身临其境】shēn lín qí jìng شخصا در محل بودن: 这个场面写得很生动，使人有～之感。این صحنه آنقدر زنده ترسیم شده است که خواننده احساس می کند گویا خودش در محل است.
【身强力壮】shēnqiáng-lìzhuàng نیرومند، ستبر، قوی
【身躯】shēnqū بدن، پیکر: 健壮的～ بدن سالم وقوی /高大～ بلند قد، بزرگ پیکر
【身上】shēnshang ①(身体上；肩上) روی بدن، روی شانه: ～穿一件白衬衫 پیراهن سفیدی پوشیدن /我～不舒服。حالم خوش نیست. 或 کسالت دارم. /希望寄托在青年人～ به جوانان امید بستن ②(随身携带) همراه خود، با خود: 没～带笔 قلم همراه خود نداشتن
【身世】shēnshì تجربهء کسی در زندگی: ～凄凉 زندگی غم انگیز داشتن
【身手】shēnshǒu مهارت؛ استعداد: 大显～ استعداد خود را کاملا آشکار کردن، مهارت خود را خوب نشان دادن
【身受】shēnshòu تجربه کردن: ～残酷剥削 استثمار ظالمانه را تجربه کردن /感同～。آنرا بمثابهء لطف خصوصی بحساب خواهم آورد.
【身体】shēntǐ ①(人或动物的整个生理组织) بدن، تن: 保持～平衡 تعادل بدن را حفظ کردن ②(健康) سلامتی، صحت، تندرستی: 注意～ به سلامتی خود توجه داشتن /～非常健康 بسیار سلامت وتندرست بودن
【身体力行】shēntǐ-lìxíng جدا مطابق گفتار خود عمل کردن
【身体素质】shēntǐ sùzhì کیفیت مزاجی انسان

【身条儿】shēntiáor 〈口〉قد، اندام

【身外之物】shēn wài zhī wù هرچیز خارج از بدن انسان، دارایی های دنیوی محض

【身先士卒】shēn xiān shìzú هنگام حمله به دشمن در رأس سربازان خود قرار گرفتن

【身心】shēn-xīn روح وجسم :~健康 سلامت روح وجسم /~受到摧残 جسما مجروح و روحا متأثر بودن

【身形】shēnxíng اندام، بدن

【身腰】shēnyāo كمر انسان

【身影】shēnyǐng شبح، پیکر مبهم کسی (از دور)، شبح :一个高大的~ شبح دراز

【身孕】shēnyùn حاملگی، بارداری :她有了四个月的~。 او چهار ماه است كه باردار شده است.

【身在福中不知福】shēn zài fú zhōng bù zhī fú در موقع خوشبختی احساس خوشبختی نداشتن

【身肢】shēnzhī بدن ودست وپا

【身姿】shēnzī ژست بدن 又作"身态"

【身子】shēnzi 〈口〉①(身体)بدن، تن، جسم :光着~ برهنه /~不大舒服 كسالت داشتن، خوش نبودن حال كسى ②(身孕)حاملگی، بارداری :她有了七个月的~。 او هفت ماه است كه باردار شده است.

【身子骨儿】shēnzigǔr 〈方〉مزاج، سلامتی :爷爷的~还挺结实。 بابا بزرگ هنوز سالم وقوی است.

呻 shēn

【呻吟】shēnyín ناله كردن، زاری كردن، نالیدن :伤员的~ ناله های زخمی ها

绅 shēn طبقه اعیان در روستا :土豪劣~ زورگویان محلی و طبقه اعیان شریر

【绅粮】shēnliáng مالك بزرگ، زمین دار بزرگ

【绅士】shēnshì جنتلمن، شخص نجیب ومحترم؛ طبقه اعیان در روستا

参 shēn نوعی گیاه بهنام جنسان 另见 cān;cēn

砷 shēn 〈化〉(As) آرسنیك

莘 shēn

【莘莘】shēnshēn 〈书〉زیاد، متعدد :~学子 تعداد زیادی از شاگردان یا مریدان

娠 shēn 见"妊娠"rènshēn

深 shēn ①(上下或里外距离大)ژرف، عمیق :一口~井 یك چاه عمیق /测量水~ عمق آب را اندازه گرفتن /雪~过膝 برفی كه عمقش به زانو رسیده باشد ②(深奥)مشكل، دشوار برای فهم :由浅入~ از آسان به مشكل /这本书给孩子看太~了。 این كتاب برای كودكان مشكل است. ③(深刻)عمیق، نافذ، كامل :问题想得~ در باره مسئله ای عمیقا فكر كردن /功夫~ كوششهای زیادی به كار بردن /这个问题我没同他~谈。 من عمیقا در این مورد با او صحبت نكردم. ④(密切)نزدیك، صمیمی، محرم راز :交情~ بسیار نزدیك ⑤(颜色浓)تیره، پررنگ :~红 سرخ تیره /颜色太~。 این رنگ بسیار تیره است. ⑥(距离开始的时间很久)دیر، دیر وقت :~秋 پائیز دیر /夜~了。 شب دیروقت بود. ⑦(很)بسیار، عمیقا :~恐 بسیار ترسیدن /~信 عمیقا معتقد بودن /~受感动 عمیقا تحت تأثیر قرار گرفتن /~表同情 همدردی عمیق خود را نشان دادن /~得人心 از پشتیبانی وسیع عامه مردم برخوردار بودن

【深奥】shēn'ào پیچیده، غامض، دشوار برای فهم :~的哲理 حكمت پیچیده وغامض

【深不可测】shēn bù kě cè غیر قابل سنجش عمق چیزی، بسیار عمیق

【深藏若虚】shēn cáng ruò xū در مورد استعداد یا دانش خود متواضع بودن، از گزاف گوئی یا فضل فروشی خود داری كردن

【深长】shēncháng عمیق :意味~ متضمن معنی عمیق بودن

【深彻】shēnchè عمیق وكامل :~的研究 پژوهش های عمیق وكامل

【深沉】shēnchén ①(形容程度深)عمیق، تیره :暮色~ تیرگی هوا دارد عمیق تر می شود. ②(低沉)(صدا) بم وعمیق :大提琴~的音调 آهنگ های بم وعمیق ویولون سل ③(思想感情不外露)مخفی كننده احساسات واقعی :这个人很~。 او آدم عمیقی است.

【深成岩】shēnchéngyán 〈地〉سنگ آذرین

【深仇大恨】shēnchóu-dàhèn دشمنی عمیق و ریشه دار

【深处】shēnchù اعماق، گودی :在密林~ در اعماق جنگل /在灵魂~ در اعماق روح /在内心~ در اعماق دل /在思想~ در درون فكر

【深春】shēnchūn اواخر بهار

【深冬】shēndōng بحبوحه زمستان

【深度】shēndù ①(深浅)ژرفا، عمق :测量河水的~ عمق آب رودخانه را اندازه گرفتن /~计 عمق سنج ②(触及事物本质的程度)عمق فكری :他的话缺乏~。 گفتار او فاقد عمق فكری است.

【深孚重望】shēn fú zhòng wàng از محبوبیت عامه بهره مند بودن، از حرمت فراوان بر خوردار بودن

【深根固蒂】shēn gēn gù dì دواندن ریشه عمیق ـ كنایه از استوار بودن اساس

【深更半夜】shēngēng-bànyè در دل شب

【深耕】shēngēng 〈农〉عمیق شخم زدن

【深沟高垒】shēngōu-gāolěi خندق های عمیق و باروهای بلند ـ كنایه از كار دفاعی محكم

【深谷】shēngǔ دره عمیق كوه

【深固】shēngù عمیق ومحكم

【深闺】shēnguī اطاق مخصوص دوشیزه های ثروتمند

【深海】shēnhǎi دریای عمیق :~鱼 ماهی دریای عمیق /~资源 منابع دریای عمیق /~潜水器 وسیله تنفس زیر دریای عمیق

【深壑】shēnhè خندق یا چاله بسیار عمیق

【深厚】shēnhòu ①(浓厚)عمیق، ژرف: ~的感情 احساسات عمیق/结成~的战斗友谊 دوستی عمیق وهمراه روحیهٔ مبارز ②(坚实) محکم، استوار: ~的基础 اساس محکم عمیق ایجاد کردن

【深呼吸】shēnhūxī تنفس عمیق

【深化】shēnhuà عمیق شدن؛ تعمق عمیق کردن: 认识的~ شناخت ومعرفت /矛盾的~ تناقض شدید وحاد شدن

【深晦】shēnhuì عمیق وغامض وغیرقابل فهم

【深涧】shēnjiàn آب عمیق بین دو کوه

【深交】shēnjiāo دوستی عمیق

【深究】shēnjiū با جدیت به مسئله ای رسیدگی کردن: 对这些小事不必~。 این کارها جزیی است وبرای شما لازم نیست که آنها را جدی بگیرید.

【深居简出】shēnjū-jiǎnchū به انزوا زندگی کردن

【深刻】shēnkè ①(达到本质的)(از لحاظ فکر) عمیق، ژرف: 文章内容~。 محتوای مقاله عمیق است./~的变化 تغییر عمیق/~的革命 انقلاب عمیق ②(感受大)(از لحاظ اثر) عمیق، ژرف: 留下~的印象 خاطرات عمیق باقی گذشتن/~的教育 درس عبرت عمیق

【深空】shēnkōng 〈物〉(فیزیك) فضای عمیق

【深妙】shēnmiào عمیق و اسرار آمیز

【深明大义】shēnmíng-dàyì کاملا به اهمیت امری پی بردن

【深谋远虑】shēnmóu-yuǎnlǜ عمیقا فکر کردن وبا دقت برنامه ریزی کردن

【深浅】shēnqiǎn ①(深浅程度)عمق: 测量河水的~ عمق آب دریا را اندازه گرفتن ②(分寸)(که در صحبت حد مناسب رعایت شود): 说话没~ سخن غیر مناسب واغلب بی ملاحظه گفتن ③(颜色深浅)(رنگ) سایه: 颜色~不同 دارای سایه های مختلف

【深切】shēnqiè ①(深厚亲切) عمیق وصمیمی: ~的同情 همدردی عمیق/~关怀 علاقه وتوجهات عمیق خود را نشان دادن/~怀念 عمیقا کسی را یاد کردن، عمیقا به یاد کسی بودن ②(深刻切实) عمیق: ~地了解 عمیقا فهمیدن

【深情】shēnqíng احساسات عمیق، حب عمیق: 无限~ با عاطفه ها و احساسات عمیق/~厚谊 دوستی عمیق

【深秋】shēnqiū اواخر پائیز

【深入】shēnrù ①(达到事物内部) تعمق کردن: ~实际 عمیقا به واقعیت های زندگی رسیدن/~敌后 عمیقا به پشت خطوط دشمن نفوذ کردن/~基层 به واحد ها در پائین ترین سطوح رفتن/~群众 در عمق توده های مردم رفتن/~生活 به عمق زندگی فرو رفتن/~农业生产第一线 خود رابه خط جبههٔ تولید کشاورزی رساندن/~人心 در دل مردم ریشه دوانیدن/~事物本质 در ماهیت اشیاء کاوش کردن/诱敌~ دشمن را اغوا کردن واو را عمیقا به سرزمین خود کشاندن ②(深刻,透彻) عمیق، کامل، تام وتمام: 作~细致的思想工作 کار ایدهٔولوژیك کامل و پرزحمت را انجام دادن/~进行调查研究 به بررسی و مطالعهٔ عمیق پرداختن/革命正在~发展。 انقلاب عمیقا دارد توسعه می یابد.

【深入浅出】shēnrù-qiǎnchū به اصطلاحات ساده مطلب پیچیده را توضیح دادن

【深山】shēnshān کوههای دور دست: ~老林 کوهـهای دور دست که از جنگل های انبوه پوشیده شده باشد

【深深】shēnshēn عمیقا: ~感到革命集体的温暖 عمیقا احساس حرارت وگرمای جمع انقلابی داشتن/在群众中~地扎下了根 عمیقا در میان توده های مردم ریشه دواندن

【深水】shēnshuǐ آب عمیق: ~港 بندر آب عمیق/~码头 اسکلهٔ آب عمیق/~炸弹 بمب آب عمیق

【深思】shēnsī عمیقا فکر کردن، تأمل کردن: 这难道不值得~吗? آیا این شایستهٔ تأمل نیست ؟

【深思熟虑】shēnsī-shúlǜ تأمل بادقت

【深邃】shēnsuì ①(深) عمیق: ~的山谷 دره های عمیق ②(深奥) مشکل، دشوار برای فهم: ~的思想 فکر دشوار برای فهم

【深谈】shēntán صحبت عمیق داشتن

【深为】shēnwéi 〈副〉 زیاد، بسیار

【深文周纳】shēnwén-zhōunà (مأمورین فئودالی، قاضی هاو...) به هر وسیله که باشد مردم بی گناه را مقصر اعلام کردن، برعلیه مردم بی گناه توطئه چیدن وآنها را شدیدا مجازات کردن

【深恶痛绝】shēnwù-tòngjué عمیقا نفرت داشتن: 被人们所~ شدیدا منفور عام شدن، مورد نفرت شدید مردم قرار گرفتن

【深悉】shēnxī عمیقا خبردار شدن

【深宵】shēnxiāo دل شب

【深心】shēnxīn درون قلب، ته دل

【深夜】shēnyè در دل شب: 工作到~ تا دل شب کار کردن

【深意】shēnyì معنی عمیق

【深忧】shēnyōu نگرانی عمیق

【深幽】shēnyōu عمیق، ژرف

【深渊】shēnyuān ورطه: 苦难的~ ورطهٔ درد ورنج

【深远】shēnyuǎn عمیق و دیرپا: 具有~的历史意义 اهمیت عمیق وتاریخی داشتن

【深造】shēnzào به یك دورهٔ آموزشی وپیشرفته پرداختن: 他被送到体育学院~。 او را برای کسب آموزش های تکمیلی به انستیتوی ورزش وتربیت بدنی فرستادند.

【深宅大院】shēnzhái-dàyuàn یك حیاط بزرگ که دیوار های دور آن کشیده شده ودارای اتاق های‌متعددی برای یك خانواده می باشد

【深湛】shēnzhàn عمیق وکامل: ~的著作 یك اثر عمیق/功夫~ مهارت کامل

【深重】shēnzhòng بسیار بحرانی، بسیار شدید: 危机~ در بحرانی سخت وعمیق گرفتار بودن/罪孽~ گناههای شدید

鲹 shēn نوعی ماهی خوراکی دارای پره های‌خاردار

shén

什 shén

另见 shí

【什么】shénme ①[表示疑问](a)[单用,问事物]:他说~?او چه گفت؟/~叫工作?کار یعنی چه؟(b)[用在名词前面,问人或事物]:他是~人?او چه کاره است؟/那是~颜色?آن چه رنگ است؟/他~时候走的?او کی رفت؟②[虚指,表示不肯定的事物]:我饿了,想吃点儿~。گرسنه ام، می خواهم چیزی بخورم./好像出了~事儿。گویا چیزی اتفاق افتاده است.③[任指](a)[用在"也"或"都"前面,表示所说的范围之内没有例外]:他~也不怕。او از هیچ چیز نمی ترسد./~用处也没有 هیچ فایده نداشتن، بی فایده بودن/只要认真学,~都能学会。اگر شما آگاهانه مطالعه کنید، همه چیز را یاد خواهید گرفت.(b)[两个"什么"前后照应,表示由前者决定后者]:有~就说~。هرچه در دل داری بر زبان بیاور./~学~干 هرچه برای کارتان لازم است یاد بگیرید.④[表示惊讶或不满]:~!没有水?چه شده؟آب نیست؟/~!九点了,车还没来?عجب! ساعت نه است، اما اتوبوس هنوز نیامده است!⑤[表示责难]:你笑~?چه چیز اینقدر خنده آور است؟/你说呀!装~哑吧?بگو، دیگر خود را به لالی نزن!⑥[表示不同意对方刚说的某一句话]:~不懂!装糊涂就是了。منظورتان چیست، نمی فهمید؟ شما خود را به نادانی می زنید وبس!⑦[用在几个并列成分前面,表示列举不尽]:~乒乓球啊,羽毛球啊,篮球啊,排球啊,他都会。او همهٔ بازی ها را بلد است، مانند پینگ پونگ، بدمینتن، بسکتبال، والیبال و...

【什么的】shénmede وامثال آن:他就喜欢看小说~。او رمان وامثال آن را دوست دارد./修个机器,换个零件~,他都能对付。تعمیر ماشین یا تعویض یدکی ها ــ او از عهدهٔ این کارها خوب بر می آید.

甚 shén

另见 shèn

【甚么】shénme 见"什么"shénme

神 shén

①(神仙)خدا، رب النوع، ایزد:无~论 انکار وجود خدا②(神奇)شگفت انگیز، سحر آمیز:~速 به سرعت شگفت انگیز/~奇 معجزه آسا، سحر آمیز/用兵如~ بطور معجزه آسا قشون را بکار بردن③(精神)روح:凝~ توجه خود را متمرکز کردن/走~ حواس پرت بودن/耗~ از انرژی کسی کاستن/闭目养~ چشم های خود را بستن وبه مغز خود استراحت دادن/他双目炯炯有~。او چشم های روشن ونافذ دارد.④(神情)نگاه:眼~ نگاه چشم⑤〈方〉(聪明;机灵)زیرك، باهوش:这孩子真~!چه بچهٔ زیرك و باهوشی است./这家伙~了!این یارو واقعا باورنکردنی هوش است.

【神不知,鬼不觉】shén bù zhī, guǐ bù jué نه خدا می داند نه دیو ــ کنایه از اینکه بدون اینکه کسی بداند (کاری را) انجام دادن

【神采】shéncǎi حالت چشم، نگاه، احساسات روی چشم:~奕奕 سرشار از سلامتی وشورو شوق بودن

【神扯】shénchě صحبت بی حد وحصر داشتن

【神出鬼没】shénchū-guǐmò مانند سایه ای رفت وآمد کردن، بطور سحر آمیز پدید آمدن وناپدید شدن

【神甫】shénfu کشیش 又称"神父"

【神工鬼斧】shéngōng-guǐfǔ 见"鬼斧神工"guǐfǔ-shéngōng

【神怪】shénguài رب النوع ها وروح های خبیث

【神汉】shénhàn جادوگر، ساحر

【神乎其神】shén hū qí shén تعجب آور، شگفت انگیز، معجزه آسا:把某人说得~ کسی را با اعجاب توصیف کردن/你把他别吹得~。او را به آسمان نبرید.

【神化】shénhuà (کسی را) خدا دانستن، مقام الوهیت برای کسی قائل شدن

【神话】shénhuà افسانه، اسطوره:别相信这些~!این افسانه ها را باور نکنید.

【神魂】shénhún حالت روحی:~不定 آشفته خاطر بودن/~颠倒 شیفته وشیدا بودن

【神机妙算】shénjī-miàosuàn بصیرت و دوراندیشی عجیب (در عملیات جنگی و...)

【神经】shénjīng عصب:脑~ عصب مغز/~紧张 عصبانی وبی/~毒气 نوعی گاز جنگی که در اعصاب نفوذ کرده قرار بودن/~官能症 بیماری اختلال عصبی وسبب فلج بدن می شود/~节 غدهٔ عصب/~衰弱 ضعف اعصاب/~末梢 انتهای عصب/~外科 جراحی عصبی/~痛 درد اعصاب/~过敏 کسالت عصبی/~战 جنگ اعصاب/~炎 آماس عصب/~系统 سیستم اعصاب/~质 عصبانیت/~原 سلول عصبی با کلیهٔ اجزاء خود/~中枢 مرکز عصب

【神经病】shénjīngbìng ①〈医〉امراض عصبی، اختلالات عصبی②〈口〉(精神病)آشفتگی روحی:这家伙有点~。این جوانك كله اش عیب دارد.

【神经错乱】shénjīng cuòluàn اختلال اعصاب

【神经过敏】shénjīng guòmǐn ①〈医〉(طب) حساسیت عصبی ②(过于敏感)بیش از حد حساس

【神经科】shénjīngkē بخش عصب (در بیمارستان):~医生 پزشك عصب

【神京】shénjīng پایتخت کشور

【神龛】shénkān جای مقدس برای گذاشتن بت ها یا لوحه های نیائی

【神力】shénlì نیروی معجزه آمیز

【神聊】shénliáo بی حد وحصر گپ زدن

【神灵】shénlíng رب النوع ها

【神秘】shénmì مرموز، سحر آمیز:~人物 شخص مرموز/哲学并不~。فلسفه رمزی ندارد./~化 مرموز کردن/~主义 تصوف

【神妙】shénmiào شگفت انگیز، حیرت انگیز، معجزه آسا:~的笔法 سبك حیرت انگیز نگارش

【神明】shénmíng رب النوع ها، خدایان:奉若~ کسی یا چیزی را پرستیدن

【神农】Shénnóng شخص افسانه ای چین که به مردم کشاورزی

وطبابت آموخت

【神女】shénnǚ ①(女神)الهه، ربةالنوع ②〈旧〉(妓女)زن بد كاره (در قديم)

【神炮手】shénpàoshǒu تفنگ‌چی ماهر

【神品】shénpǐn شاهكار (هنری يا ادبی)

【神婆】shénpó جادوگر زن

【神奇】shénqí شگفت انگيز، حيرت انگيز، معجزه آسا:~的效果 اثر معجزه آسا

【神气】shénqì ①(神情)احساسات روی چهره، نگاه:他脸上显出得意的~。نشاط وخرسندی در چهره اش ديده شد./他说话的~特别像他爸爸。طرز صحبت او بسيار شبيه پدرش بود. ②(精神饱满)پر شور، برانگيزنده:小明带上红领巾多~。«شائو مين» با آن شال گردن قرمز چقدر پرشور و برازنده به نظر می رسد. ③(自以为优越而表现得意)از خود راضی، خود نماو مغرور:~活现 بسيار متكبر/~十足 خود نما، مغرور/呵!他倒~起来了。آه!چه قيافه ای به خود گرفته است./你~什么?چيزی نداريد كه بتوانيد مغرور شويد.

【神器】shénqì 〈书〉①(帝王;政权)امپراطور،قدرت سياسی ②(神异的器物)ظروف عجيب وغريب

【神枪手】shénqiāngshǒu تيرانداز ماهر

【神情】shénqíng نگاه، حالت چشم:露出愉快的~ پرنشاط وخرسندبه نظر رسيدن

【神麯】shénqū 〈中药〉 نوعی داروی چينی بنام "Medicated leaven"

【神权】shénquán ①(神、鬼对人的支配权)حكومت خدايی (Theocracy) بر سرنوشت انسان ②(政教合一的统治权力)فرمانروائی توأم با حكومت خدائی

【神色】shénsè نگاه، احساسات روی چهره:~不对 غير عادی به نظر رسيدن/~慌张 دست پاچه وسراسيمه به نظر رسيدن/~自若 كاملا آرام وجمع

【神伤】shénshāng آزرده خاطر، ملول

【神社】shénshè عبادتگاه

【神圣】shénshèng مقدس، منزه وپاكدامن:~职责 وظيفه مقدس/~权利 حق مقدس/我国领土~不可侵犯。سرزمين كشور ما مقدس وآسيب ناپذير است.

【神圣同盟】ShénshèngTóngméng اتحاد مقدس (۱۸۳۰-۱۸۱۵)

【神思】shénsī حالت روحی:~不定 پريشان وآشفته خاطر بودن/~恍惚 حالت اغما داشتن، حواس پرت بودن

【神似】shénsì روحا بسيار شبيه بودن، روح يكسان داشتن:不仅形似,而且~ نه تنها ظاهرا بلكه روحا نيز شباهت داشتن/他画的奔马,十分~。اسب های دونده ايكه او نقاشی كرده بسيار زنده به نظر می رسند.

【神速】shénsù بطور شگفت انگيز سريع، دارای سرعت حيرت انگيز:收效~ نتايج سريع وشگفت انگيز دادن/~地向前挺进 با سرعت حيرت انگيز پيشرفت كردن/兵贵~。سرعت در جنگ پرارزش است.

【神算】shénsuàn پيش بينی معجزه آسا

【神髓】shénsuǐ جوهر، عصاره

【神态】shéntài حالت، اطوار، طرز رفتار:~悠闲 كاملا آرام از اطوارش/看她的~像个舞蹈演员。وراحت به نظر رسيدن معلوم می شود كه او شايد يك رقاص باشد.

【神通】shéntōng توانائی فوق العاده، قدرت سحرآميز:~广大 قدرت وتوانائی خود را كامل/大显~ فوق العاده ماهر وكاردان نشان دادن

【神童】shéntóng بچه بسيار زيرك وبا هوش

【神往】shénwǎng دلربا بودن، مجذوب بودن، مفتون بودن:令人~的西湖景色 منظره دلربای «درياچه غرب»

【神威】shénwēi شهامت نظامی:人民军的~ شهامت نظامی ارتش خلق

【神位】shénwèi لوحه های مقدس تهيه شده در عبادتگاه 又作"神牌"

【神巫】shénwū جادوگر

【神物】shénwù 〈书〉①(神奇的东西)اشياء شگفت انگيز، اعجوبه، شگفت ها ②(指神仙)موجود های فناناپذير ودارای قابليت فوق العاده

【神仙】shénxiān (در افسانه ها) موجود هایفنا ناپذير ودارای قابليت های فوق العاده، گاهی اشاره به افرادی كه اشياء را خوب پيش بينی می‌كنند

【神仙会】shénxiānhuì گردهم آيی كه در آن هركسی بی قيد وبند صحبت می كندو سفره دل را باز می نمايد

【神像】shénxiàng تصوير يا مجسمه رب النوع يا بودا

【神学】shénxué 〈宗〉 مبحث خدا شناسی

【神医】shényī پزشك بسيار حاذق

【神异】shényì ①(神怪)رب النوع ها و ارواح ②(神奇)شگفت انگيز، معجزه آسا

【神勇】shényǒng فوق العاده دلير وشجاع

【神韵】shényùn دلربائی رمانتيك (در آثار هنری وادبی)

【神职人员】shénzhí rényuán روحانيون، مردان روحانی

【神志】shénzhì هوش:~清醒 هوشيار بودن/~昏迷 بی هوش بودن

【神州】Shénzhōu سرزمين الهی (اسم شاعرانه برای چين)

【神姿】shénzī 〈书〉 حالت چشم، نگاه، احساسات روی چشم

钟 shén 〈化〉 (شيمی) ارسونيوم

shěn

沈 Shěn ①〈简〉(沈阳)اسم مخفف برای شهر «شن يانگ» ②〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين

【沈阳】Shěnyáng شهر«شن يانگ»

审 shěn ①(周密)خيره نگريستن، با دقت، موا ظب:~视 بادقت ②(审查)دقت نگاه كردن ~稿: بررسی كردن، مرور كردن ③(审讯)دستخطی يا پيش نويسی را مرور كردن محاكمه كردن، كسی را ~公/ به پرونده ای رسيدگی كردن 案~: دادرسی‌كردن جلسه عمومی محاكمه 公~大会/ علنا به محاكمه كشانيدن

④〈书〉(知道) دانستن:未～其详 جزئیات را ندانستن ⑤〈书〉(的确) واقعا، براستی، حقیقتا:～如其言。آنچه می گوید واقعا درست است.
【审办】shěnbàn عهده دار رسیدگی به پرونده ای شدن
【审查】shěnchá وارسی کردن، رسیدگی کردن:～属实。پس از رسیدگی حقیقت معلوم شد. /～经费(预算) هزینه ها(بودجه) را برای وارسی وتأیید به سطح بالاتری تسلیم کردن /报上级～批准 وارسی کردن /～证书〈外〉وارسی استوارنامه
【审察】shěnchá ①(仔细观察) با دقت مشاهده کردن ②(审查) بررسی کردن، وارسی کردن
【审处】shěnchǔ ①(审判处理) محاکمه ومجازات کردن:交由人民法院～ برای محاکمه به دادگاه خلق تحویل دادن ②(审查决定) بررسی‌کردن وتصمیم گرفتن
【审订】shěndìng بررسی وتجدید نظر کردن:～教材 در مواد درسی تجدید نظر کردن
【审定】shěndìng بررسی وتأیید کردن:计划已由委员会～。برنامه مورد بررسی وتأیید کمیته قرار گرفت.
【审度】shěnduó بررسی کردن و سنجیدن
【审干】shěngàn 〈简〉(审查干部) سابقهٔ اعضای کادر را بررسی کردن
【审核】shěnhé بررسی وتصدیق کردن:～预算 بودجه را بررسی وتصدیق کردن /～经费 هزینه ها را بررسی وتصدیق کردن
【审计】shěnjì رسیدگی وممیزی کردن(به امور مالی یك واحد)
【审校】shěnjiào بررسی وتصحیح کردن، ویراستاری کردن
【审结】shěnjié به کار رسیدگی پایان دادن
【审看】shěnkàn بادقت دیدن
【审理】shěnlǐ رسیدگی کردن، استماع کردن:～案件 به پرونده ای رسیدگی کردن
【审美】shěnměi زیبائی شناسی:不同阶级有不同的～观 /طبقات مختلف دارای معیار های مختلف زیبائی شناسی هستند. ～能力 قضاوت زیبائی شناسی
【审判】shěnpàn دادرسی کردن، محاکمه کردن، به محاکمه کشاندن:交法庭～ برای محاکمه به دادگاه تحویل دادن /受到人民的～ مورد محاکمهٔ خلق قرار گرفتن /由军事法庭～ مورد محاکمهٔ دادگاه نظامی قرار گرفتن /～工作 کار دادرسی /～机关 ارگان قضائی /～监督程序 تشریفات بررسی قضائی /～员 داور، قاضی /～长 دادرس کل /～权 اختیار قضائی
【审批】shěnpī بررسی وتأیید کردن:报请上级～ برای بررسی وتأیید به سطح بالاتری تسلیم کردن
【审评】shěnpíng بررسی وقضاوت کردن
【审慎】shěnshèn بادقت، با احتیاط، محتاط:～地考虑问题 با احتیاط عمل کردن /～从事 بادقت در بارهٔ یك مسئله تأمل کردن /处理这个问题必须～。باید بادقت واحتیاط با این مسئله برخورد کرد.
【审时度势】shěnshí-duóshì موقع را شناختن واز وضع استفاده کردن
【审问】shěnwèn محاکمه کردن، استنطاق کردن:正在进行～。استنطاق در جریان است.
【审讯】shěnxùn 〈法〉محاکمه کردن، دادرسی کردن:～俘虏 اسیران جنگی را محاکمه کردن /送交法庭～ برای محاکمه به دادگاه تحویل دادن
【审议】shěnyì مورد بررسی وتأیید قرار دادن:～纲要草案 طرح برنامه را مورد بررسی وتأیید قرار دادن /提交全国人民代表大会～ برای بررسی وتأیید به کنگره ملی نمایندگان خلق تسلیم کردن
【审阅】shěnyuè بررسی وتأیید کردن، (نوشته را) بادقت خواندن:此讲话记录未经本人～。این یاد داشت های سخنرانی هنوز مورد بررسی وتأیید ناطق قرار نگرفته است. /～稿件 نسخهٔ خطی را مرور کردن

哂 shěn 〈书〉①(微笑) لبخند زدن، تبسم کردن ②(讥笑) مسخره کردن، استهزا کردن
【哂纳】shěnnà 〈套〉(این هدیهٔ ناقابل را) با لطف ومهربانی پذیرفتن
【哂笑】shěnxiào 〈书〉مسخره کردن، لبخند زدن، تبسم کردن

谂 shěn 〈书〉دانستن، آگاه بودن
【谂熟】shěnshú خوب دانستن

婶 shěn ①(婶母) زن برادر جوانتر پدری، عمه ②(对和母亲辈分相同的妇女的称呼) خطاب محترمانه به زنی که همسن مادر باشد
【婶母】shěnmǔ زن برادر جوانتر پدری، عمه

shèn

肾 shèn 〈生理〉کلیه، قلوه
【肾出血】shènchūxuè خونریزی کلیه
【肾结核】shènjiéhé 〈医〉سل کلیه
【肾结石】shènjiéshí 〈医〉سنگ کلیه
【肾亏】shènkuī ضعف کلیه (طب چینی)
【肾囊】shènnáng 〈中医〉بیضه (طب چینی)
【肾上腺】shènshàngxiàn 〈生理〉غدهٔ فوق کلیوی:～素 هورمن، قسمت مرکزی غدهٔ فوق کلیه که بالا برندهٔ خون وفشار خون است
【肾下垂】shènxiàchuí 〈医〉(طب) پائین افتادن کلیه از مقر طبیعی (Nephroptosis)
【肾炎】shènyán آماس کلیه، ورم کلیه
【肾盂】shènyú 〈生理〉لگنچهٔ کلیوی:～肾炎 آماس لگنچهٔ کلیوی /～炎 آماس کلیه ولگنچهٔ کلیوی
【肾脏】shènzàng کلیه، قلوه

甚 shèn ①(很;极) بسیار، خیلی، بی نهایت:知者～少。مردم اندکی آنرا می دانند. /其味～佳。مزهٔ آن بسیار عالی است. ②(超过;胜过) بیش از:他的病情恶化,日～一日。بیماری او روز به روز بدتر می شد.
另见 shén
【甚而】shèn'ér 〈连〉حتی، تاحدی که
【甚或】shènhuò 〈书〉〈连〉حتی، تاحدی که

【甚且】shènqiě حتی
【甚为】shènwéi 〈副〉بسیار، زیاد، خیلی
【甚嚣尘上】shèn xiāo chén shàng باعث غوغاهای موقت شدن
【甚至】shènzhì 〈连〉حتی، تاحدی که: ~不惜承担最大的牺牲 حتی از تحمل بزرگترین فداکاری ها هم مضایقه نکردن / ~可以说,这是欺骗。 حتی می توان گفت که این فریب کاری است. 又作"甚至于","甚而至于"

胂 shèn 〈化〉گاز بی رنگ ومحترق و سمی

渗 shèn نشت کردن، بیرون آمدن، تراوش کردن، نفوذ کردن: 绷带上~出了血。 خون از نوار زخم بندی نشت کرد.
【渗沟】shèngōu مجرای فاضلاب (آبهای زائد)
【渗坑】shènkēng گودال خروج آب در اثر زهکشی
【渗凉】shènliáng باعث احساس سرما شدن
【渗漏】shènlòu رسوخ، چکه: ~损失〈水〉 ضرر در اثر رسوخ
【渗滤】shènlǜ 〈化〉صاف کردن، تصفیه کردن (شیمی): 白土〈石油〉 خاك رس که در تصفیه بکار می رود / ~器 صاف کن
【渗入】shènrù ①(慢慢地流入) نفوذ کردن، تراوش کردن: 水~地窖里。 آب به زیر زمین نفوذ کرد. ②(势力无孔不入) نفوذ کردن (تأثیر)
【渗色】shènsè 〈纺〉سبب پخش رنگ شدن (بافندگی)
【渗碳】shèntàn 〈冶〉ترکیب با کربن: ~钢 فولاد آمیخته با کربن / ~体 چدن
【渗透】shèntòu ①〈物〉خاصیت نفوذ و حلول (فیزیك): ~压力 فشار نفوذ ②(一种事物逐渐进到其他方面) نفوذ کردن، سرایت کردن: 雨水~了泥土。 باران به خاك نشت کرد. / 每一件产品都~了工人同志的心血。 هر فرآورده ای با خون وعرق جبین کارگران آماده شده است. / ~性 نفوذ، قابلیت نفوذ ③(施加影响) نفوذ کردن، نشر کردن: 经济~ نفوذ پذیری اقتصادی / ~战术 تاکتیك نفوذ
【渗析】shènxī کامل ونفوذ کننده

葚 shèn 见"桑葚"sāngshèn
另见 rèn

慎 shèn بیش از حد محتاطانه، بادقت، با احتیاط: 谨小~微 / 保守国家的机密,~之又~。 هر کس باید با کمال دقت واحتیاط اسرار دولت را حفظ کند.
【慎密】shènmì با احتیاط ودقت
【慎重】shènzhòng بادقت، با احتیاط، محتاط: 采取~的态度 سیاست محتاطانه را اتخاذ کردن / 处理这件事必须~。 باید با کمال دقت این موضوع را بررسی کرد. / ~从事 با احتیاط عمل کردن

蜃 shèn 〈动〉نوعی صدف خوراکی
【蜃景】shènjǐng 〈气〉سراب، کوراب

瘆 shèn ترساندن، وحشت زده کردن، هول دادن: ~人 ترساندن، وحشت زده بودن / ~得慌 ترسناك، خوف آور

shēng

升 shēng ①(由低往高移动) بالا رفتن، برخاستن، صعود کردن، بلند شدن: 东方红,太阳~。 در شرق آسمان سرخ است، خورشید طلوع می کند. ②(提升) ترفیع دادن، بالا آوردن: 被提~到领导岗位 به مقام رهبری ارتقاء یافتن ③(公升) یك لیتر: 一~啤酒 ④(市斤) «شن» ــ واحد وزن برای غله (برابر یك لیتر) ⑤(量粮食的器具) «شن» ــ واحد وزن (برابر یك «جین») آبجو وسیله‌ء پیمانه‌ء غله
【升班】shēngbān بالا رفتن (به یك کلاس در مدرسه)
【升沉】shēng-chén ترفیع وعزل (مقام)
【升船机】shēngchuánjī وسیله‌ء بالا بردن کشتی
【升调】shēngdiào 〈语〉آهنگ بالا رونده
【升发】shēngfā ترفیع یافتن وثروتمند شدن
【升格】shēnggé به درجه‌ء بالا بردن: 将外交关系~为大使级 روابط سیاسی را به سطح سفارت ارتقاء دادن / 将各自外交代表由代办~为大使 مقام نمایندگان سیاسی یکدیگر را از وزیر مختار به سفیر بالا بردن
【升汞】shēnggǒng 〈化〉کلراید جیوه (شیمی)
【升官发财】shēngguān-fācái ترفیع یافتن وثروتمند شدن
【升号】shēnghào 〈乐〉نشان نیم پرده بالاتر (موسیقی)
【升华】shēnghuá ①〈物〉تصعید (فیزیك) ②(比喻事物的提高和精炼) اشیاء را به سطح بالاتری بردن، تقطیر، تصعید: 艺术是现实生活的~。 هنر عصاره‌ء زندگی است.
【升级】shēngjí ①(升班) بالا رفتن(از یك کلاس در مدرسه) ②(晋级) ترفیع یافتن ③(逐步激化) بالا (درجه‌ء چیزی را) بردن: 战争~ دامنه دار شدن جنگ، شدت یافتن جنگ
【升降舵】shēngjiàngduò 〈航空〉سکانی که بدم هواپیما برای حرکت بطرف بالا یا پائین وصل می شود
【升降机】shēngjiàngjī آسانسور، دستگاه بالا برنده
【升力】shēnglì 〈航空〉جریان مساعد هوا(برای طیاره): ~系数 ضریب جریان مساعد هوا
【升幂】shēngmì 〈数〉نیروی صعود کننده (ریاضی)
【升平】shēngpíng صلح و صفا: ~世界 جهان مسالمت آمیز، رقص و آواز وصلح وصفا ــ کنایه از زندگی مسالمت آمیز / 歌舞~ زندگی مسالمت آمیز
【升旗】shēngqí پرچم افراختن، پرچم افراشتن: ~典礼 مراسم بالا بردن پرچم
【升任】shēngrèn ترفیع یافتن وعهده دار کاری شدن
【升水】shēngshuǐ 〈经〉صرافی (اقتصاد)
【升堂入室】shēngtáng-rùshì از تالار گذشتن و وارد اطاق درونی شدن ــ یعنی به استادی رسیدن
【升腾】shēngténg به طرف بالا خیز زدن، برخاستن: 火焰~。 زبانه های آتش برخاست.
【升天】shēngtiān به بهشت رفتن ــ کنایه از مردن
【升限】shēngxiàn 〈航空〉حد اکثر ارتفاعی که هواپیما می

تواند بر فراز زمين حركت كند

【升学】shēngxué بالاتر رفتن ~ : به مدرسهء بالاتر رفتن 率 نسبت دانش آموزانى كه به مدرسهء بالاتر مى روند

【升压】shēngyā 〈电〉(جريان برق) بالا بردن ~ : 变压器 / ~器 وسيله اى براى تنظيم نيروى الكتروموتور وجريان برق / ترانسفورماتور براى بالا بردن جريان برق

【升值】shēngzhí 〈经〉بها گذارى مجدد ، تجديد ارزش ؛ 美元 ~ تجديد ارزش دلار

【升擢】shēngzhuó (كسى را) ترفيع دادن

生 shēng ①(生育)زاييدن : ~孩子 بچه زاييدن / 新~儿 نوزاد ②(生长)روييدن : ~根 ريشه دار شدن ، ريشه گرفتن / ~芽 جوانه زدن / 新~力量 نيروهاى نوظهور ③(生存 ; 生命)هستى ، حيات : 一~ تمام زندگى ، تمام حيات / 起死回~ كسى را از مرگ رهانيدن ، حيات دوباره ④(生计)امرار معاش : 谋~ تلاش در راه امرار معاش ⑤(活的)زنده : ~物 جانداران ⑥(产生 ; 发生 ; 招致)سبب شدن ، باعث شدن : ~冻疮 (ورم) آماس ناشى از سرمازدگى / 惹是~非 اسباب مزاحمت فراهم آوردن / 米里~虫了。در برنج كرم پيدا شده است. ⑦(使柴、煤等燃烧)روشن كردن : ~火 روشن كردن آتش / ~炉子 روشن كردن بخارى ⑧(未成熟)نرسيده ، سبز : ~的苹果 سيب نرسيده / 桃子还是~的。هلو ها هنوز نرسيده است. ⑨(未煮熟)خام ، نپخته : ~肉 گوشت خام / 黄瓜可以~吃。خيار را مى توان خام خورد. ⑩(没有加工、提炼)عمليات مخصوص را طى نكرده ، تصفيه نشده : ~铁 لختهء آهن / ~皮 پوست دباغى نشده ⑪(生疏)ناآشنا ، غريب : ~词 واژهء جديد / ~人 آدم غريب / 地不熟 در محلى ناآشنا با كار آشنايى نداشتن / 工作很~ / 这个小孩认~。اين بچه از غريبه ها خجالت مى كشد. ⑫(生硬勉强)مكانيكى ، سفت : ~拉硬凑 سرهم بندى كردن ⑬[用在少数表示感情、感觉的词的前面] بسيار : ~恐 ازترس اينكه ، مبادا / ~疼 بسيار دردناك ⑭(学生)دانشجو ، دانش آموز : 新型的师~关系 نوعى روابط جديد بين معلم ودانشجو ⑮(戏曲角色)نقش مرد در اپراى پكن ⑯(某些指人的名词后缀) : 医~ پزشك / 实习~ دانشجوى كارآموز

【生般硬套】shēngbān-yìngtào بدون در نظر گرفتن شرايط مشخص بطور مكانيكى عمل كردن

【生病】shēngbìng بيمار شدن ، مريض شدن

【生不逢时】shēng bù féng shí در زمان سيه روزى متولد شدن 又作"生不逢辰"

【生菜】shēngcài 〈植〉نوعى كاهو

【生产】shēngchǎn ①(创造生产生活资料)توليد كردن ، ساختن : ~农业机械 توليد ماشين آلات كشاورزى / 工厂已开始~。كارخانه شروع به توليد كرد. / 坚守~岗位 سر پست توليد خود در جبههء توليد ايستادن / ~成本 بهاى توليد / ~定额 سهميهء توليد / ~斗争 مبارزه براى توليد / ~队 گروه توليدى / ~方式 طرز توليد / ~工具 وسائل توليد / ~关系 مناسبات توليدى / ~过剩 اضافهء توليد / ~合作社 تعاون توليدى / ~建设兵团 سپاه توليدى و سازندگى / ~劳动 كار توليدى / ~力 نيروى توليدى / ~潜力 سودمندى كار ، بازدهى كار / ~率 نيروى مولده / ~手段 وسائل ولوازم توليدى / ~设备 بالقوهء مولده وسيلهء توليدى / ~者 توليد كننده / ~指标 سهميهء توليدى / ~责任制 سيستم مسئوليت توليدى / ~资本 سرمايهء توليدى / ~资料 وسائل توليدى / ~资料所有制 مالكيت بر وسايل توليدى / 总~值 ارزش كل توليد ②(生孩子)زاييدن : 她快~了。او بزودى بچه خواهد زاييد.

【生辰】shēngchén روز تولد

【生成】shēngchéng ①(形成)(پديدهء طبيعى) به وجود آمدن ②(生就)چيز ذاتى داشتن ③(生养抚育)زائيدن وپرورش دادن

【生成物】shēngchéngwù 〈化〉(شيمى) محصول ، حاصل

【生词】shēngcí واژهء جديد

【生存】shēngcún زندگى كردن ، زيست كردن ، ماندن : 鱼离开了水是不能~的。ماهى بدون آب نمى تواند زندگى كند. / ~竞争 مبارزه براى حيات وهستى / ~空间 فضاى هستى

【生地】shēngdì ①〈农〉زمين بكر ②〈中药〉نوعى گياه دارويى در چين بنام "The dried rhizome of rehmannia"

【生动】shēngdòng زنده ، باروح : ~的描写 ترسيم زنده وبا روح / ~地反映了国内外大好形势 بطور زنده وضع مساعد داخلى ووين المللى را منعكس كردن / 人民的生活是最~最丰富的文学艺术原料。زندگى مردم زنده ترين وغنى ترين مواد خام براى ادبيات وهنر شناخته مى شود.

【生动活泼】shēngdòng huópō زنده وباروح ، بانشاط : ~的语言 زبان زنده وبا روح / 这次会开得~。جلسه بطور زنده ونشاط آور تشكيل شد.

【生端】shēngduān 〈书〉بر انگيختن حادثه اى

【生发油】shēngfàyóu روغن مخصوص موآور

【生风】shēngfēng ①〈书〉(起风)شروع به وزش باد كردن ②(制造事端)ايجاد حادثه كردن

【生俘】shēngfú اسير زنده

【生父】shēngfù پدر تنى

【生根】shēnggēn ريشه گرفتن ، ريشه دواندن : 在群众中~开花 در ميان توده هاى مردم ريشه دواندن

【生光】shēngguāng 〈天〉(نجوم) تماس سوم (كسوف وخسوف)

【生花妙笔】shēnghuā miàobǐ (نوشته شده) با يك قلم معجزه آسا

【生荒】shēnghuāng 〈农〉زمين بكر

【生活】shēnghuó ①(人或生物为了生存而进行的活动)زندگى ، حيات : 日常~ زندگى روزمره / 政治~ زندگى سياسى / 组织~ فعاليت هاى حزب يا سازمان جوانان (چين) ②(生存)زيست كردن ، زندگى كردن : 一个人脱离了社会就不能~下去。هيچ كس جدا از جامعه نمى تواند زندگى كند. ③(衣、食、住、行等方面的情况)معيشت ، معاش ، زندگى : ~困难 در مضيقه بودن (از لحاظ خوراك و پوشاك) / 关心群众的~ به زندگى توده هاى مردم توجه داشتن / ~必需品 اشياء مورد نياز زندگى / ~补助 كمك هزينه براى زندگى / ~待遇 حقوق روزمره / ~费用 هزينهء زندگى / ~方式 شيوهء زندگى / ~ وشرايط زندگى

~福利 آسایش ورفاه زندگی/~环境 محیط زیست /~经验
تجربهٔ زندگی /~来源 منبع در آمد/~能力〈生〉(بیولوژی)
قابلیت زیستن /~水平 سطح زندگی /~条件 شرایط زندگی/
~习惯 رسوم وعادات /~细节 جزئیات زندگی روزمره /~小
节 امور وابسته به زندگی شخصی کسی /~用品 اجناس برای
استفادهٔ روزانه /~质量 کیفیت زندگی/~周期〈生〉(بیولوژی)
مدارج ومراحل مختلف حیاتی انسان یا جانوران /~资料 وسائل
زندگی/~作风 رفتار، سلوك

【生活关】shēnghuóguān آزمایش شرایط سخت زندگی: 过好~ از آزمایش شرایط سخت زندگی سر بلند بیرون آمدن

【生火】shēnghuō روشن کردن آتش

【生货】shēnghuò محصولات محلی خام

【生机】shēngjī ①(生存的机会) مهلت در زندگی: 一线~ مهلتی برای زنده ماندن، نور ضعیفی از امید ②(生命力) نیروی زندگی، قدرت حیاتی: 春天来了,田野里充满了~。 بهار آمده است وصحراها سرشار از نشاط حیات است.

【生计】shēngjì وسائل زندگی: 另谋~ کوشش برای بدست آوردن در آمدهای دیگر در زندگی

【生忌】shēngji تاریخ تولد مرده

【生姜】shēngjiāng 〈口〉 زنجبیل

【生胶】shēngjiāo لاستیك خام

【生津】shēngjīn 〈中医〉(طب چینی) ترشح آب دهان یا مایع بدن را ایجاد کردن

【生境】shēngjìng 〈生〉 محل سکونت، مسکن طبیعی

【生就】shēngjiù چیز ذاتی داشتن: 他~一张利嘴。 او ذاتا پرچانه است .

【生拉硬拽】shēnglā-yìngzhuài ①(用力拉扯) کسی را به جبر و زور بطرف خود کشیدن، کسی را بزور مطیع خود کردن ②(牵强附会) معنی کلمه را بزحمت توجیه کردن 又作"生拉硬扯"

【生来】shēnglái از کودکی به بعد، ذاتا: 他~乐观。 او از کودکی خوش بین بوده است.

【生老病死】shēng-lǎo-bìng-sǐ تولد و پیری و بیماری و مرگ: 在新中国,劳动人民~都有依靠。 در چین نو توجه ومواظبت از نوزاد ها، پیران وبیماران وهمچنین کفن ودفن، همه برای مردم زحمتکش تأمین شده است.

【生冷】shēng-lěng غذای خام وسرد: 忌食~ از صرف غذای خام یا سرد خود داری کردن

【生离死别】shēnglí-sǐbié برای همیشه جدایی کردن، جدایی همیشگی

【生理】shēnglǐ فیزیولوژی: ~反应 واکنش فیزیولوژیك /~缺陷 نقص فیزیولوژیك /~学 علم فیزیولوژی/~盐水〈药〉 محلول نمك فیزیولوژیك /~作用 عمل فیزیولوژیك

【生力军】shēnglìjūn ①(新加入战斗具有强大作战能力的军队) قشون وقوای تازه ②(新加入工作的人员) افراد فعال، نیروی جدید: 文艺战线上的一支~ نیروی جدیدی در جبههٔ هنر و ادبیات

【生利】shēnglì ①(产生利益) سود دادن ②(取得利息) بهره آوردن، ربح آوردن

【生灵】shēnglíng 〈书〉 مردم

【生灵涂炭】shēnglíng tútàn مردم در ورطهٔ رنج وبدبختی غرق شده اند.

【生龙活虎】shēnglóng-huóhǔ مانند اژدها بی باك ومانند ببر زنده وپر شور بودن: 小伙子干起活来真是~。 وقتیکه این پسر بچه ها کار می کنند، آنها واقعا با انرژی فراوان کار می کنند.

【生路】shēnglù وسائل زندگی؛ راه خروج: 另谋~ برای امرار معاش دیگری تلاش کردن /杀出一条~ با جنگیدن راه خروج (ازمحاصره) را پیدا کردن

【生煤】shēngméi زغال سنگ نیمه سوز

【生米煮成熟饭】shēngmǐ zhǔchéng shúfàn برنج پخته است ـ یعنی هرچه شده شده است.

【生面】shēngmiàn ①(新的局面或形式) وضع جدید یا شکل نو ②〈方〉(陌生) نا آشنا

【生民】shēngmín مردم

【生命】shēngmìng زندگی، حیات، جان: ~不息,战斗不止 تا آخرین نفس مبارزه کردن /政治~ زندگی سیاسی/学习古人语言中有~的东西 آموختن آنچه در زبان کلاسیك چینی که هنوز زنده است

【生命力】shēngmìnglì نیروی حیات، نیروی بقاء: 具有强大的~ دارای نیروی حیات بزرگ بودن

【生命线】shēngmìngxiàn شریان حیاتی

【生命现象】shēngmìng xiànxiàng پدیده های بیولوژیك: 用放射性同位素示踪技术探讨~ برای مطالعهٔ پدیده های بیولوژیك اسباب گرده برداری رادیو ایزوتوپیك را بکار بردن

【生母】shēngmǔ مادر تنی

【生怕】shēngpà از ترس اینکه، مبادا: ~滑倒 از ترس سر خوردن /她轻轻地走进卧室,~惊醒了孩子。 او آهسته وارد اطاق خواب شد مبادا کودکش بیدار شود.

【生皮】shēngpí چرم دباغی نشده

【生僻】shēngpì غیر مصطلح، بعید، کم استعمال: ~的字 واژهٔ غیر مصطلح

【生平】shēngpíng تمام زندگی کسی، شرح حال کسی: ~事迹 داستان زندگی کسی/作者~简介 شرح حال مختصر مؤلف

【生漆】shēngqī لاك والكل خام، رنگ لاکی خام

【生气】shēngqì ①(不合心意而不愉快) عصبانی شدن، خشمگین شدن، ناراحت شدن: 请你别~! عصبانی نشوید. ②(生命力;活力) نیروی حیاتی، نیروی بقاء، شوق، پر جنب وجوش: 勃勃~ پر شور و سرشار از نیروی حیاتی /充满了~ سرشار/青年是最有~的力量。 جوانان فعالترین وپرشور وشوق‌ترین نیروهستند.

【生前】shēngqián قبل از مرگ کسی، در زمان حیات کسی: ~愿望 آرزوی شخص فقیدی که بر آورده نشده است

【生擒】shēngqín زنده دستگیر کردن

【生趣】shēngqù لذت زندگی

【生全】shēngquán جان خود را حفظ کردن

【生人】shēngrén غریبه، آدم بیگانه

【生日】shēngrì روز تولد
【生色】shēngsè زرق وبرق دادن، رونق افزودن، جلوه دادن: 老师们的演出,为晚会－不少。نمایشی که معلمان اجرا کردند شب نشینی را لذت بخش تر ساخت.
【生涩】shēngsè (زبان) نه سلیس وپخته، غیر روان
【生杀予夺】shēng-shā yǔ-duó زندگی ودارائی کسی را در اختیار خویش گرفتن
【生身父母】shēngshēn fù-mǔ والدین خویشتن
【生事】shēngshì آشوب ایجاد کردن، اسباب مزاحمت فراهم آوردن: 造谣～ شایعه پخش کردن وزحمت ایجاد کردن
【生手】shēngshǒu آدم ناشی در کار
【生疏】shēngshū ①(没有或很少接触的) ناآشنا، غریب: 我对这个地方不算～ / با محل ومردمش ناآشنا بودن 人地～ من به اینجا غریب نیستم. 我对这项工作很～。/من در این کار وارد نیستم. ②(长期荒废而不熟练) غیر روان، غیر سلیس (بر اثر عدم تمرین): 他的波斯语有点～了。فارسی او چندان روان نیست. ③(疏远) نه مثل سابق نزدیك وصمیمی: 我们的关系～了。ما آنقدر مثل سابق نزدیك وصمیمی نیستیم.
【生水】shēngshuǐ آب خام، آب طبیعی
【生丝】shēngsī ابریشم خام
【生死】shēng-sǐ مرگ و زندگی: ～关头 /لحظهٔ مرگ وزندگی ～存亡的斗争 /مبارزهٔ مرگ وزندگی، مبارزهٔ حیاتی ومماتی 攸关 مسئلهٔ حیاتی، مسئلهٔ مرگ وزندگی
【生态】shēngtài عادات وطرز زندگی موجودات و نسبت آنها با محیط، اکولوژی: ～变异 دگرگونی در عادات وطرز عادات ～平衡 / تعادل در عادات وطرز زندگی موجودات ～系统 / موجودات مجموعی از جامعه و بوم که تشکیل یك واحد فاعله در طبیعت بدهد (Ecosystem) ～型 / بخش فرعی از نوع مستقل جانور یا گیاه که افراد آن باهم اختلاط و امتزاج نموده و بخش بوم شناسی، اکولوژی 学～/واحد فرعی تشکیل می دهند
【生铁】shēngtiě لختهٔ آهن
【生徒】shēngtú شاگرد، مرید
【生土】shēngtǔ 〈农〉 خاك خام
【生吞活剥】shēngtūn-huóbō — چیزی را خام وتمام بلعیدن: ～地搬用外国的经验是不适宜的。یعنی بدون تشخیص چیزی را پذیرفتن شایسته نیست تجربهٔ کشور های دیگر را نسنجیده بکار ببندیم.
【生物】shēngwù اشیاء زنده، موجودات زنده، ارگانیسم: 超显微镜～ / ارگانیسم میکروسکوپ مافوق 浮游～ موجودات ریز ～寄生 /جانور انگلی 地理学～ وشناور آزاد بر سطح دریا بیو ～电流〈生理〉 /جغرافیا 发生律～ /جریان بیو الکتریکی قانون 防治～ / مربوط به منشاء پیدایش موجودات زنده از بین بردن 固氮〈农〉～ /موجودات بوسیلهٔ تغییر محیط زیست آنها تبدیل 合成～ / نیتروژن به شکل ترکیبی بوسیلهٔ موجودات زنده تهیهٔ 化学～ / مواد شیمیائی بوسیلهٔ موجودات زنده ～ / بیوشیمی 气候学～ / اقلیم شناسی 膜～ /غشاء حیاتی 碱〈化〉～ /شبیه قلیا 生态学～ / بیو 圈～ / قسمت قابل زندگی کرهٔ زمین /حیاتی 武器～ / اسلحهٔ بیولوژیك 体～ / ارگانیسم 学～ /اکولوژی 岩～ / زیست شناس 学家～ /زیست شناسی، بیولوژی سنگ 战〈军〉～ / عملیات جنگی بیولوژیك 制品～ / موجد موجود زنده 钟～ / محصول بیولوژیك ساعت بیولوژیك
【生息】shēngxī ①(取得利息) بهره آوردن، ربح آوردن: 资本～ / سرمایهٔ بهره آور ②〈书〉(生活) زندگی کردن، رشد یافتن: 休养～ / استراحت کردن وقوا یافتن 自古以来,我们的祖先就劳动、～、繁殖在这块土地上。از زمان های باستانی پدران ما در این سرزمین کار کرده اند، زندگی نموده اند وزاد وولد داشته اند.
【生隙】shēngxì 〈书〉 ایجاد حادثه کردن
【生相】shēngxiàng قیافه
【生橡胶】shēngxiàngjiāo لاستیك خام
【生肖】shēngxiào هر یك از حیوانات دوازده گانه که نمایندهٔ یکی از بخش های دوازده گانهٔ زمینی هستندو برای نشان دادن آن سالیکه شخصی در آن متولد می شود بکار می رود
【生效】shēngxiào اعتبار یافتن: 本条约自签字之日起～。این قرار داد از روز امضاء اعتبار می یابد.
【生心】shēngxīn فکری در خاطر آوردن
【生性】shēngxìng خوی طبیعی: ～固执 / طبعا خیره سر بودن ～好静 طبعا ساکت وآرام بودن
【生锈】shēngxiù زنگ زدن: 经常擦油,以免～。مرتبا آنرا روغن کاری کنید تا زنگ نزند.
【生涯】shēngyá پیشهٔ زندگی: 舞台～ پیشهٔ زندگی روی صحنه 操笔～ / برای امرار معاش نوشتن
【生衍】shēngyǎn تکثیر کردن
【生药】shēngyào گیاههای دارویی خشك شده: 学～ دارو شناسی
【生疑】shēngyí مشکوك بودن
【生意】shēngyì پر از زندگی و نیروی حیاتی: 盎然～ 春天的大地一片蓬勃的～。/نیروی حیاتی فصل بهار زمین را پراز زندگی و نیروی حیاتی کرده است.
【生意】shēngyi سودا، معامله، داد و ستد: 做～ / معامله کردن 做成一笔～ / به معامله ای رسیدن 兴隆。～ معامله پر رونق است.
【生意经】shēngyijīng شیوهٔ معامله یا رمز معامله: 别来这套～了! از این معامله ها بس است!
【生硬】shēngyìng ①(勉强;不自然) خشك، غیر طبیعی: 这几个字用得很～。این چند کلمه خشك وغیر طبیعی بکار رفته است. ②(不柔和;不细致) خشن، سفت: 态度～ برخورد خشن داشتن
【生油】shēngyóu ①(没有熬过的油) روغن نجوشیده ②〈方〉(花生油) روغن بادام زمینی
【生育】shēngyù زاییدن: 子女～ /زاییدن فرزند 不能～ عقیم بودن 计划～ / برنامهٔ تنظیم خانواده 她已过了～年龄。او از سن زایمان گذشته است.
【生育酚】shēngyùfēn B ویتامین
【生源说】shēngyuánshuō 〈生〉 علم پیدایش حیات (بیولوژی) (Biogenesis)

【生造】shēngzào (واژه هاوعبارت هارا) ساختن، ابداع كردن: 不要～谁也不懂的词语。 واژه ها وعبارت هایی را که برای هیچکس مفهوم نیست نسازید./～词 واژه های ساخته شده

【生长】shēngzhǎng ①(长大) رشد کردن، نمو کردن: 小麦～良好。 گندم خوب رشد می کند./～点〈植〉 نقطه‌ٔ رشد/～率 نسبت رشد/～期 دوره‌ٔ رشد ②(出生和成长) متولد و بزرگ شدن: 他～在武汉。 او در شهر «ووهان» متولد و بزرگ شد.

【生殖】shēngzhí تکثیر کردن، تولید مثل کردن، زاد و ولد کردن: 无性～ تکثیر غیر جنسی/有性～ تکثیر جنسی/营养体～ تکثیر رستنی/回游〈动〉 مهاجرت برای تولید مثل/～率 نسبت تکثیر/～系统 سیستم تکثیر کننده/～器 آلت تناسلی/～腺 غده‌ٔ جنسی

【生猪】shēngzhū 〈商〉 خوك، خوك زنده

【生字】shēngzì واژه‌ٔ نو: ～表 واژه نامه

声 shēng ①(声音) صدا، صوت: 脚步～ صدای پا/小～说话 به صدای آهسته صحبت کردن ②(发出声音) صدا کردن، صدا بر آوردن: 不～不响 حرف نزدن، ساکت ماندن ③(声誉) شهرت: ～誉 شهرت، حیثیت ④(声母) حرف صامت، بی صدا(برای هر هجای زبان چینی) ⑤(声调) آهنگ: 四～ چهار آهنگ در زبان چینی قدیمی ومعاصر ⑥〈量〉: 我喊了他两～。 من دو بار او را صدا کردم.

【声辩】shēngbiàn دلیل آوردن، توجیه کردن، تبرئه کردن

【声波】shēngbō 〈物〉 موج صوتی

【声部】shēngbù 〈乐〉 صدای خواننده یا قطعه‌ٔ مجزایی در آواز یا ساز

【声称】shēngchēng ادعا کردن، آشکارا قلمداد کردن: 他们～已打破僵局。 آنها ادعاکردند که از بن بست بیرون آمده اند.

【声带】shēngdài ①〈生理〉 رشته های صوتی، تارهای صوتی ②〈电影〉 محل مخصوص ضبط صوت بر روی حاشیه‌ٔ فیلم ناطق

【声调】shēngdiào ①(音调) صدا، لحن: 激昂～ بصدای هیجان آور/低沉～ بصدای بم وحزن آور ②〈语〉 آهنگ هرهیروگلیف چینی 参见"四声"sìshēng

【声东击西】shēng dōng jī xī در شرق تظاهر به حمله کردن ودر غرب تعرض نمودن

【声光】shēngguāng شهرت وافتخار

【声华】shēnghuá نام نیك

【声价】shēngjià شهرت، آبرو: ～甚高 از شهرت بزرگ برخوردار بودن

【声控】shēngkòng کنترل بوسیله‌ٔ صوت

【声浪】shēnglàng موج سر وصدا: 抗议的～ موج اعتراض

【声泪俱下】shēng-lèi jù xià در حین حرف زدن اشك ریختن

【声门】shēngmén 〈生理〉 دهانه‌ٔ حنجره، دهانه‌ٔ نای

【声名】shēngmíng شهرت، آبرو: 颇有～ بسیار مشهور بودن/～狼藉 بدنام بودن

【声明】shēngmíng ①(公开表示) اعلام کردن، اظهار داشتن، بیان کردن: 庄严～ با جدیت تمام اعلام کردن ②(公告) بیانیه: 联合～ بیانیه‌ٔ مشترك

【声母】shēngmǔ 〈语〉 حرف صامت، بی صدا(برای هر هجای زبان چینی)

【声纳】shēngnà 〈物〉 (فیزیك) دستگاه کاشف زیر دریایی بوسیله‌ٔ امواج صوتی

【声囊】shēngnáng 〈动〉 کیسه‌ٔ صوتی

【声能】shēngnéng 〈物〉 انرژی صوتی: ～学 مبحث انرژی صوتی

【声频】shēngpín 〈物〉 بسامد صوتی، فرکانس صوتی

【声谱】shēngpǔ 〈物〉 طیف صوتی: ～仪 طیف صوتی سنج

【声气】shēngqì ①(消息) خبر ها، اطلاعات: 互通～ مبادله‌ٔ اطلاعات کردن ②〈方〉(声音) صدا: 小声小气地 به صدای آهسته

【声强】shēngqiáng 〈物〉 شدت صوتی

【声情】shēngqíng صدا واحساسات

【声嚷】shēngrǎng فریاد کشیدن

【声色】shēng-sè ①(声音和脸色) صدا و قیافه: 不动～ خم به ابرو نیاوردن، تسلط بر نفس داشتن، آرام وجمع ماندن ②〈书〉(女色和音乐) زن وموسیقی

【声色俱厉】shēng-sè jù lì جدی وخشن در صدا و قیافه

【声色犬马】shēng-sè quǎn-mǎ عیش ونوش طبقه‌ٔ اعیان

【声势】shēngshì صدا، صوت: 虚张～ در نیرو وقدرت خود تظاهر کردن/～浩大 نیرومند و پر جنب وجوش/造成革命～ نیرومندی وعظمت انقلاب را باعث شدن

【声说】shēngshuō بیان کردن، تعریف کردن

【声嘶力竭】shēngsī-lìjié خس خس کنان فریاد کشیدن

【声诉】shēngsù بیان کردن

【声速】shēngsù 〈物〉 سرعت صوت: 这种新型战斗机的巡航速度为～的二倍。 سرعت سفر دریایی واکتشافی این نوع جنگنده «۲ماخ» است.

【声探测器】shēngtàncèqì دستگاه صوت سنج

【声讨】shēngtǎo علنا محکوم کردن: 愤怒～反动派的罪行 با خشم وعصبانیت جنایات مرتجعین را محکوم کردن

【声望】shēngwàng شهرت، آوازه، حیثیت: 在群众中有很高的～ در میان توده های مردم از حرمت زیادی برخوردار بودن

【声威】shēngwēi نام، شهرت، حیثیت: ～大震 از شهرت بسیار و حرمت زیاد بهره‌مند بودن

【声闻】shēngwén 〈书〉 ①(音讯) خبر، اطلاع ②(名誉) شهرت

【声息】shēngxī ①(声音)[多用于否定] صدا، سروصدا: 没有一点～。 هیچ صدایی شنیده نمی شود. ②(消息) اطلاعات، خبر: 相闻～ با یکدیگر در تماس بودن

【声响】shēngxiǎng صدا، سروصدا: 这发动机～太大。 این موتور خیلی سروصدا دارد./瀑布奔泻，发出巨大的～。 آبشار با شدت تمام وغرش مهیبی سرازیر شد.

【声学】shēngxué علم اصوات: 建筑～ علم اصوات معماری/几何～ علم اصوات هندسه ای/超～ مبحث امواج صوتی غیر مسموع

【声言】shēngyán ادعا کردن

【声音】shēngyīn صدا، صوت
【声域】shēngyù حوزهٔ صوت
【声誉】shēngyù شهرت، آوازه، حیثیت :نام، شهرت، آوازه، حیثیت:维护国家的～ از حرمت / افتخار واعتبار کشور خود دفاع کردن / 享有很高的～ به سرعت شهرت پیدا کردن 鹊起～/ بسیار برخوردار بودن
【声冤】shēngyuān از بی عدالتی شکایت کردن
【声援】shēngyuán حمایت کردن، پشتیبانی کردن، اظهار هواخواهی کردن
【声乐】shēngyuè 〈乐〉موسیقی آواز
【声韵学】shēngyùnxué 〈语〉(Phonology) فونولوژی
【声张】shēngzhāng آشکار کردن، معلوم کردن : 不要～。 موضوع را به هیچکس آشکار نکنید.
【声障】shēngzhàng مانع صوت
【声罪致讨】shēng zuì zhì tǎo جرم کسی را اعلام کردن وبه او حمله ور شدن

牲 shēng ①(家畜) حیوان اهلی، حیوان خانگی ②(祭神用的家畜) حیوان قربانی شده
【牲畜】shēngchù دام های روستایی، چهار پایان اهلی :-- 车〈铁道〉 واگن برای حمل ونقل دام های روستایی
【牲粉】shēngfěn 〈化〉قند حیوانی، گلیکوژن
【牲口】shēngkou حیوان های بارکش :～贩子 دلال رمه / ～棚 آغل چهار پایان اهلی
【牲灵】shēngling 〈口〉حیوان های بار کشی

笙 shēng 〈乐〉«شن» ساز موسیقی بادی مانند نی
【笙歌】shēnggē 〈书〉بازی کردن وآواز خواندن
【笙管乐】shēng guǎnyuè آهنگ ملی چین که با ساز های سنتی چین مانند نی، سنج، کمانچه، طبل و...نواخته می شود

甥 shēng پسر خواهر، خواهر زاده
【甥女】shēngnǚ دختر خواهر، خواهر زاده

shéng

绳 shéng ①(绳子) طناب، ریسمان، بند :طناب، ریسمان، طناب کنفی 麻～ / 钢丝～ طناب سیمی / 用～捆包裹 با طناب بقچه را پیچیدن ②(约束;制裁) محدود کردن، مقید کردن، نگهداشتن :～以纪律 تحمیل قانون بر کسی 之以法～/ تحمیل انضباط بر کسی
【绳鞭技】shéngbiānjì 〈杂技〉طناب بازی(در آکروباسی)
【绳操】shéngcāo ژیمناستیك هنری با طناب
【绳技】shéngjì راه رفتن روی طناب (در آکروباسی)
【绳墨】shéngmò ①(木匠用的器具) وسیلهٔ خط کشی نجار ②〈书〉(规矩) قواعد ومقررات :拘守～ به قواعد ومقررات چسبیدن
【绳趋尺步】shéng qū chǐ bù کنایه از مناسب بودن کردار کسی
【绳索】shéngsuǒ طناب، ریسمان :砍断套在人民身上的～ قیدهای تحمیلی بر مردم را از هم گسستن
【绳套】shéngtào حلقهٔ طناب
【绳戏】shéngxì راه رفتن روی طناب
【绳梯】shéngtī نردبان طنابی
【绳子】shéngzi طناب، ریسمان

shěng

省 shěng ①(节俭) صرفه جوئی کردن، رعایت اقتصاد کردن :～着点用 با صرفه جوئی خرج کردن / 时间～ صرفه جوئی کردن وقت / 掉不少麻烦～ زحمت را بسیار کم کردن / 能～的就～ تا حد امکان صرفه جوئی کردن ②(免掉) کم کردن، حذف کردن، برداشتن :这两个字不能～。 این دو کلمه را نمی توان حذف کرد. / 一道工序～ یك مرحله از جریان کار را کم کردن ③(行政单位) استان :江苏～ استان «جیان سو» / 人民代表大会～ کنگرهٔ استانی نمایندگان خلق / 长～ استاندار
另见 xǐng
【省城】shěngchéng مرکز استان
【省吃俭用】shěngchī-jiǎnyòng با صرفه جوئی زندگی کردن : 这点钱是我～攒下的。 من با صرفه جوئی این مقدار پول را پس انداز کردم. / 解放前他父母～供他上学。 پدر ومادرش قبل از آزادی با صرفه جوئی در زندگی شهریهٔ مدرسه او را تأمین می کردند.
【省得】shěngde تا... اجتناب شود :你就住在这儿吧，～天天来回跑。 بهتر است اینجا بمانید تا زحمت رفت وآمد روزانه کم شود. / 到了就来信，～我挂念。 به مجرد اینکه آنجا رسیدید، کاغذ بنویسید تا نگران نشوم.
【省份】shěngfèn استان :台湾是中国的一个～。 «تایوان» یکی از استانهای چین است.
【省会】shěnghuì مرکز استان
【省界】shěngjiè مرزهای استانی
【省劲】shěngjìn 见"省力"
【省力】shěnglì کاستن از کوشش، کم کردن زحمت :这种耕作方法～不少。 این شیوهٔ زراعتی زحمت را بسیار کم می کند.
【省略】shěnglüè (除去) حذف کردن، برداشتن :与主题关系不大的段落可以～。 پارا گراف های بی ربط ونا مربوط را می توان حذف کرد. / 这个句子的主语～了。 مبتدای این جمله حذف شده است. / ～号〈语〉 علامت حذف بدین شکل (.....) / ～句〈语〉 جملهٔ حذفی
【省免】shěngmiǎn معاف کردن
【省钱】shěngqián صرفه جوئی کردن پول، اقتصادی بودن :每月省点钱 برای هر ماه مقدار پول صرفه جوئی کردن
【省却】shěngquè ①(节省) صرفه جویی کردن ②(去掉) برطرف کردن
【省事】shěngshì کم کردن زحمت، کارها را آسان کردن :这样可以省很多事。 بدین ترتیب ما می توانیم کارها را بسیار آسانتر کنیم. / 在食堂里吃饭～ این خیلی راحت است که در ناهار خوری غذا بخوریم.
【省委】shěngwěi کمیتهٔ حزبی استانی :～书记 دبیر کمیتهٔ

حزبی استانی

【省心】shěngxīn نگرانی را کم کردن:孩子进了托儿所我～多了。با فرستادن بچه به کود کستان نگرانی من خیلی کم شده است.

shèng

圣 shèng ①(圣人)حکیم، فرزانه ②(神圣)مقدس، منزه، پاکدامن:神～领土 سرزمین مقدس ③(皇帝)امپراتور:～上 اعلیحضرت

【圣餐】shèngcān 〈宗〉آئین عشاء ربانی مسیحیان

【圣诞】shèngdàn روز تولد عیسی مسیح:～老人 بابا نوئل/～树 درخت کاج نوئل

【圣诞节】Shèngdànjié عید نوئل، عید میلاد مسیح، کریسمس:～前夜 شب عید میلاد مسیح

【圣地】shèngdì ①〈宗〉شهر مقدس، زمین مقدس ②(具有重大历史意义的地方)جایگاه مقدس:延安是中国革命的～。شهر «یان آن» جایگاه مقدس انقلاب چین است.

【圣多美和普林西比】Shèngduōměi hé Pǔlínxībǐ سائوتومه وپرنسیپ (نام یك کشور)

【圣公宗】Shènggōngzōng 〈基督教〉کلیسای انگلیس

【圣赫勒拿岛】Shènghèlènádǎo جزیرهٔ هلنای مقدس

【圣洁】shèngjié مقدس وخالص

【圣经】Shèngjīng کتاب مقدس (برای مسیحیان)

【圣灵节】Shènglíngjié عید نزول روح القدس، بررسولان عیسی

【圣卢西亚】Shènglúxīyà لوسیهٔ مقدس

【圣马力诺】Shèngmǎlìnuò سن مارینو:～人 اهل سن مارینو

【圣母】shèngmǔ ①(我国民间称某些女神)خدای زن، الهه، ربةالنوع ②〈天主教〉مریم باکره، مادر عیسی

【圣品】shèngpǐn آثار بسیار خوب

【圣人】shèngrén حکیم، فرزانه

【圣体】shèngtǐ خطاب مؤدبانه به وضع مزاجی امپراطور

【圣贤】shèngxián حکیم و اهل فضیلت:古语说:"人非～，孰能无过?"قدما گفته‌اند: انسان ها حکیم نیستند، چگونه می‌توانند از خطا مصون بمانند.

【圣训】shèngxùn حدیث

【圣旨】shèngzhǐ فرمان امپراتور 又作"圣谕"

胜 shèng ①(胜利)پیروزی، ظفر:得～ پیروز شدن/力争每战必～ برای تأمین پیروزی در هر نبرد تا حد امکان کوشش کردن/我队以四～两负一平的成绩获得亚军。تیم ما در مسابقه با چهار پیروزی، دوشکست ویك مساوی مقام دوم شد./～不骄，败不馁 از پیروزی مغرور نشدن واز شکست دلسرد نگردیدن/谁～了? که بازی رابرد؟ ②(优于)سبقت جستن، برتری داشتن، تفوق یافتن:事实～于雄辩。حقایق بر کلمات برتری دارد./聊～于无 بهتر از هیچ ③(优美的)عالی، بسیار خوب، زیبا:～景 منظرهٔ زیبا وعالی ④(能够承担)برابر بودن، قابل تحمل بودن:力不能～ خارج از توانایی کسی/数不～数 بیشمار بودن

【胜败】shèng-bài پیروزی یا شکست:～乃兵家之常事。برای فرماندهٔ نظامی پیروزی یا شکست امری عادی است.

【胜地】shèngdì جای معروف خوش منظره:避暑～ جای خنك وخوش منظره برای گذراندن تابستان

【胜负】shèng-fù پیروزی یا شکست:战争的～ سرانجام جنگ/～未定。پیروزی هنوز معلق است./这场比赛～已定。نتیجهٔ بازی قطعی است./比赛的～是暂时的，友谊是永久的。پیروزی یا شکست موقت است در حالیکه دوستی در مسابقه دائمی است.

【胜概】shènggài منظرهٔ خوش طبیعی

【胜迹】shèngjī محل مشهور تاریخی

【胜景】shèngjǐng منظرهٔ زیبای طبیعی

【胜利】shènglì ①(打败对方)پیروزی، ظفر:充满了～的信心 اطمینان کامل به پیروزی داشتن/敢于斗争，敢于～ جرأت مبارزه وجرأت کسب پیروزی داشتن/～者 فاتح، پیروزمند/～果实 میوهٔ پیروزی ②(达到预定的目的)پیروزمندانه، ظفرمندانه:～会师 (نیروها) پیروزمندانه بهم ملحق شدن/大会～闭幕。کنفرانس به پیروزی انجامید./～完成任务 ظفرمندانه وظیفه خود را انجام دادن/沿着宽广的大道～前进 در امتداد جادهٔ پهن وگشاده‌ای پیروزمندانه به پیش رفتن

【胜券】shèngquàn اطمینان به پیروزی:操～ به کسب پیروزی مطمئن بودن

【胜任】shèngrèn از عهده برآمدن:～工作 از عهدهٔ کار بر آمدن/～愉快 کاملا قابل وشایسته بودن

【胜如】shèngrú 见"胜似"

【胜似】shèngsì برتری داشتن، سبقت جستن، تفوق یافتن

【胜诉】shèngsù در دعوی دادگاه پیروز شدن

【胜算】shèngsuàn 〈书〉تدبیریکه پیروزی را تأمین می کند:操～ اطمینان به پیروزی داشتن

【胜游】shèngyóu سیاحت لذت بخش

【胜友】shèngyǒu دوست عاقل

【胜仗】shèngzhàng نبرد ظفرمند:打～ در نبرد پیروز شدن

乘 shèng 〈史〉ارابهٔ جنگی چهار اسبه:千～之国 کشوری دارای هزار ارابهٔ جنگی

另见 chéng

盛 shèng ①(兴盛)پرجلوه، پرشکوه، پر رونق:桃花～开。درخت های هلو همه پرشکوفه هستند. ②(强烈;旺盛)شدید، پر نیرو، پر انرژی:～兴 جلال وشکوه داشتن، ترقی کردن/火势很～。آتش زبانه می کشد./年轻气～ جوان وآتشی مزاج ③(盛大)وافر، بزرگ، عظیم، مجلل:～举 رویداد باشکوه ④(深厚)عمیق، سرشار:～意 محبت سرشار ⑤(盛行)رایج در میان:～传 در میان عموم معروف بودن ⑥(用力大;程度深)عموماً، بسیار، عمیقا:～夸 بسیار تمجید کردن ⑦〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

另见 chéng

【盛产】shèngchǎn فراوان بودن، بارور بودن:鱼～ ماهی

وخرچنگ فراوان داشتن
【盛称】shèngchēng بسيار تحسين كردن
【盛传】shèngchuán بطور وسيع شايع شدن
【盛大】shèngdà باشكوه، باجلال، با عظمت:举行～招待会 يك استقبال مجلل ~ 欢迎 / ضيافت باشكوهى ترتيب دادن رژه‌ء پرشكوه ~游行 / وبزرگ
【盛典】shèngdiǎn مراسم بزرگ
【盛服】shèngfú 〈书〉لباس فاخر
【盛会】shènghuì گردهم آيى بزرگ:团结友谊的～ يك گردهم آيى بزرگ همبستگى ودوستى/体育～ گردهم آيى ورزشى باشكوه
【盛极一时】shèngjí yīshí براى زمانى مد بودن
【盛季】shèngjì فصل پر كار
【盛景】shèngjǐng منظره‌ء باشكوه
【盛况】shèngkuàng روز بزرگ، رويداد عظيم
【盛名】shèngmíng شهرت بزرگ:～之下,其实难副。 شايان شهرت زياد نبودن
【盛期】shèngqī دوران پر رونق
【盛气凌人】shèngqì líng rén آمرانه، متكبر، تحكيم كننده، قيافه‌ء تحكيم كننده ~的样子: حاكمانه
【盛情】shèngqíng محبت فراوان، مهربانى زياد: ~ 难却 خارج از شرافت است دعوت كسى را نپذيرفتن / 受到～款待 مورد پذيرائى گرم ومحبت آميز قرار گرفتن
【盛秋】shèngqiū ماه هشتم سال قمرى چين
【盛世】shèngshì دوران پررونق: 太平～ زمان هاى صلح وسعادت
【盛事】shèngshì روز بزرگ، رويداد مهم
【盛暑】shèngshǔ چله‌ء تابستان، بحبوحه‌ء تابستان
【盛衰】shèng-shuāi ترقى و زوال
【盛衰荣辱】shèng-shuāi róng-rǔ ترقى و زوال و افتخار واهانت، بلندى ها وپستى ها، دگرگونى هاى زندگى
【盛夏】shèngxià نيمه‌ء تابستان، چله‌ء تابستان
【盛行】shèngxíng متداول بودن، عمومى ورايج بودن: ~ 一时 مد روز بودن، براى زمانى حكمفرما بودن
【盛筵】shèngyán 见“盛宴”
【盛宴】shèngyàn ضيافت باشكوه 又称“盛筵”
【盛业】shèngyè امر بزرگ، امر خطير
【盛意】shèngyì محبت زياد، مهربانى بزرگ
【盛誉】shèngyù شهرت بزرگ:中国丝绸在世界上素有～。 براى مدت مديدى ابريشم چين در دنيا معروف بوده است.
【盛赞】shèngzàn بسيار تحسين كردن
【盛馔】shèngzhuàn غذاهاى عالى
【盛装】shèngzhuāng لباس فاخر:穿着节日的～ لباس فاخر بمناسبت جشن را پوشيدن/天安门广场披上了节日的～。 جشن ميدان «تيان من» با جلال وشكوه مزين است.
【盛壮】shèngzhuàng قوى و نيرومند
剩 shèng باقى، زائد، مازاد: ~货 اجناس زائد/～菜～饭 غذاى باقى مانده/所～无几。 زياد نمانده است.
【剩磁】shèngcí 〈物〉(فيزيك) مغناطيس باقى مانده
【剩下】shèngxia باقى ماندن: ~多少? چقدر باقى مانده است؟/朋友们都走了,就～我一个人了。 دوستان همه رفته اند، فقط من تنها مى مانم.
【剩余】shèngyú مازاد، باقى مانده ها:收支相抵,略有～。 از تسويه‌ء حساب خرج ودخل مازاد كوچكى بدست آمده است. ~产品 محصولات زائد/ ~价值 ارزش اضافى/ ~劳动 كار زائد/ ~物资 موادهاى زائد

shī

尸 shī جسد، نعش، بدن مرده: 死～ بدن مرده/ 兽～ لاشه‌ء جانور
【尸斑】shībān لكه هاى خون در جسد مرده
【尸骨】shīgǔ استخوان مرده 又称“尸骸”
【尸横遍野】shī héng biànyě صحرا پوشيده از جسدهاى ريخته وپاشيده
【尸检】shījiǎn معاينه‌ء جسد مرده
【尸腊】shīlà موميا
【尸亲】shīqīn خويشاوندان وبستگان مرده
【尸身】shīshēn جسد، نعش، بدن مرده 又作“尸首”
【尸体】shītǐ جسد، نعش، بدن مرده: ~解剖 تشريح جسد
【尸位素餐】shīwèi-sùcān بدون انجام كارى مقامى اشغال كردن
【尸注】shīzhù بيمارى سل
失 shī ①(丢掉)گم كردن: ~而复得 گم كردن ودو باره يافتن/迷～方向 گم شدن جهت، گم راه شدن ②(没有把握住)از دست دادن: 坐～良机 فرصت خوبى را از دست دادن ③(没有达到目的)در رسيدن به هدف خود موفق نشدن: 大～所望 بسيار ناامید شدن ④(错误)اشتباه، لغزش: 唯恐有～ نگران بودن از ارتكاب لغزش/ ~之于烦琐 نقص جزئيات بيش از حد را داشتن ⑤(改变常态)از عادى بودن منحرف شدن: ~色 (بر اثر ترس يا بيمارى) دچار پريدگى رنگ شدن ⑥(违背;背弃)شكستن (وعده‌ء خود را): ~信 به وعده‌ء خود را شكستن، وعده‌ء خود وفا نكردن
【失败】shībài ①(被打败)شكست خوردن (در نبرد): 遭到了惨重的～ با شكست ننگينى روبرو شدن ②(未达到目的) به هدف خود نرسيدن: ~是成功之母。 شكست مادر پيروزى است./注定要～ محكوم به شكست بودن/ ~情绪 روحيه‌ء شكست طلبى/ ~主义 شكست طلب
【失策】shīcè ①(策略上有错误)غير عاقلانه، بى مصلحت: 这样做非常～。 مصلحت نيست كه اينطور عمل كنيم. ②(错误的策略)بى مصلحتى، عدم صلاحيت
【失察】shīchá در انجام وظيفه‌ء نظارت غفلت ورزيدن
【失常】shīcháng غير عادى، غير نرمال: 举止～ بطور غير عادى رفتار كردن/精神～ ديوانه بودن، پريشان بودن
【失宠】shīchǒng از نظر افتادن، محبوبيت را از دست دادن، مورد

كم لطفی واقع شدن
【失传】shīchuán گم شدن، از نسل های گذشته به دست نرسیدن: 一种～的艺术 يك هنر گم شده/ 有些古代科学著作已经～。 بعضی آثار علمی چین قديم از دست رفته ومفقود شده است.
【失辞】shīcí 〈书〉 بی احتياط سخن گفتن
【失聪】shīcōng كر شدن
【失错】shīcuò در اثر غفلت خطا كردن
【失措】shīcuò حضور ذهن را از دست دادن: 惊慌～ وحشت زده و سراسيمه شدن
【失单】shīdān فهرست اشياء گم شده
【失当】shīdàng بی مصلحت، نامناسب، ناشايسته: 这个问题处理～。 با اين مسئله بنحو نامناسبی رو برو شده است.
【失道寡助】shī dào guā zhù كار غير عادلانه از پشتيبانی كم برخوردار است.
【失德】shīdé 〈书〉 تقصير، خطا
【失地】shīdì سر زمين از دست داده: 收复～ سرزمين از دست داده را باز يافتن
【失掉】shīdiào ①(丧失) از دست دادن: ～联系 تماس (با كسی) را از دست دادن/ ～权力 سلب قدرت از كسی/ ～民心 پشتيبانی عامهء مردم را از دست دادن ②(没有握住) به چنگ نياوردن، از دست دادن: ～机会 فرصت را از دست دادن/ ～战机 فرصت در گيری با دشمن را از دست دادن
【失风】shīfēng اتفاق افتادن حادثه ای
【失格】shīgé ①(出圈儿) از حد مجاز گذشتن ②(丢面子) بی آبروشدن
【失和】shīhé دشمن يكديگر شدن، در نگهداشتن ميانهء خوب با كسی موفق نشدن
【失魂落魄】shīhún-luòpò آشفته و پريشان بودن: 吓得～ از فرط بيم وهراس آشفته وپريشان شدن
【失火】shīhuō آتش گرفتن
【失计】shījì غير عاقلانه، بی مصلحت
【失检】shījiǎn در گفتار وكردار بی دقت بودن
【失脚】shījiǎo ليز خوردن، سر خوردن: ～跌倒 ليز خوردن وبه زمين افتادن
【失节】shījié ①(失去气节) درستی وامانت خود را از دست دادن، وفادار نبودن ②(封建社会指妇女失去贞操) (زنان) عفت و عصمت خود را از دست دادن
【失禁】shījìn بی اختياری: 大小便～ بی اختياری در مدفوع و ادرار
【失惊】shījīng وحشت زده شدن
【失敬】shījìng 〈套〉 ببخشيد، شما را نشناختم.
【失控】shīkòng خارج از كنترل
【失口】shīkōu لغزش زبان، لغزش در سخن
【失礼】shīlǐ بی ادبی، بی تربيتی، عدم نزاكت
【失利】shīlì از شكست رنج بردن: 军事上的～ سرخوردگی نظامی/ 在这场乒乓球比赛中我方第一盘～。 در اين مسابقهء پينگ پونگ تيم ما اولين بازی را باخت.
【失恋】shīliàn در عشقبازی مأيوس شدن
【失灵】shīlíng (ماشين، دستگاه و...) كار نكردن يا خوب كار نكردن: 这个开关～了。 اين سويچ خوب كار نمی كند.
【失路】shīlù ①(迷路) گم راه شدن ②(人不得志) در زندگی به جايی نرسيدن
【失律】shīlǜ 〈书〉 ①(无纪律) بی انضباط شدن ②(打败仗) در نبرد شكست خوردن
【失落】shīluò گم كردن، از دست دادن
【失密】shīmì بر اثر عدم دقت راز های دولت را فاش كردن
【失眠】shīmián بی خوابی(كشيدن): 病人昨夜～。 بيمار ديشب بی خوابی كشيد.
【失明】shīmíng كور شدن، نابينا شدن: 双目～ از دو چشم كور شدن
【失能性毒剂】shīnéngxìng dújì 〈军〉 (نظام) مادهء سمی ناتوان كننده
【失陪】shīpéi 〈套〉 ببخشيد، الآن بايد مرخص شوم.
【失窃】shīqiè به سرقت رفتن، از سرقت ضرر ديدن
【失去】shīqù از دست دادن: ～知觉 هوش خود را از دست دادن/ ～信心 اطمينان خود را از دست دادن/ ～时效 اعتبار خود را از دست دادن
【失群】shīqún (انسان يا حيوان) از جمع يا رمه جدا شدن
【失润】shīrùn لطافت و ظرافت خود را از دست دادن
【失散】shīsàn جدا شدن وتماس با يكديگر را از دست دادن: 他找到～多年的姐姐。 او پس از سال های جدائی به ديدار مجدد خواهرش نائل آمد.
【失色】shīsè ①(由于害怕、吃惊脸色变了) رنگ خود را باختن: 大惊～ از ترس وبيم رنگ خود را باختن ②(对比之下失色) تحت الشعاع قرار گرفتن: 黯然～ تحت الشعاع قرار گرفتن، رنگ خود را باختن وبی اعتبار شدن
【失闪】shīshǎn لغزش، خطر غير منتظره
【失墒】shīshāng (خاك) رطوبت خود را از دست دادن
【失神】shīshén ①(疏忽;不注意) غفلت كار، حواس پرت ②(精神萎靡) روحيهء ضعيف داشتن، پكر بودن
【失慎】shīshèn ①(不谨慎) بی احتياط، بی دقت ②〈书〉(失火) بر اثر عدم دقت آتش سوزی ايجاد كردن
【失声】shīshēng ①(不由自主地发出声音) بی اختيار فرياد كشيدن: 她吓得～叫了起来。 او از ترس بی اختيار فرياد كشيد. ②(哭不出声) بغض (كسی) گرفتن: 痛哭～ بغض تركيدن
【失失慌慌】shī shī huāng huāng 〈方〉 حيران و پريشان بودن
【失时】shīshí موقع يا فرصت را از دست دادن: 播种不能～。 موقع بذر افشانی را نبايد از دست داد.
【失实】shīshí با حقايق منطبق نبودن: 传闻～。 شايعه بی پايه بود.
【失势】shīshì قدرت ونفوذ خود را از دست دادن، رسوا شدن
【失事】shīshì سانحه (داشتن): 飞机～ سانحهء هوايی
【失收】shīshōu كاملا بی حاصل شدن
【失手】shīshǒu (چيزی را) تصادفا زمين افكندن: 他一～打碎

او فنجانی را تصادفا زمین افکند وآنرا شکست. 了一个茶杯。

【失守】 shīshǒu سقوط، افتادگی :城市~ سقوط شهری

【失水】 shīshuǐ فاقد آب شدن

【失溲】 shīsōu 〈中医〉 بی اختیاری در ادرار

【失速】 shīsù 〈航空〉 کاهش سرعت هواپیما در چاه های هوایی (هواپیما) پرواز کردن بدون نیروی موتور در 滑翔~ : وامثال آن چاههای هوایی وامثال آن

【失算】 shīsuàn اشتباه حساب کردن، پیش بینی غلط کردن

【失态】 shītài حرکات ورفتار های عادی خود را از دست دادن، در مستی خود را رسوا کردن 酒后~ :خود را رسوا کردن

【失体】 shītǐ خارج از ادب بودن 又作"失仪"

【失调】 shītiáo ①(失去平衡) عدم تعادل :供求~ عدم تعادل در تقاضا وعرضه / 经济~ عدم تعادل در اقتصاد ②(调养不佳) عدم توجه مناسب (پس از بیماری) : 产后~ عدم توجه ③〈无〉(رادیو) تعدیل وتنظیم غلط مناسب پس از زایمان

【失望】 shīwàng ①(希望落空) امید خود را از دست دادن ②(因希望落空而不愉快) مأیوس :نا امید، 感到~ مأیوس /令人~ مأیوس کننده، ناامید کننده بودن

【失物】 shīwù اشیاء گم شده :招领处~ دفتر اشیاء گم شده

【失误】 shīwù (در بازی) خطا کردن : 接球~ در گرفتن توپ / 工作中的~ لغزش در کار / خطا کردن

【失陷】 shīxiàn (شهرها، سرزمین ها و...) به دست دشمن افتادن

【失效】 shīxiào ①(药物、器具等失去效力) (دارو و...) اثر خود را از دست دادن، غیر مؤثر بودن : 这药已~了。 این دارو دیگر مؤثر نیست. / 使水雷~ مین های آبی را بی اثر کردن ②(条约、协定等失去效力) (پیمان، قرارداد و...) بی اعتبار شدن : 自动~ خود بخود بی اعتبار شدن

【失笑】 shīxiào بی اختیار خندیدن

【失谐】 shīxié 〈无〉 (رادیو) متناسب نبودن

【失信】 shīxìn به وعده خود وفا نکردن

【失修】 shīxiū (خانه ها) محتاج به تعمیر بودن : 年久~ سالها در انتظار تعمیر وترمیم بودن

【失学】 shīxué از آموزش وپرورش محروم بودن، از روی اجبار درس خود را قطع کردن

【失血】 shīxuè خون خود را از دست دادن : 过多~ از دست دادن خون زیاد

【失言】 shīyán بی احتیاط سخن گفتن : 酒后~ تحت تأثیر الکل بی احتیاط سخن گفتن

【失业】 shīyè بیکار شدن، کار را از دست دادن : 率~ نسبت بی کاری / 者~ آدم بیکار

【失宜】 shīyí 〈书〉 نامناسب، بی جا، بی مورد : 处置~ نامناسب برخورد کردن

【失意】 shīyì (در جامه عمل پوشاندن به آرزو، برنامه خود و...) ناکام شدن، مأیوس شدن

【失音】 shīyīn 〈医〉 (طب) گرفتگی یا فقدان صدا بعلت فلج تار های صوتی

【失迎】 shīyíng 〈套〉 در ملاقات با مهمان موفق نشدن : ~! از اینکه دم در با شما ملاقات نکردم معذرت می خواهم. / 昨天~了,很抱歉。 مرا ببخشید از اینکه شما دیروز برای بازدید تشریف آوردید نبودم.

【失语症】 shīyǔzhèng 〈医〉 (طب) عدم قدرت تکلم (در نتیجه ضایعات دماغی)، آفازی (Aphasia)

【失约】 shīyuē در وفا کردن به وعده ملاقات موفق نشدن

【失责】 shīzé از انجام مسئولیت کوتاهی کردن

【失着】 shīzhāo یك حرکت بی دقت، یك حرکت غیر عاقلانه، یك حرکت ناشیانه

【失真】 shīzhēn ①(和原来的有出入) (صدا، تصویر...) با اصل مطابق نبودن ②〈无〉 غیر (صدای رادیو یا تصویر تلویزیون) طبیعی شدن (Distortion)

【失政】 shīzhèng هرج ومرج سیاسی

【失之东隅,收之桑榆】 shī zhī dōngyú, shōu zhī sāngyú موقع طلوع ضرر کردن وموقع غروب سود آوردن ـــ کنایه از اینکه در زمانی ضرر کردن ودر زمان دیگر این ضرر را جبران کردن

【失之毫厘,差以千里】 shī zhī háo lí, chā yī qiān lǐ اگر ز باغ رعیت ملك خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ

【失之交臂】 shī zhī jiāo bì خود شخص یا فرصت را از دست دادن : 机会难得,幸勿~。 این فرصت طلایی را از دست ندهید.

【失职】 shīzhí از انجام وظیفه غفلت کردن

【失重】 shīzhòng 〈物〉 (فیزیك) بی وزنی

【失主】 shīzhǔ صاحب اشیاء گم شده

【失坠】 shīzhuì از دست دادن

【失踪】 shīzōng گم بودن، مفقود بودن : 伤亡之外,尚有多人~。 بغیر از تلف شدگان وزخمیان، بسیاری از مردم مفقودند.

【失足】 shīzú ①(失脚) لیز خوردن، سر خوردن : 落水~ سر خوردن وبه آب افتادن ②(犯严重错误) در زندگی قدم غلطی برداشتن : 一~成千古恨。 یك قدم غلط به غم وغصه ابدی منجر می شود.

师 shī ①(传授知识技术的人) استاد، معلم : 尊~爱生 به معلم احترام گذاشتن وبه شاگردان محبت ورزیدن ②(学习的榜样) نمونه، مدل : 前事不忘,后事之~。 درس عبرتی از گذشته می تواند کسی را در آینده راهنمایی کند. ③(掌握专门学术或技艺的人) کسی که در رشته خاصی مهارت داشته باشد : 工程~ مهندس / 理发~ سلمانی / 技~ تکنیسین ④(指由师徒关系产生的) متعلق به استاد یا معلم خود : 母~ زن استاد یا معلم خود ⑤(军队的编制单位) لشگر (واحد ارتش) : 步兵~ لشگر پیاده نظام ⑥(军队) ارتش، قشون، واحد های نظامی : 正义之~ قشونی که برای امر عادلانه ای می جنگد. ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【师表】 shībiǎo 〈书〉 نمونه ای از اهل فضیلت : 为人~ شایسته نام معلم بودن، نمونه اهل فضیلت ودانش بودن

【师部】 shībù 〈军〉 مرکز فرماندهی لشگر

【师出无名】 shī chū wú míng بدون دلیل محکمی ارتش گسیل داشتن

【师弟】 shīdì ①(同从一个师傅学习而拜师晚的人) همشاگرد کوچکتر (از یك استاد) ②(师父的儿子或父亲的

徒弟中年龄比自己小的人) يا پسر استاد(کوچکتر از خود) ③(老师和学生) معلم وشاگردان شاگرد پدر (کوچکتر از خود)

【师法】shīfǎ ①(在学术或文艺上效法) از سبك كسى يا دانش ②(师徒相传的学问和技术) سبك مكتبى پيروى كردن يا فنى كه از استاد خود به دست رسيده باشد

【师范】shīfàn ①(培养师资的) وابسته به تعليم وتربيت معلم: ~学院 دانشگاه تربيت معلم، دانش سرا، دارالمعلمين ②〈简〉(师范学校) دانشگاه تربيت معلم، دانش سرا، دارالمعلمين

【师父】shīfu ①见"师傅" ②(对和尚、尼姑等的尊称) لقب محترمانه براى راهب يا راهبهء بودايى

【师傅】shīfu استاد، كارگر استاد(يعنى كارگر شايسته در مقابل شاگرد)

【师姑】shīgū راهبه

【师娘】shīniáng 〈口〉 زن استاد يا معلم خود

【师生】shīshēng معلم ومحصل

【师徒】shītú استاد وشاگرد

【师兄】shīxiōng ①(同从一个师傅学习而拜师早的人) همشاگرد بزرگتر (از يك استاد) ②(师父的儿子或父亲的徒弟中年龄比自己大的人) پسر استاد (بزرگتر از خود) يا شاگرد پدر(بزرگتر از خود)

【师兄弟】shīxiōngdì همشاگردان (از يك استاد)

【师训】shīxùn دستور معلم

【师爷】shīye دستيار خصوصى در ادارهء محلى«يامن» كه به انجام وظايف قانونى، مالى يا دبيرى دست مى زند، مشاور خصوصى

【师友】shīyǒu معلم و دوست

【师长】shīzhǎng ①〈尊〉(教师) معلم ②〈军〉 فرماندهء لشگر

【师直为壮】shī zhí wéi zhuàng ارتشى كه در راه امر عادلانه مى جنگد روحيهء قوى دارد.

【师资】shīzī كسانى كه شايستگى معلمى دارند، معلمان: ~不足 كمبود معلم/培训~ تعليم دادن وتربيت معلم

虱 shī شپش

【虱子】shīzi شپش

诗 shī شعر، نظم

【诗碑】shībēi لوحهء سنگى كه روى آن شعرى حكاكى شده باشد

【诗才】shīcái استعداد شعرسرايى

【诗歌】shīgē شعر، شعر هاو سرودها: ~朗诵 شعر خوانى از حفظ

【诗格】shīgé ①(做诗的法则) قانون شعر سرايى ②(诗的风格) سبك شعر

【诗话】shīhuà يادداشت ها، تفسير ها در باره شاعران واشعار

【诗集】shījí مجموعهء شعرها، ديوان شعر

【诗经】Shījīng «كتاب سرودها» 参见"五经"wǔjīng

【诗境】shījìng محيط شعرى

【诗句】shījù بيت شعر

【诗剧】shījù درام شعرى، درام نظمى

【诗律】shīlǜ وزن شعر

【诗篇】shīpiān ①(诗) شعر: 这些~抒发了作者对祖国的爱恋之情。 اين شعر ها بيانگر عشق شاعر به ميهن است ②(生动而有意义的故事、文章等) داستان يا مقالهء شعر حماسى، شعر حماسى با الهام بخشنده وشاعرانه: 我们时代的壮丽~ عظمت دوران ما

【诗人】shīrén شاعر

【诗圣】shīshèng سالار شاعران

【诗思】shīsī رشتهء فكر در شعر سرايى

【诗坛】shītán محافل شعرى

【诗兴】shīxìng طبع شعر: ~大发 طبع شعر زياد برانگيخته شدن

【诗意】shīyì سليقهء شعرى: 饶有~ در سليقهء شعرى غنى بودن، بسيار شاعرانه بودن

【诗韵】shīyùn ①(做诗所押的韵) قافيه ②(做诗所依据的韵书) قافيه نامه

【诗宗】shīzōng استاد شاعران

狮 shī شير

【狮身人面像】shīshēn-rénmiànxiàng اسفنكس، ابوالهول، مجسمهء ابوالهول

【狮子】shīzi شير

【狮子鼻】shīzibí بينى كوتاه وكلفت سربه بالا

【狮子搏兔】shīzi bó tù براى گلاويز شدن باخرگوش از صرف نيروى شير هم مضايقه نكردن ـــ يعنى حتى در موقع جنگ با دشمن ضعيف وكوچك يا برخورد با مسئلهء كم اهميت نيروى تام وتمام را بكار بردن

【狮子狗】shīzigǒu نوعى سگ كوچك و دست آموز داراى موى دراز

【狮子头】shīzitóu 〈食品〉 نوعى غدا بشكل گلوله كه از گوشت كوبيده ساخته شده و اول در روغن سرخ شده وسپس با حرارت ملايم همراه با سبزيجات پخته شود

【狮子舞】shīziwǔ رقص شير

【狮子座】shīzizuò 〈天〉 برج اسد

䴓 shī 〈动〉 نوعى پرنده بنام "Nuthatch"

施 shī ①(施行;施展) به مورد اجرا در آوردن، بكار بستن: 无所~其技 فرصت بكار بستن فن خود را نداشتن/他们一计不成,又~一计。 آنها كه حيلهء اول شان عقيم وخنثى شد، حيلهء ديگرى بكار بردند. ②(施舍) بخشيدن، ارزانى داشتن، احسان كردن، نيكى كردن: ~恩/ بخشيدن آش برنج ~粥 اعطاء كردن ③(施加) اعمال كردن، تحميل كردن: ~压力 اعمال فشار كردن/己所不欲,勿~于人。 آنچه را كه خود تان نمى كنيد بر ديگران تحميل نكنيد. ④(在物体上加某种东西) استفاده كردن، بكار بردن: ~底肥 پاشيدن كود در زير خاك/薄~脂粉 به صورت خود كمى پودر زدن ⑤〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

【施法】shīfǎ ①〈书〉(施行法令) قوانين را اجرا كردن ②(施展法术) جادوگرى كردن

【施放】shīfàng رها كردن، خالى كردن، شليك كردن: ~催泪弹 شليك گلوله هاى اشك آور/~烟幕 پرده اى از دود ايجاد

كردن

【施肥】shīféi كود پاشيدن، كود دادن

【施工】shīgōng ساختمان: 桥梁正在～。 پل در دست ساختمان است. / ～单元 واحد مسئول ساختمان / ～缝〈建〉 بندكشى ساختمان / ～图 طرح ونقشهٔ كار / ～人员 بنا ساز، سازنده

【施加】shījiā اعمال كردن، تحميل كردن: ～压力 اعمال فشار كردن / ～影响 اعمال نفوذ كردن

【施教】shījiào تعليم دادن

【施救】shījiù نجات فورى دادن

【施礼】shīlǐ سلام دادن، تعظيم كردن

【施舍】shīshě صدقه دادن

【施设】shīshè 〈书〉 ترتيب دادن

【施事】shīshì 〈语〉 (دستور زبان) فاعل در جمله

【施威】shīwēi اعمال قدرت كردن، زور خود را نشان دادن

【施为】shīwéi ①(行为)كردار ②(施展) بخوبى مورد استفاده قرار دادن

【施行】shīxíng ①(实施) به مورد اجرا در آوردن، بكار بستن: 本条例自公布之日起～。 اين مقررات از روز اعلام به مورد اجرا در مى آيد. ②(进行) انجام دادن: ～手术 عمل جراحى را انجام دادن / ～急救 كمك هاى فورى رساندن

【施用】shīyòng استفاده كردن، بكار بستن

【施与】shīyǔ اعطاء كردن، بخشيدن

【施展】shīzhǎn بخوبى مورد استفاده قرار دادن، دامنه دادن: ～本领 به توانايى خود دامنه دادن / ～出种种威逼利诱的伎俩 به انواع تهديد ها واغوا ها متوسل شدن / ～阴谋诡计 توطئه ها ونقشه هاى شوم را به مورد اجرا در آوردن

【施政】shīzhèng اقدامات سياسى را بعمل آوردن: ～方针 راهنمود ادارى سياسى / ～纲领 برنامهٔ ادارى سياسى

【施主】shīzhǔ ①(施舍财物的人) صدقه دهنده ②〈物〉 (فيزيك) اعطا كننده

【施助】shīzhù صدقه دادن وكمك كردن

湿 shī مرطوب، نمدار، تر، خيس: 小心点，别～了衣裳。 مواظب باش، لباست خيس نشود! / 别穿那双袜子，还～着呢。 از اين جوراب ها استفاده نكنيد، آنها هنوز مرطوبند.

【湿痹】shībì 〈中医〉 (طب چينى) ورم مفاصل با دردهاى ناشى از رطوبت

【湿病】shībìng 〈中医〉 (طب چينى) بيمارى هاى ناشى از رطوبت

【湿度】shīdù رطوبت، ترى: 空气～ رطوبت هوا / ～表 رطوبت سنج

【湿法冶金】shīfǎ yějīn استخراج يا تهيهٔ فلزات بوسيلهٔ آب يا مايعات

【湿纺】shīfǎng 〈纺〉 نخ ريسى بوسيلهٔ آب

【湿乎乎】shīhūhū تر، خيس

【湿季】shījì فصل باران

【湿津津】shījīnjīn در اثر عرق كردن خيس بودن

【湿淋淋】shīlínlín خيس، مرطوب: 身上浇得～的 (بدن) خيس خيس شدن / ～的衣服。 لباس هاى خيس

【湿漉漉】shīlùlù خيس، مرطوب

【湿蒙蒙】shīmēngmēng بخار آلود

【湿气】shīqì ①(潮湿) رطوبت، نم ②〈中医〉 آماس سادهٔ غير مسرى پوست كه در آن دانه ها وجوش هايى همراه با خارش ظاهر شده وخشك يا آبدار است، اگزما

【湿热】shīrè مرطوب وگرم

【湿润】shīrùn نمدار، نمناك، مرطوب: ～的土壤 خاك مرطوب / 空气～ هواى مرطوب / 她眼睛～了。 چشم هايش از اشك مرطوب شدند.

【湿透】shītòu خيس خيس: 汗水～了他的衣服。 لباس هايش از عرق خيس خيس شد.

【湿选】shīxuǎn 〈矿〉 سنگ شويى بوسيلهٔ آب

【湿疹】shīzhěn 〈医〉 (طب) اكزما(يا اگزما)

蓍 shī 〈植〉 نوعى گياه بنام "Alpine yarrow"

嘘 shī 〈叹〉[表示制止、驱逐等]: ～，别作声！ هيس، ساكت باش!
另见 xū

鲺 shī 〈动〉 ماهى ريز زرد دم خوراك ماهيان ديگر

鳃 shī 〈动〉 شپش ماهى (نوعى حشرهٔ انگلى در ماهى)

shí

十 shí ①(数目) عدد ده: ～倍 ده برابر / ～个指头有长短。 انگشت ها از لحاظ اندازه باهم برابر نيستند ـ يعنى شما نمى‌توانيد توقع داشته باشيد كه همه كس يكسان باشند. ②(表示最高) بالاترين: ～成 صد در صد

【十八般武艺】shí bā bān wǔyì مهارت در بكار بردن ۱۸ نوع سلاح، مهارت در انواع واقسام جنگ: ～，样样精通 در بكار بردن هرنوع از اين ۱۸ نوع سلاح ماهر بودن؛ در كار مستعد بودن

【十边地】shíbiāndì قطعه هاى زمين كنار خانه ها، راهها، حوض ها و...

【十步芳草】shíbù fāng cǎo كنايه از اينكه افراد مستعد در همه جا يافت مى شوند.

【十成九稳】shí chéng jiǔ wěn بسيار مطمئن بودن

【十大功劳】shídàgōngláo 〈中药〉 نوعى گياه داروئى در چين بنام "Chinese mahonia"

【十滴水】shídīshuǐ 〈药〉 نوعى داروى داروى«ده قطره» ـ متداول براى معالجهٔ ناراحتى هاى تابستانى(مانند گرمازدگى، سوءهاضمه و...)

【十冬腊月】shídōng-làyuè ماههاى دهم، يازدهم ودوازدهم سال قمرى، سردترين ماههاى سال

【十恶不赦】shí è bù shè مرتكب گناههاى غير قابل بخشش شدن: 对那些～的反革命分子必须坚决镇压。 بايد آن عناصر ضدا نقلابى را كه مرتكب گناههاى غير قابل بخشش

شده‌اند با قاطعیت سرکوب کرد.

【十二分】shí'èrfēn بیش از صد در صد، بی نهایت：感到～的 بی نهایت خوشنود بودن 满意

【十二红】shí'èrhóng 〈动〉 نوعی پرنده، گنجشکی کاکلی ژاپنی

【十二黄】shí'èrhuáng 〈动〉 نوعی پرنده، گنجشکی کاکلی

【十二级风】shí'èrjífēng 〈气〉 باد درجه ۱۲، تندباد

【十二码球】shí'èrmǎqiú شوت جریمه، پنالتی

【十二平均律】shí'èr píngjūnlǜ 〈乐〉 (موسیقی) تعدیل فواصل ۱۲ صدا

【十二月】shí'èryuè ①(阳历)دسامبر ②(阴历) ماه دوازدهم سال قمری

【十二指肠】shí'èrzhǐcháng 〈生理〉 روده، دوازدهه：～溃疡 زخم دوازدهه

【十分】shífēn 〈副〉 بسیار، خیلی، بی نهایت：～高兴 بسیار متأسف بودن، بسیار ناراحت بودن ～难过 / خوشحال بودن ～宝贵 / خیلی با ارزش ～有害 / بی نهایت مضر ～仇视 / بشدت دشمنی ورزیدن ～猖狂 / دیوانه وار عمل کردن ～爱惜 人力物力 حد اکثر استفاده از نیروی انسانی ومادی

【十分话】shífēnhuà سخنی که از ته دل گفته می شود، حرف صمیمانه

【十级风】shíjífēng 〈气〉 باد درجه ۱۰ ، تندباد

【十进制】shíjìnzhì 〈数〉 سیستم اعشاری

【十六分音符】shíliùfēn yīnfú 〈乐〉 (موسیقی) نت یک شانزدهم

【十磨九难】shí mó jiǔ nàn رنج متعددی را بردن

【十目所视，十手所指】shí mù suǒ shì, shí shǒu suǒ zhǐ با چشم های زیاد مشاهده وبا انگشت های زیاد اشاره ــ کنایه از اینکه کسی نمی تواند کار بدی را بدون اینکه دیگران از آن اطلاع داشته باشند انجام دهد.

【十拿九稳】shíná-jiǔwěn ۹۰در صد، عملا قطعی：这事情，我们是～了。 ما نود در صد به این موضوع مطمئن هستیم.

【十年九不遇】shí nián jiǔ bù yù در ظرف ده سال یک بار اتفاق افتادن، بندرت：这样大的洪水真是～。 سیلاب بدین شدت واقعا سابقه ندارد.

【十年树木，百年树人】shí nián shù mù, bǎi nián shù rén 〈谚〉 رشد دادن درخت ها ده سال طول می کشد اما پرورش دادن افراد صد سال.

【十全十美】shíquán-shíměi از هر جهت کامل بودن،به کمال مطلق رسیدن

【十三陵】Shísānlíng (سیزده مقبره‌یا) آرامگاههای سلسله «مینگ» (در پکن)

【十室九空】shí shì jiǔ kōng از هر ده خانه نه خانه خالی وویران ومتروک هستند ــ کنایه از یک منظره ویرانی پس از غارت یا جنگ یا مصیبت طبیعی

【十四行诗】shísìhángshī قطعه شعر۱٤بندی دارای وتد مجموع پنج وتدی وقافیه مخصوص

【十万八千里】shíwàn bāqiān lǐ مسافت صد وهشت فرسنگ ها دور از موضوع ～离题：هزارولی»، فرسنگ ها دور اصلی، کاملا از موضوع پرت

【十万火急】shíwàn huǒjí ①[多用于公文、电报、信件] بسیار فوری (علامتی روی سند، پیغام، نامه...) ②(事情紧急) فوری：～军情。 اطلاعات نظامی فوری است.

【十项全能运动】shí xiàng quánnéng yùndòng 〈体〉 ورزش های ده گانه قدیم یونان

【十·一】Shí Yī اول اکتبر، روز ملی جمهوری خلق چین

【十一级风】shíyījífēng 〈气〉 باد درجه ۱۱، طوفان

【十一月】shíyīyuè ①(阳历)دسامبر ②(阴历) ماه یازدهم سال قمری

【十月】shíyuè ①(阳历)اکتبر ②(阴历) ماه دهم سال قمری

【十月革命】Shíyuè Gémìng انقلاب ماه اکتبر(۱۹۱۷)

【十载寒窗】shí zǎi hánchuāng ده سال پرتلاش برای کسب دانش

【十之八九】shí zhī bā-jiǔ هشتاد یا نود در صد؛ به احتمال به احتمال قوی او سوء تفاهی پیدا کرده ～他是误会了。قوی است. 又作"十有八九"

【十字镐】shízìgǎo کلنگ دو سر

【十字花科】shízìhuākē 〈植〉 هر نوع گیاه جنس کلم

【十字架】shízìjià علامت صلیب، چلیپا

【十字街头】shízì jiētóu جاده های پر جمعیت وشلوغ شهر

【十字军】Shízìjūn 〈史〉 مبارزین در جنگ صلیبی

【十字路口】shízì lùkǒu چهار راه، محل تقاطع دو جاده، سر دو راهی：徘徊在～ در سر چهار راه درنگ کردن، متزلزل بودن

【十足】shízú خالص، محض، کامل، صد در صد：～干劲 پر از انرژی، سرشار از نیرو ～的强权政治 / سیاست زور محض ～的唯心主义 / ایده‌آلیسم محض ～的强盗逻辑 منطق گانگستر محض

什

shí ①(多种多样的) گوناگون، رنگارنگ ②〈书〉[多用于分数、倍数]：～一 یک دهم ～百 / ده برابر یا صد برابر 另见 shén

【什件儿】shíjiànr ①(鸡鸭内脏做的食品) احشاء خوراکی مرغ خانگی وغیره (از قبیل دل وجگر) ②〈方〉(装饰品) چیز های تزئینی فلزی برای چمدان ها، کالسکه ها، شمشیر ها وغیره

【什锦】shíjǐn 〈食品〉 مخلوط، قاطی شده، گوناگون، جور بجور：～奶糖 شیرینی های جوربجور ～饼干 /بیسکویت های جور بجور ～素 /خامه دار سبزیجات گوناگون پخته شده

【什器】shíqì خرت وپرت های خانه

【什物】shíwù وسائل روزمره، خرت و پرت ها

石

shí ①(石头) سنگ، صخره ②(石刻) حکاکی روی کتیبه ها روی ظروف برنزی وستون های سنگی ～金：سنگ ③〈姓〉 یک نام خانوادگی در چین 另见 dàn

【石斑鱼】shíbānyú نوعی ماهی دریاهای گرمسیر از جنس ماهی خاردار

【石板】shíbǎn 〈建〉 تخته سنگ

【石版】shíbǎn 〈印〉 کلیشه سنگی

【石碑】shíbēi لوح سنگی یا ستون سنگی یادبود

【石笔】shíbǐ قلم سنگی

【石壁】shíbì صخرهٔ پرتگاه، صخرهٔ تند

【石菖蒲】shíchāngpú 〈植〉"Grass-leaved sweetflag" نوعی گیاه بنام

【石沉大海】shí chén dàhǎi مانند سنگی که در دریا فرو افتاده باشد ــ کنایه از برای ابد ناپدید شدن

【石担】shídàn 〈体〉 نوعی اسباب ورزشی (یعنی یك میلهٔ چوبی با دو چرخ سنگی پیوسته به دو سر آن)

【石刁柏】shídiāobǎi 〈植〉 مار چوبه

【石雕】shídiāo ①(在石头上刻) حکاکی روی سنگ ②(雕刻石头) سنگ حکاکی شده

【石墩】shídūn قطعه ای از سنگ که برای محل نشستن بکار می رود

【石方】shífāng ①(一立方米石头) یك متر مکعب سنگ ②(石方工程) سنگ کاری: 百万～ یك میلیون متر مکعب سنگ کاری

【石坊】shífāng طاق نصرت سنگی

【石舫】shífǎng کشتی سنگی

【石膏】shígāo سنگ گچ، گچ: 熟～ گچ پاریس، گچ شکسته / 生～ سنگ گچ / 绷带～ باند گچی / 床～ بستر گچی / 像～ مجسمهٔ گچی / 夹板～ تختهٔ گچی شکسته بندی

【石工】shígōng ①(开凿石料) بنایی، سنگ کاری ②(指工人) کارگر بناء، سنگ کار

【石拱桥】shígǒngqiáo پل طاق سنگی

【石鼓文】shígǔwén 〈考古〉 کتیبه های روی قطعه های سنگ بشکل طبل متعلق به دورهٔ «ممالك جنگنده» (۲۲۱-۴۷۵ق.م.)

【石斛】shíhú 〈植〉"Stem of noble dendrobium" نوعی گیاه دارویی در چین بنام

【石花菜】shíhuācài 〈植〉 نوعی جلبك دارای مواد ژلاتینی

【石化作用】shíhuà zuòyòng 〈地〉 تحجر، سنگ شدگی

【石灰】shíhuī آهك: 生～ آهك زنده، آهك آب ندیده / 熟～ آهك آب دیده، آهك مرده / 浆～ خمیر آهك / 砂浆～ آهك / 水～ محلول آب آهك / 石～ سنگ آهك / 窑～ دوغ آهك / 矿～ معدن آهك / ～ کورهٔ آهك

【石火】shíhuǒ آتش در اثر بهم زدن سنگ ها ــ کنایه از کوتاهی عمر

【石鸡】shíjī 〈动〉 کبك خاکستری وسیاه هندی

【石级】shíjí پله های سنگی

【石家庄】Shíjiāzhuāng شهر «شی جیا زونگ»

【石匠】shíjiàng کاگر بناء، سنگ کار

【石决明】shíjuémíng 〈中药〉 صدف مارپیچ دریایی خاره چسب که در طبابت چین بکار می رود

【石刻】shíkè ①(石刻制品) سنگ حکاکی شده ②(石刻上面的文字、图画) کتیبه های روی سنگ

【石窟】shíkū غار صخره ای: 龙门～ غار «لونگ من» (واقع در شهر «لویانگ»)

【石窟寺】shíkūsì 〈考古〉 معبد غار (در چین)

【石块】shíkuài سنگ، صخره

【石蜡】shílà پارافین: 油～ روغن پارافین

【石栗】shílì 〈植〉 درخت گرمسیری از جنس درخت جلا

【石硫合剂】shí-liú héjì 〈农〉 ترکیب حشره کش وقارچ کشی مرکب از سولفور آهك که از ترکیب گوگرد وآهك بدست می آید

【石榴】shíliu 〈植〉 انار: 红～ رنگ لعل / 石～〈矿〉 حجر سیلان

【石龙子】shílóngzǐ 〈动〉 (نوعی سوسمار شن زی) سقنقور

【石绿】shílǜ نوعی رنگ سبز که از مالاکیت ساخته می شود

【石煤】shíméi نوعی زغال نامرغوب

【石棉】shímián پنبهٔ نسوز: 板～〈建〉 تختهٔ پنبهٔ نسوز / 衬里～〈机〉 آستر پنبهٔ نسوز / 瓦～〈建〉 توفال پهن پنبهٔ نسوز

【石墨】shímò گرافیت: 铀堆～ تودهٔ اورانیوم گرافیت

【石磨】shímò آسیاب سنگی

【石楠】shínán 〈植〉"Chinese photinia" نوعی گیاه بنام

【石脑油】shínǎoyóu نفتا

【石女】shínǚ دختری با مهبل کم رشد

【石破天惊】shípò-tiānjīng (موسیقی، نوشته و...) کاملا بدیع و نیرومند

【石器】shíqì اشیاء سنگی، ظروف سنگی: 时代～ عصر حجر

【石青】shíqīng 〈矿〉 کربنات مس آبی

【石蕊】shíruǐ ①〈植〉 گلسنگ کلاله ای قطبی ②〈化〉 مادهٔ آبی رنگی که از بعضی گلسنگ بدست می آید: 试纸～ کاغذی که به مادهٔ آبی رنگی که از بعضی گلسنگها بدست می آید آغشته است

【石蒜】shísuàn 〈植〉"Short-tube lycoris" نوعی گیاه بنام

【石笋】shísǔn 〈地〉 استالا گمیت

【石锁】shísuǒ 〈体〉 نوعی اسباب ورزشی (یعنی دمبل سنگی بشکل یك قفل قدیمی)

【石炭纪】Shítànjì 〈地〉 دورهٔ کربونیفر

【石炭酸】shítànsuān 〈化〉 اسید فنیك

【石头】shítou سنگ، حجر، صخره: 心里好像一块～落了地 احساس کردن اینکه گویا بار سنگینی از خاطر بر داشته شده باشد

【石头子儿】shítouzǐr 〈口〉 سنگ ریزه

【石羊】shíyáng 〈动〉 نوعی بز کوهی

【石印】shíyìn چاپ سنگی: 机～ دستگاه چاپ سنگی / 石～ سنگ برای چاپ سنگی / 油画～ عکس روغنی که با چاپ سنگی تهیه می شود / 纸～ کاغذ برای چاپ سنگی

【石英】shíyīng کوارتز: 玻璃～ شیشهٔ کوارتز / 卤钨灯～〈摄〉 چراغ های لوژن تنگستن کوارتز / 岩～ سنگ شنی / 钟～ ساعت کوارتز / ～ محتوای کوارتز

【石油】shíyóu نفت: 产品～ محصولات نفت / 地质学～ زمین شناسی نفت / 工业～ صنعت نفت / 管路～ لولهٔ نفت / 勘探～ اکتشافات نفتی / 化工厂～ کارخانهٔ پتروشیمی / 沥青～ قیر نفتی / 运移～ مهاجرت نفت

【石油化学】shíyóu huàxué پتروشیمی: 产品～ محصولات پتروشیمی

【石油气】shíyóuqì گاز نفتی :液化～ گاز نفتی مایع

【石油输出国组织】Shíyóu Shūchūguó Zǔzhī سازمان اوپك

【石竹】shízhú 〈植〉 میخك صدپر

【石子】shízǐ سنگ ریزه :～路 جاده‌ء سنگفرش

【石作】shízuò سنگ کار

识 shí ①(认识) دانستن :一字不～ حتی یك کلمه هم ندانستن — یعنی کاملا بی سواد بودن ②(见识;知识) دانش، معرفت :学～ دانش، معرفت
另见 zhì

【识辨】shíbiàn تمیز دادن، تشخیص دادن

【识别】shíbié تشخیص دادن، تمیز دادن :～真假 چیز واقعی را از چیز کاذب تشخیص دادن / ～力 قوه‌ء تمیز، قوه‌ء تشخیص / ～政治骗子 در شناختن نیرنگ بازان سیاسی توانا بودن

【识才】shícái در شناختن افراد مستعد توانا بودن

【识货】shíhuò کالاهای مرغوب را از کالا های نامرغوب تمیز دادن :不怕不～，就怕货比货。 از اینکه نتوانید کالا های مرغوب را از کالا های نامرغوب تمیز بدهید نگران نباشید، شما فقط آنها را مقایسه کنید ومی بینید کدام یکی بهتر است.

【识见】shíjiàn 〈书〉 دانش وتجربه

【识荆】shíjīng 〈书〉〈敬〉 افتخار آشنایی با شما را داشتن

【识力】shílì قوه‌ء تشخیص

【识破】shípò حقیقت چیزی را تمیز دادن :～骗局 فریب کاری را تمیز دادن / ～敌人的伪装 ظاهر دروغین دشمن را تمیز دادن

【识趣】shíqù چگونگی عمل کردن در وضع حساسی را دانستن

【识时务者为俊杰】shí shíwù zhě wéi jùnjié هر کسی که موقع شناس باشد مرد عاقل وبزرگی شناخته می شود.

【识途老马】shí tú lǎo mǎ اسب پیریکه راه را بلد باشد — کنایه از مرد بسیار مجرب

【识文断字】shíwén-duànzì با سواد بودن

【识闲】shíxián [多用于否定] بیکار بودن

【识相】shíxiàng 〈方〉 چگونگی سلوك و رفتار در موقع حساس را دانستن، حساس بودن :你还是～点。赶快走吧。 بهتر است شما کمی عقل سلیم داشته باشید واز اینجا بروید.

【识者】shízhě صاحب نظر

【识字】shízì خواندن ونوشتن را یاد گرفتن :～班 کلاس سواد آموزی / ～课本 کتابهای ابتدایی

时 shí ①(泛指比较长的一段时间) وقت،زمان،روزها :古～ روزهای باستانی / 当～ در آن روزها، در آن زمان ②(规定的时候) وقت معین :按～上班 سر وقت به سر کار رفتن / 火车准～到站。 قطار سروقت به ایستگاه رسید. ③(计时的单位) ساعت :报～ اعلام ساعت کردن / 上午八～ ۸صبح ④(季节) فصل :四～ چهار فصل / ～菜 غذاهای لذیذ ومناسب فصل ⑤(当前) زمان حاضر، زمان ها :～下 اکنون ⑥(时机) فرصت، مهلت :失～ فرصت را از دست دادن / 待～而动 مترصد فرصت بودن ⑦(时常) گاه گاهی، گاه ⑧(叠用) گاه...گاه، :～有出现 گاه گاهی اتفاق افتادن / ～起～伏 گاهی هست وگاهی نیست. ～断～续 :گاهی...گاهی حالات مختلف داشتن / 心情～喜～忧 بلندی ها و پستی ها داشتن، گاهی خوش وگاهی افسرده بودن / 镜头～远～近 منظره‌ء فیلم برداری شده گاهی دور وگاهی نزدیك بودن ⑨〈语〉 زمان (دستور) :过去～ زمان گذشته‌ء ماضی مطلق ⑩〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【时弊】shíbì نارسایی های جامعه

【时变】shíbiàn ①(时势的变化) تغییرات اوضاع ②(季节的变更) تعویض فصل

【时不我待】shí bù wǒ dài زمان منتظر انسان نیست.

【时不我与】shí bù wǒ yǔ زمان از من روگردان است — کنایه از اینکه باید فرصت را غنیمت شمرد.

【时差】shíchā ①(两地时间的差别) اختلاف زمان ②〈天〉 (نجوم) معادله‌ء زمان

【时常】shícháng گاه، گاه گاهی، اغلب، بعضی اوقات

【时辰】shíchen یکی از دوره های دوازده‌گانه‌ء دو ساعته که در آنها روز مطابق سنت چینی تقسیم می شود وبه هر کدام از آنها نام یکی از بخش های دوازده‌گانه‌ء زمینی اطلاق می گردد

【时代】shídài ①(历史时期) عصر، دوره، زمان :～潮流 گرایش زمان / ～的需要 مقتضیات زمان / 开创一个新～ گشودن عصر جدیدی / 反映我们～的面貌 قیافه‌ء عصر ما را منعکس کردن / 新～的凯歌 سرود پیروزی عصر جدید / 革命的～ دوره‌ء انقلاب ②(个人生命中的某个时期) دوره ای در زندگی کسی :青年～ دوره‌ء جوانی

【时点】shídiǎn لحظه ای در زمان

【时而】shí'ér ①(不定时地重复) گاهی، گاه گاهی :天上～飘过几片薄薄的白云。 گاه گاهی ابرهای سفید در آسمان شناور بود و رد می شد. ②(叠用) گاهی...گاهی :～晴天～下雨! هوا گاهی صاف وگاهی بارانی بود.

【时分】shífēn وقت، زمان :黄昏～ در غروب، هنگام غروب، هوای تاریك وروشن

【时乖运蹇】shí guāi yùn jiǎn بد شانس بودن

【时光】shíguāng ①(时间) وقت، زمان :～不早了。 دیر وقت است. ②(时期) دوره، زمان، عصر

【时过境迁】shí guò jìng qiān با مرور زمان وضع تغییر می کند.

【时号】shíhào علامت زمان

【时好】shíhào رسوم وقت

【时候】shíhou ①(时间) دوره‌ء زمان :你写这篇文章用了多少～？ برای شما نوشتن این مقاله چقدر طول کشید؟ / 农忙的～ فصل پر کار کشاورزی ②(时间里的某一点) (نقطه ای در) وقت، اثنا، آن :现在是什么～了？ حالا چه ساعتی است ؟ / 就在这～ در همین لحظه

【时机】shíjī فرصت، مهلت :等待～ در انتظار فرصت بودن / ～的选择 انتخاب موقعیت / 一到～ وقتی فرصتی فرارسد / ～不成熟。 هنوز وقتش نرسیده است.

【时计】shíjì ①〈天〉 کرونومتر، زمان سنج ②(钟表) ساعت

【时际】shíjì مناسبت :在节日的～ به مناسبت جشن

【时价】shíjià قیمت روز

【时间】shíjiān ①(物质存在的客观形式) زمان :～与空间

②(有起点和终点的一段时间)(روان شناسی) ادراك زمانی〈心〉知觉～/زمان وفضا ‎:دوره‌ء زمان 这项工程需要多少～?برای اتمام این پروژه چقدر وقت لازم است ؟/～紧,任务重。وقت کم است ووظیفه سنگین./～到了。وقت تمام شد./办公～ساعت های کار/不给敌人喘息的～به دشمن مهلت نفس کشیدن را ندادن/～掌握得好وقت را خوب نگهداشتن ③(时间中某一点)(نقطه ای در) وقت، اثنا، لحظه، آن:现在的～是四点五分。حالا پنج دقیقه از ساعت چهار گذشته است./北京～十九点整 درست ساعت ۱۹بوقت پکن/～表 برنامه‌ء ساعت های کار

【时间性】shíjiānxìng بموقع بودن، بهنگام بودن:新闻报导～强。گزارش های خبری باید بموقع باشد./这项任务～强。 این وظیفه باید بموقع انجام داده شود.

【时艰】shíjiān 〈书〉اوضاع دشوار، زمان سخت

【时角】shíjiǎo 〈天〉(نجوم) زاویه‌ء نصف النهار جغرافیائی

【时节】shíjié ①(节令)فصل:春耕～ فصل بذر افشانی بهاره/清明～ در موقع یا در اطراف جشن «چین مینگ» ②(时候)وقت، زمان:那～她才十岁。او در آن وقت فقط ده سال داشت.

【时局】shíjú وضع سیاسی کنونی

【时刻】shíkè ①(时间)زمان، وقت، لحظه:欢乐的～ زمان شادمانی/幸福的～ زمان خوشبختی/关键～ لحظه‌ء کلیدی، لحظه‌ء حساس ②(随时)دائما، همواره، در هر لحظه:～准备保卫祖国 در هر لحظه برای دفاع از میهن آمادگی داشتن/时时刻刻为人民利益着想 همواره مصالح خلق را در خاطر داشتن

【时刻表】shíkèbiǎo صورت اوقات، برنامه های کار:火车～ برنامه‌ء ساعات حرکت قطار

【时款】shíkuǎn مد روز

【时来运转】shílái-yùnzhuǎn خوش شانس شدن، شانس آوردن

【时令】shílìng فصل:～病 بیماری فصلی/～河 رودخانه‌ء فصلی/～不正 هوای نامناسب با فصل/～已交初秋。اول پائیز رسیده است.

【时论】shílùn افکار عمومی وقت

【时髦】shímáo شیك، مد روز:～的服装 لباس شیك/赶～ از مد پیروی کردن

【时期】shíqī دوره:国家建设～ دوره‌ء سازندگی کشور

【时区】shíqū منطقه‌ء زمانی

【时尚】shíshàng آئین وقت، رسوم وقت

【时时】shíshí اغلب، در موارد بسیار:～想到 اغلب بیاد آوردن/～处处严格要求自己 در هر چیز سخت گرفتن خویشتن

【时式】shíshì (لباس و...) مد روز، باب روز

【时势】shíshì وضع جاری، گرایش زمان:～造英雄。زمان ها قهرمانشان را عرضه می دارند.

【时事】shíshì رویداد های کنونی، امور جاری:～报告 گزارش در باره‌ء رویداد های جاری/～述评 بررسی انتقاد آمیز در رویداد های کنونی/学习～ مطالعه‌ء امور جاری

【时俗】shísú رسوم وقت

【时速】shísù سرعت در ساعت

【时态】shítài 〈语〉(دستور) زمان فعل

【时务】shíwù امور جاری، گرایش زمان:不识～ موقع شناس نبودن

【时鲜】shíxiān مناسب با فصل (سبزیجات، میوه و...):～果品 میوه های تازه

【时限】shíxiàn محدودیت وقت

【时效】shíxiào ①(一定时间内的作用)اثر بخشی در دوره‌ء معین ②〈法〉حق استفاده از مرور زمان در اثبات حقی

【时新】shíxīn باب روز، مد روز:～的式样 سبك باب روز

【时兴】shíxīng شیك، باب روز، مد روز 又作"时行"

【时序】shíxù ترتیب تغییر فصل

【时样】shíyàng تازه‌ترین مد

【时宜】shíyí در خور با موقع، مناسب با زمان:不合～ مناسب با زمان نبودن

【时移势迁】shíyí-shìqiān وضع بامرور زمان تغییر می پذیرد.

【时移俗易】shíyí-súyì رسوم وعادات با مرور زمان تغییر می پذیرد.

【时疫】shíyì بیماری همه گیر

【时雨】shíyǔ باران بموقع

【时誉】shíyù 〈书〉شهرت وقت

【时运】shíyùn شانس، بخت، اقبال:～不济 بدشانس بودن

【时针】shízhēn ①(钟表上的短针)عقربه های ساعت ②(钟表上的针)عقربه‌ء ساعت

【时值】shízhí 〈乐〉(Dulation) (موسیقی) ارزش زمان

【时至今日】shí zhì jīnrì در این ساعت دیر

【时钟】shízhōng ساعت

【时装】shízhuāng لباس های شیك، تازه ترین مد(لباس)

实

实 shí ①(实心)توپر، غیر خالی:里面是～的。این چیز توپر است (یا خالی نیست). ②(真实;实在)صدیق، راست، حقیقی:～心眼儿 راستکار وصمیمی/～有其事。این حقیقتی است. ③(事实)حقیقت، واقعیت:名不副～。راستکار اسم با واقعیت منطبق نیست. ④(果实;种子)میوه، بذر:开花结～ گل کردن ومیوه دادن

【实报实销】shíbào shíxiāo باز پرداخت هر چه هزینه می شود

【实才】shícái 〈书〉استعداد واقعی؛ آدم مستعد واقعی

【实诚】shícheng صدیق، درستکار

【实词】shící 〈语〉کلامی که در زبان چینی دارای معنی مشخص باشد مانند اسم، فعل، ضمیر، عدد و...

【实弹】shídàn 〈军〉گلوله‌ء پر(از مواد منفجره):～射击 تمرین با گلوله‌ء پر/～演习 تمرین نظامی کردن تیراندازی

【实地】shídì در محل:～考察 در محل تحقیق ورسیدگی کردن/～了解情况 در محل اطلاعات بدست آوردن

【实繁有徒】shí fán yǒu tú چنین افرادی زیاد یافت می شوند.

【实感】shígǎn احساسات واقعی

【实干】shígàn عملا کار هارا انجام دادن:～家 اهل کار، اهل

عمل

【实话】shíhuà حقیقت، راست: 说~ راست گفتن / 实说 در ~ پرده سخن نگفتن، تلویحا نگفتن

【实惠】shíhuì ①(实际的好处) سود مادی: 从中得到 ~ از میان کاری سود بردن ②(有实际的好处) دارای مزایای عملی: 让顾客吃到经济 ~ 的饭菜 برای مشتری ها غذاهای ارزان قیمت ودر عین حال غنی را تهیه کردن

【实祸】shíhuò مصیبت واقعی

【实绩】shíjī نتیجهٔ واقعی کار، ثمره

【实际】shíjì ①(现实) واقعیت، حقیقت: 理论和 ~ 统一 تلفیق تئوری با واقعیت / 客观 ~ واقعیت عینی / 从 ~ 出发 شرایط واقعی را مبداء قرار دادن، واقع بین بودن / 上 ~ در واقع، در حقیقت / 思想落后于 ~。 افکار از واقعیت عقب می ماند. ②(实在的) عملی، واقع بینانه: ~ 经验 تجربهٔ عملی / 你的这种想法不 ~。 این فکرتان عملی نیست. ③(具体的) مشخص، واقعی: ~ 的例子 نمونهٔ مشخص / ~ 情况 شرایط واقعی / ~ 生活水平 سطح زندگی واقعی / ~ 工资 حقوق واقعی / ~ 汇价 〈经〉 نرخ واقعی / ~ 控制线 〈军〉 خط کنترل واقعی / ~ 收入 درآمد واقعی

【实价】shíjià بهای حقیقی

【实践】shíjiàn ①(实际活动) عمل، پراتیك: 中国革命的具体 ~ عمل مشخص انقلاب چین / ~ 性 عملی بودن / 真知 ~ 出 دانش واقعی از عمل بدست می آید. ②~ 诺言 وعده های خود را عملی کردن

【实据】shíjù گواهی محکم، مدرك محکم: 真凭 ~ گواهی محکم وبرهان قاطع / 查无 ~。 پس از تحقیق وبررسی مدرك محکمی بدست نیامد.

【实况】shíkuàng در محل: ~ 录音 ضبط صوت در محل / 电视转播群众大会 ~ جریان میتینگ را زنده در تلویزیون پخش کردن / ~ 转播 زنده بخش کردن، در محل پخش کردن

【实牢】shílao 〈方〉 صدیق، درستکار

【实力】shílì قدرت، قدرت واقعی: 部队的 ~ قدرت واقعی واحد / 军事 ~ قدرت نظامی / ~ 相当 در قدرت باهم برابری کردن / ~ 地位 موضع قدرت / ~ 政策 سیاست قدرت های نظامی

【实例】shílì نمونهٔ زنده

【实录】shílù ①〈书〉(符合实际的记载) ثبت واقعی ②(编年体史书的一种) نوعی وقایع نویسی

【实情】shíqíng حالت واقعی، وضع واقعی، حقیقت: ~ 实理 وضع واقعی ودلیل حقیقی

【实权】shíquán قدرت واقعی: 掌握 ~ قدرت واقعی در دست داشتن

【实施】shíshī به مورد اجرا در آوردن، عملی کردن، پیاده کردن: 协定的条款正在付诸 ~。 مقررات موافقت نامه به موقع اجرا گذارده می شود. / 检查政策的 ~ 情况 بر چگونگی اجرای سیاست نظارت کردن / 监督宪法的 ~ نظارت اجرای قانون اساسی

【实实】shíshí 〈副〉 واقعا، حقیقتا

【实事】shíshì ①(真实的事) واقعیت، حقیقت ②(具体的事) کار واقعی ومشخص

【实事求是】shíshì qiúshì جستجوی حقیقت از واقعیت، عملی و واقع بین بودن: ~ 的工作作风 سبك عملی وواقع بینانهٔ کار / ~ 的批评 انتقادات مبنی بر حقایق / ~ 地拟定生产指标 بطور واقع بینانه سهمیهٔ تولید را تعیین کردن

【实数】shíshù ①(实际数量) حجم یا عدد واقعی ②〈数〉 (ریاضی) عدد واقعی

【实说】shíshuō حقیقت گفتن

【实体】shítǐ ①〈哲〉 (فلسفه) ماده، جسم ②〈法〉 (حقوق) موجودیت

【实物】shíwù ①(采取实物的方式) به جنس، جنسی: ~ 地租 بهرهٔ مالکانه به جنس / ~ 工资 حقوق به جنس / ~ 交易 داد وستد کالاها / ~ 税 مالیات جنسی ②(真实的东西) شیء مادی: ~ 幻灯机 دستگاهی شبیه سینماکه عکس های غیر متحرك را نشان می دهد (Epidiascope)

【实习】shíxí کار آموزی: 去煤矿 ~ برای کار آموزی به معدن زغال رفتن / 进行教学 ~ در زمینهٔ تدریس کار آموزی کردن / ~ 工厂 کارخانهٔ مخصوص کار آموزی / ~ 生 دانشجوی کار آموز / ~ 医生 پزشك کار آموز

【实现】shíxiàn تحقق بخشیدن، جامه عمل پوشاندن: 为 ~ 我们的宏伟目标而奋斗 در راه تحقق هدف عالی ما تلاش کردن / ~ 优质高产 به کیفیت عالی وتولید سرشار دست یافتن / ~ 改革计划 به برنامهٔ اصلاح جامهٔ عمل پوشاندن / ~ 粮食自给 به خود کفائی در غله نایل آمدن / ~ 农业、工业、国防和科学技术的现代化 به مدرنیزه شدن کشاورزی، صنعت، دفاع ملی وعلم وتکنولوژی تحقق بخشیدن / 人民的夙愿 ~ 了。 امید های دیرین مردم تحقق یافت.

【实像】shíxiàng 〈物〉 (فیزیك) تصویر حقیقی

【实效】shíxiào اثر واقعی، نتایج واقعی: 注重 ~ بر نتایج واقعی تأکید کردن / 如果这方法确有 ~，就应该推广。 اگر این شیوه واقعا اثر بخش از آب در آید، باید آنرا تعمیم داد.

【实心】shíxīn ①(心地诚实) با خلوص نیت، صمیمی، صدیق: ~ 实意 صدیق وصمیمی ②(非空心) توپر، غیر خالی: 这种车胎是 ~ 的。 این لاستیك توپر است. / ~ 球 〈体〉 توپ توپر

【实心眼儿】shíxīnyǎnr ①(诚实) صدیق وصمیمی ②(诚实的人) آدم صدیق وصمیمی

【实行】shíxíng اجرا کردن، به موقع اجرا گذاردن، پیاده کردن: ~ 精兵简政的政策 راهنمود پرسنل بهتر وکار اداری ساده تر را بکار بستن / ~ 土地改革 اصلاحات ارضی را عملی کردن / ~ 八小时工作制 سیستم کار هشت ساعته را بکار بردن / ~ 科学种田 بطور علمی کار زراعتی را انجام دادن / 在人民内部 ~ 民主。 در میان صفوف مردم دمکراسی عملی می شود.

【实学】shíxué دانش واقعی، استادی عالی

【实言】shíyán سخن حقیقی

【实验】shíyàn آزمایش، آزمایش کردن: 做 ~ آزمایش کردن / ~ 动物 حیوانات مورد آزمایش / ~ 室 لابراتوار / ~ 小学 مدرسهٔ ابتدائی آزمایشی / ~ 心理学 روان شناسی آزمایشی / ~ 员 تکنیسین لابراتواری

【实业】shíyè صنعت وتجارت: ~ 家 صاحبان صنایع

【实用】shíyòng عملی، پراگماتیك: 既美观, 又～ هم زیبا وهم عملی بودن /～美术 هنر های زیبای عملی

【实用主义】shíyòngzhǔyì 〈哲〉 ～: پراگماتیسم، اصالت عمل 者 طرفدار پراگماتیسم، هواخواه اصالت عمل

【实在】shízài ①(真实) ～: واقعی، حقیقی، درستکار، صدیق 的本事 ②(的确) درستکار وصدیق ～心眼儿/توانایی واقعی ～太好了: براستی، واقعا، حقیقتا /我～不知 واقعا بسیار خوب 道。 براستی نمی دانم. ③(其实) در حقیقت، در واقع: 他说他懂了, ～并没懂。 او گفت که فهمیده است، اما در حقیقت نفهمید.

【实在】shízai 〈方〉 بخوبی انجام شده: 工作做得很～。 کار بخوبی انجام شده است.

【实则】shízé در حقیقت، در واقع

【实战】shízhàn جنگ واقعی: 从～需要出发 نیازمندی های جنگ واقعی را در اولویت قرار دادن /～演习 تمرین نبرد با گلوله های پر

【实证】shízhèng 〈中医〉 (طب چینی) نوعی بیماری که عوارض آن تب شدید، عرق نکردن، یبوست و...می باشد

【实证主义】shízhèngzhǔyì 〈哲〉 فلسفهء عملی ومثبت (Positivism) : ～者 طرفدار فلسفهء عملی ومثبت

【实至名归】shí zhì míng guī دانش یا مهارت واقعی طبیعتا باعث شهرت کسی می شود.

【实质】shízhì ماهیت، جوهر، مادهء اصلی: 问题的～ نکتهء مسئله، کنه مطلب /～性条款 مقررات دارای ماهیت بسیار مهم /～上 ماهیتا واقعی

【实足】shízú کامل، تمام: 这袋麦子～一百斤。 این گونی گندم صد«جین» کامل وزن دارد. /我～等了您两个钟头。 من دو ساعت تمام منتظر شما بودم. /～年龄 سن دقیق

拾 shí ①(捡起来) (از زمین) برداشتن: ～到的钱包 کیسهء پولی که برداشته شده باشد /～柴 هیزم جمع کردن /～麦穗 خوشه های گندم اینسو وآنسو جمع کردن ②(十的大写) عدد "十" (برای نوشتن در چك واسناد مالی بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود

【拾掇】shíduo ①(整理) مرتب کردن، تمیز کردن، منظم کردن: 把屋子～～一下 اطاق را تمیز ومرتب کردن ②(修理) تعمیر کردن: 这机器有点毛病, 你给～一下好吗? این ماشین کمی عیب پیدا کرده است. آیا ممکن است به من کمك کنید تا تعمیرش کنید؟ ③〈口〉(惩罚) مجازات کردن

【拾荒】shíhuāng (برای امرار معاش) چیزهای ریز وخرده را از این سو وآن سو جمع کردن وفروختن

【拾金不昧】shí jīn bù mèi پولی که از زمین برداشته شده در جیب خود نگذاشتن

【拾零】shílíng [多用于标题] خبرهای مختصر وکوتاه (معمولا به عنوان تیتر روزنامه بکارمی رود)

【拾取】shíqǔ برداشتن، جمع کردن

【拾人涕唾】shí rén tì tuò تقلید وتکرار گفته یا نظر دیگران

【拾人牙慧】shí rén yáhuì عبارت های دیگران را گرد آوردن وآنها را مورد استفادهء خود قرار دادن

【拾物】shíwù چیزی که (اززمین) برداشته شده باشد

【拾遗】shíyí ①(拾人失物) اشیاء گم شده را برای خود برداشتن: 路不～, 夜不闭户。 هیچکس چیزی افتاده در راه را در جیب خود نمی گذارد وشب در خانه را قفل نمی کند ــ کنایه از خوش اخلاق بودن عامهء مردم ②(补充遗漏) حذف ها را اضافه کردن ونقص ها را جبران نمودن: ～补阙 حذف ها را اضافه کردن

【拾音器】shíyīnqì 〈电〉 (گرامافون) پیکاپ

食 shí ①(吃) خوردن، صرف کردن: 不劳动者不得～。 کسی که کار نمی کند نباید بخورد. ②(专指吃饭) غذا، خوراك: 废寝忘～ (آنقدر مشغول بودن که) خواب وخوراك را فراموش کردن ③(人吃的东西) هرچه خورده می شود: 主～ غذایکه غذای عمده، خوراك عمده (مانند برنج، نان و...) /面～ با آرد گندم درست می شود(مانند نان، رشته و...) ④(饲料) علیق خوك: 猪～ علیق، خوراك ستور ⑤(供食用或调味用的) خوراکی: 油～ روغن خوراکی ⑥〈天〉 (نجوم) گرفتگی: 日～ آفتاب گرفتگی، کسوف /月～ ماه گرفتگی، خسوف

另见 sì

【食变星】shíbiànxīng 〈天〉 (نجوم) ستارهء متغیر گیرنده

【食不甘味】shí bù gān wèi غذا را بدون چشیدن طعمش خوردن

【食草动物】shícǎo dòngwù حیوانات علف خوار

【食虫动物】shíchóng dòngwù حیوانات حشره خوار

【食道】shídào 〈生理〉 مری: ～癌 سرطان مری

【食而不化】shí ér bù huà خوردن بدون هضم کردن ــ یعنی خواندن بدون درك کردن

【食饵】shí'ěr طعمه

【食分】shífēn (نجوم) اندازهء گرفتگی ماه یا خورشید

【食粪动物】shífèn dòngwù حیوانات کثافت خوار

【食腐动物】shífǔ dòngwù حیوانات گندیده خوار

【食古不化】shí gǔ bù huà دانش های باستانی را بلعیدن بدون هضم کردن آنها ــ یعنی پذیرفتن بدون درك کردن

【食管】shíguǎn 〈生理〉 مری: ～炎 آماس مری

【食火鸡】shíhuǒjī 〈动〉 شتر مرغ

【食积】shíjī 〈中医〉 سوءهاضمه

【食既】shíjì 〈天〉 (آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی) دومین اتصال

【食具】shíjù وسایل غذا خوری مانند کاسه، بشقاب و...

【食客】shíkè مشتری رستوران، آدم انگل یك اشرافی

【食口】shíkǒu عدهء نفر برای تغذیه در هر خانواده

【食粮】shíliáng غله، خوراك: 精神～ غذای روحی

【食量】shíliàng ظرفیت خوردن، اشتهاء: ～大 اشتهای زیاد داشتن

【食疗】shíliáo معالجه بوسیلهء غذا 又作"食治"

【食料】shíliào مادهء غذایی

【食品】shípǐn مواد غذایی، خوراك، طعام: 罐头～ کنسروها /～部 دپارتمان خوراك /～厂 کارخانهء تهیهء خوراك /～工业 صنعت خوراك /～公司 شرکت خوراك /～加工 عملیات

商店～ / مخصوصی برای تهیهٔ خوراك خواربار فروشی
【食谱】shípǔ ①(菜肴制作方法) کتاب آشپزی، دستور پزی خوراك ②(每顿饭菜的单子) صورت غذا：一周～ صورت غذا برای هفتهٔ جاری
【食前方丈】shí qián fāng zhàng کنایه از زندگی تجملی داشتن
【食肉动物】shíròu dòngwù حیوانات گوشتخوار
【食肉植物】shíròu zhíwù گیاهان گوشتخوار
【食甚】shíshèn 〈天〉 وسط (آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی)
【食宿】shí-sù خوراك ومسكن
【食堂】shítáng (一般泛指) ناهار خوری
【食糖】shítáng شکر
【食物】shíwù مواد خوراکی، خوراك، اغذیه：～链 زنجیر خوراکی /～污染 آلودگی غذا /～摄入 〈动〉 فراگرفتگی خوراك /～中毒 مسمومیت غذا
【食相】shíxiàng 〈天〉 (نجوم) اهلهٔ خسوف یا کسوف
【食性】shíxìng 〈动〉 عادت های تغذیه
【食血动物】shíxuè dòngwù حیوانات خونخوار
【食言】shíyán قول خود را شکستن، به قول خود وفا نکردن：～而肥 به وعدهٔ خود وفا نکردن، از قول خود تخلف کردن
【食盐】shíyán نمك خوراکی
【食蚁兽】shíyǐshòu حیوانات مورچه خوار
【食用】shíyòng خوراکی：～植物油 روغن نباتی خوراکی
【食油】shíyóu روغن خوراکی
【食玉炊桂】shí yù chuī guì کنایه از گران بودن اجناس
【食郁】shíyù (طب چینی) بیماری سوءهاضمه
【食欲】shíyù اشتهاء：～不振 اشتهای کور داشتن، کور اشتهائی /促进～ اشتهاء را تحریك کردن
【食指】shízhǐ انگشت نشان، سبابه
【食治】shízhì 〈中医〉 معالجه بوسیلهٔ رژیم غذایی
【食茱萸】shízhūyú 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Ailanthus prickly ash"

蚀 shí ①(损失) ضرر کردن، زیان کردن：亏～ در معامله ضرر کردن ②(损伤) سائیدن، تحلیل بردن، کم کم فاسد کردن：风雨侵～ سائیدگی در اثر باد وباران /锈能～铁。 زنگ آهن را می ساید. ③见"食"shí⑤
【蚀本】shíběn سرمایهٔ خود را از دست دادن：～生意 معاملهٔ ضررآور
【蚀财】shícái اموال خود را از دست دادن
【蚀刻】shíkè بوسیلهٔ تیزاب روی صفحهٔ فلزی چیزی حك کردن

鲥 shí
【鲥鱼】shíyú نوعی شاه ماهی بنام "Hilsa herring"

shǐ

史 shǐ ①(历史) تاریخ：现代～ تاریخ معاصر /编年～ تاریخ سالنامه /断代～ تاریخ دودمانی /国际关系～ تاریخ روابط بین الملل /有～以来 از آغاز تاریخ ثبت شده تا کنون ②〈姓〉 يك نام خانوادگی در چین
【史不绝书】shǐ bù jué shū اینگونه حوادث اکثرا اتفاق می افتد ودر تاریخ هم ثبت می گردد.
【史册】shǐcè تاریخ، سالنامه：载入～ در تاریخ ثبت شدن /在民族解放斗争～上写下灿烂的篇章 بر سالنامهٔ مبارزه های آزادی بخش ملی يك صفحهٔ درخشان افزودن
【史抄】shǐchāo اقتباس ها از تاریخ
【史官】shǐguān تاریخ دان رسمی
【史话】shǐhuà داستان تاریخی (بیشتر به عنوان کتاب بکار می رود)
【史迹】shǐjī محل های تاریخی یا اثر های تاریخی
【史籍】shǐjí 见"史书"
【史剧】shǐjù اپرای تاریخی
【史料】shǐliào مدارك تاریخی
【史论】shǐlùn کتاب دربارهٔ تفسیر های تاریخی
【史前】shǐqián ماقبل تاریخ：～时代 دورهٔ ماقبل تاریخ /～学〈考古〉 مطالعهٔ انسان ماقبل تاریخ
【史乘】shǐshèng تاریخ، کتابهای تاریخی
【史诗】shǐshī حماسه، اپیك، رزم نامه
【史实】shǐshí حقایق تاریخی
【史事】shǐshì حوادث تاریخی
【史书】shǐshū تاریخ، کتابهای تاریخی، یاداشت های تاریخی：据～记载 طبق یادداشت های تاریخی
【史坛】shǐtán محافل تاریخی
【史无前例】shǐ wú qiánlì بی سابقه، بدون سابقهٔ تاریخی
【史学】shǐxué علم تاریخ، تاریخ نویسی：～家 تاریخ دان، مورخ، تاریخ نویس
【史帙】shǐzhì کتابهای تاریخی

矢 shǐ ①(箭) تیر، خدنگ، پیکان：飞～ تیر در حال پرواز ②(发誓) سوگند خوردن：～志不移 برای پیگیری هدف خود سوگند خوردن
【矢车菊】shǐchējú 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Cornflower"
【矢口抵赖】shǐkǒu dǐlài بطور قطعی انکار کردن
【矢口否认】shǐkǒu fǒurèn بطور قطعی انکار کردن
【矢量】shǐliàng 〈数〉〈物〉 (ریاضی، فیزیك) حامل：～分析 تجزیهٔ حامل /～心电图 دستگاه حامل ضربان نگار برقی قلب

豕 shǐ 〈书〉 خوك

使 shǐ ①(派遣) فرستادن، ارسال داشتن：～人去打听消息 کسی را برای بدست آوردن اطلاعات اعزام کردن ②(使用) استعمال کردن، بکار بردن، صرف کردن：～化肥 کود دادن /这支笔很好～。 این قلم خوب می نویسد. /心往一处想，劲往一处～ با اندیشه ونیروی جمعی به سوی هدفی رفتن ③(让；致使) باعث شدن، سبب شدن：虚心～人进步，骄傲～人落后。 فروتنی در ترقی به انسان کمك می کند، در حالیکه تکبر باعث عقب ماندگی او می گردد. /～革命遭到巨大损失

青少年在德、智、体几方面都得到发展～/ ضرر های سنگین برای انقلاب شدن قادر ساختن جوانان ونوجوانان به پیشرفت 修改原计划～之适合于新的情况/در امور اخلاقی، عقلانی وجسمانی بمنظور انطباق با نیاز های وضع جدید، برنامهٔ اصلی را مورد تجدید نظر قرار دادن/ 我们要帮助同志克服缺点，～他们能够大踏步前进。ما باید در رفع نقاط ضعف به دوستان خود کمك کنیم تا بتوانند با گام های بلندتری به پیش بروند.
④(奉使命办事的人) فرستاده، نماینده، پیك، رسول: 特～ بمشابهٔ 出～国外 / فرستادهٔ مخصوص، نمایندهٔ مخصوص پیك سیاسی 信～/ نماینده به خارج از کشور فرستاده شدن
⑤(假如) اگر، چنانچه: 纵～ حتی اگر

【使不得】shǐbude ①(不能使用) بی فایده، باطله: 发动机坏了，～了。② این موتور که خراب شده است بی فایده است. (不行) غیر مجاز، غیرمرغوب: 你病刚好，干这种重活可～。 شما که تازه شفا یافته اید نباید چنین کار سنگینی را انجام دهید.

【使臣】shǐchén فرستاده

【使出】shǐchū بکار بردن: ～全副本领 تمام توانایی های خود را بکار بردن 浑身解数～/ همهٔ فنون خود را بکار بردن 最后一点力气～/ آخرین ذرهٔ زور خود را بکار بردن

【使得】shǐde ①(可以使用) قابل استفاده بودن: 这个气筒～使不得? آیا این تلمبهٔ دو چرخه قابل استفاده است یا خیر؟ ② (能行) کارگر، مؤثر، امکان پذیر: 这个主意倒～。 این نظر خوبی است. ③(使) باعث شدن، قادر ساختن: ～家喻户晓 بر همه معلوم کردن

【使馆】shǐguǎn سفارت، سفارتخانه: ～工作人员 کارمندان سفارت 区～/ منطقهٔ سفارت 馆长～/ سرپرست سفارت

【使坏】shǐhuài کلك کثیف زدن، حیلهٔ کثیف بکار بردن

【使坏水儿】shǐ huàishuǐr نظر بدخواهانه دادن

【使唤】shǐhuan ①(差遣) کسی را به این سو وآن سو فرستادن، کسی را به پادوی فرستادن عادت: 爱～人 ②〈口〉(使用) کسی را به این سو یا آن سو داشتن بکار بردن، استعمال کردن: 这些新式农具～起来很方便。 این اسباب های زراعتی جدید بسیار آسان است. 这匹马不听生人～。 این اسب بسیار سر کش است.

【使节】shǐjié فرستاده های سیاسی: 各国驻华～ فرستاده های سیاسی مقیم در چین

【使劲】shǐjìn انرژی خود را بکار بردن: 干活～ سخت کار کردن 划桨～/ برای پاروزنی 蹬车～/ با تمام نیرو رکاب زدن کردن انرژی 再使把劲/ زور بیشتری زدن 有使不完的劲/ زور زدن بی پایان داشتن

【使君子】shǐjūnzǐ 〈中药〉 نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Fruit of Rangoon creeper"

【使力】shǐlì زور خود را بکار بردن

【使领馆】shǐ-lǐngguǎn سفارتخانه ها وکنسول خانه ها

【使妈】shǐmā 〈方〉 کلفت

【使命】shǐmìng رسالت

【使女】shǐnǚ دختر خدمتکار، کلفت، پیشخدمت زن

【使气】shǐqì عصبانی شدن، از جا در رفتن

【使钱】shǐqián خرج کردن پول

【使性子】shǐ xìngzi عصبانی شدن، از جا در رفتن

【使眼色】shǐ yǎnsè با چشم اشاره کردن، چشمك زدن

【使用】shǐyòng استعمال کردن، استفاده کردن، بکار بردن: 我国各民族都有～自己的语言的自由。 در چین هر ملیت از آزادی استفاده از زبان خود برخوردار است. 灵活地～兵力/ بطور نرمش پذیر از نیروهای نظامی استفاده کردن 新机器已开始～。/دستگاه جدید بکار رفته است. 种种手段～/ به هر وسیله ~/ در بکار انداختن آسان بودن 方便～/ که باشد متوسل شدن 价值〈经〉～/ ارزش استفاده 率～/نسبت بکار برد 面积〈建〉～/ مساحت قابل استفاده 权〈法〉～/حق استفاده از چیزی 寿命～/ دورهٔ قابلیت استفاده (مثلا از ماشین) 说明书～/ راهنمای استفاده، دستورات بکار اندازی

【使者】shǐzhě نماینده، فرستاده، پیك، پیغام آور، رسول

始

始 shǐ ①(最初) اول، آغاز: 自～至终 / از آغاز تا پایان 不知～于何时 / زمان بوجود آمدن آنرا دقیقا ندانستن 而不解，继而恍然。 در ابتدا ملتفت نشدم وسپس ناگهان برایم روشن شد. ②〈书〉〈副〉(才) نه...تا: 群众大会结束后，广场～能通行。 تا میتینگ تمام نشود، وسایل نقلیه نمی توانند از میدان بگذرند/坚持学习，～能不断进步。 ترقی دائمی فقط در صورتی حاصل می شود که در مطالعه پافشاری به عمل آید.

【始创】shǐchuàng اختراع کردن

【始而】shǐ'ér 〈副〉 در ابتدا

【始基】shǐjī پایهٔ اولیه

【始料】shǐliào پیش‌بینی اولیه

【始末】shǐmò آغاز وپایان ـ یعنی تمام داستان: 事情的～ تمام داستان قضیه

【始新世】Shǐxīnshì 〈地〉 دورهٔ زمین شناسی «ایو سن»

【始业】shǐyè آغاز سال تحصیلی مدرسه: 秋季～。 سال تحصیلی مدرسه در پائیز آغاز می شود.

【始终】shǐzhōng از آغاز تا پایان، از اول تا آخر: 会谈～在友好的气氛中进行。 مذاکره از آغاز تا پایان در محیط دوستانه ای صورت گرفت./手术过程中病人～是清醒的。 بیمار در طول عمل جراحی بیدار وباهوش بود.

【始终不渝】shǐzhōng bù yú ثابت قدم، استوار، پا برجا: ～地支援各国人民的正义斗争 با ثبات قدم از مبارزه های عادلانهٔ مردم کشور های مختلف پشتیبانی کردن/ 对党对人民忠心耿耿～ تا پایان عمر به مردم وفادار ماندن

【始终如一】shǐzhōng rú yī ثابت قدم، پابرجا، استوار، پیگیر: ～地站在革命人民一边 بطور پا برجا جانب مردم انقلابی را گرفتن

【始祖】shǐzǔ نیای نخستین، اولین جد

【始祖鸟】shǐzǔniǎo 〈古生物〉 قدیمترین فسیل جانوریکه دارای دمی طویل ومهره دار بوده است وحد واسط بین پرندگان وخزندگان بوده

【始作俑者】shǐ zuò yǒng zhě مخترع رسوم عادات کثیف و ناپسند

驶 shǐ ①(开动车船)راندن، کشتی رانی کردن:~入港 با کشتی وارد بندر شدن/火车~出车站。قطار ایستگاه را ترك کرد. ②(车马等飞快地跑)(وسیله‌ء نقلیه) بسرعت گذشتن:疾~而过 بسرعت گذشتن

屎 shǐ ①(粪)مدفوع، کثافت، براز:鸡~ کثافت مرغ/牛~ مدفوع گاو/拉~ شکم را تخلیه کردن ②(耳、眼等的分泌物)تراوش ها(از گوش، چشم و...):耳~ چرك گوش

【屎壳郎】shǐkelàng 〈方〉سوسك کثافت

【屎盆子】shǐpénzi 〈方〉نام بد یا کار بد

shì

士 shì ①(古代指未婚的男子)(در چین قدیمی) مرد مجرد، مرد بی زن ②(古代介于大夫和庶民之间的阶层)یك قشر اجتماعی در چین قدیمی میان مأمورین عالی رتبه وعامهء مردم ③(士人)دانشمند ④(军阶)سرجوخه یا گروهبان ⑤(某种技术人员)شخصی که در زمینهء معینی تربیت دیده باشد:护~ پرستار/勇~ مبارز/烈~ شهید ⑦〈象棋〉نگهبان (یکی از مهره های شطرنج چین)

【士兵】shìbīng سربازان، افراد، افراد نظامی

【士大夫】shìdàfū مجموعهء مأمورین، ادبا، فضلا (در چین فئودال)

【士林】shìlín 〈书〉محافل ادبی ودانشگاهی

【士子】shìzǐ دانشمند

【士女】shìnǚ ①(古代指未婚男女)مردان و زنان جوان وازدواج نکرده ②见"仕女"shìnǚ

【士气】shìqì روحیهء جنگی:鼓舞~ روحیه را بالا بردن/我军~高昂。روحیهء نظامیان ما بالا است.

【士绅】shìshēn مردمیکه از حیث اصالت یا مقام پائین تر از اشراف باشند، طبقهء متوسط

【士卒】shìzú سربازان، افراد نظامی:身先~ (افسر) در نبرد در صفوف مقدم سربازان قرار گرفتن

氏 shì ①(姓)یك نام خانوادگی در چین:张~兄弟 برادران «جان» ②(已婚妇女的姓后称呼)لقبی برای زن «شی» عروسی کرده که پس از نام خانوادگی شوهر خود ونام خانوادگی پدر خود می آید:王~李 خانم «لی» موسوم به وان ③(对名人专家的称呼):陈~定理 قضیهء «چن»/摄~温度计 درجهء سانتی گراد

【氏族】shìzú قبیله:~公社 کمون قبیله‌ای/~社会 جامعهء قبیله‌ای/~制度 سیستم قبیله ای

市 shì ①(集市)بازار:米~ بازار برنج/上~ به بازار عرضه ②(城市)شهر، بلد:天津~ شهر تیان تسین/~中心 مرکز تجارت شهر ③(市制的度量衡单位)مربوط به سیستم اوزان ومقیاسات چینی:~尺 یك واحد طول (یك سوم «چی» متر)

【市廛】shìchán 〈书〉بازار، مرکز تجارت، مرکز فروشگاهها

【市场】shìchǎng بازار:国内外~ بازار های داخلی وخارجی/~供应充足。کالا های وافر به بازار عرضه می شود./~繁荣。بازار پر رونق است./~价格 بهای بازاری/这种错误理论在群众中日益失去~。این نوع تئوری اشتباه آمیز بازارش در میان مردم روزبروز کسادتر می شود.

【市秤】shìchèng نوعی ترازوی چین

【市尺】shìchǐ «چی» واحد طول (برابر یك سوم متر)

【市石】shìdàn «دان» واحد وزن خشك برای غله (برابر یك هکتولیتر)

【市担】shìdàn «دان» واحد وزن (برابر پنجاه کیلوگرم)

【市斗】shìdǒu «دئی» واحد وزن خشك برای غله (برابر یك ده لیتر)

【市恩】shì'ēn تملق گفتن، مداهنه کردن

【市花】shìhuā گل نشان دهندهء یك شهر

【市徽】shìhuī آرم یك شهر

【市集】shìjí ①(集市)بازار مکاره ②(市镇)شهرستان

【市街】shìjiē خیابان شهر

【市斤】shìjīn «جین» واحد وزن (برابر نیم کیلوگرم)

【市井】shìjǐng 〈书〉بازار، میدان فروش کالا:~小人 آدم بی فرهنگ وبی ذوق

【市侩】shìkuài تاجر پست وخسیس:~习气 طرز رفتار تاجر پست وخسیس

【市面】shìmiàn وضع بازار، معامله:~繁荣。بازار رونق دارد./~萧条。بازار کساد است.

【市民】shìmín شهر نشین ها، اهالی شهر

【市亩】shìmǔ «مو» واحد مساحت (برابر ۰،۰٦٦٧هکتار)

【市情】shìqíng وضع شهر، وضع بازار

【市区】shìqū محلهء شهر

【市日】shìrì روز بازار در شهر

【市容】shìróng نمای شهر:保持~整洁 شهر را تمیز ومنظم نگهداشتن/参观~ از مناظر جالب شهر دیدن کردن

【市声】shìshēng قیل وقال های شهر

【市树】shìshù درخت نشان دهندهء شهر

【市委】shìwěi کمیتهء حزبی شهرداری

【市长】shìzhǎng شهردار

【市镇】shìzhèn شهرستان های کوچك

【市政】shìzhèng امور اداری شهرداری:~工程〈建〉مهندسی شهرداری

【市制】shìzhì سیستم اوزان ومقیاسات چینی 又称"市用制"

示 shì نشان دادن، آگاهی دادن، دستور دادن:出~证件 نامهء تان دریافت شد/告~ اعلان/暗~ تلویحا گفتن/ شناسنامهء خود را نشان دادن/请~ از بالا دستور خواستن/~悉。

【示波管】shìbōguǎn 〈电〉لولهء نوسان نگار

【示波器】shìbōqì 〈电〉نوسان سنج، نوسان بین

【示恩】shì'ēn حق به گردن کسی داشتن

【示范】shìfàn نمونه قرار دادن، نشان دادن：起～作用 نقش نمونه وار را ایفاء کردن/～表演金属切削 فن فلز بری را در پرواز نمایشی نشان دادن/～飞行 نمایشی

【示功器】shìgōngqì 〈机〉فشار سنج

【示功图】shìgōngtú 〈机〉نمودار فشار سنج

【示寂】shìjì در گذشتن راهب

【示警】shìjǐng اخطار کردن：鸣锣～ بوسیله ناقوس زدن اخطار کردن

【示例】shìlì آوردن مثال بارز

【示人】shìrén نشان دادن

【示弱】shìruò ضعف خود را نشان دادن：不甘～ به عقب ماندن از دیگران تن در ندادن

【示威】shìwēi ①(示威游行) تظاهرات زدن：～游行 دست به تظاهرات زدن ②(显示力量) قدرت خود را نشان دادن

【示意】shìyì با علامت ابلاغ کردن، با اشاره رساندن، اشاره کردن：以目～ با چشم اشاره کردن/我～他离开。 من اشاره کردم که برود.

【示意图】shìyìtú ①(略图) نقشه ساده راهنما：边界东段～ نقشه ساده راهنماکه قسمت شرقی مرزها را نشان می دهد/ ②〈机〉 نقشه یا تصویر برای نصب آنتن：架设天线的～ نمودار قیاسی

【示众】shìzhòng علنا در معرض عام قرار دادن：游街～ کسی را در خیابان ها در حضور مردم نشان دادن

【示踪物】shìzōngwù 〈物〉 اسباب رسام (فیزیك)

【示踪元素】shìzōng yuánsù عنصر شیمیائی رسام (فیزیك)

【示踪原子】shìzōng yuánzǐ اتم رسام

世 shì ①(一生) زندگی، حیات：今生今～ این زندگی ②(世代) نسل：～谊 دوستی نسل اندر نسل ③(时代) کنونی، در حال حاضر، امروزه：当今之～ عصر، دوره ④(世界) جهان، دنیا، گیتی：举～闻名 در سراسر جهان مشهور بودن ⑤〈地〉(زمین شناسی) دوره：古新～ دوره پالیوسین

【世弊】shìbì عیوب ونارسایی های زمان

【世仇】shìchóu ①(世代冤仇) دشمنی خانوادگی ②(世代的仇人) دشمن سوگند خورده (در عداوت خانوادگی)

【世传】shìchuán نسل به نسل به دست رسیدن

【世次】shìcì ترتیب نسل ها

【世代】shìdài ①(好几辈) از نسل به نسل، نسل اندر نسل：～相传 از نسل به نسل به ارث گذاشتن/他家～务农。 خانواده اش نسلا بعد نسل مشغول کشاورزی بوده است. ②〈生〉(بیولوژی) نسل：～交替〈生〉 تناوب نسل ها بطور یکه نسل اول دارای خواص اجداد خود نباشد

【世道】shìdào روش ها واخلاق های زمان：唉！这是什么～！ آخ!این چه روش ها واخلاق های زمان است./～变了。 روش ها واخلاق های زمان تغییر کرده است.

【世故】shìgù روش های دنیا، کار های دنیا：老于～ آشنا با روش های دنیا، وارد به کار های دنیا

【世故】shìgu وارد به کارهای دنیا：这人相当～。 این آدم با ملایمت رفتار می کند.

【世纪】shìjì قرن، سده：～末 پایان قرن

【世家】shìjiā خانواده اشرافی، خانواده سابقه دار و مشهور

【世交】shìjiāo ①(上代就有交情的人或人家) دوستان قدیمی خانواده ②(两代以上的交谊) دوستی دو نسل یا بیشتر از آن

【世界】shìjiè دنیا، جهان، گیتی：～博览会 نمایشگاه بین‌المللی/～冠军 قهرمان جهان/～观 جهان بینی/～大事 رویداد های جهان/～时〈天〉(نجوم) زمان جهانی/～纪录 رکورد جهان/～主义 جهان حکومت جهانی/～语 زبان اسپرانتو

【世界大战】shìjiè dàzhàn جنگ جهانی：第一次～ جنگ جهانی اول (دوم)

【世路】shìlù سر گذشت های انسان 又作"世途"

【世面】shìmiàn جهات مختلف جامعه، جهان：见过～ جهان با زندگی مواجه شدن وتاب آزمون های آنرا آوردن/经风雨,见～ دیده بودن، در زندگی مجرب بودن

【世人】shìrén جهانیان، مردم عام

【世上】shìshàng در جهان، در دنیا：～无难事,只怕有心人。 در دنیا کار نشد ندارد. برای کسیکه می کوشد کوشنده یابنده است.

【世事】shìshì کار های دنیا

【世俗】shìsú ①(流俗) رسوم وعادات معمولی：～之见 نظر های معمولی ②(非宗教的) غیر مذهبی، غیرروحانی

【世态】shìtài روش های دنیا：～人情 روش های دنیا/～炎凉 ناجوری وناهمآهنگی در روابط انسان 又作"世相"

【世外桃源】shìwài táoyuán سرزمین گل های هلو — کنایه از سرزمین خیالی صلح وصفا که دور از ناآرامی دنیا باشد

【世袭】shìxí ارثی، موروثی：～财产 اموال ارثی/～制度 نظام ارثی

【世系】shìxì شجره نامه، شجرةالنسب

【世议】shìyì افکار عمومی

【世谊】shìyì دوستی نسل ها

仕 shì ①(做官) مأمور بودن، به مأموریت رسیدن：学而优则仕。 دانشمند خوبی مأمور خواهد شد. (دکترین کنفوسیوس) ②〈象棋〉 نگهبان، یکی از مهره های شطرنج چین

【仕女】shìnǚ 〈美术〉 خانم های زیبا در نقاشی های سنتی چین

【仕途】shìtú 〈书〉 شغل یك مأمور رسمی

式 shì ①(式样) نوع، سبك، روش：新～ نوع جدید، سبك جدید/雷锋～的人物 مردم از نوع «لی فون» ②(格式) قالب، فرم：程～ فرم معینی برای کپی ③(仪式) مراسم：开幕～ مراسم افتتاحیه ④(自然科学中的式子) فرمول：分子～ فرمول مولکولی ⑤〈语〉(دستور) وجه：叙述～ وجه خبری

【式样】shìyàng نوع،شکل،مدل،طرح：各种～的服装 لباس ها با مدل های گوناگون/不同～的房屋 خانه ها به طرح های مختلف/各种～的车床 دستگاه های خراطی به مدل های گوناگون/～美观 شیك، خوش طرح مختلف

【式子】shìzi ①(姿势) ژست ②(算式等的统称) فرمول

رياضي

似 shì
另见 sì

【似的】shìde 〈助〉[用在名词、代词或动词后面,表示跟某种事物或情况相似]:像雪~那么白 مانند برف سفید /他仿佛睡着了~。گويا خوابش رفته است./这孩子乐得什么~。اين بچه از خوشحالی در پوست نمی گنجد. بودن

试 shì ①(试验)آزمايش كردن، امتحان كردن:~一~ (لباس، كفش و...را) امتحان كردن 穿~/ يك بار امتحان كردن 绳子结实不结实~一~/پرش آزمايشی 跳~/ محكم بودن طناب را امتحان كردن 产~/ توليد آزمايشی ②(考试) امتحان

【试办】shìbàn (كار خانه، مؤسسه و...را) بطور آزمايشی اداره كردن

【试表】shìbiǎo 〈口〉درجه گذاشتن

【试播】shìbō بطور آزمايشی پخش كردن

【试场】shìchǎng سالن امتحان، اطاق امتحان

【试车】shìchē عمل آزمايشی(برای اتومبيل، دستگاه و...)

【试点】shìdiǎn ①(做试验)آزمايش كردن، در نقاط برگزيده به آزمايش پرداختن ②(做试验的地方)محلی كه آزمايش در آن صورت می گيرد

【试电笔】shìdiànbǐ 〈电〉قلم مخصوص آزمايش برای كارگر برق

【试飞】shìfēi پرواز آزمايشی:~驾驶员 خلبان پرواز آزمايشی

【试管】shìguǎn لوله آزمايش:~架 جايگاه لولهء آزمايش/~婴儿 نوزاد لولهء آزمايش

【试航】shìháng سفر هوايی يا دريايی آزمايشی

【试剂】shìjì 〈化〉(شيمی) معرف

【试金石】shìjīnshí سنگ محك

【试卷】shìjuàn ورقهء امتحان

【试射】shìshè 〈军〉تيراندازی آزمايشی

【试探】shìtàn پی گردی، تجسس كردن، استخراج كردن:~一下他对这个问题的看法 نظر او را در مورد اين مسئله پی گردی كنيد.

【试探性】shìtànxìng امتحانی، آزمايشی:~攻击 حملهء آزمايشی/~气球 بالون امتحانی/~谈判 مذاكرهء آزمايشی

【试题】shìtí سؤالات امتحان

【试图】shìtú سعی كردن، تلاش كردن

【试问】shìwèn آيا ممكن است بپرسم كه...

【试想】shìxiǎng [用于委婉的质问]فقط مجسم كردن:~你这样干下去会有好结果吗? فقط مجسم كنيد اگر به اين كار ادامه دهيد به نفع شما تمام خواهد شد؟

【试销】shìxiāo كالا ها را بطور آزمايشی فروختن:~专柜 دكهء مخصوص فروش آزمايشی كالا

【试行】shìxíng امتحان كردن:先~,再推广 اول امتحان كردن و سپس تعميم دادن/由上级批准~ برای تصويب مقامات بالا تر اجرای آزمايش

【试演】shìyǎn نمايش آزمايشی(برای پيس، اپرا و...)

【试验】shìyàn امتحان، آزمايش:水压~ امتحان فشار آب/进行反坦克武器~ اسلحهء ضد تانك را امتحان كردن/~场 ميدان آزمايش/~农场 فرم كشاورزی آزمايشی/~田 قطعهء زمين كشاورزی برای آزمايش/~性工厂 كارخانهء تهيه اسباب آزمايشی

【试样】shìyàng نمونهء (چاپ، لباس، كفش و...)

【试映】shìyìng 〈电影〉نمايش فيلم تازه (برای آزمايش)

【试用】shìyòng به طور آزمايشی بكار بردن:~本 نسخهء آزمايشی/~品 محصولات آزمايشی/~期 دورهء آزمايش وكار آموزی/~人员 كارمند در دورهء آزمايش

【试运转】shìyùnzhuǎn 〈机〉براه اندازی دستگاه برای آزمايش

【试纸】shìzhǐ 〈化〉كاغذ مخصوص آزمايش:石蕊~ كاغذيكه بمادهء ليتموس آغشته است/万用~ كاغذ مخصوص آزمايش برای چندين استفاده است/姜黄~ كاغذيكه بمادهء زردچوبه آغشته

【试制】shìzhì بطور آزمايشی توليد كردن:一种新的播种机~成功了。يك نوع دستگاه بذرافشانی بطور آزمايشی با موفقيت توليد شده است.

【试种】shìzhòng بطور آزمايشی كاشتن:~水稻 برنج كاشتن

势 shì ①(势力)اقتدار، قدرت، نفوذ:权~ قدرت ونفوذ/仗~欺人 با سوء استفاده از قدرت پيوند های خويشاوندی مردم را در مضيقه قرار دادن ②(力量的趋向)نيروی بزرگ حركت (چيزی)، گرايش:来~甚猛 با نيروی مهيب فرو آمدن/以排山倒海之~ با قدرتی مهيب مانند بهمن ناگهانی/风~已减。باد فروكش كرده است. ③(自然界的形势)نمای ظاهری يك شیء:山~ موقعيت يك كوه/地~ عوارض زمين ④(状况)طبيعی:劣~ شرايط نامساعد/~难从命。شرايط به من اجازه نمی دهد تقاضای شما را برآورده بسازم./~所必然 بطور طبيعی ⑤(姿态)ژست، علامت:作手~ با دست اشاره كردن ⑥(雄性生殖器)آلت تناسلی نر:摆姿~ ژست گرفتن/去~ بيضه بيرون آوردن، اخته كردن

【势必】shìbì مسلما، حتما، بدون شك وترديد:饮酒过度,~影响健康。افراط در شراب خوری مسلما به سلامتی انسان صدمه می رساند.

【势不可当】shì bùkě dāng مقاومت ناپذير 又作"势不可挡"

【势不两立】shì bù liǎng lì كاملا آشتی ناپذير، كاملا مخالف وضد يكديگر

【势成骑虎】shì chéng qí hǔ در برابر مشكلات به مهلكه افتادن

【势家】shìjiā خانوادهء با نفوذ

【势均力敌】shìjūn-lìdí در قدرت برابری كردن:双方~。طرفين با نيروی برابر خوب بهم آمدند./一场~的比赛 يك مسابقهء تقريبا برابر

【势力】shìlì قدرت، نيرو، نفوذ:壮大革命~ توسعهء نفوذ انقلاب/~范围 قلمرو نفوذ

【势利】shìli پست وچاپلوس:~小人 آدم پست وچاپلوس

【势利眼】shìliyǎn ①(作风势利)پستی وچاپلوسی ②(作风

势利的人）آدم پست وچاپلوس

【势能】shìnéng 〈物〉(فیزیك) انرژی نهائی، نیروی ذخیره

【势如破竹】shì rú pò zhú مانند بریدن خیزران، با نیروی همه مقاومت، ~,所向披靡。: مقاومت ناپذیر، به آسانی وسهولت دشمن را در هم شکستن ودر همه جا پیروزمندانه به پیش رفتن

【势头】shìtóu ①(力量) نیروی جنبش، قوه حرکت: 风的~越来越大。باد هرچه شدیدتر می وزد. ②〈口〉(情势) گرایش: 他见~不对,转身就走。وقتی دید اوضاع برعلیه او است، فورا رو برگرداند.

【势位】shìwèi مقام وقدرت

【势要】shìyào آدم با نفوذ وبلند پایه

【势在必行】shì zài bì xíng (تحت شرایط خاص) حتمی بودن (کاری)

【势子】shìzi 〈方〉ژست

事 shì ①(事情) چیز، کار، امر، مسئله، موضوع، قضیه: 国家大~ امور کشور / 把坏~变成好~ امر بدی را به امر خوبی تبدیل کردن / ~非经过不知难。تا کاری را انجام ندهید، هرگز سختی آنرا درنمی یابید. / 遇~和群众商量 وقتی مشکلات بروز می کند، با توده های مردم مشورت کنید. ②(事故) حادثه، سانحه: 出~ حادثه اتفاق افتادن / 平安无~。همه چیز خوب است. / 省了不少~ زحمت ها کم کردن / 惹~ ایجاد مزاحمت کردن ③(职业) کار، شغل: 有~大家做。ما همگی باید از کار سهمی داشته باشیم. / 找~ جستجوی کار کردن ④(关系;责任) مسئولیت، گرفتاری: 这件案子里还有他的~呢。او در این پرونده قضائی درگیر است. ⑤(侍奉) خدمت رسیدن: ~父母 خدمت پدر ومادر خود رسیدن ⑥(从事) مشغول کردن: 不~生产 به کار تولیدی دست نزدن / 无所~~ هیچ کاری نکردن، وقت را بیهوده گذراندن

【事半功倍】shì bàn gōng bèi با نیمه کوشش نتیجه کار را دو برابر کردن

【事倍功半】shì bèi gōng bàn با کوشش دو برابر نیمه نتیجه کار را بدست آوردن

【事必躬亲】shì bì gōng qīn شخصا به هر جزیی از کار رسیدگی کردن

【事变】shìbiàn ①(突然发生的重大政治、军事事件) حادثه: 七七~ حادثه ۷ ژوئیه ۱۹۳۷ ②(政治、军事方面的重大变化) امر فوق‌العاده و غیر منتظره: 准备应付可能的突然~。باید برای هر امر فوق العاده وغیر منتظره احتمالی آمادگی داشت. ③(事物的变化) سلسله‌ای از حوادث: 研究周围~的联系 ارتباط حوادث پیرامون خود را مورد مطالعه وبررسی قرار دادن

【事不关己,高高挂起】shì bù guān jǐ, gāo gāo guà qǐ چون موضوع ربطی با ما ندارد، آنرا نادیده می گیریم.

【事不宜迟】shì bù yí chí ما باید بدون تأخیر به موضوع رسیدگی کنیم.

【事出有因】shì chū yǒu yīn این به هیچوجه اتفاقی نیست. 或 برای این دلیل خوبی وجود دارد.

【事到临头】shì dào líntóu در آخرین لحظه، زمانیکه وضع وخیم می شود

【事端】shìduān حادثه، آشوب: 挑起~ به عمد حادثه ای آشوب ایجاد کردن / 制造~ ایجاد کردن

【事故】shìgù حادثه، رویداد ناگوار: 防止发生~ از اتفاق افتادن حادثه جلوگیری کردن / 责任~ حادثه ناشی از غفلت کسی / 交通~ تصادف ترافیکی

【事故由子】shìgù yóuzi 〈方〉①(事端) حادثه ②(由头) بهانه

【事过境迁】shìguò-jìngqiān قضیه تمام شده وشرایط تغییر کرده است.

【事后】shìhòu پس از حادثه، سپس: 不要老是作~的批评 / سعی نکنید که فقط پس از رخ دادن حادثه ایراد بگیرید. / 诸葛亮~ پس از بروز حادثه عاقل بودن

【事迹】shìjì کارهای نیك، دست آورد ها: 英雄~ کار های قهرمانانه

【事假】shìjià مرخصی (برای رسیدگی به امور شخصی): 请两小时~ برای دو ساعت اجازه مرخصی گرفتن

【事件】shìjiàn حادثه، رویداد: 流血~ حادثه خونریزی / 二十世纪伟大的~ بزرگترین رویداد در قرن بیستم

【事理】shìlǐ منطق، دلیل: 明白~ منطقی بودن، عقل سلیم داشتن

【事例】shìlì نمونه، مثال: 典型~ مثال تیپیك

【事略】shìlüè شرح حال مختصر

【事前】shìqián قبل از حادثه، از پیش، قبلا: ~跟负责人商量 از پیش با مسئولین مشورت کردن / ~毫无准备 اصلا آمادگی ذهنی نداشتن / ~请示,事后报告 از پیش دستور از مقام بالا خواستن وسپس به آن گزارش دادن

【事情】shìqing چیز، کار، امر، مسئله، موضوع، قضیه: 急待解决的~ کار فوری / ~的真相 حقیقت امر / ~也真巧 همانطور که بخت واقبال یاری کرد / ~是这样的。جریان کار اینطور بود.

【事实】shìshí حقیقت، واقعیت: 与~不符 با حقیقت منطبق نبودن / ~俱在。حقایق همه وجود دارد. / ~恰恰相反。حقایق برعکس نشان می دهند. / ~如此。اینست چگونگی کارها.

【事实上】shìshíshang در حقیقت، در واقع: ~的承认 شناسایی دولتی بطور عملی وبالفعل / ~的停火 آتش بس بطور عملی وبالفعل

【事事】shìshì ①(各种事情) هرچه، هر کار: ~都要从人民的利益出发。در هر کاری که انجام می دهیم اولین چیزی که مورد توجه ماست مصلحت خلق است. ②〈书〉(从事某种事情) به کاری پرداختن

【事势】shìshì حالت امور، وضع

【事态】shìtài حالت امور، وضع: ~严重。وضع وخیم است. / ~在恶化。وضع روبه وخامت می گراید. / ~的发展,证明了我们的看法是完全正确的。پیشرفت رویداد ها نظرمانرا کاملا تایید کرد.

【事务】shìwù ①(要做的事情) کار، کار روزانه: ~性工作 کار عادی اداری / ~主义 نوعی سبك کار که بطور عمده عبارت است از گرفتاری کامل در کار های عادی اداری بدون توجه به سیاست، شیوه کارو... / ~主义者 کسی گرفتار کارهای عادی

متصد امور عمومی 员～：امور عمومی (总务)② اداری
【事物】shìwù شیء：～的矛盾法则 قانون تناقض در اشیاء
【事先】shìxiān از پیش، قبلا：～做好准备 همه چیز را از پیش آماده کردن / ～和他们打个招呼。مطلب را از پیش به آنها اطلاع بدهید. / ～磋商 مشورت های پیشین / ～酝酿 تبادل نظر / ～策划的暗杀 سوء قصد از پیش طراحی شده / پیشاپیش
【事项】shìxiàng موضوع، نکته：注意～ نکات قابل توجه
【事象】shìxiàng حالت امور
【事业】shìyè ①(从事的活动) امر، کار، فعالیت：革命～ امر انقلاب / 文化教育～ امور فرهنگی وآموزشی / 教育～ امور آموزش وپرورش / ～心 فداکاری در کار خود ②(特指无收入的事业) امور خیریه：集体福利～ امور خیریه اختصاصی / 公用～ شرکت های مولد اشیاء سودمند بحال عامه / جمعی ～单位 بنگاهها و مؤسسات دولتی / ～费 هزینه های اداری
【事宜】shìyí [多用于公文、法令] ترتیب ها، مسائل مربوط：商谈有关建馆～ در باره مسائل مربوط به تأسیس سفارتخانه مذاکره کردن / 讨论春耕～ مسائل مربوط به شخم زنی بهاره را مورد بحث قرار دادن
【事由】shìyóu ①(事情的原委) منشاء یك حادثه، جزئیات ②(公文用语) محتوای عمده یك موضوع
【事与愿违】shì yǔ yuàn wéi همه چیز بر خلاف میل کسی است.
【事在人为】shì zài rén wéi این همه به تلاش انسان وابسته است 或 از تو حرکت از خدا برکت است.
【事主】shìzhǔ قربانی یك جرم

侍 shì خدمت کردن، پیشخدمت بودن：～立一旁 به ملازمت در کنار کسی ایستادن
【侍从】shìcóng 〈旧〉 ملازم، همراه، پیشخدمت، خدم وحشم：～副官 آجودان مخصوص
【侍儿】shì'ér 〈书〉 ندیم، کنیزك
【侍奉】shìfèng خدمت کردن، خدمت گزاری کردن، در خدمت کسی بودن
【侍立】shìlì در کنار مافوق یا بزرگان ایستادن وآماده خدمت بودن
【侍女】shìnǚ ندیم، دختر خدمتکار، پیشخدمت زن، کلفت
【侍卫】shìwèi گارد مخصوص：宫廷～ گارد مخصوص امپراطور دربار
【侍养】shìyǎng (برای والدین) خدمت کردن، مواظبت کردن
【侍役】shìyì نوکر، پیشخدمت
【侍者】shìzhě 〈书〉 ملازم، پیشخدمت، نوکر：餐厅～ پیشخدمت رستوران

视 shì ①(看) نگریستن، نگاه کردن：注～ خیره نگاه کردن ②(看待) تلقی کردن، خواندن، دانستن：～为莫大光荣 چیزی را مایه افتخار بزرگی تلقی کردن / ～如仇敌 کسی را دشمن دانستن ③(考察) بازرسی کردن، تفتیش کردن：巡～ سفر بازرسی کردن
【视差】shìchā 〈物〉 (فیزیك) اختلاف منظر
【视察】shìchá بازرسی کردن：～边防部队 واحد های مرزی را بازرسی کردن
【视场】shìchǎng افق دید
【视唱】shìchàng (موسیقی) خواندن رؤیتی：～练耳 سولفش خوانی، نت خوانی
【视地平】shìdìpíng 〈天〉 (نجوم) افق مرئی
【视而不见】shì ér bù jiàn نگاه کردن اما ندیدن، نادیده گرفتن：～，听而不闻 نگاه کردن اما ندیدن، گوش کردن اما نشنیدن / 这是事实，不能～。 اینها حقایق هستند وشما نمی‌توانید حقایق را نادیده بگیرید.
【视轨道】shìguǐdào 〈天〉 (نجوم) مدار مرئی
【视角】shìjiǎo زاویه بصری
【视界】shìjiè میدان بصری، افق دید
【视景】shìjǐng منظره جلوی خلبان در موقع پرواز
【视距】shìjù فاصله دید
【视觉】shìjué 〈生理〉 حس باصره، حس بینائی：～像〈心〉 (روان شناسی) تصویر بصری / ～印象〈心〉 (روان شناسی) تأثیر بصری / ～暂留 دوام دید
【视力】shìlì قوه دید، قوه بینایی：～测验 امتحان قوه دید / ～表 نمودار قوه دید / ～好(差) قوه دید خوب (بد) داشتن
【视亮度】shìliàngdù 〈天〉 (نجوم) روشنایی مرئی
【视频】shìpín 〈物〉 (فیزیك) بسامد بصری، فرکانس بصری
【视如敝屣】shì rú bìxǐ چیزی را به مثابه کفش کهنه دانستن ـ یعنی مانند چیز بی‌فایده کنار گذاشتن
【视如草芥】shì rú cǎojiè چیزی را بمثابه یك شاهی بی ارزش تلقی کردن
【视如寇仇】shì rú kòuchóu کسی را دشمن خواندن
【视若无睹】shì ruò wú dǔ از چیزی چشم پوشیدن، نادیده پنداشتن
【视神经】shìshénjīng 〈生理〉 عصب باصره، عصب بینایی
【视事】shìshì (مأمورین) پس از به عهده گرفتن مأموریت به کار پرداختن
【视死如归】shì sǐ rú guī مرگ را چیزی مانند باز گشت به خانه تلقی کردن، مرگ را آسان گرفتن
【视听】shì-tīng دیدن وشنیدن، آنچه دیده وشنیده می شود؛ سمعی وبصری：混淆～ افکار مردم را مغشوش کردن / 以正～ تا اینکه مسائل برای عامه مردم روشن و واضح شود / 教学～ آموزش سمعی وبصری
【视同等闲】shì tóng děng xián بی اعتنایی کردن
【视同儿戏】shì tóng érxì (یك موضوع جدی را) کم اهمیت تلقی کردن
【视同路人】shì tóng lùrén کسی را غریبه دانستن
【视图】shìtú 〈机〉 نقشه چیزی：前～ نقشه جلوی چیزی / 侧～ نقشه پهلوی چیزی / 上～ نقشه بالایی چیزی
【视网膜】shìwǎngmó 〈生理〉 شبکیه چشم：～脱离 دور افتادگی شبکیه چشم / ～炎 ورم شبکیه چشم
【视为】shìwéi دانستن، تلقی کردن
【视为畏途】shì wéi wèi tú چیزی را راه پرخطری دانستن

【视线】shìxiàn خط دید(در نقشه برداری)
【视星等】shìxīngděng 〈天〉اندازهٔ نور ستارهٔ مرئی
【视野】shìyě افق دید:广阔的～ افق دید وسیع
【视阈】shìyù 〈生理〉(Visual threshold) آستانهٔ بصری
【视紫质】shìzǐzhì 〈生理〉ارغوان شبکیه

饰 shì ①(装饰品) زینت ها، تزیین ها، زیورها:服～ لباس زینت دادن، ②(装饰) زیور آلات برای پنجره ～窗/ها وزینت ها تزیین کردن، آرایش کردن:把文章修～一下 مقاله را ویرایش کردن / 文过～非 عیب های خود را پوشاندن / 拒谏～非 پند واندرز دیگران را رد کردن وعیب های خود را پوشاندن ③(扮演) رل...را بازی کردن، نقش...را ایفاء کرد:她在《白毛女》里～喜儿。او در اپرای «دختر موی سفید» نقش «شی ئه» را ایفاء کرد.
【饰词】shìcí بهانه، عذر
【饰物】shìwù ①(首饰) زیور وپیرایه، جواهر ②(器物上的装饰品) زینت ها، تزیین ها، زیورآلات (برای اشیاء)
【饰演】shìyǎn نقشی ایفاء کردن

室 shì اطاق:卧～ اطاق خواب، خوابگاه / 会客～ اطاق پذیرایی/办公～ دفتر
【室内】shìnèi درونی، داخلی، سر پوشیده:保持～卫生 محل سرپوشیده را تمیز نگهداشتن / ～溜冰场 میدان سر پوشیدهٔ اسکیتینگ / ～温度 درجهٔ حرارت داخل اطاق / ～游泳池 استخر سرپوشیده / ～运动 ورزش مخصوص درون اطاق / ～装饰 زینت های درونی اطاق
【室内乐】shìnèiyuè 〈乐〉موسیقی مجلسی
【室女座】shìnǚzuò 〈天〉(نجوم) برج سنبله
【室外】shìwài بیرونی، صحرایی، در هوای آزاد:～活动 فعالیت ها در هوای آزاد/～温度 درجهٔ حرارت بیرونی

恃 shì اتکاء کردن، متکی بودن:有～无恐 ترسناك نبودن به سبب داشتن پشتیبان قوی
【恃才傲物】shì cái ào wù بیش از اندازه به نیروی خود مغرور بودن، غرور مفرط
【恃强凌弱】shì qiáng líng ruò به اتکاء زور خود به ضعف ها قلدری کردن

拭 shì خشکاندن، پاك کردن، برطرف کردن
【拭目以待】shì mù yǐ dài بادیدهٔ انتظار نگریستن

柿 shì خرمالو
【柿饼】shìbǐng خرمالوی خشك شده
【柿蒂】shìdì 〈中药〉غلاف وهاگدان خرمالو
【柿霜】shìshuāng 〈中药〉پودر روی خرمالوی خشك شده
【柿子】shìzi خرمالو
【柿子椒】shìzijiāo فلفل شیرین

是 shì ①(对) صحیح، درست:你说得～。شما صحیح فرمودید./似～而非 ظاهرا درست اما در حقیقت غلط/实事求～ از واقعیت جستجوی حقیقت کردن ②[表示答应的词] بله، آری:～，我们一定完成任务。بله، وظیفه را انجام خواهیم داد. ③〈书〉(这) این، آن:～日天气晴朗。آن روز هوا صاف بود./～可忍，孰不可忍？اگر این را می توان تحمل کرد، چه چیزی را نمی توان تحمل کرد؟ ④[表示两种事物同一，或后者说明前者]:我～一个教员。من معلم هستم. ⑤[联系两种事物，表示陈述的对象属于"是"后面所说的情况]:院子里～冬天，屋子里～春天。در بیرون حیاط زمستان بود، اما در داخل اطاق بهار. ⑥[与"的"字相应，有分类的作用]:这艘轮船～中国制造的。این کشتی ساخت چین بود./我～来看老王的。من برای دیدن «لائو وانگ» آمدم. ⑦[表示存在]:宿舍前面～花园。در جلو خوابگاه باغی بود./前面～稻田。در روبرو شالیزاری وجود دارد./满身～汗。تمام بدن عرق آلود بود. ⑧[表示承认所说的，再转入正意]:这东西旧～旧，可还能用。بله، این چیز کهنه شده است، اما هنوز می توان از آن استفاده کرد./诗～好诗，就是长了点。این شعر خوبی است، اما کمی دراز ومفصل است. ⑨["是"前后用相同的名词或动词，连用两个这样的格式，表示所说的几桩事物互不相干]:敌～敌，友～友，必须分清敌我的界限。دشمن دشمن است، دوست دوست است.باید بین آنها خط فاصل کشید. ⑩[表示适合]:这场雨下的～时候。باران درست بموقع باریده است./工具放的不～地方。ابزار های کار را در جای صحیح قرار ندادند. ⑪[表示"凡是"、"任何"]:～集体的事大家都要关心。هرچه مربوط به جمع است همهٔ ما باید به آن توجه کنیم./～重活，他都抢着干。هروقت کار سنگینی پیش می آید، او همواره به انجام آن می شتابد. ⑫[重读，表示坚决肯定]:他～不知道。او قطعا نمی داند./天气～冷。هوا واقعا سرد است. ⑬[用于问句]:你～坐火车，还～坐汽车？شما باقطار می روید یا با اتوبوس؟/你～累了不～？شما خسته شدید یا خیر؟ ⑭[用在句首，加重语气]:～谁告诉你的？چه کسی به شما گفت؟/～人民创造了历史。این خلق بود که تاریخ را آفرید. ⑮(肯定) تحسین کردن، تصدیق کردن:～古非今 بمنظور محکوم کردن امروز گذشته را تحسین کردن
【是的】shìde ①(对) بله، آری، درست است ②见"似的" shìde
【是非】shìfēi ①(正确和不正确) صحیح ونادرست، درست وغلط:～问题 مسئلهٔ حق وناحق/明辨～ از درست را بروشنی تمیز دادن/～自有公论。درستی یا نادرستی را عامهٔ مردم قضاوت خواهند کرد. ②(口舌) دعوا، نزاع:搬弄～ سخن چینی کردن، تخم نفاق پاشیدن
【是非曲直】shì-fēi qū-zhí درست ونادرست، حقیقت ودروغ:不同～ در رسیدگی به درستی یا نادرستی قضیه اصلا به خود زحمت ندادن
【是非窝】shìfēiwō محل تضادها
【是否】shìfǒu آیا...نه:这～符合实际？آیا با واقعیت منطبق است یا خیر؟/他～能来，还不一定。هنوز مسلم نیست که بیاید یانه.
【是古非今】shì gǔ fēi jīn کارهای گذشته را تأیید کردن وکار

های کنونی را منفی نمودن

【是正】shìzhèng 〈书〉تصحیح کردن

适 shì ①(适合)مناسب، در خور، شایسته：~于儿童阅读的书籍 کتابهایی درخور کودکان ②(恰好)درست، صحیح، بجا：~量 همان مقدار صحیح / ~逢休假。اتفاقا آن روز تعطیل بود. ③(舒服)راحت، خوب：舒~ راحت، خوش / 感到不~ حال خوب نداشتن ④(去)رفتن، دنبال کردن：无所~从 خبر نداشتن از اینکه چه مسیری باید دنبال شود ⑤〈书〉(出嫁)(دختر) عروسی کردن

【适才】shìcái 〈方〉الآن

【适当】shìdàng مناسب، صحیح، درخور، شایسته：~的工作 کار مناسب / ~的安排 ترتیبات مناسب / ~的调整 تعدیل بجا / 到~的时候 در لحظهٔ مناسب، فرصت مناسب / ~的时机 موقع خود

【适得其反】shì dé qí fǎn بر خلاف آرزوی کسی：合理施肥能增产，但肥料过多会~。کود مناسب میزان تولید را افزایش می دهد، اما کود بیش از حد نتیجهٔ معکوس خواهد داد.

【适度】shìdù درجهٔ مناسب، اندازهٔ درخور، میزان صحیح：~的体育活动有利于病人恢复健康。ورزش وتربیت بدنی بمیزان مناسب در شفا یافتن بیمار کمك می کند.

【适逢其会】shì féng qí huì اتفاقا در لحظه مناسب حضور داشتن

【适航性】shìhángxìng مناسب بودن برای پرواز

【适合】shìhé مناسب، درخور، سازگار：~当地情况 با شرایط محلی مناسب بودن / ~某人的口味 با ذایقهٔ کسی سازگار بودن / 这类野生植物不~用作饲料。این گیاهان وحشی برای علوفه مناسب نیست. / ~人民的需要 با نیاز های مردم مناسب بودن

【适婚】shìhūn سن مناسب برای ازدواج

【适可而止】shìkě ér zhǐ برای ادامه ندادن کاری زمان ومکانش را دانستن، در زیاده روی خود داری کردن

【适口】shìkǒu مطبوع به ذایقه، سازگار با ذایقه، لذیذ، باب دندان

【适来】shìlái 〈书〉الآن، یك لحظهٔ پیش

【适龄】shìlíng مناسب با سن：(入学)~儿童 کودکان مدرسه ای / (入伍)~青年 جوانان درسن سربازی

【适路】shìlù مناسب با نیاز

【适巧】shìqiǎo اتفاقا

【适切】shìqiè درست، بجا

【适人】shìrén 〈书〉شوهر کردن

【适时】shìshí در لحظهٔ مناسب، بموقع، بهنگام، بجا：~播种 بذر افشانی بموقع / ~召开经验交流会 جلسه های تبادل تجربه را بموقع تشکیل دادن

【适体】shìtǐ (لباس) اندازهٔ بدن

【适销】shìxiāo (اجناس) زود فروش

【适宜】shìyí مناسب، درخور، شایسته：他~做技术性工作。او برای کار فنی مناسب است. / 这种土壤~种花生。این نوع خاك برای کاشتن بادام زمینی مناسب است. / 我以为这样做不~。من این رفتار را غیر مناسب می دانم. / 这样做于你不~。مناسب نیست که شما این کار را انجام دهید. / 最~于植物的温度 مناسبترین درجهٔ حرارت برای رشد گیاهان

【适意】shìyì مطبوع، لذت بخش، راحت：夏天洗冷水澡~极了。در تابستان با آب سرد حمام کردن بسیار راحت ولذت بخش است.

【适应】shìyìng مناسب، جور کردن، موافق کردن، وفق دادن：~革命斗争的需要 با نیاز های مبارزهٔ انقلابی وفق کردن / ~时代的要求 با اقتضای زمان منطبق بودن / ~环境 خود را با محیط وفق دادن / 上层建筑要与经济基础相~。روبنا باید با پایهٔ اقتصادی موافق باشد. / 人们的思想必须~已经变化了的情况。مردم باید افکار خود را با شرایط تغییر یافته منطبق سازند. / ~当地的气候 موافق با آب وهوای محلی / ~性〈生〉قابلیت توافق، سازگاری / ~症〈医〉(طب) ظاهر شدن علائم مرض

【适用】shìyòng مناسب بودن، عملی بودن، قابل اجرا بودن：美观~ زیبا وعملی / 这东西很~。این چیز بسیار مناسب وعملی است. / 这个新的种植法对我们这个地区很~。این شیوهٔ جدید کشت وزرع برای منطقهٔ ما قابل اجرا است.

【适者生存】shìzhě shēngcún 〈生〉(بیولوژی) بقای اصلح

【适值】shìzhí درست در همان زمان：昨日来访，~出外，憾甚。دیروز برای دیدار تان آمدم، اما متأسفانه شما بیرون رفته بودید.

【适中】shìzhōng ①(适度)معتدل：雨量~ بارندگی معتدل ②(位置正好)خوب واقع شده：招待所地点~。این مهمان سرا موقعیت خوبی دارد.

逝 shì ①(时间过去)گذشتن، طی شدن：时光易~。زمان بسرعت می گذرد. ②(死亡)در گذشتن، مردن：病~ از بیماریدر گذشتن

【逝世】shìshì در گذشتن، مردن

莳 shì ①〈方〉(移植)جابجا کردن：~秧 نشاهای برنج را جابجا کردن ②〈书〉(栽种)کاشتن، پرورش دادن：~花 پرورش دادن گل

铈 shì 〈化〉(Ce) سریم

弑 shì 〈书〉کشتن (پادشاه یا پدر ومادر خود را)

释 shì ①(解释)توضیح دادن، شرح دادن، روشن کردن：~义 توضیح دادن معنی(کلمه را) ②(消除)روشن کردن، شك وتردید را بر طرف کردن：~疑 برطرف کردن ③(放开)رها کردن：手~ دست خود را رها کردن / 如~重负 گویا بار سنگینی از دوش بر داشته شده باشد ④(释放)آزاد کردن، رها کردن：~俘 زندانیان را آزاد کردن ⑤〈简〉(释迦牟尼)اسم مخفف برای ساکیامونی(مؤسس دین بودا) ⑥(泛指佛教)دین بودا

【释放】shìfàng ①(放出拘押的人)آزاد کردن، رها کردن：刑满~ پس از اتمام دورهٔ زندانی آزاد شدن ②〈物〉(فیزیك)رها شدن：~出能量 رها شدن انرژی

【释迦牟尼】Shìjiāmóunì ساکیامونی(مؤسس دین بودا)
【释教】Shìjiào دین بودا
【释卷】shìjuàn کتاب را کنار گذاشتن
【释然】shìrán 〈书〉راحت وآسوده خاطر شدن
【释子】shìzì 〈书〉راهب

嗜 shì معتاد شدن، به چیزی خو گرفتن، به چیزی معتاد شدن: ~酒 به الکل بودن/~杀成性 به کشتار خو گرفتن

【嗜好】shìhào ①(爱好)سرگرمی، کار ذوقی، کار تفریحی: 摄影是她的~。عکس برداری کار ذوقی او بود. ②(有瘾)خوی، اعتیاد: ~抽烟 معتاد به سیگار بودن/~喝酒 معتاد به شراب بودن

【嗜血】shìxuè بی رحم، تشنه به خون، خون خوار، خونریز: ~成性的法西斯匪徒 فاشیست های خونخوار

誓 shì ①(表示决心依照说的话实行)سوگند خوردن، قسم خوردن، قسم یاد کردن: ~为祖国繁荣奋斗终身 سوگند خوردن برای اینکه حیات خود را وقف رفاه وسعادت کشور کند/~将革命进行到底 قسم خوردن برای به سر انجام رساندن انقلاب ②(表示决心的话)سوگند، قسم

【誓不罢休】shì bù bàxiū سوگند خوردن برای ادامهٔ فعالیت تابه هدف خود نرسیم، دست از کار برنخواهیم داشت: 不达目的，~。 又作"誓不甘休"

【誓不两立】shì bù liǎng lì سوگند خوردن برای آشتی ناپذیر بودن با دشمن و پرهیز بودن از همزیستی با او

【誓词】shìcí سوگند، قسم، سوگندنامه

【誓师】shìshī میتینگ سوگند خوری قبل از لشکر کشی که در آن ارادهٔ رزمی نظامیان بیان شود: ~大会 میتینگ سوگند خوری/~典礼 مراسم سوگند خوری

【誓死】shìsǐ جان خود را وقف کاری کردن: ~保卫祖国 جان خود را وقف دفاع از میهن خود کردن/~不二 با سوگند خوردن مرگ را بر تسلیم ترجیح دادن/~不屈 وقف وفاداری کردن

【誓言】shìyán سوگند، قسم، سوگند نامه: 履行~ به سوگند خود وفا کردن

【誓约】shìyuē سوگند خوردن، قسم خوردن، وعدهٔ جدی دادن

噬 shì گزیدن: 吞~ بلعیدن/反~ اتهام متقابل ودروغین زدن

【噬菌体】shìjūntǐ 〈生〉ویروس باکتری خوار

【噬脐莫及】shì qí mò jí گاز زدن ناف خود کاری غیر ممکن است ـ کنایه از اینکه پشیمانی سودی ندارد.

【噬食】shìshí بلعیدن

螫 shì نیش زدن

【螫针】shìzhēn 〈动〉نیش حشرات

shi

匙 shi 见"钥匙"yàoshi
另见 chí

殖 shi 见"骨殖"gǔshi
另见 zhí

shōu

收 shōu ①(接收)پذیرفتن، دریافت کردن: ~发报 تلگراف ها را مخابره ودریافت کردن/请~下作为纪念。 لطفا اینرا بعنوان یادگار بپذیرید/学校今年又~了一批研究生。 امسال دانشگاه یك دسته دیگر از دانشجویان دورهٔ فوق لیسانس را پذیرفته است/这本词典共~词六万余条。 این فرهنگ شامل ۶۰،۰۰۰ مدخل می باشد. ②(拿回)پس گرفتن: ~工具 ابزار های کار را پس گرفتن/洗的衣服~了没有? لباس های شسته را درون آورده اید؟ ③(收取)جمع کردن: ~水电费 پول آب و برق را جمع کردن/~税 مالیات جمع کردن/~废品 جمع کردن اشیاء کهنه وبی فایده ④(收入;获得)درآمد، عایدی: 税~ درآمد مالیات ⑤(收获)برداشت، درو کردن: ~庄稼 محصولات را درو کردن/秋~ درو پائیزه ⑥(闭合)بستن: 伤口~了。 زخم التیام یافت. ⑦(结束)پایان دادن: 时间不早了，今天就~了吧。 دیر وقت است، امروز تا اینجا کار کردیم. ⑧(约束)کنترل کردن، مقید ساختن: 孩子玩得心都~不回来了。 کودکان نمی توانند از بازی وتفریح دل بکنند.

【收报机】shōubàojī دستگاه گیرندهٔ تلگرافی

【收兵】shōubīng ارتش را عقب کشیدن: 不获全胜，决不~。 تابه پیروزی نهایی دست نیابیم، ارتش خود را عقب نخواهیم کشید.

【收藏】shōucáng جمع آوری کردن، ذخیره کردن: ~古画 نقاشی های قدیمی را جمع آوری کردن/~家 جمع کنندهٔ (کتاب ها و...)/~粮食 ذخیره کردن غله/~品 هرچه جمع آوری شده

【收操】shōucāo به تمرین نظامی پایان دادن: ~号 صدای شیپور برای مرخصی از تمرین

【收场】shōuchǎng ①(结束)پایان دادن، خاتمه دادن: 他的话匣子一打开，就不容易~。 هروقت او دهان خود را باز می کند، دیگر نمی تواند در حرف زدن جلو خود را بگیرد/这件事不好~。 مشکل است که این کار را خاتمه داد/草草~ به عجله یا بطور سطحی به امری پایان دادن/看他怎样~。 بیا ببینیم او چطور به این امر خاتمه خواهد داد. ②(结局)پایان، خاتمه، سرانجام: 圆满的~ پایان خوش

【收车】shōuchē برگرداندن وسائل نقلیه پس از پایان کار حمل ونقل

【收成】shōucheng محصول، برداشت: 从来没有过的好~ برداشت خوب وبی سابقه/~不好 محصول بد، برداشت بد/夺得秋季作物的好~ محصول پائیزه خوبی را درو کردن/好~的年头 سال محصول خوب

【收存】shōucún دریافت کردن ونگهداشتن: ~在保险柜里 در صندوق نسوز نگهداشتن

【收到】shōudào ①(接到)دریافت کردن: ~一封信 نامه ای دریافت کردن ②(达到)دست یافتن: ~良好效果 به نتایج

مطلوب دست یافتن

【收发】shōufā ①(收进和发出) در یافت کردن وفرستادن:～ اسناد را دریافت ～公文 / دفتر برای دریافت وارسال پست 室 کار مند مخصوص دریافت (收发人员) ② کردن وفرستادن وارسال پست.

【收发报机】shōu-fābàojī دستگاه رادیوی گیرنده و فرستنده

【收方】shōufāng 〈簿记〉 ستون بدهی، حساب بدهی، بدهکار

【收房】shōufáng ندیمه را بزنی خود گرفتن

【收放】shōufàng در یافت کردن ونگهداشتن

【收费】shōufèi هزینه ها را جمع کردن، هزینه گرفتن(ازکسی)

【收复】shōufù پس گرفتن، مسترد داشتن:～失地 سرزمین های از دست داده را مسترد داشتن / ～一座城市 شهری را دوباره تسخیر کردن

【收港】shōugǎng (کشتی) به بندر باز گشتن

【收割】shōugē درو کردن، برداشت کردن:～小麦 درو کردن گندم / ～机 ماشین درو، دروگر / ～庄稼 برداشت کردن محصول

【收工】shōugōng از کار دست کشیدن، به کار پایان دادن:该～了。حالا وقت دست کشیدن از کار است./我们今天下午五点半～。ما امروز ساعت پنج بعد از ظهر به کار خود پایان خواهیم داد.

【收购】shōugòu خریدن، خریداری کردن : ～农副产品 محصولات کشاورزی وفرعی آن را خریداری کردن / ～价格 بهای خرید/～站 مرکز خریداری

【收骨】shōugǔ مرده را دفن کردن

【收管】shōuguǎn جمع آوری کردن ونگهداشتن

【收归】shōuguī مسترد داشتن

【收回】shōuhuí ①(取回) پس گرفتن، دوباره به دست گرفتن، مسترد داشتن:～发出的文件 اسناد صادر شده را پس گرفتن / ～借出的书籍 کتابهای عاریه داده را پس گرفتن / ～主权 حاکمیت را دو باره به دست گرفتن / ～贷款 وام ها را پس گرفتن / ～投资 سرمایه‌ء مصرف شده را جبران کردن / ②(撤销) لغو کردن، باطل کردن:～建议 پیشنهاد را لغو کردن / ～成命 امری را لغو کردن

【收活】shōuhuó قبول کردن وسایل برای تعمیر یا پذیرفتن مواد اولیه برای تهیه چیزی بوسیله‌ء عملیات مخصوص

【收货人】shōuhuòrén گیرنده‌ء امانت

【收获】shōuhuò ①(取得成熟的农作物) برداشت کردن:春天播种，秋天～ در بهار بذر پاشیدن ودر پائیز محصول برداشت کردن / ～期 دوره‌ء برداشت / ～量 حجم برداشت ②(成果) ثمره، نتایج، ثمره، میوه:学习～ ثمره‌ء تحصیل / 劳动～ ثمره‌ء کار / 一次很有～的访问 دیدار پر ثمره / 你们的艰苦劳动，一定会有～。کار سخت و پرزحمت شما مسلما پاداش خوبی خواهد داشت.

【收集】shōují جمع آوری کردن:～民间验方 نسخه های طبی محلی را جمع آوری کردن / ～废铁 آهن های قراضه را جمع آوری کردن / ～意见 نظرها وعقاید را جمع آوری کردن / ～情报(资料) اطلاعات (مدارك) را جمع آوری کردن

【收监】shōujiān کسی را تحت نظر گرفتن

【收检】shōujiǎn دریافت کردن وبازرسی نمودن

【收件人】shōujiànrén گیرنده

【收缴】shōujiǎo تحویل گرفتن:～敌人的武器 اسلحه‌ء دشمن را تحویل گرفتن

【收紧】shōujǐn تنگ کردن، محکم کردن

【收据】shōujù رسید، فاکتور:～簿 دفترچه‌ء رسید

【收口】shōukǒu ①(伤口愈合) (زخم) التیام یافتن:伤口已～了。زخم التیام یافت. ②(编织物收口) (کش بافی) جاهای باز را بستن

【收款人】shōukuǎnrén دریافت کننده‌ء وجه

【收款员】shōukuǎnyuán جمع آورنده‌ء پول

【收礼】shōulǐ قبول کردن هدیه

【收敛】shōuliǎn ①(笑容、光线等减弱或消失) ضعیف شدن یا ناپدید شدن:她的笑容突然～了。لبخندش یکمرتبه محو شد. ②(约束言行) جلو خود را گرفتن:碰了钉子以后，他～些了。او پس از آن سر خوردگی وناکامی غلاف کرد. ③〈数〉(ریاضی) تقارب خطوط ④〈医〉 داروی قابض:～剂 داروی قابض

【收殓】shōuliàn جسد را در تابوت گذاشتن

【收留】shōuliú کسی را تحت توجه ومواظبت خود قرار دادن:～孤儿 یتیم را تحت توجه ومواظبت خود قرار دادن

【收拢】shōulǒng چیزی را جمع کردن:把网～ تور ماهی گیری را جمع کردن

【收录】shōulù ①〈旧〉(吸收；任用) استخدام کردن، عضو تازه گرفتن:～几个职员 چند نفر کارمند را استخدام کردن ②(编入文集) شامل کردن، گنجاندن:这篇文章已～在他的选集里。این مقاله در منتخبات آثارش درج شده است. ③(收听；记录) گوش دادن ویاد داشت نمودن:～新闻广播 اخبار رادیو را یاد داشت کردن

【收罗】shōuluó جمع آوری کردن، استخدام کردن:～资料 مدارك را جمع آوری کردن / 这本小册子～了一些乌七八糟的东西。این جزوه مخلوطی از انوع واقسام چیز های پست وبی ارزش است. / ～人材 پرسنل شایسته را استخدام کردن / ～炮灰 تغذیه های توپخانه را جمع آوری کردن

【收买】shōumǎi ①(收购) خریدن، خریداری کردن:～旧书 کتابهای مستعمل را خریدن ②(笼络) خریدن، رشوه دادن:～人心 بوسیله‌ء رشوه دادن دل مردم را به خود جلب کردن، دل مردم را خریدن

【收没】shōumò مصادره کردن

【收盘】shōupán 〈经〉 مظنه‌ء نهائی:～汇率 نرخ مظنه‌ء نهائی / ～价格 بهای مظنه‌ء نهائی

【收票员】shōupiàoyuán مأمور وصول بلیط

【收起】shōuqǐ ول کردن، بساط چیزی را بر چیدن:～你们那一套高调吧! بساط این حرف های سلمبه وقلمبه را برچین! / ～你那套鬼把戏! این حیله های کثیفت را کنار گذار! / 你这些空话还是～为好。بهتر است که از گفتن این سخن توخالی خود داری کنید!

【收讫】shōuqì ①(现款已付) پرداخته شد.:现金～。پرداخته

(روی بارنامه، فاکتور و...) کالا های (收到全部货物)②شد. فوق در یافت شد.

【收清】shōuqīng همگی دریافت شد.

【收容】shōuróng پذیرفتن، پناه دادن، منزل دادن: ~伤员 / سربازان زخمی را پذیرفتن / ~难民 به پناهندگان منزل دادن / ~所 پناهگاه

【收入】shōurù ①(收进来的钱) درآمد، عایدی: 集体(个人)~ درآمد دست جمعی(شخصی) / 副业~ درآمد از مشاغل فرعی / 财政~ درآمد دولت / 总~ درآمد کل، در آمد ناخالص / 现金和粮食~ در آمد به نقد وغله / 和支出~ دخل وخرج ②(收进) شامل کردن، وارد کردن: 修订版~许多新词语。 نسخه‌ء تجدید نظر شده بسیاری از کلمات واصطلاحات را شامل است.

【收煞】shōushā ایستادن، متوقف شدن

【收摄】shōushè جلو چیزی را گرفتن

【收审】shōushěn کسی را برای وارسی کردن کارش تحت نظر قرار دادن

【收生】shōushēng مامایی، قابلگی: ~婆 ماماچه

【收拾】shōushi ①(整理) تمیز ومنظم کردن: ~屋子 اطاق را تمیز ومنظم کردن / 把工具~一下。 ابزار های کار را مرتب کردن / ~床铺 رختخواب را منظم کردن / ~碗筷 سفره را جمع کردن / ~行李 چمدان ها را جمع وجور کردن / 咱们赶紧~~走吧。 بیائیم فورا چیز ها را جمع کنیم وبرویم. / ~残局 به وضع نابسامان خاتمه دادن ②(修理) تعمیر کردن، مرمت کردن: ~鞋子 کفش را تعمیر کردن / ~屋顶 بام خانه را مرمت کردن ③〈口〉(惩罚) سرزنش کردن، تکلیف کسی را معین کردن: 早晚我们要~这个坏蛋。 ما دیر یا زود تکلیف این مردك را معین خواهیم کرد.

【收受】shōushòu قبول کردن، پذیرفتن

【收束】shōushù ①(约束) جمع کردن: 把心思~一下 حواس خود را موقع انجام کار جمع کردن ②(结束) پایان دادن، خاتمه دادن: 写到这里，我的信也该~了。 فکر می کنم حالا وقت خاتمه دادن به این نامه است. ③(收拾) جمع (برای سفر) وجور کردن: ~行李 چمدان ها را جمع وجور کردن

【收缩】shōusuō ①(大变小或由长变短) منقبض کردن، جمع کردن: 金属遇冷就会~。 فلز وقتیکه سرد شود، منقبض می‌گردد. / 这种布下水后要~。 این نوع پارچه وقتیکه شستشو شود، جمع می‌شود. ②(紧缩) نیروهای نظامی خود را متمرکز کردن: 敌人~到几个据点里。 دشمن نیروهای خود را در چند نقطه‌ء استحکام یافته متمرکز کرد. / 基本建设战线太长，应该加以~。 خط جبهه‌ء ساختمان اساسی بسیار طولانی است، باید آنرا فشرده کرد. / 使开支~到最低限度 هزینه ها را به حد اکثر کاهش دادن / ~通货 پول را منقبض کردن ③〈生理〉تورم سیستول، انقباض قلب

【收摊儿】shōutānr بساط را برچیدن

【收条】shōutiáo رسید، فاکتور

【收听】shōutīng گوش کردن: ~天气预报 به پیشگویی هوا گوش کردن / ~新闻广播 به خبر های پخش شده گوش کردن

/你的收音机能~多少电台? رادیو شما چند ایستگاه را می تواند بگیرد؟

【收托】shōutuō (کودکستان) پذیرفتن ونگه‌داشتن

【收尾】shōuwěi ①(使工作结束) پایان دادن، خاتمه دادن: 工作即将~。 کار بزودی پایان خواهد یافت. ②(工作的最后一段) پایانی: 工作~ کار پایانی / 阶段~ مرحله‌ء پایانی / 文章的~ پایان مقاله

【收文】shōuwén اسناد رسیده (یك واحد): ~簿 دفتر ثبت اسناد رسیده

【收夏】shōuxià درو کردن محصولات تابستانی

【收降】shōuxiáng تسلیم کسی را پذیرفتن

【收效】shōuxiào نتیجه دادن، اثر کردن: ~显著 نتایج چشمگیری دادن / ~甚微 تولید فایده‌ء بسیار کم / 这些轻工业项目具有投资少, ~快的特点。 این پروژه های صنعتی ویژگی های سرمایه گذاری کم ونتیجه دهی سریع دارد.

【收歇】shōuxiē ①(停止;止住) خاموش شدن، متوقف شدن ②〈方〉(歇业) تعطیل کردن

【收心】shōuxīn ①(集中心思) جمع کردن حواس موقع انجام کار ②(放弃坏心变好) تغییر نیت دادن، بدی را از ریشه کندن

【收信人】shōuxìnrén گیرنده‌ء نامه

【收押】shōuyā کسی را تحت نظر گرفتن

【收养】shōuyǎng قبول کردن، پذیرفتن، گرفتن وبار آوردن: ~孤儿 یتیم را پذیرفتن / 爹妈死后，周伯伯就把我~下来了。 پس از مرگ پدرو مادرم عموءجو مرا پذیرفت و بار آورد.

【收益】shōuyì در آمد، عایدی، منفعت، فایده: 纯~ در آمد خالص

【收音】shōuyīn ①(集中音波) (رادیو) قدرت پذیرش: ~情况良好。 قدرت پذیرش خوب است. ②(音响) وضع صوتی (برای تالار کنفرانس): 这个剧场~好。 این تآتر وضع صوتی خوبی دارد.

【收音机】shōuyīnjī رادیو: 便携式~ رادیو قابل حمل، رادیو دستی / 落地式~ رادیو میز زیر

【收载】shōuzǎi جمع آوری وثبت کردن

【收摘】shōuzhāi چیدن: ~棉花 چیدن پنبه

【收帐】shōuzhàng ①(把财物记入帐簿) اموال را در دفترچه‌ء حساب ثبت کردن ②(收回欠帐) حساب های پرداخته نشده را پس گرفتن

【收针】shōuzhēn (کشبافی) کاستن، کم کردن

【收支】shōu-zhī دخل وخرج، درآمد وهزینه: ~平衡。 دخل وخرج برابر است. / 公布~帐目 ورقه‌ء موازنه را صادر کردن / ~逆差 کسری دخل وخرج

【收执】shōuzhí ①(收下而保存) (رسید) به کسی مربوط ②(凭证) رسید(توسط نمایندگی دولتی) صادر شدن برای نگهداری صادر شده)

shǒu

手 shǒu ①(人体上肢前端) دست: ~把~地教

~/ دست کسی را گرفتن وچگونگی انجام کاری را به او آموختن در دست(拿着)② ژاکت پشمی دست بافت 织的毛衣 ③(小巧而便于拿的) هر کس يك نسخه دارد. 人~一册。: داشتن ④(亲手)کتاب راهنما 册 ~: دستی، راحت، دم دست ⑤ (شخصا يك درخت و...) کاشتن 植 ~: شخصا (擅长某种技能的人或做某种事的人) کسی که در کاری ماهر باشد: اسيستان، 助 ~/مسلسل چی 机枪 ~/راننده، تراکتور 拖拉机~ 能~/کسی که در چندين کار ماهر باشد 多面 ~/دستيار، ياور ⑥〈量〉(用于技能、本领] خواننده، (سرود) 歌 ~/پرچم دار 旗 ~/دست ماهر او صنعتگر واقعی است. 他有一~好手艺。/ او واقعا کاردان 或 او واقعا چنته اش خالی نيست. 他真有两~。 است.

【手巴掌】shǒubāzhang ①(手掌) کف دست ②〈方〉(手套) دستکش

【手膀】shǒubǎng بازو

【手背】shǒubèi پشت دست

【手臂】shǒubì ①(胳膊)بازو②(助手) دستيار، کمك کار

【手笔】shǒubǐ ①(亲手所作的文章或字画) مقاله، خط يا نقاشی خود شخص: 这一题词是鲁迅的~。 اين نوشته دستخط خود«لوشين» است. ②(文字技巧的造诣) مهارت ادبی: 大~ نويسنده، معروف

【手边】shǒubiān دم دست: 那本书不在我~。 آن کتاب دم دستم نيست.

【手表】shǒubiǎo ساعت مچی

【手柄】shǒubǐng دسته، دستگاه

【手簿】shǒubù دفترچه

【手不释卷】shǒu bù shì juàn همواره در دست خود کتاب داشتن، ساعی وکتابخوان بودن

【手册】shǒucè ①(参考书) کتاب راهنما، کتاب دستی: 电工~ کتاب راهنمای مهندسی الکتريکی/教师~ کتاب راهنمای معلم ②(记录用的本子) دفترچه، يادداشت

【手长】shǒucháng دست درازی کردن (برای پول يا قدرت)

【手抄】shǒuchāo دست نويسی کردن: ~本 نسخه، خطی

【手车】shǒuchē ارابه، دستی، چرخ دستی

【手创】shǒuchuàng شخصا اختراع کردن

【手戳】shǒuchuō 〈口〉 مهر شخصی، انگشتری خاتم دار

【手刺】shǒucì کارت ويزيت

【手大】shǒudà به خرج پول بی اعتنايی کردن

【手到擒来】shǒu dào qín lái بمجرد اينکه کسی دست خود را دراز کند، دشمنش دستگير می شود ــ کنايه از انجام دادن کاری به آسانی وسهولت

【手到病除】shǒu dào bìng chú بمحض اينکه پزشك با دست بيمار را لمس کند، بيمار معالجه می شود ــ کنايه از حاذق بودن پزشك

【手倒立】shǒudàolì 〈体〉 دست ها به زمين و پا در هوا

【手电筒】shǒudiàntǒng چراغ قوه

【手电钻】shǒudiànzuàn 〈机〉 مته، برقی دستی

【手订】shǒudìng شخصا تنظيم کردن يا برنامه ريزی نمودن

【手短】shǒuduǎn (پس از رشوه خوردن) در منصفانه عمل کردن عاجز شدن

【手段】shǒuduàn ①(方法) شگرد، شيوه، روش، وسيله، اقدام: 达到目的的一种~ وسيله ای برای رسيدن به هدف / 高压~ وسيله، فشار و زور، اجبار و تهديد / 强制~ اقدامات آمرانه / 利用合法的斗争~ از شکل قانونی مبارزه استفاده کردن / 艺术~ وسيله، هنری / 支付~ وسيله، پرداخت / 积累~ وسائل تراکم ②(不正当的方法) حيله، تزوير، نيرنگ: 不择~ به هر وسيله ايکه باشد / 采用种种~ به انواع حيله ها متوسل شدن

【手法】shǒufǎ ①(技巧) مهارت، تکنيك: 国画的传统~ مهارت سنتی نقاشی چين / 艺术表现~ شيوه های بيان هنری ②(手段) حيله، نيرنگ: 贼喊捉贼的拙劣~ حيله، زشت و ناهنجار دزديکه فرياد می زند دزد را بگيرا!دزد را بگيرا/ 反动的宣传~ نيرنگی برای تبليغات ارتجاعی / 反革命两面派~ تاکتيك دورويی ضد انقلابی / 惯用~ رسم معمولی

【手风】shǒufēng شانس واقبال (در بازی ورق و امثال آن)

【手风琴】shǒufēngqín آکوردئون: 六角~ ارغنون دستی

【手扶拖拉机】shǒufú tuōlājī تراکتور دستی

【手感】shǒugǎn 〈纺〉 (بافندگی) لمس، احساس با دست

【手稿】shǒugǎo دست نويس، دستخط اصلی

【手镐】shǒugǎo نوعی کلنگ دستی معدن چی

【手工】shǒugōng ①(手做的工作) کار دستی: 做~ کار دستی را انجام دادن / 费~ اجرت برای يك کار دستی ②(用手操作) با دست، بکار دستی: 操作~ انجام شده با دست، دستی / 织的布~ اندازی دستی/ پارچه، دست بافت / 制纸~ کاغذ دست ساز / 排版~ حروفچينی با دست ③〈口〉(手工劳动的工钱) اجرت برای يك کار دستی: 你这件上衣~多少? برای دوختن اين کت چقدر اجرت پرداختيد؟

【手工业】shǒugōngyè صنايع دستی، کاردستی: 生产合作社~ شرکت تعاونی توليد صنايع دستی / 者~ صنعتگر / 主~ ارباب صنايع دستی / 品~ محصولات صنايع دستی

【手工艺】shǒugōngyì هنردستی: 工人~ کارگر هنرکار دستی / 品~ محصولات هنردستی

【手鼓】shǒugǔ طبل کوچك دستی که اويغورها و ديگر مليت های چين آنرا بکار می برند

【手函】shǒuhán نامه، به دستخط کسی 又作"手简"

【手黑】shǒuhēi بی رحم وبدخواه بودن 又作"手辣"

【手滑】shǒuhuá 〈书〉 خود سرانه عمل کردن

【手迹】shǒujì دستخط يا نقاشی اصلی کسی

【手疾眼快】shǒu jí yǎn kuài تيزبين و چابك دست 又作"手急眼快"

【手技】shǒujì ①(手艺) مهارت دستی ②(杂技的一种) نوعی شعبده بازی (بيشتر بادست)

【手脚】shǒujiǎo ①(手和脚) دست وپا: 束缚~ دست وپا را بستن ②利落~ تيز وچابك، چالاك / 不干净~ در مسائل پولی ناهنجار بودن در حرکات دست وپا / 不灵~ شك انگيز بودن ③〈方〉(暗中采取的行动) حيله، حقه بازی: 一定是有人从中弄~。 کسی مسلما در اين زمينه حقه بازی کرده است.

【手紧】shǒujǐn خشك دست، خسيس
【手劲儿】shǒujìnr زور عضلهٔ دست
【手巾】shǒujin حوله، دستمال: ~架 جاحوله
【手锯】shǒujù ارهٔ دستی
【手卷】shǒujuàn 〈美术〉 طومار دستی افقی (بیشتر برای تماشا)
【手绢】shǒujuàn دستمال
【手铐】shǒukào دست بند: 带上~ دست بند زده شدن
【手快】shǒukuài چابك دست: 眼明~ تیزبین وچابك دست
【手雷】shǒuléi 〈军〉 نارنجك ضد تانك
【手力千斤顶】shǒulì qiānjīndǐng 〈机〉 جك دستی
【手令】shǒulìng دستور به دستخط شخصی
【手榴弹】shǒuliúdàn نارنجك دستی
【手炉】shǒulú بخاری كوچك دستی
【手轮】shǒulún 〈机〉 چرخ دستی
【手慢】shǒumàn كار ها را كند انجام دادن
【手忙脚乱】shǒumáng-jiǎoluàn (موقع انجام كار) سراسیمه، سرگردان، بی نظم وترتیب
【手民】shǒumín 〈书〉 حروف چین: ~之误 غلط چاپی، اشتباه چاپی
【手模】shǒumó اثر انگشت
【手拿把掐】shǒu ná bǎ qiā بسیار مطمئن بودن
【手黏】shǒunián عادت سرقت داشتن
【手帕】shǒupà 〈方〉 دستمال
【手旗】shǒuqí 〈军〉 پرچم دستی
【手气】shǒuqì شانس در ورق بازی، قمار بازی و...
【手钳】shǒuqián انبر دست
【手枪】shǒuqiāng طپانچه، هفت تیر: 大口径~ طپانچهٔ قطر بزرگ / ~速射〈体〉 تیراندازی سریع با طپانچه / ~套 جلد چرمی هفت تیر یا طپانچه
【手巧】shǒuqiǎo چابك دست، ماهر دست: 心灵~ زرنگ وچابك دست
【手勤】shǒuqín زحمتكش، ساعی، كوشا: 这徒弟~脚快。 این شاگرد در كارش زرنگ وچابك است.
【手轻】shǒuqīng (هنگام بكار اندازی دستگاه) زور زیاد بكار نبردن، براحتی وآسانی بكار انداختن
【手球】shǒuqiú (ورزش) هندبال، توپ كوچك لاستیكی كه در بازی هندبال بكار می رود
【手软】shǒuruǎn نرم دل بودن، نازل دل بودن، متزلزل وغیر راسخ بودن: 对敌人不能~。 هیچكس نباید در مقابل دشمن نرم دل باشد.
【手刹车】shǒushāchē ترمز دستی
【手生】shǒushēng فاقد تمرین ومهارت بودن، با كاری نا آشنا بودن
【手势】shǒushì ژست، علامت دست: 打~ در سخن گفتن با سر ودست اشاره كردن، ایماء واشاره كردن / ~语 ایماء واشاره، زبان علامت، زبان مخصوص كرها
【手书】shǒushū ①(亲笔书写) به دست خود نوشتن ②(手札) نامهٔ خصوصی: 顷接~。 الآن نامهٔ تان را دریافت كرده ام.
【手术】shǒushù عمل جراحی: 大(小)~ عمل جراحی بزرگ (كوچك) / 动~ دست به عمل جراحی زدن، مورد عمل جراحی قرار گرفتن / 高频电刀~ عمل جراحی با استفاده از حرارت حاصله از جریان برقی بسامد زیاد / ~刀 چاقوی جراحی / ~刀包 كیسهٔ ابزار مخصوص عمل جراحی / ~室 اطاق عمل جراحی / ~台 میز عمل جراحی
【手松】shǒusōng گشاده دست، سخی
【手套】shǒutào دستكش: 棒(垒)球~ دستكش مخصوص بازی بیس بال (سافت بال) / 无指~ دستكش بی انگشت
【手提】shǒutí دستی، قابل انتقال: ~包 كیف دستی / ~打字机 ماشین تحریر قابل انتقال / ~箱 چمدان
【手条子】shǒu tiáozi 〈方〉 حیله، نیرنگ، تزویر
【手头】shǒutóu ①(手边) دم دست، در كنار خود: 放在~待用 چیزی را برای استفاده فوری در كنار خود قرار دادن / ~工作挺多 كارهای فراوان داشتن / 这本书我倒是有，可惜不在~。 من نسخه ای از این كتاب دارم، اما متأسفانه فعلا پیش من نیست. ②(个人的经济状况) شرایط كنونی اقتصادی كسی: ~紧 در مضیقهٔ مالی بودن / ~宽裕 بی نیاز ومرفه بودن
【手推车】shǒutuīchē ارابهٔ دستی
【手袜】shǒuwà دستكش
【手腕】shǒuwàn تزویر، زیركی، حیله، تدبیر: 要~ حیله بكار بردن، نیرنگ كردن / 政治~ تدبیر سیاسی / 外交~ مهارت سیاسی، دیپلوماسی
【手腕子】shǒuwànzi مچ دست
【手纹】shǒuwén خط دست
【手无寸铁】shǒu wú cùn tiě بی اسلحه، دست تنها، بی دفاع
【手无缚鸡之力】shǒu wú fù jī zhī lì زور بستن یك جوجه را نداشتن ــ كنایه از كم بودن زور كسی
【手舞足蹈】shǒuwǔ-zúdǎo ①(高兴得手足舞动) از خوشحالی دست ها را به حركت در آوردن و پا كوبی كردن ②(说话时手足舞动) موقع سخن گفتن دست و پای خود را به حركت در آوردن
【手下】shǒuxià ①(在…领导下) تحت رهبری كسی، زیر نظر كسی: 在他~工作 زیر نظر او كار كردن ②(手头) دم دست: 东西不在~。 آن چیز پیش من نیست. ③(个人一时的经济情况) وضع مالی كنونی كسی: 他~很紧。 او در مضیقه مالی است.
【手下败将】shǒuxià bàijiàng دشمن شكست خوردهٔ خود
【手下留情】shǒuxià liú qíng ترحم كردن، ملایم وبا مداوا بودن
【手下人】shǒuxiàrén ①(受某人管辖的人) زیر دست ②(佣人) پیشخدمت
【手相】shǒuxiàng كف بینی
【手写体】shǒuxiětǐ نوشتهٔ خطی
【手心】shǒuxīn ①(手掌心) كف دست ②(控制范围) كنترل: 这事儿全捏在他~里。 او موضوع را در كف دست خود دارد. / 敌人逃不出我们的~。 دشمن نمی تواند از چنگ

و دست ما قرار کند.

【手续】shǒuxù تشریفات اداری را انجام ~办: تشریفات اداری ~ /تشریفات حقوقی ~法律 /تشریفات اداری ~行政 / دادن وجوه سرویس، ~费 / کامل نبودن تشریفات اداری 不完备 کمیسیون

【手癣】shǒuxuǎn هر نوع مرض قارچی پوست در دست

【手痒】shǒuyǎng ①(手发痒) خارش دست ②(想干什么事) برای انجام کاری خارخار کردن

【手摇泵】shǒuyáobèng تلمبهٔ دستی

【手摇发电机】shǒuyáo fādiànjī 〈电〉 ژنراتور دستی

【手艺】shǒuyì ①(手工的技术) صنعتگری، استادی: 高~ کار دستی، صنعت دستی، پیشه ②(职业) مهارت عالی داشتن / 跟师傅学~ از استاد صنعت دستی یاد گرفتن / ~人: دستی صنعتگر، استاد کار

【手淫】shǒuyín استمناء، جلق

【手印】shǒuyìn ①(手留下的痕迹) اثر دست ②(指纹) اثر انگشت (شست)

【手语】shǒuyǔ زبان علامت، زبان مخصوص کرولال ها، ایماء واشاره

【手泽】shǒuzé نوشتهٔ خط یا اشیایی که از پدران به ارث رسیده باشد

【手札】shǒuzhá 〈书〉 نامهٔ شخصی

【手掌】shǒuzhǎng کف دست

【手杖】shǒuzhàng عصا

【手诏】shǒuzhào دستور به دستخط شاه

【手折】shǒuzhé ①(随手记事的折子) دفترچهٔ یاد داشت ②(记帐的折子) دفترچهٔ حساب

【手指甲】shǒuzhǐjia ناخن

【手指头】shǒuzhítou 〈口〉 انگشت

【手纸】shǒuzhǐ دستمال توالت

【手指】shǒuzhǐ انگشت

【手重】shǒuzhòng زور زیادی بکار بردن: 她上药时~了些。 او در موقع مرهم گذاری برزخم بسیار فشار آورد.

【手肘】shǒuzhǒu ①〈方〉(胳膊肘儿) بازو ②(铁制刑具) چیزی شبیه دستبند که بوسیلهٔ آن دو دست مجرم را روی سینهٔ محکم قرار می دهند

【手镯】shǒuzhuó النگو

【手足】shǒuzú برادران: ~之情 محبت برادری

【手足无措】shǒu-zú wúcuò دست پاچه شدن، سراسیمه شدن، آشفته شدن

【手钻】shǒuzuàn متهٔ دستی

【手作】shǒuzuò صنایع دستی، مهارت دستی

守 shǒu ①(防守) دفاع کردن، نگهداری کردن: ~城 از شهر دفاع کردن / ~球门 (در فوتبال) دروازه را نگهداری کردن / ~住阵地 (در نبرد) موضع را نگهداری کردن ②(守候) کشیك کشیدن: 在医院~了一夜 در بیمارستان برای تمام شب کشیك کشیدن / ~着伤员 مراقب زخمی ها بودن ③(遵守) مراعات کردن، رعایت کردن: ~纪律 انضباط را رعایت کردن / ~规矩 خوب رفتار کردن / ~着老一套 به رسوم وعادات کهنه چسبیدن ④(靠近) نزدیك بودن: ~着水的地方要多养鱼。 هر جا که آب باشد، باید برای پرورش ماهی کوشش خاصی بکار برد.

【守备】shǒubèi وظیفهٔ پادگان را انجام دادن: ~部队 واحد های پادگان

【守兵】shǒubīng سر باز یا واحد های پادگان

【守财奴】shǒucáinú آدم خسیس، آدم لئیم 又作"守钱虏"

【守场员】shǒuchǎngyuán 〈棒、垒球〉 بازیکن میدان بیس بال (یا سافت بال)

【守车】shǒuchē 〈铁道〉 آخرین واگن قطار بار بری که در آن رئیس قطار کار می کند

【守成】shǒuchéng 〈书〉 موفقیت ها ودست یابی های سلف را حفظ کردن

【守法】shǒufǎ قانون را مراعات کردن

【守服】shǒufú عزاداری کردن

【守分】shǒufèn خوش رفتار ودرستکار بودن

【守寡】shǒuguǎ بیوه ماندن، به منزلهٔ بیوه زندگی کردن

【守恒定律】shǒuhéng dìnglǜ 〈物〉 (فیزیك) قانون حفظ منابع طبیعی: 能量~ قانون حفظ انرژی

【守候】shǒuhòu ①(等待) در انتظار بودن، توقع داشتن: ~着前线的消息 در انتظار خبر های جبهه بودن ②(看护) کشیك کشیدن: 在病人身旁~ در بالین بیمار کشیك کشیدن

【守护】shǒuhù دفاع کردن، نگهداری کردن، حفاظت کردن: ~畜群 از رمه دفاع وحفاظت کردن / ~神〈宗〉 امام حامی، ایزد حامی

【守活寡】shǒu huó guǎ (زن شوهر کرده) مدت طولانی با شوهر خود زندگی جنسی نداشتن

【守将】shǒujiàng ژنرال مسئول پادگان

【守节】shǒujié (خانم در نظام فئودالی) پس از مرگ شوهر پاکدامنی خود را حفظ کردن

【守旧】shǒujiù به رسوم وعادات کهنه چسبیدن، محافظه کار بودن: ~派 محافظه کاران

【守军】shǒujūn قشون مدافع

【守口如瓶】shǒu kǒu rú píng راز دار بودن، هیچ راز فاش نکردن، خاموش ماندن

【守垒员】shǒulěiyuán 〈棒、垒球〉 بازیکنی که در پایگاه بازی بیسبال قرار دارد

【守灵】shǒulíng در کنار تابوت پاس دادن

【守门】shǒumén ①(看门) دربانی کردن: ~人 دربان ②〈体〉 (در فوتبال) دروازه را نگهداری کردن: ~员 دروازه بان فوتبال، گلر

【守谱】shǒupǔ 〈方〉 خوش رفتار ودرستکار

【守身】shǒushēn پاکدامنی خود را حفظ کردن

【守时】shǒushí وقت شناسی

【守视】shǒushì محافظت ومراقبت کردن

【守势】shǒushì حالت دفاعی داشتن: 采取~ دفاعی، تدافعی

【守岁】shǒusuì در شب عید شب زنده داری کردن

【守土】shǒutǔ 〈书〉از سرزمین کشور خود دفاع کردن: ~有责 عهده دار مسئولیت دفاع از سرزمین کشور خود بودن
【守望】shǒuwàng کشیك کشیدن: ~台 برج دیده بانی
【守望相助】shǒuwàng xiāng zhù (روستاهای همجوار) کشیك کشیدن ودر دفاع از یکدیگر کمك کردن
【守卫】shǒuwèi دفاع کردن، محافظت کردن: ~仓库 از انبار محافظت کردن / 海防战士警惕地~着祖国的海疆。 سربازان نگهبان ساحلی با هوشیاری تمام از آب های مرزی میهن محافظت می کنند.
【守业】shǒuyè موفقیت ها ودستیابی های سلف خود را حفظ کردن، از میراث های خود دفاع کردن
【守夜】shǒuyè در شب کشیك کشیدن
【守御】shǒuyù دفاع کردن
【守约】shǒuyuē سر قول خود ایستادن
【守则】shǒuzé قواعد، مقررات: 工作~ مقررات کار
【守贞】shǒuzhēn پاکدامنی خود را حفظ کردن
【守正不阿】shǒu zhèng bù ē محکم و درستکار بودن وبرخلاف میل خود تملق نگفتن
【守株待兔】shǒu zhū dài tù در کنار تنهٔ درخت ایستادن ودر انتظار آن بودن که خرگوش های بیشتر بیایند وبه تنه درخت بزنندو بمیرند ــ کنایه از به شانس ومال باد آورده اطمینان داشتن

首 shǒu ①(头) سر: 昂~ سرافرازی، سر خود را افراختن، / 搔~ سرخاراندن ② (第一) اول: ~批 دستهٔ اول / ③(首领) پیشوا، لیدر، رهبر، مسئول: 匪~ سرکردهٔ راهزنان / 祸~ مقصر عمده ④ (出头告发) علیه کسی متهم ساختن: 出~ کسی را لو دادن ⑤[用于诗歌]: 一~歌 یك سرود / 《唐诗三百~》 «سیصد شعر سلسلهٔ «تانگ
【首倡】shǒuchàng ابتکار کردن، شروع کردن
【首车】shǒuchē اولین اتوبوس
【首创】shǒuchuàng مبادرت به کار تازه وبی سابقه کردن، ابتکار کردن، برای اولین بار پدید آوردن: ~精神 روحیهٔ ابتکار / 月进尺一万米的纪录 با حفر ۱۰،۰۰۰ متر در ماه رکوردی را ایجاد کردن
【首次】shǒucì برای اولین بار، نخستین بار: ~航行 اولین سفر دریائی / ~公演 نخستین نمایش یك نمایشنامه
【首当其冲】shǒu dāng qí chōng در تحمل عاقبت (یك مصیبت و...) در صفوف مقدم قرار گرفتن؛ از همه زود تر مورد ضربه قرار گرفتن
【首都】shǒudū پایتخت (یك کشور)
【首恶】shǒu'è جنایتکار اصلی، مجرم اصلی، مقصر عمده
【首犯】shǒufàn مجرم اصلی
【首府】shǒufǔ ①〈旧〉(省会) مرکز استان ②(自治区政府所在地) مرکز منطقهٔ خود مختار ③(附属国和殖民地的最高政府机关所在地) مرکز کشور غیر مستقل یامستعمره
【首告】shǒugào (جنایت های کسی را) رسما اعلام کردن
【首航】shǒuháng اولین پرواز یا سفر دریایی
【首户】shǒuhù ثروتمندترین خانواده درمحلی
【首级】shǒují کلهٔ بریده شده(در جنگ)
【首季】shǒujì فصل اول
【首肯】shǒukěn با تکان دادن سر تأیید کردن، با تکان دادن سر رضایت دادن
【首领】shǒulǐng پیشوا، لیدر، رهبر، سر کرده
【首脑】shǒunǎo سر: 政府~ سر دولت / 国家~ پیشوای دولت / ~会议 کنفرانس سران / ~人物 (کشور) شخصیت اول / ~机关 ارگان های عالی کشور
【首屈一指】shǒu qū yī zhǐ در مقام اول قرار گرفتن
【首任】shǒurèn اولین کسی که به پستی منصوب شده باشد: ~驻中国大使 اولین سفیر در چین
【首日封】shǒurìfēng پاکت مخصوص با تمبر جدیدی که برای اولین بار به فروش برسد
【首事】shǒushì ①(首要的事情) مهم ترین کار ②(首先发起某事的人) مبتکر کار
【首饰】shǒushi جواهر، جواهرات زینتی: ~盒 جعبهٔ جواهر
【首鼠两端】shǒushǔ liǎng duān دو دل بودن، مردد بودن
【首途】shǒutú 〈书〉بنا به مسافرت کردن
【首陀罗】Shǒutuóluó سودرا(قشر چهارم از سیستم طبقه بندی هند) (Sudra)
【首尾】shǒu-wěi ①(起头和末尾部分) سر و دم، آغاز وآخر: 部队~不能相顾。 گردان جلو دار از گردان عقبی جدا شده است. ②(始末) از آغاز تا آخر: 这次旅行,~经过一个月。 این مسافرت از آغاز تا آخر یك ماه طول کشید. / 我对这个问题的看法是~一贯的。 نظر من در بارهٔ این مسئله همواره استوار وثابت بوده است.
【首位】shǒuwèi نخستین مقام، مقام اول: 放在~ در مقام اول / 占~ نخست قرار دادن، اولویت دادن حائز مقام اول شدن
【首席】shǒuxí ①(最高的席位) جای افتخار: 坐~ در جای افتخار نشستن، بالا نشستن ②(职位最高的) رئیس، سر، پیشرو: ~代表 سر نماینده / ~顾问 سر مشاور / ~法官 سرقاضی،رئیس هیئت قضات
【首先】shǒuxiān ①(第一) اول: ~发言 اول سخنرانی کردن / ~到达工地 اولین کسی بودن در رسیدن به محل ساختمانی ②(最先) قبل از همه: 我们的各项工作~是为人民的。 کارهای ما قبل از همه بخاطر توده های مردم است.
【首相】shǒuxiàng نخست وزیر، صدراعظم
【首演】shǒuyǎn اولین نمایش
【首要】shǒuyào دارای اهمیت اول، اول: ~的事先办。 کارهایی که دارای اهمیت اول باشند باید اول انجام داده شوند. / ~任务 وظیفهٔ مبرم / ~分子 جنایت کار اصلی، سر کرده / 提到~地位 به مقام اول ارتقاء دادن / 占~地位 موضع اول را اشغال کردن / 这个问题是革命的~问题。 این مسئله ایست که دارای اهمیت اول برای انقلاب است.
【首义】shǒuyì 〈书〉اولین نفر بودن در قیام کردن
【首映】shǒuyìng برای اولین بار نمایش دادن یك فیلم
【首战告捷】shǒuzhàn gào jié ①(第一仗打胜) در اولین نبرد پیروز شدن ②〈体〉(第一场比赛取胜) در اولین مسابقه پیروز شدن

【首长】shǒuzhǎng كادر رهبری کننده، افسرعالی رتبه : 团~ افسرهای عالی رتبهء هنگ

【首座】shǒuzuò ①(首坐) بالا ترین جایگاه در ضیافت ②(寺庙里地位最高的和尚) در معبد راهبی که مقامش از همه بلند تر باشد

shòu

寿 shòu ①(长命) عمر طولانی ②(年岁) عمر، سن :长~ عمر طولانی/短~ عمر کوتاه ③(寿辰) روز تولد :祝~ روز تولد برای کسی را تبریك گفتن ④〈婉〉(生前预备装殓死人用的) تابوت آماده قبل از مرگ کسی :~木 دفن ⑤〈姓〉 يك نام خانوادگی در چین

【寿材】shòucái تابوت آماده قبل از مرگ کسی

【寿辰】shòuchén روز تولد(برای شخص مسن)

【寿酒】shòujiǔ شرابی که برای تجلیل روز تولد خورده می شود

【寿礼】shòulǐ هدیهء روز تولد(برای شخص مسن)

【寿联】shòulián دو بیتی که برای تجلیل روز تولد نوشته می شود

【寿面】shòumiàn رشتهء آردی که به مناسبت روز تولد کسی خورده می شود

【寿命】shòuming عمر، سن :平均~ عمر متوسط، سن متوسط / 机器~ عمر سرویس يك ماشين / 中子~ عمر نیوترون

【寿器】shòuqì تابوت

【寿桃】shòutáo ①(祝寿所用的桃) هلو انجیری که به مناسبت روز تولد کسی تقدیم می شود(رسم چینی ها) ②(像桃一样的生日蛋糕) كيك روز تولد بشكل هلو انجیری

【寿头】shòutóu 〈方〉 آدم احمق، آدم کودن

【寿限】shòuxiàn حدود عمر انسان

【寿星】shòuxīng ①(寿星老儿) ایزد عمر ②(称被祝寿的人) شخص مسنی که روز تولدش را گرامی می دارند

【寿穴】shòuxué گوری که در حیات خود شخص درست می کنند 又作"寿藏"

【寿筵】shòuyán ضیافتی که برای تجلیل روز تولد ترتیب می دهند

【寿衣】shòuyī لباس مرده، کفن، پوشش مرده

【寿幛】shòuzhàng طومار بزرگ ابریشم که هنگام تجلیل روز تولد کسی هدیه می شود

【寿终】shòuzhōng مرگ طبیعی

【寿终正寝】shòuzhōng-zhèngqǐn به سن بالا مردن، ازمرگ طبیعی مردن

受 shòu ①(接受) دریافت کردن، پذیرفتن : ~教育 آموزش وتر بیت دیدن / ~礼 هدیه پذیرفتن ②(遭受) رنج بردن، در معرض ... قرار گرفتن :~损失 ضرر دیدن /~压迫 در معرض ظلم وستم قرار گرفتن / ~监督 مورد نظارت قرار گرفتن / ~法律制裁 بر حسب قانون مجازات دیدن ③(忍受) تاب آوردن، تحمل کردن :~不了 چیزی را قابل تحمل نبودن / 真够~的。 این واقعا تحمل ناپذیر است. ④〈方〉(适合;好) برای گوش 听~ / برای تماشا مطبوع بودن 看~ : مطبوع بودن کردن مطبوع بودن

【受病】shòubìng مبتلابه بیماری شدن

【受潮】shòucháo رطوبت کشیدن :这屋子阴,东西容易~。 چون این اطاق نور آفتاب ندارد، اشیاء بآسانی رطوبت می کشد.

【受宠若惊】shòu chǒng ruò jīng از يك لطف وعنايت غير مترقبه متحیر وحیران شدن

【受挫】shòucuò سر خورده شدن، از سرخوردگی رنج بردن، شکست خوردن

【受敌】shòudí مورد حملهء دشمن قرار گرفتن

【受罚】shòufá مجازات دیدن

【受粉】shòufěn 〈植〉 گرده افشانی

【受害】shòuhài از آسیب رنج بردن، مظلوم بودن :~不浅 خیلی رنج بردن / ~的一方 طرف آسیب دیده، طرف مظلوم / 这次霜冻,~的庄稼不少。 محصولات بسیاری در اثر یخ زدگی آسیب دیدند. / ~者 شخص مظلوم، قربانی / ~国 کشور مظلوم

【受寒】shòuhán سرما خوردن

【受旱】shòuhàn از خشکی و بی آبی رنج بردن

【受话器】shòuhuàqì گوشی(تلفون)

【受欢迎的人】shòu huānyíng de rén 〈外〉 نمایندهء سیاسی نمایندهء سیاسی که مورد قبول کشور دیگر :不~ مورد قبول کشور دیگر نباشد

【受贿】shòuhuì رشوه خوردن(یا گرفتن)

【受祸】shòuhuò مصیبت دیدن

【受教】shòujiào پذیرفتن نصیحت

【受奖】shòujiǎng پاداش یافتن :立功者~。 کسانی که کارهای نیك را انجام می دهند پاداش می یابند.

【受戒】shòujiè 〈佛教〉 به عنوان راهب یا راهبه معرفی شدن

【受尽】shòujìn رنج های گوناگونی دیدن، به اندازهء کافی رنج بردن :~旧社会的苦 انواع رنج های جامعهء کهنه را دیدن / ~帝国主义的压迫 به اندازهء کافی از ظلم وستم امپریالیسم / ~反动派的折磨 بدست مرتجعین شکنجه های رنج بردن گوناگونی کشیدن

【受惊】shòujīng یکه خوردن :马~了。 اسب رمید.

【受精】shòujīng عمل القاح :体内〈外〉~ القاح درونی(بیرونی) / 自体~ القاح خود بخود / 异体~ القاح متقابل / 人工~ القاح مصنوعی

【受精卵】shòujīngluǎn 〈牧〉 تخم تلقیحی، سلول لقاح شده : ~移植 جابجا شدن سلول تلقیحی

【受窘】shòujiǒng در محظور قرار گرفتن، خجالت کشیدن، در وضع مشکلی قرار گرفتن

【受看】shòukàn ①(看着舒服) قشنگ به نظر رسیدن ②(体面) آبرومند بودن

【受苦】shòukǔ از سختی ها رنج بردن :~受难 انواع واقسام رنج ها را دیدن، بسیار زجر کشیدن / 咱们俩在旧社会都是受过苦的。 هردوی ما در جامعهء کهنه از سختی هایی رنج بردیم.

【受亏】shòukuī 〈方〉 ضرر دیدن

【受累】shòulěi بخاطر کسی به اشکال گرفتار شدن

【受累】shòulèi بزحمت زیاد افتادن: 他为了我们大家，可没少～。او بخاطر ما کم به زحمت نیفتاده است. /让您～了。ببخشید به شما زحمت زیاد داده ام.
【受冷】shòulěng سرما خوردن
【受理】shòulǐ 〈法〉 رسیدگی به پرونده ای را قبول کردن
【受凉】shòuliáng سرما خوردن
【受领】shòulǐng پذیرفتن، قبول کردن
【受命】shòumìng دستور گرفتن
【受难】shòunàn مصیبت دیدن، از بلاء رنج بردن: 战争～者 قربانی جنگ
【受骗】shòupiàn فریب خوردن، گول خوردن، فریفته شدن: 上当～ گول خوردن
【受聘】shòupìn ①(女方接受聘礼) پذیرفتن هدایای نامزدی از داماد ②(接受聘请) پذیرفتن استخدام
【受气】shòuqì آزار دیدن، از بی‌عدالتی رنج بردن: ～包 شخصی که هر کس بتواند خشم وغضب خود را بر او خالی کند /别装出一副～的样子了! دیگر ژست آدم مظلوم را به خود نگیرید.
【受屈】shòuqū مظلوم شدن، بی‌عدالتی دیدن
【受权】shòuquán صلاحیت داشتن، اختیار داشتن: ～宣布 با صلاحیت و اختیار اعلام کردن /新华社～发表如下声明。به خبر گزاری «سین هوا» اختیار داده شده است که اعلامیهٔ ذیل را منتشر کند.
【受热】shòurè ①(受到高温度的影响) حرارت دیدن: 物体～则膨胀。جسم وقتی حرارت می بیند، منبسط می‌شود. ②(受暑) از گرمازدگی رنج بردن
【受辱】shòurǔ مورد اهانت قرار گرفتن، توهین شدن
【受伤】shòushāng زخمی شدن، صدمه دیدن: 头部～ صدمهٔ شدید به سر کسی رسیدن
【受审】shòushěn مورد محاکمه قرار گرفتن، به محاکمه کشانیده شدن
【受使】shòushǐ خوب کار کردن: 这支钢笔挺～的。این قلم بسیار خوب می نویسد.
【受事】shòushì 〈语〉 مفعول (دستور)
【受暑】shòushǔ از سرمازدگی رنج بردن
【受胎】shòutāi باردار شدن، آبستن شدن: ～率〈牧〉 نسبت بارداری
【受听】shòutīng زیبا وگوارا به گوش رسیدن
【受托】shòutuō واگذار شدن، سپرده شدن: 受朋友之托买一本词典 به تقاضای دوستی یك جلد فرهنگ خریدن / ～照看房子 واگذار شدن وظیفهٔ مواظبت از یك خانه (به کسی)
【受洗】shòuxǐ 〈基督教〉 تعمید کردن (غسل)
【受降】shòuxiáng تسلیم پذیرفتن
【受刑】shòuxíng شکنجه کشیدن
【受学】shòuxué آموختن از استاد خود
【受训】shòuxùn آموزش وتربیت دیدن
【受益】shòuyì سود بردن، فایده گرفتن، منفعت گرفتن: 这本书使我～不浅。من از این کتاب بسیار استفاده کرده ام. / ～面积达六万多亩。مساحت زمین مورد استفاده به بیش از ۶۰،۰۰۰ «مو» رسیده است.
～人〈法〉 شخص ذینفع
【受用】shòuyòng استفاده کردن، بهره بردن، سود بردن، لذت بردن: ～不尽 برای تمام عمر از چیزی استفاده کردن
【受用】shòuyong 〈方〉[多用于否定] احساس راحتی کردن: 今天身体有点不～。من امروز کمی کسالت پیدا کرده ام.
【受援】shòuyuán کمك دریافت کردن: ～国 کشور دریافت کنندهٔ کمك
【受孕】shòuyùn آبستن شدن، باردار شدن
【受灾】shòuzāi آفات طبیعی رسیدن: ～地区 مناطق آفت زده
【受知】shòuzhī مورد تحسین و تقدیر قرار گرفتن
【受主】shòuzhǔ 〈电子〉 پذیرنده (الکترون)
【受阻】shòuzǔ مسدود شدن
【受罪】shòuzuì از سختی، شکنجه ها، شرایط بد و... رنج بردن: 大热天穿这么厚的衣服，真～! واقعا چقدر سخت وناراحت است که در این هوای گرم لباس بدین کلفتی را بپوشید.

狩 shòu 〈书〉 شکار کردن(مخصوصا در زمستان)
【狩猎】shòuliè شکار کردن: ～专业队 دستهٔ شکار حرفه ای /～区 منطقهٔ شکار

兽 shòu ①(动物) حیوان، جانور: 野～ حیوان وحشی ②(比喻野蛮) حیوان صفت، جانور وار، وحشی: 人面～心 جانور به شکل انسان، انسان حیوان صفت
【兽环】shòuhuán آلت درکوفتن (اکثرا بشکل کلهٔ جانوری با حلقه ای در دهانش)
【兽类】shòulèi جانوران، حیوانات
【兽力车】shòulìchē ارابهٔ حیوان کش
【兽王】shòuwáng شاه جانوران ـ یعنی شیر
【兽行】shòuxíng عمل حیوانی، عمل وحشیانه وخشن: 法西斯～ عمل وحشیانه وخشن فاشیستی
【兽性】shòuxìng خصلت حیوان، وحشیگری: ～发作 یکمرتبه بروز دادن خصلت حیوان
【兽药】shòuyào داروی مخصوص حیوانات
【兽医】shòuyī دام پزشك، بیطار: ～学 دام پزشکی، بیطاری /～站 ایستگاه دام پزشکی
【兽疫】shòuyì بیماری واگیردار برای حیوانات اهلی
【兽欲】shòuyù شهوت حیوانی: 发泄～ راندن شهوت حیوانی

授 shòu ①(授予) اعطاء کردن، سپردن، تقدیم کردن، دادن: ～旗 به کسی پرچم تقدیم کردن / ～于全权 (به کسی) اختیارات تام وتمام دادن ②(传授) یاد دادن، آموختن: 函～ آموزش مکاتبه ای /面～机宜 در بارهٔ چگونگی عملیات به کسی دستور دادن
【授粉】shòufěn 〈植〉 گرده افشانی: 人工～ گرده افشانی مصنوعی
【授计】shòujì محرمانه به کسی تدبیر جنگی گفتن
【授奖】shòujiǎng جایزه اعطاء کردن: ～仪式 مراسم اعطاء جایزه
【授精】shòujīng تلقیح: 人工～ تلقیح مصنوعی
【授课】shòukè درس دادن، تدریس کردن

【授命】shòumìng ①(下命令) فرمان دادن: ~组阁 برای تشکیل کابینه به کسی اختیار دادن ②〈书〉(献出生命) جان خود را فدا کردن

【授权】shòuquán اختیار دادن، صاحب اختیار وقدرت کردن: ~新华社发表声明 برای انتشار اعلامیه ای به خبرگزاری «شین هوا» اختیار دادن

【授时】shòushí ①〈天〉(از طرف رصد خانه) سرویس وقت: ~信号 علامت سرویس وقت ②(旧时指政府颁行历书)(در زمان های قدیم) تقویم رسمی کشور را انتشار دادن

【授室】shòushì 〈书〉زن گرفتن

【授受】shòu-shòu دادن وپذیرفتن: 私相~ بطور خصوصی دادن وپذیرفتن، بطور غیر قانونی اشیاء را رد وبدل کردن

【授衔】shòuxián اعطاء کردن مدال نظامی

【授勋】shòuxūn اعطاء کردن مدال یا نشان

【授业】shòuyè 〈书〉آموختن هنر یا مهارت به دیگران

【授艺】shòuyì آموختن هنر یا مهارت به دیگران

【授意】shòuyì کسی را به انجام کاری تحریك کردن،برانگیختن: 他这样干,是谁~的? چه کسی او را به این کار تحریك کرد؟/ 我这封信是在老张一下写的。 من در اثر پیشنهاد «لئو جان» نامه را پیش نویس کردم.

【授予】shòuyǔ اعطاء کردن، دادن: ~学位 اعطا کردن درجهء آکادمی ودانشگاهی

售

shòu ①(卖) فروختن، فروش کردن: 出~ فروختن / ~完。 فروخته شد. ②〈书〉(施展奸计) مؤثر (برنامه، حیله و...را) کردن: 以~其奸 به مقاصد خیانت آمیز دست یافتن ، دسیسه کردن

【售货】shòuhuò فروش کالاها: 自动~机 دستگاه خود کار فروش کالاها / ~摊 بساط فروش کالا ها

【售货员】shòuhuòyuán فروشنده: 女~ زن فروشنده

【售价】shòujià بهای فروش

【售卖】shòumài فروختن، فروش کردن

【售票处】shòupiàochù دفتر بلیط فروشی، گیشهء فروش بلیط ورودیهء نمایش

【售票口】shòupiàokǒu باجهء بلیط فروشی

【售票员】shòupiàoyuán بلیط فروش

绶

shòu

【绶带】shòudài نوار ابریشمی(که متصل به مهر رسمی یا مدال)

【绶带鸟】shòudàiniǎo "Paradise flycatcher" نوعی پرنده بنام 又作"寿带鸟"

瘦

shòu ①(肉少) لاغر، نحیف، کم گوشت: 脸~ در صورت لاغر بودن / 面黄肌~ زردرنگ ولاغر بودن ②(脂肪少) بی چربی: ~肉 گوشت بی چربی ③(窄小) تنگ، کوچك: 这件上衣腰身~了一点。 کمر این کت قدری تنگ است. ④(不肥沃) غیر حاصلخیز: ~土薄田 خاك بی حاصل و زمین لم یزرع

【瘦巴】shòuba لاغر، نحیف

【瘦瘪】shòubiě لاغر و فرورفته

【瘦长】shòucháng بلند قد و لاغر: 他是个~个儿。 او یاروی بلند قد و لاغری است.

【瘦高挑儿】shòugāotiǎor بلند قد و لاغر

【瘦骨嶙峋】shòu gǔ línxún بسیار لاغر

【瘦活儿】shòuhuór 〈方〉کار پرزحمت اما کم مزد

【瘦精精】shòujīngjīng بسیار لاغر 又作"瘦筋筋"

【瘦劲】shòujìn لاغر ولی پر قدرت

【瘦煤】shòuméi زغال سنگ بی قوت

【瘦弱】shòuruò لاغر وضعیف

【瘦俏】shòuqiào لاغر ولی خوش اندام

【瘦缺】shòuquē مقام کم حقوق

【瘦损】shòusǔn لاغر

【瘦小】shòuxiǎo لاغرو کوچولو: 身材~ قد لاغر وکوچك

【瘦削】shòuxuē بسیار لاغر، نحیف: ~的面孔 صورت لاغر و فرسوده

【瘦硬】shòuyìng لاغر ولی پرقدرت

【瘦子】shòuzi آدم لاغر

shū

书

shū ①(写) نوشتن: 振笔直~ قلم را برداشتن ونیرومندانه نوشتن ②(字体) سبك خطاطی، سبك خوش نویسی: 楷~ دستخط منظم ورسمی ③(书本;著作) کتاب، اثر: 新~ کتاب نو/读~ کتاب خواندن ④(书信) نامه: 家~ نامه ای از خانه یا نامه ای به خانه ⑤(文件) سند: 证~ گواهی نامه / 国~ استوار نامه / 批准~ تصویب نامه / 议定~ پروتکل

【书包】shūbāo کیف مدرسه: ~带 بند کیف مدرسه

【书报】shū-bào کتاب ها وروزنامه ها

【书本】shūběn کتاب: ~知识 معلومات کتابی

【书茶馆儿】shūcháguǎnr 同"书馆儿"

【书场】shūchǎng محلی که در آن نمایش داستان سرایی و بزله گویی وامثال آن داده می شود

【书橱】shūchú قفسه

【书春】shūchūn نوشتن دوبیتی های بهاری

【书呆子】shūdāizi کسی که علاقهء مفرطی به مطالعهء کتب دارد، کرم کتاب: 他有点~气。 او قدری کتاب گرا(یا کتاب زده) است. 又作"书痴"

【书挡】shūdǎng حائل کتاب

【书店】shūdiàn کتابفروشی

【书蠹】shūdù ①(蠹虫) بید کتاب ②(死啃书本的人) کرم کتاب

【书法】shūfǎ خوش نویسی ، خطاطی: ~家 خوش نویس، کار شناس خطاطی

【书房】shūfáng اطاق مطالعه

【书扉】shūfēi صفحهء عنوان کتاب

【书稿】shūgǎo اوراق اصلی یك اثر

【书格子】shūgézi قفسه

【书贾】shūgǔ تاجر کتاب

【书馆儿】shūguǎnr قهوه خانه ایکه در آن برنامه‌ داستان سرایی اجرا می شود
【书柜】shūguì قفسه
【书翰】shūhàn 〈书〉①(用毛笔写汉字的艺术) خوش‌نویسی باقلم مو ②(书信) نامه
【书后】shūhòu ذیل نامه، یاد داشت الحاقی، آخر نامه
【书画】shūhuà نقاشی و خوش نویسی: ~展览 نمایشگاه نقاشی و خوش نویسی
【书会】shūhuì اجتماع خوش نویسان
【书籍】shūjí کتاب ها، اثر ها، ادبیات: 军事~ ادبیات نظامی
【书脊】shūjǐ عطف کتاب
【书记】shūji ①(党、团等中主要负责人) دبیر: 党委~ دبیر کمیته‌ حزبی / 总~ دبیر کل / ~处 دبیرخانه ②(旧时称办理文书及缮写工作的人员) منشی، دفتردار، کارمند دفتری: ~员〈法〉 منشی(دادگاه)
【书架】shūjià قفسه
【书简】shūjiǎn نامه ها
【书经】Shūjīng «کتاب تاریخ» 参见"五经"wǔjīng
【书局】shūjú اداره‌ نشریات
【书卷】shūjuàn کتاب قدیمی طومار مانند
【书卷气】shūjuànqì سبك مخصوص اهل کتاب که در موقع صحبت، مقاله نویسی، خطاطی ونقاشی بیان می گردد
【书刊】shū-kān کتاب ها ومجله ها
【书壳】shūké پوشش کتاب
【书库】shūkù انبار کتاب
【书林】shūlín محلی که کتاب های زیاد ذخیره می شود
【书眉】shūméi حاشیه‌ بالای یك صفحه
【书迷】shūmí ①(读书入迷的人) آدم شیفته‌ کتاب خواندن ②(听评书等入迷的人) آدم شیفته‌ داستان سرایی وامثال آن
【书面】shūmiàn کتبی، نوشتنی، بشکل نوشتنی: ~材料 مدارك نوشتنی، مدارك کتبی/ ~答复 جواب نوشتنی/ ~声明 اعلامیه‌ نوشتنی/ ~通知 اعلان نوشتنی/ ~语 زبان نوشتنی، زبان ادبی
【书名】shūmíng عنوان کتاب: ~号 علامتی که برای نشاد دادن عنوان یك کتاب یا یك مقاله بکار می رود مانند« » / ~页 صفحه‌ عنوان کتاب
【书目】shūmù فهرست کتاب: 参考~ فهرست کتاب های مرجع
【书皮】shūpí جلد کتاب: 塑料~ جلد پلاستیکی کتاب / ~纸 کاغذ مخصوص جلد کردن کتاب
【书评】shūpíng نقد کتاب
【书签】shūqiān ①(书名标签) یك باریکه‌ کاغذ یا ابریشم که روی آن عنوان کتاب نوشته می شود وروی کتاب با صحافی چسبانند ②(夹在书里的小片) نخی سبك چینی می نشان لای کتاب
【书社】shūshè ①(读书会) انجمن مطالعه‌ کتاب ②(出版书刊的机构) مؤسسه‌ انتشاراتی کتاب
【书生】shūshēng روشنفکر، دانشمند: ~之见 نظر کتابی یك دانشمند
【书生气】shūshēngqì کتابی، بی‌تجربه در عمل: 他~十足。 او فقط چیزی در کتاب می داند اما در عمل تجربه ندارد.
【书市】shūshì بازار موقت کتاب
【书手】shūshǒu رونویس حرفه ای
【书塾】shūshú مکتب
【书摊】shūtān بساط کتابفروشی
【书坛】shūtán ①(书法界) محافل خوش‌نویسان ②(评书界) محافل داستان سرایان
【书套】shūtào جعبه‌ جا کتابی، جعبه ایکه یك قسمت مخصوص کتاب دارد
【书亭】shūtíng کوشك کتابفروشی
【书写】shūxiě نوشتن: ~标语 نوشتن شعار/ ~规则 رسم الخط
【书心】shūxīn قسمت نوشته یا تصویر در هر صفحه‌ کتاب
【书信】shūxìn نامه، مکتوب: 常有~来往 مرتبا نامه مکاتبه کردن / ~电 نامه بصورت تلگراف
【书信体】shūxìntǐ سبك نامه: ~小说 رمان بسبك نامه
【书页】shūyè صفحه
【书衣】shūyī 〈书〉 پوشش کتاب
【书院】shūyuàn آکادمی علوم کلاسیك
【书札】shūzhá 〈书〉 نامه ها
【书斋】shūzhāi اطاق مطالعه
【书展】shūzhǎn نمایشگاه کتاب
【书证】shūzhèng ①(书面例证) شاهد هادر آثار یا توضیحات ②(书面证明材料) مدارك کتابی کتاب
【书桌】shūzhuō میز تحریر
【书子】shūzi 〈方〉 نامه

殳 shū نوعی سلاح قدیمی که از خیزران ساخته می شود

抒 shū ابراز کردن، بیان کردن، اظهار کردن: 让大家各~己见。 بگذاریم هر کس نظر خود را آزادانه اظهار کند.
【抒发】shūfā اظهار کردن، بیان کردن، ابراز کردن: ~感情 احساسات را بیان کردن
【抒情】shūqíng احساسات را بیان کردن: ~散文 نثر بزمی، نثر غزلی/ ~诗 اشعار بزمی، غزل
【抒写】shūxiě اظهار کردن، ابراز کردن، توصیف کردن: 这篇文章~了他在北京工作时的一些感受。 این مقاله چگونگی احساسات او در موقع کار در پکن را توصیف می کند.

枢 shū ①(门上的转轴) محور گردان در، لولای در: 户~不蠹。 (ضرب المثل چینی) لولای در را هرگز بید نمی زند. ②(中心的部分) مرکز: 神经中~ مرکز عصب
【枢机主教】shūjī zhǔjiào کاردینال (یکی از اعضای عالی رتبه و روحانی شورای پاپ)
【枢纽】shūniǔ محور، قطب، موضع کلیدی: ~作用 نقش مرکز/ 水利~工程 پروژه‌ کنترل کلیدی آب/ 交通~ محوری فعالیت های ترافیکی

叔 shū ①(父亲的弟弟) عمو، برادر کوچکتر پدر ②(对和父亲辈分相同而年纪较小的男子的尊称) لقب محترمانه برای کسی همسن پدر خود: 刘大~ عمو «لئو» ③(丈夫

的弟弟(برادر كوچك شوهر)④(在弟兄排行的次序里代表第三)مقام سوم در ارشديت برادران

【叔伯】shūbai ~兄弟 :مناسبات بين عموزادگان از جد يا جد بزرگ عموزادگان

【叔父】shūfù برادر كوچكتر پدر، عمو

【叔母】shūmū زن برادر كوچكتر پدر، عمه

【叔叔】shūshu ①〈口〉(叔父)برادر كوچكتر پدر، عمو②(称父辈男子)عمو جان (خطاب يك كودك به مردى از نسل پدر خود)

【叔祖】shūzū عمو پدر

【叔祖母】shūzūmū عمهٔ پدر

殊 shū ①(差异)مختلف، متفاوت:悬~ اختلاف فاحش②(特别)ويژه، مخصوص:待以~礼 با تشريفات ويژه‌اى از كسى پذيرايى كردن③(很)بسيار، بى نهايت:~觉歉然 بسيار تأسف خوردن / ~难相信 براى باور كردن بسيار مشكل بودن / ~深移念 عميقاً اظهار نگرانى كردن

【殊不知】shūbùzhī كم تصور كردن، بزحمت در يافتن:我以为他还在北京,~他已经走了。فكر مى كنم هنوز در پكن است وهرگز تصور نمى كردم كه رفته است.

【殊死】shūsǐ دست از جان شسته، مرگ و زندگى:~的搏斗 نوميدانه /مبارزهٔ مرگ و زندگى، مبارزهٔ حياتى ومماتى 作~战 وبا دست از جان شسته نبرد كردن

【殊途同归】shū tú tóng guī از راههاى مختلف به همان هدف رسيدن

【殊勋】shūxūn 〈书〉خدمات برجسته

倏 shū بسيار زود

【倏忽】shūhū بسيار زود، ناگهان:~不见 ناگهان ناپديد شدن

淑 shū 〈书〉مهربان ولطيف:~女 دختر زيبا ومهربان

菽 shū لوبيا

梳 shū ①(梳子)شانه:木~ شانهٔ چوبى ②(梳子整理)شانه كردن

【梳辫子】shūbiànzi كنايه از مسائل بغرنج ومتفرقه را طبقه بندى كردن

【梳理】shūlǐ 〈纺〉پرزگيرى كردن، با ماشين شانه صاف كردن

【梳拢】shūlǒng بافتن مو

【梳掠】shūlüè شانه كردن مو

【梳棉机】shūmiánjī 〈纺〉ماشين شانه

【梳洗】shūxǐ شانه كردن وشستشو دادن:~用具 لوازم توالت

【梳妆】shūzhuāng خود را آرايش كردن ولباس شيك پوشيدن:~台 ميز آرايش / ~打扮 خود را آرايش كردن، ولباس فاخر پوشيدن

【梳子】shūzi شانه

舒 shū ①(伸展)باز، كش دادن، امتداد دادن، بسط دادن:~眉展眼 ابرو ها را گستردن وچشم ها را باز نمودن كردن ②(缓慢)آسوده، فراغت بال:~徐 با آسودگى، با خيال راحت ③〈姓〉يك نام خانوادگى در چين

【舒畅】shūchàng شاد، آسوده خاطر، بى نگرانى:心情~ آسوده خاطر بودن، شاد بودن

【舒服】shūfu ①(畅快安适)راحت:这把椅子坐着很~。اين صندلى بسيار راحت است. / 舒舒服服是做不成大事的。كار بزرگ را نمى توان براحتى وآسانى انجام داد. ②(无病痛)(حال كسى) خوب بودن، سالم بودن:她今天不大~。امروز حالش چندان خوب نيست.

【舒缓】shūhuǎn ①(缓慢)كند ②(缓和)آرام و لطيف ③(坡度小)كمى شيب دار

【舒筋活络】shūjīn-huóluò 〈中医〉(طب چينى) گردش خون را تحريك كردن وعضلات ومفاصل را تمدد نمودن 又作"舒筋活血"

【舒卷】shūjuǎn 〈书〉جلو وعقب غلتيدن:白云~。ابرهاى سفيد جمع و پراكنده مى شود.

【舒快】shūkuài شاد و راحت

【舒眉展眼】shū méi zhǎn yǎn شاد و خرسند

【舒齐】shūqí 〈方〉منظم وكامل

【舒气】shūqì نفس راحت كشيدن

【舒适】shūshì راحت، راحت وآسوده:~的生活 زندگى راحت / 房间不大,但很~。اطاق ها بزرگ نيستند اما زندگى در آنجا بسيار راحت است. / 孩子们都~地睡在小床上。همهٔ بچه ها در رختخوابشان راحت وآسوده خوابيدند.

【舒松】shūsōng آسوده خاطر وراحت

【舒坦】shūtan آسوده، راحت

【舒帖】shūtie راحت 又作"舒泰"

【舒展】shūzhan ①(不卷缩)باز كردن، گستردن، بسط دادن:荷叶~着,发出清香。برگ هاى نيلوفر باز هستند وبوى خوش به همه‌جا مى پراكند. / 问题解决了,队长紧锁的眉头也~了。به مجرد اينكه مسئله حل شد، ابروهاى گره خوردهٔ سرپرست گروه از هم باز شد. ②(伸展)كش دادن، كش آوردن:~~筋骨 عضلات و مفاصل را كش آوردن

【舒张】shūzhāng 〈生理〉انبساط:~压 فشار خون انبساطى

疏 shū ①(使疏通)لاروبى كردن، قابل رفت وآمد كردن ②(距离远)تنك، متفرق، پراكنده:~林 بيشهٔ تنك / ~~的几根胡子 ريش تنك / 几点~星 چند ستارهٔ پراكنده ③(关系远)(مناسبات خانوادگى يا اجتماعى) دور:不分亲~ بدون اينكه مناسبات (خانوادگى يا اجتماعى) در نظر گرفته شود ④(不熟悉)نا آشنا:人地生~ با مردم ومحل ناآشنا بودن ⑤(疏忽)غفلت كردن، كوتاهى كردن:~于职守 در انجام وظيفهٔ خود غفلت كردن / ~于防范 در اتخاذ اقدامات احتياطى غفلت كردن ⑥(空虚)كم، اندك، قليل:才~学浅 توانايى كم ودانش قليل ⑦(分散)پراكنده كردن، متفرق ساختن:仗义~财 در كمك كردن به مردم نيازمند بخشنده بودن

【疏淡】shūdàn ①(疏稀淡薄)رقيق وپراكنده ②(疏远淡漠)دور و سرد

【疏导】shūdǎo لاروبى كردن، (براى حل مسائل فكرى يا

است.

输 shū ①(运输)بردن، حمل کردن، نقل وانتقال دادن:油管把原油从油田直接～往港口。لوله‌ء نفت نفت خام را از چاه نفت تا بندر مستقیما حمل می کند. ②〈书〉(捐献)اعانه دادن:慷慨～将 با سخاوت وبخشندگی اعانه دادن ③(败)باختن:～了一局 (بازی را) یك بازی را باختن

【输出】shūchū ①(从内部送到外部)صادر کردن:资本～ صدور سرمایه /～限额〈经〉سهمیه‌ء صدور ②〈电〉(发出能量)(برق) حجم صدور:～线路 مسیر صدور

【输电】shūdiàn برق را انتقال دادن:这个发电站已经开始向山区～。این نیروگاه انتقال برق را به ناحیه‌ء کوهستانی شروع کرده است./～网 شبکه‌ء انتقال برق /～线路 خط انتقال برق

【输精管】shūjīngguān 〈生理〉مجرای ناقل منی:～结扎术〈医〉بستن مجرای ناقل منی /～炎 ورم مجرای ناقل منی

【输捐】shūjuān بخشیدن، هدیه کردن

【输理】shūlǐ حق با کسی نبودن، محق نبودن:你输了理,还有什么可辩的? چون حق با شما نیست چه لزومی دارد که استدلال کنید؟

【输卵管】shūluǎnguǎn 〈生理〉لوله‌ء رحمی، لوله‌ء فالوپی، مجرای عبور تخم:～结扎术〈医〉بستن مجرای فالوپی /～炎 ورم مجرای فالوپی

【输纳】shūnà تحویل دادن

【输尿管】shūniàoguǎn 〈生理〉میزه راه:～炎 ورم میزه راه

【输入】shūrù ①(从外部送到内部)وارد کردن:～新设备 تجهیزات جدید را وارد کردن /～限额 سهمیه‌ء ورود ②〈电〉(برق) ورود

【输送】shūsòng بردن، حمل کردن، انتقال دادن:～货物 کالاها را حمل کردن /～人材 پرسنل فنی را انتقال دادن /～新鲜血液 تزریق کردن خون تازه /～带 بند نقل وانتقال /～机 دستگاه ناقل، وسیله‌ء نقل وانتقال

【输血】shūxuè ①〈医〉انتقال خون:～者 انتقال دهنده‌ء خون

【输氧】shūyǎng 〈医〉انتقال اکسیژن، درمان با اکسیژن

【输液】shūyè 〈医〉آب نمك را در رگ تزریق کردن

【输赢】shūyíng ①(胜负)برد و باخت ②(输赢的钱数)مبلغ پول برای برد و باخت بازی ورق

【输油管】shūyóuguǎn لوله‌ء نفت

【输嘴】shūzuǐ شفاها به اشتباه خود اعتراف کردن

毹 shū 见"氍毹"qúshū

蔬 shū سبزی ها:布衣～食 لباس های زبر وخوراك های ساده

【蔬菜】shūcài سبزی ها، سبزیجات:～栽培 کاشتن سبزی ها

shú

秫 shú ذرت خوشه ای

ترافیکی) به جهت صحیح سوق دادن

【疏港】shūgǎng کشتی یا بار را در بندر به جهت صحیح سوق دادن یا حمل و نقل کردن

【疏果】shūguǒ 〈农〉کم شدن تدریجی میوه ها

【疏忽】shūhu سهل انگاری، مسامحه، غفلت، بی توجهی:大～意就可能造成事故。مسامحه وسهل انگاری باعث بروز حادثه می شود. /我一时～,搞错了。بر اثر غفلت این اشتباه از من سر زد.

【疏花】shūhuā 〈农〉کم شدن تدریجی گلها

【疏剪】shūjiǎn شاخه های زیادی وبی فایده را قیچی کردن

【疏浚】shūjùn لاروبی کردن:～水道 مسیر دریاها ورودخانه ها را لاروبی کردن /～港口 لاروبی بندر

【疏开】shūkāi 〈军〉پراکنده کردن، متفرق ساختن:～队形 صف آرائی را پهن کردن

【疏狂】shūkuáng 〈书〉خود سرانه و بی بند و بار عمل کردن

【疏旷】shūkuàng وسیع و پهن

【疏懒】shūlǎn سهل‌انگار وتنبل

【疏冷】shūlěng (روابط) دور و سرد شدن

【疏漏】shūlòu از قلم افتادگی بر اثر بی توجهی:计划匆促拟成,难免有～之处。چون این برنامه به عجله طرح شد، قلم افتادگی ها درآن اجتناب ناپذیر است.

【疏落】shūluò تنك، پراکنده، متفرق:～的村庄 روستاهای پراکنده /河边疏疏落落有几棵柳树。در کنار رودخانه درخت های تنك بید مجنون کاشته شده است.

【疏慢】shūmàn بسردی برخورد کردن

【疏密】shūmì تراکم:～不匀 تراکم ناهموار /花木栽得～有致。گل ها ودرخت ها با سلیقه کاشته شده است.

【疏苗】shūmiáo فاصله‌ء بین ردیف های جوانه را کم کردن

【疏浅】shūqiǎn ①(粗疏浅薄)(فکر) بی دقت و سطحی ②(疏远)(روابط) دور و سرد

【疏散】shūsàn ①(疏落)تنك، پراکنده، متفرق:～的村落 روستاهای پراکنده ②(撤退)انتقال دادن(به محل امن تری):我们要做好地震预报工作,以便及时～人口。ما باید کار پیش‌بینی زلزله را بطور احسن انجام دهیم تا بتوانیم جمعیت را بموقع پراکنده نمائیم.

【疏神】shūshén بی دقت وغافل

【疏失】shūshī اشتباه بر اثر مسامحه

【疏松】shūsōng ①(松散)شل، سست، لق:土质～。خاك سست است. ②(使松散)شل کردن، سست کردن:～土壤 خاك راسست کردن

【疏通】shūtōng ①(疏浚)لاروبی کردن:～田间的排水沟 در مزارع خندق های آبیاری را لاروبی کردن ②(沟通,调解)میانجی گری کردن

【疏挖】shūwā لاروبی کردن

【疏稀】shūxī رقیق و پراکنده

【疏于】shūyú غفلت وسهل انگاری

【疏远】shūyuǎn (میانه) دور و سرد شدن، دوری جستن:近来他们的关系～了。در این اواخر میانه‌ء آنها دور و سرد شده

【秫秸】shújiē ساقهء ذرت خوشه ای 又作"秫稭"
【秫米】shúmǐ ذرت خوشه ای پوست کنده

孰 shú 〈书〉①(谁;哪个)که، کدام:~胜~负? که کدام صحیح ?~是~非 /(بازی را) می برد و که می بازد؟ اگر ②(什么) چه:是可忍,~不可忍? است وکدام غلط؟ این را بتوان تحمل کرد، چه چیز را نمی توان تحمل کرد؟

赎 shú ①(用财物把抵押品换回) باز خریدن، از گرو در آوردن، از رهن در آوردن ②(弥补罪过) گناهان را کفاره دادن، گناهان را جبران کردن
【赎当】shúdàng چیزی را از گرو در آوردن
【赎价】shújià بهای فدیه، فدیه
【赎金】shújīn بهای فدیه، فدیه
【赎买】shúmǎi (با فدیه) باز خریدن:~政策 سیاست باز خرید
【赎身】shúshēn بافدیه (برده یا زن فاحشه را) آزاد کردن
【赎刑】shúxíng جبران کردن گناهان بوسیلهء گرو گذاشتن مال و ثروت
【赎罪】shúzuì گناهان را کفاره دادن، گناهان را جبران کردن:立功~ انجام خدمات شایسته بمنظور ادای کفارهء گناهان / ~日〈犹太教〉 روز کفاره (در یهودیت)

塾 shú مکتب خصوصی، مدرسهء خصوصی:~师 معلم مدرسهء خصوصی

熟 shú ①(成熟) پخته، رسیده:西红柿~了。 گوجه فرنگی رسیده است. / 一年二~ دو بار محصول برداشتن در یك سال ②(加热到可以食用的程度) پخته (در مقابل خام):~肉 گوشت پخته / 半生不~ نیمه پخته / 饭已经~了。 برنج پخته شده است. ③(加工过的) بوسیلهء عملیات خاصی ساخته شده:~铁 آهن کار شده / ~皮子 چرم دباغی شده ④(熟识) آشنا:这口音听起来很~。 این صدا آشنابه گوش می رسد. ⑤(熟练) ماهر، با تجربه:~手 دست باتجربه ⑥(程度深) عمیقا:~睡 به خواب سنگین فرو رفتن
【熟谙】shú'ān 〈书〉 آشنا بودن، ماهر بودن:~水性 در شنا کردن فوق العاده ماهر بودن
【熟菜】shúcài خوراك آماده، خوراك پخته شده
【熟地】shúdì ①(多年耕种的土地) زمین کشت شده ②〈中药〉"Prepared rhizome" نوعی گیاه دارویی بنام 又作"熟地黄"
【熟惯】shúguàn (با کاری) آشنا بودن
【熟荒地】shúhuāngdì زمین متروك که زمانی کشت شده با شد
【熟记】shújì از برداشتن، حفظ کردن
【熟见】shújiàn بسیار یاب، معمولی، پیش پاافتاده
【熟客】shúkè مهمان دائمی
【熟练】shúliàn ماهر، با تجربه:~工人 کارگر ماهر / ~地操纵机器 با مهارت ماشین را بکار انداختن / 他枪法很~。 او تیرانداز ماهری است.
【熟路】shúlù مسیر آشنا:熟门~ اشاره ـ راه آشنا و در آشنا به چیز هایی که کسی خوب می داند
【熟虑】shúlǜ با دقت اندیشیدن
【熟眠】shúmián 〈书〉 عمیقا به خواب فرورفتن
【熟能生巧】shú néng shēng qiāo مهارت از پرکاری است. 或 کار نیکو کردن از پر کردن است.
【熟年】shúnián سال پرحاصل
【熟皮】shúpí چرم دباغی شده
【熟漆】shúqī لاك سیاه و براق (در مقابل لاك خام)
【熟人】shúrén آشنا، دوست
【熟石膏】shúshígāo گچ شکسته بندی
【熟食】shúshí خوراك آماده، خوراك پخته شده
【熟视无睹】shú shì wú dǔ بی اعتنائی به حقایق آشکار، چیزی را نادیده گرفتن، چشم پوشیدن:对不良倾向决不能~。 ما نباید گرایش های نا سالم را نادیده بگیریم.
【熟识】shúshi خوب بلد بودن، خوب آشنا بودن:我们交往不多,不太~。 ما باهم کم معاشرت داریم ویکدیگر را خوب نمی شناسیم. / ~敌我各方面的情况 از موقعیت دشمن و اوضاع داخلی خود آگاهی کامل یافتن
【熟睡】shúshuì به خواب سنگین فرو رفتن
【熟丝】shúsī 〈纺〉 ابریشم جوشیده شده
【熟思】shúsī تأمل کردن، عمیق اندیشیدن
【熟铁】shútiě آهن کار شده
【熟土】shútǔ 〈农〉 خاك پخته وآمیخته با خاك رس وشن ومواد گیاهی
【熟悉】shúxī کسی یا چیزی را خوب شناختن، خوب آشنا بودن، از چیزی اطلاعات خوبی داشتن:用群众~的语言来写作 به زبانی که مردم آنرا می شناسند تالیف کردن / 你到了那里,要先~当地的情况。 وقتیکه به آنجا می رسید، قبل از هر چیز با وضع محلی آشنائی حاصل کنید. / 他对各项生产数字很~。 او با آمار های مختلف تولیدات را دم دست دارد. / 他对这工作很不~。 او با این کار آشنایی ندارد.
【熟习】shúxí ماهر بودن، بلد بودن، مسلط بودن:~业务 او بر مهارت حرفه ای خود مسلط است. / ~蔬菜的栽培法 کار کاشتن سبزیجات را داشتن
【熟语】shúyǔ 〈语〉 (دستور) ترکیبات خاص، عبارت ویژه، اصطلاح
【熟知】shúzhī خوب بلد بودن، خوب دانستن
【熟字】shúzì واژه های آشنا

shǔ

黍 shǔ "Broomcorn millet" نوعی ذرت بنام
【黍子】shǔzi 见"黍"

属 shǔ ①(类别) دسته، طبقه، کاتگوری:金~ فلزات ②〈生〉 جنس، تیره:亚~ جنس فرعی، تیرهء فرعی / 小麦和燕麦是同科的,但不同~。 گندم و جو دو سر از یك خانواده اما از جنس های مختلف هستند. ③(隶属) تابع بودن:这些工厂~地方领导。 این کار خانه ها زیر نظر مقامات محلی اداره می

واحد ها ودپارتمان های وابسته 所～单位和部门 /شوند. هر دو ④(归属) متعلق بودن: 我们两国同～第三世界。 /كشور ما متعلق به جهان سوم هستند. 西双版纳～亚热带气候。 «شی شونگ بن نا» آب و هوای نیمه گرمسیری دارد. ⑤(家属) اعضای خانواده: 军～ خانواده های نظامیان ⑥(是) بودن: 查明～实 واقعا / اثبات حقیقت پس از تحقیق وبررسی 实～无理 ⑦(指生肖) (یکی از حیوانات دوازده گانه) متولد شدن در سال: 她比我小一岁，是～牛的。 او یك سال از من کوچکتر است ودر سال گاو به دنیا آمده 参见"生肖" shēngxiào

另见 zhǔ

【属地】shǔdì مستعمره یا کشور وابسته‌ء یك کشور امپریالیستی

【属国】shǔguó کشور خراج گذار

【属下】shǔxià سطوح مادون

【属相】shǔxiang 〈口〉见"生肖"shēngxiào

【属性】shǔxìng 〈逻〉 نسبت (منطق)

【属于】shǔyú متعلق بودن: 土地～国家。 زمین متعلق به دولت است. /他～班上最好的学生。 او از شاگردان ممتاز کلاس است. /民主～上层建筑，～政治这个范畴。 دموکراسی بخشی از روبنا است وبه قلمرو سیاست تعلق دارد.

暑 shǔ گرما، هوای گرم: 盛～ تابستان / بحبوحه‌ء گرما 中～ زده شدن، از گرما زدگی رنج بودن / 寒来～往 همانطور که تابستان می رود و زمستان می آید، همانطور که وقت سپری می شود

【暑假】shǔjià تعطیلات تابستانی

【暑期】shǔqī تعطیلات تابستانی: ～训练班 کلاس مخصوص تابستان

【暑气】shǔqì گرمای تابستان

【暑热】shǔrè هوای گرم تابستان

【暑天】shǔtiān روزهای گرم تابستان، چله‌ء تابستان

【暑瘟】shǔwēn 〈中医〉 (طب چینی) بیماری های واگیر دار تابستانی مانند ورم مغز B، اسهال خونی، مالاریا و...

署 shǔ ①(办公处) دفتر اداری، دفتر دولتی: 专员公～ دفتر کمیسیونر در استان ②(布置) ترتیب، ترتیبات فراهم آوردن: 部～春耕生产 برای شخم زنی بهاره ترتیبات لازم فراهم آوردن ③(署理) وکالتا با کاری برخورد کردن، بمنزله‌ء نماینده عمل کردن: ～理部务 در غیاب وزیر کار های وزارت را انجام دادن ④(签字) امضاء کردن: 签～协定 موافقت نامه را امضا کردن

【署名】shǔmíng امضاء کردن: 全组同志都在信上署了名。 همه رفقای گروه زیر نامه را امضاء کردند. /这条子没有～，不知是谁写的。 این یاد داشت به امضاء نرسید، نمی دانم چه کسی این یاد داشت را نوشته است. /～人 امضا کننده / ～文章 مقاله‌ء به امضا رسیده

数 shǔ ①(查点) شمردن، حساب کردن: 从一～到十 از یك تاده شمردن / ～钱 شمردن پول / 清出席人数 تعداد حاضرین در جلسه را شمردن /～不清的人 افراد بی شمار ②(比较起来最突出) بشمار آمدن (خوب، بد و...) استثنائا: 全班～他最高。 او در کلاس از همه بلند قدتر است. ③(列举) یك یك شمردن: 历～其罪 جرم های کسی را یك یك نام بردن، قلم به قلم شمردن

另见 shù; shuò

【数不胜数】shǔ bù shèng shǔ بیشمار ومتعدد بودن

【数不着】shǔbuzháo بر جسته، مهم و...بشمار نیامدن: 论游泳技术，在我们厂里可～我。 من در کارخانه جزو آنها نیستم که خوب شنا می کنند.

【数得着】shǔdezháo بر جسته، مهم و...بشمار آمدن: 在我们村里，他是～的好饲养员。 او یکی از پرورش دهندگان برجسته‌ء گاو در روستای ما بشمار می آید.

【数典忘祖】shǔ diǎn wàng zǔ اصالت خود را از یاد بردن، منشاء های خود را فراموش کردن، از تاریخ کشور خود بی اطلاع وبی خبر بودن

【数点】shǔdiǎn عدد شمردن

【数黑论黄】shǔ hēi lùn huáng چرب زبانی کردن، زبان بازی کردن

【数葫芦道茄子】shǔ húlu dào qiézi وراجی کردن، پرحرف بودن 又作"数冬瓜道茄子"

【数九】shǔjiǔ «تحول زمستان» مابعد: نه دوره (هر کدام نه روز) ～寒天 سردترین روزهای زمستان، چله‌ء زمستان

【数来宝】shǔláibǎo 〈曲艺〉 داستان سرایی قافیه دار که همراه با قاشقك (نوعی آلت موسیقی) اجرا می شود

【数落】shǔluo 〈口〉①(责备) خطاهای کسی را یك به یك شمردن واو را سر زنش کردن، کسی را تنبیه کردن: 把他～一顿 او را حسابی سرزنش کردن ②(不住地列举着说) مثال ها را یکی پس از دیگری آوردن

【数米而炊】shǔ mǐ ér chuī کنایه از پرداختن به کارهای کوچك و بی خود یا خسیس وتنگ‌دست بودن

【数念】shǔniàn یکی یکی شمردن، جمله به جمله گفتن

【数贫嘴】shǔ pínzuǐ پرحرف بودن

【数数儿】shǔshùr شمردن، حساب کردن: 孩子们在学～。 کودکان شمارش عدد را یاد می گیرند.

【数说】shǔshuō 见"数落"

【数算】shǔsuàn شمردن، حساب کردن

【数一数二】shǔyī shǔ'èr یکی از بهترین ها بحساب آمدن: 他在我们连是～的射手。 او یکی از بهترین تیراندازان گروهان ما بحساب می آید.

蜀 Shǔ 〈别称〉(四川) نام دیگری برای استان «سی چوان»

【蜀汉】Shǔ Hàn یکی از «سه پادشاهی» «شوهان» (۲۲۱-۲۶۳)، پادشاهی» چین

【蜀葵】shǔkuí 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Hollyhock"

【蜀犬吠日】Shǔ quǎn fèi rì در استان «سی چوان» سگ ها بر سر آفتاب عوعوی کنند(زیرا در آن ناحیه‌ء مه آلود آفتاب بندرت دیده می شود) ــ کنایه از اینکه نادان در باره‌ء چیزیکه تنهـا خودش عجیب می داند داد و بیداد براه می اندازد.

鼠 shǔ موش
【鼠辈】shǔbèi اشخاص پست، لات ها
【鼠疮】shǔchuāng 〈中医〉خنازیر (طب چینی)
【鼠窜】shǔcuàn مانند موش با عجله وشتاب گریختن
【鼠胆】shǔdǎn بزدل بودن
【鼠耗】shǔhào تلفات غله ناشی از موش
【鼠夹】shǔjiā موش گیر
【鼠笼式】shǔlóngshì 〈电〉بشکل قفس موش خرما: ~电动机 موتور بشکل قفس موش خرما
【鼠目寸光】shǔmù cùn guāng یك موش فقط می تواند فاصلهٔ یك اینچ را ببیند ـ کنایه از کوتاه نظر بودن کسی
【鼠窃狗偷】shǔqiè-gǒutōu مانند موش دزدیدن ومانند سگ ربودن ـ یعنی دزدکی حیله بکار بردن
【鼠麴草】shǔqūcǎo 〈植〉نوعی گیاه بنام "Affine Cudweed"
【鼠蹊】shǔxī 〈生理〉کشالهٔ ران
【鼠咬热】shǔyǎorè (طب) تب موش گزیدگی
【鼠疫】shǔyì بیماری طاعون
【鼠子】shǔzi 〈方〉موش

薯 shǔ مانیوك، ~木 / سیب زمینی شیرین ~白: سیب زمینی کاساو (Cassava)
【薯蓣】shǔyù 〈植〉نوعی گیاه بنام "Chinese yam"

曙 shǔ 〈书〉طلوع، دمیدن خورشید، سپیده دم، بامداد: 东方已~。 در مشرق خورشید دمیده است.
【曙光】shǔguāng فجر، اولین نور بامداد، طلوع: 胜利的~ فجر ~ /پیروزی 新时代的~ فجر عصر جدید
【曙色】shǔsè اولین نور خورشید: 从窗口透进了灰白的~。 نور خاکستری بامداد از پنجره به درون نفوذ کرد.

shù

术 shù ①(技艺) فن، هنر، مهارت: 医~ هنر طبابت / 美~ هنرهای زیبا / 不学无~ نه دانش داشتن ونه مهارت ②(方法) شیوه، تاکتیك: 战~ تاکتیك جنگی / 权~ حیله های سیاسی
另见 zhú
【术士】shùshì دانشمند پیرو مکتب کنفوسیوس
【术业】shùyè 〈书〉آموختن هنرو مهارت
【术语】shùyǔ اصطلاحات فنی: 军事~ اصطلاحات نظامی / 医学~ اصطلاحات پزشکی

戍 shù پادگان گذاشتن، دفاع کردن: 边~ در مرزها پادگان گذاشتن

束 shù ①(系) بستن، گره زدن: 腰~皮带 دور کمر خود کمر بند بستن ②〈量〉دسته، بافه: 一~鲜花 یك دسته گل تازه / 一~稻草 یك بافه کاه ③(约束) کنترل کردن، مقید کردن: 无拘无~ بی بند وبار ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【束缚】shùfù بستن، مقید کردن: ~手脚 دست وپای کسی را بستن / ~生产力 جلوی نیروی تولیدی را گرفتن، ابتکار عمل را بهم زدن / 冲破旧思想的~ بند و بار افکار کهنه را در هم شکستن / 挣脱封建礼教的~ یوغ مجمع القوانین اخلاقی فئودالی را در هم شکستن
【束射管】shùshèguǎn 〈电子〉لولهٔ پرتو
【束手】shùshǒu دست های بسته داشتن، بیچاره بودن: ~就擒 بدون مبارزه ومقاومت به اسارت در آمدن
【束手待毙】shùshǒu dài bì بدون مقاومت در انتظار مرگ بودن، خود را به نیستی تسلیم کردن
【束手就擒】shùshǒu jiù qín با دودست بسته در انتظار دستگیری بودن
【束手无策】shùshǒu wú cè گیج و سر درگم بودن، عقل کسی به جایی نرسیدن
【束狭】shùxiá (جریان آب) باریك وکم عرض
【束脩】shùxiū 〈旧〉پاداشی که به معلم سرخانهٔ خصوصی داده می شد
【束之高阁】shù zhī gāogé چیزی را بستن و بالای قفسه گذاردن، چیزی را کنار گذاشتن و فراموش کردن

述 shù بیان کردن، ابراز کردن، اظهار کردن: 陈~意见 نظر های خود را ابراز کردن / 略~其经过 خلاصهٔ مطلب را گفتن
【述评】shùpíng گزارش تفسیری، تفسیر: 每月时事~ گزارش تفسیری ماهانه در بارهٔ امور سیاسی / 新华社记者~ گزارش تفسیری خبرنگار «شین هوا»
【述说】shùshuō نقل کردن، تعریف کردن، بیان کردن: 详细~生活变化 بطور مفصل از تحولات زندگی تعریف کردن
【述职】shùzhí گزارش دادن در بارهٔ کار خود: 大使已回国~。 سفیر برای دادن گزارش به کشور خود برگشته است.

树 shù ①(木本植物) درخت: 苹果~ درخت سیب ②(种植) کاشتن: 十年~木,百年~人。 کاشتن درخت ها وبار آوردن آنها ده سال طول می کشد اما بار آوردن افراد مستعد صد سال زمان می خواهد. ③(树立) تأسیس کردن، برپا کردن: 建~ موفقیت، پیروزی / ~正气 گرایش های سالم را ترویج کردن / ~雄心 آرمان بلند داشتن
【树碑立传】shùbēi-lìzhuàn 〈贬〉بزرگداشت کسی بوسیلهٔ برپا کردن بنای یاد بود ونوشتن تاریخچهٔ زندگی اش ـ کنایه از چهرهٔ کسی را برای مردم موجه ساختن
【树杈】shùchà شاخه از بدنهٔ درخت
【树丛】shùcóng بیشه، درختستان، درختزار انبوه
【树大根深】shù dà gēn shēn (نیرو) قدرتمند ومحکم واستوار بودن
【树大招风】shù dà zhāo fēng 〈谚〉درخت بلند باد رابه خود جلب می کند ـ کنایه از اینکه شخصی در مقام بالا بآسانی مورد حمله قرار می گیرد.
【树倒猢狲散】shù dǎo húsūn sàn وقتیکه درختی می افتد، میمون ها به هر سویی پراکنده می شوند ـ کنایه از اینکه وقتیکه شخصی با نفوذ از قدرت ساقط می شود زیردستانش متفرق می

گردند.

【树敌】shùdí برای خود دشمن ایجاد کردن، با دیگران ضدیت کردن؛~太多: برای خود زیاد دشمن ایجاد کردن، با بسیاری از مردم ضدیت کردن

【树墩】shùdūn کنده‌ء درخت (بنزدیکی ریشه‌ء آن)

【树蜂】shùfēng 〈动〉 زنبور چوب

【树干】shùgàn تنه‌ء درخت

【树高千丈,叶落归根】shù gāo qiānzhàng, yè luò guī gēn یك درخت شاید هزار متر قد برافرازد اما برگهایش به ریشه های خود می ریزند ـ یعنی کسی که در خارج از خانه زندگی می کند بالاخره به خاك وطن خود برمی گردد.

【树疙瘩】shùgēda کنده‌ء درخت (بنزدیکی ریشه‌ء آن)

【树冠】shùguān تارك درخت

【树海】shùhǎi جنگل انبوه

【树胶】shùjiāo صمغ درخت

【树懒】shùlǎn 〈动〉 نوعی جانور تنبل پستاندار آمریکای مرکزی وجنوبی

【树立】shùlì برپا کردن، تأسیس کردن؛~榜样: نمونه قرار دادن / ~远大的革命理想: آرمان بلند انقلابی را ترویج کردن / ~某种世界观: نوعی جهان بینی را برای خود کسب کردن / ~正确的劳动态度: یك روش صحیح کار را پروردن

【树林】shùlín درختستان، درختزار انبوه

【树码】shùmǎ 〈方〉 شاخه‌ء درخت آماده برای پیوند

【树苗】shùmiáo نونهال

【树木】shùmù درخت ها

【树皮】shùpí پوست درخت

【树鼩】shùqú 〈动〉 موش پوزه دراز درختی

【树人】shùrén 〈书〉 پرورش دادن افراد مستعد

【树身】shùshēn بدنه‌ء درخت

【树梢】shùshāo نوك درخت

【树势】shùshì روند رشد یا شکل درخت

【树蛙】shùwā 〈动〉 قورباغه درختی

【树丫】shùyā شاخه‌ء درخت 又作"树桠"

【树阴】shùyīn سایه‌ء درخت 又作"树荫"

【树欲静而风不止】shù yù jìng ér fēng bù zhǐ درخت شاید آرامش را ترجیح دهد، اما باد فرو کش نمی کند ـ حالا بیشتر اشاره به اینکه مبارزه در جامعه‌ء طبقاتی اجتناب ناپذیر است.

【树栽子】shùzāizi جوانه‌ء درخت

【树枝】shùzhī شاخه‌ء درخت؛粗~: شاخه‌ء کلفت درخت

【树脂】shùzhī صمغ کاج؛~酸: اسید صمغ کاج

【树桩】shùzhuāng قسمت باقی مانده از درخت کنده شده روی زمین

【树籽】shùzǐ دانه‌ء درخت

竖 shù ①(和地面垂直) عمودی، شاغولی؛画一条~线: یك خط عمودی کشیدن ②(竖立) عمودی کردن، برپا کردن؛~旗杆: سوار کردن تیر پرچم را برپا کردن / 这杆子我一个人~不起来。 به تنهایی نمی توانم این تیر را برپا کنم. ③(汉字的笔画) خط عمودی (در هیروگلیف های چینی)："王"字的写法是三横一~。 هیروگلیف "王" مرکب است از یك خط عمودی و سه خط افقی

【竖井】shùjǐng چاه عمودی

【竖立】shùlì عمودی کردن، برپا کردن، سوار کردن؛宝塔~在山上。 برج بر روی کوه برپا شده است.

【竖起】shùqǐ بلند کردن، برپا کردن؛~大拇指: شست خود را بلند کردن برای تأیید / ~一面大旗: پرچم بزرگی را به اهتزاز در آوردن / ~耳朵听: گوش های خود را تیز کردن / 把梯子~来: نردبان را برپا کردن

【竖琴】shùqín 〈乐〉 چنگ

【竖蜻蜓】shù qīngtíng 〈方〉 دست ها به زمین وپا در هوا

【竖子】shùzǐ 〈书〉 ①(少年;儿童) پسر، پسر بچه ②(小子) نوکر بچه ③(单仆) یارو، یاروی پست

恕 shù ①(不计较别人的过错) بخشیدن، عفو کردن، درگذاشتن، آمرزیدن؛宽~: بخشیدن، عفو کردن / ~罪: تخلفی را بخشیدن ②〈套〉 مرا ببخشید؛~不奉陪。 معذرت می خواهم، مرا ببخشید که متأسفم ~难从命。 (از مرخصی از حضور تان) مرا ببخشید. نمی توانم آرزوهای تان را برآورم. ③(恕道) بردباری (که کنفوسیوس آنرا طرفداری می کرد)

【恕宥】shùyòu 〈书〉 درگذاشتن، بخشیدن

庶 shù ①(众多) بسیار، متعدد، زیاد؛富~: ثروتمند ووافر / ~物: همه‌ء چیزها، همه‌ء موجودات ②〈旧〉(旁支) متعلق به صیغه (یا زن دوم مرد)؛~出: از زن صیغه به دنیا آمدن ③〈书〉(庶几乎) تا اینکه؛~免误会: تا اینکه از سوءتفاهم اجتناب شود

【庶几乎】shùjīhū 〈书〉〈连〉 تا، تااینکه

【庶民】shùmín 〈书〉 عامه‌ء مردم، رعیت

【庶母】shùmǔ صیغه‌ء پدر خود

【庶人】shùrén رعیت، عامه‌ء مردم

【庶务】shùwù ①〈旧〉(杂务) امور عمومی، کارهای عمومی‌و متفرقه ②(担任庶务的人) کسی که عهده دار انجام کار های عمومی ومتفرقه باشد

【庶子】shùzǐ پسر صیغه

数 shù ①(数目) عدد، تعداد؛代表人~: تعداد نمایندگان / ~以万计: به تعداد ده ها هزار / 心中有~: از کلیات وجزئیات کار خبر داشتن، به رموز مسائل پی بردن ②〈数〉 عدد (ریاضی)؛~域: زمینه‌ء عددی / ~系: سیستم عددی / 无理~: عدد گنگ ③〈语〉 عدد (ستور)؛单~: عدد ساده / 复~: عدد جمع ④(几个) چند، چندین؛~百人: چند صد نفر / ~分钟后: چند دقیقه بعد ⑤〈命运〉 سرنوشت، قسمت، اقبال

另见 shǔ; shuò

【数表】shùbiǎo جدول ریاضی

【数词】shùcí 〈语〉 اعداد

【数额】shù'é عدد، مقدار، مبلغ؛超出~: از عدد معین گذشتن / 不足规定~: از مقدار مقرر کم شدن

【数据】shùjù (data) داده‌ها، مجموعه‌ء اطلاعات، دِه‌تا؛图解

داده ~ 处理/داده های علمی ~ 科学/داده های تصویری ~ انبار داده ~ 库/ سیستم حافظهٔ داده ها ~ 储存系统/ پردازی ها

【数控】shùkòng 〈机〉کنترل عددی: 总体 ~ کنترل عددی کل

【数理逻辑】shùlǐ luójí منطق رمزی که برای اصطلاحات خود قائل به علایم ونشان هایی است

【数理统计学】shùlǐ tǒngjìxué فن آمارگیری رمزی

【数量】shùliàng مقدار، کمیت: ~ 和质量并重 هم بر کمیت وهم بر کیفیت تأکید کردن / ~ 上的差别 اختلاف کمی / 上 ~ در کمیت 的增减 افزایش یا کاهش در کمیت / ~ 上占优势 برتری داشتن

【数量词】shùliàngcí 〈语〉لفظ مرکب که عدد نشان می دهد (مانند 两个، 一次)؛ حرف شمارش

【数码】shùmǎ ①(数字)اعداد: 阿拉伯 ~ اعداد عربی / 罗马 ~ اعداد رومی ②(数目)عدد، مقدار

【数目】shùmù عدد، مقدار

【数目字】shùmùzì 见"数字"

【数学】shùxué ریاضی: ~ 家 ریاضی دان

【数值】shùzhí 〈数〉ارزش عددی: ~ 天气预报 پیشگویی هوای عددی

【数制】shùzhì قانون عدد شماری

【数轴】shùzhóu محور عددی

【数珠】shùzhū 〈佛教〉دانهٔ تسبیح

【数字】shùzì ①(数目的符号)عدد، آمار: 阿拉伯 ~ اعداد عربی / 天文 ~ آمار نجومی ②(数量)کمیت، مقدار: 不要单纯追求 ~。تنهابه دنبال کمیت نروید. / 化 ~ به آمار تبدیل کردن / ~ 技术 فن عددی / ~ 计算机 کامپیوتر ده انگشتی / ~ 控制系统 سیستم کنترل عددی / ~ 通信 مکاتبهٔ عددی

漱 shù غرغره کردن، گلوشویی کردن

【漱口】shùkǒu غر غره کردن، گلوشویی کردن: 用盐水 ~ با آب نمك گلوشویی کردن / ~ 杯 لیوان مخصوص دهان شویی یا / ~ 剂 داروی غرغره / دندان شویی

墅 shù ییلاق

澍 shù 〈书〉باران بموقع، باران رحمت

shuā

刷 shuā ①(刷子)برس: 牙 ~ مسواك دندان / 油漆 ~ برس مخصوص رنگ کردن / 板 ~ برس زبر ②(用刷子清除)برس زدن، برس کشیدن: ~ 鞋 کفش هارا برس زدن / ~ 锅 دیگ را تمیز کردن ③(粉刷)رنگ کردن، سفید کاری کردن: 用石灰浆 ~ 墙 دیوار را سفید کاری کردن / ~ 标语 چسباندن شعار ④〈口〉(淘汰)(در مسابقهٔ ورزشی)حذف کردن: 那个队直到半决赛才给 ~ 下来。آن تیم تا دورهٔ نیمهٔ نهایی حذف نشده بود. ⑤〈象〉[形容迅速擦过去的声音]خش خش کردن: 玉米叶子被风吹得 ~ ~ 响。برگهای ذرت بر اثر وزش باد صدای خش خش می کند.
另见 shuà

【刷洗】shuāxǐ با سایش ومالش پاك کردن: ~ 地板 کف زمین را با سایش ومالش پاك کردن

【刷新】shuāxīn ①(刷洗使之焕然一新)نوکردن، تازه کردن: ~ 门面 نمای (فروشگاه و...) را دو باره رنگ کردن، تر وتازه کردن ②(打破)شکستن: ~ 纪录 شکستن رکورد / 一再 ~ 生产纪录 بار ها رکورد تولید را شکستن

【刷牙】shuāyá دندان خود را مسواك زدن

【刷牙子】shuāyázi 〈方〉مسواك

【刷印】shuāyìn چاپ کردن

【刷子】shuāzi برس، برس زبر

shuǎ

耍 shuǎ ①〈方〉(玩)بازی کردن، تفریح کردن: 叫孩子们到院子里 ~ 去。به بچه ها بگوئید که بروند و در حیاط بازی کنند. / 这可不是 ~ 的! این شوخی نیست! ②(舞动)با چیزی بازی کردن، به اهتزاز در آوردن: ~ 刀 شمشیربازی کردن ③(施展)(حیله)بکار بردن: ~ 鬼把戏 حیله های کثیف را بکار بردن / ~ 两面派 دورویی کردن / ~ 活宝 مانند دلقك رفتار کردن

【耍把戏】shuǎbǎxì ①(表演杂技)نمایش آکروباسی را نشان دادن ②(施展诡诈手段)حیله بکار بردن

【耍笔杆】shuǎ bǐgān قلم را بکار بردن، در بکار بردن ماهرانه ماهر بودن: 他光会 ~, 碰到实际问题就束手无策。او فقط بلد است قلم را بکار ببرد اما در مقابل مسائل عملی بیچاره ودرمانده است.

【耍刺儿】shuǎcìr 〈方〉عمدا ایراد گرفتن

【耍单儿】shuǎdānr 〈方〉پوشیدن لباس نازك در هوای سرد

【耍逗】shuǎdòu (بچه هارا) به خنده آوردن

【耍骨头】shuǎ gútou 〈方〉①(开玩笑)شوخی کردن ②(故意捣乱)عمدا ایجاد مزاحمت کردن

【耍鬼】shuǎguǐ بکار بردن حیله ونیرنگ

【耍横】shuǎhèng خود را قلدر و بی منطق جلوه دادن 又作"耍蛮"

【耍猴儿】shuǎhóur ①(让猴表演)بازی میمون را نمایش دادن ②(表演滑稽使人发笑)مانند دلقك رفتار کردن ومردم را به خنده آوردن

【耍花招】shuǎ huāzhāo ①(卖弄技巧)حرکات جالب وپرجلوه را در «ووشو» (نوعی ورزش مخصوص چین) و...را نشان دادن ②(施展阴谋手腕)حیله بکار بردن، کلك زدن: 别 ~ 了! دیگر کلك نزنید. / 你这是耍的什么花招? شما دنبال چه چیزی می گردید؟ 或 شما دارید چه حیله ای بکار می برید؟ / 他又在 ~ 了。او بازهم دارد کلك می زند. 又作"耍花样"

【耍滑】shuǎhuá با مکرو حیله عمل کردن، در شانه خالی کردن از کار یا مسئولیت خود تلاش کردن 又作"耍滑头"

【耍赖】shuǎlài بی شرمانه عمل کردن 又作"耍赖皮"

【耍流氓】shuǎ liúmáng اوباشی کردن، بی ادبی کردن، لاس

زدن
【耍闹】shuănào شوخی کردن
【耍弄】shuănòng کسی را دست انداختن، کسی را فریب دادن
【耍盘子】shuă pánzi 〈杂技〉چرخاندن بشقاب (در آکروباسی)
【耍脾气】shuă píqi از جا در رفتن، عصبانی شدن
【耍贫嘴】shuă pínzuĭ 〈方〉پرحرفی کردن، وراجی‌کردن: 别～了! دیگر پرحرفی نکنید!
【耍钱】shuăqián 〈方〉قمار بازی کردن
【耍俏】shuăqiào عشوه گری کردن
【耍趣】shuăqù کسی را دست انداختن
【耍人】shuărén کسی را اذیت کردن
【耍舌头】shuă shétou زبان بازی کردن
【耍手段】shuă shŏuduàn هنگام برخورد با مردم حیله ونیرنگ را بکار بردن
【耍手艺】shuă shŏuyì بوسیلهٔ هنردستی خود امرار معاش کردن
【耍死狗】shuă sĭgŏu بی شرمانه عمل کردن
【耍态度】shuătàidù بی شرمانه عمل کردن
【耍坛子】shuă tánzi 〈杂技〉تعادل خمره را حفظ کردن(در آکروباسی)
【耍威风】shuă wēifēng قدرت ونفوذ از خود نشان دادن، قدرت بازی کردن
【耍无赖】shuă wúlài بی شرمانه عمل کردن
【耍戏】shuăxì 〈方〉کسی را دست انداختن
【耍笑】shuăxiào ①(随意说笑) شوخی کردن، مزاح کردن ②(戏弄人以取笑) کسی را دست انداختن، با کسی شوخی کردن
【耍心眼儿】shuă xīnyănr حساب گری کردن، برای کسب سود شخصی زیرکی کردن
【耍熊】shuăxióng 〈方〉بی شرمانه عمل کردن
【耍嘴皮子】shuă zuĭpízi ①(卖弄口才) پرحرفی کردن، حرف های توخالی وبی عمل ②(光说不做) وراجی‌کردن

shuà

刷 shuà
另见 shuā
【刷白】shuàbái رنگ پریده، سفید: 月亮把麦地照得～。مزارع گندم زیر مهتاب یك پارچه سفید می زد. /听到这不幸的消息，他的脸立刻变得～。او از شنیدن این خبر بد فورا رنگش پرید.
【刷利】shuàli چابك 又作"刷溜"
【刷亮】shuàliàng 〈方〉براق

shuāi

衰 shuāi زوال یافتن، به انحطاط گرائیدن، روبه کاهش گذاردن: 兴～ ترقی وزوال / 体力渐～ روز بروز از لحاظ مزاجی ضعیف تر شدن / 懒则～。تنبلی وکاهلی به ضعف وناتوانی منجر می شود.
【衰败】shuāibài زوال یافتن، روبه کاهش گذاردن، ضعیف شدن
【衰敝】shuāibì زوال یافتن وضعیف شدن
【衰变】shuāibiàn 〈物〉پوسیدگی (فیزیك): 核～ پوسیدگی هسته‌ای
【衰病】shuāibìng ضعیف وبیمار
【衰残】shuāicán پژ مرده
【衰减】shuāijiăn 〈电〉تقلیل (برق): ～器 تقلیل دهنده
【衰竭】shuāijié 〈医〉از کار افتادگی (طب): 心力～ از کار افتادگی وضعف قلب
【衰老】shuāilăo سالخورده وناتوان، پیر وضعیف: 一年一年地～下去 سال به سال پیرتر وضعیف تر شدن / 她已经显得十分～。او بسیار پیر و شکسته به نظر می رسد.
【衰落】shuāiluò به انحطاط گرائیدن، زوال یافتن، روبه کاهش گذاردن: 封建主义制度的～ زوال نظام فئودالیسم
【衰迈】shuāimài پیر و ضعیف
【衰疲】shuāipí ضعیف و شکسته
【衰弱】shuāiruò ضعیف، ناتوان: 久病之后身体～ پس از بیماری طولانی ضعیف بودن / 神经～ ضعف اعصاب رنج بردن / 攻势已经～。حمله از شدت خود کاست.
【衰损】shuāisŭn ضعیف و ناتوان
【衰颓】shuāituí ضعیف ومنحط شدن: 精神～ روحا ضعیف ومنحط شدن
【衰退】shuāituì ضعیف شدن، روبه زوال گذاردن: 视力～ ضعیف شدن بینایی / 记忆力～ ضعیف شدن حافظه / 经济～ رکود وکساد اقتصاد / 革命意志～的人 کسی که ارادهٔ انقلابی ضعیف شده باشد
【衰亡】shuāiwáng ناتوان شدن ومردن، زوال یافتن واز بین رفتن
【衰微】shuāiwēi 〈书〉انحطاط یافتن، روبه زوال گذاردن
【衰萎】shuāiwěi خشك و پژمرده
【衰朽】shuāixiŭ 〈书〉ناتوان وپوسیده

摔 shuāi ①(跌倒) افتادن، زمین خوردن، تعادل خود را از دست دادن: 他～了好多次才学会骑自行车。او قبل از اینکه دوچرخه سواری را یاد بگیرد، چندین بار زمین خورد. /从楼梯上～下来 از پله ها افتادن ②(很快地往下落) سقوط کردن: 飞机～下来了。هواپیما سقوط کرد. ③(使落下而破损) شکستن، خرد کردن: 我不小心把玻璃杯～了。من تصادفا گیلاسی را شکستم. /他把腿～断了。او به زمین افتاد وپایش شکست. ④(扔) دور کردن، پرت کردن، انداختن: 把帽子往床上一～ کلاه خود را روی تختخواب پرت کردن /他把门一～就走了。او بشدت در را بست ورفت.
【摔打】shuāidă ①(磕打) کوبیدن، ضربه زدن: 把扫帚上的泥～～ پاك کردن جاروب از خاك وچرك بوسیلهٔ کوبیدن آن ②(折磨;锻炼) تحت شرایط بد زیستن، خود را ورزیده ساختن: 他从小就在渔船上，～出一副结实的身子。او از کودکی در قایق های ماهیگیری تحت شرایط بد می زیست و بنیهٔ مزاجی محکمی پیدا کرده بود.

【摔跟头】shuāi gēntou ①(跌跤)لغزیدن وافتادن ②(失误) لغزش کردن ، لغزیدن :工作中听不进群众意见就容易~。 هر کس از گوش دادن به مردم خود داری کند، بآسانی در کار خود دچار لغزش می شود.

【摔交】shuāijiāo ①(跌倒)لغزیدن وافتادن ②(失误) اشتباه کردن، لغزش خوردن، لغزیدن ③〈体〉کشتی گیری :~运动员 کشتی گیر

shuǎi

甩 shuǎi ①(抡;摆动)تاب دادن، پس و پیش به حرکت در آوردن :~胳膊 بازو های خود را پس و پیش به حرکت در آوردن / ~鞭子 تازیانه زدن / 小女孩一跑,辫子就来回~动。 وقتیکه دخترك می دود، گیسو هایش پس و پیش تاب می خورد. / ~开膀子搞建设 با نیروی تام وتمام به سازندگی کشور پرداختن ②(扔)افکندن، انداختن، پرت کردن : ~手榴弹 نارنجك انداختن / 我终于~掉了尾巴。 بالاخره از کسی که مرا تعقیب می کرد خلاص شدم. / ~掉包袱 بار را از دوش انداختن ③(使留在后边)به عقب پشت سرگذاشتن، پشت خود افکندن :他加快了速度,一会儿就把别的运动员都~在后头了。 او بر سرعت خود افزود و بزودی ورزشکاران دیگر را پشت سر گذاشت.

【甩车】shuǎichē 〈铁道〉واگون قطار را از لوکوموتیو جدا کردن

【甩搭】shuǎidā به حرکت در آوردن 又作"甩打"

【甩卖】shuǎimài فروش اجناس به قیمت تخفیف یافته

【甩手】shuǎishǒu ①(手臂摆动)بازوهای خود را تاب دادن ②(扔下不管)از انجام کاری خود داری کردن، دست از کاری برداشتن :这事该你负责,你可不能~不管。 شما نمی توانید دست از این کار بردارید، مسؤلیت کار با شماست.

【甩湾】shuǎiwān پیچ (جاده یا جریان آب)

【甩闲话】shuǎi xiánhuà عمدا مطلب ناگواری گفتن

【甩线】shuǎixiàn نخی که دور قلاب ماهی گیری می پیچند

【甩袖子】shuǎi xiùzi آستین خود را به حرکت در آوردن — کنایه از کار را کنار گذاشتن

【甩子】shuǎizǐ 〈口〉تخم گذاری

shuài

帅 shuài ①(军队中最高的指挥官)فرمانده کل :统~ فرماندهی کردن / 挂~ فرمانده با سابقه / 老~ فرماندهعالی ②(好)قشنگ، خوب، شایسته :他字写得真~。 او بسیار خوش خط است. / 小伙子长得真~! این جوان واقعا خوش سیما است. / 他的双杠动作可~了! حرکاتش روی پارالل واقعا قشنگ است. ③〈体〉فرمانده کل (مهره عمده در بازی شطرنج چین) ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【帅气】shuàiqi خوش سیما

率 shuài ①(带领)رهبری کردن، راهنمایی کردن :~师 ارتش ها را راهنمایی کردن / ~众前往 در رأس مردم به جای رفتن / ~所部向我投诚 با واحد های نظامی خود به طرف ما رفتن ②(不慎重)بی مبالات، بی ملاحظه، با شتاب، بی دقت :草~ با شتاب، بی ملاحظه، بیمبالات / 轻~ به عجله، بی دقت، بی مبالات ③(直爽坦白)رك، رك‌گو، بی پرده :直~ رك، بی پرده / 坦~ رك، پوست کنده، بی پرده ④(大概)تقریبا، بطورعمومی، بطور کلی :大~如此。 بطور کلی قضیه اینطور است.

另见 lǜ

【率常】shuàicháng 〈书〉تقریبا

【率尔】shuài'ěr 〈书〉با شتاب، به عجله :不可~应战。 ما نباید باشتاب نبرد را بپذیریم.

【率领】shuàilǐng هدایت کردن، راهنمایی کردن، رهبری کردن :~代表团 در رأس هیئت قرار گرفتن / 这支队伍由他~。 این واحد نظامی زیر فرمان او است. / 连长~全连战士冲锋。 فرمانده گروهان سربازان خود را در تعرض رهبری کرد.

【率然】shuàirán سبك سر، سبك رفتار

【率先】shuàixiān در انجام کاری پیشقدمی کردن

【率意】shuàiyì 〈书〉بدلخواه خود

【率由旧章】shuài yóu jiùzhāng با انطباق با قوانین مقرر عمل کردن

【率真】shuàizhēn بی پرده وصمیمی

【率直】shuàizhí رك گو، بی پرده، بی تعارف

蟀 shuài 见"蟋蟀"xīshuài

shuān

闩 shuān ①(门闩)کلون در :门~ کلون / 上~ کلون کردن ②(闩上)کلون در را انداختن(یا کردن) :把门~好 در را خوب کلون کردن

拴 shuān بستن، محکم کردن :把马~在树上 اسب را به درخت بستن / ~绳子晒衣服 طناب رخت شویی را کشیدن / 把船~住 قایق را محکم بستن

栓 shuān ①(器物上可以开关的机件)کشو :枪~ کشو تفنگ / 消火~ شیر آتش نشانی ②(塞子)سر، چوب پنبه، بطری

【栓绑】shuānbǎng با طناب بستن

【栓持】shuānchí 〈方〉مراقبت کردن

【栓缚】shuānfù بستن

【栓剂】shuānjì 〈药〉شیاف طبی (طب)

【栓皮】shuānpí 〈林〉چوب پنبه

【栓皮栎】shuānpílì 〈植〉بلوط شرقی

【栓塞】shuānsè 〈医〉آمبولی، انسداد جریان خون :静脉~ آمبولی وریدی / 肺~ آمبولی ریه ای / 脑~ آمبولی مغزی

【栓子】shuānzǐ 〈医〉جسمی که راه جریان خون را در رگ می بندد

shuàn

涮 shuàn ①(在水里摆动) با آب شستن، با آب پاك كردن: 把衣服～一～。 لباس را در آب بشوئید. / 把这瓶子～一下。 این بطری را در آب شستشو دهید. ②(在滚开的水中烫一下就吃) در آب جوش تكه های نازك گوشت را پختن: ～羊肉 گوشت گوسفندی كه آنا در آب جوش پخته وخورده می شود

【涮锅子】shuànguōzi تكه های نازك گوشت گوسفند وسبزیجات مختلف كه در ظرف مخصوص غذاپزی (دیگ آتش) با آب جوش پخته وخورده می شود

shuāng

双 shuāng ①(对称的两个) جفت، دوگانه، دو: ～向交通 ترافیك دو طرفه / ～发动机飞机 هواپیمای دوموتوره / ～喜临门 خوشبختی دوگانه ②〈量〉[用于成对的东西] جفت: 一～鞋 یك جفت كفش ③(偶数) زوج: ～数 عدد زوج / ～号座位 محل نشستن دارای شمارهٔ زوج ④(加倍的) دو برابر: ～份 حجم دو برابر

【双棒儿】shuāngbàngr دو قلو

【双胞胎】shuāngbāotāi دو قلو

【双边】shuāngbiān دو طرفه، دو جانبه: ～会谈 مذاكرهٔ دو جانبه / ～条约 قرارداد دو جانبه / ～贸易 داد و ستد دو جانبه

【双层】shuāngcéng دو طبقه ای، دولایی: ～桥 پل دو طبقه / ～火车 قطار دوطبقه ای / ～床 تختخواب دو طبقه ای / ～玻璃窗 شیشهٔ دولایی

【双重】shuāngchóng دو برابر، دوگانه، مضاعف، دوتایی: ～任务 وظیفهٔ مضاعف / ～标准 معیار دوگانه / ～领导 رهبری دوگانه / 起～作用 نقش دوگانه را ایفاء كردن / 帝国主义和封建主义的～压迫 ستم دوگانهٔ امپریالیسم وفئودالیسم / ～代表权〈外〉 نمایندگی دو گانه / ～国籍 ملیت دوگانه / ～汇率 نرخ دوگانهٔ ارز / ～金价 بهای دوگانهٔ طلا / ～人格 شخصیت دو گانه / ～身价 موقعیت دوگانهٔ اجتماعی

【双唇音】shuāngchúnyīn 〈语〉صدای دولبه

【双打】shuāngdǎ 〈体〉بازی جفت: 男子～ بازی های جفت مردانه / 女子～ بازی های جفت زنانه / 男女混合～ بازی های جفت مخلوط

【双方】shuāngfāng دو طرف، دو جانب، طرفین: 缔约国～ طرفین قرارداد / ～各执一词。 هر یكی از طرفین روی نظر های خود پافشاری می كند. / ～关心的 آنچه مورد علاقهٔ طرفین است

【双峰驼】shuāngfēngtuó 〈动〉شتر دو كوهان

【双幅】shuāngfú عرض دوگانه: 这块料子是单幅的还是～的？ عرض این پارچه یك لااست یا دولا؟

【双岗】shuānggāng پاسداری دو نفره

【双杠】shuānggàng 〈体〉پارالل

【双挂号】shuāngguàhào نامهٔ سفارشی دارای قبض

【双关】shuāngguān دارای معنی دوگانه: 一语～ یك ضرب المثل دارای معنی دوگانه / ～语 جناس

【双管】shuāngguǎn دارای دو لولهٔ تفنگ: ～猎枪 تفنگ شكار دولوله ای

【双管齐下】shuāng guǎn qí xià همزمان با دوقلم نقاشی كردن ـ كنایه از در دو جبهه كار كردن

【双轨】shuāngguǐ ①〈交〉(قطار) ریل دوگانه: ～铁路 خط قطار ریل دوگانه ②(有两个系统并行的制度) نظام دارای سیستم دوگانهٔ موازی

【双号】shuānghào عدد های زوج

【双簧】shuānghuáng 〈曲艺〉نمایش دونفره كه در آن یكی حرف می زند وآواز می خواند ودر ضمن در پشت آن دیگری قایم می شود كه فقط بازی می كند: 唱～ نمایش كمدی دو نفره را نشان دادن

【双簧管】shuānghuángguǎn 〈乐〉آلت موسیقی بنام "Oboe"

【双季稻】shuāngjìdào برداشت دو نوبت برنج در یك سال

【双交】shuāngjiāo 〈农〉(كشاورزی) دو جنس مختلف را تركیب كردن

【双料】shuāngliào ①(加倍用料的) ساخته شده با مواد تقویت شده: ～脸盆 لگن دارای كیفیت خاصی ②(比喻与众不同) مغایر از دیگران: ～的傻瓜 احمق دو آتشه / ～汉奸 خائن دو آتشه به ملت، بسیار خائن به ملت

【双轮】shuānglún 〈体〉دو دوره: 五十米～射箭 مسابقهٔ كمانداری دو دوره ای پنجاه متری

【双轮双铧犁】shuānglún-shuānghuálí گاوآهن دو تیغهٔ دو چرخی

【双面】shuāngmiàn دو طرفه، دولبه، دو رو: ～刀片 تیغهٔ دولبه / ～绣 گلدوزی دو رو / ～摇纱机 دستگاه نخ ریس تراش دولبه / ～印刷机 دستگاه چاپ دو طرف / ～织品 منسوجات دو رو / پیچی دو رو

【双目显微镜】shuāngmù xiǎnwēijìng ذره‌بین دو چشمی

【双抢】shuāngqiǎng (در مدت كوتاهی) درو كردن باعجله وكاشتن با عجله

【双亲】shuāngqīn پدر و مادر، والدین

【双球菌】shuāngqiújūn 〈微〉باكتری اوره

【双曲面】shuāngqūmiàn 〈数〉(ریاضی) فضای هذلولی: 单叶～ فضای هذلولی یك برگه / 双叶～ فضای هذلولی دوبرگه

【双曲线】shuāngqūxiàn 〈数〉هذلولی

【双全】shuāngquán در دو زمینه دارای مهارت بودن، در دو زمینه كامل بودن: 智勇～ دارای عقل وشجاعت بودن / 文武～ در زمینه های قلم وشمشیر كامل ومكمل بودن

【双人床】shuāngrénchuáng بستر دو نفره

【双人舞】shuāngrénwǔ رقص دو نفره

【双日】shuāngrì روزهای زوج در ماه

【双身子】shuāngshēnzi 〈口〉زن باردار

【双生】shuāngshēng دوقلو: ～姐妹 خواهران دو قلو / ～兄弟

دو قلو 子～/ برادارن دو قلو

【双声】shuāngshēng 〈语〉 آغاز چند کلمهء پیاپی بایك حرف همنوا(مانند 方法 fāngfǎ)

【双手】shuāngshǒu دو دست؛用我们的～建设国家 با دو دست خود کشور خود را ساختن / 我举～赞成。 من کاملا موافقم.

【双数】shuāngshù عدد های زوج

【双双】shuāngshuāng به جفت ها

【双糖】shuāngtáng 〈化〉 (شیمی) دو قندی

【双体船】shuāngtǐchuán کشتی دو بدنه

【双筒望远镜】shuāngtǒng wàngyuǎnjìng دوربین دو چشمی

【双喜】shuāngxǐ خوشبختی دوگانه؛～临门。 برایین خانه خوشبختی مضاعفی نازل گردیده است.

【双下巴】shuāngxiàba زنخدان دوگانه(در اثر چاقی)

【双响】shuāngxiǎng ترقه دارای دو صدای احتراق

【双向开关】shuāngxiàng kāiguān سویج دو راهه

【双薪】shuāngxīn حقوق مضاعف

【双星】shuāngxīng 〈天〉 ستارهء جفتی، ستارهء توام

【双姓】shuāngxìng اسم خانوادگی دارای دو هیروگلیف چینی

【双眼皮】shuāngyǎnpí پلك چشم دولایی

【双氧水】shuāngyǎngshuǐ 〈药〉 محلول پراکسید هیدروژن

【双翼机】shuāngyìjī هواپیمای دوباله

【双音节词】shuāngyīnjiécí 〈语〉 کلمه ایکه دارای دو هجا است

【双鱼座】shuāngyúzuò 〈天〉 (نجوم) برج حوت

【双元音】shuāngyuányīn 〈语〉 دیفتونگ

【双月刊】shuāngyuèkān مجلهء دوماهه

【双职工】shuāngzhígōng زن ومرد که هردو کار می کنند

【双周刊】shuāngzhōukān مجلهء دو هفتگی

【双绉】shuāngzhòu 〈纺〉 کرپ چینی

【双子叶植物】shuāngzǐyè zhíwù گیاهان دولپه

【双子座】shuāngzǐzuò 〈天〉 (نجوم) برج جوزا

【双座】shuāngzuò دو جایی؛～飞机 هواپیمای دو جایی

霜 shuāng ①(水汽凝结成的白色结晶) شبنم یخ زده ②(像霜的东西) گرد مانند شبنم یخ زده؛柿～ گرد روی خرمالوی خشك شده ③(比喻白色) سفید؛～鬓 موی سفید روی شقیقه

【霜冻】shuāngdòng شبنم یخ زده

【霜害】shuānghài آسیب ناشی از شبنم یخ زده؛受～的农作物 محصولاتی که در اثر شبنم یخ زده آسیب دیده

【霜花】shuānghuā نقش شبنم یخ زده بر روی پنجره ومانند آن

【霜降】Shuāngjiàng تنزل شبنم یخ زده(هجدهمین موقعیت نجومی خورشید در مسیر خود)

【霜霉病】shuāngméibìng 〈农〉 بیماری زنگ گیاهی حاصله از نوعی قارچ

【霜期】shuāngqī 〈气〉 موسوم شبنم یخ زده

【霜叶】shuāngyè برگ های قرمز، برگ های افرا در پائیز

孀 shuāng بیوه

【孀妇】shuāngfù بیوه

【孀居】shuāngjū بیوه بودن

鹴 shuāng 见"鹔鹴"sùshuāng

shuǎng

爽 shuǎng ①(明朗) روشن، درخشان، تابان، لطیف؛秋高气～。 آسمان در پائیز صاف وهوا لطیف است. ②(率直) رك گو، بی پرده، پوست کنده؛豪～ رك گو، پوست کنده ③(舒服) کسالت داشتن؛身体不～ تندرست بودن، سالم بودن ④(违背；差失) منحرف شدن، اشتباه کردن؛毫厘不～ بدون کوچکترین اشتباه

【爽口】shuǎngkǒu خوشمزه وسازگار با ذایقه

【爽快】shuǎngkuai ①(舒适痛快) بحال آمده وراحت؛洗完澡身上～多了。 پس از حمام احساس راحتی زیاد داشتم. ②(直爽) رك گو، پوست کنده، مستقیم؛为人～ او نظرش پوست کنده / 他～地说出了对我的看法。 وبی پرده سخن گفتن با ③(干脆) را دربارهء من رك وپوست کنده به خود من گفت. کمال میل؛～地答应帮忙 با کمال میل وعدهء کمك دادن / 办事～ با میل وسرعت کار کردن

【爽朗】shuǎnglǎng ①(明朗) روشن ودرخشان؛深秋的天空异常～。 در اواخر پائیز آسمان بسیار صاف وروشن است. ②(开朗) قلبی، صمیمانه، رك و بی پرده، مستقیم؛～的笑声 خندهء صمیمانه /～的性格 اخلاق رك گوئی وبی رو دربایستی

【爽利】shuǎnglì چابك ومنظم؛办事～ در کار خود چابك ومنظم بودن

【爽气】shuǎngqì 〈方〉见"爽快"

【爽然若失】shuǎngrán ruò shī 〈书〉 حیران، سر در گم شدن، دست پاچه شدن

【爽身粉】shuǎngshēnfěn پودر تالك، پودر طلق

【爽性】shuǎngxìng شاید، بد نیست؛没多少活了，～干完了再休息。 کار زیاد باقی نمانده است. شاید بد نباشد قبل از اینکه استراحت کنم تمامش کنم.

【爽约】shuǎngyuē 〈书〉 به قرار ملاقات وفا نکردن

【爽直】shuǎngzhí رك، بی پرده، پوست کنده، صاف وساده

shuí

谁 shuí ①(什么人) کی، چه کسی؛他是～？ او کیست ؟/ 这是～的意见？ این نظر کیست ؟/～不说他好。 چه کسی بنفع او صحبت نکرد؟/ 我是开玩笑，～知他竟当真了。 من با او شوخی می کردم، چه کسی تصور می کرد که او جدی گرفته است ؟ ②(泛指) کسی؛有～能帮助他就好了！ چقدر خوب می شد اگر کسی به او کمك می کرد./大家比着干，～都不甘落后。 همه باهم همچشمی می کردند وهیچکس

هیچکدام از ～。他们俩～也说不服/نمی خواست عقب بماند.
آنها نتوانست دیگری را قانع کند/大家看～合适就选～。
شما می توانید هر کسی را که مناسب می دانید انتخاب بفرمائید.

【谁何】shuíhé 〈书〉چه کسی، کدام یکی
【谁们】shuímen 〈方〉چه کسانی
【谁人】shuírén چه کسی
【谁谁】shuíshuí فلان کس

shuǐ

水 shuǐ ①(一种液体)آب:淡～ آب شیرین، آب تازه / 硬～ آب سفت ②(河流):رودخانه 汉～ «هان» رودخانه ③(江、河、湖、海洋等)اسم عمومی برای رودخانه ها، دریاچه ها، دریاهاو غیره:～陆运输 حمل ونقل زمینی وآبی / 平如镜。سطح آب مانند آینه صاف است. / 上人家～ قایق نشین ④(汁)مایع:～墨 مرکب / 桔子～ آب پرتقال، آب نارنگی، ها ⑤(洗的次数)تعداد شستن:这料子洗几～也不变色。این پارچه پس از چندین بار شستن رنگ خود را از دست نمی دهد. ⑥(额外的收入;附加的费用)در آمد اضافی؛هزینهء اضافی: ～汇/ صرف پول، سرهء تعویض پول ～贴 ⑦ هزینهء حوالهء پول 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【水坝】shuǐbà سد
【水霸】shuǐbà مستبد در کنار آب
【水半球】shuǐbànqiú 〈地〉نیم کرهء آب
【水饱儿】shuǐbǎor از بسیار خوردن آب یا مایع سیر شدن
【水泵】shuǐbèng تلمبهء آب
【水笔】shuǐbǐ ①(写小楷用的毛笔)قلم مو با موی سفت ②(画笔)(برای نقاشی آبرنگ) قلم موی نقاشی ③〈方〉(自来水笔)قلم خود نویس
【水标】shuǐbiāo چوب مدرج برای اندازه گیری عمق آب
【水表】shuǐbiǎo کنتور آب
【水鳖】shuǐbiē 〈植〉نوعی گیاه بنام "frogbit"
【水滨】shuǐbīn کنار آب
【水兵】shuǐbīng ملوان
【水波】shuǐbō موج
【水玻璃】shuǐbōli 〈化〉(شیمی) شیشهء آبی
【水彩】shuǐcǎi نقاشی آب ورنگی، نقاشی با آب ورنگ:～画 / آب ورنگ ها～颜料 / آب ورنگ
【水草】shuǐcǎo ①(有水源和草的地方)آب وعلف:～丰美 (جای) پر از آب وبا علف پرپشت / 逐～而居 (قبایل) در جایی که آب وعلف هست زندگی کردن ②(水生植物)گیاهان آبزی
【水虿】shuǐchài 〈动〉شفیرهء سنجاقك
【水产】shuǐchǎn محصول دریایی:～品/محصول دریایی ～业/صنعت محصولات دریایی ～资源/منابع محصولات دریایی
【水车】shuǐchē ①(提水工具)چرخ چاه، چرخ آبگرد ②(运送水的车)وسیلهء نقل آب
【水成岩】shuǐchéngyán 〈地〉(زمین شناسی) صخرهء آبی
【水城】shuǐchéng شهر کنار آب
【水程】shuǐchéng سفر دریایی، سفر باقایق:一百公里的～ یك سفر دریایی صد کیلومتری
【水池】shuǐchí حوض، استخر
【水池子】shuǐchízi ①见"水池"②(厨房里倒水的地方)ظرف شوئی آشپز خانه
【水尺】shuǐchǐ 〈水〉عمق سنج آب
【水处理】shuǐchǔlǐ 〈化〉بوسیلهء آب (چیزی را) عمل آوردن
【水次】shuǐcì 〈书〉کنار آب
【水荡】shuǐdàng دریاچهء کم عمق آب
【水到渠成】shuǐ dào qú chéng وقتیکه آب به جریان می افتد، یك کانال تشکیل می یابد ـ یعنی وقتیکه شرایط فراهم است پیروزی تأمین خواهد شد.
【水道】shuǐdào ①(河道)مسیر رودخانه ②(水路)مسیر آبی، راه آبی:这次去上海,我想打～走。این بار می خواهم از راه آبی به شانگهای بروم. ③〈体〉مسیر آبی که در استخر شنا باطناب ها مشخص می گردد
【水稻】shuǐdào برنج:～插秧机 دستگاه جابجا کردن نشاء
【水滴石穿】shuǐ dī shí chuān آب چکه چکه سنگ را سوراخ می کند ـ یعنی کوشش دائمی قرین پیروزی است.
【水底电缆】shuǐdǐ diànlǎn کابل زیردریایی
【水电】shuǐ-diàn آب وبرق:～供应 تأمین آب وبرق / ～费 پول آب وبرق
【水电站】shuǐdiànzhàn 〈简〉(水力发电站)ایستگاه تولید برق بوسیلهء آب
【水淀】shuǐdiàn دریاچهء کم عمق
【水殿】shuǐdiàn ①(临水建筑的宫殿)قصر کنار آب ②(皇帝的游船)قایق گردش امپراطور
【水貂】shuǐdiāo 〈动〉(Mink) (جانور) مینك
【水痘】shuǐdòu 〈医〉(طب) آبلهء مرغان
【水碓】shuǐduì چکش اهرمی لنگری بوسیلهء نیروی آب (برای در آوردن سبوس از برنج)
【水发】shuǐfā مواد غذایی را در آب خیساندن تا پف کند
【水飞蓟】shuǐfēijì 〈植〉"Milk thistle" نوعی گیاه بنام
【水粉】shuǐfěn ①(水浸过的粉条)نوعی رشتهء خیسانده شده که از لوبیا یا سیب زمینی شیرین ساخته شده باشد ②(一种化装品)نوعی وسیلهء آرایش صورت
【水粉画】shuǐfěnhuà 〈美术〉نوعی تابلو نقاشی که با مخلوطی از آب وپودر رنگی می کشند
【水分】shuǐfèn ①(物体内所含的水)محتوای نم و رطوبت:吸收～ جذب کردن نم ورطوبت ②(夸大)مبالغه:这个数字有～。در این آمار مبالغه آمیز است. / 这份报告有～。این گزارش مبالغه کرده اند.
【水浮莲】shuǐfúlián 〈植〉کاهو آبزی
【水工建筑物】shuǐgōng jiànzhùwù ساختمان هیدرولیك
【水沟】shuǐgōu آب گذر، راه آب، زهکش، نهر آب
【水垢】shuǐgòu پوستهء مواد آهکی روی ظرف:除去锅炉里

پوسته‌ء مواد آهکی روی دیگ بخار را پاك کردن ~的
【水臌】shuǐgǔ 〈中医〉(طب چینی) استسقاء شکم، جمع شدن مایع در شکم
【水管】shuǐguǎn لوله‌ء آب
【水国】shuǐguó ناحیه‌ای که درآن دریاچه ها و رودخانه ها فراوان است
【水果】shuǐguǒ میوه: 罐头~ کنسرو میوه / 软糖~ ژله‌ء میوه / 糖~ نقل میوه
【水害】shuǐhài آسیب ناشی از سیلاب
【水旱】shuǐ-hàn سیلاب و بی آبی، آبها و خشکی
【水合】shuǐhé 〈化〉با آب ترکیب کردن: 水~ آب هیدرات / 物~ جسم مرکب آبدار 又作"水化"
【水红】shuǐhóng رنگ میخکی روشن
【水喉】shuǐhóu 〈方〉شیر آب
【水壶】shuǐhú ①(一般的水壶)کتری ②(军用水壶)قمقمه ③(浇水用的水壶)وسیله‌ء آب پاشی
【水葫芦】shuǐhúlu سنبل آبزی
【水花】shuǐhuā ①(小水泡)قطرات ریزآب اطراف آبشار ②〈方〉(水痘)(طب) آبله‌ء مرغان و مانند آن
【水患】shuǐhuàn سیل
【水荒】shuǐhuāng فقدان شدید آب
【水火】shuǐ-huǒ ①(水和火)آب وآتش: 不相容~ آب وآتش باهم جور نیامدن ②(水深火热)نکبت وبدبختی بی نهایت: 拯救人民于~之中 مردم را از نکبت وبدبختی بی نهایت نجات دادن
【水火地】shuǐhuǒdì زمینی که اکثرا در معرض سیلاب یا خشکی قرار گیرد
【水火无交】shuǐ huǒ wú jiāo باهم معاشرت نداشتن 又作"水米无交"
【水火无情】shuǐ huǒ wúqíng آب وآتش بر هیچکس رحم نمی کند.
【水碱】shuǐjiǎn پوسته‌ء مواد آهکی روی ظرف ومانند آن
【水浆】shuǐjiāng نوشابه، آب
【水浇地】shuǐjiāodì 〈农〉زمین آبیاری شده
【水饺】shuǐjiǎo «جازی» ـ نوعی خوراك مخصوص چین (یعنی گوشت وسبزی که در ورقه ای‌از خمیر پیچیده شده باشد)
【水解】shuǐjiě 〈化〉تجزیه بوسیله‌ء آب: 产物~ محصول تجزیه بوسیله‌ء آب / 质~ جسم یا ماده ایکه تحت تأثیر تجزیه‌ء آب قرار گیرد / 蛋白~〈药〉جسم تجزیه‌ء پروتئین بوسیله‌ء آب
【水津津】shuǐjīnjīn تر و خیس شدن (در اثر تراوش عرق یاآب)
【水晶】shuǐjīng کریستال، بلور، بلور معدنی: 包~〈食品〉نان پخته شده با بخار که در آن چربی خوك وشکر گذاشته شده باشد / 宫~ قصر بلورین (شاه اژدها) / 玻璃~ شیشه‌ء بلورین / 体~〈生理〉جلیدیه، عدسی چشم / 棺~ تابوت بلورین
【水井】shuǐjǐng چاه
【水景】shuǐjǐng منظره‌ء آب
【水酒】shuǐjiǔ نوشابه‌ء آبکی(بعنوان تعارف بوسیله میزبان گفته می شود)
【水坑】shuǐkēng چاله‌ء آب، آبگیر، برکه: 臭~ چاله‌ء آب گندیده
【水寇】shuǐkòu دزد مسلح که در رودخانه یا دریاچه فعالیت می کند
【水库】shuǐkù مخزن آب
【水牢】shuǐláo زندان در آب، محبس در آب
【水老鸦】shuǐlǎoyā 〈动〉قره قاز
【水涝】shuǐlào سیلاب وپر آبی(در مقابل حشکی وبی آبی): 地~ زمینی که زیر آب رفته باشد
【水雷】shuǐléi 〈军〉مین (زیردریایی)(در آب) مین: 敷设~ مین گذاری کردن / 密布的河道~ رودخانه ایکه بشدت مین گذاری شده باشد / 空投~ (از هواپیما) مین گذاری کردن
【水冷】shuǐlěng خنك کردن بوسیله‌ء آب: 式发动机~ موتور خنك کننده بوسیله‌ء آب / 系统~ سیستم خنك کننده بوسیله‌ء آب
【水礼】shuǐlǐ شیرینی هدیه شده
【水力】shuǐlì نیروی محرکه‌ء آب، نیروی آبی، نیروی هیدرولیك: 发电~ تولید برق بوسیله‌ء نیروی محرکه‌ء آب / 发电站~ ایستگاه تولید برق بوسیله‌ء آب / 开采〈矿〉~ استخراج معدن بوسیله‌ء نیروی آبی / 学~ علم مهندسی آب / 资源~ منابع نیروی آبی
【水利】shuǐlì ①(利用水力资源和防止水害)استفاده از منابع نیروی آبی وجلوگیری از سیلاب، آبیاری: 设施~ تأسیسات آبیاری / 化~ همه مزارع را زیر آبیاری / 灌溉网~ شبکه‌ء آبیاری ②(水利工程)پروژه‌ء آبیاری: 资源~ منابع آبی / 兴修~ دست به ایجاد پروژه‌ء آبیاری زدن / 工程~ آبیاری در آوردن / 工程学~ مهندسی هیدرولیك / 枢纽~ پروژه‌ء آبیاری اصلی کنترل آب
【水帘】shuǐlián فواره‌ء پرده مانند
【水疗】shuǐliáo 〈医〉استفاده‌ء عملی آب در درمان بیماریها، آب درمانی
【水量】shuǐliàng ①(水的流量)حجم جریان آب ②〈方〉(游水的技能)مهارت شنا
【水淋淋】shuǐlínlín چکان چکان
【水灵】shuǐling 〈方〉①(鲜美多汁)(میوه، سبزیجات و...) تازه وآبدار ②(漂亮又有精神)(صورت) درخشان و زیبا: 两只~的大眼睛 دو چشم بزرگ ودرخشان پرفروغ ونشاط آور وزیبا
【水流】shuǐliú ①(江河湖泊)رودخانه ها، نهرها، آب ها: 在我国一切矿藏、~都属于全民所有。 در چین همه منابع معدنی وآب ها اموال ملی وعمومی هستند. ②(流动的水)آب جاری: 湍急(迟缓)~ جریان سریع (کند) آب، روان، آب جاری
【水流星】shuǐliúxīng 〈杂技〉چرخاندن کاسه های پراز آب (در آکروباسی)
【水龙】shuǐlóng لوله‌ء آب آتش نشانی 又称"水龙带"
【水龙骨】shuǐlónggǔ 〈植〉"Wall fern" نوعی گیاه بنام
【水龙卷】shuǐlóngjuǎn 〈气〉گرداب دریایی

【水龙头】shuǐlóngtóu شیر آب : 开(关)~ شیر آب را باز (یابستن) کردن / 用后将~关紧。 شیر آب را پس از استفاده ببندید.
【水漉漉】shuǐlūlū تر وخیس
【水陆】shuǐ-lù زمینی وآبی : ~并进 از راه زمینی وآبی به پیش رفتن، با استفاده از نیروی زمینی ودریایی به عملیات نظامی پرداختن / ~交通线 خطوط حمل ونقل زمینی وآبی / ~两用 دارای استفادهٔ زمینی وآبی / ~联运 حمل وانتقال زمینی وآبی / ~联运码头 لنگرگاه برای سرویس حمل وانتقال زمینی وآبی / ~坦克 تانك دریایی وزمینی
【水路】shuǐlù راه آبی، مسیر آبی : 由上海到武汉可以走~。 می توان از راه آبی از «شانگهای» تا«ووهان» مسافرت کرد.
【水铝矿】shuǐlǚkuàng 〈矿〉 نوعی معدن بنام "Gibbsite"
【水绿】shuǐlǜ سبز کم رنگ
【水轮泵】shuǐlúnbèng تلمبهٔ توربین
【水轮发电机】shuǐlún fādiànjī توربین ژنراتور آبی
【水轮机】shuǐlúnjī توربین هیدرولیك
【水落管】shuǐluòguǎn 〈建〉 ناودان(عمودی)
【水落石出】shuǐluò-shíchū وقتیکه آب فرو نشیند، سنگ ها ظاهر خواهد شد ــ کنایه از اینکه تمام قضیه بر همه معلوم است. : 不要急，事情早晚能弄个~。 نگران نباشید، کنه مطلب دیر یا زود روشن خواهد شد.
【水漫】shuǐmàn فوارهٔ پرده مانند
【水煤气】shuǐméiqì 〈化〉 (شیمی) گاز کاربن
【水门】shuǐmén دریچهٔ آب
【水门汀】shuǐméntīng 〈方〉 سیمان
【水锰矿】shuǐměngkuàng معدن مگنیت
【水密】shuǐmì 〈机〉 مانع دخول آب
【水蜜桃】shuǐmìtáo هلو عسل (نوعی هلو عالی)
【水面】shuǐmiàn ①(水的表面) سطح آب ②(水域的面积) مساحت آبها
【水磨】shuǐmó با سنگ آسیاب نرم کردن
另见 shuǐmò
【水磨功夫】shuǐmó gōngfu کار با حوصله ودقیق
【水磨石】shuǐmóshí 〈建〉 موزائیك سیمانی مرمرنما : 地面~ کف زمین فرش شده با موزائیك سیمانیمرمر نما
【水墨画】shuǐmòhuà 〈美术〉 نقاشی مرکب وقلم مو : 中国~ نقاشی مرکب وقلم موی مخصوص چین
【水磨】shuǐmò ①(用水力带动的磨) آسیاب آبی ②(加水磨) : 年糕~ با ریختن آب غله را نرم کردن نوعی کیك سال نو که با پودر برنج درست می شود
另见 shuǐmó
【水母】shuǐmǔ 〈动〉 نوعی جانور بنام ستارهٔ دریایی
【水泥】shuǐní سیمان : ~标号 درجهٔ سیمان / ~厂 کارخانهٔ سیمان سازی / ~船 کشتی سیمانی / ~瓦 سفال سیمانی
【水碾】shuǐniǎn غلتك با نیروی آبی(برای نرم کردن غله)
【水鸟】shuǐniǎo پرندگان آبزی
【水牛】shuǐniú گاومیش، گاوآبی، گاو بحری
【水暖】shuǐnuǎn گرمارسانی بوسیلهٔ شوفاژ
【水暖工】shuǐnuǎngōng لوله کش
【水沤】shuǐ'ōu حباب روی آب
【水泡】shuǐpào ①(气泡) حباب ②(皮肤上起的泡) تاول : 脚上打了~ تاول زدن پا
【水疱】shuǐpào 〈医〉 (طب) آبله
【水瓢】shuǐpiáo ملاقه (برای برداشتن آب)
【水平】shuǐpíng ①(跟水面平行的) افقی، هم تراز : ~梯田 مزارع پله ای افقی / ~飞行 پرواز افقی / ~扫描 اسکن افقی / ~贸易〈经〉 داد وستد پایاپای ②(达到高度) سطح، استاندارد : 生活~ سطح زندگی / 文化~ سطح فرهنگی / 认识~ سطح شناخت کسی / 赶超世界先进~ از سطح مترقی جهان جلو افتادن / 提高领导~ هنر رهبری را بهبود بخشیدن
【水平面】shuǐpíngmiàn سطح آب،تراز افقی
【水平线】shuǐpíngxiàn خط افقی
【水平仪】shuǐpíngyí آلت ترازگیری
【水汽】shuǐqì بخار، رطوبت : ~浓度〈气〉 تمرکز بخار
【水枪】shuǐqiāng 〈矿〉 سرلولهٔ آب مخصوص استخراج سنگ معدنی : 水采~ سرلولهٔ هیدرولیك مخصوص استخراج سنگ معدنی
【水橇】shuǐqiāo چوب سورتمه مانند که ورزشکاران روی آن ایستاده و بر روی آب سرمی خورند
【水禽】shuǐqín 〈动〉 مرغان آبزی
【水球】shuǐqiú 〈体〉 واترپلو
【水曲柳】shuǐqūliǔ 〈植〉 درخت زبان گنجشك چین
【水渠】shuǐqú نهر آب، زهکش
【水圈】shuǐquān 〈地〉 سطح آب کرهٔ زمین
【水溶液】shuǐróngyè 〈化〉 (شیمی) محلول آب
【水乳交融】shuǐ-rǔ jiāoróng مانند شیر وآب مخلوط و درهم آمیخته : 好的翻译可以使宾主谈得~。 یك مترجم شایسته می تواند صحبت میزبان ومهمان را مانند شیر وآب با هم تلفیق وهمآهنگ کند.
【水杉】shuǐshān 〈植〉 نوعی درخت برگریز کاج
【水上飞机】shuǐshàng fēijī هواپیمای دریائی
【水上飞行】shuǐshàng fēixíng پرواز روی آب
【水上居民】shuǐshàng jūmín قایق نشین ها
【水上运动】shuǐshàng yùndòng 〈体〉 ورزش های آبی : ~会 مسابقات ورزش های آبی
【水筲】shuǐshāo سطل آب
【水蛇】shuǐshé 〈动〉 مار آبی
【水深火热】shuǐshēn-huǒrè آب عمیق وآتش سوزان ــ کنایه از ورطهٔ رنج ها، مصیبت محض : 旧社会劳动人民生活在~之中。 مردم زحمتکش چین در جامعهٔ کهن در ورطه ایاز رنج ومصیبت بسر می بردند.
【水生动物】shuǐshēng dòngwù حیوانات آبزی
【水生植物】shuǐshēng zhíwù گیاهان آبزی
【水声学】shuǐshēngxué 〈物〉 علم اصوات دریایی
【水虱】shuǐshī 〈动〉 شپش دریایی

【水势】shuǐshì جریان آب، بالا وپائین آمدن سیلاب :密切注意～ مواظب جریان آب بودن / ～减退。سیل‌فروکش کرد.

【水手】shuǐshǒu سرملوان (افسری که مسئول افراشتن بادبان و طناب لنگر کشتی است) ملوان：～长

【水刷石】shuǐshuāshí 〈建〉 گرانیت مصنوعی

【水松】shuǐsōng 〈植〉 درخت سرو چینی

【水塔】shuǐtǎ برج آب

【水獭】shuǐtǎ 〈动〉 سمور دریایی

【水潭】shuǐtán آبگیر، برکه، حوض، چاله‌ء آب

【水塘】shuǐtáng آبگیر، برکه

【水体】shuǐtǐ مجموعه‌ء آب در طبیعت

【水田】shuǐtián شالیزار：～耙 چنگك شالیزار / ～犁 شخم شالیزار

【水桶】shuǐtǒng سطل آب

【水头】shuǐtóu ①(落差) بالاترین نقطه‌ء عمق آب ②(洪峰) سیلاب، قله‌ء سیلاب

【水土】shuǐtǔ ①(水和土) آب وخاك：～流失 هدر رفتن آب وخاك / ～保持 نگهداری آب وخاك ②指自然环境和气候) محیط طبیعی وآب وهوا：～不服 به آب وهوای یك محل جدید خونگرفتن وخاك، بردگی آب وخاك

【水汪】shuǐwāng 〈方〉 چاله‌ء آب

【水汪汪】shuǐwāngwāng (چشم های کودکان یا خانم های جوان) پر فروغ و هوشمندانه

【水网】shuǐwǎng شبکه‌ء رودخانه ها

【水位】shuǐwèi سطح آب：高(低)～ سطح بالای(پائین) آب / 地下～ سطح آب زیرزمینی / ～计 سطح آب سنج / ～线 خط سطح آب / ～标 علامت سطح آب

【水文】shuǐwén هیدرولوژی، علم آب شناسی：～测验 نقشه برداری هیدرولوژیك / ～地理学 هیدروگرافی / ～地质学 زمین شناسی هیدرولوژیك / ～队 تیم هیدرولوژیك / ～工作者 عضو تیم هیدرولوژیك / ～年鉴 سالنامه‌ء آب / ～气象学 هواشناسی هیدرولوژیك / ～设计 طرحریزی هیدرولوژیك / ～学 هیدرولوژی، علم آب شناسی / ～预报 پیشگویی هیدرولوژیك / ～站 ایستگاه هیدرولوژیك / ～资料 مدارك مربوط به آب شناسی هیدرولوژیك

【水污染】shuǐwūrǎn آلودگی آب

【水螅】shuǐxī 〈动〉 مار آبی

【水系】shuǐxì شبکه‌ء هیدروگرافیك سیستم رودخانه：长江～ شبکه‌ء هیدروگرافیك رودخانه‌ء «یانگ تسی»

【水仙】shuǐxiān 〈植〉 نرگس

【水险】shuǐxiǎn بیمه‌ء دریائی

【水线】shuǐxiàn خط آب

【水乡】shuǐxiāng ناحیه‌ء رودخانه‌ها و دریاچه‌ها

【水箱】shuǐxiāng تانك آب

【水泻】shuǐxiè 〈医〉 اسهال

【水泄不通】shuǐ xiè bù tōng حتی یك قطره‌ء آب هم نمی تواند از آن رد شود ــ کنایه از مانع دخول آب شدن：挤得～ طوری احاطه شده که حتی یك قطره‌ء آب هم نمی‌تواند از آن رد شود / 围得～ ازدحام شدید مردم

【水榭】shuǐxiè عمارت کلاه فرنگی کنار آب

【水星】shuǐxīng 〈天〉 (نجوم) ستاره‌ء تیر، عطارد

【水性】shuǐxìng ①(游泳的技能) توانایی درشنا کردن：这姑娘的～很好。این دختر شناگر خوبی است. ②(江河湖海的深浅、流速等方面的特点) عمق وسرعت سیر ودیگر خصوصیات یك رودخانه، یك دریاچه و...

【水性杨花】shuǐxìng yánghuā (خانم) سبك رفتار وعشوه گر

【水秀】shuǐxiù لطیف وخوشگل

【水锈】shuǐxiù ①(水碱) پوسته‌ء مواد آهکی روی ظرف ومانند آن ②(水浸后留下的痕迹) اثر آب (در ظرف آب)

【水靴】shuǐxuē چکمه‌ء لاستیکی ضد آب

【水循环】shuǐxúnhuán گردش عمومی آب در طبیعت

【水压】shuǐyā فشار آب：～机 ماشین فشاری آب

【水涯】shuǐyá کنار آب

【水烟】shuǐyān توتون قلیان：～抽 قلیان کشیدن / ～袋 قلیان

【水眼】shuǐyǎn دهانه‌ء چشمه

【水杨酸】shuǐyángsuān 〈化〉 اسید سالیسیلیك：～钠 سالیسیلیك سدیم

【水样】shuǐyàng نمونه‌ء آب (برای بازرسی کیفیت آب)

【水翼船】shuǐyìchuán نوعی کشتی که در اثر حرکت آب از خلال آن به حرکت وعکس العمل در آید

【水银】shuǐyín 〈化〉 جیوه：～灯 لامپ بخار جیوه / ～气压表〈气〉 گرماسنج جیوه ای / ～温度计〈气〉 فشار سنج جیوه ای / ～柱 ستون جیوه

【水印】shuǐyìn ①〈美术〉 چاپ چوبی با آب رنگ ②(水的痕迹) اثر آب

【水莹莹】shuǐyíngyíng مرطوب و درخشان

【水有源,树有根】shuǐ yǒu yuán, shù yǒu gēn هر رودخانه سرچشمه دارد وهر درخت ریشه ــ کنایه از اینکه هر چیزی منشاء خود را دارد.

【水域】shuǐyù آب ها، ناحیه‌ء آب：内陆～ آبهای دور از دریا / 国际～ آب های بین المللی

【水源】shuǐyuán ①(河流发源的地方) سرچشمه‌ء یك رودخانه：黄河的～ سرچشمه‌ء رودخانه‌ء زرد ②(用水来源) منبع آب：寻找～ جستجوی منابع جدید آب

【水运】shuǐyùn نقل وانتقال آبی：～码头 بندر یا لنگرگاهی که کالا های رودخانه ای را تحویل می دهد یا می گیرد

【水灾】shuǐzāi سیل

【水葬】shuǐzàng تدفین آبی

【水蚤】shuǐzǎo شپش آبی، کك آبی

【水藻】shuǐzǎo خزه‌ء دریایی

【水灶】shuǐzào دکان مخصوص فروختن آب جوش

【水闸】shuǐzhá بند سیل گیر، دروازه‌ء آب

【水涨船高】shuǐ zhǎng chuán gāo وقتی که آب رودخانه بالا می رود، قایق هم بالا می رود ــ یعنی با بهبود یافتن وضع عمومی همه چیز هم بهبود می یابد.

【水针疗法】shuǐzhēn liáofǎ 〈中医〉 معالجه با طب سوزنی همراه با تزریق دارو

【水圳】shuǐzhèn 〈方〉آب گذر درمزارع

【水蒸汽】shuǐzhēngqì بخار

【水至清则无鱼】shuǐ zhì qīng zé wú yú وقتی که آب بسیار پاك وتمیز است، ماهی نخواهد بود — کنایه از اینکه نباید پاکی مطلق چیزی را طلبید.

【水质】shuǐzhì کیفیت آب: ~保护〈环保〉حفاظت کیفیت آب / ~污染 آلودگی آب

【水蛭】shuǐzhì زالو

【水中捞月】shuǐzhōng lāo yuè جستجوی ماه در آب — کنایه از به عبث کوشش کردن

【水肿】shuǐzhǒng 〈医〉استسقاء (طب)

【水珠】shuǐzhū 〈口〉قطره‌ء آب 又作"水珠子"

【水竹】shuǐzhú خیزران آبی

【水柱】shuǐzhù ستون آب

【水准】shuǐzhǔn تراز، سطح، استاندارد: 高于一般~ بالای سطح متوسط / ~面 سطح تراز / ~点 نشان تراز (در ساختمان) / ~仪 آلت ترازگیری / ~器 تراز آبی یا الکلی

【水族】Shuǐzú «سویی» - یکی از اقلیت های ملی چین که بطور عمده در استان «گوی جو» زندگی می کنند

【水族】shuǐzú جانوران آبزی: ~馆 نمایشگاه جانوران آبزی

【水钻】shuǐzuàn الماس

shuì

说 shuì در متقاعد ساختن کسی کوشش کردن: 游~ از اینجا به آنجا رفتن وصاحبان قدرت را به پذیرش نظرهای سیاسی خود برانگیختن، حمایت کسی را از یك طرح یا یك برنامه به خود جلب کردن

另见 shuō

税 shuì مالیات، عوارض: 营业~ مالیات بر معامله / 进口~ مالیات وارداتی

【税额】shuì'é مقدار مالیاتی که باید پرداخته شود

【税法】shuìfǎ قانون مالیات

【税负】shuìfù بار پرداخت مالیات

【税关】shuìguān اداره‌ء مالیات

【税款】shuìkuǎn وجه مالیات، پول مالیات 又作"税金"

【税率】shuìlǜ درصد مالیات

【税目】shuìmù اقلام مالیات

【税收】shuìshōu در آمد مالیات: ~政策 سیاست مالیات

【税务局】shuìwùjú اداره‌ء مالیات

【税务员】shuìwùyuán تحصیلدار مالیات

【税源】shuìyuán منابع مالیات

【税则】shuìzé مقررات مالیات

【税制】shuìzhì سیستم مالیات: 累进~ سیستم مالیات تصاعدی

【税种】shuìzhǒng طبقه بندی های مالیات، عنوان های مالیات

睡 shuì خوابیدن، خفتن، خسبیدن: 他~着了。 خوابش گرفت. / 一~就~到大天亮 تا روشنی روز خوابیدن

【睡袋】shuìdài لحاف بشکل کیسه (برای کودك یا مسافر صحرایی)

【睡虎子】shuìhǔzi کسی که زیادی خوابد وکم کار می کند

【睡裤】shuìkù شلوار خواب

【睡觉】shuìjiào خوابیدن، خفتن، خسبیدن: 该~了。 حالاوقت خوابیدن است. / 睡午觉 پس از ناهار چرت زدن / 睡懒觉 دیر از خواب برخاستن

【睡莲】shuìlián 〈植〉نیلوفر آبی

【睡帽】shuìmào شب کلاه

【睡梦】shuìmèng خواب: 尖利的汽笛声把他从~中惊醒了。 او براثر صدای گوش خراش سوت از خواب پرید.

【睡眠】shuìmián خواب: ~不足 خواب کافی نداشتن / ~疗法〈医〉معالجه‌ء بیماری باخواب فیزیولوژیك

【睡袍】shuìpáo لباس دراز وگشاده‌ء خواب

【睡铺】shuìpù جایگاه خواب

【睡容】shuìróng قیافه‌ء خواب آلود یا نیمه خواب ونیمه بیدار

【睡相】shuìxiàng طرز خوابیدن

【睡鞋】shuìxié کفش خواب برای خانم ها

【睡醒】shuìxǐng از خواب بیدار شدن

【睡眼】shuìyǎn چشم خمار آلود (از خواب)

【睡衣】shuìyī لباس خواب

【睡椅】shuìyǐ صندلی تاشوی خواب

【睡意】shuìyì خواب آلودگی: 有几分~ قدری خواب آلود بودن

shǔn

吮 shǔn مکیدن

【吮吸】shǔnxī مکیدن: ~劳动人民的血汗 مکیدن خون مردم زحمتکش را

【吮咂】shǔnzā مکیدن

shùn

顺 shùn ①(向着同一个方向) در همان سمت، در همان جهت: ~风 با باد مساعد، در جهت باد / ~流而下 پائین رود رفتن / ~时针方向 در جهت گردش عقربه های ساعت ②(沿着) در امتداد: ~着这条道儿走 این راه را دنبال کردن / 水~着渠道流进地里。 آب در امتداد کانال به مزارع می ریزد. ③(使方向一致;有条理) ترتیب دادن، مرتب کردن: 这篇文章还得~一~。 این مقاله باید ویرایش شود. ④(趁便) از فرصت استفاده کردن: ~手关门 در همین لحظه‌ء ورود در را بستن / ~便带来 چیزی را در فرصت مقتضی آوردن / 致最崇高的敬意。 من این فرصت را مغتنم می شمارم که احترامات فائقه را به شما تقدیم نمایم. ⑤(适合) مناسب، مطبوع: 不~他的意 با آرزو هایش منطبق نبودن ⑥(依次) به سلسله‌ء مراتب: 这些号码不~。 این عدد ها پشت سر هم نیست. ⑦(顺从)

百依百～：اطاعت کردن، مطیع بودن، فرمانبرداری کردن مطلقا اطاعت کردن

【顺坝】shùnbà 〈水〉 سد طولی

【顺便】shùnbiàn دروقت مناسب، در فرصت مقتضی：你把这些工具～带到车间去吧。لطفا این ابزار کار را همراه خود به کارگاه ببرید. / 这一点现在～提一下，以后还会讲到。من اینك این نكته را ذكر كردم ودر آینده باردیگر آنرا تكرار خواهم كرد. / ～说一句 راستی، ضمنا

【顺差】shùnchā معادلهٔ مساعد：贸易～ معادلهٔ مساعد در بازرگانی / 国际收支～ معادلهٔ مساعد در پرداخت بین المللی دادو ستد

【顺产】shùnchǎn 〈医〉 زایمان طبیعی

【顺畅】shùnchàng هموار، بی مانع، بی زحمت：病人的呼吸渐渐～了。بیمار دارد آسانتر تنفس می کند.

【顺磁】shùncí 〈物〉 (فیزیك) هادی آهن ربا：～共振 رزنانس هادی آهن ربا

【顺次】shùncì به ترتیب، بطور مسلسل، به سلسلهٔ مراتب：按问题的轻重缓急～解决 مسائل رابر حسب اهمیت وفوریت آنها یکی پس از دیگری حل وفصل کردن

【顺从】shùncóng مطیع بودن، اطاعت کردن، فرمانبرداری کردن

【顺带】shùndài 见"顺便"

【顺当】shùndang بطور هموار، بدون گیر افتادن

【顺导】shùndǎo (نهضت و...را) در مسیر صحیح خود راهنمایی کردن

【顺道儿】shùndàor 见"顺路"

【顺丁橡胶】shùndīng xiàngjiāo 〈化〉 لاستیك بوتادین

【顺耳】shùn'ěr گوش نواز، موافق باگوش：只爱听～的话 فقط سخنان گوش نواز را دوست داشتن

【顺访】shùnfǎng در مسیر راه خود بدیدار کسی(یا کشوری) رفتن

【顺风】shùnfēng ①(遇到顺风) باد مساعد داشتن：行船～ با باد مساعد کشتیرانی کردن / 一路～ سفر بخیر ②(有利的风向) باد مساعد

【顺风耳】shùnfēng'ěr ①(传说中的神怪) (در روایت چین) کسی که صداها را از فاصلهٔ بسیار دور می شنود ②(消息灵通的人) شخص مطلع

【顺风转舵】shùn fēng zhuǎn duò بر طبق جهت باد سکان داری کردن ــ کنایه از خود را با اوضاع دگرگون شده وفق دادن

【顺竿儿爬】shùn gānr pá کنایه از دنبالهٔ سخن کسی را گرفتن و به حد امکان او را خوشحال کردن، هم صدای کسی بودن

【顺境】shùnjìng وضع مساعد، شرایط مساعد

【顺口】shùnkǒu ①(通顺) روان خواندن：稿子这样一改，念起来就～多了。مقاله پس از ویرایش آن رواتر خوانده می شود. ②(未考虑而讲出) بی تأمل گفتن، بداهة گفتن：他也不想想就～答应了。او بی تأمل موافقت کرد. ③〈方〉(适合口味) با ذایقهٔ کسی سازگار بودن：这菜我吃着很～。این غذا با ذایقهٔ من سازگار است.

【顺口溜】shùnkǒuliū نوعی شعر بی قافیه وبی قاعدهٔ فکاهی رایج در میان عامهٔ مردم

【顺理成章】shùn lǐ chéng zhāng داشتن یك سلسلهٔ افکار منطقی برای خوب نوشتن لازم است؛ 这显然是～的。این بدون شك وتردید منطقی است.

【顺利】shùnlì بطور هموار، بطور موفقیت آمیز：工作正在～进行。کار به نحو سهل وآسان جریان دارد. / 会议进行得很～。جلسه بدون هیچ مشکلات ادامه یافت. / 在～的情况下，要看到还会有困难。وقتی که شرایط کار مساعد است، ما نباید فراموش کنیم که مشکلات در پیش ما خواهد بود.

【顺路】shùnlù ①(顺着所走的路线) سر راه：我昨天回家时～去看了他。من دیروز در راه بر گشت به خانه به منزلش سر زدم. ②(道路无曲折) مسیر مستقیم：到那个村这么走不～。این مسیر مستقیمی به آن دهکده نیست.

【顺气】shùnqì راحت وآسوده خاطر

【顺情】shùnqíng منطبق با منطق، منطبق با احساسات معمولی انسان

【顺势】shùnshì از فرصت استفاده کردن(فرصتی که بر اثر حرکت حریف بدست می آید)：他向旁边一闪，～把敌人摔倒了。بی ملاحظهٔ در مقابل حملهٔ حریف جا خالی کردم و او را نقش بر زمین ساختم.

【顺手】shùnshǒu ①(顺利) بطور هموار، بدون اشکال：事情办得相当～。کار بدون اشکال انجام پذیر شد. / 开始试验有时不很～，也是很自然的。این هم طبیعی است که یك آزمایش گاهی در اول با مانعی برخورد کند. ②(随手) راحت، بدون زحمت：出去时请～关上门。لطفا در موقع رورد یا خروج در را ببندید. ③(顺便) کاری را بعنوان دنبالهٔ معمولی یا همزمان با کار دیگری انجام دادن：我们扫完院子，～把房间也扫一扫。پس از جاروب زدن حیاط، ما اطاق راهم تمیز کردیم. ④(好用) آسان وراحت در استعمال：这把镰刀使起来挺～。استفاده از این داس بسیار راحت است.

【顺手牵羊】shùnshǒu qiān yáng در موقع عبور گوسفندی را همراه خود بردن ــ یعنی دزدکی چیزی را برداشتن

【顺受】shùnshòu تحمل کردن

【顺水】shùnshuǐ درجهت مسیر آب حرکت کردن

【顺水人情】shùnshuǐ rénqíng نشان دادن لطف ومحبت که برای کسی ارزان تمام می شود

【顺水推舟】shùnshuǐ tuī zhōu قایق رادر امتداد مسیر آب هل دادن ــ برای رسیدن به مقصد خود از فرصتی استفاده کردن

【顺遂】shùnsuì بدون اشکال ادامه داشتن

【顺坦】shùntan 〈方〉 هموار، بی مشکل

【顺藤摸瓜】shùn téng mō guā برای بدست آوردن هندوانه بدنبال تاك رفتن ــ یعنی بدنبال اثرها ردپای کسی را گرفتن

【顺我者昌，逆我者亡】shùn wǒ zhě chāng, nì wǒ zhě wáng کسانی که تسلیم می شوند موفق خواهند شد وکسانی که مقاومت می‌کنند از بین خواهند رفت (در بارهٔ سلطهٔ استبدادی وبی رحمانهٔ پادشاه ظالم گفته می شود)

【顺心】shùnxīn موافق با خواست قلبی، رضایت بخش：诸事～ همه چیز خوب است. / 他父亲晚年过得挺～。پدر او ...

اواخر عمرش را در خوشبختی گذراند.

【顺行】shùnxíng 〈天〉(نجوم) حرکت خودبخود ومستقیم

【顺序】shùnxù ①(次序) نظم وترتیب، سلسله، تسلسل: 文物按年代～展出。 آثار فرهنگی را به ترتیب تاریخی در معرض نمایش قرار داده اند. / 按字母～排列 به ترتیب الفبایی ②(顺着次序) به نوبت، به ترتیب صحیح

【顺叙】shùnxù به ترتیب زمانی بیان کردن

【顺延】shùnyán به تعویق انداختن، موکول کردن به بعد: 运动会定于五月四日举行，遇雨～。 مسابقات ورزشی قرار است در روز چهارم مه صورت بگیرد ودر صورت باران به بعد موکول خواهد شد.

【顺眼】shùnyǎn خوش آیند برای چشم: 看着不～ برای چشم زشت وزننده بودن، مایه نفرت بودن

【顺意】shùnyì منطبق بامیل خود

【顺应】shùnyìng خود را وفق دادن، منطبق بودن، موافق بودن: ～历史的潮流 با روند تاریخی زمان ها منطبق بودن

【顺证】shùnzhèng 〈中医〉(طب چینی) بیماری شدیدی که بتدریج بهبود می یابد

【顺嘴】shùnzuǐ 见"顺口"①②

舜 Shùn «شون» ــ نام یك امپراتور افسانه ای در چین باستان

瞬 shùn چشمك زدن، چشم برهم زدن: 转～之间 در یك چشم بر هم زدن، آنا

【瞬刻】shùnkè لحظه کوتاه

【瞬目】shùnmù چشمك زدن

【瞬时】shùnshí 〈物〉(فیزیك) آنی: ～速度 سرعت آنی سیر / ～值 ارزش آنی

【瞬息】shùnxī لحظه کوتاه، یك چشمك زدن: ～间 در یك چشم بر هم زدن / ～万变 در یك چشم بر هم زدن هزار ها تغییر یافتن

shuō

说 shuō ①(用话表达) گفتن، سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن: 请～慢一点儿。 لطفا آهسته حرف بزنید. / ～得多做得少 زیاد حرف زدن وکم عمل کردن / 你～得很对。 آنچه فرمودید صحیح است. / 那未免～得太轻了。 در باره آن بسیار نرم وملایم گفته شد. / 俗话～，"吃一堑，长一智"。 مثلی هست که می گوید«هر ضرری عقلی رامی افزاید» ②(解释) توضیح دادن، شرح دادن: 他～了又～，我还是不懂。 او مرتبا توضیح می داد ولی من بازهم نتوانستم بفهمم. / 我一～他就明白了。 به مجرد اینکه توضیح دادم، دستگیرش شد. ③(言论；主张) تئوری، فرضیه، دکترین: 著书立～ برای شرح یك تئوری کتاب ها نوشتن ④(责备) سرزنش کردن، تنبیه کردن: 他父亲～了他一顿。 پدرش او را حسابی سرزنش کرد.

另见 shuì

【说白】shuōbái قسمت های گفتگو در اپرا

【说不得】shuōbude ①(不能说) غیر قابل ذکر، ناگفتنی: 这事千万～！ به هیچوجه نباید این موضوع را برزبان بیاورید. ②(极其不堪) افتضاح آمیز

【说不定】shuōbudìng شاید، احتمالا: ～她已经走了。 او شاید رفته باشد.

【说不过去】shuō bu guòqù (موضوع را) نمی توان توجیه کرد: 条件这样好，再不增产，可～。 با این شرایط مساعد اگر نتوانیم تولید را افزایش دهیم چه عذری می توانیم داشته باشیم.

【说不来】shuōbulái جور نیامدن: 我跟他～。 من با او جور نمی آیم.

【说不上】shuōbushàng ①(说不出来) در گفتن عاجز بودن: 他也～问题在哪儿。 او هم نمی تواند نشان دهد اشکال کار در کجا است. / 我～他来不来。 من نمی توانم بگویم که او می آید یا خیر. ②(不值得提) غیر قابل ذکر: 这些材料～有什么史料价值。 نمی شود گفت که این مدارك مانند یاد داشت های تاریخی ارزش زیادی را دارا ست.

【说唱】shuōchàng نوعی برنامه تفریحی عامه پسندکه شامل گفتگو وآواز خواندن می باشد

【说穿】shuōchuān ماهیت چیزی را گفتن یا اشاره کردن: ～了，无非是想推卸责任。 به عبارت پوست کنده وعاری از آداب، او می خواهد مسئولیت کار را از شانه خود بردارد.

【说大话】shuō dàhuà بالیدن، لاف زدن، خود را بزرگ جلوه دادن

【说到底】shuō dàodǐ در آخرین تحلیل: 民族斗争，～是一个阶级斗争问题。 در آخرین تحلیل مبارزه ملی مبارزه طبقاتی است.

【说到做到】shuōdào zuòdào هر گفته ای را عملی کردن، به هر قول خود وفا کردن

【说道】shuōdào ①(说话) گفتن ②(道理；名堂) دلیل پوشیده

【说…道…】shuō…dào… [分别嵌用相对或相类的形容词或数词]: 说长道短 از روی عیب جویی حرف زدن / 说三道四 غیر مسئولانه سخن گفتن / 说东道西 از هر دری صحبت کردن

【说得过去】shuōde guòqù پذیرفتنی، قابل قبول: 他的波斯语发音还～。 تلفظ فارسی او پذیرفتنی است. / 徒工做成这个样子，还～。 کاریکه بدین صورت از دست یك شاگرد بر آمده قابل قبول است.

【说得来】shuōdelái باهم خوب جور آمدن، میانه خوب داشتن: 这两个女孩子挺～。 این دو دختر خانم باهم خوب جور می آیند.

【说得着】shuōdezháo ①(情理上说得过去) منطقی وقابل قبول ②(感情融洽) هماهنگی احساساتی داشتن

【说定】shuōdìng حل وفصل کردن: 这件事基本上已经～了。 این موضوع بطور اساسی حل وفصل شد.

【说短论长】shuōduǎn-lùncháng از دیگران عیب جویی کردن

【说法】shuōfǎ ①(措词) طرز گفتن یك چیز، عبارت پردازی: 换一个～ به طرز دیگری گفتن / 这个意思可以有两种～。 این مفهوم را می توان به دوشیوه بیان کرد. ②(意见，解释) نظر،

عقیده، تعبیر، گفته: 那种～是不对的。 این سخن نادرستی است./ 关于那件事，各人～不同。 در بارهٔ آن موضوع هر کس یك تعبیر دارد./ 这种～是完全正确的。 این ادعا کاملا صحیح است./ 照他的～去做。 همانطور که می فرماید عمل کنید.

【说服】 shuōfú قانع کردن، متقاعد ساختن: 要耐心～他。 باید با حوصله او را قانع کنید./ 她的话很有～力。 حرف های او قانع کننده است./ 用～教育的方法 بوسیلهٔ شیوهٔ قناعت وآموزش وپرورش

【说好】 shuōhǎo قرار گذاشتن: 我已经跟他～了，明天去看戏。 من با او قرار گذاشته ام که فردا به تماشای اپرا بروم.

【说好说歹】 shuō hǎo shuō dǎi به هروسیله که باشد نصیحت کردن یا در خواست نمودن

【说合】 shuōhé ①(从中介绍) دو جانب را به توافق رساندن: ～亲事 وصلت دادن ②见"说和"

【说和】 shuōhé برای رفع اختلافات میانجی گری کردن، نزاع ودعوا را از بین بردن

【说话】 shuōhuà ①(用话表达) حرف زدن، سخن گفتن، صحبت کردن: 他不爱～。 او دوست ندارد که صحبت کند./ 感动得说不出话来 از فرط هیجان از گفتار باز ماندن / 还是让事实来～吧。 بگذارید حقایق خود شان حرف بزنند./ ～不算话 از قول خود برگشتن / ～要有证据。 گفته ها باید بر اساس حقایق قرار گیرد./ 现在人民有～的权利。 حالا مردم از حق گفتار برخوردارند. ②(闲谈) گپ زدن: 我找他～儿去。 من می روم با او گپ بزنم./ 你这样干，别人当然要～。 چون که این کار را کرده اید، طبیعی است که مردم از شما ایراد بگیرند. ③〈口〉 همین حالا، همین الآن: ～就得。 همین حالا آماده خواهد بود.

【说谎】 shuōhuǎng دروغ گفتن

【说教】 shuōjiào وعظ کردن، موعظه کردن، خطابه خواندن

【说开】 shuōkāi ①(说明白) بروشنی توضیح دادن ②(普遍流行) (یك عبارت) متداول شدن

【说客】 shuōkè شخص اعزامی که دیگران را برای کمك یا حمایت از امری متقاعد می سازد

【说口】 shuōkǒu لاف زدن

【说来话长】 shuōlái huà cháng این یك داستان طولانی‌دارد. 或 داستان آن مفصل است.

【说理】 shuōlǐ دلیل وبرهان آوردن، استدلال کردن، ارائهٔ دلیل کردن: 咱们找他～去。 برویم وبرای او دلیل وبرهان بیاوریم./ 批评应该是充分～的。 انتقادات باید کاملا منطقی وقانع کننده باشد./ 进行～斗争 از راه ارائهٔ دلیل واستدلال دست به مبارزه زدن

【说漏嘴】 shuōlòuzuǐ (رازی را) از دهان بیرون پراندن

【说媒】 shuōméi بمثابهٔ دلال ازدواج عمل کردن

【说明】 shuōmíng ①(解释) توضیح دادن، شرح دادن، تشریح کردن: ～机器的用法 چگونگی استفاده از ماشین را توضیح دادن / ～理由 ارائهٔ دلیل کردن / 举例～ با مثال ها شرح دادن / ～真相 حقایق را نشان دادن / 事实充分～这种做法是正确的。 حقایق بروشنی نشان می دهد که این روش صحیح است./ 代表团认为有必要～自己的立场 هیئت نمایندگی لازم می داند که موضع خود را بیان کند. ②(解释意义的话) شرح ها، توضیحات، دستورات، زیرنویس: 图片下边附有～。 زیر عکس توضیحاتی هست./ ～文 مقالهٔ توضیحی

【说明书】 shuōmíngshū ①(戏剧、电影说明书) خلاصهٔ داستان (اپرا یا فیلم) ②(产品使用说明书) کتابچهٔ راهنما (برای استفاده از کالایی)، دستورات فنی

【说破】 shuōpò 见"说穿"

【说亲】 shuōqīn بمثابهٔ دلال ازدواج عمل کردن

【说情】 shuōqíng شفاعت کردن

【说舌】 shuōshé سخن چینی کردن

【说时迟，那时快】 shuō shí chí, nà shí kuài درست در آن اثنا (چیزی اتفاق افتادن)

【说书】 shuōshū داستان سرایی

【说死】 shuōsǐ قطعی کردن، بطور قطعی معین کردن: 咱们～了，明天上午六点钟见面。 ما این را قطعی می‌کنیم که ساعت شش یکدیگر را می بینیم.

【说头儿】 shuōtour ①(可谈之处) چیزی که در بارهٔ آن صحبت می‌شود: 问题已经解决了，没什么～了。 حالا مسئله حل شده است، برای‌مذاکره هیچ باقی‌نمانده است. ②(辩解的理由) بهانه، دست آویز: 你批评他，他总有～。 هر بار از او انتقادی کنید، او همیشه بهانه ای دارد.

【说妥】 shuōtuǒ به توافق رسیدن

【说戏】 shuōxì (کار گردان) برای هنرپیشه داستان سینمارا توضیح دادن یاحرکات را به عنوان نمونه نشان دادن

【说下】 shuōxià قرار گذاشتن

【说咸道淡】 shuō xián dào dàn از دیگران عیب جویی کردن

【说项】 shuōxiàng در بارهٔ کسی حرف های خوب زدن، شفاعت کردن

【说笑】 shuōxiào صحبت کردن وخندیدن: 这时满屋子的人又说又笑，兴高采烈。 اطاق پر از مردمی بود که زنده وباروح صحبت می کردند ومی خندیدند.

【说笑话】 shuō xiàohua بذله گفتن، شوخی کردن

【说一不二】 shuō yī bù èr سر قول خود ایستادن: 老班长是～的，他答应的事一定能办到。 فرماندهٔ سال خوردهٔ گروه ما اهل قول است وهرگز قولی نمی دهد که نتواند به آن وفا کند.

【说嘴】 shuōzuǐ ①(自夸) بالیدن، لاف وگزاف زدن: 咱们谁也别～。 بیائیم هیچ لاف نزنیم. ②〈方〉(争辩) دعوا کردن، نزاع کردن: 好和人～ همواره برای دعوا با مردم آماده بودن

shuò

烁 shuò تابان، روشن، درخشان: 闪～ برق زدن، تابیدن

【烁亮】 shuòliàng بسیار درخشان

【烁烁】 shuòshuò برق زدن، درخشان کردن، جرقه زدن

铄 shuò 〈书〉①(熔化) گداختن (فلزرا)：～石流金 کنایه از هوای گرم ②(耗损) تلف کردن، ضعیف کردن

朔 shuò ①〈天〉ماه نو ②(朔日) اولین روز ماه قمری ③(北方) شمال：～风 باد شمال

【朔日】shuòrì اولین روز ماه قمری

【朔望】shuòwàng اولین روز و پانزدهمین روز ماه قمری：～月〈天〉ماه قمری

【朔月】shuòyuè ماه نو

硕 shuò بزرگ

【硕大无朋】shuòdà wú péng دارای اندازه‌ی بی سابقه، غول پیکر

【硕果】shuòguǒ میوه های فراوان، موفقیت های بزرگ

【硕果仅存】shuòguǒ jǐn cún شخصیت ها یا اشیاء باقی مانده‌ی کم یاب

【硕士】shuòshì فوق لیسانس：～学位 درجه‌ی فوق لیسانس

【硕学】shuòxué 〈书〉دانشمند، عالم

【硕壮】shuòzhuàng عظیم‌الجثه و ستبر

数 shuò بارها، مکررا، غالبا

另见 shǔ; shù

【数见不鲜】shuò jiàn bù xiān اتفاق معمولی، چیزی‌که تازگی ندارد

【数脉】shuòmài 〈中医〉نبض سریع (بیش از نود ضربان در دقیقه)

蒴 shuò

【蒴果】shuòguǒ 〈植〉تخم دان

sī

司 sī ①(主持；经营) تصدی کردن، اداره کردن، (به کاری) رسیدن：各～其事. هر کس به کار های خود می رسد. ②(部门) دپارتمان، ریاست (زیر یك وزارت خانه)：外交部礼宾～ ریاست تشریفات وزارت امور خارجه ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【司泵员】sībèngyuán متصدی تلمبه

【司晨】sīchén 〈书〉رسیدن روز را اعلام کردن

【司舵】sīduò سکاندار، سکانداری کردن

【司法】sīfǎ کار قضایی：～部门 ادارات قضایی/～机关 ارگان های قضایی/～鉴定 گواهی قضایی/～权 قوه‌ی قضاییه

【司号员】sīhàoyuán شیپورچی، شیپورزن

【司机】sījī راننده：火车～ راننده‌ی لوکوموتیو

【司空】Sīkōng 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【司空见惯】sīkōng jiàn guàn یك پدیده‌ی معمولی، یك اتفاق معمولی：这种事在我们这儿已～。چنین کاری در اینجا رسم شده است.

【司令】sīlìng فرمانده، افسر فرمانده：～部 مرکز فرماندهی/～官 فرمانده، افسر فرمانده/～台 سکوی مخصوص فرمانده/～员 فرمانده کل فرماندهی

【司炉】sīlú متصدی سوخت کوره

【司马】Sīmǎ 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【司马昭之心，路人皆知】Sīmǎ Zhāo zhī xīn, lùrén jiē zhī نیت شوم «شیمازائو» برهمه معلوم است ـ یعنی قصد شریرانه‌ی کسی معلوم ومشخص است.

【司事】sīshì حسابدار یامتصدی امور متفرقه

【司书】sīshū کاتب

【司徒】Sītú 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【司务长】sīwùzhǎng ①(掌管伙食的军官) افسر مسئول امور غذا در ارتش ②(连队的后勤军官) افسر گروهان مسئول پخش غذا وتجهیزات

【司线员】sīxiànyuán 〈体〉(فوتبال) خط نگهدار، (والیبال) کمك داور یا قاضی کنار زمین

【司药】sīyào داروگر

【司仪】sīyí رئیس برگزاری مراسم

【司钻】sīzuàn متة کار：副～ دستیار متة کار

丝 sī ①(蚕丝) ابریشم ②(丝状物) چیزی نخ مانند：蜘蛛～ تار عنکبوت/铜～ سیم مسی/钨～ سیم تنگستنی/肉～ رشته های گوشت ③(丝毫) یك پرتو نور/亮光～一～：ذره ای اثری از ～不差/بدون ذره ای اختلاف/她脸上没有一～笑容。لبخند روی صورتش دیده نمی شود./一～风也没有。ذره ای نسیم وجود ندارد. ④(重量单位) واحد وزن(برابر ۰٫۰۰۰۰۵ گرم)

【丝包线】sībāoxiàn 〈电〉سیم عایق دار ابریشم

【丝虫】sīchóng 〈动〉فیلاریا：～病 بیماری فلاریاسیس

【丝绸】sīchóu ابریشم، پارچه‌ی ابریشمی：～之路〈史〉جاده‌ی ابریشم

【丝带】sīdài نوار ابریشمی

【丝杠】sīgàng 〈机〉پیچ هادی

【丝糕】sīgāo کیك ذرتی یا ارزنی پخته شده بابخار

【丝瓜】sīguā نوعی کدوی قلیانی：～络 کدوی قلیانی خشك شده(که برای شست وشوی ظروف بکار می رود)

【丝光】sīguāng زرق وبرق ابریشمی از پارچه های نخی حریر نما：～机 دستگاه حریر نما کننده/～纱线 الیاف حریر نما

【丝毫】sīháo [一般用于否定句] کمترین مقدار یا درجه، ذره ای：～不松懈自己的斗志 جلوگیری از اندك تضعیف اراده‌ی/他们拿不出～证据。آنها بهیچوجه نتوانستند مدارك رزمی حتی به باریکی مویی هم خطا نکردن، کاملا/～不差 نشان دهند. درست بودن

【丝极】sījí 〈电〉فیلامان (برق)

【丝绵】sīmián نخاله‌ی ابریشم

【丝绒】sīróng مخمل

【丝丝入扣】sī sī rù kòu [指艺术表演、文章等] (مقاله‌ی تألیف شده یا نمایش اجرا شده) با دقت تمام وهنرمندی بی عیب

【丝丝拉拉】sīsīlālā بدون وقفه، پی در پی، مداوم

【丝网】sīwǎng 〈印〉 تور ابریشم: ~印刷 چاپ با تور ابریشم / ~印刷机 دستگاه چاپ با تور ابریشم

【丝微】sīwēi بسیار کم، بسیار کوچك

【丝弦】sīxián زه ابریشمی (برای ساز موسیقی)

【丝线】sīxiàn نخ ابریشمی

【丝织品】sīzhīpǐn ①(丝织成的纺织品) پارچه های ابریشمی ②(丝织物) محصولات کشباف ابریشمی

【丝竹】sīzhú ①(弦乐器与管乐器) سازهای سنتی زهی و بادی چوبی چین: ~乐 آهنگ نواخته شده با مجموعهٔ همه این سازها ②(音乐) موسیقی

【丝状】sīzhuàng رشته مانند، نخ مانند

私 sī ①(私人) شخصی، خصوصی: ~信 نامهٔ شخصی، نامهٔ خصوصی ②(私心) خودخواه، خودپسند: 无~ بدون خودخواهی ③(私下) خصوصی، محرمانه: ~话 حرف خصوصی، صحبت محرمانه ④(不合法) غیر قانونی: ~设公堂 دادگاه غیرقانونی برپا کردن

【私帮】sībāng دارودسته

【私奔】sībēn فرار کردن با معشوقه

【私弊】sībì فساد ها

【私产】sīchǎn اموال شخصی

【私娼】sīchāng زن فاحشهٔ غیر مجاز

【私仇】sīchóu دشمنی شخصی

【私德】sīdé اخلاق در زندگی شخصی

【私邸】sīdǐ 〈旧〉 اقامتگاه خصوصی(برای مأمور عالی رتبه)

【私底下】sīdǐxia بطور خصوصی

【私法】sīfǎ 〈法〉 قانون خصوصی

【私贩】sīfàn کالا های انحصاری دولت را خرید وفروش کردن

【私方】sīfāng جانب خصوصی (در مقابل جانب دولت)

【私房】sīfáng ①(旧时家庭成员个人积蓄) پس انداز های خصوصی(اعضای خانواده): ~钱 پس اندازهای خصوصی(یك عضو خانواده) ②(不愿让外人知道的) محرمانه: 谈~话 حرف های محرمانه زدن ③(私人拥有的房子) خانهٔ شخصی

【私愤】sīfèn بغض شخصی، رنجش شخصی: 泄~ کینه وبغض شخصی را بر کسی خالی کردن

【私股】sīgǔ سهام شخصی (در بنگاه مشترك دولتی وشخصی)

【私馆】sīguǎn مکتب خصوصی

【私和】sīhé (طرفین) مناقشهٔ خود را بطور خصوصی حل کردن

【私会】sīhuì (عشاق) بطور پنهانی با یکدیگ ملاقات کردن

【私货】sīhuò کالا های قاچاقی

【私家】sījiā ①(属个人的) خصوصی ②(个人的家) خانهٔ خصوصی

【私交】sījiāo دوستی شخصی

【私立】sīlì بطور شخصی اداره شده، شخصی: ~学校 مدرسهٔ شخصی

【私利】sīlì مصالح شخصی، منفعت شخصی: 图~ در پی مصالح شخصی بودن / 不谋~ به دنبال منفعت شخصی نرفتن

【私囊】sīnáng کیسهٔ پول شخصی: 饱~ جیب خود را با پول پر کردن

【私念】sīniàn انگیزه های خودخواهانه

【私情】sīqíng رابطه های شخصی: 不徇~ تحت تأثیر رابطه های شخصی قرار نگرفتن

【私人】sīrén ①(个人) شخصی، خصوصی: ~代表 نمایندهٔ خصوصی / ~访问 بازدید خصوصی / ~关系 روابط شخصی ②(关系密切的人) شخص مورد اعتماد خود: 任用~ پستی را با استخدام شخص مورد اعتماد خود پر کردن، قوم وخویش بازی کردن

【私商】sīshāng تاجر، بازرگان، سوداگر

【私生活】sīshēnghuó زندگی خصوصی

【私生子】sīshēngzǐ حرامزاده 又作"私孩子"

【私史】sīshǐ تاریخ غیر رسمی

【私事】sīshì امور خصوصی(یا شخصی)

【私塾】sīshú مکتب خصوصی بسبك قدیم

【私逃】sītáo گریختن، فرار کردن

【私通】sītōng ①(私下勾结) با کسی روابط مخفی داشتن: ~敌人 با دشمن روابط مخفی داشتن ②(通奸) زنا، زنای محصنه

【私下】sīxià بطور خصوصی، محرمانه: ~商议 بطور خصوصی موضوعی را مورد بحث قرار دادن

【私相授受】sī xiāng shòu-shòu بطور خصوصی دادن وقبـول کردن: 不准拿公家的东西~。 تحویل وانتقال اموال دولتی اصلا مجاز نیست.

【私心】sīxīn ①(私念头) انگیزه های خود خواهانه: ~杂念 انگیزه های خودخواهانه و ملاحظات شخصی ②(内心) صمیم قلب، ته دل

【私心话】sīxīnhuà حرف های پنهانی وخصوصی

【私信】sīxìn نامه های خصوصی

【私刑】sīxíng مجازات غیر قانونی

【私蓄】sīxù پس انداز های خصوصی

【私议】sīyì بطور خصوصی صحبت کردن

【私益】sīyì منافع شخصی

【私谊】sīyì دوستی خصوصی

【私营】sīyíng بطور خصوصی اداره شده: ~工商业 تأسیسات صنعتی وتجارتی خصوصی / ~企业 مؤسسات خصوصی

【私有】sīyǒu متعلق به شخص، خصوصی: 绝不能把公家财产占为~。 هیچ کس نباید اموال دولتی را به اموال خصوصی تبدیل کند. / ~财产 اموال خصوصی / ~观念 روحیهٔ مالکیت خصوصی / ~制 مالکیت خصوصی(وسائل تولیدی)

【私语】sīyǔ ①(低声说话) پچ پچ کردن، بیخ گوشی حرف زدن: 窃窃~ به صدای پچ پچ صحبت کردن ②(私下说的话) حرف های محرمانه

【私欲】sīyù خواست خود خواهانه

【私愿】sīyuàn آرزوهای شخصی

【私章】sīzhāng مهر شخصی

【私衷】sīzhōng احساسات از ته دل

【私自】sīzì بدون اجازه، بطور خصوصی، محرمانه: 本阅览室参考书不得~携出。 بدون اجازه نمی توان کتابهای مرجع را از

این قرائت خانه بیرون برد.

咝 sī 〈象〉[形容炮弹、枪弹等飞过声] (گلوله وامثال آن) با صدای صفیر گذشتن: 子弹～～地从头顶上飞过。گلوله ها بالای سر باصدای صفیر گذشت.

思 sī ①(思考) فکر کردن، تامل کردن: 沉～ به فکر فرو رفتن، تامل کردن 多～/ بیشتر فکر کردن 前～后想 بار ها در بارهٔ موضوعی فکر کردن ②(思念) به فکر کسی یاد کردن، 亲～ با عاطفه به فکر پدرو مادر خود بودن 乡～/ زادگاه خود را یاد کردن ③(思想) فکر، اندیشه: 文～ یك سلسله افکار 哀～/ در موقع تألیف چیزی سوگواری

【思潮】sīcháo ①(思想潮流) روند فکری، روند ایدئولوژیکی: 无政府主义～ روند فکری هرج ومرج ②(涌起的思想活动) تمایل عقیدتی، افکار: ～起伏 موج زدن افکار آشفته در مغز کسی

【思忖】sīcǔn 〈书〉 سنجیدن، تأمل کردن

【思而后行】sī ér hòu xíng اول فکر کردن و پس عمل کردن، اول اندیشه وآنگهی عمل

【思过】sīguò معاینهٔ نفس کردن

【思旧】sījiù به یاد دوستان قدیمی افتادن

【思考】sīkǎo سنجیدن، تأمل کردن، عمیقا فکر کردن: ～问题 در بارهٔ مسئله ای تأمل کردن 独立～ / اشیاء را بـرای خـود سنجیدن، بطور مستقل فکر کردن

【思力】sīlì قوهٔ تفکر

【思量】sīliang ①(考虑) چیزی را در خاطر خود سنجیدن ②〈方〉(想念;记挂) یاد کردن، بفکر بودن: 我们都很～他。 ما همه او را یاد می کنیم.

【思路】sīlù سلسلهٔ افکار، افکار: 打断～ سلسلهٔ افکار کسی را پاره کردن 她的～很清楚。 او بروشنی فکر می کند.

【思虑】sīlǜ بادقت سنجیدن

【思摸】sīmo پیش خود فکر کردن

【思慕】sīmù با احترام کسی را یاد کردن

【思念】sīniàn به فکر کسی بودن، از کسی دلتنگ بودن: ～战友 به فکر همرزم های خود بودن 又作"思恋"

【思情】sīqíng احساسات وافکار

【思索】sīsuǒ عمیقا فکر کردن، تأمل کردن: 用心～ سخت تأمل کردن / 周密地～ با کمال دقت فکر کردن / 反复～某个问题 بار ها در بارهٔ یك مسئله فکر کردن

【思维】sīwéi 〈哲〉(فلسفه) تفکر: ～方式 طرز تفکر ～过程 / جریان تفکر

【思想】sīxiǎng فکر، اندیشه، ایدئولوژی: 政治～ فکر سیاسی / 军事～ فکر نظامی / 无产阶级～ ایدئولوژی پرولتاریا / 搞通～ گره های فکری را باز کردن / 见面～ آزادانه تبادل نظر کردن / 内容好 محتوای فکری خوب داشتن / ～准备 آمادگی ذهنی داشتن / 解除～顾虑 شبهه ها را از خاطر کسی از بین بردن / 跟不上 در درك کردن مسایل عقب ماندن / 包袱 بار خاطر / ～动向 گرایش فکری / ～方法 طرز تفکر / ～斗争 مبارزهٔ ایدئولوژیك / 家～ متفکر، اندیشمند / ～改造 نوسازی ایدئولوژی / 检～ فکری / 境～ آموزش وپرورش فکری / 教育～ بازرسی در افکار خود / 查～ سطح ایدئولوژیك / 觉悟～ آگاهی سیاسی / 体系～ سیستم / 界～ مسئله ناشی از تفکر اشتباه آمیز / 问题～ ایدئولوژیك / 性～ ایدئولوژیك / 意识～ محتوای ایدئولوژی

【思绪】sīxù ①(思路) سلسلهٔ افکار، رشتهٔ افکار: 纷乱～ مضطرب ②(情绪) احساسات: 不宁～ حالت آشفتهٔ فکری بودن

【思议】sīyì تصور و درك: 不可～ غیر قابل تصور و درك

鸶 sī 见"鹭鸶"lùsi

蛳 sī 见"螺蛳"luósi

斯 sī ①〈书〉(这;此) این، اینجا: ～时 در این لحظه / 生于～,长于～ در اینجا به دنیا آمدن وبزرگ شدن ②〈书〉(于是;就) پس، بدین ترتیب ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【斯堪的纳维亚半岛】Sīkāndìnàwéiyà Bàndǎo شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی

【斯拉夫人】Sīlāfūrén اسلاو

【斯里兰卡】Sīlǐlánkǎ سریلنکا: ～人 اهل سریلنکا

【斯瓦希里语】Sīwǎxīlǐyǔ زبان سواحلی

【斯威士兰】Sīwēishìlán سوازیلند: ～人 اهل سوازیلند

【斯文】sīwén باتربیت، نجیب، مهذب: 他说话挺～的。 او نرم وملایم صحبت می کند.

锶 sī 〈化〉(Sr) استرونسیوم

澌 sī یخ شناور روی رودخانه در موقع آب شدن بهاره

厮 sī [多见于早期白话] ①(男性仆人) نوکر مرد، پیشخدمت مرد ②(对人的蔑称) شخص، یارو: 这～/ این یارو 那～ آن یارو ③(互相) باهم: ～混 باهم وقت را به بطالت گذراندن

【厮打】sīdǎ کتك کاری کردن، گلاویز شدن (به یکدیگر)

【厮混】sīhùn [多含贬义] ①(相处) همنشینی کردن ②(混合) قاتی کردن

【厮杀】sīshā (با اسلحه) به فاصلهٔ نزدیك جنگ کردن

【厮熟】sīshú باهم آشنا شدن

凘 sī

【凘灭】sīmiè کاملا ناپدید شدن

撕 sī پاره کردن: 把信～开 نامه را پاره وباز کردن / ～得粉碎 پاره پاره کردن، خرد کردن / 从日历上～下一页 صفحه ای از تقویم را پاره کردن / 下假面具 ماسك را از صورت ～ برداشتن / 上衣～了。 ژاکت پاره شد.

【撕巴】sība 〈方〉 پاره کردن

【撕扯】sīchě پاره کردن

【撕毁】sīhuǐ پاره کردن: ～协定 موافقت نامه را پاره کردن

【撕票】sīpiào گروگان را کشتن

【撕破脸】sīpòliǎn میانه برهم خوردن، علنا دعوا کردن

嘶 sī 〈书〉①(叫) شیهه کشیدن: 人喊马～ فریاد زدن

~声：گرفته، خرخری (嘶哑) ② سربازان و شیهه کشیدن اسبان
力竭 گرفته وخسته وکوفته

【嘶喊】 sīhǎn فریاد کشیدن

【嘶叫】 sījiào فریاد کشیدن، جیغ کشیدن

【嘶鸣】 sīmíng (قاطر یا اسب) شیهه کشیدن

【嘶哑】 sīyǎ گرفته، خرخری：他讲话过多，嗓子都～了。از پس اینکه حرف زده بود، صدایش گرفته شد.

sǐ

死 sǐ ①(失去生命) مردن، در گذشتن：人～/ مرده 打～/ تا حد مرگ کتك زدن ②سکوت مرگ بار 一般的寂静～/～ تا سرحد جنگیدن 战～：تا مرگ، تا سرحد مرگ (不顾生命 不承认～/ تا مرگ اعتراف نکردن ③(到极点) بی نهایت：高兴～了 / بی نهایت شاد بودن 累～了 / فوق العاده خسته بودن 渴得要～ / از تشنگی به مرگ نزدیك بودن 咸～/ بسیار بسیار 我差点没笑～。نزدیك بود از خنده بمیرم. ④(不可调和的) دشمن سوگند خورده 对头～：آشتی ناپذیر ⑤(固定不变) ثابت، منجمد، نرمش ناپذیر：规矩～ قاعدهٔ غیر قابل انعطاف / 教条～ عقیدهٔ نظری بی جان / 窗子钉～了。پنجره با میخ محکم بسته شده بود. ⑥(不能通过) بسته، رد نشدنی：把漏洞堵～ سوراخ ها را بستن

【死巴】 sǐba 〈口〉 منجمد، غیر نرمش پذیر

【死巴巴】 sǐbābā ثابت وبی حرکت

【死板】 sǐbǎn منجمد، نرمش ناپذیر، غیر قابل انعطاف：办事～ بشیوهٔ خشك و مکانیکی کار کردن / 的公式～ فرمول قالبی

【死不】 sǐbù بالجاجت از انجام کاری خود داری کردن：认错～ با لجاجت از اعتراف به اشتباه خود امتناع ورزیدن / 放手～ مانند انگل به چیزی چسبیدن / 悔改～ مطلقا اصلاح ناپذیر بودن / 要脸～ کاملا بی شرم وحیا بودن

【死不瞑目】 sǐ bù míngmù در موقع مرگ چشم های خود را نبستن ــ یعنی باغم واندوه یا با تأسف همیشگی مردن

【死产】 sǐchǎn 〈医〉 زایمان بچهٔ مرده

【死党】 sǐdǎng پیروان سوگند خورده

【死沉】 sǐchén ①(很重) بسیار سنگین ②(非常寂静) بسیار آرام و بی سر وصدا

【死沉沉】 sǐchénchén ①(很重) بسیار سنگین ②(非常寂静) بسیار آرام و بی صدا ③(脸色阴沉) (قیافه) گرفته و اندوهگین

【死得其所】 sǐ dé qí suǒ مردن به مرگی ارزشمند：我们为人民而死，就是～。اگر ما در راه مردم بمیریم، مرگ ما پر ارزش خواهد بود.

【死敌】 sǐdí دشمن مهلك، دشمن خونین، دشمن سوگند خورده

【死地】 sǐdì جایگاه مهلك، دام مهلك：置之～而后生 کسی را با مخاطرهٔ مرگ مواجه کردن که باید جنگ کند تا زنده بماند / 置之～而后快 (از کسی طوری نفرت داشتن که) فقط مرگش مایهٔ مسرت باشد

【死读书】 sǐdúshū بطور مکانیکی مطالعه کردن، کرم کتاب بودن

【死而后已】 sǐ érhòu yǐ 见"鞠躬尽瘁"jūgōng jìn cuì

【死光】 sǐguāng اشعهٔ مرگ آور

【死鬼】 sǐguǐ ［多用于骂人或开玩笑］ شیطان، دیو：你这个～，刚才跑到哪儿去了？ای شیطان، این همه وقت کجا بودی؟

【死海】 Sǐhǎi دریای مرگ

【死耗】 sǐhào خبر مرگ کسی

【死胡同】 sǐhútòng کوچهٔ بن بست

【死缓】 sǐhuǎn 〈法〉 وقفهٔ اعدام

【死灰复燃】 sǐhuī fù rán خاکهٔ زغال نیمسوز دو باره شعله‌ور می شود ــ کنایه از تجدید حیات

【死活】 sǐhuó ①(活得下去活不下去) مرگ یا زندگی：他只想赚钱，不顾工人～。او که فقط میخواست پول در بیاورد به مرگ یا زندگی کارگران توجه نداشت. ②(无论如何) صرفا، مطلقا：他～不让我走。می خواستم بروم، اما او مطلقا گوش نمی کرد.

【死火山】 sǐhuǒshān کوه آتش فشان خاموش

【死记硬背】 sǐjì-yìngbèi بطور مکانیکی حفظ کردن

【死寂】 sǐjì 〈书〉 سکوت مرگ آور：夜深了，山谷里一片～。وقتیکه دل شب فرا رسید، سکوت مرگ آوری همه دره را پر کرد.

【死忌】 sǐjì روز مرگ کسی

【死角】 sǐjiǎo ①〈军〉 زاویهٔ کور، زاویهٔ مرده، زاویهٔ غیر قابل دفاع ②(运动、潮流、风气等尚未影响到的地方) محلی که تأثیر یك جنبش سیاسی و...بدان نرسیده باشد

【死节】 sǐjié مرگ در راه حفظ پاکدامنی

【死结】 sǐjié گرهٔ کور

【死静】 sǐjìng سکوت مرگ آور

【死劲儿】 sǐjìnr 〈口〉①(最大的力气) حد اکثر زور کسی：大家～推，才把车子推出泥坑。همه با تمام نیرو زور زدند و ارابه را از گل و لجن بیرون کشیدند. ②(集中全部的注意力，使出最大的力气) با تمام نیرو：～跑 / با تمام نیرو دویدن ～盯住他。از نزدیك مراقب او باش.

【死局】 sǐjú مات شدن (در شطرنج)

【死扣儿】 sǐkòur 〈口〉 گرهٔ کور

【死老虎】 sǐlǎohǔ کنایه از کسی که نفوذ وقدرت ومقاومت خود را از دست داده است

【死里逃生】 sǐlǐ táoshēng از مرگ حتمی نجات یافتن

【死力】 sǐlì 见"死劲儿"

【死路】 sǐlù ①(走不通的路) کوچهٔ بن بست ②(毁灭之路) راه انهدام ونابودی

【死马当作活马医】 sǐmǎ dàngzuò huómǎ yī اسب مرده ای را که گویا هنوز زنده بود معالجه کردن ــ یعنی هر کوشش امکان پذیری را بکار بردن

【死面】 sǐmiàn فطیر

【死命】 sǐmìng ①(灭亡的命运) مرگ حتمی：制敌于～ دشمن را با مرگ حتمی مواجه ساختن ②(拼命) مذبوحانه：～挣扎 مذبوحانه تلاش کردن

【死难】 sǐnàn در حادثه ای یا در راه امر انقلابی مردن：～烈士

شخص شهيد
【死脑筋】sǐnǎojīn شخص لجباز، شخص يك دنده
【死皮赖脸】sǐpí-làiliǎn سمج، پر رو و بی منطق
【死棋】sǐqí مهره، مرده در بازی شطرنج ـ كنايه از وضع نااميد كننده
【死气沉沉】sǐqì chénchén بی جان، بی روح، راكد، بی حركت: 哪里不发动群众，哪里的工作就～。هر جا كه توده های مردم به بسيج نمی آيند، كار آنجا راكد وبی حركت می ماند.
【死气白赖】sǐqìbáilài 〈方〉 سماجت كردن
【死契】sǐqì (ملك) سند غير قابل فسخ مالكيت
【死囚】sǐqiú مجرم محكوم به اعدام
【死球】sǐqiú 〈体〉 (ورزش) توپ مرده
【死去活来】sǐqù-huólái نيمه مرده، نيمه زنده: 被打得～ تا سرحد مرگ گريه كردن/哭得～ نيمه مرده زده شدن
【死神】sǐshén عزرائيل
【死尸】sǐshī مرده، جسد
【死守】sǐshǒu ①(拼命守住) تا آخرين نفس دفاع كردن، تا آخرين نفس از موضع دفاع كردن ～阵地: سرحد مرگ دفاع كردن ②(墨守) با لجاجت به چيزی چسبيدن كردن
【死水】sǐshuǐ آب راكد
【死说活说】sǐ shuō huó shuō به هر وسيله كه باشد نصيحت كردن يا تقاضا نمودن
【死胎】sǐtāi 〈医〉 زايمان بچه، مرده
【死亡】sǐwáng مرگ، هلاكت، فناء: 挣扎在～线上 در لبه، مرگ برای زنده ماندن تلاش كردن/把病人从～边缘上抢救过来 بيمار را از چنگ مرگ نجات دادن/殖民主义必然走向～。استعمار محكوم به فناست./～率 در صد مرگ، نسبت مرگ ومير
【死无对证】sǐ wú duìzhèng مرده نمی تواند شهادت بدهد.
【死心】sǐxīn برای هميشه از فكری منصرف شدن، در باره، موضوعی ديگر خيال باطل نداشتن: 你还是死了这条心吧。بهتر است كه بكلی از اين فكر صرف نظر كنيد.
【死心塌地】sǐxīntādì مطلقا لجوج وسرسخت بودن: 跟这个集团走的只是一小撮～ فقط تعداد قليلی از مردم مطلقا لجوج وسر سخت بودند واز اين دارودسته پيروی كردند./～的反革命分子 عناصر ضد انقلابی مطلقا لجوج وسرسخت
【死心眼儿】sǐxīnyǎnr ①(固执) خودرأی، خيره سر، سر سخت، لجوج ②(固执的人) آدم يك دنده
【死信】sǐxìn ①(无法投递的信) نامه، مرده ②(人死了的消息) خبر مرگ كسی
【死刑】sǐxíng 〈法〉 محكوميت به مرگ
【死性】sǐxing منجمد، غير نرمش پذير
【死讯】sǐxùn خبر مرگ كسی
【死因】sǐyīn علت مرگ
【死硬】sǐyìng ①(呆板) منجمد، نرمش ناپذير ②(顽固) بسيار سر سخت، لجوج، سر سخت ～派: سر سخت ها
【死友】sǐyǒu دوست بسيار صميمی ووفادار
【死有余辜】sǐ yǒu yú gū حتی مرگ هم نمی تواند جرم هايش را جبران كند.
【死于非命】sǐ yú fēimìng از مرگ غير طبيعی مردن
【死者】sǐzhě مرده، شخص مرحوم، شخص فقيد
【死罪】sǐzuì گناه عظيم، گناه مرگ آور

sì

巳 sì ششمين بخش از بخش های دوازده گانه، زمينی
【巳时】sìshí يك دوره، زمان از روز از ساعت ۹ تا ساعت ۱۱ صبح
四 sì ①(数目) عدد چهار ②(顺序) چهارم ③〈乐〉 يك نت موسيقی ملی چين در «گون چی پو» (工尺谱) كه مساوی است بانت «لا» در موسيقی اروپايی
【四倍体】sìbèitǐ 〈生〉 جسم چهارتايی
【四边】sìbiān چهار طرف: ～儿围着篱笆。با پرچينی كه دور و برش را می گيرد.
【四边形】sìbiānxíng چهار گوش، چهار ضلعی
【四不像】sìbùxiàng ①〈动〉 گوزن ختايی(حيوانی كه شكل نه اين ونه آن، نه رومی ②(不伦不类) عجيب وغريب دارد) روم ونه زنگی زنگ
【四重唱】sìchóngchàng 〈乐〉 قطعه، موسيقی مخصوص چهار تن خواننده
【四重奏】sìchóngzòu 〈乐〉 قطعه، موسيقی مخصوص چهار تن نوازنده: 弦乐～ نوعی قطعه، موسيقی كه با سازهای زهی نواخته می شود
【四出】sìchū در اطراف
【四处】sìchù به هر جهتی، در همه جا، در نقاط مختلف: ～逃窜 در همه جا جستجو كردن/～奔走 مرتبا از اينجا به آنجا رفتن/～寻找 فرار كردن
【四川】Sìchuān استان «سی چوان»
【四方】sìfāng ①(四个方向) چهار سمت (شمال، جنوب، شرق وغرب): ～响应。واكنش از هر طرف بود. ②(正方形；立方体) چهار گوش، مكعب: 一个～的盒子 يك جعبه، چهار گوش/一块四四方方的木头 يك قطعه، چوب بشكل مكعب
【四分五裂】sìfēn-wǔliè از هم پراگنده، از هم جدا، از هم پاشيده: 敌人内部～。صفوف دشمن دارند ازهم می پاشند.
【四分音符】sìfēn yīnfú 〈乐〉 (موسيقی) نت يك چهارم
【四顾】sìgù به اطراف خود نگريستن
【四海】sìhǎi چهار دريا، تمام كشور، تمام جهان: 放之～而皆准的真理 حقايقی كه در همه جا مصداق می يابد/～为家 خانه، خود را در همه جا ساختن
【四害】sìhài چهار حشره، مضر(يعنی موش، ساس، مگس وپشه)
【四合院】sìhéyuàn «سی هه يوان» (حياطی با خانه های در اطرافش)
【四化】sìhuà چهار مدرنيزاسيون
【四环素】sìhuánsù 〈药〉 نوعی آنتی بيوتيك زردرنگ

【四级风】sìjífēng 〈气〉باد درجهٔ ٤
【四极管】sìjíguǎn 〈无〉لامپ چهار قطبی
【四季】sìjì چهار فصل: 昆明～如春。 هوا در شهر «کون مین» در تمام چهار فصل مانند بهار است.
【四季豆】sìjìdòu لوبیای قرمز
【四郊】sìjiāo اطراف شهر، حومه های شهر
【四脚蛇】sìjiǎoshé سوسمار
【四开】sìkāi 〈印〉قطع یك چهارم صفحهٔ کاغذ رویهم تا شده
【四邻】sìlín همسایگان خود
【四六风】sìliùfēng 〈医〉تشنج ناقی بچه های نوزاد
【四面】sìmiàn از هر طرف، از هر طرف: چهار طرف، ～受敌 از هر طرف به تعرض 出击～/ مورد حملهٔ دشمن قرار گرفتن از چهار طرف دشمن را احاطه کردن 包围敌人～/ پرداختن
【四面八方】sìmiàn-bāfāng از همه طرف، از نقاط مختلف، از دور ونزدیك: 新同学来自～。 دانشجویان از نقاط مختلف کشور آمده اند.
【四面楚歌】sìmiàn Chǔ gē از چهار طرف احاطه شدن، کاملا منفرد شدن
【四旁】sìpáng جلو وعقب، چپ وراست، همه طرف ها، اطراف
【四平八稳】sìpíng-bāwěn محکم، ثابت، خوب بافته شدن؛ در کار قابل اعتماد ～办事: فاقد قوهٔ ابتکار و بیش از حد محتاط 文章写得～。 بودن/ دلایل این مقاله محکم است.
【四起】sìqǐ از هر طرف: 歌声～。 صدای آواز خوانی از هر طرف شنیده می شد.
【四散】sìsàn در همه طرف ها پراگنده بودن: 敌人～奔逃。 دشمن به هر جانب فرار کرد./ 火星～飞迸。 جرقه های آتش به هر جانب پرید.
【四舍五入】sìshě wǔrù 〈数〉(در اعداد) بدون کسری یا خرده کردن
【四声】sìshēng 〈语〉چهار آهنگ در فونتیك زبان چینی قدیمی؛ چهار آهنگ در تلفظ زبان چینی استاندارد معاصر
【四时】sìshí چهار فصل
【四书】sìshū «چهار کتاب» که عبارتند از «دانش بزرگ» (《大学》)، «دکترین میانه روی» (《中庸》)، «کلمات قصار کنفوسیوس» (《论语》) و«مونسیوس» (《孟子》)
【四体不勤,五谷不分】sìtǐ bù qín, wǔgǔ bù fēn هم در بکار بردن دست وپای خود عاجز بودن وهم در تشخیص پنج نوع غله (در مورد روشنفکران قدیمی چین گفته می شود)
【四通八达】sìtōng-bādá به همه جا گستردن: 公路～。 بزرگراه ها به همه جا می گسترند./ 全省交通运输～。 خطوط حمل ونقل کلیهٔ قسمت های استان را وصل می کنند.
【四望】sìwàng به اطراف نگریستن
【四围】sìwéi همه طرف ها، اطراف: 这村子～都是菜地。 اطراف این روستا مزارع سبزیجات است.
【四下里】sìxiàli همه طرف ها، اطراف: ～都是伏兵。 در این ～/ اطراف سربازانی وجود داشتند که در کمین نشسته بودند. ～看，都是果树。 هر کس که به دوروبر خود نگاه می کند، یك قطعهٔ گسترش یافتهٔ درخت های میوه را می بیند.

【四言诗】sìyánshī نوعی شعر قدیمی چین دارای چهار هیروگلیف در هر مصرع که قبل از سلسلهٔ «هان» (از ۲۰٦ق م تا۲۲۰پ.م.) رایج بود
【四野】sìyě پهنای وسیع بیابان: یك ～茫茫，寂静无声。 در پهنای وسیع بیابان سکوت وخاموشی حکمفرما بود.
【四月】sìyuè ①(阳历) آوریل ②(阴历) ماه چهارم سال قمری
【四则】sìzé 〈数〉چهار عمل ریاضی(یعنی جمع، تفریق، ضرب وتقسیم)
【四诊】sìzhěn 〈中医〉شیوه های چهار گانهٔ تشخیص بیماری (یعنی نظارت (望)، استماع واستشمام (闻)، استفهام (问) ونبض گرفتن (切))
【四肢】sìzhī چهار عضو و بدن، دست ها وپاها
【四至】sìzhì چهار مرز یك قطعهٔ زمین یا یك محل ساختمانی
【四周】sìzhōu چهار طرف، اطراف
【四足动物】sìzú dòngwù چهار پایان
【四座】sìzuò اشاره به مردمی که در اطراف نشسته هستند

寺 sì دیر، عبادتگاه، معبد: 清真～ مسجد
【寺院】sìyuàn دیر، معبد، خانقاه، صومعه

似 sì ①(像) شبیه، مانند: 这两本书的内容相～。 محتوای این دو کتاب شبیه است./ 骄阳～火。 خورشید مانند آتش سوزان گرم بود. ②(似乎) گویا، به نظر رسیدن، نمودن: ～曾相识 آشنا به نظر رسیدن ③[表示超过]: 日子一年胜一年。 زندگی سال به سال بهتر می شود。
另见 shì
【似…非…】sì…fēi… [嵌用同一个单音词，表示又像又不像的意思]: 似懂非懂 بطور مبهم درك کردن/ 似笑非笑。 خندهٔ زورکی/ 这东西似绸非绸，不知是什么料子。 این مانند ابریشم به نظر می رسد، ولی ابریشم نیست، نمی دانم چیست.
【似乎】sìhu چنین به نظر می آید...، مثل اینکه...، گویا: 他的意思～另有所指。 مثل اینکه او به چیز دیگری اشاره می کرد./ ～明天要有风暴。 چنین به نظر می آید که هوای فردا توفانی خواهد بود./ 瞧他那副架势，～他是这儿的头头呢！ طرز رفتارش به ما چنین می نماید که او شاید مسئول اینجا باشد.
【似是而非】sì shì ér fēi ظاهرا درست اما حقیقتا غلط: ～的说法 ادعای ظاهرا صحیح

祀 sì 〈书〉در راه خدا یا ارواح مرده قربانی دادن

伺 sì مترصد بودن، پائیدن، ملازم کسی بودن: ～其不备 بمنظور غافل گیر کردن کسی در کمین نشستن
另见 cì
【伺服】sìfú 〈电〉(برق) خود کار: ～驱动 بطور خود کار بکار انداختن/ ～放大器 تقویت کنندهٔ خودکار برق/ ～控制机构 اسباب خود کار مخصوص بکار انداختن ماشین یا چیز دیگر
【伺机】sìjī مترصد فرصت بودن، در انتظار فرصت بودن: ～反扑 مترصد فرصت بودن برای بازگشت به صحنه/ ～而动 مترصد فرصت بودن برای اجرای نقش خود

【伺隙】sìxì مترصد فرصت بودن

饲 sì پرورش دادن، بالا آوردن

【饲槽】sìcáo آبشخور تغذیه

【饲草】sìcǎo علف ها بمثابهٔ علیق

【饲料】sìliào خوراک حیوانات، علیق، علوفه؛ 牛～ خوراک گاو/ 加工厂～ کارخانهٔ عمل 粉碎机～ ماشین خردکنندهٔ علوفه/ 作物～ آوردن علوفه محصولات علوفه

【饲喂】sìwèi پرورش دادن

【饲养】sìyǎng پرورش دادن، پروریدن، بالا آوردن: 家禽～ مرغان خانگی را پرورش دادن/ 牲畜～ پرورش دادن دام حشم دار، پرورش دهندهٔ مرغان یا 场～/ 员～ میدان دام پرورشی جانوران

驷 sì

【驷马】sìmǎ 〈书〉یک گروه چهار اسبی: 一言既出，～难追。 حتی چهار اسب هم نمی توانند قول کسی را پس بگیرند ــ یعنی هرچه گفته شده گفته شده است.

【驷不及舌】sì bù jí shé کنایه از اینکه هرچه گفته شده گفته شده است.

食 sì 〈书〉خوراک آوردن، خوراندن

另见 shí

俟 sì 〈书〉مترصد بودن: ～机进攻 مترصد فرصت حمله بودن/ 一～准备就绪，即行公开展出。 بمجرد اینکه همه چیز رو به راه گردد نمایشگاه باز خواهد شد.

另见 qí

笥 sì سبد یا جعبهٔ چهار گوشهٔ خیزرانی

耜 sì ابزار کشاورزی بیل مانند در چین قدیم

嗣 sì ①(接续) وارث شدن، به ارث رسیدن: ～位 به پادشاهی رسیدن ②(子孙) خلف، وارث: 后～ خلف

【嗣后】sìhòu 〈书〉از این پس، از این به بعد

肆 sì ①(不顾一切) افسار گسیخته، لگام گسیخته، بی بندوبار: 大～攻击 بطور لگام گسیخته حمله کردن ②("四"的大写) چهار (برای نوشتن عدد "四" در چک واسناد مالی بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود) ③(铺子) مغازه، فروشگاه: 茶楼酒～ چای خانه ومیخانه

【肆口】sìkǒu بی ملاحظه حرف زدن

【肆虐】sìnüè بیدادگری کردن، بطور لگام گسیخته دست به کشتار جمعی زدن یا شکنجه دادن

【肆无忌惮】sì wú jìdàn افسار گسیخته، لگام گسیخته، بی بندو بار، گسیخته: 地攻击～ حمله های بی بندو بار کردن

【肆意】sìyì با گستاخی، خود سرانه، بی بندوبار، بی قیدی، بای: 歪曲事实～ با بی قیدی حقایق را تحریف کردن/ 践踏别国主权～ خود سرانه حاکمیت کشور های دیگری را پایمال کردن/ 侮辱～ با گستاخی به اهانت مبادرت ورزیدن

si

厕 si 见"茅厕"máosi

另见 cè

sōng

忪 sōng 见"惺忪"xīngsōng

松 sōng ①(松树) کاج ②(不紧) سست وناپایدار: 这里的土质很～。 خاک اینجا بسیار سست است. /套～了。 دهنهٔ اسب شل شده است. /绳子太～了。 طناب بسیار شل است. ③(使松) شل کردن، سست کردن: ～～螺丝 پیچ را قدری شل کردن/ 我们现在可以～一口气了。 حالا ما می توانیم نفس راحتی بکشیم. ④(经济宽裕) مرفه، نه در مضیقه: 现在手头～ ⑤(不坚实) سبک وترد، نرم: 这些点心～脆可口。 این شیرینی ها بسیار سبک وترد وخوشمزه است. ⑥(绒状或末状肉食品) رشته های خشک شدهٔ گوشت کوبیدهٔ: 牛肉～ گوشت، گوشت کوبیدهٔ خشک شده خشک شدهٔ گاو ⑦〈姓〉یک نام خانوادگی در چین

【松绑】sōngbǎng کسی را از طناب رها ساختن

【松弛】sōngchí ①(不紧张) شل، سست، لق: 肌肉～ عضلات شل و ول/ 一～下肌肉 تمدد ماهیچه تمدد عضلاتی، ②(不严格) سست: 纪律～ انضباط سست

【松动】sōngdòng ①(不拥挤) کم جمعیت شدن: 人群～了一些。 تعداد مردم کم شد. ②(宽裕) بی مضیقه، مرفه: 最近他手头～了些。 اخیرا وضع مالیش بهتر شده است. ③(放松) نرمش پذیر شدن: 他的口气有点～。 او در لحن کمی نرمش پذیر تر شده است.

【松泛】sōngfàn راحت

【松果体】sōngguǒtǐ 〈生理〉غدهٔ صنوبری

【松花】sōnghuā تخم سیاه رنگ (یعنی تخم آماده شده طی عملیات خاصی)

【松花江】Sōnghuājiāng رودخانهٔ «سون هوا» واقع در شمال چین

【松缓】sōnghuǎn کاهش یافتن تشنج (اوضاع)

【松鸡】sōngjī باقرقره

【松焦油】sōngjiāoyóu 〈化〉قیر کاج

【松节油】sōngjiéyóu 〈化〉تربانتین

【松紧】sōngjǐn ①(松紧程度) درجهٔ سفت بودن ②(伸缩性) قابلیت ارتجاع: 带～ بند کشدار

【松劲】sōngjìn کاستن از کوشش های خود: 情绪～ روحیهٔ سست وضعیف

【松口】sōngkǒu ①(放开咬住的东西) رها کردن آنچه دربین دندانها گرفته شده باشد ②(不坚持) شل شدن، نرم شدن، سخت گیری نکردن: 最后大夫～了，同意她出院。 بالاخره لحن پزشک نرم شدو اجازهٔ مرخصی او از بیمارستان را داد.

【松快】sōngkuai ①(宽敞) جای دار، وسیع:搬走一张桌子,屋里~多了。با بیرون بردن یك میز، در اطاق جای خیلی بیشتری پیدا گردید. ②(爽快) راحت وتسکین یافته:吃了药以后身上~多了。پس از خوردن دارو حالم خیلی بهتر شده است. ③(轻松) تمدد اعصاب کردن، خود را راحت کردن، استراحت کردن:干了一天活,~~吧。پس از یك روز کار، بد نیست کمی استراحت کنیم.

【松毛虫】sōngmáochóng حشرهٔ کاج

【松明】sōngmíng مشعلی که چوب آن کاج است

【松气】sōngqì کوششهای خود را کم کردن:在节骨眼上绝不能~。در این لحظات حساس ما نباید از کوشش های خود بکاهیم.

【松软】sōngruǎn لق، سست، شل:~的表土 خاك سطحی سست

【松散】sōngsǎn ①(不紧密) شل:文章结构~。بافت این مقاله سست است./掺点沙子使土质~一些。قدری شن اضافه کنید تا خاك بیشتر نرم شود. ②(精神不集中) حواس پرت

【松散】sōngsan خود را آسوده کردن، استراحت کردن:屋里太闷热,出去~~吧。هوای اطاق گرم وخفه کننده است، بدنیست برای هواخوری بیرون برویم.

【松手】sōngshǒu مشت خود را رها کردن

【松鼠】sōngshǔ سنجاب

【松树】sōngshù درخت کاج

【松松垮垮】sōngsōngkuǎkuǎ بطور شل و ول و بی انضباط رفتار کردن، سرسری و مسامحه کار بودن

【松塔】sōngtǎ 〈方〉 میوهٔ کاج

【松涛】sōngtāo صفیر کشیدن باد در کاجستان

【松土】sōngtǔ 〈农〉 خاك را نرم کردن:~机 دستگاه نرم کن (برای خاك)

【松闲】sōngxián بیکار

【松香】sōngxiāng راتیان:~油 روغن راتیان

【松懈】sōngxiè شل کردن، سست کردن، تضعیف کردن:~斗志 عزم جنگی را سست کردن/工作~ در کار شل وول بودن

【松心】sōngxīn آسوده خاطر شدن

【松蕈】sōngxùn قارچ کاج

【松鸦】sōngyā زاغ کبود

【松烟墨】sōngyānmò مرکب چینی که از دودهٔ چوب کاج ساخته شده باشد

【松针】sōngzhēn سوزن کاج

【松脂】sōngzhī راتیان

【松子】sōngzǐ ①(松树籽) تخم کاج ②(一种松树籽的仁儿) مغز خوراکی میوهٔ کاج

【松嘴】sōngzuǐ شل شدن، سختگیری نکردن

淞 sōng 见"雾凇"wùsōng

嵩 sōng (指山) (کوه) بلند، مرتفع

sǒng

怂 sǒng

【怂恿】sǒngyǒng بر انگیختن، تحریك کردن، تهییج کردن، بسر آن داشتن

悚 sǒng

【悚然】sǒngrán وحشت زده، ترسیده، به بیم وهراس افتاده:毛骨~ (در اثر ترس) با موهای راست شده

耸 sǒng ①(耸立) قد کشیده، بلند شده ②(使人听了吃惊) هراساندن، وحشت زده کردن، دچار حیرت و بهت کردن:危言~听 بوسیلهٔ مبالغه گوئی مردم را ترساندن

【耸拔】sǒngbá راست و قدکشیده

【耸动】sǒngdòng ①(向上动) بالا انداختن:~肩膀 شانه های شور انداختن، ②(造成令人震动的局面) خود را بالا انداختن شور انداختن، برپا کردن:~视听 شوراندن، ایجاد سرو صدا کردن غوغا

【耸肩】sǒngjiān شانه های خود را بالا انداختن

【耸立】sǒnglì قد کشیدن، بلند ایستادن:人民英雄纪念碑~在天安门广场上。بنای یادبود قهرمانان خلق در میدان «تیان آن من» قد برافراشته است.

【耸人听闻】sǒng rén tīngwén برای ایجاد هیجان عمدا مبالغه کردن:~的谣言 شایعهٔ هیجان آور/这不是~,而是铁的事实。این سخن آشوب برانگیز نیست بلکه صد در صد حقیقتی است.

【耸入云霄】sǒng rù yún xiāo به آسمان سر افراشتن:~的高山 کوه بلندی که به آسمان سر افراشته است/~的高楼 ساختمان آسمان خراش

【耸身】sǒngshēn پریدن، خود را به جلو انداختن

【耸峙】sǒngzhì قدکشیده

sòng

讼 sòng ①(打官司) پروندهٔ قضایی را طرح کردن، عرضحال دادن، دادخواهی کردن ②(争辩) مباحثه کردن، منازعه کردن

【讼案】sòng'àn پروندهٔ قضایی

【讼棍】sònggùn کسی که در قانون ومسائل قضایی فاقد اصول اخلاقی است

【讼事】sòngshì پروندهٔ قضایی، دعوی قضایی، مرافعه

宋 Sòng ①(宋朝) سلسلهٔ «سون» (۹۶۰-۱۲۷۹) ②(南朝之一) سلسلهٔ «سون» (۴۲۰-۴۷۹) ـ یکی از سلسله های جنوبی ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【宋体字】sòngtǐzì حروف چاپ «سون» یك نوع حروف چاپ استاندارد چین که در ابتدا در سلسلهٔ «مین» بکار رفته، اما آنرا به سلسلهٔ «سون» نسبت دادند

送 sòng ①(运去) تحویل دادن، بردن، رساندن: ~信 نامه تحویل دادن /~公粮 غله را به دولت تحویل دادن /~粪 کود را به مزارع رساندن /~医~药上门 دارو و وسایل پزشکی را به خانهٔ بیمار رساندن ②(赠送) اهدا کردن، تقدیم کردن: 他~我一本书。او کتابی به من اهدا کرد. ③(陪同) همراهی کردن، مشایعت کردن: ~某人回家 کسی را تا خانه مشایعت کردن /把客人~到大门口 مهمان را تادم در مشایعت کردن /~孩子上学 بچه رابه مدرسه رساندن

【送别】sòngbié 见"送行"

【送殡】sòngbìn در مراسم تشییع جنازه شرکت کردن

【送风机】sòngfēngjī 〈机〉ماشین مخصوص دمیدن

【送话器】sònghuàqì 〈电〉میکروفن

【送还】sònghuán پس دادن، عودت دادن

【送货】sònghuò تحویل دادن اجناس: ~上门 اجناس را به دم در خانهٔ مشتری تحویل دادن

【送交】sòngjiāo تحویل دادن، دادن: 请把这封信~主编。لطفا این نامه را به سر دبیر تحویل دهید. /把被告~人民法庭审判 مجرم را برای محاکمه به دادگاه‌خلق تحویل دادن

【送旧迎新】sòngjiù-yíngxīn با سال کهنه خدا حافظی کردن وبه پیشواز سال نو رفتن

【送客】sòngkè مهمان را تا بیرون خانه مشایعت کردن

【送礼】sònglǐ هدیه دادن، تقدیم کردن: 请客~ مهمانی دادن یا هدیه تقدیم کردن(برای جلب توجه ومحبوبیت کسی)

【送殓】sòngliàn به اتفاق اعضای خانوادهٔ مرحوم، جسد مرده را در تابوت گذاشتن

【送命】sòngmìng جان خود را از دست دادن، کشته شدن

【送气】sòngqì 〈语〉تلفظ شده از حلق: ~音 صدای تلفظ شده از حلق

【送亲】sòngqīn عروس را به خانوادهٔ داماد رساندن

【送人情】sòng rénqíng ①(不花费自己的钱财给人好处) با آب دوست لطف کردن به دیگران بدون خرج زیاد، ②〈方〉(送礼) به کسی هدیه دادن گرفتن

【送丧】sòngsāng در مراسم تشییع جنازه شرکت کردن

【送审】sòngshěn چیزی را برای تصویب یا بازرسی به مراتب بالا تحویل دادن

【送死】sòngsǐ 〈口〉خود را به پای مرگ رساندن

【送往迎来】sòngwǎng-yínglái مشایعت وبدرقهٔ کسی که می رود واستقبال از کسی که می آید: 负责~事宜 مسئول کارهای مربوط به بدرقه واستقبال مهمانان بودن

【送行】sòngxíng ①(离别时送人走一段路) در موقع خداحافظی مهمان را تامسافتی همراهی کردن ②(去车站、机场等地告别) به ایستگاه راه آهن یا فرود گاه رفتن وبا مهمان خدا حافظی کردن ③(饯行) مهمانی تودیع دادن

【送信儿】sòngxìnr 〈口〉پیغام دادن، پیغام فرستادن: 我已经给他~,让他马上来见你。من به او پیغام داده ام که فورا بیاید /你哥回来了,去给你妈送个信儿。بروبه مادرت بگوکه برادرت به خانه باز گشته است.

【送葬】sòngzàng در مراسم تشییع جنازه شرکت کردن

【送终】sòngzhōng در بالین بیمار محتضر یا عضو ارشد خانوادهٔ خود نشستن، پدر یا مادر خود را دفن کردن

诵 sòng ①(诵读) به صدای بلند قرائت کردن ②(背诵) از بر خواندن، از بر کردن

【诵读】sòngdú بصدای بلند قرائت کردن

颂 sòng ①(颂扬) تحسین کردن، تمجید کردن، ستایش کردن ②(颂歌) به ستایش خواندن ~歌: قطعهٔ شعر بزمی، مدح: 《黄河~》«مدح رودخانهٔ زرد» ③(诗经里有关祭祀的歌词) بخشی از «کتاب سرودها» که شامل سرود های قربانی می باشد

【颂词】sòngcí مدیحه، گفته های ستایش آمیز

【颂歌】sònggē سرود، مدح

【颂美】sòngměi تحسین وتمجید کردن

【颂扬】sòngyáng ستایش کردن، مدح کردن، ستودن، مداحی کردن

【颂谀】sòngyú چاپلوسی کردن

【颂赞】sòngzàn تحسین وتمجید کردن

sōu

溲 sōu 〈书〉ادرار کردن، شاشیدن، پیشآب کردن

【溲血】sōuxiě 〈中医〉ادرار خونین کردن

搜 sōu جستجو کردن، تجسس کردن

【搜捕】sōubǔ رد پای کسی را گرفتن و او را دستگیر کردن

【搜查】sōuchá جستجو کردن، بازرسی کردن: ~武器 در جستجوی اسلحه بودن /~证 سند بازرسی

【搜刮】sōuguā بزور گرفتن، بزور در آوردن، غارت کردن، سلب مالکیت کردن: ~人民财富 اموال مردم را بزور گرفتن

【搜集】sōují جمع آوری کردن، گردهم آوردن: ~标本 نمونه ها را جمع آوری کردن /~情报 اطلاعات را جمع آوری کردن /~群众意见 نظر های مردم را جمع آوری کردن

【搜劫】sōujié جستجو وغارت کردن

【搜罗】sōuluó جمع آوری کردن، گردهم آوردن؛ نیروی تازه گرفتن: ~大量史料 مقدار زیادی از مدارك تاریخی را جمع آوری کردن /~人才 افراد مستعد را گرد هم آوردن وآنها را مورد استفاده قرار دادن

【搜拿】sōuná جستجو ودستگیر کردن

【搜求】sōuqiú جستجو کردن

【搜身】sōushēn بازرسی بدنی کردن

【搜索】sōusuǒ جستجو کردن، دنبال کردن، تعقیب کردن: ~失踪船只 قایق گم شده را جستجو کردن /在山上~空降特务 در تپه ها جاسوسان از هوا فرودآمده را جستجو کردن /~部队 نیروی تجسسی /~飞行 پرواز تجسسی

【搜索枯肠】sōusuǒ kūcháng بر مغز زیاد فشار آوردن (برای افکار جدید یا عبارت های مناسب)

【搜讨】sōutǎo 〈书〉جستجو کردن

【搜寻】sōuxún در پی کشف چیزی بودن، جستجو کردن
【搜腰包】sōu yāobāo جیب کسی را بازرسی کردن، برای پول وچیز های قیمتی بازرسی بدنی کردن
嗖 sōu 〈象〉صدای غژ:汽车～的一声从他身边开过。 اتومبیل با صدای غژی از کنار او رد شد.
馊 sōu فاسد:饭菜～了。خوراك فاسد شده است (یا بوی نظر بد و ناگوار 主意～/ بدمی دهد).
【馊点子】sōudiǎnzi نظر یا روش بد وناگوار
飕 sōu ①〈象〉صدای غژ②〈方〉(风吹) (باد) چیزی را خشك یا خنك كردن
艘 sōu 〈量〉[用于船只]两～油船 دو فروند نفتکش
螋 sōu 见"蠼螋"qúsōu

sǒu

叟 sǒu پیرمرد
嗾 sǒu
【嗾使】sǒushǐ بر انگیختن، تحریك كردن، تهییج كردن
薮 sǒu 〈书〉①(生长着很多草的湖) دریاچه‌ء کم عمق پوشیده شده از علف ها ②(人或东西聚集的地方) محل اجتماع انسان ها یا ماهی ها یا حیوانات وحشی:盗贼的渊～ محل اجتماع تبه كاران، پناهگاه دزدان
【薮泽】sǒuzé 〈书〉دریاچه ها
擞 sǒu 见"抖擞"dǒusǒu

sòu

嗽 sòu سرفه كردن

sū

苏 sū ①(苏醒) به هوش آمدن:死而复～ تجدید حیات کردن، دوباره زنده شدن ②〈简〉(苏州) اسم مخفف برای «سوجو» شهر ③〈简〉(江苏) اسم مخفف برای استان «جیان سو» ④〈简〉(苏维埃) اسم مخفف منطقه‌ء شوروی (چین) (در دوره‌ء دومین 南～: جنوب استان «جیان سو» جنگ داخلی انقلاب ۱۹۲۷-۱۹۳۷) 区～: برای شوروی ⑤〈简〉(苏联) اسم مخفف برای اتحاد جماهر شوروی (قبل از تحلیل رفتن آن) ⑥〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【苏白】sūbái لهجه‌ء «سوجو»
【苏菜】sūcài غذای سبك «سوجو»
【苏打】sūdá سودا:～饼干/بیسکویت سودا ～水 آب سودا
【苏丹】Sūdān ①(国家)سودان:～人 اهل سودان، سودانی ② (某些伊斯兰国家统治者称号) سلطان
【苏活】sūhuó بیدار شدن
【苏里南】Sūlǐnán سورینام:～人 اهل سورینام، سورینامی
【苏门答腊】Sūméndálà جزایر سوماترا
【苏门羚】sūménlíng 〈动〉بزکوهی آسیایی
【苏生】sūshēng تجدید حیات
【苏息】sūxī 〈书〉①(苏生) بیدار شدن ②(休息) استراحت کردن
【苏醒】sūxǐng به هوش آمدن، تجدید حیات كردن:他昏迷了一个多小时才～过来。او قبل از اینکه به هوش بیاید، بیش از یك ساعت بی هوش شده بود.
【苏绣】sūxiù گلدوزی مخصوص شهر«سوجو»
【苏伊士运河】Sūyīshì Yùnhé کانال سوئز
【苏州码子】Sūzhōu mǎzi اعداد«سوجو» که صاحبان مغازه بطور سنتی آنرا برای نشان دادن قیمت بکار می بردند
【苏子】sūzǐ "Perillaseed" نوعی دانه‌ء روغن بنام
酥 sū ①(松而易碎) خشك وترد:～糖 نوعی شیرینی ترد/ 香～鸡 جوجه‌ء خوش نمك وبرشته ②(点心) كلوچه‌ء ترد:杏仁～ كلوچه‌ء ترد با مغز بادام ③(酥软) (دست وپای كسی) سست، شل، نرم، كم زور
【酥脆】sūcuì ترد:～的饼干 بیسکویت ترد
【酥麻】sūmá سست وكرخت:两腿～ سست وكرخت بودن پاهای كسی
【酥软】sūruǎn سست، ضعیف، نرم:浑身～ سست وضعیف بودن بدن
【酥油】sūyóu نوعی كره (كه بیشتر در تبت مصرف می شود):～茶 چای كره دار مخصوص ملیت تبت چین
【酥松】sūsōng (خاك) نرم، شل
窣 sū 见"窸窣"xīsū
稣 sū تجدید حیات كردن، به هوش آمدن

sú

俗 sú ①(风俗) عرق وعادت، رسوم وآداب:移风易～ از رسوم وآداب كهنه بریدن ②(通俗) عمومی، عامی، مردمی:～话 گفته‌ء عامیانه /通～ عامی، مردم پسند(برای زبان، سبك نگارش ③(庸俗) مبتذل:～不可耐 ابتذال غیر قابل تحمل و...) ④(没出家的人) آدم غیر روحانی، آدم غیر مذهبی:僧～ راهبان وافراد خارج از صومعه
【俗话】súhuà به زبان عامیانه، آنگونه كه بر 说～:گفته‌ء عامیانه زبان عوام جاری است
【俗家】sújiā آدم غیر روحانی
【俗例】súlì روش كاری كه از قدیم آمده باشد
【俗名】súmíng اسم عام، اسم محلی
【俗气】súqi مبتذل، بسلیقه‌ء بد:打扮很～ در بی سلیقگی آرایش

【俗人】 súrén آدم غیر روحانی؛ آدم مبتذل

【俗套】 sútào آئین ورسوم قدیمی وغیر ذوقی؛ 不落~: عاری از آئین ورسوم قدیمی وغیر ذوقی بودن

【俗务】 súwù امور معمولی ومتفرقه

【俗语】 súyǔ گفتهٔ عامیانه، مثل مردمی

【俗子】 súzǐ آدم معمولی

sù

夙 sù 〈书〉①(早) زود (صبح) ②(素有的) دیرپا، با همت دیرینه ؛ 志~: سابقه، دیرینه

【夙日】 sùrì در اوقات معمولی، معمولا

【夙世】 sùshì دنیای گذشته

【夙兴夜寐】 sùxīng-yèmèi زود برخاستن و دیر خوابیدن — کنایه از روز تا شب سخت کار کردن

【夙夜】 sùyè هر لحظه، صبح وشب

【夙夜匪懈】 sùyè fěi xiè از روز تا شب سخت کار کردن

【夙愿】 sùyuàn آرزوهای دیرینه

【夙因】 sùyīn تقدیر، قسمت

诉 sù ①(告诉) گفتن، تعریف کردن، به اطلاع کسی رساندن ؛ 告~: گفتن ②(倾吐) درد دل گفتن، اسرار دل را گفتن ؛ ~衷情 درد دل گفتن، سفرهٔ دل را باز کردن ③(控告) شکایت کردن، متهم ساختن ؛ 控~: متهم ساختن / 上~ استیناف / ~诸武力 به جبر و زور متوسل شدن / دادن

【诉告】 sùgào رنج ها ودرد های خود را بر شمردن

【诉苦】 sùkǔ غم وغصهٔ خود را برای دیگران بازگو کردن، غم وغصهٔ خود را بیرون ریختن ؛ 会 ~: جلسه ایکه افراد مظلوم غم وغصهٔ خود را (بر جامعهٔ کهن یا مرتجعین) خالی کنند

【诉权】 sùquán حق بردن شکایت یا رساندن داد خواهی

【诉述】 sùshù بیان کردن

【诉说】 sùshuō گفتن، تعریف کردن، به اطلاع کسی رساندن ؛ ~苦衷 درد ها ومشکلات خود را بر شمردن

【诉讼】 sùsòng 〈法〉 پروندهٔ قضایی، دعوی قضایی، مرافعه، دادخواهی ؛ 民刑~: پروندهٔ مدنی وجنایی / 对某人提出~ علیه کسی دادخواهی کردن / 撤消~ پروندهٔ کسی را فسخ کردن / 提出离婚~ برای طلاق دادخواهی کردن / ~程序 مراحل دادخواهی / ~法 قانون دادخواهی / ~代理人 نمایندهٔ دادخواهی / ~条例 مقررات دادخواهی

【诉冤】 sùyuān مظلومیت خود را برای دیگران باز گفتن

【诉状】 sùzhuàng 〈法〉(民事) دادخواست، عرضحال (刑事) ادعانامه، اعلام جرم ؛ 向法院提出~: به دادگاه عرضحال تحویل دادن

肃 sù ①(恭敬) محترم ②(严肃) موقر، جدی ؛ 严~: جدی

【肃反】 sùfǎn 〈简〉(肃清反革命分子) حذف عناصر ضد انقلابی

【肃静】 sùjìng سکوت جدی ؛ 全场~无声。 در سالن سکوت جدی حکمفر ما بود.

【肃立】 sùlì برای ادای احترام ایستادن ؛ 奏国歌时全场~。 وقتیکه سرود ملی نواخته شد، همه برای ادای احترام ایستادند. / ~默哀 برای ادای احترام سکوت کردن

【肃穆】 sùmù جدی ومحترم

【肃清】 sùqīng بر طرف کردن، از بین بردن، حذف کردن ؛ ~反革命分子 عناصر ضد انقلابی را از ریشه قلع وقمع کردن / ~流毒 تأثیر زیان آور را از بین بردن / ~敌军残部 واحد های باقی ماندهٔ دشمن را نیست ونابود کردن

【肃然起敬】 sùrán qǐ jìng (دل) آکنده از احترام وحرمت شدن ؛ 使某人~ احساس احترام عمیقی به کسی دست دادن

素 sù ①(白色) سفید (یك نشان) ؛ ~服 لباس سفید ②(颜色单纯) (رنگ) ساده ؛ ~色 رنگ ساده ③(蔬菜类食品) سبزیجات ؛ 吃~ سبزی خوار / 三荤一~ سه ظرف خوراك گوشتی ویك ظرف خوراك سبزی ④(本原的) طبیعی، ذاتی ؛ ~性 طبع، مشرب ⑤(带有根本性质的物质) عنصر اساسی، عنصر ؛ 色~ مادهٔ رنگی / 毒~ سم / 维生~ ویتامین ⑥(素来的) معمولا، همواره ؛ 我与他~不相识。 من اصلا او را نمی شناسم.

【素白】 sùbái ساده وسفید

【素材】 sùcái (برای ادبیات وهنر) مواد اولیه ؛ 搜集小说~ جمع آوری مواد لازم برای نوشتن یك داستان

【素菜】 sùcài خوراك سبزی

【素餐】 sùcān ①(素的饭食) غذای گیاهی ②(吃素) سبزی خوار بودن، گیاهخواری ③〈书〉(不做事而白吃饭) مفت خوردن وکار نکردن ؛ 尸位~ بدون انجام ذره ای کار پست خود را نگهداشتن

【素常】 sùcháng معمولا، بر حسب عادت ؛ 他到十二点钟才睡觉。 او معمولا تا ساعت دوازده شب نمی خوابد.

【素淡】 sùdàn (رنگ) ساده وآرام

【素裹】 sùguǒ 〈书〉 لباس سفید

【素洁】 sùjié ساده وسفید

【素净】 sùjìng ساده وتمیز ؛ 一套~的衣服 یك دست لباس به رنگ های آرام / 花色~ نقش ونگار رنگ ساده

【素酒】 sùjiǔ ①(就素菜的酒) شراب سر سفرهٔ گیاهخواری ②〈方〉(素席) مهمانی گیاهخواری

【素来】 sùlái همواره، همیشه ؛ 他~是严格遵守纪律的。 او همیشه به دقت انضباط را مراعات می کند.

【素昧平生】 sù mèi píngshēng دیدار قبلی نداشتن ؛ 一个~的人 بیگانه، شخص کاملا ناآشنا / 我同他~。 من هرگز چنین افتخاری نداشته ام که با او آشنا شوم.

【素描】 sùmiáo ①(用线条描写) نقاشی سردستی ②(文学上的描写) بیان وتوصیف سادهٔ ادبی

【素朴】 sùpǔ ساده وبی آرایش

【素日】 sùrì معمولا، رویهم رفته ؛ 他~不爱说话。 او معمولا آرام وکم حرف است

【素食】 sùshí ①(素的饭食) خوراك سبزی ②(吃素) سبزی خوار بودن، گیاهخواری ؛ ~者 گیاهخوار

【素数】sùshù 〈数〉 (ریاضی) عدد متباین
【素昔】sùxī همواره، همیشه
【素习】sùxí عادت همیشگی
【素席】sùxí مهمانی گیاهخواری
【素馨】sùxīn 〈植〉 یاسمن
【素性】sùxìng طینت
【素雅】sùyǎ ساده اما با لطافت، بی آرایش وبه سلیقه؛ خوش ~衣着 ساده وبا سلیقه لباس پوشیدن
【素养】sùyǎng کمالات فضایل؛ 艺术~ فضایل هنری
【素因子】sùyīnzǐ 〈数〉 (ریاضی) فاکتور متباین
【素油】sùyóu روغن نباتی
【素愿】sùyuàn آرزوی دیرینه
【素月】sùyuè ماه سفید و درخشان
【素志】sùzhì آرزوی دیرینه
【素装】sùzhuāng لباس سفید
【素质】sùzhì ①(本来的性质) کیفیت؛ 提高部队的军事~ کیفیت رزمی ارتش را بالا بردن ② 〈心〉 (روان شناسی) حساسیت نسبت به چیزی

速 sù ①(快) سریع، زود، بسرعت؛ 收效甚~ اثر های سریع داشتن ②(速度) سرعت؛ 音~ سرعت صوت ③ 〈书〉 (邀请) دعوت کردن؛ 不~之客 مهمان ناخوانده
【速成】sùchéng سریع وفشرده؛ ~班 کلاس برنامه آموزشی سریع وفشرده / ~教学法 شیوه سریع تدریسی / ~识字法 شیوه سریع سواد آموزی
【速冻】sùdòng انجماد سریع؛ ~水果 میوه تازه سریع منجمد شده
【速度】sùdù ① 〈物〉 (فیزیك) سرعت؛ 初~ سرعت اولیه / 匀~ سرعت متوسط / 逃逸~ 〈宇航〉 (اصطلاح کیهان نوردی) سرعت فراری / 轨道~ سرعت مدار / 巡航~ سرعت سفر دریایی برای تعقیب کشتی های دشمن ② 〈乐〉 (موسیقی) وقت ③(快慢的程度) سرعت؛ 加快~ سرعت دادن، تسریع کردن / 经济发展的~ سرعت رشد وتوسعه اقتصاد / 生产~ سرعت تولید / 工业化的~ سرعت صنعتی شدن / 滑冰 〈体〉~ اسکی سریع روی یخ / 表~ سرعت سنج
【速记】sùjì تندنویسی؛ ~员 تند نویس
【速决】sùjué نتیجه سریع؛ 速战~ برای کسب نتیجه سریع به جنگ دارای نتیجه سریع / 战~ عملیات سریع دست زدن
【速率】sùlǜ سرعت، نسبت؛ 冷却~ سرعت خنك کردن
【速射】sùshè 〈军〉 تیراندازی سریع؛ ~炮 توپخانه آتش سریع
【速调管】sùtiáoguǎn 〈无〉 لوله الکترونی که در آن دسته های الکترون بوسیله میدان برق ایجاد می گردد
【速效】sùxiào نتایج سریع؛ ~肥料 کود دارای نتایج سریع
【速写】sùxiě ①(简单的构画) نقاشی سر دستی ②(扼要描写事物的情况) بیان وتوصیف ساده ادبی، خلاصه ادبی

宿 sù ①(过夜) شب را در جائی گذراندن؛ 借~ در خواست محل سکونت برای یك شب ② 〈书〉 (旧有的) دیرینه، دیرپا، سابقه دار؛ ~志 آرزوی دیرینه، همت دیرپا ③ 〈书〉 (年老的) مسن، پیر، سالخورده؛ ~将 ژنرال مسن ④ 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 xiǔ; xiù
【宿仇】sùchóu دشمنی ریشه دار، خصومت قدیمی
【宿处】sùchù خوابگاه، اقامتگاه
【宿敌】sùdí دشمن قدیمی
【宿分】sùfèn تقدیر، قسمت
【宿根】sùgēn 〈植〉 ①(多年生草本植物的根) ریشه بادوام ②(二年生草本植物的根) ریشه دو ساله
【宿疾】sùjí بیماری مزمن
【宿见】sùjiàn نظر همیشگی
【宿命论】sùmìnglùn 〈哲〉 اعتقاد به تقدیر، فاتالیسم؛ ~者 معتقد به تقدیر، فاتالیست
【宿舍】sùshè خوابگاه؛ 学生~ کوی دانشجویان، خوابگاه دانشجویان / 职工~ خوابگاه کار مندان وکارگران
【宿头】sùtóu هتل
【宿夜】sùyè شب را گذراندن
【宿营】sùyíng (سربازان) اردو زدن، کمپ زدن
【宿缘】sùyuán تقدیر، قسمت
【宿怨】sùyuàn کینه و گله دیرینه
【宿愿】sùyuàn آرزوی دیرینه
【宿主】sùzhǔ 〈生〉 انگل؛ 中间~ جانور یا گیاهی که روی انگل رشد ونمو کند، انگل میانه / 终~ انگل نهایی

粟 sù ①(谷子) ارزن ② 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

溯 sù ①(逆水行进) بر خلاف جریان آب رفتن؛ 流而上 بسوی بالای رودخانه رفتن ②(往上推求或回想) سرچشمه چیزی را جستجو کردن، بیاد آوردن؛ 回~往事。 رویدادهای گذشته را بیاد آوردن
【溯源】sùyuán سرچشمه ومنبع چیزی را جستجو کردن؛ 追本~ اصل ومنبع چیزی را جستجو کردن

塑 sù قالب درست کردن، مدل درست کردن؛ ~像 مجسمه ساختن / 泥~ مجسمه گلی
【塑建】sùjiàn ساختن چیزی با پلاستیك
【塑料】sùliào پلاستیك؛ 通用~ پلاستیك عمومی / 工程~ پلاستیك مهندسی / 泡沫~ اسفنج پلاستیکی / 薄膜~ پرده نازك پلاستیکی / 胶布带 〈电〉~ نوار چسب پلاستیکی / 热合机~ ماشین جوشکاری پلاستیکی / 贴面板~ چوب پلاستیکی / 印版 〈印〉~ کلیشه پلاستیکی / 炸弹~ بمب مخصوص روکش پلاستیکی
【塑像】sùxiàng مجسمه
【塑造】sùzào ①(捏制) قالب درست کردن، مدل درست کردن؛ ~石膏像 مجسمه گچی درست کردن ②(描述) ترسیم کردن، توصیف کردن؛ ~了一个英雄形象 ترسیم چهره یك قهرمان

嗉 sù
【嗉子】sùzi (مرغ) چینه دان 又作"嗉囊"

愫 sù 〈书〉 صمیمیت، احساس صمیمانه: 情~ صمیمیت، خلوص نیت

鹔 sù

【鹔鹴】sùshuāng مرغی ذکر شده در کتاب های قدیمی

傈 sù 见"傈傈族"Lìsùzú

簌 sù

【簌簌】sùsù ①〈象〉(风吹叶子声音) صدای خش خش: 风吹树叶~响。 برگ های درخت بر اثر وزش باد خش خش می کنند. ②(眼泪纷纷落下的样子) (قطره های اشك) مثل سیل جاری شدن

suān

酸 suān ①〈化〉 اسید، ترشی: ~醋 جوهر سرکه، اسید استیك ②(酸味) ترش: ~梨 گلابی ترش / 牛奶~了。 شیر ترش شده است. ③(悲痛) غصه دار، غمگین، رنجور: 她鼻子一~，流下泪来。 بینی او یکمرتبه منقبض شد وشروع به گریه کرد. ④(迂腐) کهنه، مصرانه هواخواه مقررات وافکار کهنه: ~秀才 دانشمند کهنه پرست ⑤(酸痛) درد: 腰~背痛 احساس کمردرد (یا پشت درد) داشتن

【酸败】suānbài فاسد شدن(روغن، گوشت،ماهی و...)

【酸不拉唧】suān bulājī قدری ترش

【酸菜】suāncài ترشی(کلم چینی)

【酸处理】suānchǔlǐ 〈石油〉 اسید کاری

【酸楚】suānchǔ اندوهگین، غصه خورده، غم دیده، رنجور

【酸度】suāndù 〈化〉 (شیمی) اسیدیته، میزان ترشی

【酸腐】suānfǔ فاسد و بدبو

【酸酐】suāngān 〈化〉 (شیمی) ترکیبی مانند اسید که از آن آب (H_2O) گرفته شده باشد

【酸根】suāngēn 〈化〉 ریشهٔ اسیدی

【酸解】suānjiě 〈化〉 تحلیل اسیدی

【酸苦】suānkǔ رنج ها وعذاب ها

【酸困】suānkùn (بدن انسان) دردمند و خسته

【酸辣汤】suānlàtāng سوپ سرکه وفلفل

【酸溜溜】suānliūliū ①(酸的味道) ترش ②(酸痛) درد: 走了一天路，我的腿肚子~的。 پس از یك روز پیاده روی ماهیچهٔ پا درد گرفت. ③(难过) غصه دار، غمگین، اندوهگین. ④(微含嫉妒) قدری حسود

【酸麻】suānmá دردمند و بی‌حس

【酸马奶】suānmǎnǎi کورمیش، شیر مادیان

【酸梅】suānméi آلوی ترش

【酸牛奶】suānniúnǎi ماست

【酸软】suānruǎn (بدن) دردناك وسست وبی نیرو

【酸涩】suānsè ترش وقابض

【酸式盐】suānshìyán 〈化〉 نمك اسید

【酸甜苦辣】suān-tián-kǔ-là ترش وشیرین وتلخ وتند — کنایه از غم وشادی زندگی

【酸甜儿】suāntiánr ترش وشیرین

【酸痛】suāntòng درد: 浑身~ احساس درد در تمام بدن داشتن

【酸头儿】suāntóur کمی ترش

【酸味】suānwèi مزهٔ ترش، اسیدیته

【酸洗】suānxǐ 〈冶〉 در ترشی گذاشتن، با محلول اسید پاك کردن: ~试验〈化〉 آزمایش شست وشوی با اسید

【酸心】suānxīn ①(心里悲痛) اندوهگین، غمگین ②(胃里发酸) ناراحت در معده (در ثر ازدیاد اسید)

【酸性】suānxìng 〈化〉 اسیدیته: ~反应 واکنش اسیدی/ ~染料 مادهٔ رنگ اسیدی/ ~试验 آزمایش اسیدی

【酸枣】suānzǎo عناب وحشی

【酸值】suānzhí 〈化〉 (شیمی) ارزش اسید

suàn

蒜 suàn سیر: 一瓣~ یك پره سیر

【蒜瓣儿】suànbànr پره های سیر

【蒜黄】suànhuáng برگ های زردرنگ سیر

【蒜苗】suànmiáo ساقهٔ سیر

【蒜泥】suànní سیر کوبیده شده

【蒜头】suàntóu دانهٔ سیر

算 suàn ①(计算数目) شمردن، حساب کردن، شمار کردن: 口~ لفظی حساب کردن / 心~ ذهنی حساب کردن / ~旅行费用 هزینه های سفر را پیش بینی کردن / 请你~一~我该付多少钱? لطفا حساب کنید، چقدر من باید بپردازم؟ / 他们~了一下，完成这项工程需要两年。 آنها حساب کردند که این پروژه دو سال طول خواهد کشید. ②(计算进去) شامل کردن، شمردن: ~上你，一共有十个人。 مجموعا با شما ده نفر بودند. / 把我也~上。 مرا هم شامل کنید. / 这笔款应~在他的帐上。 این مبلغ پول را باید به حساب او آورد. ③(算计) برنامه ریختن، حساب کردن: 失~ غلط پیش بینی کردن / 暗~ علیه کسی توطئه چیدن ④(推测) گمان کردن، خیال کردن، پیش بینی کردن: 我~他今天该动身了。 من گمان می کنم که او امروز باید حرکت کند. ⑤(算数; 看作有效) بحساب آوردن، تلقی کردن، دانستن: 他可以~一个好把势。 می توان او را ارابه‌چی خوب به حساب آورد. / 这儿小麦亩产一百斤就~不错了。 اگر در این ناحیه از هر «مو» صد «جین» گندم برداشت کنیم، شانس خواهیم آورد. / 就~你对了，也不该那么说呀! حتی اگر حق با شما است، بازهم صحیح نیست که اینطور بگوئید. / 我一个人说的不~，还得大伙儿说。 آنچه که من تنها می گویم بحساب نمی آید، اما آنچه که ما همه می گوئیم بحساب می‌آید. / 你怎么刚说了又不~了? شما همین اکنون قولی دادید و بلافاصله از قول خود برگشتید. / 这点困难~不了什么。 مشکل کوچکی مانند این برای ما چیزی نیست. ⑥(总算) بالاخره، سرانجام، آخرالامر: 现在~把情况弄清楚了。 ما بالاخره همه چیز را روشن کرده ایم. / 问题~解决了。

[后面跟"了"](作罢;不再计较) مسئله سر انجام حل شد. ⑦ / بس است، ولش کنید. 。~了,别说了 : ول کن، بس 他不去就~了吧,反正我们去。اگر نمی خواهد برود لازم نیست که برود، ما به هر حال خواهیم رفت.

【算法】suànfǎ 〈数〉 محاسبهٔ عددی، حساب رقومی

【算计】suànji ①(计算数目) حساب کردن، محاسبه کردن ②(考虑) در نظر گرفتن، برنامه ریختن : 我正~着要上北京去。 من در نظر دارم که پکن بروم. ③(估计) گمان کردن، خیال کردن، پیش بینی کردن : 我~他不回来了。 گمان نمی کنم که برگردد. ④(暗中害人) علیه کسی توطئه چیدن : 暗中~某人 در خفا علیه کسی توطئه چیدن

【算命】suànmìng فال گرفتن : ~先生 فالگیر

【算盘】suànpan (یا چرتکه) چتکه : 打~ از چتکه استفاده کردن / 打个人小~ حسابگری کردن / ~子 مهرهٔ چتکه

【算式】suànshì فرمول حساب

【算是】suànshì بالاخره، سر انجام : 这一下你~猜着了。 سرانجام شما درست حدس زدید. / 我们的计划~实现了。 بالاخره برنامهٔ ما جامه عمل پوشید.

【算术】suànshù حساب، علم حساب : 做~ اعمال حساب را انجام دادن / ~平均值 ارزش متوسط / ~级数 تصاعد حسابی ریاضی

【算数】suànshù بحساب آمدن، مصداق بودن : 个别情况不~。 موارد استثنایی بحساب نمی آید. / 这条规定仍然~。 این قاعده هنوز مصداق می یابد. / 我们说话是~的。 آنچه می گوئیم جدی می گیریم.

【算无遗策】suàn wú yí cè برنامه ریزی دقیق

【算学】suànxué ①(数学) ریاضی ②(算术) حساب

【算帐】suànzhàng ①(计算帐目) تسویه حساب کردن، محاسبه کردن : ~算得快 در محاسبه سریع بودن ②(请算) با کسی تسویه حساب کردن : 和敌人~。 با دشمن تسویه حساب کردن، حساب دشمن را کف دستش گذاشتن

suī

尿 suī ادرار، شاش
另见 niào

【尿脬】suīpāo 〈方〉 آبدان، مثانه

虽 suī 〈连〉 اگرچه، باوجود اینکه، علیرغم اینکه، حتی اگر : 问题~小,但很典型。 مسئله کوچك ولی نمونه وار است. / ~死犹荣 از مرگ پرارزش مردن، مرگ افتخار آمیز

【虽然】suīrán 〈连〉 اگر چه، با وجود اینکه، علیرغم اینکه، حتی

【虽说】suīshuō 〈口〉〈连〉 اگرچه، با وجود اینکه، علیرغم اینکه

【虽则】suīzé 〈连〉 اگرچه، با وجود اینکه، علیرغم اینکه

荽 suī 见"芫荽"yánsui

睢 suī 见"暴戾恣睢"bàolì-zìsuī

suí

绥 suí 〈书〉①(安好) صلح آمیز، مسالمت آمیز ②(安抚) آرام کردن، تسکین دادن، نوازش کردن

【绥靖】suíjìng آرام کردن، ساکت کردن، تسکین دادن : ~政策 سیاست تسکین ونوازش

隋 Suí ①(隋朝) سلسلهٔ «سوی» (۵۸۱-۶۱۸) ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

随 suí ①(跟) دنبال کسی آمدن : ~我来。 دنبال من بیا. / 派干部~军南下 کادر ها را همراه ارتش به جنوب فرستادن ②(顺从) تسلیم شدن وموافق گردیدن، وفق دادن، جور کردن : 顺~ / 只要你做得对,我都~着。 تا زمانیکه روش شما درست است من با شما موافقم. ③(任凭) (به هرچه دل کسی بخواهد) اجازه دادن : ~你的便。 اختیار با شما است. / 去不去~你。 رفتن یا نرفتن به اختیار شما است. ④(顺便) همراه با (یك عمل دیگر) : 请你~手把门带上。 موقعیکه بیرون می روید، لطفا در را ببندید. ⑤〈方〉(像) شبیه به نظر رسیدن، شباهت داشتن : 她长得~她母亲。 او شبیه مادرش می نماید.

【随笔】suíbǐ نوشته های سر دستی

【随便】suíbiàn ①(任意) تصادفی، اتفاقی، غیر رسمی : ~闲谈 گپ زدن / ~说了几句 چند سخن غیر رسمی گفتن / 你怎么能这样~答应呢? چگونه توانستی بدین آسانی موافقت کنی؟ ②(不拘礼) بدون تعارف، بدون تشریفات : (主人对客人)请~吧。 بفرمائید از خودتان پذیرائی کنید. ③(不考虑) بی ملاحظه، به دلخواه : 说话~ بی ملاحظه صحبت کردن ④(肆意) به دلخواه خود، بمیل خود : ~撕毁协议 به دلخواه خود موافقت نامه را پاره کردن ⑤(无论;任何) هر، به هر حال : 你~什么时候都行。 هروقت دوست دارید تشریف بیاورید.

【随波逐流】suíbō-zhúliú با آب برده شدن

【随常】suícháng معمولی، عادی : ~衣服 لباس معمولی

【随处】suíchù در همه جا، هرطرف

【随从】suícóng ①(跟随) (مافوق خود) ملازم بودن ②(随从人员) ملازمین

【随大溜】suídàliù با جریان آب برده شدن، از گرایش عمومی پیروی کردن

【随带】suídài ①(随同带去) همراه با چیزی رفتن : 信外~书籍一包。 به ضمیمهٔ این نامه یك بسته کتاب هست. ②(随身带) همراه خود آوردن : ~行李两件 دو چمدان که یك مسافر همراه خود می آورد

【随地】suídì هر جا، همه جا : 不要~扔东西。 آشغال نیندازید.

【随风倒】suífēngdǎo همراه با باد خمیده شدن ــ یعنی بآسانی در نوسان بودن(تحت نفوذ آن جانب که قدرت یا تأثیر بیشتری داشته باشد)

【随风转舵】suí fēng zhuǎn duò 见"顺风转舵"shùn fēng zhuǎn duò

【随感】suígǎn خاطرات آنی

【随行就市】suí háng jiù shì تغییر دادن قیمت اجناس طبق وضع تقاضا وعرضهٔ بازار

【随和】suíhe دلپذیر و مهربان، دارای لطف ومرحمت: 脾气~ مشرب دلپذیر ومهربان داشتن

【随后】suíhòu بلافاصله، بزودی: 你先走,我~就去。 شما اول بروید، من بدنبال شما می آیم.

【随机】suíjī ①〈统计〉 اتفاقی، الله بختی: ~抽样 الله بختی نمونه را آزمایش کردن ②〈数〉 اتفاقی (ریاضی): ~过程 جریان اتفاقی

【随机应变】suíjī-yìngbiàn بر حسب شرایط موجود عمل کردن

【随即】suíjí فورا، بلافاصله

【随驾】suíjià در ملازمت امپراطور بودن

【随军】suíjūn همراه ارتش بودن

【随口】suíkǒu بدون تأمل یا بی ملاحظه حرف زدن: ~答应 بدون تأمل موافقت کردن.

【随人俯仰】suí rén fǔ-yǎng نوکرمآبانه از کسی پیروی کردن

【随身】suíshēn همراه شخص (بردن): 我~可以带几公斤行李? چند کیلو بار را می توانم همراه خود ببرم؟/他~没有带钱。 او پول همراه خود ندارد./~行李 چمدان شخصی

【随声附和】suí shēng fùhè با گفتار دیگران همصدا شدن، با دیگران همآهنگ شدن

【随时】suíshí ①(任何时候) هر وقت، هر زمان: ~准备歼灭入侵之敌 هر زمان برای از بین بردن تجاوزکاران آمادگی داشتن / ~掌握工作进程 دائما از جریان کار خبر داشتن ②(立即;不拖延) فورا، بدون تأخیر: ~纠正错误 به مجرد پیش آمدن اشتباهی، آنرا اصلاح کردن / ~表扬好人好事 به اقتضای شرایط، مردم خوب را برای کارهای شایستهٔ شان ستایش کردن / 出现问题~解决 هروقت که مسائلی پیش می آید، آنها را حل وفصل کردن

【随手】suíshǒu بی زحمت، راحت: 出门时~关灯。 موقعیکه بیرون می روید، چراغ را خاموش کنید./~关门。 در را ببندید.

【随俗】suísú همرنگ رسوم وآداب جماعت شدن

【随…随…】suí…suí… [分别用在两个动词或动词性词组前面,表示后一动作紧接前一动作]: ~叫~到 در هر لحظه حاضر بودن/雪~下~化。 برف که بارید، فورا آب شد.

【随同】suítóng باتفاق کسی بودن: 老工人~工程师去现场勘察。 کارگر مسن باتفاق مهندس برای انجام کار مساحی به محل کار رفت.

【随乡入乡】suí xiāng rù xiāng همرنگ جماعت شدن

【随想曲】suíxiǎngqǔ 〈乐〉 یك قطعهٔ موسیقی حدس انگیز وخیالی

【随心所欲】suí xīn suǒ yù هرچه دل کسی می خواهد انجام دادن، به دلخواه خود رفتار کردن

【随行】suíxíng ①(跟随) دنبال کسی بودن ②(随从) ملازم

【随行人员】suíxíng rényuán همراهان، ملازمین، خدم وحشم: 总统及其~ رئیس جمهور وملازمینش

【随宜】suíyí صلاح دیدن

【随意】suíyì به دلخواه، به میل: ~肌〈生理〉 عضلهٔ ارادی

【随遇而安】suí yù ér ān هر جا که باشد احساس غربت نکردن، با شرایط گوناگون موافق بودن

【随遇平衡】suíyù pínghéng 〈化〉 (فیزیك) موازنهٔ بی تفاوت

【随员】suíyuán ①(跟随人员) همراهان، ملازمین، ملتزمین ②〈外〉 وابسته (سفارت)

【随葬物】suízàngwù اشیاء تدفینی

【随着】suízhe با، همراه با: ~时间的推移 با مرور زمان

遂 suí 见"半身不遂"bànshēn bùsuí

另见 suì

suǐ

髓 suǐ ①〈生理〉 مغز استخوان: 脊~ مغز استخوان تیرهٔ پشت ②〈植〉 مغز چوب

suì

岁 suì ①(年) سال: ~末 پایان سال / 入~ در آمد سالانه / 出~ مخارج سالانه / 辞旧~,迎新年 با سال کهنه خداحافظی کردن وبه پیشواز استقبال سال نو رفتن ②(年龄) سن وسال: 三~小孩 بچهٔ سه ساله / 这匹马两~口。 این اسب دو سال دارد. ③(年成)(برای محصول) سال: 歉~ سال کم حاصل یا بی حاصل

【岁出】suìchū خرج های سال در بودجهٔ دولت

【岁寒知松柏】suìhán zhī sōng-bǎi فقط وقتیکه هوای سال سرد می شود، به قدر درخت های کاج و سرو پی خواهیم برد.

【岁口】suìkǒu سن وسال حیوانات بار کش

【岁阑】suìlán پایان سال

【岁暮】suìmù 〈书〉 اواخر سال: ~天寒。 در اواخر سال هوا سرد می شود.

【岁入】suìrù دخل های سال در بودجهٔ دولت 又作"岁收"

【岁时】suìshí چهار فصل

【岁首】suìshǒu 〈书〉 آغاز سال

【岁数】suìshu 〈口〉 سن وسال: 老大爷,您多大~了? بابا‌جان، چند سال دارید؟/妈是上了~的人了。 مامان دارد پابه سن می گذارد.

【岁星】suìxīng اسم قدیمی برای ستارهٔ مشتری (یا ژوپیتر)

【岁修】suìxiū تعمیرات ومرمت های سالانه

【岁月】suìyuè روزگار: 艰苦斗争的~ روزگار مبارزه های سخت / ~不居。 روزگار می گذرد ومنتظر هیچکس نمی ماند.

【岁朝】suìzhāo 〈书〉 روز اول ماه یکم سال قمری

祟 suì روح خبیث، جن: 作~ مانند روح خبیث رفتارکردن

遂 suì ①(遂心) راضی کردن، برآوردن: ~愿 بر آورده شدن آرزوی کسی ②(成功) موفق شدن: 所谋不~ در تلاش خود موفق نشدن / 政变未~。 کودتا به شکست منجر شد.

③〈书〉(随即)بی درنگ، پس از آن:服药后腹痛～止。
بیمار وقتیکه دوا خورد، درد دلش تسکین یافت.
另见 suí

【遂心】suìxīn　کاملا راضی و موافق با آرزوی خود:～如意
/那件衣裳很～。از آن لباس خوشش آمد.خوشنود

【遂意】suìyì　راضی، خشنود:此事不遂我意。من از این کار راضی و خوشنود نبودم.

碎 suì ①(破)شکستن، خرد کردن:碗打～了。کاسه شکست وخرد شد. ②(不完整)شکسته، خرده ریزه:玻璃～/خرده ریزه های شیشه ③(说话唠叨)تکه وپاره های پارچه /布～
پرحرفی کردن، وراجی کردن:嘴太～پرحرف، وراج

【碎步儿】suìbùr　قدم های کوتاه وسریع

【碎裂】suìliè　شکسته شدن

【碎石】suìshí 〈建〉سنگ های ریز وشکسته:～混凝土 سیمان مخلوط با سنگ های ریز وشکسته /～机 ماشین خردکن /～路 جاده سنگ فرش

【碎屑岩】suìxièyán　شکسته سنگ ها

【碎音】suìyīn 〈乐〉(موسیقی) نت سریعی که نیم پرده کوتاه تر ازنت اصلی است وقبل از نت اصلی نواخته می شود

【碎嘴子】suìzuǐzi 〈方〉①(说话絮烦)پرحرفی کردن، وراجی کردن:两句话能说完的事就别犯～了。وقتی که شمامی توانید مطلبی را به چند کلمه بگوئید، پرحرفی نکنید. ②(一说话就没完的人)آدم پرحرف، آدم وراج

隧 suì

【隧道】suìdào　تونل

燧 suì ①(取火的器具)سنگ چخماق، آتش زنه ②(古代告警的烽火)آتش بعنوان علامت خطر در قدیم

【燧人氏】Suìrénshì　شخصیتی بود در افسانه های چین که برای اولین بار برای گرفتن آتش چوب را مته می کرد

【燧石】suìshí　سنگ چخماق، آتش زنه:～玻璃 بلور

邃 suì 〈书〉①(深远)(از لحاظ زمان یا فضا) دور دست:古～روزگار باستانی بسیار دور ②(精深)عمیق، ژرف:精～ عمیق، ژرف

穗 suì ①(谷物的穗)خوشه غله:麦～儿 خوشه گندم ②(装饰品)منگوله ③(别称)(广州)اسم دیگری برای شهر گوان جو

【穗选】suìxuǎn 〈农〉انتخاب خوشه خوب

【穗状花序】suìzhuàng huāxù 〈植〉گل آذین خوشه ای سنبله

【穗子】suìzi　منگوله، شرابه:有～的旗 پرچم سرخ شرابه دار

sūn

孙 sūn ①(孙子)نوه ②(孙子以后的各代)نسل های بعد از نوه:曾～نتیجه /玄～نبیره ③(植物再生)رشد دوباره گیاه:竹～ جوانه های خیزران ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【孙女】sūnnǚ　نوه دختر:～婿 شوهر نوه دختر

【孙媳妇】sūnxífu　زن نوه پسر

【孙子】sūnzi　نوه

狲 sūn　见"猢狲"húsūn

sǔn

笋 sǔn　جوانه بامبو، جوانه خیزران

【笋干】sǔngān　جوانه های خشك شده بامبو(یا خیزران)

【笋瓜】sǔnguā 〈植〉کدوی حلوایی، کدوی اسلامبولی

【笋鸡】sǔnjī　جوجه مرغ

【笋尖】sǔnjiān　نوك های نازك جوانه خیزران

【笋子】sǔnzi ①〈方〉خیزران ②(榫子)زبانه (در مقابل کام)

损 sǔn ①(减少)کاستن، کم شدن:增～ افزایش وکاهش ②(损害)ضرر، خسارت، زیان:亏～/زیان وارد آوردن، ضرر رساندن، صدمه زدن، خسارت وارد آوردن:有益无～ فقط خوبی /～公肥私 منفعت خصوصی را به ضرر عموم جستجو کردن /以～人开始,以害己告终 رساندن نه ضرر به زیان وارد آوردن به دیگران شروع کردن اما در عاقبت خود ضرر دیدن ③〈方〉(挖苦)طعنه آمیز، نیش دار، زننده:他爱～人。او دوست دارد که در موقع صحبت آنقدر حرف های نیش دار بزند./说话别太～。طعنه نزنید. ④〈方〉(恶毒)پست وپلید، ناپسند:这法子真～。این روش واقعا پست وپلید است.

【损兵折将】sǔnbīng-zhéjiàng　تلف شدن سربازان و ژنرال ها

【损公肥己】sǔngōng féijǐ　منفعت خصوصی را به ضرر دولت یا عموم جستجو کردن

【损德】sǔndé　کار های بدی را انجام دادن

【损害】sǔnhài　زیان، ضرر، صدمه، خسارت:～庄稼 برای محصولات مضر بودن /～健康 به سلامتی لطمه زدن /～视力 برای چشم زیان آور بودن /～群众利益 به منافع مردم ضرر رساندن

【损耗】sǔnhào ①(损失消耗)زیان، ضرر، خسارت:摩擦～ خوردگی در اثر اصطکاك ومالش /～费 هزینه فرسایش در اثر ②〈商〉ضایعات:～率 درصد کالا های خسارت دیده استعمال

【损坏】sǔnhuài　خسارت وارد کردن، صدمه زدن، زیان آوردن:～公物要赔。آنچه از اموال عمومی بدست شما خراب می شود جبران کنید.

【损毁】sǔnhuǐ　خسارت وارد کردن

【损人利己】sǔn rén lì jǐ　برای بهره مندی خود به دیگران زیان وارد آوردن

【损伤】sǔnshāng ①(损害)صدمه زدن، زیان وارد آوردن، خسارت وارد کردن:不要～群众的积极性。بر آتش شور واشتیاق مردم آب سرد نریزید. ②(损失)تلفات، زیان:敌军兵力～很大。قوای دشمن تلفات سنگینی متحمل شد.

【损失】sǔnshī ①(消耗掉了)از دست دادن:～坦克五辆 پنج فروند تانك را از دست دادن ②(消耗的东西)صدمه،

تلفات زیادی متحمل شدن ~ 遭受重大: تلفات، ضایعات

【损益】 sǔnyì ①(减少和增加) افزایش وکاهش: 斟酌 ~ در نظر گرفتن اقدامات لازم برای تعدیل ②(赔和赚) سود و زیان: ~相抵。 سود وزیان برابری می کند. / 计算书 ~ کتابچه‌ٔ محاسبه‌ٔ سود و زیان

隼 sǔn 〈动〉 قوش، شاهین

榫 sǔn

【榫头】 sǔntou زبانه 又作"榫子"

【榫眼】 sǔnyǎn مادگی زبانه

suō

娑 suō 见"婆娑" pósuō

【娑罗双树】 suóluó shuāngshù "Sal tree" نوعی درخت بنام

莎 suō

【莎草】 suōcǎo 〈植〉 "Nutgrass flatsedge" نوعی گیاه بنام

唆 suō ترغیب کردن، برانگیختن، تحریك کردن: 教 ~ ترغیب کردن، تحریك کردن

【唆弄】 suōnòng تحریك کردن، برانگیختن

【唆使】 suōshǐ ترغیب کردن، برانگیختن، تحریك کردن: ~ 者 ترغیب کننده، تحریك کننده

挲 suō 见"摩挲" mósuō
另见 sā

桫 suō

【桫椤】 suōluó 〈植〉 "Spinulose tree fern" نوعی گیاه بنام

梭 suō ماکو: 无 ~ 织机 دستگاه بافندگی بی ماکو

【梭标】 suōbiāo نیزه: ~ 队 دسته‌ٔ نیزه داران

【梭梭】 suōsuō 〈植〉 "Sacsaoul" نوعی گیاه بنام

【梭巡】 suōxún 〈书〉 گشت زدن، پاسبانی کردن

【梭鱼】 suōyú شاه ماهی

【梭子】 suōzi ①〈纺〉 ماکو ②(子弹夹子) شانه‌ٔ فشنگ، فشنگدان ③〈量〉[用于子弹] فشنگ: 打了一 ~ 子弹 یك فشنگ گلوله را آتش کردن

【梭子蟹】 suōzixiè نوعی خرچنگ

【梭子鱼】 suōziyú نوعی ماهی دریای گرم بنام « باراکودا » (Barracuda)

睃 suō کج نگاه کردن، از گوشه‌ٔ چشم نگاه کردن

羧 suō 〈化〉 (شیمی) کاربوکسیل

【羧基】 suōjī 〈化〉 کاربوکسیل

【羧酸】 suōsuān 〈化〉 اسید کاربوکسیلیت

蓑 suō

【蓑衣】 suōyī بارانی حصیری یا ساخته شده از پوست نخل

缩 suō ①(缩小) جمع شدن، کوچك شدن، منقبض شدن: 热胀冷 ~ انبساط بر اثر گرما وانقباض بر اثر سرما / 这种布下水不 ~ 。 این پارچه وقتیکه شسته شود، جمع نمی گردد. ②(退却) به عقب کشیدن، عقب نشستن: 他赶快把身子一 ~ 。 خود را به سرعت به عقب کشید(در اثر خجالت، ترس وهراس و...) / 冷得 ~ 成一团 از سرما به خود پیچیدن / 敌人 ~ 回去了。 دشمن عقب نشینی کرد.

【缩脖子】 suōbózi کنایه از عقب نشستن، از مشکلات ترسیدن

【缩尺】 suōchǐ میزان کاهش یافته: ~ 图 نقشه بمیزان کاهش یافته

【缩短】 suōduǎn کوتاه کردن، کاستن، کاهش دادن: ~ 学制 دوره‌ٔ تحصیلی را کوتاه کردن / ~ 距离 از فاصله کاستن / ~ 战线 جبهه را متمرکز ساختن / 把报告 ~ 一半 نصف گزارش را حذف کردن / 把停留时间 ~ 一天 توقف خود را یك روز کوتاه کردن

【缩放仪】 suōfàngyí پان‌توگراف

【缩合】 suōhé 〈化〉 انقباض: ~ 反应 واکنش انقباض

【缩减】 suōjiǎn کاستن، کاهش دادن: ~ 开支 از مخارج کاستن / ~ 军费 از هزینه های نظامی کاستن / ~ 重叠的机构 تعداد سازمان های زیادی راکم کردن / ~ 行政人员，增加科技人员 پرسنل اداری را کاهش دادن وپرسنل علمی وفنی را افزایش بخشیدن

【缩聚】 suōjù 〈化〉 (شیمی) پلی‌مریزاسیون انقباض: ~ 物 پلی‌مرانقباض

【缩手】 suōshǒu ①(手缩回来) دست خود را عقب کشیدن ②(不敢再干) از انجام کاری دست برداشتن

【缩手缩脚】 suōshǒu-suōjiǎo بیش از حد لازم محتاط بودن: 不要 ~ 。 احتیاط مفرط نکنید.

【缩水】 suōshuǐ (پارچه در آب) جمع شدن، کوتاه شدن: ~ 率 در صد جمع شدن

【缩头缩脑】 suōtóu-suōnǎo ①(头缩进脖子里) سر را به گردن عقب کشیدن ②(畏缩) بزدل بودن، ترسو بودن ③(不敢负责) از زیر بار چیزی خالی شدن

【缩微胶片】 suōwei jiāopiàn میکروفیلم

【缩小】 suōxiǎo کاستن، کاهش دادن، کم کردن: ~ 范围 دامنه‌ٔ چیزی را محدود کردن / 逐步 ~ 城乡差别 بتدریج اختلاف بین شهر و روستا را کاهش دادن

【缩写】 suōxiě ①〈语〉 مخفف ②(减少文章篇幅) تلخیص کردن: ~ 本 نسخه‌ٔ تلخیص شده / ~ 签字 امضای مختصر

【缩印】 suōyìn کتاب ها را به قطع کاهش یافته تجدید چاپ کردن

【缩影】 suōyǐng تجسم

suǒ

所 suǒ ①(处所) محل، جا، جایگاه: 住 ~ اقامت گاه / 各得其 ~ هر کس در جایگاه خود ②[用作机关或其它办事地方的名称]: 研究 ~ مؤسسه‌ٔ پژوهش / 诊疗 ~ درمانگاه / 指挥 ~ مرکز فرماندهی ③〈量〉[用于房屋等]: 一 ~ 房子 یك خانه / 两 ~ 学校 دو مدرسه / 这 ~ 医院 این بیمارستان ④〈助〉

(1)[跟"为"或"被"合用,表示被动]:为人～笑 مورد خندهٔ دیگران قرار گرفتن/被表面现象～迷惑 از ظواهر چیزی گمراه شدن/深为某人行为～感动 تحت تأثیر عمل کسی قرار گرفتن (2)[跟动词连用,代表接受动作的事物]:各尽～能 از هر کسی مطابق توانایی او/闻～未闻 هرگز به گوش نخورده/无～不为 در انجام هر گونه کار بد خود داری نکردن (3)[跟动词连用,动词后为接受动作的事物]:我～认识的人 افرادیکه من می شناسم/大家～提的意见 نظر هایی که مردم مختلف مطرح کرده اند (4)[跟动词连用,动词后只有"者"或"的"代表接受动作的事物]:～见者广 تجربهٔ وسیع وگسترده داشتن/这是我们～拥护的。 این همان چیزی است که ما از آن حمایت می کنیم.

【所部】suǒbù قشون ها زیر فرماندهی کسی

【所长】suǒcháng نقطه های قوت، امتیازات، مهارت:各有～。 هرکس در زمینه ای مهارت دارد.

【所得】suǒdé درآمد، عایدی:～税 مالیات بر درآمد

【所属】suǒshǔ ①(统属之下)زیر فرماندهی کسی:命令～部队立即反攻 برای آغاز حملهٔ متقابل به واحد های زیر فرماندهی خود فرمان دادن/国务院～单位 سازمان های زیر رهبری شورای دولتی ②(自己隶属的)واحد متبوع خود:向～派出所填报户口 به ایستگاه پلیس محلی خود رفتن ودرخواست حق اقامت کردن

【所谓】suǒwèi ①(解释上面说的)آنچه نامیده شدن:～民主,只是一种手段,不是目的。 آنچه دموکراسی نامیده می شود فقط وسیله ای است نه مقصد. ②(不承认某些人所说的)به اصطلاح:～"自由世界" "جهان آزاد"

【所向披靡】suǒ xiàng pīmí (قشون) همه چیز را به جلو راندن، همه موانع را از سر راه برداشتن

【所向无敌】suǒ xiàng wúdí شکست ناپذیر، مقاومت ناپذیر

【所向无前】suǒ xiàng wú qián شکست ناپذیر، مقاومت ناپذیر

【所以】suǒyǐ ①〈连〉[表示因果关系]در نتیجه، پس، بدین ترتیب:他有事,～没来。 او نیامد، چون کار داشت./我们之～一定会胜利,是因为我们的事业是正义的。 دلیل اینکه چرا ما مسلما پیروز می شویم عبارت از اینست که امر ما عادلانه است. ②〈口〉[单独成句,表示"原因就在这里"]:～呀,要不然我怎么这么说呢? نکته در همین جا است والا چنین نمی گفتم. ③[在固定词组中作宾语,表示实在的情由或适宜的举动]:忘其～ خود را فراموش کردن

【所以然】suǒyǐrán دلیل چیزی، سبب ها، علت ها:知其然而不知其～。 او کیفیت چیزی را می داند اما علت آنرا نمی داند./他说了半天还是没说出个～来。 او خیلی صحبت کرد اما نتوانست کنه مطلب را روشن کند.

【所有】suǒyǒu ①(领有) متعلق بودن:这些财产归他～。 این اموال متعلق به او است./～权 حق تصاحب، مالکیت ②(领有的东西)اموال، ثروت، دارایی، تصرف:尽其～ همه (کسی) ③(一切)کلیه، همه، تمام:把～的劲儿都使出来 تمام نیروی خود را بکار بردن چیز را دادن

【所有格】suǒyǒugé 〈语〉حالت ملکی

【所有制】suǒyǒuzhì مالکیت، نظام مالکیت:全民～ مالکیت تمام مردم

【所在】suǒzài ①(处所)محل، جا، جایگاه:风景优美的～ جای خوش منظره ②(存在的地方)نکتهٔ کلیدی، علت اصلی:一看就知道病因～ با اولین نگاه به علت اصلی بیماری پی بردن/这是问题的～。 این نکتهٔ کلیدی مسئله است.

【所在地】suǒzàidì محل، جا:司令部～ محل مرکز فرماندهی

【所致】suǒzhì ناشی از چیزی بودن، سبب شدن، باعث شدن:这次事故是由于他的疏忽～。 این حادثه ناشی از غفلت او بود.

索 suǒ ①(粗绳)طناب ضخیم وکلفت، طناب:绳～ طناب/麻～ طناب کنفی/船～ طناب کشتی/绞～ چوبهٔ دار(ریسمان بند دار)/铁～桥 پل زنجیری ②(搜寻)جستجو کردن، تجسس کردن ③(索取)خواستن، طلبیدن، مطالبه کردن:遍～不得 در همه جا جستجو کردن وبه نتیجه نرسیدن/～价 بهای چیزی را مطالبه کردن/～赔 پرداخت خسارت را مطالبه کردن/～债 پرداخت وام را طلبیدن/ ④〈书〉(孤单)به تنهایی، به غربت:离群～居 به تنهایی زندگی کردن ⑤〈书〉(寂寞)بی مزه، خسته کننده، بی جان ⑥〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【索道】suǒdào سیم نقاله:在河上架起～ سیم نقاله ای روی رودخانه زدن/高架～ سیم نقالهٔ برقی

【索解】suǒjiě جستجوی توضیح یا اهمیت چیزی کردن

【索居】suǒjū گوشه نشینی کردن

【索马里】Suǒmǎlǐ سومالی(نام یك کشور):～人 اهل سومالی/～语 زبان سومالی

【索赔】suǒpéi جبران ضررها را در خواست کردن

【索求】suǒqiú در خواست کردن

【索取】suǒqǔ مطالبه کردن، طلبیدن، بزور گرفتن:～样品 نمونه خواستن/～巨额赔款 غرامت هنگفتی بزور گرفتن

【索然】suǒrán بی مزه، خسته کننده، بی جان:～寡味 خشك وبی مزه

【索性】suǒxìng 〈副〉[表示直截了当,干脆]:既然已经做了,～就把它做完。 چون کار را شروع کرده اید، شما باید قطعا آنرا تمام کنید./找了几个地方都没找着,～不再找了。 چون در هیچ جا پیدا نشد، ما دیگر از جستجو صرف نظر کردیم.

【索要】suǒyào خواستن

【索引】suǒyǐn فهرست راهنما، راهنمای موضوعات یا مطالب:卡片～ فهرست فیش/书名～ فهرست نام کتاب/作者～ فهرست نام مؤلفان

【索隐】suǒyǐn جستجوی اسرار کردن

唢 suǒ

【唢呐】suǒnà سرنا (یا سورنا)

琐 suǒ جزیی، فرعی

【琐事】suǒshì کارهای فرعی، جزئیات:家庭～ امور خانگی

【琐碎】suǒsuì کارهای فرعی، جزئیات

【琐闻】suǒwén پاره های خبر
【琐细】suǒxì کارهای فرعی، جزئیات
【琐屑】suǒxiè 〈书〉کارهای فرعی، جزئیات
【琐杂】suǒzá کار های خرد وریز ~事: خردوریز

锁 suǒ ①(锁门等用的一种器具)قفل: 号码~ قفل رمزی/弹子门~ قفل فنری ②(上锁)قفل کردن: ~门 در را قفل کردن/~在保险箱里 در صندوق نسوز قفل شدن/双眉紧~ با ابروهای در هم کشیده ③(一种缝纫方法)کوك زنجیری زدن: ~眼 روی یك سوراخ دکمه کوك زنجیری زدن/~边 روی لبه پارچه کوك زنجیری زدن
【锁骨】suǒgǔ 〈生理〉ترقوه، چنبر
【锁簧】suǒhuáng 〈机〉فنر قفلی
【锁匠】suǒjiàng قفل ساز
【锁紧】suǒjǐn 〈机〉قفل زدن: 自~ بطور خودکار قفل زدن
【锁链】suǒliàn زنجیر
【锁阳】suǒyáng 〈中药〉نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Chinese Cynomorium"
【锁钥】suǒyuè ①(关键)کلید: 解决问题的~ کلید برای حل مسئله ②(军事要地)دروازهء استراتژیك (به مرکز مهم یا یك شهر عمده)

suo

嗦 suo 见"哆嗦"duōsuo;"罗嗦"luōsuo

T

tā

它 tā [称人以外的事物]این:这杯牛奶你喝了～。 این لیوان شیر را بنوشید.

【它们】tāmen [称一个以上的事物]آنها

他 tā ①(男性第三人称)او:～俩 هر دو آنها/～家在农村。 خانه او در روستا است. ②[泛指,不分男性和女性]او:从远处看不出～是男的还是女的。 از دور نمی شود تشخیص داد که او مرد است یازن. /一个人要是离开了群众,～就将一事无成。 کسی که از توده های مردم جدا باشد، نمی تواند کاری انجام دهد. ③[虚指,用在动词和量词之间]:要好好睡～一觉。 خوب بخوابید./再读～一遍 یك بار دیگر بخوانید. ④(别的)دیگر:调往～处 به محل دیگری منتقل شدن/留作～用 چیزی را برای استفاده دیگر نگاه داشتن/此人早已～去。 این شخص مدتها پیش از اینجا رفته است.

【他加禄语】Tājiālùyǔ زبان تگلوگ (در کشور فیلیپین)

【他妈的】tāmāde 〈骂〉(دشنام) لعنتی، پدر سوخته

【他们】tāmen [指人]آنها:～俩 هر دو آنها/～村今年丰收了。 امسال از روستای آنها محصول خوبی برداشت شده است.

【他人】tārén شخص دیگر، دیگری، دیگر کس

【他日】tārì روز دیگر، بعدا

【他杀】tāshā آدم کشی، قتل

【他山攻错】tāshān gōng cuò ممکن است با سنگ تپه های دیگر یشم را پرداخت کرد ـ کنایه از اینکه ممکن است از نصیحت دیگران در رفع نواقص خود یاری جست. 又作"他山之石,可以攻错"

【他乡】tāxiāng محل دور افتاده از خانه:～遇故知 برخورد کردن با دوستی در سرزمینی دور افتاده

她 tā او

【她们】tāmen [指女性](برای مؤنث) آنها

铊 tā 〈化〉(Tl) تالیم

趿 tā

【趿拉】tāla کفش را با پشت خوابانده پوشیدن:别～着鞋走路! با کفش پشت خوابانده راه نروید!

【趿拉板儿】tālabǎnr 〈方〉 دمپائی، راحتی چوبی

【趿拉儿】tālar 〈方〉 دمپائی، راحتی چوبی

溻 tā 〈方〉 (لباس و...) کاملا خیس از عرق شدن

塌 tā ①(倒下)فرو ریختن:墙～了。 دیوار فروریخت./没什么好怕的,天不会～下来。 چیز ترس آوری نیست، آسمان به زمین نمی‌افتد. ②(凹陷)فرو رفتن:他病了好久,两腮都～下去了。 بر اثر بیماری ممتد گونه هایش فرو رفته است./鼻梁～ بینی پهن/花儿晒～秧了。 گل ها بر اثر تابش خورشید پژمرده شده است. ③(安定;镇定)آرام گرفتن، آسوده خاطر، خاطر جمع شدن:～下心去 خاطر جمع شدن

【塌方】tāfāng ①(坍塌)فرو ریختن:大坝出现～。 قسمتی از سد فرو ریخت. ②(坍方)فرو ریزی، ریزش خاك

【塌落】tāluò فرو ریختن

【塌实】tāshi ①(切实;不浮躁)ثابت قدم وراسخ، استوار:工作～ در کار ثابت قدم واستوار بودن ②(情绪安定;安稳)آرام:睡得很～ آرام خوابیدن/知道我准来,他心里就～了。 او خاطر جمع شد که حتما خواهم آمد.

【塌台】tātái فروریختن، ساقط شدن از قدرت

【塌陷】tāxiàn فرو نشستن، نشست کردن:这座房子的地基～了。 این ساختمان نشست کرد.

【塌秧】tāyāng ①(因缺水而发蔫)(گل، علف و...) در اثر کمبود آب پژمرده شدن ②(垂头丧气)ملول وسر افکنده بودن

遢 tā 见"邋遢"lāta

踏 tā 另见 tà

【踏实】tāshi 见"塌实"tāshi

tǎ

溚 tǎ 〈化〉 قیر

塔 tǎ ①(佛教的建筑物)بتکده، معبد بودائی، بهار چین ②(塔形的建筑物)برج:水～ برج منبع آب/灯～ برج فانوس دریائی ③〈化〉برج:蒸馏～ برج تقطیر

【塔吊】tǎdiào جرثقیل برج دار

【塔夫绸】tǎfūchóu پارچه تافته

【塔吉克族】Tǎjíkèzú ملیت تاجیك که در ناحیه خود مختار

اویغور سین جیانگ زندگی می کنند

【塔楼】tǎlóu بنای برج سان

【塔轮】tǎlún 〈机〉قرقره‌ء دوك مانند

【塔塔尔族】Tǎtǎ'ěrzú قوم تاتار که در ناحیه‌ء خود مختار اویغور سین جیانگ زندگی می کنند

【塔台】tǎtái 〈航空〉برج مراقبت (در فرودگاه)

【塔钟】tǎzhōng ساعت بزرگ نصب شده روی سردر عمارت بلند

獭 tǎ سمور: 水~ سمور(معمولی) /海~ سمور دریائی /旱~ موش خرمای کوهی

鳎 tǎ 〈动〉ماهی حلوا

tà

拓 tà نقش برگردانی وچاپ برداری مستقیم از لوحه های سنگی یا چوبی (نوعی چاپ سنتی چینی)
另见 tuò

【拓本】tàběn نقش برگردان هائی که به صورت کتاب در آمده باشد

【拓片】tàpiàn تصویری که بطور مستقیم از لوحه های سنگی یا اشیاء مفرغی نقش برگردان شده باشد

沓 tà 〈书〉متعدد، تکراری: 杂~ متعدد وغیر منظم /纷至~来 به سرعت وبه تعداد زیاد آمدن

【沓乱】tàluàn متعدد و غیرمنظم

闼 tà 〈书〉در کوچك، دریچه: 排~直入 در را با فشار باز کردن وبدون اجازه وارد شدن

挞 tà 〈书〉شلاق زدن، تازیانه زدن: 鞭~ شلاق زدن، تازیانه زدن

嗒 tà
另见 dā

【嗒然】tàrán 〈书〉افسرده، آزرده، ملول، دلسرد

【嗒然若丧】tàrán ruò sàng بسیار دلتنگ، بسیار ملول 又作"嗒然若失"

【嗒丧】tàsàng ملول، دلسرد، افسرده

榻 tà تختخواب دراز وکم عرض وپائین: 藤~ تختخواب حصیری /下~ اقامت گزیدن /同~ باهم در یك تختخواب خوابیدن

【榻车】tàchē 〈方〉ارابه‌ء بار بری دارای دو چرخ که بوسیله‌ء یك نفر کشیده می شود

踏 tà ①(踩) پا گذاشتن بر روی چیزی: 把火~灭 آتش را با پاخاموش کردن /~平匪巢 منهدم کردن جایگاه راهزنان /~上贵国的土地 بر خاك کشور شما گام نهادن /~着先烈的血迹前进 در راه آغشته به خون شهیدان به پیش رفتن /勘探队~遍了祖国的山山水水。 گروه اکتشافی زمین‌شناسی سراسر کشور را درنوردیده است. /~上工作岗位 در پست خود کار کردن /~上征途 لشگر کشی کردن ②(到现场去) (برای انجام دادن تحقیقات) به محل کار رفتن
另见 tā

【踏板】tàbǎn ①(脚踏板) پاتخته: 缝纫机~ پاتخته‌ء چرخ خیاطی ②(踏脚板) جاپایی: 车厢门前的~ رکاب واگن قطار، ③〈乐〉(钢琴) پدال (پیانو): 强音~ پدال زیر /弱音~ پدال بم ④〈体〉پا بردار پاتخته (برای پرش طول)

【踏步】tàbù در جا زدن

【踏查】tàchá انجام دادن تحقیقات محلی

【踏春】tàchūn 同"踏青"

【踏勘】tàkān ①(勘察地形) نقشه برداری کردن، مساحی کردن ②〈旧〉(官吏到出事现场检验) (مأمور دولتی) شخصا انجام دادن تحقیقات محلی

【踏看】tàkàn رفتن برای انجام دادن تحقیقات محلی 又称"踏访"

【踏破铁鞋无觅处，得来全不费功夫】tàpò tiěxié wú mìchù, délai quán bù fèi gōngfu پس از پیمودن راه دراز وبکار بستن تلاش بیهوده برای بدست آوردن چیزی ناگهان آنرا برحسب تصادف در کنار خود یافتن

【踏青】tàqīng گلگشت بهار، در آغاز بهار به تماشای صحرا رفتن

【踏雪】tàxuě در روز های برفی گردش کردن واز منظره‌ء برف لذت بردن

【踏月】tàyuè زیر مهتاب قدم زدن

蹋 tà 见"糟蹋"zāota

tāi

苔 tāi 见"舌苔"shétāi
另见 tái

胎 tāi ①(母体内的幼体) جنین: ~形 به شکل جنین، جنین وار /怀~ باردار شدن ②(生育次数) شکم: 猪一~生下十五只小猪。 خوك به یك شکم پانزده بچه زائید. ③(衬在里、面之间的东西) لایه: 棉花~ لایه‌ء پنبه ای لحاف ④(某些器物的坯) شکل اصلی (برای ساختن ظرفی) ⑤(轮胎) لاستیك: 内~ لاستیك درونی، تیوب /外~ لاستیك بیرونی، طایر

【胎动】tāidòng 〈生理〉جنبیدن جنین در شکم مادر

【胎毒】tāidú عفونت جلدی نوزاد ناشی از زهرابه‌ء مادر مانند کورك، تاول و...

【胎儿】tāi'ér جنین

【胎发】tāifà کرك جنینی

【胎里富】tāilǐfù ثروتمند مادر زاد

【胎里坏】tāilǐhuài آدم شریر مادر زاد

【胎里素】tāilǐsù گیاه خوار مادرزاد

【胎毛】tāimáo کرك جنینی: ~未脱 هنوز از بین نرفتن کرك های جنینی ــ کنایه از هنوز بوی شیر دادن دهان کسی

【胎膜】 tāimó 〈生理〉 غشاء جنین

【胎盘】 tāipán 〈生理〉 جفت (جنین)

【胎盘球蛋白】 tāipánqiúdànbái 〈药〉 پروتئینی که از جفت جنین گرفته می شود

【胎气】 tāiqì حالت تهوع و ورم پا در دورهٔ بارداری

【胎生】 tāishēng 〈动〉 زنده زایی، بچه زایی: ~动物 جانور زنده‌زا

【胎位】 tāiwèi 〈医〉 (طب) جایگاه زهدان، جایگاه رحم

【胎衣】 tāiyī مشیمهٔ خارجی جنین

【胎座】 tāizuò 〈植〉 (گیا هان تخمی) آن قسمت از حجرهٔ تخمدان که محتوای تخمك گیاه است

tái

台 tái ①(高平的建筑物) سکو، صحنه، صفه: 讲~ سکوی کلاس/ 瞭望~ برج دیده بانی/ 检阅~ جایگاه رژه/ 舞~ صحنهٔ نمایش/ 主席~ جایگاه ریاست (جلسه)/ 下不了~ گلیم خود را ازآب نکشیدن ②(座子;底座) جای نصب چیزی، پایهٔ چیزی: 烛~ شمعدان/ 灯~ پایهٔ چراغ/ 火箭发射~ سکوی پرتاب موشك ③(像台的东西) چیزی مانند سکو: 窗~ قسمت بالایی اجاق/ 灶~ قسمت افقی یاصحنه یا صفه مرکز تنظیم ④(桌子) میز: 写字~ میز تحریر/ 调度~ لبهٔ پنجره/ 梳妆~ میز آرایش ⑤(电台) ایستگاه پخش: 广播电~ ایستگاه رادیو، رادیو/ 电视~ ایستگاه تلویزیون ⑥(电讯服务部门) سرویس تلفن: 长途~ سرویس تلفن راه دور/ 查号~ اطلاعات تلفن ⑦〈观测台〉 دیدگاه: 天文~ مرکز ستاره شناسی/ 气象~ مرکز هوا شناسی ⑧〈量〉: 一~戏 یك نمایش صحنه ای/ 一~机车 یك لوکوموتیو ⑨[旧时称对方的敬辞]: 端~ دستور سرکار/ 命~ سرکار ⑩〈简〉(台湾) اسم مخفف برای استان «تایوان»

【台本】 táiběn نمایش نامهٔ نهائی که شامل دستور وراهنمائی کارگردان باشد

【台笔】 táibǐ قلم رومیزی

【台布】 táibù رومیزی

【台步】 táibù طرز گام برداشتن بازیگر در اپرای پکن

【台秤】 táichèng قپان سکودار، باسکول

【台词】 táicí گفتار های نمایش‌نامه

【台单】 táidān 〈方〉 رومیزی

【台灯】 táidēng چراغ رومیزی

【台地】 táidì 〈地〉 فلات

【台风】 táifēng 〈气〉 طوفان: 强~ طوفان شدید/ ~动向 حرکت طوفان/ ~警戒线 خط اخطار طوفان/ ~路径 مسیر طوفان/ ~眼 مرکز طوفان

【台虎钳】 táihǔqián 〈机〉 گیرهٔ رومیزی

【台驾】 táijià سرکار: 敬候~光临。 با احترام در انتظار حضور سرکار هستیم.

【台阶】 táijiē ①(供人上下的踏级) پله ها ②(摆脱窘境机会) فرصتی برای کسی که گلیم خود را از آب می کشد(یا خود را از وضع دشواری نجات می دهد)

【台历】 táilì تقویم رومیزی

【台面】 táimiàn 〈方〉 روی میز: 你的话能拿到~上说吗? می توانید این حرف هایتانرا روی میز بیاورید؟

【台命】 táimìng دستور سرکار

【台钳】 táiqián 〈机〉 گیرهٔ رومیزی

【台球】 táiqiú ①(一种游戏) بازی بیلیارد ②(做台球游戏用的球) گوی بیلیارد ③〈方〉(乒乓球) پینگ پونگ، تنیس روی میز

【台扇】 táishàn پنکهٔ برقی رو میزی

【台毯】 táitǎn فرش رومیزی (برای حفاظت میز)

【台田】 táitián 〈农〉 مزارع بلند روی زمین پست

【台湾】 Táiwān استان «تایوان»

【台钟】 táizhōng ساعت رومیزی

【台柱子】 táizhùzi رکن اصلی یك واحد، ستون فقرات یك واحد

【台子】 táizi ①〈口〉(平台) سکو، صحنه ②〈方〉(桌子) میز ③(弹子球桌) میز بیلیارد ④(乒乓球桌) میز پینگ پونگ

【台钻】 táizuàn 〈机〉 متهٔ پایه دار

邰 Tái 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

抬 tái ①(举起) بلند کردن، بالا بردن: ~手 دست خود را بلند کردن/ 把桌子~起来 بلند کردن میز/ 打击别人, ~高自己 برای بزرگ نشان دادن خود به دیگران حمله کردن ②(共同搬东西) (دو نفر یا چند نفر) با هم چیزی را حمل کردن: ~担架 برانکار بردن ③见"抬杠"①

【抬爱】 tái'ài کسی را مورد توجه وعنایت قرار دادن

【抬秤】 táichèng قپان بزرگ که هنگام توزین دو نفر با میله ای آنرا روی شانه بالا نگه می دارند

【抬杠】 táigàng ①〈口〉(争辩) صرفا برای ایراد گیری ایراد گرفتن، مته به خشخاش گذاشتن: 他俩抬起杠来没完。 آنها دائم از هم ایراد می گیرند. ②〈旧〉(抬运灵柩) حمل تابوت ③(抬东西用的杠子) بوسیلهٔ میله های بلند چوبی چوب بار بری

【抬高】 táigāo (مقام کسی یا قیمت اجناس را) بالا بردن

【抬价】 táijià قیمت اجناس را بزور بالا بردن

【抬轿子】 táijiàozi برای صاحب قدرت به چاپلوسی وستایش پرداختن

【抬举】 táijǔ بالا بردن

【抬举】 táiju کسی را به منظور ابراز لطف واحسان خود تحسین کردن یا ترفیع دادن: 不识~ نا سپاسی

【抬筐】 táikuāng سبد حصیری بزرگ (برای حمل خاك یا سرگین خشك شده)

【抬升】 táishēng بلند شدن عوارض زمینی یا جریان هوا

【抬手】 táishǒu بالا بردن دست (نشانهٔ گذشت و بخشندگی)

【抬头】 táitóu ①(举头) سر خود را بلند کردن: ~一看 نگاهی انداختن ②(重新活跃起来) به بالا دوباره رونق یافتن: 不容许歪风邪气~。 ما نمی گذاریم گرایش های ناسالم دوباره رواج یابد. ③[旧时书信、公文中为表示对对方的尊敬而另起

(در نامه ها یا اسناد رسمی قدیمی) هنگام ذکر مخاطب یا[行一 گیرنده‌ٔ نامه، سطر جدیدی را به عنوان احترام شروع کردن (در رسید یا خریدنامه) نام خریدار یا دریافت کننده‌ٔ وجه 〈商〉④ یا محل خالی برای پر کردن اینگونه موارد

【抬头纹】 táitóuwén چین وچروك روی پیشانی، آژنگ

苔 tái 〈植〉خزه
另见 tāi

【苔藓学】 táixiǎnxué خزه شناسی

【苔藓植物】 táixiǎn zhíwù گیاهان خزه ای

骀 tái 〈书〉یابو، اسب از کار افتاده ~驽:یابو

炱 tái دوده

薹 tái ①〈植〉گیاه جگن②(韭菜、蒜等的茎)،ساقهٔ سیر تره وسبزی های خوردنی

tài

太 tài ①(最高;极大)بزرگترین، بلندترین: ~空 چرخ فلك، سپهر ②(辈份更高的)ارشد تر یا ارشدترین: ~爷爷 ③ پدر معلم یا معلم پدر یك نفر 老师~/ نیای بزرگ، جد بزرگ 〈副〉بسیار، زیاد، خیلی: ~晚 دیر هنگام، دیر وقت /水~烫, 没法喝。آب خیلی داغ است، نمی شود آنرا خورد. /那~过分了。این کار افراط شده است. /这~不像话了! این عمل بسیار افتضاح آور است. /他~客气了,大家感到很拘束。او با تعارف های زیاد همه را ناراحت کرد. ④〈副〉[用于赞叹]بسیار، فوق العاده: 又见到您,~高兴了。از دیدن مجدد شما بسیار خوشوقت شدم. ⑤〈副〉[用于否定]بسیار: 不~好 خیلی خوب نبودن

【太白星】 tàibáixīng 〈天〉ستارهٔ زهره، ناهید

【太半】 tàibàn 〈书〉بیش از نصف

【太仓一粟】 tài cāng yī sù قطره‌ای از دریا

【太阿倒持】 Tài'ē dào chí شمشیر را با تیغه اش نگهداشتن — کنایه از واگذار کردن قدرت به دیگران به میل خود

【太公】 tàigōng 〈方〉جد بزرگ

【太公钓鱼,愿者上钩】 Tàigōng diào yú, yuànzhě shàng gōu مانند ماهی ای که به سوی نخ بی قلاب وبی طعمهٔ «تای گون» می‌رود — کنایه از صیدی که خود به دنبال صیاد می رود

【太古】 tàigǔ عهد بسیار قدیم: ~代〈地〉دورهٔ (زمین شناسی) آرچین

【太后】 tàihòu مادر امپراطور

【太极拳】 tàijíquán «تاجی چوان» — نوعی مشت زنی سنتی چینی: 打~ پرداختن به ورزش «تاجی چوان»

【太监】 tàijiàn خواجهٔ درباری

【太空】 tàikōng سپهر، چرخ فلك، آسمان، کیهان

【太庙】 tàimiào عبادتگاه اجدادی امپراطوری

【太平】 tàipíng صلح، آرامش: ~盛世 روزگار صلح وآرامش / ~无事。همه چیز خوب است. /提高警惕,不可存有~观念。هوشیار باشید وهرگونه احساس نادرست ایمنی را بدور بیندازید. /~门 در خروجی /~龙头 شیر آتش نشانی /~水缸 آبدان، خمرهٔ بزرگ پر از آب (برای جلوگیری از آتش سوزی) /~梯 نردبان چرخدار آتش نشانی

【太平车】 tàipíngchē 〈方〉نوعی ارابه دارای چهار چرخ

【太平花】 tàipínghuā 〈植〉نوعی گل بنام "Beijing mockorange"

【太平间】 tàipíngjiān سردخانه (در بیمارستان)

【太平天国】 Tàipíng Tiānguó پادشاهی آسمانی«تای پین» (۱۸۵۱-۱۸٦٤) که از طرف «هونگ شو چوان» در انقلاب «تای پین»، بزرگترین قیام دهقانی در تاریخ چین بنیاد گذاری شد

【太平洋】 Tàipíngyáng اقیانوس آرام

【太婆】 tàipó 〈方〉جدهٔ بزرگ

【太上皇】 tàishànghuáng ①(皇帝的父亲)لقبی برای پدر امپراطور ② امپراطور که به نفع پسر خود از سلطنت کناره گیری کرده باشد (最高的统治者)خداوندگار، سرور، فرمانروای پشت پرده

【太师椅】 tàishīyǐ صندلی چوبی به سبك قدیم چین

【太守】 tàishǒu والا مقام ترین مأمور اداری دولت در چین قدیم

【太岁】 tàisuì نام کهن ستارهٔ مشتری

【太岁头上动土】 tàisuì tóushang dòng tǔ شخص والا مقامی را رنجانیدن

【太太】 tàitai 〈旧〉①(对已婚妇女的尊称)بانو، خانم: 王~ خانم «وانگ»(خطاب محترمانه به زن ازدواج کرده) ②(称别人或自己的妻子)زن خود یا دیگران ③(对女主人的称呼)کدبانو

【太息】 tàixī 〈书〉آه عمیق کشیدن

【太虚】 tàixū 〈书〉خلاء بزرگ، چرخ فلك، آسمان

【太学】 tàixué دارالفنون شاهی، دانشگاه امپراطوری (در چین قدیم)

【太阳】 tàiyáng ①(日)آفتاب، خورشید: ~光 تابش آفتاب، نور آفتاب /~地儿 آفتاب خوردن ②(阳光)نور آفتاب: 晒~ /محل آفتابی 今天~很好。امروز آفتابی است. /这间屋子到下午才有点~。فقط بعد از ظهرها در این اطاق قدری آفتاب می تابد. /~电池 باطری آفتابی /~辐射〈气〉تشعشع خورشید /~光谱〈物〉(فیزیك) طیف خورشید /~黑子〈天〉کلف های خورشید /~历 تقویم خورشیدی(یا شمسی) /~镜 عینك آفتابی /~目視镜〈天〉هلیوسکوپ /~炉 کورهٔ خورشیدی /~能 انرژی خورشیدی /~年〈天〉سال خورشیدی /~系 منظومهٔ شمسی /~灶 اجاق خورشیدی

【太阳灯】 tàiyángdēng 〈医〉لامپی که نور آن بوسیلهٔ آیینهٔ شلجمی بازتاب دارد

【太阳帽】 tàiyángmào کلاه آفتابی، آفتاب گردان

【太阳鸟】 tàiyángniǎo نوعی مرغ عسل خوار در آفریقا وآسیای جنوبی

【太阳神】 tàiyángshén خدای آفتاب

【太阳窝】 tàiyángwō 〈方〉شقیقه

【太阳穴】 tàiyángxué شقیقه، گیجگاه

【太医】 tàiyī ①(皇家医生)پزشك ویژهٔ امپراطور

②〈方〉(医生) پزشك

【太阴】tàiyīn ①〈方〉(月亮) ماه، قمر ②〈天〉(نجوم) قمری: ～历 تقویم قمری/～年 سال قمری/～月 ماه قمری

【太原】Tàiyuán شهر «تای یوان»

【太子】tàizǐ ولیعهد، نایب السلطنه

汰 tài حذف کردن

态 tài ①(形态;状态) شکل، حالت، ظاهر: 形～ مورفولوژی، ریشه شناسی/姿～ ژست، پز/事～的发展 تکامل رویداد ها ②〈物〉(فیزیك) حالت: 气～ حالت گازی/液～ حالت مایع ③〈语〉(دستور) بناء فعل: 主动语～ بناء معلوم/被动～ بناء مجهول

【态度】tàidu ①(举止;神情) روش، طرز برخورد، طرز رفتار: ～和蔼 مهربان، محبت‌آمیز/～生硬 خشن (در برخورد)/耍～ از جا دررفتن، ناگهان عصبانی شدن/你这是什么～? این چه طرز برخوردی است!/他今天～有些异常。امروز طرز رفتارش غیر عادی است. ②(采取的行动、立场、看法等) رویه، برخورد، روش: 劳动～ روش کسی نسبت به کار/改变自己的～ تغییر موضع دادن/我们要把革命热情和科学～结合起来。ما باید شور وشوق انقلابی را با روش علمی کار تلفیق دهیم./在原则问题上要表明我们的～。ما باید در مسایل اصولی موضع خود را روشن کنیم./这家饭馆的服务～很好。سرویس این رستوران بسیار خوب است.

【态势】tàishì حالت، وضعیت: 战略～ وضعیت استراتژیك/军事～ وضعیت نظامی

肽 tài 〈化〉 نوعی ترکیب آلی شیمیائی بنام "peptide"

钛 tài 〈化〉(Ti) تیتان

【钛白】tàibái 〈化〉(شیمی) دواکسید تیتانی 又作"钛白粉"

泰 tài ①(平安;安宁) صلح آمیز، امن: 康～ تندرست بودن/国～民安。کشور آباد است ومردم در صلح وصفا زندگی می کنند. ②(极;最) بسیار، بی نهایت: ～西〈旧〉 باختر، غرب، مغرب زمین، اروپا

【泰斗】tàidǒu شخص ممتاز وبرجسته

【泰国】Tàiguó تایلند: ～人 اهل تایلند، تایلندی

【泰然】tàirán آرام، خوددار، خویشتن دار: ～处之 آرام گرفتن، چیزی را با خونسردی تحمل کردن/～自若 با آرامش وخویشتن داری رفتار کردن

【泰山】Tàishān ①(比喻重大的、有价值的事物) کوه «تای شان» ــ کنایه از چیزی پر ارزش و با اهمیت زیاد: 为人民的利益而死重于～。مرگ بخاطر مصالح مردم سنگین تر از کوه «تای شان» است./有眼不识～ چشم داشتن اما کوه «تای شان» را ندیدن ــ کنایه از تشخیص ندادن شخصیت والا مقام یا آدم مستعد وتوانا ②〈旧〉(岳父) پدر زن

【泰山北斗】tàishān běidǒu 见"泰斗"

【泰山压顶】Tàishān yā dǐng کوه «تای شان» بر سر کسی سنگینی کردن ــ کنایه از وجود فشار شدید ویا مشکل زیاد

【泰山压卵】Tàishān yā luǎn غلبهٔ کامل جانب قوی بر جانب ضعیف

【泰水】tàishuǐ مادر زن

【泰语】Tàiyǔ زبان تایلندی

酞 tài 〈化〉(شیمی) فتالین

tān

坍 tān فرو ریختن، افتادن: 土墙～了。دیوار گلی فرو ریخت.

【坍方】tānfāng ①(坍塌) فرو ریختن، متلاشی شدن ②(土崩) ریزش خاك

【坍圮】tānpǐ 〈书〉 فرو ریختن

【坍塌】tāntā فرو ریختن، متلاشی شدن

【坍台】tāntái 〈方〉①(垮台) منحل (مؤسسه، شرکت و...) شدن ②(丢脸) آبروی خود را ریختن

【坍陷】tānxiàn فرو نشستن، نشست کردن

贪 tān ①(贪污) فاسد، رشوه خوار: ～官污吏 مأموران فاسد دولت ②(欲望难以满足) طمع کردن: ～财 چشم طمع به پول دیگران داشتن، پول پرست بودن/～得无厌 بی نهایت آزمند بودن/～杯 می گسار بودن، شراب خواره بودن/～大求全 بدنبال طرح های جامع وبزرگ رفتن/～多嚼不烂 لقمهٔ بزرگتر از دهان خود برداشتن ③(贪图;追求) بدنبال چیزی گشتن، طمع کردن

【贪鄙】tānbǐ بسیار آزمند

【贪残】tāncán طمع کار وظالم 又称"贪狠"

【贪婪】tānlán طمع کار، حریص، آزمند: ～的目光 نگاه طمع/～地掠夺别国的资源 با طمع کاری منابع طبیعی کشور های دیگر را غارت کردن

【贪恋】tānliàn دل از چیزی بر نداشتن: ～西湖景色 به ترك دریاچهٔ زیبای غربی رغبت نداشتن/～舒适的生活 دست از راحت طلبی برنداشتن

【贪便宜】tān piányi ارزان خر بودن، بزخر بودن

【贪求】tānqiú حریصانه چیزی را طلب کردن

【贪色】tānsè زن پرستی

【贪生怕死】tānshēng pàsǐ زندگی با خفت را بر مرگ ترجیح دادن، بطور وحشت زده از مرگ ترسیدن

【贪天之功】tān tiān zhī gōng دست آوردهای دیگران را به خود نسبت دادن

【贪图】tāntú حریصانه بدنبال چیزی گشتن، طمع بستن: ～安逸 راحت طلبی/～小利 به سودهای اندك طمع بستن/不～享乐 از راحت طلبی کناره جستن

【贪玩】tānwán بازیگوش

【贪污】tānwū اختلاس، رشوه خواری: ～盗窃 اختلاس ودزدی/～和浪费是极大的犯罪。اختلاس واسراف گناهان بزرگ است./～分子 آدم مختلس

【贪小失大】tān xiǎo shī dà بر اثر چشم داشت به سود اندك، زیان های کلان دیدن؛ شتر را رها کردن وافسار شتر را چسبیدن

【贪心】 tānxīn ①(贪得的欲望) طمع، حرص، آز، ولع ②(贪得无厌) آزمند، حریص: ~不足 طماع

【贪欲】 tānyù آز، طمع، حرص

【贪赃】 tānzāng رشوه گرفتن: ~枉法 رشوه گیری ونقض قوانین

【贪嘴】 tānzuǐ شکم بارگی

滩 tān ①(靠岸的滩) دریا کنار، ساحل: 海~ کنار دریا / 沙~ شن زار ساحلی ②(水中的滩) پایاب: 险~ پایاب خطرناك / 多水急~ دره با پایاب های متعدد وآب تند

【滩地】 tāndì پایاب

【滩头堡】 tāntóubǎo 〈军〉 باریکهٔ خشکی که افراد نظامی با استفاده از آن از آب عبور کنند

摊 tān ①(铺开) پهن کردن، باز کردن: 把豆子~开晒一晒 پهن کردن لوبیا در آفتاب برای خشکانیدن / 把事情~到桌面上来谈 مسایل را بر سر میز مذاکرات مطرح کردن و بررسی نمودن ②(分担;分派) عهده دار شدن سهم: 每人~五元钱。 هر کس پنج «یوان» سهم می دهد. ③(售货摊) بساط، دکه: 地~儿 بساط / 报~儿 دکهٔ روزنامه فروش / 水果~儿 میوه‌فروش / 收~儿 جمع کردن بساط ④〈量〉[用于摊开的糊状物]: 一~稀泥 یك چالهٔ گل / 一~血 یك جوی خون ⑤(一种烹饪法) نوعی پختن: ~煎饼 پختن نان ساجی / ~鸡蛋 درست کردن نیمرو

【摊场】 tānchǎng گستردن بافه ها(محصولات درو شده) در خرمنگاه

【摊贩】 tānfàn دوره گرد

【摊档】 tāndàng 〈方〉 بساط

【摊牌】 tānpái (در بازی پوکر) دست خود را رو کردن: 迫使对方~ حریف خود را به رو کردن دست خویش وادار کردن

【摊派】 tānpài (هزینه، کار و...را) تقسیم کردن

【摊棚】 tānpéng سایبانی که برای بساط زده شده باشد

【摊晒机】 tānshàijī 〈农〉 دستگاه مخصوص پخش کردن وخشکانیدن علف درو شده

【摊市】 tānshì بازار مکارهٔ بساط ها و دکه ها

【摊头】 tāntou 〈方〉 بساط

【摊子】 tānzi ①(售货摊) بساط، دکه ②(规模) مقیاس، حجم: ~铺得太大 کاری را در مقیاس بسیار وسیع انجام دادن

瘫 tān فلج: 吓~了 بر اثر ترس زدگی فلج شدن / 偏~ 〈医〉 (طب) فلج نصف بدن

【瘫巴】 tānba 〈方〉 فلج شدن

【瘫痪】 tānhuàn ①〈医〉 (طب) فلج: ~病人 بیمار فلج زده ②(机构不能正常工作) فلج بودن، خوابیدن، از کار افتادن: 交通运输陷于~。 ترافیك وحمل و نقل فلج شد(یا خوابید).

【瘫软】 tānruǎn (دست، پا و...) ضعیف و سست، کرخت

【瘫子】 tānzi مفلوج، بیمار فلج زده

tán

坛 tán ①(祭台) قربانگاه، مذبح: 天~ معبد آسمانی / 日~ ... ②(土台) تپهٔ گلی: 花~ بستر گل ③(台子) محراب خورشید ... محافل، 讲~ سکوی کلاس ④(专指文艺界或体育界) سکو: 文~ جهان ادب، محافل ادبی / 体~ محافل ورزشی / 棋~ جهان شطرنج ⑤(口小肚大的陶器) خمره: 一~醋 یك خمرهٔ سرکه / 酒~ خمرهٔ شراب / ... محافل شطرنج

【坛坛罐罐】 tántán-guànguàn کنایه از اشیاء خرد وریز ها ــ کنایه از اشیاء: 不怕打烂~ نترسیدن از تلف شدن خرد وریز ها ــ کنایه از نترسیدن از نابود شدن اموال شخصی

【坛子】 tánzi خمره

昙 tán پوشیده از ابر

【昙花】 tánhuā نوعی گل بسیار زیبا اما کوتاه عمر بنام "Epiphyllum"

【昙花一现】 tánhuā yī xiàn مانند گل کوتاه عمر، بادوام نبودن، آنی وزودگذر بودن: ~的人物 شخصی که زمانی مشهور بوده ولی زود گم نام شده باشد

谈 tán ①(说话或讨论) صحبت یا بحث کردن: 我们好好~~。 بیا در این باره خوب صحبت کنیم. / 我想同你们~一~文学创作问题。 می خواهم با شما در پیرامون خلاقیت ادبی صحبت کنم. / 得来~ با کسی میانهٔ خوب داشتن / 他们俩~了一个晚上。 هر دو آنها تمام شب مشغول صحبت بودند. ②(所谈的话) صحبت: 奇~ صحبت عجیب وغریب / 无稽之~ صحبت پوچ و بی معنی ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【谈不到】 tánbudào خارج از موضوع: 没有政治上的独立，就~经济上的独立。 بدون داشتن استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی مطرح نیست. 又作"谈不上"

【谈到】 tándào در بارهٔ چیزی صحبت کردن: 他~我国工业发展的前景。 او در بارهٔ دورنمای توسعهٔ صنایع چین صحبت کرد.

【谈锋】 tánfēng زبان آوری، فصاحت، خوش کلامی: ~甚健 فصیح بودن، فصاحت داشتن

【谈何容易】 tán hé róngyì بهیچوجه آسان نبودن

【谈虎色变】 tán hǔ sè biàn با بردن نام ببر رنگ چهرهٔ کسی پریدن ــ کنایه از هراسیدن از حتی ذکر نام چیزی ترسناك

【谈话】 tánhuà ①(交谈) صحبت، گفتگو، گپ: 亲切友好的~ گفتگوی صمیمانه ودوستانه ②(发表意见) اظهارات: 发表书面~ منتشر کردن اظهارات کتبی

【谈家常】 tán jiācháng گپ زدن، از چیزهای روزمره صحبت کردن، از هر دری سخن گفتن

【谈唠】 tánlào 〈方〉 از هر دری صحبت کردن

【谈论】 tánlùn در بارهٔ چیزی صحبت کردن، بحث کردن

【谈判】 tánpàn مذاکره، گفتگو: 举行~ مذاکره کردن / 贸易~ مذاکرهٔ بازرگانی / 重开~ مذاکره را دوباره شروع کردن / 中断。 مذاکره قطع شد. / ~桌 میز کنفرانس

【谈情说爱】 tán qíng shuō ài عشق بازی کردن

【谈说】 tánshuō صحبت کردن

【谈天】 tántiān گپ زدن، صحبت کردن: ~说地 از هر دری

سخن گفتن
【谈闲天】 tánxiántiān از هر دری سخن گفتن
【谈笑】 tánxiào با خنده حرف زدن
【谈笑风生】 tánxiào fēng shēng با شادی وشوخ طبعی حرف زدن
【谈笑自若】 tánxiào zìruò همچنان صحبت کردن وخندیدن او بدون اینکه ~。他沉着镇静، گویا چیزی اتفاق نیفتاده باشد خم به ابرو بیاورد، به صحبت کردن وخندیدن ادامه داد.
【谈心】 tánxīn درد دل کردن: 促膝~ پهلوی هم نشستن و درد دل کردن
【谈兴】 tánxìng علاقه به صحبت: ~正浓 در بحبوحهٔ صحبت بودن
【谈叙】 tánxù در بارهٔ گذشته صحبت کردن
【谈言微中】 tán yán wēi zhòng سربسته حرف زدن، در لفافه سخن گفتن
【谈助】 tánzhù موضوع صحبت: 足资~ چیز خوبی را موضوع گفتگو قرار دادن
【谈资】 tánzī سوژهٔ صحبت، موضوع صحبت

弹 tán ①(用弹力射出)(با منجنیق) پرتاب کردن: ~石子 پرتاب سنگ با منجنیق ②(弹跳) پریدن، جهیدن: 球从篮板上~回来。/توپ به تختهٔ تور بسکتبال خورد ودوباره برگشت. 从跳板上~起来 از تختهٔ فنری پریدن ③(弹手指) با انگشت /خاکستر سیگار را با ضربهٔ انگشت تکاندن ~烟灰: تکان دادن 把帽子上的灰尘~掉 گرد وغبار را از روی کلاه زدودن ④(拨弄;弹奏) نواختن، با مضراب زدن: ~钢琴 /نواختن پیانو 老调重~ /همان آهنگ ~琵琶 با مضراب نواختن ساز «پی پا» ⑤(有弹性) قابل ارتجاع، فنری: ~性 قابلیت کهنه را زدن ⑥(抨击) متهم کردن، اعلام جرم کردن ارتجاع
另见 dàn
【弹拨】 tánbō نواختن ساز زهی بانوك انگشت یامضراب
【弹拨乐器】 tánbō yuèqì ساز های زهی که بانوك انگشت یامضراب نواخته می شود
【弹唱】 tánchàng آواز خواندن درضمن ساز نواختن
【弹词】 táncí 〈曲艺〉 نقالی همراه با سازهای زهی(به لهجه های گوناگون جنوبی چین)
【弹冠相庆】 tán guān xiāng qìng (به مجرد اطلاع یافتن از ترفیع یکی از دوستان خود) به یکدیگر تبریك گفتن وگرد و غبار از کلاه هم زدودن (به امید اینکه به مقام های شایسته دست یابند)
【弹劾】 tánhé اعلام جرم کردن (بر علیهٔ ماموران عالی رتبه)
【弹花】 tánhuā پنبه زدن، حلاجی کردن: ~机 دستگاه پنبه زنی یا حلاجی
【弹簧】 tánhuáng فنر: 回动~ فنر ارتجاعی/保险~ / فنر ضامن 钢~ /فولاد فنری 床垫~ /تشك فنری 秤~ /ترازوی فنری 铰~ /لولای فنری 门~ /در فنری 圈~ /حلقهٔ فنری 锁~ قفل فنری
【弹纠】 tánjiū 见"弹劾"
【弹力】 tánlì نیروی قابل ارتجاع: 失去~的橡皮圈 حلقهٔ لاستیکی غیر قابل ارتجاع / 尼龙~袜 ~ /نایلون کش دار جوراب کش دار
【弹球】 tánqiú مهره، تیله (بازی کردن)
【弹射】 tánshè 〈军〉 پرتاب کردن، بیرون انداختن: ~器 دستگاه پرتاب کننده، منجنیق پران /~座舱 کپسول پران /~座椅 صندلی پران
【弹跳】 tántiào پرش، جهش: ~力好 خوب پرش داشتن /~板 تختهٔ فنری
【弹性】 tánxìng قابلیت ارتجاع، کش، فنر: 又软又有~的地毯 فرش نرم ودارای قابلیت ارتجاع /这种毛~大,拉力强。 این نوع پشم قابلیت ارتجاع ونیروی کشش خوب دارد. /球的~符合标准。 قابلیت ارتجاع توپ در حد استاندارد است. /~极限 نهایت قابلیت ارتجاع /~计 نیروی ارتجاعی سنج /~抗〈物〉 (فیزیك) مقاومت ارتجاعی /~塑料 لاستیك کش دار /~体 هر نوع مادهٔ قابل ارتجاع
【弹压】 tányā سرکوب کردن، خواباندن، فرونشاندن
【弹指】 tánzhǐ انگشت زدن: ~之间 در یك چشم بر هم زدن
【弹奏】 tánzòu ①(弹乐器)(ساز زهی) با مضراب نواختن ②〈书〉(向帝王检举官吏的罪行) در حضور امپراطور اعلام جرم کردن (برعلیه مامورین دولتی)

覃 tán ①〈书〉(深) عمیق: ~思 ژرف اندیش ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 Qín

痰 tán خلط: 吐~ تف کردن
【痰喘】 tánchuǎn 〈中医〉 تنگی نفس ناشی ازازدیاد خلط
【痰厥】 tánjué 〈中医〉 (طب چینی) بی هوشی ناشی از بند آمدن دستگاه تنفس
【痰气】 tánqì 〈方〉 ①(精神病) اختلال روحی ②(卒中) سکتهٔ مغزی
【痰桶】 tántǒng 〈口〉 سلفدان، ظرف مخصوص انداختن آب دهان
【痰盂】 tányú سلفدان، ظرف مخصوص انداختن آب دهان
【痰郁】 tányù (طب چینی) از دیاد خلط در بدن و باعث صدای خرخر از گلو شدن

谭 Tán 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

潭 tán ①(深池) حوض عمیق، استخر ژرف: 一~死水 آبگیر /龙~虎穴 اژدها و کنام ببر ـ کنایه از محل خطرناك مرداب ②〈方〉(坑) گودال عمیق
【潭府】 tánfǔ ①(深渊) حوض عمیق، ورطه ②(尊称对方的住宅) خطاب محترمانه به منزل کسی

檀 tán ①〈植〉 نوعی گیاه بنام "Wingceltis" ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【檀板】 tánbǎn قاشقك ساخته شده از چوب سخت وبا دوام
【檀香】 tánxiāng 〈植〉 صندل: ~木 چوب صندل /~扇 باد بزن از چوب صندل /~油 روغن صندل /~皂 صابون صندل
【檀香山】 Tánxiāngshān جزیرهٔ هونولولو

tǎn

忐 tǎn

【忐忑】tǎntè مضطرب، آشفته، دغدغه، بی ~不安: دغدغه، بی قرار، مضطرب، ناراحت

坦 tǎn ①(平) هموار، صاف ~平: هموار، صاف (زمین) ②(心里安定) آرام، آسوده، خوددار ③(坦白) بی ریا، بی آلایش، صاف وساده

【坦白】tǎnbái ①(直率) راست، رك گو، صریح: ~对你说 به شما راست می گویم / 襟怀~ درستكار و روراست ②(如实地说错误或罪行) اقرار كردن، اعتراف كردن: 彻底~交待 كاملا اقرار كردن به گناهان خود /~从宽,抗拒从严 تساهل وآسان گیری نسبت به كسانی كه به گناهان خود اقرار می كنندو شدت وسخت گیری نسبت به كسانی كه از این كار خود داری می كنند

【坦诚】tǎnchéng رك گو وصمیمی: ~相见 با صمیمانه وبی پرده با یكدیگر رفتار كردن

【坦荡】tǎndàng ①(宽广平坦) گشاد وهموار: ~的大道 جاده٬ گشاد وهموار ②(胸襟宽畅) گشاده دل، دارای طبع بلند: 胸怀~ گشاده دل وروح بزرگ با مناعت طبع

【坦克】tǎnkè تانك: ~乘员 خدمه٬ تانك / ~手 تانكچی / ~兵 تانكران

【坦平】tǎnpíng صاف وهموار

【坦然】tǎnrán آرام، آسوده، راحت: ~自若 كاملا آسوده وراحت

【坦桑尼亚】Tǎnsāngníyà تانزانیا(نام یك كشور): ~人 اهل تانزانیا، تانزانیایی

【坦率】tǎnshuài رك گو، صریح، بی پرده، راست رو: 为人~ صمیمانه تبادل نظر كردن / ~地交换意见 راست وظاهر وباطن یكی بودن

【坦爽】tǎnshuǎng بی پرده، صریح، صمیمی

【坦途】tǎntú راه هموار، شاهراه: 攀登科学高峰既无捷径,又无~。 برای رسیدن به قله٬ دانش ومعرفت نه راه میان بر وجود دارد و نه راه هموار.

【坦直】tǎnzhí ①(坦率) رك گو، صریح، بی پرده ②(平坦笔直) (جاده) صاف ومستقیم

【坦挚】tǎnzhì رك گو و صمیمی

袒 tǎn ①(裸露上身) برهنه بودن قسمت بالای بدن: ~胸露臂 (بانوان) برهنه بودن گردن وشانه٬ ②(袒护) حمایت بی اصول كردن: 偏~ یك جانبه طرفداری كردن

【袒护】tǎnhù حمایت بی اصول كردن: ~一方 طر فداری خود از یك جانب / 公然~ علنا از یك جانب طرفداری را نشان دادن / 你别~他。 برای او بهانه نتراشید.

钽 tǎn 〈化〉(Ta) تانتال

毯 tǎn پتو، گلیم، فرش: 毛~ پتوی پشمی / 绒~ پارچه٬ فلانل كركدار / 地~ فرش، قالی / 挂~ فرش دیوار كوب

【毯子】tǎnzi پتو

tàn

叹 tàn ①(叹气) آه كشیدن: 长~一声 آه عمیق كشیدن ②(叹赏) به تحسین آه كشیدن: 赞~ بسیار تحسین كردن / ~为奇迹 چیزی را به مثابه٬ دست آوری شگفت آور پسندیدن وتحسین كردن

【叹词】tàncí حرف ندا

【叹服】tànfú به تحسین آه كشیدن: 令人~ قابل ستایش وقانع كننده بودن

【叹气】tànqì آه كشیدن: 唉声~ از روی یأس وناامیدی آه كشیدن

【叹赏】tànshǎng پسندیدن وستودن

【叹为观止】tàn wéi guān zhǐ ستایش (یك اثر هنری) به كمال مطلوب

【叹息】tànxī 〈书〉 آه كشیدن

【叹惜】tànxī با آه اظهار تأسف كردن

炭 tàn ①(木炭) زغال چوب: 木~ زغال چوب / 烧~ زغال سازی از چوب ②〈方〉(煤) زغال سنگ

【炭笔】tànbǐ مداد زغالی

【炭画】tànhuà 〈美术〉 نقاشی با مداد زغالی

【炭火】tànhuǒ زغال چوب افروخته، اخگر

【炭精灯】tànjīngdēng 见"弧光灯"húguāngdēng

【炭疽】tànjū 〈医〉 (طب) سیاه زخم: ~病〈农〉 نوعی آفت گیاهی كه بر اثر قارچ گرفتگی قسمت های مختلف گیاه فاسد وتیره می شود

【炭盆】tànpén آتشدان، منقل آتش، مجمر آتش

【炭窑】tànyáo انبار زغال چوب

探 tàn ①(设法了解) برای دست یافتن به تجسس كردن، در جستجوی اطلاعات از كسی بر آمدن: 试~ چیزی تلاش كردن / ~宝 گنج یابی كردن در كوه 深山 / ~路 راه جویی، راه یابی / ②(侦探) جاسوس، كارآگاه: 敌~ جاسوس دشمن / 侦~ كار آگاه ③(看望) دیدار كردن: ~亲访友 از قوم وخویشان ودوستان دیدار كردن / ~病 به عیادت بیمار رفتن، بیمار پرسی ④(伸出) دراز كردن، بیرون آوردن: 他从门口~进头来。 او از در به درون سر كشید. / 行车时不要~身窗外。 دم حركت اتوبوس سر خود را از پنجره بیرون نیاورید.

【探测】tàncè مساحی ونقشه برداری كردن: ~海底情况 از بستر دریا مساحی ونقشه برداری كردن / ~水深 عمق آب را اندازه گیری كردن / ~悬崖高度 ارتفاع پرتگاه را پیمودن

【探测器】tàncèqì دستگاه كاشف: 宇宙~ دستگاه كاشف كیهان پیما

【探查】tànchá جستجو و بازرسی كردن

【探访】tànfǎng ①(访求) جستن، جستجو كردن: ~民间秘方 جستجو كردن نسخه های محرمانه٬ پزشكی رایج در میان مردم ②(看望) به دیدن كسی رفتن

【探风】tànfēng جستجوی اطلاعات کردن

【探戈】tàngē رقص تانگو

【探花】tànhuā لقب مخصوص کسی که در عالی ترین امتحانات درباری مقام سوم را بدست آورد

【探家】tànjiā برای دیدن خویشاوندان به خانهٔ خود بر گشتن

【探监】tànjiān ملاقات کردن با زندانی

【探井】tànjǐng ①〈矿〉کندهٔ آزمایشی برای یافتن رگه های معدنی؛ گمانه زدن ②〈石油〉چاه نفت آزمایشی: 野猫~ حفر کردن چاه نفت آزمایشی، گمانه زدن در صحرا

【探究】tànjiū جویای چیزی بودن، رسیدگی کامل کردن: ~原因 جویای علل بودن

【探看】tànkàn ①(看望病人) به عیادت بیمار رفتن ②(察看) بازرسی کردن

【探空】tànkōng 〈气〉اکتشاف (هوا شناسی): ~气球 بالون مخصوص اکتشاف تغییرات جوی

【探口气】tàn kǒuqi در جستجوی نظر ها یا احساسات کسی بر آمدن

【探矿】tànkuàng به اکتشاف مواد معدنی در ناحیه ای پرداختن

【探雷】tànléi کشف مین: ~器 مین یاب

【探路】tànlù جستجوی راه کردن، راه جویی

【探明】tànmíng (مطلبی را) از طریق رسیدگی وتحقیق مشخص کردن: 已~的煤储量 ذخایر ثابت شدهٔ زغال سنگ / 新油田的含油层结构已经~。 ساخت حامل نفت میدان جدید نفت خیز معلوم شده است.

【探囊取物】tàn náng qǔ wù از توی آستین خود چیزی در آوردن ــ کنایه از مانند آب خوردن آسان بودن

【探亲】tànqīn ①(探望父母或配偶) به دیدار اعضای خانوادهٔ خود رفتن: ~假 مرخصی برای دیدار اعضای خانوادهٔ خود ②(探望亲戚) به دیدار خویشاوندان رفتن: 到故乡~访友 به زادگاه رفتن و از خویشاوندان ودوستان خود دیدار کردن

【探求】tànqiú جستجو کردن، تجسس کردن: ~真理 حقیقت جستجو کردن

【探区】tànqū ناحیهٔ اکتشافی

【探伤】tànshāng 〈冶〉پیدا کردن درز یا ترك (در فلز کاری): ~仪 درزیاب

【探身】tànshēn بدن خود را به جلو دادن

【探胜】tànshèng جستجوی منظرهٔ زیبا کردن

【探视】tànshì به عیادت رفتن: ~病人 به عیادت رفتن، بیمارپرسی / ~时间 ساعات ملاقات (در بیمارستان)

【探试】tànshì آزمایش کردن

【探索】tànsuǒ اکتشاف، کشف کردن: ~宇宙的秘密 رازهای کیهان را کشف کردن / 星际~ اکتشافات بین الکواکب / ~事物的本质 به جستجوی ماهیت اشیاء پرداختن / ~真理 جستجوی حقیقت کردن / 这一领域中的某些问题，还有待进一步的~。 بعضی مسایل مربوط به این حوزه باید بیش از پیش مورد مطالعه وبررسی قرار گیرد.

【探讨】tàntǎo رسیدگی کردن، تحقیق کردن، به پژوهش ها دست زدن: 从不同角度对问题进行~ از زاویه های مختلف مسئله را مورد مطالعه وبررسی قرار دادن / 对针麻原理作进一步的~ در مورد اصول بی هوشی طب سوزنی تحقیقات بیشتری به عمل آوردن

【探听】tàntīng سراغ جستن، در جستجو بر آمدن: ~下落 از محل احتمالی چیزی یا کسی سراغ جستن / ~消息 در جستجوی اطلاعات بر آمدن / ~人家的私事 در امور شخصی دیگران دخالت کردن / ~虚实 برای بدست آوردن اطلاعات از نیروی دشمن تلاش کردن

【探头】tàntóu سر خود را بیرون دادن

【探头探脑】tàntóu-tànnǎo سر داخل در کردن وبه اطراف نگاه کردن

【探望】tànwàng ①(伸出头去看) برای نگاه کردن سر خود را بیرون آوردن: 她不时向窗外~。 او دم به دم سر خود را از پنجره بیرون می آورد. ②(看望) دیدار کردن: 回国~亲友 به میهن خود باز گشتن واز خویشاوندان ودوستان خود دیدار کردن

【探问】tànwèn ①(试探着询问) استفسار کردن، جویا شدن: 他们一再~此事。 آنها بار ها دربارهٔ این مطلب استفسار کردند. ②(探望；问候) دیدار کردن، احوال پرسی کردن

【探悉】tànxī خبر گرفتن، پرس وجو کردن: 从有关人士~ از افراد مربوط خبر گرفتن

【探险】tànxiǎn سیاحت اکتشافی کردن: 到原始森林去~ سیاحت اکتشافی در جنگل های کشف نشده / ~队 گروه سفر اکتشافی

【探险家】tànxiǎnjiā سیاح کاشف: 南极~ سیاح کاشف در قطب جنوب

【探信】tànxìn جستجوی اطلاعات کردن

【探寻】tànxún جستجو کردن، عقب چیزی گشتن

【探询】tànxún 见"探问"

【探鱼仪】tànyúyí 〈渔〉دستگاه ماهی یاب

【探照灯】tànzhàodēng نور افکن: ~的灯光 اشعهٔ نور افکن

【探针】tànzhēn 〈医〉(طب) میل جراحی

【探知】tànzhī پس از تحقیق وبررسی معلوم شدن

【探子】tànzi ①〈旧〉(侦察兵) پیش طلایه ②(一种探取东西的用具) لوله‌ای که برای نمونه گیری غله بکار می رود

碳 tàn 〈化〉کربن، زغال خالص

【碳黑】tànhēi 〈化〉(شیمی) سیاهی کربنیك

【碳化】tànhuà 〈化〉تبدیل کردن به کربن: ~钙〈化〉کاربید کلسیم / ~硅 کاربید سیلیکون / ~物 کاربید

【碳精】tànjīng 〈电〉(برق) کاربن: ~棒 میلهٔ کربن / ~电极 قطب الکتریکی کربن

【碳氢化合物】tànqīng huàhéwù 〈化〉(شیمی) هیدروکربن

【碳刷】tànshuā 〈电〉تار کربن: ~灯 چراغ کربن

【碳水化合物】tànshuǐ huàhéwù 〈化〉(شیمی) ترکیبات خنثای کربن واکسیژن

【碳丝】tànsī 〈电〉تار کربن: ~灯 چراغ کربن

【碳素钢】tànsùgāng 〈化〉فولاد کربنیك

【碳酸】tànsuān 〈化〉اسید کربنیك: ~钙 کربنات کلسیم / ~气 گاز دارای دواکسید کربنیك / ~钠 کربنات سودیوم / ~氢钠

كربنات 盐~/ بيكربنات سوديوم

tāng

汤 tāng ①(热水)آب گرم، آب جوش: 温~浸种 خيساندن دانه در آب ولرم ②[多用于地名] چشمهٔ آب گرم ③(菜汤;汤汁) آش، سوپ: 清~ آش ساده / 肉~ آبگوشت / 三菜一~ يك آش با سه ... / 米~ آش برنج / 鸡~ سوپ جوجه ④(汤药) جوشاندهٔ گياهان دارويي: 姜~ جوشاندهٔ ... نوع غذا ⑤〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين زنجبيل

【汤包】tāngbāo دلمهٔ ايكه با گوشت كوبيده پيچيده وبخار پزمی‌شود

【汤匙】tāngchí قاشق

【汤锅】tāngguō 〈旧〉 ديگ بزرگ كشتارگاه كه برای كندن موی حيوان ذبح شده بكار می رود

【汤壶】tānghú بطری فلزی آب گرم (برای گرم كردن بستر)

【汤剂】tāngjì 〈中医〉 جوشاندهٔ گياهان دارويي چينی

【汤加】Tāngjiā تونگا(نام يك كشور): 人~ اهل تونگا

【汤面】tāngmiàn رشتهٔ آش

【汤沐】tāngmù 〈方〉 حمام كردن

【汤婆子】tāngpózi 〈方〉见"汤壶"

【汤儿事】tāngrshì 〈方〉①(敷衍了事) (مطلبی را) ماست مالی كردن ②(虚有其表的事) كار سطحی وكم اهميت

【汤勺】tāngsháo ملاقهٔ بزرگ (برای برداشتن آش)

【汤水】tāngshuǐ ①(食物煮后的汤儿) آش، سوپ ②〈方〉(开水或热水) آب جوش يا آب گرم

【汤头】tāngtóu 〈中医〉 نسخهٔ تجويز شده برای گياهان دارويی: 歌诀~ نسخهٔ طبی چين كه بصورت موزون ومقفی نوشته می شود

【汤碗】tāngwǎn كاسهٔ آش خوری

【汤药】tāngyào 〈中医〉 جوشاندهٔ گياهان دارويي

【汤圆】tāngyuán دلمه از برنج چسبنده كه در ميان آن گوشت يا شكر گذاشته وآب‌پز می شود

铴 tāng

【铴锣】tāngluó نوعی زنگ پهن وكوچك برنجی

嘡 tāng 〈象〉 صدای بلند پرطنين

【嘡啷】tānglāng صدای جرنگ

羰 tāng 〈化〉 (شيمی) كربنيل

【羰基】tāngjī 〈化〉 (گروه) كربنيل

蹚 tāng ①(涉水) با پا از آب گذشتن: 水过河~ با پا از ... نهر گذشتن / 了一脚泥~ گل آلود شدن پا بر اثر پياده از آب ②〈农〉(翻土除草) خاك را زير و رو كردن و وجين نمودن عبور كردن

【蹚道】tāngdào 〈方〉 جستجوی راه كردن؛ جستجوی اطلاعات كردن

【蹚浑水】tāng húnshuǐ 〈方〉 همدست (در انجام كار بد) شدن

táng

唐 Táng ①(唐朝)(٦١٨-٩٠٧) سلسلهٔ «تانگ»: 诗~ اشعار سلسلهٔ «تانگ» ②〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين

【唐餐】tángcān غذای چينی

【唐花】tánghuā گل های گل خانه

【唐人街】Tángrénjiē شهرك چينی ها

【唐三彩】tángsāncǎi 〈考古〉 سفال لعابی سه رنگهٔ متعلق به سلسلهٔ«تانگ»

【唐突】tángtū خشن، بی ادب: 出言~ حرف های درشت زدن / 的行动~ عمل گستاخانه وجسورانه

【唐装】tángzhuāng لباس چينی

堂 táng ①(正房) اطاق نشيمن، اطاق اصلی يك خانه ②(某种活动用的房屋) تالار يا اطاقی كه برای كار معينی اختصاص داده شده باشد: 人民大会~ تالار بزرگ خلق / 讲~ كلاس / 课~ اطاق كنفرانس / 食~ ناهارخوری / 澡~ حمام ③〈旧〉(公堂) دادگاه، محكمه: 过~ محاكمه عمومی، گرمابه ④(堂房) روابط بين عموزادگان: 姊妹~ دختر های عمو ⑤〈量〉: 一~家具 يك سری اثاثيهٔ خانه / 每天上四~课 هر روز چهار ساعت درس داشتن شدن

【堂奥】táng'ào 〈书〉①(堂的深处) پائين ترين قسمت تالار ②(腹地) داخل يك كشور ③(深奥的道理) افكار يا دانش عميق: 不能窥其~ ناتوانی در ادراك افكار يا دانش عميق

【堂而皇之】táng ér huáng zhī ①(气派大) موقر، با وقار، سنگين ②(公开;不加掩饰) علنا، بدون هيچگونه ملاحظات

【堂房】tángfáng 见"堂"④

【堂鼓】tánggǔ نوعی طبل كه در اپرای پكن بكار می رود

【堂倌】tángguān 〈旧〉 پيشخدمت در رستوران

【堂号】tánghào نام سالن يا نام فروشگاه

【堂皇】tánghuáng با شكوه، با عظمت: 富丽~ زيبا و شكوهمند، مجلل و با عظمت

【堂会】tánghuì برنامه های تفريحی كه در خانه های شخصی اجرا می شود

【堂客】tángkè 〈主〉①(妇女) زن، خانم ②(妻) زن، همسر، زوجه، عيال

【堂堂】tángtáng ①(容貌庄严大方) باوقار، سنگين: 仪表~ قيافهٔ موقر داشتن ②(有志气;有气魄) (مرد) بلند همت ③(形容阵容或力量壮大) شكوهمند، هيبت انگيز ومتهور: 之阵~ آرايش شكوهمند نيروها

【堂堂正正】táng táng zhèng zhèng ①(身材威武, 仪表出众) دارای قيافه يا قامت موقر و گيرا ②(光明正大) درستكار و رك و راست

【堂屋】tángwū اطاق مركزی(در خانه های سنتی يك طبقهٔ چينی كه چندين اطاق در يك رديف دارد)

【堂戏】tángxì ①见"堂会"②(地方剧种之一) نوعی اپرای

محلی رایج در استان «خوبای»

棠 táng 见"棠梨"

【棠棣】tángdì ①(中国古书上的一种植物) نوعی درخت ②گیلاس چینی (兄弟姐妹) برادران وخواهران

【棠梨】tánglí 〈植〉"Birchleaf pear" نوعی گلابی بنام

溏 táng چسبنده، نیمه مایع

【溏便】tángbiàn 〈中医〉(طب چینی) مدفوع نیمه مایع

【溏心】tángxīn نیم بند: ~儿蛋 تخم مرغ نیم بند

塘 táng ①(堤岸) بند، آب بند: 河~ / آب بند رودخانه 海~ سد دریا ②(水池) حوض: 鱼~ حوضچهٔ پرورش ماهی ③(浴池) حمام: 澡~ خزانهٔ حمام عمومی، گرمابه

【塘肥】tángféi کود لجنی

【塘鳢】tánglǐ 〈动〉 کپوری که در حوضچه پرورش می یابد

【塘泥】tángní لجن حوض

【塘堰】tángyàn مخزن کوچك آب (در مناطق کوهستانی) 又称"塘坝"

搪 táng ①(抵挡) رفع کردن، دور کردن: ~风 جلو باد ②(搪塞) از زیر کاری در رفتن: ~饥 رفع گرسنگی کردن / ~帐 از زیر حساب وکتاب دررفتن ③(涂上) رنگ (گل، رنگ و...) روی چیزی مالیدن: ~炉子 گل اندود کردن داخل بخاری ④见"镗"táng

【搪瓷】tángcí لعاب: ~茶缸 لیوان لعابدار / ~器皿 ظروف لعاب دار

【搪塞】tángsè کاری را سرسری انجام دادن، کسی را از سر باز کردن: 他几句~ با گفتن چند کلمهٔ مبهم کسی را از سر باز کردن / ~差事 وظیفه را سرسری انجام دادن، سرسری کار کردن

樘 táng 〈建〉 قاب در یا پنجره

膛 táng ①(胸膛) سینه، صدر: 胸~ سینه / 杀牛开~ بریدن گلو وشکافتن سینهٔ گاو ②(器物的中空部分) قسمت توخالی چیزی، کاواك: 炉~ آتشدان بخاری / 枪~ سوراخ لولهٔ تفنگ / 子弹上了~。 تفنگ فشنگ گذاری شده است.

【膛线】tángxiàn 〈军〉 خان تفنگ

【膛音】tángyīn صدای بلند و طنین‌انداز

【膛子】tángzi 〈方〉 آتشدان

糖 táng ①(食糖) قند، شکر: 白~ شکر تصفیه شده / 砂~ شکر / 红~ شکر سرخ / 冰~ نبات ②(糖渍; 糖腌) شکرزده، شکر پرورده: 姜~ زنجبیل شکر پرورده / 蒜~ سیر آب نبات، شیرینی ③(糖果) اشباع شده در محلول غلیظ قند

【糖厂】tángchǎng کارخانهٔ تولید شکر

【糖醋】tángcù سرکه وشکر، ترش و شیرین، میخوش: ~排骨 خوراك گوشت دنده با مزهٔ می خوش / ~鱼 خوراك ماهی با سوس ترش و شیرین

【糖甙】tángdài 〈化〉(شیمی) گلو کزید

【糖坊】tángfáng کار گاه قند سازی

【糖膏】tánggāo مادهٔ غلیظ قندی (برای ساختن شکر)

【糖果】tángguǒ شیرینی، کنفتی

【糖葫芦】tánghúlu زالزالك های وحشی به سیخ کشیده شده در پوستهٔ متبلور از آب شکر(تنقل سنتی چینی)

【糖化】tánghuà 〈化〉 تبدیل به قند کردن

【糖浆】tángjiāng محلول غلیظ قند

【糖精】tángjīng ساخارین

【糖类】tánglèi 〈化〉(شیمی) کربن هیدرات

【糖量计】tángliàngjì 〈化〉 قند سنج

【糖料作物】tángliào zuòwù 〈农〉 محصول قندی

【糖萝卜】tángluóbo ①〈口〉(甜菜) چغندر ②〈方〉(蜜饯胡萝卜) هویج شکر زده

【糖酶】tángméi 〈化〉(شیمی) کربن هیدراس

【糖蜜】tángmì شیرهٔ قند، شهد

【糖尿病】tángniàobìng بیماری قند: ~患者 بیمار مبتلاء به قند

【糖人】tángrén مجسمهٔ قندی بشکل انسان، پرنده یا حیوان

【糖食】tángshí خوراك های قندی

【糖霜】tángshuāng ①(粘在食物表面上的一层白糖) شکر ②〈方〉 ذره های شکر که روی شیرینی ها می نشیند

【糖水】tángshuǐ محلول غلیظ قند: ~桔子(荔枝) نارنگی (لی جی) در محلول غلیظ قند

【糖衣】tángyī پوشش قندی: 这种药片有~。 این قرص پوشش قندی دارد.

【糖衣炮弹】tángyī pàodàn گلولهٔ شکرآلود ـ کنایه از وسیله‌ای برای فاسد کردن کسی و او را به طرف خود جلب کردن

【糖纸】tángzhǐ پوشش قندی روی شیرینی

镗 táng 〈机〉 سوراخ و سوهان کردن (با دستگاه مته)

【镗床】tángchuáng 〈机〉 دستگاه مته و سوهان

【镗刀】tángdāo 〈机〉 تیغهٔ مته وسوهان

【镗孔】tángkǒng 〈机〉 سوراخ وسوهان کردن

螳 táng آخوندك

【螳臂当车】táng bì dāng chē آخوندك سعی می کند از حرکت ارابه جلو گیری کند ـ در مورد کسی گفته می شود که در ارزیابی نیروی خود مبالغه می کند وسعی می نماید نیروی بزرگ دیگران را به قهقرا بکشاند

【螳螂】tángláng 〈动〉 آخوندك

【螳螂捕蝉，黄雀在后】tángláng bǔ chán, huángquè zài hòu آخوندك جیرجیرك را شکار می کند، غافل از اینکه گنجشك بدنبال او می گردد ـ کنایه از کسی که به منفعت در پیش چشم دوخته و از خطر بزرگی که پشت گوش او است غافل بماند

tǎng

帑 tǎng 〈书〉 خزانهٔ دولت، موجودی خزانهٔ دولت: 公~ خزانهٔ دولت / 藏~ وجوه عمومی

傥 tǎng 〈连〉 اگر، چنانچه، در صورتی که: ~有不测 اگر اتفاق ناگواری بیفتد...

【倘或】tǎnghuò 见"倘若"
【倘来之物】tǎng lái zhī wù سود غیر مترقبه یا ناشایسته
【倘然】tǎngrán 见"倘若"
【倘若】tǎngruò 〈连〉اگر، چنانچه، در صورتی که: ~发现情况，立即报告。در صورتی که امری غیر عادی اتفاق بیفتد، فورا گزارش بدهید.
【倘使】tǎngshǐ 见"倘若"

淌 tǎng ریختن، روان شدن، چکیدن: ~眼泪 اشك ریختن /~血。خون از زخم /伤口~口水 آب از دهان روان شدن /他脸上~着汗水。از صورتش عرق می ریخت. /木桶漏水，~了一地。سطل چکه کرد وآب همه جا را گرفت.

耥 tǎng وجین کردن وشیار کردن خاك (در شالیزار)
【耥耙】tǎngpá 〈农〉چنگکی که در هموار سازی زمین شالیزار بکار می رود

躺 tǎng دراز کشیدن: ~在床上 روی بستر دراز کشیدن/ ~下歇歇 دراز کشیدن واستراحت کردن/ 不要~在过去的成绩上睡大觉。با خاطره‌ی موفقیت های گذشته دل خوش نداشته باشید.
【躺倒】tǎngdǎo دراز کشیدن: ~不干 — در بستر خود ماندن کنایه از خود داری از قبول مسئولیت
【躺柜】tǎngguì نوعی صندوق دراز وپست که سر داشته باشد
【躺椅】tǎngyǐ صندلی راحتی با زیر پائی

tàng

烫 tàng ①(烫伤)بر اثر آب جوش زخمی شدن: 让开水~着了。از آب جوش دستش تاول زد. /我喝汤时~了嘴。دهانم در موقع آش خوردن سوخت. /热得~手 داغ بودن ②(加热)گرم کردن، داغ کردن: ~酒 گرم کردن ظرف شراب با آب داغ /~脚 با آب داغ حمام کردن /澡 ~ شستشوی پا در آب گرم ③(温度高;热)داغ، گرم: 这汤真~！این آش واقعا خیلی داغ است. ④(熨)اتو کردن: ~衣服 اتو کردن لباس ⑤(烫发)فر زدن مو: 冷~ فر سرد
【烫发】tàngfà فر زدن مو 又称"烫头"
【烫金】tàngjīn 〈印〉آب طلا دادن، زراندود کردن، مطلا کردن: ~机 دستگاه آب طلا کاری
【烫蜡】tànglà موم اندود کردن
【烫面】tàngmiàn خمیری که با آب گرم درست می شود: ~饺 «جیازی» که با خمیر داغ شده درست می شود (خوراك سنتی چینی)
【烫伤】tàngshāng 〈医〉جای سوختگی بر روی پوست
【烫手】tàngshǒu (در انجام کاری) مشکل بودن

趟 tàng ①〈量〉[表示走动的次数]: 到昆明去了一~ یك بار به شهر «کون مینگ» رفتن /这~车是去广州的。این قطار به شهر «گوان جو» می رود. ②〈方〉〈量〉[用于成行的东西] 一~街 یك خیابان /两~桌子 دو ردیف میز

tāo

叨 tāo مورد لطف وعنایت قرار گرفتن، بهره‌مند شدن 另见 dāo
【叨光】tāoguāng 〈套〉بسیار مدیون لطف ومحبت شماهستم.
【叨教】tāojiào 〈套〉از راهنمائی شما متشکرم.
【叨陪】tāopéi 〈套〉همراهی کردن
【叨扰】tāorǎo 〈套〉از مهمان نوازی شما متشکرم.

涛 tāo امواج متلاطم: 惊~骇浪 امواج متلاطم وهولناك /松~ صفیر کشیدن باد در کاجستان

绦 tāo نوار ابریشمی
【绦虫】tāochóng 〈动〉کرم کدو: ~病〈医〉بیماری ناشی از کرم کدو
【绦子】tāozi نوار ابریشمی

掏 tāo ①(从里面取出)بیرون کشیدن، در آوردن: 从口袋里~出笔记本 از جیب خود دفتر یادداشتی در آوردن /~手枪 تپانچه کشیدن /~炉灰 خاکستر بخاری را بیرون کشیدن /~鸟窝 جوجه ها یا تخم مرغ ها را از لانه در آوردن /~耳朵 پاك کردن گوش با چوب گوش پاك کن ②(挖)کندن سوراخ: 在墙上~个洞 سوراخ کردن دیوار ③(扒窃)جیب بری کردن، جیب زدن: 他的皮夹子被~了。کیف پولش را زدند.
【掏底】tāodǐ جزئیات مطلبی را معلوم کردن
【掏粪】tāofèn خالی کردن چاهك آبریزگاه از مدفوع: ~工 کناس، کارگری که مدفوع را از آبریزگاه خالی می کند
【掏坏】tāohuài پیشنهاد بد خواهانه ای را مطرح کردن، کار بدی را انجام دادن
【掏窟窿】tāo kūlong 〈方〉زیر بار قرض رفتن، قرض دار شدن
【掏摸】tāomō ①(用手探取)بادست از جایی چیزی در آوردن ②(偷)دزدیدن
【掏心】tāoxīn از صمیم قلب
【掏腰包】tāo yāobāo 〈口〉①(自己出钱)از جیب خود خرج کردن: 这顿饭我~。خرج این مهمانی با من است. ②(偷别人的钱)جیب دیگران را زدن

滔 tāo در مسیر سیل قرار گرفتن، زیر سیلاب رفتن
【滔滔】tāotāo ①(大水滚滚)سیل آسا، سیل آورنده: 白浪~ موج های متلاطم کف آلود ②(连续不断地说话)پشت سر هم حرف زدن: 口若悬河，~不绝 گشاده زبانی، با فصاحت وبلاغت سخن گفتن
【滔天】tāotiān ①(波浪极大)امواج فلك فرسای کوهه های: 波浪~。کوهه‌ی موج ها به آسمان می رسید. ②(比喻罪恶灾祸极大)سنگین، شدید، فاجعه: 罪行~ گناه سنگین، گناه کبیره /闯下~大祸 مرتکب گناههای بسیار بزرگ شدن

韬 tāo ①(弓袋;剑套)کمانــدان، غلاف شمشیر

②(隐藏) هنر رزم، فن جنگی (兵法)③ پنهان کردن، قایم کردن

【韬光养晦】tāoguāng-yǎnghuì توانایی خود را بروز ندادن ودر انتظار فرصت بودن

【韬晦】tāohuì چهره‌ٔ واقعی یا نیت خود را پنهان کردن، تقیه کردن

【韬略】tāolüè استراتژی نظامی

饕 tāo

【饕餮】tāotiè ①(传说中恶兽) حیوان درنده خوی افسانه ای ②(凶恶贪婪的人) آدم شریر وستمگر ③(贪吃的人) پرخور، شکم پرست، شکم باره

【饕餮纹】tāotièwén 〈考古〉 (باستان شناسی) نقشمایه‌ٔ یك جانور افسانه ای

táo

逃 táo ①(逃跑) فرار کردن، گریختن، پابه گریز نهادن: ~出敌狱 از زندان دشمن گریختن / 敌军望风而~。 دشمن از آشفته وسراسیمه در برابر ارتش ما پا به گریز نهاد. ②(逃避) دین خود را ~债: زیر کاری دررفتن، شانه خالی کردن، تن زدن / 罪责难~。 نمی توان از مسئولیت جرم ادا نکردن وگریختن شانه خالی کرد.

【逃奔】táobèn به جای دیگر فرار کردن: 他~乡 به روستای دیگری گریختن

【逃避】táobì طفره رفتن؛ فرار کردن: ~现实 تلاش برای گریز از واقعیت / ~斗争 از مبارزه طفره رفتن / ~责任 از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردن / ~困难 از مشکلات طفره رفتن

【逃兵】táobīng سرباز فراری

【逃窜】táocuàn با بی نظمی گریختن: 敌军狼狈~。 نیروهای دشمن در هم ریخته وبطور پراکنده گریختند.

【逃遁】táodùn فرار کردن، گریختن: 仓皇~ وحشت زده گریختن /在警觉的人民面前,敌特无处~。 جاسوس دشمن در میان مردم هوشیار نمی تواند پناهگاهی برای خود بیابد.

【逃犯】táofàn جنایتکار فراری

【逃荒】táohuāng از منطقه‌ٔ قحطی زده گریختن

【逃汇】táohuì گریختن از نظارت دولت بر ارز

【逃命】táomìng از ترس جان گریختن

【逃难】táonàn از مصیبت گریختن

【逃匿】táonì گریختن وپنهان شدن

【逃跑】táopǎo فرار کردن، گریختن: ~主义 طرفداری از گریز وفرار

【逃散】táosàn پراکنده شدن بر اثر فرار

【逃生】táoshēng برای حفظ جان گریختن: 死里~ مفت جان بدر بردن

【逃世】táoshì از دنیای فانی کناره گیری کردن

【逃税】táoshuì طفره رفتن از پرداخت مالیات

【逃死】táosǐ جان مفت بدر بردن

【逃脱】táotuō شانه خالی کردن: ~责任 از زیر بار مسئولیت جنایت شانه خالی کردن / 犯罪分子~不了人民的惩罚。 جنایت کاران هرگز نمی‌توانند از دام مجازات بگریزند.

【逃亡】táowáng پناهنده شدن، از خانه فرار کردن: ~地主 زمیندار پناهنده

【逃学】táoxué فرار از مدرسه

【逃逸】táoyì 〈书〉 فرار کردن، گریختن

【逃债】táozhài از پس دادن وام طفره رفتن

【逃之夭夭】táo zhī yāoyāo با رخت تن گریختن

【逃走】táozǒu فرار کردن، گریختن، پابه فرار گذاشتن

【逃罪】táozuì از مسئولیت جنایت شانه خالی کردن

桃 táo ①(桃子) هلو ②(形状像桃的东西) چیزی به شکل هلو: 棉~ قوزه‌ٔ پنبه

【桃符】táofú 〈旧〉①(辟邪用的桃木板) طلسم ضد اهریمن که بر لوحه ای از چوب هلو نگاشته ودر آستانه‌ٔ سال نو قمری (سال سنتی چینی) بر درگاه خانه آویزان می کنند ②(春联) شعر دو مصراعی مخصوص جشن بهار

【桃脯】táofǔ هلوی شکر زده، هلوی شکر پرورد

【桃红】táohóng رنگ گل میخك

【桃花】táohuā شکوفه‌ٔ هلو: ~雪 برف هنگام شکوفه‌ٔ هلو، برف بهاری

【桃花心木】táohuāxīnmù چوب هلو

【桃花汛】táohuāxùn سیل بهاری

【桃花运】táohuāyùn شانس خوب برای پسر(مخصوصا در امور عاشقانه)

【桃李】táolǐ هلوها و آلوها ــ کنایه از شاگردان و پیروان: ~满天下 در همه جا شاگرد داشتن

【桃仁】táorén ①〈中药〉 مغز هسته‌ٔ هلو(کـار بـرد داروئی) ②(核桃仁) مغز گردو

【桃色】táosè ①(粉红色) رنگ گل میخك ②(形容不正当的男女关系) جنسی، شهوت انگیز، سکسی: ~新闻 اخبـار جنسی / ~案件 پرونده‌ٔ جنسی/مربوط به امور جنسی

【桃树】táoshù درخت هلو

【桃源】táoyuán 见"世外桃源"shìwài táoyuán

【桃子】táozi هلو

陶 táo ①(陶器) سفالینه، ظرف های سفالین: ~俑 مجسمه‌ٔ سفالین / 彩~ سفالینه‌ٔ رنگ زده ②(制造陶器) سفالینه ساختن، سفالگری ③(影响;教育) تربیت کـردن، بـار آوردن، پرورش دادن: 熏~ اثر مثبت تدریجی گذاشتن ④(快乐) احساس شادی وخوشـنـودی ~ ~: 乐 شاد، خوشحال، خوشنود کردن ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【陶瓷】táocí ظروف سفالین وچینی: ~工 سفالگر، کوزه گر / ~片〈考古〉 خزف، تکه‌ٔ سفال شکسته / ~学 سفال شناسی / ~业 صنعت سفال گری

【陶管】táoguǎn 〈建〉 لوله‌ٔ سفالین، تنبوشه

【陶匠】táojiàng سفالگر، کوزه گر

【陶器】táoqì ظرف های سفالین، سفالینه

【陶然】táorán شاد و بی خیال

【陶土】táotǔ 〈矿〉 خاك كوزه گری
【陶文】táowén 〈考古〉 كتيبه ها و نوشته ها بر روی ظرف های سفالين
【陶冶】táoyě ①(烧制陶和冶炼金属) سفالگری و گداز فلزات ②(对人的思想性格施加影响) در افكار و اخلاق كسی اثر گذاشتن، پرورش اخلاقی، بار آوردن
【陶醉】táozuì سر مست شدن (از موفقيت و...)：自我～ سرمستی خود پسندانه / 我们不能～于已取得的成绩。 ما نبايد بر اثر موفقيت های خود سر مست شويم.

淘 táo ①(淘洗) در سبد شستن يا بيختن：～米 آبكش كردن برنج، شستن برنج / ～金 بيختن طلا ②(清除污水等) پاك كردن：～井 چاه را خالی كردن / ～茅坑 خالی كردن فاضلاب / ～阴沟 زهكش كردن ③(耗费) لاروبی كردن چاهك مستراح نيروی ④〈方〉(顽皮) پر دردسر، پر زحمت：～神 كسی را تحليل بردن شيطان، بازيگوش
【淘河】táohé 〈动〉 مرغ سقا، جواصل
【淘金】táojīn 〈矿〉 استخراج كردن طلا بوسيله ريگ شوئی：～者 كسی كه برای جستجوی طلا به جاهای دور می رود
【淘箩】táoluó سبدی كه برنج را در آن می شويند، آب كش
【淘气】táoqì شيطان، بازيگوش：～鬼 بچه شيطان، شيطانك
【淘神】táoshén 〈口〉 پر زحمت، پر درد سر
【淘汰】táotài ①〈体〉 حذف كردن：市足球队在比赛中被～了。 تيم فوتبال شهر از مسابقه حذف شد. ②(过时) رايج نبودن، از مدافتادن：这种衣服已经～了。 اين نوع لباس ديگر از مد افتاده است.
【淘汰赛】táotàisài 〈体〉 مسابقه حذفی

萄 táo انگور：～酒 شراب، آب انگور

啕 táo 见"号啕"háotáo

tǎo

讨 tǎo ①(讨伐) گسيل داشتن نيرو های سركوبگر：～平叛乱 خواباندن شورش ②(谴责) محكوم كردن، تقبيح كردن：声～ محكوم كردن ③(索取) طلب كردن：～帐 طلبكاری كردن / 向女秘书～点大头针。 از خانم منشی قدری سنجاق بگيريد. ④(娶) زن گرفتن، ازدواج كردن：～老婆 زن گرفتن ⑤(招惹) ايجاد كردن، به وجود آوردن：～了个没趣儿 تودهنی خوردن / 自～苦吃 برای خود درد سر درست كردن / ～人喜欢 دوست داشتنی، با نمك ⑥(讨论) بحث كردن، مطالعه كردن：商～ بحث ومشورت كردن
【讨保】tǎobǎo پيداكردن ضامن
【讨吃】tǎochī گدايی كردن
【讨底】tǎodǐ از كسی جويای جزئيات مطلبی شدن
【讨伐】tǎofá گسيل داشتن نيروهای سركوبگر
【讨饭】tǎofàn گدائی كردن، تكدی كردن
【讨好】tǎohǎo ①(迎合别人) تملق گفتن، چاپلوسی كردن، پاداش عمل ②(得到好效果)[多用于否定] مداهنه كردن：费力不～ نيروی زياد صرف كردن ولی نتيجه كم، خود را ديدن بدست آوردن
【讨还】tǎohuán چيزی را پس گرفتن：向侵略者～血债 تجاوزكاران را به پرداخت بدهی خون وادار ساختن
【讨价】tǎojià قيمت خواستن، طلب قيمت كردن
【讨价还价】tǎojià-huánjià چانه زدن
【讨教】tǎojiào پند و اندرز گرفتن
【讨究】tǎojiū تحقيق و بررسی كردن
【讨口】tǎokǒu 〈方〉 گدايی كردن
【讨论】tǎolùn بحث كردن：参加～ در بحث ومذاكره مشاركت داشتن
【讨论会】tǎolùnhuì بحث، مجلس مذاكره، سمينار：科学～ مجلس مذاكره علمی
【讨米】tǎomǐ 〈方〉 گدايی كردن
【讨便宜】tǎo piányi بدنبال سود ناشايسته بودن، بدنبال ارزان خری بودن
【讨乞】tǎoqǐ گدائی كردن، تكدی كردن
【讨巧】tǎoqiǎo برای رسيدن به هدف خود ماهرانه عمل كردن، به كم ترين بها بهترين چيز را بدست آوردن
【讨亲】tǎoqīn 〈方〉 عروسی كردن، زن گرفتن، ازدواج كردن
【讨情】tǎoqíng 〈方〉 برای كسی شفاعت كردن：～告饶 برای كسی شفاعت كردن وطلب بخشش نمودن
【讨饶】tǎoráo در خواست بخشودگی كردن، بخشش خواهی
【讨扰】tǎorǎo 〈套〉 مورد پذيرايی قرار گرفتن
【讨嫌】tǎoxián ناپسند، نامطبوع، نامطلوب：这孩子真讨人嫌。 اين بچه بسيار شيطان است وواقعا مايه آزار ديگران است.
【讨厌】tǎoyàn ①(惹人厌烦) نفرت انگيز، ناپسند، نامطلوب، متنفر：这人真～！ اين شخص واقعا نفرت انگيز است. / ～的天气 هوای مكروه ②(棘手) پر زحمت، در دسر دهنده：这种病很～。 اين نوع بيماری بسيار اذيت كننده است. / 这倒是个很～的问题。 اين واقعا مسئله پر دردسری است. ③(厌恶) نفرت داشتن، متنفر بودن：工人们很～他那官僚架子。 كارگران از غرور بوروكراتيك او بدشان می آيد.
【讨债】tǎozhài از كسی وام خواستن
【讨帐】tǎozhàng ①(讨债) از كسی وام خواستن ②〈方〉(索取卖东西欠的钱) از كسی نسيه خواستن

tào

套 tào ①(套子) روكش، پوشش، غلاف：枕～ روبالشی، روكش / 手～ دستكش / 椅～ روكش صندلی / 笔～ كلاهك قلم مو / 毛～ روتكائی / 手枪～ جلد طپانچه ②(罩上) پوشاندن：～上一件毛衣 يك بالا پوش پشمی پوشيدن(روی لباس ديگر) / 把枕套～上 متكا را توی روتكائی گذاشتن ③(罩在外面的) چيزی كه (لباس و...را) می پوشاند：～鞋 گالش، روكفشی / ～袖 روآستينی، آستينچه ④(互相衔接或重叠) بهم آمدن(دو لبه)：一环～一环 يك حلقه پيوسته به يك حلقه ديگر：چيزی)

⑤(河流或山势弯曲的地方) خمیدگی رودخانه یا رشته‌ کوه: 河~ خمیدگی رودخانه زرد ⑥〈方〉(棉絮) :لایی پنبه ای
棉花~ لایی پنبه ای برای لحاف / 丝棉~ لایی ابریشمی برای لحاف / 鸭绒~ لایی پر اردك برای لحاف ⑦(牲口套) افسار،
دهنه‌ چهار پایان / 牲口~ : دهنه، لگام، پالهنگ حیوانی را ~ 牲
خیش یا ارابه را ~ 拉/ برای بارکشی یا شخم زنی کرایه کردن
افسار کردن، (用套拴系) ⑧ ارابه‌ سه اسبه 三~车 / کشیدن
می روم حیوان بار کش را 。我去~牲口 : زین وبرگ نهادن
افسار کنم. ⑨(用绳子等结成的环状物) گره، حلقه : 拴个
儿~ / گره زدن 活~儿 گره زود گشا ⑩(用环、圈等套上)
از حلقه‌ نجات استفاده ~上救生圈 : حلقه زدن، گره بستن
کردن / ~上绞索 به دار زدن (用拉索)~ 马 اسب را با
~ 硬搬 : الگو قرار دادن، کپی کردن (模仿) ⑪ کمند گرفتن
公式~ / بکار بردن فرمول 这一段是从 / بطور قالبی بکار بستن
现成文章上~下来的。 این پاراگراف عینا از یك مقاله‌ دیگر
اقتباس شده است. ⑫(陈陈相因的老套) آئین ورسوم مورد
همان ~—老 / حرفهای مؤدبانه ~ 客 : توافق عامه‌ مردم، سنت
با چرب زبانی زیر زبان کسی را (引出真情实话) ⑬ متاع کهنه
با چرب زبانی زیر 某人~话 :کشیدن یا به راز کسی پی بردن
در جلب دوستی با کسی تلاش (拉拢) ⑭ زبان کسی را کشیدن
در ایجاد رابطه ومیانه‌ خوب با کسی تلاش کردن ~交情 : کردن
سری، 〈量〉⑮ با چرب زبانی به کسی نزدیك شدن 〈方〉近乎~ /
两~ / یك «مجموعه‌ آثار لوسیون» 《鲁迅全集》~— : دست
衣服 یك واحد مسکونی 一~房间 / دو دست لباس

【套版】 tàobǎn 〈印〉 تنظیم کردن کلیشه های چاپ به ترتیب شماره‌ صفحه در ماشین چاپ
【套包】 tàobāo یراق بستن یك اسب
【套车】 tàochē دهانه زدن بر چار پایان برای آماده کردن ارابه
【套房】 tàofáng یك واحد مسکونی
【套服】 tàofú کت وشلوار(از یك پارچه)
【套购】 tàogòu چیزی را بطور غیر قانونی خریداری کردن : 统~购统销物资 به خرید و فروش غیر قانونی کالا های انحصاری دولتی پرداختن
【套管】 tàoguǎn 〈石油〉 لوله‌ فلزی پوشش دار
【套盒】 tàohé جعبه های تو در تو
【套话】 tàohuà عبارات قالبی، حرف های تشریفاتی
【套汇】 tàohuì احتکار در خرید و فروش ارزها
【套间】 tàojiān ①(里屋) اطاق درونی (در مقابل اطاق برونی) ②(一套房间) یك واحد مسکونی
【套裤】 tàokù شلواری که روی شلوار دیگری پوشیده می شود
【套路】 tàolù یك سلسله‌ حرکات معین در ورزش سنتی چین نبام «ووشو»
【套马】 tàomǎ کمند را رها کردن برای بند کردن اسب
【套色】 tàosè 〈印〉 کروماتوگرافی : ~版 کلیشه‌ رنگی، / ~木刻 کروماتوگرافیك منبت کاری رنگی روی چوب
【套衫】 tàoshān ژاکت پشمی که قسمت جلویی آن باز نباشد
【套绳】 tàoshéng کمند
【套数】 tàoshù ①(成套的曲子) مجموعه‌ قطعه های موسیقی در اپرای چین ②(成系统手法) شگردها وفنون «ووشو» و...
【套索】 tàosuǒ حلقه، کمند
【套筒】 tàotǒng 〈机〉 بست لوله: 气缸~ بست سلیندر / ~扳手 نوعی آچار
【套问】 tàowèn با حیله زیر زبان کسی را کشیدن
【套鞋】 tàoxié گالش لاستیکی
【套袖】 tàoxiù آستینچه، روآستینی
【套印】 tàoyìn 〈印〉 کروماتوگرافی
【套用】 tàoyòng قالبی بکار بردن : 这个公式~不能到处。 این فرمول را نمی‌توان در همه جا قالبی بکار برد.
【套语】 tàoyǔ حرفهای مؤدبانه
【套种】 tàozhòng 〈农〉 کاشتن محصولی در میان محصولات دیگر : 实行间作~ کاشتن محصولی را در میان محصولات دیگر / 小麦地里~棉花 کاشتن پنبه در میان گندمزار 又作"套作"
【套装】 tàozhuāng کت وشلوار (از یك پارچه)
【套子】 tàozi ①(罩子) غلاف، جلد، پوشش، روکش : 照相机~ جلد دوربین عکاسی / 沙发~ روکش مبل، پیراهن مبل / 唱片~ جلد صفحه‌ گرامافون ②〈方〉(棉絮) لایی پنبه ای برای لحاف ③(陈陈相因的老套) حرف های قالبی

tè

忒 tè 〈书〉 اشتباه، غلط : 差~ اشتباه
另见 tēi; tuī

忑 tè 见"忐忑"tǎntè

特 tè ①(特殊;与众不同) مخصوص، ویژه، خاص، استثنایی : 奇~ عجیب وغریب ②(特地;专门) مخصوصا، بویژه : 我~为此事而来。 من مخصوصا برای انجام این کار آمدم. ③(特务) جاسوس، پنهان کار : 敌~ جاسوس دشمن / 防~ احتیاط کردن از جاسوسان ④(非常;特别) بسیار، فوق‌لعاده : 这个医生扎针~灵。 این پزشك در طب سوزنی بسیار ماهر است. ⑤(只) تنها : 不~如此 نه تنها آنطور

【特别】 tèbié ①(与众不同) مخصوص، ویژه، غیر عادی : 没什么~的地方 تازگی نداشتن / 他的口音很~。 او لهجه‌ خاصی دارد. ②(非常;极其) بسیار، فوق لعاده، بی‌نهایت، خیلی : 工作~努力 بسیار زحمتکش بودن / 她~爱笑。 او خیلی دوست دارد بخندد. / 质量~好 از کیفیت ممتاز برخوردار بودن / 这个报告~有教育意义。 این گزارش بسیار آموزنده است. / 这里最需要医务人员，~是外科医生。 ما در اینجا به پزشك و بویژه به جراح خیلی احتیاج داریم. / ~快车 قطار سریع السیر ③(特地;专门) مخصوصا، بویژه : 我们~为那位吃素的客人做了几个素菜。 ما مخصوصا برای آن مهمان گیاه‌خوار غذا های سبزی دار پختیم. / ~会议 جلسه‌ ویژه / ~开支 هزینه‌ ویژه / ~提款权(SDR) حقوق اختصاصی کشیدن پول / ~条款 ماده‌ ویژه / ~许可证 پروانه‌ ویژه
【特产】 tèchǎn محصول ویژه‌ بومی : 云南~ محصول ویژه‌ بومی

روغن جلاء محصول 。~桐油是中国的/ در «یون نان»
اختصاصی چین است.

【特长】tècháng مهارت اصلی، فن اصلی: 他有什么~? او در
نقاشی فن اصلی او 。绘画不是他的~/چه کاری مهارت دارد؟
به مهارت اصلی هر کس میدان ~发挥每个人的/نیست.
گسترش دادن

【特出】tèchū برجسته، ممتاز: ~的成绩 موفقیت های ممتاز/~
的作用 نقش برجسته

【特此】tècǐ (公文、书信用语) 定于明天上午八点在礼堂开会, ~通知。 بدین وسیله اعلام می شود که فردا ساعت
۸بامداد در سالن جلسه تشکیل خواهد شد.

【特大】tèdà فوق العاده بزرگ: ~丰收 برداشت فوق العاده
محصول /~喜讯 مژده بسیار بزرگ/ 战胜百年未遇的~干旱 غلبه کردن بی‌آبی و خشکسالی که در صدساله اخیر بی‌سابقه
بوده است /~自然灾害 آفات طبیعی بسیار فراگیر /~洪水
سیلاب بسیار شدید/~号服装 لباس خارج از اندازه

【特等】tèděng درجه خاص، ویژه: ~舱〈交〉 اطاقك ویژه
/~射手 تیرانداز درجه خاص /~劳模 کارگر نمونه درجه خاص
/كشتی درجه خاص

【特地】tèdì 〈副〉 مخصوصا، بمنظور خاص: 他昨天~来看你, 你没在。 او دیروز مخصوصا برای دیدن شما آمد، ولی شما
نبودید./这件礼品是~给你准备的。 این هدیه مخصوص شما
تهیه شده است.

【特点】tèdiǎn خصوصیت، ویژگی، مشخصات: 生理~
مشخصات جسمانی/照顾妇女的~ به نیاز های خاص خانم ها
توجه داشتن/ 鲜明的~ ویژگی چشم گیر/ 突出的~ ویژگی
بسیار بارز/ 民族的~ ویژگی ملی/这个厂的产品具有工艺精湛、经久耐用的~。 ویژگی محصولات این کارخانه عبارت
است از صنعت گری ظریف وبا دوام بودن آن.

【特定】tèdìng ①(特别指定的) مخصوصا به مقامی منصوب
شده: ~的人选 کسی که به مقام ویژه ای منصوب شده باشد ②
(一定的) معین: 在~的条件下 تحت شرایط معین / 在~的
情况下 در محیط معین/这种钢有~的用途。 این فولاد مورد
استفاده خاص دارد.

【特氟隆】tèfúlóng 〈化〉 "Teflon" نوعی ماده شیمیائی بنام

【特工】tègōng خدمت مخفی: ~人员 عضو مخفی، عامل
اطلاعاتی

【特惠待遇】tèhuì dàiyù امتیازات گمرکی یا تجارتی که از
طریق قراد داد یا موافقت نامه بین کشور ها به یکدیگر داده می
شود

【特惠关税】tèhuì guānshuì تعرفه گمرکی امتیازی

【特混舰队】tèhùn jiànduì عمده قوای نیروی دریایی

【特级】tèjí درجه ممتاز، رده ممتاز: ~战斗英雄 قهرمان
جنگی در رده ممتاز/~教师 معلم در رده ممتاز/~茉莉花茶
چای یاسمن ممتاز

【特急】tèjí خیلی فوری: ~电 تلگراف خیلی فوری / ~邮件
امانت پستی خیلی فوری

【特辑】tèjí ①(特刊) ویژه نامه ②(短片集锦) مجموعه ای از
فیلم های کوتاه سینمائی

【特技】tèjì ①(特殊技能) مهارت خاص: ~飞行〈军〉
آکروبات هوائی/ ~跳伞 آکروبات با چتر نجات ②〈电影〉
منظره فیلم برداری شده دارای اثرهای خاص سینمائی: ~镜头
عکس برداری دارای اثر های خاص سینمائی/~摄影 اثر های
خاص

【特价】tèjià بهای ویژه: ~出售 به بهای ویژه فروختن

【特警】tèjǐng پلیس مخصوص انجام وظفه خاصی

【特刊】tèkān ویژه نامه: 国庆~ ویژه نامه روز ملی

【特快】tèkuài 〈交〉 اکسپرس، سریع السیر

【特立独行】tè lì dú xíng مستقل وخویشتن‌دار وبابصیرت

【特立尼达和多巴哥】Tèlìnídá hé Duōbāgē ترینیداد
وتوباکو(نام یك کشور)

【特例】tèlì مورد خاص

【特洛伊木马】Tèluòyī mùmǎ اسب چوبی که جنگجویان
یونانی با پنهان شدن در آن به شهر تروا راه یافتند

【特命全权大使】tèmìng quánquán dàshǐ سفیر فوق‌العاده با
اختیارات تام

【特命全权公使】tèmìng quánquán gōngshǐ فرستاده فوق
العاده و وزیر مختار

【特派】tèpài بویژه منصوب شده: ~记者 خبرنگار ویژه، مخبر
ویژه/ ~员 مأمور ویژه

【特遣部队】tèqiǎn bùduì عمده قوا

【特区】tèqū ناحیه ویژه

【特屈儿】tèqū'ér 〈化〉 (شیمی) ریشه یك ظرفیتی چهار اتم
کربن به فرمول C_4H_9

【特权】tèquán امتیاز، حق ویژه: ~地位 موضع امتیاز دار/外交
~ امتیازات دیپلماتیك /~阶层 قشرهای ممتاز جامعه /~思想
روحیه بهره برداری از حق ویژه

【特色】tèsè خصوصیت، ویژگی، مشخصات: 艺术~ خصوصیت
های هنری/富有民族~的歌舞节目 رقص وآواز دارای
خصوصیت های ملی

【特设】tèshè ویژه: ~委员会 کمیته ویژه

【特赦】tèshè عفو ویژه، بخشودگی خاص: ~战犯 اعلام عفو
ویژه نسبت به مقصران جنگی/~令 حکم عفو ویژه

【特使】tèshǐ فرستاده فوق العاده، فرستاده مخصوص

【特殊】tèshū خاص، مخصوص، ویژه، استثنائی: ~条件下的
~产物 دست آوردی که تحت شرایط خاص بدست آید/~情
况 شرایط خاص / 革命战争的~规律 قوانین ویژه جنگ
انقلابی/由~到一般, 又由一般到~ از خاص به عام واز عام
به خاص / 这个病人的症状比较~。 این بیماری عوارض
مخصوصی دارد./这个人有点~。 این شخص دارای اخلاق
غریبی است.

【特殊化】tèshūhuà امتیاز دار شدن: 不搞~ در پی امتیازات
شخصی نبودن/ 反对~ با امتیازات شخصی مخالفت ورزیدن

【特殊性】tèshūxìng ویژگی، خصوصیت: 矛盾的~ ویژگی های
تناقض / 那个地区有它的~。 آن ناحیه موارد استثنائی دارد.

【特为】tèwéi مخصوصا، به منظور خاص: 我~来请你们去帮

من مخصوصا برای کمك گرفتن از شما آمدم. 忙。
【特务】 tèwù وظیفه‌ء خاص: ～营 گروهان ویژه
【特务】 tèwu عامل مخصوص، جاسوس: ～活动 جاسوسی/～机关 سازمان اطلاعاتی جاسوسی/～组织 اداره‌ء جاسوسی
【特效】 tèxiào اثر بسیار خوب، اثر خاص: ～药 داروی مؤثر
【特写】 tèxiě ①〈文学〉 مقاله‌ء ویژه‌ء ادبی ②〈电影〉 کلوزآپ، درشت نمائی جزئی از موضوع عکاسی یا فیلم برداری: ～镜头 کلوز آپ، بزرگ نمائی
【特性】 tèxìng خاصیت ممتاز
【特许】 tèxǔ اجازه‌ء ویژه: ～证书 اجازه نامه‌ء ویژه
【特压】 tèyā 〈化〉 (شیمی) فشار ویژه
【特邀】 tèyāo بطور ویژه دعوت کردن: ～代表 نماینده ای که بطور ویژه دعوت شده باشد/～演员 بازیگر مهمان
【特异】 tèyì ①(特别优异) برجسته، عالی، ممتاز: ～成绩 نتایج ممتاز ②(特殊) خاص، ویژه، مخصوص: ～的风格 سبك مخصوص/～体质〈医〉 حالت مزاجی مخصوص/～功能 عمل اختصاصی ویژه‌ء بدن انسان
【特意】 tèyì 见"特地"
【特有】 tèyōu خاص، ویژه: 表现出青年～的热情 نشان دادن شور ویژه‌ء جوانی/这是广东人～的一种说法。 این لهجه‌ء ویژه‌ء اهالی استان «گوان دونگ» است.
【特约】 tèyuē با ترتیب ویژه به کار پرداختن: ～稿 مقاله‌ء ویژه/～记者 خبرنگار ویژه/～经售处 نمایندگی مخصوص فروش/～维修店 تعمیرگاه ویژه/～撰稿人 نویسنده‌ء مخصوص مقاله
【特征】 tèzhēng خصوصیات، علائم ویژه: 面部～ خصوصیات قیافه/地理～ عوارض جغرافیایی، علایم ویژه‌ء جغرافیایی/民族～ ویژگی های ملی
【特指】 tèzhǐ اطلاق ویژه: "玫瑰香"～北京出产的葡萄酒。 «رایحه‌ء گل سرخ» بویژه بر شراب پکن اطلاق می شود.
【特种】 tèzhǒng نوعی ویژه: ～工艺 صنایع دستی ویژه/～兵 واحد های ویژه‌ء نظامی/～部队 واحد های ویژه‌ء نظامی/～技术部队 /～钢 فولاد مخصوص/～战争 جنگ ویژه/فنی

铽 tè 〈化〉(Tb) تربیم

tēi

忒 tēi
另见 tè; tuī
【忒儿】 tēir 〈方〉〈象〉 صدای بال پرنده: 麻雀～一声飞了。 گنجشك پری زد ورفت.

tēng

腾 tēng 〈象〉 他～地一声跳到台上。 او با یك خیز روی سکو پرید.
另见 téng

熥 tēng چیزی را با بخار گرم کردن: 饭菜凉了，～～吧。 غذا سرد شده آنرا گرم کنید.

鼟 tēng 〈象〉人们听到～～的鼓声。 صدای طبل زدن به گوش مردم رسید.

téng

疼 téng ①(疼痛) درد: 头～ سر درد/胃～ دل درد/嗓子～ گلو درد/腿～ پا درد/浑身都～ تمام بدن درد کردن/你那个牙还～吗? آن دندان شما باز هم درد می کند؟ ②(疼爱) خیلی دوست داشتن: 奶奶最～小孙子。 مادر بزرگ نوه‌ء کوچکش را خیلی دوست دارد./她很～她的丈夫。 او شوهرش را خیلی دوست دارد.
【疼爱】 téng'ài خیلی دوست داشتن
【疼怜】 ténglián خیلی دوست داشتن
【疼痛】 téngtòng درد: 伤口～。 زخم درد می کند.

誊 téng رونویس کردن، رونوشت برداشتن، کپی کردن: 照底稿～一份 یك نسخه رونوشت از اصل برداشتن
【誊录】 ténglù رونویس کردن، کپی کردن: ～文稿 رونویس برداری از نسخه‌ء خطی
【誊清】 téngqīng تهیه کردن نسخه‌ء تمیز ومطابق با اصل: ～稿 نسخه‌ء تمیز ومطابق با اصل
【誊写】 téngxiě رونویس کردن، رونوشت برداشتن، کپی کردن: ～版〈印〉 استنسیل/～钢板 لوح زبردستی آهنی که هنگام تهیه استنسیل/～蜡纸 کاغذ استنسیل/～油墨 نوشته‌ء استنسیل بکار می رود/ جوهر یا رنگ مخصوص استنسیل
【誊印社】 téngyìnshè مرکز تهیه‌ء رونوشت ها از نوشته‌ء استنسیل
【誊正】 téngzhèng تهیه کردن نسخه‌ء تمیز ومطابق با اصل

腾 téng ①(奔跑; 跳跃) جست، پریدن، تاخت وتاز کردن: 奔～ جست وخیز کردن/～跃 جستن، پریدن/～身 وخیز کردن ②(上升) بالا رفتن، صعود: با پرش از روی چیزی رد شدن 而过 ~/～升 بلند شدن، صعود کردن/～飞 بلند پروازی کردن ③(空出来) خالی کردن: ～出几间房子当教室 چند اطاق را برای استفاده‌ء کلاس خالی کردن/给某人～个位子 جا باز کردن برای کسی/～出更多的人来参加麦收 به منظور همیاری در برداشت محصول افراد بیشتری را آزاد کردن/我～出两天的时间来办了这件事。 من دو روز را برای درو گذاشتن به انجام این کار اختصاص دادم. ④[用在某些动词后面，表示反复]: 翻～ (قلب) تپیدن/扑～ به تلاطم آوردن
另见 tēng
【腾飞】 téngfēi ①(飞腾) بلند پروازی کردن ②(迅速向前发展) بسرعت پیشرفت کردن
【腾沸】 téngfèi به جوش آمدن
【腾贵】 ténggui (قیمت اجناس) بسرعت بالا رفتن
【腾欢】 ténghuān با شادی به هیجان آمدن
【腾空】 téngkōng به آسمان رفتن: 五彩缤纷的礼花～而起。 شراره های رنگی آتش بازی به آسمان رفت.

【腾闪】 téngshǎn جستن وطفره رفتن
【腾挪】 téngnuó ①(挪用) (وجوه) را برای استفاده، دیگر جا وجوه اختصاصی را نمی 。专款专用,不得任意~:بجا کردن ②(挪动物品) توان بدلخواه برای استفاده، دیگر جا به جا کرد. چیزی را جا به جا کردن:把仓库里的东西~一下,好装水泥。 برای چیدن کیسه های سیمان، اشیاء انبار را جا بجا کنید.
【腾腾】 téngténg پر از بخار غلیظ و ~热气:پر از بخار غلیظ / بسیار دود آلود ~烟雾/ گرم؛ پر از شور و حرارت ~烈焰/آتش های شعله‌ور دارای نگاههای شرارت آمیز ~杀气/
【腾笑】 téngxiào تعداد زیاد مردم را به خنده آوردن
【腾跃】 téngyuè ①(跳跃) جهیدن ②〈物〉(物价上涨) بالا رفتن (قیمت اجناس)
【腾越】 téngyuè پرش از روی موانع ~障碍:روی چیزی پریدن
【腾云驾雾】 téngyún-jiàwù بر ابر و مه سوار شدن ـ کنایه از سیر کردن در آسمان (از فرط شادی)

滕 Téng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

藤 téng ①(蔓生植物名) حصیر، خیزران هندی:~制品 صندلی ~椅/چیزی که از حصیر یا خیزران هندی بافته شده باشد ②(攀援茎) تاك، بته:葡萄 کلاه خود حصیری ~盔/خیزرانی ~/تاك، رز، مو 西瓜~ بته، هندوانه

【藤本植物】 téngběn zhíwù 〈植〉 گیاهان بالا رونده، جنگل های استوائی که در زمین ریشه می دوانند
【藤黄】 ténghuáng ①〈植〉"Garcinia" نوعی گیاه بنام ②(这种植物的树脂) صمغ این گیاه
【藤萝】 téngluó 〈植〉"Chinese wistaria" نوعی گیاه بنام
【藤牌】 téngpái سپر خیزرانی
【藤条】 téngtiáo عصای خیزران، چوب خیزران
【藤子】 téngzi 〈口〉 تاك

螣 téng 〈动〉 نوعی ماهی خاردار

tī

体 tī
另见 tǐ

【体己】 tīji ①(亲近的;贴心的) اسراری ~话:محرم، رازدار که فقط به افراد محرم می توان بازگو کرد ②〈旧〉(私房) پس انداز شخصی یکی از اعضای خانواده ~钱:پس انداز شخصی

剔 tī ①(从缝隙里往外挑) چیزی را با خلال در آوردن: ~骨头 (گوشت های خوراکی) با خلال از استخوان کشیدن/ ~牙 بکار بردن خلال دندان / 掉手上的刺 با خلال خاری از دست در آوردن ②(剔除) در آوردن ودور انداختن، رد کردن: 把烂梨~出去 گلابی های فاسد را جدا کردن ③(汉字笔划) خط بالا رونده (در خط چینی)

【剔除】 tīchú رد کردن، کنار گذاشتن، دور انداختن: 吸取精华,~糟粕 جذب عصاره ودفع تفاله
【剔红】 tīhóng کنده کاری روی اشیاء لاکی
【剔手旁】 tīshǒupáng ("扌"مانند) بخش پهلوئی در خط چینی
【剔土旁】 tītǔpáng ("土"مانند) بخش پهلوئی در خط چینی

梯 tī ①(楼梯) نردبان، پله:软~ نردبان طنابی/ 楼~ پلکان ②(与楼梯相似的) مانند پله، پله ای: 电~ آسانسور / ~ نردبانی ~田 کشتزار های پله پله ای

【梯次队形】 tīcì duìxíng 〈军〉 (نظام) صف بندی به صورت ستون پله ای
【梯度】 tīdù شیب
【梯队】 tīduì 〈军〉 ستون پله ای
【梯恩梯】 tī'ēntī 〈化〉(TNT) ماده، سمی قابل اشتعال به نام: ~当量〈军〉(TNT) معادل
【梯级】 tījí پله
【梯己】 tīji 见"体己"tīji
【梯田】 tītián 〈农〉 کشتخان تخته تخته،مزرعه، پله مانند: 修~ درست کردن کشتخان تخته تخته
【梯形】 tīxíng ①(像梯子形状) به شکل نردبان ②〈数〉 (ریاضی) ذوزنقه، چند پهلو: ~翼〈航空〉 بال چند پهلو
【梯子】 tīzi نردبان

锑 tī 〈化〉(Sb) استیبیوم

踢 tī ①(用脚撞击) لگد زدن، جفتك انداختن: ~开绊脚石 با لگد سنگ پیش پا را به یکسو پرتاب کردن / 一脚把门~开 با یك لگد در را باز کردن / 把凳子~翻 با لگد چهار پایه را واژگون کردن / 小心这马~人! مواظب باش این اسب جفتك می اندازد! ②(踢球) توپ زدن، توپ بازی کردن: ~足球 فوتبال بازی کردن / ~进一个球 یك گل زدن / 他~中锋。 او بازی کن فوروارد وسط است.

【踢跶】 tīdā صدای پا
【踢跶】 tīda ①(用脚乱蹬乱踢) لگدپرانی کردن ②(乱用财物) اموال را بیهوده مصرف کردن
【踢蹬】 tīdeng جفتك پراندن، لگد پرانی کردن: 这孩子坐在那儿还乱~。 این بچه حتی وقتی که نشسته نمی تواند پاهایش را آرام نگاه دارد. 又作"踢腾"
【踢皮球】 tī píqiú ①(儿童玩的一种足球游戏) کودکان بازی کردن با توپ ②(相互推卸责任) کاری را به این طرف وآن طرف احاله کردن
【踢踏】 tītà صدای پا
【踢踏舞】 tītàwǔ رقص با پاشنه، پا

鹈 tī 见"鹏鹈"pìtī

tí

绨 tí نوعی پارچه، ابریشمی ضخیم
另见 tì

提 tí ①(垂手拿着) چیزی را بدست گرفتن(با بازو بطرف پائین): 手里~着篮子 صندوق را بدست گرفتن ②(将某物

往上提) بالا کشیدن، بلند کردن: 这种自行车十分轻便,一只手就能~起来。 این دو چرخه بسیار سبک است.شما می‌توانید با یك دست آنرا بلند کنید. / 从井里~水 از چاه آب کشیدن / 把问题~到原则高度来分析 از سطح اصولی بالاتری به مسئله نگریستن ③(提前) به زمان زودتری موکول کردن: 会议日期~前了。 تاریخ جلسه جلو افتاد. ④(提出) مطرح کردن، پیشنهاد کردن: ~问题 سئوال کردن / ~意见 مطرح کردن نظر انتقادی / ~抗议 اعتراض کردن / ~条件 شرط هائی را پیشنهاد کردن / ~要求 درخواست هائی مطرح کردن / ~方案 طرحی پیشنهاد کردن / 把事情~到执委会上去讨论 موضوع را برای بحث به شورای اجرایی ارائه دادن / 把计划生育~到议事日程上来 برنامهٔ تنظیم خانواده را در دستور روز قرار دادن ⑤(提取) بالا کشیدن: ~款 برداشت کردن پول از حساب بانکی / ~炼 استخراج وتصفیه کردن ⑥(提及;谈起) متذکر شدن، یاد آوری کردن، تذکر دادن: 别再~那件事了。 دیگر این موضوع را متذکر نشوید! / 报告中几次~到这项决定。 در این گزارش چندین بار در مورد این تصمیم تذکر داده شده است. ⑦(舀油酒等的器具) چمچه با دستهٔ دراز: 油~ چمچهٔ روغن / 酒~ چمچهٔ شراب ⑧(汉字笔画) خط بالا رونده(در خط چینی)

另见 dī

【提案】 tí'àn پیشنهاد، طرح، پیش نویس قطعنامه: ~国 کشور پیشنهاد کننده / ~审查委员会 کمیسیون بررسی پیشنهادها

【提拔】 tíba ترفیع دادن: ~某人担任领导工作 تفویض مقام رهبری به کسی

【提包】 tíbāo کیف دستی، کیف سفری

【提倡】 tíchàng تشویق کردن، ترویج کردن، رواج دادن: ~晚婚和计划生育 تشویق به از دواج دیرتر وبرنامهٔ تنظیم خانواده / ~勤俭建国 تشویق به سازندگی کشور با تلاش وصرفه جوئی / 要大力~良好的劳动态度。 کسانی را که جدی کار می‌کنند باید خیلی تشویق کرد. / 这种做法值得~。 این شیوه قابل تعمیم است.

【提成】 tíchéng چند در صد کسر کردن(از مبلغی پول و...)

【提出】 tíchū مطرح ساختن، ارائه دادن: ~请求 در خواست دادن / ~建议 پیشنهاد کردن / ~一种新的理论 نظریهٔ جدیدی را مطرح ساختن / ~提案 طرحی پیشنهاد کردن / ~警告 هشدار دادن / ~抗议 اعتراض کردن / ~无理要求 درخواست های بی مورد داشتن / ~入党申请 برای عضویت در حزب در خواست دادن / 对草案~修改和补充意见 پیشنهاد های اصلاحی وتکمیلی برای پیش نویس طرح دادن / 新的形势向我们~了新的课题。 وضعیت جدید در برابر ما مسایل تازه ای بوجود آورده است.

【提纯】 tíchún تصفیه کردن، پالودن: ~复壮〈农〉 تصفیه کردن وتجدید نیرو / ~金属 تصفیه کردن فلزات / ~酒精 تصفیه کردن الکل

【提词】 tící 〈剧〉 سوفلوری کردن: ~人 سوفلور

【提单】 tídān بارنامه: 直达~ بارنامهٔ مستقیم / 联运~ بارنامهٔ یکسره / 备运~ بارنامه برای کالا های آمادهٔ حمل / 装船~ بارنامه برای محمولهٔ کشتی

【提灯】 tídēng چراغ دستی

【提调】 tídiào ①(调度) فرستادن (قطار، اتوبوس و...) ②(调度员) مأمور فرستنده

【提兜】 tídōu کیسهٔ دسته دار

【提法】 tífǎ ①(措辞) عبارت پردازی: 这只是个新的~。 این فقط یك مسئلهٔ عبارت پردازی تازه بیش نیست. ②(观点;看法) نظر، عقیده: 我不同意你对这个问题的~。 من با عقیدهٔ شما در مورد این مسئله موافق نیستم. / 他在这篇文章里~是有说服力的。 نظریات او در این مقاله قانع کننده است. / 这是一个新的~。 این عقیدهٔ تازه ای است.

【提干】 tígàn کسی را به عنوان کادر ترفیع مقام دادن

【提纲】 tígāng طرح، خطوط کلی: 写发言~ ریختن طرح یك سخنرانی

【提纲挈领】 tígāng-qièlǐng تمام تور را بوسیلهٔ سر طناب آن در دست نگهداشتن ـ کنایه از توجه خود را روی نکات عمده متمرکز کردن

【提高】 tígāo بالا بردن: ~水位 سطح آب را بالا بردن / ~警惕 هوشیاری خود را بالا بردن / ~政治觉悟 بالا بردن شعور سیاسی / ~技术水平 بالا بردن سطح اطلاعات فنی / ~勇气 افزایش شهامت / ~认识 سطح شناخت ودرك چیزی را بالا بردن / ~识别真假的能力 قدرت تشخیص حق را از نا حق بیشتر کردن / ~部队的战斗力 تقویت قدرت رزمی واحد ها / ~工作效率 افزایش کار آئی / ~单位面积产量 افزایش میزان تولید هر واحد / ~产品质量 بالا بردن سطح کیفیت فرآورده ها / 人民生活水平逐年~。 سطح زندگی مردم سال به سال بالا می رود. / ~工业自给水平 افزایش نیروی خود کفایی صنعتی

【提供】 tígōng تأمین کردن، تهیه کردن، فراهم آوردن: 为轻工业~原料 تأمین مواد اولیه برای صنایع سبك / ~援助 کمك رساندن، کمك دهی، همیاری / ~方便 فراهم آوردن تسهیلات / ~贷款 وام دادن / ~新的证据 اقامهٔ دلایل تازه / 历史给我们~了有益的经验教训。 تاریخ به ما درس عبرت ومفید می‌دهد.

【提行】 tíháng 〈印〉 شروع کردن سطر جدیدی

【提盒】 tíhé قابلمه های سوار شو دسته دار برای برداشتن غذا

【提花】 tíhuā بافتن نقش برجسته بر روی پارچه: ~枕巾 رویهٔ متکا با نقش برجسته / ~织机〈纺〉 ماشین مخصوص دوخت نقش برجسته بر روی پارچه

【提婚】 tíhūn پیشنهاد ازدواج دادن

【提货】 tíhuò تحویل گرفتن کالا: 到火车站~ تحویل گرفتن کالا در ایستگاه راه آهن / 请于三日内来车站~。 لطفا ظرف سه روز از ایستگاه راه آهن کالا هایتان را تحویل بگیرید. / ~单 بارنامه

【提及】 tíjí 〈书〉 یاد آوری کردن، متذکر شدن

【提级】 tíjí ترفیع اداری

【提交】 tíjiāo تحویل دادن، تسلیم کردن: 将决议案~大会讨论 ارجاع پیش نویس قطعنامه به کنگره برای بحث ومذاکره / 有问题~执委会 ارائهٔ موضوع به کمیتهٔ اجرایی / 把申请书~

厂长 دادن درخواست به رئیس کارخانه

【提款】tíkuǎn برداشت کردن پول از حساب بانکی

【提篮】tílán سبد دسته دار

【提炼】tíliàn استخراج وتصفیه: 从矿石中～金属 استخراج فلز از سنگ های معدنی / تصفیه: 蔗糖～ تصفیه نیشکر / 将生活素材～加工 تصفیه کردن مواد اولیهٔ یك اثر ادبی که در طول زندگی جمع آوری شده باشد

【提梁】tíliáng دستهٔ سبد، کتری و... یا تسمهٔ کیف دستی

【提名】tímíng نامزد کردن، کاندید کردن: ～某人为代表 نامزد کردن کسی برای نمایندگی

【提名道姓】tímíng-dàoxìng اسم کسی را ذکر کردن، نام بردن

【提念】tíniàn متذکر شدن

【提起】tíqǐ ①(谈到) ذکر کردن، یاد آوری کردن، نام بردن: 昨天他还～你来着。 او دیروز هم از شما نام برد. / ～此事, 叫人伤心。 انسان با یاد آوری این موضوع غصه می خورد. / 这个姑娘, 没有一个不夸奖的。 کسی نیست که اسم این دختر را بیاورد وتحسینش نکند. ② (抬起) بلند کردن، بالا ③ (鼓起; 唤起) کسی را سر حال آوردن: ～精神 کشیدن توجه، برانگیختن، تحریك کردن، تهییج کردن: ～人们的注意 مردم را به خود جلب کردن

【提前】tíqián ①(将预定的时间往前提) جلو بردن (وقت)، پیش انداختن: 总攻的时间～了几天。 حملهٔ عمومی چندروز به پیش انداخته شد. ②(事先; 预先) از پیش، قبل از موعد: 如果明天动身, 请～通知我们。 اگر فردا حرکت می کنید، لطفا از پیش به ما خبر بدهید. ③(比预计的更早) قبل از وقت مقرر: ～两个月完成全年生产指标 دو ماه قبل از وقت مقرر به سهمیهٔ تولید سال رسیدن / ～释放战犯 آزاد کردن مجرمین جنگی قبل از انقضای زمان مقرر / ～结束休假 حضور یافتن درمحل کار قبل از انقضای مدت مرخصی

【提挈】tíqiè ①〈书〉(统率) به زیر فرمان در آوردن: ～全军 همهٔ نیروها را به زیر فرمان در آوردن ② (支持与帮助) راهنمائی وحمایت کردن

【提亲】tíqīn پیشنهاد ازدواج دادن

【提琴】tíqín ویولن: 小～ ویولن / 中～ ویولن بزرگ / 大～ ویولن سل / 低音～ کنترباس

【提请】tíqǐng تسلیم کردن، تحویل دادن: ～大会批准 برای تصویب به کنگره تسلیم کردن / ～大家注意 توجه همگان را به چیزی جلب کردن

【提取】tíqǔ ①(取出) بیرون کشیدن، برداشت کردن، تحویل گرفتن: ～银行存款 برداشت کردن پول از حساب بانکی / 到车站～行李 تحویل گرفتن چمدان در ایستگاه راه آهن ② (提炼) استخراج کردن، گرفتن جوهر یا عصارهٔ چیزی: 从油页岩中～石油 بدست آوردن نفت از سنگ وگل رس / 从废水中～有用物质 مواد مفید از آب های غیر قابل استفاده

【提任】tírèn ترفیع مقام دادن

【提神】tíshén سر حال آوردن: 喝杯茶能～。 یك فنجان چای انسان را سر حال می آورد. / 有时咖啡能～。 گاهی قهوه خستگی انسان را از بدن بدر می کند.

【提审】tíshěn 〈法〉①(提讯) (زندانی را) به محاکمه کشانیدن ②(上级法院提来自审) رسیدگی کردن به حکمی که از طرف دادگاه پائین تر صادر شده است

【提升】tíshēng ①(提高职位) ترفیع دادن، ارتقاء مقام: 他～当排长 ارتقاء مقام او به ریاست بخش ②(用机器往高处送) بالا بردن، بلند کردن: ～机 بالابر، بلند کننده، آسانسور

【提示】tíshì یادآوری کردن، سوفلوری کردن(در تآتر): 请把学习重点向大家～一下。 لطفا نکات اصلی درس را به ما یاد آوری کنید. / 如果她忘了台词, 你就给她～一下。 اگر کلمات وعبارات نمایشنامه را فراموش کند، به او سوفلوری کنید.

【提手】tíshǒu دستهٔ چیزی

【提头儿】títóur رشتهٔ سخن را آغاز کردن

【提味】tíwèi خوراکی را با افزودن چاشنی خوشمزه کردن

【提问】tíwèn پرسش کردن، سؤال کردن: 回答老师的～ پاسخ دادن به سؤالات معلم

【提线木偶】tíxiàn mù'ǒu عروسك خیمه شب بازی

【提箱】tíxiāng چمدان دسته دار

【提携】tíxié ①(领着孩子走路) به کودکان نوپا شیوهٔ راه رفتن آموختن ②(扶植后辈) راهنمایی وحمایت کردن از نسل آینده

【提心】tíxīn نگران بودن

【提心吊胆】tíxīn-diàodǎn وحشت زده بودن

【提醒】tíxǐng تذکر دادن، یادآوری کردن، هشدار دادن: 要不是他及时～, 我可真忘了。 اگر او بموقع یاد آوری نمی کرد، حتما فراموش کرده بودم. / ～他早点儿来。 باو تذکر بدهید که زود بیاید. / ～司机在这一带要减速行驶。 او به راننده هشدار داد که در این منطقه آهسته رانندگی کند.

【提选】tíxuǎn گزیدن، انتخاب کردن: ～耐旱品种 بذرهای مقاوم گرما را انتخاب کردن

【提讯】tíxùn 见"提审"

【提要】tíyào خلاصهٔ مطلب: ～与注释 خلاصهٔ کتاب و یادداشتهای آن / 本书内容～ خلاصهٔ مطالب کتاب

【提议】tíyì ①(提出建议) پیشنهاد کردن: 我～为两国人民的友谊干杯。 پیشنهاد می کنم که برای دوام دوستی دو ملت بنوشیم. / 我～现在休会。 حال پیشنهاد می کنم که جلسه به وقت دیگر موکول شود. ② (建议; 动议) پیشنهاد، طرح: 大会一致通过了他们的～。 به اتفاق آراء پیشنهاد آنها در جلسه به تصویب رسید. / 根据会议主席的～ طبق پیشنهاد رئیس جلسه

【提早】tízǎo کاری را به جلو انداختن: 汛期～了。 فصل سیل زود تر از وقت مقرر در اینجا زود تراز معمول فرا رسید. / ～出发 از پیش اطلاع دادن / ～通知一声 حرکت کردن

【提制】tízhì از طریق تصفیه بدست آوردن: 香草香精是从一种热带兰～出来的。 عطر وانیل از نوعی ثعلب گرمسیری استخراج می شود.

【提子】tízi 〈方〉 وسیلهٔ برداشتن روغن یا شراب که دارای دستهٔ دراز باشد

啼 tí ①(啼哭) زاری کردن، گریه کردن: 哭哭～～ گریه

鸡：بانگ زدن، قار قار کردن (叫 某些鸟兽叫) ② وزاری کردن
وقتی که ماه غروب می ～ 月落乌/خروس بانگ می زند. 。～
کند، کلاغ ها قار قار می کنند.
【啼号】 tíháo شیون کردن
【啼饥号寒】 tíjī-háohán از فرط گرسنگی وسرما گریه کردن
【啼叫】 tíjiào ①(鸟叫) جیك جیك کردن ②〈方〉(啼哭)
گریه وزاری کردن
【啼哭】 tíkū گریه کردن، زاری کردن
【啼泣】 tíqì گریه کردن
【啼笑皆非】 tí-xiào jiē fēi متحیر بودن از اینکه باید گریست یا
خندید

缇 tí 〈书〉 رنگ نارنگی

鹈 tí

【鹈鹕】 tíhú مرغ سقا، حواصل

题 tí ①(题目) عنوان، سوژه، موضوع：讨论 ～ موضوع
سؤالات امتحان (یا ～ 考/موضوع گفتگو ～ 话/ مورد بحث
پرت بودن از ～ 离/ ربطی به موضوع نداشتن ～ 文不对/ آزمون)
شعری را (بر روی نقاشی، ～ 诗：نوشتن (写上) ② موضوع
نوشته بوسیله... ～ 某某/ بادبزن، دیوار و...) نوشتن
【题跋】 tíbá ①(写在书籍前后的文字) مقدمه ومؤخره،
توضیحات ویاد داشت هائی (写在字画前后的文字) ② کتاب
که نقاش یا خوشنویس بر روی اثر خود می نویسد
【题壁】 tíbì ①(在壁上写字或诗文) عبارات وشعر ها را روی
عبارات وشعرهای (写在壁上的字或诗文) ② دیوار نوشتن
روی دیوار
【题材】 tícái موضوع، مطلب، سوژه：～ 范围/ حدود موضوع 这
个剧本以土改为 。～ موضوع این نمایش نامه اصلاحات ارضی
این مطلب موضوع خوبی برای 。～ 这是写小说的好/است.
داستان نویسی است.
【题词】 tící ①(写一段话表示纪念或勉励) دستخطی را به
دستخط (题的词) ② عنوان یادگار یا برای تشویق به کسی دادن
پیش گفتار، سر آغاز، دیباچه، مقدمه (序文) ③ یادبود
【题花】 tíhuā سر لوح تزئینی کتاب
【题解】 tíjiě ①(解释) توضیحات برای عنوان یا زمینه یك
حل (～ 平面几何) (解答) ②：کلید تمرین ها یامسایل：کتاب
المسائل در هندسه مسطحه
【题名】 tímíng نام خود را نوشتن، دستخط نوشتن：在照片上 ～
نام خود را به عنوان 留念 ～ / دستخط نویسی بر روی عکس
یادگار نوشتن
【题目】 tímù ①(文章的标题) تیتر، عنوان، موضوع：辩论的
～ 这篇文章的 ～ 叫做《我的祖国》。/ موضوع مورد بحث
مسایل تمرینی (习题) ② این مقاله تحت عنوان «میهن ما» است.
【题签】 tíqiān ①(写书皮上的标签) نوشتن عنوان کتاب بر
بر چسب (书皮上的标签) ② روی برچسب برای چسبانیدن
عنوان کتاب
【题旨】 tízhǐ ①(文章题目的意旨) منظور از عنوان مقاله
②(文艺作品主题的意义) اهمیت سوژه آثار ادبی

【题字】 tízì ①(题写) نوشتن به عنوان یادگار ②دستخط (题写
的字) دستخط، نوشته：书上有作者亲笔 ～ 。مؤلف به خط
خود در این کتاب چیزی نوشته است.

醍 tí

【醍醐】 tíhú خامه عالی، سرشیر عالی
【醍醐灌顶】 tíhú guàn dǐng ①(比喻灌输智慧) بر سر عقل
یکمرتبه (比喻感到醒悟) ② آوردن، فکر کسی را باز کردن
احساس بیداری کردن

蹄 tí سم：马 ～ سم اسب / 炖猪 ～ ران خوك که با حرارت
ملایم در سوس سویا پخته شده باشد
【蹄筋】 tíjīn پی گاو یا گوسفند یا خوك ～ 红烧：پی گاو یا
گوسفند یا خوك که با حرارت ملایم در سوس سویا پخته شده
باشد
【蹄膀】 típāng 〈方〉 قسمت بالایی ران خوك
【蹄铁】 títiě نعل
【蹄子】 tízi ①〈口〉(蹄) سم ②〈方〉(肘子) ران خوك

鳀 tí 〈动〉 ماهی کولی

tǐ

体 tǐ ①(身体) بدن، تن، جسم، پیکر：人 ～ 构造 ساختمان
جسم، (物体) ② دست ویا ～ 肢/ وزن (بدن) ～ 重/ بدن انسان
سبك یا (书写字体；作品体裁) ③ ماده جامد ～ 固：ماده
旧/سبك نگارش، سبك ادبی ～ 文：شیوه در خوشنویسی یا ادبیات
شخصا (亲身经验；设身处地) ④ شعرها به سبك قدیم ～ 诗
او با جدیت با آنچه اعتقاد دارد 。他身 ～ 力行：تجربه کردن
国/ نظام حکومت ～ 政：نظام، سیستم (体制) ⑤ عمل می کند.
زمان (یك فعل) 〈语〉 ⑥ نظام دولت ～
另见 tī
【体壁】 tǐbì 〈动〉 دیوار گوشتی، دیواری که از افراد در برابر چیزی
کشیده شود
【体表】 tǐbiǎo درجه (برای اندازه گیری حرارت بدن انسان)
【体裁】 tǐcái سبك یا شیوه ادبی
【体操】 tǐcāo ژیمناستیك، نرمش：徒手 ～ آزاد تمرینات نرمش/
器械 ～ ژیمناستیك ～ 自由/ تمرینات نرمش با دستگاه ورزشی
لباس مخصوص 服 ～ / نمایش ژیمناستیك 表演 ～/آزاد
وسایل ژیمناستیك 器械 ～/ ژیمناستیك
【体察】 tǐchá تجربه ومشاهده کردن：虚心 ～ 情况 بی طرفانه به
بررسی شرایط پرداختن
【体罚】 tǐfá تنبیه بدنی
【体格】 tǐgé بنیه، ساختمان جسمی：～ 强壮 دارای بنیه قوی/ ～
检查 معاینه پزشکی
【体会】 tǐhuì چیزی را از تجربه شناختن：深有 ～ آشنائی نزدیك
در باره تجربه های 。～ 谈谈我个人的 / با چیزی داشتن
من 。我 ～ 你的心情 / شخصی خودم حرف خواهم زد.
احساسات شما را خوب درك می کنم./ 真正 ～ 群众的思想感

情 درك واقعی از افكار واحساسات مردم / 你参加了这次科学讨论会,有什么~? از این سمینار چه چیزهایی آموخته اید؟
【体积】tǐjī حجم، جثه : ~大 دارای حجم بزرگ / 容器的~ حجم يك ظرف / ~膨胀〈物〉 انبساط حجم
【体架】tǐjià 〈方〉 قامت، اندام
【体节】tǐjié 〈动〉 حلقه یا بند در بدن حلقوی بعضی حیوانات
【体力】tǐlì زور، نیروی جسمی : 增强~ تقویت كردن نيروی جسمی / 消耗~ تحليل بردن نيروی جسمی
【体力劳动】tǐlìláodòng كار بدنی : 参加~ در كار بدنی شركت داشتن / ~者 شركت كننده در كار بدنی
【体例】tǐlì قواعد تأليف، طرز انشاء
【体量】tǐliàng حجم يك ساختمان
【体谅】tǐliang ابراز همدردی كردن : 充分~下级的困难 مشكلات مادون را كاملا درك كردن وبا آنها همدردی نمودن / 她是很~人的。 او خانم فهميده ای است.
【体面】tǐmian ①(体统;身分) آبرو، حيثيت، جاه : 有失~ بی آبرو شدن، آبرو باختن / 他认为干这些事就会有失~。 به نظر او انجام این نوع كار ها در شأن او نيست. / 维持~ آبروی خود را حفظ كردن ②(光彩) افتخار آميز، آبرومند : 不~的行为 عمل غير آبرومندانه ③(相貌) خوش قيافه : 长得~ خوش قيافه بودن
【体能】tǐnéng قدرتی كه اندام های انسان هنگام ورزش نشان می دهد
【体念】tǐniàn رعايت حال كسی را كردن
【体魄】tǐpò مزاج، بنيه : 强壮的~ مزاج سالم، بنيهء قوی / 锻炼~ ورزش كردن، به تربيت بدنی پرداختن
【体气】tǐqì ①〈方〉(人品性格) اخلاق، خوی ②〈方〉(体质) مزاج ③〈书〉(文章的格调) سبك مقاله
【体腔】tǐqiāng 〈生理〉 حفرهء بدن
【体虱】tǐshī 〈动〉 شپش بدن
【体式】tǐshì ①(文字的样式) طرز هيروگليف : 汉语拼音字母有手写体和印刷体两种~。 آوانگاری زبان چينی دو شكل دارد: شكل شكسته وشكل چاپی. ②(文学体裁) شيوه يا سبك در ادبيات : 词和律诗~不同。 شعرهای «تسی» از لحاظ شكل با شعر های «لوشی» فرق دارد.
【体视】tǐshì 〈物〉 استريو، بر جسته نما : ~镜 آينهء محدب / ~显微镜 استريو ميكروسكوپ
【体态】tǐtài ژست، پز، حركات، طرز رفتار : ~轻盈 رفتار دلپذير داشتن، ظاهر آراسته داشتن
【体贴】tǐtiē رعايت حال كسی را كردن، به نحو احسن توجه داشتن : ~病人 خوب مراقبت كردن از بيمار، بنحو خوبی مراقب بيمار بودن / ~入微 به كسی بطور دقيق توجه كردن
【体统】tǐtǒng اخلاق، سلوك، ادب : 不成~ بسيار نامناسب، بسيار رسوايی آور، بسيار شرم آور / 有失~ بسيار غير اخلاقی
【体外受精】tǐwài shòujīng 〈动〉 لقاح خارج از بدن
【体外循环】tǐwài xúnhuán دوران خون خارج از بدن
【体味】tǐwèi فهميدن، پی بردن، درك كردن : 请您仔细~这首诗的含义。 لطفا با دقت معنی اين شعر را درك كنيد.
【体温】tǐwēn حرارت بدن : 量~ درجه گذاشتن / 她的~在上升。 درجهء حرارت او دارد بالا می رود. / ~过低 بسيار پايين بودن حرارت بدن / ~计 حرارت سنج، درجه
【体无完肤】tǐ wú wán fū ①(形容浑身受伤) زخم برداشتن تمام بدن : 被打得~ كبود شدن بر اثر كتك كاری ②(比喻被责骂、批评得很厉害) شديدا مورد انتقاد قرار گرفتن : 他的文章被批得~。 مقالهء او بكلی رد شد و سخت به باد انتقاد گرفته شد. / 他的论点被驳得~。 نظريهء او كاملا رد شد و به باد انتقاد گرفته شد.
【体惜】tǐxī درك كردن و همدردی نمودن
【体系】tǐxì نظام، سيستم : 工业~ نظام صنعتی / 思想~ نظام عقيدتی، سيستم ايدئولوژيك
【体现】tǐxiàn مجسم كردن، منعكس كردن، باز تاب داشتن : ~时代精神 روح زمان را منعكس كردن / 这个提案~了发展中国家的利益和要求。 اين طرح پيشنهادی روشنگر مصالح وخواست های كشور های در حال رشد است.
【体校】tǐxiào مخفف مدرسهء تربيت بدنی
【体刑】tǐxíng مجازات جسمی
【体形】tǐxíng شكل بدن
【体型】tǐxíng نوع شكل بدن
【体性】tǐxìng اخلاق، خوی، طبيعت
【体恤】tǐxù توجه وهمدردی كردن : ~革命烈士遗孤 ابراز همدردی وتوجه به كودكان باز مانده از شهدای انقلاب
【体癣】tǐxuǎn 〈医〉 عفونت قارچی بدن
【体循环】tǐxúnhuán 〈生理〉 گردش خون در بدن
【体验】tǐyàn تجربه كردن، چيزی را در تجربه شناختن : ~生活 تجربه اندوختن از زندگی
【体液】tǐyè مايع موجود در بافت های بدن انسان
【体育】tǐyù بدن سازی، تربيت بدنی، ورزش : 今天下午有一节~课。 امروز بعد از ظهر يك ساعت درس تربيت بدنی داريم. / ~场 ورزشگاه، استاديوم / ~道德 اخلاق ورزشی / ~锻炼 فعاليت های ورزشی / ~馆 ورزشگاه، زورخانه / ~活动 تربيت بدنی / ~课 درس ورزش / ~疗法 معالجهء ورزشی، ورزش‌درمانی / ~用品 لوازم ورزشی / بيماری بوسيلهء ورزش
【体针】tǐzhēn معالجه با طب سوزنی
【体制】tǐzhì ①(组织制度) نظام سازمان دهی : 国家~ نظام دولتی / ~改革 اصلاح در نظام سازمان دهی ②(体裁) سبك (ادبيات)
【体质】tǐzhì مزاج، وضع مزاجی، بنيه : 他们的~都很好。 آنها وضع مزاجی خوبی دارند. / 各人的~不同,对疾病的抵抗力也不同。 چون بنيه های مردم باهم متفاوت است، مقاومت آنها در برابر بيماری نيز فرق می كند.
【体重】tǐzhòng وزن بدن : ~增加 افزايش وزن بدن / ~减轻 كاهش وزن بدن / 她~六十公斤。 وزن او شصت كيلو گرم است.

tì

屉 tì ①(笼屉) ديگ طبقه دار مخصوص بخارپز كردن

يك ديگ نان 馒头一～/:در ديگ، سر ديگ 帽～:خوراك ميز سه كشويي 三～桌:كشو(抽屉)② بخارپز شده

【屉子】tìzi ①(盛器) طبقه های جابجا شدنی ②〈方〉(抽屉) كشو

剃 tì تراشیدن 光头～:تراشیدن مو از ته تراشیدن 胡子～/ ریش

【剃刀】tìdāo ریش تراش

【剃度】tìdù 〈佛教〉(برای آداب دینی) ستردن مو

【剃光头】tì guāngtóu موی سر را از ته زدن، مجازا هیچ امتیازی در امتحان یا مسابقه بدست نیاوردن

【剃头】tìtóu ①(剃去头发) تراشیدن مو، سلمانی کردن ②(理发) آرایشگاه رفتن، سلمانی رفتن

【剃枝虫】tìzhīchóng 〈动〉 لارو شب‌پره

涕 tì ①(眼泪) اشك: 痛哭流～ اشك های جگرسوز ريختن 感激～零/ از فرط امتنان اشك ريختن ②(鼻涕) آب بینی، فین

【涕泪】tìlèi ①(眼泪) اشك ②(眼泪和鼻涕) اشك وآب بینی

【涕零】tìlíng اشك ريختن

【涕泣】tìqì 〈书〉 گريه كردن

悌 tì 〈书〉 علاقه واحترام نسبت به برادر بزرگ

绨 tì نوعی پارچهء بافته شده از نخ ابریشم و پنبه
另见 tí

惕 tì مراقب بودن، هوشیار بودن 警～:محتاط، هوشیار

替 tì ①(代替) جانشین کردن، تعویض کردن: 老王没来，谁～他? امروز «لائو وانگ» نیامد، چه کسی به جای او کار می کند؟/ 你歇会儿，我来～你。 کمی استراحت کنید، من کار شما را انجام خواهم داد. ②(为) برای، بخاطر: 我～我买一张火车票。 برای من یك بلیط قطار بخرید. /我～他谢谢您。 من از طرف او از شما سپاسگزارم. /别～我担心。 نگران من نباشید. ③(衰败) انحطاط، قهقرا، سقوط: 兴～ صعود وسقوط

【替补】tìbǔ عوض کردن، تعویض کردن

【替代】tìdài جانشین کردن، تعویض کردن: 用石油～煤 زغال سنگ دادن ونفت گرفتن

【替工】tìgōng ①(代替别人工作) به عنوان جانشین موقت کار کردن ②(指人) جانشین موقت: 找一个～ یك جانشین پیدا کردن

【替换】tìhuan جانشین کردن، تعویض کردن: 教练决定让 3 号～8 号。 مربی تصمیم گرفت که بازیکن شماره ۸را با شمارهء ۳عوض کند. /我们去～值夜班的同志。 ما می رویم تا جای رفقای خود را برای شیفت شبانه بگیریم. /带上一套～的衣服。 یك دست لباس شورواشور با خود ببرید.

【替角儿】tìjuér جانشین هنرپیشه، بازیکن بدل

【替身】tìshēn ①(替别人的人) جانشین، عوض، بدل ②(代人受罪的人) سپر بلا

【替手】tìshǒu كاری را بجای كسی انجام دادن

【替手】tìshǒu جانشین، بدل

【替死鬼】tìsǐguǐ 〈口〉 كسی كه خود را فدای دیگران كند، سپربلا

【替罪羊】tìzuìyáng سپربلا، بلا گردان

嚏 tì 〈书〉 عطسه زدن، عطسه كردن

【嚏喷】tìpen عطسه زدن، عطسه كردن

tiān

天 tiān ①(天空) آسمان: 明朗的～ آسمان صاف ولطیف /太阳一出满～红。 آسمان با طلوع آفتاب سرخ فام وتابان می شود. ②(位置在顶部的) هوایی، بالای سر: 天～桥 پل هوایی ③(日子) روز: 每～ هر روز/ 前～ پریروز/ 忙了一～ تمام روز گرفتار بودن/ 三～三夜 سه روز وسه شب/ 夏天～长夜短。 تا بستان روزها بلند است وشب ها كوتاه. ④(一天里某段时间) زمان در روز: 五更～ یك دورهء زمان در حدود ساعت سهء بامداد/ ～不早啦。 دیر وقت شده است. 或 دیر هنگام است. ⑤(季节) فصل: 春～ بهار/ 三伏～ گرم ترین روزهای تابستان ⑥(天气) هوا: 下雨～ هوای بارانی/ ～冷了。 هوا سرد شده است. ⑦(自然) طبیعت: 人定胜～。 انسان بر طبیعت چیره خواهد شد. /改～换地的革命精神 روحیهء انقلابی برای تغییر دادن طبیعت/ ～灾 آفت طبیعی ⑧(迷信)(统治万物的天神或神仙居住的地方) خدا، فلك: 归～ به رحمت خدا رفتن، مردن/ ～堂 بهشت/ ～知道! خدا می داند! / 谢～谢地! خدا را شكر!

【天安门】Tiān'ānmén «تیان آن من» (یعنی دروازهء كاخ آسمان): ～广场 میدان «تیان آن من»/ ～城楼 تریبون «تیان آن من»

【天崩地坼】tiānbēng-dìchè افتادن آسمان وپاره شدن زمین — كنایه از دگرگونی شدید سیاسی یا اجتماعی

【天边】tiānbiān افق، دورترین جا: ～的渔帆 بادبان های كشتی ما هیگیری كه در افق ظاهر شود/ 远在～，近在眼前 بظاهر دور دست، در حقیقت دم دست

【天兵】tiānbīng لشكر های آسمانی — كنایه از ارتش شكست ناپذیر

【天不怕，地不怕】tiān bù pà, dì bù pà نه از آسمان ترسیدن نه از زمین، از هیچ چیز ترس وهراس نداشتن

【天才】tiāncái نابغه، استعداد ذاتی، قریحه: 世界上不存在什么生而知之的～。 در این دنیا چنین نابغه ای وجود ندارد كه دانشمند مادرزاد باشد. /这孩子有音乐～。 این بچه استعداد موسیقی دارد.

【天蚕】tiāncán 〈动〉 كرم ابریشم وحشی

【天长地久】tiāncháng-dìjiǔ دیرپا وتغییر ناپذیر

【天长日久】tiāncháng-rìjiǔ پس از یك زمان طولانی

【天车】tiānchē 〈机〉 جرثقیل هوایی وقابل جابجا شدن

【天秤座】tiānchèngzuò 〈天〉 برج میزان، برج ترازو

【天窗】tiānchuāng 〈建〉روزنهٔ پنجره‌سان در سقف اطاق
【天大】tiāndà مانند آسمان بزرگ، بسیار بزرگ: ～的好事 يك کار عالی
【天敌】tiāndí 〈生〉(بیولوژی) دشمن طبیعی
【天底下】tiāndǐxia 〈口〉در این دنیا: ～哪有这种道理! چه حرف های مزخرفی است!
【天地】tiāndì ①(天和地) آسمان و زمین: 炮声震动～。 زمین از غرش توپ ها می لرزید. /天～之别 از زمین تا آسمان فرق داشتن ②(活动范围) میدان فعالیت: 开辟科学研究的新～ میدان فعالیت را برای پژوهش های علمی باز کردن /不要把自己关在办公室的小～里。 خود را در چهار دیوار اداره محبوس نکنید.
【天地头】tiān-dìtóu 〈印〉سفیدی سر صحفه وته صفحه
【天帝】tiāndì درقدیم اشاره به خدای عالم
【天电】tiāndiàn 〈电〉برق ساکن در هوا: ～干扰 پارازیت برق ساکن در هوا
【天顶】tiāndǐng 〈天〉اوج آسمان، بالاترین نقطهٔ آسمان
【天鹅】tiān'é قو: 小～ جوجهٔ قو /～绒毛 پر نرم ولطیف قو
【天鹅绒】tiān'éróng مخمل
【天鹅座】tiān'ézuò 〈天〉صورت فلکی دجاجه
【天蛾】tiān'é 〈动〉پروانهٔ بزرگ بید
【天翻地覆】tiānfān-dìfù زمین به آسمان آمدن، وارونه شدن زمین وآسمان
【天方教】Tiānfāngjiào اسم قدیمی برای دین اسلام
【天分】tiānfèn استعداد ذاتی، قریحه: ～高 خیلی مستعد وتوانا
【天府之国】tiānfǔ zhī guó سرزمین وفور نعمت، سرزمین فراوانی (معمولا اشاره به استان «سی چوان»)
【天赋】tiānfù ①(自然赋予) ذاتی، فطری، نهادی، غریزی: ～人权论 تئوری مربوط به حقوق طبیعی انسان ②(天资) قریحه، استعداد ذاتی
【天干】tiāngān ساقه های دهگانهٔ آسمانی که در چین قدیم همراه با شاخه های دوازده گانهٔ زمینی برای تعیین ساعت، روز، ماه وسال بکار می رفته است
【天罡星】tiāngāngxīng 〈天〉(نجوم) صورت فلکی دب اکبر(یا خرس بزرگ)
【天高地厚】tiāngāo-dìhòu ①(形容恩情深厚) (لطف ومهربانی) عمیق، بسیار زیاد: ～之恩 لطف ومهربانی زیاد ②(指事物的复杂性) پیچیده وبغرنج بودن اشیاء: 不知～ خود بزرگ بینی، تصور اغراق آمیز ازتوانائی خود داشتن
【天高气爽】tiān gāo qì shuǎng روشن بودن آسمان وخنك بودن هوا در فصل پائیز
【天各一方】tiān gè yī fāng (اعضای خانواده یا دوستان) دور از یکدیگر زندگی کردن
【天公】tiāngōng فرمانروای آسمان، خدا: ～不作美。 متأسفانه وضع هوا ما را مأیوس کرد.
【天公地道】tiāngōng-dìdào كاملا عادل: 在我看来, 她这样处理真是～。 بنظرم، طرز برخورد او بااین موضوع واقعا عادلانه ومنطقی است.
【天宫】tiāngōng کاخ آسمان
【天沟】tiāngōu 〈建〉آبراه شیروانی که آب را به ناودان می برد
【天光】tiānguāng ①(天色) روشنایی روز، وقت روز: ～不早了。 دیر وقت است. ②〈方〉(早晨) صبح، بامداد
【天癸】tiānguǐ قاعدگی زن
【天国】tiānguó ①〈宗〉(天堂) ملکوت آسمان، بهشت ②(理想世界) جهان آرمانی
【天寒地冻】tiānhán-dìdòng سرد بودن هوا ویخ بستن زمین
【天河】tiānhé 〈天〉کهکشان، جادهٔ شیری، آسمان دره، مجره
【天黑】tiānhēi غروب آفتاب
【天候】tiānhòu هوا: 全～公路 جاده‌ای که در هر نوع شرایط جوی برای عبور مناسب باشد /全～飞行 پرواز در هر نوع شرایط جوی
【天花】tiānhuā 〈医〉آبله
【天花板】tiānhuābǎn سقف
【天花乱坠】tiānhuā luàn zhuì — گویا گل افشان می شود — کنایه از بسیار زنده از چیزی تعریف کردن: 吹得～ گزافه گوئی، لاف زدن و گزاف گفتن
【天皇】tiānhuáng میکادو (امپراتور ژاپن)
【天昏地暗】tiānhūn-dì'àn ①(飞沙漫天) آسمان تیره وتار، روی زمین تیره وتار، همه جا تیره وتار: 北风夹着黄沙, 刮得～。 باد شمالی همراه با ماسه های زردبه قدری بشدت وزید که هوا تیره وتار شد. ②(比喻腐败或混乱) در حالت هرج ومرج وتیرگی اوضاع اجتماعی: 当时军阀混战, 真是～哪! در آن سالها که دیگتاتور های نظامی با یکدیگر می جنگیدند، چین دچار چه هرج ومرج وتیرگی اوضاع داخلی شد!
【天机】tiānjī ①(自然界的秘密; 不可解释的事) اسرار طبیعت، چیز در نیافتنی ②(神秘的天意) ارادهٔ خدا، اسرار: ～不可泄漏。 راز را نباید فاش کرد.
【天极】tiānjí 〈天〉قطب فلك
【天际】tiānjì 〈书〉افق
【天津】Tiānjīn شهر «تیان جین»
【天经地义】tiānjīng-dìyì اصل تغییر ناپذیر — کنایه از درست ومناسب بودن، کاملا صحیح بودن
【天井】tiānjǐng ①(院中露天空地) حیاط کوچك خانه، حیاط خلوت ②(屋顶上开的洞) روزنه روی سقف ③〈矿〉دریچهٔ شیبداری که در معدن دو ارتفاع مختلف را بهم وصل می کند
【天空】tiānkōng آسمان، فلك، سپهر
【天籁】tiānlài صداهای طبیعی(مثل صدای باد)
【天蓝】tiānlán آبی آسمانی
【天狼星】tiānlángxīng 〈天〉ستارهٔ کاروان کش
【天老爷】tiānlǎoye خداوند
【天老儿】tiānlaor 〈生理〉زال، آدم سفید مو و چشم سرخ
【天理】tiānlǐ ①(封建公理) اصول آسمانی — کنایه از اصول اخلاقی فئودالی چین که بوسیلهٔ پیروان کنفوسیوس در دورهٔ سلسلهٔ «سون» مطرح گردید ②(公理) عدالت، دادگری: 是无～。 این کار نمودار بی‌عدالتی بزرگی خواهد بود.

【天良】tiānliáng وجدان :丧尽～ بی وجدان بودن

【天亮】tiānliàng سپیده دم، بامداد، پگاه :以前赶到～ قبل از بامداد به مقصد رسیدن

【天灵盖】tiānlínggài کاسهٔ سر، جمجمه

【天龙座】tiānlóngzuò 〈天〉 صورت فلکی اژدها، تنین

【天伦】tiānlún 〈书〉 وظایف وتعهدات اخلاقی بین اعضای خانواده :～之乐 خوشبختی خانوادگی

【天罗地网】tiānluó-dìwǎng تورها در بالا وتله ها در پایین ــ کنایه از نداشتن راه گریز، راه پس وپیش نداشتن :布下～, 使罪犯无路可逃 دام گستردن وراه گریز را بر مجرمان بستن

【天马行空】tiānmǎ xíng kōng اسب آسمانی بر اوج سپهر بلند پروازی می کند ــ کنایه از یك شیوهٔ بی قید وبند وآزاد در نقاشی وخوشنویسی

【天门】tiānmén ①(天宫的门) دروازهٔ کاخ آسمانی ②(宫殿的门) دروازهٔ کاخ سلطنتی ③(额的中央) مرکز پیشانی ④(道家指心) دل در تائوئیسم

【天门冬】tiānméndōng 〈中药〉 یك گیاه دارویی در چین بنام "Lucid asparagus"

【天明】tiānmíng صبحدم، سپیده دم، با مداد، پگاه

【天命】tiānmìng مشیت الهی، تقدیر، قسمت، سرنوشت

【天幕】tiānmù ①(天空) آسمانه، خیمهٔ آسمان، سایبان آسمان ②〈剧〉(舞台后面的蓝色幕布) پردهٔ پشت صحنهٔ تآتر

【天南地北】tiānnán-dìběi ①(形容距离远) دور از هم، جدا از هم ②(形容地区不同) از محل ها یا نواحی مختلف

【天南海北】tiānnán-hǎiběi ①(形容地区不同) در سراسر کشور ②(东拉西扯) (صحبت) پراکنده، نامنظم، پریشان، آسمان وریسمان :～地谈起来 آسمان وریسمان بهم بافتن

【天年】tiānnián دورهٔ طبیعی حیات :尽其～ به مرگ طبیعی مردن، عمر پر کردن

【天牛】tiānniú 〈动〉 سوسك دراز شاخك

【天怒人怨】tiānnù-rényuàn غضب الهی وناخرسندی انسانها ــ کنایه از خشم ونارضایتی عمومی

【天女】tiānnǚ دختر آسمانی :～散花。 دختر آسمانی گل افشانی می کند.

【天疱疮】tiānpàochuāng 〈医〉 پمفیگوس (بیماری پوستی دارای تاول های چربی متناوب)

【天棚】tiānpéng ①〈建〉(顶棚) سقف ②(遮阳的棚) کپر، سایبان وسر پناهی که با حصیر وبوریا ساخته شده باشد

【天平】tiānpíng ترازو :分析～ ترازوی تجزیه

【天平动】tiānpíngdòng 〈天〉 حرکت نوسانی (نجوم)

【天气】tiānqì هوا :～要变。 هوا دارد تغییر می کند./～转晴。 هوا صاف می شود./不管～如何, 也要继续施工。 کار های ساختمانی در هر نوع شرایط جوی ادامه خواهد یافت./～图 نقشهٔ هواشناسی/～形势预报 پیشگوئی هوا/～学 علم هواشناسی سینوپتیك/～预报 پیش‌بینی هوا

【天堑】tiānqiàn شکاف طبیعی :长江～ شکاف طبیعی در رودخانهٔ یانگ تسه

【天桥】tiānqiáo پل هوایی

【天琴座】tiānqínzuò 〈天〉 صورت فلکی نسرواقع (یا چنگ)

【天青】tiānqīng رنگ زرشکی، مشکی مایل به سرخ

【天穹】tiānqióng گنبد گردون، آسمان

【天球】tiānqiú 〈天〉 کرهٔ آسمان نما :～赤道 دائرهٔ استوائی کرهٔ آسمان نما/～仪 کره ای که اجسام سماوی را نشان می دهد/～子午圈 دائرهٔ نصف النهار بر روی کرهٔ آسمان نما/～坐标 مختصه ها بر روی کرهٔ آسمان نما

【天然】tiānrán طبیعی :～财富 ثروت طبیعی، منابع طبیعی/～资源 ثروت طبیعی/～障碍物 مانع طبیعی/～景色 چشم انداز طبیعی/～盟友 هم پیمان طبیعی/～磁铁 مغناطیس طبیعی، منابع طبیعی/～免疫 مصونیت طبیعی/～堤〈地〉 بند طبیعی، خاکریز طبیعی/～牧地 چراگاه طبیعی

【天然气】tiānránqì گاز طبیعی :干～ گاز طبیعی جامد/湿～ گاز طبیعی مایع/～回注〈石油〉 تزریق گاز طبیعی

【天然丝】tiānránsī تار کرم ابریشم

【天壤】tiānrǎng 〈书〉 زمین وآسمان :～之别 از زمین تا آسمان باهم فرق داشتن

【天人】tiānrén ①〈书〉 آسمان وانسان ②(才能或容貌出众的人) آدم فوق لعاده مستعد یا خوش قیافه

【天日】tiānrì آسمان وخورشید :重见～ بار دیگر چشم به روشنایی روز گشودن ــ کنایه از نجات یافتن از تعقیب وظلم وآزار

【天色】tiānsè رنگ آسمان، هوا :～已晚。 هوا رو به تاریکی می رود./～突变。 هوا ناگهان تغییر کرد./看～要晴。 گویا هوا کم کم صاف می شود./看～怕要下雨。 گویا باران می خواهد ببارد.

【天神】tiānshén ایزد، خدا، رب النوع

【天生】tiānshēng ذاتی، فطری، ارثی، خداداد :本事不是～的, 是锻炼出来的。 توانایی کسی ذاتی نیست، بلکه از عمل بوجود می آید./他～聋哑。 او کرو لال مادرزاد است./～桥〈地〉 پل طبیعی (زمین شناسی)

【天时】tiānshí ①(气候) هوا، آب وهوا :～不正 آب وهوای غیر عادی/庄稼活儿一定要趁～, 早了晚了都不好。 کشت وزرع باید درست در فصل خود انجام گیرد، نه زودتر نه دیرتر. ②(时机) فرصت، به موقع بودن

【天使】tiānshǐ 〈宗〉 فرشته، ملك

【天书】tiānshū ①〈迷信〉(神仙写的书) کتاب آسمانی ②(难懂难认的文字) نوشتهٔ بسیار دشوار خوان وناخوانا :这封信字迹太潦草, 像～似的。 این نامه مانند حروف تصویری ناخواناست.

【天塌地陷】tiāntā-dìxiàn فرو ریختن آسمان وترکیدن زمین ــ کنایه از فوریت کاری

【天坛】Tiāntán معبد آسمانی (در پکن)

【天堂】tiāntáng ①(天上乐园) بهشت :企图恢复他们失去的～ تلاش برای بازیافتن بهشت از دست رفته ②(前额的上部) قسمت فوقانی پیشانی

【天体】tiāntǐ 〈天〉 اجرام فلکی :～光谱学 طیف بینی نجومی/～力学 علم مکانیك نجومی/～物理学 فیزیك نجومی/～演化

学 کیهان شناسی، کیهان شناخت / ~照相仪 دستگاه عکس برداری نجومی

【天天】 tiāntiān هر روز: ~锻炼身体 هر روز به بدن سازی پرداختن

【天庭】 tiāntíng ①(前额中部)وسط پیشانی ②(天神居住的地方)جای اقامت ایزد در اسطوره‌ء چین،فلك ③(宫殿)کاخ

【天头】 tiāntóu 〈印〉حاشیه‌ء بالایی یك صفحه

【天外有天】 tiān wài yǒu tiān آسمان در ماوراء آسمان وجود دارد.

【天王星】 tiānwángxīng 〈天〉ستاره‌ء اورانوس

【天网恢恢，疏而不漏】 tiānwǎng huīhuī, shū ér bù lòu گرچه تور آسمانی سوراخ های درشت دارد، اما هیچ چیز نمی تواند از آن فرار کند ـ کنایه از اینکه مجرم سرانجام گرفتار چنگال عدالت می گردد.

【天威】 tiānwēi قدرت و هیبت آسمان یا امپراطور یا ایزد

【天文】 tiānwén هیئت، نجوم: ~单位 واحد نجومی / ~导航 فضانوردی نجومی / ~观测 مشاهده‌ء نجومی / ~馆 پلنیتاریوم، گنبد آسمان نما / ~年历 سالنامه‌ء نجومی / ~时 ساعت نجومی / ~仪 استروسکوپ / ~台 رصدخانه / ~数字 عدد نجومی / ~照相术 عکس برداری از ستار گان برای تحقیقات فضایی / ~钟 ساعت نجومی (دستگاه) / ~制导 هدایت نجومی

【天文学】 tiānwénxué علم هیئت، علم نجوم: 航海~ ستاره شناسی دریانوردی / 恒星~ نجوم مربوط به ثوابت / 空间~ نجوم فضایی / 球面~ نجوم کره ای / 射电~ نجوم رادیویی / ~家 منجم، ستاره شناس

【天无绝人之路】 tiān wú jué rén zhī lù آسمان هرگز راههای خروج را نمی بندد ـ کنایه از اینکه راه چاره همیشه وجود دارد.

【天物】 tiānwù اشیاء موجود در طبیعت

【天下】 tiānxià ①(指中国或世界) اشاره به چین یا جهان: ~大治 نظم وترتیب کامل در زیر آسمان / ~大乱 هرج ومرج زیر آسمان / ~第一 بزرگترین شخص در دنیا / ~太平。 صلح وصفا در جهان حکم فرما ست. / ~为公 تمامی سرزمین به صورت یك جامعه در آمدن / ~无敌 شکست ناپذیر، تسخیر ناپذیر / 打~ فتح کردن تمام جهان / 坐~ یك کشور وحکمرانی کردن در آن / ~奇闻 ترهات، حرف های نشنیده ②(指统治权) حکمرانی: 新中国是劳动人民的~。 مردم زحمتکش صاحبان اصلی کشور چین نوند.

【天下乌鸦一般黑】 tiānxià wūyā yībān hēi همه‌ء کلاغ ها سیاه اند ـ کنایه از اینکه تبه کاران در همه جای دنیا فاسدند.

【天仙】 tiānxiān ①(天上的仙女) الهه، خدای زن ②(美女) زن بسیار زیبا

【天险】 tiānxiǎn مانع طبیعی: 此山向有~之称。 این کوه به عنوان یك مانع طبیعی شناخته شده است.

【天线】 tiānxiàn 〈无〉آنتن هوایی: 架设~ آنتن را نصب کردن / 定向~ آنتن جهتی / 拉杆~ آنتن متحرك، آنتن تلسکوپی

【天香国色】 tiānxiāng-guósè زیبا رویان

【天象】 tiānxiàng پدیده‌ء نجومی: 观测~ رصد کردن اجرام سماوی / 〈天〉~仪 پلیتاریوم

【天晓得】 tiānxiǎode 〈口〉خدا می داند!: ~他脑子里在想些什么。 خدا می داند که چه فکرها در سر دارد!

【天蝎座】 tiānxiēzuò 〈天〉برج عقرب

【天心】 tiānxīn ①(正对着头顶的天空) آسمان درست بر روی سر کسی ②(天意或君主的心意) خواست خداوند یا امپراطور

【天行赤目】 tiānxíngchìmù 〈中医〉چشم های سرخ و ورم کرده، ورم ملتحمه

【天性】 tiānxìng غریزه‌ء طبیعی، هوش طبیعی

【天幸】 tiānxìng نجات یافتن بر اثر تفضل الهی، جان بدر بردن

【天旋地转】 tiānxuán-dìzhuàn گویا زمین وآسمان می چرخد ـ کنایه از سرگیجه گرفتن

【天涯】 tiānyá دور ترین نقطه‌ء زمین: 浪迹~ در تمام جهان آواره شدن

【天涯海角】 tiānyá hǎijiǎo دورترین نقطه‌ء زمین: 罪犯就是逃到~，也要缉拿归案。 حتی اگر مجرم به دورترین نقطه‌ء زمین هم فرار کند، ما باید او را به کیفر برسانیم.

【天爷】 tiānyé خداوند

【天衣无缝】 tiānyī wú fèng لباس های آسمانی بی درز ـ کنایه از بی عیب ، بی نقص: 这篇文章，论证严密，~。 ترکیب این مقاله بسیار خوب واستدلالهائی که شده خدشه ناپذیر است.

【天意】 tiānyì خواست خدا: 事在人为，不存在什么"~"。 از تو حرکت از خدا برکت

【天鹰座】 tiānyīngzuò 〈天〉صورت فلکی نسرطایر

【天有不测风云】 tian yǒu bù cè fēng-yún هر لحظه ممکن است طوفان از آسمان برخیزد ـ کنایه از اینکه هر لحظه ممکن است اتفاقی غیر قابل انتظار روی دهد.

【天渊】 tiānyuān 〈书〉آسمان بلند ودریای عمیق: 相去~ مانند زمین وآسمان جدا از هم / ~之别 فرق فاحش بین دو چیز

【天缘】 tiānyuán مجال، فرصت

【天灾】 tiānzāi آفت طبیعی: 遭受~ گزند دیدن از آفت طبیعی

【天灾人祸】 tiānzāi-rénhuò آفات طبیعی وبلیاتی که بدست بشر بوجود می‌آید

【天葬】 tiānzàng دفن آسمانی(یعنی دفن نکردن ورها کردن جسد بر روی تپه)

【天造地设】 tiānzào-dìshè طبیعی، ایجاد شده توسط طبیعت، آسمانی

【天真】 tiānzhēn معصوم، بی گناه، ساده لوح، صاف وساده: ~烂漫的儿童 کودکان معصوم / ~的幻想 خیالات ساده لوحانه / ~无邪 معصوم وساده وبی گناه / 你要相信这样的话，那就太~了。 اگر این نوع حرف ها را باور کنید، واقعا بسیار ساده لوح هستید.

【天之骄子】 tiān zhī jiāozǐ کسی که تأیید الهی شامل حال او باشد ـ کنایه از آدم فوق العاده خوشبخت

【天知道】 tiān zhīdao خدا می‌داند!

【天职】 tiānzhí وظیفه‌ء مقدس، وظیفه‌ء شایسته

【天轴】 tiānzhóu 〈机〉میله‌ء اصلی (برای به گردش در آوردن

تمام قسمت های ماشین)

【天诛地灭】tiānzhū-dìmiè [咒骂或发誓用语] ملعون، لعنت به (بر) من ! ~ :我要是说谎, گرفتار شده به لعنت خدا لعنت به دروغگو! 或 اگر دروغ بگویم!

【天竺鲷】tiānzhúdiāo 〈动〉"Cardinal fish" نوعی ماهی بنام

【天竺葵】tiānzhúkuí 〈植〉 گیاه شمعدانی پرپر

【天竺鼠】tiānzhúshǔ 〈动〉 خوك هندی

【天主】tiānzhǔ خداوندی که کاتولیك ها به آن معتقدند

【天主教】Tiānzhǔjiào مذهب کاتولیك ~会: کلیسای کاتولیك /~徒 (پیرو) کاتولیك رومِ

【天主堂】tiānzhǔtáng کلیسای کاتولیك ها

【天姿】tiānzī ①(自然的姿态) قریحه ②(天资) پز طبیعی

【天资】tiānzī استعداد ذاتی، قریحه

【天子】tiānzǐ پسر آسمانی ــ کنایه از امپراطور

【天字第一号】tiān zì dìyī hào برترین فرد جهان، عالی مقام ترین شخص در جهان

添 tiān ①(增加) افزودن، اضافه کردن: 增~光彩 بر سوخت ریختن، /~燃料 جلوه خود افزودن، جلوه نما ساختن /~衣服 لباس های بیشتری پوشیدن /سوخت دهی 为建设国家~砖加瓦 /برای سازندگی کشور سهمی ولو نا چیز ادا کردن 厂里~了两部卡车。 برای کارخانه دو کامیون دیگر هم خریداری شد. /给你们~麻烦了。 ببخشید، مزاحم شما شدم. ②〈方〉(生小孩) زائیدن: 她最近~了个女孩儿。 او در این اواخر دختری زائید.

【添办】tiānbàn بیشتر خریداری کردن

【添补】tiānbǔ تهیه کردن چیزی تازه: 需要~机器零件 احتیاج داشتن به تهیه قطعات یدکی ماشین

【添丁】tiāndīng در خانواده نوزادی(مخصوصا پسر) متولد شدن

【添加】tiānjiā افزودن، اضافه کردن

【添加剂】tiānjiājì 〈化〉 (شیمی) ماده ایکه برای افزایش خواص ماده دیگری به آن اضافه شود

【添油加醋】tiānyóu-jiācù مطلبی را آب وتاب دادن

【添枝加叶】tiānzhī-jiāyè به مطلبی شاخ وبرگ دادن: 照我说的对他讲, 可别~。 آنچه که گفتم بطور دقیق به او بگویید و شاخ وبرگش ندهید. /接着, 他就~, 甚至公开扯谎。 او سپس شروع کرد به شاخ و برگ دادن موضوع تا آنجاکه حتی علنی دروغ می گفت.

【添置】tiānzhì بیشتر خریداری کردن: ~家具 بیشتر خریداری کردن اسباب خانه

【添砖加瓦】tiān zhuān jiā wǎ برای کار عظیم سهم ناچیز خود را اداکردن

黇 tiān

【黇鹿】tiānlù 〈动〉 گوزن زرد

tián

田 tián ①(田地) مزرعه، کشتزار، زمین زراعتی: 犁~ شخم زمین /~里劳动 در مزرعه کار کردن /在~里劳动 کار کردن در مزرعه /科学种~ کشتزاری که بطور ~ 高产稳产/کشاورزی کردن به روش علمی زمین متعلق به کسی ~耕者有其/ثابت وفراوان محصول می دهد ناحیه زغال خیز ~ 煤/ چاه نفت ~ 油/ که کشت می کند یك نام خانوادگی در چین〈姓〉②

【田鳖】tiánbiē 〈动〉 نوعی سوسك آبزی که ماهی کوچك را می خورد

【田畴】tiánchóu 〈书〉 کشتزار، مزرعه، زمین کشاورزی

【田地】tiándì ①(种植农作物的土地) مزرعه، کشتزار ②(地步) وضع ناگوار، وضع دشوار، مخمصه: 你怎么落到这步~! شما چگونه دچار این مخمصه شدید؟ /真没想到事情会发展到这步~。 به خواب هم نمی دیدم که کار به اینجا بکشد.

【田凫】tiánfú 〈动〉 مرغ شانه به سر، هدهد

【田父】tiānfǔ دهقان سالخورده

【田赋】tiánfù مالیات وعوارض زمین در جامعه فئودالی

【田埂】tiángěng سامان، مرز(در مورد کشتخان یا کرت) 又称"田岸"、"田唇"

【田鸡】tiánjī قورباغه

【田家】tiánjiā خانواده روستائی

【田间】tiánjiān مزرعه، کشتزار، روستا: ~管理 مدیریت امور مزرعه /~劳动 کار کشاورزی، کار مزرعه

【田径】tiánjìng 〈体〉 دو و میدانی: ~队 تیم دو و میدانی /~赛 مسابقه دو و میدانی /~运动 ورزش دو و میدانی /~运动员 ورزشکاران دو و میدانی

【田菁】tiánjīng 〈植〉"Sesbania" نوعی گیاه بنام

【田坎】tiánkǎn مرز بندی های خاکی در کشتزار

【田猎】tiánliè 〈书〉 شکار کردن

【田垄】tiánlǒng کرت

【田螺】tiánluó 〈动〉 نرم تن صدفدار آب شیرین

【田陌】tiánmò راههای متقاطع در میان مزارع

【田赛】tiánsài 〈体〉 مسابقه میدانی

【田舍】tiánshè خانه های روستایی

【田鼠】tiánshǔ موش صحرایی

【田野】tiányě کشتزار، مزرعه: 广阔的~ پهنه کشتزار

【田园】tiányuán باغ ها وکشتزار ها، حومه شهر: ~生活 زندگی روستایی /~风光 منظره روستایی /~诗 ترانه های روستایی /~诗人 سراینده ترانه های روستایی

【田庄】tiánzhuāng املاك روستایی

恬 tián 〈书〉①(恬静) آرام، ساکت، بی سرو صدا: 适~ آسوده وآرام ②(满不在乎) بی تفاوت ماندن، بی توجهی نشان دادن

【恬不知耻】tián bù zhī chǐ احساس شرم نداشتن، بی حیا بودن، بی چشم و رو بودن

【恬淡】tiándàn بی تفاوت ماندن در برابر شهرت و ثروت

【恬静】tiánjìng آرام، ساکت، بی سر و صدا

【恬美】tiánměi آرام و برازنده

【恬然】tiánrán 〈书〉آرام، بی تفاوت، سهل انگار: 处之~ آرام و بی تفاوت ماندن

钿 tián 〈方〉سکهٔ مسی، پشیز، سکه یا پول: 铜~
另见 diàn

甜 tián ①(味道像糖)شیرین: 这西瓜好~哪! این هندوانه واقعا شیرین است. /他话说的很~。او حرفهای خیلی شیرین می زند. ②(睡得塌实)شیرین (برای خواب): 他睡得真~。او به خواب شیرین فرو رفته بود.

【甜不唧】tiánbujī کمی شیرین

【甜点】tiándiǎn شیرینی ها

【甜菜】tiáncài چغندر: ~糖 شکر چغندری

【甜瓜】tiánguā خربزه

【甜美】tiánměi ①(指味道)شیرین: 味道~ شیرین بودن، حلاوت /~多汁的桃儿 هلوهای شیرین وآبدار ②(舒服)راحت وشیرین: 饭后睡了个~的午觉 پس از ناهار یك چرت راحت وشیرین زدن

【甜蜜蜜】tiánmimì ①(味道很甜)بسیار شیرین ②(幸福、愉快、舒适)خوشبخت، شادی آور، راحت

【甜蜜】tiánmì شیرین، شادی آور: ~的回忆 خاطرات شیرین /孩子们笑得多么~! بچه ها چه خنده های شیرینی کردند.

【甜面酱】tiánmiànjiàng یك نوع سوس شیرین که از آرد مخمر شده درست می شود

【甜品】tiánpǐn شیرینی ها، خوراك های شیرین

【甜软】tiánruān شیرین وخوش آیند برای گوش

【甜润】tiánrùn زیبا وشیرین

【甜食】tiánshí شیرینی ها، خوراك های شیرین: 他爱吃~。او خوراك های شیرین را دوست دارد.

【甜水】tiánshuǐ ①(不苦的水)آب شیرین: ~井 چاه آب شیرین ②(幸福)آب شیرین ــ کنایه از سعادت: 他是在~里长大的。او در آن ایام رفاه بزرگ شده بود.

【甜睡】tiánshuì خواب شیرین

【甜丝丝】tiánsīsī ①(微甜)شیرین وخوشمزه: 这个菜~儿的。این خورش شیرین وخوشمزه است. ②(感到幸福)احساس خوشبختی، سعادتمند، خوشنود و راضی کردن: 心里感到~的

【甜酸儿】tiánsuānr شیرین وکمی ترش

【甜头】tiántou ①(甜的味道)مزهٔ شیرین ②(好处)سود، مصلحت، سود به عنوان وسیلهٔ تشویق: 尝到~ از کاری سود بردن /给点~尝尝 مزهٔ سود اندکی چیزی زیر دندان رفتن را چشیدن

【甜味】tiánwèi کمی شیرین بودن: 有点~ مزهٔ شیرین

【甜言蜜语】tiányán-mìyǔ حرف های شیرین، شیرین زبانی

【甜滋滋】tiánzīzī 见"甜丝丝"②

填 tián ①(填平;塞满)پر کردن، آکندن: 往坑里~土 پر کردن گودال /~枕芯 (با چیزی) متکا را پر کردن /义愤~膺 آکنده از خشم وغضب ②(补充)افزودن، اضافه کردن ③(填写)نوشتن، پر کردن: ~表 پر کردن فرم /别再~错日期! تاریخ را غلط نگذارید.

【填报】tiánbào پر کردن ودادن فرم به یك رئیس یا مافوق: 每周~工程进度 دادن گزارش هفتگی پیشرفت کار در پروژه

【填补】tiánbǔ پر کردن (خلاء، شکاف و...): ~缺额 جای خالی را پر کردن /~科学技术领域的空白 پر کردن خلاء های علمی وفنی /~亏空 کم وکسر چیزی را تکمیل کردن

【填充】tiánchōng ①(填补)پر کردن، آکندن ②(考试的一种方法)جاهای خالی را پر کردن (در برگهٔ امتحان)

【填词】tiáncí سرودن شعر بر اوزان «تسی» 参见"词"cí③

【填堵】tiándǔ پر و مسدود کردن

【填发】tiánfā پر کردن و صادر نمودن (فرم، سند و...)

【填方】tiánfāng 〈建〉خاك و لاشهٔ سنگی که در کار های ساختمانی برای پر کردن بکار می رود

【填房】tiánfáng 〈旧〉ازدواج با مردی که همسرش را از دست داده است

【填房】tiánfang 〈旧〉زنی که با مردی ازدواج کرده که همسرش را از دست داده است

【填空】tiánkòng ①(填补)پر کردن ②见"填充"②

【填窟窿】tián kūlong جبران کردن کسر چیزی

【填料】tiánliào 〈机〉مادهٔ لایه گذاری

【填密】tiánmì 〈机〉لایه گذاردن: 液压~ لایه گذاری هیدرولیك

【填平】tiánpíng پر کردن وهموار ساختن: ~弹坑 حفره های انفجاری را پر کردن وهموار ساختن /~沟 شکاف های بزرگ را پر کردن وهموار ساختن /~补齐 سوراخ وچاك را گرفتن

【填写】tiánxiě پر کردن، نوشتن: ~表格 پر کردن فرم /~入党志愿书 پر کردن فرم درخواست عضویت حزب /这里空白处~你的姓名和地址。لطفا نام ونشانی خود را در جاهای سفید بنویسید.

【填鸭】tiányā ①(养鸭的一种方法)پروار کردن اردك: ~式教学法 روش آموزش پروار سازی اردك ②(指鸭子)اردك پروار شده

tiǎn

忝 tiǎn 〈书〉〈谦〉شایستهٔ افتخار نبودن: ~在相知之列。افتخار آشنائی با شما را دارم هر چند شایستهٔ آن نیستم.

殄 tiǎn ریشه کن کردن، از بین بردن: 暴~天物 اسراف در مصرف غلات

【殄灭】tiǎnmiè کاملا نیست ونابود کردن

腆 tiǎn ①(丰盛)فراوان، غنی، وافر ②〈方〉(凸出或挺起)پیش انداختن، جلو دادن: ~着胸脯 سینهٔ خود را جلو دادن

觍 tiǎn ①〈书〉(惭愧)خجل، شرمنده: ~颜 شرمنده شدن ②〈口〉(厚着脸皮)پررویی کردن: ~着脸 پررویی کردن

舔 tiǎn لیسیدن، زبان زدن: ~~嘴唇 با زبان لب خود را تر

کردن

tiàn

掭 tiàn قلم مو را در مرکب دان منظم وآماده کردن (برای نوشتن)

tiāo

佻 tiāo 见"轻佻"qīngtiāo

挑 tiāo ①(挑选) انتخاب کردن، برگزیدن، برداشتن، نخبه کردن: ~最好的作种子 بهترین بذر را انتخاب کردن / ~毛病 ایراد گرفتن ②(用肩膀担) چیزی را بر روی شانه حمل کردن: ~着一担菜 حمل یك سبد سبزی با چوب بارگیر (چان) بر روی شانه / ~起生产的重担 بار سنگین تولید را بر دوش کشیدن ③〈量〉[用于成挑儿的东西]: 一~水 یك سطل آب (که با چوب بارگیر روی شانه حمل شود)

另见 tiǎo

【挑饬】tiāochi 〈方〉ایراد گرفتن

【挑刺儿】tiāocìr 〈方〉ایراد گرفتن، خرده گیری کردن: 他就爱~。 او دوست دارد از مردم ایراد بگیرد.

【挑担】tiāodàn ①(挑的担子) چوب بار گیر، چان ②(挑担子) حمل کردن بار با چوب بار گیر

【挑肥拣瘦】tiāoféi-jiǎnshòu 〈贬〉کنایه ـ ریز ودرشت کردن از چیز بهتر را برای خود برداشتن

【挑夫】tiāofū 〈旧〉حمال، باربر

【挑拣】tiāojiǎn برداشتن وانتخاب کردن: 挑挑拣拣 مشکل پسند بودن، در انتخاب خرده گیر بودن / 苹果都是好的，用不着~。 همه سیب ها خوبند، احتیاج به برداشتن وانتخاب نیست.

【挑礼】tiāolǐ در کار های تشریفاتی ایراد گرفتن

【挑三拣四】tiāosān-jiǎnsì برداشتن وانتخاب کردن، خرده گیر بودن

【挑食】tiāoshí در انتخاب غذا ایرادگیر بودن

【挑剔】tiāoti خرده گیر بودن، ایراد گرفتن: 总的来说，这个计划是好的，我们不应过于~。 بطور کلی این برنامهٔ خوبی است، دیگر نباید زیاد خرده گیری کنیم.

【挑选】tiāoxuǎn انتخاب کردن، برگزیدن، ایراد گرفتن: ~人材 انتخاب افراد شایسته / 商店有很多童装可供~。 در فروشگاه لباس های کود کان زیاد است که می توانید طبق سلیقهٔ خود از میان آنها انتخاب کنید.

【挑眼】tiāoyǎn 〈方〉(از کارهای تشریفاتی) ایراد گرفتن، خرده گیری کردن

【挑字眼儿】tiāo zìyǎnr ایراد گرفتن از واژه گزینی

【挑子】tiāozi چوب بارگیر همراه با بار؛ باری که با چوب بارگیر حمل شود

祧 tiāo 〈书〉وارث بودن یا وارث شدن، ارث بردن

tiáo

条 tiáo ①(细长的树枝) ترکه، شاخهٔ نازك درخت: 柳~ شاخهٔ بید مجنون ②(狭长的东西) باریکه: 布~ باریکهٔ پارچه، نوار پارچه / 便~ یادداشت کوتاه وغیر رسمی / 金~ شمش طلا / 石~ سنگ چهار گوش ③(项目) ماده، فقره: 逐~ ماده به ماده، نکته به نکته / 这项条约的正文共八~。 این قرار داد از هشت ماده تنظیم شده است. ④(秩序) نظم وترتیب: 有~不紊 کاملا منظم ومرتب بودن ⑤〈量〉: 两~鱼 دو عدد ماهی / 三~船 سه فروند کشتی / 一~肥皂 یك قالب صابون / 两~裤子 یك عدد شلوار / 一~香烟 یك باکس سیگار / 新闻 دو تا خبر / 两~路线的斗争 مبارزه بین دو خط مشی / 跟工人一~心 همدلی با کارگران

【条案】tiáo'àn میز دراز باریك 又称"条几"

【条播】tiáobō 〈农〉بذرافشانی بصورت راسته: ~机 ماشین بذرافشان بصورت راسته

【条凳】tiáodèng نیمکت

【条分缕析】tiáofēn-lǚxī بطور دقیق وبه تفصیل تجزیه و تحلیل کردن

【条幅】tiáofú طومار دیوارآویز عمودی

【条钢】tiáogāng میلهٔ آهنی

【条规】tiáoguī قواعد و مقررات

【条痕】tiáohén 〈矿〉رگه (در معدن)

【条件】tiáojiàn ①(客观的因素) شرایط، شرط، عامل: 自然~ شرایط طبیعی / 创造有利~ فراهم ساختن شرایط مساعد / 在目前~下 در شرایط کنونی / 根据当地~发展旅游事业 طبق شرایط محلی کار جهانگردی را توسعه دادن / 贸易~ شرایط بازرگانی / 在对等的~下给予优惠待遇 اولویت دادن در شرایط مساوی / ~刺激〈生理〉تحریك شرطی / ~反射〈生理〉واکنش شرطی ②(提出的要求) شرط لازم: 提出~ پیشنهاد کردن شرایط لازم / 他的~太高，无法满足。 شرایط سختی که گذاشته قابل قبول نیست. ③(状况) حال، مزاج: 他身体~很好。 حالش بسیار خوب است.

【条款】tiáokuǎn ماده، بند، فقره: 最惠国~ مادهٔ مربوط به کشور با امتیاز / 法律~ مادهٔ حقوقی

【条理】tiáolǐ نظم وترتیب خوب: 她工作很有~。 او منظم کار می کند. / 这篇文章~清楚。 این مقاله بسیار خوب تنظیم شده است.

【条例】tiáolì مقررات: 组织~ مقررات سازمان دهی / 惩治反革命~ مقررات مربوط به مجازات ضد انقلاب

【条令】tiáolìng 〈军〉مقررات: 内务~ مقررات مربوط به سرویس روزانه

【条目】tiáomù ①(规章等的项目) ماده ها وبندها(در سند رسمی) ②(词典里的项目) مدخل (در لغت نامه)

【条绒】tiáoróng مخمل کبریتی، مخمل نخی راه راه

【条鳎】tiáotǎ 〈动〉ماهی حلوای راه راه

【条田】tiáotián مزارع به شکل راه راه

【条条框框】tiáotiáo kuāngkuang 〈贬〉 قواعد ومقررات، قید: 为～所束缚 بسته شدن دست ویا با قواعد ومقررات / 思想上的～ قید وبند افکار کهنه وعقب مانده

【条文】tiáowén ماده، بند، فقره: 范例～ ماده، استاندارد

【条纹】tiáowén راه راه: 布～ پارچه، راه راه

【条锈病】tiáoxiùbìng 〈农〉 نوعی قارچ انگلی که رنگ گیاهی از آن گرفته می شود

【条约】tiáoyuē قرار داد، پیمان: 互不侵犯～ پیمان عدم تجاوز / 多边～ قرارداد چند جانبه

【条子】tiáozi ①(狭长的东西)باریکه: 纸～ باریکه، کاغذ ②(便条) یادداشت کوتاه و غیررسمی

苕 tiáo 〈植〉 گیاه تکومه، چینی

迢 tiáo دور، دوردست

【迢迢】tiáotiáo دور، بسیار دور: 千里～ از هزار «لی» مسافت، از فاصله، بسیار دور

调 tiáo ①(配合均匀)آمیختن، تعدیل کردن: 匀～ خوب بهم آمیختن ②(配合得均匀) کوك کردن سازهای زهی 弦～ / آب وهوای خوب سازگار بودن، هم آهنگ بودن: 风～雨顺 / 饮食失～ ناراحتی ناشی از رژیم غذایی / مناسب برای محصول ③(调解)میانجی گری کردن: 人～ میانجی ④(挑逗;挑拨)تحریك کردن، اذیت کردن، برانگیختن غیر متعادل یا نامنظم گر
另见 diào

【调处】tiáochǔ میانجیگری کردن: 争端～ میانجی گری کردن در دعوا

【调达】tiáodá هموار وهمآهنگ

【调挡】tiáodǎng 〈机〉 دنده، عوض کن

【调幅】tiáofú 〈无〉 تعدیل کننده، امواج رادیو

【调羹】tiáogēng قاشق

【调和】tiáohé ①(配合得适当)همآهنگی، تناسب: 雨水～。 باران به همه جا می رسد. / 这两种颜色配得很～。 این دو رنگ باهم خوب ترکیب شده اند. ②(调解)میانجی گری کردن ③(妥协) سازش: 从中～ میانجی گری کردن، وساطت کردن، مصالحه کردن: 进行不～的斗争 به مبارزه، سازش ناپذیر پرداختن

【调护】tiáohù پرستاری از بیمار در دوره، نقاهت: 病人需要特别～。 بیمار در دوره، نقاهت به پرستاری ومراقبت مخصوص نیاز دارد.

【调级】tiáojí تعدیل کردن درجات حقوق یا دستمزد

【调剂】tiáojì ①(根据处方配制药物)نسخه دادن ②(适当调整)تعدیل کردن، منظم کردن: 物资～ کالا ها و مصالح لازم / 劳动力～ تقسیم مجدد نیروی کار / 生活～ را بطور معقول تعدیل کردن بهتر کردن زندگی

【调价】tiáojià بالا یا پائین آوردن قیمت اجناس

【调焦】tiáojiāo 〈摄〉 تنظیم فاصله، کانونی عدسی دوربین: 范围～ میدان تنظیم فاصله، کانونی / 镜头～ عدسی کانونی / 毛玻璃～ صفحه، بازتاب نمای تصویر در دوربین عکاسی، فوکوسینگ اسکرین

【调节】tiáojié تعدیل کردن، میزان کردن، تنظیم کردن: 室温～ تنظیم حرارت اطاق / 空气～ تهویه، هوا / 对货币的流通不断进行～ تنظیم دائمی حجم پول در گردش / 水流～ تعدیل جریان آب

【调节器】tiáojiéqì دستگاه تنظیم کننده، دستگاه تهویه: 空气～ دستگاه تهویه، هوا / 恒流～〈电〉 تنظیم کننده، جریان ثابت برق

【调解】tiáojiě میانجی گری کردن، آشتی دادن: 家庭纠纷～ میانجی گری کردن در اختلاف خانوادگی / 争端～ آشتی دادن مناقشه

【调经】tiáojīng 〈中医〉 (طب چینی) تنظیم عادت ماهیانه، زنان

【调理】tiáolǐ ①(调养)پرستاری ومراقبت کردن: 精心～ بادقت مراقبت کردن، توجه کردن ②(照料) پرستاری ومواظبت کردن: 牲口～ از چهار پایان مراقبت کردن، تیمار کردن

【调料】tiáoliào ادویه، چاشنی

【调弄】tiáonòng ①(调笑)مسخره کردن، کسی را دست انداختن ②(整理)ترتیب دادن، تعدیل کردن ③(调唆)تحریك کردن، برانگیختن

【调配】tiáopèi آمیختن، مخلوط کردن، ترکیب کردن: 药物～ ترکیب دارو / 颜色～ در آمیختن رنگ، رنگ آمیز کردن
另见 diàopèi

【调皮】tiáopí ①(顽皮)شیطان، بازیگوش: 的孩子～ بچه، شیطان، موذی / 捣蛋～ شیطان، بچه، تخس ②(不驯服) سرکش، نافرمان: 的牲口～ چهار پایان سرکش (یا چموش)

【调频】tiáopín 〈电〉 (رادیو) تعدیل فرکانس (یا بسامد)

【调情】tiáoqíng لاس زدن، معاشقه

【调色板】tiáosèbǎn 〈美术〉 تخته، رنگ، تخته، سوراخ داری که نقاش برای رنگ برداری ورنگ آمیزی در حین کار بدست می گیرد

【调色刀】tiáosèdāo 〈美术〉 کاردك نقاشی

【调色碟】tiáosèdié 〈美术〉 بشقابك مخصوص آمیختن رنگ

【调色】tiáoshǎi 〈美术〉 رنگ آمیزی

【调试】tiáoshì 〈计算机〉 (کامپیوتر) تنظیم وآزمایش

【调唆】tiáosuō تحریك کردن، برانگیختن

【调停】tiáotíng میانجی گری کردن، وساطت کردن: 居间～ در بین دو نفر وساطت کردن

【调味】tiáowèi ادویه زدن، چاشنی زدن: 加点生姜～ چاشنی زدن به غذا با زنجبیل / 品～ ادویه، چاشنی

【调戏】tiáoxì (نسبت به زن) سبك رفتاری کردن

【调笑】tiáoxiào مسخره کردن، کسی را دست انداختن

【调谐】tiáoxié ①(和谐)همآهنگ، موافق ②〈无〉 میزان کردن: 范围～ دامنه، میزان کردن صدای رادیو / 旋钮～ صدای رادیو پیچ میزان رادیو، کلید، کوك

【调训】tiáoxùn (حیوانات) مراقبت و پرورش

【调压器】tiáoyāqì 〈电〉 تنظیم کننده، ولتاژ

【调养】tiáoyǎng در دوره، نقاهت از خود مواظبت کردن، با استراحت و غذای مقوی نیروی تازه بخود بخشیدن

【调音】tiáoyīn 〈乐〉 هماهنگ کردن سازها

【调整】tiáozhěng تعدیل کردن، تنظیم کردن: 工资～ تعدیل حقوق (یا دستمزد) / 价格～ تعدیل قیمت ها / 供求关系～ تعدیل کردن عرضه و تقاضا / 生产计划～ تجدید نظر در برنامهٔ تولیدی

【调整器】tiáozhěngqì 〈机〉 دستگاه تعدیل کننده

【调治】tiáozhì بر اثر درمان نیروی تازه یافتن

【调制】tiáozhì میزان کردن، تنظیم کردن: 音频～ تنظیم صوت / ～器 دستگاه تنظیم کننده

【调资】tiáozī تعدیل حقوق

笤 tiáo

【笤帚】tiáozhou جارو

髫 tiáo 〈书〉 موهای آویزان کودك

【髫龄】tiáolíng 〈书〉 کودکی، طفولیت، صباوت

【髫年】tiáonián 〈书〉 کودکی، خردسالگی

tiǎo

挑 tiǎo ①(用棍的一头支起) با میله یا چوب چیزی را بلند کردن: 把帘子～起来 کنار زدن پشت پنجره ای / 灯夜战 با کمك نور مشعل جنگیدن؛ با کمك نور چراغ به کار خود ادامه دادن ②(用细长东西拨) با سیخ چیزی را پس و پیش کردن: 火 ～ آتش را با سیخ بهم زدن / 刺 ～ خار برآوردن / 破水泡 سوراخ کردن تاول بوسیلهٔ سوزن / 把问题～开来说吧。 موضوع را صریحا بگویید! ③(挑拨;挑动) تحریك کردن، برانگیختن: 事 ～ ایجاد مزاحمت ④(汉字的笔画) خط بالا رونده (در خط چینی)

另见 tiāo

【挑拨】tiǎobō نفاق افکندن، تحریك کردن: 是非 ～ نفاق افکنی، تخم نفاق پاشیدن / 民族关系 ～ نفاق افکندن در میان اقلیت های ملی

【挑拨离间】tiǎobō líjiàn نفاق افکندن، کسی را بر علیه کسی دیگر تحریك کردن، دو بهم زنی

【挑大梁】tiǎodàliáng ①(担任主要角色) در اپرا رل اصلی را بازی کردن ②(承担起支柱作用的工作) به عنوان ستون فقرات کار یك واحد را انجام دادن

【挑动】tiǎodòng برانگیختن، دامن زدن: 内战 ～ دامن زدن به جنگ داخلی

【挑逗】tiǎodòu تحریك کردن، اذیت کردن، کسی را دست انداختن

【挑费】tiǎofèi هزینهٔ روزانه

【挑花】tiǎohuā گل دوزی بر جسته روی رومیزی و...

【挑明】tiǎomíng مسائل ناروشن یا پوشیده را به کسی صریحا گفتن

【挑起】tiǎoqǐ تحریك کردن، برانگیختن: 边境冲突～ کشمکش های مرزی را تحریك کردن / 公开争论～ دامن زدن به بحث های علنی، مباحثهٔ عمومی وعلنی را تحریك کردن

【挑唆】tiǎosuō تحریك کردن، برانگیختن: 警惕有人在背后～。 مواظب باش که کسی پشت پرده تحریك نکند.

【挑头】tiǎotóu در ابجام کاری مبتکر بودن

【挑衅】tiǎoxìn تحریك کردن: 进行武装～ به تحریکات مسلحانه دست زدن / 蓄意～ تحریکات عمدی / 提出～性的问题 مطرح کردن سئوالات تحریك‌آمیز

【挑战】tiǎozhàn ①(向他人挑衅) رجزخوانی کردن، دعوت به زورآزمایی: 的口吻～ بالحن تحریك آمیز / 接受～ دعوت کسی را به مسابقه پذیرفتن ②(鼓动对方比赛) مبارزه را دعوت کردن: 书～ دعوت نامه برای مسابقه یا نبرد

【挑战书】tiǎozhànshū نامهٔ مخصوص فراخواندن به جنگ

【挑嘴】tiǎozuǐ سخن چینی کردن

窕 tiǎo 见"窈窕"yǎotiǎo

tiào

眺 tiào از جای بلندی به دوردست نگاه کردن: 远～ به دوردست نگاه کردن

【眺望】tiàowàng از جای بلندی به دور دست نگاه کردن: 美丽的景色～ از فاصلهٔ دور چشم انداز های زیبا را تماشا کردن

粜 tiào فروختن(غلات)

跳 tiào ①(跳跃) پریدن، جهیدن، خیز زدن: 高兴得～起来 از فرط شادی پریدن / 下自行车～ از دوچرخه پایین پریدن / ～过一条沟 از روی گودال پریدن / 孩子们蹦蹦～～地进了教室。 بچه ها جست وخیز کنان وارد کلاس شدند. / 他～过了二米的高度。 او در پرش از ارتفاع دو متری موفق شد. ②(跳动) ضربان داشتن، تپیدن: 他激动得心直～。 از هیجان قلبش می تپید. / 我眼皮老是～。 دائم پلکم می زد. / 她的心～正常。 ضربان قلبش عادی است. ③(越过) رها کردن، جستن: 从第一页～到第五页 از صفحهٔ اول تا صفحهٔ پنجم جستن / ～过了三页 سه صفحه را رها کردن / ～一针〈编织〉 یك دانه (گره) بافته نشدن (در بافتن)

【跳班】tiàobān (دانش آموز) به یك کلاس بالاتر رفتن

【跳板】tiàobǎn ①(搭在车、船边临时供人走的长板) تختهٔ پل (برای پیاده وسوار شدن) ②(供跳水用的长板) تختهٔ شیرجه: 〈转〉把自己的职位当作飞黄腾达的～ شغل خود را نردبان ترقی تلقی کردن

【跳槽】tiàocáo برای منفعت جویی جای اصلی خود را ترك کردن وبه جای دیگر رفتن

【跳虫】tiàochóng نوعی حشرهٔ بی بال اولیه

【跳弹】tiàodàn 〈军〉 کمانه کردن

【跳荡】tiàodàng به حرکت در آوردن

【跳动】tiàodòng ضربان داشتن، تپیدن: 只要我的心脏还在～，我就要为人民工作。 تا قلبم می تپد، در راه خلق کار می کنم.

【跳房子】tiào fángzi بازی اکردکر، بازی لی‌لی 又作"跳间"
【跳高】tiàogāo 〈体〉پرش ارتفاع：撑竿～ پرش با نیزه /～运动员 ورزشکار پرش ارتفاع
【跳行】tiàoháng ①(漏过一行)(در خواندن یا رونویس) یك سطر را حذف کردن یا از قلم انداختن ②(改行) تغییر شغل کردن
【跳级】tiàojí (دانش آموز) به کلاس بالاتر رفتن
【跳脚】tiàojiǎo پابه زمین کوبیدن：气得～ از شدت غضب پابه زمین کوبیدن
【跳井】tiàojǐng برای خودکشی خود را به چاه انداختن
【跳栏】tiàolán 〈体〉مسابقهٔ دو با مانع
【跳梁小丑】tiàoliáng xiǎochǒu آدم فرومایه که کار های زشت و پلید را انجام می دهد، رذل
【跳马】tiàomǎ ①(体操器械) خرك ②(体操项目) بازی خرك
【跳猫子】tiàomāozi 〈方〉خرگوش
【跳蝻】tiàonǎn 〈动〉شفیرهٔ ملخ
【跳皮筋】tiào píjīn پرش از روی یك بند لاستیکی (نوعی بازی کودکان) 又作"跳猴皮筋"
【跳棋】tiàoqí چکر چینی(نوعی شطرنج)
【跳球】tiàoqiú 〈篮球〉(بسکتبال) گرفتن توپ در حال پرش
【跳伞】tiàosǎn 〈体〉پاراشوت، چتر نجات：～区 جای فرود چتر باز /～塔 برج پاراشوت /～运动员 آمدن چتر باز
【跳神】tiàoshén رقص خلسه آمیز جادوگر 又称"跳端公"
【跳绳】tiàoshéng طناب بازی کردن
【跳鼠】tiàoshǔ 〈动〉یربوع، موش دوپا
【跳水】tiàoshuǐ 〈体〉شیرجه：～表演 نمایش شیرجه /跳板～ شیرجه از تخته /跳台～ شیرجه از سکو /向前展体～ شیرجه رفتن به جلو با بدن پهن کرده /向前屈体～ رفتن به جلو با بدن خمیده /向前转体～ شیرجه رفتن به جلو با بدن چرخان /翻腾～ شیرجه رفتن با چرخش
【跳水】tiàoshuǐ برای خود کشی خود را توی آب انداختن
【跳台】tiàotái سکوی شیرجه
【跳汰选】tiàotàixuǎn 〈矿〉غربال کردن：～煤 غربال کردن زغال، سرند کردن زغال
【跳舞】tiàowǔ رقص، رقص کردن：～厅 سالن رقص /～晚会 شب نشینی رقص
【跳箱】tiàoxiāng ①(体育器械) خرك مخصوص پرش در ژیمناستیك ②(体操项目) پریدن از روی خرك مخصوص پرش
【跳远】tiàoyuǎn 〈体〉پرش طول：三级～ پرش سه گام
【跳月】tiàoyuè رقص ماه(رقصی مخصوص جشن که زیر مهتاب توسط جوانان اقلیت های ملی‌میو، ویی، اجرا می شود)
【跳跃】tiàoyuè پریدن، جست زدن، جهش کردن：～器 وسیلهٔ ورزشی برای تمرین پرش
【跳蚤】tiàozǎo کك، کیك (حشره) 又称"跳虱"

tiē

帖 tiē ①(服从) رام، مطیع، فرمان بردار، مطیع：服～ رام ② (妥当;稳定) شایسته، مناسب، بموقع：办事妥～ کارها را بطور شایسته وبه موقع انجام دادن
另见 tiě; tiè

贴 tiē ①(粘) چسباندن، نصب کردن：～邮票 تمبر چسباندن /～布告 چسباندن اعلان، نصب اعلان /～上胶布 نوار چسب زدن ②(挨紧) نزدیك بهم بودن：～墙站着 نزدیك در کنار دیوار ایستادن /这孩子紧紧～在妈妈身边。 بچه نزدیك در کنار مادرش بود. ③(贴补) کمك هزینه：米～ کمك هزینهٔ خرید برنج /房～ کمك هزینهٔ کرایهٔ خانه /哥哥每月～他十块钱。 برادرش هر ماه ده یوان کمك هزینه به او می دهد. ④见"帖"tiē② ⑤〈量〉：一～膏药 یك تکه مشمع داروئی
【贴边】tiēbiān لبهٔ لباس
【贴饼子】tiēbǐngzi ①(烤玉米面饼) پختن نان کلوچه از آرد ذرت یا ارزن ②(烤的玉米面饼) نان کلوچه از آرد ذرت یا ارزن
【贴补】tiēbǔ کمك هزینه دادن، کمك مالی کردن：～家用 کمك مالی کردن به خانواده
【贴旦】tiēdàn نقش فرعی زن در اپرای سنتی چین
【贴合】tiēhé محکم بهم چسبیدن
【贴花】tiēhuā 〈纺〉تکه دوزی، بته دوزی
【贴换】tiēhuàn مبادله کردن
【贴己】tiējǐ ①(亲密) نزدیك، صمیمی ②〈方〉(家庭成员积蓄的财物) پس انداز خصوصی اعضای خانواده
【贴金】tiējīn ①(贴上金箔) زراندود کردن، مطلا کردن، بر چیزی زرورق کشیدن ②(美化) خود را آراستن، خود را بزك کردن، خود سازی کردن：别尽往自己脸上～了。 خود را بزك نکن.
【贴近】tiējìn نزدیك شدن：那孩子～他身边，轻声说了几句话。 آن بچه به او نزدیك شد وآهسته چند کلمه گفت.
【贴邻】tiēlín همسایهٔ یك در ودیوار
【贴切】tiēqiè (واژه ها) مناسب، درخور：这个比喻很～。 این استعاره بسیار مناسب است. /我找不到～的词儿来表达我的意思。 من نمی توانم واژه های مناسب برای بیان مقصود خود پیدا کنم. /这样说不～。 این واژه برای بیان آن موضوع مناسب نیست. /措词～ عبارت پردازی مناسب
【贴晌】tiēshǎng 〈方〉نزدیك به هنگام ظهر
【贴身】tiēshēn چسبیده به بدن：～衣服 لباس زیر، زیرپیراهنی
【贴水】tiēshuǐ 〈商〉صرف، صرف پول
【贴题】tiētí وارد به موضوع：这篇文章着墨不多，但是十分～。 این مقاله کوتاه ولی بسیار وارد به موضوع است. /你的话不～。 حرف تان خارج از موضوع است.
【贴体】tiētǐ 〈方〉(لباس) اندازهٔ بدن
【贴息】tiēxī 〈商〉①(贴现时付利息) سود پرداختن در موقع تنزیل برات ②(贴现时付的利息) سودیکه در موقع تنزیل برات پرداخته می شود
【贴现】tiēxiàn تنزیل (برای برات یاسفتهٔ سر نرسیده)：～率 نرخ تنزیل

【贴心】tiēxīn دوست صميمى، صميمى، نزديك، رازدار: ~朋友 دوست رازدار، دوست محرم / ~话 حرفهاى محرمانه / 他是群众的~人。 او دوست محرم توده هاى مردم است.

萜 tiē 〈化〉(Terpene) ترپن (شيمى)

tiě

帖 tiě ①(请帖) دعوتنامه: 请~ دعوتنامه / 谢~ سپاسنامه، كارت تشكر ②(写着字的小纸条) ياد داشت، كارت، رقعه: 字~儿 مشق خط ③〈方〉〈量〉 一~药 يك خوراك داروى جوشانده

另见 tiē; tiè

铁 tiě ①(金属元素) آهن: 熟~ آهن كار شده / 生~ چدن / 废~ آهن قراضه / ~工厂 كارخانه آهن سازى / 趁热打~。 تا آهن سرد نشده آنرا بكوب. ②(指刀枪) سلاح: 手无寸~ كاملا غير مسلح بودن ③(坚硬; 坚强) سخت، ومحكم: ~拳 مشت آهنين: ~打的江山 قدرت سياسى آهنين مشت ④(坚定不移) غير قابل ترديد، تغيير ناپذير: ~的事实 حقيقت غير قابل ترديد / ~的纪律 انضباط آهنين تزلزل ناپذير ⑤〈方〉(下决心) تصميم گرفتن، مصمم بودن: ~了心 در اراده خود تزلزل ناپذير بودن ⑥〈姓〉 يك نام خانوادگى در چين

【铁案如山】tiě'àn rú shān ثابت شده با برهان قاطع

【铁板】tiěbǎn تخته آهن

【铁板钉钉】tiěbǎn dìng dīng كاملا قطعى وتغيير ناپذير

【铁板一块】tiěbǎn yī kuài بلوك يك پارچه

【铁笔】tiěbǐ ①(刻图章用的小刀) قلم حكاكى براى كندن مهر ②(刻蜡板用的笔) قلم استنسيل

【铁箅子】tiěbìzi ①(炉子上用的) شبكه آهنى در بخارى، پيش بخارى مشبك ②(烤肉用具) سيخ (براى كباب كردن گوشت)

【铁饼】tiěbǐng 〈体〉①(一种运动器械) ديسك ②(指运动项目) پرتاب ديسك

【铁杵磨成针】tiěchǔ móchéng zhēn ميله آهنى را مى توان با سائيدن تبديل به سوزن كرد ـ كنايه از اينكه پشتكار و پى‌گيرى به نتيجه خواهد رسيد.

【铁窗】tiěchuāng ①(装有铁栅的窗户) پنجره با شبكه هاى آهنى ②(指监牢) زندان: 尝尝~滋味 مزه زندگى در پشت ميله هاى زندان را چشيدن

【铁磁性】tiěcíxìng فرومغناطيس

【铁搭】tiědā شيارى كه داراى سه تا شش دندان باشد 又作"铁鎝"

【铁道】tiědào خط آهن، راه آهن: 地下~ مترو، ترن زيرزمينى

【铁道兵】tiědàobīng 〈军〉 نظاميان مأمور كشيدن راه آهن

【铁电现象】tiědiàn xiànxiàng 〈物〉 فروالكتريسيته

【铁定】tiědìng سفت، سخت، تغيير ناپذير: ~的事实 حقايق تغيير ناپذير / ~的局面 وضعيت خدشه ناپذير

【铁饭碗】tiěfànwǎn كاسه برنج خورى آهنى ـ كنايه از تأمين شغلى

【铁粉】tiěfěn براده آهن: ~焊条 لحيم براده آهن / 磁芯~ مغز مغناطيس براده آهن

【铁杆儿】tiěgānr ①(顽固不化) لجوج، يك دنده، سرسخت: ~汉奸 خائن تمام عيار به ملت ②(比喻十分可靠) كاملا قابل اعتماد

【铁工】tiěgōng ①(制作铁器的工作) آهن‌كارى، آهنگرى ②(指工人) آهن‌كار، آهنگر

【铁公鸡】tiěgōngjī خروس آهنى ـ كنايه از آدم خسيس ولئيم

【铁箍】tiěgū حلقه آهنى

【铁骨铮铮】tiěgǔ zhēngzhēng قوى اراده وتسليم ناپذير

【铁观音】tiěguānyīn نوعى چاى «وولونگ» چينى

【铁管】tiěguǎn لوله آهنى

【铁轨】tiěguǐ ريل

【铁含量】tiěhánliàng محتواى آهن (در سنگ معدنى)

【铁汉】tiěhàn مرد داراى اراده آهنين

【铁合金】tiěhéjīn 〈冶〉 آلياژ آهن دار

【铁黑】tiěhēi 〈化〉 سياهى اكسيد آهنى

【铁红】tiěhóng زنگ آهنى، سرخى اكسيد آهنى

【铁花】tiěhuā 〈工美〉 كنده كارى بر روى آهن

【铁画】tiěhuà 〈工美〉 نقش‌برى با آهن

【铁画银钩】tiě huà yín gōu اشاره به نيرومند بودن خوش‌نويسى

【铁环】tiěhuán حلقه آهنى: 滚~ بازى كردن با حلقه آهنى

【铁黄】tiěhuáng زردى اكسيد آهنى

【铁活】tiěhuó ①(用铁打成的物件) ظروف آهنى، آهن آلات ②(指工作) آهن گرى

【铁蒺藜】tiějílí 〈军〉 چهار تيغه، وسيله اى براى ايجاد مانع در برابر پياده نظام كه چهار تيغه آهنى دارد

【铁甲】tiějiǎ ①(铁片制成的古代战衣) زره، جوشن ②〈军〉(钢制的外壳) زره پوش: ~车 گردونه زره پوش / ~舰 كشتى زره پوش

【铁匠】tiějiàng آهنگر: ~铺 كارگاه آهنگرى

【铁脚板】tiějiǎobǎn پاى آهنين ـ كنايه از پاى محكم واستوار

【铁紧】tiějǐn بسيار محكم

【铁军】tiějūn سپاه آهنين ـ كنايه از ارتش شكست ناپذير

【铁矿】tiěkuàng ①(铁矿石) سنگ معدنى آهن: ~石 سنگ آهن دار ②(铁矿山) معدن آهن

【铁链】tiěliàn زنجير آهنى، پابند

【铁流】tiěliú ①(流动的铁水) آهن ذوب شده ②(战斗力强的队伍) صفوف رزمنده

【铁路】tiělù راه آهن، خط آهن: 国际~联运 حمل ونقل بين المللى بوسيله خط آهن / ~电气化 الكتريكى شدن راه آهن / ~干线 راه آهن اصلى / ~公路两用桥 پل دو كاره (براى استفاده راه آهن و راه شوسه) / ~路基 بستر راه آهن / ~网 شبكه راه آهن / ~线 خط راه آهن / ~油槽车 قطار نفتكش / ~运输 حمل و نقل بوسيله راه آهن

【铁马】tiěmǎ ①(铁骑) سوار نظام: 金戈~ نيزه هاى درخشان واسب هاى برگستوان دار ـ كنايه از نشانه جنگ در چين قديم

②(风铃金属片) قطعات فلزی که زیر پیش آمدگی لبه‌ٔ بام معبد یا برج آویزان می شود وبر اثر وزش باد جرنگ جرنگ می کند

【铁门】tiěmén ①(铁板门) دروازه‌ٔ آهنی ②(铁栅栏门) دروازه‌ٔ مشبك آهنی

【铁面无私】tiěmiàn wú sī دست و دل پاك، درستكار و رشوه‌نگیر

【铁鸟】tiěniǎo پرنده‌ٔ آهنی ــ كنایه از هواپیما

【铁牛】tiěniú گاو آهنی ــ كنایه از تراكتور

【铁皮】tiěpí ورق آهن، صفحه‌ٔ آهن: 白~ ورق حلبی / 黑~ ورق آهن سیاه

【铁片儿】tiěpiànr قطعه‌ٔ آهن

【铁骑】tiěqí 〈书〉 سواره نظام

【铁器】tiěqì ظروف آهنی: ~时代 عصر آهن(در تاریخ تكامل بشر)

【铁锹】tiěqiāo بیل

【铁青】tiěqīng خاكستری، كبود: 他气得脸色~。 رنگش از فرط خشم وغضب كبود شده است.

【铁人】tiěrén مرد آهنی ــ كنایه از كسی كه دارای قدرت فوق العاده‌ٔ جسمی ومعنوی باشد

【铁纱】tiěshā نوعی تور یا شبكه‌ٔ آهنی كه برای ساختن پنجره‌ٔ توری بكار می رود

【铁砂】tiěshā ①〈矿〉(矿砂) ریگ آهن ②(猎枪子弹) ساچمه (برای تفنگ شكاری)

【铁杉】tiěshān 〈植〉 درخت شوكران از نوع چینی

【铁石心肠】tiěshí xīncháng سنگدل بودن، بی احساسات بودن

【铁树】tiěshù 〈植〉 نوعی درخت سیكاس

【铁树开花】tiěshù kāi huā درخت آهنی شكوفه می دهد ــ كنایه از چیزیكه كم دیده شود یا بندرت امكان پذیر گردد

【铁水】tiěshuǐ آهن ذوب شده

【铁丝】tiěsī مفتول آهنی

【铁丝网】tiěsīwǎng ①(铁丝编织的网) توریكه با مفتول های آهنی بافته می شود ②(铁蒺藜) چهار تیغه: 有刺~ چهار تیغه‌ٔ خاردار

【铁素体】tiěsùtǐ 〈冶〉 هیدر اكسید آهن

【铁算盘】tiěsuànpan بادقت حساب كردن، آدم دقیق حساب

【铁索】tiěsuǒ زنجیر آهنی، كابل: ~吊车 ماشین كابل / ~桥 پل زنجیری

【铁塔】tiětǎ ①(用铁制的塔) برج آهنی ②〈电〉(架高压线的铁架子) برج انتقال برق با فشار زیاد

【铁蹄】tiětí سم آهنی ــ كنایه از ظلم وستم بر مردم: 大好河山沦于侵略者的~之下。 سرزمین های زیبا زیر سم تجاوز كاران قرار گرفته است.

【铁桶】tiětǒng سطل آهنی ــ كنایه از استوار ومحكم بودن: 包围得~似的 فشرده محاصره شدن

【铁腕】tiěwàn دست آهنین ــ كنایه از سلطه‌ٔ نیرومندانه: ~人物 آدم آهنین دست، آدم ظالم، آدم نیرومند

【铁锨】tiěxiān بیل

【铁线订书机】tiěxiàn dìngshūjī ماشین دوخت صحافی با مفتول های آهنی

【铁线莲】tiěxiànlián 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Cream clematis"

【铁屑】tiěxiè (锉下来的) براده‌ٔ آهن حاصل از سوهان كاری (切削下来的) براده‌ٔ آهن حاصل از تراشكاری

【铁心】tiěxīn 〈电〉 هسته‌ٔ آهن (برق)

【铁锈】tiěxiù زنگ آهن

【铁盐】tiěyán مولیسیت

【铁衣】tiěyī لباس جنگی در قدیم كه با تكه های آهنی ساخته می شود

【铁陨石】tiěyǔnshí سنگ آسمانی آهن دار

【铁则】tiězé قانون قطعی وتغییر ناپذیر

【铁渣】tiězhā ضایعات آهنی

【铁砧】tiězhēn سندان

【铁铮铮】tiězhēngzhēng قوی واستوار

【铁证】tiězhèng شهادت موثق: ~如山 گواهی وشهادت موثق

tiè

帖 tiè كتابچه‌ٔ سرمشق خوشنویسی یا مدل نقاشی: 习字~ كتابچه‌ٔ سرمشق خوشنویسی / 画~ كتابچه‌ٔ مدل نقاشی / 碑~ كتاب شامل الواح چاپ برداری شده از روی كتیبه

另见 tiē; tiě

餮 tiè شكم باره، حریص در خوردن

tīng

厅 tīng ①(聚会或会客的大房间) سالن: 大~ سالن بزرگ / 客~ سالن پذیرایی / 餐~ سالن ناهارخوری /(剧场等的) 休息~ سالن استراحت در تآتر وامثال آن / 会议~ سالن مجلس / 台湾~ در 人民大会堂 اطاق «تایوان» / 音乐~ سالن كنسرت / سالن بزرگ خلق ②(机关部门的名称) دفتر، اداره: 办公~ اداره‌ٔ عمومی ③(省级机关名称) اداره‌ٔ دولتی سطح استانی: 湖南省教育~ اداره‌ٔ علوم تربیتی در استان «هونان»

【厅子】tīngzi 〈方〉 سالن

汀 tīng 〈书〉 زمین هموار وپست در كنار دریا

听 tīng ①(用耳朵接受声音) گوش فرا دادن، گوش كردن، شنیدن، نیوشیدن: 音乐 گوش كردن به موسیقی / 兼~则明, 偏~则暗。 اگر همه جوانب را در نظر بگیرید، همه چیز بر شما روشن خواهد شد.اگر فقط به یك جنبه توجه كنید، در تاریكی جهل خواهید ماند. / 请~我讲完。 لطفا گوش كنید تا حرفم را تمام كنم. / 我~了好一会儿, 可什么也没~见。 هرچه گوشم را تیز كردم بازهم چیزی نشنیدم. / 到群众中走一走, ~~他们的意见 در میان توده‌ٔ مردم رفتن وبه انتقادات آنان گوش كردن ②(听从) اطاعت كردن، فرمانبرداری كردن: ~老师话 حرف شنوی داشتن از معلم / 我劝他别去, 他不~。

من به او نصيحت كردم اما گوش نداد./对批评～不进去 نسبت به انتقادات گوش شنوا نداشتن ③〈书〉(治理;判断) (در دادگاه) رسيدگی به پرونده ～讼: نظارت كردن، اداره كردن ④(听凭) گذاردن، اجازه دادن: 他不～任摆布 او اجازه نمی دهد كه برای اجرای دستور ديگران به اين سو وآن سو فرستاده شود. ⑤〈方〉(听子) قوطی كنسرو: 三～牛肉罐头 سه قوطی كنسرو گوشت گاو

【听便】tīngbiàn بسته به ميل شما اختيار شما است: 去留～。 است كه برويد يا بمانيد.

【听蹭儿】tīngcèngr مفت به تآتر رفتن

【听差】tīngchāi 〈旧〉 خدمتكار مرد، پيشخدمت، نوكر

【听从】tīngcóng اطاعت كردن، فرمانبرداری كردن: 时刻～祖国的召唤 هميشه برای جواب مثبت دادن به دعوت ميهن آماده بودن/～吩咐 گوش به فرمان بودن، آماده خدمت بودن/～劝告 نصيحت پذيری

【听道】tīngdào 〈生理〉 مجرای گوش

【听断】tīngduàn به پرونده ای رسيدگی كردن

【听而不闻】tīng ér bù wén شنيدن اما توجه نكردن، گوش شنوا نداشتن

【听风是雨】tīng fēng shì yǔ كنايه از مطلبی را با كسب كم ترين اطلاعات آن باور كردن

【听骨】tīnggǔ 〈生理〉 استخوان های گوش

【听喝】tīnghē 〈口〉 تابع ترتيب ديگران بودن

【听候】tīnghòu در انتظار بودن، انتظار كشيدن: ～分配 در انتظار واگذاری شغل بودن/～上级指示 در انتظار دستور از مقامات بالاتری بودن

【听话】tīnghuà فرمانبردار بودن، مطيع بودن: 他不听父母的话。 او به حرف های پدر ومادرش گوش نمی كند./这个小孩很～。 اين بچه بسيار سر براه است.

【听话儿】tīnghuàr در انتظار جواب دادن: 你的要求我们正在研究, 过几天～。 در حال بررسی درخواست شما هستيم وتا چند روز ديگر به شما جواب خواهيم داد.

【听会】tīnghuì به سالن جلسه رفتن وبه سخنرانی كسی گوش كردن

【听见】tīngjiàn شنيدن: 我～有人敲门。 من صدای در را شنيدم./他说的什么你～了吗? آيا حرف های او به گوشتان رسيد؟/他说话的声音小得几乎听不见。 او به قدری آهسته صحبت می كرد كه صدايش بزحمت شنيده می شد.

【听讲】tīngjiǎng به صحبت گوش دادن: 一面～, 一面记笔记 يادداشت برداشتن در حين گوش فرا دادن به درس

【听觉】tīngjué 〈生理〉 حس شنوايی، حس سامعه

【听课】tīngkè ①(旁听) به مثابه مستمع آزاد در كلاس نشستن ②(上课听讲) به درس گوش دادن

【听力】tīnglì ①(辨别声音的能力) نيروی شنوايی، قوه سامعه: 经过针刺恢复了～ مجددا بدست آوردن نيروی شنوايی پس از معالجه بوسيله طب سوزنی ②(学外语时听的能力) ميزان حساسيت گوش (در زبان آموزی) قدرت شنوايی: ～练习 تمرين افزايش

【听命】tīngmìng ①(听从命令) گوش به فرمان بودن، آماده گوش به فرمان يا آماده خدمت بودن: 俯首～ خدمت بودن ②(听天由命) خود را تسليم مشيت الهی نمودن

【听凭】tīngpíng اجازه دادن، گذاشتن: 他～别人的摆布。 او اجازه می دهد كه برای اجرای دستورات كسی به اين ور وآن ور فرستاده شود.

【听其言观其行】tīng qí yán guān qí xíng به هرچه كسی می گويد گوش كردن وبه هر كاری كسی انجام می دهد نگريستن؛ كردار مردم را سنجيدن نه گفتار آنها را

【听其自然】tīng qí zìrán امور را در جريان عادی خود انداختن

【听起来】tīngqilai به گوش خوردن: 她的建议～还不错。 گويا پيشنهادش جالب وخوب به گوش می خورد./他的话～不诚恳。 از او حرف صميمانه‌ای به گوش نخورد.

【听取】tīngqǔ گوش فرا دادن، توجه داشتن: 经常～群众意见 هميشه به نظرات مردم توجه داشتن/～工作报告 به گزارش كار گوش دادن/～汇报 به گزارش (از مادون) گوش كردن

【听任】tīngrèn اجازه دادن، گذاردن: 不能～错误思想泛滥。 هرگز نبايد امكان گسترش افكار غلط را به وجود آورد.

【听上】tīngshang 〈方〉 باور كردن

【听神经】tīngshénjīng عصب شنوايی، عصب سامعه

【听声】tīngshēng دزدكی به صحبت ديگران گوش كردن

【听书】tīngshū به داستان سرايی گوش كردن

【听顺】tīngshùn اطاعت كردن

【听说】tīngshuō شنيدن: 我～他到上海去了。 شنيدم كه او به شهر «شانگهای» رفته است./我们从来没～过这件事。 ما هرگز چنين چيزی را نشنيده ايم./只不过～而已。 اين فقط يك شايعه است.

【听天由命】tīngtiān-yóumìng خود را تسليم مشيت الهی ساختن

【听筒】tīngtǒng ①(受听器) گوشی تلفون ②〈旧〉(耳机) گوشی، سمعك ③〈医〉(听诊器) گوشی طبی

【听闻】tīngwén 〈书〉①(听的活动) شنيدن: 骇人～ دلهره آور، وحشتناك ②(听的内容) آنچه به گوش می خورد

【听戏】tīngxì به اپرا رفتن

【听写】tīngxiě 〈教〉 ديكته، املا: 教师让学生～。 معلم برای شاگردانش املاء گفت.

【听信】tīngxìn باور كردن، پذيرفتن: 不～谣言。 شايعه ها را باور نكنيد.

【听信儿】tīngxìnr در انتظار خبر بودن: 今天要决定这件事, 你～吧。 امروز در باره اين موضوع تصميم گرفته خواهد شد ونتيجه كار را به شما خواهيم گفت.

【听诊】tīngzhěn 〈医〉 به صدای اعضای داخلی بدن گوش كردن: ～器 گوشی طبی

【听政】tīngzhèng (پادشاه يا نماينده پادشاه) بار دادن، به حضور پذيرفتن

【听之任之】tīngzhī rènzhī اجازه دادن به پيشرفت بی وقفه كارهای نامطلوب: 对于损害群众利益的事情, 我们不能～。 نبايد اموری را كه به مصالح مردم زيان می رساند ناديده

گرفت.

【听众】tīngzhòng شنوندگان

【听装】tīngzhuāng قوطی شده، کنسرو شده : ~奶粉 شیر خشك کنسرو شده

烃 tīng 〈化〉(شیمی) هیدروکربن : 开链~ زنجیر هیدروکربن باز/闭链~ زنجیر بسته هیدروکربن

【烃气】tīngqì 〈化〉گاز هیدرو کربن

桯 tīng ①(桯子的杆子) میله، درفش ②(床前小桌) میز کوچك کنار بالین در چین قدیم

【桯子】tīngzi ①(锥子等的杆子) میله، درفش ②(蔬菜等的花轴) محور گلبرگ سبزی

tíng

廷 tíng دربار : 清~ دربار سلسله «چینگ» دولت

【廷试】tíngshì امتحان درباری

【廷杖】tíngzhàng در دربار چوب خوردن (نوعی مجازات)

亭 tíng ①(亭子) کوشك، کلاه فرنگی : 八角~ کلاه فرنگی هشت ضلعی/茶~ قهوه خانه /书~ دکهء کتابفروشی/报~ دکهء چوبی مخصوص فروش روزنامه / 邮~ کیوسك پست/凉~ چهار اطاق، خانهء تابستانی ②〈书〉(适中;均匀) معتدل، دروسط : 午~ نیمروز، ظهر

【亭亭】tíngtíng عمودی، قایم، راست، پا برجا : 玉立~ (درخت) بلند وراست، (خانم) باریك اندام وترکه ای

【亭匀】tíngyún 〈书〉①(指形体匀称) (اندام انسان) متناسب، خوش‌قد و بالا، به‌اندام ②(指节奏均匀) (آهنگ) موزون

【亭子】tíngzi کوشك، کلاه فرنگی

【亭子间】tíngzijiān 〈方〉اطاق پشتی کوچك وتاریك روی آشپز خانه، اطاق زیر سقفی

庭 tíng ①(庭院) حیاط، محوطهء خانه : ~前有两棵树。 در برابر حیاط دو درخت کاشته شد. ②(法庭) دادگاه، محکمه : 开~ شروع کردن کار دادگاه را/民~ دادگاه مدنی

【庭审】tíngshěn محاکمه کردن

【庭训】tíngxùn 〈书〉پندو اندرز پدر خود

【庭园】tíngyuán باغچه

【庭院】tíngyuàn حیاط

【庭长】tíngzhǎng رئیس دادگاه، قاضی

莛 tíng ساقه گیاه : 麦~儿 ساقه های گندم

停 tíng ①(停止) متوقف شدن، ایستادن، درنگ کردن، مکث کردن : 雨~了。 باران ایستاد./她~了一会儿,又接着讲下去。 او قدری مکث کرد وبه صحبت خود ادامه داد./咱们~下休息休息,好吗? آیا موافقید دست از کار بکشیم وکمی استراحت کنیم ؟/他不~地写着。 او بدون وقفه به نوشتن ادامه داد. ②(停留) ایستادن، توقف کردن : 我在那里~了三天。 من سه روز در شانگهای توقف کردم. ③(停放) توقف کردن، پارك کردن، لنگر انداختن : 车~在哪儿? ماشین را کجا پارك کرده اید؟/船~在江心。 کشتی در وسط دریا لنگر انداخت. ④〈口〉(一份) (از مجموع) بخشی : 十~儿有九~儿是好的。 نود در صد خوبند.

【停摆】tíngbǎi (لنگر ساعت) ایستادن : 钟~了。 ساعت از کار افتاد.

【停办】tíngbàn بستن، خاتمه دادن 又作"停闭"

【停泊】tíngbó لنگر انداختن، کشتی را در جای مناسب نگهداشتن : ~处 لنگرگاه / 码头可以~许多艘轮船。 در اسکله بسیاری از کشتی های باری لنگر انداختند./这个海港可以~一百多艘轮船。 این بندر ظرفیت بیش از صد کشتی را دارد.

【停产】tíngchǎn متوقف ساختن تولید

【停车】tíngchē ①(停止行车) از حرکت ایستادن : 下一站~十分钟。 در ایستگاه بعدی ده دقیقه توقف خواهیم کرد. ②(停放车辆) پارك کردن : 此处不准~! پارك وسائط نقلیه ممنوع!/~场 پارکینگ، توقف‌گاه ③(机器停止转动) (ماشین) از کار افتادن : 机器~了,得加点油。 ماشین از کار افتاده وبه روغن احتیاج دارد./第三车间~修理。 کارگاه شمارهء ۳ برای تعمیرات داخلی تعطیل شد.

【停当】tíngdang آماده، حاضر : 一切准备~。 همه چیز آماده است.

【停电】tíngdiàn قطع برق، خاموشی

【停顿】tíngdùn ①(中止) ایستادن، متوقف شدن : 陷于~状态 به حالت وقفه در آمدن ②(说话时的间歇) درنگ، مکث : 念到这里要~一下。 (در سخن) وقتیکه تا اینجا می خوانید، مکث کنید.

【停放】tíngfàng پارك کردن : 此处不准~自行车。 پارك دوچرخه ممنوع./水晶棺~在大厅中央。 تابوت شیشه ای در وسط سالن گذاشته شد.

【停飞】tíngfēi 〈军〉توقف هواپیما بر روی زمین

【停工】tínggōng متوقف کردن کار : ~待料 متوقف کردن کار بعلت نداشتن مواد لازم

【停航】tíngháng پرواز یا سرویس کشتی رانی را متوقف کردن : 这次班机因气候恶劣~。 این پرواز بخاطر بدی هوا متوقف شد.

【停火】tínghuǒ آتش بس : 双方达成~协议。 طرفین در بارهء آتش بس به توافق رسیدند.

【停机坪】tíngjīpíng منطقهء پارکینگ هواپیما

【停刊】tíngkān متوقف کردن چاپ (روزنامه، مجله وغیره)

【停靠】tíngkào ایستادن، لنگر انداختن : 第十四次列车~在二号站台。 قطار شمارهء ۱۴ در سکوی دو می ایستد./六艘万吨货轮可以同时在这个码头~。 شش فروند کشتی باری ده هزار تنی می توانند در این اسکله لنگر بیندازند.

【停课】tíngkè تعطیل کردن کلاس : 昨天学校~。 دیروز مدرسه تعطیل شد.

【停灵】tínglíng تابوت را قبل از تدفین در جای موقت نگهداشتن

【停留】tíngliú توقف کردن، ماندن : 代表团在北京～了一周。 هیئت نمایندگی یك هفته در پکن توقف کرد. / 他在西安作短暂～。 او در شهر «سی آن» توقف کوتاهی داشت. / 我们在武汉～过夜。 ما در شهر «ووهان» برای یك شب توقف کردیم. / 人类对自然界的认识在不断发展，永远不会～在一个水平上。 شناخت بشر از طبیعت همواره تکامل می یابد وهرگز دریك سطح نمی ماند.

【停食】tíngshí 〈中医〉 (طب چینی) سوء هاضمه

【停水】tíngshuǐ قطع آبرسانی : 明天上午八点至下午三点～。 فردا از ساعت ۸تا۱۰آب قطع خواهد شد.

【停妥】tíngtuǒ خوب ترتیب شدن : 事情已商议～。 در بارهٔ این کار بحث شده وترتیب آن بخوبی داده شده است.

【停息】tíngxī فروکش کردن، کاهش یافتن : 暴风雨～了。 طوفان فروکش کرد.

【停闲】tíngxián بیکار شدن، دست از کار کشیدن

【停歇】tíngxiē ①(歇业) قطع کردن معاملات، تعطیل کردن ②(停止) ایستادن، دست از کار کشیدن : 他工作了一整天，一直没有～。 او تمام روز کار کرد ولحظه ای دست از کار نکشید. ③(停下休息) ایستادن برای استراحت : 队伍在小树林里～。 واحد های نظامی در بیشه زاری استراحت کردند.

【停学】tíngxué مدرسه را ترك کردن

【停演】tíngyǎn نمایش را قطع کردن(یا متوقف کردن) : 今天～。 امروز نمایش نیست. / 这部电影～了。 این فیلم را دیگر نمایش نمی دهند. / 这部戏暂时～了。 این نمایش موقتا قطع شد.

【停业】tíngyè قطع دادوستد، متوقف کردن معاملات : 修理内部，暂时～。 (فروشگاه) برای تعمیرات داخلی موقتا بسته است.

【停匀】tíngyún 见"亭匀"tíngyún

【停战】tíngzhàn متارکهٔ جنگ : ～谈判 مذاکره در بارهٔ متارکهٔ جنگ / ～协定 موافقت نامه در باره متارکهٔ جنگ

【停职】tíngzhí کسی را موقتا بلاتکلیف گذاردن : ～反省 برای محاسبهٔ نفس خویشتن موقتا از کار بر کنار ماندن

【停止】tíngzhǐ ایستادن، قطع کردن، متوقف ساختن : ～工作 دست از کار کشیدن / 营业～ معامله قطع شده / ～前进! ایست! / ～敌对行动 دست کشیدن از عملیات خصمانه / ～供水 قطع آب رسانی / ～广播 پخش برنامهٔ رادیو را قطع کردن / ～罢工 دست از اعتصاب کشیدن / ～会籍 عضویت کسی را معوق گذاردن

【停滞】tíngzhì راکد شدن، بی حرکت ماندن، فعال نبودن : 会谈～不前。 مذاکرات به حال رکود در آمده است. / 在这段时间出口处于～状态。 در این مدت صادرات راکد مانده است.

【停潴】tíngzhū (آب) جمع شدن

蜓 tíng 见"蜻蜓"qīngtíng

婷 tíng خوش‌اندام

霆 tíng رعد و برق، صاعقه، آذرخش

tǐng

挺 tǐng ①(硬而直) قایم، راست، عمودی : ～立 راست ایستادن، تمام قامت ایستادن / 直～～地躺着 راست روی چیزی دراز کشیدن / 笔～的衣服 لباس های خوب اطو شده ②(使凸出) برجسته کردن : ～胸 سینهٔ خود را جلو دادن / ～起腰杆 کمر خود را راست کردن ③(勉强支撑) تحمل کردن، بردباری نمودن : 你～得住吗？ می توانید آنرا تحمل کنید؟ / 他受了伤，还硬～着。 او هر چند زخمی شده بود، بازهم مقاومت می کرد. ④(很) بسیار، خیلی، زیاد : ～好 خیلی خوب / 今天～冷。 هوای امروز بسیار سرد است. ⑤〈量〉[用于机关枪] : 机枪十～ ده عراده مسلسل

【挺拔】tǐngbá ①(直立而高耸) بلند وراست : ～的白杨 درخت تبریزی بلند وراست ②(坚强有力) نیرومند : 笔力～ خط های قوی یا نیرومند(در خوشنویسی یا نقاشی)

【挺杆】tǐnggǎn 〈机〉 اهرم : 阀门～ اهرم دریچه

【挺进】tǐngjìn (واحد های نظامی) دلیرانه خود را رساندن : ～敌后 دلیرانه خود را به پشت خطوط دشمن رساندن

【挺劲】tǐngjìng (خط) راست وپر قدرت

【挺举】tǐngjǔ 〈举重〉 (وزنه برداری) وزنه را با یك حرکت بالا آوردن

【挺俊】tǐngjùn بلند قامت وآراسته

【挺立】tǐnglì راست ایستادن، قامت افراشتن : 几棵青松～在山坡上。 چند درخت کاج روی تپهٔ دامنهٔ کوه قامت افراشته است. / ～在反帝斗争的前哨 در برابر مبارزهٔ ضد امپریالیسم ایستادگی کردن

【挺身】tǐngshēn پشت خود را راست کردن : ～反抗 (در مقابل دشمن و...) ایستادگی کردن / ～保卫自由 به پا خاستن ودر راه دفاع از صلح مبارزه کردن

【挺身而出】tǐngshēn ér chū دلیرانه از میدان بر آمدن

【挺实】tǐngshi قوی و ستبر

【挺胸凸肚】tǐng xiōng tū dù ①(精神) پراز انرژی بودن ②(得意或傲慢) راضی از خود یا متکبر بودن

【挺秀】tǐngxiù بلند قامت و زیبا وآراسته

【挺直】tǐngzhí راست کردن، راست شدن

铤 tǐng (دویدن) با شتاب، بسرعت

【铤而走险】tǐng ér zǒu xiǎn نا امیدانه ریسك کردن، خطر کردن

艇 tǐng قایق : 汽～ قایق موتوری / 炮～ ناو کوچك توپدار / 登陆～ کرجی ساحلی

【艇子】tǐngzi 〈方〉 قایق کوچك

tōng

通 tōng ①(可以穿过) باز، قابل عبور : 路～了。 حالا

~ 山洞打/ لوله بسته نیست. 。管子是~的/جاده باز است.
这个/تلفون وصل شد. 。电话打~了/تونل را باز کردند. 。了
主意行得~。 این فکر عملی است. ②(使不堵塞) چیزی را
با سیخ یا میله‌ء تیزی باز کردن یا تمیز کردن: 用通条~炉子
با سیخ فلزی آتش بخاری را بهم زدن / 用铅丝~烟嘴儿
به جابی مجرای سیگار را باز کردن ③(有路可以达到)
رساندن: 四~八达 به همه جا گسترش یافتن / 这趟列车直~
昆明。 این قطار مستقیم به شهر «کون مینگ» می رود. ④(连
接;相来往) وصل کردن، ارتباط داشتن: 两个房间是~着
的。 این دو اطاق بهم متصل است. / 互~情报 تبادل اطلاعات
⑤(传) نیاز های یکدیگر را تامین کردن، همیاری 互~有无 /
达;使知道) هشدار دادن، آگاه ساختن، گفتن: 互~姓名 نام
به کسی تلفون کردن، زنگ 个电话 ~ / یکدیگر را بهم گفتن
⑥(懂得) دانستن: 他~三种语言。 او سه زبان می داند. زدن
~ 他思想 / بر رشته‌ء تخصصی خود مسلط بودن 精~业务 /
了。 گره افکارش باز شد. ⑦(专家) کار شناس، متخصص: 中国
~ چین شناس / 万事~ همه کاره ⑧(通顺;顺利) منسجم،
روان، سلیس: 文章写的不~。 مقاله منسجم وسلیس نیست.
⑨(普通) عادی، عمومی: ~称 اسم عام ⑩(全部) همه، تمام
~身 تمام بدن / ~观全局 در نظر گرفتن وضع عمومی ⑪〈书〉
〈量〉[用于文书电报]: 一~电报 یك تلگراف
另见 tòng

【通报】tōngbào ①(用书面通告) صدور بخشنامه: 表扬~ تقدیر نامه‌ء کسی را بخشنامه کردن وبه اطلاع همه رساندن ②(文件) بخش نامه: 关于情况的~ بخش نامه در باره‌ء وضع ③(科学研究刊物) ژورنال، بولتن، مجله‌ء علمی: 《科学~》 «بولتن علمی» / 《经济~》 «ژورنال اقتصادی»

【通便剂】tōngbiànjì 〈医〉 مسهل

【通禀】tōngbǐng (مطلبی را) به اطلاع مافوق یا صاحب خود رساندن

【通病】tōngbìng عیب همگانی، نارسایی عمومی

【通才】tōngcái همه کاره، شخصی که دارای استعداد های همه جانبه باشد

【通常】tōngcháng عادی، متداول، معمول: 情况下~ طبق معمول، معمولا / 我~六点钟起床。 معمولا ساعت شش از خواب برمی‌خیزم. / 消息可靠人士~ منابع معمولا معتبر

【通畅】tōngchàng ①(运行无阻) بدون مانع، هموار: 道路~。 جاده صاف وهموار است. / 血液循环~ گردش عادی خون / 大便~ خوب کار کردن شکم / 保持运输~ تامین حمل ونقل ②(流畅) سلیس، روان: 文字~ نوشته‌ء روان وسلیس در وضع مطلوب

【通车】tōngchē ①(开始行车) بهره برداری از راه آهن یا جاده ②(有车来往) دارا بودن سرویس، بر قرار بودن سرویس: 从县城到每个村庄都通了汽车。 از مرکز شهرستان به هر روستائی سرویس اتوبوس بر قرار است.

【通称】tōngchēng ①(通常称为) معمولا به نام....یاد شدن: 水银是汞的~。 جیوه بنام سیماب یاد می شود. ②(通常的名称) معمولا اسم عام

【通达】tōngdá فهمیدن: 人情~ فهمیده وبا ملاحظه بودن / 见解~ نظرهای منطقی یا خردمندانه داشتن

【通道】tōngdào معبر عمومی

【通敌】tōngdí با دشمن دست به یکی کردن، با دشمن تبانی کردن

【通电】tōngdiàn ①(电流通) جریان برق داشتن: 的铁丝网~ شبکه‌ء خاردار دارای جریان برق ②(公开发表的电报) تلگراف سر گشاده: 大会~ تلگراف سرگشاده کنفرانس / 全~ انتشار تلگراف سر گشاده ای برای اطلاع عموم در سراسر کشور 国

【通牒】tōngdié یاد داشت دیپلماتیك: 最后~ اتمام حجت، اولتیماتوم

【通都大邑】tōngdū-dàyì شهر بزرگ

【通读】tōngdú مرور کردن: ~《鲁迅选集》 مرور کردن «منتخبات لو سیون»

【通房】tōngfáng ①〈书〉 اطاق هایی که بهم وصل باشد ②(婢女或姬妾) ظاهرا کنیزك وباطنا معشوق کسی

【通匪】tōngfěi با دارودسته‌ء دزدان گاوبندی کردن

【通风】tōngfēng ①(使空气流通) تهویه، عوض کردن هوا: 把窗子打开通通风。 پنجره ها را باز کنید تا هوای اطاق عوض شود. / 降温~ تهویه مطبوع، خنك کردن هوا / 管道~ مجرای تهویه / 机~ دستگاه تهویه، باد زن ماشینی / 井~ چاه تهویه / 口~ روزنه، سوراخ، منفذ / 装置~ تجهیزات تهویه ②(透气儿) خوب تهویه شدن: 这屋子里不~。 هوای این اطاق خفه است. / 炉子不~。 هوا در بخاری جریان ندارد. ③(透露消息) بروز دادن اطلاعات: 报信~ فاش کردن اسرار، افشاء اطلاعات محرمانه

【通告】tōnggào ①(通知) به اطلاع عموم رساندن، اعلام کردن ②(文告) اطلاعیه، اعلان، بخشنامه

【通共】tōnggòng کلا، مجموعا، در مجموع: 我们~十八个人。 ما مجموعا ۱۸ نفر هستیم.

【通过】tōngguò ①(经过某地点) عبور کردن، رد شدن، گذشتن: 电流~导线。 برق در سیم ها جریان دارد. / 路太窄,大轿车不能~。 چون راه تنگ است، اتومبیل نمی تواند از آن بگذرد. / 注意交通安全,一慢二看三~。 به مقررات رانندگی توجه بفرمائید.آهسته برانید ومراقب اطراف باشید وسپس عبور کنید. / 代表们~大厅进入会场。 نمایندگان از سرسرا وارد سالن جلسه شدند. / 游击队~了敌人封锁线。 چریك ها از خط محاصره‌ء دشمن گذشتند. / 我们要打开局面就必须~这一关。 بمنظور ایجاد تحولی تازه در کار خود باید این موانع را بر طرف سازیم. ②(经过法定人数同意而成立) به تصویب رساندن، پذیرفتن: 全国人民代表大会庄严地~了中华人民共和国宪法。 کنگره‌ء ملی نمایندگان خلق قانون اساسی جمهوری خلق چین را به تصویب رسانید. / 提案已一致~了。 طرح به اتفاق آراء به تصویب رسید. / 以压倒多数~ با رای اکثریت مطلق به تصویب رسیدن / 强行~一项法案 بزور طرحی را به تصویب رساندن / 议案没~。 لایحه به تصویب نرسید. ③(以某事为媒介达到目的) از راه، از طریق: 协商取得~

از 外交途径～ / با شور ومشورت به توافق نظر رسیدن 一致
تأیید خواستن، در خواست (取得同意) ④ مجاری دیپلماتیک
تا با مردم 这个问题要～群众才能做出决定。تصویب
مشورت نشود، در بارهٔ این موضوع تصمیم گرفته نخواهد شد.

【通航】tōngháng باز بودن راه دریایی یا هوایی: 北京与拉萨之间早就～了。مدتها پیش از این سرویس هوایی بین پکن ولاسا وجود داشته است. 水域～/ آبهای قابل کشتی رانی

【通好】tōnghǎo 〈书〉 (دولتها) مناسبات دوستانه داشتن

【通红】tōnghóng به شدت سرخ شدن: 她羞得满脸～。او از شرم سرخ شد. 高炉照得满天～。/ چهرهٔ آسمان از شعلهٔ کورهٔ آهن گدازی سرخ شد.

【通话】tōnghuà ①(交谈) گفتگو کردن ②(通电话) گفتگوی تلفونی کردن: 计时器～ زمان سنج تلفن، وقت شمار تلفن

【通婚】tōnghūn در میان هم ازدواج کردن: 近亲～ از دواج با خویشاوندان نزدیک

【通货】tōnghuò 〈经〉 پول رایج: 膨胀～ تورم پول

【通货紧缩】tōnghuò jǐnsuō کاهش تعداد اسکناس در گردش (برای کنترل تورم پولی)

【通缉】tōngjī به مقیاس وسیع دستور توقیف مجرمی را دادن: 下～令 صدور دستور توقیف مجرم

【通奸】tōngjiān زنا کردن، مرتکب زنای محصنه شدن، همبستر شدن با زن شوهردار

【通间】tōngjiān اطاق های بهم پیوسته

【通经】tōngjīng 〈中医〉 تنظیم عادت ماهیانه زنان به وسیلهٔ طب سوزنی

【通栏标题】tōnglán biāotí تیتر با حروف بزرگ

【通览】tōnglǎn بطور همه جانبه نگاه کردن

【通礼】tōnglǐ تشریفات رایج

【通力】tōnglì تشریك مساعی کردن، باهم کوشیدن: 合作～ همکاری همه جانبه داشتن

【通例】tōnglì مقررات عمومی، رویه: 在中国星期天休息是学校的～。طبق مقررات عمومی مدرسه های چین یك شنبه ها تعطیل است.

【通连】tōnglián متصل بودن: 跟卧室～的还有一间小屋子。یك اطاق کوچك دیگر به اطاق خواب متصل است.

【通联】tōnglián مکاتبات و ارتباط: 工作～ امور مربوط به مکاتبات وارتباط

【通亮】tōngliàng تابان، درخشان، فروزان: 照明弹照得满天～。گلولهٔ منور آسمان را روشن کرد.

【通量】tōngliàng 〈物〉 (فیزیك) شدت جریان: 磁～ شدت جریان مغناطیسی

【通令】tōnglìng فرمان عمومی: 各省～ به همه استان ها فرمان عمومی دادن 嘉奖～/ صدور دستور تقدیر وتشویق

【通路】tōnglù راه عبور، شاهراه: 将兵力集结于敌军必经的两侧～ تمرکز نیرو در دو سوی گذرگاه دشمن

【通论】tōnglùn ①(通达的议论) دلیل موجه ②(全面论述) مطالعه وبررسی عمومی: 〈地震学～〉 «اطلاعات عمومی در بارهٔ زلزله شناسی»

【通脉】tōngmài 〈中医〉①(促进血液循环) (طب چینی) با تقویت نیروی حیاتی دوران خون را تحریك کردن ②(催奶) تحریك برای شیردهی

【通名】tōngmíng ①(说出自己的姓名) نام خود را اعلام کردن ②(通用的名称) نام معمولی

【通明】tōngmíng تابان، درخشان، فروزان: 灯火～ با چراغ ها روشن بودن(اطاق)

【通年】tōngnián در تمام سال، سرتاسر سال

【通盘】tōngpán شامل همه چیز، جامع، کامل: 计划～ برنامهٔ جامع 安排～/ ترتیب کامل 估计～/ بر آورد کامل 把这个问题～研究一下 برنامه را بطور کلی بررسی کردن

【通票】tōngpiào بلیط مستقیم

【通气】tōngqì ①(使空气流通) تهویه کردن: 黏土结构紧,～性差。خاك رست بسیار فشرده وهوا به سختی در آن نفوذ می کند. ②(互通声气) با یکدیگر تماس گرفتن: 孔～/ روزنه، منفذ 各单位要经常～。واحد های مختلف باید همواره با یکدیگر تماس بگیرند. 这件事你得跟他通个气。/ شما باید این موضوع را به او اطلاع دهید.

【通窍】tōngqiào بادراك بودن، معقول یا منطقی بودن: 道理讲得很明白,可他就是不～。دلائل این کار به او توضیح داده شد، اما برای او قابل درك نبود.

【通情达理】tōngqíng dálǐ منطقی، معقول، فهمیده وباملاحظه

【通衢】tōngqú شاهراه، معبر عمومی

【通权达变】tōngquán-dábiàn عمل کردن به اقتضای شرایط

【通人】tōngrén کسی که دارای اطلاعات ودانش وسیع باشد، علامه

【通融】tōngróng ①(变通办法) استثنا قائل شدن، عدول از مقررات: 这事可以～。می توان در این مورد استثنا قائل شد. ②(短期借钱) به کسی قرض کوتاه مدت دادن: 我想跟你～二十块钱。می خواهم از شما «۲۰ یوان» قرض بگیرم.

【通儒】tōngrú آدم دانشمند وفاضل

【通商】tōngshāng (کشورها) داشتن روابط تجارتی: 订立～条约 بستن قرارداد بازرگانی

【通身】tōngshēn تمام بدن: 是汗～ تمام بدن خیس عرق شدن

【通史】tōngshǐ تاریخ عمومی

【通式】tōngshì 〈化〉 (شیمی) فرمول عمومی

【通事】tōngshì 〈旧〉 مترجم

【通书】tōngshū تقویم

【通顺】tōngshùn روشن و مستدل، منطقی: 文理～ نوشتهٔ منسجم/ 这个句子不～。این جمله روان وسلیس نیست.

【通司】tōngsī 〈方〉①(翻译) مترجم ②(向导) راهنما

【通俗】tōngsú عوام پسند: 易懂～ زودفهم بودن، آسان فهم بودن /拿一句～的话来讲 به عبارت معمولی و متداول /用～的语言说明深刻的道理 مطلب عمیق ومهمی را به زبان ساده تشریح کردن /读物～ خواندنیهای عوام پسند/ 化～ عوام پسند ساختن

【通天】tōngtiān ①(形容极高) بی‌نهایت بلند یا بزرگ: 的～本事 توانایی فوق العاده ②(与上层有联系) ارتباط مستقیم با

مقامات عالی

【通条】tōngtiáo ①(通炉子的铁条) سیخ بخاری ②(通其他器物用的铁棍) سنبه، میلهٔ آهنی برای پاك کردن لولهٔ اسلحه

【通通】tōngtōng همه، کلا، کاملا: ~拿去吧。 همهٔ آنها را ببرید./ ~到了吗? همه آمدند؟ 又作"通统"

【通同】tōngtóng ساخت وپاخت کردن، تبانی کردن، گاوبندی کردن: ~作弊 برای تقلب تبانی کردن

【通透】tōngtòu کاملا روشن و واضح

【通途】tōngtú 〈书〉 راه عبور، گذرگاه: 天堑变~ تبدیل شدن پرتگاه عمیقی به راه عبور

【通问】tōngwèn مکاتبه کردن

【通宵】tōngxiāo تمام شب، سراسر شب: ~达旦 تمام شب / ~值班 تمام شب بر سر خدمت بودن / ~干 تمام شب کار کردن / ~服务部 فروشگاه شبانه روزی

【通晓】tōngxiǎo کاملا دانستن، کاملا مسلط بودن: ~几种文字 بر چند زبان تسلط داشتن / ~中国历史 بر تاریخ چین مسلط بودن

【通心粉】tōngxīnfěn ماکارونی، رشته

【通信】tōngxìn مکاتبه کردن: 他经常跟我们~。 او غالبا به ما نامه می نویسد./ 我们好久没有~了。 مدتی است که ما باهم مکاتبه نکرده ایم./ ~保密〈军〉 (نظامی) اقدامات حفاظتی و تأمین در مکاتبه / ~兵 متصدی علائم / ~处 آدرس پستی / ~联络〈军〉 بر قراری ارتباط / ~连 گروهان علائم / ~鸽 کبوتر پیك / ~犬 سگ پیك / ~枢纽 مرکز برقراری ارتباط / ~员 نامه رسان، پیك، گماشته، امربر / ارتباط با علائم

【通行】tōngxíng ①(在交通线上通过) گذشتن، عبور کردن: 自由~ آزادانه عبور کردن / 道路泥泞,车辆无法~。 جاده برای عبور کامیون ها بسیار گل آلود بود. / 没有特殊通行证,一律不准~。 بدون گذرنامهٔ مخصوص هیچکس اجازهٔ عبور ندارد. / 停止~。 راه بسته است. / ~能力〈交〉 قابلیت ترافیك / ~税 مالیات ترانزیت / ~权 حق عبور / ②(通用) رایج، عمومی: 这是全国~的办法。 این روش در سراسر کشور رایج است. / 这项规定在一些地区仍然~。 این قانون در بعضی نواحی هنوز اعتبار دارد.

【通行证】tōngxíngzhèng مجوز عبور، گذرنامه: 边境~ مجوز عبور از مرزها / 军事~ گذرنامهٔ نظامی / 临时~ گذرنامهٔ موقت

【通性】tōngxìng خاصیت های مشترك

【通讯】tōngxùn ①(传递消息) ارتباط، خبررسانی: 无线电~ ارتباط رادیویی / 红外线~ ارتباط بوسیلهٔ اشعهٔ ماورای قرمز / 激光~ ارتباط لیزری / 微波~ ارتباط بوسیلهٔ میکروویو / ~方法 وسیلهٔ ارتباط، وسیلهٔ خبر رسانی / ~卫星 ماهواره ارتباطی (یا مخابراتی) / ~设备 تجهیزات ارتباطی / ~线路 خطوط ارتباطی ②(报导性文章) گزارش خبری: 新华社~ گزارش های خبری «شین هوا»

【通讯录】tōngxùnlù دفترچهٔ آدرس

【通讯社】tōngxùnshè خبرگزاری: 新华~ خبرگزاری «شین هوا»

【通讯员】tōngxùnyuán خبرنگار، مخبر

【通夜】tōngyè شب، همه شب، سراسر شب، تمام شب: ~不眠 همه شب بیداری

【通用】tōngyòng ①(普遍适用) رایج، عمومی، شامل همه: 国际会议~的语言 زبان های رسمی که در کنفرانس های بین المللی بکار می رود / 全国~教材 کتابهای رسمی درس ②(可以换用) قابل تعویض: 这两个字可以~。 این دو واژه قابل تغییر است. / ~货币 پول رایج / ~机械厂 کارخانهٔ تهیهٔ ماشین‌آلات عمومی / ~语种 زبان های همگانی / ~月票 بلیط ماهانه برای همه خط های اتوبوسرانی شهر وحومهٔ شهر

【通用化】tōngyònghuà عمومی وقابل تعویض کردن یدکی ها

【通邮】tōngyóu قابل وصول بوسیلهٔ ارتباط پستی

【通则】tōngzé قاعدهٔ عمومی

【通知】tōngzhī ①(把事项告诉人知道) به اطلاع او کسی رساندن، اطلاع دادن، خبر دادن: 请马上~他。 لطفا او را فوری مطلع سازید(یا گردانید). / 把我们的决定~他。 تصمیم ما را به اطلاع او برسانید. / 将集合地点~大家 محل اجتماع را به اطلاع عموم رساندن / 预先~ از پیش اطلاع دادن ②(通知事项的文书) اطلاعیه، یاد داشت، بخش نامه: 发出~ صدور اطلاعیه / 《中共中央~》 «بخش نامهٔ کمیتهٔ حزب کمونیست چین» / 照会~ یاد داشت اطلاعیه.

【通知书】tōngzhīshū ①(通知事项的文书) اطلاعیه: 终止条约~ اطلاعیهٔ انقضای قرارداد ②〈商〉 یاد داشت بازرگانی

tóng

同 tóng ①(相同) یکسان، شبیه، همان: ~类 هم نوع / ~岁 هم سن وسال / ~异 شباهت ها وی شباهتی ها ②(跟……相同) همسان بودن، یکسان بودن: ~上 همچنین، ایضا / "锚"~"锤"。 "锚" با "锤" یکی است. ③(共同) باهم، به اتفاق: 和工人~吃,~住,~劳动 به اتفاق کارگران غذاخوردن، زندگی کردن وکار کردن / ~甘苦,共患难 درغم و شادی شریك بودن ④〈介〉[引进动作的对象或比较的事物,跟"跟"相同]: 有事~群众商量。 وقتی که امر مهمی پیش می آید، با توده های مردم مشورت کنید. / 他~豺狼一样凶恶。 او مانند گرگ درنده بود. ⑤〈方〉〈介〉[表示替人做事,跟"给"相同]: 这封信我一直~你保存着。 در طول این مدت نامه را برای شما نگهداشته ام. / 别着急,我~你想个办法。 نگران نباشید، من برای شما چاره اندیشی می کنم. ⑥〈连〉[表示联合关系,跟"和"相同]: 我~你一起去。 من همراه شما خواهم رفت.

另见 tòng

【同案犯】tóng'ànfàn مجرم گرفتار در همان پروندهٔ جنایی

【同班】tóngbān ①(同在一个班里) در همان کلاس ②(同班的同学) هم کلاسی

【同伴】tóngbàn هم نفس، هم دم، هم صحبت

【同胞】tóngbāo ①(同父母) تنی، از یك پدر ومادر: ~兄弟 برادران تنی ②(同国人) هم وطن: 台湾~ هم وطنان «تایوان»

【同辈】tóngbèi از همان نسل

【同病相怜】tóng bìng xiāng lián کسانی که از یك بیماری رنج می برند، به یکدیگر همدردی نشان می دهند.

【同步】tóngbù ①〈物〉(فیزیك) همزمانی، هم وقتی: ~卫星 ماهواره‌ء همزمان ②(泛指互相关联的事物在进行速度上协调一致) همگام بودن

【同仇敌忾】tóngchóu-díkài در خصومت شدید علیه دشمن شریك بودن

【同窗】tóngchuāng ①(一起学习) هم مدرسه بودن ②(同学) همکلاس

【同床异梦】tóngchuáng-yìmèng هم بالین بودن ولی خواب های جدا گانه دیدن ـ کنایه از دو نفر که در ظاهر باهم نزدیکند، اما مقاصد وافکار متفاوت دارند.

【同党】tóngdǎng ①(属于同一党派或组织) متعلق به همان حزب یا سازمان ②(属于同一党派或组织的人) همدست

【同等】tóngděng دارای یك طبقه، مقام یا موقعیت: ~重要 اهمیت یکسان / ~对待 بطور برابر بر خورد کردن

【同等学力】tóngděng xuélì همان سطح آموزش داشتن

【同犯】tóngfàn هم جرم، هم دست

【同房】tóngfáng ①(家族中同支的) هم خانواده، از یك تبار ②〈婉〉(过性生活) (زن وشوهر) آمیزش جنسی داشتن، همبستر شدن

【同分异构体】tóngfēn-yìgòutǐ 〈化〉(شیمی) ایزومر

【同甘共苦】tónggān-gòngkǔ شریك غم وشادی یکدیگر بودن

【同感】tónggǎn همان احساس: 在这方面，我也有~。 در این مورد من هم همین احساس را دارم.

【同工同酬】tónggōng-tóngchóu دستمزد مساوی برای کار مساوی

【同工异曲】tónggōng-yìqǔ 见"异曲同工"yìqǔ-tónggōng

【同功酶】tónggōngméi 〈生化〉 نوعی ماده‌ء بیوشیمیائی بنام "Isoenzyme"

【同归于尽】tóng guīyú jìn باهم از بین رفتن

【同行】tóngháng ①(行业相同) هم پیشگی، هم شغلی ②(同行业的人) هم صنف، هم شغل، هم پیشه
另见 tóngxíng

【同化】tónghuà ①(变得相同，使变得相同) یکسان شدن؛ یکسان کردن: ~政策 سیاست یکسانی ملی / ~作用〈生〉(بیولوژی) یکسانی ②〈语〉(زبان شناسی) هم صدا شدن یك حرف با حرف همجوار آن

【同伙】tónghuǒ ①(共同参加某种组织，从事某种活动) همدست شدن، شریك شدن ②(伙伴) شریك، همدست

【同居】tóngjū ①(住在一起) باهم زندگی کردن: 父母死后，他和叔父~。 او پس از مرگ پدر و مادرش با عمویش زندگی می کرد. ②(男女住在一起) بدون ازدواج باهم زندگی کردن

【同乐】tónglè باهم شادی کردن

【同类色】tónglèisè رنگ های هم نوع

【同僚】tóngliáo 〈旧〉 همقطار

【同龄】tónglíng هم سن وسال 又称"同岁"

【同流合污】tóngliú-héwū با یك فرد بدجنس همنشینی کردن: 跟某人~ شریك اعمال زشت کسی شدن

【同路】tónglù همگام شدن، یك راه‌را در پیش گرفتن، همراهی کردن: 咱俩~，一块走吧。 با من بیایید، من هم از همان راه می روم.

【同路人】tónglùrén ①(同行者) همسفر، همراه ②(一定时期追随革命的人) همگام انقلابی در دوره ای معین

【同盟】tóngméng اتحاد، پیوستگی، اتفاق: 结成~ اتحاد بستن، متحد شدن / 没有~军的军队是打不胜敌人的。 یك ارتش بدون متحدین خود نمی تواند دشمن را شکست بدهد. / ~罢工 اعتصاب مشترك / ~国 نیروهای متفق (第一次世界大战) قدرت های مرکزی؛ (第二次世界大战) دول متفق / ~军 نیرو های متفق / ~条约 قرارداد اتحاد

【同名】tóngmíng از همان اسم (یا عنوان): 根据~小说摄制的电影。 فیلم سینمایی براساس داستانی به همان اسم. / 他与我~。 او با من همنام است. / ~同姓 از همان اسم خانوادگی واسم کوچك

【同谋】tóngmóu ①(参与谋划) با کسی تبانی کردن: ~犯 شریك جرم ②(参与谋划的人) شریك جرم

【同年】tóngnián ①(同一年) همان سال: ~九月大桥竣工。 کار ساختمان پل در سپتامبرهمان سال به اتمام رسید. ②〈方〉(同岁) همسال، هم سن وسال

【同期】tóngqī ①(同一时期) در همان دوره: 和去年~相比 در مقایسه با همان دوره‌ء سال گذشته ②(同一届) همین سال تحصیلی (در مدرسه): 我和他~毕业 من با او در یك زمان فارغ‌التحصیل شدم.

【同情】tóngqíng با کسی همدردی کردن: 博得~ جلب همدردی / 我很~你。 من از صمیم دل با شما همدردی می کنم. / ~罢工 اعتصاب برای نشان دادن همدردی / ~心 همدردی، سمپاتی

【同人】tóngrén 〈旧〉 همقطار، همکار 又作"同仁"

【同上】tóngshàng ایضا

【同声】tóngshēng ①(同时发出声音) همزمان (صدا) اداشدن ②(相同的声音) صدای شبیه

【同声传译】tóngshēng chuányì ترجمه‌ء شفاهی همزمان: 有七种语言的~设备 مجهز بودن به وسائل ترجمه‌ء شفاهی همزمان هفت زبانه

【同声相应，同气相求】tóng shēng xiāng yìng, tóng qì xiāng qiú کبوتر با کبوتر باز با باز

【同时】tóngshí ①(同一个时候) همزمان، در یك زمان: ~发生 در یك زمان اتفاق افتادن / ~存在 باهم دریك زمان زندگی کردن، معاصر بودن / 我们在加快工程进度的~，必须注意质量。 در حالیکه بر سرعت پیشرفت پروژه می افزائیم، باید به تأمین کیفیت آن توجه کنیم. ②(表示进一层) به علاوه: 任务艰巨，~时间又很紧迫。 کار دشواری در پیش است، وقت هم تنگ است. / 造林可以保持水土，~也可以制止流沙。 جنگل کاری خاك وآب را حفظ می کند ودر ضمن از هجوم شن های روان نیز جلوگیری می نماید.

【同事】tóngshi ①(一同工作) باهم کار کردن، همکار بودن: 我们～已经多年。 سال ها باهم همکار بودیم. ②(同一个单位工作的人) همقطار، همکار: 老～ همقطار قدیمی

【同室操戈】tóng shì cāo gē اعضای خانواده علیه یکدیگر شمشیر ها را از غلاف بیرون کشیده اند ـ کنایه از کشمکش داخلی خانوادگی

【同素异形】tóngsù yìxíng 〈化〉 (شیمی) استعداد تغییر وتبدیل (Allotropy)

【同岁】tóngsuì هم سن وسال: 我们俩人～。 ماهر دو هم سن وسال هستیم.

【同位角】tóngwèijiǎo 〈数〉 زاویه های متقابل

【同位素】tóngwèisù 〈化〉 (شیمی) ایزوتوپ: 放射性～ ایزوتوپ رادیو آکتیو/～分离 جدایی ایزوتوپ/～扫描器 اسکنر ایزوتوپ/～探伤仪 ایزوسکوپ/～效应 اثر ایزوتوپ

【同位语】tóngwèiyǔ 〈语〉 (دستور زبان) بدل

【同温层】tóngwēncéng 〈气〉 (هوا شناسی) طبقهٔ فوقانی از ۱۱کیلو متر به بالا

【同系物】tóngxìwù 〈化〉 (شیمی) جسم متجانس

【同乡】tóngxiāng هم وطن، هم ولایتی، هم شهری: ～会 انجمن متشکل از اهالی یك ولایت

【同心】tóngxīn ①(同圆心的) هم مرکز، هم میان: ～度〈机〉 هم مرکز بودن/～圆〈数〉 دایره های هم مرکز ②(一条心) هم دل: ～干 با همدلی کار کردن

【同心同德】tóngxīn tóngdé همدل وهمنفس بودن، یك جان در دو قالب

【同心协力】tóngxīn xiélì با همدلی کار کردن، بکار بستن کوششهای مشترك، تشریك مساعی

【同行】tóngxíng همسفر شدن، باهم سفر کردن
另见 tóngháng

【同性】tóngxìng ①(性别相同) همجنس: ～恋爱 همجنس بازی ②(性质相同) از یك خصلت یا ماهیت: ～的电互相排斥。 دو جریان همسان برق یکدیگر را دفع می کنند.

【同姓】tóngxìng همنام: 我与他～。 او با من همنام است.

【同学】tóngxué ①(一起学习) هم مدرسه بودن: 我和他同过三年学。 من مدت سه سال با او دریك مدرسه درس می خواندم. ②(一起学习的人) همکلاس ③(对学生的称呼) دانش آموز یا دانشجو

【同砚】tóngyàn همکلاس

【同样】tóngyàng همسان، مشابه، مساوی: 用～的方法 کاربرد شیوهٔ یکسان/～情况下 در شرایط مساوی/他说英语和法语～流利。 او به روانی مثل هم انگلیسی وفرانسه حرف می زند.

【同业】tóngyè ①(相同的行业) همان صنف یا همان شغل ②(行业相同的人) هم صنف، هم شغل

【同一】tóngyī همان، یکی، یگانه: 向～目标前进 بسوی هدف مشترکی پیشرفت کردن/抱～观点的人 کسانی که با یکدیگر هم عقیده هستند/～律〈逻〉 (منطق) قانون برابری/～性〈哲〉 (فلسفه) یگانگی

【同义词】tóngyìcí 〈语〉 مترادف

【同意】tóngyì موافق بودن، رضایت دادن: 我的意见你～吗? آیا شما با من موافق هستید؟/他～这项建议。 او با این پیشنهاد موافقت کرد./这一建议需要得到上级～。 این پیشنهاد باید از طرف مقامات بالاتری تأیید گردد./我们～前一位发言人的意见。 ما با نظر های سخنران قبلی موافق هستیم.

【同音词】tóngyīncí جناس لفظی، کلمه ایکه تلفظ آن با کلمهٔ دیگر یکسان ولی معنی آن مختلف باشد

【同寅】tóngyín ①(在同一单位做官的人) همقطار در یك واحد ②〈方〉(同岁) هم سن وسال

【同志】tóngzhì رفیق: 致以～的敬礼 با درودهای رفیقانه

【同种】tóngzhǒng هم نژاد

【同舟共济】tóng zhōu gòng jì با یك قایق از رودخانه عبور کردن ـ کنایه از اینکه سرنشینان یك قایق به یکدیگر کمك می کنند.

【同轴】tóngzhóu 〈电〉 هم محور

【同宗】tóngzōng نسب نامهٔ مشترك داشتن: 同姓不～ دارای نام خانوادگی مشابه اما از دو خانواده بودن

【同族】tóngzú ①(同宗) هم قبیله ②(同种) هم نژاد

佟

Tóng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

彤

tóng 〈书〉 قرمز، سرخ

【彤云】tóngyún 〈书〉①(红云) ابرهای سرخ فام ②(乌云) ابرهای تیره وتار

茼

tóng

【茼蒿】tónghāo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Crowndaisy chrysanthemum"

桐

tóng اسم عام درخت جلاء وامثال آن

【桐油】tóngyóu روغن درخت جلا: ～树 درخت جلا

铜

tóng (Cu) مس: 青～ برنز/黄～ برنج، مفرغ/锌白～ مفرغی/～像 مجسمهٔ مفرغی/～丝 سیم برنجی/～锈 اکسید روی مس/～扣子 دگمهٔ برنجی

【铜氨液】tóng'ānyè محلول آمونیاك برنجی

【铜铵人造丝】tóng'ǎn rénzàosī 〈纺〉 ریون برنجی (Copper rayon)

【铜板】tóngbǎn 〈方〉 سکهٔ مسی، پول سیاه

【铜版】tóngbǎn 〈印〉 صفحهٔ مسی: ～画 حکاکی روی صفحهٔ مسی/～印刷 چاپ با گراور مسی/～印刷机 دستگاه چاپ با گراور مسی/～纸 کاغذ چاپ گراور مسی

【铜币】tóngbì سکهٔ مسی

【铜臭】tóngchòu بوی بد پول ـ کنایه از پول پرستی وتقدم پول بر هر چیز: 满身～ از پول گندیده ـ کسی بوی بد بلند شدن یعنی از راههای زشت و پلید ثروتمند شدن

【铜鼓】tónggǔ 〈考古〉 طبل برنجی

【铜管乐】tóngguǎnyuè آهنگ باساز های برنجی

【铜管乐队】tóngguǎn yuèduì ارکستر ساز های برنجی

【铜管乐器】tóngguǎn yuèqì ساز های بادی برنجی

【铜壶滴漏】tónghú dīlòu 〈考古〉 پنگان برنجی

【铜活】tónghuó ①(铜制器物)ظروف مسی یا برنجی ②(制造或修理铜器的工作)مسگری

【铜匠】tóngjiàng مسگر

【铜镜】tóngjìng 〈考古〉آینهٔ مفرغی

【铜蓝】tónglán 〈矿〉سولفیت مس اصلی برنگ آبی

【铜绿】tónglǜ ①(铜锈)زنگ مس، زنگار مس ②〈化〉(شیمی) زنگار

【铜模】tóngmú 〈印〉(چاپ) قالب مسی برای حروف ریزی: ~雕刻机 ماشین تراش قالب مسی برای ریختن حروف چاپی

【铜器】tóngqì ظروف برنزی، برنجی یا مسی: ~时代 عصر مفرغ

【铜钱】tóngqián پول مسی

【铜墙铁壁】tóngqiáng-tiěbì دژ آهنین ــ کنایه از قلعهٔ تسخیر ناپذیر

【铜钿】tóngtián 〈方〉سکهٔ برنجی، پول یا اموال

【铜头铁额】tóng tóu tiě é سر برنجی وپیشانی آهنین ــ کنایه از شجاع وسلحشو بودن کسی

【铜像】tóngxiàng مجسمهٔ برنزی

【铜元】tóngyuán سکهٔ مسی

【铜子儿】tóngzǐr 〈口〉سکهٔ مسی

童 tóng ①(儿童)طفل، بچه، کودك: 顽~ پسر بچهٔ چموش، گاوچران، گاوبان ~牧/شیطان وفرمان ناپذیر ②(未婚)دوشیزه، 女~/ پسر زناشوئی نکرده، پسر زن ندیده 男~: باکره دختر باکره ③(未成年的仆人)خدمتکار جوان: 书~ خدمتکار ④(秃)عریان، برهنه: ~山 تپهٔ عریان ⑤ نو جوان یك دانشمند ⑤(姓)یك نام خانوادگی در چین

【童便】tóngbiàn 〈中药〉ادرار بچه های زیر دوازده سالگی (به عنوان داروی چینی)

【童工】tónggōng ①(未成年的工人)کارگر خرد سال ②(童工的工作)کار کارگر خردسال

【童话】tónghuà قصه های پریان، داستان های کودکان

【童婚】tónghūn از دواج در خرد سالی

【童伶】tónglíng هنرپیشهٔ خرد سال اپرا

【童蒙】tóngméng 〈书〉نادانی کودکانه

【童年】tóngnián طفولیت، کودکی، بچگی

【童仆】tóngpú خدمتکار خردسال، غلام بچه

【童趣】tóngqù علاقهٔ یك بچه

【童山】tóngshān تپه های عریان: ~秃岭 تپه ها وکوههای تپه های بی درخت (یا بی گل وگیاه) عریان ~/濯濯

【童声】tóngshēng صدای بچه: ~合唱 سرود دستجمعی اطفال

【童叟无欺】tóng sǒu wú qī چه پیران وچه خرد سالان فریب نمی خورند ــ کنایه از عمل عادلانه در خرید وفروش

【童心】tóngxīn کودکانه: ~未泯 از حالت کودکی بیرون نیامدن، سادگی های بچگانه داشتن

【童养媳】tóngyǎngxí عروس خرد سال (یعنی دختری که در سن کودکی با پسر خرد سالی نامزد کرده ودر خانه اش می ماند ودرسن بلوغ با او ازدواج می کند)

【童谣】tóngyáo قصه ها ومثل های مسجع که برای بچه گفته می شود، سخن های قافیه‌دار برای بچه ها

【童音】tóngyīn صدای بچه

【童贞】tóngzhēn بکارت، دوشیزگی، دختری، دست ناخوردگی

【童真】tóngzhēn معصومیت بچگانه

【童稚】tóngzhì ①(儿童)بچه، کودك ②(儿童的稚气)معصومیت بچگانه

【童装】tóngzhuāng لباس کودکانه

【童子】tóngzǐ پسر بچه، طفل

【童子鸡】tóngzǐjī 〈方〉جوجهٔ کوچك

【童子军】tóngzǐjūn پیشآهنگ پسر

酮 tóng 〈化〉کتون (نوعی ترکیب شیمیائی)

【酮化】tónghuà 〈化〉کتون کردن

瞳 tóng مردمك چشم

【瞳孔】tóngkǒng 〈生理〉مردمك چشم، عدسی: ~开大〈医〉(طب) اتساع شدید مردمك چشم ~/缩小〈医〉انقباض مردمك

【瞳人】tóngrén مردمك چشم، عدسی چشم 又称"瞳仁"

tǒng

统 tǒng ①(事物彼此之间连续的关系)سیستم بهم پیوسته از داخل: 传~ سنت ~/系~ سیستم، نظام ~/血~ همخونی، ②(总括)جمع بندی کردن، یکی کردن: ~而言之 خلاصه، خلاصه اینکه ③(全部)همه: 由老李~管 زیر رهبری همهٔ جانبه «لائو لی» قرار گرفتن 这些民工~归你用。کارگران محلی را در اختیار شما قرار می دهم. ④(衣服等的筒状部分)هر قسمت از لباس که لوله‌وار دوخته شود: 皮~子 آستر پوستی پوشاك ~/长~皮靴 چکمهٔ ساقه بلند

【统舱】tǒngcāng اطاق زیر عرشهٔ کشتی: ~旅客 مسافر اطاق (در سفر با کشتی) جا گرفتن در اطاق زیر ~坐/زیر عرشهٔ کشتی عرشه

【统称】tǒngchēng ①(总起来说)همنام، نام مشترك داشتن، بودن: 武昌、汉口和汉阳常~为武汉。شهر های«ووچانگ»،«هان کو» و«هان یانگ» بنام مشترك «ووهان» یاد می شود. ②(总的名称)اسم عمومی

【统筹】tǒngchóu از نظر کل برنامه ریزی کردن: ~全局 با در نظر گرفتن وضعیت کلی برنامه ریزی کردن ~/计划 برنامه ریزی جامع

【统筹兼顾】tǒngchóu jiāngù بطور همه جانبه برنامه ریختن و همه عوامل را در نظر گرفتن: ~。全面安排的方针 سیاست برنامه‌ریزی همه‌جانبه و ترتیبات جامع/根据~的原则安排劳动就业 برحسب اصل توجه وملاحظهٔ همه‌جانبه اشتغال را تأمین کردن

【统带】tǒngdài زیر فرمان در آوردن

【统共】tǒnggòng جمعا، مجموعا: 我们小组~九个人。گروه ما جمعا نه نفر دارد.

【统购统销】tǒnggòu tǒngxiāo انحصار دولتی برای خرید وفروش (غله، پنبه و...)

【统管】tǒngguǎn مدیریت چیزی را به انحصار در آوردن

【统货】tǒnghuò کالا هایی که یکجا با یك قیمت خرید وفروش می شود

【统计】tǒngjì ①(对数据进行分析、整理、计算)آمار، احصائیه: 人口~ سرشماری / 据不完全~ طبق آمارگیری ناقص / ~地图〈地理〉 نقشه‌ء آماری / 出生率~ آمار میزان موالید / ~图表 نمودار / ~力学 مکانیك آماری / ~方法 شیوه‌ء آمار / ~推断〈数〉 (ریاضی) استنباط آماری / ~物理学 فیزیك آماری / ~学 علم آمار / ~学家 آمار شناس / ~员 مامور آماری / ~资料 مدارك آماری ②(总括地计算) آمارگیری، آمارگر، شمردن، حساب کردن: ~出席人数 تعداد حاضرین در جلسه را شمردن / 将图书分类整理并加以~ طبقه بندی، تنظیم وشمارش کتاب ها

【统考】tǒngkǎo کنکور

【统领】tǒnglǐng ①(统辖带领)زیر فرمان در آوردن ②(统领别人的人)فرمانده

【统铺】tǒngpù یك بستر وسیع برای تعدادی از افراد(مثلا در سربازخانه)، خوابگاه عمومی

【统属】tǒngshǔ تابعیت: 彼此不相~。 هیچیك تابع دیگری نیست.

【统帅】tǒngshuài ①(主将)فرمانده‌ء لشکر: 最高~ فرمانده‌ء کل لشکر ②(统率)زیر فرمان در آوردن: ~部 مرکز فرماندهی

【统率】tǒngshuài زیر فرمان در آوردن: ~全国武装力量 نیروهای مسلح ملی را زیر فرمان خود در آوردن

【统统】tǒngtǒng همه، کلا، کاملا: 把杂草~除掉 علف های هرز را از بیخ کندن / ~讲出来 همه چیز را گفتن

【统辖】tǒngxiá زیر فرمان در آوردن: ~全军 نیرو های ملی را زیر فرمان در آوردن

【统一】tǒngyī ①(联合成一个整体)متحد کردن، یکی کردن: 恢复~ ایجاد وحدت ویکپارچگی مجدد کردن / 全国~。 اتحاد و وحدت در تمام کشور حکم فرما بود. / 内容和形式的~ وحدت محتوی و شکل / 对立~ ایجاد وحدت در چیز های متضاد ②(一致的)متحد، یك تا: ~领导 رهبری متحد / ~计划 برنامه ریزی همسان / ~的意见 اتفاق نظر / ~体〈哲〉 (فلسفه) اتحاد، وحدت / ~性〈哲〉(فلسفه) اتحاد، وحدت

【统一战线】tǒngyī zhànxiàn جبهه‌ء متحد، جبهه‌ء واحد

【统治】tǒngzhì حکم فرمایی کردن، فرمان روایی کردن: 阶级~ طبقه‌ء حاکم / ~者 حکم فرما، حاکم / ~集团 دسته‌ء حاکم / 占~地位 حائز مقام رهبری کننده بودن

【统制】tǒngzhì کنترل: 经济~ کنترل اقتصادی / 严格~军用物资 تجهیزات نظامی را اکیدا به زیر کنترل در آوردن

【统系】tǒngxì نظام، سیستم

捅 tǒng ①(戳)سوراخ کردن: 在硬纸盒上~个洞 یك سوراخ در جعبه‌ء مقوائی ایجاد کردن / 把炉子~~ آتش بخاری را بهم زدن / 用刺刀~ نیزه زدن / ~马蜂窝 لانه‌ء زنبور را آشفتن — کنایه از برای خود ایجاد مزاحمت کردن / 他用胳膊肘~了我一下。 او با آرنج به من زد. ②(戳穿)فاش کردن، بروز دادن: 谁把秘密给~出去了？ چه کسی این راز را فاش کرده است ؟ / 他是个直性子，把看到的事儿都~出来了。 او شخص صریح وبی پرده ای است، هرچه به نظرش می آید می گوید.

【捅娄子】tǒng lóuzi کارها را آشفته کردن، مرتکب اشتباه بزرگ شدن، به زحمت افتادن

桶 tǒng (圆形器具)سطل، بشکه، چلیك: 水~ سطل آب / 大木~ سطل بزرگ چوبی / 汽油~ چلیك بنزین، حلب بنزین / ~装啤酒 آبجو بشکه ای / 一~牛奶 یك سطل شیر

筒 tǒng ①(粗大的竹管)خیزران ضخیم ②(较粗的管形器物)قسمتی از چیز استوانه وار ضخیم: 笔~ قلمودان / 烟~ دودکش / 邮~ صندوق پستی ③(衣服等的筒状部分)قسمتی از لباس که لوله وار دوخته شود: 袜~儿 ساقه‌ء جوراب / 袖~ آستین

【筒管】tǒngguǎn 〈纺〉(بافندگی) ماسوره

【筒裤】tǒngkù شلواری که لوله وار دوخته شود

【筒状花】tǒngzhuànghuā 〈植〉 گل لوله وار(مانند گل آفتاب گردان)

【筒子】tǒngzi لوله یا به شکل لوله: 竹~ ساقه‌ء خیزران / 枪~ لوله‌ء تفنگ

tòng

同 tòng 见"胡同儿"hútòngr
另见 tóng

恸 tòng 〈书〉اندوه زیاد، غم وغصه‌ء زیاد: ~哭 شیون کردن، نالیدن

通 tòng 〈量〉[用于动作]: 说了某人一~ کسی را سرزنش کردن، نکوهش کردن / 擂鼓三~ سه بار طبل زدن
另见 tōng

痛 tòng ①(疼痛)درد، رنج: 头~ سردرد / 肚子~ دل درد / 嗓子~ گلو درد / 不~？ احساس درد می کنید؟ ②(悲痛)غم، غصه، اندوه، حزن: 悲~ غم وغصه‌ء زیاد ③(深切；尽情)بی نهایت، عمیقا، شدیدا: ~饮 به مقدار کافی نوشیدن / ~哭 شیون کردن، اندوهناك گریستن / ~骂 بشدت سرزنش کردن، فحش های آب نکشیده دادن

【痛痹】tòngbì 〈中医〉(ناشی از سرما) آماس مفصل

【痛不欲生】tòng bù yù shēng از فرط غم واندوه از زندگی سیر شدن

【痛陈】tòngchén (مطلبی را) عمیقا توضیح دادن

【痛斥】tòngchì بشدت حمله کردن یا تکذیب کردن: ~谬论 حرفهای سفسطه آمیز را بشدت تکذیب کردن

【痛楚】tòngchǔ درد، رنج، زجر

【痛处】tòngchù جای درد، جای زخم: 触及~ به رگ غیرت کسی برخوردن

【痛打】tòngdǎ حسابی چوب زدن
【痛悼】tòngdào باغم واندوه عزاداری کردن
【痛定思痛】tòng dìng sī tòng تجربهٔ تلخی را بیاد آوردن، از تجربه ای تلخ درس عبرت آموختن
【痛愤】tòngfèn بی نهایت خشمگین
【痛风】tòngfēng 〈医〉بیماری نقرس
【痛改前非】tòng gǎi qiánfēi صمیمانه به اصلاح اشتباهات خود پرداختن
【痛感】tònggǎn چیزی را به شدت احساس کردن：～自己知识不足 به شدت احساس کمبود دانش خود کردن
【痛恨】tònghèn نفرت شدید داشتن
【痛经】tòngjīng 〈医〉قاعدگی دردناك، عادت ماهیانه توأم با درد
【痛觉】tòngjué 〈生理〉احساس درد
【痛哭】tòngkū شیون کردن：～一场 يك بار بشدت گریستن / 失声～ درفرط گریه بغض گلوی کسی را گرفتن / ～流涕 با سوز وگداز گریه کردن
【痛苦】tòngkǔ درد، رنج، زجر：肉体上的～ درد جسمانی / 精神上的～ زجر روحی / 忍受～ درد ها را تحمل کردن / ～的磨练 روزگار دردناك / ～的日子 جریان پردرد آبدیدگی در زندگی
【痛快】tòngkuai ①(舒畅) شاد، مسرور، خوشحال：看到麦子堆成山，心里真～ از دیدن توده های گندم شاد شدن / 心中充满从来没有过的～ آگنده از شادی ومسرت بی سابقه بودن / ②(尽兴) دنبال لذت وخوشی زودگذر رفتن / 图一时的～ خوشگذرانی، شادخواری：玩个～ به حداکثر رضامندی کسی / 喝个～ سیر وپر خوردن / 这个澡洗得真～。 حمام کردم وترو تازه شدم. ③(爽快) ساده وبی پرده：说话很～ ساده وبی پرده پوشی سخن گفتن / 她这人～，心里有什么就说什么。 او رك و راست است، هرچه در دل دارد بر زبان می آورد. / 他～地答应了。 او با آمادگی کامل موافقت کرد.
【痛快淋漓】tòngkuài línlí به حداکثر رضامندی
【痛骂】tòngmà حسابی فحش دادن
【痛切】tòngqiè باغم وغصهٔ شدید：～反省 باغم وغصه معاینهٔ نفس کردن / 此时人们才～感到保持生态平衡的重要性。 در این موقع بود که مردم به اهمیت حفظ تعادل در عادات وطرز زندگی موجودات پی بردند.
【痛诉】tòngsù با غم و اندوه شکایت کردن
【痛恶】tòngwù شدیدا تنفر داشتن：他的两面派的行为令人～。 دورویی او نفرت انگیز است. / 对他这种不光彩的做法大家都十分～。 همه از عمل ناجوانمردانهٔ او بشدت نفرت دارند.
【痛惜】tòngxī عمیقا افسوس خوردن：我们都为失去一个好朋友而感到～。 ما همگی با از دست دادن چنین دوست خوبی عمیقا افسوس خوردیم.
【痛心】tòngxīn رنجور، دردمند، زجر کشیده：这样浪费粮食令人～。 مردم از این اسراف در مصرف غذا ناراحت شده اند. / 他对自己的错误感到很～。 او از اشتباه خود به شدت پشیمان شد.
【痛心疾首】tòngxīn-jíshǒu با تنفر زیاد، با دشمنی شدید
【痛痒】tòngyǎng ①(疾苦) رنج ها، مشکلات：～相关 شریك غم وشادی هم بودن / 关心群众的～ توجه داشتن به رفاه مردم ②(紧要) اهمیت：无关～ موضوع بی اهمیت
【痛痒相关】tòngyǎng xiāngguān درغم وشادی شریك بودن
【痛阈】tòngyù 〈医〉(طب) نقطهٔ درد، محل درد
【痛责】tòngzé سخت محکوم کردن

tōu

偷 tōu ①(偷窃) دزدیدن، به سرقت بردن، دزدی کردن：～钱 دزدیدن پول / ～牛 گاودزدی ②(瞒着人作) دزدکی، مخفیانه، یواشکی：～看 دزدکی نگاه کردن / ～听 استراق سمع / ～越封锁线 از خط محاصره گریختن ③(抽出时间) پیدا کردن وقت：～空 در وقت کار از مهلت استفاده کردن
【偷安】tōu'ān به دنبال آسایش موقت گشتن：苟且～ راحت طلبی موقت
【偷盗】tōudào دزدی کردن، بسرقت بردن
【偷渡】tōudù مخفیانه از آب های ممنوع عبور کردن
【偷惰】tōuduò 〈书〉تنبلی کردن
【偷工减料】tōugōng-jiǎnliào (در بناسازی) انجام دادن کاری خوش‌ظاهر ولی بدباطن وبکار بردن مصالح اولیهٔ نامرغوب
【偷汉子】tōu hànzi (زن شوهردار) همبستر شدن با مردی
【偷合苟容】tōu hé gǒu róng خود را برای پناه گرفتن با دیگران سازگار کردن
【偷换】tōuhuàn مخفیانه عوض کردن
【偷鸡不着蚀把米】tōu jī buzháo shí bǎ mǐ قصد دزدیدن جوجه داشتن اما عاقبت به از دست دادن برنج منجر شدن (بیچاره خر آرزوی دم کرد نایافته دم دو گوش گم کرد)
【偷鸡摸狗】tōu jī mō gǒu ①(指偷盗) دزدی کردن ②(指男子乱搞男女关系) بازن ارتباط جنسی نامشروع داشتن
【偷空】tōukòng دروقت کار از مهلت استفاده کردن
【偷懒】tōulǎn تنبلی کردن، تن آسائی، کاهلی
【偷老婆】tōu lǎopo (مرد) همبستر شدن بازن مرد دیگر
【偷梁换柱】tōuliáng-huànzhù تیر ها وستون ها را دزدیدن وبه جای آنها چوب های پوسیده گذاشتن ــ کنایه از تقلب کردن
【偷漏】tōulòu گریز از پرداخت مالیات
【偷期】tōuqī 〈书〉ملاقات مخفی زن ومرد
【偷巧】tōuqiǎo 〈方〉حیله گری، کلك زدن
【偷窃】tōuqiè دزدیدن، بسرقت بردن
【偷秋】tōuqiū دزدیدن محصولات پائیزی رسیده
【偷情】tōuqíng دزدانه عشقبازی کردن
【偷人】tōurén (زن ومرد) دزدانه روابط نا مشروع داشتن
【偷生】tōushēng زندگی فرومایه‌ای را بسر بردن 又称"偷活"
【偷税】tōushuì از پرداخت مالیات گریختن：漏税～ از پرداخت مالیات شانه خالی کردن یا کم مالیات پرداختن
【偷天换日】tōutiān-huànrì آسمان را دزدیدن وخورشید تقلبی گذاشتن ــ کنایه از بسیار تقلب کردن

【偷偷】 tōutōu دزدکی، یواشکی، مخفیانه: ~地溜走 دزدکی در رفتن / ~地瞧了一眼 نگاه دزدکی انداختن، دزدانه نگریستن / ~卖掉 یواشکی فروختن / ~告诉某人 مخفیانه به کسی گفتن

【偷偷摸摸】 tōutōumōmō پنهانی، دزدکی، مخفی

【偷袭】 tōuxí حمله‌ٔ غافلگیرانه

【偷闲】 tōuxián ①(偷空) یك لحظه فراغت به چنگ آوردن: 忙里~ در میان گرفتاری یك لحظه فراغت به چنگ آوردن ②〈方〉(偷懒) تنبلی کردن، کاهلی

【偷香窃玉】 tōu xiāng qiè yù (مرد) دزدانه بازن عشقبازی کردن

【偷眼】 tōuyǎn دزدکی نگاه کردن، زیر چشمی نگاه کردن: 他~看了一下那位姑娘。 او زیر چشمی به آن دختر نگاه انداخت. / 他~看了一下母亲的神色。 از زیر چشمی به صورت مادرش نگاه کرد.

【偷营】 tōuyíng حمله‌ٔ غافلگیرانه به نیروهای دشمن

【偷越】 tōuyuè مخفیانه از نواحی ممنوع عبور کردن

【偷嘴】 tōuzuǐ پنهانی غذا خوردن

tóu

头 tóu ①(脑袋) سر، کله: 光着~ با سر برهنه، بدون کلاه ②(头发和发式) مو یا طرز آرایش مو: 梳~ شانه کردن / 平~ اصلاح سر بطور یکه موها کوتاه وشبیه ماهوت پاك کن شود ③(物体顶端) نوك چیزی: 山~ قله‌ٔ کوه / 桥~ انتهای غربی ④ طرف: 两~儿细 中间粗 در دو طرف باریك و در وسط کلفت ④(起点) آغاز؛ (终点) پایان: 从~儿讲起 داستان را درست از اول شروع کردن. / 提个~儿 سر رشته‌ٔ کاری را متذکر شدن / 到~来 بالا خره، آخر امر، عاقبت / 这么拖拖拉拉地干, 到什么时候是个~儿呀! با این همه تأخیر، کار چه وقت به ته خواهد رسید؟ ⑤(残余部分) قسمت باقی مانده: 布~ ته پارچه / 烟~ ته سیگار / 蜡烛~儿 ته شمع ⑥(领导人) سر کرده، رئیس، مدیر، مسئول: 他们是我们的~儿。 او مسئول ما ست. / 强盗~ سر کرده‌ٔ دزدان ⑦(方面) جانب، جهت، زمینه: 他们是一~, 我们是一~。 آنها در یك جهت هستند، ما در جهت دیگری. / 事情不能只顾一~。 ما نباید فقط موضوع را از یك جهت در نظر بگیریم. / 两~落空 از دو سو بی‌نتیجه ماندن / 既然决定了, 就分~去办。 حالا که تصمیم به انجام کار گرفته شده باید سهم خود را ادا کنیم. ⑧(第一) اول: ~等 درجه‌ٔ یك / ~胎 شکم اول، فرزند اول ⑨(领头的) پیشتاز: ~马 اسب پیشتاز ⑩[用在数量词前] اول: ~一遍 بار اول / ~三天 سه روز اول / ~半场比赛 نیمه‌ٔ اول مسابقه / ~几排 چند ردیف اول ⑪〈方〉[用在"年"或"天"前面] گذشته: ~年 سال گذشته / ~天 روز گذشته ⑫〈方〉(在…以前) قبل از...: ~五点就得动身。 ما باید قبل از ساعت ۵ حرکت کنیم. ⑬(a)〈量〉[用于牛、羊等家畜]: 三十~牛 سی رأس گاو / 两~骡子 دو رأس قاطر (b)[用于蒜]: 一~蒜 یك دانه سیر

头 tou ①[名词后缀, 接于名词、动词或形容词词根]: 木~ چوب / 看~ چیز قابل رؤیت / 甜~ مزه، چیزی شیرین از پیش ②[方位词后缀]: 上~ بالا / 下~ پائین / 前~ جلو / 后~ عقب

【头版】 tóubǎn صفحه‌ٔ اول روزنامه

【头半天】 tóu bàntiān قبل از ظهر

【头寸】 tóucùn 〈商〉①(银行等所拥有的款项) پولی که در بانك پس‌انداز می شود: 缺~ عدم تأمین پول در بانك / 折~ قرض گرفتن برای رفع کسر مالی ②(银根) پول نقد: ~紧(松)。 پول نقد در مضیقه (یا بفراوانی) است.

【头道】 tóudao 〈方〉 علت چیزی

【头灯】 tóudēng 〈矿〉 چراغ کارگر معدن

【头等】 tóuděng درجه‌ٔ یك، درجه‌ٔ اول: ~旅馆 هتل درجه‌ٔ یك / ~品 اجناس درجه‌ٔ یك / ~舱 کابین درجه‌ٔ یك کشتی / ~大事 یك امر فوق العاده مهم

【头顶】 tóudǐng سرکله، فرق سر

【头发】 tóufa مو(سر انسان): ~夹子 سنجاق مو، گیره‌ٔ مو

【头风】 tóufēng (طب چینی) سر درد شدید ناشی از نفوذ باد وسرما به سر کسی

【头伏】 tóufú 见"初伏"chūfú

【头盖】 tóugài ①(颅骨) کاسه‌ٔ سر ②(新娘蒙头的红布或纱巾) پارچه‌ٔ سرخ روی سر عروس

【头骨】 tóugǔ 〈生理〉 کاسه‌ٔ سر، جمجمه

【头号】 tóuhào ①(第一号; 最大号的) شماره‌ٔ یك، اندازه‌ٔ یك: ~敌人 دشمن شماره‌ٔ یك / ~字 حرف درشت ②(最好的) درجه‌ٔ یك، اندازه‌ٔ یك: ~大米 برنج درجه‌ٔ یك

【头花】 tóuhuā 〈工美〉 گل سر (برای آراستن مو)

【头昏】 tóuhūn سرگیجه: 我~。 سرم گیج می رود.

【头昏眼花】 tóu hūn yǎn huā (از فرط گرفتاری وخستگی) تیره‌وتار شدن چشم و سرگیجه داشتن

【头角】 tóujiǎo (یك جوان) استعداد و زیرکی: 初露~ شروع به نشان دادن توانایی و استعداد خود / 峥嵘~ بسیار درخشان، دارای آینده‌ٔ درخشان، برجسته

【头巾】 tóujīn روسری، شال گردن

【头颈】 tóujǐng 〈方〉 گردن

【头壳】 tóuké 〈方〉 سر، کله

【头盔】 tóukuī کلاه سر

【头里】 tóuli ①(前面) در جلو، در پیش: 老张在~。 «لائو جان» در جلو است. / 请~走, 我马上就来。 شما جلو بفرمائید، من الآن می آیم. / 她事事都走在~。 او در هر کاری پیشقدم است. ②(事前) از پیش: 咱们把话说在~。 بیایید این نکته را از پیش روشن کنیم. ③(以前) پیش، قبل: ~十年 ده سال پیش

【头脸】 tóuliǎn ①(头和脸) سر و صورت ②(面貌) قیافه ③(面子) آبرو

【头颅】 tóulú سر: 抛~, 洒热血 در راه عدالت جان خود را فدا

کردن
【头马】tóumǎ اسب پیشگام (در اسب دوانی)
【头面人物】tóumiàn rénwù شخصیت والا، شخصیت بر جسته ومهم
【头面】tóumian زیور های سر (برای خانم ها)
【头名】tóumíng در مقام اول قرار گرفتن
【头目】tóumù سر کرده، یك داروسته /小～یك سر کرده، داروسته، کوچك
【头目人】tóumùrén رئیس، لیدر، سرکرده
【头脑】tóunǎo ①(脑筋) مغز، کله، فکر :她很有～。 بسیار عقل خود را ～不用/ او آدم کله داری است. 或 عاقلی است. هوشیار، 清醒～/ ساده لوح، ساده دل 简单～/ بکار نبستن هوشیاری ～有政治/ شم سیاسی داشتن 保持冷静的～/بیدار از پیروزی سرمست شدن 胜利冲昏～/ خود را حفظ کردن 这个人～不清楚。 افکار این شخص مغشوش است. ②(头绪) سر رشته، کاری را در دست نداشتن 摸不着～:سر رشته، کار
【…头…脑】…tóu…nǎo ①(指脑筋):昏头昏脑 آشفته ی مقدمه، فکر، دارای افکار پریشان ②(指首尾):没头没脑 وسائل خرده ریز برای 针头线脑儿 ③(指零头):ناگهان دوزندگی
【头皮】tóupí ①(头上的皮肤) پوست سر :搔～ خاراندن سر/ 硬着～顶住 با قاطعیت مقاومت کردن ②(头皮屑) شوره، سر
【头破血流】tóu pò xuè liú شکستن سر کسی وریختن خون از آن ــ کنایه از حسابی کتك خوردن یا شکست فاحش خوردن
【头七】tóuqī اولین هفت روز پس از مرگ کسی
【头秋】tóuqiū مدتی قبل از رسیده شدن محصولات پائیزی
【头球】tóuqiú (فوتبال) شوت کردن یا پاس کردن توپ باسر
【头人】tóurén رئیس قبیله، پیشوای قبیله
【头上安头】tóushàng ān tóu کنایه از تکرار شدن چیزی
【头生】tóushēng فرزند اول
【头绳】tóushéng ①(系发细绳) برای رشته، باریك برای موبند، ②〈方〉(毛线) پشم بافندگی بستن مو
【头虱】tóushī شپش سر
【头式】tóushì طرز فر زدن موی سر
【头饰】tóushì زینت های روی سر زن
【头套】tóutào پوشش سر (برای بازیگران)
【头疼】tóuténg سردرد داشتن
【头疼脑热】tóuténg-nǎorè سردرد وتب خفیف، کسالت
【头痛】tóutòng سردرد شدید داشتن 得厉害～:سر درد داشتن /这件事真让我～。 این کار واقعا موجب درد سرم شده است.
【头痛医头,脚痛医脚】tóutòng yī tóu, jiǎotòng yī jiǎo وقتی که سر درد می کند، سر را معاینه کردن، وقتی که پا درد می کند، پارا معالجه کردن ــ کنایه از عوارض بیماری را بر طرف کردن ولی ریشه، بیماری را برنکندن
【头头是道】tóutóu shì dào روشن ومنطقی بودن، دلایل موجه آوردن
【头头儿】tóutóur 〈口〉 رئیس، مسئول، مدیر
【头陀】tóutuó راهب گدا، راهب درویش
【头尾】tóuwěi ①(头部和尾部) سر و دم ②(开始和结尾) سررشته چیزی (头绪) ③آغاز وانتها
【头午】tóuwǔ 〈方〉 هنگام نزدیك به ظهر
【头衔】tóuxián لقب، عنوان
【头像】tóuxiàng سر(تمثال یا مجسمه)
【头行人】tóuxíngrén 〈方〉 پیشتاز، پیشآهنگ
【头胸部】tóuxiōngbù 〈动〉 سر سینه، قسمت مشتمل بر سر وسینه (مانند خرچنگ)
【头绪】tóuxù سر نخ ها، سر رشته ها(در مورد امور پیچیده) ～: در امور پیچیده سرنخ 太多～/ گرفتاری های زیاد داشتن 纷繁 گرفتار کار های آشفته وناامید کننده 茫无～/ های متعدد داشتن 理出个～来/ به کار های آشفته شکل دادن 事情渐渐 شدن 有了～。 کار ها کم کم شکل می گیرد.
【头癣】tóuxuǎn 〈医〉 نوعی بیماری پوستی قارچی واگیردار درسر
【头羊】tóuyáng پیش آهنگ گله، گوسفند زنگوله دار
【头油】tóuyóu روغن سر
【头晕】tóuyūn دچار دوران سر، دچار سرگیجه
【头针疗法】tóuzhēn liáofǎ 〈中医〉 معالجه با طب سوزنی در قسمت سر
【头重脚轻】tóuzhòng-jiǎoqīng سر سنگین وته سبك ــ کنایه از سرگیجه
【头状花序】tóuzhuàng huāxù 〈植〉 آرایش خوشه ای محور کوتاهی که بصورت خوشه، گرد ظاهر می شود
【头子】tóuzi سر کرده :土匪～ سر کرده، راهزنان 强盗～/ سر کرده، دزدان
【头足动物】tóuzú dòngwù سر پایان (مانند هشت پایان)

投 tóu ①(扔掷) انداختن، پرتاب کردن :～手榴弹 پرتاب نارنجك ②(投入) داخل کردن، وارد کردن :把信～进邮筒 نامه را به صندوق پست انداختن ③(跳进去) خود را به (چاه، دریا و...) انداختن :～井(河) خود را به چاه (دریا) انداختن ④(投射) افکندن، پراگنده کردن :树影～在窗户上。 سایه، درخت روی پنجره افکنده شد./把眼光～到来访者身上 نگاه ارسال داشتن، فرستادن به باز دیدکنندگان افکندن ⑤(投递) ⑥(参加;找上去) شرکت کردن، پیوستن :～军 به ارتش پیوستن/～店 شب را گذراندن در مسافرخانه ⑦(迎合) توافق داشتن، وفق دادن :～其所好 خود را با تمایلات وخواست های کسی تطبیق دادن/意气相～ هم سلیقه وهم مشرب بودن
【投案】tóu'àn خود را به پلیس تسلیم کردن
【投奔】tóubèn (نزد دوستی یا به جایی) پناه بردن :～亲戚 پناه بردن نزد خویشاوندان/～解放区参加革命 برای شرکت در انقلاب به نواحی آزاد شده رفتن
【投笔从戎】tóu bǐ cóng róng قلم مو را در کنار گذاشتن و به ارتش پیوستن ــ کنایه از شمشیر را جانشین قلم کردن
【投标】tóubiāo شرکت در مناقصه
【投产】tóuchǎn کار تولیدی را شروع کردن :这个厂是去年～的。 این کارخانه در سال گذشته کار تولیدی خود را شروع کرد.

【投诚】tóuchéng (لشکر دشمن یا شورشیان) تسلیم شدن : 向人民～ به مردم پیوستن

【投弹】tóudàn ①(投炸弹) بمباران کردن : 高度～ ارتفاع بمباران / 角～ زاویهٔ بمباران / 器～ دستگاه رهاسازی بمب / 手～ شخص افکنندهٔ بمب ②(投手榴弹) پرتاب کردن نارنجك

【投敌】tóudí به دشمن پیوستن

【投递】tóudì تحویل دادن : 信件～ تحویل دادن نامه / 无法～，退回原处。 چون نشانی نامه مشخص نبود، نزد فرستنده برگردانده شده است. / 无法～的信 نامه‌ای که نشانی آن مشخص نیست / 员～ نامه رسان، پست چی، فراش پستی

【投放】tóufàng ①(扔下去) انداختن : 鱼饵～ انداختن طعمهٔ ماهی ②(供应商品) عرضه کردن کالا به بازار

【投分】tóufèn هم سلیقه بودن

【投稿】tóugǎo مقاله ای برای چاپ تحویل دادن : 欢迎～。 تهیهٔ مقاله مورد استقبال قرار خواهد گرفت.

【投合】tóuhé ①(合得来) جور در آمدن، موافق بودن : 他们俩脾气很～。 آنها دارای خوی یکسان هستند: اخلاق آنها یکی است. ②(迎合) وفق دادن : 或～顾客的口味 خود را با سلیقه های مشتریان وفق دادن

【投河】tóuhé برای خودکشی خود را به دریا انداختن

【投机】tóujī ①(投合) هم سلیقه، هم مشرب، موافق : 谈得很～ صحبت موافق داشتن ②(利用时机谋利) احتکار کردن : 倒把～ به احتکار وسود جویی اشتغال داشتن / 倒把分子～ عنصر محتکر / 商～ تاجر محتکر ③(乘机谋取私利) اغتنام فرصت، فرصت طلبی (برای کسب سود) : 分子～ آدم فرصت طلب / 取巧～ حیله گرانه به سود خود از فرصت سوء استفاده کرده

【投寄】tóujì (نامه یا کتاب را) به پست تحویل دادن

【投井下石】tóu jǐng xià shí 见"落井下石"luò jǐng xià shí

【投考】tóukǎo نام نویسی برای دادن امتحان : 大学～ برای شرکت در آزمون همگانی(کنکور) نام نویسی کردن

【投靠】tóukào پناه بردن به : 亲友～ به کسی پناه بردن / 反动派～ تسلیم مرتجعین خود را به خویشاوندان و دوستان برای کسب حمایت کسی معاوضهٔ افتخار خود کردن / 卖身～ کردن

【投篮】tóulán 〈篮球〉 شوت کردن(در بازی بسکتبال) : 远(近)距离～ شوت کردن از فاصلهٔ دور(نزدیك) / 跳起～ پریدن وشوت زدن / 不中～ غیر دقیق شوت کردن

【投票】tóupiào رأی دادن، رأی خود را به صندوق انداختن : 赞成(反对)～ رأی دادن (بر علیه...) به نفع چیزی را به / 表决～ رأی گذاشتن / 无记名～ رأی مخفی / 结果～ نتیجهٔ رأی گیری / 站～ محل اخذ رأی / 箱～ صندوق رأی

【投契】tóuqì 〈书〉 خوب جور در آمدن، هم سلیقه وهم مشرب بودن

【投洽】tóuqià هم سلیقه، هم مشرب، هماهنگ

【投枪】tóuqiāng پرتاب نیزه

【投亲】tóuqīn به دنبال خویشاوندان رفتن ونزد آنها زندگی کردن

【投入】tóurù انداختن، داخل چیزی گذاشتن : 把信～信箱 نامه را در صندوق پست انداختن / 全部劳动力～ تمام نیروی کار را صرف کردن / 战斗～ (خود یا نیرو را) درگیر نبرد ساختن / 生产～ به خط تولید انداختن

【投射】tóushè ①(投掷) پرتاب کردن، پرت کردن ②(射到) گستردن، نور افشاندن : 金色的阳光～到平静的海面上。 خورشید پرتو زرین خود را بر پهنهٔ دریای آرام گسترد. / 周围的人都对他～出惊异的眼光。 مردم در اطراف با تعجب به او نگاه کردند.

【投身】tóushēn خود را در گیر ساختن : 到火热的斗争中去～ خود را در مبارزهٔ آتشینی در گیر ساختن / 革命～ به صفوف انقلاب پیوستن

【投生】tóushēng ①(投胎) حلول در جسم جدید(عقیدهٔ تناسخ) ②(外出谋生) برای تأمین زندگی از خانه بیرون رفتن

【投师】tóushī از استاد راهنمایی خواستن

【投手】tóushǒu 〈棒、垒球〉 پرتاب‌کنندهٔ توپ : 犯规～ تخلف پرتاب کنندهٔ توپ

【投售】tóushòu اجناس را به بازار عرضه کردن

【投鼠忌器】tóu shǔ jì qì بخاطر ترس از شکستن ظرف ها از گرفتن موش خود داری کردن ــ کنایه از برای گرفتار نکردن مردم درستکار از مقابله با اشخاص شرور خود داری ورزیدن

【投顺】tóushùn تسلیم شدن و اطاعت کردن

【投诉】tóusù به واحد ها یا افراد مربوط شکایت بردن

【投宿】tóusù شب را گذراندن، شب گذرانی : 客栈～ شب را در مسافرخانه گذراندن

【投胎】tóutāi حلول در جسم جدید(عقیدهٔ تناسخ) : 谁叫你投错了胎？ چه کسی شمارا وادار کرد که به غلط وارد این خانواده شوید؟

【投桃报李】tóu táo bào lǐ هلو گرفتن وآلو دادن ــ کنایه از تبادل هدیه

【投降】tóuxiáng تسلیم شدن : 派～ طرفداران تسلیم / 主义～ طرفداری از تسلیم طلبی

【投效】tóuxiào 〈书〉 رفتن وخدمت گزاری کردن

【投医】tóuyī به پزشك مراجعه کردن

【投影】tóuyǐng (Projection) پروژکسیون : 极～ پروژکسیون قطبی / 墨卡托地图～ (Mercator) پروژکسیون نقشهٔ مرکاتو / 几何学〈数〉～ هندسهٔ اجسام برجسته، هندسهٔ فضائی / 图〈机〉 نقشهٔ پروژکسیون

【投邮】tóuyóu به پست تحویل دادن

【投掷】tóuzhì پرت کردن، پرتاب کردن : 标枪(铁饼、手榴弹)～ نیزه (دیسك، نارنجك را) پرتاب کردن

【投置】tóuzhì در کاری شرکت کردن

【投资】tóuzī ①(投入资金) سرمایه گذاری کردن : 一亿元～ صد میلیون «یوان» سرمایه گذاری کردن / 煤矿～ سرمایه گذاری در معدن زغال سنگ / 工业～ سرمایه گذاری در صنایع ②(投入的资金) سرمایه، سرمایهٔ بکار افتاده : 国家～ سرمایه گذاری دولتی / 发挥～效果 نتیجهٔ سرمایه گذاری را امکان پذیر ساختن / 收回本厂～ هزینهٔ سرمایه کارخانه را جبران کردن / 基本建设～总额 حجم کل سرمایه گذاری در ساختمان اساسی

市场~ بازار /公司~ شرکت سرمایه گذاری / سرمایه گذاری
银行~ بانك سرمایه گذاری / سرمایه گذاری

骰 tóu

【骰子】 tóuzi 〈方〉 تاس

tòu

透 tòu ①(透过) نفوذ کردن، به داخل سرایت کردن :阳
光~过窗户照进来。 پرتو خورشید از پنجره بدرون اتاق تابید.
过现象看本质~/ از ظواهر چیزی گذشتن وبه باطن وضعیت
آن پرداختن / 这双鞋不~水。 این کفش ضد آب است.
②(透露) محرمانه گفتن :~消息 محرمانه به کسی خبر دادن /
~个信儿 اطلاع محرمانه به کسی دادن ③(透彻;充分)
کاملا، به تمامی :桃熟~了。 هلوها کاملا رسیده است./他的
衣服湿~了。 تمام بدنش خیس خیس شد./雨下~了。 باران
به اندازه کافی بارید./把道理说~了 دلایل خود را به خوبی
تشريح كردن /对问题了解得很~ درك كامل داشتن از يك
موضوع /有意思~了 بسيار جالب / 他摸~了这台车床的
脾气。 او این دستگاه را مانند کف دست خود می شناسد.
④(显露) ظاهر شدن :他脸上~出幸福的微笑。 در چهره
اش لبخند شادی به چشم خورد. /白里~红的脸蛋 چهره‌ء
سفید با لکه های سرخ

【透彻】 tòuchè تمام وکامل :她把问题分析得很~。 او به
صورتی تمام وکامل مسأله را تجزیه وتحلیل کرد./有~的了解
درك كامل داشتن /这篇文章说得非常~。 این مقاله بخوبی
نشانگر نکته های اصلی است.

【透顶】 tòudǐng 〈多含贬义〉 مطلق، کامل، تمام عیار :反动~
مرتجع تمام عیار /腐败~ کاملا فاسد وتباه

【透风】 tòufēng ①(风可以通过) راه دخول هوای تازه را باز
کردن، هوا را عوض کردن :打开窗户透透风 پنجره را برای
داخل شدن هوای تازه باز کردن /这门关不严,有点~。 این
در خوب بسته نمی شود و سرما به داخل نفوذ می کند. ②(透露
消息) فاش کردن راز :这个人嘴很紧,一点风也不透。 او
شخص رازداری بود وبه آن مطلب محرمانه هیچ اشاره ای نکرد.

【透骨】 tòugǔ ①(渗透到骨头里) (سرما) به مغز استخوان
نفوذ کردن ②(深刻;深切) عمیق، ژرف

【透汗】 tòuhàn از عرق کردن خیس خیس شدن

【透镜】 tòujìng 〈物〉 عدسی :凹(凸)~ عدسی مقعر (محدب)
/复合~ عدسی مرکب /分光~ عدسی نورشکن /双凸~
عدسی محدب مکرر /双凹~ عدسی مقعر مکرر /凹凸~ عدسی
محدب ومقعر

【透亮儿】 tòuliàngr راه دخول روشنایی (یانور) را باز کردن :这
个暗室有点~。 نورکمی به این تاریك خانه نفوذ می کند.

【透亮】 tòuliàng ①(透明;明亮) روشن، تابان، نورگذران :这
间房子又向阳,又~. این اطاق آفتابگیرو روشن است. ②(完
全明白) کاملا روشن :经你这么一说,我心里就~了。 با
توضیحات شما من کاملا روشن شده ام.

【透漏】 tòulòu فاش کردن، آشکار کردن، بروز دادن :消息~出
去了。 اخبار درز پیدا کرد. 或 خبر ها فاش شد.

【透露】 tòulù فاش کردن، آشکار کردن، بروز دادن :风声~
بروز دادن اطلاعات محرمانه /真相~出来了。 حقیقت روشن
شده است./她跟她妈~过她的心思。 او در ارتباط با این
موضوع چیزی به مادرش گفت.

【透明】 tòumíng شفاف، روشن، زلال، نورگذران :不~ غیر
شفاف، کدر /半~ نیمه شفاف /~的头巾 روسری شفاف /
~度 درجه‌ء شفافیت /~计 شفافیت سنج /~漆 رنگ سلولز /
~纸 کاغذ سلوفن /~体〈物〉 (فیزیك) جسم شفاف

【透辟】 tòupì کامل :~的分析 تجزیه وتحلیل کامل

【透平】 tòupíng 〈机〉 دستگاه توربین 又称"透平机"

【透气】 tòuqì ①(通风) تهویه کردن :屋子太闷了,打开窗
子透透气。 هوای این اطاق بسیار خفه است، پنجره را باز کنید
تا هوای تازه داخل شود. ②(自由呼吸) تنفس آزاد :透不过气
来 احساس خفقان کردن ③(通声气) فاش کردن راز

【透热性】 tòurèxìng 〈物〉 (فیزیك) قابلیت هادی اشعه‌ء حرارتی
ماوراء قرمز

【透射】 tòushè 〈物〉 (فیزیك) ترانسمسیون

【透视】 tòushì ①〈测〉 پرسپکتیو :~图 تصویر پرسپکتیو ②〈医〉
(طب) فلوروسکوپی (معاینه‌ء اندام های درونی بکمك اشعه‌ء
مجهول پرتونگاری)

【透熟】 tòushú جائی را مثل کف دست خود شناختن

【透水层】 tòushuǐcéng 〈地〉 (زمین شناسی) بستر نفوذ پذیر

【透脱】 tòutuō 〈方〉 زرنگ

【透信】 tòuxìn از پیش خبر دادن

【透雨】 tòuyǔ باران نافذ

【透支】 tòuzhī ①〈经〉 چك بی اعتبار کشیدن، صدور چکی که
مبلغ آن بیشتر از موجودی حساب بانکی باشد :~的帐户 حساب
بانکی که بیشتر از موجودی آن چك صادر شده باشد ②(预支
工资) حقوق خود را از پیش گرفتن

tū

凸 tū برجسته، برآمده، جلو آمده :~花银瓶〈工美〉 گلدان
نقره با نقش برجسته /~面 سطح محدب

【凸岸】 tū'àn 〈地〉 (زمین شناسی) ساحل محدب

【凸版】 tūbǎn 〈印〉 گراور برجسته :~轮转机 دستگاه چرخنده با
گراور برجسته /~印刷 چاپ با گراور برجسته /~术 فن چاپ با
گراور برجسته /~多色印刷 چاپ رنگی با گراور برجسته

【凸窗】 tūchuāng پنجره‌ء جلو آمده‌ء شاه نشین ساختمان

【凸轮】 tūlún 〈机〉 برآمدگی چرخ دنده :推动~ برآمدگی چرخ
دنده‌ء تحریك كننده /快速~ برآمدگی چرخ دنده‌ء سریع /~轴
محور برآمدگی چرخ دنده

【凸面镜】 tūmiànjìng 〈物〉 آئینه‌ء محدب

【凸透镜】 tūtòujìng 〈物〉 عدسی محدب

【凸缘】 tūyuán 〈机〉 لبه‌ء بیرون آمده‌ء چرخ :环状~ لبه‌ء بیرون

~管/لبهٔ بیرون آمده، چرخ اتصالی ~接头/آمدهٔ چرخ مدور لبهٔ بیرون آمدهٔ چرخ استوانه ای

秃 tū ①(无头发)کچل، طاس، بی موی، تهی از چیز:他的头开始~了。سرش دارد طاس می شود. 山~/تپه های برهنه، تپه های تهی ~树/درخت های بدون برگ ②(失去尖端)کند، با نوک ساینده؛ 铅笔~了。نوك مداد کند شده ③(结构不完整)ناقص، سست:这篇文章的结尾显得有点~。قسمت آخر این مقاله قدری سست به نظر می رسد.

【秃笔】tūbǐ قلم موی بدون مو ــ کنایه از ناتوانائی در نوشتن:我这支~不行，得找个笔杆子。من در نویسندگی مهارت ندارم، باید کسی پیدا کنید که در این زمینه ماهر باشد. 这非我这支~所能形容。توصیف این مطلب خارج از توان قلم من است.

【秃疮】tūchuāng 〈口〉کچلی، نوعی بیماری پوستی قارچی واگیردار در سر

【秃顶】tūdǐng طاس، بی مو، کچل

【秃发病】tūfàbìng بیماری کچلی

【秃鹫】tūjiù نوعی کرکس

【秃头】tūtóu ①(光着头)بی کلاه ②(头发脱光的人)آدم طاس

【秃子】tūzi آدم طاس

突 tū ①(向前冲)به شدت خود را به جلو پرتاب کردن: ~入敌阵/به شدت خود را به مواضع دشمن پرتاب کردن 狼奔豕~/مانند حیوانات وحشی افسار گسیخته وبی بندو بار بودن ②(突然)ناگهان، یکمرتبه:气温~降。درجهٔ حرارت ناگهان پایین آمد. ③(高于周围)برآمده، برجسته، جلو آمده ④〈书〉(烟筒)دودکش:灶~دودکش اجاق

【突变】tūbiàn ①(突然变化)تغییر ناگهانی ②〈生〉(بیولوژی) تغییر ناگهانی:~体〈生〉جسم تغییر پذیر

【突出】tūchū ①(鼓出来)برآمده، برجسته، پیش آمده، جلو آمده:眼球~/دارای چشم از حدقه برآمده ~的岩石/صخره های پیش آمده ②(超过一般)برجسته، ممتاز، شایان:~的成就/موفقیت شایان 这个例子~地说明了他的态度是错误的。این نمونهٔ بارزی از طرز برخورد نادرست او بود. 他的优点和缺点都很~。نقاط قوت مانند نقاط ضعفش مشخص بود. ③(使突出)برجسته کردن، رجحان دادن، تأکید کردن:他的发言没有~重点。او در سخنرانی خود روی نکته های اصلی تأکید نکرد. 她老想~自己。او همیشه سعی می کند که خود نمایی کند.

【突发】tūfā ناگهان اتفاق افتادن

【突飞猛进】tūfēi-měngjìn پیشروی با گام های بلند:我国建设事业~。کار سازندگی کشور ما با گام های بزرگ به پیش می رود.

【突击】tūjī ①(迅猛攻击)پرداختن به حملهٔ شدید وناگهانی: ~点 نقطهٔ حمله ②(加快工作)کوشش برای انجام سریع کار: ~麦收 درو گندم را شتابان به پایان رساندن ~队/نیروی ضربتی، گروه تهاجمی ~任务/کار ضربتی، کاری که باید بدون درنگ تا موعد معینی به پایان رسد ~手/کارگر ضربتی، کارگری که برای انجام کار ضربتی گمارده شود

【突厥】Tūjué «توجی» ــ نام یك ملیت قدیم چین

【突尼斯】Tūnísī تونس (نام یك کشور): ~人 اهل تونس، تونسی

【突破】tūpò ①(攻开缺口)درهم شکستن: ~防线 درهم شکستن خط دفاعی ~地区〈军〉منطقهٔ نفوذ ②(打破，超越)غالب آمدن، چیره شدن، برتری یافتن: 医学上的~/پیشرفت غیر منتظرهٔ پزشکی 难关~/غلبه بر مشکلات ~定额/از سهمیه تجاوز کردن 亩产~千斤。هر «مو» بیش از یك هزار «جین» غله داد.

【突起】tūqǐ ①(突然发生)ناگهان اتفاق افتادن:战事~。ناگهان جنگ در گرفت. ②(高耸)قد برافراشتن: 奇峰~。قله های کوه با شکوه وجلال قدبرافراشته اند.

【突然】tūrán ناگهان، یکمرتبه: ~停止/ناگهان باز ایستادن ~哭起来/یکمرتبه به گریه افتادن ~袭击/حملهٔ غافلگیر کننده 准备对付一切~事变/آمادگی در برابر رویداد های احتمالی

【突如其来】tū rú qí lái ناگهان پدیدار شدن

【突突】tūtū 〈象〉:她的心~地跳。قلبش به سرعت می تپید. 汽艇~地驶入港口。قایق موتوری با صدای پت پت موتور وارد بندرگاه شد.

【突围】tūwéi درهم شکستن محاصره

【突兀】tūwù ①(高耸)قد کشیده، بلند:~的山石 صخره های بلند وافراشته ~怪峰/یك قلهٔ عجیب وغریب به سوی آسمان قد کشید. ②(突然发生)ناگهانی، یکمرتبه:事情来得这么~，使他简直不知所措。این اتفاق بقدری ناگهانی بود که او را سراسیمه ساخت.

【突袭】tūxí حملهٔ غافلگیر کننده

【突现】tūxiàn ناگهان پدید آمدن

葖 tū 见"菁葖"gūtū

tú

图 tú ①(图画)نقشه، تابلو، تصویر، نقاشی:绘~ کشیدن نقشه یا رسم فنی ~地/طرح، پیش نگار ~草/چاپ اوزالید ~蓝/نقشه طبیعی ~形/تصویر کتاب، ~插/نقشهٔ هواشناسی ~天气/ ②(谋划)نقشه، برنامه:宏~/برنامهٔ عظیم 另作~/صفحهٔ مصور 他~/راه چارهٔ دیگری جستن، برنامهٔ دیگری ریختن ③(贪图)جستجو کردن، تعقیب کردن: ~私利 ~/منفعت طلبی ~一时痛快/به دنبال رضایت مندی موقتی گشتن 不~名，不~利/نه در راه شهرت تلاش کردن نه در راه منفعت ~一时之苟安，贻百年之大患。ایمنی آنی کاذب احتمالا موجب مصیبت صد سال آینده است. ④(意图)مقصود، نیت

【图案】tú'àn نقش ونگار، طرح:装饰~/نقش های تزئینی 几何~/نقش های هندسی 操~/نمایش با حرکات وتمرین های نرمش که معمولا بدون استفاده از وسایل و دستگاههای مختلف ورزشی اجرا می شود

【图板】túbǎn تخته ای که در موقع نقاشی کاغذ روی آن گذاشته می شود، زیردستی

【图版】túbǎn صفحه گراور(برای چاپ کردن عکس، نقشه و...)

【图报】túbào در جبران کردن خوبی کسی تلاش کردن

【图表】túbiǎo نمودار:统计～ نمودار آماری

【图钉】túdīng پونز

【图画】túhuà تصویر، نقاشی، تابلو: ～文字〈语〉 نوشته مصور / ～纸 کاغذ مخصوص نقاشی

【图记】tújì مهر، مهر اسم، خاتم

【图鉴】tújiàn کتاب مصور: 《中草药～》 «کتاب مصور گیاهان داروئی چین»

【图解】tújiě ①(用图片分析解释) گرافیك، نمودار: 用～说明 بکمك نمودار توضیح دادن ②〈数〉(ریاضی) حل گرافیکی: ～法 روش گرافیکی

【图景】tújǐng دورنما، چشم انداز: 展现出一幅壮丽的～ دورنمایی از عظمت نشان دادن

【图卷】tújuàn طومار های نقاشی

【图利】túlì حریصانه در پی سود شخصی بودن

【图例】túlì فهرست علائم واختصارات نقشه جغرافیایی

【图谋】túmóu توطئه چیدن، تبانی کردن: ～不轨 توطئه شوم ترتیب دادن

【图片】túpiàn تصویر، عکس: ～展览 نمایشگاه عکاسی / ～说明 زیر نوشته عکس

【图谱】túpǔ اطلس، مجموعه صفحه های مصور

【图穷匕首见】tú qióng bǐshǒu xiàn هنگامی که نقشه لوله شده گشوده شد، خنجر نمایان گردید ـ کنایه از اینکه نیت واقعی ظاهر گشت. 又作"图穷匕见"

【图书】túshū کتاب ها: ～馆 کتابخانه / ～管理员 کتابدار / ～馆学 کتابداری / ～目录 فهرست کتابها / ～资料 کتاب ها ومنابع مرجع، کتابهای رفرانس

【图腾】túténg توتم (یعنی روح یا موجود حافظ قبیله)

【图文并茂】tú wén bìng mào (مجله یا کتاب) دارای نوشته ها وعکس های زیبا بودن

【图希】túxī جستجو کردن، درپی چیزی بودن

【图像】túxiàng تصویر: 立体～〈电子〉 تصویر برجسته / ～识别〈电子〉 تصویر شناسی

【图形】túxíng گرافیك: 几何～ گرافیك هندسی

【图样】túyàng طرح: 机器～ طرح يك ماشين

【图章】túzhāng مهر، مهر اسم، خاتم

【图纸】túzhǐ نقشه، چاپ اوزالید: 建筑物的～ نقشه یك ساختمان

涂 tú ①(涂抹) مالیدن، اندودن: ～漆 رنگ مالیدن / ～点软膏 قدری مرهم مالیدن / 给机器部件～油 روغن کاری قطعات ماشین / 木桩子上～了沥青。 میخ چوبی را قیر زدند. ②(乱写) بد خط نوشتن، خرچنگ غورباغه (یا قیر اندود کردند) نوشتن: 别在墙上乱～。 روی دیوار با خط بد ننویس. ③(抹去) خط زدن: ～掉几个字 چند کلمه را با خط زدن یا قلم گرفتن ④〈姓〉 يك نام خانوادگی در چین

【涂层】túcéng روکش: 减磨～ روکش ضد اصطکاك / 反雷达～ روکش ضد رادار

【涂绘】túhuì با تزئینات نقاشی کردن

【涂改】túgǎi دست بردن، تغییر دادن: ～无效。 در صورت قلم خوردگی فاقد اعتبار خواهد بود.

【涂料】túliào روغن: 防腐～ روغن ضد زنگ / 耐火～ روغن نسوز

【涂抹】túmǒ ①(涂) مالیدن،اندودن ②(乱画) بد خط نوشتن: 信笔～ بی اختیار روی چیزی با خط بد نوشتن

【涂片】túpiàn 〈医〉 شیشه مخصوص پزشکی: 血～ لام، شیشه مخصوص آزمایشگاه برای مشاهده مواد آزمایشی در زیر میکروسکوپ

【涂饰】túshì ①(涂上油漆、颜色) مالیدن(روغن یا لاك الكل) ②(抹灰;粉刷) مالیدن (یا اندودن)

【涂刷】túshuā مالیدن (رنك یا روغن) با برس

【涂炭】tútàn 〈书〉 بدبختی ها ورنج ها 参见"生灵涂炭" shēnglíng tútàn

【涂鸦】túyā [多用作谦辞] خط زشت وناقابل (نوعی تعارف واظهار فروتنی از سوی نویسنده خط)

【涂乙】túyǐ 〈书〉 (مقاله را) اصلاح کردن، ویرایش کردن

【涂脂抹粉】túzhī-mǒfěn سرخاب وسفیداب مالیدن، خود را زیبا نشان دادن، ظاهر خود را خوب جلوه دادن، معایب خود را پنهان کردن، خود را بزك کردن: 为自己～ خود را زیبا نشان دادن

荼 tú [见于古书]①(一种苦菜) نوعی گیاه خوراکی تلخ مزه ②(茅草的白花) گل سفید نی

【荼毒】túdú 〈书〉 زجر، عذاب، شکنجه: ～生灵 مردم آزاری، به مصیبت انداختن مردم

【荼毗】túpí سوزاندن جسد راهب بودایی

途 tú راه: 沿～ در امتداد راه / 中～ در میان راه / 半～而废 کاری را نیمه رها کردن

【途程】túchéng راه، مسیر: 革命的～ راه انقلاب

【途次】túcì 〈书〉 منزلگاه

【途经】tújīng از راه: ～武汉去北京 از راه «ووهان» به پکن رفتن

【途径】tújìng راه، مجرا، طریق: 寻找消除分歧的～ جستجوی راههای حل اختلاف / 探索和平解决的～ جستن مجاری دیپلماتیك / 外交～ راه حل های مسالمت آمیز

【途路】túlù 〈书〉 راه

【途人】túrén عابرین راه

徒 tú ①(步行) پیاده: ～涉 با پا از آب عبور کردن، به آب زدن ②(空的) خالی: ～手 تهی، دست تنها، بی اسلحه ③(只有) فقط، صرفا: ～具形式 صرفا فرمالیته بودن / 不～无益,反而有害。 نه تنها بیهوده بلکه زیان آور است. ④(徒然) بیهوده، عبث: ～有虚名 تنها شهرت توخالی داشتن / ～费唇舌 بیهوده چرب زبانی کردن / ～自惊扰 خود را بی دلیل ترساندن ⑤(徒弟) شاگرد، مرید: 门～ شاگرد، پیرو، مزید / ～学 شاگرد،

پیرو بودا، ~ 佛教 : پیرو یك دین (信仰宗教的人) ⑥ نوآموز
بی شرم، بی چشم ~ 无耻之 : شخص، یارو (人) 〈贬〉 ⑦ بودایی
آدم رذل، ~ 歹 / قمارباز ~ 赌 / آدم مست، میخواره ~ 酒 / و رو
(徒刑) ⑧ آدم چاقوکش، آدم گردن کلفت ~ 暴 / فرومایه، سفله
حبس

【徒步】 túbù با پای پیاده سفر کردن ~ 旅行 : پیاده

【徒弟】 túdi شاگرد، پیرو، مرید

【徒歌】 túgē 〈书〉 آواز بدون همراهی باموسیقی

【徒工】 túgōng شاگرد، نوآموز

【徒唤奈何】 tú huàn nàihé حتی با فریاد کشیدن هم چاره ای نداشتن

【徒劳】 túláo سفر 往返 ~ : کوشش بیهوده، کوشش بی نتیجه بیهوده کردن، پرسه زدن، به عبث رفت وآمد کردن

【徒劳无功】 túláo wú gōng بکار بستن کوشش بی فایده

【徒然】 túrán نیروی 耗费精力 ~ : بی خود، به عبث، بیهوده خود را هدر دادن

【徒手】 túshǒu نرمش با دست 操 ~ : بی اسلحه، دست تنها

【徒孙】 túsūn شاگرد شاگرد، شاگرد بواسطه

【徒刑】 túxíng 〈法〉 حبس : 有期 ~ حبس غیر مؤبد / 无期 ~ حبس ابد / 判三年 ~ محکوم شدن به حبس سه ساله

【徒长】 túzhǎng 〈农〉 گشن شدن شاخ وبرگ، شاخ وبرگ انبوه آوردن

【徒子徒孙】 túzǐ-túsūn 〈贬〉 شاگردان وپیروان، طرفداران

屠 tú ①(宰杀)(حیوان) سر بریدن، ذبح کردن ②(屠杀) قتل عام مردم یك شهر 城 ~ : قتل عام، کشتار دسته جمعی کردن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین تسخیر شده

【屠场】 túchǎng قصاب خانه، کشتار گاه

【屠刀】 túdāo قصاب

【屠夫】 túfū ①(屠户) قصاب ②(屠杀人民的人) فرمانروای سنگدل

【屠户】 túhù قصاب

【屠戮】 túlù 〈书〉 قتل عام، به کشتار دسته جمعی پرداختن

【屠杀】 túshā کشتار اعتصاب کنندگان 罢工工人 ~ : قتل عام

【屠宰】 túzǎi / ذبح حیوانات 牲畜 ~ : ذبح کردن، کشتار کردن مالیات 税 ~ / میزان کشتار 率 ~ / کشتار گاه، قصاب خانه 场 ~ بر ذبح حیوانات

酴 tú

【酴醾】 túmí شرابی که دوباره مخمر شده باشد

tǔ

土 tǔ ①(土壤;泥土) خاك، زمین : ~ 坷垃 کلوخ، کلوخه / 肥 ~ زمین حاصلخیز / 瘠 ~ زمین بی حاصل / 用 ~ 把种子盖上 بذر را با خاك پوشاندن / 他鞋上都是 ~ 。 کفش های او خاك آلود بود. ②(土地) سرزمین : 国 ~ کشور / 领 ~ سرزمین ③(本地的) ملك، سرزمین، قلمرو تلفظ ~ 音 : بومی، محلی بومی، (یابومی)محلی / 产 ~ محصول بومی ④(民间沿用的) کودیکه در حیاط زارع 杂肥 ~ / شیوه های بومی 办法 ~ : خانگی نامهذب، نافرهیخته، غیر روشن (不合潮流的) ⑤ جمع شود تریاك ~ 烟 : تریاك (鸦片) ⑥ روستایی، دهاتی 气 ~ 里 ~ : فکر

【土坝】 tǔbà 〈水〉 سد خاکی

【土白】 tǔbái 〈方〉 لهجهٔ عامیانه

【土包】 tǔbāo ①(小土山) تپهٔ کوچك ②〈方〉(土包子) روستایی، دهاتی

【土包子】 tǔbāozi روستایی، دهاتی

【土豹】 tǔbào 〈动〉 نوعی عقاب

【土崩瓦解】 tǔbēng-wǎjiě از هم پاشیدن، فرو ریختن

【土鳖】 tǔbiē 〈动〉 سوسك خاکی

【土拨鼠】 tǔbōshǔ 〈动〉 موش خرمای کوهی

【土布】 tǔbù پارچهٔ دست باف

【土蚕】 tǔcán 〈方〉 ①(地老虎) نوعی کرم جوانهٔ گیاهخوار ②(蛴螬) بچهٔ مگس

【土产】 tǔchǎn محصول بومی

【土地】 tǔdì ①(田地) خاك، زمین : 肥沃的 ~ خاك حاصلخیز / تجمع زمین 集中 ~ / سود سهام زمین 分红 ~ / قانون زمین 法 ~ / سیستم زمین 制度 ~ / سند زمین 证 ~ / مالیات زمین 税 ~ / ها ②(疆域) سرزمین، قلمرو : 我国 ~ 辽阔，资源丰富。 چین دارای سرزمین های وسیع ومنابع غنی است.

【土地】 tǔdi معبد کوچکی که مجسمهٔ 庙 ~ : خدای محلی زمین خدای محلی زمین در آنجا گذاشته می شود

【土地改革】 tǔdì gǎigé اصلاحات ارضی

【土地革命战争】 Tǔdì Gémìng Zhànzhēng جنگ انقلاب ارضی چین (۱۹۲۷-۱۹۴۹)

【土豆】 tǔdòu 〈口〉 سیب زمینی

【土遁】 tǔdùn پابه فرار گذاشتن وبه زیر زمین رفتن

【土耳其】 Tǔ'ěrqí زبان ترکی 语 ~ / اهل ترکیه 人 ~ : ترکیه

【土法】 tǔfǎ با روش های 上马 ~ : روش بومی، شیوهٔ محلی بومی به کاری پرداختن

【土方】 tǔfāng ①(立方) متر مکعب خاك ②(土方工程) خاك برداری ③〈中医〉 نسخهٔ طبی سنتی

【土房】 tǔfáng خانه ای که با خشت ساخته شده باشد

【土肥】 tǔféi کود خاکی

【土匪】 tǔfěi سارق مسلح، راهزن

【土粪】 tǔfèn نوعی کود روستایی که از سرگین، گیاه خشك، آشغال ساخته شده باشد

【土改】 tǔgǎi 〈简〉(土地改革) اصلاحات ارضی

【土岗】 tǔgǎng تودهٔ خاك برجسته

【土豪】 tǔháo زورگویان محلی وطبقهٔ 劣绅 ~ : زورگویان محلی شریر اعیان

【土话】 tǔhuà لهجهٔ محلی، اصطلاحات محاوره ای

【土皇帝】 tǔhuángdì مستبد محلی

【土黄】 tǔhuáng رنگ قهوه ای مایل به زرد

【土货】 tǔhuò محصول بومی

【土箕】 tǔjī سبد حصیری یا خیزرانی برای خاك یا سرگین

【土建】 tǔjiàn راه وساختمان

【土家族】tǔjiāzú «توجیا» ـ نام ملیتی که بطور پراکنده در استان های «هونان» و«هوبی» زندگی می کنند
【土炕】tǔkàng «کانگ» (نوعی سکوی مخصوص خوابیدن در روستاهای چین که می توان آنرا اززیر گرم کرد)
【土牢】tǔláo زندان، سیاه چال
【土老财】tǔlǎocái پولدار دهاتی وجهان ندیده
【土霉素】tǔméisù 〈药〉 ماده متبلور زردرنگ آنتی بیوتیکی بنام "Terramycin"
【土名】tǔmíng اسم بومی
【土木】tǔmù بنا، ساختمان: 大兴~ به مقیاس وسیع به کار های ساختمانی پرداختن / ~工程 راه وساختمان / ~工程师 مهندس راه وساختمان
【土坯】tǔpī خشت، آجر نپخته
【土平】tǔpíng 〈方〉 با خاك یکسان شدن
【土坪】tǔpíng 〈方〉 زمین مسطح
【土坡】tǔpō توده خاك شیب دار
【土气】tǔqi دهاتی، روستایی
【土丘】tǔqiū تپه کوچك
【土壤】tǔrǎng خاك: 多腐植质的~ خاکی که دارای مواد آلی فراوان باشد / ~改良 خاك سازی / ~结构 ساختمان خاك / ~渗透性 قابلیت نفوذ خاك / ~湿度 رطوبت خاك / ~学 خاك شناسی / ~学家 خاك شناس / ~地质 خاصیت خاك
【土人】tǔrén بومیان
【土色】tǔsè رنگ پریدگی، خاکستری، پریده رنگ: 面如~ رنگ پریدگی صورت
【土生土长】tǔshēng-tǔzhǎng در زاد وبوم خود پرورش یافتن وبزرگ شدن
【土石方】tǔshífāng متر مکعب خاك وسنگ
【土司】tǔsī ①(任命土司的制度) رسم منصوب کردن سرکردگان اقلیت های ملی در سلسله های «یوان»، «مینگ» و«چینگ» ②(当土司的人) چنین سرکرده اقلیت ملی
【土俗】tǔsú ①(当地的习俗) رسوم وعادات بومی ②(粗俗不雅) غیر مبتذل
【土特产】tǔtèchǎn محصولات بومی
【土头土脑】tǔ tóu tǔ nǎo دهاتی، روستایی
【土豚】tǔtún 〈动〉 نوعی گراز در آفریقا
【土围子】tǔwéizi دهکده استحکام دار
【土卫】tǔwèi 〈天〉 (نجوم) ماهواره ستاره کیوان
【土温】tǔwēn 〈农〉 حرارت زمینی
【土星】tǔxīng 〈天〉 ستاره کیوان: ~光环 حلقه پیرامون زحل، کمربند زحل
【土洋并举】tǔ-yáng bìngjǔ استفاده از روش های سنتی وروش های جدید
【土洋结合】tǔ-yáng jiéhé تلفیق روش های سنتی با روش های جدید
【土音】tǔyīn تلفظ محلی(یا بومی)
【土语】tǔyǔ لهجه محلی، اصطلاحات محاوره ای محلی
【土葬】tǔzàng خاك سپاری، دفن (مرده) در خاك
【土造】tǔzào ساخته شده با شیوه بومی
【土政策】tǔzhèngcè مقررات یا روش های خاص یك ناحیه یا یك واحد که بر اساس مصالح خود تنظیم شده باشد
【土纸】tǔzhǐ کاغذ دست ساز، کاغذیکه با دست ساخته می شود
【土质】tǔzhì ساخت وخاصیت خاك
【土冢】tǔzhǒng گور
【土著】tǔzhù بومیان، ساکنان اصلی
【土专家】tǔzhuānjiā کار شناس محلی
【土族】Tǔzú «تو» ـ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در استان «چین های» زندگی می کنند

吐 tǔ ①(把东西从嘴里吐出来) آب دهان انداختن، تف کردن: ~核儿 بیرون انداختن هسته میوه از دهان / ~舌头 زبان خود را بیرون آوردن / 蚕~丝。 کرم ابریشم تار می تند. / 机枪~着火舌。 از مسلسل جرقه می جهد. / 请勿随地~痰! لطفا آب دهان میندازید یا روی زمین تف نکنید! ②(说出来) بازگو کردن، از دهان بیرون ریختن: ~实 راست گویی / ~字清楚 شمرده و واضح ادا کردن / ~怨气 غم وغصه خود را بیرون ریختن
另见 tù
【吐翠】tǔcuì ظاهر شدن رنگ سبز
【吐蕃】Tǔfān رژیم تبتی در چین قدیم
【吐根】tǔgēn 〈植〉 اپیکا (نوعی گیاه)
【吐故纳新】tǔ gù nà xīn کهنه و مانده را دور ریختن وتازه را برداشتن
【吐话】tǔhuà (برای تأیید مطلبی) اظهار نظر کردن
【吐露】tǔlù اظهار داشتن، گفتن: ~真情 راست گفتن، آنچه را در دل داشتن بر زبان آوردن
【吐气】tǔqì ①(发泄胸中委屈而感到痛快) (پس از اکراه) از شادمانی سرافراز شدن: 扬眉~ احساس سرافرازی کردن (ورنجش) ②〈语〉 حرف حلقی، حرفی که مخرج آن در حلق باشد: ~音 لفظی که از حلق ادا شود
【吐弃】tǔqì رد کردن، دفع کردن، دور انداختن
【吐绶鸡】tǔshòujī بوقلمون
【吐诉】tǔsù برای کسی سفره دل را باز کردن
【吐穗】tǔsuì 〈农〉 خوشه بستن
【吐絮】tǔxù 〈农〉 رسیدن وشکافته شدن غوزه پنبه
【吐艳】tǔyàn 〈书〉 پدید آمدن رنگ های گوناگون
【吐字】tǔzì در اپرا برطبق روش صحیح یا سنتی چینی کلمات را تلفظ کردن

钍 tǔ 〈化〉 (Th) توریم

tù

吐 tù ①(呕出) استفراغ کردن، قی کردن، تهوع، بالا آوردن: 恶心要~ احساس دل بهم خوردگی کردن، حالت تهوع ②(退还) پس دادن، برگرداندن: ~财 اموال بالا کشیده را پس دادن

另见 tǔ

【吐酒石】tùjiǔshí 〈药〉داروی قی آور، داروی تهوع

【吐沫】tùmo آب دهان، بزاق

【吐血】tùxiě خلط خونی

【吐泻】tùxiè استفراغ واسهال، شکم روش

兔 tù خرگوش:家～ خرگوش اهلی/野～ خرگوش وحشی

【兔唇】tùchún 〈医〉(طب) لب شکری، خرگوش لب

【兔毫】tùháo نوعی موی خرگوش مخصوص ساختن قلم مو

【兔死狗烹】tù sǐ gǒu pēng هنگامی که همه خرگوش ها شکار شدند، سگهای شکاری هم برای غذا کشته خواهند شد ــ کنایه از اینکه یاران وفا دار وقتی که دیگر وجود شان مفید وکار آمد نباشد، از بین برده می شوند

【兔死狐悲】tù sǐ hú bēi روباه از مرگ خرگوش غصه دار می‌شود ــ کنایه از اینکه هم نوع برای هم نوع خود غمخواری می‌کند

【兔狲】tùsūn 〈动〉نوعی گربهٔ جلگه یی

【兔脱】tùtuō 〈书〉مانند خرگوش گریختن

【兔崽子】tùzǎizi 〈骂〉(دشنام)حرامزاده

【兔子】tùzi خرگوش

【兔子不吃窝边草】tùzi bù chī wōbian cǎo خرگوش علف های نزدیك لانه خود را نمی خورد ــ کنایه از اینکه همسایه رعایت حال همسایه را می کند

【兔子尾巴长不了】tùzi wěiba chángbuliǎo دم خرگوش نمی تواند دراز باشد ــ کنایه از چیزی که نمی تواند زیاد دوام داشته باشد

堍 tù سراشیب دو سوی یك پل

菟 tù

【菟丝子】tùsīzǐ 〈中药〉نوعی گیاه دارویی بنام "Seed of Chinese dodder"

tuān

湍 tuān 〈书〉①(湍急)(جریان آب) تندو سیل آسا ②(急流的水)جریان تند آب:急～ جریان تند آب

【湍急】tuānjí جریان آب تند 。水流～:آب تندو سیل آسا است.

【湍流】tuānliú ①〈书〉(流得很急的水)جریان بسیار تند آب ②〈物〉(فیزیك) جریان پرتلاطم

tuán

团 tuán ①(圆形的)گرد، دایره، مدور:～扇 بادبزن گرد ②(团子)نوعی غذای چینی به ～ 汤:ورقهٔ خمیر ②دم طاووسی شکل کوفته که از خمیر آرد برنج وشکر درست می شود وآب پز می گردد ③(揉弄成球形)مچاله کردن:纸团儿～ مچاله کردن کاغذ/～药丸 گلوله ای درست کردن قرص ④(会合在一起)متحد شدن، گردهم آمدن، بهم پیوستن ⑤(工作或活动的集体)گروه، انجمن، سازمان:剧～ دستهٔ تآتر/中央乐～ ارکستر ملی چین/文工～ گروه هنری/代表～ هیئت نمایندگی ⑥〈军〉(واحد نظامی) هنگ ⑦〈简〉(中国共产主义青年团)(در چین) سازمان جوانان کمونیست/～籍 عضویت در سازمان جوانان ⑧〈量〉一～线 یك گلوله پشم/一～面 یك چانه خمیر

【团扁】tuánbiǎn 〈方〉سینی حصیری بزرگ برای پرورش کرم ابریشم

【团防】tuánfáng نوعی سازمان مسلحانهٔ ارتجاعی محلی مخصوص سرکوب کردن قیام دهقانی یا نیروی مترقی

【团粉】tuánfěn نشاستهٔ خوراکی

【团伙】tuánhuǒ دستهٔ افراد بدکار

【团结】tuánjié وحدت، اتحاد، همبستگی، یکپارچگی، اتفاق:～一致 مانند یك تن واحد بودن/～对敌 برای رویاروئی با دشمن متحد شدن/～一切可以～的力量 متحد ساختن همهٔ نیروهای قابل اتحاد/～在党中央的周围 بدور کمیتهٔ مرکزی حزب گردهم آمدن/发扬～战斗的精神 رواج دادن روحیهٔ همبستگی وپیکار/～就是力量。وحدت قدرت است. /紧张、严肃、活泼。متحد، پرتحرك، جدی وزنده دل باش.

【团聚】tuánjù بهم رسیدن، به وصال هم نائل شدن:全家～了。همه اعضای خانواده بهم رسیدند./被旧社会拆散的亲骨肉，解放不久就～了。آن اعضای خانواده که در جامعهٔ قدیم پراکنده شده بودند، بلا فاصله پس از آزادی کشور به هم پیوستند.

【团粒】tuánlì 〈农〉دانهٔ ریز خاك که از خاك گیاه دار ومواد معدنی تشکیل می شود:～结构 ساختمان دانه ای

【团拢】tuánlǒng 〈方〉①(收拢)گرد هم آوردن ②(蜷缩)چنبر زدن، خود را جمع کردن

【团年】tuánnián (اعضای خانواده) برای تجلیل عید بهاری گرد هم آمدن

【团脐】tuánqí ①(雌蟹肚下的圆甲)شکم پهن مدور خرچنگ ماده ②(雌蟹)خرچنگ ماده

【团体】tuántǐ سازمان، گروه، تیم:群众～ سازمان های خلقی/～操 ژیمناستیك دسته جمعی/～冠军 قهرمان دسته جمعی/～赛 مسابقهٔ دسته جمعی/～票 بلیط دسته جمعی

【团头】tuántóu سر کردهٔ باربران، گدایان وغیره در قدیم

【团团】tuántuán پیرامون، دورادور، دسته جمعی:～围住 محاصرهٔ کامل کردن/忙得～转 تا خرخره غرق در کار بودن

【团团簇簇】tuántuáncùcù جمع شده وفشرده

【团团转】tuántuánzhuàn مرتبا دورخود گشتن ــ کنایه از گرفتاری زیاد

【团鱼】tuányú لاك پشت نرم لاك

【团员】tuányuán ①(团的成员)عضو هیئت ②(共青团员)عضو سازمان جوانان کمونیست

【团圆】tuányuán وصال، دیدار:全家～ به هم رسیدن اعضای خانواده/～饭 غذایی که به مناسبت گردهمآئی اعضای خانواده خورده می شود

【团圆节】tuányuánjié جشن میانه‌ پاییز(روز۱۵ماه هشتم قمری)

【团圆媳妇】tuányuán xífu 〈方〉عروس خرد سال

【团长】tuánzhǎng ①〈军〉فرمانده هنگ ②(一个团体的领导人)رئیس هیئت نمایندگی

【团子】tuánzi ورقه‌ خمیر: 糯米～ ورقه ای از خمیر چسبنده / 菜～ خوراك چینی به شکل ورقه ای از خمیر که با سبزی / برنج پیچیده می شود / 饭～ گلوله‌ برنج

【团坐】tuánzuò دور هم نشستن

抟 tuán 见"团"tuán③

tuī

忒 tuī 〈方〉بسیار، خیلی، زیاد: ～小 بسیار ریز / 路～滑。راه بسیار لغزنده است.
另见 tè; tēi

推 tuī ①(使向前移动)هل دادن، جلو بردن، پرتاب کردن: ～车 هل دادن ارابه / 把门～开 در را با هل باز کردن / 把竹排～进河里 کلك را برای انداختن به آب هل دادن / 把子弹～上膛 فشنگ گذاری تفنگ / ～铅球 پرتاب کردن وزنه ②(推碾)سودن، آرد کردن، آسیا کردن: ～点白面 کمی گندم آرد کردن / ～磨 گرداندن سنگ آسیا ③(剪;削)اصلاح کردن، (مو) زدن، تراشیدن: ～头 اصلاح کردن سر / 用刨子～光 با رنده صاف کردن ④(使事情开展)پیش بردن، توسعه دادن: 把运动～向高潮 یك جنبش را به اوج رساندن ⑤(类推)استنباط کردن: 类～ باقیاس استدلال کردن ⑥(让给别人)کار خود را بر عهده‌ دیگران گذاشتن، از کار شانه خالی کردن، از کار سنگین طفره رفتن: 不把重担子～给人家。انجام کار سنگین را به دوش دیگران نگذارید. ⑦(推迟)به تعویق انداختن، موکول کردن: 这项工作要认真对待,不能老是往后～。باید این کار را جدی گرفت وامروز وفردا نکرد. ⑧(推选)انتخاب کردن: ～某人担任小组长 کسی را به عنوان سرپرست گروه انتخاب کردن ⑨(推崇)بسیار ستایش کردن، محترم شمردن: ～许 بزرگداشت نمودن، ستایش کردن، حرمت نهادن

【推扳】tuībān (برای گوش) نا مرغوب، سنگین

【推本溯源】tuīběn-sùyuán پی جوئی کردن، انگیزه‌ چیزی را روشن ساختن

【推波助澜】tuībō-zhùlán — دریای طوفانی را پرتلاطم تر کردن کنایه از دامن زدن به آتش اختلاف

【推测】tuīcè استنباط کردن، حدس زدن: 根据～ طبق استنباط / 不过是～而已。این نظر اکنون فقط یك حدس است. / 猿人化石可以帮助我们～生命的奥秘。فسیل های میمون آدم نما در پی بردن به اسرار حیات به ما کمك می کند.

【推阐】tuīchǎn (مطلبی را) سنجیدن وبیان کردن

【推陈出新】tuī chén chū xīn کهنه را رها کردن ونو را به منصه‌ ظهور رساندن: 百花齐放,～。بگذارید صد گل بشکفند، کهنه را رها کنید ونو را به منصه‌ ظهور برسانید.

【推诚相见】tuīchéng xiāngjiàn با کسی صمیمانه برخورد کردن

【推迟】tuīchí به تعویق انداختن، موکول کردن: ～作出决定 تعویق انداختن تصمیم گیری / 这个会议～几天开。جلسه به چند روز دیگر موکول خواهد شد.

【推斥】tuīchì 〈物〉(فیزیك) دفع: ～力 نیروی دافعه

【推崇】tuīchóng بسیار ستودن، محترم شمردن: ～备至 بسیار احترام نهادن

【推辞】tuīcí (انتصاب، دعوت و...را) نپذیرفتن، قبول نکردن

【推戴】tuīdài از رهبری کسی حمایت کردن

【推挡】tuīdǎng 〈乒乓球〉(پینگ پونگ) توپ را پیش از برخورد با میز به سرعت رد کردن

【推倒】tuīdǎo ①(使倒下)واژگون کردن، برانداختن: 把某人～在地 کسی را با هل دادن به زمین انداختن ②(推翻)رد کردن وانکار نمودن: ～一切诬蔑不实之词 رد کردن، انکار نمودن اتهامات وبرچسب ها

【推定】tuīdìng معرفی کردن وتعیین نمودن

【推动】tuīdòng پیش بردن، جلو بردن: ～工作 پیش بردن کار / ～社会向前发展 سوق دادن جامعه به سوی پیشرفت / ～力 نیروی محرك

【推断】tuīduàn استنباط کردن: 经过周密的调查和分析才能作出正确的～。فقط از طریق تحقیقات وبررسی وتجزیه‌ دقیق می‌توان به استنباط درست پرداخت.

【推度】tuīduó استنباط کردن، حدس زدن

【推翻】tuīfān ①(用武力打垮)واژگون کردن، وارونه کردن، برانداختن، نگون کردن: ～反动统治 براندازی سلطه‌ ارتجاعی ②(否定)لغو کردن، رد کردن، انکار کردن: ～协议 لغو کردن موافقت نامه / ～原定计划 لغو کردن برنامه‌ اصلی

【推杆】tuīgǎn 〈机〉میله‌ هل دهنده

【推故】tuīgù بهانه آوردن

【推广】tuīguǎng همگانی کردن، تعمیم دادن، رواج دادن: ～普通话 رواج دادن چینی استاندارد محاوره ای / ～先进经验 تعمیم تجربه‌ پیشرو

【推己及人】tuī jǐ jí rén خود را به جای دیگران گذاشتن و رعایت حال دیگران را کردن، وضع دیگران را در نظر گرفتن

【推挤】tuījǐ هل دادن وشلوغ کردن

【推荐】tuījiàn معرفی کردن: 向青年～优秀的文学作品 معرفی آثار برجسته‌ ادبی به جوانان

【推进】tuījìn ①(使前进)پیش بردن، سوق دادن: 把两国之间的友好关系～到一个新阶段 روابط دوستانه‌ دو کشور را به مرحله‌ جدیدی سوق دادن / 在斗争中起巨大的～作用 تحرك بزرگ بخشیدن به مبارزه / ～力 نیروی محرکه / ～剂 محرك / ～器 پروانه (هوا پیما) ②〈军〉به جلو پیشرفت کردن: 战线再次向前～。خط مقدم جبهه باردیگر به جلو پیشروی کرد. / 我团～到距敌人只有几公里的地方。هنگ ما تا چند کیلومتری مواضع دشمن پیشروی کرد.

【推究】tuījiū بررسی ومطالعه کردن: ～事理 بررسی ومطالعه‌ علل پدیده ها

【推举】tuījǔ ①(推荐)برگزیدن، انتخاب کردن: 大家～他到

او را به عنوان نماینده‌ء همه‌ء ما برای سخنرانی در 大会上发言。 جلسه انتخاب کردند. ②〈举重〉(در وزنه برداری) حرکت پرس : به حالت پرس وزنه‌ء ۱۵۰ کیلوگرم را برداشتن 一百五十公斤~~

【推拒】tuījù رد کردن

【推口】tuīkǒu 〈方〉بهانه آوردن

【推理】tuīlǐ 〈逻〉نسخه گیری کردن، استدلال کردن：用~方法 با قیاس استدلال کردن ~类比/با روش نسخه گیری

【推力】tuīlì فشار موتور：螺旋桨~ فشار موتورپروانه / 喷气发动机~ فشار موتور جت

【推聋装哑】tuī lóng zhuāng yǎ خود را به نادانی زدن

【推论】tuīlùn نسخه گیری کردن، استنباط کردن

【推拿】tuīná 〈中医〉مالش، ماساژ

【推敲】tuīqiāo سنجیده گوئی، حرف خود را سنجیدن：~词句 این عبارت پرداری / 这个措词是经过反复~的。 سنجیدن پس از سنجش های مکرر صورت گرفت. / 他写的东西经得起~。 آثار او موشکافی نقادان را برمی تابد.

【推求】tuīqiú رسیدگی کردن، معلوم کردن：~地面沉降的原因 بررسی علل نشست زمین

【推却】tuīquè رد کردن، خود داری کردن：他要请我吃饭，我~了。 دعوت او را برای شام نپذیرفتم.

【推让】tuīràng (از روی فروتنی مقام، لطف و...را) نپذیرفتن

【推人犯规】tuīrén fànguī 〈体〉هل دادن (نوعی تخلف در بسکتبال)

【推三阻四】tuīsān-zǔsì بهانه تراشیدن، به بهانه های گوناگون کاری را انجام ندادن

【推搡】tuīsǎng باشدت هل دادن

【推事】tuīshì 〈旧〉قاضی

【推说】tuīshuō ①〈方〉بهانه تراشیدن ②(推论) استدلال کردن

【推算】tuīsuàn حساب کردن، پیش بینی کردن：日食发生的时间可以~出来。 زمان کسوف را می توان پیش بینی کرد.

【推搪】tuītáng 〈方〉با بهانه ای کسی را از سر باز کردن

【推头】tuītóu 〈口〉اصلاح کردن سر

【推土机】tuītǔjī بولدوزر

【推推搡搡】tuītuīsǎngsǎng هل دادن：大家慢慢走，别~的。 آهسته راه بروید وهمدیگر را هل ندهید.

【推托】tuītuō بهانه تراشیدن：她~嗓子疼，不肯吃。 او به بهانه‌ء گلودرد چیزی نخورد.

【推脱】tuītuō زیر بار(مسئولیت) نرفتن：~责任 زیر بار مسئولیت نرفتن، شانه خالی کردن

【推挽】tuīwǎn 〈书〉کسی را معرفی کردن

【推挽】tuīwǎn 〈电〉(برق) دو لوله‌ء الکترونی که جریان برق در آنها در دو جهت متضاد جریان یابد

【推委】tuīwěi شانه خالی کردن 又作"推诿"

【推详】tuīxiáng با دقت سنجیدن

【推想】tuīxiǎng تصور کردن، حدس زدن، گمان بردن：按现在的速度，可以~几年内我们县就会有很大的发展。 با این روند رشد تصور می رود که شهرستان ما در ظرف چند سال آینده توسعه‌ء بسزایی خواهد یافت.

【推销】tuīxiāo چیزی را به پیش بردن：~商品 فروش اجناس را به پیش بردن / ~员 فروشنده

【推卸】tuīxiè شانه خالی کردن از مسئولیت：~责任，委过于人 از زیر کار در رفتن وآنرا بر عهده‌ء دیگران گذاشتن

【推心置腹】tuīxīn-zhìfù کاملا به کسی اعتماد کردن：~地交换意见 با خلوص نیت تبادل نظر کردن

【推行】tuīxíng به اجرا در آوردن، دنبال کردن：~新的政策 دنبال کردن سیاست جدید / ~中间政策 به اجرا در آوردن سیاست میانه روی / ~实力政策 سیاست اعمال قدرت را بکار بردن

【推选】tuīxuǎn انتخاب کردن، برگزیدن

【推延】tuīyán موکول کردن، به تعویق انداختن：把讨论~到明天 بحث را به فردا موکول کردن

【推移】tuīyí ①(移动)(وقت) منقضی شدن، سپری شدن：随着时间的~ به مرور زمان ②(发展) توسعه یافتن، رشد یافتن

【推展】tuīzhǎn به پیش رفتن

【推知】tuīzhī (مطلبی را) با استدلال یا محاسبه فهمیدن

【推重】tuīzhòng زیاد احترام قائل شدن：这本书问世之后，深受人们的~。 وقتیکه این کتاب بچاپ رسید، بسیار مورد توجه مردم قرار گرفت.

【推子】tuīzi ماشین سلمانی

tuí

颓 tuí ①(坍塌) فروریخته، خرابه، ویران：~垣断壁 دیوار های فروریخته وخانه های ویران ②(衰败) منحط، زوال پذیر：衰~风败俗 رسوم وآداب منحط ~/ناتوان وفساد پذیر ③(萎靡) افسرده، دلسرد

【颓败】tuíbài 〈书〉منحط، زوال پذیر

【颓废】tuífèi افسرده، منحط：~情绪 روحیه‌ء افسرده / ~派 گروهی از نویسندگان فرانسه وانگلیس در قرن نوزدهم که موضوعات غیر طبیعی وساختگی را مورد توجه می دادند

【颓坏】tuíhuài فرو ریخته و ویران بودن

【颓景】tuíjǐng منظره‌ء زوال

【颓老】tuílǎo پیری، سالخوردگی

【颓靡】tuímǐ افسرده، غمگین، دلسرد

【颓然】tuírán 〈书〉افسرده، مأیوس

【颓丧】tuísàng افسرده، دلسرد، بی جان：敌军士气~。 ارتش دشمن روحیه‌ء خود را باخت.

【颓势】tuíshì روبه زوال نهادن

【颓塌】tuítā فرو ریختن

【颓唐】tuítáng افسرده، دلسرد، روحیه باخته

【颓萎】tuíwěi افسرده، ملول، غمگین

【颓朽】tuíxiǔ فاسد وخراب شده

【颓阳】tuíyáng آفتاب در حال غروب کردن

tuǐ

腿 tuǐ ①(人或动物用来支持身体和行走的部分)

پای ~ 后/ دست حیوان ~ 前/ ساق پا ~ 小/ ران ~ 大:پا
坐而 ~ 盘/دونده، خستگی ناپذیر 勤 ~/ باد پا 快 ~/ حیوان
~(椅子)桌子:چیزی مانند پا(腿状物)②/ چهار زانو نشستن
ران خوك نمك سود وخشك(火腿)③ پایه های میز(صندلی)

【腿绑】tuǐbǎng پاپیچ

【腿肚子】tuǐdùzi 〈口〉 ماهیچه، پا

【腿脚】tuǐjiǎo ساق پا و پا ــ کنایه از توانایی راه رفتن:不灵 ~ لنگیدن، در راه رفتن مشکل داشتن/这位老奶奶的 ~ 还很便利落。 این خانم مسن هنوز چابك راه می رود.

【腿勤】tuǐqín دوندگی خستگی ناپذیر

【腿腕子】tuǐwànzi قوزك پا

【腿子】tuǐzi ①〈口〉 پادو، نوکر، ملازم ②〈口〉 پا

tuì

退 tuì ①(向后移动) به عقب رفتن، عقب نشستن:他往后 ~ 了几步。 او چند قدم عقب نشست./敌人已经 ~ 了。 دشمن عقب نشینی کرد./说 ~ 就 ~ ... حتی اگر اینطور باشد...
②(使退) وادار به عقب نشینی ساختن: ~ 敌 حملات دشمن را دفع کردن/ 把子弹 ~ 出来 فشنگ را از خزینهٔ تفنگ در آوردن ③(退出) خارج شدن: ~ 党 خروج از حزب ④(减退;下降) فروکش کردن، پس رفتن، جزر ومد فرو:潮水 ~ 了。 ⑤(退还) پس دادن، رد کردن:把 ~ 色 رنگ باختن/نشست.
这份礼 ~ 掉。 این هدیه را پس بدهید./空瓶不 ~。 شیشه های خالی پس گرفته نمی شود./ ~ 货 پس دادن کالا/ ~ 钱 پس
⑥(把已定的事撤消) لغو کردن، فسخ کردن، بهم زدن: ~ 婚 بهم زدن نامزدی/ ~ 掉订货 فسخ کردن سفارش ها/ ~ 钱 دادن پول

【退避】tuìbì عقب نشستن، کناره گیری کردن

【退避三舍】tuìbì sān shè عقب نشینی کردن ــ کنایه از کناره گیری کردن از کسی، از کشمکش اجتناب ورزیدن نود، لی

【退兵】tuìbīng ①(撤退军队) عقب نشینی کردن، باز گرفتن: 传令 ~ دستور عقب نشینی دادن ②(使敌军撤退) دشمن را به عقب نشینی وادار کردن: ~ 之计 تکتیك برای دفع دشمن

【退步】tuìbù ①(落后) عقب ماندن، واپس گرفتن:这孩子功课 ~ 了。 این بچه از درس های خود عقب مانده است./他思想上 ~ 了。 او از لحاظ ایدئولوژی پس رفته است. ②(后步) گذاشتن امهال، مهلت عقب افتادگی: 留个 ~ گذاشتن مهلت عقب افتادگی

【退仓】tuìcāng پس دادن انبار کرایه شده

【退场】tuìchǎng سالن نمایش یا میدان مسابقه را ترك گفتن

【退潮】tuìcháo فرونشینی جزر ومد

【退出】tuìchū پس زدن، عقب کشیدن، کناره گیری کردن: ~ 会场 ترك کردن جلسه/ ~ 战斗 از نبرد عقب کشیدن/ ~ 组织 از سازمانی کناره گیری کردن/ ~ 比赛 کناره گیری از مسابقه/ ~ 历史舞台 از صحنهٔ تاریخ محو شدن

【退党】tuìdǎng منصرف شدن از عضویت در حزب

【退佃】tuìdiàn (زمیندار) اجاره داری را فسخ کردن

【退化】tuìhuà ①〈生〉 (زیست شناسی) فساد نژادی ②(由好变坏) رو به زوال گذاشتن، روبه بدی گذاشتن

【退还】tuìhuán پس دادن: ~ 公物 پس دادن اموال عمومی/ ~ 抗议照会 رد کردن یاد داشت اعتراض آمیز

【退换】tuìhuàn تعویض کالا: 产品不合格，保证 ~。 اگر فرآورده ها در سطح استاندارد نباشد، تعویض آنها ضمانت می گردد.

【退回】tuìhuí ①(退还) پس دادن، پس فرستادن:无法投递，~ 原处。 چون نشانی بستهٔ پستی مشخص نبود، بر گردانده شد./原稿已经 ~。 نسخهٔ دست نویس کتاب پس داده شده است. ②(返回原来的地方) برگشتن به جای اصلی:道路不通，我们只得 ~。 چون راه قابل عبور نبود، مجبور شدیم برگردیم.

【退婚】tuìhūn بهم زدن نامزدی

【退火】tuìhuǒ 〈冶〉 (فلزات) حرارت زیاد دادن وبعد سرد کردن

【退伙】tuìhuǒ از صرف غذا با یکدیگر در ناهار خوری صرف نظر کردن

【退居】tuìjū مقام یا پست اصلی را ترك کردن ومقام یا پست فرعی را پذیرفتن

【退路】tuìlù ①(回去的路) راه برگشت:切断敌军 ~ راه برگشت را بر دشمن بستن ②(余地) مهلت عقب افتادگی:留个 ~ گذاشتن امهال، گذاشتن مهلت عقب افتادگی

【退赔】tuìpéi پس دادن عین یا غرامت آنچه که به ناحق گرفته شده است

【退票】tuìpiào ①(退掉已买来的票) پس دادن بلیط ②(不接受支票等) نپذیرفتن چك یا حواله

【退坡】tuìpō سست شدن، فرو نشستن: 思想 ~ سست شدن اراده یا شور انقلاب

【退亲】tuìqīn 见"退婚"

【退却】tuìquè ①〈军〉 عقب نشستن: 战略 ~ عقب نشینی استراتژیك ②(畏难后退) عقب نشینی کردن از روی ترس

【退让】tuìràng سازش کردن، تسلیم شدن:稍微 ~ 一点 کمی سازش کردن/在原则问题上从不 ~ سازش ناپذیری در مورد مسائل اصلی

【退热】tuìrè 见"退烧"

【退色】tuìshǎi تغییر رنگ دادن ، رنگ باختن:这种布 ~ 吗? آیا رنگ این پارچه می رود (یا تغییر می کند)؟

【退烧】tuìshāo ①(使体温降到正常) تب بردن:他已经 ~ 了。 تبش برید./ ~ 药 قرص تب بر ②(体温降到正常) (تب بیمار) پایین آمدن

【退缩】tuìsuō عقب کشیدن، پس زدن، روی گرداندن:在困难面前从不 ~ هرگز از مشکلات روی نگرداندن

【退团】tuìtuán منصرف شدن از عضویت در سازمان جوانان

【退位】tuìwèi ترك تاج وتخت

【退伍】tuìwǔ دموبیلیزه بودن، ارتش را ترك کردن: ~ 军人 سربازانی که از حالت آماده باش بیرون آمده باشند

【退席】tuìxí مهمانی یا جلسه را ترك کردن: ~ 以示抗议 ترك کردن مهمانی یا جلسه به عنوان اعتراض

【退闲】tuìxián 〈书〉 پست خود را ترك كردن وبيكار در خانه ماندن
【退省】tuìxǐng معاينهٔ نفس كردن
【退休】tuìxiū بازنشسته شدن: ~工人 كارگر بازنشسته / ~金 حقوق باز نشستگی / ~年龄 سن باز نشستگی
【退学】tuìxué ترك تحصيل كردن: 因病~ به علت ضعف مزاج ترك تحصيل كردن / 勒令~ دستور ترك تحصيل دادن
【退押】tuìyā پس دادن پول گرو گرفته شده
【退养】tuìyǎng تأمين كردن زندگی كار مندان يا كار گران پير وباز نشسته كه به واحد های غير دولتی وابسته می با شند
【退役】tuìyì از انجام خدمت زير پرچم معاف شدن: ~军官 افسر باز نشسته / ~军人 نظاميان سابق
【退隐】tuìyǐn 〈旧〉 (مأمور دولتی) از زندگی معمولی كناره گيری كردن
【退赃】tuìzāng پس دادن اموال بالا كشيده
【退职】tuìzhí استعفاء دادن يا به خدمت خود خاتمه دادن

煺 tuì ريختن آب جوش برای كندن پر يا موی خوك يا پر كندن موی: ~毛 پرندگان (برای پختن)

蜕 tuì ①(脱皮) پوست انداختن ②(脱下的皮) پوست انداخته شدهٔ جانوران: 蛇~ پوست مار
【蜕变】tuìbiàn ①(质变) قلب ماهيت ②〈物〉 فساد (فيزيك)
【蜕化】tuìhuà ①(脱皮) پوست انداختن ②(腐化) فاسد شدن: ~变质分子 عنصر فاسد، عنصر قلب ماهيت شده
【蜕皮】tuìpí 〈动〉 پوست انداختن

褪 tuì ①(脱) ريختن، انداختن، افكندن: 小鸭~了黄毛。 پرهای كركی زردرنگ جوجه ريخت. ②(掉色) تغيير رنگ دادن، رنگ باختن
另见 tùn
【褪色】tuìshǎi رنگ باختن

tūn

吞 tūn ①(整个咽下) بلعيدن، فرو دادن، قورت دادن: ~下药丸 فرو دادن قرص / 一口~掉 با يك قورت بلعيدن ②(吞没) چيزی را به انحصار خود در آوردن، متصرف شدن، ضميمه كردن: 独~
【吞并】tūnbìng بلعيدن، ضميمه كردن
【吞吃】tūnchī ①(整个咽下) بلعيدن، فرو دادن ②(吞没) اختلاس كردن
【吞金】tūnjīn بلعيدن طلا (برای خود كشی)
【吞没】tūnmò ①(非法据为己有) اختلاس كردن، دستبرد زدن: ~公共财物 اختلاس اموال عمومی ②(淹没) بلعيدن، غوطه ور ساختن: 小船被波浪~了。 قايق در امواج غوطه ور شد.
【吞声】tūnshēng 〈书〉 هق هق گريه را در گلو شكستن، هق هق خود را فرو بردن، جلو هق هق خود را گرفتن
【吞食】tūnshí بلعيدن: 大鱼~小鱼。 ماهی بزرگ ماهی كوچك را می بلعد.
【吞蚀】tūnshí متصرف شدن، اختلاس كردن
【吞噬】tūnshì بلعيدن، قورت دادن، فرو بردن: 白血球~细菌。 گلبول های سفيد باكتری ها را بلعيد. / 洪水~了整个村庄。 سيلاب تمام ده را با خود برد. / 细胞〈生理〉 ياختهٔ بيگانه خوار سفيد خون / ~作用〈生理〉 سلول خواری
【吞吐】tūntǔ بلعيدن وتف كردن ــ كنايه از تحويل گرفتن وتحويل دادن بار: 这个港口一年可~三千万吨货物。 ظرفيت سالانه اين بندر سه ميليون تن است. / ~量 حجم تحويل گرفتن وتحويل دادن بار
【吞吞吐吐】tūntūntǔtǔ از روی ترديد بامكث وابهام سخن گفتن، با دودلی حرف زدن، من ومن كردن
【吞咽】tūnyàn بلعيدن
【吞占】tūnzhàn اشغال كردن

暾 tūn 〈书〉 خورشيد تازه طلوع كرده

tún

屯 tún ①(聚集) انبار كردن، جمع آوری كردن: ~粮 انبار كردن غلات / 聚~ جمع آوری كردن ②(驻扎) مستقر ساختن: ~兵 مستقر ساختن سربازان ③(村庄) روستا، ده: 皇姑~ ده (خوان گو)
【屯积】túnjī برای احتكار انبار كردن
【屯集】túnjí جمع آوری كردن
【屯垦】túnkěn استقرار نظاميان برای آبادسازی زمين‌های باير
【屯守】túnshǒu مستقر ساختن سربازان برای دفاع
【屯田】túntián به بيگاری گرفتن سپاهيان يا دهقانان برای آباد سازی زمين های باير(روشی كه از سلسلهٔ «هان» به بعد توسط حاكمان فئودال اجرا می شد)
【屯扎】túnzhā استقرار سپاهيان
【屯驻】túnzhù مستقر ساختن

囤 tún انبار كردن: ~货 انبار كردن كالا
另见 dùn
【囤积】túnjī به قصد احتكار انبار كردن: ~小麦 انبار كردن گندم به قصد احتكار / 居奇~ انبار كردن وبه احتكار پرداختن
【囤集】túnjí جمع آوری كردن

饨 tún 见"馄饨"húntún

豚 tún ①(小猪) بچهٔ خوك ②(猪) خوك
【豚儿】tún'ér خطاب متواضعانه به پسر خود
【豚鼠】túnshǔ خوك بچهٔ هندی

鲀 tún نوعی ماهی سمی، ماهی انبان كه برای دفاع خود را با باد كردن شكم بزرگ وترسناك می سازد

臀 tún نشيمنگاه، سرين، كپل، لنبر
【臀部】túnbù نشيمنگاه، سرين، لنبر: 在~打一针 تزريق بر

عضلهء پشت
【臀鳍】 túnqí 〈动〉 بال مقعد
【臀疣】 túnyóu 〈动〉 پينهء نشيمنگاه ميمون

tǔn

氽 tǔn 〈方〉①(漂浮) شناور بودن ②(油炸) سرخ کردن، برشته کردن: ~花生米 بادام زمينی سرخ کرده در روغن

tùn

褪 tùn چيزی را از چيزی بيرون آوردن: ~下一只袖子 دست خود را از آستين بيرون آوردن
另见 tuì
【褪套儿】 tùntàor 〈方〉①(脱离捆绑) خود را از قيد وبند رها ساختن ②(摆脱责任) شانه خالی کردن از انجام وظيفه

tuō

托 tuō ①(手掌向上承重) چيزی را روی کف دست خود نگهداشتن: ~着盘子 سينی را روی دست گرفتن/ 两手~腮 دست ها را زير چانه نهادن ②(托子) چيزی به عنوان نگهدارنده: 枪~ قنداق تفنگ ③(陪衬) با سايه روشن چيزی را برجسته نشان دادن: ~衬 جلوه دادن، رونق بخشيدن ④(委托) (از کسی) درخواست کردن: ~人买书 از کسی درخواست خريد کتاب کردن/ ~人照看孩子 بچه را تحت اختيار کسی گذاشتن (برای مراقبت)/ 这事就~给她吧。 اين کار را به او واگذار کنيد. ⑤(推托) تراشيدن بهانه: ~病 بهانهء بيماری تراشيدن ⑥(依赖) متکی بودن: ~庇 به بزرگتر خانواده يا شخص متنفذی متکی بودن
【托词】 tuōcí ①(找借口) بهانه تراشيدن، بهانه آوردن: ~谢绝 با بهانه آوردن کاری را نپذيرفتن ②(借口) بهانه، عذر، پوزش: 他说有事,不过是~。 او گفت که گرفتار است واين بهانه‌ای محض بود.
【托底】 tuōdǐ 〈方〉①(心里有底) خاطر جمع شدن ②(把底细全说出来) جزئيات مطلب را باز گفتن
【托儿所】 tuō'érsuǒ کودکستان
【托福】 tuōfú 〈套〉[多用于回答别人的问候] مرحمت شما زياد: 托您的福,我身体好多了。 مرحمت شما زياد. من خيلی بهتر شدم،
【托福】 tuōfú امتحان انگليسی به عنوان يك زبان خارجی (TOEFL)
【托付】 tuōfù سپردن، واگذار کردن، محول کردن: 我们把这任务~给他了。 ما اين کار را به او سپرديم.
【托孤】 tuōgū (امپراطور محتضر) فرزندان خود را تحت اختيار وزيران خود گذاشتن (برای تربيت)
【托故】 tuōgù بهانه تراشيدن: ~早退 به بهانه ای زودتر از معمول مرخص شدن
【托管】 tuōguǎn قيموميت: ~地 سرزمين تحت قيموميت/ ~国 دولت تحت قيموميت/ ~理事会 شورای قيموميت دولت ديگر (سازمان ملل متحد)/ ~领土 سرزمين تحت قيموميت/ ~制度 نظام قيموميت
【托灰板】 tuōhuībǎn 〈建〉 تخته برای گذاشتن کاهگل
【托疾】 tuōjí 〈书〉 بهانهء بيماری
【托架】 tuōjià 〈机〉 پايه: 发动机~ پايهء موتور/ ~臂 بازوی مقاوم پايه دار
【托靠】 tuōkào 〈方〉 سپردن، واگذار کردن
【托克劳群岛】 Tuōkèláo Qúndǎo جزاير توکيلو
【托拉斯】 tuōlāsī 〈经〉(Trust) ترست
【托洛茨基主义】 Tuōluòcíjīzhǔyì تروتسکيسم
【托门子】 tuō ménzi برای رسيدن به مقصد خود پارتی بازی کردن
【托梦】 tuōmèng (روح دوستان وخويشاوندان) بخواب کسی آمدن ودرخواست چيزی کردن
【托名】 tuōmíng کاری را به نام شخصی ديگر انجام دادن
【托派】 Tuōpài پيروان تروتسکی
【托盘】 tuōpán سينی
【托人情】 tuō rénqíng برای انجام دادن کاری از شخص با نفوذ درخواست کمك کردن، پارتی بازی
【托叶】 tuōyè 〈植〉 گوشوارك برگ
【托幼】 tuōyòu مخفف کودکستان
【托运】 tuōyùn به امانت سپردن، امانت گذاشتن،به بار تحويل دادن: 你的行李~了吗? شما چمدان خود را امانت گذاشتيد؟/ ~人 فرستندهء کالا، حمل کنندهء کالا/ ~物 کالای فرستاده شده، محموله
【托嘱】 tuōzhǔ سپردن، واگذار کردن
【托子】 tuōzi پايه: 花瓶~ پايهء گلدان

拖 tuō ①(牵引) کشيدن: 火车头~着十二车皮。 لوکوموتيو ۱۲واگون را می کشيد./ 拖轮~着几条小船。 يدك کش چند قايق کوچك را با طناب می کشيد./ 把箱子从床底下~出来 بيرون کشيدن چمدان از زير تختخواب/ ~着根竹竿 کشيدن تير خيزرانی همراه خود/ ~地板 با زمين شور کف زمين را پاك کردن/ ~人下水 کسی را به آب کشيدن، کسی را برجای خود ميخکوب کردن/ ~住敌人 دشمن را برجای خود ميخکوب کردن/ 把身体~垮 بزحمت انداختن خود را از پا در آوردن(از فرط خستگی، بيماری و...)/ 问题要彻底解决,不要~个尾巴。 مساله بايد بطور نهائی حل شود ونبايد چيزی ناتمام از آن باقی بماند. ②(拖延) به تعويق انداختن، موکول کردن، به ديگر: 再~就太晚了。 بعد موکول نکنيد وگرنه بسيار دير خواهد شد./ 这件工作~得太久了。 اين کار بسيار طولانی شده است.
【拖把】 tuōbǎ کف کش، زمين شور
【拖布】 tuōbù کف کش، زمين شور
【拖车】 tuōchē تريلر، گردونهء بدون موتور که بوسيلهء ماشين ديگر کشيده می شود

【拖船】tuōchuán قایق یدك كش

【拖带】tuōdài كشیدن

【拖宕】tuōdàng به تأخیر انداختن

【拖斗】tuōdǒu تریلر

【拖儿带女】tuō ér dài nǚ زندگی عیال وار داشتن ــ كنایه از در زندگی سخت گرفتار بودن

【拖后腿】tuō hòutuǐ مانع كسی شدن، كسی را به عقب كشیدن:我们的孩子要到西藏去工作,你可别～。بچه ما می خواهد به تبت برود ودر آنجا كار كند، شما نباید جلوی او را بگیرید./一个车间完不成任务,就要拖全厂的后腿。اگر یك كار گاه در برنامه خود موفق نشود، مانع كار تمام كار خانه خواهد شد.

【拖家带口】tuō jiā dài kǒu زندگی عیال وار داشتن

【拖拉】tuōlā كند، بطیء، معطل:办事拖拖拉拉的 در انجام كار ها كندو بطیء بودن /～作风 روش كند وبطیء كار/她工作从不～。او هرگز كارهای خود را به تأخیر نمی افكند.

【拖拉机】tuōlājī تراكتور:手扶～ تراكتور دستی/～厂 كارخانه تراكتورسازی/～手 راننده تراكتور/～站 ایستگاه تراكتور

【拖累】tuōlěi ①(给以负担) مانع، اسباب زحمت كسی شدن، وبال كسی رابستن ~受家务 / كارهای خانه داری دست وپاگیر شدن:子女过多是个～。داشتن بچه های زیاد موجب زحمت وبار سنگین است. ②(使受牵累) گرفتار كردن، گیر انداختن

【拖轮】tuōlún قایق یدك كش

【拖磨】tuōmó 〈方〉 به تأخیر انداختن

【拖泥带水】tuōní-dàishuǐ نامرتب، نامربوط، درهم وبرهم، آشفته:文章写得～。این مقاله آشفته ونامربوط نوشته شده است./办事～ در كار نامرتب وشلوغ بودن

【拖欠】tuōqiàn عقب افتادن قرض وبدهی، پس افتادن:～税款 پرداخت مالیات

【拖三拉四】tuō sān lā sì انجام كاری به بهانه های مختلف به تأخیر انداختن

【拖沓】tuōtà كند، بطیء، با تأخیر

【拖堂】tuōtáng (معلم) كلاس را به طول كشاندن

【拖腿】tuōtuǐ مانع كسی شدن، كسی را به عقب كشیدن

【拖网】tuōwǎng دام یا توركیسه ای كه در ته دریا كشیده می شود:～渔船 كرجی ماهیگیری با توركیسه ای

【拖鞋】tuōxié دم پایی، كفش راحتی

【拖延】tuōyán موكول كردن، به تأخیر انداختن:期限快到,不能再～了。آخرین مهلت نزدیك شده است، دیگر نمی توانیم تأخیر كنیم/～时间 به دفع الوقت گذراندن/～战术 تاكتیك تأخیر كردن

【拖油瓶】tuōyóupíng ①(指妇女带着前夫的子女再嫁) (زن) همراه بافرزندان شوهر قبلی ازدواج كردن ②(再嫁时所带的子女) فرزندان شوهر قبلی كه در موقع ازدواج مجدد همراه به خانه شوهر جدید آورده شوند

【拖债】tuōzhài پرداخت وام را به تأخیر انداختن

脱 tuō ①(脱落)(مو یا پوست) ریختن:他脸晒～皮了。صورتش بر اثر آفتاب زدگی پوسته شد./头发～光了。موهای سرش ریخت. ②(除去) در آوردن:～鞋 در آوردن كفش/～帽 برداشتن كلاه ③(脱离) گریختن، در آمدن:～险 رها شدن از بند/～榫 رها شدن از بند، گریز از خطر ④(漏掉) افتادن:这一行里～了三个字。در این سطر سه كلمه افتاده است. ⑤〈书〉(轻慢) حقیر شمردن، بی اعتنایی كردن ⑥〈书〉(倘若) اگر، چنانچه ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【脱靶】tuōbǎ خطا كردن تیر

【脱班】tuōbān ①(上班迟到)(برای كار) دیر شدن ②(运输工具误点) دیر رسیدن اتوبوس، قطار و...

【脱产】tuōchǎn مرخصی از كار(برای تحصیل):～学习一年 مرخصی از كار برای تحصیل یك ساله/～干部 كارمندانی كه برای تحصیل موقتا از كار تولیدی دست می كشند

【脱除】tuōchú نجات یافتن:～危险 از خطر نجات یافتن

【脱党】tuōdǎng استعفا از عضویت حزب، كناره گیری از حزب

【脱发】tuōfà 〈医〉 (طب) ریزش مو

【脱肛】tuōgāng 〈医〉 (طب) پایین افتادگی مقعد

【脱稿】tuōgǎo به پایان رسیدن نوشته:这本书已～。تالیف این كتاب به پایان رسیده وآماده چاپ است.

【脱钩】tuōgōu قطع رابطه كردن

【脱轨】tuōguǐ از خط خارج شدن:火车～了。قطار از خط خارج شد.

【脱货】tuōhuò (كالا) برای مدتی كم یاب شدن

【脱缰之马】tuō jiāng zhī mǎ اسب افسار گسیخته ــ كنایه از خارج از كنترل بودن چیزی:物价飞腾,有如～。افزایش قیمت مانند اسب افسار گسیخته مهار نشدنی بود.

【脱胶】tuōjiāo ①(附着物脱落) جدا شدن یا كنده شدن قطعات بهم چسبیده:这件橡皮玩具～了。این اسباببازی لاستیكی قطعه قطعه واز هم پاشیده شد. ②〈化〉 ماده چسبناك یا صمغ چیزی را گرفتن:生丝～ صمغ گیری از ابریشم خام

【脱节】tuōjié از هم جدا شدن، جدایی پذیر بودن:管子焊得不好,容易～。لوله هایی كه خوب بهم جوش نخورده باشد، بآسانی از هم جدا می شود./理论不要与实践～。تئوری نباید از عمل جدایی پذیر باشد.

【脱臼】tuōjiù 〈医〉 در رفتگی استخوان یا مفصل

【脱壳机】tuōkéjī 〈农〉 دستگاه پوست كنی، پوست گیر

【脱空】tuōkōng ①(落空) تحقق نیافتن ②〈方〉(说谎) تقلب كردن، دروغ گفتن

【脱口而出】tuō kǒu ér chū بدون تأمل چیزی گفتن

【脱蜡】tuōlà 〈石油〉 (از نفت) موم گیری

【脱懒】tuōlǎn تنبلی كردن

【脱离】tuōlí بریدن از كسی یا چیزی، جدا شدن:～群众 از مردم بریدن/～实际 از واقعیت به دور افتادن/使双方武装力量～接触 نیرو های مسلح دو طرف را از هم جدا كردن/推行～接触政策 سیاست جدایی از تماس باهم را به اجرا در آوردن/～关系 قطع رابطه كردن/病人～危险了。از بیمار رفع خطر شد.

【脱粒】tuōlì 〈农〉 ①(使子实脱落) خرمن كوبیدن:～机

پوست کندن، پوست گرفتن (脱壳) ② خرمن کوب

【脱磷】 tuōlín 〈化〉 (شیمی) فسفرگیری

【脱硫】 tuōliú 〈化〉 سولفور گیری : ~原油 نفت خام سولفورگرفته

【脱漏】 tuōlòu از قلم افتادن ، حذف شدن : 这里~了一行。 در اینجا یك سطر افتاد گی دارد. / 针~ نخ چیزی در رفتن (پارچهٔ بافتنی)

【脱落】 tuōluò ریختن : 毛发~ ریخته شدن موی کسی / 门的把手~了。 دستهٔ در کنده شده است. / 墙上石灰已经~了。 گچ دیوار طبله کرده است. / 蕾铃~ ریختن قوزه های جوانهٔ پنبه

【脱毛】 tuōmáo ریختن پشم : 那只骆驼脱了毛。 پشم آن شتر، تازه ریخته است.

【脱帽】 tuōmào کلاه از سر برداشتن (برای احترام) : ~致敬 کلاه از سر برداشتن برای ادای احترام / ~默哀 کلاه از سر برداشتن و با سکوت ادای احترام کردن به مرده

【脱模】 tuōmú (ریخته گری) از قالب در آوردن

【脱泡】 tuōpào 〈纺〉 هوای چیزی را بیرون کشیدن : ~桶 اسباب مکندهٔ هوا

【脱坯】 tuōpī خشت زنی، خشت را قالب زدن

【脱皮】 tuōpí پوست انداختن

【脱贫】 tuōpín از فقرو تهیدستی نجات یافتن

【脱期】 tuōqī به موقع از چاپ بیرون نیامدن (مجله)

【脱氢】 tuōqīng 〈化〉 هیدروژن چیزی را گرفتن

【脱洒】 tuōsǎ 〈书〉 آزاد وطبیعی

【脱色】 tuōsè ①(去掉原来的色素) بی رنگ کردن، رنگ زدایی کردن : ~剂 مواد رنگ زدایی ②(退色) رنگ باختن

【脱身】 tuōshēn خود را آزاد ساختن، خود را رهانیدن : 我事情太多,不能~。 آنقدر گرفتارم که نمی توانم خود را خلاص کنم.

【脱手】 tuōshǒu ①(脱开手) از دست در رفتن : 他用力一扔,石块~飞了出去。 او با قوت سنگ را به هوا پرتاب کرد. ②(卖出货物) فروختن، عرضه کردن، فروختن : 这些货不好~。 فروختن این اجناس مشکل است.

【脱水】 tuōshuǐ ①〈医〉 (طب) کم شدن آب بدن ②〈化〉 آب چیزی را گرفتن : ~机 دستگاه آب گیری / 蔬菜~ سبزیجات آب گرفته

【脱俗】 tuōsú منزه، مهذب

【脱胎】 tuōtāi ①(一种事物由另一种事物孕育变化而成) از شکم (یا بطن) چیزی بیرون آمدن، چیزی باعث پیدایش چیزی دیگر شدن ②〈工美〉 مراحل ساخت ظرف های لاکی بی بدنه : ~漆器 ظرف های لاکی بی بدنه

【脱胎换骨】 tuōtāi-huàngǔ تولد دو باره، تزکیهٔ نفس

【脱逃】 tuōtáo فرار کردن، گریختن : 临阵~ فرار از جنگ

【脱体】 tuōtǐ 〈方〉 شفا یافتن

【脱位】 tuōwèi 〈医〉 در رفتگی استخوان یا مفصل

【脱误】 tuōwù غلط، سهو، از قلم افتادگی

【脱险】 tuōxiǎn رهایی از خطر : 经过抢救,孩子~了。 پس از درمان فوری از بچه رفع خطر شد.

【脱销】 tuōxiāo فروخته شده، نایاب : 这本书~了。 این کتاب نایاب است.

【脱孝】 tuōxiào در آوردن لباس عزاداری (در پایان دورهٔ عزاداری)

【脱盐】 tuōyán نمك گیری از خاك

【脱氧】 tuōyǎng 〈化〉 اکسیژن چیزی را گرفتن، بی اکسیژن کردن : ~剂 مواد اکسیژن گیری

【脱颖而出】 tuō yǐng ér chū نوك تیز درفشی که از کیسه بیرون می آید ــ کنایه از اینکه توانایی کسی خود بخود آشکار می گردد

【脱羽】 tuōyǔ (پرندگان) پر و مو ریختن

【脱证】 tuōzhèng 〈中医〉 (طب چینی) روبه پایان آمدن نیروی حیاتی در مرحلهٔ حساس بیماری

【脱脂】 tuōzhī چربی چیزی را گرفتن : ~剂〈皮革〉 مواد چربی گیری / ~棉 پنبهٔ هیدروفیل (یا جذب کنندهٔ آب) / ~奶粉 شیر خشك چربی گرفته / ~乳 شیر چربی گرفته / ~纱布 پارچهٔ زخم بندی (یا گاز) جذب کنندهٔ آب

tuó

驮 tuó روی پشت بردن : 这头驴子能~三袋粮食。 این خر می تواند سه گونی غله حمل کند.
另见 duò

【驮畜】 tuóchù حیوان بارکش

【驮筐】 tuókuāng سبد کجاوه ای، دوسبد قرینه مخصوص بردن بار بوسیله حیوانات بارکش

【驮篓】 tuólǒu سبد کجاوه ای

【驮马】 tuómǎ اسب بارکش

陀 tuó

【陀螺】 tuóluó فرفره

【陀螺仪】 tuóluóyí 〈航空〉 ژیروسکوپ، گردش نما (اسبابی که حرکت وضعی زمین را نشان می دهد)

驼 tuó ①〈动〉 شتر ②(脊背弯曲) گوژ پشت

【驼背】 tuóbèi ①(驼背的人) آدم گوژپشت، آدم قوزداز ②(脊背弯曲) گوژپشت، قوزدار، خمیده، قوزکی

【驼峰】 tuófēng ①〈动〉 (شتر) کوهان ②〈交〉 تپهٔ گرد در محوطهٔ تپهٔ گرد برای اتصال دادن راه آهن : ~调车场 ایستگاه راه آهن در خط راه آهن

【驼铃】 tuólíng زنگوله زیر گردن شتر

【驼鹿】 tuólù 〈动〉 گوزن شمالی در کانادا و آمریکای شمالی

【驼绒】 tuóróng ①(骆驼的绒) کرك شتر ②(用驼绒织的东西) پارچهٔ بافته شده با کرك شتر

【驼色】 tuósè رنگ شتری

【驼子】 tuózi 〈口〉 آدم گوژپشت، آدم قوزی

沱 tuó 〈方〉 خلیج کوچکی در رودخانه (غالبا در نام های مکان بکار برده می شود)

【沱茶】 tuóchá نوعی چای چینی که برگهای چای به صورت

(کاسه بهم فشرده وخشك می شود)

坨 tuó

【坨子】tuózi ①(成块)کلوخ:泥～ تودهٔ گل ②(成堆) توده، انباشته:盐～ تودهٔ نمك

柁 tuó 〈建〉تیرحمال، تیر آهن

砣 tuó ①(秤砣)وزنهٔ ترازو ②(碾砣)غلتك سنگی ③(用砣子打磨玉器)تراشیدن وپرداخت کردن سنگ یشم با چرخ سنباده

【砣子】tuózi چرخ سنباده برای پرداخت وتراش یشم

鸵 tuó شتر مرغ

【鸵鸟】tuóniǎo شتر مرغ:～政策 سیاست شترمرغانه

跎 tuó 见"蹉跎"cuōtuó

酡 tuó 〈书〉بر افروخته(یا سرخ) شدن چهره بر اثر باده گساری

橐 tuó ①〈书〉(一种口袋)نوعی توبره ②〈象〉～～的脚步声 صدای پا

鼧 tuó

【鼧鼥】tuóbá نام کهن موش خرمای کوهی

鼍 tuó 〈动〉تمساح چینی

tuǒ

妥 tuǒ ①(妥当)جور، درخور، مناسب، شایسته:欠～ نامناسب، نه چندان رضایت بخش/请～为保存。 لطفا آنرا به دقت نگهداری کنید./以上意见～否,请指示。 لطفا در مورد مناسب بودن یا مناسب نبودن این پیشنهاد ها اظهار نظر فرمایید. ②(齐备;停当)[多用在动词后]آماده، حاضر:款已备～。 پول آماده است./事已办～。 کار فیصله یافت.

【妥便】tuǒbiàn مناسب، درخور

【妥当】tuǒdàng جور، درخور، مناسب، شایسته:办得很～。 کار به شایستگی انجام گرفته است.

【妥善】tuǒshàn صحیح، درخور، مناسب:～安排 ترتیبات مناسب دادن/问题比较复杂,需要～处理。 مساله بسیار پیچیده است ونیاز به بررسی مناسب دارد./双方全权代表互相校阅全权证书,认为～后,签定了下列协定。 نمایندگان تام‌الاختیار طرفین اختیارنامه های یکدیگر را بررسی کردند و آنها را صحه گذاشتندو سپس معاهدهٔ زیر را منعقد ساختند.

【妥适】tuǒshì درخور، مناسب:这种贵重物品须保藏在～的地方。 این اشیاء گرانبها باید در جای مناسب نگهداشته شود.

【妥帖】tuǒtiē درخور، بجا، مناسب:看来这段译文不十分～。 چنین به نظر می رسد که این ترجمه چندان شایسته نیست.

【妥协】tuǒxié سازش کردن:达成～ به سازش ومصالحه رسیدن/～性 سازش گرایی

庹 tuǒ 〈量〉فاصله بین دو دست

椭 tuǒ

【椭率】tuǒlǜ 〈率〉بیضیت (ریاضی)

【椭圆】tuǒyuán 〈数〉بیضی (ریاضی):～截面 برش بیضی/～柱面 استوانهٔ بیضوی/～星云〈天〉سحاب بیضوی (نجوم)/～锥面 مخروط بیضوی

tuò

拓 tuò آباد کردن زمین بکر، آبادسازی:开～边远地区 آباد کردن مناطق مرزی
另见 tà

【拓地】tuòdì توسعه طلبی

【拓荒】tuòhuāng آباد سازی زمین بکر:～者 آباد کننده، پیش آهنگ، راه گشا

【拓落】tuòluò 〈书〉①(失意)نا کام شدن، مأیوس شدن ②(宽广)وسیع، گشاده

【拓扑学】tuòpūxué 〈数〉توپولوژی (ریاضی)

【拓展】tuòzhǎn گستردن، توسعه دادن

柝 tuò 〈书〉چوبکی که پاس دار شب هنگام برای اعلام وقت به صدا در می آورد

唾 tuò ①(唾液)آب دهان، بزاق، خدو ②(吐唾沫)تف کردن، انداختن آب دهان

【唾骂】tuòmà تف انداختن وفحش دادن

【唾沫】tuòmo آب دهان، بزاق

【唾弃】tuòqì طرد کردن، راندن، به کنار زدن:逆历史潮流而动的人终将被人民所～。 کسانیکه برخلاف جریان تاریخ عمل می کنند، سرانجام بدست تاریخ طرد خواهند شد.

【唾手可得】tuò shǒu kě dé سهل الوصول بودن

【唾涎】tuòxián آب دهان، بزاق، خدو

【唾液】tuòyè آب دهان، بزاق، خدو:～腺 غدهٔ بزاقی

萚 tuò 〈书〉پوست یا برگ های ریخته شده از درخت

魄 tuò 见"落拓(魄)" luòtuò
另见 bó;pò

箨 tuò 〈书〉غلاف جوانهٔ خیزران

W

wā

凹 wā 同"洼"wā [多用于地名]
另见 āo

洼 wā ①(凹陷)گود افتاده، تو رفته:这地太～,不适于种棉花。این زمین بسیار گود است وبرای کاشتن پنبه مناسب نیست. ②(凹陷的地方)زمین تو رفته، منطقه‌ٔ گود افتاده

【洼地】wādì زمین تو رفته، منطقه‌ٔ گود افتاده

【洼陷】wāxiàn (زمین) تورفته، گود شده، گود افتاده

【洼子】wāzi زمین گود افتاده که در آن آب جمع می‌شود

挖 wā کندن، حفر کردن:～井 چاه کندن／～隧道 تونل حفر کردن／～防空洞 پناهگاه ضدهوایی حفر کردن／～塘泥 لجن را از حوض در آوردن／～出教唆者 تبهکار محرك را از لانه‌اش در آوردن وآشکار کردن

【挖补】wābǔ با تعویض آن قسمت آسیب دیده را مرمت کردن

【挖槽机】wācáojī 〈机〉دستگاه شیارکن

【挖耳】wā'ěr گوش پاك کن

【挖方】wāfāng 〈建〉①(开挖土石方)(سنگ یا خاك را) حفر کردن ②(开挖的土石方)حجم مکعب سنگ یا خاك حفر شده

【挖根】wāgēn ریشه‌کن کردن:检查错误要从思想上～。وقتی که ما اشتباه خود را بررسی می‌کنیم، باید ریشه‌ٔ فکری آن را مورد تحلیل قرار دهیم.

【挖沟机】wāgōujī ماشین حفار خندق

【挖掘】wājué حفر کردن، از زیر خاك در آوردن:～古物 آثار قدیمی را از زیر خاك در آوردن／～地下财富 حفر کردن برای پیدا کردن گنج／～企业潜力 نیروی بالقوه وذخیره‌ٔ یك مؤسسه‌ٔ صنعتی را بیرون کشیدن

【挖掘机】wājuéjī دستگاه حفاری:履带式～ دستگاه حفاری کاترپیلار 又作"挖土机"

【挖空心思】wā kōng xīnsī [多含贬义]بشدت بر مغز خود فشار آوردن(بیشتر برای انجام کار بد)

【挖苦】wāku حرف‌های طنزآمیز زدن:那话是～我的。آن سخن طنزآمیز بود／～话 سخن کنایه‌دار متوجه من است.

【挖泥船】wāníchuán کشتی لاروب

【挖潜】wāqián نیروی ذخیره را کشف کردن واز آن استفاده نمودن

【挖墙脚】wāqiángjiǎo 〈口〉خراب کردن چیزی از اساس وپی:这就等于挖本单位的墙脚。این در حکم از زیر خراب کردن بنای واحد خویش است.

【挖肉补疮】wā ròu bǔ chuāng 见"剜肉补疮"wān ròu bǔ chuāng

哇 wā 〈象〉[形容呕吐声、哭声等]:～地一声哭了起来 ناگهان به گریه افتادن
另见 wa

【哇啦】wālā همهمه، سروصدا، غوغا

蛙 wā قورباغه

【蛙鸣】wāmíng صدای غورباغه

【蛙人】wārén مرد غورباغه‌ای، غواص

【蛙式打夯机】wāshì dǎhāngjī دستگاه زمین سفت‌کن بشکل قورباغه

【蛙泳】wāyǒng 〈体〉شنای غورباغه:～蹬腿 لگد غورباغه‌ای در شنا

娲 wā الهه در افسانه‌های قدیمی چین

wá

娃 wá ①(小孩)کودك، طفل ②〈方〉(初生动物)نوزاد حیوان:鸡～ جوجه

【娃娃】wáwa کودك، طفل:胖～ کودك چاق／～床 تختخواب بچه که اطراف آن میله دارد

【娃娃鱼】wáwayú سمندر بزرگ (نوعی ماهی گرانبهاوکم یاب در چین)

【娃仔】wázǎi 〈方〉کودك،طفل

【娃子】wázi ①〈方〉(小孩儿)کودك، طفل ②〈方〉(初生的动物)نوزاد حیوان:猪～ بچه‌ٔ خوك ③〈旧〉(奴隶)غلام، نوکر

wǎ

瓦 wǎ ①(建筑材料)سفال، آجرکاشی:无棱～ سفال ساده، آجرکاشی ساده ②(用泥土烧成的)از گل پخته ساخته شده:～器 ظروف گلی ③〈电〉وات (واحد اندازه‌گیری الکتریسیته)

另见 wà

【瓦当】wǎdāng 〈考古〉آجرکاشی روی پیش‌آمدگی لبهٔ بام

【瓦房】wǎfáng خانهٔ آجری، خانهٔ سفال پوش

【瓦工】wǎgōng ①(指工作)آجرچینی، سفال‌چینی ②(指工人)بنای آجرچین، بنای سفال‌چین

【瓦棺】wǎguān تابوتی که درقدیم از گل پخته ساخته می‌شد

【瓦灰】wǎhuī خاکستری تیره

【瓦匠】wǎjiàng بنای آجرچین، بنای سفال‌چین

【瓦解】wǎjiě از هم پاشیدن، فرو ریختن، متلاشی شدن: ~敌军 صفوف دشمن را از هم پاشیدن / 傀儡政权已经土崩~了。رژیم پوشالی فرو ریخته است. / 经过三个月战斗，敌军全线~。پس از سه ماه نبرد، تمام جبههٔ دشمن متلاشی شد.

【瓦解冰消】wǎ jiě bīng xiāo 见"冰消瓦解"bīng xiāo wǎ jiě

【瓦楞】wǎléng ①〈建〉ردیف‌های سفال روی بام ②(波浪形的)موجی: ~铁皮 ورقهٔ آهن موجی / ~纸 کاغذ موجی

【瓦砾】wǎlì پاره آجرها، توده‌های سنگ متراکم: 成了一片~ به پاره آجرها تبدیل شدن

【瓦亮】wǎliàng بسیار درخشان

【瓦垄】wǎlǒng 见"瓦楞"①

【瓦垄子】wǎlǒngzi 〈动〉نوعی صدف خوراکی

【瓦圈】wǎquān حلقهٔ فولادی(چرخ دوچرخه،چرخ درشکه‌و..)

【瓦全】wǎquán 见"宁为玉碎，不为瓦全"nìng wéi yù suì, bù wéi wǎ quán

【瓦舍】wǎshè خانهٔ آجری

【瓦时】wǎshí 〈电〉مقدار مصرف برق بر حسب وات در ساعت

【瓦斯】wǎsī گاز: ~爆炸 انفجار گاز / ~筒 سیلندر گاز

【瓦特】wǎtè 〈电〉(واحد اندازه‌گیری الکتریسیته) وات: ~计 وات سنج

【瓦砚】wǎyàn مرکب‌دان آجری در قدیم

佤 Wǎ

【佤族】Wǎzú «وا» ـ نام یکی از اقلیت‌های ملی که در استان «یون نان» زندگی می‌کنند

wà

瓦 wà با سفال فرش کردن، سفال پوشیدن

另见 wǎ

【瓦刀】wàdāo کاردك بنای آجر چین

袜 wà (短筒)جوراب ساقه‌کوتاه؛(长筒)جوراب ساقه‌بلند

【袜带】wàdài بند جوراب

【袜套】wàtào جوراب بی‌کفه

【袜筒】wàtǒng ساقهٔ جوراب

【袜子】wàzi (短筒)جوراب ساقه‌کوتاه؛(长筒)جوراب ساقه‌بلند

腽 wà

【腽肭脐】wànàqí 〈中药〉آلت مردی وخایهٔ سگ آبی که در طب چینی بکار می رود

【腽肭兽】wànàshòu 〈动〉سگ آبی

wa

哇 wa 〈助〉["啊"受到前一个字收音 u 或 ao 的影响而发生的变音]: 你怎么还不走~？ چرا هنوز نرفته‌اید؟ / 你好~？ خوب، حال شما چطور است ؟

另见 wā

wāi

歪 wāi ①(斜)کج، اریب، منحنی: ~戴帽子 بطور اریب کلاه برسر نهادن / 这堵墙有点~。این دیوار کمی کج است. / 小女孩儿~着头聚精会神地听故事。دخترك در حالیکه سرش به یك طرف متمایل بود با تمام توجه به داستان گوش می‌داد. ②(不正当)نادرست، کج، انحرافی: ~主意 نظر نادرست / ~道理 دلیل غیرموجه ③(侧身躺着休息)پهلو نهادن و استراحت کردن

【歪才】wāicái آدم با اندیشهٔ کج و بی‌راه

【歪词儿】wāicír حرف‌های ناگوار وبی‌منطق

【歪打正着】wāidǎ-zhèngzháo بر حسب تصادف به هدف اصابت کردن

【歪风】wāifēng روندهای ناسالم و: ~邪气 روند ناسالم / 打击~，发扬正气 با روندهای ناسالم مبارزه کردن و روحیهٔ درست را بار آوردن رسم‌های ناپسند

【歪楞】wāileng 〈方〉کج

【歪理】wāilǐ دلیل غیرموجه

【歪门邪道】wāimén-xiédào 见"邪门歪道"xiémén-wāidào

【歪扭】wāiniǔ کج، غیرراست

【歪七扭八】wāi qī niǔ bā کج، اریب، غیر راست

【歪曲】wāiqū تحریف کردن، بد گردانیدن، بد تعبیر کردن، بد جلوه دادن: ~事实 حقایق را تحریف کردن / ~作者原意 منظور مؤلف را بدتفسیر کردن(یا تحریف کردن) / ~别人的话 سخن دیگران را بد تعبیر کردن

【歪诗】wāishī شعر ناپسند و زشت، شعر بی‌مایه

【歪歪扭扭】wāiwāiniǔniǔ کج، اریب، بی‌شکل و بهم تاب خورده: 字写得~ بد خط بودن

【歪斜】wāixié کج، اریب، مایل

㖞 wāi (دهان) کج: 口眼~斜 چشم و دهان کج داشتن

【㖞僻不遂】wāipì bùsuí 〈中医〉فلج صورت و نصف بدن پس از سکته

wǎi

崴 wǎi ①(山路不平)(راه کوهستانی) ناهموار، شیاردار

②（扭伤）رگ به رگ ~ 了 把脚：رگ‌برگ شدگی، پیچش شدن قوزك پا

【崴泥】wǎiní 〈方〉به وضع مشکل افتادن، موفق نشدن

【崴子】wǎizi 〈方〉①（河流）پیچ رودخانه ②（山弯曲的地方）پیچ کوه

wài

外 wài ①（外边；外部）خارج، بیرون：~ 屋 اطاق بیرونی/ ~ 省 استانهای دیگر ② （别的）دیگر：~ 窗 خارج از پنجره ③（外国）خارجی، بیگانه：~ 商 تاجران بیگانه / 对 ~ 贸易 بازرگانی خارجی ④（母亲、姐妹或女儿方面的亲戚）（خویشاوندان）متعلق به مادر، خواهران یا دختران：~ 孙 پسر دختر، نوه ⑤（关系疏远的）نه متعلق به یك سازمان، کلاس ... و...، نه دارای خویشاوندی نزدیك：~ 客 مهمانی که خویشاوند نباشد / 见 ~ کسی را خودمانی ندانستن / 电话不 ~ 借。 تلفن مورد استفاده عمومی نیست. ⑥（以外）به علاوه، به غیراز این：此 ~ به علاوه / 预算 ~ 的开支 هزینه خارج از بودجه ⑦（非正式的）غیر رسمی：~ 传 بیوگرافی غیر رسمی

【外邦】wàibāng 〈书〉کشور بیگانه

【外币】wàibì پول خارجی، ارز

【外边】wàibian ①（某一范围以外的地方）بیرون، خارج از محوطه معین：到 ~ 散步 برای گردش بیرون رفتن / ~ 有人敲门。 کسی از بیرون در می‌زند. ②（外地）جای غیراز جایی که کسی در آنجا زندگی یا کار کند：她儿子在 ~ 工作。 پسرش در جای دور از خانه خود کار می‌کند. / 他是本地人，但在 ~ 工作。 او اهل این محل است اما در جای دیگری کار می‌کند. ③（表面）روی چیزی، سطح چیزی：行李卷儿 ~ 裹上一层塑料布 دور رختخواب سفری یك ورقه پلاستیکی پیچیدن

【外表】wàibiǎo صورت ظاهری، سطح چیزی：事物的 ~ صورت ظاهری اشیاء / 从 ~ 看人 از ظاهر مردم قضاوت کردن / 这种产品只是 ~ 美观。 این نوع محصول فقط ظاهرش خوب است.

【外宾】wàibīn مهمان خارجی

【外部】wàibù بیرونی، خارجی：事物的 ~ 关系 روابط بیرونی اشیاء / ~ 世界 جهان بیرونی

【外埠】wàibù شهر هائی غیر از شهر محل اقامت کسی

【外层空间】wàicéng kōngjiān فضای خارج از جو：~ 导弹 موشك فضای خارج از جو

【外层焰】wàicéngyàn 〈化〉（شیمی）شعله بیرونی

【外场】wàichǎng 〈棒、垒球〉（بیس بال）میدان بیرونی：~ 手 بازیگر میدان بیرونی

【外出】wàichū بیرون رفتن

【外出血】wàichūxuè 〈医〉خونریزی بیرونی

【外带】wàidài ①（外胎）لاستیك：~ 和里带都扎穿了。 لاستیك بیرونی ولاستیك توپی هردو پنچر شده است. ②（又加上）علاوه بر این：这个厂生产农业机械，~ 修理各种农具。 این کارخانه ماشین آلات کشاورزی را تولید می‌کند و علاوه بر این ابزار کشاورزی را نیز تعمیر می‌نماید.

【外待】wàidài کسی را بیگانه دانستن

【外敌】wàidí دشمن خارجی

【外地】wàidì جاهائی غیر از محل زندگی کسی：~ 来的人 اهالی شهرهای دیگر / 代表团将在首都停留三天，然后再到 ~ 去。 هیئت نمایندگی مدت سه روز در پایتخت کشور توقف خواهد کرد و سپس به جاهای دیگر کشور عزیمت خواهد نمود.

【外电】wàidiàn خبرها از خبرگزاری‌های خارجی：据 ~ 报导 طبق گزارش‌ها از خبرگزاری‌های خارجی

【外调】wàidiào ①（调出）(مواد یا پرسنل را) به محل‌های دیگر منتقل کردن：~ 物资 کالا هایی که برای انتقال به محل‌های دیگر اختصاص داده می شود ②（到外单位调查）به واحدهای دیگر رفتن وکار تحقیقاتی را انجام دادن

【外毒素】wàidúsù 〈医〉(طب) سم خارجی (میکروب)

【外耳】wài'ěr 〈生理〉گوش بیرونی، گوش خارجی

【外耳道】wài'ěrdào 〈生理〉مجرای بیرونی شنوایی

【外分泌】wàifēnmì 〈生理〉مترشحه خارجی：~ 腺 غده مترشحه خارجی

【外敷】wàifū 〈医〉گذاشتن (مرهم و...)：~ 药 دارو برای استعمال خارجی

【外感】wàigǎn 〈中医〉(طب چینی) بیماری ناشی از عوامل درونی

【外港】wàigǎng بندر خارجی در مجاورت آن شهر که اصلا بندر یا بندر خوبی نداشته باشد

【外公】wàigōng 〈方〉پدر بزرگ (از جانب مادر)

【外功】wàigōng تمرین‌ها برای تقویت عضله‌ها واستخوان‌ها

【外观】wàiguān ظاهر، صورت ظاهری：这座大楼 ~ 很美。 این بنا خیلی زیبا به نظر می‌آید.

【外官】wàiguān ماموری که بیرون از پایتخت کشور انجام وظیفه می‌داد 又作“外任”

【外国】wàiguó کشور خارجی：~ 朋友 دوست خارجی / 从 ~ 来 از کشور خارجی آمدن / 到 ~ 去 به کشور خارجی رفتن / ~ 人 خارجی‌ها / 干涉 مداخله بیگانه

【外国语】wàiguóyǔ زبان خارجی：~ 学院 انستیتوی زبانهای خارجی

【外果皮】wàiguǒpí 〈植〉پوسته خارجی قسمت نرم میوه

【外海】wàihǎi ناحیه دریایی که از خشکی دور باشد

【外行】wàiháng ①（无经验）ناشی، بی تجربه، غیر وارد：说 ~ 话 ناشیانه حرف زدن ②（指人）آدم ناشی：种庄稼他可不是 ~。 او در کار کشاورزی به هیچوجه ناشی نیست.

【外号】wàihào کنیه، نام خودمانی：起 ~ کنیه دادن

【外患】wàihuàn تجاوز بیگانه：内忧 ~ ناآرامی درونی وتجاوز بیگانه

【外汇】wàihuì پول خارجی، ارز：~ 储备 ذخیره پول خارجی / ~ 兑换处 محل مبادله پول خارجی / ~ 兑换率 نرخ مبادله ارز / ~ 兑换券 اسکناس مبادله ارز خارجی / ~ 官价 نرخ رسمی ارز / ~ 管理 کنترل ارز، نظارت بر پول خارجی / ~ 行情 وضع بازار ارز / ~ 交易 معاملات ارزی / ~ 平价 برابری پول خارجی / ارز خارجی

~收入 درآمدهای ارزی

【外货】wàihuò کالاهای خارجی، اجناس ورودی

【外籍】wàijí تابعیت خارجی: ~华人 خارجیان چینی تبار / ~工人 پرسنل خارجی

【外寄生物】wàijìshēngwù انگل خارجی، انگل بیرون زی

【外加】wàijiā بیشتر، اضافی، افزوده: 给你们十份报纸，~三本小册子。به شما ده نسخه روزنامه می‌دهیم، باضافه سه نسخه جزوه. / ~电压 ولتاژ افزوده

【外间】wàijiān ①(通外面的房间) اطاق بیرونی ②(外部世界) جهان بیرونی

【外江】wàijiāng 〈方〉 جای دیگر، محل دیگر

【外交】wàijiāo دیپلماسی، امورخارجه: 进行~访问 به بازدید سیاسی پرداختن / 建立大使级的~关系 روابط سیاسی را به سطح سفارت بر قرار ساختن / 通过~途径解决 از مجراهای دیپلماتیک حل وفصل شدن / ~部 وزارت امور خارجه / ~部长 وزیر امور خارجه / ~辞令 زبان دیپلماتیک / ~代表机构 سفارت خانهٔ دائمی خارجی، نمایندگی دیپلماتیک (سیاسی) / ~护照 گذرنامهٔ سیاسی / ~惯例 رسم دیپلماتیک / ~官 دیپلمات / ~机关 ارگان‌های دیپلماتیک / ~豁免权 مصونیت دیپلماتیک / ~路线 خط مشی دیپلماتیک / ~礼节 تشریفات دیپلماتیک / ~家 دیپلمات / ~签证 روادید (یا ویزای) دیپلماتیک / ~人员 پرسنل دیپلماتیک / ~人员服务局 ادارهٔ سرویس برای افراد دیپلماتیک / ~使节 فرستادهٔ دیپلماتیک، دیپلمات (یانمانیدهٔ سیاسی) / ~使命 مأموریت دیپلماتیک / ~使团 کور دیپلماتیک / ~使团团长 رئیس کور دیپلماتیک / ~特权 اختیارات دیپلماتیک / ~途径 مجرای دیپلماتیک / ~头衔 لقب دیپلماتیک / ~文书 مکاتبات دیپلماتیک / ~信使 پیك سیاسی / ~信袋 کیسهٔ محتوای اسناد دیپلماتیک / ~政策 سیاست خارجی

【外角】wàijiǎo 〈数〉 زاویهٔ خارجه

【外接圆】wàijiēyuán 〈数〉 (ریاضی) دایرهٔ بیرونی (Circumcircle)

【外界】wàijiè ①(某物体以外的空间) دنیای بیرونی، دنیای خارجی: 对~的认识 شناسایی دنیای خارجی ②(某集体以外的社会) بیرون: 向~征求意见 تقاضا از مردم برای اعلام نظرها و پیشنهادهای خود / 顶住~的种种压力 در مقابل انواع فشارهای بیرونی ایستادن

【外景】wàijǐng 〈戏剧〉 صحنهٔ خارج از اطاق (电影) شات: 拍摄~ صحنه ای را در محل شات کردن: صحنه در محل

【外径】wàijìng 〈机〉 قطر بیرونی دایره

【外科】wàikē 〈医〉 جراحی: ~病房 اطاق بیمار عمل جراحی / ~学 علم جراحی / ~医生 جراح / ~手术 عمل جراحی

【外壳】wàiké پوسته، پوشش خارجی: 热水瓶~ پوستهٔ خارجی، غلاف فلاسك / 电池~ پوشش باطری

【外快】wàikuài درآمد اضافی

【外来】wàilái بیرون، خارجی، بیگانه: ~干涉 مداخلهٔ بیگانه / ~户 خانوادهٔ غیر محلی / ~干部 کادر غیر محلی / ~语 واژهٔ بیگانه، واژهٔ عاریه

【外力】wàilì ①(外部的力量) نیروی بیرونی ②〈物〉 (فیزیك) قدرت بیرونی

【外流】wàiliú (از کشور) بیرون رفتن چیزی: 黄金~ بیرون رفتن طلا / 劳动力~ بیرون رفتن نیروی کار / 人才~ فرار مغزها

【外流河】wàiliúhé رودخانه‌ای که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به دریا می ریزد

【外路】wàilù غیر از محل خود: ~货 اجناس غیر از محل خود / ~人 اهالی غیر از محل خود

【外露】wàilù ظاهر شدن

【外贸】wàimào 〈简〉(对外贸易) تجارت، بازرگانی خارجی: ~部 وزارت بازرگانی خارجی

【外貌】wàimào قیافه، صورت، صورت ظاهری

【外面】wàimian بیرون: 把椅子搬到~去 صندلی را بیرون بردن / 今天我要在~吃饭。امروز من بیرون غذا می‌خورم.

【外面儿光】wàimiànrguāng ظاهر خوب اما فریبنده: 做事要考虑实际效果，不能追求~。ما در انجام کارها باید به نتایج واقعی آنها توجه داشته باشیم نه به تظاهر و خودنمائی.

【外婆】wàipó 〈方〉 مادر بزرگ (مادری)

【外戚】wàiqī خویشاوندان شاه یا امپراطور از جانب مادر یا زنش

【外强中干】wàiqiáng-zhōnggān در ظاهر نیرومند اما در باطن ضعیف: 帝国主义是~的纸老虎。امپریالیسم ببر کاغذی است که ظاهرش نیرومند اما باطنش ضعیف می‌باشد.

【外侨】wàiqiáo اتباع خارجی

【外切多边形】wàiqiē duōbiānxíng 〈数〉 (ریاضی) کثیر الاضلاع بیرونی (Circumscribed figure)

【外勤】wàiqín ①(在外面进行的工作) کاری که در صحرا خارج از دفتر انجام داده شود (مانند مساحی کردن، خبر جمع‌آوری کردن) ②(从事外勤工作的人) پرسنل صحرایی

【外倾】wàiqīng 〈心〉 (روان شناسی) بیرون گرایی

【外圈】wàiquān 〈体〉 مسیر بیرونی مسابقات که با خط کشی مشخص می‌شود

【外人】wàirén ①(非亲非友或某个范围以外的人) آدم بیگانه، آدم غیر دوست یا خویشاوند: 别客气，我又不是~。تعارف نکنید، من بیگانه نیستم. / 不足为~道也 به بیگانگان قابل ذکر نبودن / 你说吧，这里没~。بگو، تومیان دوستان خود هستی. ②(外国人) آدم خارجی

【外伤】wàishāng 〈医〉 زخم، آسیب، ضربه: ~性休克 شوك ضربه‌ای / ~学 علم جراحت شناسی، مبحث زخم و ضربه

【外生殖器】wàishēngzhíqì 〈生理〉 آلت تناسلی بیرونی

【外甥】wàisheng پسر خواهر، خواهر زاده

【外甥女】wàishengnǚ دختر خواهر، خواهرزاده

【外事】wàishì امور خارجه: ~往来 ارتباطات با کشورها یا سازمانهای خارجی / ~处 ادارهٔ روابط بین‌المللی

【外饰】wàishì تزیینات بیرونی

【外手】wàishǒu (در موقع راندن گردونه یا اداره کردن یك ماشین) جانب دست راست

【外孙】wàisūn پسر دختر، نوه

【外孙女】wàisūnnǚ دختر دختر، نوه

【外胎】wàitāi لاستیك بیرونی
【外逃】wàitáo ①(逃往外地)به جای دیگر فرار کردن ②(逃离本国)از کشور خود فرار کردن
【外套】wàitào ①(大衣)پالتو ②(罩在外面的西式短外衣)بالاپوش، روپوش
【外听道】wàitīngdào 〈生理〉مجرای بیرونی شنوایی
【外头】wàitou بیرون:汽车在~。/ماشین در بیرون است. 这事儿~全知道了。حتی کسانی که در بیرون هستند از این موضوع اطلاع دارند. /夏天我常在~睡。در تابستان غالبا بیرون می خوابم.
【外围】wàiwéi پیرامون، اطراف:首都~/پیرامون پایتخت /~防线 خط دفاع پیرامون /党的~组织 سازمانهای دور از حزب
【外文】wàiwén زبان خارجی
【外侮】wàiwǔ تجاوز خارجی:抵御~ مبارزه علیه تجاوز خارجی کردن
【外务】wàiwù ①(本身职务以外的事)امور خارج از کار خود ②(外事)امور خارجه
【外骛】wàiwù حواس پرتی
【外线】wàixiàn ①〈军〉خطوط خارجی:~作战 در خطوط خارجی نبرد کردن ②(电话线路)خط آزاد (تلفن)
【外乡】wàixiāng قسمت دیگری از کشور:~口音 لهجهٔ غیرمحل / 他是~人。او اهل این محل نیست.
【外向】wàixiàng 〈心〉(روان شناسی) بیرون گرایی
【外销】wàixiāo برای فروش خارج از کشور یا در بخش دیگری:~产品 فرآوردههایی برای فروش خارج از کشور، اجناس برای فروش در مناطق دیگر
【外心】wàixīn ①(不忠诚)نیتهای غیر وفادارانه (زن یا شوهر) ②〈数〉(ریاضی) مرکز بیرونی
【外形】wàixíng صورت، ظاهر، شکل ظاهری
【外姓】wàixìng ①(本族以外的姓氏)اسم غیر از اسم خانوادگی خود ②(外姓的人)مردم دارای اسم غیر از اسم خانوادگی خود
【外延】wàiyán 〈逻〉(منطق) تمدید
【外焰】wàiyàn 〈化〉(شیمی) شعلهٔ بیرونی
【外爷】wàiyé 〈方〉پدر بزرگ (مادری)
【外衣】wàiyī ①(穿在外面的衣服)بالاپوش، روپوش ②(蒙在外表的事物)پوشش، لباس، ظاهر:披着宗教~的特务 جاسوس در لباس دین / 披上"合法"的~ زیر پوشش «قانونی»
【外溢】wàiyì بیرون رفتن چیزی
【外阴】wàiyīn 〈生理〉فرج:~炎 ورم فرج
【外因】wàiyīn 〈哲〉علت بیرونی:~论 فرضیهٔ علت بیرونی
【外用】wàiyòng 〈药〉استعمال خارجی:(印在药品标签上)فقط برای استعمال خارجی! / 只能~ (محلول طی مخصوص شستشو یا ضدعفونی کردن صورت وغیره) ~药水 لوسیون
【外语】wàiyǔ زبان خارجی:~教学 تدریس زبان خارجی/~学院 انستیتوی زبان های خارجی
【外遇】wàiyù رفیق یا رفیقه:有~ رفیق یا رفیقه داشتن
【外域】wàiyù 〈书〉سرزمینهای خارجی
【外援】wàiyuán کمك خارجی، یاری بیگانه
【外在】wàizài بیرونی، خارجی:~因素 عامل بیرونی / ~性 بیرونیت
【外债】wàizhài وام بیرونی، وام خارجی
【外长】wàizhǎng 〈简〉(外交部长)وزیر امور خارجه
【外罩】wàizhào بالاپوش، روپوش
【外找儿】wàizhǎor درآمد اضافی
【外痔】wàizhì بواسیر بیرونی
【外资】wàizī سرمایهٔ خارجی
【外子】wàizǐ 〈书〉شوهر خود
【外族】wàizú ①(本家族以外的人)مردم غیر از خاندان خود ②(外国人)آدم بیگانه ③(其他民族)ملیتهای دیگر
【外祖父】wàizǔfù پدر بزرگ (مادری)
【外祖母】wàizǔmǔ مادر بزرگ (مادری)

wān

弯 wān ①(弯曲)کج، خمیده، پیچ و خم دار:~~的月牙儿 هلال ماه نو / 累累的果实把树枝都压~。خوشههای میوه شاخههای درخت را خم کرده است. ②(使弯曲)خم کردن، کج کردن:~弓 کمان را خم کردن /~着腰插秧 برای جابجا کردن نشاء برنج خم شدن ③(弯子)پیچ، چرخش، گردش:拐~儿 پیچیدن
【弯路】wānlù راه کج، راه پیچ و خمدار:走~ کج رفتن / 在工作中少走~ در کار خود از انحرافات اجتناب ورزیدن / 由于缺少经验,我们工作走了~。ما در کار خود بسبب کمبود تجربه راه کج رفتیم.
【弯扭】wānniǔ کج، اریب، غیر مستقیم
【弯曲】wānqū کج، خم، پیچ و خمدار:弯弯曲曲 پیچ و خمدار/一根~的木棍 یك میلهٔ چوبی کج /一条~的山间小道 راه کوهستانی پیچ و خم دار/小河弯弯曲曲地向东流去。نهر کوچکی با پیچ و خم بطرف شرق جاری شد.
【弯蜷】wānquán کج شدن، خم شدن
【弯头】wāntóu 〈机〉پیچ:回转~ پیچ بازگشت / 接合~ پیچ متصل
【弯子】wānzi پیچ، چرخش، گردش

剜 wān بریدن، درآوردن:把苹果烂的地方~掉! قسمت فاسد سیب را ببرید! / 凶残的奴隶主~掉了奴隶的双眼。ارباب ظالم دو تا چشم غلامش را در آورد.
【剜肉补疮】wānròu-bǔchuāng برای معالجهٔ دمل یك تکه گوشت خود را بریدن_ کنایه از بدون در نظر گرفتن مصالح دراز مدت به چارهٔ موقت متوسل شدن

湾 wān ①(水流弯曲的地方)خمیدگی در نهری:河~ خمیدگی دریا ②(海湾)خلیج:渤海~ خلیج «بوهای» / 墨西哥~ خلیج «مکزیك» ③(使船停住)لنگر انداختن:把船~在某处 لنگر انداختن قایق در جائی

【湾泊】wānbó لنگر انداختن

蜿 wān

【蜿蜒】wānyán ①(蛇类爬行的样子)(مار) خزیدن ②(弯弯曲曲地延伸) دارای پیچ وخم، زیگزاگ: 小溪～流过田野。نهر بطور زیگزاگ از مزارع رد می‌شود. / 小路～上山。جادهٔ کوچك بطور زیگزاگ بالای کوه می‌رود.

豌 wān

【豌豆】wāndòu نخود: ～黄〈食品〉کیکی که از آرد نخود / ～象〈动〉شپشهٔ نخودی ذرست می شود

wán

丸 wán ①(小的球状物) کوفته؛ گوی: 泥～ گوی گلی ②(药丸) قرص: 每服两～ هر بار دو قرص

【丸剂】wánjì قرص (دارو)

【丸药】wányào قرص داروی چینی

【丸子】wánzi کوفته: 肉～ کوفتهٔ گوشت، کوفتهٔ ریز

纨 wán 〈书〉پارچهٔ ابریشمی نفیس

【纨绔子弟】wánkù zǐdì پسر فاسد الاخلاق و ولخرج توانگران 又作"纨袴子弟"

【纨扇】wánshàn بادبزن ابریشمی گرد

完 wán ①(完全;完整) سالم، کامل، صدمه ندیده: 覆巢之下无～卵。وقتی که لانهٔ مرغ وارونه می‌شود، هیچ تخمی سالم نمی‌ماند.(آتش که گرفت خشك وتر می سوزد) / در شرایط خوب وسالم ～好 ②(没有剩的) به ته رسیدن: 我们的煤气烧～了。گاز ما به ته رسیده است. / 听～别人的话 به آخر حرف کسی گوش کردن / 信纸用～了。کاغذ تحریری تمام شد. / 钱用～了。پول تمام شد. ③(完成) پایان دادن، تمام کردن: 我马上就～。کارم بزودی تمام می شود. / 会开～了 جلسه به پایان رسید. / 下期续～ در شمارهٔ بعدی پایان پذیرفتن ④(交纳) پرداختن: ～税 پرداختن مالیات

【完备】wánbèi کامل، تمام، رسیده: 一套～的工具 یك سری کامل وسایل کار / 指出不～之处 نارسایی‌ها را خاطر نشان ساختن

【完毕】wánbì به اتمام رساندن، پایان دادن: 第一期工程已经～。مرحلهٔ اول پروژه به اتمام رسید. / 一切准备～。همه چیز رو براه است.

【完璧归赵】wánbì guī Zhào یشم سبزی را دست نخورده به مملکت «ژائو» برگرداندن ــ یعنی چیزی را بدون کم وکاست به صاحبش پس دادن

【完成】wánchéng تمام کردن، به پایان رساندن: ～任务 وظیفه را انجام دادن / ～计划 برنامه را به پایان رساندن / ～生产指标 به سهمیهٔ تولید رسیدن

【完蛋】wándàn 〈口〉تمام شدن، واژگون شدن: 现在他～了。حالا کارش زار است. / 不到一年的时间傀儡政权就～了。یك سال نگذشت که رژیم پوشالی واژگون شد.

【完稿】wángǎo به تألیف یك مقاله پایان دادن

【完工】wángōng پروژه را به اتمام رساندن: 这座桥一个月就～了。ساختمان این پل در ظرف یك ماه به اتمام رسید.

【完好】wánhǎo سالم، کامل، صدمه ندیده: 货物已到，～无损。اجناس سالم وبدون عیب رسید.

【完婚】wánhūn 〈书〉(مرد) عروسی کردن

【完结】wánjié پایان، خاتمه: 事情并没有～。موضوع هنوز خاتمه نیافته است.

【完竣】wánjùn (پروژه) به اتمام رسیدن

【完粮】wánliáng 〈旧〉مالیات بر غله را پرداختن

【完了】wánliǎo به پایان رسیدن، خاتمه یافتن

【完满】wánmǎn رضایت بخش، پیروزمند: 找个～的解决办法 جویای حل رضایت بخشی بودن / 会议～结束。جلسه بطور رضایت بخش پایان پذیرفت.

【完美】wánměi کامل، بحد کامل رسیده: ～无疵 کامل، بی لکه

【完密】wánmì کامل و دقیق

【完全】wánquán ①(齐全) کامل، تمام عیار: 他话没说～。او بطور کامل سخن نگفت. / 做一个～的革命者 تمام عیار انقلابی بودن ②(全部) کلا، کاملا، تماما: ～错了 کاملا اشتباه بودن / ～不同 کاملا متفاوت بودن / ～相反 تماما برعکس بودن / ～正确 کاملا صحیح، مطلقا صحیح / ～彻底为人民服务 با تمام دل وجان به خلق خدمت کردن / 他～同意我们的意见。او کاملا با نظرات ما موافق بود. / ～有权说 حق کامل گفتن را داشتن / 她～不考虑个人得失。او اصلا به سود و زیان شخصی خود اهمیت نمی‌دهد. / ～变态〈生〉(بیولوژی) دگردیسی کامل / ～燃烧 احتراق کامل / ～叶〈植〉(گیاه‌شناسی) برگ کامل

【完人】wánrén آدم کامل: 金无足赤，人无～。همانطور که طلا صد در صد خالص موجود نیست، آدم صد در صد کامل هم وجود ندارد.

【完善】wánshàn کامل، بحد کمال رسیده: 设备～ مجهز / بسیار خوب 新生事物难免有不～的地方。در اشیاء نوظهور وجود نقص وعیب اجتناب‌ناپذیر است. / 我们厂的规章制度日趋～。قواعد ومقررات کارخانهٔ ما روز بروز روبه کمال می‌رود.

【完事】wánshì تمام کردن، پایان دادن: 你～了没有? (کارتان) را تمام کرده اید؟ / 他们校对到深夜才～。آنها کار غلطگیری را درشب دیر وقت به پایان رساندند.

【完整】wánzhěng کامل، بحد کمال رسیده، همه جانبه: ～的工业体系 نظام همه جانبهٔ صنعتی / 维护领土～ از تمامیت ارضی دفاع کردن / 许多珍贵的历史文物～地保存下来了。بسیاری از آثار تاریخی گرانبها دست نخورده نگهداری شده است. / 没有经济上的独立，一个国家的独立是不～的。هیچ کشوری بدون استقلال اقتصادی نمی تواند به استقلال کامل دست یابد.

【完足】wánzú کامل و بدون کم وکاست

玩 wán ①(玩耍) بازی کردن، تفریح کردن: ～儿牌

آیا یك دست شطرنج 咱们～一盘棋好吗? / ورق‌بازی کردن بچه ها دوست دارند 孩子们都喜欢在外面～儿。/بزنیم؟ مادر شهر 我们在青岛～了三天。/در هوای آزاد بازی کنند. چه 真好～儿! /چین دائو؛ مدت سه روز تفریح کردیم او برای شوخی گفت. 他是说着～儿的。/ سرگرمی خوبی! ②(使用不正当手段) متوسل شدن: ～儿邪的 به حقه‌بازی به بازی ③(轻视) به حیله‌ها توسل جستن 手段～/ متوسل شدن ④(观赏) قانون را به بازی گرفتن 法～: گرفتن، سرسری گرفتن سرگرمی 儿邮票～/ از تماشای ماه لذت بردن 月～: لذت بردن چیزی برای ⑤(供观赏的东西) جمع‌آوری تمبرها را داشتن آنتیك 古～: تفریح و لذت بردن

【玩忽】wánhū کوتاهی کردن، فروگذاری کردن: 职守～ از انجام وظیفه فروگذاری کردن

【玩话】wánhuà شوخی، حرف‌های غیر جدی

【玩火】wánhuǒ ①(点火或拿着燃烧的东西玩) با آتش بازی کردن ②(干冒险勾当) ریسك کردن

【玩火自焚】wánhuǒ zì fén کسی که با آتش بازی می کند خود در آتش می سوزد.

【玩具】wánjù اسباب بازی: 店～ فروشگاه اسباب بازی/ 汽～车 ماشین اسباب بازی

【玩弄】wánnòng ①(戏弄) عشق بازی کردن: 女性～ با زنان عشق بازی کردن ②(摆弄) بازی کردن: 词句～ با واژه‌ها بازی کردن ③(施展) متوسل شدن: 种种阴谋诡计～ به دسیسه‌ها و حیله‌ها متوسل شدن 新花招～/ به حیله‌های نو توسل جستن 两面派手法～ به دو رویی اشتغال داشتن

【玩偶】wán'ǒu بازیچه، مجسمه

【玩器】wánqì چیزی که برای سرگرمی خود نگهداشته می‌شود

【玩儿不转】wánrbuzhuàn 〈口〉 در انجام کاری عاجز بودن

【玩儿命】wánrmìng 〈口〉 ریسك کردن، با جان خود بازی کردن: 你是真在～还是怎么着? شما واقعا با جان خود بازی می‌کنید یا خیر؟

【玩儿完】wánrwán 〈口〉 تلف شدن، شکست خوردن

【玩赏】wánshǎng کیف کردن، حظ بردن، لذت بردن: 风景～ از مناظر طبیعی لذت بردن

【玩世不恭】wán shì bù gōng نسبت به درستی و درستکاری بشر بدگمان بودن

【玩耍】wánshuǎ بازی کردن، تفریح کردن

【玩索】wánsuǒ سنجیدن، تأمل کردن: 每一词每一句的义蕴～ در معنی هر کلمه یا هر جمله تأمل کردن

【玩味】wánwèi نشخوار کردن، سنجیدن، تأمل کردن: 他的话很值得～。 سخن او قابل تأمل بود.

【玩物】wánwù بازیچه، اسباب بازی

【玩物丧志】wán wù sàng zhì سرگرمی مفرط به چیزی انسان را از میل به ترقی منصرف می‌کند.

【玩笑】wánxiào شوخی، مزاح، جوك: 开～ شوخی کردن/ 我这是开～，你别认真。 من دارم شوخی می‌کنم، جدی نگیرید.

【玩兴】wánxìng لذت بازی، لذت تفریح

【玩意儿】wányìr 〈口〉 ①(玩具) بازیچه، اسباب‌بازی ②(东西) چیز، شیء: 新鲜～ چیز تازه و بدیع / 他手里拿的是什么～? در دستش چه چیزی هست؟ / 他是什么～! او چه آدم کثیفی است؟ 又作"玩艺儿"

顽 wán ①(愚蠢无知) بی‌عقل، احمق، نادان: 石～ سنگ سخت/ 冥～ کودن، نادان، خرف ②(固执;不好制伏) لجوج، خودسر، کله‌شق: 敌～ دشمن لجوج ③(顽皮) یك دنده شیطان، موذی

【顽磁】wáncí 〈物〉 (فیزیك) قدرت نگهداری مغناطیس

【顽钝】wándùn خرف، کودن، کم‌عقل

【顽梗】wángěng لجوج، خودسر

【顽固】wángù ①(思想保守) کله شق، لجوج، خودسر، سرسخت ②(立场反动) لجوج واصلاح ناپذیر 不化～: 地坚持错误立场～/ لجوجانه روی موضع اشتباه آمیز خود ایستادگی کردن سرسختانه مخالف با اصلاح: 分子～/ عنصر سرسخت 派～ سرسخت‌ها

【顽疾】wánjí بیماری کهنه یا غیر قابل علاج

【顽抗】wánkàng با لجاجت ایستادگی کردن 敌人再～，就消灭它。 اگر دشمن با لجاجت به مقابله بپردازد، او را نیست ونابود خواهیم کرد.

【顽劣】wánliè لجوج و نادان؛ بازیگوش و سرکش

【顽民】wánmín افراد باقی مانده از سلسلهٔ قبلی که سرکش ونافرمان باشند

【顽皮】wánpí شیطان، موذی

【顽强】wánqiáng تسخیرناپذیر، سرسخت، ثابت قدم: 的革命精神～ روحیهٔ انقلابی و تسخیرناپذیر/同疾病进行～的斗争 سرسختانه با بیماری مقابله کردن

【顽躯】wánqū 〈谦〉 وضع مزاجی بنده

【顽石点头】wánshí diǎntóu (به قدری قانع کننده است که حتی) سنگ ها هم سر خود را به عنوان تأیید تکان می‌دهند.

【顽童】wántóng بچهٔ شیطان

【顽癣】wánxuǎn 〈中医〉 (طب چینی) آماس مزمن پوست

【顽症】wánzhèng بیماری کهنه و مزمن

烷 wán (Alkane) نوعی ترکیب شیمیایی بنام الکین

【烷化】wánhuà 〈化〉 الکین شدن: 汽油～ بنزین الکین شده

【烷基】wánjī 〈化〉 (شیمی) ریشهٔ متیل

wǎn

宛 wǎn ①(曲折) پیچاپیچ، پیچ و خم‌دار ②〈书〉(仿佛) گویا، مثل اینکه: 音容～在。 گویا آن شخص هنوز زنده است.

【宛妙】wǎnmiào زیبا و پیچ وخم دار

【宛然】wǎnrán گویا: 这里山清水秀，～江南风景。 چشم انداز اینجا آنقدر دلربا است که انسان را بیاد سرزمین جنوب رودخانهٔ «یان تسی» می‌اندازد.

【宛如】wǎnrú همانند: 革命运动，～大海的怒涛，汹涌澎湃。 جنبش توده‌های انقلابی مانند امواج دریا متلاطم است.

【宛似】wǎnsì مانند، مثل

【宛延】wǎnyán 〈书〉پیچ وخم داشتن
【宛转】wǎnzhuǎn ①见"辗转"zhǎnzhuǎn②见"婉转"wǎnzhuǎn

莞 wǎn

【莞尔】wǎn'ěr 〈书〉لبخند زدن، تبسم کردن:不觉~ چاره‌ای جز لبخند زدن نداشتن

挽 wǎn ①(拉)کشیدن:~弓 کمان کشیدن / 手~着手 دست بدست ②(卷起)بالا زدن:~起袖子 آستین‌های خود را بالا زدن ③(哀悼死者)مرگ کسی را تسلیت گفتن:~诗 مرثیه ④(把长条形东西盘绕起来打成结)چیز طولانی و باریك را پیچیدن وحلقه زدن

【挽词】wǎncí گفته• عزاداری 又作"挽辞"
【挽歌】wǎngē سرود عزا
【挽回】wǎnhuí جبران کردن، نجات دادن، رهانیدن:~败局 شکست را جبران کردن / ~面子 آبروی خود را دو باره بدست آوردن / ~劣势 کسی را از وضع نامساعد نجات دادن / ~损失 ضرری را جبران کردن / ~影响 شهرت خود را باز یافتن / 无可~ علاج ناپذیر، چاره ناپذیر
【挽救】wǎnjiù ①(拯救)نجات دادن:~病人的生命 حیات بیماری را نجات دادن ②(挽回)جبران کردن:~危局 وضعیت خطرناك را جبران کردن/不可~的后果 نتایج جبران نشدنی/局势已无法~。 جبران کردن وضع دیگر امکان ناپذیر است.
【挽力】wǎnlì قوه• بارکشی (حیوانات)
【挽联】wǎnlián دوبیتی مرثیه‌ای، دوبیتی عزاداری
【挽留】wǎnliú کسی را برای ماندن متقاعد ساختن:再三~ بارها کسی را برای ماندنش متقاعد ساختن
【挽马】wǎnmǎ اسب بارکش
【挽幛】wǎnzhàng پرده• بزرگ ابریشمی که مخصوصا برای عزاداری تهیه شده باشد

惋 wǎn آه کشیدن

【惋伤】wǎnshāng متأسف وغمگین شدن
【惋叹】wǎntàn با غم و اندوه آه کشیدن
【惋惜】wǎnxī از کسی یا چیزی متأسف شدن، همدردی کردن

菀 wǎn 见"紫菀"zǐwǎn

晚 wǎn ①(黄昏)عصر، شب:今~ امشب، عصر امروز ②(时间靠后)دیر، عقب:~唐 اواخر سلسله• «تانگ»/睡得~ دیر خوابیدن / ~做总比不做好。 دیر از هرگز بهتر است. /现在去还不~。 هنوز دیر نیست که 或/ دیر آی ودرست‌آی. ③(旧时后辈对前辈自称)کوچکتر، جوانتر می‌خواهید بروید.

【晚安】wǎn'ān 〈套〉شب بخیر
【晚班】wǎnbān شیفت (نوبت کار) عصر:上~ در شیفت عصر بودن
【晚报】wǎnbào روزنامه• عصر
【晚辈】wǎnbèi نسل جوانتر، نسل کوچکتر
【晚边】wǎnbiān 〈方〉غروب
【晚餐】wǎncān شام
【晚场】wǎnchǎng نمایش عصر، سآنس شب (فیلم)
【晚车】wǎnchē قطار شب
【晚炊】wǎnchuī پختن شام
【晚春】wǎnchūn اواخر بهار
【晚稻】wǎndào برنج دیررس
【晚点】wǎndiǎn تأخیر (قطار):火车~两小时。 قطار دو ساعت تأخیر دارد.
【晚饭】wǎnfàn شام
【晚会】wǎnhuì شب نشینی:除夕~ شب نشینی شب عید
【晚婚】wǎnhūn ازدواج دیر وقت
【晚间】wǎnjiān درشب، درعصر
【晚节】wǎnjié درستی وامانت در اواخر عمر کسی:保持革命~ درستی وامانت انقلابی خود را در اواخرعمر حفظ کردن
【晚近】wǎnjìn در سالهای اخیر
【晚景】wǎnjǐng ①(傍晚的景色)چشم انداز شامگاهی ②(晚年的景况)وضعیت کسی در اواخر عمرش:他的~十分凄凉。 وضعیت او در اواخر عمرش رقت انگیز است.
【晚恋】wǎnliàn دیر عشق‌بازی کردن
【晚年】wǎnnián شامگاه عمر، دوران سالخوردگی، سن پیری:过着幸福的~ دوران سالخوردگی را در خوشبختی وسعادت گذراندن
【晚娘】wǎnniáng 〈方〉نامادری، زن پدر
【晚期】wǎnqī دوره• اخیر:~作品 آثار دوره• اخیرکسی /十九世纪~ اواخر قرن ۱۹/ 他的病已经到~。 بیماری او به مرحله• پیشرفته رسیده است.
【晚秋】wǎnqiū آخر پائیز:~作物 محصولات آخر پائیز
【晚晌】wǎnshǎng عصر
【晚上】wǎnshang در عصر، در شب
【晚熟】wǎnshú 〈农〉دیررس:~作物 محصولات دیررس
【晚霜】wǎnshuāng 〈农〉شبنم یخ زده• دیر وقت (در فصل بهار)
【晚岁】wǎnsuì 〈书〉شامگاه عمر، دوران سالخوردگی
【晚霞】wǎnxiá ابرگلگون در هنگام غروب
【晚香玉】wǎnxiāngyù 〈植〉نوعی گیاه بنام "Tuberose"
【晚宴】wǎnyàn مهمانی شام

脘 wǎn 见"胃脘"wèiwǎn

婉 wǎn ①(婉转)نرم، ملایم، مؤدب:~商 مؤدبانه با کسی مشورت کردن / ~告 مؤدبانه به اطلاع کسی رساندن ②(美好)زیبا، خوش، مطبوع:~丽 زیبا، برازنده / ~顺 مهربان، خوش خلق

【婉辞】wǎncí ①(婉言)حرفهای خوش، حسن تعبیر ②(婉言拒绝)مؤدبانه رد کردن
【婉妙】wǎnmiào (صدا) زیبا وخوش ودلنواز
【婉言】wǎnyán حرفهای خوش، حرفهای مؤدبانه:~相劝 با حرفهای خوش متقاعد ساختن / ~谢绝 مؤدبانه رد کردن
【婉约】wǎnyuē 〈书〉با نزاکت وخویشتن دار
【婉转】wǎnzhuǎn ①(温和而曲折)ملایم وغیر مستقیم:措

词～ مؤدبانه عرض کردن / 他那话虽然说得～，意见却很尖锐。 سخنهای او گرچه ملایم ومؤدبانه است، اما انتقاد سختی را در بر دارد. ②(歌声动听) خوش و دلنواز：歌喉～ صدای خوش و دلنواز

挽 wǎn ①(拉) کشیدن：～车 ارابه یا درشکه کشیدن ②(哀悼死者) در مرگ کسی عزاداری کردن

【挽歌】wǎngē سرود عزا

【挽联】wǎnlián دوبیتی عزاداری، دوبیتی مرثیه‌ای

绾 wǎn پیچیدن：把头发～起来 موهای خود را پیچیدن / ～个扣儿 گره زدن

皖 Wǎn 〈别称〉(安徽) اسم دیگری برای استان «آن هوی»

碗 wǎn کاسه：摆～筷 سفره چیدن، کاسه‌ها و چوب‌های غذاخوری را روی سفره گذاشتن

wàn

万 wàn ①(十千) ده هزار ②(很多) تعداد زیاد：～事～物 اشیاء متعدد / ～里长空 آسمانهای صاف و بیکران ③(绝对;极;很) مطلقا، فوق‌العاده：～不得已 از روی ضرورت مطلق ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 mò

【万般】wànbān ①(各种各样) انواع واقسام ②(极其;非常) فوق العاده، بسیار：～无奈 نداشتن... چاره‌ء دیگری بجز

【万变不离其宗】wàn biàn bù lí qí zōng بدون انحراف از هدف یا موضع اصلی خود ده هزار بار تغییر کردن

【万次闪光灯】wàncì shǎnguāngdēng 〈摄〉 لامپ پرنور عکاسی برای استفاده‌ء متعدد

【万端】wànduān گوناگون، متعدد：变化～ تغییرات متعدد / 感慨～ انواع احساسات در دل کسی پدید آمدن

【万恶】wàn'è جنایت بار، مطلقا شریر：～的旧社会 جامعه‌ء کهن جنایت بار / ～的殖民主义制度 نظام دیو صفت استعمار / ～之源 سرچشمه‌ء همه شرارت‌ها

【万方】wànfāng ①(各地) همه گوشه وکنار جهان ②(众多;多方面) بی‌نهایت، بی‌نظیر：仪态～ دارای نزاکت بی‌نظیر بودن

【万分】wànfēn بسیار، بی‌نهایت：感谢～ بسیار سپاسگزار بودن / 高兴～ بی‌نهایت خوشحال بودن / 抱歉～ بسیار متأسف بودن

【万夫莫当】wàn fū mò dāng کنایه از بسیار شجاع بودن

【万古】wàngǔ طی سالیان دراز، برای همیشه، برای ابد：～不变 برای ابد تغییر ناپذیر بودن / ～长存 برای ابد جاودان بودن / ～流芳 تا ابد از نیك نامی برخوردار بودن

【万古长青】wàngǔ chángqīng تا ابد تازه ماندن، جاودان ماندن：祝两国人民的友谊～！ دوستی جاودان بین دو ملت را آرزومند بودن

【万花筒】wànhuātǒng لوله‌ء شکل نما

【万家灯火】wànjiā dēnghuǒ چراغ های متعدد چشمك زن (از یك شهر)

【万箭穿心】wàn jiàn chuān xīn کنایه از بسیار اندوهگین بودن

【万劫不复】wànjié bù fù قابل بازیابی نبودن

【万金油】wànjīnyóu ①〈药〉 ویکس (دارویی برای معالجه‌ء سردرد، سوختگی و...) ②(什么都会，但无擅长的人) آدم همه‌کاره وهیچ‌کاره

【万籁俱寂】wànlài jù jì سکوت حکمفرما است.

【万类】wànlèi نوع ها

【万里长城】wànlǐ Chángchéng دیوار بزرگ چین

【万里长征】wànlǐ chángzhēng راهپیمای طولانی ده هزار«لی»

【万流景仰】wànliú jǐngyǎng مورد احترام جهانیان قرار گرفتن

【万隆】Wànlóng «باندونگ»：～会议 کنفرانس «باندونگ»

【万马奔腾】wànmǎ bēnténg ده هزار اسب چهار نعل به پیش رفتن — یعنی با تمام نیرو به پیش رفتن

【万马齐喑】wànmǎ qí yīn ده هزار اسب بی‌زبان وخاموش ماندن— کنایه از خاموش ماندن واظهار نظر نکردن مردم

【万难】wànnán فوق‌العاده مشکل، اصلا امکان‌ناپذیر：～照办 به هیچ وجه برای اجرای دستور اصلا امکان ناپذیر بودن / ～同意 موافقت نکردن

【万难】wànnàn همه مشکلات：排除～ همه مشکلات را برطرف کردن

【万能】wànnéng ①(无所不能) مطلقا قادر ②(有多种用途的) دارای چندین استفاده：～材料试验机 ماشین آزمایش برای چندین استفاده / ～车床 چرخ تراش برای چندین استفاده / ～工具磨床 دستگاه تیزکن برای چندین استفاده / ～胶 چسب برای چندین استفاده / ～拖拉机 تراکتور برای چندین استفاده

【万年】wànnián ده هزار سال، برای ابد：遗臭～ برای نسل ها بدنام ماندن

【万年历】wànniánlì تقویم دائمی

【万年青】wànniánqīng 〈植〉 گیاه همیشه سبز

【万念俱灰】wàn niàn jù huī کنایه از مطلقا مأیوس شدن

【万千】wànqiān متعدد، زیاد：变化～ همیشه در حال تغییر / 思绪～ هزارها فکر به خاطر کسی خطور کردن

【万全】wànquán کاملا مطمئن، نتیجه‌بخش：～之计 برنامه‌ء کاملا مطمئن، برنامه‌ء نتیجه‌بخش

【万儿八千】wànrbāqiān ده هزار یا کمتر ازآن

【万人坑】wànrénkēng یك گودال بزرگ برای دفن کردن ده هزار مرده

【万人空巷】wànrén kōng xiàng بیرون ریختن تمام اهالی شهر (برای استقبال از شخصی یا بزرگداشت مناسبتی)

【万世】wànshì سالیان دراز، نسل به نسل：～师表 برای سالیان دراز شایسته‌ء نام معلم بودن / ～流芳 تا ابد از نیك نامی برخوردار بودن

【万事】wànshì همه کارها：～起头难。 انجام هر کاری در بدو آن مشکل است.

【万事大吉】wànshì dàjí همه چیز درست می‌شود.：以为这次胜利了便～的思想是危险的。 این خیال خطر ناك است که

پس از این پیروزی همه چیز به آسانی درست شود.
【万事亨通】wànshì hēngtōng همه چیز به راه می‌افتد.
【万事俱备,只欠东风】wànshì jù bèi, zhǐ qiàn dōngfēng همه چیز فراهم است، آنچه که ما نیاز داریم باد مشرق است — یعنی همه چیز آماده است بجز چیز مهم وتعیین‌کننده.
【万事通】wànshìtōng 〈讽〉همه‌کاره
【万寿无疆】wànshòu-wújiāng عمر طولانی کسی(را آرزومند بودن)
【万水千山】wànshuǐ-qiānshān ده هزار کوه و رودخانه— کنایه از سختی‌ها ومشکلات سفر طولانی
【万死】wànsǐ ده هزار بارمردن: 罪该~ مستحق ده هزار بار مردن / ~不辞 برای انجام وظیفه آماده‌ٔ خطر جانی بودن
【万岁】wànsuì ①(永远存在) زنده باد: 全世界人民大团结~! زنده باد همبستگی مردم سراسر جهان! ②(旧时称呼皇帝)(直接称呼) خطاب محترمانه به امپراطور; اعلیحضرتا (间接称呼) اعلیحضرت
【万万】wànwàn ①(绝对;无论如何)[与否定式连用] مطلقا، کلا: 我~没有想到。 من هرگز تصور نمی‌کردم. / 那是~不行的。 آن اصلا امکان ناپذیر است. ②(一亿) صد میلیون
【万无一失】wàn wú yī shī کاملا مطمئن، وجود نداشتن هیچ خطائی یا خطری
【万物】wànwù همه اشیاء در جهان
【万向】wànxiàng دارای چندین استفاده: ~阀 دریچه برای چندین استفاده
【万象】wànxiàng همه پدیده‌های جهان: ~更新。 همه چیز همه چیز تازه و با طراوت به نظر می آید. / 回春。~ همه چیز در بهار تجدید حیات می کند.
【万幸】wànxìng بسیار شانس آوردن
【万一】wànyī ①〈连〉(表示假设) حتی در صورتی که: ~下雨也不要紧,我带着雨伞呢! حتی در صورتی که باران بیاید، عیب ندارد، من همراه خود چتر دارم. ②(意外变化) رویداد تصادفی وغیرمترقبه: 以防~ برای مقابله با رویداد ناگهانی آمادگی / 不怕一万,只怕~ از ده هزار رویداد ترس نداشتن، اما از یك رویداد غیرمترقبه واهمه داشتن ③(形容极小的部分) در صد بسیار کم: 笔墨不能形容其~。 این اصلا قابل توصیف نیست.
【万应灵丹】wànyìng língdān نوشدارو، علاج عام
【万用电表】wànyòng diànbiǎo 〈电〉 کنتور برق برای چندین استفاده
【万有引力】wànyǒu yǐnlì 〈物〉(فیزیك) جاذبه‌ٔ عمومی: ~定律 قانون جاذبه‌ٔ عمومی
【万丈】wànzhàng مرتفع یا بی انتها: ~深渊 ورطه‌ٔ بی‌انتها / 怒火~ سخت خشمگین شدن / ~高楼平地起。 ساختمان‌های مرتفع از زمین بالا می‌آید.
【万众】wànzhòng میلیون‌ها مردم: 喜讯传来,~欢腾。 میلیون‌ها مردم از این خبر خوش شادی کردند.
【万众一心】wànzhòng-yīxīn ملیون ها مردم همدل وهمگام: 我们~把中国建设成为一个现代化强国。 ما همدل وهمگام از چین یك کشور نیرومند ومدرن می سازیم.
【万状】wànzhuàng بی‌نهایت: 危险~ بی‌نهایت خطرناك / 惊恐~ بی‌نهایت وحشت زده بودن
【万紫千红】wànzǐ-qiānhóng با رنگ‌های مختلف: 百花盛开,~。 گل‌های گوناگون با رنگ‌های مختلف شکوفه می‌کنند.

萬 wàn ده هزار (برای نوشتن عدد "万" در چك واسناد مالی بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)

腕 wàn مچ، مچ دست
【腕力】wànlì قوه‌ٔ مچ دست
【腕子】wànzi مچ دست: 手~ مچ
【腕足动物】wànzú dòngwù جانور بازوپای

蔓 wàn پیچك: 黄瓜爬~了。 گیاه خیار رونده است.
另见 mán; màn

wāng

汪 wāng ①〈书〉(水深广)(آب) عمیق و وسیع ②(液体聚集)(مایع) جمع شدن: 汤里~着油。 در سوپ قطره های روغن دیده می‌شود. ③〈量〉[用于液体]: 一~雨水 یك چاله‌ٔ آب باران ④〈象〉(狗叫)(سگ) عوعو کردن ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【汪汪】wāngwāng ①(充满眼泪) اشك آلود: 泪~ با چشم‌های اشك آلود ②〈书〉(水面宽)(آب) وسیع ③〈象〉 عوعو کردن: 狗~地叫。 سگ عوعو می‌کند.
【汪洋】wāngyáng (آب) وسیع، بیکران: 一片~ یك پهنای وسیع آب / 陷敌于人民战争的~大海之中 دشمن را در دریای بیکران جنگ توده‌ای گرفتار کردن

wáng

亡 wáng ①(逃跑) فرار کردن، گریختن: ~出 فرار کردن، ②(丢失) از دست دادن، گم کردن: 唇~齿寒。 اگر لب‌ها از بین بروند، دندانها احساس سردی می‌کنند. ③(死) مردن: 阵~ در نبرد مردن ④(死去的) مرده، فقید، مرحوم: ~父 پدر مرحوم / ~妻 زن فقید ⑤(灭亡) فتح کردن، غلبه کردن: 敌人~我之心不死。 دشمن همیشه در تلاش است که کشور مانرا تحت انقیاد خود در آورد.
【亡故】wánggù درگذشتن، مردن
【亡国】wángguó ①(使国家灭亡) کشوری را تحت انقیاد خود در آوردن: ~灭种 انقیاد و قتل عام ملی ②(灭亡了的国家) کشور تسخیر شده: ~之民 اهالی یك کشور تسخیر شده / ~奴 برده‌ٔ بی‌میهن، مردم تسخیر شده
【亡魂】wánghún 见"亡灵"
【亡灵】wánglíng روح شخص فقید
【亡命】wángmìng ①(流亡) فرار کردن، گریختن: ~国外 به خارج از کشور فرار کردن ②(不顾性命) از جان گذشته: ~徒

آدم از جان گذشته

【亡血】wángxuè (طب چینی) خونریزی زیاد یا دائمی

【亡羊补牢】wáng yáng bǔ láo با اینکه گوسفند گم شده بازهم دیر نیست که بتوان آغلش را تعمیر کرد— کنایه از اینکه اگرکسی بخواهد می‌تواند اشتباهی را که مرتکب شده جبران کند. 又作"~,犹未为晚"

王 wáng ①(君主)سلطان، پاد شاه: 国~ پاد شاه/ 亲~ يك نام ②〈书〉(大) بزرگ: ~父 پدر بزرگ ③〈姓〉 شاهزاده خانوادگی در چین

【王八】wángba ①(乌龟或鳖的俗称) لاك پشت، سنگ پشت ②(骂人的话) ديوث، قلتبان، غرزن: ~蛋 پدرسگ (فحش)

【王不留行】wángbùliúxíng 〈中药〉 نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Seed of cowherb"

【王朝】wángcháo ①(朝廷) دربار سلطنتی ②(朝代) سلسله، دودمان: 封建~ سلسله‌های فئودالی

【王储】wángchǔ ولیعهد، نایب السلطنه

【王道】wángdào دولت خیرخواه، دولت خدمتگزار

【王法】wángfǎ ①(封建时代的国家的法律) قوانین دولت ②(指政策法令) در دوران فئودالیسم قوانین، دستورات

【王公】wánggōng شاهزادگان و دوك‌ها: ~大臣 شاهزادگان و دوك‌ها و وزیران/ 贵族~ طبقه‌ٔ اعیان، اشراف

【王宫】wánggōng قصر امپراطوری، کاخ سلطنتی

【王冠】wángguān تاج سلطنتی

【王国】wángguó پادشاهی، قلمرو: 从必然~到自由~ از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی

【王侯】wánghóu شاهزادگان و ماکیزها

【王后】wánghòu ملکه، شاهبانو

【王浆】wángjiāng غدد گلوی زنبور عسل که برای تغذیه‌ٔ بچه‌ٔ زنبور بکار می‌رود

【王牌】wángpái خال آتو (بازی ورق): 打出他的~ برگ برنده‌اش را بزمین زدن/ ~军 قشون زبده

【王权】wángquán قدرت امپراطوری

【王室】wángshì ①(王族) خانواده‌ٔ سلطنت ②(朝廷) دربار سلطنتی

【王水】wángshuǐ 〈化〉 (شیمی) تیزاب سلطانی

【王孙】wángsūn شاهزادگان، اولاد اشراف

【王位】wángwèi تخت سلطنتی: 继承~ به سلطنت رسیدن

【王子】wángzǐ شاهزاده

【王族】wángzú بستگان سلطنتی

芒 wáng 见"麦芒"màiwáng

另见 máng

忘 wáng

另见 wàng

【忘八】wángba 见"王八"wángba

wǎng

网 wǎng ①(一种用具) تور: 鱼~ تور ماهیگیری/ 发~ تور موی سر/ 蜘蛛~ تار عنکبوت/ 电~ سیم خاردار و برقدار ②(系统) شبکه: 铁路~ شبکه‌ٔ راه آهن/ 广播~ شبکه‌ٔ ایستگاههای سخن پراکنی ③(捕捉) با تور گرفتن: ~着了一条鱼 با تور يك ماهی گرفتن ④(笼罩着) با تور پوشاندن یا محاصره کردن: 眼里~着红丝 چشم‌های خون گرفته داشتن

【网点】wǎngdiǎn شبکه

【网兜】wǎngdōu کیسه‌ٔ نخی

【网获量】wǎnghuòliàng 〈渔〉 آن مقدار ماهی که در يك تور انداختن بدام کشیده می‌شود

【网具】wǎngjù وسایل ماهیگیری

【网开一面】wǎng kāi yī miàn يك طرف تور ماهی‌گیری را باز گذاشتن— کنایه از به تبه‌کار راه نجات دادن

【网篮】wǎnglán سبدی با تور روی آن

【网罗】wǎngluó ①(网) تور برای گرفتن ماهی یا پرندگان ②(招致) افراد لایق را در فهرست نوشتن: ~人材 در فهرست نوشتن/ ~一小撮反动分子 يك مشت مرتجعین را اندك اندك جمع کردن

【网络】wǎngluò 〈电〉 (برق) شبکه: 有源~ شبکه‌ٔ اکتیو/ 无源~ شبکه‌ٔ پاسیو

【网屏】wǎngpíng 〈印〉 (برای گراورسازی) صفحه‌ٔ شطرنجی 又作"网版"

【网球】wǎngqiú ①〈体〉 تنیس: ~场 میدان بازی تنیس/ ~拍 راکت تنیس ②(指球) توپ تنیس

【网坛】wǎngtán محافل تنیس

【网眼】wǎngyǎn سوراخ تور 又作"网目"

【网状脉】wǎngzhuàngmài 〈植〉 رگه‌های تور شکل: ~叶 برگ با رگه‌های تورمانند

【网子】wǎngzi ①(网) تور ②(发网) تور موی سر

枉 wǎng ①(弯曲或歪斜) خم، کج، خمیده: 矫~ چیز کج را راست کردن ②(使歪曲) تحریف کردن: ~法 قانون را تحریف کردن ③(冤屈) بناحق کسی را متهم کردن: 冤~ بنا حق متهم شدن/ ~死 کسی را متهم کردن بناحق متهم شدن وبه مرگ کشانده شدن ④(枉然) بیهوده، به عبث: ~活了半辈子 نیمه‌ٔ عمر خود را بی‌خود تلف کردن

【枉道】wǎngdào دور زدن

【枉断】wǎngduàn قانون را تحریف کردن وقضاوت نمودن

【枉法】wǎngfǎ قانون را تحریف کردن: 贪赃~ رشوه خوردن و قانون را تحریف کردن

【枉费】wǎngfèi بی‌خود تلف کردن، به عبث کوشیدن: ~唇舌 به عبث سخن گفتن/ ~心机 به عبث طرح‌ریزی کردن

【枉驾】wǎngjià 〈敬〉 از تشریف آوری سرکار مفتخر شدم

【枉然】wǎngrán بیهوده، به‌عبث، بی‌نتیجه

【枉自】wǎngzì بی‌خود، بیهوده

罔 wǎng 〈书〉①(蒙蔽) فریب دادن : 欺~ فریفتن ②(没有) نه : 置若~闻 گوش شنوا نداشتن / 药石~效 مؤثر نبودن دارو

往 wǎng ①(去) رفتن : 来来~~ رفت وآمد ②(向某处去) به سمتی، به جهتی(رفتن) : ~东走去 به سمت شرق رفتن / 这车开~上海。 این قطار به «شانگهای» می‌رود. ③(过去的) گذشته : ~事 رویدادهای گذشته

另见 wàng

【往常】wǎngcháng برحسب عادت گذشته : 他~不这样。 او قبلا اینطور نبود / 我们~都是天黑了才收工。 ما در گذشته تا هوا تاریك نمی شد دست از کار نمی‌کشیدیم.

【往返】wǎngfǎn رفتن و برگشتن : ~于北京、天津之间 بین «پکن» و«تیان جین» رفت وآمد کردن / ~要多少时间? برای رفت وآمد چقدر وقت طول می‌کشد؟

【往返票】wǎngfǎnpiào بلیط دو سره

【往复】wǎngfù پس و پیش حرکت کردن : 循环~，以至无穷 به سیکل بی‌پایان تکرار کردن / ~泵 تلمبهٔ دارای پیستون / ~式发动机 موتور دارای پیستون / ~运动 حرکت‌کننده به عقب وجلو حرکت عقب و جلو / حرکت‌کننده

【往古】wǎnggǔ 〈书〉 در زمان قدیم

【往还】wǎnghuán رفت و آمد، تماس، ارتباط : 经常有书信~ مرتبا باهم مکاتبه کردن

【往迹】wǎngjī خاطرات گذشته

【往来】wǎnglái ①(去来) آمد و شد کردن ②(互相联系) تماس، رفت وآمد، ارتباط : 贸易~ ارتباطات تجارتی / 友好~ ارتباطات دوستانه، رفت وآمدهای دوستانه / 他们俩~密切。 آن دو باهم تماس‌های نزدیك دارند.

【往来帐】wǎngláizhàng حساب‌های جاری

【往年】wǎngnián (در) سال‌های قبل

【往前】wǎngqián درگذشته، درقدیم

【往日】wǎngrì (در) روزهای پیشین

【往事】wǎngshì رویدادهای گذشته : 回忆~ روزگار گذشته را بخاطر آوردن / ~如流水。 رویدادهای گذشته مانند آب روان می‌گذرد.

【往往】wǎngwǎng 〈副〉 غالبا، اغلب، معمولا : 这里春天~刮大风。 در بهار اینجا اغلب باد سخت می‌وزد.

【往昔】wǎngxī در گذشته، در زمان‌های پیشین

惘 wǎng ناامید شدن

【惘然】wǎngrán ناامید، مأیوس : ~若失 احساس کردن که گویا چیزی گم شده باشد

辋 wǎng قاب (چرخ)

魍 wǎng

【魍魉】wǎngliǎng دیوها و شیطان‌ها

wàng

妄 wàng ①(荒谬) پوچ، بی‌معنی، مزخرف : 狂~ شدیدا متکبر ②(胡乱；非分地) بی‌ملاحظه، با شتاب، خودسرانه : ~作主张 خودسرانه تصمیم گرفتن / ~加评论 نظریات نامناسب دادن

【妄动】wàngdòng عمل بی‌ملاحظه : 轻举~ بی‌ملاحظه عمل کردن

【妄断】wàngduàn خودسرانه نتیجه گرفتن

【妄念】wàngniàn هوس، هوا و هوس، فکر نامناسب

【妄求】wàngqiú در خواست نامناسب و بی‌مورد، خواهش بی‌ملاحظه

【妄人】wàngrén 〈书〉 شخص نادان و بی‌ملاحظه

【妄图】wàngtú بیهوده تلاش کردن : ~打破一个缺口 برای ایجاد شکافی بیهوده تلاش کردن / 他们~掩盖事实真相。 آنها بیهوده تلاش کردند که حقیقت را بپوشانند.

【妄想】wàngxiǎng امید عبث، هوا و هوس : ~变天 به برگشت اوضاع امید عبث داشتن

【妄语】wàngyǔ ①(胡言乱语) دروغ گفتن، مزخرف گفتن ②(虚妄的话) یاوه سرایی، بیهوده گویی 又作"妄言"

【妄自菲薄】wàng zì fěibó بطور نامناسب خود را کوچك شمردن، توانایی خود را کمتر از میزان حقیقی ارزیابی کردن

【妄自尊大】wàng zì zūndà بر وجود خود بیشتر ارزش گذاشتن، مغرور بودن، خودبین بودن

忘 wàng فراموش کردن : 他把这事全~了。 او موضوع را کاملا فراموش کرد. / 饮水不~掘井人。 وقتی که آب می‌خورید، به آن چاه‌کن فکر کنید. / 这件事我一辈子也~不了。 من این موضوع را هیچ در عمرم فراموش نخواهم کرد. / 我~了拿笔记本。 فراموش کردم که کتابچهٔ یاد داشت را بیاورم. / 我~了他的名字了。 اسمش را فراموش کردم. / 他学的英语都~光了。 انگلیسی که یاد گرفته بود کاملا فراموش شده است.

另见 wáng

【忘本】wàngběn گذشتهٔ خود را فراموش کردن، منشاء طبقاتی خود را فراموش کردن

【忘掉】wàngdiào فراموش کردن، از یاد بردن : 我因忙于工作，把这件事给~了。 من آنقدر در کار گرفتاری داشتم که موضوع را از یاد بردم. / 咱们把这件不愉快的事~吧。 بیائید این ناخوشنودی‌ها را فراموش کنیم.

【忘恩负义】wàng'ēn-fùyì نمك نشناس، حق نشناس

【忘乎所以】wàng hū suǒyǐ خود را فراموش کردن : 不要因为胜利而~。 بخاطر پیروزی به خودتان غره نشوید. / 心血来潮，~ در یك لحظهٔ هیجان خود را فراموش کردن 又作"忘其所以"

【忘怀】wànghuái فراموش کردن، از یاد بردن : 当时情景我久久不能~。 آن منظره را از یاد ببرم. از آن به بعد برای مدت طولانی اصلا نتوانستم / 难以~ فراموش نشدنی بودن

【忘记】wàngjì ①(不记得) فراموش کردن : 我永远不会~我们初次见面的那一天。 من آن روز را که نخستین بار ملاقات کردیم هرگز فراموش نخواهم کرد. ②(因疏忽而没有做) کوتاهی کردن، غفلت کردن : 不能~自己的责任。 هیچ کس نباید از انجام وظیفهٔ خود کوتاهی کند. / 他紧张地工作，

~了去吃晚饭。 او آنقدر گرفتار کار بود که فراموش کرد برود وشام بخورد.

【忘年交】wàngniánjiāo ①(不同辈分之间的友谊) دوستی بین نسل‌ها ②(年岁差别大的好朋友) دوستان صمیمی با اختلاف سن وسال

【忘情】wàngqíng ①(无动于衷)[常用于否定式] از لحاظ عاطفه بهم پیوسته بودن، خونسرد بودن ~不能: بی‌تفاوت بودن ②(感情不能节制) خود را ول کردن ~地歌唱: خود را ول کردن وآواز خواندن

【忘却】wàngquè فراموش کردن

【忘我】wàngwǒ فداکارانه کار کردن ~地工作: فداکار، فارغ از خود / ~的精神 روحیهٔ فداکاری

【忘形】wàngxíng (از پیروزی) گیج شدن ~得意: از خوشحالی درپوست خود نگنجیدن

【忘性】wàngxing ~大: فراموش‌کاری بسیار فراموش‌کار بودن

旺 wàng پررونق، پرتحرك، شاداب: 购销两~ هم خریدو هم فروش پررونق است. / 人畜两~。 هم انسان‌ها و هم احشام واغنام در حال افزایش هستند. / 屋中炉火烧得正~。 در اطاق آتش بخاری شعله‌ور بود.

【旺炽】wàngchì شعله ور بودن

【旺季】wàngjì فصل پرکار: 西红柿~ فصل گوجه فرنگی / 旅游~ فصل توریستی

【旺健】wàngjiàn نیرومند وسالم

【旺年】wàngnián سال پرحاصل (درخت میوه)

【旺盛】wàngshèng نیرومند، پر حرارت، فراوان: ~的革命精神 روحیهٔ انقلابی پر حرارت / 士气~ روحیهٔ قوی داشتن / 的生命力 نیروی حیاتی فراوان / 麦子长势~。 گندم خوب می‌روید.

【旺销】wàngxiāo پرفروش

【旺月】wàngyuè ماه پرکار(در معامله)

往 wàng 〈介〉 به، بسوی: ~左拐 به چپ پیچیدن / ~南走 بسوی جنوب رفتن / 我们劲~一处使。 ما همه کوشش خود را برای یك هدف بکار می‌بریم. / 人~高处走, 水~低处流。 انسان معمولا خواهان ترقی است در حالیکه آب طبیعتا سرازیر جاری است.

另见 wǎng

【往后】wànghòu از حالا به بعد، بعدا، در آینده: ~我们要加倍努力。 ما از حالا به بعد کوشش خود را مضاعف خواهیم کرد. / ~的日子会更好。 با مرور زمان ما زندگی بهتری خواهیم داشت.

【往前】wàngqián به پیش: ~走 به پیش رفتن

望 wàng ①(向远处看) به دور نگاه کردن، چشم دوختن: 登山远~ بالای کوه رفتن و به فاصلهٔ دور نگاه کردن / 放眼~去 تا جائی که چشم کار می‌کند / 他~了~ نظری به او انداختن ②(探望) دیدار کردن، زیارت کردن: 拜~ به زیارت کسی رفتن / 看~ به ملاقات کسی رفتن ③(希望) امید داشتن: 回信。~ در انتظار جواب شما بودن / 丰收在~。 برداشت خوبی از محصول امیدوار است / 速归。~ امیدواراست که هرچه زودتر بر گردید. ④(名望) حیثیت واعتبار: 德高~重 از حیثیت زیاد واحترام وسیع برخوردار بودن ⑤〈介〉[表示"对着""朝着"] به، بسوی: ~某人笑了笑 به کسی لبخند زدن / 他~我点点头。 او به من سر تکان داد. ⑥(夏历每月十五日的月相) ماه کامل ⑦(望日) روز پانزدهم هر ماه قمری: 既~ روز شانزدهم هر ماه قمری

【望尘莫及】wàng chén mò jí به گرد و غبار کسی نرسیدن، به پای کسی نرسیدن

【望穿秋水】wàngchuān qiūshuǐ با کمال اشتیاق و بی‌صبری در انتظار بودن

【望而却步】wàng ér quèbù از دیدن (چیزی خطرناك یا مشکل) خود را عقب کشیدن

【望而生畏】wàng ér shēng wèi از دیدن کسی یا چیزی مهیب و ترسناك وحشت کردن: 令人~

【望风】wàngfēng (در انجام کارهای مخفی) دیده‌بانی کردن، مراقب بودن

【望风捕影】wàng fēng bǔ yǐng 见"捕风捉影"bǔ fēng zhuō yǐng

【望风而逃】wàng fēng ér táo پا بفرار گذاشتن به مجرد دیدن قوائی که در حال آمدن است

【望风披靡】wàng fēng pīmǐ به مجرد دیدن قوایی که در حال آمدن است آشفته وسراسیمه فرار کردن: 我军所到之处, 敌人~。 هر جا که قشون ما رفت، دشمن با بی‌نظمی وسراسیمگی پا به فرار گذاشت.

【望楼】wànglóu برج مراقبت، برج دیده‌بانی

【望梅止渴】wàng méi zhǐkě تشنگی خود را به فکر آلو رفع کردن ــ یعنی با هوا وهوس خود را تسلی دادن

【望日】wàngrì روز پانزدهم هر ماه قمری

【望望然】wàngwàngrán ناامید یا شرمنده

【望文生义】wàng wén shēng yì (واژه را) بدون درك واقعی تعبیر کردن

【望闻问切】wàng-wén-wèn-qiè 见"四诊"sìzhěn

【望眼欲穿】wàng yǎn yù chuān با کمال اشتیاق و بی‌صبری در انتظار بودن

【望洋兴叹】wàng yáng xīngtàn در مقابل اقیانوس بیکران از کوچکی خود اظهار تأسف کردن ــ کنایه از در قبال وظیفهٔ بزرگ از بی‌لیاقتی خود افسوس خوردن

【望远镜】wàngyuǎnjìng دوربین: 射电~ دوربین رادیویی / 双筒~ دوربین صحرایی / 天文~ دوربین نجومی / 观剧~ دوربین مخصوص اپرا / 反射~ تلکسکوپ دارای دستگاه انعکاس نور / 折射~ دوربین انکساری / 瞄准器〈军〉 وسیله نشانه‌گیری دوربین

【望月】wàngyuè ماه کامل

【望诊】wàngzhěn 〈中药〉 مشاهدهٔ صورت، زبان، احساسات روی چهره و رفتار بیمار ــ یکی از شیوه‌های چهارگانهٔ تشخیص بیماری در طب چینی

【望子成龙】wàng zǐ chéng lóng به آیندهٔ درخشان پسرخود امید بستن

【望族】wàngzú 〈书〉خانوادهٔ برجسته و والا

wēi

危 wēi ①(危险)خطر:居安思~ در زمان صلح به فکر به مخاطره انداختن، در ②(使处于危险境地)خطر بودن جان کسی را به مخاطره انداختن 及生命~:معرض خطر گذاشتن در حالت احتضار قرار داشتن ~病:در حالت احتضار ③(临死) پرتگاه مرتفع ~崖/برج باند ~楼:بلند، مرتفع ④〈书〉(高) بطور 坐~正襟:مطابق آداب ورسوم صحیح ⑤〈书〉(端正) مناسب وصحیح نشستن ⑥〈姓〉يك نام خانوادگی در چین

【危辞耸听】wēi cí sǒng tīng 见"危言耸听"

【危殆】wēidài 〈书〉در خطر بزرگ، در شرایط خطرناك:病势~ مبتلا به بیماری خطرناك شدن

【危地马拉】Wēidìmǎlā (نام يك كشور) گواتمالا:~人 اهل گواتمالا

【危笃】wēidǔ 〈书〉سخت بیمار، در حالت احتضار

【危害】wēihài ضرر رساندن، به مخاطره انداختن:革命~ به انقلاب ضرر رساندن/ 农作物~ آسیب به محصولات کشاورزی/ 治安~ امنیت عمومی را به مخاطره انداختن/ 公共利益~ به منافع عمومی صدمه رساندن/ 性~ ضرر، صدمه

【危机】wēijī بحران:经济~ بحران اقتصادی/ 重重~ گرفتار با بحرانها دست به گریبان بودن/ 四伏~ بحران های متعدد بودن

【危急】wēijí بحرانی، وخیم، در خطر بزرگ:关头~ لحظهٔ بحرانی/ 情况十分~。 وضع بسیار بحرانی است./ 他伤势~。 زخمش شاید کشنده باشد.

【危境】wēijìng مخاطره

【危局】wēijú وضع خطرناك، وضع بحرانی:挽救~ وضع بحرانی را نجات دادن

【危惧】wēijù نگرانی و ترس داشتن

【危难】wēinàn خطر و بلاء:处于~之中 در خطر و بلا قرار داشتن

【危迫】wēipò خطرناك و مبرم

【危如累卵】wēi rú lěi luǎn مانند يك توده تخم‌ها در خطر بودن

【危途】wēitú راه خطرناك

【危亡】wēiwáng در معرض خطر:民族~的时刻 وقتی که وجود ملت در معرض خطر است

【危险】wēixiǎn خطرناك:冒生命~ با وجود داشتن خطر جانی/ 脱离~ خارج از خطر شدن/ 有电,~! برق!خطر!/ 地带~ ناحیهٔ خطرناك/ 品~ اجناس خطرناك/ 人物~ شخص خطرناك/ 信号~ علامت و نشان خطر/

【危言】wēiyán ①〈书〉(直言)حرف بی‌پرده ②(故意说吓人的话)حرف های مبالغه آمیز و ترس‌آور

【危言耸听】wēiyán sǒngtīng برای مرعوب ساختن مردم کارها را مبالغه کردن:这不是~,而是历史多次证明了的真理。 این گفتار مرعوب‌کننده‌ای نیست، بلکه حقیقتی است که در تاریخ بارها به اثبات رسیده است.

【危在旦夕】wēi zài dànxī در حال احتضار، در آستانهٔ مرگ:他的生命~。 مرگش در هر لحظه پیش بینی شده است./ 该城~。 آن شهر در هر لحظه ای احتمالا به دست دشمن می‌افتد.

【危症】wēizhèng عوارض بیماری خطرناك

委 wēi

另见 wěi

【委蛇】wēiyí ①见"逶迤"wēiyí ②见"虚与委蛇"xū yǔ wēiyí

威 wēi ①(威力)قدرت وحیثیت، نیروی بزرگ، شهامت:军~ شهامت نظامی/ 震四方~ به شهامت نظامی در دور ونزدیك مشهور بودن/ 示~ قدرت خود را ظاهر کردن ②(用威力)بزور

【威逼】wēibī بزور تهدید کردن:利诱~ بطور متناوب به تهدید و رشوه‌دهی متوسل شدن

【威德】wēidé 〈书〉قدرت و خیرخواهی

【威风】wēifēng ①(使人敬畏的声势和气派)قدرت وحیثیت، هیبت:把他的~打下去。 قدرت وحیثیت او را از بین بردن/ 灭敌人的~ باد وتکبر دشمن را خنثی کردن/ 游击队在敌占区大显~。 پارتیزان ها در مناطق اشغالی دشمن شجاعت و قدرت خود را بخوبی نشان دادند. ②(有威风)با شهامت و با هیبت:瞧! 这些民兵多么~! نگاه کنید، این چریك‌ها چقدر باشهامت و با هیبت اند.

【威风凛凛】wēifēng lǐnlǐn با جلال و عظمت، با شهامت و با هیبت

【威风扫地】wēifēng sǎodì با هر ذره حیثیت از بین رفته ـ یعنی کاملا بی‌آبرو

【威骇】wēihài مرعوب ساختن

【威吓】wēihè تهدید کردن، مرعوب ساختن:不顾敌人的~ علی‌رغم تهدید و ارعاب دشمن

【威力】wēilì قدرت، قوه، نیرومندی:显示~ نیرومندی خود را نشان دادن/ 发挥人民战争的巨大~ قدرت بزرگ جنگ توده‌ای را به منصهٔ ظهور رساندن/ 无比~ قدرت بی‌پایان

【威灵】wēilíng شهرت وقدرت

【威灵仙】wēilíngxiān 〈中药〉نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Root of Chinese clematis"

【威猛】wēiměng قدرتمند و شجاع

【威名】wēimíng شهرت براساس قدرت بزرگ یا فتح‌های نظامی:人民子弟兵,~天下扬。 شهرت سربازان مردم به همه جا گسترده است.

【威尼斯】Wēinísī شهر«ونیز»

【威权】wēiquán اعتبار، قدرت، اتوریته

【威容】wēiróng قیافهٔ جدی

【威慑】wēishè با قدرت نظامی تهدید و ارعاب کردن:力量~ نیروی باز دارنده، نیروی ترساننده، نیروی ارعاب و تهدیدکننده

【威士忌】wēishìjì ویسکی

【威势】wēishì قدرت و نفوذ

【威望】wēiwàng حیثیت، اعتبار:崇高的~ حیثیت و اعتبار والا

【威武】wēiwǔ ①(威力)قدرت، نیرومندی:~不能屈 به

قدرتمند، (力量强大) ② قدرت وقلدری کسی تن در ندادن
پر از قدرت و عظمت 雄壮～: نیرومند

【威胁】 wēixié تهدید کردن، ارعاب کردن: ～邻国的安全 امنیت کشور همسایه‌ای را مورد تهدید قرار دادن / ～着世界和平。 صلح جهانی را تهدید کردن

【威信】 wēixìn حیثیت، اعتبار، اعتماد عمومی: 享有很高的～。 از حیثیت واعتبار عالی بهره‌مند بودن / ～扫地 از بین رفتن حیثیت واعتبار کسی به تمامی

【威压】 wēiyā تهدید کردن وتحت فشار قرار دادن

【威严】 wēiyán ①(有威力而又严肃的样子) باوقار، باشهامت، با عظمت ②(威风) حیثیت، وقار، اعتبار: 保持～ حیثیت واعتبار خود را نگهداشتن

【威仪】 wēiyí رفتار باوقار وشهامت

逶 wēi

【逶迤】 wēiyí پیچاپیچ، پیچ و خم‌دار: ～的山路 راه کوهستانی پیچاپیچ / 这条铁路～在群山之中。 این راه آهن در میان کوهها می‌پیچد.

萎 wēi

آتش خاموش گذاشتن، روبه زوال: 火～了。 آتش خاموش شد. / 买卖～了。 معاملات راکد است. / ～气 زوال یافتن/می‌شود.
另见 wěi

偎 wēi

بهم نزدیك شدن، بهم تکیه کردن

【偎傍】 wēibàng به هم نزدیك بودن

【偎抱】 wēibào بغل کردن، در آغوش گرفتن

【偎贴】 wēitiē (بر چیزی) تکیه کردن (بدن)

【偎依】 wēiyī بهم نزدیك شدن، بهم تکیه کردن: 孩子～在母亲的怀里。 بچه در آغوش مادرش ماند.

隈 wēi

〈书〉 خمیدگی رودخانه

煨 wēi

①(用微火煮) با آتش کم حرارت پختن: ～牛肉 گوشت گاو پخته شده با آتش کم حرارت ②(烤) کباب کردن

微 wēi

①(细小;轻微) ریز، بسیار خرد، جزیی: 细～ ریز، بسیار خرد / 相差甚～。 اختلافات بسیار جزیی است. / ～火 آتش کم حرارت / ～云 ابرهای ریز / ～雨 باران ریز ②(衰落) در حال زوال و انحطاط: 衰～ زوال یافتن ③(精深奥妙) عمیق، پیچیده، غامض: 精～ باریك بین ④(一百万分之一) یك میلیونم: ～米 میکرون

【微安】 wēi'ān 〈电〉 میکرو آمپر: ～计 میکروآمپر سنج

【微波】 wēibō 〈电子〉 میکروموج: ～管 لوله میکرو موج / ～理疗机 وسایل درمانی میکروموج / ～区 ناحیه میکروموج / ～遥感技术 فن احساس کردن از راه دور توسط میکروسنج / ～遥感器 احساس‌کننده از دورتوسط میکروسنج

【微薄】 wēibó کم، ناچیز: 收入～ درآمد کم داشتن / 尽我们～的力量。 ما نیروی ناچیز خود را بکار خواهیم برد.

【微不足道】 wēi bùzú dào غیر قابل ذکر، ناقابل، کم اهمیت

【微词】 wēicí 〈书〉 انتقاد پوشیده

【微电脑】 wēidiànnǎo میکروکامپیوتر

【微雕】 wēidiāo 〈工美〉 ریز تراشی، ریز حکاکی

【微法拉】 wēifǎlā 〈电〉 (برق) میکروفاراد

【微分】 wēifēn 〈数〉 (ریاضی) دیفرانسیل: 二项式～ دیفرانسیل دو جمله‌ای / ～法 شیوه دیفرانسیل / ～分析 تحلیل دیفرانسیل / ～学 (ریاضی) حساب فاضله

【微风】 wēifēng 〈气〉 ①(轻微的风) باد ملایم ②〈气〉 نسیم ملایم

【微伏】 wēifú میکروولت

【微观】 wēiguān ریز، میکرو: ～世界 جهان کوچك / ～物理学 (فیزیك) میکروفیزیك / ～现象 〈物〉 میکرو پدیده / ～经济学 میکروعلم اقتصاد / ～粒子 میکروذره

【微乎其微】 wēi hū qí wēi بسیار ریز، بسیار خرد: 我一个人的力量是～的。 قدرت یك نفر مانند من بسیار ناچیز است.

【微积分学】 wēijīfēnxué 〈数〉 (ریاضی) حساب جامعه و فاضله

【微贱】 wēijiàn محقر، پست، خاضع

【微粒】 wēilì ①(微小的颗粒) ذره: 回降～ ذرات رادیواکتیوی که در اثر احتراق هسته‌ای در جو ایجاد می‌گردد ②〈物〉 (فیزیك) ذره

【微粒体】 wēilìtǐ 〈植〉 یکی از ذرات ریزی که در پروتوپلاسم (سفیده سلول) وجود دارد

【微量】 wēiliàng مقدار کم، میکرو: ～分析 میکرو تحلیل / ～化学 میکروشیمی / ～天平 میکرو ترازو / ～元素 ریز عنصر(شیمیایی)

【微脉】 wēimài 〈中医〉 نبض ضعیف و غیرقابل احساس

【微茫】 wēimáng 〈书〉 مبهم، غیر واضح

【微米】 wēimǐ میکرون

【微妙】 wēimiào حساس: 关系～ روابط حساس / 谈判进入～阶段。 مذاکره به مرحله حساسی رسیده است.

【微明】 wēimíng نور ضعیف

【微末】 wēimò ناچیز، ناقابل: ～的贡献 خدمات ناچیز / ～的成就 موفقیت بی‌اهمیت

【微气象计】 wēiqìxiàngjì 〈气〉 میکرومتروگرافی

【微热】 wēirè 〈医〉 (طب) حرارت پائین درجه

【微弱】 wēiruò ضعیف، سست: 呼吸～ نفس ضعیف / 光线～ نور کم و ضعیف / 脉搏～ نبض ضعیف / ～的声音 صدای آهسته / ～的多数 اکثریت ضعیف

【微生物】 wēishēngwù جانوران کوچك ومیکروسکپی: ～农药 داروی باکتری ضدآفت / ～学 میکروب شناسی

【微调】 wēitiáo 〈电〉 بطور مختصر میزان کردن

【微微】 wēiwēi ①(稍微) قدری، کمی، یك خرده: ～一笑 یك خرده لبخند زدن ②(主单位的一万亿分之一) میکرو میکرو، یك تریلیونیم: ～法拉 〈物〉 (فیزیك) میکرو میکرو فاراد / ～秒 یك تریلیونیم ثانیه

【微微了了】 wēiwēi liǎoliǎo بسیار کم

【微熹】 wēixī 〈书〉 ضعیف (نور خورشید)

【微细】 wēixì بسیار ریز، کوچك: ～的血管 موی رگ خون

【微小】 wēixiǎo خرده، کم، کوچك: 极其～ فوق العاده کوچك / ～的希望 امید فوق العاده کم / ～的进步 ترقی‌های بسیار

ناچیز

【微笑】wēixiào لبخند، لبخند زدن

【微行】wēixíng (پادشاه یا مأمور عالی‌رتبه) با جامهٔ مبدل سفر کردن

【微型】wēixíng مینی، کوچك، خرد: ~化 میکرو مینیاتورسازی / ~照相机 دوربین عکاسی بسیار کوچك / ~汽车 اتومبیل کوچك مخصوص تاکسی / ~电动机 موتور بسیار کوچك

【微血管】wēixuèguǎn موی رگ

【微言】wēiyán ①(精微的言辞) عبارت ظریف ②(不明说的话) سخن‌های اسرارآمیز، حرف‌های پوشیده

【微言大义】wēiyán-dàyì حرف‌ها را با معنی عمیق خلاصه کردن

【微恙】wēiyàng کسالت ناچیز

【微震】wēizhèn ①(微小的震动) تکان بسیار کوچك ②〈地〉〈物〉(فیزیك) زمین لرزهٔ غیر محسوس

薇 wēi 见"蔷薇"qiángwēi

巍 wēi سربه آسمان کشیده، مرتفع، به آسمان قدکشیده

【巍峨】wēi'é مرتفع، به آسمان قدکشیده: ~的群山 کوههای مرتفع و به آسمان قدکشیده

【巍然】wēirán مرتفع، به آسمان قدکشیده، با عظمت: ~屹立 مرتفع ومحکم ایستادن / 一座大桥~横跨在江上。 پلی عظیم و باشکوه روی رودخانه بسته اند.

【巍巍】wēiwēi مرتفع، به آسمان قدکشیده: ~井岗山 کوههای مرتفع «جین گانگ»

wéi

为 wéi ①(做;行) انجام دادن، عمل کردن: 敢作敢~ مصمم وجسور در عمل / 事在人~。 کوشش انسان عامل تعیین‌کننده است. ②(充当) بمثابهٔ ... عمل کردن: 选某人~人民代表 کسی را به مثابهٔ نمایندهٔ مردم انتخاب کردن / 以此~凭。 این بمثابهٔ گواه بکار برده می‌شود / 有诗~证。 شعری این نکته را تصدیق می‌کند. ③(成为) تبدیل شدن: 变沙漠~良田 کویر را به زمین قابل کشت تبدیل کردن / 一分~二。 یك به دو قابل قسمت است،دوگانه شدن یگانه ④(是) بودن: 失败~成功之母。 شکست مادر پیروزی است. / 长度~两米。 طولش دو متر است. ⑤〈介〉[跟"所"字合用,表示被动]: ~人民所爱戴 مورد محبت و احترام مردم قرار گرفتن / 不~表面现象所迷惑 از پدیده‌های ظاهری و سطحی آشفته خاطر نشدن ⑥〈书〉〈助〉[常跟"何"相应,表示疑问]: 何以家~? من به خانه چه نیازی دارم؟

另见 wèi

【为非作歹】wéifēi-zuòdǎi تبه کاری کردن، مرتکب جرم گردیدن

【为富不仁】wéi fù bù rén ثروتمند و ظالم

【为害】wéihài ضرر رساندن

【为患】wéihuàn موجب مصیبت شدن

【为难】wéinán ①(难应付) در محظور قرار گرفتن: ~的事 امر مشکل و ناراحت کننده / 使人~ کسی را در وضع مشکل (یا در محظور) قرار دادن ②(刁难) مشکل تراشی کردن: 故意~ به عمد برای کسی مشکل تراشی کردن

【为期】wéiqī (تمام شدن کاری) در تاریخ معین: 以两周~ از مدت دوهفته تجاوز نکردن / 举办~一个月的图书展览 نمایشگاه کتاب را برای مدت یك ماه دایر کردن / 会议~三天。 جلسه قرار است که سه روز طول بکشد. / ~不远。 آن روز چندان دور نخواهد بود.

【为人】wéirén رفتار، اخلاق، سلوك؛ رفتار کردن: ~正直 درستکار بودن

【为生】wéishēng امرار معاش کردن: 以狩猎~ بعنوان شکارچی امرار معاش کردن

【为时过早】wéi shí guò zǎo خیلی زود، نابهنگام: 现在下结论~。 هنوز خیلی زود است که نتیجه‌گیری کنیم.

【为首】wéishǒu ریاست...، رهبری...، به سرکردگی...: 以外交部长~的代表团 هیئت نمایندگی بریاست وزیر امور خارجه

【为数】wéishù بالغ شدن، رسیدن: ~不少 به تعداد زیادی رسیدن / ~不多 تعداد قلیلی داشتن

【为所欲为】wéi suǒ yù wéi 〈贬〉 هر کاری به میل خود انجام دادن

【为伍】wéiwǔ شریك شدن، همدست شدن: 羞与~ شریك شدن با کسی را دون شأن خود دانستن

【为限】wéixiàn در چهارچوب...بودن: 费用以一百元~。 هزینه نباید از صد«یوان» تجاوز کند.

【为止】wéizhǐ تا: 迄今~ تا به حال / 到去年年底~ تا پایان سال گذشته / 一直等到某人回来~ تا آمدن کسی در انتظار بودن / 今天的讨论到此~。 بحث این بود 或 بحث امروز تا همینجا پایان می‌پذیرد.

【为重】wéizhòng اهمیت زیاد قائل شدن: 以大局~ به منفعت عمومی اهمیت درجهٔ اول دادن / 以人民的利益~ برای منفعت مردم از همه بیشتر اهمیت قائل شدن

【为主】wéizhǔ رجحان دادن، حق تقدم دادن: 以自力更生~,外援为辅 بطور عمده بر خودکفایی تکیه کردن در حالیکه کمك خارجی را عامل فرعی دانستن

韦 wéi ①(皮革) چرم ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【韦编三绝】wéi biān sān jué کنایه از باجدیت تمام درس خواندن

【韦伯】wéibó 〈物〉"Weber" واحد اندازه‌گیره مغناطیس بنام

圩 wéi آب بند، خاك ریز: 筑~ آب‌بند ساختن

另见 xū

【圩田】wéitián شالی‌زاری که از آب‌بندهایی احاطه شده باشد

【圩垸】wéiyuàn خاك ریزهای محافظ در کنار رودخانه یا دریاچه

【圩子】wéizi ①(防水护田的堤岸) دیواری که برای جلوگیری از آب دریا دور مزارع پست و پائین می‌سازند ②见"围子"wéizi

违 wéi ①(违反) اطاعت نكردن ، سرپيچى كردن : ～令 از مقررات پليس تخطى كردن ～警 / اوامر را اطاعت نكردن ②(离别) جدا شدن : 久～了。 مدتى شما را نديده‌ام.

【违碍】 wéi'ài منع، منهيات

【违拗】 wéi'ào سركشى كردن، سرپيچى كردن، اطاعت نكردن

【违背】 wéibèi نقض كردن، شكستن : ～原则 نقض كردن اصل / ～人民的意志 برخلاف اراده‌ء مردم عمل كردن / ～自己的诺言 قول خود را شكستن، / ～历史事实 با حقايق تاريخى مغاير بودن

【违别】 wéibié از هم جدا شدن

【违法】 wéifǎ قانون شكستن، غيرقانونى بودن : ～乱纪 قانون و انضباط را شكستن / ～行为 فعاليت‌هاى غيرقانونى / ～失职 سرپيچى از قانون وغفلت از وظيفه

【违反】 wéifǎn نقض كردن، مغايرت داشتن، تخلف كردن : ～党的政策 با سياست‌هاى حزب مغايرت داشتن / ～规章制度 انضباط كار را نقض كردن / ～劳动纪律 قواعد ومقررات را نقض كردن / ～交通规则 از مقررات ترافيك تخلف كردن / ～刑法 مرتكب خطاى جزايى شدن / ～事实 برخلاف حقايق عمل كردن / ～历史潮流 با روند تاريخى مغايرت داشتن / ～决议的精神 با روح قطعنامه مغاير بودن / ～社会发展规律 برخلاف قانون تكامل جامعه عمل كردن

【违犯】 wéifàn تخلف كردن، مغاير بودن : ～纪律 از انضباط تخلف كردن

【违禁】 wéijìn منع كردن : ～品 اجناس منع شده.رفع

【违抗】 wéikàng سرپيچى كردن : ～命令 از اوامر سرپيچى كردن / ～上级 با ارگان رهبرى سطوح بالاتر مخالفت وضديت كردن

【违例】 wéilì 〈体〉 فول، نقض قواعد(در مسابقه‌ء ورزشى)

【违令】 wéilìng از فرمان تخلف كردن

【违逆】 wéinì تخلف كردن

【违忤】 wéiwǔ 〈书〉 تخلف كردن، نافرمان بودن

【违误】 wéiwù 〈公文用语〉 از اوامر سرپيچى كردن وباعث تأخير شدن : 迅速办理, 不得～。 اين كار بايد بدون تأخير به اجرا در آيد.

【违宪】 wéixiàn تخلف از قانون اساسى : ～行为 عمل ضد قانون اساسى

【违心】 wéixīn برخلاف ميل كسى : ～之论 سخن‌هايى كه برخلاف ميل خود گفته شود

【违约】 wéiyuē ①(违背条约、协定等) (قرارداد، موافقت نامه و ...را) نقض كردن ②(违背诺言) نقض عهد كردن

【违章】 wéizhāng قواعد و مقررات را نقض كردن : ～行驶 برخلاف مقررات ترافيك رانندگى كردن

围 wéi ①(圈起来) محاصره كردن، احاطه كردن : 用篱笆把菜园子～上 دور قطعه‌ء زمين سبزيكارى حصار كشيدن / 团团～住 كاملا محاصره كردن / ～着炉子坐 دور بخارى نشستن ② دور كسى را گرفتن وسئوال پيچ كردن / ～着某人问长问短 (四周) اطراف، در پيرامون : 四～都是山。 در اطراف را كوهها گرفته است. ③〈量〉(两只胳膊合拢的长度) : 树大十～ درختى به كلفتى ده بغل

【围抱】 wéibào دور چيزى را گرفتن

【围脖儿】 wéibór 〈方〉 شال گردن

【围捕】 wéibǔ محاصره و دستگير كردن

【围城】 wéichéng ①(包围一座城市) شهرى را محاصره كردن ②(被围的城市) شهر محاصره شده

【围城打援】 wéi chéng dǎ yuán بمنظور از بين بردن قواى امدادى دشمن شهرى را محاصره كردن

【围簇】 wéicù معركه گرفتن

【围堵】 wéidǔ محاصره ومسدود كردن

【围攻】 wéigōng ①(包围起来加以攻击) محاصره وحمله كردن ②(联合攻击) مشتركا به كسى حمله كردن

【围观】 wéiguān (جمعيت) براى تماشا دور چيزى را گرفتن

【围裹】 wéiguǒ پيچاندن

【围击】 wéijī محاصره و حمله كردن

【围歼】 wéijiān محاصره و نابود كردن

【围剿】 wéijiǎo محاصره و سركوب كردن

【围巾】 wéijīn شال گردن 又作"围领"

【围聚】 wéijù از هر طرف آمدن وجمع شدن

【围垦】 wéikěn (بوسيله‌ء ساختن آب‌بند) زمين قابل كشت را از لجن‌زارها بدست آوردن

【围困】 wéikùn محاصره و ميخكوب كردن : 把敌人～在少数据点中 دشمن را در چند پايگاهش محاصره و ميخكوب كردن

【围拢】 wéilǒng دور كسى را گرفتن

【围埝】 wéiniàn خاكريز براى مسدود كردن آب

【围屏】 wéipíng 〈工美〉 پاراوان (تاشو)

【围棋】 wéiqí «وى چى» ـ نوعى بازى شطرنج با مهره‌هاى سياه وسفيد روى تخته‌اى داراى ٣٦١ خانه

【围枪】 wéiqiāng 〈方〉 شكار كردن

【围墙】 wéiqiáng ديوار حصارى

【围裙】 wéiqún پيش‌بند 又作"围腰"

【围绕】 wéirào ①(在周围) دور، گرد : 月亮～着地球旋转。 ماه دور كره‌ء زمين مى‌گردد. ②(以某事为中心) متمركز دور وظيفه‌ء مركزى كارهاى ديگر را ترتيب دادن : ～中心任务安排其他工作 بودن، دور زدن

【围网】 wéiwǎng 〈渔〉 نوعى تور ماهيگيرى كه هرطرفش به يك قايق متصل است : ～渔船 قايق ماهيگيرى داراى چنين تورى

【围魏救赵】 wéi Wèi jiù Zhào بمنظور نجات دادن كشور«ژائو» كشور«وى» را محاصره كردن ـ يعنى بوسيله‌ء محاصره كردن پايگاه محاصره كننده، محاصره شده را نجات دادن(يك نوع تاكتيك جنگى)

【围岩】 wéiyán 〈矿〉 "Country rock" نوعى صخره بنام

【围堰】 wéiyàn صندوقه‌ء زيرآبى، سد صندوقى

【围寨】 wéizhài دهكده‌اى كه دور آن ديوار كشيده شده باشد

【围子】 wéizi ①(土围子) ديوار محافظ (墙围子) ديوار حصارى دور يك روستا ②(帷子) پرده

【围嘴儿】 wéizuǐr سينه‌بند بچه، پيش‌بند بچه

【围坐】 wéizuò دورهم نشستن

闱 wéi ①(宫的侧门) دروازه، پهلوئی کاخ سلطنتی ②(考场) امتحان سلطنتی: 秋~ سالن امتحان سلطنتی در پائیز

【闱墨】 wéimò منتخبات ورقه‌های امتحان متعلق به کاندیداهای موفق

桅 wéi دگل: 船~ دگل کشتی / ~顶 سر دگل

【桅灯】 wéidēng ①〈航海〉 چراغ سر دگل ②(马灯) فانوس

【桅杆】 wéigān دگل

【桅樯】 wéiqiáng دگل

惟 wéi ①(单单) فقط، تنها: ~你是问。 مسئولیت تنها بر گردن شما خواهد بود. ②〈书〉(但) اما، ولی: 雨虽止, ~路途仍泥泞。 گرچه باران ایستاد، ولی جاده گل‌آلود بود. ③(思想) فکر: 思~ تفکر ④〈书〉〈助〉[用在年、月、日前]: ~二月既望 روز شانزدهم ماه دوم قمری

【惟独】 wéidú فقط، تنها: 人家都回家了, ~她还在工作。 همه به خانه برگشتند وفقط او به کار خود ادامه می‌داد. / 他心里总是装着别人, ~没有他自己。 او همیشه به فکر دیگران بودو هرگز به فکر خودش نبود.

【惟恐】 wéikǒng از ترس اینکه...، مبادا: ~落后 از ترس اینکه عقب بماند / ~天下不乱 خواستار دیدن بی‌نظمی جهان بودن / 我几次提醒他, ~他忘了。 من چندین بار به او تذکر دادم مبادا فراموش کند.

【惟利是图】 wéi lì shì tú به سودجوئی اهمیت درجه، اول دادن: ~的思想 روحیه، سودجوئی

【惟妙惟肖】 wéimiào-wéixiào مطلقا شبیه بودن: 这幅画把儿童天真活泼的神态画得~。 این تابلو زنده دلی ومعصومیت بچه‌ها را بطور زنده نشان داده است.

【惟命是听】 wéi mìng shì tīng مطلقا فرمانبردار بودن

【惟我独尊】 wéi wǒ dú zūn بی‌نهایت خودبین بودن

【惟一】 wéiyī تنها، محض: ~可行的办法 تنها شیوه، عملی / ~出路 تنها راه خروج / ~合法的政府 یگانه دولت قانونی

【惟有】 wéiyǒu فقط، تنها: ~充分发动群众, 才能取得胜利。 فقط بوسیله، بسیج توده‌های مردم است که می‌توان شاهد پیروزی بود

唯 wéi فقط، تنها

另见 wěi

【唯成分论】 wéichéngfènlùn تئوری یگانه اهمیت در باره، منشاء طبقاتی

【唯恐】 wéikǒng 见"惟恐"wéikǒng

【唯理论】 wéilǐlùn 〈哲〉 راسیونالیسم (فلسفه)

【唯利是图】 wéi lì shì tú 见"惟利是图"wéi lì shì tú

【唯美主义】 wéiměizhǔyì زیبایی‌گرایی، زیبایی‌پرستی

【唯名论】 wéimínglùn 〈哲〉 فرضیه، اینکه هر مفهومی فقط نام خالی دارد و ماهیت وخاصیت اشیاء را منعکس نمی‌کند

【唯命是听】 wéi mìng shì tīng 见"惟命是听"wéi mìng shì tīng

【唯能论】 wéinénglùn 〈物〉 شاخه‌ای از علم مکانیك که در باره، نیرو وتحولات آن بحث می‌کند

【唯我独尊】 wéi wǒ dú zūn 见"惟我独尊"wéi wǒ dú zūn

【唯我主义】 wéiwǒzhǔyì 〈哲〉 نفس گرائی (فلسفه) (Solipsism)

【唯武器论】 wéiwǔqìlùn فرضیه، اینکه تنها سلاح می‌تواند سرانجام جنگ را تعیین کند.

【唯物辩证法】 wéiwù biànzhèngfǎ 〈哲〉 دیالکتیك مادی، دیالکتیك ماتریالیستی

【唯物论】 wéiwùlùn 〈哲〉 اصالت ماده، ماتریالیسم

【唯物史观】 wéiwù shǐguān 〈哲〉 ماتریالیسم تاریخی

【唯物主义】 wéiwùzhǔyì 〈哲〉 اصالت ماده، ماتریالیسم: ~者 ماتریالیست

【唯心论】 wéixīnlùn 〈哲〉 ایده‌آلیسم

【唯心史观】 wéixīn shǐguān 〈哲〉 ایده‌آلیسم تاریخی

【唯心主义】 wéixīnzhǔyì 〈哲〉 ایده‌آلیسم: ~者 ایده‌آلیست

【唯一】 wéiyī 见"惟一"wéiyī

维 wéi ①(连接) بستن، بهم پیوستن: ~系 بهم پیوستن ②(保持;保全) پاسداری کردن، حراست کردن، حفظ کردن: ~护 دفاع کردن، حفاظت کردن ③(思想) فکر، ایده ④〈数〉 (ریاضی) بعد: 三~空间 فضای بعد سه گانه

【维持】 wéichí حفظ کردن، نگهداری کردن: ~秩序 نظام را حفظ کردن / ~现状 حالت موجود را نگه داشتن / ~生活 به زندگی ادامه دادن / ~会 (سازمان محلی دولت پوشالی در جنگ مقاوت ضد ژاپنی در چین) انجمن حفظ صلح

【维多利亚湖】 Wéiduōlìyàhú دریاچه، ویکتوریا

【维尔京群岛】 Wéi'ěrjīng Qúndǎo جزایر ورجین

【维管束】 wéiguǎnshù 〈植〉 دستگاه آوندی گیاهان عالی

【维护】 wéihù حفظ کردن، دفاع کردن: ~团结 همبستگی را حفظ کردن / ~人民的利益 از منافع مردم دفاع کردن / ~国家主权 از حاکمیت دولت دفاع کردن / ~世界和平 صلح جهانی را حفظ کردن

【维纶】 wéilún 〈纺〉 ونیلون، الیاف الکلی پولی وینیل

【维棉】 wéimián 〈纺〉 جنس مخلوط از نخ پنبه‌ای ونیلون

【维妙维肖】 wéi miào wéi xiào 见"惟妙惟肖"wéi miào wéi xiào

【维尼纶】 wéinílún 〈纺〉 ونیلون

【维生】 wéishēng زندگی خود را اداره کردن

【维生素】 wéishēngsù ویتامین: 丁种~ ویتامین D / ~缺乏症 مرضی که در اثر کمبود ویتامین در بدن ایجاد می‌شود

【维数】 wéishù 〈数〉 (ریاضی) بعد

【维他命】 wéitāmìng ویتامین

【维吾尔族】 Wéiwú'ěrzú ملیت اویغور که در منطقه، خود مختار اویغوری «سین جیان» زندگی می‌کنند

【维系】 wéixì حفظ کردن: ~人心 روحیه، عامه، مردم را حفظ کردن

【维新】 wéixīn رفورم، مدرنیزه شدن: 变法~ رفورم مشروطه (۱۸۹۸) / 日本明治~ رفورماسیون «می جی» ومدرنیزه شدن ژاپن (۱۸۶۸)

【维修】wéixiū حفظ وتعمير كردن :~房屋 خانه‌ها را حفظ وتعمير كردن / ~汽车 اتومبيل را تعمير و روغن‌كاری كردن / ~设备 تجهيزات را حفظ و تعمير كردن / ~得很好 در حالت خوب بودن / ~工 كارگر حفظ و تعمير / ~费 هزينهٔ حفظ و تعمير

帷 wéi پرده

【帷幕】wéimù پردهٔ بسيار بزرگ 又称"帷幔"

【帷幄】wéiwò 〈书〉 خيمهٔ ارتش :运筹~ در درون خيمه فرماندهی استراتژی ها را تدبير كردن

【帷帐】wéizhàng پرده

【帷子】wéizi پرده :床~ پردهٔ تختخواب

嵬 wéi 〈书〉 سربه فلك كشيده :~然 سربه فلك كشيده

wěi

伪 wěi ①(虚假) قلابی، دروغين، كاذب، جعلی :~证 شهادت كاذب / ~钞 اسكناس جعلی / ~科学 مجموعهٔ تئوريها و فرضيه‌ها و روش‌هايی كه به غلط علمی قلمداد می شود / 去~存真 كذب را برداشتن وحقيقت را نگهداشتن ②(不合法的; 傀儡) پوشالی، غير قانونی :~政权 رژيم پوشالی

【伪币】wěibì ①(假钱) پول جعلی ②(伪政权的货币) پولی كه از طرف رژيم پوشالی صادر می‌شود

【伪顶】wěidǐng 〈矿〉 سقف قلابی در معدن

【伪经】wěijīng كتاب مقدس تقلبی

【伪军】wěijūn ارتش پوشالی

【伪君子】wěijūnzǐ آدم دورو، آدم رياكار

【伪善】wěishàn رياكارانه :~的言词 سخن‌های رياكارانه / ~者 آدم دورو، آدم رياكار

【伪饰】wěishì تزئينات ساختگی

【伪书】wěishū كتابهای باستانی كه نام مؤلف و دورهٔ تأليف آن مورد شك و ترديد باشد

【伪托】wěituō آثار ادبی يا هنری را جعل كردن يا آثار جديد را آثار باستانی جلوه دادن

【伪造】wěizào جعل كردن، دست بردن، تقلب كردن :~签名 امضا را جعل كردن / ~证件 گواهی‌نامه را تقليد وجعل كردن / ~货币 پول جعلی درست كردن / ~帐目 در حساب دست بردن / ~文件 سند جعلی / ~的文件 سند ساختگی / ~者 جاعل / ~品 چيز قلب، جنس بدل / ~罪 جرم تقلب

【伪证】wěizhèng مدارك ساختگی (برای شهادت دادن)

【伪装】wěizhuāng ①(假装) وانمود كردن، تظاهر كردن :~进步 مترقی وانمود كردن / ~中立 بی‌طرفی را وانمود كردن ②(假的装扮) لباس مبدل، هيبت مبدل، تغيير قيافه :假的就是假的，~应当剥去。 قلابی قلابی است، نقاب بايد از آن برداشته شود. ③〈军〉 پوشاندن، استتار كردن :高射炮已经用树枝~起来。 توپخانه‌های ضد هوايی با شاخه‌های درخت پوشانده شده است. / ~工事 تأسيسات نظامی مخفی و پوشششی / ~网 تور مخفی و پوششی

【伪足】wěizú 〈动〉 شبه پا، پای كاذب

伟 wěi بزرگ، عظيم :身体魁~ بلند قد و ستبر / 雄~ با قدرت بزرگ / ~力 جلال و شكوه

【伟岸】wěi'àn 〈书〉 بلند قد وستبر

【伟大】wěidà بزرگ، عظيم :生的~，死的光荣。 زندگی باعظمت ومرگ پرافتخار / 我们~的祖国 ميهن بزرگ ما / ~的政治力量 نيروی بزرگ سياسی / ~的胜利 پيروزی عظيم

【伟观】wěiguān منظرهٔ با شكوه

【伟绩】wěijì خدمت درخشان، فتوحات نمايان

【伟晶岩】wěijīngyán 〈地〉 سنگ خارای زبر

【伟举】wěijǔ عمل بزرگ

【伟人】wěirén شخصيت بزرگ :当代的~ شخصيت بزرگ عصر ما

【伟业】wěiyè 〈书〉 امر بزرگ

苇 wěi نی

【苇箔】wěibó بوريا

【苇丛】wěicóng نی‌زار

【苇荡】wěidàng درياچهٔ كم عمق كه در آن نی زياد می‌رويد

【苇塘】wěitáng نی‌زار

【苇席】wěixí بوريا

【苇子】wěizi نی

纬 wěi ①(纬纱) پود ②(纬度) عرض جغرافيايی :北~四十度 ٤٠درجهٔ عرضی جغرافيايی شمالی

【纬编】wěibiān 〈纺〉 پودبافی :~针织物 پارچهٔ پودبافی شده

【纬度】wěidù 〈地〉 عرض جغرافيايی :高(低)~ عرض جغرافيايی بالا (پايين)

【纬纱】wěishā 〈纺〉 الياف پود

【纬线】wěixiàn ①〈地〉(假定的沿地球表面跟赤道平行的线) مدار جغرافيايی ②〈纺〉(纺织物的横线) پود(پارچه)

尾 wěi ①(尾巴) دم :牛~ دم گاو ②(末端) آخر :排~ قسمت آخر صف كسی كه در آخر صف می‌ايستد ③(没有了结的事情) باقی مانده :扫~工程 مرحلهٔ آخر پروژه ④〈量〉[用于鱼]: 两~鱼 دو تا ماهی
另见 yǐ

【尾巴】wěiba ①(动物的尾部) دم، دمبه :夹起~逃跑 دم را روی كول خودگذاشتن و رفتن / 摇~ دم جنباندن / 翘上了天 ~ علم كردن دم ــ كنايه از غرور و تكبر ②(某些物体的尾部) قسمت دم مانند :飞机~ دم هواپيما / 彗星~ دم ذوذنب ③(随声附和的人) آدم بله بله گو ④(钉梢的人) كسی كه شخصی را تعقيب می‌كند :甩掉~ رها كردن كسی كه زاغ سياه خود را چوب می زند ⑤(事情的残留部分) باقی ماندهٔ كار

【尾巴主义】wěibazhǔyì فاقد نظر شايسته بودن وكوركورانه عمل كردن

【尾大不掉】wěi dà bù diào ضعيف و بی‌اثر ماندن دستگاه رهبری در اثر كثرت مادون‌ها، (سازمان) به علت تشكيلات متعدد مؤثر نبودن

【尾灯】wěidēng چراغ عقب اتومبیل
【尾工】wěigōng مرحلهٔ آخر پروژه
【尾骨】wěigǔ 〈生理〉استخوان دنبالچه
【尾后】wěihòu 〈方〉آخر، پایان
【尾矿】wěikuàng انتهای معدن
【尾期】wěiqī آخرین مرحله
【尾鳍】wěiqí پرهٔ دمی ماهی
【尾气】wěiqì 〈化〉گاز دمی (شیمی)
【尾欠】wěiqiàn ①(有一小部分没有偿还或交纳)بدهکار بودن تتمهٔ جزئی حساب ②(没有偿还或交纳的小部分) تتمهٔ حساب پرداخته نشده
【尾梢】wěishāo پایان، آخر
【尾声】wěishēng ①〈乐〉قطعهٔ آخر یك آهنگ ②(文学作品的结局部分)مقدمه و ختم ~ 序幕和: ختم یك اثر ادبی ③(结束阶段)پایان: 会谈已接近~。 مذاکره نزدیك به پایان است.
【尾数】wěishù ①〈数〉(ریاضی) عدد مابعد ضمیر ②(零数) کسری
【尾随】wěisuí بدنبال رفتن، دنبال کردن: 孩子们~着军乐队走了好远。 بچه‌ها راه زیادی بدنبال دستهٔ موزیك نظامی رفتند.
【尾须】wěixū 〈动〉ریش در قسمت دم
【尾翼】wěiyì 〈航空〉دم هواپیما
【尾蚴】wěiyòu 〈动〉نوعی کرم نوزاد و دم‌دار و قابل شنا
【尾追】wěizhuī کسی را سخت تعقیب کردن
【尾子】wěizi 〈方〉کسری
【尾座】wěizuò 〈机〉سر قابل تنظیم چرخ تراش و خراطی

炜 wěi 〈书〉درخشان، تابان

玮 wěi 〈书〉پرارزش، گرانبها

委 wěi ①(委托)سپردن، منصوب کردن: ~以重任 وظیفهٔ سنگینی به کسی سپردن ②(抛弃)دور، کنار گذاشتن: ~弃 دور انداختن / ~之于地 چیزی را روی زمین انداختن ③(推委)شانه خالی کردن: ~过于人 کسی را مقصر دانستن ④(曲折)غیر مستقیم، گردنده: ~婉 ملایم و مؤدبانه ⑤〈书〉(末尾)پایان: 原~ آغاز و پایان ⑥(无精打彩)کسل، افسرده، روحیه باخته: ~靡 افسرده ⑦〈书〉(确实)واقعا، مسلما: ~系实情。 این همان واقعیت است. ⑧〈简〉(委员)عضو کمیته، ⑨〈简〉(委员会)عضو کمیتهٔ دائمی: 常~ کمیته‌ای، کمیسیون: 党~ کمیتهٔ حزبی

另见 wēi

【委顿】wěidùn خسته، مانده، کسل
【委积】wěijī 〈书〉جمع کردن، ذخیره کردن
【委决不下】wěi jué bù xià مردد و دو دل بودن
【委靡】wěimǐ روحیه باخته، افسرده خاطر، کسل: 精神~ افسرده، دلسرد، روحیه باخته / ~不振 افسرده، روحیه باخته
【委内瑞拉】Wěinèiruìlā ونزئلا (نام یك کشور): ~人 اهل ونزئلا
【委派】wěipài منصوب کردن، مأمور کردن، محول کردن
【委弃】wěiqì رها کردن، کنار گذاشتن
【委曲】wěiqū پیچاپیچ، پیچ و خم‌دار (راهها و جاده‌ها و ...)
【委曲求全】wěiqū qiú quán از روی ملاحظهٔ منافع عمومی مصالحه کردن
【委屈】wěiqu ①(冤枉)مورد سرزنش بیجا قرار گرفتن، غم و ~: 觉得~ احساس بی‌عدالتی کردن / 诉~ بی‌عدالتی دیدن ②(让人受到委屈)برای کسی غصهٔ خود را بیرون ریختن: 你只好~一点了。 شما ایجاد اسباب زحمت زیاد کردن ببخشید برای شما / 对不起, ~你了。 مجبورید با آن بسازید. اسباب زحمت زیادی ایجاد کرده‌ام.
【委任】wěirèn وکالت دادن، منصوب کردن: ~某人为首席代表 کسی را به ریاست نمایندگی منصوب کردن / ~书 وکالت‌نامه / ~统治 قیمومت / ~统治地 سرزمین تحت قیمومت / ~状 وکالت‌نامه
【委实】wěishí واقعا، حقیقتا: 我~不知道。 من واقعا واقف نیستم / ~不容易 بهیچوجه آسان نبودن
【委琐】wěisuǒ ①〈书〉(琐碎)خرده، ریز، کوچك ②(猥琐) پست، خوار، مبتذل
【委托】wěituō سپردن، واگذار کردن: ~他负责这项工作 مسئولیت این کار را به او واگذار کردن / 队长~我主持今天的会议。 رئیس گروه ریاست جلسهٔ امروز را به عهدهٔ من سپرد. / 这事就~你了。 من این کار را به دست تان می‌سپارم. / 选民对代表的~ وکالت رأی دهندگان نسبت به نمایندگانشان
【委托商店】wěituō shāngdiàn فروشگاه سمساری
【委婉】wěiwǎn ملایم و مؤدبانه: ~的语气 لحن ملایم و مؤدبانه / 他批评得很~。 او به نحو ملایم و مؤدبانه انتقاد کرد.
【委员】wěiyuán عضو کمیته‌ای: ~会 کمیته، کمیسیون، شورا
【委罪】wěizuì تقصیر را به گردن کسی گذاشتن، کسی را مقصر دانستن

娓 wěi

【娓娓】wěiwěi خستگی‌ناپذیر یا جالب (در صحبت کردن): ~不倦 بطور خستگی‌ناپذیر صحبت کردن / ~动听 با جاذبه و روان و سلیس صحبت کردن / ~而谈 دلربای حرف زدن

诿 wěi 见"委"wěi

萎 wěi پژمرده شدن

另见 wēi

【萎顿】wěidùn خسته، مانده
【萎黄】wěihuáng پژمرده و زرد شدن
【萎靡】wěimǐ 见"委靡"wěimǐ
【萎蔫】wěiniān 〈植〉مرض گیاهی که موجب آماس بافتهای برگ و رشته‌های گیاه می‌شود
【萎弱】wěiruò ضعیف
【萎缩】wěisuō ①(干枯)پژمرده شدن ②(衰退)(بازار و اقتصاد و ...) کسل شدن ③〈医〉(طب) لاغری، خشکی: 肝~ لاغری و خشکی جگر / 肌肉~ لاغری و خشکی عضله

②(萎靡) افسرده، کسل

【萎陷疗法】wěixiàn liáofǎ 〈医〉 معالجه بوسیلهٔ سقوط و اضمحلال مزاجی

【萎谢】wěixiè پژمرده شدن، خشك شدن

唯 wěi 〈书〉 آری، بله

另见 wéi

【唯唯否否】wěiwěifǒufǒu بله بله گو بودن

【唯唯诺诺】wěiwěinuònuò چاپلوس بودن، متملق بودن، بله بله گو بودن

猥 wěi ①(多;杂) گوناگون، زیاد، متعدد، متنوع: ~杂 گوناگون، متفرقه ②(卑贱) پست، خوار، زشت، وقیح

【猥鄙】wěibǐ 〈书〉 پست، خوار، فرومایه، منفور

【猥贱】wěijiàn پست، خوار، فرومایه

【猥劣】wěiliè 〈书〉 پست، فرومایه، منفور

【猥陋】wěilòu 〈书〉 پست، خوار، فرومایه

【猥琐】wěisuǒ (قیافه و رفتار و...) پست و مبتذل

【猥屑】wěixiè 〈书〉 دون، پست، پلید

【猥亵】wěixiè ①(下流的) مستهجن، زشت و وقیح ②(做下流动作) رفتار مستهجن داشتن(نسبت به زن)

痿 wěi سستی مرد، ضعف قوهٔ جنسی: 阳~ سستی

【痿症】wěizhèng 〈中医〉 (طب چینی) فلج و سستی بدن(مانند ضعیف و بیحس بودن دست و پا)

韪 wěi 见"冒天下之大不韪" mào tiānxià zhī dà bùwěi

鲔 wěi نوعی ماهی بنام "Sturgeon"

wèi

卫 wèi ①(保卫) دفاع کردن، محافظت کردن: 保家~国 دفاع از خانه‌ها را محافظت کردن و از میهن دفاع کردن/ 自~ خود ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【卫兵】wèibīng نگهبان، گارد مخصوص، مستحفظ شخص

【卫道】wèidào از اصول سنتی اخلاقی دفاع کردن: ~士〈贬〉 مدافع اصول سنتی اخلاقی

【卫队】wèiduì دستهٔ نگهبانان: ~长 کاپیتان دستهٔ نگهبانان

【卫顾】wèigù مواظبت کردن

【卫护】wèihù محافظت کردن، پاسداری کردن، دفاع کردن

【卫矛】wèimáo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Winged euonymus"

【卫冕】wèimiǎn در مسابقه ورزشی لقب قهرمانی خود را حفظ کردن

【卫生】wèishēng بهداشت: 讲~ به بهداشت توجه داشتن/个人~ بهداشت شخصی/ 工业~ بهداشت صنعتی/ 公共~ بهداشت عمومی/ 劳动~ بهداشت کار/ 环境~ بهداشت محیط/ 喝生水,不~。 نوشیدن آب تصفیه نشده برای سلامتی انسان مضر است./ 检查~ وضع بهداشت را مورد بازرسی قرار دادن/ 爱国~运动 جنبش بهداشت میهن پرستانه/ ~带 دستمال کاغذ زنان قاعدگی/ ~防疫队 گروه پزشکی مخصوص ضدعفونی/ ~间 دستشوئی، توالت/ ~站 ایستگاه بهداشت و ضد بیماری‌های واگیردار/ ~局 ادارهٔ بهداشت/ ~检查 بازرسی وضع بهداشت/ ~设备 وسایل بهداشتی/ ~球 گلوله نفتالین/ ~裤 پالتوی گرم‌کن/ ~学 بهداشت شناسی/ ~室 کلنیك، درمانگاه/ ~油 روغن پنبه دانه/ ~衣 پیراهن گرم‌کن/ ~员 کارگر بهداشت/ ~知识 معلومات بهداشتی/ ~纸 کاغذ دستشوئی، کاغذ توالت/ ~院 بیمارستان

【卫士】wèishì نگهبان، مستحفظ شخص

【卫戍】wèishù پادگان، ساخلو: 北京~区 ناحیهٔ پادگان پکن/ ~部队 واحدهای پادگانی

【卫星】wèixīng ①〈天〉 ماهواره ؛ ماه: 木星有几个~? ستارهٔ ژوپیتر چند ماهواره دارد؟ ②(人造卫星) ماهوارهٔ مصنوعی: 气象~ ماهوارهٔ هواشناسی/ 通讯~ ماهوارهٔ مخابراتی/ ~国 کشور ماهواره/ ~城 شهرك

为 wèi ①〈介〉[表示行为的对象]: ~什么人的问题,是一个根本的问题,原则的问题。 مسئلهٔ «برای چه کسی» مسئله‌ای اساسی وهمچنین مسئله‌ای اصولی است./ ~大多数人谋利益 در راه منافع اکثریت مردم کار کردن ②〈介〉[表示原因]: ~胜利而欢呼 از پیروزی هلهلهٔ شادی براه انداختن/ 我~他而自豪。 من به وجود او افتخار می‌کنم. ③〈介〉[表示目的]: ~方便起见 برای تسهیلات کار/ 不~名, 不~利 نه در پی شهرت بودن ونه در پی منفعت/ ~革命事业献出生命 در راه امر انقلاب جان خود را نثار کردن/ ~实现一个宏伟目标而努力 برای تحقق هدف عظیمی تلاش کردن ④〈介〉[表示"对""向"]: 且~诸君言之。 حالا شما را در این مورد مطلع می‌سازم./ 不足~外人道也! شایسته نیست که به دیگران گفته شود! ⑤〈书〉(帮助;卫护) کمك کردن، حمایت کردن

另见 wéi

【为此】wèicǐ بخاطر این، در این ارتباط: ~而作出种种努力。 بکار بردن کوشش‌های گوناگون بخاطر این امر./ 大会作出一项重要决定。 کنفرانس در این مورد تصمیم مهمی اتخاذ کرد./ 我们都~感到欢欣鼓舞。 ما همه از این خبر خوشحال و تشویق شدیم./ ~, 我们不能投票。 ما بدین دلیل از رأی دادن امتناع می‌ورزیم.

【为何】wèihé چرا، به چه دلیل

【为虎傅翼】wèi hǔ fù yì به ببر بال دادن ـــ یعنی به آدم بدکار کمك کردن 又作"为虎添翼"

【为虎作伥】wèi hǔ zuò chāng به آدم بدکار و شریر در کار بدش کمك کردن

【为了】wèile برای، بخاطر، در راه: ~人民的利益 در راه منافع خلق/ ~保卫祖国 بخاطر دفاع از میهن

【为民请命】wèi mín qǐngmìng بنام مردم شفاعت کردن، برای مردم شفاعت کردن

【为人说项】wèi rén shuōxiàng برای دیگران شفاعت کردن

【为人作嫁】wèi rén zuò jià جامهٔ عروس برای کسی دوختن — یعنی بدون کسب سودی برای خود بنفع دیگران کار کردن

【为什么】wèi shénme چرا، برای چه، به چه علتی: ~犹豫不决呢? چرا مرددی؟/问个~ علت کار را پرسیدن

【为我之物】wèi wǒ zhī wù 〈哲〉 (فلسفه) شیٔ برای خود

【为渊驱鱼】wèi yuān qū yú ماهی را به آب عمیق راندن — یعنی دوستان خود را به طرف دشمن راندن: ~, 为丛驱雀 ماهی را به آب عمیق راندن وگنجشك را به جنگل انبوه

未 wèi ①(没) هنوز انجام نشده: 意犹~尽 منظور خود را کاملا نرساندن/走访~遇。 من به ملاقات شما آمدم اما بیرون رفته بودید./尚~恢复健康 هنوز شفا نیافتن ②(不) نه: ~知可否。 معلوم نیست که می‌توان آن کار را انجام داد یا خیر. ③(地支中的第八位) هشتمین بخش از بخش‌های دوازده‌گانهٔ زمینی

【未爆弹】wèibàodàn 〈军〉 بمب منفجر نشده

【未必】wèibì شاید نه: 他~知道。 او شاید نداند./事情~会如此。 کارها شاید اینطور از آب در نیاید.

【未便】wèibiàn صلاحیت نداشتن، در انجام کاری مشکل داشتن: ~擅自处理 کارها را بدون اختیار مقامات بالا نمی‌توان انجام داد./~立即答复 در دادن جواب سریع اشکال داشتن

【未卜先知】wèi bǔ xiān zhī از پیش دانستن

【未曾】wèicéng هنوز نشده: ~听说过 هرگز چیزی در بارهٔ آن نشنیدن/历史上~有过的奇迹 معجزه‌ای که تاریخ تابه‌حال بخود ندیده است

【未尝】wèicháng ①(未曾) هنوز نشده: 她一夜~合眼。 تمام شب ذره ای خواب به چشمش نیامد. ②[用在否定词前面, 表示委婉的肯定]: 这~不是好主意。 این شاید نظر بدی نباشد./那样也~不可。 آن هم شاید درست باشد./~没有可取之处。 عاری از نکتهٔ مثبت که نیست.

【未成年】wèichéngnián هنوز به سن بلوغ نرسیده

【未达一间】wèi dá yī jiàn از رسیدن به مقصد خیلی کم ماندن

【未定】wèidìng نامعلوم، نامعین، نامشخص: 行期~。 تاریخ حرکت هنوز قطعی نیست./~稿 پیش‌نویس متن

【未敢苟同】wèi gǎn gǒutóng 〈书〉 جسارتا مخالف بودن: 你的意见我~。 جسارتا با نظرتان مخالفم.

【未婚】wèihūn مجرد، غیرمتأهل: ~夫 نامزد(مرد) / ~妻 نامزد(زن یا دختر)

【未及】wèijí ①(没有来得及) وقت نرسیدن ②(没有达到) به موضوع نرسیدن

【未竟】wèijìng به پایان نرسیدن

【未决】wèijué حل و فصل نشده، معلق: 悬而~的问题 مسئلهٔ معلق و لاینحل مانده/胜负~。 نتیجهٔ (نبرد یا بازی) هنوز معلوم نیست./~犯 مجرم محاکمه نشده

【未可】wèikě نمی‌توان: ~乐观 دلیل خوشبینی نداشتن/前途~限量 آتیهٔ درخشان داشتن

【未可厚非】wèi kě hòu fēi دلیلی برای انتقاد زیاد نداشتن

【未来】wèilái ①(就要到来的) قریب‌الوقوع، بعدی، آینده: ~的一年 سال آینده، سال بعد/在~的斗争中 در مبارزهٔ قریب الوقوع/~二十四小时内将有暴雨。 در ظرف ۲۴ ساعت آینده هوا طوفانی خواهد بود. ②(将来) آینده، آتیه: 美好的~ آیندهٔ درخشان/~是属于人民的。 آینده به مردم تعلق دارد./~派 آینده پرستی(نوعی سبك هنری و ادبی بورژوازی)/~学 آینده‌شناسی

【未老先衰】wèi lǎo xiān shuāi پیش از موقع پیر و ضعیف شدن

【未了】wèiliǎo ناتمام، تمام نشده: ~事宜 کارهای ناتمام/~的债务 وام‌های معلق/~的手续 تشریفاتی که باید طی شود/~的心愿 امید نرسیده

【未免】wèimiǎn یك کمی، واقعا: 这~太过分。 این واقعا از حد گذشته است./他的话~太多。 او یك خرده پرچانه است./你这样作~操之过急。 شما در انجام این کار کمی شتاب داشتید.

【未能】wèinéng نمی‌توان: ~实现 نمی‌توان تحقق بخشید./阴谋~得逞。 توطئه عقیم گذاشته شد./他们~取得预期的结果。 آنها در کسب نتیجهٔ پیش‌بینی شده موفق نشدند.

【未能免俗】wèinéng miǎn sú بجز پیروی از روش مرسوم چاره‌ای نداشتن

【未然】wèirán 见"防患未然"fáng huàn wèi rán

【未时】wèishí مدت زمان از ساعت ۱ تا ۳ بعد از ظهر

【未始】wèishǐ 见"未尝"②

【未遂】wèisuì عقیم، بی‌ثمره، بی‌نتیجه: 政变~。 کودتا شکست خورد./自杀~ خودکشی ناموفق / ~罪 جرم عقیم

【未完】wèiwán ناتمام: ~待续。 ادامه دارد.

【未亡人】wèiwángrén خطاب بیوه به خود

【未详】wèixiáng نامعلوم: 本书作者~。 نویسندهٔ این کتاب نامعلوم است./病因~。 علت بیماری مجهول است.

【未央】wèiyāng 〈书〉 تمام نشده: 夜~。 شب هنوز بپایان نرسیده است.

【未雨绸缪】wèi yǔ chóumóu قبل از باریدن باران خانه را تعمیر کردن، تدابیر احتیاطی اتخاذ کردن

【未知量】wèizhīliàng 〈数〉 (ریاضی) حجم نامعلوم

【未知数】wèizhīshù ①〈数〉 (ریاضی) عدد نامعلوم ②(未知的事情) نامعلوم، غیر مطمئن: 他这事能不能办成还是个~。 هنوز مطمئن نیست که این کار را بتواند انجام دهد یا خیر.

位 wèi ①(位置) محل، موقعیت: 座~ محل نشستن ②(地位) مقام: 名~ شهرت ومقام ③(皇位) تخت سلطنت: 即~ به تخت سلطنت رسیدن/篡~ غصب کردن ④〈数〉 مرتبهٔ عدد: 个~ مرتبهٔ عدد تك ها/十~ مرتبهٔ عدد دهها/小数~ مرتبهٔ عدد اعشاری/计算到小数点后五~ تا پنج عدد اعشاری حساب کردن/四~数 عدد چهار رقم ⑤〈量〉[用于人, 含敬意]: 各~代表! نمایندگان عزیزا/今天我们家要来几~朋友。 امروز چند تن از دوستان به دیدن ما خواهند آمد.

【位次】wèicì ①(座次) ترتیب جای نشستن ②(地位, 等级) مقام، مرتبه

【位分】wèifen موضع اجتماعی انسان
【位能】wèinéng 〈物〉(فیزیك) انرژی بالقوه
【位势米】wèishìmǐ 〈气〉(هوا شناسی) متر بالقوهٔ زمینی
【位望】wèiwàng مقام و حیثیت
【位移】wèiyí 〈物〉(فیزیك) جابجا سازی
【位于】wèiyú 〈书〉واقع بودن: ~亚洲东部 در قسمت شرقی آسیا واقع بودن
【位置】wèizhi ①(所在或所占的地方)محل، جا، جایگاه: 请按指定的~坐。لطفا در جای معین بنشینید. ②(地位) مقام، موقعیت: 《红楼梦》在我国文学史上占有重要~。رمان «رؤیای منزل سرخ» در تاریخ ادبیات چین حائز مقام بزرگی است.
【位子】wèizi جای نشستن، محل نشستن

味 wèi ①(某种味觉)مزه، طعم: 甜~ مزهٔ شیرین ②(某种嗅觉)بوی: 臭~儿 بوی بد، بوی متعفن ③(趣味) پسند، علاقه: 这本书语言无~。زبان این کتاب خشك و بی‌مزه است. ④(体味)لذت چیزی را تشخیص دادن: 玩~ تأمل کردن / 细~其言 در کلمات او تأمل کردن ⑤〈量〉جز ترکیبی از گیاه دارویی: 这个方子共有七~药。در این نسخه هفت گیاه دارویی تجویز شده است. نسخهٔ طب چینی
【味道】wèidao مزه، طعم: 这个菜~很好。این خوراك بسیار خوشمزه است. / 他心里有股说不出的~。نوعی احساسات غیرقابل توصیف به او دست داد. / 他的话里有点讽刺的~。در گفتارش اندکی طنز احساس می‌شود.
【味精】wèijīng پودر مزه‌آور
【味觉】wèijué حس ذائقه، حس چشایی
【味蕾】wèilěi 〈生理〉عضو انتهای ذائقه
【味美思】wèiměisī نوعی آب انگور
【味气】wèiqì 〈方〉بو
【味如鸡肋】wèi rú jīlèi مزه‌اش مانند دندهٔ جوجه است — کنایه از بی‌مزگی چیزی
【味同嚼蜡】wèi tóng jiáo là مزه‌اش مانند جویدن موم است — کنایه از بی‌مزگی چیزی

畏 wèi ①(畏惧)ترسیدن، هراس داشتن: 大无~ بی‌ترس، نترس / 不~强敌 در مقابل دشمن نیرومندو مهیب ایستادگی کردن ②(佩服)احترام گذاشتن: 后生可~。به نسل جوان باید حرمت گذاشت.
【畏避】wèibì براثر ترس و بیم از انجام کاری اجتناب ورزیدن
【畏怖】wèibù 〈书〉ترسیدن، وحشت زده شدن
【畏服】wèifú در اثر ترس اطاعت کردن
【畏光】wèiguāng 〈医〉(طب) نور ترسی، فوتوفوبی
【畏忌】wèijì باك داشتن، وسواس داشتن
【畏惧】wèijù ترس داشتن، باك داشتن: 无所~ نترس بودن
【畏难】wèinán از مشکلات ترس داشتن: ~情绪 بیم و ترس از مشکلات
【畏怯】wèiqiè ترسو، کمرو
【畏首畏尾】wèishǒu-wèiwěi بیم و شبهه داشتن، بیش از اندازه محتاط بودن
【畏缩】wèisuō خود را عقب کشیدن: 在困难面前从不~ در برابر مشکلات هرگز خود را عقب نکشیدن / ~不前 از پیش رفتن درنگ کردن
【畏途】wèitú راه پرخطر — کنایه از کار مخاطره آمیز: 视为~ چیزی را راه پرخطر دانستن
【畏葸】wèixǐ 〈书〉ترسو، بزدل: ~不前 از پیش رفتن ترسیدن
【畏友】wèiyǒu دوست ارجمند و محترم
【畏罪】wèizuì ترس از مجازات به خاطر ارتکاب جرم: ~潜逃 برای فرار از مجازات فرار کردن / ~自杀 از ترس مجازات خودکشی کردن

胃 wèi معده
【胃癌】wèi'ái سرطان معده
【胃病】wèibìng بیماری معده
【胃肠炎】wèichángyán آماس معده و روده ها
【胃蛋白酶】wèidànbáiméi 〈生理〉پپسین (آنزیم گوارندهٔ پروتئین در شیرهٔ معده)
【胃镜】wèijìng اسباب معاینهٔ داخلی معده: ~检查 معاینهٔ داخل معده
【胃口】wèikǒu ①(食欲)اشتها: ~好 اشتهای خوبی داشتن / 没有~ اشتها نداشتن ②(兴趣)علاقه، پسند: 对~ مورد پسند کسی
【胃溃疡】wèikuìyáng زخم معده
【胃扩张】wèikuòzhāng اتساع معده
【胃切除术】wèiqiēchúshù عمل جراحی برداشتن تمام معده یا قسمتی از معده
【胃酸】wèisuān اسید در شیرهٔ معده: ~过多 اسید زیاد در شیرهٔ معده / ~过少 اسید کم در شیرهٔ معده
【胃痛】wèitòng درد معده
【胃脘】wèiwǎn 〈中医〉حفرهٔ معده: ~痛 درد حفرهٔ معده
【胃下垂】wèixiàchuí افتادگی معده
【胃腺】wèixiàn 〈生理〉غدهٔ معده
【胃炎】wèiyán ورم معده، آماس معده
【胃液】wèiyè 〈生理〉شیرهٔ معده

谓 wèi ①(说)گفتن: 可~神速 می‌شود آنرا بمثابهٔ سرعت برق‌آسا توصیف کرد. ②(称呼)نامیدن: 所~ به اصطلاح / 此之~形式主义。این همان «فرمالیسم» است که ما می‌نامیم. / 何~平衡? معنی «تعادل» چیست؟ ③(意义)معنی، مفهوم: 无~的话 حرف‌های پوچ و بی‌معنی
【谓语】wèiyǔ 〈语〉گزاره (دستور زبان)

尉 wèi ①见"尉官" ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
另见 yù
【尉官】wèiguān افسران شامل سروان، ستوان یکم و ستوان دوم

遗 wèi 〈书〉هدیه کردن، اهدا کردن: ~之千金 سخاوتمندانه به کسی مبلغ هنگفتی پول را هدیه کردن
另见 yí

喂 wèi ①〈叹〉[招呼的声音] آهای، هی: ~, 你的围巾快掉了。 آهای، شال گردنت دارد می‌افتد. ②(送食物) خوراندن: 给病人~饭 خوراندن به بیمار

【喂料】 wèiliào علوفه

【喂奶】 wèinǎi شیر دادن

【喂青】 wèiqīng علوفه تازه گیاهی

【喂养】 wèiyǎng پرورش دادن: ~家禽 مرغان را پرورش دادن

渭 Wèi (简)(渭河) اسم مخفف برای رودخانه «وی»

猬 wèi 〈动〉 خارپشت

【猬集】 wèijí 〈书〉 (کارها) مانند خارهای خارپشت متعدد بودن: 诸事~ کارهای متعددی در دست داشتن

蔚 wèi 〈书〉①(茂盛) پرپشت، وافر، فراوان ②(有文采的) رنگین، پرآب و تاب: 云蒸霞~。 ابرهای گلگون آهسته صعود می‌کند.

【蔚蓝】 wèilán نیلگون، آبی: ~的天空 آسمان نیلگون / ~的海洋 دریای آبی

【蔚然成风】 wèirán chéng fēng رسم عمومی شدن، برنامه روز شدن: 在我们这儿助人为乐已~。 در میان ما کمك کردن به دیگران رسم عمومی شده است.

【蔚为大观】 wèi wéi dà guān جلوه دادن منظره پر زرق و برق: 展出的美术作品, ~。 آثار هنری که در معرض نمایش قرار داده شده منظره پرجلال و باشکوهی را جلوه‌گر ساخته است.

慰 wèi ①(使人心安) تسلی دادن، دلداری دادن: ~勉 تسلی دادن وتشویق نمودن ②(心安) آسوده خاطر شدن: 知你平安到达, 甚~。 از اینکه شما بسلامت رسیده بودید بسیار آسوده خاطر شدم.

【慰安】 wèi'ān تسلی دادن

【慰抚】 wèifǔ نوازش کردن

【慰劳】 wèiláo هدیه آوردن برای قدردانی از خدمات کسی

【慰问】 wèiwèn اظهار همدردی و مراقبت کردن: 对灾区人民表示~。 با مردم نواحی آسیب دیده اظهار همدردی و مراقبت کردن / 朋友们辛苦了, 我们特来~你们。 دوستان، خسته نباشید، ما برای عرض سلام وتهنیت آمده ایم. / 请向他们转达我们亲切的~。 لطفا همدردی ومراقبت صمیمانه ما را به آنها ابلاغ کنید. / ~袋 کیسه هدیه / ~团 گروه اعزام شده برای ... / ~信 نامه برای اظهار قدردانی یا اظهار همدردی ومراقبت / ~演出 نمایش خاصی برای اظهار ممنونیت یا قدردانی یا همدردی

【慰唁】 wèiyàn (به بستگان مرحوم) تسلیت دادن

【慰悦】 wèiyuè تسلی یافتن وخرسند گردیدن

魏 Wèi ①(三国之一) یکی از پادشاهی«وی» (۲۲۰-۲۶۵) ②(北魏) سلسله «وی» شمالی پادشاهی‌های سه‌گانه چین (۳۷۶-۵۳٤) ③(姓) یك نام خانوادگی در چین

【魏碑】 Wèibēi ①(北朝碑刻) کتیبه‌های روی سنگ متعلق به سلسله‌های شمالی (۳۷٦-۵۷۱) ②(一种典范的楷书体) نمونه خطاطی که از کتیبه‌های مذکور گرفته شده باشد

鳚 wèi 〈动〉 نوعی ماهی بنام "Blenny"

wēn

温 wēn ①(不冷不热) معتدل، نیم گرم، ولرم: ~水 آب ولرم ②(温度) حرارت: 体~ درجه حرارت بدن ③(稍微加热) گرم کردن: 把水~一下! آب را گرم کن. ④(复习) مرور کردن، دوره کردن: ~课 درسهای خود را دوره کردن ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【温饱】 wēnbǎo لباس گرم و غذای کافی داشتن: 终年劳累, 不得~ در تمام سال بدون لباس گرم و غذای کافی کار کردن

【温标】 wēnbiāo 〈物〉 گرما سنج، میزان‌الحراره: 华氏~ میزان‌الحراره فارنهایت / 摄氏~ میزان‌الحراره سانتی‌گراد / 开氏~ میزان‌الحراره تقسیم شده به صد درجه سانتیگراد / 列氏~ میزان‌الحراره «رومور»

【温差】 wēnchā اختلاف درجه حرارت: 这里白天和夜晚的~很大。 در اینجا اختلاف درجه حرارت بین روز و شب بسیار مشخص است.

【温差电】 wēnchādiàn 〈物〉 ایجاد جریان برق در اثر حرارت: ~偶 وسیله اندازه‌گیری اختلاف درجه حرارت

【温床】 wēnchuáng ①〈农〉 بستر خاکی گرم برای رویش سریع نباتات ②(对坏事物有利的环境) پرورشگاه: 战争~ پرورشگاه جنگ

【温存】 wēncún ①(殷勤抚慰) مواظب، متوجه (معمولا نسبت به جنس غیر خود) ②(温柔体贴) ملایم، لطیف، مهربان: 性格~ خلق ملایم

【温带】 wēndài دایره معتدل

【温度】 wēndù درجه حرارت: 室内~ درجه حرارت درون اطاق / 室外~ درجه حرارت در هوای آزاد / ~计〈气〉 حرارت‌سنج

【温度表】 wēndùbiǎo گرماسنج: 摄氏~ گرماسنج سانتی‌گراد / 华氏~ گرماسنج فارنهایت

【温服】 wēnfú (طب چینی) خوردن داروی گیاهی که دارای حرارت ملایم باشد

【温故知新】 wēngù-zhīxīn دوره کردن دانش کهنه، در کسب و درك دانش نو به انسان کمك می‌کند.

【温和】 wēnhé ①(气候不冷不热) معتدل، نه گرم ونه سرد: 气候~ آب و هوای معتدل ②(性情温和) ملایم، نرم، مهربان: 性情~ خلق ملایم / 语气~ لحن نرم

另见 wēnhuo

【温和派】 wēnhépài اعتدالیون

【温厚】 wēnhòu ملایم و مهربان، خوش خلق

【温乎】 wēnhu نه گرم و نه سرد، ولرم

【温和】 wēnhuo نیم گرم، ولرم: 汤还~呢。 سوپ هنوز ولرم است.

另见 wēnhé

【温静】 wēnjìng ملایم وآرام

【温觉】 wēnjué 〈生理〉 حس گرما

【温良恭俭让】 wēn liáng gōng jiǎn ràng مهربانی، نیکوکاری، احترام، صرفه‌جویی وگذشت(از صفات شایسته در چین شناخته می‌شود)

【温良】 wēnliáng ملایم ومهربان

【温暖】 wēnnuǎn گرم: 天气～ هوای گرم / 感到革命大家庭的～ احساس گرمای زندگی در خانوادهٔ انقلاب بزرگ داشتن / 对朋友像春天般的～ مانند فصل بهار نسبت به دوستان خود مهربان و ملایم بودن

【温情】 wēnqíng ①(温柔的感情) عاطفهٔ نازك: ～脉脉 پراز عاطفهٔ نازك ②(温和的态度) نازك دل، نرم دل: 你对他太～。 شما با او بیش از اندازه ملایم هستید و مدارا می‌کنید. / ～主义 نازك دلی مفرط

【温泉】 wēnquán سرچشمهٔ گرم

【温热】 wēnrè گرم و مطبوع

【温柔】 wēnróu ملایم و نرم: ～敦厚 ملایم و درستکار

【温软】 wēnruǎn ملایم و نرم و لطیف

【温湿】 wēnshī (هوا) گرم ومرطوب

【温湿计】 wēnshījì هوا و رطوبت سنج

【温室】 wēnshì گرم‌خانه: ～育苗 نهال‌ها را در گرم‌خانه پرورش دادن

【温淑】 wēnshū 〈书〉 ملایم و مهربان

【温顺】 wēnshùn مطیع، رام، سربراه: 像小羊一般～ مانند بره مطیع و رام بودن

【温汤浸种】 wēntāng jìnzhǒng 〈农〉 خیساندن بذر در آب گرم

【温暾】 wēntūn 〈方〉 ولرم، نیم گرم: ～水 آب ولرم 又称"温吞"

【温文】 wēnwén (خلق، برخورد، زبان و...) ملایم، نرم، مهربان

【温文尔雅】 wēnwén-ěryǎ ملایم و تربیت یافته

【温习】 wēnxí دوره کردن، مرور کردن: ～功课 درس‌های خود را دوره کردن

【温馨】 wēnxīn ملایم و معطر

【温煦】 wēnxù گرم

【温血动物】 wēnxuè dòngwù 〈动〉 جانور گرم خون

【温驯】 wēnxún (جانور) مطیع، رام، اهلی

【温雅】 wēnyǎ ملایم و مؤدب

榅 wēn

【榅桲】 wēnpo 〈植〉 میوهٔ به

瘟 wēn

〈中医〉 (طب چینی) بیماری‌های واگیردار وحاد

【瘟病】 wēnbìng 〈中医〉 (طب چینی) بیماری‌های تب فصلی

【瘟神】 wēnshén ایزد طاعون

【瘟生】 wēnshēng 〈方〉 (فحش) آدم ضعیف و بی‌فایده

【瘟头瘟脑】 wēn tóu wēn nǎo مغشوش، مختل

【瘟疫】 wēnyì بیماری طاعون

鳁 wēn

ماهی ساردین

【鳁鲸】 wēnjīng 〈动〉 نهنگ بزرگ دارای پوست شیاردار عمقی و طولی

wén

文 wén

①(字) کتیبه، نوشته: 钟鼎～ هیروگلیف، کتیبه روی کتیبه‌ها (کنده شده) روی 甲骨～ ظروف قدیمی برنزی / 《说～解字》 «لغتنامهٔ تحلیل» استخوان‌ها یا کاسه‌های لاك پشت هیروگلیف‌ها» (قدیم‌ترین لغتنامهٔ چین) ②(文字) زبان: 中～ زبان ③(文章) نوشته، تألیف ادبی، نوشته: ～如其人。 نوشته بازتابی از اندیشهٔ مؤلف است. / 情并茂～ هم در مضمون وهم در زبان ④(文言) زبان ادبی: 半～半白 نیم ادبی و نیم عامیانه / عالی وممتاز بودن ⑤(文化) فرهنگ: ～物 اثر فرهنگی ⑥(礼节仪式) تشریفات رسمی: 虚～ تشریفات محض ⑦(非军事的) غیرنظامی: 武全才～ صاحب امور نظامی وغیر نظامی / 职～ پست غیرنظامی ⑧(柔和) ملایم، مهذب: 野之分～ اختلاف بین خشونت و تهذیب ⑨(自然界现象) بعضی پدیده‌های طبیعی: 天～ نجوم / 水～ آب شناسی ⑩(掩饰) ماست مالی، پوشاندن: 过饰非～ مبحث اشتباهات خود را ماست‌مالی کردن ⑪(在皮肤上刺花纹或字) خال کوبیدن ⑫(量词)[用于旧时的铜钱]: 一～钱 یك شاهی / 一～不值 یك شاهی ارزش نداشتن ⑬(姓) یك نام خانوادگی در چین

【文案】 wén'àn اسناد و نامه‌ها در ادارات دولت

【文本】 wénběn نسخه: 本合同两种～同等有效。 هردو نسخهٔ این قرار داد دارای اعتبار مساوی است.

【文笔】 wénbǐ سبك نگارش: ～流畅 به سبك آسان و سلیس نوشتن

【文不对题】 wén bù duì tí خارج از موضوع اصلی

【文不加点】 wén bù jiā diǎn در نوشتن هرگز خط نزدن — یعنی روان و سلیس نوشتن

【文才】 wéncái استعداد ادبی، لیاقت مقاله‌نویسی: 他很有～。 او در مقاله نویسی استعداد خوبی دارد.

【文采】 wéncǎi ①(华丽的色彩) رنگ‌های درخشان ②(文艺方面的才华) استعداد ادبی و هنری: 他的作品很有～。 آثارش نشان دهندهٔ استعداد ادبی فراوان او است.

【文昌鱼】 wénchāngyú 〈动〉 نیزه ماهی

【文场】 wénchǎng ①(文人聚会的地方) محل اجتماع ادبا ②(科举考试的考场) محل امتحانات سلطنتی در قدیم ③(戏曲中管弦乐部分) آهنگ‌های اپرا که با سازهای سیمی و بادی نواخته شود

【文抄公】 wénchāogōng دزد ادبی

【文辞】 wéncí ادای مطلب، زبان: ～优美 زبان نفیس و زیبا

【文从字顺】 wéncóng-zìshùn خوانا و سلیس

【文旦】 wéndàn 〈方〉 میوهٔ گرت فروت

【文电】 wéndiàn متن تلگراف

【文牍】 wéndú اسناد رسمی: ～主义 فرمالیتهٔ اداری، پیروی از مقررات خشك اداری

【文法】 wénfǎ دستور زبان

【文贩】 wénfàn اشاره به کسی که صرفا برای کسب منفعت مقاله

می‌نویسد

【文房四宝】wénfáng sìbǎo چهار گنج اطاق مطالعه (قلم مو، شمش مرکب، سنگ مرکب وکاغذ)

【文风】wénfēng سبك نگارش：整顿～ سبك نگارش را اصلاح کردن

【文风不动】wénfēng bù dòng مطلقا بی‌حرکت

【文稿】wéngǎo دستخط، پیش‌نویس

【文告】wéngào اظهاریه، بیانیه

【文革】Wéngé 〈简〉(文化大革命) اسم مخفف انقلاب بزرگ فرهنگی

【文蛤】wéngé 〈动〉 نوعی حلزون دو کپه‌ای

【文工团】wéngōngtuán گروه رقص و آواز

【文官】wénguān مأمور کشوری

【文冠果】wénguānguǒ 〈植〉 نوعی گیاه بنام "shiny-leaved yellowhorn"

【文过饰非】wénguò-shìfēi اشتباهات خود را ماست مالی کردن

【文豪】wénháo شخصیت بزرگ ادبی، نویسندهٔ بزرگ

【文虎】wénhǔ معما نوشتن

【文化】wénhuà ①(精神财富) فرهنگ، تمدن：中国～ فرهنگ چین / 仰韶～ فرهنگ «یان شائو» / ～和思想阵地 رایزن 参赞～ / مواضع در جبهه‌های فرهنگی و ایدئولوژیك / کاخ فرهنگی 宫～ /انقلاب بزرگ فرهنگی 大革命～ /فرهنگی 馆～ مرکز فعالیت‌های فرهنگی/ 机关～ /ادارات فرهنگی 交～ 流 فرهنگی 界～ /محافل فرهنگی 侵略～ /مبادلهٔ فرهنگی /تجاوز فرهنگی 室～ /امور فرهنگی 事业～ /نفوذ فرهنگی 渗透～ /اطاق فرهنگی 遗产～ /میراث فرهنگی 遗址～ محل‌های بجای ماندهٔ فرهنگ 中心～ /مرکز فرهنگی 专制主义～ /استبداد فرهنگی /باستانی کارگر 有～的劳动者/ سواد آموختن 学～: سواد ②(知识) سطح معلومات او از من 她的～程度比我高。/ تربیت دیده درس‌های 课～ /سطح دانش، سطح سواد 程度～ /بالا تر است. سطح 水平～ /کارگر فرهنگی؛ روشنفکر 人～ /سواد آموزی 站～ /نوشت افزار، لوازم التحریر 用品～ /دانش، سطح سواد علم و دانش 知识～ / باشگاه کوچك

【文化水儿】wénhuàshuǐr سطح معلومات

【文火】wénhuǒ حرارت کم：～焖四十分钟 برای چهل دقیقه با حرارت کم پختن

【文集】wénjí منتخبات آثار ادبی

【文籍】wénjí کتب

【文件】wénjiàn اسناد：～编号 عدد سریال اسناد / 袋～ کیسهٔ قفسهٔ پرونده 柜～ / اسناد

【文教】wénjiào 〈简〉(文化教育) فرهنگ وآموزش و پرورش：事业～ امور فرهنگی وآموزش و پرورش / 界～ محافل فرهنگ وآموزش و پرورش وآموزشی و پرورشی

【文静】wénjìng ملایم وکم‌حرف：她是一个～的姑娘。 او دختر ملایم وکم‌حرفی است./ 这男孩性格～。 این پسر بچه آرام و خوش خلق است.

【文具】wénjù نوشت افزار، لوازم‌التحریر：店～ نوشت افزار فروشی/ 盒～ جعبهٔ نوشت افزار

【文据】wénjù امضای کسی به عنوان مدرك

【文科】wénkē علوم انسانی：～院校 دانشگاهها و انستیتوهای علوم انسانی

【文库】wénkù مجموعهٔ کتب راجع به موضوعی

【文莱】Wénlái برونی(نام یك کشور)

【文理】wénlǐ وحدت و ارتباط مطلب：～通顺 وحدت و ارتباط مطلب داشتن / 不通～ بی‌منطق و مخالف از دستور زبان

【文林】wénlín 〈书〉 محل اجتماع ادبا

【文律】wénlǜ قانون عروض

【文盲】wénmáng شخص بی‌سواد：扫除～ بی‌سوادی را از بین بردن

【文面】wénmiàn خال‌کوبی روی صورت

【文名】wénmíng شهرت نگارش

【文明】wénmíng ①(高度的文化) تمدن، فرهنگ：物质～ 和精神～ تمدن مادی و معنوی / 古国～ کشور متمدن کهن ②(有礼貌的) با ادب و تربیت آموخته：讲～ به ادب و تربیت توجه داشتن

【文墨】wénmò مقاله نوشتن：粗通～ کمی مقاله نویسی را بلد بودن / 人～ اهل قلم

【文鸟】wénniǎo 〈动〉"Mannikin" نوعی پرندهٔ مضر بنام

【文痞】wénpǐ مرد فاسد وبداخلاق در محافل ادبی

【文凭】wénpíng دانشنامه، گواهی‌نامه، دیپلم：大学～ دانشنامهٔ دانشگاه، لیسانس / 高中～ گواهی‌نامهٔ سیکل دوم دبیرستان / 初中～ گواهی‌نامهٔ سیکل اول دبیرستان / 中学～ دیپلم / 小学～ گواهی‌نامهٔ دبستان

【文情】wénqíng استعداد ادبی و رشته‌های فکری

【文人】wénrén دانشمندان، ادیبان：～相轻。 دانشمندان معمولا همدیگر را حقیر می‌شمارند./ 画～ نقاشی دانشمندان

【文如其人】wén rú qí rén منطبق بودن سبك نگارش نویسنده با خلق وخوی او

【文弱】wénruò ملایم و ضعیف：～书生 دانشمند جوان ضعیف مزاج

【文山会海】wénshān-huìhǎi کنایه از زیاد بودن اسناد رسمی و جلسات

【文身】wénshēn 〈书〉 خال کوبیدن

【文史】wénshǐ ادبیات و تاریخ：～馆 مرکز پژوهش‌های ادبیات وتاریخ / 资料～ مدارك تاریخی راجع به رویدادهای گذشته

【文士】wénshì دانشمندان، ادیبان

【文书】wénshū ①(公文文件等) اسناد، نامه‌ها و پیمانها ②(从事公文、书信工作的人员) کاتب، کارمند دفتر، منشی

【文思】wénsī رشته‌های فکری در نوشتن：～敏捷 رشته‌های فکری سریع داشتن، سریع مقاله نوشتن

【文坛】wéntán محافل ادبی

【文体】wéntǐ ①(文章的体裁) سبك نگارش：～论 مبحث سبك نگارش ②〈简〉(文娱;体育) سرگرمی و ورزش：～活动 فعالیت‌های سرگرمی و ورزش

【文恬武嬉】wén tián wǔ xī (در مورد رژیم فاسد) مأمورین کشوری راحت طلبند و افسران نظامی عیاش.

【文武】wén-wǔ كشورى و نظامى: ~官员 مأمورين كشورى و نظامى/~双全 هم با ادب وهم باهنر نظامى خوب آشنا بودن /ونظامى
【文武之道, 一张一弛】wén-wǔ zhī dào, yī zhāng yī chí اصل كشوردارى پادشاهان «ون» و«وو» اينست كه فشار كار و فراغت از كار را بايد بطور متناوب داشت.
【文物】wénwù آثار باستانى، آثار تاريخى: 出土~ آثار باستانى از زير خاك در آورده شده/历史~ آثار باستانى تاريخى/保护~ حفاظت آثار باستانى
【文献】wénxiàn اسناد: 历史~ اسناد تاريخى/马列主义~ اسناد ماركسيستى و لنينستى/~纪录片 فيلم مستند
【文胸】wénxiōng 〈方〉 سينه بند
【文秀】wénxiù مؤدب و زيبا
【文选】wénxuǎn منتخبات: 《列宁~》 «منتخبات لنين»/活叶~ منتخبات ادبى آزاد برگ
【文学】wénxué ادبيات: ~家 اديب/~流派 مكتب‌هاى ادب/~作品 آثار ادبى/~批评 نقد ادبى/
【文学语言】wénxué yǔyán ①〈语〉 زبان استاندارد ②(文艺语言) زبان ادبى
【文雅】wényǎ ظريف، لطيف، مهذب، تصفيه شده: 举止~ لطيف ومهذب در رفتار
【文言】wényán چينى كلاسيك: ~文 نوشته به چينى كلاسيك
【文艺】wényì ادبيات و هنر: ~创作 خلاقيت ادبى و هنرى/~方针 رهنمودها در ادبيات و هنر/~队伍 صفوف نويسندگان و هنرمندان/~工作 كار در زمينه‌هاى ادبيات و هنر/~复兴 رنسانس/~工作者 كاركنان ادبيات و هنر/~会演 جشنواره تآترى/~节目 برنامه‌هاى ادبى و هنرى/~界 محافل ادبيات و هنر/~理论 تئورى ادبيات و هنر/~批评 نقد ادبى و هنرى/~批评家 نقاد ادبى و هنرى/~思潮 روند فكرى ادبى و هنرى/~团体 سازمان‌هاى ادبى و هنرى/~作品 آثار ادبى و هنرى/~座谈会 بحث در پيرامون ادبيات و هنر/در ادبيات و هنر
【文友】wényǒu دوست دانشمند
【文娱】wényú سرگرمى، تفريح: ~活动 فعاليت هاى تفريحى
【文苑】wényuàn محافل ادبى
【文约】wényuē قرارداد
【文责】wénzé مسئوليت مؤلف: ~自负。 مسئوليت مؤلف نظريات خود را بر عهده دارد.
【文摘】wénzhāi تلخيصى از يك مقاله، خلاصه كتاب
【文章】wénzhāng ①(篇幅不长的作品) مقاله، نوشته كوتاه ②(泛指著作) آثار ادبى ③(暗含的意思) معنى پوشيده: 他的话里有~。 ونهفته در گفتارش اشاره‌اى هست./其中大有~。 در پس همه اينها مطالب فراوانى موجود است.
【文证】wénzhèng مدرك نوشتنى
【文职】wénzhí پست كشورى: ~人员 پرسنل كشورى
【文质彬彬】wénzhì bīnbīn ملايم و مؤدب
【文绉绉】wénzhōuzhōu به نحو مهذب، لطيف: 说话~的 ظريف و لطيف سخن گفتن
【文竹】wénzhú "Asparagus fern" نوعى گياه بنام
【文字】wénzì ①(书写符号) خط: 楔形~ خط هيروگليف، خط ~/(رياضى) معادله لفظى 方程 ~/خط الفبائى 拼音~ /ميخى زبان و ②(字句) فيلولوژى 学~/ اصلاح در نظام نوشتن 改革 ~/با كلمات بازى كردن 游戏~/تبليغات نوشتنى 宣传~: نوشتنى 有~可考的历史 تاريخ ثبت شده/~狱〈史〉 حبس يا اعدام ③ نويسنده به جرم نوشتن چيز ناگوار براى دربار سلطنتى (文章形式) شكل يا سبك مقاله: 清通 مقاله روشن و قابل فهم

纹 wén خط، چين، چروك: 脸上的皱~ چين و چروك‌ها/روى قيافه كسى 细~木 چوب خوش نقش رگه، چوب خوش رگه
【纹理】wénlǐ رگه‌ها: 有~的大理石 مرمر رگه‌دار/这木头的~很好看。 رگه‌هاى اين چوب بسيار زيبا است.
【纹路儿】wénlur خطها، رگه‌ها
【纹饰】wénshì نقش و نگار روى ظروف
【纹丝不动】wén sī bù dòng كاملا ساكت: 没有一点风, 柳条儿~。 هيچ بادى نمى‌وزيد و همه شاخه‌هاى درخت بيد در سكوت كامل بود.
【纹样】wényàng گل‌هاى تزئينى روى ظروف
【纹银】wényín نقره خوش عيار

闻 wén ①(听见) شنيدن: ~讯 شنيدن خبر/听而不~ گوش شنوا نداشتن ②(消息) خبر: 要~ خبرهاى مهم ③(有名望的) معروف، نامدار، مشهور: ~人 شخصيت معروف ④(名声) شهرت، حيثيت: 秽~ بدنامى داشتن ⑤(嗅) بوئيدن: 你~~这是什么味儿? اين را ببو و ببين چيست ؟ ⑥(姓) يك نام خانوادگى در چين
【闻达】wéndá 〈书〉 مشهور، نام‌دار
【闻风而动】wén fēng ér dòng بلافاصله به دعوتى پاسخ مثبت دادن، بدون تأخير وارد عمل شدن
【闻风丧胆】wén fēng sàng dǎn از شنيدن خبر وحشت زده شدن
【闻过则喜】wén guò zé xǐ خوشحال شدن از پى بردن به اشتباهات خود بر اثر تذكر
【闻见】wénjiàn ديدنى‌ها
【闻见】wénjian ①(嗅到) بوئيدن، شنيدن: ~了花的香味儿 بوئيدن عطر گل‌ها ②(听到) شنيدن
【闻名】wénmíng ①(有名) مشهور، معروف، نامدار: ~全国 در تمام كشور مشهور بودن/~世界 داراى شهرت جهانى ②(听到名声) شنيدن: ~不如见面。 با نام وشهرت كسى آشنا بودن شهرت كسى كى بود مانند ديدن او
【闻人】wénrén شخصيت نامدار
【闻所未闻】wén suǒ wèi wén نشنيده و بى‌سابقه، هرگز به گوش نرسيده: 他给我们讲了很多~的事情。 او براى ما بسيارى از چيزهاى نشنيده و بى‌سابقه را تعريف كرد.
【闻听】wéntīng 〈方〉 شنيدن
【闻悉】wénxī 〈书〉 شنيدن
【闻讯】wénxùn خبردار شدن
【闻一知十】wén yī zhī shí با شنيدن يك خبر از ده خبر ديگر آگاه شدن
【闻诊】wénzhěn 〈中医〉 گوش كردن به صداى داخل بدن و

بوئیدن (یکی از شیوه‌های چهارگانهٔ تشخیص بیماری‌ها در طب چینی)

蚊 wén پشه

【蚊虫】wénchóng 〈方〉پشه

【蚊香】wénxiāng بخور دافع پشه

【蚊帐】wénzhàng پشه‌بند: ~纱 توری پشه‌بند

【蚊子】wénzi پشه

wěn

刎 wěn گلوی خود را بریدن: 自~ بریدن گلو

【刎颈之交】wěn jǐng zhī jiāo دوستانی که آمادهٔ مرگ برای یکدیگر هستند — یعنی دوستان فداکار

抆 wěn 〈书〉پاك کردن: ~泪 اشك‌های خود را پاك کردن

吻 wěn ①(嘴唇) لب‌ها ②(接吻) بوسیدن ③(动物的嘴) دهان جانور

【吻合】wěnhé متشابه بودن، منطبق بودن، روی هم قرار گرفتن: 意见~ نظرهای متشابه داشتن / 他讲的情况和我听到的~。 گزارش او با آنچه من شنیده ام منطبق است.

【吻合术】wěnhéshù 〈医〉(طب) تلاقی(رگ ها واعصاب)

紊 wěn بهم خورده، بی‌نظم وترتیب، آشفته

【紊流】wěnliú 〈物〉(فیزیك) جریان پرتلاطم

【紊乱】wěnluàn بی‌نظمی، بی‌ترتیبی، آشفتگی، اختلال: 秩序~ بی‌نظمی در سوخت و~ / 新陈代谢功能 در حالت هرج و مرج سوز

稳 wěn ①(稳定) استوار، ثابت، محکم: 把桌子放~ میز را ثابت نگهداشتن / 站~ ثابت ایستادن / 坐~ ثابت نشستن / 她做事很~。 او در انجام کارها ~立场 /موضع محکمی گرفتن برای حفظ موضع 企图~住阵脚/استوار و قابل اعتماد است. ②(稳妥) مطمئن: 这事你拿得~吗? شما به خود تلاش کردن او مسلما این / 这场比赛他~赢。 این کار مطمئن هستید؟ بازی‌را خواهد برد .

【稳步】wěnbù با گام‌های استوار: ~前进 با گام‌های استوار به پیش رفتن / 生产~上升。 کار تولید با گام‌های استوار به پیش می‌رود.

【稳操左券】wěn cāo zuǒquàn اطمینان کامل به پیروزی داشتن، برگ برنده در دست داشتن 又作"稳操胜券"

【稳产高产】wěnchǎn gāochǎn محصولات فراوان و به میزان ثابت: ~田 مزارع با محصولات زیاد و به میزان استوار

【稳当】wěndang قابل اطمینان، موثق: ~的办法 شیوهٔ قابل اطمینان

【稳定】wěndìng ①(稳固安定) استوار، محکم، ثابت: 物价~ روحیهٔ آرام /قیمت اجناس ثابت و استوار است. 。 情绪 ~ (فیزیك) تعادل 平衡〈物〉~ /اکثریت استوار ~的多数 / ~ داشتن بازار متزلزل بین‌المللی مالی 不~的国际金融市场 /استوار ②(使稳定) استوار کردن، محکم کردن، ثابت کردن: ~物价 قیمت اجناس را استوار وثابت کردن / ~情绪 روحیهٔ کسی را آرام کردن / ~剂〈化〉(شیمی) مادهٔ تثبیت کننده / ~装置〈化〉وسائل ایجاد موازنه

【稳固】wěngù محکم، استوار: ~的基础 اساس محکم / ~的政权 قدرت سیاسی محکم

【稳厚】wěnhòu موقر و درستکار

【稳获】wěnhuò اطمینان کامل به کسب چیزی داشتن

【稳健】wěnjiàn محکم، استوار، ثابت: 迈着~的步子 گام‌های استوار برداشتن / 他这个人很~。 او شخصی ثابت و استوار است. / ~派 اعتدالیون

【稳流】wěnliú 〈物〉(فیزیك) جریان استوار.

【稳拿】wěnná اطمینان کامل به کسب چیزی داشتن

【稳婆】wěnpó 〈旧〉زن ماما

【稳如泰山】wěn rú Tàishān مانند کوه «تای شان» محکم و استوار است.

【稳实】wěnshi متین و استوار

【稳贴】wěntiē اطمینان بخش

【稳妥】wěntuǒ اطمینان بخش، بی‌خطر: ~的计划 برنامهٔ اطمینان بخش / 我看这样办更~。 به نظر من ایمن و بی‌خطر است که اینطور عمل کنیم.

【稳压】wěnyā 〈电〉فشار ثابت برق: ~管 لولهٔ فشار ثابت برق / ~器 وسیلهٔ فشار ثابت برق

【稳扎稳打】wěnzhā-wěndǎ بطور استوار به پیش رفتن وضربات اطمینان‌بخش زدن

【稳扎扎】wěnzhāzhā استوار و با وقار

【稳重】wěnzhòng استوار و با وقار: 他为人~。 او بسیار با وقار است.

【稳庄】wěnzhuāng 〈口〉سنگین و با وقار

【稳准狠】wěn-zhǔn-hěn مطمئن، دقیق و بی‌رحم: ~地打击敌对分子 ضربات اطمینان بخش و دقیق و بی‌رحمانه به عناصر دشمن وارد آوردن

【稳坐钓鱼船】wěn zuò diàoyúchuán در قایق ماهیگیری استوار و محکم نشستن — یعنی با وجود فشار یا مخالفت موضع محکم گرفتن

wèn

问 wèn ①(询问) پرسیدن، پرسش کردن، سئوال کردن: ~路 پرسیدن راه / 不懂就~。 وقتی که چیزی را نمی‌دانید بپرسید. / 我~他为什么这样做。 من از او پرسیدم که چرا این کار را کرد. / 他~了一下中午开饭的时间。 او در بارهٔ وقت ناهار سئوالی کرد. ②(表示关切而询问) جویای حال کسی بودن: 他在信里~起你。 او در نامهٔ خود جویای حال شما شده بود. ③(审讯) استنطاق کردن: 审~ استنطاق کردن ④(管) دخالت داشتن: 不闻不~ توجه نداشتن، بی‌تفاوت بودن ⑤(追究) مسئولیت با کسی بودن: 出了事唯你是~。 اگر اتفاقی بیفتد، مسئولیت آن با شما خواهد بود. / 胁从者不~。

کسانی که به اکراه مرتکب جرمی شوند بی‌مجازات رها خواهند شد.
【问安】wèn'ān (به بزرگان) ادای احترام کردن، سلامتی کسی را آرزومند بودن
【问案】wèn'àn پرونده‌ای محاکمه کردن
【问长问短】wèncháng-wènduǎn سؤالات مفصل مطرح کردن، سئوال پیچ کردن
【问答】wèn-dá سؤالات و جوابها: ~ 练习 تمرین‌های سؤال وجواب
【问道于盲】wèn dào yú máng — از آدم کور راه را پرسیدن یعنی از کسی نصیحت خواستن که در نصیحت دادن عاجز است
【问寒问暖】wènhán-wènnuǎn باتوجه خاصی جویای سلامتی کسی بودن، به رفاه وآسایش کسی توجه زیادی مبذول داشتن
【问好】wènhǎo سلام خود را به کسی رساندن: 请代我向你父亲~。 لطفا سلام مرا به پدرتان برسانید. / 他向您~。 او به شما سلام می رساند.
【问号】wènhào ①(问话的符号)(?) علامت سؤال ②(疑问) عامل نامعلوم: 致癌的真正原因还是个~。 علت واقعی سرطان هنوز نامعلوم است.
【问候】wènhòu سلام خود را به کسی رساندن: 致以亲切的~ صمیمانه به کسی سلام رساندن
【问话】wènhuà سؤال کردن
【问津】wènjīn 〈书〉[多用于否定句] (در بارهٔ قیمت یا وضع) سؤال کردن: 不敢~ جرات پرسیدن قیمت(اجناس بسیار گران) را نداشتن / 这种货物无人~。 این نوع جنس مشتری ندارد.
【问荆】wènjīng 〈植〉"Meadow pine" نوعی گیاه بنام
【问事】wènshì اطلاعات خواستن
【问世】wènshì به چاپ رسیدن، از چاپ در آمدن: 这部小说即将~。 این رمان بزودی به چاپ خواهد رسید.
【问题】wèntí ①(要解决的题目或矛盾) سؤال، مسئله، مطلب: 我想提个~。 من می‌خواهم سؤالی مطرح کنم. / 悬而未决的~ مسئلهٔ معلق / 思想~ مسئلهٔ ایدئولوژیك / 原则~ مسئلهٔ اصولی / 关键~ مسئلهٔ کلیدی / ~单 پرسشنامه ②(毛病) عیب، نقص: 这台车床又出~了。 این دستگاه تراش بار دیگر از کار افتاد. / 路上没出~。 سفر راحت و بدون مشکل بود.
【问心无愧】wèn xīn wú kuì وجدان گناهکار نداشتن
【问心有愧】wèn xīn yǒu kuì ناراحت بودن وجدان کسی
【问询】wènxún احوالپرسی کردن
【问讯】wènxùn از چیزی اطلاعات بدست آوردن
【问斩】wènzhǎn بریدن سر
【问诊】wènzhěn 〈中医〉 پرسش کردن(یکی از شیوهٔ چهارگانهٔ تشخیص بیماری‌ها در طب چینی)
【问罪】wènzuì محکوم کردن، تقبیح کردن: 兴师~ برای تنبیه کسی قشون گسیل داشتن، کسی را بابت جنایات یا اشتباهات جدی او علنا محکوم کردن

汶 Wèn 〈简〉(汶水) اسم مخفف رودخانه «وین شویی»

璺 wèn ترك، شکاف (روی ظروف شیشه‌یی یا سفالین): 碗上有一道~。 این کاسه ترکی دارد.

wēng

翁 wēng ①(老头儿) پیرمرد: 渔~ ماهیگیر سالخورده ②(父亲) پدر ③(丈夫的父亲,妻子的父亲) پدر شوهر؛ پدر زن: 翁姑 والدین شوهر / 翁婿~ پدر زن و داماد ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【翁姑】wēnggū 〈书〉 پدر و مادر شوهر

嗡 wēng 〈象〉 وزوز: 蜜蜂~~地飞。 زنبورهای عسل در اطراف وزوز می کنند.

鹟 wēng 〈动〉 نوعی مرغ مگس‌گیر

wěng

蓊 wěng
【蓊郁】wěngyù 〈书〉 پرپشت، فراوان

wèng

瓮 wèng ①(容器) نوعی ظرف سفالین با شکم گشاده: 菜~ نوعی ظرف سفالین برای نمك سود کردن سبزیجات ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【瓮城】wèngchéng دیوار کوچك دور دیوار شهر
【瓮声瓮气】wèngshēng-wèngqì به صدای آهسته وخفه
【瓮中之鳖】wèngzhōng zhī biē سنگ پشت در ظرف سفالین ـ کنایه از انسان یا جانور بدام افتاده
【瓮中捉鳖】wèngzhōng zhuō biē گرفتن سنگ پشت در ظرف سفالین ـ کنایه از بآسانی صیدی بدست آوردن

蕹 wèng
【蕹菜】wèngcài اسفناج آبی

齆 wèng
【齆鼻儿】wèngbír ①(鼻子堵塞发音不清) تودماغی حرف زدن ②(齆鼻儿的人) کسی که تودماغی حرف می زند

wō

挝 wō 见"老挝"Lǎowō

涡 wō چرخش آب؛ گرداب، چرخش آب: 水~ چرخش آب / 酒~ چاه زنخدان
【涡虫】wōchóng 〈动〉 کرم تور بلاریا
【涡流】wōliú ①(流体的涡状运动) چرخش مایع ②〈物〉

(فیزیك) جریان چرخشدار

【涡轮】wōlún توربین: ~发电机 دستگاه مولد برق با توربین / ~机 موتور توربین‌دار / ~螺旋桨发动机 موتور توربین / ~喷气式发动机 موتور جت مجهز با موتور توربین‌دار

【涡旋】wōxuán 〈气〉گردباد: 大气~ گرداب جوی

倭

Wō اسم قدیمی برای کشور ژاپن

【倭瓜】wōguā 〈方〉 کدو تنبل

【倭寇】Wōkòu 〈史〉 دزدان دریایی ژاپنی (که از قرن ١٤ تا قرن ١٦ درآب‌های ساحلی چین فعالیت می‌کردند)

莴

wō

【莴苣】wōju کاهو

【莴笋】wōsǔn نوعی کاهو چینی که بیشتر از ساقه‌ء آن استفاده می‌شود

窝

wō ①(鸟、虫窝) لانه، آشیانه: 鸟~ آشیانه‌ء پرنده / 鸡~ لانه‌ء مرغ، مرغدان / 蜂~ لانه‌ء زنبور / 蚂蚁~ لانه‌ء مورچه ②(坏人聚居的地方) کنام، کمینگاه: 贼~ دزدگاه / 土匪~ کمینگاه راهزنان ③(凹进去的地方) قسمت فرو رفته‌ء بدن: 夹肢~ زیر بغل / 心~ حفره‌ء بدن در سینه / 腘~ حفره‌ء زانو ④〈方〉(人体或物体所占的位置) محل، جا: 这炉子真碍事, 给它挪个~儿。 این بخاری مانع راه است، بیائید آنرا به جای دیگر ببریم. / 他就是不动~儿。 او ذره ای از جای خود حرکت نکرد. ⑤(窝藏) مخفی (اشیاء مسروقه را) ⑥(郁结) نگهداشتن، باز داشتن، جلو گرفتن: ~着一肚子火 از خشم وغضب بجوش آمدن ⑦(使弯曲) خم کردن، کج کردن: 把铁丝~个圆圈 سیم را کج کردن و به صورت دایره در آوردن / 别把画片~了。 مواظب باش عکس تا نشود. ⑧〈量〉[用于动物] شکم: 一~十只小猪 ده تا بچه خوك به یك شکم / 一~小鸡 جوجه‌های یك وهله‌ء جوجه کشی

【窝瘪】wōbiě فرورفته

【窝藏】wōcáng مخفی کردن، پناه دادن: ~罪犯 به مجرم پناه دادن

【窝巢】wōcháo ①(鸟兽、昆虫住的地方) لانه ②(坏人盘踞的地方) مخفیگاه مردم بدکار

【窝匪】wōfěi به راهزنان پناه دادن

【窝工】wōgōng بیکاری اجباری بر اثر سازماندهی نامطلوب

【窝囊】wōnang ①(因受委屈而烦闷) آزرده شدن،رنجیدن: 受~气 آزرده و رنجیده و افسرده و رنجدیده بودن / 心里真~ شدن / 这事办得真~。 این کار واقعا ناامیدکننده است. ②(无能; 怯懦) هیچ‌کاره، ناتوان، عاجز: ~废 آدم هیچ‌کاره، آدم بی‌ارزش

【窝棚】wōpeng آلونك، کاشانه، کلبه

【窝气】wōqì آزرده‌خاطر، کسل

【窝缩】wōsuō به خود پیچیدن

【窝窝头】wōwotóu نان ذرتی 又称"窝头"

【窝心气】wōxīnqì آزرده خاطر، کسل

【窝主】wōzhǔ کسی که به مجرمین پناه می‌دهد یا مواد مخدر یا اشیاء مسروقه‌را مخفی نگه می‌کند

喔

wō 〈象〉بانگ خروس: ~~~ بانگ خروس، آواز خروس!

另见 ō

蜗

wō حلزون

【蜗杆】wōgān 〈机〉لوله‌ء مارپیچی: ~轴 میله‌ء مارپیچی

【蜗居】wōjū 〈书〉 کلبه‌ء کوچك

【蜗轮】wōlún 〈机〉 دنده‌ء مارپیچی

【蜗牛】wōniú حلزون

踒

wō رگ برگ شدن(قوزك پا یا مچ دست)

wǒ

我

wǒ ①(称自己) من ②(称我们) ما: ~方 جانب ما / ~军 ارتش ما / 敌~矛盾 تناقض بین دشمن وخودما ③("你""我"对举, 表示泛指): 大家你帮~, ~帮你, 很快就把活儿干完了。 آنها با کمك کردن به یکدیگر کار را بزودی به پایان رساندند. ④(自己) خود: 自~牺牲 از خود گذشتگی، فداکاری / 忘~的献身精神 روحیه‌ء فداکاری و از خود گذشتگی

【我们】wǒmen ما

【我行我素】wǒ xíng wǒ sù به اعمال روش خودسرانه‌ء خود اصرار ورزیدن، به روش کهنه‌ء کار خود چسبیدن

wò

沃

wò ①(肥沃) حاصلخیز: ~土 زمین حاصل‌خیز / ~野千里 یك پهنای وسیع زمین حاصلخیز ②(浇) آبیاری کردن: ~田 مزارع را آبیاری کردن

【沃壤】wòrǎng زمین حاصل‌خیز

【沃饶】wòráo حاصل‌خیز

肟

wò 〈化〉 ترکیباتی که بوسیله‌ء عمل هیدر کسیلامین بر آلدئیدها وکتون بدست می‌آید (Oxime)

卧

wò ①(躺下) دراز کشیدن: 仰~ بر پشت خود دراز کشیدن ②(动物趴着) (جانوران) سر را پایین آوردن ونزدیك پاها قرار دادن ③(睡觉用的) برای خوابیدن: ~室 اطاق خواب ④〈方〉(去壳的鸡蛋放到开水里煮) (تخم مرغ بی‌پوست را) آب پز کردن

【卧病】wòbìng از بیماری بستری شدن

【卧车】wòchē ①(寝车) واگن تختخواب دار ②(小轿车) اتومبیل

【卧床】wòchuáng در بستر خوابیدن: 医生劝她~两天。 پزشك به او سفارش کرد که چند روز در بستر بماند.

【卧倒】wòdǎo در حال درازکش قرار گرفتن: ~! (口令) درازکش! (فرمان)

【卧房】wòfáng اطاق خواب
【卧轨】wòguǐ روی ریل دراز کشیدن(بقصد خود کشی)
【卧果儿】wòguǒr 〈方〉تخم مرغ بی‌پوست آب پز شده
【卧具】wòjù وسائل خواب (در قطار یا کشتی)
【卧铺】wòpù اطاق خواب در کشتی یا ترن
【卧射】wòshè 〈军〉تیراندازی در حال دراز کش
【卧式】wòshì 〈机〉افقی: ~镗床 دستگاه سوراخ کن افقی/~发动机 موتور افقی
【卧榻】wòtà 〈书〉بستر: ~之侧，岂容他人鼾睡？ در کنار بستر خود اجازهٔ خرناس به کسی داده نمی‌شود — یعنی به کسی در منطقهٔ نفوذ خود اجازهٔ ورود داده نمی‌شود.
【卧薪尝胆】wò xīn cháng dǎn روی هیزم خوابیدن ومزهٔ صفراء را چشیدن — یعنی برای راسخ کردن ارادهٔ خود بمنظور از بین بردن اهانت ملی رنجهای تحمیلی را تحمل کردن
【卧姿】wòzī 〈体〉حال درازکش

渥 wò 〈书〉خیس، مرطوب

握 wò محکم بدست گرفتن: 紧~手中枪 تفنگ خود را محکم بدست گرفتن
【握把】wòbà دستهٔ(تفنگ، راکت و...)
【握别】wòbié دست دادن در لحظهٔ خداحافظی: ~以来，已逾三月。 از زمانیکه از هم جدا شدیم بیش از سه ماه می‌گذرد.
【握力】wòlì قوهٔ ماسکه: ~器〈体〉دمبل فنری
【握拳】wòquán مشت زدن
【握手】wòshǒu دست دادن: ~言欢 با دست دادن صلح کردن

硪 wò سنگ پهن یا دیسك آهنی که برای سفت کردن زمین بکار می‌رود: 打~ این نوع سنگ یا دیسك آهنی را برای سفت کردن زمین بکار می برند

幄 wò 〈书〉خیمه

斡 wò

【斡旋】wòxuán میانجی‌گری کردن: 由于他从中~，双方的争端得到了解决。 بر اثر میانجیگری او، مناقشات طرفین از بین رفت.

龌 wò

【龌龊】wòchuò کثیف، پلید، ناپاك: 卑鄙~ پست و پلید

wū

乌 wū ①(乌鸦) کلاغ ②(黑色) سیاه، مشکی: ~云 ابرهای سیاه ③〈书〉(哪里)[用于反问]: ~足道哉？ از کجا شایستهٔ تذکر است؟ ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 wù
【乌暗】wū'àn تار و تیره
【乌尔都语】Wū'ěrdūyǔ زبان اردو
【乌饭树】wūfànshù درخت زغال اختهٔ شرقی
【乌干达】Wūgāndá (نام یك کشور) اوگاندا: ~人 اهل اوگاندا
【乌龟】wūguī ①〈动〉لاك پشت، سنگ پشت: ~壳 کاسهٔ لاك پشت ②〈讽〉(妻子有外遇的丈夫) دیوث، قلتبان، غرزن
【乌合之众】wūhé zhī zhòng یك دستهٔ بی‌نظم و ترتیب، انبوه بی‌انضباط مردم
【乌黑】wūhēi خیلی سیاه، قیرگون
【乌红】wūhóng سرخ تیره
【乌呼】wūhū 见"呜呼"wūhū
【乌桕】wūjiù 〈植〉نوعی درخت بنام "Chinese tallow tree"
【乌拉】wūlā ①(西藏民主改革前的劳役) — «وولا» بیگاری که در گذشته بر غلام‌های تبتی تحمیل شده بود ②(服上述劳役的人) «وولا»، کارگر مزدور
另见 wùla
【乌拉尔】Wūlā'ěr اورال: ~山 جبال اورال
【乌拉圭】Wūlāguī (نام یك کشور) : اروگوئه ~人 اهل اروگوئه
【乌蓝】wūlán آبی تیره
【乌鳢】wūlǐ 〈动〉نوعی ماهی سیاه بنام "Snake-headed fish"
【乌亮】wūliàng سیاه و براق: ~的头发 موهای سیاه و براق
【乌溜溜】wūliūliū (چشم) مشکی و گردان: ~的眼睛 چشم‌های مشکی و براق
【乌龙茶】wūlóngchá نوعی چای معروف چینی بنام «وولونگ»
【乌鲁木齐】Wūlǔmùqí ارومچی (مرکز منطقهٔ خود مختار اوریغور سین جیان)
【乌梅】wūméi آلوی مشکی
【乌木】wūmù آبنوس
【乌七八糟】wūqībāzāo ①(杂乱无章) در بی‌نظم و ترتیب، حال آشفتگی ②(不正派) زشت و وقیح، پست و پلید
【乌漆墨黑】wūqī mòhēi بسیار سیاه
【乌纱帽】wūshāmào ①(纱帽) کلاه مشکی گارس (مامورین فئودالی از آن استفاده می‌کردند) ②(官职) پست رسمی: 丢~ برکنار شدن از مقام
【乌苏里江】Wūsūlǐjiāng رودخانهٔ «ووسولی» (واقع در شمال شرقی چین)
【乌头】wūtóu 〈中药〉نوعی گیاه داروئی در چین بنام "Rhizome of Chinese monk shood"
【乌托邦】wūtuōbāng دولت یا کشور کامل وایده‌آل وخیالی (Utopia)
【乌鸦】wūyā کلاغ
【乌烟瘴气】wūyān-zhàngqì محیط کثیف وآلوده، محیط (محیط را) کثیف وآلوده کردن: 闹得~ پرغوغا و بی‌نظم
【乌药】wūyào 〈中药〉نوعی گیاه دارویی بنام "Root of three nerved spicebush"
【乌有】wūyǒu هیچ چیز، صفر: 化为~ به صفر تبدیل شدن
【乌鱼】wūyú 〈动〉نوعی ماهی سیاه بنام "Snakeheaded fish"
【乌云】wūyún ابرهای سیاه: ~遮天。 آسمان از ابرهای سیاه پوشیده شد.
【乌枣】wūzǎo عناب سیاه

【乌贼】wūzéi 〈动〉 جنسی از ده پایان

【乌孜别克族】Wūzībiékèzú «ازبك» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در ناحیهٔ خود مختار اویغور سین جیان زندگی می‌کنند

污 wū ①(脏东西) لكه، چرك، كثافت: 血~ لكهٔ خون ②(肮脏) آلوده كردن، (脏) كثيف، ناپاك: 泥~ گل، لجن ③(搞脏) آلوده كردن، ناپاك كردن: 玷~ لكه دار كردن ④(不廉洁) فاسد كردن: 贪官~吏 مأمورين فاسد و رشوه‌خوار

【污点】wūdiǎn ①(沾染的污垢) لكه ②(不光彩的事情) امر ننگ‌آور، لكهٔ ننگ

【污垢】wūgòu چرك، كثافت، لكه

【污秽】wūhuì 〈书〉 كثيف، پست و پليد

【污迹】wūjì لكه، اثر كثافت

【污蔑】wūmiè ①见"诬蔑"wūmiè ②(玷污) لكه‌دار كردن، كثيف وآلوده كردن

【污泥】wūní گل، لجن

【污泥浊水】wūní-zhuóshuǐ گل و آب كثيف

【污七八糟】wūqībāzāo 见"乌七八糟"wūqībāzāo

【污染】wūrǎn آلوده كردن، چركين كردن: 大气层~ آلودگی فضا/放射性~ آلودگی راديوآكتيو/环境~ آلودگی محيط/空气~ آلودگی هوا/水~ آلودگی آب/飘尘~ آلودگی ذرات/工业粉尘~ آلودگی غبار صنعتی/噪音~ آلودگی سر و صدا/~计数管 لولهٔ سنجش آلودگی/~地带 منطقهٔ آلوده شده/~物 شیٔ آلوده‌كننده

【污辱】wūrǔ ①(侮辱) اهانت كردن، توهين كردن، بی‌احترامی كردن ②(玷污) لكه‌دار كردن

【污水】wūshuǐ آب كثيف، فاضلاب: 生活~ فاضلاب خانگی/~处理 دفع فاضلاب/~处理厂 كارخانه برای دفع فاضلاب/~灌溉 آبیاری با فاضلاب/~管 لولهٔ فاضلاب/~净化 تصفيهٔ فاضلاب/~提净厂 كارخانهٔ تصفيهٔ فاضلاب

【污损】wūsǔn آلوده و خراب شده

【污浊】wūzhuó (آب، هوا و...) كثيف، آلوده، گل‌آلوده

【污渍】wūzì لكهٔ روغن

邬 Wū 〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين

巫 wū ①(巫师;巫婆) جادوگر يا زن جادوگر ②〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين

【巫婆】wūpó زن جادوگر، پيرزن عجوزه

【巫师】wūshī جادوگر، ساحر

【巫术】wūshù جادوگری، افسونگری

【巫医】wūyī جادوگر و طبيب (در ميان قبايل آفريقائی)

呜 wū 〈象〉 صدای شيپور، بوق يا سوت: 轮船汽笛~~叫。 سوت كشتی پی دربی به گوش می‌رسيد./火车~的一声飞驰而过。 قطار سوت‌كشان بسرعت برق رد شد.

【呜呼】wūhū ①〈书〉(表示叹息) آه كشيدن ②(死亡) مردن، فوت كردن: 一命~ مردن، فوت كردن

【呜呼哀哉】wūhū-āizāi ①(表示叹息) آه كشيدن ②〈谐〉(指死亡) مردن، فوت كردن

【呜咽】wūyè هق هق گريه كردن، بابغض گريه كردن

诬 wū كسی را بدروغ يا بناحق متهم كردن

【诬谤】wūbàng افترا زدن، تهمت زدن

【诬告】wūgào كسی را بناحق متهم كردن: ~案件 پرونده‌ای كه توأم با اتهامات دروغين باشد

【诬害】wūhài بوسيلهٔ دروغ پراكنی به كسی صدمه رساندن

【诬控】wūkòng كسی را بناحق متهم كردن

【诬赖】wūlài بدروغ متهم كردن: ~好人 مردم بی‌گناه را بدروغ متهم كردن

【诬蔑】wūmiè افترا زدن، تهمت زدن، بدنام كردن: 造谣~ تهمت‌ها و برچسب‌ها/~不实之词 شايعه پراكنی و تهمت زنی

【诬陷】wūxiàn بر عليه كسی پرونده ساختن، كسی را مقصر قلمداد كردن

屋 wū ①(房子) خانه ②(屋子) اطاق: 里~ اطاق درونی

【屋顶】wūdǐng بام خانه: ~花园 باغ بام خانه

【屋脊】wūjǐ برآمدگی بام: 世界~ بام دنيا

【屋架】wūjià 〈建〉 چوب بست بام

【屋面】wūmiàn 〈建〉 بام: 瓦~ بام سفال پوش/~板 تختهٔ بام

【屋舍】wūshè خانه

【屋檐】wūyán پيش‌آمدگی لبهٔ بام

【屋宇】wūyǔ خانه

【屋子】wūzi اطاق: 三间~ سه اطاق

钨 wū 〈化〉(W) (شيمی) تونگستن

【钨钢】wūgāng فولاد تونگستنی

【钨砂】wūshā سنگ معدنی تونگستنی

【钨丝】wūsī تار تونگستنی: ~灯 چراغ تونگستنی

wú

无 wú ①(没有) هيچ، صفر: 从~到有 از هيچ در آمدن ②(不) نداشتن، بی، بدون: ~一定计划 بدون هيچ برنامه ای/~碍大局 در وضع كلی اثر نداشتن/~须乎着急。 لازم به نگرانی نبودن ③(不论) با وجود، عليرغم: 事~大小，都有人负责。 همهٔ كارها، چه بزرگ و چه كوچك مورد توجه خاصی است.

【无伴奏合唱】wúbànzòu héchàng 〈乐〉 آواز جمعی بدون همراهی آلت موسيقی

【无被选权】wúbèixuǎnquán ناشايسته برای انتخاب شدن

【无比】wúbǐ بی‌مانند، بی‌نظير، بی‌همتا: ~的优越性 برتری بی‌رقيب/~英勇 در شجاعت بی‌نظير/~的毅力 ارادهٔ بی‌همتا/~愤怒 بينهايت خشمگين/她的歌喉美妙~。 صدايش گيرائی و صافی بی‌نظير بود.

【无边无际】wúbiān-wújì بی‌كران، بی‌حد و حصر: ~的大海 دريای بی‌كران/~的沙漠 يك پهنای وسيع كوير

【无标题音乐】wúbiāotí yīnyuè موسیقی بی‌عنوان
【无猜】wúcāi بچگانه
【无柄叶】wúbǐngyè 〈植〉(گیاه شناسی) برگ بی‌ساقه
【无病呻吟】wú bìng shēnyín بدون ابتلا به بیماری ناله و زاری کردن: 他写诗尽是些～。اشعارش فاقد احساسات واقعی است.
【无补】wúbǔ بی‌سود، بی‌فایده: ～于事。این هیچ فایده‌ای ندارد./空谈～于实际。حرف‌های توخالی به کارها کمک نمی‌کند.
【无不】wúbù همه، بدون استثنا، بطور یکسان: 人们对这种英勇行为～表示钦佩。همه بدون استثنا این عمل قهرمانانه را مورد تحسین قرار دادند./大家～为之感动。همه بدون استثنا تحت تأثیر قرار گرفتند.
【无产阶级】wúchǎnjiējí پرولتاریا: ～专政 دیکتاتوری پرولتاریا
【无产者】wúchǎnzhě پرولتر
【无常】wúcháng ①(变化不定) تغییرپذیر، متغیر: 反复～ بی‌ثبات، دمدمی مزاج، بلهوس ②〈婉〉(人死) مردن ③〈迷信〉(无常鬼)(خرافات) جنی که روح انسان را می‌گیرد
【无偿】wúcháng رایگان، مجانی، مفت: 提供～经济援助 کمک‌های اقتصادی رایگان(بدون عوض)
【无耻】wúchǐ بی‌شرم، بی‌حیا، بی‌باک: ～谰言 تهمت‌های بی‌شرمانه/～之尤 بی‌نهایت بیشرم وحیا؛ اوج بی‌شرمی/～之徒 آدم بی‌شرم و حیا
【无酬劳动】wúchóu láodòng 〈经〉کار مزد نگرفته،کار بی مزد
【无出其右】wú chū qí yòu بی‌نظیر، بی‌همتا، غیرقابل قیاس
【无处存身】wú chù cún shēn ①(无家可归) بی‌خانمان ②(无处可逃) بی‌پناه
【无从】wúcóng راه انجام کاری را بلد نبودن: 我们不了解情况，～答复这类问题。چون ما از وضع اطلاعی نداریم، در آن موقعیت نیستیم که به چنین سؤالاتی پاسخ بدهیم./他心中千言万语，一时～说起。او خیلی چیزهائی را می‌خواهد بگوید اما نمی‌داند از کجا شروع کند.
【无党派人士】wúdǎngpài rénshì شخصیت غیر وابسته به حزب
【无敌】wúdí بی‌نظیر، تسخیرناپذیر، شکست‌ناپذیر: ～于天下 شکست‌ناپذیر، بی‌نظیر در دنیا
【无底洞】wúdǐdòng چاله‌ء بسیار گود که ته آن پیدا نیست
【无的放矢】wú dì fàng shǐ بدون نشانه تیری رها کردن، بی‌هدف تیراندازی کردن: 批评要有针对性，不要～。انتقاد نباید مانند رها کردن تیری بدون نشانه‌گیری باشد بلکه باید هدف داشته باشد.
【无地自容】wú dì zì róng آنقدر شرمساری کشیدن که دیگر روئی نداشتن
【无冬无夏】wú dōng wú xià تمام سال
【无动于衷】wú dòng yú zhōng بی‌تفاوت، بی‌توجه، بی‌اعتنا: 对这种情况，我们不能～。ما نسبت به چنین وضعی نباید بی‌تفاوت و بی‌اعتنا باشیم./他对我的忠告～。او برای پند و اندرزم گوش شنوا ندارد.

【无独有偶】wúdú-yǒu'ǒu [多含贬义] تك وتنها اتفاق نیفتادن بلکه بصورت جفت صورت گرفتن
【无毒蛇】wúdúshé مار بی‌سم
【无度】wúdù مفرط: 饮食～ زیاده روی در خوردن و نوشیدن/挥霍～ ولخرجی کردن
【无端】wúduān بی‌دلیل، بی‌جهت: ～侮辱 توهین بی‌جهت
【无恶不作】wú è bù zuò از ارتکاب هر جرمی روگردان نبودن
【无法】wúfǎ ناتوان، عاجز: ～应付 از عهده‌ء انجام کاری عاجز بودن، عقل کسی به جائی نرسیدن/～形容 توصیف ناپذیر/～解脱的困境 وضع دشوار بدون راه گریز/～投递，退回原处。(پست) چون غیر قابل تحویل است، به فرستنده برگردانده می‌شود.
【无法无天】wúfǎ-wútiān چه قانون بشری، چه قانون الهی را شکستن، مطلقا قانون شکن بودن
【无方】wúfāng نه به نحو احسن: 经营～ مدیریت ناجور/教育～ تعلیم و تربیت ناصحیح
【无妨】wúfáng ضرر نداشتن: 你～试试。ضرری ندارد که یك بار امتحان کنید./他的病～。بیماریش سبك است، مهم نیست.
【无非】wúfēi بیش از...نیست، فقط، تنها: 我想说的～是那么儿句话。آنچه می‌خواهم بگویم بیش از این حرفها نیست./～是好坏两种可能。فقط دو امکان موجود است، امکان خوب و امکان بد.
【无风】wúfēng 〈气〉(هوا) آرام، بی‌باد
【无风不起浪】wú fēng bù qǐ làng بدون وزش باد موج به وجود نمی‌آید، بدون آتش دود به وجود نمی‌آید — یعنی هیچ چیز بی‌دلیل نیست.
【无风带】wúfēngdài 〈气〉(هوا شناسی) حوزه‌ء آرام، حوزه‌ء بی‌باد
【无风起浪】wú fēng qǐ làng بدون وزش باد موج بوجود می‌آید — یعنی رویداد خود بخود پیش می‌آید.
【无缝钢管】wúfèng gāngguǎn لوله‌ء فولادی بی‌درز: ～厂 کارخانه‌ء تهیه‌ء لوله‌ء فولادی بی‌درز
【无干】wúgān به کسی ربطی نداشتن: 这事与你～。این موضوع به شما ربطی ندارد./这全是我的过错，跟别人～。این کاملا تقصیر من است و به هیچکس ربطی ندارد.
【无告】wúgào کنایه از قرار گرفتن در وضع ناگواری
【无功受禄】wú gōng shòu lù پاداش غیرشایسته گرفتن
【无辜】wúgū ①(没有罪) بی‌گناه، معصوم ②(无罪的人) شخص بی‌گناه: 株连～ شخص بی‌گناه را به گناه گرفتار کردن
【无故】wúgù بدون دلیل: 不得～缺席。هیچکس نباید بدون دلیل موجه غایب باشد.
【无怪】wúguài شگفت‌آور نبودن: 他出差去了，～总是见不到他。چون به مأموریت رفته است،شگفت‌آور نیست که هرگز او را نبینیم.
【无关】wúguān ربطی نداشتن: 此事与他～。این کار به او ربطی ندارد./～大局 زیاد عیب نداشتن/～紧要 بی‌اهمیت بودن/～宏旨 بی اهمیت بودن/～痛痒的自我批评 انتقاد سطحی از خود/～痛痒的话 سخن‌های بی‌ربط یا بی‌مورد
【无官一身轻】wú guān yī shēn qīng عاری از تعهد هرگونه

مسئولیت مقام دولتی

【无规】wúguī 〈物〉 (فیزیك) اتفاقی: ~取向 جهت اتفاقی

【无轨电车】wúguǐ diànchē اتوبوس برقی

【无国籍】wúguójí 〈外〉 بی‌کشور: ~者 آدم بی‌کشور

【无害通过】wúhài tōngguò 〈法〉 (حقوق) گذر بی‌گناه

【无核化】wúhéhuà غیرهسته‌ای کردن

【无核区】wúhéqū ناحیهٔ عاری از هسته

【无核武器国家】wú-héwǔqì guójiā کشور غیرهسته‌ای 又作"无核国家"

【无核武器区】wú-héwǔqìqū ناحیهٔ عاری از اسلحهٔ هسته‌ای

【无花果】wúhuāguǒ 〈植〉 انجیر

【无话不谈】wú huà bù tán اسرار را از یکدیگر مخفی نکردن، به همدیگر اطمینان کامل داشتن

【无机】wújī 〈化〉 (شیمی) غیرآلی: ~肥料 کود غیرآلی/~化合物 جسم مرکب غیرآلی/~化学 شیمی غیرآلی/~界 جهان غیرآلی/~物 مادهٔ غیرآلی/~盐 نمك غیرآلی

【无稽】wújī بی‌اساس، مزخرف، فانتزیك: ~之谈 حرف‌های مزخرف

【无级】wújí 〈机〉 بی‌درجه: ~调速 تعدیل بی درجهٔ سرعت/~变速装置 وسایل درجهٔ تغییر سرعت

【无几】wújǐ بسیار کم: 所剩~。 بسیار کم مانده است./两人的年岁相差~。 آنها تقریبا همسن هستند.

【无脊椎动物】wújǐzhuī dòngwù جانور بی‌مهره

【无计可施】wú jì kě shī ته کشیدن تدبیر کسی، خالی شدن چنتهٔ کسی

【无记名投票】wújìmíng tóupiào صدور رأی مخفی

【无济于事】wú jì yú shì بی‌فایده، بی‌تأثیر

【无家可归】wú jiā kě guī بی‌خانمان بودن

【无价之宝】wú jià zhī bǎo گنج پرارزش، گنج قارون

【无坚不摧】wú jiān bù cuī بر همه استحکامات فاتح شدن، همه چیز را با خود بردن، تسخیرناپذیر بودن

【无间】wújiàn 〈书〉①(异常亲密) نزدیك، صمیمی: 亲密~的朋友 دوستان صمیمی ②(不间断) بلا انقطاع، بطور مداوم: 坚持户外锻炼，寒暑~。 در تمام سال مصرانه به ورزش پرداختن

【无尽】wújìn بی‌پایان

【无精打采】wú jīng dǎ cǎi بی‌حال، افسرده، دارای روحیهٔ ضعیف

【无拘束】wújūshù آزاد از قید و بند، نامحدود: 在~的气氛中 در فضای آزاد/~地发表意见 آزادانه اظهار نظر کردن 又作"无拘无束"

【无可比拟】wúkě bǐnǐ بی‌نظیر، بی‌همتا، غیرقابل قیاس

【无可不可】wú kě bù kě از فرط شادی در دانستن تکلیف خود عاجز شدن

【无可非议】wúkě fēiyì بی‌تقصیر، غیرقابل سرزنش، انتقادناپذیر

【无可厚非】wúkě hòufēi زیاد قابل انتقاد نبودن

【无可讳言】wúkě huìyán قصد انکار حقیقت نیست: 这些都是~的事实。 اینها همه حقایق مسلم و قطعی است.

【无可救药】wúkě jiùyào علاج‌ناپذیر، غیرقابل اصلاح

【无可奈何】wúkě nàihé چارهٔ دیگری نداشتن: 敌人~，只好又回到谈判桌上来。 دشمن به جز اینکه به میز کنفرانس برگردد چارهٔ دیگری نداشت./~花落去。 هر کار بکنی باز هم گل‌ها پژمرده خواهد شد.

【无可无不可】wúkě-wúbùkě باین روش وآن روش زیاد توجه نداشتن: 我去也行，不去也行，~ برای من مهم نیست که بیایم یا نیایم.

【无可争辩】wúkě zhēngbiàn رد نشدنی، مسلم، حتمی

【无可置疑】wúkě zhìyí مسلم، حتمی، عاری از شك وتردید

【无孔不入】wú kǒng bù rù 〈贬〉 (بو، فکر و...) در همه جا نافذ بودن، برای انجام کار بدی از هر فرصتی استفاده کردن

【无愧】wúkuì وجدان راحت داشتن: 问心~ از درون خویشتن وجدان راحت داشتن/~于劳动模范的称号 شایستهٔ لقب کارگر نمونه بودن

【无赖】wúlài ①(刁钻泼辣，不讲道理) با رذالت، با پستی، ②(品行不端的人) آدم رذل، اوباش، آدم پست: 耍~ لش بازی در آوردن با بدنهادی

【无俚】wúlǐ 〈书〉 بیکار، بی‌تکلیف

【无理】wúlǐ بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌انصاف: ~要求 خواست بی‌منطق/~阻挠 بطور غیر منصفانه ایجاد مانع کردن/~指责 اتهامات بی‌اساس

【无理取闹】wúlǐ qǔnào بی‌دلیل ایجاد زحمت کردن

【无理数】wúlǐshù 〈数〉 (ریاضی) گنگ

【无力】wúlì ①(没有力气) فاقد نیرو بودن، احساس ضعف کردن: 四肢~ در دست و پای خود احساس ضعف کردن ②(没有能力) ناتوان، عاجز: 一个人是~完成这项任务的。 یك نفر به تنهایی نمی‌تواند این وظیفه را انجام دهد.

【无立锥之地】wú lì zhuī zhī dì جای سوزن انداختن نیست.

【无量】wúliàng بی‌کران، بی‌اندازه: 前途~ آیندهٔ بی‌کران، آتیهٔ درخشان

【无聊】wúliáo ①(闲得烦闷) افسرده، دلتنگ، ملال، ②(没有意义) بی‌عقل، بی‌شعور، احمق: 不要讲这种~的话。 این حرف‌های مزخرف را برزبان نیاورید.

【无虑】wúlǜ تقریبا، حدودا

【无虑】wúlǜ بی‌غم وغصه

【无论】wúlùn هرچه، هرگونه، باوجود: ~谁都得遵守纪律。 هر کس که باشد باید انضباط را رعایت کند./~发生什么情况，你都要保持冷静。 هر اتفاقی بیفتد، باید خونسرد باشی.

【无论如何】wúlùn rúhé در هر صورت، به هر حال: 你~至少得来一趟。 در هر صورت شما باید اقلا یك بار اینجا بیایید./我们~得把丢失的文件找到。 به هر قیمتی که باشد، ما باید این سند گم شده را پیدا کنیم./~，现在已经来不及了。 هرحال حالا دیر شده است./我们~不能着急。 ما در هیچ صورتی نباید شتابزده شویم.

【无米之炊】wú mǐ zhī chuī پختن غذای بدون برنج 参见"巧妇难为无米之炊"qiǎo fù nán wéi wú mǐ zhī chuī

【无名】wúmíng ①(无名称的) بی‌نام، بی‌اسم، غیرمشهور: ~

高地〈军〉تپه بی‌نام / ~ 氏 شخص بی‌نام / ~ 小卒 آدم گمنام، انگشت سوم ~ 指 / قهرمان گمنام ~ 英雄 / آدم بی‌اهمیت (طب چینی) زخم یا 〈中医〉 肿毒 ~ / (انگشت حلقه یا بنصر) ~: توصیف ناپذیر، غیر قابل تعریف (说不出的) ② دمل بی‌اسم 的恐惧 غم و اندوه 的悲哀 ~ / ترس‌های غیر قابل تعریف توصیف نشدنی

【无名火】wúmínghuō خشم وغضب ناگهان و بی‌دلیل 又作"无明火"

【无奈】wúnài ①(无可奈何) چاره‌ای نداشتن: 他出于 ~, 只得表示同意。 او بجز موافقت چاره‌ء دیگری نداشت. ②(但由于) اما، ولی: 他本来想去公园, ~ 下雨, 只得呆在家里。 او می‌خواست به پارك برود، اما بر اثر باران مجبور شد در خانه بماند.

【无能】wúnéng ناتوان، عاجز، ضعیف‌العقل: ~ 软弱 ضعیف و ناتوان / 这是个 ~ 的领导。 او رهبر ضعیفی است.

【无能为力】wú néng wéi lì در مانده، بیچاره، عاجز: 人类对自然界不是 ~ 的。 انسان در مقابل طبیعت در مانده وبیچاره نیست.

【无宁】wúnìng 见"毋宁"wúnìng

【无匹】wúpǐ 〈书〉①(没有配偶) بی‌همسر ②(无比) بی‌نظیر

【无期徒刑】wúqī túxíng حبس ابد، حبس مؤبد: 判处 ~ به حبس ابد محکوم کردن

【无其数】wúqíshù 〈口〉بی شمار

【无奇不有】wú qí bù yǒu همه چیزهای عجیب و غریب وجود دارد.

【无千无万】wú qiān wú wàn هزارها

【无巧不成书】wú qiǎo bù chéng shū بدون هیچ رویدادی حسن اتفاق پدید نمی‌آید.

【无巧不巧】wú qiǎo bù qiǎo اتفاقا

【无情】wúqíng بی‌رحم، بی‌عاطفه: ~ 的打击 ضربه‌های بی‌رحمانه / ~ 的事实 حقایق سخت / 水火 ~ 。 آب وآتش رحم ندارند.

【无穷】wúqióng بی‌پایان، بی‌کران، تهی نشدنی: ~ 的烦恼 زحمت‌ها ونگرانی‌های بی‌پایان / 无尽 ~ پایان‌ناپذیر و تهی نشدنی / 言有尽而意 ~ 。 کلمات پایان می‌پذیرد اما معنی آنها بی‌پایان است. / ~ 大〈数〉 عدد بی نهایت بزرگ / ~ 小〈数〉 عدد بی‌نهایت کوچك

【无权】wúquán حق نداشتن: ~ 干预 حق دخالت نداشتن

【无人】wúrén ①(不载人的) بدون خلبان، بدون نفرات: ~ 火箭 راکت بدون نفرات / ~ 驾驶飞机 هواپیمای بدون خلبان ②(无人的) غیر مسکونی: ~ 区 ناحیهء غیر مسکونی ③(顾客自理的) خود سرویس

【无人问津】wú rén wèn jīn کنایه از هیچ مشتری نداشتن

【无任】wúrèn 〈书〉[用于感激、欢迎等] بسیار، بی‌نهایت: ~ 感激 بی نهایت ممنون

【无任所大使】wúrènsuǒ dàshǐ سفیر کبیر سیار

【无日无夜】wú rì wú yè بدون شب و روز، پیوسته، دائم

【无如】wúrú 见"无奈"wúnài②

【无伤大雅】wú shāng dàyā در وضع کلی اثر منفی نداشتن

【无上】wúshàng بزرگترین، بالاترین، عالیترین، متعالی: ~ 权力 قدرت عالی / ~ 光荣 بزرگترین افتخار

【无神论】wúshénlùn انکار وجود خدا، کفر، الحاد: ~ 者 منکر خدا، خدانشناس، ملحد

【无生代】Wúshēngdài 〈地〉دوران ماقبل تاریخ

【无生物】wúshēngwù شیء بی‌جان

【无声】wúshēng بی صدا، ساکت: ~ 打字机 ماشین تحریر بی‌صدا / ~ 手枪 طپانچه با صدا خفه کن / ~ 电影 فیلم صامت

【无声无臭】wúshēng-wúxiù بی‌نام و نشان، گمنام، غیرمشهور

【无时无刻】wúshí-wúkè [与否定词"不"连用, 表示"时时刻刻"] همه وقت: 我们 ~ 不在想念你。 ما همه وقت بفکر شما هستیم.

【无事不登三宝殿】wú shì bù dēng sānbǎodiàn بدون انجام کاری وارد معبد نشدن — کنایه از به خانهء کسی نرفتن مگر برای کاری: 我 ~ 。 اگر چیزی نداشتم از شما بپرسم نزد شما نمی‌آمدم.

【无事忙】wúshìmáng مشغول بودن به کارهای فرعی

【无事生非】wú shì shēng fēi بی دلیل ایجاد زحمت کردن، عمدا تحریك‌کننده بودن

【无视】wúshì نادیده گرفتن، و بی‌اعتنایی کردن: ~ 别国主权 به حاکمیت کشور دیگری بی‌اعتنایی کردن / ~ 人民的意志 ارادهء مردم را نادیده گرفتن

【无殊】wúshū بی‌اختلاف، بی‌تفاوت

【无数】wúshù ①(难以计数) متعدد، زیاد: ~ 的事实 حقایق متعدد ②(不知底细) مطمئن نبودن: 这计划是否可行, 我心中 ~ 。 من مطمئن نیستم که این برنامه قابل اجرا است یا خیر.

【无双】wúshuāng بی‌نظیر، بی‌همتا، بی‌رقیب: 举世 ~ مطلقا بی‌همتا

【无霜期】wúshuāngqī دوران فاقد شبنم یخ زده

【无水】wúshuǐ 〈化〉(شیمی) بی‌آب: ~ 溶剂 محلول بی‌آب / ~ 酸 اسید بی‌آب

【无私】wúsī بدون خود خواهی، بی‌غرض: ~ 的援助 یاری های بی‌غرضانه / ~ 才能无畏。 نترسیدن ناشی از بی‌غرضی است. / ~ 有弊 بی‌غرض بودن اما مورد شك وتردید قرار گرفتن

【无算】wúsuàn بی‌شمار

【无损】wúsǔn ①(没有损害) ضرر نرساندن ②(没有损坏) خراب نشده، دست نخورده مانده

【无梭织机】wúsuō zhījī 〈纺〉دستگاه بافندگی بی‌ماکو

【无所不包】wú suǒ bù bāo شامل، همه در برگیرنده، فراگیر

【无所不能】wú suǒ bù néng مطلقا قادر بودن

【无所不为】wú suǒ bù wéi دست به انجام هر نوع کار بد و زشت زدن: 匪军烧杀掳掠, ~ 。 قشون‌های راهزن دست به کشتار جمعی، آتش‌سوزی، غارتگری و هر نوع کار بد و زشت دیگر زدند.

【无所不用其极】wú suǒ bù yòng qí jí به هر وسیلهء ممکن متوسل شدن: 这个家伙造谣诽谤, 挑拨离间, ~ 。 این آدم رذل باتوسل به هر وسیلهء ممکن به دروغ پراکنی، تهمت زنی و دو

بهم زنی دست می‌زند.
【无所不在】wú suǒ bù zài در همه جا حاضر و ناظر: 矛盾的斗争～。مقابله بین تضادها در همه جا آشکار است.
【无所不知】wú suǒ bù zhī واقف بر همه چیز بودن
【无所不至】wú suǒ bù zhì ①(没有达不到的地方) به هر جا نفوذ کردن: 细菌活动的范围很广，～。میکروب‌ها عملا در همه جا فعالیت می‌کنند. ②(所有的手段都使出来了) (برای انجام کار بد) به هر وسیلهٔ ممکن متوسل شدن: 威胁利诱，～ از ارعاب، رشوه دهی وهر وسیلهٔ دیگری استفاده کردن / 反动派对少数民族压迫剥削，～。مرتجعین به هر نحو که امکان داشت اقلیت‌های ملی را مورد ستم و استثمار قرار می دادند.
【无所措手足】wú suǒ cuò shǒu-zú سراسیمه بودن، سرگردان بودن
【无所适从】wú suǒ shì cóng قادر به انتخاب راه صحیح نبودن، سرگردان و سراسیمه بودن
【无所事事】wú suǒ shì shì اشتغال نداشتن، وقت خود را بیطالت گذراندن، بیکاری
【无所畏惧】wú suǒ wèijù نترس، بی‌باك، بی‌ترس
【无所谓】wúsuǒwèi ①(说不上) شایستهٔ چیزی نبودن: 这是随便说的，～什么批评。این یك اظهار نظر سرسری بود.منظورم انتقاد از کسی نبود. ②(不在乎) بی‌تفاوت بودن: 采取～的态度 برخورد بی‌تفاوت را بکار بستن / 你替他着急，他自己却好像～似的。شما بسیار نگران او هستید اما او گویا برایش فرق نمی‌کند / 他去不去～。که برود یا نه. بی‌اعتنا بنظر می‌رسد.
【无所用心】wú suǒ yòngxīn جدا به فکر هیچ چیز نبودن: 饱食终日，～ تمام روز عیش و نوش کردن و وقت خود را بیطالت گذراندن
【无所作为】wú suǒ zuòwéi قصد انجام هیچ کاری را نداشتن و موفق به هیچ کاری هم نشدن؛در تنبلی و فقدان فعالیت بسر بردن: ～和骄傲自满的论点都是错误的。فکرهایی چون تنبلی، فقدان فعالیت وخود پسندی همه اشتباه‌آمیز است.
【无题】wútí بی عنوان (خود به مثابهٔ عنوانی برای شعر یا نوشته انتخاب می‌شود): ～诗 شعر بی‌عنوان
【无条件】wútiáojiàn بلا شرط: 我们建议～地立即举行谈判。ما پیشنهاد می‌کنیم که مذاکره بلافاصله و بلاشرط صورت بگیرد. / ～地、全心全意地到群众中去 بی مضایقه و با تمام دل وجان به میان توده های مردم رفتن / ～反射〈生理〉 انعکاس بلا شرط / ～投降 تسلیم بدون قید و شرط
【无头案】wútóu'àn پروندهٔ بدون سرنخ؛ رمز حل نشده
【无往不利】wú wǎng bù lì در همه جا پیروز خواهیم شد: 我们只要依靠人民群众，工作就～。مادام که به توده های مردم متکی هستیم، هر جاکه می‌رویم، پیروز خواهیم شد.
【无往不胜】wú wǎng bù shèng همیشه پیروز، تسخیر ناپذیر
【无往不在】wú wǎng bù zài در همه جا حاضر و ناظر
【无妄之灾】wú wàng zhī zāi بلای غیر مترقبه، بدشانسی
【无微不至】wú wēi bù zhì بحد ممکن توجه دقیق داشتن: 老师对我的关怀～。معلم بحد ممکن به من توجه دقیق دارد.

بگذار مسیر خود را طی کند، فقدان فعالیت، سستی، بیکاری(یك عقیدهٔ تائوئیست در مورد زندگی یا سیاست)
【无为】wúwéi
【无味】wúwèi ①(没有滋味) بی‌مزه، بی‌طعم: 食之～，弃之可惜。(غذا) بی‌مزه بودن اما نه چندان فاسد شدن که بدور ریخته شود ②(无趣味) بی‌مزه، غیرجالب: 枯燥～ خشك و غیرجالب
【无畏】wúwèi نترس، بی‌باك، بی‌ترس
【无谓】wúwèi بی‌اهمیت، بی‌ارزش: ～的争吵 جار و جنجال بی‌ارزش / ～的牺牲 قربانی‌های بی‌ارزش
【无…无…】wú…wú… [分别用在两个意义相同或相近的词或词素前，强调没有]: 无尽无休 بی‌پایان، پایان ناپذیر / 无穷无尽 پایان ناپذیر / 无牵无挂 تهی نشدنی، اضطراب و نگرانی نداشتن / 无忧无虑 بی‌غم و غصه بودن / 无依无靠 بی‌اتکاء، بی‌چاره، در مانده / 无影无踪 کاملا ناپدید شدن
【无息贷款】wúxī dàikuǎn وام بی‌سود
【无隙可乘】wú xì kě chéng فرصتی برای سوء استفاده نبودن: 他们时刻保持警惕，坏人～。آنها همیشه هوشیار بودند و در نتیجه فرصتی برای سوء استفادهٔ دشمن باقی نماند.
【无瑕】wúxiá کامل و بی‌لکه
【无暇】wúxiá وقت نداشتن، بسیار گرفتار بودن: 无暇他顾 برای رسیدن به کارهای دیگری وقت نداشتن
【无限】wúxiàn بی حد وحصر، بی‌کران، غیر محدود: ～光明的未来 آیندهٔ بسیار درخشان / 对人民的事业～忠诚 فداکاری کامل نسبت به امر مردم / 人民群众有～的创造力。توده های مردم نیروی خلاقهٔ بی‌پایان دارند. / 人的生命是有限的，可是为人民服务是～的。حیات انسان محدود است، اما حد وحصری برای خدمت به خلق نیست. / ～大〈数〉 (عدد) بی‌نهایت بزرگ / ～公司 شرکت نامحدود / ～花序 آرایش بی‌شمارش گل / ～小〈数〉 (عدد) بی‌نهایت کوچك
【无限期】wúxiànqī دورهٔ بی‌پایان: ～罢工 اعتصاب بی‌پایان / ～搁置动议 طرح پیشنهادی را برای دورهٔ بی‌پایان به تأخیر انداختن / ～休会 تشکیل جلسه را به تاریخ نامعلوم موکول کردن
【无限上纲】wúxiàn shàng gāng مرتبا برچسب های سیاسی را علیه کسی تبلیغ کردن
【无限制】wúxiànzhì غیرمحدود، بی‌بندو بار، جلوگیری نشده
【无线】wúxiàn بی‌سیم: ～电话 رادیو تلفن، تلفن بی‌سیم / ～电报 تلگراف بی‌سیم
【无线电】wúxiàndiàn رادیو: ～测向器 جهت‌یاب رادیویی / ～导航设备 وسایل هدایت رادیویی / ～传真 رادیو فاکس / ～发射机 دستگاه فرستندهٔ رادیو / ～干扰 پارازیت در رادیو / ～收音机 دستگاه گیرندهٔ رادیویی / ～收发两用机 دستگاه رادیوی گیرنده وفرستنده / ～探空仪 رادیوی کوچك مخصوص بالون اکتشافی بدون سرنشین / ～天文学 نجوم رادیویی / ～通信 مخابرهٔ رادیویی
【无效】wúxiào بی‌اثر، بی‌نتیجه، از اعتبار افتاده: 医治～。معالجهٔ پزشکی بی‌اثر از آب در آمد. / 宣布合同～ قرارداد را از اعتبار افتاده اعلام کردن / 宣布选举～ انتخاب را باطل کردن / ～分蘖〈农〉 جوانه زدن غیرمؤثر از ته ساقهٔ اصلی

【无邪】wúxié بدون فکر ناپسند و بد

【无懈可击】wú xiè kě jī غیر قابل بحث، غیر قابل حمله:这篇文章论证周密，~。 این مقاله دلیل و برهان محکمی آورده است که قابل بحث نیست.

【无心】wúxīn ①(没心思)حال انجام کاری را نداشتن:他工作还没做完，~去电影院。 او چون کار خود را تمام نکرده بود، حال رفتن به سینما را نداشت. /他心急如焚，茶饭~。 او بشدت نگران ومضطرب بود و در نتیجه میل به چای و غذا نداشت. ②(不是故意的)بی‌غرضانه، نه عمدا:他说这话是~的，你可别见怪。 چون او این حرف را عمدا نزد، ناراحت نشوید و نرنجید. /言者~，听者有意。 سخن از روی قصد گفته نشده اما موجب جلب توجه شنونده گردیده است.

【无形】wúxíng غیر مرئی:~的枷锁 قید و بند غیرمرئی /~的战线 جبههٔ غیرمرئی /~贸易 تجارت غیرمرئی /~进口 ورود غیرمرئی

【无形中】wúxíngzhōng بطور تدریجی وغیرمرئی:这~成了一种风气。 این بطور تدریجی وغیرمرئی به صورت یك رسم عمومی در آمده است. /他~成了我的助手。 او در واقع دستیار من شده است.

【无性】wúxìng 〈生〉 غیرجنسی، فاقد خاصیت جنسی:~世代 نسل‌هایی که در اثر توالد و تناسل غیرجنسی بوجود آمده اند /~杂交 پیوند زنی غیر جنسی /~生殖 تکثیر غیرجنسی

【无休止】wúxiūzhǐ بی‌پایان، پایان ناپذیر:~地争论 بطور پایان‌ناپذیر مناقشه کردن

【无须】wúxū نیاز نبودن:~顾虑 جای نگرانی نبودن /~细说。 نیاز به ذکر جزئیات نیست. 又作"无须乎"

【无涯】wúyá بی‌پایان، بی‌کران

【无烟火药】wúyān huǒyào مواد منفجرهٔ بی‌دود

【无烟煤】wúyānméi آنتراسیت، زغال خشك و خالص

【无焰燃烧】wú yàn ránshāo آتش بی‌شعله

【无恙】wúyàng 〈书〉 در حالت خوب مزاجی، ایمن:安然~ سالم و ایمن /别来~？ فکر می‌کنم که از زمان آخرین ملاقات حال شما خوب بوده است.

【无业游民】wúyè yóumín آواره، شخص بی‌خانمان و در بدر

【无疑】wúyí بی‌شك و تردید:这种行为~是错误的。 چنین رفتار بی شك وتردید غلط است.

【无遗】wúyí ذره‌ای باقی نماندن

【无已】wúyǐ 〈书〉①(没有休止)بی پایان ②(不得已)ناچار بودن

【无以复加】wú yǐ fù jiā به نهایت رسیده، در حد اکثر:荒谬到了~的地步 بی‌نهایت پوچ و بیهوده بودن

【无异】wúyì یك سان بودن، همان چیز بودن:这件复制品与原作几乎~。 این بدل با اصل تقریبا یکسان است. /这种做法~是为投机取巧者大开方便之门。 این روش در حکم آن است که تسهیلات فراوانی برای محتکران فراهم شود.

【无益】wúyì بی‌فایده، بی‌سود، غیرمطلوب

【无意】wúyì ①(无兴趣)قصد انجام کاری را نداشتن:~于此 علاقه باین نداشتن /~参加 قصد شرکت را نداشتن /他既~去，就不必勉强。 چون او قصد رفتن ندارد، لازم نیست اصرار ورزیم. ②(不是有意的)بطور غیرعمدی، بطور تصادفی:他们在挖井时，~中发现了一些古代文物。 موقعیکه آنها چاه می‌کندند، بطور تصادفی پاره‌ای از آثار باستانی را کشف کردند. /他~中写错了两个字。 او بطور غیرعمدی دو کلمه را غلط نوشت.

【无意识】wúyìshí نا خود آگاه، غیر ارادی:~的动作 حرکات غیر ارادی

【无翼鸟】wúyìniǎo کیوی(نوعی مرغ زلاند جدید که قادر به پرواز نیست)

【无垠】wúyín بی‌کران، بی‌حد و حصر:一望~的草原 یك پهنای بیکران علف‌زار

【无影灯】wúyǐngdēng 〈医〉 (طب) چراغ بی‌سایه

【无庸】wúyōng 见"毋庸"wúyōng

【无用】wúyòng بی‌فایده:~的人 آدم بی‌فایده /~能〈机〉 نیروی عاطل و باطل، نیروی خارج از دسترس

【无由】wúyóu 〈书〉 راه انجام کاری را بلد نبودن

【无与伦比】wú yǔ lúnbǐ بی‌نظیر، بی‌همتا، غیر قابل قیاس:他在古生物学方面的贡献是~的。 خدمات او در بیولوژی باستانی بی‌نظیر بود.

【无原则】wúyuánzé غیراصولی:~纠纷 تنازع غیراصولی

【无缘无故】wúyuán-wúgù بی دلیل، بی‌علت:他~地对我们大发雷霆。 او ناگهانی و بی‌دلیل به ما پرخاش کرد.

【无源】wúyuán 〈无〉 پاسیو:~天线 آنتین پاسیو

【无源之水】wú yuán zhī shuǐ آب بدون چشمه:理论脱离实践，就成了~，无本之木。 تئوری که با عمل همراه نباشد، به آب بدون سرچشمه یا چوب بدون ریشه می‌ماند.

【无韵诗】wúyùnshī شعر بی‌قافیه، شعر منثور

【无政府主义】wúzhèngfǔ zhǔyì هرج و مرج طلبی:~者 هرج و مرج طلب

【无知】wúzhī نادان، جاهل:~妄说 مزخرف‌های جاهل /出于~ از روی نادانی و جهل

【无止境】wúzhǐjìng محدودیت نداشتن:科学的发展是~的。 پیشرفت علم محدودیت ندارد.

【无中生有】wú zhōng shēng yǒu کاملا جعلی، کاملا ساختگی

【无重力】wúzhònglì 〈宇航〉 بی‌جاذبهٔ زمین:~状态 حالت بی‌جاذبهٔ زمین

【无着】wúzhuó بی‌تکیه

【无足轻重】wú zú qīng-zhòng دارای اهمیت جزیی،بی‌اهمیت:~的人物 شخصیت بی‌اهمیت

【无罪】wúzuì بی‌گناه، معصوم:~释放 با صدور حکم «بی گناه» کسی را تبرئه کردن /宣判~ از هیئت منصفه کسی را آزاد کردن

【无座力炮】wúzuòlìpào توپخانهٔ بدون حالت فنری

毋 wú 〈书〉〈副〉[表示禁止或劝阻]نه:~临渴而掘井。 منتظر نشوید تا تشنه گردید وآنگاه چاه بکنید. /~令逃逸。 شما نباید بگذارید او فرار کند.

【毋宁】wúníng 〈副〉 (بهتر) از...، تا...:与其固守，~出击。 بهتر است حمله کنید تا برای دفاع در سنگر خود قرار گیرید.

与其说是奇迹，～说是历史发展的必然。 اینرا نتیجهٔ ضروری پیشرفت تاریخی می دانیم تا اینکه آنرا معجزه بخوانیم./不自由，～死。 ما آزادی را بر مرگ ترجیح می‌دهیم.

【毋庸】 wúyōng نیاز نبودن：～讳言 نیاز به خودداری از اظهار نظر نیست./～赘述。 نیاز به ذکر جزئیات مطلب نیست.

吾 wú 〈书〉 من یا ما：～辈 / ما～日三省～身。 من در روز سه بار به ارزیابی درونی خویش می‌پردازم.

【吾侪】 wúchái 〈书〉 ما

【吾人】 wúrén 〈书〉 ما

芜 wú 〈书〉 ①（草长得多而乱）از علف‌های هرزه پوشیده شده：荒～ ②（乱草丛生的地方）بی‌کشت و زرع ماندن ③（比喻杂乱）علفزار صاف و هموار～平：علف‌زار قاطی و واژه‌های زائد و غیرضروری ～词：بی‌نظم

【芜秽】 wúhuì از علف‌های هرزه پوشیده شده

【芜菁】 wújīng 〈植〉 شلغم

【芜杂】 wúzá قاطی و بی‌نظم، متفرقه

吴 Wú ①（吴国，三国之一）پادشاهی«وو» (۲۲۲-۲۸۰)، یکی از پاد شاهی های سه گانهٔ چین ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【吴哥艺术】 Wúgē yìshù دورهٔ اوج ادبیات وهنر قدیم در کشور کامبوج(در قرن ۱۲)

【吴语】 wúyǔ یکی از لهجه‌های چین رایج در شهر شانگهای و استان‌های «جیان سو» و«زه جیان»

梧 wú درخت چنار

【梧桐】 wútóng 〈植〉 درخت چنار

鹀 wú 〈动〉 نوعی پرنده بنام"Bunting"

蜈 wú

【蜈蚣】 wúgong 〈动〉 هزار پا

【蜈蚣草】 wúgongcǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Ciliate desert-grass"

鼯 wú

【鼯鼠】 wúshǔ 〈动〉 سنجاب پرنده

wǔ

五 wǔ ①（数目）پنج：～十 پنجاه /～倍 پنج برابر/～分之一 یك پنجم /～十年代 سال‌های پنجاه ②（顺序）پنجم، ③〈乐〉 یك نت موسیقی ملی چین در « گون چی پو » "工尺谱" که مساوی است با نت «لا» در موسیقی اروپا

【五倍子】 wǔbèizǐ 〈中药〉 نوعی گیاه دارویی در چین بنام «مازو»：～蚜〈动〉 حشرهٔ مازو

【五边形】 wǔbiānxíng پنج گوشه، پنج ضلعی

【五步蛇】 wǔbùshé 〈动〉 نوعی مار بسیار سمی

【五彩】 wǔcǎi ①（五种颜色）پنج رنگ (آبی، زرد، سرخ، سفید و سیاه) ②（颜色多）رنگارنگ، دارای چندین رنگ：～缤纷 پررنگ، رنگین، درخشان با نور یا رنگ

【五重唱】 wǔchóngchàng 〈乐〉 قطعهٔ موسیقی مخصوص آواز پنج نفری

【五重奏】 wǔchóngzòu 〈乐〉 قطعهٔ موسیقی مخصوص نوازندگی پنج نفری با پنج ساز

【五代】 Wǔ Dài سلسله‌های پنج گانه، یعنی سلسلهٔ«لیانگ» بعدی (后梁 ۹۰۷-۹۲۳)، سلسلهٔ «تانگ» بعدی (后唐 ۹۲۳-۹۳۶)، سلسلهٔ «جین» بعدی (后晋 ۹۳۶-۹۴۶)، سلسلهٔ «هان» بعدی (后汉 ۹۴۷-۹۵۰)وسلسلهٔ «چو» بعدی (后周 ۹۵۱-۹۶۰)

【五冬六夏】 wǔ dōng liù xià چه زمستان وچه تابستان، تمام سال

【五斗柜】 wǔdǒuguì اشکاف کشودار

【五毒】 wǔdú ①（五种有毒的动物）پنج جانور سمی(یعنی عقرب، مار، هزار پا، مارمولك خانگی و وزغ) ②（五种坏事）پنج کار بد (یعنی رشوه دهی، گریز از پرداخت مالیات، سرقت اموال دولتی، فریب کاری در مورد اجرای قراداد های دولتی و دزدیدن اطلاعات اقتصادی) (参见"五反运动")

【五短三粗】 wǔ duǎn sān cū کوتاه قد اما ستبر

【五短身材】 wǔduǎn shēncái آدم کوتاه قد(شامل دست و پای کوتاه)

【五方杂处】 wǔfāng zá chǔ ساکن شدن مردم از هر گوشه وکنار کشور

【五反运动】 Wǔfǎn Yùndòng نهضت علیه «پنج کار بد» (یعنی رشوه دهی، گریز از پرداخت مالیات، سرقت اموال دولتی، فریب‌کاری در مورد اجرای قرار دادهای دولتی و دزدیدن اطلاعات اقتصادی) که در سال ۱۹۵۲در چین شروع شد.

【五分制】 wǔfēnzhì سیستم پنج نمره‌ای (در امتحان)

【五更】 wǔgēng ①（旧时将一夜时间分为五个更）دورهٔ پنج گانه که در قدیم شب را بدان تقسیم می‌کردند ②（第五更）آخرین دورهٔ وقت در شب：～起，睡半夜 در نصف شب خوابیدن وقبل از طلوع آفتاب از خواب بلند شدن

【五古】 wǔgǔ نوعی شعر قدیمی که هر مصرع آن پنج هیروگلیف دارد

【五谷】 wǔgǔ ①（指五种谷类）حبوبات پنج‌گانه (یعنی برنج، ذرت، ذرت خوشه‌ای، گندم و لوبیا) ②（指粮食）غله‌ها：～丰登 برداشت محصول فراوان همهٔ غله‌ها

【五官】 wǔguān ①〈中医〉（指脸上的五种器官）پنج ارگان حسی(یعنی گوش‌ها، چشم‌ها، لب‌ها، بینی و زبان) ②（面貌）قیافه، صورت：～端正 قیافهٔ آراسته داشتن

【五光十色】 wǔguāng-shísè گوناگون، دارای چندین رنگ

【五湖四海】 wǔhú-sìhǎi گوشه وکنارهای سرزمین：我们都是来自～。 ما همه از گوشه وکنار های این سرزمین آمده‌ایم.

【五花八门】 wǔhuā-bāmén دارای انواع مختلف، متنوع، متعدد

【五花大绑】 wǔ huā dà bǎng دست های کسی را از پشت با طنابی که بدور گردنش حلقه زده بستن

【五花肉】 wǔhuāròu قسمتی از گوشت خوك که در میان قسمت جلوی ران و شکم خوك واقع باشد

【五级风】wǔjífēng 〈气〉باد درجهٔ پنج

【五极管】wǔjíguǎn 〈电子〉لامپ پنج قطبی

【五脊六兽】wǔ jǐ liù shòu کنایه از بی قرار بودن

【五加】wǔjiā 〈植〉"Slender acanthopanax" نوعی گیاه بنام

【五角大楼】Wǔjiǎo Dàlóu پنتاگون (ساختمان وزارت دفاع امریکا)

【五角星】wǔjiǎoxīng ستاره پنج گوشه

【五金】wǔjīn ①(五种金属)پنج فلز (یعنی طلا، نقره، مس، آهن وقلع) ②(泛指金属)فلزآلات: ~厂 کارخانهٔ تهیه فلزآلات / ~商店 دکان فلزآلات

【五经】wǔjīng. کتاب‌های پنج گانهٔ کلاسیك (یعنی کتاب سرودها《诗经》، کتاب تاریخ《书经》، کتاب تغییرات《易经》، کتاب آئین《礼记》و وقایع سالیانهٔ بهار وپائیز《春秋》)

【五绝】wǔjué نوعی شعر چهار مصراعی چینی که هر مصراع آن پنج هیروگلیف را در بر می گیرد وموزون و مقفی است 见"绝句" juéjù

【五劳】wǔláo 〈中医〉خستگی یا زخم پنج ارگان درونی(یعنی قلب، جگر، طحال، ریه‌ها و کلیه ها)

【五里雾】wǔlǐwù گویا در مه غلیظ گم شده باشد، کاملا گیج: 如堕~中 مه غلیظ

【五敛子】wǔliǎnzǐ 〈植〉〈中药〉نوعی گیاه دارویی در چین بنام "Fruit of carambola"

【五零四散】wǔ líng sì sàn پراکنده بودن

【五岭】wǔlǐng جبال پنجگانه (که از استان‌های «هونان» و«جیان سی» از یك طرف و از استان‌های «گوان دون» و«گوان سی» از طرف دیگر عبور می‌کنند)

【五律】wǔlǜ نوعی شعر هشت مصراع چینی که هر مصراع آن پنج هیروگلیف را در بر می‌گیرد و موزون ومقفی است 参见"律诗"lǜshī

【五氯硝基苯】wǔlǜxiāojīběn 〈农〉نوعی ماده ضد آفت بنام "PCNB"

【五伦】wǔlún اصول اخلاقی پنجگانه در مورد مناسبات بین امپراطور و وزیر، پدرو پسر، برادران، زن و شوهر و دوستان

【五内】wǔnèi 〈书〉اندرونه، احشاء: ~俱焚 از فرط غم و غصه سوختن

【五年计划】wǔnián jìhuà برنامهٔ پنج ساله

【五日京兆】wǔ rì jīngzhào مامور دولت که برای مدت بسیار کوتاه بر سر مسند قدرت می‌نشیند

【五卅运动】Wǔ Sà Yùndòng نهضت ضد امپریالیستی ۳۰ مه (۱۹۲۵)

【五色】wǔsè 见"五彩"

【五声音阶】wǔshēng yīnjiē 〈乐〉(موسیقی) سلسلهٔ نت پنج آهنگی که تدریجا زیر یا بم شوند

【五十步笑百步】wǔshí bù xiào bǎi bù کسی که پنجاه قدم عقب نشینی می‌کند کسی را که صد قدم عقب نشینی می‌کند بباد مسخره می‌گیرد — یعنی دیگ به دیگچه می‌گوید رویت سیاه است.

【五四青年节】Wǔ Sì Qīngniánjié روز چهارم ماه مه — روز جوانان

【五四运动】Wǔ Sì Yùndòng نهضت چهارم ماه مه ۱۹۱۹ (نهضت ضد امپریالیستی، ضد فئودالی وسیاسی وفرهنگی در چین بود)

【五体投地】wǔ tǐ tóu dì زانو زدن در برابر کسی بمنظور قدردانی وتحسین او از ته دل کسی را مورد ~: 对某人佩服得 قدردانی وتحسین قرار دادن

【五味】wǔwèi ①(指五种味道)پنج مزه (شیرین، ترش، تلخ، تند وشور) ②(泛指各种味道)مزه‌های گوناگون

【五味子】wǔwèizǐ 〈中药〉"Fruit of Chinese magnoliavine" نوعی گیاه چین بنام

【五线谱】wǔxiànpǔ 〈乐〉(موسیقی) حامل، خط حامل

【五香】wǔxiāng ①(五种调料)پنج ادویهٔ مخصوص چین مانند تخم بادیان رومی، دار چین، گل میخك ②(加调料的) ~豆: لوبیای ادویه زده شده

【五项全能运动】wǔ xiàng quánnéng yùndòng 〈体〉ورزش‌های پنجگانه (پرتاب نیزه، دیسك، جهش و مسابقهٔ دو وکشتی)

【五星红旗】Wǔxīng Hóngqí پرچم سرخ پنج ستاره (پرچم ملی جمهوری خلق چین)

【五星上将】wǔxīng shàngjiàng ژنرال پنج ستاره

【五刑】wǔxíng پنج شیوهٔ اصلی مجازات در چین باستانی (خال کوبیدن صورت 墨، بریدن بینی 劓، بریدن پا 剕، بیضه کشیدن 宫 و گردن زدن 大辟)

【五行】wǔxíng عناصر پنج‌گانه(فلز، چوب، آب، آتش و خاك که متفکران باستانی چین آنها را عناصر متشکلهٔ جهان مادی می‌دانستند وسپس طب سنتی چینی آنها را برای توجیه پدیده‌های فیزیولوژیك و پاتولوژیك بکار می‌برد.)

【五言诗】wǔyánshī نوعی شعر چینی با پنج هیروگلیف در یك مصراع 参见"古体诗"gǔtǐshī;"绝句"juéjù;"律诗"lǜshī

【五颜六色】wǔyán-liùsè گوناگون، دارای چندین رنگ، رنگین

【五一国际劳动节】Wǔ Yī Guójì Láodòngjié روز اول مه، روز بین‌المللی کارگر

【五音】wǔyīn ①〈乐〉پنج نت در سلسلهٔ نت پنج آهنگی سنتی چینی ②(语音学)پنج صدا که در حفرهٔ دهان ادا می شودکه عبارت است از صدای گلویی، صدای دندانی، صدای زبانی، صدای میان دندان وصدای لبی

【五月】wǔyuè ①(阳历)ماه مه ②(阴历)ماه پنجم سال قمری: ~节 جشن قایق اژدها(روز پنجم ماه پنجم قمری)

【五岳】wǔyuè پنج کوه (یعنی کوه «تای شان» 泰山 در استان «شان دون»، کوه «هنگ شان» 衡山 در استان «هونان»، کوه «هوا شان» 华山 در استان «شن سی»، کوه «هنگ شان» 恒山 در استان «شان سی» وکوه «سونگ شان» 嵩山، در استان «هه نان»)

【五脏】wǔzàng 〈中医〉پنج ارگان درونی انسان (یعنی قلب، جگر، طحال، ریه‌ها و کلیه‌ها) ~六腑: ارگان‌های حساس بدن انسان

【五指】wǔzhǐ پنج انگشت (انگشت بزرگ، انگشت سبابه، انگشت میانه، انگشت حلقه و انگشت کوچك)

【五子棋】wǔzǐqí نوعی شطرنج در چین

午 wǔ ①(中午) ظهر، نیمروز ②(地支的第七位) هفتمین بخش از بخش‌های دوازده‌گانه زمینی
【午餐】wǔcān ناهار
【午饭】wǔfàn ناهار
【午后】wǔhòu بعد از ظهر
【午间】wǔjiān ظهر
【午觉】wǔjiào چرت بعد از ظهر
【午刻】wǔkè 见"午时"
【午前】wǔqián قبل از ظهر
【午时】wǔshí یك دوره زمان از روز از ساعت ۱۱قبل از ظهر تا ساعت ۱ بعد از ظهر
【午睡】wǔshuì ①(午觉) چرت بعد از ظهر ②(睡午觉) پس از ناهار چرت زدن
【午休】wǔxiū استراحت موقع ظهر
【午宴】wǔyàn ضیافت نهار، مهمانی در ظهر
【午夜】wǔyè نصف شب، نیمه شب

伍 wǔ ①(五的大写)"五" عدد «پنج» (برای نوشتن عدد درچك واسناد مالی بکار می رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود) ②(古代军队中的最小单位) واحد اساسی پنج نفری در ارتش در چین باستان ;入~ به ارتش پیوستن /革命队~ صفوف انقلاب ③(同伙的人) شریك، همدست ;羞与为~ از شریك شدن با کسی شرمنده بودن ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

妩 wǔ
【妩媚】wǔmèi ملیح، دلربا

忤 wǔ نافرمان، سرکش ;逆~ (نسبت به والدین خود) نافرمان /与人无~ نسبت به کسی نیت بد نداشتن

武 wǔ ①(军事的) نظامی، جنگی ;~官 افسر نظامی، وابسته نظامی ②(关于技击的) وابسته به مهارت مشت زنی، شمشیربازی و... ③(勇猛) شجاع، سلحشور ;威~ سلحشور نما ④(指脚步) گام، قدم ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【武备】wǔbèi 〈书〉 کارهای تدارکی برای امور جنگی، مخصوصا اشاره به شرایط نیروهای مسلحانه و تجهیزات جنگی
【武昌鱼】wǔchāngyú 〈动〉 نوعی ماهی سیم‌بنام "Blunt-snout bream"
【武打】wǔdǎ نمایش نبردها در اپراها یا رقص‌های چین
【武斗】wǔdòu (در مباحثه، مناقشه و...) به زور متوسل شدن
【武断】wǔduàn تصمیم مستبدانه، تأکید ادعای ذهنی
【武工】wǔgōng مهارت آکروباسی در اپراهای چین
【武工队】wǔgōngduì 〈简〉(武装工作队) گروه کار مسلحانه (که برهبری حزب کمونیست چین در نواحی اشغالی دشمن در دوران جنگ مقاومت ضدژاپنی ۱۹۴۵-۱۹۳۷ فعالیت می‌کردند.)
【武功】wǔgōng ①(军事功绩) خدمات جنگی، سهام جنگی ②见"武工"
【武官】wǔguān ①(军官) افسر نظامی ②〈外交人员〉 وابسته نظامی ;海军~ وابسته نیروی دریائی
【武汉】Wǔhàn شهر«ووهان» واقع در چین مرکزی
【武火】wǔhuǒ (در پختن غذا) حرارت زیاد
【武将】wǔjiàng فرمانده، ژنرال
【武警】wǔjǐng پلیس مسلح
【武库】wǔkù زرادخانه، اسلحه‌خانه، قورخانه
【武力】wǔlì ①(暴力) زور، جبر ②(军事力量) نیروی نظامی ;~镇压 به جبر و زور سرکوب مسلحانه /诉诸~ قدرت جنگی متوسل شدن
【武林】wǔlín محافل «ووشو»
【武器】wǔqì سلاح ;常规~ سلاح معمولی /轻~ سلاح سبك /核~ سلاح هسته ای /放下~ سلاح بر زمین نهادن /拿起~ سلاح برداشتن /装备 ساز وبرگ جنگی، تجهیزات جنگی
【武士】wǔshì ①(守卫宫廷的士兵) گاردهای کاخ درزمان قدیم ②(有勇力的人) جنگجو، مبارز، سلحشور ;~俑 مجسمه جنگجو
【武士道】wǔshìdào «بوشیدو» ـــ اصول اخلاقی فئودالی برای سربازان ژاپنی که بطور عمده عبارت است از وفاداری مطلق سربازان به فئودال‌های ژاپنی
【武术】wǔshù «ووشو» ـــ هنر های جنگی مانند مشت زنی، شمشیر بازی و...که قبلا برای دفاع از خود ترویج یافته وحالا تبدیل به شکل ورزش شده است
【武坛】wǔtán محافل «ووشو»
【武侠】wǔxiá 见"侠客"xiákè
【武艺】wǔyì مهارت در «ووشو» 参见"武术"
【武装】wǔzhuāng ①(军事装备) اسلحه، ساز و برگ جنگی، تجهیزات جنگی ;全副~ کاملا با اسلحه مجهز بودن /~部队 واحدهای نظامی /~带 کمربند /~冲突 زد و خورد مسلحانه /~斗争 مبارزه نظامی که دارای تسمه بر روی شانه باشد /~干涉 دخالت مسلحانه /~力量 نیروی مسلحانه /~泅渡 همراه با اسلحه خود شناکردن /~起义 قیام مسلحانه /~人员 پرسنل مسلح ②(用武器来装备) با اسلحه مجهز کردن ;~到牙齿 با اسلحه تا دندان مجهز بودن ③(思想上武装起来) با افکار را آماده کردن ;用先进的思想~头脑 با افکار مترقی مغز خود را غنی کردن

侮 wǔ توهین کردن، تحت فشار وتضییق قرار دادن ;不可~ تعدی بیگانه /外~ به فشار وتضییق تن در ندادن
【侮慢】wǔmàn تحقیر کردن، با بی‌احترامی برخورد کردن
【侮辱】wǔrǔ پست کردن، توهین کردن، اهانت کردن

捂 wǔ پوشاندن، مهر کردن ;~鼻子 بینی را با دست سر چیزی را نگه /~盖子 گوش بستن /~耳朵 پوشاندن برای عرق کردن لباس /~汗 داشتن، حقیقت را پنهان نگهداشتن گرم پوشیدن
【捂盖子】wǔ gàizi کنایه از مخفی نگهداشتن تضادها، مسائل، کارهای بد و...

鹉 wǔ 见"鹦鹉"yīngwǔ

舞 wǔ ①(舞蹈) رقص ;集体~ رقص گروهی /秧歌~

红/ رقص در سالن رقص ~交际/ نوعی رقص بنام «یانگ گو» رقص‌کنان ②(作出舞蹈的样子) رقص با ابریشم سرخ ~绸 雪花/ از فرط خوشحالی پاکوبی کردن 手~足蹈: حرکت کردن ذرات برف در هوا رقص‌کنان به حرکت در می‌آید. 。~飞 ③(拿着东西舞蹈) رقصیدن با داشتن چیزی در دست: ~剑 挥: به حرکت در آوردن ④(挥舞) رقص شمشیر را اجرا کردن 指挥棒 ~挥/ چوب بزرگی را به حرکت در آوردن ~大棒 باتون را به حرکت در آوردن

【舞伴】wǔbàn هم رقص

【舞弊】wǔbì عمل فریب‌آمیز، سوء عمل، حیف و میل کردن 营私~ برای رسیدن به هدف خود خواهانه خود دست به سؤ عمل 考试~ زدن/ در امتحان تقلب کردن/ 我们在清查帐目时发现了他的~行为。 موقعیکه ما حساب‌هایش را بازرسی می‌کردیم، تقلب او در حسابها را کشف کردیم.

【舞步】wǔbù گام‌های رقص

【舞场】wǔchǎng سالن رقص

【舞蹈】wǔdǎo رقص: ~动作 حرکت‌های رقص ~家/ رقاص

【舞蹈病】wǔdǎobìng 〈医〉 (طب) بیماری رقص

【舞蹈设计】wǔdǎo shèjì 〈剧〉①(指事物) طرح‌های رقص ②(指人) طراح رقص

【舞动】wǔdòng به حرکت در آوردن

【舞会】wǔhuì مجلس رقص: 举行~ برپا کردن مجلس رقص

【舞剧】wǔjù باله، درام رقص

【舞迷】wǔmí شخص شیفتهٔ رقص

【舞弄】wǔnòng به حرکت در آوردن، به اهتزاز در آوردن: ~刀枪 شمشیرها و نیزه‌ها را به اهتزاز در آوردن

【舞女】wǔnǚ دختریکه در سالن رقص با مردها می رقصد(نوعی شغل)

【舞曲】wǔqǔ سرود رقص

【舞台】wǔtái صحنه: 政治~ صحنهٔ سیاسی/ 在国际~上 در صحنهٔ بین‌المللی/ ~布景 دکور/ ~工作人员 کارکنان پشت صحنه/ ~记录片 فیلم مستند/ ~监督 کارگردان پشت صحنه/ ~艺术 مهارت در صحنه سازی و/ ~效果 اثر صحنه/ صحنه ژست‌گیری

【舞台设计】wǔtái shèjì 〈剧〉①(指事物) طرح‌های صحنه ②(指人) طراح صحنه

【舞坛】wǔtán محافل رقص

【舞厅】wǔtīng ①(举行舞会的大厅) سالن رقص (برای) ②(营业性的舞场) (برای تجارت) سالن رقص سرگرمی)

【舞文弄墨】wǔwén-nòngmò ①(歪曲法律条文作弊) بوسیلهٔ بازی کردن با اصطلاح های قضایی قانون راتحریف کردن ②(玩弄文字技巧害人) واژه بازی کردن

【舞星】wǔxīng ستارهٔ رقص

【舞艺】wǔyì هنر رقص، مهارت رقص: ~冠绝一时 برای مدتی در مهارت رقص بی‌نظیر بودن

【舞踊】wǔyǒng رقص

【舞姿】wǔzī ژست زیبای رقص

怃 wǔ رقت انگیز

【怃然】wǔrán 〈书〉 مأیوس شدن، نا امید شدن

wù

兀 wù 〈书〉①(突起) برجسته، بالا رونده ②(秃) بی موی سر، تاس

【兀鹫】wùjiù 〈动〉 کرکس، لاشخوار

【兀立】wùlì راست ایستادن

【兀然】wùrán ①(高高突起的样子) قد کشیده ②(昏沉无知的样子) بی هوش

【兀突】wùtū غیر مترقبه

【兀自】wùzì بازهم

乌 wù

另见 wū

【乌拉】wùla پوتین یا چکمهٔ چرمی که با نوعی جگن بنام «وولا» آستر می‌شود

另见 wūlā

【乌拉草】wùlacǎo 〈植〉 نوعی جگن بنام «وولا»

勿 wù 〈副〉[表示禁止或劝阻]: 请~吸烟。 سیگار کشیدن ممنوع/ ~谓言之不预也。 از اینکه قبلا شما را آگاه نکرده‌ایم ما را ملامت نکنید.

戊 wù پنجمین بخش از بخش‌های دهگانهٔ آسمانی

【戊戌变法】Wùxū Biànfǎ نهضت رفورم ۱۸۹۸ (رهبران آن آقایان «کان یووی»، «لیانگ چی چائو» و«تان تسی تونگ» نمایندهٔ منافع لیبرال بورژوازی وزمینداران روشنفکر بودند)

务 wù ①(事情) کار، امر، امور: 公~ امور رسمی، کار رسمی/ 任~ وظیفه/ 不急之~ کار غیرفوری ②(从事) پرداختن، دست زدن: ~农 به کار کشاورزی پرداختن/ 不~正业 به کارهای مناسب دست نزدن ③(务必) باید، حتما: ~使大家明了这一点。 باید این نکته را به همه فهماند./ ~请光临指导。 صمیمانه از شما دعوت می‌شود که در جلسه حضور بهم برسانید و راهنمائی بفرمائید.

【务必】wùbì باید، حتما: 你~在本周内去看望他一次。 حتما در این هفته برای دیدن او بروید.

【务实】wùshí به امور مشخص پرداختن: در کار به 他崇尚~。 او طرفدار این روش است که در کار به امور مشخص باید پرداخت.

【务使】wùshǐ مطمئن ساختن، یقین کردن

【务须】wùxū 见"务必"

【务虚】wùxū اصول کار وخطوط هادی ایدئولوژیک را مورد بحث قرار دادن

【务要】wùyào باید

【务育】wùyù 〈方〉 پرورش دادن

芴 wù 〈化〉 مادهٔ شیمیائی بنام «فلورین»

坞 wù ①(地势周围高，中央凹的地方) محل پهن وگود رفته در وسط/ 山~: وگود رفته در کوه/ محل پهن ~船

زمین گود رفته که گل در آن کاشته ~ 花/حوض تعمیر کشتی می‌شود ②〈书〉(小型的城堡) قلعه، دژ

物 wù ①(东西) چیز، شیء: 废~ اشیاء بی‌فایده/ 矿~ مادهٔ معدنی/ 公~ اموال عمومی/ 以~易~ داد و ستد جنسی، 地大~博 سرزمین وسیع و منابع غنی/ تجارت پایاپائی ②(周围的环境与人) جهان خارجی (در قبال جهان خود): 待人接~ طرز معاشرت با مردم ③(内容) محتوی: 言之无~ صحبت یا نوشتهٔ عاری از محتوی

【物产】wùchǎn محصول

【物阜民丰】wù fù mín fēng فراوانی محصول و وفور در زندگی مردم

【物故】wùgù〈书〉 در گذشتن، مردن

【物归原主】wù guī yuánzhǔ چیزی را به صاحب آن برگرداندن

【物候学】wùhòuxué〈生〉 مبحث رابطهٔ بین آب و هوا و تغییرات حاصله در پدیده‌های زیست شناسی، فنولوژی

【物换星移】wùhuàn-xīngyí تغییر فصل‌ها

【物极必反】wù jí bì fǎn هر چیزی از حد بگذرد، نتیجهٔ معکوس می‌دهد.

【物价】wùjià قیمت اجناس: ~稳定。 قیمت اجناس ثابت است./ ~飞涨。 قیمت اجناس با سرعت سرسام‌آور به بالا رفت./ ~波动 نوسان قیمت‌ها/ ~政策 سیاست قیمت‌ها/ ~指数 شاخص قیمت‌ها

【物件】wùjiàn〈方〉 چیز، شیء

【物尽其用】wù jìn qí yòng از هر چیز بحد اکثر استفاده کردن

【物镜】wùjìng〈物〉 عدسی شیء، عدسی دوربین

【物理】wùlǐ ①(事物的内在道理) قوانین درونی اشیاء ②(物理学) فیزیک: ~变化 تغییر فیزیکی/ ~化学 شیمی فیزیکی/ ~疗法 معالجهٔ فیزیکی

【物理学】wùlǐxué فیزیک: 理论~ فیزیک صوری/ 应用~ فیزیک عملی/ 原子核~ فیزیک اتومی/ ~家 فیزیک‌دان

【物力】wùlì منابع مادی: 节约~ صرفه‌جویی کردن در استفاده از منابع مادی/ 爱惜人力~ از نیروی انسانی و منابع مادی حد اکثر استفاده کردن

【物料】wùliào وسایل کار

【物品】wùpǐn جنس، کالا: 贵重~ اجناس قیمتی/ 零星~ خرت و پرت‌ها

【物色】wùsè جستجو کردن، انتخاب کردن، پی چیزی گردیدن: ~人材 جستجو کردن افراد شایسته و مستعد

【物伤其类】wù shāng qí lèi هم نوع باهم نوع خود همدردی می‌کند.

【物体】wùtǐ شیء، ماده: 运动~ شیء در حرکت/ 透明~ مادهٔ شفاف وتابناك

【物外】wùwài خارج از امور دنیا

【物以类聚】wù yǐ lèi jù همجنس با همجنس پرواز کند

【物以稀为贵】wù yǐ xī wéi guì هر چیزی که کم‌یاب است پربها است.

【物议】wùyì انتقاد از سوی مردم: 免遭~ مورد انتقاد عمومی قرار نگرفتن

【物证】wùzhèng مدرك

【物质】wùzhì ماده، مادی: ~不灭律 قانون ابقای ماده/ ~财富 ثروت مادی/ ~储备 ذخیرهٔ مادی/ ~刺激 انگیزهٔ مادی، تحریك مادی/ ~鼓励 تشویق مادی/ ~基础 اساس و پایهٔ مادی/ ~力量 نیروی مادی/ ~利益 مصالح مادی/ ~生活 زندگی مادی/ ~世界 جهان مادی/ ~条件 شرایط مادی/ ~文明 تمدن مادی/ ~性〈哲〉 مادیت/ ~运动 حرکت ماده/ ~资料 اجناس مادی

【物种】wùzhǒng〈生〉 گونهٔ خاصی(از جانور یا گیاه)

【物主】wùzhǔ صاحب اصلی اشیاء مسروقه یا گم شده باشد

【物资】wùzī مصالح، کالا، جنس: ~调度 توزیع مصالح/ ~供求平衡 تعادل در عرضه وتقاضای اجناس/ ~管理 کنترل و نگهداری مصالح و وسائل/ ~交流 مبادلهٔ اجناس

误 wù ①(错误) اشتباه، سهو: 失~ سهو/ 笔~ سهو قلم/ 我把他~认为你的兄弟了。 من به اشتباه او را برادر شما معرفی کردم. ②(耽误) از دست دادن: ~了火车 به قطار نرسیدن ③(使受损害) ضرر رساندن: ~人子弟 به نسل جوان ضرر رساندن/ 两不~。 نه کار تولید و نه آموزش 生产学习 لطمه نمی‌خورد. ④(不是故意的) تصادفی، بطور تصادفی: ~伤 باشتباه، بطور تصادفی آسیب رساندن

【误班】wùbān نوبت کار را معطل کردن

【误餐】wùcān غذای خود را معطل کردن

【误差】wùchā اشتباه، سهو: 平均~ سهو متوسط/ 仪器~ سهو دستگاه/ 概然~ سهو احتمالی/ 极微的精密零件~ ابزارهای دقیق با سهو بسیار کم/ ~不超过千分之三毫米 با سهو کمتر از سه هزارم میلیمتر/ ~函数 فنکسیون سهوی/ ~率 نسبت سهو

【误场】wùchǎng برای نمایش دادن دیر به صحنه رسیدن

【误点】wùdiǎn دیر، دیر رسیده: 飞机~了。 هواپیما تأخیر دارد./ 火车~了十分钟。 قطار ده دقیقه دیر آمد.

【误工】wùgōng ①(耽误工作) کار خود را معطل کردن ②(误了工时) از دست دادن وقت کار

【误国】wùguó موجب ضرر دولت شدن

【误会】wùhui ①(误解对方) درست نفهمیدن، سوء تفاهم کردن: 你~了我的意思。 شما منظورم را بد فهمیدید./ 你也许搞~了。 شاید برای شما سوء تفاهم پیش آمده باشد. ②(对对方意思的误解) سوء تفاهم: 消除~ از بین بردن سوء تفاهم

【误解】wùjiě ①(理解得不正确) بدفهمیدن، سوء تفاهم کردن: 你~了我的话。 سخن مرا بد فهمیدید. ②(不正确的理解) سوء تفاهم: 你必须亲自和他谈谈, 以免引起~。 بروید و با او صحبت کنید تا سوء تفاهمی پیش نیاید.

【误卯】wùmǎo دیر رسیدن

【误谬】wùmiù اشتباه

【误期】wùqī زمان‌بندی کار را معطل کردن

【误入歧途】wù rù qítú گمراه شدن، بیراهه رفتن

【误杀】wùshā〈法〉 آدمکشی اشتباهی

【误伤】wùshāng آسیب اشتباهی

【误事】wùshì ①(耽误事情)مایهٔ تأخیر در کار شدن ②(把事情搞糟)کارها را بهم زدن
【误听】wùtīng به اشتباه شنیدن و باور کردن
【误信】wùxìn به اشتباه باور کردن
【误诊】wùzhěn به اشتباه بیماری را تشخیص دادن

悟 wù به رمز کار پی بردن، بیدار شدن: ~出其中的道理 پی بردن
【悟彻】wùchè کاملا پی بردن
【悟会】wùhuì درك کردن
【悟性】wùxìng قوهٔ ادراك، قوهٔ فهم

恶 wù بیزار بودن، متنفر بودن: 好~ تمایلات و بی‌میلی‌ها / 好逸~劳 عیش ونوش را دوست داشتن و از کار و زحمت بی‌زار بودن / 可~ نفرت‌انگیز
另见 ě; è
【恶寒】wùhán 〈中药〉(طب چینی) وحشت از سرما
【恶湿居下】wù shī jū xià مطابقت نداشتن عمل با آرزو

晤 wù ملاقات کردن، مصاحبه کردن، دیدار کردن
【晤见】wùjiàn ملاقات کردن
【晤聚】wùjù ملاقات کردن
【晤面】wùmiàn ملاقات کردن، از یکدیگر دیدار کردن
【晤商】wùshāng هنگام ملاقات مشورت کردن
【晤谈】wùtán دیدار و صحبت کردن، مصاحبه کردن

焐 wù گرم کردن: 把被褥~热 لوازم خواب را گرم کردن / 用热水袋~一~手 با کیسهٔ آب گرم دست های خود را گرم کردن

痦 wù
【痦子】wùzi 〈医〉(طب) خال برجسته به رنگ قرمز یا سیاه

骛 wù به دنبال چیزی رفتن، جستجو کردن: 好高~远 بدنبال چیزی رفتن که در دسترس شخص نباشد

雾 wù ①〈气温下降时的小水点〉مه: 薄~ مه رقیق ②(像雾一样的小水点) قطرات ریز آب: 喷~器 گرد پاش، سم پاش
【雾标】wùbiāo 〈交〉رهنمای شناور مه
【雾沉沉】wùchénchén بسیار مه‌آلود
【雾滴】wùdī 〈环保〉قطرات آب ناشی از مه
【雾号】wùhào 〈交〉علامت مه
【雾化】wùhuà به قطرات آب ناشی از مه تبدیل کردن: ~器 ریزپاش، گردپاش
【雾茫茫】wùmāngmāng مه‌آلود
【雾气】wùqì مه
【雾凇】wùsōng 〈气〉جمع شدن دانه‌های کوچك یخ روی شاخهٔ درخت یا سیم برق
【雾腾腾】wùtēngtēng بسیار مه‌آلود

寤 wù 〈书〉بیدار شدن

鹜 wù 〈书〉اردك

X

xī

夕 xī ①(傍晚)غروب آفتاب، هنگام غروب:朝发～至 عصر، بامداد راهی سفر شدن وغروب به مقصد رسیدن ②(晚上)شب:除～ شب آخر سال، شب عید/前～ شب پیش، دیشب/这些问题不是一朝一～能够解决的。 این مسائل را یك شبه نمی‌توان حل کرد.

【夕晖】xīhuī نور آفتاب در حال غروب
【夕暮】xīmù غروب
【夕烟】xīyān مه غروب گاهی
【夕阳】xīyáng آفتاب لب بام، آفتاب در حال غروب
【夕照】xīzhào پرتو آفتاب در حال غروب:满目青山～明。 تپه‌های سرسبز در زیر پرتو آفتاب از هر سو به چشم می‌خورند.

兮 xī 〈书〉〈助〉[跟现代的"啊"相似]:大风起～云飞扬。 تند بادی برخاسته است وابرهای آسمان را پرا کنده می‌کند.

汐 xī جزر ومد شبانه

西 xī ①(方向)غرب، مغرب:～屋 اطاق غربی//兰州以～ در سمت مغرب «لان چو»/往～去 به سمت مغرب حرکت کردن/位于城～ واقع در مغرب شهر ②(西洋)غربی، اروپائی:～乐 موسیقی غربی

【西安】Xī'ān شهر «سی آن»
【西安事变】Xī'ān Shìbiàn حادثه «سی آن» (که در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۳۶ درشهر «سی آن» رخ‌دادو در آن زمان ژنرالهای حزب ملی«گو مین تان» به نام «جان شو لیان» و«یان هوچن» تحت تأثیر سیاست حزب کمونیست چین برای تشکیل جبهه متحد ملی ضد ژاپنی، «چیانگ کای شی» را زندانی کردندو از او درخواست نمودند که به جنگ داخلی خاتمه دهد وبا حزب کمونیست متحد شود)
【西班牙】Xībānyá اسپانیا:～人 اسپانیائی، اسپانیولی/～语 زبان اسپانیولی
【西半球】xībànqiú نیم کره غربی
【西北】xīběi ①(西北方向)شمال غربی:～风 باد شمال غربی ②(中国西北地区)شمال غربی چین
【西宾】xībīn مشاور خصوصی کسی،معلم سرخانه
【西伯利亚】Xībólìyà سیبری
【西餐】xīcān خوراك غربی، غذای اروپائی
【西番莲】xīfānlián 〈植〉①(一种藤本植物)گل ساعت ②(太丽花)گل کوکب
【西方】xīfāng ①(方向)غرب، مغرب، باختر ②(欧美各国)غربی، اروپائی(در مورد کشورها):～国家 کشورهای غربی، اروپائیان، غربی‌ها، فرنگی‌ها/～人 /～化 غربی کردن، غرب زدگی کشورهای اروپائی
【西风】xīfēng باد غربی، باد مغرب:～带〈气〉 نواحی باد غربی
【西凤酒】xīfèngjiǔ نوعی عرق معروف چین
【西服】xīfú لباس‌های اروپائی، کت وشلوار
【西宫】xīgōng اقامتگاه سوگلی‌های امپراطور
【西瓜】xīguā هندوانه:～子 تخمه هندوانه
【西汉】Xī Hàn سلسله «هان غربی» (۲۰۶ق.م.-۲۴)
【西河大鼓】xīhé dàgǔ داستان سرایی همراه با طبل زدن رایج در نواحی استان های«خه نان» و«خه بای»
【西红柿】xīhóngshì گوجه فرنگی
【西化】xīhuà غرب زدگی
【西葫芦】xīhúlu 〈植〉کدوی رومی
【西晋】Xī Jìn سلسله «جین غربی» (۲۶۵-۳۱۶)
【西经】xījīng 〈地〉طول جغرافیائی غربی:～一百六十五度 طول غربی ۱۶۵درجه
【西门】xīmén 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【西南】xīnán ①(西南方向)جنوب غربی:～风 باد جنوب غربی ②(中国西南地区)جنوب غربی چین
【西南非洲】Xīnán Fēizhōu جنوب غربی آفریقا، افریقای جنوب غربی
【西宁】Xīníng شهر «سی نین»
【西欧】Xī Ōu اروپای غربی
【西皮】xīpí 〈剧〉«سی پی» ــ یکی از دو نوع عمده موسیقی در اپراهای سنتی چین
【西人】xīrén فرنگی‌ها
【西晒】xīshài (در مورد یك اطاق) رو به غرب وگرم در بعد از ظهرهای تابستان
【西施】Xīshī یکی از زیبارویان معروف چین که در عصر «بهار وپائیز» زندگی می‌کرد وسمبول زیبائی تلقی می‌شد
【西式】xīshì سبك غربی:～点心 شیرینی وکلوچه غربی
【西天】xītiān 〈佛教〉(در مذهب بودا) بهشت غربی
【西魏】Xī Wèi سلسله «وی غربی» (۵۳۵-۵۵۶)، یکی از سلسله‌های غربی

【西文】xīwén زبان‌های اروپایی
【西西】xīxī (C.C) سانتی‌متر مکعب
【西夏】Xī Xià (۱۰۳۸-۱۲۲۷) رژیم «شای غربی»
【西学】xīxué علوم غربی (اصطلاح اواخر سلسله «چینگ» به معنی دانشهای طبیعی واجتماعی غربی)
【西亚】Xī Yà آسیای غربی
【西洋】Xīyáng غرب، جهان غرب: ~人 غربی‌ها، فرنگی ها/ ~文学 ادبیات غربی
【西洋景】xīyángjǐng ①(文娱活动的一种装置) شهر فرنگ (نوعی وسیله سرگرمی) ②(骗人的把戏) حقه‌بازی، حیله‌گری، مکاری: 拆穿~ دست حقه‌بازی کسی را آشکار کردن، کسی را روکردن 又作"西洋镜"
【西洋参】xīyángshēn 〈中药〉 جنسان امریکائی (نوعی گیاه داروئی چین)
【西药】xīyào داروی غربی
【西医】xīyī ①(欧美医学) طب غربی (در مقابل طب سنتی چین) ②(西医医生) پزشك تربیت یافته به شیوه طب غربی
【西印度群岛】Xīyìndù Qúndǎo جزایر هند غربی واقع بین اتازونی وآمریکای جنوبی
【西语】xīyǔ زبان‌های اروپایی
【西域】Xīyù نواحی غربی (یك اصطلاح در عهد سلسله «هان» برای منطقه غرب «یومن گوان» که شامل «سین جیان» کنونی وبخش‌های آسیای میانه می‌شد)
【西元】xīyuán سال میلادی، تاریخ میلادی
【西乐】xīyuè موسیقی غربی
【西藏】Xīzàng تبت
【西藏自治区】Xīzàng Zìzhìqū ناحیه خود مختار تبت
【西周】Xī Zhōu سلسله «جئو غربی» (۷۷۱ق.م.- قرن ۱۱ق.م.)
【西装】xīzhuāng لباس‌های اروپائی، لباس‌های غربی، کت وشلوار

吸 xī ①(引入体内) نفس کشیدن، تنفس کردن، در ریه فرو بردن: 深深~一口气 نفس عمیقی کشیدن ②(吸收) جذب کردن، بسوی خود کشیدن: 用粉笔把墨水~干 با گچ جوهر را جذب کردن/ 海绵~水。 اسفنج آب را جذب می‌کند. ③(吸引) جذب کردن: 磁石~铁。 آهن ربا آهن را جذب می‌کند.
【吸尘器】xīchénqì جاروب برقی، غبار پاك کن، غبار روب: 真空~ جاروب برقی مکنده
【吸虫】xīchóng کرم ترماتد: 肺~ نوعی کرم ترماتد که در ریه پیدا می‌شود/ 血~ کرم ترماتد خون
【吸毒】xīdú مواد مخدر کشیدن، تریاك کشیدن: ~者 معتاد به ماده مخدر/ 与~现象作斗争 با استعمال مواد مخدر مبارزه کردن
【吸附】xīfù 〈化〉 (شیمی) جذب سطحی، انقباض گازها ومایعات روی سطوح سخت وجامد: ~剂 ماده جذب‌کننده/ مواد گیرا/ ~水 آب سطحی جذب شده/ ~器 دستگاه جذب کننده/ ~作用 جذب سطحی شدن
【吸力】xīlì جاذبه، کشش، جذب: 相互~ جذب متقابل/ 地心~ نیروی کشش، نیروی جاذبه زمین

【吸溜】xīliu با دهان یا بینی، صدا دار نفس کشیدن
【吸墨纸】xīmòzhǐ کاغذ خشك کن
【吸奶器】xīnǎiqì 〈医〉 شیر دوش
【吸泥泵】xīníbèng تلمبه لاروبی، تلمبه تنقیه قنات
【吸盘】xīpán 〈动〉 آلت مکنده در جانوران
【吸取】xīqǔ جذب کردن، جلب کردن، فرا گرفتن: ~水分 آب جذب کردن/ ~精华 عصاره چیزی را جذب کردن/ ~营养 مواد غذائی را جذب کردن/ ~教训 درس عبرت گرفتن
【吸热】xīrè جذب گرما: ~反应〈化〉 (شیمی) واکنش گرماخواه
【吸声】xīshēng 〈建〉 جذب صدا: ~材料 مصالح ساختمانی دارای خاصیت جذب صدا
【吸湿】xīshī جذب رطوبت: ~剂 ماده رطوبت‌گیر/ ~性 خاصیت جذب رطوبت
【吸食】xīshí مکیدن، کشیدن: ~大麻 حشیش کشیدن
【吸收】xīshōu ①(吸到内部) جذب کردن، جلب کردن، فرو بردن، گرفتن: ~水分 رطوبت جذب کردن/ 汉语中~了不少外来语。 بسیاری از واژه‌های بیگانه جذب زبان چینی شده است./ ~养分 مواد غذائی را جذب کردن/ ~知识 معلومات را فرا گرفتن/ 批判地~古代文化遗产 میراث فرهنگی باستان را بطور انتقادی جذب وتلفیق کردن/ 这项设计~了老工人的先进经验。 این طرح تجربه‌های پخته کارگران سابقه‌دار را بهم پیوسته است./ ~外国先进技术 از تکنولوژی پیشرفته بیگانگان استفاده کردن/ ~正确的意见 نظریه‌های درست را جذب کردن/ ~更多的同事参加这项工作 همکاران هرچه بیشتر را به شرکت در این کار جلب کردن/ ~游资 سرمایه متحرك را جذب کردن/ ~光谱〈物〉 (فیزیك) طیف جذب/ ~剂 ماده جذب کننده/ ~塔〈化〉 (شیمی) برج جذب/ ~率 نسبت جذب/ ~作用 (فیزیك) انجذاب ②(接受某人加入组织) کسی را در سازمانی پذیرفتن، شرکت دادن: ~某人入党 کسی را در حزب پذیرفتن
【吸吮】xīshǔn مکیدن: 婴儿~母亲的乳汁。 بچه نوزاد پستان مادرش را می‌مکد.
【吸铁石】xītiěshí آهن ربا، مغناطیس
【吸血鬼】xīxuèguǐ کسی‌که خون دیگران را می‌مکد، مکنده خون، طفیلی
【吸烟】xīyān سیگار کشیدن: ~室 اطاق سیگار کشیدن
【吸引】xīyǐn جلب کردن، جذب کردن، کشیدن، شیفته کردن: ~注意力 توجه را جلب کردن/ 把敌人的火力~过来 شلیك آتش دشمن را به سوی خود جلب کردن/ 被热火朝天的场面~住了 شیفته صحنه پراز جنبش وشور وشوق شدن/ 这部电影对观众很有~力。 این فیلم برای تماشاچیان جاذبه دارد./ 他的发言很~人。 سخنرانی او بسیار جذاب است./ ~器〈医〉 (طب) چرك کش، مکنده چرك

希 xī ①(希望) امید داشتن، امید بستن: 敬~读者指正。 امیدوار است که خوانندگان نارسائی‌های این نوشته را خاطر نشان سازند./ ~准时到会。 لطفا به موقع در جلسه حضور یابید.

②(希罕)كمياب، نادر، اندك
【希伯来语】Xībóláiyǔ زبان عبری
【希贵】xīguì كم‌ياب وگرانبها
【希罕】xīhan ①(希奇)كمياب، نادر، اندك:骆驼在南方是~的东西。شتر در جنوب چین کمیاب است. ②(认为希奇而喜爱)ارزشمند دانستن، گرامی‌داشتن:你不~，我还~呢。اگر آنرا گرامی ندارید، من گرامی می دارمش./谁~你的臭钱? چه کسی به پول حرام‌تان چشم دارد؟ ③(希罕的事物)چیز کمیاب، چیز نادر، نادره:这么大的人参可是个~儿。ریشه جین سن باین درشتی مسلما کمیاب است.
【希冀】xījì 〈书〉آرزوی چیزی را داشتن، برای چیزی اشتیاق داشتن.
【希腊】Xīlà یونان:~人 یونانی، اهل یونان/~语 زبان یونانی/~字母 الفبای یونانی/~正教 کلیسای ارتدکس یونانی
【希奇】xīqí کمیاب، عجیب وغریب:十月下雪在这儿不是什么~的事。باریدن برف در ماه اکتبر در این جا عجیب نیست.
【希企】xīqǐ 〈书〉آرزوی چیزی را داشتن
【希少】xīshǎo 见"稀少"xīshǎo
【希世】xīshì کم یاب در این دنیا
【希图】xītú در صدد برآمدن، سعی‌کردن، تلاش‌کردن:~蒙混过关 برای درست جلوه دادن کار نادرست تلاش‌کردن، برای جا انداختن چیز نادرست کوشیدن/~牟取暴利 دنبال سودهای هنگفت گشتن
【希望】xīwàng ①(内心想望)امید داشتن، آرزو داشتن، توقع داشتن:把~变成现实 امیدها را به واقعیت رسانیدن/这就是朋友们对你的~。این همان چیزی است که دوستان از شما توقع دارند./~寄托在你们青年人身上。امید مابرجوانان می‌بندیم./~今天不下雨。امیدوار است که امروز باران نیاید. ②(可能性)امکان:大有成功的~ امکان پیروزی فراوان داشتن/完全没有~ اصلا امکان ناپذیر بودن/我们的国家是大有~的。کشور ما آتیه درخشانی دارد.
【希有】xīyǒu 见"稀有"xīyǒu
【希珍】xīzhēn کمیاب وگرانبها

穸 xī 见"窀穸"zhūnxī

昔 xī زمان‌های پیش، در زمان‌های گذشته:今~对比 حال را با گذشته مقایسه کردن/今胜于~。حال بر گذشته رجحان دارد.
【昔年】xīnián در سالهای پیش
【昔人】xīrén گذشتگان، پدران
【昔日】xīrì در روزهای پیش:~荒坡，今日良田。دامنه‌های کوهی‌که زمانی بی‌حاصل بود حالا به کشتزارهای حاصلخیز تبدیل شده است.
【昔时】xīshí 同"昔日"
【昔者】xīzhě 〈书〉①(从前)در گذشته، درسابق ②(昨日)دیروز

析 xī ①(分开)جدا کردن، تقسیم کردن:分崩离~ از هم پاره پاره شدن، از هم جدا شدن ②(分析)تجزیه، تحلیل کردن، خرد کردن:~义 معنی (واژه‌ای را) مورد تجزیه وتحلیل قرار دادن
【析出】xīchū 〈化〉(شیمی) تفکیك کردن
【析居】xījū 〈书〉جداگانه زندگی کردن
【析象管】xīxiàngguǎn 〈电子〉(تلویزیون)لامپ تقطیع تصویر
【析疑】xīyí 〈书〉رفع شبهه کردن، نکتهٔ مشکوك را روشن کردن، رفع ابهام کردن

矽 xī 〈化〉(Si)سیلیسیم
【矽肺】xīfèi 〈医〉(طب)سیلیکوز،تنگی نفس در اثر تنفس مداوم ذرات سنگ چخماق
【矽钢】xīgāng 〈冶〉فولاد سیلیسیم دار

郗 Xī 〈书〉یك نام خانوادگی‌در چین

唏 xī 〈书〉هق هق گریه‌کردن
【唏嘘】xīxū آه کشیدن ؛هق هق گریه کردن

奚 xī ①〈书〉چرا،چگونه،کجا،چه ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【奚落】xīluò استهزاء کردن، مسخره‌کردن، طعنه‌زدن

牺 xī حیوان یك رنگ مخصوص قربانی:~牛 گاو قربانی
【牺牲】xīshēng ①(古代祭祀用的牲畜)حیوان ذبح شده برای قربانی، حیوان قربانی شده ②(舍生)خود را قربانی کردن، خود را فدا کردن، به شهادت رسیدن:在战斗中英勇~ در نبرد شجاعانه شهید شدن/这是他~前留下的物品。اینها لوازم شخصی او است که قبل از شهید شدن باقی گذاشته است. ③(舍弃)از دست دادن، صرف نظر کردن:~个人利益 از منافع شخصی صرف نظر کردن، منافع شخصی را فدا ساختن/~质量而去追求数量是错误的。درست نیست‌که‌کیفیت را قربانی کمیت کنیم./~休息时间帮助别人 ساعت‌های فراغت خود را صرف کمك به دیگران کردن/富有~精神 سرشار از روحیهٔ فداکاری بودن/遭到重大~ متحمل تلفات سنگین شدن، تلفات سنگین دادن/不惜任何~ به هر قیمت قربانی‌که باشد
【牺牲品】xīshēngpǐn قربانی، طعمه

息 xī ①(呼吸时进出的气)نفس:屏~ نفس خود را حبس کردن/一~尚存 تا آخرین نفس، تا وقتی رمق باقیست/战斗到最后一~ تا آخرین‌نفس نبردکردن ②(消息)خبر، اطلاعات:信~ اطلاعات، خبر، پیام ③(停止)باز ایستادن، بند آمدن، متوقف شدن:风止雨~。باد فروکش‌کرده وباران بندآمده است./经久不~的掌声 صدای بلند کف زدنهای ممتد ④(休息)استراحت کردن:请~怒! لطفا عصبانی‌نشوید./按时作~ مطابق برنامه کارکردن واستراحت نمودن ⑤(繁殖;滋生)رشد کردن، زیاد شدن، تکثیر کردن، زادو ولد کردن:蕃~ به فراوانی تکثیر کردن ⑥(利息)بهره، ربح:年~ نرخ بهره‌سالیانه/无~贷款 وام بی بهره ⑦〈书〉(子女)فرزندان کسی
【息率】xīlǜ نرخ بهره
【息票】xīpiào کوپن بهره

【息钱】 xīqián 〈方〉بهره، ربح ، سود
【息肉】 xīròu 〈医〉(طب) بواسیر لحمی، پلیپ
【息事宁人】 xīshì-níngrén ①(从中调解)دعوا را فرو نشاندن ②(在纠纷中自行让步)در نزاع گذشت کردن واز دردسر کاستن ودو طرف را آشتی دادن
【息讼】 xīsòng از دادخواهی دست کشیدن
【息息相关】 xīxī xiāng guān ارتباط نزدیك داشتن، بستگی کامل داشتن:个人的命运是和国家的命运～的。سرنوشت هر فرد با سرنوشت کشورش ارتباط نزدیك دارد.
【息心】 xīxīn ①(放心)خاطر جمع شدن ②〈书〉(排除杂念)افکار پریشانرا برطرف کردن
【息止】 xīzhǐ باز ایستادن

淅 xī 〈书〉برنج را آبکشی کردن
【淅沥】 xīlì 〈象〉[形容轻微的雨声等]:雨声～ صدای آهسته وخفیف باران
【淅飒】 xīsà 同"淅沥"
【淅淅】 xīxī 〈象〉[形容轻微的风雨、雪等声音]صدای آهسته وخفیف باران، باد، برف و...

惜 xī ①(爱惜;吝惜)گرامی داشتن، ارزش نهادن، ازروی لطف ومهربانی توجه کردن:爱～ / گرامی داشتن، گرانبها دانستن ~寸阴 به هر لحظه از وقت ارزش زیاد دادن، از هر لحظه حداکثر استفاده کردن / 不～工本 نه از نیروی کار ونه از پول مضایقه کردن، به هر قیمت که شده عمل کردن ②(可惜)تأسف خوردن، حیف آمدن:惋～ (برای کسی) دل سوختن
【惜别】 xībié با بی میلی از کسی جدا شدن، با اکراه با کسی خدا حافظی کردن:我们怀着～的心情,送走了战友。ما با بی میلی تمام از همرزمان قدیمی خود جدا شدیم.
【惜福】 xīfú سعادت کنونی خود را گرانبها دانستن
【惜老怜贫】 xī lǎo lián pín پیران را گرامی داشتن وبرای فقیران دلسوزی کردن
【惜力】 xīlì در انجام کار از صرف نیروی کافی خودداری کردن، از بذل کوشش مضایقه کردن:他干活不～。او در کار هیچوقت از بذل کوشش مضایقه نمی‌کند.
【惜怜】 xīlián گرامی داشتن، گرانبها دانستن
【惜墨如金】 xī mò rú jīn هنگام خوش نویسی، نقاشی یا مقاله نویسی در رعایت اختصار احتیاط کردن
【惜阴】 xīyīn غنیمت شمردن وقت
【惜指失掌】 xī zhǐ shī zhǎng برای صرفه جویی در مقدار کم کوشیدن ولی در نتیجه مقدار زیاد را از دست دادن

烯 xī
【烯烃】 xītīng 〈化〉الکین (نوعی ترکیب شیمیائی ارگانیك)

硒 xī 〈化〉(Se) سلنیوم : ～光电管〈电〉(برق) لوله‌ء فوتوسل سلنیومی / ～整流器〈电〉دستگاه سلنیومی جهت تبدیل برق متناوب به دائمی

晞 xī 〈书〉①(干燥)خشك:晨露未～ شبنم صبحگاهی هنوز خشك نشده است. ②(天亮)اولین روشنائی روز،سپیده دم: 东方未～ قبل از سپیده دم

欷 xī
【欷歔】 xīxū 〈书〉هق هق گریه کردن، آه کشیدن

悉 xī ①(全)همه، کامل:～力 از بذل کوشش کوتاهی نکردن ②(知道)دانستن، خبر داشتن، مطلع بودن:熟～ خوب با ～ بلد بودن، خوب دانستن، خوب آشنا بودن، ملتفت شدن / 惊～ هراس و وحشت ملتفت شدن، از آگاه شدن چیزی یکه خوردن وترسیدن / 来函敬～。 نامه‌ء شما دریافت شد.
【悉数】 xīshǔ به اجزاء شمردن، به تفصیل شمردن:不可～(از زیادی) غیر قابل شمارش
【悉数】 xīshù 〈书〉همه، هریکی:～奉还 هر چیز به عاریت گرفته شده یا برده شده را پس دادن
【悉心】 xīxīn توجه کامل خود را معطوف داشتن:～研究 خود را وقف مطالعه‌ء چیزی کردن / ～照料病人 با تمام توجه از بیمار مواظبت کردن

晰 xī واضح، روشن:明～ روشن، واضح / 清～ واضح

翕 xī 〈书〉①(和顺)مهربان وخوشخو ②(收敛)بستن، جمع کردن:～张 بستن وگشودن

稀 xī ①(少)کم، کمیاب، نادر، اندك:物以～为贵。وقتیکه چیزی کمیاب است، با ارزش است. ②(稀疏)پرا گنده، متفرق، از هم پاشیده شده:地广人～ یك منطقه‌ء وسیع وکم جمعیت / 月明星～。ماه تابان است وستارگان اندکند. ③(含水多)آبکی، رقیق:粥太～了。این آش بسیار رقیق است. / 我想吃点儿～的。می‌خواهم کمی مایعات بخورم.
【稀薄】 xībó رقیق، کم:山顶空气～。هوا در قله‌ء کوه رقیق است.
【稀饭】 xīfàn آش برنج یا ارزن
【稀贵】 xīguì کم یاب ولی گرانبها
【稀罕】 xīhan 见"希罕"xīhan
【稀货】 xīhuò کالاهای کمیاب
【稀客】 xīkè مهمان نادر، مهمان عزیز
【稀烂】 xīlàn ①(极烂)کاملا نرم وله شده:肉煮得～。گوشت از بسیاری پختن کاملا نرم وله شده است. ②(极破碎)ذره ذره شده، به شکل ذرات در آمده:雕花玻璃杯被摔了个～。لیوان بلور به زمین افتاد و ذره ذره شد. / 把信撕得～ نامه را پاره پاره وریز ریز کردن
【稀里光当】 xīliguāngdāng (آش) آبکی وبی محتوا
【稀里哗啦】 xīlihuālā 〈象〉①(形容雨声、倒塌声)صدای باران یا فروریختن چیزی ②(形容七零八落或彻底粉碎的样子)جدا ازهم و پراکنده،متفرقه،کاملاخرد شده
【稀里呼噜】 xīlihūlū 〈象〉صدای خوردن آش یا خرناس کشیدن
【稀里糊涂】 xīlihútu عقل از دست داده، کم عقل، کودن، خرف
【稀里马虎】 xīlimǎhu بی دقت، بی توجه، سهل انگار
【稀料】 xīliào محلول رقیق کننده

【稀落】xīluò اندك وپراكنده، كم وجدا از هم
【稀奇】xīqí 见"希奇"xīqí
【稀缺】xīquē كمياب
【稀少】xīshǎo كم، اندك، قليل：人口～ جمعيت كم / 街上行人～。در خيابان مردم اندك بودند.
【稀湿】xīshī بسيارخيس
【稀释】xīshì 〈化〉(شيمى) رقيق كردن، آبكى كردن：～剂 مايع از راه‌رقيق‌سازى اندازه گرفتن، سنجش با～测定 / رقيق كننده رقيق سازى
【稀疏】xīshū اندك وپراكنده، كم وجدا ازهم：～的晨星 شمار اندكى از ستارگان صبحگاهى /～的头发 موى كم /～的枪声 شليك پراكنده گلوله‌هاى تفنگ / 林木～。درختان جنگل اندك وپراكنده‌اند.
【稀松】xīsōng ①(差劲) نامطلوب، ناپسند، حاكى از عدم رضايت：这活儿干得～。اين كار بسيار نامطلوب است. ②(无关紧要) ناقابل، ناچيز، بى اهميت：别把这些～的事放在心里。به اين چيزهاى جزئى اهميت ندهيد.
【稀碎】xīsuì خرد خرد شدن
【稀汤寡水】xī tāng guǎ shuǐ آش بسيار آبكى وبى‌مزه
【稀土金属】xītǔ jīnshǔ 〈化〉(شيمى) خاكهاى فلز كمياب
【稀土元素】xītǔ yuánsù 〈化〉(شيمى) خاكهاى عنصر كمياب
【稀稀拉拉】xīxilālā ①(稀疏) اندك، اندك وپراگنده：这块地的庄稼怎么长得～的？ چرا محصول اين قطعه زمين اينقدر كم وپراكنده است؟ ②(不起劲) بى‌تحرك، بى‌رونق 又作"稀稀落落"
【稀有】xīyǒu نادر، كمياب
【稀有金属】xīyǒu jīnshǔ 〈化〉(شيمى) فلز كمياب
【稀有元素】xīyǒu yuánsù 〈化〉(شيمى) عنصر شيميائى كمياب
【稀珍】xīzhēn كمياب وپربها

腊 xī 〈书〉گوشت خشك شده
另见 là

犀 xī كرگدن
【犀角】xījiǎo شاخ كرگدن
【犀利】xīlì تيز، تيزبين، نافذ، برنده：～的目光 نگاههاى نافذ/谈锋～ در صحبت ودركار برنده بودن / 文笔～ قلم (در نويسندگى) تيز وبران داشتن
【犀鸟】xīniǎo نوعى پرنده از جنس بوقير كه در افريقا زندگى مى‌كند وبرآمدگى شاخى شكلى بر روى منقارش وجود دارد
【犀牛】xīniú كرگدن

溪 xī جويبار، جوى كوچك، نهر كوچك
【溪涧】xījiàn جويبار در كوهسار
【溪流】xīliú جويبار، جوى كوچك، نهر كوچك

锡 xī 〈化〉قلع
【锡伯族】Xībózú «شى بى»ـ نام يكى از اقليت‌هاى ملى چين كه بطور پراكنده در ناحيه خود مختار اويغورى سين جيان واستان «ليائو نين» زندگى مى‌كنند
【锡箔】xībó ورقه نازكى از قلع كه در قديم بعنوان يك پيشكش در مراسم تدفين بكار مى‌رفت
【锡匠】xījiàng قلع‌گر، سپيدگر
【锡金】Xījīn سيك‌كيم(نام يك كشور)：～人 اهل سيك‌كيم، سيك‌كيمى
【锡剧】xījù اپراى«ووشى»، اپراى محلى رايج در جنوب استان «جيان سو» وشانگهاى
【锡矿】xīkuàng ①(矿山) معدن قلع ②(矿藏) ذخيره قلع
【锡镴】xīla 〈方〉①(焊锡) لحيم ②(锡) قلع
【锡石】xīshí 〈矿〉سنگ قلع
【锡纸】xīzhǐ ورقه قلع

裼 xī 〈书〉جامه رو را در آوردن يا دگمه آن را باز كردن

晳 xī 〈书〉نازك پوست؛ داراى رنگ چهره روشن

徯 xī 〈书〉①(等待) انتظار كشيدن ②见"蹊"xī

熄 xī خاموش كردن، فرو نشاندن：～灯 چراغ را خاموش كردن / 火～了。آتش خاموش شد.
【熄灯】xīdēng خاموش كردن چراغ
【熄灯号】xīdēnghào شيپور خاموشى، شيپور خواب：吹～ شيپور خاموشى زدن
【熄风】xīfēng 〈中医〉بيمارى‌هائى چون سرگيجه، تب شديد، تشنج اطفال وغش را فرو نشاندن
【熄灭】xīmiè خاموش شدن، فرونشستن

豨 xī 〈书〉خوك
【豨莶】xīxiān 〈中药〉نوعى گياه پزشكى در چين بنام "Common St. Paulswort"

熙 xī ①(光明) روشن، آفتابى ②(兴盛) شكوفا، پررونق، شاد، خوشحال، خوش ③(和乐) شاداب
【熙和】xīhé ①〈书〉(和乐) شاد، خوش، خوشحال ②(温暖) گرم
【熙来攘往】xīlái-rǎngwǎng 见"熙熙攘攘"
【熙提】xītí واحد اندازه گيرى نور بنام "Stilb"
【熙熙攘攘】xīxīrǎngrǎng شلوغ وپرتحرك، شلوغ وپر سر وصدا

蜥 xī
【蜥蜴】xīyì مارمولك

嘻 xī ①〈书〉〈叹〉(表示惊叹)～，技至此乎! به به، چه مهارت عالى! ②〈象〉(形容笑声)～～地笑 نخودى خنديدن، زيرلب خنديدن
【嘻皮笑脸】xī pí xiào liǎn 同"嬉皮笑脸"
【嘻嘻哈哈】xīxīhāhā — خندان وشادمان، خندان وشوخى كنان، كنايه از عدم جديت در انجام كارها

膝 xī زانو
【膝盖】xīgài زانو：～骨 كاسه زانو، كشكك زانو
【膝关节】xīguānjié بند زانو، مفصل زانو

【膝腱反射】xījiàn fǎnshè 〈医〉(طب) حرکت غیر ارادی زانو بسوی جلو
【膝髁】xīkē 〈方〉کاسهٔ زانو
【膝行】xīxíng 〈书〉زانو به زمین زده راه رفتن (نشانهٔ وحشت وتسلیم یا التماس)
【膝痒搔背】xī yǎng sāo bèi خارش زانو را داشتن اما پشت را خاراندن ــ کنایه از نامناسب عمل کردن‌یادر درك نکات مهم موفق نشدن

嬉 xī 〈方〉تفریح کردن، بازی کردن
【嬉闹】xīnào خندیدن وبازی کردن وشلوغی نمودن
【嬉皮士】xīpíshì هیپی
【嬉皮笑脸】xīpí-xiàoliǎn با پررولی نیشخند زدن
【嬉耍】xīshuǎ بازی کردن، تفریح کردن
【嬉戏】xīxì 〈书〉بازی کردن، تفریح کردن:湖面上鸭群在~。 اردكها روی دریاچه سرگرم بازی هستند.
【嬉笑】xīxiào خندیدن وبازی کردن:孩子们的~声 خنده‌های خوش بچه‌ها هنگام بازی
【嬉笑怒骂】xīxiào-nùmà با شادی خندیدن یا با خشم فحش دادن
【嬉游】xīyóu بازی کردن، تفریح کردن

窸 xī
【窸窣】xīsū 〈象〉صدای خش خش داشتن

熹 xī 〈书〉سپیده دم، طلوع آفتاب؛ روشنی
【熹微】xīwēi (در مورد نور خورشید صبحگاهی) کم رنگ، تار، نور ضعیف سپیده دم، اولین پر تو کم رنگ سپیده ~晨光: ضعیف دم

螅 xī 见"水螅"shuǐxī

歙 xī 〈书〉نفس کشیدن، نفس فرو بردن

蹊 xī 〈书〉پیاده رو
另见 qī
【蹊径】xījìng 〈书〉طریق، راه، جاده: 独辟~ برای خود راه جدیدی را باز کردن، برای خود سبك یا شیوه نوینی بوجود آوردن

蟋 xī
【蟋蟀】xīshuài 〈动〉جیر جیرك
【蟋蟀草】xīshuàicǎo 〈植〉نوعی گیاه بنام ارزن هندی

谿 xī 〈书〉①见"溪"xī②见"勃谿"bóxī

曦 xī 〈书〉(پگاه) پرتـو خـورشـیـد ~ 晨 : نور آفـتـاب صبحگاهی، نورآفتاب پگاه
【曦光】xīguāng پرتو خورشید صبحگاهی

鼷 xī
【鼷鼠】xīshǔ موش خانگی

xí

习 xí ①(练习) تمرین‌کردن، مشق‌کردن، دوره‌کردن :自~ (درس‌های خود را) ~ خودآموزی کردن، تنها مطالعه کردن /复~ ②(熟悉) دوره کردن، تکرار کردن عادت کردن، آشنا شدن، خو ~ / شنا کردن را ندانستن، خوب شنابلد نبودن:不~水性 گرفتن ③(习惯) عـادت، رسم، سنت :积~ عـادت ~ 闻 اغلب شنیدن ④(姓) عادت زشت، رسم زشت ~陋/ کهنه، رسم کهن یك نام خانوادگی در چین
【习兵】xíbīng 〈书〉①(练兵) تمرین نظامی کردن ②(熟习军事) با امور نظامی آشنا بودن
【习非成是】xí fēi chéng shì وقتی کسی به چیزی عادت کند، گرچه غلط است، بمثابهٔ درست می‌پذیرد.
【习惯】xíguàn ①(逐渐适应) عادت کردن، خو گرفتن :~于 过部队生活 به زندگی در اردوگاه عادت کردن /这种潮湿的天气我还不~。 من واقعا نمی‌توانم به چنین هوای مرطوبی عادت کنم. /他对新工作已经~了。 او به کار جدید خود عادت کرده است. ②(不易改变的经常的行为) عـادت، رسم، رسم معمول: 从小培养劳动~ عادت به انجام کارهای بدنی را از کودکی پرورش دادن /破除旧~, 树立新风尚 رسمهای کهنه را از بین بردن وعادتهای جدید بوجود آوردن ~ /成自然。 هر وقت به چیزی عادت کنید، برای شما طبیعی خواهد شد. /~法 عرف، قانون نانوشته‌ای که‌در اثر اعمال واجرا پس از مدتی جزو قوانین کشوری محسوب می‌شود/~势力 نیروی عادت
【习好】xíhào کار ذوقی
【习见】xíjiàn (در مورد اشیاء) بسیاریاب، پیش پا افتاده، معمولی:~的现象 پدیدهٔ معمولی
【习气】xíqì عادت ناپسند، رسم بد :官僚~ عادت ناپسند بوروکراتیك
【习染】xírǎn 〈书〉①(沾染) عادتی ناپسند پیدا کردن ②(坏习惯) عادت بد، عادت ناپسند
【习尚】xíshàng رسم معمول
【习俗】xísú رسم وعادت
【习题】xítí تمرین‌ها(در تکلیف‌های مدرسه)
【习习】xíxí (نسیم) بطور ملایم وزیدن :微风~。 نسیم ملایمی می‌وزد.
【习性】xíxìng عادت وخصوصیات : 熊猫的~ عادت وخصوصیات پاندای بزرگ
【习焉不察】xí yān bù chá به چیزی عادت کردن ودر نتیجه به آن شك وتردید راه ندادن
【习以为常】xí yǐ wéi cháng به چیزی عادت کردن، به چیزی خو گرفتن
【习艺】xíyì یاد گرفتن فنون دستی
【习用】xíyòng بر طبق عادت بکار بردن :~语 اصطلاح
【习与性成】xí yǔ xìng chéng عادت سرشت وطبیعت دوم انسان است.
【习语】xíyǔ اصطلاح
【习字】xízì تمرین خط کردن، در خطاطی کار کردن :~帖 مشق خط
【习作】xízuò ①(练习写作) تمرین انشاء کردن ②(练习的作业) تمرین (در انشاء، نقاشی و غیره)

席 xí ①(草、苇、竹等编织的铺垫)بوریا، حصیر، فرش: 草～ فرش حصیری ②(席位) جایگاه، محل، کرسی: 来宾～ جایگاه مهمانان / 该党在议会选举中失去了十五～。 آن حزب در انتخابات پارلمانی ۱۵کرسی خود را از دست داد. ③(酒席) مهمانی، ضیافت، سور: 席间宾主频频举杯。 در ضیافت میزبانان و مهمانان بارها جام خود را بلند کردند. ④〈量〉一～酒 یك ضیافت / 一～话 یك گفتگو(باکسی) ⑤〈姓〉 نام یك خانوادگی در چین

【席不暇暖】 xí bù xiá nuǎn حتی باندازهٔ گرم کردن جای خود ننشستن، بیش از حد شتاب ورزیدن، دائما در حرکت بودن

【席次】 xícì ترتیب جاها: 按指定～入席 در جای خود نشستن

【席地】 xídì روی زمین: ～而坐 روی زمین نشستن

【席卷】 xíjuǎn ①(把东西全部卷走) مانند حصیر در پیچیدن، با هرچه که بتوان با خود برد: ～而逃 همه چیز را با خود بردن ②(普遍影响) بسرعت فراگرفتن، توی چیزی فرو بردن، گریختن: 暴风雪～大草原。 توفان و برف علفزار را بسرعت غرق کردن /1929 年一场空前的经济危机～了整个资本主义世界。 در سال ۱۹۲۹یك بحران اقتصادی بی‌سابقه بسرعت جهان سرمایه‌داری را فرا گرفت.

【席棚】 xípéng دیوار حصیری که روی آن چیزهایی مانند آگهی را می‌چسبانند

【席位】 xíwèi کرسی، جا(در کنفرانس، مجلس قانونگذاری و...)

袭 xí ①(袭击) حملهٔ غافلگیرانه‌کردن، یورش‌آوردن، هجوم آوردن: 夜～ یورش شبانه / 偷～ حملهٔ غافلگیرانه / 花气～人。 عطرقوی گلها به مشام یا بوی خوش گلها به مشام آدم می‌رسد. ②(照样做) بدنبال الگو رفتن، مانند گذشته عمل کردن، تقلید کردن: 因～ (سنت قدیم را) به پیش بردن / 抄～ سرقت ادبی کردن، انتحال کردن ③〈书〉〈量〉(用于成套衣服) 衣一～ یك دست لباس

【袭夺】 xíduó غافلگیرانه به چنگ آوردن

【袭封】 xífēng لقب پدر را به ارث بردن (در جامعهٔ فئودالی)

【袭击】 xíjī ①(军事上的打击) حملهٔ غافلگیرانه کردن، یورش آوردن، هجوم آوردن: ～敌军阵地 حملهٔ بر مواضع دشمن ②(突然而来的打击) غافلگیرانه کردن: ضربهٔ ناگهانی: 沿海一带受到台风的～。 نواحی ساحلی مورد هجوم توفان سخت قرار گرفت.

【袭取】 xíqǔ ① (出其不意地夺取) (کسی را) غافلگیر کردن ②见"袭用"

【袭扰】 xírǎo 〈军〉 (در نظام) حملهٔ آسیب رسانند

【袭用】 xíyòng به استفاده از چیزی(که در گذشته به کار می‌رفته است) ادامه دادن: ～古方 مجددا از نسخهٔ طبی قدیمی استفاده کردن / ～老谱 دنبال رسم کهنه را گرفتن

媳 xí زن پسر، عروس

【媳妇】 xífù ①(儿子的妻子) زن پسر، عروس ②(晚辈亲属的妻子) زن یك خویشاوند از نسل جوانتر: 侄～ زن پسر برادر / 孙～ زن نوه

【媳妇儿】 xífur 〈方〉①(妻子) زن، همسر ②(泛指已婚的年轻妇女) زن جوان شوهرکرده

檄 xí 〈书〉①(檄文) اسناد رسمی برای خبر رساندن به مردم یا احضار کردن کسی به ارتش یا اعلام جرم علیه کسی در چین باستان ②(用檄文声讨) در چنین سندی بر علیه کسی اعلام جرم کردن

【檄文】 xíwén ①(晓喻征召的文书) اسناد رسمی برای خبر رساندن به مردم یا احضار کردن کسی به ارتش ②(声讨的文书) اسناد رسمی برای اعلام جرم علیه کسی

xǐ

洗 xǐ ①(去脏) شستن، شستشو دادن: ～衣服 لباس شستن / ～干净 چیزی را تمیز شستن، چیزی را شستن وتمیز کردن / 干～ خشك شوئی کردن، لباس را با بخار یا بنزین تمیز کردن / ～伤口 زخم را شستشو دادن / 碧空如～ آسمان آبی صاف ②〈宗〉(洗礼) تعمید دادن: 受～ تعمید گرفتن ③(除去) تصحیح کردن، انصاف و داد را بجای ستم و بی داد گذاشتن: ～冤 جبران کردن عدالت را جایگزین بی عدالتی کردن، اشتباه را اصلاح کردن ④(杀光或抢光) کشتن وغارت کردن، چپاول کردن: ～城 اهالی شهر تسخیر شده را قتل عام کردن، قتل عام کردن / 血～ شهر را در خون غوطه‌ور ساختن ⑤(照相的显影定影) (فیلم) ظاهر کردن: ～胶卷 فیلم ظاهر کردن ⑥(洗牌) ورق‌های بازی را بر زدن

【洗尘】 xǐchén (برای مهمان از راه دور رسیده) ضیافت دادن

【洗荡】 xǐdàng شستن ، شستشو دادن

【洗涤】 xǐdí شستن، شستشو دادن: ～槽〈化〉 (شیمی) مخزن شستشوی / ～器〈化〉 (شیمی) دستگاه شستشوی / ～剂 مادهٔ پاك کننده / ～塔〈化〉 (شیمی) برج شستشوی، ستون گازشوی / تمیز کننده

【洗耳恭听】 xǐ ěr gōng tīng با دقت و احترام گوش دادن

【洗发剂】 xǐfàjì شامپو

【洗剂】 xǐjì 〈药〉 لوسین، محلول طبی مخصوص شستشو یا ضد عفونی کردن صورت وغیره

【洗劫】 xǐjié غارت کردن، چپاول کردن، تاراج کردن

【洗井】 xǐjǐng 〈石油〉 (نفت) شستشو دادن

【洗礼】 xǐlǐ ①〈宗〉 تعمید ②(严峻的考验) آزمایش سخت: 炮火的～ آزمایش سخت شلیك آتش / 受过战斗的～ از بوتهٔ آزمایش نبرد سربلند بیرون آمدن

【洗脸盆】 xǐliǎnpén کاسهٔ دستشوئی، لگن دستشوئی

【洗煤】 xǐméi 〈矿〉 زغال شوئی: ～厂 کارخانهٔ زغال شوئی

【洗片】 xǐpiàn 〈摄〉 (فیلم را) ظاهر کردن: ～机 دستگاه ظاهر کردن فیلم

【洗染店】 xǐrǎndiàn دکان لباس شوئی، رنگرزی

【洗手】 xǐshǒu ①(洗干净手) دست خود را شستن ②(改邪归正) (در مورد دزد، راهزن و...) از انجام کارهای بد خود داری کردن وخود را اصلاح نمودن، از کار بددست برداشتن، کار بد را ترك کردن

【洗手间】xǐshǒujiān دست شویی

【洗刷】xǐshuā ①(用水洗)شستن وپاك كردن، باساییدن تمیز كردن ②(除去)كف زمین را باساییدن تمیز كردن ~ 地板: زدودن، خود را از بدنامی ننگ، گناه وغیره خلاص كردن 加强调查研究，~唯心精神 مطالعات وتحقیقات را توسعه بخشیدن / وایده‌آلیسم را محو كردن ~ 罪名 / خود را تبرئه كردن ~ 耻辱 ننگ ورسوائی را از بین بردن

【洗涮】xǐshuàn چیزی راشستشو دادن وآن را در آب تكان دادن تا تمیز شود

【洗头】xǐtóu با شامپو موی خود را شستن

【洗胃】xǐwèi 〈医〉 شستشوی معده

【洗心革面】xǐxīn-gémiàn كاملا خود را اصلاح كردن

【洗选】xǐxuǎn 〈矿〉 (معدن) سنگ شویی

【洗雪】xǐxuě (رسوائی را) از بین بردن، (دربی عدالتی) انصاف دادن و دادخواهی كردن

【洗盐】xǐyán قلیا گیری

【洗眼杯】xǐyǎnbēi ظرف شستشوی چشم، ظرف چشم شوئی

【洗衣】xǐyī لباس شستن ، رخت شوئی ~ 板: تخته‌ء رخت شوئی / ~ 粉 پودر لباس شوئی / ~ 店 دكان لباس شوئی / ~ 机 ماشین لباس شوئی / ~ 刷 برس لباس شوئی

【洗印】xǐyìn 〈摄〉 (فیلم) ظاهر وچاپ كردن ~ 机: دستگاه چاپ وظاهر كردن فیلم

【洗浴】xǐyù حمام كردن

【洗澡】xǐzǎo استحمام كردن، حمام كردن، حمام گرفتن

【洗濯】xǐzhuó شستن، شستشو دادن، پاك گردانیدن

玺 xǐ مهر مملكت، مهر كشور ~ 国: مهر امپراطوری یا سلطنتی

徙 xǐ كوچ كردن، منتقل كردن

【徙居】xǐjū نقل مكان كردن، اسباب كشی كردن ~ 内地: به نواحی داخل كشور نقل مكان كردن

铣 xǐ تراش‌كاری

另见 xiǎn

【铣床】xǐchuáng 〈机〉 ماشین تراش‌كاری

【铣刀】xǐdāo 〈机〉 تیغه‌ء تراش‌كاری

【铣工】xǐgōng ①(指工作)تراش‌كاری ②(指工人)تراش‌كار

【铣削】xǐxiāo با دستگاه به تراش‌كاری پرداختن

喜 xǐ ①(快乐;高兴)شاد، خوشحال، مسرور، خوش 心中暗~: در نهان احساس خوشحالی كردن / 不自胜 ~ بیش از اندازه شاد شدن / 笑在脸上，~在心里 با لبخندی روی چهره وشادی در دل، با چهره خندان و دل شاد / 获丰收 ~ محصول خوشبختانه در 华北地区~降瑞雪。 بسیار خوبی برداشت كردن / شمال چین برف بموقعی باریده است. ②(可庆贺的事)امر فرخنده ومبارك (مخصوصا اشاره به عروسی)، موقعیت برای جشن مژده دادن، بشارت ~ 报: گرفتن، فرصت مناسب برای جشن گرفتن / 大~的日子 روز خوشبختی بزرگ، هنگام شادی بزرگ / آوردن ③〈口〉(怀孕)حاملگی، بارداری 有~: حامله شدن، باردار شدن ④(爱好)دوست داشتن، مایل بودن ~ 读书: كتاب خواندن را

میمون‌ها میل غریزی به بالا 猴子性~攀缘。/ دوست داشتن رفتن از جائی دارند.

【喜爱】xǐ'ài دوست داشتن، مایل بودن، تمایل داشتن 户外 ~ : 活动 فعالیت در هوای آزاد را دوست داشتن / 我们最~这首歌曲。 ما این سرود را از همه بیشتر دوست داریم. / 惹人~的孩子 بچه‌ء دوست داشتنی / 这些商品是顾客所~的。 این اجناس مورد پسند مشتری‌ها ست.

【喜报】xǐbào بولتن حامل بشارت 大红 ~ : گزارش خبرهای خوش كه روی كاغذ قرمز نوشته می‌شود / 立功 ~ گزارش رسمی از خدمات شایسته

【喜报神】xǐbàoshén بشارت آور

【喜冲冲】xǐchōngchōng شادبه نظر آمدن، روحیه‌ء شاد داشتن

【喜出望外】xǐ chū wàng wài از خوشحالی پر در آوردن، از شادی در پوست خود نگنجیدن

【喜从天降】xǐ cóng tiān jiàng شانس نازل شده از آسمان — كنایه از شانس یا بشارت غیر مترقبه

【喜房】xǐfáng ①(洞房)حجله ②(临时做产房的屋子) اطاق موقت زایمان در خانه

【喜好】xǐhào دوست داشتن، تمایل داشتن، مایل بودن، علاقه 她从小就~音乐。: داشتن از كودكی تا حالا موسیقی را دوست داشته است.

【喜欢】xǐhuān ①(有兴趣)دوست داشتن، علاقه داشتن، تمایل داشتن ~ 看电视: تماشای تلویزیون را دوست داشتن / 这孩子真讨人~。 این بچه بسیار دوست داشتنی است. / 他不~吹吹拍拍。 از گزاف‌گوئی وچاپلوسی بدش می‌آید. ②(高兴) شاد،خوشحال،شادمان 大家听到胜利的消息好不~。 همه از شنیدن خبر پیروزی شاد شدند.

【喜酒】xǐjiǔ ①(结婚时喝的酒)شرابی كه در مراسم عروسی نوشیده می‌شود ②(婚礼)مراسم ازدواج، ضیافت عروسی

【喜剧】xǐjù كمدی، نمایش خنده آور ~ 演员: بازیگر كمدی

【喜乐】xǐlè شادی‌آور، خوش

【喜马拉雅山】Xǐmǎlāyǎshān كوههای هیمالیا

【喜怒哀乐】xǐ-nù-āi-lè غم، شادی، خشم وخوشحالی — كنایه از تمام حوزه‌ء احساس انسانی

【喜怒无常】xǐ-nù wú cháng در معرض تغییر حالت روحی قرار گرفتن، دم دمی‌مزاج بودن

【喜期】xǐqī روز ازدواج

【喜气】xǐqì شادی، سرور، شادمانی 满脸~: چهره بشاش

【喜气洋洋】xǐqì yángyáng پر از شادی و خرسندی، پرنشاط، شادمان 农民们~地交公粮。: دهقانان با شادی و خرسندی غله‌های مالیاتی را به دولت تحویل می‌دهند. / 宴席上 ~ در ضیافت نشاط و شادمانی حكمفرما بود.

【喜庆】xǐqìng ①(使人喜欢的)مبارك، فرخنده، میمون، مسرت‌آمیز 在这~的日子里: در این روز میمون و مبارك ②使人喜欢的事 امر فرخنده، پیش‌آمد خوش

【喜鹊】xǐque 〈动〉 كلاغ زاغی

【喜人】xǐrén خوشنودكننده، راضی‌كننده، رضایت بخش 取得~的成果: نتیجه‌های رضایت بخش وموفقیت‌آمیز بدست آوردن /

形势～。。گندم خوب می‌روید./麦苗长势～。اوضاع خوشنودکننده است.
【喜容】xǐróng ①(欢喜的面容) صورت بشاش ②(肖像) تمثال کسی
【喜色】xǐsè حالت شادی، نگاه شادی، حالت شادمانی: 面有～ روی چهره هویدا بودن
【喜上眉梢】xǐ shàng méi shāo خوش وسرحال به نظر رسیدن
【喜事】xǐshì ①(值得祝贺的事) امر فرخنده ونیك، پیش‌آمد ②(结婚) عروسی، ازدواج: 红白～ مراسم عروسی ومراسم تدفین نشاط انگیز
【喜堂】xǐtáng سالن اجرای مراسم عروسی
【喜帖】xǐtiě دعوت نامهٔ ازدواج 又称"喜帖子"
【喜闻乐见】xǐwén-lèjiàn دیدن وشنیدن را دوست داشتن: 为劳动人民所～的文艺作品 آثار ادبی وهنری‌یی‌که مورد پسند مردم زحمتکش قرار گیرد
【喜笑颜开】xǐxiào-yánkāi (در مورد چهره) از خوشحالی باز شدن، با نشاط لبخند زدن
【喜相】xǐxiang قیافهٔ محبت آمیز
【喜新厌旧】xǐxīn-yànjiù نو را دوست داشتن واز کهنه بیزار بودن ـ کنایه از دمدمی مزاج بودن
【喜形于色】xǐ xíng yú sè اثر شادی روی چهره آشکار بودن
【喜兴】xǐxing 〈方〉 شاد، مسرور، خوشحال
【喜讯】xǐxùn خبر مسرت بخش، خبرخوش، مژده، بشارت
【喜洋洋】xǐyángyáng سر حال، خوشحال، از شادی درخشنده
【喜吟吟】xǐyínyín خوشوقت، شاد، مسرور
【喜雨】xǐyǔ باران مناسب با فصل، باران رحمت: 全省普降～ در تمام نواحی استان باران مناسب با فصل باریده است.
【喜悦】xǐyuè خوشوقت، خوشحال، مسرور، شادمان: 怀着万分～的心情 با کمال خوشوقتی
【喜跃】xǐyuè شاد، خوشحال
【喜幛】xǐzhàng طوماریکه‌برای تبریك گفتن هدیه شود
【喜滋滋】xǐzīzī بسیار شادمان، مسرور، دارای احساس شادی

葸 xǐ 〈书〉 ترسیدن، هراس داشتن، بیم داشتن: 畏～不前 از ترس پیش نرفتن

屣 xǐ 〈书〉 کفش: 敝～ کفش‌های کهنه، کفش‌های مستعمل

禧 xǐ خوشبختی، فرخندگی، میمنت: 恭贺新～。 سال نو مبارك

蟢 xǐ 〈动〉"Sand borer" نوعی حشره بنام

xì

戏 xì ①(玩耍) بازی کردن، تفریح کردن: 嬉～ بازی ②(开玩笑) شوخی کردن، مزاح کردن: ～言 شوخی ③(戏剧) درام، اپرا، نمایش: 京～ اپرای پکن/ 马～ سیرك/ 二龙～珠。دو اژدها با یك مروارید بازی می‌کنند. کردن، شوخی‌کردن کردن، خوشمزگی کردن/去看～ به تماشای اپرا رفتن/这场～演得很精彩。 این نمایش بسیار عالی بود./好～还在后头呢。 بخش جالب نمایش هنوز در پیش است.
【戏班】xìbān گروه تآتر
【戏本】xìběn نمایشنامه
【戏场】xìchǎng تآتر
【戏词】xìcí کلمات وعبارتهائی‌که بازیگر نمایش بر زبان می‌آورد، سطرهاو عبارت‌های رل نمایشنامه
【戏单】xìdān صورت برنامهٔ تآتر
【戏法】xìfǎ شعبده بازی، چشم‌بندی، تردستی، جادوگری: 变～ سحرکردن، شعبده بازی کردن: 人人会变，各有巧妙不同。 جادوگر بسیار است اما هر کس شگرد مخصوص خود دارد.
【戏剧】xìjù درام، اپرا، نمایش، تآتر: 现代～ درام جدید/一个富有～性的事件 یك حادثهٔ دراماتیك، حادثهٔ پرماجرا/～家 درام‌نویس/～界 محافل تآتر، حوزه‌های تآتری
【戏剧性】xìjùxìng دراماتیك، پرحادثه
【戏乐】xìlè تفریح کردن، سرگرمی داشتن
【戏路】xìlù انواع نقش‌هایی‌که بازیگر می‌تواند ایفاء کند
【戏迷】xìmí دوستدار تآتر، علاقه‌مند به تآتر، عاشق تآتر
【戏目】xìmù برنامهٔ تآتر
【戏弄】xìnòng شوخی کردن، حقه بازی کردن، (کس را) دست انداختن
【戏评】xìpíng تفسیر وانتقاد وابسته به اپرا
【戏情】xìqíng داستان اپرا
【戏曲】xìqǔ ①(传统戏剧形式) اپرای سنتی چین: 地方～ اپراهای محلی ②(杂剧和传奇的曲文) قسمت‌های آواز خوانی در "چوان پی"(传奇) و"زاجو"(杂剧)
【戏曲片】xìqǔpiàn فیلم سینمایی که براساس اپرای سنتی چین تهیه شود
【戏台】xìtái 〈口〉 صحنه
【戏谈】xìtán صحبت‌های شوخی‌دار
【戏侮】xìwǔ شوخی کردن واهانت نمودن
【戏匣子】xìxiázi گرامافون، رادیو
【戏箱】xìxiāng صندوق لباس تآتر
【戏笑】xìxiào ①(嬉笑) خندیدن وشوخی کردن ②(嘲笑) طعنه زدن، استهزاء کردن
【戏言】xìyán شوخی‌کردن، خوشمزگی‌کردن
【戏眼】xìyǎn جالب‌ترین صحنه در یك اپرا
【戏园子】xìyuánzi 〈旧〉 تآتر(درچین قدیم)
【戏院】xìyuàn تآتر
【戏照】xìzhào عکس کسی‌که لباس مخصوص تآتر را پوشیده باشد
【戏装】xìzhuāng لباس مخصوص تآتر
【戏子】xìzi 〈旧〉 بازیگر تآتر

系 xì ①(系统) منظومه، سیستم، سری، گروه: 太阳～ منظومهٔ شمسی/镧～〈化〉 سری لانتانید/گروه فلزات قلیائی کمیاب از سری/语～ خانوادهٔ زبان/ 派～ فرقه ②(高校中按学科分的教学单位) دانشکده (در دانشگاه)، فاکولته: 哲学～

دانشکده، زبان‌های خارجی ~外文/ دانشکده، فلسفه
اسب را افسار زدن 马~ ؛ بستن ،محکم کردن (捆住)③
(关系)④ :ارتباط داشتن، نسبت داشتن، مربوط بودن 名誉所~
پیروزی 。成败~于此举/ ارتباط مستقیم با شهرت کسی داشتن
نگران (牵挂)⑤ یا شکست درگرو چگونگی انجام این کار است.
(درباره، کسی) نگران بودن، در 念~ ؛ بودن، مضطرب بودن
صرفا 纯~试验性质 ؛ بودن (是) 〈书〉⑥ فکر(کسی) بودن
مادرش اهل «شان 其母~山东人。 / جنبه، آزمایشی داشتن
دون» است.
另见 jì

【系绊】 xìbàn قید وبند

【系词】 xìcí ①〈逻〉 (منطق) رابطه ②〈语〉 فعل ربطی

【系风捕影】 xì fēng bǔ yǐng 同"捕风捉影"

【系累】 xìlěi ①(牵累;连累) گرفتاری، زحمت ②〈书〉(系缚;拘禁) بستن، بازداشت‌کردن

【系列】 xìliè یك سلسله 一~的问题 ؛ سلسله، رشته، سری
یك دوره، کامل سیاست، یك مجموعه، 一~政策 / مسائل
~化 / پشت سرهم قرار دادن، ردیف کردن 化~ / کامل از سیاست
片 سریال (فیلم)

【系念】 xìniàn 〈书〉 نگران بودن، مضطرب بودن، اندیشه کردن، برای کسی دلتنگ شدن

【系囚】 xìqiú 〈书〉 زندانی تحت باز داشت

【系数】 xìshù 〈数〉 (ریاضی) ضریب 光学~ ؛ ضریب نور

【系统】 xìtǒng ①(同类事物的整体) سیستم، نظام ؛ 灌溉~
ادارات بازرگانی ودارائی وسازمانهای 财贸~ / سیستم آبیاری
②(有条有理的) ؛ سیستماتیك، منظم 研~的作 وابسته به آنها
究 بشیوه، منظم بیان کردن 地说明~ / بطور منظم مطالعه کردن
~化 / منظم بودن 性~ / نظم دادن، سیستم دادن

【系子】 xìzi بند چیزی 萝筐~ ؛ بند سبد حصیری

细 xì ①(横面小) ؛ نازك، باریك، قلمی، ظریف 铁丝~
沙~ ؛ ریز، نرم، در ذرات کوچك (颗粒小的)② سیم باریك
این آرد ذرت بسیار نرم آسیاب 玉米面磨得很~。/ شن نرم
嗓子~ ؛ (در مورد صدا) باریك ونرم (音量小)③ شده است.
ظروف نفیس 瓷~ ؛ ظریف، نفیس، عالی (精细)④ صدای باریك
这几件象牙雕刻做工真~! / چینی این چند عاج حکاکی
از غلات درشت 粗粮~做 / شده چقدر ظریف ونفیس است !
(仔细)⑤ دقیق، باریك بین، خوراك‌های لذیذ درست کردن
问~ / با دقت بررسی‌کردن، با دقت نگاه کردن 看~ ؛ مفصل
درکار خود دقیق 工作做得~ / سئوال‌های مفصل مطرح کردن
節 اجزاء ~ ؛ بسیار خرد، جزئی، خیلی کوچك (细小)⑥ بودن
分工 / همه موضوع‌ها چه بزرگ وچه کوچك 事无巨~ / کوچك
很~ بطور دقیق تقسیم‌کارکردن

【细胞】 xìbāo یاخته، سلول ~ ؛ جدار یاخته 壁 / تقسیم 分裂~
学~ / غشاء یاخته 膜~ / هسته، یاخته 核~ / یاخته
سفیده، یاخته 质~ /یاخته‌شناسی

【细布】 xìbù پارچه، نخی ظریف

【细部】 xìbù (یك نقاشی) اجزاء، جزئیات

【细菜】 xìcài سبزیجات کم یاب ولی مرغوب در فصل معینی (مانند خیار، لوبیا در زمستان پکن)

【细长】 xìcháng دراز وباریك ؛ 的身材~ اندام دراز وباریك

【细底】 xìdǐ جزئیات مطلبی

【细点】 xìdiǎn شیرینی‌های عالی که با دقت درست می‌شود

【细纺】 xìfǎng ریزبافت

【细高挑儿】 xìgāotiǎor 〈方〉 ①(身材细高) اندام دراز وباریك ②(细高身材的人) آدم بلند قد وباریك اندام

【细工】 xìgōng ظریف‌کاری، نفیس‌کاری

【细故】 xìgù امرکوچك، موضوع بی‌اهمیت، کار ناچیز

【细活】 xìhuó کاریکه نیاز به ظریف‌کاری یا توجه دقیق دارد، کار نیازمند مهارت

【细火】 xìhuǒ (برای پختن) آتش باحرارت کم

【细节】 xìjié جزئیات، شرح جزئیات ؛ 讨论计划的~ در باره،
جزئیات برنامه بحث کردن 通过~的描写来表现人物性格
یك قهرمان را با توصیف دقیق جزئیاتش ترسیم کردن

【细颈现象】 xìjǐng xiànxiàng 〈化纤〉 پدیده، گلویی یا گردنی

【细菌】 xìjūn میکرب، باکتری ؛ 肥料~ / کود میکربی 农药~
学~ / اسلحه، میکربی 武器~ / ماده، ضد عفونی‌کننده میکربی
جنگ میکربی 战~ / میکرب شناس 学家~ / میکرب شناسی

【细粮】 xìliáng آرد گندم وبرنج

【细溜溜】 xìliūliū (اندام یارشته) کشیده ونازك

【细脉】 xìmài 〈中医〉 (در طب چینی) نبض خفیف وضعیف

【细毛】 xìmáo خز نرم ونازك

【细毛羊】 xìmáoyáng گوسفند نرم پشم

【细蒙蒙】 xìméngméng (باران یا مه) نم نم، ریز ریز

【细眯眯】 xìmīmī (چشم) باریك مانند یك خط

【细密】 xìmì ①(精细仔密) ؛ نرم و ریز بافت 质地~的布
با بخیه‌های ریز و نرم دوخته شده 针脚~ / پارچه، نرم و ریزبافت
~的纹理 / خیلی (仔细)② لیف ریز، رگه، ریز(چوب و...)
的分析~ ؛ دقیق، مفصل تحلیل دقیق ومفصل

【细描】 xìmiáo باظرافت ترسیم کردن

【细木工】 xìmùgōng ①(细木工活) نازك کاری(در نجاری) ②(细木工人) نجار دکورساز، نجار نازك‌کار

【细目】 xìmù ①(详细的目录) کاتالوگ مفصل ②(详细项目) موضوع وعنوان معین، قلم مشخص

【细嫩】 xìnèn نازك، نرم، لطیف ؛ 的皮肤~ / پوست نازك 可~
口 نرم و خوشمزه

【细腻】 xìnì ①(精细光滑) نرم وهموار،نرم وصاف ؛ 洁白~的
皮肤 پوست سفید ونرم ولطیف ②(细致入微) ؛ ظریف ونفیس
的描写~ / نمایش ظریف و 的表演~ /توصیف ظریف و عالی
دقیق

【细皮嫩肉】 xì pí nèn ròu نازك پوست ونرم گوشت ــ کنایه از نازنین بودن شخص

【细巧】 xìqiǎo نفیس، ظریف ؛ 的图案~ نقش ونگار نفیس

【细情】 xìqíng جزئیات مطلبی

【细人】 xìrén 〈书〉 ①(见识短浅的人) آدم کوتاه نظر ②(侍女;妾) کنیزك، صیغه

【细绒线】xìróngxiàn نخ پشمی ظریف
【细软】xìruǎn جواهر، لباس‌های فاخر وچیزهای قیمتی دیگر
【细润】xìrùn ظروف چینی 。~瓷质：نرم ولطیف، نرم وصاف پوست نرم ولطیف ~皮肤/ ظریف وصاف است.
【细弱】xìruò دارای ~的身子：نازك وظریف، لاغر وضعیف صدای ضعیف ~声音/ اندام لاغر وضعیف
【细纱】xìshā 〈纺〉 دستگاه نخ ریسی ~机：الیاف نخی تابیده
【细声细气】xìshēng-xìqì با صدای نرم ولطیف
【细石器】xìshíqì 〈考古〉 ~文化：(باستان شناسی) میکرولیس فرهنگ میکرولیسی
【细事】xìshì کارهای جزیی
【细水长流】xìshuǐ cháng liú بمنظور اجتناب از پیش آمدن نقصان مالی در خرج رعایت اعتدال را کردن؛ ذره‌ذره و بدون وقفه کاری را انجام دادن
【细说】xìshuō ①(详细地述说) بتفصیل باز گفتن ②〈书〉(谗言) چاپلوسی
【细碎】xìsuì صدای ~的脚步声：در ذره‌های ریز وشکسته گامهای سبك وسریع
【细谈】xìtán مفصل صحبت کردن
【细微】xìwēi تغییر اندك ~的变化：اندك، کم، خفیف، باریك /~的差别 اختلاف دقیق
【细味】xìwèi بادقت سنجیدن
【细小】xìxiǎo ~的零件：بسیار خرد، کوچك، جزیی، ناچیز / قطره‌های ریز باران ~的雨点/ قطعه‌های کوچك(یك ماشین) ~的事情 صدای خفیف ~的声音/موضوعات جزیی
【细心】xìxīn با دقت ملاحظه ~观察：دقیق، متوجه، بادقت ~地 / با دقت از مجروحین مواظبت کردن ~护理伤员/ کردن 听取群众的意见 با توجه و دقت به نظرهای توده• مردم گوش کردن ~地做作业/ با دقت تکلیف‌ها را نوشتن/ 护士~地给病人盖好被子。 پرستار بادقت بیمار را در لحاف پوشانید.
【细辛】*xìxīn 〈中药〉 ریشه• زنجبیل وحشی چین
【细雨】xìyǔ نم نم باران ~濛濛：باران ریز، نم نم باران
【细匀】xìyún باریك و سرو اندام
【细则】xìzé قواعد و مقررات مفصل
【细帐】xìzhàng حسابی که به اقلام جزئی نوشته شده باشد
【细针密缕】xìzhēn-mìlǚ ①(用细密的针线缝制) با بخیه• به شیوه‌ای دقیق کار کردن ②(工作细致) ریز ونرم دوخته شده
【细枝末节】xìzhī-mòjié جزئیات کم اهمیت، چیزهای غیر مهم
【细支纱】xìzhīshā 〈纺〉 الیاف نخی ریز و نرم
【细致】xìzhì کار ~的思想工作 ~做：با دقت، دقیق، باریك بین او درباره• آن 。~ ایدئولوژیك دقیق را انجام دادن/ 她想得很 این قطعه از کار دستی 。~这活做得很/بطور دقیق فکر کرد. بسیار دقیق است
【细作】xìzuò 〈旧〉 جاسوس، عامل مخفی

阋 xì 〈书〉 兄弟~于墙，外御其侮。：نزاع‌کردن، دعوا کردن، ستیزه کردن برادرانی که در خانه نزاع کنند در بیرون علیه تجاوزکاران بیگانه متحد می‌شوند و مقاومت می‌نمایند.

隙 xì ①(裂缝) شکافی ~墙：شکاف، درز، ترك، رخنه، مو در دیوار /~门 رخنه• در/ 一束阳光从云~透过照射到田野上。 یك شعاع آفتاب از شکاف ابرها نفوذ کرده و بر مزارع تابید. ②(空闲) فاصله بین فصل‌های ~农：فاصله، وقفه، فترت فاصله بین دو رشته 两个战役之间的间~/پرفعالیت کشاورزی ③(漏洞) عملیات جنگی 无~可乘：روزنه، راه گریز، مفر، فرصت فرصتی برای درهم 乘~突围/ مفری برای سوء استفاده نبودن شکستن محاصره بجنگ آوردن ④(感情上的裂痕) آزردگی 并无嫌~：خاطر، جریحه در احساسات نیت بد نداشتن، بدخواهانه نیندیشیدن
【隙地】xìdì 天安门广场上人山人海，几无~。：جای خالی، فضای باز میدان «تیان آن من» پر از جمعیت است وجای سوزن انداختن نیست.
【隙缝】xìfèng درز، شکاف، ترك

xiā

呷 xiā 〈方〉 ~一口茶：مزه مزه کردن، چشیدن، جرعه جرعه نوشیدن یك جرعه چای نوشیدن
虾 xiā ~群：میگو/ یك دسته میگو 对~/ میگوی درشت 龙~ خرچنگ دریایی
【虾兵蟹将】xiābīng-xièjiàng سربازان میگو و ژنرال‌های خرچنگ ــ اشاره به قشون ناقابل وبی اهمیت
【虾干】xiāgān میگوی خشك شده
【虾蛄】xiāgu حشره‌ای از جنس دهان پایان بنام "Mantis shrimp"
【虾酱】xiājiàng خمیر میگو
【虾米】xiāmi ①(去头去壳的干虾) میگوی خشك شده• پوست کنده ②〈方〉(小虾) میگوی ریز
【虾皮】xiāpí میگوی ریز خشك شده
【虾仁】xiārén میگوی تازه• بی پوست
【虾油】xiāyóu سوس میگو
【虾子】xiāzǐ ~酱油：تخم ریز میگو سوس سویا همراه با تخم میگو

瞎 xiā ①(丧失视觉) ~了一只眼：کور، نابینا از یك چشم کور، یك چشم ②(没来由地；无效果地) بی پایه، بی‌مقصود، بی اثر ~讲：سخن بی اساس گفتن/ ~花钱 ولخرجی ~猜疑 /حدس زدن و کورکورانه عمل کردن ~干/ کردن ~费劲儿/ برحسب اتفاق وتصادف حساب کردن بیهوده کوشیدن ③〈方〉(乱) سردرگم شدن (در مورد رشته• نخ و...)
【瞎掰】xiābāi 〈口〉①(徒劳无益) بی‌فایده، بیهوده ②(瞎扯) مزخرف گفتن
【瞎扯】xiāchě ①(胡说) بدون احساس مسئولیت سخن گفتن، مزخرف گفتن：这都是~，你不要信以为真。 اینها همه مزخرفات است.شما نباید آنها را باور کنید. 他~什么！ چه مزخرفاتی گفت! ②(闲聊) از هر دری صحبت کردن،گپ

زدن، وراجی کردن، یاوه‌گفتن : 别～啦! مزخرف نگو! 或 گپ نزنید!

【瞎话】xiāhuà دروغ، حرف بی‌اساس، حرف مفت : 说～ دروغ گفتن

【瞎聊】xiāliáo از هردری سخن گفتن

【瞎猫碰着死老鼠】xiā māo pèng zháo sǐ lǎoshǔ گربهٔ کور موش مرده را صید کرده است ـــ اشاره به چیز اتفاقی

【瞎闹】xiānào ①(吵闹;胡闹) ول گشتن، شلوغ کردن، شیطانی کردن، موذی‌گری کردن : 赶快做作业, 别～。 تکلیف‌هایتان را زود بنویسید وشیطانی نکنید. ②(胡来;干傻事) بی‌عقل عمل کردن، احمقانه کار خود را انجام دادن : 种地不上肥料才是～呢。 اینکه محصولی بکاریم وکود ندهیم کار احمقانه‌ای نیست؟

【瞎三话四】xiā sān huà sì 〈方〉 مزخرف گفتن

【瞎说】xiāshuō بدون احساس مسئولیت صحبت کردن، مزخرف گفتن

【瞎信】xiāxìn نامه‌ای که صاحبش شناخته نشده باشد

【瞎指挥】xiāzhīhuī فرمانهای ضد ونقیض دادن، دستورهای مستبدانه وغیر عملی دادن، در اثر صدور فرمانهای نادرست همه چیز را برهم ریختن

【瞎抓】xiāzhuā بدون برنامه‌ریزی به‌کارها‌پرداختن، بشیوهٔ الله بختی دست به کارها زدن

【瞎子】xiāzi آدم کور، آدم نابینا : ～摸鱼 آدم کور در تاریکی پی ماهی می‌گردد ـــ اشاره به کورکورانه عمل کردن / ～点灯白费蜡 چراغ داری در محلهٔ کوران، برای آدم کور شمع روشن کردن ـــ اشاره به کار بیهودهٔ محض

xiá

匣 xiá جعبهٔ کوچك، قوطی

【匣子】xiázi ①(盒子) جعبهٔ کوچك، قوطی ②〈方〉(驳壳枪) نوعی تپانچه بنام "Mauser"

狎 xiá خارج از نزاکت با کسی الفت داشتن : ～妓 جنده بازی کردن

【狎客】xiákè جنده باز

【狎昵】xiánì بطور ناشایست با کسی الفت داشتن

侠 xiá

【侠骨】xiágǔ شدیدا طرفدار انصاف وعدالت وتسلیم ناپذیر در مقابل زور

【侠客】xiákè شخص مسلط بر هنرهای جنگی، جوانمرد وحاضر به کمك کردن به دیگران 又称"侠士"

【侠义】xiáyì شدیدا طرفدار انصاف وعدالت وحاضر برای کمك کردن به دیگران : ～行为 طرفداری شدید از انصاف وعدالت وآماده بودن برای کمك به دیگران

峡 xiá تنگه : 三门～ تنگهٔ «سان من» (واقع در چین) / 三～ تنگهٔ سه گانه (واقع در رودخانهٔ یان تسی) / 海～ آبراه تنگ در دریا، تنگه

【峡谷】xiágǔ درهٔ تنگ، تنگنا

【峡湾】xiáwān 〈地〉 آبراه تنگ دریایی، آبدره، خلیج تنگ وباریك

狭 xiá تنگ، کم عرض، باریك : 坡陡路～ زمین سراشیب است وراه باریك

【狭隘】xiá'ài ①(宽度小) تنگ، کم عرض، باریك : ～的山道 راه کوهستانی کم عرض وباریك ②(心胸不宽广) تنگ نظر، وکوتاه نظر، بدون سعهٔ نظر : ～的看法 عقیدهٔ کوتاه بینانه، تنگ نظر بودن، کوتاه نظر بودن / 心胸～ عقیدهٔ تنگ نظرانه / ～性 خصلت تنگ نظری / 民族主义 ملیت پرستی تنگ نظرانه

【狭长】xiácháng دراز وباریك

【狭路相逢】xiálù xiāng féng (در مورد حریفان) در گذرگاه باریك بایکدیگر رو برو شدن ـــ کنایه از بطور اجتناب ناپذیر با یکدیگر مواجه شدن

【狭小】xiáxiǎo ①(窄小;不大) تنگ وکوچك : ～的阁楼 اطاق کوچك وکم عرض زیر شیروانی / 走出～的圈子 از محدودهٔ خود خارج شدن، پا از گلیم خود بیرون گذاشتن ③(不宏大;不宽广) تنگ، غیر وسیع : 气量～ کوتاه نظر، زیربارنرو / 眼光～ تنگ نظر، کوتاه نظر

【狭义】xiáyì معنی محدود (در مورد واژه) : ～的 به معنی محدود (واژه)

【狭窄】xiázhǎi ①(宽度小) تنگ، کم عرض، باریك : ～的胡同 کوچهٔ باریك وتنگ / 地方～ جای تنگ ②(不宏大;不宽广) تنگ نظر بودن، کوتاه نظر : 心地～ تنگ، غیر وسیع، محدود / 见识～ دانش محدود وتجربهٔ اندك داشتن ③〈医〉 (طب) باریکی، تنگی : 二尖瓣～ تنگی دریچهٔ دو لختی

遐 xiá 〈书〉①(远) دور، فاصله دار ②(长久) مداوم، دراز : ～龄 سن زیاد داشتن، مسن بودن

【遐迩】xiá'ěr 〈书〉 دور ونزدیك : ～闻名 در همه جا شهرت داشتن

【遐想】xiáxiǎng خیال واهی، خیال خام، خواب روز

瑕 xiá ①(玉上面的斑点) لك در سنگ یشم ②(缺点) عیب، نقیصه

【瑕不掩瑜】xiá bù yǎn yú یك لك نمی‌تواند درخشندگی یشم را بپوشاند ـــ کنایه از اینکه عیب های کوچك نمی‌تواند حسن‌ها را از بین ببرد.

【瑕疵】xiácī عیب، نقیصه

【瑕瑜互见】xiá yú hù jiàn هم عیب وهم حسن داشتن، هم نقاط قوت وهم نقاط ضعف داشتن

暇 xiá فراغت، وقت فراغت : 无～兼顾 در اثر گرفتاری زیاد حتی از رسیدن به کارهای دیگر نرسیدن / 自顾不～ به کارهای خود عاجز بودن(چه رسد به کارهای دیگران)، به اندازهٔ کافی گرفتار کار های خود بودن

【暇日】xiárì روز بیکاری، وقت فراغت

【暇逸】xiáyì 〈书〉 فراغت وخوش گذرانی

辖 xiá ①(车轴头上的铁棍) میخ محور، میخ آسهٔ (ارابه) ②(管辖) اداره کردن، حکومت کردن، زیر سلطهٔ خود اداره کردن: 省~市 شهریکه زیر نظر حکومت استان اداره شود / 下~四个兵团 چهار لشگر زیر فرماندهی خود داشتن

【辖区】xiáqū ناحیه ایکه زیر نظر کسی اداره شود

霞 xiá ابرهای گلگون در هنگام طلوع یا غروب آفتاب، شفق سرخ: 晚~ شفق سرخ، ابرهای گلگون هنگام غروب / 彩~ ابرهای رنگارنگ، ابرهای گلگون

【霞光】xiáguāng پرتو خورشید در هنگام طلوع یا غروب، اشعهٔ آفتاب: ~万道 هزاران شعاع خورشید / 彩云万朵, ~四射。 اشعهٔ خورشید در میان ابرهای رنگارنگ می‌درخشد.

【霞石】xiáshí 〈矿〉 سنگ معدنی که بشکل بلورهای شیشه در صخره‌ها یافت می‌شود

黠 xiá حیله گر، نیرنگ باز، حقه باز

xià

下 xià ①(位置在低处的) زیر، در زیر، پائین: 零~五度 پنج درجه زیر صفر / 上至司令员, ~至普通战士 از فرماندهٔ ارتش گرفته تا نفرات / 树~ در زیر درخت / 山~ در دامنهٔ کوه ②(等次或品级低的) دون پایه، پائین رتبه: 分为上、中、~三等 به سه درجه تقسیم شده: بالا، متوسط وپائین ③(次序或时间在后的) بعدی، دوم: ~一班车 اتوبوس بعدی / ~半月 نیمهٔ دوم ماه / ~半辈子 نیمهٔ دوم زندگی کسی / ~册 آخرین جلد یك کتاب دو جلدی یا سه جلدی ④(向下面) به زیر، به طرف پائین، سرازیر: 防止圆木~滑 از غلطیدن کنده‌های چوب به پائین جلوگیری کردن / 物价~跌。 قیمت اجناس پائین آمد. / 俘虏敌师长以~六千人 قشون شش هزار نفری دشمن را از فرماندهٔ لشگر تا پائین‌ترین رتبه دست‌گیر کردن ⑤[表示属于一定范围、情况、条件等]: 在党的领导~ تحت رهبری حزب / 在这种情况~ در چنین شرایطی / 在同志们的帮助~ با کمك رفقا ⑥[表示某个时间或时节]: 眼~ اکنون، در حال حاضر / 年~ در سال قمری ⑦[用在数字后，表示方面或方位]: 往四~一看 به اطراف نگریستن / 两~里都同意。 طرفین به توافق رسیده اند. ⑧(由高处到低处) پائین آمدن، فرودآمدن، پیاده شدن: ~山 از کوه پائین آمدن / ~飞机 از هواپیما پیاده شدن / ~车 از اتومبیل یا اتوبوس پیاده شدن / ~床 از خواب برخاستن، از خواب بلند شدن / ~楼 از پله‌ها پائین آمدن / 顺流而~ در پائین رود کشتیرانی کردن ⑨(雨雪等降落) (باران، برف و...) باریدن: 雪~得很大。 برف شدید می‌بارد. / ~雹子了。 تگرگ بارید. ⑩(颁发) صادر کردن، فرستادن: ~命令 فرمانها را صادر کردن / ~请帖 دعوت‌نامه فرستادن ⑪(进入) رفتن، وارد شدن: ~车间 به کارگاه رفتن / ~馆子 به رستوران رفتن ودر آنجا غذا خوردن ⑫(退场) از صحنهٔ نمایش خارج شدن: 从左边门儿~ از در چپ صحنهٔ نمایش خارج شدن / 换人, 四号~, 三号上 تعویض! بازیگر شمارهٔ ۳ بجای بازیگر شماره٤ ⑬(放入) زدن، ریختن، انداختن: ~作料 ادویه زدن / ~网打鱼 برای ماهیگیری تور انداختن / ~面条 رشته‌ها را پختن / ~本钱 سرمایه‌گذاری کردن ⑭(卸除；取下) (ماشین آلات) پیاده کردن، در آوردن، برداشتن: 把纱窗~下来 توری پنجره را در آوردن / ~了俘虏的枪 سرباز اسیر شده را خلع سلاح کردن / 船上的货还没~完。 بار کشتی را هنوز خالی نکرده اند. ⑮(做出) (به نظر، ایده و...) شکل دادن: ~结论 نتیجه گرفتن / ~决心 عزم کردن، تصمیم گرفتن / ~定义 تعریف کردن ⑯(使用) بکار بردن، بخرج دادن: ~力气 سعی وکوشش بکار بردن، کوشش بخرج دادن / 对症~药 برای رفع بیماری نسخهٔ مناسبی تجویز کردن ⑰(动物产仔或产卵) (در مورد حیوانات) زائیدن، تخم گذاردن: ~了一头小公牛 گوسالهٔ نر زائیدن / ~蛋 تخم گذاردن ⑱(攻陷) گرفتن، تسخیر کردن: 连~数城 چند شهر را یکی پس از دیگری تسخیر کردن ⑲(退让) تسلیم شدن: 双方相持不~。 هیچ کدام از طرفین تسلیم نشدند. ⑳(结束) پایان دادن: ~课 به کلاس خاتمه دادن / ~夜班 از شیفت شبانه خارج شدن ㉑[用于否定式] از...کمتر نبودن: 不~一万人 از ده هزار نفر کمتر نبودن ㉒〈量〉[用于动作的次数]: 敲三~门 سه بار در را کوبیدن / 摇几~ 旗帜 چند بار پرچم را حرکت دادن

下 xià ①[用在动词后，表示由高处到低处]: 坐~ نشستن / 躺~ دراز کشیدن / 跑~山 از کوه به سوی پائین دویدن، دوان از کوه سرازیر شدن ②[用在动词后，表示有空间，能容纳]: 这房间能坐~五十人。 این اطاق گنجایش پنجاه نفر را دارد. / 这么多菜我吃不~。 من نمی‌توانم این همه غذارا بخورم. ③[用在动词后，表示动作的完成或结束]: 打~扎实的基础 نهادن پایهٔ محکم / 准备~必需的材料 مواد لازم را آماده کردن

【下巴】xiàba ①(下颌) فك پائین ②(颏) چانه، زنخدان

【下摆】xiàbǎi ①(长袍、上衣、衬衫等最下面的部分) حاشیهٔ پائین جامهٔ بلند، ژاکت، پیراهن یا دامن ②(这部分的宽度) عرض این حاشیه

【下班】xiàbān از شیفت ونوبت کار خارج شدن، دست از کار کشیدن

【下板儿】xiàbǎnr 〈方〉 (فروشگاه) برداشتن تخته — کنایه از شروع به کار خود کردن

【下半场】xiàbànchǎng نیمهٔ دوم (یك بازی)

【下半旗】xiàbànqí پرچم را تا نیمه افراشتن

【下半晌】xiàbànshǎng 〈口〉 بعد از ظهر

【下半夜】xiàbànyè مدت زمان پس از نیمهٔ شب

【下辈】xiàbèi ①(指孙子) نسل‌های آینده، اولاد، زاد و ولد ②(家族中的下一代) نسل جوانتر از یك خانواده، نسل بعدی یك خانواده

【下辈子】xiàbèizi زندگی بعدی

【下笔】xiàbǐ به قلم آوردن، شروع به نگارش یا نقاشی کردن: 不知如何~ در نوشتن یا نقاشی کردن گیج ومردد بودن / ~千言,

离题万里。 هزار کلمه نوشتن ولی به اندازه «ده هزار لی» از موضوع پرت بودن — کنایه از تنها قلم فرسایی کردن واز موضوع دور افتادن / ~成章 بآسانی مقاله‌ای به قلم آوردن — کنایه از داشتن رشته های فکری سریع

【下边】xiàbian 见"下面"

【下不来】xiàbulái ①(不能下来) پائین نیامدن: 她的体温~。 نمی‌توان به درجه حرارت بدنش پائین نمی‌آید. ②(不够) شما با کمتر از پنج 这道墙没有五千块砖~。 هزار آجر نمی‌توانید این دیوار را بسازید. ③(难为情) انجام رساند شرمنده شدن، خجل شدن: 几句话说得他脸上~。 او با همین چند کلمه‌که گفته شد شرمنده گردید.

【下不去】xià bù qù 〈方〉 اشکال تراشی‌کردن

【下不为例】xià bù wéi lì نباید به عنوان سابقه تلقی شود، نباید تکرار شود: 就这一回，~。 فقط برای این یك بار است وبس.

【下操】xiàcāo ①(出操) تمرین نظامی کردن: 我们上午~，下午听课。 ما قبل از ظهر تمرین نظامی داریم وبعداز ظهر درس. ②(收操) تمرین نظامی را تمام کردن: 他刚~回来。 آنها تازه از تمرین نظامی برگشته اند.

【下策】xiàcè برنامه بد، تدبیر یا تصمیم غیر عاقلانه، حرکت احمقانه

【下层】xiàcéng ①(下面的一层) طبقه پائین ②(基层) به واحدهای در سطوح پائین رفتن: 深入~ سطوح پائین‌تر ③(社会底层) جامعه: ~民众 توده‌های مردم از قشر پائین‌تر جامعه، قشر پائین‌تر جامعه

【下茶】xiàchá هدایای نامزدی

【下场】xiàchǎng ①〈剧〉 از صحنه نمایش خارج شدن: ~门 در خروج از صحنه نمایش ②〈体〉 میدان بازی را ترك کردن

【下场】xiàchang فرجام، سرنوشت: 遭到可耻的~ به سرنوشت افتضاح‌آمیز دچار شدن / 没有好~ سرنوشت خوبی نداشتن

【下车伊始】xià chē yī shǐ همان لحظه‌ایکه از درشکه دولتی پیاده می‌شود — کنایه از همان لحظه‌ایکه دارای مقام رسمی می‌شود

【下沉】xiàchén غرق شدن، زیر آب رفتن: 敌船起火~。 کشتی جنگی دشمن آتش گرفت وغرق شد. / 潜水艇逐渐~。 زیر دریایی بتدریج زیر آب رفت. / 地基~。 پایه بنا فرو نشست.

【下乘】xiàchéng ①〈佛教〉 (اصطلاح مذهب بودا) نقلیه کوچك ②(文艺作品中的下品) آثار ادبی وهنری درجه پائین

【下处】xiàchu اقامتگاه کسی در سفر

【下穿交叉】xiàchuān jiāochā 〈交〉 گذرگاه زیر پل هوایی

【下船】xiàchuán از کشتی پیاده شدن

【下垂】xiàchuí ①(往下挂) آویزان بودن، پائین افتادن ②〈医〉 (طب) پائین افتادگی عضو بدن: 子宫~ پائین افتادگی زهدان / 胃~ پائین افتادگی معده

【下存】xiàcún (مبلغ) پس از تفریق باقی ماندن: 这笔款子提了二十元，~八十元。 از این حساب «۲۰یوان» برداشته شده وهنوز«۸۰یوان» باقی است.

【下达】xiàdá (مطلبی را) به سطوح پائین‌تر ابلاغ کردن: ~作战命令 فرمانهای نبرد را صادرکردن / 任务已经~。 وظیفه مقرر وگماشته شده است.

【下道】xiàdao خارج از نزاکت، بی‌ادب

【下得去】xiàdequ 〈方〉 ①(过意得去) راحت شدن ②(说得过去) قابل پذیرش، نه خیلی بد

【下等】xiàděng درجه پائین، نامرغوب

【下地】xiàdì ①(到地里去) به مزرعه رفتن(برای کار): ~劳动 برای کاربه مزرعه رفتن ②(病人起床) (مریض) بستر بیماری را ترك کردن: 他病好多了，现在能~了。 او حالش خیلی بهتر شده ودوباره سرپا ایستاده است.

【下跌】xiàdiē (سطح آب یا قیمت اجناس) پائین آمدن

【下碇】xiàdìng لنگر انداختن: 船在九江~。 کشتی در اسکله شهر «جو جیان» لنگر انداخت.

【下毒手】xià dúshǒu ضربه بدخواهانه زدن، قصد جان کسی را کردن: 背后~ از پشت به کسی خنجر زدن

【下颚】xià'è فك پائین

【下凡】xiàfán (در مورد خدایان یا جاویدانان) به دنیا هبوط کردن

【下饭】xiàfàn ①(就着菜把主食吃下去) با برنج خوردن: 这两个菜你都不喜欢，拿什么~呀? اگر از هر دوی این خورش بدتان می‌آید، پس با برنج چه خواهید خورد؟ ②(适宜和饭一同吃) با برنج مناسب بودن، با برنج سازگار بودن: 这个菜很~。 این خورش با برنج سازگار است. / 这个菜下酒不~。 این خورش با شراب سازگار است نه با برنج.

【下方】xiàfāng ①(位置较低的地方) جایگاه پائین‌تر ②(人间) این دنیا، دنیای فانی

【下放】xiàfàng ①(权力交给下层机构) به سطح پائین‌تر انتقال دادن: 权力~ قدرت را به سطح پائین‌تر انتقال دادن / 企业~ مؤسسه‌ای را در اختیار سطح پائین‌تر اداری قرار دادن ②(把干部等调到下层) کادرها را بمنظورکار بدنی در روستا یا کارخانه به پائین‌ترین رده انتقال دادن: ~干部 کادریکه بمنظور کار بدنی در روستا یا در کارخانه به پائین‌ترین رده منتقل شده باشد

【下风】xiàfēng ①(在风向的下方) واقع در سمت محفوظ از باد: 工业区一般都设在城市的~。 نواحی صنعتی معمولادر سمت محفوظ از وزش باد واقع هستند. ②(劣势) موقعیت نامساعد: 占~ در موقعیت نامساعد قرار داشتن

【下疳】xiàgān ①(一种性病) شانکر(نوعی بیماری مقاربتی): 软性~ شانکر نرم ②(专指硬性下疳) شانکر سخت

【下岗】xiàgǎng از وظیفه پاسداری خلاص شدن

【下工】xiàgōng دست از کار کشیدن

【下工】xiàgōng پزشك غیرحاذق (در قدیم)

【下工夫】xiàgōngfu وقت وکوشش را صرف کردن، مساعی خود را متمرکز کردن: 在技术革新上~ وقت وکوشش بسیار را به نوآوری‌های فنی اختصاص دادن / 你要学好一门外语就要舍得~。 اگر بخواهید بریك زبان خارجی تسلط پیدا کنید باید کوشش بسیار بکاربرید.

【下跪】xiàguì بزانو درآوردن، زانو زدن

【下锅】xiàguō گذاشتن برنج ،یا سبزی یا گوشت توی دیگ

(برای پختن)

【下海】 xiàhǎi ①(到海上捕鱼) (برای به دریا رفتن ②〈旧〉(指 برای ماهی گیری به دریا رفتن ~捕鱼: ماهی‌گیری) 业余戏曲演员成为职业演员) (بازیگر غیرحرفه‌ای اپرا) بازیگر حرفه‌ای شدن ③(从事商务活动) تجارت کردن

【下颌】 xiàhé 〈生理〉 فك پائین: ~骨 استخوان فك پائین

【下黑儿】 xiàhēir 〈方〉 هنگام غروب

【下户】 xiàhù مردم بی‌نوا

【下怀】 xiàhuái آرزوی نهان کسی: 正中~ کاملا با آرزوی کسی منطبق بودن

【下级】 xiàjí ①(下一级组织) سطح (سازمان یا واحد) پائین‌تر: 下级服从上级。 ~服从上级。 سازمان پائین‌تر از سازمان بالاتر تابع سازمان 。 یك سازمان در رده‌ٔ پائین‌تر 组织 ~/ اداره‌ٔ دولتی سطح پائین 机关~/ بالاتر است. ②(下一级人员) عضو مادون، عضو زیر دست، سطح پائین: 帮助~解决工作中的问题 عضو سطح پائین تر در حل مسائلی که در کار پیش می‌آید به زیردستان خود کمك کردن ~/ 干部 کادر پائین رتبه ~/ 军官 افسر دون پایه

【下嫁】 xiàjià ازدواج کردن خانم بلند پایه‌با مرد پائین پایه

【下贱】 xiàjiàn پست، فرومایه، دون: 只有剥削阶级才把劳动看作是~的事情。 فقط طبقات استثمارکننده کار بدنی را خوار می‌شمارند.

【下江】 Xiàjiāng حوضه‌های پائین‌تر رودخانهٔ «یان تسی»: ~人 اهل یکی از استانهای واقع در حوضه های پائین تر رودخانهٔ «یان تسی»

【下降】 xiàjiàng پائین آمدن، تنزل کردن، پائین افتادن: 飞机开始~。 هواپیما شروع به پائین آمدن کرد. 气温显著~。/ درجهٔ حرارت هوا بطور چشمگیری پائین آمد. 药品价格平均~百分之三十七。 قیمت داروها بطور متوسط ۳۷در صد تنزل کرد. 生产成本逐年~。/ بهای تمام شدهٔ تولید سال بسال پائین می‌آید. 出生率开始~。/ میزان موالید شروع به تنزل کرده است. 洪水~了一米。/ سیل یك متر پائین افتاده است.

【下焦】 xiàjiāo 〈中医〉 (طب چینی) آن بخش از بدن انسان که در آن مثانه، کلیه‌ها و روده‌ها جا دارند

【下脚】 xiàjiǎo ①(把脚踩下去) پا گذاشتن: 没有~的地方 جای پا گذاشتن نبودن، جای سوزن انداختن نبودن ②(加工后剩下的部分) خرد و ریزهای باقی ماندهٔ چیزی: ~料 خرد و ریزهای باقی ماندهٔ (مواد صنعتی) ~棉 / پنبهٔ باطله

【下界】 xiàjiè دنیا، دنیای فانی، دنیای بشر

【下颏儿】 xiàkēr 〈方〉 زنخدان،چانه

【下酒】 xiàjiǔ ①(就着菜把酒喝下去) همراه با شراب خوردن: 买点花生米~ خریدن مقداری بادام زمینی بعنوان مزهٔ ②(适宜于和酒一起吃) مزه خوبی برای مشروب: 这个菜不~。 این خورش مزهٔ خوبی برای مشروب نیست. ~菜/ غذایی‌که مزهٔ شراب باشد

【下井投石】 xià jǐng tóu shí 见"落井下石"luò jǐng xià shí

【下课】 xiàkè از کلاس فارغ شدن، کلاس را تمام کردن: ~后再去。 پس از کلاس به آنجا بروید. 现在~。/ کلاس تمام شد.

【下苦】 xiàkǔ 〈方〉 زور خود را بکار بردن

【下款】 xiàkuǎn ①(在送人的字画上写上自己的名字) نام اعطاکننده(که روی نقاشی یا خطاطی هدیه شده نوشته می‌شود) ②(在给别人的信件上写上自己的名字) امضای پائین نامه

【下来】 xiàlai پائین آمدن: 梯子不牢,快~! نردبان محکم نیست، زودتر پائین بیائید. 昨天省里~两位领导干部。/ دیروز دو نفر از کادرهای رهبری مرکز استان برای بازرسی کارها پائین آمدند.

【下来】 xiàlai ①[用在动词后,表示由高处向低处或由远处向近处来]: 把树上的苹果都摘~。 همه سیبها را از درخت بچینید. 溪水从山上流~。/ آب جویبار از کوه به پائین جاری شد. ②[用在动词后,表示从过去继续到现在或过去从开始继续到最后]: 古代流传~的寓言 افسانه‌هایی که از زمان باستان به ما رسیده است 所有上夜校的人都坚持~了。/ آنهایی‌که در دورهٔ شبانه شرکت داشتند بدون استثنا تا پایان دوره به تحصیلشان ادامه دادند. ③[用在动词后,表示动作的完成或结果]: 风突然停了~。 باد یکمرتبه فروکش کرد. 剩~的就这么些了。/ اینست همهٔ آنچه که باقی مانده است. ④[用在形容词后面,表示程度继续增加]: 他的声音慢慢低了~。 صدایش بتدریج بم شد. 天色渐渐黑了~。/ هوا رفته رفته تاریك می‌شود. ⑤(指谷物、水果、蔬菜等成熟或收获) درو شدن یا رسیدن غله، میوه، سبزی و...

【下礼】 xiàlǐ هدیه دادن

【下里巴人】 xiàlǐ Bārén ①(一种民间乐曲) آواز دهاتی (اشاره به آواز محلی رایج در سرزمین «چو» در دورهٔ ممالك جنگنده) ②(通俗文艺) ادبیات وهنر عامه، ادبیات وهنر مردمی

【下联】 xiàlián بیت دوم یك دو بیتی

【下僚】 xiàliáo 〈书〉 مامور دولتی دون پایه

【下列】 xiàliè بقرار زیر، بشرح ذیل: 应注意~几点。 باید به نکات زیر توجه شود.

【下劣】 xiàliè نامرد، ناکس

【下令】 xiàlìng امرکردن، فرمان دادن: 团长~紧急集合。 فرمانده هنگ فرمان تجمع فوری داد.

【下流】 xiàliú ①(下游) حوضه‌های پائین‌تر یك رود، قسمت‌های سفلی یك رود: 黄河~ حوضه های پائین‌تر رودخانه زرد ②(卑鄙龌龊) کثیف، زشت، وقیح، کریه: ~的谩骂 ناسزاهای زشت ~的勾当/ کارهای پست ~的玩笑/ شوخی های کثیف ~话/ زبان کثیف، کلمات وقیحانه، فحش،ناسزا، وزشت

【下落】 xiàluò ①(寻找中的人或物所在的地方) محل احتمالی کسی یا چیزی: 打听某人的~ از جویای کسی شدن، سراغ کسی گرفتن 有一件古物现在~不明。/ محل یکی از عتیقه ها هنوز معلوم نیست. ②(下降) پائین افتادن، تنزل کردن: 气球~的地点 محل پائین افتادن بالون

【下马】 xiàmǎ ①(跳下马来) از اسب پیاده شدن: ~看花 از اسب پیاده شدن ــ کنایه از اینکه به منظور تماشای گل از اسب پیاده شدن ـ به واحدهای پایین‌تر رفتن وبه بررسی واقعیات در محل پرداختن ②(停止工作) (به اجرای پروژه و...) ادامه ندادن: 这项工程

不能～。نباید از اجرای این پروژه صرف نظر شود.

【下马威】xiàmǎwēi سخت‌گیری ایکه یك مأمور دولتی در موقع تصدی پست جدیدی از خود نشان می‌دهد：给他个～。در اولین برخورد به او توسری بزنید.

【下面】xiàmian ①(位置较低的地方) زیر، در زیر：大桥～ در زیر پل/他在～等我们。او در پائین منتظر ماست。/窗子～墙上有一个污点。دیوار زیر پنجره لکه‌ای دارد。②(后面) بعدی، ذیل：～该谁了？نوبت بعدی به چه کسی می‌رسد؟/必须记住～几点。باید نکات ذیل به خاطر سپرده شود。/～请老李谈谈。حالا از «لائولی» خواهش می‌کنیم که چیزی بگوید。③(指下级) زیر دست، سطح پائین：了解～的情况 چگونگی وضع در سطوح پائین پی بردن

【下奶】xiànǎi میزان تراوش شیر را زیاد کردن، به تراوش شیر سرعت بخشیدن

【下女】xiànǚ زن دون پایه، کلفت

【下品】xiàpǐn درجهٔ پائین، نامرغوب

【下聘】xiàpìn دادن هدایای نامزدی

【下坡】xiàpō سرازیر：～容易上坡难。سرازیر رفتن از سربالا رفتن آسانتر است.

【下坡路】xiàpōlù ①(向下倾斜的道路) راه سراشیب، راه سرازیر：～，慢行！ به سراشیب که رسیدید آهسته برانید! ②(衰落；退步) روبه زوال گذاردن، زوال یافتن، عقب ماندن：走～

【下铺】xiàpù خوابگاه زیرین کشتی یا قطار

【下棋】xiàqí شطرنج بازی کردن

【下气】xiàqì آرام، باحوصله

【下欠】xiàqiàn ①(尚欠) هنوز بدهکار بودن：～八元 هنوز هشت «یوان» بدهکار بودن ②(下欠的款数) مبلغ بدهکار：全数还清，并无～。مبلغ بدهکاری بطور تام وتمام پرداخته شد.

【下情】xiàqíng شرایط موجود در سطوح پائین؛ احساسات یا وضعیت سطوح پائین‌تر：～上达 آرزوهای توده‌های مردم را برای رده‌های بالاتر معلوم کردن/不了解～ از وضع سطوح پائین اطلاع نداشتن

【下去】xiàqu ①(由高往低) به پائین رفتن، به زیر رفتن：～看看是谁在楼下敲门。بروید پائین وببینید چه کسی در می‌زند。/到站了，快～。رسیدیم، بیائید زود پیاده شویم。②(表示继续) ادامه دادن：你这样～要累垮的。اگر اینطور ادامه دهید، از خستگی از پا درخواهید آمد.

【下去】xiàqu ①[用在动词后，表示由高处到低处或由近处向远处去]：洪水退～了。سیل پس رفت 或 سیل فروکش کرد。/把犯人带～ زندانی را بردن/把敌人的火力压～ شلیك آتش دشمن را خاموش کردن ②[用在动词后，表示从现在继续到将来]：坚持～ استقامت کردن/她激动得说不～。او از فرط هیجان نتوانست به سخن خود ادامه دهد。/希望两国人民世世代代友好～。امیدواریم که این دو ملت تا نسل‌های آینده دوستان یکدیگر باقی بمانند。③[用在形容词后，表示程度继续增加]：看来天气还会冷～。مثل اینکه هوا از این هم سردتر خواهد شد.

【下山】xiàshān ①(从山上走向山下) از بالای کوه به پائین کوه رفتن. ②(太阳西落) غروب کردن آفتاب

【下晌】xiàshǎng 〈方〉 بعداز ظهر

【下身】xiàshēn ①(身体的下半部) قسمت پائین بدن ②(指阴部) شرمگاه ③(裤子) شلوار

【下剩】xiàshèng 〈口〉 باقی بودن：～的种子不多了。بذرها زیاد باقی نمانده است.

【下湿】xiàshī (زمین) پست وخیس

【下士】xiàshì سرجوخه

【下世】xiàshì ①(去世) درگذشتن، مردن ②〈迷信〉(来世) زندگی بعدی ③(出生) به دنیا آمدن

【下手】xiàshǒu ①(动手) به کاری دست زدن، (کاری را) شروع کردن：不知从何～ چگونگی شروع کردن کار را بلد نبودن ②(表示较次的位置) جایگاه طرف راست، جایگاه دست راست：坐在主宾的～ در دست راست مهمان (طبق رسم چین) اصلی نشستن ③〈口〉(助手) معاون، دستیار：打～ معاونت کردن، دستیاری کردن

【下首】xiàshǒu جایگاه طرف راست، جایگاه دست راست

【下书】xiàshū 〈书〉 نامه‌ای را تحویل دادن

【下属】xiàshǔ زیر دست، تابع، مطیع

【下水】xiàshuǐ ①(入水) (در مورد کشتی) به آب انداختن：又一艘新船～了。یك کشتی جدید دیگر به آب انداخته شد。/～典礼 مراسم به آب انداختن کشتی ②(做坏事) کسی را درگیر کارهای بد کردن：拖人～ کسی را گرفتار انجام کارهای بد کردن ③(向下航行的) به طرف پائین‌تر رودخانه：～船 کشتی ایکه در طرف پائین‌تر رودخانه حرکت می‌کند

【下水】xiàshui سیرابی：牛～ سیرابی‌گاو

【下水道】xiàshuǐdào مجرای فاضل آب

【下死劲】xiàsǐjìn زور خود را تا حد توان بکار بردن

【下宿】xiàsù 〈方〉 اقامت داشتن

【下榻】xiàtà 〈书〉 (هنگام سفر) در جائی اقامت داشتن：～于新侨饭店 در هتل «شین چیائو» اقامت داشتن

【下台】xiàtái ①(下舞台或讲台) از صحنهٔ نمایش یا سکوی کلاس خارج شدن ②(交出政权) از قدرت افتادن، مقام خود را ترك کردن：被赶～ از مقام خود برکنار شدن ③[多用于否定式] از یك وضع مشکل یا شرایط شرم‌آور خلاصی یافتن：没法～ در نجات آبرومندانه از یك وضع مشکل عاجز بودن/叫他在大家面前下不了台 او را در میان جمع خجالت دادن، او را در حضور همگان در وضع شرم‌آوری قرار دادن

【下堂】xiàtáng ①〈方〉 از کلاس فارغ شدن ②(与丈夫离婚) (خانم) طلاق گرفتن

【下体】xiàtǐ ①〈书〉(下身) قسمت پائین بدن ②(阴部) شرمگاه

【下田】xiàtián به مزرعه رفتن (برای کار)

【下帖】xiàtiě فرستادن دعوت‌نامه

【下同】xiàtóng [多用于附注] ایضا

【下头】xiàtou 见"下面"①③

【下文】xiàwén ①(文章某一段或某一句以后的部分) آنچه در دنبال یك عبارت، یك بند یا یك مقاله می‌آید：再作

阐述 در فصلها يا بندهای بعدی بيان شدن ②(事情的发展或结果)：توسعهٔ بعدی، سرانجام، دنباله(申请书交上去两个星期了，还没有～。دو هفته پيش تقاضا تحويل داده شد ولی هنوز اثری از جواب نيست. /事情并没有就此结束，还有～哩。موضوع به آنجا پايان نيافت بلكه هنوز دنباله داشت.

【下问】xiàwèn آموختن از كسی كه مقامش از تو پائين‌تر ودانشش از توكمتر است

【下午】xiàwǔ بعد از ظهر

【下细】xiàxì 〈方〉 بادقت

【下弦】xiàxián 〈天〉 تربيع آخر ماه (نجوم)：～月 ماه در تربيع آخر

【下限】xiàxiàn حد اقل، مينيمم، كمترين حد مجاز：溶液比重不能低于～。وزن مخصوص محلول بايد بالای كمترين حد مجاز نگهداشته شود.

【下陷】xiàxiàn فروريختگی

【下乡】xiàxiāng به روستا رفتن：～知识青年 جوانان تحصيل كردهٔ شهری كه در روستا كار می‌كنند

【下泻】xiàxiè ①(水流往下流) (جريان آب) پائين رفتن ②(价格迅速下降) (قيمت) سريعا پائين آمدن ③(腹泻) اسهال داشتن

【下行】xiàxíng ①〈铁道〉 (سمت حركت قطار) بطرف پائين：～列车 قطار پائين ②〈航运〉 (كشتيرانی) بطرف پائين‌تر رودخانه ③(公文发往下级) (اسناد) به سطوح پائين‌تر صادر شدن

【下旋】xiàxuán 〈乒乓〉 (پينگ پونگ) حركت قهقرائی توپ

【下学】xiàxué از مدرسه فارغ شدن

【下旬】xiàxún آخرين دورهٔ ده روزهٔ ماه، آخرين دههٔ ماه

【下咽】xiàyàn بلعيدن، فرو بردن

【下药】xiàyào ①(用药) نسخه تجويز كردن：对症～ برای رفع بيماری نسخهٔ مناسبی تجويز كردن ②(下毒药) سم دادن

【下野】xiàyě (فرمانروا) از سياست كناره گرفتن

【下夜】xiàyè گشت زدن در شب

【下议院】xiàyìyuàn مجلس عوام، مجلس مبعوثان

【下意识】xiàyìshí نيمه هوشياری، نيمه آگاهی

【下游】xiàyóu ①(下流) منطقهٔ حوضه‌های پائين‌تر يك رود، ②(落后地位) سفلی‌يك رود：موقعيت عقب افتاده،عقب ماندگی 甘居～ به عقب ماندگی قناعت كردن

【下余】xiàyú باقی ماندن

【下狱】xiàyù به زندان افكندن

【下葬】xiàzàng به خاك سپردن، دفن كردن

【下帐】xiàzhàng حسابی را در كتاب حسابداری ثبت كردن

【下肢】xiàzhī 〈生理〉 اندام فرودين بدن كه عبارت است از ران، ساق وپا

【下中农】xiàzhōngnóng قشر پائين از دهقانان ميانه حال

【下种】xiàzhǒng بذر پاشيدن، بذرافشاندن

【下装】xiàzhuāng از گريم ولباس تآتر بيرون آمدن

【下坠】xiàzhuì 〈医〉 (طب) زور پيچ، فشار(در موقع تخليهٔ شكم)

【下钻】xiàzuàn 〈石油〉 مته حفاری‌رادر چاه نفت چرخاندن

【下作】xiàzuo ①(卑鄙) پست، فرومايه، زشت، وقيح ②〈方〉(又贪又馋) حريص، طمعكار، شكم پرست

吓 xià ترساندن، هراساندن، هول دادن：～坏了 وحشت زده شدن/～破了胆 زهره ترك شدن، زهره تركيدن، زهره آب شدن/～得目瞪口呆 از ترس مات شدن/～一跳 وحشت كردن، ترسيدن/这种困难～不倒我们。 مشكلاتی از اين نوع نمی‌تواند ما را بترساند. ومبهوت شدن

另见 hè

【吓唬】xiàhu 〈口〉 ترساندن، هراساندن، هول دادن

【吓人】xiàrén ترس‌آور، وحشت‌آور

夏 xià ①(夏季) تابستان ②(中国) چين：华～ چين ③(夏朝) «شيا» ــ نام قديم سلسلهٔ «شيا» (قرن ۲۱- قرن ۱۶ ق.م.) ④〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين

【夏播】xiàbō بذر افشانی در تابستان

【夏布】xiàbù پارچه‌يی‌كه با الياف گياهی (مانند كتان) بافته شود

【夏侯】Xiàhóu 〈姓〉 يك نام خانوادگی در چين

【夏候鸟】xiàhòuniǎo پرندهٔ تابستانی

【夏季】xiàjì تابستان

【夏景天】xiàjǐngtiān 〈方〉 تابستان

【夏枯草】xiàkūcǎo 〈中药〉 نوعی گياه پزشكی در چين بنام "نعناع چمنی"

【夏历】xiàlì تقويم سنتی چين، تقويم قمری

【夏粮】xiàliáng محصول دانه‌ای تابستانی

【夏令】xiàlìng ①(夏季) تابستان، وقت تابستان：～商品 اجناس مورد استفاده در تابستان/～营 خيمهٔ تابستانی، اردوگاه تابستانی ②(夏季的气候) هوای تابستانی：春行～ هوای تابستانی در بهار، روزهای گرم استثنائی در بهار

【夏眠】xiàmián 〈动〉 رخوت تابستانی، سستی در تابستان

【夏日】xiàrì ①(夏天) تابستان ②〈书〉(夏天的太阳) آفتاب در تابستان

【夏收】xiàshōu برداشت تابستانی：～作物 محصول تابستانی

【夏熟】xiàshú رسيدن محصول در تابستان

【夏天】xiàtiān تابستان

【夏娃】Xiàwá حوا(همسر آدم)

【夏衣】xiàyī لباس تابستانی

【夏蛰】xiàzhé خواب تابستانی

【夏至】Xiàzhì 〈天〉 تحول تابستانی(دهمين جايگاه وموقعيت خورشيد در مسير خود)

【夏装】xiàzhuāng 见"夏衣"

厦 xià

另见 shà

【厦门】Xiàmén شهر«شيامن» در چين

罅 xià 〈书〉 شكاف، رخنه، درز، چاك：云～ شكافی در ابرها/石～ رخنه در سنگ

【罅缝】xiàfèng 〈方〉 شكاف، رخنه، درز

【罅漏】xiàlòu 〈书〉 جاافتادگی، نقيصه：～之处，有待订补。

در چاپهای آینده نقایص وعیوب بر طرف خواهد شد.
【罅隙】xiàxì شکاف، رخنه، درز، چاك

xiān

仙 xiān موجود آسمانی، موجود الهی، موجود جاوید(یا موجود آسمانی شدن ~成: بهشتی)
【仙丹】xiāndān اکسیر حیات
【仙方】xiānfāng نسخهٔ پزشکی که گویا از رب النوعها تجویز شده باشد
【仙姑】xiāngū ①(女仙人) فرشته، زن آسمانی، زن جاوید، زن ②(巫婆) جادوگر زن بهشتی
【仙鹤】xiānhè درنای دارای تاج سرخ
【仙鹤草】xiānhècǎo 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Hairyvein agrimony"
【仙后座】xiānhòuzuò 〈天〉 (نجوم) ذات الکرسی
【仙家】xiānjiā ①(仙人住的地方) اقامتگاه موجود الهی؛ ②(仙人) معبد موجود الهی
【仙境】xiānjìng سرزمین پریان، سرزمین زیبای خیالی، بهشت 又称"仙界"
【仙客来】xiānkèlái 〈植〉 گیاه پنجهٔ مریم، سیکلمه
【仙女】xiānnǚ فرشته، زن آسمانی، پری
【仙女座】xiānnǚzuò 〈天〉 (نجوم) منظومهٔ فلکی مرآة المسلسله
【仙人】xiānrén موجود آسمانی، موجود الهی، موجود جاوید
【仙人掌】xiānrénzhǎng 〈植〉 کاکتوس
【仙山】xiānshān کوه افسانه‌ای که رب النوعها در آن زندگی می‌کردند
【仙山琼阁】xiānshān qiónggé قصر جواهر نشان در سرزمین پریان
【仙逝】xiānshì 〈婉〉 در گذشتن
【仙王座】xiānwángzuò 〈天〉 (نجوم) منظومه ایکه مابین ستارهٔ دجاجه وقطب شمال قرار گرفته است
【仙子】xiānzǐ 见"仙女"

先 xiān ①(时间或次序在前) زودتر، پیش از، نخست، اول مصلحت دیگران را بر مصلحت خود مقدم ~人后己: داشتن / ~天下之忧而忧，后天下之乐而乐 زودتر از جهانیان غم خوردن، دیرتر از جهانیان شادی کردن / 他比我~到。 او از من زودتر رسید. / 我~说几句。 اجازه دهید اول چند کلمه عرض کنم. / 你~拟个提纲再写。 قبل ازاینکه چیزی بنویسید، طرحش را بریزید. / 没有什么~于经验的知识。 پیش از تجربه دانشی نیست. / 你不必~付款。 لازم نیست پولتان را از پیش بپردازید. / 朋友们~别走。 دوستان، باین زودی از اینجا نروید. ②(祖先;上代) نسل پیرتر، نسل گذشته، ~祖: نیا، جد ③(尊称死去的人) مرحوم، نیاکان، پدر بزرگان ~父: پدر مرحوم ④〈口〉(先前) قبلا: فقید، درگذشته، متوفی 你怎么不~告诉我? چرا قبلا بمن نگفتید؟
【先辈】xiānbèi نسل پیرتر، نیاکان، اجداد: 继承~的事业 کار اجداد را به ارث بردن
【先妣】xiānbǐ 〈书〉 مادر مرحوم 又称"先慈"
【先导】xiāndǎo راهنما، پیشرو، منادی، جلودار: 错误常常是正确的~。 اغلب خطا منادی درستی است.
【先睹为快】xiān dǔ wéi kuài جزء اولین دستهٔ خوانندهٔ (یك شعر، مقاله و...) بودن را مایهٔ خوشی دانستن
【先端】xiānduān 〈植〉 نوك (برگ، گل، میوه و...)
【先发制人】xiān fā zhì rén با پیشی جستن در حمله ابتکار عمل را بدست گرفتن، بر دشمن پیشی جستن: 采取~的手段 برای بدست آوردن حق تقدم اقداماتی انجام دادن
【先锋】xiānfēng پیش‌قدم، پیش‌آهنگ، جلودار، پیش‌قراول: ~战士 راه گشای / 开路~ سرباز خط مقدم، سرباز پیش‌قدم / 起~的模范作用 نقش پیش‌قدم (نمونه‌ای) را /جلودار ایفاء کردن
【先锋队】xiānfēngduì پیش‌آهنگ، واحد مقدم
【先后】xiān-hòu ①(先和后) دیر یا زود، حق تقدم، ترتیب: 革命不分~。 هر کسی‌که دیر یا زود به انقلاب می‌پیوندد به یك نسبت مورد استقبال قرار خواهد گرفت. / 这些事都该办，可也得有个~。 همه این کارها باید انجام شود، اما با رعایت ترتیب ②(前后相继) تقدم وتأخر، بطور متوالی، بطور مسلسل، یکی پس از دیگری: 代表团~在北京、上海等地参观访问。 هئیت نمایندگی اول از پکن دیدن کرد وسپس از شانگهای وشهرهای دیگر بازدید نمود.
【先机】xiānjī مهلت تعیین کننده برای آینده
【先见之明】xiān jiàn zhī míng دوراندیشی، مآل اندیشی، بصیرت
【先进】xiānjìn پیشرفته، پیشرو، پیش‌افتاده، مترقی: ~单位 واحد پیشرفته / ~的科学技术 علوم وفنون پیشرفته / ~分子 عنصر پیشرو / ~个人 فرد مترقی، فرد پیش‌افتاده / ~工作者 کارگر پیشرو / ~集体 اجتماع پیشرفته، جمع پیش افتاده / ~经验 تجربهٔ پیشرفته / ~事迹 اعمال شایسته / ~水平 سطح پیش افتاده / ~思想 افکار مترقی
【先决】xiānjué لازم، شرطی، قبلی: ~条件 شرط لازم، شرط قبلی، شرط مقدم
【先君】xiānjūn 〈书〉 پدر مرحوم
【先考】xiānkǎo 〈书〉 پدر مرحوم
【先来后到】xiānlái-hòudào بترتیب رسیدن، کسی‌که اول می‌آید، اول مورد پذیرائی قرار می‌گیرد.
【先礼后兵】xiān lǐ hòu bīng قبل از توسل به زور، به مسالمت روی آوردن
【先例】xiānlì سابقه، پیشینه: 开~ سابقه‌ای ایجاد کردن / 有~可援 سابقهٔ انجام کاری را داشتن، برای عملی سابقه داشتن
【先烈】xiānliè شهید، فدائی: 革命~ شهید انقلاب
【先令】xiānlìng ①(奥地利货币单位) شیلینگ (واحد پول اطریش) ②(英国货币单位) شیلینگ (واحد پول انگلستان)
【先民】xiānmín 〈书〉①(古代的人民) مردم در ایام قدیم ②(古代的贤人) شخصیت‌های فاضل در ایام قدیم

【先母】xiānmǔ مادر مرحوم
【先期】xiānqī زودتر از وقت معین، از پیش:代表团的部分团员已～到达。بعضی اعضای هئیت نمایندگی زودتر از وقت معین رسیده بودند./候选人名单应～公布。فهرست کاندیداها باید از پیش اعلام شود.
【先前】xiānqián قبلا، پیش از این، سابق بر این، در گذشته:这孩子比～高多了。قد این بچه از سابق خیلی بلندتر شده است./～我们在一个学校上学。ما قبلا در یك مدرسه درس می‌خواندیم./～咱们村压根儿就没诊疗所。پیش از این در ده ما اصلا درمانگاهی نبود.
【先遣】xiānqiǎn از پیش‌فرستاده شده:～部队 واحدهای از پیش‌گسیل شده
【先驱】xiānqū پیش‌آهنگ، پیشرو، جلودار:革命的～ پیش آهنگ انقلاب
【先人】xiānrén ①(祖先)سلف، نیا، جد ②(专指已死的父亲)پدر مرحوم
【先人后己】xiān rén hòu jǐ منافع دیگران را بر منافع خویش مقدم داشتن
【先入为主】xiān rù wéi zhǔ اثرهای نخستین خوب نفوذ یافته‌اند؛ اولین اثرها نافذ هستند.
【先入之见】xiān rù zhī jiàn تصور قبلی، عقیدهٔ قبلی؛ تعصب
【先声】xiānshēng اولین نشانه‌ها، پیك، منادی:一七八九年的法国革命是十九世纪各国资产阶级革命的～。انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹منادی انقلاب‌های بورژوازی دیگر در قرن نوزدهم بود.
【先声夺人】xiānshēng duó rén ①(用大声势压倒对方)با نشان دادن قدرت خود بر حریف چیره شدن ②(抢先一步)پیشی جستن، تقدم یافتن، مقدم شدن
【先生】xiānsheng ①(老师)معلم، آموزگار:要做人民的～,先做人民的学生。کسیکه می‌خواهد معلم مردم شود باید اول در نزد مردم شاگردی کرده باشد. ②(尊称)آقا:总统～ آقای رئیس جمهور/女士们,～们 خانم‌ها وآقایان ③〈方〉(医生)پزشك، دکتر ④〈旧〉[多用于]:帐房～ حسابدار/算命～ فالگیر
【先世】xiānshì اسلاف، اجداد، نیاکان، پدران
【先室】xiānshì زن مرحوم، همسر مرحوم
【先手】xiānshǒu (شطرنج) در موقعیت مهاجم:棋～ یك حرکت مهاجم (در شطرنج)
【先天】xiāntiān ①(天生)ذاتی، خلقتی، مادرزادی:～性免疫 مصونیت ذاتی/～畸形 نقص خلقتی، دارای خلقت ناقص بودن/～不足 ذاتا کم یا ناکافی بودن/～性心脏病 بیماری قلبی مادر زادی ②〈哲〉(先验的)(فلسفه) ذاتی، فطری:人的知识不是～就有的,而是从实践中来的。دانش انسان فطری نیست بلکه اکتسابی است.
【先头】xiāntóu ①(位置在前的)در جلو، در پیش، سر بجلو، جلودار، پیش‌قراول، پیش‌آهنگ، واحدهای:～部队 رو به پیش/走在最～ جلوتر از دیگران راه رفتن/مقدم نظامی ②(时间在前的)قبلا، سابق بر این، در گذشته:你～没说过这事。این او قبلا دو بار 。她～已来过两次/موضوع را قبلا تذکر نداده‌اید. 一切结论产生于调查情况的末尾,而不是在它的～。/به اینجا آمده بود. نتیجه‌گیری بدون استثنا پس از تحقیقات بدست می‌آید نه پیش از آن.
【先下手为强】xiān xiàshǒu wéi qiáng کسی‌که اول حمله می‌کند، از تفوق وبرتری برخوردار است؛ ابتکار عمل را بدست گرفتن به معنی برتری ورجحان یافتن است.:～,后下手遭殃 کسی‌که اول حمله می‌کند، پیروز می‌شود، در حالیکه کسی‌که دیر حمله‌می‌کند، ناکام می‌گردد.
【先行】xiānxíng ①(走在前面的)جلوتر از دیگران راه رفتن، قبل از همه حرکت کردن:兵马未动,粮草～。غذا وعلوفه باید جلوتر از قشون واسب‌ها حرکت کند. ②(预先进行)قبلا، از پیش ابلاغ کردن، قبلا آگاه کردن:～通知 از پیش/新产品将在本市～试销。محصولات جدید را ابتدا بطور آزمایشی در آن شهر به فروش می‌رسانند.
【先行官】xiānxíngguān فرمانده واحدهای مقدم نظامی، پیش‌آهنگ:铁路运输是国民经济的～。حمل ونقل بوسیلهٔ راه آهن نقش پیش‌آهنگ را در اقتصاد ملی ایفاء می‌کند.
【先行者】xiānxíngzhě جلودار، پیشرو، پیش‌آهنگ:纪念伟大的革命～孙中山先生! از دکتر سون یاتسن پیش آهنگ انقلاب بزرگ چین یاد می‌کنیم.
【先兄】xiānxiōng برادر مرحوم
【先严】xiānyán پدر مرحوم
【先验】xiānyàn 〈哲〉 فرضیهٔ کانت آلمانی مبنی بر اینکه مقوله‌هائی مانند فضا، زمان، مکان، علت، معلول همه باز تابی نیست از موجودیت عینی بلکه چیزی فطری از عقل انسان است (a priori) /～论 (فلسفهٔ کانت) اپری‌آریسم
【先意承志】xiān yì chéng zhì به مقصود کسی پی بردن وبعد چاپلوسی کردن
【先斩后奏】xiān zhǎn hòu zòu اول جنایتکار را اعدام کردن وسپس قضیه را به امپراطور گزارش دادن ــ کنایه از اول عمل کردن وسپس گزارش دادن
【先兆】xiānzhào فال، نشانه، خبر، علامت:地震的～ علائم ونشانه‌های یك زلزلهٔ قریب الوقوع/不祥的～ فالهای بد، شگون بد/～流产 سقط جنین بد شگون
【先哲】xiānzhé متفکر بزرگ زمان گذشته، دانشمند، حکیم، خردمند
【先知】xiānzhī ①(比一般人知道得早的人)اهل بصیرت ②〈宗〉پیغمبر
【先知先觉】xiānzhī-xiānjué ①(比一般人更早具有远见觉悟的人)اهل بصیرت ②(具有先知的禀赋)دارای بصیرت ودوراندیشی پیغمبر
【先祖】xiānzǔ نیاکان مرحوم

纤 xiān خرد، ریز

另见 qiàn
【纤长】xiāncháng نازك وکشیده:～的手指 انگشت‌های نازك وکشیده
【纤尘】xiānchén ذرات گرد وغبار:清无～ تمیز وفاقد گرد وغبار

بودن

【纤度】xiāndù 〈纺〉 نمرهٔ الیاف، اندازه

【纤毛】xiānmáo 〈生〉 مویچه، تاژك، موی ذره بینی : ~运动 حرکت موئی

【纤毛虫】xiānmáochóng 〈动〉 یکی از موجودات ریز آبی که در مواد آبی تجزیه شده ودر آب‌های راکد یافت می‌شود

【纤美】xiānměi ظریف وزیبا

【纤密】xiānmì خرد و ریز

【纤巧】xiānqiǎo ریز و ظریف

【纤柔】xiānróu ریز و نازك و نرم

【纤弱】xiānruò باریك اندام و ضعیف

【纤手】xiānshǒu دست‌های نازك و نرم دختر

【纤瘦】xiānshòu باریك اندام و ضعیف

【纤微】xiānwēi کوچك و خفیف

【纤维】xiānwéi الیاف : 天然~ الیاف طبیعی /合成~ الیاف مصنوعی /人造~ الیاف ترکیبی /~长度 طول الیاف /~板 تختهٔ فیبر، ورقهٔ فیبر /~蛋白〈生化〉 فیبرین /~蛋白原〈生化〉 فیبرینوژن، مادهٔ بوجود آورندهٔ فیبرین خون /~瘤〈医〉 غده خوش خیمی که قسمت اعظم آن از بافت لیفی ساخته شده است، آماس لیفی. /~束〈化纤〉 پس ماندهٔ الیاف /~植物 گیاه فیبر، گیاه الیاف دار /~ کتان یا شاهدانه

【纤维素】xiānwéisù 〈化〉 (شیمی) سلولز : ~分解菌 باکتری تجزیهٔ سلولز

【纤悉无遗】xiānxī wú yí ذره‌ای هم نیفتادن 又称"纤屑无遗"

【纤细】xiānxì بسیار نازك، ریز، باریك : ~的头发 موهای نازك /~的游丝 لعاب عنکبوت بسیار کوچك وریز

【纤小】xiānxiǎo ریز، خرد

【纤秀】xiānxiù ریز وزیبا

氙 xiān 〈化〉 (Xe) (شیمی) گزنون (نوعی گاز بی‌اثر)

【氙气灯】xiānqìdēng چراغ گزنونی، لامپ گازی

籼 xiān

【籼稻】xiāndào برنج زود رس وبدون خاصیت چسبندگی

【籼米】xiānmǐ دانهٔ برنج زودرس وبدون خاصیت چسبندگی

莶 xiān 见"豨莶"xīxiān

掀 xiān (سر پوش و...) بلند کردن، برداشتن : ~门帘 پردهٔ در را بالا بردن /~开窗帘往外张望 پردهٔ پنجره را کنار زدن وبه بیرون نگاه کردن. /~掉盖子 سر پوش را بر داشتن /把对手~翻在地 تعادل حریف را بر هم زدن واو را به زمین انداختن / 在两国关系史上~开了新的一页。 فصل جدیدی را در تاریخ مناسبات دو کشور گشودن

【掀动】xiāndòng بر داشتن، به حرکت در آوردن : 夜风~着绿色的窗帘。 نسیم شبانگاه پردهٔ سبز پنجره را به حرکت درآورد.

【掀起】xiānqǐ ①(揭) بلند کردن، برداشتن : ~面纱 حجاب را برداشتن ②(涌起) متلاطم ساختن : 大海~了巨浪。 موج های بزرگ دریا را متلاطم ساخت. ③(大规模地兴起) به (نهضت) وجود آوردن : ~劳动竞赛的新高潮 مسابقه جهت پیش برد کار را به اوج رساندن

【掀腾】xiānténg به حرکت در آوردن

【掀天揭地】xiān tiān jiē dì با حرکت بهمن مانند یا دارای اثرهای دیریا

锨 xiān بیل

跹 xiān 见"翩跹"piānxiān

酰 xiān 〈化〉 (شیمی) ریشهٔ اسید آلی با حذف عامل هیدروکسیل

鲜 xiān ①(新鲜) تازه : ~奶 شیر تازه /~蘑 قارچ تازه ②(鲜明) روشن، دارای رنگ روشن : 这块布颜色太~。 رنگ این پارچه بسیار روشن است. ③(鲜美) لذیذ، خوشمزه : 这汤真~。 این سوپ بسیار لذیذ است. ④(鲜美的食物) خوراك لذیذ : 时~ خوراك لذیذ مناسب با فصل ⑤(特指鱼虾等水产食物) خوراك دریائی : 海~ خوراك دریائی

另见 xiǎn

【鲜卑】Xiānbēi «شیان بی» ــ نام یکی از ملیت‌های کهن در چین

【鲜红】xiānhóng سرخ روشن : ~的旗子 پرچم سرخ روشن

【鲜花】xiānhuā گل‌های تازه، گل‌ها

【鲜活】xiānhuó روشن و زنده

【鲜活】xiānhuo ①(鱼或花新鲜而有生气) (ماهی یا گل) تازه و پررنگ ②(色彩) تازه و زنده

【鲜货】xiānhuò ①(新鲜水果或蔬菜) میوه یا سبزی‌های تازه ②(新鲜的鱼虾) خوراك‌های تازه دریائی(مانند ماهی و میگو)

【鲜洁】xiānjié تازه و تمیز

【鲜绿】xiānlǜ سبز روشن

【鲜美】xiānměi لذیذ، خوشمزه، خوش طعم

【鲜明】xiānmíng ①(颜色明亮) روشن (در مورد رنگ) : 色彩~ برنگ روشن، دارای رنگ روشن ②(分明而不含糊) واضح، روشن، مشخص، صریح : ~的对照 اختلاف ومغایرت /~的节奏 ضربات موزون، قوی و شدید /主题~ سوژهٔ فاحش /富有~的地方特色 روشن و مشخص داشتن. به جهت داشتن سلیقهٔ محلی مشخص بودن

【鲜嫩】xiānnèn تازه و نازك

【鲜浓】xiānnóng تازه و پررنگ

【鲜皮】xiānpí 〈皮革〉 پوست تازه گاو وگوسفند و...

【鲜润】xiānrùn تازه و بالطافت

【鲜甜】xiāntián تازه و شیرین

【鲜血】xiānxuè خون : 用~凝成的战斗友谊 دوستی رزمنده‌ای که‌با خون قوام یافته است /用~换来的教训 تجربهٔ خونین

【鲜妍】xiānyán خوش رنگ

【鲜艳】xiānyàn دارای رنگ روشن، خوش رنگ : 颜色~ خوش رنگ /~夺目 زیبا وپرجلوه /穿着~的民族服装 لباس‌های رنگ

ملی خوش رنگ پوشیدن

【鲜于】Xiānyú 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

xián

闲 xián ①(空闲) فارغ، آزاد، بیکار، غیر مشغول : 不~ خواهان فراغت و / 不吃~饭 از بیکاری خود داری کردن 住 / 今天她不得~。 او امروز وقت آزاد ندارد. / بیکاری نبودن ②(搁置起来不使用) ~: اشغال نشده، خالی، بدون مستأجر 房 اطاق خالی، اطاق بدون استفاده / 别让机器~着! نگذارید دستگاه بی‌کار و بدون استفاده بماند. /没有一辆车~着。 همهٔ وسایل نقلیه مورد استفاده قرار دارند.

【闲白】xiánbái حرف‌های بیهوده که با موضوع اصلی ربطی نداشته باشد

【闲步】xiánbù گردش‌کردن، پرسه زدن

【闲常】xiáncháng 〈方〉 معمولا، در روزهای عادی

【闲扯】xiánchě گپ زدن، از هر دری صحبت کردن

【闲打牙】xiándǎyá 〈方〉 گپ زدن

【闲荡】xiándàng آواره شدن، ولگردی کردن، ول گشتن، بی مقصد راه رفتن

【闲房】xiánfáng اطاق‌های خالی

【闲工夫】xiángōngfu وقت فراغت، وقت آزاد

【闲官】xiánguān مامور دولتی‌که کار زیاد نداشته باشد

【闲逛】xiánguàng ولگردی کردن، آواره شدن، پرسه زدن

【闲话】xiánhuà ①(与正事无关的话) حرف‌های مفت، حرف‌های هرزه و بیهوده : ~少说，书归正传。 تا همین جا حرف‌مفت بس است، به مطلب اصلی بر می‌گردیم. ②(不满意的话) شکایت، گله، هرزگوئی : 别让人说咱们的~。 ما نباید اسباب شکایت دیگران را فراهم سازیم. /她可不爱说人~ او سخن‌چینی را دوست ندارد. ③〈书〉(闲谈) گپ زدن، از هر دری صحبت کردن : ~当年 دربارهٔ روزگاران گذشته صحبت کردن

【闲寂】xiánjì وسیع و متروك و آرام

【闲居】xiánjū در خانه بیکار نشستن

【闲空】xiánkòng وقت آزاد، وقت فراغت، وقت بیکاری

【闲聊】xiánliáo گپ زدن

【闲磨牙】xiánmóyá وراجی کردن، حرف‌های بیهوده زدن

【闲气】xiánqì سر موضوع جزئی عصبانی شدن : 我可没功夫生这份儿~。 گرفتار تر از آنم که بر سر چنین چیز بی‌اهمیتی اوقاتم تلخ شود.

【闲弃】xiánqì (اطاق) خالی وبی‌استفاده مانده

【闲钱】xiánqián 〈口〉 پول مازاد بر احتیاج فوری : 我可没有~来买这种没有用的东西。 پول اضافه ندارم که این چیزهای بی‌فایده را بخرم.

【闲情逸致】xiánqíng-yìzhì فراغت وآزادی خاطر برای عیش ونوش

【闲人】xiánrén ①(无事的人) آدم بیکار، آدم تنبل وبیکار : 现在正是农忙季节，村里一个~也没有。 حالا فصل پرکاری در کشاورزی است وهیچ کس در دهکدهٔ ما بیکار نیست. ②(无关的人) اشخاص نامربوط : ~免进。 ورود ممنوع است مگر برای کار.

【闲散】xiánsǎn ①(空闲而无拘束) بیکار وآسوده خاطر : 过着~的生活 زندگی همراه با بیکاری وآسودگی خاطر داشتن / ~几天 برای چند روز بیکار وآسوده خاطر بودن ②(未加使用的) بلا استفاده، بکار نزده، بکار نرفته : ~资金 سرمایهٔ بدون استفاده / ~土地 زمین عاطل، زمین بایر / ~人员 آدم عاطل و باطل

【闲时】xiánshí وقت فراغت، وقت بیکاری

【闲事】xiánshì ①(跟自己无关的事) کاریکه به آدم ربطی نداشته باشد، کار نامربوط، کار دیگران : 爱管~ دخالت در کار دیگران را دوست داشتن / 别管~! این کار به تو چه ربطی دارد؟ ②(不重要的小事) کار کوچك، کاری اهمیت

【闲适】xiánshì فارغ وآسوده : ~的生活 زندگی فارغ وآسوده / ~的心情 راحتی وآسودگی خاطر

【闲书】xiánshū خواندنی‌های سبك وشادی آفرین، کتابهای فرح‌بخش

【闲谈】xiántán گپ زدن، از هر دری صحبت کردن

【闲玩】xiánwán در وقت فراغت تفریح کردن

【闲文】xiánwén عباراتی که با موضوع اصلی مقاله ربطی نداشته باشد

【闲暇】xiánxiá بیکاری، فراغت، آسودگی خاطر

【闲心】xiánxīn آسودگی خاطر : 我根本没有~管这种事。 من اصلا حال ندارم که به چنین کارهائی بپردازم.

【闲言碎语】xián yán suì yǔ ①(与正事无关的话) حرف‌های نامربوط ②(没有根据的话) حرف‌های بی‌پایه

【闲游】xiányóu دروقت بیکاری گردش‌کردن، پرسه زدن

【闲杂】xiánzá بدون وظایف معین : ~人员 افراد بدون وظایف معین، پرسنل متفرقه

【闲杂儿】xiánzár 〈方〉 ①(与正事无关的话) حرف‌های مفت ②(闲事) کارهای‌کوچك وبی‌اهمیت

【闲置】xiánzhì (چیزی را) بی استفاده گذاشتن، کنار گذاشتن : ~的机器 دستگاه‌های بلا استفاده مانده

贤 xián ①(有德行的) دارای اخلاق پسندیده، با فضیلت، آدم با فضیلت ولایق ②(有德行的人) دارای محسنات اخلاق : 任人唯~ مردم را بر حسب فضیلت شایسته وخوش اخلاق پست خود را به شخص / 让~ وشایستگی آنها به کار گماشتن ③〈敬〉[旧时用于平辈或晚辈] شایسته تر ویا فضیلت تر واگذار کردن : ~弟 برادر شایستهٔ من، برادر خوبم

【贤达】xiándá شخص با فضیلت ولایق، آدم شایسته : 社会~ افراد شایسته ولایق در جامعه

【贤德】xiándé اخلاق پسندیده، فضیلت‌های اخلاقی

【贤惠】xiánhuì (زن) دارای فضیلت اخلاقی

【贤良】xiánliáng (مرد) لایق وشایسته، بافضیلت

【贤路】xiánlù 〈书〉 فرصت برای استخدام شخص فاضل : 广开~ فرصت‌های فراوان برای استخدام افراد فاضل وشایسته / 堵塞~ راه استخدام افراد فاضل وشایسته فراهم آوردن

را مسدود كردن

【贤明】xiánmíng عاقل ولايق، خردمندو توانا

【贤能】xiánnéng صاحب فضيلت وتوانائی

【贤妻良母】xiánqī liángmǔ زن با فضيلت ومادر مهربان(برای شوهر وفرزندانش)

【贤人】xiánrén صاحب فضيلت، شخص شايسته وقابل احترام

【贤淑】xiánshū (در مورد زن) دارای فضيلت واخلاق پسنديده

【贤哲】xiánzhé شخص دانا ولايق، شخص دانا و زيرك

弦 xián ①(弓弦) زه كمان ②(琴弦) زه ساز موسيقی، سيم ساز موسيقی ③〈方〉(发条) فنر(ساعت و...) ④〈数〉(رياضی) وتر ⑤〈数〉(رياضی) وتر مثلث قائم الزاويه

【弦歌】xiángē آوازی كه همراه باموسيقی ساز زهی خوانده می‌شود

【弦脉】xiánmài 〈中医〉(طب چينی) نبض تند وپرتشنج

【弦索】xiánsuǒ اسم عمومی برای انواع سازهای زهی در قديم

【弦外之音】xián wài zhī yīn صدای فرعی يك پردهٔ موسيقی كه بالاتر از صدای اصلی آن بگوش رسد، مطلبی در زير لفافه

【弦乐队】xiányuèduì اركستر سازهای سيمی

【弦乐器】xiányuèqì ساز سيمی

【弦子】xiánzi 〈乐〉 نوعی ساز سه تار كه با ضربه نوك انگشت يا ناخن نواخته می‌شود

涎 xián آب دهان

【涎沫】xiánmò 〈方〉 آب دهان

【涎皮赖脸】xiánpí-làiliǎn پر رو و نفرت انگيز، بی‌شرم و زننده

【涎水】xiánshuǐ 〈方〉 آب دهان

咸 xián ①(象盐的味道) شور، دارای نمك زياد: ~鱼 ماهی نمك زده /~蛋 تخم مرغ(يا اردك) نمك زده /菜太~了。 اين خورش بسيار شور است. ②〈书〉(全) همه: ~受其益。 همه از آن بهره مندند.

【咸菜】xiáncài سبزيجات نمك زده، سبزيجات نمك سود

【咸肉】xiánròu گوشت نمك زدهٔ پهلو يا پشت خوك

【咸水】xiánshuǐ آب شور: ~湖 درياچهٔ آب شور /~鱼 ماهی آب شور/~歌 آوازی‌كه مردم قايق نشين می‌خوانند

【咸丝丝】xiánsīsī قدری شور

【咸盐】xiányán 〈方〉 نمك

娴 xián 〈书〉①(文雅) مهذب، مؤدب ②(熟练) ماهر، زبردست، استاد، كاردان: ~于辞令 دارای استعداد ذاتی در فصاحت وبلاغت، دارای موهبت فصاحت وبلاغت

【娴静】xiánjìng مؤدب ومهذب

【娴淑】xiánshū مؤدب ومهربان

【娴熟】xiánshú ماهر، زبردست، استاد: 弓马~ در تير اندازی واسب سواری ماهر بودن/~的技巧 مهارت كامل /她在平衡木上动作~。 او مهارت كامل خود را در حركاتش روی ميلهٔ تعادل نشان داد.

【娴习】xiánxí آشنا بودن

【娴雅】xiányǎ (زن) مهذب، مؤدب، با لطافت

舷 xián كنار يا لبهٔ كشتی: 左~ سمت چپ كشتی /右~ سمت راست كشتی

【舷边】xiánbiān لبهٔ بالائی ديوار كشتی

【舷窗】xiánchuāng روزنهٔ كشتی

【舷梯】xiántī ①(飞机舷梯) نردبان موقت هواپيما ②(轮船舷梯) نردبان كشتی

衔 xián ①(用嘴含) نگهداشتن در دهان: 着烟斗~ چپق را بين دندانها نگهداشتن /燕子~泥筑窠。 پرستوها ذرات خاك را با نوك خود نگه ميدارند و می‌برند تا لانه بسازند. ②(怀在心里) در دل نگهداشتن، پروراندن: ~恨 دشمنی پروراندن ③(级别) مقام، مرتبه، عنوان: 大使~常驻代表 نماينده دائمی دارای مرتبهٔ سفير /公使~参赞 رای‌زن بارتبهٔ وزيرمختار

【衔环结草】xián huán jié cǎo 见"结草衔环"

【衔接】xiánjiē وصل كردن، ربط دادن، پيوند دادن: 大桥把两条公路~起来。 پل دو جادهٔ شوسه را بهم وصل كرده است. /使计划互相~ برنامه ها را بهم ربط دادن

【衔铁】xiántiě 〈电〉(برق) آرميچر، آرماتور

【衔头】xiántóu عنوان، لقب

【衔尾】xiánwěi وصل بودن قسمت جلويی با قسمت عقبی

【衔冤】xiányuān از ديدن بی انصافی احساس خفقان به آدمی دست دادن، از ديدن بی عدالتی بغض در گلو آوردن

挦 xián كندن، بيرون كشيدن: ~鸡毛 پرهای جوجه را كندن يا كشيدن

鹇 xián 见"白鹇"báixián

痫 xián 〈医〉(طب) صرع، غش

嫌 xián ①(嫌疑) سوء ظن، بد گمانی: 避~ از بد گمانی اجتناب ورزيدن /特~ عامل مورد سوء ظن دشمن ②(嫌怨) سوء نيت، بد خواهی، خبث طينت: 挟~报复 با سوء نيت بر سر كسی تلافی در آوردن/前~尽释。 سوء نيت‌ها وبدخواهی‌های گذشته همه از بين رفته است. ③(厌恶) نفرت داشتن، دوست نداشتن، بيزار بودن، گله داشتن: ~麻烦 قبول زحمت را دوست نداشتن، از قبول زحمت بيزار بودن /大家都~他脾气太急。 بسبب تندخويی‌اش هيچكس 或 همه از تندخويی او بدشان می‌آيد. /你不~我们在这里抽烟吧? به سيگار كشيدن ما در اينجا ايرادی داريد؟ /只要是革命工作他从不~多。 تا زمانيكه كار انقلابی است، هرگز از زيادی آن گله ندارد. /这文章内容不错，只是文字略~罗嗦。 اين مقاله از جهت محتوا خوب است ولی پر از واژگان زيادی است.

【嫌猜】xiáncāi سوءظن، بدگمانی

【嫌烦】xiánfán بيزار بودن، نفرت داشتن

【嫌肥挑瘦】xián féi tiāo shòu 见"挑肥拣瘦"tiāoféi-jiǎnshòu

【嫌忌】xiánjì 〈书〉 سوءظن داشتن و حسد بردن

【嫌气细菌】xiánqì xìjūn باكتری بی‌هوازی

【嫌弃】xiánqì (از كسی) نفرت داشتن وكناره‌گيری كردن،با

ازرفقائیکه سردی برخورد کردن: 不要～犯过错误的同志。 اشتباه کرده‌اند نفرت نداشته باشیدو از آنان کناره نگیرید.

【嫌恶】xiánwù متنفر بودن، مکروه شمردن

【嫌隙】xiánxì بیزاری، نفرت(در اثر عدم رضایت یاسوءظن): 从此两个好友之间产生了～。 از آن ببعد بین آن دو دوست نفرت وبیزاری پیدا شد.

【嫌厌】xiányàn بیزار بودن

【嫌疑】xiányí سوءظن، بدگمانی: 有间谍～ بخاطر جاسوسی آدم مشکوک، آدم مورد سوءظن 犯/～ مورد سوءظن قرار گرفتن /～分子 عنصر مورد سوءظن

【嫌怨】xiányuàn رنجش، انزجار، دشمنی

xiǎn

冼 Xiǎn 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

险 xiǎn ①(险要) محلی که عبور از آن دشوار باشد، در موضع قابل مدافعه قرار نگرفتن، از لحاظ استراتژی قابل مدافعه 天～: گذرگاه باریك، گردنه 无～可守/ مانع عبور طبیعی / با خطر روبه روشدن ～遇: خطر، ریسك، تنگنا ②(危险) نبودن ریسك کردن، خود را به مخاطره 冒～/ از خطر نجات یافتن 脱～ شریر، بدخواه، ③(狠毒) خطر را از بین بردن 排～/ انداختن : خیلی نزدیك به ④(险些) شریر، بدخواه 阴～: بدکار، کینه‌توز با چه مرگ 好～/ از مرگ حتمی نجات یافتن 遭不幸～哪 چطور از مرگ حتمی جستیم! 或 حتمی‌ای رو برو شدیم!

【险隘】xiǎn'ài گذرگاه استراتژیك

【险毒】xiǎndú بدخواه،بدنیت،شریر

【险恶】xiǎn'è ①(凶险可怕) خطرناك، مخاطره‌آمیز، بدشگون: 病情～ بشدت بیمار بودن/ 处境～ در وضع خطرناکی قرار داشتن ②(阴险) سوء ～的用心: شریر، بدخواه، بدطینت، بد سرشت، بد نیت، خبث طینت

【险厄】xiǎn'è 〈书〉①(险要的地方) جای خطرناك ولی خطرناك، مخاطره‌آمیز ②(险恶) دارای اهمیت استراتژیك

【险峰】xiǎnfēng قله مرتفع وخطرناك

【险工】xiǎngōng بخش خطرناك از یك کار ساختمانی(مانند سد یا آب بند)

【险固】xiǎngù 〈书〉 دارای موقعیت استراتژیك ومحکم

【险关】xiǎnguān گذرگاه استراتژیك

【险境】xiǎnjìng وضع خطرناك: 脱离～ از وضع خطرناك نجات یافتن

【险绝】xiǎnjué بسیار خطرناك

【险峻】xiǎnjùn سراشیب وخطرناك

【险僻】xiǎnpì (جاده) بسیار خطرناك ودور افتاده

【险情】xiǎnqíng خطریکه در کار ساختمانی پیش می‌آید، وضع خطرناکی در سد 大坝出现～。: وضعیت خطرناك خطری در تونل را از بین بردن 排除隧道中～/پیش آمد.

【险区】xiǎnqū حوزه خطرناك

【险胜】xiǎnshèng با اختلاف بسیار کم در امتیاز، بازی را بردن: با امتیاز نزدیك ۲۰ به ۱۹ بازی را بردن 以二十比十九～

【险滩】xiǎntān پایاب خطرناك(در رودخانه)

【险些】xiǎnxiē خیلی نزدیك بودکه: 小孩～掉到水里 خیلی نزدیك بود که بچه در آب بیفتد. 她～被敌人抓住。/خیلی نزدیك بود که او بدست دشمن بیفتد.

【险要】xiǎnyào دارای موقعیت استراتژیك ودشوار برای عبور: 地势～。 این زمین موقعیت استراتژیك دارد، عبور از آن دشوار است.

【险诈】xiǎnzhà شریر وحیله‌گر

【险兆】xiǎnzhào نشانه خطرناك

【险症】xiǎnzhèng مرض خطرناك

【险阻】xiǎnzǔ (در مورد راهها) خطرناك ومشکل برای عبور: 崎岖～的山路 یك راه کوهستانی خطرناك ومشکل برای گذر/不畏艰难～ از خطرها ومشکلات نهراسیدن

显 xiǎn ①(明显) بارز، روشن، آشکار، ظاهر، پیدا، معلوم: 药的效果还不～。 اثر دارو هنوز روشن وآشکار نیست. ②(显示) آشکار کردن، نشان دادن، نمودن: 深色衣服不～脏。 لباس‌های تیره چرك را نشان نمی‌دهد. ③(有名声有地位的) ممتاز وبا نفوذ، مشهور وعالی رتبه

【显摆】xiǎnbai 〈方〉 خودنمایی‌کردن، حسن خود را نمایان ساختن، جلوه نمودن 又作"显白"

【显达】xiǎndá ممتاز وبا نفوذ

【显得】xiǎnde به نظر رسیدن، به نظر آمدن، جلوه کردن: 他～有点紧张。 او قدری دست پاچه به نظر می‌رسید/屋子这么布置,～宽敞多了。 اطاق با این تزئینات بمراتب وسیع‌تر جلوه می‌کند.

【显而易见】xiǎn ér yì jiàn آشکارا، واضح، بدیهی است که...

【显怀】xiǎnhuái نمودار شدن بارداری زن

【显宦】xiǎnhuàn مأمور دولتی والا مقام وقدرتمند

【显贵】xiǎnguì ①(做大官) مأمور عالی‌رتبه شدن ②(做大官的人) مأمور عالی‌رتبه

【显赫】xiǎnhè نامدار، پرفروغ، مجلل، با شکوه: ～的战功 فتح‌های نمایان وبا شکوه/声势～ تأثیر نیرومند داشتن

【显赫一时】xiǎnhè yī shí زمانی قدرتمند بودن: ～的殖民帝国 امپراطوری استعماری که زمانی‌قدرتمند بود

【显花植物】xiǎnhuā zhíwù گیاه گلدار

【显见】xiǎnjiàn آشکار، بدیهی، معلوم: ～的理由 دلیل آشکار

【显亮】xiǎnliàng روشن وچشم‌گیر

【显灵】xiǎnlíng (روح، جن و...) حاضر شدن یا قدرت خود را ظاهر ساختن

【显露】xiǎnlù پدیدار شدن، نمایان شدن، مرئی شدن، آشکار شدن: 他脸上～出高兴的神色。 آثار خوشوقتی روی چهره‌اش پدیدار بود./他嘴边～出亲切的笑容。 خنده صمیمانه‌ای در گوشه لبش دیده شد./～自己的才能 توانائی واستعداد خود را نشان دادن./这一重大发现的深刻影响正在各个学术领域～出来。 این کشف مهم تأثیر عمیق خود را در حوزه‌های

گوناگون آکادمیك می‌گسترد.

【显明】xiǎnmíng آشکار، نمایان، بدیهی، معلوم: ~的道理 دلیل نمایان / ~的对照 اختلاف فاحش، مغایرت فراوان وحاد / ~的特点 ویژگی‌های مشخص وآشکار

【显能】xiǎnnéng استعداد خود را نشان دادن

【显派】xiǎnpai 〈方〉 جلوه‌گری وخود نمایی

【显然】xiǎnrán روشن، بدیهی، واضح، آشکار: 这~是另一码事。 بدیهی است‌که این موضوع جداگانه ایست. / 这两个城市的气候~不同了。 اختلاف هوا در این دو شهر واضح است. / 他~忘了这件事。 پیداست که موضوع را فراموش کرده است. / 很~, 这么大的工程只有靠集体的力量才能完成。 بدیهی است که پروژه بدین بزرگی را فقط از طریق کوشش دسته‌جمعی میتوان به اتمام رسانید.

【显色染料】xiǎnsè rǎnliào 〈化〉 (شیمی) رنگ ظاهرکننده

【显山露水】xiǎn shān lù shuǐ 〈方〉 خودنمایی‌کردن، توجه دیگران را به خود جلب کردن

【显身手】xiǎn shēnshǒu استعداد یا مهارت خود را نشان دادن

【显圣】xiǎnshèng (در مورد روح آدم مقدس) حاضر شدن یا قدرت خود را نشان دادن

【显示】xiǎnshì ①(明显地表示) نشان دادن، نمایان ساختن، آشکار کردن، پدید آوردن: ~力量 نیروی خود را نشان دادن / 这些文物~出中国古代劳动人民的智慧。 این آثار فرهنگی نشان دهندهٔ هوش و زیرکی عالی مردم زحمتکش دوران باستان است. / 这座水库在战胜自然灾害中~了巨大威力。 این مخزن آب قدرت عظیم خود را در غلبه بر آفات طبیعی این مخزن آب در برابر آسیب های طبیعی قدرتمندو استوار ایستاده است. 或 این مخزن آب در برابر آسیب های طبیعی قدرتمندو استوار ایستاده است. / ~自己的优点 محاسن خود را جلوه دادن، برتریهای خود را نشان دادن ②〈石油〉 (نفت) نشانه: 石油~ نشانهٔ وجود نفت / 地面~ نشانه‌های سطح زمین

【显微胶片】xiǎnwēi jiāopiàn میکروفیلم، میکروفیش

【显微镜】xiǎnwēijìng میکروسکوپ: 电子~ میکروسکوپ الکترونیك

【显微术】xiǎnwēishù 〈物〉 (فیزیك) میکروسکوپی

【显微阅读机】xiǎnwēi yuèdújī دستگاه مخصوص خواندن میکروفیلم

【显微照片】xiǎnwēi zhàopiàn میکروگراف

【显微照相术】xiǎnwēi zhàoxiàngshù ①(显微摄影) میکروفوتوگرافی ②(显微照相绘图) میکروگرافی

【显现】xiǎnxiàn آشکارکردن، فاش‌کردن، نشان دادن، نمودن، نمایان کردن: 雾气逐渐消失, 重叠的山峦一层一层地~出来。 چون مه بتدریج محوشد، سلسلهٔ کوهها یکی پس از دیگری نمایان شدند.

【显象管】xiǎnxiàngguǎn 〈电子〉 لامپ عکس، کنیسکوپ

【显效】xiǎnxiào ①(显示效果) نتیجهٔ کاری را نشان دادن ②(明显的效果) نتیجهٔ چشم‌گیر کاری

【显形】xiǎnxíng (در مورد افراد بدنیت) چهرهٔ واقعی خود را آشکار ساختن

【显性】xiǎnxìng 〈生〉 (بیولوژی) غلبه، برجستگی: ~性状 صفت غالب و برجسته

【显眼】xiǎnyǎn نمایان، جاذب، جلوه: 把布告贴在~的地方 اعلان را در جای نمایانی چسباندن / 穿得太~ لباس پرجلوه پوشیدن

【显要】xiǎnyào ①(官职高而权柄大) قدرتمند و با نفوذ ②(有权势的人) شخص مهم، شخص با نفوذ

【显影】xiǎnyǐng 〈摄〉 ظاهر کردن: ~机 دستگاه ظهور فیلم / ~纸 کاغذ ظهور فیلم / ~盘 طشت ظهور فیلم / ~剂 دوای ظهور فیلم

【显著】xiǎnzhù قابل ملاحظه، قابل توّجه، قابل ذکر، عالی، شایان: 收效~ نتایج قابل ملاحظه دادن / 有~的进步 به پیشرفت‌های قابل توجه بدست آوردن / 取得~的成就 موفقیت های شایان توجه دست یافتن / ~的特征 ویژگی‌های برجسته / 各报均以~地位刊载了这条消息。 این خبر در همهٔ روزنامه ها بطور برجسته بچاپ رسید.

【显字管】xiǎnzìguǎn 〈电子〉 لامپ مخصوص نمایان کردن خط

铣 xiān
另见 xǐ

【铣铁】xiāntiě 〈冶〉 چدن

跣 xiǎn 〈书〉 پابرهنه: ~足 پابرهنه

鲜 xiǎn کم، کمیاب: ~见 بندرت دیده شده، کم پیدا شده
另见 xiān

藓 xiǎn 〈植〉 گیاه خزه

xiàn

见 xiàn ظاهر شدن،نمایان شدن 参见"图穷匕首见" tú qióng bǐ shǒu xiàn
另见 jiàn

苋 xiàn "Amaranth" نوعی گیاه بنام

【苋菜】xiàncài "Three-coloured amaranth" نوعی گیاه بنام

县 xiàn شهرستان

【县城】xiànchéng مرکز شهرستان

【县份】xiànfèn [不和专名连用] شهرستان: 我们那儿是个小~。 شهرستان ما کوچك است.

【县令】xiànlìng فرماندار شهرستان در قدیم 俗称"县太爷"

【县委】xiànwěi کمیتهٔ حزبی شهرستان

【县长】xiànzhǎng فرماندار شهرستان، رئیس شهرستان

【县知事】xiànzhīshì خطاب به فرماندار شهرستان در اوایل تأسیس جمهوری چین

【县志】xiànzhì تاریخچهٔ شهرستان، وقایع سالانهٔ شهرستان

现 xiàn ①(现在) اکنون، کنونی، موجود، جاری: ~阶段

派张先生前往你处接~/مرحلهٔ کنونی/شرایط موجود 况~ اکنون ما آقای«جان» را اعزام می‌کنیم تا با شما تماس بگیرد. 洽。②(当时;即席) بداهة، فی‌المجلس ارتجالی، سردستی: ~烤的 烧饼/ نان هان کنجدی تازه از تنور در آمده 这点技术也是在工作中~学的。این مهارتی را که دارم در هنگام کار یاد گرفته ام./他在诗歌晚会上~编了一首诗。او درشب شعر بداهة این شعر را گفت. ③(当时拿出来的) آماده،نقد، موجود: ~货 کالای آماده و موجود/~钱 پول نقد ④(现款) پول نقد/有~ 付 نقد: پول نقد پرداختن، نقدی پرداختن ⑤(显露) هویدا شدن، نمایان شدن، آشکار شدن: 她脸上~出一丝笑容。لبخند ضعیفی بر لبهایش نقش بست.

【现案】 xiàn'àn پروندهٔ اخیر (در مقابل پروندهٔ کهنه)

【现场】 xiànchǎng ①(肇事地点) محل (اتفاق حادثه): 作案~ محل (وقوع جرم یا حادثه)/保护~ محل وقوع جرم را دست نخورده حفظ کردن ②(工作地点) محل کار، جا: 工作~ محل کار/~表演 نمایش در محل/试验~ میدان آزمایش/~会议 جلسه در محل/~采访 رپورتاژ در محل، گزارش دادن در محل/~勘验 بازرسی از محل وقوع جرم یا حادثه/~指导 راهنمایی درمحل/ تشکیل یافته در محل

【现成】 xiànchéng آماده، حاضر: ~衣服 لباس‌های آماده/买~的 هرآنچه آماده است یا آماده شده بدست خریدن/吃~ دیگران را خوردن/~的答案 جواب آمادهٔ سئوالات

【现成饭】 xiànchéngfàn غذای آماده بر سر سفره، محصولی که بدون کار و زحمت بدست آمده است: 吃~ نه بیل زدن نه پایه، انگور خوردن به سایه، بدون کار و زحمت غذای آماده خوردن

【现成话】 xiànchénghuà حرف‌های بی‌خود و قلمبه و سلمبهٔ تماشاچی یا شخص ثالث: ~倒好说。برای تماشاچی حرف‌های قلمبه و سلمبه زدن آسان است.

【现丑】 xiànchǒu بی‌آبرو شدن

【现存】 xiàncún موجود: ~的手稿 نسخه‌های خطی موجود/~的社会制度 نظام اجتماعی موجود/~物资 کالاها و مواد موجود

【现代】 xiàndài دوران جدید، دورهٔ معاصر، عصر جدید: ~交通工具 وسائل نقلیهٔ مدرن/~农业 کشاورزی مدرنیزه، کشاورزی مدرن/~作家 نویسندهٔ معاصر، نویسندهٔ جدید/~派 مکتب نوگرایان، مکتب جدید، سوژهٔ معاصر/~题材 مطلب جدید/~语言 زبان معاصر/~史 تاریخ معاصر/متجددان

【现代化】 xiàndàihuà مدرنیزه کردن: ~企业 مؤسسهٔ مدرنیزه/~设备 تجهیزات مدرنیزه شده/使军队~ ارتش را مدرنیزه کردن/实现四个~ تحقق مدرنیزاسیون در چهار زمینهٔ کشاورزی، صنعت، دفاع ملی وعلم وتکنولوژی

【现地作业】 xiàndì zuòyè 〈军〉 تمرین نظامی زمینی(یا محلی)

【现而今】 xiàn'érjīn 〈方〉 حالا، اکنون

【现货】 xiànhuò 〈商〉 کالای نقد، کالای موجود: ~价格 بهای کالای نقد/~交易 خرید وفروش کالای نقد، نقدا معامله کردن/~市场 بازار جنس نقدی

【现浇】 xiànjiāo 〈建〉 (معماری) ریختن(سیمان، بتون و...) در محل: ~混凝土 ریختن بتون در محل

【现今】 xiànjīn امروزه، اینروزها

【现金】 xiànjīn ①(现款) پول نقد: ~收入 در آمد به پول نقد/~交易 معامله با پول نقد/~支付 پرداختن به پول نقد/~帐 دفتر نقدی،حساب نقدی ②(银行库存的货币) ذخیرهٔ پول نقد در بانك

【现刻】 xiànkè 〈方〉 آن، لحظهٔ کنونی

【现款】 xiànkuǎn پول نقد

【现蕾】 xiànlěi غنچهٔ گیاه

【现露】 xiànlù نمایان شدن

【现年】 xiànnián سن وسال کنونی

【现钱】 xiànqián 〈口〉 پول نقد

【现任】 xiànrèn ①(现在担任) در حال حاضر عهده دار سمتی بودن: 她~党委书记。او اکنون مقام دبیر کمیتهٔ حزب را برعهده دارد. ②(现在任职的) متصدی کنونی: ~邮局局长过去是邮递员。رئیس کنونی پستخانه در گذشته فراش پست بود./~总统 رئیس جمهور کنونی

【现如今】 xiànrújīn 〈方〉 حالا، اکنون

【现身说法】 xiàn shēn shuō fǎ تجربهٔ خود را شاهد مثال قرار دادن ویا آن کسی را نصیحت کردن یا چیزی را شرح دادن

【现时】 xiànshí حالا، اکنون، اینك

【现实】 xiànshí ①(客观存在的事物) حقیقت، واقعیت، اشیاء حقیقی: 脱离~ از واقعیت دور بودن، غیر واقعی بودن/他的理想变成了~。آرمان او به واقعیت پیوست./面对~ با حقایق روبرو شدن ②(符合客观实际的) واقعی، حقیقی: ~的生活 زندگی حقیقی/~阶级斗争 مبارزهٔ طبقاتی واقعی/~感 احساس واقعیت/~意义 اهمیت عملی/有很大的~性 بحد زیادی واقع‌بین بودن/采取~的态度 برخورد واقع‌بینانه‌ای اتخاذ کردن

【现实主义】 xiànshízhǔyì رآلیسم، واقع‌بینی، اعتقاد به اینکه اشیاء مورد ادراك حواس دارای وجود واقعی هستند: ~文学 ادبیات رآلیستی/~者 رآلیست، شخص واقع‌بین/批判~ رآلیسم انتقادی، واقعگرایی در ادبیات

【现世】 xiànshì ①(今世) این زندگی، این دنیا ②〈方〉(丢脸) آبرو ریختن، رسواشدن

【现下】 xiànxià 〈口〉 حالا، اکنون، اینك

【现…现…】 xiàn…xiàn… (嵌用两个动词,表示为某个目的而临时采取某种行动): 现吃现做 غذا را برای مصرف آنی پختن/现编现唱 ترانه‌ای ساختن وهمزمان خواندن/现学现教 در حین یاد گرفتن یاد دادن/现用现买 برای مصرف آنی خریدن

【现象】 xiànxiàng پدیده‌ها: 社会~ پدیده‌های اجتماعی/自然~ پدیده‌های طبیعی/向不良~作斗争 با پدیده‌های ناسالم مبارزه کردن/看事情不要只看~,要看本质。نباید دربارهٔ اشیاء وپدیده‌ها از روی ظاهر آنها قضاوت کنیم، باید به ماهیت آنها دست بیابیم.

【现行】 xiànxíng ①(现在施行的) دارای اعتبار، به مرحلهٔ اجراء رسیده، اجرایی جاری: ~法令 احکام اجرایی وقوانین جاری/~规章制度 قواعد ومقررات اجرایی/~政策 سیاستهای جاری

(جنایتکار) فعال، در حالت (现在进行犯罪活动的)②کنونی

反革命分子 ~ ：فعالیت ~ 犯〈法〉/ ضدانقلابی فعال
جنایتکاری که در حین ارتکاب جرم یا بلافاصله پس از آن دستگیر شده باشد

【现形】xiànxíng چهره، واقعی خود را آشکار ساختن

【现眼】xiànyǎn〈方〉 :آبروی خود را ریختن، خود را رسوا کردن ~ 丢人 خود را دست انداختن، رسوا شدن

【现洋】xiànyáng سکه، نقره 又作"现大洋"

【现役】xiànyì ①(正在服的兵役) خدمت سربازی فعال، در خدمت ~ 服 : خدمت سربازی در صف، خدمت زیر پرچم ②(正在服兵役的) سربازی فعال بودن، در صف خدمت سربازی کردن ~ 兵员 : در خدمت سربازی فعال، درخدمت زیر پرچم / نیروها در خدمت سربازی فعال، سربازان در خدمت زیر پرچم ~ 军队 / واحدهای فعال نظامی، ارتش در خدمت زیر پرچم ~ 军官 / افسر فعال، افسر در خدمت زیر پرچم ~ 年限 دوره، خدمت سربازی فعال

【现银】xiànyín سکه، نقره در قدیم

【现有】xiànyǒu دردمترس، فراهم، موجود، قابل استفاده : ~ 材料 مدارك در دسترس

【现在】xiànzài حالا، اکنون، اینك، امروز : ~ 正是春夏之交。 حالا زمان تغییر فصل از بهار به تابستان است.

【现职】xiànzhí شغل کنونی

【现状】xiànzhuàng وضع موجود، وضع کنونی : 研究这个国家的历史和 ~ تاریخ ووضع موجود این کشور را مورد پژوهش قرار دادن / 改变(维持) ~ وضع موجود را تغییر دادن(حفظ کردن) / 安于 ~ به وضع موجود بسنده کردن(قناعت کردن)

限 xiàn ①(限度) محدودیت، حدود، چهار چوب : 期 ~ پایان سال را مرز ~ 以年底为 / حدود زمان، محدودیت وقت محدود کردن، ②(限定) خط فاصل، مرزها ~ 界 / زمانی شناختن ~ : تعیین حدود کردن، در چهار چوب قرار دادن ~ 一个月完成 / برای انجام کاری یك ماه وقت (یا مهلت) دادن / 每人 ~ 购四张票。 هر مشتری به خرید چهار بلیط محدود شده است. 或 /هرمشتری می‌تواند حداکثر چهار بلیط بخرد. 不要 ~ 得太死，要有点灵活性。 محدودیت شدید ایجاد نکنید، کمی هم اجازه، آزادی عمل بدهید.

【限定】xiàndìng محدود کردن، تعیین حدود کردن، تضییقات ~ / برای پایان کار وقت معین کردن ~ 时间完成 : فراهم کردن 参加会议的人数 تعداد شرکت‌کنندگان در جلسه را محدود کردن / 讨论的范围不 ~ 。 چهار چوب بحث محدود نشده است / ~ 词〈语〉 تعیین

【限度】xiàndù حدود، محدودیت : 超过 ~ از حد تجاوز کردن، حدود را رعایت نکردن / 最大 ~ 地发挥人的主观能动性 ابتکار عمل انسان را تا حد اکثر بکار انداختن / 把非生产性的开支减少到最低 ~ از هزینه های غیر تولیدی تا حد اقل کاستن / 我们的忍耐是有 ~ 的。 حوصله، ما محدود است.

【限额】xiàn'é سهمیه، حدود، میزان : ~ 以上(以下)的工业企业 مؤسسات صنعتی بالای سهمیه (زیر سهمیه) (اشاره به سهمیه، سرمایه گذاری در تأسیس هر مؤسسه)

【限幅器】xiànfúqì〈无〉 (رادیو) محدودکننده : 接收机 ~ محدودکننده، دستگاه گیرنده

【限价】xiànjià قیمت اجناس را محدود کردن(از طرف مقامات دولت)

【限量】xiànliàng کمیت چیزی را محدود کردن، تعیین حدود : 前途不可 ~ دورنمای نامحدودی داشتن، آینده بی‌حدو حصری داشتن

【限令】xiànlìng ①(命令限期实行) برای انجام کاری در طی زمان معین به کسی فرمان دادن : 公安局 ~ 他于四十八小时内离境 。 اداره، امنیت عمومی به او فرمان داد تا در ظرف چهل وهشت ساعت آن کشور را ترك کند. ②(限定执行命令) فرمان انجام کاری در وقت معین

【限期】xiànqī ①(指定日期) در وقت تعیین شده : ~ 报到 / در وقت تعیین شده حضور خود را برای انجام وظیفه اعلام کردن ~ 撤退 / در وقت معین عقب نشینی کردن 这项工程 ~ 完成。 این پروژه دروقت معین پایان یافت. ②(限定的时间) مرز زمانی، حد وقت : ~ 已满。 زمان به سر آمده است. 或 وقت تمام شده است. / 给三天 ~ (برای انجام کار) سه روز وقت (یا مهلت) دادن

【限位】xiànwèi〈机〉 (ماشین) فاصله گذاری : ~ 套筒 استوانه، فاصله گذاری

【限于】xiànyú محدود بودن، منحصر بودن : 这次群众运动不 ~ 部队和青年。 این جنبش توده‌ای منحصر به ارتش و جوانان نیست. / ~ 篇幅，来电不能一一登载。 چون جا در روزنامه محدود است چاپ وانتشار همه پیامهایی‌که در یافت کرده‌ایم مقدور نیست. / ~ 个人的思想水平 بدلیل محدودیت سطح ایدئولوژیك شخص

【限制】xiànzhì تعیین حدود کردن، محدود کردن،منحصر کردن : 年龄 ~ / محدودیت سن ~ 数量 / محدودیت در عدد یا مقدار 发言时间 ~ / وقت سخنرانی را محدود کردن 在必要的范围内 ~ چیزی را در حد لزوم محدود کردن / 受健康状况的 ~ بسبب شرایط نامساعد مزاجی در کار کردن محدودیت داشتن / 利用、~、改造的政策 / سیاست استفاده، تحدید ونوسازی / ~ 器〈电〉 (برق) محدود کننده

【限制性】xiànzhìxìng محدود، منحصر : ~ 会议 جلسه با شرکت کنندگان محدود / ~ 定语〈语〉 (دستور) قید حصر

线 xiàn ①(丝线、麻线等) نخ، بند، سیم : 丝 ~ نخ ابریشم / 团 ~ یك کلاف نخ / 铜 ~ سیم برنز، سیم مسی ②(用棉线织成的) از نخ پنبه‌ای ساخته شده، تهیه شده از نخ پنبه‌ای : ~ 衣 ~ 裤 لباس کشباف پنبه‌ای ③〈数〉 خط : 直 ~ خط مستقیم ④(细长像线的东西) چیزی بشکل نخ : 光 ~ نور ⑤(交通线) خط حمل ونقل : 供应 ~ خط تأمین آذوقه / 航 ~ خط هوایی یا خط کشتی رانی / 铁道 ~ خط راه آهن / 沪宁 ~ خط راه آهن «شانگهای ـــ نانکن» ⑥(交界的地方) خط تعیین مرز : 边界 ~ خط مرزی / 军事分界 ~ خط تعیین مرز نظامی، خط فاصله، نظامی / 海岸 ~ خط ساحلی ⑦(政治路线) خط مشی سیاسی ⑧(边际) لبه، کنار، حاشیه : 在死亡

上～在饥饿/ مشرف به گرسنگی وقحطی 上～ مشرف به مرگ
⑨(线索)سر رشته، رشته، دستاویز: 案子的～儿断了。 رشتهٔ پرونده قطع شده است. ⑩〈量〉(用于抽象事物，数词限用"一"): 一～希望 يك پرتو امید /一～光明 يك پرتو روشنایی /一～生机 يك فرصت كوتاه برای زنده ماندن، يك شانس كوچك برای زنده ماندن

【线板】xiànbān تخته‌ای‌که نخ دور آن می پیچند

【线材】xiàncái 〈冶〉 میلهٔ سیمی مفتول

【线虫】xiànchóng كرم نخی، كرم نواری: ～病 بیماری ناشی از كرم نخی

【线春】xiànchūn نوعی پارچهٔ ابریشمی با طرح هندسی(بیشتر برای لباس‌های بهاری)

【线电压】xiàndiànyā 〈电〉 ولتاژ شبكه، ولتاژ خطی،ولتاژ زنجیر شده

【线段】xiànduàn 〈数〉 هر بخش از يك خط مستقیم

【线规】xiànguī 〈机〉 پرگار سیمی

【线画】xiànhuà نقاشی‌خطی

【线间】xiànjiān 〈乐〉 نت‌ها وعلائم زیر یا بالای خطوط حامل موسیقی

【线路】xiànlù ①〈电〉 شبكهٔ جریان برق : 电话～ شبكهٔ خطوط تلفن، خط تلفن /～图 نمودار شبكهٔ برق رسانی ②〈交〉 خط وسایل نقلیه، نقل وانتقال، خط : 公共汽车～ خط اتوبوس / 航空～ خط هوایی

【线描】xiànmiáo نقاشی خطوط، نقاشی خطی(مانند نقاشی قلم، نقاشی مداد)

【线呢】xiànní نوعی پارچهٔ پنبه‌ای

【线膨胀】xiànpéngzhàng 〈物〉 (فیزیك) انبساط خطی

【线圈】xiànquān 〈电〉 (برق) سیم پیچ : 初级～ سیم پیچ اولیه /(次级)～ سیم پیچ فرعی

【线绳】xiànshéng طناب پنبه‌ای،بند پنبه‌ای

【线速度】xiànsùdù 〈物〉 (فیزیك) سرعت سیر خطی

【线穗子】xiànsuìzi نخی كه هنگام نخ ریسی دور ماسوره پیچیده می شود

【线索】xiànsuǒ سر رشته، اثر، دستآویز ،سررشته: 破案的～ سر رشتهٔ حل يك دعوی قضایی /故事的～ رشته های يك داستان / 为深入研究提供～ برای تحقیق بیشتر راهنمای بیشتر تدارك دیدن

【线毯】xiàntǎn پتوی نخی

【线条】xiàntiáo ①〈美术〉 (هنرهای زیبا) خط، خط نازك، خطوط متهورانه وپرنیروی: 粗犷、雄浑的～ (يك اثر هاشور (در مورد طرح كلی) ②(人体或工艺品轮廓的曲度) هنری) خطوط (كلی) يك اثر هنری یا بدن انسان) : 这个陶俑～非常优美。 خطوط این مجسمهٔ سفالی رنگی بسیار مقبول ودلپذیر است.

【线头】xiàntóu ①(线的一端) انتهای يك نخ، سر يك نخ ② (很短的线) يك تكه نخ كوتاه

【线香】xiànxiāng لایهٔ نازكی از بخور، بخور نازك

【线形动物】xiànxíng dòngwù انواع كرم‌های گرد

【线形叶】xiànxíngyè 〈植〉 برگ خطی، برگ دراز وباريك

【线性】xiànxìng 〈数〉 (ریاضی) خطی، طولی : ～方程 معادلهٔ خطی /～规划 برنامهٔ خطی(یعنی با برنامهٔ معادلهٔ طولی) /～函数 فنكسیون خطی (مشخص ومعین) عمل كردن

【线轴儿】xiànzhóur ①(缠线的轴) قرقرهٔ نخ ②(轴线) يك قرقره نخ

【线装】xiànzhuāng صحافی دوخته شده، صحافی ته دوزی نسخهٔ كتاب با صحافی شدهٔ نخی(برای كتابهای چینی) : ～本 /～书 كتاب صحافی شدهٔ ته‌دوزی /ته دوزی شدهٔ نخی

【线子】xiànzi 〈方〉①(棉花纺成的纱) نخ پنبه‌ای رشته شده ②(奸细) جاسوس

宪 xiàn ①(法令) احكام ②(宪法) قانون اساسی: 制～ قانون اساسی وضع كردن

【宪兵】xiànbīng ژاندارم، پلیس نظامی: ～队 ژاندارمری

【宪法】xiànfǎ قانون اساسی: ～草案 پیش‌نویس قانون اساسی / 中华人民共和国～ قانون اساسی جمهوری خلق چین

【宪警】xiànjǐng ژاندارم وپلیس

【宪令】xiànlìng فرمان

【宪书】xiànshū تقویم قدیمی

【宪章】xiànzhāng منشور: 联合国～ منشور سازمان ملل متحد / 运动～ جنبش مشروطیت، جنبش مشروطه

【宪政】xiànzhèng حكومت مشروطه، رژیم مشروطیت

陷 xiàn ①(陷阱) دام، تله، گودال سرپوشیده ②(掉进) در گل چسبیدن، به گل ماندن ،گرفتار شدن، افتادن: ～进泥里 / ～入泥淖 در لجن‌زار فرو رفتن، گرفتار شدن / 在日常事务堆里～ در عمق لجنزار كارهای روزمره شدن / 在泥坑里越～越深 به انزوا كشیده شدن، منزوی شدن / ～入孤立 فرورفتن وگرفتار شدن، منفرد شدن / ～人于不义 دست به كار غیرمنصفانه‌ای زدن ③(凹进) فرو رفتن، پائین رفتن : 深～的两颊 گونه‌های فرو رفته / 地基下～。 شالوده‌های بنا فرو ریخته اند. بسیار فرو رفته ④(陷害) كسی را به گناه متهم كردن، كسی را گناهكار قلمداد كردن: ～人于罪 كسی را به گناه متهم كردن ⑤(被攻破;被占领) (شهرو...) تسخیر شدن، بدست دشمن افتادن، به تصرف در آمدن: 城～之日 روزیكه شهر بدست دشمن افتاد ⑥(缺点) عیب ونقص، عیب : 缺～ نقیصه، عیب / 生理缺～ نقیصه، عیب فیزیولوژيك

【陷害】xiànhài كسی را به گناه متهم كردن، كسی را گناهكار قلمداد كردن، علیه كسی توطئه چیدن : ～好人 شخصی معصوم وصالح را به گناه متهم كردن / 政治～ اتهام دروغین سیاسی / 遭到～ مورد اتهام دروغین قرار گرفتن

【陷阱】xiànjǐng دام، تله، گودال سرپوشیده : 布设～ دام گستردن، تله گذاشتن

【陷坑】xiànkēng دام، تله، گودال سرپوشیده

【陷落】xiànluò ①(向里凹) فرونشستن، فرو ریختن، فرورفتن : 许多盆地都是因地壳～而形成的。 بسیاری از حوضه ها در اثر فرو نشستن پوستهٔ سخت كرهٔ زمین به وجود آمده است. / 地～震 زلزلهٔ فروبار، زلزله ناشی از فروونگی زمین ②(被敌人占领) (سرزمین) بدست دشمن افتادن

【陷没】 xiànmò ①(掉进去)افتادن، مستغرق شدن ②(城池被攻占)(شهر) تسخیر شدن

【陷入】 xiànrù ①(落在不利的境地)(به وضع نامساعدی) گرفتار شدن، افتادن: ~被动地位 در وضعیت غیر فعال افتادن / ~重围 در محاصرهء تنگ گرفتار شدن / ~困境 با مشکلات رو برو شدن، در وضع مشکلی قرار گرفتن / ~无休止的争论 گرفتار بحث‌های بی‌انتها شدن / ~唯心论和形而上学 گرفتار ایده‌آلیسم ومتافیزیك شدن / 谈判~僵局 مذاکره به بن بست رسید. ②(深深地进入) غرق شدن، فرورفتن، مستغرق شدن: ~沉思 به فکر فرورفتن، متفکر شدن

【陷身囹圄】 xiàn shēn língyǔ زندانی شدن

【陷型模】 xiànxíngmú 〈机〉 قالب وسمبهء آهنگری، اسباب مخصوص سوراخ کردن وشکل دادن ورق آهن

馅 xiàn آنچه توی کلوچه، «جیائو زی» و...گذاشته شود، مایهٔ درون خوراکی: 肉~儿 گوشت چرخ شده

【馅儿饼】 xiànrbǐng کلوچهء گوشت چرخ شده، نوعی سنبوسهء قیمه دار

【馅子】 xiànzi 〈方〉①(馅儿) مغز درون خوراکی ②(包含在里面的事物) مطلب نهفته

羡 xiàn پسندیدن، غبطه خوردن، رشك ورزیدن: 人人称~ مورد پسند همگان قرار گرفتن

【羡妒】 xiàndù هم غبطه خوردن وهم حسادت ورزیدن

【羡慕】 xiànmù غبطه خوردن، تحسین کردن: 令人~ قابل تحسین بودن / ~他的成就 به دست آوردهای او غبطه خوردن / 她很~我有这样一个好老师。 از اینکه معلم خوبی دارم او غبطه می‌خورد.

献 xiàn ①(送给) تقدیم کردن، هدیه کردن، اهدا کردن، بخشیدن: ~哈达 «هادا» (نوعی شال گردن ابریشمی تشریفاتی مردم تبت) هدیه دادن / 敬~花圈 محترمانه تقدیم کردن حلقهء گل / 向贵宾~花 به مهمانان محترم گل تقدیم کردن / ~给我的朋友 تقدیم به دوستم / ~血 خون دادن، خون اهداء کردن / 把青春~给祖国 جوانی خود را وقف میهن کردن / ~祭品 در راه خدا قربانی دادن ②(表现给人看) خود را (نزدکسی) خودنمایی‌کردن، نشان دادن: ~殷勤 خوش رقصی کردن

【献宝】 xiànbǎo ①(献出珍贵的物品) گنجینه اهدا کردن ②(提供宝贵经验) اندرز یا تجربهء گرانبها را در اختیار دیگران گذاشتن ③(显示自以为新奇的东西) آنچه خود شخص گرانبها می‌داند نشان دادن

【献策】 xiàncè اندرز یا پیشنهاد دادن

【献丑】 xiànchǒu 〈谦〉[用于表演或写作时] خود را لو دادن، بی‌لیاقتی خود را نشان دادن: 一定要我唱，就只好~了。 چون اصرار دارید، من مجبورم خود را مسخره کنم وآواز بخوانم.

【献词】 xiàncí پیام تبریك: 新年~ پیام سال نو

【献计】 xiànjì اندرز یا پیشنهاد دادن: 在技术革新中人人~献策。 در جنبش نوآوری فنی هر کس راهها و وسایل انجام کار را پیشنهاد کرد.

【献技】 xiànjì مهارت خود را نشان دادن

【献礼】 xiànlǐ هدیه کردن، هدیه دادن: 以崭新优异成绩向国庆~ بزرگداشت روز ملی را با شرح وعرضهء موفقیت های جدید وبرجسته برگزار کردن

【献媚】 xiànmèi برای جلب توجه ولطف وعنایت دیگران تلاش کردن

【献纳】 xiànnà 〈书〉①(提出意见以供采纳) بعنوان پیشنهاد تقدیم کردن ②(奉献) اظهار نظر کردن

【献旗】 xiànqí پرچم اهداء کردن

【献勤】 xiànqín نزد کسی خوش‌رقصی کردن

【献身】 xiànshēn زندگی خود را فدا کردن، جان خود را وقف کردن: ~于教育事业 جان خود را وقف امور آموزش وپرورش کردن / ~精神 روحیهء فداکاری

【献艺】 xiànyì هنر خود را نشان دادن

【献议】 xiànyì 〈书〉 پیشنهاد کردن

【献拙】 xiànzhuō 〈书〉 بی آبرو شدن

腺 xiàn غده: 汗~ غدهء عرق / 泪~ غدهء اشك

【腺瘤】 xiànliú 〈医〉 (طب) ورم غده‌ای

霰 xiàn 〈气〉 دانه‌های ریز برف

【霰弹】 xiàndàn 〈军〉 چهار پاره

xiāng

乡 xiāng ①(乡村) ده، دهستان، روستا، ناحیهء روستایی: 城~物资交流 مبادلهء کالاها بین شهر و روستا / 上山下~ به نواحی روستایی وکوهستانی رفتن ودر آنجا کار کردن ②(家乡) زادگاه، موطن، محل ولادت: 回~ به زادگاه خود برگشتن / 丝绸之~ خانهء ابریشم ③(行政区划) «شیان» — واحد اساسی اداری روستائی در چین که زیر سرپرستی شهرستان قرار دارد

【乡巴佬儿】 xiāngbalǎor 〈贬〉 دهاتی، روستایی نادان

【乡愁】 xiāngchóu غم وغصه برای زادگاه خود

【乡村】 xiāngcūn ده، دهستان، روستا، ناحیهء روستایی

【乡党】 xiāngdǎng 〈书〉 هم دهی، هم ولایتی

【乡关】 xiāngguān 〈书〉 زادگاه،وطن

【乡宦】 xiānghuàn مأمور دولت بازنشسته وبرگشته به زادگاه خود

【乡间】 xiāngjiān ده، روستا: ~小贩 دست فروش دهاتی / ~别墅 ییلاق روستایی

【乡佬儿】 xiānglǎor دهاتی

【乡里】 xiānglǐ ①(家庭久居的地方) زادگاه، موطن ②(同乡) هم شهری، هم وطن، هم ولایتی

【乡邻】 xiānglín هم دهی، هم ولایتی

【乡民】 xiāngmín ده نشین، روستا نشین

【乡僻】 xiāngpì دور از شهر، از شهر دور افتاده

【乡气】 xiāngqì روحیه

【乡亲】 xiāngqīn ①(同乡的人) همدهی، هم ولایتی، همروستایی ②(对农村中当地人民的称呼) روستایی، دهاتی

اهل ده ؛ 把粮食分给～们。 غله‌ها را بین اهالی ده توزیع کردن / ～们，我们打胜仗啦！ هم ولایتی‌ها!ما در جنگ پیروز شدیم!

【乡情】xiāngqíng احساسات وعواطف نسبت به زادگاه خود

【乡人】xiāngrén ①(乡民) ده نشین، روستانشین ②(同乡) هم دهی، هم ولایتی

【乡绅】xiāngshēn آقایان روستایی، اربابان روستایی

【乡塾】xiāngshú مکتب روستایی

【乡思】xiāngsī نستالژی، دلتنگی برای وطن

【乡俗】xiāngsú رسوم وعادات روستایی

【乡土】xiāngtǔ خاك وطن، خاك زادوبوم، موطن ：～风味 سلیقهء محلی، عادت محلی/ ～观念 دلبستگی به خاك موطن/ ～志 وقایع سالیانهء محلی

【乡下】xiāngxia 〈口〉 دهات، دهستان، روستا ：他刚从～来。 او تازه از ده آمده است./ ～人 دهاتی، اهل ده

【乡贤】xiāngxián شخصیت‌های نمونهء فضیلت در روستا

【乡音】xiāngyīn لهجهء زادگاه خود، لهجهء محلی

【乡邮】xiāngyóu سرویس پستی روستایی ：～员 پستچی روستا

【乡愿】xiāngyuàn 〈书〉 آدم ریاکار، آدم سالوس

【乡镇】xiāngzhèn ①(乡和镇) دهات وقصبات، دیه‌ها وقصبه‌ها ②(泛指较小的市镇) شهرك‌ها

【乡梓】xiāngzǐ 〈书〉 زادگاه، وطن، ولایت

相 xiāng ①(互相) یکدیگر، همدیگر، دو طرفه ：素不～识 یکدیگر را اصلا نشناختن / ～距太远 از همدیگر فاصلهء بسیار داشتن ،خیلی از هم جدا بودن ②(表示一方对另一方的动作)：实不～瞒 از شما چه پنهان / به شما راست می‌گویم، 另眼～看 با دیدهء احترام یا توجه خاص به کسی نگریستن ③(看) برای خود دیدن وقضاوت کردن ：～女婿 به داماد ④ آیندهء خود نگاهی انداختن 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 xiàng

【相安无事】xiāng'ān wú shì با یکدیگر در صلح وصفا زندگی کردن

【相帮】xiāngbāng 〈方〉 کمك کردن، دستگیری کردن

【相比】xiāngbǐ مقایسه کردن، باهم سنجیدن ：二者不能～。 این دو تا قابل مقایسه نیستند./ 跟先进单位～，我们还有很大差距。 در مقایسه با واحدهای پیش‌تاز بسیار عقب مانده هستیم./ 和去年～生产翻了一番。 میزان تولیدی نسبت به سال گذشته یك برابر افزایش یافته است.

【相差】xiāngchà تفاوت داشتن ، فرق کردن ：两者～明显。 بین این دو فرق محسوسی وجود دارد./ 我们的工作跟人民的要求～还很远。 کار ما از آنچه مردم از ما انتظار دارند هنوز فاصلهء زیادی دارد.

【相称】xiāngchèn باهم جورآمدن، بهم خوردن، بهم آمدن ：这两种颜色配在一起很～。 این دو رنگ باهم جور می‌آیند./ 这头巾跟你的年龄不～。 این روسری با سن شما جور نیست/ 你这种工作作风与国家干部的称号很不～。 شیوهء کارتان به یك مأمور دولتی نمی‌خورد.

【相承】xiāngchéng چیزهای یکدیگر را به ارث بردن

【相持】xiāngchí دچار وقفه یا بی‌تکلیفی شدن ：双方～不下。 هیچ یك از دو طرف حاضر نبود تسلیم شود./ 战争处于～阶段。 جنگ دچار وقفه شده بود.

【相处】xiāngchǔ (با یکدیگر) زندگی را گذراندن ：不好～ برای باهم میانهء خوبی داشتن / ～得很好 گذراندن زندگی بایکدیگر مشکل داشتن / 我们～时间不长，但已经结下了深厚诚挚的友谊。 اگر چه مدت زیادی باهم نبودیم ولی باهم دوستان صمیمی ونزدیك شده ایم.

【相传】xiāngchuán ①(传说) حکایت نقل می‌کنند که...، بنابر افسانه ها... ②(传授) می‌کنند که...، سینه به سینه منتقل شدن، دست به دست گشتن ：世代～ نسل به نسل منتقل شدن، از نسل به نسل دیگر به ارث رسیدن / 一脉～ از یك منبع سرچشمه گرفتن

【相当】xiāngdāng ①(相抵) باهم جور آمدن، به حال موازنه درآمدن، برابر بودن، مساوی بودن ：得失～。 سود وزیان برابر است./ 他们俩年龄～。 آنها از لحاظ سن باهم جورند./ ～于省一级的自治区 نواحی خودمختار در سطح استان/ 水坝高达七十八米，～于二十层的大楼。 بلندی سد به ۷۸متری‌رسد که با یك بنای ۲۰طبقه برابری می‌کند. ②(合适的) مناسب، درخور، جور، مساعد ：他一时想不出～的字眼来。 در آن لحظه واژهء مناسبی به خاطرش نرسید./ 这个工作还没有找到～的人。 ما هنوز آدم این کار را نیافته ایم. ③(程度高，但不到"很"的程度) نسبتا خوب، متوسط ：～好 نسبتا خوب / 受到～大的损失 زیانهای نسبتا بزرگی را متحمل شدن / 演出～成功。 نمایش موفقیت‌آمیز بود.

【相得】xiāngdé باهم سازگار بودن، هماهنگ بودن

【相得益彰】xiāng dé yì zhāng (دو چیز) مکمل یکدیگر بودن یا شدن، در کنار هم یکدیگر را بهتر ونیکوتر نمایاندن

【相等】xiāngděng مساوی بودن، برابر بودن ：数量～ از لحاظ عدد(یا مقدار) برابر بودن/ 这两间房子的面积～。 مساحت این دو اطاق یکی است.

【相抵】xiāngdǐ متعادل، موازنه، رقم متعادل کننده در حساب ：收支～，尚余一百五十元。 حساب‌ها مازاد موازنهء ۱۵۰«یوان» را نشان می‌دهد.

【相对】xiāngduì ①(互相对立) مقابل، روبرو، رو برو ：～而坐 روبروی هم قرار گرفته‌اند/ 两山遥遥～。 دو کوه در فاصله‌ای روبروی هم قرار دارد./ 美与丑是～的。 زیبایی در مقابل زشتی قرار دارد. ②(非绝对的) نسبی، غیر مطلق ：平衡是～的，不平衡是绝对的。 تعادل نسبی است وعدم تعادل مطلق است./ ～稳定 نسبتا ثابت / ～地说 بطور نسبی گفته‌می‌شود / ～高度〈测〉 بلندی نسبی / ～湿度〈气〉 رطوبت نسبی / ～速度〈物〉 سرعت سیر نسبی / ～误差〈数〉 خطای نسبی (ریاضی) / ～性 نسبیت / ～运动〈物〉 جنبش نسبی، حرکت نسبی (فیزیك) / ～真理〈哲〉 حقیقت نسبی / ～值 ارزش نسبی / ～主义〈哲〉 نسبیت، رلاتیوسیسم (فلسفه)

【相对论】xiāngduìlùn 〈物〉 نظریهء نسبیت، فرضیه نسبیت (فیزیك) ：广(狭)义～ فرضیهء نسبیت عمومی(خصوصی)

【相对论性】xiāngduìlùnxìng 〈物〉(فیزیك) وابسته به نسبیت، 量子理论 ~: نسبیتی فیزیك 物理学 ~ / تئوری کوانتوم نسبیت نسبیت

【相度】xiāngduó 〈书〉 مشاهده کردن وسنجیدن

【相反】xiāngfǎn متضاد، مخالف: 朝~方向驶去 در جهت مخالف راندن / 结果与我们的愿望~。 نتیجه برخلاف انتظار ماست.

【相反相成】xiāngfǎn-xiāngchéng (در مورد دوچیز) خلاف یکدیگر و در عین حال مکمل همدیگر بودن

【相仿】xiāngfǎng شبیه، مانند، کم وبیش یکسان: 内容~ در محتوا شبیه بودن / 年龄~ تقریبا همسن بودن

【相逢】xiāngféng برحسب تصادف ملاقات کردن، اتفاقا به ملاقات یکدیگر آمدن

【相符】xiāngfú موافق بودن، منطبق بودن، مطابقت داشتن، تطبیق کردن: 报告与事实~。 گزارش با حقایق تطبیق می‌کند.

【相辅相成】xiāngfǔ-xiāngchéng مکمل یکدیگر بودن

【相干】xiānggān ①(多用于否定句或疑问句) ربط داشتن، مربوط بودن: 这事与她有什么~? این موضوع به او چه ربطی دارد؟ / 这事与你不~。 این موضوع به شما مربوط نیست. ②〈物〉 (فیزیك) وابسته: 放射~ پراگندن وابسته / 性~ وابستگی

【相隔】xiānggé ①(空间相隔) از هم جدا بودن، فاصله داشتن: 万里~ به فاصلهٔ ۱۰هزار(لی) از هم دور بودن ②(时间相隔) ازهم دور افتادن: 三年~ در اثر گذشت زمان پس از سه سال / 我从上次来到现在, ~不过两三个月, 情况发生了很大的变化。 فاصلهٔ يك سه ماه از دیدار قبلی من از اینجا فقط دو سه ماه گذشته اما وضع خیلی تغییر کرده است.

【相跟】xiānggēn 〈方〉 بدنبال کسی رفتن

【相顾】xiānggù به همدیگر نگریستن

【相关】xiāngguān وابسته بهم بودن، مناسبات مشترك داشتن، ارتباط داشتن: 体育事业和人民健康密切~。 از درون باهم ارتباط داشتن ورزش وتندرستی مردم بهم بستگی زیاد دارند. / 息息~ نزدیك داشتن

【相好】xiānghǎo ①(亲密)(با کسی) میانهٔ خوبی داشتن، (با کسی) دوست صمیمی بودن ②(亲密的朋友) دوست صمیمی ③(多指不正当的恋爱) بطور نامشروع عشق بازی کردن ④(姘头) معشوق یا معشوقه (برای زن یا مرد متأهل)

【相互】xiānghù باهم، یکدیگر، دوطرفه، متقابل: 增进~了解 برتفاهم یکدیگر افزودن / ~影响 بر یکدیگر تأثیر گذشتن، تأثیر متقابل داشتن / ~关系 روابط دوجانبه، مناسبات دو جانبه، نسبت / ~作用 متقابل، فعل وانفعال داخلی، عمل متقابل

【相会】xiānghuì باهم ملاقات کردن

【相继】xiāngjì بطور مسلسل، یکی پس از دیگری، پشت سرهم: 代表们~发言。 نمایندگان یکی پس از دیگری سخنرانی کردند.

【相见】xiāngjiàn باهم ملاقات کردن

【相间】xiāngjiàn یکی در میان آمدن: 黑白~ سیاه وسفید یکی در میان آمدن

【相将】xiāngjiāng 〈书〉 ①(偕同) باتفاق هم ②(即将) بزودی

【相交】xiāngjiāo ①(交叉) متقاطع شدن: 直线AB与直线CD~于E点上。 خط AB خط CD را در نقطهٔ E قطع می کند. ②(做朋友) دوست شدن: ~有年 برای سالیان دراز دوست بودن

【相近】xiāngjìn ①(距离短) قریب، نزدیك: 地点~的两个学校 دو مدرسه‌که در کنار هم می‌باشند / 比分~。 امتیاز (مسابقه) بسیار نزدیك بود. ②(相似) شبیه بودن، مشابه بودن، شباهت داشتن: 两人性格~。 این دو نفر در خلق وخوی باهم شباهت دارند.

【相敬如宾】xiāngjìng rú bīn (در مورد زن وشوهر) به همدیگر مانند به مهمان خود احترام گذاشتن

【相距】xiāngjù از هم جدا، به فاصله...: 两地~不到十里。 این دو محل کمتراز ده کیلومترازهم فاصله دارند. / 两个桥墩之间~二十米。 فاصلهٔ بین دو پایهٔ پل بیست متر است.

【相看】xiāngkàn به یکدیگر نگاه کردن

【相看】xiāngkan برای خود دیدن وقضاوت کردن(در بارهٔ نامزد خویش)

【相类】xiānglèi مشابه، هم نوع

【相连】xiānglián متصل بودن، بهم وصل بودن، بهم پیوستن: 两地有铁路~。 این دو محل به خط راه آهن متصل هستند.

【相邻】xiānglín همسایهٔ یکدیگر بودن

【相门户】xiāngménhù (والدین یاخود شخص) به خانهٔ نامزد رفتن واز آن اطلاعاتی پیدا کردن

【相能】xiāngnéng 〈书〉 بهم عشق ورزیدن

【相配】xiāngpèi بهم خوردن، باهم سازگار بودن

【相偏】xiāngpiān 〈套〉 صرف کردن(چای یا غذا)

【相扑】xiāngpū نوعی کشتی ژاپنی

【相期】xiāngqī در انتظار یکدیگر بودن

【相强】xiāngqiáng کاری را بر کسی تحمیل کردن

【相亲】xiāngqīn (والدین یا خود شخص) قبل از نامزدی رسمی به خانهٔ نامزد آینده رفتن وقضاوت کردن

【相去】xiāngqù فاصلهٔ بین دو محل

【相劝】xiāngquàn متقاعد ساختن، ترغیب کردن، نصیحت کردن، پند دادن: 好言~ از روی خیرخواهی پندو اندرز دادن

【相让】xiāngràng ①(忍让) باهم سازش کردن ②(互相谦让) مؤدبانه باهم رفتار کردن

【相认】xiāngrèn ①(相识) شناختن ②(承认) روابط خویشاوندی قبلی را برسمیت شناختن

【相容】xiāngróng باهم سازگار بودن

【相若】xiāngruò 〈书〉 شباهت داشتن

【相商】xiāngshāng مشورت کردن، شور ومشورت کردن: 有要事~。 من کار مهمی برای مشورت با شما دارم.

【相涉】xiāngshè ربطی داشتن

【相生相克】xiāngshēng-xiāngkè توسعه دادن ومحدود ساختن یکدیگر(تصوری که مردم چین درعهد باستان برای توجیه پدیده‌های طبیعی دربارهٔ پنج عنصر فلز، چوب، آب، آتش وخاك

داشتند وبعدها این عقیده در طب سنتی چینی هم وارد شد)

【相识】xiāngshí ①(彼此认识)با یکدیگر آشنا بودن: 素不~ اصلا با یکدیگر آشنا نبودن /不打不~ دوستی بدون زدوخورد بوجود نمی‌آید، نه نفاق، نه اتفاق (ضرب المثل) ②(相识的人)آشنای سابقه دار: 老~ آدم آشنا

【相视】xiāngshì به همدیگر نگریستن

【相熟】xiāngshú 〈方〉یکدیگر را شناختن، باهم آشنابودن

【相思】xiāngsī احساس عشق در بین عشاق ، بیماری عشق: 单~ عشق یك طرفه /~病 بیماری عشق، رنج عشق

【相思鸟】xiāngsīniǎo پرنده‌ای بنام "Red-billed leiothrix"

【相思子】xiāngsīzǐ 〈植〉گیاه چشم خروس، شیرین بیان هندی

【相似】xiāngsì شباهت داشتن، شبیه بودن، مشابه بودن، مانستن: 何其~乃尔! چه شباهت فاحشی! /面貌~ از نظر قیافه شبیه بودن /~形〈数〉 (ریاضی) ارقام همانند

【相送】xiāngsòng بدرقه کردن

【相随】xiāngsuí بدنبال هم

【相提并论】xiāngtí-bìnglùn (多用于否定式) در یك ردیف قرار دادن، بطور یکسان یادآور شدن: 两者不能~。 نمی‌توان این دو چیز را درکنار هم ذکر کرد.

【相通】xiāngtōng از داخل بهم وصل بودن، از داخل به هم راه داشتن، تو در تو بودن: 这是两间~的屋子。 از این دو اطاق از داخل بهم راه دارند(یا تودر توهستند). /这两个院子有门~。 این دو حیاط به داخل یکدیگر در دارند. /我们的心是~的。 دلهای ما بهم راه دارد. 或 دلهای ما بهم پیوسته است.

【相同】xiāngtóng یکسان، مشابه، همانند: 我们在这个问题上观点~。 ما در مورد این مسئله عقیده‌ء یکسان داریم. /两者毫无~之处。 در این دو چیز اصلا جنبه‌ء مشترك وجود ندارد. /不同性质的矛盾不能用~的方法去处理。 ما نمی‌توانیم تناقض‌هائی را که خصلتا مختلف اند با یك شیوه حل کنیم.

【相投】xiāngtóu موافق بودن، منطبق بودن، سازگار بودن: 兴趣~ ذوق وسلیقه یکسان داشتن

【相托】xiāngtuō کاری را به کسی سپردن

【相违】xiāngwéi با هم مغایرت داشتن

【相向】xiāngxiàng رو بهم دیگر بودن

【相象】xiāngxiàng شبیه، مانند، مشابه: 这两种花很~。 این دو نوع گل شبیه یکدیگر هستند.

【相偕】xiāngxié 〈书〉به اتفاق هم

【相信】xiāngxìn باور کردن، اعتقاد داشتن، معتقد بودن: 真~ حقیقت را باور کردن، به حقیقت اعتقاد داشتن /~自己的事业是正义的 نسبت به درستی امر متقاعد شدن /~群众,依靠群众 به توده‌های مردم اعتقاد داشتن وبر آنها تکیه کردن

【相形见绌】xiāng xíng jiàn chù دراثر مقایسه رنگ ورونق خود را از دست دادن، در اثر مقایسه درجه‌ء دوم از آب در آمدن، تحت الشعاع دیگران قرار گرفتن

【相形失色】xiāng xíng shī sè در اثر مقایسه اختلاف دو چیز نمایان شدن

【相沿成习】xiāng yán chéng xí (واژه) بسبب استعمال در طی سالیان دراز رسم وعادت شدن

【相依】xiāngyī بر یکدیگر متکی بودن، بهم وابسته بودن: 为~ مانند لب /唇齿~ برای زنده ماندن بر یکدیگر متکی بودن 命 ودندان بهم نزدیك بودن، بهم وابسته ومتعلق بودن

【相宜】xiāngyí مناسب، در خور، جور، شایسته: 在那个场合你说这样的话是不~的。 سخنان شما در آن مورد مناسب نبود. /秋分种麦最~。 اعتدال پائیزی بهترین زمان برای کاشتن گندم است.

【相应】xiāngyìng مربوط، مناسب، برابر: 随着工业的发展,对环境保护必须采取~的措施。 در مقابل پیشرفت صنایع برای حفاظت از محیط زیست باید اقدامات مناسبی بعمل آید. /环境改变了,工作方法也要~地改变。 چون محیط زیست تغییر یافته است، شیوه‌های کار هم باید مناسب با آن عوض شود. /大会一致谴责这种侵略行为,并通过了~的决议。 کنفرانس با اتفاق آراء این عمل تجاوزکارانه را محکوم کرد ودراین باره قطعنامه‌ای را به تصویب رسانید.

【相映】xiāngyìng سبب جلوه‌ء یکدیگر شدن، یکی مایه‌ء جلوه دیگری شدن: 湖光塔影~成趣。 روشنی دریاچه وسایه‌ء برج مایه‌ء جلوه‌ء یکدیگر می‌شوند.

【相与】xiāngyǔ ①(相处)باهم زندگی را گذراندن، باهم در زندگی مشترك دشواری داشتن: 极难~ زندگی رابسر بردن باتفاق، باهم بکوشش ②(共同) مشکل داشتن در باهم زیستن: 疑义~析 با کمك یکدیگر نکات مشکل را حل کردن یکدیگر

【相遇】xiāngyù باهم ملاقات کردن

【相约】xiāngyuē (در باره‌ء محل یا تاریخ بر گذاری جلسه) به توافق نظر رسیدن، قرار گذاشتن

【相悦】xiāngyuè (زن ومرد) به یکدیگر عشق ورزیدن

【相杂】xiāngzá با هم آمیخته شدن

【相知】xiāngzhī ①(相互了解)با یکدیگر خوب آشنا بودن، برای مدتی طولانی یکدیگر را درك کردن: 有素~ همدیگر را شناختن ②(知心好友) دوست صمیمی، دوست خوب

【相值】xiāngzhí ①(相遇)باهم ملاقات کردن ②(彼此一致)مطابقت داشتن

【相中】xiāngzhòng علاقه ودل‌بستگی پیدا کردن.

【相左】xiāngzuǒ 〈书〉①(不相遇)موفق به ملاقات یکدیگر نشدن ②(互相不一致)با یکدیگر مخالفت کردن، مغایر یکدیگر بودن: 彼此意见~。 باهم اختلاف نظر پیدا کردند.

【相助】xiāngzhù به یکدیگر کمك کردن

香 xiāng ①(气味好闻)مطبوع، معطر، خوشبو، عطر و بوی خوش برنج رسیده تا: 稻~千里。 خوش‌رایحه فرسنگ‌ها پخش می‌شود. /茉莉花~ عطر گل یاسمن ②(味道好)اشتهاآور: 今天的饭真~! غذای امروز واقعا اشتهاآور است. /炒什么菜啊? 好~呀! چه خورشی داری می‌پزی؟ عطر بسیار خوشی از آن به مشام می‌رسد. ③(胃口好)دارای اشتهای خوب، با اشتهای خوب، با لذت (یا رغبت) خوردن: 吃得很~ خوب خوردن /这几天身体不好,吃饭不~。 در این روزها حالم خوب نیست.اشتها به غذا ندارم. ④(睡得塌实)سنگین (خوابیدن): 他睡得正~呢! او خواب او سنگین است. 或

عامه پسند، توده‌پسند، مناسب ذوق (受欢迎)⑤سنگین می‌خوابد. این نوع دوچرخه：这种自行车在农村很～。توده‌های مردم در روستا مورد پسند همه است. ⑥(香料)عطر یا ادویه：麝～ صندل، چوب صندل～檀/ مشك ⑦(用香料做成可燃烧的细棒)بخور：盘～ بخور حلقوی، بخور بشکل حلقه/蚊～بخور پشه کش

【香案】xiāng'àn میز دراز یکه روی آن بخوردان گذاشته می‌شود 又称"香几"

【香槟酒】xiāngbīnjiǔ شراب شامپانی

【香波】xiāngbō شامپو

【香菜】xiāngcài گشنیز

【香草】xiāngcǎo 〈植〉"Sweetgrass"نوعی گیاه بنام

【香肠】xiāngcháng رودهٔ محتوی گوشت چرخ شده، سوسیس

【香椿】xiāngchūn 〈植〉"Chinese toon" نوعی گیاه بنام

【香醇】xiāngchún (بوی یا مزه) معطر وخالص

【香榧】xiāngfěi 〈植〉"Chinese torreya"نوعی گیاه بنام：～子 میوهٔ هسته‌دار این گیاه

【香粉】xiāngfěn پودر صورت

【香馥馥】xiāngfūfū بسیار معطر

【香附子】xiāngfùzǐ 〈中药〉نوعی گیاه داروئی در چین بنام "Rhizome of nutgrass flatsedge"

【香干】xiānggān کشك سویای دودی

【香菇】xiānggū نوعی قارچ

【香瓜】xiāngguā خربزهٔ تخم قند، تیل

【香花】xiānghuā ①(有香味的花)گل معطر ②(喻对人民有益的言论、作品)نوشته‌ها، آثار ادبیو...که در آن از مردم حمایت شود

【香火】xiānghuǒ ①(庙里香和灯火)بخورها وشمع‌هائی که (در مورد معبد) عبادت‌کننده زیاد：～甚盛 در معبدی‌می‌سوزانند داشتن، زایران بسیاری را به سوی خود حلب کردن ②(燃着的线香)بخور سوز：用～点爆竹 با بخور سوز ترقه را منفجر کردن

【香蕉】xiāngjiāo موز

【香蕉水】xiāngjiāoshuǐ 〈化〉روغن موز (شیمی)

【香精】xiāngjīng اسانس، عطر：食用～ اسانس خوراکی/合成～ اسانس مرکب، عطر ترکیبی/～油 روغن عطری

【香客】xiāngkè زائر

【香料】xiāngliào عطر یا ادویه

【香炉】xiānglú بخوردان

【香茅】xiāngmáo 〈植〉"Lemongrass"نوعی گیاه بنام：～醛〈化〉نوعی آلدئید دارای بوی لیمو که در بسیاری از روغن‌های روغن سنبل هندی آسیائی/～油 اسانسی یافته می‌شود

【香囊】xiāngnáng کیسهٔ کوچك پارچه‌ای‌که درآن عطر گذاشته می‌شود

【香喷喷】xiāngpēnpēn خوشبو ومطبوع، خوشمزه واشتهاآور：脸上擦得～的 چهره ایکه روی آن پودر خوشبو ومطبوع زده شده /一碗～的肉汤 یك کاسه آبگوشت خوشمزه واشتها آور باشد

【香片】xiāngpiàn چای معطر

【香蒲】xiāngpú 〈植〉نوعی گیاه از خانوادهٔ لوئی

【香气】xiāngqì بوی خوش، بوی معطر

【香色】xiāngsè ①(芳香和颜色)عطر ورنگ ②(茶褐色)قهوه‌ای رنگ تیره

【香水】xiāngshuǐ عطر

【香酥鸡】xiāngsūjī جوجهٔ سرخ کرده وبسیار ترد

【香甜】xiāngtián ①(又香又甜)خوشمزه وشیرین：～的瓜果 خربزه ها ومیوه‌های شیرین ②(睡得踏实)سنگین(خوابیدن)：小伙子们劳动了一天，晚上睡得格外～。این پسران پس از آنکه یك روز تمام کارکرده بودند به خواب سنگین فرو رفتند.

【香味】xiāngwèi بوی خوش، بوی عطر، بوی مطبوع

【香烟】xiāngyān ①(纸烟)سیگار：～盒 جعبهٔ سیگار/～头 ته سیگار ②(燃着的香所生的烟)دود بخور：～缭绕 دود بخور در هوا حلقه می زد.

【香艳】xiāngyàn رنگارنگ وعشقی

【香油】xiāngyóu روغن کنجد

【香鼬】xiāngyòu راسوی آلپ

【香鱼】xiāngyú "Sweetfish"نوعی ماهی بنام

【香橼】xiāngyuán 〈植〉(گیاه) لیمو، بادرنگ، بالنگ

【香云纱】xiāngyúnshā 〈纺〉نوعی گارس مخصوص استان «گوان دون» که برای لباس تابستانی بکار می رود

【香皂】xiāngzào صابون آرایش، صابون دستشوئی

【香獐】xiāngzhāng آهوی مشك

【香樟】xiāngzhāng درخت کافور

【香脂】xiāngzhī ①(雪花膏)کرم آرایش ②(芳香树脂)مواد معطر صمغی

【香纸】xiāngzhǐ بخورها واسکناس‌های کاغذی که هنگام مراسم عزاداری بکار می‌رود

【香烛】xiāngzhú بخورها وشمع‌ها(که در راه خدایان واجداد به عنوان نذر می‌سوزانند)

厢

xiāng ①(厢房)جناح، (در مورد ساختمان یك طبقه) یك اطاق：一正两～ اطاق پهلوئی، نمای قسمت وسط ساختمان واگن، ②(类似房子隔间的地方)وسطی ودو اطاق پهلوئی لژ، جای ویژه تآتر：包～/واگن قطار～车：کوپهٔ قطار، لژ ③(靠近城的地区)نواحی بیرون شهر：城～ نواحی داخلی وبیرون دروازه های شهر ④(方面)جانب：一～情愿 آرزوی یك جانبه، از جاده اصلی صرف نظر：让开大路，占领两～/ هوا و هوس کردن وزمین دو طرف آنرا اشغال کردن(تاکتیکی در عملیات جنگی متحرك)

【厢房】xiāngfáng اطاق جناحی، اطاق پهلوئی

湘

Xiāng ①〈简〉(湘江)مخفف نام رودخانه «شیان جیان» ②〈别称〉(湖南)اسم دیگری برای استان «خونان» واقع در استان «خونان»

【湘妃竹】xiāngfēizhú نوعی خیزران خالدار

【湘剧】xiāngjù اپرای«خونان»

【湘绣】xiāngxiù گل دوزی (یا ابریشم دوزی) «خونان»

葙

xiāng 见"青葙"qīngxiāng

箱 xiāng ①(箱子)صندوق، جعبه، چمدان، جامه‌دان: 货~ صندوق بار/垃圾~ زباله‌دان/皮~ چمدان چرمی/书~ صندوق مخصوص برای نگهداشتن کتاب/衣~ جامه‌دان ②(像箱子的东西)چیزی بشکل صندوق، جعبه ومثال آن: 风~ دم (آهنگری)/冰~ یخچال

【箱底】xiāngdǐ ①(箱子的底层)ته صندوق یا جعبه ②(不经常动用的财物)اشیاء قیمتی ذخیره شده چمدان و...: 他家里~厚。در خانه‌اش اشیاء قیمتی فراوان در ته چمدان است.

【箱笼】xiānglǒng چمدان‌ها و صندوق‌های یك مسافر

【箱型照相机】xiāngxíng zhàoxiàngjī دوربین قوطی مانند

【箱子】xiāngzi صندوق، جعبه، چمدان، جامه‌دان

襄 xiāng 〈书〉دستگیری کردن، کمك کردن، یاری کردن: 共~义举 برای پیش‌برد کار ارزنده بهم یاری رسانیدن

【襄理】xiānglǐ [旧时银行、企业用语]معاون مدیر

【襄助】xiāngzhù کمك کردن

镶 xiāng ①(把东西嵌进去)خاتم‌کاری کردن، مرصع‌کاری کردن، منبت‌کاری کردن: 金~玉嵌 با طلا و یشم مرصع‌کاری شده، مرصع با طلا و یشم/~宝石 جواهر نشان کردن، جواهر در نشاندن/给窗子~玻璃 پنجره را شیشه کردن، به پنجره شیشه انداختن ②(在物体外围加边)حاشیه دار کردن، لبه گذاشتن: 给裙子~花边 دامن را با تور حاشیه دار کردن، به دامن حاشیه توری دوختن

【镶板】xiāngbǎn 〈建〉قاب، سقف

【镶嵌】xiāngqiàn خاتم‌کاری‌کردن، مرصع‌کردن، منبت‌کاری کردن: ~银丝漆器 ظروف لاك الکل نقره نشان، ظروف مرصع با نقره‌ای و لاك الکل شده/~画 نقاشی خاتم‌کاری/~细工 مرصع‌کاری، خاتم کاری، موزائیك

【镶牙】xiāngyá دندان مصنوعی(یا عاریه) گذاردن

xiáng

详 xiáng ①(详细)مفصل، جزئی، دقیق: ~谈 مفصل صحبت کردن ②(细说)جزئیات، تفاصیل: 见附录。 برای جزئیات، به ضمیمه مراجعه کنید./~述自己的论点 فرضیه‌ء خود را بتفصیل بیان کردن، نظریات خود را مفصلا توضیح دادن ③(清楚)بروشنی دانستن: 作者生卒年月不~。 تاریخ ولادت و وفات نویسنده معلوم نیست.

【详备】xiángbèi مفصل وکامل

【详尽】xiángjìn مفصل، جزئی، دقیق: ~的记载 ثبت دقیق/~的报导 گزارش‌های مفصل/~的调查 تحقیقات دقیق/对问题进行~的研究 مسئله را مورد مطالعه وبررسی دقیق قرار دادن

【详略】xiánglüè تفصیل وتخلیص

【详密】xiángmì دقیق، مفصل: ~的计划 برنامه‌ء دقیق

【详明】xiángmíng دقیق و روشن: ~的注解 یادداشتهای دقیق و روشن

【详情】xiángqíng خبرهای دقیق، جزئیات امری: ~后报。 برای آگاهی از جزئیات بدنبال خواهد آمد./~请问办事处。 جزئیات به دفتر مراجعه کنید.

【详实】xiángshí مفصل ودقیق: ~的材料 مدارك مفصل ودقیق

【详图】xiángtú نقشه‌ء دقیق، نقشه‌ء جزئیات، طرح تفصیلی: 发动机~ نقشه‌ء جزئیات موتور

【详文】xiángwén اسناد رسمی که در قدیم مأمورین دولت به مافوق تقدیم‌می‌کردند

【详细】xiángxì مفصل، جزئی، دقیق: ~的报告 گزارش دقیق/~了解情况 بطور دقیق از وضعیت آگاه شدن/~占有材料 همه مدارك و اسناد پرارزش را جمع‌آوری کردن (یا در دست داشتن)/~地描述 بتفصیل توصیف کردن/请说~点。 لطفا توضیحات دقیق‌تری بدهید.

降 xiáng ①(投降)تسلیم شدن، بزانو درآمدن: 宁死不~ مرگ را بر تسلیم ترجیح دادن ②(降伏)غلبه کردن، رام کردن، چیره شدن، مطیع کردن: ~妖伏魔 دیوها وشیاطین را رام کردن
另见 jiàng

【降伏】xiángfú رام کردن، مطیع کردن، غلبه کردن: ~烈马 اسب سرکش را رام کردن

【降服】xiángfú تسلیم شدن، تن در دادن

【降龙伏虎】xiánglóng-fúhǔ اژدها را رام کردن و ببر را مطیع نمودن ــ کنایه از غلبه کردن بر حریفان نیرومند

【降顺】xiángshùn 〈书〉تسلیم شدن وبرای تابعیت التزام دادن

祥 xiáng فرخنده، خجسته، سعید، مبارك، میمون

【祥和】xiánghé ①(吉祥和平)فرخنده ومسالمت آمیز ②(慈祥)مهربان وبامحبت

【祥瑞】xiángruì نشانه‌های خجسته، فال نیك

【祥云】xiángyún ابرهای حاکی از نشانه‌های‌خجسته

翔 xiáng بلند پروازی کردن، صعود: 翱~ در هوا دور زدن کردن

【翔贵】xiángguì 〈书〉گران شدن

【翔实】xiángshí کامل و دقیق

【翔舞】xiángwǔ با بلند پروازی رقصیدن

xiǎng

享 xiǎng بهره‌مند شدن، لذت بردن، حظ بردن: 共~胜利的欢乐 بطور مشترك از نشاط پیروزی لذت بردن

【享福】xiǎngfú زندگی سعادتمند داشتن، از خوشبختی بهره‌مند بودن

【享乐】xiǎnglè عیش ونوش کردن، در خوشی و لذت زندگی کردن: ~思想 تمایل شدید به راحت طلبی/~主义 لذت پرستی، راحت طلبی، خوش گذرانی

【享年】xiǎngnián 〈敬〉در گذشتن در سن...سالگی: ~七十四

در سن هفتاد وچهار سالگی در گذشتن 岁
【享受】xiǎngshòu ①(物质上或精神上得到满足) بهره‌مند شدن، لذت بردن ~ 公费医疗 از بیمهء بهداشت و درمان بهره مند شدن ②(享乐) خوشی و لذت، راحتی، تن آسانی: 贪图 ~ / راحت طلب بودن، در پی خوشی ولذت بودن 看这样的好戏是一种艺术~。 تماشای چنین نمایش خوبی دارای لذت هنری است.
【享用】xiǎngyòng بسبب استفاده از چیزی لذت بردن
【享有】xiǎngyǒu بر خوردار بودن، بهره مند بودن: ~崇高的威望 از حیثیت ارزنده برخوردار بودن، از شخصیت والا برخوردار بودن / ~盛名 از شهرت زیاد بهره مند بودن / 妇女~同男子平等的权利。 زنان از تساوی حقوق با مردان برخوردارند.
【享誉】xiǎngyù از شهرت بهره‌مند شدن

响 xiǎng ①(响声) صدا، سر وصدا: 听不见~儿了。 دیگر صدائی شنیده نشد. / 两声炮~ صدای شلیك یك توپ / ②(发出声音) صدا در ~的爆竹 ترقه با دو صدای انفجار / ③ 锣~了。 زنگ تلفن صدا کرد. : آوردن، صدا کردن 电话铃~了。 / ناقوس را به صدا در آوردن / 全场~起暴风雨般的掌声。 در سالن صدای رعد آسای کف زدنها طنین انداز بود. / 扬声器不~了。 بلندگو از کار افتاد. / 他一声不~地走了。 او بدون اینکه حرفی بزند، رفت. ③(响亮) بلند، پر سر وصدا: 收音机开得太~了。 صدای رادیو بلند بود. ④(回声) انعکاس صدا، پیچیدن صدا، طنین: ~应 جواب مثبت دادن، اجابت کردن
【响板】xiǎngbǎn 〈乐〉 قاشقك (یك نوع ساز موسیقی)
【响鼻】xiǎngbí (در مورد اسب، خر و...) شیهه کشیدن، عرعر کردن، بانگ برآوردن
【响鞭】xiǎngbiān ①(挥动鞭子) تازیانه را به حرکت درآوردن ②〈方〉(鞭炮) ترقه
【响彻】xiǎngchè طنین انداختن: 一曲~云霄的凯歌 یك سرود پیروزی که در آسمانها طنین می‌اندازد / 炮声~山谷。 غرش توپ در دره طنین انداز بود.
【响动】xiǎngdòng صدای چیزی که در حرکت باشد: 夜很静, 一点~也没有。 شب آرام بود وهیچ صدائی بگوش نمی‌رسید.
【响度】xiǎngdù 〈物〉 (فیزیك) حجم صدا، بلندی صدا
【响遏行云】xiǎng è xíngyún (آواز) از بلندی طنین مانع حرکت ابرهای گذران شدن
【响雷】xiǎngléi (آسمان) غرش کردن
【响雷】xiǎngléi غرش بسیار صدا دار
【响亮】xiǎngliàng با صدای بلند وواضح، دارای‌صدای بلند: ~的回答 جواب بلند و واضح، جواب صریح و روشن / ~的声音 صدای طنین انداز، صدای طنین دار / 一记~的耳光 سیلی محکم در صورت
【响排】xiǎngpái آخرین تمرین‌های اپرا یا رقص همراه با موسیقی
【响马】xiǎngmǎ راهزنان در روزگار گذشته، دزدان طریق در زمان قدیم
【响器】xiǎngqì 〈乐〉 آلات موسیقی ضربی(مثل طبل، دایره و...)
【响声】xiǎngshēng صدا، سر و صدا: 沙沙的~ خش خش کردن
【响尾蛇】xiǎngwěishé مار جلاجل
【响音】xiǎngyīn 〈语〉 (زبان شناسی) صدای طنین دار (مانند مصوت های a, e, o در زبان چینی)
【响应】xiǎngyìng پاسخ مثبت دادن، اجابت کردن: ~党的号召 دعوت حزب را پذیرفتن، به دعوت حزب پاسخ مثبت دادن / 得到热烈的~ پاسخ مثبت وگرم شنیدن، با اجابت مثبت وگرم روبرو شدن

饷 xiǎng ①(用酒食等款待) (با غذا ونوشابه) از کسی پذیرائی کردن ②〈旧〉 薪金: 月~ حقوق (سرباز، پلیس و...) حقوق ماهانه
【饷遗】xiǎngwèi اهدا کردن
【饷银】xiǎngyín حقوق سرباز

飨 xiǎng 〈书〉 (با غذا ونوشابه) از کسی مهمانی دادن، پذیرائی کردن: ~客 از مهمان پذیرائی کردن / 以~读者 به خوانندگان تقدیم کردن
【飨宴】xiǎngyàn 〈书〉 مهمانی دادن، سور دادن

想 xiǎng ①(思索) فکرکردن، اندیشیدن: ~问题 در بارهء مسئله‌ای فکر کردن / 得真周到 در بارهء هر چیز بطور واقعی فکر کردن، واقعا به همه چیز فکر کردن / ~办法 فکر چاره کردن، فکر کردن / 让我~一~。 بگذارید دربارهء آن فکری کنم / چاره جوئی کردن / 困难。 ما همچنین باید مشکلات را پیش بینی‌کنیم. / 也要~ بکنم. ②(推测) پنداشتن، خیال‌کردن، گمان‌کردن، فرض‌کردن، تصور کردن: 我~他今天不会来。 گمان نمی‌کنم که او امروز بیاید. / 我~我该走了。 به نظرمی‌رسد باید بروم. ③(打算) مایل بودن، رغبت داشتن، خواستن: 你~看足球赛吗? مایلید بازی فوتبال را تماشا کنید؟ / 我也~试试 من هم می‌خواهم یکبار آزمایش کنم. ④(想念) به یاد(کسی) بودن، فکر(کسی) بودن: 您走了以后, 我们都很~您。 پس از اینکه شما رفتید، ما همه به فکر شما بودیم.
【想必】xiǎngbì به احتمال قوی: 这事~你知道。 به احتمال قوی این موضوع را می دانید. / 他没有答复, ~没有收到我们的信。 او هنوز جوابی نداده است، به احتمال قوی نامهء ما را دریافت نکرده است.
【想不到】xiǎngbudào غیر مترقبه، غیر منتظره، به فکر نرسیده: 这真是~的事! این واقعا امری است غیر مترقبه / ~家乡变化这么大。 من هرگز تصور نمی‌کردم که دهکدهء من دستخوش چنین تغییرات بزرگی شده باشد. / 真~会在这儿见到您。 هرگز توقع نداشتم شما را در اینجا ببینم
【想不开】xiǎngbukāi چیزی بدل گرفتن: 别为这几句无关紧要的话~。 این حرفهای بی‌اهمیت را به دل نگیرید. / 进门时人家无意中冷待了她, 她却总也~。 موقع ورود بطور غیرعمد به سردی از او پذیرائی کرده بودند ولی او هیچوقت نمی‌خواست این عقدهء دلش را باز کند.
【想当然】xiǎngdāngrán چیزی را پذیرفته شده دانستن: 我们不能凭~办事。 ما نباید از روی گمان وفرض عمل کنیم.

【想到】xiǎngdào به فکر چیزی بودن، بیاد آوردن: 忽然～一件重要的事情 ناگهان مطلب مهمی به یاد آوردن / 经常～人民的利益 همواره به فکر منفعت مردم بودن / 在这紧急关头，我们首先～的是抢救国家财产。 در آن لحظهٔ بحرانی نخستین فکر ما آن بود که اموال دولتی را نجات دهیم. / 我们没～您会来。 انتظار آمدن شما را نداشتیم. / 我绝没～还可以用这种方法。 من انتظار نداشتم بازهم بتوانم از این شیوه استفاده کنم. / 我倒～一个主意了! فکر بکری به سرم رسید.

【想得到】xiǎngdedào (多用于反问) گمان کردن، تصور کردن: 谁～会出事故? چه کسی تصور می‌کرد که حادثه‌ای اتفاق بیفتد؟

【想得开】xiǎngdekāi خوشبین بودن، بدل نگرفتن، جنبهٔ مثبت اشیاء را در نظر گرفتن: 这老太太最～了。 این خانم سالمند همیشه جنبهٔ مثبت اشیاء را در نظر می گیرد.

【想法】xiǎngfǎ فکر چاره کردن، کاری را در حد توان خود انجام دادن، کوشش کردن: ～给大伙儿弄点水喝喝。 سعی کنید برای هرکس مقداری آب بیاورید.

【想法】xiǎngfa تصور ، عقیده ، فکر ، اندیشه: 这个～不错。 این فکر خوبی است. / 按我的～ به عقیدهٔ من / 把你的～给大家说说。 هرفکری که در سر دارید به ما بگویید.

【想方设法】xiǎngfāng-shèfǎ هر کاری را که امکان پذیر باشد انجام دادن، به هر وسیله‌ای متوسل شدن

【想见】xiǎngjiàn به نتیجه رسیدن، نتیجه گرفتن، استنتاج کردن: 从这些事情上，你可以～他的为人。 از این مورد شما می‌توانید به این نتیجه برسید که او چگونه آدمی است.

【想开】xiǎngkāi بدل نگرفتن: 你劝她别为这句话生气，～一点吧。 به او نصیحت کنید ازاین حرف نرنجدو چیزی به دل نگیرد. / 你只要～了，情绪也就会好起来的。 هر وقت عقدهٔ دل را بگشایید، سر حال خواهید آمد.

【想来】xiǎnglái شاید اینطور تصور شود که...: 他的话～不是没有根据的。 گمان می‌کنم آنچه‌می‌گوید بی پایه واساس نیست.

【想念】xiǎngniàn بیاد کسی بودن، با اشتیاق کسی را یاد کردن: 我们都很～老奶奶。 ما همه با اشتیاق از ننه جان یاد می‌کنیم. / 侨胞～祖国。 چینی‌های مقیم خارجه به یاد میهن خود هستند.

【想起】xiǎngqǐ به یاد آوردن، بخاطر آوردن: ～解放前的苦难生活 زندگی پررنج قبل از آزادی را به خاطر آوردن / 看起来面熟，可我一下子想不起来他是谁。 او آشنا به نظرم آمد ولی نتوانستم فوری او را بیاد بیاورم. / 我忽然～忘记锁门。 یکمرتبه به یادم آمد که در را قفل نکرده‌ام.

【想入非非】xiǎngrù fēifēi در هوا و هوس غوطه‌ور بودن، هوا وهوس داشتن، خیال بافی کردن

【想通】xiǎngtōng متقاعد شدن، تغییر عقیده یا جهت دادن، به اهمیت چیزی پی بردن: 我～了。 من متقاعد شدم. / 你要是一时想不通，还可以再想想。 اگر هنوز متقاعد نشده‌اید، در بارهٔ دلایلی‌که ذکرشد بازهم فکر کنید. / 只要～了，他就会积极地去干。 هروقت متقاعد شود، کارها را با شور وشوق هرچه تمام‌تر انجام می‌دهد.

【想头】xiǎngtou 〈口〉①(想法) عقیده، فکر، اندیشه: 阿里有个～。 علی فکری دارد. ②(希望) امید: 没什么～了。 اکنون دیگر امیدی نیست.

【想望】xiǎngwàng آرزو داشتن، اشتیاق داشتن: 他从小就～着当一名拖拉机手。 از کودکی آرزو داشت که رانندهٔ تراکتور شود.

【想象】xiǎngxiàng ①(设想) تصورکردن، فرض‌کردن: 难以～ غیر قابل تصور / ～不到的困难 مشکلات غیر قابل تصور / ～不到的严重损失 ضررهای جدی وغیر قابل تصور ②〈心〉 (روان شناسی) تصور، فرض: ～力 قوهٔ تخیل

鲞 xiǎng ماهی خشک شده: 鳗～ مار ماهی خشک شده

xiàng

向 xiàng ①(方向) سمت، جهت، طرف، سو: 风～ جهت باد ②(对着) روبرو ایستادن ، مواجه شدن: 这间屋子～东。 این اطاق روبه شرق است. / 葵花朵朵～太阳。 گل‌های آفتابگردان همه به سوی خورشید می‌گرایند. ③(向着) جانب کسی را گرفتن، از کسی طرفداری کردن: 人心所～ روند احساسات عامهٔ مردم / 理不～人 از حق طرفداری کردن نه از شخص معین، از هر کس که حق بااو است طرفداری کردن ④〈介〉[表示动作的方向]: ～人民群众宣传 در میان توده‌های مردم کار تبلیغاتی انجام دادن / ～上级汇报工作 خود را به مقام بالاتر گزارش دادن / ～自然开战 با طبیعت جنگیدن / ～纵深发展 تا اعماق (موضوع)پیش رفتن / ～革命烈士学习。 از شهیدان انقلاب بیاموزید. ⑤(向来) همواره، پیوسته: ～无此例。 این مورد بی‌سابقه است. ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【向背】xiàng-bèi پشتیبانی کردن یا مخالفت نمودن: 人心～ موافقت یا مخالفت مردم با چیزی، خواست مردم، تمایل خلق

【向壁虚构】xiàng bì xūgòu با فکر خود چیزی درست کردن، تقلید وجعل کردن، بافتن

【向晨】xiàngchén نزدیك به سفیده دم

【向导】xiàngdǎo راهنما: 革命党是群众的～。 حزب انقلابی راهنمای توده‌های مردم است. / 旅游～ راهنمای توریستی

【向迩】xiàng'ěr 〈书〉 نزدیك شدن

【向光性】xiàngguāngxìng 〈生〉 (زیست شناسی) نور گرائی

【向后】xiànghòu به عقب، به پشت: ～看 به عقب نگاه کردن / ～撤 عقب نشینی کردن، عقب نشستن / ～转〈口令〉 به عقب گرد، قدم رو!(فرمان) / ～转走! 〈口令〉 برگرد!(فرمان)

【向来】xiànglái همواره، پیوسته، همیشه: ～如此 همواره اینطور بوده است. / 我～不抽烟。 من هرگز سیگار نکشیده‌ام.

【向量】xiàngliàng 〈数〉 (ریاضی) حامل، بردار: ～分析 تحلیل یك بردار

【向前】xiàngqián به پیش، به جلو: 奋勇～ با شجاعت به جلو افتادن / 使革命～发展 انقلاب را به پیش بردن / 采取～看

به 〈口令〉 看!～/ روش«به پیش‌نگریستن»رااتخاذکردن 的态度 جلو نگاه‌کن!(فرمان)

【向暮】xiàngmù نزدیك به عصر

【向日葵】xiàngrìkuí گل آفتاب‌گردان

【向盘】xiàngpán قطب نما

【向日性】xiàngrìxìng 〈植〉 (گیاه شناسی) آفتاب گرائی

【向善】xiàngshàn کار خیر را انجام دادن،خوبی‌کردن،نیکی‌کردن

【向上】xiàngshàng بالا، به طرف بالا: 卡车沿着盘山公路～爬去。 کامیون از جاده«کوهستانی پرپیچ وخم بالا می‌رفت./ 好好学习, 天天～。 خوب تحصیل کنید و روزبروز پیشرفت نمائید.

【向上爬】xiàngshàngpá جاه‌طلب بودن، مقام پرست بودن

【向使】xiàngshǐ 〈书〉 اگر، چنانچه

【向水性】xiàngshuǐxìng 〈生〉 (زیست شناسی) آب گرائی

【向晚】xiàngwǎn هنگام غروب

【向往】xiàngwǎng آرزو داشتن، اشتیاق داشتن، انتظار داشتن: ～着北京 مشتاق دیدار از پکن بودن /～幸福的新生活 انتظار زندگی سعادتمند ونوینی را داشتن

【向午】xiàngwǔ نزدیك به ظهر

【向下】xiàngxià به زیر، به طرف زیر: 滑雪运动员飞快地～滑去。 اسکی‌بازان به سرعت در سرازیری سر خوردند./ 领导干部要善于～作调查。 کادرهای رهبری باید در انجام کارهای (مطلبی را) به ～传达/ تحقیقی در سطوح پائین ماهر باشند. درجات پائین ابلاغ کردن

【向晓】xiàngxiǎo نزدیك سپیده دم

【向斜】xiàngxié 〈地〉 (زمین شناسی) ناودیس: ～谷 دره« ناودیسی

【向心】xiàngxīn به طرف مرکز

【向心力】xiàngxīnlì 〈物〉 نیروی مرکز گرائی، نیروی جاذبه« مرکز

【向性】xiàngxìng 〈生〉 (زیست شناسی) گرایش وتمایل بطرف چیزی

【向阳】xiàngyáng روبه آفتاب، روبه جنوب: 这间屋～。 این اطاق روبه آفتاب است.

【向阳花】xiàngyánghuā گل آفتاب گردان

【向右】xiàngyòu به طرف راست: ～转! 〈口令〉 به طرف راست، راست بر گرد!(فرمان) /～转走! 〈口令〉 به راست راست، قدم رو!(فرمان)

【向隅】xiàngyú 〈书〉 در گوشه‌ای ایستادن ــ کنایه از مأیوس بودن بسبب کم شانسی: ～而泣 در گوشه‌ای به تنهائی گریه کردن

【向着】xiàngzhe ①(朝着) به سوئی گرائیدن، روبه سوئی ایستادن: ～光明的未来前进 به سوی آینده« درخشان پیش رفتن ②〈口〉(偏袒) از کسی جانب‌داری کردن: 她说话在理, 我就～她。 چون حق با او است، از او جانب‌داری می‌کنم./ 老奶奶～小孙女。 مادر بزرگ به نوه« کوچك خود توجه خاصی نشان می‌دهد.

【向左】xiàngzuǒ به چپ، به طرف چپ: ～转! 〈口令〉 به چپ گرد!(فرمان) /～转走! 〈口令〉 به چپ چپ‌اقدم رو!(فرمان)

巷 xiàng کوچه، کوی

另见 hàng

【巷陌】xiàngmò 〈书〉 کوچه وخیابان

【巷战】xiàngzhàn جنگ خیابانی

【巷子】xiàngzi 〈方〉 کوچه، کوی

项 xiàng ①(颈的后部) پشت گردن، قفا ②〈量〉(用于分项目的事物): 八～原则 اصول هشتگانه/ 按照第五条第二款第三～的规定 بر طبق بند سوم تبصره« دوم ماده« پنجم/ 还有一～工作要做。 کار دیگری هست که باید انجام پذیرد./ 一～一～地进行解释 قلم به قلم (یا ماده به ماده) توضیح دادن ③(款项) مبلغ (پول): 进～ درآمد/ 欠～ بدهکاری ④〈数〉 عبارت ریاضی: 绝对～ عبارت مطلق ریاضی/ 一般～ عبارت عادی ریاضی ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【项背】xiàngbèi پشت کسی: 相望～ بطور فشرده وپشت سر هم (راه رفتن)/ 不可望其～ به گرد وغبار کسی نرسیدن

【项链】xiàngliàn گردن بند

【项目】xiàngmù فقره، قلم، اقلام، رشته: 出口～ اقلام صادراتی/ 基本建设～ پروژه« ساختمان اصلی و عمده/ 援助～ طرح کمك/ 训练～ دوره‌های تمرینی/ 田径～ رشته‌های دو و میدانی

【项圈】xiàngquān طوق، گردن بند، گلوبند

【项庄舞剑, 意在沛公】Xiàng Zhuāng wǔ jiàn, yì zài Pèigōng «شیان زانگ» در زیر لفافه برای سوء قصدبه جان «پی گونگ» نمایش رقص شمشیر را اجرا کرد ــ کنایه از عمل کردن با نیت مخفی

相 xiàng ①(相貌) سیما، قیافه: 长～儿 سیمای کسی، قیافه« کسی/ 一脸凶～ نگاه تند در قیافه« رقت‌آور/ 一副可怜～ چهره« کسی ②(坐立的姿态) ژست نشستن یا ایستادن: 站没站～, 坐没坐～ طرز صحیح نشستن یا ایستادن را بلد نبودن/ 这孩子睡～不好。 این بچه هنگام خواب دست‌ها وپاهای خود را پهن می‌کند. ③(观察外表进行判断) با نگاه ارزیابی کردن: ～马 با نگاه سنجیدن ارزش اسب را در ～。/ 人不可以貌～ درباره« هیچکس از روی ظاهرش قضاوت نکنید. ④〈书〉(辅助) کمك کردن، یاری کردن، مساعدت کردن: 吉人天～。 خداوند به آدم خوش‌نیت یاری می‌رساند. ⑤〈书〉(宰相) نخست وزیر ⑥(朝鲜、日本的官名) وزیران دولت‌های ژاپن وکره ⑦(相片) عکس: 照个～ عکس گرفتن ⑧〈物〉 (فیزیك) فاز، حالت ظاهری، صورت ظاهری: 调～ تعدیل وتنظیم حالت ظاهری ⑨〈地〉 (زمین شناسی) طبقات همسال زمین چیزی: 海～ طبقات همسال دریا/ 浅海～ طبقات همسال ساحلی/ 陆～ طبقات همسال زمین/ 煤～ طبقات همسال زغال ⑩(象棋棋子) فیل (شطرنج)

另见 xiāng

【相册】xiàngcè آلبوم عکس

【相公】xiànggong 〈旧〉 ①(妻子对丈夫的敬称) لقب محترمانه‌ای‌که در قدیم زن برای شوهر بکار می‌برد ②(有钱人家子弟) فرزند از خانواده« ثروتمند

【相机】xiàngjī ①(察看机会) مترصد فرصت بودن، منتظر فرصت بودن : ~行事 در 而动~/ به اقتضای فرصت عمل کردن ②(照相机) دوربین عکاسی جستجوی فرصت انجام کار بودن

【相国】xiàngguó نخست وزیر (در قدیم)

【相角】xiàngjiǎo گوشهء عکس (برای چسباندن عکس)

【相貌】xiàngmào سیما، قیافه، صورت : ~端正 قیافهء طبیعی وبهنجار داشتن

【相面】xiàngmiàn با نگاه کردن قیافهء کسی فال گرفتن، تمرین قیافه شناسی کردن

【相片】xiàngpiàn عکس

【相声】xiàngsheng 〈曲艺〉 گفتگوی خنده‌آور، طنز گوئی : 说~ / برنامهء فکاهی اجرا کردن، برنامهء طنزی اجرا کردن 单口~ فکاهی گوئی یك نفره

【相士】xiàngshì قیافه شناس حرفه‌ای

【相书】xiàngshū ①(口技) تقلید صداها ②(关于相术的书) کتاب مربوط به قیافه شناسی

【相术】xiàngshù فن قیافه شناسی، فن فال گرفتن بانگاه کردن قیافهء کسی

【相体裁衣】xiàngtī cái yī باندازهء بدن لباس دوختن

【相纸】xiàngzhǐ کاغذ فوتوگرافیك، کاغذ چاپ عکس

象 xiàng ①〈动物〉 فیل ②(形状) حالت، شکل، صورت، : 万~更新。 همه چیز 或 همهء اشیاء شکل نو می‌یابند. ظاهر ③(仿效) چهره عوض می‌کند. تقلیدکردن، ادا درآوردن : 声~ تسمیهء صوتی(یا تقلیدی)، کلمه سازی از روی صدای طبیعی (مانند«میومیو») ④(象棋棋子) فیل (شطرنج)

【象鼻】xiàngbí خرطوم فیل

【象鼻虫】xiàngbíchóng شپشه

【象差】xiàngchā 〈物〉 (فیزیك) عدم انطباق عکس، انحراف عکس

【象脚鼓】xiàngjiǎogū 〈乐〉 نوعی طبل بشکل پای فیل که بر روی پایه‌ای قرار دارد وچند اقلیت ملی چین در استان «یون نان» آنرا بکار می برند

【象皮病】xiàngpíbìng 〈医〉 بیماری فیلپائی

【象棋】xiàngqí شطرنج(چینی) : 国际~ شطرنج بین‌المللی

【象声】xiàngshēng 〈语〉 نامگذاری به کمك اصوات، تسمیهء صوتی یا تقلیدی : ~词 کلمه ایکه از روی صدای‌طبیعی ساخته‌می‌شود مثل میومیو

【象限】xiàngxiàn 〈数〉 (ریاضی) ربع مسطح، ربع دایره، ربع

【象形】xiàngxíng 〈语〉 خط تصویری، تصویر نگاری مانند 日 (آفتاب)، 月 (ماه) ــ یکی از کاتگوری‌های ششگانهء هیروگلیف (六书) های چینی : ~文字 خط تصویری، تصویرنگاری، هیروگلیف /~字 واژهء تصویری، هیروگلیف

【象牙】xiàngyá عاج، دندان فیل : ~雕刻 عاج تراشی، حکاکی روی عاج /~制品 اشیاء هنری‌که از عاج ساخته می‌شود

【象牙之塔】xiàngyá zhītǎ برج عاج ــ کنایه از محل آرام برای تفکر ادیبان وهنرمندان

【象牙海岸】Xiàngyá Hǎi'àn ساحل عاج

【象牙质】xiàngyázhì ①(用象牙制成的) عاجی، ساخته شده از عاج : 刀把~ دستهء عاجی کارد ②〈生理〉 عاج دندان

【象征】xiàngzhēng ①〈用具体事物来表现某种意义〉 سمبل چیزی بودن، نماد ونشانهء چیزی بودن، بوسیله علامت یا نشانه نشان دادن : 斧头镰刀~工人农民。 چکش وداس نشانهء کارگر و دهقان است. ②(借以表现某种意义的具体事物) سمبل، نماد، نشان، بیانگر، نشان‌دهنده : 友谊的~ سمبل دوستی، نشانهء دوستی

【象征性】xiàngzhēngxìng نشانه‌دار، علامت‌دار : 上海—北京~长跑 یك دوی سمبولیك ودراز مسافت «شانگهای ــ پکن»

像 xiàng ①(比照人物制成的形象) تمثال،پیکر،تصویر : 画~ تمثال / 铜~ مجسمهء برنزی ②〈物〉 (در فیزیك) مجسمهء مفرغی، : 虚(实)~ تصویر مجازی(حقیقی) ③(有共同点) شباهت داشتن، شبیه بودن : 这孩子~他父亲。 این بچه شبیه پدرش است. / 哥儿俩长得很~。 قیافهء این دو برادر بهم شبیه است. / 我们要~他一样全心全意为人民服务。 ما باید مانند او با تمام دل وجان به مردم خدمت کنیم. ④(好像) گویا، مثل اینکه : 今晚~要下雨。 گویا امشب باران خواهد بارید. / ~是有人在敲门。 مثل اینکه کسی در می‌زند. ⑤(比如) مانند، از قبیل : ~他这样的英雄人物将永远活在人民的心里。 قهرمانانی مانند او همیشه در یاد مردم زنده‌اند.

【像话】xiànghuà [多用于否定句或反问] منطقی، مناسب، درست : 真不~。 این واقعا قابل 或 این واقعا افتضاح است. / 大家都很忙,就我在家休息, ~吗? من تحمل نیست. چطور می‌توانم راحت در خانه بنشینم، در حالیکه دیگران گرفتارند؟ / 您发这么大脾气~吗? شما خجالت نمی‌کشید از اینکه اینطور خشم از خود نشان دهید.

【像模像样】xiàngmóxiàngyàng درست وکامل در جای خود، شایسته، خوب

【像散】xiàngsàn 〈物〉 برهم خوردن تعادل در جلیدیهء چشم، آستیگمات بودن چشم

【像煞有介事】xiàngshà yǒu jiè shì در انجام کاری خود را جدی وانمود کردن

【像样】xiàngyàng درست وکامل در جای خود، شایسته،خوب : 他的针线活还挺~的。 کار سوزن دوزیش بسیار خوب وقابل عرضه است. / 这屋里连张~的桌子也没有。 در این اطاق حتی یك میز خوب هم وجود ندارد. / 他提不出~的理由来解释他的行动。 او نتوانست دلیل موجهی برای عمل خود بیاورد. / 两天来他忙得没吃上一顿~的饭。 برای دو روز آنقدر گرفتار بود که حتی یك وعده غذای درست وحسابی نخورد.

【像章】xiàngzhāng نشان همراه با عکس کسی بر روی آن

橡 xiàng ①(栎) درخت بلوط ②(橡胶树) درخت کائوچو

【橡浆】xiàngjiāng شیرهء لاستیك، لاستیك خام

【橡胶】xiàngjiāo لاستیك : 天然~ کائوچو طبیعی، لاستیك طبیعی / 合成~ کائوچو سنتیك، لاستیك مصنوعی / 生~ 〈化〉 لاستیك خام، کائوچوی طبیعی / 海棉~ اسفنج لاستیکی / 厂~ کارخانهء لاستیك سازی / 轮胎~ لاستیك اتومبیل / 树~ درخت کائوچو / 种植园~ مزرعهء کائوچو

【橡胶草】 xiàngjiāocǎo 〈植〉 گیاه قاصدك

【橡皮】 xiàngpí ①(橡胶) لاستيك: ~版〈印〉 صفحهٔ مشمع چسب، اندود 〈医〉 ~膏/قایق لاستیکی ~船/لاستیکی بند ~筋/ سیمان لاستیکی، چسب لاستیك ~胶水/ چسبنده ~艇/دستکش لاستیکی ~手套/خمیر لاستیکی ~泥/لاستیکی ~图章/مهر لاستیکی ~外包线〈电〉/قایق تفریحی لاستیکی سیم برق با پوشش لاستیکی ②(擦字用的文具) مداد پاك كن

【橡实】 xiàngshí میوهٔ هسته‌دار درخت بلوط

【橡实管】 xiàngshíguǎn 〈电子〉 لوله خلاء کوچك مشابه میوهٔ بلوط که در جریان‌های قوی برق بکار می‌رود

xiāo

肖 Xiāo 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 xiào

【肖氏回跳硬度】 xiāoshì huítiào yìngdù 〈物〉 (فیزیك) سختی «شور»، مقاومت «شور»

枭 xiāo ①〈鸺鹠〉 جغد کوچك ②〈书〉(强横;骁勇) ~将 / شخص سلحشور وبلندهمت ~雄: سلحشور وبلندهمت ~骑/ژنرال نیرومند سوار سلحشور

【枭首示众】 xiāoshǒu shìzhòng 〈旧〉 سر کسی را بریدن وآنرا برای عبرت گرفتن دیگران آویختن

枵 xiāo 〈书〉 تهی، خالی، توخالی

【枵腹从公】 xiāo fù cóng gōng با شکم خالی به کارهای دولتی پرداختن

削 xiāo ①(用刀去掉物体表层) با کارد پوست چیزی را کندن: ~苹果 / سیب را پوست کندن ~铅笔 / نوك مداد را تیز کردن ~木头 / چوب تراشیدن ② 〈乒乓球〉 (در بازی پینگ پونگ): ~球 با ضربه توپ را به چرخش در آوردن / توپ را با ضربه چرخش دادن
另见 xuē

哓 xiāo

【哓哓不休】 xiāoxiāo bù xiū مرتبا بحث ومُشاجره کردن، مناقشهٔ بی‌پایان داشتن

骁 xiāo دلیر، دلاور، شجاع: ~骑 سرباز سوار شجاع

【骁悍】 xiāohàn 〈书〉 شجاع و سلحشور

【骁健】 xiāojiàn 〈书〉 شجاع و قدرتمند

【骁将】 xiāojiàng 〈书〉 ژنرال دلیر

【骁勇】 xiāoyǒng 〈书〉 دلیر، شجاع، دلاور

哮 xiāo ①(急促喘气声) با صدا نفس کشیدن، خس خس کردن ②(吼叫) داد زدن، غریدن، غرش کردن: 咆~ غریدن، رعد زدن

【哮喘】 xiāochuǎn 〈医〉 (طب) تنگی نفس: 支气管~ تنگی نفس که به علت انقباض عضلات جدار قصبة‌الریه ایجاد می‌شود، نزلهٔ نایچه

消 xiāo ①(消失) محو شدن، ناپدید شدن، غایب شدن، نایاب شدن: 云~雾散。 ابرها پراگنده شد ومه محو گردید. /肿已~。 ورم خوابیده است. /他的气~了。 او غضب خود را ... ②(使消失) از بین بردن، محو کردن، بر طرف کردن، رفع کردن: ~痰 / بلغم را فرو خورد. ~烟除尘 / دود وغبار را از بین بردن ~愁解闷 / دلتنگی کسی را از غم وملالت رهانیدن، ③(消遣;度过) وقت را بخوشی گذرانیدن: ~夏 وافسردگی را از بین بردن / تابستان را بخوشی وشادمانی گذرانیدن ④(需要)[前面常有"不"、"只"、"何"等] طول کشیدن، لازم داشتن: 来回只~一个星期。 رفت وبرگشت فقط یك هفته طول می‌کشد. /不~说 لازم به تذکر نبودن

【消沉】 xiāochén دارای روحیهٔ بد، افسرده، دلشکسته، دلسرد، گرفته: 意志~ دلسرد وافسرده

【消除】 xiāochú از بین بردن، محو کردن، برطرف کردن، رفع کردن: ~分歧 / اختلاف نظر را بر طرف کردن ~顾虑 / بدگمانی را از بین بردن ~偏见 / تعصب را از بین بردن ~隐患 / خطر مخفیانه‌ای را رفع کردن ~误会 / سوء تفاهم را از بین بردن

【消导】 xiāodǎo 〈中医〉 (طب چینی) سوء هاضمه را معالجه کردن

【消毒】 xiāodú ضد عفونی کردن، میکروب کشی: 用酒精~ با الکل ضد عفونی کردن / 用漂白粉~ با گرد رنگ بری ضد عفونی کردن ~剂 / داروی ضد عفونی، مادهٔ گند زدا ~牛奶 / شیر پاستوریزه

【消乏】 xiāofá ①(消耗) مصرف کردن، خرج کردن ②(败落) انحطاط یافتن ③(疲倦) خسته وکوفته

【消防】 xiāofáng اطفاء حریق، جلوگیری از آتش سوزی، آتش نشانی: ~车 / ماشین آتش نشانی ~队 / تیم آتش نشانی ~队员 / عضو تیم آتش نشانی ~人员 / مأمور آتش نشانی ~设备 / تجهیزات آتش نشانی ~水龙 / تلمبهٔ آتش نشان ~演习 / تمرین آتش نشانی ~站 / ایستگاه آتش نشانی

【消费】 xiāofèi مصرف کردن: ~城市 / شهر مصرف کننده ~合作社 / تعاونی مصرف‌کنندگان ~基金 / صندوق مصرف‌کننده ~者 / مصرف‌کننده ~资料 / وسائل معاش، کالاهای مصرفی ~品 / کالاهای مصرفی

【消光剂】 xiāoguāngjì 〈化纤〉 (الیاف شیمیائی) مادهٔ تیره کننده

【消耗】 xiāohào مصرف کردن، صرف کردن، ته چیزی را بالا آوردن، تحلیل بردن، خرج کردن: ~精力 انرژی خود را مصرف کردن ~大量武器弹药 / مقدار زیادی از اسلحه ومهمات را به مصرف رساندن ~敌人的有生力量 / نیروی مؤثر دشمن را تحلیل بردن 人力物力的~ / تحلیل رفتن نیروی انسانی ومنابع مادی ~战 / جنگ فرسایشی

【消耗热】 xiāohàorè 〈医〉 تب دق، تب لازم

【消化】 xiāohuà هضم کردن: 好~ قابل هضم / 帮助学生~所学的东西 به دانشجویان در هضم کردن آنچه که یاد گرفته‌اند کمك کردن ~不良 / سوء هاضمه ~道 / جهاز هاضمه ~酶 / مخمر هضم‌کننده، داروی گوارشی ~系统 / سیستم هاضمه ~液 / شیرهٔ هاضمه

【消火栓】xiāohuǒshuān لوله‌ء آبکش شیر آتش نشانی

【消极】xiāojí ①(否定的)منفی، معکوس: ~因素 عنصر منفی، عامل منفی / ~影响 تأثیر منفی ②(被动的；消沉的) غیرفعال، انفعالی، منفعل: ~抵抗 مقاومت غیر فعال / ~防御 دفاع غیر فعال / ~态度 برخورد غیر فعال / 态度~ برخورد غیر فعال بودن / 怠工~ در کار سست وغیر فعال بودن / 情绪~ افسرده خاطر بودن، روحیه‌ء ضعیف داشتن

【消减】xiāojiǎn کاهش یافتن

【消解】xiāojiě ازهم پاشیدن، پراگنده ساختن، برطرف کردن، متقرض کردن

【消渴病】xiāokěbìng 〈中医〉①(糖尿病) مرض قند، بالا رفتن قند خون ②(其它喝水多，尿多的病) هر نوع بیماری که نشانه‌ء آن زیاده روی در آب خوردن وادرار کردن است

【消弭】xiāomǐ از وقوع جلوگیری کردن، پایان دادن: ~水患 از وقوع سیل جلوگیری کردن / ~战祸 به بدبختی ناشی از جنگ پایان دادن

【消灭】xiāomiè ①(灭亡) نابود شدن، معدوم شدن، از بین رفتن: 自行~ خود بخود نابود شدن / 发生、发展和~的过程 جریان بوجود آمدن، تکامل یافتن ونابود شدن ②(使消灭) نیست کردن، نابودکردن، معدوم‌کردن، از بین بردن: ~剥削制度 نظام استثماری را ریشه‌کن کردن / ~阶级的 نابودی طبقات / ~病虫害 حشرات موذی وآفت‌های گیاهان را ریشه‌کن کردن / ~敌人一个师 یك لشگر دشمن را نیست ونابود کردن

【消磨】xiāomó ①(逐渐使之消失) سائیدن، فرسوده کردن، تحلیل بردن: ~志气 اراده‌ء خود را تضعیف کردن / ~精力 انرژی خود را تحلیل بردن ②(虚度) به بیهودگی گذراندن، تلف کردن: ~岁月 روزگار را به بیهودگی گذراندن / ~时间 وقت کشی کردن

【消没】xiāomò محو شدن

【消气】xiāoqì خشم وغضب را فرونشاندن

【消遣】xiāoqiǎn خود را سرگرم کردن، وقت کشی کردن: 在火车上下棋~ وقت خود را به بازی شطرنج در قطار گذراندن

【消融】xiāoróng آب شدن: 冰雪~。 یخ وبرف آب شد.

【消散】xiāosàn پراگنده ومحو شدن، از هم پاشیده شدن: 雾~了。 مه پراگنده ومحو شد. / 他脸上的愁容~了。 اثر نگرانی در چهره اش از بین رفت.

【消色差】xiāosèchā 〈物〉(فیزیك) رنگ ناپذیری، اکروماتیسم: ~透镜 عدسی اکروماتیك

【消声】xiāoshēng 〈建〉خفه شدن صدا: ~器 صدا خفه کن

【消失】xiāoshī ناپدید شدن، نابود شدن، محو شدن: ~在浓雾中 در مه غلیظ ناپدید شدن / ~在人群中 در انبوه جمعیت ناپدید شدن

【消蚀】xiāoshí تحلیل وفرسایش یافتن

【消逝】xiāoshì کم کم ناپدید شدن، بتدریج محو شدن: 火车的隆隆声慢慢地~了。 صدای پرطنین قطار رفته رفته محو شد. / 随着时间的~ با مرور زمان / 一抹残霞渐渐在天边~。 آخرین ابرهای رنگین در افق محو گردید.

【消释】xiāoshì از بین بردن، برطرف کردن، پراگنده ساختن: ~疑虑 شبهه وبدگمانی را بر طرف کردن / 误会~了。 سوء تفاهم از بین رفت.

【消受】xiāoshòu ①(享受)[多用于否定] لذت بردن، کیف کردن: 无福~ از لذت بردن عاجز بودن، از شانس لذت بردن بی‌بهره بودن ②(忍受) تحمل‌کردن، بردبار بودن، متحمل شدن

【消瘦】xiāoshòu لاغر شدن: 身体一天天~下去 روز به روز لاغرتر شدن / 显得有点~ کمی لاغر ونحیف به نظر رسیدن

【消暑】xiāoshǔ رفع گرمای تابستانی

【消损】xiāosǔn بتدریج کم شدن، تحلیل رفتن، کهنه ومستعمل شدن

【消索】xiāosuǒ ①(衰落) انحطاط یافتن ②(消失) از بین رفتن

【消亡】xiāowáng پژمرده شدن، نیست ونابود شدن، از میان رفتن: 国家自行~ دولت خود به خود نابود شدن

【消息】xiāoxi ①(报导) گزارش، اطلاع، خبر: 本地~ خبر محلی / 头版~ خبر مهم، خبر صفحه‌ء اول / 据新华社~ بر طبق گزارش خبرگزاری «شین هوا» / 灵通人士~ منبع آگاه / 报上有什么~? در روزنامه چه خبری هست؟ ②(音讯) اطلاع، خبر: 杳无~ (از کسی) خبر نداشتن

【消闲】xiāoxián بیکار وخوش گذران

【消炎】xiāoyán 〈医〉ورم و التهاب را از بین بردن: ~剂 داروی ضد ورم و التهاب

【消夜】xiāoyè 〈方〉①(夜宵儿) غذای مختصر نصف شب ②(吃夜宵儿) غذای مختصر نصف شب را خوردن

【消音】xiāoyīn خفه کردن سروصدا

【消隐】xiāoyǐn مخفی وقایم شدن

【消长】xiāo-zhǎng افزایش وکاهش: 双方力量的~ افزایش وکاهش قدرت طرفین

【消肿】xiāozhǒng 〈医〉(طب) خوابیدن ورم

宵 xiāo شب: 通~ تمام شب، از آغاز تا پایان شب

【宵禁】xiāojìn قرق شبانه، ممنوعیت عبور ومرور در شب: 实行~ در شب قرق کردن / 解除~ قرق شبانه را لغو کردن

【宵小】xiāoxiǎo آدم بد، دزد، شبرو

【宵衣旰食】xiāo yī gàn shí در سپیده دم لباس پوشیدن وشب هنگام به غذا رسیدن ـ کنایه از گرفتاری زیاد در امور سیاسی

逍 xiāo

【逍遥】xiāoyáo آزاد وفارغبال بودن: ~自在 آزاد وبی‌قید وبند

【逍遥法外】xiāoyáo fǎ wài کیفر ندیدن، بی مجازات ماندن: 不能让犯罪分子~。 ما نباید بگذاریم جنایتکاران بی‌کیفر بمانند.

鸮 xiāo پرنده هایی مانند جغد، بوم، بوف

【鸮卣】xiāoyǒu 〈考古〉نوعی خمره‌ء برنزی شراب بشکل جغد

萧 xiāo ①(萧索) عاری از جنب وجوش، ویران، کم جمعیت، متروك ②〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【萧规曹随】Xiāo guī Cáo suí «تسائو» (نخست وزیر سلسله‌ء «هان») مقررات وضع شده بدست «شائو» (متصدی پیش از او) را

پذیرفت ــ کنایه از اینکه نسل بعدی کاملا بر طبق روش نسل قبلی رفتار می‌کند.

【萧墙】xiāoqiáng 〈书〉 دیوار حصیری در مقابل در ورودی بلوایی‌که از درون بروز می‌کند؛ ستیزهٔ درونی 祸起～:خانهٔ چینی

【萧骚】xiāosāo 〈书〉①(风吹树叶等声音) صدای خش ویران، متروک ②(景色萧条) خش ناشی از حرکت برگ خشك

【萧瑟】xiāosè ①(风吹树木音) صدای خش خش در هوا، ②(景色凄凉) باد خزان سوت می‌زند. 秋风～。:صدای برگ خشك ویران وغم انگیز، حزین ومتروك

【萧森】xiāosēn 〈书〉 ویران، بی جمعیت، متروك

【萧疏】xiāoshū ①(荒寂) ویران، متروك ②(枝叶稀疏) (در مورد درخت، برگ و...) پراگنده وکم پشت

【萧索】xiāosuǒ عاری از جنب وجوش، ویران، کم جمعیت

【萧条】xiāotiáo ①(寂寞冷落) ویران، عاری از جنب وجوش، 一片～的景象:متروك یك منظرهٔ ویران،ویرانی سراسری ②〈经〉کساد: 经济～/بی رونقی اقتصادی، کسادی اقتصادی 生意～.دادو ستدبا کسادی رو برو شده است.

【萧闲】xiāoxián 〈书〉①(闲适) راحت و باخاطر آسوده ②(寂寞清静) تنها و آرام

【萧萧】xiāoxiāo 〈书〉〈象〉 车辚辚,马～。 ارابه های جنگی با صدای پرطنین خود به پیش می‌خزند، اسب‌ها فریاد وشیهه می‌کشند./风～。باد صفیر می کشد. ②(花白稀疏) (موی سر) جوگندمی وکم

硝 xiāo ①〈化〉 نیترات ②(用硝处理毛皮) زاغ به پوست 皮～:زاغ به پوست زدن، دباغی‌کردن زدن

【硝化】xiāohuà 〈化〉 با نیتروژن یا ترکیب نیتروژن‌دار ترکیب کردن، تبدیل به نیترات ونمك های آن کردن 甘油～:نیترو گلسیرین/～纤维素 /پنبهٔ نیترات دار 棉～/ سلولز نیترات دار، نیتروسلولز

【硝基】xiāojī نیترو 苯～:نیتروبنزن/～烷 نیتروالکین

【硝镪水】xiāoqiāngshuǐ 〈化〉 اسید نیتریك، جوهر شوره

【硝石】xiāoshí نیترات پتاسیم طبیعی، 智利～: نیترات پتاسیم نیترات سدیم طبیعی

【硝酸】xiāosuān 〈化〉 اسید نیتریك: 钾～ / نیترات پتاسیم 盐～/ نیترات

【硝酰基】xiānxiānjī نیترو

【硝烟】xiāoyān دود باروت: 战火纷飞, ～弥漫。 آتش جنگ شعله می‌کشد ودود باروت همه جا را فرا می‌گیرد.

销 xiāo ①(熔化金属) (فلز) ذوب کردن ②(除去) 户口～:حذف کردن، لغو کردن، فسخ کردن ثبت اقامت کسی را لغو کردن/ 注～ حذف کردن، خط زدن، را خط زدن، اقامت کسی را لغو کردن ③(销售) فروختن، به فروش رساندن 畅～:خوب فروختن / 产～平衡 / به کندی فروختن، کند فروختن 滞～ موازنه میان تولید وفروش ④(消费) مصرف کردن 开～:خرج کردن،مصرف کردن هزینهٔ ⑤(销子) میخ پرچی که دو چیز را روی هم نگاه می‌دارد: 开尾～〈机〉 میخ بلندی که پس از فرو کردن در سوراخ آنرا خم می‌کنند، میخ پرچ 插～/ چفت

【销案】xiāo'àn دعوی را خاتمه دادن

【销差】xiāochāi پس از انجام ماموریت به متصدی خود گزارش دادن

【销毁】xiāohuǐ با ذوب کردن یا سوزاندن چیزی را خراب کردن 罪证～/ مدارك ارتکاب جرم را از بین بردن 核武器～: از بین بردن سلاح هسته‌ای

【销货】xiāohuò فروختن کالاها.

【销魂】xiāohún در رویارویی باغم وشادی احساساتی بودن، مستغرق در غم یا شادی شدن، شادی وهیجان فراوان داشتن

【销假】xiāojià پس از پایان مرخصی حضور خود را اعلام کردن

【销金窟】xiāojīnkū جای عیش وخوش، جای خوش گذرانی

【销路】xiāolù فروش، بازار فروش 很好～:فروش خوبی داشتن، به～不畅 / بازار(چیزی) گرم بودن 没有～/ فروش خوبی نداشتن فروش نرفتن، بازار فروش نداشتن

【销声匿迹】xiāoshēng-nìjì از صحنه کاملا محو شدن

【销势】xiāoshì روند فروش (کالاها)

【销售】xiāoshòu فروختن، به بازار عرضه کردن 价格～:قیمت فروش 量～/ حجم فروش کالا 税～/ مالیات بر فروش کالا 总额～ مجموعهٔ فروش کالا

【销行】xiāoxíng فروختن، به فروش رسیدن 各地～:در همه جا به فروش رسیدن/ 此书已～一百万册以上。 این کتاب بیش از یك میلیون نسخه به فروش رسیده است.

【销赃】xiāozāng 〈法〉 کلك کالاهای دزدیده شده را کندن

【销帐】xiāozhàng از حساب کسر کردن یا برداشتن

【销子】xiāozi میخ پرچی‌که دو چیز را روی هم نگاه می‌دارد

蛸 xiāo 见"螵蛸"piāoxiāo

潇 xiāo 〈书〉 (در مورد آب) عمیق وشفاف

【潇洒】xiāosǎ طبیعی وآزاد از قید و بند 举止～: در رفتار وحرکات طبیعی وآزاد از قید و بند بودن

【潇潇】xiāoxiāo ①(形容刮风下雨) (در مورد باد وباران) صفیر بادو شرشر باران،وزوز 风雨～:صفیر کشیدن و شر شر کردن ②(形容小雨) باد وچك چك باران 春雨～。:صدای نم نم باران باران بهاری نم نم می‌بارد.

箫 xiāo «شیائو» ــ نوعی فلوت خیزرانی در چین

霄 xiāo از ابرها برآورده 高入云～:ابرها

【霄汉】xiāohàn 〈书〉 آسمان، فلك

【霄壤】xiāorǎng زمین وآسمان 有～之别: به اندازهٔ از زمین تا آسمان فرق داشتن

魈 xiāo 见"山魈"shānxiāo

嚣 xiāo غوغا، غریو،سر و صدا، داد وفریاد، هیاهو 叫～:غوغا (یا جار وجنجال) به راه انداختن

【嚣闹】xiāonào غوغا براه انداختن، سر و صدا کردن

【嚣杂】xiāozá پر سر و صدا، پر هیاهو

【嚣张】xiāozhāng متکبر، مغرور، تهدیدکننده، مهاجم 一时～: برای مدتی سرکش ومهاجم بودن 气焰～/ بسیار متکبر ومغرور

بودن

xiáo

淆 xiáo قاطی کردن، مخلوط کردن، آمیختن: 混~ قاطی کردن، مخلوط کردن، مغشوش کردن، گیج وسر درگم کردن/ 惑~ کردن، مخلوط کردن، گمراه کردن

【淆乱】xiáoluàn قاطی کردن، مغشوش کردن، گیج کردن: 视~听 مردم را گیج وحیران کردن، افکار عمومی را گمراه ساختن

xiǎo

小 xiǎo ①(不大) کوچك، خرد، ریز، جزیی: ~姑娘 دخترك/ ~国 کشور کوچك/ ~问题 مسئله‌ جزئی/ ~声说话 با صدای آهسته حرف زدن/ ~风 باد کمی فروکش کرده. 些了。/我穿这件上衣~了一点。 کتی که می‌پوشم برایم کمی کوچك است. ②(短时间地) برای مدتی کوتاه: ~坐 برای مدت کوتاهی نشستن/ ~住 برای مدتی کوتاه توقف کردن ③(年轻) جوان، کوچك: 一家老~ تمام اعضای خانواده، پیران وجوانان خانواده/ ~儿子 پسر کوچك‌ترین/ 她比我~。 او از من جوان‌تر است./ ~牛 گوساله/ ~狗 توله‌ سگ/ ~鸡 جوجه ④〈谦〉(称自己或与自己有关的人或事物): ~女 دخترم ⑤[用于姓、名、排行等之前]: ~王 «شیائو وان» (یعنی «وان» کوچك) ⑤(略微少于某个数量) کمی کمتر از...: 我编了~三十年词典。 من کمی کمتر از سی سال فرهنگ تألیف کرده‌ام./ 杯子~一半有水。 این لیوان کمی کمتر از نصف آب دارد.

【小八路】xiǎo Bālù سرباز کوچولوی ارتش هشتم چین

【小把戏】xiǎobǎxì 〈方〉 بچه‌ کوچولو

【小白菜】xiǎobáicài نوعی کلم چینی

【小白脸儿】xiǎobáiliǎnr مرد جوان خوشگل

【小百货】xiǎobǎihuò کالاهای کوچك مورد استفاده‌ روزمره

【小班】xiǎobān کلاس خرد سال‌ترین کودکان در کودکستان

【小半】xiǎobàn کمتر از نصف، قسمت کوچکتر

【小报】xiǎobào روزنامه‌ای با قطع کوچك که اخبار را بطور خلاصه وبصورت عکسی منتشر کند

【小报告】xiǎobàogào گزارش محرمانه‌ای که به مقامات رهبری در باره‌ وضع دیگران داده شود

【小辈】xiǎobèi عضو جوان‌تر یك خانواده، کوچك‌تر خانواده

【小本经营】xiǎoběn jīngyíng ①(小买卖) دادوستد با سرمایه‌ اندك ②(做小买卖) به داد وستد جزئی پرداختن

【小便】xiǎobiàn ①(人排泄尿) ادرار کردن،شاشیدن، پیشآب کردن ②(人尿) ادرار، شاش، بول: ~池 محل ادرار، شاش دان ③(男性生殖器) آلت تناسلی مرد

【小辫儿】xiǎobiànr گیسو

【小辫子】xiǎobiànzi اشتباه یا عیبی که حریف از آن سوء استفاده می‌کند، بهانه، دست آویز: 有~给人抓 نقاط ضعفی که برای ~不放 احتمالا کسی از آن سوء استفاده کند/ 抓住 اشکال تراشی بر علیه کسی از دست آویزی استفاده کردن

【小标题】xiǎobiāotí عنوان فرعی(یك مقاله)، تیتر

【小布】xiǎobù پارچه‌ نخی کم عرض

【小步舞曲】xiǎobùwǔqǔ 〈乐〉 نوعی رقص با گام آهسته در قرنهای ۱۷و۱۸میلادی در انگلیس وفرانسه

【小不点儿】xiǎobudiǎnr 〈方〉 ①(很小) بسیار خرد، بسیار کوچك، کوچولو ②(很小的小孩子) بچه خرد سال

【小不忍则乱大谋】xiǎo bù rěn zé luàn dà móu عدم بردباری در کارهای کم اهمیت باعث می‌شود که برنامه‌های بزرگ برهم بخورد.

【小菜】xiǎocài ①(盐腌的蔬菜) سبزیجات نمك زده ②〈方〉(泛指鱼肉蔬菜等) غذاهای تهیه شده با گوشت، ماهی وسبزیجات، غذای‌های روزمره ③(比喻轻而易举的事情) کنایه از کارهایی‌که انجام آن آسان است

【小册子】xiǎocèzi جزوه، کتابچه

【小产】xiǎochǎn سقط جنین

【小肠】xiǎocháng 〈生理〉 روده‌ کوچك

【小潮】xiǎocháo 〈地〉 جزر ومد خفیف پس از تربیع اول وتربیع سوم ماه

【小车】xiǎochē ①(手推车) چرخ دستی، چرخ خاك کشی، ارابه‌ دستی ②(小轿车) اتومبیل

【小吃】xiǎochī ①(零食) غذای مختصر وآماده: ~部 اغذیه فروشی/ ~店 دکان اغذیه فروش ②(西餐中的冷盘) خورش‌های سرد در غذای اروپایی

【小丑】xiǎochǒu دلقك: 扮演~角色 نقش دلقك را ایفا کردن

【小丑跳梁】xiǎochǒu tiàoliáng شخص پست ونفرت انگیز یکه اسباب زحمت فراهم می‌آورد

【小处落笔】xiǎo chù luò bǐ در انجام کاری فقط به جنبه‌های مهم آن توجه معطوف داشتن

【小春】xiǎochūn 〈方〉 ماه دهم قمری چین، پائیز دیروقت، اواخر پائیز: ~作物 محصولاتی که در اواخر پائیز کاشته شود

【小疵】xiǎocī عیب کوچك

【小词】xiǎocí 〈逻〉 صغرا در قیاس منطقی

【小葱】xiǎocōng موسیر، پیازکوچك

【小聪明】xiǎocōngming هوش وزیرکی در کارهای جزئی، حیله‌های کوچك: 耍~ حیله‌های کوچك بکار بستن/ 他有点~。 او در کارهای جزئی با هوش وزیرك آست.

【小大姐】xiǎodàjiě 〈方〉 کلفت جوان

【小大人儿】xiǎodàrénr بچه ایکه مانند بزرگان صحبت ورفتار می کند

【小旦】xiǎodàn نوعی نقش زن جوان در اپراهای سنتی چین

【小刀】xiǎodāo چاقو، کارد کوچك، کارد جیبی

【小道】xiǎodào جاده‌ کم عرض

【小道理】xiǎodàoli اصل جزئی

【小道消息】xiǎodào-xiāoxi شایعه، آوازه، اخبار از منبع غیر رسمی

【小调】xiǎodiào ①(民间曲调) تصنیف کوچك مردمی چین

②〈乐〉(西洋小调式) تصنیف کوچك در موسیقی (موسیقی) اروپائی: A～协奏曲 A کنسرتو در تصنیف کوچك

【小动作】xiǎodòngzuò حیلهٔ کوچك، حقه بازی مختصر، کلك: 搞～ به حیلهٔ کوچك متوسل شدن :مرغابی

【小豆】xiǎodòu لوبیای قرمز

【小肚】xiǎodǔ نوعی خوراك چینی مانند سوسیس

【小肚子】xiǎodùzi 〈口〉 زیر شکم

【小队】xiǎoduì دسته، گروه، تیم

【小恩小惠】xiǎo'ēn xiǎohuì لطف ومحبت اندك، مایهٔ تطمیع

【小儿】xiǎo'ér ①(儿童) کودکان ②〈谦〉(自己的儿子) پسرم

【小儿科】xiǎo'érkē 〈医〉 بخش بیماری کودکان: ～医生 پزشك بیماری کودکان

【小儿麻痹症】xiǎo'ér mábìzhèng 〈医〉 فلج اطفال (طب)

【小贩】xiǎofàn کاسب دوره گرد، دست فروش

【小房】xiǎofáng 见"小老婆"

【小费】xiǎofèi انعام، بخشش

【小斧】xiǎofǔ تبر کوچك: 单刃～ تبر کوچك یك تیغه

【小腹】xiǎofù زیر شکم

【小个子】xiǎogèzi آدم کوتاه قد

【小工】xiǎogōng کارگر غیرفنی

【小恭】xiǎogōng 〈书〉 ادرار کردن(انسان)

【小姑】xiǎogū خواهر شوهر

【小鼓】xiǎogǔ 〈乐〉 طبل کوچك

【小褂】xiǎoguà پیراهن به سبك چینی

【小广播】xiǎoguǎngbō ①(私下传播,透露消息) شایعه پراکنی ②(私下传播,透露消息的人) کسی‌که دست به شایعه پراکنی می‌زند

【小馆儿】xiǎoguǎnr رستوران کوچك، رستوران درجهٔ دو

【小鬼】xiǎoguǐ ①(鬼神的差役) زیردست دیو، جن یا شیطان ②(对小孩儿的昵称) دیو کوچولو(لقب صمیمانه‌ای برای بچه)

【小鬼头】xiǎo guǐtou〈方〉 بچهٔ کوچولو

【小孩儿】xiǎoháir 〈口〉 بچه، کودك 又称"小孩子"

【小寒】Xiǎohán سرمای کوچك(بیست وسومین موقعیت یا جایگاه نجومی خورشید در مسیر خود)

【小号】xiǎohào 〈乐〉 ترومپت ، شیپور کوچك

【小号】xiǎohào ①(较小的型号) اندازهٔ کوچك اجناس ②(谦称自己的铺子) خطاب متواضعانه به دکان خود

【小户】xiǎohù ①(人口少的人家) خانوادهٔ کوچك ②(无钱无势的人家) خانوادهٔ بدون ثروت ونفوذ

【小黄鱼】xiǎohuángyú نوعی ماهی بنام اندازهٔ کوچك "Yellow croaker"

【小汇报】xiǎohuìbào 见"小报告"

【小活儿】xiǎohuór کارهای موقت ومتفرقه

【小伙子】xiǎohuǒzi 〈口〉 پسربچه، جوانك

【小集团】xiǎojítuán دسته‌ای از اشخاص‌که بمنظور خاصی دور هم جمع شوند، گروه، فرقه

【小蓟】xiǎojì 〈中药〉 "Field نوعی گیاه دارویی در چین بنام thistle"

【小家碧玉】xiǎo jiā bì yù دختر جوان و زیبا از یك خانوادهٔ کوچك در قدیم

【小家子】xiǎojiāzi خانوادهٔ فقیر و پائین مقام

【小家子气】xiǎojiāziqì (رفتار کس) سبك و بی‌وقار و بدون متانت

【小建】xiǎojiàn ماه قمری بیست و نه روزه 又称"小尽"

【小将】xiǎojiàng ①(古时指年轻将领) ژنرال جوان در قدیم ②(现指年轻有为的人) جوان بلند همت، جوان راه گشا

【小脚】xiǎojiǎo پای پیچیده شدهٔ زنان(رسمی در چین قدیم)

【小轿车】xiǎojiàochē اتومبیل

【小节】xiǎojié ①(与原则无关的小事) امور بی‌اهمیت وجزئی: 生活～ امور وابسته به زندگی شخصی / 不拘～ به کارهای کوچك وجزئی اهمیت ندادن ②〈乐〉 میزان، ضرب (موسیقی): ～线〈乐〉 خط میزان

【小劫】xiǎojié بلاء ومصیبت کوچك

【小结】xiǎojié ①(一个阶段的总结) جمع‌بندی مختصر، خلاصه ②(做小结) بطور مختصر جمع‌بندی کردن، بصورت خلاصه در آوردن: ～一下前阶段的工作 کارهای انجام شده در مرحلهٔ پیشین را بطور مختصر جمع بندی کردن

【小解】xiǎojiě ادرار کردن، شاشیدن

【小姐】xiǎojie ①〈旧〉(对富有人家女儿的称呼) لقب برای دختری از یك خانوادهٔ ثروتمند ②〈旧〉(对未出嫁的女子的尊称) لقب محترمانه‌ای برای دختر شوهر نکرده

【小襟】xiǎojīn آن قسمت کوچکتر یا درونی جامهٔ چینی که سمت راست آن دگمه می‌دوزند

【小径】xiǎojìng ①(狭窄的道路) راه کم عرض ②(直径小的) (الوار) دارای قطر کوچك

【小舅子】xiǎojiùzi 〈口〉 برادر کوچك‌تر زن

【小开】xiǎokāi 〈方〉 پسر صاحب کارخانه یا فروشگاه

【小楷】xiǎokǎi ①(楷体汉字) دستخط مدون شده از هیروگلیف های کوچك در تمرین خطاطی چین ②〈印〉 (در مطبعه) حروف ریز

【小看】xiǎokàn 〈口〉 بدیدهٔ حقارت نگریستن، تحقیر کردن، کوچك شمردن

【小康】xiǎokāng نسبتا مرفه: ～之家 خانوادهٔ نسبتامرفه / 过着～的生活 زندگی نسبتا مرفه داشتن

【小考】xiǎokǎo امتحان در وسط ترم

【小客车】xiǎokèchē مینی بوس

【小口径】xiǎokǒujìng کالیبر کوچك: ～步枪 تفنگ کالیبر کوچك

【小老婆】xiǎolǎopo 〈贬〉 زنی‌که مقام رسمی او پائین تر از زن اول باشد(چیزی شبیه متعه)

【小力笨儿】xiǎolìbenr 〈方〉 شاگرد دکان

【小两口】xiǎoliǎngkǒu 〈口〉 زن وشوهر جوان

【小萝卜】xiǎoluóbo زردك

【小萝卜头儿】xiǎoluóbotóur 〈方〉 ①(小孩) بچه ②(地位不高的人) شخص پائین مقام

【小锣】xiǎoluó ناقوس پهن کوچك

【小麦】xiǎomài گندم: ~赤霉病 نوعی بیماری قارچی گندم بنام "scab" / ~吸浆虫 نوعی حشرهٔ موذی برای گندم بنام "midge" / ~线虫病 بیماری گندم ناشی از یك نوع کرم نازك / ~腥黑穗病 نوعی بیماری قارچی گندم بنام "bunt"

【小卖部】xiǎomàibù ①(小商亭) دکهٔ اغذیه فروشی (در مدرسه، کارخانه، تآترو...) ②(食堂里的小卖部) اغذیه فروشی در رستوران

【小满】Xiǎomǎn پرمغز شدن دانه (هشتمین موقعیت یا جایگاه نجومی خورشید در مسیر خود)

【小猫熊】xiǎomāoxióng پاندای کوچك

【小毛】xiǎomáo پوستی‌که دارای پشم‌کوتاه باشد

【小毛头】xiǎomáotóu 〈方〉کودك، بچه

【小米】xiǎomǐ ارزن: ~粥 آش ارزن

【小名】xiǎomíng اسم کوچك برای یك بچه، نام کودکانه

【小命儿】xiǎomìngr جان کسی

【小拇指】xiǎomuzhǐ 〈口〉انگشت کوچك

【小脑】xiǎonǎo 〈生理〉مخچه، مخ کوچك

【小鲵】xiǎoní سمندر کوچك (نوعی جانور ذوحیاتین)

【小年】xiǎonián ①(指夏历腊月是小建的年份) آن سال قمری که آخرین ماه آن ۲۹روز دارد ②(果树歇枝的年份) سال کم محصول، سال کم حاصل

【小年青】xiǎoniánqīng مرد جوان

【小年夜】xiǎoniányè ①(农历除夕前一夜) شب قبل از شب عید بهاری در چین ②(农历十二月二十三或二十四日) روز ۲۳ یا ۲۴ آخرین‌ماه‌سال‌در تقویم قمری چین

【小娘】xiǎoniáng ①(旧时指小老婆或父亲的妾) متعه یا صیغهٔ پدر خود ②(妓女) زن فاحشه

【小妞儿】xiǎoniūr 〈口〉دختر خانم 又称"小妞子"

【小农】xiǎonóng دهقان خرده پا: ~经济 اقتصاد روستاییان خرده پا

【小女】xiǎonǚ خطاب متواضعانه به دختر خود

【小跑】xiǎopǎo 〈口〉با قدم کوتاه آهسته دویدن

【小朋友】xiǎopéngyǒu ①(小孩) کودکان، اطفال ②(成年人对小孩的称呼) پسر یا دختر کوچك، بچه (خطاب بزرگ سالان به بچه)

【小便宜】xiǎopiányi حاصل کوچك، مزیت مختصر: 贪~ بدنبال مزیت مختصر گشتن

【小品】xiǎopǐn خلاقیت ادبی یا هنری کوتاه ومختصر، نوشته، مقاله: 历史~ نوشتهٔ تاریخی مختصر / 广播~ نوشتهٔ کوتاه برای برنامهٔ رادیو / 文~ مقالهٔ کوتاه ادبی یا هنری

【小评论】xiǎopínglùn تفسیر مختصر

【小婆】xiǎopó 〈书〉见"小老婆"

【小妻】xiǎoqī 〈书〉见"小老婆"

【小气候】xiǎoqìhòu 〈气〉هوای یکنواخت منطقهٔ محدود ویامحل نشوونمای محدود، میکرو اقلیم

【小气】xiǎoqi ①(吝啬) بخیل، خسیس، لئیم ②〈方〉(气量小) بدون وسعت نظر

【小器】xiǎoqì ظرف کوچك

【小器】xiǎoqi 同"小气"

【小憩】xiǎoqì استراحت کوچك، چرت

【小前提】xiǎoqiántí 〈逻〉(منطق) صغرا

【小巧玲珑】xiǎoqiǎo línglóng کوچك وظریف

【小青年】xiǎoqīngnián جوان تقریبا ۲۰ساله

【小秋】xiǎoqiū ①〈书〉(初秋) اوائل پائیز ②(小秋收) برداشت محصول در اوائل پائیز

【小球藻】xiǎoqiúzǎo 〈植〉نوعی از جلبك‌های تك سلولی سبزرنگ که دارای پروتئین وویتامین است

【小曲儿】xiǎoqǔr سرود کوچك، تصنیف کوچك، نغمه

【小觑】xiǎoqù کوچك شمردن، تحقیر کردن

【小圈子】xiǎoquānzi دستهٔ کوچکی از مردمی‌که منافع ومصالح مشترك دارند، گروه مردم هم مسلك: 搞~ گروه مردم هم مصلحت را تشکیل دادن / ~主义 طرفداری از منافع «دستهٔ کوچك»

【小犬】xiǎoquǎn خطاب متواضعانه به پسر خود

【小犬座】xiǎoquǎnzuò 〈天〉(نجوم) کلب اصغر

【小人】xiǎorén ①〈旧〉(地位低下的人) شخص دون مرتبه، آدم پست وفرومایه ②(人格卑鄙的人) آدم فرومایه، بدجنس، ناکس: ~得志。 فرومایه به قدرت رسید. ③〈方〉(子女) فرزند ④(小孩儿) بچه، کودك

【小人儿书】xiǎorénrshū 〈口〉کتاب داستان مصور

【小人物】xiǎorénwù آدم بی‌اهمیت، آدم گمنام، آدم هیچکاره

【小人家】xiǎorenjia مرد جوان

【小日月】xiǎorìyuè 〈方〉(محصول) زودرس

【小日子】xiǎorìzi زندگی راحت یك خانوادهٔ کوچك

【小嗓儿】xiǎo sǎngr صدای تیز زنان در اپرای پکن واپرای «گوان جو»

【小商品】xiǎoshāngpǐn کالاهای کوچك، کالاهای فرعی: ~经济 اقتصاد کالاهای کوچك / ~生产 تولیدکالاهای کوچك / ~生产者 تولید کنندهٔ کالاهای کوچك

【小舌】xiǎoshé 〈生理〉زبان کوچك

【小生】xiǎoshēng نقش جوان در اپرای پکن

【小生产】xiǎoshēngchǎn تولید بمقیاس کم: ~者 تولید کنندهٔ خرده پا

【小乘】xiǎoshèng 〈佛教〉(اصطلاح مذهب بودا) نقلیهٔ کوچك

【小婶儿】xiǎoshěnr زن برادر کوچك 又称"小婶子"

【小狮座】xiǎoshīzuò 〈天〉(نجوم) برج اسد کوچك

【小时】xiǎoshí ساعت

【小时候】xiǎoshíhou 〈口〉در زمان کودکی: 这是他~的照片。 اینها عکس‌های کودکی او است.

【小使】xiǎoshǐ پیش‌خدمت جوان

【小市民】xiǎoshìmín خرده بورژوای شهرنشین: ~习气 رسوم وعادات خرده بورژوای شهرنشین

【小事】xiǎoshì امر کوچك، چیز جزئی، کار کم اهمیت: 大事做不来，~又不做 از قبول کارهای کم اهمیت روگردان بودن ودر عین حال شایستگی کارهای با اهمیت را نداشتن / 为一件~吵

بر سر امر کوچکی دعوا کردن 架
【小试锋芒】xiǎo shì fēngmáng فقط بخش ناچیزی از توانائی خود را نشان دادن
【小手工业者】xiǎoshǒugōngyèzhě صنعتگر خرده پا
【小手小脚】xiǎoshǒu-xiǎojiǎo ①(不大方) لئیم، بخیل ②(不敢放手做事) (در انجام کار) فاقد جسارت، خسیس ترسو، کمرو
【小书】xiǎoshū کتاب داستان مصور برای کودکان
【小叔子】xiǎoshūzi 〈口〉 برادر کوچك شوهر
【小暑】Xiǎoshǔ گرمای کوچك(یازدهمین موقعیت نجومی خورشید در مسیر خود)
【小数】xiǎoshù 〈数〉 کسر اعشاری: ~点 ممیز اعشاری
【小水】xiǎoshuǐ 〈中医〉 ادرار، شاش
【小睡】xiǎoshuì چرت، خواب مختصر و کوتاه
【小说】xiǎoshuō رمان، داستان: 长篇~ داستان طولانی/中篇~ داستان متوسط/短篇~ داستان کوتاه /~家 داستان نویس، رمان نویس
【小私有者】xiǎosīyǒuzhě دارنده ابزار تولید شخصی وکوچك
【小溲】xiǎosōu (书) 〈انسان〉 ادرار کردن
【小苏打】xiǎosūdá 〈化〉 (شیمی) بیکربنات سدیم، جوش شیرین
【小算盘】xiǎosuànpan حسابگریهای خودخواهانه: 打得精~ بسیار حسابگر بودن
【小提琴】xiǎotíqín ویولن
【小提琴手】xiǎotíqínshǒu نوازنده ویولن: 第一~ رهبر نوازندگان ویولن
【小题大作】xiǎo tí dà zuò مسئله کوچك را بزرگ کردن، کاهی را کوهی کردن
【小天地】xiǎotiāndì جهان کوچك خود
【小艇】xiǎotǐng قایق کوچك
【小偷】xiǎotōu دزد: ~小摸 دله دزدی کردن
【小土地出租者】xiǎo tǔdì chūzūzhě اجاره دهنده قطعات کوچك زمین
【小团体主义】xiǎotuántǐzhǔyì طرفداری از منافع «دسته» کوچك»
【小腿】xiǎotuǐ ساق پا
【小巫见大巫】xiǎowū jiàn dàwū (چیزی)در حضور جادوگر بزرگ به جادوگر کوچك ماندن ـ کنایه از اینکه چیزی کوچك در مقایسه با چیزی بزرگ رنگ ورونق خود را از دست می‌دهد.
【小五金】xiǎowǔjīn لوازم فلزی(مانند میخ، سیم، پیچ، قفل و...)، فلز آلات
【小媳妇】xiǎoxífu ①(年轻的已婚妇女) زن جوان شوهر کرده ②(受气的人) آدمی که همیشه مورد تضییق قرار می‌گیرد
【小先生】xiǎoxiānsheng معلم‌کوچك(اشاره به دانشجویی‌که گاهی رل امیستان را بازی می‌کند)
【小写】xiǎoxiě ①(汉字数目字的通常写法) شکل عادی عدد نویسی‌در زبان چینی(مانند 一、二、三 در مقابل 壹、贰、叁) ②(用于拉丁字母) حروف کوچك(در مقابل حروف بزرگ)

【小心】xiǎoxīn مواظب بودن، دقت‌کردن، احتیاط‌کردن: ~火烛! از آتش سوزی برحذر باش!/轻放~ با دقت برزمین بگذارید!/过马路要~。 موقع عبور از خیابان دقت کن./~油漆! به رنگ آلوده نشو! 或 رنگی نشو!/谨慎~ بادقت واحتیاط بودن
【小心眼儿】xiǎoxīnyǎnr تنگ نظر، فاقد سعه صدر: 你不要这样~。 شما نباید اینقدر تنگ نظر باشید.
【小心翼翼】xiǎoxīn yìyì با کمال دقت، با کمال احتیاط
【小行星】xiǎoxíngxīng 〈天〉 سیاره کوچك
【小型】xiǎoxíng در اندازه کوچك، در مقیاس کوچك: ~企业 مؤسسه کوچك/~会议 جلسه کوچك/~运动会 مسابقات ورزشی در مقیاس کوچك/~水电站 نیروگاه کوچك آبی/~水利工程 پروژه آبیاری در مقیاس کوچك/~拖拉机 تراکتور کوچك/~照相机 دوربین کوچك
【小熊猫】xiǎoxióngmāo پاندای کوچك
【小熊座】xiǎoxióngzuò 〈天〉 (نجوم) دب اصغر
【小婿】xiǎoxù ①〈谦〉(称自己的女婿) خطاب متواضعانه به داماد خود ②〈谦〉(女婿称自己) خطاب متواضعانه به (داماد) خود
【小学】xiǎoxué مدرسه ابتدایی
【小学生】xiǎoxuéshēng دانش‌آموز، شاگرد مدرسه ابتدایی
【小雪】Xiǎoxuě ①(节气之一) برف کوچك(بیستمین موقعیت یا جایگاه نجومی خورشید در مسیر خود) ②(小的雪) برف کوچك
【小循环】xiǎoxúnhuán 〈生理〉 دوران ریوی
【小阳春】xiǎoyángchūn هوای معتدل در دهمین ماه قمری: 十月~ هوای گرم ولطیف در دهمین ماه قمری
【小样】xiǎoyàng 〈印〉 نمونه ستونی چاپخانه که هنوز صفحه‌بندی نشده باشد
【小业主】xiǎoyèzhǔ خرده مالك، بازرگان یا صنعتگر خرده پا
【小夜曲】xiǎoyèqǔ 〈乐〉 ساز وآواز شبانه وعاشقانه
【小衣】xiǎoyī 〈方〉 زیر شلوار، زیر شلواری
【小姨儿】xiǎoyír ①(小姨子) خواهر کوچك زن ②(最小的姨母) خرد سال‌ترین خاله
【小姨子】xiǎoyízi 〈口〉 خواهر کوچك زن
【小意思】xiǎoyìsi ①(微薄的心意) نشانه مختصری از احساسات نیك، هدیه ناقابل: 这是我的一点儿~，送给你做个纪念。 این هدیه ناچیز به عنوان یادگاری به شما تقدیم می‌شود. ②〈口〉(微不足道) ناچیز، ناقابل
【小音阶】xiǎoyīnjiē یك دسته کوچك نوت که بتدریج زیر یا بم می‌شود
【小阴唇】xiǎoyīnchún 〈生理〉 لب کوچك فرج
【小引】xiǎoyǐn مقدمه، پیش گفتار
【小雨】xiǎoyǔ باران ریز، باران نرم، باران سبك، باران خفیف: 天气预报明天有~。 بر طبق پیشگویی هوا، فردا باران خفیف خواهد بارید.
【小月】xiǎoyuè ①(阳历的小月) ماه شمسی ۳۰روزه ②(农历的小月) ماه قمری ۲۹روزه

【小月】xiǎoyue سقط جنین
【小灶】xiǎozào خوراك خاص
【小帐】xiǎozhàng 〈方〉 انعام، بخشش
【小照】xiǎozhào 〈谦〉 عکس کوچك
【小指】xiǎozhǐ （手指）انگشت کوچك؛（脚趾）انگشت کوچك پا
【小传】xiǎozhuàn شرح حال مختصر، تاریخچهٔ زندگی
【小篆】xiǎozhuàn یك سبك قدیمی خطاطی چین که در سلسلهٔ «چین» (۲۰۷-۲۲۱ق.م.) به عنوان معیار خط نویسی چینی پذیرفته شد
【小资产阶级】xiǎozīchǎnjiējí خرده بورژوازی
【小字】xiǎozì ①（小的楷体汉字）هیروگلیف کوچك و ریز: 报~ روزنامهٔ دیواری که با هیروگلیف‌های کوچك و ریز نوشته شود②（小名）نام کوچك
【小字辈】xiǎozìbèi آدم پائین مقام یا کم سابقه یا کم سن
【小子】xiǎozi 〈口〉①（男孩子）پسر، پسر بچه: 他有两个孩子，一个闺女，一个~。او دو بچه دارد:یکی پسر و دیگری دختر.②〈贬〉（指男人）مردك، يارو: 你这~真滑头! تو آن مردك بسیار بد است. 那~坏透了! مردکهٔ حیله‌گری هستی.
【小组】xiǎozǔ گروه، دسته: 党~ گروه زیر نظر یك حوزهٔ حزبی، کمیتهٔ فرعی، 讨论~/ بحث گروه 委员会~/ گروه حزبی کمیتهٔ گروهی

晓 xiǎo ①（天刚亮）طلوع (سپیده دم، پیش از طلوع: 拂~ سپیده دم، (مسافر) هنگام طلوع آفتاب حرکت کردن 行夜宿~/ آفتاب طلوع، سپیده دم، طلوع 破~ / وهنگام غروب توقف نمودن ②（知道）دانستن: 谁个不知，哪个不~! هیچ کس نیست که نداند. ③（使人知道）کسی را آگاه ساختن، کسی را مطلع گردانیدن، گفتن: 以利害~ / نتایج کار را به کسی گوشزد کردن 以大义 کسی را از انصاف وعدالت در کاری آگاه ساختن
【晓得】xiǎode دانستن: 天~! خدا می‌داند!
【晓示】xiǎoshì بروشنی گفتن، صریحا عرض کردن
【晓事】xiǎoshì فهمیده، دارای عقل سلیم
【晓悟】xiǎowù 〈书〉①（领会）فهمیدن، درك کردن ②（聪明）باهوش، خردمند
【晓谕】xiǎoyù 〈书〉 بروشنی دستور دادن یا حکم کردن

筱 xiǎo ①〈书〉（小竹）خیزران ریز وکوچك ②（同'小'）مترادف "小" برای نام کسی

xiào

孝 xiào ①（孝顺）اطاعت فرزندی، اطاعت از بزرگتران ②（丧服）عزاداری: 带~ در عزاداری ③〈旧〉（服丧礼俗）مراسم عزاداری که در دورهٔ معینی رعایت می‌شد
【孝道】xiàodào طرفداری از معیار تأمین زندگی والدین
【孝道】xiàodao 〈口〉 نشان دادن اطاعت فرزندی
【孝服】xiàofú لباس عزاداری
【孝敬】xiàojìng ①（孝顺）از بزرگتران اطاعت کردن، از والدین اطاعت کردن ②（把物品献给尊长）به بزرگتر یا بالاتر از خود هدیه تقدیم کردن
【孝顺】xiàoshùn نشان دادن اطاعت فرزندی
【孝悌】xiàotì اطاعت فرزندی و انجام وظیفهٔ دوستانه و برادرانه
【孝心】xiàoxīn میل به اطاعت فرزندی
【孝养】xiàoyǎng اطاعت فرزندی و تأمین زندگی والدین
【孝子】xiàozǐ ①（孝顺儿子）پسر وظیفه‌شناس ②（父母死后居丧的人）فرزند در عزاداری
【孝子贤孙】xiàozǐ-xiánsūn فرزند شایسته، فرزند واقعی

肖 xiào شباهت داشتن، مانند بودن: 维妙维~ شباهت محض داشتن، کاملا شبیه بودن
另见 xiāo
【肖像】xiàoxiàng تمثال: 画~ نقاشی تمثال

效 xiào ①（效果）اثر، تأثیر، نتیجه: 见~ مؤثر واقع شدن، اثر بخشیدن ②（仿效）تقلید کردن، از نمونه‌ای پیروی کردن: 上行下~。افراد پائین‌تر در رفتار خود از افراد مافوق پیروی می‌کنند. ③（为别人献出力量或生命）(نیرو یا زندگی خود (را) وقف...کردن: 死~ آمادهٔ وقف زندگی خود برای امری بودن
【效法】xiàofǎ از نمونه‌ای پیروی کردن، چیزی را سرمشق قرار دادن: 他治学严谨，值得~。او تحقیق وتتبع علمی دقیق سرمشق خوبی است.
【效果】xiàoguǒ ①（产生的结果）اثر، نتیجه: 取得良好的~ بسیار اثر بخش بودن / 不大~ چندان مؤثر واقع نشدن، خوب اثر بخش بودن / 试验治虫药的~ کارگر نبودن یا نیفتادن اثر بخشی داروی حشره کش را امتحان کردن ②〈剧〉（音响效果）عوامل صوتی که در رادیو، تلویزیون، فیلم سینمائی و...موجب صدا می‌شود
【效劳】xiàoláo خدمت گزاری کردن، در خدمت(کسی) بودن: 乐于~ با کمال خوشی در خدمت کسی بودن
【效力】xiàolì ①（效劳）خدمت کردن، خود را در اختیار کسی گذاشتن: 为国~ به کشور خدمت کردن ②（效果）اثر، نتیجه: 这药很有~。این دارو بسیار مؤثر است./ 两种文本具有同等~。این دو نسخه (به دو زبان مختلف) دارای‌اعتبار مساوی اند.
【效力射】xiàolìshè 〈军〉 تیر اندازی در برد مؤثر، تیراندازی مؤثر
【效率】xiàolǜ کارآیی، سودمندی: 高~ دارای اثر واقعی خوب / 低~ دارای اثر واقعی کم / 这项革新使工作~提高五倍。این نوآوری سودمندی کار را شش برابر کرد.
【效命】xiàomìng با تمام نیرو و بدون در نظر گرفتن نتیجه کار به کسی خدمت کردن: 疆场~ برای ایثار کردن جان خود در میدان جنگ آماده بودن
【效能】xiàonéng کارآیی، مفید بودن: 充分发挥水、肥的~ از آبیاری وکود دادن حد اکثر استفاده را به عمل آوردن
【效颦】xiàopín 见"东施效颦"Dōngshī xiào pín
【效验】xiàoyàn اثر مطلوب، نتیجهٔ دلخواه: 这种方法具有明显的~。این شیوه اثرهای چشم گیر ومحسوس بیارمی‌آورد. / 没有~ بی نتیجه ماندن، اثر مطلوب نداشتن
【效益】xiàoyì سود، منفعت، کارآئی: 经济~ منفعت اقتصادی

منفعت آبیاری ～灌溉/کارآئی اقتصادی

【效应】xiàoyìng 〈物〉〈فیزیك〉 اثر: 陀螺～ اثر ژیروسکوپیك، 微观～ اثر خیلی کوچك/اثر چرخشنمایی

【效应器】xiàoyìngqì 〈生理〉 عضو اثربخش بدن انسان (مانند عضله)

【效用】xiàoyòng اثر بخشی، سودمندی، مفید بودن: 充分发挥水库的～ حد اکثر استفاده را از مخزن آب کردن

【效尤】xiàoyóu دانسته از نمونه بد پیروی کردن: 以儆～ کسی را از پیروی از نمونهٔ بد برحذر داشتن

【效忠】xiàozhōng با دل وجان فداکاری کردن: ～祖国 با دل وجان در راه میهن فداکاری کردن

校 xiào ①(学校) مدرسه: 夜～ مدرسهٔ شبانه / ～办工厂 کارگاه زیر نظر مدیر مدرسه، کارگاه مدرسه ②(校官) سرهنگ، افسر هنگ

另见 jiào

【校车】xiàochē اتوبوس مدرسه

【校风】xiàofēng روش مدرسه، روحیهٔ مدرسه: 学习优良～ از روش خوب مدرسه تعلیم گرفتن

【校服】xiàofú لباس متحدالشکل مدرسه

【校工】xiàogōng کارگر مدرسه، پیشخدمت مدرسه

【校官】xiàoguān سرهنگ، افسر هنگ

【校规】xiàoguī مقررات مدرسه

【校徽】xiàohuī نشان مدرسه، آرم دانشگاه

【校刊】xiàokān مجلهٔ مدرسه، نشریهٔ مدرسه

【校历】xiàolì تقویم مدرسه

【校旗】xiàoqí پرچم مدرسه یا دانشگاه

【校庆】xiàoqìng سالگرد تأسیس یك مدرسه یا دانشگاه

【校容】xiàoróng قیافهٔ عمومی مدرسه یا دانشگاه

【校舍】xiàoshè بنای مدرسه

【校外】xiàowài بیرون مدرسه، خارج از کلاس: ～辅导员 مشاور فعالیت‌های خارج از کلاس / ～活动站 باشگاه فعالیت‌های خارج از کلاس

【校务】xiàowù امور اداری یك مدرسه یا دانشگاه: ～委员会 کمیسیون امور مدرسه یا دانشگاه

【校衣】xiàoyī لباس متحدالشکل مدرسه

【校医】xiàoyī پزشك مدرسه یا دانشگاه

【校役】xiàoyì پیشخدمت مدرسه

【校友】xiàoyǒu فارغ‌التحصیلان یك مدرسه یا دانشگاه

【校园】xiàoyuán محوطهٔ مدرسه یا دانشگاه، باغ دانشگاه

【校长】xiàozhǎng مدیر مدرسه، رئیس دانشگاه

【校址】xiàozhǐ محل مدرسه یا دانشگاه

笑 xiào ①(露出愉快的表情;发出高兴的声音) خندیدن، لبخند زدن: 微～ لبخند زدن / 大～ قاه قاه خندیدن / 真～死人 از خنده‌مردن، از خنده روده بر شدن / 得合不上嘴 دهان تابنا گوش به خنده گشودن ②(讥笑) استهزا کردن، پوزخند زدن: 叫人～掉大牙 (به سبب شنیدن یك سخن خنده آور) از بسیاری خندیدن دندان‌های کسی افتادن / 别～他。 اورا مسخره به او نخندید. 或 نکنید.

【笑柄】xiàobǐng بهانهٔ خنده، مایهٔ خنده: 这句话已成为～。 این گفتار مایهٔ خندهٔ دیگران شده است.

【笑不唧儿】xiàobujīr با لبخند، خندان

【笑哈哈】xiàohāhā با چهرهٔ خندان

【笑呵呵】xiàohēhē با لبخند، با چهرهٔ خندان، با خنده: ～地说 گفتن، با خنده گفتن

【笑话】xiàohua ①(引人发笑的话) جوك، شوخی، لطیفه: 他爱说～。 او دوست دارد شوخی کند. ②(供人当作笑料的事) کاریکه مایهٔ خندهٔ دیگران شود: 闹～ خود را دست انداختن ③(讥笑) مسخره کردن، به کسی خندیدن: 他们一直等着看我们的～，可到头来让人～的是他们自己。 آنها همواره دنبال فرصت بودند که به ما بخندند اما بالاخره خود آنها مسخره شدند. ④(可笑) خنده‌آور

【笑剧】xiàojù نمایش مضحك، نمایش خنده‌آور

【笑乐】xiàolè خندان ومسرور بودن

【笑里藏刀】xiàolǐ cáng dāo خنجر را در لبخند پنهان کردن — کنایه از نیت شومی در لبخند نهفته داشتن

【笑脸】xiàoliǎn روی خندان: ～相迎 با روی خندان به ملاقات کسی رفتن / 陪～ با چاپلوسی و روی خندان به خشونت کسی پاسخ دادن

【笑料】xiàoliào مایهٔ خنده، جوك

【笑咧咧】xiàoliēliē خندان با دهان نیم باز

【笑林】xiàolín کتاب جوك‌ها

【笑骂】xiàomà مسخره کردن و فحاشی نمودن

【笑眯眯】xiàomīmī با چهرهٔ خندان: 他老是～的。 چهرهٔ او همیشه خندان است.

【笑面虎】xiàomiànhǔ ببر خندان — کنایه از کسی که در ظاهر مهربان ولی در باطن خطرناك باشد

【笑纳】xiàonà 〈套〉 (هدیه را) از راه لطف و مهربانی بپذیرید.

【笑气】xiàoqì 〈化〉 (شیمی) گاز خنده‌آور

【笑容】xiàoróng چهرهٔ خندان، با لبخند: 慈祥的～ یك لبخند محبت‌آمیز / 满面～ با خندهٔ تابناك و درخشان بودن / 可掬～ خنده رو بودن / 她脸上露出一丝～。 لبخند کوتاهی روی چهره اش نمایان شد.

【笑谈】xiàotán مایهٔ خنده، جوك: 传为～ در میان مردم مایهٔ خنده شدن

【笑微微】xiàowēiwēi خندان، متبسم

【笑窝】xiàowō چاه زنخدان، چال گونه

【笑嘻嘻】xiàoxīxī با چهرهٔ خندان: 他整天～的。 او تمام روز چهرهٔ خندان دارد.

【笑颜】xiàoyán روی خندان

【笑靥】xiàoyè 〈书〉①(笑窝) چاه زنخدان، چال گونه ②(笑脸) روی خندان

【笑盈盈】xiàoyíngyíng خندان، متبسم

【笑逐颜开】xiào zhú yán kāi (در مورد قیافه) از خنده درخشیدن

啸 xiào ①(打口哨) سوت زدن ②(兽叫) غریدن، زوزه

غرش ببر ~ 虎 :کشیدن، غرش کردن

【啸呼】 xiàohū سوت زنان فریاد کشیدن

【啸聚】 xiàojù 〈书〉 دسته و جمعیت تشکیل دادن: ~ 山林 به جنگل سبز رفتن و در آنجاجمع شدن

xiē

些 xiē (表示不定的数量): 这 ~ اینها/ 那么 ~ بـآن همه/ 前 ~ 日子 چند روز پیش، چندی پیش / 买 ~ 东西 قدری خرید کردن / 好 ~ 人 بسیاری از مردم، مردم زیاد / 稍大 ~ کمی بزرگتر / 好 ~ 了吗? بهتر شده‌اید؟

【些微】 xiēwēi کمی، خرده‌ای، ذره‌ای، قدری: ~ 有点儿疼 کمی درد داشتن / 这颜色 ~ 深了一点 این رنگ قدری تیره است.

揳 xiē 〈方〉 (گوه، میخ...را) کوبیدن: 在墙上 ~ 个钉子 به دیوار یك میخ کوبیدن

楔 xiē ①(榫头) گوه ②(木钉, 竹钉) میخ چوبی، میخ خیزرانی

【楔形文字】 xiēxíng wénzì خط میخی

【楔子】 xiēzi ①(榫头) گوه ②(木钉;竹钉) میخ چوبی، میخ خیزرانی ③(小说、戏剧等的引子) مقدمهٔ داستان، پیش درآمد نمایش

歇 xiē ①(休息) استراحت کردن،یك نفس راحت کشیدن: ~ 一会儿 قدری استراحت کردن / ~ 口气儿 نفسی براحتی کشیدن ②(停止) تعطیل شدن، (از کار) دست کشیدن: ~ 伏 در چلهٔ تابستان دست از کار کشیدن ③〈方〉(睡觉): 你 ~ 了吗? شما خوابیده‌اید؟

【歇班】 xiēbān مرخصی داشتن، استراحت داشتن، سر شیفت نبودن: 今天老张 ~。 امروز «لائو جان» استراحت دارد.

【歇顶】 xiēdǐng طاس شدن، کچل شدن

【歇工】 xiēgōng از کار دست کشیدن

【歇后语】 xiēhòuyǔ عبارت کنایه‌آمیز دو بخشی در زبان چینی که بخش اول آن همیشه بیان می‌شود و جنبهٔ توصیفی دارد در حالیکه بخش دوم آن گاهی بیان نمی‌شود ولی مقصود گوینده را می‌رساند مانند 泥菩萨过河——自身难保 گذشتن بت گلی از رودخانه ــ کنایه از کسی که در نجات خود ناتوان است(چه رسد به این که به دیگران یاری برساند.)

【歇肩】 xiējiān برای استراحت بار را از دوش خود برداشتن

【歇脚】 xiējiǎo در وسط راه برای استراحت متوقف شدن: 咱们到那边荫凉地歇歇脚吧。 بیائید در آن سایه بایستیم وقدری استراحت کنیم.

【歇凉】 xiēliáng 〈方〉 زیر سایهٔ درخت از هوای خنك لذت بردن

【歇憩】 xiēqì استراحت کردن

【歇梢】 xiēshāo 〈方〉同"歇憩"

【歇晌】 xiēshǎng در وسط روز چرت زدن یا استراحت کردن

【歇手】 xiēshǒu از انجام کاری دست کشیدن

【歇斯底里】 xiēsīdǐlǐ هیستری: ~ 大发作 شدیدا مبتلا به هیستری شدن

【歇宿】 xiēsù به کسی برای گذراندن شب منزل دادن، در جایی برای گذراندن شب اقامت گزیدن، بیتوته کردن

【歇息】 xiēxi ①(休息) استراحت کردن ②(睡觉) خوابیدن

【歇业】 xiēyè دست از تجارت برداشتن، از فعالیت بازار دست کشیدن

【歇夜】 xiēyè شب گذراندن

【歇止】 xiēzhǐ باز ایستادن

蝎 xiē عقرب، کژدم

【蝎虎】 xiēhǔ مارمولك خانگی

【蝎子】 xiēzi عقرب، کژدم

xié

协 xié ①(共同) باهم، مشترك: ~ 力 مشترکا کاری را انجام دادن ②(协助) کمك کردن، یاری کردن

【协定】 xiédìng ①(共同遵守的条款) قرارداد، موافقت‌نامه، پیمان: 贸易 ~ قرارداد بازرگانی / 停战 ~ قرارداد متارکهٔ جنگ / 秘密 ~ قرارداد محرمانه ②(经过协商订立) بر سر موضوعی به توافق نظر رسیدن: 应该 ~ 一个共同的纲领。 باید در مورد تنظیم برنامهٔ مشترکی به توافق برسیم.

【协会】 xiéhuì انجمن: 中国人民对外友好 ~ انجمن دوستی مردم چین با کشورهای خارجی / 作家 ~ انجمن نویسندگان

【协理】 xiélǐ ①(旧时银行、企业用语) معاون مدیر ②(协助办理) کمك کردن (یك مؤسسه و...) در اداره کردن: ~ 员〈军〉 معاون سیاسی (در ارتش چین)

【协力】 xiélì تشریك مساعی کردن: ~ 进攻 با تشریك مساعی حمله کردن

【协商】 xiéshāng شور و مشورت کردن، مذاکره کردن: 民主 ~ شور و مشورت دموکراتیك / ~ 一致的原则 اصل رسیدن به توافق نظر از راه مشورت / 需要和有关部门 ~。 لازم است با ادارات مربوط مشورت شود. / ~ 会议 کنفرانس مشورتی

【协调】 xiétiáo هماهنگ کردن، هم پایه کردن، موزون ساختن، سازگار کردن: 使我们的行动 ~ 起来 فعالیت‌های ما را هماهنگ کردن / 国民经济各部门的发展必须互相 ~。 پیشرفت بخش‌های مختلف اقتصاد ملی باید هماهنگ باشد. / 体操运动员的动作 ~ 优美。 حرکات ورزشکاران ژیمناستیك هماهنگ و زیباست. / ~ 委员会 کمیتهٔ هماهنگی

【协同】 xiétóng هماهنگ بایکدیگر کار کردن: ~ 作战 هماهنگ با یکدیگر جنگیدن / 民兵 ~ 解放军守卫海岛。 چریك‌ها وواحدهای نظامی در دفاع از جزیره هماهنگ عمل می‌کنند. / 此事请 ~ 办理。 انجام این امر نیاز به همکاری شما دارد. / ~ 动作〈军〉 عمل هماهنگ (در نظام)

【协议】 xiéyì ①(协商) به توافق نظر رسیدن،به موافقت رسیدن:

一致～的文件 سندی که کاملا به توافق نظر رسیده باشد ②(经协商取得的一致意见) توافق، موافقت: 达成～ به موافقت شفاهی ～/口头 موافقت رسیدن، بتوافق نظر رسیدن

【协约国】Xiéyuēguó دول متحابه (در جنگ جهانی اول)

【协助】xiézhù کمك کردن، همدستی ویاری کردن، دستگیری کردن: 副总理～总理工作。 معاونان نخست‌وزیر به نخست وزیردر کارهایش یاری میدهند.

【协奏曲】xiézòuqū کنسرتو(قطعهء موسیقی مخصوص یك ساز برای شرکت در کنسرت): 小提琴～ کنسرتو ویولن

【协作】xiézuò همکاری، همآهنگی، مساعی مشترك،تشریك مساعی: 发扬～精神 روحیهء همکاری را گسترش دادن/实行 几个行业间的大～ همکاری وسیع بین اصناف مختلف را سازمان دادن/经济～ همآهنگی اقتصادی/双方～得很好。 طرفین با همآهنگی کامل همکاری کردند./这是几个厂～的产物。 این نتیجه ای از کوششهای مشترك چند کارخانه است.

邪 xié ①(不正当) بد، مضر، شر، غیر اصیل؛ کار خلاف قانون: 不信～ به بدعت معتقد نبودن/改～归正 طریقهء بد را ترك کردن و به راه درست برگشتن/咱们按原则办事,决不搞～的歪的。 ما طبق اصول عمل می کنیم وهرگز دست به کارهای خلاف قانون نمی‌زنیم. ②〈中医〉 تأثیر نا سالم در محیط که باعث بیماری شود

【邪财】xiécái 〈方〉 مال حرام

【邪道】xiédào هرزگی کردن، ～; 走 طریقهءبد؛ زندگی هرزه طریقهء بد را اختیار کردن

【邪恶】xié'è بد، شر، شیطانی: ～的念头 افکار بد، افکار شیطانی/～的势力 نیروهای شر، نیروهای شیطانی

【邪乎】xiéhu 〈口〉 ①(异乎寻常) فوق‌العاده: 天旱得～。 این خشکی و بی‌آبی غیر عادی است. ②(离奇) عجیب و غریب، باورنکردنی: 他说得～。 داستانش باور نکردنی است. ③(很) شدید، زیاد: 疼得～。 درد بسیار شدید است.

【邪路】xiélù راه خطا، طریقهء بد: 走上～ در راه خطا گام برداشتن/引上～ کسی را گمراه کردن، کسی را به راه بد سوق دادن

【邪门儿】xiéménr 〈方〉 عجیب وغریب، غیر عادی: 这天气真～,这时候还下雪。 چه هوای عجیب وغریبی!در این موقع سال برف می بارد./真～,钥匙刚才还在这儿呢! عجب!یك لحظهء پیش کلید در همین جا بود. ②(不正当的门路或途径) راه یا طریقهء نادرست وغیر مشروع

【邪门歪道】xiémén-wāidào ①(邪教) دین غیر اصیل ②(不正当的行为) روش دور از حقیقت، رفتار نادرست، شیوهء تقلب‌آمیز: 搞～ به شیوهء تقلب آمیز متوسل شدن

【邪魔】xiémó شیطان، روح خبیث، جن شر

【邪念】xiéniàn فکر بد، عقیدهء شر: 他起了～。 فکر بدی به خاطرش خطور کرد.

【邪僻】xiépì 〈书〉 بد، شر، شیطانی

【邪气】xiéqì گرایش به خطا و لغو، تأثیر بد، انحراف بد: 使正气上升,～下降 گرایش‌های سالم را ترغیب نمودن و از گرایش‌های نا سالم جلوگیری کردن

【邪曲】xiéqū 〈书〉 اریب، کج

【邪说】xiéshuō رفض، کفر، گفتار سفسطه‌آمیز

【邪心】xiéxīn 见"邪念"

【邪行】xiéxíng رفتار شیطانی، اعمال بد

胁 xié ①(从腋下到腰上的部分) بالاتنه، قسمت بالایی بدن انسان (از بغل تا کمر) ②(胁迫) مجبور کردن، وادار کردن: 威～ تهدید/裹～ (کسی را) به شرکت در چیزی وادار کردن

【胁逼】xiébī تهدید کردن، وادار به کاری کردن

【胁变】xiébiàn 〈物〉 (فیزیك) تغییر شکل، تغییر بعد، سفت کشی: 局部～ سفت کشی موضعی، تغییر بعد موضعی، تغییر شکل موضعی/张量～ اهرم کشش، عضلهء سفت کشی کشیدن

【胁持】xiéchí 见"挟持"xiéchí

【胁从】xiécóng از روی اجبار شریك جرم بودن: 首恶必办,～不问。 جنایت‌کار اصلی باید مجازات شود ولی کسانی که با اکراه عمل کردند بی مجازات رها خواهند شد./～分子 شریك جرم از روی اجبار، همدست با اکراه

【胁肩谄笑】xiéjiān chǎnxiào شانه‌ها را بالا انداختن و با چاپلوسی لبخند زدن

【胁迫】xiépò بزور وادار کردن، مجبور کردن

【胁强】xiéqiáng 〈物〉 فشار (فیزیك): 外施～ فشار عملی/张～ فشار کش‌دار

【胁制】xiézhì با تهدید وادار به کاری کردن

挟 xié ①(用胳膊夹住) چیزی را زیر بغل گذاشتن یا گرفتن: 胳膊下～着一本书 کتابی زیر بغل گرفتن/～泰山以超北海 کوه «تای شان» را زیر بغل گرفتن و از دریای شمالی پریدن — کنایه از کار نشدنی ②(用威力强迫) با تهدید کسی‌را به کاری وادار کردن: 要～ با تهدید وادار کردن/～天子以令诸侯 امپراطور را تحت نفوذ قرار دادن وشاهزاده‌های او را بنام او باین سو یا آن سو فرستادن ③(心里怀着) در دل نگهداشتن: ～怨 رنجشی در دل نگهداشتن

【挟持】xiéchí ①(从两旁抓住人) کسی را با گرفتن بازوهایش دستگیر کردن ②(用威力强迫对方服从) با تهدید یا زور کسی را تحت نفوذ خود قرار دادن

【挟带】xiédài بشدت همراه خود بردن

【挟嫌】xiéxián 〈书〉 رنجشی در دل نگهداشتن، غرض ورزیدن: ～报复 با کسی غرض ورزی کردن و از او انتقام گرفتن

【挟制】xiézhì از نقاط ضعف کسی سوء استفاده کردن و او را تابع خود ساختن

谐 xié ①(和谐) در همآهنگی، در سازگاری: 和～ همآهنگ، سازگار ②(商量好) به موافقت رسیدن، حل و فصل شدن: 事～之后,即可动身。 هر وقت کار حل و فصل شد، بلافاصله حرکت خواهیم کرد. ③(诙谐) شوخ طبع، خوش طبع، بذله‌گو

【谐和】xiéhé همآهنگ، موافق، سازگار

【谐剧】xiéjù ①(喜剧) کمدی، نمایش خنده‌آور ②(某种

戏剧) نوعی اپرای رایج در استان «شی چوان»
【谐趣】xiéqù ①(诙谐的趣味) لذت شوخ طبعی ②(和谐有趣) همآهنگ و جالب
【谐声】xiéshēng 见"形声"xíngshēng
【谐谈】xiétán صحبت شوخی‌آمیز
【谐调】xiétiáo همآهنگ
【谐谑】xiéxuè با شوخی طعنه‌آمیز کردن: 语带～ حرف با شوخی زدن
【谐谑曲】xiéxuèqǔ 〈乐〉(موسیقی) قطعهٔ موسیقی نشاط‌انگیز و هزلی
【谐音】xiéyīn ①(同音的) هم صدا ②〈乐〉(موسیقی) هم نوا
【谐振】xiézhèn 〈物〉(فیزیك) ارتعاش صدا، همنوایی، پیچش صدا: 空腔～ ارتعاش مجوف / ～腔 همنوایی و تشدید حفره‌ای، حفرهٔ ارتعاش، سوراخ ارتعاش و همنوایی

偕 xié همراه با، در معیت: ～行 باهم سفر کردن
【偕老】xiélǎo به پیری رسیدن زن و شوهر باهم، زن و شوهر باهم (زن و شوهر) پا به پای هم به پیری رسیدن: 白头～ پیر شدن
【偕乐】xiélè 〈书〉 باهم خوشحالی کردن
【偕同】xiétóng در معیت، همراه با
【偕行】xiéxíng ①(一同行走) باتفاق هم رفتن ②(共存) همزیستی کردن

斜 xié کج، یك وری، مایل، اریب: 这根线～了。 این خط اریب است. / 柱子有点～。 ستون قدری کج است. / 躺在沙发上 روی مبل بطور اریب دراز کشیدن / 把桌子～过来 میزرا بطور اریب گرداندن / ～着眼看人 به کسی چپ (یا کج) نگاه کردن
【斜边】xiébiān ①〈数〉(ریاضی) وتر ②〈机〉 لبهٔ اریب
【斜长石】xiéchángshí 〈矿〉 فلدسپارتری کلینیك (نوعی فلدسپار)
【斜刺里】xiécìlǐ جهت اریب، سمت اریب
【斜高】xiégāo 〈数〉(ریاضی) بلندی اریب، ارتفاع مایل
【斜缓】xiéhuǎn (عوارض زمین) اریب ودارای شیب ملایم
【斜角】xiéjiǎo ①〈数〉(ریاضی) زاویهٔ مایل ②〈机〉(ماشین) گونیای واشو، گونیای متحرك، زاویه سنج: ～规〈机〉 زاویهٔ اریب اریب
【斜井】xiéjǐng ①〈矿〉 چاه اریب معدنی ②〈石油〉 چاه اریب نفت
【斜路】xiélù راه خطا: 正路不走走～ از راه درست منحرف شدن، در راه خطا گام برداشتن
【斜率】xiélǜ 〈数〉(ریاضی) تمایل، میل، شیب
【斜面】xiémiàn 〈数〉(ریاضی) سطح شیب‌دار و اریب
【斜乜】xiémie باچشم نیم‌باز اریب نگاه‌کردن
【斜乜阡儿】xiémieqiānr 〈方〉 بطور کج، بطور اریب
【斜睨】xiénì با چشم اریب نگریستن
【斜坡】xiépō زمین سراشیب
【斜射】xiéshè ①(不垂直地照射) اریب تابیدن، مایل تابیدن ②〈军〉(نظام) اریب تیراندازی کردن
【斜视】xiéshì ①〈医〉(طب) لوچی، دوبینی، احولی ②(斜着眼看) کج نگاه کردن، نگاه چپ انداختن: 目不～ به کسی چپ (یاچپ) نگاه نکردن
【斜视图】xiéshìtú 〈机〉(ماشین) نمودار اریب
【斜体字】xiétǐzì 〈印〉 حروف کج ، حروف مایل، حروف خوابیده
【斜纹】xiéwén 〈纺〉 پارچهٔ جناغی
【斜线】xiéxiàn خط مایل، خط اریب: ～号 علامت خط مایل
【斜眼】xiéyǎn ①〈医〉(طب) بیماری احولی ②(患斜视的眼睛) لوچ، احول ③(患斜视的人) چشم لوچ، چشم احول
【斜阳】xiéyáng آفتاب غروب
【斜照】xiézhào ①(光自斜面照射) بطور کج نور افکندن ②(斜阳) آفتاب غروب
【斜轴线】xiézhóuxiàn 〈线〉(ریاضی) محور اریب، محور کج، محور مختصات کج
【斜圆锥】xiéyuánzhuī 〈数〉(ریاضی) استوانهٔ اریب

携 xié ①(携带) همراه بردن، همراه آوردن: ～眷 زن و بچه‌ها را همراه آوردن / ～款潜逃 با پول گریختن / ～械投诚 اسلحه را برداشتن و از سویی که دشمن است باین سو آمدن، با اسلحه از طرف دشمن به این طرف آمدن ②(拉着) دست کسی را گرفتن: 让我们～起手来,共同前进。 بگذارید دست هم را بگیریم و به پیش برویم.
【携带】xiédài همراه بردن، همراه آوردن: 方便～ برای همراه بردن آسان بودن / 随身～的物品 اشیائی که همراه کسی آوردن / 旅客每人可～行李二十公斤。 هر مسافر می‌تواند۲۰کیلو بار همراه خود ببرد.
【携手】xiéshǒu دست بدست: ～并进 دست بدست به پیش رفتن

鞋 xié کفش: 便～ کفش راحت / 皮～ کفش چرمی / 高跟～ کفش پاشنه بلند / 凉～ صندل / 跑～ کفش بی رویه، کفش حصیری / 草～ کفش حصیری / 运动～ کفش میخ‌دار مخصوص مسابقهٔ دو ورزشی
【鞋拔子】xiébázi پاشنه کش کفش
【鞋帮】xiébāng قسمت فوقانی کفش
【鞋撑子】xiéchēngzi قالب کفش
【鞋带】xiédài بند کفش
【鞋底】xiédǐ تخت کفش
【鞋垫】xiédiàn کفی چرمی یا نمدی (کفش)
【鞋粉】xiéfěn پودر کفش
【鞋跟】xiégēn پاشنهٔ کفش
【鞋匠】xiéjiàng کفش‌دوز، پینه‌دوز
【鞋扣】xiékòu سگك کفش
【鞋里】xiélǐ آستر کفش
【鞋面】xiémiàn رویهٔ کفش
【鞋刷】xiéshuā برس کفش
【鞋趿拉】xiétāla دم پایی 又称"鞋塌拉"
【鞋楦】xiéxuàn قالب کفش

【鞋眼】xiéyǎn سوراخ بندکفش

【鞋样】xiéyàng طرح و اندازهٔ کفش

【鞋油】xiéyóu واکس (کفش)

颉 xié 〈书〉①(鸟上下飞)(پرنده) بالا و پائین پرواز کردن ②(不相上下) با کسی در یك سطح قرار داشتن

撷 xié 〈书〉چیدن، کندن

xiě

写 xiě ①(写字) نوشتن: ~得一手好字 خوش خط بودن /这支笔不好~。این قلم خوب نمی‌نویسد/门上~着"闲人免进"。«ورود ممنوع مگر برای کار» روی در نوشته شده است. ②(写作) ساختن، تصنیف کردن، نوشتن، به رشته تحریر درآوردن: ~诗 شعر ساختن /~日记 یاد داشت روزانه نوشتن /~科学论文 رساله علمی نوشتن ③(描写) توصیف کردن، وصف کردن، ترسیم کردن: ~景 منظره را وصف کردن /~一个英雄的成长过程 چگونگی رشد یك قهرمان را ترسیم کردن ④(绘画) نقاشی کردن: ~生 طبیعت‌سازی، از روی طبیعت نقاشی کردن

另见 xiè

【写稿】xiěgǎo برای یك مجله و... مقاله نوشتن: 给黑板报~ برای روزنامهٔ دیواری مقاله نوشتن /他经常为儿童刊物~。او اغلب برای مجلهٔ کودکان مقاله می‌نویسد.

【写生】xiěshēng 〈美术〉 طبیعت‌سازی، از طبیعت نقاشی کردن: 静物~ نقاشی از طبیعت بی‌جان /人物~ نقاشی از چهره، چهره‌سازی /室外~画 نقاشی کردن خارج از کارگاه / طرح

【写实】xiěshí رئالیستی نوشتن یا نقاشی کردن، واقع پردازی: ~主义 رئالیسم

【写意】xiěyì 〈美术〉 اثر آزاد و بدون محدودیت قلم مو در نقاشی سنتی چین (که بیان زنده وطرح قوی از خصوصیات آن است)

另见 xièyì

【写照】xiězhào تصویر، نمایش، تجسم: 真实的~ تصویر واقعی /百花盛开春满园是今日文坛的~。جهان ادب امروز را می‌توان مانند باغی ترسیم کرد که در آن صدها گل شکفته است.

【写真】xiězhēn ①(画人像) تمثال کشیدن ②(画的人像) تمثال ③(对事物的如实描绘) توصیف واقعی اشیاء، اشیاء را بطور واقعی توصیف کردن

【写字台】xiězìtái میز تحریر

【写作】xiězuò نگارش: 从事~ به نگارش حرفه‌ای پرداختن، بطور حرفه‌ای دست به نگارش زدن /~技巧 فن نگارش

血 xiě 〈口〉 خون: ~的教训 تجربه‌ای که به بهای خون بدست می‌آید /流了一点~,不要紧。خونریزی مختصر بود، چیز جدی نبود

另见 xuè

【血肠】xiěcháng کالباسی که از خون منجمد جانوران ساخته می‌شود

【血晕】xiěyùn کبودی (در اثر ضربه)

xiè

写 xiè

另见 xiě

【写意】xièyì 〈方〉 راحت، لذت بخش

另见 xiěyì

泻 xiè ①(很快地流) به سرعت جاری شدن، سریع روان شدن، ریختن، فروریختن: 大江奔流,一~千里。رودخانه «یانگ تسه» بطول یك هزار «لی» موج می زند ومی‌خروشد. ②(泻肚) مبتلا به اسهال شدن: 上吐下~ از اسهال و استفراغ رنج بردن

【泻肚】xièdù اسهال گرفتن

【泻湖】xièhú 〈地〉 مرداب

【泻盐】xièyán نمك فرنگی اصل، سولفات دومنیزیوم

【泻药】xièyào داروی مسهل

泄 xiè ①(排出液、气体) رها کردن، خارج کردن، خالی کردن: 开闸~洪 دریچهٔ تخلیه را باز کردن وسیلاب را روان ساختن /像个~了气的皮球 مانند توپ لاستیکی که بادش خالی شده باشد ــ کنایه از افسردگی، دل شکستگی و پژمردگی ②(泄漏) درز کردن (سر، خبر، و...) ③(发泄) راهی برای ابراز بغض وکینهٔ شخصی‌را بروز دادن: ~私愤 احساسات پیدا کردن، ابراز داشتن

【泄底】xièdǐ آنچه در درون مطلب نهفته است آشکار کردن

【泄恨】xièhèn بیرون ریختن خشم وغضب

【泄洪】xièhóng 〈水〉 تخلیهٔ سیلاب: ~道 مجرای انحرافی سیلاب، سد انحرافی سیلاب /~隧洞 کانال انحرافی سیلاب

【泄劲】xièjìn دل شکسته شدن، دلسرد شدن، از کوشش خود کاستن، در کوشش سست شدن: 他近来有点~。او در این اواخر قدری دلسرد شده است. /继续努力,不要~! به کوشش خود ادامه دهید.شل نشوید.

【泄痢】xièlì اسهال

【泄漏】xièlòu ① بروز دادن، فاش کردن: ~秘密 راز فاش کردن، درز کردن سر /消息已~出去了。آن خبر فاش شده است. ②(液体、气体漏出) بیرون آمدن (گاز یا مایع)

【泄露】xièlù فاش شدن، درز کردن: 敌人无意中~了行动计划。دشمن بطور غیر عمد برنامهٔ کار خود را فاش ساخت.

【泄密】xièmì راز فاش شدن، درز کردن سر، افشای راز: ~事件 حادثهٔ افشا کنندهٔ سر

【泄气】xièqì ①(泄劲) مأیوس شدن، دل سرد شدن، دل شکسته شدن، روحیهٔ خود را باختن: 困难面前不~ در مقابل مشکلات روحیهٔ خود را حفظ کردن /我不该说那些~话。من نبایستی آن حرف‌های نومید کننده را می‌زدم. ②(没本领) نومید کننده، ناتوان: 一天还走不了三十里,他太~了。او حتی در یك روز هم نمی‌تواند سی «لی» راه برود چه مرد نومید کننده ایست!

【泄水】xièshuǐ 〈水〉 خالی کردن آب را تخلیه دریچهٔ از :~道 دریچهٔ تخلیه آب / ~孔 پروژهٔ تخلیهٔ آب 工程 ~/ مجرای تخلیهٔ جریان آب / ~闸 روزنهٔ تخلیهٔ آب

【泄泻】xièxiè 〈中医〉 اسهال گرفتن

【泄殖腔】xièzhíqiāng 〈动〉 حفره ای در بدن پرندگان وخزندگان و...که فضولات معده و ادرار بدان می‌ریزد

卸 xiè ①(把所运的东西搬下来) بار خالی کردن، بار را از وسیلهٔ نقلیه خالی 车~ : تخلیه کردن، بار اندازی کردن ②(把零件从机器上拆下来) چیزی را از جا برداشتن : کردن در را 下来~门把 / قطعه‌ها را از روی ماشین برداشتن 零件~ ③(解除;推卸) از زیر، شانه خالی کردن، از لولا در آوردن 担子~ : کاری دررفتن از زیر بار سنگین شانه خالی کردن / ~牲口 بارا از پشت حیوانات بارکش برداشتن / 责~ از مسئولیت شانه خالی کردن

【卸包袱】xièbāofu بار سنگین را از دوش خود پایین گذاشتن

【卸车】xièchē بار را از وسیلهٔ نقلیه خالی کردن

【卸货】xièhuò بار خالی کردن، بار تخلیه کردن، باراندازی کردن : 从船上~ بار را از کشتی خالی کردن، کشتی را تخلیه کردن / 港~ بندر تخلیهٔ بار، بندر بارانداز، کردن

【卸肩】xièjiān بار روی چوب بارگیر یا دوش را زمین گذاشتن ـــ کنایه از شانه خالی کردن از مسئولیت

【卸磨杀驴】xiè mò shā lǘ خر در همان لحظه ایکه سنگ آسیاب را ترك می‌کند، کشته می‌شود ـــ کنایه از کسی را درست در هنگامیکه کارش تمام شده است ول کردن

【卸任】xièrèn از مسئولیت خود خلاصی یافتن : 即将~的大使 سفیری که دورهٔ خدمتگزاریش تازه به پایان رسیده باشد

【卸载】xièzài تخلیه کردن بار (از ارابه یا کشتی)

【卸装】xièzhuāng از گریم و لباس تآتر بیرون آمدن (پس از پایان نمایش)

【卸职】xièzhí پست خود را ترك کردن

屑 xiè ①(碎末) تکه، پاره، ریزه، خرده : 纸~ تکه های کاغذ / 煤~ خاکهٔ زغال سنگ / 金属~ کوچك کاغذ، ریزه‌های فلز، تکه‌های فلز / 面包~ ریزه‌های نان / 头皮~ ریزه‌های پوست سر ②(琐碎) ناچیز، ناقابل، جزئی : 琐~ چیز جزئی ③(认为值得做)(多用于否定) : 不~一顾 حتی قابل نگاه کردن هم نبودن

【屑意】xièyì توجه داشتن

【屑子】xièzi ریزه های چیزی

械 xiè ①(器械) ابزار، آلت، اسباب، ادوات : 机~ ماشین، ②(武器) سلاح : 军~ اسلحه، ساز و برگ جنگی ② مکانیسم ③〈书〉(刑具) زنجیر، قید، پابند، دستبندو...

【械斗】xièdòu میان دسته‌های مردم با اسلحه جنگیدن

谢 xiè ①(感谢) تشکر کردن، سپاسگزاری کردن، متشکر : 多~ بارها تشکر کردن / 又~了 مرحمت شما زیاد ~ بودن ②〈书〉(表示道谦) پوزش، عذرخواهی کردن، معذرت خواستن : 过~ از ارتکاب اشتباه معذرت خواستن / 病~ به بهانهٔ ~ طلبیدن رد کردن، نپذیرفتن، قبول (拒绝) ③ بیماری عذرخواهی کردن : 敬~不敏。 از اینکه کاررا نمی‌توانم انجام دهم پوزش می‌خواهم. ④(凋谢) پژمرده شدن (گل و برگ) ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【谢忱】xièchén تشکر، امتنان، سپاسگزاری : 承蒙协助，谨致~。 اجازه بفرمائید از لطف شما در یاری رساندن سپاسگزاری کنیم.

【谢词】xiècí نطق تشکرآمیز : 致~ ایراد کردن نطق تشکرآمیز

【谢顶】xièdǐng طاس شدن، بی مو شدن

【谢恩】xiè'ēn از احسان و لطف دیگران (بخصوص پادشاه) سپاس‌گزاری کردن

【谢绝】xièjué 〈婉〉 نپذیرفتن، قبول نکردن، رد کردن : 婉言~ با کمال ادب رد کردن / 参观~。 بروی بازدید کنندگان باز نیست.

【谢候】xièhou سپاس گزاری کردن

【谢礼】xièlǐ هدیه ای که به عنوان تشکر داده می‌شود 又称"谢仪"

【谢落】xièluò پژمرده شدن

【谢幕】xièmù به ابراز احساسات تماشاچیان در جلوی صحنهٔ نمایش پاسخ دادن

【谢世】xièshì 〈书〉 درگذشتن، مردن

【谢天谢地】xiètiān-xièdì شکر خدا، خدا را شکر : ~，你算回来了! خدا را شکر که شما بالاخره برگشتید!

【谢帖】xiètiě یاد داشت تشکرآمیز

【谢谢】xièxie متشکر، ممنون، مرسی

【谢意】xièyì تشکر، سپاسگزاری، ممنونیت : 预致~。 از پیش از شما تشکر می‌کنم. / 谨致薄礼，聊表~。 قبلا از شما سپاسگزارم. 或 خواهشمند است این هدیهٔ ناچیز و سپاس بنده را بپذیرید.

【谢罪】xièzuì بخاطر خطا عذرخواهی کردن

亵 xiè ①(轻慢) با بی‌احترامی برخورد کردن، از خود بی احترامی نشان دادن، بی احترامی کردن ②(淫秽) ناپسند، مخالف اخلاق، مستهجن، زشت : 猥~ ناپسند، زشت، مستهجن

【亵渎】xièdú به مقدسات بی حرمتی کردن، کفر گفتن، دشنام دادن

【亵昵】xiènì ناشایسته، مستهجن، زشت : 以~的口吻 بزبان مستهجن

【亵衣】xièyì 〈书〉 لباس زیر

解 xiè ①〈口〉(明白) فهمیدن، درك کردن : ~不开这个道理 از درك مطلب عاجز بودن ②(姓) یك نام خانوادگی در چین 另见 jiě; jiè

榭 xiè کلاه فرنگی یا خانه روی تراس : 水~ کلاه فرنگی کنار آب / 歌台舞~ سالن‌های اجرای نمایش رقص وآواز

廨 xiè ادارهٔ مأمور دولتی در قدیم

懈 xiè سست کردن، شل، اهمال‌کار : 松~ سست، شل و ول، شل کردن / 作不~的努力 کوشش خستگی ناپذیر بکار بردن

【懈场】xièchǎng اهمال‌کاری هنگام نمایش

【解弛】xièchí اهمال‌کار، سهل انگار، سست

【解怠】xièdài سست، تنبل، اهمال کار: 学习上不可～。 درمطالعه و تحصیل سستی‌و تنبلی‌نکنید.

【解惰】xièduò سستی‌وتنبلی

【解劲】xièjìn از صرف کوشش خود کوتاهی کردن

【解慢】xièmàn 〈书〉 سست وتنبل ولی متکبر

邂 xiè

【邂逅】xièhòu 〈书〉 بطور غیر مترقبه با خویشاوند، دوست و...برخورد کردن

蟹 xiè خرچنگ: 河～ خرچنگ رودخانه‌ای / 寄居～ نوعی خرچنگ که پاهای عقبش ناقص است / 梭子～ خرچنگ شناور(نوعی خرچنگ دریایی)

【蟹粉】xièfěn 〈方〉 تخمدان وغده‌های گوارش خرچیگ وگوشت آن (برای غذا)

【蟹黄】xièhuáng تخمدان وغده‌های گوارش خرچنگ

【蟹獴】xièméng 〈动〉 نوعی نمس چینی خرچنگ خوار

【蟹青】xièqīng رنگ خاکستری مایل به سبز(شبیه رنگ خرچنگ)

澥 xiè ①(由稠变稀) رقیق شدن ②(加水使糊状物变稀) بوسیلهٔ آب چیز غلیظ را رقیق کردن

瀣 xiè 见"沆瀣"hàngxiè

躞 xiè

【躞蹀】xièdiē ①(小步走路) با گام‌های کوچك راه رفتن ②(往来徘徊) پرسه زدن

绁 xiè ①(绳索) طناب، ریسمان ②(捆,拴) با طناب بستن

xīn

心 xīn ①〈生理〉 قلب ②(思想,感情) دل، فکر، احساسات، نیت و اراده، خیال، میل، مهم: 爱国～ میهن پرستی، احساس میهن پرستانه / 羞耻之～ احساس شرمساری / 伤人的～ احساسات کسی را جریحه دار کردن / ～往一处想,劲往一处使 با یك دل ویك فکر اندیشیدن وکار کردن / 你的～是好的,但是事情办得不好。 فکرتان خوب بود ولی کارتان را خوب انجام ندادید. / 他人在这儿,～不在。 او خودش اینجا هست، اما فکرش جای دیگر است. ③(中间) مغز و درون چیزی: 手～ فرورفتگی کف دست / 核～ هسته / 白菜～ مغز کلم چینی

【心爱】xīn'ài دوست داشتن، گرامی داشتن: ～的人 دختر عزیز / ～的东西 چیز گرانبها و نفیس

【心安】xīn'ān آرام وآسوده خاطر بودن

【心安理得】xīn'ān lǐdé وجدان راحت و بدون احساس گناه داشتن

【心包】xīnbāo 〈生理〉 غشاء خارجی قلب: ～炎 التهاب غشاء خارجی قلب

【心病】xīnbìng ①(忧虑或烦闷的心情) غم وغصه، نگرانی، اضطراب: 这事老悬着,一直是他的～。 معلق ماندن موضوع همواره او را مضطرب داشته است. ②(隐痛;隐情) نقطهٔ آزاردهنده، درد سر مخفی

【心搏】xīnbó 〈生理〉 ضربان قلب، تپش دل

【心不在焉】xīn bù zài yān حواس پرت، بی توجه، پریشان فکر

【心材】xīncái قسمت مرکزی الوار، مغز الوار

【心裁】xīncái فکر، خیال، نقشهٔ خیالی کار: 独出～ فکر بکر داشتن، مبتکر بودن، ابتکار خود را نشان دادن

【心肠】xīncháng ①(存心) دل، نیت، قصد: 好～ مهربان، خوش قلب، نیك دل / 狠毒～ بد خواه، شریر، کینه‌توز ②(同情心) همدردی: 软～ نازك دل، نرم دل / 他真是个热～! او واقعا بسیار خون گرم و دلسوز است. ③(兴致;心思) حالت روحی، حال وحوصله: 没有～去看戏 حال وحوصلهٔ رفتن به تآتررا نداشتن

【心潮】xīncháo جریان جزر و مد احساسات: ～澎湃 خروش وتلاطم احساسات، دریای احساسات کسی متلاطم شدن

【心程】xīncheng 〈方〉 علاقه (انجام کاری)، حال: 我没有～看戏。 حال رفتن به تآتر را ندارم.

【心驰神往】xīnchí-shénwǎng پرواز کردن دل (به جایی)؛ برای چیزی آرزوی شدید داشتن

【心慈面软】xīncí-miànruǎn مهربان و نرم دل

【心慈手软】xīncí-shǒuruǎn نرم دل، نازك دل: 对这样穷凶极恶的敌人决不能～。 ما نباید نسبت به دشمن بدخواه و شرور نازك دل باشیم.

【心粗】xīncū بی‌دقت، بی‌توجه

【心胆俱裂】xīn-dǎn jù liè از ترس زهرهٔ کسی ترکیدن: 吓得敌人～ از ترس زهرهٔ دشمن ترکیدن(یا آب شدن)

【心荡神驰】xīndàng-shénchí حواس‌پرتی وعدم خویشتن داری

【心得】xīndé آنچه که آموخته شده باشد، آموخته: 请谈一谈你读了这本书的～! خواهشمند است دربارهٔ آنچه که از این کتاب آموخته‌اید صحبت کنید! / 读书～ آنچه که از کتابی آموخته شده باشد

【心地】xīndì نهاد، باطن، خوی درونی، سرشت، طبیعت: ～坦白 صاف، ساده، بی تزویر / ～单纯 ساده لوح / ～善良 مهربان، خوش قلب / ～开朗 همیشه بانشاط

【心电描记器】xīndiàn miáojìqì 〈医〉 دستگاه گرفتن نوار قلب، دستگاه ضربان نگار برقی قلب، الکتروکاردیوگراف

【心电图】xīndiàntú 〈医〉 نوار قلب، منحنی‌هایی که توسط دستگاه نوسان نگار قلب ثبت می‌گردد، الکتروکاردیوگرام

【心动】xīndòng ①(心跳) ضربان قلب ②(动心) تحریك شدن خواستهٔ کسی

【心动过速】xīndòng guòsù 〈医〉 ضربان تند قلب: 阵发性～ ضربان تند ناگهانی قلب

【心动徐缓】xīndòng xúhuǎn 〈医〉 کندی وآهستگی ضربان قلب

【心动周期】xīndòng zhōuqī 〈生理〉 تناوب و دوران ضربان قلب

【心耳】xīn'ěr 〈生理〉 دهلیز قلب، گوشك دل

【心烦】 xīnfán آشفته 意乱~: بی قرار بودن، پریشان خاطر بودن
ومنقلب بودن

【心房】 xīnfáng 〈生理〉 آن قسمت از دهلیز قلب که خون
سیاهرگ بآن می ریزد

【心浮】 xīnfú بی قرار، بوالهوس وبی حوصله

【心服】 xīnfú صمیمانه به شکست یا اشتباه خود اقرار کردن، با
صمیمانه متقاعد شدن 口服~: رضایت کامل متقاعد شدن

【心腹】 xīnfù ①(亲信的人) زیر دست امین، عامل معتبر،
به 话~说: مخفی، محرمانه (藏在心里的)② ملازم قابل اعتماد
راز درون دل 事~ / کسی محرمانه گفتن، با کسی درد دل کردن

【心腹之患】 xīnfù zhī huàn — بیماری در ارگان‌های حیاتی
کنایه از درد سر یا خطر جدی،دشمن داخلی

【心甘情愿】 xīngān-qíngyuàn با کمال میل، با رضایت کامل،
(به کاری پرداختن) با کمال خوشوقتی: 为了革命,就是牺牲
生命也~。 اگر لازم باشد، با رضایت کامل جان خود را وقف
با کمال رضایت 当人民的勤务员~/ انقلاب خواهم کرد.
خدمتگزار خلق بودن

【心肝】 xīngān ①(良心) وجدان ②(最亲热的人)، محبوب،
عزیز

【心高】 xīngāo بلندهمت

【心广体胖】 xīnguǎng-tīpán آسوده خاطر وخرسند، فارغ‌البال
وخوشنود

【心寒】 xīnhán 〈方〉 دل سرد ~ 令人: سخت مأیوس بودن
کردن، مأیوس کننده بودن

【心狠】 xīnhěn ظالم و بی‌رحم 手辣~: ظالم، بی‌رحم، بی‌شفقت

【心花】 xīnhuā ①(愉快的心情) نشاط، شادی ②〈方〉(精
神;心思) میل، خواست

【心花怒放】 xīnhuā nùfàng دل کسی از شادی لبریز شدن، به
نشاط آمدن

【心怀】 xīnhuái ①(心里存有) در سر پروراندن، در دل
不满~ / نیت‌های بد در سر پروراندن 叵测~: نگهداشتن
در دل نقشه 鬼胎~/ احساس عدم رضایت داشتن، گله داشتن
نیت، مقصود (心意)③ حالت روحی (心情)② بد طرح کردن

【心慌】 xīnhuāng ①(心里惊慌) دستپاچه شدن، سراسیمه
هراسان و دست پاچه شدن 意乱~: شدن، گیج شدن
②〈方〉(心悸) ضربان تند داشتن (قلب)

【心灰意懒】 xīnhuī-yìlǎn دل سرد شدن، دل شکسته شدن،
مأیوس شدن

【心魂】 xīnhún روح، حالت روحی

【心火】 xīnhuǒ ①〈中医〉 (طب چینی) گرمای درونی(عوارض
آن عبارت است از بیقراری روحی، تشنگی، تپش تند نبض و...)
②(心里的怒火) خشم پنهانی

【心肌】 xīnjī 〈生理〉 عضلات قلب، ماهیچه قلب: 梗塞~
آماس ماهیچه‌های 炎~ / وقفه گردش خون در ماهیچه‌های قلب
قلب، ورم عضلات قلب

【心机】 xīnjī تفکر کردن، نقشه طرح کردن: 枉费~ بیهوده بر مغز
به هر وسیله‌ای 费尽~ / خود فشار آوردن، بیهوده کوشش کردن
متوسل شدن، همه راههای زیرکانه را امتحان کردن، رنج‌های
فراوان کشیدن

【心迹】 xīnjì حالت واقعی ضمیر، نیت‌ها یا احساسات واقعی :表
明~ سفره دل خود را باز کردن، احساسات واقعی خود را
آشکار کردن

【心急】 xīnjí بی‌صبر وحوصله، تندخو: 火燎~ از بی‌صبری آتشی
بودن / 如焚~ از بی‌حوصلگی عصبانی وآتشین بودن

【心计】 xīnjì حسابگری کردن، مخفیانه نقشه طرح کردن: 工于
~ در حسابگری زبردست بودن / 这个年轻人做事很有~。
این جوان کارهای خود را زیرکانه انجام می‌دهد.

【心悸】 xīnjì 〈医〉 ضربان تند داشتن (قلب)

【心焦】 xīnjiāo نگران، مضطرب، دل واپس: 真叫人~呀! این
چقدر نگران کننده است! / 我们等得好~! ما با چه نگرانی
واضطرابی منتظر بودیم!

【心绞痛】 xīnjiǎotòng 〈医〉 آنژین صدری، درد شدید جلوی
قلب که بعلت تنگ شدن عروق وکم خونی عضله قلب ایجاد
می‌شود

【心旌】 xīnjīng 〈书〉 بی قراری

【心惊胆战】 xīnjīng-dǎnzhàn از شدت ترس وهراس لرزیدن

【心惊肉跳】 xīnjīng-ròutiào از نگرانی وترس به لرزه در آمدن،
بیم وهراس بر آدم مستولی شدن

【心境】 xīnjìng حالت روحی: 不好~ حالت روحی خوب
نداشتن / 非常愉快~ سر حال بودن، با نشاط بودن

【心静】 xīnjìng آرام: 自然凉。~ تا زمانیکه آدم آرام است،
چندان احساس گرما نمی‌کند.

【心疚】 xīnjiù ناراحتی وجدان

【心坎】 xīnkǎn ته دل، صمیم قلب: 我从~里感谢你。 از ته
دل از شما سپاسگزارم. / 字字句句都说到我~上。 هر کلمه
هرکلمه بر دلم نشست واثر خود در دلم جای خود را باز کرد. 或
را گذاشت.

【心窠】 xīnkē فرورفتگی سینه

【心口】 xīnkǒu فرورفتگی سینه: 痛~ درد فرورفتگی سینه

【心口如一】 xīn-kǒu rú yī آنچه به زبان آورده می‌شود با آنچه
در دل می‌گذرد یکسان بودن، صاف‌و پوست کنده بودن

【心孔】 xīnkǒng ظرفیت روشن‌فکری، استعداد روشن‌فکری

【心宽】 xīnkuān دارای سعه صدر، دارای فکر روشن

【心旷神怡】 xīnkuàng-shényí راحت وخوشنود، فارغ‌البال و با
نشاط

【心劳计绌】 xīnláo jìchù با همه حسابگری و نقشه‌کشی در
جستجوی فکرشایسته‌ای عاجز شدن

【心劳日拙】 xīn láo rì zhuō با همه حسابگری و نقشه‌کشی
وضع کسی روز بروز بدتر شدن

【心理】 xīnlǐ روان، روحیه، طرز فکر، تصور ذهن: 这位保育员
很懂得孩子们的~。 این معلم کودکستان روحیه بچه‌ها را
خوب می شناسد. / 不要养成依赖别人的~。 ما نباید خود را
عادت دهیم که متکی به دیگران باشیم. / 这符合一般人的~。
این با طرز فکر مردم معمولی منطبق است. / 他老说有心脏病,
其实是~作用。 او همیشه از بیماری قلب شکایت می‌کند ولی
در حقیقت این فقط تصور ذهنی او است. / 病态~ حالت ناخوشی

روحی/ ~测验学 روان‌سنجی/ ~分析 تحلیل روانی، روانکاوی / ~疗法 درمان روانی، مداوای روحی، معالجهٔ روانی/ ~学 روان شناسی/ ~学家 روان شناس، متخصص روان شناسی/ ~因素 عنصر روانی/ ~战 جنگ روانی

【心力】xīnlì کوشش‌های فکری و بدنی: 费尽~ سعی وکوشش هم نیروی فکری وهم نیروی بدنی/ 交瘁~ خود را تاحد اکثر بکار بردن بدنی تحلیل رفتن وتمام شدن

【心力衰竭】xīnlì shuāijié 〈医〉 سکتهٔ قلبی

【心里】xīnli ①(胸腔里) در قلب، در حفرهٔ سینه، در ناحیهٔ قلب: ~发闷 احساس انقباض کردن/ ~不痛快 دربارهٔ چیزی احساس بد داشتن ②(思想里) در دل، در خاطر: ~有事 چیزی در خاطر داشتن/ ~装着亿万人民 رفاه وآسایش صدها میلیون نفر را در نظر گرفتن/ 人民英雄永远活在我们~。 قهرمانان خلق همیشه در خاطر ما زنده اند.

【心里话】xīnlihuà افکار و احساسات درونی خود، حرف خصوصی: 说出我们的~ احساسات ما را ابراز داشتن/ 我看他没有说~。 گمان نمی‌کنم آنچه را که در دلش می‌گذرد بر زبان بیاورد./ 说~, 我真不想去。 اگر راستش را بخواهید، من واقعا نمی‌خواهم بروم.

【心连心】xīn lián xīn دل‌ها بهم پیوند داشتن: 我国各族人民~。 دل‌های مردم ملیت‌های مختلف چین بهم پیوند دارد.

【心灵】xīnlíng ①(心思灵敏) هوشیار، عاقل، تیزهوش، زود فهم: ~手巧 هوشیار وماهر ②(内心) ضمیر، دل روح: ~的创伤 زخم‌های ضمیر، ریش‌های درون/ 在~深处 در اعماق دل/ 她幼小的~里 در دل معصوم وبچگانهٔ او

【心领】xīnlǐng 〈套〉(表示辞谢): 雅意~。 از لطف شما تشکر می‌کنم ولی هدیه را نمی‌توانم بپذیرم.

【心领神会】xīnlǐng-shénhuì بطور ضمنی درك کردن: 这个奴才对主子的意图~。 این نوکر منظور اربابش را بطور ضمنی درك کرد.

【心律】xīnlǜ 〈医〉 (طب) ضربان قلب: ~不齐 نا منظمی ضربان قلب

【心率】xīnlǜ فرکانس ضربان قلب

【心乱如麻】xīnluàn rú má مانند کلاف سر در گم بودن، مانند کلاف نخ درهم و برهم و پریشان بودن

【心满意足】xīnmǎn-yìzú از ته دل راضی شدن، از صمیم قلب قانع شدن

【心明眼亮】xīnmíng-yǎnliàng بروشنی دیدن وفکر کردن، تیز چشم و با ذکاوت بودن

【心目】xīnmù ①(指视觉和心中的感受) باطن، ضمیر، حالت روحی: 以娱~ خود را سرگرم کردن/ 动人情景犹在~。 آن منظرهٔ هیجان‌آور هنوز در خاطر ما زنده است. ②(对人或事物的看法和想法) نظر، عقیده: 在某些人的~中 به نظر برخی از مردم/ 在我的~中, 他是个好人。 به عقیدهٔ من او آدم صالحی است.

【心念】xīnniàn آرزو، ایده

【心皮】xīnpí 〈植〉 (گیاه) برچه

【心平气和】xīnpíng-qìhé آرام، آسوده، بدون تلاطم درون: ~地交换意见 با آرامی وآسودگی خاطر تبادل نظر کردن

【心窍】xīnqiào ظرفیت روشن اندیشی: 财迷~ حرص مال وثروت بر کسی چیره شدن/ 他的话打开了我的~, 知道该怎么办了。 سخنانش فکر مرا روشن ساخت ودانستم چه باید بکنم.

【心怯】xīnqiè ترسیدن، هراس داشتن

【心情】xīnqíng حالت روحی، ضمیر، باطن: ~愉快 روحا پرنشاط بودن/ ~激动 به هیجان آمدن/ ~沉重 غمگین وغصه‌دار بودن/ ~舒畅 آسوده خاطر بودن/ 人们~不一样, 感受也不同。 احساس مردم دربارهٔ اشیاء و پدیده‌ها با توجه به اختلاف روحیهٔ آنان مختلف است.

【心曲】xīnqū 〈书〉①(内心) ضمیر، نهاد، اعماق دل: 乱某人~ آرامش خاطرکسی را برهم زدن ②(心事) باری که بر خاطر کسی سنگینی می‌کند: 倾诉~ احساسات درونی خود را بروز دادن

【心如刀割】xīn rú dāo gē حالت فرو رفتن کارد در قلب را احساس کردن: 她听到这不幸的消息~。 این خبر غم انگیز مانند خنجری بود که به قلبش فرو رفت.

【心软】xīnruǎn نازك دل، نرم دل، رقیق‌القلب: 她这个人心很软。 او بسیار نازك دل است./ 在朋友不断的央求下, 她~了。 دل او در اثر التماس‌های پی در پی دوستش نرم شد.

【心伤】xīnshāng غمگین بودن

【心上人】xīnshàngrén کسی که عاشق او شوند، معشوق یا معشوقه

【心身】xīnshēn روح و جسم

【心神】xīnshén حالت روحی: ~不定 آرامش خاطر برهم خوردن، آشفته و شوریده شدن

【心声】xīnshēng صدای دل، آرزوی نهانی، افکار باطنی: 表达人民的~ آرزوهای مردم را بیان کردن/ 言为~ هر آنچه در دل است. گفتار هر کسی بیانگر افکار او است. 或 می‌اندیشد زبان بیان می‌کند.

【心室】xīnshì 〈生理〉 حفرهٔ قلب

【心事】xīnshì باری که بر خاطر کسی سنگینی می‌کند: 重重~ نگرانی و اضطراب بر شخصی مستولی شدن/ 了结一桩~ از بار خاطر کسی کاستن/ 她好像有什么~似的。 گویا او چیزی در خاطرش دارد.

【心手相应】xīnshǒu xiāngyìng مهارت شایستهٔ خود را بخوبی بکار بردن

【心输出量】xīnshūchūliàng 〈生理〉 (طب) تراوش قلبی

【心术】xīnshù نیت، قصد، آهنگ: ~不正 نیت بد در سر پروراندن

【心思】xīnsi ①(念头) نیت، قصد، آهنگ، فکر: 坏~ قصد سوء، نیت بد/ 我猜不透他的~。 نمی‌توانم به نیتش پی‌ببرم. ②(思考、记忆等能力) قوهٔ تأمل کردن، به فکر فرو رفتن: 想~ تفکر یا حافظه/ 用~ خیلی فکر کردن، بسیار اندیشیدن/ 白费~ بیهوده تلاش کردن ③(心情) حال، حال وحوصله: 没有~做事 حال کار کردن نداشتن

【心酸】xīnsuān غمگین بودن، غصه‌دار بودن

【心算】xīnsuàn ذهنی حساب کردن

【心疼】xīnténg ①(疼爱) بسیار دوست داشتن، عزیز شمردن: 这样惯孩子不是～他。 لوس کردن بچه با دوست داشتنش فرق می‌کند. ②(惋惜) تأسف خوردن، رنجور بودن: 打破了一个大花瓶，真叫人～。 آدم واقعا از شکستن این گلدان بزرگ تأسف می‌خورد./这么浪费，叫人看了～。 اینطور اسراف کردن دل انسان را می‌آزارد. ③(舍不得) از دادن چیزی دریغ کردن، بخل ورزیدن: ～钱 از دادن پول دریغ کردن/这次礼物要贵重一些，别～钱! این بار هدیه باید گران قیمت و ارزنده باشد. از خرج کردن پول دریغ نکنید!

【心田】xīntián ①(内心) دل ②(用心) نیت، قصد

【心跳】xīntiào ①(心脏跳动) ضربان قلب ②(心悸) (در مورد قلب) ضربان تند داشتن

【心头】xīntóu دل، خاطر: 记在～ به خاطر سپردن، در دل نگهداشتن/～恨 دشمنی جان گداز/抑制不住～的喜悦 در پنهان کردن خوشحالی خود ناتوان بودن

【心头肉】xīntóuròu عزیزترین شخص یا چیز برای کسی

【心投意合】xīntóu-yìhé هم فکر و هم سلیقه بودن

【心土】xīntǔ 〈农〉 زیر خاك

【心窝儿】xīnwōr فرورفتگی سینه، محل قلب

【心无二用】xīn wú èr yòng یك نفر نمی‌تواند همزمان به دو کار بیندیشد.

【心细】xīnxì محتاط، دقیق، بادقت: 胆大～ جسور ولی محتاط

【心下】xīnxià قلبا، در باطن

【心弦】xīnxián عمیق ترین احساسات قلبی: 动人～ احساسات درونی کسی را برانگیختن

【心羡】xīnxiàn در باطن غبطه خوردن

【心心相印】xīn-xīn xiāng yìn دل‌ها بهم پیوند داشتن، باهم یك دل ویك جان بودن، جان جانی بودن

【心胸】xīnxiōng ①(气量) سعهٔ صدر: ～开阔 دارای سعهٔ صدر، دارای فکر روشن، غیر متعصب/～狭窄 کوتاه نظر، متعصب ②(志气;抱负) همت، آرزوی بلند

【心虚】xīnxū ①(怕人知道) از ترس آشکار شدن جرم آشفته خاطر، با وجدان گناهکار: 做贼～ وجدان گناهکار داشتن ②(缺乏自信心) بدون اعتماد به نفس

【心许】xīnxǔ ①(默许) در باطن وعده دادن ②(赏识) قدردانی کردن

【心绪】xīnxù حالت روحی: ～不宁 روحیه را از دست دادن، پریشان خاطر بودن، آشفته خاطر بودن/～烦乱 حالت روحی بهم خوردن، حواس مغشوش بودن

【心血】xīnxuè سعی وکوشش همراه با رنج: 多年～的结晶 ثمره یا حاصل زحمت سالهای متوالی/写这本书他费尽了～。 در راه تألیف این کتاب خیلی نیرو بکار برد.

【心血来潮】xīnxuè lái cháo انگیزهٔ ناگهانی در کسی پیدا شدن، هوا و هوس بر کسی مسلط شدن: ～，忘乎所以 دستخوش انگیزهٔ ناگهانی(یا هوا و هوس) شدن و بی‌ملاحظه عمل کردن

【心眼儿】xīnyǎnr ①(内心) دل، ضمیر، نهاد: 打～里热爱新社会 از صمیم قلب جامعهٔ نوین را دوست داشتن/一个～为集体 با دل وجان برای جمع کار کردن/看到孩子们这么幸福，大家从～里感到高兴。 چون بچه‌ها را آنقدر خوشبخت دیدیم، از ته دل احساس خرسندی کردیم. ②(用心) نیت، قصد: ～好 خوش قلب، مهربان/没安好～ قصد سوء داشتن ③(聪明机智) ذکاوت، هوش، زیرکی: 他有～，什么事都想得周到。 او زرنگ است وهمه چیز را در نظر می‌گیرد./长点～，别受人家的骗。 چابکی و هوشیاری به خرج دهید وفریب آن را نخورید./死～ خودسر، لجوج/这家伙～多，不好对付。 یارو حیله‌گراست و برخورد با او آسان نیست. ④(不必要的顾虑和考虑) شبههٔ بی‌جا، شك بی‌مورد: 她这个人就是～太多。 او آدمی حساس ومردد(یا خیلی وسواسی) است. ⑤(气量) سعهٔ صدر: ～小 کم جنبه، فاقد سعهٔ صدر، کم گذشت، تنگ نظر/她～太窄，受不了一点儿委屈。 او بسیار بی‌گذشت وسخت‌گیر است وحتی ذره‌ای ظلم و بی‌انصافی را هم نمی‌تواند تحمل کند.

【心疑】xīnyí مشکوك شدن

【心意】xīnyì ①(对人的情意) لطف و محبت، احساسات نیك: 这点礼物是我们大家的一点～。 این هدیهٔ ناقابل بیانگر احساسات نیك ما است. ②(意思) نیت، مقصود، منظور: 你不了解他的～。 شما به منظورش پی‌نبردید./非常符合他的～ با آرزو و نیت او کاملا منطبق بودن

【心音】xīnyīn 〈生理〉 صداهای قلب: 第一(第二)～ صدای اول (دوم) قلب

【心影】xīnyǐng خاطرات

【心硬】xīnyìng سنگ دل، سخت دل، بی‌عاطفه

【心有灵犀一点通】xīn yǒu língxī yīdiǎn tōng قلب‌هائی که باهم همآهنگ می‌طپند بهم پیوسته اند.

【心有余而力不足】xīn yǒuyú ér lì bùzú روح خواهنده اما بدن ضعیف، در انجام خواسته‌های خود ناتوان بودن

【心有余悸】xīn yǒu yújì (پس از حادثهٔ وحشتناکی) همچنان از ترس لرزیدن، ترس ماندگار داشتن

【心余力绌】xīn yú lì chù 见"心有余而力不足"

【心猿意马】xīnyuán-yìmǎ بی قرار و بوالهوس، هوسباز، دمدمی مزاج

【心愿】xīnyuàn میل، آرزوی قلبی، خواست، هوا و هوس

【心悦诚服】xīn yuè chéng fú از ته دل پسندیدن، کاملا متقاعد شدن، از روی صداقت قانع شدن: 他对你的批评～。 او از ته دل انتقاد شما را پذیرفت./这一番话说得她～。 این حرف‌ها او را کاملا متقاعد ساخت.

【心杂音】xīnzáyīn 〈医〉 ضربان غیر عادی قلب

【心脏】xīnzàng قلب: ～病 بیماری قلب/～导管 میل مجرای قلب (کاتاتر)/～地带 منطقهٔ مرکزی و حیاتی/～起搏器 دستگاه ایجاد ضربان در قلب

【心照】xīnzhào بدون تذکر فهمیدن، تفاهم داشتن: ～不宣 تفاهم ضمنی داشتن

【心折】xīnzhé در باطن متقاعد شدن

【心直口快】xīnzhí-kǒukuài بی‌پرده و رك‌گو

【心智】xīnzhì کوشش‌های فکری وعقلانی
【心中有数】xīnzhōng yōu shù از چیزی تصور خوبی داشتن، به چگونگی اجرای برنامه ~ 对计划执行情况: کاملا وارد بودن
کاملا وارد بودن
【心重】xīnzhòng بار خاطر سنگین داشتن
【心轴】xīnzhóu 〈机〉 محور
【心子】xīnzi ①(物体的中心)(در مورد اشیاء) مرکز، دل، ②〈方〉(食用的动物心脏)(بعنوان غذا) دل گوسفند، هسته خوك و...
【心醉】xīnzuì مفتول شدن، شیفته شدن، مجذوب شدن، دل از دست دادن: ~ 神驰 شیفته ومجذوب شدن

芯 xīn نخ یا مغز چوب (برای چراغ پیه سوز)
另见 xìn

辛 xīn ①(辣) تند(اشاره به مزه) ②(辛苦) پرکار، پررنج، غمگین، ~ 酸: درد و رنج ③(痛苦) رنج، سختی ~ 艰: پرزحمت ④(天干的第八位) مقام هشتم از ساقه‌های جگرسوز، سوزان ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین دهگانهٔ آسمانی
【辛迪加】xīndíjiā 〈经〉 سندیکا (نوعی اتحادیهٔ صنفی در کشورهای سرمایه‌داری)
【辛亥革命】Xīnhài Gémìng انقلاب ۱۹۱۱(انقلاب دموکراتیك بورژوازی چین برهبری دکتر سون یاتسن که به انقراض سلسله «چینگ» منجر گردید)
【辛苦】xīnkǔ ①(身心劳苦) سخت، پررنج، پردرد، پرمشقت: 这种农活很 ~ این نوع کار زراعتی بسیار سخت و پرمشقت است. ②(做劳苦的事) سخت کار کردن: 这事恐怕还得你 ~ 一趟。 می‌ترسم شما مجبور باشید یکبار دیگر زحمت رفتن به آنجا را تقبل کنید. / 同志们 ~ 了。 رفقا!شما خیلی زحمت کشیده‌اید. / 路上 ~ 了。 شما لابد سفر سختی داشته‌اید.
【辛辣】xīnlà تند، مزهٔ تند، تلخ، تیز: ~ 的味道 طعم تند، / ~ 的讽刺 طعنهٔ جگرسوز، طعنهٔ نیشدار، / ~ 的言词 کلمات تند و نیشدار
【辛劳】xīnláo درد، رنج، زحمت، مشقت: 日夜 ~ شبانه روز از رنج شکایت نکردن، / ~ 不辞 در زحمت کشیدن(یا رنج بردن) رنج بردن کوتاهی نکردن
【辛勤】xīnqín کوشا، زحمتکش، ساعی، پرکار: ~ 劳作 در کار کوشا و ساعی بودن
【辛酸】xīnsuān غمیگن، جگرسوز، اندوهناك: ~ 泪 اشك تلخ رنج / ~ 的往事 خاطرات حزن‌انگیز / 饱尝旧社会的 ~ رنج وخونین ومشقت جامعهٔ کهن را خوب چشیدن
【辛辛苦苦】xīnxīnkǔkǔ بسیار رنج بردن، بسیار زحمت کشیدن، سخت کار کردن: ~ 地收集技术革新的资料 برای جمع آوری اسناد و مدارك نوآوری‌های فنی کوشش‌های بسیار به شیوهٔ کار پررنج اما بوروکراتیك / ~ 的官僚主义 خرج دادن
【辛夷】xīnyí 〈中药〉 نوعی داروی پزشکی در چین بنام «غنچهٔ گل ماگنولیا»

欣 xīn بانشاط، خوشحال، خوشوقت، خرسند، بانشاط / 欢 ~: خرسند، ~ 逢佳节 بمناسبت جشن نشاط انگیز

【欣快】xīnkuài خوشنود و خرسند
【欣慕】xīnmù غبطه خوردن
【欣然】xīnrán 〈书〉 با کمال میل، با کمال خوشوقتی: ~ 接受 با کمال خوش‌وقتی موافقت کردن / ~ 同意 با کمال میل پذیرفتن / ~ 参加 با کمال میل شرکت کردن
【欣赏】xīnshǎng پسندیدن، تحسین کردن، کیف کردن، قدردانی کردن: ~ 音乐 از موسیقی لذت بردن / ~ 风景 از منظرهٔ زیبا لذت بردن / 我很 ~ 这个花园的格局。 من طرح این باغچه را می‌پسندم وتحسین می‌کنم. / 领导很 ~ 他。 مقامات رهبری از کارش قدردانی می‌کنند.
【欣慰】xīnwèi خوشنود و راضی: 我们对实验的成功感到 ~ 。 ما از موفقیت آزمایش راضی وخوشنود بودیم. / 获悉你身体康复, 至感 ~ 。 ما با کمال خوشوقتی مطلع شدیم که شما شفا یافته‌اید.
【欣悉】xīnxī با خوشحالی آگاه شدن
【欣喜】xīnxǐ خوشحال، خوشوقت، بانشاط، خرسند: ~ 若狂 از فرط خوشحالی به سر حد دیوانگی رسیدن
【欣羡】xīnxiàn 〈书〉 پسندیدن، تحسین کردن
【欣欣向荣】xīnxīn xiàng róng شکوفا، آباد، رو به ترقی و رشد: 一派 ~ 的景象 یك دورنمای پررونق وآباد / 我国国民经济 ~ 。 اقتصاد ملی کشور ما رو به ترقی و رشد می‌گذارد.
【欣幸】xīnxìng خوشحال و ممنون، خوشنود و سپاسگزار 又称"欣庆"
【欣愉】xīnyú شاد و خرسند
【欣悦】xīnyuè خوشحال و بانشاط

锌 xīn 〈化〉(Zn) روی (شیمی)
【锌白】xīnbái 〈化〉 اکسید روی که در نقاشی بکار می‌رود
【锌版】xīnbǎn 〈印〉 زینك، گراور روی: ~ 印刷术 گراورسازی با روی، تهیه کردن زینك
【锌钡白】xīnbèibái 〈化〉 رنگ سفید مرکب از سولفید روی و سولفات باریم که برای رنگ کردن مشمع ولاستیك وغیره بکار می رود
【锌粉】xīnfěn 〈化〉 پودر روی

新 xīn ①(刚出现的) نو، جدید، تازه، متداول: ~ 社会 جامعهٔ نو / ~ 技术 تکنیك جدید / 最 ~ 消息 تازه‌ترین خبر / ~ 风尚 رسوم وعادات جدید / ~ 殖民主义 استعمار نو ②(新近) جدیدا، اخیرا، در این اواخر: ~ 建的工厂 کارخانهٔ جدیدالاحداث، کار خانهٔ تازه احداث شده / ~ 上油漆的门 در تازه رنگ شده / 他是 ~ 来的。 او تازه رسیده است. ③(新近结婚的) تازه عروسی کرده: 一对 ~ 人 تازه داماد و تازه عروس ④〈简〉(新疆) نام مخفف برای منطقهٔ خود مختار اویغوری «شین جیانگ»
【新兵】xīnbīng سرباز جدید: ~ 报到站 مرکز پذیرش سرباز جدید
【新茶】xīnchá چای تازه چیده
【新陈代谢】xīn-chén dàixiè ①〈生物体的代谢〉 متابولیسم، سوخت و ساز، تغییرات شیمیائی در بدن موجود زنده که در اثر آن

حیات حفظ می‌شود：生物都有～，有生长、繁殖和死亡。 همه موجودات زنده جریان متابولیسم را طی می‌کنند، آنها رشد و نمو می‌کنند، تولید مثل می‌نمایند و می‌میرند. ②(比喻新事物代替旧事物) نو جانشین کهنه شدن：～是宇宙间普遍的永远不可抵抗的规律。 جانشینی نو بجای کهنه قانون عمومی دائمی و تخطی‌ناپذیر گیتی است.

【新仇旧恨】xīnchóu-jiùhèn دشمنی نو افزون شده با دشمنی کهنه

【新春】xīnchūn ده تا بیست روز بعد از نو روز سال قمری چین

【新词】xīncí 〈语〉 واژه‌های تازه، واژه‌های جدید

【新村】xīncūn محله مسکونی جدید(در شهر)：工人～ محله مسکونی جدید کارگران

【新大陆】Xīn Dàlù دنیای جدید ــ آمریکا(در برابر اروپا وآسیا)

【新房】xīnfáng حجله

【新妇】xīnfù تازه عروس

【新寡】xīnguǎ تازه بیوه شدن

【新官上任三把火】xīnguān shàngrèn sān bǎ huǒ هر مأمور دولتی تازه‌نفس کارهای جدی انجام می دهد، جاروب نو خوب جاروب می کند.

【新贵】xīnguì اعیانی که تازه به قدرت رسیده باشند

【新赫布里底】Xīn Hèbùlǐdǐ جزایر«هیبرید» واقع در مغرب اسکاتلند

【新欢】xīnhuān معشوقه تازه

【新婚】xīnhūn زن و شوهر تازه عروسی کرده：～夫妇 تازه عروسی کرده

【新记录】xīnjìlù رکورد جدید(در ورزش و...)

【新纪元】xīnjìyuán عصر جدید، دوران جدید：开创～ عصر جدید را گشودن

【新霁】xīnjì (هوا) تازه آفتابی شدن پس از باران یا برف

【新加坡】Xīnjiāpō سنگاپور

【新嫁娘】xīnjiàniáng دختر تازه عروسی کرده

【新疆】Xīnjiāng «شین جیانگ»

【新疆维吾尔自治区】Xīnjiāng Wéiwú'ěr Zìzhìqū منطقه خود مختار اویغوری «شین جیانگ»

【新交】xīnjiāo آشنای نو، دوست جدید：他和老李是～。 او و «لائولی» اخیرا باهم آشنا شده‌اند.

【新教】Xīnjiào 〈宗〉 پرتستان：～徒 فرقه مسیحیان پرتستان

【新近】xīnjìn اخیرا، در این اواخر

【新居】xīnjū خانه نو، اقامتگاه جدید

【新剧】xīnjù درام

【新喀里多尼亚】Xīn Kālǐduōníyà جزایر کالیدونیای جدید واقع در جنوب اقیانوس آرام

【新来乍到】xīnlái-zhàdào تازه رسیده：我～，请多帮助。 من تازه واردم و از شما انتظار کمك دارم.

【新郎】xīnláng تازه داماد

【新历】xīnlì تقویم گرگوری

【新凉】xīnliáng هوای خنك در اوائل پائیز

【新霉素】xīnméisù 〈药〉 (طب) نوعی داروی ضدمیکروبی باطیف گسترده که از قارچ بدست می‌آید

【新民主主义】xīn-mínzhǔzhǔyì دموکراسی نوین：～革命 انقلاب دموکراتیك نوین

【新名词】xīnmíngcí اصطلاح جدید،عبارت جدید،واژه تازه：满口～ همواره اصطلاحات جدید بر زبان آوردن

【新年】xīnnián سال نو：～好！ سال نو مبارك！/～献词 پیام سال نو

【新娘】xīnniáng تازه عروس

【新篇章】xīnpiānzhāng صفحه جدید، ورق تازه：两国关系史上的～ صفحه جدیدی در تاریخ مناسبات دو کشور

【新瓶装旧酒】xīnpíng zhuāng jiùjiǔ شراب کهنه در بطری نو ــ کنایه از همان متاع کهنه با برچسب جدید

【新奇】xīnqí عجیب وغریب، بدیع، نو، جدید：～的想法 فکر بکر، فکر بدیع/他初到矿山时，处处觉得～。 در ابتدا که او به معدن آمده بود، همه چیز برایش تازگی داشت.

【新秋】xīnqiū اوائل پائیز

【新区】xīnqū ناحیه تازه آزاد شده (در سومین جنگ انقلابی چین، ۱۹۴۹-۱۹۴۵)

【新人】xīnrén ①(有新的道德品质的人) مردم از نوع جدید، مردم متجدد：～新事 مردم جدید واشیاء نو/培养建设祖国的～ برای سازندگی کشور افراد متجدد پرورش دادن ②(新的人物) شخصیت های جدید، افراد جدید با استعداد：科学界涌现出了一批～。 در محافل علمی ودانشگاهی دسته‌ای از افراد مستعد جدید به میدان آمده اند. ③(新郎和新娘) زن وشوهر تازه عروسی کرده، مخصوص تازه عروس

【新任】xīnrèn ①(新任命的) تازه منصوب شده ②(新任命的职位) پست تازه منصوب شده

【新生】xīnshēng ①(刚出生的) نوزاد، تازه به دنیا آمده：～婴儿 طفل نوزاد ②(新生命) زندگی جدید، حیات نو：这座古城从此获得了～。 این شهر قدیمی زندگی جدیدی یافته است./解放后，这种古老的民间艺术获得了～。 آزادی کشور به این نوع هنر مردمی باستانی حیات نوی بخشیده است. ③(新入学的学生) دانش‌آموزان (یا دانشجویان) جدید

【新生代】Xīnshēngdài 〈地〉 (زمین‌شناسی) عصر حیوانی جدید، دوران سوم

【新生力量】xīnshēng lìliàng نیروی جدید، نیروی تازه به ظهور رسیده، نیروی نو ظهور

【新生事物】xīnshēng shìwù اشیاء و پدیده‌های جدید، اشیاء و پدیده‌های تازه به ظهور رسیده

【新诗】xīnshī شعر آزاد که به زبان معاصر چینی نوشته می‌شود

【新石器时代】Xīnshíqì Shídài عصر حجر جدید

【新式】xīnshì نوع جدید، تازه‌ترین مد：～农具 ابزار جدید کشاورزی/～武器 اسلحه مدرن

【新手】xīnshǒu تازه کار

【新斯的明】xīnsīdímíng 〈药〉 نوعی داروی تزریقی بنام "Neostigmine"

【新四军】Xīnsìjūn ارتش چهارم جدید (برهبری حزب کمونیست

چین در دورهٔ جنگ مقاومت علیه ژاپن)
【新特】xīntè بدیع بودن، بداعت
【新体】xīntǐ سبك جدید نگارش
【新亭对泣】xīntíng duì qì کنایه از یاد کردن سر زمینی که به دست دشمن افتاده باشد
【新文化运动】xīnwénhuà yùndòng جنبش فرهنگ جدید(حدودا در چهارم ماه مه سال ۱۹۱۹)
【新文学】xīnwénxué ادبیات معاصر چین(که در جنبش چهارم ماه مه سال ۱۹۱۹توسعه یافت)
【新闻】xīnwén خبر: 头版～ خبر صفحه اول، خبر مهم / 简明～ /خبر مختصر 发布～ ؛دفتر مطبوعات، سرویس مطبوعات 处～ / خبر انتشار یافته (از خبرگزاری) 稿～ /کنفرانس مطبوعاتی 会～ /اطلاعیهٔ مطبوعاتی 公报～ / روزنامه‌نگار، ژورنالیست 工作者 ～广播 / خلاصهٔ خبر، بولتن 简报～ /پخش کردن خبر 简讯～ محافل خبری، محافل 界～ /خلاصهٔ خبر، بولتن یاد داشت خبری / ادارهٔ مطبوعات 司～ / فیلم اخبار جاری روز 片～ /مطبوعاتی کاغذ برای چاپ روزنامه؛ 纸～ /عکس‌های خبری 图片～ وابستهٔ ～专员〈外交〉/ مرکز مطبوعات ～中心 / روزنامه مطبوعاتی
【新西兰】Xīnxīlán نیوزیلند، زیلند نو (نام یك کشور) : 人～ اهل نیوزیلند، نیوزیلندی
【新鲜】xīnxiān ①(未经存放和加工的;未变质的)تازه: مزهٔ چیز مناسب 尝个～ / شیر تازه 牛奶～ / هوای تازه 空气～ این ماهی زیاد تازه 鱼有点不～了。 / با فصل را چشیدن نیست. ②(新的;希罕)نو، جدید، بدیع، عجیب وغریب: 你说这话真～。 این حرف‌هائی که زدید واقعا عجیب وغریب است.
【新兴】xīnxīng نو و در حال رشد، نو ظهور: 工业城市～ يك کشور هایی که تازه به 的独立国家～ /شهر صنعتی در حال رشد استقلال رسیده اند 力量～ / نیروهای نو ظهور
【新星】xīnxīng ①〈天〉(نجوم) ستاره‌ایکه نور آن در مدت چند روز بسیار زیاد و سپس کم شود ②(新出现的有成就的艺术家)(ستارهٔ جدید(اشاره به هنرمند موفق تازه به میدان آمده
【新型】xīnxíng نوع جدید، دارای مدل جدید : 拖拉机～ تراکتور مدل جدید
【新秀】xīnxiù بر جستگان تازه به میدان رسیده
【新学】xīnxué دانش جدید 参见"西学"xīxué
【新雅】xīnyǎ بدیع وظریف
【新医】xīnyī ①〈旧〉(西医) طب غربی ②(与西医结合的中医)(طب چینی جدید(که با طب غربی تلفیق شده است
【新意】xīnyì مفهوم جدید
【新颖】xīnyǐng نو و بکر، بدیع، تازه: 题材～ (یا در موضوع) بسبك تازه و بدیع 式样～ / سوژه) بدیع بودن
【新雨】xīnyǔ ①(初春的雨)باران در اوائل بهار ②〈书〉(新朋友)دوست جدید
【新约】Xīnyuē 〈基督教〉کتب عهد جدید مسیحیان که عبارت از چهار انجیل و رسالات قدیسان وکتاب مکاشفات یوحنا است
【新月】xīnyuè ①(形如钩的月亮)هلال ماه: 形沙丘〈地〉～ (نجوم) اول〈天〉② تپهٔ شنی ساحلی به شکل هلال ماه (که نامرئی است)
【新崭崭】xīnzhǎnzhǎn بسیار نو
【新政】xīnzhèng اقدامات سیاسی جدید
【新知】xīnzhī دوست صمیمی جدید
【新殖民主义】xīn-zhímínzhǔyì استعمار جدید، نئوکلنیالیسم: 者～ استعمارگر جدید
【新装】xīnzhuāng لباس‌های نو: 山村换～。 آن دهکدهٔ کوهستانی سیمای جدیدی بخود گرفته است.

薪

xīn ①(火柴)هیزم، چوب سوزاندنی ②(薪水)حقوق: 发～ حقوق دادن، حقوق پرداختن
【薪俸】xīnfèng حقوق، شهریه
【薪金】xīnjīn حقوق، شهریه
【薪尽火传】xīn jìn huǒ chuán شعله از يك هیزم به هیزم‌های دیگر سرایت می‌کند(روشن شود هزار چراغ از فتیله ای) ـــ کنایه از اینکه مشعل علم و دانش از دست معلم به دست محصل می‌رسد.
【薪水】xīnshuǐ حقوق، شهریه
【薪炭林】xīntànlín 〈林〉جنگل هیزم، جنگل سوخت

馨

xīn 〈书〉عطر تند ونافذ
【馨香】xīnxiāng 〈书〉①(芳香)عطر، بوی خوش ②(烧香的香味)بخور سوزاندن و دعای خیر 祷祝～ :بوی بخور سوزان کردن

鑫

xīn پرنعمت، غنی، مرفه

歆

xīn 〈书〉غبطه خوردن
【歆羡】xīnxiàn 〈书〉غبطه خوردن

xín

寻

xín
另见 xún
【寻短见】xín duǎnjiàn خود کشی کردن، انتحار کردن
【寻开心】xín kāixīn کسی را دست انداختن
【寻死】xínsǐ ①(企图自杀)برای خود کشی تلاش کردن ②(自杀)خود کشی کردن
【寻死觅活】xínsǐ-mìhuó (بمنظور تهدید) کرارا برای خود کشی تلاش کردن
【寻思】xínsi در چیزی تأمل کردن، اندیشیدن: 你～～这事该怎么办。 در چگونگی انجام این کار تأمل کنید.

xìn

囟

xìn ملاج، نرمهٔ سر
【囟门】xìnmén ملاج، نرمهٔ سر

芯

xìn مغز و درون هر چیزی: 岩～ هسته، مغز
另见 xīn

【芯子】xìnzi ①(中心部分) مغز و درون هر چیزی: 蜡烛～ فتیلهٔ شمع ②(蛇的舌头) زبان مار

信 xìn ①(确实) واقعی، حقیقی، درست: ～而有征 معتبر و دارای شاهد و گواه ②(信用) اعتماد، ایمان، اعتقاد: 取～于民 از اعتقاد مردم بر خوردار بودن / 失～ عهدشکنی، اعتقاد بریدن ③(相信) باور کردن: 不～ / 得过 قابل اعتماد بودن / 以为真 چیزی را باورکردن / 由你。 باور کردن یا نکردن باشماست. ④(信奉) اعتقاد داشتن، معتقد بودن: ～佛 به مذهب بودا معتقد بودن ⑤(听凭) بدون هدف، بی‌هدف، بدلخواه خود: ～步 پرسه زدن، بدون هدف معین گردش کردن / 印～ برنامه‌ریزی مهر ⑥(凭据) نشان، شاهد، گواه: ～号 علامت، نشان / ⑦(书信) نامه، کاغذ، مراسله: 公开～ نامهٔ سر گشاده / 证明～ گواهی نامه ⑧(信息) پیغام، خبر: 口～ پیغام شفاهی / 还没有～呢。 هنوز خبری نیست. ⑨(引信) فیوز، فتیله: 炸药～管 فتیلهٔ مواد منفجره

【信笔】xìnbǐ چیزی را بدون دقت زیاد نوشتن

【信标灯】xìnbiāodēng چراغ دریایی

【信步】xìnbù پرسه زدن، بدون هدف معین گام برداشتن

【信不过】xìnbuguò اعتماد نداشتن 又称"信不及"; "信不住"

【信达雅】xìndáyǎ وفاداری (به اصل)، روانی و لطافت (معیارهای سه گانهٔ ترجمه)

【信贷】xìndài اعتبار: 长期～ اعتبار درازمدت / ～额度 مرز اعتبار / ～限制 محدودیت در اعتبار / ～资金 وجوه اعتبار / 业务～ امور وابسته به اعتبار / سرمایهٔ اعتبار

【信得过】xìndeguò اعتماد داشتن 又称"信得及"; "信得住"

【信风】xìnfēng 〈气〉 باد دایمی (در اطراف استواء): 反～ باد حوزهٔ باد دائمی / 带～ غیر دایمی

【信封】xìnfēng پاکت

【信奉】xìnfèng اعتقاد داشتن، معتقد بودن: ～基督教 معتقدبه مسیحیت بودن، مسیحی بودن / 上帝～ به خدا اعتقاد داشتن

【信服】xìnfú کاملا پذیرفتن، متقاعد شدن: 令人～的论据 برهان قاطع

【信鸽】xìngē کبوتر نامه‌بر، کبوتر پیك (یا جلد)

【信管】xìnguǎn فیوز، فتیلهٔ (مواد منفجره): 触发～ فیوز مخصوص اتصال / 延期～ فیوز مخصوص تأخیر در انفجار / 近炸～ فیوز مخصوص انفجار هدایت شده از مسافت نزدیك (بوسیلهٔ رادیو وغیره)

【信函】xìnhán نامه

【信号】xìnhào علامت، راهنما: 灯光～ علامت بانور، علامت نوری / 识别～ علامت تعیین هویت / 杂乱～〈无〉 علامت درهم / 遇难～ (船只) علامت حاکی از وضع خطرناك کشتی (یعنی کشتی ما را نجات دهید) / GMDSS / (铁路)臂板～ راهنمای دارای پنجه‌های متحرك وچراغهای سنگی (در راه آهن) / 刺激〈心理〉 تحریك علامت چی، متصدی علائم / 兵～ گلولهٔ رسام / 弹～ دستگاه علامت نشانی / 机～ بوسیلهٔ علامت / 枪〈军〉 تفنگ / 旗～ پرچم علامت / 灯～ چراغ علامت برای شلیك گلولهٔ رسام

【信汇】xìnhuì نقل و انتقال پستی، حوالهٔ پستی

【信笺】xìnjiān کاغذ نامه، کاغذ تحریری، کاغذ رقعه

【信件】xìnjiàn نامه، پست

【信教】xìnjiào به مذهبی اعتقاد داشتن، به دینی معتقد بودن

【信口】xìnkǒu بی‌ملاحظه (سخن گفتن یا آواز خواندن)

【信口雌黄】xìnkǒu cíhuáng بدون احساس مسئولیت سخن گفتن، مزخرف گفتن

【信赖】xìnlài اعتماد داشتن، اطمینان داشتن، توکل کردن: 她是群众～的好干部。 او کارمند خوبی است ومورد اعتماد توده‌های مردم است.

【信马由缰】xìn mǎ yóu jiāng ①(骑着马不拉缰绳) سوار اسب شدن و افسار اسب را آزاد نگهداشتن ②(随便溜达或随意行动) به هر سو پرسه زدن یا بی‌بندوبار عمل کردن

【信念】xìnniàn ایمان، عقیده، اعتقاد، اعتماد، یقین

【信任】xìnrèn اعتماد داشتن، اطمینان داشتن: 得到人民的～ از اعتماد مردم برخوردار بودن

【信任投票】xìnrèn tóupiào رای اعتماد

【信赏必罚】xìnshǎng-bìfá پاداش‌ها ومجازات‌های مناسب مسلما تعیین خواهد شد.

【信实】xìnshí قابل اعتماد، معتقد، امین، موثق

【信史】xìnshǐ تاریخ قابل اعتماد، نوشته‌های تاریخی معتبر وصحیح

【信使】xìnshǐ پیك، قاصد، پیغام رسان: 外交～ پیك سیاسی / ～证明书 اعتبارنامهٔ پیك

【信誓旦旦】xìnshì dàndàn با اخلاص کامل سوگند خوردن

【信手拈来】xìnshǒu niānlái کلمات، جملات و...را دم دست داشتن و بآسانی نوشتن

【信守】xìnshǒu وفا کردن، پا بر جا بودن، ایستادگی کردن: ～诺言 به عهد خود وفا کردن / ～协议 به سر قول خود ایستادن / ～不渝 با قطعیت وفادار ماندن / پیمان وفا کردن

【信水】xìnshuǐ 〈书〉 قاعدگی زنان

【信天翁】xìntiānwēng 〈动〉 نوعی مرغابی بزرگ دریایی بنام "Albatross"

【信条】xìntiáo معتقدات

【信筒】xìntǒng صندوق پست

【信徒】xìntú مرید، پیرو، حواری: 佛教～ پیرو دین بودا

【信托】xìntuō اعتماد داشتن، امانت سپردن: ～公司 شرکت امانت دار / ～基金 امین، شرکت امانت / صندوق امانت، وجوه سپرده / ～商店 امانت فروشی، بنگاه معاملات

【信物】xìnwù هر چیزیکه گواه باشد

【信息】xìnxī ①(音信) اطلاعات، خبر، پیغام: 互通～ به یکدیگر خبر دادن، اطلاعات و اخبار مبادله کردن ②(信息符号) اطلاعات، داده‌ها: ～编码〈计算机〉 رمزنگاری داده‌ها / ～处理 داده‌پردازی / ～传递 انتقال داده‌ها / ～存储器〈计算机〉 حافظهٔ داده‌ها / ～论〈数〉 تئوری داده‌ها (ریاضی) / ～载体 حامل داده‌ها

【信箱】xìnxiāng ①(供投信用的箱子) صندوق نامه‌های ②(收信人使用的邮政箱子) صندوق پستی پستی (شماره‌دار)

【信邪】xìnxié [多用于否定式] به افکار بد و ناپسند اعتقاد داشتن

【信心】xìnxīn سرشار از اعتماد، اطمینان، ایمان: 满怀~ به انجام 有~提前完成任务 / واطمینان، با اطمینان کامل من 我对这药~不大。/ وظیفه قبل از موعد اطمینان داشتن باین دارو اطمینان ندارم.

【信仰】xìnyǎng ایمان، عقیده، اعتقاد، یقین: 政治~ آزادی عقاید یا 自由~/اعتقاد دینی، ایمان مذهبی 宗教~/سیاسی

【信仰主义】xìnyǎngzhǔyì 〈哲〉 فیدئیسم، ایمان‌پرستی: ~者 فیدئیست

【信义】xìnyì با اعتماد و حسن نیت، اعتماد، حسن نیت: 有~ بدعهد بودن، پیمان شکن بودن 无~/ عمل کردن

【信意】xìnyì به میل خود، به دلخواه خود

【信用】xìnyòng ①(别人的信任) قابل اعتماد بودن، درستی، 讲~: اعتبار/ به قول خود وفادار ماندن،سر قول خود ایستادن 失~ 去 اعتبار خود را از دست دادن ②〈经〉(اقتصاد) اعتبار: 放~ 款 /وام اعتباری 合作社~/ تعاونی‌های اعتباری 紧缩 تقلیل ~ 危机/ اعتبار 证~/ بحران اعتبار 证~ اعتبارنامه، بانکی

【信誉】xìnyù حیثیت، شهرت، اعتبار: 在国际上享有很高的~ از حسن شهرت بین المللی برخوردار شدن

【信札】xìnzhá نامه‌ها

【信真】xìnzhēn چیزی را حقیقت دانستن، باور کردن

【信纸】xìnzhǐ کاغذ نامه، کاغذ رقعه

【信子】xìnzi مغز و درون هرچیزی

衅 xìn نزاع، دعوا، ستیزه، اختلاف: 寻~ در پی نزاع با 挑~ تحریك کردن، دامن زدن/ کسی بودن، با کسی نزاع کردن

【衅端】xìnduān 〈书〉 موجب دعوا یا نزاع

【衅起萧墙】xìn qǐ xiāo qiáng 见"祸起萧墙"huò qǐ xiāo qiáng

xīng

兴 xīng ①(兴盛;流行) شکوفا شدن، ترقی کردن، بالا آمدن وسقوط 衰~: بالاآمدن، متداول شدن، شایع شدن 新社会不/کردن، طلوع کردن و افول یافتن، بلندی‌ها و پستی‌ها 这一套了。~ چیزهایی از این قبیل در جامعهٔ نو از مد افتاده است. ②(开始) آغاز کردن، شروع کردن: ~工 کار ساختمانی‌را 兵~ /شروع کردن ترغیب کردن، ③(提倡) ارتش گسیل داشتن 大~调查研究之风: تشویق کردن با تمام قوا شیوهٔ تحقیق ومطالعه را ترغیب کردن ④〈书〉(站起来) بر خاستن، از خواب 夙~夜寐: بلند شدن صبح زود برخاستن وشب دیر استراحت ⑤〈方〉(准许) [通常用于否定] گذاشتن،اجازه دادن کردن 不~胡说! مزخرف نگو! ⑥〈方〉(或许) شاید، احتمالا: 他明天也~来,也~不来。 فردا شاید بیاید وشاید نیاید.

另见 xìng

【兴办】xīngbàn با ابتکار کاری را براه انداختن، تأسیس کردن، دایر کردن: ~集体福利事业 با ابتکار کارهای عام‌المنفعه را براه انداختن

【兴奋】xīngfèn ①(振奋) به هیجان آمدن: 他~得睡不着觉。 از شدت هیجان نتوانست بخوابد. ②〈生理〉 هیجان: ~剂 هیجان انگیزی، هیجانی بودن 性~/ داروی تحریك کننده

【兴风作浪】xīngfēng-zuòlàng شورش و بلوا بر پا کردن، به آتش بی‌نظمی دامن زدن

【兴复】xīngfù آباد کردن

【兴革】xīnggé 〈书〉 به «نو» ترغیب کردن و«کهنه» را نسخ نمودن

【兴建】xīngjiàn ساختن، احداث کردن، بنا کردن: 正在~一座大坝。 سدی در دست ساختن است. 又~了一座钢铁联合企业。 مجتمع ذوب آهن و فولاسازی دیگری احداث شده است.

【兴利除弊】xīnglì-chúbì چیز سودمند را توسعه بخشیدن و چیز زیان آور را از بین بردن

【兴隆】xīnglóng پررونق، شکوفا، شاداب، کامیاب: 生意~。 معامله پررونق است.

【兴起】xīngqǐ به ظهور رسیدن، به میدان آمدن، ظاهر شدن: 激光是六十年代初期~的一门新科学。 لیزر بخشی از دانش جدید است که در دههٔ ۱۹۶۰کشف شد. 祖国建设的新高潮正在~。 سازندگی کشور دارد اوج می‌گیرد.

【兴荣】xīngróng آباد و پررونق

【兴设】xīngshè تأسیس کردن، احداث کردن

【兴盛】xīngshèng شکوفا، پررونق، شاداب، کامیاب: 国家~ شکوفایی مملکت

【兴师】xīngshī 〈书〉 واحدهای نظامی را گسیل داشتن

【兴师动众】xīngshī-dòngzhòng واحدهای نظامی را حرکت دادن ومردم را تحرریك کردن ـ کنایه از جمعیت زیادی را بمنظور انجام کار کوچکی براه انداختن: 这点小事,用不着~。 این کار بی‌اهمیتی است.لازم نیست جار وجنجال برپا کنید ومردم زیادی را راه بیندازید.

【兴师问罪】xīngshī wèn zuì بمنظور تنبیه وکیفرسانی هیئتی اعزام داشتن

【兴时】xīngshí مد بودن

【兴腾】xīngténg شکوفا، پررونق، شاداب، کامیاب

【兴替】xīngtì صعود و انحطاط، فراز ونشیب

【兴亡】xīng-wáng ترقی و تنزل یك ملت

【兴旺】xīngwàng پررونق، شکوفا، شاداب، کامیاب: 我国的科学技术一定会~发达起来。 علم وتکنولوژی چین مسلما ترقی وشکوفایی خواهد داشت. 景象~/ منظرهٔ پررونق 青年人朝气蓬勃,正在~时期。 جوانان سرشار از شور وشادابی در ریعان شباب هستند. 集体经济越办越~。 اقتصاد دستجمعی روز بروز شاداب‌تر و پررونق‌تر خواهد گردید.

【兴修】xīngxiū کار ساختمانی را شروع کردن(در پروژهٔ بزرگ): 铁路~ راه آهن/ ~水利 دست به طرح‌های آبیاری زدن

ساختن

【兴许】 xīngxǔ 〈方〉 شاید، احتمالا

【兴妖作怪】 xīngyāo-zuòguài با افسون‌کاری شورش و بلوا راه انداختن؛اسباب زحمت فراهم آوردن

星 xīng ①(夜晚天空中闪烁发光的天体) ستاره، 空~:آسمان پر از ستاره ②〈天〉(宇宙间的天体) کوکب سیاره 行~/ ستارهٔ ثابت 恒~:اجرام سماوی، جرم‌های آسمانی 卫~/ ماهواره، ستارهٔ کوچك 彗~/ ستارهٔ دنباله‌دار ③(细碎的东西) یك خرده، 一~半点:خرد و ریز، خرت و پرت 火~儿 جرقه ④(秤杆上标记斤、两、钱的小点子) خرده‌ای، اندك علامت‌های جزئی روی شاهین ترازوی چینی که «جین» و اجزای آن را نشان می‌دهد

【星表】 xīngbiǎo 〈天〉 (نجوم) کاتالوگ ستاره

【星辰】 xīngchén ستاره‌ها

【星驰】 xīngchí مانند ستاره سریع دویدن

【星虫】 xīngchóng 〈动〉 نوعی کرم بنام "Siphon-worm"

【星等】 xīngděng 〈天〉 (نجوم) درجه‌بندی روشنایی ستاره

【星斗】 xīngdǒu ستاره‌ها: 满天~ آسمان پر از ستاره

【星光】 xīngguāng پرتو ستاره‌ها

【星汉】 xīnghàn 〈书〉 کهکشان

【星号】 xīnghào نشان ستاره (بدین شکل *)

【星河】 xīnghé 〈天〉 (نجوم) کهکشان

【星火】 xīnghuǒ ①(小火星) جرقه: ~燎原。 از یك جرقه حریق بر می‌خیزد. ②(流星的光, 比喻急迫) ستارهٔ ثاقب، بسیار فوری ومبرم: 急如~ شهاب ثاقب

【星际】 xīngjì بین ستارگان، بین‌الکواکب: ~飞行 پرواز بین ستارگان / ~物质 ماده‌ای مرکب از گازها و گرد و غبار موجود بین ستارگان

【星离雨散】 xīng lí yǔ sàn کنایه از پراکنده شدن مردم

【星罗棋布】 xīngluó-qíbù مانند ستارگان آسمان یا مهره‌های شطرنج پراکنده بودن: 全国中小型水利工程~。 طرحهای کوچك ومتوسط آبیاری در سراسر کشور پراکنده اند.

【星期】 xīngqī ①(一周) هفته: 本~ این هفته / 上~ هفتهٔ گذشته ②(跟"日、一、二、三、四、五、六、几"连用, 表示一个星期中的某一天): ~日(天) یکشنبه / ~一 دوشنبه / ~二 سه شنبه / ~三 چهار شنبه / ~四 پنج شنبه / ~五 جمعه / ~六 شنبه / 今天~几? امروز چند شنبه است؟ ③(星期日的简称) یکشنبه: ~休息。 یکشنبه تعطیل است.

【星球】 xīngqiú جرم آسمانی

【星散】 xīngsàn 〈书〉 (اعضای خانواده، دوستان و...) مانند ستارگان پراگنده بودن

【星速】 xīngsù مانند سرعت ستاره شتافتن

【星鲨】 xīnshā 〈动〉 نوعی کوسه بنام "Gummy shark"

【星体】 xīngtǐ 〈天〉 جرم آسمانی

【星图】 xīngtú 〈天〉 (نجوم) نقشهٔ ستارگان، نمودار ستارگان، اطلس ستارگان

【星团】 xīngtuán 〈天〉 (نجوم) خوشهٔ ستارگان

【星系】 xīngxì 〈天〉 (نجوم) کهکشان، راه شیری: 椭圆~ کهکشان بیضی شکل / 不规则~ کهکشان نامنظم / 总~ ماوراء کهکشان / 天文学 ~ علم نجوم خارج از کهکشان / 团~ خوشهٔ کهکشان / 核~ مرکز کهکشان

【星相】 xīngxiàng طالع‌شناسی، طالع‌بینی، ستاره‌بینی، نجوم بینی

【星象】 xīngxiàng درجهٔ روشنائی ستارگان وموقعیت آنها

【星星】 xīngxīng یك ذره: 天空晴朗, 一~云彩也没有。 هوا صاف و لطیف است و یك ذره ابر هم دیده نمی‌شود. / ~之火, 可以燎原。 از یك جرقه حریق بر می‌خیزد.

【星星】 xīngxing 〈口〉 ستاره

【星星点点】 xīngxīngdiǎndiǎn نقطه‌های کوچك، خرد و ریز، خرت و پرت: 对于科学的最新成就我只是~知道一些。 من از تازه‌ترین دست آوردهای علمی فقط اطلاعات ناقصی دارم.

【星宿】 xīngxiù (نجوم) برج، صورت فلکی

【星眼】 xīnyǎn (زن) چشم درخشان

【星夜】 xīngyè شب پرستاره، در هنگام شب: ~启程 سفر را شب هنگام شروع کردن، با عجلهٔ زیاد سفر را آغاز کردن

【星移斗转】 xīngyí-dǒuzhuǎn — تغییر در موقعیت ستارگان کنایه از تغییر فصل‌ها یا مرور زمان

【星云】 xīngyún 〈天〉 سحاب توده‌های عظیم گاز و گرد و غبار در فواصل بین ستارگان راه شیری و سایر کهکشان: 旋涡~ سحاب پیچاپیچ / 猎户座~ سحاب برج جبار / 蟹状~ سحاب برج سرطان / 团~ خوشهٔ سحاب / 网状~ سحاب شبکه‌ای

【星占】 xīngzhān با استفاده از طالع‌بینی پیشگویی کردن: ~学 طالع‌بینی، ستاره‌بینی،نجوم‌بینی

【星震】 xīngzhèn 〈天〉 (نجوم) لرزش ستاره

【星子】 xīngzi 〈方〉 ستاره

【星座】 xīngzuò 〈天〉 (نجوم) برج، صورت فلکی

惺 xīng

【惺忪】 xīngsōng خمارآلود، خمار (چشم): 睡眼~ چشمان خمار خواب‌آلوده

【惺惺】 xīngxīng ①(清醒) بیدار، هوشیار ②(聪明; 聪明的人) با ذکاوت، هوشیار، با استعداد: ~惜~ عاقلان یکدیگر را تحسین می‌کنند. ③见"假惺惺" jiǎxīngxing

【惺惺作态】 xīngxīng zuò tài خود را (به دوستی، بی گناهی و...) زدن

猩 xīng اورانگوتان، بوزینهٔ درازدست

【猩红】 xīnghóng رنگ سرخ مخمل

【猩红热】 xīnghóngrè 〈医〉 (طب) تب سرخ، تب مخملك

【猩猩】 xīngxing 〈动〉 اورانگوتان، بوزینهٔ درازدست: 大~ گوریل (بزرگترین میمون شبیه انسان) / 黑~ شامپانزه، میمون آدم‌نما

【猩猩草】 xīngxingcǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Painted euphorbia"

腥 xīng ①(生肉, 指鱼、肉类食物) گوشت یا ماهی خام: 荤~ خورش‌های گوشتی یا ماهی ②(有腥气) دارای بوی ماهی، غذای دریایی و...

【腥臭】xīngchòu بوی زننده ماهی فاسد
【腥风血雨】xīngfēng-xuèyǔ باد دارای بوی ماهی و خون سیل‌آسا ـ کنایه از کشتار ظالمانه
【腥黑穗病】xīnghēisuìbìng 〈农〉ناخوشی قارچی گندم
【腥秽】xīnghuì بدبو و گل‌آلود
【腥气】xīngqì ①(鱼虾等的气味)بوی ماهی، غذای دریایی و... ②(有腥气)بدبو، زننده، متعفن
【腥膻】xīngshān بوی ماهی یا گوشت گوسفند
【腥味儿】xīngwèir بوی ماهی

xíng

刑 xíng ①(刑罚)مجازات، تنبیه:死～ مجازات اعدام/缓～ تعلیق مجازات/～满释放 آزاد شدن پس از گذراندن دوره زندان ②(对犯人的体罚)شکنجه، تنبیه بدنی:用～ تنبیه بدنی کردن، شکنجه کردن
【刑部】Xíngbù 〈旧〉وزارت مجازات در چین فئودالی
【刑场】xíngchǎng میدان اعدام
【刑罚】xíngfá 〈法〉جزا، کیفر، مجازات
【刑法】xíngfǎ 〈法〉آئین کیفری، حقوق جزایی، حقوق جنائی
【刑法】xíngfa شکنجه، تنبیه بدنی:动了～ تنبیه بدنی کردن/受了～ از شکنجه رنج بردن
【刑警】xíngjǐng پلیس جزایی
【刑具】xíngjù ابزارهای شکنجه
【刑律】xínglǜ 〈法〉قانون جزا:触犯～ از قانون جزا تخطی کردن
【刑戮】xínglù 〈书〉مجازات یا اعدام شدن
【刑期】xíngqī 〈法〉دوره زندان:～已满 دوره زندان بسر رسیدن
【刑事】xíngshì 〈法〉جزائی، جنائی:～案件 پرونده جزایی/～法庭 دادگاه جنائی، دادگاه جزائی/～处分 تنبیه جزائی/～犯 جنایت‌کار، مجرم، گناهکار/～拘留 بازداشت جزایی/～犯罪 جنایت، جرم، گناه جنایی/～管辖权 اجرای قانون جنائی، قضاوت جنائی، قانون گذاری جنائی/～诉讼 دادخواهی جنائی، اقامه دعوی جنایی/～判决 حکم جزایی/～责任 مسئولیت جنایی، مسئولیت برای ارتکاب به جرم
【刑堂】xíngtáng اطاقی که در قدیم مجرم را در آنجا شکنجه می‌دادند
【刑庭】xíngtíng دادگاه جزایی
【刑讯】xíngxùn 〈法〉بازجویی با شکنجه،باشکنجه از کسی اقرار گرفتن:～逼供 با شکنجه کسی را به اعتراف وادار کردن، با شکنجه از کسی اقرار گرفتن

邢 Xíng یك نام خانوادگی در چین

行 xíng ①(走)رفتن:步～ پیاده راه رفتن/日～百里 در روز صد«لی» راه را پشت سر گذاردن ②(旅行)سفر کردن، مسافرت کردن:～程 مسیر سفر/非洲之～ سفر به آفریقا ③(临时性的)موقت، موقتی:～灶 اجاق موقت آشپزی ④(流通;推行)دایر بودن، رایج‌بودن، مد بودن، انتشار دادن:风～一时 برای مدتی رایج بودن/发～货币 نشر اسکناس‌های بانکی ⑤(做)انجام دادن، اجرا کردن، اشتغال داشتن:实～ اجرا کردن، انجام دادن/简便易～ ساده وآسان برای اجرا/～窃 مرتکب سرقت شدن، دزدیدن/～骗 خدعه کردن، فریب دادن، گول زدن ⑥[用于双音动词前,表示进行某项活动]:另～安排 جداگانه نظم وترتیب دادن ⑦(行为)رفتار، سلوك، روش:品～ اخلاق، سلوك/言～ گفتار وکردار/罪～ جنایت، جرم ⑧(可以)صحیح، بسیار خوب:在快车道上骑车不～。دوچرخه سواری در باند مخصوص نقلیه موتوری مجاز نیست./你替我到邮局跑一趟,～吗? آیا ممکن است یکبار برای من به پست‌خانه بروید؟ — ～! ـ بسیار خوب. ⑨(能干)توانا، قابل، مستعد:老王,你真～! «لاوان» تو واقعا بسیار عالی هستی!/你看他干这工作～吗? به نظر شما، او قابلیت این کار را دارد؟/不要认为只有自己才～。فکر نکن که تنها خود تو توانا هستی. ⑩〈书〉(将要):～将完毕 بزودی به پایان رسیدن
另见 háng
【行百里者半九十】xíngbǎilǐzhě bàn jiǔshí فقط نود«لی» نصف سفری است که صد«لی» فاصله دارد ـ کنایه از اینکه آخرین بخش سفر از بقیه سفر بمراتب سختر است؛ هنگامیکه نزدیك است وظیفه‌ای به پایان برسد، آدم باید سختر بکوشد.
【行板】xíngbǎn 〈乐〉(موسیقی) آندانت، آهنگی که نسبتا ملایم نواخته شود(Andante)
【行波】xíngbō 〈无〉(رادیو) موج سیار:～管 لوله موج سیار
【行不通】xíngbutōng قابل اجرا نبودن، عملی نبودن:这个计划～。این برنامه قابل اجرا نیست./或 این برنامه عملی نیست./这样的作法是绝对～的。این روش کار بهیچوجه عملی نخواهد بود.
【行藏】xíngcáng اثر عمل کسی:我已识破他的～。از عملش خبردار شدم.
【行车】xíngchē وسیله نقلیه را راندن، ماشین راندن:夜间～ در شب ماشین راندن/～里程 فاصله طی شده بوسیله گردونه، سنجش مسافت برحسب میل (چند میل در ساعت یا در روز)/～执照 گواهی‌نامه رانندگی، پروانه رانندگی/～速率 سرعت راندن
【行成】xíngchéng 〈书〉صلح طلبی
【行成于思】xíng chéng yú sī کردار از پندار مایه می‌گیرد؛ عمل نتیجه تفکر است؛ موفقیت کار به فکر قبلی بستگی دارد.
【行驰】xíngchí وسیله نقلیه را راندن
【行程】xíngchéng ①(路程)مسیر یا مسافت سفر:一万多公里 مسافت بیش از ده هزار کیلومتری را در نوردیدن ②〈机〉گردش پیستون، رفت پیستون، ضربه:活塞～ ضربه، بازی پیستون/偏心轮～ ضربه چرخ گریز از مرکز، پیستون
【行船】xíngchuán کشتی‌رانی کردن:这条河流可以～。کشتی‌رانی در این رودخانه میسر است.
【行刺】xíngcì بقتل رساندن، سوء قصد کردن، ترور کردن
【行道树】xíngdàoshù درختانی که در دو طرف خیابان کاشته

شده باشد

【行动】 xíngdòng ①(行走;走动) حرکت کردن، به اطراف راه رفتن: 不便~ در حرکت کردن دچار اشکال شدن /缓慢~ به کندی راه رفتن ②(进行活动) عمل کردن، اقدام کردن، دست به کار زدن: 按计划~ طبق برنامه عمل کردن 。起来 / 采取~ اقدام به عمل آوردن / 军事~ عملیات جنگی ③(行为;举动) رفتار، کردار، عمل: 纲领 ~ برنامهٔ عمل / 以实际~来纠正错误 با اتکا به عمل خود اشتباهها را تصحیح کردن / ~的准则 موازین اخلاقی سلوك

【行方便】 xíng fāngbian برای کسی تسهیلات فراهم کردن

【行宫】 xínggōng قصر اقامت موقت در بیرون از پایتخت

【行贾】 xínggǔ 〈书〉 تجارت کردن، در شهرهای مختلف تجارت کردن

【行好】 xínghǎo با خیرخواهی عمل کردن

【行贿】 xínghuì رشوه دادن، سبیل کسی را چرب کردن

【行检】 xíngjiǎn 〈书〉 رفتار، سلوك

【行将】 xíngjiāng 〈书〉 در شرف بودن، نزدیك بودن: ~就道 در شرف سفر کردن / ~灭亡的反动势力 نیروهای ارتجاعی در شرف اضمحلال

【行将就木】 xíngjiāng jiù mù روز بروز به تابوت نزدیکتر شدن ـــ کنایه از پا بر لب گور بودن

【行脚】 xíngjiǎo (راهب) به اقلیم دور دست سفر کردن: ~僧 راهب در بدر، راهب سیار

【行劫】 xíngjié راهزنی، دزدیدن، ربودن

【行进】 xíngjìn پیش رفتن، جلو افتادن

【行经】 xíngjīng ①(经过) عبور کردن، گذشتن، رد شدن: 火车~天津的时候,已是半夜了。 موقعیکه قطار از شهر «تیان تسین» عبور کرد، نیمه شب بود. ②〈生理〉 قاعده شدن، بی‌نماز شدن، ناپاك شدن، حیض شدن

【行径】 xíngjìng عمل، کردار، حرکت: 侵略~ عمل تجاوزکارانه /野蛮~ عمل وحشیانه /一切扩张主义的~是注定要失败的。 همهٔ اعمال توسعه طلبانه محکوم به شکست است.

【行军】 xíngjūn (قشون) راه‌پیمایی کردن: 夜~ راه‌پیمایی شبانه / 急~ راه پیمایی سریع / ~床 تختخواب مخصوص اردوگاه، تختخواب سفری / ~锅 دیگ صحرایی / ~壶 قمقمه / ~灶 آشپز خانهٔ صحرایی

【行乐】 xínglè 〈书〉 خوشی و شادمانی کردن، عیش و نوش کردن، راحت طلبیدن

【行礼】 xínglǐ سلام (نظامی) دادن، ادای احترام کردن.

【行李】 xíngli جامه‌دان، چمدان، بار سفر: 超重~ اضافه بار / 手提~ بار دستی / ~车〈铁道〉 واگون بار / 寄存处 انبار امانت / ~票 تگ بار / ~架 جا جامه‌دانی، طاقچه و چمدان / بار و چمدان

【行李卷儿】 xínglijuǎnr رختخواب سفری

【行猎】 xíngliè 〈书〉 شکار کردن، صید کردن

【行旅】 xínglǚ 〈书〉 مسافر: ~称便。 تسهیلات برای مسافران فراهم است.

【行门户】 xíngménhù 〈方〉 هدیه دادن

【行囊】 xíngnáng 〈书〉 کیف دستی مسافرتی

【行骗】 xíngpiàn گول زدن، فریب دادن، کلاه بر سر گذاشتن

【行聘】 xíngpìn دادن هدایای نامزدی (بوسیلهٔ خانوادهٔ پسر به خانوادهٔ دختر)

【行期】 xíngqī تاریخ حرکت: ~已近。 تاریخ حرکت نزدیك است.

【行乞】 xíngqǐ گدایی کردن

【行窃】 xíngqiè دزدی کردن، سرقت کردن

【行人】 xíngrén پیاده، عابر: ~走便道。 عابر باید از پیاده‌رو استفاده کند.

【行若无事】 xíng ruò wú shì طوری که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است عمل کردن

【行色】 xíngsè شرایط یا طرز عزیمت کسی: ~匆匆 با عجله به (با یك مشایعت بزرگ) به کسی سفر مبادرت ورزیدن / 以壮~ امکان عزیمت رسمی و با شکوه را دادن

【行善】 xíngshàn کار خیر کردن

【行商】 xíngshāng پیله‌ور، کاسب سیار، کاسب دوره گرد

【行尸走肉】 xíngshī-zǒuròu یك لاشهٔ متحرك ـــ کنایه از آدم هرزه و بی‌فایده

【行时】 xíngshí ①(流行) رایج بودن، مد بودن، متداول بودن ②(得势) به قدرت رسیدن، به مقام بالا دست یافتن، با نفوذ شدن

【行实】 xíngshí 〈书〉 ①(人的生平事迹) شرح حال کسی ②(指叙述一个人生平的文章) مقاله مربوط به شرح حال کسی

【行食】 xíngshí ولگردی کردن

【行使】 xíngshǐ اعمال کردن، اجرا کردن، انجام دادن: ~职权 قدرت خود را اعمال کردن / ~否决权 نقض کردن، وتو کردن، از حق وتو استفاده کردن

【行驶】 xíngshǐ (وسیلهٔ نقلیه، کشتی‌و...) حرکت کردن: 列车向南~。 قطار به سوی جنوب حرکت می‌کند. / 长江下游可以~万吨轮船。 حوضهٔ سفلی رودخانهٔ «یان تسی» برای کشتی بخاری ده هزار تنی قابل کشتیرانی است. / 汽车正以每小时八十公里的速度~着。 اتومبیل باسرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند.

【行世】 xíngshì در دنیا رایج شدن

【行事】 xíngshì ①(办事;做事) عمل کردن، به کار پرداختن: 按计划~ بر حسب برنامه عمل کردن ②(行为) رفتار، کردار، سلوك

【行书】 xíngshū خط روان (در خطاطی چین)

【行署】 xíngshǔ 〈简〉(行政公署) دفتر اداری (استان)

【行述】 xíngshù شرح مختصر زندگی شخصی فقید 又称"行状" xíngzhuàng

【行水】 xíngshuǐ 〈书〉 ①(流动的水) آب روان ②(船在水里走) حرکت کردن کشتی در آب ③(治水) کنترل سیلاب ④(巡视水势) وضع آب را نظارت کردن

【行头】 xíngtou لباس مخصوص تآتر و لوازم یك بازیگر یا هنرمند

【行为】 xíngwéi عمل، رفتار، کردار، سلوك: 正义的~ عمل

منصفانه، عمل عادلانه /不法 ~ عمل غیر قانونی/ ~ 主义〈心〉
یك عقیده در روانشناسی که بر طبق آن فقط باید مطالعات،
مشهودات و ادراکات حقیقی را مورد توجه قرار داد و از بحث در
اطراف حواس وتصاویر و احساسات خودداری کرد

【行文】 xíngwén ①(组织文字,表达意思) سبك یا طرز
نگارش: ~流畅 روان و سلیس بودن ②(发公文) (ارگان دولتی)
به سازمان‌های مختلف بخشنامه‌های رسمی فرستادن

【行息】 xíngxī طبق معیار مقرر بهره دادن

【行销】 xíngxiāo به فروش رساندن، فروختن: ~全国 در سراسر
کشور به فروش رساندن

【行星】 xíngxīng 〈天〉 (نجوم) سیاره

【行刑】 xíngxíng اعدام کردن

【行凶】 xíngxiōng (با چاقو، خنجر و...) کسی را زخمی کردن یا
به قتل رساندن

【行医】 xíngyī (بیمار را باطبابت خود) درمان کردن

【行营】 xíngyíng ستاد کل صحرایی

【行辕】 xíngyuán ستاد کل صحرایی

【行远自迩】 xíng yuǎn zì ěr هنگام انجام کاری ما باید قدم به
قدم و از نزدیك به دور به آن بپردازیم.

【行云流水】 xíngyún-liúshuǐ (بیشتر در مورد سبك نگارش)
مانند ابر شناور و مثل آب روان ــ کنایه از طبیعی و سلیس‌بودن:
他的文章如~，流畅自然。 نوشته‌های او روان وطبیعی است.

【行灶】 xíngzào اجاق متحرك

【行者】 xíngzhě ①〈书〉(行人) عابر، پیاده رو ②〈宗〉(出家
而未经剃度的佛教徒) پیرو دین بودا که موی سرش تراشیده
نشده باشد

【行政】 xíngzhèng نیروی دولت را اعمال کردن، امور سازمان را
اداره کردن: ~部门 ادارات دفتر / ~处分 واحدهای اداری
امور سازمان را اداره کردن؛ مدیریت ~管理 /تنبیه انضباطی
بخش ~区域 /ناحیه اداری ~区 /دستور اداری ~命令 /اداری
شورای اداری ~委员会 /پرسنل اداری ~人员 /اداری

【行政村】 xíngzhèngcūn دهکده دارای نیروی اداری واجرایی
(پائین ترین واحد اداری در برخی از مناطق آزاد شده چین در
دوران جنگ مقاومت علیه ژاپن واوائل دوره آزادی چین)

【行政公署】 xíngzhèng gōngshǔ 见"行署"

【行之有效】 xíng zhī yǒuxiào مؤثر، کارگر (در عمل): ~的
办法 اقدام مؤثر

【行止】 xíngzhǐ 〈书〉 ①(行踪) محل احتمالی چیزی یا
مجهول وناشناخته بودن محل احتمالی چیزی: ~不明 شخصی
مشکل است بگوییم فلان کس در کجا است. ~无定。 /پاکسی
رفتارش درست نیست. ②(品行) رفتار، کردار، سلوك: ~有亏。

【行舟】 xíngzhōu کشتیرانی کردن

【行装】 xíngzhuāng اسباب سفر: 整理~ اسباب سفر را جمع و
جور کردن

【行状】 xíngzhuàng 见"行述"

【行踪】 xíngzōng محل احتمالی یك فرد ، نشان ، سراغ : 不~
定 نامعلوم بودن محل احتمالی یك نفر / 特务企图隐匿~。
جاسوس سعی کرد نشان خود را مخفی کند.

【行走】 xíngzǒu راه رفتن: 变压器下，禁止~或停留。 زیر
ترانسفورموتور راه رفتن یا ایستادن قدغن است. / 在崎岖的山路
上~ در راه کوهستانی ناهموار راه رفتن

形 xíng ①(形状) شکل، فرم: 不成~ فاقد شکل، بی
شکل ②(形体; 实体) مربع، چهارگوشه، چهارگوشه ~方 / شکل معین
ملموس، محسوس، ~有: جسم، وجود جسمانی، هستی
③(显露;表现) غیر ملموس، غیر قابل لمس، نامحسوس ~无 / قابل لمس
بسیار ~喜 ~于色: به نظر رسیدن، نمودن، نمایان شدن
در نوشته‌ها معلوم شدن ~诸笔墨 / خوشحال به نظر رسیدن
④(对照) پهلوی هم گذاشتن، مقایسه کردن، قیاس کردن: 相~
之下 با مقایسه، بقیاس، در قیاس با

【形变】 xíngbiàn 〈物〉 (فیزیك) تغییر شکل طبیعی: 弹性~ تغییر
شکل طبیعی بصورت کشدار و ارتجاعی

【形成】 xíngchéng شکل گرفتن، تشکیل شدن، به وجود آمدن:
~鲜明的对比 تفاوت و مغایرت فاحشی داشتن، فرق نمایان
داشتن / ~巩固的工农联盟 اتحاد استوار کارگری و دهقانی
اخلاقی که /在几十年生活中~的性格 تشکیل شده است.
رسم معمول ~风气 / طی ده‌ها سال زندگی شکل گرفته باشد
شدن / 一个经济建设的新高潮正在~。 سازندگی اقتصادی
دارد به اعتلای نوینی می‌رسد./ 近代自然科学是从有了实验
科学之后才~的。 تنها پس از ظهور دانش تجربی بود که علوم
طبیعی پابه عرصه وجود گذاشت./ 这个艺术团已经~了独
特的风格。 این گروه هنری سبك مخصوص به خود را رواج داده
است./ 谈判~僵局。 مذاکره به بن بست رسید.

【形成层】 xíngchéngcéng 〈植〉 (گیاه شناسی) طبقه زاینده

【形单影只】 xíngdān-yǐngzhī یك شکل مجرد، یك سایه تنها
ــ کنایه از شدت تنهایی و غربت

【形而上学】 xíng'érshàngxué 〈哲〉 متافیزیك

【形骸】 xínghái 〈书〉 بدن انسان

【形迹】 xíngjì ①(举动和神色) حرکات و احساسات در
چهره: ~不露 رنگ روی خود را نباختن وخود را لو ندادن / ~可
疑 از نظر صورت ظاهر مشکوك بودن ②(指礼貌) رسوم
رسوم وعادات را مراعات نکردن، ~不拘: وعادات، تشریفات
تشریفاتی نبودن

【形景】 xíngjǐng منظره، وضعیت

【形貌】 xíngmào طرز حرکت و قیافه کسی

【形容】 xíngróng ①〈书〉(形体和容貌) صورت ظاهری،
قیافه ②(描述) لاغر و شکسته به نظر رسیدن ~憔悴: تعریف
وصف ناپذیر ~难以: کردن، وصف‌کردن، ترسیم کردن

【形容词】 xíngróngcí 〈语〉 (دستور زبان) صفت

【形色】 xíngsè ①(容貌神色) قیافه و احساسات در چهره
②(形象色彩) رنگ چهره

【形声】 xíngshēng 〈语〉 هیروگلیف‌های تصویری وصوتی چینی که
یك عنصر آن بر معنی دلالت می کند وعنصر دیگر بر صدا مانند
"江"(رودخانه)ــ یکی از شش مقوله هیروگلیف‌های زبان چینی

【形式】 xíngshì شکل، فرم: 思想内容和艺术~ هم از لحاظ
محتوای ایده‌ئولوژیك وهم از لحاظ فرم هنری / ~地看问题 از

نظر صوری مسئله‌ای را مورد مطالعه قرار دادن

【形式逻辑】xíngshì luójí 〈逻〉 منطق صوری، منطق نظری

【形式上】xíngshìshang از لحاظ فرم، صوری، نظری، شکلی : 的独立~ استقلال صوری/~的一致 وحدت صوری، یگانگی صوری/在~保持外交关系 روابط سیاسی ظاهری را حفظ کردن/اسمی

【形势】xíngshì ①(地势) زمین و عوارض آن، خصوصیات زمینی‌که از لحاظ استراتژی مهم باشد ~险要 : اوضاع طبیعی ②(事物发展状况) اوضاع، شرایط محیط : ~越来越好。 اوضاع روز بروز بهتر می‌شود./~逼人。 اوضاع بر ما فشار می‌آورد./~发展的必然结果 نتیجه‌ٔ اجتناب‌ناپذیر پیشرفت اوضاع

【形似】xíngsì در شکل یا قیافه شبیه بودن

【形态】xíngtài ①(事物的形状或表现) شکل، فرم، صورت ظاهری : 意识~/ایدئولوژی 社会经济~ یك ساختمان اقتصادی ②〈语〉(词内部变化形式) تحولات لغوی، دگرگونی شکل کلمات : ~学 جامعه مبحث سابقه و دگرگونی شکل کلمات

【形体】xíngtǐ ①(身体) شکل (بدن انسان)، ساختمان جسمانی، بدن ②(形状和结构) شکل وساختمان چیزی : 文字的~ شکل نوشتنی هیروگلیف

【形同虚设】xíng tóng xūshè عملا نقشی نداشتن

【形象】xíngxiàng چهره، فرم، صورت خیالی : 塑造革命英雄~ چهره‌ٔ قهرمانان انقلابی را خلق کردن /~地展示了地球与月球、太阳的相对位置 بطور زنده موقعیت نسبی کره‌ٔ زمین، ماه وخورشید را نشان دادن

【形象思维】xíngxiàng sīwéi خیال پردازی، تخیل، ایماژ : 诗是用~的。 شعر بوسیله‌ٔ تخیل ایماژ معانی را می‌رساند.

【形销骨立】xíngxiāo-gǔlì کنایه از بسیار لاغر ونحیف بودن

【形形色色】xíngxíngsèsè بشکل های مختلف، گوناگون، رنگارنگ : ~的反动派 مرتجعین گوناگون /~的错误思想 شکلهای گوناگون افکار نادرست /~的思潮 گرایش‌های فکری مختلف /~的机会主义 فرصت‌طلبی به نحوهای مختلف

【形意拳】xíngyìquán نوعی مشت زنی (مشت زن از حرکات اژدها، ببر، میمون، اسب، خرس، مرغ ، عقاب و...تقلید در می‌آورد)

【形影不离】xíng-yǐng bù lí مانند جسم و سایه جدا نشدنی، همیشه باهم

【形影相吊】xíng-yǐng xiāng diào جسم و سایه رویاروی بودن — کنایه از شدت تنهایی وغربت ، غمگین ومنزوی

【形影相随】xíng-yǐng xiāng suí 见"形影不离"

【形于辞色】xíng yú císè در سخن و چهره‌ٔ کسی نمودار بودن

【形状】xíngzhuàng شکل، فرم، صورت ظاهری

【形"左"实右】xíng "zuǒ" shí yòu در ظاهر «چپ» ولی در ماهیت راست

型 xíng ①(模型) قالب، الگو : 砂~ قالب شنی ②(类型) نوع، مدل، شکل : 新~ مدل جدید/血~ گروه خونی

【型板】xíngbǎn 〈机〉 یك صفحه‌ٔ مسطح دارای چندین سوراخ برای تعیین نمره‌ٔ مته

【型锻】xíngduàn 〈机〉 قالب ریزی

【型钢】xínggāng 〈冶〉 برش عرضی فولاد بشکل‌های مختلف : ~轧机 ماشین ایجاد برش های عرضی فولاد

【型号】xínghào مدل، نوع

【型砂】xíngshā 〈机〉 شن قالب سازی

【型心】xíngxīn 〈冶〉 هسته‌ٔ فلزی ریخته : 干砂~ هسته‌ٔ فلز ریخته که با شن پخته ساخته می‌شود/粘土~ هسته‌ٔ فلز ریخته که با گل رس ساخته می‌شود

xǐng

省 xǐng ①(检查自己) با نظر انتقادی به وضع خود نفس خود را آزمایش کردن، خود را رسیدگی کردن : 反~ ②(探望;问候) عیادت کردن و(از والدین یا بزرگتران) احوالپرسی نمودن ③(醒悟) به هوش آمدن، آگاه بودن : 不~人事 بی‌هوش شدن

另见 shěng

【省察】xǐngchá خویشتن را آزمودن، افکار وکردار خود را سنجیدن

【省墓】xǐngmù به زیارت مقبره‌ٔ والدین یا بزرگتران رفتن

【省亲】xǐngqīn به دیدار والدین یا بزرگتران که درجای دیگر اقامت دارند رفتن

【省视】xǐngshì ①(探望) به دیدار کسی رفتن ②(视察) بازرسی کردن،تفتیش کردن

【省事】xǐngshì فهمیده ومنطقی بودن

【省悟】xǐngwù 见"醒悟"xǐngwù

醒 xǐng ①(神志恢复正常) به هوش آمدن، هوشیار شدن : 酒醉未~ هنوز مست بودن و به هوش نیامدن/他~过来了。 او به هوش آمد. ②(睡醒或尚未入睡) بیدار شدن یا بیدار ماندن : 如梦初~ گویی تازه از خواب بیدار شدن/他还~着呢。 او هنوز بیدار است. ③(觉醒;醒悟) به شعور آمدن، خود را به شعور آمدن : 觉~ /头脑清~ روشن ذهن بودن ④(使看得清楚) چشمگیر بودن، توجه کسی را بخود جلب کردن : ~眼 خونسرد نگهداشتن

【醒盹儿】xǐngdǔnr 〈方〉 از چرت زدن بیرون آمدن

【醒豁】xǐnghuò روشن، واضح، آشکار : 道理说得~。 دلیل به روشنی اقامه شد.

【醒酒】xǐngjiǔ تأثیر الکل را از بین بردن، به هوش آوردن : 吃个梨醒醒酒。 یك گلابی میل کنید تا اثر الکل از بین برود.

【醒觉】xǐngjué بیدار شدن : 听了老师的话,他才~过来。 پس از شنیدن حرف های معلم او بیدار شد.

【醒目】xǐngmù (در مورد کلمات نوشتنی یا تصویرها) بسیار چشمگیر بودن، توجه را بخود جلب کردن : ~的标语 شعارهای چشم‌گیر /~的标题 تیترهایی به خط درشت، عنوان‌های جالب توجه

【醒腔】xǐngqiāng 〈方〉 از حالت جهل و نادانی بیدار شدن

【醒悟】xǐngwù بیدار شدن و به حقیقت یا اشتباه خود پی بردن

擤 xǐng (بینی خود را) پاك کردن(یا گرفتن) : ~鼻涕 بینی

خود را پاك كردن(يا گرفتن)

xìng

兴 xìng حال يا آرزوى انجام كارى، علاقه، هيجان: 游~ نوميدى، يأس، روحيه شكست خورده 败~/حال ديدن مناظر زيبا طبع شعر، حالت شعر 诗~/ هيجان ناشى از شراب خورى 酒~/ سرايى
另见 xīng

【兴冲冲】xìngchōngchōng شادى و هيجان: 他~地跑进来，告诉我这个好消息。او با هيجان تمام بشتاب وارد اطاق شد و اين مژده را برايم آورد.

【兴高采烈】xìnggāo-cǎiliè با شور و نشاط، باسرور و شادى: 人们~地参加祝捷大会。مردم با شور و نشاط در جشن پيروزى شركت كردند.

【兴会】xìnghuì الهام آنى: 这首诗是承一时的~写成的。اين شعر به الهام آنى(يا بداهة) ساخته شد.

【兴趣】xìngqù علاقه، رغبت: 怀着极大的~阅读鲁迅的作品 با علاقه فراوان آثار «لوسيون» را خواندن/ 我对下棋不感~。به بازى شطرنج علاقه ندارم.

【兴头】xìngtóu شور وشوق، علاقه فراوان: 我们厂的工人对体育活动~很大。كارگران كارخانه ما به ورزش علاقه فراوان دارند.

【兴头上】xìngtóushang در بحبوحه شور وحرارت: 小伙子们干活儿正在~，忘记了休息。جوانان چنان مجذوب كار شدند كه استراحت را از ياد بردند.

【兴味】xìngwèi علاقه، رغبت: 索然~ بى‌علاقه، بى‌رغبت، بى‌ميل/ 阅览室里青少年们~盎然地阅读各种杂志。در قرائت‌خانه جوانان و نوجوانان با علاقه فراوان انواع و اقسام مجله‌ها را مى‌خوانند.

【兴致】xìngzhì علاقه، حال لذت بردن: 勃勃~ با علاقه فراوان

杏 xìng زردآلو

【杏红】xìnghóng رنگ ميخكى زردآلو

【杏黄】xìnghuáng رنگ زردآلو

【杏仁】xìngrén مغز زردآلو

性 xìng ①(性格) اخلاق، خوى باطنى، مزاج، خلق: 本~ ويژگى، خاصيت، نهاد، سرشت/ 人~ انسانيت ②(性能;性质) خاصيت، صفت خاص: 药~ خاصيت داروى/ 酒~ قوه الكل ③[后缀，表示性质、范围或方式]: 正确~ صحت/ 可能~ امكان/ 灵活~ نرمش‌پذيرى/ 阶级~ خصلت طبقاتى/ 人民~ خصلت مردمى ④〈有关生殖或性欲的〉 جنس، سكس: 男(女)~ جنس مذكر(مؤنث)/ 行为~ عمل جنسى/ 生活~ زندگى جنسى ⑤〈语〉 جنس (دستور زبان): 阳~ جنس مذكر/ 阴~ جنس مؤنث/ 中~ جنس خنثى

【性爱】xìng'ài عشق جنسى

【性别】xìngbié جنسيت، جنس

【性病】xìngbìng بيمارى مقاربتى

【性分】xìngfen〈方〉خوى و اخلاق

【性感】xìnggǎn جذابيت جنسى، سكسى بودن

【性格】xìnggé اخلاق، خوى باطنى، مزاج، خلق، طبع: 开朗~ خوش طبع بودن

【性根】xìnggēn فطرت ذاتى انسان

【性激素】xìngjīsù〈生理〉هورمون جنسى

【性急】xìngjí بى‌صبر وحوصله، عجول: 他~得很。او بسيار عجول است. 他是个~的人。او آدم عجولى است./شتابزده وعجول است.

【性交】xìngjiāo آميزش جنسى، جفت‌گيرى

【性灵】xìnglíng روحيه، طبع واحساسات انسان، نهاد: 陶冶~ بر روحيه وطبع تأثير مثبت گذاشتن

【性命】xìngmìng زندگى، حيات، جان

【性命交关】xìngmìng jiāoguān (موضوع) مرگ و زندگى، داراى اهميت حياتى 又作"性命攸关"xìngmìng yōuguān

【性能】xìngnéng كاربرد، خاصيت(در ماشين...)،صفت خاص: 反应堆~ كاربرد رآكتور/ 试验~ آزمايش اجرا ونمايش 这种插秧机~良好。اين نوع دستگاه نشاكارى برنج كاربرد خوبى دارد.

【性器官】xìngqìguān〈生理〉آلت‌هاى تناسلى

【性情】xìngqíng خوى، خلق، مزاج: 温柔~ خوش خلق/ 暴躁~ تندخوى

【性体】xìngtǐ〈方〉فطرت ذاتى انسان، خوى واخلاق

【性腺】xìngxiàn〈生理〉غده جنسى

【性欲】xìngyù شهوت، ميل جنسى

【性质】xìngzhì سرشت، ماهيت، خصلت، ويژگى: 硫酸的化学~ خواص شيميايى اسيد سولفوريك/ 弄清问题的~ ماهيت وطبيعت مسئله را آشكار كردن/ 中国革命的~ خصلت انقلاب چين

【性状】xìngzhuàng خواص، شكل وخاصيت: 土壤的理化~ خواص فيزيكى و شيميايى خاك/ 显性~〈生〉 خواص غالب/ 分歧~〈生〉 تفاوت خاصيتى/ خاصيت غالب

【性子】xìngzi ①(性格) خوى، خلق، مزاج: 使~ از جا در رفتن، بلهوسانه عمل كردن/ 这匹马的~很野。اين اسب بسيار سركش است. ②(酒力、药力) تأثير شديد(شراب يا دارو): 这药~平和。اين دارو ملايم است./ 这酒的~很烈。اين الكل بسيار قوى است.

幸 xìng ①(幸福) خوشبختى، سعادت: 有~ خوشبخت بودن، سعادتمند بودن/ 甚~ واقعا بسيار خوش‌شانس ②(因幸福而高兴) خوشحالى كردن: 庆~ شادى كردن، به خود تبريك ③〈书〉(希望) اميدوارم: 勿推却。~ اميدوارم رد نكنيد. ④(侥幸;幸而) خوشبختانه، از روى خوش شانسى: 未成灾。~ خوشبختانه موجب بلا نشد. ⑤〈书〉(宠幸) التفات فرمودن، مرحمت كردن، مورد توجه قرار دادن: 得~ وزير مقرب دربار 臣/ ~ مورد توجه و التفات قرار گرفتن، مقرب كسى بودن ⑥(旧时指帝王到达某地) (در مورد امپراطور) تشريف آوردن، رسيدن: 巡~ سفر بازرسى امپراطورى

【幸存】xìngcún از روی خوش‌شانسی زنده ماندن
【幸而】xìng'ér خوشبختانه، از روی خوش‌شانسی
【幸福】xìngfú ①(称心如意的生活) خوشبختی، سعادت: 为人民谋~ در راه خوشبختی مردم کارکردن / 祝你~。 سعادت شما را آرزومندم. ②(称心如意的) خوش، خوشبخت: ~的回忆 خاطرات خوش / 这位退休工人过着~的晚年。 این کارگر بازنشسته در سال‌های باقی مانده، عمرش از زندگی سعادتمندانه‌ای برخوردار است.
【幸好】xìnghǎo 见"幸亏"
【幸亏】xìngkuī خوشبختانه، از روی خوش‌شانسی: ~我走得早,才没叫雨淋了。 خوشبختانه زود رفتم وباران نخوردم.
【幸免】xìngmiǎn از مرگ حتمی جستن یا فرار کردن: ~于难 از روی خوش‌شانسی محض از مرگ حتمی جستن / 侵略者在村里大肆屠杀,连小孩也难~。 تجاوزکاران اهالی ده را به قتل رساندند وحتی از کشتن اطفال هم خودداری نکردند.
【幸巧】xìngqiǎo خو شبختانه، اتفاقا
【幸事】xìngshì خوشبختی، سعادت، برکت
【幸喜】xìngxǐ 见"幸亏"
【幸运】xìngyùn ①(好的运气) خوشبختی، خوش‌شانسی، اقبال ②(称心如意) خوشبخت، خوش‌شانس: ~儿 آدم خوش‌شانس
【幸灾乐祸】xìngzāi-lèhuò شماتت کردن، کین‌توزانه شادی کردن، از مصیبتی که برای دیگران اتفاق افتاده خوشحال بودن

姓 xìng نام خانوادگی: 他~王。 نام خانوادگی او «وان» است.
【姓名】xìngmíng نام کامل (شامل نام خانوادگی و نام کوچك)
【姓氏】xìngshì نام خانوادگی

悻 xìng
【悻悻】xìngxìng عصبانی، رنجیده: ~而去 عصبانی و رنجیده رفتن

xiōng

凶 xiōng ①(不幸) نحس ، شوم، نامبارك، نامیمون: 吉~ فال بد ②(年成很坏) بی حاصل / ~兆 خوشبختی یا بدبختی: ~年 سالی که غله حاصل نمی‌دهد، سال قحطی ③(凶恶) بی‌رحم، ستمگر، شریر: 这个人样子真~。 این یارو واقعا بی‌رحم به نظر می رسد ④(利害) شدید، حاد: 病势很~ بشدت بیمار بودن، سخت مریض بودن / 院子里闹得太~了! در حیاط چه قیل وقال زیادی راه افتاده بود. / 这场雨来势很~ باران با شدت تمام فرو بارید. ⑤(杀害或伤害人的行为) عمل به زور و عنف، قتل: 行~ کسی را (با چاقو، خنجر و...) زخمی کردن یا به قتل رساندن
【凶暴】xiōngbào شریر و بی‌رحم
【凶残】xiōngcán شریر و ستمگر، درنده خو و بی‌رحم
【凶毒】xiōngdú بی‌رحم، شریر
【凶多吉少】xiōngduō-jíshǎo فال بد بر فال نیك چربیدن
【凶恶】xiōng'è شریر، بی‌رحم، درنده‌خوی
【凶犯】xiōngfàn قاتل، آدم‌کش
【凶悍】xiōnghàn نابکار و سر کش، درنده و سلحشور
【凶耗】xiōnghào خبر مرگ کسی
【凶狠】xiōnghěn نابکار و بی‌رحم
【凶横】xiōnghèng شریر و پرنخوت
【凶荒】xiōnghuāng سال بی حاصلی
【凶戾】xiōnglì ظالم، قلدر
【凶猛】xiōngměng دارای قهر و عنف، شدید، درنده: ~的野兽 حیوانات وحشی و درنده / 山洪来势~。 سیلاب کوهسار با شدت هرچه تمام‌تر سرازیر شد.
【凶年】xiōngnián سال بی‌حاصل
【凶器】xiōngqì ابزار یا سلاح آدم‌کشی
【凶杀】xiōngshā آدم‌کشی، قتل: 这是一起~案。 این یك مورد از قتل وآدم‌کشی است.
【凶煞煞】xiōngshāshā بی‌رحم، ستمکار، قلدر
【凶身】xiōngshēn آدم‌کش
【凶神】xiōngshén دیو، شیطان
【凶神恶煞】xiōngshén-èshà دیوها، شیطان‌ها، آدم‌های شرور و نابکار
【凶事】xiōngshì ①〈方〉(死丧之事) کارها وچیزهای شوم (کنایه از مرگ، دفن و...) ②(杀伤之事) قهر وعنفی که به زخمی شدن یا مرگ منجر می‌شود
【凶手】xiōngshǒu قاتل، آدم‌کش، کسی که دیگران را زخمی می کند
【凶死】xiōngsǐ به سبب قهر وعنف دیگران مردن
【凶岁】xiōngsuì سال بی‌حاصل
【凶顽】xiōngwán بی‌رحم وتسلیم‌ناپذیر
【凶险】xiōngxiǎn در حالت خطرناك، بحرانی: 病情~ بیماری خطرناك داشتن، در مرحله، بحرانی قرار داشتن
【凶相】xiōngxiàng قیافه، نابکارانه، نگاه شرزه و بد: ~毕露 قیافه، بسیار نابکارانه داشتن، نگاه بسیار شرزه داشتن
【凶信】xiōngxìn خبر مرگ کسی
【凶焰】xiōngyàn بی‌رحمی، سبعیت، ستمگری، درنده‌خویی: ~万丈 بی نهایت شرور و بدکار
【凶宅】xiōngzhái خانه‌ای که روحی به آنجا آمد و شد می کند، منزل‌نحس، خانه، شوم
【凶兆】xiōngzhào فال بد، نشانه، بد

兄 xiōng ①(哥哥) برادر بزرگ: 胞~ برادر بزرگ تنی ②(亲戚中同辈年长的男子) در مرد ترین (یا ارشد) بزرگ میان قوم وخویشان: 表(堂)~ پسر دایی (پسر عمو) ③(对男性朋友的尊称) لقب محترمانه برای دوستان مرد
【兄弟】xiōngdì ①(哥哥和弟弟) برادران: 我们~三人 ماسه برادر / 我们三~都来。 ماسه برادر همگی می‌آییم. / 阶级~ برادران طبقاتی، برادران متعلق به یك طبقه ②(兄弟般的关系) برادرانه: ~党 احزاب برادر / ~般的团结 همبستگی و روابط برادرانه، اتحاد برادرانه
【兄弟】xiōngdi 〈口〉①(弟弟) برادر کوچکتر ②(对年纪比

自己小的男子亲切的称呼) لقب صمیمانه‌ای برای مرد خرد پس ای برادر، این 大～，这件事就托您了。سال تر از خود کار را بدست تو می‌سپارم. ③〈自己对别人说话时的谦称〉 بنده، اینجانب، این بنده‌ء حقیر

【兄弟阋墙】xiōngdì xì qiáng دعوا بین برادران، نزاع داخلی: 兄弟阋于墙，外御其侮。برادرانی که در خانه دعوا می‌کنند برعلیه حملات خارجی متحد می‌شوند.

【兄长】xiōngzhǎng لقب محترمانه برای برادر بزرگتر یا دوست مرد

芎 xiōng 见"川芎"chuānxiōng

匈 xiōng 〈书〉见"胸"xiōng

【匈奴】Xiōngnú «شیون نو» ـــ اسم یکی از ملیت‌های باستانی چین

【匈牙利】Xiōngyálì اهل مجارستان، مجارستان: ～人 مجارستانی، مجاری/～语 زبان مجارستانی، زبان مجاری

汹 xiōng

【汹汹】xiōngxiōng 〈书〉①(波涛的声音) صدای غرش امواج ②(其势逼人) قاهر، تهدید کننده: ～气势 تهدید کننده و ③(纷扰的样子) پرحرارت، پر همهمه، شلوغ، آشفته، مستبد: 议论～ بحث وگفتگوی داغ/群情～。مضطرب هیجان واحساسات عامه‌ء مردم تحریك شد.

【汹涌】xiōngyǒng متلاطم، توفانی، خروشان، پرتلاطم: 波涛～ جریان سیل‌آسای امواج جوشان وخروشان/革命洪流～向前。 انقلاب جوشان وخرشان به پیش می رود.

【汹涌澎湃】xiōngyǒng pēngpài جوشان وخروشان، غلتان، متلاطم: ～的历史潮流 روند تاریخی خروشان

胸 xiōng ①(躯干的一部分) سینه: 挺～ سینه‌ء خود را برجسته کردن/孩子把脸贴在母亲的～前。کودك صورت خود را روی سینه‌ء مادرش قرار داد. ②(心里;胸襟) فکر، خاطر، دل: ～怀祖国，放眼世界 هم منافع کشور خود وهم مصلحت کلیه‌ء جهان را در مد نظر قرار دادن

【胸靶】xiōngbǎ 〈军〉 هدف تیر بر روی تابلو بشکل سینه‌ء انسان

【胸部】xiōngbù سینه، صدر: ～手术 عمل جراحی جدار سینه

【胸骨】xiōnggǔ 〈生理〉 استخوان سینه

【胸花】xiōnghuā تزئینات روی سینه

【胸怀】xiōnghuái فکر، خاطر، دل: ～坦白 بی‌پرده، رك‌گو، راست‌باز/他的伟大～ مآل اندیشی او، دوراندیشی او

【胸甲】xiōngjiǎ زرهی که سینه‌و پشت‌را می‌پوشاند، زره سینه وپشت

【胸襟】xiōngjīn فکر، خاطر، سینه، نظر: ～开阔 دارای وسعت نظر، دارای سعه‌ء صدر/～狭窄 تنگ نظر، کوتاه نظر

【胸坎】xiōngkǎn سینه

【胸口】xiōngkǒu حفره‌ء شکم، خانه‌ء شکم

【胸廓】xiōngkuò حفره‌ء سینه

【胸膜】xiōngmó 〈生理〉 پرده‌ء جنب، غشاء مائی ریوی: ～炎 برسام، ذات‌الجنب، آماس غشاء ریوی

【胸脯】xiōngpú سینه: 挺起～ سینه‌ء خود را بر جسته کردن/拍～保证 به نشانه‌ء ضمانت دست بر سینه خود کوبیدن

【胸鳍】xiōngqí 〈动〉 پره‌ء سینه، باله‌ء صدری

【胸腔】xiōngqiāng قفسه‌ء سینه

【胸墙】xiōngqiáng 〈军〉 استحکام یا سنگر موقتی(برای تیراندازی)

【胸膛】xiōngtáng سینه: 挺起～ سینه‌ء خود را برجسته کردن

【胸围】xiōngwéi اندازه‌ء سینه

【胸无点墨】xiōng wú diǎn mò بی سواد، درس نخوانده

【胸像】xiōngxiàng مجسمه‌ء نیم‌تنه، تصویر بالاتنه

【胸有成竹】xiōng yǒu chéng zhú نظر، برنامه، تدبیر و...سنجیده وپخته داشتن: 明年的生产计划，厂长已～。رئیس کارخانه برنامه‌ء سنجیده‌ای برای تولیدات سال آینده دارد.

【胸章】xiōngzhāng مدال روی سینه

【胸中有数】xiōngzhōng yǒu shù از چگونگی اشیاء و پدیده‌ها آگاه بودن، ایده‌ء خوبی درباره‌ء چگونگی امور داشتن: 只有深入群众，调查研究，才能做到对情况～。تنها با انجام کارهای تحقیقاتی دقیق در میان توده‌های مردم می‌توانیم وضع حقیقی اشیاء وپدیده‌ها را در یابیم.

【胸椎】xiōngzhuī دنده‌های قفسه‌ء سینه، استخوانهای سینه

xióng

雄 xióng ①(跟"雌"相对) نر: ～猫 گربه‌ء نر ②(有气魄的) بزرگ، با شکوه، مجلل: 伟～ شکوهمند، مجلل ③(强有力的) نیرومند، قوی: ～兵 ارتش نیرومند ④(强有力的人或国家) شخص یا کشور نیرومند و بانفوذ: 英～ قهرمان/战国七～ هفت مملکت نیرومند از دوره‌ء ممالك جنگنده‌ء چین (۲۲۱-۴۷۵ق.م.)

【雄辩】xióngbiàn ①(振振有词的辩论) دلیل قانع کننده، فصاحت، سخنوری: ～家 اهل فصاحت، سخنور، آدم فصیح/事实胜于～。حقایق از کلمات قانع کننده تر است. ②(有说服力) قانع کننده: ～地证明 بطور قانع کننده ثابت کردن

【雄才大略】xióngcái-dàlüè (برای مرد) دارای توانایی بزرگ ودوراندیشی دلیرانه، (برای سیاست‌مدار یا ژنرال) دارای استعداد کمیاب و استراتژی دلیرانه

【雄风】xióngfēng ①(强劲的风) باد شدید ②(威风) قدرت، هیبت

【雄蜂】xióngfēng 〈动〉 زنبور عسل نر

【雄关】xióngguān گذرگاه تسخیرناپذیر

【雄厚】xiónghòu غنی، فراوان، محکم، وافر: ～的工业基础 پایه‌ء محکم صنایع/～的人力物力 منابع غنی انسانی ومادی/资金～ وجوه سرشار

【雄花】xiónghuā 〈植〉 گل نر

【雄黄】xiónghuáng 〈矿〉 رلگا(نوعی سنگ معدن) سولفورآرسنیك، زرنیخ قرمز

【雄浑】xiónghún پرنیرو و محکم، قدرتمند: ～的诗篇 شعر قوی/笔力～ خطوط روشن و برجسته در خطاطی/高亢～ و استوار

的乐曲 آهنگ بلند و پرطنین
【雄鸡】xióngjī خروس
【雄健】xióngjiàn نیرومند، پرقدرت، قوی: ~的步伐 گام‌های نیرومند
【雄杰】xióngjié ①(才能出众) ممتاز، برجسته ②(才能出众的人物) شخص ممتاز، شخص برجسته
【雄纠纠】xióngjiūjiū دلیرانه،شجاعانه،باسلحشوری: ~气昂昂 با شجاعت و روحیهٔ بلند/~地奔赴征途 دلیرانه و با روحیهٔ بلند راهی سفر شدن
【雄踞】xióngjù با قدرت وعظمت چمباتمه زدن یا نشستن
【雄峻】xióngjùn با عظمت و سربالا
【雄丽】xiónglì با شکوه و زیبا
【雄奇】xióngqí با عظمت و دارای اشکال عجیب
【雄强】xióngqiáng (خط) نیرومند
【雄蕊】xióngruǐ 〈植〉پرچم گل
【雄师】xióngshī ارتش نیرومند: 百万~ یك میلیون ارتش نیرومند نفری
【雄视】xióngshì نگاه پرجلال و شکوه انداختن
【雄图】xióngtú همت بلند، برنامهٔ بزرگ و با عظمت: ~大业 امر خطیر و نجیبانه
【雄伟】xióngwěi بزرگ، با شکوه، با جلال، با عظمت: ~壮丽 بزرگ، با جلال/~的天安门 میدان با شکوه و جلال «تیان آن من»
【雄文】xióngwén نوشتهٔ عمیق و قوی
【雄武】xióngwǔ قدرتمند و با هیبت
【雄心】xióngxīn همت بلند، آرزوی بلند: 树~, 立壮志, 向科学技术现代化进军。 آرزوی بلند را در سر بپرورانید، هدف عالی را در نظر بگیریدو بسوی مدرنیزه کردن علوم وفنون گام بردارید.
【雄心壮志】xióngxīn-zhuàngzhì آرزوهای بلند وآرمان‌های بزرگ
【雄性不育】xióngxìng bùyù 〈生〉نر عقیم، نازایی‌نر، سترونی نر
【雄长】xióngzhǎng هم چشمی کردن، باهم رقابت کردن
【雄壮】xióngzhuàng پر قدرت و باعظمت، باشکوه و جلال، کبیر: 歌声~, 响彻云霄。 صدای بلند و پرطنین آواز تا فراز ابرهای آسمان بالا می‌رود./~的军乐 آهنگ نظامی باشکوه
【雄姿】xióngzī جلوهٔ باشکوه، ژست قهرمانانه، منظرهٔ مجلل: 喷气式战斗机编队飞行的~ جلوهٔ با شکوه پرواز با آرایش جت‌ها/南京长江大桥的~ منظرهٔ مجلل پل رود خانه «یانگ تسه» در نانکن

熊 xióng ①(哺乳动物) خرس: 白~ خرس قطبی/狗~ خرس سیاه‌رنگ آسیایی ②〈方〉(斥责) توبیخ کردن، سرزنش کردن، ملامت کردن ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【熊白】xióngbái چربی روی پشت خرس (غذای مقوی)
【熊包】xióngbāo آدم ناتوان، آدم هیچکاره
【熊蜂】xióngfēng زنبور درشت
【熊胆】xióngdǎn صفرای خرس (که در طب بکار می‌رود)
【熊瞎子】xióngxiāzi 〈方〉خرس
【熊猫】xióngmāo 〈动〉پاندا: 大~ پاندای بزرگ/小~ پاندای کوچك
【熊熊】xióngxióng شعله‌ور، سوزان، برافروخته: 革命斗争的~烈火 آتش سوزان مبارزهٔ انقلابی
【熊掌】xióngzhǎng پنجهٔ خرس (نوعی خورش لذیذ وکمیاب)

xiū

休 xiū ①(停止;罢休) ایستادن، متوقف شدن، مکث کردن، قطع شدن: 争论不~ بطور پایان‌ناپذیر بحث وگفتگو کردن، بحث لاینقطع داشتن ②(休息) استراحت کردن، تعطیل کردن: 公~ تعطیل دولتی(یا رسمی)/退~ بازنشستگی، بازنشسته شدن ③〈旧〉(离弃妻子) زن خود را طلاق دادن ④〈副〉[多见于早期白话] نکن، مکن: 要胡言乱语。 ~ مزخرف نگو! ⑤〈书〉(吉庆) فال نیك، فال خوش: 咎~ خوشبختی و بدبختی، فال نیك وفال بد، سعادت و نکبت
【休班】xiūbān 〈方〉استراحت کردن، تعطیل کردن
【休兵】xiūbīng 〈书〉ترك جنگ کردن
【休会】xiūhuì (به جلسه) خاتمه دادن، تشکیل جلسه: 无限期~ را به زمان نامعلوم موکول‌کردن/会议~一周。 جلسه برای یك هفته تعطیل شد./~期间 دورهٔ فترت جلسه، مدت زمان وقفهٔ جلسه/会议主席宣布~十分钟。 رئیس جلسه یك تنفس ده دقیقه‌ای را اعلام کرد.
【休假】xiūjià (برای کارگران، دانشجویان و...) تعطیل کردن، (برای سربازان وکارکنان خارج از کشور) به مرخصی رفتن: ~ ~ با استفادهٔ از مرخصی به/回国~ کشور خود برگشتن/~一周 یك هفته تعطیل کردن
【休刊】xiūkān انتشار یك روزنامه یا مجله را قطع کردن
【休克】xiūkè 〈医〉شوك، بی‌هوشی (در طب): 电~ شوك الکتریکی/病人~。 بیمار در حالت شوك بود.
【休眠】xiūmián 〈生〉حال رکود وکمون: ~火山〈地〉کوه آتش فشان خاموش/~期 (در بیولوژی) دورهٔ استراحت/~芽〈植〉جوانه در حال کمون
【休戚】xiū-qī خوشبختی و بدبختی؛ غم و شادی: 与共~ در غم وشادی شریك بودن/~相关, 患难与共 بسبب یك امر مشترك بهم پیوستن ودر غم وشادی شریك بودن
【休弃】xiūqì طلاق دادن(زن خود)
【休憩】xiūqì استراحت کردن، تنفس کردن
【休书】xiūshū سند طلاق
【休息】xiūxi استراحت کردن، تنفس کردن: ~一会儿 قدری استراحت کردن/幕间~ تنفس میان دو پردهٔ نمایش/课间~ تنفس میان دو زنگ کلاس/~一天 یك روز تعطیل کردن/百货公司元旦不~。 فروشگاه عمومی در روزهای اول سال مسیحی تعطیل نمی‌کند./~室 سالن انتظار سینما، مهمانخانه و...
【休闲】xiūxián ①〈农〉نکاشته ماندن: ~地 زمین شخم زده و نکاشته، آیش ②(悠闲) بیکار وآسوده خاطر

【休想】xiūxiǎng (فلان کار امکان پذیر است) تصور نکنید: 你~逃脱。تصور نکنید که می‌توانید فرار کنید.
【休歇】xiūxiē استراحت کردن
【休学】xiūxué (به علتی) موقتا درس خواندن را تعطیل کردن
【休养】xiūyǎng ایام نقاهت را گذراندن: 他到青岛去~了半个月。او به شهر «چین دائو» رفت و دوره» شش ماهه» نقاهت را در آنجا گذراند. /~所 آسایشگاه، سناتوریوم
【休养生息】xiūyǎng shēngxī (برای ملت) استراحت کردن ونیروی تازه یافتن
【休业】xiūyè ①(停止营业) موقتا تعطیل کردن، موقتا خرید وفروش را معوق گذاردن: 今天~。امروز تعطیل است. ②(结业) (دوره» کوتاه مدت) خاتمه یافتن، به پایان رسیدن
【休战】xiūzhàn متارکه» جنگ، آتش بس، صلح موقت: ~状态 حالت آتش بس
【休整】xiūzhěng (برای قشون) استراحت وتجدید سازماندهی
【休止】xiūzhǐ ایستادن، متوقف شدن، مکث کردن: 无~地争论 بطور پایان ناپذیر بحث وگفتگو کردن/ 这座火山已进入~状态。این کوه آتش فشان دیگر فعال نیست. / ~符〈乐〉 علامت وقفه وسکوت در موسیقی

咻

咻 xiū 〈书〉 غوغا کردن، سر وصدا کردن
【咻咻】xiūxiū 〈象〉[喘气声或某些动物的叫声]: ~地喘气 با صدای بلند نفس نفس زدن، صدادار نفس_کشیدن/ 小鸭~地叫着。جوجه اردکها جیر جیر می‌کنند.

修

修 xiū ①(修饰) آرایش دادن، زینت دادن، زیبا کردن: 装~铺面 نمای در ورودی فروشگاه را رنگ زدن، آراسته گردانیدن ②(修理；整治) ترمیم کردن، مرمت کردن، تعمیر کردن: ~鞋 کفش‌ها را تعمیر کردن/ 农机的大~ تعمیر اساسی وکامل دستگاههای کشاورزی/ 一定要把淮河~好。باید رودخانه «هوی هه» را مهار کرد. ③(编写) نوشتن، تألیف کردن: ~史 تاریخ نوشتن/ ~县志 تاریخچه» یك شهرستان را تألیف کردن ④(学问与品行方面的学习与锻炼) آموختن، خود را پرورش دادن: 自~ خودآموزی/ 进~ بازآموزی کردن ⑤(兴建；修筑) ساختن، بنا کردن، احداث کردن: ~铁路 راه آهن ساختن/ ~渠 نهرهای آبیاری را کندن/ ~水库 مخزن آب را احداث کردن ⑥(修行) احکام بودایی وتئوری را اجرا کردن: ~仙 بودایی را اجرا کردن و به موجود آسمانی تبدیل شدن ⑦(修剪) آراستن، پیراستن: ~指甲 ناخن چیدن ⑧(纤长；细长) کشیده، بلند و باریك: 茂林~竹 جنگل‌های انبوه وخیزران‌های بلند ⑨〈简〉(修正主义) مخفف عبارت «تجدید نظر طلبی»، رویزیونیسم
【修补】xiūbǔ ①(修理破损的东西) ترمیم کردن، مرمت کردن: ~渔网 تور ماهیگیری را مرمت کردن/ ~衣服 لباس‌هارا وصله کردن/ ~篱笆 پرچین را مرمت کردن ②〈医〉(طب) جبران کردن
【修长】xiūcháng بلندقد و لاغر، باریك، قلمی: ~的身材 بلند قد ونحیف
【修饬】xiūchì 〈书〉 تعمیر و نگهداری کردن
【修船厂】xiūchuánchǎng تعمیرگاه کشتی
【修辞】xiūcí معانی و بیان
【修辞格】xiūcígé 〈语〉 تشبیه لفظی
【修辞学】xiūcíxué علم معانی و بیان، علم بدیع و بیان
【修道】xiūdào بر طبق شعایر دینی خود را ساختن، خود را منطبق با احکام دینی بار آوردن
【修道院】xiūdàoyuàn 〈宗〉 خانقاه راهبان یا راهبه‌ها
【修订】xiūdìng تجدید نظر کردن، اصلاح کردن: ~条约 در قرارداد تجدید نظر کردن/ ~教学计划 در برنامه» تدریس تجدید نظر کردن/ ~本 نسخه» تجدید نظر شده
【修复】xiūfù ①(修理使恢复完整) تعمیر کردن، به حالت اول برگرداندن، اصلاح کردن: 这段铁路已~通车。این قسمت از خط راه آهن تعمیر و بهره‌برداری شده است. /~有历史意义的建筑物 بناهای تاریخی را مرمت کردن ②〈医〉(طب) جبران کردن
【修改】xiūgǎi تجدید نظر کردن، تغییر دادن، اصلاح کردن: ~计划 در برنامه تجدید نظر کردن/ ~宪法 قانون اساسی را اصلاح کردن/ 对宣言草案提出建设性的~意见 برای پیش‌نویس مقاوله نامه پیشنهادهای سازنده دادن
【修函】xiūhán 〈书〉 نامه نوشتن
【修好】xiūhǎo ①〈书〉(国与国间亲善友好) بین کشورها ارتباط دوستانه برقرار ساختن ②〈方〉(行好；行善) نیکی کردن، خیر کردن
【修剪】xiūjiǎn هرس کردن، آراستن، پیراستن: ~果枝 درختان میوه را هرس کردن/ ~指甲 ناخن‌چیدن (یا گرفتن)
【修建】xiūjiàn ساختن، بنا کردن، احداث کردن: ~机场 فرودگاه ساختن/ ~纪念碑 بنای یاد بود بر پاکردن/ ~桥梁 پل ساختن
【修脚】xiūjiǎo ناخن های پا را آرایش کردن، مانیکورکردن: ~师 مانیکوریست، متخصص آرایش پایا ناخن‌های پا
【修旧利废】xiū jiù lì fèi اشیاء کهنه‌و دورانداخته شده را مرمت کردن و از آنها استفاده نمودن
【修浚】xiūjùn لاروبی کردن: ~河道 رودخانه ای را لاروبی کردن
【修理】xiūlǐ تعمیر کردن، مرمت کردن، باز کردن و دوباره بستن: ~机器 ماشین تعمیر کردن/ 正在~ در دست تعمیر/ 当场~，立等可取。در مدت زمانیکه شما منتظر می‌مانید تعمیرات به پایان می‌رسد. /~店 تعمیرگاه/ ~行业 پیشه‌ها و اصناف تعمیراتی
【修面】xiūmiàn 〈方〉 ریش‌تراشیدن، صورت تراشیدن: ~膏 خمیر ریش/ ~刷 برس ریش تراشی، فرچه» ریش تراشی
【修明】xiūmíng 〈书〉 (دولت) درستکار ومترقی
【修女】xiūnǚ 〈宗〉 راهبه (متعلق به کلیساهای کاتولیك روم و ارتدوکس یونان): 当~ راهبه شدن
【修配】xiūpèi تعمیر کردن وقطعات یدکی را سوار کردن: ~车间 کارگاه تعمیر وسوار کردن قطعات یدکی
【修葺】xiūqì تعمیر کردن، مرمت کردن: ~一新 پس از تعمیر قیافه» نو به خود گرفتن
【修润】xiūrùn ویرایش کردن، ویراستاری کردن

【修缮】xiūshàn عمارت‌هارا 房屋 ～ :مرمت کردن، تعمیر کردن مرمت کردن

【修身】xiūshēn ریاضت کشیدن، تحمل رنج برای تهذیب نفس وکسب اخلاق خوب

【修士】xiūshì 〈宗〉 راهب صومعه، برادر دینی(متعلق به کلیساهای کاتولیك روم و ارتدکس یونان)

【修饰】xiūshì ①(修整;装饰) آرایش دادن، زینت دادن، آراستن، زیبا کردن: ～公园,准备迎接五一。 پارك‌ها بمناسبت اول ماه مه تزئین یافته اند. ②(梳妆打扮) توالت کردن وخود را ③(修改润色) ویرایش کردن ④〈语〉(دستور زبان) آراستن صفت 语 ～ : توصیف کردن

【修书】xiūshū 〈旧〉①(编纂) تألیف کردن، تدوین کردن ②(写信) نامه نوشتن

【修伟】xiūwěi 〈书〉 بلندقد و ستبر

【修习】xiūxí آشنا بودن

【修行】xiūxíng احکام و تئوری بودائیسم یا تائوئیسم را اجرا کردن: 出家 ～ راهب یا راهبه شدن / 带发 ～ بدون تراشیدن مو راهب یا راهبه شدن

【修省】xiūxǐng 〈书〉 خودسازی ومعاینهٔ نفس

【修学】xiūxué آموختن دانش، تحصیل کردن

【修修补补】xiūxiūbǔbǔ وصله کردن، وصله پینه کردن

【修养】xiūyǎng ①(一定的知识或艺术水平) تسلط، تسلط کسی بر ریاضی، فیزیك : 数理化 ～ چیرگی (برعلم و هنر) /有艺术 ～ بر هنر مسلط بودن ②(养成的正确待人处事的态度) وشیمی خودسازی

【修业】xiūyè دوران تحصیل، در مدرسه درس خواندن: 年限 ～ دوران تحصیل به پایان رسیدن 期满 ～ / دورهٔ درس خواندن

【修造】xiūzào ساختن وتعمیر کردن : 轮船 ～ کشتی را ساختن یا تعمیر کردن

【修整】xiūzhěng ①(修理并使完整或整齐) تعمیر ونگهداری کردن : 农具 ～ ابزار های کشاورزی را تعمیر ونگهداری کردن ②(修剪) کردن آراستن، پیراستن، هرس کردن: 果树 ～ درختان میوه را هرس کردن

【修正】xiūzhèng ①(修改使正确) اصلاح کردن، صحیح کردن، تجدید نظر کردن: 坚持真理, ～ 错误 بر حقیقت پافشاری کردن و اشتباهات خود را اصلاح نمودن / 草案 ～ پیش‌نویس اصلاح شده / ～后的决议草案 پیش‌نویس اصلاح شدهٔ قطعنامه / 提出对建议的 ～ 意见 تجدید نظر شده برای پیشنهاد نظرهای اصلاحی را مطرح کردن / 案 ～ پیشنهاد اصلاحی / 角〈航空〉 ～ زاویهٔ تصحیح ②(篡改) تجدید نظر (در مار کسیسم ولنینیسم) کردن

【修正主义】xiūzhèngzhǔyì تجدید نظرطلبی، رویزیونیسم : 分子 ～ تجدید نظرطلب / 思潮 ～ گرایش تجدید نظرطلبانه / 者 ～ تجدید نظرطلب

【修枝】xiūzhī 〈农〉 سر شاخه‌ها را زدن، آراستن، هرس کردن: 剪 ～ قیچی باغبانی، قیچی هرس کننده

【修治】xiūzhì لاروبی کردن (مسیر رودخانه)

【修竹】xiūzhú خیزران باریك و دراز

【修筑】xiūzhù ساختن، بنا کردن، احداث کردن: 公路 ～ جاده ساختن / 堤坝 ～ سد ساختن / 工事 ～ استحکامات ساختن

【修纂】xiūzuǎn 〈书〉 تألیف کردن، نوشتن

脩 xiū ①见"束脩"shùxiū ②见"修"xiū

羞 xiū ①(害羞;难为情) خجول، خجالتی، کمرو، شرمنده: 害 ～ خجالت کشیدن، خجل شدن، شرمنده شدن / 红了脸 ～ از خجالت، سرخ شدن / 得把头低了下去 ～ از خجالت سر به زیر افکندن ②(使难为情) شرمنده ساختن، خجل ساختن، خجالت دادن، کردن: 你别再 ～ 她了。 دیگر او را خجالت ندهید. ③(羞耻) شرم، حیا، شرمندگی، خجالت: 遮 ～ شرم وحیای خود را مخفی نگهداشتن / 恼 ～ 成怒 از خجالت عصبانی شدن ④(感到耻辱) خجالت کشیدن، خجل شدن، شرمنده شدن ⑤见"馐"xiū

【羞惭】xiūcán شرمسار شدن، شرمنده شدن: 满面 ～ شرمسار شدن

【羞耻】xiūchǐ احساس شرم و حیا: 之心 ～ احساس شرم وحیا / 真不知天下有 ～ 事 اصلا احساس شرم وحیا نداشتن، حیا را خوردن

【羞答答】xiūdādā شرمسار، خجل، شرمنده 又作"羞羞答答"xiūxiūdādā

【羞愤】xiūfèn شرمنده و رنجیده

【羞口】xiūkǒu بر اثر شرمندگی دهان خود را بزحمت باز کردن

【羞愧】xiūkuì شرمنده، خجل، شرمسار: 难言 ～ از فرط شرم لال شدن / 他 ～ 地低着头站在那儿。 او از خجالت سر به زیر افکنده ودر آنجا ایستاده بود.

【羞明】xiūmíng 〈医〉(طب) نورترسی، نور گریزی

【羞恼】xiūnǎo شرمنده وعصبانی شدن

【羞怯】xiūqiè شرمنده، شرمسار، خجالتی، خجل، خجول: 得 ～ 说不出话来 از فرط خجالت قادر به حرف زدن نبودن

【羞人】xiūrén شرمنده شدن، خجالت کشیدن: 这件事羞死人了。 از این موضوع بی‌نهایت خجالت کشیدم.

【羞辱】xiūrǔ ①(耻辱) خجالت، اهانت، توهین ②(使受耻辱) خجالت دادن، اهانت کردن، توهین کردن

【羞臊】xiūsào خجالت کشیدن

【羞涩】xiūsè خجول، شرمگین، محجوب، کمرو

【羞恶】xiūwù شرم وحیا، خجالت، کمرویی: 之心, 人皆有之。 ～ همه کس بدون استثناء شرم وحیا دارد.

【羞与为伍】xiū yǔ wéi wǔ معاشرت با کسی مایهٔ شرمساری بودن

鸺 xiū

【鸺鹠】xiūliú 〈动〉 جوجهٔ جغد

馐 xiū 〈书〉 طعام لذیذ: 珍 ～ طعام لذیذ کمیاب

貅 xiū 见"貔貅"píxiū

xiǔ

朽 xiǔ ①(腐烂) فاسد، پوسیده، خراب شده: 枯木 ～ 株

درخت‌های پژمرده وکنده‌های پوسیدهٔ درخت سالخورده و بی‌فایده ②(衰老) فرتوت، 老~: پیر، سالخورده

【朽败】 xiǔbài پوسیده وخراب شدن

【朽腐】 xiǔfǔ فاسد شدن

【朽坏】 xiǔhuài فاسد وخراب شدن

【朽迈】 xiǔmài 〈书〉 پیر و ضعیف، سالخورده، فرتوت

【朽木】 xiǔmù ①(烂木头) چوب یا درخت پوسیده ②(不可造就的人) آدم هیچکاره، آدم بی‌ارزش: ~不可雕。 روی چوب پوسیده نمی‌توان حکاکی کرد ــ کنایه از آنست که روی آدم هرزه و بی‌ارزش نمی‌توان سرمایه‌گذاری کرد.

【朽木粪土】 xiǔmù-fèntǔ چوب پوسیده وچرك وکثافت ــ کنایه از آدم هرزه و بی‌ارزش

宿 xiǔ 〈量〉[用于计算夜]: 住一~ برای یك شب منزل کردن /谈了半~ تا نیمهٔ شب گپ زدن

另见 sù; xiù

xiù

秀 xiù ①(庄稼抽穗开花) خوشه (محصولات غله دار) بستن وگل دادن: 穗~ خوشه بستن ②(清秀) زیبا، خوش قیافه، خوش ریخت ~目清眉: قشنگ /山清水~ خوشرو، خوش قیافه، خوش ریخت /山清水~ کوه ها و آبهای زیبا، مناظر زیبا ③(优异) برجسته، عالی: 优~ عالی، درجهٔ یك

【秀拔】 xiùbá (خوشنویسی) زیبا و نیرومند

【秀才】 xiùcai ①(生员) «شو تسای» ــ در دورهٔ سلسله‌های «مینگ» و«چینگ» به کسی گفته می‌شد که امتحان درباری را در سطح شهرستان گذرانیده بود ②(会写文章或有学问的人) دانشمند، نویسندهٔ ماهر: 他是我们班里的~。 او دانشمند کلاس ما است.

【秀慧】 xiùhuì زیبا و باهوش

【秀俊】 xiùjùn زیبا و برازنده

【秀丽】 xiùlì زیبا، قشنگ، خوش قیافه: 这个小姑娘长得很~。 /این دختر بسیار زیبا است. 字迹~ دستخط خوش و زیبا

【秀流】 xiùliu 〈方〉 زیبا، قشنگ، خوش قیافه

【秀美】 xiùměi با ظرافت، زیبا، خوش: 书法~ دستخط خوش /~的姿态 پز زیبا وزیبا

【秀气】 xiùqi ①(清秀) با ظرافت، زیبا، قشنگ: 眉眼生得~ چشم‌های زیبا داشتن ②(言谈或举止文雅) (اخلاق و اطوار) مهذب، مؤدب، مقرون به ادب: 他显得很~。 او مهذب ومؤدب به نظر می‌رسد. ③(器物小巧灵便) (اشیاء) ظریف، نفیس: 这把小刀做得真~。 این چاقو بسیار ظریف ساخته شده است.

【秀润】 xiùrùn زیبا و با ظرافت

【秀色】 xiùsè منظرهٔ زیبا یا قیافهٔ خوش

【秀挺】 xiùtǐng ممتاز، برجسته

【秀外慧中】 xiùwài-huìzhōng خوش قیافه و باهوش بودن

岫 xiù 〈书〉①(山洞) غار ②(山) کوه، تپه: 远~ یك کوه دوردست

袖 xiù ①(袖子) آستین: 长(短)~ آستین های دراز(کوتاه) ②(藏在袖子里) توی آستین گذاشتن: 他~着手, 踱来踱去。 او دست ها را در آستین خود پنهان کرده بودو این سو وآن سو گام بر می‌داشت.

【袖标】 xiùbiāo بازوبند

【袖口】 xiùkōu سر آستین: 衬衫~ سر آستین پیراهن

【袖手旁观】 xiùshǒu pángguān کنار نشستن و نظاره کردن، با بی‌تفاوتی تماشا کردن: 看到损害国家财产的现象, 不能~。 وقتی می‌بینیم به اموال دولتی خسارت می‌رسانند، ما نباید کنار بنشینیم ونظاره بکنیم.

【袖套】 xiùtào رو آستینی

【袖头】 xiùtóu 〈方〉 سر آستین

【袖章】 xiùzhāng بازوبند

【袖珍】 xiùzhēn قطع جیبی، چاپ به اندازهٔ جیب: ~本 جیبی، /潜艇~ زیر دریایی بسیار کوچك جیبی /~式半导体收音机 رادیو ترانزیستوری جیبی /照相机~ دوربین عکاسی جیبی /~字典 فرهنگ لغت جیبی

【袖子】 xiùzi آستین

绣 xiù ①(刺绣) گلدوزی کردن، قلاب‌دوزی کردن، برودری دوزی: 在桌布上~花 روی رومیزی گلدوزی کردن ②(绣成品) گل دوزی(هنر دستی): 苏~ گلدوزی «سوجیو»

【绣墩】 xiùdūn 〈工美〉 نوعی صندلی استوانه شکل برای نشستن که معمولا از چوب یا چینی ساخته می شود ودارای نقش ونگار وتزیین است

【绣房】 xiùfáng 〈旧〉 اطاق دختر دم بخت، اطاق دختر عروسی نکرده 又称"绣阁"

【绣花】 xiùhuā گلدوزی کردن، قلاب‌دوزی کردن: 被面~ رولحافی گلدوزی شده /丝线~ نخالهٔ ابریشم گلدوزی شده /鞋~ کفش‌های گلدوزی شده /针~ سوزن گلدوزی

【绣花枕头】 xiùhuā zhěntou ①(绣有花的枕头) بالش دارای نقش و نگار گلدوزی شده ②(徒有外表而无学识的人) شخصی بظاهر جالب توجه ولی در باطن بی‌ارزش

【绣球】 xiùqiú ①(用绸带做成的球) گوی ساخته شده با نوارهای ابریشمی ②〈植〉 گل ادریس

【绣像】 xiùxiàng ①(绣成的人像) تمثال گلدوزی شده ②(旧时指画工细致的人像) تمثال مینیاتوری

【绣眼鸟】 xiùyǎnniǎo 〈动〉 نوعی پرنده بنام "Silvereye"

臭 xiù ①(气味) بوی: 空气是无色无~的。 هوا رنگ وبوی ندارد. ②见"嗅"xiù

另见 chòu

【臭腺】 xiùxiàn 〈动〉 غدهٔ بویا

宿 xiù 〈天〉 (نجوم) اصطلاح قدیمی برای «برج»

另见 sù; xiǔ

锈 xiù ①(钢铁表面生成的氧化物) زنگ فلز ②(生锈) زنگ زدن(گرفتن): 门上的锁~住了。 قفل در

زنگ زده است و باز نمی‌شود.

【锈斑】xiùbān اثرهای زنگ زدگی فلزی یا بیماری زنگ گیاهی

【锈病】xiùbìng 〈农〉 بیماری زنگ: 小麦杆~ زنگ گندم

【锈蚀】xiùshí بر اثر زنگ زدگی ساییده شدن فلزات

溴 xiù 〈化〉(Br) (شیمی) برمین، برم

【溴化物】xiùhuàwù 〈化〉 (شیمی) برمور

【溴水】xiùshuǐ 〈化〉 (شیمی) آب برمور

【溴酸】xiùsuān 〈化〉 (شیمی) اسید برمیك

嗅 xiù بوئیدن، بو کردن، استشمام کردن: 警犬~来~去, 终于找到了踪迹。 سگ پلیس اینور وآنور را بویید تا اثر جرم را یافت. / 我们对任何东西都要用鼻子~一~, 鉴别其好坏。 ما باید همه چیز را ببوییم(یا وارسی کنیم) وخوب را از بد تشخیص دهیم. / 猎犬~出了野兽的气味。 سگ شکاری دنبال بوی حیوان وحشی را گرفت.

【嗅觉】xiùjué شامه، حس بویایی: ~很灵 شامهء تیز داشتن / 政治~灵敏 از لحاظ سیاسی بسیار تیز بودن

【嗅神经】xiùshénjīng 〈生理〉 عصب شامه، عصب بویایی

xū

圩 xū 〈方〉 بازار روستایی: 赶~ به بازار روستایی رفتن
另见 wéi

【圩场】xūcháng 〈方〉 بازار روستایی

【圩日】xūrì 〈方〉 روز بازار روستایی

【圩市】xūshì بازار روستایی

戌 xū یازدهمین بخش‌از بخش های دوازده گانهء زمین

【戌时】xūshí یك دورهء زمان از روز از ساعت ۷ تا ۹شب

吁 xū 〈书〉①(叹气) آه کشیدن: 长~短叹 آهها وناله‌ها، آه کشیدن وناله کردن ②〈叹〉(表示惊异) عجب!
另见 yù

【吁吁】xūxū 〈象〉 نفس نفس زدن، تند نفس کشیدن: 气喘~

胥 xū 〈书〉①(小官吏) مأمور دون‌پایه ②(齐;皆) همه، هریك: 万事~备。 همه چیز رو براه است. ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【胥吏】xūlì 〈书〉 مأمور دون‌پایه

须 xū ①(必须) بایستن، مجبور بودن: 务~注意下列各项。 باید به همه مطالب ذیل توجه کرد. / 尚~作出很大努力。 باید کوشش زیاد بکار برد. ②〈书〉(等待) در انتظار بودن ③(胡须) ریش، سبیل: 留~ ریش گذاشتن ④(须子) شاخك حساس جانوران وحشرات گیاهان

【须发】xūfà سر و ریش، ریش و موی سر: ~皆白 سر و ریش سفید، سر وصورت سفید

【须根】xūgēn 〈植〉 ریشهء فرعی

【须眉】xūméi 〈书〉 ریش و ابروان (کنایه از مرد)

【须要】xūyào بایستن، باید، مجبور بودن: 做这项工作~细心。 این کار نیازمند به دقت است.

【须臾】xūyú 〈书〉 لحظه، آن: ~之间, 雨过天晴。 در یك لحظه باران ایستاد وآسمان صاف شد.

【须知】xūzhī ①(一定要知道) باید دانست، باید به خاطر سپرد: ~胜利来之不易。 باید به خاطر سپرد که پیروزی بآسانی بدست نمی‌آید. ②(通告的事项) نکات قابل توجه: 游览~ راهنمای توریستی / 旅客~ آگهی برای مسافران

【须子】xūzi شاخك حساس جانوران و حشرات، کاکل: 虾~ شاخك حساس میگو / 玉米~ ریش، کاکل ذرت، آویز ذرت

虚 xū ①(空虚) تهی، خالی: 太~ جهان، عالم / 乘~而入 با استفاده از غفلت حریف نفوذ کردن، از نقطهء ضعف کسی استفاده کردن ②(空着) خالی، اشغال نشده: 座无~席 هیچ جای خالی نماند. ③(心虚) ترسو، بزدل: 胆~ ترسو، بزدل، نامرد / 心里有点~ قدری ترس داشتن ④(徒然;白白地) بیهوده، بی‌خود: 他不~此行。 این سفر به زحمتش می‌ارزد. یا: به عبث سفر نکرده است. / 箭不~发。 هیچ تیری نبودکه به هدف اصابت نکرد. ⑤(虚假) ساختگی، جعلی، غیر واقعی: ~名 شهرت جعلی / 耳闻为~眼见为实。 آنچه می‌شنوید ممکن است دروغ وغیرواقعی باشد، آنچه می‌بینید حقیقت است؛ دیدن باور کردن است، شنیدن کی بود مانند دیدن. ⑥(虚心) فروتن، متواضع، افتاده: 谦~ متواضع ⑦(虚弱) ضعیف مزاج: 气~ فاقد انرژی حیاتی، بی‌ / 身体很~ ضعیف مزاج بودن ⑧(政治方面的道理) اصل‌های کلی راهنما، خط‌مشی‌ها، نظریه‌ها: 务~ در بارهء خطوط اصلی راهنما یا ایدئولوژیك بحث کردن ⑨〈物〉 (فیزیك) مجازی: ~阴极 قطب منفی مجازی

【虚报】xūbào گزارش نادرست دادن: ~帐目 در حساب‌ها دست بردن / 冒领~ در خواست و ادعای دروغین

【虚词】xūcí 〈语〉 (دستور) کلمهء دستوری که در زبان چینی معنی مشخص نداشته باشد

【虚诞】xūdàn خیالی ومزخرف

【虚度】xūdù وقت تلف کردن، بیهوده وقت گذراندن: ~光阴 وقت خود را تلف کردن / ~年华 زندگی خود را بیهوده گذراندن / 我们不能让青春~。 نباید بگذاریم که جوانی ما بیهوده تلف شود.

【虚浮】xūfú غیر عملی، صوری، سطحی: ~的计划 برنامهء غیر عملی / 作风~ در کار شیوهء سطحی داشتن

【虚根】xūgēn 〈数〉 (ریاضی) ریشهء خیالی

【虚构】xūgòu تقلید وجعل کردن، مشابه چیزی را ساختن: ~的情节 داستان ساختگی / ~的人物 قهرمان ساختگی (در داستان، تآتر و...) / 纯属~ ساختن وجعل کردن محض

【虚汗】xūhàn عرق سرد ناشی از ضعف مزاج

【虚华】xūhuá توخالی وغیر عملی

【虚话】xūhuà دروغ

【虚怀若谷】xūhuái ruò gǔ دلی به بزرگی کوه و سینه‌ای به فراخی دره داشتن، بسیار با گذشت ومتواضع بودن

【虚幻】xūhuàn خیالی، غیر واقعی، وهمی، مبنی بر تخیلات غیر

~的情景 :واقعی تخیل محض، فکر واهی محض

【虚谎】 xūhuǎng جعلی، ساختگی، غیر حقیقی

【虚火】 xūhuǒ (طب چینی) تب ناشی از ضعف مزاج

【虚己】 xūjǐ 〈书〉 متواضع، فروتن

【虚假】 xūjiǎ ساختگی، جعلی، قلابی، دروغی، کاذب: 社会的~繁荣 رفاه و شکوفایی دروغین در یک جامعه /~的安全感 احساس امنیت دروغین /~的友谊 دوستی ظاهری ودروغین /我觉得他待人接物有些~。 فکر می‌کنم که او نسبت به مردم چندان صداقت ندارد.

【虚价】 xūjià 〈经〉 (اقتصاد) بهای اسمی

【虚焦点】 xūjiāodiǎn 〈物〉 (فیزیک) کانون مجازی

【虚娇】 xūjiāo جعلی و با آلایش

【虚惊】 xūjīng وحشت قلابی و کاذب: 受了一场~ قربانی وحشت کاذب شدن

【虚夸】 xūkuā مبالغه‌آمیز، گزاف، قلنبه

【虚诳】 xūkuáng دروغین

【虚痨】 xūláo 〈中医〉 (طب چینی) مرض سل، تب لازم

【虚脉】 xūmài 〈中医〉 (طب چینی) نبض ضعیف

【虚名】 xūmíng شهرت بدون شایستگی و استحقاق: 徒有~,并无实学 دانشمند نبودن ولی ناسزاوار وبدون استحقاق شهرت آنرا داشتن، شهرت ناسزاوار داشتن ولی دانش نداشتن

【虚拟】 xūnǐ ①(虚构) ساختگی، جعلی، دروغین: 这个故事是~的。 این داستان ساختگی است. ②(假设的) فرضی،تصوری: ~语气 (دستور) وجه شرطی، وجه فرضی

【虚胖】 xūpàng 〈医〉 (طب) چاقی غیر عادی

【虚怯】 xūqiè ①(心虚而胆怯) بر اثر عدم اطمینان به نفس بزدل وترسو بودن ②(虚弱) ضعیف مزاج

【虚情假意】 xūqíng-jiǎyì جلوه دروغین عواطف، دوستی ریاکارانه

【虚荣】 xūróng چیز پوچ و بیهوده، چیزیکه دوام نداشته باشد(مانند شهرت، قدرت، ثروت و...): 不慕~ دنبال چیزهای پوچ وبیهوده نبودن /~心 ظاهرپرستی، شهرت‌پرستی

【虚弱】 xūruò ضعیف، ضعف، ضعف مزاج: 病后身体很~ پس از بیماری از ضعف مزاج رنج بردن /兵力~ دارای قدرت‌ضعیف نظامی، ضعف در قدرت نظامی /~的本质 ضعف و ناتوانی ذاتی /一切反动派在本质上都是~的。 همه مرتجعین خصلتا ضعیف وناتوان اند.

【虚设】 xūshè اسمی، اسما موجود: 这个机构形同~。 این سازمان یک چیز توخالی بیش نیست.

【虚声】 xūshēng ①(虚名) شهرت توخالی ②(虚张声势) بطور دروغین وتوخالی نیرومندی خود را نشان دادن

【虚实】 xū-shí دروغ یا راست(اشاره به وضع واقعی طرف خود): 探听~ در شناختن موقعیت حریف خود تلاش کردن، در تعیین قدرت دشمن تلاش کردن

【虚数】 xūshù ①(虚假的数字) رقم غیر قابل اعتماد ②〈数〉 (ریاضی) عدد خیالی، عدد فرضی

【虚岁】 xūsuì سن اسمی (شیوه سنتی حساب سن انسان در چین که طبق آن، وقتیکه کسی بدنیامی‌آید، یک ساله شناخته می‌شود و برای هر سال نو قمری یک سال بآن سن اضافه می‌شود)

【虚套子】 xūtàozi تشریفات محض

【虚脱】 xūtuō 〈医〉 (طب) غش ناگهانی (در اثر از دست دادن خون یا آب زیاد، مسمومیت، بیماری‌های واگیر دار و...)

【虚妄】 xūwàng ساختگی، جعلی، کاذب، دروغی: ~的故事 داستان ساختگی

【虚伪】 xūwěi ریاکار، دروغین: ~的民主 دموکراسی ریاکارانه /知识的问题是一个科学的问题,来不得半点~和骄傲。 دانش ومعلومات موضوعی است مربوط به علم ودر این مورد ذره‌ای تقلب و تکبر جایز نیست.

【虚位以待】 xū wèi yǐ dài جای خالی را برای کسی نگهداشتن 又作"虚席以待"

【虚温】 xūwēn 〈气〉 درجه مجازی حرارت

【虚文】 xūwén ①(具文) قواعد ومقرراتی که فقط جنبه تشریفاتی داشته باشد ②(没有意义的礼节) تشریفات توخالی: ~浮礼 تشریفات محض وتوخالی

【虚无】 xūwú پوچی، هیچی، نیستی: ~主义 نهیلیسم، نظریه ایکه معتقد است کلیه نوامیس وعقاید تاریخی بی‌اساس ومهمل است وعالم وجود نیز بی‌معنی وموهوم است /~主义者 نهیلیست

【虚无缥缈】 xūwú-piāomiǎo صرفا خیالی، کاملا غیر واقعی، فرضی

【虚线】 xūxiàn ①(以点画成断续的线) خط نقطه‌چین، خط فاصله بین دو کلمه ②〈数〉 (ریاضی) خط فرضی

【虚象】 xūxiàng 〈物〉 تصویر مجازی(مثل تصویر در آئینه صاف)

【虚心】 xūxīn متواضع، فروتن، افتاده: 听取别人的意见 با تواضع به انتقاد مردم گوش کردن /~使人进步。骄傲使人落后。 تواضع باعث پیشرفت انسان است در حالیکه تکبر عقب ماندگی او را موجب می‌گردد.

【虚虚实实】 xūxūshíshí راست یا دروغ، کاذب یا حقیقی: 以~的战术使敌人疲于奔命 با تاکتیک‌های «کاذب یا حقیقی» دشمن را در حال فرار نگهداشتن و او را خسته کردن

【虚言】 xūyán دروغ

【虚掩】 xūyǎn با دری که قفل نکرده یا کلون نکرده مانده باشد

【虚应故事】 xū yìng gùshì کارها را صرفا به عنوان تشریفات یا عمل روزانه بطور سطحی انجام دادن

【虚有其表】 xū yǒu qí biǎo بهتر از آنچه که هست به نظر رسیدن، برازنده به نظر رسیدن اما ارزش واقعی نداشتن

【虚与委蛇】 xū yǔ wēiyí با ادب اما بدون صمیمیت با کسی برخورد کردن

【虚誉】 xūyù شهرت توخالی

【虚诈】 xūzhà ریاکار وحیله‌گر

【虚张声势】 xū zhāng shēngshì بطور دروغین وتوخالی نیرومندی خود را نشان دادن

【虚症】 xūzhèng 〈中医〉 (طب چینی)مرض مزمن که عوارضش عبارت است از سستی بدن، عرق سرد و...

【虚掷】 xūzhì بیهوده بدور انداختن

【虚字】 xūzì (没有很实在意义的词,虚词) لفظ مهمل،

کلمه‌ٔ بدون معنی مشخص در زبان چینی

需 xū ①(需要)نیاز داشتن، نیازمند بودن، محتاج بودن، به هر کسی به ~分配 按/ سخت نیازمند بودن ~急:خواستن/ به مبلغ هنگفتی احتیاج داشتن 款甚巨~/ اندازه‌ٔ نیازش 不时之~ روز مبادا ②(需用之物)احتیاجات، نیازمندی‌ها :军~ لوازم نظامی

【需求】xūqiú نیاز، تقاضا، احتیاج

【需要】xūyào ①(应该或必须有)نیاز داشتن، احتیاج داشتن، خواستن، تقاضا کردن :到人民最~的地方去 به جایی که مردم این خانه به تعمیر احتیاج دارند /这所房子~修理。 رفتن/这种情况~立即采取措施。 این وضع اقدام فوری را ایجاب می‌کند./世界观的彻底改变~一个很长的时间。 تغییر کامل در جهان‌بینی به زمان طولانی نیازمند است. ②(对事物要求)نیاز، احتیاج :从群众的~出发 نیاز توده‌های مردم را مبداء قرار دادن/满足对原料的~ نیاز به مواد خام را/保证人民吃穿的基本~ نیازهای اولیه‌ٔ مردم برآورده ساختن/ ~功率〈电〉 نیروی (برق) را به خوراك و پوشاك تأمین کردن برق مورد احتیاج

嘘 xū ①(慢慢地吐气)آهسته نفس خود را بیرون دادن ②(叹气)آه کشیدن ③(熏炙)سوزاندن (با آتش یا بخار) :揭笼屉时小心热气~着手。 وقتیکه در دیگ زودپز را باز می‌کنید، مواظب باشید(با بخار) دستتان نسوزد./把冷馒头放在火上~一~。 نان سرد را قدری روی آتش نگه دارید. (برای گرم کردن) ④〈叹〉 ساکت!هیس! ⑤〈方〉(发出声音来制止或驱逐) هیس کردن، (برای اظهار تنفر) صدای گاو یا جغد در آوردن :把某人~下台去 با صدای هیس کسی را از صحنه بیرون راندن

另见 shī

【嘘寒问暖】xūhán-wènnuǎn از کسی احوال پرسی کردن، جویای احوال کسی بودن

【嘘唏】xūxī 〈书〉 هق هق گریه کردن

墟 xū ①(废墟)ویرانه، خرابه، محل ویران ②见"圩"xū

【墟落】xūluò 〈书〉 دهکده، روستا

【墟墓】xūmù 〈书〉 گور، مزار

【墟日】xūrì 〈书〉 روز بازار روستایی

歔 xū

【歔欷】xūxī 〈书〉 هق هق گریه کردن :暗自~ پنهانی هق هق گریه کردن

xú

徐 xú ①〈书〉(慢慢地)یواش، آهسته، بطور ملایم :清风~来。 نسیم لطیف و ملایم می‌وزد. ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【徐步】xúbù آرام وآهسته قدم زدن

【徐缓】xúhuǎn یواش، آهسته

【徐娘半老】Xúniáng bàn lǎo زن مسن که جذابیت او هنوز از بین نرفته باشد

【徐徐】xúxú 〈书〉 آهسته، ملایم :鲜艳的五星红旗~升起。 پرچم درخشان سرخ پنج ستاره آرام آرام برافراشته می‌شد.

xǔ

许 xǔ ①(称赞)ستایش، تحسین کردن، تمجید کردن، ستایش کردن، تحسین کردن ~赞:کردن ②(答应)وعده دادن :他~过我一张赠票。 او وعده‌ٔ یك بلیط رایگان بمن داد. ③(许配)(دختری) نامزد کردن :姑娘已经~了人了。 این دختر نامزد شده است. ④(允许)اجازه دادن، گذاشتن :这项任务限三天完成，不~拖延。 این وظیفه باید در ظرف سه روز انجام پذیرد و تأخیر در آن جایز نیست. ⑤(或许；可能)شاید، احتمالا :他今天没来，~是生病了。 او امروز به اینجا نیامد، شاید مریض شده باشد. ⑥(表示约略的估计) :少~ قدری، اندك، تاحدی /年四十~ تقریبا چهل، تقریبا چهل ساله بودن ⑦〈书〉(地方)جا، محل :何~人？ این شخص اهل کجا است ؟ ⑧(姓) یك نام خانوادگی در چین

【许多】xǔduō بسیار، زیاد، خیلی، انبوه :~人 مردم زیاد/积累了~经验 تجربه‌های بسیار اندوختن/我们有~工作要做。 ما کارهای زیاد داریم./大街上站着~看热闹的人。 انبوهی از مردم در خیابان به تماشا ایستاده بودند./~年过去了。 سالهائی گذشت.

【许婚】xǔhūn خواستگاری جانب مرد را پذیرفتن

【许久】xǔjiǔ برای مدت طولانی :大家商量了~。 آنها برای مدتی طولانی باهم شور و مشورت کردند./我们~没有通信了。 مدتی است که ما باهم مکاتبه نکرده ایم.

【许可】xǔkě اجازه دادن، گذاشتن، روا داشتن :凡是条件~的地方 در جاهایی که شرایط موجود اجازه می‌دهد

【许可证】xǔkězhèng جواز، پروانه، اجازه‌نامه :出口~ پروانه‌ٔ صادراتی/专利~ امتیازنامه، پروانه‌ٔ امتیاز

【许诺】xǔnuò وعده دادن، قول دادن، عهد کردن

【许配】xǔpèi (دختری را) نامزد کردن

【许亲】xǔqīn خواستگاری از جانب مرد را پذیرفتن

【许愿】xǔyuàn ①(答应酬谢神佛)(در راه خدا) نذر کردن ②(答应给人好处)وعده‌ٔ پاداش به کسی دادن

【许字】xǔzì 〈书〉见"许婚"

诩 xǔ 〈书〉 فخر فروختن، لاف زدن، بالیدن، تفاخر کردن :自~为… با لاف و گزاف ادعای… کردن، با لاف و گزاف ادعا کردن که…، لاف چیزی را زدن، بالاف و گزاف خودرابه عنوان… معرفی‌کردن،… رابه خود لقب دادن

栩 xǔ

【栩栩】xǔxǔ زنده، دارای شباهت زیاد به موجود زنده :~如生 شبیه جاندار، زنده

醑 xǔ 〈药〉 الکل، الکلی که هر ماده‌ٔ فراری در آن حل

الکل کافوری ~ 樟脑 :شود
【酗剂】xùjì 〈药〉 الکلی که هر مادهٔ فراری در آن حل شود

xù

旭 xù 〈书〉 پرتو خورشید در حال طلوع : 朝~ ، خورشید صبحگاهی
【旭日】xùrì خورشید در حال طلوع : ~东升。 خورشید در آسمان مشرق طلوع می‌کند.

序 xù ①(次序) ترتیب، سلسلهٔ مراتب : 顺~ سلسلهٔ مراتب / 程~ آئین / 秩~ نظم وترتیب / 井然有~ با نظم وترتیب ②(排次序) به ترتیب چیدن، به ترتیب مرتب کردن : ~ 齿〈书〉 به ترتیب سن (جا و...را) مرتب کردن ③(开头的) مقدماتی، اولیه : ~战 نبرد مقدماتی ④(序文) پیشگفتار، مقدمه، دیباچه، سر آغاز ⑤(古代由地方举办的学校) نوعی مدرسهٔ محلی در زمان‌های قدیم
【序跋】xùbá مقدمه و مؤخره
【序次】xùcì 〈方〉 ترتیب
【序列】xùliè آرایش جنگی، آرایش ~ 战斗 :صف‌بندی، آرایش نبرد
【序论】xùlùn پیشگفتار، مقدمه،دیباچه
【序幕】xùmù پیش در آمد، پیش پرده، مقدمه : 五四运动是我国新民主主义革命的~。 جنبش چهارم ماه مه مقدمهٔ انقلاب دمکراتیك نوین چین بود.
【序曲】xùqǔ 〈乐〉(موسیقی) پیش در آمد
【序时帐】xùshízhàng 〈会计〉 (حسابداری) دفتر حساب روزانه
【序数】xùshù عدد ترتیبی
【序文】xùwén مقدمه، دیباچه
【序言】xùyán پیشگفتار، مقدمه، دیباچه
【序战】xùzhàn 〈军〉 نبرد مقدماتی

恤 xù ①(怜悯) رحم کردن، همدردی کردن : 体~ تفاهم ②(救济) وهمدردی از خود نشان دادن رفع نگرانی کردن، جبران ~ 抚 : خسارت کردن، امداد کردن، کمك کردن به آدم معلول یا خانوادهٔ داغدیده تسلی دادن وجبران خسارت کردن
【恤金】xùjīn پانسیونی که به آدم معلول یا خانوادهٔ شخص متوفی داده شود

叙 xù ①(说;谈) صحبت کردن، حرف زدن، گپ زدن : ~家常 صحبت خودمانی کردن ②(叙述) روایت کردن، بیان کردن، تعریف کردن، نقل کردن ③(评议) ارزیابی کردن، تقدیر کردن، خدمت کسی را ارزیابی کردن و به آن اعتبار دادن(یا ~功 :کردن اجرت آن را پرداختن) ④见"序"②④
【叙别】xùbié برای تودیع وخداحافظی صحبت کردن
【叙次】xùcì 〈书〉 ترتیب
【叙道】xùdào از موضوعی تعریف کردن
【叙旧】xùjiù در بارهٔ ایام گذشته صحبت کردن
【叙利亚】Xùlìyà سوریه : ~人 اهل سوریه، سوریایی، سوریه یی
【叙亲】xùqīn در نظر گرفتن روابط خویشاوندی یکدیگر
【叙事】xùshì بیان کردن، تعریف کردن، نقل کردن ؛ ~诗 /مثنوی ~ 曲〈乐〉 نوعی آهنگ بنام "Ballade" / ~文 نثر داستانی
【叙述】xùshù روایت کردن، بیان کردن، تعریف کردن، نقل کردن
【叙说】xùshuō گفتن، بیان کردن، تعریف کردن
【叙谈】xùtán گپ زدن، صحبت خودمانی کردن
【叙文】xùwén 见"序文"xùwén
【叙言】xùyán 见"序言"xùyán
【叙用】xùyòng مأموری را منصوب کردن، استخدام کردن

畜 xù (حیوانات اهلی) پرورش دادن
另见 chù
【畜产】xùchǎn محصولات دامی، محصولات دامپروری
【畜牧】xùmù پرورش دادن حیوانات اهلی یا مرغان خانگی : 从事~ به کار دامپروری پرداختن / ~场 پرورشگاه حیوانات اهلی / ~业 دامپروری
【畜养】xùyǎng حیوانات اهلی را پرورش دادن

酗 xù
【酗酒】xùjiǔ بیش از اندازه شراب خوردن : ~滋事 مست شدن و ایجاد مزاحمت کردن

绪 xù ①(本指丝的头,比喻事情的开端) سرنخ ، رشته‌های اصلی ~头 : رشتهٔ نخ، نظم وآرایش سلسلهٔ مراتب / 千头万~ هزارها رشتهٔ نخ، وخطوط مهم (یك موضوع پیچیده) / 准备就~ آماده بودن همه چیز /هزارها سر نخ، کثرت اشیاء ②(心情) حالت فکری یا احساسی : 心~不宁 نگران ومضطرب بودن ③(事业;功业) وظیفه، امر، کار عظیم : 续未竟之~ اجرای وظیفهٔ ناتمام را دنبال کردن، به انجام وظیفهٔ ناتمام ادامه دادن
【绪论】xùlùn پیشگفتار، مقدمه، دیباچه، سرآغاز
【绪言】xùyán 见"绪论"

续 xù ①(接连不断) مداوم، مسلسل، پیوسته، پی در پی ؛ 陆~ مسلسل، پی در پی، پشت سرهم ②(接在原有的后头) ادامه داشتن، بقیه داشتن، ادامه داشتن، امتداد دادن ~待 / ~会 اضافه کردن ③(添;加) جلسهٔ تمدید شده، جلسهٔ امتداد یافته : افزودن، بیشتر کردن 壶要烧干了,赶快~水。 نزدیك است که آب کتری (روی آتش) تمام شود.هرچه زودتر آب بیشتر در آن بریزید/ 炉子该~煤了。 بخاری بیشتر زغال سنگ می‌خواهد./ 这条绳子太短,再~上一截儿吧。 این طناب بسیار کوتاه است، قسمت دیگری به آن متصل کنید.
【续编】xùbiān دنبالهٔ (کتاب)
【续订】xùdìng بطور مداوم آبونه(روزنامه یا مجله) شدن
【续断】xùduàn 〈中药〉 نوعی داروی پزشکی در چین بنام "Teasel root"
【续航力】xùhánglì نیروی ادامهٔ پرواز یا سفر دریایی

【续集】xùjí دنباله (کتاب، فیلم وغیره)

【续假】xùjià مرخصی خود را تمدید کردن: ~一星期 مرخصی خود را برای یك هفته دیگر تمدید کردن

【续借】xùjiè مدت امانت کتاب را تمدید کردن

【续命汤】xùmìngtāng نوعی داروی جوشانده برای تحریك شخص محتضر

【续娶】xùqǔ پس‌ازمرگ زن خود دو باره ازدواج کردن

【续弦】xùxián 〈旧〉 پس از مرگ زن دوباره از دواج کردن

絮 xù ①(棉絮)(لحاف) لایی پنبه‌ای ②(像棉絮的东西) چیز پنبه‌مانند: 柳~ آرایش نگینی گل بید ③(衣服、被褥里铺棉花) لایی پنبه‌ای گذاشتن: ~棉衣 توی لباس لایی پنبه ای گذاشتن ④(絮叨) پرحرف، پرچانه، وراج، دراز نفس

【絮被】xùbèi 〈方〉 لحاف پنبه‌ای

【絮叨】xùdao پرحرف، پرچانه، وراج، دراز نفس

【絮棉】xùmián پنبه برای لایی گذاشتن

【絮说】xùshuō پرحرفی کردن و وراجی کردن

【絮嘴】xùzuǐ پرحرف، وراج، پرچانه

婿 xù ①(女婿) داماد، ناپسری ②(丈夫) شوهر: 夫~ شوهر / 妹~ شوهر خواهر کوچك

蓄 xù ①(积蓄) ذخیره کردن، انبار کردن، اندوختن: 这个水库能~多少水? این مخزن چقدر آب می‌تواند ذخیره کند؟ ②(留着发;须不剃掉) (موی سر را) دراز کردن، (ریش) گذاشتن: ~发 زلف گذاشتن، موی سر دراز کردن / ~须 ریش گذاشتن ③(心里藏着) (افکار را) در خاطر نگهداشتن: 他们~念已久。 زمانی بس طولانی چنین افکاری را در خاطر خویش نگهداشته اند.

【蓄藏】xùcáng ذخیره کردن، پس‌انداز کردن

【蓄电池】xùdiànchí باتری آکومولاتور

【蓄洪】xùhóng 〈水〉 سیلاب را ذخیره کردن: 防旱~ برای مبارزه علیه خشکسالی سیلاب را ذخیره کردن / ~工程 پروژه ذخیره سیلاب

【蓄积】xùjī اندوختن، انبار کردن، ذخیره کردن: ~粮食 غله اندوختن

【蓄谋】xùmóu قبلا فکر چیزی را کردن، قبلا برای کاری نقشه کشیدن: ~已久。 مدتی طولانی (برای کاریدی) نقشه کشیده شده است. / ~迫害 نقشه آزار وتعقیب کسی را در سر پروراندن

【蓄墒】xùshāng ذخیره کردن آب در خاك

【蓄水】xùshuǐ ذخیره کردن آب، نگهداشتن‌آب: 在山坡上建~池 برای ذخیره کردن آب در دامنه‌های کوه حوضچه کندن / 这水库能~二千万立方米。 این مخزن ظرفیت ذخیره کردن ۲۰میلیون مکعب آب را دارد. / ~池 مخزن آب، آب انبار / ~工程 پروژه ذخیره آب

【蓄意】xùyì از روی قصد، نقشه از پیش کشیده شده، عمدی: ~挑衅 تحریك عمدی، تحریك قصدی / ~进行破坏 عمدا تخریب کردن / ~干涉别国内政 از روی عمد در امور داخلی کشورهای دیگر مداخله کردن

煦 xù 〈书〉 گرم و لطیف: 春风和~ نسیم گرم و لطیف بهاری

【煦暖】xùnuǎn گرم: ~的春风 نیسم گرم بهاری

【煦煦】xùxù ①(温暖) گرم ②(和乐) گرم و لطیف

xu

蓿 xu 见"苜蓿"mùxu

xuān

轩 xuān ①〈书〉(高) بلند، بلند همت ②(有窗的廊子或小屋) اطاق کوچك یا ایوان دارای پنجره ③(古代一种车辆) نوعی ارابه پرده‌دار که قسمت پیشین آن بلند بود ودر قدیم بکار می‌رفت ④〈书〉(窗户或门) پنجره یا در

【轩昂】xuān'áng موقر، دارای روحیه بزرگ وتأثیر گذارنده: 气宇~ قیافه پروقار و متین داشتن

【轩敞】xuānchǎng پهناور و روشن

【轩豁】xuānhuò وسیع و روشن، بشاش

【轩然大波】xuānrán dàbō غوغای بزرگ، آشوب و اغتشاش بزرگ

【轩眉】xuānméi 〈书〉 بالا آوردن ابروان

【轩辕】Xuānyuán لقب اولین امپراطور چین بنام «هوان دی»

【轩轾】xuānzhì بلند یا پست، خوب یا بد: 不分~ برابر بودن، هم سطح بودن

宣 xuān ①(传播;散布) اعلان کردن، ابلاغ کردن، خبر دادن: ~示 اعلان کردن، عامه مردم را آگاه کردن / ~赦 عفو عمومی اعلام کردن / ~旨 فرمان دربار را اعلام کردن ②(疏导) (آب) خالی کردن، (آب) کشیدن، زهکشی کردن: ~泄洪水 سیلاب را تخلیه کردن، سیلاب را کشیدن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【宣笔】xuānbǐ قلم موی ظریف ساخت شهر «شوان» دراستان «ان هوی»

【宣布】xuānbù اعلام کردن، اعلان کردن، به اطلاع رساندن: ~会议开始 شروع جلسه را اعلام کردن / ~独立 اعلام استقلال کردن / ~无效 (چیزی را) باطل کردن یا بی‌اعتبار اعلام کردن / ~戒严 اعلام کردن حکومت نظامی / ~考试结果 نتیجه امتحان را اعلام کردن

【宣称】xuānchēng ادعا کردن، اظهار داشتن

【宣传】xuānchuán تبلیغ کردن: ~为人民服务的精神 روحیه «خدمت به خلق» را تبلیغ کردن / ~党的方针政策 سیاست ها و رهنمودهای حزب را تبلیغ کردن / ~群众 در میان توده‌های مردم کار تبلیغاتی انجام دادن / 做~要看对象。 ما در انجام کار تبلیغاتی باید این نکته را در نظر بگیریم که با چه کسانی سر و کار داریم. / ~车 وسیله نقلیه برای کار تبلیغاتی / ~工具 وسایل تبلیغاتی / ~工作者 مبلغ / ~机构 سازمان تبلیغاتی

机器 مبلغ 员～/مواد چاپی تبلیغاتی 品～/ دستگاه تبلیغاتی
【宣传画】xuánchuánhuà تصویر تبلیغاتی، تابلوی تبلیغاتی
【宣传队】xuānchuánduì گروه تبلیغاتی :文艺～ گروه تبلیغاتی هنری و ادبی
【宣读】xuāndú (در حضور عام) قرائت کردن :～中央文件 (در حضور عام) اسناد کمیتهٔ مرکزی حزب را قرائت کردن
【宣告】xuāngào اعلام کردن، اعلان کردن، به عامهٔ مردم خبر دادن :～成立 تأسیس (یك مملکت، سازمان و...را) اعلام کردن /～破产 اعلام (چیزی را) باطل اعلام کردن /～无效 ورشکستگی کردن
【宣讲】xuānjiǎng توضیح دادن و به اطلاع عموم رساندن
【宣教】xuānjiǎo تبلیغ وآموزش و پرورش
【宣劳】xuānláo ①(效力) خدمت گزاری کردن ②(宣布慰劳的旨意) بمنظور اهدا کردن فرمان صادر کردن
【宣判】xuānpàn 〈法〉 حکم دادگاه را خواندن، حکم قضایی را اعلام کردن :～有罪 کسی را جنایت‌کار معرفی کردن /～无罪 کسی را بی‌گناه معرفی کردن
【宣誓】xuānshì قسم خوردن، سوگند خوردن :庄严～ با جدیت سوگند خوردن /入党～ برای ورود به حزب سوگند خوردن /تمام قسم خوردن 就职～ برای تصدی کاری سوگند خوردن
【宣泄】xuānxiè ①(排出积水) (آب) تخلیه کردن، کشیدن، زهکشی کردن ②(吐露积郁) راز خود را فاش کردن، اسرار دل را گفتن، سفرهٔ دل را باز کردن
【宣叙调】xuānxùdiào 〈乐〉 نوعی آهنگ ساده که جنبهٔ بیان داستان داشته باشد و بیشتر در اپرا بکار می‌رود
【宣言】xuānyán بیانیه، مانیفست :人权～ بیانیهٔ حقوق بشر
【宣扬】xuānyáng تبلیغ کردن، آگهی دادن :～好人好事 نیك وکارهای شایستهٔ مردم آنان را تبلیغ کردن /～资产阶级生活方式 طرز زندگی بورژوازی را تبلیغ کردن /大肆～ با سر وصدا و به مقیاس وسیع تبلیغ کردن
【宣战】xuānzhàn اعلان جنگ دادن
【宣召】xuānzhào (پاد شاه) به منظور احضار کسی فرمان دادن
【宣纸】xuānzhǐ «شیان زی» ــ نوعی کاغذ ممتاز ساخت شهر «شیان چن» واقع در استان «آن هوی» که بیشتر در نقاشی یا خطاطی چین بکار می‌رود

萱 xuān

【萱草】xuāncǎo نوعی گیاه بنام "Tawny daylily"

喧 xuān صدای کر کنندهٔ، پر سر وصدا، پرغوغا :锣鼓～天 زنگ‌ها وطبل ها

【喧宾夺主】xuān bīn duó zhǔ مهمان جسور نقش میزبان را بناحق می‌گیرد، چیز فرعی جانشین چیز اصلی می‌شود.
【喧传】xuānchuán باسر وصدای زیاد شایعه پراکنی کردن
【喧呼】xuānhū به صدای بلند فریاد کشیدن
【喧哗】xuānhuá سر وصدای زیاد، غوغا، هیاهو، جنجال :请勿～ لطفا ساکت باشید! /笑语～ صحبت‌های پر سر وصدا، /صحبت ها و خنده ها 门外一阵～。 در بیرون در غوغایی بود.
【喧叫】xuānjiào به صدای بلند فریاد کشیدن
【喧闹】xuānnào سر وصدا، شلوغی، هیاهو، غوغا :广场一片～。 در میدان یکپارچه شلوغی وهیاهو حکم‌فرما بود.
【喧嚷】xuānrǎng هیاهو، سر وصدا، جنجال، غوغا، غریو :人声～ سر وصدای بلند وشلوغ
【喧扰】xuānrǎo سر وصدا وآشوب، ناآرامی
【喧声】xuānshēng صدای هیاهو، سرو صدا وآشوب
【喧腾】xuānténg هیاهو، سر وصدا، جنجال، غوغا :街头巷尾一片～。 در خیابان ها وکوچه ها غوغا وسر وصدا حکم فرما بود.
【喧嚣】xuānxiāo ①(声音杂乱) پر سر وصدا، پرهیاهو :～的车马声 سر وصدای ترافیك سنگین ②(叫嚣;喧嚷) فریاد، سر وصدا :鼓噪～ کشیدن، سر وصدا براه انداختن، غوغا کردن براه انداختن/ 诸如此类的论调～一时。 آشوب و اغتشاش ایجاد کردن این‌گونه صحبت ها مدتی آشوب به پا کرد.
【喧笑】xuānxiào صدای بلند خنده وگفتگو
【喧杂】xuānzá (صدا) بلند و پرهیاهو
【喧噪】xuānzào سر وصدای زیاد

暄 xuān ①〈书〉(太阳的温暖) گرمای خورشید، حرارت آفتاب :负～ آفتاب خوردن، خود را زیر پرتو آفتاب گرم کردن ②〈方〉(空隙多而松软) نرم و پف کرده :馒头很～。 این نان با بخار پخته بسیار نرم و پف کرده است. /沙土地～, 不好走。 مشکل است که روی شن نرم راه برویم.

【暄分】xuānfen 〈方〉 نرم و پف کرده
【暄和】xuānhuo نرم و پف و شل
【暄腾】xuānteng 〈方〉 نرم و پف کرده
【暄暖】xuānnuǎn 〈书〉 گرم ومطبوع

煊 xuān 见"暄"xuān①

xuán

玄 xuán ①(黑色) رنگ سیاه، رنگ تیره :～狐 روباه سیاه ②(深奥) عمیق، ژرف، پیچیده :～理 تئوری عمیق ③〈口〉(靠不住) غیر قابل اعتماد، باور نکردنی :这话太～了。 این حرف اصلا باور نکردنی است.

【玄奥】xuán'ào عمیق، ژرف، پیچیده
【玄驹】xuánjū مورچه در کتب قدیمی
【玄秘】xuánmì مرموز، اسرارآمیز
【玄妙】xuánmiào مرموز، اسرارآمیز، غامض، پیچیده
【玄明粉】xuánmíngfěn 〈中药〉 داروی چینی مرکب از سولفات سدیم و ریشهٔ شیرین بیان
【玄青】xuánqīng تیره‌رنگ ، سیاه تیره، سیاه سیر
【玄参】xuánshēn 〈中药〉 ریشهٔ علف خناریز(نوعی‌داروی‌چینی)
【玄孙】xuánsūn فرزند نتیجه، فرزند نبیره
【玄武】xuánwǔ ①(乌龟) سنگ پشت ②(北方七宿的合称) اسم عمومی برای هفت برج شمالی ③(道教所奉北方的神) خدای شمالی که پیروان مذهب «تائو» بآن اعتقاد دارند
【玄武岩】xuánwǔyán 〈地〉 سیاه سنگ

【玄虚】xuánxū رمز ،راز ؛حیله ومکر :故弄～ به عمد چیزهای ساده را به رموز تبدیل کردن

【玄学】xuánxué ①(道教的一种哲学思潮) مکتب فلسفی در دوره سلسله‌های «وی» (۲۶۵-۲۲۰) و«جین» (۴۲۰-۲۶۵) ②(形而上学) متافیزیك

【玄之又玄】xuán zhī yòu xuán رمز رمزها ـ کنایه از بسیار مرموز و اسرارآمیز بودن

旋 xuán ①(旋转) چرخیدن، دور زدن، گردش کردن، چرخش زمین وآسمان را احساس کردن، گردیدن: 觉得天～地转 چرخیدن زمین وآسمان را تصور کردن / 一架飞机在空中盘～。یك فروند هواپیما در آسمان دور می‌زند. / ～紧 محکم پیچ دادن ②(返回；归来) برگشتن، باز گشتن، مراجعت کردن: ～里 به خانه بازگشتن / 凯～ پیروزمندانه برگشتن ③(圈儿) حلقه، پیچ: 老鹰在空中打～儿。 عقاب در آسمان می‌چرخد. ④(头顶的发旋) بر آن قسمت از فرق سرکه مو بشکل مارپیچ می روید ⑤(不久；很快地) بزودی، زود: 入场券～即发完。 بلیط ها زود توزیع شد.
另见 xuàn

【旋耕】xuángēng کشت و زرع چرخان: ～机 دستگاه کشت چرخان

【旋管】xuánguǎn 〈化〉(شیمی) لوله مارپیچ

【旋光性】xuánguāngxìng 〈物〉(فیزیك) دوران نوری، دوران بصری

【旋回】xuánhuí ①〈地〉(زمین‌شناسی) سیکل، دوران: 造山～ سیکل ساختمان طبقات زمین / 构造～ سیکل تشکیل کوه ②(回转) بر گشتن

【旋即】xuánjí بزوری، زود

【旋卷】xuánjuǎn چرخیدن، دور زدن

【旋律】xuánlǜ 〈乐〉 ملودی، آهنگ ملایم، آهنگ خوش

【旋毛虫】xuánmáochóng (کرم) تریشین

【旋钮】xuánniǔ 〈机〉 دگمه چرخان

【旋桥】xuánqiáo 〈建〉 پل گردان، پل معلق

【旋绕】xuánrào حلقه زدن، پیچیدن: 炊烟～ دود از دودکش‌های آشپزخانه حلقه زنان بالامی‌رود. / 他们的歌声在山谷中～。 سرود آنان در دره کوه طنین انداز بود.

【旋塞】xuánsāi 〈机〉 شیر (آب انبار) شیر: 放水～ شیر زهکش / 三通～ شیر سه راهه

【旋涡】xuánwō گداب، چرخش آب، پیچش آب

【旋涡星云】xuánwō xīngyún 〈天〉 (نجوم) کهکشان مارپیچ، سحاب پیچاپیچ

【旋舞】xuánwǔ با چرخش رقصیدن

【旋翼机】xuányìjī 〈航空〉 هواپیمای دارای بال‌های فلزی چرخان

【旋踵】xuánzhǒng 〈书〉 به اندازه یك بار روی پاشنه پا چرخیدن ـ کنایه از لحظه کوتاه: ～即逝 در یك چشم برهم زدن ناپدید شدن

【旋转】xuánzhuǎn چرخیدن، گردیدن، دور زدن، گردش کردن: 陀螺在～。 قرقره می‌چرخد. / 地球绕地轴～，同时也围绕太阳～。 کره زمین روی محور خود به دور خورشید می‌گردد. / 顺时针方向～ چرخیدن در جهت گردش عقربه ساعت / 逆时针方向～ چرخیدن در مخالف جهت گردش عقربه ساعت / 一百八十度～ صد وهشتاد درجه چرخیدن / 球〈体〉～ گوی چرخشی، گوی چرخشدار / 钻井〈石油〉～ حفاری دورانی

【旋转乾坤】xuánzhuǎn qiánkūn تغییر مؤثری در طبیعت یا نظم وترتیب یك کشور بوجود آوردن، زمین وآسمان را تکان دادن

【旋子】xuánzi حلقه، دور

悬 xuán ①(挂) آویزان کردن، معلق کردن: ～灯结彩 با فانوس‌ها وتاج‌های گل آراستن، چراغانی کردن ②(无着落；没结果) در حال تعلیق، لاینحل مانده: ～而未决的问题 مسئله لاینحل / 这笔帐～了好久了。 این حساب برای مدتی لاینحل مانده / 这件事还～着呢。 این موضوع طولانی تسویه نشده است. هنوز معلق مانده است. ③(挂念) دل نگران بودن، دلواپس بودن، دل نگران (کسی که در جای دیگر اقامت دارد): ～念 تنگ بودن، دلتنگ بودن ④(凭空设想) تصور کردن، خیال کردن: ～拟 تصور کردن، گمان بردن، چیزی از خود در آوردن ⑤(远距离；差别大) دور افتاده، دارای اختلاف فاحش: ～隔 بفاصله زیاد از هم جدا بودن ⑥〈方〉(危险) خطرناك: 在快车道上骑自行车可真～。 دوچرخه‌سواری در باند سرعت واقعا خطرناك است.

【悬案】xuán'àn ①(没有解决的案件) دعوی قضایی حل نشده (یا لاینحل) ②(没解决的问题) مسئله حل وفصل نشده مانده)

【悬臂】xuánbì 〈机〉 بازوی معلق ماشین: ～梁〈建〉 تیرکه از یك طرف نقطه اتکا دارد / 起重机 جرثقیل دارای بازوهای معلق / ～桥 پل معلق

【悬肠挂肚】xuáncháng-guàdù 见"牵肠挂肚"qiāncháng-guàdù

【悬垂】xuánchuí آویزان بودن

【悬浮】xuánfú 〈化〉 (شیمی) معلق، شناور، تعلیق، شناوری: ～体 جسم جامد معلق / 固体～ ماده معلق / ～染色 رنگ‌آمیزی شناور

【悬谷】xuángǔ 〈地〉 دره معلق

【悬挂】xuánguà ①(挂在空中) آویزان کردن، معلق ساختن: 中国国旗的远洋轮船 کشتی اقیانوس پیما با پرچم در حال اهتزاز چین / 大门口～着两盏大宫灯。 دم دروازه دو فانوس بر درباری آویزان بود. / 高大的建筑物上～着巨幅标语。 روی بناهای بلند شعارهای بزرگ آویزان بود. ②〈汽车〉(اتومبیل) تعلیق، آویختگی

【悬河】xuánhé رود خانه ای که بستر آن از زمین کنار آن بالاتر باشد

【悬乎】xuánhu 〈方〉 خطرناك، ناامن: 真～！她差点让汽车给撞了。 آه، چقدر خطرناك بود!نزدیك بود زیر ماشین برود! / 这件事让他去办，有点～。 مطمئن نیست که این کار را به او واگذار کنیم.

【悬胶】xuánjiāo 〈化〉 (شیمی) محلول سریشمی دارای ذرات

حالت چنین محلولی 态~ :معلق
【悬空】xuánkōng ①(悬在空中)در هوا معلق بودن :两脚~ دو پا در هوا معلق بودن ②(脱离实际)از واقعیت بر کنار بودن
【悬梁】xuánliáng از تیرخانه، خود را حلق‌آویز کردن :~自尽 با آویختن خود از تیرخانه، خودکشی کردن
【悬梁刺股】xuánliáng-cìgǔ کنایه از بسیار کوشا بودن در خودآموزی
【悬料】xuánliào 〈冶〉(ذوب فلزات) خاموش یا خفه شدن قسمتی از کوره
【悬铃木】xuánlíngmù 〈植〉"Plane tree" نوعی درخت بنام
【悬虑】xuánlǜ بیاد کسی بودن
【悬念】xuánniàn ①〈书〉(挂念) نگران (کسی که در جای دیگر اقامت دارد) بودن ②(急切想知道故事发展及结局的心情) کنجکاوی، کنجکاوی تماشاچیان در یك فیلم یا نمایش، خواننده در یك اثر ادبی
【悬赏】xuánshǎng پیشنهاد پاداش کردن، پاداش دادن :~缉拿逃犯 برای دستگیر کردن یك جنایت‌کار فراری پاداشی در نظر گرفتن
【悬殊】xuánshū اختلاف فاحش، تفاوت بزرگ : 力量~ /اختلاف فاحش در نیرو 该国贫富~。 در آن کشور بین فقیر وغنی اختلاف زیاد وجود دارد.
【悬水】xuánshuǐ 〈书〉فواره
【悬索结构】xuánsuǒ jiégòu 〈建〉ساختمان با کابل معلق
【悬索桥】xuánsuǒqiáo پل معلق
【悬梯】xuántī نردبان معلق
【悬停】xuántíng (هلیکپتر) در موقعیت معین در هوا توقف کردن
【悬腕】xuánwàn (هنگام نوشتن هیروگلیف‌های بزرگ چینی) با مچ بالا نگاه داشته شده که به میز نخورد
【悬系】xuánxì به یاد کسی بودن، برای کسی دلتنگ شدن
【悬想】xuánxiǎng خیال کردن، تصور کردن، هوا و هوس داشتن
【悬心】xuánxīn نگران بودن
【悬心吊胆】xuánxīn-diàodǎn (قلب انسان) گویی بین زمین وآسمان معلق بودن، (از نگرانی یا ترس) از جا کنده شدن
【悬崖】xuányá پرتگاه :~绝壁 پرتگاه وصخره‌های تندآن
【悬崖勒马】xuányá lè mǎ در کنار پرتگاه خود را کنترل کردن ــ کنایه از بیدار شدن در آخرین لحظه
【悬岩】xuányán پرتگاه
【悬雍垂】xuányōngchuí 〈生理〉زبان کوچك
【悬游物】xuányóuwù 〈环保〉ذرات معلق وشناور
【悬肘】xuánzhǒu 见"悬腕"

xuǎn

选 xuǎn ①(挑选) انتخاب کردن، برگزیدن، برچیدن :挑~ برچیدن وانتخاب کردن /比赛前~场地 قبل از شروع مسابقه میدان بازی را انتخاب کردن ②(选举) انتخاب کردن :普~ /انتخابات عمومی 大~ /انتخابات عمومی 竞~ وارد مسابقهٔ انتخاباتی شدن /我们~她当生产队长。 او را به عنوان رهبر گروه تولیدی انتخاب کردیم. ③(选集) انتخاب شدن ~入 منتخبات، گلچین :文~ /گلچین ادبی 诗~ منتخب اشعار /民歌~ منتخب ترانه‌های عامیانه
【选拔】xuǎnbá انتخاب کردن، برگزیدن :~运动员 ورزشکاران را انتخاب کردن /~赛 مسابقهٔ انتخابی
【选本】xuǎnběn منتخبات، گلچین
【选编】xuǎnbiān ①(挑选)(از میان مقالات یا مدارك) برگزیدن، انتخاب کردن ②(选编的集子) منتخبات، برگزیده‌ها
【选材】xuǎncái انتخاب کردن مواد مناسب
【选场】xuǎnchǎng (از یك اپرا و...) صحنه های منتخب
【选定】xuǎndìng انتخاب وتعیین کردن(سوژه یا جانشین)
【选读】xuǎndú منتخب خواندنی‌ها :文学~ منتخب خواندنی‌های ادبی/诗歌~ منتخب خواندنی های نظمی
【选购】xuǎngòu برگزیدن وخریدن :新到各种花布，欢迎~。 چیت های جدید گوناگون آمادهٔ انتخاب شماست.
【选集】xuǎnjí منتخب آثار :《毛泽东选集》 «منتخب آثار مائو تسه دون»
【选辑】xuǎnjí ①(挑选并辑录) بر گزیدن و ویراستاری کردن ②(选辑成的书) منتخبات ، برگزیده‌ها
【选举】xuǎnjǔ انتخاب کردن :直接(间接)~ انتخابات مستقیم (غیر مستقیم) /无记名投票~ با رأی مخفی انتخاب کردن /~程序 تشریفات انتخابات /~条例 مقررات انتخابات /~单位 واحد انتخابات /~法 قانون انتخابات /~结果 نتایج انتخابات
【选举权】xuǎnjǔquán حق انتخاب :有~和被~ حق رأی، حق انتخاب کردن وحق انتخاب شدن داشتن
【选矿】xuǎnkuàng 〈矿〉شستشوی سنگ معدنی، سنگ شویی :~厂 کارخانهٔ سنگ شویی
【选民】xuǎnmín رأی دهنده، انتخاب کننده :~榜 فهرست افراد رأی دهنده /~登记 نام نویسی انتخاب کنندگان /~名 شایستهٔ رأی دهی /~证 گواهی‌نامهٔ انتخاب کننده /~册 دفتر ثبت رأی دهندگان
【选派】xuǎnpài برگزیدن، به ماموریت اعزام کردن :~五名民兵守卫仓库 پنج نفر چریك را به ماموریت محافظت از انبار اعزام کردن /~代表参加会议 کسی را بعنوان نماینده برای شرکت در یك کنفرانس برگزیدن
【选票】xuǎnpiào رأی
【选区】xuǎnqū منطقهٔ انتخابات
【选曲】xuǎnqǔ سرودهای برگزیده
【选取】xuǎnqǔ برگزیدن، انتخاب کردن
【选手】xuǎnshǒu ورزشکاری که برای شرکت در مسابقه انتخاب شده باشد، بازیگر، مسابقه دهنده :参加体操比赛的~有几百名。 در مسابقهٔ ژیمناستیك صد ها نفر شرکت داشتند.
【选题】xuǎntí انتخاب کردن موضوع یا سوژه
【选题】xuǎntí موضوع، سوژه
【选修】xuǎnxiū به عنوان درس انتخابی برگزیدن : ~英语。 انگلیسی را به عنوان درس انتخابی برگزیدن /~课 کورس انتخابی، درس انتخابی
【选样】xuǎnyàng نمونه، نمونه گیری
【选育】xuǎnyù 〈农〉انتخاب و اصلاح بذر :~良种小麦

انتخاب واصلاح بذر گندم

【选择】xuǎnzé انتخاب کردن، برگزیدن: ~日期 زمانی را انتخاب کردن، هدفی را انتخاب کردن / ~对象 پسر یا دختری برای ازدواج انتخاب کردن / 自然~ گزینش طبیعی / 没有~的余地 اصلا امکان انتخاب نداشتن / ~场地〈体〉 انتخاب میدان مسابقه

【选种】xuǎnzhǒng 〈农〉 برگزیدن بذر

烜 xuǎn سوزان، درخشان

【烜赫】xuǎnhè با شهرت و نفوذ: ~一时 مدتی دارای شهرت و نفوذ بودن

癣 xuǎn هر نوع بیماری قارچی پوست

【癣疥之疾】xuǎnjiè zhī jí فقط یك بیماری پوستی — کنایه از فقط یك کسالت وبس

xuàn

泫 xuàn چکیدن

【泫然】xuànrán ریختن (معمولا در مورد اشك): 他~泪下。 اشکش ریخت. 或 اشکش سرازیر شد.

券 xuàn 见"拱券"gǒngxuàn
另见 quàn

炫 xuàn 〈书〉①(耀眼;晃眼) خیره کردن: 光彩~目 درخشندگی خیره کننده، زرق و برق خیر کننده ②(夸耀) خودنمایی کردن،به نمایش در آوردن: 自~其能 توانایی خود را به نمایش در آوردن، خودنمایی کردن

【炫惑】xuànhuò 〈书〉 کسی را با کلمات قلنبه وسلنبه اغفال کردن

【炫弄】xuànnòng جلوه دادن وخودنمایی کردن

【炫示】xuànshì خودنمایی کردن، جلوه کردن

【炫耀】xuànyào جلوه دادن، خودنمایی کردن: ~武力 قدرت نمایی کردن / ~自己的学问 فضل‌فروشی کردن / خود را به نمایش گذاشتن

【炫玉贾石】xuàn yù gǔ shí یشم را نشان دادن ولی سنگ را فروختن — کنایه از تقلب کردن

绚 xuàn درخشان، تابان، رنگارنگ

【绚烂】xuànlàn براق، درخشان، تابان، رنگارنگ: ~的朝霞 ابرهای رنگارنگ صبحگاهی / ~的杜鹃花 گل سرخ درخشان

【绚丽】xuànlì براق، درخشان، تابان، رنگارنگ: 多彩 ~ درخشان و رنگین / ~的景色 منظره پر جلوه وجلال

昡 xuàn 〈书〉 پرتو خورشید

眩 xuàn 〈书〉①(眼睛昏花) گیج، دچار دوران سر: 头晕目~ احساس گیجی کردن، گیج خوردن ②(迷惑;执迷) حیران، سرگردان، گیج شدن: ~于名利 به سبب شهرت وثروت گیج شدن

【眩惑】xuànhuò گیج شدن: ~于物质享受 به لذات مادی گیج شدن

【眩目】xuànmù (نور) خیر کننده

【眩晕】xuànyùn 〈医〉 (طب) سر گیجه، دوران سر: 一阵~ حمله سرگیجه

旋 xuàn ①(旋转的) چرخنده، چرخان: ~风 گردباد ②(转着圈地削) با دستگاه خراطی چیزی را چرخ کردن و تراش دادن: 把一根圆钢~成车轴 یك تکه فولاد گرد را بشکل محور چرخ در آوردن / 给孩子~一个苹果吃 پوست میوه را کندن یك سیب را برای بچه پوست کندن ③〈副〉(临时做) در آخرین لحظه: 这些菜等客人到了~做,就来不及了。 اگر در موقع آمدن مهمانان شروع به پختن غذا کنیم، دیر خواهد بود.
另见 xuán

【旋床】xuànchuáng 〈机〉 چرخ تراش، دستگاه خراطی

【旋风】xuànfēng گردباد

【旋子】xuànzi ①(制粉皮的盘形铜器) سینی برنجی(برای درست کردن نوعی خوراك ژلاتینی با سویا) ②(温酒的金属器皿) نوعی ظرف فلزی که در آن آب جوش برای گرم کردن شراب نگهداشته می‌شود

渲 xuàn 〈书〉 روی کاغذ نقاشی آبرنگ زدن

【渲染】xuànrǎn ①(用水墨或淡彩涂抹画面) روی نقاشی آبرنگ زدن ②(夸大的形容) در توصیف چیزی مبالغه کردن، در توصیف فضای مبالغه‌آمیزی را ایجاد کردن: ~战争恐怖 وحشت و نفرت از جنگ مبالغه کردن / 轻快的舞蹈给这场戏~了欢乐气氛。 رقص نشاط‌انگیز بر شادی صحنه نمایش افزود.

楦 xuàn ①(楦子) قالب کفش‌دوزی: 鞋~ قالب کفش ②(用楦子撑紧鞋帽) کفش یا کلاه را قالب گرفتن، قالب کلاه‌دوزی: 帽~/دوزی ~鞋: کفش را به قالب کشیدن، کلاه را به قالب کشیدن

【楦头】xuàntou 见"楦子"

【楦子】xuànzi ①(鞋楦子) قالب کفش دوزی ②(帽楦子) قالب کلاه‌دوزی

xuē

削 xuē [专用于合成词] پوست چیزی را کندن، تراشیدن، بریدن: 剥~ استثمار کردن
另见 xiāo

【削壁】xuēbì پرتگاه

【削发】xuēfà 〈宋〉 موی سر را از ته زدن، موی سر را تراشیدن: ~为尼 موی سر را از ته زدن و راهبه شدن

【削籍】xuējí از کار برکنار شدن، از فهرست اسامی مأمورین دولت حذف شدن

【削价】xuējià تقلیل دادن نرخ، در قیمت تخفیف دادن

【削肩】xuējiān شانه خوابیده

【削减】xuējiǎn کاستن، کم کردن، تقلیل دادن: ~非生产性

به تقلیل 工资 ~抗议/ از هزینه‌های غیر تولیدی کاستن 开支
مزد اعتراض کردن

【削弱】xuēruò تضعیف کردن، ضعیف ساختن: 人民的武装只能加强，不能~。 نیروهای مسلح مردمی باید تقویت شود نه تضعیف. /~敌人的力量 نیروی دشمن را تضعیف کردن

【削瘦】xuēshòu لاغر و نحیف شدن

【削铁如泥】xuē tiě rú ní کنایه از برنده بودن کارد یا شمشیر

【削足适履】xuē zú shì lǚ پاها را بریدن تا اندازهٔ کفش شود ــ کنایه از بدون در نظر گرفتن شرایط عینی بطور تحمیلی عمل کردن

靴 xuē پوتین، چکمه، موزه: 马~ چکمهٔ اسب سواری /雨~ چکمهٔ لاستیکی

【靴子】xuēzi پوتین، چکمه، موزه

薛 Xuē یك نام خانوادگی در چین

xué

穴 xué ①(岩洞;洞穴) سوراخ، لانه، کنام، غار: 洞~ غار /匪~ کمینگاه راهزنان /虎~ لانهٔ ببر /蚁~ سوراخ مورچه ②(墓穴) قبر ③〈中医〉 نقطهٔ مناسب بدن برای طب سوزنی

【穴播】xuébō 〈农〉 در سوراخ ها بذر افشانی کردن

【穴道】xuédào 见"穴位"

【穴居】xuéjū در غار زیستن: ~人 انسانهای غارنشین

【穴居野处】xuéjū-yěchǔ کنایه از غارنشینی انسانها قبل از اختراع خانه

【穴位】xuéwèi 〈中医〉 نقطهٔ مناسب بدن برای طب سوزنی: ~注射疗法 درمان با تزریق در نقاط مناسب بدن

【穴隙】xuéxì سوراخ

学 xué ①(学习) یاد گرفتن، آموختن: 为革命而~ بخاطر انقلاب آموختن /~文化 سواد خواندن و نوشتن را یاد گرفتن /~先进 از فرد یا گروه پیش افتاده یاد گرفتن /~外语 زبان خارجی را یاد گرفتن /跟人~绘画 درسهای نقاشی را فرا گرفتن /把新技术~到手 بر مهارت تازه ای مسلط شدن /你弹钢琴~会了吗? شما پیانو زدن را یاد گرفته‌اید؟ /活到老，~到老。 زگهواره تاگور دانش بجوئی. ②(模仿) تقلید کردن، ادا...در آوردن: 这孩子~他爸爸走路的样子。 بچه ادای راه رفتن پدرش را در می‌آورد. /~鸡叫 ادای صدای خروس در آوردن ③(学问) دانش، معرفت، دانائی: 才疏~浅 توانائی کم و دانش اندك داشتن ④(学科) بخشی از دانش: 数~ ریاضی /文~ ادبیات /政治经济~ اقتصاد سیاسی /声~ علم اصوات /天文~ نجوم ⑤(学校) مدرسه یا دانشگاه: 小~ مدرسهٔ ابتدائی، /中~ مدرسهٔ متوسطه /大~ دانشگاه /上~ دبیرستان، دبستان به مدرسه رفتن

【学报】xuébào جراید علمی و دانشگاهی

【学步】xuébù راه رفتن را آموختن

【学步邯郸】xuébù Hándān 见"邯郸学步"

【学部】xuébù ارگان رهبری متشکله از محققان علوم درجه یك کشور در فرهنگستان چین

【学潮】xuécháo 〈旧〉 اعتصاب دانشجویان

【学而不厌】xué ér bù yàn آرزوی سیری ناپذیر آموختن داشتن

【学阀】xuéfá مستبد محقق، مستبد دانشمند

【学房】xuéfáng مکتب خصوصی

【学费】xuéfèi شهریه

【学分】xuéfēn 〈教〉 واحد یا امتیاز (برای درس دانشجویان): ~制 سیستم واحد شماری، سیستم واحدی

【学风】xuéfēng شیوهٔ آموزش، سبك آموزش: 发扬理论联系实际的好~ شیوهٔ خوب تلفیق تئوری باعمل را گسترش دادن

【学府】xuéfǔ کرسی آموزش، مسند تعلیم، مؤسسهٔ آموزش عالی: 最高~ بالاترین کرسی ومسند آموزش

【学富五车】xué fù wǔ chē کنایه از خیلی کتاب خواندن و دانشمند شدن

【学工】xuégōng 见"学徒工"

【学好】xuéhǎo ①(学会) یاد گرفتن، آموختن ②(向好人好事学习) نمونه‌های خوب را یاد گرفتن، از کارهای نیك و افراد صالح آموختن

【学会】xuéhuì ①(通过学习已经掌握) فرا گرفتن، یاد گرفتن، بلد بودن: 她~了游泳。 او شنا را یاد گرفته است. /~各种作物的种植方式 بر شیوه‌های کاشتن غله‌های مختلف مسلط بودن ②(学术团体) آکادمی، انجمن علمی ودانشگاهی، انستیتیو، مرکز: 物理~ مؤسسهٔ فیزیك، انجمن فیزیك /历史~ مؤسسهٔ تاریخ، انجمن تاریخ /中国人民外交~ انجمن امور خارجی خلق چین

【学籍】xuéjí مقام و موقعیت دانش‌آموزی یا دانشجویی، نام کسی در دفتر ثبت‌نام مدرسه یا دانشگاه: 保留~ موقعیت کسی را بعنوان دانش‌آموز یا دانشجو حفظ کردن /开除~ نام کسی را از دفتر ثبت‌نام مدرسه یا دانشگاه حذف کردن

【学究】xuéjiū دانشمند کهنه‌پرست: ~气 دانشمند کهنه‌پرست بودن

【学科】xuékē مبحث، موضوع مطالعه، شعبه‌ای از علم

【学力】xuélì دانش، سطح آموزش و پرورش، دست آوردهای علمی‌ودانشگاهی: 具有同等~ به همان (مانند فارغ‌التحصیلان) سطح از آموزش و پرورش رسیدن

【学历】xuélì سابقهٔ درس خواندن

【学龄】xuélíng سن مدرسه رفتن: ~儿童 کودکانی که به سن مدرسه رفتن رسیده باشند، کودکان مدرسه‌ای / 前~儿童 بچه‌هایی که به سن مدرسه رفتن نرسیده باشند، بچه‌های کودکستانی

【学路】xuélù طرق آموزش و یادگیری

【学名】xuémíng ①(科学名称) نام علمی (مانند نام لاتینی برای نباتات و...) ②(正式名字) نام رسمی در مدرسه (در مقابل نام خودمانی در خانه)

【学年】xuénián سال تحصیلی: ~考试 امتحان سال تحصیلی

【学派】xuépài مکتب فکری

【学期】xuéqī دورهٔ تحصیلی، ترم، سمستر، نیمه سال تحصیلی

【学前教育】xuéqián jiàoyù آموزش و پرورش کودکستانی
【学人】xuérén دانشمند، عالم
【学舌】xuéshé ①(模仿别人说话) طوطی‌وار گفتن، طوطی‌وار: 鹦鹉~ طوطی‌وار حرف‌های دیگران را تکرار کردن ②〈口〉(嘴不严紧) یاوه‌گو، پرگو، گفتن،طوطی‌وار تکرار کردن سخن چین
【学生】xuésheng دانش آموز، دانشجو: 中~ دانش آموز /大~ دانشجو /医科~ دانشجوی طب /~运动 مدرسه، متوسطه روزگار تحصیل، دوران تحصیل /时代~ نهضت دانشجویی /~证 کارت /~会 اتحادیه، دانشجویان /~ سالهای تحصیلی دانشجویی
【学生子】xuéshēngzi〈方〉شاگرد مدرسه، محصل
【学时】xuéshí ساعت درس
【学识】xuéshí فضل، دانش، معرفت، مطالعه وشناخت: 渊博~ دانش زیاد داشتن /浅薄~ دانش کم وسطحی /~ بسیار فاضل بودن، دانش زیاد داشتن
【学士】xuéshì ①(学者) دانشمند، عالم، ادیب، اهل تتبع: 文人~ دانشمندان، علما، ادیبان ②(最低一级学位) لیسانسیه: 文~ (B.A) لیسانسیه
【学术】xuéshù علم، دانش، معرفت: 国际~交流活动 مبادله‌های آکادمیك بین المللی، مبادله‌های علمی و دانشگاهی بین المللی /~界 محافل علمی و دانشگاهی /~报告 گزارش علمی و دانشگاهی /~论文 رساله، علمی /~领域 حوزه، علم ودانش /~团体 انجمن علمی /~讨论会 کنفرانس علمی، بحث علمی /~自由 آزادی علمی /~研究 تحقیقات علمی /~ مؤسسه، علمی
【学说】xuéshuō نظریه، تئوری، دکترین: 阶级斗争~ تئوری مبارزه، طبقاتی /哥白尼的~ تئوری کپرنیك /达尔文的进化论~ تئوری داروین درباره، سیر تکامل
【学堂】xuétáng〈旧〉مدرسه، مکتب
【学徒】xuétú شاگرد: 在机床厂~ شاگردی در کارخانه، تهیه ابزار ماشینی /他~期满。 دوره، شاگردی را طی کرده است.
【学位】xuéwèi درجه، علمی، مقام علمی: 博士~ درجه، علمی دکترا /名誉~ درجه، علمی افتخاری /~委员会 کمیسیون تشخیص و اعطای درجه، علمی
【学问】xuéwèn دانش، علم، معرفت: 做~ مشغول تحقیق وتتبع /~高深的人 صاحب دانش عمیق و زیاد، عالم بزرگ /别看种菜好象没啥，其实大有~。 سبزی کاری آسان به نظر می‌رسد، اما در حقیقت دانش وآگاهی زیاد می‌خواهد.
【学无止境】xué wú zhǐjìng علم و دانش حد وحصر ندارد.
【学无常师】xué wú cháng shī در دانش آموزی هرکسی‌که تخصصی دارد معلم ما است.
【学习】xuéxí آموختن، یاد گرفتن، درس خواندن، تحصیل کردن: 数理化是一切学生应该~的科学。 همه، دانش‌آموزان باید ریاضی، فیزیك و شیمی را بیاموزند. /~别人的长处，克服自己的弱点 از نقاط قوت دیگران یاد گرفتن ونقاط ضعف خودرا بر طرف کردن /以英雄为~的榜样 شخصیت‌های قهرمان‌را نمونه، خود قرار دادن /~班 کلاس
/~年限 آموزش، نتیجه، تحصیل /~成绩 گزارش آموزش، دوره، تحصیلی
【学衔】xuéxián مقام علمی، رتبه، علمی
【学校】xuéxiào مدرسه، موسسه، آموزشی و پرورشی: 师范~ دانشسرا، دارالمعلمین /专业~ مدرسه، تخصصی /高等~ مؤسسه، آموزشی عالی، مدرسه، عالی /全(半)日制~ مدرسه، تمام روز (نیمه روز) /走读~ مدرسه، غیر شبانه روزی /寄宿~ مدرسه، شبانه روزی
【学业】xuéyè تکلیفهای مدرسه: 成绩~ نتیجه، آموزش، نمره، تکلیف
【学以致用】xué yǐ zhì yòng آموختن برای بکار بستن
【学艺】xuéyì آموختن تخصص هنری
【学艺】xuéyì دانش و هنر
【学友】xuéyǒu همکلاس
【学员】xuéyuán دانشجو(در دانشگاه یا دوره، آموزشی)
【学院】xuéyuàn دانشکده، کالج، انستیتو: 师范~ دانشکده، تربیت معلم /军事~ دانشکده، نظام /建筑工程~ انستیتوی مهندسی راه وساختمان /体育~ دانشکده، ورزش /美术~ هنرستان /音乐~ آکادمی‌موسیقی، هنرستان موسیقی، دانشکده، هنر
【学运】xuéyùn جنبش دانشجویی
【学者】xuézhě دانشمند، عالم، ادیب
【学制】xuézhì ①(教学制度) سیستم آموزش و پرورش، شیوه، تعلیم وتربیت: 改革~ اصلاح شیوه، آموزش و پرورش ②(学习年限) دوره، تحصیلی: 缩短~ دوره، تحصیلی را کوتاه کردن

噱 xué 〈方〉خندیدن: 发~ خندیدن
另见 jué
【噱头】xuétóu ①(引人发笑的话或举动) کلمات یا حرکاتی که باعث خنده شود، بذله: 这个丑角~真多。 این دلقك پر از ترفندهای خنده‌آور است. /卖弄~ ترفندهای خنده ②(花招) حقه‌های فریبنده، حیله‌های فریبنده: 不要摆~! از نیرنگ زدن بس کن! /~ فریبنده آور را به نمایش گذاشتن

xuě

雪 xuě ①(雪花) برف: 一场大~ یك برف سنگین /路上积~很深。 جاده ها از برف سنگین پوشیده شده است. ②(洗雪；昭雪) تلافی کردن، اعاده، حیثیت (عمل غیرمنصفانه را): 昭~ کسی را از اتهام تبرئه کردن /~耻 توهین را تلافی کردن، غیرمنصفانه یا دروغین منزه کردن
【雪白】xuěbái مثل برف سفید
【雪板】xuěbǎn〈体〉چوب اسکی
【雪豹】xuěbào〈动〉یوز پلنگ سفید آسیایی
【雪暴】xuěbào کولاك برف، طوفان برف
【雪崩】xuěbēng بهمن، سقوط ناگهانی و مهیب برف
【雪车】xuěchē سورتمه
【雪堆】xuěduī توده‌های برف
【雪纺绸】xuěfǎngchóu〈纺〉نوعی پارچه، ابریشمی لباس

【雪糕】xuěgāo 〈方〉 نوعی بستنی
【雪恨】xuěhèn انتقام کشیدن، تلافی کردن :报仇～ انتقام کشیدن، کینه‌جویی کردن، تلافی کردن
【雪花】xuěhuā دانهٔ برف، برف ریزه
【雪花膏】xuěhuāgāo کرم یا روغنی که چون به صورت مالیده شود جذب پوست می‌شود واثر آن محومی گردد
【雪鸡】xuějī 〈动〉 خروس برفی
【雪茄】xuějiā سیگار برگ
【雪窖冰天】xuějiào-bīngtiān کنایه از منطقهٔ سرد و یخ بسته
【雪晶】xuějīng 〈气〉 بلورهای برف
【雪犁】xuělí 〈农〉 خیش برفی، گاو آهن برفی
【雪里红】xuělǐhóng 〈植〉 "Potherb mustard" نوعی گیاه بنام
【雪里送炭】xuě lǐ sòng tàn 见"雪中送炭"
【雪莲】xuělián نیلوفر برفی
【雪亮】xuěliàng مانند برف روشن، درخشان :把自行车擦得～ دوچرخه را پرداخت دادن تا براق شود /灯光～ پرتو خیره کنندهٔ چراغ /尽管敌人十分狡猾,但逃脱不了人民～的眼睛。 با اینکه دشمن بسیار حیله گر بود، ولی نتوانست از چشم تیزبین مردم بگریزد.
【雪柳】xuěliǔ 〈植〉 "Fontanesia" نوی سرو بنام
【雪盲】xuěmáng 〈医〉 کوری ناشی‌ازبرف، کور برفی
【雪片】xuěpiàn دانهٔ برف، برف ریز :贺电如～飞来。 پیام‌های تبریك پشت سر هم رسید.
【雪橇】xuěqiāo سورتمه، درشکهٔ برفی
【雪青】xuěqīng بنفش کم رنگ
【雪雀】xuěquè 〈动〉 سهرهٔ برفی
【雪人】xuěrén آدم برفی
【雪上加霜】xuě shàng jiā shuāng برف بعلاوهٔ شبنم یخ زده ــ کنایه از مصیبت‌های پشت سر هم
【雪松】xuěsōng درخت سدر
【雪线】xuěxiàn 〈地〉 (زمین‌شناسی) خط برفی
【雪压】xuěyā فشار برف روی اشیاء
【雪冤】xuěyuān کسی را از اتهام دروغین منزه ساختن
【雪原】xuěyuán وسعت و پهنهٔ برف
【雪杖】xuězhàng 〈体〉 عصای اسکی
【雪中送炭】xuě zhōng sòng tàn در هوای برفی هیزم آوردن ــ کنایه از بموقع کمك بدیگران کردن

鳕 xuě نوعی ماهی که بال‌های نرمی دارد و از روغن آن استفاده می‌شود

xuè

血 xuè ①(血液) خون :流～ خون ریختن /出～ خون آمدن، خون جاری شدن /～的教训 درس عبرتی که به بهای خون بدست می‌آید ②(有血统关系的) هم‌خون :～亲 خویشاوند هم‌خون، روابط هم خون
另见 xiě

【血癌】xuè'ái سرطان خون
【血案】xuè'àn حادثهٔ خونی، قضیهٔ خونی
【血本】xuèběn سرمایه، رأس‌المال
【血崩症】xuèbēngzhèng 〈医〉 (طب) خونریزی رحم، نزف‌الدم رحم
【血沉】xuèchén 〈医〉 (طب) نسبت رسوب گویچهٔ قرمز خون
【血仇】xuèchóu دشمنی خونی
【血管】xuèguǎn 〈生理〉 رگه، مجرای خون، عروق خونی :～瘤 ورم ناشی از ترکیب عروق خونی /～造影 عکس‌برداری از عروق خونی
【血海】xuèhǎi دریای خون :～深仇 دشمنی شدید و ریشه‌دار
【血汗】xuèhàn خون و عرق، خون و زحمت :用～换来的粮食 محصولی که به بهای خون و عرق بدست می‌آید /地主无情地榨取贫苦农民的～。 زمیندار خون دهقانان فقیر را بی‌رحمانه می‌مکید. /～钱 پولی که بوسیلهٔ کار پررنج به کف می‌آید
【血红】xuèhóng مانند خون قرمز
【血红蛋白】xuèhóng dànbái 〈生化〉 (بیوشیمی) هموگلوبین :测定～ سنجیدن هموگلوبین
【血迹】xuèjì لکهٔ خونین، اثر خون، رد خون :～斑斑 خون آلود، آغشته به خون /踏着烈士的～前进 در راه آغشته شده به خون شهیدان به پیش رفتن، از روی خون شهیدان گذشتن
【血痂】xuèjiā اثر زخم ناشی از دلمه شدن خون
【血浆】xuèjiāng 〈生理〉 پلاسما، خونابه، قسمت آبکی خون
【血竭】xuèjié 〈中药〉 نوعی داروی پزشکی در چین بنام "Dragon's blood"
【血口】xuèkǒu دهان خون‌آلود ــ کنایه از ظلم وستم
【血口喷人】xuèkǒu pēn rén بر علیه‌کسی‌حمله‌های بی‌اساس و بدخواهانه کردن، کینه توزانه تهمت زدن
【血库】xuèkù 〈医〉 بانك خون
【血亏】xuèkuī 〈中医〉 (طب چینی) کم‌خونی
【血泪】xuèlèi اشك خونین :～帐 دین خون و اشك /～斑斑的家史 تاریخچهٔ خونین خانواده
【血淋淋】xuèlínlín خون چکان، خونین
【血流漂杵】xuè liú piāo chǔ کنایه از خونریزی شدید، کشتار بزرگ
【血流如注】xuèliú rú zhù سیل‌آسا خون ریختن
【血路】xuèlù راه آغشته به خون (که پس از درهم شکستن محاصرهٔ تنگ دشمن بوجود می‌آید)
【血脉】xuèmài ①〈中医〉 (طب چینی) مجرای خون، رگ (خون) خوب گردش نداشتن در رگ ②(血统) :～不和 خون قربت ونسبت خونی، اصل و نسب هم خون :～相通 نسبت خونی داشتن، اصل و نسب هم‌خون داشتن
【血尿】xuèniào 〈医〉 (طب) بودن خون در ادرار
【血泊】xuèpō برکهٔ خون، چالهٔ خون
【血气】xuèqì ①(精力) انرژی حیاتی کسی، زور بدنی و فکری ②(血性) شجاعت و پر از انرژی حیاتی :～方刚 کسی :有～的青年 جوان شجاع و درستکار، درستکاری
【血亲】xuèqīn خویشان خونی، خویشاوندان هم‌خون

【血清】xuèqīng 〈生理〉سرم، سرم خون، آب خون ~病: بیماری سرم
【血球】xuèqiú 〈生理〉گویچهٔ خونی، یاختهٔ خون
【血肉】xuèròu گوشت وخون ~之躯: بدن انسان
【血肉横飞】xuèròu héng fēi گوشت وخون که به هر سو پرت می‌شود
【血肉相连】xuèròu xiānglián مانند گوشت وخون بهم نزدیك 和人民群众~: با توده‌های مردم مانند گوشت وخون بودن 又称"血肉相联" مناسبات نزدیك بر قرار ساختن
【血色】xuèsè سرخی پوست، رنگ پوست 脸上几乎没有~: رنگ از چهره اش پریده است. 或 چهره اش رنگ باخته است.
【血色素】xuèsèsù 〈生化〉(بیوشیمی) هموگلوبین
【血书】xuèshū نامه ایکه با خون خود نوشته می‌شود(برای اظهار اراده و...)
【血栓】xuèshuān 〈医〉لختهٔ خون ~形成: لخته شدن خون در داخل عروق خونی
【血丝虫】xuèsīchóng فیلاریا(نوعی کرم باریك رشته‌ای) ~病: بیماری فیلاریا
【血糖】xuètáng 〈医〉(طب) قند خون
【血统】xuètǒng قربت و نسبت خونی، اصل و نسب هم‌خون 中国~的外国人: خارجی‌های دارای اصل ونسب چینی / 德国~的美国人: امریکایی‌های دارای اصل ونسب آلمانی / 工人~: کارگر اصیل / ~论: تئوری دربارهٔ برتری اصل ونسب
【血污】xuèwū لکهٔ خون
【血吸虫】xuèxīchóng شیستوزوم (نوعی کرم پهن موذی) ~病: بیماری شیستوزومیاز
【血洗】xuèxǐ (جایی را) به خون آغشته کردن، به خاك وخون کشیدن
【血象】xuèxiàng 〈医〉(طب) تصویر خون
【血小板】xuèxiǎobǎn 〈生理〉پلاکت‌های خون ~计数: پلاکت‌های خون را بر شمردن
【血腥】xuèxīng خونین، آغشته به خون، دموی ~的白色恐怖: ترور سفید وخفقان همراه با خونریزی / ~味: بوی خون / ~统治: سلطهٔ خونین / ~地镇压: سرکوب خونین
【血型】xuèxíng 〈生理〉گروه خون، نوع خون ~测定: سنجش گروه خون
【血性】xuèxìng شجاعت و درستکاری ~汉子: مرد شجاع و درستکار
【血胸】xuèxiōng 〈医〉(طب) قفسهٔ سینهٔ خونی
【血虚】xuèxū 〈中医〉(طب چینی) کمبود خون و تغییرات پاتولوژیك ناشی از آن
【血循环】xuèxúnhuán 〈生理〉گردش خون
【血压】xuèyā 〈生理〉فشار خون 高~: بیماری فشار خون، فشار خون خیلی پائین 低~ / افزایش فشار خون / ~计: دستگاه اندازه‌گیری فشار خون، فشار خون سنج
【血样】xuèyàng نمونهٔ خون (برای آزمون)
【血液】xuèyè خون 新鲜~: خون نو / 石油是工业的~。: نفت شریان حیاتی صنعت است. / ~体外循环〈医〉(طب) گردش خون در بیرون بدن
【血衣】xuèyī لباس آغشته به خون
【血印】xuèyìn لکهٔ خون
【血友病】xuèyǒubìng رقت خون و جاری شدن آن در اثر کوچکترین زخم
【血雨腥风】xuèyǔ-xīngfēng باد بدبو و باران خون ـ کنایه از سلطهٔ ترور ارتجاعی
【血郁】xuèyù (طب چینی) بند آمدن گردش سریع خون که باعث سستی بدن و ادرار خونی می‌گردد
【血缘】xuèyuán قربت ونسبت خونی، اصل ونسب خون ~相近: قربت ونسبت خونی داشتن
【血债】xuèzhài بدهی خون، مدیون خون کسی بودن ~累累: بدهی خون بسیار بودن / ~要用血来还。: بدهی خون باید با خون پرداخته شود. 又称"血帐"
【血战】xuèzhàn نبرد خونی ~到底: تا آخرین قطرهٔ خون نبرد کردن
【血证】xuèzhèng مدارك مربوط به خونریزی (مانند لباس یا اشیاء آغشته به خون مقتول)
【血脂】xuèzhī 〈医〉(طب) چربی‌خون
【血肿】xuèzhǒng 〈医〉(طب) ورم خون

谑 xuè 〈书〉شوخی کردن، مزاح کردن 戏~: با شوخی کسی را اذیت کردن / ~而不虐: کسی را اذیت کردن، سخنان نیشدار گفتن با شوخی اذیت کردن ولی او را شرمنده نساختن

xūn

勋 xūn خدمات شایسته، دست آوردها 功~: خدمات شایسته، سهم‌های بزرگ
【勋绩】xūnjī خدمات شایسته، سهم‌های بزرگ
【勋爵】xūnjué ①(一种爵位) نوعی نجابت فئودالی که بخاطر خدمات شایسته به کسی داده می‌شود ②(英国贵族的一种名誉头衔) لقب لرد(در انگلستان)
【勋劳】xūnláo خدمات شایسته 卓著~: مشهور به خدمات شایسته
【勋业】xūnyè 〈书〉خدمات شایسته و دست آوردهای بزرگ 不朽的~: خدمات شایسته و دست آوردهای بزرگ ابدی
【勋章】xūnzhāng مدال، نشان ~获得者: برندهٔ مدال / 他三次获得~。: او سه بار برندهٔ مدال شد.

埙 xūn نوعی ساز موسیقی قدیمی بشکل تخم مرغ و دارای شش سوراخ

熏 xūn ①(烟或气味接触物体) دود دادن، دودی کردن، خوشبو کردن 烟把厨房的墙壁~黑了。: دیوارهای آشپزخانه از دود سیاه شده است. / 我被烟~得直流眼泪。: دودها اشك چشمم را در آورد. / ~蚊子: پشه‌ها را با دود بیرون راندن / ~房间: اطاق را خوشبو کردن / 洞里的人被浓烟~死了。: مردم در درون غار به سبب دود غلیظ خفه شدند. / 臭气

بوی بد انسان را به حالت استفراغ در می‌آورد ～人。②(熏制) (ماهی، گوشت و...را) دودی کردن: ～鱼 ماهی دودی
另见 xùn

【熏风】xūnfēng 〈书〉 نسیم گرم جنوبی

【熏染】xūnrǎn بتدریج بر چیزی اثر فاسد کننده گذاشتن: 受落后思想的～ بتدریج زیر تأثیر افکار عقب مانده قرار گرفتن

【熏陶】xūntáo بتدریج روی کسی اثر مثبت گذاشتن، پرورش دادن: 起～作用 سود معنوی بخشیدن / 在集体主义精神的～下,孩子们互相关心,互相帮助。 بچه ها زیر تأثیر روحیهٔ اصول تعاون اجتماعی از یك دیگر مواظبت و به همدیگر کمك می‌کنند.

【熏蒸】xūnzhēng ①(闷热) گرمای خفه کننده: 暑气～ گرمای خفه کنندهٔ تابستان ②〈中医〉 (طب چین) عطر دادن یا بخور دادن — معالجه کردن امراض با عطرهای برنجاسف چینی یا با بخوری که در اثر جوشاندن گیاهان دارویی بدست می‌آید ③(烟熏) دودی کردن: ～剂〈农〉 مادهٔ گازی فراری که برای ضد عفونی کردن در دفع آفات بکار می‌رود

【熏制】xūnzhì دود دادن، (چیزی را با گل یاسمن) معطر کردن؛ (گوشت و...را) دودی کردن

薰 xūn 〈书〉①(一种香草) نوعی ریحان ②(花草香气) عطر (گل و...) ③见"熏"xūn

曛 xūn ①(日落时的余光) پرتو ضعیف خورشید در حال غروب ②(昏黑;暮) هوای گرگ ومیش غروب

醺 xūn مست: 微～ کمی مست / 醉～～的 مست خراب

xún

旬 xún ①(十天) یك دورهٔ ده روزه: ～日 ده روز / 兼～ بیست روز / 上(中、下)～ دورهٔ ده روزهٔ اول (دوم، آخر) ماه / 按～计算 به دوره‌های ده روزه حساب کردن ②(十岁) دورهٔ ده سالهٔ عمر سالخوردگان: 八～老母 مادر ٨٠ ساله / 年逾九～ بیش از نود سال داشتن

【旬刊】xúnkān روزنامه یا مجله‌ای که هر ده روز یکبار انتشار می‌یابد

驯 xún ①(顺服的) مطیع، رام، سربراه: ～象 فیل رام ②(使顺服) مطیع کردن، رام کردن، اهلی کردن: ～马 اسب را رام کردن / 善于～虎 در رام کردن ببر ماهر بودن / ～兽员 رام کنندهٔ حیوان وحشی

【驯服】xúnfú ①(顺从) مطیع، رام، گوش بفرمان ②(使顺从) مطیع کردن، رام کردن، اهلی کردن: 这匹野马终于被～了。 این اسب وحشی بالاخره رام شد. / ～洪水 سیلاب را مهار کردن

【驯化】xúnhuà رام کردن، اهلی کردن: 鹿群经过～,可以放牧。 آهوها می توانند رام شوند وبرای چریدن تربیت پذیرند.

【驯良】xúnliáng رام، مطیع وملایم

【驯鹿】xúnlù 〈动〉 گوزن شمالی

【驯扰】xúnrǎo 〈书〉 مطیع بودن، اطاعت کردن

【驯善】xúnshàn رام، مطیع

【驯顺】xúnshùn رام ومطیع

【驯养】xúnyǎng (حیوانات را) پرورش دادن وتربیت کردن، اهلی کردن

寻 xún ①(找) دنبال چیزی گشتن، جستجو کردن، در پی چیزی بودن: ～物 چیزی را جستجو کردن / ～欢作乐 عیش و نوش کردن ②(古代长度单位) واحد طول در چین قدیم که برابر ٨ «چی» "尺" می باشد
另见 xín

【寻常】xúncháng معمولی، عادی، متداول: 不～ غیر معمولی، استثنایی / غیر عادی / 异乎～的冷 سرد فوق‌العاده / 在我国,妇女开拖拉机是很～的事。 در چین راندن تراکتور بوسیلهٔ زنان امری عادی است.

【寻趁】xúnchèn 〈方〉①(寻找) جستجو کردن ②(故意找茬儿) عمدا ایراد گرفتن

【寻的】xúndì 〈军〉 هدف‌یابی: ～导弹 موشك هدف‌یاب

【寻访】xúnfǎng جویای کسی بودن(که جایش معلوم نیست)، از کسی سراغ گرفتن

【寻根究底】xúngēn-jiūdǐ عمیقا به چیزی رسیدگی کردن

【寻行数墨】xún háng shǔ mò فقط کلمات وعبارات را به صدای بلند خواندن ولی به معنی آنها پی نبردن؛ در بکار برد واژه ها دقت کردن

【寻花问柳】xúnhuā-wènliǔ ①(观赏春景) از منظرهٔ بهاری لذت بردن ②(狎妓) جنده بازی کردن

【寻机】xúnjī منتظر فرصت بودن

【寻究】xúnjiū جستجو کردن

【寻开心】xún kāixīn 〈方〉 با کسی شوخی کردن، کسی را دست انداختن

【寻觅】xúnmì جستجو کردن، جویا بودن

【寻求】xúnqiú جستجو کردن،بدنبال چیزی گشتن، در پی چیزی بودن: ～真理 حقیقت را جستجو کردن / ～打开僵局的途径 برای خروج از بن بست در جستجوی راهی بودن

【寻事生非】xúnshì-shēngfēi در پی دعوا بودن، اسباب مزاحمت فراهم آوردن

【寻索】xúnsuǒ جستجو وتحقیق کردن

【寻味】xúnwèi در بارهٔ مطلبی اندیشیدن، مطلبی را نشخوار کردن، اهمیت مطلبی را سنجیدن: 他这番话耐人～。 آنچه که او گفته است در خور تأمل بسیار است.

【寻问】xúnwèn جستجوی اطلاعات کردن

【寻隙】xúnxì از روی عمد ایراد گرفتن

【寻衅】xúnxìn بهانه‌جویی، برای دعوا بهانه جستن، تحریك کردن

【寻幽访胜】xúnyōu-fǎngshèng جستجوی جاهای باصفا وخوش‌منظره کردن

【寻章摘句】xúnzhāng-zhāijù (در خواندن) در پی عبارت بودن نه در پی معنی، عبارت پردازی کردن وبه فکر اهمیت ندادن

【寻找】xúnzhǎo عقب چیزی گشتن، جستجو کردن، در پی چیزی بودن

【寻枝摘叶】xúnzhī-zhāiyè فقط به جنبه‌های فرعی و غیراصلی موضوع توجه داشتن

巡 xún ①(巡查;巡视)گشت زدن، پاسبانی کردن،بازرسی کردن،پاسداری کردن: 夜~در شب پاسبانی کردن، گشتی شبانه/矿上的医生每天到工地~诊。پزشکان معدن هر روزه برای ویزیت بیماران در کارگاه ها گشت می زنند. ②〈量〉[用于给全座斟酒]دور شراب دادن به همه

【巡边员】xúnbiānyuán〈足球〉(فوتبال) خط نگهدار، خطبان

【巡捕】xúnbǔ〈旧〉(مناطق نفوذ خارجی در چین باستان)پلیس: ~房 ایستگاه پلیس (مناطق نفوذ خارجی در چین باستان)

【巡查】xúnchá بازرسی کردن، برای بازرسی به سفر رفتن

【巡风】xúnfēng پائیدن

【巡抚】xúnfǔ وزیری که برای بازرسی وکنترل امور کشور از طرف دربار اعزام شده باشد

【巡更】xúngēng در شب گشت زدن

【巡航】xúnháng کروز، دریاگردی: ~半径〈军〉شعاع کروز، شعاع دریاگردی/~导弹 موشك کروز، موشك دریاگردی/~速度 سرعت کروز، سرعت دریا گردی

【巡回】xúnhuí دور تا دور جایی گشتن، در مداری سفر کردن: 剧团正在全国各地~演出。گروه تآتر دور تا دور کشور می‌گردند ونمایش می‌دهند./教师到放牧点上进行~教学。معلمان برای تدریس در مدار مراکز چرای احشام سفر می کنند./~大使 سفیر سیار/~放映队 گروه سینمای سیار/~剧团 گروه تآتر سیار/~医疗队 واحد درمانی سیار، واحد پزشکی سیار

【巡警】xúnjǐng〈旧〉پلیس

【巡礼】xúnlǐ ①(朝拜圣地)از يك محل مقدس دیدن کردن، به زیارت رفتن، به حج رفتن ②(观光或游览)از مناظر زیبا دیدن کردن، سیاحت کردن: 星空~سیاحت در آسمان پرستاره کردن

【巡逻】xúnluó گشت‌زدن، پاسبانی کردن: 去边境进行~در مرزها گشت زدن/执行~任务 به مأموریت گشت زنی پرداختن/~队 گروه گشتی، دسته‌ٔ گشتی/~哨 پایگاه گشت‌زنی/~艇 قایق گشتی/~卫舰 کشتی اسکورت گشتی/~线 مسیر گشت زدن

【巡视】xúnshì ①(视察)بازرسی کردن، بازدیدکردن: ~各地 برای بازرسی به نقاط مختلف سفر کردن ②(往四下里看)به دوروبر خود نگاه کردن

【巡幸】xúnxìng〈旧〉(امپراطور) به سفر بازرسی رفتن

【巡洋舰】xúnyángjiàn رزم ناو

【巡弋】xúnyì (کشتی جنگی) به سفر اکتشافی در دریا پرداختن

询 xún بازجویی کردن، سؤال کردن، بازجوئی کردن: 查~

【询问】xúnwèn سؤال کردن، جویا شدن، بازجویی کردن: ~我们学习情况 جویای چگونگی آموزش ما شدن/~病状 در جستجوی عوارض بیماری بودن

洵 xún〈书〉واقعا، بدرستی، در واقع

峋 xún 见"嶙峋"línxún

浔 xún ①〈书〉(水边)کنار آب ②(别称)(九江)نام دیگری برای رودخانه «جو جیان»

荀 Xún〈姓〉يك نام خانوادگی در چین

循 xún مراعات کردن، پیروی کردن، دنبال کردن: 此前~例 از رسم معمول پیروی کردن/~进 به دنبال این مسیر به پیش رفتن

【循分】xúnfèn تکلیف خود را بخوبی انجام دادن

【循规蹈矩】xúnguī-dǎojǔ با اطاعت دستورات، مقررات و...را مراعات کردن، با رسوم وآداب مورد توافق مردم منطبق بودن

【循环】xúnhuán گردش کردن، بدور محوری گشتن، چرخ زدن: 四季的~ گردش فصل‌ها/~不息 بطور پایان‌ناپذیر گردش کردن/血液~ گردش خون، دوران خون/恶性~ گردیدن به طرف بد، دوران بطرف بد/论证〈逻〉~ بطور مسلسل دلیل آوردن، دایره‌وار دلیل آوردن/系统〈生理〉~ سیستم دورانی/~小数〈数〉اعداد اعشاری تکرار شونده/~信用证 اعتبارنامه‌ٔ گردنده، اعتبارنامه‌ٔ دورانی

【循环赛】xúnhuánsài〈体〉مسابقه‌ٔ دورانی: 单~ مسابقه‌ٔ دورانی یکسره/双~ مسابقه‌ٔ دورانی دوسره

【循吏】xúnlì〈书〉ماموری که قانون دولت را مراعات کردن

【循名责实】xún míng zé shí در طالب مطابقت واقعیت با شهرت بودن

【循序】xúnxù در سلسله‌ٔ مراتب صحیح، رعایت سلسله مراتب: ~渐进 سلسله مراتب را رعایت کردن وقدم بقدم به پیش رفتن

【循循善诱】xúnxún shàn yòu در هدایت کردن منظم مهارت داشتن، با مهارت وحوصله یاد دادن

鲟 xún〈动〉ماهی خاویار

xùn

讯 xùn ①(讯问)سؤال کردن، پرسیدن، جویا شدن: 探~ ②(审问)استنطاق کردن، بازپرسی کردن: 审~犯人 از زندانی استنطاق کردن ③(消息;信息)اطلاعات، خبر، پیغام: 电~ پیام تلگرافی/据新华社~ بر طبق گزارش خبر گزاری «شین هوا»/消防队闻~赶到。بمجرد شنیدن خبر حریق گروه آتش نشانی به محل حادثه شتافت.

【讯号】xùnhào بوسیله‌ٔ امواج‌مغناطیسی علامت دادن

【讯问】xùnwèn ①(审问)استنطاق کردن، بازپرسی کردن: ~被告人 از متهم استنطاق کردن ②(问)جویا شدن، پرسیدن: ~原因 جویای دلیل بودن

【讯息】xùnxī خبر، اطلاعات

训 xùn ①(教导;训诫)آموختن، توبیخ کردن، سرزنش کردن: 他~一顿 او را حسابی سرزنش کردن ②(训练)تربیت کردن، تعلیم دادن: 受~ تربیت پذیرفتن، تعلیم دیدن/~集 برای تربیت پذیری گرد آمدن ③(准则)معیار، نمونه، مدل: 不足为~ برای نمونه‌گیری مناسب نبودن

【训斥】xùnchì توبیخ کردن، سرزنش کردن، تنبیه کردن
【训词】xùncí سرزنش، تذکر، دستور، توبیخ
【训导】xùndǎo سرزنش کردن، توبیخ کردن
【训诂】xùngǔ تعبیر انتقادی ~学：توضیحات در کتاب کلاسیک متون کلاسیک
【训话】xùnhuà 〈旧〉 با زیردستان توبیخ‌آمیز سخن گفتن
【训诲】xùnhuì 〈书〉 دستور دادن، آموختن، تعلیم دادن
【训教】xùnjiào آموختن و نصیحت کردن
【训诫】xùnjiè ①(教导和告诫) آموختن ونصیحت کردن، پند و اندرز دادن ②〈法〉(一种最轻的刑罚) ملامت کردن، توبیخ کردن
【训练】xùnliàn تربیت کردن، مشق دادن، ورزش دادن، تعلیم دادن ~部队：واحدهای نظامی را تربیت کردن / 实战~ تربیت حرفه‌ای ~业务/ تمرین‌های مناسب با شرایط نبرد
【训练班】xùnliànbān دوره تربیت، کلاس آموزش：养牛~ دوره تربیت برای پرورش دادن گاو /短期~ دوره تربیت کوتاه مدت
【训练有素】xùnliàn yǒu sù خوب تعلیم دیدن و ورزیده شدن： ~的运动员 ورزشکار خوب تربیت یافته
【训令】xùnlìng 〈旧〉 دستورات، فرمانها، راهنماها
【训蒙】xùnméng تربیت کردن بچه ها
【训勉】xùnmiǎn تربیت کردن وتشویق نمودن
【训释】xùnshì توضیح دادن
【训诱】xùnyòu 〈书〉 با مهارت وحوصله یاد دادن
【训责】xùnzé پندو اندرز دادن وتوبیخ کردن

汛 xùn سیل، آب زیاد：秋~ سیل پائیزی/防~ سیل ها را مهار کردن، جلوی سیل را گرفتن /~情严重。 سیل شدید است.
【汛期】xùnqī 〈水〉 فصل سیل
【汛情】xùnqíng وضعیت بالا یا آمدن آب در فصل سیل

迅 xùn بسرعت، سریع
【迅即】xùnjí بلافاصله، فورا، آنا：此事望~处理。 امید است که درباره این موضوع اقدامات فوری بعمل آید.
【迅疾】xùnjí بسرعت، فورا
【迅捷】xùnjié زود، سریع، فوری
【迅雷不及掩耳】xùnléi bùjí yǎn ěr یك رعد و برق ناگهانی فرصت پوشاندن چشمها و گرفتن گوشها را نمی دهد؛ بسرعت برق：以~之势袭击他们 بسرعت برق بر دشمن حمله کردن
【迅猛】xùnměng سریع و شدید：水势~异常。 سیل تند و شدید جریان پیدا کرد.
【迅速】xùnsù سریع، زود، فوری：动作~ حرکات سریع /工农业的~发展 پیشرفت سریع صنعت وکشاورزی/~取得成效 زود نتیجه دادن، نتیجه سریع بخشیدن / 火势~蔓延开来。 آتش بسرعت به اطراف سرایت کرد. /警察~赶赴现场。 پلیس به سرعت به محل جرم شتافتند.

逊 xùn ①(让位) واگذار کردن، تفویض کردن ②(谦虚) فروتن، متواضع ~ 谦：فروتن/ 出言不~ با گستاخی حرف زدن ③〈书〉(不如；比不上) پائین‌مرتبه، پائین‌رتبه، درجه دوم، قدری پائین تر، قدری کم ارزش تر：稍~一筹 دست دوم
【逊色】xùnsè پائین‌مرتبه بودن، درجه دوم بودن، دست کمی داشتن：毫无~ اصلا دست کمی نداشتن / 其他玉雕跟这件相比大为~。 آثار حکاکی روی سنگ یشم در مقابل این اثر رنگ می‌بازند و از ارزش می‌افتند.
【逊顺】xùnshùn فروتن و مطیع
【逊位】xùnwèi (امپراطور) ترك سلطنت کردن، واگذار کردن سلطنت، تفویض کردن

徇 xùn ①〈书〉(依从) تسلیم شدن، مطیع شدن، تن در دادن ②见"殉"xùn
【徇情】xùnqíng 〈书〉 برای ملاحظه ومراعات کسی نادرست عمل کردن، پارتی بازی کردن：~枉法 بنفع خویشاوندان یا دوستان خود قانون را شکستن
【徇私】xùnsī 见"徇情"

殉 xùn ①(殉葬) همراه مرده زنده به گور شدن：~生 همراه مرده زنده بگور شدن ② همراه با مرده، کشته بگور شدن：~杀/با مرده زنده بگور شدن (为…牺牲生命) زندگی خود را در راه...فدا کردن، خون خود را در راه...نثار کردن
【殉道】xùndào در راه پافشاری بر ایمان یا حقیقت جان خود را فدا کردن
【殉国】xùnguó در راه کشور خود قربانی شدن
【殉难】xùnnàn در راه عدالت یا کشور قربانی شدن
【殉情】xùnqíng در اثر شکست خوردن در عشق نابود شدن؛ پس از مرگ (معشوق یا معشوقه محبوب خویش) خودکشی کردن
【殉死】xùnsǐ دفن کردن مرده همراه با زنده؛ در راه مرده خودکشی کردن
【殉葬】xùnzàng همراه با مرده زنده بگور شدن：~的奴隶 بردگانی که همراه اربابان مرده خود زنده بگور شده باشند/~品 اشیاء دفن شده(یا دفن کردنی) همراه با مرده/ ~制度 رسم زنده به گور کردن
【殉职】xùnzhí در حین انجام وظیفه خود مردن

熏 xùn 〈方〉 در اثر گاز زغال سنگ مسموم یا خفه شدن 另见 xūn

蕈 xùn 〈植〉 اسم عمومی برای قارچ

Y

yā

丫 yā ①(上端分叉的东西) شاخه، محل انشعاب ②(女孩子) دختر

【丫杈】yāchà ①(树枝分出的地方) شاخه (درخت) ②(树枝歧出) شاخه شاخه، شعبه شعبه

【丫鬟】yāhuan 〈旧〉 کنیزك، دختر خدمتکار

【丫髻】yājì موبی که بشکل گل روی سر دختران بهم بافته می شود

【丫头】yātou ①〈方〉(女孩) دخترك ②〈旧〉(婢女) کنیزك، دختر خدمتکار

压 yā ①(往下压) تحت فشار قرار دادن، فشار آوردن، پهن کردن، مسطح کردن: ~扁 چیزی را به طرف پائین فشار دادن / ~碎 خرد کردن، له کردن / 用石头~住地图的四角 برای نگه داشتن نقشهٔ جغرافیا بر هر گوشه آن سنگی گذاشتن / 果子把树枝~弯了。 میوه ها شاخه های درخت را خم کرد. / 中国人民推翻了~在头上的三座大山。 مردم چین سه کوه بزرگ (یعنی امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه داری بوروکراتیك) را که روی پشت آنها سنگینی می کرد بزیر افکندند. / 这纸盒怕~。 این جعبهٔ کاغذی نمی‌تواند وزن زیادی را تحمل کند. ②(使稳定;平静) تسکین دادن، آرامش دادن، تحت کنترل در آوردن: 喝点热水把咳嗽~一~ قدری آب گرم بخورید تا از شدت سرفه تان کاسته شود. / ~住阵脚 قشون را در آرایش جنگی نگهداشتن / ~低嗓门 صدا را پائین آوردن / 强~心中怒火 جلوی خشم خود را گرفتن / 我们的重机枪~住了敌人的火力。 مسلسل های سنگین ما آتش گلولهٔ دشمن را خاموش کرد. ③(压制) ظلم وستم کردن، بر کسی فشار وارد آوردن: 不受捧,不怕~ در مقابل چاپلوسی یا فشار مقاومت نشان دادن / 别拿大帽子~人。 مردم را با برچسب زدن نترسانید! / 再大的自然灾害也~不垮我们。 حتی مصیبت طبیعی بزرگتر از این هم نمی تواند کمرمانرا بشکند. / 资本家妄图~工人复工。 سرمایه داران بیهوده تلاش می کنند تا کارگران را وادار به خاتمه دادن اعتصابشان کنند. ④(逼近) نزدیك شدن، قریب بودن: 太阳~山了。 نزدیك بود که خورشید در حال غروب به قلهٔ کوه برسد. ⑤(搁着不动) مسکوت گذاردن، راکد گذاردن، به تأخیر انداختن: 这项工作不急,可以暂时~一~。 این کار فوریت ندارد.می توان آنرا عجالتا مسکوت گذارد. / 这份公文~了不少时间。 این سند برای مدت زیادی راکد مانده است. ⑥(赌博者下注) (با پول) شرطبندی کردن
另见 yà

【压宝】yābǎo نوعی قمار (بازی با تاس زیر کاسه)

【压不住】yābuzhù در کنترل کردن چیزی یا وضعی عاجز بودن

【压仓物】yācāngwù 〈航海〉 هر چیز سنگینی مانند شن وماسه که در انبار ته کشتی می ریزند تا از واژگون شدنش در طوفان جلوگیری کند

【压秤】yāchèng هر واحد از نظر حجم نسبتا سنگین بودن: 干稻草不~。 کاه خشك زیاد وزن ندارد. 或 کاه خشك خیلی سنگین نیست.

【压船】yāchuán معطل شدن حرکت کشتی باری از بندر به علت بدی هوا یا بار گیری بی موقع

【压倒】yādǎo چیره شدن، برتری یافتن، استیلا یافتن: 以~多数通过一项决议 با اکثریت مطلق قطعنامه ای را گذراندن

【压得住】yādezhù در کنترل کردن چیزی یا وضعی موفق شدن / 他~火。 او می تواند جلوی خشم خودرا بگیرد. / 东风~西风。 باد شرقی بر باد غربی چیره شده است.

【压低】yādī (صدای کسی را) آهسته کردن، (قیمت اجناس را) پائین نگهداشتن

【压电】yādiàn 〈物〉 (فیزیك) جریان برق وایجاد قطب مثبت ومنفی در اثر فشار در مادهٔ متبلور: ~晶体 بلور در اثر فشار برق، بلور ناشی از جریان برق / ~拾音器 پیکاب در اثر فشار برق / ~效应 اثر فشار برق

【压顶】yādǐng بر سر کسی سنگینی کردن

【压锻】yāduàn 〈冶〉 آهن کوبی با فشار

【压队】yāduì از صف عقب مراقبت ومواظبت کردن

【压服】yāfú کسی را وادار به تسلیم کردن: ~手段 وسیلهٔ فشار و زور / 解决思想问题只能靠说服,不能~。 مسائل ایدئولوژی فقط از راه متقاعد ساختن می‌تواند حل شود، نه از طریق جبر و زور.

【压盖】yāgài 〈机〉 (ماشین) روپوش یا غلافی که در محل اتصال دو لوله می گذارند تا از تراوش ونشر بخار یا گاز یا آب به بیرون جلوگیری شود

【压挤】yājǐ 〈机〉 (ماشین) بافشار به شکل خاصی در آوردن: ~成形 شکل گیری در اثر فشار

【压价】yājià بزور درخواست کاهش قیمت کردن: ~出售 ارزانتر فروختن / ~百分之二十五 بزور ۲۵در صد در خواست

کاهش قیمت کردن

【压惊】yājīng (با مهمان کردن) به کسی در رفع ترس و وحشت کمك کردن

【压井】yājǐng 〈石油〉 (نفت) فوران چاه را مهار کردن

【压境】yājìng (قشون دشمن) بر مرز کشور فشار وارد آوردن: 大军~ یك قشون بزرگ دشمن دارد به مرز نزدیك می شود وآن را تحت فشار قرار می دهد.

【压力】yālì ①〈物〉 (فیزیك) فشار: 大气~ فشار، فشار هوا/ 锅~ دیگ زودپز/ 计~ فشار سنج/ 机~ ماشین فشار/ 外界~ فشار از بیرون ②(制伏人的力量) فشار، نیروی چیره شونده: 对某人施加~ بر کسی فشار آوردن

【压路机】yālùjī جاده صاف کن، غلتك

【压迫】yāpò ①(强制别人服从自己) ستم کردن، ظلم کردن، فشار آوردن: 其他民族的民族不可能是自由的。~ ملتی که ملل دیگر را مورد ستم قرار می دهد نمی تواند خود آزادی داشته باشد./ 阶级~ طبقهٔ ظالم/ 者~ ستم کننده، ظالم ②(对有机体的个别部分加压力) فشار آوردن: 肿瘤~神经，引起疼痛。 ورم بر اعصاب فشار آورده وباعث درد می شود./ 病人胸部有~感。 بیمار در ناحیهٔ سینه احساس فشار می کند.

【压气】yāqì آتش غضب را فرو نشاندن: 你说几句好话给他压压气。 چند کلمه موافق ودلپذیر بگو تا خاطرش را آرام کنی.

【压强】yāqiáng 〈物〉 (فیزیك) شدت فشار: 计~ فشار سنج

【压青】yāqīng 〈农〉 کود سبز دادن

【压热效应】yārè xiàoyìng 〈物〉 (فیزیك) اثر فشار کالری

【压舌板】yāshébǎn 〈医〉 (طب) اسبابیکه در موقع معاینهٔ گلو زبان را به طرف زیر نگهه دارد تا مانع دیدن نشود

【压岁钱】yāsuìqián عیدی

【压缩】yāsuō متراکم کردن، از حجم چیزی کاستن، کاستن: ~开支 از هزینه کاستن، هزینه را کم کردن/ 这篇文章可以~下。 این مقاله را می توان خلاصه کرد./ 比~ نسبت متراکم/ 饼干~ نوعی نان بی نمك که در یا نوردان مصرف می کنند/ 空气~ هوای متراکم/ 室~ اطاق تراکم/ 蒸气~ بخار متراکم

【压缩机】yāsuōjī ماشین فشار: 空气~ دستگاه متراکم کردن هوا

【压台】yātái آخرین نمایش در برنامهٔ: 戏~ کل اپرای یك شب

【压条】yātiáo 〈农〉 خواباندن شاخهٔ درخت در زمین 又称"压枝"

【压痛】yātòng 〈医〉 (طب) درد بر اثر فشار

【压头】yātóu 〈水〉 (آبیاری) ارتفاع فشار: 有效~ ارتفاع مؤثر

【压尾】yāwěi در آخر صف قرار گرفتن

【压线】yāxiàn 〈体〉 توپی که به خط (میدان بازی) خورده باشد

【压延】yāyán ①〈冶〉 (فلز را) زیر فشار قرار دادن و به شکل خاصی در آوردن: 金属~ فلزی را زیر فشار قرار دادن وبه شکل خاصی در آوردن ②〈机〉 (ماشین) فشار دادن، پرس کردن: 机~ ماشین فشار دهنده، ماشین پرس/ 效应~ اثر فشاردهی

【压抑】yāyì افسرده کردن، خفه کردن، فشار وارد کردن: 这部影片气氛比较~。 این فیلم روحیهٔ انسان را افسرده می‌کند./ 心情~ افسرده خاطر بودن/ 胸口感到~ احساس تنگی سینه کردن

【压韵】yāyùn قافیه: 的寓言诗~ شعر افسانه ای مسجع/ 这两句不~。 این دو بیت هم قافیه نیست.

【压载舱】yāzàicāng 〈航海〉 کابین تعادل، کابین خود کار

【压榨】yāzhà ①(压取汁液) آب میوه گرفتن، شیرهٔ چیزی را کشیدن: 甘蔗~ شیرهٔ نی شکر را کشیدن، نی شکر را فشردن/ 机~ آب میوه گیر، فشارد هنده ②(剥削或搜刮) ستم واستثمار کردن

【压阵】yāzhèn ①(压队) در صف کشیدن یا راه رفتن در آخرصف قرار گرفتن ②(压住阵脚) در کنترل کردن وضعی موفق شدن

【压纸型机】yāzhǐxíngjī 〈印〉 ماشین فشار برای تهیهٔ کلیشهٔ چاپی

【压制】yāzhì ①(强力制止) سرکوب کردن، خفه کردن، منع کردن: 批评~ از انتقاد جلوگیری کردن/ 不同意见~ نظریه های مختلف را سرکوب کردن/ 群众的首创精神~ نیروی ابتکار را در توده های مردم کشتن/ 采用~手段 به جبر و زور متوسل شدن ②〈机〉 (ماشین) فشار دادن: 板~ صفحهٔ فشار، ورق فشرده

【压制茶】yāzhìchá ریزه های چای سبز یاسیاه فشرده شده که به شکل های مختلف ساخته شود

【压制射击】yāzhìshèjī 〈军〉 تیراندازی یك جانبه

【压轴子】yāzhòuzi ①(排作倒数第二个节目) در تآتر نمایش ما قبل آخر را نشان دادن: 明儿晚上拿《空城计》来~。 اجازه دهید «خدعه شهر خالی» را بعنوان دومین برنامهٔ اصلی نمایش ما قبل آخر فردا عصر نمایش بدهیم ②(倒数第二出戏) نمایش ما قبل آخر در تآتر

【压铸】yāzhù 〈冶〉 قالب ریزی: 机~ دستگاه قالب ریزی/ 件~ قطعه ای از قالب ریزی

呀

yā ①〈叹〉(表示惊异) عجب: ~，下雪了! عجب!برف می بارد! ②〈象〉 صدای غژ غژ: 门~的一声开了。 در با صدای غژ غژ باز شد.

另见 ya

押

yā ①(抵押) گروگذاشتن، رهن گذاشتن، رهن دادن به: 以手表作~ ساعت خود را گرو گذاشتن ②(扣留) باز داشتن، نگه داشتن: 在~犯 جنایت کار تحت نظر ③(跟随着照料或看管) محافظت کردن، اسکورت کردن، مشایعت وهمراهی کردن: 车~ کالا ها را در قطار، کامیون و...اسکورت کردن/ 行李~ چمدان ها را تحت الحفظ بردن، چمدان ها را اسکورت کردن/ 把小偷~到派出所去 دزد را تحت نظر به کلانتری بردن/ 下去! او را ببرید! ④(在契约合同上签字) قرارداد را امضاء کردن: 画~ سند را امضاء کردن

【押板】yābǎn پول رهنی برای کرایهٔ خانه یا زمین

【押宝】yābǎo 见"压宝"yābǎo

【押差】yāchāi ①(押送) (مجرم را) تحت نظر فرستادن ②(押送人) کسی که موظف است (مجرم را) تحت نظر بفرستد

【押车】yāchē در كاميون هنگام حمل ونقل مراقب بار بودن
【押当】yādàng ①(抵押) گرو گذاشتن، رهن گذاشتن، به رهن دادن ②(小当铺) بنگاه رهنی کوچك، دكان سمساری كوچك
【押解】yājiè (جنايت‌كار يا اسير را) تحت نظر فرستادن: ~出境 (كسی را) تحت نظر اخراج كردن
【押金】yājīn پول گرو، سپرده
【押禁】yājìn توقف كردن
【押款】yākuǎn 〈商〉①(凭抵押方式借款项) گرو گذاشتن ووپول قرضی گرفتن، در مقابل رهن پول قرضی گرفتن ②(凭抵押借得的款子) قرض رهنی
【押契】yāqì رهن نامه
【押送】yāsòng ①(押送犯人) جنايت كار را تحت نظر فرستادن ②(押运货物) كالا ها را اسكورت كردن
【押尾】yāwěi زير سندی امضاء كردن
【押运】yāyùn كالا ها را در حين حمل ونقل تحت نظر داشتن
【押韵】yāyùn 见"压韵"yāyùn
【押帐】yāzhàng برای قرض گرفتن چيزی را به رهن دادن
【押租】yāzū پول رهنی برای كرايهٔ خانه يا زمين

哑 yā 见"呀"yā
另见 yǎ

鸦 yā زاغ، كلاغ
【鸦胆子】yādǎnzī 〈植〉〈中药〉 نوعی داروی پزشكی درچين بنام "Java brucea"
【鸦默雀静】yā mò què jìng كنايه از بسيار ساكت بودن
【鸦片】yāpiàn ترياك
【鸦片战争】Yāpiàn Zhànzhēng جنگ ترياك (تجاوز انگلستان عليه چين ۱۸۴۰-۱۸۴۲)
【鸦雀】yāquè 〈动〉"Crow tit" نوعی پرنده‌بنام
【鸦雀无声】yā-què wú shēng حتی صدای يك كلاغ يا گنجشك هم شنيده نمی شود ــ كنايه از اينكه خاموشی حكم فرماست.
【鸦头】yātou دخترك

桠 yā شاخهٔ درخت
【桠杈】yāchà ①(树枝分出的分杈) شاخهٔ درخت ②(树枝歧出) شاخه شاخه شده، منشعب شده

鸭 yā اردك: 母~ اردك ماده / 公~ اردك نر / 小~ اردك كوچك
【鸭步鹅行】yā bù é xíng آهسته وتكان تكان راه رفتن 又称"鸭行鹅步"
【鸭蛋】yādàn تخم اردك: 青~ آبی كمرنگ / 圆~ بيضی
【鸭梨】yālí نوعی گلابی مرغوب چين در استان «خه بای»
【鸭苗】yāmiáo اردك كوچك كه تازه از تخم اردك در آمده باشد
【鸭农】yānóng پرورندهٔ اردك
【鸭绒】yāróng پر اردك: ~被 لحاف پر اردك / ~背心 نيم تنهٔ پر اردك
【鸭舌帽】yāshémào نوعی كلاه دارای لبهٔ هلالی شكل
【鸭胗儿】yāzhēnr سنگدان اردك
【鸭跖草】yāzhícǎo 〈中药〉 نوعی داروی پزشكی در چين بنام "Dayflower"
【鸭子儿】yāzǐr 〈口〉 تخم اردك
【鸭子】yāzi 〈口〉 اردك
【鸭嘴笔】yāzuǐbǐ نوعی قلم نقاشی كه سر آن شبيه دهان اردك است
【鸭嘴兽】yāzuǐshòu نوعی پستاندار آبزی كه منقار شبيه اردك داردو در استراليا زيست می كند

yá

牙 yá ①(牙齿) دندان ②(牙齿状物) چيزی به شكل دندانه، دنده ~轮 :دندان، دندانه ③(象牙) عاج، دندان فيل: ~章 مهر عاجی / ~筷 چوب غذا خوری ساخته شده از عاج
【牙巴骨】yábagǔ 〈方〉 فك اعلی وفك اسفل
【牙白】yábái مانند عاج سفيد بودن
【牙白口清】yá bái kǒu qīng روشن و واضح حرف زدن
【牙碜】yáchen ①(嚼到砂子) (خوراك) ريگدار، شن دار ②(语言粗鄙) (زبان) خشن، زمخت، زشت
【牙齿】yáchǐ دندان
【牙床】yáchuáng ①〈生理〉 لثهٔ دندان ②(有象牙雕刻装饰的床) تختخواب عاج نشان
【牙雕】yádiāo عاج تراشی
【牙粉】yáfěn گرد دندان، پودر دندان
【牙缝】yáfèng لای دندان
【牙疳】yágān 〈医〉 (طب) خورهٔ لب وگونه در اثر بيماری يا سوء تغذيه
【牙缸】yágāng ليوان مخصوص دهان شوئی
【牙膏】yágāo خمير دندان
【牙根】yágēn لثهٔ دندان
【牙狗】yágǒu 〈方〉 سگ نر
【牙垢】yágòu 〈医〉 بارهٔ دندان 又称"牙石"
【牙关】yáguān آرواره، فك: 咬紧~ دندان بهم فشردن، دندان قروچه كردن، دندان بر جگر گذاشتن / 紧闭~ دندان كليد شدن
【牙行】yáháng ①〈旧〉(帮助成交的人) دلال، واسطه ②(帮助成交的商号) مؤسسهٔ دلالی
【牙慧】yáhuì حرف های ديگران: 拾人~ تكرار كردن حرف های ديگران
【牙祭】yájì غذا های عالی، خورش های گوشتی: 打~ خوردن غذا های عالی
【牙科】yákē 〈医〉 دندان پزشكی: ~医生 دندان پزشك / ~诊疗所 درمانگاه دندان پزشكی
【牙口】yákou ①(牲口的年龄) عمر چار پايان: 看~ برای تعيين عمر چار پايان به دندان آنها نگاه كردن ②(咀嚼力) شرايط دندان كسی: 您这么大年纪，~还不错呀! با اين عمری كه كرده‌ايد دندانهايتان هنوز شرايط خوبی دارد.

【牙轮】yálún دنده، چرخ دنده
【牙买加】Yámǎijiā جامايكا، جامايكائي ~人: اهل جامايكا
【牙牌】yápái دومينو
【牙鲆】yápíng 〈动〉"Lefteye flounder" نوعی ماهی بنام
【牙签】yáqiān خلال دندان
【牙商】yáshāng تاجر دلال در قديم
【牙刷】yáshuā مسواك
【牙髓】yásuǐ 〈生理〉دندان، مغز دندان ~炎: گوشت وسط دندان التهاب گوشت وسط دندان
【牙痛】yátòng درد دندان
【牙牙】yáyá 〈象〉ناشمرده سخن گفتن ~学语: (برای اطفال) شروع به حرف زدن كردن
【牙医】yáyī دندان پزشك، دندان ساز
【牙龈】yáyín 〈生理〉لثهٔ دندان ~炎: التهاب لثهٔ دندان
【牙獐】yázhāng گوزن آبی
【牙质】yázhì ①(象牙制的) عاجی ~的刀把: دستهٔ عاجی كارد ②〈生理〉عاج دندان
【牙周炎】yázhōuyán 〈医〉التهاب لثهٔ دندان وبافت های محافظ اطراف دندان
【牙子】yázi ①〈口〉(凸凹形的外围装饰) آرایش دندانه ای شكل ②〈旧〉(从中撮合办成买卖的人) دلال، واسطه

伢 yá 〈方〉كودك، بچه

【伢崽】yázǎi 〈方〉كودك، بچه
【伢子】yázi 〈方〉كودك، بچه

芽 yá جوانه

【芽孢】yábāo 〈生〉جوانهٔ گیاه قارچی
【芽变】yábiàn 〈植〉(گیاه شناسی) تبدیل شدن به جوانه
【芽茶】yáchá برگ های تازهٔ چای
【芽豆】yádòu باقلای جوانه زده(برای خوراك)
【芽接】yájiē 〈植〉جوانه را پیوند زدن
【芽眼】yáyǎn 〈植〉محل رشد جوانه (مثلا در پیاز)

蚜 yá

【蚜虫】yáchóng شپشه، شته: 苹果~ شپشهٔ سیب / 棉~ شپشهٔ پنبه

涯 yá بی حد، بی كران، حد و حصر ~: حد، 一望无~

【涯际】yájì كران، حد
【涯涘】yásì 〈书〉①(水边) كنار آب ②(边际) كران، حد

崖 yá پرتگاه، صخرهٔ تند و سراشیب

【崖壁】yábì پرتگاه ~画: نقاشی حكاكی شده روی صخره یا پرتگاه
【崖谷】yágǔ درهٔ كوه
【崖刻】yákè نوشته های حكاكی شده روی پرتگاه
【崖墓】yámù قبر در پرتگاه
【崖子】yázi〈方〉پرتگاه

睚 yá گوشهٔ چشم

【睚眦】yázì 〈书〉①(瞪眼睛) نگاهٔ خیره از روی خشم وغضب، نگاه خشم آلود ②(小仇) رنجش مختصر ~必报: حتی برای یك رنجش كوچك هم انتقام گرفتن

衙 yá

【衙署】yáshǔ 见"衙门"
【衙门】yámen 〈旧〉ادارهٔ دولتی در چین فئودالی — «یا من»: ~八字开，有理无钱莫进来。 دروازهٔ «یا من» كاملا باز است، كسی كه حق با او است اما دستش خالیست نباید وارد شود.
【衙役】yáyi كاركنان «یامن»

yǎ

哑 yǎ ①(不能说话) لال، گنگ، بی صدا ②(嘶哑) فریاد كشیدن تا صدا 嗓子~/صدای خرخر 嗓子喊哑了: خرخر به خرخر بیفتد
另见 yā

【哑巴】yǎba ①آدم لال، آدم گنگ ~吃黄连，有苦说不出。 مانند آدم لالی كه داروی تلخ گیاهی خورده باشد در ابراز رنج خود عاجز بودن / 今天你怎么~了？ چرا امروز ساكت هستید؟ ②(不会说话) لال شدن، گنگ شدن
【哑巴亏】yǎbakuī [用于]: 吃~ در بیان غم وغصهٔ خود عاجز بودن، از روی اجبار غصه خوردن
【哑弹】yǎdàn گلولهٔ بی‌اثر تفنگ یا توپ
【哑号儿】yǎhàor 〈方〉نشانهٔ رمزی
【哑剧】yǎjù نمایش گنگ
【哑口】yǎkǒu ساكت ماندن
【哑口无言】yǎkǒu wúyán در اقامهٔ دلیل ناتوان شدن، (در جواب دادن) لال شدن
【哑铃】yǎlíng 〈体〉دمبل (اسباب ورزشی برای تمرین وتقویت عضلات دست وانگشتان)
【哑谜】yǎmí معما، چیستان، گفتهٔ گیج كننده: 别给我们打~啦! ما را در حدس وگمان باقی نگذارید.
【哑默】yǎmò سكوت كردن
【哑默悄声】yǎ mò qiāo shēng 〈方〉①(无声) ساكت بودن ②(小声说话) آهسته حرف زدن
【哑然】yǎrán 〈书〉①(形容寂静)[多用于]: ~无声。 سكوت حكم فرما است. / ~失笑 چاره ای جز خندیدن نداشتن
【哑笑】yǎxiào بی صدا خندیدن
【哑语】yǎyǔ زبان علامت، زبان مخصوص كرها
【哑子】yǎzi 〈方〉آدم لال، آدم گنگ

雅 yǎ ①(规范的) با معیار، دارای استاندارد، مناسب، صحیح ②(优美高尚) دارای ~古: مهذب، لطیف، ظریف لطافت وظرافت كلاسیك ③〈敬〉[多用于对方的情意、举动]: ~教 عقیدهٔ احترام انگیز شما، نظر قابل احترام شما ④(诗经中的一类) بخشی از «كتاب سرودها» كه شامل سرود های مدحی سلسله ها می باشد ⑤〈书〉(交情) آشنائی، دوستی:

无一日之～ لذت آشنائي با كسي را نداشتن
【雅爱】 yǎ'ài با ذوق چيزی را دوست داشتن
【雅淡】 yǎdàn (لباس) ساده ولی باسليقه
【雅尔塔】 Yǎ'ěrtǎ يالتا(بندر روسيه)
【雅观】 yǎguān ［多用于否定］ مهذب (در رفتارو...)، خوش سليقه：很不～ بسيار بد منظر، بسيار ناشايسته
【雅号】 yǎhào ①(高雅的名号) نام محترمانه و لطيف ②(绰号) اسم خود مانی، كنيه
【雅静】 yǎjìng ①(雅致而清静) (جا) ظريف وآرام ②(文静) مؤدب وآرام
【雅量】 yǎliàng ①(宽宏的气度) بزرگواری، مردانگی، ②(大的酒量) ظرفيت زياد شراب خواری ② جوانمردی
【雅鲁藏布江】 Yǎlǔzàngbùjiāng رودخانه «يارلونگ زانگبو» (واقع در چين)
【雅气】 yǎqì ظرافت و لطافت
【雅士】 yǎshì آدم مهربان و باسليقه، اهل ادب
【雅俗共赏】 yǎ-sú gòng shǎng (در مورد اثر هنری يا‌ادبی) مورد پسند خاص وعام قرار گرفتن
【雅相】 yǎxiàng ［多用于否定］ آبرومندانه
【雅兴】 yǎxìng روحيه ستايش هنر：不浅～ واقعا زير تأثير روحيه ستايش هنر قرار گرفتن؛ به چيزی علاقه فراوان نشان دادن /无此～ دارای حالت وروحيه شاعرانه نبودن، حال چنين چيزهائی را نداشتن
【雅意】 yǎyì 〈敬〉 مهربانی شما، لطف شما
【雅正】 yǎzhèng ①〈书〉(规范的) با معيار، دارای استاندارد، ②(正直) درستكار، نيكوكار، صالح ③〈套〉［用于把自己的诗文书画送人时，表示请对方指教］ درست خواهشمند است كه نارسائی مرا خاطر نشان سازيد.
【雅致】 yǎzhì مهذب، دارای سليقه：陈设～ با سليقه تزئين شده
【雅座】 yǎzuò اطاق خصوصی(در رستوران و...)

yà

轧

yà ①(碾) غلتك زدن، باغلتك صاف كردن：把路面～平 با غلتك سطح جاده را صاف كردن /被车～伤 زير چرخ ماشين رفتن و زخمی گرديدن /～碎 خرد كردن /～棉花 پنبه را با عمل تأثير ②(排挤) پاك كردن، پنبه را از پنبه دانه جدا كردن، به نزاع داخلی دست زدن، بر عليه ～倾：كسی را خنثی كردن ③〈象〉［形容机器开动时发出的声音］：缝纫机～～地响着。 يكديگر كارشكنی كردن ماشين خياطی صدای تلق تلق می كند.

另见 gá; zhá

【轧板机】 yàbǎnjī 〈冶〉 ماشين غلتك برای تهيه صفحه فلزی
【轧场】 yàcháng در ميدان خرمن كوبی غله را از دانه غله جدا كردن
【轧光】 yàguāng 〈纺〉 مهره كشی：～机 دستگاه مهره كشی
【轧花】 yàhuā 〈纺〉 پنبه پاك كنی：～厂 / كارخانه پنبه پاك‌كنی ～机 دستگاه پنبه پاك كنی
【轧轹】 yàlì ①(碾) غلتك زدن ②(倾轧) بر عليه يكديگر كارشكنی كردن

亚

yà ①(较差) نالايق، درجه دوم：不～于人 از هيچكس پايين تر نبودن، از همه لايق تر بودن ②〈简〉(亚洲) مخفف قاره آسيا
【亚当】 Yàdāng آدم (اولين انسان)
【亚得里亚海】 Yàdélǐyàhǎi (دريای) آدرياتيك
【亚非会议】 Yà-Fēi Huìyì كنفرانس آسيائی ـ آفريقائی
【亚砜】 yàfēng 〈化〉 (شيمی) سولفوا كسيد
【亚急性】 yàjíxìng 〈医〉 (طب) نيمه حاد：～病 بيماری نيمه حاد
【亚军】 yàjūn مقام دوم در مسابقه، دومين نفر برنده مسابقه：他在百米赛跑中得了～。 او در مسابقه دوی صدمتر نفر دوم شد./上海队获～。 تيم شانگهای مقام دوم را احراز كرد.
【亚硫酸】 yàliúsuān 〈化〉 (شيمی) اسيد سولفوروس
【亚麻】 yàmá 〈植〉 بذرك يا بزرك：～布 پارچه كتانی /～精纺机 〈纺〉 دستگاه نخ تابی بزرك /～子 تخم بزرك /～油子 روغن بزرك
【亚马孙河】 Yàmǎsūnhé (رود) آمازون
【亚平宁山脉】 yàpíngníng Shānmài كوههای آپنين
【亚热带】 yàrèdài نواحی زير منطقه استوائی، نواحی زير ناحيه گرمسيری
【亚赛】 yàsài مانند، مثل
【亚速尔群岛】 Yàsù'ěr Qúndǎo جزاير آزور(واقع در شمال اقيانوس آتلانتيك)
【亚铁】 yàtiě 〈化〉 آهنی، دارای تركيبات آهنی：氯化～ كلريد آهن، كلريد فرو /硫酸～ اسيد سولفوريك آهنی
【亚音速】 yàyīnsù 〈物〉 مادون سرعت صوت：～飞机 هواپيمای مادون سرعت صوت
【亚油酸】 yàyóusuān 〈化〉 اسيد چرب اشباع نشده
【亚洲】 Yàzhōu آسيا

压

yà

另见 yā

【压板】 yàbǎn الا كلنگ
【压根儿】 yàgēnr 〈口〉［多用于否定］ از اول، از بدو امر، اصلا：～就不知道 اصلا بی خبر بودن، از اول خبر نداشتن /他全忘了，好像～没有这回事。 او كاملا موضوع را فراموش كرده است، گويی موضوعی اصلا پيش نيامده بود.

讶

yà 〈书〉 تعجب كردن، متعجب شدن، حيران شدن
【讶然】 yàrán متعجب شدن
【讶异】 yàyì تعجب كردن

迓

yà 〈书〉 استقبال كردن، ملاقات كردن

砑

yà (چرم، پارچه و...را) زير فشار قرار دادن وصاف كردن، مهره كشی كردن
【砑光】 yàguāng مهره كشی：～机 〈印〉 ماشين فشردن كاغذ وشفاف وبراق كردن آن

垭 yà 〈方〉[多用于地名] باریکهٔ زمین بین تپه ها

娅 yà 见"姻娅"yīnyà

氩 yà 〈化〉(Ar) آرگن (شیمی)

揠 yà 〈书〉 بالا کشیدن

【揠苗助长】 yà miáo zhù zhǎng با بالا کشیدن جوانه ها به رشد آنها سرعت بخشیدن ــ کنایه از بر اثر عجلهٔ بی مورد، کارها را زار و خراب کردن

ya

呀 ya 〈助〉["啊"受前一字韵母 a, e, i, o, ü 的影响而发生的变音]: 她是谁～? او کیست ؟ /快来～! زود بیا اینجا!

另见 yā

yān

咽 yān 〈生理〉 حلق، گلو، حلقوم

另见 yàn; yè

【咽喉】 yānhóu ①〈咽头和喉头〉 گلو، حلق وحنجره: 扼住某人～ گلوی کسی را گرفتن ②(形势险要的交通孔道) گذرگاه استراتژیك: ～要道 نقطهٔ اتصال کلیدی /直布罗陀海峡是地中海通向大西洋的～。 تنگهٔ جبل الطارق یك گذرگاه استراتژیك بین مدیترانه واقیانوس اطلس است.

【咽头】 yāntóu 〈生理〉 حلق، گلو

【咽峡炎】 yānxiáyán ورم گلو، آنژین

【咽炎】 yānyán التهاب حلق (یا گلو)

恹 yān

【恹恹】 yānyān 〈书〉 ضعیف وخسته بودن در اثر بیماری

烟 yān ①(物质燃烧所产生的气体) دود: 浓～ دود غلیظ ②(像烟的东西) دمه، بخار، مه: 云～ ابرها ومه ③(刺激眼睛) (چشم) به سبب دود تحریك شدن: 谁在这里生火啊? 都～得睁不开眼了。 چه کسی دارد در اینجا منقل روشن می کند، من به سبب دود نمی توانم چشم های خود را باز کنم. ④(烟草; 烟卷) دخانیات، تنباکو یاسیگار: 烤～ تنباکوی دود داده /抽支～ سیگاری کشیدن /一袋～的功夫 در فاصلهٔ زمانی یك چپق کشیدن، به اندازهٔ یك چپق کشیدن ــ کنایه از وقت کوتاه ⑤(鸦片) تریاك: 禁～ تریاك را ممنوع کردن /禁止吸～。 استعمال دخانیات ممنوع است.

【烟霭】 yān'ǎi 〈书〉 مه و ابرها

【烟波】 yānbō آبهای پوشیده از مه: ～浩渺的太湖 دریاچهٔ تای، بی‌کران ومه‌آلود

【烟草】 yāncǎo تنباکو، دخانیات

【烟囱】 yāncōng دودکش

【烟袋】 yāndài چپق دارای ساقهٔ دراز وکاسهٔ کوچك: ～锅 کاسهٔ کوچك چپق

【烟袋杆儿】 yāndàigānr ساقهٔ دراز چپق

【烟道】 yāndào 〈建〉 دود کش: ～尘 غبار دودکش /～气 گاز دودکش

【烟灯】 yāndēng چراغ مخصوص سوزاندن مادهٔ تریاکی

【烟斗】 yāndǒu پیپ، چپق: ～架 جای پیپ /～丝 توتون پیپ

【烟缸】 yāngāng زیر سیگاری

【烟馆】 yānguǎn محل خرید وفروش تریاك وتریاك کشی در قدیم

【烟鬼】 yānguǐ ①(吸鸦片成瘾的人) شخص معتاد به تریاك ②(抽烟厉害的人) سیگاری، سیگارکش حرفه ای

【烟锅】 yānguō 〈方〉 کاسهٔ چپق

【烟海】 yānhǎi دریای بی کران مه: 浩如～ (از حجم بزرگی مدارك و...)، بسیار، بیشمار /如堕～ در مه گم شدن

【烟盒】 yānhé جا سیگاری

【烟花】 yānhuā آتش بازی

【烟灰】 yānhuī خاکستر تنباکو یاسیگار: ～缸 جاسیگاری، زیر سیگاری

【烟火】 yānhuǒ ①(烟和火) دود وآتش: 动～ آتش روشن کردن وغذا پختن /严禁～! سیگار کشیدن یا آتش روشن کردن اکیدا ممنوع! ②(烟火食) غذای پخته: ～食 غذای پخته

【烟火】 yānhuo آتش بازی: 放～ آتش بازی کردن

【烟碱】 yānjiǎn 〈化〉 نیکوتین (شیمی): ～中毒 مسمومیت نیکوتین

【烟晶】 yānjīng 〈地〉 کوارتز دودی

【烟景】 yānjǐng منظرهٔ زیبا

【烟具】 yānjù ①(抽香烟用具) وسائل سیگار کشی ②(抽鸦片用具) وسائل تریاك کشی

【烟卷儿】 yānjuǎnr 〈口〉 سیگار

【烟煤】 yānméi زغال سنگ قیری

【烟幕】 yānmù ①(人工施放的烟雾) پردهٔ دودزا: 施放～ ایجاد کردن پردهٔ دودزائی یا پردهٔ دود ②(掩盖真相的言语、行动) گفتار یا کرداریکه حقیقت را می پوشاند

【烟幕弹】 yānmùdàn ①(可形成烟幕的炮弹) بمب دودزا، گلولهٔ دودزا ②(掩盖真相的言语、行为) گفتار یاکرداری که حقیقت را می پوشاند

【烟农】 yānnóng تنباکوکار، کشت کنندهٔ تنباکو

【烟泡儿】 yānpàor تریاك پخته وآماده برای کشیدن

【烟癖】 yānpǐ معتاد بودن به تریاك یا سیگار

【烟屁股】 yānpìgu 〈口〉 ته سیگار

【烟枪】 yānqiāng نوعی وسیلهٔ خیزرانی برای تریاك کشی

【烟色】 yānsè قهوه‌ای‌رنگ تیره

【烟丝】 yānsī توتون پیپ، تنباکوی نرم

【烟酸】 yānsuān 〈化〉 اسید نیکوتین: ～缺乏症 〈医〉 پلاگر، بیماری ناشی از کمبود ویتامین های B

【烟筒】 yāntong دود کش

【烟头】 yāntóu ته سیگار

【烟突】 yāntū 〈书〉 تریاك خام

【烟土】 yāntǔ تریاك خام

【烟雾】yānwù دود، مه، دمه: ~弥漫 پراز دود ومه /~笼罩着大地。 زمین را پرده ای از مه پوشانیده است. /厨房里~腾腾。 آشپزخانه پر از بخار و دود است.

【烟霞】yānxiá 〈书〉 مه و ابر در هوای گرگ و میش

【烟霞癖】yānxiápǐ 〈书〉①(游山玩水的癖好) تمایل شدید به جهانگردی ②(鸦片瘾) اعتیاد به تریاك

【烟消云散】yānxiāo-yúnsàn مانند مه و دود محوشدن: 看到了活泼可爱的小女儿,他的一肚子怒气顿时~。 بمجرد اینکه دختر کوچولوی دوست داشتنیش را دید، خشم وغضبش یکباره فرو نشست.

【烟焰】yānyàn دود و جرقه

【烟叶】yānyè برگ تنباکو

【烟瘾】yānyǐn ①(香烟瘾) تمایل به سیگار: ~大 تمایل او میلی به سیگار کرد. /他~来了。 شدید به سیگار داشتن ②(大烟瘾) اعتیاد به تریاك: 他的~又来了。 اعتیادش به تریاك عودت کرد.

【烟油】yānyóu قیر تنباکو 又称"烟油子"

【烟雨】yānyǔ باران مه آلود: ~迷濛 بارانی ومه‌آلود

【烟云】yānyún دود و ابر و مه

【烟柱】yānzhù ستون دود

【烟子】yānzi دوده، دودهٔ بخار

【烟嘴儿】yānzuǐr چوب سیگار، فیلتر سیگار

殷 yān 〈书〉 سرخ مایل به سیاه
另见 yīn

【殷红】yānhóng سرخ پررنگ، سرخ مایل به سیاه

胭 yān روژلب و پودر

【胭粉】yānfěn روژ لب و پودر

【胭红】yānhóng رنگ سرخ مانند سرخاب

【胭脂】yānzhi سرخاب: ~红 جوهر قرمزدانه

淹 yān ①(淹没) زیر سیل رفتن، سیل گرفتن: 田地被水~了。 مزارع را سیل گرفت. /修好河堤,庄稼就不怕~了。 وقتیکه سد احداث شود، محصولات از سیل مصون خواهد ماند. ②(汗液浸渍皮肤感到痛痒) از عرق خاریدن ③〈书〉(广) وسیع: 学识~博 دانش وسیع داشتن، بسیار دانشمند بودن

【淹灌】yānguàn 〈农〉 نوعی آبیاری (ذخیره کردن آب در شالیزار)

【淹浸】yānjìn زیر آب رفتن

【淹浸】yānjìn خراب کردن، ضایع کردن

【淹埋】yānmái پوشاندن

【淹没】yānmò در آب فرو رفتن، سیل گرفتن، زیر آب پوشیده شدن: 被~的田地 مزارع زیر سیل رفته /连马路都让洪水~了。 حتی جاده ها هم زیر سیل رفت. /被历史潮流所~ در سیل تاریخ غرق شدن /他的讲话被欢呼声~了。 نطقش در هلهله وآفرین مستغرق شد.

【淹死】yānsǐ غرق کردن در آب

阉 yān ①(阉割) بیضه ها را در آوردن اخته کردن، بی تخمدان کردن: ~羊 قوچ اخته /~牛 گاونر اخته /~鸡 خروس اخته /~猪 خوك نراخته ②(书)(太监) خواجهٔ درباری: ~党 حزب خواجگان

【阉割】yāngē ①(割掉睾丸或卵巢) بیضه ها را در آوردن یا بی تخمدان کردن ②(抽掉文章或理论的主要内容) مقاله یا تئوری را از محتوای اصلی وماهیتش خالی کردن

【阉宦】yānhuàn خواجهٔ درباری

焉 yān 〈书〉①(于此) در اینجا، اینجا: 心不在~。 حواس (کسی) پرت بودن /罪莫大~。 گناه فاحش تر از این وجود ندارد. ②(怎么)[多用于反问] چطور، چرا: 不入虎穴,~得虎子? بدون اینکه داخل کنام ببر شوید، چطور می توانید بچهٔ ببر را صید کنید. /~能不去? چطور می‌توانم به آنجا نروم؟ ③[表示只有在某种条件下才能怎样]: 必知乱之所自起,~能治之。 تنها در صورتی که علت بلوا را بشناسید، آنگاه می‌توانید بدان خاتمه دهید. ④〈助〉: 有厚望~ برای چیزی امید های فراوان بستن //少~,月出于东山之上。 تا کمی بعد ماه روی کوههای مشرق پیدا خواهد شد.

湮 yān 〈书〉①(埋没) به گمنامی افتادن ②(淤塞) مسدود کردن، بستن

【湮灭】yānmiè در گمنامی دفن کردن، نیست ونابود کردن

【湮没】yānmò ①(埋没) به گمنامی افتادن، به دست فراموشی سپرده شدن: ~无闻 در گمنامی‌غرق شدن ②〈物〉(فیزیك) نیست کردن: ~光子 فوتون نیست کننده

腌 yān نمك سود کردن، نمك زدن، نمك سود کردن: ~菜 سبزیجات نمك سود /~肉 گوشت نمك سود /~鱼 ماهی نمك سود

鄢 Yān 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

嫣 yān 〈书〉 زیبا، قشنگ، خوشگل

【嫣红】yānhóng سرخ روشن

【嫣然】yānrán 〈书〉 زیبا، قشنگ، ملیح: ~一笑 یك لبخند ملیحانه زدن

燕 Yān ①(指河北北部) قسمت شمالی استان «خه بای» ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

yán

延 yán ①(延长) طول دادن، به درازا کشاندن، امتداد دادن، امتداد یافتن، گسترده ~蔓 گستردن، پخش کردن /~伸 دادن /苟~残喘 در حال احتضار بودن، به تاخیر انداختن /拖~ به تاخیر افکندن، به ②(时间后推) پای کسی لب گور بودن شدن: 大会遇雨顺~。 در صورت باریدن باران، عقب انداختن کنفرانس تا یك روز صاف وآفتابی به تأخیر خواهد افتاد. ③(聘请) احضار کردن، خواستن: ~医 دکتر احضار کردن

【延挨】yán'ái به تأخیر انداختن

【延安】Yán'ān شهر «یان آن»

【延长】yáncháng امتداد دادن طولانی کردن: 输油管~了三

百公里。لوله نفت تا سیصد کیلومتر دیگر امتداد یافته است./会议~了三天。/کنفرانس برای مدت سه روز دیگر ادامه یافت.

~线 خط امتدادی

【延长号】yánchánghào 〈乐〉(موسیقی) علامت امتداد

【延迟】yánchí به تعویق انداختن، به تأخیر انداختن، موکول کردن:展览会开幕的日期~了。تاریخ افتتاح نمایشگاه به آینده موکول شد.

【延宕】yándàng به تأخیر انداختن، به عقب انداختن:此事紧要,不容~。این موضوع فوریت داردو نباید آنرا به تأخیر انداخت.

【延发】yánfā 〈军〉عمل نظامی به تأخیر افتاده:~引信 فیوز دیر انفجار، فیوز به تأخیر افکنده‌ء عمل

【延搁】yángē به تأخیر انداختن، به تعویق انداختن

【延胡索】yánhúsuǒ 〈中药〉نوعی داروی پزشکی در چین بنام "Yanhusuo"

【延缓】yánhuǎn به تأخیر انداختن، به تعویق انداختن، به بعد موکول کردن:~工作进度 سرعت کار را کند ساختن/这个手术可以~几天再做。این عمل جراحی می تواند برای چند روز به تأخیر بیفتد.

【延接】yánjiē کسی را به حضور خود پذیرفتن

【延颈企踵】yán jǐng qǐ zhǒng گردن خود را دراز کردن، پاشنه‌ء پای خود را بلند نمودن ــ کنایه از مشتاق بودن

【延蔓】yánmàn پی در پی اتفاق افتادن، گسترده شدن

【延年益寿】yánnián-yìshòu (با استفاده از داروی مقوی و...) عمر را طولانی کردن

【延聘】yánpìn 〈书〉دوره‌ء استخدام کسی را طولانی کردن:~名教授 دوره‌ء استخدام استاد مشهوررا تمدید کردن

【延期】yánqī به تأخیر انداختن، به تعویق انداختن به بعد موکول کردن:~付款 پرداخت پول را به تأخیر انداختن/比赛因雨~。مسابقه بواسطه‌ء باران به تعویق انداخته شد./要求~十年偿还债务 برای پرداخت وام ده سال مهلت خواستن/办理签证~手续 ویزارا تمدید کردن/~炸弹 بمب دیر انفجار

【延企】yánqǐ 〈书〉کنایه از بسیار مشتاق بودن

【延请】yánqǐng اُحضار کردن، استخدام کردن:~名医诊治 برای معالجه پزشك مشهوری را احضار کردن/剧团重金~了许多名演员。گروه تآتر با وعده‌ء حقوق، گزاف بسیاری از بازیگران مشهور را استخدام کرد.

【延烧】yánshāo (آتش) سرایت کردن

【延伸】yánshēn امتداد دادن، طولانی کردن:铁路一直~到海边。خط راه آهن تا کرانه‌ء دریا امتداد یافت./火力〈军〉~ (نظام) شلیك آتش خزنده یابی/~率〈冶〉(فلز کاری) در صد امتداد

【延寿】yánshòu عمر خود را طولانی کردن

【延髓】yánsuǐ 〈生理〉پیاز مغز، بصل النخاع

【延误】yánwù در اثر تأخیر موجب ضرر شدن:~时机 در اثر تأخیر فرصت را از دست دادن/~时日 وقت تلف کردن

【延性】yánxìng 〈物〉(فیزیك) خاصیت امتداد

【延续】yánxù ادامه دادن، دوام دادن:不能让这种状况~下去。نباید اجازه داد چنین وضعی ادامه یابد./旱象~了半年之久。خشکی وبی آبی برای شش ماه ادامه یافت.

~性 پیوستگی، استمرار

【延音】yányīn 〈乐〉(موسیقی) ادامه(یعنی حفظ همان ارزش زمانی یا حجم صدا)

【延誉】yányù 〈书〉کسی را تحسین کردن تا شهرتش به همه جا برسد

【延展性】yánzhǎnxìng قابلیت کشش

言 yán ①(话)حرف، گفته، گفتار:发~ حرف زدن، نطق/有~ ایراد کردن/无~以对 حرفی برای جواب دادن نداشتن/一~不发 اصلا حرف نزدن/~在先 موضوع را از پیش به صراحت گفتن ②(说)گفتن، صحبت کردن، گپ زدن:自~自语 با خود گفتن/明~ در کمال صراحت گفتن/妙在不~中。بهترین گفته‌ها ناگفته‌هاست؛ سکوت بهترین وگویاترین گفته است./不幸而~中。متأسفانه پیشگوئی درست از آب در آمده است. ③(一个汉字)هر کلمه‌ء چینی، هر هیروگلیف چینی:全书近二十万~。این کتاب ۲۰۰،۰۰۰کلمه‌ء چینی دارد. ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【言必信,行必果】yán bì xìn, xíng bì guǒ به وعده ها باید وفا شود وعمل باید محکم واستوار باشد، وفادار در گفتار واستوار در عمل

【言必有中】yán bì yǒu zhòng کسیکه حرف می زند باید مربوط به موضوع حرف بزند.

【言不及义】yán bù jí yì هرگز با جدیت حرف نزدن

【言不由衷】yán bù yóuzhōng از صمیم قلب حرف نزدن

【言差语错】yán chà yǔ cuò اشتباه زبانی

【言出法随】yán chū fǎ suí [旧时布告用语] قانون پس از ابلاغ رسمی به اجرا در خواهد آمد.

【言传】yánchuán با کلمات توضیح دادن:只可意会,不可~。(مطلبی را) می توان درك کرد اما نمی توان با کلمات توضیح داد، قابل درك اما غیر قابل وصف

【言传身教】yánchuán-shēnjiào هم با مثال های شخصی وهم بادستورالعمل‌های شفاهی آموزش دادن

【言辞】yáncí حرف ها، کلمه ها:~恳切 در حرف های خود صمیمانه بودن 又称"言词"

【言次】yáncì 〈书〉از لابلای صحبت

【言道】yándào گفتن

【言定】yándìng بطور قطعی گفتن

【言多语失】yán duō yǔ shī اگر کسی زیاد حرف بزند، مسلما در گفتارش خطایی پیش می‌آید.

【言而无信】yán ér wú xìn از قول خود تخلف کردن، زیر قول خود زدن، عهد شکستن

【言归于好】yán guī yú hǎo با کسی آشتی کردن، با کسی سازش کردن

【言归正传】yán guī zhèngzhuàn به اصل مطلب برگشتن

【言过其实】yán guò qí shí اغراق گفتن، مبالغه کردن، بزرگ کردن

【言和】yánhé صلح کردن، آشتی کردن:握手~ دست دادن

وصلح كردن
【言欢】yánhuān خنده كنان صحبت كردن
【言简意赅】yánjiǎn-yìgāi مفيد ومختصر، موجز وهمه جانبه
【言讲】yánjiǎng گفته
【言教】yánjiào دستور های شفاهی دادن: ~不如身教 مثال های شخص بهتر از فرمان است؛ نمونه بهتر از فرمان است.
【言近旨远】yán jìn zhǐ yuǎn سهل وممتنع، ساده در لفظ ولی‌عمیق در معنی
【言路】yánlù مجراهائی که انتقادات وپیشنهاد ها از طريق آن به (مردم را) به اظهار نظر آزادانه ~广开: رهبری منتقل می شوند انتقادات وپیشنهاد هارا فرونشاندن ~ 赌塞/ ترغیب کردن
【言论】yánlùn عقیده درباره امور عامه، کلام، بیان: ~自由 آزادی کلام، آزادی بیان / 错误~ سخنان اشتباه آمیز/ 我们的一切~和行动都应符合人民的利益。 هر گفتار وکردار ما باید با مصلحت مردم منطبق باشد./ 我们看一个人,不仅要听他的~,还要看他的行动。 درباره يك شخص نباید تنها ازروی گفتارش قضاوت کنیم بلکه کردارش هم ملاك است.
【言情】yánqíng عاشقانه: ~小说 داستان عاشقانه
【言人人殊】yán rén rén shū مردم گوناگون نظر های مختلف می‌دهند؛ هر کس نظر خود را دارد.
【言三语四】yán sān yǔ sì بدون احساس مسئولیت اظهار نظر کردن
【言说】yánshuō گفتن، تعریف کردن
【言谈】yántán طرز سخن گفتن کسی، گفتار کسی: ~举止 گفتار و رفتار/ ~之间可以看出他很懂行。 از لا بلای سخن گفتنش معلوم است که او بر موضوع مسلط است.
【言听计从】yántīng-jìcóng همواره از نصیحت کسی پیروی کردن
【言外之意】yán wài zhī yì معنی واقعی يك مطلب: 体会到文章的~ معنی‌واقعی مطلب را از لابلای خطوط متن درك كردن 又作"言下之意"
【言为心声】yán wéi xīnshēng سخن بیانگر فکر وضمیر است، واژه‌ها صدای قلب است.
【言笑】yánxiào گفتن وخندیدن
【言行】yánxíng گفتار وکردار: ~不一 گفتار وکردار یکی نبودن / ~一致 گفتار با کردار منطبق بودن
【言犹在耳】yán yóu zài ěr کلمات هنوز در گوش کسی طنین‌انداز است.
【言语】yányǔ زبان گفتار، زبان شفاهی، زبان محاوره: ~和文字 زبان گفتار وزبان نوشتار / 粗鲁~ با خشونت سخن گفتن / 支吾~ با لکنت زبان سخن گفتن
【言喻】yányù [多用于否定] بیان کردن: 不可~ غیر قابل بیان
【言语】yányu 〈方〉 حرف زدن، سخن گفتن، جواب دادن: 他这个人不爱~。 او آدم کم حرفی است./ 人家问你这事儿,你怎么不~? وقتیکه مردم از شما درباره این موضوع سؤال کردند، چرا هیچ نگفتید؟/ 你走的时候~一声儿。 در موقع رفتن به ما خبر بدهید.
【言者无罪,闻者足戒】yánzhě wú zuì, wénzhě zú jiè سخن‌گو را ملامت نکنید بلکه به سخنانش محل بگذارید.
【言之不预】yán zhī bù yù بی مقدمه سخن گفتن
【言之成理】yán zhī chéng lǐ بطور معقول و قانع کننده سخن گفتن
【言之无物】yán zhī wú wù (نطق یانوشته) فاقد مطلب مفید بودن، سخن پردازی های بی معنی
【言之有据】yánzhī yǒu jù با دلایل سخن گفتن: 我们是~的。 ما در گفتار خود دلیل داریم.

严 yán ①(严密) محکم، تنگ: 把窗户关~了。 پنجره را محکم ببندید./ 他的嘴很~。 او بسیار رازدار است. ②(严格) سخت، اکید: 以律己~ به خود سخت گرفتن / ~加批驳 سخت گرفتن مفید / ~是爱,松是害。 سخت ومحکم رد کردن است اما آزاد گذاردن باعث فساد وتباهی می شود. ③〈旧〉(指父亲) پدر: 家~ پدرم ④(姓) يك نام خانوادگی در چین
【严办】yánbàn (نسبت به کسی) سخت رفتار کردن، سخت مجازات کردن
【严惩】yánchéng سخت مجازات کردن: ~不贷 بی رحمانه وسخت مجازات کردن / ~入侵之敌 بر متجاوزان ضربه شکننده ای وارد آوردن
【严词】yáncí با الفاظ محکم وجدی: ~谴责 با الفاظ محکم وجدی محکوم کردن / ~拒绝 سخت ومحکم رد کردن
【严慈】yáncí جدی ولی مهربان
【严冬】yándōng زمستان سرد
【严防】yánfáng اکیدا برحذر بودن: ~敌人破坏 اکیدا مراقب نیروی تخریبی دشمن بودن
【严格】yángé ①(认真不放松) سخت گیر، اکید، سخت: ~履行协定 با تأکید مفاد موافقت نامه را اجرا کردن / ~训练, ~要求 به تمرین جدی پرداختن ومطالبه سخت داشتن / 作出~的规定 بطور اکید و مقررات سخت را قید کردن / ~说来 جدی گرفتن ②(使严格) جدی
【严固】yángù سخت ومحکم
【严寒】yánhán سرمای سخت، سرمای شدید
【严谨】yánjǐn ①(严肃认真) جدی، اکید، سخت: ~的科学态度 بر خورد علمی سخت وجدی ②(紧密) محکم بافته شده: 文章结构~。 بافت وپیوند این مقاله محکم است.
【严禁】yánjìn اکیدا منع کردن: ~体罚 تنبیه بدنی را اکیدا منع کردن
【严紧】yánjin محکم، سخت: 防守~ با دقت محافظت کردن
【严峻】yánjùn سخت، اکید، جدی، شدید: ~的考验 آزمون سخت، امتحان سخت / ~的态度 برخورد اکید، جدی / ~的局势 اوضاع جدی
【严苛】yánkē جدی و سخت‌گیر
【严酷】yánkù ①(严厉;严格) سخت، جدی، اکید: ~的现实 واقعیت سخت / ~的教训 عبرت تلخ / ~的斗争 مبارزه سخت ②(残酷) ظالمانه، بی رحمانه: ~的剥削 استثمار بی رحمانه
【严冷】yánlěng ①(严峻) سخت، اکید، جدی ②(严寒) بسیار

سرد
【严厉】yánlì جدی، اکید، سخت: ~制裁 مجازات سخت معین
شدیدا تقبیح کردن 声讨 ~/ انتقاد جدی 的批评~ / کردن
【严烈】yánliè جدی، سخت گیر
【严令】yánlìng اکیدا فرمان دادن
【严密】yánmì تنگ، سخت: ~封锁 شدیدا محاصره کردن /~
监视 برای احتیاط ~防范 / سخت مورد تعقیب قرار دادن
با جدیت مراقب 注视局势 ~/ اقدامات جدی به عمل آوردن
خوب تشکیل یافته ~组织/ وضع بودن
【严明】yánmíng ①(严肃而公正) جدی وبی طرف: 赏罚~
انضباط ~纪律/ در پاداش ومجازات جدی و بی طرف بودن
جدی گرفتن (使严明)② جدی داشتن
【严声】yánshēng با صدای جدی وخشن
【严师】yánshī معلم سخت گیر
【严实】yánshi 〈方〉①(紧密) تنگ، سخت: 门关得挺~。
با رعایت ایمنی(مخفی) (藏得好)② در محکم بسته است.
پارتیزانها پیش از 。撤离前游击队把粮食藏~了(کردن:
عقب‌نشینی غله‌ها را با رعایت ایمنی مخفی کردند.
【严霜】yánshuāng شب نم یخ زده، سرد
【严丝合缝】yánsī héfèng کاملا جور در آمدن
【严肃】yánsù جدی، سخت، مؤقر: ~的态度 برخورد جدی/
~的气氛 فضای جدی/进行~的斗争 جدا به مبارزه برخاستن
~地指出 با جدیت تمام خاطر نشان ساختن/ 为了~党纪,
给某人以纪律处分。 برای اجرا کردن قوانین انضباطی حزب،
بر علیه کسی اقدام انضباطی کردن
【严细】yánxì جدی ودقیق
【严刑】yánxíng شکنجه بی رحمانه: ~拷打 ظالمانه شکنجه
دادن
【严刑峻法】yánxíng-jùnfǎ قانون سخت واکید
【严讯】yánxùn با جدیت تمام محاکمه کردن
【严阵以待】yán zhèn yǐ dài کاملا آماده آرایش جنگی
بودن، برای نبرد سخت حاضر بودن
【严整】yánzhěng با نظم وترتیب خوب: 军容~。 قشون لباس
مرتب ومنظم پوشیده بود.
【严正】yánzhèng جدی وعادلانه، جدی وبارعایت اصول: 立
场 ~/ موضع جدی و عادلانه 声明~/ اعلامیه جدی وبی طرفانه
警告~/ با جدیت اخطار کردن / صادر کردن
【严重】yánzhòng جدی، شدید، بحرانی: 后果~/ نتیجه جدی/
~的事态 اوضاع جدی/ 警告~ اخطار جدی/ 关头~ لحظه بحرانی
病情~/ سخت بیمار بودن/ 罪行~ جرم های جدی/ 感
到~不安 بشدت ناراحت شدن/ 问题的~在于… جدیت
موضوع برسر این است که.../ 个人主义思想~的人 کسیکه
شدیدا گمراه شده/ 有~问题的人 جدا خود خواه است
باشد یا زمینه مشکوک داشته باشد
【严装】yánzhuāng لباس منظم

芫 yán
另见 yuán

【芫荽】yánsui 〈植〉 گشنیز

妍 yán 〈书〉 زیبا: 百花争~。 صد گل در زیبائی باهم
رقابت می‌کنند.
【妍媸】yánchī زیبایی و زشتی
【妍丽】yánlì زیبا، قشنگ

沿 yán ①(顺着) در امتداد، در جهت: ~着海岸航行 در
امتداد کرانه کشتیرانی کردن ②(沿袭) (از سنت، قالب و...)
از نسل به تسل به ارث ~世代相: پیروی کردن، دنبال کردن
(کناره لباس را با نوار ابریشمی) (给衣物镶一道边)③رسیدن
لبه کلاه ~帽/ کناره «کان» 儿~炕: کناره، لبه (边)④آراستن
另见 yàn
【沿岸】yán'àn در امتداد ساحل: 长江~ در امتداد(ساحل) رود
«یانگ تسه» خانه/ 地中海~国家 کشور های ساحل مدیترانه
【沿边儿】yánbiānr آراستن (کناره لباس را با نوار ابریشمی)
【沿波讨源】yán bō tāo yuán در پی چگونگی قضیه بودن
【沿革】yángé جریان تغییر ورشد، سیر تکامل: 历史~ سیر تکامل
تاریخ /社会风俗的~ سیر تکامل رسوم اجتماعی
【沿海】yánhǎi در امتداد ساحل، ساحلی، کرانه ای: 城市~
~/نواحی ساحلی 地区~/جزایر کرانه ای 岛屿~/شهر ساحلی
国家 ~/کشور ساحلی 海域~/آبهای ساحلی 航船~ کشتی کناره
贸~/حمل ونقل ساحلی 航运~/کشتیرانی ساحلی 航行~/رو
易 ~/بازرگانی ساحلی 渔业~/ماهیگیری در کنار دریا 自然资
源 منابع طبیعی در آب های ساحلی
【沿阶草】yánjiēcǎo 〈植〉 "Dwarf lilyturf" نوعی گیاه بنام
【沿例】yánlì بکار برد نمونه کهنه را ادامه دادن
【沿路】yánlù در امتدادجاده، در راه: ~种上花草 در امتداد
جاده گل وسبزه کاشتن / ~看到庄稼长势良好 در راه رشد
خوب محصولات را دیدن
【沿门托钵】yán mén tuō bō در بدر رفتن وگدایی کردن
درویش ــ کنایه از گدایی کردن در همه جا
【沿途】yántú در راه، در طول راه، در تمام سفر: 参观团~受
到热情的接待。 گروه بازدید کننده در تمام سفر خود به گرمی
مورد استقبال قرار گرفته بود
【沿途贸易】yántúmàoyì بازرگانی در طول راه
【沿袭】yánxí دنبال کردن، پیروی کردن: ~陈规 از رسوم کهنه
پیروی کردن
【沿线】yánxiàn در امتداد خط، درطول راه آهن: 铁路~的村
镇 دهات وشهرك های در امتداد خط راه آهن
【沿用】yányòng بکار بردن(شیوه کهنه و...) را ادامه دادن: ~
原来的名称 به استفاده از نام قدیمی ادامه دادن

炎 yán ①(极热) بسیار گرم، سوزان، داغ: 夏~ تا بستان
گرم ②(炎症) التهاب: 嗓子发~ متبلا به التهاب گلو بودن / 阑
尾~ آپاندیسیت
【炎旱】yánhàn گرم وخشك
【炎黄】Yánhuáng دو پادشاه چین ــ شاه «ین» وشاه «هوان»
درافسانه های چینی وکنایه از پدران ملت چین
【炎热】yánrè بسیار گرم، سوزان، داغ: 冒着~ دلیرانه با گرمای

طاقت فرسا مواجه شدن
【炎日】 yánrì آفتاب گرم و سوزان
【炎暑】 yánshǔ تابستان گرم، چله‌ء تابستان
【炎夏】 yánxià تابستان گرم
【炎炎】 yányán بسیار گرم، سوزان، داغ：赤日～ آفتاب سوزان
【炎阳】 yányáng آفتاب گرم وسوزان
【炎症】 yánzhèng التهاب

岩 yán ①(岩石) صخره ②(岩石突出的山峰) پرتگاه، پرتگاه «هفت ستاره»～七星：تخته‌ء سنگ شیب دار
【岩岸】 yán'àn 〈动〉 کناره‌ء تخته سنگی، ساحل صخره ای
【岩壁】 yánbì صخره‌ء شیب دار مانند دیوار
【岩层】 yáncéng لایه‌ء صخره، طبقه‌ء صخره
【岩洞】 yándòng غار
【岩壑】 yánhè دره‌ء کوه
【岩画】 yánhuà نقاشی حکاکی شده روی صخرهٔ
【岩浆】 yánjiāng 〈地〉 چینه‌ء آبگونه دار در زیر پوسته‌ء زمین：～岩 صخره‌ء ماگماتیك/～分异作用 تفکیك وتمیز ماگماتیك/～作用 ماگماتیسم
【岩羚】 yánlíng 〈动〉 نوعی بز کوهی شاخدار
【岩漠】 yánmò بیابان
【岩溶】 yánróng 〈地〉 کارست：～地形 توپوگرافی کارست
【岩石】 yánshí صخره：～力学 علم مکانیك صخره ای، مکانیسم صخره ای/～圈 قسمت سخت زمین، پوسته‌ء صخره ای، غلاف صخره ای/～突出〈矿〉 ظهور ناگهانی صخره/～学 سنگ‌شناسی
【岩相】 yánxiàng 〈地〉 نمای صخره：～图 نقشه‌ء نمای صخره
【岩心】 yánxīn 〈地〉 مغزسنگ کره زمین (که در اثر حفاری بدست می آید)：～回收率 در صد بازیافت مغز سنگ کره‌ء زمین/～筒 بشکه ایکه برای گرفتن مغز سنگ کره‌ءزمین بکار می‌رود/～样 نمونه‌ء مغز سنگ کره‌ء زمین
【岩性学】 yánxìngxué 〈地〉 صخره شناسی
【岩穴】 yánxué غار صخره ای
【岩崖】 yányá پرتگاه
【岩盐】 yányán سنگ نمك، نمك صخره ای
【岩羊】 yányáng نوعی بز کوهی
【岩样】 yányàng ①〈地〉 نمونه‌ء صخره ②〈矿〉 نمونه‌ء مغز سنگ کره‌ء زمین

研 yán ①(细磨) آسیاب کردن، خرد کردن، نرم کردن، ساییدن：～成粉末 آسیاب کردن وبه پودر های نرم تبدیل نمودن/～墨 قطعه‌ء مرکب‌را روی مرکب دان ساییدن ②(研究) مطالعه کردن، پژوهش کردن：～钻 بطور عمیق مطالعه کردن
【研钵】 yánbō هاون
【研杵】 yánchǔ دسته‌ء هاون
【研读】 yándú تحقیق وتتبع در خواندن
【研究】 yánjiū ①(探求) وارسی کردن، مطالعه کردن، پژوهش کردن：～自然规律 قوانین طبیعت را وارسی و مطالعه کردن/～科学 پژوهش علمی/～工作者 پژوهشگر/～生 دانشجوی دوره‌ء فوق لیسانس/～所 پژوهشگاه، مؤسسه‌ء مطالعات، مرکز پژوهش/～院 انستیتوی پژوهش ②(考虑或商讨) در نظر گرفتن، بحث کردن：今天的会议只～两三个重要问题。 فقط دو سه مسئله مهم مورد بحث جلسه‌ء امروز قرار خواهد گرفت./你的意见领导上会～的。 نظر شما مورد وارسی ومطالعه رهبری قرار خواهد گرفت.
【研究员】 yánjiūyuán استاد مرکز پژوهش：副～ دانشیار مرکز/～助理 استاد یار مرکز پژوهش/见习～ عضو مرکز پژوهش پژوهش در دوره‌ء کار آموزی
【研磨】 yánmó ①(用工具研成粉末) آسیاب کردن، خرد کردن، نرم کردن، ساییدن ②(磨光) براق کردن، پرداخت کردن：～料 ماده‌ء مخصوص براق کردن صیقل دادن
【研墨】 yánmò تکه‌ء مرکب را ساییدن
【研求】 yánqiú تتبع وجستجو.
【研讨】 yántǎo وارسی وبحث کردن
【研修】 yánxiū پژوهش وباز آموزی
【研制】 yánzhì ①(研究并制造) (در اثر پژوهش) ساختن، آماده ساختن، درست کردن، تولید کردن：～新产品 محصول جدید تولید کردن/～新式武器 اسلحه‌ء جدید ساختن ②〈中药〉 داروئی آماده ساختن

盐 yán نمك：精～ نمك تصفیه شده/正～ نمك طبیعی
【盐巴】 yánbā 〈方〉 نمك، نمك معمولی
【盐层】 yáncéng لایه‌ء نمك
【盐场】 yánchǎng جای تبخیر آب دریا وگرفتن نمك
【盐池】 yánchí حوض نمك
【盐肤木】 yánfūmù 〈植〉 سماق چینی：～根皮〈中药〉 پوست ریشه‌ء سماق چینی (نوعی دارو در چین)
【盐湖】 yánhú دریاچه‌ء نمك
【盐花】 yánhuā یك ذره نمك، اندکی نمك：汤里搁点儿～儿。 یك ذره نمك در سوپ بریزید.
【盐基】 yánjī اسم قدیمی برای قلیا
【盐碱化】 yánjiǎnhuà شوره بستن(زمین)
【盐碱土】 yánjiǎntǔ خاك شوره
【盐井】 yánjǐng چاه نمك
【盐矿】 yánkuàng معدن نمك
【盐卤】 yánlǔ آب قلیای ته مانده در اثر تبلور نمك گیری
【盐民】 yánmín تولید کنندگان نمك در قدیم
【盐瓶】 yánpíng نمکدان
【盐汽水】 yánqìshuǐ آب سودای نمك دار
【盐泉】 yánquán چشمه‌ء نمك
【盐霜】 yánshuāng بلور نمك، ماده‌ء متبلور از نمك
【盐水】 yánshuǐ محلول نمك：～选种 بوسیله‌ء محلول نمك بذر انتخاب کردن
【盐酸】 yánsuān 〈化〉 جوهر نمك
【盐田】 yántián گودال کم عمق تبخیر آب دریا برای گرفتن نمك
【盐土】 yántǔ 〈农〉 خاك نمك دار

【盐业】yányè صنعت نمك
【盐沼】yánzhǎo باتلاق نمك زار
【盐渍化】yánzìhuà شوره بستن (زمین)
【盐渍土】yánzìtǔ 〈农〉 خاك شوره بسته

阎 yán ①〈书〉(里巷的门) دروازه، کوچه، ورودی کوچه، ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین ② دهانه، کوچه
【阎罗】Yánluó 〈宗〉 «یاما»، شاه جهنم (در مذهب بودا) (Yama)
【阎王】Yánwang ①(地狱的神) «یاما» شاه جهنم (در مذهب بودا) (Yama)؛ 见～ مردن / ～殿 قصر جهنم / ～帐 وام ②(比喻极凶恶的人) رباخوارانه: آدم بسیار بدکار و بی‌رحم؛ 活～ شاه جهنم زنده، شیطان مجسم

筵 yán ①〈书〉(古人席地而坐时铺的席) حصیریکه در قدیم روی زمین پهن می کردند وروی آن می نشستند ②(筵席) مهمانی، ضیافت، سور: 喜～ مهمانی عروسی
【筵席】yánxí ①(宴请时的座位) کرسی ها در مهمانی ②(酒席) مهمانی، ضیافت، سور: 大摆～ ضیافت مفصل دادن / 承办喜庆～。 ما عهده دار تدارك دیدن مهمانی عروسی هستیم.

蜒 yán 见"蚰蜒"yóuyán;"蜿蜒"wānyán

颜 yán ①(脸) روی، چهره، رخسار: 和～悦色 با رخسار مهربان وخوش آیند ②(体面) آبرو، حیثیت، روی: 无～见人 روی دیدار با مردم را نداشتن ③(颜色) رنگ، لون: 五～六色 رنگارنگ، رنگین، الوان ④(姓) یك نام خانوادگی در چین
【颜料】yánliào ماده، رنگی، ماده، ملون
【颜面】yánmiàn ①(脸) صورت، روی، چهره: ～神经 عصب صورت ②(体面) آبرو، حیثیت، شرف: 顾全～ آبروی خود را حفظ کردن / ～扫地 آبرو ریختن
【颜色】yánsè ①(色彩) رنگ، لون ②(容貌;姿色) چهره، زیبائی چهره ③(脸色) احساسات روی چهره: 从不给他好～看 هرگز به او چهره، خوش نشان ندادن / 给他点～看看 به کسی درس عبرت آموختن
【颜色】yánshai 〈口〉 ماده، رنگی

檐 yán ①(房顶伸出的边沿) لبه، بام، پیش آمدگی ②(某些器物形状像房檐部分) لبه، پیش آمدگی (روی اشیاء): 帽～儿 لبه، کلاه
【檐沟】yángōu 〈建〉 پیشانی شیروانی
【檐溜】yánliù آب باران یابرفی که از پیش آمدگی لبه، بام سرازیر می شود
【檐马】yánmǎ زنگ بادی که زیر پیش آمدگی لبه، بام آونیزان شده باشد
【檐牙】yányá تزئین های دندان شکل روی پیش آمدگی لبه، بام
【檐子】yánzi پیش آمدگی لبه، بام

yǎn

奄 yǎn 〈书〉①(覆盖) پوشاندن، روی چیزی گستردن ②(突然) ناگهان، یکمرتبه
【奄忽】yǎnhū 〈书〉 ناگهان، یکمرتبه، زود
【奄奄】yǎnyǎn نفس کندو ضعیف کشیدن: 气息～ به کندی نفس کشیدن، ضعیف نفس کشیدن، در حال احتضار بودن / ～一息 بریده بریده نفس کشیدن، در حال نزع بودن، در شرف مردن بودن

俨 yǎn 〈书〉
【俨然】yǎnrán 〈书〉①(庄严) موقر، باوقار، بزرگ وبا شکوه: 望之～ با وقار به نظر رسیدن ②(很像) بسیار شبیه، مانند: 这孩子说起话来～像个大人。 این بچه مانند یك بزرگسال حرف می زند. / 以恩人自居 قیافه، منت گزار بخود گرفتن ③(齐整) مرتب ومنظم، نظم وترتیب یافته: 屋舍～ خانه هائی که با نظم وترتیب ساخته شده است
【俨如】yǎnrú شبیه، مانند: ～白昼 مانند روز درخشان بودن

衍 yǎn 〈书〉①(开展) بسط وتوسعه دادن، وسعت دادن ②(指字句多余) زاید، زیادی، غیر لازم
【衍变】yǎnbiàn مراحل سیر تکامل را پیمودن، رشد کردن
【衍射】yǎnshè 〈物〉 (فیزیك) انکسار(نور): ～角 زاویه، انکسار / ～线 خط انکسار
【衍生】yǎnshēng مراحل سیرتکامل را پیمودن وچیزجدیدی را تولید کردن
【衍生物】yǎnshēngwù 〈化〉 (شیمی) مشتق، مشتقات: 纤维素～〈纺〉 مشتقات سلولز
【衍文】yǎnwén سخن زاید ناشی از غلط چاپی یا اشتباه در نسخه برداری
【衍绎】yǎnyì 〈书〉 استدلال کردن وبسط دادن

掩 yǎn ①(遮盖) پنهان کردن، پوشاندن: ～鼻而过 جلوی دماغ خود را گرفتن و رد شدن / ～口而笑 لبخند خود را پنهان کردن، زیرلب خندیدن ②(关;合) بستن: ～卷 کتاب بستن / 虚～着门。 در قفل (یا کلون) نشده بود. ③〈方〉(卡住) لای در ماندن: 小心门～了手。 مواظب باش انگشتانت لای در نماند. ④(暗袭) غافلگیرانه حمله کردن: ～袭 حمله، غافلگیرانه ای بردن
【掩闭】yǎnbì بستن
【掩蔽】yǎnbì سپر محافظ، تخته، حفاظ، پناهگاه: 这一带地形没有什么～。 با وجود عوارض زمین در این ناحیه، وجود یك پناهگاه غیر ممکن است. / ～部〈军〉 پناهگاه / ～物〈军〉 سپر / ～阵地 موضع پنهان محافظ
【掩藏】yǎncáng پنهان کردن، مخفی کردن، نهفتن
【掩耳盗铃】yǎn ěr dào líng در حال دزدیدن زنگوله، گوش های خود را پوشاندن ــ کنایه از خود را فریب دادن
【掩覆】yǎnfù پوشاندن
【掩盖】yǎngài پوشاندن، پنهان کردن، مخفی کردن: 一个倾向～着另一个倾向。 یك گرایش گرایش دیگری را پنهان می کند. / 谎言～不了事实。 دروغ نمی تواند حقیقت را بپوشاند.
【掩护】yǎnhù محافظت کردن، سپر قرار دادن، پوشاندن: 游击

队～村里的群众转移。پارتیزان ها نقل وانتقال اهالی ده را زیر
پیشروی را زیر پوشش حفاظتی خود قرار دادند. 进攻～/پوشش حفاظتی خود قرار دادند.
بدن خود را سپر همرزم خود 用身体～战友/ حفاظتی قرار دادن
(نظام) آتش پوششی 火力～/نیروهای پوششی 部队～/ کردن

【掩卷】yǎnjuàn بستن کتاب

【掩埋】yǎnmái دفن کردن، به خاك سپردن

【掩泣】yǎnqì چهره را بادست پوشاندن وگریه کردن

【掩人耳目】yǎn rén ěr-mù عوام را فریب دادن ومردم را اغفال کردن

【掩杀】yǎnshā 〈书〉حمله، غافلگیرانه کردن

【掩食】yǎnshí 〈天〉(نجوم) تاریکی جرم آسمانی در اثر عبور جرم آسمانی دیگر

【掩饰】yǎnshì پنهان کردن، پوشاندن: ～错误 اشتباههای خود را پنهان کردن / ～真实的意图 نیت های واقعی خود را پنهان کردن / ～不住内心的恐慌 از پنهان کردن ترس خود عاجز بودن / 毫不～自己的感情 اصلا احساسات خود را مخفی نکردن

【掩体】yǎntǐ 〈军〉مخفیگاه اسلحه، جایگاه سلاح: 炮兵～ سکوی پرتاب توپ / 机枪～ سکوی مسلسل

【掩袭】yǎnxí غافلگیرانه حمله کردن

【掩星】yǎnxīng 〈天〉(نجوم) تاریکی ستاره در اثر عبور ستاره دیگری: 月～ تاریکی ستاره در اثر عبور ماه

【掩隐】yǎnyǐn پوشاندن

【掩映】yǎnyìng به یکدیگر جلوه فروختن: 红楼翠竹互相～。 بنای قرمز وخیز ران های سبز بیکدیگر جلوه فروشند. / 绿树～中露出一角红楼。 در میان درختان سبز گوشه ای از بنای قرمز جلوه ای خاص دارد.

眼 yǎn ①(眼睛) چشم: 亲～看见 بچشم خود دیدن ②(目光) نگاه، نظر: 瞪了他一～ به او نگاه تند انداختن / 瞥了他一～ به او نظری انداختن / 一～就认出是她 با اولین نگاه او را شناختن ③(小孔) سوراخ کوچك: 针～ سوراخ سوزن / 打个～ سوراخ کردن / 网～ سوراخ تور ④(事物的关键所在) دام ⑤〈围棋〉(اصطلاح نوعی شطرنج بنام «وی چی») ⑥(戏曲中的拍子) لحظه، بحرانی: 节骨～儿 نقطه، کلیدی ضربه، بدون تکیه در موسیقی سنتی چین: 一板三～ در یك خط ⑦〈量〉 میزان یك ضربه با تکیه وسه ضربه بدون تکیه: 两～井 دو چاه

【眼巴巴】yǎnbābā ①(形容急切地盼望) با اشتیاق زیاد: 大家～地盼着他回来。 ما همه با اشتیاق زیاد منتظر برگشتن او بودیم. ②(眼看事情发生而无可奈何) با بیچارگی (اتفاق افتادن چیزی را مشاهده کردن)

【眼巴眼】yǎnbāyǎn 〈方〉با اشتیاق زیاد

【眼白】yǎnbái 〈方〉سفیدی(چشم)

【眼波】yǎnbō نگاه های موج گون(زنان)

【眼不见，心不烦】yǎn bù jiàn, xīn bù fán هر آنچه که چشم نبیند باعث نگرانی خاطر هم نیست.

【眼岔】yǎnchà یکی را با دیگری اشتباه گرفتن: 刚才看见的不是他，是我～了。 کسی که من الآن دیدم، او نیست من کسی را با او اشتباه گرفتم.

【眼馋】yǎnchán 〈方〉طمع کردن، غبطه خوردن، حسد بردن: 他看人吃点好的就～。 وقتیکه دیگران چیز خوشمزه ای می خورند، او چه طمعی به آن دارد! / 哪怕他再有钱，我们也不～。 هرقدر پول داشته باشد مابه او غبطه نمیخوریم.

【眼馋肚饱】yǎnchán-dùbǎo شکم پر ولی چشم طمع(به غذا) داشتن

【眼眵】yǎnchī قی چشم

【眼底】yǎndǐ 〈生理〉ته چشم، قعر چشم

【眼底下】yǎndǐxia ①(眼前) درست در برابر چشمان خود ②(目前) در حال حاضر، اکنون: 先处理～的事。 بیاییم اول موضوع دم دست را حل کنیم.

【眼点】yǎndiǎn 〈动〉چشم اولیه، چشم ابتدائی(برای موجودات ابتدائی)

【眼毒】yǎndú تیز چشم بودن

【眼风】yǎnfēng نگاه معنی دار

【眼福】yǎnfú شانس دیدن چیز کمیاب یا زیبا: 不浅～ برای دیدن چیزی خوش شانس بودن / 饱～ از دیدن چیزی چشم خود را سیر کردن

【眼干症】yǎngānzhèng 〈医〉خشك وکلفت شدن پرده، ملتحمه

【眼高手低】yǎngāo-shǒudī هدف های بزرگ اما توانائی اندك داشتن، مشکل پسند ولی ناقابل

【眼观六路，耳听八方】yǎn guān liùlù, ěr tīng bāfāng چشم های نافذ وگوش های تیز داشتن ــ کنایه از مراقب وهوشیار بودن

【眼光】yǎnguāng ①(视线) نگاه: 锐利的～ نگاه تیز / 大家的～都集中到他身上。 همه باو چشم دوختند. ②(识别能力) بینش، باصره، بینائی، بصیرت: 政治～ بینش سیاسی / 历史～ دورنمای تاریخ / 远大～ دوراندیش / 短浅～ نزدیك بین، کوتاه نظر / 有～的政治家 سیاستمدار با بصیرت / 他开始用新的～来观察周围事物。 او شروع کرد که با نگاهی جدید به پیرامون خود بنگرد. / 不能用老～来看新事物。 هیچکس نباید با معیارهای کهنه در باره، اشیاء جدید قضاوت کند.

【眼红】yǎnhóng ①(羡慕) حسد بردن، غبطه خوردن ②(激怒) عصبانی، خشمگین، از جا در رفته: 仇人相见分外～。 وقتیکه دشمنان یکدیگر را می بینند، چشمانشان از کینه برافروخته می شود.

【眼花】yǎnhuā چشم تیره وتار داشتن: 使人头昏～ باعث گیج خوردن سر کسی شدن، خیره‌کننده بودن / 耳不聋眼不花 (آدم مسن) نه گوش سنگین داشتن نه چشم تار

【眼花缭乱】yǎnhuā liáoluàn خیره شدن، مبهوت شدن: 使人～的杂技表演 نمایش خیره‌کننده، آکروباسی

【眼尖】yǎnjiān چشم تیزبین داشتن

【眼睑】yǎnjiǎn 〈生理〉پلك چشم، جفن

【眼见】yǎnjiàn فوراً، بزودی

【眼见得】yǎnjiànde 〈方〉 معلوم بودن، (چیز ناخوش آیند)

روشن است که عمر 。病人～不行了;واضح بودن، روشن بودن بیمار دوام نخواهد داشت.

【眼角】yǎnjiǎo گوشهٔ چشم، بیخ چشم

【眼睫毛】yǎnjiémáo 〈口〉مژه

【眼界】yǎnjiè میدان دید، چشم انداز، دورنما، طرز تفکر:扩大～چشم. انداز خود را وسیع کردن／狭窄～میدان دید محدود／形而上学限制了他的～متافیزیك طرز تفکرش را محدود کرد.

【眼镜】yǎnjìng عینك:戴～عینك زدن، عینك گذاشتن

【眼镜猴】yǎnjìnghóu میمون شبگرد هندی

【眼镜蛇】yǎnjìngshé مار عینکی زهردار

【眼睛】yǎnjing چشم:群众的～是雪亮的。توده های مردم چشمان تیزبین دارند.

【眼看】yǎnkàn ①(马上)بزودی، زود، عنقریب:暴风雨～就要来了。بزودی طوفان خواهد شد.／～天就要亮了。روز بزودی روشن می شود. ②(听凭)با بیچارگی مشاهده کردن:咱们哪能～着他走邪道不管呢？ما چطور می توانیم بیکار نشسته کج رفتن او را مشاهده کنیم.

【眼科】yǎnkē 〈医〉(بخش) چشم پزشکی:～学 مبحث چشم پزشکی／～医生 چشم پزشك، متخصص چشم

【眼孔】yǎnkǒng 〈方〉چشم انداز، افق دید، میدان دید

【眼快】yǎnkuài تیز چشم بودن

【眼眶】yǎnkuàng ①(眼窝)کاسهٔ چشم، چشمخانه:他～里含着热泪。چشمهایش پر از اشك بود. ②(眼睛周围的部位)اطراف چشم

【眼泪】yǎnlèi اشك:～汪汪 چشم اشك بار

【眼力】yǎnlì ①(视力)دید، بینائی:～好 دید خوب داشتن ②(辨别是非好坏的能力)تمیز، تشخیص:他看人很有～。او برای قضاوت کردن در بارهٔ مردم قوهٔ تمیز خوبی دارد.／他鉴别文物很有～。او قوهٔ تمیز خوب در شناختن آثار فرهنگی دارد.

【眼力见儿】yǎnlìjiànr 〈方〉قدرت عمل به اقتضای وضع موجود

【眼里】yǎnli در چشم خود، در دید خود:～没有群众 مردم را دیدنی ها را به خاطر حساب نیاوردن／看在～,记在心里 به خاطر سپردن／～有活 تشخیص دادن که در کجا کار باید انجام داده شود／在他～,我还是个孩子。در چشم او، من فقط کودکی هستم.／这点困难她根本不放在～。او مشکلی مثل این را اصلا به حساب نمی آورد.

【眼帘】yǎnlián چشم:映入～به چشم رسیدن

【眼面前】yǎnmiànqián ①(眼前)در مقابل، در جلو ②(日常使用的)روز مره، معمولی

【眼明手快】yǎnmíng-shǒukuài تیز چشم وتند حرکت

【眼明心亮】yǎnmíng-xīnliàng تیز چشم و روشن ضمیر

【眼目下】yǎnmùxià 〈方〉در حال حاضر، اکنون، حالا

【眼内压】yǎnnèiyā 〈生理〉فشار درون چشم

【眼泡】yǎnpāo پلك زبرین، پلك بالائی

【眼皮】yǎnpí پلك چشم:侦察兵在敌人～底下活动。سربازان گروه تجسس زیر چشم دشمن فعالیت میکنند.

【眼皮子高】yǎnpízi gāo توقع زیاد داشتن، شرایط زیاد گذاشتن

【眼气】yǎnqì 〈方〉غبطه خوردن، حسد بردن

【眼前】yǎnqián ①(眼睛前面)پیش چشم خود:～是一片稻田。در پیش چشم ما شالی زاری سبز و وسیع بود. ②(目前)اکنون، در حال حاضر:～利益服从长远利益 مصلحت آنی را فدای مصلحت دراز مدت کردن／不能只顾～,不管将来。هیچ کس نباید تنها به حال فکر کند واز آینده غفلت ورزد.／胜利就在～。پیروزی دم دست است.

【眼前欢】yǎnqiánhuān خوشحالی و لذت آنی.

【眼前亏】yǎnqiánkuī ضرر آنی

【眼浅】yǎnqiǎn کوتاه نظر، جهان ندیده

【眼球】yǎnqiú کرهٔ چشم

【眼圈】yǎnquān ①(眼眶)کاسهٔ چشم:她～红了。نزدیك بود که اشك بریزد. ②(眼睛四周黑圈)دور اطراف چشم:由于经常熬夜,他的～发黑。بعلت شب زنده داری زیاد، اطراف چشمش سیاه شد.

【眼热】yǎnrè حسد بردن، غبطه خوردن

【眼仁】yǎnrén مردمك

【眼色】yǎnsè اشارهٔ چشم، نگاه معنی دار:使～به چشم با چشم اشاره کردن／看某人～行事 به اشارهٔ چشم کسی عمل کردن

【眼神】yǎnshén ①(眼睛的神态)بیان احساسات در چشم ②〈方〉(眼力)دید چشم:～不济 بینائی ضعیف داشتن

【眼生】yǎnshēng ناآشنا به نظر رسیدن:来客很～。من این بازدید کننده را قبلا ندیده ام.

【眼屎】yǎnshǐ 〈方〉قی چشم

【眼熟】yǎnshú آشنا به نظر رسیدن:这人看着很～。این شخص بسیار آشنا به نظر می رسد.

【眼跳】yǎntiào پرش چشم

【眼窝】yǎnwō کاسهٔ چشم، چشمخانه

【眼下】yǎnxià در حال حاضر، اکنون، الآن:～正是秋收大忙季节。ما درست در بحبوحهٔ فصل پر کار دروی پائیزی هستیم.

【眼弦赤烂】yǎnxián chìlàn 〈中医〉چرك کردن پلك چشم

【眼药】yǎnyào داروی چشم:～膏 مرهم چشم／～水 داروی آبکی چشم

【眼晕】yǎnyùn گیج خوردن(دراثر اختلال در بینائی)

【眼罩】yǎnzhào ①(人戴的)چشم بند(برای انسان) ②(牲口戴的)چشم بند اسب

【眼睁睁】yǎnzhēngzhēng (نگاه کردن) با بیچارگی یا خونسردی:咱不能～地看着庄稼被水淹了。ما اصلا نمی توانیم بیکار نشسته وسیل گرفتن محصولات را مشاهده کنیم.

【眼中钉】yǎnzhōngdīng خار چشم

【眼珠子】yǎnzhūzi 〈口〉کرهٔ چشم

偃 yǎn ①〈书〉(仰面倒下)به پشت افتادن:～卧 روی پشت خوابیدن ②(停止)ایستادن، متوقف شدن:～武修文 از

فعالیت های نظامی دست کشیدن وفرهنگ وآموزش وپرورش را تقویت کردن

【偃仆】yǎnpū 〈书〉(بدن) به زمین افتادن

【偃旗息鼓】yǎnqí-xīgǔ پرچم ها را پایین آوردن وطبل ها را خاموش کردن ــ کنایه از همهٔ فعالیت ها را متوقف ساختن

【偃卧】yǎnwò 〈书〉روی پشت خوابیدن، دراز کشیدن

【偃息】yǎnxī 〈书〉①(休息)استراحت کردن ②(停息) متوقف شدن، ایستادن

【偃月】yǎnyuè ماه نیمه پر

演 yǎn ①(演变)توسعه یافتن، مسیر تکامل پیمودن: 愈~愈烈 بشدت رشد و نمو کردن ②(发挥)استنباط کردن: 推~ استنباط کردن ③(依照程式计算)بر حسب فرم معین تمرین عمل های ریاضی انجام دادن: 算~ کردن یا حساب کردن ④(表演)نمایش دادن، روی صحنهٔ نمایش بنمایش در آوردن: 在这个话剧里~主角的是一个名演员。 یك هنرپیشهٔ معروف رل اصلی این درام را بازی می‌کند. 电影~/ فیلم نمایش دادن 五场~/ پنج نمایش دادن

【演变】yǎnbiàn مسیر تکامل را پیمودن: 事物的~过程 مسیر تکامل اشیاء وپدیده‌ها

【演播】yǎnbō (از راه تلویزیون) نمایش دادن و(برنامه را) پخش کردن

【演唱】yǎnchàng (در نمایش) سرودن

【演出】yǎnchū نمایش دادن، در نمایش بازی کردن، روی صحنهٔ نمایش ظاهر شدن: 登台~ روی صحنهٔ نمایش ظاهر شدن/ 首次~ اولین نمایش (درام، فیلم و...)/ 结束后,贵宾登台祝贺~成功。 پس از پایان نمایش مهمانان عزیز روی صحنه رفتند وموفقیت نمایش را به بازیگران تبریك گفتند./ 本~ برنامهٔ نمایش/ 节目~ نمایش نامه

【演词】yǎncí 见"演说词"

【演化】yǎnhuà سیر تکاملی

【演技】yǎnjì بازیگری

【演讲】yǎnjiǎng سخنرانی کردن، نطق ایراد کردن

【演进】yǎnjìn تکامل تدریجی، سیر تکاملی

【演剧】yǎnjù نمایش دادن اپرا

【演练】yǎnliàn تمرین نظامی: 地面~〈航空〉 تمرین نظامی زمینی

【演示】yǎnshì نشان دادن، توضیح دادن، شرح دادن

【演说】yǎnshuō نطق، سخنرانی؛ نطق ایراد کردن، سخنرانی کردن

【演说词】yǎnshuōcí مطالب سخنرانی

【演算】yǎnsuàn عمل‌های ریاضی انجام دادن

【演替】yǎntì 〈生〉(بیولوژی) وراثت

【演武】yǎnwǔ هنرهای جنگی سنتی چین را تمرین کردن

【演习】yǎnxí مانور، تمرین نظامی، دست به مانور زدن: 军事~ مانور نظامی/ 民兵~ تمرین چریك ها/ 实弹~ مانور ها با مهمات واقعی وپر

【演戏】yǎnxì نمایش دادن، نمایش روی صحنه آوردن، نمایش اجرا کردن: 别再~了。 دیگر بازی کردن بس است.

【演义】yǎnyì رمان تاریخ، داستان پر ماجرای تاریخ: 《三国~》 «داستان سه مملکت پادشاهی»

【演艺】yǎnyì نمایش دادن اپراها، آکرباسی وغیره

【演绎】yǎnyì 〈逻〉(منطق) استنباط: ~法 شیوهٔ استنباط

【演员】yǎnyuán بازیگر، هنرپیشه: ~表 فهرست بازیگنان نمایش

【演奏】yǎnzòu نواختن ساز را نمایش دادن، ساز نواختن، ساز زدن: ~钢琴 پیانو زدن/ ~琵琶 (ساز) «پی پا» نواختن/ 能手 کسیکه در نواختن ساز استادی بخرج دهد، نوازندهٔ استاد وماهر

魇 yǎn کابوس دیدن، بختك دیدن

鼹 yǎn موش کور زیر زمینی

【鼹鼠】yǎnshǔ موش کور زیر زمینی

yàn

厌 yàn ①(满足)راضی بودن، خشنود بودن: 贪得无~ بی نهایت طمع کار بودن ②(因过多而不喜欢)از بسیاری چیزی سیر شدن، از خوردن چیزی سیر شدن: 吃~了/ از تماشا سیر شدن 看~了/ از خوردن چیزی سیر شدن 不~其烦/ به افتادن در زحمت ودردسر چیزی سیر شدن ③(憎厌)نفرت داشتن، تنفر داشتن، بیزار بودن، اهمیت ندادن: ~恶 نفرت داشتن، بیزار بودن، مکروه شمردن

【厌薄】yànbó 〈书〉مکروه شمردن و به چشم حقارت نگریستن

【厌烦】yànfán از چیزی سیر بودن، بیزار بودن

【厌倦】yànjuàn سیر بودن، بی علاقه بودن، بیزار بودن

【厌恨】yànhèn نفرت داشتن

【厌腻】yànnì نفرت انگیز بودن

【厌弃】yànqì بیزار بودن، مکروه شمردن

【厌世】yànshì از زندگی خسته و بیزار بودن، بدبین بودن

【厌世主义】yànshìzhǔyì طرفداری از بیزاری از این جهان: ~者 طرفدار بیزاری از این جهان

【厌恶】yànwù نفرت داشتن، بیزار بودن، مکروه دانستن

【厌氧菌】yànyǎngjūn موجود غیر هوازی

【厌战】yànzhàn بیزار وخسته بودن از جنگ: ~情绪 بیزاری از جنگ

【厌足】yànzú راضی کردن

沿 yàn کناره: 河~ کنارهٔ رود/ 沟~儿 کنارهٔ خندق
另见 yán

砚 yàn مرکب‌دان، دوات

【砚池】yànchí دوات، مرکب‌دان

【砚耕】yàngēng از راه مقاله نویسی امرار معاش کردن

【砚石】yànshí سنگ مناسب برای ساختن مرکب دان

【砚台】yàntái دوات، مرکب دان

【砚田】yàntián کنایه از مرکب دان

咽 yàn قورت دادن، فرو بردن، بلعیدن: 细嚼慢~ با دقت جویدن وقورت دادن/ 他话到嘴边又~了回去。 نزدیك بود

不下这口气。/我实在~ که چیزی بر زبان بیاورد اما جلوی خود را گرفت. من واقعا نتوانستم این توهین را تحمل کنم
另见 yān

【咽气】 yànqì آخرین نفس را کشیدن، مردن

彦 yàn 〈书〉 شخص دارای تقوی واستعداد، شخص دارای فضیلت وتوانایی

【彦士】 yànshì 〈书〉 صاحب فضیلت وتوانایی

宴 yàn ①(请人吃饭) مهمانی دادن، ضیافت دادن: ~客 مهمانی، ضیافت، (酒席) ② به افتخار یك مهمان ضیافت دادن ③(安乐) مهمانی باشکوه ~盛: سور راحت وآسوده

【宴安】 yàn'ān راحت طلبی

【宴安鸩毒】 yàn'ān zhèndú راحت طلبی در حکم نوشیدن شراب سمی است.

【宴尔】 yàn'ěr کنایه از ازدواج تازه

【宴会】 yànhuì مهمانی، ضیافت، سور: ~厅 سالن مهمانی

【宴集】 yànjí (میزبان ومهمان) باهم جمع شدن و غذا خوردن

【宴客】 yànkè مهمانی دادن، سور دادن

【宴请】 yànqǐng مهمانی دادن، ضیافت دادن، سور دادن: ~贵宾 به افتخار مهمانان گرامی ضیافت دادن

【宴席】 yànxí مهمانی، مجلس ضیافت، سور

【宴饮】 yànyǐn مهمانی دادن وباهم شراب خوردن

【宴乐】 yànyuè آهنگ‌هایی که هنگام مهمانی در باری نواخته می شد

晏 yàn ①(迟) دیر: ~起 دیر از خواب برخاستن ②(安乐) راحتی وآسودگی ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

艳 yàn ①(色彩鲜明) بسیار رنگین، رنگارنگ، زرق وبرق دار: 百花争~。 گل ها در رنگ وزیبایی خود باهم رقابت میکنند./这布的花色太~了。 این پارچه بیش از حد پرزرق وبرق است. ②(香艳) وابسته به عشق جنسی: ~遇 دیدار عاشقانه /~诗 شعر عاشقانه ③(羡慕)〈书〉 غبطه خوردن: ~羡 غبطه خوردن

【艳称】 yànchēng بسیار تحسین کردن

【艳服】 yànfú لباس فاخر

【艳福】 yànfú خوشبختی عشقی، خوشبختی درعشق

【艳红】 yànhóng سرخ پر رنگ

【艳丽】 yànlì رنگین وزیبا، پرزرق وبرق، رنگارنگ: ~夺目 دارای زیبایی خیره کننده /词藻~ عبارات وکلمات رنگین وزیبا/ 打扮得非常~ خود را با لباس پرزرق وبرق آراستن

【艳绿】 yànlǜ سبز پر رنگ

【艳美】 yànměi زیبا وملیح

【艳阳天】 yànyángtiān روز صاف ولطیف بهاری، آسمان درخشان آفتابی

【艳装】 yànzhuāng لباس زیباو رنگین

唁 yàn تسلیت گفتن

【唁电】 yàndiàn تلگراف تسلیت آمیز

【唁函】 yànhán نامهء تسلیت آمیز

验 yàn ①(察看) بازرسی کردن، رسیدگی کردن: ~护照 گذرنامه را بازرسی کردن ②(产生预期的效果) بطور مؤثر ثابت کردن، نتیجهء مطلوب دادن: 应~ درست از آب در آمدن / 屡试屡~ همهء آزمایش ها موفقیت آمیز بودن

【验潮器】 yànchάoqì 〈气〉 وسیلهء آزمایش جزر ومد

【验电器】 yàndiànqì برق یاب، برق سنج

【验方】 yànfāng 〈中医〉 نسخهء پزشکی که مؤثر شناخته شده باشد

【验关】 yànguān بازرسی گمرکی

【验光】 yànguāng دید سنجی، تعیین میزان دید چشم

【验核】 yànhé بازرسی ومعاینه

【验看】 yànkàn بازرسی کردن

【验明】 yànmíng بازرسی کردن وتشخیص دادن

【验枪】 yànqiāng 〈军〉 اسلحه را بازرسی کردن

【验尸】 yànshī 〈法〉 معاینهء مرگ، معاینهء جسد مرده، از جسد مرده معاینه بعمل آوردن

【验收】 yànshōu بازرسی کردن و پذیرفتن: 逐项~ قلم به قلم بازرسی کردن وپذیرفتن /工程已由国家~。 پروژهء انجام شده مورد بازرسی وپذیرش دولت قرار گرفته است. /~单 رسیدیکه پس از بازرسی وپذیرش کالا ها صادر می شود /试验~ آزمایش برای پذیرش

【验算】 yànsuàn 〈数〉 محاسبات را بازرسی کردن، حسابرسی: ~公式 فرمول بازرسی

【验血】 yànxiě آزمایش خون

【验证】 yànzhèng بازرسی وثابت کردن

谚 yàn ضرب المثل، مثل، گفتار مشهور: 农~ ضرب المثل دهقانان / 古~ مثل قدیم

【谚语】 yànyǔ مثل، ضرب المثل

焰 yàn شعله، زبانهء آتش: 烈~ شعله سوزان، آتش مشعل

【焰火】 yànhuǒ 〈方〉 آتش بازی

【焰口】 yànkou 〈宗〉 شعله ای از دهان (اصطلاح مذهب بودا، کنایهء از فرط گرسنگی)

【焰心】 yànxīn مغز شعلهء آتش

雁 yàn مرغابی وحشی

【雁过拔毛】 yàn guò bá máo از مرغابی در حال پرواز پرکندن، گذشتن مرغابی وحشی در هوا وکندن پرهایش ــ کنایه از صرف نظر نکردن هرگونه فرصت برای سود جویی

【雁来红】 yànláihóng 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Tricolour amaranth"

【雁阵】 yànzhèn آرایش مرغابی وحشی در حال پرواز

堰 yàn سدی که سطح آب را بالا آورد وتشکیل حوضچه دهد: 塘~ حوضچه یی که با بالا آوردن سطح آب بوسیلهء سد درست می شود

【堰塞湖】 yànsèhú 〈地〉 دریاچه ایکه با ایجاد سد درست می‌شود (در اثر ریزش سنگ وگل وغیره)

酽 yàn پررنگ، غلیظ: 茶太～。چای بسیار پررنگ است.

餍 yàn 〈书〉①(吃饱) سیر شدن، غذای کافی خوردن ②(满足) راضی کردن

燕 yàn ①(鸟类的一种) پرستو، چلچله: 家～ پرستوی خانگی ②见"宴"yàn
另见 Yān

【燕菜】yàncài غذا هایی که از لانهٔ پرستو درست می شود

【燕巢幕上】yàncháo mù shàng کنایه از افتادن به مخاطره

【燕颔虎颈】yànhàn hǔjǐng کنایه از شجاع وقدرتمند به نظر رسیدن

【燕好】yànhǎo هماهنگی در زندگی

【燕鸻】yànhéng 〈动〉نوعی مرغ باران شبیه پرستو

【燕乐】yànlè 〈书〉آرامش وخوشحالی

【燕侣】yànlǚ جفت های پرستو ــ کنایه از زن وشوهر هماهنگ

【燕麦】yànmài جو دو سر، جوصحرایی

【燕鸥】yàn'ōu 〈动〉پرستوك دریایی، چلچلهٔ دریایی

【燕雀】yànquè 〈动〉نوعیمرغ ازخانوادهٔ سهره

【燕雀安知鸿鹄之志】yàn què ān zhī hónghú zhī zhì گنجشك چطور می تواند همت بلند قورا درك کند ــ کنایه از اینکه آدم کوچك نمی تواند به نیت های بلند آدم بزرگ پی ببرد.

【燕雀处堂】yàn-què chǔ táng پرستوها وگنجشك ها در دالان لانه می سازند، غافل ازاینکه خانه بزودی آتش می گیرد ــ کنایه از آگاه نبودن از خطر آنی

【燕隼】yànsǔn 〈动〉شاهین کوچکیکه از آن برای شکار کردن استفاده می کنند

【燕尾服】yànwěifú کت مانند دم چلچله، کت دم چلچله ای

【燕窝】yànwō لانهٔ پرندهٔ خوردنی (یك نوع خوراك مقوی)، لانهٔ پرستو

【燕鱼】yànyú 〈动〉ماهی اسقومری اسپانیایی

【燕语莺声】yànyǔ-yīngshēng صدا های نشاط انگیز مر غان در فصل بهار ــ کنایه از صدای لطیف دختر جوان

【燕乐】yànyuè آهنگ هایی که هنگام مهمانی درباری نواخته می شد

【燕子】yànzi پرستو، چلچله

赝 yàn 〈书〉ساختگی، جعلی، قلابی، تقلیدی، قلب

【赝本】yànběn نسخهٔ بدل، نسخهٔ جعلی

【赝币】yànbì 〈书〉سکهٔ قلب

【赝晶体】yànjīngtǐ 〈物〉(فیزیك) بلور ساختگی، بلور مصنوعی

【赝品】yànpǐn هرچیز ساختگی یا بدل

滟 yàn 见"潋滟"liànyàn

yāng

央 yāng ①(恳求) التماس کردن، لابه کردن، استدعا کردن ②(心中) مرکز ③〈书〉(终止) پایان دادن، خاتمه دادن: 夜未～。شب هنوز به پایان نرسیده است.

【央告】yānggào در خواست کردن، استدعا کردن

【央及】yāngjí التماس کردن

【央恳】yāngkěn التماس کردن، درخواست کردن

【央求】yāngqiú التماس کردن، در خواست کردن، استدعا کردن: ～宽恕 در خواست بخشش و شفقت کردن / 他再三～帮助。بارها درخواست کمك کرد.

泱 yāng

【泱泱】yāngyāng 〈书〉①(水面广阔) (در مورد آب ها) وسیع، پهناور ②(气魄宏大) با شکوه وعظمت: ～大国 یك کشور بزرگ ومجلل

殃 yāng ①(祸害) بلا، مصیبت، بدبختی: 灾～ بلا، مصیبت / 遭～ بلا دیدن، مصیبت دیدن ②(使受祸害) بلا آوردن، مصیبت آوردن: 祸国～民 بر سر کشور ومردمش بلا ومصیبت آوردن

【殃及】yāngjí بر سر کسی بلا آوردن

【殃及池鱼】yāng jí chí yú 见"城门失火，殃及池鱼" chéngmén shīhuǒ, yāng jí chí yú

秧 yāng ①(幼苗) نشاء، جوانه: 黄瓜～ نشای خیار ②(稻苗) نشای برنج: 插～ نشای برنج را در محل دیگری کاشتن، برنج نشاء کردن ③(茎) ساقه: 白薯～ ساقهٔ سیب زمینی شیرین ④(某些初生的动物) جوجه، جانور جوان: 鱼～ بچهٔ ماهی / 猪～ کتهٔ خوك، توله خوك

【秧歌】yānggē (نوعی رقص محلی چین) «یانگ گه»: 扭～ «یانگ گه» رقصیدن، رقص «یانگ گه» کردن / ～剧 اپرای «یانگ گه»

【秧鸡】yāngjī 〈动〉آبچلیك

【秧苗】yāngmiáo نشای برنج

【秧田】yāngtián خزانهٔ نشاء برنج، محل کاشتن نشای برنج

【秧子】yāngzi 见"秧"①③④

鸯 yāng 见"鸳鸯"yuānyang

yáng

羊 yáng ①(动物) گوسفند: 绵～ گوسفند / 山～ بز / 母～ گوسفند ماده، میش / 公～ گوسفندنر، قوچ / 小～ بره ②(姓) یك نام خانوادگی در چین

【羊肠线】yángchángxiàn 〈医〉رودهٔ گوسفند که برای بخیه زدن در جراحی بکار می رود

【羊肠小道】yángcháng xiǎodào جادهٔ باریك پر پیچ وخم

【羊齿】yángchǐ 〈植〉(گیاه) جماز

【羊痘】yángdòu 〈牧〉(دامپزشکی) بیماری باد سرخ گوسفند، آبلهٔ گوسفند

【羊肚蕈】yángdǔxùn 〈植〉قارچ مور کلای خوراکی

【羊羔】yánggāo بره

【羊倌】yángguān چوپان، شبان
【羊毫】yángháo نوعی قلم مو که از موی بز ساخته می شود
【羊狠狼贪】yánghěn lángtān کنایه از عوارض سنگین وضع شده بر مردم توسط مأمورین فاسد دولت
【羊角锤】yángjiǎochuí چکش دو شاخ، چکش میخ کش
【羊角风】yángjiǎofēng بیماری صرع، حملهٔ صرع، غش
【羊脚碾】yángjiǎoniǎn 〈建〉 غلتك بشكل پای گوسفند
【羊圈】yángjuàn آغل گوسفند
【羊毛】yángmáo پشم: ～出在羊身上。 بهر حال پشم از بدن گوسفند جدامی شود ـ کنایه از اینکه آنچه به شما می دهند آخرالامر خود شما برای آن وجهی خواهید پرداخت./～衫 لباس پشمی/～袜 جوراب پشمی
【羊茅】yángmáo نوعی علف مورد پسند گوسفند
【羊膜】yángmó 〈生理〉 پرده‌دور جنین، مشیمه
【羊排】yángpái تکهٔ گوشت دندهٔ گوسفند
【羊皮】yángpí پوست گوسفند، میشن: 披着～的狼 گرگ در لباس میش، گرگ در پوست گوسفند
【羊皮纸】yángpízhǐ کاغذ پوست گوسفند
【羊群】yángqún گلهٔ گوسفند: ～里头出骆驼 مانند شتر در میان گلهٔ گوسفند برجسته ونمایان بودن
【羊绒衫】yángróngshān ژاکت گرم کن کشمیر
【羊肉】yángròu گوشت گوسفند: 烤～串 کباب
【羊水】yángshuǐ 〈生理〉 آب مشیمه
【羊桃】yángtáo 〈植〉①(五敛子) نوعی گیاه بنام "Carambola" ②(猕猴桃) نوعی درخت مو آسیا که دارای برگ های گوناگون وساده ودانه های‌چند هسته ای می باشد
【羊痫风】yángxiánfēng بیماری صرع، حملهٔ صرع، غش
【羊踯躅】yángzhízhú 〈植〉 گیاه ازالیهٔ چینی
【羊质虎皮】yángzhì-hǔpí گوسفند در پوست ببر ـ کنایه از در ظاهر قوی ولی در باطن ضعیف

阳 yáng ①(跟'阴'相对) «یانگ» (فلسفه وطب چین) یعنی مذکر یا اصل مثبت در طبیعت ②(太阳) خور شید ③(山的南面或水的北面)[常见于地名] جنوب یك کوه یا شمال یك رودخانه: 衡～ شهر «هنگ یانگ» (واقع در جنوب کوه «هنگ شانگ») / 洛～ شهر «لویانگ» (واقع در شمال رودخانهٔ «لوحه») ④(凸出的) برجسته: ～文 هیروگلیف هایی که بصورت برجسته حکاکی شده باشد ⑤(外露的) باز، بی پوشش،آشکار: 阴一套，～一套 در ظاهر طوری عمل کردن ودر باطن جور دیگری ⑥(人世的) وابسته به این جهان، وابسته به اشیاء زنده ⑦〈物〉 مثبت (فیزیك): ～离子 ایون مثبت ⑧(男性生殖器) آلت تناسلی مرد
【阳春】yángchūn فصل بهار
【阳春白雪】yángchūn báixuě ①(楚国的一种高深歌曲) «برف بهاری» (برگزیدهٔ ترانه های مملکت «چو») ②(高深的文艺) هنر و ادبیات ممتاز وعمیق
【阳春面】yángchūnmiàn 〈方〉 رشته‌ها همراه با سوس ساده
【阳地植物】yángdì zhíwù گیاه آفتابی
【阳电】yángdiàn 〈电〉 الکتریسیتهٔ مثبت
【阳奉阴违】yángfèng-yīnwéi در ظاهر موافق ولی‌در باطن مخالف بودن، موافقت دروغین
【阳沟】yánggōu زهکش روباز فاضل آب
【阳关道】yángguāndào جادهٔ وسیع، شاهراه: 你走你的～，我过我的独木桥。 شما از شاهراه استفاده کنید، من از پل چوبی عبور خواهم کرد ـ کنایه از اینکه شما راه خود را دنبال می کنید، من از راه خودم را
【阳光】yángguāng نور آفتاب: ～充足 پر از نور آفتاب/～普照大地。 نور آفتاب هر گوشه از زمین را روشن می کند.
【阳和】yánghé 〈书〉 گرم و مطبوع (هوا)
【阳极】yángjí 〈物〉 (فیزیك) قطب مثبت، قطب مثبت الکتریکی: ～栅 (برق) سیخ شبکه ای قطب مثبت/～板 صفحهٔ فلزی مثبت، صفحه با شبکهٔ قطب مثبت/～射线 اشعهٔ مثبت
【阳间】yángjiān این جهان، مزرعهٔ دانه سوز
【阳离子】yánglízǐ 〈化〉 ایون مثبت
【阳历】yánglì تقویم شمسی، تقویم خورشیدی
【阳面】yángmiàn سردر ساختمان که روبه جنوب باشد
【阳平】yángpíng 〈语〉 آهنگ بالا رونده یعنی صدای دوم از صدا های چهار گانهٔ تلفظ یك هیروگلیف در زبان چینی معاصر
【阳坡】yángpō دامنهٔ رو به جنوب کوه
【阳婆】yángpó 〈方〉 خورشید
【阳畦】yángqí 〈农〉 محل کاشتن تخم که معمولا روبه آفتاب ودارای پرده های باد شکن می باشد
【阳起石】yángqǐshí 〈矿〉 نوعی آمفی بول حاوی کلسیوم، منیزیوم وآهن
【阳伞】yángsǎn چتر آفتابی، سایبان
【阳世】yángshì این دنیا، دنیای فانی
【阳台】yángtái ایوان
【阳痿】yángwěi 〈医〉 (طب) سستی کمر، ضعف قوهٔ جنسی
【阳文】yángwén هیروگلیف هایی که روی مهر یا ظروف به صورت برجسته حکاکی شده باشد
【阳性】yángxìng ①〈医〉 مثبت: ～反应 عکس العمل مثبت ②〈语〉 (دستور) جنس مؤنث
【阳虚】yángxū 〈中医〉 (طب چینی) کمبود «یانگ» ـ یعنی کمبود انرژی حیاتی

扬 yáng ①(往上升) بالا کشیدن، بالا بردن، بلند کردن: ～手 دست خود را بلند کردن/～起灰尘 گرد وغبار بلند کردن باد/～鞭催马 بضرب شلاق اسب را جلو بردن ②(往上撒) افشان کردن، بوجاری کردن: ～谷去糠 کاه را از غلات جدا کردن ③(传播出去) منتشر کردن، شایع کردن، پخش کردن
【扬长避短】yáng cháng bì duǎn به حد اکثر از نقاط قوت خود استفاده کردن وتا حد امکان نقاط ضعف خود را پوشانیدن
【扬长补短】yáng cháng bǔ duǎn به حد اکثر از نقاط قوت خود استفاده کردن وتاحد امکان نقاط ضعف خود را جبران کردن
【扬长而去】yángcháng ér qù خودفروشانه راه رفتن، با کبر وغرور راه رفتن
【扬场】yángcháng 〈农〉 بوجاری کردن: ～机 دستگاه بوجاری

【扬程】yángchéng 〈水〉 نیروی بالا بری آب، بالا بری:高～ مرکز تلمبهٔ فشار قوی/高～抽水站 تلمبهٔ فشار قوی، تلمبهٔ قوی 水泵 فشار قوی
【扬帆】yángfān 〈书〉 بادبان کشیدن، بادبان گشادن
【扬风】yángfēng ①(刮风) وزیدن باد ②〈方〉(传播消息) خبر ها را به همه جا رساندن
【扬花】yánghuā 〈农〉 گل کردن(برای برنج، گندم، جوو...)
【扬眉吐气】yángméi-tǔqì احساس غرور وسر بلندی کردن، سرافرازی کردن
【扬名】yángmíng شهرت یافتن، مشهور شدن:～天下 شهرت جهانی داشتن
【扬旗】yángqí 〈铁道〉 (راه آهن) تیر راهنمای دارای پنجه های متحرك وچراغ های رنگی
【扬弃】yángqì ①(发扬好的,抛弃坏的) هر آنچه مفید وسالم است را توسعه دادن وعکسش را بدور انداختن ②〈哲〉 (فلسفه) تبدیل به عنصر کاملتر کردن، تبدیل به احسن کردن
【扬气】yángqi برخورد متکبرانه داشتن
【扬琴】yángqín سنتور
【扬声】yángshēng ①(提高声音) صدای خود را بلند کردن ②(声张) درز کردن اطلاعات ③〈书〉(扬名) شهرت یافتن
【扬声器】yángshēngqì 〈电〉 بلندگو:高频～ بلند گوی دارای بسامد زیاد/低频～ بلندگوی دارای بسامد کم
【扬手】yángshǒu دست خود را بلند کردن
【扬水】yángshuǐ با تلمبه آب را بالا بردن:～泵 تلمبهٔ بالا برندهٔ آب
【扬汤止沸】yáng tāng zhǐ fèi باهم زدن آب از جوشیدن آن جلوگیری کردن ــ کنایه از چاره جویی غیر مؤثر
【扬威】yángwēi قدرت خود را نشان دادن، نیروی خود را جلوه دادن
【扬言】yángyán تهدید کردن:～进行报复 بمنظور انتقامجویی تهدید کردن
【扬扬】yángyáng با خشنودی، با خرسندی:～得意 بسیار خود پسند بودن، مغرور بودن، خشنود به نظر رسیدن/～自得 خشنود بودن
【扬州】Yángzhōu شهر «یانگ ژئو» (واقع در جنوب چین)
【扬子鳄】yángzǐ'è 〈动〉 نوعی تمساح چینی

杨 yáng ①(杨树) درخت تبریزی:毛白～ درخت سپیدار/银白～ درخت تبریزی سفید ②(姓) یك نام خانوادگی در چین
【杨柳】yángliǔ 〈植〉 درخت تبریزی وبید مجنون، درخت بید مجنون:垂～ بیدمجنون
【杨梅】yángméi 〈植〉①(杨梅树) نوعی درخت بنام "Red bayberry" ②〈方〉(草莓) توت فرنگی
【杨梅疮】yángméichuāng 〈方〉 بیماری سفلیس
【杨树】yángshù 〈植〉 درخت تبریزی
【杨桃】yángtáo 〈植〉见"羊桃"
【杨枝鱼】yángzhīyú نوعی ماهی بنام "pipefish"

佯 yáng خود را به چیزی زدن، وانمود کردن، تظاهر کردن: ～死 خود را به مرگ زدن/～作不知 خود را به نادانی زدن
【佯嗔】yángchēn خود را به خشم وغضب زدن
【佯称】yángchēng دروغ گفتن
【佯动】yángdòng دست به عملیات نظامی خدعه آمیز زدن
【佯攻】yánggōng 〈军〉 حملهٔ خدعه آمیز کردن، حملهٔ ظاهری کردن
【佯言】yángyán 〈书〉 دروغ گفتن
【佯装】yángzhuang خود را به چیزی زدن، تظاهر کردن، وانمود کردن

疡 yáng 〈医〉 زخم، ریش:溃～ زخم، قرحه

洋 yáng ①(盛大;丰富) بزرگ، عظیم، وافر، بیشمار ②(海洋) اقیانوس:太平～ اقیانوس آرام ③(外国的) خارجی، بیگانه:～房 خانهٔ بسبك خارجی ④(现代的) جدید، مدرن، معاصر:～办法 شیوه های تازه ومدرن ⑤〈旧〉(银元) سکهٔ نقره
【洋八股】yángbāgǔ نوشتهٔ قالبی بسبك خارجی که فاقد نبوغ وابتکار باشد
【洋白菜】yángbáicài کلم
【洋菜】yángcài نوعی علف دریایی دارای مواد ژلاتینی که برای درست کردن ژلهٔ میوه بکار می رود 又称"洋粉"
【洋场】yángchǎng شهرهای بزرگ پر از ماجراجویان خارجی (معمولا اشاره به شهر شانگهای در چین قبل از آزادی):～恶少 قلدر جوان وپولدار در یك شهر بزرگ (در چین قدیم)
【洋车】yángchē 〈口〉 ریکشا (درشکهٔ سرپوشیده که توسط حمال کشیده می شود)
【洋葱】yángcōng پیاز
【洋地黄】yángdìhuáng 〈药〉 دیژیتال (نوعی دارو)
【洋粉】yángfěn نوعی علف دریایی دارای مواد ژلاتینی که برای درست کردن ژلهٔ میوه بکار می رود
【洋服】yángfú لباس‌های بسبك خارجی
【洋镐】yánggǎo کلنگ دو سر
【洋鬼子】yángguǐzi شیطان خارجی(اصطلاح برای تجاوزکاران خارجی قبل از آزادی چین):假～ شیطان خارجی تقلیدی (اشاره به کمپرادور وامثال)
【洋行】yángháng 〈旧〉①(外国商行) تجارتخانهٔ خارجی ②(私营外贸商行) تجارتخانهٔ خصوصی برای بازرگانی خارجی
【洋灰】yánghuī 〈口〉 سیمان
【洋火】yánghuǒ 〈口〉 کبریت
【洋货】yánghuò اجناس بیگانه
【洋金花】yángjīnhuā 〈中药〉 گل داتور(نوعی گیاه پزشکی)
【洋泾浜】yángjīngbāng انگلیسی دست و پا شکسته ومخلوط با اصطلاحات چینی
【洋里洋气】yánglìyángqì به سبك خارجی تظاهر آمیز بودن
【洋流】yángliú 〈地〉 جریان اقیانوس، جریان دریایی
【洋奴】yángnú نوکر ارباب خارجی، نوکر امپریالیسم، بیگانه پرست:～思想 نوکری در برابر همهٔ چیزهای بیگانه

【洋气】yángqi ①(指西方的) سبك غربی، سلیقهٔ بیگانه ②(带有洋气的) شیوه‌های بیگانه وار

【洋琴】yángqín سنتور

【洋取灯儿】yángqǔdēngr 〈方〉 کبریت

【洋人】yángrén 〈贬〉 خارجی، بیگانه

【洋嗓子】yángsǎngzi صدایی که بسبك آواز غربی تربیت شده باشد

【洋柿子】yángshìzi گوجه فرنگی

【洋钿】yángtián 〈方〉 سکهٔ نقره

【洋为中用】yáng wéi Zhōng yòng اشیاء بیگانه را به خدمت چین در آوردن

【洋务运动】Yángwù Yùndòng نهضت غربی شدن که هدف از آن معرفی فنون تولید سرمایه داری به ابتکار بروکرات های کمپرادور چین در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ بود تابدین وسیله سلطهٔ سلسلهٔ «چینگ» را حفظ کند

【洋相】yángxiàng [多用于]:出～ خود را دست انداختن / 你别出我的～了! مرا دست نیندازید!

【洋洋】yángyáng ①(众多;丰盛) فراوان، وافر،زیاد، مفصل: ～万言 به ده هزار کلمه رسیدن ②见"扬扬"yángyáng

【洋洋大观】yángyáng dàguān بزرگ نما، پرآب وتاب، جالب، تماشایی

【洋洋洒洒】yángyángsǎsǎ پرحجم ومفصل: ～一大篇 يك نوشتهٔ بلند ودراز

【洋溢】yángyì پر از....بودن، مملو از...بودن، لبریز از...بودن: 热情～的讲话 نطق پر از احساسات گرم / 宴会上～着友好的气氛。 محیط دوستی بر مجلس ضیافت حکمفرما بود.

【洋油】yángyóu 〈方〉 نفت وارداتی، نفت لامپا

【洋芋】yángyù 〈方〉 سیب زمینی

徉 yáng 见"徜徉"chángyáng

烊 yáng 〈方〉①(熔化) گداختن ②(溶化) آب کردن، حل کردن

炀 yáng 〈书〉①(熔化) گداختن ②(火旺) شعله ور بودن

yǎng

仰 yǎng ①(脸向上) به بالا رو کردن: ～着睡 به پشت رو به آسمان خوابیدن، روی پشت خود خوابیدن / ～天大笑 رو به آسمان کردن وخندیدن(کنایه از طعنه آمیز خندیدن) ②(敬慕) احترام کردن، ادای احترام کردن: 瞻～ محترم شمردن، تحسین کردن ③(依赖) اتکاء کردن: ～给于人 برای کمك گرفتن به دیگران اتکاء کردن

【仰八叉】yǎngbachā 〈口〉[多用于]: 摔了个～ به پشت نقش زمین شدن

【仰尘】yǎngchén 〈书〉 سقف خانه

【仰毒】yǎngdú 〈书〉 سم خوری

【仰攻】yǎnggōng از سمت پائین به سمت بالا حمله کردن

【仰角】yǎngjiǎo 〈数〉 زاویهٔ ارتفاع ، زاویهٔ تصور قائم

【仰面】yǎngmiàn رویه بالا

【仰慕】yǎngmù احترام گذاردن، محترم شمردن، تحسین کردن

【仰攀】yǎngpān ①(向上攀援) بادست وپابالای (کوه)رفتن ②(高攀) با افراد بلند پایه معاشرت کردن

【仰人鼻息】yǎng rén bíxī نوکر مآبانه تابع دیگران بودن

【仰韶文化】Yǎngsháo wénhuà 〈考古〉 فرهنگ «یانگ شائو»، فرهنگ وابسته به عصر خجر جدید که آثار آن در سال ۱۹۲۱ در دهکدهٔ «یانگ شائو» از شهرستان «میان چی» واقع در استان «خه نان» از زیر خاك در آورده شد

【仰射】yǎngshè به سمت بالا تیراندازی کردن

【仰食】yǎngshí 〈书〉 انگل دیگران شدن

【仰视】yǎngshì به بالا نگاه کردن

【仰首】yǎngshǒu 〈书〉 سر خود را بلند کردن

【仰天】yǎngtiān به آسمان نگریستن

【仰望】yǎngwàng ①(抬着头) به بالا نگاه کردن: ～天安门城楼 به بالای جایگاه دروازهٔ «تیان آن من» نگاه کردن ②〈书〉(敬仰期望) محترمانه از کسی راهنمایی یا کمك گرفتن

【仰卧】yǎngwò به پشت دراز کشیدن: ～起坐〈体〉 دراز ونشست (کردن)

【仰屋兴叹】yǎngwū xīngtàn به بام خانه نگاه کردن وآه کشیدن ـــ کنایه از بیچاره شدن کسی

【仰屋著书】yǎng wū zhù shū کنایه از تلاش وتقلا در تألیف کتاب ها

【仰息】yǎngxī نوکر مآبانه مطیع دیگران بودن

【仰药】yǎngyào 〈书〉 سم خوری

【仰泳】yǎngyǒng 〈体〉 به پشت شنا کردن

【仰仗】yǎngzhàng اتکاء کردن، متکی بودن، از کسی توقع کمك داشتن

养 yǎng ①(供养) تامین (معاش، وسیله) فراهم کردن، پرورش کردن: ～家 معاش خانواده را تامین کردن ②(饲养) پرورش دادن، تربیت کردن: ～鸭 اردك پرورش دادن / ～花 گل پرورش دادن ③(生育) زاییدن، وضع حمل کردن: 她～了个儿子。 او پسری زائید. ④(领养) به فرزندی پذیرفتن، پرورش دادن: ～父 پدر رضاعی/ ～子 پسر رضاعی ⑤(培养) پروردن، برای خود عادت های نیك را در وجود کسب کردن: ～成良好的习惯 ⑥(休养) بهبود (مزاج را) خود پرورش دادن، استراحت کردن، مزاج را تقویت کردن، به بخشیدن: ～好身体 سرو سامان دادن / ～好伤 زخم ها را التیام دادن مزاج سروسامان دادن ⑦(养护) نگهداری کردن: ～路 از جاده خوب نگهداری کردن

【养兵】yǎngbīng 〈旧〉 از ارتش نگهداری کردن: ～千日,用兵一时 برای يك ساعت استفاده از ارتش آنرا هزار روز نگهداری کردن

【养病】yǎngbìng برای بهبودی مزاج استراحت کردن و(با غذا) آنر تقویت نمودن: 他在家～呢。 او در خانه به مزاج خود نیروی تازه می‌بخشد.

【养蚕业】yǎngcányè (شغل) پرورش کرم ابریشم

【养分】yǎngfèn مادهٔ مغذی؛ 土壤~ مادهٔ مغذی در خاك
【养蜂场】yǎngfēngchǎng محل پرورش ونگهداری زنبور عسل
【养蜂业】yǎngfēngyè (شغل) پرورش ونگهداری زنبور عسل
【养汉】yǎnghàn (زن) زنا کردن
【养虎遗患】yǎng hǔ yí huàn پروراندن ببر در حکم ایجاد بلاست ــ کنایه از اینکه خوشنود ساختن دشمن باعث مصیبت برای خود می شود.
【养护】yǎnghù نگهداری کردن، از صدمه محفوظ نگهداشتن؛ 生物资源~ نگهداری منابع زنده/ 铁路~ نگهداری راه آهن
【养活】yǎnghuo 〈口〉①(赡养) وسیلهٔ معاش را فراهم کردن، غذا دادن؛ ~一家子 وسیلهٔ معاش يك خانواده را فراهم کردن ②(饲养) پرورش دادن؛ 这个农场~了上千头牛。 این فرم زراعتی حدودا هزار گاو پرورش می دهد. ③(生育) زاییدن، وضع حمل کردن؛ ~孩子 بچه زاییدن
【养鸡场】yǎngjīchǎng مرکز مرغداری، محل جوجه کشی
【养家】yǎngjiā زندگی تمام خانواده را تأمین کردن
【养精蓄锐】yǎngjīng-xùruì نیرو را حفظ کردن وانرژی را ذخیره نمودن
【养疴】yǎnkē 〈书〉 برای بهبودی مزاج استراحت کردن
【养口】yǎngkǒu زندگی تمام خانواده را تأمین کردن
【养老】yǎnglǎo ①(奉养老人) وسیلهٔ معاش افراد مسن (معمولا والدین خود) را فراهم کردن ②(退休) در پانسیون زندگی کردن، بازنشسته شدن؛ ~金 حقوق بازنشستگی، پانسیون/ ~院 خانهٔ پانسیونرها
【养料】yǎngliào مادهٔ مغذی، تغذیه؛ 在生活中吸取~ از زندگی تغذیه کردن، از زندگی مادهٔ مغذی بدست آوردن
【养路】yǎnglù جاده یا راه آهن را نگهداری کردن؛ ~费 باج راه، مالیات وعوارض راه/ ~道班 گروه نگهداری کنندهٔ جاده
【养马场】yǎngmǎchǎng مرتع احشام
【养目镜】yǎngmùjìng هرگونه عینك باشیشهٔ تار
【养伤】yǎngshāng استراحت کردن وبه زخم ها التیام بخشیدن
【养神】yǎngshén استراحت کردن برای یافتن آسایش خاطر؛ 闭目~ با چشم های بسته نشستن وآسودگی خاطر یافتن
【养生】yǎngshēng سلامتی خود را حفظ کردن؛ ~之道 شیوهٔ حفظ سلامتی
【养兔场】yǎngtùchǎng محل نگهداری خرگوش
【养息】yǎngxī استراحت کردن وبه مزاج خود نیروی تازه بخشیدن
【养性】yǎngxìng از لحاظ اخلاق خود را پرورش دادن
【养痈成患】yǎng yōng chéng huàn غفلت از معالجهٔ دمل مایهٔ هلاکتان می‌شود ــ کنایه از عدم جلوگیری از کار بد باعث مصیبت می شود. 又作"养痈遗患"
【养鱼池】yǎngyúchí حوض پرورش ماهی
【养育】yǎngyù فرزندان را پرورانیدن و بار آوردن؛ ~子女 بار آوردن
【养殖】yǎngzhí (گیاهان آبزی را) پرورش دادن؛ ~海带 اشنهٔ دریایی پرورش دادن
【养猪场】yǎngzhūchǎng پرورشگاه خوك
【养尊处优】yǎngzūn-chǔyōu از امتیازات مقام بالا بهره مند شدن و زندگی راحت داشتن

氧 yǎng 〈化〉 اکسیژن
【氧合作用】yǎnghé zuòyòng 〈化〉 با اکسیژن ترکیب شدن
【氧化】yǎnghuà 〈化〉 با اکسیژن ترکیب کردن؛ ~剂 مادهٔ محرك عمل ترکیب اکسیژن/ ~铁 اکسید قرمز/ ~物 اکسید/ ~抑制剂 ماده ایکه عمل ترکیب اکسیژن را به تأخیر می اندازد/ ~焰 شعله های ناشی از عمل ترکیب اکسیژن/ ~作用 عمل ترکیب اکسیژن با جسم دیگر
【氧气】yǎngqì 〈化〉 اکسیژن؛ ~顶吹转炉 کورهٔ برگردانندهٔ فولاد سازی با دمیدن اکسیژن از بالا/ ~发生器 تولید کنندهٔ اکسیژن/ ~瓶 کپسول اکسیژن/ ~面具 نقاب اکسیژن دار/ ~枪〈冶〉 سرشیلنگ اکسیژن/ ~帐〈医〉 چادر اکسیژن، اطاقك اکسیژن/ ~转炉炼钢〈冶〉 فولا دسازی در کورهٔ برگرداننده با دمیدن اکسیژن
【氧乙炔吹管】yǎngyǐquē chuīguǎn 〈机〉 لوله ای برای هدایت جریان اکسیژن وآستین

痒 yǎng خاریدن، خارش کردن، خارش داشتن، غلغلك؛ 浑身发~ تمام بدن خارش داشتن/ 搔到~处 هر جا که خارش دارد خاراندن ــ کنایه ازانگشت روی جای حساس گذاشتن/ 怕~ غلغلکی بودن
【痒痒】yǎngyang 〈口〉 خارش کردن، خاریدن، غلغلك آمدن؛ 蚊子咬得腿上直~。 جای‌نیش‌های پشه روی رانم خارش زیاد دارد.
【痒痒挠儿】yǎngyangnáor پشت خاره

yàng

怏 yàng
【怏怏】yàngyàng گرفته، افسرده، دلتنگ؛ ~不乐 از چیزی گرفته ودلتنگ بودن

恙 yàng 〈书〉 بیماری، مرض؛ 偶染微~ کمی کسالت داشتن/ 别来无~? از زمانیکه جدا شدیم تاکنون حال تان چطور بوده است ؟
【恙虫】yàngchóng 〈动〉 نوعی کرم بنام "Tsutsugamushi mite"؛ ~热 يك مرض تب آور ناشی از این نوع کرم

样 yàng ①(样子) صورت ظاهر، شکل؛ 这两支笔~儿差不多。 این دو قلم بهم شبیه است./ 几年没见，他还是那个~儿。 سال ها است که او را ندیده ام ولی او همان جور مانده است. ②(模仿的样子) نمونه؛ 鞋~ نمونهٔ کفش/ 校~ نمونه های غلط گیری چاپخانه ③〈量〉 نوع، رقم؛ 三~儿菜 سه نوع خورش/ 各~货物俱全。 انواع کالاها فراهم است.
【样板】yàngbǎn ①(板状的样品) تختهٔ مسطوره، تختهٔ صفحهٔ مسطحی که دارای چندین سوراخ است و جهت تعیین نمونهٔ مته بکار می رود ②(检验的工具) نمونه ③(榜样)

سرمشق، نمونه (برای یاد گرفتن)

【样本】yàngběn ①(出版物的样本)(تازه) نمونهٔ کتاب ورقهٔ چاپی نشان ②〈印〉نمونه، مسطوره (چاپ شده) ~字体: نمونهٔ اقلام مختلف حروف چاپ دهندهٔ

【样稿】yànggǎo نمونهٔ چاپخانه برای یك کتاب

【样机】yàngjī 〈航空〉نمونهٔ اصلی(هواپیما یا دستگاه)

【样件】yàngjiàn نمونهٔ قطعهٔ ماشین

【样片】yàngpiàn نمونهٔ فیلم سینمائی یا تلویزیونی برای بازرسی

【样品】yàngpǐn نمونه(محصول)

【样式】yàngshì (لباس) طرح، مدل : 各种~的衣服 لباس‌ها در طرح های مختلف

【样书】yàngshū نمونهٔ کتاب تازه چاپ شده

【样样】yàngyàng هرنوع، هر رقم، همه : 地里的活她~都会/او هر نوع کار زراعتی را بلد است. 这孩子德、智、体~都好。این بچه از هر حیث، یعنی اخلاقی، عقلی وجسمی رشد یافته است.

【样张】yàngzhāng 〈印〉صفحهٔ نمونه

【样子】yàngzi ①(形状)صورت ظاهر، شکل : 这件大衣的~很好看。این لباس خوش برش است. /这活做得不像~ این کار زمخت وناهنجار انجام شده است. ②(神情)طرز نگاه، قیافه : 看他那高兴的~。 /او چقدر خوشحال به نظر می رسد. 装出一副公正的~ قیافهٔ منصفانه وحق بجانب بخود گرفتن ③(模仿的东西) سرمشق، نمونه، طرح : 衣服~ / طرح لباس 做出~来 خودرا سرمشق قرار دادن ④〈口〉(形势;趋势) احتمال، تمایل : 天像是要下雨的~。 /احتمالا باران می بارد. 看~这星期他来不了。گویا این هفته نخواهد آمد.

漾 yàng ①(水面微微动荡)(آب) موج دار شدن، موج : 微波荡~。سطح آب موج دار شد. ②(向外流) خیز شدن : 碗里的汤快~出来了。سوپ از کاسه دارد لبریز لبریز شدن/他脸上~出了笑容。لبخندی روی قیافه اش نقش می شود. بست.

【漾奶】yàngnǎi (بچهٔ شیرخوار) شیر را بالا آوردن

【漾漾】yàngyàng موج دار بودن

yāo

幺 yāo ①(数目中的"一") یك (بعنوان عدد در مکالمه) ②〈方〉جوانترین : ~妹 جوانترین خواهر (بکار می رود)

【幺麽】yāomó 〈书〉خرده، بی اهمیت، حقیر، بی ارزش : ~小丑 آدم بد جنس وخوار

夭 yāo ①(夭折)جوان مردن ②〈书〉(初生的) تازه، نازك، جوان : 桃秾李~ کنایه از گل‌های تازه ونازك هلو و آلو ــ دختران جوان و زیبا

【夭阏】yāo'è 〈书〉جلوی چیزی را گرفتن

【夭矫】yāojiǎo 〈书〉سهی، بلند، راست : ~的苍松 کاج سبز رنگ سهی

【夭殇】yāoshāng 〈书〉جوان مردن

【夭亡】yāowáng جوان مردن

【夭折】yāozhé ①(早死)جوان مردن ②(半途停止) نابهنگام به پایان رسیدن : 谈判中途~。مذاکره نابهنگام به پایان رسید.

吆 yāo فریاد بر آوردن

【吆喊】yāohǎn فریاد کشیدن

【吆喝】yāohe 〈口〉فریاد کشیدن، جار زدن : 你们走的时候~一声。موقع رفتن ما را صدا بزنید. /她头一次上街卖菜,不好意思~。موقعیکه برای اولین بار در خیابان ها سبزی می‌فروخت، خجالت می کشید برای جلب توجه مشتریها جار بزند. /牲口不听~。حیوان بار کش نمی خواست از گاری چی اطاعت کند.

【吆呼】yāohu فریاد کشیدن

【吆唤】yāohuan فریاد کشیدن، جار زدن

【吆五喝六】yāo wǔ hè liù ①(赌博时的喧哗声) جاروجنجال هنگام قماربازی ②(形容盛气凌人的样子) آمرانه،متکبر، تحکیم کننده، حاکمانه

约 yāo 〈口〉(در ترازو) کشیدن، وزن کردن : 给我~二斤肉。دوجین گوشت برای من بکشید. /~~多重。بکش وببین چقدر وزن دارد.

另见 yuē

【约克夏猪】yāokèxiàzhū خوك سفید از نژاد یور کشایر

妖 yāo ①(妖怪) جن، دیو، جنی، روح خبیث ②(邪恶而迷惑人的) شریر وحقه‌باز، حیله‌گر : ~术 جادوگری، افسونگری ③(妖冶) (زن) افسونگر، فریبنده، عشوه گر : 打扮得~里~气 لباس اغوا کننده پوشیدن

【妖氛】yāofēn اشاره به بلا ومصیبت

【妖风】yāofēng باد مضر، گرایش ناسالم : 刹住~ جلوی‌گرایش ناسالم را گرفتن

【妖怪】yāoguài عفریت، شیطان، دیو، جن

【妖精】yāojing ①(妖怪) جن، دیو، روح خبیث ②(以姿色迷人的女人) زن عشوه گر

【妖里妖气】yāoliyāoqì زیبا واغوا کننده ولی سبك رفتار وجلف

【妖媚】yāomèi زیبا واغوا کننده

【妖魔】yāomó دیو، شیطان، روح خبیث

【妖魔鬼怪】yāomó-guǐguài دیوها و شیطان‌ها، انواع جن‌ها و دیوها، اهریمنان

【妖孽】yāoniè ①(怪异事物) شخص یا روید اد وابسته به بدی یابلا ②(专做坏事的人) آدم بدکار، آدم مضر

【妖娆】yāoráo 〈书〉دلربا ؛ فریبنده، اغوا کننده

【妖人】yāorén جادوگر، شخص اغوا کننده وشریر

【妖声怪气】yāo shēng guài qì عجیب و غریب و غیرموقر در آهنگ صحبت

【妖妄】yāowàng عجیب وغریب ؛ غیر واقعی

【妖物】yāowù روح خبیث، دیو

【妖言】yāoyán حرف های فریبنده، سفسطه : ~惑众 بمنظور فریفتن مردم از سفسطه استفاده کردن

【妖艳】yāoyàn زیبا وپرعشوه

【妖冶】yāoyě زیبا واغوا کننده

要 yāo ①(求) تقاضا کردن، درخواست کردن ②(强迫) مجبور کردن، وادار کردن
另见 yào

【要买】yāomǎi 见"邀买"yāomǎi

【要求】yāoqiú تقاضا کردن، درخواست کردن، طلب کردن، ایجاب کردن: 入党~ تقاضای پذیرفته شدن در حزب را کردن / 严格~自己 برخود سخت گرفتن / ~发言 در خواست گفتگو کردن / ~达到质量 تقاضای کیفیت را بر آورده ساختن، به درخواست های مربوط به کیفیت پاسخ مثبت دادن / 提出领土~ ادعای سرزمین کردن / ~赔偿 تقاضای غرامت کردن / 这项工作~精神高度集中。انجام این کار حواس جمع بحد اعلی را می‌طلبد.

【要挟】yāoxié وادار کردن، مجبور کردن، فشار آوردن، تهدید کردن: 对小国进行~ کشور های کوچك را زیر فشار قرار دادن / ~对方 بر طرف مخالف فشار آوردن

腰 yāo ①(身体中部) کمر، دور شکم وپشت: 齐~深 تا کمر عمق داشتن / 弯~ خم کردن، دولا کردن / 腰酸腿疼 عضلات پشت وساق های پای دردمند / 扭了~ پشت را رگ برگ کردن، کمر رگ به رگ شدن / 两手叉~ دست بکمر زدن / 拦~抱住 کمر کسی را گرفتن، کسی را از کمرش گرفتن ②(裤腰) کمر(لباس): 裤~ کمر شلوار ③(指腰包) جیب: 我~里还有些钱。در جیبم مقداری پول دارم. 或 مقداری پول در جیبم هست. ④(中间部分) وسط، میان: 半山~ در وسط کوه

【腰板儿】yāobǎnr پشت: 直起~ پشت خود را راست کردن / 他八十多岁了，~还挺硬朗。او بیش از هشتاد سال دارد ولی بازهم بسیار قوی است.

【腰包】yāobāo جیب، کیسهٔ پول: 肥了资本家的~ جیب سرمایه داران را پر کردن / 把钱装进自己的~ پول را توی جیب خود گذاشتن

【腰部】yāobù کمر، دور شکم وپشت

【腰缠】yāochán مال وثروتی که با خود شخص برده شود

【腰带】yāodài کمر بند: 勒紧~ کمر بند را محکم کردن

【腰刀】yāodāo شمشیری که به کمر می زنند

【腰肥】yāoféi اندازهٔ دورکمر

【腰杆子】yāogānzi ①(腰背) پشت: 挺起~ پشت خود را راست کردن ②(靠山) پشتیبان: ~硬 پشتیبان محکم داشتن

【腰鼓】yāogǔ طبل کمر

【腰果树】yāoguǒshù درخت بلاذر مغربی

【腰花】yāohuā قلوه های خوك یا برهٔ آماده برای پختن: 炒~ قلوهٔ کباب شده یا سرخ شده با آتش تند

【腰肌劳损】yāojī láosǔn 〈医〉 آسیب دیدگی عضلات کمر(در اثر زیادی کار جسمی)

【腰身】yāoshēn کمر، اندازهٔ دور کمر: 他的~是九十公分。اندازهٔ دور کمرش ۹۰سانتی متر است.

【腰痛】yāotòng 〈医〉 کمر درد ودرد عضلاتی بالای ران

【腰腿】yāotuǐ بیشتر اشاره به قدرت حرکت کمر و پای پیران

【腰围】yāowéi ①(腰部周围的长度) اندازهٔ دور کمر ②(腰带) کمر بند

【腰眼】yāoyǎn ①〈生理〉 پهلوی کمر ②(比喻关键) نکتهٔ کلیدی

【腰斩】yāozhǎn ①(残酷刑法) کسی را از کمر به دو نیمه کردن(نوعی مجازات در چین فئودالی) ②(割断事物的联系) ارتباط اشیاء را قطع کردن

【腰肢】yāozhī کمر انسان

【腰椎】yāozhuī 〈生理〉 مهرهٔ کمر

【腰子】yāozi 〈口〉 کلیه

邀 yāo ①(邀请) دعوت کردن: 应~出席大会 بنابدعوت در کنفرانس شرکت کردن ②(求得) خواستن، طلب کردن، جلب کردن: ~准 موافقت را جلب کردن، اجازه خواستن ③(拦住) جلوی کسی را گرفتن، از رفتن بازداشتن: 中途~截 در میان راه جلوی کسی را گرفتن، راه را بر کسی گرفتن / ~击 جلوی دشمن را گرفتن و بر او حمله آوردن

【邀功】yāogōng 〈书〉 موفقیت های دیگران را به حساب خود گذاردن: ~请赏 موفقیت های دیگران را به حساب خود گذاردن و درخواست پاداش کردن

【邀击】yāojī جلو دشمن را گرفتن وبه او حمله آوردن

【邀集】yāojí کسی را دعوت به گردهم آیی کردن: 今天~大家开一个座谈会。امروز شمابه اینجا دعوت شده اید تا در مجلس بحث وگفتگو شرکت کنید.

【邀买】yāomǎi جلب کردن، خریدن: ~人心 دل مردم را خریدن، دل مردم را به خود جلب کردن

【邀请】yāoqǐng دعوت کردن: ~代表团来中国访问 هیأتی را به بازدید از چین دعوت کردن / 应中国政府的~ بنابدعوت دولت چین / 发出~ دعوت نامه صادر کردن، دعوت نامه فرستادن

【邀请赛】yāoqǐngsài 〈体〉 مسابقهٔ دعوتی

【邀赏】yāoshǎng درخواست پاداش‌ها کردن

yáo

尧 Yáo «یاو» ــ یك امپراطور افسانه‌ای در چین قدیم

【尧舜】Yáo-Shùn «یاو» و«شون» امپراطورهای افسانه‌ای در چین قدیم ــ کنایه از فرزانگان باستان

肴 yáo خورش‌های گوشت و ماهی

【肴肉】yáoròu نوعی گوشت خوك نمك زده

【肴馔】yáozhuàn غذاهای گرانبها در مجلس ضیافت

姚 Yáo 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【姚黄魏紫】yáohuángwèizǐ گل صد تومانی از جنس مرغوب

【姚剧】yáojù نوعی اپرای محلی رایج در استان «زی جیان»

珧 yáo 见"江珧"jiāngyáo

窑 yáo ①(烧制砖瓦陶瓷等的设备) کوره، اجاق: 砖

چاله، کوچك ~煤小؛ چاله، زغال (煤矿) ② کوره، آجرپزی ~ فاحشه خانه (妓院) 〈方〉 ④ غار (窑洞) ③ زغال

【窑洞】yáodòng غار

【窑灰钾肥】yáohuī jiǎféi پتاس مشتق از خاکستر دودکش بخاری

【窑姐儿】yáojiěr 〈方〉 زن فاحشه

【窑葬】yáozàng مرده را در غار دامنه، کوه دفن کردن

【窑子】yáozi 〈方〉 فاحشه خانه

谣 yáo ① (歌谣) آهنگ موزون، ترانه، تصنیف؛ 民~ تصنیف مردمی/ 童~ آهنگ موزون کودکانه ② (谣言) شایعه؛ 造~ شایعه پراکندن، داستانی بافتن وآنرا شایع کردن/ 辟~ شایعه‌را تکذیب کردن

【谣传】yáochuán ① (谣言流传) شایعه است...؛ ~该国昨晚发生军事政变。 شایع است که دیشب یك کودتای نظامی در آن کشور اتفاق افتاده است. ② (传播的谣言) شایعه، آوازه؛ 纯属~! این شایعه، محض است !

【谣俗】yáosú 〈书〉 رسوم و عادات

【谣言】yáoyán شایعه، ادعای بی اساس؛ 散布~ شایعه پراکندن/ 戳穿~ جنبه، دروغین شایعه را فاش کردن

【谣谚】yáoyàn ترانه ها ومثل ها

遥 yáo 〈书〉 دور، دوردست، فاصله دار، بعید؛ 千里之~ به فاصله، یك هزار«لی»، فرسنگ ها فاصله

【遥测】yáocè مسافت سنجی، سنجیدن از راه دور؛ ~计 مسافت سنج/ ~术 فن مسافت سنجی/ 温度计~ حرارت سنج از مسافت های دور

【遥感】yáogǎn 〈电子〉 احساس کردن از راه دور؛ 红外~ احساس کردن از راه دور با اشعه، مافوق قرمز

【遥控】yáokòng کنترل از راه دور؛ ~飞机 هواپیما با کنترل از راه دور/ ~开关 سویچ از راه دور/ ~力学 علم تله مکانیك/ ~无人驾驶飞机 هواپیمای بی‌خلبان

【遥望】yáowàng به فاصله نگاه کردن

【遥相呼应】yáo xiāng hūyìng از دور با یکدیگر هماهنگی کردن، از فاصله، دور با یکدیگر هماهنگ شدن

【遥想】yáoxiǎng بیاد آوردن، یاد کردن

【遥遥】yáoyáo از هم دور، از هم دور افتاده؛ ~领先 (در مسابقه) بسیار جلو افتادن/ ~相对 از دور در مقابل هم ایستادن/ ~无期 در آینده، قابل پیش بینی عملی نبودن

【遥夜】yáoyè 〈书〉 شب طولانی

【遥远】yáoyuǎn دور، دور دست، فاصله دار؛ ~的将来 آینده، دور/ ~的山村 ده کوهستانی دور دست/ ~的边疆 سرحدات دور/ 路途~ راه طولانی، سفر طولانی/ دور افتاده

【遥瞻】yáozhān 〈书〉 به فاصله نگاه کردن

摇 yáo تکان دادن، جنباندن، به حرکت در آوردن؛ ~铃 زنگوله را تکان دادن/ ~扇子 بادبزن را به حرکت در آوردن/ ~旗 پرچم را تکان دادن/ ~辘轳 چرخ چاه را چرخاندن/ ~橹 پارو زدن/ ~船 قایق راندن/ 小狗~着尾巴跑了。 سگ کوچك دم خود را جنباند ودر رفت.

【摇摆】yáobǎi نوسان داشتن، در نوسان بودن، به این سو و آن سو جنبیدن، تاب خوردن؛ 柳枝迎风~。 شاخه های بید مجنون در نسیم تاب می خورد./ 船身~ کشتی تکان می خورد./ 左右~ گاه به چپ وگاه به راست نوسان داشتن/ ~舞 رقص راك اندرول

【摇臂】yáobì 〈机〉 انگشتی، اهرم خودکار سوپاپ، (اتومبیل)؛ ~轴 محور الاکلنگی خودکار، محور چکشك خودکار، سوپاپ/ ~钻床 ماشین مته، پرتوی، دستگاه مته، شعاعی

【摇颤】yáochàn لرزیدن، به ارتعاش در آمدن

【摇车儿】yáochēr 〈方〉 ① (摇篮) گهواره، مهد ② (纺车) دستگاه بافندگی

【摇床】yáochuáng 〈矿〉 تخته، هرچیز مسطح بشکل میز؛ 选矿~ تخته، یا میز تراش برای شستشوی سنگ معدنی/ 粗选~ تخته، تراش اولیه

【摇唇鼓舌】yáochún-gǔshé لب های خود را بهم زدن وزبان خود را کوبیدن ــ کنایه از وراجی کردن

【摇荡】yáodàng تکان خوردن، نوسان داشتن، جنبیدن

【摇动】yáodòng ① (使之摇动) به حرکت در آوردن، تکان دادن، جنباندن؛ 欢迎的群众~着花束。 گروه پذیرایی کننده دسته‌های گل را به حرکت در می آورند. ② (自身摇动) تکان خوردن، جنبیدن؛ 大树在狂风中~。 درخت بزرگ در باد شدید تکان می خورد.

【摇鹅毛扇】yáo émáoshàn بادبزن پر قو را به حرکت در آوردن ــ کنایه از دستور دادن از پشت پرده وهدایت کردن کارها 又作"摇羽毛扇"

【摇滚乐】yáogǔnyuè موسیقی راك رایج در غرب

【摇撼】yáohàn تکان شدید دادن

【摇晃】yáohuàng تکان خوردن، جنبیدن، به حرکت در آمدن؛ 地震时大楼都~了。 با وقوع زلزله همه، بناهای بلند تکان خورده بود./ 这椅子有点~。 این صندلی کمی تکان می‌خورد./ 他病了很久,走起路来摇摇晃晃的。 پس از بیماری‌طولانی باگام های لرزان راه می رفت.

【摇惑】yáohuò اغوا کردن

【摇篮】yáolán گهواره، مهد؛ 革命~ گهواره، انقلاب/ 我国古代文化的~ مهد فرهنگ باستانی چین/ ~曲 لالایی، لایی لایی

【摇耧】yáolóu بذر پاشیدن با تکان دادن نوعی خیش برای شیار کردن

【摇蜜】yáomì 〈农〉 عسل زنبور را بیرون کشیدن؛ ~机 دستگاه عسل کشی

【摇旗呐喊】yáo qí nàhǎn پرچم ها را به حرکت در آوردن و رجزخوانی کردن ــ کنایه از طبل دیگران را کوبیدن

【摇钱树】yáoqiánshù درخت افسانه ای که موقع تکان خوردن از آن سکه می ریزد ــ کنایه از ذخیره، پولی آماده

【摇纱机】yáoshājī 〈纺〉 ماشین نخ ریسی، دستگاه نخ پیچی

【摇身一变】yáo shēn yī biàn 〈贬〉 یك تکان به خود دادن وشکل عوض کردن ــ کنایه از یکمرتبه هویت خود را تغییر دادن؛ 解放初期,这个特务~,钻进了革命队伍。 در اوائل

آزادی این جاسوس هویت خود را تغییر داد و در صفوف انقلاب رخنه کرد.

【摇手】yáoshǒu دست خود را به علامت عدم موافقت تکان دادن

【摇头】yáotóu سر خود را تکان دادن

【摇头摆尾】yáotóu-bǎiwěi سر تکان دادن ودم جنبانـدن ــ کنایه از خوشنودی از خود یا سبك سری

【摇头晃脑】yáotóu-huàngnǎo سر تکان دادن ــ کنایه از رضایت از خود یا خود پسندی

【摇尾乞怜】yáo wěi qǐ lián آرام ولطیف دم جنبانیدن ــ کنایه از چاپلوسی کردن

【摇蚊】yáowén 〈动〉 نوعی حشره شبیه پشه بنام "Midge"

【摇窝】yáowō 〈方〉 گهواره، مهد

【摇摇欲坠】yáoyáo yù zhuì در حال فرو ریختن، متزلزل،لرزان: ~的殖民统治 سلطهء استعماری در حال فروریختن / ~的反动政权 رژیم ارتجاعی متزلزل

【摇曳】yáoyè سوسو زدن، تکان خوردن: ~的灯光 نور لرزان / 垂柳在微风中轻轻~。 شاخه های بید مجنون در نسیم بنرمی تکان می‌خورد.

【摇椅】yáoyǐ صندلی راحتی، صندلی گهواره ای

徭 yáo

【徭役】yáoyì بیگار، عملهء بیگار، سخره

瑶 yáo 〈书〉 يشم پرارزش

【瑶族】Yáozú «یاو» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که در ناحیهء خودمختار ملیت «جوان» گوان شی، استانهای «خونان»، «یون نان»، «گوان دونگ» وگوئی جو» زندگی می‌کنند

鳐 yáo 〈动〉 نوعی ماهی چهار گوش عمق زی که از حلزون تغذیه می‌کند

yǎo

杳 yǎo 〈书〉 دور و ناپدید از چشم: ~无踪迹 (چیزی) ناپدید شدن، محو شدن

【杳冥】yǎomíng 见"窈冥"

【杳如黄鹤】yǎo rú huánghè مانند درنای زرد ناپدید شدن ــ کنایه از هیچ جا پیدا نبودن

【杳无音信】yǎo wú yīnxìn خبری از چیزی نبودن

咬 yǎo

①(用牙齿咬) گاز زدن، به دندان گرفتن، با دندان کندن: 咬一口 / يك گاز زدن ~不动 برای گاز زدن بسیار سفت بودن / ~紧牙关 دندان ها را بهم فشار دادن / ~了一口 گاز زدن، گازی گرفتن / ~定 بطور قطع اظهار کردن ②(齿轮等互相卡住) (دنده ها) درگیر شدن، باهم در گیر شدن: 这个旧螺母~不住扣儿了。 دندهء این مهرهء کهنه صاف شده است ودر گیر نمی شود. ③(狗叫) (سگ) عوعو کردن: 鸡叫狗~。 خروس ها بانگ می زنند وسگ ها عوعو می کنند. ④(受责难或审讯时牵扯别人) (بی گناه را) بگناه متهم کردن، تهمت زدن، گرفتار کردن: 反咬一口 به کسی تهمت متقابل زدن ⑤(读音) تلفظ کردن: 这个字他~不准。 او نمی تواند این کلمه را درست تلفظ کند. / 这位京剧演员~字不清楚。 این بازیگر اپرای پکن روشن وصریح تلفظ نمی کند. ⑥(过分注意词语的选择) (در کار بر سر واژه) خرده گیری کردن، عیب جستن: ~字眼儿 بر سر واژه ها خرده گیری کردن ⑦(追赶紧逼) سخت تعقیب کردن

【咬定】yǎodìng بطور قطعی اظهار کردن

【咬耳朵】yǎo ěrduo 〈口〉 بیخ گوشی حرف زدن، پچ پچ کردن

【咬合】yǎohé بهم خوردن(دندانه ها)

【咬嚼】yǎojiáo جویدن

【咬啮】yǎoniè گزیدن، گاز گرفتن

【咬群】yǎoqún 〈口〉 ①(家畜好斗) (حیوان اهلی) در میان گلهء خود بآسانی به جنگ پرداختن، جنگ طلب بودن ②(人常闹纠纷) (شخصی) دعواگر بودن، ماجراجو بودن

【咬舌儿】yǎoshér ①(说话时舌尖接触牙齿,发音不清) با لکنت زبان سخن گفتن، نوك زبانی صحبت کردن ②(舌尖接触牙齿说话儿的人) کسیکه با لکنت زبان سخن می‌گوید

【咬噬】yǎoshì گزیدن، گاز گرفتن

【咬文嚼字】yǎowén-jiáozì به عبارت پردازی بیش از حد توجه داشتن

【咬牙】yǎoyá دندان ها را روی هم فشار دادن: 恨得直~ از فرط دشمنی ونفرت دندان قروچه کردن / 他睡觉时爱~。 او اغلب در خواب دندان ها را روی هم فشار می دهد.

【咬牙切齿】yǎoyá-qièchǐ دندان قروچه کردن، دنـدان بـهـم فشردن: ~地咒骂 زهر با دندان خائیدن، دندان به زهر خائیدن

【咬住】yǎozhù ①(用牙咬紧) گاز گرفتن، به دندان گرفتن ②(紧缠住不放) محکم در دست گرفتن: 别老~我那句话不放。 بخاطر آن حرفم هی از من عیب جوبی نکنید. / 我部队紧紧~敌人。 قشون ما دشمن را بسخت تعقیب کرد. / 他掉转机头, ~了敌机。 او جهت خود را تغییر داد وهوا پیمای دشمن را تعقیب کرد.

【咬嘴】yǎozuǐ در تلفظ مشکل بودن

窈 yǎo

【窈窕】yǎotiǎo 〈书〉 ①(指女人) (زن) ملایم و بانزاکت ②(指宫室、山水等) (کاخ، منظرهء طبیعی و...) منزوی، دور افتاده، متروك

【窈冥】yǎomíng 〈书〉 ①(昏暗) تاريك ②(深邃) عمیق

舀 yǎo سوپ را با ملاقه برداشتن: ~汤 با ملاقه کشیدن، با ملاقه برداشتن

【舀子】yǎozi ملاقه، چمچه، آبگردان

yào

疟 yào

另见 nüè

【疟子】yàozi 〈口〉 مالاریا، تب نوبه، تب و لرز

药 yào ①(药物) دارو، دوا : 服 ~ دارو خوردن / 良 ~ داروی خوب، داروی مؤثر /煎 ~ گیاههای پزشکی را جوشاندن ②(某些有化学作用的物质) مادهٔ شیمیائی : 火 ~ باروت / 杀虫 ~ داروی حشره کش / 耗子 ~ سم موش ③〈书〉(用药治疗) با دارو معالجه کردن : 不可救 ~ علاج ناپذیر، اصلاح ناپذیر ④(用药毒死) با سم کشتن : 老鼠 ~ به موشها سم خوراندن، موش ها را با سم کشتن

【药补】yàobǔ با خوردن داروی مقوی بنیاد مزاجی را تقـویـت کردن

【药材】yàocái لوازم اولیهٔ پزشکی

【药草】yàocǎo گیاههای پزشکی

【药厂】yàochǎng کارخانهٔ داروسازی

【药单】yàodān نسخهٔ طبیب

【药到病除】yào dào bìng chú به محض خوردن دارو بیماری علاج می‌شود.

【药典】yàodiǎn دارونامه، کتاب (یا دستور) داروسازی

【药店】yàodiàn داروخانه، دوافروشی، عطاری

【药饵】yào'ěr دارو، دوا

【药方】yàofāng نسخهٔ طبی، تجویز طبی : 开 ~ نسخه نوشتن، تجویز کردن

【药房】yàofáng دارو خانه، دوافروشی، عطاری

【药费】yàofèi هزینهٔ دارو

【药粉】yàofěn پودر(پزشکی)

【药膏】yàogāo مرهم، ضماد

【药罐子】yàoguànzi ①(熬中药用的罐子) دیگچه بـرای جوشاندن گیاههای پزشکی ②(指多病吃药的人) بیمارـیکـه مرض مزمن داشته باشد

【药害】yàohài ضرر وارد شده بر محصولات در اثر سوء استفاده از داروی کشاورزی

【药衡】yàohéng مقیاس و وزن مایعات دارویی

【药剂】yàojì دارو، دوا : ~ 师 داروگر، دارو ساز / ~ 学 مبحث داروها، داروگری

【药箭】yàojiàn تیر سم دار

【药劲儿】yàojìnr اثر دارو

【药酒】yàojiǔ شربت دارویی، شربت طبی

【药理】yàolǐ ①(药物治病的原理) مبـحـث اثـر دارو بـر ②(药理学) دارو شناسی : ~ 学 دارو ساختمان موجودات زنده شناسی

【药力】yàolì اثر دارو : ~ 发作。 دارو اثر می کند. / ~ 达不到。 دارو به آن اندازه قوی نبود که اثر مطلوبی باقی گذارد.

【药料】yàoliào لوازم اولیهٔ پزشکی

【药棉】yàomián پنبهٔ فرنگی، پنبهٔ استریلیزه

【药面】yàomiàn پودر پزشکی

【药捻子】yàoniǎnzi ①〈中医〉 لولهٔ نازکی از کاغذ طبی یا تنزیب (که در درون زخم، دمل و...گذشته شود) ②(引线) فیوز

【药农】yàonóng دهقانی که گیاههای پزشکی را می کارد یا جمع آوری می کند

【药片】yàopiàn قرص، دارو

【药品】yàopǐn داروها ومعرف های شیمیائی

【药瓶】yàopíng شیشهٔ دارو

【药铺】yàopù عطاری چینی، داروخانهٔ سنتی چینی(برای فروختن داروهای گیاهی)

【药签】yàoqiān لولهٔ پاك کن(که رویش پنبهٔ استریلیزه پیچیده شده باشد)

【药膳】yàoshàn غذا یا مواد غذایی که در آن گیاههای دارویی چینی گذاشته شده باشد

【药石】yàoshí داروها وسوزن های سنگی برای طب سوزنی — همه معالجه های پزشکی بی اثر مانده 。~罔效 : کنایه از علاج نصیحت تلخ اما مفید است./~之言

【药水】yàoshuǐ داروی مایع

【药丸】yàowán قرص، دارو، حب گرددارو ~ 大 قرص‌بزرگ دارو

【药味】yàowèi ①(中药方中的药物总称) دارو های گیاهی در نسخهٔ طبی ②(药的味道) مزهٔ دارو

【药物】yàowù دارو ها، دواها : ~ 过敏 حساسیت دارویی / ~ 化学 شیمی دارویی / ~ 学 دارو شناسی، علم دارو سازی / ~ 中毒 مسمومیت دارویی

【药箱】yàoxiāng جعبهٔ پزشکی : 急救 ~ جعبهٔ کمکهای اولیه برای معالجهٔ فوری

【药效】yàoxiào اثر دارو

【药性】yàoxìng خاصیت دارو

【药学】yàoxué علم دارو

【药言】yàoyán 〈书〉 نصیحت، پند و اندرز

【药引子】yàoyǐnzi 〈中医〉 (طب چینی) داروی دخیل که اثر یك خوراك دارو را بیشتر کند

【药用炭】yàoyòngtàn زغال چوب پزشکی

【药皂】yàozào صابون دارویی

【药渣】yàozhā درد داروی جوشانده

【药疹】yàozhěn 〈医〉 جوش ناشی از استعمال دارو یا حساسیت دارویی

要 yào ①(重要;重要的内容) مهم، اصلی : ~ 事 امر مهم / 择 ~ 记录 نکته های مهم را یاد داشت کردن / 上述规定希严格执行为 ~ 。 باید مقررات فوق الذکر بطور جدی به اجرا آید. ②(希望得到或希望保持) خواستن، خواهان بـودن، آرزو کردن، میل داشتن : 这双鞋我还 ~ 呢。 این را می‌خواهم / کفش‌ها را نگهدارم. / 谁没有票, 向他 ~ 。 هر کسی بلیط ندارد می‌تواند از او بخواهد. / (打电话时) ~ 401 分机。 (تلفن) داخلی ۴۰۱را می خواهم. ③(请求;要求) خـواهـش کـردن، درخواست کردن، طلبیدن : 老大爷 ~ 我替他写封信。 این پیر مرد از من خواهش کرد که برایش نامه بنویسم. / 班长 ~ 我们五点以前归队。 فرماندهٔ گروه به ما سفارش کرد که قبـل از ساعت پنج برگردیم. / 他 ~ 我告诉你, 他今晚不回来了。 او از من خواست تا به تو خبر دهم که امشب برنمی‌گردد. ④(表示作某事的意向) خواستن، آرزو کردن : 这位先生 ~ 见系主任。 این آقامی‌خواهد رئیس دانشکده را ببیند. / 我还有几句话

我～说。 من می خواهم چند کلمهء دیگر عرض کنم. ⑤(须要) باید، لازم است: 路很滑,大家～小心! راه بسیار لغزنده است.همه باید دقت کنند./早点儿睡吧,明天还～起早呢! بیائید زودتر از معمول بخوابیم.چون فردا باید زود برخیزیم. ⑥(将要) خواهد(زمان آینده): ～下雨了。 باران می‌خواهد بارد. ⑦(需要) لازم داشتن، احتیاج داشتن: 这项任务～十天才能完成。 ده روز طول خواهد کشید تا این وظیفه انجام پذیرد./这活儿～不了这么多人。 برای انجام این کار به اینقدر نیروی انسانی احتیاج نیست. ⑧[表示估计,用于比较]: 你们～比我们困难得多。 شما بیشتر از ما مشکلات دارید. ⑨〈连〉 اگر، چنانچه: 明天～下雨,我们就不去了。 اگر فردا باران بیاید، ما نخواهیم رفت./他～来不了呢? اگر او نتواند بیاید، چه کار کنیم؟/我～赶不回来,你替我说一声。 اگر احیانا نتوانستم بموقع برگردم، لطفا از طرف من عذر خواهی کنید.

另见 yāo

【要隘】yào'ài گذرگاه استراتژیك

【要不】yàobù 〈连〉 اگر نه، والا، در غیر این صورت: 我得马上走,～就赶不上火车了。 من باید بروم، اگر نه به قطار نخواهم رسید. 又作"要不然"

【要不得】yàobude غیر قابل تحمل، تحمل ناپذیر: 这种自私行为～。 این نوع عمل خود سرانه غیر قابل تحمل است.

【要不是】yàobushi ...اگر اینطور نبود...، اگر بدون: ～他们勇敢地抢救国家财产,那损失可就大了。 اگر آنها شجاعانه اموال دولت را نجات نمیدادند، خسارت بسیار زیاد می‌شد.

【要冲】yàochōng نقطهء استراتژیك، مرکز حمل ونقل: 军事～ نقطهء استراتژیك نظامی/兰州是西北交通的～。 شهر «لان جو» مرکز حمل ونقل شمال غربی چین است.

【要道】yàodào شاهراه، راه مهم عبور، شارع عام: 交通～ مسیر مهم ترافیك (یا عبور ومرور)

【要得】yàodé 〈方〉 خوب، مطلوب، مرغوب: 这个办法～! این نظر خوبی است./你的意见～! نظرتان قابل قبول است.

【要地】yàodì محل مهم، نقطهء استراتژیك

【要点】yàodiǎn ①(主要内容) نکته‌های مهم، مطلب اصلی، خلاصهء مطلب: 抓住～ نکته های مهم را فرا گرفتن/讲话的～ خلاصهء سخنرانی ②(重要的据点) پایگاه کلیدی: 战略～ نقطهء استراتژیك

【要短儿】yàoduǎnr 〈方〉 آبروی کسی را بردن

【要厄】yào'è گذرگاه استراتژیك

【要犯】yàofàn جنایتکار عمده، مجرم اصلی

【要饭】yàofàn گدائی کردن، درخواست پول یا غذا کردن

【要害】yàohài ①(人体上能致命的部位) بخش حیاتی، نقطهء حیاتی: ～部位 قسمت حیاتی بدن انسان ②(关键部门或问题的核心) بخش عمده وکلیدی، مسئله حیاتی: ～部门 ادارهء کلیدی وعمده/回避～问题 از مسئلهء اصلی وحیاتی اجتناب ورزیدن/击中～ به هدف اصابت کردن/这篇文章的～是为帝国主义赤裸裸的侵略行径辩护。 نکتهء مهم این مقاله توجیه عمل تجاوزکارانهء محض امپریالیسم است. ③(军事上重要的地点) نقطهء استراتژیك

【要好】yàohǎo ①(感情融恰) دوست، میانهء خوب داشتن، صمیمی بودن: 他们俩从小就很～。 هر دوی آنها از کودکی دوست صمیمی بوده اند. ②(求上进) برای ترقی کوشیدن: 这孩子很～。 این بچه مشتاق ترقی کردن است.

【要价】yàojià مطالبه کردن قیمت(چیزی را): ～过高 بهای گزافی را مطالبه کردن/对方在谈判中～越来越高。 طرف در مذاکره بیش از پیش مطالبه می‌کرد.

【要件】yàojiàn ①(重要文件) سند مهم ②(重要条件) شرط مهم

【要津】yàojīn ①(要厄) گذرگاه مهم ـ کنایه از پست کلیدی: 位居～ پست کلیدی داشتن ②(水陆交通要道) راههای مهم آبی یا خشکی

【要紧】yàojǐn ①(重要) مهم، اصلی: 随便做什么工作最～的是实事求是。 در انجام هر کاری، مهم ترین چیز اینست که باید واقع بین باشیم./我有点～的事儿跟他商量。 من چیز های فوری دارم که باید با او در میان گذارم. ②(严重) جدی بودن: 他受了点轻伤,不～。 او اندکی آسیب دیده است، مهم نیست/不～,你明天去也可以。 جدی نیست، شما فردا می توانید بروید. ③〈方〉(急着做某事) عجله داشتن(در انجام کاری): ～去上班 در رفتن به سرکار عجله داشتن

【要诀】yàojué رمز مهم

【要脸】yàoliǎn آبروی خود را حفظ کردن

【要领】yàolǐng ①(要点) نکته‌های مهم، نکته‌های اصلی، خلاصهء مطلب: 不得～ موفق به فرا گرفتن خلاصهء مطلب نشدن، به درک نکته‌های مهم نرسیدن ②(基本要求) نکات اصلی(تمرین نظامی یا ورزشی): 掌握～ بر نکات اصلی تسلط داشتن

【要路】yàolù ①(重要的道路) راه مهم ②(显要的地位) مقام برجسته

【要略】yàolüè خطوط کلی، خلاصهء مطلب

【要么】yàome 〈连〉 یا، یا...یا: 赶快给他发个电报,～挂个长途也行。 فورا برای او تلگراف کنید یا تلفن بزنید./～他来,～我去,我们总得碰个头。 یا او به اینجا می آید یا من به آنجا می‌روم. به هر حال ما باید یکدیگر را ببینیم.

【要面子】yào miànzi آبروی خود را حفظ کردن

【要命】yàomìng ①(使丧失生命) کسی را بپای مرگ رساندن، کشتن: 这样短的期限,要了我的命也完不成任务。 در چنین مدت کوتاهی نمی توانم این وظیفه را انجام دهم، حتی‌اگر خود را بکشم. ②(程度达到极点) بی نهایت، بی اندازه، فوق‌العاده: 热得～ فوق العاده گرم ③(表示着急或抱怨) درد سر، مایه رنجش: 真～,车胎又没气了。 چه درد سری است، لاستیك مجددا پنچر شد.

【要强】yàoqiáng در سبقت جستن بر دیگران اشتیاق داشتن

【要人】yàorén شخص بسیار مهم

【要塞】yàosài برج و بارو، حصار، قلعه

【要事】yàoshì کار مهم، امر خطیر

【要是】yàoshi اگر، فرض کردن: ～下雨怎么办? اگر باران

بیاید، چه کار بکنیم ؟

【要枢】 yàoshū شبکهٔ مهم

【要死】 yàosǐ بی نهایت

【要死不活】 yào sǐ bù huó در حالت نیمه زنده ونیمه مرده قرار گرفتن

【要素】 yàosù عنصر کلیدی، عامل اصلی

【要闻】 yàowén خبرهای مهم

【要务】 yàowù امور مهم

【要项】 yàoxiàng نکته های مهم

【要言不烦】 yào yán bù fán مختصر ومفید، موجز، فشرده

【要样儿】 yàoyàngr در حد استاندارد بودن

【要员】 yàoyuán 〈旧〉مأمور مهم

【要帐】 yàozhàng باز پرداخت وام را مطالبه کردن، برای باز پرداخت وام فشار آوردن

【要之】 yàozhī به هر حال

【要职】 yàozhí پست مهم:身居～ پست مهم داشتن

【要旨】 yàozhǐ نکتهٔ مهم، خلاصهٔ مطلب، اصل مطلب

钥 yào

另见 yuè

【钥匙】 yàoshi کلید:一把～开一把锁 با کلیدهای مختلف قفل‌های مختلف را باز کردن

鹞 yào ①(鹞属)نوعی باز②(雀鹰)شاهین

【鹞鹰】 yàoyīng شاهین

【鹞子】 yàozi ①(雀鹰)شاهین ②〈方〉(纸鹞)بادبادك

【鹞子翻身】 yàozi fānshēn بطور افقی پشتك زدن

曜 yào 〈书〉①(日光)نور آفتاب ②(照耀)تابیدن، درخشیدن، نور افشاندن ③(日、月、星的通称)نام عمومی برای آفتاب، ماه وستاره

耀 yào ①(光线强烈的照射)خیره کردن، تابیدن، درخشیدن ②(夸耀)لاف زدن، بالیدن، خود را ستودن:照～ بر چیزی تابیدن ③(光荣)افتخار، سرافرازی:夸～ (از چیزی) لاف زدن، ستائی کردن

【耀斑】 yàobān 〈天〉(نجوم) جرقهٔ خورشیدی، تشعشع ناگهانی نیروی خورشیدی

【耀武扬威】 yàowǔ-yángwēi قدرت خود را نشان دادن، نیروی خود را جلوه دادن

【耀眼】 yàoyǎn خیره کننده:车灯～。چراغ های جلوی ماشین خیره کننده است./～的红旗 پرچم های سرخ درخشان بسیار

yē

耶 yē

另见 yé

【耶和华】 Yēhéhuá 〈宗〉یهوه(خدای بنی اسرائیل)

【耶路撒冷】 Yēlùsālěng اورشلیم، بیت المقدس

【耶稣】 Yēsū 〈宗〉عیسی:～会 انجمن عیسوی/～基督 عیسی مسیح/～教 فرقهٔ مسیحیان، پروتستان

倻 yē 见"伽倻琴"jiāyēqín

掖 yē تو گذاشتن، در میان چیزی فرو کردن، لای چیزی گذاشتن:把被角～好 گوشهٔ لحاف را تو گذاشتن/把纸条从门缝里～进去 یادداشتی را از لای در وارد کردن(تواناختن)/腰里～着枪 با تپانچه ای لای کمربند فرو رفته

另见 yè

【掖咕】 yēgu 〈方〉چیزی را بی دقت در جایی گذاشتن

椰 yē 〈植〉درخت نارگیل، نارگیل

【椰雕】 yēdiāo 〈工美〉حکاکی روی پوست نارگیل

【椰干】 yēgān مغز خشك شدهٔ نارگیل

【椰胡】 yēhú نوعی کمانچه که کاسهٔ آن از پوست نارگیل ساخته می شود

【椰蓉】 yēróng 〈食品〉خمیر آرد نارگیل، خمیر پودر نارگیل

【椰油】 yēyóu روغن نارگیل

【椰枣】 yēzǎo 〈植〉①(椰枣树)درخت خرما ②(椰枣果实)خرما

【椰子】 yēzi درخت نارگیل، نارگیل:～树 درخت نارگیل/～肉 مغز نارگیل/～油 روغن نارگیل/～糖 شیرینی نارگیل/～汁 شیرهٔ نارگیل

噎 yē ①(食物堵住食管)خفه شدن، مسدود شدن، بسته شدن:慢点吃，留神别～着。یواش بخور، مواظب باش خفه نشوی. ②(因迎风而呼吸困难)احساس خفگی در مقابل باد داشتن ③〈方〉(说话顶撞人或使人受窘无法说下去)با گفتن چیزی بطور خشن وبی ادبانه دهان کسی‌را مهر وموم کردن:他一句话就把我给～回去了。می خواستم چیزی بگویم که یك حرفش من را خاموش کرد.

【噎嗝】 yēgé 〈中医〉سرطان مری

yé

爷 yé ①〈方〉(父亲)پدر:～娘 پدر ومادر، والدین ②〈方〉(祖父)پدر بزرگ ③(对长辈的尊称)عمو(لقب احترامانه برای مرد مسن) ④〈旧〉(对官僚财主的称呼)لقبی برای یك مأمور دولتی یا یك مرد ثروتمند:老～ ارباب، صاحب، آقا، خداوندگار/少～ ارباب جوان ⑤(迷信的人对神的称呼)خدا:老天～ خدا

【爷们】 yémen 〈方〉①(男人)مرد ②(丈夫)شوهر

【爷儿】 yér 〈口〉[长辈和晚辈男子合称，后面常带数量词]مردان متعلق به دو نسل یا بیش از آن:～俩都爱看电影。پدر و پسر هر دو سینما رفتن را دوست دارند.

【爷儿们】 yérmen 〈口〉[长辈和晚辈男子合称]مردان متعلق به دو نسل یا بیش از آن

【爷爷】 yéye 〈口〉①(祖父)پدر بزرگ (از جانب پدر) ②(对祖辈尊称)بابا بزرگ (لقب محترمانه برای مرد مسن)

耶 yé 〈书〉〈助〉[表示疑问的语气]:是～非～? این
هست یا نیست ؟
另见 yē

揶 yé

【揶揄】 yéyú 〈书〉 استهزاء کردن، مسخره کردن، ریشخند کردن

yě

也 yě ①〈副〉[表示同样] نیز، هم:我妹妹～是售货
员。خواهر جوانم هم کارمند فروشگاه است./你不去,我～不
去。اگر شما نروید، من هم نمی روم./中国是一个社会主义
国家,也是一个发展中国家。چین یك کشور سوسیالیستی
است، همچنین یك کشور در حال رشد است. ②〈副〉[表示强
调,常与"一点""连"等字连用]:他病得一点东西～不
想吃。او آنقدر مریض است که هیچ اشتهائی برای خوردن
ندارد./现在连偏僻的山区～用上了拖拉机。امروزه حتی
در نواحی کوهستانی دوردست هم تراکتور مورد استفاده قرار می
گیرد./旧社会的苦,我永远～不会忘记。من هرگز رنج هائی
را که در جامعهٔ کهن کشیدم فراموش نخواهم کرد. ③〈副〉[表
示转折或让步,常跟上文的"虽然"、"即使"等呼应]:
我即使干不了重活,～可以干点轻活嘛。اگر نتوانم کار
سنگین انجام دهم، هنوز می توانم بعضی کار های سبك را انجام
دهم./你不说我～知道。لازم نیست به من بگوئید، من خود
می دانم. ④〈副〉[表示委婉]:～只好这样了。مجبوریم
این موضوع را اینطور باقی بگذاریم./这袋土豆～就一百斤。
گونی سیب زمینی صد « جین » بیشتر وزن ندارد.
⑤〈书〉〈助〉(a)[表示解释、判断等语气]:陈胜者,阳城
人～。«چن شنگ» اهل «یان چن» بود. (b)[表示嘱咐]:不
可不慎～。شما باید دقت کنید. (c)[表示感叹]:何其毒～!
چقدر شریر وتباه کار! (d)[表示疑问或反诘]:何～? چرا
اینطور؟ (e)[用于句中,表示停顿]:地之相去～,千有
余里。آن محل بیش از یك هزار «لی» از اینجا فاصله دارد.

【也罢】 yěbà ①[表示容忍或只得如此]:这次不去～,
下次我一定要去。بسیار خوب، این بار نخواهم رفت ولی شما
باید یك بار دیگر اجازه دهید تا بروم. ②〈助〉[叠用,表示不
以某种情况为条件] خواه....خواه، چه...چه:刮风～,下雪
～,他都坚持长跑。او چه در هوای طوفانی وچه در هوای برفی
بر دویدن طولانی پافشاری می کند.

【也好】 yěhǎo ①[表示容忍或只得如此] شاید نظر بدی
نباشد:你说明一下～。بهتر است توضیح بدهید./让他们自
己干一干～,实践出真知嘛。شاید بهتر باشد به آنها اجازه
دهیم تا خودشان این کار را انجام دهند چون دانش از تمرین
بەدست می‌آید. ②[叠用,表示不以某种情况为条件]:学
习～,劳动～他都很积极。او چه در زمینهٔ آموزش وچه در
زمینهٔ کار بدنی فعال است.

【也门】 Yěmén یمن:～人 اهل یمن، یمنی

【也许】 yěxǔ 〈副〉 شاید، احتمالا، ممکن است:他～病了。او
شاید بیمار باشد./我～来,～不来。من شاید بیایم وشاید
نیایم.

【也…也…】 yě…yě ①[表示并列]:操场上也有打球
的,也有跑步的。بعضی ها در میدان ورزش توپ بازی می‌کنند
و برخی دیگر می‌دوند./他也不抽烟,也不喝酒。او نه سیگار
می‌کشد نه شراب می‌خورد. ②[表示不以某种情况为
条件]:天好我们也干,天不好我们也干。ما چه باران
باشد چه آفتاب کار خود را متوقف نمی کنیم./你去也得去,不
去也得去。خواهی چه بخواهی چه نخواهی تو باید بروی. 或
این یا آن، نخواهی باید بروی./他左想也不是,右想也不是。
نمی‌تواند تصمیم بگیرد.

冶 yě ①(熔炼金属) گداختن، آب کردن، ذوب کردن ②
〈书〉(女子装饰艳丽,含贬意) بطور فریبنده آراسته شده یا
بزك شده

【冶荡】 yědàng هرزه، بداخلاق

【冶金】 yějīn متالوژی، فن استخراج وذوب فلزات:～工业
متالورژی، مبحث فن استخراج وذوب فلزات/～学 صنعت
استخراج وذوب فلزات

【冶炼】 yěliàn گداختن، آب کردن، ذوب کردن:～操作 عمل
گداختن/～厂 کارخانه گدازگری، کارخانهٔ ذوب فلزات/～炉
کورهٔ گداز، کورهٔ ذوب/～时间 مدت زمان ذوب

【冶容】 yěróng ①(打扮得妖媚) بطور فریبنده بزك یا آرایش
شده ②(妖媚的容貌) نگاههای فریبنده، نگاههای اغواکننده

【冶笑】 yěxiào خندهٔ اغوا کننده

【冶铸】 yězhù گداختن فلزات وساختن ظروف

野 yě ①(野外) صحرا، بیابان:田～ مزارع در صحرا
②(界限) حد، سرحد، مرز:分～ حد فاصل/视～ افق دید، میدان دید
③(处于不当政的地位) خارج از مسند قدرت:在
～党 حزب خارج از مسند قدرت/下～ مجبور به ترك قدرت
شدن، از صندلی قدرت کناره گرفتن ④(野生的) غیر
اهلی، پرورش وتربیت نیافته، وحشی:～花 گل وحشی/～兔 خرگوش غیر
اهلی/～鸭 اردك وحشی ⑤(粗鲁) خشن، بی ادب:说话太～
زبان بی ادبانه بکار بردن/动作太～ حرکات خشن ⑥(不受约
束) بی‌بند وبار، بی قید و بند:放了几天假,这孩子的心都玩
～了。پس از گذراندن تعطیلات چند روزه، این پسر نمی تواند
افکارش را روی کارهای مدرسه متمرکزکند.

【野菜】 yěcài گیاهان وحشی خوردنی

【野餐】 yěcān پیك نیك ، به پیك نیك رفتن

【野草】 yěcǎo علف هرزه:～丛生 از علف های هرزه پوشیده
بودن

【野草闲花】 yě cǎo xián huā ①(野生的花草) علف هرزه
②(被玩弄的女性;娼妓) رفیقه، زن فاحشه

【野传】 yěchuán 〈棒、垒球〉 (در بازی بیس بال) بی هدف
توپ پاس کرده، توپ پاك شده:～球 توپ را پرتاب کردن

【野地】 yědì صحرا، بیابان، قطعهٔ زمین بایر وبی آب وعلف

【野果】 yěguǒ میوهٔ وحشی

【野汉子】 yěhànzi رفیق، معشوق (برای زن شوهر دار)

【野合】yěhé زناشویی نامشروع
【野火】yěhuǒ آتش بوته، آتش صحرا: ~烧不尽，春风吹又生。آتش بوته نمی تواند سبزه ها را از بین ببرد وقتیکه باد بهاری بوزد، آنها مجددا سر ازخاك در می آورند.
【野鸡】yějī ①〈动〉قرقاول ②(娼妓) زن فاحشه ③(不合规章经营的) بر طبق مقررات اداره نشده: ~大学 دانشگاه غیر رسمی
【野景】yějǐng منظرهٔ صحرا
【野菊花】yějúhuā گل داودی وحشی
【野驴】yělǘ الاغ وحشی
【野蛮】yěmán ①(不文明) وحشی، دور از تمدن، غیر متمدن ②(蛮横残暴) ظالم، بی رحم، حیوان صفت، وحشیانه: ~的种族主义 نژاد پرستی وحشیانه /~的屠杀 قتل عام بی رحمانه
【野猫】yěmāo ①〈方〉(野兔) خرگوش وحشی ②(无主的猫) گربهٔ ولگرد
【野牛】yěniú گاو وحشی
【野炮】yěpào توپخانهٔ صحرائی
【野蔷薇】yěqiángwēi 〈植〉 نوعی گل سرخ به نام "Multiflora rose"
【野禽】yěqín مرغان وحشی(در مقابل مرغان اهلی)
【野趣】yěqù لذتی که صحرا باعث آن گردد
【野人】yěrén آدم ولگرد، آدم وحشی، بربری
【野烧】yěshāo آتش صحرایی
【野生】yěshēng وحشی، غیر اهلی، شکاری: ~动物 حیوان وحشی /~植物 گیاه وحشی/شکاری، حیوان وحشی
【野史】yěshǐ تاریخ غیر رسمی 又称"野乘"
【野兽】yěshòu دد، جانور وحشی
【野台子戏】yě táizixì اپرایی که در صحنهٔ سرباز وموقت اجرا شود
【野兔】yětù خرگوش صحرائی، خرگوش وحشی
【野外】yěwài صحرا، بیابان: ~生活 زندگی صحرائی /~演习〈军〉 تمرین صحرائی/ ~工作 عملیات صحرائی انجام دادن /在~ کار صحرائی، عملیات صحرائی /~作业
【野豌豆】yěwāndòu 〈植〉 ماشك، کرسنه، نخود وحشی
【野味】yěwèi گوشت پرنده یا جانور وحشی
【野物】yěwù جانوران وحشی
【野心】yěxīn جاه طلبی: 侵略~ جاه طلبی تجاوزکارانه /不死~ بسیار جاه طلب /勃勃~ به طرح های جاه طلبانه خود چسبیدن /~家 شخص جاه طلب، سیاستمدار جاه طلب /~狼 طلب گرگ شریر وکینه توز
【野性】yěxìng خصلت وحشی‌گری
【野宴】yěyàn پیك نیك
【野营】yěyíng چادر، اردوی موقت: 出外~ در صحرا چادر زدن /~训练 تمرین چادر زدن در صحرا
【野游】yěyóu برای گردش به صحرا رفتن
【野战】yězhàn 〈军〉 عملیات صحرائی: ~仓库 انبار مهمات /~军 ارتش صحرائی /~工事 استحکامات صحرائی /~医院 بیمارستان صحرائی /~炮 توپخانهٔ صحرائی
【野猪】yězhū گراز وحشی

yè

业 yè ①(行业) صنف، پیشه، شغل، صنعت: 各行各~ صنعت /矿~ پیشه ها وشغل های مختلف، همه طبقه ها وصنف ها حرفه، پیشه، شغل، ②(职业) دام پروری /畜牧~ استخراج معدن ③(学业) تحصیلی: 结~ دورهٔ تحصیلی ③ بی کار شدن: 失~ کار ④(事业) امر، کار(اقتصادی) تحصیلی را به پایان رساندن ⑤ به کار تازه و بی‌سابقه مبادرت ورزیدن، در~ 创: وبازرگانی) ⑤(财产) اموال: 家~ اموال خانواده ⑤ کاری پیش آهنگ شدن ⑥(从事某种行业) به کاری اشتغال داشتن، به کاری پرداختن: 农~ به زراعت پرداختن /商~ به بازرگانی پرداختن ⑦(已经) پیش از این، قبلا، اکنون، دیگر: ~已核实。پیش ازین(در این امر) رسیدگی شده است. ⑧(罪孽) جرم(صحت)
【业报】yèbào پاداش خوب یا بد در دین بودا
【业绩】yèjì موفقیت برجسته، موفقیت بزرگ: 革命家的光辉~ موفقیت های درخشان انقلابیون
【业经】yèjīng پیش ازین، اکنون، دیگر: ~批准。 دیگر به تصویب رسیده است.
【业精于勤】yè jīng yú qín نیکو کاری از پرکاری است.
【业务】yèwù کار تخصصی، کار حرفه ای: 正确处理政治与~的关系 روابط بین سیاست وکار تخصصی را بدرستی سر وسامان دادن /钻研~ با کوشش ومجاهدت پیشه وحرفهٔ خود را مورد مطالعه قرار دادن /恢复正常~ فعالیت‌های عادی را از سر گرفتن /~范围 دایرهٔ فعالیت کار /~能力 توانائی حرفه ای /~协定 اجازهٔ کار، موافقت نامهٔ /~水平 سطح کار تخصصی /~学习 آموزش تخصصی /~知识 معلومات حرفه ای /کار
【业余】yèyú آماتور، غیر حرفه ای، وابسته به ساعت‌های‌فراغت: 他利用~时间学外语。 او در ساعت‌های فراغت زبان‌های خارجی‌را یاد می‌گیرد. /~爱好 کار ذوقی، سرگرمی، کار تفریحی /~活动 فعالیت‌های فوق برنامه، فعالیت‌های /~爱好者 آماتور /~教育 آموزش وتربیت در ساعت‌های فراغت /~文艺工作者 کارکنان ادبی‌وهنری آماتور /~学校 مدرسهٔ غیرحرفه‌ای فراغت
【业障】yèzhàng 见"孽障"nièzhàng
【业主】yèzhǔ صاحب (بنگاه یا ملك)، مالك

叶 yè ①(植物的叶子) برگ: 落~ برگ های ریخته ②(像叶子形的东西) چیز برگی شکل، هر چیز به شکل برگ: 百~窗 پنجرهٔ کرکره ای /扁舟一~ یك قایق کوچك ③(页) صفحه، برگ ④(历史时期的分段) بخشی از یك دورهٔ تاریخ: 清朝末~ اواخر دودمان «چینگ» /二十世纪中~ اواسط قرن بیستم ⑤(姓) یك نام خانوادگی در چین
【叶斑病】yèbānbìng 〈农〉 لك گیاه در اثر آفت یا یخ زدگی
【叶柄】yèbǐng 〈植〉 ساقهٔ برگ
【叶蝉】yèchán 〈动〉 انواع حشرات از راستهٔ نیم بالان
【叶蜂】yèfēng 〈动〉 نوعی حشرهٔ اره دار

【叶公好龙】 Yègōng hào lóng عشق آقای«یه» به اژدها ـ کنایه از مدعی دوست داشتن چیزی بودن اما در حقیقت از آن ترس داشتن
【叶红素】 yèhóngsù 〈生化〉(Carotene) (بیوشیمی) کاروتن
【叶黄素】 yèhuángsù 〈化〉 رنگدانه های طبیعی و زرد رنگ دارای کاروتن (مخصوصا ترکیبات اکسیژن دار کاروتن)
【叶蜡石】 yèlàshí 〈矿〉 ماده‌ٔ معدنی سفید یا سبز فامی که شبیه طلق می‌باشد
【叶龄】 yèlíng شاخص رسیدگی جوانه (که به تعداد برگ حساب می شود)
【叶绿素】 yèlǜsù 〈生化〉 کلروفیل (ماده‌ٔ سبز گیاهی، سبزینه)
【叶绿体】 yèlǜtǐ 〈生化〉 کلرو پلاست (ماده‌ٔ بیاض البیضی محتوی سبزینه که فقط در سلول های مجاور نور وجود دارد)
【叶轮】 yèlún 〈机〉 چرخ پره دار؛ ~泵: تلمبه‌ٔ پره دار
【叶落归根】 yè luò guī gēn برگ‌های ریخته روی ریشه های درخت می نشینند ـ کنایه از کسی‌که در جای دیگر اقامت دارد بالاخره به خانه پدری‌خود باز گردد.
【叶脉】 yèmài 〈植〉 برگه‌ٔ برگ
【叶片】 yèpiàn ①〈植〉 قسمت پهن برگ؛ ~式空气压缩机 (ماشین) پره ②〈机〉کمپرسور پره دار، دستگاه فشار هوای پره دار
【叶鞘】 yèqiào 〈植〉 غلاف برگ
【叶酸】 yèsuān اسید برگی(ماده‌ٔ ویتامینی متبلور)
【叶锈病】 yèxiùbìng 〈农〉 بیماری زنگ گیاهی
【叶序】 yèxù 〈植〉 آرایش برگی
【叶芽】 yèyá جوانه‌ای که پس از رشد و نمو به شاخه‌ٔ جدید درخت تبدیل می شود
【叶子】 yèzi برگ

页 yè صفحه؛ 活~ صفحه‌ٔ آزاد وقابل تعویض / 三百~的书 یك کتاب سیصد صفحه ای / 打开新的一~ صفحه‌ٔ جدیدی را گشودن
【页边】 yèbiān حاشیه‌ٔ (صفحه)
【页码】 yèmǎ نمره‌ٔ صفحه
【页心】 yèxīn 〈印〉 قسمت مندرجات هر صفحه
【页岩】 yèyán 〈地〉 سنگ رست؛ ~油 نفت سنگ رست

曳 yè کشیدن، پائین کشیدن
【曳冰床】 yèbīngchuáng نوعی وسیله‌ٔ ارتباطات روی یخ
【曳扯】 yèche 〈方〉 بزرگ کردن
【曳光弹】 yèguāngdàn 〈军〉 گلوله‌ٔ رسام توپ یا تفنگ
【曳力】 yèlì 〈物〉 قوه‌ٔ کشیدن
【曳绳钓】 yèshéngdiào 〈渔〉 قلاب ماهیگیری
【曳引】 yèyǐn کشیدن

夜 yè شب؛ 冬天昼短~长。 در زمستان روزها کوتاه است وشب‌ها بلند. / 三天三~讲不完。 برای گفتن آن روز ها لازم است.
【夜暗】 yè'àn تاریکی شب
【夜班】 yèbān شبکار، نوبت شب، شیفت شب؛ 上~ در نوبت شب کار کردن، شب کاری کردن، در کشیك شب بودن / 值~ شبکاری کردن، در نوبت شبانه انجام وظیفه کردن
【夜半】 yèbàn نیمه شب، نصف شب، در دل شب
【夜不闭户】 yè bù bì hù هنگام شب در خانه را کلون نمی‌کنند ـ کنایه از اینکه قانون وانتظام اجتماعی حکم فرماست.
【夜叉】 yèchā ①〈佛教〉 (در مذهب بودا) «یاکشا» (یك روح خبیث) ②(指丑陋、凶恶的人) شخص زشت و ددمنش
【夜长梦多】 yècháng-mèngduō یك شب بلند با خواب های فراوان ـ کنایه از اینکه یك تأخیر طولانی به پیدایش تغییر های نامساعد گوناگونی منجر می شود.
【夜场】 yèchǎng نمایش شب
【夜车】 yèchē ①(夜间开出、到达或经过的火车) ترن شب ②(在深夜里工作或学习)[多用于]:开~ شب زنده داری کردن
【夜出动物】 yèchū dòngwù جانور شبگرد
【夜大学】 yèdàxué دانشگاه شبانه
【夜蛾】 yè'é 〈动〉 "Noctuid" نوعی حشره‌ٔ موذی بنام
【夜分】 yèfēn 〈书〉 نیمه شب، نصف شب، دل شب
【夜工】 yègōng کار شبانه؛ 打~ شب کاری کردن، کار شبانه انجام دادن 又称"夜作"
【夜光表】 yèguāngbiǎo ساعت شب نما
【夜光虫】 yèguāngchóng کرم شب افروز
【夜航】 yèháng پرواز شبانه یا کشتیرانی شبانه
【夜黑】 yèhēi تاریکی شب، شب تاریك
【夜壶】 yèhú شاش دان، پیشاب دان
【夜话】 yèhuà گفتگو در شب (که معمولا به عنوان کتاب بکار می‌رود)
【夜活】 yèhuó کار دستی در شب
【夜间】 yèjiān شبانه، درشب؛ ~行军 راه‌پیمائی در شب، راه پیمائی شبانه / ~施工 کار ساختمانی را در شب انجام دادن / ~战斗机 جنگنده‌ٔ شب / ~演习 تمرین شبانه، تمرین در شب
【夜交藤】 yèjiāoténg 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Vine of multiflower knotweed"
【夜禁】 yèjìn قرق شبانه
【夜景】 yèjǐng منظره‌ٔ شب؛ 一幅壮丽的长江大桥~ منظره‌ٔ با شکوه پل رود خانه‌ٔ یانگ تسه در شب
【夜课】 yèkè کلاس یا درس شبانه
【夜空】 yèkōng آسمان شب
【夜阑人静】 yèlán-rénjìng در دل آرام شب، در دل شب آرام
【夜郎自大】 Yèláng zìdà غرور مضحك شاه «یه لانگ» ـ کنایه از تکبر و نخوت منطقه‌ای
【夜里】 yèli شبانه، در شب
【夜来香】 yèláixiāng 〈植〉 گل شب بو
【夜猫子】 yèmāozi 〈方〉 ①(猫头鹰) جغد ②(喜欢晚睡的人) کسی که دیر می خوابد
【夜明珠】 yèmíngzhū گوهر شب نمای افسانه ای
【夜幕】 yèmù سیاهی شب، پرده‌ٔ شب؛ ~笼罩着大地。 پرده‌ٔ شب زمین را فرا گرفت. / ~降临。 شب فرا رسید
【夜尿症】 yèniàozhèng شب شاشی کودك

【夜勤】yèqín وظیفهٔ شبانه، کشیك شبانه
【夜曲】yèqǔ 〈乐〉قطعهٔ موسیقی دل‌انگیز و رؤیائی
【夜色】yèsè روشنائی تیرهٔ شب: 趁着～ با استفاده از روشنائی ستاره یا ماه
【夜生活】yèshēnghuó زندگی شبانه در شهر
【夜视仪】yèshìyí 〈军〉ابزار مخصوص دیدن اشیاء در شب
【夜啼】yètí 〈中医〉گریه های شبانهٔ اطفال شیر خوار بیمار
【夜头】yètóu 〈方〉شب
【夜晚】yèwǎn شب
【夜望镜】yèwàngjìng 〈军〉دوربین مخصوص دیدن اشیاء در تاریکی به کمك اشعهٔ مادون قرمز
【夜未央】yè wèi yāng 〈书〉شب دیر وقت (قبل از سفیده دم)
【夜袭】yèxí یورش شبانه، حملهٔ شبانه
【夜宵】yèxiāo غذای سبك آخر شب، غذائی که در شب دیر خورده می شود
【夜校】yèxiào مدرسهٔ شبانه
【夜行军】yèxíngjūn راه پیمائی شبانه
【夜学】yèxué ①(夜校) مدرسهٔ شبانه ②(夜课) کلاس یا درس شبانه
【夜宴】yèyàn مهمانی در شب
【夜以继日】yè yǐ jì rì شبانه روز: 工程正在～进行。 کار شبانه روزی در محل ساختمان سازی جریان دارد. /他～地进行研究。 او شبانه روز به کار تحقیقاتی می پردازد.
【夜莺】yèyīng بلبل
【夜鹰】yèyīng نوعی پشه خوار
【夜游神】yèyóushén اله افسانه ای شب گردی، خدای افسانه ای شب گرد ـــ کنایه از کسی که شب هنگام بر می خیزد وپرسه می زند.
【夜游子】yèyóuzi کسی که عادت دارد در شب ولگردی کند
【夜战】yèzhàn 〈军〉نبرد در شب
【夜总会】yèzǒnghuì کاباره

咽 yè 见"哽咽"gěngyè；"呜咽"wūyè
另见 yān；yàn
【咽泣】yèqì بابغض گریه کردن

烨 yè 〈书〉①(火光) نور آتش ②(日光) نور خورشید ③(光盛) (نور) تابنده، تابناك، پر فروغ

晔 yè 〈书〉(نور) تابنده، تابناك، پرفروغ

液 yè مایع، آبگونه: 体～ مایع جسمی، آب بدن، مایع بدن/. 胃～ عصیر معده، شیرهٔ معده
【液化】yèhuà 〈化〉تبدیل به مایع کردن: ～器 آلت مخصوص تبدیل کردن به مایع/～天然气 گاز طبیعی مایع/～石油气 گاز نفتی مایع
【液晶】yèjīng 〈物〉(فیزیك) بلور مایع
【液冷】yèlěng 〈机〉سرد کردن به وسیلهٔ مایع: ～式内燃机 موتور سرد شونده با مایع
【液力】yèlì 〈机〉: هیدرولیك، وابسته به نیروی محرکه آب ～变速箱 جعبهٔ دندهٔ هیدرولیك/～制动器 ترمز هیدرولیك
【液泡】yèpào 〈生〉(زیست شناسی) حفرهٔ پروتو پلاسمی
【液态】yètài 〈物〉(فیزیك) حالت مایع: ～空气 هوای مایع شده
【液体】yètǐ مایع، آبگونه: ～比重计 آلت سنجش وزن مایعات/～燃料 سوخت مایع/～燃料火箭发动机〈军〉موتور راکت با استفاده از سوخت مایع
【液相】yèxiàng حالت مایع مواد
【液压】yèyā فشار هیدرولیك: ～泵 تلمبهٔ هیدرولیك/～表 وسیلهٔ سنجش فشار هیدرولیك/～成形 شکل دادن به وسیلهٔ فشار هیدرولیك/～传动 جعبهٔ دندهٔ هیدرولیك/～联轴节 حلقهٔ اتصالی هیدرولیك

掖 yè (برای کمك) با دست بازوی کسی را گرفتن، کمك ک س، را با پاداش وترفیع تشویق کردن، یاری رساندن: 奖～〈书〉کردن
另见 yē
【掖庭】yètíng محل اقامت سوگلی‌های امپراطور

谒 yè به ملاقات (شخص بالا دست یا مسن تر از خود) رفتن، ادای احترام کردن: 陵～ در آرامگاه کسی ادای احترام کردن
【谒拜】yèbài ادای احترام کردن
【谒见】yèjiàn 〈书〉به دیدار(شخص بالا دست یا ارشد خانواده) رفتن، به حضور کسی شرفیاب شدن
【谒陵】yèlíng در آرامگاه کسی ادای احترام کردن

腋 yè ①〈生理〉زیر بغل ②〈植〉گوشه یا زاویه بین شاخه یا برگ
【腋臭】yèchòu بوی بد زیر بغل
【腋毛】yèmáo موی زیر بغل
【腋气】yèqì بوی بد زیر بغل
【腋窝】yèwō زیر بغل
【腋芽】yèyá 〈植〉جوانهٔ روئیده در بغل

靥 yè چاه زنخدان

yī

一 yī ①(数目)(عدد) یك: 十～万 یازده هزار/三千～百 سه هزار و یك صد ②(顺序) یك، شمارهٔ یك، یکم: ～营 گروهان یکم از گردان یکم/棉纺～厂 کارخانهٔ نساجی شمارهٔ یك ③(仅、只) تك، یگانه، تنها، یکی، یك: ～枪就打中了目标 تنها با یك گلوله به هدف زدن/你～个人行吗？ می توانید کار را به تنهائی بگردانید؟ ④(同—) همان، همان چیز، همان کار: 意见不～。 نظر ها مختلف است. /～根藤上的苦瓜 کدوهای قلیائی از همان بوته ـــ کنایه از مردم دارای همان سابقه توأم با بدبختی/军民～家。 ارتش ومردم از یك خانواده هستند. ⑤(全；满) تمام، سراسر: ～冬 تمام زمستان /～脸的土

屋子~/ بدن خیس شده از عرق ~身的汗/ چهرهٔ خاك آلود
的人都欢腾起来。 هر کس که در اطاق بود غرق شادی شده
بود. ⑥(每一个) هر، هر بار: 四个小组，~组五人。 چهار
گروه پنج نفره/ ~小时六十公里 شصت کیلومتر در ساعت/~
提起杭州，人们立刻就会想到西湖的美景。 هر بار نام
شهر «هان جو» برده می شود، مردم فورا به یاد منظرهٔ زیبای «دریا
چهٔ غربی» می‌افتند. ⑦(另一) هم، نیز: 广州，~名羊城。 شهر
«گوان جو» هم بنام شهر «یان چن» یاد می شود. ⑧(一专) با دل
وجان، با تمام وجود ⑨ با دل وجان: ~心~意 [表示动作是
一次或短暂的]: 笑~笑 لبخندی زدن / 歇~歇 استراحت
کردن / 瞧~眼 نگاهی انداختن / 等~等。 صبر کن./ 咳
~声 سرفه ای کردن ⑩[用在动词或动量词之前，表示先
做某个动作，下文说明动作结果]: ~跳跳了过去 با یك
جست رد شدن / 他~脚把球踢进了球门。 اوبایك‌ضربه‌گل
زد./ 经他这么~说，大家都有信心了。 این توضیح او همه
را امیدوار کرد. ⑪[与"就"、"即"等字相呼应，表示两事时
间紧接]: بمجرد اینکه، درلحظه‌ای که: ~做好准备，就开始
实验。 بمجرد اینکه کار تدارك دیده می شود، آزمایش شروع
خواهد شد./ 天~亮他就出发了。 هنگام طلوع به راه افتاد.
⑫〈书〉〈助〉[用于某些词前加强语气]: 事态之严重~
至于此！ مجسم کنید که امور به این نحو جدی شده است./~
似瓮中捉鳖 مانند گرفتن لاك پشت آبی در کوزهٔ دهان گشاد
آسان بودن ⑬〈乐〉 یك نت در رشتهٔ نت های موسیقی ملی چین
بنام « گون چی پو» (工尺谱) که مساوی است با نت «سی» در
موسیقی اروپائی 注意 在第四声(去声)字前念第二
声(阳平)，如"一半"yíbàn;"一共"yígòng。在第一、二、
三声(阴平、阳平、上声)字前念第四声(去声)，
如"一天"yìtiān;"一年"yìnián;"一点"yìdiǎn。本词典
为简便起见，条目中的"一"字都注第一声(阴平)。

【一把手】yībǎshǒu ①(参加活动的一员) یك عضو در یك
فعالیت: 我们准备搭伙干，你也算上~吧。 ما در کار باهم
شریك می شویم آیا می توانیم روی شما هم حساب کنیم؟
②(能干的人) آدم لایق، آدم توانا: 她干农活可真是~。
او در کار زراعتی تواناو لایق است.

【一把抓】yībǎzhuā ①(对一切事都要自己管) همه چیز را
در دست خود گرفتن ②(不分轻重缓急，一齐下手) در یك
زمان دست به همه کارها زدن، بدون سنجیدن درجهٔ اهمیت آنها

【一百一】yībǎiyī صددر صد، بی عیب، کامل

【一败如水】yī bài rú shuǐ متحمل یك شکست خرد کننده
شدن

【一败涂地】yī bài tú dì بطور کامل شکست خوردن

【一班人】yībānrén اعضای تمام گروه(نظامی) ــ کنایه از یك
دسته مردم که باهم کار می کنند: 党委~ تمام اعضای کمیتهٔ
حزبی

【一般】yībān ①(同样) یکسان، همان، مانند: 他们俩~高。
قدشان یك اندازه است./ 火车飞~地驶去。 قطار برق آسا
گذشت. ②(普通;通常) عمومی، معمولی، کلی: 号召和个
别指导相结合~ دعوت های عمومی را با راهنمایی مشخص در
آمیختن/ ~工作人员 کارمند ساده/ ~的做法 رسم معمولی/
معمولا ~说来 بطور کلی، رو بهم رفته /我~早上六点起床。
ساعت شش صبح از خواب بیدار می شوم./他只是~说了说，
没有详谈。 او فقط بطور کلی صحبت کردوبه جزییات
نپرداخت./这部小说写得~。 این رمان چیز قابل توجهی ندارد.
~性辩论/ قاعدهٔ عمومی ~规律/ معادلهٔ کلی ~等价物/
بحث ومباحثهٔ عمومی

【一般化】yībānhuà عمومیت مبهم: 防止领导~ از دادن
راهنمائی های مبهم وعمومی اجتناب ورزیدن

【一般见识】yībān jiànshi خود را تا سطح طرف مقابل پائین
آوردن: 别跟他~！ لازم نیست بخودزحمت بدهید با شخصی
مانند او مشاجره کنید.

【一板一眼】yībǎn-yīyǎn ①(民族音乐和戏曲中的节拍
符号) علامت ضربه در موسیقی ملی و اپرای ملی چین ②(有条
理;合规矩) از قالب معینی در گفتار یا کردار پیروی کردن، با
روش ودقت زیاد

【一板正经】yì bǎn zhèng jīng به جدیت تمام

【一半】yībàn نیم، نصف: ~以上 بیش از نصف/ 欠收~由
于干旱，~由于虫灾。 بخشی از کمبود محصول ناشی از
خشك سالی و بی آبی و بخش دیگر ناشی از آفات حشرات بود.

【一…半…】yī…bàn [分别用在同义词或近义词前，表
示不多或不久]: 这活儿一时半会儿完不了。 این کار در
مدتی کوتاه انجام پذیر نخواهد بود./我只听到一句半句的。
آنچه که شنیدم ناقص وشکسته بود.

【一半天】yībàntiān در ظرف یکی دو روز

【一帮】yībāng یك داروسته، یك دسته، یك گروه

【一辈子】yībèizi (در) تمام عمر، یك عمر: ~也忘不了。 تا
زنده هستم فراموش نخواهم کرد./一个人做点好事并不难，
难的是~做好事。 برای هیچ کس دشوار نیست که یك ذره
نیکی کند.آنچه که دشوار است نیکی کردن در تمام عمر است./
~不干，~不会。 اگر دست به کاری نزنید در تمام عمر خود از
آن بی اطلاع خواهید ماند.

【一本万利】yī běn wàn lì یك سرمایه گذاری مختصر ده هزار
برابر سود می آورد، با سرمایهٔ کوچك منفعت بزرگ بدست
آوردن

【一本正经】yī běn zhèngjīng به جدیت تمام: 装得~的样
子 قیافه جدی به خود گرفتن، مقدس نما بودن

【一鼻孔出气】yī bíkǒng chūqì ما همان سوراخ های بینی نفس
کشیدن ــ کنایه از بیك صدا آواز خواندن

【一笔不苟】yī bǐ bù gǒu (در خوش نویسی یانقاشی) نوشتن هر
خط با تمام دقت

【一笔勾销】yī bǐ gōuxiāo بر چیزی خط بطلان کشیدن: 前帐
~ روی همه بدهی ها خط بطلان کشیدن

【一笔抹杀】yī bǐ mǒshā با یك ضربه زدودن(یا محو کردن)،
کاملا منکر شدن: 这些成绩是不能~的。 نمی توان این همه
موفقیت ها را منکر شد.

【一碧】yībì یك پارچه سبزوخرم

【一臂之力】yī bì zhī lì دست یاری وکمك: 请助我~ لطفا

دست یاری به من دهید.

【一边】yībiān ①(一面) یك طرف، یك پهلو: 这块木料只有～光滑。/ فقط یك طرف این قطعهٔ چوب هموار است. 站在人民群众～ جانب توده های مردم را گرفتن، در ردیف مردم قرار گرفتن ②(旁边) کنار: 把椅子放到～去。 صندلی را کنار بگذارید. ③[表示一个动作跟另一个动作同时进行]: همزمان، مقارن یك دیگر، در عین حال: 他～往前走，～唱着歌儿。/ او آواز خوانان به جلو راه می رفت. ～喝茶，～聊天 در عین چای خوردن، گپ زدن ④(同样) همانند

【一边倒】yībiāndǎo به یك طرف متمایل بودن، صد در صد از کسی طرفداری کردن، برتری مطلق داشتن، از تفوق مطلق بر خوردار بودن

【一并】yībìng 〈副〉 همراه با موارد دیگر: 连同类似情况～考虑 همراه با موارد مشابه دیگر در نظر گرفته شدن

【一病不起】yī bìng bù qǐ تا پایان عمر بستری بودن، بیمار شدن ومردن

【一拨儿】yībōr یك دسته، یك گروه

【一波未平，一波又起】yī bō wèi píng, yī bō yòu qǐ هنوز یك موج فرو ننشسته است که موج دیگری بر می خیزد ــ کنایه از اینکه مزاحمت ها پشت سر هم می آید.

【一…不…】yī…bù ①[分别用在两个动词前面，表示动作或情况一经发生就不改变]: 一去不返 بازنگشتنی، بی‌برگشت، برای همیشه رفته/ 一定不易 دگرگونی ناپذیر ②[分别用在一个名词和一个动词前面，表示强调或夸张]: 一字不漏 بدون حذف یك کلمه/ 一动不动 یك ذره هم تکان نخوردن

【一不怕苦，二不怕死】yī bù pà kǔ, èr bù pà sǐ نه از مرگ هراسیدن ونه از سختی، چه از مرگ وچه از سختی نهراسیدن

【一不做，二不休】yī bù zuò, èr bù xiū کار را بدون در نظر گرفتن نتایج آن به سر انجام رساندن، کار را بهر قیمت که باشد انجام دادن

【一步登天】yī bù dēng tiān با برداشتن یك قدم خود را به آسمان رساندن ــ کنایه از با یك قدم به بالا ترین سطح رسیدن

【一步一个脚印儿】yī bù yīgè jiǎoyìnr هر گام اثری را باقی می گذارد ــ کنایه از پیوسته کار کردن و پیگیرانه پیشرفت نمودن

【一差二错】yīchā-èrcuò اشتباه احتمالی یا رویداد ناگوار درست در موردیکه حوادثی رخ می دهد، ～: 万一有个～ احتمالی درست در موردیکه لغزشی وجود دارد

【一刹】yīchà یك لحظهٔ کوتاه

【一刹那】yīchànà یك لحظهٔ کوتاه

【一长两短】yī cháng liǎng duǎn اشاره به مصیبت، بلا، تصادف و...

【一场空】yīchángkōng بیهوده، عبث، باطل: 竹篮打水～ آب از غربال بیختن

【一场春梦】yī chǎng chūnmèng خواب بهاری ــ کنایه از خیال باطل

【一唱百和】yī chàng bǎi hè وقتیکه کسی آواز می‌خواند، دیگران با او همصدا می‌شوند ــ کنایه از برخوردار شدن از موافقت همگانی (برای پیشنهادو...)

【一唱一和】yīchàng-yīhè با کسی آواز دو نفری‌خواندن، هر دوی آنها همصدا。 他们两人～。: همصدای یکدیگر شدن 主子奴才～。/ ارباب و نوکر همصدای یکدیگر هستند.

【一朝天子一朝臣】yī cháo tiānzǐ yī cháo chén هر شهریار تازه ندیمان خود را می آورد ــ کنایه از اینکه هر مسئول جدید همدستان خود را می آورد.

【一尘不染】yī chén bù rǎn به یك ذره گرد وغبار هم آلوده نشده، ①(洁无纤尘) تمیز و بی گردو غبار: 仪器上～。 اسباب تمیز و بی گرد و غبار است. ②(保留清白) اخلاقا پاك ونا آلوده ماندن: 身居闹市，～ در میان وسوسه های یك شهر بزرگ پاك و ناآلوده ماندن

【一成不变】yī chéng bù biàn تغییر ناپذیر، پابرجا، ثابت: ～的东西是没有的。 هیچ چیز نیست که تغییر ناپذیر باشد./ 没有～的元素。 عنصر غیر قابل تغییر وجود ندارد.

【一宠性儿】yīchōngxìngr خود رأی، خود سر

【一筹莫展】yī chóu mò zhǎn در چاره جوئی عاجز بودن، عقل کسی به جائی نرسیدن

【一触即发】yī chù jí fā هر لحظه احتمال بروز داشتن(وضع ناگوار): 武装冲突有～之势。 احتمال زد وخورد مسلحانه هر لحظه وجود دارد./ 形势～。 وضع در حال انفجار است.

【一触即溃】yī chù jí kuì با اولین برخورد متلاشی شدن

【一传十，十传百】yī chuán shí, shí chuán bǎi (خبر) سریع پخش شدن، از یك نفر به ده نفر و از ده نفر به صد نفر رسیدن ــ کنایه از دهان به دهان گشتن

【一锤定音】yī chuí dìng yīn معین کردن آهنگ با یك ضربهٔ ناقوس پهن ــ کنایه از تصمیم نهائی گرفتن

【一锤子买卖】yī chuízi mǎimai معاملهٔ یك باره بدون انیکه عاقبت وخیم آن در نظر گرفتن شود

【一次】yīcì یك بار: 我只跟他见过～面。 من فقط یك بار او را دیدم./ 机器～试运成功。 دستگاه با اولین حرکت آزمایشی خود با موفقیت به کار افتاد. 方程〈数〉～/ (ریاضی) معادلهٔ خطی/ ～函数〈数〉 (ریاضی) تابع خطی

【一次性】yīcìxìng فقط برای یك بار

【一从】yīcóng از زمانی که...

【一蹴而就】yī cù ér jiù کاری را با یك حرکت به انجام رساندن

【一寸丹心】yīcùn dān xīn با خلوص نیت تمام

【一寸光阴一寸金】yī cùn guāngyīn yī cùn jīn وقت طلا است.

【一搭】yīdā 〈方〉 در یك جا

【一大早儿】yīdàzǎor هنگام سفیده دم

【一代】yīdài ①(一个朝代) یك سلسله ②(一个时代) یك عصر ③(人的一生) زندگی انسان

【一旦】yīdàn ①(一天之间) در یك روز، در مدت بسیار کوتاهی: 毁于～ در ظرف یك روز ویران شدن ②(如果) هر وقت، هر زمان، اگر: ～时机成熟 / هر وقت شرایط آماده باشد ～有事，大家会帮助你的。 اگر چیزی اتفاق بیفتد، ما همه به

他：بالاخره يك روز(忽然有一天)③شما كمك خواهيم كرد.
们相处多年，～分别，不免依依不舍。سال ها است آنها
باهم بوده اند، پس نمی‌توانند درجدائی از یکدیگر تاب بیاورند.

【一刀两断】yī dāo liǎng duàn بطور قاطع از کسی بریدن：从此咱们～，永不来往。ما از حال ببعد بطور قاطع از هم می بریم وهرگز باهم تماس نمی گیریم.

【一刀切】yīdāoqiē با یك روش بامسائل برخورد کردن بدون اینکه وضع مشخصی در نظر گرفته شود

【一道】yīdào با هم، پهلوی‌هم، باتفاق：我们～走吧。بگذارید باهم برویم/干部应当和工人～参加生产劳动。کادر ها باید همراه کارگران در کار تولیدی شرکت کنند/我们整个晚上都在～来着。ما تمام شب باهم بودیم/学校、家长和社会～担负起教育下一代的责任。مدرسه، والدین وجامعه مشترکا مسئولیت بار آوردن نسل جوان را بر عهده می گیرند.

【一得之功】yī dé zhī gōng فقط یك پیروزی کوچك و اتفاقی：不要沾沾自喜于～。فقط بخاطر یك پیروزی کوچك خود پسند نشوید.

【一得之愚】yī dé zhī yú 〈谦〉نظر ناچیز بنده

【一等】yīděng درجه اول، درجهٔ یك، عالی：～功 شایستگی درجهٔ یك/～品 محصول درجهٔ یك/～秘书 دبیر اول

【一等一】yīděngyī 〈方〉عالی ترین درجه

【一点论】yīdiǎnlùn عقیده و دکترین مبنی بر اینکه هرچیز فقط یك جنبه دارد

【一点儿】yīdiǎnr یك کمی، یك مقداری، قدری：～也不累 اصلا احساس خستگی نکردن/～都不知道 کاملا بی اطلاع بودن/～用处也没有 کاملا بی فایده بودن/这事我知道～。از این موضوع کمی اطلاع دارم/壶里水只剩下这么～了。این همه آبی است که در کتری مانده است/还有～希望。باز هم ذره‌ای امید هست/这是我们的～心意。این نشان مختصری از قدردانی ماست/桌上没有～灰尘。روی میز ذره ای گرد و غبار هم نیست.

【一点一滴】yīdiǎn-yīdī ذره ذره، قطره قطره：～地积累资料 معلومات را ذره ذره گرد آوردن/～地积累知识 مدارك را ذره ذره گرد آوردن

【一丁点儿】yīdīngdiǎnr 〈方〉یك خرده

【一定】yīdìng ①(规定的；确定的)معین، مقرر، منظم：工人们每个月都有～的生产指标。کارگران سهمیهٔ تولید هر ماه را معین کرده اند/按照～的规格进行生产 بر حسب استاندارد های معین تولید کردن/没有～的住处 جای مسکونی معین نداشتن/她一忙起来，吃饭睡觉都没有～的时间了。وقتیکه او واقعا گرفتار است، برنامه معینی را برای خوردن یا خوابیدن رعایت نمی‌کند. ②(必定)بطور معین، حتما، قطعا، لزوما：我们的目的一要达到。我们的目的～能够达到。ما باید به هدف خود برسیم وبی شك خواهیم توانست به هدف خود برسیم/～要遵守规章制度。حتما باید از دستورات ومقررات پیروی کرد/他～是没赶上火车。بعید نیست که به قطار نرسیده باشد/帝国主义～要灭亡。زوال امپریالیسم حتمی است/他～是被什么要紧事拖住了。احتمال قوی می رود که سرش به یك کار فوری گرم شده باشد/星期天你～得来! روز یکشنبه حتما بیائید. ③(特定)معین، مشخص، معلوم：在～意义上 به مفهوم معین/在～条件下 در شرایط معین/在～的场合 در مورد مشخص ④(相当的)نسبتا خوب، شایسته، لازم：作出了～的贡献 سهم هائی را اداء کردن/达到～的水平 به سطح نسبتا بالائی رسیدن/给以～的重视 اهمیت قابل ملاحظه ای قائل شدن/具有～规模的工厂 کارخانه بمقیاس نسبتا بزرگ

【一定之规】yīdìng zhī guī ①(专门的规则)قالب معین، شیوهٔ مخصوص به خود، ②(确定不移的打算)قاعدهٔ معین، روش خود：任你千言万语，我自有～。با وجود آنکه هزار کلمه برای گفتن دارید، اما من از روش خود پیروی می‌کنم.

【一丢点儿】yīdiūdiǎnr 〈方〉ذره ای

【一动】yīdòng آسانی، بسهولت، اغلب：他～就生气。او بآسانی از جا در می رود.

【一度】yīdù یك بار، برای مدتی، برای یك مدت：一年～سالی یکبار/他因病～休学。او در اثر بیماری برای مدتی از تحصیل دست کشید.

【一端】yīduān ①(线、绳、棍子等的一头)سر رشته(نخ، ریسمان و...)：握住绳子的～ سر رشته ریسمان را در دست گرفتن ②(事情的一点或一个方面)جنبه ای از موضوع：此其～。این جنبه ای از موضوع است/各执～。هر طرف به دلیل خود می چسبد.

【一堆儿】yīduīr در یك جا، باهم

【一…而…】yī…ér [分别用在两个动词前面，表示前一个动作很快产生了结果]：一怒而去 باخشم و غضب رفتن/一饮而尽 با یك جرعه لیوان را خالی کردن، یك قورت/一拥而上 بطور دستجمعی روی آوردن، با سر کشیدن/一掠而过 سبك گذشتن، برق آسا گذشتن/一扫而空 با یك حرکت ته چیزی را جارو کردن، با یك حمله ته چیزی را در آوردن

【一而再，再而三】yī ér zài, zài ér sān بارها، مکررا

【一二】yī-èr یك کمی، چند：略知～ فقط یك کمی اطلاع داشتن/邀请～知己 چند تن از دوستان صمیمی را دعوت کردن

【一…二…】yī…èr [分别加在某些双音节形容词的两个词素前面，表示强调]：一清二白 کاملا پاك، کاملا واضح/一清二楚 کاملا واضح، وتمیز، بی‌لکه

【一二报数】yī'èr bàoshù 〈军〉یك دو بشمار(فرمان نظامی)

【一二·九运动】Yī'èr Jiǔ Yùndòng نهضت نهم دسامبر(تظاهرات مورخ ۹دسامبر۱۹۳۵برهبری حزب کمونیست چین که دعوت به مقاومت بر علیه تجاوز ژاپن ونجات ملی می کرد)

【一乏子】yīfázi 〈方〉برای مدتی

【一发千钧】yī fà qiān jūn وزنهٔ سنگینی را به موئی آویزان کردن — کنایه از لحظات خطرناك：在这～的时刻 در این لحظهٔ بحرانی

【一帆风顺】yī fān fēng shùn کشتی‌رانی با باد موافق：他一辈子都～，没有受过什么挫折。در تمام عمرش کشتی وجود را با باد موافق راندو هرگز با سر خوردگی مواجه نشد.

【一反常态】yī fǎn chángtài از رفتار عادی خود منحرف شدن، بر خلاف اخلاق خود عمل کردن

【一方面】yī fāngmiàn ①(一个侧面) يك جنبه :这只是事情的~。 اين فقط يك جنبهٔ موضوع است. ②(常叠用) از يك طرف...ازطرف ديگر: ~他不想干这事, ~他也没有时间干这事。 از يك طرف نمی خواهد اين كار را انجام دهدو از طرف ديگر برای انجام اين كار وقت كافی ندارد. /~是天气不好, ~也因为我不大舒服, 所以我没能去看你。 من نتوانستم به ديدار شمابيايم چون از يك طرف هوا خوب نبود واز طرف ديگر كسالتی هم داشتم.

【一分为二】yī fēn wéi èr 〈哲〉(فلسفه) دو گانه شدن يگانه: 事物都是~的。 همه چيز خصلت دوگانه شدن يگانه دارد.

【一风吹】yīfēngchuī در اثر باد پراكنده شدن ــ كنايه از بر تمام موضوع خط بطلان كشيده شدن

【一佛出世, 二佛涅槃】yī fó chūshì, èr fó nièpán كنايه از بردن رنج‌های متعددی

【一夫当关, 万夫莫开】yī fū dāng guān, wàn fū mò kāi اگر يك مرد از اين گذرگاه پاسداری كند، ده هزار مرد نمی‌توانند عبور كنند ــ كنايه از اهميت استراتژيك داشتن يك محل

【一夫多妻制】yīfū-duōqīzhì تعدد زوجات، سيستم ازدواج چند زنی

【一夫一妻制】yīfū-yīqīzhì سيستم يك زنی

【一概】yīgài 〈副〉 بدون استثناء، همه وهمه: ~拒绝 كاملا از خود طرد كردن /~排斥 استثناء رد كردن

【一概而论】yīgài ér lùn [多用于否定] همه را با يك چوب راندن، به يك شيوه(با موضوع های مختلف) برخورد كردن: 不能~。 همه را نبايد با يك چوب راند.

【一干二净】yīgān-èrjìng كاملا، تماما، از بيخ و بن: 忘得~ كاملا فراموش كردن /把自己洗刷得~ در تبرئه خود تا حد توان كوشيدن

【一竿子到底】yī gānzi dào dǐ تا (سياستی) پياده كردن پائين‌ترين سطوح

【一个巴掌拍不响】yīge bāzhang pāibuxiǎng يك دست صدا ندارد.

【一个鼻孔出气】yīge bíkǒng chū qì تبانی كردن و از همديگر دفاع كردن

【一个劲儿】yīgejìnr بلاانقطاع، بطور مداوم، بطور لاينقطع: 雨~地下。 باران هی می بارد. بدون وقفه

【一个萝卜一个坑儿】yīgè luóbo yīgè kēngr يك سوراخ برای يك تربچه ــ كنايه از اينكه هركس وظيفهٔ خود را انجام می‌دهد وهيچكس تنبلی نمی‌كند.

【一个心眼儿】yīge xīnyǎnr ①(固执) لجوج، يك دنده: 他就是~, 不会拐弯。 او يك دنده و لجوج بود وانعطاف‌پذيری نداشت. ②(意见一致) به چيزی دل بستن: ~为集体 به جمع دل بستن /~干革命 به كار انقلابی دل بستن /我们大家都是~地干。 ما همه با يك دل و يك جان كار می‌كنيم.

【一共】yīgòng در مجموع، همگی، مجموعا: ~二十个。 در مجموع بيست دانه بود. /~多少人? مجموعا چند نفرند؟

【一股脑儿】yīgǔnǎor 〈方〉 همگی، كاملا، در بست: ~买下 در بست خريدن 又作"一古脑儿"

【一鼓作气】yī gǔ zuò qì بدون مكث تا پايان كار بر خود فشار آوردن، با يك كوشش زياد كاری را انجام دادن: 他们~爬上山顶。 آنها بدون مكث بر خود فشار آوردند تا اينكه خود را به قلهٔ كوه رساندند.

【一贯】yīguàn ثابت، دائمی، مداوم، پيوسته: ~政策 سياست دائمی /~为群众做好事 در نيكی كردن برای مردم ثابت قدم بودن

【一贯道】yīguàndào يك سازمان ارتجاعی‌مخفی در چين كه زير پوشش فعاليت های مذهبی به تجاوزكاران ژاپنی ومرتجعين حزب ملی(گومين تانگ) خدمت می‌كرد.

【一棍子打死】yī gùnzi dǎsǐ با يك ضربهٔ چوب كسی را نقش زمين(يا هلاك) كردن، كاملا انكار كردن: 对待犯错误的同志, 要批评帮助, 不能~。 ما نبايد دوستانی را كه اشتباه كرده اند با چماق بزنيم بلكه از راه انتقاد به آنها كمك كنيم.

【一锅端】yīguōduān ①(全部消灭) كاملا نيست و نابودكردن ②(尽其所有) تماما، كلا

【一锅粥】yīguōzhōu يك ديگ شله قلمكار، يك ديگ شوربا ــ كنايه از برهم خوردگی كامل، آشفتگی؛ درهم وبرهمی: 乱成~ همه چيز در آشفتگی و درهم و برهمی بودن

【一锅煮】yīguōzhǔ بايك روش با مسائل مختلف برخورد كردن بدون اينكه وضع مشخص آنها در نظر گرفته شود

【一国三公】yī guó sān gōng يك مملكت باسه حكمران ــ كنايه از تعدد رهبری يا حاكميت تقسيم شده

【一国两制】yī guó liǎng zhì يك كشور دارای دو نظام اجتماعی(سوسياليسم وسرمايه داری)

【一黑早儿】yīhēizǎor هنگام سفيده دم، پگاه

【一哄而起】yī hōng ér qǐ (دستهٔ مردم) برای حركت تحريك شدن، به پيش شتافتن، ازدحام كردن

【一哄而散】yī hōng ér sàn با غوغا وهياهو متفرق شدن

【一呼百诺】yī hū bǎi nuò صدها نفر پشتيبان عقيدهٔ خود داشتن

【一呼百应】yī hū bǎi yìng پاسخ مثبت دادن صد ها نفر به يك دعوت

【一环扣一环】yī huán kòu yī huán (مراحل يك عمل) بطور فشرده بهم متصل بودن

【一晃】yīhuǎng زود گذشتن، مانند برق رد شدن: 窗外有个人影, ~就不见了。 شبحی از بيرون پنجره مانند برق ردشد.

【一晃】yīhuàng (وقت) چون برق گذشتن: ~几年又过去了。 چند سال چون برق گذشت.

【一挥而就】yī huī ér jiù با يك حركت قلم مو يك نوشته يا يك نقاشی را تهيه كردن

【一回生, 二回熟】yī huí shēng, èr huí shú ①(指人) باراول ناآشنا و بار دوم دوست، زود باهم آشنا و دوست شدن ②(指能力) بار اول ناهنجار وبار دوم ماهر، در ابتدا مشكل وسپس آسان

【一回事】yī huí shì ①(相同的一件事) همان چيز: 他们所

—) ② آنها دربارهٔ همان چیز صحبت کردند. 说的是～。
件事) یك چیز：主观愿望是～，实际情况又是～。 آرزوهای ذهنی یك چیز است وحقیقت عینی چیز دیگری است.

【一会儿】yīhuìr ①(很短的时间) وقت کم، یك لحظه：咱们歇～。 بیایم لحظه ای استراحت کنیم. ②(在很短的时间内) من الآن می‌آیم، همین حالا، الآن：我～就来。/～地上就积起了一层雪。 چندی نگذشت که زمین از یك لایه برف پوشیده شد. ③[叠用在两个反义词前面，表示情况的交替]：天气～晴～阴。 هوا یك لحظه آفتابی و لحظه دیگر ابری است/他～这么说，～那么说。 او در این لحظه یك چیز می‌گوید و لحظهٔ دیگر چیز دیگر.

【一级风】yījífēng 〈气〉 باد درجهٔ یك، باد ضعیف

【一己】yījǐ خود：～之私 امیال ومنافع خود خواهانهٔ خویش

【一技之长】yī jì zhī cháng زبردستی شغلی، مهارت حرفه‌ای

【一家伙】yījiāhuo 〈方〉 یکمرتبه، ناگهان

【一家之言】yī jiā zhī yán دکترین یا تئوری یك مکتب فکری

【一家子】yījiāzi ①(一个家庭) یك خانواده ②(全家) تمام اعضای خانواده

【一见如故】yī jiàn rú gù در اولین ملاقات احساس سابقهٔ دوستی داشتن

【一见钟情】yī jiàn zhōngqíng با اولین نگاه عاشق شدن

【一箭双雕】yī jiàn shuāng diāo هم فال وهم تماشا بودن، با یك تیر دو نشان زدن

【一箭之地】yī jiàn zhī dì کنایه از فاصلهٔ نزدیك

【一经】yījīng 〈副〉[表示只要经过某种步骤或行为] به مجرد اینکه، به محض اینکه：错误～发现，就应立即纠正。 اشتباه به محض اینکه شناخته شد باید اصلاح شود.

【一径】yījìng مستقیم

【一劲儿】yījìnr دائم، پیوسته

【一…就…】yī…jiù [表示两事时间上前后紧接] به مجرد اینکه، به محض اینکه، هروقت که：这情况她一看就明白了。 او با یك نگاه به چگونگی وضع پی برد./他一接到通知就动身了。 به محض اینکه پیغام رسید، او به راه افتاد./他很聪明，一点就透。 او بسیار باهوش است، بطور یکه با یك تذکر به مطلب پی برد.

【一举】yījǔ با یك ضربه، بایك حرکت، با یك عمل：～歼灭来犯之敌 با یك ضربه متجاوزان را نیست و نابود کردن/～成名 یکشبه مشهور شدن

【一举两得】yī jǔ liǎng dé هم فال وهم تماشا بودن، با یك تیر دو نشان زدن

【一举手之劳】yī jǔ shǒu zhī láo تلاش در حد بالا بردن دست ـــ کنایه از کوشش کوچك

【一句话】yī jù huà خلاصهٔ کلام

【一决雌雄】yī jué cíxióng مرحلهٔ نهایی نبرد را طی‌کردن، طرف فاتح را در نبرد تعیین کردن

【一蹶不振】yī jué bù zhèn پس از برخورد با مانع روحیه را باختن، برای شفا یافتن ناتوان بودن

【一刻千金】yīkè qiānjīn وقت طلا 或 هرثانیه پر ارزش است.

است.

【一孔之见】yī kǒng zhī jiàn یك دیدگاه کوته نظرانه، یك نظر محدود

【一口】yī kǒu ①(数量上的) لقمه، دهان پر، مقدار کم：吸～气 نفسی کشیدن/～吃不成个胖子。 با یك لقمه نان نمی توانید بنیهٔ مزاجی تانرا قوی کنید. ②(坚决的语气) با لحن قاطع، با قاطعیت：～断定 با قاطعیت حکم دادن/～咬定 با قاطعیت به چیزی چسپیدن/～答应 با آمادگی موافقت کردن/～回绝 قاطعانه رد کردن

【一口气】yīkǒuqì ①(一口气息) یك نفس：只要我还有～，就要为人民工作。 تا نفسم باقیست، در راه خدمت به مردم کار می کنم. ②(不间断) یك نفس، بی وقفه، بلا انقطاع：～干完 کار با یك نفس انجام دادن/～跑了五千米 یك نفس پنج هزار متر دویدن

【一块儿】yīkuàir ①(同一个处所) در همان محل：在～工作 در همان محل کار کردن ②(一同) با هم، باتفاق هم：～去 باهم رفتن

【一块石头落地】yī kuài shítou luò dì کنایه‌از از بین رفتن نگرانی و اضطراب

【一来二去】yīlái-èrqù در جریان تماس گرفتن：他们常在公共汽车上相遇，～地也就熟了。 آنها اغلب در اتوبوس یکدیگررا می‌بینند و بدین ترتیب باهم خوب آشنا شده‌اند.

【一览】yīlǎn مرور عمومی، نظر اجمالی، بازدید کلی：《北京名胜古迹～》 «راهنمای مناظر زیبا و آثار قدیمی پکن»

【一览表】yīlǎnbiǎo فهرست برنامه، صورت：火车行车时间～ فهرست برنامهٔ حرکت قطار

【一览无余】yī lǎn wú yú با نگاهی همه چیز را دیدن

【一揽子】yīlǎnzi یکجا ودر بست：～计划 برنامهٔ دربست/～交易 مقاطعهٔ دربست وخرید یکجای اجناس، معاملهٔ یکجا ودربست

【一劳永逸】yī láo yǒng yì کاری را برای یکبار وبرای همیشه انجام دادن：～的解决办法 راه حلی که برای همیشه اعتبار داشته باشد، راه حل دائمی

【一力】yīlì تمام نیروی خود را بکار بردن：～成全 در کمك کردن به کسی(برای رسیدن به هدفش) تمام نیروی خود را بکار بردن

【一连】yīlián 〈副〉 بطور متوالی، بطور پیوسته، پی در پی، پی در پی، وقفه：～三年获得丰收 برای سه سال متوالی محصول خوب بدست آوردن/～下了三天雨。 باران سه روز متولی بارید.

【一连串】yīliánchuàn یك سلسله، یك زنجیر، یك سری：～的事件 یك سلسلهٔ حوادث/～问题 یك سلسلهٔ مسائل

【一了百了】yī liǎo bǎi liǎo وقتیکه درد سر اصلی تمام می شود، همه درد سرها پایان می پذیرد.

【一鳞半爪】yīlín-bànzhǎo اشیاء خرده ریز، خرت و پرت ها：～的情况 اطلاعات خرده ریز/～的知识 معلومات ناقص

【一流】yīliú ①(同一类) از یك نوع، از یك ردیف ②(第一流) شمارهٔ یك، درجهٔ یك

【一溜风】yīliùfēng سریع دویدن

【一溜儿】yīliùr 〈方〉①(一排) رديف : ~平房 يك‌رديف خانه‌های يك طبقه ②(附近一带) همسايگی، مجاورت، نزديكی : 他就住在那~。 او در آن نزديكی ها زندگی می كند. ③(一阵) در يك لحظه

【一溜歪斜】yīliù wāixié 〈方〉(راه رفتن) بطور غير ثابت و زيگزاگ

【一溜烟】yīliùyān (رفتن) بسرعت : 小汽车~开走了。 اتوميل بسرعت گذشت./他~就没影儿了。 او در يك لحظه محو و ناپديد شد.

【一路】yīlù ①(整个行程) در تمام راه، در تمام سفر : 上~ در سفر / ~说说笑笑 در تمام راه شادی كنان گپ زدن / ~平安! سفر (تان) بخير! / ~多保重 تمام سفر از خود مواظبت كردن / 客队~领先。 تيم مهمان از همان اول جلو افتاد. ②(同一类) از همان نوع : ~货 از همان متاع، از يك پيمانه آب خوردن، از يك نوع ③(同一条路; 一道) همان مسير را طی‌كردن : 咱们是~吗? آيا ما همسفر هستيم؟ ④(一个跟着一个) در يك ستون : 成~纵队齐步走 در يك ستون گام های منظم برداشتن / ~纵队 ستون صف يكتائی، ستون يگانه

【一律】yīlǜ ①(相同) يكسان، يكجور، بتساوی : ~对待 يكجور (يا برابر) برخورد كردن / 不宜强求~。 نبايد يكسان بودن را محض جستجو كرد. ②(无例外) همه، بدون استثناء : 国家不分大小，应该~平等。 همه كشور ها چه بزرگ وچه كوچك بايد از حقوق مساوی برخوردار باشند.

【一落千丈】yī luò qiānzhàng با يك افتادن هزار«زانگ» (واحد طول در چين) سقوط كردن ــ كنايه از انحطاط فاحش يافتن

【一抹平】yīmāpíng ①(一样) يك سان ②(很平坦) (راه) بسيار صاف وهموار

【一马当先】yī mǎ dāngxiān از همه جلوتر افتادن

【一马平川】yī mǎ píngchuān يك پهنه از زمين صاف وهموار

【一脉相承】yī mài xiāng chéng از همان منشاء سر چشمه گرفتن

【一毛不拔】yī máo bù bá آب از دست(كسی) ناچكيدن ــ كنايه از بخيل بودن

【一门心思】yī mén xīnsi با يك دل و يك جان

【一面】yīmiàn ①(物体的一个面) يك طرف : 这房子朝南的~有两个窗户。 اين خانه دو پنجره به سوی جنوب دارد. ②(一个方面) يك جنبه : 这里的条件既有有利的~，也有不利的~。 موقعيت اينجا هم جنبه های مساعد دارد وهم جنبه‌های نامساعد. ③[表示一个动作跟另一个动作同时进行] از يك سو...از سوی ديگر : ~教，~学 آموختن در حين تدريس كردن / 他~说着，~朝门口走去。 او در حين صحبت كنان بسوی در روان شد.

【一面之词】yīmiàn zhī cí اظهارات يكی از طرفين مورد نزاع

【一面之交】yī miàn zhī jiāo تصادفا آشنا شدن، از روی تصادف آشنا شدن

【一鸣惊人】yī míng jīng rén (شخص گمنام) فقط با يك شاهكار برجسته دنيا را مات و مبهوت كردن

【一命归阴】yī mìng guī yīn در گذشتن

【一命呜呼】yī mìng wūhū مردن، فوت كردن

【一模一样】yīmú-yīyàng عينا شبيه هم : 她长得跟她母亲~。 او عينا شبيه مادرش است. 或 او نسخهء دوم مادرش است.

【一目了然】yī mù liǎorán با يك نگاه آشكار شدن، با نگاهی روشن و واضح شدن

【一目十行】yī mù shí háng با نگاهی ده سطر را خواندن

【一奶同胞】yī nǎi tóng bāo (برادران وخواهران) هم شير

【一年半载】yīnián-bànzǎi در حدود يك سال

【一年到头】yī nián dào tóu در تمام سال، در سراسر سال

【一年生】yīniánshēng 〈植〉 يكساله : ~植物 گياه يكساله

【一年四季】yīnián-sìjì در چهار فصل، در تمام سال

【一年一度】yī nián yī dù هر سال يك بار

【一年之计在于春】yī nián zhī jì zàiyú chūn موفقيت كار در سالی كه تمام سال وابسته به آغاز خوب در بهار است. 或 نيكوست از بهارش پيدا ست.

【一念之差】yī niàn zhī chā يك تصميم غلط در يك لحظهء ضعف مغزی، يك خطای آنی

【一诺千金】yī nuò qiānjīn يك وعدهء وفا كردنی

【一拍即合】yī pāi jí hé كاملا همآهنگ بودن : 他俩原本就是一路货，所以~。 چون آنها اصلا از يك قماش هستند، كاملا همآهنگی می‌كنند.

【一盘散沙】yī pán sǎnshā يك بشقاب شن لغزان ــ كنايه از نفاق و عدم همبستگی

【一旁】yīpáng در كنار

【一偏】yīpiān يك طرفه : ~之见 ديدگاه يك طرفه

【一片冰心】yī piàn bīng xīn دل پاك وتميز داشتن و انتظار زندگی تجملی نداشتن

【一瞥】yīpiē ①(一看) با نگاه سريع : 我斜眼~，发现她非常激动。 با يك نگاه سريع متوجه شدم كه او بسيار به هيجان آمده است. ②(概况) نظر اجمالی : 《长城~》 «نگاهی به ديوار چين»

【一贫如洗】yī pín rú xǐ بی پول، فقير

【一品红】yīpǐnhóng 〈植〉 نوعی گياه از خانوادهء فرفيون

【一抔黄土】yī póu huángtǔ يك وجب خاك زرد ــ كنايه از قبر

【一扑纳心】yī pū nà xīn 〈方〉 با يك دل و يك جان

【一暴十寒】yī pù shí hán يك روز سخت كار كردن و ده روز خوابيدن ــ كنايه از يكنواخت وپی در پی كار نكردن

【一妻多夫制】yīqī-duōfūzhì چند شوهر داشتن، سيستم چندشوهری، همزمان چند شوهر اختيار كردن

【一齐】yīqí 〈副〉 در همان لحظه، همزمان، باهم، باتفاق : ~鼓掌 همزمان كف زدن / ~努力 باهم كوشش كردن / ~出动 همزمان‌به حركت در آمدن / 人和行李~到了。 چمدان ها همزمان با مسافران رسيد.

【一起】yīqǐ ①(同一个处所) در همان محل، در يكجا : 他们在~工作。 آنها يكجا كار می‌كنند. ②(一同) باهم، بايكديگر، به اتفاق : 奶奶和孙女儿~进城。 مادر بزرگ ونوه اش باهم به شهر رفتند. ③〈方〉(一共) در مجموع، مجموعا، همگی : 这

几件东西～多少钱？ این همه در مجموع چند است؟

【一气】yīqì ①(不间断) یك نفس، بی‌وقفه، بلا انقطاع، بدون انقطاع: 游了三千米～ یك نفس و بی وقفه سه هزار متر شنا كردن ②(同一伙)[多含贬意] از یك دارودسته: 串通～ توقف كردن ساخت و پاخت كردن، تبانی كردن، گاوبندی كردن، همدستی كردن ③(一通;一阵)[多含贬意] اندك مدت، مدت كوتاه: 胡吹/～ داستان‌های ～ داد و بی‌داد كردن، شلوغ كردن 瞎闹～ عجیب وغریب بافتن

【一气呵成】yīqì hē chéng ①(首尾贯通) انسجام داشتن، واحد متصل بهمی را تشكیل دادن: 整篇文章结构紧密,～。 بافت این مقاله دارای ارتباط منطقی است وانسجام دارد. ②(不间断) كاری را بدون وقفه انجام دادن

【一钱不值】yī qián bù zhí یك شاهی ارزش نداشتن، بی ارزش، آشغال محض 又作"一文不值"

【一钱如命】yī qián rú mìng پول را مانند جان خود دوست داشتن

【一窍不通】yī qiào bù tōng (از موضوعی) هیچ اطلاع نداشتن، فاقد كم ترین دانش بودن، كاملا نادان بودن

【一切】yīqiè هر چیز، همه چیز، كلیه، همه: 抓住～机会 فرصت را غنیمت شمردن / 把～献给祖国 همه چیز را وقف میهن خود كردن / ～从简 خالی از تشریفات بودن، از همه تشریفات غیر لازم معاف بودن

【一清早】yīqīngzǎo صبح زود

【一穷二白】yī qióng èr bái فقر اقتصادی و عقب‌ماندگی علمی و فرهنگی: 改变我国"～"的面貌 كشور چین را از فقر وعقب‌ماندگی خلاص كردن

【一丘之貉】yī qiū zhī hé سگ زرد برادر شغال است، از یك قماش (یا یك رنگ) بودن

【一去不复返】yī qù bù fù fǎn برای همیشه رفته و بازنگشته، رفته

【一犬吠影,百犬吠声】yī quǎn fèi yǐng, bǎi quǎn fèi shēng بدون تشخیص حق از ناحق كوركورانه همصدا شدن

【一人得道,鸡犬升天】yī rén dé dào, jī-quǎn shēng tiān اگر كسی به «تائو» (یعنی روشنائی و ابدیت) برسد، حتی خروس و سگ دست آموزش هم به بهشت می‌روند ـ كنایه از اینكه وقتیكه كسی به مقام عالی می رسد، همه دوستان وخویشاوندانش با او خواهند بود.

【一任】yīrèn 〈书〉 اجازه دادن: 岂能～他胡作非为。 ما چطور می‌توانیم باو اجازه دهیم لگام گسیخته عمل كند؟

【一仍旧贯】yī réng jiù guàn به رسم های كهنه چسبیدن، از مقررات كهنه پیروی كردن

【一日千里】yīrì qiānlǐ ـــ در روز هزارلی (راه را طی كردن) كنایه از سریع پیشرفت كردن: 我国的建设事业在～地向前发展。 كار ساختمانی در كشور ما به سرعت پیشرفت می‌كند.

【一日三秋】yīrì sānqiū گوئی یك روز به درازی سه پائیز است (برای كسیكه از عزیز خود دور باشد)

【一日之长】yī rì zhī cháng سن بیشتراز دیگران داشتن

【一日之计在于晨】yī rì zhī jì zài yú chén موفقیت كار روزانه وابسته به آغاز خوب در صبح است، روزی كه نیكو است از بامدادش پیدا ست.

【一如既往】yī rú jìwǎng مانند گذشته، مثل سابق، برای همیشه: 我们将～地坚持和平共处五项原则。 چین مانند گذشته از اصول پنجگانهٔ همزیستی مسالمت آمیز پیروی خواهد كرد.

【一扫而光】yī sǎo ér guāng پاك كردن، تمیز كردن، پاك از بین بردن: 他忧郁的心情～。 او خود را كاملا از نگرانی واضطراب رهانید.

【一色】yīsè ①(一样的颜色) از یك رنگ: 水天～。 آب از یك رقم، و آسمان از یك رنگ هستند. ②(全部一样) متحدالشكل: 瓦房～ خانه های متحدا لشكل با آجر های لعابی

【一霎】yīshà یك لحظهٔ كوتاه

【一闪念】yīshǎnniàn یك فكر زود گذر

【一身】yīshēn ①(浑身上下) تمام بدن: 是泥～ (بدن) آلوده یك (一) خیس شده از عرق 是汗～/ به گرد وخاك شدن ②(一套) یك تن، یك دست لباس نو 新衣服～ یك دست ③(一个人) یك (一) تك و تنها، مجرد: 孑然～ فرد

【一身两役】yī shēn liǎng yì همزمان دو كار داشتن، در دو مقام خدمت كردن

【一身是胆】yī shēn shì dǎn ترس وهراس نداشتن، شجاع ونترس بودن

【一神教】yīshénjiào اعتقاد به خدای واحد، توحید، یكتاپرستی

【一生】yīshēng تمام زندگی، تمام حیات: 鲁迅的～是战斗的～,革命的～。 زندگی نویسندهٔ «لوسیون» زندگی پر نبرد وزندگی انقلابی بود.

【一声不响】yī shēng bù xiǎng هیچ سخن نگفتن، بی حرف بودن

【一失足成千古恨】yī shīzú chéng qiāngǔ hèn یك لغزش یا یك اشتباهٔ آنی موجب 或 شاید باعث اندوه همیشگی شود. تأسف تمام عمر است.

【一时】yīshí ①(一个时期) یك مدت زمان: 此～ 彼～。 ② برای مدتی مد بودن 风行～/ روزگار تغییر كرده است. ②(短时间) مدت كوتاه، آنی، موقتی: 为～的表面现象所迷惑 از پدیده های آنی گمراه شدن /～的多数 اكثریت موقتی /不凭～的热情 به حرارت موقتی متكی نبودن /～想不起来。 برای یك لحظه بیاد نیامدن، برای آن لحظه بیاد نیامدن /看一个人不要光看他的～一事。 در بارهٔ كسی نباید قضاوت خود را فقط به یك دورهٔ كوتاه یا یك واقعهٔ مشخص در زندگی او محدود كنید. ③[叠用,表示"时而"的意思] گاه...گاه: 他的病～好～坏。 بیمار حالش گاه خوب است وگاه بد.

【一时半会儿】yīshíbànhuìr مدت كوتاه

【一时半刻】yīshí-bànkè مدت كوتاه: 看样子他～还回不来。 گویا در مدت كوتاهی برنخواهد گشت.

【一时三刻】yīshísānkè مدت كوتاه

【一时一刻】yīshí-yīkè [多用于否定] برای لحظه‌ای: 一个领导干部～也不要脱离群众。 یك كادر رهبری حتی برای لحظه ای هم نباید از توده های مردم ببرد.

【一事】yīshì 〈方〉 (از حیث تشكیلات یا شغل) مربوط بهم، به

آیا شما بهم مربوط 你们都是～吗?:يك تشكيلات متعلق بودن
این دو شرکت در حقیقت 。这两家公司实际上是～/هستيد؟
از حیث تشکیلات یکی هستند.

【一事无成】yī shì wú chéng هیچ کاری را به جائی نرساندن

【一视同仁】yī shì tóng rén (با کسی) مساوی وبدون تفاوت برخورد کردن

【一是一,二是二】yī shì yī, èr shì èr مطابق وضع موجود عمل کردن

【一手】yīshǒu ①(一种技能或本领) فن، مهارت، توانائی: 露～ یکی از فنون خود را نشان دادن، مهارت خود را نشان دادن /他业务上有～。او در حرفهٔ خود ماهر وتوانا است. /这个篮球队在防守上很有～。کار دفاعی این تیم بسکتبال قوی است. ②(要弄的手段) حیله، خدعه، تردستی: 他这～可真毒辣。او چه حیلهٔ بدی را بکار برده است! ③(单独) دست تنها: 这场争端是他们～挑起的。این نزاع تنها بدست آنها شروع شد. /小王是他叔叔～拉扯大的。شیائو وانگ تنها زیر دست عمویش بار آمد. /包办～ همه چیز را در دست خود نگهداشتن

【一手遮天】yī shǒu zhē tiān با یك دست آسمان را پوشیده نگهداشتن ـ کنایه از حقیقت را از توده های مردم مخفی نگهداشتن ؛ مردم را فریب دادن

【一瞬】yīshùn یك لحظه، یك آن، یك چشم بر هم زدن: 即～逝 در یك چشم بر هم زدن محو شدن

【一丝不苟】yī sī bù gǒu یك ذره هم مسامحه نکردن، در بارهٔ هر جزء دقیق بودن، از زیادی دقت حتی موی لای درز چیزی هم نرفتن

【一丝不挂】yī sī bù guà کاملا لخت وبرهنه بودن

【一丝一毫】yīsī-yīháo یك ذره، یك خرده: 没有～的差别 یك ذره هم نباید 。/ بدون کوچکترین اختلاف 也不能让步～ گذشت کرد.

【一似】yīsì 〈书〉 مانند

【一塌糊涂】yītāhútú درهم و برهم، ریخته و پاشیده: 他把事情弄得～。او کار را درهم و برهم کرد. /屋子乱得～。خانه در هم و بر هم است. /为了一件小事争得～ بر سر یك امر کوچك بشدت مشاجرهٔ لفظی براه افتادن

【一潭死水】yī tán sǐ shuǐ یك آبگیر آب راکد ـ کنایه از یك حالت بی روح وخشك

【一体】yītǐ ①(一个整体) یك واحد ارگانیك: 融成～ به یك واحد ارگانیك تبدیل شدن ②(全体) همه کسانی که مربوط می شوند: 上述各项望～遵照。انتظار می رود که تصمیمات فوق از سوی همه مراعات شود.

【一天】yī tiān ①(一昼夜) یك روز: ～二十四小时都有人值班。در همه ساعت های روز به نوبت کار می‌کنند (یا کشیك می دهند). ②(某一天) روزی(در گذشته): ～,他遇见了他的大学同学。روزی با یکی از همکلاس‌های دانشگاهش برخورد کرد. ③〈方〉(整天) تمام روز، از صبح تا شب: 忙碌了～ تمام روز گرفتاری داشتن

【一天到晚】yī tiān dào wǎn از صبح تا شب، از طلوع تا غروب

【一条道儿跑到黑】yī tiáo dàor pǎo dào hēi بدون نرمش پذیری عمل کردن

【一条龙】yītiáolóng ①(一个行列) یك قطار، یك ستون: 十几辆卡车排成～,向前开动。بیش از ده کامیون در یك ستون پشت سر هم به پیش می رانند. /售票窗口前排成～。جلوی باجهٔ بلیط فروشی صفی طولانی کشیده شد. ②(指紧密的联系和配合) یك جریان هماهنگ: 实行产、运、销～ جریان تولید، حمل ونقل وفروش را هماهنگ کردن

【一条心】yī tiáo xīn همدل بودن: 跟党～ با حزب همدل بودن /众人～,黄土变成金。اگر ما همه یك دل ویك جان باشیم، می توانیم خاك را به طلا تبدیل کنیم.

【一通】yītōng یك نسخه: ～文件 یك نسخهٔ سند

【一通百通】yī tōng bǎi tōng وقتیکه این یك نکته را درك کنید، تمام مطلب را درك خواهید کرد.

【一同】yītóng 〈副〉 باهم، دریك زمان ویك محل: ～出发 باهم راهی شدن

【一统】yītǒng (کشوری را) متحد کردن: ～天下 کشور را متحد کردن /把他主管的单位变成自己的～天下。او واحد خود را به قلمرو خاص خویش تبدیل کرد.

【一头】yītóu ①(头朝下) سر به پائین، مستقیما: ～扎进水里 با سر در آب فرو رفتن، سر به پائین در آب فرو رفتن ②(一个头的长度) یك سر وگردن، یك سر، یك گردن(قد): 他比我高～。او از من یك گردن بلند تر است. /白马领先～获胜。اسب سفید به اندازهٔ یك سر و گردان جلو افتاد و پیروز شد.

【一头儿沉】yītóurchén 〈方〉①(家具) میز دارای گنجهٔ ظروف یا کشو در یك طرف، چیزی که یك طرف آن کشو یا گنجهٔ ظروف دارد ②(指进行调解时偏袒一方) (در میانجی‌گری) طرفدار، جانبدار، غرض‌آمیز

【一吐为快】yī tǔ wéi kuài از اظهار همهٔ نظر های خود خوشحال شدن

【一团和气】yī tuán héqì با قربانی کردن اصول همه را راضی نگهداشتن، با زیر پا گذاشتن اصول با همه میانهٔ خوبی داشتن

【一团漆黑】yī tuán qīhēi سیاه سیاه، خیلی سیاه ـ کنایه از کاملا نومید کننده: 把我们的工作描绘成～是完全错误的。این کاملا غلط است که کارمانرا شکستی فاحش قلمداد کنند.

【一团糟】yītuánzāo هرج و مرج، بی نظمی، درهم و بر همی

【一退六二五】yī tuì liù èr wǔ از مسئولیت شانه خالی کردن

【一碗水端平】yīwǎnshuǐ duānpíng بی طرفانه ومنصفانه عمل کردن

【一网打尽】yī wǎng dǎjìn با یك تور تمام دارودسته را یکجا گرفتن

【一往情深】yīwǎng qíngshēn با تمام وجود عاشق شدن

【一往无前】yīwǎng wúqián با ارادهٔ تسخیر ناپذیر خود را به جلو انداختن: ～的精神 روحیهٔ تسخیر ناپذیر

【一望无际】yī wàng wú jì تا چشم کار می‌کند، (یا تا افق زمین) گسترش یافتن، بی‌کران، بی‌پایان: ～的海洋 اقیانوس

بی کران

【一位论派】 Yīwèilùnpài 〈基督教〉 اعتقاد به (در مسیحیت) وحدت وجود، یکتاپرستی

【一味】 yīwèi 〈副〉 کورکورانه، لجوجانه：～蛮干 در کورکورانه لجوجانه به عقیدهٔ ～固执成见 / عمل کردن اصرار ورزیدن ～迁就 / پشت سر هم سازش کردن خود چسبیدن

【一文不名】 yī wén bù míng بی پول بودن

【一问三不知】 yī wèn sān bù zhī به همهٔ سئوال ها با «نمی دانم» پاسخ دادن ـــ کنایه از هیچ بلد نبودن، کاملا نادان بودن

【一窝蜂】 yīwōfēng مانند گروه زنبوران：孩子们～似地奔向海滩。 بچه ها مانند گروه زنبوران دسته جمعی بسوی کنار دریا حرکت کردند.

【一无可取】 yī wú kě qǔ چیز قابل عرضه نداشتن، بی ارزش بودن

【一无是处】 yī wú shìchù فاقد هرگونه شایستگی و سزاواری بودن：不要把他说得～。 او را اصلا ناشایسته قلمداد نکنید.

【一无所长】 yī wú suǒcháng مهارت خاصی نداشتن، همه کاره بودن

【一无所能】 yī wú suǒnéng هیچ قابلیت نداشتن

【一无所有】 yī wú suǒyǒu صاحب چیزی نبودن، هیچ نداشتن، آه در بساط نداشتن

【一无所知】 yī wú suǒzhī کمترین اطلاع نداشتن، مطلقا نادان بودن

【一五一十】 yīwǔ-yīshí به تفصیل، با جزئیات کامل (نقل کردن)：他把事情～地都给同志们讲了。 او تمام جریان کار را همانطور که اتفاق افتاده بود برای رفقای خود تعریف کرد.

【一物降一物】 yī wù xiáng yī wù دست بالای دست بسیار است. همیشه چیزی هست که بر چیز دیگر چیره شود.

【一误再误】 yī wù zài wù ①(错误一犯再犯) پی در پی اشتباه کردن ②(由于一再延误而恶化) با تأخیرهای مکرر وضع را خراب کردن：你这病要抓紧治，可不能～了。 شما باید فورا به پزشك مراجعه کنید ونباید بیش ازین تأخیر کنید.

【一息尚存】 yī xī shàng cún تا آخرین نفس：我只要～，就要继续为人民服务。 تا آخرین نفس همچنان به خلق خدمت می‌کنم.

【一席话】 yī xí huà گفته های کسی در صحبت وگفتگو：他的～打动了我的心。 آنچه او گفت بردلم نشست. /听君～，胜读十年书。 از یك مشورت با شما بیشتر از ده سال خواندن بهره مند شدم.

【一系列】 yīxìliè یك سلسله：～措施 یك سلسلهٔ اقدامات / ～问题 یك سلسلهٔ مسائل / ～的事件 یك سلسلهٔ حوادث

【一下】 yīxià ①[用在动词后，表示做一次或试着做] یك بار، یك دفعه：亲～孩子的脸 یك بار صورت کودك را بوسیدن / 拍～他的肩膀 برای یك بار دست نوازش بر شانه‌اش کشیدن / 打死两个苍蝇 بایك ضربت دو مگس را کشتن / 让我想～。 بگذارید فکری کنم. / 打听～再说。 بهتر است که قبل از ～ / 请等～! لطفا یك دقیقه منتظر باشید! / 老鹰～就把小鸡叼走了。 همه رسیدگی کنم. ② قوش با یك حمله جوجه را با خود برد.

(片刻；突然间) ناگهان، یکمرتبه، یکباره：灯～又亮了。 پس از مدتی چراغ دو باره روشن شد. /这天气，～冷，～热。 این هوا را ببین، یك لحظه سرد است ولحظهٔ دیگر گرم. /天～阴了下来。 هوا یکمرتبه تیره شد.

【一线】 yīxiàn یك پرتو، یك اشعه：～希望 یك پرتو امید، یك پرتو روشنائی / ～光明 برق امید

【一相情愿】 yī xiāng qíngyuàn خواستهٔ یکطرفه 又作"一厢情愿"

【一向】 yīxiàng ①(过去的某一段时期) کمی پیش از این، اخیرا：前～雨水多。 کمی پیش از این بارندگی زیاد بود. /这～进步不小吧？ اخیرا لابد زیاد پیشرفت کرده اید؟ ②〈副〉(从过去到现在) همواره، از گذشته تا حالا：我国～支持世界各国人民的正义斗争。 چین همواره از مبارزهٔ عادلانهٔ خلق های جهان پشتیبانی کرده است.

【一小撮】 yī xiǎocuō یك مشت، تعداد کم：～野心家 یك مشت جاه طلب

【一小儿】 yīxiǎor از کودکی

【一笑置之】 yī xiào zhì zhī با یك لبخند از سر چیزی گذشتن، (مطلبی را) با یك خنده (یا لبخند) کنار گذاشتن

【一些】 yīxiē 〈量〉 برخی، بعضی، برخی، عده ای：有～国家 برخی از کشور ها / 作～适当的调整 تعدیلات مناسب به عمل آوردن / 有～事情我还不明白。 چیز هائی هست که هنوز به آنها پی نبرده ام. /只剩这～了，够吗？ آیا فقط اینقدر مانده است. کافی‌است؟ / 我想说的就这～。 این بود آنچه می خواستم عرض کنم.

【一泻千里】 yī xiè qiānlǐ ①(急流而下) (رود خانه) یك هزار‌لی‌ فروریختن ـــ کنایه از با نیرومندی بطرف پائین جاری شدن ②(文字酣畅，有气势) (سبك نگارش) نیرومند وسلیس

【一蟹不如一蟹】 yī xiè bùrú yī xiè روز بروز دریغ از دیروز، هر خرچنگ از خرچنگ گذشته کوچك تر است ـــ کنایه از اینکه هر کدام از آنها از آنچه در گذشته بود بدتر است.

【一心】 yīxīn ①(专心) با یك دل وجان، از صمیم قلب：～为革命 با یك دل وجان خود را وقف انقلاب کردن / 她～想着搞技术革新。 او از صمیم قلب در فکر نوآوری فنی است. ②(齐心) از یك فکر، از یك وجود：万众～。 میلیون ها مردم یك فکر دارند.

【一心一德】 yīxīn-yīdé یکدل ویك جان بودن

【一心一意】 yīxīn-yīyì با یك دل وجان، از صمیم دل

【一新】 yīxī کاملا نو

【一星半点】 yīxīng-bàndiǎn یك خرده، یك ذره：这可是细活，不能有～差错。 این یك کار بسیار دقیق است. کوچکترین لغزش هم در آن مجاز نیست.

【一行】 yīxíng ①(一群) دسته ایکه باهم سفر می‌کنند：代表团～十三人于昨天下午抵京 یك هیئت نمایندگی ۱۳نفره دیروز بعداز ظهر وارد پکن شد. /副总理及其～ معاون نخست وزیر وهمراهانش ②(一边) در حالیکه...

【一宿】 yīxiǔ 〈口〉 یك شب

【一言不发】 yī yán bù fā هیچ سخن نگفتن، ساکت ماندن

【一言抄百总】yī yán chāo bǎi zǒng خلاصه‌ء کلام

【一言既出,驷马难追】yī yán jì chū, sìmǎ nán zhuī حرف گفته شده را حتی بایك ارابه‌ء چهار اسب هم نمی توان پس گرفت ــ کنایه از آنچه گفته شده را نمی‌توان ناگفته شمرد، آب رفته به جوی باز نمی گردد.

【一言九鼎】yī yán jiǔ dǐng کنایه از سخن وزن دار وتعیيين كننده

【一言难尽】yī yán nán jìn مشکل بتوان در چند کلمه(مطلبی را) توضیح داد، داستان طولانی داشتن

【一言堂】yīyántáng آنچه من میگویم بحساب می آید. 或 نباید طوری شود"~"不要搞:فقط حرف يك شخص نافذ است. که فقط حرف يك شخص نافذ باشد.

【一言为定】yī yán wéi dìng پس این قرار ما است.

【一言以蔽之】yī yán yī bì zhī خلاصه‌ء کلام

【一氧化物】yīyǎnghuàwù 〈化〉(شیمی) اکسیدی که اکسیژن و فلز آن برابر باشد

【一样】yīyàng برابر، یکسان، یکی، مساوی، مانند... ~耐用 او مانند برادر 他跟他哥哥跑得~快。 بطور مساوی با دوام چتریکه خریدم با 我买的伞和你的~。 بزرگش سریع می دود. چتر شما یکسان است.

【一叶障目,不见泰山】yī yè zhàng mù, bù jiàn Tàishān يك برگ در جلوی چشم کوه «تای» را پوشیده نگه می‌دارد ــ کنایه از به سبب پدیده های جزئی وموقتی، کل مطلب را ندیدن

【一叶知秋】yī yè zhī qiū افتادن يك برگ از فرا رسیدن فصل نشانه‌ء کوچك نمودار گرایش بزرگ است. 或 پائیز خبر می‌دهد. مشت نمونه‌ء خروار است. 或

【一一】yīyī یکی یکی، یکی پس از دیگری ~检查: معاینه کردن 没时间~介绍/ وقت کافی برای یکی یکی به با هر کس خداحافظی کردن 告别~/ جزئیات پرداختن نداشتن

【一……一……】yī … yī … ①[分别用在两个名词前面](1)(表示整个) ~生~世 تمام حیات تمام زندگی، (2)(表示数量极少):~言~行 هر گفتار و هر کردار ~/ 举~动 هر عمل/ ~点~滴 هر قطره، هر ذره/ 不拿群众~针~线 از توده های مردم حتی يك سوزن یا يك رشته‌ء نخ هم نگرفتن ②[分别用在同类的动词前面,表示动作的连续]:~瘸~拐 لنگ لنگان / ~蹦~跳 جست وخیز کنان ③[分别用在相对的动词前面,表示动作协调配合或交替进行]:~问~答 یکی سؤال کردن، دیگری جواب دادن / ~打~拉 بنوبت ضربه زدن ونوازش کردن، هم تنبیه وهم نوازش، به تناوب تاکتیك های سخت و نرم را بکار بردن ④[分别用在相反的方位词、形容词等前面,表示相反的方位或情况]:~东~西 یکی به شرق، یکی به غرب / ~长~短 یکی کوتاه، یکی دراز

【一衣带水】yī yī dài shuǐ باریکه ای از آب: ~的邻邦 همسایه هائی که فقط با يك جوی باریك آب از هم جدا شده باشند

【一意】yīyì با يك دل و يك جان

【一意孤行】yī yì gū xíng مصرانه به عمل خود چسبیدن، مصرانه عمل کردن، روی روش خود اصرار ورزیدن

【一应】yīyìng همه چیز، هر چیز ~俱全。همه‌ء چیز های مورد نیاز در آنجا فراهم است. 工具均已备齐。~/ همه‌ء ابزار ها آماده است.

【一语道破】yī yǔ dàopò با يك حرف نافذ حقیقت مطلب را برملاء ساختن

【一语破的】yī yǔ pò dì تنها با يك سخن به نشانه زدن، تنها با يك حرف به هدف اصابت کردن

【一语双关】yī yǔ shuāngguān آوردن عبارتی که دو معنی داشته باشد، ابهام

【一元化】yīyuánhuà متمرکز شده، متحد شده

【一元论】yīyuánlùn 〈哲〉(فلسفه) اعتقاد به وحدت وجود

【一元酸】yīyuánsuān 〈化〉(شیمی) اسید دارای يك اتم هیدروژن

【一院制】yīyuànzhì سیستم پارلمانی يك مجلس

【一月】yīyuè ماه ژانویه

【一再】yīzài بارها، مجددا، بکرات ~声明 بارها اعلام کردن / ~表示感谢 مجددا اظهار ممنونیت کردن

【一…再…】yī… zài… [表示动作多次重复]:一拖再拖 بارهابه تأخیر انداختن/ 一让再让 پی در پی سازش کردن

【一早】yīzǎo ①(清晨) صبح زود: 我明天~就告诉他。 من فردا صبح زود او را مطلع خواهم کرد. ②(早先) قبلا

【一则以喜,一则以惧】yī zé yǐ xǐ, yī zé yǐ jù غم وشادی توأم بودن، هم غم و هم شادی داشتن

【一眨巴眼】yīzhǎbayǎn بايك چشم بهم زدن 也称"一眨眼"

【一长制】yīzhǎngzhì سیستم رهبری يك نفری

【一着不慎,满盘皆输】yī zhāo bù shèn, mǎn pán jiē shū با يك حرکت مسامحه آميز تمام بازی را باختن

【一朝】yīzhāo ①(一旦) در يك روز: ~覆亡 در يك روز فرو ریختن ②(一次) يك بار: ~被蛇咬,十年怕井绳。 مار گزیده از ریسمان می‌ترسد.

【一朝一夕】yīzhāo-yīxī در يك روز،در يك صبح يا يك شب: 绝非~之功。 این کار يك روزه نیست./ 这项工程不是~所能完成的。 این پروژه یکشبه به پایان نخواهد رسید.

【一针见血】yī zhēn jiàn xiě تنها با يك حرف مقتضی و مناسب به کنه مطلی رسیدن ~地指出: با زبانی تند و تیز خاطر نشان ساختن

【一枕黄粱】yī zhěn huángliáng خواب ذرت طلائی ــ کنایه از خواب مختصر یا خیال باطل از یافتن بزرگی وعظمت

【一阵】yīzhèn ظهور ناگهانی چیزی، حمله‌ء چیزی: ~掌声 يك صدای ناگهانی كف زدن / ~咳嗽 يك حمله‌ء سرفه / ~笑声 يك غرش خنده / ~冰雹 يك حمله‌ء تگرگ / ~狂风 يك وزش تند باد / ~枪声 يك صدای ناگهانی شلیك تفنگ / 脸上红~白~ صورت کسی که گاه قرمز وگاه سفید شود

【一阵风】yīzhènfēng ①(形容动作快) سریع ②(比喻行动短暂) زیاد دوام نکردن

【一阵子】yīzhènzi مدتی، يك مدت، يك مدت زمان: 这~尽

下雨。 ما برای مدتی بارندگی زیاد داشته‌ایم.

【一知半解】yīzhī-bànjiě معلومات بریده داشتن، اطلاعات ناقص (یا نیمه پز) داشتن

【一直】yīzhí ①(不拐弯地)راست، مستقیم: ~走 مستقیم راه رفتن ②〈副〉(不间断地)یکسره، مداوم، بی وقفه، پی در پی: 雪~下了两天两夜。برف برای دو روز و دو شب بارید./我们~是同事。ما باهم همقطار بوده ایم./从年初起~到现在 از آغاز سال تا کنون

【一纸空文】yī zhǐ kōngwén سندی بی ارزش، یك ورق کاغذ سفید محض

【一致】yīzhì هم رأی، متفق الرأی، متفق النظر، هم عقیده: 观点~ هم نظر بودن/步调~ با هماهنگی عمل کردن/官兵~ اتحاد وهمبستگی بین افسران وسربازان/取得~的意见 به توافق رسیدن/提案~通过了。طرح به اتفاق آراء به تصویب رسید./一切被压迫民族的根本利益是~的。مصالح اساسی همه ملل ستمدیده باهم منطبق است./我们的作法和党委的要求是~的。روش ما با خواسته‌ء کمیته‌ء حزبی مطابقت دارد./这本字典体例前后不~。سبك این فرهنگ همآهنگ نیست.

【一掷千金】yī zhì qiānjīn پول را مانند آب خرج کردن، ولخرجی کردن

【一柱擎天】yī zhù qíng tiān یك ستون می‌تواند آسمان را ثابت نگه دارد ــ کنایه از آدم مهم بامسئولیت سنگین

【一专多能】yī zhuān duō néng متخصص در یك چیز وماهر در بسیاری چیز ها

【一准】yīzhǔn 〈副〉مسلما، حتما، مطمئنا: 他~来吗? آیا او حتما می‌آید؟/今年的收成~比去年强。برداشت امسال مسلما بر برداشت سال گذشته می‌چربد.

【一字褒贬】yī zì bāo biǎn با بکار برد یك کلمه می‌توان چیزی یا کسی را تحسین یا تکذیب کرد ــ کنایه از عبارت پردازی جدی

【一字长蛇阵】yīzì chángshézhèn آرایش یك ستونی در نبرد: 摆开~ در یك ستون آرایش دادن، آرایش یك ستونی دادن

【一字千金】yī zì qiān jīn کنایه از نثر یا نظم عالی

【一字儿】yīzìr در یك ستون، در یك صف: 靶场上~站着十名射手。ده نفر تیرانداز در میدان تیراندازی در یك ردیف ایستاده بودند.

【一字一板】yīzì-yībǎn شمرده و واضح (در سخن گفتن)

【一自】yīzì از زمانی که

【一总】yīzǒng ①(一起)مجموعا، در مجموع، همگی: ~二十人。ما همگی بیست نفر بودند./我们~花了三十块钱。ما مجموعا سی «یوان» خرج کردیم. ②(全都)همه: 那~是你的错儿。همه‌ء اینها تقصیر شما بود.

衣 yī ①(衣服)لباس، جامه، پوشاك: 丰~足食 خوراك وپوشاك فراوان داشتن/和~而睡 در لباس خود خوابیدن/上~ کت، ژاکت/毛~毛裤 ژاکت وشلوار گرم پشمی/~不蔽体 ژنده پوش بودن، لباس کهنه و ژنده پوشیدن ②(包在物体外面的一层东西)پوشش: 糖~ پوشش شکری(یا شکر آلود)/炮~ پوشش توپخانه ③〈中医〉(胞衣)مشیمه: 胞~ مشیمه‌ء خارجی جنین

【衣摆】yībǎi حاشیه‌ء پائین لباس

【衣胞】yībao مشیمه‌ء خارجی‌جنین

【衣钵】yībō بالا‌پوش وکاسه‌ء صدقه‌ء راهب بودائی که به ارث به پیرو محبوب او برسد؛ میراث: 继承老牌帝国主义的~ میراث امپریالیسم کهنه را به ارث بردن/~相传 میراث دست به دست گشتن

【衣橱】yīchú کمد لباس

【衣兜儿】yīdōur جیب لباس

【衣蛾】yī'é بید لباس

【衣分】yīfēn 〈农〉 محصول پنبه را پاك کردن، محصول پنبه را از پنبه دانه جدا کردن

【衣服】yīfu لباس، جامه، پوشاك: 外边冷，多穿些~。هوای بیرون سرد است.بیشتر لباس بپوشید!

【衣钩】yīgōu رخت آویز، آویز لباس

【衣冠】yīguān کلاه ولباس؛ لباس: ~不整 لباس نامرتب و ژولیده پوشیدن

【衣冠楚楚】yīguān chǔchǔ شیك پوش بودن، لباس قشنگ وتمیز پوشیدن

【衣冠禽兽】yīguān qínshòu حیوان در لباس انسان، انسان حیوان صفت

【衣冠冢】yīguānzhǒng قبریکه در آن فقط اشیاء متعلق به مرده مانند کلاه ولباس دفن می شود

【衣柜】yīguì کمد لباس

【衣架】yījià ①(小衣架)چوب لباسی ②(落地挂衣家具)جا رختی، رخت‌آویز

【衣襟】yījīn آن تکه یا آن دو تکه‌ء پارچه ایکه روی ژاکت چینی را تشکیل می‌دهد

【衣锦还乡】yī jǐn huán xiāng با لباس فاخر ابریشمی به زادگاه خود برگشتن ــ کنایه از پس از اخذ مقام به خانه برگشتن

【衣来伸手，饭来张口】yī lái shēn shǒu, fàn lái zhāng kǒu لباس حاضر پوشیدن وغذای آماده خوردن ــ کنایه از تنبلی در زندگی

【衣料】yīliào پارچه (لباس)

【衣领】yīlǐng یقه

【衣履】yīlǚ لباس و کفش

【衣帽间】yīmàojiān اطاق رخت کن

【衣纽】yīniǔ دگمه

【衣衾】yīqīn لباس و لحاف (آماده برای مرده هنگام دفن)

【衣衫】yīshān لباس

【衣裳】yīshang 〈口〉لباس، جامه، پوشاك

【衣食住行】yī-shí-zhù-xíng خوراك، پوشاك، مسکن وحمل ونقل ــ یعنی نیازمندیهای اساسی در زندگی

【衣饰】yīshì لباس و تزئینات

【衣物】yīwù لباس و اشیاء دیگر مورد نیاز روزمره

【衣箱】yīxiāng چمدان، جامه دان

【衣鱼】yīyú 〈动〉بید لباس

【衣装】yīzhuāng ①(衣服装束) لباس ②(衣服和行囊) لباس وکیسهٔ سفری
【衣着】yīzhuó لباس، سر پوش و پاپوش، کلاه وکفش: ~整洁 لباس تمیز پوشیدن

伊 yī 〈书〉①(他或她) او (مرد یا زن) ②〈助〉: ~于胡底؟ این کار به کجا خواهد کشید؟ ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【伊甸园】yīdiànyuán باغ عدن، جنت، بهشت
【伊拉克】Yīlākè عراق: ~人 اهل عراق، عراقی
【伊朗】Yīlǎng ایران: ~人 اهل ایران، ایرانی
【伊人】yīrén 〈书〉آن شخص (بیشتر اشاره به زن)
【伊始】yīshǐ شروع، آغاز: 就职~ در آغاز رسیدن به مقام / 下车~ بمحض اینکه از کالسکهٔ رسمی پیاده می‌شود — یعنی همینکه به پست جدیدی می رسد.
【伊斯兰教】Yīsīlánjiào دین اسلام: ~国家 کشور اسلامی / ~徒 پیرو دین اسلام، مسلمان / ~历 تقویم اسلامی
【伊蚊】yīwén 〈动〉پشهٔ تب زرد

医 yī ①(医生) پزشك، دکتر، طبیب، حکیم: 军~ پزشك نظامی ②(医学) پزشکی، طب، 就~ به پزشك مراجعه کردن / 行~ پزشکی کردن / 用温度计 تب سنج / ~送药到山寨 سرویس پزشکی دارو و خدمات درمانی را به دهکده‌های کوهستانی رساندن ③(医治) علاج کردن، معالجه کردن، شفا دادن: 给牧民~病 خدمات درمانی رمه داران را تأمین کردن / 把他的病~好 بیماری او را معالجه کردن

【医案】yī'àn یاد داشت های پزشکی
【医道】yīdào (多指中医) معلومات پزشکی، مهارت یك پزشك (به سبك چینی)
【医德】yīdé اصول اخلاقی یك پزشك
【医方】yīfāng فن پزشکی، نسخهٔ طبیب
【医经】yījīng (中医) کلاسیك‌های پزشکی در چین باستان
【医科】yīkē دوره های پزشکی عمومی، علوم پزشکی: ~大学 دانشگاه علوم پزشکی
【医理】yīlǐ اصول علم پزشکی، معلومات پزشکی
【医疗】yīliáo پزشکی، درمان پزشکی، معالجهٔ پزشکی: 公费~ بیمهٔ درمانی / 卫生工作~ کار بهداشت و پزشکی / ~队 گروه پزشکی / 幅射学~ پزشکی اتم درمانی، پزشکی اتمی، پزشکی با استفاده از رادیواکتیو واشعهٔ مجهول / ~机构 مؤسسهٔ پزشکی / ~器械 وسایل و ابزار های پزشکی / ~事故 غلط معالجهٔ / ~体育 فیزیوتراپی، ورزش پزشکی / ~站 ایستگاه پزشکی، مرکز پزشکی
【医生】yīshēng پزشك، دکتر، طبیب: 内科~ پزشك امراض داخلی / 外科~ جراح / 实习~ پزشك در دورهٔ کار آموزی، انترین، پزشك رزیدنت، (دکتر) / 住院~ پزشك معالج / 主治~ پزشك مقیم در بیمارستان / 主任~ سر پزشك
【医圣】yīshèng سالار پزشك
【医师】yīshī پزشك، دکتر(شایسته)
【医士】yīshì پزشك تربیت یافته در مدرسهٔ متوسطهٔ پزشکی
【医书】yīshū (多指中医) کتاب پزشکی
【医术】yīshù مهارت پزشکی، فن پزشکی
【医坛】yītán محافل پزشکی
【医务】yīwù امور پزشکی: ~工作者 کارکنان در امور پزشکی / ~所 کلینیك، مطب / ~人员 پرسنل پزشکی
【医学】yīxué علم پزشکی، طبابت: ~科学院 آکادمی علوم پزشکی / ~遗产 میراث پزشکی / ~文献 اسناد پزشکی
【医药】yīyào پزشکی و دارو: ~常识 معلومات عمومی پزشکی / ~卫生 بهداشت پزشکی / ~费 هزینهٔ پزشکی و دارو
【医院】yīyuàn بیمارستان، مریضخانه: 儿童~ بیمارستان کودکان / 综合性~ بیمارستان عمومی
【医治】yīzhì معالجه کردن، درمان کردن، شفا دادن: ~无效 بی نتیجه بودن هر نوع معالجه / ~战争创伤 التیام دادن زخم های ناشی از جنگ را
【医嘱】yīzhǔ دستورات دکتر، سفارش پزشك
【医助】yīzhù پزشك دستیار، پزشك یار، پزشك آسیستان (در ارتش)

依 yī ①(依靠) متکی بودن، تکیه کردن: 相~为命 برای زیستن بر یکدیگر متکی بودن ②(依从) موافقت کردن، گوش کردن، تن در دادن: 不能因为孩子小,就什么都~着他。 شما نباید با هر درخواست او موافقت کنید صرفا بدلیل اینکه او بچه است. / 当初要是~了他的主张,今天就不可能有这个水电站。 اگر ما به حرفش گوش می‌کردیم، این نیروگاه آبی هرگز احداث نمی شد. / 你要是把这些资料弄丢了,我可不~你。 اگر این مدارك را گم کنید، من شما را نخواهم بخشید. ③(按照) بر طبق، مطابق، در پرتو...: ~法惩办 بر طبق قانون مجازات کردن / ~我看 به نظرم / ~当时情况来说 بر طبق شرایط وقت

【依此类推】yī cǐ lèituī وقس علیهذا و همچنین
【依次】yīcì به ترتیب مناسب، بطور مسلسل: 他们~入座。 آنها به ترتیب مناسب جاهای خود را می‌گیرند. / ~递补 با رعایت سلسلهٔ مراتب جاهای خالی را پرکردن / ~说明下列问题 مسائل زیر را بترتیب معین توضیح دادن
【依从】yīcóng موافقت کردن، تن در دادن: 她坚持要单独去,我只好~她了。 چون اصرار داشت که تنها برود، مجبور شدم با او موافقت کنم.
【依存】yīcún برای زیستن بر کسی یا چیزی متکی بودن: 互相~ وابسته بهم بودن، بر یکدیگر متکی بودن
【依法】yīfǎ ①(按法律) طبق قانون ②(按照成法) طبق روش معمولی
【依附】yīfù متکی بودن، چسبیدن، خود را تابع کسی قرار دادن: ~权贵 خود را تابع افراد متنفذ قرار دادن
【依归】yīguī چیزی را اساس و پایه قرار دادن
【依旧】yījiù مثل سابق، بازهم: 书房的陈设~未变。 اطاق مطالعه مثل سابق مزین است. / 他~是那个老样子。 او مثل گذشته به نظر می نماید. / 山河~。 کوهها و رودخانه‌ها همان چشم انداز سابق را دارد.
【依据】yījù ①(根据) برحسب، مطابق، در پرتو، براساس: ~

上述意见 بر طبق نظرهای فوق‌الذکر/~马列主义的理论 بر اساس تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ②(作为根据的事物) اساس، بنیاد، پایه، اصل : 提供科学~ پایه های برای چیزی علمی در نظر گرفتن/这些遗址是我们研究殷代文化的重要~。 این آثار باستانی برای مطالعات ما در باره‌ء فرهنگ دودمان «ین» اصل مهمی‌بشمار می رود./当时我们没有什么蓝图可以作~。 ما در آن زمان چاپ آبی(رنگ) نداشتیم تا بتوانیم بر اساس آن عمل کنیم.

【依靠】yīkào ①(凭借) متکی بودن، تکیه کردن: ~自己的力量 بر نیروی خود تکیه کردن/垄断资本家~战争发财。 انحصارگران برای کسب منفعت به جنگ متوسل می شوند. ②(依靠的人或物) کسی یا چیزی که بر آن تکیه کنند، پشتیبان، حامی، پناه: 寻找~ پناه جستن/生活有~ زندگی (کسی) تأمین بودن

【依赖】yīlài متکی بودن، وابسته بودن: ~别人 به دیگران وابسته بودن/~性 وابستگی، روحیه‌ء وابستگی وتکیه کردن/~思想 عدم استقلال

【依恋】yīliàn مایل به ترك جائی نبودن، در موقع جدائی از هم تأسف خوردن

【依凭】yīpíng متکی بودن، تکیه کردن

【依然】yīrán باز هم، مانند گذشته: ~有效 بازهم اعتبار داشتن/风景~。 مناظر طبیعی مانند گذشته بود.

【依然故我】yīrán gù wǒ ①(本人没有改变) شرایط یك فرد زیاد تغییر نکرده است. ②(事物或人没有改变) (چیزی یا کسی) به همان صورت گذشته باقی مانده است.

【依然如故】yīrán rú gù همان آش است وهمان کاسه

【依实】yīshí ①(依从) موافق بودن ②(如实) مطابق حقیقت

【依恃】yīshì متکی بودن

【依顺】yīshùn مطیع بودن، اطاعت کردن: 百依百顺 صد در صد مطیع بودن

【依随】yīsuí اطاعت کردن

【依贴】yītiē در آغوش کسی ماندن

【依托】yītuō ①(依靠) متکی بودن، تکیه کردن ②(依靠的人或物) پشتیبان، حامی، پناه، تکیه گاه

【依偎】yīwēi با لطف ومحبت بهم چسبیدن

【依稀】yīxī بطور مبهم، تیره وتار، غیر واضح: ~记得 (از چیزی) یاد مبهم داشتن/~可见 بطور مبهم قابل رؤیت

【依循】yīxún پیروی کردن

【依样画葫芦】yī yàng huà húlu بطور مکانیکی کپی کردن

【依依】yīyī مایل به جدائی از هم: ~不舍 مایل به جدایی نبودن/~惜别 با عدم میل و رضایت باهم خداحافظی کردن

【依允】yīyǔn موافقت کردن

【依仗】yīzhàng متکی بودن، اتکاء کردن: ~权势 بر قدرت ومقام خود اتکاء کردن

【依照】yīzhào بر طبق، برحسب، در پرتو: ~党中央指示办事 بر طبق راهنمائی های کمیته‌ء مرکزی حزب عمل کردن/~情况而定 بر طبق مقتضیات زمان تصمیم گرفتن/~法律规定的条件 در چهار چوب شرایط قید شده در قانون

咿 yī

【咿呀】yīyā ①(象) صدای گوشخراش، صدای غژغژ: ~的桨声 صدای غژغژ پارو ها از قارگاه/咿咿呀呀的提琴声 صدای غژغژ ویولن ②(儿童学话声) بچگانه حرف زدن، ور زدن، ناسنجیده سخن گفتن

铱 yī 〈化〉(Ir) ایریدیوم

【铱金笔】yījīnbǐ قلمی که نوك آن از ایریدیوم ساخته شده باشد

猗 yī 〈书〉①〈助〉[多用于句末，相当于"啊"]: 河水清且涟~。 آب شفاف رودخانه موج وار به جلو حرکت می کند. ②〈叹〉(表示赞美): ~欤盛哉 چه جلال و شکوهی!عالی!بسیار خوب!

揖 yī با دست های بهم فشرده تعظیم کردن

壹 yī عدد یك (برای نوشتن عدد "一" در چك و...بکار می‌رود تا از اشتباه یا تحریف جلوگیری شود)

漪 yī 〈书〉 موج سطح آب

噫 yī 〈叹〉 وای !افسوس !آه!

繄 yī ①(惟) فقط، تنها ②(是) بودن

黟 yī [用于地名]: ~县 شهرستان «یی شیان»

yí

匜 yí 〈考古〉 ملاقه بشکل کدوی قلیائی

仪 yí ①(人的外表) ظاهر، نما: 威~ ظاهر باوقار کسی ②(礼节) آئین، تشریفات: 司~ رئیس تشریفات ③(礼物) هدیه ای که بمناسبت عروسی، روز تولد و...داده می شود: 贺~ تحفه، هدیه، کادو ④(仪器) آلت، دستگاه: 地震~ زلزله سنج، زلزله نگار

【仪表】yíbiǎo ①(人的外表) ظاهر کسی(شامل صورت، با وقار و...): ~堂堂 سلوك، رفتار و...) نجیب و باوقار/~大方 نزاکت ②(仪器) مقیاس: ~板(dashboard) دش برد/~厂 کارخانه‌ء تهیه وسیله‌ء مقیاس

【仪观】yíguān ظاهر کسی(شامل صورت، سلوك، رفتار و...)

【仪节】yíjié مراسم، تشریفات

【仪器】yíqì آلت، وسیله، دستگاه، ابزار: 精密~ وسایل دقیق/~厂 کارخانه‌ء تهیه‌ء آلت/自记~ آلت ثبت خودکار/~制造工业 وظیفه وسیله/صنعت ابزار سازی

【仪容】yíróng ظاهر، نما، صورت ظاهری

【仪式】yíshì مراسم: 协定签字~ مراسم امضاء موافقت نامه/宗教~ مراسم مذهبی

【仪态】yítài 〈书〉 ظاهر، رفتار، سلوك: ~万方 (زیبا روی) باشکوه وجلال ظاهر شدن

【仪仗】yízhàng پرچم ها، اسلحه و...که گارد احترام آنرا می برد

【仪仗队】yízhàngduì گارد احترام؛گارد احترام 陆海空三军～ نیروهای زمینی، دریائی وهوائی
【仪注】yízhù 〈书〉 نظام تشریفات

圯 yí 〈书〉 پل

夷 yí 〈书〉①(平安;平坦) هموار، سالم؛化险为～ خطر را به ایمنی تبدیل کردن، خطر را محو کردن، مصیبت را از بین بردن ②(破坏建筑物) ویران کردن، بکلی خراب کردن؛为～平地 با خاك یکسان کردن ③(消灭) از ریشه از بین بردن، نابود کردن، نیست ونابود کردن؛～族 کندن تمام خانواده (نوعی مجازات در چین باستان) ④(古代东方民族) نامی برای قبایل باستان در شرق ⑤〈旧〉(外国;外国人) کشور بیگانه، فرد بیگانه

沂 Yí 〈简〉(沂河) مخفف نام رودخانهٔ «یی حه»

诒 yí 见"贻"yí

宜 yí ①(合适) جور، درخور، مناسب؛适～ درخور ومناسب /老幼咸～ برای پیر و جوان مناسب بودن ②(应当) باید؛不～操之过急。 شما نباید عجله کنید.
【宜林】yílín مناسب بودن برای جنگل کاری
【宜人】yírén مفرح، پسندیده، مطبوع؛气候～ هوای مطبوع / 景物～ منظرهٔ دلنواز
【宜于】yíyú مناسب بودن

怡 yí 〈书〉 خرسند، شاد، خوشوقت؛心旷神～ فارغ وخرسند بودن
【怡和】yíhé 〈书〉 مهربان، با مهر و محبت
【怡乐】yílè خوشحالی
【怡情悦性】yí qíng yuè xìng خرسند و شاد کردن
【怡然】yírán خرسند، خشنود؛～自得 از خود خشنود و راضی بودن

迤 yí 见"逶迤"wēiyí
另见 yǐ

饴 yí مالتوز(مادهٔ قندی سمنو)؛甘之如～ از چیز تلخ به اندازهٔ شیرینی مالتوز لذت بردن ــ یعنی با کمال میل سختی ها را تحمل کردن
【饴糖】yítáng مالتوز، مادهٔ قندی سمنو

迻 yí 见"移"yí
【迻录】yílù 〈书〉 نقل کردن، رونوشت برداشتن
【迻译】yíyì 〈书〉 ترجمه کردن

贻 yí ①(赠送) بخشیدن، تحفه بخشیدن، هدیه دادن ②(遗留) باقی گذاشتن؛～患 بذر مصیبت را پاشیدن
【贻贝】yíbèi 〈动〉 نوعی صدف دریائی بنام"Mussel"
【贻害】yíhài باقی گذاشتن؛无穷～ دردسر و زحمت درد سرهای بیشمار باقی گذاشتن
【贻患】yíhuàn بلا ومصیبت باقی گذاشتن
【贻人口实】yí rén kǒushí زمینهٔ خندهٔ دیگران را فراهم آوردن
【贻误】yíwù لغزش یا اشتباه را باقی گذاشتن؛～工作 بر روی کار تأثیر منفی گذاشتن /～战机 مهلت نبرد را از دست دادن /～青年 جوانان را گمراه کردن
【贻笑大方】yíxiào dàfāng در حضور کار شناسان موجب ریشخند ومسخرهٔ خود شدن، ریشخند کار شناسان را نسبت به خود موجب شدن
【贻训】yíxùn 见"遗训"

荑 yí 〈书〉 وجین کردن، علف های هرزه را کندن

咦 yí 〈叹〉(表示惊异) عجب!؛～,你怎么又来了? عجب! شما مجددا به اینجا آمده اید؟ /～,这是怎么回事? های!این همه برای چیست؟

姨 yí ①(姨母) خاله ②(妻子的姐妹) خواهر زن؛大～子 خالهٔ بزرگتر /小～子 خواهر جوانتر زن
【姨表】yíbiǎo خاله زاده ها؛～兄弟 پسران خاله، پسر خاله ها/～姐妹 دختران خاله، دختر خاله ها
【姨夫】yífu شوهر خاله 又称"姨父"
【姨姐】yíjiě خواهر بزرگ زن
【姨妈】yímā 〈口〉 خاله
【姨妹】yímèi خواهر کوچك زن
【姨母】yímǔ خاله 又称"姨姨"
【姨儿】yír 〈口〉 خاله
【姨太太】yítàitai 〈口〉 زنی که مقام رسمی او پائین تر از زن اول باشد(چیزی شبیه متعه)

胰 yí 〈生理〉 لوزالمعده
【胰蛋白酶】yídànbáiméi 〈生化〉 آنزیم گوارندهٔ پروتئین که برای مایع کردن لختهٔ خون وتسهیل عمل آب مروارید بکار می رود
【胰岛】yídǎo 〈生理〉 بافت مجزای کوچك لوزالمعده
【胰岛素】yídǎosù 〈药〉 انسولین؛完全人工合成结晶牛～ انسولین گاوی متبلور کاملا ترکیبی
【胰淀粉酶】yídiànfěnméi 〈生化〉 دیاستاز شیرهٔ لوزالمعده
【胰酶】yíméi 〈药〉 پانکریتن
【胰腺】yíxiàn 〈生理〉 لوزالمعده؛～炎 ورم لوزالمعده
【胰液】yíyè 〈生理〉 شیرهٔ لوزالمعده، عصیر لوزالمعده
【胰皂】yízào 〈方〉 صابون
【胰脂酶】yízhīméi 〈生化〉 قسمت هضم کنندهٔ چربی در شیرهٔ لوزالمعده
【胰子】yízi ①(胰) لوزالمعده، خوش گوشت(خوك، گوسفندو...) ②〈方〉(肥皂) صابون

痍 yí 〈书〉 زخم، آسیب؛满目疮～。 در همه جا ویرانی به چشم می خورد.

移 yí ①(移动) حرکت کردن، انتقال دادن، جابجا کردن؛～走 حرکت کردن /～沙造田 بوسیلهٔ جابجا کردن توده های

به سوی 到革命方面来～/把立足点 شن مزرعه ایجاد کردن
献身革命志不 تغییر دادن (改变)② انقلاب تغییر موضع دادن
～ با اراده‌ء تزلزل ناپذیر خود را وقف انقلاب کردن

【移调】yídiào 〈乐〉 جابجا کردن آهنگ، رفتن از دستگاهی به
乐器～ : ساز جابجا کردن آهنگ دستگاهی دیگر

【移动】yídòng حرکت کردن، انتقال یافتن : 冷气团正向南～。 یك جریان هوای سرد دارد بسوی جنوب حرکت می کند. / 把靶位向左～两米。 نشانه‌ء تیر را دو متر بسمت چپ جابجا کنید.

【移防】yífáng برای انجام وظیفه در پادگانی به جای دیگر انتقال یافتن

【移风易俗】yífēng-yìsú رسوم وعادات روز را تغییر دادن، سنت‌های اجتماعی را تغییر دادن

【移行】yíháng (واژه ای را) در آخر سطر با خط پیوند جدا کردن

【移花接木】yíhuā-jiēmù پیوند زدن، مخفیانه چیزی را با چیز دیگر عوض کردن

【移交】yíjiāo ①(转移给有关方面) تحویل دادن، واگذار کردن، انتقال دادن : 这批仪器已经～给研究所了。 این وسایل ودستگاهها به مؤسسه‌ء پژوهش تحویل داده شده است. ②(离职时移交工作) کار را به جانشین خود واگذار کردن : 他临走前把工作～给我了。 او قبل از اینکه برود، کارش را به من واگذار کرد.

【移解】yíjiè مجرم را از جای اصلی به جای دیگر منتقل کردن

【移居】yíjū مهاجرت کردن، کوچ کردن : 国外～ به خارج از کشور مهاجرت کردن

【移苗】yímiáo نشا کردن، نشا زدن

【移民】yímín ①(迁居到外地或外国) (به خارج از کشور یا به جای دیگر) مهاجرت کردن، ترك میهن یا زادگاه خود کردن : ～法 قانون مهاجرت / ～点 نقاط مهاجر نشین ②(迁居到外地或外国的居民) مهاجران

【移让】yíràng منتقل کردن

【移山倒海】yíshān-dǎohǎi کوهها را جابجا کردن ودر یا ها را خالی نمودن ــ کنایه از قدرت انسان در تسلط برطبیعت

【移天易日】yí tiān yì rì برای فریب دادن مردم حیله های گوناگون را بکار بردن

【移栽】yízāi نشاء کردن

【移植】yízhí ①〈农〉 نشاء زدن، نشاء کردن : 秧苗～ نشاء ها را جابجا کردن ②〈医〉 (طب) جابجا کردن : 角膜～ قرنیه را جابجا کردن

【移樽就教】yí zūn jiùjiào برای در خواست نصیحت کسی پیاله‌ء شراب خوری را به میزش بردن ــ کنایه از داوطلبانه از کسی نصیحت خواستن

蛇 yí 见"委蛇"wēiyí

另见 shé

遗 yí ①(丢失) گم کردن، از دست دادن : 失～ گم کردن ②(遗失的东西) چیزی گم شده : 路不拾～。 هیچکس چیز افتاده در راه را برنمی دارد ودر جیب خود نمی گذارد. ③(遗漏) حذف کردن : 补～ ضمیمه / 忘～ فراموش کردن ④(留下) نگهداشتن، ندادن : 不～余力 از صرف کوشش کوتاهی نکردن ⑤(死人留下的) باقی در موقع مرگ (یادریغ نورزیدن) : 风～ رسومیکه از نسل های گذشته به ارث رسیده / 骨～ جسد / 作～ آثاری که تا مرگ نویسنده منتشر نشده باشد ⑥(不自主排泄) دفع (ادرار و...را) بطور غیر ارادی : 梦～ احتلام، خروج منی در موقع خواب

另见 wèi

【遗笔】yíbǐ نوشته‌های شخص مرحوم

【遗产】yíchǎn میراث، ارثیه، مال یا ثروت موروث : 留下～ میراث باقی گذاشتن، به ارث گذاشتن / 继承～ به ارث رسیدن / 文化～ میراث فرهنگی / 历史～ میراث تاریخ / 承受人～ مورث، / 税～ مالیات ارث، مالیات بر ارث / ارث بر، میراث بر

【遗臭万年】yí chòu wànnián تا ده هزار سال متعفن بودن ــ یعنی بعنوان یك بدنامی در تاریخ ثبت شدن

【遗传】yíchuán 〈生〉 انتقال موروثی، حالات طبیعی وروحی را به ارث دادن : 这种病不会～。 این ناخوشی های موروث، بیماری‌های ارثی نیست. / 交叉～ انتقال موروثی متقاطع / 病～ بیماری ارثی / 密码～ کد ژنتیکی / 特征～ ویژگی ژنتیکی / 信息～ اطلاعات ارثی / 学～ ژنتیك / 学家～ متخصص ژنتیك / 因子～ عامل ژنتیکی

【遗传工程学】yíchuán gōngchéngxué 〈生〉 مهندسی ژنتیکی

【遗存】yícún ①(遗留) باقی ماندن ②(古代遗留下来的东西) آنچه که از قدیم باقی مانده است

【遗毒】yídú میراث بد، سنت مضر، تأثیر بد

【遗范】yífàn نمونه‌ء گذشتگان

【遗腹子】yífùzǐ طفل ولادت یافته پس از مرگ پدر

【遗稿】yígǎo نوشته های منتشر نشده از یك نویسنده‌ء فقید

【遗孤】yígū یتیم

【遗骨】yígǔ استخوان مرده

【遗骸】yíhái جسد مرده

【遗害】yíhài بلاو مصیبت باقی گذاشتن

【遗憾】yíhàn تأسف، مایه‌ء تأسف : 对此表示～ در این باره اظهار تأسف کردن / 感到一点不～ اصلا احساس تأسف نداشتن / 非常～，我不能接受你的邀请。 بسیار متأسفم که نمی‌توانم دعوت تان را بپذیرم. / 今晚的音乐会你不能来，实在～。 واقعا مایه‌ء تأسف است که نتوانید در کنسرت امشب شرکت کنید.

【遗痕】yíhén اثر باقی مانده

【遗恨】yíhèn تأسف ابدی

【遗迹】yíjì آثار تاریخی برجای مانده : 古代人类的～ اثر های انسان های باستانی / 古代村落的～ محل دهکده های باستانی / 封建～ بقایای فئودالیسم

【遗精】yíjīng 〈医〉 دفع بی موقع منی

【遗老】yílǎo ①(效忠于旧朝代的老年人) پیروان زنده‌ء کهنه پرستان پیر و جوان، کهنه پرستان مسن : 遗少～ دودمان قبلی ②〈书〉(经历事变的老人) پیرانی که شاهد تحولات بزرگ اجتماعی باشند

【遗烈】 yíliè خدمات گذشتگان

【遗留】 yíliú باقی گذاشتن: 历史上～下来的边界问题。 مسایل مرزی باقی مانده از تاریخ / 帝国主义统治～下来的问题 موروث سلطهء امپریالیسم / 草案中仍然～了几个问题。 در طرح پیش نویس چند نکتهء مبهم هنوز باقی مانده است.

【遗漏】 yílòu از قلم انداختن، حذف کردن، از قلم ～重要 در ～ 。 افتادگی یك بخش مهم، حذف چیز مهم / 名单上有 فهرست چند اسم از قلم افتاده است.

【遗落】 yíluò ①(遗失) گم کردن ②〈书〉(弃置) کنار گذاشتن

【遗民】 yímín ①(效忠旧朝代的人) پیروان دودمان سابق ②(大乱后遗留下来的人民) باقی ماندگان از یك تحول بزرگ اجتماعی

【遗命】 yímìng وصیت نامه

【遗墨】 yímò نامه‌ها، نوشته‌ها، خطاطی‌ها یا نقاشی‌هائی که از مرده باقی می‌ماند

【遗尿】 yíniào 〈医〉 ناتوانی در کنترل ادرار، شب شاشی کودك

【遗弃】 yíqì رها کردن، واگذاشتن، طرد کردن ～妻儿: زن وبچهء خود را رها کردن / 敌军～大批辎重。 ارتش دشمن مقدار زیادی از آذوقهء خود را رها کرد.

【遗缺】 yíquē پست بلا تصدی، محل خالی

【遗容】 yíróng ①(人死后的容貌) صورت مرده، جسد مرده: 瞻仰～ نسبت به جسد مرده ادای احترام کردن ②(遗像) تمثال شخص متوفی

【遗少】 yíshào کهنه پرست جوان، جوان دارای روحیهء پیر کهنه پرست

【遗失】 yíshī گم کردن: 他的借书证～了。 او کارت کتابخانه را گم کرد. / ～声明 اعلامیهء اموال گم شده

【遗矢】 yíshǐ 〈书〉 مدفوع را دفع کردن، شکم راتخلیه کردن

【遗事】 yíshì ①(前代的事) حوادث دوران های گذشته ②(前人的事迹) کارهای گذشتگان

【遗书】 yíshū ①(遗著)[多用做书名] نوشته های متوفی ②(临死时留下的书信) وصیت نامه

【遗属】 yíshǔ خویشاوندان شخص مرحوم

【遗孀】 yíshuāng زن بیوه

【遗体】 yítǐ جسد مرده: 向～告别 نسبت به جسد مرده ادای احترام کردن

【遗忘】 yíwàng فراموش کردن

【遗文】 yíwén مقاله های بجامانده از مرده

【遗物】 yíwù اشیای بجای مانده از مرده

【遗像】 yíxiàng تمثال شخص متوفی

【遗训】 yíxùn نصیحت ها وآموزش های شخص متوفی

【遗言】 yíyán آخرین کلمات متوفی

【遗业】 yíyè امر بزرگ بجا مانده از گذشتگان

【遗愿】 yíyuàn آرزوی برآورده نشدهء شخص متوفی

【遗赠】 yízèng (در وصیت نامه) هدیه داده شده توسط شخص متوفی

【遗址】 yízhǐ خرابه‌ها: 古城～ خرابه‌های شهر باستانی

【遗志】 yízhì آرزوی نرسیدهء متوفی، آرمان بجا مانده: 继承先烈～ به آرزوهای بر آورده نشدهء شهیدان جامهء عمل پوشاندن

【遗嘱】 yízhǔ وصیت، آخرین کلمات مرده: 立～ وصیت کردن

【遗著】 yízhù آثار منتشر شده پس از مرگ نویسنده. 又称"遗作"

颐 yí 〈书〉①(颊) گونه: 支～ گونه‌های خود را در دست گرفتن، دو دست را به دو گونه چسبانیدن ②(保养) از خود مواظبت کردن، خود را سالم نگهداشتن

【颐和园】 Yíhéyuán پارك ای خه یوان، کاخ تابستانی(در چین)

【颐养】 yíyǎng 〈书〉 از خود مواظبت کردن، خود را سالم نگهداشتن: ～天年 تا آخر عمر از خود مواظبت کردن

【颐指气使】 yízhǐ-qìshǐ با حرکات دست مردم را باین سو و آن سو فرستادن

疑 yí ①(怀疑) شك، تردید، سوء ظن، بدگمانی: 坚信不～ کوچك ترین شك وتردیدی نداشتن، اعتقاد راسخ داشتن / 无可置～ بی شك وتردید / 释～ شبهه ها را از بین بردن ②(不能确定的) مشکوك، غیر مطمئن: 存～ مسئلهء مشکوك را کنار گذاشتن

【疑案】 yí'àn قضیهء مشکوك، قضیهء مورد اختلاف، رمز

【疑兵】 yíbīng قشونی که برای گمراه کردن دشمن آرایش یافته باشد

【疑病】 yíbìng 〈医〉 (طب) اضطراب و اندیشهء بیهوده راجع به سلامتی خود

【疑猜】 yícāi با شبهه حدس زدن

【疑点】 yídiǎn نکتهء مشکوك: 这个案件还有几个～。 در این قضیهء حقوقی هنوز چند نکتهء مشکوك وجود دارد.

【疑窦】 yídòu دلیل برای سوء ظن، بد گمانی: 顿生～ ناگهان سوءظن و بدگمانی پیدا کردن / 启人～ سوءظن کسی را برانگیختن

【疑端】 yíduān نکتهء مشکوك، بدگمانی

【疑怪】 yíguài شك وتعجب

【疑惑】 yíhuò مطمئن نبودن، قانع نبودن: ～不解 شك وتردید داشتن، گیج ومتحیر شدن

【疑忌】 yíjì سوءظن، بدگمانی

【疑惧】 yíjù بیم ناشی از بدگمانی

【疑虑】 yílǜ شبهه، عدم اطمینان، ترس، بدگمانی: 消除心中的～ شبهه ها را از بین بردن، کسی را از شك وتردید در آوردن

【疑难】 yínán دشوار، مشکل، بغرنج: ～问题 مسئلهء دشوار / ～病症 موارد دشوار وبغرنج بیماری وگره دار

【疑念】 yíniàn بدگمانی

【疑神疑鬼】 yíshén-yíguǐ بسیار بدگمان بودن، حتی از سایهء خود ترسیدن

【疑团】 yítuán شك ها وبدگمانی ها: 满腹～ پراز شك وتردید بودن / ～顿释。 سوءظن وبدگمانی یکمرتبه از بین رفت.

【疑问】 yíwèn سؤال، بدگمانی، شك: 毫无～ بی شك وتردید / ～句 جملهء استفهامی

【疑心】 yíxīn سوء ظن، بدگمانی: 起～ بدگمان شدن / 生暗～

鬼。/بدگمانی باعث وهم می شود —看村里整个儿变了样，我真～自己走错了路。چون دیدم دهکده شکل کاملا جدیدی بخود گرفته است، واقعا شك كردم كه به محل صحیح آمده ام یا نه.

【疑心病】yíxīnbìng بد گمانی روحی : ～犯 بیش از حد بد گمان شدن

【疑信参半】yí xìn cān bàn هم اطمینان وهم تردید

【疑讶】yíyà شك وتعجب

【疑义】yíyì شك، نكته مشكوك : 毫无～ بی‌شك و تردید، شك، تردید/对这一点难道还有～吗？ آیا در این مورد شك وتردید می تواند وجود داشته باشد؟

【疑云】yíyún سوء ظن و بدگمانی ایکه خاطر کسی را تیره کند: ～消散。سوء ظن و بدگمانی بر طرف شد./满腹～ پر از سوء ظن و بدگمانی

【疑阵】yízhèn صف آرائی فریبنده برای گمراه کردن دشمن، حیله جنگی

嶷 yí [用于地名]：九～ کوه «جیویی» (واقع در استان خونان چین)

彝 yí 〈考古〉 ظرف شراب خوری：～器 ظرف شراب خوری برای مراسم قربانی

【彝族】Yízú «یی» ــ نام یکی از اقلیت های ملی چین که بطور پراکنده در استان های «یون نان»، «سی چوان» و«گوئی جو» زندگی می‌کنند

yǐ

乙 yǐ ①(天干第二位) مقام دوم از ساقه های آسمانی ②(第二) دومین، دوم：～等 درجه دو ③〈乐〉 نتی در دهگانه سلسله نت های موسیقی ملی چین بنام «گون چی پو» (工尺谱) برابر نت «سی» در موسیقی اروپائی

【乙胺】yǐ'àn 〈化〉 (شیمی) اتیل آمین

【乙苯】yǐběn 〈化〉 (شیمی) اتیل بنزن

【乙醇】yǐchún 〈化〉 (شیمی) الكل اتیلیك، الكل معمولی

【乙醚】yǐmí 〈化〉 (شیمی) اثیر، اتر

【乙醛】yǐquán 〈化〉 (شیمی) استیك آلدئید

【乙炔】yǐquē 〈化〉 استیلین：～焊 جوش دادن با استیلین

【乙烷】yǐwán 〈化〉 (شیمی) گاز اتان

【乙烯】yǐxī (شیمی) اتیلن：聚～ پولی اتیلن/～基 وینیل

【乙酰】yǐxiān استیل：～胆碱 نوعی ماده شیمیائی بنام "Acetylcholine"

【乙夜】yǐyè ساعت ده شب

【乙种粒子】yǐzhǒng lìzǐ 〈物〉 (فیزیك) ذره بتا

【乙种射线】yǐzhǒng shèxiàn 〈物〉 (فیزیك) اشعه بتا

已 yǐ ①(停止) ایستادن، متوقف شدن، به پایان رسیدن：争论不～ گرفتار بحث وگفتگوی بی پایان شدن ②(已经) پیش از این، دیگر：问题～解决。مسئله دیگر حل شده است./雨季～过。موسم بارندگی گذشته است./为时～晚。بسیار دیر است. ③〈书〉 (امری) محقق شدن، به نتیجه مسلم رسیدن：～成定局 كمی پس از آن ～：而～ بعد، سپس، بعدا (后来) ④〈书〉(太；过) در مجازات از زیاده پیش از حد：不为～甚 بیش از حد روی خود داری كردن

【已而】yǐ'ér بزودی

【已故】yǐgù فقید، مرحوم：～地质学家李四光 آقای «لی شی گوان» زمین شناس فقید

【已经】yǐjīng پیش از این، دیگر：天～黑了。هوا دیگر تاریك شده است./这样～不错了。همینطور كه هست خوب است. 或 همینطور هم خوب است./这点前面～说过了。این نكته در بالا ذكر شده است.

【已决犯】yǐjuéfàn 〈法〉 جنایت‌كار محكوم شده

【已然】yǐrán اینگونه واقع شده است،تحقق یافته است، به حقیقت پیوسته است：与其补救于～，不如防患于未然。پیش بینی كردن بهتر از اصلاح كردن است.

【已甚】yǐshèn 〈书〉 بیش از حد

【已往】yǐwǎng در گذشته، سابق، قبلا

【已知数】yǐzhīshù 〈数〉 (ریاضی) عدد معلوم

以 yǐ ①(用；拿) استفاده كردن، بكار بردن، گرفتن：～老带新 با استفاده از تجربه كهنه كار، (آدم) تازه كار را به پیش بردن/～雷霆万钧之势 به قدرت بهمن وسرعت آذرخش/～我之长，攻敌之短 از نقاط قوت خود استفاده كردن وبه نقاط ضعف دشمن حمله كردن/～丰补歉 در سالهای پرحاصلی بخشی از محصول را بمنظور جبران سالهای بی حاصلی ذخیره كردن/～损人开始，～害己告终 (كار را) با زیان رساندن به دیگران شروع كردن وبا زیان دیدن خود خاتمه دادن/～共同对敌的大局为重 مصالح عمومی را در جنگ بر علیه دشمن مشترك تحت الشعاع قرار دادن/赠～鲜花 یك دسته گل به كسی تقدیم كردن ②(依) بر طبق، بر حسب：～时启闭 بر طبق برنامه باز كردن وبستن/～到达先后为序 به ترتیب تقدم وتأخر در آمدن ③(因) بخاطر، بدلیل، بواسطه：不～人废言 حرف كسی را به خاطر موقعیتش رد نكردن/不～失败自馁，不～成功自满 نه در برابر شكست روحیه خود را باختن ونه بواسطه پیروزی خود پسند شدن/何～知之？ شما چگونه می‌دانید؟ ④(表示目的) برای اینكه، تا اینكه：～示区别 تا اینكه بین این مورد وموارد دیگر فرق گذشته شود/～应急需 برای اینكه نیاز فوری بر آورده شود ⑤〈书〉(于) در (فلان موقع)：余～三月一日返。من در روز اول مارس برگشتم. ⑥〈书〉〈连〉[跟“而”用法相同] و، همچنین：淅沥～潇飒 شرشر باران وفش فش باد/城高～厚。دیوار شهربلند وضخیم است. ⑦[放在方位词前表明时间、地位、方向或数量的界限]：十年～前 ده سال پیش/五千～内 كمتر از پنج هزار/县团～上 از سطح شهرستان وهنگ ببالا/黄河～北 شمال رودخانه زرد

【以暴易暴】yǐ bào yì bào ستمی را جانشین ستم دیگر كردن

【以便】yǐbiàn تا، تا اینكه، به نیت اینكه، برای اینكه، به این منظور كه：集中兵力包围敌人，～聚而歼之 بمنظور نابودی

دشمن با نیروهای متمرکز او را احاطه کردن /今晚作好准备,～明天一早动身。 برای اینکه فردا صبح زود براه بیفتیم، امشب تدارك خواهیم دید.

【以次】yǐcì ①(依次序) به ترتیب مناسب : 主人～给来宾斟酒。 میزبان بنوبت پیاله های مهمانان را پر کرد. ②(某处以下) ذیل : ～各章 فصل‌های ذیل

【以德报怨】yǐ dé bào yuàn نیکی را با بدی پاسخ دادن، با خیر به شر جواب دادن

【以点带面】yǐ diǎn dài miàn بمنظور پیش برد کار در تمام ناحیه از تجربهٔ واحد های برگزیده استفاده کردن

【以毒攻毒】yǐ dú gōng dú از زهر به‌عنوان پادزهر استفاده کردن

【以讹传讹】yǐ é chuán é بطور نادرست خبرهای اشتباه آمیز را دو باره پخش کردن

【以耳代目】yǐ ěr dài mù شنیدن را به جای دیدن پذیرفتن، بجای دیدن بر شایعه اتکا کردن

【以防万一】yǐ fáng wànyī برای روز مبادا تدارك دیدن

【以工代赈】yǐ gōng dài zhèn با نیروی کار از کسی دستگیری کردن، به عنوان کمك ودستگیری از کسی برای او کار کردن

【以攻为守】yǐ gōng wéi shǒu از حمله به عنوان دفاع استفاده کردن

【以古非今】yǐ gǔ fēi jīn با بزرگ کردن گذشته امروز را نفی کردن

【以寡敌众】yǐ guǎ dí zhòng عدهٔ قلیل را بر علیه عدهٔ کثیر بجنگ انداختن

【以观后效】yǐ guān hòu xiào (مجازات را سبك کردن و) ملاحظه نمودن که مقصر چگونه رفتار می کند

【以后】yǐhòu بعد، سپس، بعداً، پس از این : 全国解放～ پس از آزادی چین /从今(那)～ از این (آن) به بعد /至于～怎么样,我就不知道了。 نمی دانم بعدا چه اتفاق افتاد /会议今天开始,大概一星期～结束。 کنفرانس امروز شروع می شود واحتمالا در ظرف یك هفته خاتمه خواهد یافت. /别着急,～会有机会去的。 نگران نباشید.فرصت رفتن را خواهید داشت.

【以及】yǐjí و، همراه، با، همچنین : 党和国家领导人～各有关方面负责人 رهبران حزب ودولت وهمچنین مسئولین بخش‌های مربوطه

【以己度人】yǐ jǐ duó rén با معیار خود در بارهٔ دیگران قضاوت کردن، با پیمانهٔ خود دیگران را سنجیدن

【以假乱真】yǐ jiǎ luàn zhēn چیز های حقیقی را با بدلی قاطی کردن

【以近】yǐjìn (交) تا به نزدیکی : 济南～的火车票 بلیط قطار تا نزدیکی شهر «جی نان»

【以儆效尤】yǐ jǐng xiàoyóu کسی را از پیروی نمونهٔ بد برحذر داشتن

【以来】yǐlái باین طرف : 土改～ از زمان اصلاحات ارضی باین طرف /三年～ در طی سه سال اخیر، در ظرف سه سال گذشته /长期～ برای مدتی طولانی

【以礼相待】yǐ lǐ xiāng dài با احترام شایسته با کسی برخورد کردن

【以理服人】yǐ lǐ fú rén با اقامهٔ دلایل دیگران را متقاعد ساختن

【以力服人】yǐ lì fú rén بزور بر دیگران تفوق یافتن

【以邻为壑】yǐ lín wéi hè از مزرعهٔ همسایهٔ خود بعنوان آبگذر استفاده کردن ــ کنایه از درد سر خود را به دیگران منتقل کردن

【以卵投石】yǐ luǎn tóu shí تخم مرغ به سنگ زدن ــ کنایه از با جنگیدن بر علیه دشمن بسیار قوی شکست خود را باعث شدن 又作"以卵击石"

【以貌取人】yǐ mào qǔ rén قضاوت کردن دربارهٔ مردم صرفا از روی ظاهر آنها

【以免】yǐmiǎn مبادا، تااینکه...نشود : 仔细检查～出错。 با دقت بازرسی کنید تا از اشتباه اجتناب شود. /自行车要放在存车处,～影响交通。 دو چرخه ها باید در محل پارکینگ گذاشته شود تا مانع ترافیك نگردد.

【以内】yǐnèi در ظرف، در مدت، کمتر از : 本年度～ در ظرف امسال /五十人～ کمتر از پنجاه نفر /二十四小时～ در ظرف ۲۴ساعت

【以偏概全】yǐ piān gài quán جزء را جانشین کل کردن

【以其昏昏,使人昭昭】yǐ qí hūnhūn, shǐ rén zhāozhāo کنایه از کسی که خودش در تاریکی قرار دارد ولی سعی می‌کند فکر دیگران را روشن کند

【以其人之道,还治其人之身】yǐ qí rén zhī dào, huán zhì qí rén zhī shēn با هر کس طوری برخورد کن که می خواهد با تو برخورد کند.

【以前】yǐqián قبل از، قبلا، سابق : 我～的同事 همقطار سابق /解放～ قبل از آزادی چین /～各版 همه نسخه های قبلی /我～来过这儿。 من درگذشته اینجا آمده بودم. /在他回来～ قبل از برگشتن او

【以强凌弱】yǐ qiáng líng ruò صرفا با زور اعمال ستم بر دیگران کردن

【以求】yǐqiú برای اینکه، تااینکه، بمنظور اینکه : 一～逞 به امید بمنظور بدست آوردن /～全胜 دست یافتن به آرزو های بلند خود پیروزی کامل

【以屈求伸】yǐ qū qiú shēn برای باز کردن خم شدن ــ کنایه از عقب نشینی کردن برای به پیش رفتن

【以人废言】yǐ rén fèi yán دراثر تعصب نسبت به حرف کسی گوش شنوا نداشتن (گرچه گاهی حق با او است)

【以色列】Yǐsèliè اسرائیل، اسرائیلی : ～人 اهل اسرائیل

【以上】yǐshàng ①(超出某一点) بیشتر، بیش از، بالاتر از : 五十人～ بیش از پنجاه نفر /十岁～的孩子 بچهٔ ده ساله یا بزرگتر /县和县～的人民代表大会 کنگرهٔ خلق در سطح شهرستان و بالاتر از شهرستان ②(前面) در بالا فوق الذکر، مذکور : ～各位同志会后请留下。 لطفا رفقای فوق الذکر پس از جلسه بمانند. /～是我的几点建议。 این بود چند پیشنهاد من /我完全同意～几位代表的发言。 من کاملا با

نمایندگانی که سخن گفته اند موافقم.

【以身试法】yǐ shēn shì fǎ بر علیه قانون عمل کردن، با قانون مخالفت وضدیت کردن

【以身殉职】yǐ shēn xùnzhí در حین انجام وظیفه شهید شدن

【以身作则】yǐ shēn zuò zé خود را نمونه قرار دادن

【以手加额】yǐ shǒu jiā é به نشانهٔ شادمانی دست خود را روی پیشانی گذاشتن، بی نهایت شاد شدن

【以售其奸】yǐ shòu qí jiān بمنظور کشیدن نقشهٔ شوم، برای رسیدن به هدف خیانت آمیز

【以太】yǐtài 〈物〉 (فیزیك) جسم قابل ارتجاعی که فضا و حتی فواصل میان ذرات اجسام را پر کرده و وسیلهٔ انتقال روشنائی و گرما می شود

【以汤沃雪】yǐ tāng wò xuě ریختن آب جوش بر برف — کنایه از مثل آب خوردن آسان بودن

【以退为进】yǐ tuì wéi jìn بخاطر پیشرفت عقب نشینی کردن، برای بدست آوردن سود وبهره گذشت کردن

【以外】yǐwài آنطرف، آنسو، آنطرف، ماروای، بغیر از：长城～ /دیوار چین 办公时间～ /در ساعت های غیر از کار 汉族～的各兄弟民族代表 /نمایندگان ملیت های برادر غیر از ملیت «حان» 除了这间～，所有的屋子都打扫了。 /بغیر از این اطاق، همه اطاق ها پاك وتمیز شده است. 除此～，还有一件事要麻烦你。 /بغیر از این، کار دیگری هم هست که باعث زحمتتان می شود. 雾太大，五米～就看不见了。 /مه آنقدر غلیظ بود که فاصلهٔ بیشتراز پنج متری دیده نمی شد.

【以往】yǐwǎng قبلا، در سابق، در گذشته：比～好得多 /بمراتب بهتر از سابق بودن 这里～是一片荒野。 /این محل در گذشته یك پارچه زمین بایر بود.

【以为】yǐwéi فکر کردن، خیال کردن تصور کردن：我还～是她呢。 /فکر می کنم که او بود. 或 من فکر می‌کردم که او باشد. 我们～那样做比较好。 /صلاح می بینیم که آنطور عمل کنیم. 别～自己不了解的东西，广大群众也不了解。 /ما نباید بپنداریم چیز هائی که خودمان درك نمی کنیم برای توده های مردم هم قابل درك نیست.

【以…为…】yǐ … wéi … دانستن، تلقی کردن：他～首 /بریاست او 康有为～代表的改良派 /دستهٔ اصلاح طلبان ～ /به نمایندگی «کان یووی» ～事实～依据 /بر پایهٔ حقیقت 我～主 /ابتکار عمل را در دست خود نگهداشتن

【以下】yǐxià ①(在某一点之下) زیر، در زیر، پائین تر از：零度～ /زیر صفر درجه، زیر درجهٔ صفر 三岁～儿童 /کودکان کمتر از سه ساله 俘获敌师长～三千人。 /سه هزار نفر از افراد دشمن پائین تراز فرمانده لشگر دستگیر شدند. ②(下面的) ذیل، در ذیل：～是代表名单。 /فهرست نمایندگان در ذیل آمده است. ～就来谈谈具体办法。 /حالا در بارهٔ اقدامات مشخص صحبت می‌کنم.

【以小人之心度君子之腹】yǐ xiǎo rén zhī xīn duó jūn zǐ zhī fù با پیمانهٔ پلیدی خود دل مرد شریف را سنجیدن

【以眼还眼，以牙还牙】yǐ yǎn huán yǎn, yǐ yá huán yá یك چشم در ازای یك چشم ویك دندان در ازای یك دندان — کنایه از عمل بمثل

【以一当十】yǐ yī dāng shí یك نفر را علیه ده نفر بجنگ انداختن

【以逸待劳】yǐ yì dài láo با آسایش وفراغت در انتظار دشمن یا حریف خسته بودن

【以远】yǐyuǎn 〈交〉 دورتر از، ماوراء：只售济南～的车票。 /فقط بلیط برای شهر «جی نان» ودورتر از آن فروخته می شود. ～权 حق تمدید مسیر پرواز

【以怨报德】yǐ yuàn bào dé پاسخ نیکی را بابدی دادن، با شر به خیر جواب دادن

【以正视听】yǐ zhèng shì-tīng بمنظور تضمین درك صحیح از حقایق

【以至】yǐzhì ①(表示延伸) تا، تاحد، حتی：循环往复，～无穷 /بگونه ای پایان ناپذیر دوران داشتن 各省、各县～每个单位都重视计划生育工作。 /هر استان، هر شهرستان وحتی هر واحدبرای برنامهٔ تنظیم خانواده اهمیت قایل است. 团长、师长～军长都到这个连队来帮助总结经验。 /فرمانده هنگ، فرمانده لشگر وحتی فرمانده سپاه به این گروهان آمدند تا در جمع بندی تجربه ها کمك کنند. ②(表示结果) به حدی، بطوری، به درجه ای：他工作非常专心，～连饭都忘了吃了。 /او غرق کار خودش شد، به حدیکه حتی غذا را فراموش کرد. 又作"以至于"

【以致】yǐzhì (多用来指不好的结果) در نتیجه، عاقبت：小王平时不用功，～考试没有及格。 /«شیائووان» با جدیت درس نمی خواند ودر نتیجه در امتحان رد شد. 有些人不认真学习，～思想落后于形势。 /بعضی مردم با جدیت آموزش نمی بینند ودر عاقبت فکر آنها از رویداد ها عقب می‌ماند.

【以资】yǐzī بدینوسیله گواهی می شود، بعنوان وسیله ای：～证明 /به عـنوان ... ～弥补 /برای جبران کردن کاستی که... ～鼓励 /تشویق

【以子之矛，攻子之盾】yǐ zǐ zhī máo, gōng zǐ zhī dùn سپر خود را با نیزهٔ خود زدن — کنایه از کسی را با دلیلش رد کردن

钇 yǐ 〈化〉(Y) ایتریوم

矣 yǐ ［古汉语助词］①［用在句末，跟"了"相同］：悔之晚～。 /برای پشیمانی دیر شده است. ②［表示感叹］：毒～哉！ /چقدر بی‌رحم!

尾 yǐ ①(马尾上的毛) موی دم اسب ②(蟋蟀尾部的针状物) شاخکهای دم جیرجیرك، شاه پرك های دم جیر جیرك 另见 wěi

苡 yǐ 见"薏苡"yìyǐ

迤 yǐ (امتداد یافتن) به سوئی：天安门～西是中山公园。 /پارك «زون شان» در غرب «تیان آن من» واقع است. 另见 yí

【迤逦】yǐlǐ پیچ وخم دار، مار پیچ：沿着山道～而行 /در امتداد راه کوهستانی بطور مار پیچ راه رفتن

蚁 yǐ مورچه：兵～ /مورچهٔ سرباز 工～ /مورچهٔ کار 雄～ /مورچه

مورچه‌ء ماده ～雌/مورچه‌ء نر

【蚁蚕】yǐcán 〈动〉کرم ابریشم تازه از تخم در آمده

【蚁巢】yǐcháo لانه‌ء مورچه

【蚁裂】yǐliè 〈动〉دارکوبی که می‌تواند سر خود را دور شانه بگرداند

【蚁丘】yǐqiū خاکریزی که مورچه هنگام لانه سازی در اطراف لانه‌ء خود ایجاد می کند

【蚁酸】yǐsuān جوهر مورچه

酏 yǐ

【酏剂】yǐjì 〈药〉نوعی شربت فرح بخش که از انواع دارو و الکل ساخته می‌شود (Elixir)

倚 yǐ

①(靠)تکیه کردن، تکیه زدن : ～栏远眺 بر نرده متکی بودن، اتکا ②(仗恃)تکیه کردن و به دور چشم دوختن با اتکا برمقام خود مردم را اذیت نمودن : ～势欺人 کردن ③〈书〉(偏)جانبدار، طرفدار : 不偏不～ بی طرف، بی جانب

【倚傍】yǐbàng متکی بودن

【倚靠】yǐkào ①(身体靠在物体上)به شیئی تکیه زدن ②见"依靠"yīkào

【倚赖】yǐlài 见"依赖"yīlài

【倚老卖老】yǐ lǎo mài lǎo برسابقه‌ء خدمت یا پیری خود متکی بودن(برای بی‌اعتنائی کردن به آداب، مقررات و...)

【倚马千言】yǐ mǎ qiān yán براسب نظامی‌تکیه کردن و پیغام‌های رسمی را نوشتن ـ کنایه از سریع‌بودن در انشاء نویسی

【倚势】yǐshì (برای انجام‌کار بد) ازقدرت و نفوذ سوء استفاده کردن

【倚恃】yǐshì از قدرت و مقام خود سوء استفاده‌کردن

【倚托】yǐtuō متکی‌بودن

【倚音】yǐyīn (موسیقی) نوعی آهنگ بنام "Appoggiatura"

【倚仗】yǐzhàng متکی بودن، سوء استفاده کردن : ～权势 بر قدرت و مقام خود متکی بودن، از قدرت و مقام خود سوء استفاده کردن

【倚重】yǐzhòng بیش از اندازه به خدمات یك شخص متکی بودن

椅 yǐ

صندلی : 藤～ صندلی حصیری/躺～ صندلی بالش دار/ صندلی راحتی، صندلی گهواره ای ～摇

【椅子】yǐzi صندلی

【椅子顶】yǐzidǐng 〈杂技〉روی صندلی به شکل هرم تعادل خود را حفظ کردن

旖 yǐ

【旖旎】yǐnǐ 〈书〉دلکش و لطیف

yì

弋 yì

〈书〉تیریکه به طنابی متصل است ومی توان پس از رها کردن آنرا باز پس آورد(بیشتر برای شکار مرغان)

义 yì

①(正义)عدالت، عدل، انصاف ②(合乎正义的) کردار عادلانه ～行 / جنگ عادلانه ～战 ؛ عادلانه، منصفانه ③(人与人之间的情谊)رشته های انسانی، خویشی : 情～ رشته های دوستی، رفاقت و... ④(意义)معنی : 词～ معنی واژه / 一词多～ تکثر وتعدد معانی ⑤(不是亲的)پذیرفته شده(به) : ～母 مادر خوانده / ～女 دختر خوانده ؛ فرزندی)، خوانده شده ⑥(人工制造的)ساختگی، مصنوعی : ～发 موی مصنوعی ⑦(姓)یك نام خانوادگی در چین

【义不容辞】yì bùróng cí موظف بودن، مسئولیت شایسته داشتن : 保卫祖国是我们～的义务 هرکس موظف است از میهن خود دفاع کند.

【义齿】yìchǐ 〈医〉دندان مصنوعی

【义地】yìdì قبرستان عمومی‌برای‌فقرا 又称"义园"

【义愤】yìfèn خشم وغضب به حق و به جا : 激于～ بحق و به‌جا خشم بحق و بجا برای رسیدن به ～ 革命 / ابراز خشم کردن انقلاب

【义愤填膺】yìfèn tián yīng آگنده از خشم منصفانه بودن

【义和团运动】Yìhétuán Yùndòng نهضت «یی حه توان» یعنی نهضت مشت زنان(مبارزه‌ء مسلحانه‌ء دهقانان وصنعت گران شمال چین بر علیه امپریالیسم در سال ۱۹۰۰)

【义举】yìjǔ خیرات، عمل خیر خواهانه برای عامه‌ء مردم.

【义捐】yìjuān در راه انصاف یا عمل خیر خواهانه چیزی را اهدا کردن

【义理】yìlǐ دلایل اقامه شده در نطق یا نوشته

【义卖】yìmài فروش کالا (معمولا بقیمت گزاف) برای خیرات یا هدف‌های شایسته‌ء دیگر

【义旗】yìqí پرچم قشونی که به قیام بر می‌خیزد یا به جنگ عادلانه ای می‌پردازد : 举～ پرچم عدالت را برافراشتن

【义气】yìqì روحیه‌ء برادری، وفاداری شخصی : 讲～ (به دوستان خود) وفادار ماندن

【义师】yìshī قشونی که به قیام برمی خیزد یا در راه عدالت می جنگد

【义士】yìshì آدم جوانمرد یا سلحشور، مدافع عدل، آدم عادل

【义无反顾】yì wú fǎngù عدالت اجازه‌ء عقب گرد نمی دهد.

【义务】yìwù ①(按法律规定应尽的责任)وظیفه، تکلیف : 公民的基本权利与～ حقوق ووظایف اساسی اتباع کشور / 履行所承担的～ به وظایف عمل کردن / 条约规定的～ تعهدات ... شده در قرار داد / ～兵 سرباز اجباری / ～兵役制 نظام سربازی اجباری / ～教育 آموزش وپرورش اجباری ②(不要报酬的)داوطلب : 我是来尽～的。من آمده ام تا کار داوطلبانه انجام دهم. / ～劳动 کار جسمی داوطلبانه

【义形于色】yì xíng yú sè با نمایان ساختن خشم بجا بر چهره

【义学】yìxué 〈旧〉مدرسه‌ء مجانی در چین باستان

【义演】yìyǎn نمایش برای جمع آوری اعانه

【义勇军】yìyǒngjūn ارتش داوطلبان : ～进行曲 سرود مارش ارتش داوطلبان (سرود ملی چین)

【义诊】yìzhěn (پزشك) مفت دیگران را معالجه کردن

【义正词严】yìzhèng-cíyán بالحن جدی واز روی احساس عدالت سخن گفتن : 他～地驳斥了对方的谬论。او با لحن

جدی واز روی احساس عدالت دلایل سفسطه آمیز طرف را رد کرد./这篇声明～。این اعلامیه با لحن جدی‌و نیروی عدالت صادر شده است.
【义肢】yìzhī 〈医〉دست یا پای مصنوعی
【义旨】yìzhǐ 〈书〉خلاصه مطلبی
【义冢】yìzhǒng قبرستان برای بینوایان

亿 yì صد ملیون
【亿万】yìwàn صدها ملیون：～人民 صد ها ملیون مردم /～富翁 بیلیونر/～斯年 صد ها ملیون سال، زمان بی انتها، ابد

忆 yì به یاد آوردن، به خاطر آوردن
【忆苦】yìkǔ رنج های خود را در جامعهٔ کهن به خاطر آوردن
【忆苦思甜】yì kǔ sī tián رنج های گذشته را بیاد آوردن ودر بارهٔ منشاء خوشبختی امروز فکر کردن، رنج های جامعهٔ کهن وخوشبختی های جامعهٔ نو را معرفی کردن
【亿念】yìniàn بیاد آوردن
【亿述】yìshù یاد کردن و بیان نمودن
【亿昔抚今】yì xī fǔ jīn گذشته را بیاد آوردن وبه امروز نظر انداختن

艺 yì ①(技能)مهارت، هنر：球～ مهارت در توپ بازی/～高人胆大。شجاعت در اجرای برنامهٔ نمایش از مهارت عالی سر چشمه می گیرد. ②(艺术)هنر：文～ ادبیات و هنر
【艺龄】yìlíng سابقهٔ هنری یك شخص：他有三十多年～。او بیش از سی سال روی صحنه نمایش داده است.
【艺名】yìmíng نام هنری(بازیگر)
【艺能】yìnéng مهارت، هنر
【艺人】yìrén ①(演员)بازیگر(در درام محلی، داستان سرائی، اکروباسی و...) ②(手工艺者)صنعتگر
【艺术】yìshù ①(文学、美术等总称)هنر(شامل ادبیات، هنرهای زیباو...)：为～而～ هنر بخاطر هنر /～标准 معیار هنر /～界 محافل هنری /～家 هنرمند /～技巧 هنرمندی /～风格 سبك هنری /～团 دستهٔ نوازندگان وهنرمندان /～品 اثر هنری /～造诣 خصلت هنری، هنرمندی /～性 شکل هنری /～形式 اکتساب های هنری /～体操 ژیمناستیك هنری /～指导 راهنمای هنری ②(富有创造性的方法)فن، هنر، مهارت：领导～ فن رهبری ③(独特而美观的)مطابق با سلیقهٔ هنری：这本书的封面挺～。در روی جلد کتاب سلیقهٔ هنرمندانه نهفته است./这个房间布置得很～。این اطاق با سلیقهٔ هنرمندانه تزئین شده است.
【艺坛】yìtán محافل هنر
【艺文】yìwén هنر و ادبیات
【艺苑】yìyuàn عالم هنر و ادبیات، محافل هنر و ادبیات：奇葩 آثار نفیس هنری

刈 yì (علف) چیدن
【刈草机】yìcǎojī (دستگاه) علف چین

艾 yì 见"怨艾"yuànyì
另见 ài

议 yì ①(意见；言论)رأی، عقیده، نظر：异～ اختلاف نظر ②(商议)بحث کردن، مشورت کردن، پیشنهاد کردن：提～ پیشنهاد کردن /～而不决 بحث کردن بدون رسیدن به تصمیم؛ تبادل نظر کردن 我们对各种方案都～了～。ما در بارهٔ هر کدام از این پیشنهادات تبادل نظر کردیم.
【议案】yì'àn پیشنهاد، طرح پیشنهادی
【议程】yìchéng دستور جلسه：列入～ در دستور جلسه قرار دادن /第二项～ موضوع دوم دستور جلسه
【议处】yìchǔ بازرسی و تنبیه کردن
【议定】yìdìng از راه مشورت تصمیم گرفتن
【议定书】yìdìngshū پروتکل：贸易～ پروتکل تجارتی/附加～ ضمیمهٔ پروتکل
【议和】yìhé در بارهٔ صلح مذاکره کردن
【议合】yìhe 〈方〉مشورت کردن
【议会】yìhuì پارلمان، مجلس قانون گذاری، مجلس：召开～ پارلمان را تشکیل دادن /解散～ پارلمان را منحل کردن /党～ 团 دسته های پارلمان /～斗争 مبارزهٔ پارلمانی /～制度 پارمانتاریسم
【议价】yìjià ①(议定价格)(در بارهٔ قیمت) مذاکره و تعیین قیمت کردن ②(议定的价格)قیمت تعیین شده در اثر مذاکره
【议决】yìjué پس از شور مشورت تصمیم گرفتن، قطعنامه را از تصویب گذراندن
【议论】yìlùn تفسیر کردن، گفتگو کردن، بحث و مذاکره کردن، صحبت کردن：大发～ بطور درازا صحبت کردن، درازگوئی کردن /～不休 پایان ناپذیر بحث ومذاکره کردن /人们对这件事～纷纷。هر کس در باره این موضوع صحبت می‌کند.
【议事】yìshì در بارهٔ امور رسمی بحث کردن：～规则 مقررات دستور جلسه، برنامهٔ کارهای روز /～日程 نحوهٔ انجام کار
【议题】yìtí موضوع مورد بحث، سوژهٔ بحث
【议席】yìxí کرسی مجلس
【议销】yìxiāo (خریدار و فروشنده) از راه مشورت مشترکا تعیین قیمت کالاها یا حجم خریداری آنها کردن 又称"议购"
【议员】yìyuán عضو پارلمان، عضو کنگره، عضومجلس
【议院】yìyuàn پارلمان، مجلس قانون گذاری، کنگره، مجلس شورا
【议长】yìzhǎng رئیس پارلمان، رئیس مجلس

亦 yì 〈书〉هم، نیز：反之～然。عکس موضوع هم صادق است. /بر عکس هم صحیح است. 或～工～农 هم کارگر وهم دهقان بودن
【亦步亦趋】yìbù-yìqū در هر قدم از کسی پیروی کردن، هر حرکت کسی را تقلید کردن، کورکورانه بدنبال کسی‌رفتن
【亦即】yìjí یعنی، به عبارت دیگر
【亦且】yìqiě (نه تنها)...بلکه...

屹 yì 〈书〉مانند قلعهٔ کوه قد کشیدن
【屹立】yìlì با قامت کشیده ایستادن：人民英雄纪念碑～在天安门广场上。بنای یاد بود قهرمانان خلق در میدان «تیان آن من» قدبرافراشته است.

【屹然】yìrán محکم، قدکشیده، با شکوه وعظمت :～不动 واستوار ایستادن

异 yì ①(不同)مختلف، گوناگون، مغایر:大同小～ باوجود اختلاف نظر فرعی در مسایل عمده هم عقیده بودن/～父(母)兄弟 نابرادری، برادر ناتنی/～词 واژه های مبین اختلاف نظر ②(奇异;特别)عجیب وغریب، غیر عادی:～兆 فال عجیب/～能 استعداد ها وتوانائی های فوق/奇才～ عطر غیر عادی/～香 بسیار تعجب ③(惊奇;奇怪)شگفت، تعجب:深以为～ العاده ④(另外的)دیگر:～日 یك روز دیگر/～地 زمین نو، زمین نامأنوس ⑤(分开)جدا کردن:离～ طلاق دادن کردن

【异邦】yìbāng کشور بیگانه

【异步】yìbù 〈物〉(فیزیك) غیر همزمان، مختلف الزمان:～发电机 ژنراتور غیر همزمان/～计算机 کامپیوتر مختلف الزمان

【异彩】yìcǎi زرق و برق فوق العاده:大放～。 با زرق و برق فوق‌العاده شکوفه کردن

【异常】yìcháng ①(不同寻常)غیر عادی، غیر طبیعی:～现象 پدیده؛ غیر طبیعی/神色～ حالت عادی‌خود را از دست دادن ②(非常;特别)فوق العاده، خارق العاده، بی نهایت، فوق العاده:～危险 بسیار خطرناك/～丰富 بی‌نهایت غنی/需要～ فوق العاده لازم

【异动】yìdòng عمل غیر عادی؛ تغییر خاص

【异读】yìdú تلفظهای گوناگون

【异端】yìduān مذهب و اعتقاد مخالف با عقاید عمومی واصول عقاید مردود، نظرهای غیر مورد قبول عامه، ارتداد:～邪说 ارتدکس

【异构化】yìgòuhuà 〈化〉(شیمی) ایزومریزاسیون

【异国】yìguó کشور خارجی، کشور بیگانه:～情调 محیط بیگانه

【异乎寻常】yì hū xúncháng غیرعادی، غیرطبیعی، غیرمعمولی

【异花传粉】yìhuā chuánfěn 〈植〉گرده افشانی از گلی به گل دیگر

【异花受精】yìhuā shòujīng 〈植〉لقاح از گلی به گل دیگر

【异化】yìhuà ①〈哲〉(فلسفه) به غیر خود تبدیل شدن، از خود بیگانه شدن، با خود بیگانگی ②〈语〉ابدال، تغییر حرفی به حرف دیگر در تلفظ

【异己】yìjǐ مغایر، مخالف (عقیده؛ خود):排除～ بر علیه کسی/阶级～分子 که نظر دیگری دارد تبعیض قائل شدن عنصر طبقه؛ غیر از خود

【异教】yìjiào ①(基督教对其它宗教的贬称)نام عمومی برای ادیان غیر از دین مسیح ②(基督教指异端教派)الحاد، کفر و بی دینی:～徒 کافر، مشرك

【异军突起】yìjūn tūqǐ نیروی جدیدی که یکمرتبه به میدان می‌آید

【异口同声】yìkǒu-tóngshēng با یك صدا، بطور همصدا

【异能】yìnéng ①(不同的功能)نقش های گوناگون ②(杰出的才能)استعداد برجسته

【异曲同工】yìqǔ-tónggōng ①(不同的曲调获得相同的艺术效果)آهنگ‌های مختلفی که با مهارت یکسان نواخته می شود ②(不同的做法获得相同的效果)روش‌های مختلف عمل نتیجه؛ یکسان و رضایت بخش می دهد.

【异人】yìrén موجودات جاوید، صاحب مهارت ویژه

【异兽】yìshòu جانوران عجیب

【异说】yìshuō ①(不同的主张或说法)اعتقادات یا ادعاهای گوناگون ②(怪诞的言论)سخن‌های عجیب وغریب

【异体受精】yìtǐ shòujīng القاح از دوسو، القاح از بدنی به بدن دیگر

【异体字】yìtǐzì فرم دیگری از یك هیروگلیف چینی

【异同】yì-tóng مشابهت‌ها و مغایرت‌ها

【异图】yìtú قصد ویژه؛ قصد خیانت

【异途】yìtú طریق دیگر، طریق غیرعادی

【异外】yìwài خارق العاده

【异味】yìwèi ①(不同寻常的美味)لطافت خاص (در مزه؛ غذا) ②(不同寻常的气味)بوی خاص

【异物】yìwù ①〈医〉(طب) شیئی بیگانه، جسم خارجی:食管～ جسم خارجی در مری ②〈书〉(死人;鬼)آدم مرده، دیو

【异乡】yìxiāng سرزمین عجیب، سرزمین بیگانه

【异想天开】yì xiǎng tiān kāi در هوا و هوس غوطه‌ور شدن، هوا و هوس داشتن، خیالبافی کردن

【异心】yìxīn فکر بی‌وفایی

【异心】yìxīn بی‌وفائی (زناشوئی)

【异形钢材】yìxíng gāngcái فولاد بشکل مخصوص

【异形管】yìxíngguǎn 〈机〉(ماشین) لوله؛ مخصوص

【异性】yìxìng ①(性别不同的人)جنس مختلف ②(性质不同)خصلتا مغایر بودن:～的电互相吸引。 جریان‌های الکتریکی مغایر یکدیگر را جذب می‌کنند.

【异烟肼】yìyānjǐng 〈药〉رمیفون(نوعی داروی ضد سل)

【异言】yìyán 〈书〉ایراد، حرف های اعتراض آمیز:并无～ ایراد نداشتن

【异样】yìyàng ①(两样)اختلاف، مغایرت:多年没见了,看不出他有什么～。 سالیان دراز است که ما یکدیگر را ندیده ایم.با اینهمه او تغییر نکرده است. ②(与众不同)غیر عادی، عجیب وغریب:～的服装 لباس عجیب وغریب/人们都用～的眼光打量他。 همه؛ مردم از روی کنجکاوی به او نگاه می‌کنند.

【异议】yìyì اعتراض، ایراد، مخالفت:提出～ اعتراض کردن، ایراد کردن، نظرهای مخالف را ارائه دادن/独持～ یگانه نظر مخالف را داشتن، در اختلاف نظر تنها آدم بودن/如果没有～,提案就算通过了。 اگر اعتراضی نیست، ما طرح را تصویب شده می دانیم.

【异源多倍体】yìyuánduōbèitǐ 〈生〉سلول چند کروموزومی مربوط به اجزاء یك ترکیب

【异状】yìzhuàng حالت غیر عادی

【异族】yìzú نژاد بیگانه، ملیت متفاوت:～通婚 از دواج آمیخته بین ملیت های مختلف

译 yì ترجمه کردن، برگرداندن:笔～ ترجمه؛ کتبی/口～ ترجمه؛ شفاهی/～成波斯语 به زبان فارسی ترجمه کردن/破～

رمزی ~ 成电码 / رمز را استخراج کردن، کشف رمزکردن 码
به صورت رمز در آوردن ~ 成密码 / کردن(تلگراف)

【译本】yìběn متن ترجمه

【译笔】yìbǐ ترجمه سلیس و روان است. 流畅。~ :سبك ترجمه

【译电】yìdiàn ①(译成电码) رمزی کردن، به رمز نوشتن : ~ 组 / گروه رمز نویسی ~ 费 /هزینهٔ رمز نویسی ~ 员 / رمز نویس

【译稿】yìgǎo نسخهٔ ترجمهٔ یك مقاله

【译介】yìjiè ترجمه و معرفی

【译码】yìmǎ به رمز نوشتن، به صورت رمز در آوردن : ~ 器 دستگاه رمز نویسی

【译名】yìmíng اصطلاح یا اسم ترجمه شده

【译述】yìshù آزادانه ترجمه کردن

【译文】yìwén متن ترجمه

【译意风】yìyìfēng بلندگوی گوشی، سمعك

【译音】yìyīn آوانویسی، ترانس‌لیتریشن، نقل عین تلفظ کلمه یا عبارتی از زبانی به زبان دیگر

【译员】yìyuán مترجم

【译载】yìzǎi ترجمه کردن ومنتشر ساختن

【译者】yìzhě ترجمان، مترجم

【译制】yìzhì (فیلم) به زبان چینی دوبله کردن(فیلم) : ~ 成汉语 / دوبله کردن ~ 片 / فیلم دوبله شده

【译著】yìzhù اثر ترجمه 又称"译作"

抑 yì ①(压制) فرونشاندن، جلوگیری کردن، جلوی کسی یا چیزی را گرفتن : ~ 价 / قیمت اجناس را پائین نگهداشتن ~ 强扶弱 افراد جابر را سرجای خود نشاندن وبه افراد ضعیف کمك کردن ②〈书〉〈连〉 یا(حرف ربط)

【抑遏】yì'è جلوگیری کردن

【抑或】yìhuò 〈书〉〈连〉 (حرف ربط) یا

【抑菌作用】yìjūn zuòyòng 〈医〉 جلوگیری ازرشد باکتریها بدون کشتن آنها

【抑且】yìqiě (نه تنها)..بلکه...

【抑塞】yìsè 〈书〉 خفگی

【抑压】yìyā خفه کردن

【抑扬】yìyáng (صدا) بالا و پائین آمدن، زیر و بم شدن : ~ 顿挫 زیر وبم بودن صدا ومکث وتغییر یك حالت به حالت دیگری در وزن یا آهنگ

【抑郁】yìyù افسرده، ملول، دلتنگ : ~ 不平 احساس بی انصافی کردن / ~ 症〈医〉 بیماری مالیخولیا

【抑止】yìzhǐ فرونشاندن، جلوگیری کردن

【抑制】yìzhì ①(控制) فرونشاندن، تحت کنترل در آوردن، جلوی خود را گرفتن ~ 自己 / جلوگیری کردن ~ 自己的感情 / جلوی احساسات خود را گرفتن در ~ 不住内心的喜悦 / جلوگیری از ابراز شادی درونی عاجز بودن / 她眼泪 ~ 不住直往下流。 او نتوانست از ریختن اشك خود جلوگیری کند. / 利用辐射 ~ 洋葱发芽 بوسیلهٔ تشعشع از جوانه زدن پیاز جلوگیری کردن ②〈生理〉 مهار : ~ 剂〈化〉 مادهٔ مهار کننده / ~ 神经 عصب مهاری

呓 yì هذیان گفتن، در خواب حرف زدن

【呓语】yìyǔ ①(梦话) هذیان ②(胡言乱语) یاوه، هذیان، هذیان های یك دیوانه ~ 狂人 :سخن بیهوده

邑 yì ①(城市) شهر : 通都大 ~ شهر بزرگ ②(县) شهرستان

佚 yì 见"逸"yì

役 yì ①(需出劳力的事) کار، رنج، خدمت : 劳 ~ بیگاری / 兵 ~ خدمت نظامی ②(役使) از کسی همچون نوکر استفاده کردن، به بندگی در آوردن ~ 奴 : اسیر کردن ③(被使唤的人) کسی که ~ 衙 / نوکر، بنده، پیشخدمت ~ 仆 : نوکر، غلام، بنده ④ برای «یامن» (دفتر دولت در چین فئودالی) دوندگی می‌کرد ⑤(战役) نبرد، عملیات جنگی : 乌林之 ~ نبرد «وولین»

【役畜】yìchù حیوان بارکش

【役龄】yìlíng سن خدمت نظامی

【役使】yìshǐ (حیوان) بکار گرفتن یا کشیدن : 地主把长工当牛马一样 ~ 。 زمیندار کارگران مزرعه را مانند حیوانات بارکش به کار وادار می‌کرد.

【役用】yìyòng مناسب برای بکار گرفتن

诣 yì ①(拜访) به ملاقات شخص مورد احترام رفتن، از کسی که مورد احترام است دیدار کردن ②(学业或技术达到的程度) اکتساب‌های(علمی یا حرفه ای) : 学术造 ~ اکتساب‌های علمی و دانشگاهی

易 yì ①(容易) آسان، سهل : 不 ~ 解决 برای حل آسان نبودن / ~ 患感冒 مستعد سرما خوردگی بودن ~ 涝地区 نواحی ایکه بآسانی در معرض سیل و پر آبی قرار گرفته باشد ②(平和) مهربان و نزدیك به همه ~ 平 近人 : ملایم ومهربان ③(改变) عوض کردن ~ 手 : دست ها را عوض کردن ④(交换) مبادله کردن، مبادلهٔ جنس با جنس کردن : 以物 ~ 物 مبادلهٔ کالاها، ~ 货协定 / موافقت نامه در بارهٔ مبادلهٔ کالاها پایاپایی ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【易感者】yìgǎnzhě 〈医〉 (طب) آدم حساس نسبت به بیماری

【易经】Yìjīng کتاب «تغییرها» (مراجعه شود به "五经" wǔjīng)

【易洛魁人】Yìluòkuírén قوم ایروکواز (یکی از اقوام بومی امریکای شمالی)

【易燃物】yìránwù مادهٔ قابل احتراق

【易熔点】yìróngdiǎn 〈物〉 (فیزیك) نقطهٔ ذوب

【易熔合金】yìróng héjīn 〈冶〉 آلیاژ قابل ذوب

【易如反掌】yì rú fǎnzhǎng مانند برگرداندن دست آسان بودن، مانند آب خوردن آسان بودن

【易手】yìshǒu عوض شدن صاحب (زمین، قدرت سیاسی و...)

【易帜】yìzhì عوض شدن پرچم ارتش یا مملکت

驿 yì پست

【驿丞】yìchéng مأمور مخصوص اداره کردن منزلگاه درقدیم

【驿道】yìdào جادهٔ پستی 又称"驿路"

【驿舍】yìshè خانه ها در منزلگاه

【驿站】yìzhàn منزلگاه، منزل (مسافرخانهٔ بین راه)
【驿卒】yìzú پیشخدمت در منزلگاه

绎 yì 〈书〉 سررشتهٔ اشیاء را درآوردن: 演~ (منطق) استقراء جزء از کل

独 yì 见"林独"línyì

奕 yì

【奕奕】yìyì سرشار از سلامتی و~ 神采: نیروی حیاتی درخشان نیروی حیاتی پرنشاط بودن

弈 yì 〈书〉①(围棋) نوعی بازی شطرنج با مهره‌های سیاه وسفید بر روی صفحهٔ شطرنجی که از تقاطع ۱۹خط طولی بر ۳۶۱ خط عرضی بوجود آمده است ②(下棋) شطرنج بازی کردن

【弈林】yìlín محل اجتماع بازیگران شطرنج
【弈棋】yìqí شطرنج بازی کردن

疫 yì بیماری همه گیر، بیماری واگیردار، بیماری سرایت کننده: 鼠~ بیماری طاعون / 时~ بیماری واگیردار / 防~ جلوگیری از بیماری واگیردار

【疫病】yìbìng بیماری واگیردار
【疫疠】yìlì بیماری واگیردار
【疫苗】yìmiáo 〈医〉 واکسن
【疫情】yìqíng اطلاعات دربارهٔ ارزیابی وضع یک بیماری واگیردار: 报告站~ ایستگاه برای گزارش دادن دربارهٔ وضع بیماری های واگیردار

轶 yì 见"逸"yì③④

【轶事】yìshì حکایت، قصهٔ کوتاه

益 yì ①(好处) مصلحت، سود، منفعت، نفع: 受~良多 از بهره زیاد برخوردار بودن ②(有益的) مفید ③(增加) افزودن، اضافه کردن: 延年~寿 زندگی را طولانی کردن ④(更加) بیشتر، زیادتر، درحال افزایش: 多多~善 هرچه بیشتر بهتر / 发困难~ مشکل افزون

【益虫】yìchóng حشرهٔ مفید
【益处】yìchu منفعت، سود، مصلحت
【益加】yìjiā بیشتر، زیادتر
【益母草】yìmǔcǎo 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Motherwort"
【益鸟】yìniǎo پرندهٔ مفید
【益友】yìyǒu دوست مفید: 良师~ معلم خوب ودوست مفید

谊 yì دوستی، مودت: 深情厚~ دوستی عمیق

挹 yì 〈书〉①(舀) با ملاقه در آوردن ②(拉) کشیدن

悒 yì 〈书〉 غمگین، پریشان: ~~不乐 افسرده بودن، دلتنگ بودن

逸 yì ①(安闲) آسودگی، فراغت، آسایش: 劳~结合 کار و استراحت را در آمیختن، کار کردن واستراحت کردن ②(逃跑) گریختن، فرار کردن: 逃~ گریختن، فرار کردن ③(散失) گم شدن: ~书 کتاب‌های باستانی برجای نمانده ④(超过一般) برتری داشتن، چریدن: ~群 برتری بر بقیه داشتن، بر بقیه چریدن

【逸荡】yìdàng 〈书〉 هرزه، بداخلاق
【逸乐】yìlè راحتی و لذت
【逸民】yìmín زاهد گوشه نشین، آدم کنج نشین ومنزوی
【逸趣】yìqù لذت طبیعی
【逸散】yìsàn پراکنده ومحوشدن (گاز یامایع)
【逸史】yìshǐ تاریخ غیر رسمی
【逸事】yìshì داستان بویژه در بارهٔ شخصیت مشهور
【逸闻】yìwén داستان(در بارهٔ شخصی)
【逸致】yìzhì لذت غیر مبتذل

翌 yì 〈书〉 بعد: ~日 روز بعد/ ~年 سال بعد

翊 yì 〈书〉 یاری رساندن، کمک کردن: 戴~ (به حکمرانی) کمک کردن و(از او) حمایت نمودن

【翊赞】yìzàn 〈书〉 یاری کردن

勚 yì ①〈书〉(劳苦) رنج، مشقت، کار سخت ②(磨损) (لبه یا نوک) صاف شدن، سائیده شدن، کند شدن: 螺丝扣~了。 شیارهای پیچ صاف شده است.

溢 yì ①(充满而流出来) لبریز شدن، طغیان کردن: 河水四~。 رودخانه طغیان کرده است. ②(过分) مفرط، از حد گذشته، بسیار و فراوان: 美之词~ تحسین ناسزاوار، تعارف

【溢出】yìchū لبریز شدن، طغیان کردن
【溢洪道】yìhóngdào 〈水〉 مجرای تخلیهٔ سیلاب
【溢流】yìliú لبریز شدن
【溢流坝】yìliúbà 〈水〉 سد دارای سیل ریز، سدیکه طوری ساخته می شود که سیل می تواند از سر آن رد شود
【溢于言表】yì yú yán biǎo در گفتار یا نگاه کسی ظاهر شدن

意 yì ①(意思) معنی، مفهوم: 词不达~。 این واژه ها نمی توانند معنی را برسانند. ②(心愿) آرزو، نیت، میل: 好~ حسن نیت ③(意料) پیش بینی کردن، انتظار داشتن: 不~ بر خلاف پیش بینی، بطور غیر مترقبه ④(气氛) اشارهٔ ضمنی، اثر، نشان: 颇有秋~ احساس فرارسیدن پاییز داشتن

【意表】yìbiǎo خارج از توقع، بطور غیر منتظره: 出人~ چیز غیر منتظره
【意大利】Yìdàlì ایتالیا: ~人 اهل ایتالیا، ایتالیائی / ~语 زبان ایتالیائی
【意会】yìhuì حس و درک کردن: 只可~,不可言传。 (مطلبی را) می‌توان حس ودرک کرد ولی نمی‌توان با کلمات بیان نمود؛ قابل ادراک ولی غیر قابل توصیف
【意见】yìjiàn ①(看法) نظر، عقیده: 交换~ تبادل نظر کردن / 倾听群众的~ به نظریهٔ توده‌های مردم گوش فرا دادن / ~一致 توافق نظر داشتن / ~分歧 اختلاف نظر داشتن ②(不满意的想法) ایراد، اعتراض، شکایت، گله: 我对这种办法很有~。 من نسبت به این روش شدیدا اعتراض دارم. / 大家对你~很大。 مردم از شما بسیار شکایت دارند. / 有~要拿到桌面上

簿～/کسانی که ایراد دارند باید نظرشان را علنا اظهار کنند. 来。
箱～/دفترچه برای اظهار نظر مشتری ها صندوق برای جمع‌آوری پیشنهادها و انتقادات

【意匠】yìjiàng تصور ومفهوم هنری(از یك شعر، یك نقاشی و...)

【意境】yìjìng تصور هنری، مفهوم هنری: 这幅油画～深远。 این نقاشی دارای مفهوم هنری عمیقی است.

【意料】yìliào پیش بینی کردن، توقع داشتن: 这是～中的事。 این امر پیش بینی شده است. /出乎～ خارج از توقع، غیر منتظره، پیش بینی نشده

【意念】yìniàn عقیده، فکر: 这时每人脑子里都只有一个～:"胜利!" در آن لحظه پیروزی تنها فکری بود که به خاطر هر کس خطور می کرد.

【意气】yìqì ①(意志和气概) عزم و روحیه: ～高昂 دارای روحیه عالی ②(志趣和性格) اخلاق ومزاج: ～相投 اخلاق ومزاج مشابه داشتن ③(偏激的情绪) احساسات شخصی، تعصب: ～之争 دعوا و نزاع ناشی از احساسات شخصی

【意气风发】yìqì fēngfā دارای روحیه عالی و پر انرژی بودن

【意气用事】yì qì yòng shì در احساسات شخصی مستغرق بودن

【意趣】yìqù دلربائی، ذوق وعلاقه: 夜晚在花园中小坐,深得静中的～。 از کسی که هنگام شب اندکی در باغچه می نشیند، از ذوق ودلربائی نهفته در آرامش بهره مند می شود.

【意识】yìshí ①〈对客观世界的反映〉 آگاهی، شعور: 存在决定～。 هستی تعیین کننده شعور است. /～流〈心〉 (روان شناسی) سیر آگاهی /社会～ آگاهی‌اجتماعی /～域〈心〉 (روان شناسی) قلمروآگاهی ②(觉察)[常与"到"连用] آگاه بودن، ملتفت بودن، دریافتن، درك كردن: ～到自己的责任 از مسئولیت‌های خود آگاه بودن

【意识形态】yìshí xíngtài 〈哲〉 ایدئولوژی: 社会～ ایدئولوژی اجتماعی /～领域 قلمرو ایدئولوژی

【意思】yìsi ①(意义;思想内容) معنی، مفهوم، ایده: "节约"就是不浪费的～ 。 «صرفه جوئی» به معنی اسراف نکردن است. /文章的中心～ دیدگاه عمده و اصلی مقاله ②(意见;愿望) منظور، مقصود، نظر، عقیده: 我不明白你的～。 من به منظور شما پی نمی برم. /你这是什么～? از این کار چه مقصودی را دنبال می کنید؟ /我的～是走着去。 به نظرم، ما باید پیاده برویم. /你是不是有～跟她见见面? آیا آرزو دارید او را ببینید؟ ③(心意) بیان لطف، مهربانی، سپاسگزاری و...: 这不过是我的一点儿～,请收下吧。 لطفا این هدیه ناقابل را که نشان دهنده قدردانی من است بپذیرید. ④(趋势或苗头) گرایش، اثر، نشان: 天有点要下雨的～。 گویا باران می بارد. ⑤(趣味) علاقه، سرگرمی: 他觉得这张画很有～。 او این نقاشی را جالب دانست. /打乒乓很有～。 بازی پینگ پونگ بسیار سرگرم کننده است. ⑥(表示一点心意) بوسیله ای اظهار لطف کردن

【意态】yìtài ژست و نگاه کسی

【意图】yìtú قصد، منظور، نیت، آهنگ: 领会上级～ منظور سازمان مافوق را درك كردن

【意外】yìwài ①(意料之外) غیر منتظره، غیر مترقبه، پیش بینی نشده: 感到～ متعجب شدن، غافلگیر شدن ②(意外的不幸事件) حادثه، سانحه: 以免发生～ تا از رخ دادن حوادث... جلوگیری شود

【意味】yìwèi ①(含蓄的意思) معنی تو در تو: 深长的一笑 خنده معنی دار /他的话～深长,值得玩味。 حرف او معنی دار وقابل تأمل است. ②(情调;情趣) ذوق وعلاقه، لذت: 这首诗～无穷。 این شعر لذت نامحدود می بخشد. /带有文学～的新闻报道 رپورتاژ دارای ذوق و سلیقه ادبی

【意味着】yìwèizhe معنی دادن، حاکی بودن، دلالت کردن: 这一数字～生产提高了两倍。 این عدد حاکی از آن است که میزان تولید دو برابر افزایش یافته است.

【意下】yìxià ①(心里) دل ②(意见;想法) نظر، عقیده

【意想】yìxiǎng تصور کردن، توقع داشتن: ～不到的效果 نتایج غیر مترقبه

【意向】yìxiàng نیت، مقصود، منظور: 敌军～不明。 نیت دشمن معلوم نیست.

【意象】yìxiàng ①(形象化的比喻) تشبیه زنده ②〈心〉 (روان شناسی) پندار

【意兴】yìxìng علاقه، حرارت: ～索然 کوچکترین علاقه ای هم نداشتن /～勃勃 پر علاقه و حرارت بودن

【意绪】yìxù حالت روحی

【意义】yìyì معنی، مفهوم، اهمیت: 在某种～上 به یك منظور، به مفهومی /具有重大历史～的事件 حادثه دارای اهمیت بزرگ تاریخی /具有重大现实～ دارای اهمیت بزرگ روز /这样做没有～。 انجام این کار معنی ندارد. /这个词有三个～。 این واژه سه معنی دارد.

【意译】yìyì ترجمه آزاد

【意意思思】yì yì sī sī در حرف زدن متردد بودن

【意欲】yìyù قصد داشتن، در صدد بودن

【意愿】yìyuàn آرزو، خواست، میل: 表达了人民的～ آرزو های مردم را ابراز کردن

【意蕴】yìyùn مفهوم درونی

【意在笔先】yì zài bǐ xiān (در خوش نویسی یا نقاشی) اول ایده داشتن وسپس دست به قلم زدن

【意在言外】yì zài yán wài معنی بطور ضمنی رسانده شده‌است.

【意旨】yìzhǐ نیت، خواست، آرزو: 秉承某人的～ نیت کسی را برآورده ساختن

【意志】yìzhì اراده، عزم، میل: 钢铁～ اراده آهنین /坚强～ دارای عزم راسخ /消沉 افسرده، دلمرده، مأیوس /锻炼～ اراده خود را آبدیده ساختن /薄弱～ دارای روحیه ضعیف

【意中人】yìzhōngrén معشوق، شخص مورد عشق ورزی، دلبند

裔 yì 〈书〉①(后代) اخلاف، اولاد، زادگان: 后～ اخلاف /华～美国人 امریکائی چینی تبار ②(边远的地方) جای دوردست، زمین سرحدی

肄 yì درس خواندن

【肄业】yìyè در مدرسه یا دانشگاه درس خواندن: 他曾在大学

او مدت دو سال در دانشگاه درس خوانده بود. 。～二年

缢 yì 〈书〉 حلق آویز کردن، بدار آویختن، خود را حلق ～自 : آویز کردن، خود را آویزان کردن، خود را به حلق انداختن

蜴 yì 见"蜥蜴"xīyì

瘗 yì 〈书〉 دفن کردن، به خاك سپردن

镒 yì واحد وزن در چین باستان

毅 yì استوار، محکم، مصمم ～刚 : شهامت

【毅力】yìlì نیروی اراده، اراده، استقامت : 惊人的～ نیروی اراده تسخیرناپذیر/百折不回的～ اراده حیرت آور/以无比的～跟疾病作斗争 با اراده واستقامت بی همتا با بیماری مبارزه کردن/完成这项工作需要坚强的～。 انجام این کار نیروی اراده بزرگ می طلبد.

【毅然】yìrán مصمم، راسخ، با ثبات قدم : ～决然 مصمم، راسخ، باثبات قدم

【毅勇】yìyǒng محکم وشجاع

薏 yì

【薏米】yìmǐ 〈中药〉 نوعی داروی چینی بنام "Seed of Job's tears" 又作"薏仁米"

【薏苡】yìyǐ 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Job's tears"

熠 yì 〈书〉 روشن، درخشان

劓 yì بریدن بینی (مجازاتی در چین باستان)

臆 yì ①(胸) سینه ②(主观地) بطور ذهنی

【臆测】yìcè بطور ذهنی حدس زدن، گمان بردن

【臆断】yìduàn فرض کردن، پنداشتن

【臆说】yìshuō فرض، گمان، پندار

【臆造】yìzào (داستان، دلیل و...را) جعل کردن

翼 yì ①(翅膀) بال (پرنده، هواپیما و...) : 鸟～ بال پرنده ②(翼侧) جناح، پهلو، سو، طرف : 从左右两～夹攻敌人 از دو سو به دشمن حمله کردن/主楼的两～ دو طرف ساختمان ③〈书〉(辅佐) یاری رساندن، کمك کردن (به حکمران) : ～助 (به حکمران) یاری رساندن

【翼蔽】yìbì 〈书〉 پوشاندن

【翼侧】yìcè 〈军〉 جناح، پهلو، سو، طرف : ～攻击 تعرض از جناح خارجی به دشمن حمله کردن/～迂回 جناحی

【翼翅】yìchì بال

【翼护】yìhù بدن خود را سپر دیگران کردن

【翼手动物】yìshǒu dòngwù 〈动〉 بال دستان (مانند خفاش)

【翼手龙】yìshǒulóng 〈古生物〉 (دیرین شناسی) راسته سوسماران بالدار عهد ژوراسیك سفلی تا عهد مسوزوئیك

【翼型】yìxíng 〈航空〉 قسمت بال هواپیما

【翼翼】yìyì با احتیاط : 小心～ با کمال احتیاط، با دقت زیاد

【翼状胬肉】yìzhuàng nǔròu 〈医〉 (طب) توده مثلثی شکل گوشتی ملتحمه در درون چشم که قسمتی از قرنیه را پوشانده وسبب اختلال بینایی می‌گردد و بیشتر در سالخوردگی پیدا می شود

翳 yì 〈中〉①〈书〉(遮蔽) پوشاندن ②(医) (طب) لك چشم

【翳然】yìrán ①(荒芜)بایر ②(隐蔽) مخفی و پوشیده

【翳翳】yìyì تار و تاریك

癔 yì

【癔病】yìbìng 〈医〉 بیماری هیستری : ～患者 بیمار هیستریك

镱 yì 〈化〉 (Yb) ایتربیم

懿 yì پسندیده، ستوده : ～德 اخلاق خوب ～行/ رفتار پسندیده

【懿旨】yìzhǐ فرمان ملکه یا مادر ملکه

yīn

因 yīn ①〈书〉(沿袭) پیروی کردن، دنبال کردن : 陈陈相～ از رسم معمولی پیروی کردن ②〈书〉(根据) در پرتو...، مطابق...، براساس... : 疗效～人而异。 اثر درمانی روی افراد مختلف فرق می کند. ③(原因) سبب، دلیل : 外～ سبب خارجی/近～ سبب فوری/事出有～。 برای اثبات آن دلیل این امر اتفاقی نیست. ④(因为) به سبب، به دلیل، در اثر، از : ～病请假 به سبب بیماری درخواست مرخصی کردن (مرخصی خواستن)/～公牺牲 در حین انجام وظیفه شهید شدن/会议～故改期。 جلسه به دلیلی به بعد موکول شده است.

【因材施教】yīn cái shī jiào به شاگردان مطابق استعداد، اخلاق و علاقه آنها درس دادن

【因此】yīncǐ بنابرین، به این دلیل، در اثر آن : 这个干部办事公道，～工人们都拥护他。 او کارمند با انصافی است، باین سبب کارگران از او پشتیبانی می‌کنند.

【因次】yīncì 〈物〉 (فیزیك) ابعاد : ～分析 تحلیل ابعادی

【因地制宜】yīn dì zhì yí اقدامات را با شرایط محلی وفق دادن : ～地进行密植 مطابق شرایط محلی با فاصله نزدیك کاشتن

【因而】yīn'ér از این رو، بنابرین، در اثر، در نتیجه : 他们农业机械化搞得好，～大大提高了生产率。 در نتیجه موفقیت آنها در مکانیزه کردن کشاورزی میزان کارآیی آنها بسیار بالا رفته است.

【因果】yīnguǒ ①(原因和结果) علت ومعلول : ～关系 رابطه علیت، خاصیت ～性/ قانون علیت ～律/ بین علت و معلول ②〈佛教〉 سببی تقدیر وسرنوشت، سرنوشت مقدرشده

【因陋就简】yīn lòu jiù jiǎn به آنچه که فراهم است قانع بودن، با سادگی وهمراه با صرف‌جویی کارها را انجام دادن

【因人成事】yīn rén chéng shì بخاطر کسب پیروزی در کار بر دیگران متکی بودن

【因人设事】yīn rén shè shì کاری ایجاد کردن وآنرا با خوی کسی وفق دادن

【因人制宜】yīn rén zhì yí اقدامات را باشرایط مشخص کسی وفق دادن

【因时制宜】yīn shí zhì yí برحسب شرایط مشخص اقدامات مناسبی به عمل آوردن

【因势利导】yīn shì lì dǎo کاری را ماهرانه وبنابر شرایط محیط از وضع موجود بطور احسن استفاده کردن ~,夺取胜利 :هدایت کردن کردن ومبارزه را به سوی پیروزی سوق دادن

【因素】yīnsù عامل، عنصر :عامل، 积极~/人的~ عوامل مثبت/ 将消极~变为积极~ عامل منفی(یا غیر فعال) را به عامل مثبت (یا فعال) تبدیل کردن /~论〈哲〉تئوری در (فلسفه) بارهٔ عوامل

【因头】yīntóu ①(假托的理由)بهانه ②(起因)علت

【因为】yīnwei زیرا، چون، بدلیل اینکه

【因袭】yīnxí پیروی کردن (از رسوم، شیوه ها ومقررات کهنه): 陈规~ از مقررات کهنه پیروی کردن/~前人 پا جای پای نیاکان خود گذاشتن، بدنبال اثر پای نیاکان خود راه رفتن

【因小见大】yīn xiǎo jiàn dà مشت نمونهٔ خروار است.

【因小失大】yīn xiǎo shī dà برای صرفه جویی در مقدار کم کوشیدن ولی در نتیجه مقدار زیاد را از دست دادن، کنجد را برداشتن وهندوانه را از دست دادن

【因循】yīnxún ①(沿袭)پیروی کردن (از رسوم کهنه): 守旧~ به روش های کهنه چسبیدن، همان راه و رسم قدیم را دنبال کردن ②(迟延;拖拉)تأخیر کردن، معوق گذاردن: 坐误~ کنار نشستن وبا تأخیر فرصت را از دست دادن

【因噎废食】yīn yē fèi shí از ترس گلوگیرشدن از خوردن منصرف شدن ــ کنایه‌از ترس ریسك کوچك از انجام کار های لازم خود داری کردن

【因由】yīnyóu دلیل، سبب، منشاء

【因缘】yīnyuán ①〈佛教〉سبب‌های اصلی (در مذهب بودا) ②(缘分)روابط قبلا مقدر شده وفرعی

【因之】yīnzhī بدین جهت

【因子】yīnzǐ 〈数〉عامل (ریاضی): 分解~ عامل بندی

阴 yīn ①(与阳相反)«یین» (در فلسفه، طب و....چینی) ②(月亮)ماه، قمر: 太~ ماه /~历 بمعنی مؤنث یا منفی بودن تقویم قمری ③(天空被云遮住)ابری، ابردار: 天~了。 آسمان ابری است. ④(不见阳光的地方)سایه: 树~ سایهٔ درخت ⑤(山的北面)شمال یك کوه; (水的南面)جنوب یك رودخانه: 华~ «حواین» (شهرستانی واقع در شمال کوه «حوا»)/ 江~ «جیان یین» (شهرستانی واقع در جنوب رودخانه «جیانگ») ⑥(背面)پشت: 碑~ پشت یك تختهٔ سنگ «یانگ تسه» ⑦(凹进去)فرو رفته: 文~ هیروگلیف های حکاکی شده ⑧(隐藏的)مخفی، قائم: 阴一套,阳一套 در ظاهر یك روش ودر خلوت روش دیگر ⑨(阴险;不光明)شریر، دارای خبث طینت ⑩(阴间的)مربوط به عالم اموات ⑪〈带负电的〉منفی (فیزیك): 阴~谋 دسیسه، حیلهٔ شریرانه ~极 قطب منفی/~离子 ایون منفی ⑫(生殖器)آلت تناسلی ⑬(姓)یك نام خانوادگی در چین

【阴暗】yīn'àn تاریك، تیره: ~的角落 گوشهٔ تاریك (که‌در آنجا دسیسه چیده می شود)/~的脸色 چهره ای افسرده /~面 جنبه‌های منفی 的心理 روحیهٔ پراز افسردگی خاطر وتیرگی اشیاء

【阴部】yīnbù 〈生理〉شرمگاه

【阴惨】yīncǎn ①(阴沉惨淡)تار وتیره ②(凄凄)غم انگیز

【阴曹】yīncáo عالم اموات

【阴沉】yīnchén ابری، ابردار، تاریك، تیره: 一早上天都是~的。 تمام صبح آسمان ابری بود./脸色~ افسرده به نظر رسیدن

【阴错阳差】yīncuò-yángchā رخ دادن اشتباه یا لغزش در اثر عوامل اتفاقی 又作"阴差阳错"

【阴丹士林】yīndānshìlín 〈化〉نوعی رنگ دارای ترکیب ارگانیك بنام "Indanthrene"

【阴道】yīndào 〈生理〉مهبل: ~炎 التهاب مهبل، ورم مهبل / ~毛滴虫 تك یاختهٔ انگلی موجد عفونت مهبل

【阴德】yīndé کردار نیکی که مایهٔ سرافرازی خود شخص در آن دنیا شود

【阴地植物】yīndì zhíwù گیاه سایه زی

【阴电】yīndiàn بار منفی الکتریسیته، برق منفی

【阴毒】yīndú بد خواه، شریر، موذی، حیله‌گر

【阴风】yīnfēng باد مضر، باد زیان آور، باد موذی: 扇~,点鬼火 بادهای موذی را باعث شدن وآتش‌های پریشانی آور را شعله ور ساختن ــ کنایه از زحمت ایجاد کردن

【阴干】yīngān در سایه خشك شدن

【阴沟】yīngōu آبریز، گنداب

【阴黑】yīnhēi (هوا) تار و تیره، (صورت) افسرده

【阴狠】yīnhěn بدخواه وظالم

【阴户】yīnhù فرج، مخرج مهبل

【阴晦】yīnhuì (هوا) تاروتیره، تاریك

【阴魂】yīnhún روح(مرده): ~不散。 روح(مرده) از رفتن خودداری می‌کند.

【阴极】yīnjí 〈物〉کاتد، الکترود منفی، قطب منفی: 冷~ کاتد سرد / 虚~ کاتد کاذب

【阴极射线】yīnjí shèxiàn 〈物〉اشعهٔ کاتد: ~管 لولهٔ اشعهٔ کاتد

【阴间】yīnjiān عالم اموات، عالم اسفل

【阴茎】yīnjīng 〈生理〉آلت مردی، آلت تناسلی مرد: ~套 کاپوت

【阴冷】yīnlěng ①(指天气)تیره وسرد (در مورد هوا) ②(表情阴沉)افسرده (در مورد نگاه کسی)

【阴离子】yīnlízǐ یون‌های منفی

【阴历】yīnlì تقویم قمری: ~正月 ماه اول تقویم قمری

【阴凉】yīnliáng ①(凉爽)سایه‌دار وخنك: 此药宜置于~处。 این دارو باید در محل تاریك وخنك نگهداری شود. ②(阴凉的地方)جای خنك، جای سایه دار: 咱们找一个~儿歇歇吧。 بیا تا در سایه استراحت کنیم.

【阴灵】yīnlíng روح (مرده)

【阴霾】yīnmái مه، مه کم

【阴毛】yīnmáo 〈生理〉موی شرمگاه، موی زهار

【阴门】yīnmén 〈生理〉فرج، مخرج مهبل

【阴面】yīnmiàn (سردرینا) سمت پشت به آفتاب
【阴谋】yīnmóu دسیسه، توطئه: ~诡计 دسیسه ها وحیله ها/~复辟 برای احیاء قدرت/~破坏 برای تخریب دسیسه کردن/~篡权 برای غصب قدرت توطئه چیدن/~集团 قدیم توطئه چیدن/~家 دارو دسته، توطئه گران/~手段 وسیله، توطئه آمیز توطئه گر، دسیسه جو
【阴囊】yīnnáng 〈生理〉 کیسه، بیضه
【阴平】yīnpíng آهنگ بلند وهموار(اولین آهنگ از آهنگ های جهارگانه، تلفظ زبان چینی معاصر)
【阴坡】yīnpō دامنه، کوه رو به شمال
【阴燃】yīnrán سوختن اما شعله نداشتن
【阴森】yīnsēn تاریك وتیره، وحشت آور، مخوف، دهشت بار: ~可怕 وحشت آور ومخوف/~的树林 جنگل انبوه وتاریك
【阴山】Yīnshān کوههای«ین شان» (واقع در چین)
【阴山背后】yīnshān bèihòu جای دور دست وکم جمعیت
【阴虱】yīnshī 〈动〉 شپش زهار
【阴湿】yīnshī تاریك ومرطوب
【阴事】yīnshì 〈书〉 کار سری
【阴司】yīnsī عالم اموات
【阴私】yīnsī رازهای شرم آور
【阴损】yīnsǔn ①(阴狠尖刻) بد خواه و طعنه زن ②(暗地里损害) در نهان به کسی ضرر رساندن
【阴天】yīntiān هوای ابری: 今天是~。 امروز هوا ابری است.
【阴文】yīnwén هیروگلیف مقعر حکاکی شده
【阴险】yīnxiǎn بد خواه، شریر، دارای خبث طینت: ~毒辣 شریر و بی‌رحم
【阴笑】yīnxiào خنده های بدخواهانه
【阴性】yīnxìng ①〈医〉 منفی: ~反应 عکس‌العمل منفی ②〈语〉 (دستور زبان) جنس مؤنث
【阴虚】yīnxū 〈中医〉 (طب چینی) کمبود«ین» (کاستی مایع بدن) که عوارض آن عبارت است از تند مزاجی، تشنگی، عرق کردن و...)
【阴阳】yīn-yáng (در فلسفه، طب و...چینی) «ین» و«یانگ» دو اصل مخالف در خصلت که اولی منفی ومؤنث ودومی مثبت ومذکر است
【阴阳怪气】yīnyáng guàiqì ①(说话的声调不正派) (سخن گفتن) ابهام آمیز، مبهم ②(为人古怪) دارای اخلاق عجیب وغریب، ویژه ومخصوص به خود: 他这个人~的。 او آدم عجیب وغریبی است.
【阴阳家】Yīnyángjiā ①(战国时期提倡阴阳五行的一个学派) مکتب «ین یانگ»، مکتب نیروهای مثبت و منفی(رایج در دوره، ممالك جنگنده ۲۲۱-٤۷۵ق.م.) ②(风水先生;阴阳先生) رمال، اسطرلاب‌گیر، غیب‌گو از روی خاك
【阴阳历】yīnyánglì تقویم شمسی و قمری، تقویم خورشیدی و ماهی
【阴阳人】yīnyángrén آدم خنثی
【阴阳先生】yīnyáng xiānsheng رمال، آنکه از روی شناخت خاك پیشگویی کند) معمولا بعنوان مشاور در امور تدفین استخدام می شود)
【阴影】yīnyǐng سایه: 树木的~ سایه های درخت/肺部有~ در ریه ها سایه داشتن
【阴雨】yīnyǔ ابری و بارانی: ~连绵 برای روز های پی در پی ابری و بارانی بودن
【阴郁】yīnyù تار وتیره، افسرده، دلتنگ، ملال آور: 天色~。 هوا تار و تیره است./心情~ احساس افسردگی داشتن
【阴云】yīnyún ابرهای سیاه: ~密布。 آسمان از ابرهای سیاه پوشیده است.
【阴贼】yīnzéi 〈书〉 بدخواه وظالم
【阴宅】yīnzhái قبر

音 yīn ①(声音) صدا، صوت: 乐~ صدای موسیقی/噪~ سر و صدا/他说话的口~很重。 او با لهجه، غلیظ سخن می‌گوید. ②(消息) خبر: 佳~ خبر خوش، بشارت ③〈物〉(فیزیك) آهنگ: 复~ آهنگ مرکب/纯~ آهنگ پیچیده، آهنگ ساده
【音爆】yīnbào 〈航空〉 غرش صوتی
【音标】yīnbiāo 〈语〉 آوانویسی: 国际~ آوانویسی بین المللی
【音波】yīnbō 〈物〉 موج صوت
【音叉】yīnchā (موسیقی) دوشاخه، دیاپا زون
【音长】yīncháng مدت دوام صدا
【音程】yīnchéng 〈乐〉 فاصله بین دو نت موسیقی
【音调】yīndiào آهنگ: ~铿锵 آهنگ طنین دار
【音符】yīnfú 〈乐〉 نت موسیقی
【音高】yīngāo 〈乐〉 دانگ صدا، درجه، بلند صدا
【音耗】yīnhào خبر، اطلاع
【音阶】yīnjiē 〈乐〉 (موسیقی) یك سلسله، نت که تدریجا زیر یا بم شوند
【音节】yīnjié 〈语〉 هجا، سیلاب: ~文字 زبان هجائی 又称"音缀"
【音量】yīnliàng حجم صوت: ~控制 کم و زیاد کردن حجم صوت، کنترل حجم صوت
【音律】yīnlǜ 〈乐〉 (موسیقی) انتخاب فواصل متعادل
【音名】yīnmíng 〈乐〉 الفبای موسیقی
【音频】yīnpín 〈物〉 (فیزیك) بسامد صوتی: ~振荡器 〈电〉 دستگاه ارتعاش دهنده برای بسامد صوتی
【音品】yīnpǐn کیفیت صوت
【音区】yīnqū بخشی از دانگ صدا
【音儿】yīnr 〈方〉 ①(声音) صدا ②(话里透露的意思) معنی ضمنی: 听话听~ گوش کردن برای فهمیدن معنی ضمنی سخن یك فرد
【音容】yīnróng 〈书〉 صدا وقیافه (معمولا اشاره به آدم مرده): ~宛在. گوئی او زنده است.
【音色】yīnsè کیفیت صوت
【音诗】yīnshī 〈乐〉 شعر موزون، شعر آهنگ دار
【音势】yīnshì 〈语〉 شدت صوت
【音素】yīnsù 〈语〉 اساسی ترین وکوچکترین واحد صوتی: ~文字 زبان صوتی

【音速】yīnsù 〈物〉سرعت صوت：超～ مافوق صوت / 高超～ ماورای صوت

【音位】yīnwèi 〈语〉اساسی ترین وکوچکترین واحد صوتی：～学 فونولوژی

【音息】yīnxī خبر، اطلاع

【音响】yīnxiǎng صوت：～水雷〈军〉مین صوتی / ～效果 تاثیر صوتی

【音信】yīnxìn پست، نامه، خبر：互通～ باهم مکاتبه کردن، بهم نامه نوشتن / 他走后杳无～。از زمانی که رفت خبری از او نداریم. 又称"音讯"

【音型】yīnxíng 〈乐〉گوشه (موسیقی)

【音译】yīnyì آوانویسی، نقل عین تلفظ کلمه یا عبارتی از زبانی به زبان دیگر

【音域】yīnyù 〈乐〉دانگ صدا

【音乐】yīnyuè موسیقی：～会 کنسرت / ～家 موسیقی دان، موزیسیون / ～片 فیلم موسیقی / ～厅 سالن موسیقی / ～形象 چهرهٔ موسیقی / ～学院 آموزشگاه موسیقی

【音韵】yīnyùn ①(和谐的声音)صدای هماهنگ، صدای موزون ②(语)صدا، وزن وآهنگ هر هیروگلیف چینی

【音韵学】yīnyùnxué 〈语〉فونولوژی، صدا شناسی، صوت شناسی：～家 تخصص در فونولوژی

【音障】yīnzhàng 〈物〉مانع صوتی (فیزیك)

【音值】yīnzhí 〈语〉ارزش (زبان شناسی)

【音质】yīnzhì ①(音色)کیفیت صوت ②(声音逼真度)صداقت (در صوت)

茵 yīn

تشك：绿草如～ یك فرش از علف های سبز

【茵陈】yīnchén 〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Capillary artemisia"

【茵褥】yīnrù تشك

【茵茵】yīnyīn (علف) پر پشت و کلفت

洇 yīn

(مرکب) پهن شدن ونفوذ کردن، تنش یافتن ونفوذ کردن：这种纸写字容易～。مرکب روی این کاغذ تنش دارد.

【洇色】yīnsè پهن کردن ماده های رنگی

姻 yīn

①(婚姻)ازدواج،عروسی：联～ پیوند زناشوئی بستن ②(由婚姻而结成的亲戚)خویشاوندی بوسیلهٔ زناشوئی：～兄弟 باجناغ ها، هم ریش ها

【姻亲】yīnqīn خویشاوندی بوسیلهٔ ازدواج：～关系 خویشاوندی سببی(بوسیلهٔ ازدواج)

【姻娅】yīnyà خویشاوندان ومنسوبان بوسیلهٔ ازدواج

【姻缘】yīnyuán سرنوشت خوشی که عشاق را بهم پیوند می دهد：美满～ ازدواج همراه با خوشبختی

荫 yīn

سایه

另见 yìn

【荫蔽】yīnbì ①(遮蔽)با شاخه و برگ پوشاندن یا مخفی کردن، با شاخه و برگ پوشیده یا مخفی شدن)：野战医院～在树林中。بیمارستان صحرائی در میان درختان مخفی شده است. ②(隐蔽)پوشش دادن، مخفی کردن：～集结 نیرو ها را زیر پوشش متمرکز کردن / ～的斗争 مبارزهٔ مخفی

氤 yīn

【氤氲】yīnyūn 〈书〉غلیظ (دود یا مه)：云烟～ مه غلیظ

殷 yīn

〈书〉①(丰富)غنی، وافر، زیاد ②(深厚)مشتاق، گرم：期望甚～ امید های فراوان داشتن ③(殷勤)مهمان نواز：招待甚～ صمیمانه مهمان نوازی کردن ④(殷朝)دودمان «ین» (از قرن ۱٤ تاقرن ۱۱ ق.م.) ⑤〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

另见 yān

【殷富】yīnfù مرفه

【殷钢】yīngāng 〈冶〉نوعی فولاد بنام"Invar"

【殷鉴】yīnjiàn 〈书〉شکست وسرخوردگی که برای دیگران عبرت تلقی می شود：～不远。هیچ کس احتیاج ندارد که از جای دور درس عبرت بگیرد.

【殷切】yīnqiè حرارت، با حرارت، گرم، مشتاق：～的期望 آرزوهای مشتاقانه

【殷勤】yīnqín با حرارت تمام، با محبت تمام：受到～接待 مورد پذیرائی گرم قرار گرفتن / 献～ برای خشنود ساختن کسی هر کاری انجام دادن

【殷实】yīnshí مرفه، غنی：～人家 خانوادهٔ مرفه / ～的商号 بنگاه مرفه

【殷墟】Yīnxū 〈考古〉خرابه های دودمان «ین»

铟 yīn

〈化〉(In) اندیم

堙 yīn

〈书〉①(土山)خاك ریز ②(堵塞)مسدود کردن

喑 yīn

〈书〉خاموش، ساکت：～哑 لال وساکت

yín

吟 yín

①(吟咏)سرودن، از برخواندن：～诗 شعری را از برخواندن یا سرودن ②(古代诗歌的一种名称)(نوعی) آواز (شعر کلاسیك)：《秦妇～》«آواز یك خانم چینگ» ③(某些动物的叫声)صدای بعضی حیوانات：龙～虎啸 غرش اژدها و ببرها / 虫～ صدای جیك جیك حشره

【吟唱】yínchàng خواندن، سرودن

【吟风弄月】yínfēng-nòngyuè در بارهٔ ماه و باد آواز خواندن ــ کنایه از شعرهای احساساتی گفتن

【吟诵】yínsòng سرودن، از برخواندن

【吟味】yínwèi با ذوق و رغبت از برخواندن：反复～ با ذوق و رغبت بار ها از برخواندن

【吟咏】yínyǒng (شعری) با وزن از برخواندن

垠 yín

〈书〉کنار، حدود، حد：一望无～ بی‌حد وحصر بودن، تا چشم کار می‌کند گسترده بودن

狺 yín

【狺狺】yínyín 〈书〉صدای عوعوی سگ :~狂吠 دیوانه‌وار عوعو کردن

淫 yín ①(过多) مفرط، بیش از حد، بسیار زیاد :~雨 باران بسیار زیاد ②(放纵) آزاد، بی بند و بار عمل کردن، گذاردن، شهوت رانی کردن :骄奢~逸 خوش گذران وشهوت ران بودن ③(指不正当男女关系) هرزه، شهوانی، شهوت پرست :~妇 زن هرزه / ~奸 عمل مقاربتی نامشروع ④(色情的) شهوت‌انگیز، زشت و وقیح، مخالف اخلاق، ناپسند :~书 کتاب شهوت انگیز / ~画 نقاشی برانگیزنده‌ٔ احساسات جنسی

【淫辞】yíncí 〈书〉①(夸大失实的言辞) سخن مبالغه آمیز ②(淫秽的言辞) سخن زشت وشهوت انگیز 又称"淫词"

【淫荡】yíndàng هرزه، بداخلاق، شهوانی

【淫棍】yíngùn مرد بداخلاق که با زنان عشق بازی می‌کند

【淫秽】yínhuì شهوت انگیز، زشت و وقیح، شنیع

【淫贱】yínjiàn بداخلاق و فرومایه

【淫乱】yínluàn مقاربت کننده با چند نفر، شهوت ران، هرزه

【淫威】yínwēi قدرت استبدادی :施~ از قدرت استبدادی استفاده کردن

【淫猥】yínwěi زشت و وقیح، شهوت‌انگیز، ناپسند

【淫邪】yínxié شهوت انگیز

【淫羊藿】yínyánghuò 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Longspur epimedium"

【淫逸】yínyì شهوت‌رانی کردن

【淫乐】yínyuè موسیقی شهوت انگیز

寅 yín سومین بحش از بخش های دوازده گانهٔ زمینی

【寅吃卯粮】yín chī mǎo liáng آذوقهٔ سال آینده را خوردن، در آمد آینده را از پیش خرج کردن

【寅时】yínshí مدت زمان بین ساعت ۳ تا ۵ شب

银 yín ①(一种金属) نقره، سیم ②(跟货币有关的) وابسته به پول :~行 بانك ③(银色的) نقره ای، سیمین :~发 موهای نقره ای / ~色 رنگ نقره‌ای

【银白】yínbái سفید نقره‌ای

【银白杨】yínbáiyáng درخت تبریزی سفید

【银杯】yínbēi ①(银制的杯) کاپ نقره ای ②(奖杯) کاپ قهرمانی

【银本位】yínběnwèi 〈经〉 استاندارد نقره

【银币】yínbì سکهٔ نقره

【银鲳】yínchāng 〈动〉 نوعی ماهی بنام "Silvery pomfret"

【银川】Yínchuān شهر «ین چوان» واقع در چین

【银锭】yíndìng ①(银元宝) شمش نقره ②(用锡箔做的假元宝) شمش نقرهٔ تقلبی‌که از ورقهٔ نازك قلع ساخته شود

【银耳】yín'ěr 〈中药〉 نوعی قارچ مقوی سفید رنگ بنام "Tremella"

【银发】yínfà موی سفید

【银根】yíngēn 〈经〉 پول، بازار پول :~紧 سخت، دست تنگ(در تأمین پول) / ~松 سهل، گشاده دست(در تأمین پول)

【银汉】yínhàn 〈书〉 کهکشان، جادهٔ شیری

【银汉鱼】yínhànyú 〈动〉 نوعی ماهی ریز بنام "Silverside"

【银行】yínháng بانك :~存款 سپردهٔ بانکی / 外汇指定~ بانك مخصوص ارز خارجی / ~存折 دفترچهٔ بانکی / ~信贷 اعتبار بانکی / ~家 بانك دار

【银河】yínhé 〈天〉 کهکشان، جادهٔ شیری :~系 سیستم کهکشان

【银狐】yínhú روباه نقره فام

【银晃晃】yínhuǎnghuǎng درخشان و براق مانند نقره

【银灰】yínhuī خاکستری نقره‌ای

【银婚】yínhūn سالگرد ازدواج نقره، بیست و پنجمین سالگرد ازدواج

【银匠】yínjiàng نقره‌گر، نقره‌کار، نقره‌چی، نقره ساز، سیمگر

【银两】yínliǎng نقره (به عنوان پول رایج)

【银亮】yínliàng درخشان و براق مانند نقره

【银楼】yínlóu نقره فروشی، فروشگاه ظروف نقره

【银幕】yínmù پردهٔ سینما

【银鸥】yín'ōu 〈动〉 نوعی یاغو

【银牌】yínpái مدال نقره

【银器】yínqì ظروف نقره

【银钱】yínqián پول

【银鼠】yínshǔ 〈动〉 راسوی سفید :~皮 پوست راسوی سفید

【银丝工艺】yín sī gōng yì صنایع دستی که از رشته های ریز نقره ساخته می شود

【银条】yíntiáo شمش نقره

【银屑病】yínxièbìng 〈医〉 بیماری پسوریازیس

【银杏】yínxìng 〈植〉 درخت ژنگو، درخت معبد

【银燕】yínyàn کنایه از هواپیما

【银样镴枪头】yín yàng làqiāngtóu سرنیزهٔ مفرغی که مانند نقره بدرخشد ــ کنایه از کسی که گیرا به نظر می رسد اما بی فایده است

【银鱼】yínyú 〈动〉 نوعی ماهی بنام "Whitebait"

【银圆】yínyuán سکهٔ نقره 又称"银元"yínyuán; "银洋" yínyáng

【银圆券】yínyuánquàn نوعی اسکناس صادر شده توسط حزب ملی چین در سال ۱۹۴۹

【银质奖】yínzhìjiǎng مدال نقره

【银朱】yínzhū شنگرف :~涂料 رنگ شنگرفی

【银子】yínzi نقره

龈 yín لثهٔ دندان

夤 yín 〈书〉①(敬畏) با ترس واحترام با کسی رفتار کردن ②(夜深) عمیق :~夜 در دل شب

【夤缘】yínyuán 〈书〉 برای ترفیع از پیوند خویشاوندی استفاده کردن، برای ترفیع پارتی بازی کردن

yǐn

尹 yǐn ①(旧时官名) لقبی برای مامور دولت در چین

(姓)② فرمانده؛ پایتخت ~京兆 / فرمانده؛ شهر ~府: باستان یك نام خانوادگی در چین

引 yǐn ①(拉) کشیدن، کش دادن: ~弓 کمان را کشیدن /牵~ (با طناب) کشیدن ②(引导) هدایت کردن، سوق دادن، راهنمائی کردن: ~路 راه را نشان دادن /把长江水~到黄河 جریان آب را از رود خانه؛ یانگ تسه به رودخانه؛ زرد منحرف کردن ③(离开) ترك کردن: ~避 کنار کشیدن ④(招致;使出现) فریفتن، گرفتار کردن، بدام انداختن، جذب کردن: ~入圈套 /抛砖~玉 آجر را بیرون انداختن / بوسیله؛ تطمیع به دام انداختن ⑤(引起) سبب ... آتش روشن کردن ~火 / و یشم را جذب کردن: 他这一句话~得大家笑起来。 این شدن، باعث شدن: حرفش همه را به خنده انداخت. ⑥(引用) نقل قول کردن: ~某人的话 قول کسی را نقل کردن / ~以为荣 چیزی را مایه؛ افتخار تلقی کردن / ~文 نقل قول، استناد به قول ⑦(市引) واحد طول (برابر ۱/۳ ۳۳ متر)

【引爆】yǐnbào محترق ساختن، روشن کردن، گیراندن: ~装置 گیرانه، آتش زنه

【引柴】yǐnchái آتش زنه، هیزمیکه برای آتش روشن کردن بکار می رود 又称"引火柴"

【引出】yǐnchū گرفتن، استنباط کردن: ~正确的结论 نتیجه های درست گرفتن /在一定的条件下,坏的东西可以~好的结果。好的东西也可以~坏的结果。 در شرایط معین ممکن است یك چیز بد به نتایج خوب رسد و یك چیز خوب به نتایج بد.

【引导】yǐndǎo هدایت کردن، سوق دادن، راهنمائی کردن: 主人~贵宾们参观了车间。 میزبان ها مهمانان عالیقدر را برای دیدار از کارگاه راهنمائی کردند.

【引逗】yǐndòu ①(引诱) بدام کشیدن، جلب کردن ②(招惹) اذیت کردن، آزار دادن، کسی را دست انداختن

【引渡】yǐndù 〈法〉 (مجرم را) به دولت متبوعش تسلیم کردن: ~政治犯 مجرمین سیاسی را به کشور اصلیشان تسلیم کردن / ~国 کشور استرداد مجرمین

【引而不发】yǐn ér bù fā کمان کشیدن ولی تیر رها نکردن — کنایه از در راهنمائی کردن ماهر بودن

【引发】yǐnfā 〈化〉 (شیمی) باعث انفجار شدن: ~剂 ماده؛ منفجره؛ کوچکی که در میان ماده؛ اصلی قرار می دهند تا آنرا منفجر سازد

【引发】yǐnfā باعث شدن، برانگیختن

【引吭高歌】yǐn háng gāo gē با صدای بلند شادمانه آواز خواندن

【引航】yǐnháng 〈航海〉 راهنمائی کشتی

【引号】yǐnhào علامت نقل قول (« »): 双~ این علامت نقل قول (« ») / 单~ این علامت نقل قول (' ')

【引河】yǐnhé ①(为引水灌溉而开挖的河道) کانال آبیاری ②(减河) کانال انحراف آب

【引火烧身】yǐn huǒ shāo shēn آتش را بسوی خود بر گرداندن، بمنظور جلب انتقاد دیگران دست به انتقاد از خود زدن

【引火线】yǐnhuǒxiàn آتش زنه

【引见】yǐnjiàn معرفی کردن، آشنا کردن

【引荐】yǐnjiàn (همراه با سفارش) معرفی کردن

【引进】yǐnjìn ①(引荐) معرفی کردن ②(从外地引入) از جاهای دیگر آوردن: ~新的小麦品种 انواع جدید گندم را از جاهای دیگر آوردن / ~技术装备 تکنولوژی وتجهیزات را به کشور خود داخل کردن

【引经据典】yǐnjīng-jùdiǎn از آثار کلاسیك نقل قول کردن، استناد کردن

【引咎】yǐnjiù 〈书〉 مسئولیت یك اشتباه جدی را بعهده؛ خود گرفتن: ~辞职 خود را مقصر دانستن واستعفا دادن

【引决】yǐnjué 〈书〉 خود کشی کردن

【引狼入室】yǐn láng rù shì گرگ را به خانه؛ خود دعوت کردن — یعنی در را بروی دشمن خطرناك باز کردن: 你找个小偷来看仓库?简直是~。 شما نگهداری انبار را به یك دزد سپردید، این عمل در حکم دعوت کردن گرگ به خانه؛ خود است.

【引理】yǐnlǐ 〈数〉 (ریاضی) قضیه؛ فرعی

【引力】yǐnlì 〈物〉 جاذبه، قوه؛جاذبه: 核~ جاذبه؛ هستی /万有~定律 قانون جاذبه؛ عمومی /~场 میدان جاذبه

【引领】yǐnlǐng ①〈书〉(伸直脖子) گردن کشیدن و به دور نگریستن: ~而望 با اشتیاق انتظار چیزی را کشیدن ②(引导;带领) راهنمایی کردن

【引流】yǐnliú 〈医〉 (طب) چرك را کشیدن (بوسیله؛ لوله): 十二指肠~ کشیدن چرك از روده؛ دوازدهه / ~管 لوله؛ چرك کشی

【引起】yǐnqǐ باعث شدن، سبب شدن، برانگیختن: ~严重后果 باعث نتایج جدی شدن / ~连锁反应 باعث عکس العمل زنجیری شدن / ~公愤 خشم وعضب عامه را برانگیختن / ~怀疑 شك وتردید را باعث شدن / 强烈的反响 باعث واکنش شدید شدن / ~注意 توجه کسی را جلب کردن / ~一场热烈的讨论 سبب شدن بحث وگفتگوی گرمی را براه انداختن

【引桥】yǐnqiáo 〈交〉 پل فرعی

【引擎】yǐnqíng 〈机〉 موتور: ~盖 سرپوش موتور

【引人入胜】yǐn rén rù shèng (در مورد منظره، آثار ادبی و...) دلربا، جذاب، جالب: 把报纸办得~ روزنامه را جذاب و دلربا گردانیدن / 小说情节~。 داستان این رمان جالب توجه است.

【引人深思】yǐn rén shēn sī برانگیزنده؛ تأمل، قابل تأمل

【引人注目】yǐn rén zhùmù قابل توجه، جالب توجه، چشمگیر، بخود کشنده: ~的横幅标语 پلاکات (یا شعار پارچه نویس) چشم گیر / ~的特点 ویژگی های جالب توجه / ~的变化 تغییرات نمایان

【引入】yǐnrù سوق دادن، راهنمائی کردن: ~歧途 کسی را گمراه کردن / ~品种 〈农〉 انواع معرفی شده، انواع آورده شده

【引申】yǐnshēn (معنی واژه ای را) بسط دادن: ~义 معنی بسط یافته

【引首】yǐnshǒu گردن کشیدن و به دور نگریستن

【引述】yǐnshù نقل قول کردن

【引水】yǐnshuǐ ①(领港) کشتی رابه بندر راهنمایی کردن: ~

员 ؛آب کشیدن، (آب) از مجرا بردن (导流) ② راهنمای کشتی
آب را به بالای 山上 ~ / آب را از نهر به مزارع بردن 灌田 ~
کانال سوق 渠 ~ / پروژه‌ٔ انحراف آب 工程 ~ / تپه کشیدن
دادن آب

【引头】yǐntóu (هنگام کار) در رأس قرار گرفتن

【引退】yǐntuì از پست خود کناره گیری کردن، استعفا دادن

【引文】yǐnwén متن نقل شده، نقل قول ها

【引线】yǐnxiàn ①〈电〉سیم هادی (برق) ② (作媒介的人或物) دلال : 起穿针 ~ 的作用 نقش دلال را ایفا کردن ③ (催化剂) عامل فعل وانفعال اجسام شیمیائی در اثر مجاورت ④ (导火线) فیوز

【引信】yǐnxìn فیوز، چاشنی ؛ 触发 ~ فیوز اتصالی / 延期 ~ فیوز تأخیری

【引言】yǐnyán پیش گفتار، مقدمه، دیباچه، سرآغاز

【引以为戒】yǐn yǐ wéi jiè (از یك اشتباه جدی) درس عبرت گرفتن 又称"引为鉴戒"

【引用】yǐnyòng ① (援引) نقل قول کردن : 他在文章中 ~ 了爱因斯坦的话。 او در مقاله‌ٔ خود قول اینشتین را نقل کرد. ② (任用) معرفی کردن، منصوب کردن

【引诱】yǐnyòu فریفتن، بدام کشیدن، اغوا کردن : ~ 敌人进入伏击圈 دشمن را در تله انداختن / 企图用金钱和美女来 ~ 意志薄弱的人 با پول و زن، شخص سست اراده را وادار به بی عفتی کردن

【引证】yǐnzhèng چیزی را بعنوان دلیل یا شاهد نقل کردن

【引种】yǐnzhǒng 〈农〉 انواع خوب گیاهان وجانوران را از محل‌های دیگر آوردن و پرورش دادن

【引种】yǐnzhòng 〈农〉 انواع مرغوب محصولات کشاورزی را از محل‌های دیگر آوردن وکاشتن

【引子】yǐnzi ①〈剧〉کلمات آغازین بازیگران اپرا ②〈乐〉مقدمه‌، موسیقی پیش پرده‌، موسیقی مورمه ③ (引起正文的话) گفتار اصلی ④〈中药引子〉چیزیکه هنگام جوشاندن گیاهان داروئی چینی بدان اضافه می شود تا اثر دارو بیشتر گردد

饮 yǐn ① (喝) خوردن، نوشیدن : 茶 ~ چای خوردن ② (饮料) نوشابه : 冷 ~ نوشابه های سرد ③ (存在心里) در دل نگهداشتن ④〈中药〉نوعی جوشانده‌ٔ داروئی چینی که سرد خورده شود
另见 yìn

【饮弹】yǐndàn 〈书〉گلوله خوردن، تیر خوردن : 身亡 ~ با گلوله کشته شدن

【饮恨】yǐnhèn 〈书〉غم وغصه خوردن : 而终 ~ با غم وغصه‌ٔ درون مردن

【饮料】yǐnliào نوشابه

【饮片】yǐnpiàn 〈中药〉قطعه های گیاهان داروئی چینی آماده برای جوشاندن

【饮泣】yǐnqì 〈书〉بی سر و صدا گریستن : 吞声 ~ ساکت و خاموش اشك افشاندن

【饮食】yǐnshí خوراك و نوشابه، رژیم غذائی : 给病人规定 ~ به بیمار رژیم غذائی دادن / 店 ~ خواربار فروشی / 疗法〈医〉~ معالجه‌ٔ با رعایت رژیم غذائی / 卫生 ~ بهداشت خواربار / 业 ~ تجارت خواربار، داد وستد خوار بار

【饮水器】yǐnshuǐqì 〈牧〉کاسه‌ٔ آب خوری

【饮水思源】yǐn shuǐ sī yuán در موقع نوشیدن آب در باره‌ٔ منبع آن فکر کنید ـ کنایه از هرگز نباید فراموش کنید که خوشبختی تان‌ازکجا سرچشمه می‌گیرد.

【饮用水】yǐnyòngshuǐ آب آشامیدنی

【饮誉】yǐnyù از شهرت برخوردار بودن

【饮鸩止渴】yǐn zhèn zhǐ kě برای رفع تشنگی آب مسموم آشامیدن ـ کنایه از راحتی موقت را جستجو کردن واز عواقب عمل خود غافل بودن

蚓 yǐn 见"蚯蚓"qiūyǐn

隐 yǐn ① (隐藏不露) مخفی، پنهان، نهفته : 瞒 ~ مخفی کردن، پنهان کردن ② (潜伏的) در حال کمون : 患 ~ خطر در حال کمون

【隐蔽】yǐnbì مخفی کردن، پنهان کردن، قائم کردن : 公开的和 ~ 的活动 فعالیت‌های علنی و پنهان / 游击队 ~ 在玉米地里。 چریك ها خود را در مزارع ذرت خوشه ای پنهان کردند. / ~! (口令) پنهان شو! (شعار نظامی) / 运动〈军〉~ حرکت مخفی / 阵地 ~ موضع پنهانی

【隐避】yǐnbì قائم شدن، اجتناب ورزیدن

【隐藏】yǐncáng مخفی کردن، پنهان کردن، زیر پوشش ماندن : ~ 得很深的反革命分子 عنصر ضد انقلابی که در پنهان ساختن خود برای مدت طولانی موفق شده باشد

【隐恶扬善】yǐn'è yáng shàn گناههای کسی را پوشاندن وکار های نیك او را به اطلاع عموم رساندن

【隐遁】yǐndùn ① (隐藏) پنهان شدن ② (遁世隐居) از دنیا کناره گیری کردن، گوشه نشینی کردن

【隐伏】yǐnfú در کمین نشستن

【隐睾症】yǐngāozhèng 〈医〉بیماری ماندن بیضه در شکم

【隐函数】yǐnhánshù 〈数〉(ریاضی) معادله ایکه حل آن مستلزم حل یك یا چند معادله‌ٔ دیگر باشد

【隐花植物】yǐnhuā zhíwù 〈植〉گیاه گمزاد، گیاه نهان زاد

【隐患】yǐnhuàn خطر نهان، خطر در حال کمون : 消除 ~ خطر در حال کمون را از بین بردن

【隐讳】yǐnhuì پوشیده داشتن، پوشاندن، از تذکر اجتناب ورزیدن : 不要 ~ 自己的缺点。 هیچکس نباید عیب پوشی کند.

【隐晦】yǐnhuì مبهم، نامفهوم، غیر واضح، پنهان : 文字写得很 ~ با اصطلاعات مبهم بیان شدن / 曲折 ~ مبهم و پیچیده

【隐疾】yǐnjí بیماری غیر قابل ذکر

【隐居】yǐnjū گوشه نشینی اختیار کردن، کناره گیری کردن، کنج عزلت گزیدن

【隐君子】yǐnjūnzǐ ① (隐士) آدم گوشه نشین ②〈讽〉(瘾君子) کسی که معتاد به مواد مخدر باشد

【隐沦】yǐnlún 〈书〉① (埋没) گم نام شدن ② (隐遁) از دنیا کناره گیری کردن

【隐瞒】yǐnmán مخفی کردن، پنهان کردن، پوشاندن : 错误 ~

حقايق را پنهان كردن 事实~/ اشتباه خود را مخفى كردن

【隐秘】yǐnmì ①(隐蔽不外露)مخفى كردن، پنهان كردن: ~ 不说 راز نگهداشتن / 地道的出口开在~的地方。 در خروجى تونل مخفى است. ②(秘密事) راز، سر: 刺探~ راز كسى را جستجو كردن

【隐灭】yǐnmiè محو شدن

【隐匿】yǐnnì 〈书〉 مخفى كردن، خود را پنهان كردن

【隐僻】yǐnpì ①(偏僻) دور دست ②(隐晦) مبهم، نامعلوم

【隐情】yǐnqíng حقايق يا رازهائى كه آدم از فاش كردن آن خوددارى مى‌كند

【隐忍】yǐnrěn با صبر و بردبارى تحمل كردن: ~不言 از گفتن احتراز كردن

【隐射】yǐnshè بطور ضمنى اشاره كردن

【隐士】yǐnshì آدم گوشه نشين

【隐事】yǐnshì كارهاى مخفى

【隐私】yǐnsī راز هاى فرد، كار هاى خصوصى كه شخصى مى خواهد مخفى بماند

【隐痛】yǐntòng غم و غصه‌هاى پنهان

【隐头花序】yǐntóu huāxù 〈植〉 (گياه شناسى) هيپانتوديوم

【隐退】yǐntuì ①(退隐) كنج عزلت گزيدن، از زندگى سياسى دست كشيدن ②(消失) محو شدن، نيست شدن

【隐显墨水】yǐnxiǎn mòshuǐ مركب نامرئى

【隐性】yǐnxìng 〈生〉 (بيولوژى) مخفى بودن: ~性状 خصلت مخفى بودن

【隐姓埋名】yǐnxìng-máimíng هويت خود را مخفى كردن، در خفا زندگى كردن

【隐隐】yǐnyǐn غير روشن، ناشمرده، غيرواضح: ~的雷声 غرش رعد از فاصلهٔ دور / ~可见 بطور مبهم مرئى بودن / 感到~作痛 احساس درد خفيف كردن

【隐隐绰绰】yǐnyǐnchuòchuò مبهم، ناروشن

【隐映】yǐnyìng 〈书〉 به هم جلوه دادن

【隐忧】yǐnyōu نگرانى درونى

【隐语】yǐnyǔ زبان معما، زبان رمز

【隐喻】yǐnyù 〈语〉 استعاره

【隐约】yǐnyuē ناروشن، خفيف: ~可以听到远处传来的歌声。 صداى مبهم و ناروشن آواز از فاصلهٔ دور به گوش ما رسيد. / 晨雾中一座座井架~可见。 در مه صبحگاهى دكل‌هاى نفت را مى‌توان بطور مبهم ديد. / ~其词 زبان هاى گنگ بكار بردن / 我~记得他曾经提起过此事。 بطور مبهم يادم آمد كه او اين موضوع را تذكر داده است.

【隐衷】yǐnzhōng احساسات يا درد هائى كه كسى بخواهد در دل نگهدارد

瘾 yǐn ①(习惯性) اعتياد، ميل شديد: 吸毒上~ معتاد به مواد مخدر / 他吸烟上了~。 او معتاد به سيگار است. / 过~ ميل شديد به چيزى را بر آورده ساختن ②(有浓厚的兴趣) علاقهٔ وافر (به ورزش يا بازى): 有球~ علاقهٔ وافر به بازى با توپ داشتن / 他看小说看上~了 او فيفتهٔ رمان خواندن شده است.

【瘾君子】yǐnjūnzǐ 〈讽〉 كسى كه معتاد به مواد مخدر باشد

【瘾头】yǐntóu اعتياد، ميل شديد، علاقهٔ وافر: 你们游泳的~儿可真不小。 شما واقعا به شنا علاقهٔ وافر داريد.

yìn

印 yìn ①(图章) مهر، خاتم: 盖~ مهر زدن ②(印子) اثر، مهر، نقش انگشت: 手~ اثر انگشت / 脚~ رد پا ③(印上痕迹) چاپ كردن، اثر گذاشتن: 这张照片~得不清楚。 اين عكس خوب چاپ نشده است / 他的话深深~在我的脑子里。 حرفهايش در خاطرم اثر عميقى گذاشته است. ④(符合) مطابقت داشتن: ~证 ثابت كردن ⑤(姓) يك نام خانوادگى در چين

【印把子】yìnbàzi مهر قدرت، مهر رسمى: 在新中国,~掌握在劳动人民手里。 در چين نو مهر قدرت در دست مردم زحمتكش است.

【印版】yìnbǎn 〈印〉 صفحهٔ چاپ، صفحهٔ كليشه

【印鼻】yìnbí 见"印钮"

【印次】yìncì 〈印〉 تيراژ اثر چاپى، شمارهٔ نسخه‌هائى كه يك مرتبه از چاپ بيرون مى‌آيد

【印地语】Yìndìyǔ زبان هندى

【印第安人】Yìndì'ānrén سرخ پوستان بومى آمريكا

【印度】Yìndù هند: ~教〈宗〉 هندوئيسم / ~人 اهل هند، هندى

【印度尼西亚】Yìndùníxīyà اندونزى: ~人 اهل اندونزى / ~语 زبان اندونزى

【印度洋】Yìndùyáng اقيانوس هند

【印度支那】Yìndù-Zhīnà هند و چين

【印发】yìnfā چاپ وتوزيع كردن

【印盒】yìnhé جعبهٔ مهر

【印花】yìnhuā ①〈纺〉 (نساجى) رنگرزى، نقش زدن، چيت گرى: ~丝绸 ابريشم نقش زده / ~布 پارچهٔ رنگرزى شده / ~机〈纺〉 (نساجى) دستگاه رنگرزى (پارچه) / ~厂 كارخانهٔ رنگرزى / ~棉布 چيت ②(印花税票) تمبر مالياتى: ~税 تمبر عوارض، تمبر مالياتى

【印迹】yìnjì اثر

【印记】yìnjì ①(印迹) اثر مهر ②(把印象深刻地保持着) خاطرات خود را محكم نگهداشتن

【印加人】Yìnjiārén سرخ پوستان بومى آمريكاى جنوبى

【印鉴】yìnjiàn نقش مهر بازرسى در موقع پرداخت پول

【印泥】yìnní خمير مركب سرخ براى مهر كردن

【印钮】yìnniǔ مجسمهٔ لاك پوش يا شير يا ببر روى مهر قديم كه سوراخى دارد و بند از آن رد مى‌شود

【印谱】yìnpǔ كلكسيون نقش مهرها بدست حكاكى كنندگان معروف

【印染】yìnrǎn نقش زدن و رنگ‌آميزى كردن (پارچه را): ~厂 كارخانهٔ نقش زنى و رنگ‌آميزى

【印数】yìnshù 〈印〉 تیراژ، شماره نسخه‌هائی که یکمرتبه از چاپ بیرون می‌آید: 八万册 ~ تیراژ ۸۰۰۰۰ نسخه

【印刷】yìnshuā 〈印〉 چاپ کردن: 这本书正在 ~ 中。این کتاب زیر چاپ است. / 第一次 ~ چاپ اول / 立体 ~ چاپ برجسته / 三色版 ~ چاپ سه رنگ / ~ 厂 چاپخانه، مطبعه / ~ 电路 〈电〉 جریان برقی که از وایر های قلعی / ~ 错误 غلط چاپی / ~ 工人 کارگر چاپ / ~ 合金 لحیم کاری شده عبور می‌کند / ~ 品 اوراق چاپی / ~ 体 آلیاژ مخصوص ساختن حروف ماشین تحریر / ~ 纸 کاغذ چاپ / ~ 术 حروف درشت و سیاه / ~ فن چاپ

【印刷机】yìnshuājī 〈印〉 ماشین چاپ: 滚筒 ~ نورد چاپ / 双面 ~ ماشین چاپ کامل / 轮转 ~ ماشین چاپ چرخنده

【印台】yìntái جعبه خمیر مرکب سرخ برای مهر زدن

【印纹陶文化】yìnwéntáo wénhuà 〈考古〉 تمدن استفاده از ظروف سفالین نقش شده

【印玺】yìnxǐ مهر(مخصوصا اشاره به مهر امپراطور)

【印相纸】yìnxiàngzhǐ 〈摄〉 کاغذ چاپ عکس

【印象】yìnxiàng خاطره: 我对他 ~ 很好。از او خاطره خوبی دارم. / 他给我们留下了不可磨灭的 ~ 。او خاطره محونشدنی ای در قلب ما باقی گذارده است. / 这个城市给外宾们留下了深刻的 ~ 。این شهر اثر عمیق در خاطر بازدیدکنندگان خارجی باقی گذاشت. / 他的举止给人们造成了错误的 ~ 。به سبب طرز رفتارش مردم درباره او اشتباه فکر کردند. / ~ 主义 سبك هنری امپرسیونیسم / ~ 派 (指流派) امپرسیونیسم (یعنی مکتب تجسم تأثیر عمومی با نخستین اثری که از یك نقاشی یا قطعه ادبی بدست می‌آید بدون اینکه در جزئیات آن وارد شوند)

【印信】yìnxìn مهر رسمی

【印行】yìnxíng چاپ و توزیع کردن، منتشر کردن

【印油】yìnyóu مرکب جعبه مهر

【印章】yìnzhāng مهر، خاتم: ~ 学 مهر شناسی

【印证】yìnzhèng ثابت کردن، تأیید کردن: 有待 ~ هنوز احتیاج به تأیید داشتن

【印制】yìnzhì چاپ کردن و ساختن

【印子】yìnzi ①(痕迹) رد، اثر، علامت: 脚 ~ ردپا / 绳子在他手腕上勒出了一道 ~ 。طناب در اثر فشار روی مچ دستش اثری باقی گذاشت. ②见"印子钱"

【印子钱】yìnziqián 〈旧〉 ربا، سود غیر قانونی: 放 ~ ربا خوردن / 借 ~ از رباخوار وام گرفتن

饮 yìn اسب را آب دادن، نوشاندن: ~ 马 آب دادن
另见 yǐn

茚 yìn 〈化〉 مایع هیدرکربنی که از تقطیر قیر زغال بدست می‌آید

荫 yìn ①(无阳光；又凉又潮) سایه دار، مرطوب وخنك ②(一种封建特权) (حاکم فئودال) به فرزند کسی بواسطه خدمات شایسته اش امتیاز بخشیدن ③见"荫庇"
另见 yīn

【荫庇】yìnbì 〈旧〉 در تحت حمایت بزرگان یا پدران خود بودن

【荫凉】yìnliáng سایه دار وخنك

胤 yìn 〈书〉 اولاد، اعقاب، اخلاف، فرزندان

鲔 yìn نوعی ماهی چسبنده بنام "Remora"

窨 yìn زیرزمین

【窨井】yìnjǐng 〈建〉 چاهی که برای بازرسی از کار حفر شده باشد

yīng

应 yīng ①(答应) جواب دادن، پاسخ دادن: 喊他他不 ~ 。او را صدا کردم ولی جواب نداد. ②(许诺；接受) وعده دادن، پذیرفتن: 这事是我 ~ 下来的，由我负责吧。من وعده انجام این کار را داده ام، پس اجازه دهید انجام دهم. ③(应该；应当) باید، بایستی: ~ 享受的权利 حقی‌که فرد باید از آن برخوردار شود / ~ 尽的义务 وظیفه ملزم، وظیفه الزامی / ~ 予考虑 استحقاق ملاحظه داشتن / 发现错误 ~ 立即纠正。وقتیکه اشتباهی کشف می شود، باید فورا آنرا اصلاح کرد. ④〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 yìng

【应当】yīngdāng باید، بایستی: 我们 ~ 互相帮助。ما باید بیکدیگر کمك کنیم. / 这种事你本来是不 ~ 干的。شما نباید این کار را انجام می دادید.

【应得】yīngdé مستحق، شایسته، مقتضی: 他罪有 ~ او سزاوار این مجازات است. / ~ 的一份 یك سهم شایسته / ~ 的惩罚 تنبیه شایسته

【应分】yīngfèn بخشی از کار: 帮他点忙，也是我们 ~ 的事。این بخشی از کار ماست که به او کمك کنیم.

【应该】yīnggāi باید، بایستی: 机关干部 ~ 参加集体生产劳动。کارمندان ادارات باید در کار تولیدی دسته‌جمعی شرکت کنند. / 甭谢，这是我们 ~ 做的事。کاری نکردیم، ما فقط وظیفه خود را انجام داده ایم.

【应届毕业生】yīngjiè bìyèshēng شاگردان یا دانشجویانی که در سال جاری فارغ‌التحصیل می‌شوند.

【应名儿】yīngmíngr اسما: 他们 ~ 是近亲，实际上不大来往。آنها اسما خویشاوندان نزدیك هستند اما باهم رفت وآمد ندارند.

【应有】yīngyǒu مستحق، شایسته، چنانکه شاید و باید: 发挥它 ~ 的作用 نقش شایسته ای ایفا کردن / 做出 ~ 的贡献 خدمات خود را چنانکه شاید و باید انجام دادن / 受到 ~ 惩罚 چنانکه سزاوار است تنبیه شدن، تنبیه بسزا شدن

【应有尽有】yīngyǒu-jìnyǒu همه چیزهای مورد انتظار را داشتن: 这家商店日用品 ~ 。این فروشگاه عمومی همانطور که شما از آن توقع دارید همه چیز برای فروش دارد.

【应允】yīngyǔn موافقت کردن، رضایت دادن: 点头 ~ با تکان دادن سر موافقت کردن

英 yīng ①〈书〉(花) گل: 落英缤纷 گلبرگ‌ها به فراوانی

و پراکندگی می‌ریزد. ②(杰出的人) قهرمان، آدم برجسته: 群~会 گردهم‌آئی قهرمانان ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【英镑】 yīngbàng پوند استرلینگ: ~结存 معادله استرلینگ / ~区 منطقه استرلینگ

【英才】 yīngcái شخصی که دارای توانائی برجسته می‌باشد

【英尺】 yīngchǐ فوت (واحد طول)

【英寸】 yīngcùn اینچ (واحد طول)

【英断】 yīngduàn تصمیم عاقلانه

【英吨】 yīngdūn تن طویل (واحد وزن)

【英发】 yīngfā جلوه دادن، ظاهر شدن

【英国】 Yīngguó بریتانیا، انگلستان: ~文学 ادبیات انگلیس / ~护照 گذرنامه انگلستان / ~管〈乐〉 نوعی ساز بادی چوبی / ~人 اهل انگلستان، انگلیس / ~ انگلیسی که دارای دو زبانه است

【英豪】 yīngháo قهرمانان، شخصیت‌های برجسته 又称"英杰" yīngjié

【英华】 yīnghuá چیز مطبوع یا شخصیت ممتاز

【英吉利海峡】 Yīngjílì Hǎixiá تنگه انگلیس

【英俊】 yīngjùn ①(才能过人) با استعداد، خوش قریحه ②(俊秀又有精神) برجسته، زیرك، زیبا، شیك، جلوه‌گر: 一个~的小伙子 جوانی شیك، جوانی خوش نما

【英里】 yīnglǐ میل انگلیسی (مقیاس سنجش مسافت)

【英联邦】 Yīngliánbāng ملیت های مشترك المنافع انگلستان

【英两】 yīngliǎng اونس (مقیاس وزن)

【英烈】 yīngliè ①(英勇刚烈) شجاع و درستکار ②(英勇牺牲的烈士) شهید شجاع ③〈书〉(杰出的功绩) خدمات برجسته

【英灵】 yīnglíng روح شهیدان 又称"英魂"

【英名】 yīngmíng شهرت درخشان

【英明】 yīngmíng عاقلانه، عالی: ~领导 پیشوای عاقل / ~决策 تصمیم‌گیری عاقلانه / ~的论断 فرضیه عالی / ~远见 عقل و دوراندیشی

【英模】 yīngmó قهرمان نمونه

【英亩】 yīngmǔ (زمین) یك جریب فرنگی

【英年】 yīngnián دوران شباب

【英气】 yīngqì روحیه قهرمانانه: ~勃勃 سرشار از روحیه قهرمانانه

【英爽】 yīngshuǎng جوانمرد و جلوه‌گر

【英伟】 yīngwěi جلوه‌گر و ستبر

【英文】 Yīngwén زبان انگلیسی

【英武】 yīngwǔ شجاع و سلحشور

【英仙座】 yīngxiānzuò 〈天〉 (نجوم) صورت فلکی پرسیاوش

【英雄】 yīngxióng قهرمان: 女~ قهرمان زن / ~本色 خاصیت واقعی یك قهرمان / ~气概 روحیه قهرمانانه / 战斗~ قهرمان جنگ / ~所见略同。 کله‌های بزرگ افکار مشابه دارند.

【英雄无用武之地】 yīngxióng wú yòngwǔ zhī dì مثل: قهرمانیکه میدان برای ابراز شهامت خود را ندارد

【英雄主义】 yīngxióng zhǔyì قهرمانی: 革命~ قهرمانی انقلابی / 个人~ قهرمان بازی فردی

【英勇】 yīngyǒng قهرمانانه، شجاعانه، دلیرانه: ~奋斗 قهرمانانه پیکار کردن / ~善战 شجاع و ماهر در نبرد / ~就义 دلیرانه به شهادت رسیدن / ~不屈 عمل قهرمانی تسلیم ناپذیر از خود نشان دادن

【英语】 Yīngyǔ زبان انگلیسی

【英制】 yīngzhì نظام اوزان ومقادیر انگلیس

【英主】 yīngzhǔ امپراطور عاقل

【英姿】 yīngzī حالت و ژست قهرمانانه: 飒爽~ در حالت و ژست دلیری و قهرمانی بودن

莺 yīng چکاوك

【莺歌燕舞】 yīnggē-yànwǔ چکاوك‌ها می‌خوانند و پرستوها می‌رقصند ــ کنایه از شادی بهاری یا منظره شکوفائی

婴 yīng کودك، طفل

【婴儿】 yīng'ér بچه شیرخوار، کودك، طفل، نوزاد 又称"婴孩"

【婴儿车】 yīng'érchē درشکه بچگانه

罂 yīng 〈书〉 شیشه دهانه تنگ

【罂粟】 yīngsù 〈植〉 خشخاش: ~花 گل خشخاش

嘤 yīng 〈象〉 صدای جیرجیر پرنده: ~其鸣矣，求其友声。 پرنده‌ای جیرجیر می‌کند تاپاسخ دوستش را بشنود.

【嘤鸣】 yīngmíng ①(鸟叫) جیرجیر کردن (پرنده) ②(朋友间同气相求) (دوستان) از یکدیگر کمك خواستن

【嘤泣】 yīngqì آهسته گریه کردن

缨 yīng ①(带子;绳子) منگوله: 长~ منگوله دراز ②(穗状饰物) هرچیز مزین شده با منگوله: 红~枪 نیزه منگوله دار، نیزه مزین شده با منگوله سرخ ③(像缨子的东西) چیز بشکل منگوله: 萝卜~子 برگ‌های تربچه

【缨穗】 yīngsuì تزئینات بشکل منگوله

樱 yīng ①(樱桃) درخت گیلاس، میوه گیلاس ②(樱花) گل گیلاس

【樱花】 yīnghuā 〈植〉 درخت گیلاس: 日本~ درخت گیلاس ژاپنی

【樱桃】 yīngtáo 〈植〉 درخت گیلاس، میوه گیلاس

鹦 yīng

【鹦哥】 yīnggē طوطی

【鹦哥绿】 yīnggēlǜ رنگ سبز مانند طوطی

【鹦鹉】 yīngwǔ طوطی: 长尾~ طوطی کوچك دراز دم وسبز رنگ / 虎皮~ نوعی طوطی استرالیائی

【鹦鹉螺】 yīngwǔluó حلزون گرمسیری جنوب اقیانوس آرام و اقیانوس هند

【鹦鹉热】 yīngwǔrè 〈医〉 نوعی بیماری ویروسی طوطی و انسان، بیماری طوطی

【鹦鹉学舌】 yīngwǔ xuéshé طوطی وار تکرار کردن، طوطی وار گفتن

【鹦嘴鱼】 yīngzuǐyú ماهی طوطی

膺 yīng 〈书〉①(胸) سینه: 义愤填~ از خشم وغضب بجا آمدن ②(承受) دریافت کردن، رسیدن: 荣~勋章 نشان یا مدال دریافت کردن / ~此重任 مسئولیت سنگین کاری را بر عهده گرفتن

【膺赏】yīngshǎng دریافت کردن پاداش

【膺受】yīngshòu بهره‌مند شدن

【膺选】yīngxuǎn 〈书〉 انتخاب شدن

鹰 yīng عقاب، قوش

【鹰鼻鹞眼】yīngbí-yàoyǎn عقاب دماغ وکرکس چشم — کنایه از قیافهٔ آدم شریر و بی‌رحم

【鹰钩鼻子】yīnggōubízi بینی منقاری، بینی کج

【鹰犬】yīngquǎn قوش‌ها و سگ‌های شکاری — کنایه از پادو، نوکر، سگ زنجیری

【鹰隼】yīngsǔn قوش‌ها و شاهین‌ها — کنایه ار افراد ظالم یا درنده خو

yíng

迎 yíng ①(迎接) به ملاقات کسی رفتن، به پیشواز کسی رفتن، استقبال کردن: ~上前去同客人握手 برای خوش آمد گفتن به مهمان قدم پیش گذاشتن / 喜~新春 با شادی به پیشباز سال نوقمری رفتن ②(对面;冲着) مواجه شدن، روبرو شدن: ~着困难上 با مشکلات روبرو شدن وبه پیش رفتن، مشکلات پیش رو را برداشتن و به پیش رفتن

【迎宾馆】yíngbīnguǎn مهمان خانه، مهمان سرا

【迎春】yíngchūn 〈植〉 یاسمن زمستانی

【迎风】yíngfēng ①(对着风) با باد روبرو شدن: 行驶~ در مقابل باد رانندگی کردن / 这儿~ جهت باد/ 坐着特别凉爽。 طرف روبه باد، جهت باد / 的一面~ نشستن انسان را خنك می‌کند. ②(随风) همراه با باد، روبه باد: 彩旗~招展。 پرچم های گوناگون در نسیم به اهتزاز در آمد.

【迎合】yínghé دمساز کردن: ~顾客的心理 خود را با مشتری دمساز کردن / ~敌人的需要 نیاز های دشمن را برآورده کردن / ~低级趣味 با سلیقه‌های پست دمساز شدن ساختن

【迎候】yínghòu انتظار تشریف آوری کسی را داشتن: 在宾馆门口~贵宾 دم در مهمان‌سرا در انتظار تشریف‌فرمائی مهمان‌های عالی‌قدر بودن

【迎击】yíngjī (با دشمنی که نزدیك می‌آید) رو به رو شدن

【迎接】yíngjiē به پیشواز رفتن، از کسی استقبال کردن: 到火车站~贵宾 در ایستگاه راه آهن از مهمان های عالی قدر استقبال کردن / 以新的成绩~国庆节 با کسب موفقیت های جدید در کار روز ملی را جشن گرفتن

【迎面】yíngmiàn روبرو، از بالای: ~走上去同他们打招呼 برای سلام وعلیك کردن با آنها قدم پیش گذاشتن / ~吹来。微风 نسیمی بصورت ما می‌وزید.

【迎刃而解】yíng rèn ér jiě (خیزران) وقتی به تیغهٔ چاقو خورد ترك برمی دارد — کنایه از اینکه (مسئله) به آسانی حل می شود.

【迎头】yíngtóu روبرو، از طرف سر، مستقیما: ~痛击 به تجاوزکاران توسری زدن، توسری کوبیدن

【迎头赶上】yíngtóu gǎnshàng با تمام نیرو برای سبقت جستن کوشیدن

【迎新】yíngxīn ①(迎接新年) به پیشواز سال نو رفتن: 送旧~ با سال کهنه خدا حافظی کردن و به پیشواز سال نو رفتن ②(欢迎新来的人) از تازه وارد ها استقبال کردن: ~晚会 شب نشینی برای استقبال تازه وارد ها

【迎迓】yíngyà 〈书〉 ملاقات کردن، استقبال کردن

【迎战】yíngzhàn (با دشمنی که نزدیك می آید) مواجه شدن، روبرو شدن

茔 yíng 〈书〉 قبر: 祖~ قبر اسلاف، قبر پیشنیان و نیاکان

盈 yíng ①(充满) پر از...بودن، آگنده بودن: 热泪~眶 چشم کسی پر از اشك بودن ②(多余出来) چیز مازاد داشتن، افزون داشتن

【盈亏】yíng-kuī ①(赚钱或赔本) سود و زیان: 自负~ (مؤسسه) مسئولیت کامل سود و زیان آنرا بر عهده گرفتن ②(月亮的圆和缺) (ماه) از بدر به هلال در آمدن

【盈利】yínglì سود، منفعت: ~五百万元 پانصد«یوان» سود بردن

【盈满】yíngmǎn ①(充满) پراز...بودن ②(极盛) (قدرت، جنایت و...) به نهایت رسیدن

【盈千累万】yíng qiān lěi wàn به تعداد زیاد

【盈溢】yíngyì پر بودن، لبریز بودن

【盈余】yíngyú ①(剩余) مازاد، زیادتی ②(利润) سود، منفعت

荧 yíng 〈书〉①(光亮微弱) سوسو زدن ②(眼光迷乱) (از نور) خیره، مبهوت: ~惑 گیج کردن، سردرگم کردن

【荧光】yíngguāng 〈物〉 (فیزیك) تشعشع مهتابی، شعاع مهتابی: ~屏 صفحهٔ مهتابی، پردهٔ مهتابی / ~灯 لامپ مهتابی

【荧屏】yíngpíng پردهٔ تلویزیون، تلویزیون

莹 yíng 〈书〉①(光洁像玉的石头) سنگ یشم مانند ②(光亮透明) روشن و شفاف، روشن و براق، روشن و نورگذر

【莹白】yíngbái درخشان و سفید

【莹澈】yíngchè روشن و شفاف

【莹洁】yíngjié شفاف و تمیز

【莹莹】yíngyíng شفاف و براق

营 yíng ①(谋求) جستجو کردن: ~利 سود جستن، در جستجوی سود بودن ②(经营) اداره کردن، گرداندن: 国~ از طرف دولت، دولتی شدن ③(军队驻扎地) اردوگاه، لشگرگاه، خیمه: 安~ اردو زدن، خیمه زدن ④(军队的一级编制) گردان: ~部 مرکز فرماندهی گردان / ~教导员 مربی سیاسی گردان

【营巢】yíngcháo (پرنده) درست کردن لانهٔ خود

【营地】yíngdì اردوگاه نظامیان

【营房】yíngfáng سربازخانه 又称"营舍"

【营火】yínghuǒ ~: آتشی که در موقع اردو زدن روشن می‌کنند

جشن آتش در کنار چادر وخیمه، شب نشینی آتش 会
【营建】yíngjiàn بنا کردن، ساختن
【营救】yíngjiù (از) دستگیری کردن، رهانیدن، بفریاد رسیدن :设法～被捕的同志 برای رهانیدن رفقای دستگیر شده تلاش کردن /～海上遇险的渔民 ماهیگیرانی را که در دریا به خطر افتاده اند رهانیدن
【营垒】yínglěi ①(军营和四周的防御建筑物) سربازخانه‌ها و دیوارهای دور آن ②(政治集团)(سیاسی) اردوگاه :革命～ اردوگاه انقلاب
【营林】yínglín جنگل‌کاری
【营求】yíngqiú ①(谋求) در پی چیزی بودن ②(寻访) جستجو کردن
【营生】yíngshēng امرار معاش کردن :靠打铁～ به عنوان آهنگر امرار معاش کردن
【营生】yíngsheng 〈方〉کار :找个～ دنبال کار گشتن، کار جستجو کردن
【营私】yíngsī در جستجوی منافع شخصی بودن، بدنبال منافع خصوصی بودن :～舞弊 برای رسیدن به هدف خودخواهانه دست به عمل سوء زدن /结党～ برای بدست آوردن سود خصوصی دارو دسته تشکیل دادن
【营养】yíngyǎng ①(维持机体的生命) تغذیه :～品 خوراك مقوی /～良好 حسن تغذیه /～不良 سوء تغذیه ②(养分) مادهٔ مغذی :富于～ دارای مادهٔ مغذی وافر /～价值 ارزش غذائی /～链 زنجیر مغذی /～素 مادهٔ مغذی /～学 مبحث تغذیه، تغذیه شناسی
【营业】yíngyè داد و ستد، کار شغل :暂停～。 (فروشگاه) موقتا تعطیل است. /照常～。 (فروشگاه) کار جریان دارد. /商店上午九时开始～。 فروشگاه از ساعت ۹صبح کار خود را شروع می‌کند. /～报告 گزارش دربارهٔ فعالیت داد و ستد /～额 حجم داد وستد، یك دورهٔ خرید و فروش /～时间 ساعت های کار /～收入 درآمد داد و‌ستد /～税 مالیات بر داد و ستد /～员 کارمندان فروشگاه
【营营】yíngyíng پر تلاش بودن، پرفعالیت بودن
【营运】yíngyùn مورد بهره‌برداری قرار گرفتن
【营葬】yíngzàng کارهای مربوط به تدفین را انجام دادن
【营造】yíngzào ①(经营建筑) بنا کردن، ساختن ②(造林) جنگل‌کاری
【营寨】yíngzhài محل استقرار سربازان در قدیم
【营长】yíngzhǎng فرماندهٔ گردان
【营帐】yíngzhàng خیمهٔ چادر

萤 yíng کرم شب تاب، کرم شب افروز
【萤火】yínghuǒ نوریکه کرم شب افروز می‌تابد
【萤火虫】yínghuǒchóng کرم شب تاب، کرم شب افروز
【萤石】yíngshí 〈矿〉 فلورایت (نوعی جسم معدنی که دارای فلورایت است و زود گداخته می‌شود)

萦 yíng 〈书〉 گرفتار کردن، گیر انداختن، پیچیده کردن :琐事～身 گرفتار انجام کارهای بی اهمیت شدن
【萦怀】yínghuái خاطر کسی را به امری گرفتار کردن
【萦回】yínghuí دور زدن و باقی ماندن :～脑际 در خاطر کسی باقی ماندن
【萦念】yíngniàn بیاد آوردن
【萦绕】yíngrǎo مردد بودن و درنگ کردن، تردید داشتن وتأخیر کردن

滢 yíng 〈书〉 بسیار شفاف و روشن

楹 yíng ستون‌های اصلی یك تالار
【楹联】yínglián دوبیتی ایکه روی طومار نوشته و بر ستون‌های تالار آویخته شده باشد

潆 yíng
【潆洄】yínghuí چرخش آب، پیچش آب

蝇 yíng مگس
【蝇粪点玉】yíng fèn diǎn yù لکه دا رشدن چیز کامل
【蝇拍】yíngpāi مگس کش
【蝇头】yíngtóu مانند کلهٔ مگس کوچك، ریز، خرد :～小楷 هیروگلیف‌های بسیار ریز /～小利 سودهای خرد
【蝇营狗苟】yíngyíng-gǒugǒu بی‌شرمانه در جستجوی منافع شخصی بودن

嬴 Yíng 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

赢 yíng ①(取胜) پیروز شدن، بازی را بردن :这场比赛谁～了? چه کسی بازی را برد؟ ②(获利) به سود رسیدن، کسب سود کردن
【赢得】yíngdé نائل شدن، بدست آوردن، کسب کردن :～独立 به استقلال نائل شدن، استقلال یافتن /～赞扬 از تحسین وتمجید برخوردار شدن /～长时间的掌声 کف زدنهای ممتد /～胜利 به پیروزی نائل آمدن /～时间 فرصت را سبب شدن یافتن، وقت بدست آوردن
【赢利】yínglì سود، منفعت، فایده
【赢余】yíngyú ①(剩余) مازاد، زیادتی ②(利润) سود، منفعت، فایده

瀛 yíng ①〈书〉 بحر، دریا، اقیانوس
【瀛海】yínghǎi 〈书〉 دریای بزرگ

yǐng

郢 Yǐng پایتخت مملکت «چو» :～爰 سکهٔ طلای رایج در مملکت «چو»

颖 yǐng 〈书〉①(谷皮) پوست، سبوس، غلاف ②(尖锐的末端) نوك (مانند نوك قلم مو) ③(聪明) با هوش، عاقل
【颖果】yǐngguǒ 〈植〉 میوهٔ خشك ناشکوفا(مانند گندم)
【颖慧】yǐnghuì 〈书〉 (نوجوان) باهوش، زیرك، عاقل
【颖悟】yǐngwù 〈书〉 (نوجوان) باهوش، زیرك، عاقل

影 yǐng ①(阴影) سایه، شبح :树～ سایهٔ درخت /侧面

剪～ برش کاغذی نیمرخ ②(镜中或水面等反映出来的影子) عکس در آینه یا آب：湖光塔～ عکس يك برج در آن درياچه ③(模糊的形象) تاثیر مبهم：忘得没～儿了 کاملا به دست فراموشی سپردن ④(照片) عکس، تصویر：合～ عکس دسته جمعی ⑤(电影) فیلم سینما：～迷 علاقه‌مندان به سینما

【影壁】yǐngbì ①(做屏幕壁的墙壁) دیوار پرده ای (در مقابل دروازه در برون ودرون حیاط سنتی چینی) ②(塑有形象的墙壁) دیواری که روی آن نقش ونگار حکاکی شده باشد

【影迹】yǐngjì اثر، نشان

【影集】yǐngjí آلبوم عکاسی

【影剧院】yǐngjùyuàn محلی که هم سینما و هم تآتر باشد

【影片】yǐngpiàn فیلم سینما، سینما

【影评】yǐngpíng مقاله‌ٔ نقدی درباره‌ٔ سینما

【影射】yǐngshè بطور ضمنی اشاره کردن：～攻击 بوسیله‌ٔ اشاره‌ٔ ضمنی وغیر مستقیم حمله کردن

【影坛】yǐngtán محافل سینما

【影条】yǐngtiáo 〈纺〉(نساجی) خط راه راه وسایه نما：巴里纱～ پارچه‌ٔ راه راه سایه نمای نازك زنانه

【影响】yǐngxiǎng ①(对事物起作用) تاثیر کردن، اثر بخشیدن：不受气候和温度～ تحت تاثیر تغییرات آب وهوا یا درجه‌ٔ حرارت قرار نگرفتن / ～工程进度 مانع پیشرفت پروژه شدن / ～到儿童的成长 در رشد ونمو کودکان اثر منفی کردن / ～威信 حیثیت کسی را پائین آوردن / ～质量 از کیفیت کاستن / ～人们的积极性 روی حرارت مردم آب سرد ریختن / ～工作 تاثیر منفی بر کار بخشیدن ②(所起的作用) تاثیر، نفوذ：产生良好的～ تاثیر خوب گذاشتن / 肃清恶劣的～ تاثیرات بسیار بد و ناگوار را از بین بردن / 这样做～不好。 این عمل تأثیر بدی خواهد داشت.

【影像】yǐngxiàng تمثال

【影星】yǐngxīng ستاره‌ٔ سینما

【影业】yǐngyè کار فیلم سازی

【影印】yǐngyìn 〈印〉 چاپ افست عکسی：～珍本书籍 کتابهای نادر با چاپ افست / ～版 کلیشه عکس برداری / ～本 نسخه‌ٔ چاپ افست / ～照相机 دور بین عکس برداری / ～制版 کلیشه‌ٔ عکس تهیه کردن

【影影绰绰】yǐngyǐngchuòchuò بطور مبهم، بطور ناواضح：～地看见远处有些小山。 از فاصله ای می‌توان تپه‌هایی را بطور مبهم دید. / ～记得 (از چیزی) یادهای مبهم داشتن

【影院】yǐngyuàn سینما، تآترسینمائی

【影展】yǐngzhǎn ①(摄影展览) نمایشگاه عکاسی ②(电影展览) نمایشگاه سینما

【影子】yǐngzi ①(阴影) سایه، شبح ②(镜中或水面等映出的影像) عکس در آئینه یا آب ③(踪影) اثر، رد：找了他半天，连个～也没见。 برای مدتی او را جستجو کردم ولی از او هیچ اثری دیده نشد. / 这件事我脑子里连个～都没有了。 از این موضوع کوچکترین اثری هم در خاطرم نبود.

【影子内阁】yǐngzi nèigé کابینه‌ٔ سایه

【影踪】yǐngzōng اثر، نشان، علامت

瘿 yǐng ①〈中医〉(囊状的瘤子) گواتر(ورم غده‌ٔ درقی) ②(虫瘿) آماس بافت های گیاهی در اثر آفت وانگل

yìng

应 yìng ①(回答) جواب دادن، پاسخ، همصدا شدن：呼一百～ صد ها نفر به تنها دعوت پاسخ مثبت دادن ②(满足；接受) پذیرفتن، اجابت کردن، بر آوردن：有求必～ هرچه درخواست شود بخشیدن / 以～急需 بمنظور بر آوردن نیاز مبرم / ～中国政府的邀请 بنابدعوت دولت چین / ～广大读者需要 برای رفع نیازمندیهای تعداد وسیعی از خوانندگان ③(顺应) وفق دادن، پاسخ مثبت دادن：～景 به فراخور موقعیت کاری انجام دادن ④(应付) سروکار داشتن، برخورد کردن：从容～敌 با آرامش خاطر با دشمن دست و پنجه نرم کردن

另见 yīng

【应变】yìngbiàn ①(应付事变) با امر فوق العاده وغیر منتظره برخورد کردن / 随机～ خود را با وضع در حال تغییر وفق دادن / 善于～ در برخورد کردن با امر فوق العاده ماهر بودن / ～措施 اقدامات برای برخورد با امر فوق العاده ②〈物〉(فیزیك) تغییر کوچك در اثر کشش وفشار وخم کردن یا پیچیدن نمونه های آزمایشی：～硬化 سفت شدن در اثر کشش وفشار / ～计 کشش سنج

【应差】yìngchāi اطاعت کردن

【应承】yìngchéng وعده دادن، رضایت دادن، موافقت کردن：这件事他一口～下来了。 او بی درنگ وعده داد که این کار را انجام دهد.

【应酬】yìngchou ①(交际往来) معاشرت کردن، ارتباط：不善～ از آداب معاشرت بی‌خبر بودن، معاشرت اجتماعی داشتن را بلد بودن / ～几句 چند کلمه‌ٔ مؤدبانه رد و بدل کردن / ～信件 نامه‌ٔ تشریفاتی ②〈旧〉 مجلس مهمانی：今天晚上有个～。 امشب مجلس مهمانی دارم.

【应从】yìngcóng وعده دادن واطاعت کردن

【应答】yìngdá پاسخ دادن، جواب دادن：～如流 پاسخ روان وسلیس دادن

【应对】yìngduì پاسخ دادن، جواب دادن：善于～ مهارت پاسخ دادن را داشتن

【应付】yìngfù ①(设法对付) برخورد کردن، سروکار داشتن، معامله کردن：～复杂局面 باوضع بغرنجی روبه روشدن / 准备～可能的突然事变 برای برخورد با امر احتمالی فوق العاده وغیر منتظره آماده بودن / ～自如 با آسودگی خاطر با وضعی رو برو شدن ②(敷衍了事) سرسری کاری را کردن：～事儿 سرسری برخورد کردن / 采取～的态度 برخورد سرسری اختیار کردن / ～一下 کارها را یکبار سرسری گرفتن ③(将就) برای (با چیزی) ساختن：这件大衣还可～一冬。 من این زمستان را هم می‌توانم با این پالتو بسازم.

【应付裕如】yìngfù yùrú با آسانی و بی‌زحمت برخورد کردن

【应机】 yìngjī از فرصت مناسب استفاده كردن
【应急】 yìngjí نياز فورى را بر آوردن: ~措施 اقدامات براى بر آوردن نياز فورى/ ~计划 برنامه براى برخورد با امرغير منتظره، احتمالى
【应接不暇】 yìngjiē bù xiá بازديد كننده يا كار بيش از حد داشتن: 顾客很多, 售货员~。 مشترى ها آنقدر زياد بودند كه كارمندان مغازه پاسخگوى آنان نبودند.
【应节】 yìngjié ①(合乎节奏) هماهنگ بودن ②(适应季节) براى فرصت مناسب بودن
【应景】 yìngjǐng به فراخور موقعيت كارى را انجام دادن: ~诗 شعريكه به فراخور موقعيت سروده مى شود
【应考】 yìngkǎo امتحان دادن: ~的人很多。 بسيارى از مردم امتحان دادند.
【应口】 yìngkǒu قبول كردن، وعده دادن
【应力】 yìnglì 〈物〉 (فيزيك) فشار: 正~ فشار مستقيم / 内~ فشار درونى، هيجان / 预~ فشار قبلى
【应卯】 yìngmǎo ①(听候点卯) در قديم در موقع حاضر و غايب از ساعت ۵ تا ۷ صبح پاسخ دادن ②(到场应付一下) در حضور خود سرسرى با وضع سرو كار داشتن
【应募】 yìngmù به در خواست سربازگيرى پاسخ مثبت دادن، داوطلبانه به خدمت زير پرچم پرداختن
【应诺】 yìngnuò وعده دادن، رضايت دادن
【应聘】 yìngpìn پذيرفتن استخدام
【应声】 yìngshēng بلافاصله همراه با صداى چيزى اتفاق افتادن: 他~而至。 او بلافاصله پس از اينكه صدا يى درآورد سر رسيد./ 一枪打去, 飞鸟~而落。 پرنده بلافاصله پس از شليك تفنگ به زمين افتاد.
【应声虫】 yìngshēngchóng آدم بله بله گو
【应时】 yìngshí ①(适合时令) مناسب با فصل: ~货品 اجناس مناسب با فصل / ~瓜果 ميوه هاى مناسب با فصل / 西红柿正~。 گوجه فرنگى مناسب با فصل است. ②(立刻; 马上) فورا، دفعتا: 敌人一推门, 地雷~就炸了。 بمحض اينكه سرباز دشمن در را بافشار باز كرد، مين منفجر شد.
【应市】 yìngshì بادر نظر گرفتن نياز بازار اجناس را عرضه كردن
【应选】 yìngxuǎn (نامزد) در انتخابات شركت داشتن
【应验】 yìngyàn به حقيقت پيوستن، درست از آب در آمدن: 他的话~了。 آنچه گفت به حقيقت پيوست.
【应邀】 yìngyāo بنابدعوت: ~出席大会的还有在京的外国友人。 در ميان كسانى كه بدعوت مجلس حضور داشتند بعضى از آنها دوستان مقيم پكن بودند./ ~派代表团参加庆祝活动 هيئتى را بنابدعوت براى شركت در برگزارى جشن اعزام داشتن
【应用】 yìngyòng بكار بستن، استفاده كردن، استعمال داشتن: ~新技术 تكنولوژى نو را بكار بستن / 交替~防御和进攻的战术 بطور متناوب از تاكتيك هاى دفاع وحمله استفاده كردن / ~化学 شيمى عملى / ~科学 علوم عملى
【应用文】 yìngyòngwén نوشته هاى عملى(مانند اسناد رسمى، ياد داشت ها، رسيدهاو...)
【应运而生】 yìngyùn ér shēng درپك لحظهء تاريخى پا به ميدان گذاشتن
【应战】 yìngzhàn ①(应付战斗) با حملهء دشمن مواجه شدن: 沉着~ با آرامش خاطر با حمله روبرو شدن ②(接受挑战) رجزخوانى را پذيرفتن: ~书 نامه اينكه در پذيرش رجزخوانى نوشته مى‌شود
【应招】 yìngzhāo دعوت به امتحان وسرباز گيرى را پذيرفتن
【应召】 yìngzhào 〈书〉 دعوت به ديدار كسى را پذيرفتن
【应诏】 yìngzhào فرمان شاه را پذيرفتن
【应诊】 yìngzhěn (پزشك) بيماران را ويزيت كردن
【应征】 yìngzhēng ①(报名参军) سرباز شدن، به ارتش پيوستن: ~入伍 سرباز شدن و به ارتش پيوستن ②(响应某种要求) به درخواست تهيه مقاله پاسخ مثبت دادن: ~的稿件 مقاله هاى كه به درخواست مدير مجله تهيه شده باشد

映 yìng منعكس كردن، آئينه وار نشان دادن: 朝霞~在湖面上。 ابرهاى سپيده دم در درياچه منعكس مى‌شود./ 他的脸被炉火~得通红。 گونه هايش در جلو اجاق تابان به سرخى مى درخشيد.
【映衬】 yìngchèn جلوه و رونق بخشيدن: 红砖碧瓦, 互相~。 آجر هاى سرخ وكاشى سبز به يكديگر جلوه مى بخشند.
【映山红】 yìngshānhóng 〈植〉 گياه آزاليا
【映射】 yìngshè تابيدن، نور افشاندن، درخشيدن: 阳光~在江面上。 نور آفتاب بر رودخانه مى تابد.
【映托】 yìngtuō جلوه و رونق بخشيدن
【映现】 yìngxiàn در اثر تابش نور ظاهر شدن
【映象】 yìngxiàng عكس، تصور
【映照】 yìngzhào تابيدن، نور افشاندن، درخشيدن

硬 yìng ①(坚硬) سخت، سفت: ~铅笔 مداد سخت / 一块~面包 يك تكه نان سفت / ~领子 يقهء تنگ / 别把面和得太~。 خمير آرد را سفت نكنيد. ②(刚强; 坚定) قوى، استوار، شديد، محكم، راسخ: 话说得很~ با لحن شديد سخن گفتن / ~不承认错误 لجوجانه از اقرار به اشتباه خود امتناع ورزيدن / ~的不行来软的。 وقتيكه تاكتيك هاى سخت مؤثر واقع نشد، از روش‌هاى نرم استفاده گرديد. ③(勉强) بزحمت، على رغم: 身体有病~撑着干 على رغم بيمارى كارى را انجام دادن / ~充好汉 خود را قهرمان قلمداد كردن / ~压住心头怒火 خشم وغضب خود را فرو نشاندن / ~爬上去 بزحمت بالا رفتن / ~套 كوركورانه از تجربه هاى ديگران پيروى كردن ④(质量好; 能力强) مرغوب، خوب، لايق: 货色~ اجناس داراى كيفيت خوب
【硬板】 yìngbǎn ①(生硬) سخت وخشن ②(坚实) محكم
【硬邦邦】 yìngbāngbāng بسيار سفت 又称"硬绷绷"
【硬棒】 yìngbang قوى، ستبر، خوش بنيه ونيرومند: 老人的身体还挺~。 اين پير مرد هنوز خوش بنيه ونيرومند است.
【硬币】 yìngbì ①(金属的货币) سكه: 一枚五分的~ يك سكه پنج «فنى» / 两个一角的~ دو سكهء ده «فنى» ②(国际金融市场上比较稳定的货币) پول ثابت در بازار مالى بين المللى

【硬撑】 yìngchēng بزحمت تحمل کردن
【硬顶】 yìngdǐng ①(生硬顶撞)خشونت از خودنشان‌دادن ②(强硬顶住)سخت مقاومت کردن
【硬度】 yìngdù 〈物〉سختی، سفتی (فیزیك):～计 تصلب سنج، 维氏～/ سختی «ویکرز» سختی سنج
【硬腭】 yìng'è 〈生理〉سختکام
【硬功夫】 yìnggōngfu مهارت عالی، خبرگی زیاد:练就一身～ از تمرین های سخت به مهارت عالی رسیدن
【硬骨头】 yìnggútou سخت استخوان، سخت دنده ــ کنایه از شخص نترس وتسلیم ناپذیر:连队～/ گروهان «سخت استخوان» 革命的～ ستون فقرات انقلاب
【硬骨鱼】 yìnggǔyú ماهی استخوان دار
【硬汉】 yìnghàn شخص نترس وتسلیم ناپذیر، شخص با اراده‌ء راسخ 又称"硬汉子"
【硬化】 yìnghuà ①〈机〉(物体由软变硬)سخت شدن، (ماشین) سخت شدگی ناشی از کهنگی 经久～:سفت شدن ②〈医〉(机体硬化)سفت شدگی بافتها:(طب) تصلب 动脉～ شرائین، سفت شدگی شرائین /血管～ سفت شدگی آوندی
【硬话】 yìnghuà سخن خشونت آمیز
【硬货币】 yìnghuòbì 见"硬通币"
【硬件】 yìngjiàn 〈计算机〉(کامپیوتر) سخت افزار، هارد دیسك، صفحه‌ء سخت
【硬结】 yìngjié ①(结成硬块)سخت شدن، پینه بستن ②〈医〉(硬块)بیماری پینه بستن پوست
【硬朗】 yìnglang 〈口〉خوش بنیه ونیرومند:他七十多了,身子骨还挺～。 با اینکه او بیش از هفتاد سال دارد، بازهم خوش بنیه و نیرومند است.
【硬煤】 yìngméi زغال سنگ خشك وخالص، آنتراسیت
【硬锰矿】 yìngměngkuàng نوعی معدن بنام "Psilomelane"
【硬面】 yìngmiàn 〈食品〉خمیر سقط، خمیر سفت آرد
【硬模】 yìngmú 〈冶〉قالب:～铸造 قالب ریزی
【硬木】 yìngmù چوب سخت:～家具 اثاثیه‌ء چوب سخت
【硬磐】 yìngpán 〈地〉زمین سخت، زمین سفت، خاك سفت
【硬碰硬】 yìng pèng yìng دو چیز سخت در برابر هم قرار گرفتن، در مقابل برخورد سخت با سختی مقاومت کردن:这场比赛可是～。 این گونه بازی با توپ واقعا در حکم آن است که دو چیز سخت روبروی هم قرار بگیرد.
【硬皮病】 yìngpíbìng (طب) بیماری سفت شدن غیرعادی پوست
【硬拼】 yìngpīn بی‌ملاحظه جنگیدن
【硬砂岩】 yìngshāyán 〈地〉نوعی سنگ متراکم که از سنگریزه و شن تشکیل می‌شود
【硬石膏】 yìngshígāo سولفات کلسیم بی‌آب
【硬是】 yìngshì 〈方〉①(实在是;真的是)واقعا، حقیقتا:工程兵～打通了这座大山,修成了隧道。 سربازان رده‌ء مهندسی واقعا آن کوه صخره ای را سوراخ کردند وتونلی کندند. ②(无论如何也是)اصلاً، بازهم:医生让他卧床休息,他～不听。 دکتر به او سفارش کرد در بستر بماند اما او اصلا گوش نکرد./花了很大力气,这块石头～抬不起来。 ما با وجود صرف کوشش بسیار بازهم نتوانستیم آن سنگ را بلند کنیم.
【硬水】 yìngshuǐ آب سنگین، شوراب
【硬说】 yìngshuō لجوجانه اصرار داشتن:他～他做得对。 او لجوجانه ادعا می‌کرد که کار درستی انجام داده است./她～她不累。 او اصرار داشت که خسته نیست./尽管证据确凿,他～没有干此事。 او با وجود دلیل روشن مصرانه انجام آن کار را رد کرد.
【硬挺】 yìngtǐng با تمام اراده‌ء خود متحمل (رنج) بودن:你牙疼别～着,快去治治吧。 سعی نکنید که درد دندان را تحمل نمائید، زود به دندان پزشك مراجعه کنید./那小伙子受了伤,还～着把活干完。 آن جوان با وجود زخمهایش کار خود را به پایان رسانید.
【硬通货】 yìngtōnghuò ارز خارجی محکم واستوار
【硬卧】 yìngwò تختخواب‌های سفت (واگن خواب)
【硬武器】 yìngwǔqì اسلحه‌ء سخت (مانند توپخانه، بمب، راکت و...)
【硬席】 yìngxí 〈交〉(قطار) صندلی‌های سفت：～卧铺 تختخواب های سفت (واگن خواب)
【硬橡胶】 yìngxiàngjiāo 〈化〉لاستیك سیاه وسخت
【硬性】 yìngxìng سخت، غیر قابل انعطاف، غیر قابل تغییر:～规定 مقررات سخت وغیر قابل انعطاف
【硬玉】 yìngyù 〈矿〉یشم سبز
【硬仗】 yìngzhàng نبرد سخت، وظیفه‌ء دشوار:这个连队能打～。 این گروهان از عهده‌ء نبرد های سخت برمی آید.
【硬着头皮】 yìngzhe tóupí پوست فرق سر خود را سفت کردن ــ کنایه از برخلاف اراده‌ء خود کاری را انجام دادن در 顶住～/ مقابل فشار مقاومت کردن 我～把这碗苦药喝了下去。 من خودم را به قورت دادن این کاسه داروی گیاهی تلخ واداشتم.
【硬着心肠】 yìngzhe xīncháng بی رحم و بی ملاحظه عمل کردن
【硬正】 yìngzheng درستکار و استوار
【硬脂】 yìngzhī 〈化〉(ماده‌ء اصلی پیه) استارین：～酸〈化〉 اسید استاریك /～油 روغن استارین /～盐 سنگ صابون
【硬纸板】 yìngzhǐbǎn مقوا
【硬质合金】 yìngzhì héjīn 〈冶〉فلز آلیاژ سخت ومحکم، آلیاژ سخت ومحکم:～刀具〈机〉 آلت تراش آلیاژ سخت ومحکم
【硬质塑料】 yìngzhì sùliào 〈化〉پلاستیك سخت：半～ پلاستیك نیمه سخت
【硬着陆】 yìngzhuólù 〈航天〉(سفینه‌ء کیهان پیما) فرونشستن سخت

媵 yìng 〈书〉①(陪送出嫁)عروس را تا خانه‌ء جدیدش همراهی کردن ②(陪嫁的人)دختریکه عروس را تا خانه‌ء جدیدش همراهی می کند ③(姬妾)زنی که مقام رسمی او پائین تر از زن اول باشد (چیزی شبیه متعه)

yō

育 yō 见"杭育"hángyō

哟 yō 〈叹〉(表示轻微的惊异) ~,你踩我的脚了。آه!تو پایم را له کردی.
另见 yo

唷 yō 见"喔唷"ōyō

yo

哟 yo 〈助〉(用在句尾表示祈使语气) 用力拉~! ها، زورا!
另见 yō

yōng

佣 yōng ①(雇用) استخدام کردن ②(仆人) مستخدم، مستخدم زن، کلفت، کنیز ~女: نوکر
另见 yòng

【佣妇】yōngfù مستخدم زن

【佣工】yōnggōng 〈旧〉 کارگر مزدور

【佣人】yōngrén کلفت، مستخدم

拥 yōng ①(抱) در آغوش گرفتن، بغل کردن: ~抱 در آغوش گرفتن ②(围着) دور کسی جمع شدن: 一群青年人~着一个老教师走出来。معلم پیری بیرون آمد وعده ای از جوانان دورش را گرفتند./病人~被而坐。بیمار نشست وخود را در لحافی پیچید. ③(人群挤着走) ازدحام کردن، شلوغ کردن: 一~而入 ازدحام کنان وارد شدن /大家都~到前面去了。همه ازدحام کردند و به جلو هجوم بردند. ④(拥护) پشتیبانی کردن: 军爱民,民~军。ارتش مردم را گرامی می دارد ومردم از ارتش پشتیبانی می‌کنند. ⑤(拥有) دارا بودن: ~兵十万 دارای یك ارتش صد هزار نفری بودن

【拥抱】yōngbào در آغوش گرفتن، بغل کردن: 两国选手热烈~,互致问候。بازیگران دو کشور یکدیگر را در آغوش گرفتند وبهم تبریك گفتند.

【拥簇】yōngcù دور کسی را گرفتن

【拥戴】yōngdài (از کسی بعنوان پیشوا) پشتیبانی کردن: 受到全国人民的~ از پشتیبانی تمام ملت برخوردار شدن

【拥护】yōnghù حمایت کردن، پشتیبانی کردن، صحه گذاشتن: ~某组织的领导 از رهبری یك سازمان پشتیبانی کردن /我们~这个决定。ما بر این تصمیم صحه گذاشتیم.

【拥挤】yōngjǐ ازدحام کردن، شلوغ کردن: 上下班时间,公共汽车特别~。در ساعت های کار اتوبوس ها فوق العاده شلوغ است./不要~! هل نده!

【拥进】yōngjìn (توده های‌مردم) به یکدیگر تنه زدن و وارد محلی شدن

【拥聚】yōngjù جمع شدن

【拥军优属】yōngjūn-yōushǔ (اتباع کشور) از ارتش پشتیبانی کردن و برای خانواده‌های نظامیان و شهیدان برتری قائل شدن

【拥塞】yōngsè بستن، مسدود کردن: 街道~。خیابان ها از شلوغی رفت وآمد مسدود شدند.

【拥有】yōngyǒu داشتن، دارا بودن، صاحب...بودن: ~核武器 دارای سلاح هسته ای بودن، سلاح اتمی داشتن /~丰富的矿藏 از ذخیره منابع معدنی غنی داشتن /~广大的人力资源 از نیروی انسانی برخوردار بودن /一个~百万人口的新城市 شهر جدیدی با جمعیت یك میلیون نفری

【拥政爱民】yōngzhèng-àimín (ارتش) از دولت پشتیبانی کردن ومردم را گرامی داشتن

痈 yōng 〈医〉 کفگیرك، دمل بزرگ روی گردن: 养~成患 در اثر غفلت یك کفگیرك باعث زحمت می شود — کنایه از با بدکاران شدت عمل به خرج ندادن و به درد سر جدی افتادن

【痈疽】yōngjū قرحه، زخم

邕 Yōng 〈别称〉(南宁) اسم دیگری برای شهر «نان نینگ»

庸 yōng ①(平庸) معمولی، پیش پا افتاده، همه جائی: ~言~行 گفتار وکردار معمولی ②(不高明;低劣) نامرغوب، درجه دو ③〈书〉(用于否定式) احتیاج، نیاز: 无~细述。احتیاج به جزئیات نیست. ④〈书〉(表示反问): ~可弃乎? چگونه می توان از آن چشم پوشید؟

【庸暗】yōng'àn نادانی، جهل

【庸才】yōngcái 〈书〉 آدم دارای توانائی معمولی 又称"庸夫"

【庸常】yōngcháng معمولی، همه جایی

【庸陋】yōnglòu معمولی وسطحی

【庸碌】yōnglù ناتوان و بی‌همت: ~无能 ناتوان‌و بی‌استعداد

【庸懦】yōngnuò معمولی وضعیف وناتوان

【庸人】yōngrén آدم ناتوان و بی همت

【庸人自扰】yōngrén zì rǎo به سبب خیال بافی‌دچار اضطراب شدن

【庸俗】yōngsú مبتذل، بدسلیقه، پست و پلید: 互相吹捧的~作风 روش‌های‌مبتذل تملق‌گوئی از یکدیگر /~化 مبتذل ساختن /~进化论〈哲〉 فرضیه سیر تکامل مبتذل /~唯物主义〈哲〉 ماتریالیسم مبتذل

【庸医】yōngyī شارلاتان، پزشك قلابی

【庸中佼佼】yōng zhōng jiǎo jiǎo آدم یك چشم در سرزمین کوران

雍 yōng ①(和谐) هماهنگی ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【雍睦】yōngmù 〈书〉 مهربان، بامحبت

【雍容】yōngróng طبیعی و بانزاکت و با وقار: ~华贵 با لطافت و با وقار /态度~ روحیه با وقار داشتن

慵 yōng خسته، تنبل: ~困 خسته وخواب آلود

墉 yōng 〈书〉 دیوار شهر، دیوار بلند

壅 yōng ①(阻塞不通) مسدود کردن، بستن ②(用肥或土培根) انباشتن خاك وکود را روی ریشه (گیاهان یا درختان)

【壅蔽】yōngbì 〈书〉 پوشاندن

【壅塞】yōngsè مسدود، بسته شده :水道～。مجرای آب مسدود شده است.

【壅土】yōngtǔ 〈农〉خاك را انباشتن، خاك را توده كردن :给棉花～ خاك بر روی ریشهٔ پنبه انباشتن

【壅滞】yōngzhì مسدود شدن، مانع شدن

臃 yōng

【臃肿】yōngzhǒng ①(过于肥胖;转动不灵) از فرط چاقی در حرکت ناتوان بودن :他穿得太～。او از بس که لباس پوشیده بزحمت تکان می‌خورد. ②(机构庞大) دارای پرسنل اضافی :～的机构 ادارات دارای پرسنل اضافی

鳙 yōng

【鳙鱼】yōngyú نوعی ماهی کپور دارای کلهٔ بزرگ

yóng

喁 yóng 〈书〉(ماهی) با دهان بطرف بالا جستن

另见 yú

【喁喁】yóngyóng 〈书〉①(低声) پچ پچ :～私语 پچ پچ کردن ②(众人向慕) همه به یك فرد با دیدهٔ تحسین نگریستن

yǒng

永 yǒng بطور ابدی، برای همیشه :～葆革命青春 برای همیشه روحیهٔ انقلابی را تازه و جوان نگهداشتن /～不变心 تاپایان عمر وفادار ماندن /～不忘 هرگز فراموش نکردن

【永辈子】yǒngbèizi [多用于否定式]هرگز

【永别】yǒngbié برای همیشه از هم جدا شدن

【永垂不朽】yǒng chuí bù xiǔ جاویدان بودن

【永磁】yǒngcí 〈物〉مغناطیس دائمی :～发电机 ماشین تولید برق با مغناطیس دائمی /～体 مادهٔ مغناطیس دائمی

【永冻层】yǒngdòngcéng 〈地〉(زمین شناسی) لایهٔ همیشه منجمد اعماق زمین

【永恒】yǒnghéng ابدی، جاویدان، دائمی :～的友谊 دوستی ابدی /～的真理 حقیقت جاویدان /～的自然现象 پدیده‌های طبیعی جاویدان /～运动〈物〉(فیزیك) حرکت دائمی

【永久】yǒngjiǔ همیشه، برای ابد، ابدی، جاویدان، دائمی :～冻土 خاك همیشه منجمد اعماق زمین /～积雪 برف دائمی /～雪线 خط برف دائمی /～主权 حاکمیت دائمی /～立中 بی طرفی دائمی

【永诀】yǒngjué 〈书〉برای همیشه از هم جدا شدن، در اثر مرگ از هم جدا شدن

【永年】yǒngnián ①(整年) تمام سال ②(长寿) عمر طولانی

【永生】yǒngshēng ①〈宗〉زندگی جاویدان ②(活在人们心中) جاویدان، ابدی

【永世】yǒngshì برای همیشه :～难忘 برای بقیهٔ عمر هرگز فراموش نکردن /～长存 برای همیشه جاوید ماندن

【永逝】yǒngshì در گذشتن

【永续】yǒngxù پیوسته، بادوام

【永远】yǒngyuǎn 〈副〉همیشه، برای همیشه :～忠于祖国 برای همیشه به وطن خود وفادار ماندن /中国～不做超级大国。چین هرگز ابر قدرت نخواهد بود.

【永志不忘】yǒng zhì bù wàng برای ابد کسی یا چیزی را به یاد داشتن، برای همیشه در خاطر خود نگهداشتن

【永昼】yǒngzhòu شب طولانی

甬 Yǒng 〈别称〉(宁波) اسم دیگری برای شهر «نینگ بو»

【甬道】yǒngdào ①(用砖石砌成的路) جادهٔ سنگفرشی که به تالار اصلی یا قبر می‌رسد ②(走廊) راهرو، دالان، دهلیز

泳 yǒng شنا کردن :冬～ شنا کردن در زمستان /仰～ شنای پشت /蛙～ شنای قورباغه

【泳道】yǒngdào باند شنا

咏 yǒng ①(诵读) آهنگ خواندن، سرود خواندن :吟～ سرود خواندن /歌～ (شعری را) از برخواندن ②(用诗词叙述) به شعر بیان کردن :(～梅) غزل دربارهٔ گل آلو /～雪 در بارهٔ برف غزل سرودن

【咏唱】yǒngchàng سرودن

【咏叹】yǒngtàn با آهنگ خواندن، با لحن خوش خواندن

【咏叹调】yǒngtàndiào 〈乐〉نوعی آهنگ بنام "Aria"

【咏赞】yǒngzàn با آواز خواندن کسی را تحسین کردن

俑 yǒng مجسمه‌ایکه درقدیم با مرده یکجا دفن شده باشد :甲马～ مجسمهٔ اسب زره پوش /三彩女～ مجسمهٔ سفالین زن دارای سه رنگ /乐舞杂技陶～ مجسمه‌های سفالین از عملیات آکروبات رقص وآواز

勇 yǒng شجاع، دلیر، پردل، سلحشور :～冠三军 با نشان دادن شجاعت بی‌همتا خود را در نبرد برجسته ساختن /他越战越～。هر قدر می جنگد، همانقدر شجاعت از خود نشان می دهد. /智～双全 هم عقل و هم شجاعت داشتن

【勇敢】yǒnggǎn شجاع، دلیر، سلحشور :勤劳～的人民 مردم شجاع و زحمتکش /善战 در نبرد شجاع و ماهر بودن

【勇悍】yǒnghàn شجاع و سلحشور

【勇力】yǒnglì شجاعت و قدرت

【勇略】yǒnglüè 〈书〉شجاع و باتدبیر

【勇猛】yǒngměng دلیر و نیرومند، پر از دلیری و قدرت :～前进 دلیرانه به پیش رفتن /他们这一仗打得很～。آنها در این نبرد شجاعت و دلیری از خود نشان دادند.

【勇气】yǒngqì دلیری، شجاعت :鼓起～ شجاعت خود را برانگیختن

【勇士】yǒngshì مرد شجاع و قوی، مبارز

【勇往直前】yǒng wǎng zhí qián دلیرانه پیشروی کردن

【勇武】yǒngwǔ شجاع، سلحشور :～过人 در شجاعت و دلیری پیشقدم بودن

【勇毅】yǒngyì شجاع و استوار

【勇于】yǒngyú در کاری شجاع بودن، شجاعت کاری را

承认错误～/ در تعهد مسئولیت شجاع بودن :～负责 داشتن در نوآوری 创新～/ در اقرار به اشتباهات خود شجاع بودن شجاع بودن

【勇壮】yǒngzhuàng شجاع و بزرگوار

涌 yǒng ①(水或云气向上冒)(آب یا بخار) فوران کردن، جاری شدن، سرازیر شدن:泉水从岩缝中～出。آب از شکافهای سنگ فوران می کند./泪如泉～ اشك از چشمه/ چشمان کسی جاری شدن 石油喷～而出。چاه نفت فوران /风起云～。باد برخاست و ابرها جمع شد. /风啸浪～。کرد. ②(像水一样涌出) باد زوزه کشید و موجها متلاطم شد. 欢乐的人群～向天安门广场。تودههای مردم شادمانه ریختن: به میدان «تیان آن من» ریختند. /观众～入展览大厅。تماشاچیان به سالن نمایشگاه ریختند. ③(泛指向上升起, 浮现) برخاستن، طلوع کردن، مجسم شدن: 多少往事～上心头。خاطرههای گذشته در دلم زنده شد. /东方～出一轮红日。خورشید سرخ، در شرق طلوع کرد. ④(大浪) موج بزرگ

【涌动】yǒngdòng موج وار به حرکت در آمدن

【涌进】yǒngjìn به تعداد زیاد وارد شدن

【涌浪】yǒnglàng موج شدید و متلاطم

【涌现】yǒngxiàn به تعداد زیادی پدیدار شدن: 新人新事不断～。مردم جدید و اشیاء نو دائما به میدان می آیند. /战斗中～出一大批英雄人物。در جریان نبرد تعداد زیادی از قهرمانان پا به عرصه ظهور گذاشته اند.

恿 yǒng 见"怂恿"sǒngyǒng

蛹 yǒng شفیره حشرات: 蝶～ شفیره پروانه / 蚕～ شفیره کرم ابریشم

踊 yǒng جهیدن، جستن، جست و خیز کردن

【踊跃】yǒngyuè ①(跳跃) جهیدن، جستن، جست و خیز کردن ②(争先恐后, 情绪热烈) با همچشمی، با اشتیاق، با حرارت: ～欢呼 شادیکنان جست و خیز کردن 响应号召 مشتاقانه به دعوت پاسخ مثبت دادن /～参军 باهم در پیوستن به ارتش /会上发言非常～。در جلسه یکی پس از دیگری سخن گفتند. /رقابت کردن مردم

鲬 yǒng ماهی پهن سر، ماهی کله پهن

yòng

用 yòng ①(使用) استفاده کردن، بکار بردن، استعمال کردن: ～针刺麻醉做外科手术 در جراحی از طب سوزنی استفاده کردن / 这辆车已经～了两年了。دو سال است که از این ماشین استفاده شده است. /我们自己的双手来建设社会吧! با استفاده از هر دو دست جامعه را بسازیم. /～严格的科学态度从事研究工作 با روش علمی مؤکد به کار های پژوهشی پرداختن /～正确的观点研究历史 از دیدگاه درست تاریخ را مطالعه کردن /想～电子计算器代替算盘 برای جایگزین ساختن چتکه با ماشین حساب برقی تلاش کردن ②(费用) هزینه، خرج: 家～ هزینههای خانواده /零～钱 پول جیب، پول تو جیبی ③(用处) فایده داشتن، مفید بودن: 有～ مفید /没～ غیر مفید /这有什么～? این چه فایدهای دارد؟ /这还是有点～的。این هنوز کمی فایده دارد. ④(需要)[多用于否定] نیاز، احتیاج: 不～开灯。احتیاج به روشن کردن چراغ نیست. /不～担心。نگران نباشید. ⑤〈敬〉(吃、喝) میل کردن، صرف کردن: 请～茶。لطفا چای میل کنید. ⑥〈书〉(因此) از این جهت، بنابراین، پس: 特函达。～ بنابر این این نامه رسید.

【用兵】yòngbīng نیروهای نظامی را بکار بستن، به جبر و زور متوسل شدن: 不得已而～ چارهای جز توسل به جبر و زور نداشتن /善于～ در هنر جنگ خبرگی داشتن /～如神 با مهارت معجزهآسا عملیات جنگی را رهبری کردن

【用不了】yòngbuliǎo ①(多余下来) بیش از حد لازم داشتن: 把～的钱存在银行里 پول اضافی را در بانك پس انداز کردن ②(少于) کم تر از: ～三天, 我们就可以结束这项工作。ما در کمتر از سه روز این کار را انجام خواهیم داد.

【用不着】yòngbuzháo ①(不需要) احتیاج نداشتن، ضرورت نداشتن: 把～的书放回书架。کتابهائی را که به آن احتیاج ندارید دوباره در قفسهها قرار دهید. ②(不值得; 无必要) لازم نبودن، شایسته نبودن، ارزش...نداشتن: 为这些小事争论不休。～ شایسته نیست بر سر این کارهای بی ارزش هی نزاع کنید. /这本书我已经买到, 你～再借了。من این کتاب را خریدهام، دیگر لازم نیست آنرا برای من امانت بگیرید. /你多嘴! دهانت را ببند!

【用材林】yòngcáilín جنگل تجارتی، جنگل چوب الوارى

【用场】yòngchǎng فایده داشتن، مفید بودن: 有～ فایده /派大～ مورد استفاده جدید قرار /派新～ از چیزی فایده کلان بردن گرفتن

【用处】yòngchu فایده، بهره: 这两件东西, 各有各的～。هر کدام از این دو چیز فایده مخصوص به خود دارد. /抱怨有什么～? شکایت کردن چه فایده دارد؟ /不要扔掉, 将来会有～。آنرا بدور نیندازید. روزی مفید واقع خواهد شد. /这本老字典将来对你会有～的。این فرهنگ کهنه احتمالا در آینده برای شما مفید خواهد بود.

【用得着】yòngdezháo ①(可使用) چیزی را مفید دانستن، احتیاج داشتن: 别看这台机器旧, 我们目前还～。گرچه این دستگاه کهنه است، اما در حال حاضر بدرد ما می خورد. /没多少活儿了, 还～那么多人吗? کار زیاد نمانده است آیا به اینقدر مردم احتیاج داریم؟ ②(有必要) لازم بودن، احتیاج داشتن، شایسته بودن: 这里～加这段引文吗? آیا لازم است که در اینجا این نقل قول ها اضافه شود؟ /～到车站去接他们吗? آیا لازم است که برای استقبال آنها به ایستگاه راه آهن برویم؟

【用度】yòngdù هزینه، خرج: 他家人口多, ～大。او خانوادهٔ بزرگی دارد و هزینهٔ زندگی اش زیاد است.

【用法】yòngfǎ طرز استعمال، مورد استفاده: 说明～ راهنمائی طرز استفاده / 这仪器怎么个～? این دستگاه چگونه مورد

استفاده قرار می گیرد؟

【用费】yòngfèi هزینه، خرج

【用功】yònggōng زحمتکش، درس‌خوان، کوشا، ساعی: 读~书 کوشا، درس‌خوان

【用户】yònghù مشتری، مصرف کننده: 征求~意见 از مشتریان نظرخواهی کردن / 电话~ مشتری تلفن / 电报~ تلکس

【用劲】yòngjìn زور زدن، زور دادن: 大家一齐~，把大石头搬开了。 ما باتفاق زور زدیم وآن سنگ بزرگ را بردیم.

【用具】yòngjù لوازم، وسایل، اسباب، ظروف: 炊事~ وسایل پخت و پز / 消防~ اسباب آتش نشانی / 救生~ وسائل نجات، تجهیزات نجات / 打猎~ وسایل شکار

【用力】yònglì زور زدن، زور خود را بکار بردن: ~把门推了一下 یکبار بزور در را هل دادن

【用命】yòngmìng 〈书〉 از فرمان اطاعت کردن

【用品】yòngpǐn اشیاء مورد استفاده در زندگی روزانه: 生活~ اشیاء مورد استفاده در زندگی روزمره / 办公~ لوازم التحریر، نوشت افزار

【用人】yòngrén ①(选择和使用人员) کسی را برای کاری انتخاب کردن: 善于~ در انتخاب فرد مناسب برای کاری ماهر بودن / ~不当 شخصی مناسب را برای کار انتخاب نکردن / ~唯贤 کسی را از روی سیرتش انتخاب کردن ②(需要人手) به نیروی کار احتیاج داشتن: 现在正是~的时候。 حالا زمانی است که ما به نیروی کار احتیاج داریم.

【用人】yòngren 〈旧〉 مستخدم، نوکر، کلفت: 女~ کلفت

【用事】yòngshì ①(凭感情、意气等行事) عمل کردن: 意气~ تحت تأثیر احساسات خود قرار گرفتن و بی‌ملاحظه عمل کردن / 感情~ بی ملاحظه و بی پروا عمل کردن ②〈书〉(当权) بر مسند قدرت نشستن

【用途】yòngtú فایده: 橡胶的~很广。 لاستیك فایده‌های فراوان دارد.

【用武】yòngwǔ ①(使用武力) به جبر و زور توسل جستن ②(发挥才能) توانائی یا استعداد خود را بکار بردن: 大有~之地 میدان وسیع برای بکار برد توانائی موجود بودن

【用项】yòngxiàng اقلام هزینه

【用心】yòngxīn ①(集中注意力；认真) بادقت تمام، باجدیت، با سعی وکوشش: 学习~ با جدیت درس خواندن / ~听讲 با دقت تمام به سخنرانی گوش دادن / ~思索 سخت تفکر کردن ②(居心) نیت، قصد، غرض: 别有~ نیت مغرضانه داشتن، غرض داشتن / ~何其毒也！ چقدر نیتش شوم است! / 良苦~ در بارهٔ موضوع زیاد تأمل کردن

【用以】yòng yǐ برای اینکه، تا اینکه: 略举数例，~说明这一原理。 در اینجا چند مثال وجود دارد تا این اصل روشن گردد.

【用意】yòngyì مقصود، نیت، قصد: ~很好 بانیت صالح، باحسن نیت / 你这是什么~？ شما در پی چه چیز هستید؟

【用印】yòngyìn (روی سندی) مهر رسمی زدن

【用语】yòngyǔ ①(措辞) عبارت‌پردازی: ~不当 عبارت پردازی نامناسب ②(专门词语) اصطلاح، عبارت مخصوص: 商业~ اصطلاحات تجارتی

佣 yòng حق الزحمه، کمیسیون، مزد دلالی
另见 yōng

【佣金】yòngjīn کمیسیون، مزد دلالی

yōu

优 yōu ①(优良；美好) عالی، مرغوب: 品学兼~ شاگرد ممتاز و خوش اخلاق ②〈旧〉(演员) بازیگر، هنرپیشه: 名~ بازیگر معروف

【优待】yōudài اولویت دادن، رجحان دادن، امتیاز دادن: ~军属 به خانوادههای نظامیان برتری دادن / ~外宾 به مهمانان خارجی توجه خاصی داشتن

【优待券】yōudàiquàn ①(免费的) بلیط رایگان ②(长期减费的) بلیط با تخفیف

【优等】yōuděng درجهٔ یك، عالی، درجهٔ خوب: ~品 اجناس درجهٔ اول / ~生 دانشجوی ممتاز، شاگرد ممتاز

【优点】yōudiǎn شایستگی‌ها، نقاط قوت، مزیت‌ها: ~和缺点 نقاط قوت و ضعف / 这个办法有好多~。 این شیوه مزیت‌های فراوان دارد.

【优抚】yōufǔ به نظامیان معلول واعضای خانواده‌های شهیدان توجه خاصی معطوف داشتن: 烈属~金 کمك هزینه برای اعضای خانواده‌های شهیدان

【优厚】yōuhòu مساعد، مطلوب، سرشار: 待遇~ برخورداری از حقوق سرشار و شرایط مساعد زندگی

【优弧】yōuhú 〈数〉 (ریاضی) قوس اصلی

【优惠】yōuhuì 〈经〉 (اقتصاد) دارای اولویت، دارای حق برتری، ممتاز: 按~条件提供经济援助 برحسب درجهٔ اولویت کمك اقتصادی را تأمین کردن / ~贷款 بر اساس شرایط مساعد وام دادن / ~待遇 حقوق سرشار و شرایط مساعد / ~关税协定 قرار داد های گمرکی با رعایت اولویت / ~价格 قیمت های امتیاز بندی شده، تخفیف / ~权 حق اولویت

【优礼】yōulǐ بسیار مؤدبانه بر خورد کردن

【优良】yōuliáng برجسته، خوب، مرغوب: 成绩~ نمره‌های خوب کسب کردن / 艰苦朴素的~作风 روش خوب کار سخت و زندگی ساده / ~传统 سنت‌های عالی / 推广~品种 تعمیم بخشیدن مرغوبیت دانه‌های برنج

【优伶】yōulíng 〈旧〉 بازیگر، هنرپیشه

【优美】yōuměi عالی، با نزاکت، خوب، نفیس: 风景~ منظرهٔ خوش / ~的舞蹈动作 حرکات لطیف و با نزاکت رقص / ~的民间艺术 هنرهای نفیس عامهٔ مردم

【优孟衣冠】yōu mèng yī guān کنایه از پیروی از گذشتگان یا دیگران

【优人】yōurén بازیگران اپرا 又称"优伶"

【优容】yōuróng 〈书〉 ملایمت کردن، به نرمی رفتار کردن

【优柔寡断】yōuróu-guǎduàn مردد، غیر مصمم: 他是个~的人。 او آدم مردد و دودلی است.

【优生学】yōushēngxué علم اصلاح نژاد انسان

【优生优育】yōu shēng yōu yù زائیدن بچه‌های سالم و بطور شایسته پرورش دادن آنها
【优胜】yōushèng برنده، برتر، والاتر: ～红旗 پرچم سرخ برنده، قهرمان ～者 / جایزهٔ برنده ～奖 / قهرمانی
【优势】yōushì برتری، رجحان، تفوق: 军事～ برتری نظامی / 绝对～ تفوق مطلق / 压倒的～兵力 تفوق چیره / نیروی برتر / 占～ برتری داشتن، از موضع مسلط برخوردار کننده، برتری غالب بودن
【优渥】yōuwò 〈书〉 مساعد، مطلوب، سرشار
【优先】yōuxiān برتری دادن، حق تقدم دادن، اولویت بخشیدن: ～发展基础工业 به توسعهٔ صنایع اساسی حق تقدم دادن / 考虑的一个问题 مسئله ایکه بر مسایل دیگر تقدم داشته باشد / ～录取 از روی امتیاز پذیرفتن / 照顾老年人办理手续 در انجام تشریفات اداری مراعات حال پیران را کردن / ～权 حق تقدم
【优闲】yōuxián آزاد و فارغ البال
【优秀】yōuxiù برجسته، عالی، بی نظیر: ～作品 آثار عالی(ادبی یا هنری) / ～电影 فیلم‌های عالی / ～工人 کارگر نمونه / 中华民族的～儿女 پسران و دختران شایستهٔ ملت چین / 今天打靶，他得了个"～"。 او در تمرین تیراندازی امروز نمرهٔ عالی گرفت.
【优选】yōuxuǎn برگزیدن چیزهای مرغوب
【优选法】yōuxuǎnfǎ شیوهٔ جستجوی حالت مطلوب
【优雅】yōuyǎ زیبا و باسلیقه
【优异】yōuyì عالی، برجسته، فوق‌العاده خوب: 考试成绩～ در امتحان نمره‌های بسیار خوب بدست آوردن / 在工作中作出了～的成绩 در کار به موفقیت های درخشان نائل آمدن
【优游】yōuyóu 〈书〉 آسوده و فارغ البال: 自在～ آسوده و با آسودگی خاطر روز گار خود را گذراندن / 岁月～ فارغ البال
【优遇】yōuyù توجه خاص معطوف داشتن
【优裕】yōuyù دولتمند، غنی، مرفه: 生活～ در مرفه بودن، فراوانی زیستن
【优越】yōuyuè برتر، مساعد: 处于～的地位 در موقعیت مساعد قرار گرفتن / ～的条件 شرایط مساعد
【优越感】yōuyuègǎn عقدهٔ بزرگ‌منشی، روحیهٔ برتری: 表现出～ برتری‌طلبی از خود نشان دادن
【优越性】yōuyuèxìng برتری، تفوق: 社会制度的～ برتری نظام اجتماعی / 充分发挥社会制度的～ برتری نظام اجتماعی را به حد اکثر شکوفا کردن
【优哉游哉】yōuzāi-yóuzāi 〈书〉 دارای زندگی راحت و آرام، آسوده و فارغ البال
【优质】yōuzhì کیفیت عالی، درجهٔ عالی: 开展～高产运动 نهضتی برای تأمین کیفیت عالی و محصول زیاد براه انداختن / ～混凝土 سیمان عالی / ～钢 فولاد درجهٔ عالی

忧 yōu ①(发愁;担心) غصه خوردن، نگران بودن، مضطرب بودن: 忧国～民 توجه به آیندهٔ کشور و مردم خود داشتن ②(使人发愁的事) غم و غصه، نگرانی، اضطراب: 无～无虑 بی‌غم، فاقد هرگونه نگرانی و اضطراب
【忧愁】yōuchóu غمگین، غصه دار، افسرده: 面容～ نگران به نظر رسیدن
【忧愤】yōufèn نگران و خشم آلود
【忧患】yōuhuàn رنج، سختی، بدبختی: 饱经～ سردی وگرمی روزگار را چشیدن / ～余生 از سختی و بدبختی نجات یافتن
【忧惶】yōuhuáng نگران و ترسناك
【忧急】yōují نگران و بیقرار
【忧惧】yōujù نگران و بیمناك
【忧恐】yōukǒng نگران و بیمناك
【忧苦】yōukǔ نگران و رنجور
【忧虑】yōulǜ نگران، مضطرب: 深感～ بسیار نگران و مضطرب بودن / 他的～不是没有根据的。 نگرانی و اضطراب وی بی‌اساس نیست.
【忧闷】yōumèn افسرده، دلتنگ
【忧念】yōuniàn نگران و دلتنگ
【忧容】yōuróng صورت غصه‌دار
【忧伤】yōushāng غمگین، غصه‌دار، دلتنگ، گرفته
【忧心】yōuxīn 〈书〉 نگرانی، اضطراب: ～忡忡 بسیار نگران، از فرط نگرانی سوختن / ～如焚 دل‌افسرده، دلتنگ
【忧郁】yōuyù مالیخولیائی، افسرده، دلتنگ

攸 yōu 〈书〉[常用于]: 性命～关 مسئلهٔ مرگ و زندگی / 责有～归。 مسئولیت باید متوجه آن طرف باشد که بدان تعلق دارد.

呦 yōu 〈叹〉[表示惊异]: ～! 他怎么也来了? آهای!چطور شد که او هم آمد؟

幽 yōu ①(僻静;暗) دورافتاده، تیره و تار: ～林 یك جنگل دورافتاده ②(隐蔽的) مخفی، پنهان: ～怨 غم پنهان، غم و غصهٔ در دل نهفته / ～居 در انزوا زیستن ③(沉静;深远) آرام، بی‌صدا، عمیق و دوردست: ～深 عمیق وآرام ④(关闭;囚禁) زندانی کردن، به زندان انداختن: ～囚 زندانی کردن ⑤(指阴间) عالم اموات: ～魂 روح مرده، دیو
【幽暗】yōu'àn تاریك، تیره و تار
【幽闭】yōubì 〈书〉①(囚禁) کسی را در خانه تحت نظر قرار دادن ②(深居不出) خود را در خانه محبوس کردن
【幽沉】yōuchén ①(低沉) بم (صدا) ②(幽暗沉闷) تیره و تار و خفه کننده
【幽愤】yōufèn رنجش پنهان در دل
【幽谷】yōugǔ درهٔ عمیق و دورافتاده
【幽景】yōujǐng منظرهٔ آرام و بی‌سروصدا
【幽光】yōuguāng نور تاریك
【幽会】yōuhuì قرار ملاقات مخفیانهٔ عشاق
【幽魂】yōuhún شبح مرده، روح مرده، دیو
【幽寂】yōujì منزوی و تنها
【幽禁】yōujìn کسی را در خانه تحت نظر قرار دادن
【幽静】yōujìng آرام و منزوی، بی‌سروصدا: 这里环境很～。

شب آرام 的夜晚~/محیط اینجا آرام و بی‌سروصد است.

【幽居】 yōujū ①(隐居)گوشه نشینی کردن ②(幽静的住处) اقامتگاه آرام

【幽丽】 yōulì آرام و زیبا

【幽灵】 yōulíng شبح مرده، روح مرده، دیو

【幽门】 yōumén 〈生理〉باب‌المعده، دهانهٔ معده: ~ 梗阻〈医〉(طب) انقباض باب المعده

【幽冥】 yōumíng ①〈佛数〉(مذهب بودا) عالم اموات ②(幽暗) تیره و تار

【幽默】 yōumò شوخ طبع: 讽刺与~/طنز و شوخ طبعی ~感/شوخ طبعی 他没有~感。او شوخ طبع نیست.

【幽僻】 yōupì آرام و از راه دورافتاده

【幽情】 yōuqíng احساسات ظریف: 发思古之~ با دیدن اشیاء بسیار قدیمی در تفکر فرو رفتن

【幽趣】 yōuqù لذت و دلخوشی ناشی از سکوت وآرامش

【幽人】 yōurén 〈书〉 آدم گوشه نشین

【幽深】 yōushēn (در مورد جنگل، قصر و...) عمیق وآرام: ~的峡谷 درهٔ تنگ و عمیق

【幽思】 yōusī ①(深思) اندیشه کردن، تأمل کردن، در بحرتفکر فرو رفتن ②(隐藏在内心的思想感情) افکار و احساسات پنهان در دل

【幽邃】 yōusuì 〈书〉 عمیق وآرام

【幽微】 yōuwēi (صدا، بو و...) کم، اندك، آهسته، ضعیف

【幽闲】 yōuxián ①(安详和顺) (زن) آرام و مهربان ② 见"悠闲"yōuxián 又作"幽娴"

【幽香】 yōuxiāng بوی خوش، ملایم

【幽雅】 yōuyǎ آرام و توام با سلیقه

【幽咽】 yōuyè 〈书〉①(低微的哭声) آهسته گریه کردن: ~的哭泣 گریه‌های آهسته ②(低微的流水声) شرشر

【幽幽】 yōuyōu ①(声音、光线等微弱) (نور یا صدا) ضعیف، خفیف، اندك: ~啜泣/ هق هق گریه کردن ~的路灯 چراغ‌های تاریك در خیابان ②〈书〉(深远) از فاصلهٔ دور: ~南山。کوه «نان شان» از فاصلهٔ دور پدیدار است.

【幽怨】 yōuyuàn رنجش پنهانی (زن جوان شکست خورده در عشق).

悠 yōu ①(久;远) (از لحاظ زمان یا فضا) دور، بعید ②(闲适) آسوده‌خاطر و فارغ البال ③〈口〉(在空中摆动) تاب خوردن: 他抓住绳子~了过去。او طناب را بدست گرفت و تاب خورد و عبور کرد.

【悠长】 yōucháng دراز، دور، بعید: ~的岁月 سالیان دراز/~的汽笛声 صدای ممتد سوت

【悠荡】 yōudàng تاب خوردن، نوسان داشتن

【悠忽】 yōuhū 〈书〉 تنبل و بیکار

【悠缓】 yōuhuǎn آهسته و بی‌عجله، باتأنی

【悠久】 yōujiǔ طولانی، دراز، سابقه‌دار: 历史~ تاریخ طولانی ~的传统/ سنت طولانی ~的文化/فرهنگ سابقه‌دار داشتن

【悠然】 yōurán آسوده و فارغ البال: ~自得 فارغ البال و خشنود از خود ~神往/ در بارهٔ اشیاء دور به فکر رفتن

【悠停】 yōutíng 〈方〉 آهسته، باتأنی

【悠闲】 yōuxián آسوده و فارغ البال: ~自在 آسوده و فارغ البال

【悠徐】 yōuxú آهسته و بی‌عجله، باتأنی

【悠扬】 yōuyáng (موسیقی) زیر و بم، دلنواز، خوش‌آهنگ: ~的歌声 آواز دلنواز

【悠悠】 yōuyōu ①(久;远) دراز، دور، دوردست: ~长夜 شب دراز ②(从容不迫) آسوده‌خاطر، بی‌شتاب: ~自得 فارغ البال و خشنود از خود

【悠悠荡荡】 yōuyōudàngdàng در همه جا آواره و سرگردان بودن

【悠悠忽忽】 yōuyōuhūhū ①(悠闲懒散) بیکار و تنبل ②(神志恍惚) در حالت بی‌خودی از خود سرگردان

【悠游】 yōuyóu ①(从容移动) باتأنی به حرکت در آمدن ②(悠闲) آزاد و فارغ البال

【悠远】 yōuyuǎn ①(时间久远) در زمانهای پیش، دور، بعید: ~的往事 حوادث گذشتهٔ دور ②(距离远) دور، در فاصلهٔ دور: ~的山川/ کوهها و رودخانه های دور افتاده ~的旅程 سفر دور

【悠着】 yōuzhe 〈方〉 اشیاء را آسان گرفتن: ~点劲，别太猛了。 آسان بگیر و باین شدت نگیر.

yóu

尤 yóu ①(特别的;突出的) برجسته، سر سبد: 择~ بهترین را انتخاب کردن/ 无耻之~ اصلا احساس شرم نداشتن ②(更加;尤其) حتی بیشتر، بخصوص، بویژه: 这一点~为重要。این نکته اهمیت بیشتر می دارد./此地盛产水果，~以梨桃著称。این محل میوه‌های فراوان دارد، بخصوص گلابی و هلو. ③(过失) تقصیر، خطا، لغزش: 效~ دانسته از خطای دیگران پیروی کردن ④(怨恨;责怪) رنجش داشتن، سرزنش کردن: 怨天~人 ایزد و مردم را سرزنش کردن ــ یعنی همه کس و همه چیز جز خود را سرزنش کردن ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【尤其】 yóuqí 〈副〉 بخصوص، بویژه، مخصوصا: 我喜欢绘画，~是油画。 من نقاشی دوست دارم، بویژه نقاشی رنگ و روغنی./讲话的第一部分~重要。 بخش اول سخنرانی دارای اهمیتی ویژه است.

【尤为】 yóuwéi 〈副〉 فوق العاده

由 yóu ①(原因) موجب، سبب، واسطه: 原~/ سبب 理~ دلیل ②(由于) بواسطهٔ...، در اثر، بدلیل: ~粗心大意造成的错误 اشتباه ناشی از عدم دقت و سهل انگاری ③(经过) از، از راه: ~边门出去/خروج از در پهلوئی ~此入内。از این راه. ~群众推荐/وارد می شود. از طرف توده‌های مردم معرفی شدن ~民主协商选举产生/ پس از شور و مشورت دموکراتیك انتخاب شدن ④(听从;随从) پیروی کردن، تابع بودن: 事不~

已。بگذار هرکاری ~她去吧。/كارها خارج از كنترل است.
رفتن يا نرفتن با 你~去不去/دلش مى خواهد انجام دهد.
شماست. ⑤〈介〉[表示某事归某人去做]:这件事~他处
理。/اين كار را در اختيارش بگذاريد. 一切责任~我来负。
/هر نوع مسئوليت با من است. 费用~他负担。هزينه‌ها را او
مى پردازد. ⑥〈介〉[表示凭借]:水~氢与氧化合而成。
آب از هيدروژن و اكسيژن تشكيل مى يابد. ⑦〈介〉[表示
起点]:~上海出发/از شانگهاى حركت كردن 东往西~از
شرق تا غرب ~点到面/از يك نقطه به تمام (تجربه و...را)
/از آسان به مشكل پرداختن 浅入深~/منطقه عمومیت دادن
از يك چيز به چيز ديگر و از بيرون به 表及里~,此及彼~
درون پرداختن ~小到大,~弱变强 از كوچك به بزرگ و از
ضعيف به قوى تبديل شدن

【由不得】yóubude ①(不能由…做主;不能依从) در
اين‌كار دست كسى نبودن، خارج از كنترل بودن:这件事~我。
/از دست من ساخته نيست. 事到如今就~你了。باين ديرى
شما در اين موضوع حق انتخاب نداريد. ②(不由自主地)
بى‌اختيار:他~笑了起来。او بى اختيار خنده اش گرفت.

【由此】yóucǐ از اين، از اينجا، از اين جهت: 往西~از اينجا به
غرب 看来~/با توجه باين نكته... 产生的一切后果~همه
عواقب ناشى از آن/ 弄出许多错误~در نتيجه مرتكب
اشتباه‌هاى زياد شدن

【由此可见】yóu cǐ kě jiàn بدين ترتيب مى شود ديد كه...،
اين نشان مى دهد كه...:~,多数人是赞成这个计划的。
بدين ترتيب مى شود ديد كه اكثريت طرفدار اين برنامه هستند.

【由打】yóudǎ 〈方〉①(自从)از زمانى كه...، ②(经由)از راه،
از طريق

【由来】yóulái منشاء:分歧的~منشاء اختلافات

【由来已久】yóulái yǐ jiǔ ديرپا، ديرين: 争论~。نزاع
ديرپاست/这种风俗~。اين رسم ديرپائى است.

【由头】yóutou بهانه:找~بهانه تراشيدن

【由性】yóuxìng بدلخواه

【由于】yóuyú 〈介〉در اثر، در نتيجه: 健康关系~به سبب
سلامتى/ ~全厂职工的共同努力提前圆满地完成了计
划。در اثر كوشش مشترك كارمندان و كارگران كارخانه برنامه
توليد قبل از موعد مقرر به حد مطلوب رسيد./ 他工作中的疏
忽造成了这次事故。غفلت‌كارى او موجب اين حادثه گرديد.
/~天气不好,飞机不能起飞。هواپيما بواسطه بدى هوا
نتوانست پرواز كند./ ~大会主席突然生病,会议必须延期
举行。چون رئيس جلسه ناگهان مريض شد، جلسه بايد به بعد
موكول شود.

【由衷】yóuzhōng از صميم قلب: 之言~سخن هائى كه از
صميم قلب گفته مى شود/表示~的感谢 صميمانه ابراز ممنونيت
كردن/ 对于你们的进步,我感到~的高兴。من از صميم
قلب از پيشرفت‌هاى شما احساس شادى مى كنم.

【由子】yóuzi 〈方〉بهانه

邮 yóu ①(通过邮局寄,汇) پست كردن، بوسيله پست
فرستادن: 信~了吗? نامه پست شد؟/ 他给弟弟~去了五
十元。او براى برادر كوچكش «۵۰يوان» حواله كرد. ②(有关邮
务的) وابسته به پست

【邮包】yóubāo امانت پستى: 保险~بيمه امانت پستى

【邮差】yóuchāi 〈旧〉فراش پست، پستچى

【邮车】yóuchē ماشين پست

【邮传】yóuchuán 〈书〉پست رسانى

【邮船】yóuchuán كشتى اقيانوس پيما؛ كشتى يا قايق پستى

【邮戳】yóuchuō مهر با طلاء تمبر پست

【邮袋】yóudài كيسه پست

【邮递】yóudì بوسيله پست فرستاده شده: 员~فراش پست،
نامه رسان، پستچى

【邮电】yóudiàn پست و تلفن و تلگراف، ارتباطات: 业务~
سرويس پست و تلفن و تلگراف/ 部~وزارت پست و تلفن و تلگراف
/ 局~اداره پست و تلفن و تلگراف ؛ پستخانه

【邮费】yóufèi مخارج پستى، هزينه پستى: 免收~مخارج پستى
قبلا پرداخته شده

【邮封纸】yóufēngzhǐ نوعى كاغذ مخصوص بسته بندى كه يك
طرف آن صاف باشد

【邮购】yóugòu سفارش پستى: 部~بخش سفارش پستى

【邮汇】yóuhuì بوسيله پست حواله كردن

【邮寄】yóujì پست كردن، بوسيله پست فرستادن

【邮件】yóujiàn مواد پستى، پست: 挂号~پست سفارشى/ 航
空~پست هوائى/ 小包~امانت پستى كوچك

【邮局】yóujú پستخانه، دفتر پست: 他在~工作。او در
پستخانه كار مى كند./ 到~去 به پستخانه رفتن

【邮路】yóulù مسير پستى: 现在~遍及全国。حالا يك شبكه
پستى تمام كشور را پوشيده است.

【邮轮】yóulún كشتى پستى

【邮票】yóupiào تمبر(پستى): 一套纪念~يك سرى تمبرهاى
يادبود/ 特种~تمبر (پستى) مخصوص/ 一张八分的~تمبر
(پستى) هشت «فنى»

【邮售】yóushòu از طريق پست فروختن

【邮坛】yóután محافل جمع آورى تمبر

【邮亭】yóutíng كيوسك پستى

【邮筒】yóutǒng صندوق پستى

【邮务】yóuwù امور پستى

【邮展】yóuzhǎn نمايشگاه تمبر

【邮箱】yóuxiāng صندوق پستى

【邮政】yóuzhèng سرويس پست: 编码~كدپستى/ 车~واگن
مخصوص پست در قطار/ 代办所~نمايندگى پست/ 汇票~
حواله پستى/ 网~شبكه پست/ 信箱~P.O.B صندوق پستى

【邮政局】yóuzhèngjú پستخانه: 长~رئيس پستخانه

【邮资】yóuzī مخارج پستى: 国内~مخارج پستى براى داخل
كشور/ 国外~مخارج پستى براى خارج از كشور/ 已付~
مخارج پستى قبلا پرداخته شده

犹 yóu 〈书〉①(好像;如同) مثل، مانند: 虽死~生 روحا

هنوز در خاطر کسی 新 ~ 记忆 : هنوز (还;仍然) ② زنده بودن
زنده بودن
【犹大】 Yóudà یهود(یکی از دوازده حواری عیسی)
【犹然】 yóurán همچنان
【犹如】 yórú مانند، مثل، گویا: 灯火辉煌, ~白昼。 آن محل
مانند روز روشن و پرفروغ بود.
【犹太复国主义】 Yóutài fùguózhǔyì صهیونیسم
【犹太教】 Yóutàijiào یهودیت : ~教士 خاخام، عالم یهودی/
~堂 کنیسه، یهود
【犹太人】 Yóutàirén یهودیها
【犹疑】 yóuyi دو دل بودن، مردد بودن
【犹豫】 yóuyù دو دل بودن، مردد بودن : ~不决 دو دل بودن، مردد بودن
/犹犹豫豫 بدون هیچ گونه تردید ~毫不/ بی تصمیم ماندن
مردد، دو دل، بی تصمیم
【犹子】 yóuzǐ 〈书〉 برادر زاده
【犹自】 yóuzì همچنان

油 yóu ①(动、植物油脂) روغن، چربی : 植物~ روغن
نباتی/猪~ چربی خوك/ کره ~黄/ 鱼肝~ روغن ماهی ②(矿
物油) روغن معدنی : 石~ نفت / 汽~ بنزین / 润滑~ روغن
ماشین، روغن موتور ③(用油涂抹) رنگ کردن، روغن جلا زدن:
门窗~ درها و پنچره ها را روغن زدن /~一新 饰 تازه رنگ
شده، تازه روغن جلا زده شده ④(被油弄脏) از لکه، چربی یا
کثیف شدن 上衣~了。 روغن کثیف شدن، لکه، چربی گرفته است. ⑤کت
این (圆滑) چرب زبان، پر فکر و حیله : 这家伙的嘴~得很。
این شخص واقعا 这个人真~儿。 یارو بسیار چرب زبان است.
پرفکر و حیله است.
【油泵】 yóubèng 〈机〉 تلمبه، روغنی
【油饼】 yóubǐng ①(油炸的一种面食) خمیر سرخ
کرده(نوعی کیك معمولی در چین) ②〈农〉(饲料或肥料) کیك
روغنی(نوعی علوفه یا کود)
【油布】 yóubù پارچه، نفتی، پارچه، مشمع
【油彩】 yóucǎi گریمور تآتر
【油菜】 yóucài (Rape) کلم روغن دار : ~籽 تخم کلم که از
آن روغن ماشین و روغن خوراکی تهیه می شود
【油藏】 yóucáng 〈石油〉 ذخیره، نفت : 地层~ ذخیره، نفت
/构造~ ذخیره، نفت ساختمانی /岩性~ ذخیره، نفت چینه ای
حجری
【油层】 yóucéng 〈石油〉 لایه، نفت : ~压力 فشار لایه، نفت
/~动态 حالت لایه، نفت
【油茶】 yóuchá ①〈植〉 درخت کاملیای چای روغنی ②(食品)
面~ : نوعی آش که از آرد سرخ کرده، شیرین درست می شود
آردیکه با شکر وکنجد در چربی گاو سرخ کرده باشد 儿
【油船】 yóuchuán نفت‌کش
【油淬火】 yóucuìhuǒ 〈机〉 (فلزات را) بوسیله، حرارت و روغن
سخت کردن دادن
【油灯】 yóudēng چراغ نفتی : 煤~ چراغ نفتی
【油底子】 yóudǐzi 〈口〉 ته نشین روغن 又称"油脚"

【油坊】 yóufáng کارخانه، تهیه، روغن نباتی
【油风】 yóufēng (طب چینی) کچلی
【油封】 yóufēng 〈机〉 مهر و موم روغنی
【油橄榄】 yóugǎnlǎn 〈植〉 (Olive) نوعی زیتون
【油膏】 yóugāo 〈药〉 مرهم
【油垢】 yóugòu لکه، روغن
【油瓜】 yóuguā 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Large-fruited hodgsonia"
【油管】 yóuguǎn 〈石油〉①(输油管) لوله، انتقال نفت، لوله،
نفت ②(管子) لوله، نفت 铺设~ : لوله، نفت کار گذاشتن 未
下~的井 چاهی که هنوز لوله، نفت در آن کار نگذاشته باشد/
~深度 عمق لوله‌گذاری
【油罐】 yóuguàn تانك نفت، مخزن نفت : ~汽车 کامیون
نفت‌کش
【油光】 yóuguāng جلادار، براق، صیقلی : 把自行车擦得~锃
亮 دوچرخه را خوب جلا دادن
【油光水滑】 yóuguāng-shuǐhuá کنایه از بسیار صاف و براق
بودن
【油果】 yóuguǒ 〈方〉 نان پیچیده، سرخ کرده
【油耗】 yóuhào میزان مصرف روغن ماشین ، بنزین و...
【油黑】 yóuhēi سیاه تیره و براق
【油壶】 yóuhú ابزار روغن ده
【油葫芦】 yóuhulū 〈动〉 نوعی جیر جیرك صحرائی
【油花儿】 yóuhuār قطره‌های روغن روی سوپ
【油滑】 yóuhuá حیله‌باز، مکار
【油画】 yóuhuà نقاشی رنگ روغنی : 画~ با رنگ روغن نقاشی
کشیدن
【油灰】 yóuhuī 〈建〉 بتانه (یا بتونه)
【油迹】 yóujì لکه‌های روغن، لکه‌های چربی : ~斑斑 به لکه های
چربی‌آلوده شده
【油煎火燎】 yóu jiān huǒ liǎo کنایه از بسیار نگران بودن
【油井】 yóujǐng چاه نفت : 钻一口~ چاه نفت کندن
【油锯】 yóujù 〈林〉 اره، زنجیری : ~手 کارگر اره، زنجیری
【油库】 yóukù مخزن نفت : 转运~ پایانه، نفتی
【油矿】 yóukuàng ①(石油蕴藏) ذخیره، نفت ②(开采石
油的地方) معدن نفت
【油料作物】 yóuliào zuòwù نباتات روغنی
【油绿】 yóulǜ سبز تیره، جلادار
【油轮】 yóulún کشتی نفت‌کش
【油码头】 yóumǎtou اسکله، نفت
【油麦】 yóumài 〈植〉 جو صحرایی پاك شده، جو صحرائی
پوست‌کنده
【油毛毡】 yóumáozhān 〈建〉 نمد آسفالت
【油门】 yóumén ①〈内燃机上的装置〉 دریچه، کنترل بخار
در موتور درون سوز ②〈口〉(供油踏板) گاز(ماشین) : 踩~ گاز
دادن
【油苗】 yóumiáo 〈石油〉 لکه های نفت روی سطح زمین که
برای پیدا کردن معدن نفت دارای اهمیت بسزاست

【油墨】yóumò مرکب چاپ: 快干~ مرکب چاپ زود خشك شونده

【油母页岩】yóumǔyèyán سنگواره، مرکب از سنگ و گل رس که متورق بودم و دارای مواد معدنی ثابت می باشد

【油泥】yóuní کثافت چربی و روغن: 这表需要擦~。 این ساعت به شستشو و روغن‌کاری احتیاج دارد.

【油腻】yóunì ①(含油多的) چرب، روغن‌دار: 她不爱吃~的东西。 او غذای چرب را دوست ندارد. ②(含油多的食物) غذای چرب: 禁忌~。 از خوردن غذای چرب پرهیز کنید.

【油皮】yóupí 〈方〉 لایه، بیرونی پوست، بیرون‌ترین لایه، پوست: 只是擦破了点~儿。 پوست فقط خراشی برداشته است.

【油漆】yóuqī ①(指涂料) رنگ: 一层~ یك لایه، رنگ / ~未干! به رنگ آلوده نشوید! ②(上油漆) رنگ کردن: 把大门~了一下 دروازه را رنگ کردن

【油漆工】yóuqīgōng ①(指工种) رنگ‌کاری ②(指人) رنگ‌کار (کارگر) 又称"油匠"

【油气界面】yóuqì jièmiàn 〈石油〉 محل اتصال نفت و گاز

【油气显示】yóuqì xiǎnshì بیرون آمدن نفت یا گاز از طبقه، زمین

【油枪】yóuqiāng 〈机〉 تفنگ روغنی

【油腔滑调】yóuqiāng-huádiào چرب و نرم، حیله‌گر: 说起话来~ چرب زبان بودن، زبان چرب داشتن

【油区】yóuqū ناحیه، نفت‌خیز

【油泉】yóuquán چشمه، نفت

【油然】yóurán ①(自然而然) خود بخود، بی اختیار، غیرارادی: 敬慕之心,~而生 احساس احترام و تحسین بی اختیار در دل داشتن ②(云气上升) بطور متراکم، بطور وافر: ~作云. ابرها کم کم جمع می شود.

【油溶性染料】yóuróngxìng rǎnliào ماده، رنگرزی حلال روغن

【油鞣】yóuróu 〈皮革〉 با روغن دباغی کردن

【油色】yóusè رنگ‌های نقاشی

【油砂】yóushā 〈石油〉 شن نفتی: 稠~ شن نفتی غلیظ / ~层 لایه، شن نفتی

【油石】yóushí 〈机〉 سنگ چاقوتیز کنی

【油柿】yóushì 〈植〉 "Wild kaki Persimmon" نوعی گیاه بنام

【油饰】yóushì رنگ کردن (در و پنجره و...)

【油刷】yóushuā رنگ کردن

【油水】yóushuǐ ①(饭菜中的脂肪质) چرب: 这个菜~太大。 این خورش بسیار چرب است. ②(肥私的额外收入) عایدی متفرقه، مداخل، سود، منفعت: ~不大 نه خیلی سودآور / 捞~ سود بردن

【油松】yóusōng 〈植〉 کاج چینی

【油酥】yóusū روغنی و ترد: ~点心 شیرینی ترد / ~火烧 کلوچه، ترد و سبك چینی

【油酸】yóusuān 〈化〉 اسید چرب اشباع نشده

【油田】yóutián میدان نفت خیز: 开发~ استخراج میدان نفت‌خیز / 多层~ معدن نفت چند لایه‌ای

【油条】yóutiáo نان پیچیده، سرخ کرده

【油桐】yóutóng 〈植〉 "Tung tree" نوعی درخت بنام

【油桶】yóutǒng بشکه، نفت

【油头粉面】yóutóu-fěnmiàn موی روغن زده و چهره، براق دراثر روغن وکرم — کنایه از ظاهرا عشوه‌گر یا جلف و سبك

【油头滑脑】yóutóu-huánǎo چرب و نرم، حیله‌باز، پررو

【油汪汪】yóuwāngwāng ①(油多) دارای چربی زیاد، پرروغن ②(油光) جلادار، براق

【油位】yóuwèi 〈机〉 سطح روغن: ~表 مقیاس روغن

【油污】yóuwū لکه، روغن (برای لباس)

【油箱】yóuxiāng تانك سوخت: 副~ تانك سوخت فرعی

【油靴】yóuxuē چکمه، روغن اندود

【油压】yóuyā 〈机〉 فشار روغن: ~泵 تلمبه، روغنی / ~表 مقیاس فشار روغن / ~千斤顶 جك روغنی / ~机 فشار روغن / ~转动 نقل و انتقال هیدرولیك

【油烟】yóuyān دوده، چراغ

【油页岩】yóuyèyán سنگواره‌ای مرکب از سنگ و گل رس که متورق بوده و دارای مواد معدنی ثابت می باشد

【油衣】yóuyī 〈方〉 بارانی باپارچه، قیراندود

【油印】yóuyìn با میمیوگراف چاپ کردن: ~一百份 با میمیوگراف صد نسخه چاپ کردن / ~蜡纸 استنسیل

【油印机】yóuyìnjī دستگاه میمیوگراف

【油浴】yóuyù 〈化〉〈冶金〉 حمام روغنی (شیمی)

【油渣】yóuzhā ①(熬油剩下的渣子) تفاله، چربی ②〈石油〉 تفاله، نفت

【油毡】yóuzhān 〈建〉 نمد آسفالت 又称"油毛毡"

【油盏】yóuzhǎn چراغ نفتی

【油脂】yóuzhī چربی: 植物~ چربی گیاهی / 动物~ چربی حیوانی

【油脂麻花】yóu zhī má huā کنایه از بسیار لکه‌دار بودن (از روغن)

【油纸】yóuzhǐ کاغذ روغنی

【油渍】yóuzì لکه، روغن

【油子】yóuzi ①(一种黑色黏状物) ماده، سیاه چسبنده ②(阅历多而狡猾的人) آدم جهاندیده، حیله‌باز

【油棕】yóuzōng 〈植〉 نخل روغنی

【油嘴】yóuzuǐ ①(说话油滑) چرب و نرم، چرب زبان ②(油嘴的人) آدم چرب زبان

【油嘴滑舌】yóuzuǐ-huáshé چرب زبان

疣

yóu 〈医〉 زگیل (طب)

柚

yóu

另见 yòu

【柚木】yóumù 〈植〉 درخت ساج، چوب ساج

莜

yóu

【莜麦】yóumài 〈植〉 جو صحرائی پاك شده و پوست کنده

铀

yóu 〈化〉 (U) اورانیوم: 浓缩~ اورانیوم غنی شده

【铀后元素】 yóuhòu yuánsù 〈化〉 عنصر دارای جرم اتمی بیشتر از اورانیوم

蚰 yóu

【蚰蜒】 yóuyán نوعی جانور از دسته‌ء صدپا

【蚰蜒草】 yóuyáncǎo "Alpine yarrow" نوعی گیاه بنام

游 yóu ①(在水里行动)شنا کردن:鱼在水里~。 ماهی در آب شنا می کند./他~了两千米。 او دو هزار متر شنا کرد. ②(游览)سیاحت کردن، سفر کردن:郊~ در حومه‌های شهر /周~世界 به سراسر جهان سفر کردن /~山玩水 سفر کردن از یك جا به جای دیگر سفر کردن و از زیبائی‌های طبیعت لذت بردن ③(经常移动的)آواره، سرگردان:~民 آوارگان ④〈书〉(交往)معاشرت کردن:交~甚广 با تعداد وسیع از مردم معاشرت کردن ⑤(江河的一段)بخشی از رودخانه، جریان علیای (یا حوضه‌ء بالائی) (یك رودخانه):上~ حوضه ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【游遨】 yóu'áo گشتن، سیرکردن

【游伴】 yóubàn همسفر

【游标】 yóubiāo 〈机〉 درجه یا تقسیم بندی فرعی:~卡尺 درجه یا مقیاس دارای کسر اعشاری /~千分尺 پرگار مدرج

【游程】 yóuchéng ①(游泳的距离)فاصله‌ء شنا ②(游玩的路程)مسیر گردش ③(旅游的日程)برنامه‌ء گردش

【游船】 yóuchuán قایق تفریحی

【游春】 yóuchūn گلگشت بهاری

【游词】 yóucí 〈书〉①(没有根据的话)سخن بی پایه ②(戏谑的话)حرف شوخی‌آمیز

【游荡】 yóudàng پرسه زدن، ولگردی کردن

【游动】 yóudòng به این سو و آن سو حرکتّ کردن:小鱼在水中来回~。 ماهی های کوچك در آب به این سو و آن سو شنا می کنند./~哨 سرباز دیده بان سیار

【游惰】 yóuduò تنبلی و بیکاری کردن

【游泛】 yóufàn روی آب شناور بودن

【游舫】 yóufǎng قایق گردش

【游逛】 yóuguàng به دیدار و تماشا رفتن

【游击】 yóujī عملیات پارتیزانی:打~ دست به عملیات پارتیزانی زدن /~区 منطقه‌ء پارتیزان‌ها(یا چریك ها) /~作风 روش کار پارتیزان‌ها /~战 عملیات پارتیزانی

【游击队】 yóujīduì نیروهای پارتیزانی(یا چریکی):~员 پارتیزان، چریك

【游记】 yóujì سیاحت نامه، سفرنامه

【游街】 yóujiē کسی را در خیابان‌ها به نمایش گذاشتن:~示众 کسی را در خیابان‌ها در معرض دید عامه‌ء مردم قرار دادن

【游客】 yóukè دیدار کننده، مسافر، توریست، سیاحت کننده، جهانگرد

【游览】 yóulǎn به دیدار و تماشا رفتن، گردش کردن:~西湖 به دیدار و تماشای «دریاچه غربی» رفتن /~长城 دیدار و تماشای دیوار بزرگ /~地 مرکز جهانگردی /~车 اتوبوس توریستی /~中国 چین دیدن کردن /~图 راهنمای جهانگردی /~区 محل مخصوص دیدار و تماشا

【游廊】 yóuláng دالان سرپوشیده (که دو بنا یا بیشتر را بهم متصل می کند)

【游离】 yóulí ①(脱离)از جامعه دور کردن:~分子 کسی که جمع را ترك می گوید ②〈化〉آزاد (شیمی):~酸 اسید آزاد /~状态 حالت آزاد /~碱 قلیای آزاد

【游历】 yóulì سیاحت کردن، سفر کردن، گردش کردن:~过很多地方 نقاط زیادی از جهان را دیدن

【游猎】 yóuliè برای شکار بیرون رفتن

【游民】 yóumín آدم آواره و ولگرد، آدم در بدر:无业~ آوارگان بیکار

【游目】 yóumù تا چشم کار می کند نگاه کردن

【游牧】 yóumù برای جستجوی چراگاه به همه جا رفتن:~部落 قوم صحرانشین /~生活 زندگی صحرا نشینی /~民族 ملیت صحرانشین

【游骑】 yóuqí سرباز سواره‌ء دیده بانی

【游憩】 yóuqì گردش کردن، استراحت کردن

【游禽】 yóuqín پرنده‌ء آب زی که شنا بلد باشد

【游人】 yóurén دیدار کننده‌(پارك و...)، مسافر، توریست، جهانگرد

【游刃有余】 yóu rèn yǒu yú ساطور قصابی را ماهرانه بکار بردن ــ کنایه از با خیال راحت و مهارت کارها را انجام دادن

【游散】 yóusàn بی هدف گردش کردن

【游赏】 yóushǎng گردش کردن و ازمناظر طبیعی لذت بردن

【游手好闲】 yóushǒu-hàoxián بیهوده وقت گذراندن، به بطالت گذراندن، بیکار و تنبل بودن:~, 不务正业 بیهوده وقت گذراندن وکار های شایسته را انجام ندادن

【游耍】 yóushuǎ تفریح کردن

【游水】 yóushuǐ شنا کردن

【游说】 yóushuì برای جلب طرفداری از یك عقیده کوشش و فعالیت کردن

【游丝】 yóusī ①(蜘蛛丝)لعاب عنکبوت ②〈机〉(金属线弹簧)فنر موئی و ظریف رقاصك ساعت

【游艇】 yóutǐng قایق تفریحی، کشتی تفریحی

【游玩】 yóuwán ①(游戏)تفریح کردن، بازی کردن، سرگرم شدن:孩子们经常去海滨~。 بچه‌ها اغلب برای تفریح به کنار دریا می روند. ②(游逛)به دیدار و تماشا رفتن، گردش کردن

【游息】 yóuxī تفریح و استراحت کردن

【游嬉】 yóuxī بازی کردن

【游戏】 yóuxì ①(娱乐活动)تفریح، بازی:做~ بازی کردن ②(玩耍)تفریح کردن، بازی کردن:孩子们在公园~。 بچه‌ها در پارك بازی می کنند.

【游侠】 yóuxiá شخص مسلط بر هنرهای جنگی، شخص جوانمرد و حاضر به کمك کردن به دیگران (در زمان قدیم) 见"侠客" xiákè

【游行】 yóuxíng تظاهرات ؛ رژه:节日~ رژه همراه با لباس و تزئینات مخصوص جشن /抗议~ تظاهرات اعتراض‌آمیز /饥饿~ تظاهرات به سبب گرسنگی /举行~示威 تظاهرات بر پا کردن /~队伍 صفوف تظاهرکنندگان (یا رژه روندگان)

【游兴】yóuxìng علاقه به سیاحت یا دیدار و تماشا
【游医】yóuyī پزشك سيار
【游移】yóuyí (در روش یا سیاست) نوسان داشتن: ～不定 دائم بین دو/ چیز نوسان داشتن /～于两者之间 در حال نوسان بودن /一点～的余地都没有了。 هیچگونه نوسانی وجود ندارد.
【游弋】yóuyì گشت زدن، گشت و گذر کردن: 在海上～ روی دریا گشت زدن
【游艺】yóuyì سرگرمی، تفریح: ～节目 برنامهٔ تفریحی(مانند موسیقی و...) /～室 اطاق سرگرمی
【游泳】yóuyǒng شنا کردن: 去～ به شنا رفتن /在～中学习 در حین تمرین شنا کردن شنا یاد گرفتن /～比赛 مسابقهٔ شنا /～馆 سالن مخصوص شنا /～池 استخر شنا /～裤 شلوار شنا /～衣 لباس شنا /～帽 کلاه مخصوص شنا /～مخصوص شنا
【游泳场】yóuyǒngchǎng استخر شنا: 露天～ استخر شنای روباز
【游游磨磨】yóuyóumōmō بیکار بودن و در همه جا گردش کردن
【游园】yóuyuán ①(节日公园中举行的联欢会) برنامه‌های در پارك‌ها، گاردن پارتی: 参加五一节～联欢 جشن برنامه‌های جشن اول ماه مه شرکت کردن ②(参加游园活动) از پارك دیدن کردن: 陪外宾～ به معیت مهمانان خارجی در پارك گردش کردن
【游资】yóuzī وجوه سیار، سرمایهٔ شناور
【游子】yóuzǐ 〈书〉 کسی که از خانهٔ خود به جای دور سفر می‌کند یا اقامت می نماید
【游子】yóuzi مرغ دام
【游踪】yóuzōng نشان و اثر گردش کسی

鱿 yóu

【鱿鱼】yóuyú نوعی ماهی بنام "Squid"

蚰 yóu عقرب ماهی

蝣 yóu 见"蜉蝣"fúyóu

蝤 yóu

【蝤蛑】yóumóu 〈动〉 خرچنك شنا

鼬 yóu

【鼬子】yóuzi مرغ دام

yǒu

友 yǒu ①(朋友) دوست، رفیق: 好～ دوست صمیمی /战～ همسنگر، هم مبارز ②(亲近;友好) دوستانه، صمیمانه

【友爱】yǒu'ài مهر، عاطفه: 团结～ همبستگی دوستانه /阶级～ برادری طبقاتی
【友伴】yǒubàn همدم، همنفس، دوست
【友邦】yǒubāng ملت دوست، کشور دوست
【友好】yǒuhǎo ①(好朋友) دوست، دوست صمیمی: 生前～ دوستان مرحوم ②(亲近和睦) دوستانه، صمیمانه: 会谈在～的气氛中进行。 مذاکره در محیط دوستانه‌ای صورت گرفت. /发表热情～的讲话 نطق گرم و دوستانه‌ای ایراد کردن /代表团 هیئت حسن نیت /～访问 دیدار دوستانه، هیئت دوستانه /～人士 شخصیت‌های دوست /～使者 فرستادهٔ دوستی /～协会 انجمن دوستی /～相处 در دوستی و صفا با هم بسر بردن /～邀请赛 دعوت به مسابقه دوستانه؛ مسابقهٔ دوستانه
【友军】yǒujūn نیروی دوست
【友邻】yǒulín همسایهٔ دوست
【友朋】yǒupéng دوست
【友情】yǒuqíng محبت، دوستی، عواطف
【友人】yǒurén دوست: 国际～ دوست خارجی
【友善】yǒushàn 〈书〉 دوستانه، صمیمانه
【友谊】yǒuyì دوستی، مودت: 深厚的～ دوستی عمیق /建立～ دوستی ایجاد کردن /～赛 مسابقهٔ دوستانه

有 yǒu ①(领有) داشتن، دارا بودن: 我～一个弟弟。 برادر کوچکی دارم. /他很～学问。 او بسیار دانشمند است. /她～热情, ～朝气。 او پر از انرژی و حرارت است. /～百利而无一弊 هزار مزیت داشتن و یك عیب نداشتن /属于全民所～ به تمام ملت متعلق بودن ②(存在) وجود داشتن، بودن، هستی: 屋里～人吗? آیا در اطاق کسی هست؟ /～这种可能。 چنین امکانی وجود دارد. /该厂共～五千工人。 آن کارخانه مجموعا پنج هزار نفر کارگر دارد. /还～许多工作需要做。 کارهای زیادی هست که باید انجام گیرد. ③(表示估量或比较): 水～三米多深。 عمق آب بیش از سه متر است. /他～你这么高。 قدش باندازه قد شماست. /问题～那么严重吗? آیا مسئله آنقدر جدی شده است؟ ④[表示发生或出现]: ～问题就去解决。 هر وقت مسئله‌ای پیش می‌آید، باید آنرا حل کنیم. /他业务上～了很大进步。 او در تخصص خود خیلی پیشرفت کرده است. ⑤[表示多, 大]: ～经验 مجرب بودن /～了年纪 کم کم مسن شدن ⑥[用于泛指,跟"某"的作用相近]: ～一天晚上 شبی /～一天你要后悔的。 روزی پشیمان خواهید شد. /～一次我问过他这件事。 یکبار دربارهٔ این موضوع از او پرسیدم. /～一个时期大家都很忙。 مدتی بود که همه ما بسیار گرفتار بودیم. ⑦[用于"人"、"时候"、"地方"面前,表示一部分]: ～人说可以, ～人说不可以。 بعضی می‌گویند می‌شود، بعضی می‌گویند نمی‌شود. /这里～时候白天也能热到三十九度。 حرارت هوای اینجا بعضی وقت‌ها به ۳۹ درجه می رسد. /这个措施～地方适用, ～地方不适用。 این اقدام در بعضی محل‌ها مناسب و عملی است ولی در بعضی محل‌های دیگر صادق نیست. ⑧[用在某些动词的前面组成套语,表示客气]: ～劳远迎。 بسیار ممنونم از اینکه برای ملاقات من فاصلهٔ زیادی را طی کردید.
另见 yòu

【有碍】yǒu'ài مانع شدن، مسدود کردن: ～交通 مانع ترافیك شدن /～观瞻 برای تماشاچیان مایهٔ نفرت شدن /～进步 مانع ترقی شدن
【有案可稽】yǒu àn kě jī در پرونده ثبت شدن 又作"有案可

查"

【有板有眼】 yǒubǎn-yǒuyǎn ①(音乐、戏曲中的节拍) (موسیقی یا آهنگ اپرای چین) ضربه‌دار، موزون، هم‌آهنگ ②(有条理、层次) منظم، مرتب، منطقی: 这孩子说起话来~的。 این بچه منطقی صحبت می کند.

【有备无患】 yǒubèi-wúhuàn آمادگی در کار از بروز خطرهای احتمالی جلوگیری می‌کند. 或 تدارك دیدن و پیش بینی‌های لازم را به عمل آوردن زیانی ندارد.

【有鼻子有眼儿】 yǒubízi-yǒuyǎnr با جزئیاتی که بطور زنده وصف می شود: 她说得~的, 就像真有那么一回事。 او جزئیات کار را آنقدر زنده وصف کرد که گویا حقیقتا اتفاق افتاده بود.

【有产阶级】 yǒuchǎnjiējí طبقهٔ ثروتمند، طبقهٔ دارای مال و ثروت

【有酬劳动】 yǒuchóu láodòng 〈经〉 کاریکه مزدش پرداخته می‌شود

【有待】 yǒudài در انتظار (تا حل شود)، باقی ماندن: 解决~ در انتظار حل و فصل بودن/ 证明~ باقی ماندن تا ثابت شود/ 对此~进一步讨论。 در این مورد بحث‌های بیشتری لازم خواهد بود./ 工作~改进。 کار احتیاج به اصلاح دارد.

【有的】 yǒude بعضی، برخی: ~这样说, ~那样说。 برخی یك چیز میگویند و بعضی چیزی دیگر./ ~地方 بعضی جاها/ ~时候 بعضی اوقات

【有的是】 yǒudeshì فراوان داشتن، بطور وافر وجود داشتن: 她~时间。 او وقت فراوان دارد./ 这种草药山上~。 این نوع گیاه پزشکی در کوهها فراوان است./ 这种人~。 این نوع اشخاص فراوان دیده می شوند.

【有底】 yǒudǐ چگونگی اشیاء را دانستن و از راه حل آنها مطمئن بودن: 他心里~, 一点不慌。 او اصلا دست پاچه نبود زیرا می‌دانست که چه چیز پیش می آید./ 这项工作我心里~。 من رمز این کار را بلدم.

【有的放矢】 yǒu dì fàng shǐ بسوی هدف تیرانداختن ـ هدف معینی را در نظر گرفتن

【有点儿】 yǒudiǎnr ①(数量不大) قدری، کمی، خرده ای، اندکی: 水壶里还~水。 در کتری هنوز مقداری آب هست./ 看来~希望 کمی امیدوار به نظر رسیدن ②〈副〉(略微)[多用于不如意的事情] تا اندازه ای، کمی، قدری: 使人~反感 تا اندازه‌ای شرمسار بودن/ ~不好意思 کمی احساس نفرت داشتن

【有方】 yǒufāng با روش صحیح، بشیوهٔ صحیح: 领导~ رهبری با روش صحیح راهنمایی کردن/ 指挥~ صحیح را اعمال کردن

【有福同享, 有祸同当】 yǒu fú tóng xiǎng, yǒu huò tóng dāng باهم از غم و شادی برخوردار بودن، مشترکا از خوشبختی و بدبختی بهره‌مند بودن، هم سعادت وهم نکبت

【有功】 yǒugōng خدمات شایسته انجام دادن: 部队~ قشون دارای خدمات شایسته/ 人员~ کسانی‌که خدمات شایانی انجام داده اند/ 对革命~ در راه انقلاب خدمات شایانی انجام دادن

【有骨头】 yǒugútou ①(有骨气) استخوان داشتن، استقامت (سخن) طعنه‌دار بودن ②(话里有讽刺的意思) داشتن

【有关】 yǒuguān ربط داشتن، مربوط بودن: 这件事与他~。 او همه این امر گرفتار است./ 这些问题都跟哲学~。 مسائل به فلسفه بستگی دارد./ ~全局 با وضع کل رابطه داشتن/ ~到国家前途的问题 مسئله ایکه به آیندهٔ کشور بستگی داشته باشد/ 阅读~的文献 اسناد مربوط را مطالعه کردن/ 保证~国家的合法权利 از حقوق مشروع ممالك ذیربط دفاع کردن/ 与此~的规定 مقررات مربوط به این/ ~水利问题的著作 آثار پیرامون آبیاری/ ~部门 ادارات ذیربط/ ~当局 اولیای ذیربط، مقامات ذیربط

【有光人造丝】 yǒuguāng rénzàosī ابریشم مصنوعی براق، ریون براق

【有光纸】 yǒuguāngzhǐ کاغذ براق، کاغذ لعاب‌دار، کاغذ صیقلی، کاغذ مهرکشیده شده

【有轨电车】 yǒuguǐ diànchē اتوبوس برقی، تراموا، واگن شهری

【有鬼】 yǒuguǐ چیزی مشکوك هست: 这里面~。 زیر کاسه نیم کاسه‌ای است. 或 در این جاست مشکوك/ 他心里~。 وجدانش ناراحت است.

【有过之无不及】 yǒu guò zhī wú bùjí [多用于坏的方面] (کار بدکسی) حتی بیشتر از آن حد هم رسیدن

【有害】 yǒuhài مضر، موذی، زیان‌آور: 对健康~ مضر برای بهداشت/ ~的影响 تأثیرات مضر/ ~的鸟 پرندهٔ موذی/ 无政府主义对社会是十分~的。 هرج و مرج برای جامعه بسیار مضر است.

【有恒】 yǒuhéng مداوم، با پشتکار، با استقامت، ثابت قدم

【有会子】 yǒuhuìzi 〈口〉 برای مدتی، نسبتا طولانی: 他出去可~啦! او مدتی است بیرون رفته است.

【有机】 yǒujī ①(指事物的相互联系) ارگانیك: ~的组成部分 یك جزء ترکیب کننده، بخشی ارگانیك/ ~的整体 یك کل ارگانیك/ ~的合成部分 یك جزء ترکیب کننده، بخشی ارگانیك ②〈化〉(含碳原子的) ارگانیك (شیمی): ~玻璃 شیشهٔ آلی/ ~肥料 کود ارگانیك/ ~化合物 جسم مرکب ارگانیك/ ~化学 شیمی آلی، شیمی ارگانیك/ ~体 ارگانیسم/ ~物质 مادهٔ آلی، مادهٔ ارگانیك

【有机可乘】 yǒu jī kě chéng 〈贬〉 فرصتی هست که می توان از آن استفاده کرد.

【有奇】 yǒujī 〈书〉 اند، چند: 一百~ صد و اند

【有计划】 yǒu jìhuà بر طبق برنامه: ~、按比例、高速度地发展国民经济 بر طبق برنامه، به تناسب و با سرعت اقتصاد ملی را توسعه دادن

【有价证券】 yǒujià zhèngquàn اوراق بهادار، سهام بهادار

【有教无类】 yǒu jiào wú lèi به هر حلقه از مردم فرصت آموزش و پرورش دادن

【有节】 yǒujié خویشتن‌دار بودن

【有劲】 yǒujìn ①(有力气) زورمند ②(有趣) جالب

【有救】 yǒujiù قابل معالجه بودن، معالجه‌پذیر بودن: 好了, 这病~了! شکر خدا که ما راه معالجهٔ این بیماری را یافتیم./ 这孩子~了。 این بچه نجات خواهد یافت.

【有孔虫】yǒukǒngchóng نوعی از جانوران ریز که بدنشان از پوسته‌ای احاطه شده و یا سوراخ سوراخ است

【有空儿】yǒu kòngr فراغت داشتن

【有口皆碑】yǒu kǒu jiē bēi شهرت بر سر زبانها بودن، از شهرت عالمگیر برخوردار بودن

【有口难分】yǒu kǒu nán fēn در دفاع کردن ازخود عاجز بودن 又作"有口难辩"

【有口难言】yǒu kǒu nán yán از مطرح کردن مطلبی شرم داشتن یا عاجز بودن

【有口无心】yǒukǒu-wúxīn زبان تند داشتن ولی نیت بد نداشتن: 他是～，你别见怪。 زبانش تند است اما بدخواه نیست،این همه را بدل نگیرید.

【有赖】yǒulài (به چیزی) بستگی داشتن: 要实现这项改革～于大家共同努力。 پیروزی در این نوآوری به کوشش مشترك ما بستگی دارد.

【有理】yǒulǐ ①(有道理) معقول، ذیحق، صحیح: 你讲的～。 آنچه که گفتید معقول است./～走遍天下，无理寸步难行。 اگر حق با شما باشد، می‌توانید همه جا بروید، اگر حق با شما نباشد، حتی یك قدم هم نمی‌توانید بردارید. ②〈数〉(ریاضی) صحیح، کسر گویا، گویا، استدلالی: ～分式 کسر صحیح، کسر گویا/～函 عدد گویا، عدد صحیح/～数 عمل گویا، عمل صحیح

【有力】yǒulì نیرومند، قدرتمند، قوی: ～的思想武器 سلاح ایدئولوژیك نیرومند/进行～的斗争 به مبارزه‌ء قوی پرداختن/给予～的支援 بطور مؤثر حمایت کردن/提供～的证据 برهان قاطع آوردن/作出～的回答 جواب قوی دادن/给予～的打击 ضربه‌ء سنگینی وارد کردن

【有利】yǒulì مساعد، مفید، سودمند: 抓住～时机 فرصت مساعد را مغتنم شمردن/～条件 شرایط مساعد/形势对我们～。 اوضاع برای ما مساعد بود./朝～于人民的方向发展 در جهت منافع مردم تکامل یافتن/对健康～ برای سلامتی مفید/～于改进工作 در اصلاح کار مساعدت کردن/ بودن

【有利必有弊】yǒu lì bì yǒu bì هر جا سود هست، زیان نیز هست، سود توأم با زیان

【有利可图】yǒu lì kě tú سود آور بودن، مقرون فایده بودن: ～的生意 معامله‌ء سود آور

【有脸】yǒuliǎn (در انجام کاری) روی داشتن

【有两下子】yǒu liǎng xiàzi مهارت واقعی داشتن، رمز کار را بلد بودن: 他干活又快又好，真～。 او سریع وخوب‌کار می‌کند، لابد رمز کار را بلد است.

【有零】yǒulíng [用于十位以上的整数之后] چند، اند: 三十～ سی و اند

【有眉目】yǒu méimu سررشته کاری را پیدا کردن

【有门儿】yǒuménr〈口〉①(有可能达到或实现) آغاز راه حل چیزی را یافتن، امید موفقیت داشتن: 听他的口气，这事看来～了。 از لحن صحبت او معلوم می شود که این کار به پیروزی می‌انجامد. ②(初步学会) کلید کار را یافتن: 这活他干了几次，现在有点门儿了。 او پس از چندین بار آزمایش، حالا به کلید کار دست یافته است.

【有名】yǒumíng مشهور، معروف، نامدار، نامی: ～的著作 اثر مشهور/～的科学家 دانشمند معروف

【有名无实】yǒumíng-wúshí اسمی نه واقعی، لفظی، غیر واقعی

【有目共睹】yǒu mù gòng dǔ بر هیچکس پوشیده نبودن، بر همه معلوم بودن

【有目共赏】yǒu mù gòng shǎng مایه‌ء لذت همه بودن

【有奶便是娘】yǒu nǎi biàn shì niáng کسی‌که به من شیر می دهد مادر من است. 或 هر کسیکه غذا می‌دهد خود را در اختیار او گذاشتن

【有你的】yǒunǐde ①(称赞对方有本领) آفرین بر شما، خیلی خوب! ②(威胁对方，表示后果严重) (به لحن تهدیدآمیز)

【有年】yǒunián〈书〉 برای سالها

【有盼儿】yǒupànr〈方〉 امیدوار شدن

【有期徒刑】yǒuqī túxíng〈法〉 حبس غیر ابد: 判～七年 به هفت سال حبس محکوم شدن

【有其父，必有其子】yǒu qí fù, bì yǒu qí zǐ مانند پدر، مانند پسر

【有气】yǒuqi عصبانی شدن

【有气无力】yǒuqi wúlì ناتوان،ضعیف، کم زور

【有钱】yǒuqián پولدار، ثروتمند، غنی، توانگر: ～能使鬼推磨。 با پول می توانید دیو را به گرداندن سنگ آسیاب وا دارید. 或 کارها راپول آسان می کنید./～人 شخص پولدار

【有情】yǒuqíng احساسات عاشقانه داشتن

【有顷】yǒuqǐng〈书〉 کمی بعد

【有求必应】yǒu qiú bì yìng به هر درخواست پاسخ مثبت دادن

【有趣】yǒuqù جالب، جاذب، دل انگیز: ～的故事 داستان جالب/～的游戏 بازی جالب، بازی جاذب، دل‌انگیز

【有扰】yǒurǎo مزاحم شما شدم.

【有日子】yǒu rìzi ①(有好些天) روزها، مدتی طولانی، چندین روز: 咱们～没见面了。 روزهاست که ما یکدیگر را ندیده ایم. ②(有确定的日期) معین (انجام کاری) تاریخ کردن: 你们结婚～了没有? شما تاریخ ازدواج را معین کرده‌اید یا خیر؟/词典的出版～了。 تاریخ چاپ فرهنگ معین شده است.

【有色】yǒusè رنگی: 戴着～眼镜看事情 با عینك‌های رنگی به اشیاء نگریستن ــ کنایه از نظر تحریف‌آمیز داشتن/～金属 فلزات رنگی(یا الوان)/～人种 نژادهای رنگی

【有伤风化】yǒu shāng fēng huà تخلف از نجابت و پاکی

【有商量儿】yǒu shāngliángr وجود داشتن امکان مشورت باهم

【有身子】yǒushēnzi باردار شدن

【有神论】yǒushénlùn اعتقاد به خدا، خداشناسی: ～者 معتقد به خدا، خداشناس

【有生】yǒushēng ①(生来) از زمان تولد کس ②(还活在世上) باقی عمر

【有生力量】yǒushēng lìliàng نیروی مؤثر: 歼灭敌人的～ نیروی مؤثر دشمن را از بین بردن

【有生以来】yǒushēng yǐlái از زمان تولد تا بحال: ～第一次

اولین بار در زندگی
【有声】yǒushēng صدادار، مشهور
【有声片】yǒushēngpiàn فیلم ناطق
【有声有色】yǒushēng-yǒusè سرشار از صدا و رنگ ـ یعنی بطور زنده و دراماتیك: 故事讲得~ داستان را زنده و دراماتیك تعریف کردن
【有识之士】yǒu shí zhī shì اهل بصیرت، صاحب نظر
【有时】yǒushí بعضی وقتها، گاهی اوقات: 他~也写几句诗。 گاهی چند قطعه شعر می سرود./那里的天气,~冷,~热。 هوای آنجا گاهی سرد است و گاهی گرم.
【有史以来】yǒu shǐ yǐlái در سرتاسر تاریخ، از ابتدای تاریخ تا بحال: ~最大的陨石雨 بزرگترین رگبار شهاب در تاریخ
【有始无终】yǒushǐ-wúzhōng کاری را شروع کردن ولی در به پایان رساندن آن موفق نشدن
【有始有终】yǒushǐ-yǒuzhōng کاری را به سرانجام رساندن
【有事】yǒushì ①(有问题) وقتیکه مسایل پیش می‌آید: ~同群众商量 وقتیکه مسائل پیش می‌آید با توده‌های مردم مشورت کردن/做好准备,一旦~,马上出动。 خود را طوری آماده کنید که تا چیزی اتفاق افتاد فورا حرکت کنید. ②(有事情) گرفتار، مشغول: 你今晚~吗? امشب بیکارید؟/我现在~。 حالا گرفتارم. ③(有工作) کار پیدا کردن
【有恃无恐】yǒushì-wúkǒng در سایهٔ پشتیبان قوی ترس بخود راه ندادن
【有数】yǒushù ①(了解情况) از چگونگی اوضاع اطلاعات دقیق داشتن: 进行调查研究,做到心中~ به تحقیق و بررسی پرداختن و در نتیجه از چگونگی وضع مطلع شدن/你放心,怎么做我心里~。 نگران نباشید می دانم چه کار می کنم./这样一盘点,大家心中都~了。 با حساب کردن کالاهای موجود از وضع اطلاع خوبی خواهیم داشت. ②(数目不多) نه زیاد، فقط چند: 只剩下~的几天了,得加把劲儿。 فقط چند روز مانده است، ما باید کوشش بیشتری بکار ببریم.
【有丝分裂】yǒusī fēnliè 〈生〉 (زیست شناسی) تقسیم هستهٔ سلول بدو قسمت قبل از شکاف سیتوپلاسم
【有所】yǒusuǒ تاحدی، تا اندازه‌ای: 两国关系~改善。 مناسبات بین دو کشور تا حدی بهبود یافته است./销售价格~降低。 در قیمت‌های فروش تا اندازه‌ای تخفیف داده شده است./我对这一决议,~保留。 من نظر خود را در بارهٔ این قطعنامه تا حدودی محفوظ نگه می دارم./~裨益 تا حدی مفید واقع شدن
【有蹄动物】yǒutí dòngwù جانور سم‌دار
【有天没日】yǒu tiān méi rì ①(言行放肆) بی بند و بار ②(比喻社会黑暗) بی‌انصاف، بی‌عدالت
【有条不紊】yǒutiáo-bùwěn با نظم و ترتیب، بطور منظم و مرتب، بطور سیستماتیك: 他做起事来~。 او منظم و مرتب کار می کند./~地进行生产 با روش سیستماتیك به تولید پرداختن
【有头无尾】yǒu tóu wú wěi (کار) فقط آغاز داشتن
【有头有脑】yǒu tóu yǒu nǎo (گفتار و کردار) دارای نظم وترتیب کامل بودن
【有头有尾】yǒu tóu yǒu wěi (کار) هم آغاز داشتن و هم پایان
【有望】yǒuwàng امیدوار: 丰收~。 امید است که محصول خوب بدست بیاید.
【有为】yǒuwéi دارای آیندهٔ درخشان: ~的青年 شخص جوان و دارای آتیهٔ درخشان/年轻~ جوان دارای آتیهٔ درخشان
【有味】yǒuwèi ①(有滋味) لذیذ بودن ②(有趣味) جالب بودن
【有闻必录】yǒu wén bì lù ثبت کردن هر چه شنیده می شود
【有…无…】yǒu…wú… ①[表示只有前者而没有后者]: 有职无权 مقام داشتن ولی قدرت نداشتن/有眼无珠 چشم داشتن ولی ندیدن ②[表示强调有前者而没有后者]: 有害无益 مفید نبودن بلکه مضر بودن/有增无减 بطور مداوم افزایش یافتن/有去无还 رفتن و هرگز برنگشتن ③[表示有了前者就可以没有后者]: 有备无患 با آمادگی در کار از بروز خطر جلوگیری کردن ④[表示似有似无]: 有意无意 عمدی یا غیر عمدی
【有喜】yǒuxǐ 〈口〉 آبستن شدن، باردار شدن
【有戏】yǒuxì 〈方〉 وجود داشتن امید
【有隙可乘】yǒu xì kě chéng مفری برای سوء استفاده وجود داشتن
【有限】yǒuxiàn محدود: 为数~ تعداد محدود، نه زیاد، محدود/对情况了解~ از اوضاع اطلاعات محدوَد داشتن/文化水平~ سواد کم داشتن/در عدد ~公司 شرکت بامسئولیت محدود/~花序〈植〉 آرایش معین گل/~级数〈数〉 (ریاضی) تصاعد محدود
【有线】yǒuxiàn سیم‌دار: ~传真 عکسی که بوسیلهٔ بی‌سیم فرستاده می شود/~电报学 فن تلگراف باسیم/~广播 سخن پراکنی باسیم/~广播网 شبکهٔ سخن پراکنی باسیم/~广播站 ایستگاه پخش با سیم/~通讯 مخابرهٔ باسیم
【有效】yǒuxiào مؤثر، معتبر: ~措施 اقدامات مؤثر/采取~步骤 اقدامات مؤثر بعمل آوردن/这药治哮喘病很~。 این دارو برای معالجهٔ تنگی نفس بسیار مؤثر است./这车票三日内~。 این بلیط قطار تا سه روز اعتبار دارد./这个指示仍然~。 این دستور راهنما هنوز معتبر است./两种文本同样~。 دو متن مساوی اعتبار دارند./~分蘖〈农〉 جوانه زدن مؤثر از تهٔ ساقه/~负载〈电〉 بار الکتریکی مفید/~功率〈电〉 قدرت اصلی/~荷载 بار الکتریکی مفید/~库容〈水〉 ذخیرهٔ مؤثر آب/~射程 برد مؤثر (گلولهٔ توپ)/~数字 ارقامی که با عدد غیر از صفر شروع و با عدد غیر از صفر پایان می یابد/~选票 ورقهٔ رأی معتبر
【有效期】yǒuxiàoqī دورهٔ اعتبار: 延长合同的~ تمدید اعتبار کردن قرار داد را/本条约~为三十年。 پیمان حاضر برای مدت سی سال اعتبار دارد./这个胶卷已过了~。 تاریخ اعتبار این حلقهٔ فیلم عکاسی گذشته است.
【有些】yǒuxiē ①(有一部分) بعضی، برخی: ~人在看书,~人在谈天。 بعضی‌کتاب می‌خواندند و بعضی دیگر گپ

بعضي از دستگاههای کهنه هنوز 旧机器还能用。~/می‌زدند. تا حدی، تاحدودی، (有一些;数量不大)②قابل استفاده‌اند. تا حدی 失望~/ قدری ناراضی بودن 不满意~:قدری، کمی مأيوس بودن

【有心】yǒuxīn ①(有某种心意或想法)قصد داشتن، تمایل داشتن:我~去看看他,又怕打扰他。مایلم بروم و او را ببینم ولی نمی‌خواهم مزاحمش شوم. ②(故意)از روی عمد، به قصد: 他是~说给你听的。آنچه او گفت متوجه تو بود.

【有心人】yǒuxīnrén ①(有某种志愿的人)کسی که به انجام کارهای مفید تن در می دهد، آدم بلند همت و با اراده: 世上无难事,只怕~。در دنيا هیچ کاری برای کسی که بدان دل می دهد مشکل نیست. 或 جوینده یابنده است. ②(肯动脑筋的人)آدم مراقب و جدی و وظیفه شناس

【有形】yǒuxíng مرئی، محسوس: ~贸易 داد و ستد مرئی، خرید و فروش قابل رؤیت/ ~损耗 خسارت مادی/ ~资产 دارائی محسوس

【有幸】yǒuxìng افتخار داشتن

【有性】yǒuxìng 〈生〉جنسی، سکسی: ~生殖 تکثیر جنسی/ ~世代 نسل جنسی/ ~杂交 جفت شدن جنسی

【有血有肉】yǒuxuè-yǒuròu (توصیف آثار ادبی) واقعی وموجود در زندگی زنده: 这篇报道~。این ریورتاژ پر از جزئیات زنده است./他的小说里的人物写得~。قهرمانان در رمانش بطور زنده و واقعی ترسیم شده اند.

【有言在先】yǒu yán zài xiān از پیش معلوم گردانیدن، از پیش اخطار کردن: 不是~,过时不候吗? آیا قرار نبود که ما در انتظار کسی نباشیم که دیر می‌آید؟/~,莫谓言之不预也! ما از پیش اخطار کردیم، نگوئید که ما این مطلب را قبلا روشن نکردیم.

【有眼不识泰山】yǒu yǎn bù shí Tàishān چشم داشتن اما از دیدن کوه «تای شان» عاجز بودن ــ کنایه از نشناختن آدم بلندمقام یا توانا

【有要没紧】yǒu yào méi jǐn غیر مهم

【有一手儿】yǒuyīshǒur مهارت داشتن

【有益】yǒuyì سودمند، مفید، فایده‌دار، بهره‌مند: ~的格言 ضرب المثل سودمند/作出~的贡献 خدمات پر از ارزش انجام دادن/ ~于健康 مفید برای سلامتی و بهداشت/其它国家的~的东西,我们都要学。ما باید از کشورهای دیگر چیزهای مفید را یاد بگیریم.

【有意】yǒuyì ①(有心思)دل دادن، مایل بودن: ~于她 به او دل دادن/ ~帮忙 تمایل نشان دادن به کمک بودن ②(故意)مایل به عمد، از روی قصد: ~歪曲 عمدا تحریف کردن/ ~刁难 از روی عمد اشکال تراشی کردن/这书是他~留给我们看的。او این کتاب را مخصوصا برای ما باقی گذاشته است.

【有意识】yǒuyìshí ①(自觉地)آگاهانه: ~地克服自己的缺点 آگاهانه برای رفع نقاط ضعف خود کوشیدن ②(故意地)به عمد، از روی قصد

【有意思】yǒu yìsi ①(有意义)با اهمیت، پرمعنی: 他这番话很~。آنچه او گفت با اهمیت بود./同学们热烈讨论,怎么生活才~。دانشجویان در این مورد بحث کردند که چه نوع زندگی با اهمیت و پرمعنی است. ②(有趣)جالب، لذت‌بخش: 今晚的晚会很~。شب نشینی امشب بسیار لذت‌بخش بود.

【有勇无谋】yǒuyǒng-wúmóu دلیری داشتن ولی فاقد استراتژی بودن، دارای تهور بی‌جا بودن

【有…有…】yǒu…yǒu… ①[分别用在意思相反或相对的两个词前,表示兼而有之]: 有利有弊 هم سود داشتن و هم زیان/有来有往 دوجانبه، دو طرفه، عمل متقابل/有赏有罚 به اقتضای وضع هم پاداش دادن و هم مجازات کردن، ②[分别用在意思相同或相近的两个词前,表示强调]: 有职有权 هم مقام داشتن و هم قدرت، قدرتی را اعمال کردن که با مقام هماهنگ باشد/有条有理 مرتب، منظم، سیستماتیك/有说有笑 صحبت کنان وخندان/有凭有据 کاملا با دلیل و مدرك/ ثابت شده/有名有姓 هم با اسم کوچك و هم با اسم خانوادگی شناخته شده

【有余】yǒuyú ①(有剩余)مازاد داشتن: 粮食自给~ مازاد بر احتیاج غله داشتن، غله باندازهٔ کافی و مازاد بر آن داشتن/绰绰~ بیش از حد کفایت داشتن ②(有零)چند، اند: 二十~ بیست و چند

【有缘】yǒuyuán از تقدیر یا قسمت بر خوردار بودن

【有源】yǒuyuán 〈电〉فعال (برق): ~器件 قطعهٔ فعال/ ~存储器 حافظهٔ فعال

【有则改之,无则加勉】yǒu zé gǎi zhī, wú zé jiā miǎn اگر مرتکب اشتباه شدید آنرا اصلاح کنید و اگر مرتکب نشدید از آن بر حذر باشید.

【有增无已】yǒu zēng wú yǐ پیوسته درحال افزایش بودن 又称“有加无已”

【有朝一日】yǒuzhāo-yīrì یك روز

【有志不在年高】yǒu zhì bù zài nián gāo همت بلند نه همواره در سن بالا نهفته است.

【有志者事竟成】yǒuzhìzhě shì jìng chéng کوشنده یابنده است. 或 خواستن توانستن است.

【有种】yǒuzhǒng شجاعت انجام کاری را داشتن

【有助于】yǒuzhùyú مساعدت کردن، کمك کردن: 这次访问~增进两国之间的友谊。این بازدید به افزایش دوستی دو کشور کمك می کند./体育锻炼~增加体质。ورزش به تقویت بنیهٔ مزاجی کمك می کند.

酉 yǒu دهمین بخش از بخش‌های دوازده‌گانهٔ زمینی

【酉时】yǒushí فاصلهٔ زمانی از ساعت پنج تا هفت بعداز ظهر

卣 yǒu 〈考古〉ظرف شراب خوری دهانهٔ تنگ در قدیم

莠 yǒu ①(狗尾草) "Green Bristlegrass" نوعی‌علف‌بنام ②(品质坏的人)مردم بد اخلاق: 良~不齐。خوب و بد باهم مخلوط و قاطی است.

铕 yǒu 〈化〉(Eu) اروپیم

牖 yǒu 〈书〉پنجره

黝 yǒu سیاه، مشکی
【黝暗】yǒu'àn تاریك، بی‌نور
【黝黑】yǒuhēi تیره، آفتاب سوخته: 胳膊晒得～ با بازوهای آفتاب سوخته
【黝黝】yǒuyǒu تاریك، تیره و تار

yòu

又 yòu 〈副〉①[表示重复或继续]: 读了～读 بارها خواندن / 一年～一年 سال به سال ②[表示几种情况或性质同时存在](a)(单用): 五四运动是反帝运动，～是反对封建的运动。 نهضت چهارم ماه مه نهضتی بود هم ضد امپریالیستی و هم ضد فئودالی. (b)(连用) ～打～拉 ضربه و نوازش متناوب، هم زدن و هم نوازش به تناوب / ～惊～喜 خرسندی توأم با تعجب / ～便宜～好 ارزان ولی خوب / 她～想去，～不想去，拿不定主意。 او نتوانست در این مورد تصمیم بگیرد که برود یا نرود. / 你不能～要马儿跑，～要马儿不吃草。 چگونه می توانید انتظار داشته باشید اسب سریع بدود در حالیکه نمی گذارید علف بخورد. ③[表示意思上更进一层或在某个范围之外有所补充]: 天很黑，～下着雨，路更难走了。 علاوه بر تاریکی هوا، باران هم می بارید و همه‌ اینها راه رفتن را مشکل می ساخت. / 除了拖拉机，我们～添了一台插秧机。 بغیر از تراکتور، ما یك دستگاه نشاکاری را هم بدست آوردیم. / 他年纪大，～有病。 او هم پیر است و هم بیمار. ④[表示整数之外再加零数]: 一～四分之一 یك و یك چهارم ⑤[表示转折]: 我想去，～怕没时间。 مایلم بروم اما می ترسم وقت نداشته باشم. ⑥[用在否定句或反问句里，加强语气]: 我～不是故意的。 من عمدا این کار را نکردم.
【又红又专】yòuhóng-yòuzhuān هم انقلابی و هم متخصص بودن، هم آگاهی سیاسی و هم تخصص در کار داشتن
【又及】yòují یاد داشت الحاق آخر نامه یا کتاب

右 yòu ①(右面) جانب راست، طرف راست: 靠～走 در طرف راست راه رفتن ②(西) غرب: 山～ نواحی غرب کوه «تای هانگ شان»، واقع در استان «شان شی» ③(上) بالا، عالی: 无出其～ دومی نداشتن ④(保守的；反动的) محافظه‌کار، مرتجع: ～倾观点 نظرات گرایش به راست / 思想太～ در افکار بسیار به طرف راست گرایش داشتن
【右边】yòubiān جانب راست، طرف راست
【右边锋】yòubiānfēng 〈足球〉 (فوت بال) جناح راست
【右侧】yòucè پهلوی راست
【右舵】yòuduò سکان راست
【右锋】yòufēng 〈篮球〉 (بسکتبال) فوروارد راست
【右后卫】yòuhòuwèi 〈足球〉 (فوتبال) بك راست
【右面】yòumiàn جانب راست، طرف راست
【右内锋】yòunèifēng 〈足球〉 (فوتبال) بك داخل
【右派】yòupài جناح راست، دسته‌ راست، جناح راستها: 国民党～ جناح راست «گومین تان» (یعنی حزب ملی چین) / ～分子 عناصر راست / ～势力 قدرت جناح راست
【右前卫】yòuqiánwèi 〈足球〉 (فوتبال) نیمه راست، هاف بك راست
【右倾】yòuqīng گرایش به طرف راست، راست گرایی: ～保守 محافظه‌کاری وراست‌گرایی / ～思想 افکار دست راستی / ～机会主义 فرصت طلبی دست راستی
【右手】yòushǒu ①(右边的手) دست راست ②见"右首"
【右首】yòushǒu در طرف دست راست: 他～坐着一位老大娘。 در طرف راستش پیر زنی نشسته بود.
【右袒】yòutǎn از جانبی طرفداری کردن
【右文】yòuwén به علم و هنر و فرهنگ توجه داشتن
【右舷】yòuxián سمت راست کشتی
【右旋】yòuxuán 〈化〉 (شیمی) گردش بطرف قطب راست: ～糖酐 دکسترون / ～物质 ماده‌ گردنده بطرف قطب راست
【右翼】yòuyì ①〈军〉(右侧部队) جناح راست ارتش ②(政党，阶级集团中保守的一部分) جناح راست، فرقه راست(یك حزب یا یك سازمان): ～分子 عضو جناح راست

幼 yòu ①(幼小) جوان و کم سن: 年～无知 جوان و نادان / ～畜 توله، جانور جوان ②(小孩) بچه، کودك: 扶老携～ پیران وکودکان را همراه آوردن
【幼辈】yòubèi نسل جوان تر
【幼虫】yòuchóng 〈动〉 کرم حشره، نوزاد حشره
【幼雏】yòuchú مرغان جوان
【幼儿】yòu'ér کودك، طفل: ～教育 آموزش و پرورش کودکستانی / ～园 کودکستان، مهدکودك
【幼教】yòujiào آموزش و پرورش خردسالان
【幼龄林】yòulínglín 〈林〉 جنگل درختان کوچك
【幼苗】yòumiáo نهال تازه ایکه هنوز جابجا نشده
【幼嫩】yòunèn ①(又小又嫩) کوچك و نازك و لطیف ②(幼稚) ساده لوح، بچگانه
【幼年】yòunián کودکی، طفولیت، بچگی
【幼弱】yòuruò خردسال و ضعیف
【幼时】yòushí دوره‌ طفولیت
【幼体】yòutǐ 〈生〉 جوجه، توله، جانور جوان
【幼童】yòutóng بچه‌ خردسال
【幼小】yòuxiǎo ناآزموده، کودکانه: ～的心灵 دل کودکانه
【幼芽】yòuyá جوانه
【幼稚】yòuzhì ①(年纪小) جوان، کم سن ②(头脑简单) کودکانه، بچگانه، ساده لوح: ～可笑 مسخره‌آمیز و بچگانه / ～的想法 عقاید بچگانه، افکار کودکانه
【幼稚病】yòuzhìbìng ①〈心〉(疾病) کندی رشد جسمانی و عقلانی ②〈政治上的不成熟〉(سیاسی) بیماری کودکی
【幼子】yòuzǐ خردسال‌ترین پسر

有 yòu 〈书〉(表示整数之外再加零数) 三十～八年 سی و هشت سال
另见 yǒu

佑 yòu کمك کردن، حمایت کردن، برکت دادن
【佑护】yòuhù حفاظت کردن
【佑助】yòuzhù برکت دادن و یاری رساندن
侑 yòu 〈书〉(کسی را به خوردن یا آشامیدن) واداشتن
宥 yòu 〈书〉بخشیدن، عفو کردن، درگذشتن از... :尚希见~。لطفا عذر مرا بپذیرید.
柚 yòu 〈植〉گرت فروت
另见 yóu
【柚子】yòuzi گرت فروت
囿 yòu 〈书〉①(养动物的园子) محوطهٔ تربیت حیوانات:鹿~ آهوزار، پارك آهو ②(局限) محدود، در قید و بند:~于成见 از تعصب کور و فاقدبصیرت شدن /~于习俗 در اثر کمبود ~ گرفتار فشار رسوم و عادات بودن /~于见闻 اطلاعات و تجربه ناقص و معیوب بودن
诱 yòu ①(诱导) هدایت کردن، راهنمائی کردن:循循善~ در راهنمائی سیستماتیك ماهر بودن، با حوصله و مهارت یاد دادن ②(引诱;诱骗) اغوا کردن، فریب دادن، بوسیلهٔ تطمیع بدام انداختن:~敌深入 با اغوا دشمن را به درون سرزمین کشانیدن /~人的景色 منظرهٔ افسونگر و فریبنده
【诱逼】yòubī اغوا کردن و تهدید نمودن
【诱捕】yòubǔ بوسیلهٔ تطمیع شکار کردن
【诱虫灯】yòuchóngdēng چراغ پروانه‌کش، لامپ پشه‌کش 又作"诱蛾灯"
【诱导】yòudǎo راهنمائی کردن، هدایت کردن، سوق دادن:教师~学生去思考这些问题。معلم دانش آموزان را به اندیشیدن در بارهٔ این مسائل سوق داد. /~反应〈化〉(شیمی) عکس العمل دادن اثر اغوا
【诱饵】yòu'ěr طعمه
【诱发】yòufā بیرون آوردن، باعث اتفاق افتادن چیزی‌شدن:把麻疹~出来 (با خوردن دارو) سرخك بیرون ریختن، سرخك در آوردن
【诱供】yòugòng کسی را بمنظور اقرار به گناه بدام انداختن:既不~也不逼供。برای گرفتن اعتراف نه از حیله و نه از تهدید و اجبار استفاده کردن
【诱拐】yòuguǎi با فریب و حیله زن یا بچه را ربودن
【诱惑】yòuhuò ①(引诱) اغوا کردن، فریفتن، گول زدن:用金钱美女~ بوسیلهٔ پول و زن اغوا کردن ②(诱人) مجذوب کردن، توجه را بسوی خود جلب کردن
【诱奸】yòujiān کسی را به عمل جنسی نامشروع اغوا کردن
【诱骗】yòupiàn فریفتن، فریب دادن، بدام انداختن
【诱迫】yòupò اغوا کردن و تهدید نمودن
【诱取】yòuqǔ بوسیلهٔ تطمیع بدست آوردن
【诱人】yòurén فتان، جذاب، دل انگیز، اغوا کننده:窗外是一片~的景色。در بیرون پنجره منظرهٔ جذابی دیده می شود.
【诱杀】yòushā با اغوا بدام انداختن وکشتن:用灯光~棉铃虫 با چراغ نوزادان پروانهٔ بید پنبه را اغواکردن وکشتن
【诱使】yòushǐ با اغوا کسی را به انجام کاری وادار کردن
【诱引】yòuyǐn اغوا کردن
【诱降】yòuxiáng با اغوا کسی را به تسلیم واداشتن
【诱致】yòuzhì موجب شدن، باعث شدن:~堕落 موجب فساد کسی‌شدن
蚴 yòu 〈动〉کرم حشرهٔ کدو یا شیستوزوم:毛~ نوعی‌کرم /尾~ کرم حشرهٔ ترماند /حشره بنام "Miracidium"
釉 yòu لعاب، مینا:青~瓷器 ظروف چینی لعابی آبی رنگ
【釉工】yòugōng لعاب‌گر، میناکار
【釉料】yòuliào مادهٔ اصلی برای مینا
【釉面砖】yòumiànzhuān 〈建〉آجرلعابی، آجرکاشی
【釉陶】yòutáo ظروف سفالین لعاب زده
【釉质】yòuzhì 〈生理〉مینای دندان
【釉子】yòuzi لعاب، مینا
鼬 yòu 〈动〉راسو:白~ قاقم
【鼬獾】yòuhuān موش خرما

yū

迂 yū ①(曲折) پرپیچ و خم، دورانی، نامستقیم:~道访问 برای دیدار کسی دور زدن ②(迂腐) کهنه به مقررات و افکار کهنه چسبیدن:~论 سخن کهنه‌پرستانه /这人有点~。او کمی کهنه‌پرست است.
【迂夫子】yūfūzǐ آدم فضل فروش کهنه‌پرست
【迂腐】yūfǔ هواخواهی مصرانه از مقررات و افکار کهنه، کهنه‌پرستی:~的见解 نظرات کهنه پرستی
【迂缓】yūhuǎn کند در حرکت، بطیء
【迂回】yūhuí ①(回旋;环绕) پر پیچ و خم، زیگزاگ، دور زننده، نامستقیم:历史的发展是曲折的，~的。تاریخ پراز پستی و بلندی است و بطور زیگزاگ به پیش می رود. /曲折~ پر پیچ و خم، دورزننده /~前进 در مسیر پر پیچ و خم پیشروی کردن ②〈军〉از جناح تافتن:向左侧~ از جناح چپ بدشمن حمله کردن /~战术 تاکتیك تاختن از جناح
【迂见】yūjiàn نظر کهنه‌پرستانه
【迂阔】yūkuò قلمبه و سلمبه و غیرعملی:~之论 نظرهای غیرعملی
【迂论】yūlùn تفسیر غیرعملی
【迂曲】yūqū پر پیچ و خم، غیر مستقیم:~的山路 راه کوهستانی پر پیچ و خم
【迂拙】yūzhuō غیر عملی و احمقانه
【迂儒】yūrú دانشمند خودرای وکهنه‌پرست
【迂远】yūyuǎn غیر عملی
【迂执】yūzhí کهنه‌پرست و غیر عملی
淤 yū ①(淤积) لجن آلود شدن، از گل و لجن پوشیده شدن:水渠里~了很多泥沙。مجرای آب از گل و لجن

~肥田 引：گل و لجن (淤积的泥沙)②مسدود شده است.
لجن بستر رودخانه ~河/ زمین را با گل و لجن حاصلخیز کردن
③(血液不流通)(خون) حرکت کند

【淤斑】yūbān 〈医〉(طب) خون مردگی

【淤地】yūdì زمین حاصل شده در اثر ته نشینی گل و لجن

【淤点】yūdiǎn 〈医〉(طب) نقاط ارغوانی ریزیکه بعلت خونریزی در زیر پوست در بعضی بیماریهای عفونی ایجاد می شود

【淤灌】yūguàn 〈农〉 نوعی آبیاری‌سیلاب را در مزارع نگه می‌دارند تا گل و لای آن روی مزارع می ماند و از این طریق خاك حاصلخیز می‌گردد

【淤积】yūjī لجنی شدن:洪水过后，地里~了一层泥浆。وقتیکه سیلاب فرونشست، یك لایه‌ٔ گل و لجن روی مزارع باقی ماند.

【淤埋】yūmái (گل و لای ته نشین) پوشاندن(زمین، ساختمان‌و...)

【淤泥】yūní گل و لای، لجن

【淤浅】yūqiǎn (مسیرآب) کم عمق شدن در اثر ته نشینی گل و لای

【淤塞】yūsè لجنی شدن، پوشیده شدن از گل و لجن：航道~。راه آب لجن گرفته است.

【淤血】yūxuè خونی که بداخل نسج‌ها و بافت‌های بدن نشست کند

【淤滞】yūzhì (جریان رودخانه و...) گل‌آلود شدن

瘀 yū 见"淤"yū③

yú

与 yú 见"欤"yú
另见 yǔ;yù

于 yú 〈介〉①[表示时间;处所;范围等]:第一次世界大战爆发~一九一四年。نخستین جنگ جهانی در سال ۱۹۱٤ در گرفت./运动正处~高潮。جنبش به نقطه‌ٔ اوج خود رسیده است./闻名~世界 مشهور در سراسر جهان ②[表示动作的方向]:求助~人 از مردم کمك خواستن ③[用在动词后面,表示交与,付出等]:光荣归~集体。افتخار متعلق به جمع است. ④[引进对象或事物的关系者]:忠~祖国 وفادار به میهن بودن/有利~提高产量 برای بالا بردن میزان تولید مساعد بودن/这样~你自己不利。این به‌نفع شما تمام نمی شود. ⑤[表示起点或出发点]:出~自愿 به خواست خود/出~无知 از روی جهل و نادانی ⑥[表示比较]:人固有一死,或重~泰山,或轻~鸿毛。مرگ همه کس حتمی است.مرگ یا سنگین تر از کوه «تای شان» است یا سبك تر از پرقو. ⑦[表示被动]:见笑~人 مورد خنده‌ٔ دیگران بودن ⑧〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【于飞】yúfēi (زن و مرد) در زندگی همآهنگی داشتن

【于今】yújīn ①(至今) تا بحال：延安一别,~十年。از زمانیکه در شهر «یان آن» از هم جدا شدیم، ده سال می‌گذرد. ②(如今)حالا، امروز:这城市建设得真快,~已看不出它原来的面貌了。حالا این شهر بسیار سریع ساخته شده است.حالا از چهره‌ٔ اصلیش هیچ اثری دیده نمی شود.

【于是】yúshì 〈连〉پس، در نتیجه، بنابرین：我看他很忙,~便告辞了。دیدم او بسیار گرفتار است، پس مرخص شدم.

予 yú 〈书〉من
另见 yǔ

【予取予求】yúqǔ-yúqiú 〈书〉هرچه می‌خواهید از من بگیرید ــ یعنی مطالبه‌ٔ بیشمار کردن

余 yú ①(剩下)مازاد، زیادی، باقی مانده：~钱 پول مازاد/下~部分 بقیه، بخش‌های باقی مانده/落日~辉 روشنی پس از غروب/收支相抵,尚~五十元。پس از پرداختن همه‌ٔ هزینه‌ها، پنجاه«یوان» باقی مانده است. ②(零数) چند، اند، ：五十~年 پنجاه سال و اند/二百~斤 دویست «جین» و خرده‌ای ③(某种事情、情况外的时间):پس از：工作之~ پس از کار ④〈书〉(我) من ⑤姓 یك نام خانوادگی در چین

【余波】yúbō واکنش：这场纠纷~未平。این نزاع و ستیزه پایان نپذیرفته است و هنوز واکنش آن باقی است.

【余存】yúcún موازنه：核对销售数量和~数量 حجم فروش و کالاهای موجود را بررسی کردن/取出一百元,~五十元。پس از برداشتن صد«یوان»، پنجاه «یوان» باقی‌مانده است.

【余党】yúdǎng باقی‌مانده‌ها از یك دارودسته‌ٔ واژگون شده

【余地】yúdì حاشیه، میدان آزادی عمل：有足够的回旋~。باندازه‌ٔ کافی میدان آزادی عمل برای مانور داشتن/还有改进的~。هنوز میدان آزادی عمل برای اصلاح وجود دارد./订计划要留有~。در موقع برنامه‌ریزی باید حاشیه را در نظر داشت.

【余毒】yúdú سم باقی‌مانده، تأثیرات بد باقی مانده：封建~ تأثیرات بد فئودالیسم

【余额】yú'é ①(名额中余下的名额) محل‌های خالی در سهمیه ②(帐目上剩余金额) وجوه باقی مانده پس از حسابرسی

【余割】yúgē 〈数〉 معادله‌ٔ مثلثاتی در مثلث قائم الزاویه：~线 خط معادله‌ٔ مثلثاتی

【余函数】yúhánshù 〈数〉(ریاضی) فراکسیون مکمل

【余晖】yúhuī نور غروبگاهی آفتاب

【余痕】yúhén اثر باقی مانده

【余悸】yújì ترس باقی مانده：心有~ ترس باقی مانده داشتن

【余烬】yújìn خاکستر، خاکه：纸烟~ خاکستر سیگار

【余可类推】yú kě lèituī می توان برای بقیه از راه قیاس استنتاج کرد.

【余款】yúkuǎn بقیه‌ٔ پول

【余力】yúlì زور باقی مانده ؛ نیروی باقی مانده

【余沥】yúlì 〈书〉 ته پیاله ــ کنایه از سهم مختصری از سود

【余粮】yúliáng غله‌ٔ مازاد：把~卖给国家 غله‌ٔ مازاد را به دولت فروختن/~户 خانواده ایکه غله‌ٔ مازاد داشته باشد

【余留】yúliú باقی ماندن

【余年】yúnián سال‌های عمر باقی مانده

【余孽】yúniè عنصر شرير باقي مانده، شر باقي مانده: 封建～ ته مانده‌ء فئوداليسم
【余怒】yúnù خشم و غضب باقي مانده
【余切】yúqiē 〈数〉كتانژانت (رياضي): ～线 خط كتانژانت
【余缺】yúquē مازادها وكمبود ها: 互通有无，调剂～ با هر يك از مازادها كمبودهای خود را بر طرف كردن
【余热】yúrè گرمای باقی‌مانده: 利用～ از گرمای باقی‌مانده استفاده‌كردن
【余生】yúshēng ①(晚年)عمر بقیه‌ء عمر، سالهای باقی مانده‌ء ②(大难后侥幸保住的生命) زنده ماندن(پس از مصیبت): 虎口～ کسی که از مرگ حتمی نجات یافته باشد/劫后～ کسی‌که از بلاء و مصیبت زنده مانده باشد
【余剩】yúshèng مازاد، باقی‌مانده
【余矢】yúshǐ 〈数〉(رياضي) جيب تمام (يا متمم)
【余数】yúshù 〈数〉عدد باقی‌مانده: 八减五，～为三。 هشت منهای پنج مساوی است با سه.
【余头】yútóu 〈口〉پول يا چيز باقی‌مانده
【余威】yúwēi حیثیت يا تأثير باقی‌مانده
【余味】yúwèi لذت بعدی، لذت ثانوی: ～无穷 لذت بعدی ديرپا بردن
【余隙】yúxì 〈机〉فاصله‌ء آزاد: 切屑～ فاصله‌ء آزاد پيستون برای تراشيدن
【余暇】yúxiá ساعت‌های فراغت (يا آزاد) 又作"余闲"
【余下】yúxià باقی‌مانده، بقیه: ～的同志 بقیه‌ء رفقا
【余弦】yúxián 〈数〉كسينوس (رياضي): ～定律 قانون كسينوس
【余兴】yúxìng ①(未尽的兴致) آرزوی علاقه‌ء باقی‌مانده، ②(余兴节目) برنامه‌ء تمديد يا تجديد يك سرگرمی لذت‌بخش تفريحی پس از يك جلسه يا مجلس شام
【余因子】yúyīnzi 〈数〉(رياضي) مقوم عليه مكمل
【余音】yúyīn صدا پرطنين: ～缭绕。 صدا در هوا طنين می‌افكند. /～绕梁。 صدا دور ستون‌های سالن طنين می‌اندازد.
【余勇可贾】yúyǒng kě gǔ هنوز نيروی باقی مانده برای نبرد داشتن
【余裕】yúyù فراوان، كافی و پر مازاد: ～的时间 وقت كافی و فراوان
【余震】yúzhèn 〈地〉لرزه‌ء بعدی، لرزه‌ء ثانوی

欤 yú 〈书〉〈助〉[表示疑问、感叹]: 可不慎～? چگونه می‌توان از دقت و احتياط چشم پوشيد؟

盂 yú ظرف دهان گشاد برای نگهداشتن مايع: 痰～ تفدان، خلط دان

臾 yú 见"须臾"xūyú

鱼 yú ①(动物) ماهی: 两条～ دو تا ماهی/三种～ سه نوع ماهی ②〈姓〉يك نام خانوادگی در چين
【鱼白】yúbái ①(鱼的精液) نطفه‌ء ماهی، تخم ماهی ② 见"鱼肚白"
【鱼鳔】yúbiào بادكنك ماهی
【鱼叉】yúchā قلاب ماهيگيری
【鱼池】yúchí حوض پرورش ماهی
【鱼翅】yúchì پره‌ء ماهی
【鱼虫】yúchóng كيك آبی(به‌عنوان غذای ماهی به‌حساب می‌آيد)
【鱼唇】yúchún لب كوسه
【鱼刺】yúcì تيغ ماهی: 剔掉～ تيغ ماهی را بر كندن
【鱼大水小】yúdà-shuǐxiǎo ماهی بزرگ در آب كم عمق — كنايه از يك دستگاه بزرگ و سنگين بدون محل برای نگهداشتن آن
【鱼道】yúdào 〈水〉مسير ماهی
【鱼肚】yúdù شكمبه‌ء ماهی(يك نوع خوراك)
【鱼肚白】yúdùbái رنگ سفيد شكم ماهی — كنايه از سپيده دم، طلوع فجر: 东方已露出～。 در مشرق سپيده دميده است.
【鱼饵】yú'ěr طعمه‌ء ماهی
【鱼粉】yúfěn آرد ماهی(نوعی كود)
【鱼肝油】yúgānyóu روغن ماهی(داروی‌مقوی)
【鱼竿】yúgān چوب يا ميله‌ء ماهيگيری
【鱼缸】yúgāng شيشه‌ء مخصوص پرورش ماهی
【鱼钩】yúgōu قلاب ماهيگيری
【鱼狗】yúgǒu 〈动〉مرغ ماهيخوار
【鱼贯】yúguàn يكی پس از ديگری، در يك ستون: ～而入 در يك ستون وارد شدن
【鱼胶】yújiāo سريش ماهی
【鱼雷】yúléi 〈军〉اژدر: ～发射管 لوله‌ء اژدر/～快艇 قايق اژدرافكن
【鱼类学】yúlèixué ماهی‌شناسی: ～家 ماهی‌شناس
【鱼鳞】yúlín فلس‌ماهی، پولك: 刮去～ پولك كندن
【鱼鳞坑】yúlínkēng چاله‌ء پولك مانند در دامنه‌ء كوه برای نگهداشتن آب يا كاشتن درخت ها
【鱼龙】yúlóng 〈古生物〉(ديرينه‌شناسی) نوعی خزنده‌ء بزرگ شبيه ماهی كه در دوره‌ء دوم زمين‌شناسی می زيسته
【鱼龙混杂】yú-lóng hùnzá در هم آميختگی اژدها و ماهی — كنايه از قاطی شدن مردم خوب و بد
【鱼露】yúlù 〈食品〉سوس ماهی
【鱼卵】yúluǎn تخم ماهی
【鱼米之乡】yú-mǐ zhī xiāng سرزمين ماهی و برنج — يعنی زمين دارای وفور نعمت
【鱼苗】yúmiáo ماهی تازه از تخم در آمده 又作"鱼花"
【鱼目混珠】yúmù hùn zhū چشم ماهی را به جای مرواريد نشان دادن — يعنی چيز ساختگی را بمشابه‌ء چيز واقعی قلمداد كردن
【鱼漂】yúpiāo چوب پنبه كه بتور يا ميله‌ء ماهيگيری بسته شده وآنرا روی سطح آب نگه می دارد
【鱼情】yúqíng وضع حركت دسته‌های ماهی در دريا
【鱼群】yúqún دسته‌ء ماهی
【鱼肉】yúròu ①(鱼的肉) گوشت ماهی ②(鱼和肉) ماهی و گوشت: 人为刀俎，我为～ — يعنی روی كنده‌ء قصابی

بی‌رحمانه ظلم (暴力欺凌)③ كاملا در اختیار كسی قرار گرفتن مأموران مرتجع ، 反动官吏～百姓。: كردن، ستم كردن بی‌رحمانه مردم را مورد ظلم و ستم قرار دادند.

【鱼石脂】yúshízhī 〈药〉 نوعی داروی شیمیائی تركیبی بنام "Ichthyol"

【鱼水】yú-shuǐ ماهی و آب ؛ 情深～ بسان ماهی وآب نزدیك /军民关系亲如～。ارتش و مردم همانند ماهی و آب بودن جدائی ناپذیرند.

【鱼死网破】yú sǐ wāng pò كنایه از تلف شدن طرفین مبارز

【鱼松】yúsōng 〈食品〉 گوشت ماهی خشك شده‌ء ریزه ریزه

【鱼塘】yútáng حوض پرورش ماهی

【鱼藤】yúténg 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Trifoliate Jewelvine"

【鱼梯】yútī 〈水〉 نردبان ماهی (یعنی یك ردیف پله‌های سنگی كه به ماهی مخصوصا ماهی قزل‌آلا كمك كند تا به آبشار برسد)

【鱼网】yúwǎng تور ماهی‌گیری

【鱼尾号】yúwěihào (【】) علامت مانند

【鱼尾纹】yúwěiwén چین و چروك دركنار گوشه‌ء چشم

【鱼鲜】yúxiān غذای دریائی

【鱼腥草】yúxīngcǎo 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Cordate houttuynia"

【鱼汛】yúxùn فصل ماهیگیری

【鱼雁】yúyàn كنایه از نامه

【鱼秧】yúyāng ماهی كوچك

【鱼鹰】yúyīng ①(鹗) عقاب دریائی ②(鸬鹚) قره‌قاز

【鱼油】yúyóu روغن ماهی

【鱼游釜中】yú yóu fǔzhōng مانند ماهی ایكه در دیگ آشپزی شنا می‌كند— كنایه از در خطر بزرگ بودن

【鱼圆】yúyuán 〈方〉 كوفته‌ای كه از گوشت ماهی درست می‌شود

【鱼跃】yúyuè 〈排球〉 (والیبال) مانند ماهی شیرجه رفتن ؛ 救～ با شیرجه رفتن مانند ماهی توپ را نجات دادن 球

【鱼闸】yúzhá 〈水〉 سد ماهی

【鱼种】yúzhǒng ماهی كوچك، ماهی تخمی

【鱼子】yúzǐ 〈食品〉 تخم ماهی ؛ 酱～ خاویار

俞 Yú یك نام خانوادگی در چین

竽 yú 〈乐〉 ساز بادی باستانی

谀 yú 〈书〉 چاپلوسی كردن، تملق گفتن ؛ 阿～ چاپلوسی كردن، تملق گفتن /～辞 حرفهای چاپلوسانه

娱 yú ①(使快乐) سرگرم كردن، تفریح دادن ؛ 聊以自～ فقط برای سرگرم كردن خود ②(快乐) شادی، لذت، سرگرمی ؛ 耳目之～ لذت‌های حواس

【娱乐】yúlè سرگرمی، تفریح ؛ 活动～ فعالیت‌های تفریحی و سرگرمی / 室～ اطاق سرگرمی و تفریح / 场所～ تفریحگاه عمومی /～ سرگرم كننده تفریح

狳 yú 见"犰狳"qiúyú

隅 yú ①(角落) كنج، گوشه ؛ 城～ گوشه‌ء دیوار شهر ②(靠边沿的地方) كناره

喁 yú

另见 yóng

【喁喁】yúyú 〈书〉 صدای پچ پچ ؛ 私语～ پچ پچ كردن، بیخ گوشی صحبت كردن

萸 yú 见"茱萸"zhūyú

渔 yú ①(捕鱼) ماهیگیری كردن ؛ 船～ قایق ماهیگیری /～村 دهكده‌ء ماهیگیری ②(谋取不应得的东西) چیز ناروا گرفتن ؛ 利～ سودهای ناروا بردن

【渔霸】yúbà شخص مستبد در میان ماهیگیران

【渔叉】yúchā قلاب ماهی‌گیری

【渔产】yúchǎn محصولات دریائی

【渔场】yúchǎng محل ماهیگیری

【渔船】yúchuán قایق ماهیگیری

【渔村】yúcūn دهكده‌ء ماهیگیران

【渔夫】yúfū 〈旧〉 ماهیگیر

【渔父】yúfù ماهیگیر سالخورده

【渔港】yúgǎng بندر ماهیگیری

【渔歌】yúgē آواز ماهیگیر

【渔工】yúgōng كارگران ماهیگیر

【渔鼓】yúgǔ ①(打击乐器) ساز ضربی كه از خیزران ساخته شده و همآهنگ با آواز افسانه‌های عامیانه نواخته می‌شود ②(指道情) آواز داستان‌های عامیانه با چنین ساز ضربی

【渔行】yúháng صنف ماهیگیر

【渔户】yúhù خانواده‌ء ماهیگیر

【渔火】yúhuǒ روشنائی روی قایق‌های ماهیگیری

【渔获量】yúhuòliàng مقداری ماهی كه در یك وهله گرفته شود

【渔具】yújù وسائل ماهیگیری، شیلات

【渔利】yúlì ①(谋取不正当的利益) منافع ناروا بردن، برای سود بردن از اوضاع سوء ؛ 从中～ سودهای ناحق بردن سود ناحق، ②(用不正当的手段谋取利益) استفاده كردن بدون زحمت كشیدن سودهای دیگران را ؛ 坐收～ سود حرام بردن، از كشمكش دیگران سود بردن

【渔猎】yúliè ماهیگیری كردن، ماهی صید كردن

【渔轮】yúlún كشتی ماهیگیری

【渔民】yúmín ماهیگیر، صیاد ماهی

【渔区】yúqū ناحیه‌ء ماهیگیری

【渔人】yúrén ماهیگیر

【渔翁】yúwēng ماهیگیر مسن

【渔线】yúxiàn بند مخصوص ماهیگیری

【渔业】yúyè شیلات ؛ 区～ منطقه‌ء شیلات / 协定～ قرارداد شیلات / 资源～ منابع ماهیگیری / 海洋～ شیلات در دریا / 远洋～ شیلات در اقیانوس

【渔舟】yúzhōu 〈书〉 قایق ماهیگیری

渝 yú ①[多指态度或感情的改变] تغییر (احساسات)

پايدار، تغييرناپذير، ثابت، محكم ~ 始终不:كردن
②〈别称〉(重庆)اسم ديگرى براى شهر «چونگ چينگ»

腴 yú ①(人胖)چاق و چله، گوشتالو ~ 丰 : چاق، فربه
②(肥沃)حاصلخيز ~ 膏 :حاصلخيز

【腴润】yúrùn 〈书〉①(丰润)چاق و چله ②(肥沃)حاصلخيز

愉 yú خوشحال، شاد، خرسند،مطبوع : 面有不~之色 دلگير و رنجيده به نظر رسيدن

【愉快】yúkuài خوشحال، شاد، خوش ، خرسند : ~的微笑 لبخند شادى‌آور / ~的事 كار پسنديده / 心情~ با روح بشاش / 祝你在中国过得~。اميدوارم در چين به شما خوش بگذرد.

【愉乐】yúlè شاد، خرسند

【愉悦】yúyuè شاد، بشاش، خوشوقت، خرسند

逾 yú ①(超过)گذشتن، تجاوز كردن، بالغ شدن : 额~ از سهميه· مجاز گذشتن / 情~骨肉 از گوشت و خون خود عزيزتر داشتن / 常~ غير عادى / 这位老人已年~七十。سن اين پيرمرد بر هفتاد بالغ شده است. ②〈书〉(更加)حتى بيشتر : 痛乃~甚。سپس، حتى شدت درد بيشتر شد.

【逾期】yúqī از وقت معين گذشتن

【逾越】yúyuè گذشتن، تجاوز كردن، بالغ شدن : ~权限 از قدرت خود تجاوز كردن / ~界限 از مرز گذشتن / ~常规 از رسم معمول تخطى كردن / 不可~的鸿沟 ورطه· غير قابل عبور

揄 yú 〈书〉①(牵引)كشيدن ②(提起)بلند كردن

【揄扬】yúyáng تمجيد كردن

愚 yú ①(愚笨)احمق، كودن، كم عقل : ~不可及 حماقت به نهايت رسيدن ②(愚弄)كسى را دست انداختن، از دست ديگران فريب خوردن : 为人所~ مسخره كردن ③〈谦〉بنده، اينجانب : ~见 نظر اينجانب

【愚暗】yú'àn جاهل و غيرمنطقى

【愚痴】yúchī جاهل، نادان

【愚笨】yúbèn احمق، جاهل، نادان، كودن

【愚见】yújiàn 〈谦〉نظر بنده

【愚蠢】yúchǔn احمق، ابله، نادان، كودن

【愚钝】yúdùn كودن، كم عقل

【愚公移山】Yúgōng yí shān «يوگون» پيرمرد نادانى كه كوهها را از جا مى كند — كنايه از عزم راسخ در انجام كار : 改造中国。~ با روحيه· پير مرد نادانى كه كوهها را از جا كند چين را نوسازى كردن

【愚鲁】yúlǔ احمق، ابله

【愚昧】yúmèi نادان، جاهل : ~落后 نادان و عقب مانده / ~无知 نادان و جاهل

【愚民】yúmín آدم جاهل

【愚民政策】yúmín zhèngcè سياست نگهداشتن مردم در حالت جهل و نادانى

【愚弄】yúnòng كسى را دست انداختن، فريب دادن

【愚人】yúrén آدم جاهل

【愚傻】yúshǎ نادان، جاهل، نفهم

【愚顽】yúwán نادان و خودسر

【愚妄】yúwàng نادان ولى خود پسند

【愚者千虑，必有一得】yúzhě qiān lǜ, bì yǒu yī dé حتى يك آدم احمق هم گاهى يك فكر خوب بخاطرش مى رسد.

【愚拙】yúzhuō احمق و ناهنجار در حركت

瑜 yú ①(美玉)يشم نفيس و گرانبها ②(玉的光彩)فروغ و درخشش يشم گرانبها : 瑕不掩~。عيب‌ها از فضيلت‌ها نمى كاهد.

榆 yú

【榆树】yúshù درخت نارون

【榆叶梅】yúyèméi "Flowering plum" نوعى درخت بنام

觎 yú 见"觊觎"jìyú

虞 yú 〈书〉①(预料;猜测)فرض، تصور، گمان، پندار : 以备不~ براى وقوع اتفاق احتمالى آماده بودن ②(忧虑)نگرانى، اضطراب : 兴修水利，水旱无~ شبكه· آبيارى ايجاد كردن و از خشكى يا سيل نگرانى نداشتن / 无冻馁之~ نگرانى ازگرسنگى و سرما نداشتن ③(欺骗)فريب دادن، دست انداختن : 尔~我诈 در فريفتن همديگر تلاش كردن ④〈姓〉يك نام خانوادگى در چين

【虞美人】yúměirén 〈植〉"Corn poppy" نوعى گياه بنام

舆 yú ①〈书〉(车)درشكه، كالسكه : 舍~登舟 درشكه را ترك كردن و سوار قايق شدن ②(轿)〈书〉تخت روان : 彩~ تخت روان مزين ③〈地〉ناحيه، سرزمين : ~地 سرزمين ④(众人的)عمومى، عام

【舆论】yúlùn افكار عمومى : 作~准备 افكار عمومى را آماده كردن / 大造反革命~ افكارعمومى ضدانقلابى رابرانگيختن / 国际~ افكار عمومى جهان / ~工具 وسائل تبليغاتى براى افكار عمومى / ~界 محافل مطبوعاتى

【舆情】yúqíng احساسات ملى، عواطف مردم : 洞察~ احساسات ملى را خوب درك كردن

【舆图】yútú 〈书〉نقشه

窬 yú 〈书〉از بالاى ديوار عبور كردن

蝓 yú "蛞蝓"kuòyú

yǔ

与 yǔ ①(给)دادن، بخشيدن، اعطا كردن : ~人方便 به ديگران كمك كردن، كارها را براى ديگران آسان كردن / 信件已交~本人。نامه به خود شخص تحويل داده شده است. ②(交往;友好)معاشرت كردن، ميانه· خوب داشتن : 此人易~。معاشرت كردن با او آسان است. / 国~ كشور دوست، متحد ③(赞助)كمك كردن، يارى رساندن : ~人为善 كمك‌كننده، يارى رساننده ④〈介〉[引进动作的对象] : ~困

难作斗争 نسبت به ～人民为敌/ با مشکلات مبارزه کردن صنعت و 工业～农业 :و(和)〈连〉⑤ مردم دشمنی ورزیدن با دوست همراه رفتن 友人同往～/ کشاورزی

另见 yú; yù

【与共】yǔgòng باهم بودن

【与虎谋皮】yǔ hǔ móu pí از ببر پوستش را خواستن ــ یعنی از شخص (معمولا بدکار) خواستن تا برخلاف منافع خود عمل کند

【与其】yǔqí 〈连〉[比较两件事的利害得失而决定取舍的时候,用在放弃的一面,后面常用"不如"或"毋宁"呼应]:你～坐车,不如坐船。 برای شما بهتر است که بجای قطار سوار کشتی شوید./～说是粗心大意,不如说是不负责任。 در اینجا عدم احساس مسئولیت بیشتر مطرح است تا عدم دقت./～跪着生,不如站着死。 من سر بلندانه مردن را برزنده ماندن با خواری ترجیح می‌دهم.

【与日俱增】yǔ rì jù zēng با مرور زمان افزایش یافتن

【与世长辞】yǔ shì chángcí چشم از جهان فرو بستن، درگذشتن

【与世沉浮】yǔ shì chén fú خود را با حوادث دنیا دمساز کردن

【与世无争】yǔ shì wú zhēng از پیروزی دنیائی چشم پوشیدن، از این دنیا کناره‌گیری کردن

【与众不同】yǔ zhòng bù tóng از غیر خود مشخص بودن، ممتاز بودن

予 yǔ دادن، بخشیدن، اعطا کردن به کسی :授～奖状 تقدیرنامه اعطا کردن /免～处分 کسی را از مجازات معاف کردن/～以表扬 کسی را ستودن/～人口实 بهانه به دست دیگران دادن

另见 yú

宇 yǔ ①(房檐) لبه‌ٔ بام ② (房屋) خانه، ③ (世界) فضا، دنیا، جهان، گیتی :庙～ معبد، پرستشگاه/ منزل ～内 در این دنیا

【宇称】yǔchēng 〈物〉(فیزیك) برابری، مساوات :～不守恒 عدم برابری/～守恒 حفظ برابری

【宇航】yǔháng 〈简〉(宇宙航行) فضا پیمائی :～员 فضا پیما

【宇宙】yǔzhòu کیهان، گیتی :～尘〈天〉گرد و غبار کیهانی/～飞船 سفینه‌ٔ فضایی، سفینه‌ٔ کیهان‌پیما/～飞行 پرواز به‌فضا، پرواز فضایی، کیهان‌پیمائی/～飞行员 فضاپیما/～服 لباس مخصوص فضاپیمایی/～观 جهان بینی کسی/～火箭 موشك فضائی/～空间 فضای کیهانی، عالم وجود/～线〈物〉اشعه‌ٔ فضائی/～医学 پزشکی فضائی/～站 ایستگاه فضائی

【宇宙航行】yǔzhòu hángxíng فضاپیمائی، کیهان‌پیمائی :～学 مبحث فضا پیمائی

【宇宙速度】yǔzhòu sùdù 〈宇航〉سرعت فضائی، سرعت کیهانی :第一～ سرعت کیهانی اول/第二～ سرعت کیهانی دوم

屿 yǔ جزیره‌ٔ کوچك :岛～ جزایر، جزایر بزرگ وکوچك

羽 yǔ ①(羽毛) پر ②〈乐〉یو، 见"五音"

【羽翅】yǔchì بال و پر

【羽缎】yǔduàn نوعی پارچه‌ٔ پنبه‌ای که مانند ابریشم نرم و هموار است 又作"羽毛缎"

【羽冠】yǔguān کاکل پرنده

【羽化】yǔhuà ①(成仙) به بهشت صعود کردن و به موجود جاوید بدل شدن ②〈婉〉(指道士死) در(پیرو مذهب تائو) گذشتن ③〈动〉(由蛹变成成虫) خروج از مرحله‌ٔ شفیرگی، خروج از تخم

【羽毛】yǔmáo پر:美丽的～ پرهای زیبا/～丰满 (پرنده) بالغ، رسیده/～画 نقاشی پری، وصله دوزی با پر

【羽毛球】yǔmáoqiú بدمینتن

【羽毛扇】yǔmáoshàn بادبزن پری :摇～的 شخص با بادبزن پری در دست ــ کنایه از صاحب فکر بکر پشت پرده (برای توطئه چینی)

【羽毛未丰】yǔmáo wèi fēng غیر بالغ، نارسیده، جوان و ناپخته

【羽绒】yǔróng کرك روی شکم یا پشت مرغان

【羽纱】yǔshā صوف (نوعی پارچه‌ٔ پنبه‌ای مخلوط با پشم یا ابریشم)

【羽书】yǔshū نامه‌ٔ نظامی با پرمرغان(یعنی نامه‌ٔ فوری)

【羽衣】yǔyī لباسی که از پر مرغان درست می شود

【羽翼】yǔyì ①(翼) بال :～已成 بال و پر در آورده ②(比喻辅助的人或力量) یاور، دستیار، آسیستان

伛 yǔ

【伛偻】yǔlǚ 〈书〉با پشت خمیده‌ٔ خود

雨 yǔ باران:大～ باران شدید/毛毛～ باران ریز، نم نم باران/大～倾盆。 باران بشدت (یاسیل آسا) می بارد.

【雨暴】yǔbào 〈气〉باد و باران

【雨布】yǔbù پارچه‌ٔ رطوبت‌ناپذیر

【雨层云】yǔcéngyún 〈气〉ابر تیره و خاکستری رنگ باران‌دار نزدیك زمین

【雨点】yǔdiǎn قطره‌ٔ باران 又称"雨滴"

【雨过天晴】yǔ guò tiān qíng پس از باران آفتاب دوباره می‌تابد. 又作"雨过天青"

【雨后春笋】yǔ hòu chūnsǔn (جوانه زدن مانند)جوانه‌های خیزران پس از باران بهاری

【雨后送伞】yǔ hòu sòng sǎn کنایه از عدم خلوص نیت در کمك رسانی

【雨季】yǔjì فصل بارندگی

【雨具】yǔjù وسایل مقابله با باران(مانند چتر، بارانی‌و...)

【雨涝】yǔlào سیلاب پس از بارندگی زیاد

【雨量】yǔliàng 〈气〉بارندگی، میزان بارندگی:这一地区～充沛。 در این ناحیه بارندگی فراوان است./～计 باران سنج/～强度 تراکم بارندگی/～站 ایستگاه سنجش بارندگی

【雨露】yǔlù ①(雨和露) باران و شبنم ②(恩惠) احسان، نعمت، لطف، عنایت

【雨帽】yǔmào کلاه بارانی

【雨棚】yǔpéng 〈建〉سایبان، بارانگیر

【雨披】yǔpī 〈方〉کلاه حصیری

【雨前】yǔqián نوعی چای سبزکه درحدود وسط آوریل چیده می‌شود
【雨情】yǔqíng بارندگی (در ناحیهٔ معین)
【雨区】yǔqū ناحیهٔ باران‌خیز
【雨伞】yǔsǎn چتر
【雨师】yǔshī الههٔ باران در قدیم
【雨势】yǔshì وضع بارندگی
【雨水】yǔshuǐ ①(下雨的水)بارندگی، باران، آب باران: ~ 调和。بارندگی مناسب است / ~ 足 بارندگی فراوان / ~ 管〈建〉آب باران ناودان(عمودی) ②(节气)(دومین موقعیت خورشید در مسیر خود)
【雨丝】yǔsī باران ریز وخفیف
【雨蛙】yǔwā 〈动〉نوعی وزغ
【雨雾】yǔwù باران ریز مه‌مانند
【雨鞋】yǔxié گالش پلاستیکی
【雨靴】yǔxuē چکمهٔ باران
【雨烟】yǔyān باران توأم با مه
【雨燕】yǔyàn 〈动〉باد قپك (نوعی پرستو)
【雨衣】yǔyī بارانی پلاستیکی ~ 塑料:پالتوی بارانی، بارانی
【雨意】yǔyì اثر باران:颇有~。گویا خیال باریدن دارد.
【雨珠】yǔzhū قطرهٔ باران

语 yǔ ①(话)زبان، واژه‌ها:汉~زبان چینی/本族~ زبان مادری/甜言蜜~واژه های شیرین ②(说)صحبت کردن، حرف زدن، سخن گفتن:低~آهسته صحبت کردن، پچ پچ کردن/不言不~سخن نگفتن، خاموش ماندن ③(谚语)ضرب المثل: ~云:"将欲取之,必先与之。"ضرب المثلی می‌گوید «دادن بخاطر گرفتن است» ④(代替语言表示意思的方式)اثر، علامت(که مبین زبان است):旗~علامت پرچم (که مبین زبان است)/手~زبان علامات، زبان مخصوص کرها، مکالمه با اشاره است)
另见 yù
【语病】yǔbìng عبارت‌پردازی نادرست
【语词】yǔcí واژه‌ها و ترکیب‌ها
【语次】yǔcì ترتیبات سخن
【语调】yǔdiào 〈语〉آهنگ، صدا
【语法】yǔfǎ دستور زبان:~学 دستور شناسی
【语锋】yǔfēng لبهٔ سخن
【语汇】yǔhuì مجموع لغات يك زبان
【语句】yǔjù جمله
【语录】yǔlù نقل قول، کلمات قصار، سخن قابل نقل
【语气】yǔqì ①(说话的口气)لحن:友好的~لحن دوستانه / 用婉转的~说 به روش ملایم و غیرمستقیم صحبت کردن / 听他的~,这事大概有点不妙。از طرز صحبتش در بارهٔ این موضوع، در یافتم که چیزی اتفاق افتاده است. ②〈语〉حالت:祈使~حالت امری، صیغهٔ امر
【语声】yǔshēng صدای سخن
【语失】yǔshī لغزش درسخن گفتن
【语态】yǔtài 〈语〉بناء فعل:主动~بناء معلوم / 被动~ بناء مجهول
【语体】yǔtǐ 〈语〉نوع نگارش، سبك:口语~سبك محاوره‌ای / 科学~سبك نگارش علمی
【语体文】yǔtǐwén نثری که به زبان عامهٔ مردم نوشته می شود
【语文】yǔwén ①(语言和文字)زبان چینی(به عنوان موضوع آموزش و مطالعه یا وسیلهٔ ارتباطات):他的~程度怎么样? زبان چینی او چطور است؟ ②(语言和文字)زبان و ادبیات
【语无伦次】yǔ wú lúncì بی‌ربط صحبت کردن، درهم و برهم صحبت کردن
【语系】yǔxì 〈语〉خانوادهٔ زبان‌ها
【语序】yǔxù 〈语〉ترتیب واژه‌ها
【语焉不详】yǔ yān bù xiáng مفصل صحبت نکردن
【语言】yǔyán زبان:~隔阂 مانع زبانی/干巴巴的~ زبان خشك و یکنواخت/~与文字 زبان گفتار و زبان نوشتار/这本书~通俗易懂。زبان این کتاب ساده و قابل فهم است./~规范化 استاندارد کردن زبان، به معیار در آوردن زبان/~科学 علم زبان شناسی/~学 زبان شناسی/~学家 زبان شناس
【语义学】yǔyìxué علم معانی، بیان
【语意】yǔyì مفهوم سخن
【语音】yǔyīn ①(语言的声音)صدای حرف ②(发音)تلفظ:~课 درس آواشناسی، درس فونتیك/~学 فونتیك، آواشناسی/~学家 فونتیك شناس، کارشناس آواشناسی
【语源学】yǔyuánxué علم اشتقاق
【语支】yǔzhī 〈语〉شعبهٔ زبان، انشعاب زبان
【语种】yǔzhǒng نوع زبان
【语重心长】yǔzhòng-xīncháng نصیحت‌های جدی و آرزوهای صمیمانه
【语助词】yǔzhùcí 〈语〉واژهٔ معین که حالت فعل را می رساند
参见"助词"zhùcí 又称"语气助词"
【语族】yǔzú شاخهٔ زبان:印欧语系伊朗~شاخهٔ زبان ایرانی از خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی

禹 Yǔ ①(夏代第一个君主)مؤسس مشهور دودمان «شیا»(قرن ١٦-٢١ ق.م.) ②〈姓〉يك نام خانوادگی در چین
【禹域】yǔyù سرزمین چین

圄 yǔ 见"囹圄"língyǔ

圉 yǔ 〈书〉طویله

庾 yǔ 〈书〉محوطه‌ای برای انبار کردن دانه

瘐 yǔ
【瘐死】yǔsǐ 〈书〉(زندانی) ازگرسنگی یا بیماری مردن

龉 yǔ 见"龃龉"jǔyǔ

窳 yǔ 〈书〉فاسد، بد:败~فاسد/~劣 بدجنس

yù

与 yù شرکت کردن

另见 yú;yǔ

【与会】yùhuì در جلسه یا کنفرانس شرکت کردن: ～国 کشورهای شرکت کننده/ ～者 شرکت کننده

【与闻】yùwén شرکت کردن و اطلاع داشتن در کاری: ～其事 شرکت کردن و ازآن خبرداشتن/ 不能让这样的人～国家机密。ما نباید اجازه دهیم اسرار محرمانهٔ دولتی در دسترس چنین شخصی قرار گیرد.

玉 yù ①(玉石) یشم سبز ②〈书〉(比喻洁白或美丽) زیبا، باریك اندام و باوقار: 亭亭～立 (زن) خالص، لطیف، زیبا/ ③〈敬〉 متعلق به شما: ～照 عکس شما ～臂 بازوی لطیف

【玉版宣】yùbǎnxuān 〈纸〉 کاغذ «شیون» سفید و محکم

【玉帛】yùbó 〈书〉 ظرف‌های یشمی و پارچه‌های ابریشمی (هدیه‌های دولت در چین قدیم): 化干戈为～ دشمنی را به دوستی تبدیل کردن

【玉不琢,不成器】yù bù zhuó, bù chéng qì بدون تراشیدن و صیقل دادن از یشم چیزی ساخته نمیشود ــ یعنی هیچ کس بدون آموزش به آدم مفید تبدیل نمی شود

【玉成】yùchéng 〈敬〉 از روی لطف درکسب پیروزی‌کاری‌کمك کردن: 深望～此事。صمیمانه امیدوار است که کار را به اتمام برسانید.

【玉带】yùdài کمربند یشم

【玉雕】yùdiāo یشم تراشی، حکاکی روی یشم: ～工人 یشم تراش

【玉皇大帝】Yùhuáng Dàdì امپراطور یشم(خدای بزرگ در تائوئیسم)

【玉茭】yùjiāo 〈方〉 ذرت

【玉洁】yùjié مانند یشم سفید بودن

【玉洁冰清】yùjié-bīngqīng خالص مانند یشم و تمیز مانند یخ؛ خالص و نجیب

【玉筋鱼】yùjīnyú "Sand lance" نوعی ماهی بنام

【玉兰】yùlán 〈植〉 گیاه‌ماگنولیا

【玉兰片】yùlánpiàn 〈食品〉 تکه‌های خشك جوانهٔ نازك خیزران

【玉米】yùmǐ ذرت: ～棒子 / ～大班病〈农〉 آرد ذرت/ بیماری زنگ زدگی در برگ ذرت/ ～黑粉病〈农〉 / ～花 قارچی برای ذرت/ ～粒 دانهٔ ذرت/ ～面 ذرت بو داده/ ～螟 نوعی حشرهٔ موذی برای ذرت/ ～脱粒机 آرد ذرت/ ～芯 دستگاه‌ذرت دانه‌کن/ ～油 چوب ذرت/ ～粥 روغن ذرت/ آش ذرت

【玉盘】yùpán بشقاب یشم

【玉佩】yùpèi سنگ یشم آویخته شده در لباس

【玉器】yùqì اشیاء یشمی، ظروف یشمی: ～工厂 کارخانهٔ تهیهٔ چیزهای یشمی

【玉人】yùrén ①(玉雕人像) مجسمهٔ یشمی ②(美人) زیبا ③(雕琢玉器的工人) کارگری که روی یشم حکاکی می کند

【玉色】yùsè رنگ سبز یشمی

【玉石】yùshí یشم سبز

【玉石俱焚】yù-shí jù fén یشم و سنگ با هم سوختن ــ کنایه از منهدم شدن خوب و بد

【玉蜀黍】yùshǔshǔ ذرت

【玉碎】yùsuì 见"宁为～,不为瓦全"nìng wéi yù suì, bù wéi wǎ quán

【玉体】yùtǐ ①〈敬〉(称别人的身体) مزاج سرکار ②(女子润泽的身体) بدن صاف و لطیف زن

【玉兔】yùtù 〈书〉 کنایه از ماه ــ خرگوش یشمی: ～东升。ماه از مشرق طلوع می‌کند.

【玉玺】yùxǐ مهر یشمی سلطنتی

【玉言】yùyán سخن سرکار

【玉液】yùyè شراب خوب

【玉音】yùyīn [旧时书信用语] نامهٔ سرکار

【玉宇】yùyǔ ①(传说中的神仙居住的地方) اقامتگاه موجودات زنده در افسانه‌ها ②(宇宙) کیهان

【玉簪】yùzān ①(簪子) گیرهٔ موی یشمی ②〈植〉 نوعی گیاه بنام "Fragrant plantain lily"

驭 yù راندن (درشکه)

【驭手】yùshǒu سرباز قاطرچی، سرباز عهده‌دار حیوانات بارکش، رانندهٔ درشکه: 炮车～ رانندهٔ قطار مخصوص حیوانات بارکش حامل توپ

芋 yù ①〈植〉 گوش فیل نواحی گرمسیر ②(泛指薯类) اسم عمومی برای سیب زمینی و محصولات نظیر آن: 洋～ سیب زمینی/ 山～ سیب زمینی شیرین

【芋艿】yùnǎi 〈植〉 گوش فیل نواحی گرمسیر

【芋头】yùtou ①〈植〉 گوش فیل نواحی گرمسیر ②〈方〉(甘薯) سیب زمینی شیرین

吁 yù درخواست کردن، تقاضا کردن، لابه کردن: 呼～ درخواست کردن، تقاضا کردن، استدعا کردن/ 请～ درخواست کردن

另见 xū

饫 yù 〈书〉 سیر شدن

妪 yù 〈书〉 پیرزن

育 yù ①(生育) زائیدن: 生儿育女 بچه زائیدن ②(养活) پرورش دادن، بار آوردن، بزرگ کردن: ～秧 نشاء ③(教育) تعلیم دادن، تربیت کردن: 德育 تربیت اخلاقی پرورش دادن

另见 yō

【育才】yùcái پرورش دادن افراد با استعداد

【育成品种】yùchéng pǐnzhǒng 〈农〉 گوناگونی توسعه یافته، تنوع پیشرفته

【育雏】yùchú 〈牧〉 جوجه پروراندن، جوجه را زیر پر و بال گرفتن: ～器 دستگاه جوجه کشی

【育儿袋】yù'érdài 〈动〉 کیسهٔ پروراندن جوجه (در جانور کیسه‌دار)

【育肥】yùféi 〈牧〉کود سازی
【育林】yùlín جنگل‌کاری
【育苗】yùmiáo 〈农〉نهال پروراندن، نهال کاشتن ～区 :ناحیهٔ نهال کاری
【育性】yùxìng 〈农〉حاصلخیزی
【育秧】yùyāng نشای برنج را پرورش دادن
【育养】yùyǎng ①(养育) پرورش دادن ②(养殖) بار آوردن
【育婴堂】yùyīngtáng 〈旧〉پرورشگاه بچه‌های سر راهی
【育种】yùzhǒng 〈农〉ترویج و پرورش گیاهان یا جانوران :杂交～ ترویج و پرورش ～ از دو جنس مختلف بهم پیوند زدن /作物～ ترویج کننده، پرورش دهنده 家～/ گیاهان دارای محصول
【育珠】yùzhū پروراندن گوهر در صدف

郁 yù ①(香气浓) بسیار خوشبو، بسیار معطر، :馥～ پر از عطر ②(草木茂盛) پرپشت، شاداب ③(忧愁) گرفته، آزرده، :忧～ دلتنگ، غمگین و آزرده ④(姓) یك نام خانوادگی در چین
【郁闭】yùbì 〈林〉پوشاندن (جنگل‌کاری) :林冠～ با درخت پوشاندن
【郁葱】yùcōng سبز و خرم
【郁愤】yùfèn افسردگی و خشم
【郁积】yùjī محبوس، نهفته، پنهان :～的愤怒 خشم و غضب پنهان /仇恨～在心头 دشمن پنهان در دل
【郁结】yùjié 见"郁积"
【郁金】yùjīn 〈中药〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Root-tuber of aromatic turmeric"
【郁金香】yùjīnxiāng 〈植〉لاله
【郁烈】yùliè شدیدا معطر بودن
【郁闷】yùmèn افسرده، آزرده، گرفته، دلتنگ :～之感 احساس آزردگی دل
【郁怒】yùnù جلوی خشم را گرفتن
【郁气】yùqì افسردگی، آزردگی
【郁血】yùxuè 〈医〉(طب) رکود خون
【郁郁】yùyù 〈书〉①(茂密) پرپشت، شاداب، وافر :苍松翠柏～葱葱。 کاج‌ها و سروها سبز و خرم‌اند. ②(苦闷) افسرده، ملول، آزرده، دلتنگ :～不乐 افسرده، ملول، آزرده دل /～寡欢 دلتنگ، گرفته، ناشاد ③(香气浓) بسیار معطر، بسیار خوشبو ④(文采显著) خوش سلیقه، باذوق :文采～ ذوق ادبی خود را نشان دادن
【郁蒸】yùzhēng 〈书〉گرم و خفه کننده

语 yù 〈书〉گفتن ؛ مطلع ساختن :不以～人 غیر قابل افشاء
另见 yǔ

昱 yù 〈书〉①(日光) نور خورشید ②(照耀) تابیدن، درخشیدن

狱 yù ①(监狱) زندان، محبس :入～ به زندان افتادن /越～ از زندان فرار کردن ②(官司) دعوی قضایی :断～ استماع کردن و در بارهٔ دعوی قضائی حکم صادر کردن
【狱警】yùjǐng پلیس زندان
【狱吏】yùlì 〈旧〉مأمور زندان
【狱室】yùshì زندان
【狱卒】yùzú 〈旧〉زندانبان، نگهبان زندان، کلیددار زندان

浴 yù شست و شوکردن، حمام کردن، وان گرفتن :淋～ حمام دوش /日光～ حمام آفتاب /海水～ حمام دریایی
【浴场】yùchǎng محل حمام کردن در هوای آزاد :海滨～ حمام دریائی، محل حمام کردن در کنار دریا
【浴池】yùchí ①(澡塘) خزانهٔ حمام، استخر حمام عمومی ②(澡堂) گرمابه، حمام عمومی
【浴巾】yùjīn حولهٔ حمام
【浴具】yùjù وسایل حمام
【浴盆】yùpén وان حمام
【浴室】yùshì حمام، اطاق دوش، اطاق وان :淋～ اطاق دوش
【浴堂】yùtáng حمام
【浴血】yùxuè آغشته به خون :～奋战 در نبرد خونین جنگیدن
【浴衣】yùyī لباس حمام

峪 yù دره

预 yù از پیش، قبلا :～付 از پیش پرداختن /～祝成功 از پیش آرزوکردن پیروزی کسی را /勿谓言之不～。 نگوئید که ما قبلا به شما اخطار نکردیم.
【预报】yùbào پیشگویی :天气～ پیشگویی هوا /地震～ پیشگویی زلزله
【预备】yùbèi آماده کردن، حاضر کردن :～功课 درس ها را آماده کردن /你们～好了吗? شما خود را آماده کرده اید؟ /各就位, ～, 跑! بجای خود، حاضر، بدو! /～党员 عضو آزمایشی حزب /～队 نیروی ذخیره، نیروی احتیاط /～金 پول احتیاط /～期 دورهٔ آزمایش /～役〈军〉 خدمت سربازی برای احتیاط استاژ
【预卜】yùbǔ پیشگویی کردن، از پیش‌آگاهی دادن :～吉凶 خوشبختی یا بدبختی را پیش بینی کردن /结果如何尚难～。 هنوز مشکل است که نتیجه‌اش پیش بینی شود.
【预测】yùcè پیش بینی کردن، از پیش حساب کردن :～日蚀 کسوف را پیش بینی کردن /～台风 طوفان را پیش بینی کردن /市场～ پیش بینی وضع بازار /人才需求～ پیش بینی عرضه و تقاضای پرسنل
【预产期】yùchǎnqī 〈医〉تاریخ پیش بینی شدهٔ زایمان
【预处理】yùchǔlǐ از پیش با موضوعی سر و کار داشتن
【预订】yùdìng رزرو کردن، آبونه شدن :～杂志 مجله‌ای را آبونه شدن /～火车票 بلیط قطار را رزرو کردن /～一本书 سفارش کتابی را دادن /～飞机票 بلیط هواپیما را سفارش دادن /～一桌饭菜 سفارش ناهار دادن /座位已经～一空。 همه جاها سفارش داده شده است. 或 همه جاها رزرو شده است.
【预定】yùdìng از پیش معین کردن، قبلا درفهرست قرار دادن :～地点着陆 درنقطهٔ معین فرونشستن /～的时间 وقت مقرر /这项工程～在明年完成。 قرار است که این پروژه در سال آینده به پایان برسد.

【预断】yùduàn از پیش قضاوت کردن

【预防】yùfáng جلوگیری کردن، ممانعت به عمل آوردن: 为~ / جلوگیری(از بروز بیماری) در درجهٔ اول اهمیت قرار داشتن 主 / 采取~措施 اقدامات احتیاطی بعمل آوردن از 发生事故 / 火灾~ برای جلوگیری از آتش رخ دادن حادثه جلوگیری کردن / سوزی احتیاط کردن

【预分】yùfēn تقسیم قبل از تقسیم رسمی

【预付】yùfù پیش پرداخت

【预感】yùgǎn ①(事先的感觉): احساس وقوع امری از پیش ②(事先感觉) احساس وقوع امر بدشگونی از پیش 不祥的~ احساس وقوع امری را از پیش داشتن

【预告】yùgào ①(事先通告) از پیش اعلام کردن، قبلا خبر دادن ②(事先的通告)پیش‌آگهی: 新书~ پیش‌آگهی در بارهٔ کتاب‌های تازه چاپ شده / 新片~ پیش‌آگهی فیلم جدید

【预购】yùgòu قرار داد 合同~: از پیش خریداری کردن خریداری از پیش

【预后】yùhòu 〈医〉 پیش بینی مرض: 良好~ پیش بینی مطلوب مرض

【预计】yùjì از پیش حساب کردن،تخمین زدن: 大楼~十个月建成。 تخمین زده شده است که بنا در ظرف ده ماه ساخته خواهد شد. / 产量~ میزان تولیدرا پیش بینی کردن / 到达时间~ زمان رسیدن را پیش بینی کردن / 数据~ داده های پیش بینی شده

【预见】yùjiàn ①(预先见到将来)پیش بینی کردن، پیش‌گویی کردن، مآل اندیشی کردن: 不到的困难~ مشکلات پیش بینی نشده / 这是可以~的。 این را می‌توان پیش‌بینی کرد ②(能预料将来的见识)مآل اندیشی، پیش بینی، دوراندیشی: 英明的~ دوراندیشی عاقلانه / 性~ مآل اندیشی، عاقبت اندیشی

【预警】yùjǐng از پیش اخطار کردن: 飞机~ هواپیمای اخطار دهنده از پیش / 系统~ سیستم اخطار از پیش

【预科】yùkē دورهٔ آمادگی(در دانشگاه)

【预料】yùliào توقع داشتن، پیش بینی کردن، انتظار داشتن: 和我们的~相反 برخلاف توقع ما / 结果比我们~的要好。 نتیجه بهتر از آنچه انتظار داشتیم بود.

【预谋】yùmóu قبلا طرح ریزی کردن، قبلا نقشه کشیدن: 杀人~ برای آدم‌کشی قبلا نقشه کشیدن

【预期】yùqī پیش بینی کردن، انتظار داشتن، توقع داشتن: 达到~的效果 به نتایج پیش بینی شده دست یافتن / 结果和~的相反。 نتیجه برخلاف توقع از آب در آمد.

【预热】yùrè 〈机〉 قبلا حرارت دادن

【预赛】yùsài 〈体〉 مسابقهٔ مقدماتی

【预审】yùshěn محاکمه قبل از محاکمهٔ رسمی

【预示】yùshì حاکی بودن، دلالت کردن، دال برامری بودن: 灿烂的晚霞~明天又是好天气。 ابرهای پرزرق و برق شامگاهی دلالت می کند که فردا روز صافی خواهد بود.

【预收】yùshōu از پیش تحویل گرفتن

【预算】yùsuàn موازنهٔ بودجه: 赤字~ کسر بودجه / 结余~ دخل بودجه / 收入~ سال مالی / 年度~ بودجه / 项目~ رقم‌های بودجه، اقلام بودجه

【预习】yùxí (دانش‌آموزان) درس‌ها را آماده کردن

【预先】yùxiān از پیش، قبلا: 通知~ از پیش اعلام کردن، قبلا آگاهی دادن / 声明~ از پیش بروشنی اظهار داشتن / 警告~ قبلا اخطار کردن / 感谢~ از پیش تشکر کردن

【预想】yùxiǎng توقع داشتن، انتظار داشتن: 得到~的结果 نتایج پیش بینی شده را بدست آوردن

【预选】yùxuǎn انتخابات مقدماتی

【预言】yùyán پیش گوئی کردن، پیامبری: 家~ نبی، پیغمبر، پیشگو

【预演】yùyǎn تمرین نمایش کردن

【预应力】yùyìnglì 〈物〉 (فیزیك) نیروی تقویت کننده: 构件~ اجزاء تقویت شده با میلهٔ آهن / 混凝土~ بتون آرمهٔ تقویت شده

【预约】yùyuē قرار ملاقات گذاشتن: 挂号~ با پزشك قرار ملاقات گذاشتن

【预展】yùzhǎn بازدید قبلی نمایشگاه

【预兆】yùzhào نشانه، فال، شگون: 吉祥的~ فال نیك / 胜利的~ نشانهٔ پیروزی / 下雨的~ نشانهٔ باران احتمالی

【预征】yùzhēng (عوارض زمین) را از پیش اخذ کردن

【预知】yùzhī از پیش دانستن

【预制】yùzhì از پیش ساخته شده: 构件~〈建〉 اجزاء از پیش ساخته شده / 装配式房屋~ خانهٔ از پیش ساخته شده

【预祝】yùzhù از پیش آرزو کردن

钰 yù 〈书〉جواهر

欲 yù ①(欲望)آرزوی‌زیاد، اشتیاق، میل وافر: 食~ میل خوردن، اشتها / 求知~ تشنگی برای کسب دانش ②(想要) خواستن، میل داشتن، آرزو داشتن: 畅所~言 آزادانه آنچه در دل است گفتن / 为所~为 هر کاری که دل می‌خواهد انجام دادن، بدل خواه خود عمل کردن ③(将要)در شرف بودن: 摇摇~坠 در شرف فروریختگی بودن

【欲罢不能】yù bà bù néng چاره‌ای جز انجام دادن نداشتن

【欲盖弥彰】yù gài mí zhāng هرچه بیشتر مخفی کردن، بیشتر افشا شدن

【欲壑难填】yùhè nán tián کاسهٔ طمع را نتوان لبریز کردن

【欲火】yùhuǒ کنایه از اشتیاق شدید

【欲加之罪，何患无词】yù jiā zhī zuì, hé huàn wú cí وقتی بنا باشد کسی را محکوم کنید، همیشه می توانید علیه او اتهامات ناروا بیافید.

【欲擒故纵】yù qín gù zòng اول به کسی میدان آزادی عمل دادن و سپس او را بهتر کنترل کردن

【欲求】yùqiú آرزوها و درخواست‌ها

【欲取姑与】yù qǔ gū yǔ دادن بخاطر گرفتن، بمنظور سود بردن در آینده گذشت کردن

【欲速则不达】yù sù zé bù dá عجلهٔ بیشتر، سرعت کمتر؛ عجله موجب تلفات است.

【欲望】yùwàng آرزوی زیاد، اشتیاق، میل وافر

域 yù سرزمین، قلمرو، ناحیه: 领~ زمین مرزدار، سرزمین، ناحیه / 异~ سرزمین‌های بیگانه / 绝~ نواحی دوردست، حدود، رشته خارج از دسترس

谕 yù 〈书〉[旧时用于上级对下级或长辈对晚辈] دستور دادن، راهنمائی کردن، گفتن: 面~ شخصا به کسی گفتن / 上~ فرمان سلطنتی / 顷奉手~。دستورات شما را تازه دریافت کرده‌ام.

【谕告】yùgào 〈书〉اعلان

【谕令】yùlìng 〈书〉دستور، فرمان

尉 yù

另见 wèi

【尉迟】Yùchí 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

阈 yù ①(门坎儿) در، آستانه ②〈生理〉حوزه، حدود: 痛~ وآستانه درد، حدود درد / حوزه درد / 视~ حدود دید، میدان دید / 感觉~限 آستانه احساس، حدود احساس

寓 yù ①(居住) زندگی کردن، اقامت داشتن: 暂~友人处 موقتا در خانه یك دوست اقامت داشتن ②(住的地方) خانه، منزل، اقامتگاه: 公~ آپارتمان ③(寄托) (مطلبی را) رساندن، در بر داشتن: 这个故事~意很深。این داستان عبرت عمیقی را در بر دارد.

【寓处】yùchù اقامتگاه

【寓邸】yùdǐ اقامت‌گاه برای مأمورین عالی‌رتبه

【寓公】yùgōng ①〈旧〉(指客居外乡的大官) مأمور دولتی در قدیم که دور از خانه خود زندگی می کرد ②(流亡国外的官僚等) بوروکرات‌ها یا مردم ثروتمند آواره خارج از کشور

【寓居】yùjū اقامت کردن (خارج از خانه خود): 他晚年~上海。او در پیری شهر «شانگهای» را اقامتگاه خود ساخت.

【寓目】yùmù 〈书〉مرور کردن

【寓舍】yùshè خانه، منزل

【寓所】yùsuǒ اقامت‌گاه، منزل، خانه

【寓言】yùyán حکایت اخلاقی، افسانه

【寓意】yùyì مفاد، معنی ضمنی، فحوا: ~深刻 دارای معانی ضمنی فراوان بودن

【寓斋】yùzhāi اقامتگاه، منزل

裕 yù ①(丰富) پرنعمت، وافر، غنی، فراوان: 富~ پرنعمت، وافر، سرشار، غنی ②〈书〉(使富足) (کشور یا مردم را) غنی کردن

【裕固族】Yùgùzú «یوگو» ــ نام یکی از اقلیت‌های ملی چین که در استان «گانسو» زندگی می‌کنند

【裕如】yùrú بی زحمت، باخیال راحت: 应付~ با خیال راحت برخورد کردن

遇 yù ①(相逢;遭遇) ملاقات کردن، مواجه شدن: 不期而~ اتفاقا ملاقات کردن / ~雨 باران خوردن ②(对待) برخورد کردن، سر وکار داشتن: 优~ با کسی با مراعات برخورد کردن ③(机会) مهلت، فرصت: 机~ شرایط مساعد، فرصت، مهلت.

【遇便】yùbiàn فراهم آمدن فرصت مناسب

【遇刺】yùcì مورد سوء قصد قرار گرفتن: ~身死 مورد سوء قصد قرار گرفتن و به قتل رسیدن

【遇到】yùdào برخورد کردن، مواجه شدن: 在路上~一位老同学 در راه بایك همکلاس قدیمی برخورد کردن / ~意外的问题 مسئله پیش‌بینی نشده‌ای پیش آمدن / ~埋伏 مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفتن

【遇害】yùhài مورد سوء قصد قرار گرفتن، کشته شدن

【遇见】yùjiàn ملاقات کردن، برخورد کردن: ~一位朋友 با دوستی برخورد کردن

【遇救】yùjiù نجات یافتن، خلاصی یافتن

【遇难】yùnàn ①(因发生意外而死亡) (در سانحه‌ای) مردن ②(被害) مورد سوء قصد قرار گرفتن و به قتل یا کشته شدن رسیدن

【遇事】yùshì وقتی کاری پیش می‌آید، هنگام پیش آمد: ~不慌 از هرچه پیش آید دست پاچه نشدن / ~和群众商量 وقتی کاری پیش می‌آید با توده‌های مردم مشورت کردن

【遇事生风】yù shì shēng fēng در هر وقت مناسب تخم نفاق را پاشیدن

【遇险】yùxiǎn در خطر افتادن، باحادثه بدی روبروشدن: 船只~ کشتی در خطر / ~信号 رمز تلگرافی برای استمداد در حین خطر(SOS یعنی کشتی ما را نجات دهید)

【遇缘】yùyuán اتفاقا پیش آمدن فرصت

喻 yù ①(说明) توضیح دادن، شرح دادن، روشن کردن: 晓~ بروشنی دستور دادن، بروشنی توضیح دادن / ~之以理 برای کسی استدلال کردن، دلیل آوردن ②(明白) فهمیدن، دانستن: 家~户晓 بر هر خانواده روشن بودن ③(比方) تشبیه، استعاره: 比~ تشبیه، استعاره ④〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

御 yù ①(驾御车马) درشکه راندن: ~者 درشکه چی ②(与皇帝有关的) سلطنتی، وابسته به امپراطور: ~花园 باغ سلطنتی / 告~状 در حضور امپراطور کسی را متهم ساختن / ~林军 نگهبانان سلطنتی ③(抵挡) دفاع کردن، مقاومت کردن، از خود دور کردن: ~敌 علیه دشمن مقاومت کردن / ~寒 دفع کردن سرما

【御宝】yùbǎo مهر سلطنتی

【御道】yùdào مسیر مخصوص عبور و مرور امپراطور

【御夫座】yùfūzuò 〈天〉(نجوم) کالسکه‌چی (نام منظومه‌ای بین پرساوس و جوزا)

【御极】yùjí به سلطنت رسیدن شاه

【御驾】yùjià کالسکه امپراطور

【御林军】yùlínjūn ①(见禁军) ②(反动派所倚仗的主力军) نیروهای اصلی که ارتجاع به آن متکی باشد

【御路】yùlù راه مخصوص عبور و مرور شاه در دربار یا آرامگاه

【御侮】yùwǔ علیه تجاوزکاران بیگانه مقاومت کردن: 兄弟阋于墙，外御其侮。برادرانی‌که در خانه باهم دعوا می کنند در برابر تجاوزکاران بیگانه متحد می‌شوند و مقاومت می‌کنند.

【御医】yùyī پزشك درباری

【御用】yùyòng ①(为帝王所用) مورد استفادهٔ امپراطور ②(为反动派帮凶) همچون آلت دست به مرتجعان خدمت کردن: 资产阶级的~政党 حزب سیاسی که از بورژوازی مزد می‌گیرد، حزب سیاسی مزدور بورژوازی/~报刊 روزنامهٔ مزدور/~文人 نویسندهٔ مزدور و تحت کنترل

【御苑】yùyuàn باغ سلطنتی

鸲 yù 见"鸲鸲"qúyù

誉 yù ①(名誉) شهرت، معروفیت، نام، آوازه: 满全球~ شهرت جهانی داشتن ②(称赞) ستودن، تمجید کردن، تحسین کردن: 毁~参半 هم مورد تحسین و هم مورد نکوهش قرار گرفتن

蓣 yù 见"薯蓣"shǔyù

煜 yù 〈书〉روشن کردن، درخشان ساختن

愈 yù ①(病好) بهبودیافتن، بهتر شدن، التیام یافتن: 伤口~ زخم التیام یافت. 。 病~ از بیماری بهبود یافتن، شفا یافتن/~痊 ②(较好) بهتر: 彼~于此。 این از آن بهتر است. ③[叠用, 表示程度随着条件的发展而发展]: ~多~好 هرچه بیشتر، بهتر/山路~走~陡。 در راه کوهستانی هرقدر بالاتر می‌روید شیب بیشتر می شود./真理~辩~明。 حقیقت در هنگام بحث و گفتگو روشن‌تر می شود./人民武装力量~战~强。 نیروهای مسلح مردمی هرقدر بیشتر نبرد می‌کنند نیرومندتر می‌شوند.

【愈发】yùfā بیش از پیش

【愈合】yùhé 〈医〉 التیام یافتن: 伤口很快~了。 زخم بزودی التیام یافت.

【愈加】yùjia بیش از پیش، حتی بیشتر: 变得~模糊 حتی بیشتر مبهم شدن

【愈演愈烈】yù yǎn yù liè هرچه شدیدتر و جدی‌تر شدن(کار یا وضع)

毓 yù 〈书〉 زائیدن،پرورش دادن

蜮 yù 见"鬼蜮"guǐyù

豫 yù 〈书〉①(欢喜) شاد، خوشحال، خوشوقت: 面有不~之色 ناشاد و رنجیده به نظر رسیدن ②〈书〉(安适) آسایش، راحتی: 逸~亡身。 زیاده روی در پی آسایش و راحتی به فنا و نابودی منجر می شود. ③〈别称〉(河南) اسم دیگری برای استان «خه نان»: ~剧 اپرای «خه نان»

燠 yù گرما: ~热 گرما

鹬 yù نوك دراز، یلوه، ابیا

【鹬蚌相争，渔人得利】yù bàng xiāng zhēng, yúrén dé lì وقتیکه نوك دراز و صدف باهم در گیر می شوند، ماهیگیر سود می‌برد ــ کنایه از اینکه غالبا از کشمکش دو نفر طرف سوم سود می‌برد.

【鹬鸵】yùtuó 〈动〉 کیوی(مرغ زلاندنوکه قادر به پرواز نیست)

鬻 yù 〈书〉 فروختن: ~文为生 از راه قلم زدن امرار معاش کردن/卖官~爵 پست‌ها و عنوان‌هارا فروختن/卖儿~女 فرزندان خود را فروختن

yuān

鸢 yuān 〈动〉 لاشخور، زغن، شاهین

【鸢尾】yuānwěi 〈植〉 زنبق

冤 yuān ①(冤枉) بی‌عدالتی، عدم انصاف: 不白之~ بی‌عدالتی جبران نشده، بی‌عدالتی جبران ناپذیر/~、假、错案 پرونده‌های غیر منصفانه، جعلی و اشتباه آمیز/~有头，债有主。 هر ستمی نشانهٔ وجود ستمکاریست و هر بدهی دلیل بر وجود بدهکاریست. ②(冤仇) دشمنی، عداوت: ~仇 دشمنی ③〈方〉(欺骗) فریفتن، کلاه برسرکسی گذاشتن، کلاه کسی را برداشتن: 我不~你。 من کلاه برسرتان نمی گذارم. ④(上当; 吃亏) بدام افتادن، فریب خوردن: 白跑一趟，真~! چه بدبختی!از این دوندگی هیچ حاصلم نشد./花~钱 بی خود پول خرج شدن

【冤仇】yuānchóu دشمنی، عداوت

【冤愤】yuānfèn خشم و غضب ناشی از بی‌عدالتی و عدم انصاف

【冤家】yuānjiā ①(仇人) دشمن، عدو، مخالف: ~对头 مخالف و عدو ②[多用于旧时戏曲、民歌中] معشوق: 不是~不聚头。 دشمنان و دوستان به حکم تقدیر بایکدیگر ملاقات می کنند.

【冤家路窄】yuānjiā lù zhǎi دشمنان احتمالا یکدیگر را در راه باریکی می‌بینند ــ کنایه از اینکه هیچکس نمی تواند از دیدن دشمن خود اجتناب ورزد(گر چه دلش بخواهد).

【冤苦】yuānkǔ بی‌عدالتی و رنج

【冤情】yuānqíng چگونگی تحمل رنج بی‌عدالتی

【冤屈】yuānqū ①(冤枉) کسی را بناحق متهم کردن ②(不公平的待遇) بناحق متهم شدن، بی‌عدالتی، عدم انصاف: 受~ از بی‌عدالتی رنج بردن

【冤死】yuānsǐ مردن در اثر تحمل رنج بی‌عدالتی

【冤头】yuāntou 〈方〉 دشمن، عدو، مخالف: 老百姓的直接~ دشمنان جانی وآنی مردم

【冤枉】yuānwang ①(使无辜者受屈) بیگناه را بناحق متهم کردن: 好人~ شخص بی گناه را بناحق متهم کردن ②(吃亏; 不值得) ناشایسته، بی‌ارزش: 在这件小事上，花那么多时间，真~。 ارزش ندارد که برسر این موضوع بی‌اهمیت اینقدر وقت تلف شود./花~钱 پول بیخود خرج شدن/走~路 بیخود راه رفتن

【冤诬】yuānwū کسی بی‌گناه را بناحق متهم کردن

【冤狱】yuānyù اتهام یا حکم غیرمنصفانه، بی‌عدالتی جبران نشده، نرسیدن به داد خواهی: 平反~ بی‌عدالتی را جبران کردن

鸳 yuān

【鸳鸯】yuānyang ①〈动〉 نوعی اردك بنام "Mandarin duck" ②(比喻夫妻) زن و شوهر باعاطفه

渊 yuān ①(深水) گرداب، ورطه، استخر عمیق: 深~

چشمهٔ عمیق 泉~ : عمیق (深)② استخر عمیق

【渊博】 yuānbó وسیع و عمیق، فاضل : 知识~ دانش و معرفت وسیع و عمیق

【渊深】 yuānshēn عیمق، فاضل، دانشمند

【渊薮】 yuānsǒu محل اجتماع ماهی‌ها، جانوران وحشی، محل پناهگاه دزدان و ~ : 盗贼的 اجتماع تبه‌کاران، کمینگاه دزدان و راهزنان / 罪恶的~ سرچشمهٔ جنایت، منشاء تبه‌کاری

【渊源】 yuānyuán منشاء، منبع، سرچشمه : 历史~ منشاء تاریخ

yuán

元 yuán ①(开始的) ابتدایی، نخست : 月~ ماه نخست، ماه اول ②(为首的) عالی، عمده، اصلی : 戎〈书〉~ فرمانده عالی ③(主要的) اساسی، اصلی : 素~ عنصر ④(构成一个整体的) واحدی از کل، جزئی ازکل : 单~ 第一 یك واحد ⑤ 见"圆" yuán ⑥(元朝) سلسلهٔ «یوان» (۱۳۶۸-۱۲۷۱) ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【元宝】 yuánbǎo شمش طلا یا نقره به شکل کفش (که در چین فئودالی به کار می رفت)

【元旦】 Yuándàn روز اول ژانویه که آغاز سال نومسیحیان است

【元古代】 Yuángǔdài 〈地〉 دورهٔ زمین‌شناسی حد فاصل بین عصر حیوانی ماقبل باستان تا انتهای عصر حیوانی باستان

【元件】 yuánjiàn قطعات، عنصر، جزیی از ترکیب : 传输~ قطعات انتقالی / 电路~ قطعات الکتروایتیك / 电光~ قطعات انتقال برق / 敏感~ عنصر حساس / 逻辑~ عنصر منطقی

【元老】 yuánlǎo سیاستمدار باسابقه، عضو مؤسس (یك سازمان سیاسی) : 赛〈体〉~ مسابقهٔ ورزشکاران باسابقه

【元谋人】 Yuánmóurén انسان «یوان مو» که در حدود ۱/۷۰۰/۰۰۰ سال پیش زنده بود و باقی‌مانده‌های سنگوارهٔ آن در سال ۱۹٦۵ درمحلی بنام «یوان مو» واقع در استان «یون نان» از خاك بیرون آمد

【元年】 yuánnián نخستین سال یك دوران و یا حکومت یك امپراطور

【元配】 yuánpèi 〈旧〉 زن اول 又作"原配"

【元气】 yuánqì شیرهٔ حیاتی، نیروی زندگی : 旺盛~ پراز نیروی زندگی / 恢复~ نیروی حیاتی / 大伤~ شیره حیاتی کسی را کشیدن زندگی(یا سلامتی خود را) دوباره بدست آوردن

【元器件】 yuánqìjiàn قطعات (یك دستگاه)

【元青】 yuánqīng مشکی، سیاه : 布~ پارچهٔ مشکی

【元曲】 yuánqǔ نوعی ترانه رایج در سلسلهٔ یوان (۱۳٦۸-۱۲۷۱) که شامل «زاجو» (杂剧) و سان چو (散曲) است

【元日】 yuánrì روز اول ماه اول سال قمری چین

【元戎】 yuánróng 〈书〉 فرمانده عالی

【元首】 yuánshǒu رئیس کشور

【元帅】 yuánshuài ①〈高于将官的军官〉 مارشال ②(古时称全军的主帅) عالی‌ترین فرمانده (در زمان قدیم)

【元素】 yuánsù ①(要素) عنصر ②〈数〉〈化〉 (شیمی و ریاضی) عنصر : 金属~ عنصرفلزی / 分析〈化〉~ تحلیل (شیمی) نهایی / 周期表~ جدول تناوبی عناصر

【元宵】 yuánxiāo ①(正月十五日夜晚) شب پانزدهم از اولین ماه قمری چین : 节~ جشن قمری(پانزدهم ماه اول قمری) ②(食品) نوعی شیرینی با خمیری گرد وکوچك که از آرد برنج چسبنده درست می شود

【元凶】 yuánxiōng جنایت‌کار عمده

【元勋】 yuánxūn مرد بزرگ و شایسته، پدر مؤسس : 革命~ فرد انقلابی و شایسته / 开国~ مؤسس دولت

【元夜】 yuányè 〈书〉见"元宵"①

【元音】 yuányīn 〈语〉 صدادار، مصوت (حرف)

【元鱼】 yuányú نوعی سنگ پشت خوردنی که کاسهٔ آن نرم است

【元元】 yuányuán عامهٔ مردم

芫 yuán

另见 yán

【芫花】 yuánhuā نوعی گیاه بنام "Lilac daphne"

园 yuán ①(种蔬菜、花果的地方) محوطه‌ای برای کاشتن سبزی یا میوه : 果~ باغ میوه / 葡萄~ تاکستان / 植物~ باغ نباتات ②(供人游览娱乐的地方) محوطه‌ای برای سرگرمی و تفریح : 动物~ باغ وحش

【园地】 yuándì ①(菜园、花园、果园的统称) اسم عمومی برای باغ سبزی، باغ میوه و گلستان ②(活动的范围) میدان عمل، دایرهٔ فعالیت، زمینهٔ عمل : 科学~ حوزه و میدان علم / 扩大文学创作的~ حوزهٔ آفرینش‌های ادبی را وسیع کردن

【园丁】 yuándīng باغبان

【园林】 yuánlín باغ، پارك

【园陵】 yuánlíng آرامگاه

【园圃】 yuánpǔ باغ ، زمین مخصوص کاشتن سبزیجات، گل‌ها و یا میوه‌ها

【园容】 yuánróng قیافهٔ یك پارك

【园田】 yuántián باغ سبزی‌کاری : 耕作~化 کاشتن زمین زراعتی به شیوهٔ باغ و بوستان

【园艺】 yuányì باغبانی، بوستان‌کاری : 学~ علم باغبانی / 家~ کارشناس باغبانی

员 yuán ①(工作或学习的人) کسی که به کار و یا تحصیل اشتغال داشته باشد : 炊事~ آشپز / 售货~ فروشنده / 指挥~ فرمانده ②(成员) عضو : 党~ عضو حزب / 工会会~ عضو اتحادیهٔ کارگری ③〈量〉[用于武将] : 一~大将 یك ژنرال مقتدر

【员额】 yuán'é سهمیهٔ پرسنل، تعداد معین کارکنان

【员工】 yuángōng پرسنل، کارمندان : 师生~ معلمین، دانش آموزان (یا دانشجویان)، کارمندان اداری وکارگران

【员外】 yuánwài ①(古时官职) مامور دولتی در قدیم ②(古时对有钱人的称呼) لقبی برای شخص پولدار در قدیم

垣 yuán 〈书〉 دیوار : 城~ دیوار شهر

爰 yuán 〈书〉 از کجا، پس، بدین ترتیب

原 yuán ①(最初的;原来的) اصلی،اولی، سابق، پیشین: ~计划 /برنامهٔ اصلی ~义/ معنی اصلی ~单位 واحدی که ~班人 / پیش از این کسی به آن تعلق داشت ~职 /پست قبلی ~马 کارمندان سابق ~班人 دستهٔ سابق بازیگران؛ ②(没加工的) خام، ~油 / سنگ معدن خام ~矿石 : مراحل مخصوصی طی نشده ③(原谅) عذر، معذرت، پوزش: 情有可~ قابل ~ نفت خام ④(平坦的地方) دشت، زمین هموار: 平~ دشت / 草~ بخشش ~ علف‌زار ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【原版】 yuánbǎn نسخهٔ اصلی (یك كتاب و...)

【原本】 yuánběn ①(底本;原稿) رونویس اصلی، دست نویس ②(翻译时所根据的原书) متن اصلی کتاب که از روی آن ترجمه می‌شود ③(原来) اصلاً، در سابق: 他~住在山东。 اواصلا در استان «شان دون» زندگی می کرد.

【原材料】 yuán-cáiliào مواد خام: ~消耗下降 کاهش در مصرف مواد خام / 工业~ صنایع مواد خام

【原肠】 yuáncháng 〈动〉 رودهٔ اولی

【原虫】 yuánchóng 〈动〉 تك یاختهٔ آغازین

【原初】 yuánchū قبلی، پیشین، اصلی

【原地】 yuándì محل یا موضع اصلی: ~踏步 در جا قدم زدن

【原定】 yuándìng قبلا مقرر یا تعیین شده

【原动力】 yuándònglì نیروی محرك

【原防】 yuánfáng استقرارگاه اصلی(ارتش)

【原辅料】 yuánfǔliào مواد اصلی و فرعی

【原封】 yuánfēng دست نخورده، مهروموم شده: ~退回 دست نخورده برای فروشنده برگرداندن / ~不动 دست نخورده ماندن

【原稿】 yuángǎo دستنویس اصلی

【原告】 yuángào 〈法〉①(民事) مدعی، شاکی، دادخواه، خواهان ②(刑事) متهم

【原级】 yuánjí 〈语〉 درجهٔ اول، درجهٔ مثبت و قطعی

【原籍】 yuánjí خانه اجدادی، خانهٔ پدری: 他~广东。 او اصلا از استان «گوان دون» است.

【原件】 yuánjiàn سند یا شیء دست نخورده

【原矿】 yuánkuàng سنگ معدنی اولیه و دست نخورده

【原来】 yuánlái ①(起初的) اصلی، قبلی: ~的想法 فکر قبلی / 他还住在~的地方。 او هنوزهم در همان جا زندگی می‌کند. ②(表示发现真实情况): ~如此! پس وضع اینطور است! / ~是你呀! پس این شما هستید؟ / 这~是个骗局。 پس این یك فریب‌کاری از آب در آمد.

【原理】 yuánlǐ اصل: 根本的~ اصل اساسی / 数学的基本~ اصول ریاضی

【原粮】 yuánliáng غلاتی که هنوز تکمیل نشده باشد

【原谅】 yuánliàng بخشیدن، عفو کردن، آمرزیدن، گذشتن: 我来晚了,请~。 من دیر آمدم معذرت می‌خواهم.

【原料】 yuánliào مواد خام

【原毛】 yuánmáo پشمی که هنوز روی آن کار نشده باشد

【原貌】 yuánmào قیافهٔ اصلی

【原煤】 yuánméi زغال خام

【原棉】 yuánmián 〈纺〉 پنبهٔ خام: ~等级 درجه‌بندی پنبهٔ خام

【原木】 yuánmù کندهٔ چوب

【原配】 yuánpèi 〈旧〉 زن اول

【原色】 yuánsè 〈物〉 رنگ اصلی

【原审】 yuánshěn 〈法〉 محاکمهٔ نخستین

【原生动物】 yuánshēng dòngwù تك یاختهٔ آغازین: ~学 تك یاخته شناسی

【原生矿物】 yuánshēng kuàngwù مادهٔ معدنی اولیه

【原生林】 yuánshēnglín جنگل طبیعی 又称"原始林"

【原生生物】 yuánshēng shēngwù تك یاختگان آغازین

【原生植物】 yuánshēng zhíwù پرتوفیت

【原生质】 yuánshēngzhì 〈生〉 پرتوپلاسم، مادهٔ حیاتی سلول

【原始】 yuánshǐ ①(最初的;第一手的) اصلی، دست اول: ~记录 ثبت اصلی / ~资料 مدارك دست اول ②(最古老的) ابتدایی، اولیه، بدوی: ~的生产方式 شیوهٔ تولید بدوی و ابتدایی / ~积累 ذخیرهٔ ابتدایی و بدوی / ~公社 کمون اولیه نخستین / ~经济 اقتصاد بدوی، اقتصاد ابتدایی / ~群 گروه اولیه / ~人 انسان بدوی، انسان نخستین / ~人类学 علم انسان بدوی / ~森林 جنگل نخستین / ~社会 جامعهٔ نخستین، جامعهٔ بدوی

【原委】 yuánwěi چگونگی رخ دادن یك موضوع، تمام داستان، همه جزئیات: 不明~,妄加评论 از روی نادانی گستاخانه تفسیر کردن

【原文】 yuánwén متن اصلی، اصل: 我没有看过这本书的~。 متن اصلی این کتاب را نخوانده‌ام. / 引用~要加引号。 نقل قول‌ها را داخل پرانتز قرار دهید. / ~如此 در متن اصلی چنین نوشته شده(در کتب چاپی بکار می رود) / 把抄件和~核对一下。 رونوشت را با اصل مقایسه کنید.

【原物】 yuánwù چیز اصلی، شیء اصلی

【原先】 yuánxiān قبلی، پیشین، اصلی: 照~的计划做 مطابق برنامهٔ قبلی عمل کردن / 他~是个海员,现在已经成了一位作家。 او در گذشته ملاح بود اما حالا نویسنده شده است. / 我~以为他不会同意,没想到他居然答应了。 من قبلا فکر می‌کردم که موافقت نمی‌کند ولی برخلاف انتظار قبول کرد.

【原薪】 yuánxīn حقوق اصلی

【原形】 yuánxíng چهرهٔحقیقی، قیافهٔ واقعی: ~毕露 قیافهٔ واقعی خود را نشان دادن

【原型】 yuánxíng ①〈机〉(模型) شکل اصلی، نمونهٔ اصلی، ماکت ②(文学作品创作时所依据的人) چهرهٔ واقعی انسان در زندگی که بر اساس آن آثار ادبی خلق شده باشد

【原盐】 yuányán نمك طبیعی

【原样】 yuányàng حالت اصلی

【原野】 yuányě بیابان، صحرا

【原意】 yuányì معنی اصلی، نیت اصلی، مقصود اصلی: 曲解~ معنی اصلی را تحریف کردن / 这不是我们的~。 این نیت اصلی ما نبود

【原因】 yuányīn علت، سبب، دلیل: ~和结果 علت و معلول / 成功的~ علت پیروزی / 产生这种现象有两方面的~。

براى وقوع اين پديده دو سبب وجود داشت.

【原油】yuányóu نفت خام، نفت طبيعى: 含硫~ نفت گوگردى/ 低硫~ نفت گوگردى رقيق/ 无蜡~ نفت پارافينى/ 多蜡~ نفت/ 分馏塔~ برج تجزيه و جداسازى نفت خام/ 裂化装备 ~ بى پارافين وسايل براى شكستن هيدروكربورهاى سنگين نفت خام و تبديل به هيدروكربورهاى سبك تر

【原宥】yuányòu بخشيدن، عفو كردن

【原原本本】yuányuánběnběn از اول تا آخر، از سرتاپا: 我把这件事~讲给他们听了。از اول تاآخر آن كار را به آنها گفتم/ 把上级的指示~地向群众传达 دستورات سطح بالاتر را بدون كم و زياد به توده‌هاى مردم ابلاغ كردن 又作"元元本本"

【原早】yuánzǎo قبلا

【原则】yuánzé اصل: ~问题 مسئلهٔ اصولى/ ~分歧 اختلاف اصولى/ 上同意 اصولا موافقت كردن/ 具有高度的~性 اختلاف در اصول/ 坚持~立场 زياد جنبهٔ اصولى داشتن روى موضع اصولى خود پافشارى كردن

【原职】yuánzhí شغل قبلى، پيشهٔ اصلى

【原注】yuánzhù ياد داشت‌هاى اصلى

【原址】yuánzhǐ نشانى قديمى

【原主】yuánzhǔ صاحب اصلى: 物归~ چيزى را به صاحب اصلى‌اش پس دادن

【原著】yuánzhù اثر اصلى، اصل: 我波斯语不好，还不能读萨迪的~。من فارسى راخوب بلند نيستم و هنوز نمى‌توانم آثار سعدى را به زبان اصلى آن بخوانم.

【原状】yuánzhuàng حالت اوليه، شرايط قبلى، وضع موجود: 恢复~ وضع موجود را برگرداندن، به حالت اوليه در آوردن

【原子】yuánzǐ اتم: 示踪~ اتم نشان دادن/ 激发~ بوسيلهٔ اتم تحريك شده/ 受激~ اتم تحريك كننده/ 笔~ قلم‌خودكار/ 尘~ ذرات راديواكتيوى كه در اثر احتراق هسته‌اى در جو ايجاد مى گردد/ 动力船~ كشتى داراى نيروى اتمى/ 弹~ بمب اتمى/ 价~ ظرفيت اتمى/ 核~ هستهٔ اتمى/ 反应堆~ رآكتور اتمى/ 扩散~ پخش اتميك/ 结构~ ساختمان اتم/ 键~ اتصال اتميك/ 裂变~ شكستن اتم/ 量~ وزن اتم يك عنصر/ 论~ شدن اتم/ 能~ فرضيهٔ اتمى كه تمام مواد را تركيبى از ذرات اتم مى دانند/ 能发电厂~ انرژى اتمى/ 武器~ كارخانهٔ توليد برق با انرژى اتمى/ 蜕变~ دگرگونى اتمى/ 团~ گروه اتمى/ 炮~ توپ اتمى/ 物理学~ فيزيك اتمى/ 序数~ عدد اتمى/ 战~ سلاح اتمى/ 钟~ ساعت اتمى/ 争~ جنگ اتمى

【原作】yuánzuò اثر اصلى، اصل: 译文保持了~的风格。در ترجمه سبك متن اصلى خوب حفظ شده است.

袁 Yuán يك نام خانوادگى در چين

圆 yuán ①(圆形的) گرد، دايره شكل: 孔~ سوراخ گرد/ 锉~ سوهان گرد/ 月~了。ماه كامل است. ②〈数〉(رياضى) دايره ③(周全) با مهارت، رضايتبخش: 他这话说得不~。آنچه را گفت بدون مهارت گفت. ④(使周全) قابل قبول: 自~其说 گردانيدن، توجيه كردن درستى گفتار خود را ثابت كردن ⑤(货币) واحد جارى پول «يوان» — 谎~ دروغ بافتن/ كردن ⑥(圆形的货币) سكه: 银~ نقره سكه/ 铜~ سكهٔ مس در چين

【圆材】yuáncái 〈林〉 چوب گرد، تير گرد

【圆场】yuánchǎng ميانجى‌گرى كردن، وساطت كردن: 打~ در نزاعى ميانجى‌گرى كردن

【圆场】yuánchǎng روى صحنه دور زدن

【圆成】yuánchéng در رساندن كسى به مقصودش كمك كردن

【圆唇元音】yuánchúnyuányīn 〈语〉 حرف صدادارى كه با جمع كردن لب‌ها ادا مى شود

【圆到】yuándào كامل، همه جانبه 又称"圆范"

【圆顶】yuándǐng گنبد

【圆嘟嘟】yuándūdū چاق و گرد 又称"圆敦敦"

【圆工】yuángōng تمام شدن كار

【圆骨碌】yuángūlu بسيار گرد

【圆鼓鼓】yuángǔgǔ گرد و برجسته

【圆滚滚】yuángǔngǔn بسيار گرد

【圆规】yuánguī پرگار: 制图~ پرگار نقاشى/ 长杆~ پرگار جهت‌دار، پرگار درجه‌دار، پرگار بازودار

【圆号】yuánhào 〈乐〉 شيپور برنجى بالولهٔ مخروطى پيچاپيچ

【圆滑】yuánhuá با زبان چرب و نرم و حيله‌گر

【圆滑线】yuánhuáxiàn 〈乐〉 خطى بشكل منحنى «⌒» يا «⌣» كه براى اتصال نت‌هاى موسيقى بكار مى رود

【圆寂】yuánjì 〈佛〉 درگذشتن (براى‌راهب بودائى)

【圆锯】yuánjù 〈机〉 اره‌گرد

【圆括号】yuánkuòhào ( ) علامت پرانتز

【圆溜溜】yuánliūliū بسيار گرد

【圆满】yuánmǎn رضايتبخش، موفقيت‌آميز: 成功~ پيروزى كامل/ 的答案~ پاسخ قانع‌كننده/ 问题~地解决了。مسئله بطور رضايتبخش حل شد./ 邀请赛在友好团结的气氛中~结束。مسابقات تيم‌هاى ميهمان و ميزبان در فضاى دوستى و اتحاد باموفقيت پايان پذيرفت.

【圆梦】yuánmèng خواب را تعبيركردن

【圆盘】yuánpán صفحهٔ گرد، ديسك: 耙~ ديسك زمين صاف كن/ 犁~ شيار ديسك

【圆圈】yuánquān دايره، حلقه

【圆润】yuánrùn ملايم و شيرين، گوش‌نواز: 的嗓音~ صداى ملايم و شيرين

【圆实】yuánshi گرد و پرمغز

【圆鲹】yuánshēn 〈动〉 نوعى ماهى گرد داراى باله‌هاى خاردار

【圆熟】yuánshú ماهر، زبردست، چيره

【圆说】yuánshuō در دفاع از كسى تلاش كردن

【圆通】yuántōng انعطاف‌پذير، نرمش‌پذير،قادر به سازش با مقتضيات محيط

【圆舞曲】yuánwǔqǔ 〈乐〉 موسيقى رقص والس

【圆心】yuánxīn مركز دايره: 角~〈数〉 (رياضى) زاويهٔ مركزى

【圆形】yuánxíng گرد، دايره شكل: 建筑~ ساختمان مدور

【圆形动物】yuánxíng dòngwù جانوران دايره شكل

【圆周】yuánzhōu (ریاضی) محیط دایره : ~率 نسبت محیط دایره / ~运动 〈物〉 حرکت دایره‌ای / ~接缝〈机〉 (ماشین) اتصال دایره‌ای

【圆珠笔】yuánzhūbǐ (قلم) خودکار

【圆柱】yuánzhù 〈数〉 (ریاضی) سیلندر، استوانه

【圆锥】yuánzhuī مخروط : ~根〈植〉 ریشهٔ مخروط شکل / ~台〈数〉 (ریاضی) مخروط ناقص / ~花序〈植〉 خوشهٔ مرکب و افشان

【圆桌】yuánzhuō میزگرد: ~会议 کنفرانس میزگرد

【圆子】yuánzi ①(糯米粉做的食品) نوعی خوراکی که از آرد برنج چسبنده درست می شود ②(丸子)〈方〉 قورمه یا کوفته، گوی کوچك که از گوشت گاو، ماهی وغیره ساخته می شود

【圆凿方枘】yuánzuò-fāngruì ناسازگار مانند زبانهٔ چار گوش چوب برای مادگی گرد ـ کنایه از ناسازگاری بایکدیگر

湲 yuán 见"潺湲"chányuán

援 yuán ①(以手牵引) با دست کشیدن، با دست گرفتن: ~攀 بالا رفتن به کمك گرفتن چیزی بوسیلهٔ دست / ~笔疾书 قلم را برداشتن و سریع نوشتن ②(引用) استناد کردن، نقل قول کردن، آوردن: 有例可~ سابقه‌ای هست که می توان بدان استناد کرد. ③(援助) کمك کردن، یاری رساندن: 求~ کمك و یاری / 围点打~ برای هجوم بر نیروهای امدادی دشمن محل استقرار آنان را احاطه کردن طلبیدن، کمك خواستن

【援笔】yuánbǐ 〈书〉 قلم برداشتن (برای نوشتن)

【援兵】yuánbīng نیروهای امدادی

【援救】yuánjiù کسی را از خطر نجات دادن

【援军】yuánjūn نیروهای امدادی

【援款】yuánkuān کمك هزینه

【援例】yuánlì سابقه‌ای را نقل کردن

【援手】yuánshǒu 〈书〉 یاری کردن، نجات دادن، رهانیدن

【援外】yuánwài کمك به کشور خارجی: ~物资 کالاها و اجناس برای کمك به یك کشور خارجی

【援引】yuányǐn ①(引用) نقل قول کردن، آوردن، استناد کردن: ~例证 نمونه آوردن / ~法律条文 به مواد قانون استناد کردن ②(举荐或任用) توصیهٔ دوستان خود را کردن یا آنها را به کار گماشتن

【援用】yuányòng استناد کردن، نقل قول کردن، آوردن: ~成例 به سابقه‌ای استناد کردن

【援助】yuánzhù کمك کردن، یاری رساندن، پشتیبانی کردن: 国际~ کمك بین المللی / 给他们一切可能的~ به هر نحو به‌آنها کمك کردن / 不附带条件的~ کمك بلا شرط / 技术~ کمك فنی

鼋 yuán 〈动〉 نوعی سنگ پشت که کاسهٔ آن نرم و قابل خوردن باشد

【鼋鱼】yuányú نوعی سنگ پشت با کاسهٔ نرم

源 yuán ①(水流起头) سرچشمه: 饮水思~ در موقع نوشیدن آب به سرچشمهٔ آن فکر کردن ـ کنایه از اینکه نباید هر درختی ریشه خود را دارد و هر رودخانه‌ای سرچشمه خود را. / 木有本,水有~ سرچشمهٔ سعادت را از یاد برد. ②(来源) علت، منبع: 病~ علت بیماری / 财~ منبع درآمد

【源流】yuánliú سرچشمه و مسیر(یك رودخانه)

【源泉】yuánquán سرچشمه، منبع: 生活是文艺创作的~。 زندگی سرچشمهٔ آفرینش آثار ادبی و هنری است.

【源头】yuántóu سر چشمه، منبع

【源源】yuányuán لاینقطع، بطور مداوم، پی‌در پی: ~而来 پی در پی آمدن / 石油通过输油管~不断地流往北京。 نفت از طریق لوله بطور مداوم به پکن انتقال می یابد. / 运往市场的蔬菜~不绝。 پیوسته سبزیجات باین بازار حمل می شود.

【源源本本】yuányuánběnběn 见"原原本本"yuányuán běnběn

【源远流长】yuán yuǎn liú cháng ریشه کهن، سرچشمهٔ دور ـ کنایه از دیرپایی و استواری چیزی: 两国人民的友谊~。 دوستی دو ملت ما ریشه در روزگاران گذشته دارد.

猿 yuán میمون، بوزینهٔ دراز دست: 类人~ میمون آدم‌نما / 巨~ میمون عظیم‌الجثه / 从~到人 از میمون تا انسان

【猿猴】yuánhóu بوزینهٔ دراز دست و میمون

【猿人】yuánrén میمون آدم نما: 北京~ انسان پکن

缘 yuán ①(缘故) علت، سبب: 无~无故 بدون هیچ علتی، بی هیچ علتی / 何到此? علت آمدن شما باینجا چیست؟ ②(边) کناره، لبه: 外~ لبهٔ خارجی، کنارهٔ بیرونی / 这个城市处于沙漠南~。 این شهر در حاشیهٔ جنوبی کویر واقع است. ③(沿着) در امتداد: ~溪行 در امتداد جوی راه رفتن ④(缘分) خویشاوندی مقدر: 姻~ ازدواج مقدر / 有一面之~ بطور اتفاقی یکبار ملاقات کردن

【缘法】yuánfǎ 见"缘分"

【缘分】yuánfèn سرنوشت یا تقدیر یکه مردم را بیکدیگر نزدیك می کند: 咱俩又在一起了,真是有~。 پس ما دوباره باهم هستیم، گویا تقدیر چنین است. / 烟和我没有~。 من به سیگار تمایلی ندارم.

【缘故】yuángù علت، سبب

【缘木求鱼】yuán mù qiú yú برای گرفتن ماهی بالای درخت رفتن ـ کنایه از تلاش بیهوده

【缘起】yuánqǐ ①(起因) سبب، پیدایش یك امر ②(说明发起某件事情的缘故的文字) توضیح در بارهٔ تأسیس یك مؤسسه یا آغاز یك پروژه

【缘饰】yuánshì حاشیهٔ مزین (روی لباس و پتو و...)

【缘由】yuányóu سبب، علت

辕 yuán ①(车前的直木) میله‌های چوبی عمودی جلوی درشکه ②(辕门) دروازهٔ خروجی دفتر کار دولتی در زمان قدیم ③(衙署) دفتر کار دولتی

【辕马】yuánmǎ اسب بسته شده به میله

【辕门】yuánmén دروازهٔ خروجی دفتر کار دولتی

螈 yuán 〈动〉 بزکوهی

【羱羊】yuányáng بزکوهی

螈 yuán 见"蝾螈"róngyuán

橼 yuán 见"枸橼"jǔyuán;"香橼"xiāngyuán

yuǎn

远 yuǎn ①(空间和时间的距离长) دور، دوردست: 公园离这儿有多~? از اینجا تا پارك چقدر راه است ؟ / 隔重洋 از اقیانوس‌های بیکران جدا شدن / 在公元十一世纪, 中国已使用火药。 در روزگاران گذشته، در حدود قرن یازدهم در چین از باروت استفاده می شد. ②(血统关系疏远) دارای خویشی دور: 房~ لحاظ نسب و خویشاوندی دور از ③(差别程度大) خیلی پست بودن، بمراتب: 不及~~ فاحش در اختلاف / ~~超过 خیلی متجاوز بودن، بمراتب متجاوزتر / ~~ پست‌تر بودن ④(不接近) غیر نزدیك: 敬而~之 با احترام از کسی دوری کردن ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【远程】yuǎnchéng فاصلهٔ دور: ~轰炸机 بمب افکن دور برد / ~航行 دریانوردی با برد زیاد، موشك دور برد / ~火箭 موشك / ~飞行 پرواز دور

【远处】yuǎnchù جای دور

【远大】yuǎndà طویل‌المدت، وسیع، بلند همت: 眼光~ مآل اندیش بودن / 前途~ آیندهٔ درخشان داشتن / ~的计划 برنامهٔ درازمدت / ~的理想 آرمان‌های بلند

【远道】yuǎndào راه دور: ~而来 از راه دور آمدن

【远地点】yuǎndìdiǎn 〈天〉 (نجوم) نقطهٔ اوج

【远东】Yuǎndōng خاور دور، شرق دور

【远渡】yuǎndù عبور کردن از آب‌های وسیع

【远方】yuǎnfāng محل دوردست: ~的来客 مهمان از جای دور

【远房】yuǎnfáng دارای خویشی دور: ~亲戚 خویشاوندان دور، بستگان دور

【远隔重洋】yuǎn gé chóng yáng ازاقیانوس‌ها جدا شدن

【远古】yuǎngǔ روزگار باستانی، عهد قدیم: 在~时代 در روزگار باستانی / 从~流传下来的故事 روایت از عهد قدیم

【远航】yuǎnháng پرواز دور

【远见】yuǎnjiàn دوراندیشی، مآل‌اندیشی، عاقبت اندیشی: 卓~识 دوراندیشی و فراست

【远交近攻】yuǎnjiāo-jìngōng با کشورهای دور دوستی کردن و در همان حال به کشورهای نزدیك تاختن

【远郊】yuǎnjiāo حومه‌های دور

【远近】yuǎnjìn دور و نزدیك: ~闻名 از دور و نزدیك مشهور بودن / 不论~我都去。 هر قدر دور یا نزدیك باشد خواهم رفت. / 这两条路~差不多。 مسافت این دو راه تقریبا یکی است.

【远景】yuǎnjǐng ①(远距离景物;将来的景象) دور نما، چشم انداز وسیع: ~规划 برنامهٔ درازمدت / 革命的壮丽~ دورنمای درخشان انقلاب ②〈电影〉 منظره از دور فیلم برداری شده

【远距离操纵】yuǎnjùlí cāozòng کنترل از راه دور

【远路】yuǎnlù راه دور و طولانی

【远虑】yuǎnlǜ دوراندیشی، مآل اندیشی: 人无~, 必有近忧。 اگر کسی فاقد دور اندیشی باشد، حتما نسبت به زمان نزدیك نگرانی و اضطراب دارد. / 深谋~ ژرف اندیشیدن و با دقت طرح ریختن

【远僻】yuǎnpì دوردست، دورافتاده

【远期】yuǎnqī در تاریخ آتی: ~汇价 نرخ ارز آتی / ~交货 تحویل کالا در تاریخ آتی / ~外汇 ارز آتی

【远亲】yuǎnqīn خویشاوند دور: 常言说, ~不如近邻。 مثلی می گوید:همسایگان نزدیك از خویشاوندان دور عزیزتر ند.

【远日点】yuǎnrìdiǎn 〈天〉 (نجوم) منتهای اوج، نقطه‌ای از مسیر سیاره که دورترین فاصله را تا خورشید دارد.

【远射程炮】yuǎnshèchéngpào توپ دور برد

【远涉重洋】yuǎn shè chóng yáng اقیانوس‌ها را یکی پس از دیگری درنوردیدن

【远摄镜头】yuǎnshè jìngtóu ①〈电影〉 عدسی دستگاه مخابرهٔ عکس از راه دور

【远识】yuǎnshí بصیرت

【远视】yuǎnshì 〈医〉 دوربینی چشم، بیماری دوربینی: ~眼镜 عینك برای افراد دوربین

【远水不解近渴】yuǎnshuǐ bù jiě jìnkě آب دور نمی‌تواند تشنگی کنونی را رفع کند ـ کنایه از اینکه کمك مفید دیر بدست می آید. 又称"远井不解近渴"

【远水救不了近火】yuǎnshuǐ jiùbuliǎo jìnhuǒ آب دور نمی‌تواند آتش‌سوزی در حوالی را فرو نشاندـ کنایه از اینکه عمل کند نمی‌تواند ضرورت آنی را بجا آورد.

【远台】yuǎntái 〈乒乓球〉(پینگ پونگ) دور از میز: ~防守 دفاع دور از میز / ~削球 توپ را دور از میز چرخاندن

【远天】yuǎntiān آسمان در افق

【远眺】yuǎntiào به فاصلهٔ دور نگاه کردن

【远销】yuǎnxiāo فروش (چیزی) به جاهای دور رسیدن

【远行】yuǎnxíng به سفر طولانی رفتن

【远扬】yuǎnyáng (شهرت) به جاهای دور رسیدن

【远洋】yuǎnyáng اقیانوس پیما: ~航行 دریانوردی اقیانوس‌پیما / ~货轮 کشتی باری اقیانوس‌پیما / ~渔业 ماهیگیری میان دریایی

【远因】yuǎnyīn علت دور

【远缘杂交】yuǎnyuán zájiāo 〈农〉 از دو جنس دور و ناجور بهم پیوند زدن

【远月点】yuǎnyuèdiǎn 〈天〉 (نجوم) نقطه‌ای از مسیر سیاره که دورترین فاصله را تا ماه دارد

【远征】yuǎnzhēng لشکرکشی، اردوکشی: ~军 سپاه اعزامی، ارتش اعزامی

【远志】yuǎnzhì ①(远大的志向) آرمان بلند، همت بزرگ و ②〈植〉 دوورس "Root of the narrow-leaved polygala" نوعی گیاه پزشکی در چین بنام

【远走高飞】yuǎnzǒu-gāofēi به جای دوردست پرواز کردن، در جاهای دور پراکنده بودن

【远足】yuǎnzú گردش بیرون شهر برای تفریح

【远祖】yuǎnzǔ اجداد دور

yuàn

苑 yuàn 〈书〉①(古代养禽兽植林木的地方) محوطه ای برای کاشتن درختها و پرورش حیوانات در قدیم، پارك : 御~ پارك سلطنتی، باغ سلطنتی/鹿~ باغ پرورش آهو ②(荟萃之处) مرکز (هنر و ادبیات و...) : 艺~ مرکز هنر، جهان هنر ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【苑囿】yuànyòu 〈书〉 قرقگاه برای پرورش جانوران

怨 yuàn ①(怨恨) رنجش، خشم، دشمنی : 结~ دشمنی کسی را برانگیختن، رنجش کسی را باعث شدن/~色 نگاه رنجش آمیز/不计较个人恩~ به غم و غصه‌های شخصی اهمیت زیاد ندادن ②(责怪) سرزنش کردن، ملامت کردن : 不要老是抱~。 همواره قرقر نکنید./这件事~我。 در این امر تقصیر من بود.

【怨不得】yuànbude ①(怪不得) نباید ملامت کرد : 这件事都怪我，~老李。 در این امر تقصیر «لائو لی» نیست، تقصیر من است. ②(难怪) مایهٔ تعجب نبودن : 汽车坏了，~他们迟到了。 ماشین از کار افتاده بود، جای تعجب نیست که آنها دیر آمدند.

【怨仇】yuànchóu رنجش، دشمنی

【怨敌】yuàndí دشمن

【怨毒】yuàndú 〈书〉 دشمنی، عداوت

【怨怼】yuànduì 〈书〉 رنجش، دشمنی

【怨愤】yuànfèn گله و خشم

【怨府】yuànfǔ 〈书〉 کسیکه مورد خشم و غضب همگان قرار گیرد

【怨怪】yuànguài ملامت کردن، سرزنش کردن

【怨恨】yuànhèn ①(强烈地不满) از کسی انزجار و نفرت داشتن ②(强烈的不满) رنجش، انزجار، دشمنی

【怨悔】yuànhuǐ با رنجش پشیمان شدن

【怨嗟】yuànjiē 〈书〉 با رنجش آه کشیدن

【怨苦】yuànkǔ رنجش و درد

【怨懑】yuànmèn رنجش و خشم

【怨怒】yuànnù رنجش و عصبانی

【怨女】yuànnǚ 〈书〉 دختری که به سن ازدواج رسیده و مدتی طولانی شوهر پیدا نکرده باشد

【怨偶】yuàn'ǒu 〈书〉 زن و شوهر ناکام

【怨气】yuànqì غم و غصه، شکایت، گله، رنجش : 出~ غم و غصهٔ خود را بیرون ریختن/一肚子~ پر از گله و شکایت

【怨声载道】yuànshēng zài dào صدای گله و شکایت در همه جا بگوش می رسد.

【怨天尤人】yuàntiān-yóurén آسمان و انسان را ملامت کردن — یعنی بجز خود همه کس و همه چیز را سرزنش کردن

【怨天怨地】yuàntiān yuàndì 见"怨天尤人"

【怨望】yuànwàng 〈书〉 رنجش، نفرت، انزجار

【怨言】yuànyán ناله، گله، شکایت، غرغر : 从未发过一句~ هرگز غرغر نکردن

【怨艾】yuànyì 〈书〉 رنجش، نفرت، ناله، انزجار

【怨尤】yuànyóu رنجش، نفرت، ناله، انزجار

院 yuàn ①(院子) حیاط، محوطهٔ محصور : 前~ حیاط جلوی/场~ میدان خرمن کوبی/大~ حیاط بزرگ/居民大~ ... /~里种了几棵枣树。 درحیاط چند درخت خرما کاشته شده است. همسایگان یك در و دیوار ②(机关和公共场所名称) اسم برای بعضی ارگان های دولتی و اماکن عمومی : 法~ دادگاه/疗养~ آسایشگاه/科学~ آکادمی علوم، فرهنگستان علوم/电影~ سینما

【院坝】yuànbà حیاط

【院落】yuànluò حیاط، محوطهٔ محصور

【院墙】yuànqiáng دیواری که دور خانه کشیده شده باشد

【院士】yuànshì آکادمیسین (عضو برجستهٔ آکادمی)

【院子】yuànzi حیاط، محوطهٔ محصور

垸 yuàn 见"圩垸"wéiyuàn

媛 yuàn 〈书〉 دختر زیبا : 名~ دختر زیباروی معروف

愿 yuàn ①(愿望) امید، آرزو، میل، در خواست : 如~以偿 به آرزوی خود رسیدن/平生之~ آرزوی تمام عمر/但~如此。 انشاء الله ②(愿意) مایل بودن، آماده بودن : 自觉自~ داوطلبانه، از روی ارادهٔ خود/我~为人类进步奋斗终生。 من حاضرم عمر خود را وقف ترقی بشر کنم. ③(心愿) نذر و نیاز : 许~ نذر و نیاز کردن/还~ نذر را بجا آوردن ④〈书〉(老实谨慎) درستکار و با احتیاط : در راه بودا یا خدا

【愿望】yuànwàng آرزو، میل، درخواست، اراده : 从团结的~出发 خواست و اراده را مبدأ حرکت به سوی اتحاد قرار دادن/全世界人民的共同~ آرزوهای مشترك خلق‌های سراسر جهان/他的~实现了。 آرزویش عملی شد.

【愿意】yuànyì ①(乐意) مایل بودن، آماده بودن : 作出任何牺牲 آمادهٔ هرنوع فداکاری بودن ②(希望) امید داشتن، امیدوار بودن : 他们~你留在这里。 آنها امیدوار ندکه شما در اینجا بمانید.

yuē

曰 yuē 〈书〉①(说) گفتن : 孙子~："知己知彼，百战不殆。" سون زی گفت: «دشمن و وخودت را بشناس، آنگاه می‌توانی صد بار بجنگی و به خطر شکست در نیفتی.» ②(叫做) نامیدن، خواندن : 美其名~ با واژهٔ موزون چیزی را توصیف کردن، به چیزی نام خوش‌آهنگ دادن

约 yuē ①(预先说定) قرار گذاشتن، ترتیب دادن : 我想和

他～个时间谈谈。 می خواهم با او قرار بگذارم و صحبت
کنم/我们～好下星期一碰头。 ما قرار گذاشتیم دوشنبهٔ
هفتهٔ آینده یکدیگر را ببینیم ②(邀请) خواهش کردن یا از پیش
دعوت کردن: 我还～了王先生。 آقای وانگ را هم دعوت
کردم/请～他来。 از او خواهش کنید به اینجا بیاید. ③(约定
的事) قرارداد، موافقت، عهد: 立～ قرار، عهد بستن / 商～ قرارداد
تجارتی/践～ به وعدهٔ خود وفا کردن ④(约束) محدود کردن،
(俭省) ⑤ محدود کردن، جلوگیری کردن 束～: مهار کردن
～节: مقتصد، صرفه‌جو، کم خرج / 自奉甚～ صرفه‌جوئی کردن
之言～: ساده، موجز، مختصر(简单) ⑥ زندگی اقتصادی داشتن
در 五十人～: حدودا، تقریبا (大概) ⑦ به اختصار، به ایجاز
依～可见: مبهم، غیر واضح (模糊不清) ⑧ حدود پنجاه نفر
〈数〉⑨ مبهم و غیر واضح ～～ 隐隐 / مبهم اما قابل دیدن
(ریاضی) کوچك کردن کسر، ساده کردن کسر: 十分之五可以
～成二分之一。 پنج دهم می تواند به یك دوم ساده شود.
另见 yāo

【约旦】 Yuēdàn اهل اردن، اردنی 人～: اردن

【约定】 yuēdìng قرار گذاشتن، موافقت کردن: ～会晤地点 دربارهٔ محل ملاقات وگفتگو به موافقت رسیدن/在～的时间 در وقت مقرر

【约定俗成】 yuēdìng súchéng بنابر رسم عام پذیرفته شده، مرسوم، متداول

【约法】 yuēfǎ قانون موقت

【约法三章】 yuē fǎ sān zhāng دربارهٔ قانون سه نکته‌ای به موافقت رسیدن ــ یعنی چند قاعدهٔ ساده وضع کردن و جوانب کار را مراعات نمودن

【约分】 yuēfēn 〈数〉 (ریاضی) ساده کردن کسر، کوچك کردن کسر

【约合】 yuēhé از پیش دعوت کردن

【约会】 yuēhui قرار ملاقات، وعدهٔ ملاقات: 订个～ قرار ملاقات گذاشتن / 我今天晚上有个～。 امشب قرار ملاقات دارم.

【约集】 yuējí برطبق قرار ملاقات کردن

【约计】 yuējì بطور تقریبی برآورد کردن

【约见】 yuējiàn قرار دیدار کسی گذاشتن

【约略】 yuēlüè تقریبی، اجمالی: ～的估计 برآورد تقریبی/这事我～知道一些。 از این موضوع چیزی می دانم.

【约莫】 yuēmo تقریبا، حدودا: 现在～有十点钟。 حالا تقریبا ساعت ده است./我们等了～一个小时的光景。 ما حدودا یك ساعت منتظر بودیم./离这儿～有三公里路。 تقریبا از اینجا سه کیلومتر راه است.

【约期】 yuēqī ①(约定日期) قرار گذاشتن، روز معین کردن: ～会谈 تاریخ مذاکره را معین کردن ②(约定日子的) روز مقرر، تاریخ مقرر: 误了～ به قرار و مدار وفا نکردن

【约请】 yuēqǐng دعوت کردن

【约束】 yuēshù محدود کردن، مقید کردن، جلوگیری کردن: 用革命的纪律～自己 / خود را به انضباط انقلاب مقید ساختن ～力 قوهٔ اجباری

【约数】 yuēshù ①(大约的数目) عدد تقریبی ②〈数〉 (ریاضی) مقسوم علیه: 公～ مقسوم علیه کلی

【约谈】 yuētán از پیش تاریخ را برای مذاکره تعیین کردن

【约言】 yuēyán وعده، قول، عهد: 遵守～ بر قول خود ایستادن، به قول خود وفا کردن / 违背～ زیر قول زدن، قول خود را شکستن، از قول خود تخلف کردن / 实行～ به قول خود عمل کردن

【约制】 yuēzhì مقید ساختن

yuè

月 yuè ①(月亮) ماه، قمر: 新～ ماه نو ②(月份) ماه (برای حساب زمان): ～底 پایان ماه / ～工 کارگریکه ماه به ماه استخدام می شود/ ～产量 میزان تولید ماهانه ③(形状像月亮的) مانند ماه کامل

【月白】 yuèbái آبی بسیار کم رنگ

【月白风清】 yuèbái-fēngqīng ماه درخشان و باد ملایم: ～的夜晚 شب مهتاب با باد ملایم

【月半】 yuèbàn روز پانزدهم یك ماه

【月报】 yuèbào ①(月刊) مجلهٔ ماهانه ②(按月的汇报) گزارش ماهانه

【月饼】 yuèbǐng کیك ماه(خوراك مخصوص جشن مهرگان چین)

【月长石】 yuèchángshí 〈矿〉 حجرالقمر، نوعی سنگ مرواریدنما

【月地】 yuèdì سطح کرهٔ ماه

【月度】 yuèdù ماهانه: ～计划 برنامهٔ ماهانه

【月房】 yuèfáng 〈方〉 اطاق مخصوص زن زایمان

【月份】 yuèfèn ماه: 上～ ماه گذشته/八～的产量比七～提高了百分之五。 میزان تولید ماه هشتم پنج در صد ازماه هفتم افزایش یافت.

【月份牌】 yuèfènpái 〈口〉 تقویم

【月俸】 yuèfèng حقوق ماهانه

【月宫】 yuègōng قصرماه ــ کنایه از ماه

【月光】 yuèguāng ①(月亮的光) ماهتاب، مهتاب، نور مهتاب ②(月亮) ماه

【月光花】 yuèguānghuā توت خاردار هندی

【月桂树】 yuèguìshù برگ بو، درخت غار

【月海】 yuèhǎi زمین گود و بی‌آب روی سطح ماه

【月黑头】 yuèhēitóu 〈方〉 شب بی‌مهتاب

【月华】 yuèhuá ①(月光) مهتاب، نور ماه: ～如水 یك پارچه مهتاب روشن و شفاف ②〈气〉 هالهٔ دور ماه، حلقهٔ نور دور ماه

【月季】 yuèjì 〈植〉 گل رز چینی 又作"朋红"

【月经】 yuèjīng قاعدگی زنان، حیض، رگل: ～不调 قاعدگی غیر عادی زنان / ～带 نوار بهداشتی/ ～过多 خونریزی شدیدیا ازدیاد خون در قاعدگی/ ～周期 دورهٔ تناوب قاعدگی

【月刊】 yuèkān مجلهٔ ماهانه

【月窠】 yuèkē 〈方〉 اولین ماه پس از تولد انسان

【月蓝】 yuèlán آبی کم رنگ

【月历】yuèlì تقویم ماهانه
【月利】yuèlì نرخ بهرهٔ ماهانه
【月亮】yuèliang ماه : ~门儿 مدخل دایره شکل، دروازهٔ ماه شکل، دروازهٔ گرد
【月亮地儿】yuèliangdìr جایی که نور ماه در شب آنجا می‌تابد
【月轮】yuèlún ماه کامل
【月落星沉】yuèluò-xīngchén غروب ماه و زوال ستارگان، ماه غروب کردن و ستارگان فرونشستن
【月杪】yuèmiǎo 〈书〉پایان ماه
【月偏食】yuèpiānshí ماه گرفتگی ناقص
【月票】yuèpiào بلیط ماهانهٔ اتوبوس
【月琴】yuèqín نوعی ساز دارای چهار تار و حفره‌یی بشکل ماه(چیزی شبیه بانجو)
【月球】yuèqiú 〈天〉کرهٔ ماه : ~火箭〈宇航〉موشك ماه
【月球仪】yuèqiúyí ماکت کرهٔ ماه(برای تدریس)
【月全食】yuèquánshí ماه گرفتگی کامل
【月入】yuèrù در آمد ماهانه
【月色】yuèsè نور ماه، مهتاب
【月石】yuèshí 〈化〉(شیمی) براکس
【月食】yuèshí 〈天〉ماه گرفتگی، خسوف : 月全食 خسوف کلی، خسوف کامل/ 月偏食 خسوف گرفتگی بخشی از ماه، خسوف ناقص 又称"月蚀"
【月事】yuèshì قاعدگی، حیض
【月台】yuètái سکوی راه آهن : ~票 بلیط، بلیط ورود به سکو، سکوی راه آهن
【月头儿】yuètóur 〈口〉①(满期一个月了，多用于财物按月的支付) زمان پرداخت ماهانه : 到~了，该付房租了。 حالا وقت پرداخت اجاره بهای ماهانهٔ خانه است. ②(月初) آغاز ماه
【月尾】yuèwěi آخرین چند روز ماه
【月夕】yuèxī 〈书〉①(月夜) شب مهتاب ②(月末) آخر ماه
【月息】yuèxī نرخ بهرهٔ ماهانه
【月下老人】yuèxià lǎorén پیر مرد زیر ماه ــ کنایه از خدای ازدواج، دلال ازدواج، خواستگار
【月相】yuèxiàng 〈天〉(نجوم) اهلهٔ ماه، هلال‌های ماه، صورت ماه، منزل‌های ماه
【月薪】yuèxīn حقوق ماهانه
【月信】yuèxìn قاعدگی، حیض
【月牙】yuèyá 〈口〉هلال ماه
【月夜】yuèyè شب مهتاب
【月晕】yuèyùn هالهٔ ماه
【月震】yuèzhèn زلزله در ماه، ماه لرزه
【月中】yuèzhōng وسط ماه
【月子】yuèzi ①(产后第一个月) ماه اول پس از زایمان : 坐~ در ماه زایمان بودن ②(分娩的时期) وقت زایمان : 她的~是二月份。 وقت زایمانش فوریه است. ~病/ تب نفاسی

乐 yuè ①(音乐) موسیقی : 奏~ نواختن موسیقی / 器~ / موسیقی سازی 声~/ موسیقی صوتی ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
另见 lè
【乐池】yuèchí جایگاه ارکستر
【乐段】yuèduàn 〈乐〉(موسیقی) بخش، قسمت
【乐队】yuèduì ارکستر، دستهٔ نوازندگان : 交响~ ارکستر سمفونی / 军~ ارکستر نظامی / ~指挥 رهبر ارکستر، رئیس دستهٔ موزیك
【乐府】yuèfǔ ①(汉代音乐官署) هنرستان دولتی در سلسلهٔ «هان» (۲۲۰-۲۰۶ق م ۰) که وظیفه‌اش جمع‌آوری سرودها و بالهای عامه مردم بود. ②〈上述民歌或模拟的作品〉 سرودها و باله‌هایی به سبك سلسله «هان»
【乐工】yuègōng آهنگ نواز
【乐句】yuèjù 〈乐〉بخش کوتاه موسیقی
【乐理】yuèlǐ 〈乐〉تئوری موسیقی
【乐律】yuèlǜ (موسیقی) انتخاب فواصل متعادل
【乐迷】yuèmí کسی‌که شیفتهٔ موسیقی باشد
【乐谱】yuèpǔ نت موسیقی، متن آهنگ : 识~ نت موسیقی را شناختن / ~架 سه پایه یا چهار پایهٔ نت موسیقی
【乐器】yuèqì آلت موسیقی، ساز موسیقی : 管~ ساز بادی / 弦~ ساز زهی، ساز سیمی / 打击~ ساز ضربی / 弓弦~ سازیکه با آرشه نواخته می شود / 弹拨~ سازی‌که با مضراب نواخته می‌شود
【乐曲】yuèqǔ آهنگ، موسیقی
【乐师】yuèshī آهنگ نواز
【乐坛】yuètán محافل موسیقی
【乐团】yuètuán هیئت ارکستر : 交响~ هیئت ارکستر سمفونی
【乐音】yuèyīn صدای آهنگ‌دار، آهنگ
【乐章】yuèzhāng 〈乐〉بخش مستقلی از یك سمفونی

刖 yuè بریدن پا(نوعی مجازات در چین باستان)

岳 yuè ①(高山) کوه مرتفع : 五~ «کوههای پنجگانه» ②(妻子的父母伯叔) والدین زن : ~家 اقوام مادری زن، خانوادهٔ والدین زن ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【岳父】yuèfù پدر زن 又称"岳丈"
【岳母】yuèmǔ مادر زن

钥 yuè کلید
另见 yào

悦 yuè ①(高兴；愉快) خوشحال، شاد، خوشوقت، شادمان : 不~ ناخوشحال، غمگین / 和颜~色 قیافهٔ مهربان ②(使人高兴) خوشحال کردن، شاد کردن : 取~于人 برای خوشحال کردن کسی تلاش کردن
【悦耳】yuè'ěr خوش‌صدا، خوش‌آهنگ : ~的音乐 موسیقی خوش‌آهنگ / ~歌声。 آواز خواندن بسیار دلپذیر و مفرح است.
【悦服】yuèfú از صمیم قلب پسندیدن
【悦目】yuèmù خوش‌آیند به چشم، خوش نما

阅 yuè ①(看) خواندن، مرور کردن : ~报 روزنامه خواندن / ~卷 ورقه‌های امتحانی را مرور کردن ②(检阅) سان دیدن، رژه

از سربازان رژه دیدن، از سربازان سان 兵 ~ :دیدن، بازرسی کردن تجربه کردن، (经历)③ بازرسی‌کردن، رسیدگی‌کردن ~ 查/ گرفتن از آغاز آزمایش ما سه ماه گذشته 。试行已~三月 :طی کردن است.

【阅兵】yuèbīng سان گرفتن ، رژه دیدن، ~ 场 :میدان رژه 典~/ تشریفات رژه را بر پا کردن 式~举行/ مراسم سان دیدن 礼

【阅操】yuècāo تمرین نظامی را بازرسی کردن

【阅读】yuèdú خواندن :~杂志 مجله خواندن

【阅览】yuèlǎn خواندن :~室 قرائتخانه

【阅历】yuèlì ①(经历) برای خود دیدن و شنیدن یا کار کردن، ②(由经历得来的知识) بسیار جهان دیده بودن 过很多事~ :تجربه کردن تجربه کم داشتن، کم تجربه بودن 浅~ : تجربه

【阅年】yuènián 〈书〉 گذراندن یك سال

【阅世】yuèshì 〈书〉 دنیا را دیدن :~渐深 بتدریج به تجربه‌های زندگی دست یافتن

钺 yuè تبر جنگی در چین باستان

跃 yuè جهش کردن، پریدن :~上马背 بر پشت اسب با یك جهش برخاستن 而起~一/ 居世界首位~/ پریدن جهش مقام اول را در دنیا بدست آوردن

【跃动】yuèdòng به حرکت در آمدن

【跃进】yuèjìn به پیش جهش کردن :整个工业出现了~的局面。 تمام صنایع جهش به پیش دیده شد. 由亩产/در زمینه 一百斤~到二百斤。 میزان تولید هر «مو» از صد «جین» به دویست «جین» افزایش یافت.

【跃居】yuèjū با جهش در ردیف...قرار گرفتن

【跃迁】yuèqiān 〈物〉 (فیزیك) انتقال : 自发~ انتقال خود بخود/俘获~ /انتقال دستگیری~概率 احتمال انتقال

【跃然】yuèrán زنده پدید آمدن، زنده پدیدار شدن :~纸上。 بطور زنده روی کاغذ پدیدار شدن

【跃跃欲试】yuèyuè yù shì مشتاق امتحان کردن بودن، برای امتحان کردن بی تابی داشتن، خار خار امتحان کردن داشتن

越 yuè ①(跨过阻碍) از روی چیزی گذشتن، از روی چیزی رفتن :~墙而逃 از بالای دیوار رد شدن و فرار کردن 翻山~岭 کوهها را یکی پس از دیگری پیمودن 飞~天险/ از موانع طبیعی خطرناك با پرواز گذشتن (هواپیما) ②(超过) از حدود تجاوز کردن :~出范围 حد تجاوز کردن /~出政策界限 از حدود سیاست تجاوز کردن ③(声音、情感昂扬) (صدا یا احساسات) به درجه‌ٔ بالا رسیده، به اوج رسیده شدید، تند، پرصدا و 激~/ باصدای بلند و خوش خواندن 歌声清~ نیرومند

【越次】yuècì 〈书〉 سبقت جستن

【越冬】yuèdōng در تمام زمستان زنده ماندن :~作物 محصول زمستانی

【越发】yuèfā ①(更加) بیشتر، حتی بیشتر :天气~冷了。 هوا حتی بیشتر سرد شده است. ②[跟上文"越"或"越是"呼应，作用跟"越…越…"相同] هرچه بیشتر...بیشتر :越是性急，~容易出差错。 هرچه بیشتر بی‌حوصله باشی، بیشتر اشتباه میکنی.

【越分】yuèfèn از حد مجاز گذشتن

【越轨】yuèguǐ تجاوز کردن، تخلف کردن، سر پیچی کردن :~行为 رفتار غیرمجاز

【越过】yuèguò گذشتن، فایق آمدن، طی کردن :~戈壁沙漠 از کویر «گبی» گذشتن /~障碍 بر موانع فایق آمدن /~激流险滩 رودخانه‌های متلاطم و پایاب‌های پرخطر را طی کردن

【越级】yuèjí ①(越过直属的一级到更高的一级) از رهبری مستقیم خود گذشتن و به رهبری سطوح بالاتر رسیدن :~提出申诉 از رهبری مافوق خود گذشتن و به رهبری سطوح بالاتر شکایت بردن یا استیناف دادن ②(在提升时跳级)(ترفیع مقام) کسی را در یك نوبت دو یا سه درجه بالارفتن :~提升 در یك نوبت بیش از یك درجه ترفیع دادن

【越加】yuèjiā بیشتر، زیادتر

【越界】yuèjiè از حد یا سرحد گذشتن

【越界】yuèjiè از مرز تجاوز کردن

【越境】yuèjìng بطور غیر قانونی از مرز گذشتن، دزدکی به یك کشور وارد یا از آن خارج شدن

【越橘】yuèjú 〈植〉 نوعی گیاه بنام "Cowberry"

【越剧】yuèjù اپرای «شائوشین»

【越来越…】yuèlái yuè… [表示程度随着时间发展] (با مرور زمان) بیشتر شدن :越来越好 روز بروز بهتر شدن /越来越广泛 روز بروز وسیع‌تر شدن /发挥越来越大的作用 نقش هرچه بیشتری را ایفا کردن

【越礼】yuèlǐ برخلاف تشریفات، برخلاف قانون

【越南】Yuènán ویتنام :~人 اهل ویتنام، ویتنامی /~语 زبان ویتنامی

【越权】yuèquán از حدود اختیارات قانونی خود تجاوز کردن

【越位】yuèwèi 〈体〉 (در بازی فوتبال) خارج از خط، آف ساید

【越席】yuèxí جایگاه خود را ترك کردن

【越野】yuèyě صحرا نورد :~汽车 اتومبیل صحرا نورد /~赛跑 مسابقهٔ دو صحرایی

【越铀元素】yuèyóu yuánsù 〈化〉 عنصر دارای عدد اتمی بیشتر از اورانیم

【越狱】yuèyù از زندان فرار کردن :~犯 زندانی، فراری از زندان

【越…越…】yuè…yuè… [表示程度随着条件的发展而发展] هرچه بیشتر...بیشتر :~多~好 هرچه زیادتر، بهتر /~战~强 هرچه بیشتر جنگیدن، نیرومندتر شدن

【越障】yuèzhàng پریدن از روی مانع (مانند خندق، سیم خاردار و...)

【越俎代庖】yuè zǔ dài páo از وظیفهٔ خود تجاوز کردن و در امور دیگران فضولی نمودن، کار دیگران را گرفتن و در دست خود نگهداشتن

粤 Yuè 〈别称〉(广东) اسم دیگری برای استان «گوان دون»

【粤菜】yuècài غذا به سبك «گوان دون»

【粤剧】yuèjù اپرای «گوان دون»

【粤语】yuèyǔ لهجه رایج در قسمت مرکزی و جنوب غربی «گوان دون» وجنوب شرقی «گوان سی»

yūn

晕 yūn ①(头脑发昏)گیج، دچار دوران سر:有点头～ کمی دچار سر گیجه شدن ②(昏迷)بیهوش شدن، غش کردن: ～过去了 بیهوش شدن
另见 yùn

【晕倒】yūndǎo بیهوش شدن و افتادن
【晕糊】yūnhu مغشوش، بیهوش
【晕厥】yūnjué 〈医〉(طب) بیهوشی، غش
【晕头转向】yūntóu zhuànxiàng مغشوش، آشفته:我们打得敌人～。/ما طوری دشمن را زدیم که پریشان وآشفته شد. 这道算题真难，把我搞得～。 این مسئلهٔ ریاضی واقعا بسیار مشکل است.مغز من از آن آشفته شده است.
【晕眩】yūnxuàn گیج
【晕晕忽忽】yūnyunhūhū ①(头晕)گیج، دچار دوران سر ②(糊涂)کودن، خرفت

氲 yūn 见"氤氲"yīnyūn

yún

云 yún ①〈书〉گفتن:人～亦～ گفتهٔ دیگران را تکرار کردن ②(云彩)ابر ③〈简〉(云南) اسم مخفف برای استان «یون نان» ③〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【云霭】yún'ǎi بخار ابری
【云豹】yúnbào نوعی پلنگ
【云鬓】yúnbìn موی زیاد و زیبای زنان
【云彩】yúncai 〈口〉ابر
【云层】yúncéng لایهٔ ابر:在～上面飞行 روی لایهٔ ابر پرواز کردن
【云滴】yúndī قطرات کوچك آب در ابر
【云顶】yúndǐng 〈气〉(هواشناسی) قلهٔ ابر
【云端】yúnduān بالا و اوج گیرنده در ابرها 又称"云际"
【云朵】yúnduǒ تکه‌های ابر
【云贵高原】Yún-Guì Gāoyuán فلات «یون نان ــ گوی جو» واقع در چین
【云海】yúnhǎi دریایی از ابر
【云汉】yúnhàn 〈书〉کهکشان، جادهٔ شیری
【云集】yúnjí به تعداد زیاد آمدن، جمع شدن
【云量】yúnliàng 〈气〉(هواشناسی) حجم ابر:减少～ کاهش حجم ابر
【云锣】yúnluó 〈乐〉زنگهای موسیقی مخصوص چین
【云幂】yúnmì 〈气〉حد اکثر ارتفاع ابر:～高度/ارتفاع ابر～气球 بالون برای سنجش ارتفاع ابر
【云母】yúnmǔ 〈矿〉میکا(نوعی عایق):～电容器〈电〉(برق) خازن میکایی، چکالندهٔ میکایی/～片 ورق میکا/～片岩〈地〉 سنگ ورق میکایی

【云南】Yúnnán (استان) «یون نان»
【云泥之别】yúnní zhībié اختلاف بین ابر آسمانی وخاك زمین ــ کنایه از اختلاف فاحشی در ارتفاع
【云气】yúnqì ابرهای رقیق و شناور
【云雀】yúnquè 〈动〉چکاوك
【云扰】yúnrǎo آشفته و برهم و درهم
【云山雾罩】yún shān wù zhào ابر و مه‌آلود
【云杉】yúnshān 〈植〉کاج میلاد
【云室】yúnshì 〈物〉(فیزیك) اطاق مه‌آلود:威耳孙～ اطاق مه‌آلود ویلسون
【云涛】yúntāo ابرهای موج وار
【云梯】yúntī نردبان بسیار بلند
【云天】yúntiān آسمان بلند
【云图】yúntú 〈气〉(هوا شناسی) نمودار ابر
【云团】yúntuán 〈气〉(هواشناسی) خوشه‌های ابر
【云腿】yúntuǐ ران نمك زدهٔ خوك در استان «یون نان»
【云雾】yúnwù ابر و مه:拨开～见青天 ابرها را پراکنده کردن وآسمان را دیدن
【云霞】yúnxiá ابر رنگین
【云消雾散】yúnxiāo-wùsàn ابر زایل شدن و مه پراکنده گردیدن ــ یعنی در هوا ناپدید شدن
【云霄】yúnxiāo آسمانها، فلك‌ها:锣鼓声响彻～。 صدای طبل و سنج در افلاك طنین می انداخت.
【云烟】yúnyān ابر و مه:过眼～ مانند ابر شتابان گذرنده بودن
【云游】yúnyóu (راهب بودا یا روحانی تائوئیسم) سیر و سیاحت کردن
【云雨】yúnyǔ 〈书〉①(云和雨)ابر و باران ②(指男女欢合)کنایه از عمل مقاربتی زن و مرد
【云云】yúnyún 〈书〉[引用文句或谈话时，表示结束或有所省略]:他来信说读了不少新书，颇有心得～。 اودر نامه نوشته است که بسیاری کتاب‌های تازه خوانده و از آنها بهرهٔ فراوان برده است.
【云遮雾障】yún zhē wù zhàng ابر و مه‌آلود

匀 yún ①(均匀)هم‌تراز، برابر، متعادل:颜色涂得不～。 بطور برابر و هم‌تراز رنگ‌آمیزی نشده./麦苗出得很～。 جوانه‌های گندم برابر وهم‌تراز رشد می‌کنند. ②(使均匀)برابر کردن، بطور مساوی تقسیم کردن:这两份多少不均，再～一～吧。 این دو باهم مساوی نیست.آنرامساوی کنید. ③(分出)دادن آن قسمت که بیش از احتیاج می باشد:我们种子比较多，可以～给你们一些。 ما بیش از احتیاج بذر داریم.می‌توانیم مقداری از آن را به شما بدهیم.
【匀称】yúnchèn متناسب، هم اندازه، برابر، مساوی:身材～ خوش اندام، خوش قد
【匀净】yúnjìng یکسان، مساوی:这块布染得很～。 سراسر این پارچه یکسان رنگ‌آمیزی شده است.
【匀脸】yúnliǎn پودر و رنگ را به یك اندازه به صورت زدن
【匀溜】yúnliu (پارچه) نرم و لطیف
【匀染】yúnrǎn 〈纺〉بطور صاف و هموار رنگ آمیزی کردن:～

剂 مادهٔ صاف و هموار کننده برای رنگ آمیزی
【匀实】yúnshi 〈口〉 صاف، هموار، برابر، مساوی
【匀速运动】yúnsù yùndòng 〈物〉 (فیزیك) حرکت یکسان
【匀调】yúntiáo هم‌تراز، برابر
【匀圆】yúnyuán منظم وگرد
【匀整】yúnzhěng هموار، مرتب، منظم: 他的字写得很～。 خطش منظم و مرتب است

芸 yún

【芸豆】yúndòu لوبیای قرمز
【芸薹】yúntái 〈植〉 ترب روغن‌دار، ترب روغنی
【芸香】yúnxiāng 〈植〉 سداب
【芸芸众生】yúnyún zhòngshēng 〈佛教〉 همهٔ موجودات زنده

纭 yún

【纭纭】yúnyún متعدد و درهم برهم

昀 yún

نور آفتاب

耘 yún

وجین کردن، علف هرزه را کندن: ～田 در مزارع وجین کردن / 春耕夏～ در بهار شخم زدن و در تابستان وجین کردن

【耘锄】yúnchú 〈农〉 کج بیل

筠 yún

〈书〉①(竹青) پوست سبزرنگ خیزران ②(竹子) خیزران، بامبو

yǔn

允 yǔn

①(允许) گذاردن، اجازه دادن: 应～ رضایت دادن، موافقت کردن / 从～ موافقت کردن ②(公平) منصفانه، عادلانه: 公～ منصفانه، عادلانه

【允承】yǔnchéng وعده دادن، قبول کردن
【允当】yǔndàng مناسب، صحیح، بجا
【允诺】yǔnnuò قول دادن، وعده دادن، موافقت کردن، تعهد کردن: 欣然～ با میل و رغبت قول دادن، باکمال میل قول دادن
【允许】yǔnxǔ اجازه دادن، گذراندن: 不～任何破坏纪律的现象存在 تخلف از انضباط را اجازه ندادن / 请～我代表全厂职工向你们致谢。 اجازه بفرمائید از طرف کارمندان وکارگران کارخانه از شما تشکر کنم.
【允差】〈机〉 اشتباه مجاز / ～荷载 بار مجاز
【允准】yǔnzhǔn اجازه دادن، گذاشتن

陨 yǔn

از آسمان یا از خارج جو سقوط کردن

【陨落】yǔnluò (شهاب ثاقب و...) از آسمان یا از خارج جو سقوط کردن
【陨灭】yǔnmiè ①(物体从高空掉下而毁灭) از خارج جو سقوط کردن و سوختن ②(丧命) مردن
【陨石】yǔnshí 〈天〉 شهاب، سنگ آسمانی: ～雨 رگبار سنگ‌های آسمانی
【陨铁】yǔntiě 〈天〉 شهاب یا سنگ آسمانی آهن‌دار
【陨星】yǔnxīng 〈天〉 شهاب، سنگ آسمانی: 石～ شهاب سنگی / 铁～ سنگ آسمانی آهن‌دار، شهاب آهن‌دار / 石铁～ شهاب سنگی وآهن‌دار / ～学 شهاب شناسی

殒 yǔn

درگذشتن، مردن

【殒灭】yǔnmiè 〈书〉 مردن
【殒殁】yǔnmò 〈书〉 مردن
【殒命】yǔnmìng 〈书〉 مردن
【殒阵】yǔnzhèn در میدان جنگ مردن

yùn

孕 yùn

باردار شدن، آبستن شدن: 怀～ باردار، آبستن / 避～ جلوگیری از آبستنی (یا حاملگی)

【孕畜】yùnchù حیوان اهلی آبستن
【孕妇】yùnfù زن باردار، زن آبستن
【孕期】yùnqī 〈医〉 دورهٔ آبستنی
【孕穗】yùnsuì 〈农〉 رشد خوشهٔ گندم یا برنج در غلاف برگ: ～期 دورهٔ رشد خوشه
【孕吐】yùntù 〈医〉 (طب) استفراغ در دورهٔ بارداری
【孕育】yùnyù در شرف تکوین بودن: ～着危险 خطر در شرف تکوین بودن

运 yùn

①(运动) حرکت، جنبش ②(搬运) حمل کردن، حمل و نقل کردن: ～往河边 به کنار رودخانه حمل کردن / 货～ حمل ونقل دریایی یا خشکی / 空～ حمل ونقل هوایی ③(运用) بکار بردن، استعمال کردن: ～笔 قلم را با مهارت بکار بردن / ～思 مغز را بکار بردن ④(命运) سرنوشت، تقدیر، قضاوقدر: 好～ بخت نیك، بخت خوش، خوش شانس بودن / 走～ شانس خوب داشتن / 不走～ شانس بد داشتن، شانس نداشتن

【运笔】yùnbǐ (در خوش‌نویسی و نقاشی) قلم را بکار بردن
【运筹帷幄】yùnchóu wéiwò در چادر فرماندهی تدبیر جنگی کردن: ～之中，决胜千里之外 در چادر فرماندهی نشستن و تدبیری را اندیشیدن که پیروزی در فاصلهٔ هزار «لی» را تأمین می کند
【运筹学】yùnchóuxué تحقیقات و تتبعات عملی
【运单】yùndān بارنامه
【运动】yùndòng ①〈物体位置的变化〉 حرکت، جنبش: 直线～ حرکت در خط مستقیم / 行星的～ حرکت یك ستاره / ～是物质的存在方式。 حرکت گونهٔ هستی ماده است. / ～学〈物〉 جنبش شناسی / ～战 عملیات سیار ②(体育活动) ورزش، تربیت بدنی: 室外～ ورزش در هوای آزاد / 游泳是我喜爱的～。 شنا ورزش مورد علاقهٔ من است. / 散步也是一种～。 گردش کردن نیز نوعی ورزش است. / ～场 میدان ورزش / ～服装 لباس پشمی ورزشکار، گرم کن ورزشکار / ～负荷 میزان ورزش / ～员 ورزشکار / ～学 ورزش شناسی ③(政治运动) حرکت سیاسی، نهضت سیاسی، جنبش سیاسی: 群众～

爱国/نهضت اصلاح شیوه‌ء کار ~整风/مردمی، نهضت توده‌ای نهضت بهداشتی میهن پرستانه ~卫生

【运动】yùndong 〈旧〉 با کوشش و دوندگی اشیاء و امور را ترتیب دادن

【运动会】yùndònghuì مسابقات ورزشی: 全国~ مسابقات ورزشی ملی/亚洲~ بازی‌های آسیایی/奥林匹克~ بازی‌های المپیك

【运费】yùnfèi فریت، هزینه‌ء حمل و نقل، هزینه‌ء باربری: 到付~ پرداخت هزینه باربری در مقصد/~表 فهرست نرخ باربری/~率 نسبت فریت/吨~ تن فریت/单~ برنامه‌ء حمل و نقل/~条款 مقررات حمل و نقل/免付~ حمل و نقل رایگان، فریت مجانی/预付~ هزینه‌ء باربری پرداخت شده/已付~ نقل بار فریت از پیش پرداخته شده

【运河】yùnhé کانال: 大~ کانال بزرگ/~税 عوارض کانال

【运价】yùnjià هزینه‌ء حمل و نقل

【运脚】yùnjiǎo 〈方〉 فریت، هزینه‌ء حمل و نقل بار

【运力】yùnlì نیروی حمل و نقل

【运煤船】yùnméichuán کشتی زغال‌کش

【运命】yùnmìng سرنوشت

【运气】yùnqì بخت، شانس، اقبال: 碰~ بخت‌خود را آزمایش کردن/唉,老是~不好。 چه شانس بدی دارم!/这回可来了~了。 این بار شانس با من است.

【运气】yùnqi نیرو و انرژی را متمرکز کردن و به بخشی از بدن رساندن

【运球】yùnqiú 〈体〉 توپ را خرده خرده پیش بردن

【运神】yùnshén 〈方〉 اندیشیدن

【运输】yùnshū حمل و نقل: 陆上(水路)~ حمل و نقل از راه خشکی (آبی)/〈军〉部队~ ارتش حمل و نقل/~船 کشتی باربری/~方式 راه های حمل و نقل/~队 گروه حمل و نقل/~工具 وسایل حمل و نقل/~公司 شرکت حمل و نقل/~量 حجم حمل و نقل/~里程 حمل و نقل بر حسب میل/~能力 ظرفیت حمل و نقل/~网 شبکه‌ء حمل و نقل/~业 سرویس حمل و نقل

【运输机】yùnshūjī ①〈航空〉(运输飞机) هواپیمای باری ②〈矿〉(输送带) وسیله‌ء حمل و نقل در معدن

【运数】yùnshù سر نوشت

【运送】yùnsòng حمل و نقل کردن: ~物资 کالاها و اجناس را حمل و نقل کردن

【运算】yùnsuàn 〈数〉 عمل (ریاضی): 四则~ چهار عمل اصلی در ریاضی/每秒钟~二百万次 ظرفیت محاسبه‌ء ۲/۰۰۰/۰۰۰ بار در ثانیه/~函数 فنکسیون عمل، کار برد عمل/微积分~ عمل محاسبه‌ء جمع و تفاضل/~器 ماشین حساب/~误差 اشتباه‌ء محاسبه/~指令 دستورات عملی

【运销】yùnxiāo حمل و فروش

【运行】yùnxíng حرکت کردن، در جنبش بودن: 在轨道上~ در مدار حرکت کردن/地球绕太阳~。 کره‌ء زمین دور خورشید می‌گردد./列车~时,请勿打开车门。 وقتی قطار در حرکت است در را باز نکنید.

【运用】yùnyòng استعمال کردن، بکار بستن، مورد استفاده قرار دادن: 运用自如 ماهرانه سر وکار داشتن، کاملا بر چیزی مسلط بودن/~科学理论,解决实际问题 برای حل وسائل عملی تئوری علمی را بکار بردن

【运载工具】yùnzài gōngjù 〈军〉 وسایل نقلیه

【运载火箭】yùnzài huǒjiàn موشك حامل

【运载技术】yùnzài jìshù تکنولوژی حمل و نقل

【运转】yùnzhuǎn ①(沿着一定的轨道行动) گردش کردن، دور زدن: 行星绕着太阳~。 ستارگان سیار دور خورشید می‌گردند. ②(机器转动) کار کردن، چرخیدن: 机器~正常。 ماشین خوب کار می‌کند.

郓

Yùn یك نام خانوادگی در چین

恽

Yùn یك نام خانوادگی در چین

晕

yùn ①(头脑发昏) گیج، دچار دوران سر، دچار سرگیجه شدن: 头~目眩 دچار سرگیجه شدن ②〈气〉(日、月光折射产生的光现象) هاله: 日~ هاله، هاله‌ء خورشید/月~ هاله‌ء ماه

另见 yūn

【晕场】yùnchǎng بهم خوردگی حال روی سن

【晕车】yùnchē بهم خوردگی حال در اتومبیل: 好~ حال کسی به‌آسانی در اتومبیل بهم خوردن

【晕船】yùnchuán بهم خوردگی حال در کشتی

【晕高儿】yùngāor 〈方〉 در محل بلند احساس سرگیجه داشتن

【晕机】yùnjī بهم خوردگی حال در هواپیما

【晕针】yùnzhēn 〈中医〉 یك مدت کوتاه سرگیجه در حین پذیرش طب سوزنی

酝

yùn

【酝酿】yùnniàng ①(发酵过程) مخمرشدن: 这场大辩论~已久。 مدت طولانی است که این مباحثه در شرف تکوین بوده است. ②(做准备工作) درباره‌ء کاری بحث مقدماتی و غیر رسمی داشتن: ~候选人名单 در باره‌ء فهرست کاندیداها بیائید در باره‌ء مطلب。下~一大家先 اندیشیدن و بحث کردن/经过反复~协商,选举了出席大会的代表。 اول تبادل نظر کنیم. پس از بحث و مشورت‌های مکرر، نمایندگان کنگره انتخاب شدند.

愠

yùn 〈书〉 رنجیده، خشم‌آلود، رنجیده: 面有~色 به نظر رنجیده رسیدن

【愠怒】yùnnù خشم و غضب درونی داشتن

【愠色】yùnsè صورت خشمگین 又称"愠容"

韵

yùn ①(好听的声音) صدای خوش، صدای موسیقی: 琴~悠扬。 آهنگ دلنشین با عود نواخته شد. ②(韵脚) قافیه: 押~ قافیه شدن، هم قافیه بودن/~书 فرهنگ قافیه‌های شعر ③(情趣) دلربائی، جاذبه، دلربایی، زیبایی: 风~ جاذبه

【韵白】yùnbái بخش‌هایی در اپرای پکن که در آن تلفظ سنتی بعضی‌کلمات با تلفظ آنها در لهجه‌ء رایج پکن کمی فرق دارد

【韵腹】yùnfù 〈语〉 قسمت اساسی یك واك صدادار در صدادارمرکب (مانند«a» در«iang»)

【韵脚】yùnjiǎo قافیه

【韵律】yùnlǜ ①(诗歌的音律) وزن شعر ②(押韵规则) قاعده، کاربرد قافیه،قاعده، قافیه بند ~学 علم عروض

【韵律体操】yùnlǜ tǐcāo ژیمناستیك هنری

【韵母】yùnmǔ 〈语〉 صدادار ساده یا مرکب (یك هجای زبان چینی) که گاهی به «n» یا «ng» ختم می شود

【韵事】yùnshì ①(指封建文人的吟诗、琴棋书画等活动) کارهای تحقیقاتی ادبی یا هنری دانشمندان فئودالی چین ② (风流韵事) امور عاشقانه

【韵头】yùntóu قسمت اول یك حرف نرم صدادار، یکی از این سه صدادار«i»، «u»، «ü» در صدادار های مرکب (مانند«i» در «iang»)

【韵尾】yùnwěi قسمت آخر یك واك صدادار، آخرین صدای یك صدادار یا بی صدای تودماغی در بعضی صدادار های مرکب مانند «o» در«ao»، «ng» در «iang»

【韵味】yùnwèi جاذبه، دیر پا(در آواز): 她的唱腔很有～。 خواندن او کیفیت و جاذبه، خاصی دارد.

【韵文】yùnwén نثر مسجع و موزون

【韵致】yùnzhì جاذبه و دلربائی خاص

韫 yùn ذخیره‌کردن،انبارکردن،اندوختن

熨 yùn اتوکردن: ～衣服 لباس را اتوکردن

【熨斗】yùndǒu اتو: 电～ اتوی برقی

蕴 yùn 〈书〉 اندوختن، جمع کردن، ذخیره کردن، انبار کردن

【蕴藏】yùncáng دربرداشتن، ذخیره کردن: ～量 حجم ذخیره / 我国地下～着丰富的矿物资源。 چین از نظر ذخایر طبیعی غنی است./ 群众～着极大的劳动积极性。 توده‌های مردم شور و شوق فوق العاده زیاد در کار دارند.

【蕴涵】yùnhán ①〈书〉(包含) در بر داشتن ②〈逻〉(منطق) پنهان بین دو مطلب، دلالت

【蕴藉】yùnjiè 〈书〉 ملایم و مهذب، مهذب و خوددار: 风流～ جذاب و دلربا اما نه خودنما

【蕴蓄】yùnxù پنهان و نهفته ماندن، پوشیده بودن

Z

zā

扎 zā بستن، گره زدن، بهم پیوستن: 小辫儿~ /بافتن گیسو
~一根红头绳 نخ قرمز را به گیسو گره زدن / ~一根皮带
کمربند چرمی رابستن / ~彩 آذین بستن، باگل زینت کردن
另见 zhā; zhá

匝 zā 〈书〉①(周) دور، محیط دایره، محیط: 绕树三~ سه
بار دور درخت چرخیدن ②(密) متکاثف، انبوه، متراکم: 密密~
متراکم و انبوه

【匝道】 zādào 〈书〉 جادهٔ کمر بندی

【匝地】 zādì 〈书〉 همه جا، برروی تمام زمین: 柳荫~ درختان
بیدمجنون در همه جا سایه افکنده اند.

【匝月】 zāyuè 〈书〉 ماه کامل

咂 zā ①(用嘴唇吸) بالب مکیدن، جرعه جرعه نوشیدن:
~一口酒 بالب یك جرعه شراب مکیدن ②(咂嘴) ملچ ملچ
کردن ③(辨别滋味) چشیدن

【咂嘴】 zāzuǐ ملچ ملچ کردن(نشانهٔ پسندیدن، تحسین و...)

拶 zā 〈书〉 وادار کردن، مجبور کردن، ناگزیر کردن
另见 zǎn

臜 zā 见"腌臜"āzā

zá

杂 zá ①(多种多样) گوناگون، مخلوط،باهم قاطی، متفرقه:
~事儿 کار های گوناگون، امورجزئی ومتفرقه / ~而不乱
گوناگون اما نه درهم و برهم/ ~七~八的东西 چیزهای متفرقه،
②(搀杂) آمیختن، قاطی کردن، مخلوط کردن: 夹~ خرت و پرت
باچیزی مخلوط شدن / 苹果园中~有几棵梨树。 درباغ
سیب چند درخت گلابی هم بود.

【杂八凑儿】 zábācòur 〈方〉 (اشیاء)سرهم بندی شده

【杂拌儿】 zábànr ①(杂干果) انواع میوه های خشك عسل
زده ②(杂凑而成的事物) مجموعه ای ازمطالب گوناگون،
مخلوطی ازاشیاء مختلف، آش درهم برهم، آش شله قلمکار

【杂草】 zácǎo علف هرزه: 丛生~ ازعلف های هرزه پوشیده
بودن

【杂处】 záchǔ (مردم از مناطق مختلف)در یك ناحیه باهم
زندگی کردن

【杂凑】 zácòu گرد آوردن، سرهم بندی کردن: 由土匪、流氓
等~成的一支反动武装 یك نیروی ارتجاعی گرد آمده از
اوباش، دزدان وامثال آنها

【杂费】 záfèi ①(零碎费用) هزینهٔ متفرقه، هزینه های خرد وریز
②(向学生收的一种费用) نوعی شهریهٔ زیادی که از دانش
آموزان گرفته می شود

【杂感】 zágǎn ①(零星的感想) افکار تصادفی ونامنظم ②(一
种文体) نوعی مقالهٔ ادبی که چنین افکار تصادفی راثبت می کند

【杂环】 záhuán 〈化〉 (شیمی)ترکیب حلقوی مرکب از اتم های
مختلف الجنس: ~化合物 مادهٔ مرکب حلقوی شکل از اتم های
مختلف الجنس

【杂烩】 záhuì ①(菜肴) مخلوطی از خورش های مختلف، آش
شله قلمکار ②(杂凑而成的事物) مجموعه ای از مطالب
گوناگون، مخلوطی ازاشیاء مختلف

【杂活儿】 záhuór کارهای خرد و ریز و متفرقه

【杂货】 záhuò انواع اجناس مورد استفاده روز: 日用~ کالای بقالی
/ ~店 دکان بقالی

【杂和菜】 záhuocài مخلوطی از خورش های پس مانده

【杂和面儿】 záhuomiànr آرد ذرت مخلوط باکمی آرد لوبیای
سویا

【杂记】 zájì ①(笔记) یاد داشت های سردستی ②(一种文体)
یاد داشت های سردستی(بعنوان یك نوع نگارش ادبی)

【杂技】 zájì آکروباسی، بندبازی: ~团 دستهٔ اکروباسی/ ~演员
هنرمند آکروبات، بندباز

【杂家】 zájiā ①(古代思想学派) پیروان مکتب التقاطی ـ
مکتب فکری پررونقی در دوران «ممالك جنگنده» و اوایل سلسلهٔ
«هان» ②(知识面广的人) کسی که دارای دانش های وسیع
می باشد

【杂件】 zájiàn اثیاء خردوریز

【杂交】 zájiāo 〈生〉 پیوند زدن از دوجنس ناجور به هم: 无性~
پیوند زدن دوگیاه هم جنس / 有性~ پیوند زدن دوگیاه غیر همجنس
/ 苹果与梨~ سیب رابه گلابی پیوندزدن / 通过~改良
水稻品种 از طریق پیوند زدن نوع برنج را اصلاح کردن / ~水
稻 برنج پیوندی، برنج دورگه / ~玉米 ذرت پیوندی، ذرت دورگه
/ ~育种 اصلاح بذر از راه پیوند زدن

【杂居】 zájū دو اقلیت ملی یابیشتر باهم زندگی کردن: 少数民族
~地区 ناحیه ایکه چند اقلیت ملی در آن سکونت گزینند

【杂剧】zájù «زاجو» ــ نوعی درام همراه باموسیقی رایج در سلسله «یوان» (۱۲۷۱-۱۳۶۸) که معمولا دارای چهار پرده» نمایش بوده ودر هر کدام از آن یك شخصیت نقش خواننده را ایفا می کرد

【杂粮】záliáng دانه های خوراکی غیر از گندم وبرنج

【杂乱】záluàn در هم وبرهم، قاطی پاتی، شلوغ، آمیخته :抽屉里的东西很～。همه چیز در کشوی میز قاطی پاتی است.

【杂乱无章】záluàn wú zhāng نامنظم وغیر سیستماتیك

【杂面】zámiàn ①(粉) آرد مخلوط از آرد انواع لوبیا ②(面条) رشته» خوراکی که از چنین آردی ساخته شده باشد

【杂念】zániàn افکار خود خواهانه :私心～ افکار پریشان وپریشان

【杂牌】zápái اجناس بامارك نامرغوب وکمتر مشهور :～货 مارك نامرغوب وکمتر مشهور

【杂品】zápǐn اجناس بقالی، کالا های بقالی

【杂糅】záróu مخلوط کردن، قاطی کردن، درهم وبرهم کردن، آمیختن :古今～ مخلوطی از عهد باستان ودوره» معاصر

【杂散】zásǎn 〈物〉 (فیزیك) پراکنده، سرگردان :～磁场 میدان مغناطیسی پراکنده /～辐射 نورافشانی پرا کنده وسرگردان

【杂色】zásè رنگارنگ، دارای چندرنگ

【杂食动物】záshí dòngwù جانوران گوشتخوار و گیاه‌خوار

【杂事】záshì کار های متفرقه وگوناگون

【杂耍】záshuǎ نمایش واریته

【杂税】záshuì عوارض گوناگون

【杂碎】zásui سیرابی گوسفند یاگاو

【杂沓】zátà متعدد و غیر منظم :～的脚步声 صدای تلك تلك پا

【杂文】záwén مقاله

【杂务】záwù امور جزئی ومتفرقه

【杂役】záyì متصدی امور جزئی ومتفرقه در مدرسه یا اداره

【杂音】záyīn ①〈医〉 (طب) صدای غیر عادی که ازقلب شنیده شود :心脏～ صدای غیر عادی قلب ②〈电〉 (برق) برق هوایی ضربان غیر عادی

【杂院儿】záyuànr حیاط متعلق به چند خانواده

【杂志】zázhì ①(期刊) مجله :～架 قفسه» مجله ②(零碎的笔记)[多用作书名] یاد داشت ها

【杂质】zázhì ①(混杂的物质) ماده» ناخالص ②〈化〉 (شیمی) جسم بیگانه

【杂种】zázhǒng ①〈生〉 دورگه، دونژادی، پیوندی :～不育性 نازایی پیوندی /～优势 سترونی دورگه، افزایش نیروی رشد ونمودر دورگه /～猪 خوك دورگه ② 〈骂〉 (فحش) حرامزاده، پدرسوخته / گیاه وحیوان بواسطه» اختلاط و امتزاج نژاد های مختلف

砸 zá ①(撞击;落下打着) بوسیله» ضربات متوالی فشرده کردن، با ضربه محکم زدن :把地基～实 زمین را باضربه شالوده» محکم کردن /～核桃 گردو را خرد کردن /脚～了 پا را له کردن ②(打破) شکستن، خرد کردن، درهم شکستن :碗～了 کاسه شکست. /～碎锁链 زنجیر ها را درهم شکستن /把门～开 با ضربه در را باز کردن ③〈方〉(做事失败) موفق نشدن در انجام کار :事儿办～了。 کار به ناکامی کشید. /戏演～了。 نمایش قرین موفقیت نبود.

【砸巴】zába 〈方〉 خرد کردن، درهم شکستن

【砸锅】záguō 〈方〉 نا کام شدن، موفق نشدن، به شکست منجر شدن

【砸明火】zámínghuǒ 〈方〉 غارت کردن

zǎ

咋 zǎ 〈方〉 چرا، چطور، چگونه» وضع چطور :情况～样? وضع چطور است؟ /你看该～办? به نظر تو چه کار بکنیم؟ /你～不去? چرا نمی روی؟

另见 zhā; zhà

【咋个】zǎge 〈方〉 چطور، چگونه :～办呢? چه کار بکنیم؟ /我～晓得? از کجامی دانم؟

zāi

灾 zāi ①(灾害) بلا، مصیبت، آفت، فاجعه :天～ بلای طبیعی /水～ سیل /旱～ خشکی وبی آبی /虫～ آفت حشره ②(不幸的事) بدبختی، بلای شخصی، فلاکت :没病没～ سلامتی وخوش شانسی /三～八难,五痨七伤 بدبختی ها ومصیبت ها /防～ علیه بلا های طبیعی تدارك دیدن

【灾变说】zāibiànshuō 〈地〉 (زمین شناسی) اعتقاد باینکه پوسته» زمین دستخوش دگرگونی های ناگهانی طبیعت شده است

【灾病】zāibìng بدبختی و بیماری

【灾厄】zāi'è 〈书〉 بلا، مصیبت

【灾害】zāihài بلا، مصیبت، فلاکت :自然～ بلای طبیعی

【灾患】zāihuàn 〈书〉 بلا، مصیبت، فلاکت :屡经～ از مصیبت های پی درپی رنج بردن

【灾荒】zāihuāng قحطی ناشی از نبودن محصول :由于年景不好闹了～。 چون محصول سال خوب نبود، قحطی شد.

【灾祸】zāihuò بلا، مصیبت، فاجعه، فلاکت :～临头。 مصیبت بزرگی نازل می آید.

【灾民】zāimín بلادیدگان، مصیبت دیدگان

【灾难】zāinàn مصیبت، بلا، فاجعه، فلاکت :～深重。 بسیار بلادیده /避免一场大～ از فاجعه» بزرگی اجتناب ورزیدن /～性的后果 عاقبت مصیبت بار /给殖民地人民带来巨大的～ بلا های بزرگ برسر مردم مستعمره آوردن

【灾年】zāinián سال قحطی

【灾歉】zāiqiàn بی حاصلی ناشی از مصیبت طبیعی

【灾情】zāiqíng وضعیت یك بلای طبیعی :～严重 ضرر های این باران بلای طبیعی سنگین بود. /这场雨减轻了～。 ناشی ازبلای طبیعی را از خشکی هوا کاست.

【灾区】zāiqū منطقه» مصیبت دیده :地震～ منطقه» زلزله زده /水～ منطقه» سیل زده /旱～ منطقه» خشك وبی آب /重～ منطقه ایکه بشدت مصیبت دیده است

【灾殃】zāiyāng مصیبت، بلا، فلاکت

【灾异】zāiyì بلای طبیعی وبعضی پدیده های طبیعی فوق لعاده

(مانند زلزله)

甾 zāi 〈化〉استروئید (شیمی)

哉 zāi 〈书〉〈助〉①[表示感叹]:呜呼! 哀~! آوخ، آخ/诚~斯言! ! واقعا چقدر درست است ②[与疑问词合用表示疑问或反诘]:胡为乎来~? چرا آن اتفاق افتاد؟/何~? چرا، برای چه؟/有何难~? در بارهٔ آن چه مشکلی وجود دارد؟

栽 zāi ①(栽种)غرس کردن، کاشتن، کشت و زرع کردن: ~树 غرس کردن درخت/~花 گل کاشتن/~秧 نشاء راجابجا کردن ②(插上)فروبردن، داخل کردن، محکم در جابی قرار دادن ③(硬给安上)دادن: ~电线杆子 تیر برق را محکم درزمین قرار دادن/~罪名 چیزی را بر کسی تحمیل کردن: بر کسی اتهامات ناروا بستن، متهم ساختن ④(跌倒)افتادن، لغزیدن: ~倒 به زمین افتادن

【栽插】zāichā کاشتن وجابجاکردن

【栽跟头】zāi gēntou ①(栽倒)بزمین افتادن ②(挫折)از سرخوردگی رنج بردن، ناکام شدن

【栽交】zāijiāo به زمین افتادن

【栽培】zāipéi ①(种植与培养)کشت کردن، کاشتن: 先进的~技术 تکنولوژی پیشرفته کشاورزی/棉花~ پنبه کاری، /野生植物~ گیاهان وحشی را اهلی کردن/植物~ کشت پنبه ②(培养;造就)پرورش دادن، بار آوردن/ گیاه پرورش یافته ③〈旧〉(照拂;提拔)حمایت کردن، ترفیع دادن

【栽诬】zāiwū علیه کسی اتهامات دروغین وارد کردن

【栽赃】zāizāng ①(暗放赃物进行诬陷)اجناس مسروقه یا ممنوعه را در خانهٔ کسی مخفی کردن ②(强加罪名)برکسی اتهام وارد کردن، کسی را متهم ساختن

【栽植】zāizhí غرس کردن، کاشتن، نشاء راجابجا کردن

【栽种】zāizhòng کشت وزرع کردن، کاشتن

【栽子】zāizi نهال: 柳树~ نهال بید مجنون/桃树~ نهال هلو

zǎi

仔 zǎi 〈方〉①(儿子)پسر ②(幼小的动物)بچهٔ حیوان، توله
另见 zī; zǐ

宰 zǎi ①(杀)کشتار کردن، سر بریدن،ذبح کردن: ~羊 گوسفند سربریدن ②(主管;主持)حکومت کردن، فرمانروایی کردن، حکم راندن: 主~ حکمفرما بودن، مسلط بودن ③〈旧〉(官)مأمور دولت: 为官作~ مأمور دولت بودن

【宰割】zǎigē تجاوزکردن، ستم رواداشتن، استثمار کردن: 任人~ ستم وظلم دیگران رابر خود پسندیدن

【宰杀】zǎishā کشتار کردن، ذبح کردن

【宰牲节】Zǎishēngjié عید قربان

【宰相】zǎixiàng صدراعظم، نخست وزیر(در چین فئودالی): ~肚里能撑船。دل صدراعظم آنقدر گشاده است که می توان در آن قایق راند ــ یعنی آدم بزرگ باید گشاده دل وبزرگوار باشد.

【宰制】zǎizhì حکومت کردن، فرمانروایی کردن

载 zǎi ①(年)سال: 一年半~ از شش ماه تا یکسال ②(记录)ثبت کردن،نوشتن: ~入记录 (مطلبی) بجزئیات ثبت کردن/~入史册 در تاریخ ثبت کردن/刊~ (در روزنامه یا مجله) منتشر کردن/转~ طبق گزارش های مطبوعاتی/据报~ در قرار داد تصریح شدن/条约中~明 مجددا به طبع رساندن
另见 zài

【载籍】zǎijí 〈书〉کتاب ها

崽 zǎi 〈方〉①(儿子)پسر ②(幼小的动物)بچه حیوان، توله

【崽子】zǎizi 〈骂〉(فحش)بچهٔ، توله سگ، حرامزاده: 兔~ توله سگ/狗~ خرگوش

zài

再 zài 〈副〉①(又一次)مجددا، یك بار دیگر: ~试一次 یك بار دیگر امتحان کردن/一而~,~而三 بارها، بطور مکرر/~创新纪录 یك بار دیگر رکورد جدید را شکستن/我不能~喝了。من دیگر نمی‌توانم بنوشم./~来一个! یك بار دیگراجراکن!(برای تشویق بازیگران) ②[表示更加]:بیشتر: 还有~大点儿的吗? آیا بزرگ ترازاین دارید؟/~好不过! بهتر از این نمی شود./声音~大一点。لطفا کمی بلندترصحبت کن./~冷的天我也不怕。می توانم هوای سرد تراز این را تحمل کنم ③[表示如果继续会怎样]:اینطور ادامه یافتن: ~过几年,山村就要整个变样了。چند سال که بگذرد، چهرهٔ دهکدهٔ کوهستانی عوض خواهد شد./~不走我们就赶不上火车了。اگر بیشتر معطل کنیم، به قطار نخواهیم رسید. ④[表示一个动作发生在另一个动作结束之后]:先到张家,~到李家。اول به خانهٔ جان می رویم وسپس به خانهٔ لی./你做完了功课~出去。قبل از اینکه بیرون بروی، تکلیف هایت را بنویس./我们跟同事们商量后~决定。قبل از اینکه تصمیم بگیریم، با همقطاران خود مشورت می کنیم. ⑤[表示另外有所补充]:~则 اگرنه، علاوه براین، بغیرازاین/~不然 درغیراین صورت/院子里种着迎春、牡丹、~就是玫瑰。در باغچه گل یاسمن زمستانی، گل اشرفی ونیزگل رز کاشته شده است. ⑥(再出现)مجددا پدید آمدن، بر گشتن: 青春不~。جوانی برای هیچکس برنمی گردد./良机难~。فرصت طلایی بیش از یکبار پیش نمی آید.

【再版】zàibǎn چاپ دوم

【再不】zàibu 〈口〉در غیر این صورت، یا: 派阿里去,~贾姆希德也行。«علی» را بفرستید یا «جمشید» را.

【再出口】zàichūkǒu 〈商〉مجددا صادر کردن

【再次】zàicì بار دوم، باردیگر، مجددا: ~感谢你们的帮助。مجددا از کمك شماتشکر می کنم./防止类似事件~发生 از تکرار حوادث مشابه جلو گیری کردن

【再度】zàidù مجددا، یك باردیگر، باردوم: ~访问贵国 برای

مجددا انتخاب شدن 当选~/ باردوم از كشورتان ديدن كردن

【再犯】 zàifàn ①(重新犯罪) دو باره مرتكب جرم شدن ②(重新犯罪的人) مجرم سابقه دار

【再会】 zàihuì 〈方〉 خدا حافظ، به امید دیدار

【再婚】 zàihūn برای باردوم عروسی کردن

【再加】 zàijiā به علاوه، علاوه براین، به غیر از این: 下着大雨, ~道儿不熟, 所以他迟到了。 به سبب باران شدیدو اوبه ندانستن راه دیر آمد.

【再嫁】 zàijià دو باره شوهر کردن

【再见】 zàijiàn خدا حافظ، به امان خدا

【再接再厉】 zàijiē-zàilì کوشش مداوم بخرج دادن، به کوشش وتقلای خود ادامه دادن

【再进口】 zàijìnkǒu 〈商〉 مجددا وارد کردن

【再起】 zàiqǐ تکرار، باوگشت: 防止边境冲突~ از تصادم دوباره در صحنه ظاهر شدن 东山~/مجدد مرزی جلوگیری کردن

【再三】 zàisān مکرر، به دفعات، بطور مکرر: بارها، 考虑~ مکرر در بارها سفارش کردن 嘱咐~/مکرر فکر کردن، بارها اندیشیدن

【再审】 zàishěn ①(重新审理) تجدید نظر کردن ② در محاکمه 〈法〉 محاکمهٔ مجدد

【再生】 zàishēng ①(死而复生) تجدید حیات، دوم فلانی(شخص معروف ولی مرحوم) بودن: 他手艺真巧, 简直是鲁班~。 نجاری او واقعاعالی است.او «لوبان» دوم است. ②〈生〉 تجدید حیات: 稻~ برنج جوانه زده ③(废品加工使恢复性能) به سبب عملیات خاص دوباره خاصیت پیدا کردن: ~检波器〈电〉 (برق) موج یاب تشدید یافته / ~纤维素 سلولزی که از مواد شیمیایی بدست آید / ~橡胶 لاستیکی که از مواد شیمیایی بدست آید

【再生产】 zàishēngchǎn 〈经〉 تولید مجدد، دوباره سازی: 简单~ تولید مجددساده / 扩大~ تولید مجدد وسیع

【再生父母】 zàishēng fùmǔ ولینعمت بزرگ، ولی النعم بزرگ، نجات دهندهٔ کسی

【再衰三竭】 zài shuāi sān jié روحیهٔ بسیار ضعیف داشتن

【再说】 zàishuō ①(再作考虑或处理) تازمان بعدبه تعویق انداختن: 这事先搁两天~。 چطور است این موضوع را تا چند روز دیگربه تعویق بیندازیم. 先把他送进医院~。 قبل از هرچیز اورا به بیمارستان می‌فرستیم وسپس بکار های دیگر فکر می‌کنیم. ② 〈连〉(况且) به علاوه، به غیر از این، گذشته ازاین: 现在去找他太晚了, ~我路也不熟。 حالا دیرشده است که بروم اورابیبنم.علاوه براین، من راه را هم خوب بلد نیستم.

【再贴现】 zàitiēxiàn 〈经〉 تنزیل مجدد

【再现】 zàixiàn (رویداد گذشته) مجددا اتفاق افتادن، تکرار شدن: ~在眼前 جلوی چشم مجسم شدن / 使激动人心的场面在银幕上~ آن صحنهٔ شور انگیز را روی پردهٔ سینما مجسم کردن

【再造】 zàizào به کسی زندگی دوباره بخشیدن: 恩同~ لطف و احسانی که با بخشیدن زندگی دوباره به کسی برابر است

【再者】 zàizhě 〈书〉 به علاوه، وانگهی، گذشته ازاین

在

zài ①(存在;生存) زنده بودن، موجود بودن، وجود داشتن: 这问题还~, 并没有解决。 این مسئله هنوز موجود است وهنوز حل نشده است. 父母都还~。 والدین همه زنده هستند. 他的祖父不~了。 پدربزرگش مرده است. ②[表示人或物的位置]: 我家属~农村。 پدر ومادرم درده هستند. / 你的钢笔~桌上呢。 قلم شما روی میز است. / 我今晚不~家。 امشب در خانه نخواهم بود. ③(参加或属于某团体) عضویت حزبی داشتن: 党内~ در سازمانی شرکت کردن ④〈介〉[表示时间、地点、范围等]: 事情发生~去年。 رویداد در سال گذشته اتفاق افتاد. / ~研究所工作 در یک مؤسسهٔ پژوهشی کار کردن / ~会上发言 در جلسه نطقی ایراد کردن / ~我看来 به نظرم / ~和平共处五项原则基础上 براساس اصول پنجگانهٔ همزیستی مسالمت آمیز / ~这种情况下 در چنین شرایطی / ~他的倡议下 به پیشنهاد او / ~国际事务中 در امور بین المللی / ~此期间 در این مدت زمان / ~革命的重要关头 درلحظه های پراهمیت انقلاب / ~这方面 در این زمینه ⑤〈副〉[表示动作正在进行]: 她~游泳。 او در حال شنا کردن است. / 革命~发展, 人民~前进。 انقلاب در حال توسعه است ومردم به پیش می روند. ⑥(取决于) بستگی داشتن، متکی بودن به: 学习好, 主要~自己努力。 رسیدن به نتیجهٔ خوب در تحصیل بطور عمده به کوشش خودشخص بستگی دارد. / 事~人为。 از کوشش انسان عامل تعیین کننده است؛ از خدا برکت واز ما حرکت

【在案】 zài'àn در دفترثبت بودن: 记录~ در دفترثبت شدن

【在编人员】 zàibiān rényuán پرسنل ثابت ودائمی، کسانی که درلیست حقوق هستند

【在场】 zàichǎng حضور داشتن، در محل بودن، در صحنه بودن: 当时我没~。 در آن اثنا آنجا نبودم.

【在朝】 zàicháo در دربار مقامی را احراز کردن: 党~ حزبی که قدرت سیاسی را در دست دارد

【在党】 zàidǎng به حزب پیوستن

【在行】 zàiháng متخصص بودن، کار، شغل و...را خوب بلد بودن: 这方面我不~。 من در این زمینه خبره نیستم. / 他打算盘很~。 اودر چرتکه انداختن متخصص است. / 她对收音机很~。 او متخصص رادیو است.

【在乎】 zàihu ①(在意;介意)[多用于否定式] اهمیت دادن، اعتنا کردن، توجه داشتن: 满不~ کمترین اعتنائی نداشتن / 只要能学会, 少睡点觉倒不~。 کم خوابی مهم نیست، باید تا می توانم یاد بگیرم. / 战士们一天走一百里路毫不~。 سر بازان راه پیمائی روزانهٔ صد «لی» رابه چیزی نمی گیرند. / 一切我都不~。 من به هیچ چیز اهمیت نمی دهم. ② 见"在于"

【在即】 zàijí بزودی، بطور قریب‌الوقوع: 大楼完工~。 کار ساختمانی این بنا بزودی پایان می پذیرد.

【在家】 zàijiā ①(在家里) در خانه بودن: 你爸~吗? آیا پدر تان در خانه تشریف دارند؟ / 我们让她~好好休息。 ما از اوخواستیم که در خانه بماندو خوب استراحت کند. ②〈宗〉(没出家) غیر روحانی ماندن: ~人 شخص غیر روحانی

【在教】 zàijiào (به دینی مانند اسلام) معتقد بودن

【在劫难逃】zài jié nán táo گریزاز سر نوشت امکان ناپذیراست.

【在理】zàilǐ منطقی ، معقول ، صحیح ، محقق: 这话说得~。 این گفتار کاملا منطقی است./ 她说得~, 我当然听她的。 اگر حق با اواست، آنچه می گوید اجرا می‌کنم.

【在内】zàinèi شامل حال کسی بودن

【在前】zàiqián در گذشته، قبلا

【在世】zàishì زنده بودن: 他~的时候 در دوره‌ٔ عمرش / 他妈要是还~, 看到这样的好光景, 该有多高兴啊! اگر مادرش زنده بود، از دیدن چنین ایام خوشبختی چقدر خوشحال می‌شد.

【在数】zàishù بخت وقسمت بودن

【在所不辞】zài suǒ bù cí در هیچ شرایطی امتناع نورزیدن یا درنگ نکردن: 为革命赴汤蹈火~ برای انقلاب ازرفتن در آب وآتش درنگ نکردن

【在所不计】zài suǒ bù jì از دادن چیزی کوتاهی نکردن یا دریغ نورزیدن

【在所不惜】zài suǒ bù xī از دادن چیزی کوتاهی نکردن یا دریغ نورزیدن: 为了革命的胜利, 即使牺牲生命也~。 برای پیروزی انقلاب حتی از نثار جان خود دریغ نخواهم کرد.

【在所难免】zài suǒ nánmiǎn اجتناب ناپذیر بودن: 工作没有经验, 出点差错~。 وقتیکه شما تازه کارید، لغزش وخطا اجتناب ناپذیر است.

【在逃】zàitáo 〈法〉در حال فرار بودن: 犯~ جنایت‌کار در حال فرار

【在外】zàiwài شامل چیزی نبودن: 捐税~ شامل مالیات نبودن

【在望】zàiwàng ①(可以望见) قابل رؤیت، هویدا، مرئی، دیده شدنی: 山头隐隐~。 قله‌ٔ کوه بطور مبهم قابل رؤیت بود. ②(即将来到) اتفاق افتادن، در شرف وقوع بودن، در آینده‌ٔ نزدیك: 胜利~。 پیروزی در آینده‌ٔ نزدیك بدست خواهد آمد./ 小麦丰收~。 بزودی محصول گندم خوبی برداشت خواهند کرد.

【在位】zàiwèi 〈旧〉بر مسند سلطنت نشستن، بر پست بودن

【在握】zàiwò در اختیار داشتن، زیر کنترل قرار گرفتن: 大权~ با قدرتی که در اختیار خود دارد، با قدرتی که در دست دارد/ 胜利~。 پیروزی در دست است.

【在昔】zàixī 〈书〉در گذشته

【在下】zàixià 〈旧〉〈谦〉من

【在先】zàixiān قبلا، در گذشته

【在心】zàixīn مواظب بودن، متوجه بودن، بادقت بودن: 别看他大大咧咧的, 什么事他都很~。 او بی‌علاقه و بازیگوش بنظرمی رسد اما متوجه همه چیز است./ 这事儿请您在点儿心。 لطفا کمی مراقب این موضوع باشید.

【在学】zàixué در مدرسه مشغول تحصیل بودن

【在押】zàiyā 〈法〉تحت بازداشت: 犯~ جنایتکار تحت بازداشت، زندانی

【在野】zàiyě برسرقدرت سیاسی نبودن: 党~ حزبی که بر سرقدرت نباشد، حزب مخالف

【在业】zàiyè پیدا کردن شغل

【在意】zàiyì [多用于否定式] توجه داشتن، متوجه شدن، بدل گرفتن: 他只顾看信, 我对他说的话, 他都没~。 او کاملا سرگرم خواندن نامه بود واصلا متوجه نشدکه دیگران به او چیزی می گویند/ 这些小事他是不会~的。 او به این گونه کار های جزیی اهمیت نمی دهد.

【在于】zàiyú ①(是) نهفته بودن: 我们的力量~人民。 نیروی ما در میان مردم نهفته است. ②(决定于) وابسته بودن، متکی بودن: 成败全~我们自己。 پیروزی یا شکست کاملا به خود ما وابسته است./ 去不去~你自己。 تصمیم به رفتن یا نرفتن باشما است.

【在在】zàizài 〈书〉در همه جا، در همه‌ٔ زمینه ها: ~皆是。 در همه جا دید. می توان/ 办工厂, 修铁路, ~都需要钢铁。 در همه‌ٔ زمینه‌ها مانند ساختن کارخانه وکشیدن راه آهن به فولاد نیازهست.

【在早】zàizǎo 〈方〉در سابق، در گذشته

【在职】zàizhí برسر پست بودن: ~训练 تمرین در حین کار / ~干部 کادر های بر سر پست، نیرو های درحال خدمت / ~期间 در دوران خدمت، در حین خدمت

【在座】zàizuò حاضر بودن، حضور (در جلسه، مهمانی‌و...) داشتن: ~的还有几位归国华侨。 از در میان حاضران چند تن از مهاجرین چینی که از کشور های خارجی بر گشته اند نیز حضور داشتند./ 有客人~, 这女孩没好意思说。 او در حضور مهمانان خجالت کشید تا موضوع را مطرح کند./ 请~的同志多提意见。 امیدواریم که دوستان اینجا از اظهار نظر ها و بیان انتقاد هایشان دریغ نورزند.

载 zài ①(装载) بردن، حمل کردن، بار گیری کردن: ~客 مسافران را بردن / 卡车上满~着化肥。 کود شیمیایی را بار کامیون کردند./ 代表团满~着中国人民的友谊回国。 هیئت نمایندگی که حامل پیام دوستی مردم چین بودبه کشور خود باز گشت. ②(道路上充满) در تمام راه، در سرتاسرجاده: 风雪~途。 برفی که باد شدید آنرامی چرخانید درتمام راه می بارید./ 怨声~道。 گله و شکایت در همه جا بگوش می‌رسد. ③〈书〉(又; 且) همزمان، در ضمن، وهمچنین: ~笑~言 خندیدن وسخن گفتن

另见 zǎi

【载波】zàibō حامل موج، برنده‌ٔ موج، فرستنده‌ٔ موج: 三路~ حامل سه کانال، فرستنده‌ٔ سه کاناله / 电报~ فرستنده‌ٔ امواج تلگراف، تلگراف کاریر / 电话机~ فرستنده‌ٔ امواج مکالمه، تلفن کاریر / 电流~ جریان برق کاریر / 抑制~ پارازیت‌گیرکاریر، فرونشانی پارازیت کاریر

【载歌载舞】zàigē zàiwǔ رقص وآواز درخور جشن وسرور: 人们~热烈欢迎贵宾。 مردم بارقص وآواز خود از مهمانان گرامی به گرمی استقبال کردند./ 人们~, 欢庆胜利。 مردم بارقص وآواز خود پیروزی راشادمانه جشن گرفتند.

【载荷】zàihè بار

【载货】zàihuò بار کشتی را بردن: 吨位~ گنجایش کشتی / 甲板~ عرشه‌ٔ بار گیری کشتی / 容积~ ظرفیت بار گیری کشتی برحسب تن

【载频】zàipín 〈无〉فرکانس برنده، بسامد حامل : ~ 放大器 دستگاه تقویت کننده کاریر / ~ 振荡器 دستگاه نوسان دهنده کاریر
【载人飞行器】zàirén fēixíngqì گردونه فضا پیمای حامل انسان
【载体】zàitǐ 〈化〉کاریر، حامل، (شیمی) : 催化剂 ~ کاریر کاتالیزور
【载运】zàiyùn بردن، حمل کردن، نقل وانتقال کردن : 本市公共汽车每天~乘客十万左右。 اتوبوسهای شهری روزانه تقریبا ده هزار مسافر را جابجا کردند.
【载重】zàizhòng بار، ظرفیت بار گیری : 这辆卡车 ~ 多少? ظرفیت بار گیری این کامیون چقدر است ؟ / ~ 汽车 کامیون / ~ 量 ظرفیت بارگیری(کشتی، قطارو...) / ~ 线 خط بارگیری کشتی / ~ 线标志 علامت خط بارگیری /

zān

糌 zān
【糌粑】zānba «زان با» ـ آرد بوداده از جوی مخصوص تبت بنام «چینگ که»که خوراك عمده ملیت تبتی چین می باشد

簪 zān ①(簪子) سنجاق مو : 碧玉 ~ سنجاق زمرد مو ②(插在头发上) به موی سر زدن : ~ 花 گل به موی سر زدن
【簪子】zānzi گیره موی سر

zán

咱 zán ①(咱们) ما(شامل گوینده ومخاطب) : ~ 工人是国家的主人。 ما کار گران، صاحب کشوریم. ②〈方〉(我) من
另见 zan
【咱们】zánmen ①(我们) ما(شامل گوینده ومخاطب) : ~ 军民是一家。 ما، ارتش ومردم ازیك خانواده هستیم. / ~ 商量一下。 بیایید باهم مشورت کنیم. ②〈方〉(我) من ③〈方〉(你) تو : ~ 别哭, 妈出去一会儿就回来。 گریه نکن، مامان الآن برمی گردد.

zǎn

拶 zǎn سخت فشار آوردن، سخت فشردن
另见 zā
【拶指】zǎnzhǐ انگشتان رابین اشکلك گذاشتن وفشردن(نوعی شکنجه در چین باستان)
【拶子】zǎnzi اشکلك

噆 zǎn 〈书〉①(叼;衔) در دهان نگهداشتن ②(咬;叮) نیش زدن، گزیدن

攒 zǎn پس انداز کردن، اندوختن، رویهم انباشتن : ~ 钱 پس انداز کردن / 他把~的钱都买了书。 او همه پس اندازش را برای کتاب خرج کرد.
另见 cuán

趱 zǎn ①(快走) [多见于早期白话] عجله کردن، باشتاب یك منزل از سفر را طی کردن : 紧 ~ 了一程 شتافتن ②(赶) تسریع کردن، پیش انداختن : ~ 马向前 اسب را پیش انداختن

zàn

暂 zàn ①(时间短) زمان کوتاه : 短 ~ زمان کوتاه ②(暂时) موقتی، آنی، زودگذر : ~ 别 جدایی موقتی / ~ 不答复 بطور موقت جواب راموقتا به تعویق انداختن / ~ 代 برای کسی / ~ 住 بطور موقت (در جایی) منزل کردن / ~ 停营业 معامله تعطیل کردن / عمل کردن
【暂定】zàndìng موقتا ترتیب داده شده، موقتی،آزمایشی : ~ 议程 دستور روز موقتی جلسه / ~ 办法 اقدامات موقتی / 学习期限 ~ 两年。 دوره تحصیل موقتا دوسال تعیین شده است.
【暂短】zànduǎn کوتاه ومختصر
【暂缓】zànhuǎn عقب انداختن، به تعویق انداختن، موکول کردن : ~ 做出决定 تصمیم گیری رابه تأخیر انداختن
【暂记帐】zànjìzhàng حساب موقتی
【暂且】zànqiě موقتا، آنا : 讨论 ~ 告一段落吧。 اجازه دهیدموقتابه بحث پایان دهیم. / 这是后话, ~ 不提。 این پیش بینی من است.فعلا کنار بگذاریم.
【暂时】zànshí موقت، موقتی، آنی، زودگذر : ~ 的需要 نیاز موقتی / ~ 现象 پدیده زودگذر / 比赛的胜负是 ~ 的, 而友谊是长久的。 نتایج مسابقه زودگذر اما دوستی ابدی است. / 这事 ~ 就这样定了吧。 بیایید دراین باره بطور موقت تصمیم بگیریم. / 他 ~ 来不了。 او فعلا نمی تواند بیاید. / ~ 停刊 چاپ وانتشار را بطور موقت تعطیل کردن
【暂停】zàntíng ①(暂时停止) موقتا موقوف کردن، موقتا تعطیل کردن : ~ 付款 پرداخت پول را موقتا موقوف کردن / 会议 ~ , 明天继续举行。 جلسه تا فردا تعطیل است. ②〈体〉توقف موقت بازی : 要求 ~ در خواست توقف موقت بازی را کردن
【暂行】zànxíng موقت، موقتی، آنی : ~ 条例 مقررات موقتی / ~ 规定 قوانین موقتی

錾 zàn ①(凿刻) حك کردن، روی طلا یا نقره حکاکی کردن، تراشیدن : ~ 字 هیروگلیف های چینی را حك کردن / ~ 花 گلها یا نقشها را حك کردن ②(錾子) اسکنه
【錾刀】zàndāo قلم حکاکی، اسکنه حجاری
【錾子】zànzi اسکنه (برای تراشیدن سنگ ها)

赞 zàn ①(帮助) کمك کردن، یاری رساندن، پشتیبانی کردن : ~ 助 یاری کردن، پشتیبانی کردن ②(称赞) تمجید کردن، تحسین کردن، تقدیر کردن : 盛 ~ بسیار تمجید کردن ③(一种文体) نوشته خطی که موضوع یك تمثال را مدح می کند : 像 ~ مدحیه / 《英雄 ~ 》 «مدحیه در باره قهرمان»

【赞比亚】Zànbǐyà زامبیا؛ ~人 اهل زامبیا، زامبیایی
【赞不绝口】zàn bù jué kǒu لبریز از ستایش وتمجید بودن
【赞成】zànchéng موافقت کردن، طرفداری کردن، تأیید کردن: 咱们明天去郊游,你~吗? فردا برای گردش به بیرون شهر /می‌رویم، شماموافقید؟ 我完全~。 من کاملا موافقم / 他最不~你们这样搞。 او اصلا از طرز کارتان راضی نیست. / 六票~,三票反对 شش رای موافق وسه رای مخالف / 意见~的请举手。 کسانی که موافقند دستشان را بالا /ببرند. / ~ موافق دادن / 我得考虑一下~还是反对。 من باید در بارهٔ موافقت /یا مخالفت با آن کمی فکرکنم. / ~票 رأی موافق
【赞词】zàncí کلمات تحسین آمیز
【赞服】zànfú تحسین وقدردانی کردن
【赞歌】zàngē سرود ستایش: 一曲民族团结的~ یك سرود ستایش در بارهٔ همبستگی ملی
【赞和】zànhè موافقت کردن
【赞理】zànlǐ دستیاری کردن
【赞美】zànměi ستایش کردن، تمجید کردن، تحسین کردن: ~这种制度的优越性 برتری این نوع نظام را ستودن
【赞美诗】zànměishī سرود حمد و ثنا، سرود روحانی
【赞慕】zànmù تحسین کردن وغبطه خوردن
【赞佩】zànpèi تمجید کردن، پسندیدن
【赞赏】zànshǎng قدردانی کردن، پسندیدن: 对这一友好行动表示~ از یك عمل دوستانه قدردانی کردن / 他们非常~这些精美的工艺品。 آنهااین اشیاء نفیس صنایع دستی را بسیار پسندیدند.
【赞颂】zànsòng مدح کردن، حمد وثنا گفتن، ستودن
【赞叹】zàntàn با تعجب ستایش کردن، بسیار پسندیدن: 演员们的高超演技令人~。 مردم مهارت عالی بازیگران را با تعجب ستودند.
【赞同】zàntóng تأیید کردن، موافقت کردن، تصدیق کردن: 这一主张得到普遍的~。 این پیشنهاد مورد تأیید همگان قرار /گرفت. / 我~这项决议。 ما براین قطعنامه صحه گذاردیم. / 全车间一致~这项改革。 تمام اعضای کار گاه با این نو آوری فنی موافقت کردند.
【赞许】zànxǔ به نفع کسی صحبت کردن، تمجید کردن، ستایش کردن: 得到很多人的~ مورد تأیید بسیاری از مردم قرار گرفتن / 值得~ قابل ستایش بودن
【赞扬】zànyáng به نفع کسی صحبت کردن، ستایش کردن: ~声中找到差距 از میان ستایش های بیشمار، عیب های خود را جستجو کردن / 这种一心为公的精神值得~。 این روحیهٔ فدا کاری قابل ستایش وتمجیداست. / 热烈~两国人民之间的友谊 دوستی موجود بین خلق های دوکشور را بگرمی ستودن / 这种良好体育作风博得广泛的~。 این رفتار واخلاق عالی ورزشی بطور گسترده مورد ستایش قرار گرفت.
【赞仰】zànyǎng تحسین کردن ومحترم شمردن
【赞语】zànyǔ سخن های ستایش آمیز
【赞助】zànzhù یاری رساندن، پشتیبانی کردن: 这个展览会得到当地华侨的~。 این نمایشگاه از کمك وپشتیبانی چینی های مقیم کشور های خارجی برخوردار بود. / ~单位 واحد کمکی

zan

咱 zan 〈方〉[用在"这咱""那咱""多咱"里,是"早晚"二字的合音]: 你多~来的? چه وقت آمدید؟
另见 zán

zāng

赃 zāng ①(财物) اجناس مسروقه: 分~ اجناس مسروقه را تقسیم کردن ②(贪污、受贿的财物) رشوه ها: 贪~ رشوه گرفتن، دزدیدن
【赃官】zāngguān مأمور فاسد ورشوه خوار دولت
【赃款】zāngkuǎn پولی که از راه سرقت، اختلاس یا رشوه خواری بدست می آید، پول حرام، پول نامشروع
【赃物】zāngwù ①(盗窃得来的财物) اجناس مسروقه ②(贪污受贿得来的财物) رشوه ها

脏 zāng پلید، چرك، کثیف، ناپاك: ~衣服 لباس چرك / ~水 آب کثیف، گل ولای / 别把桌布弄~了。 رومیزی را کثیف نکنید. / 去掉脑子里封建主义的~东西 مغز را از پلیدی وابسته به فئودالیسم پاك کردن
另见 zàng
【脏病】zāngbìng امراض مقاربتی
【脏话】zānghuà حرف های کثیف، فحش
【脏乱】zāngluàn کثیف ودرهم وبرهم
【脏钱】zāngqián پول کثیف
【脏水】zāngshuǐ آب آلوده وکثیف
【脏字】zāngzì حرف های کثیف، فحاشی: 说话别带~。 ناسزا یا فحش نده. 或 نگو.

臧 zāng ①〈书〉(好) خوب، درست ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【臧否】zāngpǐ 〈书〉(در بارهٔ مردم) قضاوت کردن: ~人物 در بارهٔ مردم قضاوت کردن

zǎng

驵 zǎng 〈书〉 اسب خوب، اسب تازی

zàng

脏 zàng اندرونه، امعاء و احشاء: 心~ قلب / 肾~ کلیه
另见 zāng
【脏腑】zàngfǔ 〈中医〉 (طب چینی) امعاء و احشاء شامل قلب، جگر، طحال، ریه، معده، کیسهٔ صفرا، روده ومثانه
【脏器】zàngqì اندرونه، امعاء واحشاء

【脏象】 zàngxiàng 〈中医〉 (طب چینی) حالت اندرونه(یعنی عوارض وعلائم امعاء واحشاء که شامل عمل های فیزیولوژیك وتغییرات پاتولوژیك آنها می باشد)

葬 zàng دفن کردن، مدفون کردن، بخاك سپردن: 海～ به دریا انداختن، در دریا دفن کردن / 火～ بدن مرده را سوزاندن

【葬地】 zàngdì قبر

【葬礼】 zànglǐ مراسم تدفین 又称"葬仪"

【葬身】 zàngshēn مدفون شدن: 鱼腹～ خوراك ماهی شدن، غرق شدن / 死无～之地 بدون داشتن قبر مردن ــ یعنی عاقبت بدی داشتن

【葬送】 zàngsòng فناکردن، خراب کردن، ازبین بردن

藏 zàng ①(储存大量东西的地方) انبار، مخزن،جای ذخیره کردن: 宝～ گنجینه ②(佛、道教经典) کتاب مقدس بودایی یا تائوئیست: 道～ کتاب مقدس تائوئیست ③〈简〉(西藏) اسم مخفف منطقه خودمختار تبت ④(藏族) اسم مخفف ملیت تبتی

另见 cáng

【藏红花】 zànghónghuā 〈植〉 زعفران

【藏剧】 zàngjù اپرای «زانگ»

【藏蓝】 zànglán آبی مایل به ارغوانی

【藏历】 Zànglì تقویم قمری که ملیت تبتی آنرا بکار می برد

【藏青】 zàngqīng آبی تیره

【藏医】 zàngyī ①(藏族的传统医学) طب سنتی ملیت تبت ②(善长藏族医学的医生) پزشك تبتی آشنا با طب سنتی ملیت تبت

【藏族】 Zàngzú ملیت تبتی که پرا کنده در منطقه خودمختار تبت واستانهای «چین های» «سی چوان» ، «گانسو» و«یون نان» زندگی می کنند

zāo

遭 zāo ①(遇到;碰上) (با مصیبت، بدبختی‌و...) روبروشدن، مواجه شدن، رنج بردن: 难～ با بدبختی مواجه شدن، رنج بردن از مصیبت / 几～挫折 رنج از سر خوردگی های مکرر بردن / 不测～险 به بلای طبیعی گرفتار آمدن / 灾～ ازمرگ نجات یافتن ②〈量〉(周;圈) حلقه، دایره: 用绳子绕两～ طناب را دو دور بر گرد چیزی پیچیدن / 走一～ یك بارسفر کردن ③〈量〉(回;次) بار، دفعه: 在这么多人面前讲话，我还是头一～。 این اولین باراست که در حضور چنین جمعیت بزرگی صحبت می کنم. / 一～生，两～熟。 کسانی که در اولین ملاقات غریبند در دومین ملاقات باهم آشنا می شوند.

【遭报】 zāobào تلافی شدن

【遭到】 zāodào روبرو شدن، مواجه شدن، رنج بردن: 失败～ با شکست مواجه شدن / 拒绝～ رد شدن / 困难～ با مشکلات روبروشدن / 这个工厂在地震中～严重破坏。 این کار خانه در زلزله به شدت صدمه دید.

【遭逢】 zāoféng روبرو شدن، مواجه شدن، مصادف شدن: 盛世～ درایام خوشبختی زندگی کردن / 不幸～ از بدبختی رنج بردن

【遭际】 zāojì شرایط، محیط ؛ قسمت، بخت

【遭劫】 zāojié با فاجعه روبر وشدن

【遭难】 zāonán 〈方〉 با مشکلات مواجه شدن

【遭难】 zāonàn مصیبت دیده

【遭扰】 zāorǎo 〈婉〉 مزاحم شدن

【遭受】 zāoshòu در معرض...قرار گرفتن، رنج بردن، مواجه شدن: 损失～ متحمل ضرر ها شدن / 帝国主义的压迫～ مورد ستم امپریالیسم قرار گرفتن / 水灾～ سیل زدگی

【遭殃】 zāoyāng مصیبت دیدن، رنج بردن: 先下手为强，后下手～。 کسی که حمله را آغاز می‌کند ابتکار عمل را بدست می‌گیرد حال آنکه کسی که دیر حمله می کند رنج می برد.

【遭遇】 zāoyù ①(遇到) روبروشدن، مواجه شدن، برخورد کردن، درگیر شدن: 不幸～ با بدبختی مواجه شدن / 先头部队与敌人～了。 واحد های مقدم بادشمن در گیر شدند / 战～ زدو خورد ②(命运;不幸的经历) سرنوشت ؛ تجربه تلخ: 我们两国有着共同的历史～。 ما دوکشور سر نوشت مشترکی داریم. / 他后来的～我就不知道了。 من نمیدانم بعدا چه برسرش آمده است.

【遭灾】 zāozāi مصیبت دیدن

糟 zāo ①(酒渣子) کنجاله، تفاله حبوبات پس از عرق کشی ②(糟腌食物) در تفاله حبوبات بودن یادر عرق: 鱼～ ماهی پرورده در تفاله حبوبات یا در عرق ③(腐烂;不结实) فاسد، پوسیده: 这案板～了。 این تخته آشپزخانه پوسیده شده است. / 他身体很～。 بنیاد مزاجی او بسیار سست است. ④(糟糕) در حالت درهم وبرهم: 把事情搞～了 کار را برهم زدن / ～了，饭糊啦！ وای، برنج دارد می سوزد!

【糟蛋】 zāodàn ①(某种食物) تخم مرغ پرورده در تفاله حبوبات ②(无用的人) آدم بی فایده

【糟坊】 zāofáng کارگاه عرق گیری

【糟糕】 zāogāo 〈口〉 خیلی بد شدن، عجب بدبختی: ～，我把钥匙锁在屋里了。 خیلی بدشدکه کلید را در اطاق جاگذاشتم. / 真～！ 误了火车啦。 وای به قطار نرسیدیم. / 更～的是，他把介绍信丢了。 از همه بدتر این بود که او معرفی نامه راگم کرده بود.

【糟害】 zāohài 〈方〉 صدمه (به پرندگان یا حیوانات وحشی) زدن، ضرر رساندن، آسیب رساندن: 野兔～庄稼。 خرگوش به محصولات آسیب می رساند.

【糟行】 zāoháng کار خانه عرق گیری، کار خانه عرق کشی 又称"糟坊"

【糟毁】 zāohuǐ ضایع کردن، خراب کردن

【糟践】 zāojian 〈方〉 见"糟蹋"

【糟糠】 zāokāng کنجاله، سبوس غلات، تفاله حبوبات پس از عرق کشی ــ کنایه از غذای مردم فقیر: 之妻～ زنی که سرنوشت بد را باشوهرش تقسیم کند

【糟烂】 zāolàn فاسد شدن، پوسیده شدن

【糟粕】 zāopò تفاله، پس مانده، درد: 剔除～，吸取精华

تفاله، چیزی را دور انداختن وعصاره، آنرا جذب نمودن
【糟蹋】zāota ①(浪费或损坏) اسراف کردن، تلف کردن، خراب کردن، ضایع کردن ~粮食: غلات را بیهوده تلف کردن / 剪裁时要小心,别把料子~了。 پارچه را با دقت ببرید، آنرا ضایع نکنید. ②(侮辱;蹂躏) توهین کردن، پایمال کردن، به یغما بردن: 侵略军把这个村子~得不成样子。 نیروهای متجاوز، دهکده را در حالتی از ترس و وحشت فرو بردند. / 说话可不要这样~人。 شما نباید اینطور در باره، کسی صحبت کنید. ③(奸污) (به زن) تجاوز کردن 又作"糟踏"
【糟心】zāoxīn آزرده، دلتنگ، رنجیده: 事情搞得这样,真~。 من واقعا از اینکه چیز ها اینطور از آب در آمد رنجیده ام.
【糟朽】zāoxiǔ فاسد شدن، پوسیده شدن

záo

凿 záo ①(凿子) اسکنه ②(打孔;挖掘) با اسکنه سوراخ کردن، سفتن، سوراخ کردن: ~一个窟窿 / 山劈岭 درکوهها تونل کندن وسلسله، کوهها را بریدن / ~冰 یخ را سوراخ کردن / 把船~沉 کشتی را سوراخ کردن وآنراغرق نمودن ③〈书〉(明确) بدون تردید، بی شك، قطعی، مسلم، موثق: 确~ مادگی زبانه، جای (卯眼) ④ درست وقطعی، مسلم وصحیح ~ زبانه
【凿井】záojǐng ①(打井) چاه کندن ②〈矿〉 چاه معدن کندن
【凿空】záokōng 〈书〉 بعید
【凿密】záomì 〈机〉 درز (کشتی) را گرفتن
【凿枘】záoruì 〈书〉 ناجور، ناسازگار، غیرهماهنگ
【凿死理儿】záo sǐlǐr 〈方〉 لجوج، کله شق، سرسخت، خیره سر
【凿岩】záoyán 〈矿〉 متهء کوه بر: ~机 مته زدن
【凿凿】záozáo 〈书〉 درست ، مسلم، قطعی، به اثبات رسیده: 言之~ با قطعیت چیزی گفتن / ~有据 با مدارك رد نشدنی
【凿子】záozi اسکنه

zǎo

早 zǎo ①(早晨) صبح: 从~到晚 از صبح تاشب / 清~ صبح زود ②(很久以前) خیلی وقت پیش، مدتهاپیش: 我~知道了。 من مدتهاپیش دانستم. / 我~就想来看你了。 مدت طولانی بودکه می خواستم شمار ابیبنم. / ~在二十世纪初 درزمان های پیش مانند اوائل قرن بیستم ③(时间在先的) زود، زودرس: ~开的花 گل زود رس / ~寒 سرمای زود رس، تراز موقع ④(比一定时间提前) زودتر، از پیش، قبلا: 你~点儿来。 زود تر بیائید. / ~作准备 از پیش تدارك دیدن / ~知如此,我就不回去了。 اگرقبلا اینر امی دانستم، نمی رفتم. / 电影离开演还~哩。 تا فیلم سینما شروع شود هنوز خیلی وقت مانده است. ⑤〈套〉 صبح بخیر
【早安】zǎo'ān صبح بخیر
【早班】zǎobān ①(早晨开始工作的班次) نوبت صبح، سحر خیز بودن، زود (人起得早;来得早) ② شیفت صبح آمدن
【早餐】zǎocān صبحانه
【早操】zǎocāo ورزش صبح گاهی
【早产】zǎochǎn 〈医〉 زایمان زودرس
【早场】zǎochǎng نمایش صبح (در سینما، تآتر و...)
【早车】zǎochē قطار یا کالسکه، صبحگاهی
【早晨】zǎochén صبح
【早春】zǎochūn بهار زودرس
【早稻】zǎodào برنج زودرس
【早点】zǎodiǎn صبحانه، (سبك)
【早饭】zǎofàn صبحانه
【早花】zǎohuā 〈农〉 شکوفه، زودرس
【早婚】zǎohūn ازدواج زودتراز موقع: ~妨碍工作和学习。 ازدواج زود تراز موقع مانع کار وآموزش است.
【早经】zǎojīng مدت ها پیش
【早课】zǎokè (راهب) از حفظ خواندن کتاب مقدس هنگام صبح
【早年】zǎonián دراوائل عمر: 他~参加革命。 او در اوائل عمر خود در انقلاب شرکت کرد.
【早期】zǎoqī مر حله، اولیه، دوره، اولیه: ~作品 آثار دوره، اولیه / ~食道癌 مرحله، اولیه، سرطان مری
【早起】zǎoqi 〈方〉 زود از خواب برخاستن
【早清儿】zǎoqīngr صبح زود
【早秋】zǎoqiū اوائل پائیز
【早日】zǎorì هرچه زودتر: 请~答复 لطفا هرچه زودتر پاسخ بدهید. / 祝你~恢复健康。 امیدوارم هرچه زودتر بهبود یابید. / ~完工 هرچه زودتر پروژه رابه اتمام رساندن
【早上】zǎoshang صبح (زود) ، پگاه
【早市】zǎoshì بازار صبحگاهی
【早逝】zǎoshì مرگ نابهنگام
【早熟】zǎoshú ①〈生理〉 پیش‌رسی، زودرسی: ~的孩子 بچه، زودرس ②〈农〉 پیش‌رس، زودرس (گیاه یا میوه): ~品种 تنوع زودرس / ~作物 محصول زودرس
【早衰】zǎoshuāi 〈医〉 (طب) پیری زودرس
【早霜】zǎoshuāng شبنم یخ زده زودترازوقت
【早退】zǎotuì زود تراز موقع مرخص شدن
【早晚】zǎowǎn ①(早晨和晚上) صبح وشب: ~各服一丸 صبح یك قرص وشب یك قرص خوردن / ~服务部 دکانی که فقط صبح وشب کارمی کند ②(或早或晚) دیر یازود: 他~得去。 او باید دیر یازود آنجابرود. ③(时候) زمان، وقت: 他一清早就走了,这~多半已经到家了。 اوصبح زودحرکت کرد، اکنون باید به خانه رسیده باشد. ④〈方〉(将来某个时候) زمانی: 你~上城里来,到我们这里坐坐。 درآینده وقتیکه به شهر می‌آئید، به منزل ما سری بزنید.
【早先】zǎoxiān قبلا، در گذشته: 这儿~是臭水塘,现在成了工人新村了。 اینجا قبلا یك لجن زار بدبو بود وحالا تبدیل به آپارتمان های کارگری شده است.
【早泄】zǎoxiè 〈医〉 (طب) سرعت انزال

【早已】zǎoyǐ او مدتهاپیش 。他～打定主意了：مدت ها پیش تصمیم گرفت.

【早早儿】zǎozǎor 〈口〉هرچه زودتر：要来，明天～来。 اگر می خواهی بیایی فردا زود بیا. /既然要办，就～办。 چون تصمیم گرفته ایم که آن کار را انجام دهیم، بیایید هرچه زودتر انجامش دهیم.

【早知今日，何必当初】zǎo zhī jīnrì, hé bì dāngchū اگرمی دانستم وضع باین صورت پیش خواهد آمد به نحوی دیگر عمل می کردم.

枣 zǎo عناب، خرمای چینی

【枣糕】zǎogāo کیك عناب

【枣红】zǎohóng رنگ قرمز مایل به ارغوانی

【枣骝马】zǎoliúmǎ اسب به رنگ قرمز مایل به ارغوانی

【枣泥】zǎoní خمیر عناب (برای درست کردن شیرینی ها)

【枣树】zǎoshù درخت عناب

【枣椰】zǎoyē درخت خرما

蚤 zǎo کیك：沙～ نوعی خرچنگ که در سواحل اقیانوس زندگی می کند/ 水～ نوعی کیك که در آب می زید.

澡 zǎo حمام کردن：洗～ حمام کردن

【澡帕】zǎopà حولهٔ حمام

【澡盆】zǎopén وان حمام

【澡堂】zǎotáng حمام عمومی

【澡塘】zǎotáng ①(浴池)خزانهٔ حمام عمومی ②(澡堂) حمام عمومی

藻 zǎo ①(藻类植物)جلبك، خزهٔ دریایی ②(水中绿色植物)گیاه آبزی ③(华丽的文辞)آرایش های ادبی

【藻绘】zǎohuì 〈书〉توصیف ها وآرایش های ادبی

【藻井】zǎojǐng 〈建〉تخته های چهار گوش سقف کاخ بانقش ونگار رنگین

【藻类】zǎolèi جلبك، خزهٔ دریائی：～学家 جلبك شناس

【藻丽】zǎolì 〈书〉زیبا وپر زرق

【藻煤】zǎoméi زغال قیری

【藻饰】zǎoshì 〈书〉آرایش های ادبی در نوشته

zào

灶 zào ①(生火煮饭的设备)اجاق، تنور：太阳～ تنور با استفاده از نور آفتاب ②(食堂)آشپز خانه؛ ناهار خوری：学生～ ناهار خوری دانشجویان

【灶房】zàofáng آشپزخانه 又称"灶间"

【灶火】zàohuo اجاق

【灶具】zàojù وسایل آشپزی

【灶神】zàoshén الههٔ آشپزی 又称"灶君"；"灶王爷"

【灶台】zàotái قسمت بالائی تنور

【灶突】zàotū دود کش اجاق

皂 zào ①(黑色)رنگ سیاه ②(差役)کسی که برای کار های «یامن» (دفتر کار دولتی در چین فئودالی) دوندگی می کند ③(肥皂)صابون：香～ صابون دستشویی/ 药～ صابون طبی

【皂白】zào-bái سیاه وسفید ـ کنایه از حق وناحق：不分～ حق را از باطل تشخیص ندادن، ترو خشك را باهم سوزاندن، همه را بایك چوب راندن

【皂化】zàohuà 〈化〉(شیمی) صابون سازی：～剂 مادهٔ صابون، مادهٔ صابون شونده

【皂荚】zàojiá 〈植〉نوعی گیاه بنام "Chinese honey locust" 又称"皂角"

【皂隶】zàolì پادوی «یامن» (دفتر کار دولتی درچین فئودالی)

【皂片】zàopiàn تکه های نازك صابون

【皂洗机】zàoxǐjī 〈纺〉دستگاه شستشو با صابون

造 zào ①(制作)ساختن، تهیه کردن، درست کردن：～房子 خانه ساختن / ～一台铣床 یك دستگاه تراش ساختن / ～舆论 افکار عمومی را آماده کردن / ～预算 بودجه راتنظیم کردن / ～表 فرم یا فهرست را تنظیم کردن / ～册 دفتر ثبت را تنظیم کردن، در دفتر ثبت کردن ②(假编；捏造)جعل کردن：捏～ جعل کردن، از پیش خود ساختن، از پیش خود بافتن / ～假帐 در حساب دست بردن، بافتن ③(培养)پرورش دادن، پروریدن، بار آوردن：深～ به آموزش های عالی تر پرداختن / 可～之才 شخص مستعد برای آموزش وپرورش ؛ جوان دارای آیندهٔ درخشان ④〈书〉(前往)رفتن، رسیدن：～府 به منزل یکی از طرفین موافقت ⑤(指相对两方面的人)شما رفتن (طرفین، جانبین：两～ نامهٔ قضایی یامرافعه ⑥〈方〉(收成)محصول：早～ محصولات زودرس / 一年三～ سه بار برداشت محصول / 两～ دوبار برداشت محصول دریك سال

【造币厂】zàobìchǎng ضرابخانه

【造成】zàochéng ایجاد کردن، به وجود آوردن، باعث شدن：～生动活泼的政治局面 وضع سیاسی زنده ای را ایجاد کردن / ～革命声势 نیروی جنبش انقلاب را بوجود آوردن / ～既成事实 عمل انجام شده را بوجود آوردن / ～巨大损失 زیانهای بزرگ وارد کردن / ～假象 ظاهر دروغین ساختن؛ چهرهٔ دروغین به خود گرفتن

【造船】zàochuán کشتی سازی：～厂 کارخانهٔ کشتی سازی / ～工业 صنعت کشتی سازی

【造次】zàocì 〈书〉①(匆忙)عجول، باعجله، باشتاب：～之间 در لحظهٔ شتاب ②(鲁莽)تند، بی ملاحظه، بی پروا：～行事 بی ملاحظه عمل کردن

【造端】zàoduān 〈书〉شروع کردن، آغاز کردن

【造反】zàofǎn قیام کردن، طغیان کردن، شورش کردن، یاغی‌گری کردن

【造访】zàofǎng 〈书〉به زیارت کسی رفتن، زیارت کردن، برای دیدن کسی به خانهٔ او رفتن：登门～ دیدار کردن

【造福】zàofú سعادت آفریدن، نیکی کردن، احسان کردن：～于人类 برای بشر سعادت آفریدن / 为后代～ برای نسل های آینده خوشبختی به ارمغان آوردن

【造化】zàohuà 〈书〉خالق، آفریدگار

【造化】zàohua خوش اقبال بودن، فال نیك، بخت خوب: 有～ خوش شانس بودن

【造话】zàohuà 〈书〉حرف های فریبنده

【造价】zàojià (ساختن چیزی) هزینه: 这种桥～比较低 هزینه ساختن این نوع پل کمتر از معمول است.

【造就】zàojiù ①(培养) پرورش دادن، پروریدن، بار آوردن: ～一代新人 یك نسل جوان را بار آوردن / 伟大的革命斗争会～伟大的人物。 یك مبارزه انقلابی بزرگ شخصیت های بزرگ را می‌سازد. ②(造诣) دست یابی‌ها، موفقیت ها(معمولا متعلق به جوانان)

【造句】zàojù جمله سازی

【造块】zàokuài 〈冶〉تراکم مواد مذاب آتش فشانی

【造林】zàolín جنگل کاری، جنگل سازی: ～面积 ناحیه جنگل کاری / ～学 مبحث جنگل شناسی

【造陆运动】zàolù yùndòng 〈地〉خشکی زایی، تغییر شکل پوسته زمین وایجاد خشکی واقیانوس ودره وکوه

【造魔】zàomo دروغ گفتن

【造孽】zàoniè 〈佛教〉(اصطلاح بودایی) کار بد کردن، گناه کردن

【造山带】zàoshāndài 〈地〉ناحیه تشکیل دهنده کوه

【造山运动】zàoshān yùndòng 〈地〉ایجاد کوه، تشکیل کوه در اثر چین خوردگی پوسته زمین

【造始】zàoshǐ 〈书〉آغاز کردن

【造物】zàowù قدرت الهی که گیتی را آفرید

【造物主】zàowùzhǔ 〈基督教〉خالق، آفریدگار، خدا

【造像】zàoxiàng 〈美术〉مجسمه

【造型】zàoxíng ①(创造物体形象) مدل سازی: 这些古代工艺品～优美。 این اشیاء ونمونه های هنرباستان شکل زیبائی بخود گرفته است. / ～艺术 هنرهای مدل سازی، هنرهای پلاستیك ②(创造出来的物体形象) مدل ③〈机〉(ماشین)قالب ریزی: 干砂～ قالب ریزی باشن خشك / 潮砂～ قالب ریزی باشن سبز / ～板 تخته قالب ریزی / 开砂～ قالب ریزی باشن باز

【造谣】zàoyáo شایعه پراکنی کردن، شایعه سازی: ～惑众 شایعه پراکنی کردن وافکار مردم را آشفته وگمراه ساختن / ～生事 برای ایجاد مزاحمت شایعه پراکنی کردن / ～中伤 باشایعه پراکنی به کسی تهمت زدن

【造诣】zàoyì (علمی یاهنری) دست یابی های(علمی یاهنری): ～很高 در علم یا هنر به دست آورد های بزرگ رسیدن

【造意】zàoyì 〈书〉فکر بکر

【造影】zàoyǐng 〈医〉(طب) رادیوگرافی: 支气管～ رادیوگرافی از نایچه

【造渣】zàozhā 〈冶〉(ذوب فلزات) تفاله سازی

【造纸】zàozhǐ کاغذ سازی: ～厂 کارخانه کاغذ سازی / ～机 دستگاه کاغذ سازی

【造作】zàozuò ساختن، تهیه کردن

【造作】zàozuo ساختگی، تصنعی، در آمیخته با ناز و کرشمه: 矫揉～ تصنعی، در آمیخته با ناز و کرشمه

慥 zào 〈书〉باعجله، باشتاب

【慥慥】zàozào 〈书〉درستکار و صمیمی

簉 zào 〈书〉زن دومی، فرعی: ～室 زن دومی

噪 zào ①(虫或鸟叫) (در مورد پرندگان، حشرات و...): 群鸦乱～。 دسته های کلاغ سر و صدا و قار قار می کنند. / 蝉～ صدای جیك جیك جیر جیرك دشتی ②(大声叫嚷) داد و بی داد کردن، غوغا: 鼓～ سر و صدا های باهم / 名～一时 برای مدتی شهرت بهم رساندن

【噪聒】zàoguō 〈方〉سرو صدا کردن

【噪叫】zàojiào (حشره یا پرنده) صدا کردن

【噪鹃】zàojuān نوعی پرنده بنام "Chinese koel"

【噪鹛】zàoméi باسترك از نوع چینی

【噪音】zàoyīn سر وصدا: ～级 درجه سروصدا / 低～马达 موتور کم سروصدا / ～污染 آلودگی سروصدا / 抑制～ جلوگیری از سروصدا

【噪杂】zàozá پر سرو صدا، پر هیاهو

燥 zào خشك: 热～ گرم وخشك

躁 zào تند، بی‌ملاحظه، بی پروا: 戒骄戒～ از تکبر وبی ملاحظگی برحذر بودن / 性子～ تیز طبع، تندمزاج / ～动 بی ملاحظه حرکت کردن

【躁急】zàojí بی قرار، بی آرام، پریشان خاطر

【躁进】zàojìn 〈书〉در پیشرفت کردن شتاب داشتن

【躁狂】zàokuáng 〈医〉(طب) دیوانگی، جنون: ～者 دیوانه، مجنون

zé

则 zé ①(规范) اصل مسلم، استاندارد، معیار: 准～ معیار، استاندارد / 以身作～ رفتار خودرا نمونه قرار دادن ②(规则) قانون، حکم: 法～ قواعد ومقررات / 章～ قاعده، مقررات ③〈书〉(效法) تقلید کردن، پیروی کردن: ～先烈之言行 گفتار وکردار شهیدان را سر مشق قرار دادن وپیروی کردن ④〈量〉[用于分项或自成段落的文字的条数]: 新闻一～ یك خبر / 寓言四～ چهار داستان اخلاقی ⑤〈书〉〈连〉(1)[表示因果、条件等]: 物体热～涨，冷～缩。 وقتیکه اشیاء گرم می شوند منبسط می گردند و وقتیکه سردمی شوند، منقبض می گردند. / 有～改之，无～加勉。 اگراشتباه کرده اید اصلاح کنید واگراشتباه نکرده اید همچنان هشیار باشید. / 不战～已，战～必胜。 تا جنگ نکنید پیروزی تأمین نیست، / 少～几年，多～几十年 حداقل چندسال و حداکثر چند ده سال (2)[表示转折、对比等]: 好～好，只是太贵。 خوب است اما بسیار گران / 今～不然。 به هرحال امروزه وضع بسیار فرق کرده است. ⑥〈书〉[用于"一、二(再)、三"等后面，列举原因或理由]: 这篇课文不合适，一～太长，二～太难。 این متن به این دلایل مناسب نیست:یکی اینکه بسیار طولانی است

心之官 :[表示肯定判断]⑦وديگر آنكه بسيار مشكل است.
~思。 كار مغز فكر كردن است.

【则例】 zélì 〈书〉 مقررات، قواعد

【则甚】 zéshèn ［多用于早期白话］ براى چه، چرا :问他~? چرا از اومى پرسيم ؟

【则声】 zéshēng صدا كردن، حرفى را ادا كردن :不~ ساكت ماندن

责 zé ①(责任) وظيفه، مسئوليت :爱护公物,人人有~。 وظيفهٔ هركس است كه از اموال عمومى مراقبت كند. ②(要求) مطالبه كردن، توقع داشتن، انتظار داشتن :严以~己,宽以待人 با خود سخت گير ونسبت به ديگران بزرگ منش بودن /求全~ خرده گيرى كردن، كمال هر چيزى را مطالبه كردن ③(诘问) توضيح مطلبى را از كسى خواستن، از كسى در بارهٔ مطلبى توضيح خواستن ④(责备) سرزنش كردن، توبيخ كردن، ملامت كردن :自~ خودرا ملامت كردن / 斥~ سرزنش كردن، توبيخ كردن / 痛~ بشدت توبيخ كردن / ملامت كردن ⑤(处罚) مجازات كردن :笞~ باشلاق مجازات كردن

【责备】 zébèi سرزنش كردن، توبيخ كردن، ملامت كردن :~的眼光 نگاه ملامت آميز /受到良心的~ وجدان ناراحت داشتن /~求全 خرده گيرى كردن، كمال هرچيزرا خواستار شدن

【责成】 zéchéng دستور (انجام وظيفه به كسى) دادن :~小组委员会提出报告 دستور دادن براى ارائه گزارش به كميتهٔ فرعى

【责斥】 zéchì سرزنش كردن، محكوم كردن

【责打】 zédǎ كسى را با شلاق و چوب زدن

【责罚】 zéfá مجازات كردن

【责怪】 zéguài مقصر دانستن، ملامت كردن :这事不应该~他。 نبايد اورا براى اين كار ملامت كرد.

【责令】 zélìng دستور دادن، امر كردن :~主管部门采取有力措施 به بخش عهده دار اقدامات مؤثر دستور دادن

【责骂】 zémà سخت سرزنش كردن

【责难】 zénàn انتقاد، سرزنش، ملامت :受到各方面的~ از هر سو مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفتن

【责任】 zérèn ①(分内应做的事) وظيفه، مسئوليت :重大~ عهده دار مسئوليت خطيرى بودن / 先进的有~帮助后进的。 افراد پيشرفته موظفند به افرادعقب مانده كمك كنند. /我不过是尽了自己的~罢了。 من فقط وظيفهٔ خود را انجام داده ام. / 负起~来。 مسئوليت را بردوش بگير. /~感 احساس مسئوليت / ~田 قطعهٔ مزرعه يى كه دهقانان بامسئوليت خود روى آن كارمى كنند ②(应该承担的过失) مسئوليت در قبال خطايا اشتباه :追究~ مسئوليت كار را دنبال كردن، معلوم كردن كه مسئوليت در كجااست /你不要把~推到别人身上。 تونبايد مسئوليت خود را بردوش ديگران بيندازى. / 这事如果搞不好,你要负~。 اگر در كار خطائى رخ دهد، در برابر آن مسئول خواهى بود. /逃避~ از زير بار مسئوليت شانه خالى كردن ③(负责任的) عهده دار مسئوليت :~内阁制 سيستم كابينهٔ عهده دار مسئوليت / ~编辑 مدير مسئول

【责任事故】 zérèn shìgù حادثهٔ ناشى ارغفلت

【责任心】 zérènxīn احساس مسئوليت،وجدان كارى :不强~ احساس مسئوليت زياد نداشتن

【责任制】 zérènzhì سيستم مسئوليت كار :岗位~ سيستم مسئوليت پست / 生产~ سيستم مسئوليت در كار توليدى

【责问】 zéwèn از كسى توضيح مطلبى را خواستار شدن

【责无旁贷】 zé wú páng dài مؤظف (انجام كارى) بودن، در سرپيچى كردن از وظيفهٔ خود مجاز نبودن

【责有攸归】 zé yǒu yōu guī مسئوليت به جائى مربوط مى شود كه كار در آنجا شروع گردد

【责怨】 zéyuàn ايراد گرفتن وشكايت كردن

泽 zé ①(聚水的地方) آبگير، حوض، استخر :沼~ باطلاق، لجن زار / 湖~ درياچه ②(湿) خيس، مرطوب، نمناك :润~ خيس، نمناك ③(金属、玉等的光) زرق وبرق (فلزات، جواهرات و...) :光~ جلا، درخشندگى، درخشش، برق / 色~ رنگ وجلا ④〈书〉(恩惠) احسان، نيكى، بخشش

【泽国】 zéguó 〈书〉 ①(河流、湖泊多的地区) جويبار، زمينيكه در آن رود خانه ودرياچه فراوان باشد ②(受水淹的地区) منطقهٔ سيل زده :千顷良田尽成~。 هزار ها هكتار مزرعه زير آب رفت.

【泽润】 zérùn خيس، نمناك

【泽泻】 zéxiè 〈中药〉 نوعى گياه پزشكى در چين بنام"Rhizome of oriental water plantain"

择 zé انتخاب كردن، برگزيدن، برداشتن :~友 دوست انتخاب كردن / 二者任~其一 از ميان دوتا يكى را انتخاب كردن / ~日起程 روز حركت را تعيين كردن / 不~手段 بهر وسيله كه باشد، باكفش وكلاه
另见 zhái

【择伐】 zéfá 〈林〉 برش انتخابى، برش برگزيده (جنگل كارى)

【择吉】 zéjí 〈旧〉 روز فرخنده (براى از دواج، مراسم تدفين و...) ومناسب را تعيين كردن

【择交】 zéjiāo دوستان خود را انتخاب كردن :慎重~ با احتياط دوستان خود را انتخاب كردن

【择期】 zéqī تاريخ كارى را انتخاب كردن

【择取】 zéqǔ برگزيدن

【择善而从】 zé shàn ér cóng بر گزيدن آنچه نيك است واز آن پيروى كردن

【择选】 zéxuǎn برگزيدن

【择优】 zéyōu برگزيدن برجستگان

啧 zé ①(抢着说话) در حرف زدن گوى سبقت از يكديگر ربودن، در يافتن فرصت براى حرف زدن باهم رقابت كردن ②(咂嘴声) صداى ملچ ملچ دهان

【啧有烦言】 zé yǒu fán yán گله وشكايت فراوان است.

【啧啧】 zézé ①［形容咂嘴］ صداى ملچ ملچ دهان :~称美 براى اظهار تمجيد وتحسين ملچ ملچ كردن / 叹赏~ به فراوانى ستايش كردن ②［形容说话声］ :人言~ انتقاد ها ونظر هاى نامساعد فراوان است.

帻 zé پوشاك مردانه در چین قدیم

舴 zé

【舴艋】zéměng 〈书〉قایق

箦 zé 〈书〉بستر حصیری از چوب خیزران، تخت خواب حصیری یا خیزرانی

赜 zé 〈书〉دشوار، عمیق، پیچیده، غامض

zè

仄 zè ①(狭窄)باریك، كم عرض ~逼:باریك، كم عرض ②〈语〉见"仄声"

【仄声】zèshēng 〈语〉(上声) اشاره به آهنگ فرودین ـــ زبرین (去声) ، آهنگ زبرین (入声) وآهنگ وارد كننده در فونتیك زبان كلاسیك چینی (در مقابل آهنگ میانی وهموار (平声) گفته می شود)

zéi

贼 zéi ①(偷东西的人) دزد ②(作大坏事的人) خائن 卖国~:به ملت، خائن به ملت، دشمن 工~ / میهن فروش، خائن ③(邪的;不正派的) كج، كج به اعتصاب، اعتصاب شكن 眼~:نگاه دزدكی، چشم های حاكی از كار، بدكار، شریر، شیطان ④(狡猾) حیله‌گر، نیرنگ‌باز، مكار:老鼠真~。موش ها واقعا حیله گرند. ⑤〈书〉(伤害) ضرر رساندن، آسیب زدن، از نیرنگ 戕~身体 /به سلامتی كسی آزار رساندن 害~:به قتل رساندن ⑥〈方〉〈副〉很[多用于令人不满意的或不正常的情况] خیلی، بسیار، فوق العاده، سرد 冷~:/فوق العاده سرد 亮~ بطور نامطلوب براق یا خیره كننده

【贼巢】zéicháo مخفیگاه

【贼船】zéichuán كشتی دزدان دریایی 上~:سوار كشتی دزدان دریایی شدن ـــ كنایه از همكاری كردن در كارهای بد و ارتجاعی

【贼风】zéifēng كوران

【贼骨头】zéigútou دزد

【贼喊捉贼】zéi hǎn zhuō zéi دزد فریاد می زند: «دزدرابگیر»

【贼横】zéihèng 〈方〉قلدر، جبار

【贼话儿】zéihuàr 〈方〉:听~ دزدكی به صحبت دیگران گوش كردن

【贼眉鼠眼】zéiméi-shǔyǎn دارای قیافهٔ دزد مانند

【贼去关门】zéi qù guānmén پس از رفتن دزد در را قفل كردن ـــ كنایه از پیشگیری كردن پس از رخ دادن حادثه 又作"贼走关门"

【贼人】zéirén دزد

【贼死】zéisǐ 〈方〉خیلی، بسیار

【贼头贼脑】zéitóu-zéinǎo عمل دزدانه داشتن

【贼窝】zéiwō كمینگاه دزد، جایگاه دزدان

【贼心】zéixīn ناپاك دلی، نقشه های شوم، نیت های بد 不~死:از اجرای نقشه های شوم دست نكشیدن

【贼星】zéixīng (اسم عمومی برای) شهاب ثاقب

【贼赃】zéizāng اجناس مسروقه، اموال دزدی

【贼着】zéizhe 〈方〉مراقب كسی بودن

鲗 zéi سفیداج، ده پا

zěn

怎 zěn 〈方〉چطور؟چرا؟:这样的好收成,农民~能不高兴呢? دهقانان چطورمی توانند از چنین برداشت خوب محصول شادی نكنند؟/你~不早说呀? چرا قبلا نگفتی؟/任务完不成,我~能不着急呢? چون انجام وظیفه ممكن نیست، چطور می توانم از آن نگران نباشم ؟

【怎的】zěndi 〈方〉چه ؟چرا؟چطور ؟:他就是不去,我能~? او مایل به رفتن نیست، من چه چاره ای می توانم بكنم. 又称"怎地"

【怎么】zěnme ①[询问性质、状况、方式、原因等]:这是~回事? این چه موضوعی است؟/~啦? چه شده است؟/~办? چه باید كرد؟/你~啦? تراچه شده است؟/你~没去看电影? چرا به سینما نرفتی؟/我~没听说过这事儿? چطور شده است كه من هرگز این موضوع را نشنیدم ؟/你~搞的! ببین چه كرده ای!/这个词~拼? این كلمه چند حرف دارد 或 املاء این كلمه چیست ؟ ②[泛指性质、状况或方式]:该~办就~办。كار را همانطور كه باید وشاید انجام دهید./你~说,我就~做。هر چه می فرمائید انجام خواهم داد./~强调也不过分。هرگز در تأكید بر اهمیت این مطلب افراط نخواهیم كرد. ③[用于否定式,表示程度不够]:这地方我不~熟悉。من با این محل چندان آشنایی ندارم./这首歌我还没~学会。من این آواز را چندان خوب یاد نگرفته‌ام.

【怎么得了】zěnme déliǎo این موضوع به كجا خواهد كشید؟این چه كار بدی خواهد بود.

【怎么样】zěnmeyàng ①[询问性质、状况、方式等]:骑车去~? چطور است كه با دوچرخه برویم ؟/后来这孩子~了? بعدا بچه چطورشد؟/演出的情况~? نمایش چطور بود؟ ②[委婉说法,用于否定式]:这把扳子不~。این آچارخوب كارنمی‌كند./她唱歌不~。او آواز خوان چندان خوبی نیست / 他一时不小心,我们也不好把他~。ما نمی توانیم در بارهٔ اوسخت گیری كنیم چون او فقط مدت كمی بی دقتی كرد.

【怎么着】zěnmezhe ①[询问动作或情况]:看完戏我就回家,你打算~? من در نظر دارم پس از تماشای نمایش مستقیما بخانه بروم، شما چطور؟/下午干什么?是小组讨论还是~? برنامهٔ بعداز ظهر چیست؟بحث گروهی یا چیز دیگری؟ ②[泛指动作或情况]:~也得把试验进行下去。هرچه اتفاق بیفتد آزمایش باید ادامه یابد./革命纪律人人要遵守,

不能想～就～。هرکس باید از انضباط انقلابی پیروی کند، هیچکس نمی تواند بدلخواه خود عمل کند.
【怎奈】zěnnài [多见于早期白话] اما، بهر حال
【怎样】zěnyàng ①[询问性质、状况、方式等]: 这件事你～解释? شما چگونه آنرا توجیه می کنید؟/ 步兵和炮兵～配合作战? پیاده نظام و نیروی توپخانه چگونه باهم هماهنگی می کنند؟ ②[泛指性质、状况或方式]: 想想从前～, 再看看现在～。به گذشته فکر کنید وبه حالا نظر بیفکنید.

zèn

谮 zèn 〈书〉 تهمت زدن، افترا زدن، بدنام کردن: ～言 تهمت، بهتان

zēng

曾 zēng ①(中间隔两代的亲属关系) خویشاوندی بین نیای جد، نوه زادگان وپدر بزرگ ومادر بزرگ والدینشان: ～祖父 پدر بزرگ پدر ومادر ②(姓) یك نام خانوادگی در چین
另见 céng
【曾母暗沙】Zēngmū Ànshā تپه در پایی(زیر آب) واقع در چین
【曾孙】zēngsūn نوه زاده
【曾孙女】zēngsūnnǚ نوه زاده دختری
【曾祖】zēngzǔ پدر بزرگ پدر ومادر
【曾祖母】zēngzǔmǔ مادر بزرگ پدر ومادر

憎 zēng نفرت داشتن، بیزار بودن، کینه ورزیدن: 爱～分明 روشن بودن در بارهء اینکه چه چیزرا باید دوست داشت و ازچه به ظاهر نفرت انگیز بودن /面目可～ چیز باید بیزار بود
【憎称】zēngchēng اسم تحقیر آمیز برای کسی که مورد نفرت واقع شده باشد(مانند شیطان)
【憎恨】zēnghèn نفرت داشتن، بیزار بودن، کینه ورزیدن
【憎恶】zēngwù تنفر داشتن، بیزار بودن، مکروه شمردن
【憎嫌】zēngxián بیزار بودن، نفرت داشتن
【憎厌】zēngyàn بیزار بودن

增 zēng افزودن، افزایش دادن، اضافه کردن: 产量猛～。میزان تولید افزایش فراوان یافت. /与日俱～ با مرور زمان افزایش یافتن / 高室内的温度～ درجهء حرارت اطاق را بالا بردن / 拨资金～ وجوه بیشتری اختصاص دادن / 兵～ سر بازان بیشتری را به جنگ فرستادن
【增白剂】zēngbáijì 〈化〉 مادهء شیمیایی برای روشن کردن رنگ پارچه
【增补】zēngbǔ افزودن، زیاد کردن، علاوه کردن، اضافه کردن: 人员略有～。بر تعداد پرسنل کمی افزوده شده است. / 该书内容有所～。برمندرجات کتاب مواد خواندنی جدیدی افزوده شده است. / ～本 نسخه باضمیمه
【增产】zēngchǎn میزان تولیدرا افزایش دادن: 节约～ میزان تولیدرا افزایش دادن واصل صرفه جویی را رعایت کردن، افزایش بدون افزایش نیروی 不增人～ /تولید بااجرای اصل صرفه جوئی کار میزان تولیدرا افزایش دادن
【增充剂】zēngchōngjì 〈化〉 (شیمی) مادهء توسعه دهنده
【增订】zēngdìng تجدیدنظر کردن و بر محتوا افزودن: ～本 نسخهء تجدید نظر شده همراه با افزودن بر محتوا
【增多】zēngduō افزایش یافتن، زیادشدن، رشد یافتن: 来华参观访问的外国朋友日益～。روز بروز تعداد بیشتری از دوستان خارجی برای دیدار به چین می آیند.
【增防】zēngfáng نیروی دفاعی را تقویت کردن
【增光】zēngguāng آبرو بخشیدن، روسفید کردن، بر حیثیت افزودن، زرق وبرق را بیشتر دادن: 为国～ کشور را روسفید کردن
【增广】zēngguǎng گستردن، وسیع کردن
【增辉】zēnghuī مشعشع ساختن، رنگین کردن
【增加】zēngjiā افزودن، زیاد کردن، اضافه کردن، بالا بردن: ～积累 بر ذخیره افزودن / ～收入 در آمد را زیاد کردن / ～工资 حقوق را اضافه کردن / ～困难 بر مشکلات افزودن / ～复种面积 سطح زیر کشت چندباره را وسعت بخشیدن / ～体重 زیاد شدن وزن بدن / ～抵抗力 نیروی مقاومت علیه بیماری را بیشتر کردن / 产量比去年～一倍。میزان تولید نسبت به سال گذشته دو برابر شده است. /报名人数由三千～到五千。تعداد درخواست کنند کان از سه هزار نفربه پنج هزار نفرافزایش یافت. /显著～ افزایش چشمگیر / 品种～ تنوع را غنی کردن
【增减】zēngjiǎn افزایش وکاهش
【增进】zēngjìn توسعه دادن، رشد دادن، ترقی دادن: ～各国人民的相互了解和友谊 آشنائی متقابل ودوستی بین ملت‌های مختلف را توسعه دادن / ～健康 میزان تندرستی وسطح بهداشت را بالا بردن / ～食欲 اشتهای خودرا زیاد کردن
【增剧】zēngjù شدید کردن، شدت بخشیدن
【增刊】zēngkān شمارهء فوق‌العاده (روزنامه، مجله و...)
【增量】zēngliàng 〈数〉 (ریاضی) افزایش
【增强】zēngqiáng نیرو بخشیدن، تقویت کردن، نیرومندساختن: ～战斗力 نیروی نبرد را تقویت کردن / ～信心 براطمینان کسی افزودن / ～决心 عزم خود را استوار کردن / ～斗志 روحیهء جنگی را تقویت کردن / ～党性 روحیهء حزبی را بالا بردن / 防御力量～ نیروی دفاعی راتقویت کردن / 发展体育运动, ～人民体质 تربیت بدنی و ورزش را توسعه دادن وبنیاد مزاجی مردم را استوار گردانیدن / 夜间风力将～到六级。شدت باد در شب تادرجهء شش افزایش خواهدیافت. / 塑料〈化〉(شیمی) پلاستیك تقویت شده
【增色】zēngsè پر رونق کردن، رنگین کردن
【增删】zēngshān افزایش‌ها و حذف ها
【增设】zēngshè افزودن، علاوه کردن
【增生】zēngshēng 〈医〉 افزایش غیر عادی عناصر متشکله بایاخته: 骨质～ افزایش غیر عادی یاخته های استخوان‌های بدن
【增饰】zēngshì ویراستاری کردن
【增塑剂】zēngsùjì 〈化〉 ترکیب شیمیایی که بر پلاستیك طبیعی

ومصنوعی افزوده می شود تا آنرا نرم وتاشو سازد

【增添】zēngtiān افزایش دادن، اضافه کردن، زیاد کردن ~设备 نیرو 力量和信心 ~ / تجهیزات بیشتری بدست آوردن / 新出土的文物为研究古代史 ~ 了资料。 واطمینان تازه بدست آوردن / کشف های جدید دیرین شناسی سند های تازه ای را برای بررسی ومطالعه‌ء تاریخ باستان بدست داد. 为革命 ~ 一砖一瓦 سهم خود رابه انقلاب ادا کردن

【增效剂】zēngxiàojì 〈化〉(شیمی) ماده‌ء ممد، ماده‌ء معاون

【增修】zēngxiū افزودن وتصحیح کردن

【增益】zēngyì 〈电〉(برق) تقویت، بهره برداری: 最佳 ~ تقویت / بهره برداری بر مبنای دسیبل ~ 分贝 / زیاد، بهره برداری بزرگ ~ 控制 کنترل بهره برداری

【增音机】zēngyīnjī 〈讯〉 دستگاه دریافت خبر ازیك خط ومخابره آن باخط دیگر در آن واحد

【增援】zēngyuán 〈军〉 با نیروی امدادی تقویت کردن، نیروی امدادی فرستادن: ~ 部队 نیروهای امدادی

【增长】zēngzhǎng افزودن، افزایش دادن، اضافه کردن، زیاد کردن: 平均 ~ 百分之四十 بطور متوسط چهل در صدا فزایش یافتن / 有计划地控制人口的 ~ بر طبق برنامه افزایش جمعیت را کنترل کردن / 才干 ~ 知识 ~ بر استعداد خود را رشد دادن / معلومات خود افزودن / 产量比解放前 ~ 了七倍。 میزان تولید نسبت به سالهای قبل از آزادی چین هفت برابر افزایش یافته است. / ~ 率 نسبت افزایش / ~ 速度 سرعت افزایش

【增值】zēngzhí 〈经〉 افزایش ارزش ؛ افزایش یافتن ارزش

【增殖】zēngzhí ①〈医〉 افزایش غیر عادی در عناصر متشکله افزایش غیر عادی در یاخته های بدن، ~ 细胞: بایاخته های بدن تولید مثل کردن، زادوولد (繁殖) ② تکثیر غیر عادی یاخته ها نسبت (یا در صد) افزایش تعداد (牧) ~ 率: کردن، بچه زائیدن دام

缯 zēng اسم عمومی برای پارچه‌ء ابریشمی در قدیم

罾 zēng تور چهار گوش ماهیگیری باپایه های چوبی

zèng

综 zèng 〈纺〉 قالب ورد، قالب ~ 框: تارکش، تار گذران تارکش

另见 zōng

锃 zèng 〈方〉 براق، ~ 亮: (ظروف) صیقل داده شده درخشان

【锃光瓦亮】zèng guāng wǎ liàng 〈方〉 براق، درخشان

甑 zèng ①(做饭的一种瓦器) ظرف گلی عهد باستان دیگ بخار برای پختن برنج (蒸桶) ② برای دم کردن برنج ③(烧瓶) قرع، اسباب تقطیر ~ 曲颈: ظرفی برای تقطیر آب

【甑子】zèngzi دیگ بخار برای پختن برنج

赠 zèng اهدا کردن، هدیه کردن، بخشیدن، تقدیم کردن ~: 书 تقدیمی ازسوی فلان ~ 某某敬 / به کسی کتاب اهدا کردن ~ 款 / پول اهدایی ~ کس

【赠别】zèngbié 〈书〉 به عنوان وداع کادو دادن یا شعر سرودن

【赠答】zèngdá هدیه ها، شعرهاو...رابه یکدیگر تقدیم کردن

【赠品】zèngpǐn هدیه، کادو، پیشکش، بخشش

【赠送】zèngsòng تقدیم کردن، پیشکش کردن، هدیه کردن، اهدا کردن: 向演员 ~ 花篮 / به بازیگران سبدگل اهداء کردن ~ 仪式 مراسم اهداء

【赠言】zèngyán نصیحت یا سخنان تشویق آمیزبه دوست نصیحت باسخنان تشویق آمیز دروقت ~ 临别: (درموقع جدایی) جدایی

【赠与】zèngyǔ اهداء کردن 又称"赠予"

【赠阅】zèngyuè هدیه از سوی ناشر (کتاب، مجله و...) : ~ 本 نسخه‌ء اهدایی

zhā

扎 zhā ①(刺) با نوك تیز چیزی سوراخ کردن یافرو کردن، خلانیدن: 手指上 ~ 了一根刺 خار در انگشت داشتن / 从背后 ~ 一刀 از پشت خنجر زدن / 在纸上 ~ 一个小洞 با چیز نوك تیز کاغذ را سوراخ کردن ② 〈方〉(钻进去) با فشار داخل کردن، غوطه ور ساختن: 他 ~ 到人群里了。 او بسرعت خود را توی جمعیت انداخت. / 扑通一声, 他 ~ 进水里去了。 همراه با صدای شالاب در آب شیرجه رفت / 一头 ~ 进书堆里 خود را در انبوه کتاب ها مستغرق کردن

另见 zā; zhá

【扎耳朵】zhā ěrduo 〈口〉①(耳朵上扎眼儿) گوش را سوراخ کردن ② 〈口〉(刺耳) گوش خراش بودن

【扎根】zhāgēn ریشه دواندن، ریشه گرفتن: ~ 于群众之中 در میان توده های مردم ریشه دواندن / ~ 农村 در روستا ریشه دواندن

【扎咕】zhāgu 〈方〉 معالجه کردن

【扎花】zhāhuā 〈口〉 ابریشم دوزی

【扎猛子】zhā měngzi 〈方〉 شیرجه رفتن

【扎煞】zhāsha 〈方〉 (دست ها، شاخه ها و...را) باز کردن، وگشودن، گستردن، در از کردن: 他 ~ 着两只手, 不知道干什么好。 او بازوانش را گشود ونمی دانست چه کاری را باید انجام دهد. / 他的头发 ~ 着。 موهای سرش راست (سیخ) شد.

【扎实】zhāshi ①(坚实) ستبر،قوی، نیرومند ②(踏实) محکم کارها را محکم انجام دادن، محکم کاری ~ 工作很: واستوار کردن / 扎扎实实地进行技术革新 بطور عملی و واقعبینانه دست به نوآوری فنی زدن / 这门基础课她学得很 ~ 。 او بر این درس اساسی خوب تسلط پیدا کرده است.

【扎手】zhāshǒu ①(刺手) با چیز نوك تیز دست را مجروح کردن: 玫瑰花梗有刺, 小心 ~ 。 گل سرخ خار دارد، توجه بفرمائید که خارش دستتان را مجروح نکند. ②(难办) مشکل در این مسئله ~ 这事真: بر خورد کردن، دشوار وآزار دهنده دشواری است.

【扎眼】zhāyǎn ①(刺眼)اذیت کننده برای چشم، خیره کننده، رنگ این ~太这块布的颜色:زننده، دارای زرق وبرق زیاد جلف، خود نما، ②〈贬〉(惹人注意) پارچه بسیار زننده است.
او لباس پرزرق وبرق پوشیده است. ~。她穿得很:پرزرق وبرق
【扎伊尔】Zhāyī'ěr ~人:زئیر، زئیری اهل زئیر
【扎针】zhāzhēn 〈中医〉باطب سوزنی معالجه کردن:上医务室~ برای معالجه باطب سوزنی به درمانگاه رفتن

咋 zhā
另见 zǎ;zhà
【咋呼】zhāhu 〈方〉①(吆喝)باشدت تمام وبه صدای بلند ②(炫耀)خود نمایی کردن، خود را نشان دادن حرف زدن 又作"咋唬"

查 zhā ①见"楂"zhā ②〈姓〉یك نام خانوادگیدر چین
另见 chá

喳 zhā 见"啁喳"zhāozhā

渣 zhā ①(渣滓)درد، تفاله، مواد رسوبی، درد: 豆腐~ تفاله پیه خوك (پس 儿~猪油/ تفاله نیشکر~蔗/لوبیای سویا خاکستر کوره، ته مانده کوره فلزی ~炉/ از روغن کشی) ②(碎屑)ریزه ریزه:面包~儿 خرده نان
【渣油】zhāyóu 〈石油〉نفت باقی مانده، مواد رسوبی
【渣滓】zhāzǐ تفاله، درد، چیز باقی مانده، مواد رسوبی: 溶液的~ تفاله محلول / 社会~ گروه وازده جامعه / 人类~ گروه انسانهای وازده

喳 zhā 〈象〉:喜鹊的~~声 صدای جیرجیر کلاغ زاغی
另见 chā

揸 zhā 〈方〉①(用手指撮东西)با انگشت ها چیزی را برداشتن ②(把手指伸张开)انگشت هار اباز کردن

猹 zhā نوعی جانور وحشی مانند گورکن

楂 zhā 见"山楂"
另见 chá

zhá

扎 zhá (خیمه و...) زدن
另见 zā;zhā
【扎营】zháyíng خیمه زدن، چادر زدن
【扎挣】zházheng 〈方〉به زحمت حرکت کردن(به سبب ضعف بدنی)

札 zhá ①(古代写字用的木片)باریکه های چوبی که در قدیم برای نوشتن بکار می رفت ②(信件)نامه:书~ نامه / 手~ دستخط /适奉大~。من نامه محترمانه سرکار را تازه دریافت کرده ام.
【札记】zhájì یادداشتهای مطالعه

轧 zhá (فولاد) را باغلتك صاف کردن وبه صورت ورق در آوردن
另见 gá;yà
【轧钢】zhágāng با غلتك ورق آهن وفولاد تولید کردن:~机 ماشین غلتك دار برای تولید ورق فولاد/~厂 کار خانه تولید ورق آهن وفولاد/~工人 کارگر تولید ورق آهن وفولاد
【轧辊】zhágǔn 〈冶〉غلتك:~调整装置 وسائل تنظیم غلتك
【轧机】zhájī 〈冶〉ماشین غلتك دار:二辊式~ ماشین دوغلتکه / 连续式~ ماشین غلتك همیشگی، ماشین غلتك دار دائم / 可逆式~ ماشین غلتك دار قابل برگشت / 重型~ ما شین غلتك دار سنگین
【轧制】zházhì 〈冶〉غلتك زدن:~钢 فولاد غلتك زده / 公差~ قابلیت غلتك زنی

闸 zhá ①(水闸)دریچه سد ②(把水截住)آب را سد کردن ③(制动器)ترمز:气~ ترمز بادی / 踩~ با پاترمزگرفتن، ترمز / 紧急~ از ترمز دستی استفاده کردن / 捏~ باپاترمز کردن ④〈口〉(电闸)سویچ، کلید برق:扳~ سویچ را اتصال دادن یا اتصال سویچ را قطع کردن، سویچ را باز کردن یا بستن
【闸流管】zháliúguǎn 〈电子〉لوله الکترونی پرشده با گازکه دریچه آن جریان مداوم برق را کنترل می کند
【闸门】zhámén ①(水闸)دریچه سد، دریچه تخلیه، دریچه ②〈机〉دریچه کنترل بخار یا بنزین کنترل جریان آب
【闸瓦】zháwǎ 〈机〉لنت ترمز، کفشك ترمز

炸 zhá در روغن سرخ کردن:~豆腐 سرخ کرده (دوفو) / ~糕 کیك (دوفو) — شیره دلمه شده سویا به شکل پنیر) سرخ کرده
另见 zhà
【炸酱】zhájiàng سوس لوبیای سرخ کرده:~面 رشته ای که با سوس لوبیای سرخ کرده خورده می شود

铡 zhá ①(铡刀)علف بر، داس ②(用铡刀切)(با علف بر) علف خشك را خرد کردن
【铡草机】zhácǎojī دستگاه علف بری
【铡刀】zhádāo علف بر

zhǎ

拃 zhǎ ①(用手指量)وجب کردن، با وجب اندازه گرفتن ②〈量〉وجب:这块布有三~宽。عرض این پارچه سه وجب است.

眨 zhǎ چشمك زدن، با چشم اشاره کردن:眨睛~~ چشمك زدن / 他向我~了~眼。او با چشم به من اشاره‌ای کرد.
【眨巴】zhǎba 〈方〉پلك زدن:这孩子的眼睛直~，想是困了。بچه دارد پلك می زند، لابد خوابش می آید.
【眨眼】zhǎyǎn ①(眼睛闭上又立刻睁开)چشمك زدن

②(瞬间)زمان بسیار کوتاه: 一~~的工夫 دریك چشم بهم زدن

砟 zhǎ ریزه ریزه های سنگ زغال و...: 炉灰~儿 خاکستر زغال نیم سوز

鲊 zhǎ 〈书〉 ماهی نمك سود، ماهی نمك زده

zhà

乍 zhà ①(刚刚;起初) برای اولین بار، ابتدا، اول: ~~ / 新来~到 تازهٔ وارد بودن / ~看起来 در اولین نگاه / 听 به محض شنیدن ②(忽然) به تمرین ابتدائی پرداختن 初学~练 / ناگهان، یکمرتبه: ~暖还寒。 هواکه یکمرتبه گرم شده بود، دو باره سرد شده است. / ~冷~热。 درجهٔ حرارت ناگهان تغییر می کند. ③(展开;竖起来) گستردن، پهن کردن: ~翅 بال های خود را گستردن

【乍得】Zhàdé چاد(نام یك کشور): ~人 اهل چاد، چادی

【乍然】zhàrán نا گهان، یکمرتبه

诈 zhà ①(欺骗) فریفتن، گول زدن، مغبون کردن: 尔虞我~ با حیله وخدعه از یکدیگر سوء استفاده کردن / ~人钱财 برای فریفتن دیگران سعی کردن ②(假装) خود رابه حالتی زدن، وانمود کردن: ~败 خود راشکست خورده نشان دادن / ~死 خود رابه مردن زدن ③(用假话试探,使对方吐露真情) با حرف های فریبنده کسی را برای باز گوکردن حقیقت بدام انداختن: 他是拿话~我。 او سعی می‌کردکه مرا فریب دهد.

【诈唬】zhàhu 〈口〉 فریفتن وترساندن: 你想~我,没门儿。 شما می‌خواهید مرا بفریبیدو بترسانید، این هیچوقت امکان‌پذیر نیست.

【诈冒】zhàmào 〈方〉 با حیله و خدعه ادعای چیزی کردن

【诈骗】zhàpiàn فریفتن، گول زدن، مغبون کردن: ~犯 کلاه بردار

【诈尸】zhàshī برخاستن مرده پیش از آنکه در تابوت گذاشته شود

【诈降】zhàxiáng خود را تسلیم شده نشان دادن

【诈语】zhàyu کذب، دروغ، حرف های فریبنده

咋 zhà 〈书〉 گزیدن، گاز گرفتن

另见 zǎ;zhā

【咋舌】zhàshé (از تعجب یا ترس) لال یانفس برشدن، مبهوت شدن: 杂技演员的惊险动作使观众为之~。 مهارت اکروبات بارها نفس تماشاچیان را در سینه حبس کرد.

咤 zhà 见"叱咤风云"chìzhà fēngyūn

炸 zhà ①(突然破裂) منفجر شدن، شکافته شدن: 暖瓶~了。 ترموس منفجر شد. ②(爆破) منفجر کردن، انفجار رخ دادن: ~桥 پل رامنفجر کردن / ~毁 منفجر کردن، ویران کردن / 把障碍物~掉 موانع را ویران کردن / ~平 با بمباران (چیزی را) با خاك یکسان کردن / ~沉 بمباران کردن، با انفجار در جا دررفتن وغرق نمودن / 把敌人的工事~开一个口子 استحکامات دشمن رخنه ای ایجاد کردن ③〈口〉 پریشان وسرگردان فرار کردن، سراسیمه گریختن ④〈方〉 از خشم دیوانه شدن: 肺都气~了 جوجه ها از مرغدان گریخته اند.: 鸡~了窝了。

另见 zhá

【炸弹】zhàdàn بمب: 爆破~ بمب قابل انفجار / 杀伤~ بمب ضد نفرات / 定时~ بمب ساعتی / ~坑 حفرهٔ ناشی از انفجار بمب

【炸锅】zhàguō 〈方〉 به هیجان آمدن یا عصبانی شدن

【炸胶】zhàjiāo 〈化〉 ژلاتین انفجاری

【炸雷】zhàléi 〈方〉 صدای بلند و ناگهانی رعد

【炸群】zhàqún (اسب یا قاطر) رم خوردن وسراسیمه شدن

【炸响】zhàxiǎng 〈方〉 بلند بودن صدای رعد و برق یا شلاق زدن

【炸药】zhàyào دینامیت، مادهٔ منفجره: 烈性~ دینامیتی که دارای قوهٔ انفجار شدید باشد / 甘油~ دینامیتی که از تیزاب وگلیسرین ساخته می شود / 可塑性~ دینامیت پلاستیکی / ~包 بستهٔ دینامیت

栅 zhà نردهٔ حائل، میله های نرده، پر چین: 木~ پرچین / 铁~ میله های آهنی، ریل آهنی / 炉~ شبکهٔ آهنی توی بخاری

另见 shān

【栅栏】zhàlan ①(栅篱) نردهٔ حائل، میله های نرده، پرچین ②〈军〉 نردهٔ حائل زیر آب: ~网 سیم خار دار زیر آب برای مانع شدن از عبور در زمان جنگ

痄 zhà

【痄腮】zhàsai 〈医〉 التهاب غدهٔ بنا گوشی(بیماری مسری)

蚱 zhà

【蚱蜢】zhàměng ملخ

榨 zhà ①(压出汁液) آب میوه (با فشار دست یا دستگاه) را گرفتن: 甘蔗~ با فشار دستگاه آب نیشکررا گرفتن / 油~ روغن کشیدن / ~干血汗 شیرهٔ کسی را کشیدن ②(压出汁液的器具) ماشین آب میوه گیری

【榨菜】zhàcài ①〈植〉 نوعی گیاه خوردنی بنام "Tuber" ②(用辣椒制成的腌菜) چنین گیاه فلفل زده

【榨取】zhàqǔ عصاره گرفتن، افشره گرفتن؛ بزور در آوردن یا کشیدن

【榨油机】zhàyóujī دستگاه روغن کشی

zhāi

斋 zhāi ①(斋戒) روزه گرفتن ②(素食) سبزی خواری: 吃~ به سبزی خواری پرداختن ازروی اعتقاد ③(舍饭给僧人) به راهب صدقه دادن ④(屋子) اطاق یا بنا: 书~ اطاق مطالعه

【斋会】zhāihuì گردهم‌آیی بودائیان

【斋戒】zhāijiè روزه گرفتن ، از خوردن گوشت ، شراب و ... خود داری کردن (در موقع قربانی کردن در راه خدا یا نیاکان خود)

【斋期】zhāiqī دوره• روزه گرفتن

【斋坛】zhāitán محلی که در قدیم پاد شاهان در راه زمین وآسمان دعامی کردند

【斋月】zhāiyuè 〈伊斯兰教〉ماه رمضان

摘 zhāi ①(取下) چیدن، کندن: ~棉花 چیدن پنبه /~花 چیدن‌گل /~帽子 کلاه از سر برداشتن /~白菜帮子 برگ های بیرونی کلم چینی راکندن /把眼镜~下来 عینك در آوردن /把灯泡~下来 لامپ برق را باز کردن ②(选取) اقتباس کردن، برگزیدن، تلخیص کردن: ~译 ترجمه ازمتن تلخیص شده ③(摘借) به سبب نیازفوری پول قرض کردن

【摘抄】zhāichāo ①(摘要抄写) تلخیص کردن، انتخاب کردن و رونوشت برداشتن ②(摘要) قطعه• منتخب، ملخص، قطعات منتخب از یادداشت های: 某人日记~ اقتباس شده روزانه• کسی

【摘除】zhāichú 〈医〉(طب) بریدن، قطع کردن: ~腹部肿瘤 تومور شکم را بریدن

【摘登】zhāidēng (در روز نامه یامجله) خلاصه• مطلبی را منتشر کردن

【摘兑】zhāiduì قرض گرفتن

【摘记】zhāijì ①(摘要记录) یاد داشت کردن: 报告很长, 我只~了要点。 گزارش بسیار طولانی بود.مَن فقط نکات اصلی را یاد داشت کردم. ②(摘录) مختصر، منتخبات، بخش های اقتباس شده

【摘借】zhāijiè بسبب نیاز فوری پول قرض کردن

【摘录】zhāilù ①(作摘录) خلاصه کردن، اقتباس کردن، انتخاب کردن و رونوشت برداشتن ②(摘记) مختصر، بخش های تلخیصی از سند: 文件~ اقتباس شده، منتخبات

【摘帽子】zhāi màozi بر چسب ضدکسی را لغو کردن

【摘棉铃机】zhāimiánlíngjī 〈农〉دستگاه پنبه چینی

【摘取】zhāiqǔ ①(摘下) چیدن ②(选取) انتخاب کردن

【摘要】zhāiyào ①(摘录要点) نکات اصلی را خلاصه کردن: ~发表 خلاصه ای(از چیزی را) منتشر کردن ②(摘录下来的要点) خلاصه، مختصر، نکات عمده: 社论~ خلاصه• سرمقاله

【摘译】zhāiyì بخشی از مقاله یا کتاب را به زبان خارجی ترجمه کردن

【摘引】zhāiyǐn نقل کردن، نقل قول کردن، اقتباس کردن

【摘由】zhāiyóu خلاصه•(سندی)

zhái

宅 zhái اقامتگاه، خانه، منزل: 住~ منزل، خانه، اقامتگاه /赵~ اقامتگاه «جائو»

【宅第】zháidì 〈书〉اقامتگاه

【宅基】zháijī پایه و اساس یك خانه

【宅门】zháimén ①(大门) دروازه• یك خانه• بزرگ قدیمی ②(指深宅大院的人家) خانواده دارای خانه• بزرگ قدیمی

【宅舍】zháishè خانه، منزل

【宅院】zháiyuàn خانه دارای حیاط

【宅子】zháizi 〈口〉خانه، منزل، اقامتگاه: 一所~ یك منزل

择 zhái انتخاب کردن، برگزیدن، برداشتن

另见 zé

【择不开】zháibukāi ①(分解不开) غیر قابل گشودن، باز نشدنی، رهانشدنی: 线乱成一团怎么也~了。 سرنخ گم شده است.من اصلا نمی توانم آنرا بازکنم. ②(摆脱不开) از چیزی خلاصی نیافتن، در نجات یافتن از چیزی عاجز شدن: 一点儿工夫也~ حتی یك لحظه هم وقت نداشتن

【择菜】zháicài سبزیجات را پاك کردن، سبزیجات را برای پختن آماده کردن

【择床】zháichuáng 〈方〉در غربت راحت نخوابیدن 又称"择铺"

【择食】zháishí خوش خوار بودن، همه چیز خوار نبودن

【择席】zháixí در غربت خوب نخوابیدن، در محل جدید از خوب خوابیدن عاجز بودن: 我从来不~。 من در غربت برای خوابیدن مشکلی ندارم.

翟 Zhái 〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

zhǎi

窄 zhǎi ①(狭窄) باریك، کم عرض: ~道 راه باریك ②(心胸狭窄) کوتاه نظر، بدون وسعت نظر: 心眼儿~ بسیار حساس ③(生活不宽裕) در مضیقه• مالی

【窄憋】zhǎibie 〈方〉①(窄小) کم وسعت، کم عرض ②(生活不宽裕) دست تنگ، در مضیقه• مالی

【窄轨铁路】zhǎiguǐ tiělù راه آهن کم عرض وباریك

【窄狭】zhǎixiá کم عرض، باریك

【窄小】zhǎixiǎo کم عرض، کوچك

zhài

债 zhài دین، بدهی، وام، قرض: 欠~ بدهکار بودن، به قرض افتادن /借~ قرض گرفتن، وام گرفتن /还~ قرض خود را ادا کردن

【债户】zhàihù بدهکار، مدیون

【债家】zhàijia طلبکار

【债款】zhàikuǎn وام، قرض، عاریه

【债权】zhàiquán 〈法〉حقوق طلبکار: ~国 کشور طلبکار /~人 طلبکار

【债券】zhàiquàn سهام قرضه• دولتی یا شرکتی، اوراق بهادار: ~持有者 صاحب سهام قرضه

【债台高筑】zhàitái gāozhù تا خرخره در قرض فرورفتن، تا خرخره زیر بار قرض رفتن

【债务】zhàiwù بدهی، دین، قرض: ~国 کشور بدهکار / ~人 بدهکار

【债主】zhàizhǔ طلبکار

砦 zhài 见"鹿砦"lùzhài;"桩砦"zhuāngzhài

寨 zhài ①(防守用的栅栏) حصار، چوب مخصوص ایجاد مانع برای دفاع ②(营地) اردوگاه، لشکرگاه: 营~ خیمه‌ ③(山寨) قلعه‌ نظامی در کوهستان/安营扎~ خیمه زدن/نظامی ④(寨子) روستای دارای حصار

【寨主】zhàizhǔ رئیس روستای دارای حصار

【寨子】zhàizi روستای دارای حصار

zhān

占 zhān فال گرفتن، فال دیدن

另见 zhàn

【占卜】zhānbǔ فال گرفتن، تفأل زدن

【占卦】zhānguà با هشت شکل هندسی فال گرفتن

【占课】zhānkè با انداختن سکه فال گرفتن

【占梦】zhānmèng با تعبیر خواب فال گرفتن

【占星】zhānxīng بااستفاده‌از ستاره شناسی فال گرفتن: ~术 ستاره شناسی

沾 zhān ①(浸湿) ترکردن، خیس کردن، مرطوب ساختن: 泪~襟 با اشك ریختن قسمت جلوی ژاکت خود را خیس کردن ②(沾附) آلوده بودن، آغشته بودن: ~水 خیس شدن / ~上了泥 خاك آلود بودن / 双手~满人民鲜血的刽子手 جلادی که دستهایش آغشته به خون مردم شده باشد/他的上衣~上了颜色。کتش رنگی شد. یا کتش به رنگ آلوده شد. ③(挨上) در تماس بودن: 他跑得真快,脚不~地似的。او آنقدر تندمی دوید که گویی پاهایش بازمین تماس نداشت. / 枕头就着 به محض گذاشتن سربر روی بالش به خواب رفتن / 烟酒不~ نه به سیگار لب زدن ونه به الکل ④(一块儿得到好处) در اثر همدست بودن با کسی یا در کاری بهره بردن: ~点便宜 یك خورده سود بردن

【沾包】zhānbāo گرفتار کار بدی بودن

【沾边】zhānbiān ①(略有接触) تماس مختصری داشتن: 这事他也沾了点边儿。او تا اندازه ای دراین مسئله دست داشت. ②(接近事物应有的样子) به آنچه شاید وباید نزدیك بودن: 他唱得不怎么样,就是说几句还沾点边。او خوب آواز نخواند وفقط این چند بیت بودکه به آنچه باید خوانده می‌شد شباهتی داشت. /他说的和这个事儿一点不~。 آنچه که اوگفت با این موضوع ربطی ندارد.

【沾补】zhānbu 〈口〉 کمك هزینه

【沾光】zhānguāng از همدست بودن با کسی یا در کاری بهره بردن: 我们工厂每周放电影,附近小孩儿都~。 کار خانه‌ ما هر هفته فیلم نشان می دهد، پس بچه های اطراف از این فرصت بهره می برند.

【沾花惹草】zhān huā rě cǎo روابط نامشروع بازن داشتن

【沾亲带故】zhānqīn-dàigù پیوند خویشاوندی یا دوستی داشتن

【沾染】zhānrǎn عفونی شدن، آلوده شدن، لکه دارشدن: 伤口~了细菌。 زخم در اثر میکروب عفونی شد. / ~了资产阶级生活作风 به شیوه‌ زندگی بورژوازی آلوده شدن / ~坏习气 به عادتهای بد آلوده شدن

【沾惹】zhānrě ایجاد مزاحمت کردن

【沾润】zhānrùn از سودی بهره‌مند شدن

【沾手】zhānshǒu ①(用手接触) با دست لمس کردن: 雪花一~就化。 ریزه های برف وقتیکه در دست می افتد آب می شود. ②(参与某事) در کاری دست داشتن، در کاری گرفتار شدن: 这事可惜我沾不上手。 متأسفانه من نمی توانم در این کار دستی داشته باشم. /看来这事他沾了手。 اینطور به‌نظرمی‌رسد،او گرفتار این کار شده است. / 这活儿她一~就会了。 همان لحظه‌ای که این کار را شروع کرد، آموخت.

【沾污】zhānwū کثیف شدن، آلوده شدن

【沾沾自喜】zhānzhān zì xǐ خشنود بودن، از خود راضی بودن: 不要~于一得之功。از موفقیت های اتفاقی خوشحال نشوید!

毡 zhān نمد: ~帽 کلاه نمدی

【毡包】zhānbāo ①(毡制的圆顶帐篷) خیمه‌ کروی نمدی ②(毡制的包儿) کیسه‌ نمدی

【毡房】zhānfáng خیمه‌ کروی نمدی

【毡帐】zhānzhàng خیمه‌ نمدی

【毡子】zhānzi نمد، پتوی نمدی، قالیچه‌ نمدی

粘 zhān با سریشم بهم چسباندن: 把两块木片~在一起 با سریشم دوتکه چوب را بهم چسباندن / 把信~上 با چسب پاکت نامه را چسباندن / 这种糖~牙。 این نوع آب نبات به دندان‌ها می‌چسبد.

【粘连】zhānlián 〈医〉 (طب) اتصال وپیوستگی غیر طبیعی: 瘢痕性~ سطوح در آماس اتصال وپیوستگی غیر طبیعی سطوح در محل زخم

【粘贴】zhāntiē چسباندن: 在墙上~标语 روی دیوار شعار چسباندن

詹 Zhān 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

谵 zhān هذیان گفتن

【谵妄】zhānwàng 〈医〉 (طب) سرسام، هذیان

【谵语】zhānyǔ 〈书〉 هذیان، حرف های پرت وبیهوده

瞻 zhān به بالا یابه جلو نگاه کردن

【瞻拜】zhānbài ادای احترام کردن

【瞻顾】zhāngù 〈书〉 به جلو وعقب نگاه کردن، تأمل کردن

【瞻念】zhānniàn فکر کردن، اندیشیدن: ~前途 در بارهٔ آینده فکر کردن

【瞻前顾后】zhānqián-gùhòu به جلو وعقب نگاه کردن — یعنی بیش از اندازه محتاط ونامصمم بودن

【瞻望】zhānwàng به جلو نگاه کردن: ~前途 به آینده نظر دوختن

【瞻仰】zhānyǎng ادای احترام کردن: ~烈士墓 در آرامگاه شهیدان ادای احترام کردن

【瞻谒】zhānyè 〈书〉بار دیدن

zhǎn

斩 zhǎn بریدن، جدا کردن، کندن: ~断侵略者的魔爪 پنجه های تجاوزکاران را قطع کردن / 快刀~乱麻 مسئلهٔ پیچیده وبغرنج را جسورانه ومصممانه حل کردن / ~尽杀绝 همه را نیست ونابود کردن

【斩草除根】zhǎncǎo-chúgēn علف های هرزه را کندن وریشه ها را در آوردن ـ یعنی از بیخ وبن منهدم کردن

【斩钉截铁】zhǎndīng-jiétiě مصمم وپا برجا: ~地拒绝 با قاطعیت رد کردن / 他说得~。او با قاطعیت تمام سخن گفت.

【斩关夺隘】zhǎnguān-duó'ài همهٔ استحکامات را تسخیر کردن

【斩假石】zhǎnjiǎshí 〈建〉سنگ مصنوعی

【斩截】zhǎnjié مصمم و پابرجا

【斩决】zhǎnjué سر بریدن، اعدام کردن

【斩首】zhǎnshǒu سر بریدن، گردن زدن

展 zhǎn ①(张开) پهن کردن،گستردن، باز کردن،گشودن: ~卷 کتاب باز کردن، لای کتاب را گشودن / 风~红旗。پرچم های سرخ در باد به اهتزاز در می آیند. / 舒眉~眼 شادو خندان بودن ②(施展) خوب نشان دادن، خوب به کار انداختن: ~技 مهارت خود را کاملا نشان دادن / 大~经纶 تجربه های سیاسی خود را بطور کامل بکار بردن / ~宏图 همت های بلند درسر پروراندن وبرنامه های بزرگ اجرا کردن ③(展缓) به تعویق انداختن، تمدید کردن، طولانی کردن: ~限 وقت محدود را تمدید کردن، وقت را تمدید کردن ④(展览) نمایشگاه: 画~ نمایشگاه نقاشی / 预~ بازدید قبلی از نمایشگاه ⑤〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【展播】zhǎnbō (بر نامهٔ تلویزیونی را) بمناسبتیبمنظور نشان دادن پخش کردن

【展翅】zhǎnchì بال زدن، حاضر به پرواز بودن: ~高飞 تا ارتفاع زیاد صعود کردن

【展出】zhǎnchū در معرض نمایش قرار دادن، نمایش دادن، نشان دادن: 展览会上~了各种各样的机床。در نمایشگاه انواع دستگاه ها در معرض نمایش قرار گرفت.

【展读】zhǎndú (نامه یا کتاب را) باز کردن وخواندن

【展缓】zhǎnhuǎn به تعویق انداختن، تمدید کردن، طولانی کردن: 行期一再~。تاریخ حرکت بارها به تعویق افتاد. / 最后限期不得~。ضرب الاجل نباید تمدید شود.

【展卷】zhǎnjuàn 〈书〉(برای خواندن) کتاب راباز کردن

【展开】zhǎnkāi ①(张开) پهن کردن، گستردن، باز کردن: 把地图~ نقشه را باز کردن / 把队伍~ نیروهای نظامی را صف آرایی کردن ②(大规模地进行) به راه انداختن، بکار بستن: ~劳动竞赛 مسابقهٔ پیشرفت کار را شروع کردن / ~攻势 تعرض را آغاز کردن / ~思想斗争 مبارزهٔ ایدئولوژیك را براه انداختن / ~热烈的讨论 به بحث های گرم پرداختن / 运动会的各项比赛已全面~。در مسابقات ورزشی همهٔ بازیها در جریان هستند

【展宽】zhǎnkuān (راه یا بستر رود را) به سوی دو طرف وسیع کردن

【展览】zhǎnlǎn به معرض نمایش گذاردن، نمایش دادن، نشان دادن: 工业~ نمایشگاه صنعتی / 菊花~ نمایشگاه گل داودی / 部分新出土的文物正在国外~。بخشی از آثار باستانی که اخیرا از خاك در آورده شده اکنون در خارج از کشور به معرض نمایش گذاشته شده است. / ~馆 سالن نمایش، مرکز نمایش / ~品 کالا های نمایشی، کالا های عرضه شده / ~室 غرفه، اطاق نمایش

【展露】zhǎnlù نشان دادن، جلوه دادن

【展眉】zhǎnméi گرهٔ ابرو های خود را گشادن(نشانهٔ شادی)

【展品】zhǎnpǐn کالا های عرضه شده، کالا های نمایشی: 请勿抚摸~。لطفا به کالا های عرضه شده دست نزنید.

【展评】zhǎnpíng در معرض نمایش قرار دادن و مقایسه کردن

【展期】zhǎnqī ①(往后推迟) به تعویق انداختن، موکول کردن: 会议~举行。جلسه به تعویق افتاده است. / 交易会~两天结束。وقت بازار مکاره برای دو روز دیگر تمدید خواهد شد. ②(展出期限) دورهٔ نمایش

【展示】zhǎnshì نشان دادن، آشکار کردن، افشاء کردن: ~人物的内心世界 جهان درونی شخصیت ها را نشان دادن / 这场辩论~了问题的实质。به کمك بحث وگفتگو ماهیت مسئله آشکار شد.

【展室】zhǎnshì غرفهٔ نمایشگاه

【展望】zhǎnwàng ①(往远处看) به فاصلهٔ دورنگاه کردن: 登上山顶向四周~ بالای قلهٔ کوه رفتن وبه اطراف چشم انداختن / ~未来 به آینده نظر انداختن / ~前程,信心百倍。وقتی به دورنما نگاه می کنیم، اطمینان زیاد می یابیم. ③(预测) پیش بینی کردن: ~世界形势 اوضاع جهان را پیش بینی کردن / ~九十年代 دههٔ نهم را پیش بینی کردن

【展现】zhǎnxiàn در جلوی چشم کسی ظاهر شدن،پدید آمدن: 到了工地,一派繁忙的景象~在我们眼前。وقتی به محل ساختمانی رسیدیم، یك منظره پرجنب وجوش در جلوی چشم ما پدیدار شد.

【展销】zhǎnxiāo نمایش دادن وفروختن: ~会 هم نمایشگاه وهم فروشگاه، نمایشگاهی که کالا های خودرا می فروشد

【展性】zhǎnxìng 〈物〉قابلیت چکش خوری

【展眼】zhǎnyǎn ①(放开视力) به دور نگاه کردن ②(转眼) بایك چشم برهم زدن

【展转】zhǎnzhuǎn 见"辗转"zhǎnzhuǎn

盏 zhǎn ①(小杯子) پیالهٔ کوچك: 酒~ پیالهٔ شراب خوری ②〈量〉[用于灯]: 一~电灯 یك لامپ برق، یك چراغ برقی

崭 zhǎn ①〈书〉بلند و قد کشیده ②〈方〉خوب، عالی

【崭亮】zhǎnliàng 〈方〉بسیار درخشان، خیلی تابان

【崭露头角】zhǎn lù tóu jiǎo تازه توجه مردم را بخود جلب کردن، تازه به شهرت رسیدن

【崭劲】zhǎnjìn تلاش وتقلا کردن

【崭晴】zhǎnqíng بسیار صاف وروشن

【崭新】zhǎnxīn کاملا نو: ~的自行车 دوچرخهٔ کاملا نو/穿一身~的制服 کت متحدالشکل نو به تن داشتن / ~的阶段 مرحلهٔ کاملا جدید/ 文艺界呈现出一派~的气象。يك فضای کاملا جدید در محافل ادبی وهنری حکم فرمابود.

搌 zhǎn با چیز نرم (مایعی را) خشك کردن، پاك کردن، محو کردن: 纸上落了一滴墨水, 快拿吸墨纸~一~吧。يك قطره مرکب روی کاغذا فتاده است.زود کاغذ خشك کن را بیاورید تاخشکش کنیم.

【搌布】zhǎnbu کهنهٔ ظرف شویی

辗 zhǎn

【辗转】zhǎnzhuǎn ①(翻来复去) پهلوبه پهلوشدن (در بستر)؛ (در بستر) پهلو به پهلو شدن، به خواب نرفتن، بی خواب ~不眠 ②(经过许多人的手) دست به دست یا محل به محل شدن: گشتن، محل به محل گشتن ~流传/他从上海~到达延安。او شانگهای راترك کردو پس از گشت وگذار درجا های بسیار بالاخره به شهر «یان ان» رسید.

【辗转反侧】zhǎnzhuǎn fǎncè (در بستر) پهلو به پهلو شدن

黵 zhǎn 〈方〉کثیف کردن، چرك کردن: 黑布禁~。پارچه مشکی چرك تاب است. 或 پارچه مشکی چرکی رانشان نمی دهد.

zhàn

占 zhàn ①(占据) اشغال کردن،تصرف کردن، بزور گرفتن: 霸~ بزور چیزی را به تصرف خود در آوردن / 多吃多~ بیش از حد استحقاق گرفتن / ~用不少时间 زیاد وقت تلف کردن ②(处在某种地位) تشکیل دادن، ترکیب کردن: ~多数 اکثریت را تشکیل دادن، به اکثریت رسیدن / ~统治地位 غالب شدن، مسلط شدن / ~世界第一位 مقام اول درجهان را حائز شدن / ~总产值的百分之四十 چهل در صدازکل میزان تولیدرا تشکیل دادن / 海洋几乎~地球表面四分之三。دریا ها تقریبا سه چهارم سطح کرهٔ زمین را تشکیل می‌دهد. 光明面~优势, 黑暗面~劣势。جنبه های روشن و درخشان برجنبه‌های تیره و تار می‌چربد.

另见 zhān

【占房】zhànfáng 〈方〉زائیدن

【占居】zhànjū (در حالتی یا وضعی) قرار گرفتن

【占据】zhànjù محل دارای اهمیت استراتژیك را اشغال کردن: ~重要的战略地位 مقام استراتژیك مهمی‌راحائز بودن

【占理】zhànlǐ حق با کسی بودن

【占领】zhànlǐng اشغال کردن، تصرف کردن، بزور گرفتن: ~要塞 قلعهٔ کوه را اشغال کردن / ~山头 دژرا اشغال کردن / ~军 ارتش اشغالگر / ~区 منطقهٔ اشغال شده

【占便宜】zhàn piányi ①(用不正当手段夺取) به ناحق بهره های جزیی برداشتن: 占小便宜 بهرهٔ اضافی برداشتن ②(有优越的条件) مساعد، سودمند: 你个子高, 打篮球~。آدم بلندقدی مانند شمادر بازی بسکتبال برتری دارد.

【占先】zhànxiān سبقت جستن، پیشقدم بودن، تفوق داشتن: 上个月劳动竞赛, 第一组~了。در مسابقهٔ پیشرفت کار تیم اول برتیم های دیگر سبقت جست.

【占线】zhànxiàn 〈电话〉خط (تلفن) اشغال است.

【占压】zhànyā (وجوه) راکد گذاشتن

【占用】zhànyòng (چیزی را) اشغال کردن ومورد استفاده قرار دادن

【占有】zhànyǒu ①(掌握; 有) تصاحب کردن، دارا بودن، داشتن: ~生产资料 وسایل تولیدرا تصاحب کردن / 科学研究必须~大量材料。برای انجام پژوهش های علمی باید مدارك فراوانی در اختیار داشت. ②(处于某种地位) سهم داشتن: 商业在国民经济中~重要地位。بازرگانی در اقتصاد ملی سهم مهمی دارد

【占着茅坑不拉屎】zhànzhe máokēng bù lāshǐ روی توالت نشستن اما شکم خود راتخلیه نکردن — یعنی به مقامی چسبیدن وآنرا اشغال کردن اما کاری انجام ندادن

战 zhàn ①(战争; 战斗) جنگ، نبرد، عملیات جنگی: 持久~ جنگ طولانی / 运动~ عملیات جنگی سیار / 夜~ نبرد شبانه ②(进行战争; 战斗) جنگ کردن، نبرد کردن به عملیات جنگی پرداختن: 为保卫祖国而~ برای دفاع ازمیهن جنگیدن ③(发抖) لرزیدن، به لرزش در آمدن: 冷得打~ از سرما لرزیدن ④〈姓〉يك نام خانوادگی در چین

【战败】zhànbài ①(打败仗) شکست خوردن، مغلوب شدن: ~国 کشور مغلوب ②(战胜) شکست دادن، مغلوب کردن، پیروز شدن: 孙悟空~了巨灵神。شاه میمون بر ایزد «روح کبیر» غالب آمد.

【战报】zhànbào اطلاعیه دربارهٔ جنگ(صادر شده از ستادکل)

【战备】zhànbèi تدارکات جنگ، کار تدارکی برای جنگ: 加强~ تدارکات جنگ راتقویت کردن / ~观念 از نظرذهنی برای جنگ آماده بودن / 一级~ آمادگی درجهٔ يك برای جنگ / 等级~ درجه بندی آمادگی جنگی / ~工作 کار تدارکی برای جنگ / ~粮 غلات ذخیره شده برای مصرف درجنگ / 行军~ آمادگی جنگی لشکرکشی تاکتیکی / ~状态 آمادگی جنگی

【战表】zhànbiǎo دعوت کتبی به جنگ (در قدیم)

【战场】zhànchǎng صحنهٔ جنگ، میدان نبرد، میدان جنگ: 开辟新~ صحنهٔ جنگ دیگری راگشودن / 西北~ جبههٔ جنگ درشمال غربی چین / 奔赴~ به جبهه رفتن

【战车】zhànchē ارابهٔ جنگی

【战船】zhànchuán کشتی جنگی

【战刀】zhàndāo شمشیر بلند نظامی

【战地】zhàndì رزمگاه، میدان جنگ، عرصهٔ منازعه: ~记者

مرکز فرماندهی در میدان 指挥部 ~ /خبرنگار جنگی، مخبر جنگی
بیمارستان جبهه، بیمارستان نظامی صحرایی 医院 ~/ جنگ

【战抖】 zhàndǒu مرتعش شدن، لرزیدن، به لرزش در آمدن

【战斗】 zhàndòu ①(武装冲突) جنگ، نبرد، رزم، مبارزه: 英勇 ~ مبارزهٔ قهرمانانه / 进行了数十次 ~ دهها بار جنگیدن / 作好 ~ 准备 برای جنگ آماده بودن، آمادگی رزمی داشتن / 投入 ~ وارد نبرد شدن / 在 ~ 中牺牲 در نبرد کشته شدن / 每一次胜利都是经过激烈 ~ 赢得的。 هر پیروزی پس از مبارزهٔ حاد بدست آمد. / 部队 ~ واحد های نظامی / 部署 ~ نظم / 队形 ~ صف آرایی / 队 ~ نیروی جنگی / ترتیب جنگی وتاکتیکی / 机 ~ هوا پیمای شکاری / 轰炸机 ~ بمب افکن‌شکاری / 人员 ~ جنگی / 命令 ~ فرمانهای نظامی / 舰艇 ~ کشتی های جنگی / 序列 ~ مبارز بودن / 性 ~ وظیفهٔ جنگی / 任务 ~ جنگاوران / 英雄 ~ قهرمان جنگ / 意志 ~ ارادهٔ جنگی / 员 ~ آرایش جنگی / 的友谊 ~ دوستی ②(斗争的) مبارز، نظامی، جنگجو: 的 ~ مبارز / 致以 ~ 的敬礼 با احترامات نظامی / 的诗篇 ~ شعر رزمی / 满怀 ~ 豪情 سرشار از غرور مبارزه بودن / مبارز

【战斗力】 zhàndòulì ظرفیت نبرد: 强 ~ ظرفیت زیاد نبرد / 有 ~ شایستهٔ نبرد بودن

【战端】 zhànduān آغاز جنگ، جنگ: 重启 ~ جنگ دوباره آغاز شد.

【战法】 zhànfǎ روش جنگ

【战犯】 zhànfàn مجرم جنگی

【战氛】 zhànfēn فضای جنگ

【战俘】 zhànfú اسیر جنگی: 营 ~ اردوگاه اسیران جنگی

【战歌】 zhàngē سرود جنگ

【战功】 zhàngōng خدمات جنگی قابل توجه، خدمات شایسته درجنگ: 立 ~ خدمات جنگی، خدمتهای شایسته انجام دادن / 赫赫 ~ موفقیت های بزرگ / شایستهٔ جنگی را انجام دادن درجنگ

【战鼓】 zhàngǔ طبل جنگ، طبل جدال

【战国】 Zhànguó کشور های جنگنده (۲۲۱-۴۷۵ق.م.)

【战果】 zhànguǒ نتایج جنگ، پیروزی در جنگ: 辉煌 ~ نتایج درخشان درجنگ / 扩大 ~ نتایج جنگ را توسعه دادن

【战壕】 zhànháo سنگر

【战后】 zhànhòu پس ازجنگ: 时期 ~ دورهٔ پس‌از جنگ

【战火】 zhànhuǒ شعله های آتش جنگ: 在那 ~ 纷飞的岁月里 در آن سالیان جنگ

【战祸】 zhànhuò مصیبت ناشی از جنگ

【战机】 zhànjī فرصت برای نبرد: 抓住 ~, 消灭敌人有生力量 فرصت را برای انهدام نیروی مؤثر دشمن غنیمت شمردن / 丧失 ~ فرصت را برای نبرد ازدست دادن

【战绩】 zhànjī پیروزی های نبرد: 辉煌 ~ پیروزی های درخشان نبرد

【战舰】 zhànjiàn کشتی جنگی

【战将】 zhànjiàng ژنرال مستعد فن جنگ

【战兢兢】 zhànjīngjīng لرزان لرزان

【战局】 zhànjú وضع جنگ

【战况】 zhànkuàng وضع در میدان جنگ

【战利品】 zhànlìpǐn غنایم جنگی

【战例】 zhànlì نمونهٔ مشخص از یك نبرد: 有名的 ~ یك نبرد مشهور

【战栗】 zhànlì لرزیدن، مرتعش شدن: 吓得全身 ~ از ترس تمام بدن لرزیدن

【战列舰】 zhànlièjiàn ناو، کشتی جنگی

【战列巡洋舰】 zhànliè xúnyángjiàn کشتی جنگی سریع السیر بدون زره پوش ودارای سلاحهای قوی

【战乱】 zhànluàn هرج ومرج ناشی ازجنگ

【战略】 zhànlüè استراتژی: 全球 ~ استراتژی جهانی / 部署 ~ نقشهٔ استراتژیك، تنظیم استراتژیك / 储备 ~ ذخیره های استراتژیك / 反攻 ~ تعرض متقابل استراتژیك / 核武器 ~ سلاحهای هسته ای استراتژیك / 家 ~ شخص آگاه در فن استراتژی / 决战 ~ نبرد تعیین کنندهٔ استراتژیك / 思想 ~ ایدهٔ استراتژی / 学 ~ علم استراتژی / 物资 ~ مواد استراتژیك / 要地 ~ ناحیهٔ استراتژیك، منطقهٔ نظامی استراتژیك

【战略后方】 zhànlüè hòufāng پشت جبههٔ استراتژیك

【战马】 zhànmǎ اسب جنگی

【战幕】 zhànmù آغاز جنگ یا مسابقهٔ ورزش

【战袍】 zhànpáo لباس دراز نظامیان در قدیم

【战前】 zhànqián پیش از جنگ: 动员 ~ بسیج پیش از جنگ

【战勤】 zhànqín خدمات غیر نظامیان در جنگ

【战情】 zhànqíng وضع جنگ

【战区】 zhànqū ناحیهٔ میدان جنگ

【战胜】 zhànshèng شکست دادن، پیروز شدن، غالب آمدن: 敌人 ~ دشمن را شکست دادن / 困难 ~ بر مشکلات فایق آمدن / 自然灾害 ~ بربلای طبیعی فایق آمدن / 国 ~ کشور پیروز

【战时】 zhànshí زمان جنگ: 编制 ~ سهمیهٔ پرسنل در زمان جنگ / 内阁 ~ کابینه درزمان جنگ

【战士】 zhànshì ①(士兵) سرباز: 中国人民解放军 ~ سرباز ارتش آزادی بخش خلق چین ②(为正义斗争的人) مبارز، جنگجو: 国际主义 ~ مبارز بین المللی / 杰出的 ~ مبارز برجسته

【战事】 zhànshì جنگ، عملیات خصمانه: 结束 ~ پایان جنگ، خاتمهٔ عملیات خصمانه

【战书】 zhànshū دعوت کتبی به جنگ، اعلام شروع جنگ، اعلامیهٔ جنگ

【战术】 zhànshù تاکتیك: 核武器 ~ سلاح های هسته ای / 学 ~ علم تاکتیك، تاکتیك شناسی / 训练 ~ تمرین تاکتیکی / 演习 ~ مانور تاکتیکی / 指挥员 ~ فرماندهٔ یك نظامی تاکتیکی / عملیات تاکتیکی

【战悚】 zhànsǒng 〈书〉 لرزیدن، هراسیدن

【战天斗地】 zhàntiān-dòudì با آسمان وزمین به مبارزه برخاستن، با طبیعت مبارزه کردن

【战位】 zhànwèi موقعیت نظامیان در حین نبرد

【战无不胜】 zhàn wú bù shèng همیشه پیروزمند وتسخیر ناپذیر

【战线】 zhànxiàn خط جبهه، جبهه: 太长 ~ خط طولانی جبهه / 在各条 ~ 上 در جبهه های / 思想 ~ جبههٔ ایدئولوژیك /

مختلف

【战衅】zhànxìn آغاز جنگ

【战役】zhànyì عملیات جنگی، عملیات نظامی؛淮海～ عملیات حوآی های «جنگی» / ～性的进攻 عملیات جنگی تعرضی / ～学 مبحث عملیات جنگی / ～指挥员 فرمانده‌ء يك عمليات جنگی

【战鹰】zhànyīng عقاب جنگی (يك نام دوست داشتنی برای هواپیمای شکاری)

【战友】zhànyǒu هم رزم، هم سنگر؛～的情谊 دوستی هم رزمان / 亲密的～ هم رزمان صمیمی

【战云】zhànyún ابرهای جنگ؛～密布 جمع شدن ابرهای جنگ

【战战兢兢】zhànzhàn jīngjīng ①(害怕；发抖) ترسان ولرزان؛敌军怕遭埋伏，～地向前移动。 قشون دشمن ترسان ولرزان به پیش می رفت تا در تله نیفتد. ②(小心谨慎) با احتیاط، بادقت

【战阵】zhànzhèn آرایش جنگ یا مسابقه

【战争】zhànzhēng جنگ، نبرد؛～的双方 دوطرف جنگ / 从～中学习～ در جنگ فنون نبرد را آموختن / ～是政治的继续。 جنگ ادامه‌ء سیاست است. / 边缘政策 سیاست لبه‌ء جنگ / ～贩子 شخص طالب جنگ، جنگ طلب / ～费用 هزینه‌ء جنگ / ～机器 دستگاه جنگ، ماشین جنگی / ～狂 دیوانگی جنگی / ～狂人 دیوانه‌ء جنگ / ～冒险 ریسك جنگ / ～温床 منشاء جنگ / ～升级 بالا گرفتن جنگ / ～政策 سیاست جنگ / ～状态 حالت جنگ

栈 zhàn ①(牲畜圈的栅栏) آغل، حصار حیوانات؛羊～ آغل گوسفند ②(栈道) راهی که در امتداد لبه‌ء پرتگاه باتخته های چوب ساخته شده باشد ③(栈房) انبار، محل نگهداری اجناس؛货～ انبار / 客～ مسافر خانه، منزلگاه در راه

【栈道】zhàndào راهی که در امتداد لبه‌ء پرتگاه ازتخته های چوب ساخته شده باشد

【栈房】zhànfáng ①(货房) انبار، محل نگهداری اجناس ②〈方〉(客栈) مسافر خانه، منزلگاه در راه

【栈桥】zhànqiáo پل بار گیری وباراندازی در ایستگاه راه آهن، بندر و...

站 zhàn ①(直立) ایستادن؛～起来! بایستید. / 往后～! عقب بایستید. / ～着不动 بی حرکت ایستادن / 别拿椅子了，就～着看吧。 لازم نیست صندلی بیاوریم.بیایید بایستیم وتماشا کنیم. / 我都～了一天了。 من تمام روز ایستاده بودم. / ～得高，看得远 روی جایگاه بلند ایستادن وبه فاصله‌ء دور نگاه کردن، دور اندیش بودن / ～在人民的立场上 روی موضع مردم پافشاری کردن / 孩子们～到她身边去。 بچه ها در کنار او ایستاده بودند. ②(站住) توقف کردن؛这车中途不～。 این اتوبوس دروسط راه توقف نمی کند. / 不怕慢，只怕～。 ما از کندی حرکت اتوبوس نگران نیستیم بلکه از توقف آن می ترسیم. ③(停车的地方) ایستگاه؛火车～ ایستگاه راه آهن / 公共汽车～ ایستگاه اتوبوس / 长途汽车～ ایستگاه اتوبوس در فاصله‌ء دور / 终点～ آخرین ایستگاه راه آهن یا اتوبوس ④(服务机构) مرکز خدمات؛服务～ مرکز خدمات / 校外活动～ مرکز فعالیت های خارج از کلاس / 粮～ مرکز تأمین خواربار / 拖拉机～ مرکز ترا کتور / 加油～ پمپ بنزین

【站班】zhànbān ایستادن در زمان معین (برای نگهبان یا پادو) (برای خدمت یا مجازات)

【站队】zhànduì صف کشیدن؛我们站好了队准备出发。 ما صف کشیدیم وبرای حرکت آماده شدیم.

【站岗】zhàngǎng سرکشیك بودن، کشیك داشتن؛今天晚上我～。 امشب سرکشیك خواهم بود. / 站好最后一班岗 (در مورد کسی که کار خودرا بزودی ترك می کند) تاآخرین لحظه خوب کار کردن

【站柜台】zhàn guìtái مانند فروشنده خدمت کردن؛他常去商店～。 او اغلب به فروشگاه می رود و پشت‌پیشخوان کار می کند

【站立】zhànlì ایستادن

【站笼】zhànlóng نوعی قفس مخصوص حبس کردن مجرمین در قدیم

【站票】zhànpiào بلیط برای ایستادن در تآتر؛～观众 کسی که ایستاده برنامه ای را تماشا می کند

【站哨】zhànshào سرکشیك بودن، کشیك داشتن

【站台】zhàntái سکوی راه آهن؛～票 بلیط ورود به سکوی راه آهن

【站头】zhàntóu〈方〉ایستگاه راه آهن

【站稳】zhànwěn ①(停住) ایستادن، توقف کردن؛等车～了再下来。 تاماشین نایستد، پیاده نشوید. ②(牢牢站住) استوار ایستادن، محکم ایستادن / ～脚跟 محکم ایستادن، استوار بودن جای پا، ومحکم ایستادن / ～立场 موضع استوار وثابتی گرفتن

【站长】zhànzhǎng رئیس ایستگاه یامرکز؛火车站～ رئیس ایستگاه راه آهن

【站住】zhànzhù ①(停住) توقف کردن، مکث کردن؛他听到有人叫他～。 او شنید که کسی می گفت بایست. / 要不～，就开枪了! بایست وگرنه شلیك می کنم. ②(站稳) روی پای خود محکم ایستادن؛风刮得人都站不住了。 باد آنقدر شدید بود که انسان نمی توانست روی پای خود بایستد. ③(在某个地方呆下去) موقعیت خود را مستحکم کردن، مستقر شدن ④(理由成立) قابل پذیرش، موجه؛他的说法站不住。 حرف های اوقابل پذیرش نبود.

【站住脚】zhànzhùjiǎo ①(停住) ایستادن، ایست کردن، توقف کردن؛他跑得太快，一下子站不住脚。 او آنقدر تند دوید که نتوانست یکمرتبه بایستد. ②(在某个地方呆下去) موقعیت خود را مستحکم کردن، مستقر شدن؛没有群众，我们就站不住脚。 اگرما توده های مردم را ازدست دهیم،نمی‌توانیم در جایی موقعیت خود را مستحکم کنیم. ③(停在某个地方) توقف کردن؛他忙得站不住脚。 او چنان گرفتاریهایی دارد که نمی تواند حتی آرام بایستد. ④(理由成立) قابل پذیرش، موجه؛这些论点没有一个是站得住脚的。 هیچیك از دلایلش موجه نیست.

绽 zhàn شکاف برداشتن؛衣裳～线了。 لباس شکافته شد. / 鞋～了。 کفش شکاف برداشت و بازشد.

【绽放】zhànfàng باز کردن، شکفتن

【绽裂】zhànliè باز شدن، شکافتن

湛 zhàn ①(深) کامل، در حدکمال، ~ 精: عمیق، ژرف ②(清澈) بسیار شفاف ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین تمام وکمال

【湛碧】zhànbì سبز پررنگ

【湛蓝】zhànlán رنگ نیلی، رنگ آسمانی

【湛清】zhànqīng شفاف، زلال

【湛深】zhànshēn عمیق، ژرف

颤 zhàn مرتعش شدن، لرزیدن: 打了一个寒~。 از سرما لرزیدن

另见 chàn

【颤栗】zhànlì مرتعش شدن، لرزیدن، لرزه براندام افتادن

蘸 zhàn (قلم را) فرو بردن (در جوهر، سوس و...): ~墨水 در جوهر فرو بردن / 大葱~酱 پیازسبز چینی فرورفته در سوس غلیظ

【蘸火】zhànhuǒ آب دادن(فولاد)

【蘸水钢笔】zhànshuǐ gāngbǐ قلم با نوك فلزی، قلم فرانسه

zhāng

张 zhāng ①(张开) باز کردن، گشودن، گستردن: ~口 دهان خود را باز کردن / ~网 تور گستردن / ~翅膀 بال گستردن / ~开双臂 بازو های خود را گشودن / ~开手 دست خود را گشودن / ~弓 کمان راکشیدن / ~帆 بادبان را کشیدن ②(陈设;铺排) دایر کردن، راه انداختن: 大~筵席 مهمانی‌های مفصل رادادن ③(扩大) اغراق کردن: 夸~ مبالغه ④(看) نگاه کردن: 东~西望 به اطراف خود نگاه کردن ⑤(开业) آغاز کردن: 开~ افتتاح یك فروشگاه ⑥ معامله ای را ⑥〈量〉 一~桌子: یك میز / 两~床 دوتختخواب / 三~纸 سه ورق کاغذ / 一~弓 یك کمان / 你这~嘴啊! چه زبان تند وتیزی دارید! ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی درچین

【张榜】zhāngbǎng اسناد دولت را روی دیوار اعلام کردن

【张本】zhāngběn ①(预先安排) یك عمل تدارك دیده شده ②(伏笔) اشاره ای که در داستان ها، مقاله ها وغیره بر رویداد های بعدی سایه می افکند

【张大】zhāngdà اغراق کردن، مبالغه کردن، بزرگ کردن: ~其词 مبالغه کردن / ~其事 موضوع را بزرگ کردن

【张道】zhāngdao 〈方〉①(包揽过问) نخود در هر آش بودن ②(举动浮躁) سبك سر و بی ملاحظه

【张灯结彩】zhāngdēng-jiécǎi بافانوس ها و نوار های کاغذی رنگارنگ تزئین شدن

【张挂】zhāngguà (تصویر، پرده و...) آویزان کردن

【张冠李戴】Zhāng guān Lǐ dài کلاه «جان» رابرسر«لی» گذاشتن ــ یعنی چیزی را باشتباه به کسی نسبت دادن یا دو چیزرا باهم قاطی کردن

【张皇】zhānghuáng 〈书〉①(惊慌;慌张) وحشت زده، حیران وسرگردان بودن، ~失措: سراسیمه، حیران، مبهوت ②(夸张;夸大) اغراق کردن، مبالغه کردن سراسیمه بودن

【张家长,李家短】Zhāng jiā cháng, Lǐ jiā duǎn محاسن خانواده «جان» ومعایب خانواده«لی»ــ کنایه از هرزه درائی کردن

【张口】zhāngkǒu دهان خود را باز کردن

【张口结舌】zhāngkǒu-jiéshé دهان باز و زبان بسته بودن: 他被问得~,半天说不出话来。 در اثر پر سش ها حواسش پرت شد وبرای مدتی طولانی دهانش بازماند.

【张狂】zhāngkuáng گستاخ و جسور، مغرور و خودبین

【张力】zhānglì 〈物〉①(表面张力) تنش، انبساط، کشش: ~计 انبساط سنج، تنش سنج / 表面~ انبساط سطح، تنش سطح ②(拉力) نیروی جاذبه، کشش سنج، قوه‌ء کشش

【张量】zhāngliàng 〈数〉 تنش دار، کشش دار، دارای تنش وانبساط تننده،

【张罗】zhāngluo ①(料理) مواظبت کردن، زیر نظر داشتن: 场院的活让王大爷~。 کار های میدان خرمن کوبی را عمو«وانگ» زیر نظر خواهد داشت. / 要带的东西早点儿收拾好,不要临时~。 چیز هایتان را آماده کنید تادر آخرین لحظه بموقع / 他还没有对象,您给~~。 او هنوز کسی را پیدانکرده که ازدواج کند.می توانید دراین مورد کاری بکنید؟ ②(筹划) جمع آوری کردن: ~一笔钱 مبلغی پول جمع آوری کردن ③(应酬) پذیرایی کردن: 她正忙着~客人。 او در حال پذیرایی کردن از مهمانان خودآست. / 我们坐一会儿就走,您别~。 مافقط چند دقیقه اینجا می‌مانیم، پذیرایی لازم نیست. / 顾客很多,一个售货员~不过来。 چون مشتری‌ها زیادند، یك فروشنده به همه‌ء کار ها نمی رسد.

【张目】zhāngmù ①(睁大眼睛) چشم های خود را باز کردن ②[多用于]: 为某人~ آتش تکبر کسی را دامن زدن

【张三李四】Zhāng Sān Lǐ Sì «جان»، «لی» یاکسی دیگر، تقی ونقی

【张声】zhāngshēng صدا کردن

【张贴】zhāngtiē چسباندن (آگهی و...): ~海报 آگهی چسباندن / ~通告 اعلان چسباندن / 禁止~。 چسباندن آگهی ممنوع

【张望】zhāngwàng ①(从小孔或缝隙里看) از سوراخ یادرز در نگاه کردن ②(向四周或远处看) به اطراف یافاصله‌ء گردن کشیدن و به اطراف نگاه کردن: 探头~ دور نگاه کردن

【张心】zhāngxīn 〈方〉 نگران بودن، مضطرب بودن

【张牙舞爪】zhāngyá-wǔzhǎo دندان نشان دادن وچنگال تیز کردن ــ یعنی قیافه‌ء تهدید کننده بخود گرفتن

【张扬】zhāngyáng به اطلاع عمومی رساندن: 四处~ در همه جا تبلیغ کردن، درجا های مختلف پراکنده ساختن / 这事还没定下来,先别~出去。 در مورد این موضوع هنوز تصمیم قطعی گرفته نشده است.در همه جا پخش نکنید.

【张应力】zhāngyìnglì 〈物〉 (فیزیك) نیروی کشش

【张嘴】zhāngzuǐ ①(把嘴张开) دهان (برای گفتن مطلب) خود را باز کردن: 他正要~,一个年轻妇女抢先说了。 او

می خواست چیزی بگوید که خانم جوانی شروع به حرف زدن کرد. ②(请求)(وام یا کمك) در خواست کردن:我想找他帮忙,又不好意思~。 می خواستم از اوخواهش کنم که به من کمك کندااما خجالت کشیدم.

章 zhāng ①(段落) فصل، بخش:全书共二十~。 کتاب دارای بیست فصل است. ②(条理) بخش (سمفونی و...) ~乐/ ③(章程) بی نظم وترتیب، غیر سیستماتیك:杂乱无~ ترتیب ④(印章) قواعد ومقررات ~规: مقررات، قواعد، آئین نامه اساسنامه ~党/ قواعد ومقررات ⑤(徽章) مهر زدن ~盖: مهر رسمی ~公/ مهر زدن ④ حزب / مدال یا نشان ~奖/ نشان یقه ~领: مدال، نشان ⑥(姓) یك نام خانوادگی در چین ~袖 بازو بند

【章程】zhāngchéng قواعد، مقررات، آئین نامه

【章程】zhāngcheng 〈方〉 راه حل، طریق:我心里还没个准~。 هنوز مطمئن نیستم که بهترین راه چاره کدام است.

【章动】zhāngdòng 〈天〉 رقص محوری زمین وستارگان:黄经~ رقص ~ 倾角/ رقص محوری زمین وستارگان در طول جغرافیائی دوره، رقص ~ 周期/ محوری زمین وستارگان در حالت اریب محوری زمین وستارگان

【章法】zhāngfǎ ①(文章结构) ساخت یك مقاله، عرضه کردن مقاله:文章结构严谨,很有~。 افکار دریك نوشته، هنر انشاء ساخت خوبی دارد ودر آن افکار نویسنده ماهرانه عرضه شده است. ②(办事程序) روش منظم درکار:他办事很有~。 او در کار خود روش منظمی دارد./碰到这样意外的事,他乱了~。 در اثر رخ دادن چنین امر غیر منتظره‌ای شیرازه، کارش ازهم پاشیده شد.

【章回小说】zhānghuí xiǎoshuō نوعی رمان سنتی چین که پیش از فصل از آن یك بیت می آیدو خلاصه، داستان فصل را بیان می کند

【章节】zhāngjié فصل ها وبخش ها

【章句】zhāngjù ①(古书的章节和句读) فصل ها، بخش ها، جمله ها وترکیب ها در نوشته های قدیمی ②(章句分析) تجزیه وتحلیل نحوی‌و از زاویه، علم معانی‌درنوشته های قدیمی

【章鱼】zhāngyú ماهی هشت پا، اختاپوس

【章则】zhāngzé قواعد ومقررات

【章子】zhāngzi 〈方〉 مهر

【章奏】zhāngzòu تذکره ایکه به پادشاه تقدیم می شد

彰 zhāng واضح، روشن وهویدا: ~~若是 به آن حد واضح وروشن بودن / ~~在人耳目 برای همه روشن و واضح بودن

【彰明较著】zhāngmíng jiào zhù بسیار واضح وقابل دیدن

嫜 zhāng 〈书〉 والدین شوهر:姑~ پدر شوهر

獐 zhāng گوزن آبی

【獐头鼠目】zhāngtóu shǔmù دارای کله، گوزن آبی و چشم موش ــ کنایه از کسی که منفور و زشت وحیله‌گر به نظر می‌رسد.

【獐子】zhāngzi گوزن آبی

璋 zhāng نوعی ظرف یشم سبز در قدیم

樟 zhāng چوب کافور

【樟木】zhāngmù درخت کافور

【樟脑】zhāngnǎo درخت کافور: ~丸 دانه، گویچه، نفتالین، ~油 / روغن کافور، نفتالین

【樟树】zhāngshù درخت کافور

蟑 zhāng

【蟑螂】zhāngláng سوسك حمام (یا گرمابه)

zhǎng

长 zhǎng ①(年纪大) بزرگتر، مسن‌تر:我比他年~两岁。 من از او دوسال بزرگترم. / 他比我~一辈。 او متعلق به نسل قبل است. ②(排行最大) بزرگترین، مسن ترین:~女 بزرگترین دختر ③(领导人) رئیس، سرپرست، سرکرده:班~ ارشدکلاس / 代表团团~ رئیس گروه / 科~ سرپرست بخش / 部~ وزیر / 县~ فرماندار، رئیس شهرستان / رئیس هیئت نمایندگی ④(生长) روئیدن، رشدیافتن، بزرگ شدن:青年时期是~身体的时期。 دوره، جوانی دوره، رشد جسمانی‌است. / 庄稼~得很旺。 محصولات خوب می روید. / 这孩子最近光~个儿,不~肉。 اخیرا قد این بچه هی بلند می‌شود اما چاق نمی‌شود. ⑤(生) بوجود آمدن، روئیدن:~疮 دمل در آوردن / ~癌 مبتلابه سرطان شدن / 孩子~牙了。 این بچه دارد دندان در می آورد. / 果树~叶子了。 درختهای میوه برگ می کنند. ⑥(增进) افزودن، اضافه کردن، زیاد کردن:~见识 بر معلومات افزودن / 此风不可~。 این نوع گرایش نباید مورد تشویق قرار بگیرد. / 自己的志气,灭敌人的威风 ~ روحیه، خود را قوت بخشیدن وروحیه، دشمن را تضعیف کردن

另见 cháng

【长辈】zhǎngbèi عضو بزرگتر یك خانواده، ارشد یك خانواده

【长大】zhǎngdà بزرگ شدن، بار آمدن:孩子们都已~成人了。 بچه ها همه بزرگ شده اند.

【长官】zhǎngguān 〈旧〉 افسر ارشد، افسر عالی رتبه، یا مأمور عالی رتبه

【长机】zhǎngjī 〈军〉 نخستین هواپیمای دسته

【长进】zhǎngjìn ترقی کردن، پیشرفت کردن:在学习上很有~ در آموزش ترقی کردن

【长老】zhǎnglǎo ①〈书〉(老人) پیرمرد، ارشد، ریش سفید ②(老和尚) راهب مسن

【长势】zhǎngshì روند رشد محصول:作物~良好。 محصولات خوب رشدمی کنند. / 棉花~喜人。 محصول پنبه بخوبی در حال رشد است.

【长孙】zhǎngsūn ①(最大的孙子) نوه، اول ②(姓) یك نام خانوادگی در چین

【长相】zhǎngxiàng 〈口〉 صورت، قیافه، ریخت:~好 خوش قیافه / 看她们的~好像是姐儿俩。 آنها مانند خواهر به نظر می رسند.

【长者】zhǎngzhě ①(年纪大的人) آدم مسن، پیرمرد ②(年高有德的人) پیر مرد مستحق عزت واحترام

【长子】zhǎngzǐ بزرگترین پسر

涨 zhǎng (در مورد آب، قیمت اجناس و...) بالا رفتن: 河水暴~。 آب رود خانه یکمرتبه بالا آمد.
另见 zhàng

【涨潮】zhǎngcháo آب رودخانه مد، مدبالا رونده: 正在~。 در حال مد است.

【涨风】zhǎngfēng گرایش بالا رفتن قیمت اجناس

【涨价】zhǎngjià بالا رفتن قیمت اجناس

【涨落】zhǎngluò (آب یا قیمت اجناس) بالا وپائین رفتن: 潮水的~ جزرو مد / 价格的~ بالا وپائین رفتن قیمت اجناس

【涨钱】zhǎngqián 〈口〉①(涨价) بالا رفتن قیمت اجناس ②(增加钱) افزودن پول

【涨水】zhǎngshuǐ بالا رفتن آب رود

掌 zhǎng ①(手掌) کف دست: 击~为号 بوسیله کف به کسی زدن علامت دادن ②(用手掌打) سیلی زدن: ~嘴 سیلی زدن ③(掌管) اداره کردن: ~兵权 قدرت نظامی را در دست نگهداشتن ④(脚掌) کف پا: 脚~ کف پای انسان / 鸭~ پای اردك / 熊~ پنجه خرس ⑤(马蹄铁) نعل اسب: 这匹马该钉~了。 حالا لازم است که به این اسب نعل بزنیم. ⑥(钉在鞋底的皮子或橡胶) تخت کفش یا پاشنه کفش: 这鞋要钉前后~。 این کفش به تخت وپاشنه نو احتیاج دارد.

【掌鞭】zhǎngbiān 〈方〉 گاری چی، گاری ران

【掌灯】zhǎngdēng ①(手里举着灯) فانوس در دست داشتن ②(点灯) فانوس روشن کردن

【掌舵】zhǎngduò سکان داری کردن: ~人 سکان دار

【掌骨】zhǎnggǔ 〈生理〉 استخوان های مچ دست

【掌故】zhǎnggù داستان های تاریخی، حکایت تاریخی، روایات، حدیث: 文坛~ داستان های تاریخی در ادبیات / 他熟悉这座城市的~。 او بسیاری از داستان های تاریخی این شهر را می‌داند.

【掌管】zhǎngguǎn عهده دار شدن، اداره کردن: ~财政 امور مالی را اداره کردن / ~一个部门 مسئولیت بخش را بر عهده گرفتن، عهده دار کار يك دپارتمان بودن / 各项事务都有专人~。 هر کاری بدست کسی انجام می شودکه بدان گمارده شده است.

【掌柜】zhǎngguì دکان دار، مغازه دار

【掌锅】zhǎngguō متصدی کار آشپزی بودن

【掌权】zhǎngquán بر مسند قدرت نشستن، زمام امور مملکت(یا واحدی) را بدست گرفتن

【掌上明珠】zhǎngshàng míngzhū گوهر درکف دست — کنایه از دختر محبوب

【掌勺儿】zhǎngsháor سر آشپز بودن: ~的 سر آشپز

【掌声】zhǎngshēng صدای کف زدن: 经久不息的~ صدای ممتد کف زدن / ~雷动 صدای زعد آسای کف زدن

【掌事】zhǎngshì 〈方〉 متصدی امور متفرقه بودن

【掌握】zhǎngwò ①(能充分支配和运用) فرا گرفتن، تسلط یافتن، خوب یاد گرفتن: ~新诗的规律 بر قواعد شعر نو تسلط یافتن / ~党的政策 سیاست حزب را فرا گرفتن / ~新的情况 از چگونگی اوضاع جدید مسلط بودن / ~工作进程 بر جریان کار مطلع بودن / ~一门外国语 يك زبان خارجی را خوب یاد گرفتن / ~现代生产技能和科学知识 فنون تولید مدرن ومعلومات علمی رافرا گرفتن ②(主持;控制) در دست داشتن، کنترل کردن، در اختیار داشتن: ~办公室的钥匙 کلید دفتر کار را دراختیار داشتن / ~自己的命运 سرنوشت خود را در دست داشتن / ~主动权 ابتکار عمل را در دست داشتن / ~局势 براوضاع مسلط بودن / ~国家的经济命脉 شریان حیاتی اقتصاد کشور را کنترل کردن / ~会议 ریاست جلسه را برعهده داشتن / ~分寸 بطور مناسب حرف زدن یا عمل کردن، قضاوت صحیح کردن

【掌心】zhǎngxīn مرکزکف دست: 孙悟空跳不出如来佛的~。 شاه میمون نمی تواند از دست بودا بیرون بجهد — کنایه از عاجز شدن در گریختن

【掌印】zhǎngyìn مهر را نگهداشتن — کنایه از بر مسند قدرت باقی بودن

【掌子】zhǎngzi ①〈矿〉 محل کار در معدن: ~面 ناحیه کار در معدن ②(马蹄铁) نعل اسب

礃 zhǎng

【礃子】zhǎngzi 见"掌子"zhǎngzi

zhàng

丈 zhàng ①(市丈通称) واحد طول (برابر ۱/۳ ۳ متر) — «ژنگ» ②(丈量) (زمین) را اندازه گرفتن: 清~ زمین را دقیقا اندازه گرفتن ③(某些亲戚的丈夫) لقبی برای بعضی از قوم وخویشان شوهر: 姑~ شوهر عمه / 姐~ شوهر خواهر بزرگ / 岳~ پدر زن

【丈夫】zhàngfū مرد: ~气概 مردی

【丈夫】zhàngfu شوهر

【丈量】zhàngliáng (زمین را) اندازه گرفتن: ~土地 زمین را اندازه گرفتن

【丈母娘】zhàngmuniáng مادر زن 又称"丈母"

【丈人】zhàngren پدر زن

仗 zhàng ①〈书〉(兵器总称) اسلحه، حربه، ابزار جنگ: 明火执~ با مشعل وسلاح دست به غارت وچپاول زدن — کنایه از بطور علنی کار های زشت را انجام دادن ②(拿着) (سلاح) در دست داشتن: ~剑 شمشیر در دست داشتن ③(凭借) متکی بودن، منوط بودن: 这事我一个人干不了，全~大家帮忙。 من به تنهایی نمی‌توانم این کار را انجام بدهم و باید متکی به کمك همه باشم. ④(战斗;战争) جنگ، نبرد: 打~ جنگ کردن / 硬~ جنگ سخت / 打了一个漂亮~ پیروزی درخشان بدست آوردن / 打好春耕这一~ در شخم بهاره موفقیت بدست آوردن

【仗火】zhànghuǒ 〈方〉 جنگ یا امور جنگی

【仗势欺人】zhàng shì qī rén از قدرت خود یادیگری سوء

استفاده کردن ومردم را آزار دادن
【仗恃】zhàngshì به امتیازی متکی بودن
【仗腰】zhàngyāo 〈口〉 پشتیبان داشتن
【仗义】zhàngyì ①〈书〉(主持正义) از روی انصاف وعدل ②(讲义气) جوانم مردی خود را نشان دادن عمل کردن
【仗义疏财】zhàng yì shū cái در یاری رساندن به مردم جوانمرد و بخشنده بودن
【仗义执言】zhàng yì zhí yán ازروی انصاف وعدل اظهار نظر کردن

杖 zhàng ①(拐杖) عصا، چوب دستی: 扶~而行 با عصا راه رفتن / 手~ عصا ②(泛指棍棒) اسم عمومی برای چوب، ورد، وردنه، تیرك: 擀面~ میله وامثال آن ③(古时刑罚) با چوب زدن(نوعی مجازات در چین قدیم)

帐 zhàng ①(帐子) پرده، قبه، سایبان: 营~ خیمه / 蚊~ پشه بند ②(帐目) حساب: 记~ حساب داری کردن / 结~ تسویهٔ حساب کردن ③(帐簿) کتاب حساب ④(债) وام، قرض: 还~ بدهی، قرض خود را ادا کردن / 赊~ نسیه خرید وفروش کردن / 放~ قرض دادن
【帐簿】zhàngbù دفتر حساب 又称"帐本"
【帐单】zhàngdān صورت حساب
【帐房】zhàngfáng 〈旧〉①(银钱出入处) دفتر کار حسابدار ②(办理这种事务的人) حسابدار
【帐钩】zhànggōu قلاب پشه بند
【帐号】zhànghào شمارهٔ حساب بانکی
【帐户】zhànghù حساب: 非贸易~ حساب غیر تجارتی / 在银行开立~ در بانك حساب باز کردن / 结束~ به حساب پایان دادن، حساب را بستن
【帐面】zhàngmiàn حساب، ارقام يك حساب
【帐面价值】zhàngmiàn jiàzhí ارزش کتابچهٔ کالا ها
【帐目】zhàngmù حساب، ارقام يك حساب: 清理~ تسویه حساب کردن / 定期公开~ در مواقع معین حساب ها رامنتشر کردن / ~公开 حساب هایی که برهمه معلوم باشد، حساب های علنی / ~不清。 حساب ها مرتب نیست
【帐幕】zhàngmù خیمه
【帐头】zhàngtou 〈方〉①(帐目) حساب، ارقام يك حساب ②(欠债) بدهکاری
【帐先儿】zhàngxiānr 〈方〉 حسابداری که در قدیم برای زمیندار یا سرمایه‌دار کار می‌کرد
【帐篷】zhàngpeng خیمه: 搭~ خیمه زدن / 拆~ خیمه کندن
【帐子】zhàngzi ①(帐篷) خیمه ②(蚊帐) پشه بند

胀 zhàng ①(膨胀) منبسط کردن، باد کردن: 热~冷缩 در اثر گرما انبساط یافتن و دراثر سرمامنقبض شدن ②(发胀) بالا آمدن، ورم کردن، متورم شدن: 肿~ ورم‌کردن / 肚子发~。 احساس نفخ شکم کردن

涨 zhàng ①(泡涨) پف کرده پس از جذب کردن آب: 豆子泡~了。 لوبیا وقتی که خیسانده شد پف کرد. وغیره ②(头部充血) (سر انسان) در اثر متراکم شدن خون ورم کردن: 他气得~红了脸。 از خشم صورتش قرمزشد. ③(超出)[用于度量衡或货币的数目] بیش از آنچه پیش بینی شده بودن: 上个月他钱花~了。 درماه گذشته اونتوانست معاش خودرا تامین کند. / 把布一量，~出了半米。 وقتی که پارچه را اندازه گرفتند، معلوم شد نیم متر از آنچه پیش بینی شده بود بیشتر است.
另见 zhǎng

障 zhàng ①(阻挡) ایجاد مانع کردن، مانع شدن، مسدود کردن ②(障碍物) مانع، سد، حصار: 路~ مانع جاده
【障碍】zhàng'ài ①(挡住;阻碍) ایجاد مانع کردن، مانع شدن ②(障碍物) مانع، ایجاد مانع کردن، مسدود کردن، جلوی چیزی را گرفتن: 扫清~ مانع را برداشتن / 制造~ ایجاد مانع کردن / ~物 سد، حصار مانع، سد، حصار / ~赛跑 دو با مانع
【障蔽】zhàngbì مانع دید ~: مانع شدن، مسدود کردن 视线 شدن
【障谷】zhànggǔ درهٔ رودی که برش آن به شکل ۷ می باشد
【障眼法】zhàngyǎnfǎ گمراه کردن، حیله ای که بوسیلهٔ آن توجه به جایی دیگر معطوف گرددو حقیقت امر پوشیده ماند: 玩弄~ چنین حیله ای را بکار بردن و مردم را گمراه کردن
【障翳】zhàngyì 〈书〉 پوشاندن
【障子】zhàngzi حصاری که از ساقهٔ ذرت خوشه ای یا بوته های فشرده یا ساقهٔ نی ساخته باشد

幛 zhàng يك طومار بزرگ ابریشم که روی آن پیغام مناسبی نوشته شود ودر مراسم عروسی یا روز تولد یا در تشیع جنازه تقدیم گردد
【幛子】zhàngzi 见"幛"

嶂 zhàng قله های کوهی که مانند پرده: 层峦叠~ قلهٔ کوه یکی بلندتر از دیگری است

瘴 zhàng بخار بدبوئی که در جنگل های منطقهٔ گرمسیری یا منطقهٔ مجاور گرمسیری پیدا می شود
【瘴疠】zhànglì بیماری های مسری در نواحی مجاور گرمسیری مانند مالاریای مهلك
【瘴气】zhàngqì بخار بدبویی که در جنگل های منطقهٔ گرمسیری یا منطقهٔ مجاور گرمسیری پیدا می شود

zhāo

钊 zhāo 〈书〉 تشویق کردن، تحریك کردن، دلگرمی دادن

招 zhāo ①(招手) با دست اشاره کردن: 他把手一~，要我跟上。 او با دست به من اشاره کرد که دنبالش کنم. ②(招募) استخدام کردن، نیروی تازه گرفتن: ~工 کارگران را استخدام کردن ③(引来) به خود جلب کردن: ~苍蝇 توجه کسی را به خود جلب کردن / ~灾 مگس ها را جلب کردن / ~人嫌 باعث مصیبت شدن / ~人喜欢的孩子 نفرت دیگران را برانگیختن / بچهٔ دوست داشتنی ④(惹) اذیت کردن، ایجاد رنجش کردن: 别~

这孩子！به گناه خود اقرار(承认罪行)⑤ بچه را اذیت نکن! 不打自 ~ :کردن بدون اعمال زور اقرار کردن ⑥〈方〉(传染) این بیماری مسری ~ 人。这病 :مسری بودن، سرایت کردن ⑦ (计策或手段) :حیله، خدعه، نیرنگ :你这~~可真 است. 高。 این حرکت (یا ایده‌) شما واقعا بسیار عالی‌بود.

【招安】zhāo'ān (در مورد فرمانروایان فئودالی) به شورشیان عفو (در مورد ~ 受: عمومی دادن وآنها را وارد قشون خود کردن شورشیان فئودالی) عفو عمومی را پذیرفتن وبه فرمانروایان خدمت کردن

【招标】zhāobiāo به مناقصه دعوت کردن

【招兵】zhāobīng سرباز گرفتن

【招兵买马】zhāobīng-māimǎ سرباز گرفتن واسب خریدن ـ یعنی ارتش بوجود آوردن یا ارتش را توسعه بخشیدن، پیروان خود را جمع آوری کردن

【招财进宝】zhāo cái jìn bǎo آرزومندم که صاحب ثروت شوید. (حرفی است که در قدیم برای دیگران زده شده باشد)

【招待】zhāodài پذیرایی کردن (از مهمان) :~ 外宾 از مهمانان خارجی پذیرایی کردن / 设宴 ~ 外宾 به مهمانان مهمانی دادن / 感谢你们的热情 ~。از پذیرایی گرم شما تشکر می کنم. / ~ 所 مهمانسرا / ~ 券 بلیط افتخاری / ~ 费 هزینه‌ پذیرایی

【招待会】zhāodàihuì پذیرائی، مهمانی :举行 ~ پذیرائی کردن / 记者 ~ کنفرانس مطبوعاتی / 冷餐 ~ پذیرائی بوفه

【招法】zhāofǎ ①(下棋的着数) فنون بازی شطرنج ②(武术的动作) حرکات در «ووشو»

【招风】zhāofēng به خود باد انداختن ـ کنایه از توجه دیگران را بسیار به خود جلب کردن وباعث ایجاد دردسر شدن :树大 ~。 درخت بلند بیشتر در معرض باد است ـ کنایه از اینکه اشخاص عالی رتبه بآسانی مورد حمله قرار می گیرند.

【招风耳】zhāofēng'ěr گوش های پهن

【招风惹草】zhāo fēng rě cǎo ایجاد مزاحمت کردن

【招抚】zhāofǔ 见"招安"

【招工】zhāogōng استخدام کردن کارگران وکار مندان جدید

【招供】zhāogòng به گناه خود اعتراف کردن

【招股】zhāogǔ با واگذار کردن سهام سرمایه را افزایش دادن

【招雇】zhāogù استخدام کردن

【招呼】zhāohu ①(呼唤) صدا کردن :那边有人~你。 کسی در آنجا شما را صدا می کند. ②(问候) سلام کردن :热情地打 ~ بگرمی سلام کردن ③(吩咐) اطلاع دادن، آگاهی دادن : ~ 他赶快来开会。 به او اطلاع بدهید که فورا برای شرکت در جلسه بیاید. / 你要是不去，事先打个 ~。 اگر نخواستی بروی، از پیش به من خبر بده. / 母亲 ~ 孩子回来吃饭。 مادر به بچه هایش سفارش کرد که برای ناهار(یا شام) برگردند. ④(照料) مواظبت کردن، توجه کردن : ~ 老人 از پیران مواظبت کردن ⑤〈方〉(留神) دقت کردن :路上有冰，~滑倒了。 راه یخ بندان است، دقت کنید که سر نخورید.

【招唤】zhāohuàn احضار کردن

【招魂】zhāohún روح مرده را برگرداندن (عمل خرافاتی)

【招架】zhāojià ضربه ها را دفع کردن، موقعیت خود را حفظ کردن : ~ 不住 تاب مقاومت نیاوردن / 只有 ~ 之功，没有还手之力 تنها در دفع ضربه ها قادر بودن، ولی در حمله‌ متقابل عاجز ماندن

【招聚】zhāojù (پیروان خود را) جمع آوری کردن

【招考】zhāokǎo از طریق امتحان(شاگردان، درخواست کنندگان با امتحان گرفتن شاگردان را پذیرفتن :学徒工 ~ و...) را پذیرفتن

【招徕】zhāolái (برای معامله یا جلب مشتری) کوشش کردن : ~ 顾客 برای جلب مشتری کوشش کردن / 以广 ~ برای جلب مشتری های بیشتر

【招揽】zhāolǎn (برای جلب مشتری یا معامله) کوشش کردن : ~ 主顾 برای جلب مشتری کوشش کردن / ~ 生意 برای گرفتن سفارش های تجارتی کوشش کردن

【招领】zhāolǐng کشف اشیاء گم شده را اعلام کردن :失物 ~ (布告标题) اشیاء گم شده / 失物 ~ 处 محل اشیاء گم شده

【招门纳婿】zhāo mén nà xù 见"招女婿"

【招募】zhāomù سرباز گرفتن

【招女婿】zhāo nǚxu سرخانه کردن داماد

【招牌】zhāopai لوحه، تابلو :店铺 ~ تابلوی فروشگاه / 打着革命的 ~，干反革命的勾当 زیر لوای انقلاب کار ضد انقلابی کردن

【招盘】zhāopán مؤسسه ای را برای فروش آماده کردن

【招聘】zhāopìn درخواست کنندگان را بکار دعوت کردن : ~ 技术工人 برای استخدام کار گران فنی آگهی دادن

【招亲】zhāoqīn ①见"招女婿" ②(到女方家做女婿) خانه‌ عروس ماندن، داماد سر خانه شدن

【招请】zhāoqǐng در خواست کنندگان را به کار دعوت کردن

【招权纳贿】zhāo quán nà huì قدرت را به انحصار خود در آوردن ورشوه گرفتن

【招惹】zhāore ①(引起) تحریک کردن، سبب شدن : ~ 是非 برای خود ایجاد درد سر کردن ②〈方〉(触动；逗引) اذیت کردن، تحریک کردن :这个人 ~ 不得。 بهتر است که او را تحریک نکنید.

【招认】zhāorèn به گناه خود اعتراف کردن

【招生】zhāoshēng نام دانشجویان جدید را ثبت کردن، از دانشجویان جدید نام نویسی کردن : ~ 简章 مقررات مختصر برای ثبت نام دانشجویان جدید / ~ 制度 سیستم ثبت نام دانشجویان جدید

【招式】zhāoshì حرکات وژست ها در نمایش اپرا یا «ووشو»

【招事】zhāoshì ایجاد مزاحمت کردن

【招手】zhāoshǒu با دست اشاره کردن :他 ~ 要我进去。 او با دست به من اشاره کرد که وارد شوم. / ~ 致意 با تکان دادن دست سلام کردن

【招数】zhāoshù 见"着数"zhāoshù

【招贴】zhāotiē اعلان، آگهی : ~ 画 اعلان مصور

【招降】zhāoxiáng کسی را دعوت به تسلیم کردن

【招降纳叛】zhāoxiáng-nàpàn جذب افراد بی وفا وخاینان به ملت

【招延】zhāoyán (پیروان خود را) جمع آوری کردن
【招摇】zhāoyáo به عمد جلوه وتوجه دیگران رابه خود جلب کردن
【招摇撞骗】zhāoyáo-zhuàngpiàn لاف زدن وفریب‌دادن
【招引】zhāoyǐn توجه کسی را به خود جلب کردن، اغوا کردن: 灯光～蛾子。نور چراغ پروانه را به سوی خود می کشد.
【招怨】zhāoyuàn انزجار ونفرت دیگران را بر انگیختن
【招灾惹祸】zhāozāi-rěhuò سبب مصیبت شدن، مشکل ایجاد کردن: 这孩子老给大人～。این بچه همیشه برای پدرو مادرش دردسر ایجاد می کند.
【招展】zhāozhǎn به اهتزاز در آوردن، تکان دادن: 会场上红旗迎风～。در محل کنفرانس پرچم های سرخ در باد به اهتزاز در آمد./打扮得花枝～ خود را با لباس پرزرق وبرق آراستن
【招致】zhāozhì ①(招收)(پیروان خود را) جمع آوری کردن، (مردم مستعد را) بهم رساندن ②(引起) سبب شدن: ～意外的损失 سبب زیانهای غیر منتظره شدن / ～失败 باعث شکست شدن / ～无穷后患 با اشکلات بی پایان روبرو شدن
【招赘】zhāozhuì 见"招女婿"

昭 zhāo روشن، واضح، هویدا، صریح

【昭布】zhāobù صریحا اعلام کردن
【昭告】zhāogào (کارهای مهم را) صریحا اعلام کردن
【昭然若揭】zhāorán ruò jiē بسیار واضح، بسیار روشن
【昭示】zhāoshì (مطلبی را) برای همه روشن کردن، علنا اعلام کردن: ～全国 به تمام ملت اعلام کردن
【昭雪】zhāoxuě تبرئه کردن، روسفید کردن، مبرا کردن: 冤案得到了～。کسی که بناحق متهم شده بود مبرا شده است.
【昭彰】zhāozhāng روشن، واضح، هویدا، معلوم: 罪恶～ آشکارا مرتکب گناه شدن
【昭昭】zhāozhāo 〈书〉①(明亮) روشن، واضح ②(明白) برای کسی روشن شدن
【昭著】zhāozhù روشن، واضح، هویدا، معلوم: 成绩～ به موفقیت های چشم گیر دست یافتن

着 zhāo

①(一步棋) یك حرکت در بازی شطرنج: 高～儿 حرکت زیرکانه / 走错一～ حرکت نادرستی کردن، حرکت غلطی از خود نشان دادن ②(计策) حیله، نیرنگ، خدعه: 这一～厉害。این یك حرکت زیرکانه است. / 他没～儿了。قوایش ته کشیده است. 或 قوایش تحلیل رفته است. ③〈方〉(好;行) خوب، بسیار خوب: ～, 咱们就这么办。بسیار خوب، ما اینطور عمل می کنیم.
另见 zháo; zhe; zhuó
【着法】zhāofǎ 见"招法"
【着数】zhāoshù ①(下棋的步子) حرکتی در بازی شطرنج ②(武术动作) حرکتی در «ووشو» (نوعی ورزش ملی چینی) ③(计策) حیله، نیرنگ، خدعه

啁 zhāo

另见 zhōu
【啁哳】zhāozhā 〈书〉①(鸟叫声) صدای چهچهه مرغان ②(繁杂的声音) سرو صدا، غوغا

朝 zhāo

①(早晨) صبح، صبح زود: ～阳 خورشید صبحگاهان ②(日) روز: 今～ امروز / 一～ روزی
另见 cháo
【朝不保夕】zhāo bù bǎo xī صبح از شب خبر نداشتن: 病势沉重, ～ (بیمار) سخت مریض ودائما در خطر بودن
【朝不谋夕】zhāo bù móu xī در برنامه ریزی برای زندگی خود عاجز بودن، گرفتار بحران های روزانه بودن 又作"朝不虑夕"
【朝发夕至】zhāo fā xī zhì صبح راهی سفر شدن وشب به مقصد رسیدن ــ کنایه از سفری کوتاه
【朝晖】zhāohuī نور آفتاب صبحگاهی: 祖国大地尽～。سرزمین وسیع ما در نور آفتاب صبحگاهی می‌درخشد.
【朝令夕改】zhāo lìng xī gǎi صبح فرمانی را صادر کردن وشب آنرا پس گرفتن ــ یعنی در سیاست خود تغییرات پیش بینی نشده دادن
【朝露】zhāolù 〈书〉 شبنم صبحگاهی ــ کنایه از زود گذر و بی دوام بودن
【朝暮】zhāomù ①(早上和晚上) صبح وعصر ②(一天到晚) از صبح تا شب
【朝气】zhāoqì روحیه جوانی، نیرومندی، نیروی حیاتی: 革命～ روحیه جوانی انقلابی
【朝气蓬勃】zhāoqì péngbó پر از روحیه جوانی، پر از نیروی حیاتی: ～的青年 جوان پر نیرو و سرزنده / ～的国家 مملکت سرشار از نیروی حیاتی / 她那～的脸上充满了幸福的笑容。چهره پر نشاط او غرق در خنده خوشبختی بود. / 运动员个个都是那么～。هر یك از ورزشکاران پر از روحیه جوانی وسر زندگی بودند.
【朝秦暮楚】zhāo Qín mù Chǔ صبح به مملکت «چینگ» خدمت کردن وشب به مملکت «چو» ــ یعنی زود تغییر رویه دادن
【朝三暮四】zhāosān-mùsì دمدمی مزاج بودن
【朝思暮想】zhāosī-mùxiǎng شب و روز آرزو کردن
【朝夕】zhāoxī ①(时时) هر روز، از صبح تاشب، شب و روز: ～相处 دوست گرمابه وگلستان بودن ②(时间短) مدت بسیار کوتاه از زمان: 只争～ هر دقیقه را غنیمت شمردن
【朝霞】zhāoxiá ابرهای گلگون در موقع طلوع
【朝阳】zhāoyáng خورشید صبحگاهی، خورشید در حال طلوع
另见 cháoyáng

zháo

着 zháo

①(接触) برخورد کردن، تماس حاصل کردن، رسیدن: 上不～天, 下不～地 نه به آسمان رسیدن، نه به زمین؛ در هوا معلق بودن / 说话不～边际 بی مورد صحبت کردن ②(受到) مبتلا شدن(به سرماخوردگی و...): ～风 در کوران ③(燃烧) سوختن، احساس ناراحتی کردن: 炉子～得很旺。آتش در بخاری خوب می سوزد. / 灯都～了。چراغ ها روشن شده است. ④(达到目的;有了结果)[用在动词后]: 猜～

/ به هدف اصابت کردن 打～了 /درست حدس زده شد. 。了
你见～他了吗? آیا موفق شدید که او را ببینید ؟
⑤〈方〉(入睡) به مجرد اینکه 。他躺下就～了 :به خواب رفتن
دراز کشید، خوابش برد.
另见 zhāo;zhe;zhuó

【着边】zháobiān ربطی داشتن

【着慌】zháohuāng وحشت زده شدن، سراسیمه شدن، در بیم وهراس افتادن

【着火】zháohuǒ آتش گرفتن: 夏天干草容易～。 علف های خشك در تابستان بآسانی آتش می گیرد. /آتش ! 啦! 仓库～了 /انبار آتش گرفت. 隔壁～了。/خانهء همسایه آتش گرفت.

【着急】zháojí ①(激动;不安) نگران بودن، مضطرب شدن، بی قرار بودن: 冷静点,别～。 خونسردی خودرا حفظ کن ونگران نباش. /着什么急。 /چیزی نیست که مایهء نگرانی باشد. 我们大家都为他～。 ما همه نگران او هستیم. ②(着忙) عجله کردن: 时间还早,别～。 /هنوز زود است، عجله نکن. 这件事我们明天再商量一下,不必～! فردا باردیگر در بارهء این مطلب مشورت می کنیم، عجله لازم نیست.

【着紧】zháojǐn 〈方〉①(赶紧) به عجله ②(要紧) مهم ③(关系紧密) روابط نزدیك داشتن

【着凉】zháoliáng سرما خوردن: 天变冷了,当心～。 هوا سرد شده است، مواظب باش سرما نخوری.

【着忙】zháománg عجله داشتن: 事先收拾好行李,免得临上车～。 چمدان ها را قبلا آماده کنید تا در موقع سوار شدن قطار عجله نداشته باشید.

【着迷】zháomí مجذوب شدن، شیفته شدن، فریفته شدن: 观众越看越～。 تماشاچیان هر قدر بیشتر نمایش را تماشا کردند، بیشتر مجذوب شدند. /孩子们听故事都听得着了迷。 بچه ها همه شیفتهء داستان شدند.

【着魔】zháomó افسون شدن، مسحور شدن،مفتون شدن: 他这几天练乒乓球像着了魔似的。 او این روز ها دیوانه وار تمرین تنیس روی میز کرده است.

【着三不着两】zháo sān bù zháo liǎng بی تأمل، بی فکر: 说话～ بی تأمل صحبت کردن

zhǎo

爪 zhǎo پنجه، چنگال، سر پنجهء جانوران
另见 zhuǎ

【爪哇】Zhǎowā جاوه(جزیره ای در اندونزی)

【爪哇猿人】Zhǎowā yuánrén میمون آدم نمای «جاوه» (که در عصر حجر قدیم زندگی می کرد)

【爪牙】zhǎoyá چنگال ها ودندانها ـ کنایه از نوکران و پیروان چاپلوس

找 zhǎo ①(寻觅) جستجوکردن، گشتن، دنبال گشتن: 他到处～你。 /من همه جارا دنبال شما گشتم. 工作～ در / ذخیرهء مواد معدنی را جستجو کردن 矿～ / جستجوی کار بودن ～到油田 / میدان نفت کشف کردن ～出地震的规律 / قواعد زلزله را کشف کردن ～机会 / دنبال فرصت گشتن ～出路 / چاره اندیشیدن ②(去某人处) بدیدار کسی رفتن: 有人～你。 /کسی می خواهد شمارا ببیند. 有人来～过我吗? آیا کسی به دیدار من آمد؟ 什么时候再来～您? /چه وقت به دنبال شما بیایم؟ 咱们～领导去。 /بیا باهم نزد رهبری برویم. 干吗不去～老杨帮忙? چرا برای کمك گرفتن سراغ «لائو یان» را نمی گیریم؟ ～我有什么事? برای شما چه خدمتی می توانم انجام دهم؟ 出了问题可得～你。 اگر اشکالی پیش بیاید، شما را مسئول آن می دانم. ③(收款时退还多余的钱) باقی ماندهء پول را دادن: 他～我两块钱。 او دو «یوان» باقی مانده را بمن داد. 这是～给你的钱。 /این باقی ماندهء پول شما است. 两不～。 همین قدر پول درست است.

【找补】zhǎobu کمبود چیزی را جبران کردن: 请点一下,不够再～。 /لطفا بشمارید، اگر کم باشد، جبرانش می کنیم. 这儿没焊好,再～两下。 جوشکاری اینجا ناقص است، بگذار دوباره جوش بدهیم.

【找不自在】zhǎo bùzìzai برای خود ایجاد مزاحمت کردن

【找岔子】zhǎochàzi ایراد گرفتن، خرده گیری کردن

【找碴儿】zhǎochár 〈口〉①(故意挑毛病) خرده گیری کردن، عیبجوئی کردن ②(寻衅) تحریك به نزاع کردن، نزاع کردن، تمایل به ایجاد نزاع داشتن ～ ایجاد کردن، دعوا درست کردن

【找对象】zhǎo duìxiàng 〈方〉 دنبال همسر گشتن

【找麻烦】zhǎo máfan ایجاد مزاحمت کردن

【找平】zhǎopíng هموار ساختن، هم تراز کردن،برابر کردن: 右手边儿还差两层砖,～了再下班。 طرف راست دو ردیف آجر کم دارد، بیا پیش از اینکه دست از کار بکشیم آنرا بچینیم تا هم تراز شود.

【找齐】zhǎoqí ①(取齐) هموار کردن، همتراز کردن: 打埂得～。 سطح خاك در قسمت بر آمده میان مزارع باید هموار شود. ②(补足) کمبود چیزی را جبران کردن: 先付一半,差多少交货时～。 ما قسمتی از وجه را خواهیم پرداخت، در موقع تحویل کالا کسر موازنه را جبران خواهیم نمود.

【找钱】zhǎoqián باقی پول را دادن

【找俏】zhǎoqiào بدنبال منافع ناشایسته رفتن

【找事】zhǎoshì ①(找职业) دنبال کاری گشتن ②(找碴儿) دنبال دردسر گشتن، خرده گیری کردن

【找死】zhǎosǐ باعث مرگ شدن

【找台阶儿】zhǎo táijiēr بمنظور خلاصی یافتن از وضع دشواری دنبال فرصت گشتن

【找头】zhǎotou بقیهء پول: 这是给你的～。 این بقیهء پول شماست.

【找寻】zhǎoxún جستجو کردن، گشتن، دنبال گشتن

【找辙】zhǎozhé بهانه تراشیدن

【找主】zhǎozhǔ 〈方〉 (دختر) پیدا کردن شوهر

沼 zhǎo لجن زار، طبیعی، باتلاق

【沼地】zhāodi جای پست ومرطوب، باتلاق
【沼气】zhǎoqì متان، گاز هیدروکارین‌که در اثر پوسیدگی مواد
حفره‌ٔ متان زا 池~: آلی بدست می آید
【沼泽】zhǎozé اراضی باتلاقی 地~: ماند آب، لجن زار، باتلاق
/ 土~ خاك باتلاقی

zhào

召 zhào دعوت کردن، احضار کردن، فرا خواندن
【召唤】zhàohuàn 听: احضار کردن، فراخواندن، دعوت کردن
从党~ دادن حزب پاسخ مثبت دادن / 祖国在~。 به دعوت میهن
دارد ما را دعوت می کند.
【召回】zhàohuí 大使~: احضار کردن، پس گرفتن، فراخواندن
احضار نامه 国书~: سفیر خود را فرا خواندن
【召祸】zhàohuò 〈书〉 سبب بدبختی شدن
【召集】zhàojí 全体同~: جمع آوردن، تشکیل (جلسه) دادن
志开会 احضار 人~ / تمام رفقا را برای جلسه جمع آوردن
کننده
【召见】zhàojiàn ①(上级叫下级来见面) به (زیردست را)
(فرستاده ای را) احضار کردن ②〈外〉 حضور فراخواندن
【召开】zhàokāi 国际会议~: تشکیل دادن، منعقد ساختن
庆祝全国人民代表大会/ تشکیل کنفرانس بین المللی دادن
的~ برگزاری مجلس ملی نمایندگان خلق را تبریك گفتن
【召之即来】zhào zhī jí lái ~: آمدن در لحظهٔ احضار شدن,
来之能战，战之能胜。 در همان لحظهٔ احضار جمع آمدن
وقادر به نبرد وکسب پیروزی بودن

兆 zhào ①(预兆) شگون، فال، نشانه: 不祥之~ شگون
瑞雪 :از پیش خبر دادن، پیشگویی کردن ②(预示) شوم، فال بد
~丰年。 برف بموقع نشانهٔ برداشت آتی خوب می باشد.
③(百万) یك میلیون: 伏~ یك میلیون ولت ④(古代指一
万亿)(در قدیم) یك میلیون میلیون
【兆赫】zhàohè 〈电子〉 یك میلیون دور در ثانیه
【兆候】zhàohòu نشانه، شگون
【兆头】zhàotou نشانه، فال، شگون
【兆周】zhàozhōu 〈无〉 یك میلیون دور

诏 zhào 〈书〉①(告诉；告诫) دستور دادن، امر کردن
②(诏书) حکم‌کتبی امپراطور
【诏令】zhàolìng حکم امپراطور
【诏书】zhàoshū حکم امپراتور
【诏谕】zhàoyù صادر کردن حکم 颁布~: حکم امپراطور
امپراطور

赵 Zhào 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【赵公元帅】Zhàogōng yuánshuài مارشال «جائو» (یا جائو
گون مینگ) ــ خدای ثروت در افسانه های محلی وقدیمی چین

笊 zhào
【笊篱】zhàoli صافی ساخته شده از خیزران، بید سبدی یا تارهای
فلزی

棹 zhào 〈方〉①(桨) پارو ②(划船) (در کشتی) پارو زدن

照 zhào ①(照射) درخشیدن، تابیدن، روشن کردن: 阳光
普~。 نور آفتاب بر همه جا می تابد. /太阳~到了屋子里。
نور آفتاب به داخل اطاق تابید. / 车灯把大路~得通亮。
چراغ ماشین جاده را روشن کرد. / 拿手电~路 با چراغ قوه راه
را روشن کردن ②(对着镜子看；反映) در آینه منعکس
کردن ③(摄影) به آینه نگاه کردن 镜子~: ساختن عکس گرفتن: 我
给您~一张相。 من از شما عکس می گیرم. / 这个动人的
镜头可不容易~。 از این صحنهٔ هیجان آور نمی شود بآسانی
عکس گرفت. ④(相片) عکس، فوتو: 剧~ تصویر تبلیغاتی فیلم
⑤(凭证) اجازه، پروانه: 车~ پروانهٔ ماشین / 护~ سینمایی
⑥(关心；看护) مواظبت کردن، مراقبت کردن: 看~ گذرنامه
⑦(通知) مواظبت کردن، توجه کردن، مراقبت کردن
⑧(查对) آگاهی دادن، خبر دادن: 知~ آگاهی دادن
⑨(明白) مقابله کردن، بازرسی کردن: 对~ مقابله کردن، بازرسی کردن
心~不宣 بطور ضمنی درك کردن: فهمیدن، درك کردن
⑩(向着) به جهت، به سمت: 这个方向走~ باین سمت
رفتن ⑪(按着) مطابق، برحسب: 他们的说法~ بنابر گفتهٔ
ایشان / 规章办事~ مطابق مقررات عمل کردن / 我看，线~
路有毛病。 چنین بنظر می رسد که شبکهٔ جریان برق اشکالی
پیدا کرده است. / 您的意见该怎么办？~ به نظر شما چه باید
کرد؟
【照搬】zhàobān مو به مو تقلید کردن،بدون کم وکاست کپی
کردن: 人家的经验~ از تجربهٔ دیگران موبه مو تقلید کردن
【照办】zhàobàn بر طبق...عمل کردن، مطابق...عمل کردن: 你
说得对，我们就照你的办。 اگر پیشنهاد شما صحیح است،
مطابق آن عمل خواهیم کرد. / 你们提出的要求我们尽量
~。 تا حد امکان سعی خواهیم کرد بر طبق در خواست شما عمل
کنیم.
【照本宣科】zhào běn xuān kē متن را کلمه به کلمه قرائت
کردن، آنچه را که در کتاب آمده است تکرار کردن
【照壁】zhàobì دیوار حفاظت، دیوار مقابل در ورودی یك خانه
که به منزلهٔ حفاظ است 又称"照墙"
【照补】zhàobǔ باز پرداخت کردن مبلغی که باید پرداخته شود
【照常】zhàocháng بر طبق معمول، مثل معمول: 营业~ معامله
بر طبق معمول
【照抄】zhàochāo ①(照样抄录) کلمه به کلمه کپی کردن: 这
个材料请你~一份。 لطفا از این مدرك یك رونوشت بردارید.
②见"照搬"
【照登】zhàodēng متن کامل (مقاله یا نامه را) منتشر کردن
【照度】zhàodù 〈物〉 (فیزیك) درجهٔ روشنایی: 表~ دستگاه
نور سنج، روشنایی سنج / 计~ اندازه گیری درجهٔ روشنایی،
روشنایی سنج
【照发】zhàofā ①(照常发给) مثل سابق صادر کردن: 女工产
假期间工资~。 کارگران زن در دورهٔ مرخصی زایمان حقوق
کامل دریافت می کنند. ②(文件批语) تأیید شده برای توزیع

【照拂】zhàofú 〈书〉 مواظبت کردن، توجه کردن: 请惠于～。لطفا از او مواظبت بفرمائید.

【照顾】zhàogu ①(考虑到;注意到) حال کسی یا چیزی را به وضع را بطور کلی در نظر گرفتن: 到两国的友好关系 ～ مراعات کردن، ملاحظه کردن ملاحظه روابط دوستانه بین دو کشور / 全局～ در نظر گرفتن، کل را در نظر گرفتن / 多数～ حال اکثریت را در نظر گرفتن / 实际需要～ نیازهای واقعی را در نظر گرفتن / مراعات کردن 他的困难～ مشکلاتش را مد نظر قرار دادن / 青年团的工作要～青年的特点。سازمان جوانان در کار خود باید ویژگی های نسل جوان را در نظر بگیرد. ②(照看;优先) مواظبت کردن، مراقبت کردن، توجه کردن: 病人～ از بیمار مواظبت کردن / 烈军属受到政府的特别～。 خانواده های شهیدان ونظامیان مورد توجه خاص دولت قرار می گیرند. / 给予适当～ بنحو مطلوب حال کسی را مراعات کردن ③〈旧〉(卖东西) (در مورد مشتری) خرید کردن

【照管】zhàoguǎn مواظبت کردن، مراقبت کردن، توجه داشتن: 伤员～ از سربازان مجروح مواظبت کردن / 孩子～ از بچه مواظبت کردن / 机器～ از ماشین نگهداری کردن / 仓库～ مراقبت کردن مسئول انبار بودن

【照葫芦画瓢】zhào húlu huà piáo کدوی قلیانی را نمونه قرار دادن و شکل ملاقه را کشیدن ــ کنایه از تقلید کردن

【照护】zhàohù مواظبت کردن، مراقب بودن: 伤病员～ مواظب سربازان زخمی وبیمار بودن

【照会】zhàohuì ①(通知) (به دولت) یادداشت رسمی تقدیم کردن ②(外交文件) ارائه دادن: 提出～ یادداشت رسمی / مبادله کردن یاد داشت های رسمی 交换～ / یادداشت رسمی 正式～ / یاد داشت رسمی 普通～ یاد داشت معمولی / 抗议～ یاد داشت اعتراض آمیز

【照价】zhàojià بر طبق قیمت تعیین شده: 付款～ بر طبق قیمت تعیین شده پول پرداختن / 如有损坏,～赔偿。 پول هرچیزی که آسیب دیده است پرداخت خواهد شد.

【照讲】zhàojiǎng معمولا، برطبق معمول

【照旧】zhàojiù مثل سابق، بر طبق معمول: 程序～。تشریفات کار تغییر نمی کند. / 参观改期,入场券～有效。وقت بازدید به تعویق افتاده است، اما بلیط ها اعتبار دارد.

【照看】zhàokàn مواظبت کردن، مراقبت کردن: 病人～ از بیمار مواظبت کردن / 劳驾帮我～一下行李。لطفا چمدان مرا بپایید.

【照理】zhàolǐ قاعدة

【照例】zhàolì طبق معمول، معمولا: 我们～是在星期三下午业务学习。ما معمولا بعد از ظهرهای روز چهار شنبه به آموزش تخصصی می پردازیم. / 那天早上,他～起得很早。صبح آن روز او بر طبق معمول زود از خواب بلند شد.

【照亮】zhàoliàng روشن کردن: 一道闪电～黑暗的广场。 یك صاعقه میدان تاریك را روشن کرد.

【照料】zhàoliào توجه داشتن، مواظبت کردن: 孤儿～ از یتیم مواظبت کردن / 她把小女儿托给一位老大娘～。او دختر نوزاد خود را برای مواظبت به پیرزنی سپرد.

【照临】zhàolín تابیدن، درخشیدن، روشن کردن: 曙光～大地。 نور آفتاب صبحگاهی بر زمین می تابد.

【照猫画虎】zhào māo huà hǔ گربه را نمونه قرار دادن وشکل ببر را کشیدن ــ کنایه از تقلید کردن

【照面儿】zhàomiànr ①(露面) حاضر شدن، حضور یافتن: 他再也不～了。 او دیگر دیده نمی شد. / 互不～ از دیدن یکدیگر اجتناب ورزیدن ②(遇见) ملاقات کردن: 打个～ برخورد کردن، با کسی روبرو شدن

【照明】zhàomíng ①(用灯光照亮) نور افکندن: 舞台～ نور افکنی روی صحنه / 电路～ شبکهء جریان برق برای نور افکنی / 装置～ وسائل نور افکنی ②(发光) درخشیدن، تابیدن: 弹～ گلولهء رسام / 天花板～ سقف درخشنده

【照片子】zhào pānzi عکس اشعهء ایکس را گرفتن

【照片】zhàopiàn عکس، فوتو: 彩色～ عکس رنگی / 加印～ چاپ وتکثیر کردن عکس

【照射】zhàoshè تابیدن، درخشیدن، نور دادن: 用紫外线～ با اشعهء ماوراء بنفش نور دادن، اشعهء ماوراء بنفش دادن

【照实】zhàoshí برحسب حقایق

【照说】zhàoshuō معمولا، بر طبق معمول: 这时候该热了。～ بر طبق معمول هوا در این موقع باید گرم باشد. / 我们早就应当通知你的。～ ما می باید زودتر به شما اطلاع می دادیم.

【照相】zhàoxiàng عکس گرفتن، عکس انداختن: 我们星期天去～。بیایید یکشنبه برویم وعکس بگیریم. / 宾主在一起照了相。 مهمانان ومیزبان باهم عکس گرفتند. / 缩微～ میکرو گرافی / 复制～ فوتوکپی / 簿～ آلبوم عکاسی / 版～ کلیشهء عکاسی / 馆～ عکاسخانه / 胶版印刷～ چاپ عکسی افست / 平版印刷～ عکس برداری بوسیلهء چاپ سنگی / 枪〈军〉～ دوربین / 纸～ کاغذ / 凸版术～ گراورسازی بوسیلهء عکاسی / 制版～ کلیشه سازی بوسیلهء عکاسی / 制图～ نقشه برداری بوسیلهء عکاسی 又作"照像"

【照相弹】zhàoxiàngdàn بمب رسام(برای عکس برداری بوسیلهء هواپیما)

【照相机】zhàoxiàngjī دوربین عکاسی: 单镜头～ دوربین دارای یك عدسی / 反射式～ دوربین دارای پردهء انعکاس تصاویر / 全景～ دوربین پانورامیك / 小型～ دوربین خیلی کوچك / 折叠式～ دوربین تاشو / 制版～〈印〉 دوربین کلیشه سازی

【照样】zhàoyàng ①(依照样式) از روی نمونه یا مدل: 照着样儿画 از روی نمونه نقاشی کردن ②(照旧) مثل سابق، به همان روش قدیمی: 办理～ به همان روش قدیمی عمل کردن / 照这个样儿做 اینطور کار کردن / 天很晚了,但街上～那么热闹。 با وجود آنکه هوا تاریك شده بود، خیابان ها بازهم پر از سرو صدا بود.

【照妖镜】zhàoyāojìng آئینهء شیطان نما

【照耀】zhàoyào نورانی کردن، روشن کردن: 灿烂的阳光～着祖国大地。 آفتاب درخشان بر سرزمین میهن ما می‌تابد.

【照映】zhàoyìng نورانی کردن،روشن کردن

【照应】zhàoyìng همآهنگ کردن، متناسب کردن: 文章要前后～。 بخش های مختلف یك مقاله باید همآهنگ ومتناسب باشد.

【照应】zhàoying مواظبت کردن، مراقبت کردن: 火车上乘务

员对旅客～得很好。مأموران قطار از مسافران خوب مواظبت کردند.

【照章】zhàozhāng طبق مقررات

【照直】zhàozhí ①(沿着直线) در امتداد مسیر مستقیم ②(说话直截了当) بی پرده (سخن گفتن) (حرکت کردن)

【照准】zhàozhǔn (旧时公文用语) در خواست پذیرفته شده

【照准仪】zhàozhǔnyí 〈机〉 اسباب مخصوص جهت یابی

罩 zhào ①(遮盖) پوشاندن، در برگرفتن، روی چیزی پهن شدن: 把仪器～好 روی اسباب را خوب پوشاندن / 山坡上～着一层薄雾。زمین سراشیب کوهستانی در لایه ای از مه رقیق پوشیده شده بود. / 棉袄外面～着一件蓝布褂儿 روی ژاکت پنبه دوزی شده کت آبی رنگی پوشیده ②(罩子) پوشش، حباب: 灯～ حباب / 玻璃～ حباب شیشه ای: سرپوش، روپوش، حباب / 发动机～ روپوش موتور / 保险～〈机〉(ماشین) پوشش محافظ ③(捕鱼用具) تلهٔ خیزرانی ماهیگیری چراغ

【罩袍】zhàopáo لباس رو، بالا پوش

【罩棚】zhàopéng سایه‌بان روی دروازه یاحیاط

【罩衫】zhàoshān لباس رو، بالا پوش

【罩袖】zhàoxiù 〈方〉 آستین رو، پوشش روی آستین

【罩衣】zhàoyī لباس رو، بالا پوش

【罩子】zhàozi پوشش، روپوش، سر پوش، حباب

肇 zhào 〈书〉①(开始) آغاز کردن، شروع کردن ②(发生) باعث شدن، سبب شدن

【肇端】zhàoduān 〈书〉 شروع، آغاز

【肇祸】zhàohuò باعث مزاحمت شدن، سبب وقوع حادثه ای شدن

【肇生】zhàoshēng 〈书〉 آغاز کردن، شروع کردن

【肇始】zhàoshǐ 〈书〉 آغاز کردن، شروع کردن، از سر گرفتن

【肇事】zhàoshì باعث مزاحمت شدن، ایجاد اغتشاش کردن: ～者 ایجاد کنندهٔ اغتشاش، موجد زحمت ودردسر

zhē

折 zhē 〈口〉①(翻转) واژگون کردن، وارونه کردن، (مایع را) بار: ～个跟斗 معلق زدن ②(倒来倒去) برگرداندن، از ظرفی به ظرف دیگری ریختن: 开水太烫，拿两个杯子～一～就凉了。آب جوش بسیار داغ است، آنرا از یك لیوان به لیوان دیگر بریزید تا سرد شود.

另见 shé; zhé

【折个儿】zhēgèr وارونه کردن

【折跟头】zhē gēntou معلق زدن

【折腾】zhēteng 〈口〉①(翻过来倒过去) پهلو به پهلو غلتیدن: 他～了好几个钟头才睡着。ساعت ها در بستر از این پهلو به آن پهلو غلتید تا خوابش برد. ②(反复做) کاری را تکرار کردن: 徒工把旧机器拆了又安，安了又拆，～好多回。شاگردان جوان آن دستگاه کهنه را بارها از هم پاشیدند ودو باره سوار کردند. ③(折磨) (کسی را) روحا یا جسما آزار دادن: 牙疼真～人。درد دندان واقعا آزار دهنده است.

蜇 zhē نیش زدن، گزیدن: 当心给马蜂～了。مواظب باش تا زنبور ترا نگزد.

另见 zhé

【蜇针】zhēzhēn 〈动〉 نیش

遮 zhē ①(掩盖) مخفی کردن، قایم کردن، پوشاندن، با پرده پوشاندن: 用塑料布把脱粒机～起来 روی دستگاه خرمن کوب یك پوشش پلاستیکی گستردن / 月亮给云彩～住了。ماه در ابرها مخفی شد. / 一俊～不住百丑。یك حسن نمی تواند صد عیب را بپوشاند. ②(遮挡) مانع شدن: ～风挡雨 جلوی باد و باران را گرفتن ③(拦住) مسدود کردن، مانع شدن، راه را بستن، راه را مسدود کردن: ～道 بستن

【遮蔽】zhēbì ①(遮盖) مخفی کردن، قایم کردن، پوشاندن: 乌云～了整个天空。ابرهای سیاه تمام آسمان را پوشاند. ②(挡住) مانع شدن، مسدود کردن: ～视线 مانع دید شدن ③〈军〉 حفاظ، پناه: ～阵地 موضع حفاظدار

【遮藏】zhēcáng مخفی کردن، قایم کردن

【遮丑】zhēchǒu عیب خود را پوشاندن، عیب پوشی کردن

【遮挡】zhēdǎng با چیزی پوشاندن، دفع کردن: ～寒风 جلوی باد سرد را گرفتن / 用帘子把窗户～起来 با پرده ای پنجره را پوشاندن

【遮断】zhēduàn 〈军〉 قدغن کردن، ممنوع کردن: ～射击 ممنوعیت تیراندازی از فاصلهٔ دور

【遮盖】zhēgài ①(从上面遮住) پوشاندن، گستردن: 山路全给大雪～住了。جاده های کوهستانی از برف پوشیده شده بود. ②(掩盖) مخفی کردن، قایم کردن: 错误总是～不住的。هرگز نمی توان اشتباهات را مخفی نگه‌داشت.

【遮光罩】zhēguāngzhào 〈摄〉 حباب عدسی دوربین

【遮护】zhēhù پوشاندن وحفاظت کردن

【遮拦】zhēlán مسدود کردن، مانع شدن

【遮瞒】zhēmán پنهان کردن

【遮饰】zhēshì مخفی کردن، پنهان کردن

【遮羞】zhēxiū رسوایی را مخفی نگهداشتن، شرمگاه خود را پوشاندن: ～布 روپوش، پارچهٔ پنهان کننده

【遮掩】zhēyǎn ①(遮蔽) پوشاندن، گستردن، مخفی کردن: 远山被云雾～着。کوههای دور دست در ابر و مه پنهان شد. ②(掩饰) مخفی کردن، قایم کردن، پنهان کردن: 大胆承认错误，不要遮遮掩掩。شجاعانه به اشتباهات خود اعتراف کنید، سعی نکنید آنها را پنهان نمایید.

【遮眼法】zhēyǎnfǎ حیله ای که توجه دیگران را به جایی معطوف می دارد وحقیقت امر پوشیده می ماند.

【遮阳】zhēyáng چیز هایی مانند چتر آفتابی، سایبان، آفتاب گردان وغیره: ～板〈建〉 تختهٔ آفتاب گردان

zhé

折 zhé ①(弄断) بریدن، قطع کردن، پاره کردن: ～断一

根树枝 پای خود را 断腿 ~ / شاخهٔ درختی را قطع کردن
将 ~ 损兵 : ضرر کردن،متحمل ضرر شدن (损失) ② شکستن
پیچ ~ 曲 : تاب، پیچ (弯曲) ③ تلفات زیادی دادن(در جنگ)
边 : تغییر جهت دادن، برگشتن (折回) ④ وتاب ها، پیچ وخم ها
界由此 ~ 向西南。 مرز از اینجا به سوی جنوب غربی تغییر
他刚走出不远又 ~ 了回来。 او هنوز زیاد دور /جهت داد.
نرفته بود که برگشت. ⑤ (折服) متقاعد شدن : 心 ~ از صمیم قلب
把市斤 ~ 成公斤 : برگرداندن (折合) ⑥ متقاعد شدن «جین»
这笔外币 ~ 成人民币是多少? / رابه «کیلو گرم» برگرداندن
این مبلغ پول ارزی با چه مبلغ از پول خلقی(ژن مین بی) برابر می
شود؟ ⑦ (折扣) تخفیف دادن، کم کردن : 打八 ~ ۲۰در صد
⑧ (杂剧的一出) «زاجو» یك پرده از درام ⑨ (折
叠) تا کردن : 把信 ~ 好 کاغذ نامه را تا کردن / 把纸对 ~ 起
来 کاغذ را به دو قسمت تا کردن ⑩ (折子) دفترچه ای که برگ
های تاشده داشته باشد وبرای ثبت حساب بکار رفته باشد : 存 ~
دفتر حساب بانك ⑪ (汉字的笔画) خط هیرو گلیف چینی
另见 shé; zhē

【折板结构】zhébān jiégòu 〈建〉 ساختار تختهٔ تاشو

【折半】zhébàn ۵۰ در صد تخفیف دادن : 按原价 ~ 出售 با
۵۰ درصد تخفیف فروختن

【折布机】zhébùjī 〈纺〉 ماشین تا کنندهٔ پارچه

【折尺】zhéchǐ خطکش تا شو

【折冲】zhéchōng 〈书〉 دشمن را از خود راندن یا آنرا مطیع
کردن : 御侮 ~ تجاوز کاران بیگانه را راندن

【折冲樽俎】zhéchōng zūnzǔ هنگام مهمانی بر دشمن چیره
شدن، به مذاکرهٔ دیپلماتیك مبادرت ورزیدن

【折刀】zhédāo چاقوی تاشو

【折叠】zhédié تا کردن : 把报纸 ~ 好 روزنامه را تا کردن / ~
椅 صندلی تاشو/ ~ 床 تختخواب تا شو/ ~ 翼飞机 هواپیما با بال
های تاشو/ ~ 伞 چتر تاشو

【折兑】zhéduì (طلا یا نقره را) با پول مبادله کردن

【折返】zhéfǎn باز گشتن

【折服】zhéfú ①(说服;使屈服) به تسلیم در آوردن : 艰难困
苦 ~ 不了为真理而奋斗的人。 هیچ رنج ومشکلی نمی‌تواند
افرادی را که در راه حقیقت تلاش می‌کنند به تسلیم وادارد.
②(信服) قانع شدن، متقاعد شدن : 大为 ~ بسیار قانع شدن / 令
人 ~ موجب تعریف وتحسین دیگران شدن

【折光度】zhéguāngdù 〈物〉 (فیزیك) دیوپتر (واحد سنجش
قدرت انکسار شیشه یا ذره بین)

【折合】zhéhé برگرداندن : 把里亚尔 ~ 成法郎 ریال را به
فرانگ برگرداندن / 一英镑 ~ 成人民币是多少? یك پوند
استرلینگ با چه مبلغ از پول خلقی چین برابر است ؟/ 这包水泥
五十公斤, ~ 一百市斤。 هر بسته سیمان پنجاه کیلوگرم وزن
دارد یعنی صد«جین».

【折回】zhéhuí (از وسط راه)برگشتن

【折戟沉沙】zhé jǐ chén shā کنایه از شکست فاحش

【折价】zhéjià قیمت گذاردن، به پول برگرداندن، تبدیل به پول
شدن : 退赔 ~ به قیمت بازار تلافی خسارت کردن

【折旧】zhéjiù 〈经〉 کاهش بها، استهلاك : ~ 费 هزینهٔ استهلاك
/ ~ 率 نرخ استهلاك /میزان استهلاك، مبلغ کاهش بها ~ 基金

【折扣】zhékou تخفیف دادن، کم کردن : 打 ~ تخفیف دادن /
执行上级指示不打 ~ دستورات مقامات بالا را بدون کسم
وکاست اجرا کردن

【折门】zhémén 〈建〉 در تاشو

【折磨】zhémo رنج دادن، شکنجه دادن : 受慢性病的 ~ از
بیماری مزمن رنج کشیدن / 受尽 ~ بسیار رنج کشیدن

【折辱】zhérǔ 〈书〉 توهین کردن

【折扇】zhéshàn بادبزن تاشو

【折射】zhéshè 〈物〉 (فیزیك) انکسار : ~ 本领 قابلیت انکسار /
~ 计 انکسار سنج / ~ 波 موج انکسار / ~ 表面 سطح انکسار
~ 率 قدرت انکسار / ~ 角 زاویهٔ انکسار / ~ 望远镜
تلسکوپ انکساری

【折实】zhéshí ①(打了折扣,合成实在数目) مبلغ واقعی
چیزی را پس از تخفیف بر آورد کردن ②(合成某种实物
价格) بر طبق قیمت بعضی از اجناس مبلغ چیزی را تعیین کردن

【折算】zhésuàn تبدیل کردن، تعویض کردن : ~ 率 نرخ تبدیل

【折头】zhétou 〈方〉 تخفیف

【折纹】zhéwén چین وچروك

【折线】zhéxiàn 〈数〉 (ریاضی) خط منحنی

【折腰】zhéyāo 〈书〉 تعظیم کردن : 江山如此多娇，引无数
英雄竞 ~。 این سرزمین در زیبائی آنقدر غنی است که قهرمانان
بیشماری هم در برابر آن محترمانه تعظیم می کنند.

【折页】zhéyè 〈印〉 (چاپ) تاشونده : ~ 机 دستگاه تا شونده

【折椅】zhéyǐ صندلی تاشو

【折帐】zhézhàng بدهی را با کالا پرداختن

【折证】zhézheng مباحثه کردن، مناقشه کردن

【折纸】zhézhǐ تا کردن کاغذ(نوعی بازی بچگانه)

【折中】zhézhōng مصالحه کردن، سازش کردن : ~ 方案 پیشنهاد
مصالحه / ~ 主义 (Electicism) مصالحه جویی 又称"折衷"

【折转】zhézhuǎn برگشتن،بازگشتن

【折子】zhézi دفتر چه ایکه برگ های تاشو داشته باشد وبرای
محاسبه بکار می رود

【折子钱】zhéziqián 〈方〉 见"印子钱"yìnziqián

【折子戏】zhézixì مطالب مهم وجالب یك اپرا که بطور جدا گانه
نمایش داده می شود

【折罪】zhézuì تلافی کردن خطایی که مرتکب شده باشد

哲 zhé ①(有智慧) عاقل، دانا، با فراست ②(有智慧
的人) آدم عاقل، آدم دانا، آدم با فراست : 先 ~ عاقلان پیر،
پیران عاقل

【哲理】zhélǐ حکمت، فلسفه

【哲人】zhérén 〈书〉 حکیم، خردمند، عاقل، فیلسوف

【哲学】zhéxué فلسفه : ~ 家 فیلسوف

【哲言】zhéyán گفته های حکمت آمیز

辄 zhé 〈书〉 ①(总是) همیشه، همواره : 所言 ~ 听
برای هر کاری که از نصیحت کسی پیروی کردن / 动 ~ 得咎

~: آنگاه، سپس (就) ② انجام می شود مورد سرزنش قرار گرفتن 饮少~醉 پس از نوشیدن چند جرعه مست شدن

蛰 zhé 〈书〉 زمستان را در خواب وغفلت بسر بردن

【蛰虫】zhéchóng حشره ای که به خواب زمستانی می رود

【蛰伏】zhéfú ①〈动〉 بخواب زمستانی رفتن(حشرات) ② 见"蛰居"

【蛰居】zhéjū گوشه نشینی اختیار کردن: ~书斋 خود را در چهار دیوار اطاق مطالعه حبس کردن

詟 zhé 〈书〉 ترسیدن، خوف داشتن

蜇 zhé 见"海蜇"hǎizhé
另见 zhē

谪 zhé 〈书〉①(降职) مامور عالی رتبه ای را به جای دور دست فرستادن(نوعی مجازات در قدیم) ②(指神仙受处罚) (جن و پری) از بهشت رانده شدن ③(责备) سرزنش کردن: 众口交~ مورد سرزنش عموم قرار گرفتن

磔 zhé ①(古代酷刑) بریدن بدن(نوعی مجازات در چین فئودالی) ②〈书〉 خط هیروگلیف چینی

辙 zhé ①(车辙) جای چرخ بر روی زمین، اثر چرخ بر روی زمین ②(脚韵) قافیه: 合~ هم قافیه بودن ③〈方〉(办法、主意[多用在"有"、"没"后面]) روش، ایده: 没~ چاره نداشتن ④(途径) طریقه، راه

【辙叉】zhéchā 〈铁道〉 (در راه آهن) ریلی که تقاطع راه آهن را به خط ریل اصلی وصل می کند

【辙乱旗靡】zhéluàn-qímǐ بر روی هم افتادن چرخ های ارابه ها وپرچم های سر نگون شده ـ اشاره به منظره ای از ارتش فراری

zhě

者 zhě ①〈助〉[用在形容词或动词后面，或带有形容词或动词的词组后面，代替人或事物]：老~ پیرمرد/强~ آدم نیرومند/作~ نویسنده/读~ خواننده/出版~ ناشر/胜利~ پیروز، فاتح/爱国~ میهن پرست/马克思主义~ مارکسیست/医务工作~ کار مندان بخش پزشکی/前~ اولی، /后~ دومی، بعدی/符合标准~ کسانی که به سطح استاندارد رسیده اند ②〈书〉[用在"二"、"三"、"数"等词后面，指上文所说的几件事物]：二~必居其一。 یا این باید باشد یا آن./两~缺一不可。 نمی توان از هیچ یك از این دو صرف نظر کرد. ③〈书〉〈助〉[用在词、词组、分句后面表示停顿]：风~，空气流动而成。 باد هوائی است متحرك. ④[多用在古诗和早期白话中]：این：~边 این طرف، اینجا

锗 zhě 〈化〉(Ge) ژورمانیوم

赭 zhě رنگ قهوه ای مایل به قرمز

【赭石】zhěshí 〈矿〉 خاك سرخ، گل اخری

褶 zhě تار، چین: 百~裙 دامن چیندار / 把衬衫上的~儿熨平 چین وچروك پیراهن را با اتو کشی صاف کردن

【褶皱】zhězhòu ①〈地〉 (زمین شناسی) چین: 山~ کوه چین ②(皮肤皱纹) چین و چروك: ~作用 چین خوردگی / ~ خورده پوست

【褶子】zhězi ①(在衣服上缝做的皱纹) تای لباس، چین ②(拆压留下的痕迹) چین وچروك لباس ③(脸上的皱纹) چین وچروك چهره

zhè

这 zhè ①[指示比较近的人或事物] این: ~地方 اینجا / ~一回 این بار / ~究竟是怎么回事？ اینها چه معنی دارد؟/~都是我们厂的新产品。 اینها همه محصول تازهء کارخانهء ما است. /~才是好孩子! بچهء خوب همین است./~消息我知道了。 این خبر را می دانم / ~就对了。 حالا در راه صحیح گام برمی دارید. ②(这时候) حالا: 他~才知道锻炼身体的好处。 او فقط حالا به اهمیت ورزش بدنی پی می برد. /我~就走。 من الآن می روم.
另见 zhèi

【这般】zhèbān این قدر، مانند این: ~仔细 اینقدر دقیق / ~大小 باین بزرگی / 如此~ اینطور وآنطور، چنین وچنان

【这边】zhèbiān این سو، این طرف، اینجا: 风景~独好。 منظرهء اینجا قابل توصیف نیست. / 正义在我们~。 حق با ماست. ما به عدالت عمل می کنیم. /到~来。 اینجا بیائید.

【这次】zhècì این بار، جاری، کنونی: ~会议 جلسهء کنونی / ~运动 نهضت جاری / ~我们提前三天完成了任务。 این بار ما سه روز قبل از موعد وظیفهء خود را انجام دادیم.

【这等】zhèděng ①(这种;这类) اینگونه ②(这样) اینطور، بدین نحو

【这个】zhège ①(这一个) این یکی: ~比那个沉。 این یکی از آن یکی سنگین تر است. /他为了~忙了好几天。 او چند روز گرفتار انجام این کار بوده است. ②〈口〉[用在动词、形容词之前，表示夸张] اینقدر، چنین: 大家~乐啊! همه اینقدر خوشحال شده اند.

【这会儿】zhèhuìr 〈口〉 حالا، اکنون، در این لحظه: 你~又上哪儿去呀？ حالا کجا می روی؟ / ~电话占线。 در این لحظه تلفن مشغول است. 又称"这会子"

【这里】zhèlǐ اینجا: 我们~一年种两季稻子。 ما اینجا در سال دو بار برنج می کاریم.

【这么】zhème اینقدر، این چنین، مانند این، اینطور: 他就是~个人。 او چنین آدمی است. / 这个句子应该~译。 آن جمله باید اینطور ترجمه شود. /大家都~说。 همه اینطور می گویند.
又作"这末"

【这么点儿】zhèmediǎnr اینقدر کم: ~水怕不够喝。 می ترسم که آب باین کمی برای نوشیدن همه کافی نباشد.

【这么些】zhèmexiē اینقدر زیاد: ~活儿，得有个人帮帮你们吧？ با اینقدر کار زیاد مسلما به کمك احتیاج دارید. / ~人，坐得开吗？ آیا برای اینهمه مردم جای نشستن هست ؟

【这么着】zhèmezhe اینطور، مانند این：～好。اینطور بهتر است./～才能瞄准。شما باید اینطور نشانه بگیرید./要是～，那我就去。در آن صورت من خواهم رفت.

【这儿】zhèr 〈口〉①(这里) اینجا ②(这时候)[只用在"打""从""由"后面] اکنون، حالا：打～起我就要天天学波斯语了。از حالا به بعد هر روز زبان فارسی را خواهم خواند./从～以后我再也没见着他。از آن زمان به بعد او را ندیده ام.

【这山望着那山高】zhè shān wàng zhe nà shān gāo همیشه آن کوه از این کوه بلند تر بنظر می رسد؛هیچوقت کسی از مقام خود خوشنود نیست.

【这些】zhèxie اینها：～日子我们特别忙。در این روز ها ما بسیار گرفتاری داریم. 又称"这些个"

【这样】zhèyàng مانند این، چنین، اینقدر：别走～快。آنقدر تند نروید./～的文学作品很受群众欢迎。این نوع از آثار ادبی بسیار مورد پسند است./他怎么病成～了？چطور شد که او اینقدر مریض شده است؟/如果你们觉得可以～办，就～办。اگر شما فکر من کنید اینطور بهتر است، پس اینطور عمل کنید./～那样的问题 مسائل گوناگون/一会儿～，一会儿那样 حالا اینطور، یك لحظه‌ء دیگر طور دیگر/情况就是～。وضع همانطور است.

【这早晚儿】zhèzǎowǎnr ①(这时候) در این موقع ②(这样晚) بدین دیری وقت

柘 zhè 〈植〉نوعی گیاه بنام "Three-bristle cudrania"

浙 Zhè 〈简〉(浙江) نام مخفف برای استان «جه جیان»

【浙江】Zhèjiāng استان «جه جیان»

蔗 zhè نی شکر

【蔗螟】zhèmíng نوعی حشره‌ء موذی برای نی شکر

【蔗农】zhènóng دهقان نیشکر کار

【蔗糖】zhètáng ①(用甘蔗榨汁熬成的糖) قند یا شکر ②〈化〉قند نی شکر (شیمی)：～酶 دیاستاز یا آنزیمی که قادر به تجزیه‌ء نیشکر به دکستروز و لاولوز می‌باشد

【蔗渣】zhèzhā تفاله‌ء نیشکر

鹧 zhè

【鹧鸪】zhègū 〈动〉دراج چینی

【鹧鸪菜】zhègūcài 〈植〉نوعی گیاه پزشکی در چین بنام «جه گوتسای»

zhe

着 zhe 〈助〉①[表示动作或状态的持续]：他们正谈～话呢。آنها دارند صحبت می کنند./别站～，坐下吧。آنجا نایستید، بنشینید./大门敞～。دروازه کاملا باز است./山顶覆盖～积雪。قله‌ء کوه از برف پوشیده است./茶几上放～一瓶花。روی میز چای خوری یك گلدان گل قرار دارد. ②[加强命令或嘱咐的语气]：你听～！شما گوش کنید./快～点儿！زود باشید./脚步轻～点儿。آرام تر راه بروید. ③[加在某些动词后面，使变成介词]：沿～ در امتداد/挨～ پهلوی هم/朝～ بسوی

另见 zhāo；zháo；zhuó

【着呢】zhene [表示程度深]：她农活干得好～。او در کار کشاورزی ماهر است./天还早～。هنوز زود است./街上热闹～。خیابان پر سروصدا وپرجنب وجوش است.

zhèi

这 zhèi [常用在量词或数量词前] این：～本字典 این فرهنگ/～三架飞机 این سه فروند هوا پیما

另见 zhè

zhēn

贞 zhēn ①(坚定不移) با ایمان، صادق، وفادار：坚～ ثابت قدم و وفادار ②(贞节) عفت، عصمت، پاکدامنی ③(占卜) غیب گویی، فال گیری

【贞操】zhēncāo ①(旧礼教束缚妇女的道德观念) عفت، عصمت، پاکدامنی ②(忠贞) وفاداری، صداقت

【贞节】zhēnjié عفت، پا کدامنی(بر طبق آئین اخلاقی کنفوسیوس، یك زن باید عفیف وپاکدامن باشد وبه شوهر یا نامزدش وفادار بماند، حتی پس از مرگ او)

【贞洁】zhēnjié عفیف، پاکدامن

【贞静】zhēnjìng 〈书〉پاکدامن وآرام

【贞烈】zhēnliè برای حفظ عفت وپاکدامنی از جان خود گذشتن

【贞淑】zhēnshū 〈书〉پاکدامن و مهربان

针 zhēn ①(缝纫的工具) سوزن：缝纫～ سوزن خیاطی/绣花～ سوزن گل دوزی/毛线～ سوزن کش بافی ②(针脚) بخیه：在袜子上缝两～ به جوراب چند بخیه زدن/织漏一～ افتادن یك بخیه در موقع بافتن/伤口缝了四～。زخم چهار بخیه خورد. ③(针形物) چیزی مانند سوزن：松～ سوزن کاج/大头～ سنجاق/曲别～ گیره‌ء کاغذ/时(分、秒)～ عقربه‌ء ساعت (دقیقه، ثانیه) ④(针剂) آمپول：给病人打～ به بیمار آمپول زدن/他刚才打了一～。الآن به او آمپول زدند. ⑤(用针刺人体治病) طب سوزنی

【针砭】zhēnbiān ①(一种古代的治病方法) روش قدیمی طب سوزنی ②(指出错误) اشتباه کسی را خاطر نشان ساختن ونصیحت سودمند کردن：～不良现象 پدیده های ناسالم را خاطر نشان ساختن

【针鼻儿】zhēnbír سوراخ سوزن

【针布】zhēnbù 〈纺〉با ماشین شانه پشم ونخ را صاف کردن

【针插】zhēnchā نوعی وسیله برای نگهداشتن سوزن ها

【针刺疗法】zhēncì liáofǎ معالجه با طب سوزنی

【针刺麻醉】zhēncì mázuì بی حسی با طب سوزنی：～心脏手术 عمل جراحی قلب بوسیله‌ء بی‌حسی با طب سوزنی

【针对】zhēnduì عليه کسی یا چیزی بودن:这个条约不～任何第三国。این قرارداد علیه هیچ یك از کشور های ثالث نیست./这个讲话～性很强。هدف این سخن بهیچوجه مبهم نیست./هدف این سخن بسیار مشخصی دارد. 或 این سخن هدف بسیار مشخصی دارد./～这种倾向,需要加强思想政治教育。در مقابله با این گرایش باید آموزش سیاسی و ایدئولوژیك را تقویت کرد./～儿童的特点进行教育 اطفال را بر طبق خصوصیات آنها تعلیم وآموزش دادن

【针锋相对】zhēnfēng xiāng duì مشت را با مشت پاسخ دادن:进行～的斗争 به مبارزهٔ مشت در مقابل مشت پرداختن/对于反动派,我们的方针是～。در مورد مرتجعین سیاست ما مشت را با مشت پاسخ دادن است.

【针工】zhēngōng هنر سوزن دوزی

【针箍】zhēngū 〈方〉انگشتانه

【针剂】zhēnjì 〈药〉آمپول

【针尖】zhēnjiān نوك سوزن:～儿对麦芒儿 نوك سوزن در مقابل دانهٔ گندم ـ کنایه از عمل بمثل یا الماس الماس را می برد./～大的窟窿,斗大的风。از سوراخی کوچك بادی شدید می وزد ـ کنایه از اینکه یك سوراخ می تواند یك کشتی را غرق کند.

【针脚】zhēnjiao بخیه:～很匀。بخیه ها منظم ومرتب زده شد./顺着线头找～ سر رشته ای بدست آوردن

【针灸】zhēnjiǔ طب سوزنی:～铜人 مجسمهٔ برنزی پر از نقاط مناسب برای طب سوزنی

【针麻】zhēnmá مخفف بی هوشی بوسیلهٔ سوزنی

【针码】zhēnmǎ فاصله بین دو بخیه

【针梳机】zhēnshūjī 〈纺〉ماشین شانه

【针头】zhēntóu 〈医〉وسیلهٔ تزریق

【针头线脑】zhēntóu-xiànnǎo 〈口〉سوزن ونخ وچیزهای دیگر

【针线】zhēnxian کار سوزن دوزی:～包 بستهٔ کوچکی که در آن سوزن ونخ گذاشته می شود/～活 سوزن کاری

【针眼】zhēnyǎn ①(针鼻儿)سوراخ سوزن ②(针扎的小孔)سوراخ کوچکی که پس از سوزن زدن می ماند

【针眼】zhēnyan 〈医〉گل مژه (طب)

【针鼹】zhēnyǎn 〈动〉خارپشت بی دندان

【针叶树】zhēnyèshù درخت هایی که برگش شبیه سوزن باشد مانند درخت کاج

【针织】zhēnzhī کشباف:～外衣 کت کشباف/～厂 کارخانهٔ کشبافی/～机 دستگاه کشبافی/～品 لباس کشباف

【针黹】zhēnzhǐ 〈书〉کار سوزن دوزی

【针锥】zhēnzhuī 〈方〉درفش کفاش 又称"针锥子"

侦 zhēn کشف کردن، اطلاعات بدست آوردن، رسیدگی کردن

【侦查】zhēnchá 〈法〉به جنایت رسیدگی کردن

【侦察】zhēnchá 〈军〉عملیات اکتشافی کردن:敌后～ عملیات اکتشافی در پشت جبههٔ دشمن/进行～活动 به عملیات اکتشافی پرداختن/火力～ عملیات اکتشافی با تیراندازی/敌～ در بارهٔ وضع دشمن اطلاعات جمع کردن/～兵 سرباز اکتشافی/～机 هواپیمای اکتشافی/～飞行 پرواز اکتشافی/～部队 سپاه اکتشافی/～员 مامور اکتشافی/～卫星 ماهوارهٔ اکتشافی

【侦谍】zhēndié کار آگاه

【侦缉】zhēnjī رد پای کسی را گرفتن و او را دستگیر کردن

【侦破】zhēnpò از طریق عملیات اکتشافی چیزی را کشف کردن

【侦探】zhēntàn ①(暗中探寻)وظیفهٔ کار آگاه را انجام دادن، جاسوسی کردن ②(做侦探工作的人)کار آگاه، جاسوس:～小说 داستان پلیسی

【侦听】zhēntīng 〈军〉(مخابرات رادیویی دشمن را)قطع کردن:～器 اسبابی شبیه تلفن که برای کشف اسرار و گوش دادن به سخنان محرمانه بکار می رود/～台 مرکز قطع مخابره

【侦讯】zhēnxùn به جنایت کسی رسیدگی کردن و او را به محاکمه کشانیدن

珍 zhēn ①(宝贵的东西)گنجینه، گنج:奇～异宝 گنج های کم یاب ونفیس ②(宝贵的)پر ارزش، پر بها، کمیاب:～禽异兽 پرندگان وحیوانات کمیاب ③(看重)گرامی داشتن، نفیس و گرانبها دانستن:～赏 گرامی داشتن و لذت بردن

【珍爱】zhēn'ài گرامی داشتن، بسیار دوست داشتن:他异常～自己的藏书。او کلکسیون کتاب خود را بسیار گرامی می دارد.

【珍宝】zhēnbǎo جواهر، گنج

【珍本】zhēnběn نسخهٔ کمیاب

【珍藏】zhēncáng (کتاب های کمیاب، گنجینه های هنری را) جمع آوری کردن

【珍存】zhēncún (چیزی را) گرامی داشتن و نگهداشتن

【珍贵】zhēnguì پر ارزش، پر بها، کمیاب:～药材 مواد پزشکی پر ارزش/～的历史文物 آثار تاریخی ارزشمند/～的纪念品 یادگارهای ارجمند

【珍眉】zhēnméi نوعی چای سبز

【珍品】zhēnpǐn گنج وگنجینه:艺术～ گنج هنر، گنجینهٔ هنر

【珍奇】zhēnqí کمیاب:～的动物 حیوان کمیاب

【珍摄】zhēnshè عکس کمیاب

【珍视】zhēnshì گرامی داشتن، گرانبها دانستن:～今天的美好生活 زندگی همراه با خوشبختی امروز را گرانبها شمردن/～我们两国人民之间的友谊 دوستی مردم کشور های مختلف را گرامی داشتن

【珍玩】zhēnwán اشیاء کم یاب، عتیقه های کم یاب

【珍闻】zhēnwén خبر های جالب وعجیب:世界～ خبر های جالب وعجیب دنیا

【珍惜】zhēnxī گرامی داشتن، گرانبها شمردن:～革命的成果 ثمره های انقلاب را گرامی داشتن/～时间 وقت را غنیمت شمردن/～人民财产 برای اموال مردم ارزش قائل شدن

【珍稀】zhēnxī نفیس وگرانبها

【珍馐】zhēnxiū غذاهای لذیذ و کمیاب 又称"珍羞"

【珍异】zhēnyì کمیاب

【珍重】zhēnzhòng ①(爱惜)بسیار گرامی داشتن، گرانبها شمردن:～我们两国人民之间的友情 دوستی مردم دو کشور

两人紧紧握手，互道～。 :از خود مواظبت كردن ②(保重) را گرامی شمردن آنها دست يكديگر را فشردند وقول دادند كه مواظب خود باشند.
【珍珠】zhēnzhū مرواريد، گوهر :～贝 صدف مرواريد
【珍珠港】Zhēnzhūgǎng بندر مرواريد
【珍珠鸡】zhēnzhūjī 〈动〉مرغ شاخدار
【珍珠梅】zhēnzhūméi 〈植〉"False spiraea" نوعی گیاه بنام
【珍珠米】zhēnzhūmǐ 〈方〉ذرت

胗 zhēn سنگدان
【胗肝儿】zhēngānr سنگدان وجگر(جوجه يا اردك)

祯 zhēn 〈书〉فرخنده، خجسته، مبارك، بختيار

桢 zhēn ①(硬木) چوب سخت ②(古时筑墙时所立的柱子) تیرهای پایانی که در قدیم در دیوار کشی بکار می رفت
【桢干】zhēngàn 〈书〉عضو اصلی، ستون فقرات

真 zhēn ①(真实) واقعی، حقیقی، اصلی :去伪存～ کاذب را از بین بردن وواقعی را نگهداشتن / ～丝 ابریشم حقیقی / 这幅宋人的画是～的。 این یك نقاشی واقعی از عهد سلسلهٔ «سونگ» است. ②(的确;实在) حقیقتا، براستی، واقعا :我～不知道。 من براستی نمی دانم. / 这～不可信。 این واقعا باور کردنی نیست. / ～有你的! شما واقعا چالاك هستید. / 演出～精采。 نمایش واقعا عالی بود. / 时间过得～快! وقت واقعا زود می گذرد. ③(清楚) واضح، روشن :你看得～么? توانی روشن ببینی؟ / 字音咬得～ واضح وشمرده تلفظ کردن ④ 见"真书"
【真北】zhēnběi 〈地〉شمال واقعی
【真才实学】zhēncái-shíxué دانش و توانایی واقعی، استعداد واقعی :有～的科技人员 مهندسان وکارشناسان فنی خوب تعلیم یافته
【真诚】zhēnchéng صمیمی، صادق، بی ریا، مخلص :～的愿望 آرزوی صمیمانه / ～的友谊 دوستی خالص / ～悔过 صمیمانه توبه کردن / ～合作 با صداقت همکاری کردن
【真传】zhēnchuán آموختن علم یاهنر از شخصی یا مکتب اصیل آن
【真纯】zhēnchún خالص، ناب
【真刀真枪】zhēndāo-zhēnqiāng شمشیر ها ونیزه های واقعی — جنگ را با اسلحهٔ گرم شروع کردن :～地干起来 کنایه از چیز حقیقی کردن، کار واقعی را شروع کردن
【真地平】zhēndìpíng 〈天〉افق واقعی
【真谛】zhēndì ذات، عصاره، ماهیت، معنی واقعی :人生的～ معنی واقعی زندگی
【真鲷】zhēndiāo نوعی ماهی خوراکی دندان دار قرمز رنگ در سواحل اقیانوس اطلس
【真分数】zhēnfēnshù 〈数〉(ریاضی) برخهٔ واقعی
【真格的】zhēngéde 〈方〉واقعی، حقیقی :你别再装着玩儿啦，说～吧。 شوخی بکنار، به من راست بگو! / ～,你到底去不去? راستی، شما می روید یانه ؟
【真个】zhēngè 〈方〉واقعا، حقیقتا :～了不起 واقعا عالی
【真果】zhēnguǒ 〈植〉(گیاه شناسی) میوهٔ واقعی
【真迹】zhēnjī اثر حقیقی(نقاشی یا خطاطی)
【真际】zhēnjì 〈书〉واقعیت، حقیقت
【真假】zhēn-jiǎ حقیقی یا کاذب :辨别～ حقیقی را از کاذب تشخیص دادن / 识别～货币 اسکناس حقیقی را از اسکناس کاذب تمیز دادن / 真真假假 مخلوطی از حقیقت وکذب
【真金不怕火炼】zhēnjīn bù pà huǒ liàn طلای واقعی از آتش نمی ترسد — یعنی آدم درستکار و ثابت قدم از بوتهٔ آزمایش سر بلند بیرون می آید.
【真菌】zhēnjūn گیاه قارچی
【真空】zhēnkōng 〈物〉خلاء، فضای خالی :未尽～ خلاء عملیات خاص / ～处理〈冶〉تلمبه تخلیهٔ هوا / ～泵 قسمتی باریکهٔ زمین / ～地带〈军〉خط مسیرخلاء / ～弹道 تخلیهٔ هوا / ～电弧炉 کورهٔ حدفاصل بین نیروی متخاصم ونیروی خودی / ～镀膜 تشکیل دهندهٔ قوس الکتریکی خلاء / ～过滤 روکش خلاء / ～管〈电子〉لامپ خلایی / ～技术 از صافی گذراندن خلاء / ～吸尘器 تکنولوژی تخلیهٔ هوا / ～压铸 جاروی برقی تخلیهٔ هوا / قالب ریزی از طریق تخلیهٔ هوا
【真理】zhēnlǐ حقیقت :普遍～ حقیقت عمومی / 颠扑不破的～ حقیقت انکار ناپذیر
【真亮】zhēnliang بسیار روشن
【真面目】zhēnmiànmù قیافهٔ واقعی، سیمای حقیقی :不识庐山～，只缘身在此山中。 سیمای واقعی «لوشان» را نمی بینم، زیرا من خودم در این کوه هستم. / 认清其～ قیافهٔ واقعی کسی را شناختن
【真名实姓】zhēnmíng-shíxìng اسم واقعی
【真皮】zhēnpí 〈生理〉قسمت حساس وعروقی میان پوست
【真凭实据】zhēnpíng-shíjù برهان قاطع
【真朴】zhēnpǔ صمیمی ودرستکار
【真漆】zhēnqī لاك والکل
【真枪实弹】zhēnqiāng-shídàn تفنگ‌ها وگلوله هـای واقعـی، اسلحهٔ گرم :进行了～的演习 با اسلحهٔ گرم تمرین کردن
【真切】zhēnqiè زنده، واضح، روشن :这篇通讯写得～感人。 این گزارش بطور زنده ومؤثر نوشته شده است. / 看得～ واضح دیدن
【真情】zhēnqíng ①(真实的情况) وضع حقیقی، حقایق ②(真诚的感情) احساسات حقیقی، عواطف حقیقی :～的流露 حقیقت مبین عواطف حقیقی کسی
【真确】zhēnquè ①(真实) موثق، واقعی، حقیقی، قابل اعتماد :～的消息 اخبار موثق ②(真切) واضح، روشن
【真人真事】zhēnrén-zhēnshì مردم واقعی و حوادث واقعی
【真容】zhēnróng ①(肖像) تمثال ②(本来的面貌) قیافهٔ واقعی
【真善美】zhēn-shàn-měi حقیقت، کمال و جمال
【真实】zhēnshí واقعی، حقیقی، موثق :～的感情 احساسات حقیقی / ～的情况 وضع واقعی / ～地描写 بطور حقیقی وصف کردن / ～感 احساس واقعیت / ～记录 یاد داشت های موثق

～性 واقعی بودن، واقعیت

【真是】zhēnshi ［表示不满意的情绪］:他把一只新笔丢了，～。خیلی بد است که قلم نو خود را گم کرده است. / 下点雨就不让我们去，～。چرا فقط بعلت یك بارش ملایم به ما اجازه ندادند برویم!؟

【真书】zhēnshū دستخط منظم (در خطاطی چینی)

【真率】zhēnshuài صمیمی، صادق، بی ریا، بی پرده

【真髓】zhēnsuǐ ذات، اصل، عصاره

【真武】zhēnwǔ ①(古代神话中北方的神)ایزد شمال در اساطیر چین ②(道教所奉的神)ایزد در تائوئیسم

【真相】zhēnxiàng وضع حقیقی، حقایق، شرایط واقعی: 掩盖～ حقایق را پوشاندن / 弄清事情的～ حقیقت امر را روشن کردن / ～大白。حقیقت مطلب کاملا روشن شده است. / 给人以假象，而将～荫蔽着 قیافهٔ واقعی خود را پنهان ساختن وظاهر دروغین را عرضه کردن / 这就是事情的～。این حالت حقیقی امور است. 又作"真象"

【真心】zhēnxīn از صمیم قلب، یکدل، صمیمی: 拥护～ از صمیم قلب پشتیبانی کردن / 说～话 حرف های صمیمانه / 悔改～ صمیمانه خود را اصلاح کردن / ～话 صمیمانه حرف زدن

【真心实意】zhēnxīn-shíyì با دل وجان، از صمیم قلب: ～地为人民谋福利 با دل وجان (یا از صمیم قلب) در راه رفاه مردم کار کردن / ～地支持 با دل وجان حمایت کردن

【真言】zhēnyán ①(实话)حقیقت، راستی ②(梵语意咒)در زبان سانسکریت به معنی افسون است

【真意】zhēnyì ①(真实的意义)معنی واقعی ②(真实的心意)خلوص نیت

【真正】zhēnzhèng واقعی، حقیقی، خالص: ～的吉林人参 جن سن خالص «جی لین» / ～的朋友 دوست حقیقی / ～的革命者 انقلابی واقعی / ～的人 انسان واقعی / ～领会文件的精神实质 از اصل مدارك به استنباط واقعی دست یافتن / ～负起责任来 حقیقتا مسئولیت را بر دوش گرفتن / ～有力量的是人民。صاحب قدرت واقعی مردمند.

【真知】zhēnzhī دانش واقعی: 实践出～ دانش واقعی از کار عملی بدست می آید.

【真知灼见】zhēnzhī-zhuójiàn دانش واقعی و بصیرت عمیق

【真值表】zhēnzhíbiǎo 〈物〉جدول ارزش واقعی (فیزیك)

【真挚】zhēnzhì صمیمی، صادق: ～的友谊 دوستی صمیمی

【真珠】zhēnzhū مروارید، گوهر: ～层〈动〉لایهٔ دارای جدار مروارید نما

【真主】Zhēnzhǔ 〈伊斯兰教〉خدا، الله

砧 zhēn سندان: 台～〈机〉سندان سکو شکل / 锻～〈机〉سندان آهنگری

【砧板】zhēnbǎn تختهٔ قصابی

【砧骨】zhēngǔ 〈生理〉استخوان سندانی

【砧木】zhēnmù 〈农〉درخت پیوند خورده

【砧子】zhēnzi 〈口〉سندان

斟 zhēn (چای یا آشامیدنی را) در جام ریختن

【斟酌】zhēnzhuó سنجیدن، ملاحظه کردن، دقت کردن: 再三～ با دقت بارها سنجیدن / ～词句 واژه ها واصلاحات را سنجیدن / ～办理 به آنچه صلاح است عمل کردن / ～情况作适当调整 بر حسب شرایط تعدیل مناسبی کردن

甄 zhēn ①〈书〉(审查鉴定)تمیز دادن، فرق گذاردن، بازرسی کردن: ～选 انتخاب کردن، برگزیدن ②〈姓〉یك نام خانوادگی در چین

【甄拔】zhēnbá برگزیدن: ～人才 افراد مستعد را برگزیدن

【甄别】zhēnbié ①(审查辨别)بازرسی کردن وتمیز دادن(یا فرق گذاردن) ②(考核鉴定)قضیه ای را مجددا بازرسی کردن

【甄录】zhēnlù بازرسی واستخدام کردن

榛 zhēn 〈植〉درخت فندق

【榛鸡】zhēnjī باقرقرهٔ فندقی

【榛莽】zhēnmǎng 〈书〉گیاه‌های پر پشت

【榛实】zhēnshí میوهٔ فندق

【榛子】zhēnzi میوهٔ فندق

箴 zhēn 〈书〉①(劝告)نصیحت کردن، پند دادن ②(一种文体)نوعی انشاء ادبی نصیحت آمیز در قدیم

【箴言】zhēnyán راهنمائی، نصیحت، پند وموعظه

臻 zhēn 〈书〉رسیدن (به یك سطح عالی): 交通日～便利。حمل ونقل روز بروز آسانتر می شود. / 方法日～完善。شیوه ها رو به کمال می رود.

鱵 zhēn 〈动〉نوعی ماهی بنام "Halfbeak"

zhěn

诊 zhěn (بیمار را) معاینه کردن

【诊病】zhěnbìng بیماری را تشخیص دادن

【诊察】zhěnchá (بیمار را) معاینه کردن

【诊断】zhěnduàn تشخیص دادن: 物理～ تشخیص فیزیکی / 医生～这病是胸膜炎。دکتر بیماری را ذات الجنب تشخیص داد. / ～书 گواهینامهٔ پزشکی

【诊候】zhěnhòu 〈书〉(بیمار را) معاینه کردن

【诊金】zhěnjīn حق الزحمه ای که به پزشك یا بیمارستان پرداخته شود، حق ویزیت

【诊疗】zhěnliáo (بیماری را) تشخیص دادن ومعالجه کردن: ～所 مطب، کلینیك / ～室 اطاق مشورت با دکتر / ～器械 وسائل پزشکی

【诊脉】zhěnmài نبض را گرفتن

【诊视】zhěnshì (بیمار را) معاینه کردن

【诊室】zhěnshì اطاق مشورت با دکتر

【诊所】zhěnsuǒ مطب، کلینیك

【诊治】zhěnzhì بیماری را تشخیص دادن وآنرا معالجه کردن

枕 zhěn ①(枕头)متکا، بالین، بالش ②(把头放在某物上)با سر خود را روی چیزی گذاردن: ～着胳臂睡觉 با سر

پایه ایکه ماشین را روی آن 〈机〉③ روی بازوی خود خوابیدن پایهٔ گردان ~转: سوار ونصب می کنند
【枕戈待旦】 zhěn gē dài dàn سر به نیزه تکیه دادن و در انتظار طلوع آفتاب بودن ـــ کنایه از آمادهٔ جنگ بودن
【枕骨】 zhěngǔ 〈生理〉 استخوان قمحدوه
【枕巾】 zhěnjīn حوله روی بالش
【枕木】 zhěnmù 〈铁道〉 حمال ریل
【枕套】 zhěntào روبالش
【枕头】 zhěntou بالش، متکا، بالین
【枕席】 zhěnxi ①(床榻) بستر ②(枕头席儿) بالش حصیری
【枕心】 zhěnxīn بالش (بدون روکش)

轸 zhěn 〈书〉①(车后横木) میلهٔ عرضی در عقب ارابه ②〈书〉〈车〉 ارابه ③〈书〉(悲痛) غمگین، اندوهگین ② قدیمی
【轸念】 zhěnniàn 〈书〉 باغم واندوه بیاد کسی افتادن، با نگرانی نگرانی زیاد خود را برای کسی بیان ~殊深: به فکر کسی بودن کردن

疹 zhěn جوش، محل خارش یا تحریك روی پوست: 荨麻~ گزنه
【疹子】 zhěnzi 〈口〉 سرخك

畛 zhěn 〈书〉 راههای میان مزارع
【畛域】 zhěnyù 〈书〉 مرز، سرحد: 不分~ فرق، تمیز ندادن، نگذاردن

缜 zhěn
【缜密】 zhěnmì دقیق، باریك بین: ~的计划 برنامهٔ دقیق / ~的分析 تجزیهٔ باریك بین / ~的研究 مطالعهٔ دقیق

zhèn

阵 zhèn ①(阵势) آرایش جنگی،صف آرایی برای جنگ: 长蛇~ آرایش جنگی یك ستونی ②(阵地) موضع، جبهه: 上~ برای جنگیدن با دشمن به جبهه رفتن 杀敌 ③(一段时间) فاصلهٔ زمانی: 病了一~儿 مدتی بیمار بودن 那~儿 در آن / 这~儿 این روزها، اخیرا /روزها ④〈量〉[表示事情或动作经过的段落]: 一~风 وزش یك / 一~雨 یك رگبار باران / 一~咳嗽 یك حملهٔ / 一~寒潮 یك جریان هوای سرد / باد 一~热烈的掌声 یك انفجار صدای کف زدنهای گرم / سرفه
【阵地】 zhèndì موضع، جبهه: 进入~ در موضع قرار گرفتن / 人在~在 برای دفاع از موضع تا آخرین قطرهٔ خون جنگیدن / 攻击~ تعرض موضعی / 防御~ دفاع موضعی / 前沿~ موضع 战~ عملیات موضعی / 思想~ جبههٔ ایدئولوژیك /جلودار
【阵风】 zhènfēng باد شدید در زمان کوتاه
【阵脚】 zhènjiǎo موضع، شرایط: 稳住~ موضع خود را محکم نگهداشتن / 乱了~ دچار سراسیمگی شدن
【阵容】 zhènróng ①(队伍的外貌) آرایش جنگی ②(队伍的力量) ترتیب جای بازیگران: 强大~ تنظیم وترتیب نیرومند / 演员~整齐 دستهٔ خوش ترتیب بازیگران

【阵势】 zhènshì ①(军队作战的布置) صف آرایی برای نظامیان را به حالت صف در ~摆开: جنگ، آرایش جنگی / 敌人的~全给打乱了。 صف آرایی دشمن برهم آوردن خورد. ②(局势;情势) وضع، شرایط
【阵痛】 zhèntòng 〈医〉 (طب) درد زه، درد زایمان
【阵头雨】 zhèntóuyǔ 〈方〉 رگبار باران همراه بارعد وبرق
【阵亡】 zhènwáng در جنگ کشته شدن: ~将士 افسران وسربازان شهید
【阵线】 zhènxiàn جبهه: 反帝~ جبههٔ ضد امپریالیستی / 革命~ جبههٔ انقلاب / 阶级~ طبقه بندی
【阵雪】 zhènxuě بوران درشت برف
【阵营】 zhènyíng اردوگاه؛ دسته ای مردم که در پی یك هدف هستند.
【阵雨】 zhènyǔ رگبار درشت باران
【阵仗】 zhènzhang ①(军事战斗) عملیات نظامی ②〈方〉(场面) صحنه
【阵子】 zhènzi 见"阵"③④

鸩 zhèn ①(传说中的一种有毒的鸟) پرندهٔ افسانه ای دارای بال های سمی ②(毒酒) شراب سمی: 饮~止渴 برای رفع تشنگی شراب سمی خوردن ③(用毒酒害人) کسی را با شراب سمی کشتن
【鸩毒】 zhèndú شراب سمی

振 zhèn ①(摇动;挥动) تکان دادن، جنباندن: ~翅 بال زدن / 笔疾书 ~ (برای عصبانی وسریع قلم را بکار بردن) نوشتن ②(振奋;振作) الهام، برانگیختن، تحریك کردن: 食欲不~ میل به غذا نداشتن / 精神为之一~ روحیهٔ کسی تحریك شدن / 我军士气大~。 روحیهٔ جنگی قشون ما باندازهٔ زیادی برانگیخته شد.
【振拔】 zhènbá 〈书〉 خود را از وضع نامساعدی نجات دادن وخویشتن را به عمل برانگیختن
【振臂】 zhènbì بازوی خود را بلند کردن: 他~高呼: 世界和平万岁! او بازوی خود را بلند کرد و شعار داد «زنده باد صلح جهانی!»
【振荡】 zhèndàng ①〈物〉 (فیزیك) ارتعاش ②〈电〉 (برق) نوسان: 本机~ نوسان محلی / 寄生~ نوسان انگلی / ~电路 دستگاه تولید ~器 / لولهٔ نوسان کننده 管~ /جریان برق نوسانی برق نوسانی در رادیو
【振捣器】 zhèndǎoqì 〈建〉 اسبابی که حرکت نوسانی دارد
【振动】 zhèndòng 〈物〉 (فیزیك) ارتعاش: 简谐~ ارتعاش ساده / 阻尼~ ارتعاش از شدت کاسته / 等时~ ارتعاش همزمان / وموزون 声~ ارتعاش صوت / ~计 ارتعاش سنج / ~频率 بسامد ارتعاش
【振发】 zhènfā ①(振作奋发) به خود روحیه دادن ②(使旺盛) پررونق کردن
【振奋】 zhènfèn ①(振作奋发) به خود روحیه دادن، با قدرت و روحیه بر خاستن: 人人~, 个个当先。 هر کدام با روحیه بودن، هر یکی جلو زدن ②(使振奋) تحریك کردن، برانگیختن،

روحیه 士气 ~ / مردم را تحریك كردن 人心 ~ : تهییج كردن
روحیه انقلاب 革命精神 ~ / جنگی(سربازان) را تقویت كردن
خبر تشویق كننده 令人~的消息 / را تشویق كردن

【振幅】zhènfú 〈物〉 دامنه ارتعاش

【振聋发聩】zhènlóng-fākuì كرها را بیدار كردن و جاهلان را آگاه كردن

【振兴】zhènxīng بسط و توسعه دادن: 教育事业 ~ امور تعلیم و تربیت را بسط و توسعه دادن / 工业 ~ صنعت را توسعه دادن / 中华 ~ چین را نیرومند كردن / 经济 ~ بسط وتوسعه اقتصادی

【振振有辞】zhènzhèn yǒu cí بطور قانع كننده وطولانی صحبت كردن

【振作】zhènzuò روحیه خود را قوی كردن، روحیه نشان دادن: 精神 ~ روحیه خود را تقویت كردن / 起来! ~ بخود روحیه بده!

朕 zhèn ①(皇帝自称) ما (امپراتور بجای «من» بكار می‌برد) ②(先兆) نشانه، فال

【朕兆】zhènzhào نشانه، فال: 有~可寻。 نشانه هایی برای سراغ گرفتن وجود دارد.

赈 zhèn كمك كردن، از ضعیف ها دستگیری كردن: 以工代~ تأمین كردن كار برای كسی به عنوان كمك به او

【赈济】zhènjì دستگیری كردن، كمك كردن: 灾民 ~ از آسیب دیدگان دستگیری كردن

【赈捐】zhènjuān به منظور دستگیری اعانه جمع كردن

【赈款】zhènkuǎn وجوه اعانه

【赈灾】zhènzāi از مردم در نواحی مصیبت دیده دستیگری كردن

【赈恤】zhènxù 〈书〉 از ضعیف ها دستگیری كردن

震 zhèn ①(震动) جنباندن، تكان دادن، ارتعاش دادن: 地~ زلزله، زمین لرزه / 他捶了一下桌子,杯子被~得跳起来。 او یك بار روی میز كوبید وفنجانها تكان خورد. ②(震惊) حیران شدن، بسیار متعجب شدن

【震波】zhènbō 〈地〉 موج زلزله: 图 ~ منحنی های ترسیم شده بوسیله زلزله نگار

【震颤】zhènchàn لرزیدن، تكان خوردن: 性麻痹 ~ لرزش ناشی از فلج

【震旦】zhèndàn خطاب مردم هند به چین در قدیم

【震旦纪】Zhèndànjì 〈地〉 یك دوره زمین شناسی بنام «دوره سینیان» (Sinian Period)

【震荡】zhèndàng تكان دادن، به ارتعاش در آوردن، لرزاندن: 五洲~风雷激。 پنج قاره به لرزه در می آیند وباد و رعدغرش می نمایند.

【震悼】zhèndào مستغرق به غم واندوه شده

【震动】zhèndòng تكان دادن، جنباندن، به ارتعاش در آوردن، لرزاندن: 春雷~山谷。 رعد بهاری دره را لرزاند. / 火车~了一下,开走了。 قطار با تكانی به حركت در آمد و رفت. / 这次革命~了全世界。 این انقلاب تمام جهان را تكان داد. / 全国 ~ سراسر كشور را به ارتعاش در آوردن / 引起了广泛的~ ایجاد عكس العمل وسیع كردن / 这番话对他的思想~很大。 این صحبت بر او اثر بزرگی كرد.

【震耳欲聋】zhèn ěr yù lóng گوش كركننده: 的鞭炮声 ~ صدای گوش كر كننده ترقه ها

【震古烁今】zhèngǔ-shuòjīn بر مردم باستانی سبقت جستن ومردم معاصر را متحیر ساختن

【震骇】zhènhài مبهوت ساختن

【震撼】zhènhàn تكان دادن، به ارتعاش در آوردن، لرزاندن: 天地的英雄气概 ~ روحیه قهرمانی كه زمین وآسمان را به لرزه در می آورد

【震惊】zhènjīng تكان دادن، متحیر ساختن، مبهوت ساختن: 中外 ~ كشور وسراسر جهان را تكان دادن

【震级】zhènjí درجه زلزله: 里氏 ~ درجه بندی «ریشتر» زلزله

【震栗】zhènlì لرزیدن

【震例】zhènlì نمونه زمین لرزه

【震怒】zhènnù به خشم وغضب در آمدن، از خشم وغضب در رفتن

【震情】zhènqíng وضع زمین لرزه

【震慑】zhènshè ترساندن، هیبت دادن

【震天动地】zhèntiān-dòngdì آسمان و زمین را تكان دادن

【震响】zhènxiǎng ①(发出震耳的响声) صدای گوش كركننده دادن ②(震耳的响声) صدای گوش كركننده

【震音】zhènyīn 〈乐〉 (موسیقی) لرزش صدا

【震源】zhènyuán 〈地〉 محل اصلی زلزله: 区 ~ ناحیه مركز زلزله

【震灾】zhènzāi مصیبت های ناشی از زمین لرزه

【震中】zhènzhōng 〈地〉 مركز زلزله: 距 ~ فاصله مركز زلزله / 区 ~ ناحیه مركز زلزله

镇 zhèn ①(压) سركوب كردن، نشاندن، خواباندن: 痛 ~ درد را تسكین دادن ②(安定) آرام، آسوده، بی جنبش: 静 ~ آرام، بی حركت ③(用军队守) نگهبانی كردن، پاسداری ④ (در پادگان یا جای دیگر) شخصا فرماندهی كردن: 坐 ~ ⑤(镇守的地方) محل پادگان: 军事重 ~ محل استراتژیك ⑥(较大的市集) شهرك ⑥(冰镇) یخ كردن، خنك كردن: 冰 ~ 啤酒 آبجوی یخ كرده / 把西瓜放在冷水里~一~ هندوانه را توی آب سرد گذاردن وآنرا خنك كردن

【镇尺】zhènchǐ وزنه روی كاغذ بشكل خط كشی

【镇定】zhèndìng آرام، خونسرد، خود دار، مسلط بر نفس: 神色 ~ آرام وخونسرد بودن، مسلط بر نفس بودن / 保持~ خود را آرام وخونسرد نگهداشتن

【镇反运动】Zhènfǎn Yùndòng 〈简〉(镇压反革命运动) نهضت سركوب ضد انقلابیون

【镇服】zhènfú با توسل به جبر و زور سر كوب كردن و مطیع خود ساختن 又称"镇伏"

【镇静】zhènjìng آرام، خونسرد، خوددار، مسلط بر نفس: 遇到紧急情况要~。 در لحظه فوق العاده وغیر منتظره باید خود را آرام نگهدارید. / 剂 ~ داروی مسكن

【镇唬】zhènhu 〈口〉 ترساندن

【镇流管】zhènliúguǎn 〈电〉(برق) لامپ بالاست
【镇流器】zhènliúqì 〈电〉(برق)بالاست
【镇慑】zhènshè باقدرت وهیبت مطیع خود ساختن
【镇市】zhènshì 〈方〉شهرك
【镇守】zhènshǒu (محل مهم واستراتژيك را) پاسداری کردن
【镇痛】zhèntòng ①(减轻疼痛)درد را تسکین دادن ②〈医〉تخفیف درد بوسیلهٔ طب سوزنی ～针刺：تخفیف درد/～效果 تأثیر تخفیف درد
【镇物】zhènwù ①〈书〉(使事物安定)تثبیت کردن اوضاع ②(用来避邪或防止灾害的东西)هر چیزی که برای دفع جن ها یا جلوگیری از حوداث بد بکار می رود
【镇压】zhènyā ①(用强力压制)سرکوب کردن، نشاندن، خواباندن：～叛乱 شورش را سرکوب کردن / ～反革命 ضدانقلاب را خواباندن ②〈口〉(处决)تیرباران کردن：那个杀人犯已经依法～了。آن قاتل طبق قانون تیرباران شد. ③〈农〉(خاك را) جمع وفشرده کردن：～器 آلت فشرده کردن(خاك)
【镇纸】zhènzhǐ وزنه روی کاغذ (یعنی چیز سنگینی که بر روی کاغذها و اوراق روی میز می‌گذارند تا باد آنها را پراکنده نسازد)

zhēng

丁 zhēng
另见 dīng
【丁丁】zhēngzhēng 〈书〉〈象〉伐木～。صدای جرنگ از تبر هیزم شکن بیرون می آید

正 zhēng
另见 zhèng
【正朔】zhēngshuò ①(农历正月初一)اولین روز ماه اول سال قمری ②(帝王新颁的历法)تقویم صادر شده بوسیلهٔ امپراطور
【正月】zhēngyuè ماه اول سال قمری در تقویم چینی：～初一 اولین روز ماه اول سال قمری در تقویم چینی

争 zhēng ①(力求得到或达到;争夺)رقابت کردن، همچشمی کردن، تلاش کردن：～领导权 برای حق رهبری رقابت کردن / 不～一日之短长 برای برتری صرفا موقتی رقابت نکردن / 不～一城一地的得失 (در عملیات سیار) برای گرفتن يك شهر يا يك وجب زمین تلاش نکردن / ～名～利 برای کسب شهرت ومنفعت تقلا کردن / ～挑重担 در انجام سخت ترین کار باهم رقابت کردن / ～分夺秒 از هر دقیقه وثانیه استفاده کردن / ～着发言 در صحبت کردن بر همدیگر سبقت جستن / 春～日,夏～时。در بهار هر روز اهمیت بسزا دارد و در تابستان هر ساعت. ②(争执;争论)نزاع کردن، مشاجره کردن، بحث کردن، ستیزه‌کردن،بحث و مشاجره‌کردن：你们在～什么。شما بر سر چه نزاع می کنید؟/～长论短 ③〈方〉(差)کم، کسری：总数还～多少？برای رسیدن به عدد کل چقدر بیشتر لازم است ؟ ④怎么[多见于诗、词、曲]چطور، چگونه：～知 کسی چطور می داند... / ～奈 باوجود این، متأسفانه
【争霸】zhēngbà استیلا جوئی：～世界 در جهان استیلا جستن
【争辩】zhēngbiàn بحث کردن، مشاجره کردن، مناظره کردن：无可～ غیر قابل بحث، بی بحث / 无休止的～ بحث ومشاجره‌ی بی پایان / 真理不怕～。حقیقت از بحث ومشاجره /چون وچرا، مسلما نمی ترسد.
【争长论短】zhēng cháng lùn duǎn بمنظور تشخیص دادن حق از ناحق مباحثه کردن
【争吵】zhēngchǎo دعوا کردن، نزاع کردن،ستیزه کردن：无谓的～ دعوای بی جهت / 激烈的～ دعوای شدید / ～不休 بطور بی پایان دعوا کردن
【争持】zhēngchí در مجادله اصرار کردن، از تسلیم شدن خود داری کردن
【争宠】zhēngchǒng کوشش برای جلب توجه وعنایت کسی
【争斗】zhēngdòu مبارزه کردن، جنگ کردن
【争端】zhēngduān موضوع مورد مجادله، مجادله، منازعه：国际～ مجادلهٔ بین المللی / 边界～ مجادلهٔ مرزی / 当事国 ～ جانب های مجادله / ～起源 منشاء مجادله / 调解两国～ در مجادلهٔ دو کشور میانجی گری کردن
【争夺】zhēngduó در راه چیزی مبارزه کردن، برای چیزی با کسی همچشمی کردن：～制高点 برای تصرف نقطهٔ مشرف نبرد کردن / ～市场 برای کسب بازار رقابت کردن / ～的重点 کانون رقابت / ～势力范围 برای کسب مناطق نفوذ رقابت کردن / ～冠军 برای کسب مقام اول در مسابقه تلاش کردن
【争分夺秒】zhēng fēn duó miǎo به منتهای درجه از هر دقیقه و هر ثانیه استفاده کردن
【争风吃醋】zhēng fēng chī cù در روابط عاشقانه به یکدیگر حسادت ورزیدن
【争光】zhēngguāng کسب افتخار کردن：为祖国～ برای میهن خود کسب افتخار کردن
【争衡】zhēnghéng همچشمی کردن، رقابت کردن
【争斤论两】zhēng jīn lùn liǎng بیش از حد حسابگری کردن
【争论】zhēnglùn مبحث، مباحثه، مشاجره، مجادله：不同意见的～ بحث ومباحثه بر سر مسائل مورد اختلاف نظر / 激烈的～ بحث ومشاجرهٔ حاد / ～不休 بحث بی پایان / ～的双方 طرفین مورد مجادله / ～之点 نکتهٔ مورد بحث / 科学上不同学派的自由～ بحث ومشاجرهٔ آزاد بین مکتب های علمی
【争鸣】zhēngmíng مجادله کردن：百家～。صد مکتب فکری به مجادله و رقابت برمی خیزند.
【争闹】zhēngnào مجادله کردن، دعوا کردن
【争奇斗艳】zhēng qí dòu yàn در نشان دادن رونق و برجستگی خود باهم رقابت کردن
【争气】zhēngqì کسی را روسفید کردن：为中华民族～ ملت چین را روسفید کردن/ 这孩子学习总上不去,真不～。این بچه در درس خواندن همیشه عقب می ماند وواقعا مایهٔ سرافرازی کسی نمی شود. /有人说这活儿妇女干不了,我们得争这口气。بعضی مردم می گویند زنان نمی توانند این کار را انجام

دهند ومایه آنها نشان خواهیم داد که می توانند.

【争抢】zhēngqiǎng در کسب چیزی باهم رقابت کردن

【争取】zhēngqǔ در راه...تلاش کردن ~民族解放: در راه اعتماد توده های مردم را 群众~ / آزادی ملی تلاش کردن برای کسب شایستگی عضویت حزب 入党~ / بدست آوردن ابتکار عمل 主动~ / بازمان مسابقه دادن 时间~/تلاش کردن برای زنده ماندن به مبارزه 生存斗争~ / را بدست آوردن پرداختن

【争权夺利】zhēngquán-duólì برای کسب قدرت ومنفعت تلاش کردن

【争先】zhēngxiān در انجام کاری باهم رقابت کردن :大家~发言。همه سعی کردند صحبت کنند.

【争先恐后】zhēngxiān-kǒnghòu در انجام کاری باهم رقابت کردن، سبقت جستن :青年们~地报名参军。جوانان در نام نویسی برای سربازی باهم رقابت می کردند.

【争雄】zhēngxióng 见"争霸"

【争议】zhēngyì نزاع، اختلاف عقیده :有~的地区 منطقهء مورد نزاع / 有~的条款 مادههای مورد نزاع / 有~之点 نکتهء مورد اختلاف عقیده

【争战】zhēngzhàn جنگیدن، نبرد کردن

【争执】zhēngzhí مجادله کردن، مخالفت کردن، به موضع خود چسبیدن :~不下。هر کسی به موضع خود می چسبید.

怔 zhēng وحشت زده شدن

【怔忡】zhēngchōng 〈中医〉(قلب) ضربان تند داشتن

【怔营】zhēngyíng 〈书〉وحشت زده و بی قرار بودن

征 zhēng ①(走远路) مسافرت کردن :~帆 کشتی برای لشگر کشی ~ 出: لشگر کشی کردن ②(征讨) سفر طولانی اسب 马~ / در شمال وجنوب جنگیدن 南~北战 / کردن به ارتش پیوستن 应~入伍: سرباز گرفتن ③(征召) جنگی غله را 粮~: (مالیات) وضع کردن، جمعآوری کردن ④(征收) بعنوان مالیات گرفتن ⑤(征求) در خواست کردن، تقاضا کردن: 稿~ تهیهء مقاله (برای مجله) را در خواست کردن ⑥(证明) گواهی محکمی وجود 有实物可~。: شاهد، گواهی، برهان دارد./无~之言 ادعای بی اساس ⑦(迹象) نشانه، فال

【征鞍】zhēng'ān در قدیم اشاره به اسب کسی که سفر طولانی می کرد

【征兵】zhēngbīng سرباز گیری :~法 قانون سرباز گیری/ ~年龄 سن سرباز گیری/ ~站 مرکز سربازگیری/ ~制 سیستم سرباز گیری

【征尘】zhēngchén گرد وغباری که بر مسافر می نشیند

【征调】zhēngdiào مصادره کردن، گرفتن، جمع آوری کردن :~物资和人员 (برای فعالیت نظامی) لوازم را گرفتن وپرسنل را احضار نمودن

【征伐】zhēngfá برای کیفر لشگرکشی کردن

【征服】zhēngfú غلبه کردن، فتح کردن، تحت انقیاد در آوردن: 用武力~ بزور فتح کردن / 自然~ بر طبیعت غلبه کردن / ~黄河 رودخانهء زرد را آرام کردن

【征购】zhēnggòu جمع آوری چیزی بوسیلهء خریداری توسط دولت :粮食~ خریداری غله توسط دولت / 指标~ سهمیهء خریداری توسط دولت

【征候】zhēnghòu نشانه :病人已有好转的~。بیمار نشانهء بهبودی دارد.

【征集】zhēngjí ①(收集) جمع آوری کردن :签名~ (برای آذوقهء نظامی را 军粮~ / مطلبی) امضاها را جمع آوری کردن ②(征募) جمع آوری لوازم 物资~ / جمع آوری کردن (سرباز، نیروی تازه...را) گرفتن : 新兵~ / سرباز نو گرفتن 补~ / برای پر کردن صفوف نظامی سربازان جدید گرفتن 充兵员 / 战时~ سربازگیری در موقع جنگ / 定期~和退役 سرباز گرفتن و دموبیلیزه کردن بفواصل معین

【征募】zhēngmù سرباز گرفتن

【征聘】zhēngpìn (برای استخدام دبیر، معلم و...) آگهی دادن، در خواست کنندگان را بکار دعوت کردن

【征求】zhēngqiú خواستن، درخواست کردن، جستجو کردن: ~意见 نظر خواهی کردن / 广泛~群众意见 از توده های وسیع نظر خواستن / 学生对教学的意见~ مردم نظر دانشجویان را در بارهء کار تدریسی جمع آوری کردن / 订户~ برای جلب آبونهها کوشش کردن

【征人】zhēngrén 〈书〉کسی که سفر طولانی می کند یا لشگر کشی می نماید

【征实】zhēngshí عوارض و مالیات بصورت غله

【征收】zhēngshōu (مالیات) وضع کردن، بستن، جمع آوری کردن: 赋税~ / مالیات وضع کردن 进口税~ / بر واردات مالیات بستن 烟草税~ / بر تنباکو مالیات بستن

【征税】zhēngshuì مالیات وضع کردن، مالیات بستن: 货物~ اجناس مشمول مالیات

【征讨】zhēngtǎo برای کیفر لشگرکشی کردن

【征途】zhēngtú مسافرت :艰险的~ مسافرت دشوار/踏上革命的~ به راه انقلاب حرکت کردن

【征文】zhēngwén تهیهء مقاله را در خواست کردن: 启事~ اعلانی که تهیهء مقاله را برای مجله ای و...در خواست می کند

【征象】zhēngxiàng نشانه ها، عوارض

【征询】zhēngxún 〈书〉نظر خواهی کردن، مشورت کردن

【征引】zhēngyǐn نقل کردن، نقل قول کردن، اقتباس کردن

【征用】zhēngyòng برای استفادهء خود گرفتن، مصادره کردن، وارد به خدمت اجباری کردن :人力、物力、财力~ نیروی انسانی، نیروی مادی یا مالی را وارد به خدمت اجباری کردن / 国家可以对城乡土地实行~。دولت می تواند زمین های شهری و روستائی را برای استفادهء خود بگیرد.

【征战】zhēngzhàn لشگرکشی کردن

【征召】zhēngzhào ①(征兵) سرباز گرفتن: 入伍~ وارد خدمت نظامی شدن ②〈书〉(授官职) کسی را به پست رسمی گماشتن

【征兆】zhēngzhào نشانه، فال

挣 zhēng

另见 zhèng

【挣扎】zhēngzhá دست وپا زدن، تقلا کردن: ~着坐起来 برای نشستن تقلا کردن / 进行垂死的~ به آخرین دست وپا زدن پرداختن / ~在死亡线上 برای زنده ماندن تقلا کردن

峥 zhēng

【峥嵘】zhēngróng ①(山势高峻突出) بلند وسر بالا، مرتفع و(در~头角: برجسته، فوق العاده ②(超越寻常) قد کشیده ~岁月 / مورد جوانان) برجسته، دارای آینده، درخشان سالهای پرحادثه

狰 zhēng

【狰狞】zhēngníng بی رحم، درنده خو، ددمنش: ~面目 ظاهر درنده خو، ظاهر مهیب

症 zhēng

另见 zhèng

【症结】zhēngjié گره، نقطهء قطعی: 这就是问题的~所在。مسئله در همین جا گره خورده است.

钲 zhēng نوعی ساز ضربه ای زنگوله شکل که ارتش در قدیم هنگام لشگرکشی آنرا بکار می برد

睁 zhēng باز کردن (چشم ها را): 吓得~大眼睛 از شدت ترس چشم های خود را باز کردن / ~一只眼，闭一只眼 نادیده پنداشتن / ~着眼睛说瞎话 بی شرمانه دروغ گفتن، دروغ شاخدار گفتن

【睁眼瞎子】zhēngyǎn xiāzi آدم بی سواد

【睁只眼，闭只眼】zhēng zhī yǎn, bì zhī yǎn نادیده گرفتن، سازش وتحمل کردن چیز های بد

铮 zhēng

【铮鏦】zhēngcōng 〈象〉جرنگ جرنگ(صدای بهم خوردن فلزات)

【铮铮】zhēngzhēng 〈象〉جرنگ جرنگ(صدای بهم خوردن فلزات)

筝 zhēng ①(古筝) نوعی ساز دارای ۲۱ تا ۲۵ سیم که با ضربهء نوك انگشت یا ناخن نواخته می شود ②见"风筝"

蒸 zhēng ①(蒸发) تبخیر کردن، تبدیل به بخار کردن ②(蒸熟) با بخار پختن، بخار دادن: ~饭 برنج را با بخار پختن / 菜凉了，用蒸锅~一~。غذا سرد شده است، بهتراست آنرا با دیگ بخار گرم کنیم.

【蒸饼】zhēngbǐng کیك پخته شده با بخار

【蒸发】zhēngfā تبخیر کردن، تبدیل به بخار کردن: ~计 بخارسنج / ~蒸腾 کم شدن آب زمینی در اثر تبخیر مستقیم

【蒸锅】zhēngguō دیگ زودپز

【蒸饺】zhēngjiǎo «جاوزی» پخته شده با بخار(«جاوزی» یعنی گوشت وسبزی که در ورقه ای از خمیر پیچیده شده باشد)

【蒸馏】zhēngliú 〈物〉تقطیر (فیزیك): 常压~〈化〉تقطیر جوی / 真空~〈化〉تقطیر خلاء / ~器 دستگاه تقطیر / ~水 آب تقطیر شده / ~塔 برج تقطیر

【蒸笼】zhēnglóng دیگ غذاپز(معمولا از خیزران ساخته می شود)

【蒸馍】zhēngmo 〈方〉نان بخار پز

【蒸汽】zhēngqì بخار: ~发生器 بخارزا / ~供暖 گرم کردن بوسیلهء بخار / ~锅炉 دیگ بخار / ~机 موتور بخاری / ~浴 حمام بخار / ~绞车 چرخ بخاری / ~机车 لوکوموتیو بخاری

【蒸球】zhēngqiú 〈纸〉دیگ چرخندهء کروی(برای کاغذ سازی)

【蒸食】zhēngshi غذاهائی که با آرد گندم ساخته شده وبا بخار پخته می شود.

【蒸腾】zhēngténg صعود کننده (بخار): 热气~ بخار کردن

【蒸腾作用】zhēngténg zuòyòng 〈植〉بخار پس دادن

【蒸蒸日上】zhēngzhēng rì shàng شکوفا شدن، رشد کردن، هرچه بیشتر ترقی حاصل کردن: 一派~、欣欣向荣的景象 یك منظرهء شکوفا و پررونق / 我国的建设事业~。کار سازندگی کشور ما هرچه بیشتر ترقی می کند. / 随着机械化的发展，农业生产~。با رشد وتوسعهء مکانیزه شدن، کشاورزی روزبروز شکوفاتر میشود.

zhěng

拯 zhěng نجات دادن، رهایی دادن، خلاصی دادن

【拯救】zhěngjiù نجات دادن، رهایی دادن، خلاصی دادن: ~被压迫的人民 مردم ستمدیده را نجات دادن / 把他从火坑中~出来。او را از جهنم این زمین نجات دادن

整 zhěng ①(整个) کامل، همه، کلیه، تمام: ~砖 آجر کامل (یعنی غیر شکسته) / ~夜 تمام شب / 敌人~团~团地投降。هنگ هایی از دشمن تسلیم شدند. / 一~页 یك صفحهء کامل / 十二点~ درست ساعت دوازده / 恰好~一年。درست یك سال کامل می گذرد. ②(整齐) تمیز ومرتب، منظم: 仪容不~ ظاهر غیر تمیز ومرتب داشتن / 衣冠不~ لباس تمیز ومرتب بتن نداشتن ③(整顿) مرتب کردن، منظم کردن: ~改 ④(整修) اصلاح و رفوم کردن: ~修 تعمیر کردن، مرمت کردن / 旧如新 چیزی را تعمیر کردن، نو کردن ⑤(使吃苦头) رنج دادن،تنبیه کردن وآنرابحالت نو در آوردن: 挨~ مورد انتقاد یا حمله قرار گرفتن ⑥〈方〉(搞) ساختن، کار کردن: 这东西我看见人~过，并不难。یك بار دیدم کسی آن کار را انجام می دهد، خیلی مشکل که نیست. / 绳子给~断了。طناب پاره شد.

【整备】zhěngbèi دو باره به (نیروهای نظامی) سرو صورت دادن وآنهارا تجهیز کردن

【整编】zhěngbiān دو باره به (نیروی نظامی) سرو صورت دادن

【整饬】zhěngchì ①(整顿) مرتب کردن، استحکام بخشیدن: ~纪律 انضباط را تقویت کردن ②(整齐) تمیز ومرتب، منظم: 服装~ لباس تمیز ومرتب پوشیدن

【整除】zhěngchú 〈数〉(ریاضی) درست تقسیم شدن

【整党】zhěngdǎng اصلاح وتحکیم سازمانهای حزبی: ~建党

تحکیم حزب وسازندگی حزب

【整地】zhěngdì 〈农〉 آماده کردن مزارع برای بذرافشانی یا
کاشتن بوسیلهٔ شخم زدن ویا چنگك زمین را صاف وهموار کردن

【整点】zhěngdiǎn 〈数〉 (ریاضی) نقاط درست

【整队】zhěngduì صفوف را مرتب ومنظم کردن، صف کشیدن:
入场～ در صفوف را مرتب ومنظم کردن وعازم شدن ～出发 /
صف وارد میدان، سالن و...شدن

【整顿】zhěngdùn اصلاح کردن، تحکیم کردن، دوباره تشکیل
انضباط 纪律～ / سبك نگارش را اصلاح کردن 文风～: دادن
ارگان رهبری را تحکیم یا دو باره 领导班子～/ را تقویت کردن
قواعد ومقررات را دوباره قید کردن 规章制度～ / تشکیل دادن
/ کار ها را در هر زمینه اصلاح کردن 好各方面的工作～ /
تیم فوتبال ما به کار اصلاح 我们的足球队要好好～一下。
و تحکیم احتیاج دارد.

【整风】zhěngfēng اصلاح سبك نادرست کار: 运动～ جنبش
آموزش برای اصلاح سبك 学习～ / اصلاح سبك نادرست کار
نادرست کار

【整复】zhěngfù تعمیر کردن وبه حالت عادی در آوردن

【整改】zhěnggǎi تنظیم و اصلاح کردن

【整个】zhěnggè کامل، تمام، کلیه، همه: 上午～ تمام قبل از
ظهر / 会场响起热烈的掌声。～ در تمام سالن صدای کف
زدنهای گرم طنین انداز بود. 国民经济～/ تمام اقتصاد ملی/在
革命阶段～ سراسر مرحلهٔ انقلاب / 他把这件事～儿给忘
了。او موضوع را کاملا فراموش کرد. 说来～/ بطور کلی،
رویهمرفته

【整纪】zhěngjì انضباط را تقویت کردن

【整洁】zhěngjié تمیز ومرتب: 房间收拾得很～。 اطاق را
لباس تمیز ومرتب بتن داشتن 衣着～ / تمیز و مرتب نگهداشتند.

【整经】zhěngjīng 〈纺〉 تارپیچی: 分段～ تارپیچی قسمتی /～
机 دستگاه تارپیچ

【整理】zhěnglǐ مرتب کردن، ترتیب دادن، منظم کردن: 房间～
اطاق را مرتب کردن / 桌上的东西～ چیزهای روی میز را
مرتب کردن / 书架上的书～ کتابهای روی قفسه ها را دو باره
ترتیب دادن / 中国医药学～ طب چینی و داروسازی چینی را
بصورت سیستماتیك در آوردن واز روی انتقاد مقابله وتطبیق کردن
/ 财政～ امور مالیه را مرتب ومنظم کردن / 搜集～民歌 سرود
های مردمی را جمع آوری و آماده کردن 行装～/ چمدان هارا
آماده کردن / 文化遗产～ میراث فرهنگی را خوب بررسی کردن
/ 化石～ فسیل ها را منظم وبررسی کردن

【整脸儿】zhěngliǎnr آبروی خود را حفظ کردن

【整料】zhěngliào مواد خام به یك قطعهٔ کامل برای کار معینی

【整流】zhěngliú 〈电〉 تغییر دادن جهت برق: 管～ تغییر دهندهٔ
جهت برق / 子～ کموتاتور، آلت تغییر دهندهٔ جهت برق

【整流器】zhěngliúqì 〈电〉 آلت تغییر دهندهٔ جهت برق: 硅～
آلت تغییر 硅可控～ / آلت سیلیکونی تغییر دهندهٔ جهت برق
دهندهٔ جهت برق مورد کنترل سیلیکون

【整年累月】zhěng nián lěi yuè در تمام سال

【整齐】zhěngqí ①(有条理) مرتب، منظم، تمیز: 保持队伍～
صفوف را منظم نگهداشتن / 字写得清楚～ دستخط روشن
و منظم داشتن / 服装～ لباس تمیز ومرتب در بر داشتن / 划～
لحاف ها مرتب 被子叠得整整齐齐的。/ متحدالشکل بودن
جمع شده بود. ②(形状差不多) منظم، هم تراز، برابر: 出苗
～ ظهور همتراز نشاءها/ 的牙齿～ دندانهای منظم / 一排排～
的工人住宅 ردیف های منظم خانه های کارگران / 迈着～的
步伐 گام های منظم برداشتن / 这个蓝球队阵容～。 این تیم
بسکتبال آرایش خوبی دارد.

【整容】zhěngróng ①(修饰容貌) صورت خود را اصلاح
کردن ②(用手术整容) جراحی و از بین بردن چین وچروك
صورت: 她作了～。 او عمل جراحی صورت را پذیرفت.

【整饰】zhěngshì تنظیم کردن وآرایش دادن

【整数】zhěngshù ①〈数〉 (ریاضی) عدد درست، عدد صحیح
②(没有零头的数目) اعداد بدون خرده وکسری

【整套】zhěngtào یك سری کامل: 设备～ یك سری کامل
تجهیزات / 这就是他们的一～观点。 این کلیهٔ نظر های
آنهاست. / 对这个问题他有一～看法。 او در مورد این
مسئله عقاید زیادی دارد.

【整体】zhěngtǐ کل، از نظر کل: 从～上看形势 اوضاع را از
نظر کلی بررسی کردن / 有机的～ یك کل ارگانیك / 的一个～
组成部分 بخش مکملی از یك کل / 为了～的利益牺牲局
部的利益 بخاطر مصالح کل از مصالح فردی یا محلی صرف نظر
کردن / 吊装～〈建〉 با قرقره ای کل یك چیزرا بالا بردن 化～
کلیت، تمامیت

【整体观念】zhěngtǐ guānniàn ① (从整体考虑) عقیده ای
که اوضاع باید از نظر کلی بررسی شود ②〈中医〉 در طب چینی
عقیده بر اینکه اعضای مختلف بدن انسان یك کل ارگانیك را
تشکیل می دهد

【整天】zhěngtiān تمام روز: 干了三～ برای تمام سه روز کار
کردن / 她拆洗被褥忙了一～。 او تمام روز به برداشتن بخیه
های لحاف وشستشوی آن مشغول بود.

【整形】zhěngxíng 〈医〉 پلاستیك: 手术～ عمل جراحی
پلاستیك / 外科～ مبحث جراحی پلاستیك، جراحی پلاستیك

【整修】zhěngxiū دوباره ساختن، تعمیر کردن: 水利工程～
پروژه های آبیاری را دوباره ساختن / 梯田～ دو باره به مزارع
پله ای سرو صورت دادن / 房子～ خانه ها را تعمیر کردن

【整训】zhěngxùn (نیرو های نظامی را) تمرین دادن وتحکیم
بخشیدن

【整整】zhěngzhěng درست، تمام، کلیه: 半小时～ درست نیم
ساعت / 一小时～ یك ساعت تمام / 两天～ دو روز تمام
/ 五十年～ تمام پنجاه سال / 六公里～ شش کیلو متر تمام
/ 一个月～ یك ماه تمام / 三百万元～ درست سه میلیون
«یوان»

【整枝】zhěngzhī 〈农〉 سرشاخه زدن، هرس کردن: 棉花～ بوته
های پنبه را هرس کردن / 果树～ درخت های میوه را هرس
کردن

【整治】zhěngzhì ①(整理;修理) تعمیر کردن، مرمت کردن:
房屋～ خانه ها را مرمت کردن / 机器～ ماشین را تعمیر کردن

河道 برای ~ / در مسیر کشتی رانی لاروبی کردن 航道~/ سهولت عبور ومرور رودخانه بکار لاروبی پرداختن ②(使吃苦头) لازم است که این 。下一~这坏蛋得 : تنبیه کردن، رنج دادن ③(进行某项工作) به کاری پرداختن : بچه‌ء لات تنبیه شود. به کار کشاورزی پرداختن ~庄稼 / غذا تهیه کردن ~饭菜

【整装】zhěngzhuāng اشیاء خود را برای سفر آماده کردن : ~待命 آماده‌ء اجرای اوامر بودن / ~待发 آماده ودر انتظار بودن

【整庄】zhěngzhuāng 〈方〉①(完整) یک دست، کامل ②(整齐) منظم وتمیز

zhèng

正 zhèng ①(不歪斜) راست، مستقیم : 这画挂得不~。 این تابلو نقاشی راست آویزان نیست. /把柱子扶~ تیر را راست کردن /~坐 راست نشستن /~北(南、西、东) شمال (جنوب، غرب، شرق) ②(位置在中间) واقع در وسط، اصلی : ~门 دروازه‌ء اصلی / ~厅 سالن اصلی ③(正在某个时间) درست سرساعت : ~八点 (در مورد وقت) درست، عینا، سرساعت هشت ④(正面) رویه‌ء چیزی : 布的~面 رویه‌ء پارچه ⑤(正直) درستکار، عادل : ~方 درستکار، نیکوکار، عادل ⑥(正当) صحیح، درست : ~路 راه صحیح ⑦(纯正) خالص : ~黄 زرد خالص / 味儿不~ مزه‌ء اصیل نداشتن ⑧(基本的; 主要的) اصلی، عمده : ~副班长 فرمانده گروه ومعاون فرمانده گروه / ~驾驶员 خلبان هواپیمای اول / ~税和附加税 مالیات اصلی و مالیات اضافی ⑨(数) (ریاضی) راست : ~八边形 هشت ضلعی راست / ~多面体 جسم چند وجهی راست ⑩〈物〉(فیزیك) مثبت : ~晶体 بلور مثبت / ~离子 یون مثبت ⑪〈数〉(ریاضی) مثبت : ~号 علامت مثبت ⑫(使位正) تصحیح کردن، مستقیم قرار دادن : ~一~帽子 کلاه خود را درست بر سر گذاشتن / ~音 تلفظ خود را تصحیح کردن ⑬(正好) درست، عینا، دقیقا : 如你所说的~ همان طور که شما می گوئید / 大小~合适 درست همین اندازه / 中奸计~ درست بدام ناکس افتادن / 因为如此~ عینا بخاطر این / 我~要谈这个问题。 من دارم به همین نکته می پردازم. / 这~是我们需要的东西。 این همان چیزی است که ما می خواهیم. / 那人~是张先生。 آن شخص همان آقای جان بود نه کس دیگر. / ~是这些人创造了这样伟大的奇迹。 آنها همان اشخاصی هستند که چنین معجزه ای کرده اند. ⑭[表示动作的进行、状态的持续] : ~下着雨呢。 باران دارد می بارد. / 时钟~打十二点。 عقربه‌ء ساعت به ١٢ اشاره می کند.

另见 zhēng

【正榜】zhèngbǎng در امتحان نهایی درباری موفق شدن

【正本】zhèngběn ①(文件的原件) نسخه‌ء اصلی(سند) : 将~送存档案库 نسخه‌ء اصلی را بایگانی کردن ②(图书的原本) نسخه‌ء اصلی(کتاب)

【正本清源】zhèngběn-qīngyuán از ریشه اصلاح کردن : 采取~的措施 اقدامات برای اصلاح ریشه ای بعمل آوردن

【正比】zhèngbǐ 〈数〉(ریاضی) نسبت مستقیم

【正比例】zhèngbǐlì 〈数〉(ریاضی) تناسب مستقیم

【正步】zhèngbù 〈军〉(نظام) قدم آهسته : ~走! (口令) قدم آهسته، برو!(فرمان)

【正餐】zhèngcān نهار یا شام (در مقابل صبحانه و غذای سبك آخر شب)

【正册】zhèngcè دفتر ثبت رسمی ومنظم (کتاب سرشماری دوره‌ء سلسله‌ء «چینگ» برای ثبت نام مردم درستکار)

【正长石】zhèngchángshí ارتوکلاز(نوعی ماده‌ء معدنی)

【正长岩】zhèngchángyán (معدن) گرانیت دارای بیوتیت وهورن بلند

【正常】zhèngcháng عادی، نورمال، طبیعی : 在~情况下 در شرایط عادی / 恢复~ به حالت عادی برگشتن / ~的党内民主生活 اجرای عادی دموکراسی در حزب / 脉搏~ نبض عادی / 两国关系~化 عادی شدن روابط بین دو کشور داشتن

【正出】zhèngchū متولد شدن (بچه) بوسیله‌ء زن اول (در مقابل زن دوم)

【正大】zhèngdà درستکار، امین، بی ریا : ~光明 بی پرده، درستکار

【正当】zhèngdāng در همان وقت : ~春耕之时 در همان وقت شخم کردن بهاری / ~人手少的时候, 他们来了。 در همان وقتی که ما نیروی کار کم داشتیم، آنها به یاری ما شتافتند.

【正当年】zhèngdāngnián در عنفوان زندگی، در بهار عمر

【正当时】zhèngdāngshí در فصل یا زمان مناسب : 秋分种麦~。 «اعتدال پائیزی» برای کاشتن گندم زمان مناسبی است.

【正当中】zhèngdāngzhōng درست دروسط

【正当】zhèngdàng مناسب، صحیح، مشروع : 通过~途径 از طریق مناسب / 他们的要求是完全~的。 تقاضای آنها کاملا بحق است. / 国家保护华侨和侨眷的~的权利和利益。 دولت از حقوق ومصالح عادلانه‌ء اتباع مقیم خارج خود و بستگان آنها حمایت می کند.

【正当防卫】zhèng dàng fáng wèi دفاع مشروع و بحق

【正道】zhèngdào طریق صحیح، راه صحیح : 走~ از طریق صحیح پیروی کردن / 这才是~。 این همان کار صحیحی است که باید انجام شود.

【正点】zhèngdiǎn سرساعت : ~运行 حرکت سر ساعت / 火车~到达。 قطار سر ساعت رسید.

【正电】zhèngdiàn الکتریسیته‌ء مثبت

【正电荷】zhèngdiànhè بار الکتریکی مثبت

【正电子】zhèngdiànzǐ الکترون مثبت

【正殿】zhèngdiàn سالن اصلی(قصر یا معبد)

【正定霉素】zhèngdìngméisù 〈药〉 نوعی دارو بنام "Daunomycin"

【正多边形】zhèngduōbiānxíng 〈数〉 کثیرالاضلاع راست 又作"正多角形"

【正法】zhèngfǎ (مجرم را) اعدام کردن : 就地~ (مجرم را) در محل اعدام کردن

【正反】zhèngfǎn مثبت ومنفی : 总结~两方面的经验 هم

两~考虑 / تجربهٔ مثبت وهم تجربهٔ منفی را جمع بندی کردن
方面的意见 هم نظر های مثبت وهم نظر های منفی را سنجیدن

【正犯】zhèngfàn جنایتکار اصلی

【正方】zhèngfāng مربع : ~盒子 جعبهٔ مربع شکل (یا مکعب) / ~形 مربع

【正房】zhèngfáng ①(正面的房屋) اطاق های اصلی(معمولا رو به جنوب) ②(大老婆) زن عقدی اول (در مقابل هوو)

【正告】zhènggào با جدیت احضار کردن، با جدیت نصیحت کردن

【正割】zhènggē 〈数〉 قاطع : ~线 خط قاطع

【正宫】zhènggōng اقامتگاه ملکه یا خود ملکه

【正骨】zhènggǔ 〈中医〉 شکسته بندی کردن

【正规】zhèngguī ثابت ومنظم، استاندارد : ~部队 نیروهای ثابت ارتش ~军 / ثابت ومنظم کردن، استاندارد کردن ~化 / ومنظم عملیات جنگی ~战争 / مدرسهٔ منظم ~学校 / ثابت ومنظم منظم

【正轨】zhèngguǐ طریق صحیح، طریق درست : 纳入~ به طریق صحیح سوق دادن

【正好】zhènghǎo ①(恰好) بموقع، باندازه : 你来得~。 شما بموقع تشریف آوردید. / 这双鞋我穿~。 این جفت کفش باندازهٔ من است. / 这笔钱~买台抽水机。 برای خرید یك تلمبهٔ آب این پول کافی است. / 这~证明我们的作法是对的。 این کاملا ثابت می کند که روش ما درست است. ②(恰巧遇到机会) برحسب اتفاق : 哈桑~从那儿路过。 حسن بر حسب اتفاق از آنجا عبور کرد. / 我身边~有五块钱。 اتفاقا پنج یوان نزد من هست.

【正号】zhènghào نشانهٔ مثبت

【正话】zhènghuà ①(正经话) سخن جدی ②(本意要说的话) سخنی که مبین مراد کسی باشد

【正极】zhèngjí 〈电〉 قطب الکتریکی مثبت : ~板〈电〉 صفحهٔ مثبت

【正教】zhèngjiào کلیسای ارتدکس یونانی و روسی

【正襟危坐】zhèngjīn-wēizuò 〈书〉 لباس خود را صاف ومرتب کردن ودرست نشستن، کاملا جدی بودن

【正经】zhèngjing ①(端庄正派) جدی : ~人 آدم نجیب / 假~ خود را به نجابت زدن ②(正当) صحیح، جدی، مشروع : 钱必须用在~地方。 پول را باید مورد استفادهٔ صحیح قرار داد. / 谈~事 در بارهٔ کار اصلی صحبت کردن / ~事儿 امور جدی ③(正式的;合乎一定标准的) معتبر و قابل قبول : ~货 کالا های معتبر وقابل قبول ④〈方〉(确实) واقعا، حقیقتا : 这黄瓜长得还~不错呢! این خیار ها واقعا خوب رشد می کند.

【正角】zhèngjué نقش اصلی (در اپرا)

【正楷】zhèngkǎi خط ثابت ومنظم (در خطاطی چین)

【正理】zhènglǐ اصل صحیح، دلیل موجه

【正梁】zhèngliáng 〈建〉 شاه تیر اصلی

【正六面体】zhèngliùmiàntǐ 〈数〉 (ریاضی) جسم شش سطحی راست

【正路】zhènglù 见"正道"

【正论】zhènglùn سخنان درست ومعقول

【正门】zhèngmén دروازهٔ اصلی، در ورودی

【正面】zhèngmiàn ①(前部那一面) نمای چیزی : 房屋的~ نمای خانه / ~进攻 تعرض جبهه ای / ~冲突 کشمکش روبرو ②(片状物正规的一面) روی هر چیزی : 牛皮纸的~ روی کاغذ محکم قهوه ای رنگ مخصوص بسته بندی / 硬币的~ روی سکه / 皮革的~ روی چرم / ~和反面 طرف رویی و پشتی ③(积极的方面) مثبت : ~教育 تعلیم وتربیت وزیرین یك چیز به روش مثبت / ~阐明自己的观点 نظر های خود را بیان کردن / ~和反面的历史经验 درس های عبرت تاریخی مثبت ومنفی / ~人物 شخصیت مثبت ④(直接) مستقیما : 有问题请~提出来。 لطفا سؤال تان را مستقیما مطرح کنید.

【正面图】zhèngmiàntú 〈测〉〈机〉 نمودار جلویی

【正牌】zhèngpái (کالا) واقعی وغیر قلابی ومعتبر وقابل قبول

【正派】zhèngpài درستکار، امین، نجیب : ~人 آدم نجیب، آدم شرافتمند / ~作风 درستکاری وامانت در روش کسی

【正片】zhèngpiàn ①〈摄〉(印制 灯片的胶卷) فیلم مثبت ②〈电影〉(拷贝) کپی (فیلم سینمایی) ③〈电影〉(主片) فیلم داستانی

【正品】zhèngpǐn کالا های تضمین شده

【正气】zhèngqì محیط سالم، گرایش سالم : 发扬~ گرایش های سالم را گسترش دادن / ~上升。 محیط سالم حکمفرماست.

【正巧】zhèngqiǎo ①(恰巧遇到机会) بر حسب اتفاق، اتفاقا : 他们~带有仪器。 آنها بر حسب اتفاق لوازم و تجهیزات همراه خود دارند. / 两个过路的人及时发现了火情。 اتفاقا دو نفر عابر اولین نشانهٔ آتش سوزی را کشف کردند. ②(恰好) درست بموقع، سرساعت، سر وقت : 你来得~，我们马上就要出发了。 شما بموقع آمده اید، ما بزودی براه می افتیم.

【正切】zhèngqiē 〈数〉 تانژانت (ریاضی) : ~线 خط تانژانت

【正确】zhèngquè درست، صحیح، مناسب : ~的立场 موضع صحیح / 你这样做是~的。 کاری که شما انجام می دهید صحیح است. / ~处理国家、集体、个人三者之间的关系 موازنهٔ صحیح را در روابط بین دولت، جمع وفرد حفظ کردن / ~对待自己，~对待群众 روش صحیحی را نسبت به خود وتوده های مردم اتخاذ کردن / ~估计客观形势 بطور صحیح اوضاع عینی را ارزیابی کردن / ~的批评 انتقاد صحیح

【正确性】zhèngquèxìng صحیح بودن، درستی

【正儿八经】zhèngrbājīng 〈方〉 باجدیت تمام

【正人君子】zhèngrén-jūnzǐ 〈旧〉 شخص نجیب، شخص شریف : 打扮成~ خود را به نجابت و شرافت زدن

【正色】zhèngsè ①〈书〉(纯正的颜色) رنگ خالص ②(严肃或严厉的神色) قیافهٔ جدی بخود گرفتن : ~拒绝 با جدیت رد کردن

【正史】zhèngshǐ کتاب های تاریخ که بصورت بیوگرافی نوشته می شود 参见"纪传体"jìzhuàntǐ

【正式】zhèngshì رسمی، اصلی : ~列入记录 رسما ثبت شدن

/ 代表团的~成员 عضو رسمی یك هیئت نمایندگی /~开幕
بازدید رسمی ~ 访问 / عضو کامل حزب 党员 ~ /افتتاح رسمی
文 ~ /اعلامیه رسمی 声明 ~ /مذاکره رسمی 会谈 ~ /رسمی
件 ~ /مدرك رسمی 语言 ~ زبان رسمی

【正视】zhèngshì جدا روبرو شدن، جدا مواجه شدن 困难 ~ :
جدا با واقعیت روبرو شدن 现实 ~ / جدا با مشکلات روبرو شدن
自己的缺点 ~ / به عیوب خود اذعان کردن 不 ~ 事实 / از
حقایق چشم پوشیدن

【正视图】zhèngshìtú 〈测〉〈机〉 نمودار جلویی

【正事】zhèngshì کارهای اصلی کسی : 现在咱们谈 ~ 。 حالا
به کارهای اصلی می‌پردازیم

【正手】zhèngshǒu 〈体〉 جلو دست : ~ 抽球 با جلو دست
آبشار زدن

【正数】zhèngshù 〈数〉 (ریاضی) عدد مثبت

【正税】zhèngshuì عوارض ومالیات ملکی وسرانه در قدیم

【正态分布】zhèngtài fēnbù 〈统计〉 توزیع عادی

【正堂】zhèngtáng ①(正屋) اطاق وسطی (در مقابل اطاق
جنبی) ②(旧时办公的大厅) سالن دفتر دولتی در قدیم ③(府
县的长官) شهرستان دار

【正题】zhèngtí ①(主题) موضوع، سوژه (صحبت یا مقاله) : 转
入 ~ به موضوع پرداختن / 离开 ~ از موضوع پرت شدن / 不
离 ~ به موضوع چسبیدن ②〈哲〉 قضیه

【正体】zhèngtǐ ①(规范的汉字字形) فرم استاندارد شدن
هیرو گلیف های چینی ②见"正楷" ③(拼音文字的印刷体)
حرف سیاه ودرشت

【正厅】zhèngtīng ①(正中的大厅) سالن اصلی (واقع در
وسط) ②(正座) جایگاه های جلویی در تآتر

【正统】zhèngtǒng ①(封建王朝先后相承的系统)
طرفداری سلطنت ارثی ومشروع ②(一脉相传的嫡派) ارتدکس
حزب یا مکتب ارتدکس 派 ~ / عقاید ارتدکس 观念 ~ :

【正途】zhèngtú راه درست، راه صریح

【正文】zhèngwén (کتاب) متن : 书的 ~ متن کتاب / 词典 ~
متن لغتنامه

【正屋】zhèngwū اطاق روبه جنوب در حیاط سنتی چین

【正午】zhèngwǔ درست ساعت ۱۲روز، ظهر

【正误】zhèngwù 〈印〉 غلط های چاپی را صحیح کردن : ~ 表
غلطنامه

【正弦】zhèngxián 〈数〉 (ریاضی) جیب : ~ 波〈电〉 (برق)
موج جیبی

【正形】zhèngxíng 〈口〉[多用于否定式] رفتار موقر

【正凶】zhèngxiōng 〈法〉 قاتل اصلی

【正言厉色】zhèngyán-lìsè با احتیاط سخن گفتن و قیافه
جدی به خود گرفتن

【正盐】zhèngyán 〈化〉 (شیمی) نمك نورمال

【正颜厉色】zhèngyán-lìsè جدی وخشن به نظر رسیدن، قیافه
جدی بخود گرفتن

【正眼】zhèngyǎn به جلو نظر انداختن

【正业】zhèngyè شغل اصلی

【正义】zhèngyì ①(公正的道理) عدل، عدالت، انصاف : 主
持 ~ از عدل طرفداری کردن / 为 ~ 而战 در راه عدل جنگیدن
感 ~ /ارتشی که خود را وقف امر عادلانه می کند 之师 ~ /
②(公正的) عادل، منصف : ~ 立场 احساس انصاف وعدالت
的事业 ~ / موضع عادلانه امر عادلانه

【正音】zhèngyīn ①(矫正语音) تلفظ کسی را تصحیح کردن
②(标准音) تلفظ معیار

【正在】zhèngzài 〈副〉[表示动作在进行中] در حال...
بودن : 他们 ~ 聊天。 آنها در حال گپ زدن هستند. / 许多问
题 ~ 讨论。 بسیاری از مسائل مورد بحث است. / ~ 修建一条
新铁路。 یك خط جدید راه آهن در دست ساختن است. ~
进行磋商。 شور و مشورت جریان دارد.

【正直】zhèngzhí درستکار، امین : ~ 的人 شخص درستکار

【正治】zhèngzhì 〈中医〉 معالجه عادی (یعنی برای معالجه
بیمار تب دار دارو های خصلتا سرد را بکار بردن)

【正中】zhèngzhōng وسط، میانه : 故宫在北京城 ~ 。 ظروف
چای خوری را در وسط میز گذاشتن

【正中下怀】zhèng zhòng xiàhuái کاملا با آرزوی کسی
منطبق بودن

【正传】zhèngzhuàn موضوع اصلی داستان

【正字】zhèngzì ①(矫正字形) هیروگلیف چینی غلط نوشته
شده یا واژه غلط املاء شده را تصحیح کردن ②见"正楷" ③
见"正体" ①

【正字法】zhèngzìfǎ 〈语〉 درست نویسی، املاء صحیح

【正宗】zhèngzōng مکتب ارتدکس

证 zhèng ①(证明) ثابت کردن، به ثبوت رساندن : 求 ~
جستجوی اثبات / 几何定理 ~ یك قضیه هندسی را اثبات
کردن ②(证据) دلیل، گواه، مدرك : 作 ~ گواهی شهادت دادن
/ 确 ~ برهان قاطع /物 ~ گواه مادی ③(证件) گواهینامه،
کارت : 出生 ~ گواهینامه تولد / 工作 ~ کارت کار / 许可
~ اجازه نامه ④(疾病) بیماری، مرض

【证词】zhèngcí گواهی، شهادت

【证婚人】zhènghūnrén شاهد اصلی در مراسم از دواج

【证见】zhèngjiàn گواهی، شاهد

【证件】zhèngjiàn تصدیق نامه، گواهی نامه، کارت، پروانه،
جواز : 请出示 ~ 。 لطفا کارت هایتان را نشان دهید!

【证据】zhèngjù گواه، مدرك، دلیل : 搜集 ~ گواه جمع آوری
کردن / 提出 ~ اقامه دلیل کردن / 确凿的叛徒 ~ خائن ثابت
شده / 直接 ~ 〈法〉 گواه مستقیم

【证明】zhèngmíng ①(表明判断是真实的) ثابت کردن، به
ثبوت رساندن، اثبات رساندن، گواهی دادن : 充分 ~ کاملا ثابت کردن / 雄辩
地 ~ با فصاحت ثابت کردن / 足以 ~ ... به ثبوت رسانده اند که/
~ 力 / قوه اثبات / 几乎无需 ~ تقریبا لزوم به اثبات نداشتن
无误的抄本 رونوشت گواهی شده ②(证书; 证明信)
گواهینامه، تصدیق نامه، کارت، پروانه : 医生 ~ گواهینامه
پزشکی/ ~ 文件 گواهینامه، تصدیق نامه

【证明书】zhèngmíngshū گواهینامه، تصدیق نامه : 质量 ~

~健康 / گواهینامهٔ کیفیت ~产地 / گواهینامهٔ منشاء تولید ~身份/گواهینامهٔ پزشکی ~检验/گواهینامهٔ بازرسی شناسنامه

【证券】zhèngquàn سهام : 有价~ سهام بهادار/流通~ سهام سیار/~交易所 بورس سهام/~市场 بازار سهام

【证人】zhèngren شاهد : ~席 جایگاه شاهد

【证认】zhèngrèn تشخیص وثابت شده

【证实】zhèngshí تصدیق کردن، تأیید کردن، استوار کردن : 有待~ بلاتصدیق ماندن / ~一个科学上的假设 فرضیهٔ علمی را تصدیق کردن

【证书】zhèngshū گواهینامه، تصدیق نامه : 结婚~ گواهینامهٔ ازدواج / 毕业~ دیپلم / ~审查委员会 کمیتهٔ بازرسی گواهینامه

【证物】zhèngwù 〈法〉 مدرك عرضه شده در دادگاه

【证言】zhèngyán بیانات شاهد در دادگاه

【证验】zhèngyàn ①(通过试验证实) تصدیق کردن، ثابت کردن ②(实际的效验) نتایج واقعی، اثر

【证章】zhèngzhāng نشان

诤 zhèng 〈书〉 صریحا از عیوب کسی انتقاد کردن

【诤言】zhèngyán 〈书〉 تذکر رك وپوست کنده

【诤友】zhèngyǒu 〈书〉 دوستی که تذکر رك وپوست کنده می دهد

郑 Zhèng 〈书〉 یك نام خانوادگی در چین

【郑重】zhèngzhòng جدی، موقر : 态度~ جدی در برخورد / ~声明 با جدیت اعلام کردن / ~表示 با جدیت اظهار کردن / ~其事 با کمال جدیت

【郑州】Zhèngzhōu «جن جو» (شهر چین)

政 zhèng ①(政治) سیاست، امور سیاسی : 议~ در بارهٔ امور سیاسی بحث کردن ②(国家某一部门主管的业务) بعضی امور اداری یك دولت : 民~ ادارهٔ کشوری / 邮~ سرویس پستی / 财~ مالیه ③〈旧〉(家庭或团体的事务) امور اداری : 家~ مدیریت خانوادگی / 校~ امور اداری خانواده یا سازمان مدرسه

【政变】zhèngbiàn کودتا : 军事~ کودتای نظامی / 粉碎反革命~阴谋 توطئهٔ کودتای ضد انقلابی را در هم شکستن

【政策】zhèngcè سیاست، رهنمود سیاسی : 教育~ سیاست تعلیم وتربیت / 提高干部~水平 سطح کادر ها را در خصوص سیاست بالا بردن / 划清~界限 خط فاصل را در اجرای سیاست روشن کردن

【政潮】zhèngcháo عدم تثبیت وضع سیاسی یك کشور

【政党】zhèngdǎng حزب سیاسی : 无产阶级~ حزب سیاسی پرولتاریا

【政敌】zhèngdí رقیب سیاسی

【政法】zhèngfǎ سیاست وقانون : ~学院 دانشکدهٔ علوم سیاسی وقانون

【政府】zhèngfǔ دولت : ~发言人 سخنگوی دولت / ~工作报告 گزارش دربارهٔ کار دولت / ~机构 ادارات دولتی / ~机关 سازمان های دولتی / ~人士 شخصیت های دولت / ~首脑 رئیس دولت

【政纲】zhènggāng برنامهٔ سیاسی

【政工】zhènggōng کار های سیاسی

【政绩】zhèngjī دست یابی ها در شغل سیاسی کسی

【政纪】zhèngjì انضباط دولت که کارمندان دولتی باید از آن رعایت کنند

【政见】zhèngjiàn عقیدهٔ سیاسی : 持不同~者 طرفدار عقیدهٔ سیاسی دیگر

【政教分离】zhèng-jiào fēnlí جدایی کلیسا از دولت

【政界】zhèngjiè محافل سیاسی : 退出~ از زندگی سیاسی بدور داشتن

【政局】zhèngjú وضع سیاسی

【政客】zhèngkè 〈贬〉 سیاستمدار، اهل سیاست

【政令】zhènglìng حکم دولت

【政论】zhènglùn تفسیر سیاسی : ~家 مفسر سیاسی / ~文 مقالهٔ سیاسی

【政权】zhèngquán قدرت سیاسی : 夺取~和巩固~ قدرت سیاسی را به چنگ آوردن وآنرا استحکام بخشیدن / 国家~ قدرت دولت / 革命的根本问题是~问题。 مسئلهٔ اصلی انقلاب قدرت سیاسی است. / ~机关 ارگان های قدرت دولتی

【政审】zhèngshěn بازرسی و ارزیابی سیاسی برای کسی

【政事】zhèngshi امور دولتی

【政书】zhèngshū نظام نامه درقدیم

【政坛】zhèngtán محافل سیاسی

【政体】zhèngtǐ سیستم (یا فرم) دولتی

【政委】zhèngwěi 〈简〉(政治委员) کمیسر سیاسی (هنگ وبالا تر از آن در ارتش آزادیبخش خلق چین)

【政务】zhèngwù امور دولت : ~院 شورای دولتی

【政协】zhèngxié 〈简〉(中国人民政治协商会议) کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین

【政治】zhèngzhì سیاست، امور سیاسی : 挂帅 به سیاست اولویت دادن / 历史清白 ~ سابقهٔ سیاسی روشن داشتن / 上可靠 ~ از لحاظ سیاسی قابل اعتماد / 避难 ~ پناهندگی سیاسی / 标准 ~ عیار سیاسی / 表现 ~ سابقهٔ سیاسی کسی / 部 ~ بخش سیاسی / 待遇 ~ رفتار وسلوك سیاسی نسبت به کسی / 犯 ~ زندانی سیاسی / 纲领 ~ برنامهٔ سیاسی / 基础 ~ اساس سیاسی / 家 ~ سیاستمدار / 教导员 ~ مربی سیاسی (در گردان ارتش آزاد یبخش خلق چین) / 经济学 ~ علم اقتصاد سیاسی / 觉悟 ~ آگاه سیاسی / 空气 ~ محیط سیاسی / 立场 ~ موضع سیاسی / 路线 ~ خط مشی سیاسی / 面目 ~ زمینهٔ سیاسی / 派别 ~ فرقهٔ سیاسی / 骗子 ~ دروغگوی سیاسی / 权利 ~ حقوق سیاسی / 生命 ~ زندگی سیاسی / 态度 ~ برخورد سیاسی / 委员 ~ کمیسر سیاسی (در هنگ واز آن بالاتر) / 舞台 ~ صحنهٔ سیاسی / 信仰 ~ عقیدهٔ سیاسی / 性 ~ خصلت سیاسی / 学 ~ علم سیاست / 嗅觉 ~ شامهٔ سیاسی / 庸人 ~ آدم ناتوان وبی همت در محافل سیاسی / 指导员 ~ مربی سیاسی (در گروهان ارتش آزاد یبخش خلق چین) / 战线 ~ جبههٔ

سیاسی
【政治局】zhèngzhìjú بوروی سیاسی، دفتر سیاسی : ~常务委员 عضو دفتر سیاسی ~委员 / کمیته‌ٔ دائمی دفتر سیاسی
【政治协商会议】zhèngzhì xiéshāng huìyì 见"政协"

挣 zhèng ①(摆脱) برای خلاصی خود تلاش کردن : ~脱枷锁 قید و بندها را از هم گسستن ②(用劳动换取) کسب کردن، دخل کردن : ~饭吃 کسب معاش کردن، معاش کردن / 一个月~七百块钱 در ماه هفت صد «یوان» دخل کردن
另见 zhēng
【挣揣】zhèngchuài 〈书〉 تلاش کردن، دست وپا زدن
【挣命】zhèngmìng برای نجات خود تلاش کردن
【挣钱】zhèngqián برای تأمین معاش پول در آوردن : ~养家 برای خانواده‌ٔ خود پول در آوردن

帧 zhèng 〈量〉[用于字画] : 一~油画 یك نقاشی روغنی

【帧频】zhèngpín 〈电视〉 بسامد تصویری

阐 zhèng تلاش کردن، دست وپا زدن

症 zhèng بیماری، مرض : 不治之~ بیماری علاج ناپذیر / 急~ بیماری حاد
另见 zhēng
【症候群】zhènghòuqún مجموعه‌ٔ عوارض بیماری
【症候】zhènghou ①(疾病) بیماری ②(症状) عوارض (بیماری)
【症状】zhèngzhuàng عوارض (بیماری) : 前驱~ عوارض (بیماری) اخطار کننده / 早期~ عوارض اولیه

zhī

之 zhī 〈书〉①[代替人或事物，限于做宾语] : 取而代之 جانشین کسی شدن / 偶一为~ هرچندی یك بار کاری را انجام دادن / 将如~何? چه باید کرد؟ ②[虚用，无所指] : 总~ خلاصه، به یك کلام / 久而久~ با مرور زمان ③(这 ; 这个) این : ~子于归 این دوشیزه به خانه‌ٔ آینده اش می رود. ④〈助〉[用在定语和中心词之间，表示领属关系或一般的修饰关系] : 钟鼓~声 صدای زنگوله ها و طبل ها / 原因~一 یکی از دلایل / 无价~宝 گنج ذیقیمت / 一水~隔 بوسیله‌ٔ یك رودخانه از هم جدا شدن / 以我~长，攻敌~短 از نقاط قوت خود استفاده کردن وبه نقاط ضعف دشمن حمله کردن ⑤〈助〉[用在主谓结构之间，取消它的独立性使变成偏正结构] : 战斗~烈 شدت نبرد / 皮~不存，毛将焉附? وقتی که پوست از بین رفته است، مویش به چه چیزی می‌تواند بچسبد؟ / 如因势利导，则如水~就下，极为自然。 اگر ما موضوع را در امتداد مسیر تکامل آن سوق دهیم، مثل آب که به عمق نفوذ می کند، موضوع نیز راحت توسعه می یابد. ⑥(到) رفتن : 由京~渝 پکن را بسمت شهر «چون چین» ترك کردن / 君将何~? شمابه کجا تشریف می برید؟

【之后】zhīhòu بعد، پس : 三天~ سه روز بعد / 这次大会~ از آن تاریخ به بعد / 从那~她没来过。 پس از این کنفرانس او بعدا دو بار به اینجا نیامد. / ~他又给我写了两封信。 او بعدا دو بار به من نامه نوشت.
【之乎者也】zhī-hū-zhě-yě اصطلاحات فاضل مآبانه، سخن غیر مصطلح ادبی : 老学究满口~，教人半懂不懂。 آن فضل فروش مسن آنقدر الفاظ غیر مصطلح ادبی را بکار می برد که نصف آن قابل فهم نیست.
【之前】zhīqián قبل از : 在她动身~ قبل از عزیمت او / 这药在睡觉~吃。 این دارو را قبل از خوابیدن بخورید. / 两星期~他还在这儿。 دو هفته پیش او اینجا بود.
【之字路】zhīzìlù راه زیگزاگ شکل، راه خم اندرخم

支 zhī ①(撑) زدن، نگهداری کردن : ~帐篷 خیمه زدن / 用两张凳子把木板~起来 با دو نیمکت تخته‌ٔ چوبی را روی آنها نگهداری کردن / 两手~着头 با دو دست سر را گرفتن ②(竖起) بلند کردن، بالا بردن : ~着耳朵听 گوش تیز کردن ③(支持) پشتیبانی کردن : 前~ از جبهه پشتیبانی کردن / 乐不可~ بیش از حد لذت بردن / 孩子痛得~不住了。 آن بچه دیگر نتوانست درد را تحمل کند. ④(调度；指使) بیرون فرستادن، کسی را روانه کردن : 把他们~开 به بهانه ای آنهارا روانه کردن / 这事甭~别人了，你自个儿去吧。 این کار کس دیگر را روانه نکنید. برای انجام ⑤(付出或领取) پرداختن یا برداشتن از حساب (پول) : 拨~ مبلغ پول را پرداختن یا مبلغ پول را بعنوان پرداخت انتقال دادن / 上银行~款 برای برداشت پول از حساب به بانك رفتن / 收~ دخل وخرج، در آمد وهزینه / 预~一百块钱 صد «یوان» را از پیش گرفتن ⑥(分支) بخش، شعبه : ~店 شعبه‌ٔ فروشگاه / 邮政~局 شعبه‌ٔ پستخانه / 党总~ بخش حزبی عمومی ⑦〈量〉[用于队伍、歌曲、电灯光度等] : 三~队伍 سه واحد نیروی های نظامی / 一~新歌 یك سرود جدید / 一~钢笔 یك عدد قلم / 一个六十~光的灯泡 یك لامپ چراغ برق ۶۰واتی ⑧〈纺〉 نمره‌ٔ نخ : 六十~纱 نخ نمره‌ٔ ۶۰ / 细~棉纱 نخ نازك نمره / 中~棉纱 نخ وسط ⑨(地支) بخش های دوازده گانه‌ٔ زمینی ⑩〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【支部】zhībù حوزه : 党~ حوزه‌ٔ حزبی / 团~ حوزه‌ٔ سازمان جوانان / ~大会 جلسه‌ٔ عمومی حوزه‌ٔ حزبی / ~书记 دبیر حوزه‌ٔ حزبی / ~委员 عضو کمیته‌ٔ حوزه‌ٔ حزبی
【支承】zhīchéng 〈机〉 (ماشین) پشتیبان : ~点 نقطه‌ٔ پشتیبان / ~力 قوه‌ٔ پشتیبان / ~圈 حلقه‌ٔ پشتیبان
【支撑】zhīcheng ①(抵抗住压力) تحمل کردن، نگهداری کردن، پشتیبانی کردن : 坑道顶儿用柱子~着。 این تیرها متحمل فشار سقف چاله‌ٔ معدن است. / 病人~着想坐起来。 بیمار بزحمت برخاست تا در حالت نشستن قرار گیرد. ②〈建〉 شمع زدن / ~点〈军〉 (نظام) مرکز مقاومت
【支持】zhīchí ①(坚持得住) مقاومت کردن، تحمل کردن : 他冻得~不住了。 او آنقدر از سرما رنج برد که دیگر نتوانست تحمل کند. ②(给以鼓励或赞助) حمایت کردن، پشتیبانی کردن

كردن، تشويق كردن: 在国际上得到越来越广泛的 ~ روز
被压迫 ~ / بروز از پشتيبانى بين‌المللى وسيعترى برخوردار شدن
人民的斗争 / از مبارزهٔ مردم ستمديده پشتيبانى كردن 全世界
各国人民的正义斗争，都是互相 ~ 的。 مبارزهٔ عادلانه
خلق هاى جهان از يكديگر پشتيبانى مى كنند. / 我完全 ~ 这个
建议。 من كاملا از اين پيشنهاد پشتيبانى مى كنم.

【支出】 zhīchū ①(支付) پرداختن، خرج كردن، صرف كردن ②(支付的款项) هزينه، خرج، پول مصرف شده: 追加 ~ هزينه هاى اضافى / 国防 ~ هزينه هاى دفاع ملى / 收入与 ~ 相抵。 خرج ودخل برابر است.

【支绌】 zhīchù غير كافى: 由于经费 ~ بعلت عدم كفايت وجوه

【支点】 zhīdiǎn ①〈物〉نقطهٔ اتكاء ②(据点) پايگاه

【支队】 zhīduì دسته، گروه: 游击 ~ دستهٔ پارتيزان (يا چريك)

【支墩坝】 zhīdūnbà 〈水〉سد داراى ستون پشتيبان

【支付】 zhīfù پرداختن، خرج كردن (پول): 水电费 ~ پول آب وبرق را پرداختن / 立即 ~ پرداخت فورى / 手段 ~ وسيلهٔ پرداخت / 协定 ~ قوهٔ تأديه، موافقت نامهٔ تأديه / 能力 ~ پرداخت قدرت پرداخت

【支行】 zhīháng شعبهٔ بانك

【支护】 zhīhù بوسيلهٔ بدنه يا چيز ديگر تونل يا ديوارهٔ چاه را نگهدارى وتقويت كردن

【支架】 zhījià بدنه: 自行车 ~ بدنهٔ دو چرخه

【支解】 zhījiě از عضويت محروم كردن

【支离】 zhīlí ①(分散；残缺) قطعه قطعه شده، خرده ريز شده، شكسته، دزهم برهم ②(指语言文字烦琐而凌乱) (در مورد نوشتهٔ ادبى) در هم آميخته، شلوغ، بى ربط

【支离破碎】 zhīlí-pòsuì قطعه قطعه شده، شكسته، درهم وبرهم

【支领】 zhīlǐng سهم غله را تحويل گرفتن

【支流】 zhīliú ①(流入干流的分支) رود فرعى: 珠江的一条 ~ يكى‌از رودهاى‌فرعى رودخانهٔ «مرواريد» ②(次要事物) موارد فرعى، امور فرعى، نكات فرعى: 看问题时，不要把 ~ 当作主流。 در بررسى يك مسئله نبايد نكات فرعى را همپايهٔ نكات اصلى تلقى كرد.

【支路】 zhīlù راه فرعى

【支脉】 zhīmài سلسلهٔ فرعى كوه: 天山的 ~ سلسلهٔ فرعى كوههاى «تيان شان» / 伏牛山是秦岭的 ~。 كوههاى «فونيو» شاخه اى از سلسلهٔ كوه «چين لينگ» است.

【支蔓】 zhīmàn 见"枝蔓"

【支那】 Zhīnà خطاب هند، يونان وروم به چين در قديم

【支农】 zhīnóng از كشاورزى كمك كردن: 产品 ~ محصولاتى كه براى پشتيبانى از كشاورزى توليد مى شود / 大军 ~ اردوى بزرگى در پشتيبانى از كشاورزى / 工业 ~ صنايع در پشتيبانى از كشاورزى

【支派】 zhīpài بخش، شعبه، شاخه: 文学上新的 ~ شعبهٔ جديدى از محافل ادبى

【支派】 zhīpài دستور دادن، فرستادن، ارسال كردن، روانه كردن: 他总爱 ~ 人。 او دوست دارد ديگران را پشت سرهم روانه كند.

【支配】 zhīpèi ①(安排；分配) ترتيب دادن، اختصاص دادن، معين كردن: 合理 ~ 劳动力 نيروى كار را بطور منطقى اختصاص دادن / 善于 ~ 自己的时间 در اختصاص دادن وقت خود ماهر بودن ②(引导和控制的作用) كنترل كردن، تسلط داشتن، حكومت كردن: 受 ~ 人 مورد كنترل ديگران قرار گرفتن / 受自然规律的 ~ در معرض قوانين طبيعت قرار گرفتن / 思想 ~ 行动。 فكر تعيين كنندهٔ عمل است.

【支票】 zhīpiào چك: 开 ~ چك نوشتن، چك كشيدن / 划线 ~ چك بسته / 空头 ~ چك بى محل / 空白 ~ چك سفيد / 保付 ~ چك تضمين شده / 旅行 ~ چك مسافرتى / 来人 ~ چك حامل / 簿 ~ دفتر چك

【支气管】 zhīqìguǎn نايچه، شاخهٔ ناى: 扩张 ~ اتساع شاخه هاى ناى / 性气喘 ~ تنگى نفس كه به علت انقباض عضلات شاخه هاى ناى / 炎 ~ برونشيت، آماس شاخهٔ ناى / جدار قصبته الريه ايجاد مى شود

【支渠】 zhīqú كانال آبيارى

【支取】 zhīqǔ (پول) كشيدن: 存款 ~ پس انداز را از بانك كشيدن

【支使】 zhīshi كسى را براى دوندگى فرستادن: 不听老板的 ~ از فرستاده شدن توسط ارباب براى دوندگى سرباز زدن / 把他 ~ 走 به بهانه اى او را روانه كردن

【支书】 zhīshū دبير حوزهٔ حزبى يا سازمان جوانان

【支枢】 zhīshū 〈机〉محور

【支数】 zhīshù 〈纺〉نمرهٔ نخ: 纱线 ~ نمرهٔ نخ

【支腾】 zhīteng 〈方〉①(勉强维持) بزحمت دوام داشتن ②(拖延) تأخير كردن

【支吾】 zhīwu حرف هاى مبهم زدن، مشكوك حرف زدن: 其 ~ 词 از واضح حرف زدن طفره رفتن

【支线】 zhīxiàn خط فرعى: 铁路 ~ خط فرعى راه آهن

【支应】 zhīyìng ①(应付) برخورد كردن، سرو كار داشتن ②(支吾) مشكوك حرف زدن ③(守候；听候) منتظر بودن، مراقب بودن: 门户 ~ مراقب در بودن / 今天晚上我来 ~。 امشب من مراقبت مى كنم.

【支援】 zhīyuán پشتيبانى كردن، يارى كردن: 各行各业都要大力 ~ 农业。 همه پيشه ها وسازمانها بايد تا حد امكان از كشاورزى پشتيبانى كند. / 他们前来 ~ 我们。 آنها به يارى ما شتافتند. / 部队 ~ واحد هاى امدادى

【支柱】 zhīzhù ستون، شمع، تير: 矿用 ~ ستون چالهٔ معدن / 主要 ~ ستون اصلى

【支柱根】 zhīzhùgēn 〈植〉ريشهٔ حائل يا نگهدارى گياه (مثل ريشهٔ ذرت)

【支子】 zhīzi ①(支撑物体的东西) هر چيزى كه ديگرى را نگهدارى مى كند، پايه: 自行车 ~ پايهٔ دو چرخه / 火 ~ ديگپايه ②(铁制的烤肉用具) سيخ كباب

汁 zhī آب ميوه، شيره، عصاره: 橘子 ~ عصارهٔ نارنگى / 牛肉 ~ عصارهٔ سوپ گاو / 乳 ~ شير / 椰子 ~ آب نارگيل / 墨 ~ مركب چينى

【汁水】 zhīshui 〈方〉آب ميوه، شيره، عصاره: 这种水果 ~ 很

این نوع میوه بسیار آبدار است. 多。

【汁液】zhīyè آب میوه، شیره، عصاره

只 zhī ①(单独的) تنها، یگانه: ~字不提 حرفی نزدن ②〈量〉: 两~手 دو دست / 一~鸡 یك جوجه / 三~箱子 سه تا چمدان / 一~小船 یك قایق
另见 zhǐ

【只身】zhīshēn تنها، به تنهایی: ~独往 تنها رفتن / ~在外 به تنهایی از خانه دور بودن

【只言片语】zhīyán-piànyǔ یك حرف و دو حرف، حرف های چند: 只听见~ فقط یك حرف و دو حرف را شنیدن / 未留下~ حتی یك حرف را هم از قلم نینداختن

卮 zhī فنجان شراب خوری در قدیم

芝 zhī

【芝加哥】Zhījiāgē شهر شیکاگو در اتازونی

【芝兰】zhīlán زنبق وثعلب (کنایه از اخلاق حسنه، دوستی مخلص): 如入~之室 مانند وارد شدن به اطاقی پراز گل های خوش بوی ثعلب ـــ کنایه از برخوردار شدن از همنشینی با مردم خوش اخلاق (یا محیط زیبا)

【芝麻】zhīma کنجد: ~开花节节高。 ساقهء کنجد شکوفه می آورد و درجه بدرجه بلند می شود. / 拣了~,丢了西瓜 کنجد برداشتن ولی هندوانه نادیده گرفتن ـــ کنایه از به کار های غیر مهم توجه داشتن ولی از کار های اصلی غفلت کردن / ~酱 خمیر کنجد / ~油 روغن کنجد

【芝麻官】zhīmaguān مأمور پائین مقام دولت

吱 zhī 〈象〉: 门~地一声开了。 در با صدای غژغژ باز شد.
另见 zī

枝 zhī ①(枝子) شاخه، ترکه: 柳~ ترکه های بید ②〈量〉: 一~步枪 یك قبضه تفنگ / 一~蜡烛 یك دانه شمع / 一~梅花 یك ترکه شکوفه های آلو

【枝杈】zhīchà شاخه، ترکه

【枝辞】zhīcí سخن های زرق وبرق دار وتوخالی 又称"枝词"

【枝接】zhījiē 〈农〉 پیوند زدن با ترکه

【枝节】zhījié ①(次要的事情) شاخه وگره ـــ کنایه از مسائل فرعی: ~问题 مسئلهء فرعی / 不要过多地注意那些枝枝节节。 نباید به مسائل غیر مهم توجه زیاد کرد. ②(麻烦事情) گره، مشکل غیر منتظره: 横生~ مشکلات غیر منتظره ایجاد کردن، مشکل تراشیدن

【枝解】zhījiě از عضویت محروم کردن

【枝蔓】zhīmàn شاخه‌ها و پیچك‌ها ـــ یعنی پیچیده و درهم و برهم: 文字~,不得要领。 نوشته پیچیده و درهم و برهم است ونکات اصلی آن روشن نیست.

【枝条】zhītiáo شاخه، ترکه

【枝桠】zhīyā شاخه، ترکه 又称"枝丫"

【枝叶】zhīyè ①(枝子和叶子) شاخ وبرگ: 那棵大樟树~茂盛。 آن درخت کافور شاخ وبرگ زیاد دارد. ②(琐碎的情节) شاخ وبرگ ـــ کنایه از جزئیات فرعی

【枝子】zhīzi شاخه، ترکه

知 zhī ①(知道) دانستن، آگاه بودن: 强不~以为~ اشتباه خود را به محض دانستن آن تصحیح کردن / ~其然不~其所以然 چگونگی امری را دانستن ولی علت چگونگی آنرا ندانستن ②(使知道) آگاهی دادن، مطلع ساختن: 通~ خبر دادن، مطلع ساختن ③(知识) دانش، دانسته: 求~欲 تشنگی برای کسب دانش ④(主管) تصدی کردن، اداره کردن: ~县 متصدی شهرستان

【知彼知己,百战不殆】zhī bǐ zhī jǐ, bǎi zhàn bù dài اگر دشمن وخود را بشناسید، در صد نبرد می جنگید وبه خطر شکست نمی افتید.

【知道】zhīdào خبر داشتن، دانستن، آگاه بودن: 我不~这事儿。 من از آن خبر ندارم. / 他们~问题的严重性。 آنها به جدی بودن موضوع پی می برند. / 他们什么时候~这事的? آنها چه وقت از موضوع خبردار شدند؟

【知底】zhīdǐ کنه مطلب را دانستن

【知法犯法】zhī fǎ fàn fǎ دانسته از قانون تخلف کردن

【知府】zhīfǔ رئیس ولایت در دورهء سلسله های «مینگ» و«چینگ»

【知根知底】zhī gēn zhī dǐ به کنه مطلب پی بردن

【知更鸟】zhīgēngniǎo پرنده ای بنام «سینه سرخ»

【知会】zhīhuì شفاها خبردادن

【知己】zhījǐ ①(彼此相知而情谊深切的) صمیمی، محرم راز: ~的朋友 دوست صمیمی / 和某人很~ با کسی صمیمیت داشتن / ~话 حرف های صمیمانه ②(知己的人) دوست صمیمی، محرم راز

【知交】zhījiāo دوست صمیمی: 他和我父亲是~。 او دوستی صمیمی پدر من است.

【知近】zhījìn باهم آشنا و بسیار نزدیك شدن

【知觉】zhījué ①(感觉) هوش: 失去~ بی هوش شدن / 恢复~ به هوش آمدن ②〈心〉 ادراك (روان شناسی)

【知客】zhīkè ①〈旧〉(帮助办红白喜事的人家接待宾客的人) شخص عهده دار پذیرایی در مراسم ②(寺院中主管接待宾客的和尚) راهب عده دار مهمانی معبد

【知冷知热】zhī lěng zhī rè کنایه از بی نهایت از کسی مواظبت کردن

【知了】zhīliǎo 〈动〉 جیر جیرك دشتی

【知名】zhīmíng مشهور ، نامدار ، معروف ، نامی: ~人士 شخصیت مشهور / 海内~ در سراسر کشور معروف بودن / ~度 اندازهء معروفیت کسی

【知命】zhīmìng سن پنجاه سالگی

【知母】zhīmǔ 〈中药〉 نوعی گیاه پزشکی در چین بنام "Rhizome of wind--weed"

【知难而进】zhī nán ér jìn در برابر مشکلات مقاومت کردن وبه جلو رفتن

【知难而退】zhī nán ér tuì در برابر مشکلات به عقب برگشتن

【知其一,不知其二】zhī qí yī, bù zhī qí èr تنها به یك جنبه

از چیزی پی بردن، نظر یك طرفه داشتن

【知情】zhīqíng از حقایق یك پرونده‌ء قضایی یا جزئیات یك حقایق یك پرونده‌ء قضایی را مخفی 不报~ :حادثه اطلاع داشتن محرم اسرار 人~ / کردن

【知情达理】zhīqíng dálǐ منطقی، معقول

【知趣】zhīqù دانستن چگونگی سلوك ورفتار در مواقع حساس، موقع شناس بودن:这个人真不~，我们正忙，他还老来打扰。این آدم واقعا چقدر موقع ناشناس است، در حالیکه ما گرفتاری زیاد داریم مرتبا مزاحم ما می شود./孩子看见父母不高兴，便~地到外面玩去了。بچه چون دید پدر و مادر اوقاتشان تلخ است، عاقلانه برای بازی و تفریح بیرون رفت.

【知人善任】zhī rén shàn rèn (در مورد مسئولین) زیردستان خود را خوب شناختن وآنها را بکار هایی گماشتن که مناسب توانایی آنها باشد

【知人之明】zhī rén zhī míng توانایی در شناخت اخلاق وقابلیت کسی

【知人知面不知心】zhī rén zhī miàn bù zhī xīn شما شاید قیافه‌ء کسی را بشناسید اما دلش را نه.

【知识】zhīshi ①(认识和经验的总结)دانش، دانسته، معرفت: ~渊博 دانش وسیع داشتن / 技术~ دانش فنی/ 书本~ دانش کتابی / 获得生产斗争~ دانش وابسته به کوشش وابسته به معرفت برای تولید دست یافتن ②(有关学术文化的) یا فرهنگ : ~界 محافل روشنفکر

【知识产业】zhīshi chǎnyè صنعت گسترش وتأمین معلومات

【知识分子】zhīshifènzǐ روشنفکر:党的~政策 سیاست حزب نسبت به روشنفکران

【知识青年】zhīshi qīngnián جوانان روشنفکر تحصیل کرده

【知无不言，言无不尽】zhī wú bù yán, yán wú bù jìn آنچه که می دانید بگوئید وهم در گفتن آن مضایقه نکنید.

【知悉】zhīxī دانستن، آگاه بودن، مطلع بودن: 已~ 此 از آن موضوع دیگر اطلاع داشتن

【知晓】zhīxiǎo دانستن، آگاه بودن، فهمیدن

【知心】zhīxīn صمیمی، محرم راز: ~朋友 دوست صمیمی / ~ 话 حرف های صمیمانه

【知行】zhīxíng 〈哲〉دانستن وعمل کردن: ~统一观 تئوری در باره‌ء وحدت دانستن وعمل کردن

【知音】zhīyīn دوستی که از استعداد هنری کسی قدردانی می کند، دوست صمیمی

【知友】zhīyǒu دوست صمیمی، محرم راز

【知遇】zhīyù یافتن حامی یا مافوقی که از استعداد خود قدردانی (شخص مستعد) مورد قدردانی دیگران قرار می کند: 受到~ احساس مورد قدردانی قرار گرفتن / 之感~ گرفتن

【知照】zhīzhào خبردادن، مطلع ساختن، آگاهی دادن: 你去~他一声，说我已经回来了。لطفا برو و باو بگوکه من برگشته ام.

【知州】zhīzhōu رئیس ناحیه‌ء اداری یك کشود

【知足】zhīzú به سهم خود قانع بودن: ~常乐。آدم قانع همواره خوشنود است.

肢 zhī دست یا پا

دست ها و پاهای بدن انسان ~四: دست یا پا

【肢解】zhījiě اندام ها را بریدن

【肢势】zhīshì 〈牧〉حالت ایستاده‌ء (چارپایان)

【肢体】zhītǐ ①(四肢)دست و پاها ②(四肢和躯干)دست و پاها و بدن

织 zhī

①(纺织)بافتن: 纺~ ریسندگی وبافندگی / 针~ حصیر بافتن ②(编织)بافتن، درست کردن: 席~ کشبافی کردن ③(编结)بافتن: ~毛衣 ژاکت بافتن

【织补】zhībǔ رفو کردن

【织布】zhībù پارچه بافتن: 工~ کار گر پارچه باف

【织布鸟】zhībùniǎo مرغ جولا

【织花】zhīhuā منسوجات گل دار

【织机】zhījī 〈纺〉دستگاه بافندگی

【织锦】zhījǐn ①(锦缎)پارچه‌ء ابریشمی گلدوزی: 厂~ کارخانه‌ء تهیه‌ء پارچه ابریشمی گل دوزی ②(有图画、像刺绣似的丝织品)محصولات ابریشمی تصویردار: 风景~ پارچه‌ء ابریشمی با مناظر طبیعی بافته شده روی آن

【织锦缎】zhījǐnduàn دیبت ابریشمی گلدار

【织女】zhīnǚ ①(织布、织绸的女子)بافنده‌ء زن ②(神话中的人物)بافنده‌ء دختر در افسانه‌ء چین ③(天) کوکب، ستاره‌ء شلیاق: 星~〈天〉شلیاق

【织袜机】zhīwàjī دستگاه جوراب بافی

【织物】zhīwù پارچه‌ء بافته، قماش: 机织~ پارچه‌ء بافته / ~经纬密度 نمره‌ء نخ / ~耐磨试验 آزمایش دوام پارچه

【织造】zhīzào بافندگی: 厂~ کارخانه‌ء بافندگی

【织针】zhīzhēn سوزن کشبافی

【织轴】zhīzhóu 〈纺〉تیر دستگاه بافندگی

指 zhī

另见 zhí; zhǐ

【指甲】zhījia ناخن: 手~ ناخن دست / 脚~ ناخن پا / 刀~ ناخن گیر، ناخن بر / 剪~ ناخن گیر، ناخن تراش / 油~ لاك ناخن

【指甲花】zhījiahuā حنا

祗 zhī 〈书〉احترام کردن، تکریم کردن

胝 zhī 见"胼胝"piánzhī

栀 zhī

【栀子】zhīzi 〈植〉"Cape Jasmine" نوعی گیاه بنام

脂 zhī

①(动植物油所含的油质)روغن حیوانی وگیاهی: 油~ چربی، پیه / 含~羊毛 پشم‌چربی‌دار ②(胭脂)روژ، سرخاب، غازه: 胭~ سرخاب، ماتیك

【脂肪】zhīfáng چربی، پیه، روغن: 动物~ روغن حیوانی / 植物~ روغن گیاهی / 肝~〈医〉(طب) جگر چرب / 酶~〈生化〉دیاستازی که آب شدن چربی را تسریع می کند / 酸~ اسید چرب / 组织~〈生理〉بافت چربی

【脂粉】zhīfěn روژ لب و پودر (وسیله‌ء آرایش صورت)

【脂膏】zhīgāo ①(脂肪) چربی، پیه ②(血汗和劳动果实) ثمرهٔ کار مردم، ثروت مردم

【脂瘤】zhīliú 〈医〉 تومور خوش خیم چربی

【脂麻】zhīma کنجد

【脂油】zhīyóu 〈方〉 ورقهٔ چربی که در درون شکم واطراف کلیه های خوك را می پوشاند

掷 zhī انداختن، ریختن: ~色子 طاس انداختن
另见 zhì

蜘 zhī

【蜘蛛】zhīzhū عنکبوت: 海~ عنکبوت دریایی / ~丝 تار عنکبوت / ~网 تله ایکه عنکبوت با تار می تند

【蜘蛛抱蛋】zhīzhūbàodàn 〈植〉 برگ عبایی از تیرهٔ سوسنیان

zhí

执 zhí ①(拿着) در دست گرفتن، در دست نگهداشتن: 手~红旗 پرچم سرخی در دست گرفتن ②(执掌) عهده دار بودن، اداره کردن، هدایت کردن: ~教 تدریس کردن / ~炊 غذا پختن ③(坚持) (به عقیدهٔ خود) چسبیدن، پافشاری کردن: 各~己见。 هر کسی بر عقیدهٔ خود پافشاری می‌کند. ④(执行) اجرا کردن، به عمل آوردن: ~礼甚恭 با کمال احترام با کسی برخورد کردن ⑤(捉住) دستگیر کردن، توقیف کردن: 战败被~ پس از شکست خوردن در نبرد دستگیر شدن ⑥(凭单) رسید: 回~ رسید

【执傲】zhí'ào لجوج و مغرور

【执笔】zhíbǐ بقلم کسی نوشته شدن، تألیف کردن: 这个剧本是集体讨论,由我~的。 این نمایش نامه را دسته جمعی بحث کردند اما به قلم من نوشته شده است.

【执鞭】zhíbiān 〈书〉①(拿着鞭子为人驾驶车马) تازیانه بدست برای کسی گاری یا اسب را راندن ـ کنایه از باخلوص نیت برای کسی خدمتگزاری کردن ②(担任教学或教练工作) معلمی کردن یا به کار مربی پرداختن

【执法】zhífǎ قانون را اجرا کردن: ~如山 اکیدا قانون را اجرا کردن

【执绋】zhífú 〈书〉 در تشییع جنازه شرکت کردن

【执管】zhíguǎn تصدی کردن

【执教】zhíjiào معلمی کردن

【执礼】zhílǐ مؤدبانه رفتار کردن

【执迷不悟】zhí mí bù wù مصرانه به عمل غلط خود چسبیدن

【执牛耳】zhí niú'ěr (در مورد آن شاهزادهٔ باستانی که در مراسمی حضور داشت واین مراسم نشانهٔ پیمان بستن بود) صفحه ای مخصوص در دست گرفتن که روی آن گوش های یك گاو نر گذاشته شده بود ـ کنایه از حائز مقام رهبری بودن

【执拗】zhíniù وظیفه ای انجام دادن

【执行】zhíxíng اجرا کردن، به موقع اجرا گذاشتن، به مرحله اجرا در آوردن: ~任务 وظیفه ای انجام دادن / ~命令 فرمانی اجرا کردن / ~党的纪律 انضباط حزب را بموقع اجرا گذاشتن / ~政策 سیاست بکار بستن / ~判决 حکمی اجرا کردن / ~机构 دستگاه اجرایی / ~委员会 کمیتهٔ اجرائیه / ~秘书 دبیر اجرایی / ~主席 رئیس اجرایی / ~员〈法〉 مأمور اجرای احکام دادگاه

【执刑】zhíxíng کسی را اعدام کردن

【执性】zhíxìng خود رأی، خودسر

【执意】zhíyì پافشاری کردن، اصرار ورزیدن، مصمم بودن: 他~要回去。 او اصرار کرد که بر گردد. / 她~不收彩礼。 او از پذیرفتن هدایای نامزدی خود داری کرد.

【执掌】zhízhǎng در دست گرفتن، کنترل کردن: ~兵权 قدرت نظامی را در دست گرفتن

【执照】zhízhào پروانه، جواز، اجازه: 驾驶~ پروانهٔ رانندگی / 营业~ پروانهٔ معامله

【执政】zhízhèng در مسند قدرت نشستن، قدرت در دست گرفتن: ~党 حزب مجری

【执中】zhízhōng 〈书〉 عادل، منصف

【执著】zhízhuó انعطاف ناپذیر، نرمی ناپذیر، مصر

直 zhí ①(不弯曲) راست، مستقیم: 街道又宽又~。 خیابان ها وسیع ومستقیم اند. / 把铁丝拉~ سیم آهنی را راست کردن ②(挺直;使笔直) راست کردن: ~起腰来 پشت خود را راست کردن ③(从上到下的;从前到后的) عمودی: ~行的文字 هیروگلیف هایی که از بالا تا پائین نوشته می شود / ~上云霄 به آسمان صعود کردن / 这屋子~里有六米,横里有三米。 این اطاق به طول شش متر وبه عرض سه متر است. ④(公正) عادل، منصف، بی غرض: 正~ عادل، منصف / 是非曲~ حقیقت وکذب، درستی ها ونادرستی ها ⑤(直爽;直截) راست، پوست کنده، بی پرده، رك گو: 心~口快 رك گو / 我就~说了。 من بی پرده حرف خواهم زد. / ~认不讳 بی پرده اقرار کردن ⑥(僵硬) سفت، بی حس، کرخت: 天太冷,手指都冻~了。 هوا آنقدر سرد بود که انگشت هایم از سرما بی حس وکرخت شد. ⑦(汉字的笔画,即'竖') خط عمودی (در خطاطی چینی) ⑧(一直) مستقیم، راست: ~走 مستقیم راه رفتن / ~奔火车站 مستقیما بجهت ایستگاه راه آهن رفتن / ~通港口 راه مستقیم به بندر رفتن / ~飞北京 مستقیما به پکن پرواز کردن ⑨(不断地) بطور مداوم، بلا انقطاع: 新井~往外喷油。 نفت بطور مداوم از چاه جدید فوران می کرد. / 他冻得~哆嗦。 او از سرما دائما می لرزید. / 这个故事逗得她~乐。 این داستان پی در پی او را به خنده آورد. ⑩(简直) مثل، مانند: 待他~如兄弟 او را مثل برادر خود تلقی کردن / 疼得~像针扎一样 احساس درد عمیق داشتن

【直白】zhíbái صریحا گفتن

【直笔】zhíbǐ بطور واقعی نوشتن

【直播】zhíbō ①〈农〉 بطور عمودی بذرافشانی کردن ②〈无〉 زنده پخش کردن

【直布罗陀海峡】Zhíbùluótuó Hǎixiá تنگهٔ جبل الطارق

【直肠】zhícháng 〈生理〉 رودهٔ راست، امعاء مستقیم: ~癌 سرطان رودهٔ راست / ~镜〈医〉 دستگاه روده راست بین / ~炎 آماس رودهٔ راست

【直肠直肚】zhícháng zhídù رك گو وبی پرده

【直陈】zhíchén صریحا بیان کردن

【直诚】zhíchéng رك گو وصمیمی

【直尺】zhíchǐ چوب تراز

【直齿轮】zhíchǐlún 〈机〉دندهٔ مستقیم

【直翅目昆虫】zhíchìmù kūnchóng راستهٔ حشرات راست بال

【直刺】zhícì ①〈击剑〉(شیمشیر بازی) تاخت مستقیم ②〈中医〉سوزن زدن مستقیم

【直达】zhídá یکسره، بدون توقف: 福州的火车～ قطار یکسره به شهر «فوجو» / ～车 قطار یکسره یا اتوبوس یکسره / ～车票 بلیط یکسره

【直打直】zhídǎzhí 〈口〉مستقیما

【直到】zhídào تا: ～现在我们还没有接到正式通知。 تا بحال ما اطلاعات رسمی را دریافت نکرده ایم. / ～昨晚我们才听说此事。 تا دیشب ما از این موضوع خبر نداشتیم.

【直瞪瞪】zhídēngdēng با دوچشم درشت وخیره خیره

【直盯盯】zhídīngdīng خیره نگریستن

【直感】zhígǎn احساس مستقیم

【直根】zhígēn 〈植〉ریشهٔ عمودی اصلی

【直贡呢】zhígòngní 〈纺〉نوعی پارچهٔ کلفت پشمی مرغوب مناسب برای پالتو

【直勾勾】zhígōugōu با دو چشم خیره خیره

【直观】zhíguān سمعی وبصری: ～教具 وسائل سمعی وبصری / ～教学课 کلاس سمعی وبصری

【直话】zhíhuà سخن راست وصریح

【直谏】zhíjiàn صریحا نصیحت کردن

【直角】zhíjiǎo 〈数〉زاویهٔ قائمه: ～三角形 مثلث قائم الزاویه

【直接】zhíjiē مستقیم، راست، بدون واسطه: ～原因 علت مستقیم / ～会晤 شخصا با کسی ملاقات کردن / ～领导 مستقیما رهبری کردن / ～交涉 مستقیما بحث ومذا کره کردن / 把书～交给他 مستقیما کتاب را به او تحویل دادن / 与此有～关系 با این امر رابطهٔ مستقیم داشتن / 让他～找你。 باو دستور بدهید که مستقیما سراغ شما را بگیرد. / ～宾语〈语〉 مفعول بی واسطه، مفعول صریح / ～冲突 کشمکش مستقیم / ～经验〈哲〉 تجربهٔ مستقیم / ～起飞 پرواز مستقیم / ～染料 مادهٔ رنگ مستقیم / ～税 مالیات مستقیم / ～选举 انتخابات مستقیم

【直截了当】zhíjié-liǎodàng راست، بی پرده، مستقیما: ～的回答 جواب بی رو دربایستی / ～地说吧。 اجازه بدهید بی پرده بگویم. / ～地拒绝对方的无理要求 بطور قطعی در خواست های بی منطق طرف را رد کردن

【直径】zhíjìng 〈数〉قطر: 大～〈机〉قطر عمده / 小～〈机〉قطر فرعی

【直劲儿】zhíjìnr دائم: ～喘粗气 دائم نفس نفس زدن

【直来直去】zhílái-zhíqù ①(径直去径直回) مستقیما رفت وآمد کردن ②(心地直爽) رك‌گو و بی‌پرده

【直愣愣】zhílēnglēng چشم دوختن، خیره نگریستن

【直觉】zhíjué 〈心〉(روان شناسی) درك مستقیم: ～主义 عقیده ای که برخی حقایق را می توان مستقیما وبدون استدلال دریافت

【直立茎】zhílìjīng 〈植〉ساقهٔ قائمه

【直流电】zhíliúdiàn جریان برق مستقیم، جریان الکتر یسیتهٔ ساکن

【直落】zhíluò طی چند دور بازی (بر حریف خود پیروز شدن)

【直眉瞪眼】zhíméi-dèngyǎn ①(形容发脾气) باخشم وغضب خیره خیره نگاه کردن ②(形容发呆) مات ومبهوت شدن: 他～地站在那里，也不说话。 او آنجا ایستاده بود وبی آنکه چیزی بگوید، به فاصله ای نگاه می کرد.

【直朴】zhípǔ رك گو وصریح وبی پرده

【直前】zhíqián بطور مستقیم پیشروی کردن

【直情径行】zhí qíng jìng xíng خودسرانه عمل کردن

【直上直下】zhíshàng zhíxià دارای شیب تند

【直射距离】zhíshè jùlí 〈军〉تیررس مستقیم

【直升飞机】zhíshēng fēijī هلیکوپتر: ～机场 فرودگاه هلیکوپتر / ～运载 حمل ونقل توسط هلیکوپتر / ～母舰 کشتی جنگی حامل هلیکوپتر

【直视】zhíshì به جلو نگاه کردن

【直抒己见】zhí shū jǐ jiàn رك و پوست کنده نظرهای خود را بیان کردن

【直属】zhíshǔ مستقیما زیر (وابسته به...): 国务院～机关 ادارات مستقیما وابسته به رهبری شورای دولتی / ～机构 ارگان های مستقیم

【直率】zhíshuài رك، راست، بی پرده، رك وراست: 你～地告诉我吧。 حال رك وپوست کنده بمن بگوئید. / 她说话很～。 او بی پرده حرف می زد.

【直爽】zhíshuǎng صاف وساده، رك وراست: 性格～ اخلاقا صاف وساده بودن

【直挺挺】zhítǐngtǐng قائم، عمودی: ～地坐着 قائم نشستن

【直通通】zhítōngtōng رك گو و پوست کنده (حرف زدن)

【直筒子】zhítǒngzi کنایه از آدم رك گو یا ساده لوح

【直系亲属】zhíxì qīnshǔ اعضای خانواده ای که خویشی مستقیم داشته باشند

【直辖】zhíxiá مستقیما زیر ادارهٔ (وابسته به...): 文化部～机构 دستگاه هائی که مستقیما به ادارهٔ وزارت فرهنگ وابسته اند / ～市 شهر مستقیما زیر ادارهٔ دولت مرکزی

【直线】zhíxiàn ①(不弯曲的线) خط راست: ～距离二十里 فاصلهٔ مستقیم ۲۰ «لی» / ～飞行 پرواز در خط مستقیم / ～加速器(物) دستگاه تسریع حرکت ذرات دارای بار الکتریکی خط مستقیم / ～运动 حرکت در خط مستقیم / ～爬高 بالا رفتن در خط مستقیم / مستقیمی ②(指上升或下降时速度快) سریع (بالا رفتن یا پائین آمدن): 捕鱼量～上升。 حجم کل ماهیگیری خیلی به سرعت بالا رفت. / 次品率～下降。 نسبت کالا های بنجل سریع پائین آمد.

【直心眼儿】zhíxīnyǎnr 〈口〉رك، راست، پوست کنده، بی پرده

【直性子】zhíxìngzi ①(直情性爽) رك، راست، پوست کنده، بی‌پرده ②(直性的人) آدم رك گو، آدم بی‌پرده: 他是个～,

有什么说什么。او آدم رك گوئی ای است وهرچه در فكر دارد بر زبان می آورد.
【直言】zhíyán بی پرده حرف زدن：恕我～。از اینکه بی پرده حرف زدم معذرت می خواهم.
【直言不讳】zhíyán bù huì بی پرده وپوست كنده سخن گفتن：他～地指出我们工作中的缺点。او بی پرده عیوب كار ما را خاطر نشان ساخت.
【直言贾祸】zhíyán gǔ huò رك گفتن باعث مصیبت می شود.
【直译】zhíyì ترجمه تحت اللفظی، ترجمه كلمه به كلمه
【直音】zhíyīn 〈语〉شیوه سنتی نشان دادن یك هیروگلیف چینی بوسیله آوردن یك هیروگلیف دیگر با همان تلفظ
【直展云】zhízhǎnyún 〈气〉ابرها با انبساط وتوسعه عمودی
【直正】zhízheng 〈方〉منصف و درستكار
【直至】zhízhì تابحال：继续战斗，～胜利 تا پیروزی نهایی به نبرد ادامه دادن / ～此时 تا این لحظه
【直戇】zhízhuàng دیر فهم اما درستكار

侄 zhí پسر برادر، برادر زاده
【侄女婿】zhínǚxu شوهر دختر برادر، شوهر خواهر زاده
【侄女】zhínü دختر برادر
【侄孙】zhísūn نوه برادر یا خواهر(كه پسر باشد)
【侄孙女】zhísūnnü نوه برادر یا خواهر(كه دختر باشد)
【侄媳妇】zhíxífu زن پسر برادر، زن برادر زاده
【侄子】zhízi پسر برادر، پسر برادر زاده 又作"侄儿"

指 zhí
另见 zhī；zhǐ
【指头】zhítou ①(手指头) انگشت دست ②(脚指头) انگشت پا

值 zhí ①(价值)ارزش：币～ ارزش پولی ②(有意义或有价值)ارزش داشتن، ارزیدن：这～多少钱？ این چقدر می ارزد؟/不～一提。 قابل تذكر نیست./跑这一趟不～。 این سفر بهره ای در برندارد. ③(遇到；碰上)اتفاقا برخوردن، تصادف كردن：你上次来访，正～我外出。 موقعی كه به ملاقاتم آمدید، اتفاقا در بیرون بودم. / ～此贵国三十周年国庆之际 بمناسبت سیمین سالگرد روز ملی كشور شما ④(轮流担任职务)نوبت گرفتن：～夜 در كار كردن / 轮～ بنوبت شب كار كردن ⑤ 〈数〉(ریاضی) ارزش ～ به شیفت كار كردن
【值班】zhíbān سر شیفت بودن：今天谁～？ امروز نوبت كیست؟/ 他值夜班。او بنوبت شب كار می كند. / ～员 شخص سر نوبت خدمت / ～护士 پرستار سر نوبت خدمت
【值不当】zhíbudàng 〈方〉شایسته نبودن، نه ارزیدن
【值当】zhídàng 〈方〉ارزیدن، به نفع كسی تمام شدن
【值得】zhíde ارزش داشتن، شایستگی داشتن، سزاوار بودن：～买 ارزش خرید داشتن / ～赞许 سزاوار ستایش بودن / ～怀疑 مشكوك بودن / ～仔细考虑 شایسته توجه دقیق بودن / 历史的经验～注意。 تجربه تاریخی جلب توجه می كند. / 这首诗很～一读。 این شعر شایسته خواندن است.
【值分布理论】zhífēnbù lǐlùn 〈数〉(ریاضی) تئوری در باره توزیع ارزش
【值个儿】zhíger 〈方〉ارزش داشتن، سزاوار بودن
【值价】zhíjià 〈方〉ارزشمند بودن
【值钱】zhíqián پر ارزش، پربها：～的东西 اشیاء پر بها
【值勤】zhíqín (در مورد نظامیان، پلیس و...) سر كشیك بودن：晚上有民兵～巡逻。 در شب چریك ها كشیك می دهند. / ～人员 پرسنل سر كشیك / 交通警 پلیس ترافیك سر كشیك
【值日】zhírì سر نوبت خدمت بودن برای روز معین：今天谁～打扫教室？ امروز نوبت كیست كه كلاس را تمیز كند؟ / ～表 فهرست اسامی شاگردان سر نوبت خدمت / ～生 شاگرد سر نوبت خدمت
【值宿】zhísù سر كشیك شب را گذراندن
【值星】zhíxīng (در مورد افسران) سر نوبت خدمت بودن برای یك هفته：本周是王连长～ افسر سر فرمانده گروه «وانگ» نوبت خدمت برای این هفته است.
【值夜】zhíyè در كشیك شبانه بودن
【值重】zhízhòng پرارزش، مهم

职 zhí ①(职务)وظیفه، كار، پست：尽～ وظیفه خود را انجام دادن / 本～工作 وظیفه خود، كار خود ②(职位)پست، مقام：调～ به پست دیگر منتقل شدن / 在～干部 كادر های سرپست / 就～ بر پستی / 撤～ از پست خود بركنار شدن / 有～无权 مقام داشتن اما فاقد اختیار بودن / عهده گرفتن
【职别】zhíbié درجه مقام رسمی
【职称】zhíchēng عنوان یك پست فنی یا حرفه ای (مانند مهندس، پرفسور، استادو...)
【职分】zhífèn ①(职务上应尽的本分)وظیفه، كار ②(官职)مقام، پست رسمی
【职工】zhígōng ①(职员和工人)كارمندان وكارگران ②〈旧〉(工人)كارگران：～运动 نهضت كارگری، اتحادیه كارگری
【职能】zhínéng نقش وعمل، وظیفه：货币的～ نقش وعمل پول
【职权】zhíquán قدرت، اختیار：行使～ اختیارات خود را اعمال كردن / 超越～ از قدرت واختیار خود گذشتن
【职权范围】zhíquán fànwéi حدود(یاحوزه) قدرت واختیار：在他的～内 در حدود قدرت واختیار او
【职事】zhíshì ①(职务)مقام، وظیفه ②(职业)حرفه، شغل
【职守】zhíshǒu پست، وظیفه：擅离～ بدون اجازه پست خود را ترك كردن / 忠于～ در انجام وظیفه خود وفادار ماندن
【职司】zhísī 〈书〉①(职务)مقام، وظیفه ②(掌管)عهده دار بودن، تصدی كردن
【职位】zhíwèi مقام، پست
【职务】zhíwù پست، وظیفه، كار، مقام：履行～ وظیفه خود را انجام دادن / 担任市长～ مقام شهر داری را بر عهده گرفتن / 我们～不同，但都是为人民服务。 كارهای ما شاید مختلف باشد اما ما همه به خلق خدمت می كنیم.
【职衔】zhíxián پست ومقام

【职业】zhíyè حرفه، شغل، پیشه، مشاغل：从事各种～的人 مردمی که حرفه‌های گوناگون دارند/ 这里填上你的姓名、～等等。 در اینجا اسم و شغل و... تان را پرکنید. / 他的～是医生。 شغل او پزشکی است./我们的～有保障。 شغل های ما تأمین است./～病 بیماری حرفه ای/～团体 سازمان حرفه ای /～学校 مدرسهٔ حرفه ای/～外交官 دیپلمات حرفه ای/～运动员 ورزشکار حرفه ای

【职员】zhíyuán کارمند، کارکن

【职责】zhízé وظیفه، مسئولیت：应尽的～ وظیفهٔ شاید و باید، مسئولیت کار/ 分清～ وظیفهٔ مقدس/ 神圣～ وظیفهٔ اجباری را برای هر کس یا هر پست مشخص کردن

【职掌】zhízhǎng 〈书〉①(职务上掌管) عهده دار بودن：～财务 عهده دار امور مالیه بودن ②(职务上掌管的事情) وظیفه، مسئولیت

【职志】zhízhì 〈书〉کار سرتاسر زندگی شخصی، پیشه：以教育为～ آموزش وپرورش را بعنوان کار سرتاسر زندگی خود انتخاب کردن

植 zhí ①(栽种) کاشتن، رشد دادن：～树 درخت کاشتن / 移～ تأسیس کردن، برپا ②(树立) (نشاء را) جابجا کردن / ～党营私 کردن: برای مصالح خود خواهانهٔ خود دارودسته ای برپا کردن

【植保】zhíbǎo 〈简〉(植物保护) نگهداری گیاهان：～机械 نگهبان گیاهان / ～员 تجهیزات برای نگهداری گیاهان

【植被】zhíbèi 〈植〉مجموعهٔ گیاهان گوناگون پر پشتی که سطح زمین ناحیه ای را می پوشاند

【植党营私】zhídǎng yíng sī پیروان خـود را پـرورش دادن و بدبنال منافع شخصی گشتن

【植根】zhígēn ریشه دوانیدن

【植立】zhílì راست، قائم

【植皮术】zhípíshù 〈医〉پیوند پوست (طب)

【植树】zhíshù 〈林〉درخت کاری：～造林 جنگل کاری/～机 دستگاه درخت کاری

【植树节】zhíshùjié روز درخت کاری(روز ۱۲ مارس)

【植物】zhíwù گیاه، نبات：～保护 حمایت ونگهداری گیاهان / ～病害 بیماری گیاهی/ ～检疫 قرنطینهٔ گیاهی/ ～胶 صمغ / ～区系 کلیهٔ گیاهان یك سرزمین/ ～界 عالم گیاهی/ گیاهی (Flora) / ～群落 شباهت گروهی از گیاهان یك منطقه که تحت یك شرایط هستند/ ～生长调节剂〈农〉مادهٔ تعدیل کننده برای رشد / ～纤维 الیاف گیاهی/ ～性神经系统〈生理〉دستگاه عصبی نباتی/ ～学 گیاه شناسی/ ～学家 گیاه شناس / ～油 روغن گیاهی، روغن نباتی/ 育种 ترویج وپرورش گیاهان / ～园 باغ نباتات / ～志 گیاه نامه

【植株】zhízhū 〈农〉گیاه

殖 zhí زیاد کردن، تکثیر کردن：生～ تکثیر کردن، تولید مثل / 繁～ تکثیر کردن، زیاد کردن

【殖民】zhímín استعمار کردن، تشکیل مستعمره دادن：非～化 غیر استعماری کردن / ～国家 کشور استعمار، قدرت استعماری/ ～战争 جنگ استعماری / ～扩张 توسعه طلبی استعماری / طلب

【殖民地】zhímíndì مستعمره：沦为～ به مستعمره تبدیل شدن / ～人民 مردم زیر سلطهٔ استعماری / ～国家 کشور مستعمره

【殖民主义】zhímínzhǔyì استعمار：～祸害 بلا ومصیبت ناشی از استعمار / 坚决反对新老～ قاطعانه علیه استعمار نو و کهنه مبارزه کردن / 新～ استعمار جدید / ～者 استعمارگر

跖 zhí 见"蹠"zhí

摭 zhí 〈书〉برداشتن، جمع آوری کردن

【摭拾】zhíshí 〈书〉برداشتن، جمع آوری کردن：～群言 از منابع مختلف نظر ها را جمع آوری کردن

踯 zhí

【踯躅】zhízhú 〈书〉پرسه زدن، بی هدف گردش کردن：～街头 در خیابان ها پرسه زدن

蹠 zhí ①〈生理〉پشت پا ②〈书〉(脚掌) کف پا ③〈书〉(踏) پا گذاشتن

【蹠骨】zhígǔ 〈生理〉استخوان پشت پا

zhǐ

止 zhǐ ①(停止) ایستادن، توقف کردن：中～ در نیمه راه متوقف کردن، ادامه ندادن / 不达目的不～ بدون نیل به هدف از کوشش دست بر نداشتن ②(拦阻;使停止) سد کردن، رفع کردن：～痒 رفع خارش کردن / ～渴 رفع تشنگی کردن ③(截止) تا، به：到目前为～ تابحال / 从本月十号起到十六号～ از ۱۰ تا ۱۶ ماه جاری ④(只) فقط：不～一次 بیش از یك بار / ～此一家商店 یگانه فروشگاه

【止步】zhǐbù ایست کردن، مکث کردن، دیگر به پیش نرفتن：～不前 متوقف شدن / 如果就此～，就会前功尽弃。 اگر ما در اینجا مکث کنیم، همهٔ کوشش های قبلی ما بهدر خـواهـد رفت./ 闲人～ ورود ممنوع.

【止付】zhǐfù 〈经〉تعطیل کردن پرداخت：～通知书 یادداشت تعطیل پرداخت

【止境】zhǐjìng پایان، حد：学无～。 آموزش ومطالعه پایان ندارد./ 科学的发展是没有～的。 پیشرفت وتوسعهٔ علم حد وحصر ندارد.

【止咳】zhǐké رفع سرفه کردن：～糖浆 شربت رفع سرفه

【止水】zhǐshuǐ آب غیر روان، آب مرده

【止宿】zhǐsù شب را گذراندن

【止痛】zhǐtòng رفع درد کردن：～药 داروی مسکن

【止息】zhǐxī متوقف شدن، ایستادن

【止泻药】zhǐxièyào داروی رفع اسهال

【止血】zhǐxuè خونریزی را بند آوردن، جلو خونریزی را گرفتن：～带 شریان بند / ～药 داروی جلوگیری از خونریزی/ ～器 دستگاه جلوگیری از خونریزی

只 zhǐ 〈副〉فقط، تنها：～剩一个苹果了。 فقط یك سیب

大/ من فقط سه یوان دارم 。我～有三块钱了/مانده است.
家都走了, ～剩下他一个人。 همه رفته اند، فقط او مانده
～/ من فقط یك سؤال دارم。我～想问一个问题 /است.
是走一走过场而已。 فقط کاری را بطور سطحی انجام داده
بجای جنگل فقط درخت ها ～见树木, 不见森林 /اند وبس.
را دیدن
另见 zhǐ

【只不过】 zhǐ bùguò صرفا، تنها ; 这～是一种猜测。 این
نترس، او 。صرفایك حدس است / 别害怕, 他～是吓唬你
فقط سعی می کرد ترا بترساند.

【只得】 zhǐdé مجبور بودن، چاره ٔ دیگری نداشتن ; 他们～把会
议延期。 /آنها جز موکول کردن جلسه چاره ٔ دیگری نداشتند.
没有桥, 我们～涉水过去。 چون پل نبود، ما مجبور بودیم
پیاده از آب بگذریم.

【只当】 zhǐdang مانند، مثل

【只顾】 zhǐgù مستغرق بودن : ～自己, 不顾别人 فقط به خود
او کاملا مستغرق 。他～干他的事 /توجه داشتن نه به دیگران.
او آنقدر مشغول 。他～读书, 把饭都烧糊了 /کار خود بود.
کتاب خواندن بود که غذا سوخت.

【只管】 zhǐguǎn 〈副〉①(尽管) به هر وسیله که باشد : 有意见
～摆出来。 اگر پیشنهادی دارید، در مطرح کردن آن درنگ
با هر وسیله که باشد کارتان را ادامه 。你～干下去 /نکنید.
دهید. ②(只顾) فقط، صرفا : 他不会使桨, 小船～在湖中
打转。 او بلد نبود چگونه پارو بزند ودر نتیجه قایق در وسط
دریاچه بدور خود می گشت.

【只好】 zhǐhǎo مجبور بودن : ～作罢 مجبور بودن به صرف نظر
～另想办法 / بجز جستجوی راه دیگر چاره ای کردن از کاری
末班车过去 /نداشتن، چاره ای جز جستجوی راه میانه نداشتن
了, 我们～走回家。 چون آخرین اتوبوس رفته بود، ما مجبور
بودیم پیاده به خانه برویم.

【只今】 zhǐjīn 〈书〉 اکنون، حالا

【只可意会, 不可言传】 zhǐ kě yìhuì, bù kě yánchuán درك
کردنی ولی توصیف نشدنی

【只是】 zhǐshì ①(不过是) فقط، تنها، صرفا : 我今天进城,
～去看看朋友, 没有什么要紧的事儿。 امروز فقط برای
这～个时 /دیدن دوستانم به شهر می روم، کار دیگری نیست.
间问题。 / این صرفا مسئله ای است مربوط به وقت. 大家问
他是什么事, 他～笑, 不回答。 وقتی مردم از او پرسیدند چه
اتفاقی افتاده است، او فقط لبخندی زد وجوابی نداد. ②(但是)
منتها : 这架电视机不错, ～小了点。 این تلویزیون خیلی خوب
است، منتها قدری کوچك است.

【只消】 zhǐxiāo 〈方〉 فقط به چیزی احتیاج داشتن : ～来个电
话, 货物马上送到。 فقط به ما زنگ بزنیدتا اجناس بدون تأخیر
تحویل داده شود.

【只许州官放火, 不许百姓点灯】 zhǐ xǔ zhōuguān fàng
huǒ, bù xǔ bǎixìng diǎndēng رؤسای کلانتری در آتش زدن
خانه ها آزادند در حالی که برای مردم قدغن است که حتی چراغ
نفتی شانرا روشن کنند.

【只要】 zhǐyào 〈连〉 در صورتی که، مشروط بر اینکه : ～虚心,
就会进步。 در صورتیکه تواضع کنند، مسلما پیشرفت خواهند
کرد. / ～有你在, 我就不害怕了。 من نمی ترسم مشروط بر
اینکه شما حضور داشته باشید.

【只要功夫深, 铁杵磨成针】 zhǐyào gōngfu shēn, tiěchǔ mó
chéng zhēn اگر به اندازه ٔ کافی سخت کار کنید، شما می‌توانید
میله ٔ آهنی را نرم کنید و آنرا به سوزن تبدیل نمایید ــ کنایه از
اینکه پیگیری و پشتکار موفقیت کار را باعث می شود.

【只有】 zhǐyǒu 〈连〉[表示必要的条件] تا زمانی که، در
صورتی که، مشروط بر اینکه : ～依靠群众, 才能做好工作。
تا زمانی که بر توده های مردم تکیه کنید خواهید توانست کارتان
را به نحو احسن انجام دهید. ②(仅仅) فقط، تنها : ～他知道这
事的内情。 /از حقیقت ماجرا فقط او خبر دارد. 这样～好处,
没有坏处。 این فقط منفعت می آورد وهیچ ضرری به بار
نمی‌آید.

【只争朝夕】 zhǐ zhēng zhāo-xī از هر دقیقه ای استفاده کردن،
با زمان مسابقه دادن

旨

zhǐ ①(用意; 目的) منظور، هدف، مقصود، مراد
～ : 主 ومقصد / هدف اصلی ～宗 / منظور، هدف ～ / 在唤起民
众 به منظور بیدار کردن توده های مردم / ～在加快工程进度
的措施 اقداماتی به منظور تسریع جریان پروژه ②(意旨, 有时
特指帝王的命令) حکم، فرمان : 圣～ حکم امپراطوری ③〈书〉
(味美) لذیذ، خوشمزه

【旨酒】 zhǐjiǔ 〈书〉 شراب خوشمزه

【旨令】 zhǐlìng حکم امپراطوری

【旨趣】 zhǐqù 〈书〉 منظور، هدف، مقصود

【旨意】 zhǐyì حکم، فرمان، امر : 你这样做是奉谁的～? به
دستور چه کسی این کار را انجام دادید؟

址

zhǐ محل، جا، موقعیت : 厂～ محل کارخانه / 地～
آدرس

芷

zhǐ 见“白芷”báizhǐ

纸

zhǐ ①(纸张) کاغذ : 一张白～ یك ورق کاغذ سفید ②
〈量〉[书信、文件的张数] 一～空文 صرفا یك تکه کاغذ

【纸板】 zhǐbǎn مقوا، کاغذ مقوایی : 波纹～ مقوای موجی / ～
盒(箱) جعبه ٔ مقوایی، کارتن

【纸版】 zhǐbǎn 〈印〉 قالب کاغذی برای چاپ

【纸包不住火】 zhǐ bāobuzhù huǒ شما نمی توانید آتش را در
کاغذ بپیچید ــ کنایه از اینکه مخفی کردن حقیقت امکان
ناپذیراست.

【纸币】 zhǐbì اسکناس، پول کاغذی : 发行～ منتشر کردن
اسکناس

【纸锭】 zhǐdìng شمش کاغذ قلع اندود که در راه روح و جن
سوزانده شود

【纸花】 zhǐhuā گل کاغذی

【纸浆】 zhǐjiāng خمیر کاغذ : ～板 صفحه ٔ خمیر کاغذ / 厂～
کارخانه ٔ تهیه ٔ خمیر کاغذ / ～筛滤器 دستگاه صاف کن خمیر کاغذ

制造机～/خمیر چوب مخصوص کاغذ سازی 原材～/کاغذ
ماشین تهیهٔ خمیر کاغذ

【纸老虎】zhǐlǎohǔ ببر کاغذی: 一切反动派都是～。همهٔ مرتجعین ببر کاغذی هستند.

【纸捻】zhǐniǎn کاغذ لوله شده برای روشن کردن سیگار

【纸牌】zhǐpái ورق (وسیلهٔ بازی)

【纸票】zhǐpiào پول کاغذی

【纸钱】zhǐqián کاغذ بریده شده شبیه پول که بعنوان هدیه ای به مرده در مراسم تدفین سوزانده می شود

【纸上谈兵】zhǐshàng tán bīng فقط روی کاغذ نبرد کردن، متخصص لفظی درفن لشگر کشی بودن

【纸绳】zhǐshéng طناب کاغذی، نخ کاغذی

【纸型】zhǐxíng 〈印〉قالب کاغذی برای چاپ: ～干燥机 دستگاه خشك کن برای قالب کاغذی

【纸烟】zhǐyān سیگار

【纸鱼】zhǐyú انواع ماهیان نقره فام

【纸鸢】zhǐyuān باد بادك

【纸张】zhǐzhāng کاغذ

【纸醉金迷】zhǐzuì-jīnmí زندگی لوکس وفاسد

祉 zhǐ 〈书〉خوشبختی، سعادت

指 zhǐ ①(手指头)انگشت: 屈～可数 انگشت شمار/ 天黑得伸手不见五～。هوا آنقدر تاریك بود که شمانمی توانستید انگشت خود را ببینید. ②(一个指头的宽度)عرض یك انگشت: باندازهٔ 两～宽的纸条 یك باریکه کاغذ به عرض دو انگشت / 下了四～雨。تقریبا سه اینچ باران داشتیم. ③(指向;指点)اشاره کردن، نشان دادن: 时针～向十二点。عقربهٔ ساعت به دوازده اشاره می کند. / 千人所～，无病而死。اگر هزار تن از مردم با انگشت اتهام به کسی اشاره کنند، او حتی بدون ابتلاء به بیماری خواهد مرد. / ～方向 مسیر حرکت را نشان دادن / ～出 نشان دادن / ～出正确方向 راه صحیح را نشان دادن / ～出缺点 نقاط ضعف را نشان دادن / 他的话不是～您的。حرف های او متوجه شما نبود. ④(依靠)متکی بودن، تکیه کردن: 我们就～着您帮忙哩。ما روی کمك شما حساب می کنیم.

另见 zhī; zhí

【指北针】zhǐběizhēn قطب نما

【指标】zhǐbiāo سهمیه، هدف، نشان: 完成国家计划规定的～ سهمیهٔ به هدف مقرر شده در برنامهٔ دولت رسیدن / 生产～ تولید / 质量～ شاخص کیفیت

【指拨】zhǐbō (مبلغ پول را) جهت پرداخت اختصاص دادن

【指驳】zhǐbó تکذیب کردن

【指不定】zhǐbudìng 〈方〉مطمئن نبودن

【指不胜屈】zhǐ bù shèng qū بی شمار، متعدد، بسیار زیاد

【指陈】zhǐchén نشان دادن،بیان کردن

【指斥】zhǐchì سرزنش کردن، نکوهش کردن، ملامت کردن

【指导】zhǐdǎo هدایت کردن، راهنمائی کردن، نشان دادن: 正确的～路线 خط مشی صحیح راهنمایی/ 老农～青年干农活。دهقانان مسن جوانان را در کار زراعتی راهنمایی کردند / 思想～性计划 برنامه ای که جنبهٔ هدایت ایدئولوژی هدایت کننده داشته باشد

【指导员】zhǐdǎoyuán 〈军〉مربی سیاسی (در ارتش آزادی بخش خلق چین)

【指点】zhǐdiǎn ①(点明)دستور دادن، نصیحت دادن، راهنمایی کردن: 教练耐心地～运动员。مربی ورزشکاران با صبر وحوصله آنها را راهنمایی کرد. / 请给我们～～。لطفا طرز کار آن را برای ما نشان دهید. / 经他一～，我就全明白了。چند اشارهٔ مختصر او همه چیز را برای ما روشن کرد. ②(背后议论，挑剔)خرده گیری کردن، عیب جوئی کردن: 你有能耐你自己来，别在旁边指指点点的。اگر توانایی دارید، خودتان وارد عمل شوید، نه این که در گوشه ای بنشینید و خرده گیری کنید.

【指定】zhǐdìng منصوب کردن،معین کردن، گماشتن: ～谈判代表 نمایندگان مذاکره را منصوب کردن / 在～地点见面 در محل مقرر ملاقات کردن / ～一位党委副书记主持这项工作 یك معاون دبیر کمیتهٔ حزبی را برای تصدی این کار منصوب کردن

【指法】zhǐfǎ 〈乐〉انگشت کاری (موسیقی)

【指腹为婚】zhǐ fù wéi hūn پیوند ازدواج (والدین طرفین) رابستن قبل از تولد بچه ها در قدیم

【指骨】zhǐgǔ 〈生理〉استخوان انگشت

【指顾】zhǐgù 〈书〉یك چشم برهم زدن، زمان کوتاه

【指画】zhǐhuà ①(指点)اشاره کردن ②(用指头作画)با انگشت نقاشی کردن

【指环】zhǐhuán انگشتر

【指挥】zhǐhuī ①(发令调度)فرماندهی کردن، راهنمایی کردن، هدایت کردن، رهبری کردن: ～一个连 یك گروهان را فرماندهی کردن / ～交通 راهنمایی کردن ترافیك / ～乐队 رهبری کردن ارکستر / ～若定 با کمال آرامش راهنمایی کردن / ～舱〈宇航〉کابین راهنمایی / ～刀 شمشیر افسر فرمانده / ～官 فرمانده / ～所 مرکز فرماندهی / ～塔台〈航空〉برج کنترل / ～系统 سیستم فرماندهی / ～员 فرمانده ②(发令调度的人)فرمانده، راهنما ③〈乐〉رهبر ارکستر

【指挥棒】zhǐhuībàng باتون: 挥舞～ باتون را به حرکت در آوردن / 跟着～转 به ساز کسی رقصیدن

【指挥部】zhǐhuībù مرکز فرماندهی، ستاد فرماندهی: 防空～ مرکز فرماندهی برای دفاع هوایی / 前沿～ مرکز فرماندهی در جبهه / 会战～ ستاد کل عملیات جنگی

【指教】zhǐjiào 〈套〉رهنمود دادن، نظر دادن: 请多多～。لطفا به ما رهنمود بدهید. / 望不吝～。امیدوارم که در نصیحت دادن کوتاهی نکنید!

【指节】zhǐjié بند های انگشت

【指靠】zhǐkào متکی بودن، انتظار کمك داشتن: 这件事我们就～你了。ما در این کار یاری شمارا به حساب می آوریم.

【指控】zhǐkòng متهم کردن: 有人～他纳贿。او رابه رشوه گیری متهم کردند.

【指令】zhǐlìng ①(发布命令)دستور دادن، امر دادن،

سهمیه؛ 指标 ~性 / برنامهٔ اجباری 计划 ~性 :رهبری کردن حکم، فرمان، امر، (所发布的命令)② فرمانده 长 ~/اجباری فرمان کنترل از راه ~ 遥控 :(کامپیوتر) فرمان 〈计算机〉③دستور دور

【指鹿为马】zhǐ lù wéi mǎ گوزن را اسب نامیدن — یعنی عمدا بدجلوه دادن

【指路明灯】zhǐlù míngdēng چراغ راهنما

【指路牌】zhǐlùpái تابلو راه‌نما

【指名】zhǐmíng نام را ذکر کردن: ~ 攻击 اسما حمله کردن / 会议主席 ~ 要他发言。 رئیس ~道姓 نام ها را ذکر کردن / جلسه او را برای ایراد سخنرانی فراخواند.

【指明】zhǐmíng بصراحت نشان دادن، خاطر نشان ساختن: ~ 两者之间的差别 بصراحت اختلاف دو چیز را نشان دادن / ~ 出路 راه خروج را نشان دادن

【指模】zhǐmó 〈方〉 اثر انگشت

【指南】zhǐnán کتابچهٔ راهنما: 行动 ~ راهنمای عمل / 旅行 ~ دفترچهٔ راهنما برای مسافرت

【指南车】zhǐnánchē ارابهٔ قدیمی چینی دارای یك مجسمهٔ چوبی که همیشه به جنوب اشاره می کند

【指南针】zhǐnánzhēn قطب‌نما: 十二世纪初我国航海已普遍使用 ~。 در اوائل قرن ۱۲ قطب‌نما میان کشتی‌ران‌های چین بطور وسیع بکار می رفت.

【指派】zhǐpài منصوب کردن، گماشتن، معین کردن: ~ 她当车间主任 او را بعنوان مسئول کار گاه منصوب کردن / ~ 贾姆希德为代表出席会议 جمشید را به نمایندگی کنفرانس گماشتن

【指认】zhǐrèn اشاره وتأیید کردن

【指日可待】zhǐ rì kě dài بزودی می توان انتظار داشت: 胜利 ~. به زودی می توان پیروزی بدست آورد.

【指桑骂槐】zhǐ sāng mà huái به درخت توت اشاره کردن و به درخت اقاقیه ناسزا گفتن — یعنی به کسی اشاره کردن ولی به کس دیگر ناسزا گفتن

【指山卖岭】zhǐ shān mài lǐng کنایه از حرف های توخالی زدن

【指使】zhǐshǐ تحریك کردن، تهییج کردن، برانگیختن: ~ 少数坏人进行破坏 عدهٔ قلیلی را به تخریب کاری برانگیختن / 受敌人 ~ به تحریك دشمن عمل کردن / 揭露幕后 ~ 者 پرده از کار کسی بر گرفتن، نقاب از چهره کسی برداشتن

【指示】zhǐshì ①(指给人看) اشاره کردن، نشان دادن: ~ 前进的方向 سمت پیشرفت را نشان دادن / ~ 极〈仪表〉 صفحهٔ ~ 灯 چراغ راهنما / ~ 代词 ضمیر اشاره / 功率 ~ اشاره کننده ② 剂〈化〉 (شیمی) معرف / ~〈机〉 قدرت نشان داده شده (指示下级) دستور دادن، فرمان دادن: ~ 部队立即出发 برای ③ عزیمت فوری به واحد های نظامی فرمان دادن (指示下级或晚辈的话或文字) رهنمود، دستور، فرمان: 下达 ~ دستور دادن، فرمان دادن

【指示器】zhǐshìqì دستگاه نشان دهنده: 刻度盘 ~ دستگاه نشان دهنده یا صفحهٔ مدرج

【指事】zhǐshì 〈语〉 هیروگلیف های واضح فی نفسه [مانند 上 (بالا) و 下 (پائین)] — یکی از کاتوگوری های ششگانهٔ هیروگلیف های چینی

【指手划脚】zhǐshǒu-huàjiǎo ①(说话时兼做手势示意) با اشارات دست زبان سخن گفتن: 高谈阔论 ~ اشارهٔ دست با سبك وبی ملاحظه دستور (轻率地指点；批评)② درازی کردن دادن یا انتقاد کردن

【指授】zhǐshòu 〈书〉 به کسی راه نمایی کردن وچیزی آموختن

【指书】zhǐshū با انگشت یا ناخن خوش نویسی کردن

【指数】zhǐshù عددی که دلالت بر حجم کند، شاخص: 综合 ~ شاخص مرکب / 物价 ~ شاخص قیمت اجناس / 生活费 ~ شاخص هزینهٔ زندگی / 函数〈数〉 (ریاضی) فنکسیون شاخص / ~ 化 شاخص شدن / کننده

【指天誓日】zhǐ tiān shì rì به انگشت با آفتاب بروی روی آسمان اشاره کردن وقسم خوردن — کنایه از قاطعیت ارادهٔ کسی

【指望】zhǐwàng ①(期待) توقع داشتن، انتظار داشتن: 有 ~ 天能实现这个计划。 انتظار می رود که روزی این برنامه عملی شود. / 他长大了好好为人民服务。 ما انتظار داریم در بزرگی با دل وجان به خلق خدمت کند. / 你帮助 ~ به کمك ~ 一个好收成 انتظار برداشت خوبی داشتن / 现在就 ~ 你一个人了。 شما چشم داشتن حالا ما به تنها نفر یعنی شما امید بسته ایم. ②(盼头) امید، دورنما: 解放了，我们才有了 ~。 این آزادی بود که به ما امید داد. / 他这病还有 ~ 吗？ آیا هنوز امید بهبود او هست ؟

【指纹】zhǐwén ①(手指肚上皮肤的纹理) اثر انگشت به صورت حلقه هاو پیچ ها ②(手指上纹理留下来的痕迹) اثر انگشت: ~ 学 علم اثر انگشت

【指向】zhǐxiàng جهت یاب: 天线 ~ آنتن جهت یاب / 植物 ~ گیاه قطب نما

【指向】zhǐxiàng ①(向着) به سوی: 天空 ~ به سوی آسمان ②(所指的方向) جهتی که اشاره شده باشد

【指要】zhǐyào 〈书〉 چکیدهٔ مطلبی

【指引】zhǐyǐn راهنمایی کردن، نشان دادن: 沿着 ~ 的方向前进 در جهت نشان داده شده به پیش رفتن

【指印】zhǐyìn اثر انگشت: 按 ~ اثر انگشت گذاشتن

【指责】zhǐzé سرزنش کردن، خرده گیری کردن، انتقاد کردن: 横加 ~ اتهامات بی مورد وارد آوردن / 受到舆论的 ~ مورد سرزنش و انتقاد افکار عمومی قرار گرفتن / 用事实回击他们的 ~ با نشان دادن حقایق به حمله‌های سرزنش‌آمیز آنها پاسخ دادن / 无可 ~ غیر قابل سرزنش و انتقاد

【指摘】zhǐzhāi خرده گیری کردن وانتقاد کردن، سرزنش کردن: 不应多听 ~。 نباید زیاد به خرده گیری وانتقاد توجه داشت.

【指战员】zhǐzhànyuán افسران وسربازان

【指仗】zhǐzhàng متکی بودن

【指针】zhǐzhēn ①(钟表或仪表面上的指示针) عقربهٔ ساعت یا اسباب ②(指南) اصل راهنما، راهنما: 作为今后工作的 ~ به مثابهٔ اصل راهنما برای کار آینده ③〈中医〉 با انگشت (روی نقطهٔ طب سوزنی) فشار آوردن

【指正】zhǐzhèng ①(指出错误) اشتباهات را نشان دادن

②〈套〉نظر دادن یا انتقاد کردن: 请惠予～。 لطفا با ابراز آراء ارزنده‌ء خویش مرا رهین منت خود سازید.

枳 zhī 〈植〉 لیموترش چینی

【枳壳】zhǐqiào 〈中药〉 لیموترش چینی برای استفاده‌ء پزشکی

咫 zhǐ واحد طول قدیمی که برابر ۸ «زون» (寸) چینی

【咫尺】zhǐchǐ 〈书〉 بسیار نزدیک: 近在～ بسیار نزدیک و دم دست

【咫尺天涯】zhǐchǐ-tiānyá بسیار نزدیک اما از هم دور — یعنی نزدیک زندگی کردن اما یکدیگر را کم دیدن

趾 zhǐ ①(脚指头) انگشت پا ②(脚) پا

【趾高气扬】zhǐgāo-qìyáng تکبر کردن، باد در آستین انداختن

【趾甲】zhǐjiǎ ناخن پا

黹 zhǐ 〈书〉 کار سوزن دوزی، گلدوزی: 针～ کار سوزن دوزی

酯 zhǐ 〈化〉 نمك اتری، نمك آلی ومعدنی: ～化 به نمك اتری تبدیل شدن / ～酶 آنزیمی که تجزیه وایجاد نمك های اتری را تسریع می کند

徵 zhǐ 〈乐〉 نت موسیقی قدیمی چین که برابر نت «سو» درنت های موسیقی عددی است 见"五音"wǔyīn

zhì

至 zhì ①(到) تا، به: 从左～右 از چپ به راست / 继续斗争, 直～取得彻底胜利 تا کسب پیروزی کامل به مبارزه ادامه دادن / 截～上月底为止 تا پایان ماه گذشته ②〈书〉(极) بسیار، بی نهایت، فوق العاده: 感人～深 بسیار متاثر بودن / 是为～盼。 این آرزوی قلبی ما است. / ～嘱 سعی کنید که بر طبق سفارش عمل نمائید.

【至宝】zhìbǎo گنج بسیار پر ارزش: 如获～ احساس این که کسی گنج پرارزشی یافته باشد

【至不济】zhìbùjì حد اقل

【至诚】zhìchéng صمیمیت کامل: 出于～ از روی صمیمیت / 一片～ با خلوص نیت تمام، کامل

【至诚】zhìcheng صمیمی، خالص: ～的朋友 دوست صمیمی

【至迟】zhìchí تا دیرترین زمان: 这条铁路～五月通车。 این راه آهن منتها تا ماه مه مورد استفاده‌ء رفت وامد قرار خواهد گرفت.

【至当】zhìdàng بسیار مناسب

【至多】zhìduō 〈副〉 حداکثر: 这张画～两个星期就能画好。 برای کار این نقاشی حداکثر دو هفته وقت لازم است. / 她～四十岁。 او حداکثر چهل سال دارد.

【至高无上】zhìgāo-wúshàng بسیار رفیع وعالی: ～的事业 امری بسیار رفیع وعالی / ～的权力 قدرت مطلق

【至交】zhìjiāo دوست بسیار صمیمی

【至今】zhìjīn تا بحال: ～没有人提出过反对意见。 تا به حال هیچکس نظر مخالفی بیان نکرده است. / 我～未得到他的答复。 من تا کنون از او جوابی دریافت نکرده ام.

【至理】zhìlǐ درست ترین اصل

【至理名言】zhìlǐ-míngyán اظهارات معروف، گفته‌ء اخلاقی مشهور

【至品】zhìpǐn بهترین اثر یا چیزی

【至亲】zhìqīn خویشاوند نزدیك، قوم نزدیك: ～好友 خویشاوندان صمیمی ودوستان خوب

【至情】zhìqíng صمیمی ترین احساسات

【至上】zhìshàng عالی، تعالی، بلند ترین: 爱情～的观点 عقیده ای که عشق مافوق همه چیز است

【至少】zhìshǎo 〈副〉 اقلا، دست کم: ～有一万人参加了大会。 اقلا ده هزار نفر در میتینگ شرکت داشتند. / 他并不了解我, ～是了解得不全面。 او مرا نمی شناسد، دست کم کامل نمی شناسد.

【至死】zhìsǐ تا مرگ: ～不变 تا مرگ تغییر نکردن / ～不屈 تا مرگ تسلیم نشدن / ～不悟 به طور اصلاح ناپذیر، خودسر و لجوج بودن

【至性】zhìxìng 〈书〉 خوی واخلاق خالص

【至言】zhìyán سخن صمیمانه ومنطقی

【至于】zhìyú ①(表示另指一事) در مورد...: ～其他问题, 以后再说。 در مورد مسائل دیگر بعدا صحبت خواهیم کرد. ②(表示达到某种程度) به آن حد رسیدن: 他不～不来开会吧? او به آن حد نخواهد رساند که از شرکت در جلسه امتناع ورزد.

忮 zhì 〈书〉 حسد

识 zhì 〈书〉①(记) به یاد داشتن، در خاطر داشتن: 博闻强～ دانش وسیع وحافظه‌ء قوی داشتن ②(记号) نشان، علامت: 款～ کتیبه ها(روی ظروف برنزی)
另见 shí

志 zhì ①(志向) اراده، آرزو، ایده ال: ～坚如钢 اراده‌ء آهنین داشتن / 胸怀大～ آرزوی بلند داشتن / 立～ همت یا آرزوی بلند داشتن / 立～攀登科学高峰 در رسیدن به قله‌ء علم مصمم بودن ②(记) در خاطر داشتن، به یاد داشتن: 永～不忘 برای همیشه در خاطر داشتن ③(文字记录) یاد داشت ها، تاریخچه: 县～ تاریخچه‌ء شهر ستان / 《三国志》 «تاریخ سه مملکت پادشاهی» ④(记号) علامت، نشان: 标～ علامت

【志哀】zhì'āi عزاداری کردن: 下半旗～ پرچم را به علامت عزاداری نیمه افراشتن

【志大才疏】zhì dà cái shū آرزوهای بلند داشتن ولی توانایی کم

【志得意满】zhì dé yì mǎn از تحقق آرزوی خود راضی شدن

【志留纪】Zhìliújì 〈地〉 یك دوره‌ء زمین شناسی بنام «دوره‌ء سیلور» وابسته به قسمتی از دوره‌ء زمین شناسی پالئوزوئیك

【志留系】Zhìliúxì 〈地〉 وضع ساختمان عمومی چینه ها متعلق به دوره‌ء سیلور

【志气】zhìqi همت بلند، آرزوی بلند: 有～ همت یا آرزوی بلند

داشتن
【志趣】zhìqù آرزو وعلاقه، تمایل：他们两人～相同。آنها تمایلات مشترکی دارند.
【志士】zhìshì صاحب همت بلند：仁人～ مردم دارای همت بلند /爱国～ میهن پرست نجیب
【志书】zhìshū تاریخچهٔ یك محل
【志同道合】zhìtóng-dàohé آرزوهای همانند داشتن ومسیر همانند را دنبال کردن، هدف مشترك داشتن
【志向】zhìxiàng آرزو، همت، ایدهآل：青年人应有远大的～。 جوانان باید همت بلند داشته باشند.
【志行】zhìxíng آرزو و اخلاق
【志学】zhìxué کنایه از سن ۱۵ سالگی
【志愿】zhìyuàn ①(愿望) آرزو، همت، ایدهآل ②(自愿) داوطلب بودن：～兵 سرباز داوطلب
【志愿兵制】zhìyuànbīngzhì نظام سر بازگیری از روی داوطلبی
【志愿军】zhìyuànjūn افرادی که داوطلبانه در کشور دیگر می‌جنگند، ارتش داوطلب
【志愿书】zhìyuànshū فرم در خواست، درخواست نامه：入党～ در خواست نامه برای عضویت حزب

豸 zhì 〈书〉حشرهٔ بی پا(که در کتابهای قدیمی چین ذکر شده است)：虫～ حشرات

治 zhì ①(治理) اداره کردن، حکومت کردن، فرمانروایی کردن، حکمفرمایی کردن：～国 اداره کردن کشوری / ～家 اداره کردن امور خانواده ای را / 自～ خود مختار ②(安定或太平) نظم وترتیب، آرامش، صلح وصفا：达到天下大～ به نظم وترتیب سرتا سر زمین دست یافتن / ～世 نظم وترتیب جهان را ③(所在地) محل حکومت محلی：县～ محل حکومت شهرستان / 省～ محل حکومت استان ④(医治) معالجه کردن：～好战争创伤 التیام دادن زخم های جنگ را / 他的病不久就～好了。 بیماری او بزودی معالجه شد. ⑤(根治；改造) کنترل کردن، مهار کردن،نوسازی کردن：～沙 کنترل شن / ～山～水 کوهها را تغییر شکل دادن ورودخانه ها را مهار کردن / ～淮 رودخانهٔ «هوی» را مهار کردن / ～碱 مبارزه با قلیائی ⑥(消灭) نابود کردن، از بین بردن：～蝗 ملخ ها را نابود کردن ⑦(惩办) تنبیه کردن：惩～ به مجازات رساندن، تنبیه کردن ⑧(研究) مطالعه کردن، پژوهش：专～宋史 تخصص در تاریخ سلسلهٔ «سونگ» داشتن
【治安】zhì'ān امنیت عمومی، نظم وترتیب عمومی：维持～ تأمین امنیت عمومی /～保卫委员会 کمیتهٔ امنیت عمومی
【治本】zhìběn از ریشه معالجه کردن، اقدامات ریشه ای به عمل آوردن：河流的～工程 پروژه برای مهار اساسی ودائمی رودخانه
【治标】zhìbiāo بطور موقت (بیماری را) معالجه کردن، اقدامات موقت بعمل آوردن، بطور موقت (مسئله ای را) حل وفصل کردن
【治病救人】zhìbìng-jiùrén معالجه بیماری برای نجات دادن بیمار：要以"～"的态度帮助犯错误的同志。 بمنظور کمك به رفقایی‌که اشتباه کرده اند، ما باید روش «معالجه بیماری برای نجات دادن بیمار» را بکار ببریم.
【治国】zhìguó کشوری را اداره کردن：～安民 خوب اداره کردن کشور وتأمین صلح وامنیت برای مردم
【治理】zhìlǐ ①(管理) اداره کردن، حکومت کردن：～国家 کشوری را اداره کردن ②(修理) در کنترل وتحت کنترل مهار کردن：～河流 رودخانه ای را مهار کردن / 实行山、水、田、林、路综合～。 مسائل وابسته به کوهها، رودخانه ها، مزارع، جنگل‌ها و راهها باید بطور همه جانبه در نظر گرفته شود.
【治疗】zhìliáo معالجه کردن، مداوا کردن：住院～ برای معالجه در بیمارستان بستری شدن / ～效果 اثر درمان / ～学 مبحث تداوی، درمان شناسی
【治丧】zhìsāng تشییع جنازه：～委员会 کمیتهٔ تدفین
【治生】zhìshēng امرار معاش کردن
【治世】zhìshì ①(治理国事) نظم وترتیب کشور را تأمین کردن ②(太平的时代) زمان آسایش ورفاه
【治水】zhìshuǐ رودخانه‌ها و نهرها را مهارکردن
【治丝益棼】zhì sī yì fén سر رشته های نخ ابریشمی را بطور صحیح در نیاوردن امادر نتیجه آنها را بیشتردر هم پیچیدن —کاری را انجام دادن اما در نتیجه وضع را بدتر کردن
【治外法权】zhìwài fǎquán حق امتیاز خارج از مملکت
【治下】zhìxià ①(管辖的范围) حوزهٔ قلمرو ②(统治) حکمرانی کردن
【治学】zhìxué انجام دادن کار پژوهشی، دانشگاهی وعلمی：他以～严谨著称。 او در مطالعات دقیق دانشگاهی وعلمی شهرت داشت.
【治印】zhìyìn حکاکی کردن روی مهر
【治愈率】zhìyùlǜ 〈医〉نسبت درمان
【治装】zhìzhuāng 〈书〉چیز های لازم برای یك سفر طولانی را خریداری کردن
【治罪】zhìzuì کسی را مجازات کردن(برای جرمی)

帜 zhì 〈书〉پرچم، بیرق：独树一～ از رنگ های خاصی خود نشان دادن — یعنی مکتب فکری خود را ایجاد کردن

炙 zhì ①(烤) کباب کردن (روی آتش) ②〈书〉(烤熟的肉) گوشت کباب شده
【炙烤】zhìkǎo کباب کردن
【炙热】zhìrè گرم وسوزان
【炙手可热】zhì shǒu kě rè اگردست تان را دراز کنید، احساس گرما می کنید — کنایه از خودبینی وتکبر زیاد کسی که توأم باقدرت بزرگ باشد

郅 zhì 〈书〉(极；最) بسیار، بی نهایت ②〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

质 zhì ①(性质) خصلت، ماهیت：性～ خصلت، ماهیت / 本～ ماهیت، گوهر، ذات ②(质量) کیفیت：按～分等 بر حسب کیفیت درجه بندی کردن / ～的飞跃 جهش کیفی به پیش / 优～钢 فولاد با کیفیت عالی ③(物质) ماده：流～食物 غذای آبکی / 木～纤维 الیاف چوب ④(朴素；单纯) ساده، خلاصهٔ کلام：～言之 / درستکار، بی پرده، رك：直～ بی پرده

⑤(询问;责问)سؤال كردن، پرسيدن، استنطاق كردن ⑥〈书〉(抵押)گرو گذاشتن، رهن گذاشتن ~典;گرو گذاشتن ⑦〈书〉(抵押品)گرو، رهن:以此为~ با اين بمثابه، گرو / 人~ گروگان

【质变】zhìbiàn 〈哲〉تغيير كيفى:部分~ تغيير كيفى قسمتى

【质地】zhìdì ①(材料结构的性质)كيفيت مواد، بافت:细~密 خوش بافت ②(人的品质)اخلاق، مشرب

【质点】zhìdiǎn 〈物〉(فيزيك) ذره

【质对】zhìduì روبرو شدن با يكديگر(در دادگاه)

【质检】zhìjiǎn بازرسى كيفيت اجناس

【质量】zhìliàng ①(优劣程度)كيفيت:~好 خوش كيفيت / ~不高 بد كيفيت، نامرغوب / 提高~ بالا بردن كيفيت / 检查制度 سيستم بازرسى كيفيت ②〈物〉(فيزيك) جرم:相对论~ جرم نسبى / ~比〈物〉نسبت جرم / 〈物〉守恒~ مقدار جرمى كه در واكنش مابين اجزاء هميشه ثابت مانده‌وكم وزياد نمى شود / ~作用定律〈物〉قانون عمل جرم

【质料】zhìliào پارچه:这套衣服的~很好。 اين كت وشلوار از پارچه، بسيار عالى دوخته شده است.

【质难】zhìnàn انتقاد، سرزنش، ملامت

【质能关系式】zhì-néng guānxìshì 〈物〉روابط انرژى جرم

【质朴】zhìpǔ ساده وبى آلايش:文字~ به سبك ساده نوشته شده / 为人忠厚~ ساده ودرستكار بودن

【质谱】zhìpǔ 〈物〉طيف جرم:~分析 تجزيه، طيف جرم / ~仪 اسباب سنجش طيف جرم

【质铺】zhìpù بنگاه رهنى

【质数】zhìshù 〈数〉(رياضى) عدد متباين

【质素】zhìsù ①(素制裁)كيفيت ②(因素)عامل ③(朴素)(لباس) ساده

【质问】zhìwèn سؤال كردن،پرسش كردن، استنطاق كردن:提出~ كسى را مورد پرسش وسؤال قرار دادن

【质询】zhìxún استفسار كردن، پرسش كردن:人民代表大会代表有权向国家机关提出~。 نمايندگان كنفرانس خلق حق دارند از دستگاه هاى دولت پرسش كنند.

【质疑】zhìyí سؤال كردن، شك وترديد داشتن:对某人的说法提出~ در مورد اعتبار اظهارات كسى شك وترديد داشتن / 学生今天上午可以~。 امروز قبل از ظهر دانشجويان مى توانند درباره، درس شان سؤال كنند.

【质疑问难】zhìyí-wènnàn شك وترديد ها وسؤالات مشكل را براى بحث ومذاكره مطرح كردن

【质直】zhìzhí صريح وساده وبى پرده

【质子】zhìzǐ (فيزيك) پروتون:~轰击 بمباران پروتون

制 zhì ①(制造)ساختن، درست كردن،به عمل آوردن:中国~ ساخت چين / 机~ ساخت ماشين / 精~糖 شكر نرم ②(拟订)تنظيم كردن، تهيه كردن:因地~宜 براى وفق دادن با شرايط محلى اقداماتى بعمل آوردن ③(约束)محدود كردن، كنترل كردن:限~ محدود كردن / 控~ كنترل كردن / 敌于死命 گلوى دشمن را گرفتن ④(制度)سيستم:公~ سيستم متريك / 八级工资~ سيستم هشت رتبه / مقادير واوزان ومقايسات متريك اى دستمزد

【制版】zhìbǎn 〈印〉كليشه سازى:平版~ كليشه سازى با چاپ / 照相~ عكس بر دارى براى كليشه سازى سنگى

【制备】zhìbèi 〈化〉(شيمى) تهيه:氧的~ تهيه، اكسيژن

【制币】zhìbì ①(国家发行的统一货币)پول رايج يك كشور ②(铸造金属货币)سكه زنى:~厂 ضرابخانه

【制表】zhìbiǎo 〈统计〉جدول سازى

【制裁】zhìcái تحريم كردن، مجازات كردن:实行经济~ تحريم اقتصادى را اعمال كردن / 受到法律~ بر حسب قانون مورد مجازات قرار گرفتن / 给以严厉~ سخت مجازات كردن

【制成品】zhìchéngpǐn محصولات آماده

【制导】zhìdǎo كنترل وهدايت كردن:~系统 سيستم كنترل وهدايت / 炸弹~ بمب هدايت شونده / 有线指令~ كنترل وهدايت باسيم ارتباطى / 无线指令~ كنترل وهدايت باى سيم

【制订】zhìdìng تنظيم كردن، تهيه كردن:~《汉语拼音方案》 «طرح براى آوانگارى زبان چينى» را تنظيم كردن

【制定】zhìdìng مقرر داشتن، وضع كردن، طرحريزى كردن:~宪法 قانون اساسى را / 操作规程 مقررات اجرائى را وضع كردن / ~政策 سياست را تنظيم كردن / ~计划 برنامه ريزى كردن / ~法令 احكام را تهيه كردن

【制动】zhìdòng ترمزكردن:~火箭 موشك اضافى فضاپيماكه آنرا در جهت مخالف حركت مى دهد / ~距离〈交〉فاصله، ترمز / ~器 ترمز

【制度】zhìdù سيستم، نظام:规章~ قواعد ومقررات / 社会~ نظام اجتماعى

【制伏】zhìfú جلو چيزى را گرفتن، مطيع كردن، تحت كنترل در آوردن:~敌人 دشمن را / 风沙 جلو باد و شن را گرفتن / مطيع كردن / 这条害河给~了。 سرانجام اين رودخانه، زيان بار مهار شد.

【制服】zhìfú ①(服装)لباس متحدالشكل:~呢 پارچه، پشمى مناسب براى لباس متحدالشكل ②见"制伏"

【制高点】zhìgāodiǎn 〈军〉(نظامى) نقطه، مشرف

【制革】zhìgé چرم دباغى كردن:~厂 دباغ خانه / ~工人 دباغ

【制海权】zhìhǎiquán 〈军〉حكم فرمايى دريايى

【制剂】zhìjì 〈药〉تهيه، دارو:~标准 تهيه، دارو بروش استاندارد

【制空权】zhìkōngquán 〈军〉حكمفرمايى هوايى، تسلط هوائى

【制冷】zhìlěng 见"致冷"zhìlěng

【制粒机】zhìlìjī دستگاه توليد دانه هاى ريز

【制片厂】zhìpiànchǎng استوديو فيلم سازى:科教电影~ استوديو براى تهيه فيلم علمى و آموزشى

【制片人】zhìpiànrén 〈电影〉توليد كننده، سينمايى

【制品】zhìpǐn محصولات، اجناس:奶~ لبنيات / 黄麻~ محصولات كتانى

【制胜】zhìshèng دست بالا بودن، تفوق يافتن:~敌人 بر دشمن دست بالا داشتن / 出奇~ با حركت شگفت انگيزى

دشمن را شکست دادن

【制式】zhìshì شکل یا فرم معین

【制糖】zhìtáng شکر سازی :~厂 کارخانهٔ شکر سازی

【制图】zhìtú ①〈地〉 نقشه کشی، ترسیم نقشه ②〈机〉〈建〉 نقشه کشی :~学 علم نقشه کشی/ ~仪器 وسائل نقشه کشی/ طرحریزی ~员 نقشه کش، طرح ریز، طراح

【制宪】zhìxiàn تنظیم قانون اساسی

【制销】zhìxiāo 〈机〉 گوه یا میله ای که دو قسمت یك ماشین را بهم می پیوند

【制药】zhìyào داروسازی :~厂 کارخانهٔ داروسازی/ ~学 مبحث داروها

【制义】zhìyì 见"八股"bāgǔ

【制音器】zhìyīnqì 〈乐〉 اسبابی که از نوسان صدا بکاهد(در پیانو وغیره)

【制御】zhìyù تسلط داشتن، کنترل کردن

【制约】zhìyuē محدود کردن، تصریح وقید کردن :受历史条件~的 محدود بودن در شرایط تاریخی/ 互相~ یکدیگر را شرط کردن، همدیگر را تصریح وقید کردن

【制造】zhìzào ①(对原材料进行加工) ساختن، درست کردن :中国~的飞机 هوا پیمای ساخت چین/ 这设备是我们自己~的。 این تجهیزات ساخت خود ما است./ ~化肥 کود شیمیائی را ساختن/ ~业 صنعت تهیهٔ فرآورده ها/ ~商 تولید کننده ②(人为地造成某种气氛或局面) ایجاد کردن، بذر ایجاد کردن، پیش آوردن، درست کردن :~纠纷 مزاحمت ایجاد کردن/ ~紧张局势 اوضاع را متشنج کردن/ ~分裂 نفاق افشاندن، تفرقه انداختن/ ~假象 ظاهر سازی کردن/ ~谣言 شایعه درست کردن/ ~重重障碍 موانع را یکی پس از دیگری ساختن/ دروغین را ساختن ~烟幕 پردهٔ دودی را ایجاد کردن، موجب ایجاد کردن/ ~内乱 شورش داخلی را دامن زدن/ تاریکی و ابهام شدن ~舆论 افکار عمومی را درست کردن

【制止】zhìzhǐ جلوگیری کردن، متوقف ساختن، باز داشتن :~流沙 جلوی شن سیار را گرفتن/ ~通货膨胀 جلوی تورم پولی را گرفتن/ ~派别活动 کسی را از فعالیت های فرقه ای باز داشتن/ 我做了一个手势,~他再说下去。 من با دست اشاره ای کردم تا او را از حرف زدن باز دارم./ ~战争 از بروز جنگ جلوگیری کردن

【制作】zhìzuò ساختن، درست کردن :~家具 اثاثیهٔ خانه را ساختن/ 精心~的银器 ظروف نقره ای که با استادی دقیق ساخته شده باشد

栉 zhì 〈书〉 شانه

【栉比】zhìbǐ 〈书〉 نزدیك به کنار هم قرار داده شده(مانند دندانهٔ شانه)

【栉风沐雨】zhìfēng-mùyǔ توسط باد شانه شدن وتوسط باران شستشو یافتن ــ کنایه از علی رغم بادو باران سفر کردن یا کار کردن

峙 zhì 〈书〉 قائم ایستادن، قد کشیدن :对~ باهم روبروشدن، قد کشیده ایستادن/ ~立 با یکدیگر مواجه شدن

桎 zhì 〈书〉 پابند، زنجیرپا

【桎梏】zhìgù 〈书〉 پابندو دست بند، قید وبند :打碎精神~ قید وبند روحی را درهم شکستن

轾 zhì 见"轩轾"xuān-zhì

致 zhì ①(给予) فرستادن، تقدیم کردن، ارسال داشتن :~电 تلگراف مخابره کردن/ ~贺 تبریکات خود را عرض کردن/ ~函 نامه فرستادن/ ~哀 به شهیدان انقلاب ادای احترام کردن 向革命烈士~哀/ 顺~崇高的敬意! با تقدیم احترامات فایقه ②(集中注意力) (کوشش، توجه...) متمرکز کردن :专心~志 بادل وجان خود را وقف...کردن ③(招致) باعث، منجر شدن :~病 باعث بیماری شدن/ ~富 ثروتمند شدن/ 招~失败 به شکست منجر شدن/ 学以~用 آموختن چیزی برای بکار بردن آن ④(以致) در نتیجهٔ...، لذا :措辞晦涩,~使人误解本意。 عبارت پردازی آنقدر مبهم وغیر مفهوم بود که نسبت به منظور مؤلف سوء تفاهم پیدا شد. ⑤(情趣) روش یا سبکی که بسیار جلب توجه می کند یا علاقه تحریك می نماید :兴~勃勃 علاقه مند شدن/ 别~ مبتکر در سبك/ 故事曲折有~。 داستان پر پیچ وخم است وعلاقهٔ خواننده را بر می انگیزد. ⑤(精密) دقیق، نرم، ظریف ونفیس :工作细~ در کار دقیق بودن/ 精~ نفیس وظریف

【致哀】zhì'āi نسبت به مرحوم اظهار غم واندوه کردن

【致癌物质】zhì'ái wùzhì 〈医〉 مادهٔ سرطان زا

【致病菌】zhìbìngjūn 〈医〉 باکتری بیمار یزا

【致辞】zhìcí نطق ایراد کردن :请来宾向大会~ مهمان را به ایراد نطق در کنفرانس دعوت کردن/ 新年~ پیام سال نو 又作"致词"

【致富】zhìfù ثروتمند شدن

【致敬】zhìjìng ادای احترام کردن :鸣礼炮二十一响~ ۲۱ تیر بعنوان ادای احترام شلیك کردن/ 向劳动模范~! نسبت به کارگران نمونه ادای احترام کردن/ ~电 تلگراف تبریك آمیز

【致贺】zhìhè تبریك گفتن

【致冷】zhìlěng خنك کردن، سرد کردن :~剂 مادهٔ خنك کن کولر،/ ~机 دستگاه خنك کن/ ~循环 سیکل خنك کردن

【致力】zhìlì خود را وقف...کردن، در راه...کار کردن :~于革命 خود را وقف انقلاب کردن/ ~于中医学的研究 در راه معالجه با علم پزشکی سنتی چین کار کردن

【致密】zhìmì نزدیك ودقیق :~的观察 مشاهدهٔ دقیق/ 结构~ ریزبافت بودن/ ~结构〈地〉 (زمین شناسی) ساختمان محکم بهم چسبیده

【致命】zhìmìng هلاك کننده، مهلك، کشنده :~的打击 ضربهٔ مهلك/ ~伤 زخم کشنده/ ~的弱点 ضعف کشنده

【致使】zhìshǐ موجب شدن، منجر شدن :由于地址字迹不清,~信件无法投递。 چون آدرس خوانا نیست، تحویل این نامه مشکل است.

【致仕】zhìshì استعفا دادن

【致死】zhìsǐ هلاك کننده، مهلك، کشنده :~原因 علت مرگ/

گاز کشنده 毒气 ~性 /مقدار مرگ آور دارو 剂量 ~

【致谢】zhìxiè تشکرات خود را ابراز کردن(یا داشتن)：谨此 ~。ما بدینوسیله تشکرات خود را ابراز می داریم.

【致意】zhìyì درود گفتن، تهنیت گفتن، سلام رساندن، احترام گذاشتن：请向边防战士们 ~。لطفا سلام مارابه نگهبانان مرزی برسانید. / 向欢呼群众挥手 ~ با تکان دادن دست به مردمی که هلهله براه می اندازند تهنیت گفتن

秩 zhì 〈书〉①（次序）نظم، ترتیب：~然不紊 با نظم وترتیب، مرتب ②〈书〉（十年）دوره ده ساله：七 ~ 寿辰 هفتادمین سالگرد تولد

【秩序】zhìxù نظم وترتیب، سلسله مراتب：维持社会 ~ نظم جامعه را حفظ کردن / 紧张而有 ~ 的工作 کار شدید اما با سلسله مراتب / 工作 ~ مرتب سلسله مراتب کار

挚 zhì 〈书〉صادق، مخلص، صمیمی：诚 ~ صمیمی، مخلص / 真 ~ 的友谊 دوستی مخلص

【挚爱】zhì'ài عشق صمیمانه، محبت صمیمانه

【挚切】zhìqiè صمیمی ومخلص

【挚友】zhìyǒu دوست صمیمی، دوست مخلص

贽 zhì 〈书〉هدیه ای که در اولین دیدار بعنوان احترام به همراه هدیه تقاضای ملاقات：见 ~ بزرگتر خانواده تقدیم می شود / 敬 ~ هدیه ای که شاگرد به استاد تقدیم می کند کردن

掷 zhì انداختن، افکندن، بدور ریختن، افکندن：投 ~ انداختن، افکندن / 弃 ~ انداختن، بدور ریختن، افکندن / 孤注一 ~ با یك طاس ریزی همه چیز را ریسك کردن، همه دارایی خود را در قمار گذاشتن

另见 zhī

【掷标枪】zhì biāoqiāng 〈体〉پرتاب نیزه

【掷弹兵】zhìdànbīng 〈军〉سرباز نارنجك انداز

【掷弹筒】zhìdàntǒng دستگاه پرتاب نارنجك

【掷还】zhìhuán 〈书〉پس دادن (به نویسنده و...) لطفا：前请审阅之件，请早日 ~ 为荷。لطفا اسنادی را که قبلا برای تأیید شما ارسال شده بود هرچه رودترعودت دهید.

【掷界外球】zhì jièwàiqiú 〈足球〉(در بازی فوتبال) توپ را به درون میدان انداختن

【掷铁饼】zhì tiěbǐng 〈体〉پرتاب دیسك

窒 zhì 〈书〉مانع شدن، مسدود کردن، ایجاد مانع کردن：~塞 مسدود کردن، ایجاد مانع کردن

【窒碍】zhì'ài 〈书〉ایجاد مانع کردن

【窒闷】zhìmèn خفه کننده، گرفته، دلتنگ کننده

【窒塞】zhìsè خفه کردن

【窒息】zhìxī خفه کردن، راه تنفس را گرفتن：浓烟几乎使他 ~。او نزدیك بود که از دود غلیظ خفه شود. / ~弹 بمب خفه کننده / 民主 ~ خفه کردن دموکراسی / 性毒气 ~ گاز خفه کننده

鸷 zhì 〈书〉درنده خو، وحشی، ددمنش：~鸟 پرندگان درنده

痔 zhì بیماری بواسیر

【痔疮】zhìchuāng بواسیر

【痔漏】zhìlòu 〈医〉(طب) ناسور مقعد

滞 zhì راکد، بی حرکت، کند، بطی

【滞碍】zhì'ài مسدود کردن، ایجاد مانع کردن

【滞背】zhìbèi (کالا) دیر فروش

【滞尘】zhìchén (گیاهان) نگهداری گرد وغبار در هوا

【滞钝】zhìdùn کم عقل، کودن

【滞洪】zhìhóng 〈水〉نگهداری آب

【滞缓】zhìhuǎn کند، با تأنی

【滞留】zhìliú نگه داری شدن، جلو گیری کردن

【滞纳金】zhìnàjīn جریمه برای تأخیر پرداخت

【滞泥】zhìnì ①（拘泥）مقید ②（不爽利）کند (گفتار یا کردار) و با تأنی

【滞涩】zhìsè ①（迟钝）کودن ②（不流畅）غیرروان، غیر سلیس

【滞塞】zhìsè مسدود کردن

【滞销】zhìxiāo غیر قابل فروش، دیر فروش：~货 اجناس غیر قابل فروش (یا دیر فروش)

【滞运】zhìyùn مسدود شدن حمل ونقل

【滞胀】zhìzhàng راکد بودن توسعه اقتصادی در اثر تورم در کشور های سرمایه داری

痣 zhì خالی که با ماده رنگی درست شده باشد روی صورت یا بدن：色 ~ خال / 胎 ~ خال مادر زادی

蛭 zhì زالو

【蛭石】zhìshí 〈矿〉انواح مواد معدنی جاذب آب دارای میکا و سیلیکات آبدار

智 zhì عقل، خرد، زرنگی：足 ~ 多谋 خردمند و زرنگ / ~ 穷才尽 عقل کسی بجایی نرسیدن / 斗 ~ نبرد برسر عقل وخرد

【智齿】zhìchǐ 〈生理〉دندان عقل

【智多星】zhìduōxīng آدم خردمند، آدم عاقل

【智慧】zhìhuì عقل، خرد، هوش ،ذکاوت：勤劳 ~ 的人民 مردم زحمتکش وعاقل / 这些壮丽的古代建筑显示了中国劳动人民的高度 ~。این ساختمان های باشکوه باستانی نشان دهنده هوش وذکاوت فراوان مردم زحمتکس چین می باشد.

【智尽能索】zhìjìn-néngsuǒ به ته رسیدن عقل وتوانایی کسی

【智力】zhìlì هوش، ذکاوت، زیرکی：~ 测验 آزمایش هوش وذکاوت

【智力产业】zhìlìchǎnyè 见"知识产业"zhìshichǎnyè

【智利】Zhìlì شیلی (نام یك کشور)：~人 اهل شیلی

【智略】zhìlüè عقل، خرد

【智谋】zhìmóu هوش، ذکاوت：靠勇敢也靠 ~ تکیه کردن بر شجاعت وهم بر هوش و ذکاوت / 人多 ~ 高。گرد آمدن عقلهای بیشتر موجب عرضه نظریه های بهتر می شود.

【智囊】zhìnáng کسی که افکار روشن وهدایت کننده ای دارد؛

دستهٔ مردمی که روشن فکر ومطلع هستند 团~
【智能】zhìnéng هوش وقابلیت
【智巧】zhìqiǎo فنون فکری و دماغی
【智取】zhìqǔ با استراتژی فتح کردن : 只可~，不可强攻。 تنهاروش تسخیر موضع دشمن توسل به استراتژی است نه به حملهٔ قدرتمندانه
【智商】zhìshāng عددی که هوش و زیرکی شخص را نشان می دهد(بوسیلهٔ تقسیم سن فکری و دماغی او باسن تاریخی و زمانی او ضرب درصد)
【智术】zhìshù حیله، نیرنگ، خدعه
【智勇双全】zhì-yǒng shuāng quán هم باهوش و هم شجاع
【智育】zhìyù آموزش و پرورش عقلانی : 使学生在德育、~、体育几方面都得到发展 محصلین را در رشد و توسعهٔ اخلاقی، عقلانی و فیزیکی مدد کرد
【智者千虑，必有一失】zhìzhě qiān lǜ, bì yǒu yī shī حتی آدم خردمند از خطا مصون نیست.

彘 zhì 〈书〉 خوك

锧 zhì 〈书〉①(砧板) تختهٔ قصابی ②(铡刀座) قطعهٔ چوبی که سر محکومین به مرگ را روی آن از بدن جدا می کردند/斧~ تبر جلاد و چنین قطعهٔ چوبی

置 zhì ①(放) گذاردن، قرار دادن : 安~ در سرو سامان کنار گذاردن، به تأخیر ~ 搁 / دادن به کسی کمك کردن ②(设立) تأسیس کردن، کار گذاشتن : 设~新课程 دایر کردن درس های جدید / 装~配电盘 انداختن صفحهٔ تقسیم برق ~酒款待 به افتخار کسی مهمانی دادن / را کار گذاشتن ③(购置) خریدن : ~~身衣服 خریدن یك دست لباس / 添~一些家具 خریدن مقداری اثاثیهٔ خانه
【置办】zhìbàn خریدن : ~家具 خریدن اثاثیهٔ خانه / ~图书仪器 خریدن کتاب ها واسباب
【置备】zhìbèi خریدن(تجهیزات، اثاثیه و...)
【置辩】zhìbiàn 〈书〉[多用于否定] بحث ومشاجره کردن، دلیل آوردن را ناقابل ~ 不屑 : (برای دفاع از خود) دلیل آوردن / 不容~ بطور مسلم، بطور غیر قابل بحث / دانستن
【置放】zhìfàng قرار دادن
【置换】zhìhuàn 〈化〉 (شیمی) جابجاسازی، تعویض
【置卖】zhìmài خریداری کردن
【置评】zhìpíng [多用于否定式] تفسیر کردن
【置若罔闻】zhì ruò wǎng wén گوش ناشنوا داشتن، اصلا اعتنا نکردن : 我多次劝告，他都~。 او اصلا به نصیحت های مکرر من اعتنا نکرد.
【置身】zhìshēn خود را در جایی قرار دادن : ~事外 ازکارها کناره گیری کردن، از درگیر شدن در موضوع خود داری کردن / ~于群众之中 خود را در میان توده های مردم قرار دادن
【置信】zhìxìn [多用于否定] باور کردن : 难以~ باور نکردنی، غیر قابل قبول
【置疑】zhìyí [多用于否定] شك کردن، شك وتردید داشتن : 不容~ شك وتردید را بدل راه ندادن
【置之不顾】zhì zhī bù gù نادیده پنداشتن، اعتنا نکردن
【置之不理】zhì zhī bù lǐ نادیده گرفتن، اعتنا نکردن، توجه نداشتن : 对于这种挑衅，我们不能~。 ما نمی توانیم چنین تحریکاتی را نادیده بگیریم.
【置之度外】zhì zhī dù wài ملاحظه نکردن، فکر نکردن : 他为了抢救落水儿童，把个人安危~。 او بی اینکه امنیت شخصی خود را در نظر بگیرد، به نجات بچه ای که در حال غرق بود، شتافت.
【置之脑后】zhì zhī nǎo hòu نادیده پنداشتن وفراموش کردن
【置之死地而后快】zhì zhī sǐdì érhòu kuài از هیچ چیزی جز نابودی کسی راضی وخوشنود نبودن
【置之死地而后生】zhì zhī sǐdì érhòu shēng کسی را با خطر مرگ مواجه کردن وتلاش کردن او برای گریختن از مهلکه

雉 zhì قرقاول
【雉堞】zhìdié کنگرهٔ دیوار
【雉鸠】zhìjiū کبوتر قمری

稚 zhì بچگانه ~幼 : جوان، بچگانه
【稚虫】zhìchóng 〈动〉 نوزاد سنجاقك وحشرات مشابه
【稚嫩】zhìnèn ①(幼小而娇嫩) خرد سال ونازك ②(幼稚) ساده لوح، ناپخته
【稚气】zhìqì خوی بچگانه
【稚弱】zhìruò ساده لوح وضعیف
【稚鱼】zhìyú بچه ماهی
【稚子】zhìzi (معصوم)کودك

觯 zhì فنجان شرابخوری در قدیم

踬 zhì 〈书〉①(绊倒) سکندری خوردن، لغزش خوردن : 颠~ روی چیزی سر خوردن ②(失败) شکست خوردن : 屡试屡~ در هر آزمایش شکست خوردن

zhōng

中 zhōng ①(中心) مرکز، وسط : 居~ در وسط / 华~ قسمت مرکزی چین / 月~ وسط ماه / 年~ میان سال ②(中国) چین : 洋为~用 چیزهای خارجی را در خدمت کشور قرار دادن ③(范围内) درمیان،مابین : 家~ درخانه / 记在心~ خاطره نگهداشتن / 跳入水~ سوی آب پریدن ④(等级在两端之间的) میانه حال، متوسط، میانه : ~将 سپهبد / ~号 اندازهٔ متوسط ⑤(不偏不倚) بی جانب، بیطرف، میانه رو : 立~ بیطرف ⑥(中人) میانجی، وساطت / 适~ مناسب، معتدل، میانه رو ⑦(处于…过程中) به مثابهٔ میانجی عمل کردن : 作~ کننده در حال... : 在修建~ در حال ساختمان / 发展~国家 کشور در حال رشد ⑧(适于) مناسب، خوب : 不~用 هیچکاره ⑨〈方〉(行) خوب، باشد : ~不~？ آیا این خوب است؟ / 这方法~！ این شیوه خوب است.
另见 zhòng

【中班】zhōngbān ①(工作班次) در شیفت میانه؛ شیفت ~上: ②(幼儿园的班级) کلاس میانه در کودکستان؛ میانه کار کردن

【中板】zhōngbǎn ①〈冶〉 صفحه متوسط ②〈乐〉(موسیقی) آهنگ معتدل

【中饱】zhōngbǎo با وجوه عامه یا پول دیگران کیسه خود را پر کردن، اختلاس کردن: ~私囊 با پول دیگران کیسه خود را پر کردن

【中保】zhōngbǎo دلال، ضامن

【中变】zhōngbiàn تغییر ناگهانی در جریان کار

【中波】zhōngbō 〈无〉 موج متوسط

【中不溜儿】zhōngbùliūr 〈口〉 متوسط، از درجه متوسط، نه خوب نه بد

【中部】zhōngbù قسمت مرکزی، وسط: ~根据地 قسمت مرکزی، پایگاه (انقلاب) / 在高原~ در وسط فلات

【中餐】zhōngcān غذای چینی (در برابر غذای غربی)

【中草药】zhōngcǎoyào گیاه پزشکی در چین

【中策】zhōngcè تدبیر متوسط

【中层】zhōngcéng میانه رتبه: ~干部 کادر های میانه رتبه

【中产阶级】zhōngchǎnjiējí طبقه متوسط (طبقه مابین اشراف وطبقه پائین)، خرده بورژوا

【中常】zhōngcháng میانه، متوسط: ~年景 برداشت متوسط / 这孩子学习成绩~。 نتیجه تحصیل این بچه متوسط است.

【中程】zhōngchéng مسافت متوسط: ~导弹 موشك مسافت متوسط / ~轰炸机 بمب افکن مسافت متوسط

【中垂线】zhōngchuíxiàn 〈数〉 خط قائم نیم ساز

【中辍】zhōngchuò نصفه راه متوقف شدن

【中词】zhōngcí 〈逻〉 (منطق) قیاس مشترکی که در صغری وکبری صدق کند

【中档】zhōngdàng (کالا) دارای کیفیت متوسط

【中稻】zhōngdào برنج نیمه دیر رس

【中等】zhōngděng ①(不大不小) میانه، متوسط، نه بزرگ نه کوچك: ~个儿 میانه قد / ~城市 شهر متوسط ②(等级在中间的) درجه میانه، متوسط: ~教育 آموزش وپرورش متوسط / ~专科学校 دبیرستان فنی

【中点】zhōngdiǎn 〈数〉 (ریاضی) نقطه میانی یا نزدیك مرکز

【中东】Zhōngdōng خاور میانه

【中断】zhōngduàn موقتا موقوف کردن، قطع کردن، بریدن: ~谈判 مذاکره را قطع کردن / 两国关系~了好多年。 روابط دو کشور سالهاست که قطع شده است. / 交通~了几小时。 ترافیك مدت چندساعت قطع شد.

【中队】zhōngduì ①〈军〉(相当于连的一级组织) واحد نظامی برابر گروهان در ارتش: 战斗机~ دسته سربازان نیروی هوایی ②(由若干小队组成的单位) واحد متشکله از چند دسته: 少先队~ دسته پیش آهنگان / 交通~ گروه پلیس ترافیکی

【中耳】zhōng'ěr 〈生理〉 گوش میانی، حفره کوچکی محدود به پرده که صدا را از گوش خارجی به گوش داخلی منتقل می کند: ~炎 آماس گوش میانی

【中饭】zhōngfàn ناهار، غذای ناهار

【中锋】zhōngfēng (بازی فوتبال) فوروارد مرکزی، (بسکتبال) سانتر

【中伏】zhōngfú ①(三伏天的第二个十天) دومین دوره از سه دوره ده روزه موسم گرما (گاهی بجای ده روز بیست روز طول می کشد) ②(中伏十天的第一天) اولین روز از دومین دوره موسم گرما

【中服】zhōngfú 见"中装"

【中耕】zhōnggēng 〈农〉 در دوره رشد محصول، علف های هرزه را به ردیف کندن وباخاك را نرم کردن

【中工】zhōnggōng پزشك معمولی درقدیم

【中共】Zhōng Gòng 〈简〉(中国共产党) حزب کمونیست چین

【中共中央】Zhōng Gòng Zhōngyāng 〈简〉(中国共产党中央委员会) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین: ~政治局 دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین / ~军事委员会 کمیسیون نظامی حزب کمونیست چین / ~全会 جلسه عمومی (پلنوم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

【中古】zhōnggǔ ①(我国历史上的古代时期) دوره های باستانی میانی (در تاریخ چین از قرن ۳ تاقرن ۹) ②(中世纪) قرون وسطی: ~史 تاریخ قرون متوسط

【中官】zhōngguān 〈书〉 خواجه درباری

【中贵】zhōngguì 〈书〉 خواجه ممتاز وبلند پایه

【中国】Zhōngguó چین: ~话 زبان چینی / ~画 نقاشی سنتی چین / ~人 چینی، اهل چین / ~字 هیروگلیف های چینی، زبان نوشتاری چینی

【中国工农红军】Zhōngguó Gōng Nóng Hóngjūn ارتش سرخ کارگری ودهقانی چین

【中国工农民主政府】Zhōngguó Gōng Nóng Mínzhǔ Zhèngfǔ دولت دموکراتیك کارگری ودهقانی چین (از نواحی پایگاه انقلاب از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷)

【中国共产党】Zhōngguó Gòngchǎndǎng حزب کمونیست چین

【中国共产主义青年团】Zhōngguó Gòngchǎnzhǔyì Qīngniántuán سازمان جوانان کمونیست چین

【中国科学院】Zhōngguó Kēxuéyuàn آکادمی علوم چین

【中国人民解放军】Zhōngguó Rénmín jiěfàngjūn ارتش آزادیبخش خلق چین

【中国人民政治协商会议】Zhōngguó Rénmín Zhèngzhì Xiéshāng Huìyì کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین

【中国人民志愿军】Zhōngguó Rénmín Zhìyuànjūn داوطلبان خلق چین

【中国社会科学院】Zhōngguó Shèhuì Kēxuéyuàn آکادمی علوم اجتماعی چین

【中国猿人】Zhōngguó yuánrén 见"北京人"Běijīngrén

【中果皮】zhōngguǒpí 〈植〉 قشر میانی غلاف میوه

【中和】zhōnghé 〈化〉 بطور شیمیایی خنثی کردن: ~剂 ماده خنثی کننده شیمیایی

【中华】Zhōnghuá چین
【中华民国】Zhōnghuá Mínguó جمهوری ملی چین
【中华民族】Zhōnghuá Mínzú ملت چین
【中华人民共和国】 Zhōnghuá Rénmín Gònghéguó جمهوری خلق چین:~国务院 شورای دولتی جمهوری خلق چین
【中级】zhōngjí میان درجه:~人民法院 دادگاه خلق تجدید نظر
【中技】zhōngjì 〈简〉 اسم مخفف دبیرستان فنی
【中继】zhōngjì 〈电〉 کنترل کننده؛ تقویت با موتور:~器 اسباب دریافت مخابره از یك خط و مخابره؛ آن به خط دیگر در سیم اصلی، شاه سیم (برای تلفون) ~线/ آن واحد
【中坚】zhōngjiān هسته، مغز، ستون فقرات:~分子 افرادی که هسته؛ مرکزی ~力量 干部的/ستون فقرات را تشکیل می دهند کادر ها
【中间】zhōngjiān ①(里面) در میان، در بین:生活在人民群众~ در میان توده های مردم زندگی کردن / 她是我们三人~最年轻的。 از میان ما سه نفر او از همه جوانتر است. ②(两者之间的位置) وسط، میانه:~突破 پیروزمندانه صفوف دشمن را از وسط در هم شکستن وعبور کردن / 从我家到工厂, ~要换车。 از خانه تا کارخانه من باید چند اتوبوس عوض کنم./ ~地带 حوزه؛ میانی / ~道路 راه میانی / ~剥削 استمار دلال / ~阶层 قشر متوسط / ~分子 عنصر میانه رو / ~力量 نیروی متوسط / ~派 فرقه های مرکزی / ~路线 خط مشی متوسط / ~线〈机〉 خط میانی / ~体〈化〉 (شیمی) واسطه / متوسط ~状态 حالت میانی ③(中心) نقطه؛ مرکزی:这湖很深,越到~越深。 این دریاچه بسیار عمیق است، مخصوصا نقطه؛ مرکزی آن از همه عمیق تر است.
【中将】zhōngjiàng سپهبد
【中焦】zhōngjiāo 〈中医〉 آن قسمت حفره؛ بدن بین پرده؛ دل وناف که در آن طحال، معده وغیره قرار دارد
【中觉】zhōngjiào خواب نیمه روز، چرت
【中介】zhōngjiè واسطه
【中介子】zhōngjièzǐ 〈物〉(Neutretto) (فیزیك) نیوترتو
【中景】zhōngjǐng 〈电影〉 منظره؛ میانی فیلمبرداری شده
【中距离】zhōngjùlí 〈体〉 فاصله؛ متوسط:~赛跑 مسابقه؛ دو از ۴۰۰تا۱۵۰۰متر
【中局】zhōngjú مرحله؛ میانی در بازی شطرنج
【中看】zhōngkàn خوش بنظر (برای چشم) خوشایند:~不中吃 آمدن اما لذیذ نبودن
【中馈】zhōngkuì 〈书〉①(妇女主持家务) خانه داری کردن ②(指妻子) زن، همسر:~犹虚。 مزاج زنم هنوز ضعیف است.
【中栏】zhōnglán 〈体〉 مسابقه؛ پرش از روی موانع متوسط
【中立】zhōnglì بی طرفی:守~ بی طرفی را مراعات کردن / 保持~ بی طرف ماندن / 永久~ بی طرفی دائمی / 地带~ حوزه؛ بی طرف / 国~ کشور بی طرف / 法~ قانون بی طرفی / 政策~ سیاست بی طرفی / 主义~ بیطرفی طلبی
【中量级】zhōngliàngjí 〈体〉 میان وزن(یعنی ۱۶۰پوند یا ۷۲کیلو بیشتر نباشد)

【中林】zhōnglín 〈林〉 جنگل متوسط
【中流】zhōngliú وسط جریان آب
【中流砥柱】zhōngliú dǐzhù صخره؛ محکمی که در وسط جریان آب قرار دارد، تکیه گاه، نقطه؛ اتکاء
【中路】zhōnglù ①(质量中等) دارای کیفیت متوسط، معمولی ②(半路) وسط راه
【中落】zhōngluò (در مورد بخت واقبال خانواده) رو به زوال گذاردن، تنزل کردن
【中美洲】Zhōng Měizhōu آمریکای میانی
【中脑】zhōngnǎo 〈生理〉 مغز میانی
【中年】zhōngnián میان سال:~人 شخص میان سال
【中农】zhōngnóng دهقان میانه حال
【中跑】zhōngpǎo دو میان فاصله (مانند ۸۰۰متری، ۱۵۰۰متری)
【中篇小说】zhōngpiān xiǎoshuō داستان متوسط
【中频】zhōngpín 〈无〉 بسامد متوسط
【中平】zhōngpíng متوسط، نه خوب نه بد
【中气】zhōngqì 〈医〉 (به عقیده؛ طب چینی) گازی که در طحال ومعده ایجاد شود و برای هضم غذا و تغذیه؛ بدن مفید واقع گردد
【中气候】zhōngqìhòu اقلیم وسطی
【中秋节】Zhōngqiūjié جشن اواسط پائیز(روز پانزدهم ماه هشتم قمری، چیزی شبیه مهرگان ایرانی)
【中人】zhōngrén دلال، واسطه، میانجی
【中沙群岛】Zhōngshā Qúndǎo جزایر «زونگ شا» واقع در چین
【中山狼】zhōngshānláng گرگ «زونگ شان» افسانه‌ای — کنایه از کسی که با بدی نیکی را تلافی می کند
【中山装】zhōngshānzhuāng کت مخصوص چین:穿着一身灰色~ کت وشلوار مخصوص چین برنگ خاکستری را پوشیدن
【中生代】Zhōngshēngdài 〈地〉 دوره؛ زمین شناسی بنام «مسوزوئیك» (Mesozoic)
【中师】zhōngshī 〈简〉 اسم مخفف دارالمعلمین وسطی
【中石器时代】zhōng-shíqì shídài عصر حجر وسطی
【中士】zhōngshì گروهبان سوم
【中世纪】zhōngshìjì قرون وسطی
【中式】zhōngshì سبك چینی:~服装 لباس به سبك چینی
【中式盐】zhōngshìyán 〈化〉 (شیمی) نمك خنثی 又称"中性盐"
【中枢】zhōngshū مرکز:交通~ مرکز ترافیك / 电讯~ مرکز مخابرات تلفنی / 神经~ مرکز اعصاب / ~神经系统〈生理〉 سیستم اعصاب مرکزی
【中碳钢】zhōngtàngāng 〈冶〉 فولاد کاربن میانی
【中堂】zhōngtáng ①(客厅正中的字画) طومار (نقاشی یا خطاطی) مرکزی که در وسط دیوار اطاق اصلی آویزان می شود ②(明清两代内阁大学士的别称) لقبی برای صدراعظم یا دبیر بزرگ در دوره؛ سلسله های «مینگ» و«چینگ»
【中提琴】zhōngtíqín ویولن بزرگ
【中天】zhōngtiān 〈天〉 رسیدن ستاره به اوج

【中天】zhōngtiān در وسط آسمان
【中听】zhōngtīng خوشایند(برای گوش)، دلپذیر، مطبوع
【中途】zhōngtú نیمه راه، نصفه راه: ~停留 در نیمه راه متوقف شدن / ~下汽车 در نصفه راه از ماشین پیاده شدن / 这趟公共汽车~不停。این اتوبوس در وسط راه توقف نمی کند. / 开会~不要退场。قبل از پایان وقت جلسه را ترك نكنيد.
【中土】zhōngtǔ ①(中原)دشت های مرکزی (شامل حوضه های میانه وپائینی رود خانهء زردچین) ②(中国)چین
【中外】Zhōng wài چین وکشور های خارجی: 驰名~ هم در چین وهم در خارج از کشور معروف بودن / 古今~ هم در باستان وهم در معاصر وهم در چین وهم در خارج از کشور، در همهء کشور ها
【中微子】zhōngwēizǐ 〈物〉(Neutrino) (فیزیك) نیوترینو
【中卫】zhōngwèi 〈足球〉(فوتبال) بازیکن میان نگهبان
【中位数】zhōngwèishù 〈统计〉عدد وسطی
【中尉】zhōngwèi ستوان یکم
【中文】Zhōngwén زبان چینی، چینی: ~书刊 کتاب ها ومجله ها به چینی
【中午】zhōngwǔ ظهر، نیمروز
【中西】Zhōng-Xī چینی وغربی: ~医结合 پزشکی سنتی چین وپزشکی غربی را تلفیق دادن
【中夏】Zhōngxià اسم قدیمی چین
【中线】zhōngxiàn ①〈篮球〉〈排球〉〈足 球〉(ورزش) خط وسطی ②〈数〉(ریاضی) خط مرکزی
【中宵】zhōngxiāo نیمهء شب
【中校】zhōngxiào سرهنگ دوم
【中心】zhōngxīn مرکز، هسته، کنه: 在广场~ در مرکز میدان / 抓住问题的~ به کنه مطلب دست یافتن / 商业~ مرکز معامله / 贸易~ مرکز بازرگانی / 陆路交通的~ مرکز حمل ونقل زمینی / 思想~ خلاصهء / 工作~ وظیفهء کلیدی / 角~ زاویهء مرکزی / 问题~ مسئلهء کلیدی / 线~ (ماشین) خط مرکزی / ~ مطلب
【中兴】zhōngxīng (معمولا در مورد کشوری) تجدید حیات، تجدید رونق
【中星仪】zhōngxīngyí 〈天〉تلسکوپ مجهز به ساعت که بطور خود کار موقع مشاهده یا عکس برداری از اجرام سماوی آنراثبت می کند
【中型】zhōngxíng دارای حجم متوسط: ~词典 فرهنگ متوسط
【中性】zhōngxìng ①〈化〉(شیمی) خنثی: ~反应 عکس العمل خنثی / ~树脂 صمغ خنثی / ~土〈农〉خاك خنثی ②〈语〉جنس خنثی: ~名词 اسم خنثی
【中学】zhōngxué ①(中等学校)دبیرستان، مدرسهء متوسط / 初级~ سیکل اول دبیرستان / 高级~ سیکل دوم دبیرستان / 生 دانش آموز دبیرستان ②(中国传统学术)اصطلاحی برای دانش ومعرفت سنتی چین در اواخر سلسلهء «چینگ»
【中雪】zhōngxuě برف متوسط
【中旬】zhōngxún ده روز میان ماه: 四月~ ده روز میان هر ماه آوریل، اواسط آوریل
【中央】zhōngyāng ①(中心地方)وسط، مرکز: 湖的~有一座亭子。یك کلاه فرنگی در وسط در یاچه ساخته شده است. ②(最高领导机构) بالاترین مقامات رهبری (دولتی، حزبی و...): ~各部门 ادارات زیر کمیتهء مرکزی حزب و شورای دولتی / 工作会议 کنفرانس کار مقامات مرکزی / 机构~ ارگان های مرکزی / 领导同志~ رفقای رهبری مقامات مرکزی / 全会~ اجلاس عمومی کمیتهء مرکزی حزب / 直属机关~ ادارات زیر کمیتهء مرکزی حزب
【中央集权】zhōngyāng jíquán تمرکز قدرت: ~的国家 سلطنت مطلقهء متمرکز / ~的封建君主制 قدرت متمرکز دولتی / 制~ سیستم تمرکز قدرت فئودالی
【中央情报局】Zhōngyāng Qíngbàojú ادارهء آگاهی مرکزی
【中央条约组织】Zhōngyāng Tiáoyuē Zǔzhī سازمان پیمان مرکزی(سنتو)
【中药】zhōngyào داروی سنتی چینی: ~铺 داروخانهء چینی / ~学 دارو شناسی چینی
【中叶】zhōngyè دورهء میانه: 十九世纪~ اواسط قرن ۱۹
【中衣】zhōngyī شلوار
【中医】zhōngyī ①(中国固有的医学)طب سنتی چین: ~学 مبحث طب سنتی چین / ~学院 انستیتوطب سنتی چین / 研究院 آکادمی علوم پزشکی سنتی چین ②(中医医生)دکتر طب سنتی چین
【中音号】zhōngyīnhào 〈乐〉نوعی شیپور برنجی
【中庸】zhōngyōng ①(儒家主张)میانه روی، اعتدال، برکناری از افراط: 之道~ دکترین میانه روی ②(四书之一)کتاب کلاسیك بنام «دکترین میانه روی» (عقیدهء مکتب کنفوسیوس) 参见"四书"sìshū
【中用】zhōngyòng [多用于否定]مفید، مورد استفاده قرار گرفته: 不~ بی فایده بودن، مفید نبودن
【中游】zhōngyóu ①(河流中段)حوضهء میانهء (یك رودخانه) ②(中间状态)حالت میانه: 甘居~ به حالت میانه تن در دادن
【中雨】zhōngyǔ 〈气〉باران متوسط
【中原】Zhōngyuán دشت های مرکزی (شامل حوضه های میانه وپایینی رودخانهء زرد چین)
【中原逐鹿】Zhōngyuán zhú lù قهرمانان برای کسب قدرت وتسخیر کشور وارد میدان می شوند.
【中云】zhōngyún 〈气〉ابر متوسط
【中支】zhōngzhī 〈纺〉نمرهء متوسط نخ: ~纱 الیاف نخی نمرهء متوسط
【中止】zhōngzhǐ موقتا موقوف کردن، قطع کردن، بریدن: 谈判~ مذاکره را قطع کردن
【中指】zhōngzhǐ انگشت میانه(یا وسطی)
【中州】Zhōngzhōu در قدیم اشاره به استان کنونی «خه نان»
【中专】zhōngzhuān 〈简〉(中等专科学校)مدرسهء متوسطهء فنی
【中转】zhōngzhuǎn 〈交〉(برای مسیر دیگر) قطارها را عوض کردن: ~站 ایستگاه انتقال
【中装】zhōngzhuāng لباس سنتی چینی

【中子】zhōngzǐ 〈物〉(Neutron) (فيزيك) نيوترون：快～ /نيوترون ناگهانى 瞬发～ /نيوترون حرارتى 热～/ نيوترون سريع 源～ /فيزيك نيوترونى 物理学～ /بمب نيوترونى 弹～ منشاء نيوترون

忠 zhōng وفادار، صادق، امين، درستكار：精～报国 در راه خدمت ميهن وفادارى كردن

【忠忱】zhōngchén وفادار، صادق

【忠臣】zhōngchén مأمور يا وزير وفادار به پادشاه خود

【忠诚】zhōngchéng وفادار، صادق، امين، درستكار：对革命无限～ / به انقلاب بى نهايت وفادار بودن 教育事业～ / به وظيفهء آموزشى و پرورشى وفادار ماندن 老实～ / وفادار ودرستكار بودن

【忠告】zhōnggào ①(诚恳地劝告) از صميم قلب نصيحت دادن، صميمانه پند دادن ②(忠告的话) نصيحت صميمانه

【忠厚】zhōnghòu درستكار، صادق، صميمى ومهربان

【忠魂】zhōnghún روح شهداى وفادار

【忠烈】zhōngliè شهداى وفادار

【忠实】zhōngshi وفادار، صادق، مؤمن：～于国际主义 به انترناسيوناليسم وفادار بودن / ～于原文 مطابق با اصل / ～的走狗 سگ زنجيرى وفادار / ～的信徒 مريد مؤمن

【忠顺】zhōngshùn وفادار ومطيع：～的奴仆 نوكر وفادار

【忠心】zhōngxīn وفادارى، فداكارى، صداقت：赤胆～ وفادارى باتمام وجود، فدا كارى محض

【忠心耿耿】zhōngxīn gěnggěng وفادار و فداكار：～为革命 در راه انقلاب فدا كارى كردن

【忠言】zhōngyán نصيحت صميمانه

【忠言逆耳】zhōngyán nì ěr نصيحت خوب ومفيد با گوش ناسازگار است، عمل خوب را باعث مى گردد.：～利于行。 نصيحت خوب گرچه با گوش ناسازگارى مى كند.

【忠义】zhōngyì ①(忠诚而合乎正义) وفادارى وانصاف ②(忠臣义士) وزيران وفادار وشخصيت هاى خوش اخلاق

【忠于】zhōngyú وفادار، فداكار، صادق：～祖国 به ميهن خود وفادار بودن /～职守 در انجام وظيفه فدا كار بودن

【忠贞】zhōngzhēn وفادار و ثابت قدم：～不渝 در وفادارى خود ثابت قدم بودن / ～不屈 وفادار و تسليم نشدنى

【忠直】zhōngzhí وفادار و درستكار

终 zhōng ①(末了) آخر، پايان：年～ پايان سال / 自始至～ از اول تا آخر / 善始善～ خوب شروع كردن وخوب پايان دادن ②(指人死) مرگ：临～ قبل از مرگ، در موقع مرگ ③(终归；到底) سرانجام، بالاخره：～非良策 به هر حال تدبير خوبى نيست. /四化～将实现。 سرانجام در چين «مدرن شدن چهار گانه» عملى خواهد شد. ④(整段时间) تمام، همه، كليه：～日 تمام روز / ～岁 تمام سال

【终场】zhōngchǎng ①〈戏演完〉 پايان نمايش ②〈旧〉(考试时考完最后的一场) پايان آخرين امتحان

【终点】zhōngdiǎn ①(一段路程结束的地方) نقطهء انتها، مقصد：旅行的～ مقصد مسافرت / 站～ آخرين ايستگاه ②〈体〉 (ورزش) انتها：～线 خط انتها

【终端】zhōngduān 〈电〉(برق) آلتى كه بانتهاى سيم يا كابل يا قسمتى از دستگاه برق متصل مى سازند تا ارتباطى بر قرار گردد：～设备 وسائل انتها / ～局〈邮〉 ادارهء انتها / 电缆～ كابل انتها

【终伏】zhōngfú 见"末伏"mòfú

【终古】zhōnggǔ 〈书〉 براى هميشه

【终归】zhōngguī سر انجام، عاقبت لامر، بالاخره، به هرحال：两面派～不会有好下场。 دو رويان عاقبت خوبى نخواهند داشت. /他～还是个新手。 به هر حال او هنوز تازه كار است. / 孩子～是孩子。 كود كان كودكان هستند.

【终极】zhōngjí نهايى：～目标 هدف نهايى

【终结】zhōngjié پايان، آخر：这不是斗争的～，而只是开始。 اين پايان آن نه، فقط آغاز مبارزه است.

【终究】zhōngjiū سرانجام، عاقبت الامر، به هر حال：一个人的力量～有限。 به هر حال نيروى يك نفر محدود است. / 你～会明白的。 شما سر انجام پى خواهيد برد.

【终久】zhōngjiǔ 见"终究"

【终局】zhōngjú پايان، عاقبت، سر انجام：战争的～ سر انجام جنگ / 比赛的～ پايان مسابقات

【终老】zhōnglǎo آخر عمر را گذراندن

【终了】zhōngliǎo پايان(يك دوره)：学期～ پايان ترم تحصيلى

【终南捷径】Zhōngnán jiéjìng راه‌ميان‌بر به مقام بالا يا به‌پيروزى

【终年】zhōngnián ①(全年) تمام سال：～积雪的高山 كوههايى كه تمام سال از برف پوشيده شده باشد ②(逝世时的年龄) سنى كه كسى در آن مى ميرد：他～七十八岁。 او در سن ۷۸سالگى در گذشت.

【终曲】zhōngqǔ 〈乐〉(موسيقى) آهنگ نهايى

【终身】zhōngshēn براى تمام عمر، برابر يك عمر：～伴侣 همسر تمام عمر / ～大事 رويداد مهم در زندگى كسى(كنايه از ازدواج) / ～事业 كار سرتاسر زندگى شخصى / 废除干部职务～制 لغو سيستم تصدى مادام العمر يك شغل براى كادر ها

【终审】zhōngshěn 〈法〉(محكمه) حكم نهايى：～法院 دادگاه حكم نهايى

【终生】zhōngshēng تمام عمر، همه زندگى：为人类进步奋斗～ تمام عمر براى ترقى بشر مبارزه كردن / ～难忘的教训 درس عبرت براى تمام عمر

【终始】zhōngshǐ از آغاز تاپايان

【终霜】zhōngshuāng 〈气〉 آخرين شبنم يخ زده

【终天】zhōngtiān تمام عمر، همهء زندگى：～之恨 تاسف تمام عمر

【终席】zhōngxí پايان جلسه يا مهمانى

【终宵】zhōngxiāo تمام شب

【终于】zhōngyú سرانجام، بالاخره، در عاقبت：他们～赢得了独立。 سرانجام آنها به استقلال نائل آمدند. / 中国登山队～胜利地登上了珠峰。 دستهء كوه نوردان چين سرانجام در بالا رفتن روى قلهء «جومولانگما» موفق شدند.

【终朝】zhōngzhāo 〈书〉①(整个早晨) تمام صبح ②(终日) تمام روز

【终止】zhōngzhǐ ①(停止)پایان دادن، خاتمه بخشیدن :要求~ پایان دادن به این حالت غیر عادی امور را 这种不正常状态~ / در خواست کردن 日期~ / تاریخ انقضاء یاد 条约通知书~ داشت انقضاء یك پیمان ②(乐)(موسیقی) آهنگ نهایی

盅 zhōng فنجان بی دسته :茶~ فنجان چای خوری /酒~ فنجان شرابخوری

钟 zhōng ①(中空之金属响器)زنگوله :撞~ زنگوله را به صدا درآوردن ②(时钟)ساعت :电~ ساعت برقی ③(指钟点时间)زمانی که به ساعت ها و دقیقه ها اندازه گرفته می شود :六点~ ساعت شش / 十分~ ده دقیقه ④(情感集中)(میل وحواس خود را) متمرکز کردن ⑤(盅) فنجان بی دسته ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【钟爱】zhōng'ài عشق ورزیدن، شیفتگی (به بچه) : ~幼子 کوچکترین پسر را ناز پرورده بار آوردن / ~自己 خود را گرامی داشتن

【钟摆】zhōngbǎi عقربه ساعت

【钟表】zhōngbiǎo ساعت ها :~店 ساعت فروشی / ~油 روغن ساعت

【钟点】zhōngdiǎn 〈口〉①(一定的时间)زمان انجام کاری :到~儿了，我们快走吧。 وقت تمام شده است، بیا برویم. ②(小时)ساعت :要几个~才能做完？ برای انجام این کار چند ساعت وقت لازم است؟ /按~付钱 ساعتی پول پرداختن

【钟鼎文】zhōngdǐngwén 见"金文"jīnwén

【钟楼】zhōnglóu برج زنگوله، برج ساعت

【钟鸣鼎食】zhōng míng dǐng shí کنایه از عیاشی کردن خانواده های ثروتمند

【钟琴】zhōngqín 〈乐〉 ستور زنگی

【钟情】zhōngqíng عمیقا عاشق شدن :一见~ با اولین نگاه عاشق شدن

【钟乳石】zhōngrǔshí 〈地〉 استالاکتیت

【钟头】zhōngtóu 〈口〉 ساعت

衷 zhōng احساسات درونی، دل :由~之言 حرف هائی که از صمیم قلب زده شده باشد

【衷肠】zhōngcháng 〈书〉 سخن های صمیمانه :畅叙~ دل خود را خالی کردن

【衷情】zhōngqíng 〈书〉 سخن های صمیمانه :他们久别重逢，互诉~。 آنها که پس از یك جدایی طولانی دو باره به هم رسیده بودند، سفرهٔ دل خود را باز کردند.

【衷曲】zhōngqū 〈书〉 احساسات درونی، عواطف قلبی

【衷心】zhōngxīn قلبی، صمیمی، ازته دل، از روی صمیمیت :表示~的感激 از ته دل ممنونیت خود را ابراز کردن / 拥护~ از صمیم قلب پشتیبانی کردن / 表示~的祝贺 تبریکات قلبی خود را عرض کردن / ~感谢你的帮助。 از ته دل از کمك شما ممنونم.

螽 zhōng

【螽斯】zhōngsī 〈动〉 نوعی حشره بنام "Katydid"

zhǒng

肿 zhǒng ورم کردن :我的腿~了。 پایت ورم کرده است. /消了一点。~ ورم قدری خوابیده است.

【肿骨鹿】zhǒnggǔlù 〈古生物〉 نوعی آهو دارای آرواره های بزرگ

【肿瘤】zhǒngliú 〈医〉 تومور :良(恶)性~ تومور خوش(بد) خیم / ~医院 بیمارستان تومور

【肿胀】zhǒngzhàng ①(膨大) ورم کردن ②〈中医〉(طب چینی) نفخ شکم

种 zhǒng ①〈生〉 گونه، نوع، قسم :本地~ گونهٔ مختص / 外地~ گونهٔ جنبی /亚~ زیرگونه، قسم فرعی / یك دیار ②(人种) نژاد :黄~人 نژاد زردپوست ③(传代繁殖的物质)تخم، بذر، نژاد :麦~ بذر گندم / 良~牛 گاو خوش نژاد ④(胆量或骨气) شجاعت، دل وجرأت :有~的站出来! کسی که دل وجرأت دارد جلو بیاید. ⑤〈量〉 نوع، قسم، گونه :各~ انواع واقسام /这~论调 این گونه ادعا /四十~仪器 چهل نوع محصول فولادی /各~钢材 انواع آلت ها / 刨床 دستگاههای رنده کن

另见 zhòng

【种畜】zhǒngchù 〈牧〉 گروه چهار پایانی که برای اصلاح نژاد نگهداری می شود، چهار پایان تخمی

【种蛋】zhǒngdàn تخمی که برای اصلاح نژاد مرغان اهلی انتخاب می شود

【种肥】zhǒngféi 〈农〉 کود تخمی

【种间杂交】zhǒngjiān zájiāo 〈农〉 پیوند زدن در بین گونه های خاصی از گیاهان

【种类】zhǒnglèi نوع، قسم :不同~的刀具 اقسام وسیلهٔ تراش / ~繁多 یك تنوع بزرگ

【种马】zhǒngmǎ اسب های تخمی :~场 محل نگهداری اسب های تخمی برای اصلاح نژاد

【种内杂交】zhǒngnèi zájiāo 〈农〉 پیوند زدن در داخل گونه های خاصی از گیاهان

【种牛】zhǒngniú گاو نریکه برای اصلاح نژاد نگهداری می شود

【种禽】zhǒngqín مرغان اهلی که برای جفت گیری نگهداری می شود

【种群】zhǒngqún رمهٔ جانوری که در یك محل زندگی می کنند واز یك نژاد هستند

【种姓】zhǒngxìng طبقات مختلف مردم هند :~制度 سیستم طبقه بندی(در هند)

【种种】zhǒngzhǒng انواع واقسام :设置了~障碍 انواع واقسام موانع را ایجاد کردن / 由于~原因 به علل مختلف / 用~手段 به هر وسیله که باشد متوسل‌شدن / 凡此~，不一而足。 چنین مواردی فراوان است.

【种子】zhǒngzǐ ①(生)تخم، بذر :~处理 با عملیات مخصوصی تخم از کار در آوردن / ~清选机 دستگاه پاك کن

②گیاه تخمی 植物～/ مزرعهٔ نگهداری تخم 田～ / برای تخم بازیکن یا تیمی که با در نظر گرفتن قدرت او یا آن در(体) جدول مسابقات قرار گرفته باشد
【种族】zhǒngzú نژاد：～平等 برابری نژادی /～隔离 جدایی نژادی /～歧视 تبعیض نژادی/ ～灭绝 کشتار دستجمعی افراد یك نژاد /～主义 نژاد پرستی /～主义者 نژاد پرست
冢 zhǒng قبر：古～ قبر قدیمی
踵 zhǒng 〈书〉①(脚后跟) پاشنه：比肩继～ از دنبال ②(亲到) کسی رفتن شخصا آمدن：～门道谢 شخصا برای ابراز تشکر آمدن ③(跟随) از نزدیك تعقیب کردن
【踵事增华】zhǒng shì zēng huá 〈书〉 وظیفهٔ سلف خود را انجام دادن وموفقیت بزرگتری را از آن بدست آرودن
【踵武】zhǒngwǔ 〈书〉 رد پای کسی را گرفتن، تقلید کردن

zhòng

中 zhòng ①(正对上) اصابت کردن، خوردن：射～靶心 به هدف اصابت کردن / 击～要害 تیر درست به آسیب پذیرترین نقطه اصابت کردن / 猜～ درست حدس زدن / 你说～了。 درست گفتید. ②(遭受) خوردن، افتادن، رنج بردن：腿上～了一枪 تیر خوردن پای کسی /～埋伏 به کمین افتادن / ～煤气 گاز گرفتگی، از گاز مسموم شدن
另见 zhōng
【中标】zhòngbiāo مناقصه را بردن
【中的】zhòngdì به هدف اصابت کردن：批驳有力，语语～。 رد و تکذیب نیرومند و اصابت کردن هر کلمه به هدف
【中毒】zhòngdú مسمومیت：食物～ مسمومیت غذایی/ 酒精～ مسمومیت در اثر الکل/ 煤气～ مسمومیت در اثر گاز
【中风】zhòngfēng سکتهٔ مغزی
【中计】zhòngjì به دام افتادن، فریب خوردن
【中奖】zhòngjiǎng در لاتاری برنده شدن
【中酒】zhòngjiǔ مست شدن
【中举】zhòngjǔ (乡) در امتحانات در باری در سطح «شیان» موفق شدن
【中肯】zhòngkěn ①(抓住要点) بجا، مناسب، شایسته：～的评语 نظریه های مناسب وبجا /回答简短而～ جواب مختصر وبجا بودن / 作出～的分析 بطور شایسته تحلیل وتجزیه کردن ②〈物〉"Critical" اصطلاح فیزیکی بنام
【中魔】zhòngmó سحر زده شدن
【中签】zhòngqiān به نمرهٔ شانس آور خوردن(در قرعه کشی)
【中伤】zhòngshāng افترا زدن، تهمت زدن، بدگویی کردن：造谣～ شایعهٔ افترا آمیز پراکندن / 恶语～ از روی بدخواهی به کسی افترا زدن
【中暑】zhòngshǔ از گرمازدگی رنج بردن، گرمازدگی
【中邪】zhòngxié سحر زده شدن
【中选】zhòngxuǎn انتخاب شدن، برگزیده شدن
【中意】zhòngyì مورد پسند کسی قرار گرفتن، پسندیدن：这三个暖瓶，我一个都不～。 هیچ یك از این ترموس ها مورد پسند من نیست.

众 zhòng ①(许多) بسیار، زیاد، متعدد：寡不敌～ با نامیدی‌تفوق و برتری از حیث شماره را از دست‌دادن ②(许多人) مردم، توده های وسیع：～大 جمعیت کثیر، ازدحام، تودهٔ مردم / 听～ شنوندگان / 观～ تماشاچیان / مردم
【众多】zhòngduō کثیر، بسیار زیاد، متعدد：我国人口～，地大物博。 چین جمعیت بزرگ، سرزمین وسیع ومنابع غنی دارد.
【众寡悬殊】zhòng-guǎ xuánshū تفاوت فاحش در قدرت عددی
【众口难调】zhòng kǒu nán tiáo سازگار کردن ذایقهٔ همه کس کاری مشکل است.
【众口铄金】zhòng kǒu shuò jīn غوغای عامهٔ مردم می تواند حق و ناحق را قاطی کند.
【众口一词】zhòng kǒu yī cí یك صدا، باتفاق آراء
【众目睽睽】zhòng mù kuíkuí چشم های مردم به چیزی یا کسی خیره خیره نگاه کردن
【众目昭彰】zhòng mù zhāozhāng توده های مردم تیزبین هستند.
【众怒难犯】zhòng nù nán fàn خطرناك است که خشم توده های مردم برانگیخته شود.
【众叛亲离】zhòngpàn-qīnlí مردم شورش می کنند ودوستان فرار می کنند ـ کنایه از کاملا منفرد شدن کسی
【众擎易举】zhòng qíng yì jǔ دست های زیاد کار را سبك می کند(قربان دست بسیار هم به خوردن هم به کار)
【众人】zhòngrén همه کس：～拾柴火焰高。 وقتی که همه کس هیزم اضافه کند، شعلهٔ آتش بلندتر می شود.
【众生】zhòngshēng 〈佛教〉 (بودا) همهٔ مخلوقات زنده
【众矢之的】zhòng shǐ zhī dì هدف انتقاد عامهٔ مردم
【众庶】zhòngshù عامهٔ مردم
【众数】zhòngshù 〈统计〉 (حسابداری) عدد متعدد
【众说纷纭】zhòng shuō fēnyún نظرها متفاوت است.：～，莫衷一是。 چون نظرها متفاوت است، نتیجه‌گیری متفق‌الرأی امکان پذیر نیست.
【众所周知】zhòng suǒ zhōu zhī همانطور که همه می دانند، بر همه معلوم است که...
【众望】zhòngwàng انتظار مردم، اعتماد مردم：不孚～ اعتماد عامهٔ مردم بهره مند از / 所归～ مردم را از دست دادن شدن
【众星捧月】zhòng xīng pěng yuè هزار ستاره دور ماه را می گیرد ـ کنایه از اینکه مردم زیادی دور یك شخصیت بزرگ را می‌گیرند.
【众议院】zhòngyìyuàn مجلس نمایندگان، مجلس مبعوثان
【众志成城】zhòng zhì chéng chéng وحدت اراده دژ تسخیر ناپذیر است.

仲 zhòng ①(一季的第二个月) ماه دوم(از یك فصل)：～春 ماه دوم بهار ②(在弟兄排行里代表第二) (در مورد

دومیـن بـرادر بـزرگ 兄～ : برادران)دومی از حیث ارشدیت ③(地位居中的) وسطی، میانه ④〈姓〉 در یك نام خانوادگی چین

【仲裁】zhòngcái حکمیت کردن، فیصل کردن :对事端进行～ حکم، 人～ / دادگاه حکمیت 法庭～ / در نزاع حکمیت کردن 协定～ / توافق حکمیت 书～ / حکم نامه ～ /داور

【仲春】zhòngchūn ماه دوم بهار، وسط بهار

【仲冬】zhòngdōng ماه دوم زمستان، وسط زمستان

【仲秋】zhòngqiū ماه دوم پائیز، وسط پائیز

【仲夏】zhòngxià ماه دوم تابستان، وسط تابستان

种 zhòng کاشتن، کشت وزرع کردن : 水稻～ /برنج کاشتن ～庄稼 /محصول کاشتن ～玉米的那六亩地 آن شش «مو» زمین که در آن ذرت کاشته شده 一块试验田 ～一 در یك مزرعه آزمایشی کشت کردن / 过去这里的水田只～一季, 现在全部～两季。 در کشتزار های برنج اینجا در گذشته سالی یك بار محصول برداشته می شد، ولی حالا سالی دوبار.
另见 zhǒng

【种地】zhòngdì کشت کردن، زراعت کردن

【种痘】zhòngdòu واکسناسیون(علیه آبله) : 这孩子～了吗? آیا این بچه را واکسن کوبیدند؟ 又称"种牛痘"

【种瓜得瓜，种豆得豆】zhòng guā dé guā, zhòng dòu dé dòu گندم از گندم بروید، جو ز جو

【种花】zhònghuā ①(培植花草) گل کاشتن، گل پرورش دادن ②〈方〉(种痘) واکسناسیون(علیه آبله)

【种田】zhòngtián زمین را کاشتن، زراعت کردن :～人 زارع

【种植】zhòngzhí کاشتن، کشت وزرع کردن : 大麦～面积 مناطقی که در آن جو کاشته شده / 园～ مزرعه(مخصوص اتازونی) / 园主～ صاحب مزرعه

重 zhòng ①(重量) وزن : 举～ وزنه برداری / 毛(净)～ وزن خالص (یا ویژه) / 失～状态 حالت بی وزنی / 这条鱼有三斤～。 این ماهی سه «جین» وزن دارد. ②(分量大) سنگین، 税～ مالیات سنگین / 工作很～ کار سنگین داشتن :وزین، مهم، عمیق، سنگین، ③(程度深) به قیمت زیاد خریدن 金～购买 / 情意～ عواطف عمیق / 私心很～ بی نهایت خود خواه / شدید، سخت 病～ / لهجهء شدید استان «شان دون» 山东口音很～ / 受了～伤 بیمار بودن / شدیدا زخمی شدن ④(重要) مهم، 以友谊为～ دوستی را دارای اهمیت اول تلقی کردن / پراهمیت، اهمیت قائل ⑤(重视) مهم را از غیر مهم تمیز دادن 分别轻～ / 调查研究～ : شدن برای تحقیق وبررسی اهمیت قائل شدن / 男轻女的封建思想 این فکر فئودالی که مردان بر زنان برتری دارند ⑥(不轻率) باحزم، با احتیاط : 自～ عزت نفس، شرافت / 慎～ با حزم، محتاط / 老成持～ مجرب ومحتاط نفس
另见 chóng

【重办】zhòngbàn (مجرم را) شدیدا مجازات کردن

【重兵】zhòngbīng تعداد زیادی از سربازان : 派驻～ سربازان متعددی را مستقر کردن / 把守～ با نیروی های سنگین نگهداری کردن

【重柄】zhòngbǐng 〈书〉 قدرت بزرگ در دست

【重臣】zhòngchén 〈书〉 وزیر درباری با مسئولیت بزرگ

【重惩】zhòngchéng شدیدا مجازات کردن

【重创】zhòngchuāng خسارت سنگین وارد کردن : 遭到～ خسارت سنگین دیدن

【重大】zhòngdà بزرگ، مهم، عمده، با اهمیت : 具有～的现实意义 دارای اهمیت بزرگ واقعی بودن / ～的原则分歧 اختلاف بزرگ اصولی / 成就～ دستیابی های مهم / 胜利～ پیروزی بزرگ / 问题～ مسئلهء حیاتی / 损失～ خسارت سنگین

【重担】zhòngdàn بار سنگین : 为革命敢挑～ بار برای انقلاب بار سنگین را در برداشتن / 抢挑～ بار سنگین روی دوش خود گذاردن بر یکدیگر سبقت جستن

【重地】zhòngdì محل مهم : 施工～, 闲人免进。 محل ساختمانی، ورود ممنوع! / 军事～ محل مهم نظامی

【重点】zhòngdiǎn نقطهء کلیدی، نقطهء اصلی، تکیه : 突出～ نقطهء کلیدی را برجسته ساختن / 工程～ پروژهء اصلی / 高等院校～ دانشگاهها وانستیتوهای کلیدی / 单位和企业～ واحد ها و مؤسسات کلیدی / 进攻～ بر نقاط مهم حمل کردن / 工作～ نقطهء اصلی کار

【重读】zhòngdú 〈语〉 (زبان) تکیه، فشار : 音节～ هجاء باتکیه / 非～音节 هجاء بی تکیه

【重犯】zhòngfàn مجرم شدید

【重负】zhòngfù بار سنگین : 如释～ گویا خلاصی از بار سنگینی را احساس کردن

【重工业】zhònggōngyè صنعت سنگین

【重荷】zhònghè بار سنگین

【重轰炸机】zhònghōngzhàjī بمب افکن سنگین

【重话】zhònghuà حرف سنگین، حرفی که برای دیگران سنگین تمام می شود

【重活】zhònghuó بار سنگین

【重机关枪】zhòngjīguānqiāng مسلسل سنگین

【重寄】zhòngjì 〈书〉 مسئولیت سنگینی که دولت به کسی واگذار می کند

【重价】zhòngjià قیمت بالا : 收购古物～ بقیمت بالا عتیقه را خریداری کردن

【重金】zhòngjīn مبلغ بزرگ پول

【重金属】zhòngjīnshǔ 〈化〉 (شیمی) فلز سنگین

【重晶石】zhòngjīngshí 〈矿〉 سولفات باریم طبیعی

【重力】zhònglì 〈物〉 (فیزیك) قوهء ثقل، قوهء جاذبه : 秤～ ترازوی / 场～ میدان قوهء ثقل / 坝〈水〉～ سد قوهء ثقل / 加速度～ شتاب اجسام در اثر قوهء جاذبهء زمین / قوهء ثقل 水〈水〉～ آب قوهء ثقل / 选矿〈矿〉～ شستشوی سنگ معدنی قوهء ثقل / 仪～ اسباب سنجش قوهء ثقل / 异常～ با استفاده از قوهء ثقل حالت غیر عادی قوهء ثقل

【重利】zhònglì ①(很高的利息) ربح سنگین : 盘剥～ رباخوری کردن ②(很高的利润) سود سرشار

【重量】zhòngliàng وزن

【重量级】zhòngliàngjí 〈举重〉 سنگین وزن(در وزنه برداری)

【重名】zhòngmíng شهرت بسزا
【重炮】zhòngpào توپخانهٔ سنگین
【重器】zhòngqì 〈书〉①(宝物) گنجینه ②(能担当大事的人) آدم بسیار لایق وتوانا
【重氢】zhòngqīng 〈化〉هیدروژن سنگین: 液态～ مایع هیدروژن سنگین
【重任】zhòngrèn وظیفهٔ سنگین، مسئولیت سنگین: 身负～ عهده دار وظیفهٔ سنگین بودن
【重伤】zhòngshāng زخم شدید
【重商主义】zhòngshāngzhǔyì سیاست بازرگانی
【重视】zhòngshì اهمیت دادن، توجه داشتن، جدی گرفتن: ～对妇女干部的培养 به پرورش وتربیت کادر های جوان توجه داشتن / ～这件事 این موضوع را جدی گرفتن / ～群众的发明创造 به کوشش های مبتکرانهٔ توده های مردم اهمیت دادن / ～基础理论的研究工作 برای پژوهشهای تئوری اساسی اهمیت قائل شدن / 我们一定要～水利建设。 ما باید برای ساختمان آبیاری اهمیت قایل باشیم.
【重实】zhòngshi سنگین، پروزن
【重水】zhòngshuǐ 〈化〉(شیمی) آب سنگین
【重听】zhòngtīng (در مورد گوش) سنگین
【重托】zhòngtuō اعتماد بزرگ، ایمان بزرگ: 不辜负人民对我们的～ حق اعتماد عامهٔ مردم را ادا کردن
【重望】zhòngwàng ①(很大的名望) شهرت بسزا ②(很大的期望) توقع زیاد
【重武器】zhòngwǔqì اسلحهٔ سنگین
【重心】zhòngxīn ①〈物〉(شیمی) مرکز ثقل ②(中心或主要部分) مرکز، هسته، کانون: 问题的～ کانون مسئله / 工作～ نقطهٔ مرکزی کار
【重型】zhòngxíng مخصوص حمل بار سنگین، مخصوص کار سنگین: ～机床 ابزار ماشینی مخصوص کار سنگین / ～机器制造厂 کار خانهٔ تهیهٔ ماشین آلات سنگین / ～卡车 کامیون سنگین
【重压】zhòngyā فشار سنگین
【重要】zhòngyào مهم، پراهمیت، عمده، اصلی: ～人物 شخصیت مهم / ～关头 لحظهٔ کلیدی / ～任务 وظیفهٔ حیاتی / ～原则 اصل مهم / ～因素 عنصر مهم / ～性 اهمیت
【重音】zhòngyīn ①〈语〉تاکید صدا: 句子～ تاکید صدا در جمله ②〈乐〉(موسیقی) صدای بلند: ～符号 علامت صدای بلند
【重用】zhòngyòng کسی را به پست مهمی گماشتن
【重油】zhòngyóu نفت سنگین
【重元素】zhòngyuánsù 〈化〉(شیمی) عنصر سنگین
【重载】zhòngzài (وسایل نقلیه) سنگین بار
【重责】zhòngzé ①(重大的责任) مسئولیت سنگین ②(严厉斥责) شدیدا ملامت کردن
【重镇】zhòngzhèn محل دارای اهمیت استراتژیك

zhōu

州 zhōu ①〈旧〉(一种行政区划) ناحیهٔ اداری در قدیم ②(指自治州) ناحیهٔ خود مختار

舟 zhōu 〈书〉قایق: 轻～ قایق سبك / 泛～ قایق رانی کردن
【舟车】zhōuchē 〈书〉①(船和车) کشتی وگردونه ②(旅途) سفر: ～劳顿 در اثر سفر طولانی خسته وکوفته شدن
【舟楫】zhōují کشتی ها
【舟桥】zhōuqiáo پل موقتی که روی قایق ها زده شده باشد
【舟子】zhōuzǐ 〈书〉قایق ران

诌 zhōu (داستان) و...بافتن، اختراع کردن: 别胡～了。 دیگر داستان پردازی نکنید.

周 zhōu ①(圈子) دایره، محیط، دور: 圆～ دایره / 运动员绕场一～。 ورزشکاران یك بار دور میدان گشتند. / 在村子四～植树 درخت کاری در دور روستا ②(绕一圈) دور زدن، بر دور چیزی گشتن ③(普遍) همه، تمام، سراسر: 众所～知 همه معلوم است که... / ～身 تمام بدن ④(完备) کامل، بادقت، با ملاحظه: 丁宁～至 نصیحت کامل ودقیق دادن / 计划不～ دقت برنامه ریزی نشده / 招待不～ بطور ناقص پذیرایی کردن ⑤(星期) هفته: 上～ هفتهٔ گذشته ⑥〈电〉دور تناوب برق: 千～ یك هزار دور در ثانیه / 兆～ یك میلیون دور در دقیقه ⑦(接济) به نیازمند کمك کردن ⑧(周朝) سلسلهٔ «جو» (قرن ۱۱ تاسال ۲۵۶ ق.م.) ⑨〈姓〉یك نام خانوادگی در چین
【周报】zhōubào مجلهٔ هفتگی، هفته نامه: 《北京～》 «مجلهٔ هفتگی پکن»
【周备】zhōubèi کامل وهمه جانبه
【周边】zhōubiān 〈机〉(ماشین) دوره
【周遍】zhōubiàn سرتاسر
【周波】zhōubō 〈电〉سیکل
【周布】zhōubù گسترده بودن
【周长】zhōucháng دایره، محیط، دوره، فضای احاطه کننده: 五米的烟筒～ دودکش بدایرهٔ پنج متر / 水库的～ دایرهٔ مخزن آب / 湖的～十二公里。 دایرهٔ دریاچه ۱۲کیلومتر است.
【周到】zhōudào مواظب ورضایت بخش، با دقت ودلسوزی: 服务～ خدمت شایسته به جا آوردن / 想得很～ متوجه همه جهات / 安排得很～ بادقت ترتیب دادن / امری بودن
【周而复始】zhōu ér fù shǐ بطور مسلسل دور زدن
【周回】zhōuhuí 〈书〉①(四周) اطراف، دایره ②(环绕) دور چیزی را گرفتن
【周济】zhōujì (به نیاز مند) کمك کردن
【周角】zhōujiǎo زاویهٔ دایره ای(۳۶۰°)
【周刊】zhōukān مجلهٔ هفتگی، هفته نامه
【周流】zhōuliú در همه جا جریان پیدا کردن
【周密】zhōumì بادقت، باملاحظه، جامع: 进行～的调查 بطور دقیق وجامع تحقیق کردن(یا بررسی کردن) / ～的分析 تجزیه وتحلیل مفصل / ～的计划 برنامهٔ دقیق، برنامهٔ خوب سنجیده
【周末】zhōumò آخر هفته
【周纳】zhōunà 〈书〉اتهامات برعلیه کسی به هر وسیله که باشد

دروغین بستن

【周年】zhōunián سالگرد، سالگشت :建厂十五～ پانزدهمین سالگرد تأسیس کارخانه / 一百～ صده

【周期】zhōuqī دوره، تناوب، سیکل :工作～〈机〉 (ماشین) سیکل عمل / ～律〈化〉 قانون تناوبی / ～表〈化〉 جدول تناوبی عناصر

【周期性】zhōuqīxìng تناوبی، دوره، تناوب :～循环 عودت تناوبی / ～经济危机 بحران اقتصادی تناوبی / 疟疾～发作 وقوع مکرر مالاریا

【周全】zhōuquán ①(周到) بادقت ودلسوزی، مواظب ②〈旧〉(成全) در رسیدن به هدف به کسی کمك کردن

【周身】zhōushēn تمام بدن :～疼痛 درد کردن تمام بدن

【周岁】zhōusuì یك سال کامل عمر :他八～。 او هشت سال کامل دارد. / 今天孩子满～。 امروز اولین جشن تولد این بچه است. / 儿童六～入学。 کودکان به سن شش سالگی کامل وارد مدرسه می شوند.

【周围】zhōuwéi پیرامون، اطراف :关心～的群众 به توده های اطراف خود توجه داشتن / 团结在党的～ دور حزب متحد شدن / 环顾～ به اطراف خود نگاه کردن / ～环境 محیط، دوروبر / ～神经系统〈生理〉 سیستم عصبی محیطی / ～温度〈机〉 درجهٔ حرارت محیط

【周息】zhōuxī سود هفتگی

【周详】zhōuxiáng کامل، جامع، دقیق :考虑～ دقیق سنجیدن

【周旋】zhōuxuán ①(应酬) آمیختن با مردم :～于达官贵人之间 در جامعهٔ اشرافی آمیزش کردن ②(打交道) بر خورد کردن، سروکار داشتن :和敌人～ با دشمن دست وپنجه نرم کردن

【周游】zhōuyóu سفر کردن در جاهای مختلف :～世界 سراسر جهان سفر کردن / ～亚非拉各国 در کشور های آسیایی، افریقایی وامریکای لاتینی سفر کردن

【周章】zhōuzhāng 〈书〉①(仓皇惊恐) وحشت زده بودن :狼狈～ سراسیمه و وحشت زده بودن ②(周折) زحمت، تلاش :煞费～ رنج های زیاد بردن، از صرف مساعی کوتاهی نکردن

【周折】zhōuzhé پیچ وخم ها، سرخوردگی ها :这事恐怕要费一番～。 می ترسم این موضوع زحمت های فراوانی ایجاد کند. / 几经～，才告成功。 بعد از سرخوردگی های یکی پس از دیگری پیروزی بدست آمد.

【周知】zhōuzhī بر همه معلوم بودن

【周转】zhōuzhuǎn ①〈经〉 گردش، دوران :加速资金～ گردش سرمایه را تسریع کردن / ～率 نسبت گردش / 资金～ تنخواه گردان ②(调剂使用) برای رفع نیاز کافی بودن :义务劳动的学生很多，搬运工具～不开。 تعداد دانشجویان داوطلب برای کار زیاد است، اما وسیلهٔ حمل باندازهٔ کافی وجود ندارد.

洲 zhōu ①(大陆) قاره ②(河中的岛屿) جزیرهٔ کوچك در رودخانه

【洲际】zhōujì قاره پیما :～弹道导弹 موشك هدایت شوندهٔ قاره پیما

啁 zhōu

另见 zhāo

【啁啾】zhōujiū 〈书〉〈象〉 (در مورد پرنده) چهچهه زدن، جیرجیر کردن

粥 zhōu آش (برنج، ارزن و...) :小米～ آش ارزن

【粥少僧多】zhōu shǎo sēng duō آش کم است اما راهبان زیاد — یعنی برای رفع نیاز کفایت نکردن

zhóu

妯 zhóu

【妯娌】zhóuli زن های برادران

轴 zhóu ①〈机〉 میله، چرخ، محور :车～ محور ماشین / 曲～ میل لنگ / 心～ آسه ②(数) محور :地～ محور زمین / 椭圆的长(短)～ محور اصلی (فرعی) بیضی ③(圆柱形器物) قرقره، ماسوره :线～儿 قرقرهٔ نخ / 画～ میله برای طومار نقاشی چینی ④〈量〉 قرقره، طومار :一～线 یك قرقره نخ / 一～山水画 یك طومار نقاشی منظرهٔ طبیعی

另见 zhòu

【轴衬】zhóuchèn 〈机〉 محوردان

【轴承】zhóuchéng 〈机〉 یاطاقان (یا یاتاقان) :滚珠～ یاطاقان ساچمه ای / 钢～ فولاد یاطاقانی

【轴对称】zhóuduìchèn 〈数〉 تقارن محور (ریاضی)

【轴距】zhóujù فاصلهٔ بین محور جلو ومحور عقب اتومبیل برحسب اینچ

【轴流泵】zhóuliúbèng تلمبهٔ محوری

【轴套】zhóutào 〈机〉 روکش محور دستگاه

【轴线】zhóuxiàn ①〈机〉 خط محوری ②(在线轴上的线) نخی که روی قرقره پیچیده شده باشد

【轴向】zhóuxiàng 〈机〉 محوری، محور مانند :～剖面 مقطع محور مانند / ～运动 حرکت محوری

【轴心】zhóuxīn ①〈机〉 مرکز محور ②(帝国主义国家的联合阵线) محورها، نیروهای محور :～国 نیروهای محور

碡 zhóu 见"碌碡"liùzhou

zhǒu

肘 zhǒu آرنج

【肘接】zhǒujiē 〈机〉 اسبابی مرکب از دومیله که از انتها بهم متصل است وقتی بر یك میله فشار آید وآن میله صاف شود، میلهٔ دیگر تحت فشار قرار می گیرد

【肘节】zhǒujié 〈机〉 میلهٔ عرضی انتهای زنجیر بابند برای میلهٔ ترمز :制动～ پیچاندن وکنترل آن

【肘子】zhǒuzi ①(猪腿的最上部) قسمت بالایی ران خوك (برای غذا) ②(肘) آرنج

帚 zhǒu جاروب

zhòu

纣 Zhòu (商) (از قرن نام آخرین امپراتور سلسله« شانگ» ۱۶ تا قرن ۱۱ ق.م.) ــ نماینده« پادشاه ظالم

宙 zhòu زمان(متعلق به گذشته، حال وآینده) 参见"宇宙" yǔzhòu

绉 zhòu 〈纺〉 کرپ (نوعی پارچه)

【绉布】zhòubù کرپ پنبه ای

【绉纱】zhòushā کرپ

咒 zhòu ①(咒语)افسون:念~ افسون خواندن ②(咒骂) فحاشی کردن:诅~ فحش دادن، ناسزا گفتن

【咒骂】zhòumà فحش دادن، ناسزا گفتن، نفرین کردن

【咒语】zhòuyǔ افسون

【咒诅】zhòuzǔ نفرین کردن، لعنت کردن، فحش دادن

胄 zhòu ①(保护头部的帽子)کلاه خود:甲~ جوشن وکلاه خود ②(后裔)اولاد، زادگان:贵~ اولاد فرمانروایان فئودالی یا دسته« اشراف

昼 zhòu روز(در مقابل شب):~伏夜出 در روز مخفی بودن و در شب بیرون آمدن

【昼出动物】zhòuchū dòngwù جانورانی که در روز فعالیت دارند

【昼夜】zhòuyè شب وروز:~看守 شب ورز از بیمار مواظبت کردن / 他们英勇地战斗了七~。 آنها هفت شبانه روز شجاعانه با دشمن جنگیدند.

轴 zhòu 见"压轴子"yāzhòuzi
另见 zhóu

皱 zhòu چین، چین وچروك:这种料子不起~。 این نوع پارچه چین نمی خورد. / 别把地图弄~了。 توجه فرمائید ونقشه را مچاله نکنید.

【皱巴巴】zhòubābā پرچین وچروك

【皱痕】zhòuhén اثر چین وچروك

【皱眉头】zhòu méitóu ابرو درهم کشیدن، به ابرو گره زدن

【皱胃】zhòuwèi 〈动〉 معده« چهارم نشخوار کنندگان

【皱纹】zhòuwén چین، چین وچروك:满脸~ صورت چین دار / 眼角的~ چین وچروك گوشه« چشم / 法兰绒~ فلانل چین دار / 革~ چرم چروك دار / 纸~ کاغذ کرپی (نوعی پارچه« پشمی) کرپی

【皱褶】zhòuzhě چین خوردگی

【皱皱巴巴】zhòuzhòubābā پر چین وچروك

骤 zhòu ①(马快走)(اسب) یورتمه رفتن:驰~ چهار نعل رفتن ②(突然)ناگهانی، یکمرتبه:一阵~雨 یك رگبار باران / 天气~变。 هوا یك مرتبه تغییر کرد. / 狂风~起。 شدید ناگهان تندبادی برخاست.

【骤然】zhòurán ناگهان، یکمرتبه:~离去 ناگهان ترك کردن / ~响起雷鸣般的掌声。 ناگهان صدای رعد آسای کف زدنها به گوش رسید.

籀 zhòu 〈书〉①(读书)بصدای بلند خواندن، از بر خواندن ②见"籀文"

【籀文】zhòuwén یك سبك خطاطی رایج سلسله« زو» (قرن ۱۱-۲۵۶ ق.م.)

zhū

朱 zhū ①(朱红)قرمز روشن ②(朱砂)شنگرف ③〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【朱笔】zhūbǐ قلم مویی که از مرکب قرمز استفاده می شد(برای تصحیح تکلیف های شاگردان یا یاد داشت نوشتن روی اسناد رسمی)

【朱顶雀】zhūdǐngquè نوعی سهره

【朱古力】zhūgǔlì شکلات

【朱红】zhūhóng قرمز روشن

【朱鹭】zhūlù لکلك گرمسیر

【朱门】zhūmén دروازه های قرمز روشن ــ یعنی دروازه های قرمز لاك الکلی خانواده« ثروتمند:~酒肉臭,路有冻死骨。 پشت دروازه های قرمز روشن گوشت وشراب ضایع می شود در حالی که بیرون آنها در خیابان استخوان مردگان از سرمابه چشم می خورد.

【朱墨】zhūmò ①(黑红两色)قرمز وسیاه:~套印 به قرمز وسیاه چاپ شده ②(朱砂墨)مرکبی که از شنگرف ساخته شده باشد

【朱墨本】zhūmòběn کتب قدیمی که به قرمز وسیاه چاپ شده باشد

【朱批】zhūpī تفسیر ها یا گفته هایی که به مرکب قرمز با قلم مو نوسته می شود

【朱漆】zhūqī رنگ قرمز، لاك الکل قرمز:~大门 دروازه های قرمز روشن / ~木箱 صندوق قرمز لاك الکلی

【朱雀】zhūquè نوعی پرنده« قرمز رنگ شبیه گنجشك

【朱砂】zhūshā شنگرف

【朱文】zhūwén هیروگلیف های برجسته روی مهر

诛 zhū 〈书〉①(杀)(مجرم) را اعدام کردن:伏~ اعدام شدن / ~锄异己 مخالفین خود را نیست ونابود کردن ②(责罚)مجازات کردن

【诛除】zhūchú نیست ونابود کردن

【诛锄】zhūchú 〈书〉①(将草木连根铲除)علف ها ودرخت هارا از ریشه کندن ②(杀戮剪除)مخالفین خود را نیست ونابود کردن

【诛戮】zhūlù 〈书〉 کشتن، اعدام کردن

【诛灭】zhūmiè از بین بردن، نیست ونابود کردن

【诛求无已】zhūqiú wú yǐ در خواست های بی مورد وبی پایان کردن

【诛杀】zhūshā کشتن

【诛心之论】zhūxīn zhī lùn انتقاد نافذى كه انگيزه هاى درونى طرف انتقاد را افشاء مى كند

侏 zhū 〈书〉آدم كوتاه قامت

【侏罗纪】Zhūluójì 〈地〉(زمين شناسى) دوره‌ٔ ژوراسيك

【侏儒】zhūrú آدم بسيار كوتاه قامت

茱 zhū

【茱萸】zhūyú 见"山茱萸"shānzhūyú

珠 zhū ①(珠子)مرواريد، در، لؤلؤ:明~ مرواريد روشن ②(小的珠状物)دانه، مهره، چكه:露~ چكه‌ٔ شبنم / 算盘~ مهره هاى چتكه / 泪~儿 قطره‌ٔ اشك

【珠宝】zhūbǎo مرواريد هاو جواهر:~店 جواهرفروشى / ~商 جواهر فروش

【珠蚌】zhūbàng صدفى كه در آن مرواريد توليد مى شود

【珠翠】zhūcuì زينت هائى كه از مرواريد ويشم سبز درست مى شود

【珠光宝气】zhūguāng-bǎoqì با لباس فاخر يا تزئينات جلوه دار وپر زرق و برق

【珠光体】zhūguāngtǐ 〈冶〉آلياژ آهن وكربن

【珠玑】zhūjī 〈书〉مرواريد:字字~ هر كلمه يك مرواريد

【珠江】Zhūjiāng (يعنى رودخانه‌ٔ مرواريد) رودخانه‌ٔ «زوجيان»

【珠兰】zhūlán نوعى درخت بنام "Zhū lán"

【珠泪】zhūlèi قطره هاى اشك

【珠联璧合】zhūlián-bìhé رشته هاى مرواريد وحلقه هاى يشم ــ كنايه از يك جفت كامل، تركيب عالى

【珠穆朗玛峰】Zhūmùlǎngmǎfēng قله‌ٔ «جومالانگما» (بلند ترين نقطه‌ٔ دنيا)

【珠算】zhūsuàn با چتكه حساب كردن

【珠圆玉润】zhūyuán-yùrùn مانند مرواريد گرد ومانند يشم صاف ــ كنايه از آواز خوش آهنگ يا نوشته‌ٔ آراسته وفصيح

【珠子】zhūzi ①(珍珠)مرواريد ②(像珍珠般的颗粒)دانه، مهره، قطره

株 zhū ①(树身)تنه‌ٔ درخت ②(植株)غرس، نهال:幼~ نهال ③〈量〉اصله:两~苹果树 دو اصله درخت سيب

【株距】zhūjù 〈农〉فاصله‌ٔ بين درخت ها در يك رديف

【株连】zhūlián (ديگران را) در دعوى جنائى گرفتار كردن

【株守】zhūshǒu (به يك نظر احمقانه) مصرانه چسبيدن 参见"守株待兔"shǒu zhū dài tù

诸 zhū ①(众)همه، گوناگون:编辑部~同志 رفقاى هيئت تحريريه / 自然科学~部门 بخش هاى گوناگون علوم طبيعى ②〈书〉("之于"或"之乎"的合音):付~实施 به عمل در آوردن، عملى ساختن ③(姓)يك نام خانوادگى در چين

【诸般】zhūbān گوناگون، رنگارنگ

【诸多】zhūduō 〈书〉[用于抽象事物]بسيار، زياد:~不便 مزاحمت زياد، زحمت هاى بسيار

【诸葛】Zhūgé يك نام خانوادگى در چين

【诸葛亮】Zhūgé Liàng «زوگه ليانگ» سياستمدار ومتخصص تدبير هاى جنگى در دوره‌ٔ پادشاهى سه گانه (۲۲۰-۲۶۵) كه سمبل ذكاوت وخرد در افسانه هاى محلى وقديمى چين شد:~会 جلسه‌ٔ «زوگه ليانگ» هاــ كنايه از جلسه اى كه عقل وخرد همه‌ٔ مردم در آن جمع وجور مى شود/三个臭皮匠,赛过~。 سه نفر كفاش نالايق از يك نفر «زو گه ليانگ» بهتر است.

【诸侯】zhūhóu دوك ها يا شاهزادگان زير فرمان يك امپراطور

【诸如】zhūrú مانند، از قبيل

【诸如此类】zhūrú cǐ lèi اشياء مانند آن، وقس على هذا:~,不胜枚举。 چنين مواردى آنقدر زياد هست كه نمى شود همه‌ٔ آنها را ذكر كرد. /~的科学发明,都大大提高了劳动生产率。 نوآورى هاى علمى سود دهى توليد را بطور قابل ملاحظه اى افزايش داده‌است.

【诸色】zhūsè انواع واقسام

【诸位】zhūwèi 〈敬〉[总称所指的若干人]:~有什么意见? اگر شما پيشنهادى داشته باشيد، مطرح بفرمائيد. /~女士,~先生! خانم ها وآقايان

【诸子】zhūzǐ رهبران مكتب هاى فكرى در چين (مانند لائو تسى، زوان تسى، من تسى و...)

【诸子百家】zhūzǐ bǎijiā مكتب هاى فكرى گوناگون ومريد هاى آنها در دوره اى از زمان هاى سلسله‌ٔ «چينگ» سابق تا اوايل سلسله‌ٔ «هانگ»

猪 zhū خوك:小~ بچه‌ٔ خوك / 母~ خوك ماده / 公~ خوك نر

【猪草】zhūcǎo علف هاى مناسب براى غذاى خوك

【猪场】zhūchǎng پرورشگاه خوك

【猪丹毒】zhūdāndú (طب) حمرت خوك، بادسرخ خوك

【猪肝】zhūgān جگر خوك

【猪倌】zhūguān خوك چران

【猪獾】zhūhuān نوعى جانور بنام «گوركن»

【猪圈】zhūjuàn طويله‌ٔ خوك

【猪苓】zhūlíng 〈中药〉نوعى گياه پزشكى بنام "Umbellate pore fungus"

【猪笼草】zhūlóngcǎo 〈植〉گياه نياتيش كه در جنگلهاى گرم ومرطوب مى رويد

【猪猡】zhūluó 〈方〉خوك

【猪苗】zhūmiáo بچه‌ٔ خوك

【猪囊虫病】zhūnángchóngbìng كرم كدو كه در گوشت خوك يافت مى شود

【猪排】zhūpái تكه‌ٔگوشت‌خوك (دنده)

【猪皮】zhūpí پوست‌خوك

【猪气喘病】zhūqìchuǎnbìng سينه پهلوى فصلى براى‌خوك

【猪肉】zhūròu گوشت خوك

【猪舍】zhūshè طويله‌ٔ خوك

【猪食】zhūshí غذاى خوك

【猪娃】zhūwá 〈方〉①(小猪)بچه‌ٔ خوك ②(管放猪的小孩)بچه‌ٔ خوك چران

【猪瘟】zhūwēn وباى خوك

【猪崽】zhūxiè مدفوع خوك

【猪油】zhūyóu چربی خوك
【猪仔】zhūzǎi ①〈方〉(小猪) بچهٔ خوك ②(到国外做苦工的人) باربر مهاجر
【猪只】zhūzhī خوك
【猪鬃】zhūzōng موی خوك

铢 zhū واحد وزن در قدیم كه برابر يك بيست وچهارم «ليانگ» "两" مى باشد
【铢积寸累】zhūjī-cùnlěi ذره ذره جمع آوری كردن، كم كم ذخيره كردن
【铢两悉称】zhū-liǎng xī chèn كاملا هموزن بودن

蛛 zhū عنكبوت
【蛛丝马迹】zhūsī-mǎjī تار عنكبوت و ردپای اسب ــ كنايه از اثر، سررشته، سراغ
【蛛网】zhūwǎng تار عنكبوت
【蛛形动物】zhūxíng dòngwù جانوران عنكبوتی
【蛛蛛】zhūzhu عنكبوت

潴 zhū 〈书〉①(水积聚)(آب) جمع شدن ②(水积聚的地方) گودال آب، چالهٔ آب
【潴留】zhūliú 〈医〉 شاش بند، حبس، بند، گير 尿～: حبس البول

zhú

术 zhú 见"白术"báizhú;"苍术"cāngzhú
另见 shù

竹 zhú خيزران، بامبو ～篓: سبد خيزران / ～林 جنگل خيزران، جنگل بامبو
【竹板】zhúbǎn قاشقك خيزرانی
【竹鞭】zhúbiān ①(竹子地下的茎) ساقهٔ زير زمينی خيزران ②(竹子做柄的鞭子) تازيانه با دستهٔ خيزرانی
【竹编】zhúbiān صنايع دستی خيزران بافت
【竹帛】zhúbó قطعهٔ خيزرانی كه در قديم روی آن چيزی می نوشتند
【竹材】zhúcái خيزران تهيه شده وآماده برای ساختن چيزها
【竹筴鱼】zhúcèyú نوعی ماهی بنام "Saurel"
【竹蛏】zhúchēng 〈动〉 نرم تن دو كپه ای باريك ودراز
【竹雕】zhúdiāo حكاكی روی خيزران
【竹筏】zhúfá كلك خيزرانی
【竹竿】zhúgān چوب خيزرانی
【竹黄】zhúhuáng اشياء صنايع دستی ساخته شده با خيزرانی كه پوست سبزش كنده شده باشد
【竹鸡】zhújī كبك خيزرانی
【竹简】zhújiǎn قطعهٔ خيزرانی كه در قديم روی آن چيزی می نوشتند
【竹节虫】zhújiéchóng انواع مختلف سوسك های دوندهٔ بی بال كه پای دراز دارندو از لحاظ شكل ورنگ شبيه درختند
【竹浆】zhújiāng خمير خيزرانی (برای ساختن كاغذ)
【竹节钢筋】zhújié gāngjīn ميلهٔ فولادی چين دار
【竹刻】zhúkè خيزران تراشی
【竹篮打水一场空】zhúlán dǎshuǐ yīchángkōng با سبد خيزرانی آب كشيدن ــ كنايه از كوشش عبث
【竹帘画】zhúliánhuà 〈工美〉 نقاشی ظريف روی يك پردهٔ خيزرانی (نوعی صنايع دستی)
【竹楼】zhúlóu خانه های خيزرانی در جنوب چين
【竹马】zhúmǎ چوب دستی خيزرانی كه بمثابهٔ اسب اسباب بازی بكار می رود ～灯: رقص باچنين چوب دستی
【竹排】zhúpái دسته ای تختهٔ خيزرانی كه با هم بسته شده وروی آب شناور است، كلك خيزرانی
【竹牌】zhúpái 同"麻将"májiàng
【竹器】zhúqì اشياء ساخته شده با خيزران
【竹鼠】zhúshǔ موش خيزران، موش بامبو
【竹笋】zhúsǔn جوانهٔ خيزران
【竹叶青】zhúyèqīng ①(动) نوعی مار بنام مار خيزرانی سبزرنگ ②(一种酒) نوعی الكل كه خاصيت برگ سبز خيزران در آن يافت می شود
【竹芋】zhúyù 〈植〉 نوعی گياه بنام "Arrowroot"
【竹枝词】zhúzhīcí سرود های محلی ومردمی باستانی كه موضوع اصلی آن عشق است
【竹纸】zhúzhǐ كاغذ خيزرانی
【竹子】zhúzi خيزران، بامبو

竺 Zhú 〈姓〉 يك نام خانوادگی درچين

烛 zhú ①(蜡烛) شمع: 蜡～ شمع / ～心 فتيلهٔ شمع ②〈书〉(照亮) روشن كردن، منور كردن: 火光～天。 زبانه های آتش آسمان را منور كرد. ③(指灯泡的瓦特数) وات: 二十五～灯泡 لامپ چراغ ۲۵واتی
【烛光】zhúguāng 〈物〉 ميزان شدت نور بر حسب تعداد شمع، روشنايی شمع
【烛花】zhúhuā گل شمع، گل چراغ: 剪～ گرفتن گل شمع
【烛台】zhútái شمعدان
【烛照】zhúzhào 〈书〉 روشن كردن، منور كردن، درخشان ساختن

逐 zhú ①(追赶) تعقيب كردن، دنبال كردن، پی‌گيری كردن: 追～ تعقيب كردن / ～水草而居 بدنبال آب وعلف از جايی به جای ديگر حركت كردن ②(驱逐) بيرون راندن، بزور از در بيرون راندن: ～出门外 خارج كردن ③(挨着次序) يكی‌يكی، يكايك: ～项 قلم به قلم / ～月 روز بروز / ～条加以说明 نكته به نكته توضيح دادن
【逐北】zhúběi 〈书〉 تعقيب سربازان شكست خورده وفراری
【逐步】zhúbù قدم بقدم، بتدريج: ～深入 قدم بقدم تعميق كردن / ～降低生产成本 بتدريج از هزينهٔ توليد كاستن
【逐臣】zhúchén وزيری كه تبعيد شده بوسيلهٔ دربار
【逐处】zhúchù همه جا
【逐个】zhúgè يكی‌يكی، يكايك: 我们得～研究这些问题。 ما بايد اين مسائل را يكايك بررسی ومطالعه كنيم.

【逐渐】zhújiàn بتدریج، کم کم: 他的身体～好起来了。 حال مزاجی او بتدریج بهتر می شود. / 天～暗下来了。 هوا کم کم تاریك می شود.

【逐客令】zhúkèlìng امر مرخصی برای مهمان: 下～ به کسی امر مرخصی دادن

【逐鹿】zhúlù 〈书〉 گوزن را دنبال کردن — یعنی برای تخت سلطنت جنگیدن: ～中原 مبارزه میان حریفان برای تخت سلطنت / 群雄～。 لردهای فئودالی برای تخت سلطنت می جنگند. 或 سیاستمداران نیرومند برای کسب برتری مبارزه می کنند.

【逐年】zhúnián سال بسال: 产量～增加。 میزان تولید سال بسال افزایش یافته است..

【逐日】zhúrì روز بروز: 病情～好转。 حال بیمار روز بروز بهتر می شود.

【逐条】zhútiáo ماده به ماده: ～讲解 ماده به ماده توضیح دادن

【逐一】zhúyī یکی یکی، یکایك

【逐字】zhúzì لفظ به لفظ، کلمه به کلمه: ～记录 یاد داشت کلمه به کلمه

【逐字逐句】zhú zì zhú jù کلمه بکلمه وجمله بجمله، تحت اللفظی: ～地宣读文件 کلمه بکلمه وجمله بجمله مدرك را قرائت کردن / ～的翻译 ترجمهٔ تحت اللفظی

筑 Zhú 〈别称〉(贵阳) نام دیگری برای شهر «گوی یان» 另见 zhù

舳 zhú

【舳舻】zhúlú 〈书〉 کاروان کشتی که در آن قسمت جلوئی یك کشتی با قسمت عقبی یك کشتی دیگر بهم وصل باشد

蠋 zhú کرم حشرهٔ پروانه

躅 zhú 〈书〉 ردپا

zhǔ

主 zhǔ ①(主人) میزبان: 宾～ میزبان ومهمان ②(所有者) صاحب، دارنده: 奴隶～ برده دار، صاحب غلام / 联合企业～ مالك مجتمع صنعتی / 当家作～ صاحب خانهٔ خود بودن ③(当事人) کسی یا جانبی مربوطه: 买～ خریدار، مشتری / 卖～ فروشنده ④〈基督教〉 خداوند ⑤〈伊斯兰教〉 خدا، الله ⑥(最重要的) مهم، اصلی، عمده: ～航道 مسیر عمدهٔ آب / 预防为～ جلوگیری از مرض را در اولویت قرار دادن ⑦(负责) اداره کردن، گرداندن، کاری را از پیش بردن: ～其事 عهده‌دار امور بودن ⑧(预示) اشاره کردن، دلالت کردن، نشان دادن: 早霞～雨，晚霞～晴。 ابرهای گلگون صبحگاهی بر باران دلالت می‌کندو ابرهای گلگون عصری بر صافی هوا. ⑨(主张) عقیده‌ای بودن، طرفدار: ～和 از صلح طرفداری کردن / 我一时心里没～。 برای زمان کوتاهی نمی دانستم چه باید بکنم.

【主办】zhǔbàn بعهده گرفتن، متقبل شدن: 展览会将由外贸部～。 وزارت بازرگانی خارجی تشکیل نمایشگاه را به عهده گرفت.

【主笔】zhǔbǐ 〈旧〉①(编辑部的负责人) مدیر کل ②(负责撰写评论的人) مفسر عمده

【主币】zhǔbì پول اصلی (در مقابل پول خرد)

【主编】zhǔbiān ①(负责编辑工作) طبع نشر(روزنامه، مجله و...) را نظارت کردن، مدیریت داشتن ②(主要编辑) مدیر کل، مؤلف عمده

【主宾席】zhǔbīnxí میز اول (در مهمانی)

【主槽】zhǔcáo 同"主河道"

【主持】zhǔchí ①(负责) اداره کردن، بعهده گرفتن: ～日常事务 امور روزمره را بعهده گرفتن / ～学校工作 عهده دار امور مدرسه بودن / ～会议 ریاست جلسه را عهده دار بودن ②(主张) طرفداری کردن: ～正义 از عدالت طرفداری کردن

【主厨】zhǔchú سر آشپز، آشپز اصلی وعمده در رستوران

【主次】zhǔ-cì اصلی و فرعی: 我们干工作要分清～。 ما در کارهای خود باید کار عمده را از فرعی تمیز دهیم.

【主从】zhǔ-cóng اصلی وتابع: ～关系 مناسبات بین اصلی وتابع

【主刀】zhǔdāo جراح عمده در یك عمل جراحی

【主导】zhǔdǎo رهبری کننده، هدایت کننده: 起～作用 نقش هدایت کننده را ایفاء کردن / 工业是国民经济的～。 صنعت عنصر اصلی اقتصاد ملی است. / ～思想 افکار هدایت کننده / ～风〈建〉 باد مسلط (معماری)

【主调】zhǔdiào ①〈乐〉 آهنگ اصلی در یك اثر موسیقی ②(主要的论调) موضوع مهم / موضوع اصلی مورد نظر / ～主题〈乐〉 تکراری در موسیقی

【主动】zhǔdòng ابتکار عمل: 争取～ در کسب ابتکار عمل کوشش کردن / ～帮助人 به ابتکار خود به دیگران کمك کردن / 我们应～派人去支援。 ما باید به ابتکار خود نفراتی برای کمك بفرستیم.

【主动脉】zhǔdòngmài 〈生理〉 آئورت، شاهرگ، شریان بزرگ: ～炎 آماس آئورت / ～弓 قوس آئورت

【主动卫星】zhǔdòng wèixīng 〈航天〉 ما هوارهٔ آکتیو

【主队】zhǔduì 〈体〉 تیم میزبان

【主发动机】zhǔfādòngjī 〈宇航〉 موتور اصلی

【主犯】zhǔfàn 〈法〉 مجرم اصلی، جنایتکار اصلی: ～和从犯 مجرم اصلی ومجرم همدست

【主峰】zhǔfēng بلند ترین قله از یك کوه

【主妇】zhǔfù زن خانه دار

【主干】zhǔgàn ①〈植〉 تنه، بدنه ②(起决定作用的力量) نیروی تعیین کننده، نیروی اصلی

【主根】zhǔgēn 〈植〉 ریشهٔ اصلی

【主攻】zhǔgōng 〈军〉 حملهٔ اصلی: ～部队 نیروی حملهٔ اصلی / ～方向 جهت اصلی حمله / ～方面 وجههٔ اصلی حمله

【主顾】zhǔgù مشتری، خریدار

【主观】zhǔguān ذهنی: ～努力 کوشش ذهنی / ～愿望 آرزوی ذهنی / ～地对待问题 بطور ذهنی با مسائل برخورد کردن / ～能动性 فعالیت آگاهانه / ～唯心主义〈哲〉 ایده‌آلیسم ذهنی / ～主义 ذهنی گری

【主管】zhǔguǎn ①(负责管理) مسئول بودن، عهده دار بودن،

اداره کردن: 谁～这项工作？ چه کسی مسئول این کار است
②(主管的) مقامات مسئول ～机关 / اداره مسئول ～部门 / ～
人员) مسئول، متصدی
【主河道】zhǔhédào مسیر اصلی کشتیرانی در یك رودخانه
【主婚】zhǔhūn ریاست مراسم ازدواج را بعهده گرفتن
【主机】zhǔjī 〈机〉 موتور اصلی
【主祭】zhǔjì مراسم تدفین یا قربانی را اجرا کردن
【主家】zhǔjiā ①(主人的家) خانهٔ میزبان ②(主持家务)
خانه داری کردن
【主见】zhǔjiàn نظر شخصی، قضاوت: 没有～ نظر معین نداشتن
/ 她这个人很有～。 او صاحب قضاوت است.
【主讲】zhǔjiǎng سخنرانی کردن، نطق ایراد کردن: ～人
سخنران، ناطق
【主将】zhǔjiàng فرمانده کل، فرمانده عمده
【主教】zhǔjiào 〈宗〉 اسقف، کشیش اعظم: 大～ اسقف اعظم
(یا بزرگ) / 红衣～ کاردینال
【主井】zhǔjǐng 〈矿〉 چاه معدنی اصلی
【主句】zhǔjù 〈语〉 جملهٔ اصلی
【主角】zhǔjué نقش عمده، رل عمده، بازیگر عمده: 演～ نقش
عمده را ایفاء کردن / 女～ خانم بازیگر عمده
【主考】zhǔkǎo ①(主持考试) امتحان را اداره کردن ②(主
持考试的人) ممتحن اصلی، امتحان گیرندهٔ اصلی(در مدرسه)
【主考官】zhǔkǎoguān ممتحن اصلی در امتحانات درباری
【主课】zhǔkè درس اصلی
【主理】zhǔlǐ متصدی امور
【主力】zhǔlì نیروی عمده: ～部队 واحد های نیروی عمده /
～舰 کشتی جنگی اصلی / بازیگران برجسته از یك تیم ～队员〈体〉
وغول پیکر
【主力军】zhǔlìjūn واحد های نیروی عمده
【主梁】zhǔliáng 〈建〉 شاه تیر
【主粮】zhǔliáng غله های غذایی عمده
【主流】zhǔliú ①(干流) جریان عمدهٔ آب ②(主要趋势)
روند اصلی، گرایش اصلی: 和支流～ گرایش اصلی وگرایش فرعی
【主麻】zhǔmá 〈伊斯兰教〉 جمعه
【主谋】zhǔmóu ①(坏事的主要谋划者) توطئه گر اصلی
②〈法〉 انگیزندهٔ بودن، توطئه و زمینه سازی را رهبری کردن
اصلی، محرك اصلی
【主脑】zhǔnǎo ①(起决定作用的部分) مرکز کنترل، ، مرکز
عمل کردن ②(首领) پیشوا، لیدر، رهبر
【主权】zhǔquán حاکمیت، حاکمیت: 领土～ حق حاکمیت
ارضی / 国家～ یك کشور با حاکمیت
【主儿】zhǔr 〈方〉①(指主人) صاحب خانه ②(指某种类
型的人) نوعی آدم ③(婆家) خانهٔ شوهر
【主人】zhǔrén ①(主人翁) صاحب: 国家的～ صاحب کشور
②(接待客人的人) میزبان، مهماندار: 女～ زن میزبان ③(所
有人) دارنده، مالك: 房子的～ مالك خانه
【主人公】zhǔréngōng قهرمان، شخصیت یك رمان وغیره
【主人翁】zhǔrénwēng ①(当家人) صاحب: 新社会的～
صاحب جامعهٔ نوین / 有一种～感 کار را از آن خویش
دانستن ②见"主人公"
【主任】zhǔrèn رئیس، مدیر: 总政治部～ رئیس دفتر مرکزی
سیاسی / 班～ مربی کلاس / 系～ رئیس دانشکده / 内科～ رئیس
بخش امراض داخلی / 委员～ رئیس کمیته / 医生～ سر پزشك
【主日】zhǔrì یك شنبه ها(برای مسیحی ها)
【主丧】zhǔsāng متصدی امور عزاداری
【主食】zhǔshí غذای عمده، خوراك عمده (مانندنان وبرنج)
【主使】zhǔshǐ تحریك کردن، انگیختن، تهییج کردن: ～人
محرك
【主事】zhǔshì متصدی امور
【主帅】zhǔshuài ژنرال اصلی
【主题】zhǔtí موضوع اصلی، سوژه: 诗的～ موضوع اصلی شعر /
作品的～思想 مطلب عمدهٔ یك اثر ادبی / ～歌〈电影〉 قطعهٔ
موسیقی تکرار شونده دریك فیلم سینمایی
【主体】zhǔtǐ ①(事物的主要部分) ساخت عمده، قسمت
عمده: 以青年为～的突击队 نیروی ضربتی اساسا متشکل شده
از جوانان / 工程～ قسمت عمدهٔ یك پروژه ②〈哲〉(فلسفه)
شخص مورد نظر: 和客体～ شخص مورد نظر و چیز مورد نظر
【主谓词组】zhǔ-wèi cízǔ 〈语〉 (دستور) گروه کلمه ای مسند
— مسندالیه
【主谓句】zhǔ-wèijù 〈语〉 (دستور) جملهٔ مسند — مسندالیه
【主文】zhǔwén 〈法〉 بخش عمدهٔ فتوی
【主席】zhǔxí رئیس (یك جلسه): 国家～ رئیس جمهور / 大会
～ رئیس جلسه / 台～ تریبون بلندی قسمتی از کف سالن جلسه
/ 团～ هیئت رئیسه
【主凶】zhǔxiōng قاتل اصلی
【主线】zhǔxiàn سررشتهٔ یك داستان در آثار ادبی
【主心骨】zhǔxīngǔ ①(可依靠的人) رکن، تکیه گاه اصلی،
ستون فقرات: 他是我们队里的～。 او در گروه کار رکن ما
است. ②(主见) نظر از خود شخص، قضاوت خود: 他这个人
没有～。 او از خود قضاوت نمی کند.
【主星】zhǔxīng 〈天〉 (نجوم) ستارهٔ عمده از دو ستارهٔ توأم یا
زوج
【主刑】zhǔxíng 〈法〉 کیفر عمده، مجازات عمده
【主凶】zhǔxiōng قاتل‌اصلی
【主修】zhǔxiū ①(主要研究) در رشتهٔ ویژه ای کار کردن:
他～物理。 او در رشتهٔ فیزیك کار می کند. ②(主要担任修
理) مسئول ترمیم چیزی بودن: 王师傅～这台车床。 استاد
«وانگ» مسئول ترمیم این دستگاه تراش بود.
【主眼】zhǔyǎn بخش کلیدی در آثار ادبی
【主演】zhǔyǎn (در نمایش یا فیلم) رل اصلی را بازی کردن
【主要】zhǔyào عمده، اصلی: ～敌人 دشمن اصلی / ～矛盾
تناقض عمده / ～因素 عنصر اصلی / ～目的 هدف اصلی /
～农作物 محصول عمده / 会议～讨论了两个问题。 در
کنفرانس بطور عمده دو مسئله مورد بحث بود.
【主义】zhǔyì دکترین: 唯物～ ماتریالیسم / 达尔文～ داروینیزم
/ 个人～ فردگرایی، سودجویی برای خویش / 霸权～ استیلا

سوسیالیسم ~社会/سرمایه داری ~资本/طلبی

【主意】zhǔyi ①(方法) فکر، نقشه:好~ فکر خوب ②(确定意见) تصمیم، نظر معین:打定~ تصمیم گرفتن / 改变~ منصرف شدن از کاری / 拿不定~ مردد بودن

【主音】zhǔyīn 〈乐〉 آهنگ کلیدی موسیقی

【主语】zhǔyǔ 〈语〉 مسند

【主宰】zhǔzǎi تسلط داشتن، حکومت کردن:~自己的命运 سرنوشت را مطیع خود کردن / ~世界 بر جهان حکومت کردن

【主张】zhǔzhāng ①(持某种见解) طرفداری کردن، حمایت کردن، عقیده داشتن:~自力更生 از اتکاء به نیروی خود طرفداری کردن / ~改革 از اصلاح طرفداری کردن / 我~马上动身 من از حرکت فوری جانبداری می کنم. ②(见解) عقیده، نقطه‌ء نظر، موضع:这是我们一贯的~。 این موضع همیشگی ما بوده است. / 听起来两种~都有理。 هر دو عقیده معقول ومنطقی به نظر می رسد.

【主掌】zhǔzhǎng متصدی کار

【主枝】zhǔzhī شاخه‌ء اصلی درخت

【主旨】zhǔzhǐ مفاد، مطلب، خلاصه:文章的~ مفاد مقاله

【主治医生】zhǔzhì yīshēng پزشك معالج

【主轴】zhǔzhóu 〈机〉 (ماشین) آسه‌ء اصلی:~箱 جعبه‌ء آسه‌ء اصلی

【主子】zhǔzi آقا، ارباب:~和奴才 ارباب ونوکرش

拄 zhǔ (به عصاو...) تکیه کردن:~着拐棍走 با عصا راه رفتن

渚 zhǔ 〈书〉 قطعه‌ء کوچك زمینی که توسط آب احاطه شده باشد:江~ جزیره‌ء کوچکی در رودخانه

属 zhǔ 〈书〉①(连续) متصل کردن، باهم جمع کردن:~文 کتابی به نثر تألیف کردن / 前后相~ (در مورد دو بخش) بهم متصل بودن ②(意念集中在一点) (توجه خود را) متمرکز کردن:~望 امید بستن
另见 shǔ

【属草】zhǔcǎo 〈书〉 پیش نویس کردن یك مقاله

【属意】zhǔyì 〈书〉 به کسی دل بستن

【属垣有耳】zhǔ yuán yǒu ěr دیوار موش دارد، موش گوش دارد.

煮 zhǔ جوشاندن، پختن:~鸡蛋 تخم مرغ جوشاندن / ~饭 برنج پختن

【煮豆燃萁】zhǔ dòu rán qí برای پختن لوبیا ساقه‌ء لوبیا را سوزاندن ــ کنایه از کشمکش بین برادران

【煮呢】zhǔní 〈纺〉 نوعی پارچه‌ء پشمی

嘱 zhǔ سفارش کردن، پندو اندرز دادن، اصرار کردن

【嘱咐】zhǔfu سفارش کردن، خواستن، نصیحت کردن:再三~ بار ها سفارش کردن / 我们~他保守秘密。 ما به او سفارش کردیم که در حفظ اسرار بکوشد. / 临终~ سفارش در موقع مرگ، پند واندرز در بستر مرگ، وصیت / 大夫~他好好休息。 پزشك از او خواست که خوب استراحت کند.

【嘱告】zhǔgào سفارش کردن، نصیحت کردن

【嘱托】zhǔtuō سپردن، واگذار کردن:她~我办这件事。 او سپرد که این وظیفه رامن انجام دهم.

瞩 zhǔ چشم دوختن، متوجه چیزی بودن:高瞻远~ بلند ایستادن وبفاصله‌ء دور نگاه کردن، چشم بصیرت داشتن

【瞩目】zhǔmù 〈书〉 چشم دوختن، خیره نگریستن:举世~ کانون توجه جهان بودن

【瞩望】zhǔwàng 〈书〉①(期望) انتظار داشتن، توقع داشتن:~已久 مدتی طولانی مشتاقانه انتظار داشتن ②(注视) خیره نگریستن، چشم دوختن

zhù

伫 zhù 〈书〉 زمانی طولانی ایستادن

【伫候】zhùhòu 〈书〉 ایستاده منتظر بودن:~佳音 انتظار خبر خوش از شما داشتن

【伫立】zhùlì 〈书〉 یك زمان طولانی ایستادن

苎 zhù

【苎麻】zhùmá 〈植〉 گیاه رامی

助 zhù کمك کردن، یاری کردن، همراهی کردن:互~ به یکدیگر کمك کردن / ~消化 به هضم غذا کمك کردن / ~一臂之力 به کسی دست کمك دادن / ~人为乐 کمك به دیگران را مایه‌ء خوشوقتی دانستن

【助爆药】zhùbàoyào 〈军〉 ماده‌ء منفجره‌ء واسطه‌ء میان جرقه وخرج فشنگ، چاشنی گلوله

【助产】zhùchǎn به زائو در زائیدن بچه کمك کردن

【助产士】zhùchǎnshi 〈医〉 ماما، قابله

【助词】zhùcí 〈语〉 کلمه‌ء معین در زبان چینی که با تأکید خوانده نمی شود ولی وظیفه‌ء دستور زبان را انجام می دهد (مانند از لحاظ جمله بندی 的,地,得,所، از لحاظ زمان فعل 了,着,过 واز لحاظ لحن گوینده 呢,吗,啊,吧)

【助动词】zhùdòngcí 〈语〉 فعل معین

【助攻】zhùgōng 〈军〉 حمله‌ء فرعی:~部队 واحد های نیروی فرعی

【助剂】zhùjì (نساجی)ماده‌ء کمکی

【助教】zhùjiào مربی (دانشگاه)

【助桀为虐】zhù Jié wéi nüè به پادشاه «جو» در ظلم وستمش کمك کردن، به ظالم در بدی او یاری رساندن

【助理】zhùlǐ معاون، معین:部长~ معاون وزیر

【助力】zhùlì یاری، کمك

【助跑】zhùpǎo 〈体〉 (قبل از پرداختن به بعضی کارهای ورزشی مانند پرش ارتفاع، پرتاب نیزه و...) به سرعت دویدن

【助燃】zhùrán 〈化〉 (شیمی) محرك سوزش:~气体 گاز محرك سوزش

【助熔剂】zhùróngjì ماده‌ء گدازنده

【助手】zhùshǒu يار، معين، كمك كننده، معاون
【助听器】zhùtīngqì سمعك
【助推级】zhùtuījí 〈宇航〉وسيلهٔ كمكى براى ازدياد فشار ونيرو مخصوصا نيروى محركه
【助威】zhùwēi بر روحيه(ورزشكاران) افزودن، تشويق كردن: 给我们的篮球队~ تيم بسكتبال ما را تشويق كردن
【助兴】zhùxìng بر شوخى وسرگرمى افزودن
【助学】zhùxué به آموزنده يارى رساندن
【助学金】zhùxuéjīn بورس، كمك هزينهٔ تحصيلى: 领~的学生 دانشجويانى كه كمك هزينهٔ تحصيلى مى گيرند
【助益】zhùyì يارى، كمك ؛ فايده
【助战】zhùzhàn ①(协助作战) در عمليات جنگى كمك كردن ②(助威) روحيهٔ كسى را تقويت كردن
【助长】zhùzhǎng 〈贬〉دامن زدن، تحريك كردن، برانگيختن: ~侵略者的野心 جاه طلبى تجاوز كاران را دامن زدن / ~歪风邪气 گرايشهاى ناسالم وناپسند را تحريك كردن
【助阵】zhùzhèn به نبرد يا مسابقه يارى رساندن
【助纣为虐】zhù Zhòu wéi nüè به پادشاه «زو» در ظلم وستمش كمك كردن ـ كنايه از به ظالم در بدى او يارى رساندن

住

住 zhù ①(居住) زندگى كردن، اقامت كردن، سكونت كردن: ~城外 بيرون شهر زندگى كردن / ~旅馆 در هتل اقامت كردن / ~上新房 به خانهٔ نو اسباب كشى كردن ②(停住) داشتن / ~了。雨~了: ايستادن، متوقف شدن باران ايستاد. ③[作动词的补语,表示牢固、稳当、停顿、静止等]: 站~！ بايست ! / 支持不~ در استقامت عاجز شدن / 愣~了 بسته شدن زبان / 记~ در خاطر سپردن / 扣~一封信 نامه اى را نگهداشتن
【住持】zhùchí 〈宗〉 رئيس راهبان(مذهب بودا يا تائوئيسم)
【住处】zhùchù منزل، محل اقامت، اقامتگاه، مقر: 找到~没有? شما منزل پيدا كرده ايد؟/ 我不知道他的~。 جاى اقامتش را نمى دانم.
【住地】zhùdì محل اقامت
【住读】zhùdú در مدرسهٔ شبانه روزى درس خواندن
【住房】zhùfáng خانه، منزل، مسكن: ~问题 مسئلهٔ خانه
【住户】zhùhù خانواده، فاميل: 院内有三家~。 در اين حياط سه خانواده زندگى مى كنند.
【住家】zhùjiā ①(家庭居住) زندگى كردن، اقامت داشتن: 他在郊区~。 او با خانواده اش در حومهٔ شهر زندگى مى كند. ②(住户) خانواده، فاميل
【住口】zhùkǒu خفه كردن، صحبت را قطع كردن: 你给我~! خفه شو!
【住室】zhùshì اطاق اقامت
【住手】zhùshǒu دست كشيدن، متوقف شدن: 他不做完不肯~。 تا كارش را به پايان نرساند دست نخواهد كشيد. / 不准打人! صبركن،كسى‌را نزن!
【住宿】zhùsù اقامت داشتن، منزل كردن: 他今晚在旅店~。 او امشب در هتلى اقامت خواهد داشت. / 给客人安排~ به مهمانان منزل دادن / 大学生大部分在校~。 اكثر دانشجويان در دانشگاه زندگى مى كنند.
【住所】zhùsuǒ مسكن، محل اقامت، منزل، خانه: 固定~ مسكن دائمى، منزل دائمى
【住闲】zhùxián شغل نداشتن ودر خانه بيكارى كردن
【住校】zhùxiào در مدرسهٔ شبانه روزى زندگى كردن
【住院】zhùyuàn در بيمارستان بسترى شدن: ~期间 دوره بسترى در بيمارستان / ~病人 بيمار بسترى / ~部 بخش بيماران بسترى / ~费 هزينهٔ بسترى / ~处 دفتر پذيرش بيماران بسترى / ~医生 پزشك مقيم بيمارستان
【住宅】zhùzhái خانه، منزل، اقامتگاه: ~区 ناحيهٔ سكونت
【住址】zhùzhǐ آدرس، نشانى
【住嘴】zhùzuǐ حرف زدن را متوقف ساختن

注

注 zhù ①(灌入) ريختن، جارى ساختن: 大雨如~ باران بشدت باريد. ②(精神集中) متمركز كردن، متوجه ساختن: 全神贯~ متوجه ساختن، تمركز دادن ③(赌注) گرو(در قمار): 孤~一掷 همهٔ پول را در قمار گذاشتن ④(用文字来解释) يادداشت نوشتن، حاشيه نوشتن: 批~ يادداشت هاى توضيحى ⑤(解释的文字) يادداشت، حاشيه: 附~ يادداشت هاى توضيحى وانتقادى نوشتن ⑥ يادداشت ته صفحه، پاورقى: 脚~ يادداشت ها، حاشيه نويسى (登记) ثبت كردن، نام نويسى كردن
【注册】zhùcè نام نويسى كردن: ~处 دفتر نام نويسى / ~商标 علامت تجارتى ثبت شده
【注定】zhùdìng مقدر بودن، تقدير بودن: 敌人~要失败。 مقدر است كه دشمن شكست بخورد. / 命中~ مقدر شده
【注脚】zhùjiǎo پاورقى، يادداشت ته صفحه
【注解】zhùjiě ①(解释) يادداشت نوشتن، حاشيه نوشتن ②(解释的文字) يادداشت هاى توضيحى
【注明】zhùmíng بروشنى نشان دادن، بطور واضح نمايان ساختن: ~出处 مراجع(نقل قول هاو...) را نشان دادن / 该表未~日期。 بر آن فرم تاريخ گذاشته نشد.
【注目】zhùmù خيره نگريستن، چشم دوختن: 引人~ چشمگير، جالب، قابل توجه / ~礼 با چشم سلام نظامى دادن
【注入】zhùrù ريختن: 长江~东海。 رودخانهٔ «يانگ تسه» به درياى شرقى مى ريزد. / ~式教学法 نوعى روش تدريس كه معلم درس را بزور در ذهن شاگردانش فرو مى كند. / ~井〈石油〉(نفت) چاه تزريق
【注射】zhùshè 〈医〉 آمپول زدن، تزريق كردن، تلقيح كردن: 肌肉(皮下,静脉)~ تزريق ماهيچه اى (زيرپوستى، داخل وريدى) / 往静脉里~葡萄糖 تزريق كردن گلوكز در وريد ها / 给病人~青霉素 پنى سيلين را به بيمار تزريق كردن / ~器 وسيلهٔ تزريق، سرنگ / ~针头 سوزن سرنگ
【注视】zhùshì چشم دوختن، خيره خيره نگاه كردن: 久久~着陌生人的脸 مدت طولانى به صورت بيگانه خيره نگاه كردن / 密切~着局势 با تمام دقت وضع را پائيدن / 目不转睛地~着荧光屏 به پردهٔ فلورسنت چشم دوختن
【注释】zhùshì يادداشت توضيحى: ~读物 خواندنيهاى حاشيه دار

【注疏】zhùshū 〈书〉 یاد داشت ها وتفسیر ها
【注水】zhùshuǐ 〈石油〉 آب ریختن
【注销】zhùxiāo فسخ کردن، لغو کردن، باطل کردن: 把借条～ رسید وام را فسخ کردن/ 帐已～。 حساب ها تسویه شده است.
【注意】zhùyì توجه کردن، دقت کردن، مواظب بودن: ～工作方法 به شیوهٔ کار توجه داشتن / 我没～他什么时候走的。 من متوجه نشدم که او چه وقت رفت./ ～别摔倒。 مواظب باش. که نیفتی./ ～广度〈心〉 (روان شناسی) وسعت توجه / ～力 توجه / ～事项 نکات قابل توجه
【注音】zhùyīn 〈语〉 آوانگاری، آوا نویسی: 课文有～吗？ آیا متن آوانویسی دارد؟
【注音字母】zhùyīn zìmǔ الفبای صوتی ملی (که قبل از انتشار طرح الفبای صوتی زبان چینی بکار می رفت) 又称"注音符号"
【注油】zhùyóu روغن کاری: ～枪 وسیلهٔ روغن کاری
【注重】zhùzhòng تأکید کردن، توجه داشتن، اهمیت قائل شدن: ～基本功的训练 بر تمرین اساسی تأکید کردن
【注子】zhùzi 〈方〉 ظرف شراب

杼 zhù ①〈纺〉(筘) ماسوره ②(梭) ماکو

贮 zhù ذخیره کردن، اندوختن: ～藏 ذخیره کردن/ ～粮备荒 ذخیره کردن غله برای سال بی حاصل
【贮备】zhùbèi ذخیره کردن، اندوختن
【贮藏】zhùcáng ذخیره کردن، اندوختن، انبار کردن: ～过冬的大白菜 برای مصرف زمستان کلم ذخیره کردن / 这一带地下～着丰富的矿产。 این ناحیه در ذخیرهٔ مواد معدنی غنی است.
【贮存】zhùcún ذخیره کردن، انبار کردن: ～期 دورهٔ نگهداری
【贮积】zhùjī ذخیره کردن
【贮木场】zhùmùchǎng مخزن الوار
【贮蓄】zhùxù ①(储存) ذخیره کردن، انبار کردن ②(指积存的财物) مال اندوخته
【贮运】zhùyùn ذخیره وحمل و نقل کردن

驻 zhù ①(停留) ایست کردن، توقف کردن: ～足 موقتا توقف کردن / 敌～我扰。 وقتی که دشمن توقف می کند، از حملات ایذائی ما در امان نیست. ②(驻扎) مستقر بودن: 这个团～在边界。 این هنگ در مرزها مستقر است./ 中国～埃及大使馆 سفارت چین در مصر / ～外记者 خبر نگاران مقیم در خارج از کشور/ ～京记者 خبر نگاران مقیم در پکن
【驻跸】zhùbì 〈书〉 (در مورد امپراتور در سفر) موقتا توقف کردن
【驻地】zhùdì ①(所驻的地方) محل استقرار قشون: 边防军～ ایستگاه نگهبانان مرزی/ 地质勘探队的～ خیمهٔ تیم اکتشافی زمین شناسی ②(地方行政机关所在地) مقر ارگان اداری محلی
【驻防】zhùfáng پادگان گذاشتن: ～福州 در شهر «فو جیو» پادگان گذاشتن/ ～部队 نیروهای پادگان
【驻节公使】zhùjié gōngshǐ 〈外〉 وزیر مختار مقیم
【驻守】zhùshǒu پادگان گذاشتن: ～山海关 در گذرگاه «شان های گوانگ» پادگان گذاشتن
【驻屯】zhùtún مستقر بودن (در مورد نیرو های نظامی)
【驻在国】zhùzàiguó 〈外〉 کشوری که نمایندهٔ سیاسی بدان فرستاده شده باشد
【驻扎】zhùzhá مستقر بودن (در مورد نیروها): ～重兵 قشون بزرگی مستقر کردن
【驻足】zhùzú راه رفتن را متوقف ساختن

炷 zhù 〈书〉①(灯心) فتیله (چراغ نفتی) ②(烧) سوزاندن: ～香 بخور سوزاندن ③〈量〉[用于点着的香] یك دانه بخور

祝 zhù ①(表示良好愿望) آرزوی نیك را اظهار کردن: ～你健康。 سلامتی شما را آرزومندم./ ～你一路平安。 سفر بخیر./ ～我们两国人民的友谊万古长青！ آرزو می کنیم که دوستی بین دو ملت دیر پا و بادوام باشد. ②(姓) یك نام خانوادگی در چین
【祝词】zhùcí ①(庆贺的话) نطق تبریکی: 新年～ نطق تبریکی سال نو ②(祷文) دعا ها در مراسم قربانی در زمان قدیم
【祝祷】zhùdǎo دعا کردن
【祝福】zhùfú ①(祈福) دعای خیر، آرزوی خوشبختی، برکت ②(除夕祭祀) در شب آخر سال در راه خدا قربانی کردن
【祝告】zhùgào آرزو و دعاکردن
【祝贺】zhùhè تهنیت عرض کردن، تبریك گفتن: ～演出成功 موفقیت نمایش را به هنرمندان تبریك گفتن / 向你～。 به شما تبریك می گویم./ ～两国建交 بر قراری روابط سیاسی بین دو کشور را تبریك گفتن / 致以兄弟般的～ تهنیت برادرانه را عرض کردن
【祝捷】zhùjié پیروزی را جشن گرفتن: ～大会 جلسه ایکه برای جشن گرفتن پیروزی برپا شود
【祝酒】zhùjiǔ بسلامتی کسی نوشیدن: 向来宾们～ بسلامتی مهمانان نوشیدن/ 致～词 بسلامتی کسی نطق محترمانه ای ایراد کردن / 答谢～ با نوشیدن بسلامتی کسی جواب دادن
【祝融】Zhùróng متصدی آتش، الههٔ آتش
【祝寿】zhùshòu روز تولد کسی را تبریك گفتن
【祝颂】zhùsòng آرزو های نیك را اظهار داشتن
【祝愿】zhùyuàn آرزو کردن: 致以良好的～ با بهترین آرزوها/ ～你们取得更大的成就。 ما آرزو می کنیم که موفقیت های بازهم بزرگتری را بدست بیاورید.

柱 zhù ①(柱子) ستون، رکن: 门～ ستون در/ 房～ ستون خانه / 圆～ ستون ②(像柱子的东西) چیز بشکل ستون: 水～ ستون آب / 水银～ ستون جیوه ③〈数〉 استوانه (ریاضی)
【柱础】zhùchǔ سنگ زیر ستون خانه
【柱顶】zhùdǐng 〈建〉 سر ستون
【柱廊】zhùláng 〈建〉 ردیف ستون
【柱面】zhùmiàn 〈数〉 استوانه: 椭圆～ استوانهٔ بیضوی
【柱身】zhùshēn 〈建〉 بدنهٔ ستون
【柱石】zhùshí رکن، تکیه گاه اصلی، نقطهٔ اتکاء
【柱头】zhùtóu ①〈植〉 کلاله ②〈建〉 سر ستون

③〈方〉(柱子) ستون
【柱状剖面】zhùzhuàng pōumiàn 〈地〉مقطع (زمین شناسی) ستونی
【柱子】zhùzi ستون، رکن
【柱座】zhùzuò 〈建〉پایهٔ ستون

疰 zhù
【疰夏】zhùxià 〈中医〉نوعی بیماری تابستانی که کودکان معمولا بدان مبتلا می شوند وعوارض آن عبارت است از تب مداوم، بی میلی به غذا، سستی و....

著 zhù ①(显著)برجسته، بارز، برجسته؛ 卓~ ممتاز، برجسته / 臭名昭~ بدنام نزد خاص وعام ②(显出)نشان دادن، ثابت کردن؛ 颇~成效 مؤثر از آب در آمدن ③(写作)تألیف، نوشتن، ثبت کردن، یاد داشت کردن؛ ~书 کتاب نوشتن / ~录 ترجمه کردن؛ ~译 / 新~ تازه ترین کتاب کسی ④(著作)کتاب، اثر
【著称】zhùchēng 〈书〉مشهور، معروف، نام دار؛ 以风景优美~ به زیبایی مناظر معروف بودن
【著名】zhùmíng مشهور، معروف، نامی، نامور؛ ~论断 حکم مشهور/ ~科学家 عالم نامور
【著述】zhùshù ①(著作)نوشتن، تألیف کردن، به رشتهٔ تحریر در آوردن؛ 从事科研~ به تألیف آثار علمی ودانشگاهی پرداختن ②(作品)کتاب، اثر
【著者】zhùzhě نویسنده، مؤلف
【著作】zhùzuò ①(写作)نوشتن، تألیف کردن، به رشتهٔ تحریر در آوردن؛ 他一生中~甚多。او در دورهٔ حیاتش کتاب های متعددی نوشت. ②(著作的成品)نوشته، اثر، کتاب؛ 医学~ تألیفات پزشکی، آثار طبی / ~权 حق چاپ، حق طبع ونشر

蛀 zhù ①(蛀虫)بید، کرم یا حشرات دیگری که کتاب، لباس، چوب و...را می خورد ②(蛀虫咬坏)(کرم و...)خوردن؛ 这件呢大衣给虫子~了。این پالتوی پشمی را کرم خورده است.
【蛀齿】zhùchǐ دندان کرم خورده
【蛀虫】zhùchóng هر نوع حشره ای که کتاب، لباس یا چوب را می خورد، بید
【蛀蚀】zhùshí در اثر بید خواری زخمی شدن
【蛀心虫】zhùxīnchóng انواع حشراتی که نوزاد آنها چوبخوار است

筑 zhù ساختن، احداث کردن؛ ~路 جاده ساختن / ~堤 آب بند ساختن
另见 Zhú
【筑埂机】zhùgěngjī 〈农〉دستگاه مخصوص درست کردن برآمدگی ها بین مزارع
【筑室道谋】zhù shì dào móu چگونگی ساختن خانهٔ خود را از هر عابری پرسیدن ــ کنایه از خود نظر یا برنامه ای نداشتن وبه انجام هیچ کاری موفق نشدن

铸 zhù ریخته گری، چدن ریزی؛ ~钟 زنگوله ای را در قالب ریختن / ~钱 سکهٔ پول / ~成大错 مرتکب اشتباه فاحشی شدن
【铸币】zhùbì سکه؛ ~权 حق ضرب مسکوکات
【铸锭】zhùdìng 〈冶〉به صورت شمش در آوردن
【铸钢】zhùgāng 〈冶〉فولاد ریخته شده
【铸工】zhùgōng 〈冶〉①(铸造工人)ریخته گر ②(铸造工作)ریخته گری؛ ~车间 کارگاه ریخته گری
【铸件】zhùjiàn 〈冶〉فلز ریخته؛ 干砂~ فلز ریخته با شن خشك / 冷硬~ ریخته گری با سرد کردن / 压~ ریخته گری باقالب
【铸铁】zhùtiě چدن؛ 球墨~ چدن باگرافیت
【铸型】zhùxíng قالب ریخته گری
【铸造】zhùzào ریخته گری، چدن ریزی؛ 无砂~ ریخته گری بی شن / ~车间 کارگاه ریخته گری / 蜡模~ ریخته گری با قالب مومی
【铸字】zhùzì 〈印〉حروف ریزی؛ ~工场 کارگاه حروف ریزی / ~机 ماشین حروف ریزی / ~工人 حروف ریز

翥 zhù 〈书〉(پرنده) بلند پرواز کردن
箸 zhù چوب غذا خوری

zhuā

抓 zhuā ①(用手指拿)در چنگ گرفتن، قاپیدن، ربودن؛ ~机会 فرصت را غنیمت شمردن / ~权 قدرت را در چنگ گرفتن / 他~起帽子就往外走。او کلاه خود را برداشت وبراه افتاد. ②(挠)خراشیدن، خاراندن؛ ~痒痒 محل خارش را خاراندن / 猫把孩子的手~了。گربه دست بچه را خراشید. ③(捕捉)دستگیر کردن، توقیف کردن؛ ~特务 جاسوس دشمن را دستگیر کردن / ~壮丁 مردان سالم را به خدمت نظام وادار کردن ④(着重)تأکید کردن، توجه خاصی را مبذول داشتن؛ ~重点 روی نکات مهم تأکید کردن / ~思想问题 به مسائل ایدئولوژیك توجه خاصی را مبذول داشتن / ~苗头 مراقب اولین نشان های چیزی بودن ⑤(负责某一工作)عهده دار بودن، مسئول بودن؛ 他是~工会工作的。او عهده‌دار کار اتحادیهٔ کارگری است.
【抓兵】zhuābīng بزور سر باز گرفتن
【抓辫子】zhuā biànzi از اشتباهات یا عیوب کسی چشم نپوشیدن
【抓膘】zhuābiāo (خوك، گاوو..را) فربه کردن
【抓捕】zhuābǔ توقیف کردن
【抓差】zhuāchāi کسی را وادار به انجام خدمتی کردن
【抓丁】zhuādīng بزور سر باز گرفتن
【抓点】zhuādiǎn توجه را روی کار در واحد های برگزیده متمرکز کردن؛ ~带面 از واحد های برگزیده تجربه بدست آوردن وآنراتعمیم دادن
【抓斗】zhuādǒu سطل بشکل چنگك (برای خاك برداری)
【抓赌】zhuādǔ توقیف کردن قمارباز
【抓耳挠腮】zhuā'ěr-náosāi گوش های خود را پیچ دادن وگونه های خود را خاراندن(نشانهٔ اضطراب یا خرسندی)

【抓饭】zhuāfàn پلو که با دست صرف می شود
【抓夫】zhuāfū بیگاری گرفتن
【抓工夫】zhuā gōngfu حد اکثر استفاده را از وقت به عمل آوردن
【抓官差】zhuāguānchāi با استفاده از قدرت ونفوذ خود دیگران را به انجام کار ها برای خود وادار کردن
【抓获】zhuāhuò دستگیر کردن، توقیف کردن
【抓紧】zhuājǐn محکم در چنگ گرفتن، جدا توجه کردن:学~ جدا به آموزش توجه کردن 习 / ~时机 فرصت را غنیمت شمردن / ~时间 از وقت منتهای استفاده را به عمل آوردن 抓而不紧,等于不抓。 محکم در چنگ نگرفتن در حکم در چنگ نگرفتن است.
【抓阄儿】zhuājiūr قرعه کشیدن
【抓举】zhuājǔ 〈举重〉 چنگ زدن(در وزنه برداری)
【抓两头,带中间】zhuā liǎngtóu, dài zhōngjiān از دسته‌ٔ پیشرو حمایت کردن وبه دسته‌ٔ عقب مانده کمك کردن وبدین طریق اکثریت عظیم را تشویق کردن وبه جلو بردن
【抓扒子】zhuāpázi 〈方〉 عاجز و دست پاچه شدن
【抓瞎】zhuāxiā 〈口〉 خود را سر در گم یافتن
【抓药】zhuāyào ①(配药) نسخه را پیچیدن ②(取药) دارو گرفتن
【抓早】zhuāzǎo وقت را غنیمت شمردن
【抓住】zhuāzhù ①(拿住) بدست گرفتن:~她的胳膊 بازوی او را بدست گرفتن / ~一点小事做文章 در باره‌ٔ کار بی اهمیتی غوغا بر پا کردن ②(逮住) دستگیر کردن، گرفتن:~小偷 دزد را گرفتن ③(吸引) جلب توجه کردن:电影一开始就~了观众。 این فیلم از اول آن توجه تماشاچیان را به خود جلب کرد.
【抓壮丁】zhuā zhuàng dīng جوانان را به انجام وظیفه‌ٔ نظامی وادار کردن
【抓总儿】zhuāzǒngr مسئول کل کار ها

zhuǎ

爪 zhuǎ پنجه، چنگال
另见 zhǎo
【爪尖儿】zhuǎjiānr پاچه‌ٔ خوك
【爪儿】zhuǎr 〈口〉①(小动物的脚) چنگال حیوان کوچك ②(器物的脚) پایه‌ٔ ظروف:三~锅 دیگ روی سه پایه
【爪子】zhuǎzi 〈口〉 پنجه، چنگال:猫~ چنگال گربه / 鹰~ پنجه‌ٔ عقاب

zhuāi

拽 zhuāi 〈方〉 پرت کردن، انداختن:把皮球~出去 توپ را بیرون انداختن
另见 zhuài

zhuǎi

跩 zhuǎi 〈方〉 کج وسنگین راه رفتن

zhuài

拽 zhuài 〈方〉 کشیدن:生拉硬~ کسی را بر خلاف اراده اش همراه بردن / 一把~住不放 کسی یا چیزی را گرفتن ودیگر ول نکردن
另见 zhuāi

zhuān

专 zhuān ①(专门) ویژه، مخصوص، اختصاصی:~心不~ (روی هیچ چیز) توجه خود را متمرکز نکردن / ~车 قطار یا ماشین اختصاصی /奎宁~治疟疾。 گنه گنه داروی مخصوص برای معالجه مالاریا است /他~找重活干。 او مخصوصا کارهای سنگین را خودش به عهده می گیرد. ②(有专业知识) متخصص، کارشناس:又红又~ از لحاظ سیاسی آگاه واز لحاظ تخصص شایسته ③(独自占有) به انحصار خود در آوردن، منحصر به فرد کردن:~权 قدرت را به انحصار خود در آوردن
【专案】zhuān'àn دعوی مخصوص برای رسیدگی:这件事应成立~ در مورد این موضوع دعوی مخصوص برای رسیدگی باید طرح شود. / ~材料 مدارك وابسته به یك دعوی مخصوص / ~人员 گروه مخصوص برای رسیدگی دریك پرونده
【专差】zhuānchāi مأموریت مخصوص:他~去北京。 او برای انجام مأموریت مخصوصی به پکن رفت. /制图是他的~。 نقشه برداری تخصص او است.
【专长】zhuāncháng تخصص:学有~ از رشته‌ٔ مخصوصی در درس خود کارشناس بودن / 制图是她的~。 نقشه برداری تخصص او است.
【专场】zhuānchǎng نمایش مخصوص، نمایش اختصاص داده شده به تعداد محدودی
【专诚】zhuānchéng مخصوصا، با هدف خاصی:~拜访 از کسی دیدار مخصوصی کردن
【专程】zhuānchéng سفر مخصوص: ~赴广州迎接贵宾 برای استقبال از مهمانان گرامی به شهر گوان جو سفر مخصوصی کردن
【专电】zhuāndiàn تلگراف ویژه
【专断】zhuānduàn به تصمیم مستبدانه‌ای رسیدن، مستبدانه عمل کردن
【专攻】zhuāngōng در رشته‌ٔ ویژه ای کار کردن، متخصص شدن:~古人类学 در رشته‌ٔ علم انسانهای عصر قدیم کار کردن
【专号】zhuānhào شماره‌ٔ ویژه
【专横】zhuānhèng خودرای، آمرانه، مستبد، تکبر آمیز:~跋扈 آمرانه ومستبد

【专机】zhuānjī ①(专门的飞机) هواپیمای اختصاصی ②(私人的飞机) هواپیمای شخصی

【专家】zhuānjiā کار شناس، متخصص: 水稻～ کار شناس در برنج کاری / 眼科～ چشم پزشك

【专刊】zhuānkān ①(特别的一栏或一期) شماره یا ستون ویژه ②(学术机关的单册著作) موضوع علمی و واحدی که بصورت جزوه در می آید

【专科】zhuānkē ①(专门科目) تخصص ②(专科学校) آموزشگاه حرفه ای

【专科学校】zhuānkē xuéxiào آموزشگاه حرفه ای

【专款】zhuānkuǎn وجوه مخصوص: ～专用 وجوه را برای هدف خاصی اختصاص دادن

【专栏】zhuānlán ستون اختصاصی، ستون ویژه: 书评～ ستون اختصاصی برای مرور وانتقاد کتاب / ～作家 نویسنده ای که یك ستون روزنامه را مرتبا اشغال می کند

【专利】zhuānlì امتیاز: ～品 کالای امتیازی / ～权 حق امتیاز / ～费 هزینه امتیاز / ～法 قانون امتیاز

【专列】zhuānliè قطار خصوصی

【专卖】zhuānmài انحصار تجارتی

【专门】zhuānmén مخصوص، ویژه، خاص: ～研究化学 در شیمی متخصص بودن / 为儿童写的故事 داستانی که مخصوصا برای کودکان نوشته می شود / 今后你就～搞会计工作好了。 از این ببعد شما در رشته حسابداری کار خواهید کرد. / ～法院 دادگاه ویژه / ～机构 ارگان مخصوص / ～人材 افراد با مهارت حرفه ای / ～术语 اصطلاحات فنی / ～知识 معلومات تخصصی

【专名】zhuānmíng〈语〉(دستور) اسم خاص

【专区】zhuānqū ناحیه اداری خاص

【专人】zhuānrén شخص خاصی برای تصدی کاری: 这项工作一定要有～负责。 کسی باید منصوب شود تا عهده دار این کار گردد. / 这个文件是～送来的。 این سند توسط پیك خاصی آورده شد.

【专任】zhuānrèn تمام وقت، تمام روز: ～教员 معلم تمام وقت

【专擅】zhuānshàn〈书〉 اقتدار واختیار غصب کردن

【专神】zhuānshén توجه خود را متمرکز کردن

【专史】zhuānshǐ تاریخچه در رشته تخصصی

【专使】zhuānshǐ فرستاده مخصوص

【专属经济区】zhuānshǔ jīngjìqū منطقه اقتصادی اختصاصی

【专属渔区】zhuānshǔ yúqū منطقه ماهیگیری اختصاصی

【专署】zhuānshǔ دفتر اداری کمیسیونر در استانها

【专题】zhuāntí موضوع خاص، عنوان خاص: ～报告 گزارش در باره موضوع خاصی / ～调查 تحقیق و رسیدگی در موضوع خاصی / ～研究 پژوهش های دارای ریشه واصل مشترك / ～讨论 سمینار / ～著作 تالیفات از یك موضوع خاصی

【专线】zhuānxiàn ①(厂矿自用铁路) خط مخصوص راه آهن ②(电话线) خط مخصوص تلفون

【专心】zhuānxīn حواس خود را جمع کردن، مستغرق به چیزی بودن: ～致志 کاملا مستغرق به چیزی بودن، با فدا کاری ویك دلی / ～工作 برای کار حواس خود را جمع کردن

【专修】zhuānxiū در رشته ویژه ای کار کردن: ～科 کورس ویژه / ～数学 در رشته ریاضی کار کردن

【专业】zhuānyè ①(系科门类) رشته تخصصی، موضوع تخصصی: 这个系有八个～。 این دانشکده ۸ رشته تخصصی دارد. / ～课 درس تخصصی / ～人员 پرسنل در یك رشته تخصصی / ～学校 آموزشگاه تخصصی / ～知识 معلومات تخصصی

【专业户】zhuānyèhù کسی یا خانواده ای که مشغول امور کشاورزی یا امور فرعی آن می باشد

【专业化】zhuānyèhuà تخصص یابی: 广泛实行～协作 بین ادارات تخصصی هماهنگی وسیع بوجود آوردن

【专一】zhuānyī (در مورد حواس) جمع شدن: 心思～ با حواس جمع شده / 爱情～ در عشق پایدار بودن

【专意】zhuānyì مخصوصا

【专有】zhuānyǒu انحصاری: ～权 حق انحصاری

【专用】zhuānyòng برای هدف خاص: ～车床 دستگاه خراطی دارای هدف خاصی / ～电话 تلفون برای استفاده خاصی

【专员】zhuānyuán ①(行政、外交职衔) کمیسیونر، مأمور عالی رتبه دولت در استان ها یا در محافل دیپلماتیك: 礼宾司～ معاون ریاست تشریفات / 商务～ وابسته تجارتی ②(负责某项工作的人) کسی که مخصوصا به کاری گماشته شده باشد

【专责】zhuānzé مسئولیت خاص: 分工明确，各有～。 تقسیم کار مشخص و روشن است وهر کس مسئولیت خاص بعهده دارد.

【专政】zhuānzhèng دیکتاتوری: ～对象 هدف مورد دیکتاتوری / ～机构 ارگان دیکتاتوری / ～机关 دستگاه دیکتاتوری

【专职】zhuānzhí ①(由专人担任的职务) وظیفه ویژه، مسئولیت خاص ②(主要职务) تمام وقت: 他是工会的～干部。 او کادر تمام وقت اتحادیه کارگری است.

【专制】zhuānzhì ①(集权统治) حکومت مطلق، استبداد مطلق: ～政体 حکومت مطلق / ～君主 سلطان مستبد، حاکم مطلق ②(独断独行) استبدادی، مطلق: ～帝王 امپراتور مستبد / 君主～ سلطنت مطلقه / ～政府 دولت استبدادی

【专注】zhuānzhù حواس خود را جمع کردن، توجه خود را متمرکز کردن

【专著】zhuānzhù مونوگرافی

砖 zhuān آجر: 砌～ آجر چینی / ～房 خانه آجری / ～墙 دیوار آجری

【砖茶】zhuānchá چای بشکل آجر

【砖厂】zhuānchǎng کار خانه آجر پزی

【砖雕】zhuāndiāo حکاکی روی آجر

【砖红壤】zhuānhóngrǎng رسوب صخره های قرمز

【砖红壤性土】zhuānhóngrǎngxìngtǔ خاك دارای خاصیت رسوب صخره های قرمز

【砖坯】zhuānpī آجر آتش ندیده

【砖头】zhuāntóu پاره آجر

【砖头】zhuāntou〈方〉 آجر

【砖窑】zhuānyáo کوره آجرپزی
【砖砚】zhuānyàn مرکب دان که از آجرقدیمی ساخته شده باشد

zhuǎn

转 zhuǎn ①(改换方向、情况等) تبدیل کردن، تغییر دادن، دگرگون ساختن: 好~ بهتر شدن / ~败为胜 شکست را به پیروزی تبدیل کردن / ~弱为强 از ضعف به قدرت تحویل کردن / 晴~多云 از صاف به ابری تغییر کردن / 她~过头来和我说话。 او سر خود را برگرداند و بامن صحبت کرد. ②(转交) تحویل دادن، انتقال دادن: 这封信请你~给他。 لطفا این نامه را به او تحویل دهید. / 把她的邮件~寄到她的新地址 به آدرس جدیدش نامه فرستادن / ~党的组织关系 ثبت عضویت حزبی کسی را از یك واحد به واحد دیگر منتقل کردن
另见 zhuàn
【转背】zhuǎnbèi 〈方〉(در مورد شخصی) برگرداندن
【转变】zhuǎnbiàn تغییر دادن، تبدیل کردن: ~立场 موضع خود را تغییر دادن / 世界观的~ تغییر در جهان بینی / 把一种能~为另一种能 نوعی انرژی را به نوع دیگر انرژی تبدیل کردن / 经过尖锐的思想斗争，他有了~。 او پس از جدال شدید با دل خود فکرش را تغییر داد.
【转播】zhuǎnbō (برنامه رادیو یا تلویزیون)دو باره پخش کردن: ~台 ایستگاه واسطه
【转产】zhuǎnchǎn (مؤسسه) تولید نوع فرآورده های خود را تغییر دادن
【转车】zhuǎnchē قطار یا اتوبوس را عوض کردن(برای‌مسیردیگر)
【转船】zhuǎnchuán کشتی را عوض کردن، به کشتی دیگر انتقال دادن
【转达】zhuǎndá رساندن، ابلاغ کردن: 请向他~我的问候。 لطفا سلام مرا باو برسانید.
【转道】zhuǎndào از طریق...رفتن
【转递】zhuǎndì رساندن، تحویل دادن
【转调】zhuǎndiào 〈乐〉(موسیقی) تغییر پرده ومقام دادن
【转动】zhuǎndòng ①(转身活动) برگرداندن، حرکت دادن، چرخاندن ②(调动岗位) انتقال پست کسی: ~手腕 مچ دست را چرخاندن / ~门把手 دستگیره در را چرخاندن
另见 zhuàndòng
【转发】zhuǎnfā ارسال داشتن، فرستادن: 此件~全国。 این مدرك به سراسر کشور ارسال می شود.
【转法】zhuǎnfǎ 〈军〉 چرخش به جهت معینی(فرمان افسر)
【转告】zhuǎngào به اطلاع کسی رساندن، ابلاغ کردن: 他把这消息~了他的姐姐。 او این خبر را به اطلاع خواهرش رساند.
【转化】zhuǎnhuà 〈哲〉 تبدیل کردن، تغییر دادن: 向反面~ خود را به جهت مخالف خویش تبدیل کردن
【转圜】zhuǎnhuán ①(挽回) وضعی را از خطر رهانیدن ②(调停) میانجی گری کردن
【转换】zhuǎnhuàn تغییر دادن، عوض کردن: ~方向 تغییر جهت دادن / ~话题 موضوع صحبت را عوض کردن / ~开关 سویچ تعویض
【转机】zhuǎnjī تغییر مساعد، تبدیل به احسن: 他的病有了~。 حال بیمار تغییر مساعدی یافته است.
【转嫁】zhuǎnjià ①(改嫁) (در مورد زن) دو باره عروسی کردن ②(推卸给别人) تغییر مکان دادن، انتقال دادن: 把责任~给他人 مسئولیت را بر دوش دیگران گذاردن / 向别国~金融危机 بحران مالی را به کشور های دیگر انتقال دادن
【转交】zhuǎnjiāo رساندن، تحویل دادن: 请把这个包裹~给王先生。 لطفا این بقچه‌را به‌آقای‌وانگ برسانید. / 来信请由中国大使馆~。 لطفا نامه‌های‌مرا ازطریق سفارت‌چین تحویل دهید.
【转角】zhuǎnjiǎo گوشه خیابان
【转剧】zhuǎnjù شدت یافتن
【转口】zhuǎnkǒu عبور کالای یك دولت از خاك دولت دیگر: ~货物 کالای عبوری، کالای ترانزیتی / ~贸易 بازرگانی ترانزیتی ②(改口) حرف خود را عوض کردن
【转脸】zhuǎnliǎn ①(掉过脸) صورت خود را برگرداندن ②(转眼) در یك چشم بهم زدن: 他刚才还在这儿，怎么~就不见了。 او همین الآن اینجا بود، چطور می شود در یك چشم بهم زدن ناپدید شد؟
【转捩点】zhuǎnlièdiǎn نقطه چرخش، نقطه تحول، نقطه عطف
【转录】zhuǎnlù با دستگاه صدا یا تصویر را از یك نوار به نوار دیگر منتقل کردن
【转卖】zhuǎnmài دو باره فروختن
【转年】zhuǎnnián ①(第二年) سال بعد ②〈方〉(明年) سال آینده
【转念】zhuǎnniàn دو باره سنجیدن واز فکری منصرف شدن: 他刚才想开口，但一~，又不说了。 او می خواست حرف بزند، اما پس از سنجیدن از حرف زدن منصرف شد.
【转让】zhuǎnràng مالکیت چیزی را انتقال دادن
【转入】zhuǎnrù از حالتی‌به‌حالت‌دیگر تغییرکردن: ~敌后 به پشت جبهه دشمن رفتن / ~地下 به فعالیت زیر زمینی پرداختن / ~正常 به حالت نورمال برگشتن / ~下一个项目 به قلم بعدی پرداختن / 由进攻~防御 از حمله مبادرت ورزیدن به دفاع
【转身】zhuǎnshēn (در مورد شخصی) بر گرداندن
【转生】zhuǎnshēng 〈佛教〉(بودا) تناسخ در جسم
【转世】zhuǎnshì ①(喇嘛教决定活佛继承人的制度) تعیین جانشین بودای زنده توسط هیئت ممیز لامایی ها ②同"转生"
【转手】zhuǎnshǒu ①(通过他人转交) رساندن: 你就直接交给他，不必要我~了。 آنرا مستقیما باو تحویل بدهید، لازم نیست که از طریق من انجام شود. ②(把买得的东西卖给另一方) فروختن آنچه که خریده می شود
【转述】zhuǎnshù نقل کردن، تعریف کردن: 我只是~他的话。 من صرفا حرف هایش را نقل می کنم.
【转瞬】zhuǎnshùn در یك چشم بهم زدن
【转送】zhuǎnsòng ①(转交) رساندن، تحویل دادن

②(转赠) هدیهٔ کسی را به دیگران دادن

【转体】zhuǎntǐ 〈体〉چرخش : 向前~跳 جهش چرخش دار به جلو /跳水~ شیرجهٔ چرخش دار به جلو

【转天】zhuǎntiān روز بعد، روز دیگر

【转托】zhuǎntuō انجام کاری را که به خود مربوط است از دیگری خواستن: 你让我办的事，我已~老张了。 از «لائو جان» خواستم کاری را که به من گفته بودیدانجام دهد.

【转弯】zhuǎnwān پیچیدن، دور زدن، چرخیدن: 邮局一~儿就是。 پست خانه در همان گوشهٔ خیابان واقع است. /来一个一百八十度的大~ به ۱۸۰درجه چرخیدن / 他是个直性子，说话从来不会~儿。 او رك‌گو است وهرگز در پرده سخن نمی گوید. /右~走! براست پیچ (فرمان افسر) / 给他们一个~的余地 به آنها راه‌گریز دادن

【转弯抹角】zhuǎnwān-mòjiǎo ①(弯弯曲曲的) پر از پیچ وخم، مملو از پیچ وتاب: 我们~地走了好一会才找到那个地方。 ما قبل از اینکه بآنجا برسیم، راه پر پیچ وخمی را طی کردیم. /这条路~的，可难走了。 راه پر پیچ وخمی است وراه رافتن در آن مشکل. ②(不直截了当地说) در پرده سخن گفتن

【转弯子】zhuǎn wānzi ①(不照直说话) حاشیه رفتن ②(改变认识或立场) شناخت یا موضع خودرا عوض کردن

【转危为安】zhuǎn wēi wéi ān خطر یا بحرانی را پشت سر گذاشتن: 病人已~。 بیمار از خطر جسته است.

【转文】zhuǎnwén با کلمات ادبی سخن گفتن

【转徙】zhuǎnxǐ کوچ کردن، مهاجرت کردن

【转向】zhuǎnxiàng ①(转变方向) تغییر جهت دادن: ~架〈铁道〉 وسیلهٔ نقلیهٔ دو چرخ که برای حرکت دادن انتهای لوکوموتیو یا واگن بکار می رود /~装置 دنده فرمان، دنده سکان ②(改变立场) تغییر موضع دادن

另见 zhuànxiàng

【转学】zhuǎnxué (در مورد دانشجویان یا دانش آموزان) به مدرسهٔ دیگری منتقل شدن

【转眼】zhuǎnyǎn در یك لحظهٔ کوتاه، دریك چشم بهم زدن: 这孩子~就不见了。 این بچه در یك چشم بهم زدن ناپدید شد. /~间一个月就过去了。 یك ماه بسرعت برق گذشت.

【转业】zhuǎnyè (سرباز) به کار غیر نظامی منتقل شدن: ~军人 سربازی که به کار غیر نظامی منتقل شده باشد

【转移】zhuǎnyí ①(改换位置) تغییر مکان دادن، منتقل کردن، منحرف کردن: ~兵力 نیروها را منتقل کردن / ~视线 توجه مردم را از چیزی یا کسی منحرف کردن /~目标 کسی را منحرف کردن / 游击队~了。 پارتیزان ها نقل مکان کرده اند. ②〈医〉 سرایت وانتقال یافتن مرض از یك نقطهٔ بدن به نقطهٔ دیگر: 癌~ سرایت وانتقال بافت سرطانی ③(改变) تغییر دادن، تحویل دادن: 社会风气~ رسوم اجتماعی متداول را تغییر دادن / 不依人的意志为~ مستقل از ارادهٔ انسان بودن

【转义】zhuǎnyì 〈语〉 معنی مجازی

【转引】zhuǎnyǐn از منبعی نقل کردن: ~自《政府工作报告》 نقل شده از «گزارش در بارهٔ کار دولت»

【转运】zhuǎnyùn ①(运来的东西再运到别处去) حمل ونقل کردن، نقل وانتقال کردن، به کشتی یا وسیلهٔ دیگری انتقال دادن: ~站 ایستگاه نقل وانتقال / ~公司 شرکت حمل ونقل ② شانس آوردن، خوش شانس شدن (运气好转)

【转载】zhuǎnzǎi آنچه که چاپ شده دو باره چاپ کردن: 各报都~了这篇报道。 این گزارش در همه روزنامه ها دو باره به چاپ رسید.

【转赠】zhuǎnzèng هدیهٔ دیگران را به کسی دادن

【转战】zhuǎnzhàn در جاهای مختلف جنگیدن: ~大江南北 در قسمت های مختلف شمال وجنوب رودخانه «یانگ تسه» ظفرمندانه جنگیدن

【转帐】zhuǎnzhàng حساب را منتقل کردن

【转折】zhuǎnzhé ①(事物改变方向) چرخش در مسیر حوادث: 世界历史上的急剧~ چرخش ناگهانی در تاریخ دنیا /~点 نقطهٔ عطف ②(指文章或语意由一个方向转向另一个方向) ارتباط دو مطلب بهم

【转辙器】zhuǎnzhéqì 〈铁道〉 آلت تغییر خط راه آهن

【转正】zhuǎnzhèng ①(预备党员转正) (عضو آزمایشی حزب کمونیست چین) پس از انقضای مدت آزمایشی عضو رسمی حزب شدن ②(临时工转正) (کارگر موقت) کارگر رسمی شدن

【转注】zhuǎnzhù 〈语〉 هیروگلیف‌هایی که معنی یکدیگر را توضیح می دهند یا هم معنی هستند، مانند 老 (سن بالا) 考 (عمر طولانی، مسن) ـ یکی از کاتگوری های ششگانهٔ هیروگلیف های چینی (六书)

【转租】zhuǎnzū اجارهٔ فرعی دادن

zhuàn

传 zhuàn ①(解释经文的著作) مکتب تفسیر ها در بارهٔ کتب کلاسیك کنفوسیوس و تفسیر ها در بارهٔ آنها: 经~ کلاسیك ②(传记) بیوگرافی: 外~ بیوگرافی غیر معتبر / 别~ بیوگرافی تکمیلی / 小~ شرح حال مختصری در بارهٔ کسی ③(叙述历史故事的作品) رمان یا داستان بسبك تاریخی

另见 chuán

【传记】zhuànjì بیوگرافی

【传略】zhuànlüè بیوگرافی مختصر

转 zhuàn ①(旋转) گردش کردن، گشتن، چرخیدن، دور زدن: 车轮~得很快。 چرخ ماشین بسرعت می گردد. / 地球绕着太阳~。 کرهٔ زمین بدور خورشید گردش می کند. / 你在这儿~来~去干什么? برای چه در اینجا ول می گردید؟ ②〈量〉 دور: 每分钟二千~ هر دقیقه ۲۰۰۰ دور

另见 zhuǎn

【转碟】zhuàndié 〈杂技〉 (در آکرو باسی) چرخاندن بشقاب

【转动】zhuàndòng چرخیدن، دور زدن: 把辘轳~ دستگیرهٔ چرخ چاه را چرخانیدن / 这个电厂的涡轮全是用核动力~的。 همهٔ توربین های این کارخانهٔ تولید برق بوسیلهٔ انرژی هسته ای بحرکت در می آیند. / 经过修理，机器又~起来

این ماشین پس از اینکه تعمیر شد دو باره به کار افتاد. 。了
另见 zhuǎndòng
【转铃】 zhuànlíng نوعی زنگ برگرداننده برای دو چرخه
【转炉】 zhuànlú 〈冶〉کوره برگرداننده: ~钢 فولاد کوره برگرداننده / ~炼钢法 فولاد سازی با کوره برگرداننده
【转轮手枪】 zhuànlún shǒuqiāng دو لول، هفت تیر
【转门】 zhuànmén 〈建〉در چرخنده
【转盘】 zhuànpán ①〈机〉 (ماشین) صفحه گردونه، سکوب ②〈体〉 صفحه گردونه(نوعی وسیله بازی در پارك) ③〈杂技〉 چرخنده (در آکرو باسی) ④〈石油〉 (نفت) چرخاندن دیسك: ~速度 سرعت صفحه گردونه
【转圈】 zhuànquān دور زدن
【转圈】 zhuànquān 〈方〉①(不照直说话) در پرده سخن گفتن ②(附近) در اطراف، در همسایگی
【转数】 zhuànshù 〈机〉 گردش: 每分钟~ تعداد گردش در هر دقیقه / 额定~ سهمیه گردش
【转速】 zhuànsù سرعت گردش: ~计 سرعت سنج
【转台】 zhuàntái سکوب چرخنده
【转向】 zhuànxiàng جهت خود را از دست دادن: 晕头~ مغشوش شدن وجهت خود را از دست دادن، احساس سرگیجه کردن
另见 zhuǎnxiàng
【转椅】 zhuànyī ①(转动椅子) صندلی چرخنده ②(一种儿童玩具) صندلی روی سکوی چرخنده (نوعی اسباب بازی)
【转悠】 zhuànyou 〈口〉①(转动) چرخاندن، ازیك سوبه سوی دیگر حرکت دادن: 他眼珠一~就想出个主意。 او چشم های خود را حرکتی داد وسپس فکری بخاطرش آمد. ②(闲逛) بی انگیزه گشتن، پرسه زدن، بی مقصد راه رفتن
【转子】 zhuànzǐ 〈机〉 (ماشین) قسمت گردنده ماشین: 发动机~〈汽车〉 قسمت گردنده موتور

啭 zhuàn 〈书〉 چهچهه زدن (در مورد پرندگان)

赚 zhuàn ①(获得利润) سود بردن، فایده بردن: ~钱 پول در آوردن / ~钱生意 معامله سودبخش ②〈方〉(赚头) سود، منفعت، فایده ③〈方〉挣(钱) دخل کردن، در آمد داشتن
另见 zuàn
【赚头】 zhuàntou 〈口〉 سود، منفعت، فایده

馔 zhuàn 〈书〉 ضیافت مجلل: 盛~

撰 zhuàn نوشتن، تالیف کردن، به رشته تحریر در آوردن: 为报纸~稿 برای روزنامه ای مقاله نوشتن
【撰集】 zhuànjí 〈书〉 تالیف وویراستاری کردن
【撰写】 zhuànxiě تألیف کردن،نوشتن
【撰著】 zhuànzhù نوشتن، تالیف کردن، به رشته تحریر در آوردن

篆 zhuàn ①见"篆书" ②(印章) مهر
【篆刻】 zhuànkè مهر کندن
【篆书】 zhuànshū هیروگلیف مهری(نوعی خطاطی چینی که معمولا روی مهرها نوشته می شود)

zhuāng

妆 zhuāng ①(化妆) گریم کردن: 梳~ موی خود را شانه (زن)خود را بمثابه مرد آراستن / 女扮男~ کردن وگریم نمودن ②(女子身上的装饰) زینت های زن ③(嫁妆) جهاز عروس
【妆奁】 zhuānglián جهاز عروس
【妆饰】 zhuāngshì زینت دادن، آرایش دادن، زیبا کردن

庄 zhuāng ①(村庄) ده، روستا: 王家~ روستای «وانگ» ②(庄园) جیازانگ، ملك، محل سکونت مالك وزمین های مربوط ③(旧时商店) در قدیم محل معامله کردن: 钱~ بانك / 饭~ رستوران ④(庄家) بانك در بازی ورق ⑤(庄重) جدی، باوقار: 亦~亦谐 هم جدی هم شوخ طبع ⑥〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین
【庄户】 zhuānghù دهقان، زارع: ~人 خانواده دهقان / ~人家 خانواده دهقان
【庄家】 zhuāngjia بانك دار(در بازی ورق)
【庄稼】 zhuāngjia محصول کشاورزی: 种~ کاشتن محصول / ~汉 دهقان، زارع / ~地 مزارع / 晚~ محصول دیر فصل / ~院 خانواده دهقان / ~人 کشاورز / ~活儿 کار زراعتی / ~主 کشاورز
【庄静】 zhuāngjìng موقر وآرام
【庄严】 zhuāngyán جدی، باوقار، سنگین: ~地声明 با جدیت تمام اعلام کردن / 态度~ برخورد جدی / 追悼会会场~肃穆。 سکوت و وقار بر فضای سالن جلسه یادبود حکمفرما بود.
【庄园】 zhuāngyuán ملك، محل سکونت مالك وزمین های مربوط به آن
【庄院】 zhuāngyuàn خانه بزرگ در روستا
【庄重】 zhuāngzhòng جدی، باوقار، سنگین، متین
【庄子】 zhuāngzi 〈口〉 ده، روستا

桩 zhuāng ①(桩子) تیر چوبی: 打~ تیر چوبی زدن ②〈量〉: 一~大事 یك امر مهم / 一~买卖 یك دادوستد، یك معامله
【桩砦】 zhuāngzhài 〈军〉 (نظامی) موانع با میله
【桩子】 zhuāngzi 〈口〉 تیر چوبی

装 zhuāng ①(装饰;装扮) آراستن، آرایش کردن، رلی را بازی کردن: 她~老大娘真像。 او رل پیرزن را خیلی زنده وخوب بازی کرد. ②(服装) لباس: 夏~ لباس تابستانی / 学生~ لباس متحدالشکل دانشجویی / 童~ لباس کودکان ③(化装) گریم ولباس مخصوص تآتر: 上~ لباس تآتری را پوشیدن وگریم کردن / 卸~ گریم ولباس تآتری را برداشتن ④(假装) خود را به ... زدن: 死~ خود را به مرگ زدن / ~病 خود را به ناخوشی زدن / ~傻 خود را به نادانی زدن / ~出一副可怜相 قیافه رحم آوری بخود گرفتن / 不要不懂~懂。 آنچه که نمی دانید وانمود نکنید که می دانید. ⑤(放东西) بار، گنجاندن

/ کامیون یا ارابه را بار کردن 车 ~ ؛ کردن، گذاردن، قرار دادن
چپق را با توتون پر 烟袋 ~ / در جعبه یا صندوق قرار دادن 箱 ~
این کیسه نمی تواند 这书包 ~ 不下这么多东西。 کردن /
کار گذاشتن، نصب (装配) ⑥ همه‌ء این چیز ها را بگنجاند.
~ / روی در قفلی کار گذاشتن 给门 ~ 上锁 : کردن، سوار کردن
个无线电 رادیو سوار کردن / 我们村家家户户都 ~ 上了电
灯。 در روستای ما در هر خانه چراغ های برقی نصب شده است.

【装扮】 zhuāngbàn ①(打扮) آراستن، آرایش کردن،زینت
خود را به چیزی جلوه دادن، تظاهر کردن، تغییر (假装) ② کردن
خطرناکترین دشمن 成朋友的敌人是最危险的。 ~ ؛ قیافه دادن
کسی است که خود را دوست جلوه می دهد.

【装备】 zhuāngbèi ①(配备) مجهز کردن، تجهیز کردن ؛ ~ 新
式武器 با اسلحه‌ء مدرن مجهز بودن ②(配备的东西)
تجهیزات، وسایل ؛ 军事 ~ تجهیزات نظامی / 登山运动员的 ~
وسایل ورزش‌کاران کوه پیما

【装裱】 zhuāngbiǎo پشت چیزی (مانند نقاشی) کاغذ کلفت
چسباندن،طومارکردن

【装船】 zhuāngchuán حمل کالا با کشتی

【装点】 zhuāngdiǎn زینت کردن، آرایش دادن، آذین بستن ؛ 大
厅里 ~ 着花彩。 سالن با هلال های گل زینت یافت.

【装订】 zhuāngdìng صحافی کردن ؛ 布面 ~ صحافی شده با
پارچه / 皮面 ~ صحافی شده با چرم / 硬面 ~ صحافی شده با
کاغذ مقوایی / 车间 ~ کارگاه صحافی / 工人 ~ کارگر صحافی

【装疯卖傻】 zhuāngfēng-màishǎ خود را به جنون زدن وابلهانه
عمل کردن

【装裹】 zhuāngguo ①(给死人穿衣服) مرده را لباس
پوشاندن ②(死人入殓时穿的衣服) لباس مخصوص تدفین

【装糊涂】 zhuāng hútu خود را به نادانی زدن

【装潢】 zhuānghuáng ①(装饰物品) زینت کردن، آرایش
دادن ؛ 门面 ~ نمای عمارت را زینت کردن ②(物品的装饰)
زینت،بسته‌بندی ؛ 讲究 ~ با سلیقه‌ء عالی بسته بندی شده 又
作"装璜"

【装幌子】 zhuānghuǎngzi با استفاده از عنوان خوب خود را
بزك کردن

【装货】 zhuānghuò بار کردن ؛ 单 ~ بارنامه / 港 ~ بندر بارگیری

【装机容量】 zhuāngjī róngliàng 〈电〉 ظرفیت (برق)

【装甲】 zhuāngjiǎ ①(防弹钢板) زره، جوشن ②(装有防弹
钢板的) زره پوش ؛ 兵 ~ لشگر زره پوش / 舰 ~ کشتی زره
پوش / 车 ~ زره پوش / 列车 ~ قطار زره پوش / 师 ~ لشکر
زره پوش (واحد نظامی) / 输送车 ~ وسیله‌ء نقلیه‌ء زره پوش

【装假】 zhuāngjiǎ تظاهر کردن، جعل کردن

【装具】 zhuāngjù وسایلی که ارتش هنگام نبرد باخود می برد

【装殓】 zhuāngliàn مرده را لباس پوشاندن وآنرا در تابوت
گذاردن

【装聋作哑】 zhuānglóng-zuòyǎ خود را به کری و لالی زدن،
تجاهل کردن

【装门面】 zhuāng ménmiàn تظاهر کردن ؛ 他们谁也不会弹
钢琴。这架钢琴是 ~ 。 هیچ یك از آنها پیانو زدن را بلد
نیست، این پیانو برای تظاهر است.

【装模作样】 zhuāngmú-zuòyàng قیافه‌ء خاصی بخود گرفتن،
ظاهر ساز بودن، پر ناز وکرشمه بودن

【装配】 zhuāngpèi سوار کردن، بهم پیوستن ؛ 流水式 ~ سوار
کنی با خط مونتاژ / 机器 ~ دستگاه سوار کنی / 车间 ~ کارگاه
سوارکنی / 工 ~ کارگر سوار کن / 线 ~ خط مونتاژ

【装腔】 zhuāngqiāng با ناز وکرشمه رفتار کردن، ساختگی
تظاهر کردن، قیافه‌ء دروغی بخود گرفتن 作势 ~ ؛ ومصنوعی کردن

【装傻充愣】 zhuāng shǎ chōng lèng به عمد خود را بی منطق
نشان دادن

【装设】 zhuāngshè نصب کردن، کار گذاری کردن

【装饰】 zhuāngshì آرایش دادن، تزیین کردن، آذین بستن ؛ 房
间 ~ 得很漂亮。 اطاق بسیار زیبا تزیین شد. / 品 ~ کالای
تزئینی، کالای زینتی، زینت آلات / 图案 ~ نقش ونگار تزئینی /
音〈乐〉 ~ نت آرایش (موسیقی)

【装束】 zhuāngsù لباس ؛ 看他的 ~ ，可能是藏族。 ازلباسش
می توان حدس زد که او از ملیت تبت است.

【装蒜】 zhuāngsuàn 〈口〉 تجاهل کردن ؛ 你比谁都明白，别
~ 了！ تجاهل نکنید.شما از همگان بهتر می دانید.

【装填】 zhuāngtián 〈军〉 فشنگ گذاری

【装卸】 zhuāngxiè ①(装上卸下) بارگیری وباراندازی کردن ؛
货物 ~ بارگیری وباراندازی کردن کالا ها / 工 ~ کارگر بار کننده
/ 时间〈航运〉 ~ ساعت های بارگیری وبار اندازی ②(装配和
拆卸) سوار کردن وپیاده نمودن ؛ 他会 ~ 自行车。 او می تواند
دو چرخه ای را پیاده کندو دو باره آنرا سوار نماید.

【装修】 zhuāngxiū تعمیر کردن ؛ 门面 ~ نمای فروشگاهی را
تعمیر کردن

【装样子】 zhuāng yàngzi تظاهر کردن، ظاهر سازی کردن

【装药】 zhuāngyào 〈军〉 فشنگ گذاشتن یا خرج گذاشتن

【装运】 zhuāngyùn بار کردن ونقل نمودن، با کشتی حمل کردن

【装载】 zhuāngzài بار گیری کردن ؛ 量 ~ ظرفیت بارگیری

【装帧】 zhuāngzhèng صحافی وطرح(کتاب، مجله و...) ؛ 一本
精美的书 ~ یك کتاب خوش طرح با صحافی عالی

【装置】 zhuāngzhì ①(安装) نصب کردن، کار گذاشتن ؛ 仪器
已经 ~ 好了。 آلت ها نصب شده است. ②(仪器；设备)
وسائل، اسباب، ابزار، دستگاه ؛ 雷达 ~ وسائل رادار / 自停 ~
وسائل توقف خودکار / 磨煤 ~ دستگاه ساییدن زغال / 配电 ~
اسباب تقسیم برق / 减震 ~ اسباب مخصوص کاستن شدت
نوسان / 防护 ~ وسائل محافظ وقدرت

zhuǎng

奘 zhuǎng 〈方〉 بزرگ وکلفت
另见 zàng

zhuàng

壮 zhuàng ①(强壮) قوی، نیرومند، قدرتمند ؛ 苗 ~ نشاء پر

他身体很～。 او ستبر وتنومند است. ②(雄壮) با رشد / 声势～: تقویت کردن، بهتر کردن ③(加强) شکوه، با جلال / 以～观瞻 جائی را دیدنی تر / شکوهمند ترو پر رونق تر کردن وتماشایی تر کردن

【壮大】zhuàngdà رشد وتوسعه یافتن، تقویت بخشیدن: 第三世界的～ رشد وتوسعهٔ جهان سوم / 集体经济～ اقتصاد جمع را رشد وتوسعه دادن / 革命力量～ قوت بخشیدن نیروی انقلاب / 科技工作人员的队伍不断～。 صفوف دانشمندان وکارگران فنی بطور روز افزون گسترش می یابد.

【壮胆】zhuàngdǎn بر شجاعت کسی افزودن، جرأت دادن

【壮丁】zhuàngdīng 〈旧〉مردان دارای جسم توانا: 抓～ مردان دارای جسم توانا را به خدمت نظام واداشتن

【壮歌】zhuànggē سرود بومی قوم «زوان»

【壮工】zhuànggōng کارگر غیر فنی

【壮观】zhuàngguān منظرهٔ باشکوه: 节日的广场显得格外～。 میدان در روزهای جشن جلال وشکوه خاصی می یابد.

【壮锦】zhuàngjǐn دبیت ابریشمی گلدار ساخت اقلیت ملی «زوان»

【壮举】zhuàngjǔ کار یا عمل تاریخی وپر عظمت: 史无前例的～ کار بزرگ وبی سابقه

【壮阔】zhuàngkuò وسیع، پرشکوه، با عظمت: 波澜～ با نیروی عظیم وموج خروشان به پیش حرکت کردن

【壮丽】zhuàngli مجلل، پر شکوه، با عظمت: ～的景色 منظرهٔ باشکوه / 一篇～的史诗 حماسهٔ پرشکوه

【壮烈】zhuàngliè شجاع، قهرمان، دلیر: ～牺牲 شجاعانه به شهادت رسیدن، قهرمانانه زندگی خود را فدا کردن

【壮门面】zhuàngménmian تظاهر کردن

【壮年】zhuàngnián سالهای نیرومندی کسی(بین سن ۳۰ تا ۴۰ سالگی)

【壮士】zhuàngshì مرد شجاع، قهرمان

【壮实】zhuàngshi ستبر، نیرومند، قوی: 一个～的小伙子 یك جوان ستبر

【壮硕】zhuàngshuò قوی وسلامت

【壮阳】zhuàngyáng بااستفاده از داروی مقوی نیروی حیاتی انسان را قوی کردن

【壮志】zhuàngzhì آرزوی عظیم، آرمان بزرگ، همت بزرگ: 凌云～ با آرمان های بلند ومتعالی / 未酬～ به آرمان های بلند نرسیده

【壮族】Zhuàngzú «زوان» ـ نام یکی از اقلیت های ملی چین که پراکنده در منطقهٔ خودمختار ملیت «جوان» گوان سی واستانهای «یون نان» و«گوان دون» زندگی می کنند

状 zhuàng ①(形状) شکل، ریخت: 其～不一 دارای اشکال مختلف / 奇形怪～ دارای اشکال عجیب وغریب ②(情况) حالت، وضع، شرایط: 现～ وضع موجود، وضع کنونی ③(陈述) توصیف کردن، شرح دادن: 不可名～ غیر قابل توصیف نشدنی ④(陈述文字) گزارش، شرح حال ها: 功～ شرح هایی در بارهٔ خدمات کسی، یادداشت ها ⑤(诉状) شکایت نامه، دادخواست کتبی، عرضحال کتبی: 告～ شکایت تنظیم کردن، عرضحال دادن، دادخواست دادن ⑥(褒奖的文件) تصدیق نامه: 奖～ تصدیق نامه، تقدیر نامه / 委任～ تصدیق نامهٔ انتصاب

【状况】zhuàngkuàng حال، وضع: 健康～ وضع مزاجی / 经济～ وضع اقتصادی / 改善这种～ این وضع را اصلاح کردن

【状貌】zhuàngmào صورت ظاهری، قیافه، شکل

【状态】zhuàngtài حالت، وضع، شرایط: 心理～ حالت روحی (روانشناسی) / 无组织～ حالت بی نظمی امور / 战争～ حالت جنگ

【状语】zhuàngyǔ 〈语〉قید (دستور)

【状元】zhuàngyuan ①(科举时代一种称号) دانشمند شماره یك ـ لقبی برای کسی که در بالا ترین امتحان امپراطوری مقام اول را حائز بود ②(本行业成绩最好的人) بهترین وتواناترین کسی در هر رشتهٔ تخصصی یا شغل: 行行出～。 در هر حرفه ای فردی توانا ومقدم پا به عرصهٔ ظهور می گذارد.

【状子】zhuàngzi 〈口〉دادخواست کتبی، عرضحال کتبی

撞 zhuàng ①(猛然碰上) بهم خوردن، تصادف کردن، تصادم کردن: ～车 تصادف کردن وسائل نقلیه / ～墙 به دیوار خوردن / ～了个满怀 درست با کسی مصادف شدن / ～钟 کوبیدن زنگوله / 一辆卡车～坏了我们的汽车。 یك کامیون با ماشین ما تصادف کردو به آن آسیب رساند. / 被卡车～倒了 در اثر برخورد با کامیون بزمین کوبیده شدن / 两船在雾中相～。 دو کشتی در هوای مه آلود تصادم کردند. ②(遇见) برخورد کردن، برحسب تصادف با هم رو برو شدن: 我不想见他,偏～上他了。 نمی خواستم او را ببینم اما اتفاقا با او روبرو شدم. ③(莽撞地行动) با عجله وبی ملاحظه عمل کردن: 横冲直～ دیوانهوار باین ور و آنور زدن

【撞车】zhuàngchē ①(车辆相撞) تصادف کردن ②(互相矛盾) متضاد یکدیگر بودن

【撞击】zhuàngjī کوبیدن، بشدت به چیزی زدن: 波浪～着岩石。 موج های بزرگ بشدت تمام به سنگ های خارا برخورد می کرد.

【撞见】zhuàngjiàn با کسی برخورد کردن، بر حسب اتفاق با کسی ملاقات کردن

【撞木钟】zhuàng mùzhōng ①〈方〉(碰钉子) تودهنی خوردن ②(做没有效果的事) کار بی فایده ای انجام دادن

【撞骗】zhuàngpiàn فریفتن، گول زدن، کلاه سر کسی گذاشتن

【撞墙】zhuàngqiáng با اشکالی روبرو شدن

【撞锁】zhuàngsuǒ ①(一种锁) قفل فنردار ②〈口〉(无人在家) در خانه نبودن کسی: 我昨儿晚上去你家串门,没想到～了。 دیشب به منزل تان رفتم ودیدم که در قفل است.

【撞针】zhuàngzhēn 〈军〉سوزن چکانندهٔ آتش در تفنگ یا توپ

幢 zhuàng 〈方〉〈量〉: 一～三层楼房 یك بنای سه طبقه
另见 chuáng

戆 zhuàng

【戆直】zhuàngzhí 〈书〉دیرفهم اما درستکار

zhuī

追 zhuī ①(追赶) دنبال کردن، تعقیب کردن: 兵~ سربازان تعقیب کننده / 紧~不舍 سخت به پای او رسیدن / ~上他 به پای حریف رسیدن / 把比分~到十比十一 نمره مسابقه را به ۱۰-۱۱ رساندن ②(追究) به تحقیق وبررسی ازقرار دادن / 一定要把这 ~问: مورد باز پرسی کنه مطلب رسیدن 事的根底~出来。 باید از تحقیق وبررسی به کنه مطلب پی برد. ③(追求) جستجو کردن، در پی چیزی بودن: ~名逐利 در پی شهرت ومنفعت بودن ④(回溯) بیاد آوردن: ~念往事 خاطرات گذشته رایاد کردن وآنرا با 昔 / 抚今~ گذشته را بیاد آوردن حال مقایسه نمودن ⑤(事后补办) واقع شده پس از مرگ: ~授一级战斗英雄称号 لقب قهرمان رزمی درجه یك را به کسی پس از مرگش اعطا کردن

【追本溯源】zhuīběn-sùyuán سر چشمه چیزی را گرفتن

【追逼】zhuībī ①(追赶进逼) (دشمن فراری را) از نزدیك تعقیب کردن ②(强迫的追究或索取) (کسی را) وادار به پرداخت پول یا اقرار به جرم خود کردن

【追补】zhuībǔ ①(追加) بر مبلغ اصلی پول افزودن ②(补偿) جبران کردن

【追捕】zhuībǔ تعقیب و دستگیر کردن

【追查】zhuīchá رسیدگی کردن، دنبال چیزی را گرفتن: ~事故原因 به علت حادثه ای رسیدگی کردن / ~责任 در مسئولیت دنبال منشاء شایعه را گرفتن 谣言 / ~ کاری تحقیق وبررسی کردن

【追悼】zhuīdào در مرگ کسی عزاداری کردن، سوگواری کردن: ~会 مجلس عزاداری

【追风逐电】zhuī fēng zhú diàn مثل برق سریع بودن

【追肥】zhuīféi 〈农〉 سطحی کود ریختن

【追赶】zhuīgǎn (کسی را) تعقیب کردن، دنبال کسی را گرفتن: ~逃敌 دشمن فراری را تعقیب کردن

【追根】zhuīgēn به کنه مطلب رسیدن: ~究底 از تحقیق وبررسی به کنه مطلب رسیدن

【追光】zhuīguāng نور قوی چراغ روی سن که بر بازیگر می تابد

【追回】zhuīhuí دو باره بدست آوردن، مجددا تحصیل کردن: ~赃物 اموال مسروقه را دو باره بدست آوردن

【追悔】zhuīhuǐ پشیمان شدن، ندامت کشیدن: ~莫及。 پشیمانی سودی ندارد.

【追击】zhuījī تعقیب و تعرض کردن: ~敌人 دشمن را تعقیب کردن وبه آن تعرض نمودن / ~部队 تعقیب استراتژیك 战略~ / واحد های تعقیبی ~战 / عملیات تعقیبی وتعرضی

【追缉】zhuījī تعقیب و دستگیر کردن

【追记】zhuījì ①(补记) بعدا نوشتن یا از حفظ یاد داشت کردن ②(死后奖予) کسی را پس از مرگش تقدیر کردن: ~特等功 کسی را پس از مرگش بدرجه ویژه تقدیر کردن

【追加】zhuījiā (بر مبلغ اصلی) افزودن: ~支出 هزینه ای اضافه کردن / ~预算 بودجه اضافی را تهیه کردن

【追歼】zhuījiān تعقیب و نابود کردن

【追剿】zhuījiǎo تعقیب و قلع وقمع کردن: ~队 دسته اعزامی تعقیبی

【追缴】zhuījiǎo به زور از کسی مال غیر مشروع را تحویل گرفتن

【追究】zhuījiū رسیدگی کردن،تعقیب و بررسی کردن: ~事故的责任 به حادثه رسیدگی کردن ومسئولیت آن را مشخص نمودن

【追念】zhuīniàn یاد کردن

【追求】zhuīqiú ①(积极争取) جستجو کردن، در پی چیزی بودن: ~真理 جستجوی حقیقت کردن / ~名誉 در پی شهرت بودن / 单纯~数量的偏向 گرایش جستجوی کمیت محض بودن ②(求爱) اظهار عشق کردن، عشقبازی کردن

【追认】zhuīrèn ①(事后认可) متعاقبا تأیید کردن: ~一项法令 حکمی را متعاقبا تأیید کردن ②(死后批准) کسی را پس از مرگش به عنوان عضو سازمانی شناختن: ~为党员 کسی را پس از مرگش به مثابه عضو حزب شناختن

【追思】zhuīsī بخاطر آوردن

【追诉】zhuīsù از کسی دادخواهی کردن

【追溯】zhuīsù تاریخ چیزی را برگرداندن

【追随】zhuīsuí دنبال گرفتن، پی گرفتن: ~不舍 از نزدیك در بدنبال خط مشی اشتباه آمیزی 错误路线~ / دنبال کسی رفتن / ~者 دنباله رو، پیرو، مرید رفتن

【追索】zhuīsuǒ ①(探索) تجسس کردن ②(索还) کسی را به پس دادن وام وادار کردن

【追问】zhuīwèn سؤال پیچ کردن، رسیدگی کردن: ~事实真相 در حقایق رسیدگی کردن / 我们~他渔船失踪的原因。 ما در باره علت گم شدن کشتی ماهیگیری او را سؤال پیچ کردیم.

【追想】zhuīxiǎng یاد کردن، بیاد آوردن

【追叙】zhuīxù ①(述说) گذشته را نقل کردن ②(写作的一种手法) وقفه زمانی در پیشرفت داستان ادبی یا هنری(نوعی شیوه نگارش)

【追寻】zhuīxún جستجو کردن، تعقیب کردن

【追询】zhuīxún باز پرسی کردن

【追忆】zhuīyì تجدید خاطره کردن، بخاطر آوردن: ~往事。 تجدید خاطرات گذشته کردن / 年代太久,难以~。 چون در سالهای بسیار پیش اتفاق افتاد، نمی توانم آنرا بخاطر بیاورم.

【追赃】zhuīzāng برای گرداندن پول یا اشیاء مسروقه امر دادن، دوباره پول یا اشیاء مسروقه را بدست آوردن

【追赠】zhuīzèng به کسی پس از مرگش لقب دادن

【追逐】zhuīzhú ①(追赶) تعقیب کردن، دنبال گرفتن ②(追求) جستجو کردن، درپی چیزی بودن: ~高额利润 در پی منافع سرشار بودن

【追踪】zhuīzōng دنبال کسی را گرفتن، تعقیب کردن

椎 zhuī مهره، فقره: 颈~ مهره گردن / 胸~ مهره صدری
另见 chuí

【椎骨】zhuīgǔ 〈生理〉 مهره، فقره

【椎间盘突出症】zhuījiānpán tūchūzhèng 〈医〉 (طب) پیش آمدگی صفحه واقع در میان مهره ها

锥 zhuī ①(锥子) درفش، سوراخ کن ②(像锥子的东西) چیز بشکل درفش ③(钻洞) سوراخ کردن، سفتن: 〜孔 با 〜 سوراخ کردن ④〈数〉 (ریاضی) مخروط ④ درفش سوراخ کردن

【锥刀之末】 zhuī dāo zhī mó کنایه از سود ناچیز

【锥度】 zhuīdù 〈机〉 پرگار مخروطی شکل 规〜: درجهٔ مخروطی

【锥栗】 zhuīlì 〈植〉 "Chinquapin" نوعی گیاه بنام

【锥面】 zhuīmiàn 〈数〉 مخروطی

【锥形】 zhuīxíng 〈机〉 شکل مخروطی

【锥子】 zhuīzi درفش، سوراخ کن

zhuì

坠 zhuì ①(落) افتادن، سقوط کردن: 马〜 از اسب افتادن / 飞机〜入海中。 هواپیما به دریا سقوط کرد. ②(往下垂) (از سنگینی) موجب خمیدگی شدن: 丰满的谷穗〜下头去。 خوشه های دانهٔ پرمغز از سنگینی خم شده اند. / 苹果把树枝〜得弯弯的。 شاخه ها از سنگینی سیب ها خمیده اند. ③(吊在下面的东西) چیزی در حال آویختگی: 铅〜 آلت ژرف / 扇〜儿 زیور آویزان بادبزن / پیمایی با گلولهٔ سربی

【坠地】 zhuìdì 〈书〉 (در مورد بچه ای) متولد شدن

【坠毁】 zhuìhuǐ (در مورد هوا پیما) سقوط کردن، در هم شکستن

【坠落】 zhuìluò افتادن، سقوط کردن

【坠琴】 zhuìqín نوعی آلت موسیقی بنام دو سیم

【坠子】 zhuìzi ①〈方〉(吊在下面的东西) هرچه سنگین در حال آویزان، پاندول ②(耳坠子) معلق ③ گوشوارهٔ (河南坠子) «زویی چین» تصنیف خواندن همراه با آلت موسیقی (坠琴) که در استان «خه نان» رایج است

缀 zhuì ①(缝) دوختن، بخیه کردن: 〜补 وصله زدن / 你的袖子扯破了，我给你〜上两针。 آستین های شما پاره شده است، من با چند بخیه آنرا وصله خواهم زد. ②(连结) واژه ها را بهم پیوستن، تألیف کردن: 〜文 مقاله ای را تألیف کردن ③(装饰) آراستن، زینت دادن: 点〜 آراستن، زینت دادن / 天上〜满了星星。 آسمان به ستارگان چشمك زن آراسته بود.

【缀辑】 zhuìjí جمع آوری کردن مواد مربوط به نوشته یا مقاله ها

惴 zhuì

【惴惴不安】 zhuìzhuì bù ān 〈书〉 مضطرب وترسان، نگران وهراسان

缒 zhuì (کسی یا چیزی را) با طناب پایین رساندن: 〜城而出 با طناب کسی یا خود را از دیوار شهر پایین رساندن

赘 zhuì ①(多余的) زائد، زیادی، غیر ضروری: 不待〜言。 اتلاف وقت خواهد بود اگر راجع به این مطلب بیشتر صحبت شود. ②(赘入) (در مورد مرد) پس از ازدواج در خانهٔ مادر زن خود زندگی کردن ؛ (در مورد والدین عروس) داماد را در خانهٔ خود پذیرفتن ③〈方〉(使受累赘) اسباب زحمت شدن: 孩子多了真〜人。 داشتن فرزند زیاد واقعا اسباب زحمت می شود.

【赘词】 zhuìcí سخن زیادی

【赘瘤】 zhuìliú چیز زیادی یا بی فایده

【赘述】 zhuìshù با تفصیل زیادی شرح دادن: 不必一一〜。 لازم نیست که بتفصیل بیان شود.

【赘婿】 zhuìxù دامادی که در خانهٔ مادر زن خود زندگی می کند، داماد سرخانه

【赘芽】 zhuìyá جوانهٔ درخت که گل نمی کند ومیوه نمی دهد

【赘疣】 zhuìyóu ①(疣) زگیل ②(多余无用的东西) چیز زیادی یا بی‌فایده

zhūn

肫 zhūn ①(鸟类的胃) (مرغان) سنگدان: 鸭〜 سنگدان اردك ②〈书〉(诚恳) صمیمی، صادق

窀 zhūn

【窀穸】 zhūnxī 〈书〉 قبر، گور

谆 zhūn

【谆谆】 zhūnzhūn با خلوص نیت وبطور خستگی ناپذیر: 〜教导 مکررا پند و اندرز دادن / 〜告诫 با خلوص نیت دستور دادن

zhǔn

准 zhǔn ①(准许) گذاردن، اجازه‌دادن، مجازشمردن: 获〜 اجازه گرفتن / 假两周 (به کسی)مرخصی‌دوهفته‌ای‌را / 不〜吸烟。 سیگار کشیدن ممنوع است. اجازه‌دادن ②(依据) مطابق ... پیروی کردن: 〜前例处理 باپیروی از سابقه حل و فصل شدن ③(标准) معیار،استاندارد: 以此为〜 این رامعیار قرار دادن / 〜则 معیار،اصول،استاندارد ④(准确) دقیق،درست: 投篮不〜 (در بسکتبال) بنادرستی توپ را پرتاب کردن / 这表走得〜。 این ساعت دقیق کار می کند. ⑤(一定) حتما، مسلما: 我明天〜去。 من فردا حتما می روم. ⑥(程度上不够,但被看作为某类事物) شبه: 〜军事组织 سازمان شبه نظامی

【准保】 zhǔnbǎo 〈副〉 حتما، مسلما، مطمئنا: 他〜会来。 او حتما خواهد آمد. / 我检查了两遍，〜没错儿。 من دو بار مقابله کرده ام، مطمئن باش که غلط نیست.

【准备】 zhǔnbèi ①(预先安排) آماده کردن، تدارك دیدن: 为会议〜文件 برای جلسه مدارك را آماده کردن / 作最坏的〜 در مقابل بدترین پیش آمد آمادگی داشتن / 随时〜歼灭入侵之敌 به هر زمانی برای نابودی هر تجاوزکار خود را آماده کردن / 你〜好了吗？ حاضرید؟ / 〜活动〈体〉 ورزش برای گرم کردن / 〜阶段 مرحلهٔ تدارکی / بدن قبل از بازی ②(打算) در نظر داشتن، قصد داشتن: 今年暑假我〜回老家看看。 دارم تعطیلات تابستانی امسال به زادگاه خود برگردم. / 我们〜下星期开始试验。 ما در نظر داریم هفتهٔ آینده آزمایش خود را شروع کنیم.

【准定】 zhǔndìng 〈副〉 حتما، مسلما، مطمئنا

【准话】zhǔnhuà سخن قطعی

【准将】zhǔnjiàng سر تیپ، فرمانده تیپ

【准情】zhǔnqíng در خواست کسی را پذیرفتن

【准确】zhǔnquè دقیق، درست، صحیح: ~有力地打击敵人 ضربات دقیق ونیرومند را بر دشمن وارد کردن / ~地说明 بطور دقیق توضیح دادن / ~度 درجهٔ دقت / ~性 دقت، درستی

【准儿】zhǔnr 〈口〉 مسلم، محقق، مطمئن، یقین: 心里有~ مطمئن بودن، یقین بودن / 成不成没~。 هنوز تحصیل موفقیت مسلمی است / 这种天气可没~。 امر غیر مسلمی است. شما هرگز نمی توانید به این نوع هوا اطمینان پیدا کنید.

【准绳】zhǔnshéng معیار، استاندارد

【准时】zhǔnshí سروقت، بموقع، وقت شناس: ~起飞 سروقت پرواز کردن / 请~出席。 لطفا به موقع حضور بهم برسانید. / 他很~。 او وقت شناس است.

【准头】zhǔntou 〈口〉 دقت(در صحبت، تیراندازی و...): 枪法挺有~ در تیراندازی دقیق بودن / 他说话没有~。 شما نمی توانید به حرف هایش اعتماد داشته باشید.

【准尉】zhǔnwèi استوار نیروی زمینی، هوایی و دریایی

【准信】zhǔnxìn خبر دقیق وقابل اطمینان

【准星】zhǔnxīng آلت نشانه روی(در تفنگ)

【准许】zhǔnxǔ اجازه دادن، گذاردن

【准予】zhǔnyǔ اجازه دادن، دادن: ~入境 به کسی اجازهٔ ورود به کشور را دادن / ~休假 مرخصی دادن

【准则】zhǔnzé معیار، اصول، استاندارد: 行为~ معیار رفتار / 外交~ اصول دیپلماتیک / 国际法的起码~ اصول مقدماتی قانون بین المللی / 热力学~ میزان وقاعدهٔ مبحث حرکت در اثر حرارت

【准直】zhǔnzhí 〈物〉 (فیزیك) میزان کردن: 透镜~ عدسی میزان کردن / ~仪 ابزار میزان کننده

zhuō

拙 zhuō ①(笨) ناهنجار، بی مهارت، کودن: 手~ ناهنجار، بی مهارت بودن دست / 于言词~ در بیان کردن عاجز ونی / ②〈谦〉 ودرمانده بودن: ~著 نوشتهٔ بنده، مال بنده

【拙笨】zhuōbèn ناهنجار، بی مهارت، کودن

【拙稿】zhuōgǎo مقالهٔ بنده

【拙见】zhuōjiàn 〈谦〉 نظر ناقابل بنده

【拙荆】zhuōjīng 〈旧〉 زن بنده

【拙劣】zhuōliè ناهنجار: ~表演 نمایش بد وناهنجار / ~手法 طرز عمل پست وپلید

【拙朴】zhuōpǔ ساده وکم آرایش

【拙直】zhuōzhí درست کار ورك گو

【拙著】zhuōzhù 〈谦〉 اثر این حقیر

【拙嘴笨舌】zhuō zuǐ bèn shé فصیح البیان نبودن

卓 zhuō ①(高而直) بلند وراست: ~立 قائم ایستادن ②(高明) برجسته، بزرگ، ممتاز: ~然成绩 به نتایج برجسته یك نام خانوادگی در چین 〈姓〉 ③ دست یافتن

【卓拔】zhuōbá بر جسته، ممتاز

【卓见】zhuōjiàn نظر عالیقدر

【卓绝】zhuōjué به نهایت درجه رسیده، بی حد، بی نهایت: 英勇~ بی نهایت شجاع / 艰苦~ رنج ها ومشکل های بی نظیر

【卓立】zhuōlì راست ایستادن

【卓识】zhuōshí فراست بی نظیر: 远见~ دور اندیش وبا فراست

【卓特】zhuōtè خارق العاده

【卓午】zhuōwǔ 〈书〉 ظهر

【卓有成效】zhuō yǒu chéngxiào پرثمره، فوق لعادهٔ مؤثر: 进行~的努力 کوشش های بسیار مؤثری را بکار بستن / 几年来的绿化工作已~。 درسال های اخیر نتایج خوبی در جنگل کاری حاصل شده است.

【卓越】zhuōyuè برجسته، ممتاز، درخشان: ~的成就 دست یابی های درخشان / ~的科学家 دانشمند ممتاز / 作出~的贡献 سهم های برجسته ای را ادا کردن

【卓著】zhuōzhù بر جسته، ممتاز: 成效~ نتایج برجسته

捉 zhuō ①(握) در دست گرفتن: ~笔 قلم را در دست گرفتن ②(抓) محکم در دست گرفتن وول نکردن: ~住不放 گرفتن / 活~ زنده دستگیر کردن: دستگیر کردن، توقیف کردن / 贼喊~贼。 دزد فریاد می زند: دزد را بگیرید، دزد را بگیرید.

【捉刀】zhuōdāo نوشتن(مقاله و...) برای دیگران

【捉襟见肘】zhuōjīn jiànzhǒu وقتی که کسی یقهٔ برگردان خود را بالا بکشد، آرنج هایش در میان آستین نمودار می گردد — کنایه از ژنده بودن لباس کسی یا مشکلاتی که باید حل شود فراوان است

【捉迷藏】zhuō mícáng ①(游戏) (نوعی بازی) چشم بندك ②(说话不直截了当) در حرف زدن چشم بندك را بازی کردن: 你就直说吧, 不要跟我~了。 مستقیما به مطلب برسید، پیرامون آن دور نزنید.

【捉摸】zhuōmō [多用于否定] سنجیدن، معلوم کردن: 不~定 درسنجیدن قضیه‌مشکل بودن

【捉拿】zhuōná دستگیر کردن، گرفتار کردن، توقیف کردن: ~逃犯 زندانی فراری را دستگیر کردن / ~归案 کسی را به کیفر رساندن

【捉弄】zhuōnòng اذیت کردن، دست انداختن، خجالت دادن

桌 zhuō ①(桌子) میز: 餐~ میز غذاخوری / 书~ میز تحریر / 圆~ میز گرد ②〈量〉: 三~客人 سه سفره مهمان

【桌案】zhuō'àn میز

【桌布】zhuōbù رومیزی، سفره

【桌菜】zhuōcài غذای های گوناگون وآماده برای پختن جهت مهمانی

【桌灯】zhuōdēng چراغ رومیزی

【桌面】zhuōmiàn سر میز

【桌面儿上】zhuōmiànrshang روی میز، آشکارا، علنا: ~的话 حرف های مؤدبانه وغیر قابل ایراد / 把问题摆到~来 مسائل را روی میز گذاشتن، مسائل را علنامطرح کردن

【桌椅板凳】zhuō yǐ bǎndèng میزها وصندلی ها
【桌子】zhuōzi میز

zhuó

灼 zhuó ①(火烧) سوزاندن: ~伤 در اثر سوختن زخمی شدن، سوزاندن ②(明亮) روشن، منور، درخشان

【灼急】zhuójí نگران
【灼见】zhuójiàn نظر عالیقدر، نظر نافذ: 真知~ دانش عمیـق ونظر نافذ
【灼亮】zhuóliàng روشن وتابان
【灼然】zhuórán بسیار واضح ومشخص
【灼热】zhuórè گرمای سوزاننده
【灼伤】zhuóshāng سوختگی
【灼灼】zhuózhuó 〈书〉 تابان، نور افشان، درخشان: 目光~ با چشم های نور افشان

茁 zhuó تندرست ونیرومند، تنومند

【茁壮】zhuózhuàng با استواری: 小麦长得很~。 گندم با استواری رشد می کنند./ 一代青年正在~成长。 یك نسل جوان دارد به پختگی می رسد.

浊 zhuó ①(浑浊) گل آلود، کدر، تیره: 水~ آب گل آلود/ ~流 نهر گل آلود ②کثیف، چرك، پلید: 污~ آلود ③〈声音〉 بصدای بم وخشن 低沉: 声~气~ (در مورد صدا) بم، کلفت ③(混乱) شلوغ، پر هرج ومرج، درهم و برهم، مغشوش

【浊点】zhuódiǎn 〈化〉 (شیمی)نقطه ابر
【浊流】zhuóliú ①(浑浊的水流) آب گل آلود ②جریان (品格卑污的人) آدم دون صفت ③(黑暗的潮流) روند ناسالم جامعه
【浊世】zhuóshì ①〈书〉(混乱时代) این دنیای فاسد شده، زمان های پرهرج ومرج ②〈佛教〉 دنیای فانی
【浊音】zhuóyīn 〈语〉 صدایی که با ارتعاش تارهای صوتی ادا می شود

斫 zhuó (با تبر یا شمشیر) بریدن

酌 zhuó ①(斟酒) ریختن، نوشیدن (شراب): 对~ (دو نفر) باهم شراب نوشیدن / 独~ به تنهایی نوشیدن ②(酒饭) غذا با شراب: 便~ غذای غیر رسمی ③(斟酌) سنجیدن، مورد تأمل قرار دادن، فکر کردن: ~办 بنابه قضاوت خود عمل کردن / 请~加修改。 هر طور که صلاح می بینید اصلاح بفرمائید./ 以上几点意见是否可行,请~定。 لطفا نکات فوق را بسنجید وببینید آیا آنها قابل اجرا هستند یانه.

【酌办】zhuóbàn به صلاح بینی خود کار هارا انجام دادن
【酌定】zhuódìng به صلاح بینی خود تصمیم گرفتن
【酌量】zhuóliáng سنجیدن، از قضاوت خود استفاده کردن
【酌情】zhuóqíng شرایط را در نظر گرفتن: ~处理 بصلاح بینی خود مسئله ای را حل وفصل کردن

诼 zhuó 〈书〉 تهمت، افترا، بهتان

着 zhuó ①(穿) پوشیدن (لباس): 穿~整齐 لباس تمیز ومنظم پوشیدن ②(接触) تماس حاصل کردن، تماس گرفتن، چسبیدن، پیوستن: 附~ / ~陆 روی زمین نشستن ③(使附在别的物体上) چسباندن: 不~ چیزی را به چیز دیگر چسباندن / 墨不多~ بطور مختصر نقاشی شده یا توصیف شده / 再~一把力 کمی بیشتر کوشش کردن ④(着落) محل تقریبی، حدود تقریبی: 寻找无~ نا بکار بردن ⑤ وجوه فراهم نیست. / 经费无~。 معلوم بودن محل مورد نظر (派遣) اعزام کردن، فرستادن: 请~人前来领取。 لطفا کسی را برای در یافت آن بفرستید. ⑥[旧时公文用语,表示命令的口气]: 以上规定,~即施行。 مقررات مذکور در فوق باید بلافاصله به مرحلهٔ اجرا در آید.

另见 zhāo; zháo; zhe

【着笔】zhuóbǐ شروع به نوشتن، قلم را روی کاغذ گذاردن: 不知如何~ چگونگی نوشتن یانقاشی کردن را ندانستن
【着劲儿】zhuójìnr زور خودرا بکار بردن
【着力】zhuólì کوشش های بزرگی را بکار بردن، تقلا کردن: ~描写 برای وصف کردن چیزی یا کسی منتهای کوشش خود را بکار بردن / 无从~ در سوق دادن کوشش خود به جهت صحیحی عاجز بودن
【着陆】zhuólù روی زمین نشستن: 飞机就要~了。 هواپیما بزودی روی زمین خواهد نشست. / ~场 فرودگاه / ~接地 نشست بر روی زمین
【着落】zhuóluò ①(下落) محل تقریبی، حدود تقریبی: 遗失的行李已经有~了。 چمدان هائی که گم شده بود پیدا شده است. ②(可依靠的来源) منبع معتبر: 这笔经费还没有~。 ماهنوز نمی دانیم از کجا می توانیم این پول‌هارا بدست بیاوریم.
【着墨】zhuómò با کلمات مطلبی را توصیف کردن
【着棋】zhuóqí 〈方〉 شطرنج بازی
【着色】zhuósè رنگ زدن، رنگ کردن: ~法 شیوهٔ رنگ کردن / ~剂 مادهٔ رنگ زننده
【着实】zhuóshí ①(实在) واقعا، راستی: 这辆汽车~不错。 این اتومبیل واقعا بسیار خوب است. / 为了改这篇文章,他们~花了不少时间。 آنها برای ویراستاری این مقاله واقعا وقت زیادی صرف کرده اند. ②(分量重) شدیدا: ~说了他一顿 شدیدا او را سرزنش کردن
【着手】zhuóshǒu دست زدن، به کاری مبادرت ورزیدن: ~~项工作 به کاری مبادرت ورزیدن / ~编制计划 کار برنامه ریزی را شروع کردن / 从调查研究~ کار را با تحقیق وبررسی شروع کردن
【着想】zhuóxiǎng (منافع کسی یا چیزی را) در مدنظر قرار دادن: 为人民的利益~ منافع مردم را در مدنظر قرار دادن / 他是为你~才劝你不要去的。 او به خاطر مصلحت شما نصیحت کرد که نروید.
【着眼】zhuóyǎn چیزی را در مدنظر داشتن، از زاویهٔ...نگاه کردن: ~于人民 مردم را در مدنظر داشتن / ~于未来 به آینده نگریستن / 这些措施都~于建立宏大的科技队伍。

هدف این اقدامات عبارت از آن است که اردوی بزرگی از هدف مورد نظر، مبدا، مرکز 点~/کارشناسان علمی وفنی بسازیم. توجه

【着意】zhuóyì با دقت وکوشش عمل کردن :~经营 بادقت وکوشش اداره کردن.

【着重】zhuózhòng تأکید کردن، موکد ساختن، اهمیت دادن :~指出 با تأکید خاطر نشان ساختن / ~说明问题的重要性 روی اهمیت موضوع تأکید کردن / 这里我想~地讲一个问题。من در اینجا می خواهم گفتار خود را به یك مسئله منحصر کنم./~号 علامت «تأکید»

【着装】zhuózhuāng ①(指穿戴衣帽等) پوشیدن لباس یا بر سر گذاشتن کلاه ②(衣着) لباس

啄 zhuó با منقار بوسه زدن :小鸡~米。 جوجه ها با منقار شان برنج را بوسه می زنند.

【啄花鸟】zhuóhuāniǎo نوعی پرنده بنام "Flowerpecker"

【啄木鸟】zhuómùniǎo دارکوب

琢 zhuó با اسکنه حك کردن، با اسکنه تراشیدن :翡翠~成的小茶壶 قوری کوچکی که از یشم سبز حکاکی شده باشد

另见 zuó

【琢磨】zhuómó ①(雕刻和打磨) حك وپرداخت کردن ②(加工文章) (آثار ادبی را) ویرایش کردن

另见 zuómo

斲 zhuó 〈书〉 بریدن، ریز ریز کردن، خرد کردن

【斲轮老手】zhuó lún lǎo shǒu متخصص در چرخ سازی

濯 zhuó 〈书〉 شستن، شستشو دادن :~足 پاهای خود را شستن

【濯濯】zhuózhuó 〈书〉 (کوههای) لخت، بی درخت :童山~ تپه های بی درخت

擢 zhuó 〈书〉①(拔) بیرون کشیدن ②(提拔) ترفیع دادن

【擢发难数】zhuó fà nán shǔ (در مورد جرم ها) مانند موی سر بی شمار بودن

【擢升】zhuóshēng 〈书〉 (کسی را) ترفیع دادن

【擢用】zhuóyòng 〈书〉 به پستی ترفیع دادن

镯 zhuó النگو، دست بند، النگو :玉~ النگوی یشم سبز

zī

仔 zī

另见 zǎi; zǐ

【仔肩】zījiān 〈书〉 بار سنگین کار، مسئولیت کار

吱 zī 〈象〉①(老鼠的叫声) جیغ کشیدن(مثل موش) ②(小动物的叫声) چهچهه زدن

另见 zhī

【吱声】zīshēng 〈方〉 صدا کردن :我们问他几遍，他都没~。 ما چند بار از او پرسیدیم، اما اصلا صدایی از او نشنیدیم

孜 zī

【孜孜】zīzī ساعی، کوشا، زحمتکش :~以求 با سعی وکوشش در پی چیزی بودن

【孜孜不倦】zīzī bù juàn با پشتکار، با سعی وکوشش، بطور خستگی ناپذیر

咨 zī

【咨访】zīfǎng بدیدار(شخصیت های بزرگ) رفتن

【咨嗟】zījiē ①〈书〉(叹息) آه کشیدن ②(赞叹) تحسین کردن

【咨文】zīwén ①〈旧〉[用于平行机关的公文] ابلاغیه، رسمی(بین ادارات دولتی دریك سطح) ②(国务报告) گزارش پیغام رسمی(美)~:国情 در بارهٔ امور دولتی توسط رئیس کشور ایالات متحدهٔ امریکا

【咨询】zīxún از کسی نصیحت مطالبه کردن، با کسی مشاورت کردن :~机关 ارگان مشورتی / ~委员会 کمیتهٔ مشورتی / ~议会 مجلس مشورتی

姿 zī ①(容貌) صورت، قیافه، سیما، ظاهر :~色 صورت زیبا، قیافهٔ خوش، سیمای قشنگ ②(姿态) ژست، حرکت :舞~ حرکات رقص

【姿媚】zīmèi ژست ملیح

【姿容】zīróng صورت، قیافه، سیما :秀美~ خوشگل، خوش صورت، خوش قیافه

【姿色】zīsè (در مورد خانم) صورت زیبا، قیافهٔ خوش :略有几分~ تا حدی خوشگل بودن

【姿势】zīshì ژست، حرکت :坐的~ ژست نشستن / ~优美 حرکات پسندیده داشتن

【姿首】zīshǒu 〈书〉 زیبا، ملیح

【姿态】zītài ①(姿势) ژست، حرکت :各种不同~的泥塑 مجسمه های گلی به ژست های مختلف ②(态度) برخورد، روش :以一个普通劳动者的~出现 در میان (کارمند عالی رتبه) توده های مردم بمثابهٔ کارگر معمولی ظاهر شدن / 装出一副救世主的~ قیافهٔ نجات دهنده ای بخود گرفتن / 采取高~ از خود بزرگواری نشان دادن

兹 zī 〈书〉①(这个) این :~事体大。 این واقعایك امر جدی است. ②(现在) حالا، اکنون :~将运动员名单公布如下。 حالا لیست ورزشکاران بقرار زیر اعلام می شود. ③(年) سال :今~ امسال / 来~ سال آینده

资 zī ①(钱财;费用) پول، هزینه :投~ سرمایه گذاری کردن / 川~ هزینهٔ سفر / 劳~双方 کار وسرمایه ②(资助) کمك مالی کردن، کمك هزینه دادن :~敌 از دشمن حمایت کردن ③(提供;用于) تأمین کردن، فراهم آوردن :可~对比 شرایط مقایسه را فراهم آوردن / 广泛报道，以~鼓励 بعنوان تشویق بطور وسیع تبلیغ کردن / 以~补救 بعنوان چاره جویی ④(资质) استعداد، توانایی ذاتی :天~ مورد استفاده قرار گرفتن ⑤(资格) لیاقت ذاتی، شایستگی، سابقهٔ خدمت :年~ سال های

بر حسب سابقهٔ خدمت ارشدیت را معین 排辈～论/خدمتگزاری کردن

【资本】zīběn سرمایه:固定(流动)～(گردان) سرمایهٔ ثابت / 不变(可变)～(متحرك) سرمایهٔ غیر متحرك / 垄断～ سرمایهٔ انحصاری / ～的周转 گردش سرمایه / 原始积累～ تجمع ابتدایی سرمایه / 不能把集体取得的成绩看作个人的～。 نباید آنچه را که محصول کار جمعی است بصورت سرمایهٔ شخصی در آورد. / 帝国主义～ سرمایه دار امپریالیسم / 货物～ صدور کالا / 输出～ سرمایه / 市场～ بازار سرمایه / کالا های سرمایه داری سرمایه

【资本家】zīběnjiā سرمایه دار:不法～ سرمایه دار قانون شکن

【资本主义】zīběnzhǔyì سرمایه داری:国家垄断～ سرمایه داری انحصاری دولتی / 自由～ سرمایه داری غیر انحصاری / 工商业的社会主义改造 تحول سوسیالیستی در صنعت وتجارت سرمایه داری / 道路～ راه سرمایه‌داری / 复辟～ برگشت سرمایه داری / 经济成份～ حصهٔ سرمایه داری در اقتصاد / 社会～ جامعهٔ سرمایه داری / 倾向～ گرایش به سوی سرمایه داری / 生产方式～ شیوهٔ تولید سرمایه داری / 制度～ نظام سرمایه داری / 自发势力～ نیروی خودروی سرمایه داری / 总危机～ بحران های عمومی سرمایه داری

【资财】zīcái سرمایه وکالا ها:清点～ در دفتر موجودی سرمایه وکالا ها را ثبت کردن

【资产】zīchǎn ①(财产) اموال ②(资金) پول، سرمایه ③〈经〉 سرمایه، دارایی:固定(流动)～(غیر دارائی منقول (منقول) / 冻结～ بستن(یا محدود کردن) دارائی رایج / 负债表〈经〉 تراز نامه

【资产阶级】zīchǎnjiējí بورژوازی:民族～ بورژوازی ملی / 官僚～ بورژوازی بوروکراتیك / 革命～ انقلاب بورژوا / 分子～ بورژوازی / 化～ فرد گرایی بورژوازی / 个人主义～ انقلاب بورژوازی / 民主～ دموکرامی بورژوازی / 民主革命～ انقلاب دموکراتیك بورژوازی / 世界观～ جهان بینی بورژوازی / 权利～ حق بورژوازی / 思想～ ایدئولوژی بورژوازی / 专政～ دیکتاتوری بورژوازی

【资方】zīfāng جانب سرمایه:～人员 سرمایه دار ها ونمایندگان آنها / 代理人～ عامل سرمایه دار، عامل مؤسسهٔ خصوصی

【资格】zīgé ①(应具备的身份及条件) شایستگی، لیاقت، صلاحیت:具备必要的～ دارای شایستگی لازم بودن / 取消比赛～ از کسی یاتیمی سلب شایستگی در مسابقه کردن / 取消预备党员～ عضویت آزمایشی حزبی کسی را باطل کردن / 你们有什么～向别的国家发号施令? شما چه صلاحیتی دارید که نسبت به کشور های دیگر آمرانه عمل کنید؟ / 审查委员会～ کمیتهٔ بازرسی اعتبار نامه / 证书～ اعتبار نامه ②(较长的资历) ارشدیت:摆老～ به ارشدیت خود بالیدن

【资金】zījīn وجوه:建设～ وجوهٔ ساختمانی / 发展工业的～ وجوه برای توسعهٔ صنعت

【资力】zīlì قدرت مالی:雄厚～ قدرت مالی بزرگ داشتن

【资历】zīlì شایستگی وسابقهٔ خدمت

【资料】zīliào ①(生产及生活的必需品) وسایل:生产～ وسایل تولیدی / 生活～ وسایل زندگی ②(用作依据的材料) مدارك مخصوص مراجعات علمی، ادبی وغیره:参考～ مدرك، سند / 处理～ مدرك پردازی / 搜集～ مدارك را جمع کردن / 室～ اطاق مدارك مخصوص مراجعات

【资送】zīsòng به کسی ثروت دادن

【资望】zīwàng ارشدیت وحیثیت

【资源】zīyuán منابع طبیعی:丰富～ در منابع طبیعی غنی بودن / 水力～ منابع نیروی آبی / 开发～ از منابع طبیعی بهره برداری کردن

【资质】zīzhì استعداد، لیاقت ذاتی، هوش 又称"资性"

【资助】zīzhù کمك مالی کردن، کمك هزینه دادن

赀 zī ①(计算) حساب کردن، برآورد کردن:所费不～ متحمل هزینهٔ هنگفتی بودن ②见"资"zī①

缁 zī 〈书〉 رنگ سیاه

滋 zī ①(滋生) رشد کردن، افزودن، زیاد کردن:滋蔓～ رشد کردن ویهن گردیدن / 繁～ بفراوانی / 事～ ایجاد مزاحمت کردن / 为害甚～ از همه بیشتر ضرر داشتن:بیشتر ②(增添) زیاد کردن ③〈方〉(喷射) فوران کردن، با زور خارج کردن:水管裂缝了,直往外～水。 آب از درز لوله فوران می کند. / 电线～火。 از سیم برق جرقه می جهد.

【滋补】zībǔ مقوی، نیروبخش:～食品 غذای مقوی / 气血～药 دوای مقوی برای تأمین نیروی حیاتی وتغذیهٔ خون / 人参是～身体的名药。 جنسان به داشتن اثر نیروبخش معروف است.

【滋毛儿】zīmáor 见"髭毛儿"zīmáor

【滋扰】zīrǎo ایجاد مزاحمت کردن

【滋蔓】zīmàn 〈书〉 رشد کردن ویهن گردیدن:湖中水藻～。 جلبك در دریاچه زود رشد می کندو پهن می گردد.

【滋润】zīrùn ①(含水分多) نمناك، مرطوب:～的土地 خاك مرطوب ②(使不干燥) نم دار کردن، مرطوب ساختن:湖水～着牧场青草。 آب دریاچه علف های سبز چراگاه را مرطوب می سازد.

【滋生】zīshēng ①(繁殖) تکثیر، تولید مثل کردن، زیاد کردن:防止蚊蝇～ از تولید مثل کردن پشه ومگس جلوگیری کردن ②(引起) باعث شدن، ایجاد کردن، تحریك کردن:～事端 مزاحمت ایجاد کردن، تحریك کردن به آشوب

【滋味】zīwèi ①(味道) مزه، طعم:这个菜很有～。 این خورش بسیار خوشمزه است. / 尝尝艰苦生活的～ مزهٔ زندگی سخت را چشیدن ②(感觉) احساس:我心里真不是～。 من واقعا احساس تلخی می کنم.

【滋芽】zīyá 〈方〉 جوانه زدن

【滋养】zīyǎng ①(供给养分) تغذیه قوی کردن:牛奶～身体。 شیر مزاج انسان را قوی می کند. ②(养分;养料) تغذیه، قوت غذای:有丰富的～ در تغذیه غنی بودن / ～品 غذای مقوی

【滋阴】zīyīn 〈中医〉 شیوهٔ برخورد با کمبود «ین» (مراجعه شود به واژهٔ «ین») بوسیلهٔ تقویت جسم سیال بدن و تغذیه کردن خون

【滋育】zīyù پرورش دادن، تربیت کردن
【滋长】zīzhǎng رشد کردن، توسعه دادن：防止～骄傲自满情绪。/ از تکبر وخود پسندی برحذر باشید. 长期的和平环境容易～和平麻痹思想。/ دراثر صلح وصفای طولانی احساس دروغین ایمنی بآسانی به انسان دست می دهد.
【滋殖】zīzhí تولید مثل کردن، تکثیر کردن
孳 zī زیاد کردن، تکثیر کردن، تولید مثل کردن
【孳生】zīshēng تکثیر کردن، تولید مثل کردن
【孳孳】zīzī 见"孜孜"zīzī
辎 zī نوعی ارابهٔ باستانی
【辎重】zīzhòng 〈军〉 ملزومات و تجهیزاتی که بو سیلهٔ واحد وسیلهٔ نقلیه مخصوص حمل ونقل منتقل می شود：～车 ماشین های حمل ملزومات وتجهیزات ارتش
趑 zī
【趑趄】zījū 〈书〉①(行走困难) بزحمت راه رفتن ②(踌躇不前) در پیش رفتن مردد بودن：～不前 در پیش رفتن مردد بودن
锱 zī واحد وزن قدیمی چین(برابر یك چهارم «لیانگ» (两)، وزن بسیار کم
【锱铢必较】zī-zhū bì jiào بر سر هر شاهی چانه زدن
龇 zī 〈口〉 آشکار کردن، نشان دادن：～着牙 دندانهای خود را آشکار کردن
【龇牙咧嘴】zīyá-liězuǐ ①(形容凶狠的样子) شرزه به نظر آمدن ②(形容疼痛难忍的样子) در اثر درد دهان خود را کج کردن
鲻 zī 〈动〉 شاه ماهی
髭 zī سبیل
【髭毛儿】zīmáor 〈方〉①(发脾气) عصبانی، از جا در رفتن، ②(闹事) ایجاد مزاحمت کردن شدن
【髭须】zīxū سبیل

zǐ

子 zǐ ①(儿子) پسر، فرزند：父～ پدرو پسر / 独生～ یگانه پسر / 母～候车室 اطاق انتظار (در ایستگاه راه آهن) برای مادران وکودکانشان ②(人的通称) شخص：男～ مرد / 女～ زن ③(古代特指有学问的男人) در قدیم لقب محترمانه برای شخص دانشمند یا نیکوکار：孔～ کنفوسیوس ④(种子) تخم، بذر：瓜～儿 تخمه / 结～儿 بذر بستن ⑤(卵) تخم：鸡～儿 تخم مرغ / 鱼～ تخم ماهی ⑥(幼小的，嫩的) جوان، کوچك، لطیف：～鸡 جوجه / ～姜 زنجبیل لطیف ⑦(小而坚硬的块状物) چیز کوچك وسفت：棋～儿 مهرهٔ شطرنج / 算盘～儿 مهرهٔ چتکه / 枪～儿 گلوله / 石头～儿 سنگ کوچك ⑧(铜子儿；铜元) سکهٔ مسی：一个～儿都不值 یك شاهی ارزش نداشتن ⑨〈量〉[用于能用手指掐住的细长的东西]：一～儿挂面 یك مشت از رشته / 一～儿毛线 یك کلاف رشته های پشمی ⑩ های خشك شده ⑪ ویکنت (مقامی برای نجیب زادگان در انگلستان قدیم)(子爵) اولین بخش از بخش های دوازده گانهٔ زمینی(地支的第一位)
子 zi ①[名词后缀]：帽～ کلاه / 旗～ پرچم / 胖～ آدم چاق / 推～ ماشین موزنی، قیچی سلمانی ②[个别量词后缀]：这档～事 این امر، این موضوع / 我一下～想不起他的名字。 من در همین لحظه نمی توانم اسمش را بیاد بیاورم.
【子潮】zǐcháo جزرومد در نیمهٔ شب
【子丑寅卯】zǐ chǒu yín mǎo کنایه از نظم وترتیب اشیاء
【子畜】zǐchù نوزاد حیوان
【子代】zǐdài 〈生〉 (بیولوژی) نسل فرزند：第一～ اولین نسل فرزند
【子弹】zǐdàn فشنگ، گلوله：步枪～ فشنگ تفنگ / 汽枪～ فشنگ تفنگ بادی / 练习～ فشنگ مشقی، فشنگ تعلیمی / ～带 قطار فشنگ / ～箱 جعبهٔ فشنگ
【子弟】zǐdì پسران، نسل جوان، فرزندان：纨袴～ فاسدالاخلاق وولخرج آدم غنی / 职工～ فرزندان کارگران وکار / 工农～ پسران ودختران کارگران و کارمندان (یك کارخانه و...) ودهقانان
【子弟兵】zǐdìbīng ارتش تشکیل شده از پسران خلق، ارتش خودی
【子房】zǐfáng 〈植〉 تخمدان گیاهان
【子妇】zǐfù ①(儿子和儿媳) پسر وزن پسر ②(儿媳) زن پسر، عروس
【子宫】zǐgōng 〈生理〉 زهدان، بچه دان، رحم：～颈 گردن رحم / ～帽 کلاه رحمی / ～颈炎 آماس گردن رحم / ～癌 سرطان رحم / ～切除术 جراحی رحم / ～脱垂 افتادن زهدان / ～外孕 بارداری خارج رحمی
【子规】zǐguī 〈动〉 پرندهٔ فاخته
【子爵】zǐjué ویکنت (مقامی برای نجیب زادگان در انگلستان قدیم)：～夫人 بانوی ویکنت
【子粒】zǐlì 〈农〉 تخم، دانه：～饱满 دانهٔ پرمغز
【子棉】zǐmián پنبهٔ پاك نشده، پنبه با دانه
【子母弹】zǐmǔdàn 〈军〉 شرپنل (نوعی گلولهٔ انفجاری)
【子母扣儿】zǐmǔkòur دگمهٔ قابله، دگمهٔ فشاری
【子母绿】zǐmǔlǜ 见"祖母绿"zǔmǔlǜ
【子目】zǐmù عنوان فرعی
【子囊】zǐnáng 〈植〉 نوعی سلول شامه ای بشکل لوله که در انتهای ساقهٔ نوعی از قارچها یافت می شود
【子女】zǐnǚ پسران ودختران، فرزندان
【子时】zǐshí دورهٔ زمانی از روز از ساعت ۱۱قبل از ظهر تا ساعت ۱بعد از ظهر
【子实】zǐshí 〈农〉 بذر، تخم، دانه
【子嗣】zǐsì پسر
【子孙】zǐsūn فرزندان ونوه ها، اولاد، زادگان：～后代 اولاد،

زادگان، نسل های آینده

【子午卯酉】zǐ wǔ mǎo yǒu ①(事物的全过程) تمام جريان وقت از نيمه شب تا ظهر ②(指半夜到中午) تكامل اشياء ③(成果) نتيجهء كار

【子午线】zǐwǔxiàn 〈地〉خط نصف النهار، دايرهء نصف النهار: 本初～ نصف النهار گرينويچ

【子午仪】zǐwǔyí 〈天〉آلت نصف النهار

【子息】zǐxī ①见"子嗣"zǐsì ②〈书〉(利息) ربح

【子细】zǐxì 见"仔细"zǐxì

【子弦】zǐxián زه نازك (در مقابل زه كلفت بعضى آلات موسيقى)

【子痫】zǐxián 〈医〉(طب) تشنج آبستنى، غش آبستنى

【子虚】zǐxū 〈书〉جعلى، غير واقعى: 事属～。 اين صرفا يك اين يك امر غير واقعى است. /～乌有。 داستان خيالى است.

【子婿】zǐxù 〈书〉داماد، شوهر دختر

【子药】zǐyào گلوله وباروت

【子叶】zǐyè 〈植〉لپهء برگ

【子夜】zǐyè نيمهء شب، نصف شب

【子音】zǐyīn حرف صامت، حرف بى صدا

仔

zǐ توله، جانور جوان: 猪～ تولهء خوك / 鸡～ جوجه
另见 zī; zǎi

【仔畜】zǐchù نوزاد جانور، جانور جوان

【仔细】zǐxì ①(细心) بادقت، دقيق: ～分析 با دقت تجزيه وتحليل كردن / ～地研究文件 بادقت سندى را مورد مطالعه قرار دادن / 上课～听讲 در كلاس با دقت گوش كردن / 她做事很～。 او با دقت كار ها را انجام مى دهد. ②(小心;当心) مواظب بودن، مراقب بودن: 路很滑, ～点儿。 مواظب باش، راه بسيار ليز ولغزنده است. ③〈方〉(俭省) صرفه جو، اقتصادى: 日子过得～ در خرج صرفه جويى كردن

【仔鱼】zǐyú بچهء ماهى

姊

zǐ

【姊妹】zǐmèi خواهران بزرگ وكوچك

【姊妹城】zǐmèichéng شهر هاى خواهر

【姊妹篇】zǐmèipiān آثار هم مضمون

籽

zǐ دانه، تخم، بذر: 菜～儿 تخم سبزى / 棉～儿 دانهء پنبه

【籽棉】zǐmián پنبهء پاك نشده، پنبهء دانه دار

【籽实】zǐshí بذر، تخم، دانه

【籽种】zǐzhǒng 〈方〉دانه

梓

zǐ ①〈植〉(Catalpa) درخت كتلبه ②(刻板) حكاكى براى چاپ: 付～ صفحهء به چاپخانه دادن

【梓里】zǐlǐ 〈书〉زادگاه، موطن

紫

zǐ رنگ ارغوانى، رنگ بنفش

【紫菜】zǐcài 〈植〉"Laver" نوعى جلبك بنام

【紫草】zǐcǎo "Chinese gromwell" نوعى سنگدانه بنام

【紫草茸】zǐcǎoróng 〈中药〉نوعى لاك كه در طب بكار مى رود (Lac)

【紫癜】zǐdiàn 〈医〉حالاتى كه در آنها خون از داخل رگهايه پوست ومخاط راه مى يابد ولكه هاى ارغوانى رنگى روى پوست بچشم مى خورد

【紫貂】zǐdiāo 〈动〉سمور

【紫丁香】zǐdīngxiāng ياس بنفش

【紫绀】zǐgàn 〈医〉(طب) يرقان ازرق، يرقان كبود

【紫毫】zǐháo نوعى‌قلم‌موكه از موى‌خرگوش ساخته مى‌شود

【紫河车】zǐhéchē 〈中药〉جنين يا پردهء جنينى كه در طبابت چينى بكار مى رود

【紫红】zǐhóng قرمز مايل به ارغوانى

【紫花地丁】zǐhuā dìdīng 〈植〉بنفشه از نوع چينى

【紫胶】zǐjiāo نوعى لاك كه در طب بكار مى رود: ～虫 نوعى حشره بنام " Lac insect "

【紫金牛】zǐjīnniú 〈植〉" Japanese ardisia" نوعى گياه بنام

【紫堇】zǐjǐn 〈植〉نوعى گياه بنام «شاهتره»

【紫禁城】Zǐjìnchéng شهر ممنوع (واقع در پكن)

【紫荆】zǐjīng 〈植〉درخت ارغوان

【紫羚羊】zǐlíngyáng نوعى‌گوزن جنگلى‌آفريقاى شرقى

【紫罗兰】zǐluólán 〈植〉بنفشه

【紫茉莉】zǐmòli 〈植〉لالهء عباسى

【紫气】zǐqì نشانهء خوب

【紫杉】zǐshān 〈植〉سرخ دار(ژاپنى)

【紫石英】zǐshíyīng 〈矿〉ياقوت ارغوانى

【紫穗槐】zǐsuìhuái 〈植〉"False indigo" نوعى درخت بنام

【紫檀】zǐtán 〈植〉چوب محكم وسخت صندل قرمز

【紫藤】zǐténg 〈植〉"Chinese wistaria" نوعى‌گياه بنام

【紫铜】zǐtóng مس قرمز

【紫外线】zǐwàixiàn 〈物〉اشعهء ماوراء بنفش: ～灯 چراغ اشعهء ماوراء بنفش

【紫菀】zǐwǎn 〈植〉گل مينا

【紫薇】zǐwēi 〈植〉"Crape myrtle" نوعى گياه بنام

【紫药水】zǐyàoshuǐ 〈药〉ويوله دوژانسين(كه بعنوان ضد ميكروب در طب مصرف مى گردد)

【紫云英】zǐyúnyīng 〈植〉گياه گون

【紫竹】zǐzhú 〈植〉خيزران ارغوانى

滓

zǐ 见"渣滓"zhāzǐ

訾

zǐ 〈书〉تهمت زدن

【訾议】zǐyì 〈书〉در بارهء عيوب ديگران بحث كردن، عيب جويى كردن: 无可～ غير قابل سرزنش (يا ملامت)

zì

字

zì ①(文字) كلمه، واژه، هيروگليف: ～义 معنى كلمه / ～音 تلفظ (يك كلمه يا يك هيروگليف) / 汉～ هيروگليف چينى ②(字音) هر كلمه را واضح تلفظ كردن: 咬～清楚 : هيروگليف) ③(字体) شكل يك هيروگليف نوشته يا چاپ شده : 篆～

حروف کج، ~斜体 / حروف درشت ~黑体 / هیروگلیف مهری
سبك خطاطی «لیو گون چوان» (柳公权) ~柳 / حروف خوابیده
/ 他写得一手好~。او بسیار خوش خط است. ④(书法的
作品) فقط دستخط را جمع کردن نه 专藏~, 不藏画: دستخط
/ وثیقهء نوشتنی دادن 立~为凭: رسید، برگه (字据) ⑤ نقاشی
收到款子,写个~儿给他。 وقتی که از او پول گرفتید، برای او
لقبی (یا) رسیدی بنویسید. ⑥(根据名字的字义另取的别名)
诸葛亮~孔明: اسمی) که در سن ۲۰سالگی داده می شود.
نامزد (女子许配)〈旧〉⑦ «جوگه لیانگ» ملقب به «کونگ مین»
待~闺中: هنوز نامزد نشدن

【字典】zìdiǎn فرهنگ، لغتنامه، قاموس، دیکسیونر: 查~ به
~纸 / فرهنگ مراجعه کردن: کاغذ عالی مخصوص چاپ فرهنگ

【字调】zìdiào 〈语〉 آهنگ های هیروگلیف چینی 参见"四声" sìshēng

【字符】zìfú علامت کلمه ای

【字幅】zìfú طومار خوشنویسی

【字号】zìhao نام فروشگاه یا دکان

【字盒】zìhé 〈印〉 قالب حروف ریزی

【字画】zìhuà خطاطی ونقاشی

【字汇】zìhuì واژه نامه، لغت نامه

【字迹】zìjī دستخط: ~工整 دستخط تمیز ومرتب / ~模糊 دستخط غیر خوانا

【字据】zìjù وثیقهء نوشتنی، رسید

【字句】zìjù نوشته ها، واژه ها و عبارات، نوشتهء سلیس ~通顺 ودارای ارتباط منطقی

【字卷】zìjuàn خوش نویسی طومار دار

【字里行间】zìlǐ-hángjiān میان سطور: 这封信~流露出某种悲观情绪。 از خلال سطور این نامه بدبینی خاصی آشکار است.

【字谜】zìmí معما در بارهء یك كلمه یا یك هیروگلیف

【字面】zìmiàn لفظی، حرفی: ~上的意思 معنی لفظی / 从~上看 از زاویهء لفظ

【字模】zìmú 〈印〉 قالب حروف: 冲压~ قالب حروف که با فشار منگنه ساخته می شود

【字母】zìmǔ حروف الفبایی: 汉语拼音~ آوانگاری زبان چینی / 大写~ حروف بزرگ، حروف درشت / 按~顺序排列 به ترتیب الفبایی نظم وترتیب یافتن / ~表 الفبا

【字幕】zìmù زیر نویسی (یك فیلم سینمایی): 中文~ زیر نویسی چینی

【字盘】zìpán 〈印〉 خانهء حروف سربی (در چاپخانه): 大写~ خانهء حروف درشت / 小写~ خانهء حروف کوچك

【字书】zìshū واژه نامه، لغت نامه

【字体】zìtǐ ①(文字的不同格式) شکل یك هیروگلیف نوشته یا چاپ شده ②(书法的派别) سبك خطاطی

【字条儿】zìtiáor یاد داشت مختصر

【字帖】zìtiè مشق خط

【字眼】zìyǎn کلمه ای که در جمله بکار می رود: 玩弄~ با استعمال کلمات توسط دیگران 挑~儿 / کلمه بازی کردن از خرده گرفتن

【字样】zìyàng ①(文字形体的规范) مدل هیروگلیف های ②(用在某处的词语或简短的句子) نوشتنی کلمات نوشته (که به مردم اطلاعی می رساند یا دستور می دهد یا روی جلد کتاب این 。封面上有"初稿"~: اخطار می کند) یا چاپ شده «پیش نویس» کلمات دیده می شود / 门上写着"闲人莫入"的~。 روی در نوشته می شود «ورود ممنوع»!

【字斟句酌】zìzhēn-jùzhuó با کمال دقت واژه های خود را انتخاب کردن، کلمه سنجیدن

【字纸】zìzhǐ کاغذ باطله که روی آن هیروگلیف ها نوشته یا چاپ شده باشد: ~篓 سبد کاغذ باطله

自 zì ①(自己) خود، خویش، خویشتن: ~画像 تمثال خود / ~不量力 به نیروی خود بیش از اندازهء واقعی بها دادن / 自打耳光 خود را سیلی زدن، سخن های ضدو نقیض گفتن ②(自然;当然) مسلما، حتما، البته: ~当努力 منتهای کوشش خود را بکار بردن / ~不待言 بدیهی بودن ③(从) از: ~即日起生效 از این تاریخ معتبر شدن / 来~大城市的大学生 دانشجویانی که از شهر های بزرگ آمده اند / 数十元至几千元不等 ~ از دهها «یوان» گرفته تا هزار ها «یوان» / ~古以来 ایام قدیم تا به حال / ~幼 از زمان طفولیت

【自爱】zì'ài خود را به حساب آوردن، عزت نفس: 不知~ عزت نفس نداشتن

【自傲】zì'ào از استعداد خود مغرور بودن یا به آن افتخار کردن

【自拔】zìbá خود را (از درد یا کار بد) خلاص کردن: 不能~ در بیرون کردن خود (از منجلاب) عاجز بودن

【自白】zìbái منظور یا موضع خود را روشن کردن

【自报公议】zì bào gōng yì تقویم وارزیابی کردن از خودو بحث کردن وتصمیم گرفتن از جمع

【自报家门】zì bào jiā mén (در اپرای سنتی چین قهرمان) شرح حال خود را بیان کردن

【自暴自弃】zìbào-zìqì در اثر نا امیدی سلب امید از خود کردن، به عقب ماندگی خود تن در دادن

【自卑】zìbēi خود را پست تر وپائین تر از دیگران دانستن: ~感 عقدهء کهتری، عقدهء حقارت

【自备】zìbèi برای خود تهیه کردن: 在本食堂用饭,请~碗筷。 کسانی که در این ناهار خوری غذا می خورند، لطفا کاسه وچوب غذاخوری را برای خود تهیه کنند.

【自变量】zìbiànliàng 〈数〉 (ریاضی) تغییر مستقل

【自便】zìbiàn به دلخواه خود: 听其~。 بگذاریم او به دلخواه خود عمل کند. / 请~。 لطفا هر کاریدلتان بخواهد انجام دهید.

【自不待言】zì bù dài yán بدیهی بودن

【自不量力】zì bù liàng lì قابلیت خود را صحیح نسنجیدن

【自裁】zìcái 〈书〉 خود کشی کردن

【自惭】zìcán شرمنده شدن

【自惭形秽】zì cán xíng huì خود را برای همنشینی با دیگران ناشایسته دانستن، احساس حقارت یا ناشایستگی داشتن

【自差】zìchā 〈电〉 تامین جریان برق کمکی در خود دستگاه: ~收音机 نوعی رادیو که جریان برق کمکی در خود آن به وجود

می آید

【自产自销】zì chǎn zì xiāo هم تولید وهم فروش بدست خود

【自嘲】zìcháo خود را به باد استهزا گرفتن

【自沉】zìchén 〈书〉برای خود کشی خود را در آب غرق کردن

【自称】zìchēng دعوی کردن، ادعا کردن: ～内行 دعوی کارشناسی کردن / 他～不知内情。 او ادعای بی خبری کرد.

【自成一家】zì chéng yī jiā (در خطاطی، نقاشی، مجسمه سازی و...) سبك مخصوص خود داشتن

【自乘】zìchéng 〈数〉(ریاضی) مجذور کردن: 七～得四十九。 مجذور کردن ۷ مساوی است با ۴۹.

【自持】zìchí جلوی خود را گرفتن، خود رانگهداشتن

【自出机杼】zì chū jī zhù مغز مبتکر بودن

【自吹自擂】zìchuī-zìlèi لاف زدن، بخود بالیدن، با آفتاب حرف زدن

【自从】zìcóng از: ～去年秋天到现在 از پائیز سال گذشته تا بحال

【自大】zìdà خودبین، خودستا، بزرگشمار، متکبر: ～狂 بیماری بزرگ پنداری خویشتن

【自得】zìdé خوشنود، از خود راضی، قانع: 悠然～ آسوده از خود راضی، عشرت طلب / 洋洋～ کردن، راحت کردن

【自得其乐】zì dé qí lè از چیزی خوشی ولذت بردن

【自动】zìdòng ①(自己主动)به ابتکار خود: ～参加 به ابتکار خود شرکت کردن / ～帮忙 با طیب خاطر به کسی کمك کردن / ～交待 به ارادهٔ خود به گناه خویش اقرار کردن ②(不用人力而用机械装置直接操作)خود کار، اتوماتیك: ～步枪 تفنگ خود کار / ～扶梯 پلکان متحرك / ～程序编制 برنامه‌ریزی خودکار / ～换梭织机 دستگاه خود کار برای عوض کردن ماکو / ～绢网印花机 دستگاه خودکار چاپ پارچهٔ توری دار / ～控制 کنترل خود کار / ～门 در خود کار / ～铅笔 مداد خودکار / ～饲喂器〈牧〉 اسباب خود کار خوراك دهنده / ～调频 دستگاه خود کار صدا پراکنی که شدت موج را تعدیل می کند / ～线 ماشین خودکار انتقال دهنده / ～音量控制 کنترل خود کار حجم صدا / ～饮水器〈牧〉 کاسهٔ خودکار آب خوری / ～增益控制〈电〉 (برق) کنترل خودکار افزایش نفع / ～装填炮 توپ فشنگ زنی خودکار / ～装配线 خط خودکار مونتاژ

【自动化】zìdònghuà خود کاری: 工艺过程～ خود کاری دریك سلسلهٔ عملیات صنعتی / ～程度 سطح خود کاری

【自渎】zìdú 〈书〉جلق، استمناء با دست

【自发】zìfā خود بخود، خود انگیز: ～的斗争 مبارزهٔ خود بخود / ～倾向 گرایش خود بخود / 小资产阶级的无政府主义～性 خود بخود بودن خرده بورژوازی بسوی هرج ومرج

【自反】zìfǎn از خود پرسیدن

【自肥】zìféi با سوء استفاده از وجوه یا اجناس خود را ثروتمند کردن

【自费】zìfèi بخرج خود: ～旅行 بخرج خود سفر کردن

【自焚】zìfén خود را سوزاندن

【自封】zìfēng ①(自命)خود را اعلان کردن: ～为诗人 خود را شاعر اعلان کردن ②(只用于"故步自封":限制自己) خود را محدود کردن: 故步～ بی حرکت وایستاده ماندن واز جلو رفتن خود داری کردن

【自负】zìfù ①(自己负责)مسئول عمل خود بودن: 文责～。 نویسنده در قبال نظر های خود مسئولیت کامل به عهده دارد. ②(自以为了不起)خود بین بودن، خود پسند بودن: 这个人很～。 این آدم بسیار خود بین است.

【自负盈亏】zì fù yíng-kuī (در مورد تشکیلات اقتصادی) در قبال سود یا زیان مسئولیت کامل داشتن

【自甘堕落】zì gān duòluò خود را به فسق وفجور واگذاشتن، در فساد وتباهی غوطه ور بودن

【自感应】zìgǎnyìng 〈物〉(فیزیك) خود القایی

【自高自大】zìgāo zìdà خودبین،خودپسند

【自告奋勇】zì gào fènyǒng (در به عهده گرفتن کار سختی) داوطلب بودن

【自割】zìgē 〈动〉تقسیم خود بخود، انفصال خود بخود دست یا پایا عضو حیوان از بدن

【自耕农】zìgēngnóng دهقان دارندهٔ زمین

【自个儿】zìgěr 〈方〉خود، خودشخص: 我很忙，你～去，好吗? من گرفتارم، آیا ممکن است خودتان آنجا بروید؟

【自供】zìgòng اعتراف کردن، اقرار کردن: 她～有罪。 او به جرم خود اعتراف کرد. / ～状 اعتراف نامه

【自顾不暇】zì gù bù xiá از پرداختن به امور دیگران معذور بودن، باندازهٔ کافی به امور خود گرفتار بودن

【自汗】zìhàn 〈中医〉(طب چینی) عرق کردن خودبخود

【自豪】zìháo افتخار داشتن، مباهات کردن: 我们为祖国的伟大成就而～。 ما به موفقیت های بزرگ کشور خود افتخار می کنیم. / 民族～感 غرور ملی

【自好】zìhào خود را به حساب آوردن

【自花不稔性】zìhuā bùrěnxìng 〈植〉عقیم در نفس خود

【自花传粉】zìhuā chuánfěn 〈植〉گرده افشانی خود بخود گیاه

【自毁】zìhuǐ 〈军〉انهدام خودبخود: ～导弹 انهدام خودبخود موشك

【自己】zìjǐ ①(本人)خود، خودشخص: 生～的气 از خود عصبانی بودن / ～动手 دست های خود را بکار بردن / 打击别人，抬高～ بمنظور بالا بردن حیثیت خود دیگران را لجن مال کردن ②(亲近的)تنی: ～弟兄 برادران تنی

【自己人】zìjǐrén افراد جانب خویش، یکی‌از اعضای ما: 他是～。 او یکی از اعضای ماست. / 都是～，你别客气了。 شما از دوستان ما هستید، تعارف نکنید.

【自给】zìjǐ بی نیاز از غیر، متکی به نیروی خود، مستغنی: 粮食～有余 غله بیش از حد خود کفائی داشتن / 棉花达到～。 محصول پنبه به حد بی نیازی از غیر رسیده است. / ～经济 اقتصاد مستقل / ～率 درجهٔ استقلال مالی

【自给自足】zìjǐ-zìzú خود کفائی: 石油产品～ در محصولات نفتی خود کفائی / ～的自然经济 اقتصاد طبیعی مستقل

【自己个儿】zìjigěr 〈方〉خود شخص

【自家】zìjiā 〈方〉خود شخص

【自荐】zìjiàn خود را معرفی کردن(برای گرفتن کاری)
【自交】zìjiāo جفت گیری خود به خود
【自尽】zìjìn انتحار کردن، خود کشی کردن
【自禁】zìjìn خویشتن داری
【自净】zìjìng 〈环保〉خود را پاك وتميز نگهداشتن
【自咎】zìjiù از تقصیر خود شرمنده شدن، خود راسرزنش کردن، خود را ملامت کردن
【自救】zìjiù خود را نجات دادن، برای خود تأمین کمك کردن: 团结～ بوسیلهٔ کار～生产/ بخاطر نجات خود متحد شدن تولیدی برای خود تأمین کمك کردن
【自居】zìjū دانستن...خود را بمشابهٔ: 以功臣～ ژست وقیافهٔ قهرمانی به خود گرفتن
【自决】zìjué تعیین سرنوشت خود، استقلال رأی: 民族～ تعیین سرنوشت ملی خود، استقلال ملی/～权 حق تعیین سرنوشت خود، حق استقلال رأی
【自觉】zìjué (自己有所认识而觉悟) آگاه، هوشیار: 政治上～的战士 مبارزی که شم سیاسی دارد/～遵守纪律 آگاهانه انضباط را رعایت کردن/～性 سطح آگاهی سیاسی②(自己感觉到) با خبر، ملتفت: 这种病初起时,患者每不～。 کسانی که به این بیماری مبتلا هستند در مراحل اولیهٔ آن متوجه نیستند.
【自觉自愿】zìjué-zìyuàn آگاهانه، به طیب خاطر، با کمال خوشی
【自绝】zìjué ارتباط خود را با دیگران قطع کردن: 自绝于人民 ارتباط خود را با مردم قطع کردن
【自掘坟墓】zì jué fénmù گور خود را کندن، در جهت نابودی خود عمل کردن
【自控】zìkòng کنترل خود به خود
【自苦】zìkǔ به خود رنج دادن
【自夸】zìkuā گزاف گویی کردن، لاف زدن
【自宽】zìkuān خود را تسلیت دادن
【自愧】zìkuì از خود خجالت کشیدن: 自愧弗如 از نا برابری خود با دیگران خجالت کشیدن
【自拉自唱】zìlā-zìchàng ①(自己唱歌,自己拉琴) با سازی خواندن خود را همراهی کردن②(自己给自己的主张捧场) به تنهایی از نظر یا پیشنهاد خویش دفاع کردن
【自来】zìlái از بدو...، از ابتداء، از اصل
【自来火】zìláihuǒ ①〈火柴〉کبریت②(打火机) فندك سیگار
【自来水】zìláishuǐ آب لوله کشی: ～厂 کارخانهٔ تهیه آب لوله کشی
【自来水笔】zìláishuǐbǐ قلم خود نویس
【自理】zìlǐ برای خود تأمین کردن: 伙食～ ترتیبات لازم دادن برای تأمین غذای خود/旅费～ کرایه یا پول بلیط سفر خود را/交通工具～ پرداختن وسائل نقلیه را خود تأمین کردن/病人不能～。 بیمار نمی تواند زندگی خود را اداره کند./病人大小便还不能～。 بیمار هنوز برای رفتن به توالت احتیاج به کمك دارد.
【自力】zìlì اتکاء به نیروی خود
【自立】zìlì روی پای خود ایستادن، کسب معاش خود را به عهده داشتن
【自力更生】zìlì gēngshēng اتکاء به نیروی خود: ～重建家园 از طریق اتکاء به نیروی خود خانهٔ خویش را بازسازی کردن / 我们是主张～的。 ما طرفدار اتکاء به نیروی خود هستیم.
【自力霉素】zìlìméisù 〈药〉نوعی دارو بنام "Mitomycin C"
【自量】zìliàng توانایی یا قدرت خود را برآورد کردن: 不知～ توانایی خود را بیش از اندازهٔ واقعی بر آورد کردن
【自流】zìliú ①(自动地流) (آب) خود بخود به جریان افتادن: 〈农〉～灌溉 آبیاری با استفاده از آبی که خود بخود به جریان می افتد/〈地〉～井 قنات، چاه فواره ای، چاه آرتزین②(自由发展) بطور طبیعی تکامل یافتن: 听其～ اشیاء را در حالت تکامل طبیعی خود رها کردن یا مردم را بدون رهبری در عمل آزاد گذاشتن
【自留】zìliú در اختیار خود گذاشتن
【自留畜】zìliúchù چهار پایان نگهداری شده برای نیاز خود
【自留地】zìliúdì قطعات زمین نگهداری شده برای نیاز خود
【自卖自夸】zìmài-zìkuā کالا های فروختنی خود را تحسین کردن، به خود بالیدن: 老王卖瓜,～。 «لائو وان» خیار های فروختنی خود را هی تحسین می کند ـ یعنی کسی به خود می بالد.
【自满】zìmǎn خود پسندی، قانع از خود راضی: ～情绪 از خود راضی: 要认真学习一点东西,必须从不～开始。 ما نمی توانیم واقعا چیزی یاد بگیریم مگر اینکه خود پسندی را از خود دور کنیم.
【自明】zìmíng عیان، بدیهی، بی نیاز به توضیح: 其理～。 اصل مورد نظر واضح وعیان است./含义～,无须多说。 معنی که عیان است چه حاجت به بیان است.
【自鸣得意】zì míng déyì از خود راضی بودن، خود پسند بودن
【自鸣钟】zìmíngzhōng ساعت زنگی
【自命】zìmìng خود را بمشابهٔ...دانستن: ～为历史学家 خود را تاریخ دان دانستن
【自命不凡】zìmìng bù fán خود را آدم غیر معمولی تلقی کردن، خود را فوق العاده دانستن
【自馁】zìněi اطمینان خود را از دست دادن
【自捻纱】zìniǎnshā 〈纺〉نخ خودتاب
【自拍机】zìpāijī 〈摄〉دوربین عکاسی خودکار
【自喷井】zìpēnjǐng 〈石油〉چاه نفت جهنده (آرتزین)
【自喷期】zìpēnqī 〈石油〉دورهٔ چاه نفت جهنده (آرتزین)
【自欺欺人】zì qī qī rén خود را فریب دادن وهمچنین دیگران را
【自弃】zìqì در ترقی کردن مأیوس شدن
【自遣】zìqiǎn خود را از افسردگی ودلتنگی خلاص کردن، برای چیزی برای تأمین: 无以～ خود مایهٔ دلخوشی فراهم آوردن دلخوشی نداشتن
【自谴】zìqiǎn خود را ملامت کردن
【自戕】zìqiāng 〈书〉انتحار کردن، خودکشی کردن
【自强不息】zìqiáng bù xī دائما خود را قوی‌تر ونیرو مندتر ساختن
【自轻自贱】zìqīng-zìjiàn خود را تحقیر کردن، اطمینان به خود یا عزت نفس نداشتن
【自取灭亡】zì qǔ mièwáng بدست خود باعث نابودی خود

شدن

【自取其咎】zì qǔ qí jiù مقصر بودن خود شخص：你这是～。 این تقصیر خودتان است.

【自然】zìrán ①(自然界)طبیعت، وابسته به طبیعت：改造～/ نوسازی طبیعت 保护～/ با طبیعت مبارزه کردن 与～作斗争 / ناحیهٔ حفاظت طبیعت 区 ～辩证法 /دیا لکتیك طبیعی 博物馆 ～/ موزهٔ تاریخ طبیعت 规律 ～/قانون طبیعی 环境 ～/محیط طبیعی 界 ～/ طبیعت، جهان طبیعت 金属 ～/فلز طبیعی 经济 ～/اقتصاد طبیعی 科学 ～/علم طبیعی 类群〈生〉 ～گروه 美 ～/زیبایی طبیعی 粮 ～/غلهٔ طبیعی 力 ～/ نیروی طبیعی 人〈法〉 ～/طبیعی (حقوق) شخص طبیعی 区域 ～/نواحی طبیعی 条件 ～/طبیعی شرایط 数 ～/عدد طبیعی 死亡 ～/مرگ طبیعی 铜 ～/مس طبیعی 现象 ～/طبیعی پدیده 通风 ～/تهویهٔ طبیعی 选择〈生〉 ～/بر گزیدن طبیعی 形态 ～/فرم طبیعی 灾害 ～/های طبیعی مصیبت 元素 ～/عنصر طبیعی 物 ～/اشیاء طبیعی 资源 ～/طبیعی منابع 主义 ～/اصالت طبیعت، فلسفهٔ طبیعی ②(自由发展)طبیعی، بطور طبیعی، در پیشرفت طبیعی：～地归于消灭 بطور طبیعی محو شدن / 功到～成。 کوشش های پی گیر به پیروزی حتمی منجر می گردد. ③(理所当然)مسلما، البته، بطور طبیعی：你第一次登台感到紧张是很～的。 این مسلم است که وقتی اولین بار روی صحنه ظاهر می شوید کمی دستپاچه شوید./只要努力，～会取得好成绩。 اگر سخت کار کنید، حتما نتیجهٔ خوب بدست خواهید آورد.

【自然】zìran آرام، طبیعی، عاری از ظاهر سازی：态度～ آسوده بودن / 她虽是初次演出，但是演得很～。 گرچه اولین بار بود که روی صحنه ظاهری شد، ولی بازی او طبیعی بود./笑得不～ خندهٔ زورکی کردن

【自然而然】zìrán'érrán بطور طبیعی، بطور خود کار

【自然神论】zìránshénlùn 〈哲〉 خدا پرستی：～者 خدا پرست

【自燃】zìrán 〈化〉 (شیمی) احتراق خودبخود

【自认晦气】zì rèn huìqì بدون شکایت بدبیاری را پذیرفتن

【自如】zìrú 〈书〉 با آزادانه، با زبردستی：操纵～ آزادانه چرخاندن / زبردستی(ماشینی را) بکار انداختن / 旋转～ ماهرانه بکار بردن 运用～

【自若】zìruò 〈书〉 آسوده، آرام، متین، خوددار：神态～ آرام / 临危不惧，谈笑～ در برابر خطر آرام وآسوده بنظر رسیدن وخونسرد حرف زدن وخندیدن

【自杀】zìshā انتحار کردن، خود کشی کردن

【自伤】zìshāng ①(自己伤感) غمگین واحساساتی بودن ②〈法〉 زخم ایجاد شده بدست خود شخص

【自上而下】zì shàng ér xià از بالا تا پائین، از سر تاپا：军队中～的统一指挥 فرماندهی متحد از بالا در ارتش

【自身】zìshēn خود، خود شخص：泥菩萨过河——～难保 عبور کردن بودای گلی از رودخانه ــ یعنی حتی در حفظ کردن خود هم ناتوان بودن

【自生自灭】zìshēng-zìmiè (در مورد شیء) خود به خود نمودار شدن وخودبخود محوشدن

【自食其果】zì shí qí guǒ میوهٔ تلخ کار خود را خوردن، مکافات کشیدن

【自食其力】zì shí qí lì با عرق جبین خود کسب معاش کردن

【自食其言】zì shí qí yán از قول خود تخلف کردن، عهد شکن بودن

【自始至终】zì shǐ zhì zhōng از آغاز تا پایان، از سر تاپا

【自视】zìshi 〈方〉 خودرا...تصورکردن،خودرا...تلقی‌کردن：～甚高 خود را مهم تلقی کردن، خود را بزرگ شمردن

【自恃】zìshì ①(过分自信而骄傲自满) در اثر خودبینی، ②(倚仗;仗恃) مطمئن به نفس خود بودن، متکی بودن：～有功 بر خدمات خود متکی بودن /～有靠山 بر پشتیبانی کسی متکی بودن

【自是】zìshì طبیعتا، البته：他们久别重逢，～高兴。 البته این برای آنها مایهٔ خوشوقتی بود که پس از یك جدایی طولانی یکدیگر را ببینند.

【自首】zìshǒu ①(向司法机关检举自己)(جنایتکار) خود را به پلیس یا ادارهٔ：投案～ داوطلبانه خود را تسلیم کردن ②(变节) قضایی‌تسلیم کردن به دشمن تسلیم شدن：变节～ دشمن تسلیم شدن وخائن گردیدن / 书～ اقرار نامه، اعتراف نامه

【自赎】zìshú گناههای خود را جبران کردن وخود را اصلاح نمودن：立功～ برای جبران کردن گناههای خود خدمات شایسته ای انجام دادن

【自述】zìshù شرح های خودشخص：据患者～无异常不适之感觉。 طبق شرح خود بیمار او ناراحتی خاصی ندارد.

【自说自话】zì shuō zì huà 〈方〉①(自作主张) خود تصمیم گرفتن و عمل کردن ②(自己跟自己说话) با خود حرف زدن

【自私】zìsī خود خواه، متوجه نفس خود：～是可鄙的。 خودخواهی موجب خواری است.

【自私自利】zìsī zìlì خود خواهی، خود پسندی：毫无～之心 روحیه ای عاری از هر گونه خود خواهی

【自讼】zìsòng 〈书〉 خود را ملامت کردن

【自诉】zìsù 〈法〉 تعقیب قانونی شخصی، اقامهٔ دعوی شخصی：～人 کسی که خودش اقامهٔ دعوی می کند، کسی که شخصا تعقیب قانونی می کند

【自讨苦吃】zì tǎo kǔ chī برای خود ایجاد زحمت کردن

【自体不育性】zìtǐ bùyùxìng 〈动〉 عقیم در نفس خود

【自投罗网】zì tóu luówǎng با کمال میل خود را به دام انداختن

【自卫】zìwèi دفاع از خود：～反击 برای دفاع از خود حملهٔ متقابل کردن / ～军 قشون دفاع از خود / ～能力 توانایی دفاع از خود / ～原则 اصول دفاع از خود / ～行动 عملی در راه دفاع از خود / ～战争 جنگ دفاع از خود

【自为阶级】zìwèijiējí (فلسفه) طبقهٔ برای خود

【自慰】zìwèi خود را تسلی دادن، خود را دلداری دادن：聊以～ صرفا برای تسلی دادن خود

【自刎】zìwěn بوسیلهٔ بریدن حلق خود کشی کردن

【自问】zìwèn از خود سؤال کردن، از خود پرسیدن، خود را سنجیدن：反躬～ وجدان خود را بازرسی کردن / 我～是花过不少力气的。 من به خود دلخوشی می دهم بر این اساس که از

我～没有什么对不起他的地方。/کوشش لازم کوتاهی نکرده ام. یادم نمی آید که نسبت به او کار بدی کرده باشم.

【自我】zìwǒ ［用在双音动词前面，表示这个动作由自己发出，同时又以自己为对象］خود، خود شخص：～介绍 خود را معرفی کردن /～标榜 بخود بالیدن /～辩解 افکار خود را ～改造 / توجیه کردن /～吹嘘 خود را بزرگ شمردن /～解嘲 برای تسلی دادن خود بهانه /～خود را نوسازی کردن /～陶醉 به ارضاء نفس مستغرق بودن /～暗示〈心〉 تراشیدن /～暴露 خود را افشاء کردن /～القاء بنفس، هیپنوتیزم خود /～催眠 خود را هیپنوتیزه کردن /～表现 خودنمایی کردن /～观察〈心〉 (روان شناسی) خود را معاینه کردن /～检查 خویشتن /～教育 خود را تربیت دادن /～批评 از خود بینی کردن /～牺牲 خود را فدا کردن /～牺牲的精神 انتقاد کردن /～欣赏 خود را ستودن /روحیهٔ فدا کاری

【自我作古】zì wǒ zuò gǔ در انجام کاری ابتکار نشان دادن

【自习】zìxí خود آموزی کردن：～时间 وقت خود آموزی

【自下而上】zì xià ér shàng از پائین به بالا：～的监督 نظارت از پائین

【自相残杀】zì xiāng cánshā یکدیگر را کشتن

【自相惊扰】zì xiāng jīngrǎo در میان صف‌های خود بی قراری ایجاد کردن، دستهٔ خود را وحشت زده کردن

【自相矛盾】zì xiāng máodùn متناقض بودن، مخالفت با نفس خود داشتن، با خود ضدیت کردن：他的话～。حرف های او متناقض است. /你这不是～吗？ آیا با نفس خود مخالفت نمی کنید؟ /他的言语和行动～。 گفتارش با کردارش متضاد است. /一些～的消息 پاره ای از خبر های متناقض

【自小】zìxiǎo از کودکی، از طفولیت

【自卸卡车】zìxiè kǎchē کامیون دارای دیوارهٔ متحرك برای تخلیهٔ بار

【自新】zìxīn مجددا از سر گرفتن：改过～ اشتباه ها را تصحیح کردن وزندگی جدیدی را از سر گرفتن

【自信】zìxìn اطمینان(به خود) داشتن：有～心 مطمئن(به خود) /我～能够完成这项任务。 مطمئنم که این وظیفه را به سرانجام خواهم رساند.

【自行】zìxíng ①(自己做) بوسیلهٔ خود شخص：～解决 خود(مسئله را) حل کردن /～安排 خود ترتیب دادن /～设计 خود طرح کردن ②(自动) خودبخود：～到来 خودبخود آمدن /敌人是不会～消灭的。 دشمن خود بخود از بین نمی رود. ③〈天〉(نجوم) تغییر ظاهری وضع وموقع ستاره

【自行车】zìxíngchē دوچرخه：骑～ بر دو چرخه سوار شدن /～道 قسمتی از جادهٔ مخصوص دوچرخه سواری /～竞赛 مسابقهٔ دوچرخه سواری /～棚 محل گذاشتن دوچرخه

【自行火炮】zìxíng huǒpào〈军〉توپخانهٔ خود رو

【自行其是】zì xíng qí shì به صلاح خود عمل کردن، راه خود را دنبال کردن

【自省】zìxǐng آگاه از نفس خود

【自修】zìxiū ①(自习) خود آموزی کردن ②(自学) مستقلا درس خواندن：～英语 انگلیسی را خود آموزی کردن

【自许】zìxǔ ①(自己赞许自己) خود را تقدیر کردن ②(自称) خود را به عنوان...نامیدن

【自诩】zìxǔ〈书〉خود را تحسین کردن

【自序】zìxù ①(作者序言) مقدمهٔ مؤلف ②(叙述自己生平经历的文章) شرح حال خود 又作"自叙"

【自选】zìxuǎn〈体〉آزاد، مختار، با اختیار：～动作 حرکت اختیاری هنگام انجام یك حرکت ورزشی /跳水～动作 حرکات آزاد(یا مختار) در شیرجه

【自炫】zìxuàn گزاف گویی کردن، لاف زدن

【自选市场】zìxuǎn shìchǎng سوپر مارکت، فروشگاه بزرگ

【自学】zìxué خود آموزی کردن، مستقلا درس خواندن：培养～能力 پرورش دادن قدرت خود آموزی /～课本 کتاب خود آموزی

【自寻烦恼】zì xún fánnǎo بدست خود ایجاد زحمت کردن

【自寻死路】zì xún sǐlù انهدام خود را باعث شدن

【自言自语】zìyán-zìyǔ با خود حرف زدن

【自养生物】zìyǎng shēngwù〈生〉اشیاء زنده و قابل تغذیهٔ خود بخود

【自以为非】zìyǎng wéi fēi حق را ناحق تلقی کردن

【自以为是】zì yǐwéi shì (همیشه) خود را صاحب حق دانستن، خود را مصون از خطا دانستن

【自缢】zìyì〈书〉خود را آویزان کردن

【自应】zìyīng باید، طبیعی است که....

【自用】zìyòng ①(自以为是) مصرانه معتقد به نظر های خود، خودرأی：刚愎～ خود رأی و لجوج /愚而好～ نادان وخودرأی ②(自己使用) مورد استفادهٔ خود، شخصی：～物品 اشیاء مورد استفادهٔ خود

【自由】zìyóu ①〈法〉آزادی：公民～权 حق آزادی اتباع /有言论～ آزادی بیان (یا کلام) داشتن ②〈哲〉(فلسفه) آزادی：～和必然 آزادی وضرورت ③(不受拘束或限制) آزاد، بی قید وبند، بی بندو بار، محدود：～讨论 بحث آزاد داشتن /～选择 از انتخاب آزاد برخوردار بودن /～行动 بمیل خود عمل کردن /～发表意见 آزادانه اظهار نظر کردن /～电子 الکترون آزاد /～化 (Liberalization) لیبرالیزسیون /～港 بندر آزاد /～汇率 مظنهٔ آزاد ارز /～经营 مدیریت آزاد /～竞争 رقابت آزاد /～民〈史〉(تاریخ) افراد آزاد(در مقابل برده) /～联想〈心〉(روان شناسی) تداعی آزادمعنی /～能〈物〉(فیزیك) انرژی آزاد /～市场 بازار آزاد /～体操 ژیمناستیك آزاد /～诗 شعر آزاد /～泳 شناور آزاد /～意志 ارادهٔ آزاد /～王国 قلمرو آزادی /～资本主义 سرمایه داری غیر انحصاری /～资本阶级 بورژوازی غیر انحصاری /بطور آزاد

【自由兑换】zìyóu duìhuàn〈经〉(اقتصاد) قابلیت تبدیل：可以～的货币 پول قابل تبدیل /不能～的货币 پول غیر قابل تبدیل

【自由放任】zìyóu fàngrèn به‌آزادی بی‌قید و بند راه دادن：～主义 طرفداری از چنین آزادی

【自由恋爱】zìyóu liàn'ài عشقبازی آزاد

【自由贸易】zìyóu màoyì تجارت آزاد：～区 ناحیهٔ تجارت

آزاد

【自由散漫】zìyóu-sǎnmàn شل وسهل انگار در انضباط: ~现象 سهل انگاری در انضباط

【自由职业】zìyóuzhíyè شغل آزاد، حرفهٔ آزاد: ~者 صاحب شغل آزاد

【自由主义】zìyóuzhǔyì ليبراليسم: ~的倾向 گرايش ليبراليستی/ ~者 آدم ليبرال

【自由自在】zìyóu-zìzài آزاد وفارغ البال

【自由组合规律】zìyóu zǔhé guīlǜ 〈生〉 قانون طبقه بندی آزاد

【自幼】zìyòu از کودکی، از طفوليت

【自娱】zìyú خود را به چيزی سرگرم کردن

【自育】zìyù 〈动〉 لقاح خود بخود

【自圆其说】zì yuán qí shuō از اظهارات خود رفع تناقض کردن، خود را توجيه کردن: 这样解释能~吗? آيا اين توضيح قابل قبول است؟/ 不能~ در آوردن دليل موجه ناتوان بودن

【自怨自艾】zìyuàn-zìyì از اشتباهات خود پشيمان شدن وآنها را اصلاح کردن

【自愿】zìyuàn از روی ارادهٔ آزاد خود: داوطلب، از روی ارادهٔ آزاد خود: 出于~ براساس داوطلبی، از روی ارادهٔ آزاد خود/ ~参加山区建设 داوطلبانه در ناحيهٔ کوهستانی کار کردن/ ~互利的原则 اصول مشارکت داوطلبانه ومنافع متقابل/ 按照群众的需要和~ برحسب نياز ها وآرزوهای توده های مردم

【自在】zìzài آزاد وفارغ البال: 逍遥~ آزاد، بی بندو بار

【自在】zìzai راحت،آسوده: 主人太客气了,反而使他们有些不~。 تعارف های بيش از حد ميزبان آنها را ناراحت کرد./ 身体有点不~ کمی کسالت داشتن

【自在阶级】zìzàijiējí 〈哲〉 (فلسفه) طبقهٔ در خود

【自在之物】zìzài zhī wù 〈哲〉 (فلسفه) شیء در خود

【自责】zìzé خود را ملامت کردن

【自找】zìzhǎo از عمل خود رنج بردن: 这是你~的嘛! اين بدست خود تان است./ ~麻烦 ايجاد مکافات عمل خود برای خود/ ~没趣 سرزنش خريدن/ مزاحمت کردن

【自知之明】zìzhī zhī míng خود شناسی، واقف به نفس خود: 人贵有~。 خود شناسی عقل است.: بودن

【自治】zìzhì خود مختاری: 民族区域~ خود مختاری ناحيهٔ ملی/ ~机关 ارگان خود مختار/ ~的权限 اختيارات خود مختار/ (英联邦)~领 دومينيون (مليت های مشترك المنافع انگلستان)/ ~区 ناحيهٔ خود مختار/ ~权 خود مختاری/ ~条例 مقررات برای اجرای خود مختاری/ ~县 شهرستان خود مختار/ ~州 ولايت خود مختار

【自制】zìzhì ①(自己制造) بوسيلهٔ خود ساخته شده: 这台铣床是我们厂~的。 اين دستگاه تراش ساخت کارخانهٔ ما است./ ~的武器 اسلحهٔ ساخت خود ②(克制自己) خود داری، امساك، کف نفس: 失去~ قوهٔ خود داری را از دست دادن

【自重】zìzhòng ①(尊重自己) با متانت رفتار کردن ②(本身的重量) وزن جسم بی حرکت

【自主】zìzhǔ به ابتکار خود عمل کردن، مبتکرانه تصميم گرفتن: 独立~ مستقلا وبا ابتکار عمل در دست خود/ 不由~ بی اختيار/ 男女婚姻~。 زن ومرد در ازدواج مختارند.

【自专】zhìzhuān خود رأی، خود سر

【自传】zìzhuàn اتوبيوگرافی

【自转】zìzhuàn 〈天〉 چرخش دور خود، گردش دور خود: 地球~ گردش کرهٔ زمين به دور خود/ ~轴〈天〉 محور گردش به دور خود

【自走式】zìzǒushì خود رو: ~联合收割机 کمباين خودرو، ماشين درو و خرمن کوبی خودرو

【自足】zìzú از خود راضی بودن

【自尊】zìzūn عزت نفس، شرافت نفس: 伤了某人的~心 عزت نفس کسی را جريحه دار کردن/ ~感 عزت نفس

【自作自受】zìzuō-zìshòu کاری را خود کردن وخود نتيجهٔ آن را تحمل کردن، از عمل خود مکافات ديدن

【自作聪明】zì zuò cōngmíng (در طرح پيشنهادو...) خود را هوشيار دانستن

【自作主张】zì zuò zhǔzhāng به ابتکار خود عمل کردن، مبتکرانه تصميم گرفتن: 这件事得跟你们商量,我不能~。 من نمی توانم خودم در بارهٔ اين موضوع تصميم بگيرم، من با همهٔ شما مشورت می‌کنم.

恣 zì بی بندو بار بودن، بدلخواه خود عمل کردن: ~情享乐 تسليم نفس خود شدن/ 得以自~ به دلخواه خود عيش ونوش کردن

【恣肆】zìsì 〈书〉①(放纵) بی‌بند وبار، افراط کار: 骄横~ متکبر وبی بندو بار ②(文笔豪放不拘) (در مورد سبك نگارش) نيرومند وآزاد از قيد وبند، آزاد وطبيعی

【恣睢】zìsuī 〈书〉 بی ملاحظه، بی اعتنا، بی بند وبار: 暴戾~ ظالم وبی بند وبار

【恣行无忌】zì xíng wú jì بی ملاحظه عمل کردن

【恣意】zìyì بی ملاحظه، بی احتياط، بی بندو بار، بدلخواه: ~妄为 بی ملاحظه رفتار کردن/ ~践踏 بی پروا پايمال کردن/ ~掠夺别国的资源 منابع کشور های ديگر را بی ملاحظه وبی پروا به غارت بردن

渍 zì ①(浸;沤) فرو کردن(در مايع)، خيس کردن: ~麻 الياف کتان را خيس کردن/ 白衬衫被汗水~黄了。 پيراهن سفيد در اثر رطوبت عرق زرد رنگ شده است. ②(地面的积水) سيلاب روی زمين پست وپائين: 防洪排~ جلوگيری از سيل و زهکشی سيلاب ③(渍上油泥) لکه دار(از روغن و...) شدن: 她每天擦机器,不让~一点油泥。 او هر روز ماشين را تميز می کند ودر نتيجه حتی يك لکه هم روی آن ديده نمی شود./ 烟斗里~了很多油子。 مادهٔ قيری زيادی به درون چپق چسبيده است. ④〈方〉(油泥等污渍) لکه، آلودگی: 油~ لکهٔ روغن/ 茶~ لکهٔ چای/ 墨~ لکهٔ مرکب

【渍涝】zìlào سيلاب در کشتزار

【渍染】zìrǎn آلوده شدن

【渍水】zìshuǐ سيلاب (روی زمين)

眦 zì گوشهٔ چشم، بيخ چشم: 内~ گوشهٔ درونی چشم/ 外~ گوشهٔ بيرونی چشم

～ گوشهٔ بیرونی چشم

zōng

宗 zōng ①(祖宗) نیاکان، اجداد، پدران: 列祖列～ نسل از همان خاندان: 同～ خاندان ②(家族) های پی در پی نیاکان ③(宗派;派别) فرقه، دسته: 正～ مکتب اورتودکس / 禅～ فرقهٔ «چن» که طرفدار تفکر وعبادت است ④(宗旨) هدف ومقصود: 开～明义 از همان آغاز هدف وموضوع اصلی را روشن کردن ⑤(在学术或文艺上效法) از مکتبی پیروی کردن، به دنبال مکتبی رفتن ⑥(大师) استاد بزرگ ⑦〈量〉: 一～心事 امری که کسی را نگران می کند / 一代诗～ شخصیت برجسته ای بین شاعران زمان خود / 大～款项 مبلغ هنگفتی / 大～货物 مقدار زیادی از اجناس ⑧(西藏旧行政单位) واحد اداری در تبت که برابر شهرستان باشد ⑨〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

【宗祠】zōngcí سالن یا عبادتگاه اجدادی، معبد یادبود

【宗法】zōngfǎ سیستم پدر شاهی: ～社会 جامعهٔ پدر شاهی

【宗匠】zōngjiàng 〈旧〉 استاد بزرگ (در کار علمی یا هنری)

【宗教】zōngjiào دین، مذهب: 公民有信仰～的自由。 اتباع از آزادی اعتقاد به دینی برخوردارند. / 中世纪天主教的)～法庭 دادگاه مذهبی(در قرون وسطی) / 改革～ اصلاح مذهبی / 戒律～ منع یا نهی مذهبی / 画～ نقاشی مذهبی / 派～ فرقهٔ مذهبی / 信仰～ اعتقاد مذهبی / 仪式～ مراسم مذهبی

【宗筋】zōngjīn (طب چینی) اشاره به آلت تناسلی مرد

【宗庙】zōngmiào معبد اجدادی طبقهٔ حاکم

【宗派】zōngpài فرقه، دسته: 斗争～ مبارزهٔ فرقه ای / 活动～ فعالیت های فرقه ای

【宗派主义】zōngpàizhǔyì پیروی از یك نیرو یا یك فرقه، سکتاریسم

【宗谱】zōngpǔ شجرهٔ نسب خاندان، نسب نامه: 者～ پیرو یك تیره یا یك فرقه

【宗亲】zōngqīn خویشاوندان هم نسب

【宗人】zōngrén افراد از یك خاندان

【宗师】zōngshī استاد بزرگ دانش یا اخلاق

【宗室】zōngshì ①(帝王的宗族) خاندان امپراطوری ②(帝王的亲属) اعضای خاندان امپراطوری

【宗祧】zōngtiāo اصل ونسب خاندان: 继承～ اصل ونسب خاندان را به ارث بردن

【宗仰】zōngyǎng 〈书〉 محترم شمردن: 海内～ در سراسر کشور مورد احترام قرار گرفتن

【宗旨】zōngzhǐ هدف، قصد، منظور: 建厂～ هدف تأسیس کارخانه / 全心全意地为人民服务是我军的唯一～。 با دل وجان به خلق خدمت کردن هدف یگانهٔ ارتش ما است.

【宗主国】zōngzhǔguó کشور حاکم بر کشور های دیگر

【宗主权】zōngzhǔquán حکمفرمایی، حکومت مطلقه

【宗族】zōngzú ①(同一家族) خاندان پدر شاهی ②(家族的成员) اعضای خاندان پدر شاهی

综 zōng جمع کردن: 上所述～ بطور خلاصه
另见 zèng

【综观】zōngguān مورد بررسی ومطالعهٔ جامع قرار دادن

【综合】zōnghé ①(联合;归纳) ترکیب کردن، جمع بندی کردن، خلاصه کردن: 群众的意见～ نظرات مردم را جمع بندی کردن ②(包含各个方面的) جامع، همه جانبه، وسیع: 的～ 研究 مطالعهٔ جامع / 报导～ جمع آوری اخبار / 报告～ گزارش جامع / 病征～ مجموعهٔ عوارض بیماری / 财政计划～ برنامهٔ همه جانبهٔ مالی / 大学～ دانشگاه‌جامع / 规划～ برنامهٔ همه جانبه / 技术教育～ آموزش همه جانبهٔ فنی / 教育～ جامع / 经营～ مدیریت جامع / 考察～ تحقیق وبررسی جامع / 平衡～ موازنهٔ جامع / 利用～ استفادهٔ همه جانبه / 性工厂～ کارخانه ای‌که چندین محصول تولید می کند / 语〈语〉～ زبان ترکیبی / 判断～ شیوهٔ ترکیبی / 法～: (فلسفه) ترکیب〈哲〉③ترکیبی قضاوت ترکیبی

【综计】zōngjì خلاصه کردن: 合理化建议～有九个方面。 خلاصه، پیشنهاد های منطبق با اصول عقلانی نه کاتگوری را در بر می گیرد.

【综括】zōngkuò خلاصه کردن: 起来～ بطور خلاصه

【综述】zōngshù خلاصه کردن،بطور مختصر بیان کردن: 来稿～ خلاصه ای از مقاله های خوانندگان

棕 zōng ①(棕榈) نخل ②(棕毛) الیاف نخل: 绳～ طناب نخلی

【棕绷】zōngbēng قالب چوبی تختخواب با طناب های نخلی بشکل تقاطعی در وسط

【棕编】zōngbiān صنایع دستی نخلی

【棕黑】zōnghēi قهوه ای پررنگ

【棕黄】zōnghuáng قهوه ای کم رنگ

【棕榈】zōnglǘ نخل: 酸～ اسید نخلی / 油～ روغن نخلی

【棕毛】zōngmáo الیاف نخل: 蓑衣～ نوعی بارانی نخلی بدون آستین

【棕壤】zōngrǎng 〈农〉 خاك قهوه ای رنگ

【棕色】zōngsè رنگ قهوه ای

【棕树】zōngshù نخل

【棕毯】zōngtǎn پتو نخلی

【棕箱】zōngxiāng صندوق چوبی‌با پوشش نخل بافت

【棕熊】zōngxióng 〈动〉 نوعی خرس قهوه ای

踪 zōng رد پا: 跟～ دنبال رد پا را گرفتن

【踪迹】zōngjì اثر، نشان، رد پا، جای پا: 不留～ اثری از عمل نگذاشتن

【踪影】zōngyǐng [多用于否定式] اثر، نشان: 毫无～ اثری وجود نداشتن / 好多天看不见他的～。 چند روز است که اثری از او دیده نشده است.

鬃 zōng یال: 马～ یال اسب / 猪～ موی‌خوك / 刷～ برس موی خوك

【鬃毛】zōngmáo یال

zǒng

总 zǒng ①(总括;汇集) جمع کردن، گرد آوردن: 汇~ بطور خلاصه / 起来说~ / جمع آوری کردن، گرد هم آوردن / 其成~ رهبری بر یك پروژه را متمرکز کردن وآنرا به انجام رساندن / 把两笔帐~到一块算 دو حساب را یکجا تسویه کردن ②(全部的;全面的) عمومی، کلی، همه جانبه: 崩溃~ اضمحلال عمومی/ 产量~ میزان کلی / 趋势~ گرایش عمومی / 危机~ بحران / 根源~ علت ریشه ای / 收入~ در آمد کلی / 抓~ مسئولیت کلی را بعهده گرفتن / 开~结会,算~帐 عمومی / 为 برای بازرسی کلی جلسهٔ جمع بندی را تشکیل دادن ③(首的;领导的) رئیس، سر، عمومی، کل: 编辑~ سر دبیر(روزنامه یا مجله) / 开关~ سویچ عمومی / 工程师~ سر مهندس / 店~ دفتر کل (یك مؤسسه) / 部~ ادارهٔ مرکزی / 头目~ ارباب کل، سر دسته ④(一直;一向) همیشه، دائما: 天~不放晴。 هوا همیشه ابری است / 正确的东西~是在同错误的东西作斗争的过程中发展起来的。 اشیاء صحیح همیشه در جریان مبارزه با اشیاء نا صحیح رشد وتکامل می یابد. ⑤(毕竟;总归;反正) به هر حال، سرانجام: 问题~是要解决的。 این مسئله دیر یا زود حل می شود. / 只要坚持不懈,~有一天会达到目标的。 اگر پی گیری می کنیم، بالا خره روزی خواهد رسید که ما به هدف خود برسیم. / 他~还是个孩子,哪能像大人那样有力气? بهر حال او بچه ای است، چگونه می تواند مانند آدم بزرگسالی آنقدر زور داشته باشد؟

【总罢工】zǒngbàgōng اعتصاب عمومی

【总编辑】zǒngbiānjí سر دبیر (مجله یا روزنامه)

【总裁】zǒngcái ①(总经理) مدیر کل: 银行~ مدیر کل بانك ②(日本政党领导人) رئیس، صدر(برای حزب سیاسی ژاپن): (日本)自民党~ رئیس حزب لیبرال ـ دموکراتیك (ژاپن) ③(企业的主管人) مدیر کل مؤسسه

【总参谋部】zǒngcānmóubù ستاد کل ارتش

【总参谋长】zǒngcānmóuzhǎng رئیس ستاد کل ارتش

【总产值】zǒngchǎnzhí ارزش کلی میزان تولید: 工农业~ ارزش کلی میزان تولید صنعتی وکشاورزی

【总成】zǒngchéng 〈机〉 سوار کردن(دستگاه)

【总得】zǒngděi باید، مجبور بودن: 想个办法~ باید چاره ای اندیشید. / 他今天~来一趟。 او امروز باید بیاید.

【总动员】zǒngdòngyuán بسیج عمومی

【总督】zǒngdū حاکم کل

【总队】zǒngduì سازمان ارتشی به درجهٔ هنگ یا لشگر

【总额】zǒng'é کل، مجموعه: 存款~ مبلغ کل پس اندازها / 工资~ مبلغ کل حقوق

【总而言之】zǒng ér yán zhī بطور خلاصه، خلاصه، خلاصه ای که

【总方针】zǒngfāngzhēn سیاست کلی، رهنمود کلی: 经济工作的~ رهنمود کلی کار اقتصادی / 外交政策~ رهنمود کلی سیاست خارجی

【总纲】zǒnggāng برنامه کلی: 党章~ برنامهٔ عمومی‌اساس نامهٔ حزب / 中华人民共和国宪法~ اصول عمومی قانون اساسی جمهوری خلق چین

【总工会】zǒnggōnghuì فدراسیون اتحادیه های کارگری: 中华全国~ فدراسیون اتحادیه های کارگری سراسر چین

【总攻】zǒnggōng 〈军〉 تعرض عمومی

【总共】zǒnggòng مجموعا، کلا: 约五千人~ مجموعا قریب پنج هزار نفر / 这个地区~有二百二十家工厂。 در این ناحیه مجموعا۲۲۰کار خانه وجود دارد.

【总管】zǒngguǎn ①(全面管理) امور را بطور همه جانبه اداره کردن ②(管家) متصدی امور خانوادگی یا مربوط به نوکران در خانهٔ ثروتمند

【总归】zǒngguī با این همه، سر انجام، بالا خره: 困难~是可以克服的。 سر انجام بر مشکلات می توان چیره شد. / 事实~是事实。 سرانجام حقایق حقایق است.

【总和】zǒnghé مجموعه، حاصل جمع: 无数相对的真理之~,就是绝对的真理。 مجموعهٔ حقیقت های بی‌شمار نسبی حقیقت مطلق را تشکیل می دهد. / 三个月产量的~ مجموعهٔ میزان تولید سه ماهه / 各部分的~ مجموعهٔ بخش های جدا گانه / 各种费用~ مجموعهٔ هزینه های گوناگون

【总后勤部】zǒnghòuqínbù بخش مرکزی لجستیکی(ارتش آزادیبخش خلق چین)

【总汇】zǒnghuì ①(水流汇合) بهم ریختن، بهم پیوستن (نهرها): 入海~ بهم پیوستن رودها وبه در یا ریختن ②(总和) اجتماع، محل اجتماع، گردآمدگی: 人民是智慧的海洋,力量的~。 مردم دریای خرد واجتماع نیرو هستند.

【总机】zǒngjī مرکز تلفون

【总计】zǒngjì ①〈数〉 (ریاضی) جمع بزرگ ②(合起来计算) رویهم جمع کردن: 一千元~ این مبلغ به یك هزار یوان رسیده است. / 观众~有十万人。 تعداد تماشاچیان به صد هزار نفر رسید.

【总价】zǒngjià قیمت کلی

【总监】zǒngjiān بازرس عمومی

【总角】zǒngjiǎo 〈书〉 موی بچه ای که به شکل کلاله پیچیده شده باشد ـ کنایه از طفولیت: 之交~ دوست در دورهٔ طفولیت

【总结】zǒngjié جمع بندی کردن، خلاصه کردن: 经验~ تجربهٔ خود را جمع بندی کردن / 工作~ کار خود را جمع بندی کردن / 报告~ گزارش جمع بندی / 会~ جلسهٔ جمع بندی

【总括】zǒngkuò خلاصه کردن: 起来~ خلاصه اینکه

【总揽】zǒnglǎn مسئولیت کلی را بعهده گرفتن، همه چیز را در دست گرفتن: 大权~ اختیارات کلی داشتن

【总理】zǒnglǐ نخست وزیر، صدر اعظم: 国务院~ نخست وزیر شورای دولتی

【总领事】zǒnglǐngshì سر کنسول: 馆~ سر کنسولی

【总路线】zǒnglùxiàn خط مشی عمومی

【总论】zǒnglùn دیباچه، مقدمه، پیشگفتار
【总目】zǒngmù فهرست عمومی مندرجات
【总能】zǒngnéng انرژی کل
【总平面图】zǒngpíngmiàntú نقشهٔ مسطح عمومی
【总评】zǒngpíng تفسیر عمومی، قدردانی عمومی
【总谱】zǒngpǔ 〈乐〉 صورت تصنیف یا قطعهٔ موسیقی
【总数】zǒngshù مجموعه، حاصل جمع
【总司令】zǒngsīlìng (قوا) فرمانده کل : ～部 مرکز کلی فرماندهی
【总算】zǒngsuàn 〈副〉①(终于) آخر، بالاخره، سر انجام: 会议一再延期,现在～开成了。 جلسه پس از چند بار تعویق بالاخره تشکیل شد. /他想来想去,最后～想出了一个好主意。 او در مورد آن بار ها فکر کرده وسرانجام راه حل خوبی به نظرش آمد. /下了一星期的雨,今天～放晴了。 یك هفته بود که باران می بارید، امروز بالاخره هوا صاف شد. ②(大体上还过得去) روبهمرفته، بطور کلی: 小孩子的字能写成这样,～不错了。 اگر خط یك بچه اینطور باشد، بد نیست.
【总体】zǒngtǐ کلی، شامل همه چیز: ～规划 برنامهٔ کلی/～战 جنگ کلی، جنگ عمومی
【总统】zǒngtǒng جمهور، پرزیدنت: ～府 اقامتگاه رئیس جمهور / ～选举 انتخابات رئیس جمهوری/～制 سیستم ریاست جمهوری
【总务】zǒngwù ①(行政杂务) امور اداری: ～处 بخش امور اداری/(外交部)～司 (وزارت خارجه) ادارهٔ خدمت عمومی/(联合国)～委员会 (سازمان ملل متحد) کمیسیون امور اداری ②(负责总务的人) متصدی امور اداری
【总则】zǒngzé قواعد عمومی، اصول عمومی
【总闸门】zǒngzhámén 〈石油〉 دریچهٔ عمومی
【总帐】zǒngzhàng ①(主要帐簿) حساب دفتر عمومی ②(总清算) از ریشه تسویه کردن: 和某人算～ با کسی از ریشه تسویهٔ حساب کردن
【总政治部】zǒngzhèngzhìbù دفتر مرکزی سیاسی (ارتش آزادیبخش خلق چین): ～主任 رئیس دفتر مرکزی سیاسی
【总之】zǒngzhī خلاصه، به یك کلام
【总支】zǒngzhī شعبهٔ عمومی: 党～ شعبهٔ عمومی حزب/团～ شعبهٔ عمومی سازمان جوانان/～书记 دبیر شعبهٔ عمومی/～委员会 کمیتهٔ شعبهٔ عمومی
【总值】zǒngzhí ارزش کلی: 生产～ ارزش کلی تولید محصول/进(出)口～ ارزش کلی واردات(صادرات)/国民生产～ ارزش کلی ملی
【总指挥】zǒngzhǐhuī ①〈军〉 فرمانده کل: ～部 مرکز کلی فرماندهی ②(某项工作中负责总指挥总负责人) مدیر کلی
【总装】zǒngzhuāng مرحلهٔ سوار کردن قطعات یك ماشین
【总状花序】zǒngzhuàng huāxù 〈植〉 گل آذین خوشه ای

偬 zǒng 见"倥偬"kǒngzǒng

zòng

纵 zòng ①(地理上南北向的) از شمال به جنوب: 大运河～贯河北、山东、江苏、浙江四省。 کانال بزرگ چین از طریق چهار استان یعنی«خه‌بی»«شان دون» «جیان سو» و«جه جیان» به جنوب می رسد. ②(几何图形中垂向的) عمودی، طولی: ～剖面 مقطع عمودی ③(释放;放走) آزاد، رها کردن، از دارازا ④(放任) هفت بار دستگیر کردن ورها نمودن ～七擒七: کردن افراط کردن، جلو～放: خود را ول کردن، تسلیم نفس خود شدن / 娇～ (بچه را) ناز پرورده تربیت کردن / ～声大笑 خود را ول کردن سر دادن خنده ⑤(跃起;跳) جهش، بلند پریدن، پریدن: 他向前一～,就把球接住了。 او به جلو جهش کرد وتوپ را گرفت. ⑥〈书〉(即使) اگر، حتی اگر، گرچه: ～有千难万险,也挡不住英勇的勘探队员。 هزار ها مشکل وخطری که وجود دارد، نمی تواند اعضای شجاع گروه اکتشافی از عمل باز دارد.
【纵波】zòngbō 〈物〉 موج طولی (فیزیك)
【纵步】zòngbù ①(放开脚步) گام های بلند برداشتن: ～向前走去 به سوی پیش گام های بلند برداشتن ②(跳步) جهیدن، پریدن: 他一个～跳过了小河。 او با یك جهش بلند از جویباری عبور کرد.
【纵断面】zòngduànmiàn مقطع طولی
【纵队】zòngduì ستون: ～队形 صف آرایی ستونی / 一路～ یك ستون / 二路～ دو ستون
【纵隔】zònggé 〈生理〉 میان پرده: ～炎 آماس میان پرده
【纵观】zòngguān بطور کل بررسی کردن
【纵贯】zòngguàn بطور عمودی عبور کردن
【纵横】zòng-héng ①(竖和横) به طول وعرض، عمودی و افقی: ～数百公里的山区 یك ناحیهٔ کوهستانی چند صد «لی» ②(奔放自如) آزاد، با آسایش و راحتی: 笔意～ بطول وعرض آزاد نوشتن، با آسایش و راحتی نوشتن
【纵横捭阖】zònghéng-bǎihé (در مورد ارتش) آزادو بسرعت حرکت کردن، طول وعرض محلی را طی کردن
【纵横驰骋】zònghéng chíchěng بکار بردن مانور در میان گروههای گوناگون سیاسی: 八路军在华北平原～,歼灭大量敌人。 ارتش راه هشتم طول وعرض دشت شمال چین را پیمود وعدهٔ زیادی از ارتش دشمن را نابود کرد. /青年们可以在广阔的科学领域里～。 جوانان بمنظور اکتشاف وتسخیر آن باز است. طول وعرض تمامی قلمرو علم بروی
【纵横家】Zònghéngjiā سیاستمداران استراتژی شناس (در دورهٔ کشور های جنگنده ۲۲۱-۴۷۵ ق.م.)
【纵横交错】zònghéng-jiāocuò متقاطع: ～的水渠 کانال های متقاطع
【纵虎归山】zòng hǔ guī shān برگشت ببر به کوه خود را جایز شمردن ــ کنایه از مصیبت آینده را ایجاد کردن
【纵火】zònghuǒ آتش زدن، مرتکب جرم ایجاد حریق عمدی شدن: ～犯 مجرم ایجاد حریق عمدی

【纵酒】zòngjiǔ بیش از اندازه شراب خوردن

【纵览】zònglǎn وسیع به فاصلهٔ دور نگاه کردن: ~群书 / ~四周 به اطراف خود نگاه کردن خواندن

【纵令】zònglìng گرچه، حتی اگر

【纵论】zònglùn آزادانه صحبت کردن

【纵目】zòngmù تا چشم کار می کند به فاصلهٔ دور نگاه کردن: ~四周 به هر سوی به فاصلهٔ دور نگاه کردن

【纵辔】zòngpèi دهانه وافسار اسب را شل یا رها کردن

【纵情】zòngqíng تا دل خود بخواهد: ~歌唱 تادل بخواهد آواز خواندن

【纵然】zòngrán حتی اگر، گرچه: ~成功的希望不大，我们也要试试。 حتی اگر امید پیروزی بسیار کم است، ما بازهم کوشش خواهیم کرد.

【纵容】zòngróng تحریك کردن، برانگیختن، تهییج کردن: 在某人~下 به تحریك کسی / 受到~和庇护 مورد تحریك وحمایت قرار گرفتن

【纵射】zòngshè 〈军〉(نظام) تیراندازی عرضی

【纵身】zòngshēn جهیدن، پریدن: ~一跳 بلند جهیدن / ~上马 با یك جهش روی اسب پریدن

【纵深】zòngshēn 〈军〉(نظام) عمق، ژرفا: 向~发展 عمیقا توسعه دادن / ~防御 دفاع به عمق

【纵声】zòngshēng آزاد صدا کردن

【纵使】zòngshǐ گرچه، حتی اگر

【纵谈】zòngtán آزادانه صحبت کردن: ~国内外大好形势 آزادانه در پیرامون وضع خوب کشور وجهان صحبت کردن

【纵眺】zòngtiào تا چشم کار می کند، به فاصلهٔ دور نگاه کردن

【纵欲】zòngyù شهوت راندن

【纵恣】zòngzì 〈书〉 افراط کردن، جلو خود را رها کردن

【纵坐标】zòngzuòbiāo 〈数〉(ریاضی) مختصات نقطه که با خط موازی یا با نقطهٔ محور دیگری موازی است

粽 zòng 见"粽子"

【粽粑】zòngbā 〈方〉见"粽子"

【粽子】zòngzi نوعی خوراك هرم شکل که از برنج چسبنده ساخته شده ودر برگ های خیزران پیچیده شده باشد (که در جشن قایق اژدها خورده می شود)

zōu

邹 Zōu 〈姓〉 یك نام خانوادگی در چین

陬 zōu 〈书〉①(角落) گوشه، کنج ②(山脚) دامنهٔ کوه

zǒu

走 zǒu ①(行走) رفتن، راه رفتن: 一直往前~ مستقیمابه جلو رفتن / ~很远的路 راه طولانی را طی کردن / 爱国主义道路 ~ در راه میهن پرستی گام برداشتن / ~群众路线 از خط توده ای پیروی کردن / ~下主席台 از تریبون هیئت رئیسه پائین آمدن / 在游行队伍的前列~ در صفوف مقدم رژه راه رفتن / ~遍全国 تمام نقاط کشور را یکی پس از دیگری از زیر پا در آوردن / 前人没有~过的路 راه های جدید گشودن / ~弯路 کجکی راه رفتن / ~回头路 به عقب برگشتن / 走一步看一步 قدمی برداشتن وپس از نگاه کردن به اطراف قدم دیگری برداشتن ــ کنایه از بدون برنامه یا با احتیاط به جلو راه رفتن / 孩子还不会~。 کودك هنوز بلد نیست که راه برود. / 这船一小时~十五海里。 این کشتی در ساعت ۱۵میل دریایی حرکت می‌کند. ②(跑；移动) دویدن، حرکت کردن: 奔~ دویدن / 这个表 ~得很准。 این ساعت دقیق کار می کند. / 钟不~了。 این ساعت دیگر کار نمی کند. / 打得赢就打，打不赢就~。 اگر بتوانید پیروز شوید بجنگید، والا بگریزید. / 你这步棋~坏了。 تو حرکت بدی کرده ای. ③(离开) ترك کردن جایی را: ~开! بروا / 他已经把工作计划拿~了。 او برنامهٔ کار را با خود برده است. ④(亲友之间来往) دید و بازدید کردن: ~亲戚 دیدو بازدید کردن / ~娘家 (زن عروسی کرده) به خانهٔ والدین خود رفتن / 他们两家~得很近。 آن دو خانواده غالبا از یکدیگر دید وبازدید می‌کنند. ⑤(通过) از، از راه: 咱们~这个门进去吧。 بیائیم از این در وارد شویم. ⑥(漏出) رخنه کردن، بیرون پراندن: ~气了。 گاز نشت کرده / 说~了嘴 چیزی را از دهان بیرون پراندن /می‌کند. ⑦(改变或失去原样) منحرف شدن، شکل اصلی را از دست دادن: 把原来的意思讲~了 در رساندن معنی اصلی موفق نشدن / 说话~题儿 از موضوع پرت شدن

【走八字】zǒubāzì 〈方〉 خوش شانس شدن

【走背运】zǒubèiyùn بد شانس شدن

【走笔】zǒubǐ 〈书〉 سریع نوشتن

【走步】zǒubù 〈篮球〉(بسکتبال) با توپ راه رفتن

【走道】zǒudào پیاده رو، راه پیاده رو

【走道儿】zǒudàor 〈口〉 راه رفتن: 小孩子刚会~。 بچه تازه راه رفتن را یاد گرفته است.

【走调儿】zǒudiàor خارج از آهنگ: 她唱歌爱~。 او غالبا خارج از آهنگ خواندن است.

【走动】zǒudòng ①(行动) گردش کردن، قدم زدن: 出去~~ برای قدم زدن بیرون رفتن / 病人能~了。 بیمار می تواند روی پای خود راه برود. ②(亲友之间的往来)(خویشاوندان ودوستان) از یکدیگر دید وبازدید کردن: 他们两家关系不错，常常~ این دو خانواده میانهٔ خوبی دارند وغالبا از یکدیگر دید وبازدید می کنند.

【走读】zǒudú به مدرسهٔ روزانه رفتن: ~生 دانش آموزی که در مدرسهٔ روزانه درس می خواند

【走肚子】zǒudùzi 〈方〉 اسهال پیدا کردن

【走方郎中】zǒu fāng láng zhōng 〈方〉 پزشك سیار با زنگی در دست

【走访】zǒufǎng ①(访问) مصاحبه کردن: ~有关方面负责人 با مسئول مربوطه مصاحبه کردن ②(拜访) به دیدن کسی رفتن

【走风】zǒufēng رازی را بیرون پراندن
【走钢丝】zǒu gāngsī 〈杂技〉(برای راه رفتن روی سیم آکروباسی)
【走狗】zǒugǒu سگ زنجیری، دنباله رو، نوکر
【走关节】zǒu guānjié رشوه دادن و با مأمورین دولت تبانی کردن
【走过场】zǒu guòchǎng سرسری یا سطحی کاری را انجام دادن
【走红】zǒuhóng خوش شانس شدن
【走后门】zǒu hòumén از در عقبی وارد شدن، برای کسب سود ومنفعت از نفوذ خود سوء استفاده کردن، پارتی بازی "～"纠正: گرایش های ناسالمی مانند پارتی بازی را بر之类的不正之风 طرف کردن
【走火】zǒuhuǒ ①〈电〉(برق) جرقه‌زدن ②(因不小心使武器发火)(اسلحه) بطور تصادفی گلوله در کردن: 枪～了。 تفنگ بطور تصادفی در شد. ③(说话过头) بیش از میزان لزوم اظهار داشتن، اغراق گفتن
【走江湖】zǒu jiānghu از جایی به جای دیگر آواره گشتن وبوسیلهٔ شعبده بازی، فال گیری و...کسب معاش کردن
【走口】zǒukǒu 〈方〉(خبری) درز کردن، (حرفی را) از دهان بیرون پراندن
【走廊】zǒuláng راهرو، دهلیز، کوریدور: 河西～ کوریدور «هه سی» (واقع در چین)
【走漏】zǒulòu ①(泄漏) درز کردن، بیرون پراندن: 风声～ رازی را بیرون پراندن ②(走私漏税) قاچاق کردن واز پرداخت مالیات گریختن
【走路】zǒulù راه رفتن، پیاده رفتن: 你是坐车去还是～去? شما با اتوبوس خواهید رفت یا پیاده ؟
【走马】zǒumǎ ①(骑着马跑) بر اسبی که چهار نعل می رود سوار شدن ②(善跑的马) اسب تازی
【走马灯】zǒumǎdēng نوعی فانوس دارای مجسمه های کاغذی انسان، حیوان وغیره که طوری ساخته شده که هنگام روشن کردن فانوس، همهٔ آنها دور می زنند: 人员不断更换,就像～似的。 پرسنل مانند بازیچهٔ چرخ فلك پی در پی عوض می شوند.
【走马疳】zǒumǎgān 〈医〉 بیماری قانقاریای لب وگونه
【走马换将】zǒu mǎ huàn jiàng پرسنل را پی در پی عوض کردن
【走马看花】zǒu mǎ kàn huā هنگام سوار شدن براسب گل ها را تماشا کردن — یعنی از طریق مشاهدهٔ سر دستی وشتابزده به درك سطحی دست یافتن 又作"走马观花"
【走门路】zǒu ménlu از طریق رشوه دهی، پارتی بازی وغیره به هدف رسیدن
【走南闯北】zǒunán-chuǎngběi در شمال وجنوب کشور سفر کردن
【走内线】zǒu nèixiàn جلب عنایت کسی کردن بوسیلهٔ نزدیك شدن به اعضای خانواده اش (مخصوصا خانمش) یا یار دمسازش، برای رسیدن به هدف خود، از نفوذ شخصی سوء استفاده کردن
【走娘家】zǒu niángjia (زن شوهر دار) به دیدار والدین خود رفتن یا موقت درخانهٔ آنها زندگی کردن
【走亲戚】zǒu qīnqi به خانهٔ خویشاوندان خود رفتن
【走人】zǒurén 〈口〉 ترك کردن جایی
【走禽】zǒuqín پرندگان دونده
【走色】zǒusè رنگ باختن
【走绳】zǒushéng 〈杂技〉(روی طناب) رقصیدن 又作"走索"
【走失】zǒushī گم شدن، راه را گم کردن: 一只羊～了。 گوسفندی از گله منحرف شد. / 我们一起出去的,半路上他～了。 ما باهم بیرون رفتیم، ولی او راه را گم کرد.
【走时】zǒushí 见"走运"
【走事儿】zǒushìr 〈方〉 متفکر بودن
【走兽】zǒushòu چهار پایان
【走水】zǒushuǐ آتش سوزی، حریق
【走私】zǒusī قاچاق کردن: ～的货物 اجناس قاچاقی
【走题】zǒutí از موضوع اصلی پرت شدن
【走投无路】zǒu-tóu wú lù چاره نداشتن، راه خروج نداشتن: 逼得～ از بی چارگی در مضیقه افتادن
【走味】zǒuwèi مزه و بوی اصیل را از دست دادن: 茶叶～了。 چای‌مزه وبوی‌اصلیش را از دست داده است.
【走险】zǒuxiǎn ریسك کردن، جان را به خطر انداختن
【走乡随乡】zǒu xiāng suí xiāng همرنگ جماعت شدن
【走向】zǒuxiàng ①(延伸的方向) مسیر، خط سیر: 矿脉的～ مسیر رگهٔ معدن / 海岸线～ مسیر خط ساحلی / 确定两国边界线的全部～ تمام مسیر خط مرزی دو کشور را معین کردن / 横断山脉是南北～的山脉。 سلسلهٔ کوههای «هنگ دوان» مسیری از جنوب به شمال چین طی می کند. ②〈地〉(زمین شناسی) خط سیر، مسیر: 断层～ مسیری گسلهٔ / 节理～ مسیری شکاف مسیری میان طبقات سنگ ③(走往) به سوی حرکت کردن: 胜利～ به سوی پیروزی حرکت کردن / 反面～ به عکس قضیه خود تبدیل شدن / ～死亡 روبه نابودی نهادن
【走心】zǒuxīn 〈方〉 حواس خود را متمرکز کردن
【走形】zǒuxíng تغییر شکل یافتن
【走样】zǒuyàng شکل اصلی خود را از دست دادن، با اصل مغایر بودن: 放上鞋楦免得鞋～。 بمنظور جلوگیری از تغییر شکل اصلی کفش از قالب کفش استفاده کنید. / 这事让他给说～了。 اظهاراتش یك منظرهٔ تحریف شدهٔ امر را نشان داد.
【走运】zǒuyùn شانس آوردن، خوش اقبال بودن: 不～ یا 或 شانس نیاوردن، بد اقبالی / 咱们真～! ما واقعا شانس آوردیم! / 五年来他一直很～。 در این پنج سال اخیر بخت با ما بود! بخت واقبال همواره با او یار بوده است.
【走着瞧】zǒuzheqiáo صبر کردن ودیدن: 咱们～! ما خواهیم دید حق با چه کسی است.
【走字】zǒuzì 〈方〉 خوش شانس شدن
【走卒】zǒuzú پیادهٔ شطرنج، پادو، نوکر، چاکر
【走嘴】zǒuzuǐ (خبری) درز کردن، (حرفی را) از دهان بیرون پراندن

zòu

奏 zòu ①(演奏) نواختن (سازی): ～国歌 سرود ملی را

همراهی کردن با سازی ~ 伴 /تك نوازی ~ 独/ نواختن
به پیروزی نائل آمدن، بدست آوردن (取得) ②~功 : نائل آمدن
تذکاریه به امپراطور تقدیم کردن (向帝王陈述) ③ آمدن

【奏报】zòubào ①(对帝王陈述意见) در حضور امپراطور اظهار نظر کردن ②(奏章) عریضه به امپراطور

【奏本】zòuběn به امپراطور عریضهء خود را تقدیم کردن

【奏本】zòuběr عریضه به امپراطور

【奏功】zòugōng مؤثر شدن، کارگر شدن

【奏捷】zòujié درجنگ پیروزی بدست آوردن

【奏凯】zòukǎi در جنگ پیروزی یافتن، فتح کردن، پیروزمند شدن

【奏鸣曲】zòumíngqǔ 〈乐〉 سوناتا(قطعهء موسیقی چند سازی) : 小~ سوناتینا(قطعهء موسیقی چند سازی کوتاه)

【奏疏】zòushū تذکاریه به امپراطور

【奏效】zòuxiào کارگر شدن، مؤثر شدن، نتیجهء مطلوب دادن: 这药服了马上~。 این دارو نتیجهء مطلوب آنی می دهد. /这个办法能~吗? آیا این شیوه کارگر خواهد شد؟

【奏议】zòuyì ①(向帝王上书) (وزیر) به امپراطور عریضه ②(奏章) عریضه به امپراطور تقدیم کردن

【奏乐】zòuyuè موسیقی نواختن

【奏章】zòuzhāng عریضه به امپراطور

【奏折】zòuzhé عریضه به امپراطور (که روی کاغذ های تا شده مانند آکاردین نوشته می شود)

揍 zòu ①〈口〉(打人) زدن، کتك زدن: 把他~一顿 او را کتك زدن / 挨~ کتك خوردن ②〈方〉(打碎) شکستن: 他把碗给~了。 او کاسه را شکست. / 小心别把玻璃~了。 مواظب باش شیشه را نشکنی.

zū

租 zū ①(租用) اجاره کردن، کرایه کردن: ~三间房 سه اطاق را اجاره کردن / ~一条小船 قایقی را کرایه کردن / ~地 زمین اجاره کردن / ~一架飞机 هوا پیمایی را کرایه کردن ②(出租) اجاره دادن، کرایه دادن، به اجاره واگذارکردن: 这块地已经~给人了。 این قطعه زمین به کسی اجاره داده شده است. /此屋招~。 این خانه اجاره ای است. / 出~连环画 کتابهای مصور را به کرایه دادن ③(租金) کرایه: 房~ کرایهء خانه / 地~ کرایهء زمین(که به مالك پرداخته می شود) / 收~ کرایه جمع کردن ④(田赋) مالیات بر زمین

【租船】zūchuán اجاره کردن کشتی: ~代理 عامل اجاره کردن کشتی / ~人 اجاره کنندهء کشتی / ~契约 قرار داد کشتی بازرگانی / ~市场 بازار اجاره کردن کشتی

【租佃】zūdiàn (در مورد زمیندار) زمین را اجاره دادن: ~关系 مناسبات اجاره داری / ~制度 سیستم اجاره داری

【租户】zūhù اجاره دار(خانه یا چیزی)

【租界】zūjiè مناطق نفوذ(در یك بندر یا یك شهر زیر سلطهء امپریالیست ها در زمان قدیم)

【租借】zūjiè ①(租用) اجاره کردن، کرایه کردن: ~地 زمین اجاره دادن، ②(出租) اجاره دادن ~人 صاحب زمین اجاره ای / اجاره ای کرایه کردن

【租金】zūjīn کرایه: 这套房间每月~八百元。 کرایهء ماهیانهء این آپارتمان در بست ۸۰۰ «یوان» است.

【租赁】zūlìn ①(租用) کرایه کردن، اجاره دادن: ~服装和道具 لباس های تآتری ولوازم نمایش را کرایه کردن ②(出租) کرایه دادن، اجاره دادن

【租钱】zūqian 〈口〉 کرایه

【租让】zūràng (دولت) کرایه دادن (مؤسسات، معادن، جنگل هاو...به سرمایه داران خارجی)

【租书处】zūshūchù محل کرایه دادن کتاب ها

【租税】zūshuì 〈旧〉 مالیات بر زمین وعوارض دیگر

【租用】zūyòng کرایه کردن، به کرایه گرفتن: ~家具 اثاثیهء کرایه / ~礼堂 سالنی کرایه کردن / خانه را کرایه کردن ~人 کننده، اجاره دار

【租约】zūyuē اجاره نامه: ~什么时候到期? اجاره نامه چه وقت منقضی می شود؟

【租债】zūzhài کرایه و وام

【租子】zūzi 〈口〉 کرایهء زمین، بهرهء مالکانه

zú

足 zú ①(脚) پا: 赤~ پا برهنه / 鼎~而立 مانند سه پایه ایستادن ــ کنایه از موازنهء سه‌جانب قوت ②(充足) کافی، باندازهء کافی: 丰衣~食 خوراك وپوشاك کافی داشتن / 富~ غنی، وافر ③(够得上某种数量或程度) کامل: 路上~~走了两个钟头。 این سفر دوساعت کامل طول کشید. / 从这里到邮局~有二里路。 مسافت از اینجا تا پست خانه دو کیلومتر است. ④(足以)[多用于否定式] کافی: 微不~道 غیر قابل ذکر

【足板】zúbǎn کف پا

【足本】zúběn نسخهء کتاب بدون کم وکاست محتوای آن

【足秤】zúchèng پس از ترازو کردن کم وزن نشدن

【足赤】zúchì طلای خالص

【足够】zúgòu کافی، بس: ~的燃料 سوخت کافی / ~时间 وقت کافی / 我们对困难要有~的估计。 ما باید مشکلات خود را به حد کافی بر آوردکنیم.

【足迹】zújì رد پا، اثر پا: 雪地上的~ رد پا روی برف / 祖国各个角落都有地质勘探队员的~。 در هر گوشهء کشور اثر پای اعضای گروههای اکتشافی زمین شناسی پیدا است.

【足见】zújiàn از این معلوم می شود: 他的发言内容丰富, ~他是作了认真准备的。 سخنرانی او پرمغز است واز این معلوم می شود که او با جدیت تمام مطالب را گرد آورده است.

【足金】zújīn طلای خالص

【足力】zúlì زور پا

【足球】zúqiú فوتبال: 踢~ فوتبال بازی کردن / ~队 تیم فوتبال / ~运动员 ورزشکار فوتبال

【足色】zúsè عیار استاندارد(طلا یا نقره)

【足实】zúshi 〈方〉①(充足)کافی②(丰满)پر مغز
【足坛】zútán محافل فوتبال
【足下】zúxià لقب محترمانه میان دوستان (که معمولا در نامه ها بکار می ورد) : ～以为如何? در بارهٔ این موضوع نظر سرکار چیست ؟
【足以】zúyǐ کافی، بس : 你的话不～说服她。گفتار شما کافی نیست که او را قانع کند.
【足音】zúyīn صدای پا
【足月】zúyuè (در مورد جنین) پس از دورهٔ کامل آبستنی متولد شده، پس از نه ماه زاده شده
【足智多谋】zúzhì-duōmóu عاقل ودارای تدابیر جنگی زیاد

卒 zú ①(兵)سرباز :士～ سرباز / 小～ سر باز ساده ②(差役)آدم زیر دست، نوکر :走～ نوکر، چاکر ③(结束)پایان :～其事 به کار پایان دادن / 以～岁 صرفا برای گذراندن سال ④(终于)بالا خره، سرانجام :～底于成 سرانجام پیروزی نائل آمدن ⑤(死)مردن :病～ از بیماری مردن / 生～年月 تاریخ تولد و فوت ⑥(象棋)پیادهٔ شطرنج
【卒业】zúyè 〈书〉از تحصیل فارغ شدن
【卒子】zúzi سرباز

族 zú ①(家族)خاندان :合～ همهٔ اعضای خاندان ②(古代刑法)مجازات مرگ که بر مجرم وتمام خانواده اش یا حتی بر خانواده های مادر وزنش تحمیل می شد ③(民族)ملت، ملیت :汉～ ملیت «خان» ④(有某种共同属性的一大类事物)دستهٔ چیزهای دارای مشخصات مشترک :水～ جانور آبزی / 语～ خانوادهٔ زبان / 猫～ خانوادهٔ گربه / 碱土～ 〈化〉(شیمی) خانوادهٔ قلیای خاکی
【族产】zúchǎn اموال مشترک یک خاندان (مانند ملک وزمین)
【族规】zúguī مقررات قید شده برای یک خاندان
【族谱】zúpǔ نسب نامه برای یک خاندان فئودالی
【族权】zúquán قدرت خاندان، صلاحیت خاندان
【族人】zúrén عضو خاندان
【族田】zútián زمین مشترک متعلق به یک خاندان
【族长】zúzhǎng رئیس خاندان
【族尊】zúzūn ریش سفید خاندان

镞 zú 〈书〉پیکان، سرتیر

zǔ

阻 zǔ مانع شدن، باز داشتن، ممانعت کردن :拦～ مانع شدن، باز داشتن / 劝～ بانصیحت بازداشتن / 通行无～ بدون مانع رد شدن / 道路险～。راه خطرناك ومشکل است.
【阻碍】zǔ'ài مانع شدن، باز داشتن، ، جلوگیری کردن :～交通 مانع ترافیك شدن / 遇到～ با مانع برخورد کردن / ～生产力的发展 از توسعهٔ نیروی تولیدی جلوگیری کردن
【阻挡】zǔdǎng مسدود کردن، ممانعت کردن، جلوگیری کردن، مقاومت کردن :不可～的历史潮流 روند تاریخ مقاومت ناپذیر / ～犯规〈篮球〉(در بسکتبال) مانع شدن وجلو رقیب را گرفتن
【阻断】zǔduàn مسدود کردن تا قطع شود
【阻遏】zǔ'è باز داشتن، مانع شدن
【阻隔】zǔgé از هم جدا کردن، تفکیك کردن :山川～ بوسیلهٔ کوهها ورودخانه ها جدا شدن
【阻击】zǔjī 〈军〉مسدود کردن، جلوگیری کردن :我军以一部～南线之敌。ارتش ما برای جلوگیری از پیشرفت دشمن که از جنوب می آمد بخشی از واحد های خود را بکار انداخت. / ～战 عملیات مسدود کننده / ～阵地 موضع مسدود کنندهٔ جنگ
【阻绝】zǔjué مانع شدن تا عبور نشود
【阻抗】zǔkàng 〈电〉(برق) مقاومت صوری برق در برابر جریان متناوب :反射～ مقاومت ظاهری منعکس شدهٔ برق
【阻拦】zǔlán باز داشتن، متوقف ساختن، مانع شدن :他决心要走，我们也不好～。چون او در رفتن مصمم بود، ما صلاح دیدیم که مانع او نشویم.
【阻力】zǔlì ①(障碍)مانع، سد، مقاومت :减少前进的～ از موانع گوناگون را کاستن / 冲破各种～ مقاومت در برابر پیشرفت ②〈物〉(فیزیك) مقاومت :空气～ مقاومت هوا / 摩擦～ مقاومت اصطکاکی / 迎面～ مقاومت رو بروی
【阻挠】zǔnáo ایجاد مانع کردن، مانع شدن، ممانعت کردن، باز داشتن :条约的履行受到了～。اجرای پیمان با مانع روبرو شد. / 两国关系正常化～ در عادی شدن مناسبات سیاسی دو کشور ایجاد مانع کردن
【阻尼】zǔní 〈物〉(فیزیك) از شدت و نوسان کاستن :～器 نوسان کاسته / 振荡～ اسباب مخصوص کاستن شدت ونوسان شده
【阻塞】zǔsè مانع شدن، مسدود کردن :交通～。ترافیك مسدود شده است. / 脏东西把管子～了。لجن وکثافت لوله را مسدود کرد. / 振荡器～ آلت نوسان کنندهٔ مسدود
【阻援】zǔyuán جلو نیروهای امدادی را گرفتن
【阻止】zǔzhǐ مانع شدن، متوقف شدن، جلوگیری کردن :～事态的恶化 از وخیم شدن اوضاع جلوگیری کردن / ～敌军前进 ارتش دشمن را از پیشرفت باز داشتن
【阻滞】zǔzhì مانع شدن ومتوقف ساختن

诅 zǔ
【诅骂】zǔmà نفرین کردن، فحش دادن
【诅咒】zǔzhòu نفرین کردن، لعنت کردن، فحش دادن

组 zǔ ①(组织)تشکیل دادن، متشکل ساختن، سر وصورت دادن :改～ تشکیل مجدد دادن، دو باره متشکل ساختن ②(小组)گروه، دسته :读报～ گروه روزنامه خوانی ③〈量〉سری :两～发电机 دو سری دستگاه تولید برق / 一～邮票 یك سری تمبر
【组胺】zǔ'àn 〈化〉(شیمی) مادهٔ ترکیبی که در بعضی گیاهان واکثر حیوانات یافت می شود وباعث ازدیاد وقابلیت نفوذ جدار عروق و اتساع آنها می شود
【组编】zǔbiān (مقاله ها ومواد ها را) طوری ترتیب دادن تا به یك صورت واحد در آید

【组成】zǔchéng تشكيل دادن، تركيب دادن، فرم دادن: ~统一战线 جبهه متحد را تشكيل دادن / 水的~ تركيب آب / 每五个人~一组。 هر پنج نفريك گروه / 部分 جزيی از تركيب / 主席团由一百四十八位代表~。 هيئت رئيسه متشكل از ١٤٨ نماينده است. /تشكيل می دهند.

【组稿】zǔgǎo (مدير مجله) مؤلفان را به نوشتن روی موضوع های معين گماشتن

【组歌】zǔgē 〈乐〉 يك رشته يا سلسله آهنگ های متوالی با يك سوژه

【组阁】zǔgé تشكيل كابينه دادن

【组合】zǔhé ①(组织整体)تشكيل دادن، متشكل ساختن: 检查小组是由各行业的代表~而成的。 گروه بازرسی از نمايندگان صنف های مختلف تشكيل يافته است. / 各种政治力量的重新~ صف بندی مجدد نيرو های مختلف سياسی ②(组织起来的整体)تركيب، اتحاد، پيوستگی ③〈机〉〈数〉 (ماشين)(رياضی) تركيب: 变电站~ دستگاه ترانسفور ماتور مركب / 管~ لوله مركب / 刀具~ ابزار برش مركب / 家具~ اثاثيه خانه مركب / 理论〈数〉~ تئوری وابسته به تركيب وامتزاج

【组件】zǔjiàn 〈工程〉 قطعه ای از يك ماشين

【组件】zǔjiàn 〈电〉 (برق) جعبه الكترونيكی كه با دستگاه ديگری بكار افتد: 微型~ جعبه خيلی ريز الكترونيكی كه با دستگاه ديگری بكار افتد

【组建】zǔjiàn سازمان دادن وتأسيس كردن

【组曲】zǔqǔ 〈乐〉 يك رشته يا سلسله آهنگ های متوالی

【组态】zǔtài 〈物〉 (فيزيك) تشكيل: 平衡~ تشكيل موازنه

【组织】zǔzhī ①(组成)ترتيب، تشكيل دادن، متشكل ساختن، سازمان دادن: 劳力~ نيروی كار را تشكيل دادن / 一个登山队~ يك تيم كوهنوردی را تشكيل دادن / 一次座谈~ جلسه بحث را تشكيل دادن / 一次演出~ يك نمايش را آماده كردن / 这篇文章~得很好。 بافت اين مقاله بسيار خوب است. ②(系统；配合关系)تشكيلات، سازمان: 党团~ سازمان حزب وسازمان جوانان / 群众~ سازمان های توده ای / 给予~处分 عليه يك عضو سازمان اقدامات انضباطی بعمل آوردن / 党的~原则是民主集中制。 اصل تشكيلاتی حزب مركزيت دموكراتيك است. / 生活~ فعاليت های منظم يك سازمان / 法~ قانون تشكيلات / 委员~ عضو كميته كه مسئوليت كار تشكيلاتی را بعهده دارد / 委员会~ كميته تشكيلاتی ③〈纺〉 (نساجی) بافت: 平纹~ بافت ساده / 条纹~ بافت جناغی / 缎纹~ بافت اطلسی ④〈生理〉 بافته: 结缔~ بافته آگينی / 神经~ بافته عصبی / 学〈生理〉~ بافت شناسی / 疗法~ معالجه بافته ای

【组织关系】zǔzhī guānxì گواهی نامه عضويت يك سازمان: 转~ گواهی نامه عضويت را(به جايی) منتقل كردن

【组装】zǔzhuāng مونتاژ كردن: 车间~ كارگاه مونتاژ كاری

祖 zǔ ①(父亲的上一辈)جد: 外~ پدر مادر ②(祖宗)اجداد، نياكان: 远~ اجداد دور ③(事业或派别的首创者) يك مبتكر اوليه (يك سنت يا يك مكتب فكری) : 鼻~ ④〈姓〉 نام خانوادگی در چين

【祖辈】zǔbèi اجداد، نياكان

【祖妣】zǔbǐ جده مرحوم

【祖传】zǔchuán از اجداد خود به ارث رسيده: 秘方~ نسخه طبی سری كه نسل به نسل از خانواده خود به ارث رسيده باشد

【祖代】zǔdài نسل اندرنسل

【祖坟】zǔfén قبر اجداد

【祖父】zǔfù پدر بزرگ، جد

【祖国】zǔguó ميهن، سرزمين مادری

【祖籍】zǔjí خانه اصلی خانواده

【祖居】zǔjū خانه يا محل اقامت اجداد

【祖考】zǔkǎo ①(已故的祖父)جد مرحوم ②(祖先)اجداد، نياكان

【祖鲁语】Zǔlǔyǔ زبان«زولو»(يك زبان جنوب‌شرقی‌افريقا)

【祖率】zǔlǜ 〈数〉 نسبت تقريبی محيط يك دايره به قطرش (ميان ٣،١٤١٥٩٢٦و٣،١٤١٥٩٢٧) كه توسط «زو چن زی» (祖冲之، ٤٢٩-٥٠٠ ميلادی) حساب شد

【祖母】zǔmǔ مادر بزرگ، جده

【祖母绿】zǔmǔlǜ زمرد

【祖上】zǔshàng اجداد، نياكان، پدران

【祖师】zǔshī ①(学术或技术上创立派别的人)مؤسس يك مكتب دانش، يك پيشه و... ②(创立宗派的人)مؤسس يك فرقه بودائيسم يا تئوئيسم

【祖孙】zǔ-sūn پدر بزرگ يا مادر بزرگ وپسر نوه يا دختر نوه: 三代~ سه نسل

【祖先】zǔxiān اجداد، نياكان، سلف

【祖业】zǔyè ①(祖产)اموال اجداد ②(祖先建立的功业)خدمات انجام شده توسط نياكان

【祖荫】zǔyìn 〈书〉 پناه وسايه نياكان

【祖茔】zǔyíng قبر اجداد

【祖宗】zǔzōng اجداد، نياكان، سلف: 崇拜~ پرستش اجداد

【祖祖辈辈】zǔzǔbèibèi نسل به نسل، جدبه جد: 我家~都是种地的。 خانواده ما نسل در نسل كشاورز بوده اند.

俎 zǔ ①(古代祭器)نوعی ظرف قديمی كه در مراسم قربانی بكار می رفت. ②(古代砧板)تخته آشپزخانه قديمی

【俎豆】zǔdòu نوعی ظرف غذاخوری در قديم

【俎上肉】zǔshàngròu 〈书〉 گوشت روی تخته آشپزخانه ـ كنايه از قربانی بيچاره ای

zuān

钻 zuān ①(钻眼)مته كردن، سوراخ كردن، سفتن: 孔~ سوراخ كردن / 木取火~ برای گرفتن آتش چوب را مته كردن ②(穿过；进入)خود را وارد كردن، نفوذ كردن، تورفتن: 进~密林深处 به عمق جنگلی رفتن / 月亮从云缝里~了出来。 ماه از زير ابرها بيرون آمد. ③(钻研)مطالعه، كاوش كردن: 书本~ كتاب را كاوش كردن / 故纸堆~ خود را در ... كردن

业务～/ برای کامل کردن مطالعهٔ نوشته های قدیم غرق کردن / 有许多人～进去了,就有一点内行的味道了。 تخصص خود سخت مطالعه کردن / عدهٔ زیادی کار خود را چنان کاوش کرده اند که کارشناس شده‌اند.

另见 zuàn

【钻刺】zuānci 〈书〉①(讥刺) استهز کردن ②(钻营) برای کسب منفعت خود در حق آدم اختیاردار التفات کردن

【钻劲】zuānjìn تلاش برای کاوش کردن مطلبی

【钻空子】zuān kòngzi از نارسایی (یك قانون، یك قرار داد و...) سوء استفاده کردن : 不让对方～ برای جلوگیری از سوء استفاده از نارسائی کار خود بوسیلهٔ حریف اقداماتی فراهم آوردن / 被人钻了空子 کلك خوردن

【钻谋】zuānmóu برای کسب چیزی پارتی بازی کردن

【钻牛角尖】zuān niújiǎojiān مته بر خشخاش نهادن، به کوچهٔ بن بست رسیدن

【钻圈】zuānquān 〈杂技〉 با جهش از داخل حلقه ها رد شدن(برای آکروباسی)

【钻探】zuāntàn مته کاری :海底～ مته کاری در ته دریا / 工～ کارگر مته کاری / 机～ دستگاه مته / 设备～ وسائل مته کاری

【钻头觅缝】zuān tóu mì fèng در همه جا برای کسب منفعت خود درحق آدم اختیاردار التفات کردن

【钻心虫】zuānxīnchóng انواع حشراتی که نوزاد آنها چوبخوارند

【钻研】zuānyán کاوش کردن، مطالعهٔ عمیق کردن : 理论～ اصول نظری را کاوش کردن / 技术～ مهارت خود را تکمیل کردن / 努力～业务 در کسب مهارت تخصصی خود تلاش کردن / 他这个人很有～劲儿。 او در کار خود علاقهٔ وافر به تحقیق وکاوش دارد.

【钻营】zuānyíng برای کسب منفعت خود در حق آدم اختیار دار التفات کردن

躜 zuān ①(向上跳) بالا پریدن ②(向前冲) خود را به جلو پرتاب کردن : 燕子～天儿。 پرستو در هوای آزاد به سرعت بالا می رود.

zuǎn

缵 zuǎn به ارث بردن

纂 zuǎn ①〈书〉(编辑) تألیف کردن،ویراستاری کردن : 字典～ فرهنگ را تألیف کردن،ویراستاری کردن / 编～ تألیف کردن / 修～ ②〈方〉(妇女发式) موی زنان که به شکل گره روی پشت گردن پیچیده شده باشد

【纂辑】zuǎnjí تنظیم و ویراستاری‌کردن

【纂修】zuǎnxiū 〈书〉①(编纂) تألیف کردن ②(继承并修整) به ارث بردن ومنظم کردن

zuàn

钻 zuàn ①(打眼工具) مته، دیلم : 手摇～ مته قرقره، مته بادی، مته فشاری / 风～ مته دستی ②(钻石) الماس : 十九～的手表 ساعت ۱۹ گوهری / 钻戒 انگشتری الماس ③(用宝石做的钟表轴承) یاتاقان ساعت که با سنگ گرانبها ساخته‌می شود ③(钻眼) مته کردن، سوراخ کردن : 在木头上～个眼 روی چوب مته کردن

另见 zuān

【钻床】zuànchuáng 〈机〉 دستگاه مته کاری : 多轴～ دستگاه مته کاری چند محوری

【钻杆】zuàngān 〈石油〉 میلهٔ مته

【钻机】zuànjī 〈石油〉 دستگاه حفاری، ماشین استخراج : 安装～ دستگاه حفاری را نصب کردن / 拆卸～ دستگاه حفاری را پیاده کردن / 旋转～ دستگاه حفاری چرخنده

【钻井】zuànjǐng حفر چاه : 海洋～ حفر چاه دور از کرانه / 工人～ کارگر حفار / 记录～ کارنامهٔ حفر چاه / 队～ گروه حفر چاه

【钻具】zuànjù 〈石油〉 آلت مته کاری

【钻模】zuànmú 〈机〉 اسباب یا دستگاهی که مته وسوهان را نگهداشته وبکار می اندازد

【钻石】zuànshí ①(金刚石) الماس ②(钟表轴承) گوهری که در ساعت بکار می رود

【钻塔】zuàntǎ 〈矿〉 برج چاه کنی

【钻头】zuàntóu تیغهٔ مته : 装上～ تیغهٔ مته را سوار کردن / 卸下～ تیغهٔ مته را پیاده کردن / 三牙轮～ تیغهٔ مته بشکل سه مخروط

【钻压】zuànyā 〈石油〉 فشار تیغهٔ مته

赚 zuàn 〈方〉 فریب دادن، کلك زدن، گول زدن

另见 zhuàn

攥 zuàn 〈口〉 در دست داشتن، نگهداشتن : 手里～着一把斧子 تبری در دست داشتن / 紧～拳头 مشت خود را گره کردن / 一把～住他的手 دستش را محکم گرفتن

zuǐ

嘴 zuǐ ①(口) دهان : 闭～ دهان خود را بستن / 上说说而已～ خدمت وعبادت زبانی کردن ②(像嘴的东西) چیزی بشکل دهان، دهانه : 茶壶～ دهانهٔ قوری / 瓶～儿 دهانهٔ شیشه / 烟～儿 چوب سیگار

【嘴把式】zuǐbǎshì 〈方〉 اشاره به کسی که فقط حرف می زند ولی عمل نمی‌کند

【嘴巴】zuǐba ①〈方〉(嘴) دهان : 张开～。 دهان تان را باز کنید. ②〈口〉(打嘴部附近的部位)[多用于] : 打～ سیلی زدن / 挨了个～ سیلی خوردن

【嘴笨】zuǐbèn فاقد قوهٔ بیان

【嘴岔】zuǐchà گوشه های دهان

【嘴馋】zuǐchán شکمو

【嘴长】zuǐcháng سخن چینی کردن

【嘴敞】zuǐchǎng 〈方〉 بی چاك وبند بودن دهان کسی

【嘴唇】zuǐchún لب：上～ لب بالایی / 下～ لب پائینی / 咬着～ لب گزیدن

【嘴乖】zuǐguāi 〈口〉 خوش زبان (در مورد بچه ها)

【嘴尖】zuǐjiān تیز زبان، تند زبان：他这个人～，说的话真刺耳。 او بسیار تیز زبان است وگفتارش اکثرا زننده است.

【嘴角】zuǐjiǎo گوشه های دهان

【嘴紧】zuǐjǐn محتاط در حرف زدن، رازدار

【嘴快】zuǐkuài بی چاك وبند بودن دهان کسی

【嘴懒】zuǐlǎn کم حرف

【嘴冷】zuǐlěng 〈方〉 بی ملاحظه حرف زدن

【嘴脸】zuǐliǎn 〈贬〉 قیافه، صورت：他那副～真难看。 او قیافهٔ کریهی دارد. / 社会上各种人物的～被区别得清清楚楚。 قیافهٔ واقعی انواع مردم در جامعه مشخص شده است.

【嘴皮子】zuǐpízi 〈口〉 لب های (یك آدم چرب زبان)：耍～ چرب زبانی کردن / 他那两片～可能说了。 او بسیار چرب زبان است.

【嘴贫】zuǐpín حرف های مفت زدن یابسیار شوخی کردن

【嘴勤】zuǐqín به ابتکار خود بادیگران سلام علیك کردن یا وارد صحبت شدن

【嘴软】zuǐruǎn بی جسارت یا نا مطمئن حرف زدن

【嘴松】zuǐsōng بی دقت و بی ملاحظه حرف زدن

【嘴碎】zuǐsuì پرگو، پرحرف، وراج

【嘴甜】zuǐtián خوش بیان، خوش زبان، خوش صحبت

【嘴稳】zuǐwěn رازدار

【嘴硬】zuǐyìng لجوج وبی میل در اقرار اشتباه یا شکست خود：知道错了，就别～。 می دانید اشتباه کرده اید، پس در اقرار به اشتباه خود لجاجت نکنید.

【嘴子】zuǐzi ①〈方〉(嘴) دهان ② هر چیزی بشکل 〈乐〉(管乐器的吹嘴) لبك (یك ساز بادی)

zuì

最 zuì 〈副〉[表示某种属性超过所有同类的人或事物]：～小 کوچکترین، ریزترین / ～为积极 فعال ترین بودن / 速度～快 سریع ترین / 政治上～有远见 از لحاظ سیاسی دور اندیش ترین بودن / ～大的幸福 بزرگترین سعادت / ～基本的条件 اساسی ترین مسئله / 结成～广泛的国际统一战线 وسیعترین جبههٔ متحد بین المللی را تشکیل دادن

【最初】zuìchū ابتدایی، اولیه：～阶段 مرحلهٔ ابتدایی / ～的印象 اولین خاطرات / ～的计划 برنامهٔ اصلی / ～他不想来，后来改变了主意。 اول نمی خواست بیاید اما بعدا تصمیم خود را عوض کرد.

【最大公约数】zuìdà gōngyuēshù 〈数〉 بزرگترین مقسوم علیه مشترك 又称"最大公因子"

【最低】zuìdī پائینترین، مینیمم：～纲领 برنامهٔ مینیمم / ～价格 پائین ترین قیمت / ～生活水准 پائین ترین سطح زندگی / ～限度的诚意 پائین ترین حد صمیمیت

【最多】zuìduō بیشترین، حداکثر، حد اعلاء، ماکزیموم：屋里～不过十个人。 در اطاق حداکثر ده نفر بودند. / 这个礼堂～能容纳一千人。 این سالن حدا کثر گنجایش یك هزار نفر را دارد / 这所学校学生～的时候有三千人。 بیشترین تعداد این مدرسه به سه هزار نفر رسید. / 我～只能等半个小时。 من فقط می توانم حد اکثر نیم ساعت انتظار بکشم.

【最高】zuìgāo بالا ترین، والاترین：～国家权力机构 بالا ترین ارگان قدرت دولتی / 达到～峰 به قلهٔ کوه رسیدن / 创造中国历史上～纪录 بالا ترین رکورد در تاریخ را برقرار کردن / ～点〈统计〉 اوج / ～纲领 برنامهٔ ماکزیموم / ～国务会议 کنفرانس عالی دولتی / ～年产量 بالاترین میزان تولیدی سالیانه / ～权力 قدرت عالی / ～速度 حدا کثر سرعت / ～统帅 فرمانده عالی / ～限额 حداکثر سهمیه

【最高级】zuìgāojí ①(最高一级的) بالا ترین درجه، اعلی درجه：～会谈 مذاکرهٔ بین سران کشور / ～会议 کنفرانس سران کشور ②〈语〉 صفت تفضیلی (دستور)

【最好】zuìhǎo ①(顶好的) بهترین، درجهٔ یك：～的办法 بهترین راه / 质量～ بهترین کیفیت / ～的干部 بهترین کادر ②(在最好的情况下) مرغوبترین در کیفیت：你～今天把它搞完。 بهتر است که امروز آنرا تمام کنید. / 我们～在天黑以前赶到目的地。 بهتر است که قبل از غروب آفتاب خود را به مقصد بر سانیم.

【最后】zuìhòu آخرین، نهایی، سرانجام：～胜利 پیروزی نهایی / ～解决问题 بطور نهایی مسئله را حل کردن / 作～挣扎 آخرین تلاش مذبوحانه را بکار بردن / 坐在～一排 در آخرین ردیف نشستن / 他们的建议～被采纳了。 پیشنهاد آنها بالا خره در پایان می پذیرفته شد. / ～，我想谈一下学习问题。 می خواهم در بارهٔ مسئلهٔ آموزش صحبت کنم. / 结果是～的，不能改变的。 این نتیجهٔ نهایی است وتغییر ناپذیر است. / ～条款 مقررات نهایی / ～议定书 پروتکل نهایی / ～议事录 صورت نهایی جلسه

【最后通牒】zuìhòu tōngdié التیماتوم، اتمام حجت

【最惠国】zuìhuìguó کشور با امتیاز：互相给以～待遇 امتیازات به کشور های یکدیگر دادن / ～条款 مقررات برای یك کشور با امتیاز

【最佳】zuìjiā کمال مطلوب (فیزیك)：～数 عدد کمال مطلوب / ～谐振 ارتعاش کمال مطلوب

【最近】zuìjìn ①(前不久) اخیرا، این روزها، تازگیها：我～很忙。 این روزها بسیار گرفتارم. / ～几天 چند روز اخیر / ～的消息 آخرین خبرها / ～一期的《求实》杂志 آخرین شمارهٔ مجلهٔ «واقع بینی» ②(过几天) در آیندهٔ نزدیك، بزودی：～要上演许多新电影。 بزودی فیلم های جدیدی نمایش خواهند داد.

【最轻量级】zuìqīngliàngjí 〈举量〉خروس وزن

【最小二乘法】zuìxiǎo èrchéngfǎ 〈数〉کوچکترین شیوهٔ مربع

【最小公倍数】zuìxiǎo gōngbèishù 〈数〉کوچکترین مضرب مشترك

【最为】zuìwéi 〈副〉فوق العاده

【最终】zuìzhōng نهایی، آخرین، پایانی: ~结果 نتیجهٔ پایانی / ~目的 هدف نهایی

罪

zuì ①(犯法的行为) گناه، جرم، جنایت: 有~ جنایتکار، مجرم، گناهکار / 轻~ جرم خفیف، جنایت خفیف / 重~ جرم سنگین، جنایت سنگین / 判~ محکوم کردن، رأی دادگاه / ~上加~ دو برابر مجرم شدن / 宣告无~ کسی را بیگناه اعلام کردن، کسی را مبرا خواندن / ~有应得 سزاوار مجازات بودن ②(过失) تقصیر: 归~于人 کسی را مقصر دانستن ③(痛苦) درد، رنج: 受~ رنج بردن، درد داشتن ④(把罪过归于某人) کسی را مقصر دانستن: ~己 خود را مقصر دانستن

【罪案】zuì'àn پرونده، جزئیات پروندهٔ جنائی

【罪不容诛】zuì bùróng zhū حتی مرگ هم نمی‌تواند جرم او را جبران کند.

【罪大恶极】zuìdà-èjí مرتکب بزرگترین جرم شدن

【罪恶】zuì'è گناه، جرم، جنایت: ~多端 جنایت بار بودن / ~滔天 مرتکب بزرگترین جرم شدن / ~昭彰 مرتکب جرم بزرگ وآشکار شدن

【罪犯】zuìfàn جنایت کار، مجرم، گناهکار

【罪该万死】zuì gāi wàn sǐ مرتکب جرمی شدن که مجرم بخاطر آن سزاوار یك هزار بار مرگ باشد

【罪过】zuìguo ①(过失) گناه، تقصیر: 这是我的~。 این تقصیر من است. / 他有什么~要受这样的苦? او چه گناهی کرده است که این همه رنج ببرد؟ ②〈谦〉[表示不敢当] متشکرم، این واقعا بیش از استحقاق من است.

【罪迹】zuìjī جرم، جنایت

【罪咎】zuìjiù خطا، تقصیر

【罪魁】zuìkuí جنایتکار اصلی، مجرم اصلی: ~祸首 سر دستهٔ جنایتکاران

【罪名】zuìmíng اتهام: 偷窃的~ اتهام سرقت / 罗织~ علیه کسی اتهام دروغین زدن

【罪孽】zuìniè گناه، تبه کاری: ~深重 عاصی، گناهکار

【罪情】zuìqíng جزئیات جنایت

【罪人】zuìrén آدم گناه کار، مجرم، مقصر: 历史~ کسی که در تاریخ محکوم می شود

【罪行】zuìxíng جنایت، جرم، تبه کاری: 他的~较轻。 جنایتش جزیی است.

【罪责】zuìzé مسئولیت در قبال تخلفی: 他~难逃。 او نمی تواند از مسئولیت کار بد خود بر کنار بماند واز آن فرار کند.

【罪证】zuìzhèng مدرك جنایات کسی

【罪状】zuìzhuàng اتهامات، حقایق در بارهٔ جرمی: 反革命分子的~ اتهامات یك عنصر ضد انقلاب

醉

zuì ①(饮酒过量) مست: 烂~ مست لایعقل شدن / 他喝~了。 او مست است. ②(用酒泡制的) (در مورد بعضی خوراك ها) در الکل خیس خورده: ~蟹 خر چنگ خیس خورده در الکل (نوعی خوراك)

【醉步】zuìbù گام های ناثابت آدم مست

【醉鬼】zuìguǐ خمار، آدم مست

【醉汉】zuìhàn خمار، آدم مست

【醉红】zuìhóng سرخی صورت در اثر مستی

【醉猫儿】zuìmāor آدم مست با حرکات ناهنجار

【醉墨】zuìmò 〈书〉نقاشی که هنگام مستی نقاش کشیده شده باشد

【醉生梦死】zuìshēng-mèngsǐ گویی در مستی وخواب زندگی کردن

【醉态】zuìtài حالت مستی، مستی

【醉翁之意不在酒】zuìwēng zhī yì bù zài jiǔ می‌خوار به ساغر دل نمی بندد ــ یعنی مقصود نهائی داشتن

【醉心】zuìxīn در چیزی مستغرق بودن: 他~于数学的研究。 او مستغرق در تحقیقات ریاضی است. / ~名利 او شیفتهٔ شهرت ومنفعت است.

【醉醺醺】zuìxūnxūn مست

【醉眼】zuìyǎn 〈书〉چشم های خمار: ~朦胧 مست ودارای چشمان خمار بودن

【醉意】zuìyì آثار مستی

【醉枣】zuìzǎo عناب پرورده شده در شراب

zūn

尊

zūn ①(地位或辈分高) بزرگتر، مهتر، ارشد: ~长 بزرگترها، مهتران ②(敬重) احترام، حرمت، افتخار: ~师爱生 به معلم احترام گذاشتن ودانشجو را گرامی داشتن ③〈敬〉[旧时称跟对方有关的人或事物]: ~夫人 خانم سرکار / ~府 خانهٔ سرکار / ~姓大名? ممکن است اسم شما را بدانم؟ ④〈量〉: 一~佛像 یك مجسمهٔ بودا / 五十~大炮 ۵۰ عراده توپ ⑤(同"樽") نوعی جام شراب خوری که در زمان قدیم بکار می رفت

【尊称】zūnchēng ①(尊敬地称呼) لقب محترمانه ②(对人尊敬的称呼) با کمال احترام به کسی خطاب کردن: 人们~他为郭老。 مردم با احترام او را «گوی» محترم می‌خوانند.

【尊崇】zūnchóng پرستیدن، حرمت کردن، احترام گذاشتن

【尊奉】zūnfèng ①(尊崇) احترام گذاشتن ②(尊重并奉行) حرمت و رعایت کردن

【尊甫】zūnfǔ لقب محترمانه برای پدر کسی

【尊公】zūngōng لقب محترمانه برای پدرکسی

【尊贵】zūnguì محترم، عزیز: ~的客人 مهمان عزیز

【尊号】zūnhào لقب محترمانه برای ملك یا ملکه

【尊驾】zūnjià لقب محترمانه برای شما

【尊命】zūnmìng لقب محترمانه برای سفارش کسی

【尊容】zūnróng قیافه‌ء کسی(به لحن نفرت‌انگیز)
【尊师】zūnshī به معلم خود احترام گذاشتن
【尊堂】zūntáng لقب محترمانه برای مادر کسی
【尊敬】zūnjìng احترام، حرمت، افتخار: 非常～某人 به کسی بسیار احترام گذاشتن / ～的总统先生! جناب آقای پرزیدنت محترم
【尊严】zūnyán بزرگی، شرافت، شأن، افتخار: 国家～ شرافت ملی / 维护法律的～ از تقدس قانون دفاع کردن
【尊意】zūnyì نظر ذیقیمت سرکار
【尊长】zūnzhǎng بزرگترها، مهتران: 目无～ بی اعتنابه مهتران خود
【尊重】zūnzhòng احترام گذاشتن، محترم شمردن، حرمت کردن: 互相～ به یکدیگر احترام گذاشتن / ～少数民族的风俗习惯 رسوم وآداب اقلیت های ملی را محترم شمردن / ～群众的首创精神 به روحیه‌ء ابتکار توده های مردم ارزش دادن

遵 zūn رعایت کردن،مراعات کردن، پیروی کردن: ～纪爱民 از انضباط را رعایت کردن ومردم را گرامی داشتن / ～医嘱 توصیه‌ء پزشک پیروی کردن
【遵办】zūnbàn به پیروی از دستور کاری را انجام دادن
【遵从】zūncóng مراعات کردن، رعایت کردن، پیروی کردن: ～上级的指示 دستورات مقامات را مراعات کردن / ～全国人民的愿望 آرزوی مردم سراسر کشور را در نظر گرفتن / ～老师的教导 از رهنمود های معلم پیروی کردن
【遵奉】zūnfèng 〈书〉پیروی کردن، رعایت کردن
【遵命】zūnmìng 〈敬〉دستورتان رعایت می شود، بچشم: ～办理 مطابق با دستور عمل کردن
【遵守】zūnshǒu مراعات کردن، رعایت کردن، پیروی کردن: ～劳动纪律 انضباط کار را مراعات کردن / ～公共秩序 نظم عمومی را رعایت کردن / ～时间 موقع شناس بودن، وقت شناس بودن / ～并执行协议 قرار داد را رعایت واجرا کردن
【遵行】zūnxíng پیروی کردن: ～一贯的原则 مطابق با اصول پیوسته عمل کردن
【遵循】zūnxún پیروی کردن، دنبال کردن: 制定一个章程,使大家有所～。 ما باید سلسله قواعدی تنظیم کنیم تا همه بتوانند از آنها پیروی کنند.
【遵依】zūnyī پیروی کردن، مطابقت کردن
【遵义会议】Zūnyì Huìyì جلسه «زون یی» (منعقد در ژانویه ۱۹۳۵در شهر «زون یی» از استان «گوی جو» که در آن رهبری مائو تسه دون در تمام حزب مستقر شد.)
【遵照】zūnzhào پیروی کردن، مطابقت کردن: ～上级的命令 به پیروی از دستورات مقامات بالا / ～党中央制定的政策办事 بر طبق سیاست های تنظیم شده‌ء کمیته‌ء مرکزی حزب عمل کردن

樽 zūn نوعی جام شراب خوری که در قدیم بکار می رفت
【樽俎】zūnzǔ نوعی ظرف غذاخوری در قدیم

鳟 zūn ماهی قزل آلا: 虹～ ماهی قزل آلای رنگین کمان

zǔn

撙 zǔn صرفه جویی کردن، از هزینه کاستن: 每月～下一些钱 در ماه مقداری پول صرفه جویی کردن
【撙节】zǔnjié صرفه جویی کردن، از هزینه کاستن: ～开支 از هزینه کاستن

zuō

作 zuō ①(从事某种活动)[限用于某些词语] کردن، انجام دادن: 自～自受 از بد کرداری خود مکافات کشیدن، سوء عمل خود رنج بردن ②(作坊) کارگاه: 木工～ کارگاه نجار/洗衣～ کارگاه رخت شویی
另见 zuò; zuó
【作场】zuōchǎng 〈方〉کار گاه
【作害】zuōhài ضرر رساندن، آسیب رساندن
【作坊】zuōfang کارگاه: 生产纺织品的～ کارگاه تهیه‌ء منسوجات
【作弄】zuōnòng اذیت کردن، دست انداختن، حیله بکار بردن
【作死】zuōsǐ باعث نابودی خود شدن، ایجاد مزاحمت کردن: 天这么冷不穿棉衣, 你～呀? آیا از زندگی خسته شده اید که در این هوای سرد لباس پنبه دوزی را نمی پوشید؟
【作揖】zuōyī دست به سینه تعظیم کردن

嘬 zuō 〈口〉مکیدن: 小孩儿～奶。 بچه‌ء شیرخوار پستان مادرش را می مکد.

zuó

作 zuó [限用于下列词语]
另见 zuò; zuō
【作践】zuójian 〈口〉①(糟蹋) ضایع کردن، تلف کردن، از بین بردن: ～东西 اشیاء را ضایع کردن ②(丑化) بی اعتبار کردن، بی قدر کردن، رسوا کردن: 他这不是故意～人吗? آیا او عمدا برای بی اعتبار کردن من این حرف را نزد؟ ③(污辱) توهین کردن، اهانت کردن، بی احترامی کردن
【作料】zuóliao ادویه
【作兴】zuóxīng 〈方〉①(情理上许可) مجاز بودن: 不～骂人。 به دیگران فحش وناسزا گفتن مجاز نیست. ②(可能) شاید، احتمالا، ممکن است: ～要下雨。 احتمالا باران خواهد آمد.

昨 zuó دیروز: ～晚 دیشب
【昨儿】zuór 〈口〉دیروز 又称"昨儿个"
【昨日】zuórì دیروز
【昨天】zuótiān دیروز

琢 zuó
另见 zhuó

【琢磨】zuómo تأمل كردن، سنجيدن: ~问题 مسئله ای را مورد تأمل قرار دادن / 出个办法~ (برای انجام کاری) چاره ای اندیشیدن / 这件事他~了很久。او مدتها این موضوع را مورد تأمل قرار داده بود.
另见 zhuómó

zuǒ

左 zuǒ ①(左面) چپ: ~上方 چپ بالای / 向~转 به چپ چپ (فرمان نظامی) ②(东) شرق، مشرق: 山~ نواحی درست شرقی‌کوههای «تای هان»، گاهی اشاره به استان «شان دون» ③(思想倾向) (اشاره به روند فکری) چپ: 思想~倾 (از لحاظ فکری) چپ افراطی بودن ④(偏;邪;不正常) کج: 脾气~ کج خلق بودن ⑤(错;不对头) خلق، رافضی، غیر ارتدکس، غلط، اشتباه آمیز: 你想~了。شما غلط فکر کرده اید. ⑥(相反) مغایر، متضاد: 意见相~ اختلاف نظر داشتن ⑦〈姓〉 یك نام خانوادگی چین

【左膀右臂】zuǒ bǎng yòu bì کنایه از دستیار قوی

【左边锋】zuǒbiānfēng 〈足球〉 (در فوتبال) جناح چپ

【左边】zuǒbian چپ، طرف چپ، جانب چپ: 房子~有一棵树。در طرف چپ خانه درختی هست.

【左不过】zuǒbuguò ①(反正) به هر حال، در هر صورت، در هر مورد: 他说来说去,~是这么个意思。او به هرنحوی که بیان کرده باشد مقصودش همین است. ②(只不过) تنها، فقط: 你怎么啦? ——没什么,~有点头痛。ترا چه شده است؟ — چیزمهمی نیست. فقط کمی سرم درد می کند.

【左道旁门】zuǒdào-pángmén فرقه‌ء رافضی، مکتب مرتد

【左舵】zuǒduò سکان چپ: ~十度! سکان را ۱۰ درجه سمت چپ بگردان.

【左锋】zuǒfēng 〈篮球〉 (بسکتبال) فوروارد چپ

【左顾右盼】zuǒgù-yòupàn به راست وچپ نگاه کردن، به هر سوی نگریستن: 他~,像是在找人。او به اطراف خود نگاه کرد وگویی کسی را جستجو می کرد.

【左后卫】zuǒhòuwèi 〈足球〉 (در فوتبال) بك چپ

【左近】zuǒjìn در نزدیك: ~有邮局吗? آیا در این نزدیکی پستخانه هست؟ / 他就住在~。در همین نزدیکی زندگی می کند.

【左邻右舍】zuǒ lín yòu shè همسایگان

【左轮】zuǒlún رولور، هفت تیر

【左面】zuǒmiàn چپ، جانب چپ، طرف چپ

【左内锋】zuǒnèifēng 〈足球〉 (در فوتبال) فوروارد چپ داخلی

【左派】zuǒpài جناح چپ، چپ ها: ~势力 قدرت چپ ها

【左撇子】zuǒpiězi آدم چپ دست

【左迁】zuǒqiān 〈书〉 تنزل رتبه دادن

【左前卫】zuǒqiánwèi 〈足球〉 (در فوتبال) نیمه بك چپ

【左倾】zuǒqīng متمایل به «چپ»، متمایل به انقلاب، مترقی

【"左"倾】"zuǒ"qīng منحرف به «چپ»، چپ گرا: ~空谈 یاوه سرائی «چپ» / ~机会主义 فرصت طلبی «چپ» / ~冒险主义 ماجرا جویی «چپ»

【左手】zuǒshǒu ①(左边的手) دست چپ ②见"左首"

【左首】zuǒshǒu جانب دست چپ: 坐在我的~ در جانب دست چپ من نشستن

【左袒】zuǒtǎn 〈书〉 جانب گرفتن، طرفدار بودن

【左提右挈】zuǒ tí yòu qiè از یکدیگر پشتیبانی کردن،هماهنگ بودن

【左舷】zuǒxián سمت چپ کشتی یا هواپیما

【左性】zuǒxìng لجوج، یك دنده

【左翼】zuǒyì ①〈军〉(正面部队的左侧部队) جناح چپ ②(倾向革命的一部分) (ارتش) جناح چپ (انقلاب): ~文艺运动 نهضت جناح چپ در ادبیات وهنر

【左右】zuǒyòu ①(左和右) جوانب چپ وراست: 主席台~,红旗迎风飘扬。در دو طرف سکوی هیئت رئیسه پرچم های قرمز به اهتزاز در آمد. / 摇摆~ به چپ وراست نوسان کردن ②(大约) تقریبا، حدودا، در حدود: 早晨八点钟~ در حدود ساعت ۸ / 一个月~ حدودا یك ماه / 价值十元~。قیمتش تقریبا ده «یوان» است. ③(支配) کنترل، چیره شدن، کنترل کردن، تحت نفوذ خود قرار دادن: 局势~ بر اوضاع چیره شدن ④(随从) خدم: 为人所~ تحت کنترل دیگران قرار گرفتن / 屏退~ به خدم وحشم امر خروج دادن ⑤(反正) بهر حال، در هر صورت: 我~闲着没事,就陪你走一趟吧。به هرحال حالا آزادم بگذار با تو بیاییم.

【左右逢源】zuǒ-yòu féng yuán در انجام کارها به هرنحو که باشد موفق بودن؛از هر دو جانب منفعت گرفتن

【左右开弓】zuǒ-yòu kāi gōng تیراندازی با یك دست اول وسپس با دست دیگر؛به تسلسل سریع اول یك دست وسپس دست دیگری را بکار بردن

【左右手】zuǒyòushǒu دستیار بسیار لایق

【左右袒】zuǒyòutǎn جانب گرفتن، طرفدار بودن

【左右为难】zuǒ-yòu wéinán در وضع مشکلی قرار گرفتن، در محظور قرار گرفتن

【左…右…】zuǒ…yòu [强调同类行为的反复]: 左思右想 بار ها در مقاعد مختلف فکر کردن / 左劝右劝 از زاویه های مختلف کوشیدن / 左一条清规,右一条戒律 ساختن کسی نهی های چند بار / 左一趟右一趟地去请某人 یکی پس از دیگری رفتن وکسی را دعوت کردن

【左证】zuǒzhèng شاهد، دلیل، گواه

【左支右绌】zuǒzhī-yòuchù برای پرداختن هزینه ها در مضیقه افتادن، در هماهنگی با وضعی عاجز بودن

佐 zuǒ ①(辅佐) یاری کردن، کمك کردن: ~理 در انجام کاری یا وظیفه ای به کسی یاری کردن ②(辅佐别人的人) معاون، دستیار

【佐餐】zuǒcān خورده شدن غذائی با برنج یا نان

【佐酒】zuǒjiǔ ①〈书〉(陪伴吃酒) با کسی شراب خوردن ②(就着菜肴把酒喝下去) همراه با خورش شراب خوردن

【佐料】zuǒliào ادویه

【佐药】zuǒyào 〈医〉 (طب) دوای ممد

【佐证】zuǒzhèng شاهد، گواه، دليل، مدرك

撮 zuǒ 〈量〉[用于成丝的毛发]：一～儿黑毛 يك طره موی سياه
另见 cuō

【撮子】zuǒzi 〈口〉(موها) طره

zuò

坐 zuò ①(坐着；坐下) نشستن：请～！ بفرمائيد بنشينيد! / 进来～～。 بيا تو و كمى بنشين. / 我们一听说有新任务，就～不住了。 وقتى دانستيم وظيفهٔ جديدى بما محول شده است، نتوانستيم آرام بنشينيم. ②(乘搭) سوار(هواپيما) شدن：～飞机去昆明 با هواپيما به شهر «كوان مين» رفتن ③(坐落) (در) مورد ساختمانى) قرار گرفتن：这所房子～北朝南。 اين خانه رو به جنوب است. ④(放在炉火上) روى منقل نهادن：把壶～上 كترى را روى منقل نهادن ⑤见"座"zuò① ⑥(房屋下沉) (خانه)فرو نشستن：这个房子向后～了。 اين خانه دارد به عقب فرو مى نشيند(يا كج مى شود). ⑦(坐力) (تفنگ) پس زدن：这枝步枪的～劲儿不小。 اين تفنگ بشدت پس مى زند. ⑧(定罪) مجازات شدن：反～ به مجازات ناحق محكوم شدن ⑨〈书〉(因为) زيرا، بدليل اينكه：～此解职 باين خاطر از مقام بركنار شدن ⑩(形成疾病) مبتلا به بيمارى شدن

【坐班】zuòbān هر روز سر ساعت به محل كار رفتن وبر گشتن

【坐标】zuòbiāo 〈数〉مختصات：～轴 محور مختصات

【坐草】zuòcǎo 〈书〉见"坐月子"

【坐禅】zuòchán 〈佛教〉(بودا) به فكر نشستن

【坐吃山空】zuò chī shān kōng بيكار نشستن وخوردن وسرانجام تمامى دارايى وثروت را بر باد دادن

【坐大】zuòdà 〈书〉آهسته آهسته توسعه يافتن

【坐待】zuòdài منتظر نشستن

【坐等】zuòděng منتظر نشستن：～胜利 دست به سينه نشستن ومنتظر پيروزى بودن

【坐地分赃】zuò dì fēn zāng (در مورد سر دسته، مجرم، راهزن) بدون شركت در دزدى يا غارتگرى سهمى از غنيمت ها را گرفتن

【坐地虎】zuòdìhǔ مستبد محلى

【坐垫】zuòdiàn متكا، هر چيزى نرم كه روى آن مى نشينند

【坐定】zuòdìng 〈书〉در جايگاه خود نشستن

【坐功】zuògōng آرام نشستن (نوعى رياضت كشيدن تائوئيست ها)

【坐骨】zuògǔ 〈生理〉استخوان ورك：～神经 عصب عرق النساء / ～神经痛 درد عرق النساء

【坐观成败】zuò guān chéng-bài نشستن ونتيجهٔ عمل تهور آميز ديگران را تماشا كردن، صرفا ناظر بودن

【坐柜】zuògui ①(一种柜子) نوعى صندوق لباس ②(柜台前接待顾客) جلوى پيشخوان از مشترى پذيرايى كردن

【坐果】zuòguǒ ميوه دادن

【坐监】zuòjiān در زندان به سر بردن

【坐江山】zuòjiāngshān قدرت سياسى را بدست آوردن

【坐劲】zuòjìn از كسى پشتيبانى كامل كردن

【坐禁闭】zuò jìnbì حبس شدن(بمثابهٔ اقدام انضباطى)

【坐井观天】zuò jǐng guān tiān از ته چاه به آسمان نگاه كردن — يعنى بسيار تنگ نظر بودن

【坐具】zuòjù هر چيزى كه روى آن مى نشينند

【坐科】zuòkē 〈旧〉در مكتب قديمى اپرا تمرين حرفه اى ديدن

【坐困】zuòkùn محصور و محبوس شدن：～金陵～年余 بيش از يك سال در چارچوب ديوار شهر «جين لين» محصور ومحبوس شدن / ～愁城 در چارچوب ديوار نگرانى خود ماندن

【坐牢】zuòláo در زندان بودن

【坐冷板凳】zuò lěngbǎndèng بدون تعهد انجام وظيفه مقامى را در اختيار داشتن؛براى پذيرفتن كار يا ملاقات با اشخاص مهم خيلى معطل شدن

【坐力】zuòlì 〈物〉(فيزيك) حالت فنرى：无～炮 توپخانهٔ بى حالت فنرى

【坐立不安】zuò lì bù ān بى آرام وبى قرار بودن

【坐落】zuòluò قرار داشتن：我们工厂～在山脚下。 كارخانهٔ ما در دامنهٔ كوهى قرار دارد.

【坐蓐】zuòrù 〈书〉بسترى بودن، در رختخواب خوابيدن(مخصوصا موقع زايمان)

【坐山雕】zuòshāndiāo 〈动〉نوعى كركس خاكسترى رنگ

【坐山观虎斗】zuò shān guān hǔ dòu روى كوه نشستن ونبرد ببرها را تماشا كردن — كنايه از جنگ ديگران را تماشا كردن ودر موقعى كه خسته شوند، غنيمت هاى جنگى را بدست آوردن

【坐商】zuòshāng تاجر، مغازه دار(در مقابل تاجر سيار)

【坐失良机】zuò shī liángjī فرصت طلايى را از دست دادن

【坐实】zuòshí روشن ومطمئن

【坐食】zuòshí 〈书〉مفت غذا خوردن

【坐视】zuòshì نشستن وتماشا كردن：～不理 بيكار نشستن وبى تفاوت ماندن / ～不救 به عقب نشستن واز نجات ديگران خود دارى كردن

【坐收渔利】zuò shōu yúlì از زد و خورد ديگران بهره بردارى كردن، بدون ذره اى زحمت كشيدن ثمرهٔ پيروزى را به چنگ آوردن 又作"坐收渔人之利"

【坐守】zuòshǒu تا آخرين نفس دفاع كردن

【坐天下】zuòtiānxià قدرت سياسى را بدست آوردن

【坐探】zuòtàn جاسوس دشمنى كه به صفوف خودى رخنه كرده باشد

【坐位】zuòwèi ①(位子) جاى نشستن：留几个～ چند جاى نشستن را نگهداشتن / 排～ جايگاهها را ترتيب دادن / 回到你的～上去。 به محل خود بر گرديد. ②(坐具) هر چيزى كه روى آن مى نشينند：给我搬个～儿来。 براى من يك صندلى بياوريد.

【坐卧不宁】zuò-wò bù níng خواب راحت نداشتن ودر نشستن آسوده نبودن، احساس ناراحتى كردن 又作"坐卧不安"

【坐席】zuòxí بر سر سفره نشستن

【坐享其成】zuò xiǎng qí chéng بیکار نشستن واز ثمرهٔ کار دیگران بهره مند بودن

【坐像】zuò xiàng مجسمهٔ لاکی در حالت نشستن

【坐药】zuòyào (طب) شیاف

【坐以待毙】zuò yǐ dài bì بیکار نشستن ودر انتظار مرگ بودن

【坐以待旦】zuò yǐ dài dàn تا طلوع آفتاب شب زنده داری کردن

【坐月子】zuò yuèzi 〈口〉 بستری بودن، در تختخواب خوابیدن(مخصوصا در موقع زایمان)

【坐镇】zuòzhèn (در مورد فرمانده) شخصا در محلی به انجام وظیفهٔ نظامی پرداختن

【坐庄】zuòzhuāng ①(常驻某地,采购货物) مشتری دائمی یك بنگاه تجارتی بودن ②(打牌时做庄家) (در بازی ورق) بانك دار بودن

【坐罪】zuòzuì 〈书〉 کسی را مجرم اعلام کردن

作 zuò ①(起) برخاستن، بلند شدن:日出而~ هنگام طلوع آفتاب از خواب برخاستن، سحرخیز بودن/枪声大~。 صدای شلیك تفنگ بلند شد. ②(写作) نوشتن، تألیف کردن:~诗 شعر نوشتن / ~书一封 نامه ای نوشتن / ~画 نقاشی کردن ③(作品) نوشته ها، اثر:遗~ اثر پس از مرگ کسی / 处女~ اولین اثر ④ ادبی یا هنری ⑤(装) وانمود کردن:装模~样 قیافه ای بخود گرفتن، پز دادن / 故~怒容 خود را به خشم وغضب زدن ⑥(当作) تلقی کردن، دانستن:认贼~父 دشمن را پدر خود تلقی کردن/把他看~英雄 او را قهرمان دانستن ⑥(发作) احساس کردن:~冷 احساس سرما کردن /~痒 خاریدن

另见 zuō; zuó

【作案】zuò'àn مرتکب جرمی شدن:~时被捕 در حین ارتکاب جرمی دستگیر شدن

【作罢】zuòbà مسکوت گذاشتن، صرف نظر کردن، ول کردن:双方意见不一,事情只好~。 چون طرفین اختلاف نظر داشتند، مسئله مسکوت گذاشته شد.

【作保】zuòbǎo به قید ضمانت کسی را آزاد کردن

【作报】zuòbào مخابره کردن تلگراف

【作弊】zuòbì تقلب کردن، کلاه برداری کردن، فریب دادن:考试~ در امتحان تقلب کردن

【作壁上观】zuò bìshàngguān در پشت سنگر ماندن وجنگ دیگران را تماشا کردن، کنار نشستن ونگاه کردن

【作别】zuòbié 〈书〉 خدا حافظی کردن، مرخصی گرفتن:与亲友~ با خویشان ودوستان خود خداحافظی کردن

【作操】zuòcāo بازی های ورزشی کردن، در ورزش ژیمناستیکی شرکت کردن

【作词】zuòcí (برای یك آهنگ) واژه ها نوشتن(یا شعر گفتن): 李红~ واژه ها بقلم «لی هون»

【作抖】zuòdǒu 〈方〉 لرزیدن

【作对】zuòduì ضدیت کردن، مخالفت کردن، مقابله کردن:他没有理由和你~。 دلیلی ندارد که او با شما مخالفت کند.

【作恶】zuò'è بدکاری کردن، تبه کاری کردن:~多端 انواع واقسام کار های بد را انجام دادن

【作伐】zuòfá 〈书〉 به مشابهٔ دلال از دواج عمل کردن

【作法】zuòfǎ ①(行动方式) رسم کار، شیوهٔ کار، مسلك:这种~已经很普遍了。 این رسم عمومیت پیدا کرده است./他现在的~是行不通的。 روشی که اینك در پیش گرفته او را به جائی نمی رساند. ② هنر تألیف:文章~ ③〈旧〉(施法术) به جادوگری متوسل شدن

【作法自毙】zuò fǎ zì bì قانونی گذاردن وخود قربانی آن شدن

【作废】zuòfèi بی اعتبار شدن، باطل شدن:宣布~ چیزی را بی اعتبار اعلام کردن / 过期~ در صورت انقضای موعد بی اعتبار شدن / 宣布条约~ قرار داد را بی اعتبار اعلام کردن

【作风】zuòfēng سبك، شیوه، سبك کار:工作~ سبك کار / 资产阶级生活~ طرز زندگی بورژوازی / 正派~ درستکار و راست / 推广民主~ سبك دموکراتیك کار را توسعه دادن / 实事求是的~ سبك عملی و واقع بینانهٔ کار / 永远保持艰苦奋斗的~ برای همیشه سبك مبارزهٔ سرسختانه وزندگی ساده را نگهداشتن

【作复】zuòfù جواب نامه نوشتن

【作梗】zuògěng مانع شدن، مشکل تراشی کردن:从中~ مخفیانه مشکل تراشی کردن

【作古】zuògǔ 〈书〉〈婉〉 در گذشتن

【作古正经】zuò gǔ zhèng jīng با جدیت تمام

【作怪】zuòguài ایجاد فتنه کردن:保守思想在他们头脑中~。 افکار محافظه کارانه در ذهنشان نتیجهٔ بد بار آورده است.

【作家】zuòjiā نویسنده:~协会 انجمن نویسندگان

【作假】zuòjiǎ ①(制造假的,冒充真的) تقلب کردن، جعل کردن ②(耍花招) فریب دادن، حیله بکار بردن، خدعه کردن ③(故作客套) با ناز وکرشمه رفتار کردن

【作价】zuòjià روی چیزی قیمت گذاردن:合理~,公平交易 قیمت گذاری منطقی ومعاملهٔ باشرافانه / 旧水泵~五十元 روی تلمبهٔ کهنه به «۵۰یوان» قیمت گذاردن

【作奸犯科】zuòjiān-fànkē 〈旧〉 از قانون تخلف کردن ومرتکب جرم شدن

【作茧自缚】zuò jiǎn zì fù به دور خود پیله بستن ـــ یعنی به دور خود تار تنیدن، در تار خود گرفتار شدن

【作劲】zuòjìn 〈方〉①(用力;努力) بکار بردن زور، کوشش کردن ②(撑腰) پشتیبان بودن

【作客】zuòkè 〈书〉 در محلی موقتا اقامت کردن:~他乡 در سرزمین غریبی اقامت کردن / ~思想 احساس غربت

【作困兽斗】zuò kùn shòu dòu مانند حیوان احاطه شده تلاش مذبوحانه خود را بکار بردن

【作乐】zuòlè تفریح کردن،خوشی کردن، شادمانی کردن:寻欢~ در پی خوشی وشادمانی بودن، خوش گذرانی کردن

另见 zuòyuè

【作乱】zuòluàn شورش مسلحانه برپا کردن

【作美】zuòměi [多用于否定] (هوا و...) یاری رساندن، همکاری کردن، برای کسی کار ها را آسان کردن:天公不~,下起雨来了。 چون آسمان روحیهٔ همکاری با من نداشت، باران شروع به باریدن کرد.

【作难】zuònán ①(为难) ناراحت وپریشان شدن ②(作梗) برای کسی اشکال تراشی کردن

【作鸟兽散】zuò niǎo shòu sàn مانند پرنده یا جانور وحشت زده به هر طرف پرا گنده شدن

【作孽】zuòniè 〈佛教〉 کار بد کردن، گناه کردن

【作呕】zuò'ǒu حالت تهوع داشتن، نفرت کردن: 令人～的气味 بوی نفرت‌آور / 令人～地吹捧 بطور نفرت انگیز مدح کردن

【作派】zuòpài سبك كار

【作陪】zuòpéi در پذیرایی مهمان محترم کمك کردن، همراه با مهمان اصلی دعوت داشتن

【作品】zuòpǐn آثار(ادبیات یا هنری)

【作畦】zuòqí 〈农〉 کرت بندی: ～机 دستگاه کرت بندی

【作曲】zuòqǔ آهنگ ساختن، ترانه تصنیف کردن: ～家 آهنگ ساز، تصنیف کننده

【作人】zuòrén ①(做人) با مردم رفتار کردن ②(培养人才) مردم مستعد را پرورش دادن

【作色】zuòsè آشکار شدن علائم خشم وغضب در چهره: 愤然～ بطور ناگهانی غضب ناك شدن

【作势】zuòshì پز دادن، قیافه ای بخود گرفتن

【作手】zuòshǒu 〈书〉 نویسنده

【作数】zuòshù اعتبار داشتن، بحساب آمدن: 怎么昨天说的，今天就不～了？ چرا آنچه دیروز گفتید امروز دیگر به حساب نمی آید؟ / 这条旧规定不～了。 آن قاعدهٔ کهنه دیگر از اعتبار افتاده است.

【作耍】zuòshuǎ 〈方〉①(开玩笑) شوخی کردن ②(游戏) تفریح کردن

【作速】zuòsù به عجله، به سرعت

【作祟】zuòsuì ①(迷信的人指鬼神出没跟人为难) (دیو، روح و...) زیاد به محلی آمد وشد کردن ومردم را اذیت نمودن ②(起坏作用) اثر های بد ومنفی گذاشتن: 这都是利己主义～。 همه این مزاحمت ها نتیجهٔ خود خواهی است.

【作态】zuòtài پزدادن، قیافه به خود گرفتن،تظاهر کردن: 我讨厌她的忸怩～。 از پزدادن او بدم می آید.

【作田】zuòtián به کار زراعتی پرداختن

【作痛】zuòtòng احساس درد کردن

【作威作福】zuòwēi-zuòfú مستبدانه از قدرت خود سوء استفاده کردن، بر دیگران ستم کردن، مثل سلطان ظالم عمل کردن: 骑在人民头上～ روی گردهٔ مردم سوار شدن و ظلم کردن

【作为】zuòwéi ①(行为) عمل، کردار، رفتار: 从他的～可以看出他的态度。 از کار هایش می توانیم به طرز رفتار و برخوردش پی ببریم. ②(作出成绩) کار شایسته ای را انجام دادن: 大有～ کار های بزرگ انجام دادن / 无所～ قصد هیچ کاری را نداشتن، هیچ کاری را انجام ندادن ③(当作) (چیزی را) بمثابهٔ...تلقی کردن: 借口～ چیزی را بهانه قرار دادن / ～靠山 کسی را بمثابهٔ پشتیبان خود تلقی کردن ④(就人的身分或物的性质来说) به عنوان: ～国家干部，我们要把人民的利益放在第一位。 ما به عنوان کارمندان دولتی باید مصالح مردم را در درجهٔ اول اهمیت قرار دهیم.

【作伪】zuòwěi تقلب کردن، جعل کردن، تقلید کردن، سند ساختگی درست کردن

【作文】zuòwén ①(写文章) مقاله نوشتن ②(学生写的文章) انشاء

【作文章】zuò wénzhāng مقاله نوشتن

【作物】zuòwù محصول: 高产～ محصول پرحاصل

【作息】zuò-xī کار واستراحت کردن: 按时～ بر حسب برنامه کار و استراحت کردن / ～时间表 برنامهٔ ساعات کار واستراحت

【作想】zuòxiǎng 〈方〉 اندیشیدن

【作响】zuòxiǎng صدا کردن

【作痒】zuòyǎng خارش پیدا کردن

【作业】zuòyè ①(功课) تکلیف مدرسه: 做～ تکلیف انجام دادن / 家庭～ تکلیف خانه / 改～ تکالیف درسی دانشجویان را تصحیح کردن ②(生产或军事活动) عملیات، کار تولیدی، عملیات جنگی: 水下～ عملیات زیر آب / 野外～ عملیات صحرایی / 农业主要～机械化 مکانیزه شدن در جریان های عمدهٔ کار کشاورزی / ～区 ناحیهٔ کار / ～计划 برنامهٔ تولید / ～班 گروه کار / ～线 خط تولید

【作用】zuòyòng ①(产生影响) اثر گذاشتن: 在外界事物的～下 تحت تأثیر اشیاء بیرونی ②(对事物产生某种影响的活动) عمل: 化学～ عمل شیمیایی / 反～ عکس العمل / 心脏的～ عمل قلب / ～范围 حوزهٔ عمل ③(对事物所产生的影响；效果) اثر، نقش، رل: 惯性～ اثر قوهٔ جبری / 副～ اثر فرعی / 积极～ نقش مثبت / 起带头～ نقش پیشتاز را ایفاء کردن ④(用意) غرض، منظور، مقصود، هدف: 他那样说是有他的～的。 او با حرفش می خواست هدفی داشته باشد.

【作乐】zuòyuè 〈乐〉 موسیقی نواختن
另见 zuòlè

【作战】zuòzhàn جنگیدن،نبرد کردن، به عملیات نظامی پرداختن: 英勇～ شجاعانه جنگیدن / 大规模～ به عملیات نظامی پردامنه پرداختن / 积极对敌～ عملیات نظامی فعال علیه دشمن / ～部队 واحد های جنگی / ～地图 نقشهٔ جنگی / ～部署 تدارکات جنگی / ～方案 طرحی برای عملیات جنگی / ～方法 شیوهٔ جنگی / ～方式 طرز عملیات جنگی / ～方针 رهنمودهای نبرد / ～命令 امر جنگی / ～技术 تکنیك جنگی / ～基地 پایگاه جنگی / ～效能 اثر جنگی / ～线 خط نبرد / ～区域 صحنهٔ نبرد / ～指挥部 مرکز فرماندهی نبرد / بخشی نبرد

【作者】zuòzhě نویسنده، مؤلف: ～不详 تألیف يك نویسندهٔ گمنام

【作证】zuòzhèng ①(当证据) گواهی دادن، شهادت دادن: 在法庭上～ در دادگاه شهادت دادن ②(当证人) شاهد بودن

【作主】zuòzhǔ ①(自己做决定) تصمیم گرفتن، مسئولیت تصمیم گیری را بعهدهٔ خود گرفتن: 我作不了主。 من در مقامی نیستم که تصمیم بگیرم. / 这件事情是他自己～办的。 او با مسئولیت خود این کار را انجام داد. / 只能作一半主 فقط نصفی از مسئولیت تصمیم گیری را به عهده داشتن ②(支持) پشتیبانی کردن: 只要我们做得对，系里会给我们～的。 تا زمانی که ما بدرستی عمل می کنیم، دانشکده از ما پشتیبانی خواهد

کرد.

【作准】zuòzhǔn ①见"作数" ②(有效) دارای اعتبار: ~文本 متن معتبر

柞 zuò درخت بلوط

【柞蚕】zuòcán نوعی کرم ابریشم شرقی که خوراکش برگ درخت بلوط است: ~丝 ابریشم مایل به قهوه ای رنگی که این نوع کرم ابریشم شرقی ایجاد می کند

【柞栎】zuòlì 〈植〉 نوعی بلوط بنام "Toothed oak"

【柞丝绸】zuòsīchóu نوعی حریر چینی قهوه‌ای رنگ که از ابریشم کرم شرقی ساخته می شود

胙 zuò گوشتی که در مراسم قربانی قدیم تقدیم می شد

座 zuò ①(坐位) جا، جایگاه، محل نشستن: 就~ بر جای نشستن / 请入~。 لطفا بنشینید. / 满~ پر بودن سالن تآتر ②(底座) پایه: 花瓶~儿 پایهٔ گلدان / 塑像~儿 پایهٔ مجسمه ③〈星座〉 صورت فلکی، برج: 大熊~ برج خرس بزرگ(دب اکبر) ④〈量〉[多用于较大或固定的物体]: 一~铜像 یك مجسمهٔ برنز / 一~桥 یك پل / 一~山 یك کوه

【座舱】zuòcāng کابین هواپیما

【座车】zuòchē واگن قطار

【座次】zuòcì ترتیب جاهای نشستن

【座号】zuòhào شمارهٔ صندلی (در قطار یا تآتر)

【座机】zuòjī هواپیمای اختصاصی

【座上客】zuòshàngkè مهمان گرامی، مهمان محترم

【座谈】zuòtán بحث های غیر رسمی داشتن

【座谈会】zuòtánhuì جلسهٔ بحث: 文艺~ جلسهٔ بحث ادبی وهنری / 新针疗法~ جلسهٔ بحث در بارهٔ معالجهٔ جدید طب سوزنی

【座头】zuòtóu 〈方〉 جا، محل نشستن

【座位】zuòwèi جا، محل نشستن: 这个体育馆有一万八千个~。 این ورزشگاه ۱۸۰۰۰جا دارد.

【座右铭】zuòyòumíng گفتهٔ اخلاقی، شعار، اصل: "为人民服务"是我们的~。 شعار ما «خدمت به خلق»است.

【座钟】zuòzhōng ساعت میزی

【座子】zuòzi ①(座儿) پایهٔ چیزی ②(自行车等的车座) زین (روی دوچرخه، موتور سیکلت و...)

唑 zuò 见"咔唑"kǎzhò; "噻唑"sāizuò

做 zuò ①(制造) ساختن، درست کردن: ~衣服 لباس درست کردن / 这种糖是甜菜~的。 این قند از چغندر گرفته شده است. / 这是你自己~的吗? آیا خودتان آنرا درست کردید؟ ②(烹调) پختن: ~饭 برنج پختن / ~菜 خورش پختن ③(从事) کار کردن، انجام دادن: ~好事 کار نیك انجام دادن / ~功课 تکلیف نوشتن / ~斗争 مبارزه کردن / ~结论 نتیجه گرفتن / ~生意 معامله کردن / ~好本职工作 کار خود را به نحو احسن انجام دادن / 从点滴的事情~起 ازکار های کوچك شروع کردن / 照正确的意见去~ با روشن بینی عمل کردن / 大事~不来，小事又不~ در انجام کارهای بزرگ ناتوان بودن، اما کارهای کوچك را تحقیر کردن ④(充当) بودن، شدن: 后来她~保育员了。 او بعدا پرستار کودکستان شد. / ~演员 بازیگر شدن / 今天开会由你~主席。 امروز ریاست جلسه بر عهدهٔ شما است. ⑤(写作) نوشتن، تألیف کردن: ~一首诗 شعری نوشتن ⑥(举行家庭的庆祝或纪念活动) جشن گرفتن: ~生日 جشن تولد برگزار کردن ⑦(用做) بمشابهٔ...بکار رفتن: 这篇文章可以~教材。 این مقاله می تواند بمشابهٔ مواد درسی‌بکار برود. ⑧(结成关系) روابطی برقرار کردن: ~朋友 با کسی دوستی کردن / ~亲 (دو خانواده) از ازدواج خویشاوند شدن / ~对头 حریف کسی‌شدن

【做伴】zuòbàn همراه کسی شدن

【做到】zuòdào به انجام رساندن، نائل آمدن: 说到~ به قول خود وفا کردن / 我们应当~增产不增人。 ما باید سعی کنیم بدون اضافه کردن کارگر بر تولید بیفزاییم. / 他能够~，我也一定能够~。 آنچه او می تواند بدهد من هم می توانم انجام دهم.

【做东】zuòdōng میزبانی کردن

【做法】zuòfǎ شیوهٔ انجام کار، رسم انجام کار: 惯常的~ شیوهٔ معمولی انجام کار، راه و رسم

【做饭】zuòfàn پختن غذا

【做工】zuògōng ①(工作) کار کردن، به کار دستی پرداختن: 她在纺织厂~。 او در یك کارخانهٔ بافندگی کار می کند. ②(做衣服的手工费) مزد دوخت لباس: 这套衣服~十块钱。 مزد دوخت این دست لباس ۱۰یوان است. ③(工艺) صنعت گری: ~精美 دارای صناعت عالی ونفیس

【做工夫】zuògōngfu ①(下工夫) کوشش به خرج دادن ②(干活儿) کار کردن

【做功】zuògōng 〈剧〉 بازی، بازیگری 又作"做工"

【做官】zuòguān مأمور دولتی بودن، به مقام رسمی نایل شدن: ~当老爷 مانند مأمور عالی رتبه و بوروکرات پرقدرت عمل کردن

【做鬼】zuòguǐ حیله گری کردن، حقه بازی کردن

【做鬼脸】zuò guǐliǎn باحرکات صورت ادا در آوردن

【做活儿】zuòhuór کار کردن، به کار دستی پرداختن: 他们一块儿在地里~。 آنها باهم در مزارع کارمی کنند.

【做绝】zuòjué جایی برای مانور کردن ومجالی برای حرکتی باقی نماندن: 把事情~ کار ها را به حالتی که از آن رهایی نباشد رساندن / 坏事~ به هرنوع تبه کاری دست زدن

【做客】zuòkè مهمان بودن: 我昨天到一个老朋友家里去~。 من دیروز در خانهٔ یك دوست قدیمی مهمان بودم.

【做礼拜】zuò lǐbài 〈基督教〉 به (برای انجام مراسم مذهبی) کلیسا رفتن

【做买卖】zuò mǎimai معامله کردن، خرید وفروش کردن

【做媒】zuòméi در امور ازدواج دلالی کردن

【做梦】zuòmèng ①(睡觉时呈现的幻象) (در) خواب دیدن: 做恶梦 دچار کابوس شدن / 我们~也没有想到会有今天。 ما هرگز در خواب هم نمی دیدیم که چنین چیز هائی مثل امروز داشته باشیم. ②(比喻幻想) خیال پوچ وباطل داشتن، آرزو های خوش در سر پروراندن: 做美梦 رؤیا داشتن / 他岂

不是在～吗? مگر او در روز خواب می‌بیند؟

【做圈套】zuò quān tào تدبیری جهت به دام انداختن کسی

【做人】zuòrén ①(待人接物) رفتار کردن، سلوك کردن:懂得如何～处世 چگونگی‌سلوك ورفتار در جامعه را دانستن ②(当个正派人) آدم درستکار وصدیق بودن:重新～ زندگی را از سر گرفتن

【做人家】zuòrénjiā صرفه جویی کردن

【做人情】zuòrénqíng بمنظور کسب سپاس گذاری به کسی سود رساندن

【做生意】zuò shēngyì به کار تجارتی پرداختن

【做声】zuòshēng صدا کردن، آواز بر آوردن:别～! ساکت باش.

【做事】zuòshì ①(作事情) کارها را انجام دادن، عمل کردن:～不能只凭动机,不问效果。 کار نباید صرفا بر اساس انگیزه وبدون توجه به اثر آن انجام شود. /热心为群众～ در خدمت کار کردن، ②(担任职务) کردن به خلق دلگرم ودلسوز بودن شغل داشتن:他在钢铁厂～。 او در کارخانه‌ء فولادسازی کار می کند. /您在哪个部门～? شما در کدام اداره خدمت می‌کنید؟

【做寿】zuòshòu جشن تولد بر پا کردن، جشن تولد گرفتن

【做文章】zuò wénzhāng ①(写文章) مقاله نوشتن ②(抓住一件事情发议论或打主意) در مسئله ای نکته یا اشکالی پیدا کردن :他想抓住这件事情～。 او سعی کرد که موضوع را دستاویز قرار دهد واز آن اشکالی بگیرد. /在小问题上大～ از موضوع کوچك غوغا برپا کردن، کاهی را کوهی کردن

【做戏】zuòxì ①(扮演) در تآتر بازی کردن ②(夸张;做作) ژست گرفتن، پز دادن، رفتار متظاهر داشتن

【做学问】zuò xuéwèn مشغول تحقیق وتتبع بودن

【做眼色】zuò yǎnsè با چشم اشاره کردن

【做针线】zuò zhēnxiàn سوزن دوزی

【做一天和尚撞一天钟】zuò yī tiān héshang zhuàng yī tiān zhōng تا زمانی راهب است، زنگوله را همچنان به صدا در آوردن ــ یعنی‌نسبت به کار خود برخورد غیر فعال داشتن

【做贼心虚】zuò zéi xīnxū وجدان ناراحت داشتن:他们推三阻四,正好暴露了他们～。 آنها که بهانه های متعددی تراشیدند، درست نشان دادند که دچار ناراحتی وجدان شده اند.

【做主】zuòzhǔ 见"作主"zuòzhǔ

【做作】zuòzuo مصنوعی، غیر طبیعی، آمیخته با ناز وکرشمه:他老是那么～。 او هیچ وقت در حال طبیعی نیست. /她唱得还可以,就是演得太～。 خواندنش بد نیست اما بازیش اغراق آمیز است.

酢 zuò 见"酬酢"chóuzuò

另见 cù

附　录

1.汉字简化字和繁体字对照表

واژگان اصلی چینی و واژگان ساده شدهء آنهاکه در مقابل هم قرار می گیرند

第一表　不作简化偏旁用的简化字

本表共收简化字 352 个,按读音的拼音字母顺序排列。本表的简化字都不得作简化偏旁使用。

A

碍〔礙〕 肮〔骯〕 袄〔襖〕

B

坝〔壩〕 板〔闆〕 办〔辦〕 帮〔幫〕 宝〔寶〕 报〔報〕 币〔幣〕 毙〔斃〕 标〔標〕 表〔錶〕 别〔彆〕 卜〔蔔〕 补〔補〕

C

才〔纔〕 蚕〔蠶〕 灿〔燦〕 层〔層〕 搀〔攙〕 谗〔讒〕 馋〔饞〕 缠〔纏〕 忏〔懺〕 偿〔償〕 厂〔廠〕 彻〔徹〕 尘〔塵〕 衬〔襯〕 称〔稱〕 惩〔懲〕 迟〔遲〕 冲〔衝〕 丑〔醜〕 出〔齣〕 础〔礎〕 处〔處〕 触〔觸〕 辞〔辭〕 聪〔聰〕 丛〔叢〕

D

担〔擔〕 胆〔膽〕 导〔導〕 灯〔燈〕 邓〔鄧〕 敌〔敵〕 籴〔糴〕 递〔遞〕 点〔點〕 淀〔澱〕 电〔電〕 迭〔疊〕① 冬〔鼕〕 斗〔鬥〕 独〔獨〕 吨〔噸〕 夺〔奪〕 堕〔墮〕

E

儿〔兒〕

F

矾〔礬〕 范〔範〕 飞〔飛〕 坟〔墳〕 奋〔奮〕 粪〔糞〕 凤〔鳳〕 肤〔膚〕 妇〔婦〕 复〔復〕〔複〕〔覆〕②

G

盖〔蓋〕 干〔乾〕③〔幹〕 赶〔趕〕 个〔個〕 巩〔鞏〕 沟〔溝〕 构〔構〕 购〔購〕 谷〔穀〕 顾〔顧〕 刮〔颳〕 关〔關〕 观〔觀〕 柜〔櫃〕

H

汉〔漢〕 号〔號〕 合〔閤〕 轰〔轟〕 后〔後〕 胡〔鬍〕 壶〔壺〕 沪〔滬〕 护〔護〕 划〔劃〕 怀〔懷〕 坏〔壞〕 欢〔歡〕 环〔環〕 还〔還〕 回〔迴〕 伙〔夥〕④ 获〔獲〕〔穫〕

J

击〔擊〕 鸡〔鷄〕 积〔積〕 极〔極〕 际〔際〕 继〔繼〕 家〔傢〕 价〔價〕 艰〔艱〕 歼〔殲〕 茧〔繭〕 拣〔揀〕 硷〔鹼〕 舰〔艦〕 姜〔薑〕 浆〔漿〕 桨〔槳〕 奖〔奬〕 讲〔講〕 酱〔醬〕 胶〔膠〕 阶〔階〕 疖〔癤〕 洁〔潔〕 借〔藉〕⑤ 仅〔僅〕 惊〔驚〕 竞〔競〕 旧〔舊〕 剧〔劇〕 据〔據〕 惧〔懼〕 卷〔捲〕

K

开〔開〕 克〔剋〕 垦〔墾〕 恳〔懇〕 夸〔誇〕 块〔塊〕 亏〔虧〕 困〔睏〕

L

腊〔臘〕 蜡〔蠟〕 兰〔蘭〕 拦〔攔〕 栏〔欄〕 烂〔爛〕 累〔纍〕 垒〔壘〕 类〔類〕 里〔裏〕 礼〔禮〕 隶〔隸〕 帘〔簾〕 联〔聯〕 怜〔憐〕 炼〔煉〕 练〔練〕 粮〔糧〕 疗〔療〕 辽〔遼〕 了〔瞭〕 猎〔獵〕 临〔臨〕 邻〔鄰〕 岭〔嶺〕 庐〔廬〕 芦〔蘆〕 炉〔爐〕 陆〔陸〕 驴〔驢〕 乱〔亂〕

M

么〔麽〕⑥ 霉〔黴〕 蒙〔矇〕〔濛〕〔懞〕 梦〔夢〕 面〔麵〕 庙〔廟〕 灭〔滅〕 蔑〔衊〕 亩〔畝〕

N

恼〔惱〕 脑〔腦〕 拟〔擬〕 酿〔釀〕 疟〔瘧〕

P

盘〔盤〕 辟〔闢〕 苹〔蘋〕 凭〔憑〕 扑〔撲〕 仆〔僕〕 朴〔樸〕

Q

启〔啓〕 签〔籤〕 千〔韆〕 牵〔牽〕 纤〔縴〕〔纖〕 窍〔竅〕 窃〔竊〕 寝〔寢〕 庆〔慶〕 琼〔瓊〕 秋〔鞦〕 曲〔麯〕 权〔權〕 劝〔勸〕 确〔確〕

R

让〔讓〕 扰〔擾〕 热〔熱〕 认〔認〕

S

洒〔灑〕 伞〔傘〕 丧〔喪〕 扫〔掃〕 涩〔澀〕 晒〔曬〕 伤〔傷〕 舍〔捨〕 沈〔瀋〕 声〔聲〕 胜〔勝〕 湿〔濕〕

实〔實〕
适〔適〕
势〔勢〕
兽〔獸〕
书〔書〕
术〔術〕
树〔樹〕
帅〔帥〕
松〔鬆〕
苏〔蘇〕〔囌〕
虽〔雖〕
随〔隨〕

T

台〔臺〕〔檯〕〔颱〕
态〔態〕
坛〔壇〕〔罎〕
叹〔嘆〕
誊〔謄〕
体〔體〕
粜〔糶〕
铁〔鐵〕
听〔聽〕
厅〔廳〕
头〔頭〕
图〔圖〕
涂〔塗〕
团〔團〕〔糰〕
椭〔橢〕

W

洼〔窪〕
袜〔襪〕
网〔網〕
卫〔衛〕
稳〔穩〕
务〔務〕
雾〔霧〕

X

牺〔犧〕
习〔習〕
系〔係〕〔繫〕
戏〔戲〕
虾〔蝦〕
吓〔嚇〕
咸〔鹹〕
显〔顯〕
宪〔憲〕
县〔縣〕
响〔響〕
向〔嚮〕
象〔像〕⑦
协〔協〕
胁〔脅〕
亵〔褻〕
衅〔釁〕
兴〔興〕
须〔鬚〕
悬〔懸〕
选〔選〕
旋〔鏇〕

Y

压〔壓〕
盐〔鹽〕
阳〔陽〕
养〔養〕
痒〔癢〕
样〔樣〕
钥〔鑰〕
药〔藥〕
爷〔爺〕
叶〔葉〕
医〔醫〕
亿〔億〕
忆〔憶〕
应〔應〕
痈〔癰〕
拥〔擁〕
佣〔傭〕
踊〔踴〕
忧〔憂〕
优〔優〕
邮〔郵〕
余〔餘〕⑧
御〔禦〕
吁〔籲〕
郁〔鬱〕
誉〔譽〕
渊〔淵〕
园〔園〕
远〔遠〕
愿〔願〕
跃〔躍〕
运〔運〕
酝〔醞〕

Z

杂〔雜〕
赃〔贜〕
脏〔臟〕〔髒〕
凿〔鑿〕
枣〔棗〕
灶〔竈〕
斋〔齋〕
毡〔氈〕
战〔戰〕
赵〔趙〕
折〔摺〕⑨
这〔這〕
征〔徵〕⑩
症〔癥〕
证〔證〕
只〔隻〕〔衹〕
致〔緻〕
制〔製〕
钟〔鐘〕〔鍾〕
肿〔腫〕
种〔種〕
众〔衆〕
昼〔晝〕
朱〔硃〕
烛〔燭〕
筑〔築〕
庄〔莊〕
桩〔樁〕
妆〔妝〕
装〔裝〕
壮〔壯〕
状〔狀〕
准〔準〕
浊〔濁〕
总〔總〕
钻〔鑽〕

第二表　可作简化偏旁用的简化字和简化偏旁

本表共收简化字 **132** 个和简化偏旁 **14** 个。简化字按读音的拼音字母顺序排列，简化偏旁按笔数排列。

A

爱〔愛〕

B

罢〔罷〕
备〔備〕
贝〔貝〕
笔〔筆〕
毕〔畢〕
边〔邊〕
宾〔賓〕

C

参〔參〕
仓〔倉〕
产〔産〕
长〔長〕
尝〔嘗〕
车〔車〕
齿〔齒〕
虫〔蟲〕
刍〔芻〕
从〔從〕
窜〔竄〕

D

达〔達〕
带〔帶〕
单〔單〕
当〔當〕〔噹〕
党〔黨〕
东〔東〕
动〔動〕
断〔斷〕
对〔對〕
队〔隊〕

E

尔〔爾〕

F

发〔發〕〔髮〕
丰〔豐〕⑪
风〔風〕

G

冈〔岡〕
广〔廣〕
归〔歸〕
龟〔龜〕
国〔國〕
过〔過〕

H

华〔華〕
画〔畫〕
汇〔匯〕〔彙〕
会〔會〕

J

几〔幾〕
夹〔夾〕
戋〔戔〕
监〔監〕
见〔見〕
荐〔薦〕
将〔將〕
节〔節〕
尽〔盡〕〔儘〕
进〔進〕
举〔舉〕

K

壳〔殼〕

L

来〔來〕
乐〔樂〕
离〔離〕
历〔歷〕〔曆〕
丽〔麗〕
两〔兩〕
灵〔靈〕
刘〔劉〕
龙〔龍〕
娄〔婁〕
卢〔盧〕
虏〔虜〕
卤〔鹵〕〔滷〕
录〔錄〕
虑〔慮〕
仑〔侖〕
罗〔羅〕〔囉〕

M

马〔馬〕
买〔買〕
卖〔賣〕
麦〔麥〕
门〔門〕
黾〔黽〕

N

难〔難〕
鸟〔鳥〕
聂〔聶〕
宁〔寧〕
农〔農〕

Q

齐〔齊〕
岂〔豈〕
气〔氣〕
迁〔遷〕
佥〔僉〕
乔〔喬〕
亲〔親〕
穷〔窮〕
区〔區〕

S

啬〔嗇〕
杀〔殺〕
审〔審〕
圣〔聖〕
师〔師〕
时〔時〕
寿〔壽〕
属〔屬〕
双〔雙〕
肃〔肅〕
岁〔歲〕
孙〔孫〕

T

条〔條〕

W

万〔萬〕
为〔爲〕
韦〔韋〕
乌〔烏〕
无〔無〕

X

献〔獻〕
乡〔鄉〕
写〔寫〕
寻〔尋〕

Y

亚〔亞〕
严〔嚴〕
厌〔厭〕
尧〔堯〕
业〔業〕
页〔頁〕
义〔義〕
艺〔藝〕
阴〔陰〕
隐〔隱〕
犹〔猶〕
鱼〔魚〕
与〔與〕
云〔雲〕

Z

郑〔鄭〕
执〔執〕
质〔質〕
专〔專〕

简化偏旁

讠〔言〕
饣〔食〕
𠃓〔昜〕
纟〔糹〕
𰀁〔臤〕
䒑〔𤇾〕
𫇦〔𦥯〕
只〔戠〕
钅〔金〕
𭕄〔𦰌〕
𭕄〔睪〕⑫
𢀖〔巠〕
亦〔䜌〕
呙〔咼〕

第三表　应用第二表所列简化字和简化偏旁得出来的简化字

本表共收简化字 **1754** 个(不包含重见的字。例如"缆"分见"纟、𠂆、见"三部,只算一字),以第二表中的简化字和简化偏旁作部首,按第二表的顺序排列。同一部首中的简化字,按笔数排列。

爱

嗳〔噯〕
嫒〔嬡〕
叆〔靉〕
瑷〔璦〕
暧〔曖〕

罢

摆〔擺〕
罴〔羆〕
䆉〔穲〕

备

惫〔憊〕

贝

贞〔貞〕
则〔則〕
负〔負〕
贡〔貢〕
呗〔唄〕
员〔員〕
财〔財〕
狈〔狽〕
责〔責〕
厕〔廁〕
贤〔賢〕
账〔賬〕
贩〔販〕
贬〔貶〕
败〔敗〕
贮〔貯〕
贪〔貪〕
贫〔貧〕
侦〔偵〕
侧〔側〕
货〔貨〕
贯〔貫〕
测〔測〕
浈〔湞〕
恻〔惻〕
贰〔貳〕
贲〔賁〕
贳〔貰〕
费〔費〕
郧〔鄖〕
勋〔勛〕
帧〔幀〕
贮〔貯〕
贴〔貼〕
贶〔貺〕
贻〔貽〕
贱〔賤〕
贵〔貴〕
钡〔鋇〕
贷〔貸〕
贸〔貿〕
贺〔賀〕
陨〔隕〕
涢〔溳〕
资〔資〕
祯〔禎〕
贾〔賈〕
损〔損〕
贽〔贄〕
埙〔塤〕
桢〔楨〕
唝〔嗊〕
唢〔嗩〕
赅〔賅〕
圆〔圓〕
贼〔賊〕
贿〔賄〕
赆〔贐〕
赂〔賂〕
债〔債〕
赁〔賃〕
渍〔漬〕
惯〔慣〕
琐〔瑣〕
赉〔賚〕
匮〔匱〕
掼〔摜〕
殒〔殞〕
勚〔勩〕
赈〔賑〕
婴〔嬰〕
啧〔嘖〕
赊〔賒〕
帻〔幘〕
偾〔僨〕
铡〔鍘〕
绩〔績〕
溃〔潰〕
溅〔濺〕
赓〔賡〕
愦〔憒〕
愤〔憤〕
蒉〔蕢〕
赍〔齎〕
蒇〔蕆〕
䞍〔䝼〕
赔〔賠〕
赕〔賧〕
遗〔遺〕
赋〔賦〕
喷〔噴〕
赌〔賭〕
赎〔贖〕
赏〔賞〕
赐〔賜〕
赒〔賙〕
锁〔鎖〕
馈〔饋〕
赖〔賴〕
赪〔赬〕
碛〔磧〕
㱮〔殨〕
赗〔賵〕
腻〔膩〕
赛〔賽〕
禶〔襀〕
赘〔贅〕
撄〔攖〕
槚〔檟〕
嘤〔嚶〕
赚〔賺〕
赙〔賻〕
罂〔罌〕
镄〔鐨〕
箦〔簀〕
鲗〔鰂〕
缨〔纓〕
璎〔瓔〕
聩〔聵〕
樱〔櫻〕
赜〔賾〕
篑〔簣〕
濑〔瀨〕
瘿〔癭〕
懒〔懶〕
赝〔贗〕
豮〔豶〕
赠〔贈〕
鹦〔鸚〕
獭〔獺〕
赞〔贊〕
赢〔贏〕
赡〔贍〕
癞〔癩〕
攒〔攢〕
籁〔籟〕
缵〔纘〕
瓒〔瓚〕
臜〔臢〕
赣〔贛〕
趱〔趲〕
躜〔躦〕
戆〔戇〕

笔

滗〔潷〕

毕

荜〔蓽〕
哔〔嗶〕
筚〔篳〕
跸〔蹕〕

边

笾〔籩〕

宾

傧〔儐〕
滨〔濱〕
摈〔擯〕
嫔〔嬪〕
缤〔繽〕
殡〔殯〕
槟〔檳〕
膑〔臏〕
镔〔鑌〕
髌〔髕〕
鬓〔鬢〕

参

渗〔滲〕
惨〔慘〕
掺〔摻〕
骖〔驂〕
毵〔毿〕
瘆〔瘮〕
碜〔磣〕
穇〔穇〕
糁〔糝〕

仓

伧〔傖〕
创〔創〕
沧〔滄〕
怆〔愴〕
苍〔蒼〕
抢〔搶〕
呛〔嗆〕
炝〔熗〕
玱〔瑲〕
枪〔槍〕
戗〔戧〕
疮〔瘡〕
鸧〔鶬〕
舱〔艙〕
跄〔蹌〕

产

浐〔滻〕
萨〔薩〕
铲〔鏟〕

长

伥〔倀〕
怅〔悵〕
帐〔帳〕
张〔張〕
枨〔棖〕
账〔賬〕
胀〔脹〕
涨〔漲〕

尝

鲿〔鱨〕

车

轧〔軋〕
军〔軍〕
轨〔軌〕
厍〔厙〕
阵〔陣〕
库〔庫〕
连〔連〕
轩〔軒〕
诨〔諢〕
郓〔鄆〕
轫〔軔〕
轭〔軛〕
匦〔匭〕
转〔轉〕
轮〔輪〕
斩〔斬〕
软〔軟〕
浑〔渾〕
恽〔惲〕
砗〔硨〕
轶〔軼〕
轲〔軻〕
轱〔軲〕
轷〔軤〕
轻〔輕〕
轳〔轤〕
轴〔軸〕
挥〔揮〕
荤〔葷〕
轹〔轢〕
轸〔軫〕
轺〔軺〕
涟〔漣〕
珲〔琿〕
载〔載〕
莲〔蓮〕
较〔較〕
轼〔軾〕
轾〔輊〕
辂〔輅〕
轿〔轎〕
晕〔暈〕
渐〔漸〕
惭〔慚〕
皲〔皸〕
琏〔璉〕
辅〔輔〕
辄〔輒〕
辆〔輛〕
堑〔塹〕
啭〔囀〕
崭〔嶄〕
裤〔褲〕
裢〔褳〕
辇〔輦〕
辋〔輞〕
辍〔輟〕
辊〔輥〕
椠〔槧〕
辎〔輜〕
暂〔暫〕
辉〔輝〕
辈〔輩〕
链〔鏈〕
翚〔翬〕
辏〔輳〕
辐〔輻〕
辑〔輯〕
输〔輸〕
毂〔轂〕
辔〔轡〕
辖〔轄〕
辕〔轅〕
辗〔輾〕
舆〔輿〕
辘〔轆〕
撵〔攆〕
鲢〔鰱〕
辙〔轍〕
錾〔鏨〕
辚〔轔〕

齿

龀〔齔〕
啮〔嚙〕
龆〔齠〕
龅〔齙〕
龃〔齟〕
龄〔齡〕
龇〔齜〕
龈〔齦〕
龉〔齬〕
龊〔齪〕
龌〔齷〕
龋〔齲〕

虫

蛊〔蠱〕

刍

诌〔謅〕
㑇〔㑳〕
邹〔鄒〕
㤘〔㥮〕
驺〔騶〕
绉〔縐〕
皱〔皺〕
趋〔趨〕
雏〔雛〕

从

苁〔蓯〕
纵〔縱〕
枞〔樅〕
怂〔慫〕
耸〔聳〕

窜

撺〔攛〕
镩〔鑹〕

蹿〔躥〕

达

㳠〔澾〕
闼〔闥〕
挞〔撻〕
哒〔噠〕
鞑〔韃〕

带

滞〔滯〕

单

郸〔鄲〕
惮〔憚〕
阐〔闡〕
掸〔撣〕
弹〔彈〕
婵〔嬋〕
禅〔禪〕
殚〔殫〕
瘅〔癉〕
蝉〔蟬〕
箪〔簞〕
蕲〔蘄〕
冁〔囅〕

当

挡〔擋〕
档〔檔〕
裆〔襠〕
铛〔鐺〕

党

谠〔讜〕
傥〔儻〕
镋〔钂〕

东

冻〔凍〕
陈〔陳〕
岽〔崬〕
栋〔棟〕
胨〔腖〕
鸫〔鶇〕

动

恸〔慟〕

断

簖〔籪〕

对

怼〔懟〕

队

坠〔墜〕

尔

迩〔邇〕
弥〔彌〕
〔瀰〕
祢〔禰〕
玺〔璽〕
猕〔獼〕

发

泼〔潑〕
废〔廢〕
拨〔撥〕
䥽〔鏺〕

丰

沣〔灃〕
艳〔艷〕
滟〔灧〕

风

讽〔諷〕
沨〔渢〕
岚〔嵐〕
枫〔楓〕
疯〔瘋〕
飒〔颯〕
砜〔碸〕
飓〔颶〕
飔〔颸〕
飕〔颼〕
飗〔飀〕
飘〔飄〕
飙〔飆〕

冈

刚〔剛〕
㧏〔掆〕
岗〔崗〕
纲〔綱〕
㭎〔棡〕
钢〔鋼〕

广

邝〔鄺〕
圹〔壙〕
扩〔擴〕
犷〔獷〕
纩〔纊〕
旷〔曠〕
矿〔礦〕

归

岿〔巋〕

龟

阄〔鬮〕

国

掴〔摑〕
帼〔幗〕
腘〔膕〕
蝈〔蟈〕

过

挝〔撾〕

华

哗〔嘩〕
骅〔驊〕
烨〔燁〕
桦〔樺〕
晔〔曄〕
铧〔鏵〕

画

婳〔嫿〕

汇

㧟〔擓〕

会

刽〔劊〕
郐〔鄶〕
侩〔儈〕
浍〔澮〕
荟〔薈〕
哙〔噲〕
狯〔獪〕
绘〔繪〕
烩〔燴〕
桧〔檜〕
脍〔膾〕
鲙〔鱠〕

几

讥〔譏〕
叽〔嘰〕
饥〔饑〕
机〔機〕
玑〔璣〕
矶〔磯〕
虮〔蟣〕

夹

郏〔郟〕
侠〔俠〕
陕〔陝〕
浃〔浹〕
挟〔挾〕
荚〔莢〕
峡〔峽〕
狭〔狹〕
惬〔愜〕
硖〔硤〕
铗〔鋏〕
颊〔頰〕
蛱〔蛺〕
瘗〔瘞〕
箧〔篋〕

戋

刬〔剗〕
浅〔淺〕
饯〔餞〕
线〔綫〕
残〔殘〕
栈〔棧〕
贱〔賤〕
盏〔盞〕
钱〔錢〕
笺〔箋〕
溅〔濺〕
践〔踐〕

监

滥〔濫〕
蓝〔藍〕
尴〔尷〕
槛〔檻〕
褴〔襤〕
篮〔籃〕

见

苋〔莧〕
岘〔峴〕
觃〔覎〕
视〔視〕
规〔規〕
现〔現〕
枧〔梘〕
觅〔覓〕
觉〔覺〕
砚〔硯〕
觇〔覘〕
览〔覽〕
宽〔寬〕
蚬〔蜆〕
觊〔覬〕
笕〔筧〕
觋〔覡〕
觌〔覿〕
靓〔靚〕
搅〔攪〕
揽〔攬〕
缆〔纜〕
窥〔窺〕
榄〔欖〕
觎〔覦〕
觏〔覯〕
觐〔覲〕
觑〔覷〕
髋〔髖〕

荐

鞯〔韉〕

将

蒋〔蔣〕
锵〔鏘〕

节

栉〔櫛〕

尽

浕〔濜〕
荩〔藎〕
烬〔燼〕
赆〔贐〕

进

琎〔璡〕

举

榉〔櫸〕

壳

悫〔慤〕

来

涞〔淶〕
莱〔萊〕
崃〔崍〕
徕〔徠〕
赉〔賚〕
睐〔睞〕
铼〔錸〕

乐

泺〔濼〕
烁〔爍〕
栎〔櫟〕
轹〔轢〕
砾〔礫〕
铄〔鑠〕

离

漓〔灕〕
篱〔籬〕

历

沥〔瀝〕
坜〔壢〕
苈〔藶〕
呖〔嚦〕
枥〔櫪〕
疬〔癧〕
雳〔靂〕

丽

俪〔儷〕
郦〔酈〕
逦〔邐〕
骊〔驪〕
鹂〔鸝〕
酾〔釃〕
鲡〔鱺〕

两

俩〔倆〕
唡〔啢〕
辆〔輛〕
满〔滿〕
瞒〔瞞〕
颟〔顢〕
螨〔蟎〕
魉〔魎〕
懑〔懣〕
蹒〔蹣〕

灵

棂〔欞〕

刘

浏〔瀏〕

龙

陇〔隴〕
泷〔瀧〕
宠〔寵〕
庞〔龐〕
垄〔壟〕
拢〔攏〕
茏〔蘢〕
咙〔嚨〕
珑〔瓏〕
栊〔櫳〕
䶮〔龑〕
昽〔曨〕
胧〔朧〕
砻〔礱〕
袭〔襲〕
聋〔聾〕
龚〔龔〕
龛〔龕〕
笼〔籠〕
詟〔讋〕

娄

偻〔僂〕
溇〔漊〕
蒌〔蔞〕
搂〔摟〕
嵝〔嶁〕
喽〔嘍〕
缕〔縷〕
屡〔屢〕
数〔數〕
楼〔樓〕
瘘〔瘻〕
褛〔褸〕
窭〔窶〕
䁖〔瞜〕
镂〔鏤〕
屦〔屨〕
蝼〔螻〕
篓〔簍〕
耧〔耬〕
薮〔藪〕
擞〔擻〕
髅〔髏〕

卢

泸〔瀘〕
垆〔壚〕
栌〔櫨〕
轳〔轤〕
胪〔臚〕
鸬〔鸕〕
颅〔顱〕
舻〔艫〕
鲈〔鱸〕

虏

掳〔擄〕

卤

鹾〔鹺〕

录

箓〔籙〕

虑

滤〔濾〕
摅〔攄〕

仑

论〔論〕
伦〔倫〕
沦〔淪〕
抡〔掄〕
囵〔圇〕
纶〔綸〕
轮〔輪〕
瘪〔癟〕

罗

萝〔蘿〕
逻〔邏〕
猡〔玀〕
椤〔欏〕
锣〔鑼〕
箩〔籮〕

马

冯〔馮〕
驭〔馭〕
闯〔闖〕
吗〔嗎〕
犸〔獁〕
驮〔馱〕
驰〔馳〕
驯〔馴〕
妈〔媽〕
玛〔瑪〕
驱〔驅〕
驳〔駁〕
码〔碼〕
驼〔駝〕

驻〔駐〕
驵〔駔〕
驾〔駕〕
驿〔驛〕
驷〔駟〕
驶〔駛〕
驹〔駒〕
驺〔騶〕
骀〔駘〕
驸〔駙〕
驽〔駑〕
骂〔駡〕
蚂〔螞〕
笃〔篤〕
骇〔駭〕
骈〔駢〕
骁〔驍〕
骄〔驕〕
骅〔驊〕
骆〔駱〕
骊〔驪〕
骋〔騁〕
验〔驗〕
骏〔駿〕
骎〔駸〕
骑〔騎〕
骐〔騏〕
骒〔騍〕
骓〔騅〕
骖〔驂〕
骗〔騙〕
骘〔騭〕
骛〔騖〕
骚〔騷〕
骞〔騫〕
骜〔驁〕
蓦〔驀〕
腾〔騰〕
骝〔騮〕
骟〔騸〕
骠〔驃〕
骢〔驄〕
骡〔騾〕
羁〔羈〕
骤〔驟〕
骥〔驥〕
骧〔驤〕

买

荬〔蕒〕

卖

读〔讀〕
渎〔瀆〕
续〔續〕
椟〔櫝〕
觌〔覿〕
赎〔贖〕
犊〔犢〕
牍〔牘〕
窦〔竇〕
黩〔黷〕

麦

唛〔嘜〕
麸〔麩〕

门

闩〔閂〕
闪〔閃〕
们〔們〕
闭〔閉〕
闯〔闖〕
问〔問〕
扪〔捫〕
闱〔闈〕
闵〔閔〕
闷〔悶〕
闰〔閏〕
闲〔閑〕
间〔間〕
闹〔鬧〕⑬
闸〔閘〕
钔〔鍆〕
阂〔閡〕
闺〔閨〕
闻〔聞〕
闼〔闥〕
闽〔閩〕
闾〔閭〕
闿〔闓〕
阁〔閣〕
阀〔閥〕
润〔潤〕
涧〔澗〕
悯〔憫〕
阆〔閬〕
阅〔閱〕
阃〔閫〕
阄〔鬮〕⑬
阇〔闍〕
娴〔嫻〕
阏〔閼〕
阈〔閾〕
阉〔閹〕
阊〔閶〕
阍〔閽〕
阌〔閿〕
阋〔鬩〕⑬
阐〔闡〕
阎〔閻〕
焖〔燜〕
阑〔闌〕
裥〔襇〕
阔〔闊〕
痫〔癇〕
鹇〔鷳〕
阕〔闋〕
阒〔闃〕
搁〔擱〕
锏〔鐧〕
锎〔鐦〕
阙〔闕〕
阖〔闔〕
阗〔闐〕
榈〔櫚〕
简〔簡〕
谰〔讕〕
阚〔闞〕
蔺〔藺〕
澜〔瀾〕
斓〔斕〕
㘓〔囒〕
镧〔鑭〕
躏〔躪〕

黾

渑〔澠〕
绳〔繩〕
鼋〔黿〕
蝇〔蠅〕
鼍〔鼉〕

难

傩〔儺〕
滩〔灘〕
摊〔攤〕
瘫〔癱〕

鸟

凫〔鳧〕
鸠〔鳩〕
岛〔島〕
茑〔蔦〕
鸢〔鳶〕
鸣〔鳴〕
枭〔梟〕
鸩〔鴆〕
鸦〔鴉〕
䴓〔鳾〕
鸥〔鷗〕
鸨〔鴇〕
鸧〔鶬〕
窎〔窵〕
莺〔鶯〕
鸪〔鴣〕
捣〔搗〕
鸫〔鶇〕
鸬〔鸕〕
鸭〔鴨〕
鸯〔鴦〕
鸮〔鴞〕
鸲〔鴝〕
鸰〔鴒〕
鸳〔鴛〕
鸵〔鴕〕
袅〔裊〕
鸱〔鴟〕
鸶〔鷥〕
鸾〔鸞〕
䴔〔鵁〕
鸿〔鴻〕
鸷〔鷙〕
鸸〔鴯〕
䴕〔鴷〕
鸼〔鵃〕
鸽〔鴿〕
鸹〔鴰〕
鸺〔鵂〕
鸻〔鴴〕
鹈〔鵜〕
鹇〔鷳〕
鹁〔鵓〕
鹂〔鸝〕
鹃〔鵑〕
鹆〔鵒〕
鹄〔鵠〕
鹅〔鵝〕
鹑〔鶉〕
鹒〔鶊〕
䴖〔鶄〕
鹉〔鵡〕
鹊〔鵲〕
鹋〔鶓〕
鹌〔鵪〕
鹏〔鵬〕
鹐〔鵮〕
鹚〔鷀〕
鹕〔鶘〕
鹖〔鶡〕
䴗〔鶪〕
鹗〔鶚〕
鹘〔鶻〕
鹙〔鶖〕
鹜〔鶩〕
鹛〔鶥〕
鹤〔鶴〕
鹣〔鶼〕
鹞〔鷂〕
鹡〔鶺〕
䴘〔鷉〕
鹧〔鷓〕
鹥〔鷖〕
鹦〔鸚〕
鹨〔鷚〕
鹫〔鷲〕
鹩〔鷯〕
鹪〔鷦〕
鹬〔鷸〕
鹰〔鷹〕
鹯〔鸇〕
鹭〔鷺〕
䴙〔鸊〕
鹳〔鸛〕

聂

慑〔懾〕
滠〔灄〕
摄〔攝〕
嗫〔囁〕
镊〔鑷〕
颞〔顳〕
蹑〔躡〕

宁

泞〔濘〕
拧〔擰〕
咛〔嚀〕
狞〔獰〕
柠〔檸〕
聍〔聹〕

农

侬〔儂〕
浓〔濃〕
哝〔噥〕
脓〔膿〕

齐

剂〔劑〕
侪〔儕〕
济〔濟〕
荠〔薺〕
挤〔擠〕
脐〔臍〕
蛴〔蠐〕
跻〔躋〕
霁〔霽〕
鲚〔鱭〕
齑〔齏〕

岂

剀〔剴〕
凯〔凱〕
恺〔愷〕
闿〔闓〕
垲〔塏〕
桤〔榿〕
觊〔覬〕
硙〔磑〕
皑〔皚〕
铠〔鎧〕

气

忾〔愾〕
饩〔餼〕

迁

跹〔躚〕

佥

剑〔劍〕
俭〔儉〕
险〔險〕
捡〔撿〕
猃〔獫〕
验〔驗〕
检〔檢〕
殓〔殮〕
敛〔斂〕
脸〔臉〕
裣〔襝〕
睑〔瞼〕
签〔簽〕
潋〔瀲〕
蔹〔蘞〕

乔

侨〔僑〕
挢〔撟〕
荞〔蕎〕
峤〔嶠〕
骄〔驕〕
娇〔嬌〕
桥〔橋〕
轿〔轎〕
硚〔礄〕
矫〔矯〕
鞒〔鞽〕

亲

榇〔櫬〕

穷

䓖〔藭〕

区

讴〔謳〕
伛〔傴〕
沤〔漚〕
怄〔慪〕
抠〔摳〕
奁〔奩〕
呕〔嘔〕
岖〔嶇〕
妪〔嫗〕
驱〔驅〕
枢〔樞〕
瓯〔甌〕
欧〔歐〕
殴〔毆〕
鸥〔鷗〕
眍〔瞘〕
躯〔軀〕

啬

蔷〔薔〕
墙〔墻〕
嫱〔嬙〕
樯〔檣〕
穑〔穡〕

杀

铩〔鎩〕

审

谉〔讅〕
婶〔嬸〕

圣

柽〔檉〕
蛏〔蟶〕

师

浉〔溮〕
狮〔獅〕
蛳〔螄〕
筛〔篩〕

时

埘〔塒〕
莳〔蒔〕
鲥〔鰣〕

寿

俦〔儔〕
涛〔濤〕
祷〔禱〕
焘〔燾〕
畴〔疇〕
铸〔鑄〕
筹〔籌〕
踌〔躊〕

属

嘱〔囑〕
瞩〔矚〕

双

扨〔㩳〕

肃

萧〔蕭〕
啸〔嘯〕
潇〔瀟〕
箫〔簫〕
蟏〔蠨〕

岁

刿〔劌〕
哕〔噦〕
秽〔穢〕

孙

荪〔蓀〕
狲〔猻〕
逊〔遜〕

条

涤〔滌〕
绦〔縧〕
鲦〔鰷〕

万

厉〔厲〕
迈〔邁〕
励〔勵〕

疠〔癘〕
虿〔蠆〕
趸〔躉〕
砺〔礪〕
粝〔糲〕
蛎〔蠣〕

为

伪〔僞〕
沩〔溈〕
妫〔嬀〕

韦

讳〔諱〕
伟〔偉〕
闱〔闈〕
违〔違〕
苇〔葦〕
韧〔韌〕
帏〔幃〕
围〔圍〕
纬〔緯〕
炜〔煒〕
祎〔禕〕
玮〔瑋〕
韨〔韍〕
涠〔潿〕
韩〔韓〕
韫〔韞〕
韪〔韙〕
韬〔韜〕

乌

邬〔鄔〕
坞〔塢〕
呜〔嗚〕
钨〔鎢〕

无

怃〔憮〕
庑〔廡〕
抚〔撫〕
芜〔蕪〕
呒〔嘸〕
妩〔嫵〕

献

谳〔讞〕

乡

芗〔薌〕
飨〔饗〕

写

泻〔瀉〕

寻

浔〔潯〕
荨〔蕁〕
挦〔撏〕
鲟〔鱘〕

亚

垩〔堊〕
垭〔埡〕
挜〔掗〕
哑〔啞〕
娅〔婭〕
恶〔惡〕
〔噁〕
氩〔氬〕
壸〔壼〕

严

俨〔儼〕
酽〔釅〕

厌

恹〔懨〕
厣〔厴〕
靥〔靨〕
餍〔饜〕
魇〔魘〕
黡〔黶〕

尧

侥〔僥〕
浇〔澆〕
挠〔撓〕
荛〔蕘〕
峣〔嶢〕
哓〔嘵〕
娆〔嬈〕
骁〔驍〕
绕〔繞〕
饶〔饒〕
烧〔燒〕
桡〔橈〕
晓〔曉〕
硗〔磽〕
铙〔鐃〕
翘〔翹〕
蛲〔蟯〕
跷〔蹺〕

业

邺〔鄴〕

页

顶〔頂〕
顷〔頃〕
项〔項〕
顸〔頇〕
顺〔順〕
须〔須〕
颃〔頏〕
烦〔煩〕
顼〔頊〕
顽〔頑〕
顿〔頓〕
颀〔頎〕
颁〔頒〕
颂〔頌〕
倾〔傾〕
预〔預〕
庼〔廎〕
硕〔碩〕
颅〔顱〕
领〔領〕
颈〔頸〕
颇〔頗〕
颏〔頦〕
颊〔頰〕
颉〔頡〕
颍〔潁〕
颌〔頜〕
颋〔頲〕
滪〔澦〕
颐〔頤〕
蓣〔蕷〕
频〔頻〕
颓〔頽〕
颔〔頷〕
颖〔穎〕
颗〔顆〕
额〔額〕
颜〔顔〕
撷〔擷〕
题〔題〕
颙〔顒〕
颛〔顓〕
缬〔纈〕
濒〔瀕〕
颠〔顛〕
颟〔顢〕
颞〔顳〕
颡〔顙〕
嚣〔囂〕
颢〔顥〕
颤〔顫〕
巅〔巔〕
颥〔顬〕
癫〔癲〕
灏〔灝〕
颦〔顰〕
颧〔顴〕

义

议〔議〕
仪〔儀〕
蚁〔蟻〕

艺

呓〔囈〕

阴

荫〔蔭〕

隐

瘾〔癮〕

犹

莸〔蕕〕

鱼

鱽〔魛〕
渔〔漁〕
鲂〔魴〕
鱿〔魷〕
鲁〔魯〕
鲎〔鱟〕
蓟〔薊〕
鲆〔鮃〕
鲏〔鮍〕
鲅〔鮁〕
鲈〔鱸〕
鲇〔鮎〕
鲊〔鮓〕
䲟〔鮣〕
稣〔穌〕
鲋〔鮒〕
鲍〔鮑〕
鲐〔鮐〕
鲞〔鯗〕
鲝〔鮺〕
鲚〔鱭〕
鲛〔鮫〕
鲜〔鮮〕
鲑〔鮭〕
鲒〔鮚〕
鲔〔鮪〕
鲟〔鱘〕
鲗〔鰂〕
鲖〔鮦〕
鲙〔鱠〕
鲨〔鯊〕
噜〔嚕〕
鲡〔鱺〕
鲠〔鯁〕
鲢〔鰱〕
鲫〔鯽〕
鲥〔鰣〕
鲩〔鯇〕
鲣〔鰹〕
鲤〔鯉〕
鲦〔鰷〕
鲧〔鯀〕
橹〔櫓〕
氇〔氌〕
鲸〔鯨〕
鲭〔鯖〕
鲮〔鯪〕
鲰〔鯫〕
鲲〔鯤〕
鲻〔鯔〕
鲳〔鯧〕
鲱〔鯡〕
鲵〔鯢〕
鲷〔鯛〕
鲶〔鯰〕
藓〔蘚〕
䲡〔鰌〕
鲼〔鱝〕
鲹〔鰺〕
鳊〔鯿〕
鲽〔鰈〕
鳁〔鰛〕
鳃〔鰓〕
鳄〔鰐〕
镥〔鑥〕
鳅〔鰍〕
鳆〔鰒〕
鳇〔鰉〕
鳌〔鰲〕
歔〔歔〕
䲢〔鰧〕
鳒〔鰜〕
鳍〔鰭〕
鳎〔鰨〕
鳏〔鰥〕
鳑〔鰟〕
癣〔癬〕
鳖〔鱉〕
鳙〔鱅〕
鳛〔鰼〕
鳕〔鱈〕
鳔〔鰾〕
鳓〔鰳〕
鳘〔鰵〕
鳗〔鰻〕
鳝〔鱔〕
鳟〔鱒〕
鳞〔鱗〕
鳜〔鱖〕
鳣〔鱣〕
鳢〔鱧〕

与

屿〔嶼〕
欤〔歟〕

云

芸〔蕓〕
昙〔曇〕
叆〔靉〕
叇〔靆〕

郑

掷〔擲〕
踯〔躑〕

执

垫〔墊〕
挚〔摯〕
贽〔贄〕
鸷〔鷙〕
蛰〔蟄〕
絷〔縶〕

质

锧〔鑕〕
踬〔躓〕

专

传〔傳〕
抟〔摶〕
转〔轉〕
䏝〔膞〕
砖〔磚〕
啭〔囀〕

讠

计〔計〕
订〔訂〕
讣〔訃〕
讥〔譏〕
议〔議〕
讨〔討〕
讧〔訌〕
讦〔訐〕
记〔記〕
讯〔訊〕
讪〔訕〕
训〔訓〕
讫〔訖〕
访〔訪〕
讶〔訝〕
讳〔諱〕
讵〔詎〕
讴〔謳〕
诀〔訣〕
讷〔訥〕
设〔設〕
讽〔諷〕
讹〔訛〕
䜣〔訢〕
许〔許〕
论〔論〕
讼〔訟〕
讻〔訩〕
诂〔詁〕
诃〔訶〕
评〔評〕
诏〔詔〕
词〔詞〕
译〔譯〕
诎〔詘〕
诇〔詗〕
诅〔詛〕
识〔識〕
诌〔謅〕
诋〔詆〕
诉〔訴〕
诈〔詐〕
诊〔診〕
诒〔詒〕
诨〔諢〕
该〔該〕
详〔詳〕
诧〔詫〕
诓〔誆〕
诖〔詿〕
诘〔詰〕
诙〔詼〕
试〔試〕
诗〔詩〕
诩〔詡〕
诤〔諍〕
诠〔詮〕
诛〔誅〕
诔〔誄〕
诟〔詬〕
诣〔詣〕
话〔話〕
诡〔詭〕
询〔詢〕
诚〔誠〕
诞〔誕〕
浒〔滸〕
诮〔誚〕
说〔説〕
诫〔誡〕
诬〔誣〕
语〔語〕
诵〔誦〕
罚〔罰〕
误〔誤〕
诰〔誥〕
诳〔誑〕
诱〔誘〕
诲〔誨〕
诶〔誒〕
狱〔獄〕
谊〔誼〕
谅〔諒〕
谈〔談〕
谆〔諄〕
谉〔讅〕
谇〔誶〕
请〔請〕
诺〔諾〕
诸〔諸〕
读〔讀〕
诼〔諑〕
诹〔諏〕
课〔課〕
诽〔誹〕
诿〔諉〕
谁〔誰〕
谀〔諛〕
调〔調〕
谄〔諂〕
谂〔諗〕
谛〔諦〕
谙〔諳〕
谜〔謎〕
谚〔諺〕

谝〔諞〕
谘〔諮〕
谌〔諶〕
谎〔謊〕
谋〔謀〕
谍〔諜〕
谐〔諧〕
谏〔諫〕
谞〔諝〕
谑〔謔〕
谒〔謁〕
谔〔諤〕
谓〔謂〕
谖〔諼〕
谕〔諭〕
谥〔謚〕
谤〔謗〕
谦〔謙〕
谧〔謐〕
谟〔謨〕
谠〔讜〕
谡〔謖〕
谢〔謝〕
谣〔謠〕
储〔儲〕
谪〔謫〕
谫〔譾〕
谨〔謹〕
谬〔謬〕
谩〔謾〕
谱〔譜〕
谮〔譖〕
谭〔譚〕
谰〔讕〕
谲〔譎〕
谯〔譙〕
蔼〔藹〕
槠〔櫧〕
谴〔譴〕
谵〔譫〕
谳〔讞〕
辩〔辯〕
䜩〔讌〕
雠〔讎〕
谶〔讖〕
霭〔靄〕

饣

饥〔饑〕
饦〔飥〕
饧〔餳〕
饨〔飩〕
饭〔飯〕
饮〔飲〕
饫〔飫〕
饩〔餼〕
饪〔飪〕
饬〔飭〕
饲〔飼〕
饯〔餞〕
饰〔飾〕
饱〔飽〕
饴〔飴〕
饳〔飿〕
饸〔餄〕
饷〔餉〕
饺〔餃〕
饻〔餏〕
饼〔餅〕
饵〔餌〕
饶〔饒〕
蚀〔蝕〕
饹〔餎〕
饽〔餑〕
馁〔餒〕
饿〔餓〕
馆〔館〕
馄〔餛〕
馃〔餜〕
馅〔餡〕
馉〔餶〕
馇〔餷〕
馈〔饋〕
馊〔餿〕
馐〔饈〕
馍〔饃〕
馎〔餺〕
馏〔餾〕
馑〔饉〕
馒〔饅〕
馓〔饊〕
馔〔饌〕
馕〔饢〕

𠃓

汤〔湯〕
扬〔揚〕
场〔場〕
旸〔暘〕
饧〔餳〕
炀〔煬〕
杨〔楊〕
肠〔腸〕
疡〔瘍〕
砀〔碭〕
畅〔暢〕
钖〔鍚〕
殇〔殤〕
荡〔蕩〕
烫〔燙〕
觞〔觴〕

纟

丝〔絲〕
纠〔糾〕
纩〔纊〕
纡〔紆〕
纣〔紂〕
红〔紅〕
纪〔紀〕
纫〔紉〕
纥〔紇〕
约〔約〕
纨〔紈〕
级〔級〕
纺〔紡〕
纹〔紋〕
纬〔緯〕
纭〔紜〕
纯〔純〕
纰〔紕〕
纽〔紐〕
纳〔納〕
纲〔綱〕
纱〔紗〕
纴〔紝〕
纷〔紛〕
纶〔綸〕
纸〔紙〕
纵〔縱〕
纾〔紓〕
纼〔紖〕
咝〔噝〕
绊〔絆〕
线〔綫〕
绀〔紺〕
绁〔紲〕
绂〔紱〕
绋〔紼〕
绎〔繹〕
经〔經〕
绍〔紹〕
组〔組〕
细〔細〕
䌷〔紬〕
绅〔紳〕
织〔織〕
绌〔絀〕
终〔終〕
绉〔縐〕
绐〔紿〕
哟〔喲〕
绖〔絰〕
荮〔葤〕
荭〔葒〕
绞〔絞〕
统〔統〕
绒〔絨〕
绕〔繞〕
绔〔絝〕
结〔結〕
绗〔絎〕
给〔給〕
绘〔繪〕
绝〔絶〕
绛〔絳〕
络〔絡〕
绚〔絢〕
绑〔綁〕
莼〔蒓〕
绠〔綆〕
绨〔綈〕
绡〔綃〕
绢〔絹〕
绣〔綉〕
绥〔綏〕
绦〔縧〕
鸶〔鷥〕
综〔綜〕
绽〔綻〕
绾〔綰〕
绻〔綣〕
绩〔績〕
绫〔綾〕
绪〔緒〕
续〔續〕
绮〔綺〕
缀〔綴〕
绿〔緑〕
绰〔綽〕
绲〔緄〕
绳〔繩〕
绯〔緋〕
绶〔綬〕
绸〔綢〕
绷〔綳〕
绺〔綹〕
维〔維〕
绵〔綿〕
缁〔緇〕
缔〔締〕
编〔編〕
缕〔縷〕
缃〔緗〕
缂〔緙〕
缅〔緬〕
缘〔緣〕
缉〔緝〕
缇〔緹〕
缈〔緲〕
缗〔緡〕
缊〔緼〕
缌〔緦〕
缆〔纜〕
缓〔緩〕
缄〔緘〕
缑〔緱〕
缒〔縋〕
缎〔緞〕
辔〔轡〕
缞〔縗〕
缤〔繽〕
缟〔縞〕
缣〔縑〕
缢〔縊〕
缚〔縛〕
缙〔縉〕
缛〔縟〕
缜〔縝〕
缝〔縫〕
缡〔縭〕
潍〔濰〕
缩〔縮〕
缥〔縹〕
缪〔繆〕
缦〔縵〕
缨〔纓〕
缫〔繅〕
缧〔縲〕
蕴〔藴〕
缮〔繕〕
缯〔繒〕
缬〔纈〕
缭〔繚〕
橼〔櫞〕
缰〔繮〕
缳〔繯〕
缲〔繰〕
缱〔繾〕
缴〔繳〕
辫〔辮〕
缵〔纘〕

収

坚〔堅〕
贤〔賢〕
肾〔腎〕
竖〔竪〕
悭〔慳〕
紧〔緊〕
铿〔鏗〕
鲣〔鰹〕

𫇦

劳〔勞〕
茕〔煢〕
茔〔塋〕
荧〔熒〕
荣〔榮〕
荥〔滎〕
荦〔犖〕
涝〔澇〕
崂〔嶗〕
莹〔瑩〕
捞〔撈〕
唠〔嘮〕
莺〔鶯〕
萤〔螢〕
营〔營〕
萦〔縈〕
痨〔癆〕
嵘〔嶸〕
铹〔鐒〕
耢〔耮〕
蝾〔蠑〕

丨⺈

览〔覽〕
揽〔攬〕
缆〔纜〕
榄〔欖〕
鉴〔鑒〕

只

识〔識〕
帜〔幟〕
织〔織〕
炽〔熾〕
职〔職〕

钅

钆〔釓〕
钇〔釔〕
钌〔釕〕
钋〔釙〕
钉〔釘〕
针〔針〕
钊〔釗〕
钗〔釵〕
钎〔釬〕
钓〔釣〕
钏〔釧〕
钍〔釷〕
钐〔釤〕
钒〔釩〕
钖〔鍚〕
钕〔釹〕
钔〔鍆〕
钬〔鈥〕
钫〔鈁〕
钚〔鈈〕
钘〔鈃〕
钪〔鈧〕
钯〔鈀〕
钭〔鈄〕
钙〔鈣〕
钝〔鈍〕
钛〔鈦〕
钘〔鈃〕
钮〔鈕〕
钞〔鈔〕
钢〔鋼〕
钠〔鈉〕
钡〔鋇〕
钤〔鈐〕
钧〔鈞〕
钩〔鈎〕
钦〔欽〕
钨〔鎢〕
铋〔鉍〕
钰〔鈺〕
钱〔錢〕
钲〔鉦〕
钳〔鉗〕
钴〔鈷〕
钺〔鉞〕
钵〔鉢〕
钹〔鈸〕
钼〔鉬〕
钾〔鉀〕
铀〔鈾〕
钿〔鈿〕
铎〔鐸〕
镃〔鎡〕
铃〔鈴〕
铅〔鉛〕
铂〔鉑〕
铄〔鑠〕
铆〔鉚〕
铍〔鈹〕
钶〔鈳〕
铊〔鉈〕
钽〔鉭〕
铌〔鈮〕
钷〔鉕〕
铈〔鈰〕
铉〔鉉〕
铒〔鉺〕
铑〔銠〕
铕〔銪〕
铟〔銦〕
铷〔銣〕
铯〔銫〕
铥〔銩〕
铪〔鉿〕
铞〔銱〕
铫〔銚〕
铵〔銨〕
衔〔銜〕
铲〔鏟〕
铰〔鉸〕
铳〔銃〕
铱〔銥〕
铓〔鋩〕
铗〔鋏〕
铐〔銬〕
铏〔鉶〕
铙〔鐃〕
银〔銀〕
铛〔鐺〕
铜〔銅〕
铝〔鋁〕
铡〔鍘〕
铠〔鎧〕
铨〔銓〕
铢〔銖〕
铣〔銑〕
铤〔鋌〕
铭〔銘〕
铬〔鉻〕
铮〔錚〕
铧〔鏵〕
铩〔鎩〕
揿〔撳〕
锌〔鋅〕
锐〔鋭〕

锑〔銻〕
锒〔鋃〕
铺〔鋪〕
铸〔鑄〕
钦〔欽〕
锓〔鋟〕
锃〔鋥〕
链〔鏈〕
铿〔鏗〕
锏〔鐧〕
销〔銷〕
锁〔鎖〕
锄〔鋤〕
锅〔鍋〕
锉〔銼〕
锈〔銹〕
锋〔鋒〕
锆〔鋯〕
铹〔鐒〕
锔〔鋦〕
锕〔錒〕
锎〔鐦〕
铽〔鋱〕

铼〔錸〕
锇〔鋨〕
锂〔鋰〕
锧〔鑕〕
锘〔鍩〕
锞〔錁〕
锭〔錠〕
锗〔鍺〕
锝〔鍀〕
锫〔錇〕
错〔錯〕
锚〔錨〕
锛〔錛〕
锯〔鋸〕
锰〔錳〕
锢〔錮〕
锟〔錕〕
锡〔錫〕
锣〔鑼〕
锤〔錘〕
锥〔錐〕
锦〔錦〕

锨〔鍁〕
锱〔錙〕
键〔鍵〕
镀〔鍍〕
镃〔鎡〕
镁〔鎂〕
镂〔鏤〕
锲〔鍥〕
锵〔鏘〕
锷〔鍔〕
锶〔鍶〕
锴〔鍇〕
锾〔鍰〕
锹〔鍬〕
锿〔鎄〕
镅〔鎇〕
镄〔鐨〕
锻〔鍛〕
锸〔鍤〕
锼〔鎪〕
镎〔鎿〕
镓〔鎵〕

镔〔鑌〕
镒〔鎰〕
𫔍〔鍽〕
镑〔鎊〕
镐〔鎬〕
镉〔鎘〕
镊〔鑷〕
镇〔鎮〕
镍〔鎳〕
镌〔鎸〕
镏〔鎦〕
镜〔鏡〕
镝〔鏑〕
镛〔鏞〕
镞〔鏃〕
镖〔鏢〕
镚〔鏰〕
镗〔鏜〕
𫓶〔鐯〕
镘〔鏝〕
镩〔鑹〕
镦〔鐓〕

𬭊〔鐥〕
镨〔鐠〕
镧〔鑭〕
镥〔鑥〕
镤〔鏷〕
镢〔鐝〕
镣〔鐐〕
镫〔鐙〕
镪〔鏹〕
镰〔鐮〕
镱〔鐿〕
镭〔鐳〕
镬〔鑊〕
镮〔鐶〕
镯〔鐲〕
镲〔鑔〕
镳〔鑣〕
镴〔鑞〕
镶〔鑲〕
镢〔钁〕

𭕄

峃〔嶨〕

学〔學〕
觉〔覺〕
搅〔攪〕
喾〔嚳〕
鸴〔鷽〕
黉〔黌〕

𠬤

译〔譯〕
泽〔澤〕
怿〔懌〕
择〔擇〕
峄〔嶧〕
绎〔繹〕
驿〔驛〕
铎〔鐸〕
萚〔蘀〕
释〔釋〕
箨〔籜〕

𢀖

劲〔勁〕

刭〔剄〕
陉〔陘〕
泾〔涇〕
茎〔莖〕
径〔徑〕
经〔經〕
烃〔烴〕
轻〔輕〕
氢〔氫〕
胫〔脛〕
痉〔痙〕
羟〔羥〕
颈〔頸〕
巯〔巰〕

亦

变〔變〕
弯〔彎〕
孪〔孿〕
峦〔巒〕
娈〔孌〕
恋〔戀〕

栾〔欒〕
挛〔攣〕
鸾〔鸞〕
湾〔灣〕
蛮〔蠻〕
脔〔臠〕
滦〔灤〕
銮〔鑾〕

呙

剐〔剮〕
涡〔渦〕
埚〔堝〕
㖞〔喎〕
莴〔萵〕
娲〔媧〕
祸〔禍〕
脶〔腡〕
窝〔窩〕
锅〔鍋〕
蜗〔蝸〕

注：

① 在迭和叠意义可能混淆时，叠仍用叠。
② 答覆、反覆的覆简化作复，覆盖、颠覆仍用覆。
③ 乾坤、乾隆的乾读 **qián**(前)，不简化。
④ 作多解的夥不简化。
⑤ 藉口、凭藉的藉简化作借，慰藉、狼藉等的藉仍用藉。
⑥ 读 **me** 轻声。读 **yāo**(夭)的么应作幺(么本字)。吆应作吆。麽读 **mó**(摩)时不简化，如幺麽小丑。
⑦ 在象和像意义可能混淆时，像仍用像。
⑧ 在余和馀意义可能混淆时，馀仍用馀。
⑨ 在折和摺意义可能混淆时，摺仍用摺。
⑩ 宫商角徵羽的徵读 **zhǐ**(止)，不简化。
⑪ 四川省酆都县已改丰都县。姓酆的酆不简化为邦。
⑫ 睾丸的睾读 **gāo**(高)，不简化。
⑬ 鬥字头的字，一般也写作門字头，如鬧、鬮、鬩写作閙、閹、閲。因此，这些門字头的字可简化作门字头。但鬥争的鬥应简化作斗(见第一表)。

2.汉语拼音方案

طرح پین - ین (آوانویسی حروف) زبان چینی

一、字母表 (۱) جدول الفباء

Gg	Ff	Ee	Dd	Cc	Bb	Aa	الفباء:
ㄍㄝ	ㄝㄈ	ㄜ	ㄉㄝ	ㄘㄝ	ㄅㄝ	ㄚ	تلفظ:
Nn	Mm	Ll	Kk	Jj	Ii	Hh	
ㄋㄝ	ㄝㄇ	ㄝㄌ	ㄎㄝ	ㄐㄧㄝ	ㄧ	ㄏㄚ	
	Tt	Ss	Rr	Qq	Pp	Oo	
	ㄊㄝ	ㄝㄙ	ㄚㄦ	ㄑㄧㄡ	ㄆㄝ	ㄛ	
	Zz	Yy	Xx	Ww	Vv	Uu	
	ㄗㄝ	ㄧㄚ	ㄒㄧ	ㄨㄚ	ㄪㄝ	ㄨ	

V فقط در املاء ونوشتن زبانهای خارجی، زبانهای اقلیت ها ولهجه ها بکار برده. میشود. طرز نوشتن نوشتن الفباء مطابق بارسم نوشتن الفبای لاتین.

二、声母表 (۲) جدول حروف صامت

l	n	t	d	f	m	p	b
ㄌ勒	ㄋ讷	ㄊ特	ㄉ得	ㄈ佛	ㄇ摸	ㄆ坡	ㄅ玻
	x	q	j		h	k	g
	ㄒ希	ㄑ欺	ㄐ基		ㄏ喝	ㄎ科	ㄍ哥
	s	c	z	r	sh	ch	zh
	ㄙ思	ㄘ雌	ㄗ资	ㄖ日	ㄕ诗	ㄔ蚩	ㄓ知

در آوانویسی واژه های چینی برای اختصار بجای "zh"، "ch" و "sh" ẑ ، ĉ و ŝ نوشته میشود.

三、韵母表 (۳) جدول حروف مصوت

	i ㄧ 衣	u ㄨ 乌	ü ㄩ 迂
a ㄚ 啊	ia ㄧㄚ 呀	ua ㄨㄚ 蛙	
o ㄛ 喔		uo ㄨㄛ 窝	
e ㄜ 鹅	ie ㄧㄝ 耶		üe ㄩㄝ 约
ai ㄞ 哀		uai ㄨㄞ 歪	
ei ㄟ 欸		uei ㄨㄟ 威	
ao ㄠ 熬	iao ㄧㄠ 腰		
ou ㄡ 欧	iou ㄧㄡ 忧		
an ㄢ 安	ian ㄧㄢ 烟	uan ㄨㄢ 弯	üan ㄩㄢ 冤
en ㄣ 恩	in ㄧㄣ 因	uen ㄨㄣ 温	ün ㄩㄣ 晕
ang ㄤ 昂	iang ㄧㄤ 央	uang ㄨㄤ 汪	
eng ㄥ 亨的韵母	ing ㄧㄥ 英	ueng ㄨㄥ 翁	
ong (ㄨㄥ) 轰的韵母	iong ㄩㄥ 雍		

(۱) هجاهای هفت حرف مصوت 知、蚩、诗、日、资、雌、思 همیشه با i همراه است، یعنی آوانویس لاتین آنهابه شکل zhi ، chi ، shi ، ri ، zi ، ci و si است.

(۲) حرف مصوت 儿 به شکل er نوشته میشود، ولی در آخر کلمه به شکل r مثل "儿童"(بچه) به شکل ertong ، "花儿" (گل)به شکل huar نوشته میشود.

(۳) حرف مصوت ㄝ هنگامی که به تنهائی ظاهر شود بـه صـورت ê نوشته میشود.

(٤) حروف مصوت از گونهٔ i ، هنگامی که حروف صامت پیش از آن نباشد به شکل yi(衣) ، ya(呀) ، ye(耶) ، yao(腰) ، you (忧) ، yan (烟) ، yin (因) ، yang (央) ، ying (英) و yong (雍) نوشته میشود.

حروف از گونه u ، هنگامی که حروف صامت پیش از آن نباشد به شکل wu (乌)، wa(蛙)، wo(窝)، wai(歪)، wei(威)، wan(弯)، wen(温)، wang(汪)، weng(翁) نوشته میشود.

حروف مصوب از گونهٔ ü ،هنگامی که حروف صامت پیش از آن نباشد به شکل yu(迂) ، yue(约) ، yuan(冤) وyun(晕) نوشته میشود ، ولی دو نقطه ü حذف میگردد.

حروف مصوت از گونهٔ ü ، هنگامیکه با حروف صامت j ،q و x متصل شود به شکل ju(居) ، qu(区) و xu(虚) نوشته میشود، دو نقطه ü هم حذف میگردد. ولی هنگامیکه با حروف صامت n و l وصل شود باز هم به شکل nü(女) و lü(吕) نوشته میگردد.

(٥) هنگامی پیش از iou ، uei و uen حروف صامت افزوده بشود، به شکل iu ،ui و un نوشته میشود، مثلا niu(牛)، gui(归)و lun(论).

(٦) در آوانویس واژه های چینی به حروف لاتین برای اختصار، ng به n نوشته میشود.

四、声调符号 (٤) علامت صدا

(阴平)	(阳平)	(上声)	(去声)
ین - پینگ	ینگ - پینگ	سان - سنگ	چو - سنگ
ˉ	ˊ	ˇ	ˋ

علامت تکیه بر روی حرف ،مصوت اصلی گذاشته میگردد، نه روی حرف مصوت آهسته ونرم (چینگ - سنگ)،مثلا:

mā 妈	má 麻	mǎ 马	mà 骂	ma 吗
(ین - پینگ)	(ینگ- پینگ)	(سان- سنگ)	(چو- سنگ)	(چینگ- سنگ)
(阴平)	(阳平)	(上声)	(去声)	(轻声)

五、隔音符号 (٥) علامت مکث

هجاهائیکه با a، o و e شروع میشود بعداز هجاهای دیگر میآید برای جلوگیری از اشتباه در تشخیص هجاها، باعلامهٔ(') جدا میشود، مثلا (皮袄) pi'ao — یعنی پوستین

3. 世界各国或地区、首都、货币名称表
اسامی کشورها و نواحی جهان و پایتخت و واحد پول آنها

亚洲 (قاره‌ء آسیا)

国家或地区 کشور یا ناحیه	首都或首府 پایتخت یا مرکز	货币单位 واحد پول
中国 چین	北京 پکن (پیکنگ)	元 یوان
阿富汗 افغانستان	喀布尔 کابل	阿富汗尼 افغانی
阿拉伯联合酋长国 امارات متحده‌ء عربی	阿布扎比 ابوظبی	迪拉姆 درهم
阿曼 عمان مسقط	马斯喀特 مسقط	阿曼里亚尔 ریال
阿塞拜疆 آذربایجان	巴库 باکو	卢布 روبل
巴基斯坦 پاکستان	伊斯兰堡 اسلام آباد	巴基斯坦卢比 روپیه
巴林 بحرین	麦纳麦 منامه	巴林第纳尔 دینار
不丹 بوتان (بهوتان)	廷布 تیم پو	努尔特鲁姆 نگولتروم
朝鲜民主主义人民共和国 جمهوری دموکراتیك توده ای کره	平壤 پونگ یانگ	圆 هوان
东帝汶民主共和国 جمهوری دموکراتیك تیمور شرقی	帝力 دیلی	印度尼西亚盾 روپیه اندونزی
菲律宾 فیلیپین	马尼拉 مانیل (مانیلا)	菲律宾比索 پزو
格鲁吉亚 گرجستان	第比利斯 تفلیس (تبلیسی)	卢布 روبل
哈萨克斯坦 قزاقستان	阿拉木图 آلما آتا	卢布 روبل
韩国 جمهوری کره	汉城 سئول	元 هوان
吉尔吉斯斯坦 قرقیزستان	比什凯克 بیشکیك	卢布 روبل
柬埔寨 کامبوج	金边 پنوم پنه	瑞尔 ریل
卡塔尔 قطر	多哈 دوحه	卡塔尔里亚尔 ریال
科威特 کویت	科威特城 کویت	科威特第纳尔 دینار
老挝 لائوس	万象 وینتیان	基普 کیپ
黎巴嫩 لبنان	贝鲁特 بیروت	黎巴嫩镑 پوند
马尔代夫 مالدیو	马累 ماله	拉菲亚 روفیا
马来西亚 مالزی(مالایا،مالزیا)	吉隆坡 کوالالامپور(کوآلا لومپور)	林吉特 رنگت
蒙古 مغولستان	乌兰巴托 اولان باتور	图格里克 توقریك
孟加拉国 بنگلادش	达卡 داکا	塔卡 تاکا
缅甸 برمه	仰光 رانگون	缅元 کیات

国家或地区	کشور یا ناحیه	首都或首府	پایتخت یا مرکز	货币单位	واحد پول
尼泊尔	نپال	加德满都	کاتماندو	尼泊尔卢比	روپیه
日本	ژاپن	东京	توکیو	日元	ین
塞浦路斯	قبرس	尼科西亚	نیکوزیا	塞浦路斯镑	پوند
沙特阿拉伯	عربستان سعودی	利雅得	ریاض	沙特里亚尔	ریال
斯里兰卡	سریلنکا(سریلانکا)	科伦坡	کلمبو	斯里兰卡卢比	روپیه
塔吉克斯坦	تاجیکستان	杜尚别	دوشنبه	卢布	روبل
泰国	تایلند	曼谷	بانکوک	泰铢	بهت
土耳其	ترکیه	安卡拉	آنکارا	土耳其里拉（亦称镑）	لیره (پوند)
土库曼斯坦	ترکمنستان	阿什哈巴德	عشق آباد	卢布	روبل
文莱	برونی	斯里巴加湾	بندر سری بگاوان	文莱元	دلار برونی
乌兹别克斯坦	ازبکستان	塔什干	تا شکند	卢布	روبل
锡金	سیکیوم	甘托克	گانتاک	印度卢比	روپیه هند
新加坡	سنگاپور	新加坡	سنگاپور	新加坡元	دلار
叙利亚	سوریه	大马士革	دمشق	叙利亚镑	پوند
亚美尼亚	ارمنستان	埃里温	ایروان 或 اریوان	卢布	روبل
也门	جمهوری یمن	萨那	صنعاء	也门里亚尔	ریال
伊拉克	عراق	巴格达	بغداد	伊拉克第纳尔	دینار
伊朗	ایران	德黑兰	تهران	里亚尔	ریال
以色列	اسرائیل			新谢克尔	شیکل
印度	هندوستان (هند)	新德里	دهلی نو	印度卢比	روپیه
印度尼西亚	اندونزی	雅加达	جاکارتا	印度尼西亚卢比（通称盾）	روپیه
约旦	اردن هاشمی	安曼	عمان	约旦第纳尔	دینار
越南	ویتنام	河内	هانوی	越南盾	دن

非洲 (قاره‌ء افریقا)

国家或地区	کشور یا ناحیه	首都或首府	پایتخت یا مرکز	货币单位	واحد پول
阿尔及利亚	الجزایر	阿尔及尔	الجزیره	阿尔及利亚第纳尔	دینار
埃及	مصر	开罗	قاهره	埃及镑	پوند
埃塞俄比亚	اتیوپی(حبشه)	亚的斯亚贝巴	آدیس آبابا	埃塞俄比亚比尔	بیر
安哥拉	انگولا	罗安达	لوآندا	宽扎	کوانزا
贝宁	بنین	波多诺伏（政府所在地是科托努）	پرت نووا (کوتونو)	非洲法郎	فرانك

国家或地区 كشور يا ناحيه		首都或首府 پايتخت يا مركز		货币单位 واحد پول	
博茨瓦纳	بوتسوانه	哈博罗内	گابرونه	普拉	پولا
布基纳法索	بوركينافاسو	瓦加杜古	ايواگادوگو	非洲法郎	فرانك
布隆迪	بروندى	布琼布拉	بوزامبر	布隆迪法郎	فرانك
赤道几内亚	گينه استوائى	马拉博	مالابو	中非法郎	اكويله
多哥	توگو	洛美	لومه	非洲法郎	فرانك
佛得角	كاپ ورد	普拉亚	پرايا	埃斯库多	اسكودو
冈比亚	گامبيا	班珠尔	بانجول	达拉西	دالاسى
刚果	كنگو	布拉柴维尔	برازاويل	非洲法郎	فرانك
吉布提	جيبوتى	吉布提	جيبوتى	吉布提法郎	فرانك
几内亚	گينه	科纳克里	كوناكرى	几内亚法郎	سيلى
几内亚比绍	گينه بى سائو	比绍	بى سائو(بى ساو)	比索	پزو
加纳	غنا(گانا)	阿克拉	اكرا	塞迪	سدى
加蓬	گابن	利伯维尔	ليبرويل	中非法郎	فرانك
津巴布韦	زيمبابوه	哈拉雷	هاراره	津元	دلار
喀麦隆	كامرون	雅温得	ياوندى	中非法郎	فرانك
科摩罗	كومورو	莫罗尼	مرونى	科摩罗法郎	فرانك
科特迪瓦	كوته ديوا(ساحل عاج)	亚穆苏克罗	ياموسوكرو	非洲法郎	فرانك
肯尼亚	كنيا	内罗毕	نايروبى	肯尼亚镑	پوند
莱索托	لسوتو	马塞卢	مازورو	洛蒂	لوتى
利比里亚	ليبريا	蒙罗维亚	مونرويا	利比里亚元	دلار
利比亚	ليبى	的黎波里	تريپولى	利比亚第纳尔	دينار
留尼汪	ريونين	圣但尼	سن دنيس	法国法郎	فرانك
卢旺达	روآندا	基加利	كيگالى	卢旺达法郎	فرانك
马达加斯加	ماداگاسكار	塔那那利佛	تاناناريو	马达加斯加法郎	فرانك
马拉维	مالاوى(ملاوى)	利隆圭	ليلونگوى	马拉维克瓦查	كواچا
马里	مالى	巴马科	باماكو	非洲法郎	فرانك
毛里求斯	موريس	路易港	پورت لوئيز	毛里求斯卢比	روپيه
毛里塔尼亚	موريتانى	努瓦克肖特	نواكچوت	乌吉亚	اوگيا
摩洛哥	مراكش (المغرب)	拉巴特	رباط	迪拉姆	درهم
莫桑比克	موزامبيك	马普托	ماپوتو	梅蒂卡尔	متيكال
纳米比亚	ناميبى (آفريقاى جنوب غربى)	温得和克	ويندهواك	兰特	راند
南非	آفريقاى جنوبى	比勒陀利亚	پروتوريا	南非兰特	راند
尼日尔	نيجر	尼亚美	نيامى	非洲法郎	فرانك

国家或地区	کشور یا ناحیه	首都或首府	پایتخت یا مرکز	货币单位	واحد پول
尼日利亚	نیجریه	阿布贾	آبوجا	奈拉	نایرا
塞拉利昂	سیرآلئون	弗里敦	فریتون(فری تان)	利昂	لئون
塞内加尔	سنگال	达喀尔	داکار	非洲法郎	فرانك
塞舌尔	سیشل	维多利亚	ویکتوریا	塞舌尔卢比	روپیه
圣多美和普林西比	ساتومه وپرنسیپ	圣多美	ساتومه	多布拉	دوبرا
斯威士兰	سوازیلند	姆巴巴纳	مبابان	里兰吉尼	لیلانگنی
苏丹	سودان	喀土穆	خرطوم	苏丹镑	پوند
索马里	سومالی	摩加迪沙	موگادیشو (مقدیشیو)	索马里先令	شلینگ
坦桑尼亚	تانزانیا	达累斯萨拉姆	دالاالسلام	坦桑尼亚先令	شلینگ
突尼斯	تونس	突尼斯	تونس	突尼斯第纳尔	دینار
乌干达	اوگاندا	坎帕拉	کامپالا	乌干达先令	شلینگ
西撒哈拉	صحرای غربی	阿尤恩	لا یون		
赞比亚	زامبیا	卢萨卡	لوزاکا	克瓦查	کواچا
乍得	چاد	恩贾梅纳	اندجامنا	中非法郎	فرانك
扎伊尔	زئیر(زائر)	金沙萨	کینشاسا	扎伊尔	زئیر
中非	آفریقای مرکزی	班吉	بانگوئی(بانگی)	中非法郎	فرانك

欧洲 (قاره، اروپا)

国家或地区	کشور یا ناحیه	首都或首府	پایتخت یا مرکز	货币单位	واحد پول
阿尔巴尼亚	آلبانی	地拉那	تیرانا	列克	لك
爱尔兰	ایرلند	都柏林	دوبلین	爱尔兰镑	پوند
爱沙尼亚	ایستونیا(استونی)	塔林	تالین	卢布	روبل
安道尔	اندورا	安道尔城	اندورا	法国法郎和 西班牙比塞塔	فرانك پزوتا
奥地利	اتریش (اطریش)	维也纳	وین	奥地利先令	شلینگ
白俄罗斯	بلوروسی	明斯克	مینسك	卢布	روبل
保加利亚	بلغارستان	索非亚	صوفیه	列弗	لو
比利时	بلژیك	布鲁塞尔	بروکسل	比利时法郎	فرانك
冰岛	ایسلند	雷克雅未克	ریك جاویك (ریکیاویك)	冰岛克朗	کرونا
波兰	لهستان	华沙	ورشو	兹罗提	زلاتی
波斯尼亚和黑塞哥维那(简称波黑)	بوسنی هرزگوین	萨拉勒窝	سارایور	第纳尔	دینار
丹麦	دانمارك	哥本哈根	کپنهاك	丹麦克朗	کرون

国家或地区	كشور يا ناحيه	首都或首府	پایتخت یا مرکز	货币单位	واحد پول
德国	جمهوری فدرال آلمان	波恩	بن	马克	مارك
俄罗斯	روسیه	莫斯科	مسکو	卢布	روبل
法国	فرانسه	巴黎	پاریس	法郎	فرانك
梵蒂冈	واتیکان	梵蒂冈	واتیکان	意大利里拉	لیر
芬兰	فنلاند	赫尔辛基	هلسینکی	芬兰马克	مارکا
荷兰	هلند	阿姆斯特丹	آمستردام	荷兰盾	گولدر
捷克	چك	布拉格	پراگ	克朗	کرونا
克罗地亚	کرواتی (کرواسی)	萨格勒布	زاگرب	第纳尔	دینار
拉脱维亚	لاتویا (لتونی)	里加	ریگا	卢布	روبل
立陶宛	لیتونیا (لیتوانی)	维尔纽斯	ویلنیوس	卢布	روبل
列支敦士登	لیختن اشتاین (لیختن شتین)	瓦杜兹	وادوز	瑞士法郎	فرانك
卢森堡	لوکزامبورگ	卢森堡	لوکزامبورگ	卢森堡法郎	فرانك
罗马尼亚	رومانی	布加勒斯特	بخارست	列伊	لی
马耳他	مالت	瓦莱塔	والتا	马耳他镑	پوند
摩尔多瓦	مولداوی	基希纳乌	کی شینف (کیشینف)	卢布	روبل
摩纳哥	موناکو	摩纳哥	موناکو	法国法郎	فرانك
南斯拉夫	یوگسلاوی	贝尔格莱德	بلگراد	第纳尔	دینار
挪威	نروژ	奥斯陆	اسلو	挪威克朗	کرون
葡萄牙	پرتقال	里斯本	لیسبون	埃斯库多	اسکودو
瑞典	سوئد	斯德哥尔摩	استکهلم	瑞典克朗	کرون
瑞士	سوئیس (سویس)	伯尔尼	برن	瑞士法郎	فرانك
圣马力诺	سن مارینو	圣马力诺	سن مارینو	意大利里拉	لیر
斯洛伐克	سلواکی	布拉迪斯拉发	براتیسلاوا	克朗	کرونا
斯洛文尼亚	اسلاونیا	卢布尔耶纳	لوبیویانا	第纳尔	دینار
乌克兰	اوکراین	基辅	کیف	卢布	روبل
西班牙	اسپانیا	马德里	مادرید	比塞塔	پزوتا(پزتا)
希腊	یونان	雅典	آتن	德拉克马	دراخما
匈牙利	مجارستان	布达佩斯	بوداپست	福林	فورینت
意大利	ایتالیا	罗马	رم	里拉	لیر
英国	بریتانیای کبیر (انگلستان)	伦敦	لندن	英镑	پوند

美洲 (قاره‌ء آمریکا)

国家或地区 کشور یا ناحیه		首都或首府 پایتخت یا مرکز		货币单位 واحد پول	
阿根廷	ارژانتین	布宜诺斯艾利斯	بوئنوس آیرس	阿根廷比索	پزو
巴巴多斯	باربادوس	布里奇顿	بریجتون	巴巴多斯元	دلار
巴哈马	باهاما	拿骚	ناسائو	巴哈马元	دلار
巴拉圭	پاراگویه	亚松森	آسونسیون (آسانسیون)	巴拉圭瓜拉尼	گوارانی
巴拿马	پاناما	巴拿马	پاناما	巴波亚	بالبوآ
巴西	برزیل	巴西利亚	برازیلیا	克罗扎多	کروزادو
波多黎各	پورتوریکو	圣胡安	سن ژوان (سن خوآن)	美元	دلار
玻利维亚	بولیوی(بلیوی)	拉巴斯	لاپاز	玻利维亚比索	پزو
多米尼加	دومینیکن	圣多明各	سن دمینگ	多米尼加比索	پزو
厄瓜多尔	اکوادور (اکواتر)	基多	کیتو	苏克雷	سوکر
格林纳达	گرینادا	圣乔治	سن جرج	东加勒比元	دلار
哥伦比亚	کلمبیا	波哥大	بوگوتا	哥伦比亚比索	پزو
哥斯达黎加	کستاریکا	圣何塞	سن ژوزه	哥斯达黎加科郎	کولون
古巴	کوبا	哈瓦那	هاوانا	古巴比索	پزو
圭亚那	گویان	乔治敦	جرج تاون (جوج تون)	圭亚那元	دلار
海地	هائیتی	太子港	پورت پرنس	古德	گورد(گوردو)
洪都拉斯	هندوراس	特古西加尔巴	تاگوسی گالپا	伦皮拉	لمپیرا
加拿大	کانادا	渥太华	اوتاوا	加拿大元	دلار
美国	ایالات متحده‌ء امریکا (اتازونی،آمریکا)	华盛顿	واشنگتن	美元	دلار
秘鲁	پرو	利马	لیما	索尔	سول
墨西哥	مکزیك	墨西哥城	مکزیك (مکزیکوسیتی)	墨西哥比索	پزو
尼加拉瓜	نیکاراگوا	马那瓜	ماناگوا	科多巴	کوردویا
萨尔瓦多	السالوادور	圣萨尔瓦多	سن سالوادور	萨尔瓦多科郎	کولون
苏里南	سورینام	帕拉马里博	پاراماریبو	苏里南盾	گولدر
特立尼达和多巴哥	ترینیداد و توباکو	西班牙港	پرت اسپانی	特立尼达和多巴哥元	دلار
危地马拉	گواتمالا	危地马拉城	گواتمالا	格查尔	گویتزال
委内瑞拉	ونزیولا(ونزئلا)	加拉加斯	کاراکاس	玻利瓦尔	بولیوار
乌拉圭	اروگوئه (اوروگویه)	蒙得维的亚	مونته‌ویدئو	乌拉圭新比索	پزو جدید
牙买加	جامایکا(جامائیکا)	金斯敦	کینگستن (کینگزتون)	牙买加元	دلار
智利	شیلی	圣地亚哥	سانتیاگو	智利比索	پزو

大洋洲 (قاره‌ء اقیانوسیا)

国家或地区 کشور یا ناحیه		首都或首府 پایتخت یا مرکز		货币单位 واحد پول	
澳大利亚	استرالیا	堪培拉	کانبرا	澳元	دلار
巴布亚新几内亚	پاپوا(و)گینه‌ء جدید	莫尔斯比港	پرت موریسبی	基那	کینا(کنا)
贝劳共和国	جمهوری بیلائو	科罗尔	کرور	美元	دلار امریکا
法属波利尼西亚	پولینیسیای فرانسوی	帕皮提	پاپیتی	太平洋结算法郎	فرانك
斐济	فیجی	苏瓦	سووا	斐元	دلار
基里巴斯共和国	جمهوری کیریباس	塔拉瓦	تاراوا	澳大利亚元	دلار استرالیا
库克群岛	مجمع الجزائر کوك	阿瓦鲁阿	آواروا	新西兰元	دلار نئوزیلاند
马绍尔群岛共和国	جمهوری جزائر مارشال	马朱罗	شهرداری دلاپ اولیگا داریت	美元	دلار امریکا
密克罗尼西亚联邦	کشور فدرال میکرونیسیا	帕利基尔	پالیکیر	美元	دلار امریکا
瑙鲁	ناورو	亚伦区 (行政管理中心)	منطقه‌ء یارن	澳大利亚元	دلار
纽埃	نیویه	阿洛菲	الوفی	新西兰元	دلار نئوزیلاند
所罗门群岛	مجمع الجزائر سلیمان	霍尼亚拉	هونیارا	所罗门群岛元	دلار
汤加	تونگا	努库阿洛法	نوکو آلوفا	潘加	پانگا
图瓦卢	تووالو	富纳富提	فونافوتی	澳大利亚元	دلار استرالیا
瓦努阿图共和国	جمهوری وانواتو	维拉港	پرت ویلا	瓦图	واتو
西萨摩亚	ساموآی غربی	阿皮亚	آپیا	塔拉	تالا
新喀里多尼亚	کلیدونیای جدید	努美阿	نومیا	太平洋结算法郎	فرانك
新西兰	نئوزیلاند (زیلاند جدید،زیلاند نو)	惠灵顿	ولینگتن	新西兰元	دلار

4. 中国历史年代简表
جدول مختصر تاریخ سلسله های چین

朝代			年代
夏 شیا			تقریبا ازقرن ۲۱ تا ۱٦ ق م
商 سانگ			تقریباازقرن ۱٦ تا ۱۱ ق م
周 جنو	西周 جنو غربی		تقریبا ازقرن ۱۱ تا سال ۷۱۱ ق م
	东周 جنو شرقی		۷۷۰—۲۵٦ ق م
	春秋 سلسله های بهار و پاییز		۷۷۰—٤۷٦ ق م
	战国 سلسلهٔ کشور های جنگی		٤۷۵—۲۲۱ ق م
秦 چین			۲۲۱ — ۲۰۷ ق م
汉 هان	西汉 هان غربی		از ۲۰٦ ق م تا ۲٤م
	东汉 هان شرقی		۲۵—۲۲۰
三国 سلسلهٔ سه کشور	魏 وی		۲۲۰—۲٦۵
	蜀 شو		۲۲۱—۲٦۳
	吴 وو		۲۲۲—۲۸۰
西晋 جین غربی			۲٦۵—۳۱٦
东晋 جین شرقی			۳۱۷—٤۲۰
南北朝 سلسله های جنوب و شمال	南朝 سلسلهٔ جنوبی	宋 سونگ	٤۲۰—٤۷۹
		齐 چی	٤۷۹—۵۰۲
		梁 لیانگ	۵۰۲—۵۵۷
		陈 چن	۵۵۷—۵۸۹
	北朝 سلسلهٔ شمالی	北魏 وی شمالی	۳۸٦—۵۳٤
		东魏 وی شرقی	۵۳٤—۵۵۰
		北齐 چی شمالی	۵۵۰—۵۷۷
		西魏 وی غربی	۵۳۵—۵۵٦
		北周 جنو شمالی	۵۵۷—۵۸۱
隋 شوه			۵۸۱—٦۱۸
唐 تانگ			٦۱۸—۹۰۷
五代 وو - دای (پنج سلسله)	后梁 هئو لیانگ		۹۰۷—۹۲۳
	后唐 هئو تانگ		۹۲۳—۹۳٦
	后晋 هئو جین		۹۳٦—۹٤٦
	后汉 هئو هان		۹٤۷—۹۵۰
	后周 هئو جنو		۹۵۱—۹٦۰
宋 سونگ	北宋 سونگ شمالی		۹٦۰—۱۱۲۷
	南宋 سونگ جنوبی		۱۱۲۷—۱۲۷۹
辽 لیائو			۹۱٦—۱۱۲۵
金 جین			۱۱۱۵—۱۲۳٤
元 یوان			۱۲۷۱—۱۳٦۸
明 مینگ			۱۳٦۸—۱٦٤٤
清 چینگ			۱٦٤٤—۱۹۱۱
中华民国 جمهوری چین			۱۹۱۲—۱۹٤۹
中华人民共和国 جمهوری خلق چین			تاسیس در ۱۹٤۹

5. 公制计量单位进位和换算表
واحد های اندازه‌گیری متری ومعادل آنها

	折合市制 معادل واحد های چینی	折合英美制 معادل واحد های انگلیسی وآمریکائی
长度 طول		
微米 Micron(μm) میکرون		
(۱/۱۰۰۰۰۰۰متر)		
忽米 Centimillimetre(Cmm) سانتیمیلیمتر		
(۱/۱۰۰۰۰۰ متر)		
丝米 Decimillimetre(dmm) دسیمیلیمتر		
(۱/۱۰۰۰۰ متر)		
毫米 Millimetre(mm) میلیمتر	=3 市厘	
(۱/۱۰۰۰ متر)		
厘米 Centimetre(cm) سانتیمتر	=3 市分	=0.3937 英寸(اینچ)
(۱/۱۰۰متر)		
分米 Decimetre(dm) دسیمتر	=3 市寸	
米 Metre(m) متر(واحد عمده)	=3 市尺	=1.0936 码(یارد)或 3.2808 英尺(فوت)
十米 Decametre(dam) دکامتر		
(۱۰متر)		
百米 Hectometre(hm) هکتومتر		
(۱۰۰متر)		
公里(千米)Kilometre(km) کیلومتر	=2 市里	=0.6214 英里(میل)
海里 Mile marin میل دریائی	=3.7040 市里	=1.1500 英里(میل)
(۱۸۵۲ متر)		
面积和地积 مساحت وپیمایش		
平方厘米 Centimetre carre(cm^2) سانتیمتر مربع		
(۱/۱۰۰۰۰ متر مربع)		
平方分米 Decimetre carre(dm^2) دسیمتر مربع		
(۱/۱۰۰ متر مربع)		
平方米 Metre carre(m^2) متر مربع	=9 平方市尺	=1.1960 平方码或 10.7639 平方英尺
公亩 Are(a) ار	=0.15 市亩	=0.0247 英亩
(۱۰۰ مترمربع)		
公顷 Hectare(ha) هکتار	=15 市亩	=2.4711 英亩
(۱۰۰۰۰ متر مربع یا ۱۰۰ ار)		
平方公里 Kilometre carre(km^2) کیلو متر مربع	=4 平方市里	=0.3861 平方英里
(۱۰۰ هکتار یا ۱۰۰۰۰۰۰ مترمربع)		

	折合市制 معادل واحد های چینی	折合英美制 معادل واحد های انگلیسی وآمریکائی
体积 حجم		
立方厘米 Centimetre cube(cm^3) سانتیمتر مکعب		
(مترمکعب ۱/۱۰۰۰۰۰۰)		
立方分米 Decimetre cube (dm^3) دسیمتر مکعب		
(متر مکعب ۱/۱۰۰)		
立方米(m^3) متر مکعب	=27 立方市尺	=35.3147 立方英尺或 1.3080 立方码
容量 ظرفیت		
毫升 Millilitre(ml) میلیلیتر		
(لیتر ۱/۱۰۰۰)		
厘升 Centilitre(cl) سانتیلیتر		
(لیتر ۱/۱۰۰)		
分升 Decilitre(dl) دسیلیتر	=1 市合	
(لیتر۱/۱۰)		
升 Litre(l) (واحد عمده) لیتر	=1 市升	=1.7598 品脱(英)或 0.2200 加仑(英)
十升 Decalitre(dal) دکالیتر	=1 市斗	
(لیتر ۱۰)		
百升 Hectolitre(hl) هکتولیتر	=1 市石	
(لیتر۱۰۰)		
千升 Kilolitre(kl) کیلولیتر		
(لیتر۱۰۰۰)		
重量 وزن		
毫克 Milligramme(mg) میلیگرم		
(کیلو۱/۱۰۰۰۰۰۰)		
厘克 Centigramme(cg) سانتیگرم		
(کیلو۱/۱۰۰۰۰۰)		
分克 Decigramme(dg) دسیگرم	=2 市厘	
(کیلو۱/۱۰۰۰۰)		
克 Gramme(g) گرم	=2 市分	=15.4324 格令
(کیلو ۱/۱۰۰۰)		
十克 Decagramme(dag) دکاگرم	=2 市钱	
(کیلو۱/۱۰۰)		
百克 Hectogramme(hg) هکتوگرم	=2 市两	=3.5274 盎司(常衡)
(کیلو۱/۱۰)		
公斤 Kilogramme(kg) (واحد عمده) کیلوگرم	=2 市斤	=2.2046 磅(常衡)
公担 Quintal(q) قنطال	=2 市担	
(کیلوگرم ۱۰۰)		
吨 Tonne(t) تن		=0.9842 英吨或 1.1023 美吨
(کیلوگرم ۱۰۰۰)		

6. 市制计量单位进位和换算表
واحدهای اندازه‌گیری چینی ومعادل آنها

	折合公制 معادل واحد های متری	折合英美制 معادل واحد های انگلیسی وآمریکائی
长度 طول		
市毫		
市厘(10 市毫)		
市分(10 市厘)		
市寸(10 市分)	=3.3333 厘米(سانتیمتر)	=1.3123 英寸 (اینچ)
市尺(10 市寸)	=0.3333 米(متر)	=1.0936 英尺(فوت)
市丈(10 市尺)	=3.3333 米(متر)	=3.6454 码(یارد)
市引(10 市丈)		
市里(150 市丈)	=0.5000 公里(کیلومتر)	=0.3107 英里(میل)
面积和地积 مساحت وپیمایش		
平方市寸		
平方市尺(100 平方市寸)	=0.1111 平方米(متر مربع)	=1.1960 平方英尺(فوت مربع)
平方市丈(100 平方市尺)		
平方市里(22500 平方市丈)	=0.2500 平方公里(کیلومتر مربع)	=0.0965 平方英里 میل مربع
市分(6 平方市丈)		
市亩(10 市分,60 平方市丈)	=6.6667 公亩(ار) =0.0667 公顷(هکتار)	=0.1644 英亩(جریب انگلیسی)
市顷(100 市亩)	=6.6667 公顷(هکتار)	
体积 حجم		
立方市寸		
立方市尺(1000 立方市寸)	=0.0370 立方米(متر مکعب)	=1.3708 立方英尺(فوت مکعب)
立方市丈(1000 立方市尺)		
容量 گنجایش		
市撮	=1 毫升(میلیلیتر)	
市勺(10 市撮)	=1 厘升(سانتیلیتر)	
市合(10 市勺)	=1 分升(دسیلیتر)	
市升(10 市合)	=1 升(لیتر)	=1.7598 品脱(英)(پنت انگلیسی) =0.2200 加仑(英)(گالن انگلیسی)
市斗(10 市升)	=1 十升(دکالیتر)	
市石(10 市斗)	=1 百升(هکتولیتر)	=2.7498 蒲式耳(英)(بوشل انگلیسی)
重量 وزن		
市丝		
市毫(10 市丝)		
市厘(10 市毫)		
市分(10 市厘)		
市钱(10 市分)	=5 克(گرم)	
市两(10 市钱)	=50 克(گرم)	=1.7637.盎司(常衡)(انس)
市斤(10 市两)	=0.5000 公斤(کیلو)	=1.1023 磅(常衡)(پوند)
市担(100 市斤)	=0.5000 公担(قنطال)	

7. 英美制计量单位进位和换算表
واحد های اندازه گیری انگلیسی وآمریکائی ومعادل آنها

	折合公制 معادل واحد های متری	折合市制 معادل واحد های چینی
长度 طول		
英寸 Inch(in)(اینچ)	=2.5400 厘米(سانتیمتر)	=0.7620 市寸
英尺 Foot(ft)(فوت)	=0.3048 米 (متر)	=0.9144 市尺
۱۲ اینچ =		
码 Yard(yd)(یارد)	=0.9144 米(متر)	=2.7432 市尺
۳ فوت =		
英里 Mile (mi)(میل)	=1.6093 公里(کیلومتر)	=3.2187 市里
۵۲۸۰ فوت یا ۱۷۶۰ یارد =		
面积和地积 مساحت وپیمایش		
平方英寸(اینچ مربع)	=6.4516 平方厘米	=0.5806 平方市寸
	(سانتیمتر مربع)	
平方英尺(فوت مربع)	=0.0929 平方米	=0.8361 平方市尺
(یعنی ۱۴۴ اینچ مربع)	(متر مربع)	
平方码(یارد مربع)	=0.8361 平方米	=7.5249 平方市尺
(یعنی ۹ فوت مربع)	(متر مربع)	
英亩(جریب انگلیسی)	=40.4686 公亩	=6.0720 市亩
(یعنی ۴۸۴۰ یارد مربع)	(ار)	
平方英里(میل مربع)	=2.5900 平方公里	=10.3600 平方市里
(یعنی ٦٤۰ جریب انگلیسی)	(کیلومتر مربع)	
体积 حجم		
立方英寸(اینچ مکعب)	=16.3871 立方厘米	=0.4424 立方市寸
	(سانتیمتر مکعب)	
立方英尺(فوت مکعب)	=0.0283 立方米	=0.7645 立方市尺
(یعنی ۱۷۲۸ اینچ مکعب)	(متر مکعب)	
立方码(یارد مکعب)	=0.7646 立方米	=20.6415 立方市尺
(یعنی ۲۷ فوت مکعب)	(متر مکعب)	
液体和固体容量 گنجایش اجسام مایعی وجامد		
及耳 Gill(gi)(جیل)	=1.4207 分升(دسیلیتر)	
品脱 Pint (pt)(پاینت یعنی ٤ جیل)	=5.6826 分升(دسیلیتر در انگلستان)	=5.6826 市合
夸脱 Quart (qt)(کوارت - یعنی ۲ پاینت)	=1.1365 升(لیتر در انگلستان)	=1.1365 市升
加仑*Gallon(gall)(گالن - یعنی ٤ کوارت)	=4.5461 升(لیتر در انگلستان)	=4.5461 市升
配克**Peck (pk) (پك - یعنی ۲ گالن)	=9.0922 升(لیتر)	
蒲式耳**Bushel(bush) بوشل - یعنی ٤ پك		=3.6369 市斗

* در اجسام مایعی یك گالن مساوی با ۲۷۷٫۲۷٤ اینچ مکعب (در انگلستان)ویا ۲۳۱ اینچ مکعب (در آمریکا) در اجسام جامد یك گالن مساوی با ۲۷۷٫۲۷٤ اینچ مکعب (در انگلستان) ویا ۲٦۸٫۸۰۳ اینچ مکعب (در آمریکا)

* * پك وبوشل فقط برای اجسام جامد بکار برده میشود.

重量 وزن		
格令 Grain (gr) (گندم یعنی ۱/۷۰۰۰ پوند)	=0.0648 克(گرم)	
打兰 Dram(dr) (درم یعنی ۲۷٫۳۷۳٤۵ گندم)	=1.7718 克(گرم)	
盎司 Ounce(oz) (انس یعنی ۱٦ درم)	=28.3495 克(گرم)	=0.5670 市两
磅 Pound(lb) (پوند یعنی ۱٦ انس)	=0.4536 公斤(کیلوگرم)	=0.9072 市斤
英吨(长吨)Long ton(t) (تن بلند یعنی ۲۲٤۰ پوند)	=1016.0470 公斤(کیلوگرم)	=2032.0941 市斤
美吨(短吨)Short ton(t) (تن کوتاه یعنی ۲۰۰۰ پوند)	=907.1849 公斤(کیلوگرم)	=1814.3698 市斤

8. 亲属称谓
عنوانهای خویشاوندی

曾祖父	پدر جد
曾祖母	مادر جد
祖父(爷爷)	پدر بزرگ
祖母(奶奶)	مادر بزرگ
外祖父(姥爷)	پدر بزرگ مادری
外祖母(姥姥)	مادر بزرگ مادری
父亲(爸爸)	پدر
母亲(妈妈)	مادر
兄弟	برادران
兄、哥哥	برادربزرگ
弟、弟弟	برادر کوچك
姐妹	خواهران
姐、妹	خواهر بزرگ
妹	خواهر کوچك
儿女、小一辈	فرزندان
儿子	پسر
女儿	دختر
孙子、孙女	نوه
曾孙、曾孙女	نوه زاده
伯父、叔父	عمو
婶、婶子	زن عمو
舅、舅父	دائی
舅母	زن دائی
姑姑、姑母	عمه
姑夫	شوهر عمه
姨、姨妈	خاله
姨夫、姨父	شوهر خاله
堂兄弟、堂姐妹	عموزاده یا عمه زاده
表兄弟、表姐妹	دائی زاده یا خاله زاده
侄子、侄女	برادر زاده
外甥、外甥女	خواهرزاده
配偶、爱人	همسر یا زوج
丈夫	شوهر
妻子	زن یا خانم
大(小)姑子、姑娘	خواهر شوهر
小叔子、大伯子	برادر شوهر
妹、小姨子	خواهر زن
弟、小舅子	برادر زن
岳父、丈人	پدر زن
岳母、丈母娘	مادر زن
公公	پدر شوهر
婆婆	مادر شوهر
女婿、姑爷	داماد
媳妇	عروس
继父、异父	پدر اندر
继母、异母	مادر اندر
兄嫂或弟妹	زن برادر
姐夫或妹夫	شوهر خواهر
连襟	باجناق یا باجناغ
妾、姨太太	صیغه
奶兄弟	برادر رضائی
奶姐妹	خواهر رضائی
继兄弟或异兄弟	برادر اندر
继姐妹或异姐妹	خواهر اندر
继子、养子	پسر اندر
继女、养女	دختر اندر
结义兄弟	برادر خوانده
妯娌	جاری

9. 中国各省份、省会和直辖市名称

اسامی استانهای چین و مرکز آنها وهمچنین شهرهای مستقیم تحت ریاست دولت مرکزی

省份	استان	省会	مرکز	简称	اسم مخفف آن استان
安徽	ان خوی	合肥	خه فئی	皖	وان
福建	فو جین	福州	فو جئو	闽	مین
甘肃	گان سو	兰州	لان جئو	陇或甘	لونگ (یا)گان
广东	گوانگ دونگ	广州	گوانگ جئو	粤	یوه
广西	گوانگ سی	南宁	نان نینگ	桂	گوئه
海南	های نان	海口	های کائو	琼	چئونگ
贵州	گئو جئو	贵阳	گئو یانگ	黔	چیئن
河北	خه بئی	石家庄	شی جیا جوانگ	冀	جی
河南	خه نان	郑州	تسن جئو	豫	یو
黑龙江	هی لونگ جیانگ	哈尔滨	هار بین	黑	هه
湖北	هوبئی	武汉	ووهان	鄂	أ
湖南	هونان	长沙	چانگ شاه	湘	شیانگ
吉林	جی لین	长春	چانگ چون	吉	جی
江苏	جیانگ سو	南京	نان جینگ (نانکن)	苏	سو
江西	جیانگ سی	南昌	نان تسانگ	赣	گان
辽宁	لیائو نینگ	沈阳	شین یانگ	辽	لیائو
内蒙古自治区	ناحیه‌ خود مختار مغولستان داخلی	呼和浩特	هوخه هات	内蒙古	نویه منگ گو
宁夏回族自治区	ناحیه‌ خود مختار قوم خوی نینگ شیاء	银川	این چوان	宁	نینگ
青海	چینگ های	西宁	سی نینگ	青	چینگ
山东	شان دونگ	济南	جی‌نان	鲁	لو
山西	شان سی	太原	تای یوان	晋	جین
陕西	شیان سی	西安	سی ان	陕	شیان
四川	شی چوان	成都	چنگ دو	蜀	شو
西藏自治区	ناحیه‌ خود مختار تبت	拉萨	لهاسا	藏	تسانگ
新疆维吾尔族自治区	ناحیه‌ خود مختار قوم یغور سین جیانگ	乌鲁木齐	ارومچی	疆	جیانگ
云南	یون نان	昆明	کون مینگ	滇	دیئن
浙江	جه جیانگ	杭州	هانگ جئو	浙	جه
		北京	پکن	京	جینگ
		上海	شانگهای	沪	هو
		天津	تین جین	津	جین
台湾	تایوان	台北	تایپه	台	تای
		香港	هنگ کنگ	港	گان
		澳门	ماکائو	澳	آو

主要参考书目
منابع مورد استفاده

1.《现代汉语词典》,商务印书馆 1979 年版

2.《现代汉语词典补编》,商务印书馆 1989 年版

3.《汉英词典》,商务印书馆 1978 年版

4.《新汉德词典》,商务印书馆 1985 年版

5.《英华大词典》,商务印书馆 1984 年版

6.《汉英成语词典》,商务印书馆 1982 年版

7.《辞海》,上海辞书出版社 1979 年版

8.《波斯语汉语词典》,商务印书馆 1981 年版

* * *

9.《德胡达大字典》 « لغتنامه‌ء دهخدا »

10.《莫因字典》 « فرهنگ معین »

11.《阿米德字典》 « فرهنگ عمید »

12.《英波字典》 « فرهنگ دانشگاهی انگلیسی ـ فارسی » (دوجلدی)